سلطان محمود وقفی

ایا صوفیه

(٢)

تفسیر استعاذه علما گفته‌اند اعوذ از قرآن نیست امّا موافقت فرمان برداری امر خداوند جل جلاله راست که خداوند عز و جل گفت فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
یعنی فرمان برداری بدین امر آنست که بگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یعنی پناه گیرم و بپناه خشم و فریاد خواهم بخدای عز و جل از شر شیطان رانده و از رحمت خدا دور و رمانده و شیطان
از شطنت الدار ای بعدت ای بغایت دور از رحمت خدای تعالی الرجیم ای انداخته فریشتگان یعنی بینداختند از ملکوت آسمان بملکوت زمین پس فرود آمد آن لعین دستها بتهیگاه در زده
بر شبه مصیبت زدگان و استعاذه نه تنها بوقت قرآن خواندن مستحب است بل با بتداء هر کاری باید که بنده از شر شیطان بخداوند خسد الا آنکه اینجا بر سبیل تنبیه یاد کرد و آن آنست
که بدانی از عرش تا ثری کسی لعن بخواند بذکری شریف تر از قرآن خواندن ندیدی که مصطفی صلی اللّٰه علیه وسلم وعده کرده است مر خواننده قرآن را بهر حرفی که بخوانده حسنه
بدیوان او ثبت شود و ده سیئه از دیوان وی پاک شود و ده درجه در بهشت بنام وی برداشته شود و بدانی که مرا از حرف نه حرفی که مفهوم معنی شود بلکه چون بگوید الم ده حسنه بالف و ده حسنه بلام و ده حسنه بمیم ثابت شود پس چون بوقت خواندن قرآن که بزرگترین طاعتهاست از شر شیطان بخدای می باید اندخسیدن بوقت کارهای دیگر که وی را این شرف نیست اولیتر که بخدای اندخسی از شر شیطان و بعضی اصحاب ظواهر بظاهر این آیت گرفته‌اند و گفته‌اند که گفتن اعوذ مستحب است از پس قرآن خواندن که خداوند تعالی گفت فاذا قرأت القرآن الی آخر الآیة یعنی چون قرآن خواندی اعوذ گوی ولیکن این سخن درست نیست که خلاف اجماع است پس معنی آیت چنین باشد ای اذا اردت قراءة القرآن فاستعذ باللّٰه یعنی چون بخواهی خواندن قرآن پس بپناه خشم بخدای تعالی از شر شیطان که اندر خشد فریشتگانست و این چنانست که گویند اذا دخلت علی السلطان فتاهّب ای اذا اردت الدخول علی السلطان و در کیفیت استعاذه خلاف بسیار است چنانکه اختلاف قرّاء در حروف قراءة بیان آمدست امّا اختیار ائمه بخارا بر قراءة عاصم است و آن اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم است و عاصم روایت میکند که من قرآن خواندم بر زرّ بن حبیش او گفت که من بر عبد اللّٰه بن مسعود رضی اللّٰه عنه قرآن خواندم و عبد اللّٰه گفت که من بر رسول صلی اللّٰه علیه وسلم قرآن خواندم و حضرت مصطفی گفت که من بر جبرئیل قرآن خواندم و جبرئیل علیه السلام گفت که من بر میکائیل علیه السلام قرآن خواندم و میکائیل علیه السلام گفت که من قرآن خواندم بر اسرافیل علیه السلام و اسرافیل علیه السلام گفت که من در لوح محفوظ همچنین نوشته دیدم

وجوه الاستعاذه اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
هو المختار لکل القراء — هو مروی عن الهاشمی عن ابن کثیر
اَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيمِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
هو مروی عن سهل عن ابی عمرو — هو مروی عن هبیرة عن حفص

اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
هو مروی عن حمزة والکسائی
اَسْتَعِيذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
هو مروی عن حمزة
نَسْتَعِيذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
هو ایضا مروی عن حمزة

سورة فاتحة الکتاب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
آغاز میکنم بنام خدای مهربان بر همه بندگان بدادن روزی و نگاه داشتن از بلاها درین جهان و بخشاینده بر مؤمنان در آن جهان بآمرزیدن گناهان و در آوردن در بهشت جاودان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۙ اَلرَّحْمٰنِ
سپاس و ستایش مر خدای را عز و جل که آفریدگار و پروردگار و مالک جهانیانست و صلاح آرنده [illegible] کار ایشانست
مهربان بر همه بندگان مؤمنان و کافران بدادن روزی و نگاه داشتن از بلاها درین جهان و در آن جهان

اَلرَّحِيمِ ۙ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ؕ
بسیار بخشاینده مهربانی خاص بر مؤمنان [illegible] در آن جهان بآمرزیدن گناهان و در آوردن به بهشت جاودان — پادشاه — روز — جزا و شمار یعنی روز قیامت

لا اِلٰه الا اللّٰه

مَلِكِ بغیر الالف عن عاصم والکسائی
اَلرَّحِيمِ مَلِكِ بالادغام سوسی
قوله
العالمین در تفسیر عالمین سخن بسیار گفته‌اند مقاتل بن حیان گوید خداوند عز و جل را هشتاد هزار عالمست چهل هزار در بر و چهل هزار در بحر و دنیا سراسر از مشرق تا مغرب یک عالمست و ابو سعید الخدری رضی اللّٰه عنه گوید خداوند جل جلاله را چهل هزار عالمست بیست هزار در بر و بیست هزار در بحر و تمام دنیا یکی از آن عالمهاست و ابی بن کعب گوید رضی اللّٰه عنه از حضرت مصطفی صلی اللّٰه علیه وسلم که خدای تبارک و تعالی را هژده
هزار عالمست فریشتگان ساکنان زمین و آسمان و حملة العرش و کروبیان و روحانیان با کثرت اخلاف و اجناس ایشان همه یک عالمند و آدمیان با اختلاف ایشان چنانکه ترک و هندو روم و نوبیان و حبش و زنگبار و عرب و عجم همه یک عالمند پریان همه یک عالمند و دیوان جمله یک عالمند مصطفی صلی اللّٰه علیه وسلم میگوید مراد ستوری نیست من بیان کردن این عالمها و اگر بیان کردمی دل شما طاقت داشتن نداردی و زهره تان بدریدی امّا معتمد بر اقوال در تفسیر عالمین قول ابن مقسم است که میگوید عالمین جمع عالم است و اشتقاق عالم از علم است و علم در لغت نشانه را بود ناهر کس بداند جای ایستادن وی کجاست پس معنی آن باشد که آفریدگار نشانهای وحدت ویست که هر چه از مخلوقات نشان و دلیل هستی ویست و محدث چیزها دلیل قدیمی ویست و باقی چیزها دلیل بیچونی ویست و بقا صنع بر ترکیب هیأت دلیل یکانگی ویست شرکت ویست و آراستگی چیزها دلیل [illegible] حکمت ویست و نفاذ امر وی دلیل جلال و عظمت ویست و تنگ کردانیدن روزی دلیل قابضی ویست و فراخ کردن روزی بر بعضی دلیل باسطی است و مقهوری خلق دلیل [illegible] ویست و مرزوقی خلق دلیل رازقی ویست و هر که خداوند را بدین وصف شناسد وی داند که رحمن و رحیم ویست قوله الرحمن الرحیم بعضی گفته‌اند از معنی

اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ پس بدان ای عزیز چنانکه از شر شیطان بخدای تبارک و تعالی می باید پناه گرفتن همچنین از شر نفس نیز بخدای تعالی پناه بگیر زیرا
چنانکه انس بن مالک رضی اللّٰه عنه روایت میکند که اغلب خطبها و دعاهاء مصطفی صلی اللّٰه علیه وسلم بر خواندم در وی یاد کرده بود نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا یعنی بپناه خشیم بخدای تعالی
از شرهاء نفسهاء ما و از زشتی کردارهاء ما و از بزرگی شر نفس بود که گفت رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی محاربت نفس را جهاد اکبر نامید و راه رستگاری از شر نفس استعاذتست و گرسنگی آدمی را
شر نفس خود [illegible] بگرسنگی سلامت بیابد و گرسنگی عقوبتی است که برابری کند با عقوبت دوزخ چنانکه دوزخیان ننالند مگر از گرسنگی و تشنگی زیرا چه خدای عز و جل خبر داده است از مقالت دوزخیان
[illegible] اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم اللّٰه از اینجاست که ابو بکر وراق ترمذی را پرسیدند که سلامت از شر نفس بچیست گفت بالجوع لها فی تشبیعها و [illegible]

في تجويعها يعني چون گرسنه گرديش از طعام سير گرديش از همه معاصي و چون سير گرديش از طعام گرسنه گرديش بهمه معاصي چون شكم سير شود چشم نگريستن حرام خواهد و زبان لغو و غيبت گفتن خواهد و گوش لغو و لهو شنيدن خواهد و هر اعضا بي همچنين ◦ تفسير بسم الله الرحمن الرحيم بعد استعاذه كه تسميه ميگويند مناسبت آنست كه مراد بنده از استعاذه طلب عصمت است از شر شيطان و عصمت بخداي عز و جل نباشد مگر بذكر وي و اولي تر ذكري كه بوي اند خسند بسم الله است زيرا كه مصطفي صلي الله عليه وسلم گفت كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِبِسْمِ اللهِ فَهُوَ أَبْتَرُ و مباركي و تمامي كارها بذكر وي باز بسته است چنانكه امير المؤمنين رضي الله عنه گفت كَلِمَةُ بِسْمِ اللهِ فَاتِحَةٌ لِلرُّتُوقِ مُسَهِّلَةٌ لِلْوُعُورِ مُجَنِّبَةٌ لِلشُّرُورِ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ أَمَانٌ يَوْمَ النُّشُورِ ◦ يعني كلمه بسم الله گشاينده بستگيهاست آسان كننده دشواريهاست دور كننده شرهاست شفا و راحت دلهاست امان روز قيامت است الرحمن الرحيم بعضي گفته اند كه دو نام مشتق از صفت رحمت و ليكن رحمن بليغ تر است از رحيم تا نام رحمن جز بر رب را نشايد و نام رحيم بر مخلوقات شايد گفتن و بعضي گفته اند كه ميان هر دو اسم فرق نيست اطلاق يكي بر ديگري آمده است و عادت عرب است كه يك معني را بدو لفظ ميكنند و اين را از فصاحت شمرده اند و قرآن بلغت عرب است و بر عادت و استعمال عرب و اتفاق مفسران آنست كه تسميه آيتي از قرآن نازل شده است براي جدايي سورتها و ليكن مذهب ابو حنيفه آيتي نيست از فاتحه و نه از هر سورتي فافهم

تفسير سورة الفاتحة

بقول ابن عباس رضي الله عنه مكي است و بقول مجاهد مدني است و وي هفت آيت است باتفاق و بيست و پنج كلمه است و صد و بيست و يك حرف است و ابي ابن كعب رضي الله عنه گفت هر كه سورة الحمد خواند چنان بود كه گويي دو بهره از قرآن بخواندي و بروايت ديگر كه گويي همه قرآن خواندي و چنان بود كه گويي بعدد هر مؤمني از مرد و زن صدقه بدرويشي داد و مناسبت سورة الحمد با تسميه آنست كه بنام خداوندي كه موصوفست برحمت و ما محتاج رحمت وي ايم و وي بي نياز است از خلق و آنكه بدين وصف بود سزا بود كه وي را حمد آري و مدح و ثناء وي گويي ◦ سبب نزول اين سورة آنست كه ابن عباس رضي الله عنه ميگويد كه روزي رسول صلي الله عليه وسلم با بعضي ياران بصحراء مكه بيرون آمده بود از سوي شام هفت كاروان ديد پر بار مي آمدند مصطفي صلي الله عليه وسلم چون آن بديد تني افتادش كه كاشكي اين مؤمنان را بودي تا كار دنياي خود بساختندي و مال و ايشان تني در مال كافر چند بود و چون مصطفي صلي الله عليه وسلم اين تني

رحمن و رحيم در تسميه گذشته و تحقيق آن بالا رفته و چون تسميه را داخل سورة ندارند ذكر الرحمن الرحيم در سورة فاتحه تكرار نه پندارند و بر قول كسي كه تسميه داخل سورة است اگر چه ذكر رحمن و رحيم تكرار است ليكن تكرار ايست پسنديده و گزيده متضمن فوايد و مشتمل بر عوايد بسيار است قوله مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خدايي كه مالك روز قيامت است كه روز جزا و سزاء محسنانست و مجرمان است و وقت پيدا گشتن مثوبت طاعت و ظاهر گشتن عقوبت عصيانست قوله إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ معني اينست ترا مي پرستيم نه غير ترا جز تو كسي را در خور پرستش نميدانيم و از تو ياري ميخواهيم نه از غير تو ديگري را لايق ياري خواستن نمي بينداريم بنماي ما را راهي كه مستقيم است راست است بهيچ وجه كژي ندارد عقل سليم در سلامت و استقامت آن بهيچ جهتي شك نمي آرد قوله صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ معني اينست ثابت دار ما را بر راه كساني كه انعام و احسان كرده بر ايشان از پيغمبران و صديقان و شهيدان و صالحان چنانچه در محلي ديگر گفته فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا قوله غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ معني اينست بنماي ما را راه راست راه كساني كه انعام كرده بر ايشان غير آنكسان كه غضب كرده شده است بر ايشان و غير راه گم كردگان و گم شدگان بعضي گويند المغضوب عليهم كنايت است از يهود كه بر ايشان حكم بغضب شده و در باب ايشان در قرآن ذكر غضب آمده

الصراط صراط باشمام الصاد زايا في جميع القرآن خلف
الصراط باشمام الصاد زايا في هذا فقط خلاد
السراط سراط في جميع القرآن بالسين قنبل
عليهُم بضم الهاء حيث جاء في الوصل والوقف حمزة
عليهمو اشباع ضمة الميم وكذا في كل ميم الجمع ابن كثير وفي رواية قالون

آمين

بدانكه اتفاق است كه آمين از قرآن نيست مگر بقول مجاهد و اتفاق است كه اين ذكر سنت گفتني و گفتن وي سنت است از بعد قراءة فاتحه چنانكه در خبر آمده كه حضرت مصطفي صلي الله عليه وسلم فاتحه را بر خواند و آمين نگفت جبرئيل عليه السلام بفرمود كه بگوي آمين و معلوم است كه جبرئيل عليه السلام از خود نفرمايد و اندر لغت وي اختلاف است بعضي ممدود مخفف خوانند و اين اختيار فقهاست و بعضي مقصور مخفف خوانند و اين اختيار ادباست و اما ممدود مشدد خطا بود يا اگر كسي در نماز خواند نزديك امام اعظم نماز فاسد شود و بقول ابو يوسف رحمه الله فاسد صلوة نشود زيرا كه در قرآن آمين مشدد آمده است چنانكه خداي تعالي فرمود وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ پس هر چه در قرآن است بخواندن آن فساد صلوة نشود و معني آمين يعني همچنين باد و بعضي ميگويند آمين را ممدود مخفف خوانند و مد معني نداء آن معني وي چنان باشد يا آمين استجب دعائي و آمين اسم خدايست و كساني كه مقصور مخفف خوانند هم معني نداست عادت عرب است مجرد اسم ياد كنند و مراد از وي ندا خواهند كما قال الله تعالي يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ اي يا يوسف و كعب روايت ميكند كه حضرت مصطفي صلي الله عليه وسلم ختم دعا دايم با آمين ميكردند و بعضي ميگويند كه آمين لفظ سرياني است خاص براي امت محمد اعطا شده است هم از بن گفته اند كه خداي عز و جل اين امت را سه چيز كرامت كرد كه هيچ امت را نداد يكي نماز بجماعت دوم تحيت سلام سيوم آمين گفتن و قال ابو هريرة قال رسول الله صلي الله عليه وسلم چون بگويد امام وَلَا الضَّالِّينَ مقتديان بگويند آمين زيرا كه ملايكه آمين ميگويند پس آمين مقتديان چون با آمين ملايكه موافق آيد البته آن جماعت آمرزيده شود ◦ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

افتاد خداي عز و جل اين سورة وحي كرد و بر وي منت ياد كرد كه اگر ما كافران را هفت كاروان پر مال داديم كه ساختگي كار دنيا را بشايد ترا كه مصطفايي سورة فاتحه داديم كه هفت آيت است و در وي بيان توحيد و پرستش است از بعد وي اين آيت وحي فرستاد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ يعني يا محمد تا بنول چشم بچيز ايشان ننگري وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ و تو غم ياران خود مخور كه ساز نيك كار ايشان منم و اين سورة را نامهاست يكي ام الكتابست و ام اصل بود و اين سورة جامع است مر همه انواع علوم قرآن را بهر اين گفت مصطفي صلي الله عليه وسلم مَنْ قَرَأَ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ و پنج در همه قرآن از حمد و شكر و بيان ذات و صفات و بيان فرشتگان و آدميان و جنيان و ديوان و هژده هزار عالم و بيان رحمت و عفو و مغفرت و ذكر قيامت و خضوع و خشوع و استعانت و توفيق و هدايت فرستاد و بيان پيغمبران و صديقان و شهداء و بيان كافران و جهودان و ترسايان و مشركان و مبتدعان است هر همه در فاتحه در زير آيت مفهوم است پس اين سورة چون اصل بود مر اقسام علوم قرآن را ازين معني وي را ام الكتاب نام آمد والله اعلم بالصواب

مَكِّيَّة وَهِيَ سَبْعُ آيَاتٍ

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ◦ اهْدِنَا
ترا / مي پرستيم / و از تو / ياري ميخواهيم / بنما ما را
الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ◦ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ
راه / راست يعني ثابت دار ما را بر راه راست / راه / آنكسان كه نيكويي كردي تو
عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ◦
بر ايشان يعني نگاه دار بر راه آنكساني كه نعمت بر ايشان تمام كردي و آن پيغمبرانند / جز راه آنكسان كه خشم خداوند است بر ايشان يعني منما ما را راه آنكساني كه مستحق خشم شده اند يعني جهودان / و منما ما را راه گمراهان يعني ترسايان

تنزيل من رب العالمين

التفسير بدانکه حروف مقطعات از قبیل متشابه است جهة آنکه احتمال کثرت معانی دارد لاجرم مشتبه باشد بیشتر از سلف بر این اند که ایمان آریم بدان متشابهات ومشغول نشویم بتاویل آن چنانکه خدای تعالی فرمود وما یعلم تاویله الا الله بالوقف یعنی تاویل قرآن نداند مگر خدای فقط وبعضی گویند در هر کتاب خدای عز وجل سری است وسر های او در قرآن حروف تهجی است وبقول التی نام این سوره است وبعضی سلف چنانکه عبادله وضحاک وشعبی ایشان تاویل متشابه میکنند وحجت ایشان قول خدای تعالی است هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان یعنی خدای تعالی تمام قرآن را بینات نامید پس در بین محل ایشان چنین گویند که مراد از الف انا است واز لام الله واز میم اعلم یعنی انا الله اعلم من خدایم داناتر واین تاویل پسندیده علما است وموافق است بر عادت عرب وچون جمله قرآن منزلست بلغت عرب باید که جمله عرف وعادت عرب در وی موجود بود وبقولی الم قسم است از خدای عز وجل از آنکه نزول آیت جواب زد طعن کافر است که قرآن را منکر شدند وگفتند که کلام خدای نیست ساخته محمد صلی الله علیه وسلم است پس خدای سبحانه وتعالی سوگند یاد کرد با الف ولام ومیم الف اشارت از الله ولام از جبرئیل ومیم از محمد یعنی خدای عز وجل سوگند یاد کرد بذات پاک خود وبامانه جبرئیل وبصدق محمد صلی الله علیه وسلم که این کتاب من ...

رزقناهمو همو ربهمو علیهمو أانذرتهمو

بالاشباع في هذه الميمات ابن كثير وفي رواية قالون

سورة البقرة مدنية مائتان وثمانون وست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين

الذين يؤمنون بالغيب ويقيمون الصلوة ومما

رزقناهم ينفقون والذين يؤمنون بما أنزل

إليك وما أنزل من قبلك وبالآخرة هم يوقنون

أولئك على هدى من ربهم وأولئك هم المفلحون

إن الذين كفروا سواء عليهم أأنذرتهم

سورة البقرة

يومنون — بابدال واو ورش وسوسي

الصلوة — بالتغليظ ورش

يومنون

والآخرة

وبالآخرة

عليهم أأنذرتهم

عليهمو أانذرتهمو — بابدال الهمزة الثانية الفا في رواية ورش

عليهمو أانذرتهمو — ابن كثير

علیهم أانذرتهم — هشام في رواية

عليهم أنذرتهم أم — سكت خلف بينهما في رواية

عليهم — بضم الهاء حمزة

قوله ويقيمون الصلوة ومما رزقناهم ينفقون پادشاه جل جلاله بدین آیت بستود مومنان را که بگزارند حق پروردگار را وآن نماز است شرط است درستی ایمان بنده را که از چشم وی غایب است چنانکه گفتیم وبدهد حق خلق را وآن زکوة است وجمع کرد حق خود جمع بر رکنیکه ... زکوة است که نعمتهای خداوند جل وعلا در دنیا وی بحق بندگان بسیار است اما در همه نعمتها در دنیا وی دو چیز است یکی تن درستی ودوم فراخ دستی پس نماز بگزارد عبادت بدنی است شکر نعمت تن درستی را که بدست طبیبان جاهل مبتلا نشوی وزکوة بده که عبادت مالی است شکر نعمت فراخ دستی را که از بهر پاره نان بدان در وبدین در دوان نشوی رباعی ای خالق هر بلند وپستی شش چیز عطا بکن زهستی ایمان وامان وتن درستی علم وعمل وفراخ دستی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم لا صلوة لمن لا زکوة له وبدان که این آیت مدح است مر مومنان را از خداوند عز وجل بنیکی سخاوت دل وآن گروش است چنانکه گفت الذين يؤمنون بالغيب ودوم سخاوت تن وآن پرستش است چنانکه گفت ويقيمون الصلوة سوم سخاوت مال وآن دهش است چنان که گفت ومما رزقناهم ينفقون وآن دلیل است که خداوند تعالی را ...

بر دل بندکان حقوق است و بر نفس ایشان حقوق است و در مال ایشان حقوق است اما از جمله آن حقوق در هر نوعی معظم ترحقی یاد کرد تا راغب تر باشی با وردن وی و انفاق شریعت از روی ما لات و نزدیک
ارباب حقیقت از روی احوال است پس نفقه کنند ایشان نفسهای خود را در آداب عبودیت و دلهای خود را بر دوام مشاهده ربوبیت و نزدیک محققان مراد از ایمان بغیب آنست که مومن کسی را کویند که
خالی کند دل را از جمیع اغیار در محبت من و مراد از اقامة صلوة آنست که در تعب و دشواری دارد بدن خود را در خدمت من و مراد از انفاق آن باشد که صدقه بدایع مرزاست در مرضات من
چون چنین کنی برسی سوی معرفت من و در آیی درجت من و مکرم شوی برویت من و بعضی کویند ایمان بغیب سبب نجات است در عرصات و اقامة صلوة سبب کفارت و نیل درجات است و ایثار
مال سبب خلاص جستن خطیات است فانفقهم بقدر الهمة و الطاقة و نزول این آیت اخیره در باب ابوبکر و اصحاب ایشان است چنانچه نفقه دادن ابوبکر اظهر من الشمس است قوله والذین یومنون
بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالاخرة هم یوقنون سبب نزول این آیت آنست هر کاه که نازل شد الذین یومنون بالغیب یهودیان کفتند که این صفت ماست زیرا که ما مقر هستیم با یمان

لم تنذرهمو قلوبهمو سمعهمو ابصارهمو ولهمو بهمو انفسهمو قلوبهم لهمو لهمو انهمو

بالاشباع في هذه الميمات ابن كثير وفي رواية قالون

أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۞ خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ

یا نترسانی تو ایشان را ایمان نیارند ایشان بتو و بقرآن مهر نهاده است خدای بر

قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ ۖ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ

دلهای کافران و بر کوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان پوششی

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۞ وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ

و مر ایشان راست عذابی بزرک و بعضی از مردمان کسانی اند که میکویند که

آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُم بِمُؤْمِنِينَ ۞

ایمان آورده ایم ما بخدای تعالی و بروز قیامت و نه اند ایشان ایمان آورده از دل

يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا

می فریبند منافقان رسول خدا را و آنکسان را که ایمان آورده اند و نه می فریبند منافقان مکر

أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۞ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ

تنهای خود را یعنی وبال هم بدیشان باز میکردد و نه میدانند ایشان که خدای در دلهای ایشان شکی و نفاقی است مطلع بدایع در دلهای ایشان راست

فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا

زیادت کند خدای تعالی ایشان را دادن توفیق ایمان و ایشان راست عذابی دردناک در آخرت بدانچ

يَكْذِبُونَ ۞ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي

دروغ کوی میکردند پیغمبر او قرآن را و چون کفته شود مر جهودان منافق را تباهی مکنید در

الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۞ أَلَا إِنَّهُمْ

زمین بکر داییدن دین و بند ترسیت و باز داشتن مردمان از در آمدن در دین اسلام میکویند ایشان ما اصلاح کنندکانیم در دین خدای میکوید بدانید که

لا یومنون — الابدال ورش والسوسي في الوقف
ابصارهم — بالامالة ورش
ابصارهم — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
غشاوة — بالامالة المحضة في الوقف الكسائي
الناس — بالامالة المحضة الدوري عن ابي عمرو
من یقول — الادغام بغير الغنة خلف
امنا الاخر — النقل ورش
الاخر بمومنین — بسكت خلف وفي رواية خلاد / بالابدال ورش والسوسي في الوقف
امنوا — ثلثة اوجه ورش
وما یخادعون — نافع وابن كثير وابو عمرو
عذاب الیم — النقل ورش
عذاب الیم — سكت خلف وفي رواية
یكذبون — بضم الياء وفتح الكاف وتشديد الذال نافع وابن كثير وابو عمرو
قیل — باشمام ضمة القاف هشام والكسائي
قیل لهم — بالادغام السوسي
الارض — نقل ورش
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

فزادهم الله — بالامالة المحضة حمزة وابن ذكوان

غیب و نماز میکزاریم بجانب بیت المقدس پس دروغ کو کرد الله تعالی دعوی ایشان را بدین آیت یعنی مومن آنست که با یمان غیب ایمان بقرآن آورد که فرستاده شد بر محمد ... یهودیان از این جواب دروغ شدند و بعضی شان ایمان آوردند ... قوله الذين يومنون بالغيب نازل شد ... قوله والذين يومنون بما انزل الیک ... شد در حق کسی که ایمان آورده از یهودیان و نصاری

رکوع

قوله اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون بدانکه این آیت در قول معتبر ایشان است ... قوله ان الذين كفروا سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يومنون در نزول این آیت اختلاف بسیار هست ... جماعتی از یهودان ... سوال ... جواب ... فرستادن رسل الزام حجت راست بر ایشان و قطع عذر ایشان

قوله ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم بدانکه ختم از خداوند عز و جل آفریدن کفر کافر است و آفریدن ظلمت کفر ایشان باختیار ایشان نه
باز دارنده از ایمان بجبر و نه دارنده بر کفر بجبر اکر همچنین بودی عتاب ملامت بر خواستی از کافران و کافر مخاطب است با یمان و معاقب و ملوم بترک ایمان و نزول این آیت عام است در
حق همه کافران زیرا که هیچ کافر نیست که وی تحت حکم این ختم نیست مادام که در کفر است و عذاب ایشان را عظیم نامید از آنکه هر وقتی که دایم و بسیار باشد لاجرم عظیم کردد
قوله ومن الناس من يقول امنا بالله وباليوم الاخر الی قوله ان الله على كل شيء قدير بدانکه در عصر حضرت مصطفی صلى الله عليه وسلم مردمان سه کروه بودند
یکی مومنان ذکر ایشان اول در بالا کرده جهت شرف ایشان دوم کروه کافران بودند بعد ذکر ایشان کرد جهت شر ایشان کروه سیوم منافقان بودند درین سیزده آیات

بیان ایشانست من حیث الصورة ایشان ایمان می آورند واز روی باطن کفر میورزند پس هر دو صورة در ایشان جمع شد وهمین آیت دلیلست که مجرد اقرار ایمان نبود زیرا که درحق ایشان فرمان شد وما هم بمؤمنین وهمچنین مجرد تصدیق بی اقرار هم ایمان نبود مگر بمذهب خواجه منصور ماتریدی وهمین روایت است از امام ابوحنیفه رضی الله عنه که تصدیق مجرد ایمان است میان بنده وخدای تعالی **قوله الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون** نظم این آیت با ما قبل آنست که بآیت اول زشتی اعتقاد ایشانست وبدین آیت بیان زشتی مقالت وفعل ایشانست ودرشان نزول این آیت اختلافست اما درست تر اقوال آنست که نزول آیت درحق منافقانست وفساد ایشان نفاق بود ومخادعت با مؤمنان وقصد ایشان بهلاک مصطفی صلی الله علیه وسلم درلیلة العقبة وعیب کفتن مصطفی صلی الله علیه وسلم ویاران وی وباز داشتن مؤمنان از دین وسوکند خوردن بدروغ **قوله واذا قیل لهم آمنوا** ابن عباس رضی الله عنه میکوید که نزول آیت درشان یهود وبعضی مسلمانان اهل کتاب واز عبد الله بن سلام واصحابه وسبب نزول وی آنست که حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عبد الله ابن مسعود وجعفر طیار را نجته فرستاده بود سوی نجاشی ودرمیان راه کاروان شام پیش آمد درین کاروان اهل کتاب بودند وعبد الله بن سلام درآن میان بود ابن مسعود رضی الله عنه برخواند که بحق وعید اهل کتاب این آیت آمده است **یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت وکان امر الله مفعولا** عبد الله بن سلام چون این آیت را بشنید دست برسر وروی خود مالید تا ازحال خود بکشت وهم از آنجا خبر برسید وآمد وفی روایة بتمد واسلام آورد پیش حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم وعبد الله بن سلام رئیس بنی عزنه بود کفت یا رسول الله من رئیس بنی عزنه هستم وایشان مرا بزرک کرده می شناسند اکر رسول بفرستی وایشان را دعوت کنی امید دارم که اجابت کنند بسبب اسلام من پس دعوت کرد حضرت مصطفی ایشان را وعبد الله بن سلام را در اندرون خانه پنهان کرده داشت وکفت مر ایشان را حضرت مصطفی که درمیان شما می آرید شما ابن سلام را ایشان هرهمه کفتند که ابن سلام سید ماست وعالم تر از ماست پس کفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایشان را که اکر ابن سلام ایمان آرد شما هم ایمان آرید ایشان کفتند که او ایمان نخواهد آورد چند کرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم تکرار کردند که اکر او اسلام آرد شما اسلام آرید ایشان منکر جواب میدادند که او اسلام نخواهد آورد بعده پیغمبر صلی الله علیه وسلم عبد الله بن سلام را از خانه بیرون آوردند عبد الله ایشان را جواب داد که ای دشمنان خدای درفلان محل توریة صفت محمد شما خوانده اید ودیده پس کفتند ایشان که ای ابن سلام تو نبودی اهل آن که ما ترا مدح کردیم ولیکن تو مردی سفیه جاهل هستی بعده نازل کرد خدای تعالی این آیت را واذا قیل لهم آمنوا الآیه

لهمو انهمو شیاطینهمو معکمو بهمو ویمدهمو فی طغیانهمو تجارتهمو مثلهمو

یضم هذه المیمات ویشبع ابن کثیر وفی روایة قالون

هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وَإِذَا قِيلَ

ایشان مفسدانند ولیکن نمیدانند که عقوبت خواهد رسید ایشان را برین فساد چون کفته شود بادعوی صلاح

لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا

مرآن منافقان را ایمان آرند چنانکه ایمان آورده اند یاران مصطفی کویش آن جهودان بودند بکویند منافقان ایمان بیاریم ما چنانکه بخدای ورسول

آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلٰكِنْ لَا

ایمان آورده اند آن نادانان کم عقل بدانید که ایشانند کم عقلان ونادانان لیکن نمیدانند کنا

يَعْلَمُونَ ۝ وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا

دانا از ایشان اند وچون ببینند منافقان مؤمنان را کویند ما ایمان آورده ایم

وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ

وچون بازکردند بسوی سران کروه خویش ایشان پنج نفر بودند کعب اشرف وابو برده وعبد الدار واسد وعوف بن عامر بکویند ما باشمائیم یعنی دردین شمائیم

إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ۝ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ

هرآینه سخره میکنیم ما با مؤمنان بدانچ میکوئیم که ما ایمان آورده ایم بمحمد خدای تعالی جزا سخره دهد بدیشان روز قیامت

وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ أُولٰئِكَ

وبکذارد ایشان را در کمراهی شان تاسرکردان وحیران بکردند ایشانند

الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ

آنانی که بخرند یعنی برکزیدند کمراهی را براه راست سود نکرد

تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝ مَثَلُهُمْ

بازرکانی ایشان ونه بودند ایشان راه یافتکان مثل منافقان در بسیدن رسول

قیل لهم — بالادغام سوسی

لهمو آمنوا — بالصلة مع المدیّن وفی روایة قالون

آمنوا لهم آمنوا — ثلثة اوجه لکل خلف وورش فی روایة

آمن انومن — بالابدال ورش وسوسی / ثلثة اوجه فی الموضعین

السفها — بالابدال مع الحذف والقصر

السفها — بالابدال مع الحذف والقصر والمد

السفهاء — بتسهیل الهمزة شبه الواو مع الروم والقصر

السفهاء — بتسهیل الهمزة شبه الواو مع الروم والمد

آمنوا آمنا — ورش ثلثة اوجه

خلوا الی — بالنقل ورش

خلوا الی — بسکت خلف فی روایة

معکمو انما — بالصلة ابن کثیر وقالون فی روایة

معکم انما — بسکت خلف فی روایة

معکم انما — بالنقل خلف فی روایة

مستهزؤن — بتسهیل الهمزة شبه الواو لحمزة

مستهزئون مستهزیون مستهزون مستهزون طغیانهم بالهدی بالهدی

بتسهیل الهمزة شبه الیاء لحمزة — بابدال الهمزة یاء لحمزة — بحذف الهمزة لحمزة — فی الوقف لحمزة مع خمسة اوجه — بامالة الدوری عن الکسائی — بالامالة بین بین ورش فی روایة — بالامالة الحفصة حمزة

قوله واذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا ابن عباس وابو سهل ومقاتل اتفاق دارند که آن آیت درشان جهودانست وآن اخبار از مقالت ایشانست وباز ابن عباس ومجاهد وعبد الله بن مبارک میکویند که نزول این آیت درشان منافقانست سبب نزول آنست که جماعتی منافقان نشسته بودند ولاف کاهی میکردند از دور بدیدند که حضرت ابوبکر وعمر وعلی رضی الله عنهم می آیند عبد الله بن ابی از میان این منافقان روی بیاران خود کرد وکفت بنکرید وبیاموزید از من که بسخر چکونه باز دارم این سفیهان را از شما باز پیش رفت ودست صدیق رضی الله عنه کرفت وکفت مرحبا بتیم صاحب النبی علیه السلام فی الاسفار وثانی اثنین اذ هما فی الغار الباذل له النفس والمال والبیت بعده کرفت دست عمر وکفت مرحبا بسید بنی عدی القوی فی دین الله شدید الغضب علی اعداء الله الباذل نفسه وماله وبنیه لرسول الله صلی الله علیه وسلم بعده کرفت دست

امیر المومنین علی و کفت مرحبا بسید بنی هاشم ما خلا رسول الله صلی الله علیه وسلم خصه الله بنبوته الثاني في الهجرة ابي السبطين الحسن والحسين وختن النبي علیه السلام الباذل نفسه وماله لرسول الله صلی الله علیه وسلم چون او همچنین کفت حضرت علی دست او را بکرفت وبیفشرد چنانچه درد بدل او رسید و کفت یا عدو الله بترس از خدای ونفاق مکن زیرا که منافق بدترین مخلوقات خدای است در زمین بعده عبدالله منافق کفت مکو یا ابا الحسن والحسین ایچنین بحق خدای که من مومن هستم بخدای ورسول وایمان من همچون ایمان شماست وتصدیق من همچون تصدیق شماست چون برفتند یاران رسول عبدالله منافق میان یاران خود فخر میکرد که این سفیهان را چکونه باز داشتم یاران وی بروی ثنا کردندی بعده رسول صلی الله علیه وسلم را ازین حال خبر شد خدای تعالی این آیت وحی کرد واذا لقوا الذين آمنوا الآية وخدای تعالی سران ایشان را شیاطین نامید زیرا که کار شیطان میکردند قوله الله يستهزئ بهم قتاده کوید جزای استهزای ایشان آنست که بقیامت آید از

بنورهمو وتركهمو فهمو اصابعهمو اذانهمو ظلمو عليهمو لبسمعهمو
يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون

كمثل الذي استوقد نارا فلما اضاءت
همچو مثل آنکسی که بیفروزد آتشی در شب تاریک پس چون خواهد روشن کند از بیم دشمنان آتش

ما حوله ذهب الله بنورهم وتركهم
کرد بر کرد فروزند ببرد خدای تعالی روشنایی ایشان را وبکذارد ایشان را

في ظلمات لا يبصرون صم بكم عمي
اندر تاریکی تا نه بینند ایشان کرانند کنکانند کورانند یعنی ایشان کر کرمی سازند خود را از شنیدن حق و کنک می سازند از ذکر حق و کور می سازند از دیدن حق

فهم لا يرجعون او كصيب من السماء
پس ایشان باز نکردند از کفر ونفاق یا مثل منافقان در ترسیدن همچو بارانی که بر کوه بارد از آسمان

فيه ظلمات ورعد وبرق يجعلون اصابعهم
در شب تاریک در آن تاریکیها باشد آواز رعدها وبرقها آن آواز رعد از عذابهای مهلک بکنند انکشتان خویش را

في آذانهم من الصواعق حذر الموت والله
در کوشهای خویش از بیم بانکهای با آتش از بیم مرک تا نمیرند وخدای تعالی

محيط بالكافرين يكاد البرق يخطف
داناست بافعال کافران وهلاک کننده وجمع کننده ایشان در دوزخ نزدیک بود که برق بربایند

ابصارهم كلما اضاء لهم مشوا فيه واذا
چشمهای آن اصحاب را هرکاه که روشن کند برق مر این مسافران اکر بر کرد بروند ایشان در روشنایی برق ایمن شده وچون

اظلم عليهم قاموا ولو شاء الله لذهب بسمعهم
تاریک کند برق بر ایشان بایستند در تاریکی واکر بخواهد خدای تعالی ببرد کوش سر ایشان

لا يبصرون
بالترقيق ورش في رواية

لا يرجعون
بالترقيق ورش في رواية

فيهي
بالصلة ابن كثير

ظلمات ورعد وبرق
مدغم خلف بغير الغنة

اذانهم
ثلثة اوجه ورش

آذانهم
بالامالة المحضة للدوري عن الكسائي

بالكافرين
امال بين بين ورش

بالكافرين
بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

فيهي
بالاشباع ابن كثير

واذا اظلم
بالتغليظ ورش

عليهم
بضم الهاء حمزة

ولو شاء
بالامالة حمزة وابن ذكوان

لذهب بسمعهم
بالادغام سوسی

مومنان با منافقان آمیخته باشند مر مومنان را نور ایمان بود وبنور ایمان بروند منافقان بانک بر آرند انظرونا نقتبس من نوركم ما را بپایید تا ما نیز بنور شما برویم مومنان کویند ارجعوا وراءكم پس باز روید که ما نور از آنجا آورده ایم یعنی از دنیا منافقان کوردل باشند پس نکرند فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب بدید آرد خدای عز وجل حجابی میان منافقان ومومنان از آن سوی که منافقان باشند همه تاریکی وعذاب وعقوبت شود واز آن سو که مومنان باشند همه نور ورحمت وراحت باشد منافقان بانک کنند الم نكن معكم یعنی ای مومنان نه که ما با شما بودیم بدنیا مومنان کویند بلی ولیکن شما بر افسوس میکردید اکنون جزای فسوس شما اینست قوله مثلهم كمثل الذي استوقد نارا یعنی مثل مر کیان این منافقان در ترسیدن ایشان از رسول صلی الله علیه وسلم مثل کسی است که در بیابانی در شب تاریک بترسد بر تن ومال وعیال خویش از دشمنان واز دزدان وسبعی ساز د طلب ایمنی برافروزد آتش تا بر روشنایی آتش ایمن کردد بر تن ومال وعیال خود همچنین منافق بترسید از رسول صلی الله علیه وسلم از کشتن وبرده کردن ومال غنیمت کرفتن اقرار آورد بایمان تا چنانکه آن مسافر بروشنایی آتش ایمن شود از دزدان منافق نیز باقرار ایمان ایمن باشد از قتل وسبی وغارت کردن ولیکن آن ایمنی افروزنده آتش الجنابی بود که روشنایی آتش بر جای بود چون نماند باز نا ایمن شود همچنین منافق را ایمنی چند انست که زنده است واقرار وی برحالست چون بمرد بنا ایمنی جاودان فتاد قوله او كصيب من السماء یعنی مثل آن منافقان در کراهیت داشتن مر شنیدن قرآن چون مثل اصحاب

بارانی است یعنی مثل قوی است که کرفتار کردند بباران در شب تاریک ونکل علی رضی الله عنه رعد نام فرشته ایست که موکل است بر سحاب وعن علی رضی الله عنه برق سوط است از آتش که منع میکند بدان برق ملک سحاب را وصاعقه عذابی است که فرود می آید از آسمان وحقیقة صاعقه آتش است که بیاید از آسمان با بانکی عظیم که اغلب شنوندکان وی بشنیدن هلاک شوند قوله والله محيط بالكافرين بدانکه باران مثل قرآن است که خداوند عز وجل قرآن را بباران مثل کرد چنانکه باران سبب حیاة زمین است قرآن سبب حیاة خلق است وبعضی کویند که آب حیاة نفوس است وقرآن حیاة قلوب است

قوله يا أيها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم والذين من قبلكم لعلكم تتقون بدانكه چون مردمان سه گروه بودند هر یک گروه را تخصیص در اوایل آیات یاد کرد و بدین آیت عام بندگان را فرمان فرمود اگر آن بحق مشرکان راند مراد از اعبدوا وحدوا باشد و اگر بحق منافقان راند مراد از اعبدوا اخلصوا لربکم باشد و اگر بحق مومنان راند امر بعبادت بود یعنی اطیعوا یعنی چنان بود ای آنکه کافری ایمان آر و ای آنکه منافقی اخلاص آر و ای آنکه مومنی فرمان گزار و قوله الناس لفظ عام است متناولست جمیع بنی آدم عاقل و غیر عاقل صغیر و کبیر را اگر مراد اینجا عاقلان بالغ باشد که بحد خطاب رسیده اند مجانین و اطفال و اولاد آدم را ناس نامید زیرا چه ناس مشتق از نسیان است و نسیان صفة آدمی است و لعل در قوله لعلکم برای شک نیست یعنی کی است یا برای ترجی است قوله الذي جعل لكم الأرض فراشا الى قوله وأنتم تعلمون جعل اینجا بمعنی خلق است و این آیت در شان بعضی کفارست که ایشان پرستش میکردند آنچه در زمین است و پرستش میکردند بعضی کواکب آسمان را

خلقكمو قبلكمو لعلكمو وأنتمو كنتمو شهداء كمو كنتمو

يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون

وأبصارهم إن الله على كل شيء قدير

وچشم ایشان را بدرستیکه خدای تعالی بر همه چیزی تواناست

بر نفاق منافقان باشکار کردن کفر

يا أيها الناس اعبدوا ربكم الذي خلقكم

ای مردمان یعنی اهل مکه بپرستید خداوند خود را بیکانکی آنکه بیافرید شما را

والذين من قبلكم لعلكم تتقون الذي

و آنانکه پیش از شما بودند تا شما بپرهیزید از عذاب او آنکه

جعل لكم الأرض فراشا والسماء بناء

بکردانید مر شما را زمین بساطی و خوابگاهی و آسمان سقفی بلند

وأنزل من السماء ماء فأخرج به من الثمرات

و فرستاد از آسمان بارانی پس بیرون آورد بدان آب از هر جنس میوها

رزقا لكم فلا تجعلوا لله أندادا وأنتم

خورشی مر شما را پس مگردانید مر خدای را شریکان یعنی مگوئید تا او را شریکان و شما

تعلمون وإن كنتم في ريب مما نزلنا

میدانید که من آفریدگار ایشانم و ایشان بندگان منند و اگر هستید شما کافران اندر شک از آنچه فرستادیم ما

على عبدنا فأتوا بسورة من مثله وادعوا

بر بنده خود محمد قرآن پس بیارید یک سوره بزرگ از مثل قرآن و بخوانید معبودان خود را جز خدای تعالی

شهداءكم من دون الله إن كنتم صادقين

و گواهان مر بیرید که ایشان گواهی خواهند داد برای شما روز قیامت اگر هستید شما راست گویان

وأبصارهم — امالة ابن ذكوان

وأبصارهم — بالامالة المحضة للدوري عن الكسائي وأبي عمرو

وأبصارهم — بالتسهيل لحمزة في رواية

شيء — بقدر ألف في رواية ورش

شيء — بسكت خلف وفي رواية خلاد

خلقكم — بالادغام السوسي

جعل لكم — بالادغام السوسي

الأرض — بالنقل ورش

الأرض — بسكت خلف وفي رواية خلاد

فراشا — بالترقيق ورش

فراشا والسماء — مدغم بغير الغنة خلف

بناء — بالتسهيل

بناء بناء — بالحذف

أندادا وأنتم — مدغم بغير الغنة خلف

فأتوا — بالابدال ورش والسوسي

الذي جعل لكم الأرض وأنتم الى

پس گفت خدای تعالی که زمین و آسمان و آنچه در میان ایشان آفریده منست و ملک منست پس چگونه گردانی ملک شرکای من در عبادة و بر سبیل وعید هم که می توانم آسمان و زمین ملک منست اگر بخواهم زمین را خسف بکنم و اگر بخواهم بیندازم آسمان بر شما

ركوع

و فرستادم از آسمان بارانها و بعد آن آوردم بدان آب از میوها مختلف و روزی دادم مر شما را پس خدای خود را مانند و شریک نگوئید شما میدانید که او را شریک و مانند نیست قوله وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا الى قوله صادقين این آیت در شان منکران قرآن است چون خدای عز و جل مشرکان و منافقان را در آیات سابق نکوهید و وعید شان یاد کرد ایشان گفتند که این گفته خدای عز و جل نیست ای محمد تو از خود میگوئی و این گفته تواست پس خدای عز و جل این آیت فرستاد یعنی با اینکه درین قرآن هیچ شکی نیست و شما دعوی میکنید شک را پس بیارید سورتی از مثل این قرآن پس قادر نشدند ساکت شدند بعد فرمان قل لئن اجتمعت الإنس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله یعنی اگر جمیع آدمیان و جنیان جمع شوند برین که بیارند یک آیتی قرآن مثل قرآن نتوانند آورد و این آیت بزعم ایشان نازل شد و الا قرآن را مثل نیست چون ایشان گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا یعنی اگر بخواهیم ما هر آینه بگوئیم ما مثل این قرآن پس برای جواب این سخن فرمان شد فأتوا بسورة و اشعری هم بدین آیت حجت کند

که تکلیف ما لا یطاق جایزست لیکن ما گوئیم این امر تکلیف نیست امر تعجیزست و تقریر عجز یعنی بازنمودن عجز انسان و آن چنان باشد که در حق ملایکه فرمان شد انبئوني بأسماء هؤلاء و این آیت دلیل است بر اثبات نبوت محمد صلى الله عليه وسلم که چون ایشان گفتند که این گفته محمد نیست خدای تعالی گفت بیارید شما سورتی مثل قرآن و اگر نه بکشیم و برده کنیم و غنیمت کنیم مال شما را ایشان نفس و مال بذل کردند و حرب اختیار کردند این دلیل عجز ایشان بود از آوردن مثل قرآن و ایشان خداوند فصحا و بلغاء عرب بودند چون ایشان عاجز آمدند دیگر خلایق بطریق اولی عاجز آمدند بعد دانستند که محمد بر حق است و این قرآن وحی و کلام رب است و اگر نه جمله خلایق عالم از فعل یکتن از آدمیان عاجز بماندندی وادعوا شهداءكم یعنی یاری خواهید از زنان خود و این تأویل اولیترست زیرا که خطاب فأتوا عامست همه منکران قرآن را در گیرد لاجرم شهدا جز ایشان نه بوند

فان لم تفعلوا الی قوله اعدت للکافرین معنی اینست پس اگر این کار نکنید و سورتی از مثل قران نیارید و هرگز نخواهید کرد و اصلا مثل آن نخواهید آورد که خدای تعالی شما را بر آوردن مثل آن قدرت نداده و دل و زبان شما را از آن بعجز و ناتوانی آورده پس از آتشی که هیزم آن آدمیان و سنگهاء از اصنام یا کبریت است بترسید و از این نوع عذاب و از این چنین عقاب بپرهیزید در نها که ساخته شده است آن برای عقوبت و عذاب کافران پس عناد بگذارید و ایمان بقران آرید و این از باب کنایت بود چه اتقا از نار مستلزم ایمان بقران باشد و انداختن تا ن در نیران اهانت است بر کافران و اند اختن کبریت از جهت آنست کرا و بطبیعت سریع الوقود و بطی الخمود ست و آتش و تیز تر و سوزان تر از سوزش معهود ست و چند ترست بتن و زبان کار بدن و تیز آتش و بوی بد دارد و بوی او را دوزخی عقوبتی دیگر بیدا رد و بعضی کویند چون اهل دوزخ بکریند و بنالند و عجز و زاری کنند ابری سیاه پیدا آید دوزخیان را امید باران روی نماید سنگها بر موازنه سنگ آسیا ببارد آتش را بیشتر در سوز و تاب آرد قوله تعالی وبشر الذین آمنوا الی قوله الانهار و بشارت ده ای محمد کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند بدین که مر ایشانراست بوستانها که روانست زیر درختان آن یا بهشتها که روانست زیر درختها آن جویها در تفسیر آورده اند که در بهشت چهار جوی آب و شهد و شیر و خمر روانست و هر یکی را از جویهاء مذکور جداگانه جریانی است و بعضی کویند که جوی است ولی بحسب آرزو متبدل شود وقت آرزوی آب آب بود و وقت آرزوی شیر شیر و وقت آرزوی شهد شهد و وقت آرزوی خمر خمر کردد و بعضی کویند یک جوی است که چهار خاصیت دارد زندگانی که خاصیت آبست و بوی که خاصیت شیرست و حلاوت که خاصیت شهدست و نشاط که خاصیت خمرست پیدا می آرد یک جوی را باعتبار تعدد خواص بلفظ جمع ذکر کرده بدین اعتبار انهار را بصیغه جمع آورده قوله تعالی کلما رزقوا الی قوله من قبل معنی اینست هر بار که روزی داده شوند ایشان را یعنی بهشتیان از آن بوستانها رزقی از جنس میوه کویند این همان میوه است که ما پیش ازین در دنیا روزی کرده شده بودیم و بدان بار ها تفکه و تنعم می نمودیم چه میوهاء دنیا نمونه ایست مر میوهاء اخروی قوله تعالی واتوا به متشابها و داده شوند ایشان از آن میوه که متشابه بود یعنی بعضی ماننده بعضی در رنگ با اختلاف مزه باشد و بعضی کویند همه متشابه در جودت نماید هیچ یکی در میان ایشان ردی نباید و در تفسیر آورده اند حکمت در کردانیدن میوه بهشت از جنس میوهاء دنیا آنست که ایشان سوی چیزی که دیده اند بیشتر از آن که او را پیش از آن ندیده است الفت کیرد و طبع انس با جنسی که الفت دارد انس پذیرد و دیگر آنکه چون اناری در دنیا دیده و قدر او دریافته و مزه او یافته در بهشت بدین مقدار بیند که تمام اهل جا را کفایت کند و چون سبب که آنرا در دنیا دیده و مزه او چشید

لهمو ولهمو وهمو ضم هذه الميمات واشبعها لابن كثير وفي رواية قالون

للكافرين
امال بين بين ورش

للكافرين
بالامالة المحضة ابوعمرو والدوري عن الكسائي

آمنوا
لورش ثلثة اوجه

الانهار
بالنقل ورش وفي الوقف حمزه

الانهار
بالسكت خلف وفي رواية خلاد

مطهرة وهم
مدغم بغير الغنة خلف

ان يضرب
مدغم بغير الغنة خلف

آمنوا
لورش ثلثة اوجه

فَاِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي
پس اگر نکنید و نتوانید که بیارید یک سورتی همچو سورت قرآن هرگز نتوانید آوردن پس بترسید از آتش دوزخ آن آتشی که

وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ
هیزم آن آتش مردم است و سنگ کبریت که زود افروخته شود آماده کرده شده است برای کافران

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اَنَّ
مژده ده ای محمد آنکسان را که ایمان آورده اند بمحمد و قرآن و کارهای نیک کردند بدرستی و راستی که

لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ كُلَّمَا
مر ایشانراست بستانها که همی رود از زیر درختان آن جویهای آب روان هر بار که

رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هٰذَا الَّذِي
خورش داده شود مر آن در آن بهشت از میوها روزی بگویند این میوه ایست از میوه که ما

رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَاُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا
روزی داده شدیم بودیم پیش از این در دنیا و داده شوند میوه که ماننده یکدیگر باشد در رنگ و بوی و مختلف در مزه و مر ایشانرا باشد در آن بهشت

اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اِنَّ اللّٰهَ
زنان پاکیزه که پاک کرده از نجاست ظاهر و باطن یعنی حوران بهشت و ایشان در آن بهشت جاودان نمیرند و بیرون آورده نشوند بدرستی که خدای تعالی

لَا يَسْتَحْيِي اَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا
ترک نیارد بیان کردن مثل بشه و آنچه

فَوْقَهَا فَاَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ اَنَّهُ الْحَقُّ
بالاتر ایشانست چون مگس و عنکبوت پس آنکسان که ایمان آوردند بمحمد و قرآن پس بدانند آن مثل حق است

٣ دریاها را شیرین سازد و حور بهشتی با آن همه جمال و کمال در مرتبه زنان دنیا که لایق بهشت کردند نباشند و در حسن و جمال بدیشان نرسند قوله تعالی ان الله لا یستحیی الی قوله ما فوقها بدرستی که خدای بپاید آوردن نکذارد مثل شیء حقیر مثل آنچه در حقارت برتر از آن بود پیدا آرد مثال مثل بعوضة ما البق وما شحمه ومثال مثل کمتر از آن ما رجل البعوض و ما لحمه و چنانچه کسی غالب آمدن ضعیفی بر قوتی دریافت و در شان او گفت غلب البعوض علی نمرود یعنی پشه بر نمرود دست یافت و چنانچه در مثل پارسی کویند و غالب آمد کسی را بر دشمن ضعیف تمثیل جویند از شکستن پر مکس چه آید و از بستن پای پشه چه کشاید امثال را مصابیح اقوال گفته اند میان چراغ زرین و گلین در روشنایی فرق نکرده اند از مصباح هر چون که باشد چه حاجت و از ضیا هر چه حاصل شود چه استحیاست قوله تعالی فاما الذین آمنوا الی قوله من ربهم اما آنانکه ایمان آورده اند و بدین خدای تصدیق کرده اند پس میدانند بدرستی ضرب مثل حق است ثابت و محقق است واقع است از پروردگار ایشان روشنایی دهنده است در طرف بیان والله الموفق

و در بهشت ثمرهاء سبب میوه یا بدار روی در خوردن و خاییدن در مذاق مزها کوناکون دریابد چون کار در دنیا بر قدری مخصوص و مزه معهود خورده پس آنرا بر قدر سوی یابد تفاوت میان میوهاء دنیا و آخرت دریابد کمال نعمت خدای که در حق او فایض شده معاینه بیند و نعمت بهشت بطیب نفسش و بهجت دل بکزیند و در تفسیر آورده اند که هر بار که بهشتیان میوه برای خوردن از درخت جدا کنند پیش از آن که دست ایشان بدهن ایشان برسد میوه دیگر هم در آن محل حاصل شده بینند قوله تعالی ولهم فیها ازواج الی قوله خالدون و مر ایشانرا در جنات زنانی باشند مطهر یعنی پاک و پاکیزه کرده از ایشان بول و غایط و منی و حیض و استحاضه تا آنکه آب دهن و بینی و درد سر و برص و جذام و دق و زکام و مانند آن نباشد و در ایشان حسد و بخل و غل و غش و کینه و غیرت و اندوه و سایر ذمایم باطن و قبایح ظاهر بوجهی از وجوه طبع آنرا استکره دارد و مستنکر پندارد نبود و اندام ایشان چنان صاف بود که مغز ساق ایشان چون رشته مروارید در مروارید دیده شود و اگر یکی از ایشان خضر خویش در شب تاریک در دنیا فرود آید تاریکی را از تمام دنیا بردارد و اگر آب دهن در دریای شور اندازند همه ٢

قوله تعالى واما الذين كفروا الى قوله مثلا معنى اينست واما آنكسانكه كفر ورزيدند وبكلام خداى نكرويدند در راه باطل بويند وبروجه تحقير واهانت كويند كه خداى را باز اد مثل بدين امور حقيره چه مراد بود واين اشياء خسيسه چه حاصل شود دريافتن مقصود نداشتند فهم مراد نتوانند سليم را معيب كويند وبغير مظنه عيب عيب جويند قوله يضل به كثيرا ويهدى به كثيرا معنى اينست كمراه مى سازد خداى بضرب مثل بسيار از كسانى كه عيب ميكنند ودم تحقير واهانت مى زنند وراه راست مى نمايد حق جل وعلا بسيار آنرا از كسانى كه مراد كلام ربانى درمى يابند وذوق حلاوت وحظ طراوت آن مى يابند بدان ميكروند مهتدى ميشوند قوله وما يضل به الا الفاسقين معنى اينست وكمراه نميكند وباحال اينست كمراه نميكند بدين ضرب مثل مكر فاسقانرا يعنى كافرانرا كه از نور هدى بيرون آمده اند ودر ظلمت غوايت در آمده اند قوله الذين ينقضون الى قوله ميثاقه معنى اينست آنكسانى كه عهد خداى را از بعد استوارى آن نقض ميكنند وميثاق وثيق او را مى شكنند ومراد از ناقضان عهد جهوداند كه ايشان عهد ميثاق را كه با ذريت آدم بود ناقضانند ونيز عهد داشتند چون پيغمبر آخر الزمان مبعوث شود برو ايمان آرند وبجان او را انقياد كنند ودل بر متابعت او كمارند چون مبعوث شد بر عهد نرفتند وعهد وميثاق را شكستند حب رياست باعث كشت وبيشتر ايشان بنا بردين بر جهان پيوست بدو نكرويدند ودشمنى ورزيدند ونيز احبار ايشان عهد داشتند كه كتاب را بيان كنند ومضامين او را ننوشند بطمع دنيا صفات پيغمبر را پوشيدند ودر اظهار خلاف آن كوشيدند قوله ويقطعون ما امر الله به ان يوصل معنى اينست وآنكسانى را كه خداى امر كرده است بصلهٔ آن قطع ميكنند وقرب قرابتى را در قطيعت مى افكنند از قرابتان خويش كه مسلمان شده اند بيزار ميشوند ودر راه عداوت وقطيعت ميروند قطيعت رحم كاريست ناكزين وعمليست ناپسنديده مخالف شريعت وروش ومنافى طبيعت وفتوت است وقاطعان رحم كنايت اند از مشركان مكه كه با پيغمبر ومهاجرانى كه سوى پيغمبر عليه السلام هجرت كرده بودند قرابتى داشتند ايشان از بعد مسلمان شدن ايشان دشمن پيدا شتند صلهٔ رحم بريدند و قطيعت ورزيدند ودر حديث آمده است الرحم شجنة من الرحمن فقال الله من وصلك وصلته ومن قطعك قطعته قوله ويفسدون فى الارض يعنى وآنكسانى كه در زمين فساد مى كنند ودر ميان مردمان رسم مفسدت وتباهى مى افكنند واين كنايتاست از منافقان كه با مسلمانان دم موافقت مى زدند وبر اسرار ايشان مطلع مى شدند وبر كافران مى رسانيدند وآنرا سبب فتنه ميكردانيدند برين وجه كلام از باب لف ونشر بود واكر هر سه صفت صفات همه كافران كويند بصفات مذكوره مذمت همه كافران باشد چنانچه نقض عهد روز ميثاق دارند وقطع ما امر الله به ان يوصل قطع موالات مومنان بندارند وفساد در زمين يعنى ارتكاب كفر ومعاصى كويند وصفاتى كه در همه كافران موجود است جويند اولئك هم الخاسرون معنى اينست

من ربهم واما الذين كفروا فيقولون ماذا
از پروردكار ايشانست وآنان كه كافر شدند پس كويند چه
اراد الله بهذا مثلا يضل به كثيرا ويهدى
خواسته است خداى تعالى بدين مثل كمراه ميكند خداى تعالى بدان مثل بسيار را از جهودان
به كثيرا وما يضل به الا الفاسقين
وراه نمايد خداى بسيار از مومنان كه راست دانسته اند آن مثل را از خداى تعالى وكمراه نشوند ومنكر نكردند مكر كافران يعنى جهودان
الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه
آنان كه مى شكنند عهد خداى تعالى بعد بدير فتن از كتاب خداى تعالى
ويقطعون ما امر الله به ان يوصل ويفسدون
ومى برند چيزى كه خداى تعالى فرموده است بپيوستن بيد ويعنى با خويشان وتباه كارى كنند
فى الارض اولئك هم الخاسرون كيف
اندر زمين ايشانند زيان كاران خود در دنيا وآخرت چكونه
تكفرون بالله وكنتم امواتا فاحياكم
كافر ميشويد شما يعنى جزا كافر ميشويد بخداى تعالى مومنان وبوديد شما مردكان يعنى نطفه پس زنده كرد خداوند شما را در رحم مادران در پشت پدران
ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون
پس بميراند شما را پس زنده كند شما را بعد از مردن پس شما سوى او باز كردانيده شويد روز قيامت
هو الذى خلق لكم ما فى الارض جميعا
او آن خدائيست كه بيافريد مر شما را آنچ اندر زمين است همه چيز از چهار پايان وميوها وجواهرها

كثيرا
بالترقيق ورش فى رواية
كثيرا ويهدى
مدغم بغير الغنة خلف
كثيرا
بالترقيق ورش فى رواية
ان يوصل
بالتغليظ ورش
ان يوصل
مدغم بغير الغنة خلف
الارض
بالنقل ورش وفى الوقف حمزة
الارض
سكت خلف وفى رواية خلاد
الخاسرون
بالترقيق ورش
وكنتم امواتا
سكت خلف فى رواية
فاحياكم
بتسهيل حمزة فى رواية فى الوقف
فاحياكم
بالامالة المحضة للكسائى
اليه
بالصلة ابن كثير

الارض
بالنقل ورش
الارض
سكت خلف وفى رواية خلاد

دفع مضار وحصول آرام وقرار چون مسكن وماوى از جهت دفع كرما وسرما وسامان كرفتن واز پريشانى امان يافتن وبعضى از جهت عبرت وحصول خبرت چون موت وسقم ومشقت والم واما آنچه تعرض بدان غير مشروع است ونفع كرفتن بدان ممنوع است باعتبار آنست كه متعلق بحق غير شده وبسببى از اسباب ملك كسى

ايشان همين صفت زيان زدكى وخسران دارند خود را در استحقاق عذاب وعقاب مى آرند قوله تعالى كيف تكفرون بالله وكنتم امواتا معنى اينست چكونه كفر مى ورزيد ونخداى نمى كرويد وحال اينست كه شما مردكان بى جان بوديد عدم حيات ابتدائى را موت خوانند وتعريف موت عدم الحيوة عما من شانه الحيوة دانند واين صفت در جنب تن پيش از حيوة متحقق است چه بى جان بودنا ومحقق است فاحياكم الى قوله ترجعون معنى اينست پس شما را در رحم زنده كردانيد پس از آن با نقضاء اجل خواهد ميرانيد پس باز در بعث برزندكى خواهد رسانيد پس بسوى حسابكاه او باز كردانيده خواهيد كشت وبجزا وسزاء كفر خواهيد پيوست هو الذى خلق لكم ما فى الارض جميعا معنى اينست خداى عز وجل آنست آنچه در زمين است همه براى شما افريده وبراى منفعت شما موجود كردانيده چنانچه غذاهاء خوب وبويهاء مرغوب وآوازهاء خوش وسازهاى دلكش وصورتهاء زيبا وچشمهاء دلربا وجز آن از حظوظ ولذات واصناف لذايذ وانواع مشتهيات وبعضى براى تحصيل مطالب واعداد واستعداد مآرب چون تير وكمان ودام وماندآن براى شكار وچوب وآهن وكاو ورسن براى زرع وچوب وغرس اشجار وبعضى براى

قوله ثم استوی الی السماء معنی اینست او آنست که آفرید برای شما آنچه در زمین است و در آن هر منفعت بیشتر است پس از آن با اراده او متعلق گشت تعلقی راست و درست که آسمانها را بیافریند و بقدرت کامله و ارادت شامله بایجاد و اختراع بگزینید قوله فسویهن سبع سموات معنی اینست پس راست آسمانها را هفت آسمان یعنی آفرید آفریدنی راست و درست بی فطور و شقوق و با آراستگی و هموواری و بلندی و جز آن در تفسیر آورده اند که خدای عز و جل آسمانها را بر طریق طبقها کرده هر هفت آسمان طریق طبقها آفرید و هر یکی را مظهر عجایب کردانیده و در هر آسمانی فرشتگان را داشته و در هر آسمانها موضع قدمی از عبادت فرشتگان خالی نگذاشته و در هر آسمانها فرشتگان در عبادت اند بعضی در رکوع و بعضی در سجود تا قیامت آید در آسمان هفتم بعضی فرشتگانند از آن وقت که ایشان آفریده اند روی بسجده دارند و سر از سجده بر نیارند تا قیامت هیچگاه نخواهند بود از خوف خدای گریه و زاری خواهند نمود از گریه ایشان هر قطره که می افتد فرشته آفریده می شود روز قیامت سرهای خویش را از سجده بر آرند بعجز و زاری عرضه دارند ما عبدناك حق عبادتك گویند عذر تقصیر خویش جویند گویند ای پروردگار چنانچه حق عبادت تو باید ترا عبادت نکرده ایم چنانچه تو استحقاق پرستش داری پرستش تو بجا نیاورده ایم در تفسیر آورده این آسمانها با این سعت فراخی بر نسبت کرسی که فلک هشتم است همچو حلقه در بیابانی است

عرضهم کنتم انبئهم انباهم یشبع ضمات هذه المیمات ابن کثیر وفی روایة قالون

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ ۚ وَهُوَ

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي

جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا

مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ

وَنُقَدِّسُ لَكَ ۖ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَعَلَّمَ

آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ

فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ

الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۝ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ ۖ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ

الدماء الدما ونحن نسبح انی اعلم ما ادم الاسماء الاسماء انبئونی هؤلاء

هؤلاء ان هؤلاء ان هؤلاء ان هؤلاء ین هؤلاء ین هؤلاء ان هؤلاء ین

هؤلاء ان ادم باسمائهم باسمائهم باسمائهم بیسمائهم بسمائهم بیسمائهم

لكم اني كنتم بعضكم يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون

بأسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غيب
السموات والأرض وأعلم ما تبدون وما كنتم
تكتمون ج وإذ قلنا للملائكة اسجدوا
لآدم فسجدوا إلا إبليس أبى واستكبر وكان
من الكافرين ۝ وقلنا يا آدم اسكن أنت
وزوجك الجنة وكلا منها رغدا حيث شئتما
ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين ۝
فأزلهما الشيطان عنها فأخرجهما مما كانا
فيه وقلنا اهبطوا بعضكم لبعض عدو ج

أسمائهم
ألم أقل
ألم أقل
لكم إني
والأرض
والأرض
وأعلم ما
لآدم أبى
أبى
الكافرين
الكافرين
آدم شئتما
حيث شئتما
فيه
عدو ولكم
آدم اسكن أنت
اسكن أنت

[illegible]

لكمو يأتينكمو عليهمو همو عليكمو بعهدكمو
بضم هذه الميمات وبإشباع ابن كثير و في رواية قالون

ولكم في الأرض مستقر ومتاع إلى حين
ومر شما راست در زمین قرارگاهی و برخورداری است تا گاهی یعنی تا وقت مرگ

فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه إنه
پس فرا گرفت آدم از خداوند خود سخنانی چند یعنی ربنا ظلمنا انفسنا پس بپذیرفت توبهٔ ایشان و اوست

هو التواب الرحيم قلنا اهبطوا منها جميعا
بسیار پذیرندهٔ توبهٔ گناهکاران و بخشایندهٔ عاصیان گفتیم آدم و حوا فرو آیید از آن مرتبهٔ بلند همه و فرود به مرتبهٔ فرود

فإما يأتينكم مني هدى فمن تبع هداي فلا
چون بیاید بر شما از من وحی و کتاب پس هر که متابعت کند وحی و کتاب مرا پس نباشد

خوف عليهم ولا هم يحزنون والذين كفروا
ترس کراهی بر ایشان در دنیا و اندوهگین نشوند به درجهٔ شقاوت عقبی و آنان که کافر شدند

وكذبوا بآياتنا أولئك أصحاب النار هم فيها
و دروغ زن شمردند پیغمبران و کتابهاء مارا ایشانند اهل دوزخ باشند ایشان در آن دوزخ

خالدون يا بني إسرائيل اذكروا نعمتي
جاودان ای فرزندان یعقوب یاد کنید نیکوییها

التي أنعمت عليكم وأوفوا بعهدي أوف
مرا که نیکویی کرده ام بر شما و وفا کنید [illegible] تا وفا کنم

بعهدكم وإياي فارهبون وآمنوا بما أنزلت
به عهد شما [illegible] و از من بترسید [illegible] و ایمان آرید بدانچه فرستاده ام

في الأرض — بالنقل ورش
في الأرض — بالسكت خلف
مستقر و — بالإدغام
متاع إلى — بالنقل ورش
متاع إلى
فتلقى فتلقى — بالإمالة
آدم من — بالإدغام
آدم كلمات — ابن كثير
إنه هو — بالإدغام
يأتينكم — ورش
هدى — بالإمالة
بآياتنا النار
النار أوف
آمنوا

[illegible]

وآيات ما را تكذيب كنند ايشان اصحاب دوزخ اند در آتش جاويد باشند قوله يا بني اسرائيل اذكروا نعمتي التي انعمت عليكم اي بني اسرائيل يعني اي پسران يعقوب ياد كنيد نعمت مرا نعمتي را كه
بفضل و كرم انعام كردم بر شما يعني فراموش مكنيد ياد كنيد و مپوشيد و تواند بود كه نعمتي معهوده كه در حق ايشان ميداند آن بتخصيص ياد ميدهاند چون نعمت نجات يافتن پدران ايشان از كيد فرعون لعين
و رسيدن بعضي از ايشان چون سليمن عليه السلام بمملكت همه روي زمين و نعمت بيرون آمدن دوازده چشمه از سنگ هنگام استسقا و نعمت سايه كردن ابر در تيه و فرستادن من و سلوي و فرستادن عمودي از نور
تا در ظلمت شب روشنائي دهد و ناگرفتن ريم از جامه و نا افزودن ناخن و موي كه حاجت بدور كردن آن افتد و تواند بود كه ان نعمت مذكوره ذات پيغمبر عليه السلام مراد باشد و مراد از ذكر يا آن
از نعمت و اعتراف بآن و دانستن قدر آن با ايمان آوردن و تصديق كردن بود قوله واوفوا بعهدي معني اينست و وفا كنيد بعهد من يعني بعهدي كه شما با من كرده ايد و بجا آريد چيزي كه
بعهد التزام نموده ايد يعني بعهدي كه روز ميثاق بود و بگفتن بلي است ربنا روي نمود يا بعهدي كه با شما با زبان پيغمبران كرده اند و شما را بر التزام آن آورده اند يعني عهد ايمان آوردن به پيغمبري
كه مبعوث خواهد گشت و كتابي كه بنزول خواهد پيوست قوله اوف بعهدكم معني اينست و وفا كنم و در خبر خلف بيارم بعهد شما يعني بعهدي كه با شما دارم از وعده

مغفرت و رحمت و جزاء طاعت و استجابت دعوت و نصرت و معونت بر تقدير ايمان و طاعت قوله واياي فارهبون معني اينست هرچون كه باشد از من ترسان باشيد و از غير من مترسيد قوله وآمنوا بما انزلت مصدقا لما معكم ولا تكونوا اول كافر به ولا تشتروا باياتي ثمنا قليلا واياي فاتقون معني اينست [illegible]

مَعَكُمْ وَأَنتُمْ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ أَنَّهُمْ بِهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ

يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون

قرا بالصلة قالون بالقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع النقل وابن كثير بالصلة مع القصر

مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوٓا أَوَّلَ كَافِرٍ
راست دارنده مر آنچه با شما است يعني بوده اند در توحيد و صفت محمد و مباشيد نخستين كسي كه كافر شود
بِهِۦ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ
بوي يعني بقرآن و محمد و مخريد يعني مگيريد بروي بپوشيدن صفت محمد يعني رشوت مستانيد بهاي اندك و از من بترسيد
وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ
و ميامسيزيد راست را با دروغ يعني بدل مكنيد صفت محمد را بصفت دجال و مپوشيد حق را
وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ
و شما دانيد كه مي پوشيد و برپاي داريد نماز را و بدهيد زكوة مال را
وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ
و ركوع كنيد با ركوع كنندگان يعني متابعت دين محمد بكنيد متابعت اهل كتاب مكنيد مي فرمائيد مردمان را
بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ
بنكوي كردن يعني ايمان آوردن محمد و ترك مي آريد نفس خود و شما مي خوانيد
الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ
توريت را چرا خرد در كار نمي بنديد ياري خواهيد بصبر كردن
وَالصَّلَوٰةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ
و نماز گزاردن بسيار و بدرستي كه نماز گزاردن گرانست مگر بر ترسكاران
الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ
آنكسان كه بدانند در قيامت كه ايشان جزاء نيك خواهند يافت از خداي عز و جل و بدرستي كه ايشان

قليلا واياي — مدغما بغير الغنة خلف
الصلوة — بالتغليظ ورش
وأتوا أتأمرون — بالابدال ورش والتسهيل
والصلوة — بالتغليظ ورش
لكبيرة الا
لكبيرة الا — بالترقيق ورش مع النقل

ربع

قوله تعالى أتأمرون الناس بالبر وتنسون أنفسكم وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون معني اينست آيا مردمان را نيكويي ميفرمائيد و نفسهاي خويش را فراموش ميكنيد و حال اينست كه شما كتاب ميخوانيد و خود را پيروان ميدانيد اين زشتي كار خويش را در نمي يابيد يعني نشايد كه همچنين كنيد و نسزد كه خود را
[illegible] بر ناشايستگي آن واقف نگرديد و توبيخ بر نسيان نفس خويش در هنگام امر كردن ديگران تحريض است بر آوردن نيكي و نهي است
در ورطه كويند كان ناكننده افكنيد پس بر ناشايستگي [illegible] اغراض توبيخ باشد نزول اين آيت در حق كساني است كه دوستان و قرابتان خويش را ميگفتند ايمان بياريد و نماز برپاي
دارند و حقوق زكوة بگزاريد و خود از جهت علت حب رياست و قلت عقل و كياست ايمان نمي آوردند و نيكي نميكردند و در اين آيت نيز خطاب مر بني اسرائيل را
بعبارت شد بدلالت همه واعظان و آمران كه بخلاف وعظ و امر خويش عامل باشند متناول آمد قوله واستعينوا بالصبر والصلوة معني اينست

قد اولع الناس في الدنيا باربعة باكل وشرب وملبوس ومنكوح ومرجع الكل ان فكرت فيه الى روث وبول ومطروح ومفضوح بيت حاصل دنيا زكهن تا نو چون نكرديم است نيرزد بجو
واين آيت بعبارت موعظت مر بني اسرائيل راست و بدلالة علماء سوء كه با ظالمان بياميزند و در ظلمهاي ايشان حيله انگيزند و قاضيان جائر مرتشي كه رشوت ستانند و حكم شرع بگردانند و مفتيان ماجن
كه در فتوي باطل باك ندارند و بطمع دنيا خوف آخرت در خاطر نيارند و امراء بيداد كه داد مظلوم ندهند و بار ظالم بر گردن خويش نهند و از عمل عمال بيغم شوند و متفحص احوال ايشان نبوند
و وندآء بي دين كه در عمل دنيا از دائره شرع و معاملت بيرون آيند و در تحصيلات اموال و وظايف اشغال و اعمال احتياط ننمايند و امثال ايشان همه در مضمون اين آيت در مي آيند قوله ولا تلبسوا
الحق بالباطل وتكتموا الحق وانتم تعلمون معني اينست و حق را بباطل مپوشيد و در ترويج باطل مكوشيد چنانچه نعت محمد را كه حق است پوشيدند و حق ميپوشيد و دل بر باطل مكاريد يعني حق را ظاهر
كنيد و پنهان مداريد و حال اينست كه شما حق ميدانيد و كتاب را كه حق و باطل بيان كرده است ميخوانيد و اين آيت نيز در حق بني اسرائيل بعبارت و در حق ديگران باشارت چون مشركان كه توحيد
كه حق است باشراك باطل پوشيدند و در پرستش آلهه باطله كوشيدند و در حق نصاري كه ولد عيسي را بتحقيق خواندند و بندگي را بفرزندي كه باطل است بدل كنند قوله تعالى

دراجتناب از معاصی واحتراز از ارتکاب مناهی بصبر یعنی بحبس نفس از هوا وبنماز از خدا یاری خواهید ودر نیل نعمت طاعت وعبادت بدو پناهید استعانت در اجتناب از معاصی بصبر یعنی بحبس نفس از هوا ظاهر بود واما استعانت بصلوة بآیت ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر برهن شود چه مصلی بتحریمهٔ صلوة غیر افعال نماز از مباحات بر خود حرام میکرداند خود را در حالهٔ شریفه در ارتکاب محرمات چگونه رساند وتوا بود که از صبر وصلوة روزه ونماز مراد شود کلام چنین بود برای باز ماندن از معاصی بروزه ونماز یاری خواهید وبدین عبادت شریفه مدد جوئید بروزه که نفس را قاهر است بازماندن از معاصی ظاهرست وبنماز چنانچه بالا گذشت وبیش ازین بیان پیوست یا از صبر صبر در محاربه مراد دارند واز نماز نمازی که بنیت ظفر یافتن بر دشمن میگزارند ارادت کنند قوله وانها لکبیرة الا علی الخاشعین الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون معنی اینست واستعانت کنید بصبر وصلوة وحال اینست بدرستی استعانت بصبر وصلوة هرآینه خصلتی بزرگست آسانی نپذیرد مگر بر پرستندگانی آنکه یقین دارند که بدرستی ایشان رسندگان حسابگاه پروردگار خویش اند وبدرستی ایشان بسوی ثواب وعقاب خدا وند خویش بازگردنده اند در دل ایشان این معنی جای گیرد

علیکم فضلتکم ولاهم نجیناکم یسومونکم ابناءکم ذلکم
ربکم فانجیناکم بضم هذه المیمات ویشبع ابن کثیر وفی روایة قالون

رکوع

الیه راجعون ۞ یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی
سوی خدای عز وجل باز خواهند گشت — ای فرزندان — یعقوب — یاد کنید — نیکوییهاء مرا

التی انعمت علیکم وانی فضلتکم
آنکه من — نیکویی کردم — بر شما — وبدرستی که من فضل دادم بدران شمارا بدادن من وسلوی وسایه دار کردم ابر بر ایشان

علی العالمین ۞ واتقوا یوما لا تجزی نفس عن
بر — جهانیان — وبترسید — از آن روزی که سود نکند — هیچ تنی یعنی هیچ تن کافر سود نکند هیچ تن کافر را — از

نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ
تنی — بچیزی — ونه پذیرد — از هیچ تن کافر — شفاعتی — ونگیرند

منها عدل ولا هم ینصرون ۞ واذ نجیناکم
از هیچ تن کافر — فدایی — ونه ایشان یاری داده شوند — وچون یاد کنید ای پسران یعقوب که چون برهانیدیم شمارا یعنی پدران شمارا

من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب
از — گروه — فرعون — که میرسانیدند بشما — بسختی — عذاب

یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم
میکشتند — پسران — شمارا — وزنده میگذاشتند زنان شمارا برای خدمت کنیزان خود

وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم ۞ واذ
ودر آن — شمارا — آزمایشی — بزرگ بودان — پروردگار شما — وچون یاد کنید

فرقنا بکم البحر فانجیناکم واغرقنا
که بشکافتیم برای پدران شمارا — دریا یعنی بدر آمدن پدران شما از دریا — پس برهانیدیم شمارا از غرق شدن — وغرق کردیم ما

وخاطر ایشان برین مضمون آرام پذیرد وتواند بود ضمیر انها بر امور مذکوره از مامور بها ومنهی عنها من قوله یا بنی اسرائیل اذکروا الی قوله استعینوا بالصبر عاید بود یعنی چنین آیید بدرستی این چیزها که امر کرده شد بزرگ اند ... کرده اند بزرگ ... ای یاد کنید نعمتهای مرا ... قوله یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم معنی اینست ... قوله وانی فضلتکم علی العالمین معنی اینست وبدرستی که من فضل دادم ... ایشان در فضل جزئی باشد چنانچه فضل مریم بر نساء عالم در ولادت عیسی وهمچو فضل خضر در دانستن بعض جزئیات بر موسی واگر از عالمین جماعت کثیره اهل زمان ایشان مراد باشد فضل کلی نیز ممکن بود قوله واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل

الیهی بالصلة ابن کثیر
شیئا ولا مد متصل خلف عن حمزه
شیئا بنقل الهمزة ... ورش
شیئا سکت خلف ...
ولا تقبل قرأ ابن کثیر وابو عمرو
شفاعة ولا مد متصل خلف عن حمزه
ولا یوخذ بالابدال ورش والسوسی
عدل ولا مد متصل خلف عن حمزه
من آل النقل ورش ...
من آل سکت خلف فی روایة
ویستحیون نساءکم قرأ السوسی بالادغام
نساءکم بالمد مع التسهیل
نساءکم بالقصر مع التسهیل
نساکم بالحذف حمزه فی الوقف

بلاییست عظیم ودر زنده داشتن دختران برای خدمت ابتلایی است بخیر در قصه آورده اند که فرعون در خواب دید که آتشی از بیت المقدس خواست فرعون وگروه او را سوخت وبنی اسرائیل را سلامت گذاشت معبران طلب کرد ودل را بر طلب تعبیر این خواب آورد وخاطر بتحقیق او گماشت ایشان گفتند از بیت المقدس مردی پیدا شود که هلاک تو وگروه تو بسبب او باشد فرمان داد که هر پسری که در بنی اسرائیل زاده شود بکشند ودختران را برای خدمت زنده دارند تا گویند دوازده هزار بچه را کشتند وبعضی گویند هفتاد هزار بچه کشتند تا آنکه خلق جمع شدند وپیش او گفتند چون این مردان بروند مردان دیگر حاصل نشوند جهان خرابی گیرد وعالم تباهی پذیرد فرمان داد که نوبت

منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون معنی اینست وبپرهیزید از عذاب یا هول روزی را که قضا نکند واذا ننماید هیچ نفسی از قبل هیچ نفسی چیزی از حقوق یا چیزی را از قضا یا گویند هیچ نفسی هیچ نفسی را چیزی از نفع نافع نبود یا گویند هیچ نفسی هیچ نفسی را چیزی از کفایت یا چیزی از مهمات کفایت نکند واز بهر نفسی کافر هیچ شفاعتی مقبول نبود چنانچه شفاعت در حق مومنان بر حکم شفاعتی لاهل الکبایر من امتی مقبول شود واز نفسی کافر فدایی که بدان خلاص او بود گرفته نشود وهرچه بیارد مقبول نگردد وهم ایشان نه کسی داده نشوند ویاری دادن کسی از عذاب برهند نفی منصوریت مخصوص بکافرانست مقصور بر ایشان است مومنان منصورند دشمنان ایشان مقهورند کما جاء فی کتاب رب العالمین وکان حقا علینا نصر المومنین قوله واذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم ویستحیون نساءکم وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم معنی اینست ویاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی را که رهانیدیم شمارا یعنی اجداد شمارا از گروه فرعون که دنبال شما کرده بودند درین حال که بشما عذاب سخت ودرشت میرسانیدند وپسران شمارا ذبح میکردند ودختران شمارا زنده میداشتند وبرای خدمت کردی آوردند ودر کشتن پسران از پروردگار شما

دریا را بکشند ودر سالی بدارند در سالی که نوبت ناکشتن بود هارون صلوات الله علیه متولد گشت ودر سالی که نوبت کشتن بود موسی صلوات الله علیه بولادت پیوست بمجرد زادن مادر موسی را الهام شد تابوت ساخت وموسی را در تابوت کرد ودر دریا انداخت ناشاید که سلامت ماند وخدای او را باز بدو رساند تابوت مذکور زیر قصر فرعون گذشت از بالای قصر منظور نظر او گشت تابوت بیرون آوردند زن او گفت این نبی اسرائیل نیست از جای دیگر آمده برای برکه ما او را فرزند سازیم از غیب پیدا شده ما را که فرزند نداریم مر او را روشنایی چشم کرد در خویشتن داشتند وفرزند ساختند برای وطلب دایه کردند مادر او را باسم دایگی آوردند وعده انا رادوه الیک بانجا پیوست ودرین معنی اظهار کمال قدرت خدای نمود از کشت چندین هزار کودک را کشتند آنکس که هلاک فرعون وقوم او وبسبب آنکه بود زنده را کسی که سبب هلاک او بود در دنیا فت هم در خانه او تربیت وپرورش یافت بیت کر دشمن قویست نگهبان قوی ترست ۰ میدان معتصم بخداوند مستعان ۰ در زیر پای پیل سر مورک ضعیف از دستگیری کرمش مانده در امان ۰ قوله وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ معنی اینست وبسبب شما دریا را جدا جدا کردیم وراهها پیدا آورد تا شما گذشتید واز شر فرعون ولشکر او نجات یافتید وفرعون ولشکر او را غرق گردانیدیم واز راه آب بآتش دوزخ رسانیدیم وحال اینست که شما میدیدید وبر حال ایشان نظر میکردید

وَأَنْتُمُو وَأَنْتُمُو عَنْكُمُو لَعَلَّكُمُو لَعَلَّكُمُو أَنَّكُمُو ظَلَمْتُمُو أَنْفُسَكُمُو

بَارِئِكُمُو أَنْفُسَكُمُو ذَلِكُمُو لَكُمُو بَارِئِكُمُو عَلَيْكُمُو بضم هذه الميمات وليشبع ابن كثير وفي رواية قالون

قرأ بالصلة ابن كثير وقالون بالقصر والمد ورش بالتغليظ

آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ❁ وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَى

فرعون وآل او را وشما میدیدید و یاد کنید که چون وعده کردیم موسی را

أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ

بدادن کتاب چهل شبانروز پس بگرفتید شما گوساله را بخدایی از پس رفتن او بکوه

وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ❁ ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ

وشما ستمکاران بودید برتن خویش پس بگذاشتیم از شما بعد از

ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ❁ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى

آنکه تا شما شکر کنید وهر آینه یاد کنید که دادیم موسی را

الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ❁

توریه تا آنکه فرق کند میان حق وباطل تا شما را راه راست نماید

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ

و یاد کن ای محمد چون گفت موسی مر قوم خود را ای قوم شما ستم کردید

أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ

برتنهای خویش بگرفتن گوساله بخدایی بازگردید سوی خدای خود

فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ

پس بکشید تنهای خود یکدیگر را یعنی بکشند آنکه گوساله نپرستیده است آنکه گوساله پرستیده است آن بهتر شما را نزد

بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

پروردگار شما پس بپذیرفت توبه شما بدرستی که اوست توبه پذیرنده وبخشاینده

آلَ — لورش ثلثة اوجه
وَعَدْنَا — قرأ ابو عمرو
مُوسَى — امال ابن جماز ابو عمرو وفي رواية ورش
مُوسَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ — نافع وابو عمرو وابن عامر وعاصم وحمزة والكسائي بالادغام
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
وَإِذْ آتَيْنَا — لخلف في رواية
وَإِذْ آتَيْنَا — بالتقليل ورش ثلثة اوجه
مُوسَى — امال ابن ابو عمرو وفي رواية ورش
مُوسَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بَارِئْكُمْ — بالاختلاس دوري في رواية
بَارِئْكُمْ — دوري وفي رواية سوسي
بَارِيكُمْ — بالابدال سوسي في رواية
بَارِيكُمْ — في الوقف بالتسهيل حمزة
بَارِيكُمْ — في الوقف حمزة
بَارِئِكُمْ — بالامالة المحضة دوري عن الكسائي
إِنَّهُ هُوَ — قرأ بالادغام سوسي

بیت
فرعون که شد آبی آتش ره آتش شد
بر خاک بسر باد ش ز سرکشی وطغیان
وقصه آن چنان بود که قوم فرعون تلف کردن بنی اسرائیل خستند وسران وبزرگان جمع شده بر فرعون گفتند بنی اسرائیل را برای چه میگذاری وبسبب چه زنده میگذاری از ایشان ظهور فساد خواهد بود وتباهی بوی خواهد نمود موسی علیه السلام وایشان این سخن شنیدند متعلق گشتند بر موسی علیه السلام مضمون و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی وحی آمد توقی در دل موسی وبنی اسرائیل درآمد بنی اسرائیل دختران را که در خانهاء قبطیان بودند بدین اسم که فردا روز عاشوراست روز اجتماع عشایر واقرباست طلب کردند دختران مذکور که در خانه ایشان خدمت داشتند زیورهاء ایشان عاریت خواستند وبدین بهانه زرهاء بسیار قبض کردند و هم در خانهاء پدران خویش آوردند ششصد وبیست هزار مرد بنی اسرائیل را از میان زنان بیرون آمدند واز کید فرعون روی بفرار نهادند هژده ساله وفروتر آن وشصت ساله وبالاتر آن در شمار نبود وعدد نسوان واطفال از غایت کثرت بی شمار مینمود قبطیان اجتماع ایشان را اجتماع برای روز عاشورا دانستند وبرگریختن ایشان مطلع گشتن نتوانستند تا همه از خرد وبزرگ با توابع ولواحق بیرون آمدند وزیورهاء قبطیان که عاریت ستده بودند باخود آوردند فرعون شنید که بنی اسرائیل بیرون آمدند ودر فرار وگریز شدند دانست که بیشتر دریا رفتن نتوانند لاجرم در کرانه آن ایستاده مانند چون ما لشکرها بشتابیم ایشان را دریابیم لشکر خود را گرد آوردند در تعاقب ایشان سوار شد وی کرد چون نظر بنی اسرائیل بر لشکر افتاد

٣ فرعون در نظر ایشان نمی سازد در حکایت آورده اند عوزتی آخر شب برای طلب آب رخ نهاد دست در آب اندا ریش فرعون که مرصع بجواهر بود بر دست او افتاد موها از بیخ بر میکند وجواهر از ریش او بیرون می آورد همین زن بکوشت فرعون بمزدوری خشت می برد مزدوری نیافته بود غم آن میخورد هاتفی آواز داد خذی اجرک در کوش وی افتاد این حکایت میان خلق اشکارا شد غرق شدن او بعلم مردمان پیوست چه مرصع بجواهر ریش فرعون بود غیر او بدین صفت کسی نمی نمود درین قصه اشارتست که عاقبت ظالمان نکوساریست وعاقبت مظلومان رستکاریست قوله

در دلهای ایشان خوف وخشیت زاد کشند ای موسی فرعون با لشکر کفار شتافت ظاهر آنست که ما را دریابد موسی گفت خدای وعده کرده است او دریافتن نتواند ومرا وشما را هیچ آفتی نرساند چون بکرانه دریا رسید خود را عاجز از عبور دیدند موسی را فرمان شد عصا بر دریا بزن موسی عصا بر دریا بزد بنی اسرائیل دوازده سبط بودند برای دوازده راه خشک شده پیدا آمد هر سبطی در راهی درآمد در سبطی که موسی بود موسی را گفتند ما چگونه رفتن توانیم حال گروه خویش نمیدانیم موسی بان عصا زد روزنهایی پیدا آمد بعضی مر بعضی دیدن گرفتند تا آنکه همه از دریا بیرون آمدند فرعون چون دید که بنی اسرائیل سلامت میروند ودر آب غرق نمیشوند گفت دریا مرا راه داده است وبطاعت من گردن نهاده است با آنهم در درآمدن متامل بود اسب کشش داشت در درآمدن حرونی مینمود جبرئیل بر اسپی بر صورت مادیان سوار پیش اسپ فرعون که اسب او سر کشیده کرد چنانچه فرعون از داشتن آن بی طاقت گشت در دریا درآمد لشکر او در دریا برابر او درآمدند واز حال متحیر شدند تا آنکه موسی با همه بنی اسرائیل بیرون آمد لشکر فرعون بتمام در آب درآمد آب دریا باز بایکدیگر پیوست فرعون ولشکرهاء او همه غرق گشت بنی اسرائیل از فرعون تعلق داشتند واز غرق شدن او تردد در دل میکاشتند موسی دعا کرد تا دریا ایشان را بیرون انداخت وبتخصیص

قُلْتُمُو وَأَنْتُمُو بَعَثْنَاكُمُو مَوْتِكُمُو لَعَلَّكُمُو أَنْفُسَهُمُو شِئْتُمُو لَكُمُو
بِضَمِّ هَذِهِ الْمِيمَاتِ وَبِشَبْعِ ابْنِ كَثِيرٍ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ
وهر آينه يادكنيد چون گفتيد شمارا اي موسى راست گوي ندانيم ترا گراين تونه كتاب خدايست تا نه بينيم خداي را
جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
آشكارا ومعاينه وخبر دهد مارا كه من فرستادم موسى را ايشان بتوريه پس بگرفت شمارا عذابي از آسمان وآن آتش بود كه بسوخت شمارا وشما مي ديديد يكديگر را كه هلاك مي شديد
ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
پس زنده گردانيديم شمارا از بعد مردن شما تا مگر شما شكر كنيد زندگاني را
وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ
وسايه دار كرديم برشما ابر را وفرستاديم برشما ميوه ترنگبين
وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ
ومرغ بريان بخوريد از پاكيها آنچه روزي داديم شمارا ونگاه مداريد براي روز ديگر
وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
ونقصان نكردند چيزي وليكن بودند برتنهاي خويش ستمكاران ونربان كاران بنگاه داشتن طعام براي روز ديگر كه آن طعام گنده شد وكرم افتاد
وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا
وياد كن چون گفتيم اندر آييد بدين ديه وبخوريد از آنجا
حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ
كه خواهيد شما نعمت فراخ واندر آييد بدر بيت المقدس سر فرو افكنده تا بيامرزيم
لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ
شمارا گناهان شما وبيفزاييم در ثواب نيكوكاران

يَامُوسَى — اماله بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
يَامُوسَى — بالاماله المحضة حمزه والكسايي
نُومِن — بالابدال ورش
نُومِن لَّكَ — بالادغام مع الابدال سوسي
نَرَى اللَّه — قرا سوسي في رواية
وَظَلَّلْنَا — بالتغليظ ورش
وَالسَّلْوَى — اماله بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
وَالسَّلْوَى — اماله المحضة حمزه والكسايي
وَمَا ظَلَمُونَا — بالتغليظ ورش
الْقَرْيَة — بالترقيق ورش في رواية
حَيْثُ شِئْتُمْ — قرا بالادغام سوسي مع الابدال
وَقُولُوا حِطَّةٌ — وبگوييد كم كن گناهان يعني بگوييد لا اله الا الله
رَغَدًا وَادْخُلُوا — مدغما بلطف غير الغنة
سُجَّدًا وَقُولُوا — مدغما ورش غير الغنة

يُغْفَرْ لَكُمْ تُغْفَرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ خَطَايَاكُمْ
قرا نافع — قرا ابن عامر — اماله بين بين ورش — باماله المحضة قرا الكسايي
كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ

قوله وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ معنى اینست وکم نکردند ایشان ما را در عصیان و بی فرمانی ایشان عظمت ما کمی نگرفت وجلال ما نقصانی نپذیرفت لیکن در معاملات ناشایسته خویش درجات نفسهای خویش کم میکردند ومراتب خود را نقصان وکمی آوردند در دزدیدن خیره کردن کوشت کنده کشت ودماغ ایشان برایحه کریهه بپوسیت بواسطه کراهت اعلی واستبدال آن بادنی اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم رشیدند ودر حضیض وضربت علیهم الذلة والمسکنة وباؤوا بغضب من الله رسیدند هیچ زیانی ونقصانی بما باز نکشت همه زیان ونقصان بدیشان بپیوست قوله وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ معنی اینست ای بنی اسرائیل هنگام کفتن ما شما را یعنی اجداد شما را یاد کنید ودرین قریه یعنی قریه اریحا درآیید بعضی کویند آن قریه مقامی بود که بنا بیت المقدس در زمین اوروی نمود وآن قریه جبارانست که پیش از تیه ما مور بغزاء آن شده بودند وایشان ترس جباران بغیة قوم عاد اقدام بر غزو ایشان ننمودند از شومی آن در تیه افتادند بعد چهل سال قریه مذکوره را کشادند وقصه آن بالا کذشت وکریش رفت پس بخورید از آن قریه نعمتی فراخ هرجا که خواهید ودر آن قریه از جهت شکر نعمت کردکار روی تواضع عظمت پروردکار بسجده کنان درآیید وبکویید حاجت ما کم کردن کناه است یا بکویید کم کردن کناه ما را یاد بیامرزیم تا آمرزیده شود برای شما خطاهایی که از شما افتاده وزود باشد که بیفزاییم در جزاء نیکوکاران وزیاده کنیم ثوابهاء ایشان قوله فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ معنی اینست پس ظالمان بدل کفتاری که مر ایشان را کفته شده بود کفتاری دیکر آوردند وکفتار ما مور به را بغیر آن بدل کردند چه ما مور بودند بکلمه که متضمن استغفار توبه واستغفار ودال است بر تواضع وانکسار کلامی دیکر آوردند که مضمون آن غیر این بود واز وی وجهی دیکر روی می نمود بعضی کفته اند که ایشان در راه طلب حطام دنیا رفتند وبجاء حطه حنطه کفتند پس فرود آوردیم ما بر ظالمان عذابی را از آسمان بسبب بودن ایشان بیفرمانی کننده یا بکنهی که بوده اند ایشان بدان فاسق شده روایت کرده اند که بر ایشان وبا نازل شد که بیست وچهار هزار آدمی مردند وبعضی کویند هفتاد هزار آدمی مردند وجان بملک الموت سپردند وبعضی کویند از جهت بی فرمانی کفر وفسق ایشان آتشی فرود آمد که همه را سوخته کردانید وبسبب استهزا وفسق ایشان را بهلاک وفنا رسانید قوله وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ معنی اینست ویاد کنید هنگامی که آب خواست برای قوم خویش موسی پس کفتیم ما بزن بعصاء خویش سنک را پس بیرون آمد از دوازده چشمه آب بر عدد دوازده سبط آب شیرین وکوارا بدرستی دانست هر جماعتی از آدمیان مشرب خویش از آب روان یعنی هر سبطی آبی را که در سمت خویش روان یافت مشرب خویش دانست وسوی آن شتافت پس کفتیم ما ایشان را میوهایی وغلهایی که ازین آب حاصل شود یا آنچه روزی کرده شده است

لَهُمُو قُلُوبُهُمُو · يَضُمُّ هَٰذِهِ الْمِيمَاتِ وَيُشْبِعُ ابْنُ كَثِيرٍ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

ظَلَمُوا — بالتغليظ ورش
غَيْرَ — بالترقيق ورش
قِيلَ — بالاشمام هشام والكسائي

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ
پس بدل کردند آنکسان که ستم کردند کفتاری جز آنکه کفته شده بود بدیشان

فَأَنزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا
پس فرستادیم بر آنکسان که ستم کردند عذابی از آسمان یعنی بلا ووبا بسبب آنکه

كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝ وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ
بودند فاسق شدند ایشان واز فرمان بیرون آمدند ویاد کن ای محمد چون آب خواست موسی از خداوند تعالی مر قوم خود را

رکوع

قِيلَ لَهُمْ — بالادغام سوسي
ظَلَمُوا — بالتغليظ ورش
وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ — امال ابن بين ورش وفي رواية
وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

فَقُلْنَا اضْرِب بِّعَصَاكَ الْحَجَرَ ۖ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ
کفتیم بزن بعصا سنک را یعنی سنک بزرکی که با تو است پس بشکافت ازوی

اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ۖ قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ ۖ
دوازده چشمه که با او دوازده بستان بود چون بستان برنان هر دانستند مردمان یعنی اسرائیل آبخور خود را

كُلُوا وَاشْرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا
بخورید وبیاشامید از روزی خدای عزوجل وتباه مکنید

فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ
در زمین فسادکاران یاد کنید ای بنی اسرائیل چون کفتید ای موسی

مُوسَىٰ — امال ابن بين ابو عمرو وفي رواية
مُوسَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فِي الْأَرْضِ — بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
يَا مُوسَىٰ — امال ابن بين ابو عمرو وفي رواية
يَا مُوسَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

عشر

لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ
صبر نتوانیم کرد بر یک طعام بخوان از بهر ما خداوند خود را تا بیرون آرد

لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا
از بهر ما از آنچه برویاند اندر زمین از تره وی وخیار وی

نَصْبِرَ — بالترقيق ورش · طَعَامٍ وَاحِدٍ — قرا بالادغام بغير الغنة خلف · الْأَرْضُ — النقل ورش · الْأَرْضُ — سكت خلف وفي رواية خلاد

ای بنی اسرائیل یاد دارید ودر فراموشی مه آرید چون شما در تیه من وسلوی یافتید وبعد تواتر این نعمت کفتید ما هرکز بر یک طعام صبر نکنیم وبر یک جنس دم قناعت نزنیم قوله فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبِتُ الْأَرْضُ مِن بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا

شما را از من وسلوی بخورید واز این آب شیرین وکوارا که بسوی هر سبطی بی شرکت غیری که روان کرده ایم بیاشامید ودر فساد مبالغت مکنید درین حالی که شما مفسدید ودر سنک مذکور اختلاف کرده اند بعضی کویند سنک معین نبود لام او برای معهود ذهنی باشد که اشارت سوی فرد غیر معین بود وبعضی کویند سنکی معین بود که از وی چشمهاء آب روی می نمود لام برای معهود خارجی دارند اشارت سوی همان سنک معین بدارند وبعضی کویند آن سنک را آدم صلوات الله علیه از بهشت آورده بود طول او ده کز بکز موسی مثل قامت موسی می بود وارثا عن وارث بمیراث رسید شعیب صلوات الله علیه موسی را که داماد او بود بخشید موسی صلوات الله علیه آنرا بر خود داشتی وبردن او برابر خود در سفرها یمنی عظیم پنداشتی وبعضی کویند آن سنک را موسی از طور وبعضی کویند از قعر دریا در هنکام عبور بر کرفته بود وبعضی کویند همچو سر آدمی بود وبعضی کویند همچو سر کاو وبعضی کویند همچو سر کربه وبعضی کویند سنکی مربع بود که از هر جانب او سه چشمه میبود واستسقا سنتی است از سنن سلمانان متوارثه از پیغمبران اظهار عاجزی وسرافکندکی است کاری مناسب بندکیست قوله وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ معنی اینست

وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا معنی اینست بَرَن دعا بکن و بخواه از پروردگار خویش تا بیرون آرد برای ما آز آنچ زمین می رویاند از تره و خیار و فوم یعنی گندم یا سیر و عدس و پیاز ما را روزی کرداند اگر از
فومها چنانچه بعضی تفسیر گفته اند سیر مراد بود از توابع سیر و پیاز و از حبوب عدس مذکور شود ردات طعامی که خواسته اند ظاهر باشد و اگر از فوم گندم مراد دارند گندم از حبوب
اعلی است طعام ردی نیست لیکن خوردن نان گندم با بقل و قثا با عدس و پیاز نیز از اطعمه ردیه پندارند قوله تعالی قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ معنی اینست گفت مو
آیا بدل میکنید یا می‌جویید چیزی را که کمترست بدل چیزی که بهترست و این منتهی نادانستن قدر نعمت و خطر ربنه آن بود سبب استخفاف خوار کردن و غضب باشد قوله تعالی
اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ معنی اینست از این مقام انتقال کنید و در مصر فرود آیید زیرا که بدرستی مر شماراست آنچه خواستید و بدل مطعومات اعلی مطعومات ادنی یابید
در محلی که میروید و مطعومات مذکوره بجوئید تواند بود مراد از مصر مصر فرعون دارند و علم شهری مخصوص شده تنوین بر تقدیر بودن او اسم بقعه صرف او هیچ صرف هند باشد و بر تقدیر
بودن او اسم مکان صرف باشفاء دو سبب بود و تواند بود که مصر باشد بمعنی مصری از امصار بود و این او قواست با روایت دیگر مطابق است سوال ایشان ضم کردن این اطعمه با من و سلوی خواستند بدل کردن مقصود نداشتند این معنی استبدال نبود و بدل کردن نباشد جواب خواستن طعامی دیگر مستلزم طلب بدل کردن نست چه کسی که طعام ادنی خورد اعلی خوردن نتواند شکم جز قدر معهود تحمل نکند آدمی آن قدر طعامی که خورد بر اندازه آن از طعامی دیگر باز نماند با وجود اعلی کسی که دل بر ادنی افکند بر اندازه آن اعلی را با ادنی بدل کند روایت کرده اند که ایشان از تیه در مصر نرفتند بلکه بر روایتی همه و بر روایتی اکثرهم آنجا مردند و آنانکه زنده ماندند در بیت المقدس آمدند قوله وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ معنی اینست و نصب کرده شد بر ایشان خیمه خواری و مسکینی و این کنایت است از این که خواری بدیشان پیوست و مسکینی محیط ایشان گشت ذلت و مسکنت را در معنی خالت تشبیه بخیمه کرد و اثبات ضرب بر وجه تخیل آورد و بعضی گویند که یکی از ذات ایشان آنست که صاحب شرع ایشان را اهل جزیه کردانید و گرفتن جزیه را از ایشان بر وجه خواری چنانچه در کتب شریعة نبشته اند یاد امت رسانید و ایشان سزاوار غضبی شدید از خدای عز و جل شدند یا گویند ملتبس بغضب شدید باز گشتند قوله ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا يَعْتَدُونَ معنی اینست آن یعنی خواری و مسکینی و استحقاق غضب بسبب آنست که ایشان بآیات خدای کفر ورزیدند و آیاتی که در توریت در صفت پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم بود کردانیدند و پیغمبران از اهم زکریا و یحیی

لَٰكِنَّ • بِأَنَّهُمُ • فَلَهُمُ يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون
أجرهم قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها ورش
بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ط قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ
و سیر وی و مشنگ وی و پیاز وی گفت موسی بدل میخواهید

الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ط اهْبِطُوا مِصْرًا
آن چیز که آن کمترست بدان چیز که او برترست و بهترست بروید تا بر شهری اگر قدرت دارید

فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ط وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
پس مر شماراست آنچ خواستید و لازم کردانیده شد بر ایشان خواری

وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ط ذَٰلِكَ
و درویشی و باز گشتند مستحق خشم از خدای تعالی آن خواری

بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
بر ایشان از آن بود که ایشان کافر شدند بنشانهای خدای و بکشتند

النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ط ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا وَّكَانُوا
پیغمبران را بناحق یعنی زکریا و یحیی و آن کفر ناحق سبب بیفرمانی کردن

يَعْتَدُونَ ۞ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
و از حد در گذشتن و بگرفتن ماهی روز شنبه است بدرستی که آنکسها که بگرویدند و آنکسها که
و راست گفتن انشند پیغمبر انرا

هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ
جهودان گشتند و ترسایان گشتند و از دین بدر شدند هر که ایمان آرد از ایشان

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ
بخدای تعالی و بگرود بروز واپسین و بمحمد و بقرآن و بکند کارهاء نیک پس مر ایشانراست

أَدْنَىٰ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

أَدْنَىٰ
بالتقليل ابن ورش في رواية

سَأَلْتُمْ
بالتسهيل الحمزة في الوقف

سَالْتُمْ
بالابدال الحمزة في الوقف

عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ
بضم الهاء حمزة والكسائي

عَلَيْهِمِ الذِّلَّةِ
بكسر الهاء والميم ابو عمرو

وَبَاءُو
لورش ثلثة اوجه

بِآيَاتِ اللَّهِ
لورش ثلثة اوجه

النَّبِيئِينَ
بالمد والهمزة نافع لورش ثلثة اوجه

وَالنَّصَارَىٰ
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي

وَالنَّصَارَىٰ
بالتقليل بين بين ورش

وَالصَّابِينَ
بدون الهمزة نافع

مَنْ آمَنَ
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

مَنْ آمَنَ
بالسكت خلف في رواية

الْآخِرِ
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

الْآخِرِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
سكت خلف في رواية

بغیر حق میکشتند و مرتکب اینچنین جریمه عظیمه میکشتند آن یعنی و غضب بسبب عصیان و اعتداءست که مشتمل بر کفر و قتل انبیاست و تواند بود ذلک اشارت بر کفر و قتل باشد یعنی
کفر ایشان بسبب عصیان و اعتداء ایشان است و این جمله مستانفه بود بیان علت علت باشد یعنی غضب از جهت کفر و قتل انبیاست کفر و قتل انبیا از جهت عصیان و اعتداءست چه عاصی بود
و بناهی نمودن شومی عظیم دارد و جرات بر جرمی بالاتر از آن پیدا آرد چنانچه گفته اند من تهاون بالادب عوقب بحرمان السنة و من تهاون بالسنة عوقب بحرمان الفرائض عوقب بحرمان
المعرفة نعوذ بالله من ذلک سوال قتل انبیا که معصوم‌اند بحق نباشد در قید بغیر حق چه فایده دارد جواب ذکر بغیر حق برای تشنیع قایلان است و تصریح بناحق بودن
قتل انبیاست قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ معنی اینست بدرستی آنکسان که ایمان آوردند و آنکسانی که جهود شدند و ترسایان و صابیان یعنی ستاره پرستان هر که از ایشان بخدای ایمان آرد

روز قیامت را كه آمدنیست تصدیق دارد پس برایشانراست اجر ایشان نزدیك پروردكار ایشان از مثوبات اسلام وایمان ونیست خوفی برایشان وازهیچ چیز نترسند وایشانند كه اندوهكین نباشند
وكافران اندوهكین بوند وازكردار زشت خویش اندوه كنند قوله وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ معنی اینست ویاد كنید ای بنی اسرائیل آن هنكام را كه بر عمل كردن بتوریة با شما
میثاق كرفتیم وجبرئیل را بر برداشتن كوه بالای شما تا شما عهد بپذیرید امر كردیم برین معنی رفع طور مقدم بر میثاق باشد وعطف بواو مقتضی ترتیب نبود اكر برین وجه ورفعنا را حال كویند
ودر حال مذكور بر نسبت عامل معنی مضی جویند بتقدیر قد بود در تقدم رفع طور بر میثاق صریح باشد واكر از عهد مذكور عهدی كه ایشان با موسی علیه السلام برای قبول كردن مضمون
كتاب كرده بودند دارند رفع طور بعد اباآوردن ایشان از ایفاء عهد مذكور برای الزام ایفاء آن پندارند برین وجه معنی چنین كویند یاد كنید چون كرفتیم میثاق شما ای بنی اسرائیل
كه بكتابی كه بیاید عمل ودر طاعت اوامر ونواهی او زنند چون توریت آمد تكالیف شاق دیدید عمل نكردید وازانقیاد كردن اباآوردید برای ایفاء عهدی كه كرده بودید جبرئیل را برفع
طور بالاء شما امر كردیم وبتخویف وترهیب شما را بر ایفاء عهد مذكور آوردیم روایت كرده اند كه كوه مذكور موازنه یك فرسنگ در یك فرسنگ وبعضی كویند پنج فرسنگ در پنج فرسنگ بود ولشكرگاه ایشان نیز هم برین مقدار زمین فرود آمده می بود وبعضی از كوه مذكور همان كوه كه میعاد موسی برای نزول توریت بود مراد دارند وموضع مشرف شدن او بنكریم وتكلیم پندارند وبعضی كویند طور بلغت سریانی كوه بود ولام در وی لام عهد ذهنی است بدین وجه كوهی از كوهها باشد وبعضی كوه مذكور كوهی از كوه فلسطین كه در كرانه دریا بود دارند واین وجه را اخص از وجه سابق پندارند قوله خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ معنی اینست آنچه داده ایم شما را از كتاب بقوة بكیرید وتكالیف آن را بدل وجان بپذیرید وآنچه در وست یاد دارید ودل بریاد داشتن او بكمارید تا پرهیزكار شوید وشقی كردید قوله ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ معنی اینست شما میثاق را قبول كردید پس بعد قبول روی كردانیدید پس اكر نبودی فضل خدای بر شما ورحمت او وپس از اعراض بدادن ایمان هر آینه می بودید شما از زیان زدكان مستحق خلود در نیران چه زیان زدكی ازین بالاتر بود وكدام خسران ازین بیشتر باشد واین دلالت میكند بر آنكه بر ایشان فضل خدا شد وبدولت ایمان پیوستند وبكفر وكفران خایب وخاسر نكشتند قوله وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ معنی اینست هر آینه بدرستی دانسته اید شما آنان كه تعدی كردند ودر سبت یعنی روز شنبه بكرفتن ماهی كه در آن روز شنبه ایشانرا حرام بود از حد كذشتند قوله فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ معنی اینست

أَجْرُهُمُو عَلَيْهِمُو وَلَاهُمُو مِيثَاقَكُمُو آتَيْنَاكُمُو لَعَلَّكُمُو تَوَلَّيْتُمُو عَلَيْكُمُو كُنْتُمُو
مِنْكُمُو لَهُمُو يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون

أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
مزد نزدیك خدای ونباشد ترسی از عذاب برایشان روز قیامت ونه ایشان

يَحْزَنُونَ ۞ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا
اندوهكین شوند ویاد كنید چون كرفتیم عهد وپیمان با شما ای جهودان یعنی با پدران شما وبرداشتیم

فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
بالای شما كوه را وكفتیم كه بكیرید آنچ بدادیم كتاب شما را بكوشش ومواظبت

وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۞
ویاد كنید آنچ در وی است تا شما پرهیزكار كردید واز عذاب برهید

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ
پس روی كردانیدید شما از پس آنكه عهد كرده بودید اكر نبودی لطف خدای تعالی

عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞
بر شما ورحمت خدای بتاخیر عذاب هر آینه بیكشتید شما از زیان كاران بعقوبت

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ
وتحقیق دانستید شما آنكسانرا كه از حد بكذشتند وماهی كرفتند در روز شنبه

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ۞ فَجَعَلْنَاهَا
پس كفتیم ایشانرا بباشید كپیان ونومیدان از رحمت ما پس كردانیدیم

نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً
آن دیه را عبرتی مر آنكسان كه پیش از ایشان بودند ومر آنهارا كه بعد ایشان باشند وپندی است

عَلَيْهِمْ
بضم الهاء حمزة
وَإِذْ أَخَذْنَا
سكت خلف في رواية
وَاذْ اخَذْنَا
بالنقل ورش
آتَيْنَاكُمْ
لورش ثلثة اوجه
بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا
مدغما بغير الغنة خلف
مَا فِيهِي
بالاشباع ابن كثير
بَعْدَ ذَلِكَ
مدغما بغير الغنة خلف
قِرَدَةً
بالترقيق ورش في رواية
خَاسِين
بدون الهمزة في الوقف حمزة
خَاسِيِن
بالتسهيل في الوقف حمزة

واختیار تعین بهر روز شنبه فتنه ایشان كشت وعاقبت آن بعقوبت پیوست چه ایشانرا در روز شنبه شكار ماهی حرام بود وازجهت ابتلاء ایشان در روز شنبه ماهی بسیار بر روی آب می نمود ایشان در روز منع صید كثرت ماهی میدیدند در حسرت آن چون ماهی بی آب می طپیدند تا آنكه حیله نابسندیده اختیار كردند وخود را در ورطه بی فرمانی آوردند روز شنبه دام می انداختند
یا حظیره صید ماهی می ساختند روز یكشنبه ماهی را از دام وحظیره بیرون می آوردند ودر خانهاء خویش می بردند میكفتند ما روز شنبه ماهی را همچو در آب میداریم
واز آب در روز یكشنبه بیرون می آریم چون خدای ایشانرا درین عمل در حال نكرفت دانستند كه این عمل از ما صلاح پذیرفت استحلال كردند ودر معرض تصویب
وتجویز آوردند میخوردند ومیفروختند وهر كسی را میدادند ودر شهرهای دیكر ممكن كرده برای فروختن میفرستادند چهل سال بعضی كویند هفتاد سال
برین حال كذشت واز بهای ماهی ایشانرا غنا وكثرت حاصل كشت وشكار كنندكان ماهی موازنه هفتاد هزار نفر بودند وموازنه دوازده هزار آدمی
كه شكار ماهی احتراز مینمودند بدین حیله وتدبیر عصیان نمیكردند وواجب امر ونهی بجای آوردند تا آنكه میان مساكن خویش ومساكن ایشان

پس كفتیم ما مر ایشانرا باشید بوزینكان مطرودان خوار شدكان قوله فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ معنی اینست
پس كردانیدیم این عقوبت را عبرت ومنع از بهر بازماندن حاضران واقعه از كناهان كذشته بترك عود وبازماندن از كناهان آینده بترك فعل آن وموعظه عظیم وپند فخیم مر پرهیزكاران وازترك
ومعاصی پرهیز كنندكان را یا كویند كردانیدیم این عقوبت را نكال ومنع مر كذشتكان باخبار آن در كتب ایشان ومر آیندكان بسماع از مشاهده كنندكان یا پرسیدن وحی قرآن یا كویند كردانیدیم عقوبت مذكوره
را منع وزجر مر حاضران واقعه ومشاهده كنندكان آن ومر آیندكان كه این خبر خواهد شنید از مردمان یا بوحی قرآن یا كویند كردانیدیم قریه اصحاب سبت را كه اهل آن بوزینه شدند عبرت مر قری دیكر كه
پیش او وپس او بود وقری مذكور را هیبت ورهبت مشاهده مسخ مذكور روی نمود وكردانیدیم این عقوبت را موعظت عظیم مر متقیان وپند فخیم مر پرهیزكاران تا بر تقوی ثابت مانند پرهیزكاری لازم
دانند قصه سبت آنست كه در زمان داود علیه السلام برای عبادت یهود یك روز جمعه متعین شده بود ایشانرا برای اختیار عبادت روز شنبه سایغ نمود از شومی تغییر تعین خدا

سَدی ساختند و فرزندان و توابع خویش را از ملاقات ایشان باز داشتند چون مصلح از مفسد جدا گشت فرقهٔ مجرمان بعقوبت پیوست همه مسخ شدند بوزنه گشتند مرد و زن دوازده هزار مرد
کم ناجی بودند مر مسخ شدگان را می گفتند الم انهکم عن ذلک یعنی ما شما را ازین نهی نمی کردیم و بر باز ماندن ازین معصیت نمی آوردیم ایشان این سخن بی شنیدند و سر می جنبانیدند و میگریستند و در
یکدیگر می نگریستند بعد سه روز هلاک شدند و همه در فنا آوردند بادی پیدا شد همه را برانید و در دریا انداخت و زمین را از لوث ایشان پاک ساخت روایت کرده اند از ابن عباس رضی الله
عنهما این آیت میخواند و سیل از چشمش می راند عکرمه رضی الله بر وی درآمد و با او دید باب بسخن آمد ابن عباس رضی الله عنه گفت درین آیت یعنی و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت اندیشه میکردم
و دل را بر فهم کردن معنی و دریافتن مفهوم او می آوردم که بی فرمانی کنندگان روز سبت بوزنه گشتند و باز دارندگان ایشان و امر معروف کنندگان بنجات پیوستند حال ساکتان چه خواهد بود
و ایشان را چه روز روی خواهد نمود عکرمه گفت رضی الله عنه ساکتان را حکم امر کنندگانست حکم ایشان حکم ناجیانست ابن عباس قول سخن بغیر دلیل سایغ ندید از عکرمه مذکور دلیل آن پرسید

عکرمه گفت چون امر معروف فرض کفایت باشد در فرض کفایت بجا آوردن بعضی همچو بجا آوردن کل بود ابن عباس را این سخن بعجب روی نمود عکرمه رضی الله عنه جایزه فرمود قوله و اذ قال موسی لقومه ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة معنی اینست و یاد کنید هنگامی که موسی بقوم خود در گرد گاوی جست ایشان را ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة گفت یعنی بدرستی خدای شما را میفرماید که گاوی را ذبح کنید و بعضی از آن گوشت بر تن مرده زنید روایت کرده اند که در بنی اسرائیل پیری غنی بود و او را زادگان و بعضی گویند برادر زادگان فقیر داشت ایشان نظر بر مال او داشتند چون حیات او دراز کشید دل بر کشتن او کماشتند کشتند و در راه انداختند بدعوی قسامت آوردند در حق مقتول که قاتل او معلوم نیست قسامت و دیت جنایت در شریعت ماست در شریعت موسی علیه السلام هم بود و شریعت موسی علیه السلام همین نوع قسامت که در شریعت ماست میفرمود قسامت و دیت بر خود بریز و دو قریه متوجه گشت و بقول انبیا دادایشان پیوست اهل قریه با انکار بقول قسامت و اداء غرامت شتافتند و چون خود را بری می دیدند قسامت بر خود گران دیدند تا دست و دعا برآرید که خدای تعالی قاتل او را پیدا آرد چنانچه در آیت دیگر می آید است و اذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها والله مخرج ما کنتم تکتمون موسی صلوات الله وسلامه علیه از ایشان ذبح بقره جست ان الله یأمرکم ان تذبحوا بقرة گفت یعنی خدای شما را ذبح کردن بقره میفرماید تا اشارات علامت قدرت خویش بنماید قوله قالوا أتتخذنا هزوا قال أعوذ بالله ان اکون من الجاهلین معنی اینست گفتند موسی را استهزا میکنی و بما را در چنین سخن میکنی که چه است گاو کشتن تحریر کی با گاو کشتن کاو نیست که باشد و نسبت که کمال و

یامرکموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد و ترکها و ورش بالصلة والمد الطویل وابن کثیر بالصلة والقصر

موسی
امال ابن ابو عمرو
و فی روایة ورش

موسی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی

یامرکم
بالاختلاس دوری فی روایة

یامرکم
سوسی

یامرکم
بالابدال سوسی و ورش

یامرکم ان
سکت خلف فی روایة

هزوا
فالوقف حمزة

هزءا
نافع وابن عامر وابو عمرو وابن کثیر وابو بکر والکسائی

هزا
فی الوقف حمزة

ان اکون
بالنقل ورش

ان اکون
سکت خلف

لافارض ولا
مدغما بغیر الغنة خلف

تومرون
بالابدال ورش والسوسی و فی الوقف حمزة

لِلْمُتَّقِينَ ۝ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ
مر پرهیزکاران را و یاد کن ای محمد چون گفت موسی قوم خود را بدرستی که خدای تعالی

يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً ط قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ط
میفرماید شما را که بسمل کنید ماده گاوی را گفتند میگیری تو ما را بازی

قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ۝
گفت موسی که باز داشت میخواهم بخدای که باشیم از باری کنندگان

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ ط قَالَ إِنَّهُ
گفتند بخوان از بهر ما پروردگار خود را تا پیدا کند از بهر ما که چگونه بوده است گفت موسی که خدای تعالی

يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بِكْرٌ عَوَانٌ ط
میگوید که آن ماده گاو ماده گاویست نه پیر و نه بیک جوان

بَيْنَ ذَٰلِكَ ط فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ ۝ قَالُوا ادْعُ
میان پیری و جوانی پس بکنید آنچه فرموده شده اید شما گفتند بخوان

لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا ط قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا
از بهر ما پروردگار خود را تا پیدا کند از بهر ما چیست رنگ آن ماده گاو گفت موسی که خدای تعالی میگوید آن ماده گاو

بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِينَ ۝ قَالُوا
ماده گاویست زرد صاف رنگ آن ماده گاو خوش کند بینندگان را گفتند

ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ لا إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ
بخوان موسی از بهر ما خداوند خود را تا بیان کند از بهر ما چگونه باشد این ماده گاو زایده یا نازاینده پوشیده شده است

چه رنگ زرد را بطبع موجب مسرت گویند و بمشاهده این رنگ شادمانی جویند چنانچه از امیر المؤمنین علی مرویست و اثری بر وفق کتاب ما ثور و محکی است و آن اینست من لبس نعلا صفرا قل همه لقوله تعالی تسر الناظرین و بعضی در لفظ صفرا بر بودن او معنی سواد رفته اند چه در عرب صفرت بمعنی سواد آمده است چنانچه در جمادات صفر گفته اند و این صحیح نیست زیرا که سواد را توصیف بفاقع نیامده بلکه اصفر فاقع اسود حالک مستعمل شده قوله قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا وانا ان شاء الله لمهتدون معنی اینست گفتند ایشان بخواه برای ما از پروردگار خود که صفت این بقره چیست تا بیان کند

استهزا بود موسی گفت بخدا پناه میگیرم از این که مزاح نادانان باشم و عیب نادانی بپذیرم که مزاح کار نادانان است کار دانان نمی جویم آنچه فرمان خداست میگویم قوله یبین لنا ما هی معنی اینست ایشان از موسی دعا جستند ادع لنا ربک یبین لنا ما هی گفتند یعنی از پروردگار خویش بخواه تا صفت این بقره بیان کند و تردد و شبه قوله تعالی قال انه یقول انها بقرة لا فارض ولا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤمرون معنی اینست گفت موسی بدرستی پروردگار من میگوید بدرستی گاوی عوان است یعنی گاویست که نه پیر است و نه جوانست چون صفت بقره کردند آن را امر کرده میشوید دانستند پس بکنید آنچه بدان مامور میگردید قوله قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین معنی اینست گفتند ایشان برای ما بخواه از پروردگار خویش تا بیان کند بقره چیست سفید یا سیاه سرخ یا زرد گفت موسی بدرستی پروردگار من میگوید که بقره مذکور زرد آمد که خالص است رنگ او و بی مخلوط با رنگ دیگر بیننده که آن شاد میکند و بینندگان خویش را و از دیدن ایشان مسرت می افزاید

واشتباه از خاطر ما بیرون افکند بدرستی که گاو مذکور بر ما متشابه شده وهنوز بر خاطر ما بوضوح وظهور نیامده بدرستی ما ان شاء الله هر اینه راه راست یابنده ایم وکاری را که فرموده میشویم بجا آرنده ایم قوله قال انه یقول انها بقرة لا ذلول تثیر الارض ولا تسقی الحرث مسلمة لا شیة فیها قالوا الآن جئت بالحق فذبحوها وما کادوا یفعلون معنی اینست موسی گفت بدرستی خدای میگوید که بقره بکشتن آن امر شده وبذبح او خطاب آمده بقره ایست غیر ذلول یعنی غیر بقره که بروی مدا بکار رند وبمشقت عمل بسیار رند نه زمین را بشکافد ونه کشت را آب دهد بسالم داشته شده است از عیوب گاوان یا سالم داشته شده است از اختلاط الوان نیست در وی نقشی ونگاری واثری داغی وفکاری یکرنگست با زردی او رنگ دیگر خلط نشده چنانکه سرو او وحوا فراوهم زرد آمده گفتند ای موسی اکنون بحق آمدی ودر تحقیق در آمدی که اینچنین بقره ممتاز از سایر بقرات موسوم بدین سمات سزاوار آن بود که در وی اینچنین خاصیت باشد واز وی این نوع اثر ظهور پیوندد پس آن بقره را تجسس کردند بر کسی یافتند ببهاء گران خریدند پس آن را ذبح کردند واین امر در امتثال آوردند ونزدیک نبودند که این فعل کنند ونمی خواستند که دم این کار زنند در تفسیر آورده اند که مردی را یک پسر خورد بود گوساله برین رنگ وبرین شکل داشت آن گوساله را به نیت آن پسر در مرغزاری گذاشت تا در آن مرغزار بچرد وبیفزاید تا آن پسر او را کار آید در وقت گذاشتن بخدای سپرد

۵ (عشر)

بعد آن مرد نقل شد آن پسر یتیم بود مادر او را پرورش می نمود وبچه مذکور در حق مادر مبرت داشت دل بر رعایت وطاعت ایشان می گماشت چنانچه حکایت کرده اند روزی پسر مذکور در حیات پدر دری نفیس بپنجاه هزار درم خرید کرد چون خصم در را در خانه برای اداء مال آورد پدر را در خواب یافت به بیدار کردن نشتافت بر خصم گفت که کلید صندوق بر پدر است صبر کن تا بیدار کرد صندوق بگشاید ومال بدهد بعد ساعتی خصم در گفت ده هزار درم کم میکنم پدر را بیدار کن ومال بیار وبهاء در برودی بمن بسیار پسر گفت بیدار کردن پدر نتوانم اگر تا بیداری پدر توقف کنی بیست هزار درم مزید کردانم تا پدر در خواب بود خصم از جهت شتابی بهاء در کم میکرد وپسر از جهت ادب پدر که از خواب بیدار نکند در بهای افزود وبعد مردن پدر ورفتن مال هیزم کشیدی ودر هیزم کشی رنج دیدی نیمی بهاء هیزم بروح پدر صدقه کردی ونیمی در نظر مادر آوردی مادر آن را قوت او ساختی وکار معاش خانه پرداختی القصه چون در هیزم کشی آن پسر را مدتی گذشت ورنج وتعب بنهایت پیوست ناگاه آوازه شنید واز هر کسی خبر در گوش او رسید که بنی اسرائیل را اینچنین بقره حاجت است میجویند ودر نا حاصل کردن آن می پویند ندا میکنند که هر که اینچنین بقره دارد برای فروختن بیدا آرد تا آن را بهای بسیار وثمن آن بدهانیم بر مادر این حکایت رسانید وبیش او این قصه روشن کرداند مادر گفت پدر تو گوساله برین شکل به نیت تو داشته آن را بجو شاید که بیابی وبفروشی بهاء آن یابی پسر مذکور در طلب آن گاو شتافت در مرغزاری که مادر او نشان گفته بود یافت گاو مذکور هر چند که وحشی بود وکسی را انقیاد نمی نمود مجرد آنکه آواز آن پسر شنید بیش او منقاد گشت ونومید آن را گرفته می آورد وطرف خانه میبرد بنی اسرائیل چهل سال در طلب اینچنین گاوی بودند ودر جستن آن کوشش می نمودند گاو مذکور را بر دست آن پسر دیدند بهاء بیک طلبیدند پسر هر چند که از جهت پرسیدن مادر توقف میکرد چانب کبهای گاو مذکور را دار زیاد می آورد تا بهای او زر بمقدار پری پوست گاو مذکور رسید وقیمت او برین اندازه انجامید مادر بفروختن رضا داد پسر دل بر فروختن نهاد بر والدین اثرها دارد در دنیا وآخرت ثمره عجیب می آرد وعقوق والدین برخلاف این بود واثار آن برضد این باشد قوله واذ قتلتم نفسا فادارأتم فیها معنی اینست ویاد کنید ای بنی اسرائیل چون شما نفسی را کشتید وبا یکدیگر مخالف کشتید واز قتل او تبری جستید وکلمات مدافعت کفتید قوله والله مخرج ما کنتم تکتمون معنی اینست وحال این است که خدای بیرون آرنده است آنچه شما پنهان میکردید وظاهر کننده است آنچه شما می پوشید قوله فقلنا اضربوه ببعضها معنی اینست پس گفتیم ما بزنید این میت را بجزوی از بقره مذکوره ومذبوحه وموصوفه مسطوره تا آن مقتول زنده شود وذکر قاتل خویش کند پس امتثال امر

قتلتمو فادارأتمو کنتمو لعلکمو قلوبکمو
قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

ویریکموا آیاته
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطول وابن کثیر بالصلة مع القصر

عَلَيْنَا ۚ وَإِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ۞ قَالَ إِنَّهُ
بر ما وصف آن ماده گاو — وبدرستی که ما اگر بخواهد خدای تعالی راه یافتگان باشیم بدانستن وی — گفت موسی خدای تعالی

يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ ٱلْأَرْضَ وَلَا تَسْقِى
میگوید که ماده گاو ماده گاویست که شد نرم کرده در بار کردن ونی نرم کرده براندن زمین — بکشیدن آب

ٱلْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا ۚ قَالُوا۟ ٱلْـَٔانَ جِئْتَ
مر زراعت را — سلامت از همه عیبها — وهیچ نشانی از رنگی دیگر نباشد در آن — گفتند این زمان آوردی

بِٱلْحَقِّ ۚ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُوا۟ يَفْعَلُونَ ۞
براستی — پس بسمل کردند آن ماده گاو را — ونه بخواستند که بکنند

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَٱدَّٰرَْٰٔتُمْ فِيهَا ۚ وَٱللَّهُ مُخْرِجٌ
وچون کشتید شما تنی را یعنی عامیل بن سرائیل را — پس اختلاف کردید در وی — وخدای تعالی آشکارا کننده است

مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ ۞ فَقُلْنَا ٱضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ۚ
آنچه شما پنهان میداشتید — پس گفتیم بزنید کشته را پاره از این گوشت مجرد

كَذَٰلِكَ يُحْىِ ٱللَّهُ ٱلْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ
همچنین — زنده میکند خدای تعالی مرده را — ومی نماید شما را نشانهای قدرت خود

لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۞ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم
تا شما فهم کنید وبدانید — پس سخت شد دل شما

مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِىَ كَٱلْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۚ
از پس زنده کردن عامیل — آن دلها بسختی چون سنگیست — یا سخت تر از سنگ

شاء — بالامالة حمزة وابن ذکوان
تثیر الارض — بالنقل ورش مع الترقیق
تثیر الارض — سکت خلف وفي رواية خلاد
الآن — سکت خلف وفي رواية خلاد
الآن — بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
جئت — بالابدال قرا السوسي

رکوع

فادارأتم — بالابدال سوسي
اضربوهو — بالصلة ابن کثیر
الموتی — امال بین بین ابو عمرو وفي رواية ورش
الموتی — امالة المحضة حمزة والکسائي
ویریکم آیاته — سکت خلف في رواية

من بعد ذلك — مدغما سوسي
فهي — باسکان الهاء ابو عمرو وقالون والکسائي
او اشد — بالنقل ورش
او اشد — سکت خلف في رواية
قسوة — بالامالة الکسائي

مذکور کردند میت را ببعض بقره مذبوحه زدند مقتول زنده گشت وخون از رکهاء او میرفت تقریر کرد که فلان وفلان برادران او ودین با برادر زادکان من حسب اختلافی که در صدر قصه گذشته
کشتند وقتل نفس معصومه را بغیر جنایتی که جریمه عظیمه ومعصیت فخیمه است مرتکب گشتند اینچنین جریمه عظیمه ومعصیت فخیمه کنند از کشف شبهه ایشان برد باز هم در آن ساعت مرد هر دو قا
را گرفتند وکشتند اهل قریه از قسامت وغرامت برستند ودر بعض بقره مذبوحه که بر مقتول زدند اختلافیست که کدام بعض بود که حیات مقتول بزدن آن روی نمود بعضی زبان وبعضی
گوشت ران راست میدانند وبعضی استخوان بن دم وبعضی پاره گوشتی که میان دو کتف است مراد دارند قوله کذلک یحیی الله الموتی ویریکم ایاته لعلکم تعقلون معنی
اینست همچنین خدای عز وجل مرده کان را زنده گرداند وبعد از موت برند کانی رساند وشما را ایات قدرت کامله وعلامات حکمت شامله خویش بنماید وپرده شک وشبهه از دلهاء شما بکشاید تا شما
دریابید وبسوی ایمان وایقان بشتابید قوله ثم قست قلوبکم من بعد ذلک معنی اینست پیش از ین از شما کاهی کفر بودی کاهی ایمان روی نمودی کاهی عصیان آمدی کاهی توبه
در دل درامدی یعنی دلهای شما نرم بود قابل قبول پند وصلاح برای نصیحت می نمود پس دلهاء شما بعد وقوع واقعات مسطوره ومشاهدات ایات ودلایل مذکوره سخت کشت وبقسوت پیوست

لکن منهمو وهمو بعضهمو الی
اتحدثونهمو علیکمو لیحاجوکمو یضم هذه المیمات ویشبع ابن کثیر وفی روایة قالون

الانهار — بالنقل ورش وفی الوقف حمزة
الانهار — سکت خلف فی روایة خلاد
الما — بالفتح مع الحذف
الما — بالمد مع الحذف
الماء — بالفتح مع التسهیل
الماء — بالمد مع التسهیل حمزة وهشام فی الوقف
یعملون — ابن کثیر
ان یومنوا — مدغم خلف غیر الغنة
ان یومنوا — بالابدال سوسی وورش
عقلوهو — بالصلة ابن کثیر
امنوا — ثلثة اوجه لورش
امنا — لورش ثلثة اوجه
بعضهم الی — سکت خلف فی روایة

وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار ط وان
وبدرستی که از سنگها سنگی است هرآینه روان شود ازوی جویهاء روان وبدرستی که
که بشکافد

منها لما یشقق فیخرج منه الماء ط وان منها
از آن سنگها سنگیست هرکاه که بشکافد بیرون آید ازوی آب وبدرستی که از آن سنگها سنگی است

لما یهبط من خشیة الله ط وما الله بغافل عما
که هرآینه فرو میرود از بالا بشیب از ترس خدای تعالی ونیست خدای تعالی بی آکاه از آنچه

تعملون ۝ افتطمعون ان یؤمنوا لکم
میکنید یعنی هیچ چیز ازوی پوشیده نیست امید میدارید ای مؤمنان که راست کوی دارند شما را جهودان

وقد کان فریق منهم یسمعون کلام
وبدرستی که بودند کروهی از ایشان که میشنیدند سخن

الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم
خدای عز وجل پس بکردانیدند کلام خدای را از پس آنکه فهم میکردند وایشان

یعلمون ۝ واذا لقوا الذین امنوا قالوا
میدانستند وچون به بینند منافقان اهل کتاب یعنی مومنان را بکویند

امنا ج واذا خلا بعضهم الی بعض قالوا
ما بکرویده ایم وچون بازمیکردند بعضی از ایشان سوی بعضی بکویند یکدیگر را

اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم
خبر میکنید کرویدکان محمد را بدانچه حکم کرده وخبر داده خدای تعالی نعت محمد را بر شما در توریة تا حجت بکنند شما را

پس نرم نشود برای قبول نصیحت وشرم نکند از وقوع فضیحت توریت را کردانیدید واز خدای نترسیدید ودر آن مصر ماندید وعده کردید پیغامبری که مبعوث خواهد شد ایمان بدو خواهیم آورد واورا در هرچه بیارد تصدیق خواهیم کرد چون مبعوث شد حب ریاست غالب آمد وایمان نیاوردید متابعت نکردید بر کفر اصرار نمودید دل را بر حق نیاوردید کار شما در تصمیم بر کفر واعراض از حق بمثابة رسید که لتجدن اشد الناس عداوة للذین امنوا الیهود در شما نازل است ایمان شما برحکم لو امن بی عشرة من الیهود لامن بی الیهود کلهم باستعداد پیوست قوله فهی کالحجارة او اشد قسوة معنی اینست پس آن دلهای سخت همچو سنکها بود یا سختی سخت تر از آن باشد قوله تعالی وان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء وان منها لما یهبط من خشیة الله وما الله بغافل عما تعملون معنی اینست وبدرستی بعضی از سنکها هرآینه سنکی است که چشمه میکشاید وازوی جویهاء آب بیرون می آید بدرستی بعضی از آن سنکی است که شکافته می شود وازو آب بیرون می آید وبدرستی بعضی از آن سنکها است که از بالای کوه میغلطد واز خوف خدای فرو می افتد ودلهای شما اینچنین نبود وبرین صفت نباشد که هیچ از چشم شما چشمه نکشاید واز دیده شما آبی بیرون نیاید ترسی در خاطر نیارید واز حب ریاست وخود بینی دل بر انقیاد با ایمان وتوبه نکمارید ونیست خدای غافل بدانچه شما میکنید واز خدای بترسید وآن سنک که از خدای تعالی می ترسد کمتر مباشید قوله تعالی افتطمعون ان یومنوا لکم وقد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه وهم یعلمون

الی بعض قالوا اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم افلا تعقلون ۝ اولا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون وما یعلنون معنی اینست وقتی که می بینند ایشان مؤمنان را میکویند ایمان آورده ایم
وبدین اسلام ورسالت پیغامبر علیه السلام تصدیق کرده ایم وچون بعضی از ایشان با بعضی خلوت کنند ومیان خویش دم راز کفتن زنند یکدیکر
پوشیدن حق جویند بعضی مر بعضی را کویند ایشان را یعنی محمد ومؤمنان را بدانچه خدای بر شما کشاده است از تعظیم محمد وحقیت رسالت او وبیان بعثت
وجلالت او خبر میکنید واز فضایل وجزایل مؤمنان وصفات پسندیده ونعوت کزیده ایشان ومیثاق وعهد بر ایمان پیغامبری که مبعوث شود ونصرت
او حکایت میکنید تا در عاقبت ایشان یعنی محمد واصحاب او با شما عند الله محاجه کنند وبدانچه خبر کرده اید شما ایشان را در دعوی حق پوشیدن وابطال آن

معنی اینست در دلهاء ایشان را صلاح برای ایمان میدارید پس در ایمان ایشان طمع میکنید ودر حیز وجود میدارند وایشان ایمان آرند ودل بر تصدیق بکمارند وحال اینست که بودند طایفه از ایشان
برین صفت که کلام خدای را می شنیدند یعنی توریت را پس ایشان آنرا بعد دریافتن آن میکردانیدند وحال آنست که ایشان میدانستند که کلام خدای را میکردانند کسانی که کتاب خدای را باوجود
دانستن تحریف کنند واینچنین کار ناشایسته بر خود بپسندند از ایشان چه طمع خیر باشد وچه توقع نیکی بود یا بکویند که ایشان کلام خدا را تحریف میکنند در ین حال که ایشان از اهل دانش اند
وکار زشت از اهل دانش زشت تر بود وکار بد از اهل علم نکوهیده تر باشد وبعضی کویند که کروهی از هفتاد تن که با موسی علیه السلام در کوه طور بودند وبا او کلام خدای
وامر ونهی او شنودند بعد از آن کفتند ما از خدای شنیده ایم که میکفت ان استطعتم ان تفعلوا هذه الاشیاء فافعلوا وان شئتم ان لا تفعلوا فلا باس کلامی که شنیده بودند کردانیدند واز ایجا
بتغییر رسانیدند فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه عبارت از آنانست واین آیت وارد در شان ایشانست قوله تعالی واذا لقوا الذین امنوا قالوا امنا واذا خلا بعضهم ۳

کوشیدن و ترك وفاء عهد و میثاق در مخاصمت برند و بکویند که شما مبطلانید ایات خدای را محرّفانید که با وجود دانستن صفات پیغمبر و اطلاع بر رسالت او کفر ورزیدند و با وجود دانش
بدین اسلام نکرویدند و واجبات تعظیم و توقیر پیغامبر بجا نیاوردند و عهد و میثاق ایمان آوردن بدو و یاری کردن او بسر نبردند در برین دعویها کفتار شما در میان انداز زند و اقرار شما را حجت سازند
قوله تعالی اَوَلَا يَعْلَمُونَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ معنی اینست آیا تأمل نمیکنید پیردرنمی یابید که ایشان خصماء شما اند با ایشان حکایت سر خویش نباید کرد
و ران خویش با ظهار نباید آورد این فریق در نمی یابند و این معنی نمیدانند بدرستی خدای میداند آنچه ایشان از اعتقاد و عمل پنهان میدارند و آنچه از قول و اقرار آشکارا می آرند و بعضی
مفسران آیت مذکوره را حمل بر تقدیم و تاخیر کنند و کلام را بمعنی اتحدثونهم بما انزل علیکم من عند ربکم کویند و اکر بر مجادله در آخرت آید و وقوع مخاصمه مذکوره در قیامت
روی نماید مظنه این محاجه در دنیاست در آخرت نیست مکر آنکه محاجه بکتاب خدای در دنیا محاجه عند الله دارند یا محاجه مذکور در آخرت بمعنی کفتن مؤمنان مر ایشان را اکفرتم بمحمد
بعد ان وقفتم علی صدقه و اقررتم انه فی کتابکم پندارند با این منافقان و جهودان مبطلانند کفتار نابوده از ایشان عجب ندانند برین طریق تقدیم و تاخیر نبود معنی بغیر تقدیم و تاخیر صحیح باشد قوله تعالی
وَمِنْهُمْ اُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ اِلَّا اَمَانِيَّ وَاِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ ۝ معنی اینست و بعضی از ایشان امیانند یعنی

نصف الجزو

خواندن و نبشتن ندانستند منسوب سوی ام نداستند چنانکه از مادر زاده شده اند همچنانند یعنی نه میدانستند ایشان کتاب یعنی توریت مکر همان چیز را که محرّف و مفتر است که تحریف کنندکان توریت پرداخته اند و آنرا بدروغ کتاب خدای ساخته اند یا کتاب بمعنی کتابت دارند لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ بمعنی لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَةَ پندارند برین وجه ندانستن کتاب از ندانستن کتابت بروجه کنایت فهم شود و کتابت اولی از صریح و رمز ابلغ از تصریح بود معنی استثنا هم نباشد که بالاکد و شرح آن پیشتر ازین رفت یا کویند امنیه بمعنی قراءة آمد و چنانکه وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ اِلَّا اِذَا تَمَنّٰی اَلْقَی الشَّيْطَانُ فِی اُمْنِيَّتِهِ ای فی قرائته تحقیق شده یعنی ایشان کتاب نمیدانند مکر همان قرائتها بی که تحریف کنندکان کتاب بخوانند و تواند بود که امانی جمع امنیه بمعنی آرزو باشد معنی چنین بود نمیدانند ایشان کتاب را مکر همان آرزوها که تحریف کنندکان توریت ایشان را بدان آرزومند کرده و بر آرزو کردن آن آورده و وعده عفو سیئات و ناکرفتن بخطیئات و کفتار نابوده ایشان را برین آورد که پدران ایشان که انبیا بوده اند ایشان را شفاعت خواهند کرد و کمان آنکه ایشان را آتش نخواهد سوخت مکر چند روز معدود و نه اند ایشان مکر

وَمِنْهُمُوٓ اُمِّيُّونَ ، وَاِنْ هُمُوٓ اِلَّا
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطول وابن کثیر بالصلة مع القصر
بِاَيْدِيهِمُو لَهُمُو اَيْدِيهِمُو لَهُمُو اَتَّخَذْتُمُو ،
قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

يَعْلَمُ مَا — مدغما سوسي
يُسِرُّونَ — بالترقيق ورش
الْكِتَابَ بِاَيْدِيهِمْ — مدغما سوسي
كَتَبَتْ اَيْدِيهِمْ — بالنقل ورش
كَتَبَتْ اَيْدِيهِمْ — سكت خلف في رواية
مَعْدُودَةً — بالامالة كسائي
قُلْ اَتَّخَذْتُمْ — بالنقل ورش
قُلْ اَتَّخَذْتُمْ — سكت خلف في رواية
اَتَّخَذْتُمْ — نافع وابو عمرو وابن عامر وابو بكر وحمزة والكسائي
فَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ — مدغما خلف غير الغنة

بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ ط اَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ اَوَلَا يَعْلَمُونَ
بتوی نزد خداوند شما چرا خردمند نمیشوید نمی دانند این جهودان و منافقان اهل کتاب

اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ وَمِنْهُمْ
که هر آینه خدای تعالی میداند آنچه پوشیده میدارند ایشان از قول و فعل و اعتقاد و آنچه آشکارا میکنند بزبان با یاران محمد صلی الله علیه وسلم و بعضی از جهودان

اُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ اِلَّا اَمَانِيَّ وَاِنْ هُمْ
ناخواندکان و نانویسندکان ندانند کتاب را مکر متابعت دروغ و آرزو و نیستند ایشان

اِلَّا يَظُنُّونَ ۝ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ
مکر در شك و کمان پس وای دوزخ مر آنکسانی را که می نویسند توریة را

بِاَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوا
بدست خود و میکرداند صفت محمد را بتبدیل باز میکویند این کتاب از نزدیك خدای عز و جل است تا بستدندی

بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ط فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ اَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ
بکردانیدن صفت محمد بهای اندکی متاع دنیاوی پس سخت عذابست مر ایشان را از آنچه می نویسند دستهاء ایشان یعنی میکرداند صفت محمد را و عذابی سخت

لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ ۝ وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ
یعنی بسبب تبدیل صفت محمد رشوت از توانکران میکرفتند
مر ایشان راست از آنچه کار میکنند یعنی رشوت می ستانند بکردانیدن کتاب و کفتند جهودان هرکز نسوزد مارا آتش

اِلَّا اَيَّامًا مَعْدُودَةً ط قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّٰهِ عَهْدًا
مکر روزهای شمرده چهل روز که بزرکان ما چهل روز کوساله پرستیده اند بکوای محمد کرفته اید شما نزدیك خدای تعالی عهدی که عذاب نکند شما را

فَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلَی اللّٰهِ
اکر کرفته اید پس هرکز خلاف نکند خدای تعالی عهد خود را یا می کویید شما بر حق سبحانه و تعالی

اطمع دارید که ایشان ایمان آرند و حال اینست که فریقی
از ایشان عالمان معاندانند کلام خدای را بعد دریافتن آن میکرداند و بعضی جاهلان مقلد اند کتاب نمیخوانند و معنی آن نمیدانند و همه میکویند بعضی با فتراء خویشتن و بعضی
بتقلید که مارا آتش جز چند روز معدود نخواهد رسید و در ایام معدوده که ایشان میکویند اختلافست بعضی کویند هفت روزست چه عمر دنیا هفت هزار سال آمده
بمقابله هر هزاری برای عذاب یکروز تعین شده و بعضی کویند ایام معدوده مذکوره چهل روز باشد بر مقدار مدت غیبت موسی و عبادت عجل بود و بعضی چهل
سال که مدت تحیّر در تیه بود مدت عذاب خویش دارند و بعضی مقدار ایام عمر که هنکام عصیان بود پندارند قوله قُلْ اَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللّٰهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ
اللّٰهُ عَهْدَهُ اَمْ تَقُولُونَ عَلَی اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ معنی اینست بکوای محمد ایشان را اکر کرفته اید شما نزدیك خدای عهدی را که جز ایام معدوده شما را آتش نرسد

کمان برنده و در نشان کتاب متوهم شونده چیزها نابوده می پندارند و کمانهاء ناپسندیده را در خاطر می آرند ایشان را صاحب یقین چکونه خوانند و ایشان را لایق دولت ایمان چه نوع دانند قوله تعالی فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِاَيْدِيهِمْ
ثُمَّ يَقُولُونَ هٰذَا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا معنی اینست پس وای مر آنکسان که کتاب بدستهاء خویش می نویسند پس تریعنی بعد یافتن مهلت فکر و دریافتن فرصت اندیشه میکویند
این کتاب از نزد خداست فرستاده حجت و علامتست تا بدو ثمن اندك را بدل کنند و از جهت شی یسیر خود را در بلاء عظیم و عناء جسیم افکنند بعضی کویند ویل نام وادیست که در دوزخ
بود که در وی زرداب اندام دوزخیان روان شود قوله تعالی فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ اَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ معنی اینست پس وای برین کسان از جهت آنکه نبشته است
دستهای ایشان و وای بر ایشان از آنچه ایشان کسب میکنند و خود را در اکتساب آن کتاب ناشایسته می افکنند قوله وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ اِلَّا اَيَّامًا مَعْدُودَةً معنی اینست

اگر برین مضمون عهدی را گرفته اید بر خدای هرگز عهد را خلاف نکند بل نادانسته میگویید و افترا میکنید بر زبان می آرید آنچه علم بدان ندارید و بر تقدیر ام متصله معنی اینست بگوای محمد ایشان را اشما با خدای
برین مضمون که میگویید عهدی گرفته اید یا میگویید بر وجه افترا آنچه ندانسته اید آنچه واقع در واقع است بگویید و آنچه جز استفسار اثبات یا نفی اقرار کنید یا یعنی همانست که بالا رفته و در آن توضیح گذشته بلی
برای ایجاب نفی سابق است ای بلی تمسکم النار ابدا شما را آتش همیشه خواهد رسید و شما همان رنج عذاب خواهد کشید قوله بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم
فیها خالدون معنی اینست کسانی که بدی را کسب کنند و گناهان ایشان را محیط شوند بدین که تا وقت موت بران مصر مانند و هرگز توبه نکنند پس ایشان اصحاب آتش خواهند بود و آتش ایشان را بر صفت
جاویدی عقوبت خواهد نمود قوله والذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون معنی اینست و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کرده اند ایشان اصحاب بهشت
باشند در بهشت جاوید مانند قوله واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل هنگامی که ما میثاق و عهد شما را گرفتیم و جز خدای

هم هو منكم وأنتم يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون

توليتم إلا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مَا لَا تَعْلَمُونَ بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ

بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ

إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي

الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ

حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ

للناس حسنا وأقيموا إحسانا الصلوة وآتوا الزكوة توليتم إلا

قوله تعالى وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ معنى اينست و ياد كنيد اي بني اسرائيل هنگامي كه ما ميثاق شما را
گرفتيم يعني لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ گفتيم خونهاي خويش را يعني خون گروه خويش مريزيد و نفسهاء گروه خويش را از ديار خويش بيرون مكنيد چه ريختن
خون خويش بود و بيرون كردن گروه خويش باشد قوله تعالى ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ معنى اينست پس شما برين عهد قرار داديد و اقرار كرديد بدو و حال اينست كه شما حاضر
بوديد و گواه گشتيد اقرار فعل بعضى است و گواهي فعل بعضى فعل بعضى را نسبت سوي كل كرد بر طريق واذ قتلتم نفسا فادارأتم فيها آورد تا دليل بر اتحاد دين و ديانت بود و مفيد موافقت
مزاج و طبيعت باشد قوله تعالى ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ معنى اينست شما آنانيد كه اشارت كرده ميشود سوي شما درين حالي كه شما نفسهاء
خويش يعني نفسهاء اهل دين خويش را ميكشيد و فريقي را از خويش يعني از اهل ملت خويش از ديار ايشان بيرون ميكنيد و بعضى گويند أَنْتُمْ مبتداست و هَٰؤُلَاءِ موصول بمعني الذين يَقْتُلُونَ صله اوست موصول با صله خبر مبتداست و آوردن او بصيغه خطاب بعد موصول باعتبار أَنْتُمْ بر طريق انت الذي اخلفتني ما وعدتني بود و همچو ضمير متكلم در انا الذي سمتني امي حيدره باشد و بعضى گويند أَنْتُمْ مبتداست تَقْتُلُونَ خبر مبتداست هَٰؤُلَاءِ منادى است بحذف حرف ندا جمله ندائيه ميان مبتدا و خبر معترضه است و اين وجه درست نبود زيرا چه حذف حرف ندا از اسم اشارت روا نباشد مگر آنكه حمل بر شذوذ كنند و ازين ورطه بيرون آرند قوله تعالى تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ معنى اينست يكديگر را يار ميشويد بر كشتن فريقي كه ايشان را ميكشيد و بر بيرون كردن فريقي كه ايشان را بيرون ميكنيد قوله تعالى وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ معنى اينست و اگر بني اسرائيل بر شما يعني بعضى از شما بر بعضى اسير شده بيايند و درين حالت بر شما توجه نمايند اداء فداء ايشان كنيد و ايشان را رها بكنانيد و اين عهد پيش شما منقوض نگشته و از ايام سالفه تا امروز بعمل شما پيوسته قوله تعالى وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ معنى اينست و شان اينست كه اخراج ايشان بر شما هميشه حرام است و از محرمات عظام است و همچنين قتل كه چون اخراج حرام بود قتل بر طريق اولى حرام باشد مفاداة

مِيثَاقَكُمُو دِمَاءَكُمُو أَنْفُسَكُمُو دِيَارِكُمُو أَقْرَرْتُمُو وَأَنْتُمُو ثُمَّ أَنْتُمُو أَنْفُسَكُمُو
مِنْكُمُو عَلَيْهِمُو يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون يَأْتُوكُمُو أُسَارَى عَلَيْكُمُو إِخْرَاجُهُمُو مِنْكُمُو إِلَّا
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ
و ياد كنيد اهل كتاب چون گرفتيم ما عهد شما يعني فرموديم كه مريزيد خون يكديگر را
وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ
و بيرون مكنيد تنهاي خويش را از خان و مان خويش پس مقر آمديد شما
وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ثُمَّ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ
و شما گواهي داديد بدين عهد پس شما آنهاييد كه بكشيد تنهاي خويش را
وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ
و بيرون كرديد گروهي را كه از شما بود از سراهاي خويش پشتي ميكنيد
عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ
بر ايشان ببزه و ببيدادي و اگر بيايند بشما اسيران يعني بيارند
تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ
باز مخريد ايشان را و آن حرام است بر شما بيرون آوردن ايشان
أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ
و پس ميگرويد ببعضي از فرمانها و منكر ميشويد
بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ
ببعضي پس چيست جزاء آنكس كه بكند آنچه ميكنيد شما
إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
مگر خواري اندر زندگاني اين جهان و روز رستخيز

وَإِذْ أَخَذْنَا — بالنقل ورش
وَإِذْ أَخَذْنَا — سكت خلف في رواية
دِيَارِكُمْ — امال بين بين ورش
دِيَارِكُمْ — الامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
دِيَارِهِمْ — امال بين بين ورش
دِيَارِهِمْ — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
تَظَّاهَرُونَ — قرا نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
عَلَيْهُمْ — قرا بضم الهاء حمزة
بِالْإِثْمِ الْإِثْمِ — خلف سكت بالنقل ورش وفي رواية خلاد
وَإِن يَأْتُوكُمْ — مدغما غير الغنة خلف
وَإِن يَاتُوكُمْ — بالابدال ورش والسوسي
أُسَارَىٰ — امال بين بين ورش
أُسَارَىٰ — بالامالة المحضة ابو عمرو والكسائي
أَسْرَىٰ — قرا حمزة
يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ — سكت خلف في رواية
تُفَادُوهُمُو — قرا قالون بالصلة في رواية
تَفْدُوهُمُو — قرا ابن كثير بالصلة
تَفْدُوهُمْ — ابو عمرو وابن عامر وحمزة
وَهْوَ — قرا قالون وابو عمرو والكسائي
عَلَيْكُمُ إِخْرَاجُهُمْ — سكت خلف في رواية
إِخْرَاجُهُمْ — بالترقيق ورش
أَفَتُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
مَن يَفْعَلُ — مدغما غير الغنة خلف
مِنكُمُ إِلَّا — سكت خلف في رواية
الدُّنْيَا — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
الدُّنْيَا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْقِيَامَةِ — بالامالة الكسائي

اسارى بجاي آريد قتل و اخراج كه حرام است ترك نمي دهيد قوله تعالى أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ معنى اينست افرميان حكمي و حكمي
ميكنيد پس كه ايمان ببعض كتاب كه آن رها كنانيدن اسارى است مي آريد و اين عهد را بسر مي بريد و ببعض كتاب كه آن عهد بر ترك قتل و ترك اخراج است كافر ميشويد
و شما اين عهد را نقض ميكنيد و بدان نقض كفري ورزيد يعني نشايد كه همچنين كنيد و نبايد كه خود را در تفرقه افكنيد دل برين گماريد كه بتمام كتاب ايمان آريد قوله
فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ معنى اينست پس نيست جزاء هر كه بكند اين كار
را يعني عهد بشكند و ارتكاب محرمات كند و ببعض كتاب ايمان آرد و ببعضى كفر ورزد مگر رسوايي در حيات دنيا چنانچه بني قريظه كشته گشتند و زنان و مردان ايشان

بسببي پیوستند که بر حکم سعد بن معاذ از حصار بیرون آمده بودند و برای او و برای خلاص خویش تمسک مینمودند سعد بن معاذ بقتل مردان حکم کرد و زنان و بچگان ایشان را در حکم سبی
واسترقاق آورد پیغامبر صلی الله علیه وسلم فرمود لقد حکمت بحکم الملك یعنی بحکم خدای عز وجل حکم کردی وآنچه در لوح محفوظ مکتوب بود بر زبان آوردی حکم خدای در حق ایشان همین بود
واین را پیغامبر صلی الله علیه وسلم باطلاع بر لوح محفوظ فرمود وچنانچه بنی النضیر را جلا کردند وبر وجه صغار و مذلت برادای جزیه آوردند و روز قیامت رد کرده شوند ایشان بسوی
سخت ترین عذاب و در دناك ترین عقاب ونیست خدای تعالی غافل از آنچه شما میکنید واز جرایمی که خود را در آن می افکنید قوله تعالی اولئك الذین اشتروا الحیوة
الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینصرون معنی اینست ایشان ای محمد آنکسانند که حیات دنیا را باآخرت خریدند ودنیا را بر آخرت گزیدند پس عذاب
برایشان تخفیف کرده نشود
وایشان را در عذاب فرصتی ومهلتی
نبود وهم ایشانند که منصور
نشوند مؤمنان بنصرت ناصران
وشفاعت شافعان بوند د
قوله تعالی ولقد آتینا
موسی الکتاب وقفینا
من بعده بالرسل
معنی اینست بدرستی ما
موسی را کتاب یعنی توریت
دادیم بر قفاء موسی یعنی بعد او
رسولان را فرستادیم روایت
کرده اند که بعد موسی تا زمان
عیسی علیه السلام موازنه
چهار هزار پیغامبر بر سر توریت
بود چون یوشع وشمعون وایوب
وداود وسلیمن والیاس والیسع
وزکریا ویحیی وغیر ایشان
که هر یکی متابعت توریت
مینمود قوله تعالی وآتینا
عیسی ابن مریم البینات
معنی اینست ودادیم ما عیسی
پسر مریم را بینات یعنی معجزات
ظاهرات چون بینا گشتن اکمه
و دور شدن برص وتن درست
گشتن بیمار وشفا یافتن ابرص
در تفسیر آورده که روزی
بودی موازنه چهار هزار بیمار
پیش عبادتگاه عیسی حاضر می
آوردند عیسی از عبادتگاه خود
بیرون می آمد ومیگفت تن درست
باشید باذن خدای همه تن درست
شده باز میگشتند وتواند بود
مراد از بینات آیات انجیل باشد
وجمع کردن بینات با افراد انجیل
بارادت آیات بود قوله تعالی
وایدناه بروح القدس

ولا هم جاءکم استکبرتم کذبتم یضم هذه المیمات ویشبع ابن کثیر
وفی روایة قالون

تعملون
بالرفع ابن کثیر وابو بکر
الدنیا
بالامالة بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
الدنیا
بالامالة المحضة حمزة والکسایی
بالآخرة
بالنقل ورش مع ثلثة اوجه ومع الترقیق
بالآخرة
سکت خلف وفی روایة خلاد
رکوع
ولقد آتینا
بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
ولقد آتینا
سکت خلف فی روایة
وآتینا
لورش ثلثة اوجه
وایدناهو
بالاشباع ابن کثیر
القدس
باسکان الدال ابن کثیر
جاءکم
بالامالة حمزة وابن ذکوان

یردون الی اشد العذاب وما الله بغافل
باز گردانیده شوند سوی سخت ترین عذاب ونیست خدای عز وجل بی آگاه
عما تعملون ❁ اولئك الذین اشتروا الحیوة
از آنچه میکنید ایشانند آنکسان که بخریدند زندگانی
الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب
این جهان بدان جهان پس سبك نکنند از ایشان عذاب
یعنی بر گزیدند این جهان را بدان جهان
ولا هم ینصرون ❁ ولقد آتینا موسی الکتاب
ونه ایشان یاری کرده شوند باز داشتن عذاب وبدرستی که بدادیم موسی را توریه
وقفینا من بعده بالرسل وآتینا عیسی ابن
وما دام فرستادیم از پس او پیغمبران وبدادیم ما عیسی پسر
مریم البینات وایدناه بروح القدس
مریم را نشانهای پیدا یعنی معجزها وقوی کردیم اورا بجبریل
افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی
تا هرگاه که بیامد بر شما پیغمبری بدانچه دوست نداشت
انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم
تنهای شما کبر آوردید شما پس گروهی را دروغ زن داشتید شما
جون عیسی وعزیر
وفریقا تقتلون ❁ وقالوا قلوبنا غلف بل لعنهم
وگروهی را بکشتید چون یحیی وزکریا علیهما السلام وگفتند جهودان دلهای ما اندر غلافست از آنچ تو میخوانی ای محمد یعنی فهم نمیکنیم نیست
چنانکه ایشان میگویند بلکه دلهای ایشان مطبوع است
لکن دور کرد ایشانرا خدای ولعنت کرد بر ایشان

٣ یعنی معجزات ظاهرات ایس هر بار که چیزی را دوست نمیدارند آنرا نفسهاء شما رسولی بر شما آورد ونبودن
آن از خدای عز وجل شما را خبر کرد بزرگی نمودید وبتکبر پیش آمدید قوله ففریقا کذبتم وفریقا
تقتلون معنی اینست چون با هر رسولی تکبر کردید همه رسولان را دشمن داشتید پس فریقی را از پیغمبران
تکذیب کردید ودر معرض دروغ گویی آوردید وفریقی را میکشید یعنی در حال کشتن ایشانید بعضی را
کشته اید ومحمد را میخواهید که بکشید گرد بر گرد کشتن او میگردید یا گویند فریقی را تکذیب کردید

تهوی تهوی
بالامالة بین بین ورش فی روایة
بالامالة المحضة حمزة والکسایی

معنی اینست معنی او بروح القدس یعنی بجبریل استوار کردیم وجبریل را در مدد کارها ومونت او آوردیم چه جبریل اورا در حالت طفولیت از قرب شیطان نگاه داشت
ودر منتهای آسمان چهارم بر داشت واز شر دشمنان باز داشت وجبریل را روح گویند از جهت مبلغ وحی است ووحی سبب حیاة دینی است چنانچ روح سبب حیوة جسم وزندگانی
بدنی است واورا اضافت سوی قدس کنند چنانچه حاتم را حاتم الجود گویند وبعضی گویند از روح القدس روح پاك عیسی صلوات الله علیه مرادست که استواری وزند
تن او بدان بود حیات وبقاء او بدان روی مینمود وبعضی گویند از روح اسم اعظم مرادست که مردگان بدان زنده شوند او را بدین وجه که سبب حیات باشد روح گویند قوله
افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم معنی اینست موسی را کتاب یعنی توریت دادیم وبر قفاء او رسل فرستادیم ودادیم عیسی را آیات بینات ٣٠

وفريقي را كشتيد چنانستي كه كشتن ماضي در حال حاضرست دين خيال در روي در حال ناظرست قوله تعالى وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ معني اينست وگفتند ايشان دلهاي ما غلف است يعني بپرده خلقي پوشيده است نصيحت پند گويندگان بدلهاء ما نرسيده است يعني آنچه پيغمبران مي آرند در دل ما نميرسد نصيحت ايشان در خاطر ما نمي آيد يا گويند دلهاي ما غلا فهاء علوم است ظروف فهوم است از بيان ديگري غني است و از تلقين غيري مستغني است قوله بَل لَّعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ معني اينست بلكه نه چنين است كه ايشان ميگويند و بدان تمسك ميجويند خداي ايشان را بسبب كفر ايشان لعنت كرده و در دوري از جهت خويش آورده فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ معني اينست پس ايمان آوردني اندك ايمان مي آرند و مردمان اندك دل برايمان ميگمارند قوله تعالى وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ معني اينست و هرگاه كه آمد ايشان را كتابي از خداي يعني قرآن كه تصديق كننده است كتابي را كه با ايشان است با ايشان تكذيب كردند و در حيز قبول نياوردند قوله تعالى وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا معني اينست و بوده اند ايشان پيش از آمدن رسول و كتاب برين صفت كه استفتاح ميكردند يعني ببركت مبعوث شدن پيغامبر و منزل شدن كتاب او فتح و نصرت بر دشمنان مي جستند و بعضي گويند استفتاح بمعني استخبارست يعني خبر پيغامبر عليه السلام براي رسانيدن كافران مي جستند و صفات پيغمبر كه در توريت مسطورست ميگفتند قوله تعالى فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ معني اينست پس هرگاه كه آمد ايشان را آنچه شناخته بودند و بر حكم شناختن رغبت مي نمودند حب رياست گمراه كرد و ايشان را بر كفر آورد و حق پوشيدند و بدانچه شناخته بودند كفر ورزيدند قوله تعالى فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ معني اينست پس لعنت خداي بر كافران باد و ايشان را دوري از رحمت برساد كه حق پوشيدند و در باطل كوشيدند لاجرم بخدلان ابدي پيوستند مستحق لعنت سرمدي گشتند قوله تعالى بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ معني اينست بد چيزيست كه ايشان نفسهاء خويش را بدان فروختند و عزت خويش را بخواري آن بدل كردند و آن كفر ايشان است بآنچه خداي فرستاد و تغيير كردن ايشان صفت پيغامبر را كه در توريت بود از آن خبر داد كه آن هيچ سود نكرد مگر متاع حقير در دنيا و عذاب اليم در عقبي و اين معامله بفروختن چيزي بچيزي مي نمايد اين را بر وجه استعارت مسمي به بيع ميگردانند

بِكُفْرِهِمْ جَاءَهُمْ مَعَهُمْ جَاءَهُمْ أَنفُسَهُمْ

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لهم آمنوا — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها ورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة والقصر

بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ۝ وَلَمَّا جَاءَهُمْ

كِتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ

وَكَانُوا مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ

كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ

فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ بِئْسَمَا اشْتَرَوْا

بِهِ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ

بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ

مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ

وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا

يؤمنون — جاءهم — جاءهم — الكافرين — الكافرين — بئسما — انفسهم ان يكفروا — بغيا ان — بغيا ان — بغيا ان ينزل — ينزل — من يشاء — فباءوا — وللكافرين — وللكافرين

قيل قيل لهم آمنوا

بالاشمام هشام والكسائي — بالادغام سوسي — لورش ثلثة اوجه

قوله تعالى بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ... فروختند ايشان از جهت حسد در فرود آوردن وحي كه از فضل خداي بود بر كسي از بندگان خويش فرستادن آن خواهد و اين كنايت است از محمد صلى الله عليه وسلم ارباب كنايات از موصوف بذكر وصف مخصوص و معروف چون الحي المنتصب القامة در كنايات از سينه بمجامع الاضغان قوله تعالى فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ معني اينست پس سزاوار شدند ايشان بدين سبب از خداي بغضي بر غضبي كه مترتب است بر تحريف توريت است آن بسبب سابق است و غضبي كه مترتب است بترك ايمان به پيغمبران بسبب لاحق است و تواند بود كه از غضب على غضب كثرت غضب مراد شود چنانچه عذاب خوار كننده و در خواري و نگونساري

قوله تعالى وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ معني اينست وچون گفته شود مر ايشانرا بجميع چيزي كه فرستاده است آنرا خداي عز وجل از كتب منزله ايمان آريد وهمه را تصديق كنيد وراست ودرست دانيد گويند ايمان مي آريم بدانچه منزل است برما وكافر شوند بچيزي كه وراء آنست يعني بقرآن كه منزلست برافضل انبيا ثابت است حق است صدقا ومحقق است درين حالي كه تصديق كننده است بكتابهايي راكه با ايشان است اعجاز او بر صدق همه كتابها حجت وبرهان است قوله تعالى قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنْبِيَاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ معني اينست بگواي محمد چون بگفتند بدانچه برما منزلست ايمان آورده ايم وكتابهايي راكه برما نازل بود تصديق كرده ايم پيغامبران خدا را پيش ازين چرا كشتيد وكشتن انبيا چگونه كشتيد اگر شما مؤمن بوديد اينچنين جريمه

كُنْتُمُو جَاءَكُمُو وَاَنْتُمُو مِيثَاقَكُمُو آتَيْنَاكُمُو يَاْمُرُكُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا اُنْزِلَ عَلَيْنَا
بدانچه فرو فرستاده است خداي عز وجل يعني قرآن گفتند مابگرويم بدانچه فرستاده شده است برما يعني توريه
وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا
وكافر ميشوند بدانچه جز اوست يعني قرآن كه برتو آمده است واين قرآن حق است وموافق است وراست است
لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ اَنْبِيَاءَ اللّٰهِ مِنْ قَبْلُ
مر آن كتاب راكه بايشانست بگواي محمد پس چرا ميكشتيد شما پيغمبران خداي عز وجل از پيش
يعني توريه
اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسٰى
اگر هستيد شما گرويدگان توريه وبدرستي وراستي كه آورد بشما موسى
بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ
پيداييها يعني توريه وبيان روشن پس بگرفتيد شما گوساله را بخدايي از پس رفتن موسى بطور وشما
ظَالِمُونَ ۝ وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا
ستمكاران بوديد كه پرستيد ويادكنيد چون بگرفتيم عهد از شما وبرداشتيم ما
چيزي كه نبود سزاي پرستش
فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
زبر شما كوه را بگيريد آنچه بداديم شما را از كتاب بجد ومواظبت
وَاسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاُشْرِبُوا فِي
وبشنويد يعني بپذيريد گفتند شنيديم گفتار تو ونكنيم فرموده تو وچشانيده شد است اندر
وفرمان بريد چيزي كه فرموده شده ايد
قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَاْمُرُكُمْ بِهِ
دلهاي ايشان دوستي گوساله بسبب اختيار كفر ايشان بگواي محمد بد چيزيست آنچه ميفرمايد شما را بوي

نُؤْمِنُ
بالابدال ورش والسوسي
وَهْوَ
باسكان الهاء قالون وابو عمرو وكسايي
اَنْبِئَاءَ اللّٰهِ
بالمد والهمزة نافع
مُومِنِينَ
بالابدال ورش والسوسي
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
ابو عمرو وهشام وكسايي
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ
بالامالة حمزة مع الادغام وبغير الادغام مع الامالة وابن ذكوان
مُوسٰى
امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
مُوسٰى
بالامالة المحضة حمزة والكسايي
اتَّخَذْتُمْ
بادغام الذال في التاء نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة وكسايي وابو بكر
وَاِذَا خَذْنَا
بالنقل ورش
وَاِذْ اَخَذْنَا
سكت خلف في رواية
آتَيْنَاكُمْ
لورش ثلثة اوجه
بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا
مدغما بغير الغنة خلف

قُلُوبُهُمْ قُلُوبِهِمْ بِيسَمَا يَامُرُكُمْ يَاْمُرْكُمْ يَامُرُكُمْ يَاْمُرْكُمْ
بضم الهاء حمزة والكسايي | ابو عمرو | بالابدال ورش والسوسي | بالابدال ورش | بسكون الراء دوري في رواية | بالابدال مع اسكان الراء سوسي | بالاختلاس في رواية دوري

چه نوع گرديد قوله تعالى وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسٰى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ معني اينست وهر آينه بدرستي موسى بر شما معجزات ظاهره آورده وبحجج وبينات اثبات رسالت كرده بعد انكه مدتي فرصت انديشه يافتيد وحق را شناختيد دل بران ننهاديد واز دين برگشتيد گوساله را معبود گرفتيد وحال اينست كه شما ظالمانيد از حد تجاوز كنندگان قوله تعالى وَاِذْ اَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ معني اينست ويادكنيد اي بني اسرائيل چون ميثاق شما گرفتيم وكوه را بالاء شما براي عهد كردن برداشتيم وقصه برداشتن كوه پيش ازين مذكور شده وذكر آن تشريح وتفصيل دربيان آمده قوله خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمَعُوا معني اينست گفتيم آنچه شما را داده ايم بگيريد وبقوت واستواري بگيريد وآنچه گفتيم بشنويد وآنچه حكم كرديم قبول كنيد من سمع اذا قبل كما جاء في سمع الله لمن حمده اي قبل الله حمد من حمده اين كلام بالفظ بقوة بالا گذشته ومعني آن بشرح پيوسته ليكن اينجا بعد ذكر خذوا ما آتيناكم بقوة واذكروا كه طلب ياد كردن ويادداشتن است مذكور بود ودر امر بيادداشتن ويادكردن تنبيهي از سبق شنيدن وقبول كردن ميشود واينجا واسمعوا كه امر بقبول است وارد شده وشك نيست كه ورود امر بقبول درهنگام عدم قبول آمده وبيز ولولا فضل الله عليكم ورحمته ايجاد دلالت ميكند برامتناع خسران از جهت وجود فضل خداي برايشان وآن اشارتست سوي مسلمان بودن وتايب شدن ايشان از قولي وكشتن ايشان مستحق فضل كردگار ولي پس اين قصه واقع پيش از قبول باشد وقصه بالا واقع بعد از قبول بود چنانچه واذ قتلتم نفسا فادارأتم فيها در وقوع واذ قال موسى لقومه ان الله يامركم ان تذبحوا بقرة مقدم آمده ودر ذكر اگرچه صدر قصه بود موخر شده برين تقدير تكرار نباشد يعني آخر قصه دوم اول قصه بود قوله تعالى قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ معني اينست گفتند ايشان يعني بني اسرائيل از اصول وفروع يعني آنانكه گفتند سمعنا وآنانكه گفتند وعصينا يا گويند گفتند بني اسرائيل اين دو سخن را بعضي سمعنا وبعضي وعصينا يا گويند از همه هر دو سخن بحصول پيوست سمعنا بالقال وعصينا بالحال چه دركشت يا گويند اين دو قول گفتند در دو زمان عصينا در زمان عبادت

عجل وسمعنا بعد آن و در خور اینها شدند ایشان آن روی دلها یعنی در خورانیده شدند دلهاء ایشان دوستی کوساله بکفر ایشان تا کوساله پرستش کشتند و بر حکم کمراهی و مقتضای فساد
و تباهی دل بر اینچنین کار ناشایسته بستند دوستی کوساله را در دل آمدن و تداخل کردن تشبیه بصبغ کردند صفت اشراب که مدام صبغ است بر سبیل تخییل آورد و اشربوا فی قلوبهم
العجل کفتن وجمع میان استعارت بالکنایة و تخییل جست و اشراب کردن چیزی چیزی را کنایت است از کمال تداخل این در آن و نهایت آمیزش میان ایشان قوله تعالی قل بئسما یأمرکم
به ایمانکم ان کنتم مؤمنین معنی اینست بکوای محمد مر کافران را که نؤمن بما انزل علینا میکویند و بقرآن کفر میورزند بد چیزیست که میفرماید شما را ایمانی که شما
دعوی میکنید یعنی کوساله پرستی و نقض میثاق و تکذیب پیغامبران و جز آن از بدیها که می آرید اکر شما مؤمنانید و خود را مؤمن بتوریت میدانید ایمان بتوریت هرکز این عمل نفرماید و از ما

ایمانکو ان کنتمو کنتمو یضم هذه المیمات ویشبع ابن کثیر وفی روایة قالون
ولتجدنهمو احرص قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن

ایمانکم ان کنتم مؤمنین قل ان کانت
ایمان شما یعنی پرستیدن کوساله اکر هستید شما کرویدکان بکوای محمد اکر هست

لکم الدار الآخرة عند الله خالصة
مر شما را ای جهودان سرای آن جهان یعنی بهشت نزدیک خدای خاص

من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم
از بیرون مردمان یعنی کسانی که پس آرزو کنید مرک را یعنی از پیغمبران مارا ایمان آورده اند بمحمد اکر هستید شما

صادقین ولن یتمنوه ابدا بما قدمت
راست کویان که بهشت ماراهست تا ببهشت برسیم و هرکز آرزو نکنند ایشان مرک را همیشه بدانچ پیش فرستاده اند

ایدیهم والله علیم بالظالمین ولتجدنهم
دستهای ایشان از کناهان و خدای عز و جل داناست بستمکاران یعنی جهودان که ایشان مرک را آرزو نمی کنند و هر آینه بیابی محمد ایشان را

احرص الناس علی حیوة ومن الذین
حریص ترین مردمان بر زندکانی دنیا و از آنکسانی که

اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة
شرک آورده اند بخدای یعنی مشرکان عرب دوست میدارد یکی از ایشان که زندکانی دهندش هزار سال

وما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر
و نیست آن هزار سال دور کننده از عذاب خدای تعالی اکر زندکانی دهندش هزار سال

والله بصیر بما یعملون قل من کان
و خدای عز و جل بیناست بدانچ میکنند از کناهان بکوای محمد هرکه هست

ایمانکم
لورش ثلثة اوجه

ایمانکمن
سکت خلف فی روایة

قل ان قل ان
بالنقل ورش سکت خلف فی روایة

الآخرة
بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه ورش

الاخرة
سکت خلف وفی روایة خلاد

الناس
بالامالة دوری

ولن یتمنوه
بالادغام لغیر الغنة خلف

یتمنوهو
بالاشباع ابن کثیر

قدمت ایدیهم
بالنقل ورش

قدمت ایدیهم
سکت خلف فی روایة

ولتجدنهم احرص
سکت خلف فی روایة

رکوع

الناس
بالامالة دوری

ان یعمر
مدغما بغیر الغنة خلف

بصیر
بالترقیق ورش

آن هرکز این کار نیاید اینچنین امور قبیحه میکنید و دم ایمان میزنید سؤال نسبت امر سوی ایمان از کدام قبیل است و صحت اسناد مذکور راجع بسبیل است جواب اسناد امر بسوی ایمان و اضافت ایمان سوی ایشان از باب تهکم بود بر طریق اصلوتک تأمرک ان نترک ما یعبد آباؤنا و کما یقال للجبان وهو شجاع یعنی شجاعته باشد قوله قل ان کانت لکم الدار الآخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین معنی اینست بکوای محمد اکر باشد آخرت یعنی بهشت مر شما را بر سبیل خلوص و خصوص چنانچه می کویید لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری پس مرک را آرزو کنید اکر شما در دعوی خلوص و خصوص دار آخرت صادقید تا بدار آخرت که بهشت است برسید چه هرکه دار بقا و ملک بی فنا و نعمت ابدی و لذت سرمدی واثق باشد وصول آن را عاشق و حصول آن را وامق بود قوله ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم والله علیم بالظالمین معنی اینست و هرکز جهود مرک را آرزو نکنند و تمناء آن در خاطر نیفکنند بسبب خوف کناهانی که دستهاء ایشان پیش فرستاده است و جرایمی که نفسهاء ایشان آورده است از تکذیب پیغمبران و تحریف کتاب و سایر انواع کفر و عصیان می بینند که افعال ناشایسته ایشان ایشان را سوی دوزخ خواهد کشید و ایشان باعمال ناپسندیده بعذاب الیم خواهند رسید و این اخبار از غیب آینده است و معجزه نبوت

۴ حریص ترین مردمان و حریص تر از مشرکان درین حال که دوست میدارد یکی از مشرکان کاشکی معمر بود هزار سال و باقی داشته شود تا ابعد آجال یا کویند و بعضی از مشرکان مردمانی اند که دوست میدارد یکی از ایشان که عمر داده شود هزار سال و باقی داشته شود تا ابعد آجال و بعضی از الذین اشرکوا یهود را که عزیر ابن الله میکفتند جویند و کلام از باب وضع مظهر موضع مضمر کویند معنی چنین بود و هر آینه هر آینه بیابی یهود را

نمایندست و خدای علیم است بحال ظالمان داناست بشان همه مردمان علم حاکم در جزا دادن کافی است از اثبات و اقامت بینات مستغنی است حاکمی که قصه بداند مجرم پیش او انکار کردن نتواند بی توقف سزا دهد و بی درنک عقوبت کند قوله تعالی ولتجدنهم احرص الناس علی حیوة معنی اینست و هر آینه هر آینه بیابی ایشان را یعنی یهود را حریص ترین مردمان بر زندکانی و طلب از دیاد عمر ایشان از معظمات مقاصد و امانی در راه طلب شفا از امراض بوبان دار و از طبیب و افسون از افسونکر جویان، مشاهده این اعمال از ایشان تا آخر دم از حیات دلیل قاطع باشد بر تایید انتفاء تمنی ممات و تنکیر حیوة برای نوعیت است یعنی برای دلالت بر نوعی از حیات حیوة مدید با دوام وثبات قوله
ومن الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة وما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر والله بصیر بما یعملون معنی اینست و هر آینه هر آینه بیابی یهود را ۴

حریص ترین مردمان بر زندگانی زیادت تر از آنچه مرکوزست در طبیعت انسانی و بعضی از مشرکان یعنی بعضی از یهود مذکور بر دمانی اند که دوست میدارند کاشکی عمر داده شوند هزار سال
و برسند در ابعد آجال و حال آنست که نیست یکی از ایشان که تمنی زیستن هزار سال میکند و آرزوی حیات هزار سال می برد دور دارنده او از عذاب و نگاه دارنده او از عقاب عمر ساختن او
بسیار و زنده داشتن او و خدای بیناست بدانچه ایشان از کفر و تحریف کتاب و افترا بر خدای و عداوت با پیغامبر صلی الله علیه و سلم میکنند و خود را در سایر معاصی و مناهی می افکنند بهمه افعا
و اقوال سزا خواهد کرد و تبعات آن پیش ایشان خواهد آورد قوله تعالی قل من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله مصدقا لما بين يديه وهدى وبشرى للمؤمنين
روایت کرده اند چون پیغامبر صلی الله علیه و سلم از مکه در مدینه آمد ابن صوریا که از احبار یهود بود در مجلس معلا نبوی در آمد چند چیز از پیغامبر صلی الله علیه و سلم پرسید هر یکی
را بتفصیل و تشریح جواب شنید چنانچه از قوم پیغامبر صلی الله علیه و سلم باز پرسش کرد پیغامبر ما عینای و لاینام قلبی بر زبان آورد و نیز گفت فرزند را شبه بپدر یا مادر از چه بود پیغا

صلی الله علیه و سلم فرمود از
ابوین آب هر که غالب و سابق
بود شبه او بدو باشد بعد آن گفت
نزل اهل جنان چه خواهد بود
و بهشتیان را از طعام اول چه
نعمت خواهد نمود پیغامبر صلی الله
علیه و سلم فرمود فضل جگر ماهی
که زیر زمین است بهشتیان را
طعام نخستین است و از طعامی
که اسرائیل یعنی یعقوب صلی
الله علیه بر خود حرام گردانیده
بود پرسید آنچ ابن صوریا در تورات
خوانده بود از پیغمبر صلی الله علیه
و سلم همان شنید که یعقوب
علیه السلام مریض بود چنانچه
مرض او در غایت شدت مینمود
نذر کرد اگر خدای او را از این مرض
شفا بخشد بهترین مطعومات و
مشروبات خویش بر خود حرام
گرداند و محبوب ترین طعام
و شراب ایشان گوشت و شیر اشتر
بود تحریم گوشت و شیر مذکور
بر خود التزام نمود بعد از آن گفت
که بر تو کدام فرشته وحی می آید
و کدام ملک پیغام خدای میگزارد
گفت جبرئیل می آید و آنچه فرمان میشود
باز مینماید ابن صوریا گفت جبرئیل دشمن
ماست و ما را از جمله اعداست اگر
آرنده وحی میکائیل بودی بر تو ایمان
می آوردیم و ترا به پیغمبری تصدیق
میکردیم برای عداوت جبرئیل چند
سببی ذکر کرد یکی آنکه نبوت در
میان ما بود جبرئیل در غیر ما آورد
دیگر آنکه موسی علیه السلام خبر
کرده بود که مردی بختنصر
نام بیت المقدس
را خرابی
خواهد نمود دل بر
تجسس حال بختنصر نام مذکور
نهادیم مردی قوی تن را برای تفحص
او فرستادیم تا چون او را دریابد
در دفع شر و بریدن سر او بشتابد
سر او را به تیغ از تن جدا گرداند و شر
او را بکفایت برساند و چون آن مرد
کودکی مسکینی و ضعیفی بر
نام در بابل یافت در بریدن سر او
دفع شر او شتافت جبرئیل پیش آمد
با او در کشتار در آمد گفت اگر این همانست
که خدای هلاک شما بر دست و حکم
کرده است کشتن تو انی و اگر این
آن نیست بکدام حق او را آزار میرسانی
بدین کلمات از کشتن باز داشت
و او را برای خرابی بیت المقدس باقی
گذاشت دیگر جبرئیل بر اسرار ما مطلع

أكثرهم جاءهم معهم يضم هذه الميمات ويشبع ابن كثير وفي رواية قالون

لجبريل
ابن كثير
لجبرئيل
ابو بكر
لجبرئيل
حمزة والكسائي
يديهي
بالاشباع ابن كثير
وهدى وبشرى
مدغم بغير الغنة خلف
وبشرى
امال بين بين ورش
وبشرى
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
للمومنين
بالابدال ورش والسوسي
وجبريل
ابن كثير
وجبرئيل
حمزة والكسائي
وجبرئل
ابو بكر
وميكائل
نافع
وميكائيل
ابن كثير وابن عامر وابو بكر

عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ
دشمن مر جبرئیل را بدرستی که فرود آورد او را جبرئیل قرآن را بر دل تو بفرمان خدای عز و جل گو باش دشمن
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ
موافق مر آن کتاب را بدانچ پیش از آن آمده است یعنی توریة و راه نماینده و مژده دهنده مر مؤمنان را به بهشت
مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ
هر که هست دشمن مر خدای را و فریشتگان را و پیغمبران را
وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ
و جبرئیل را و میکائیل را پس بدرستی که خدای تعالی دشمن است یعنی انتقام کشنده است مر ایشان را که کافر شده اند
وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا
و بدرستی که فرستادیم ما بر تو ای محمد نشانها پیدا یعنی بیان کننده حلال و حرام و منکر نشوند بدان آیات
إِلَّا الْفَاسِقُونَ أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ
مگر فاسقان یعنی بیرون آینده گان بر فرمان خدای هر گاه یعنی هر بار که عهد کنند با محمد عهدی آن عهد را بشکنند بیرون می اندازند
فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَلَمَّا جَاءَهُمْ
گروهی از ایشان بلکه بیشترین ایشان ایمان نیارند و هر گاه که بیامد بر ایشان
رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ
پیغمبری از نزدیک خدای عز و جل راست دارنده کتاب را که با ایشان است در توحید بیرون می انداختند
فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ
گروهی از آنکسان که داده شده اند کتاب توریة و انجیل که کتاب خدای است

للكافرين للكافرين
امال بين بين ورش و بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
ولقد انزلنا
بالنقل ورش
ولقد انزلنا
سكت خلف في رواية
آيات
لورش ثلثة اوجه
بل اكثرهم
بالنقل ورش
بل اكثرهم
سكت خلف في رواية
لا يؤمنون
بالابدال ورش والسوسي
ولما جاءهم
الامالة حمزة وابن ذكوان
اوتوا
لورش ثلثه اوجه

میشود و بر محمد میرود اسرار ما میرساند و او بر حال ما مطلع میگرداند در شان ابن صوریا مذکور این آیت نازل گشت و حال کسی که دشمن جبرئیل باشد به بیان نبوت معنی اینست بگوای محمد هر که جبرئیل را
دشمن بود دشمن باشد کسی را که لایق نیست که دشمن داشته شود زیرا که جبرئیل قرآن را بر دل تو باذن خدای و فرمان او فرود آورده است و نظم و معنی آن کراست دارنده و تصدیق کننده است مر چیزی را که پیش از وی است از توریة
و جز آن در خاطر تو استوار کرده است و خداوند راه راست نمودن و مژده دادن است مؤمنان را و هر که کتابی آرد که مصدق باشد مر کتابی را که پیوسته است بایمان سزاوار نباشد که او را عدو دارند و لایق نبود که او را عدو
دارند و لایق نبود که او را دشمن پندارند قوله تعالی من كان عدوا لله وملائكته ورسله وجبريل وميكال فان الله عدو للكافرين معنی اینست هر که فریشتگان و رسولان و جبرئیل و میکائیل را
دشمن بود و با خدای و دوستان خدای از شقاوت و عداوت ور زد خدای عز و جل دشمن او باشد زیرا که خدای عز و جل کافران را دشمن است و شک نیست که دشمنی خدای و دشمنی دوستان او در کفر مبرهن است و ذکر جبرئیل
و میکائیل بعد ذکر ملائکه و رسل از باب ذکر خاص بعد عام بود و تخصیص بعد تعمیم از جهت اظهار شرف باشد قوله ولقد انزلنا اليك آيات بينات وما يكفر بها الا الفاسقون معنی اینست
هر آینه ای محمد آیتهای ظاهره را یعنی آیات ظاهره قرآنی و کلمات پسندیده فرقانی بسوی تو فرستادیم با معجزات متظاهره نبوت و بینات متکاثره رسالت چون چنین و انجذاب بحر و شکایت شتر و تسلیم حجر

وبا جوابات ستو آه اخبار یهود چنانچ بالا گذشت تا دادیم وکافر نشوند بدان مگر فاسقان و متمردان یعنی کسانی که خارج از طاعت خداوند و بلا و تمرد و سرکشی مبتلا اند قوله او كلما عاهدوا عهدا نبذه فريق منهم بل اكثرهم لا يؤمنون معنی اینست ایشان کفران ورزیده اند وکافر شده اند پس پشت انداخته اند فریقی از ایشان عهد را هر بار که عهد کرده اند و این عبارت از شکستن عهد بود یعنی نشاید که از ایشان چنین عملی واقع شود بلکه اکثر ایشان بتوریت ایمان نمی آرند و عهدی ندارند تا دل بر شکستن آن کمارند قوله ولما جاءهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فريق من الذين اوتوا الكتاب كتاب الله وراء ظهورهم كانهم لا يعلمون معنی اینست وهر گاه که آمد بر ایشان رسولی مصدق کتابی را که با ایشانست و در اثبات دین حجت و برهانست گروهی از کسانی که داده شده اند کتاب کتاب خدای یعنی توریت را پس پشتهای خویش انداختند چنانستی که هیچ گاهی کتاب را نمی دانستند و توریت را نمی شناختند قوله واتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمن معنی اینست وپس روی کردند کفره کتب سحره را که آنرا شیاطین پس روی کرده اند یا گویند آنچه برخوانده اند یا گویند نا بوده بر ملک سلیمن با فترا آورده اند تلا یتلو بفرسه معنی آمده و در کلام عرب بفرسه وجه مستعمل شده معنی سوم موافق استعمال علی است وبن دو معنی اول مفتقر سوی تضمین معنی افتراست ای تتلو مفترين على ملك سليمن قوله وما كفر سليمن معنی اینست وسحر نکرده است سلیمان بر او کافر نشده و این عمل ناشایسته وکار ناپسندیده انونیا منه قوله ولكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر معنی اینست ولیکن کافر شدند درین حالت که مردمان را سحر می آموزانیدند وبتعلیم خویش ساحر میکردانیدند سحر اظهار امور عجیبه متعلق باسباب غریبه است بشرط آنکه اخفا سبب کند چه بر تقدیر اظهار سبب داخل علم خواص باشد وحکم سحر مختلف است اگر در سحر قولی یا فعلی موجب ارتداد باشد ساحر بدان مرتد شود او را مرتد بدارند احکام ارتداد بروی جاری دارند مرد ساحر از جهت ارتداد بکشند زن ساحره را همچو مرتده حبس ابد کنند تا آنکه ازین عمل توبه کند وخود را ازین جرم عظیم دور افکند واگر در قول وفعل موجب ارتداد نبود از جهت اخفاء سبب تزویر وفسوق باشد لیکن اگر بسحر اهلاک نفوس کند وهمچو قطاع طریق وخناق نفوس معصومه را در هلاک افکند از جهت سعی بفساد بکشند ومیان ساحر وساحره فرق نکنند قوله وما انزل على الملكين ببابل هاروت وماروت معنی اینست وآنچه بر دو فرشته فرستاده شده که نام ایشان هاروت وماروت آمده روایت کرده اند فرشتگان مذکور چون فسق وفجور آدمیان مشاهده کردند وقباحت این در دل آوردند گفتند ای بار خدای خلق را آفریدی وبانواع عطایا مخصوص گردانیدی وایشان ترا بیفرمانی میکنند وعصیان می ورزند اگر بجاء ایشان ما باشیم بیفرمانی نکنیم وخود را در ورطهٔ عصیان نیفکنیم فرمان شد دو فرشته اختیار کنند که ایشان در زمین حکومت باشد در جهان فرمان دهی باشد فرشتگان جبرئیل ومیکائیل را اختیار کردند ایشان بعجز وزاری روی باستغفار آوردند خدای عفو کرد وایشان را ازین ورطه بیرون آورد دو فرشته دیگر که ایشان نیز از فرشتگان بزرگ بودند یکی عزا یعنی هاروت ویکی عزابیل یعنی ماروت اختیار کردند وچیزی از صفات آدمیان از شهوت بطن وفرج در ایشان نهادند واز قضاء آن منع کرده برای حکومت در زمین فرستادند ایشان تمام روز در زمین حکومت میکردند وشب بر آسمان میرفتند وتا بامداد بعبادت مشغول میگشتند تا روزی عورتی زهره نام بسیار بحسن وجمال که با شوهر خصومت داشت پیش ایشان آمد محبت او در دل هر یکی از ایشان در آمد هر یکی از دیگری شرم میداشت واخفاء محبت مذکور را لازم میپنداشت آخر دل بر بی شرمی داشتند وخاطر بر طلب وکما شتند

شیاطین

ظهورهمو كانهمو وما همو ما يضرهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَاتَّبَعُوا

از پس پشتهای خود یعنی بر آن کار نمیکنند وخلاف کردند جانستی که ایشان نمیدانند که این کتاب از نزد خدای تعالی است وپس روی کردند جهودان

مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَنَ ج وَمَا كَفَرَ

آنرا که خواندند دیوان بر ملک سلیمن ونه پوشیده ودفن نکرده این سحر را

سُلَيْمَنُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ

سلیمن ولیکن دیوان پوشیده بودند ودفن کرده بودند زیر کرسی سلیمان می آموزند جهودان

النَّاسَ السِّحْرَ ق وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ

مردمان را سحر وآنچه فرستاده شده بود بر آن دو فرشته که نام یکی هاروت

وَمَارُوتَ ط وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا

ودوم ماروت وبیاموزانیدند ایشان هیچ کس را جادویی کردن بلکه تهمتی کردند او را که بحق خواست بیاموزد از ایشان وگفتند

إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ط فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا

هر دو ما مر شما را فتنه ایم پس کافر مشو وجادویی مکن پس بیاموختند جهودان سحر از ایشان بی تعلیم از ایشان

مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ط وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ

آنچ جدا کند خدای تعالی میان مرد وجفت وی ونیستند جادوی کنندگان وجهودان زیان رساننده گان

بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ط وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ

بدان جادوی هیچکس را مگر بفرمان خدای تعالی ومی آموزند آنچ زیان کند ایشان را

وَلَا يَنْفَعُهُمْ ط وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَيهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ

وسود نکند ایشان را وهر آینه می دانند کسی که بر گزید آن جادویی را که نیست مر او را در آخرت

وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينُ
تخفيف النون ورفع الشياطين ابن عامر وحمزة والكسايي

مِنْ أَحَدٍ
بالنقل ورش

مِنْ أَحَدٍ
سكت خلف وفي رواية خلاد

مِنْ أَحَدٍ إِلَّا
بالنقل ورش

مِنْ أَحَدٍ إِلَّا
سكت خلف وفي رواية خلاد

اشْتَرَيهُ
امالة بين بين ورش

اشْتَرِيهُ
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسايي

اشْتَرَيهُو
بالاشباع ابن كثير

فِي الْآخِرَةِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

فِي الَاخِرَةِ
بالنقل ورش

٢ معنی اینست پس ایشان یعنی ساحران از دو فرشتهٔ مذکوری آموزند چیزی که بسبب آن میان زن وشوهر جدایی می افکنند قوله وما هم بضارين به من احد الا باذن الله ويتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم شعر

یک ذره تصرف کار عبا ذرا ٭ بر دست کس نداد فما شاء فهو کان

معنی اینست ونه اند ایشان یعنی ساحران زیان رسانند بسحر خویش هیچ یکی را

فِي الْآخِرَةِ
لورش ثلثة اوجه

فِي الْآخِرَةِ
بالترقيق ورش

فِي الْآخِرَةِ
بالامالة الكسايي حيث وقع

عورت مذکوره ابا آورد وطلب تعلیم اسم اعظم کرد وایشان اسم اعظم میدانستند وبقوت آن اسم از زمین بر آسمان رفتن میتوانستند پس او را تعلیم کردند بر دعوت اسم مذکور آوردند عورت مذکوره باشد در حجره در آمد ودر دعوت اسم مذکور مشغول گشت چون تعلیم اسم مذکور را شرط تمکین ساخته بود بصورت ستاره مسخ شد وبر آسمان رفت ومستبعد نیست که آدمی منسوخ بصورت کوکب گردد بر صورت متبدل بصورت ستاره شود ولیکن زهره که یکی از سیارات سبعه است آنگاه خلقت آسمان مخلوق شده ومیان هفت کواکب سیاره آمده قایل شدن برین که آن همان زهره ممسوخ است صحیح نشده وصحت آن در اخبار ثقاه نیامده واین دو فرشته را بعزم ستیزه مذکوره از رفتن بر آسمان باز داشتند میان عقوبت دنیا تا مشیث عقوبت آخرت مخیر ساختند ایشان با جبرئیل مشورت کردند ودل بر اختیار عذاب دنیا آوردند عذاب آخرت در مشیت است متعلق بارادت حضرت الوهیت است ایشان را در چاه بابل زمین دماوند تا بابل زمین کوفه آویخته اند وساعة فساعة بفرمان خدای عذاب میکنند ساحران بر ایشان برای طلب علم سحر می آیند ایشان اول زبان بوعظ ونصیحت میکشایند ودر نهی از سحر مبالغت مینمایند قوله وما يعلمان من احد حتى يقولا انما نحن فتنة فلا تكفر معنی اینست وتعلیم نمیکنند ایشان هیچ یکی را سحر تا تنبیه نمیکنند بود تا این کفر وورز وهر یکی را بر نصیحت ووعظ پیش می آیند ومضرت ساحری باز نمایند ومیگویند نه ام ما مگر سبب فتنه پس کافر مشو ودر راه سحر وکفر مرو قوله فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء وزوجه ٢

ت

مگر بعلم و مشیت و قضاء خدای عز و علا و تعلم میکنند ایشان چیزی را از سحر آنچه زیان میکند ایشان در دنیا از ماخوذ گشتن و کشته شدن و در آخرت بعذاب و نکال یقین بوده است که ساحر را خواهد بود
و ایشان را روی خواهد نمود و نتواند بود که و ما انزل علی الملکین عطف بر ما تتلوا الشیاطین باشد برین تقدیر پس فیتعلمون عطف بر یعلمون و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة بود تقدیر کلام
یعلمان بعد قولهما انما نحن فتنة فلا تکفر فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه باشد قوله ولقد علموا لمن اشتریه ما له فی الآخرة من خلاق ولبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون
معنی اینست و بدرستی دانسته اند ایشان هر آینه کسی که بخرد سحر را بدل کتاب خدای یعنی کتاب خدای بگذارد و عمل سحر را بر دست آرد مر او را در آخرت حظی نبود و نصیبی نباشد هر آینه بد
چیزیست آنچ فروخته اند نفس خود را بدان و اتباع کردن ایشان شیاطین را در سحر ایشان اگر ایشان مضرت سحر را دانند سحر نکنند و خود را در جادوگری نیفگنند یا گویند کاشکی ایشان اهل دانش باشندی
تا مضرت ساحری بدانند قوله تعالی ولو انهم آمنوا واتقوا لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون معنی اینست و اگر ایمان و تقوی ایشان ثابت شدی هر آینه ثواب عظیم از خدای بهتر بودی

از هر منفعتی که تصور کنند و از
هر سودی که حاصل دانند کاشکی
که باشند ایشان داننده و دریابند
آن یا گویند اگر ایشان اهل دانش
باشند خیریت ثواب اخروی دانند
و آن را بهتر از رفاهیت دنیوی
خوانند و تنکیر لمثوبة تواند بود که
از جهت تقلیل باشد بر طریق
و رضوان من الله اکبر بود یعنی
ثوابی قلیل از خدای و هاب بهتر است
از حرمان از ثواب و تواند بود برای
تفخیم و تکثیر بود یعنی ثواب ایمان
و تقوی که کثیر و عظیم است کان
از فضل خدای کریم است قوله
یا ایها الذین آمنوا لا تقولوا
راعنا و قولوا انظرنا واسمعوا
وللکافرین عذاب الیم روایت
کرده اند که جمله صحابه رضوان الله
علیهم در هنگام تبلیغ وحی راعنا
یا رسول الله میگفتند و این را طلب
مراعات از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
میدانستند یعنی رعایت ما بکن و وحی
باهستگی بگزار در دل بر فهم ما بدار و لفظ
راعنا میان یهود بلغت سریانی و یا عبری
دشنام بود برین یکدیگر را دشنام
میگفتند یهود و منافقان همین لفظ
در باب پیغامبر بلفظ دشنام گرفتن
گرفتند این آیت نازل گشت
و این نظم بورود پیوست و این جمله
معترضه است برای تنبیه مسلمانان
و آگاهانیدن بر تلبیس کافران در خطاب
پیغامبر علیه السلام بلفظی
که مشابه لفظی است
نزدیک ایشان
در دشنام و قولوا
عطف است
و لا تقولوا و اسمعوا عطف است بر جمله
وللکافرین عذاب الیم تذییل است
معنی اینست ای مومنان پیش
پیغمبر این لفظ مگوئید و حاجت
تانی و آهستگی پیغامبر در اداء وحی
بدین لفظ مجوئید که دشمنان بدین
لفظ اظهار متابعت کفار شما کنند
و در دل قاصد آنچ میان ایشانست
آن استعمال این لفظ در دشنام باشد
از اینچنین لفظ احتراز کنید و از این
چنین کلام توقف نمایید و انظرنا
که مفید معنی راعناست بگوئید و این
لفظ معنی انظر فهمنا و راقب را کنا

انهم علیکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
آمنوا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

ولبئس
بالابدال ورش والسوسی
ولو انهم
بالنقل ورش
ولو انهم
سکت خلف فی روایة
رکوع
آمنوا
لورش ثلثة اوجه
آمنوا
لورش ثلثة اوجه
وللکافرین
امال بین بین ورش
وللکافرین
بالامالة المحضة ابو عمرو والدوری عن الکسائی
عذاب الیم
بالنقل ورش
عذاب الیم
سکت خلف فی روایة
من اهل الکتاب
بالنقل ورش
من اهل الکتاب
سکت خلف فی روایة
ان ینزل
مدغما بغیر الغنة خلف وبالغنة مع تخفیف النون ابن کثیر وابو عمرو
تعلم ان الله
بالنقل ورش

مِنْ خَلَاقٍ ط وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ ط لَوْ كَانُوا
هیچ نصیبی / و هر آینه بد چیزیست که خریدند بدان / تنهای خود / اگر باشند
يَعْلَمُونَ ۝ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ
دانندگان / و اگر آن جهودان ایمان آوردندی / و پرهیز کردندی / هر آینه ثواب بودی از نزدیک
اللَّهِ خَيْرٌ ط لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
خدای تعالی بهتر از نفع سحر / اگر باشند / دانندگان / ای آنکسان که ایمان آورده اید
لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمَعُوا ط وَلِلْكَافِرِينَ
مگوئید مر پیغامبر را راعنا که بزبان سریانی دشنام / و بگوئید / نگاه کن بما و چون وحی آید / و بشنوید / و مر کافران راست
عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
عذابی دردناک / دوست نمیدارند آنکسان که جهود اند / از اهل کتاب
وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ
و نه مشرکان که اهل کتاب اند / که فرستاده شود بر شما مومنان / از / قرآن
مِّن رَّبِّكُمْ ط وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ ط
از / پروردگار شما / و خدای عز و جل / مخصوص گرداند برحمت خود / هر کرا خواهد یعنی محمد را
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝ مَا نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ
و خدای عز و جل خداوند فضل / بزرگ یعنی فضل کننده است / نه منسوخ کنیم / هیچ / آیتی از قرآن
أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلِهَا ط أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ
و ترک نکند عمل را / مگر آنکه آوردیم بهتر یعنی فرستادیم / از آن / یا مانند آن / نمیدانی تو ای محمد که / خدای تعالی

من یشاء — بالتسهیل مع القصر والمد حمزه وهشام / مدغما بغیر الغنة خلف / بالحذف مع القصر والمد حمزه وهشام
ما ننسخ — بضم النون وکسر السین ابن عامر
من آیة او — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش / سکت خلف فی روایة
او ننسها — ابن کثیر و ابو عمرو بالابدال
نأت — بالابدال ورش والسوسی
تعلم ان الله — بالنقل ورش
تعلم ان الله — سکت خلف فی روایة
من آیة — سکت خلف فی روایة
من آیة — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

بگوئید و نیکو بشنوید و گوش و هوش بر آن بگمارید تا نیکو دریابید و محتاج نشوی باز کردانیدن و طلب آهستگی نمودن نشوید و مر کافران را که با پیغامبر صلی الله علیه و سلم مثل این عداوتها اندیشند و در
دشنام و شتیمه او کوشند عذابی دردناک است و عقابی هولناک قوله ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب ولا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم والله یختص برحمته
من یشاء والله ذو الفضل العظیم معنی اینست دوست ندارند آنان که کافر شدند از اهل کتاب و نه مشرکان که فرود آورده شود بر شما یعنی بر نبی شما چیزی یعنی قرآن یا وحی که منزل است از شما
یا رحمتی که کار است از پروردگار شما و خدای تعالی مخصوص گرداند برحمت خویش هر کرا خواهد یعنی رحمتی مخصوص کند که آن در دیگری نبود چون فضایل پیغامبر صلی الله علیه و سلم و خصایص
کرامات اولیاء مکرم و خدای عز و جل پادشاهی قدیم است خداوند فضل عظیم است بیت پادشاهیست که خزانه غیب هر دو عالم بیک گدا بخشد قوله تعالی ما ننسخ من آیة
او ننسها نأت بخیر منها او مثلها روایت کرده اند کافران و منافقان در وقوع نسخ طعن میکردند که محمد حکمی می آرد بچیزی که امر میکند باز از آن باز میدارد و از چیزی نهی میکند باز همان
را میفرماید و در طلب آن کوشش مینماید این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست معنی اینست آنچه نسخ میکنیم از آیت قرآن یا فراموش میگردانیم از دلهای ایشان می آریم بهتر از آن یا مثل آن و این

برنسبت صاحب شرع بیانست مرمدت حکمی که عند الله موقت بود ومحل عیب نباشد قوله الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر معنی اینست الم نمیدانی یعنی میدانی که خدای تعالی بر هر چیزی قادرست حکم کردن داند وحکمی که کرده است برگرفتن آن تواند قوله الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر معنی اینست
الم نمی دانی یعنی میدانی بدرستی خدای عزوجل مراوراست ملک آسمانها وزمین وتصرف وقدرت آن وآنچه خواهد از آسمانها بفرستد از اثبات ناسخ ورفع منسوخ وباران وبرکت بفرستد وآنچه خواهد از
زمین از باغ وکشت ومعادن وچرآن بیرون آرد ونیست مرشما را جز خدای دوستی صاحب ولایت برشما ونه دوستی کنند ویاری دهند حکم کند برشما بولایت وملک خویش آنچه خواهد از حکم کردن ور
گرفتن یکی را بردن بجای او دیگر آوردن قوله تعالی ام تریدون ان تسئلوا رسولکم کما سئل موسی من قبل ومن یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل روایت کرده اند
رهود از پیغامبر علیه السلام نزول کتاب بیک دفعت خواستند اینا بکتاب جملة واحدة کفتند چنانچه درآیت یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء فقد سألوا موسی اکبر من
ذلک فقالوا ارنا الله جهرة آمده واز آیت وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة ثابت شده وبعضی کویند نزول آیت درشان عبد الله امیه مخزومی وجماعتی از مشرکان است که ایشان بودند پیش پیغمبر

لكم رسولكم يردونكم ايمانكم انفسهم

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

على كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ

بر هر چیزی تواناست نمی دانی تو ای محمد بدرستی که خدا یراست

مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط وَمَا لَكُم مِّن دُونِ

پادشاهی آسمانها و زمین ونیست مرشما را از جز

اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝ أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا

خدای عزوجل دوستی ونه یاری گری آیا میخواهید شما ای اهل قریش که پرسید از پیغامبر خود

رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ ط وَمَن يَتَبَدَّلِ

رسول خود را چنانکه پرسیدند موسی را پیش ازین بزرگان شما وهر که بدل کند

الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۝

کفر را بایمان یعنی اختیار کند کفر را بایمان بتحقیق کم شد از راه راست

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ

دوست میدارند بسیاران از اهل کتاب جهودان که بازگردید شما از پس

إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم ج صلى مِّن بَعْدِ

ایمان کافرشده حسدی که از نزد تنهای ایشان است لعد از

مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ ج فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ

آنکه پیدا شد آنست مر ایشان را حق راستی دین محمد که در کتابهای خود یافته اند پس عفو کنید ودرگذرید تا بیارد

اللَّهُ بِأَمْرِهِ ط إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

خدای عزوجل عذاب خود بر ایشان بدرستی که خدای تعالی بر هر چیزی تواناست

شيء — بغير الف ابو بقد الف ورش
شيء — سكت خلف وفي رواية خلاد
تعلم ان الله — بالنقل ورش
تعلم ان الله — سكت خلف وفي رواية خلاد
والارض — بالنقل ورش
والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
من ولي ولا — مدغما بغير الغنة فيهما خلف
موسى — اماله بين بين ابو عمرو وورش وفي رواية
موسى — بالاماله المحضة حمزه والكسائي
ومن يتبدل — مدغما بغير الغنة خلف
بالايمان — بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
بالايمان — سكت خلف وفي رواية خلاد
فقد ضل — ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزه والكسائي

كثير — بالترقيق ورش
من اهل — بالنقل ورش
من اهل — سكت خلف وفي رواية خلاد
ايمانكم — لورش ثلثة اوجه
تبين لهم — بالادغام السوسي
ياتي — بالابدال ورش والسوسي
بامره — بالابدال في رواية حمزه
شيء — بالتوسط ورش وابو عمرو
شيء — سكت خلف وفي رواية خلاد

رسد دل من همین باشد ایشان کفتند در دل شما دوستی محمد آرام کرفته ومتابعت او در دلهای شما قرار پذیرفته حذیفه کفت خدا را بدین نعمت حمد میکویم وثبات بر ان از خدای عزوجل میجویم بعد از آن
بپیغامبر صلی الله علیه وسلم رفتند حکایت مذکور را کفتند پیغامبر علیه السلام کفت اصبتما وافلحتما یعنی بصواب رسیدید وبنجاة یافتید این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان بود ودیوست
معنی اینست بسیاری اهل کتاب ومشرکان از جهت حسد وبدخواهی وخواهش ضلالت وکمراهی بعد از ظاهر شدن حق وپیدا آمدن صدق آرزو بردند وتمنا کردند کاشکی که شما را از اسلام بکردانند
وبدین خویش برسانند یعنی مرتد سازند واز دولت دین اسلام برانداز ند قوله فاعفوا واصفحوا حتی یاتی الله بامره ان الله علی کل شیء قدیر معنی اینست چون حال ایشان دانستید که
وقت مجازات ومکافات ایشان نیست پس عفو کنید واز ایشان درگذرید تا خدای تعالی امر خویش بیارد حکم خویش بعرض کردن قتال پیدا آرد بدرستی که خدای بر هر چیزی تواناست وهمه چیزها داناست

قوله تعالى وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ معنی اینست پس از ایشان درگذرید ونماز برپای دارید ودر وقت بگزارید وزکوة بدهید دل بر بخیلی منهید کاولا تعرض رسانید در کار خویش باشید و آنچه پیش فرستید برای نفسهای خویش از نیکی خواهید یافت و بادراک ثواب وثمرات آن نزدیک خدای خواهید شتافت بدرستی خدای بعملهای شما بیناست وبدادن جزا وسزای آن تواناست قوله تعالى وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ معنی اینست ویهود ونصاری کفته اند غیر یهود ونصاری در بهشت نیاید سوال این کلام را حمل بر لف ونشر چرا کنند ودر ره لف ونشر بکدام دلیل روند جواب بدلیل آیت وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ چه درین آیت بکمراه خواندن هریکی از دو فریق مذکور فریق دیگر را تصریح است واین بر لف ونشر دلیل صریح است چه هریکی ازیشان بهشت برای خود میکویند پس چاره نباشد که حمل بر لف ونشر کنند یعنی کفته اند یهود در بهشت غیر یهود درنیاید وکفته اند نصاری در بهشت جز نصاری درآمدن نتواند قوله تعالى تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ معنی اینست این تمنیات باطله مذکوره وآرزوهای ناپسندیده مسطوره یعنی درآمدن بهشت را بر نفسهای خویش حصر کردن ونارسیدن خبر بر مومنان آرزو بردن ولن تمسنا النار الا ایاما معدودات کفتن ویشفع لنا آباءنا الانبیاء دانستن تمنیاتی است که وجود آن کاهی نخواهد بود وحصول آن وقتی روی نخواهد نمود سوال شک نیست که هریکی ازین تمنیات مذکوره مبنی است در اخبار بجمله تلک امانیهم فایده چیست جواب خبر مبتدا را در مثل این محل تاویل بصفت مشهوره کنند وکلام را در معرض افادت ثلثة ارباع افکنند چنانچه در الارض ارض والسماء سماء بالارض سافلة والسماء عالية تاویل ودر انا انا وشعری شعری تاویل انا الکامل وشعری کامل کفته اند اینجا امانی ایشان را بامور غیر محققه که صفت مشهوره اوست کنند معنی کلام تلک الامانی امور غیر ثابته دانند قوله تعالى قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ جمله مستانفه است چنانستی که پیغامبر کفت ماذا اقول لهولاء المبطلین فقیل قل هاتوا برهانکم معنی اینست بکوی ای محمد حجت خویش بر کفتار خویش از توریت وانجیل بیارید اکر شما در دعوی مذکور ودر مقالت مسطور راست کویانید بلی حرف ایجابست مر آنچ بدعوی لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری نفی کرده بودند از درآمدن غیر خویش در بهشت معنی چنین باشد غیر جهودان وترسایان در بهشت درآیند مومنان غیر ایشان اند در جنان نهضت نمایند قوله مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ معنی اینست هرکه ذات خود مر خدای را بسپارد ودل خود بر اخلاص آرد درین حالی که او نیکویی کننده و نیکی ورزنده است پس مر ایشان راست ثواب ایشان نزدیک پروردکار ایشان وخوفی برایشان نبود وهم ایشان اند که ایشان راغمی واندوهی باشد قوله تعالى وَقَالَتِ الْيَهُودُ

لِأَنْفُسِكُمْ بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ قرا بالصلة ابن كثير وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الصَّلَوٰةَ بالتغليظ ورش
وَآتُوا لورش ثلثة اوجه
تَجِدُوهُو بالاشباع لابن كثير
لَنْ يَدْخُلَ بالادغام بغير الغنة خلف
هُودَ اَوْ بالنقل ورش
هُودًا اَوْ سكت خلف
نَصَارَىٰ امال بين بين ورش
نَصَارَىٰ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسايي
بُرْهَانَكُمْ اِنْ سكت خلف في رواية
بَلَىٰ امال بين بين ورش
بَلَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسايي
مَنَ اَسْلَمَ بالنقل ورش
ركوع
مَنْ اَسْلَمَ سكت خلف في رواية
وَهْوَ باسكان الهاء قالون وابو عمرو
عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة

وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ ط وَمَا تُقَدِّمُوا
وبپای دارید نماز را وبدهید مال زکوة را وآنچه میفرستید شما

لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ط إِنَّ اللَّهَ
برای تنهای خود از نیکی بیابید آنرا نزدیک خدای تعالی در آخرت بدرستی که خدای تعالی

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا
بدانچه شما میکنید بیناست وکفتند جهودان وترسایان هرگز نه درآید در بهشت مگر

مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ ط تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ ط
کسی که باشد یهود یعنی جهود یا ترسا این کفتارهای باطل ایشان است

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
بکوی ای محمد بیارید حجتهای خود اکر هستید شما راست کویان

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ
آری درآید آنکه اسلام آورده است خالص کرده عمل خود را ودین خود را برای خدای و او نیکوکار باشد پس او راست ثواب او در بهشت

عِنْدَ رَبِّهِ صلے وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
نزدیک پروردکار او ونیست ترس برایشان روز قیامت ونه ایشان اندوهگین شوند

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ صلے
و کفتند جهودان نیستند ترسایان برچیزی یعنی بر دینی که منکر شدند از عیسی وانجیل

وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ لا
و کفتند ترسایان نیستند جهودان برچیزی یعنی بر دینی که منکر شدند از موسی وتوریت

النَّصَارَىٰ النَّصَارَىٰ شَيْءٍ شَيْءٍ شَيْءٍ شَيْءٍ شَيْءٍ وَهُمْ
امال بين بين ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسايي — بالحذف — بالنقل مع الروم — بقدر الف او بقدر الفين — بالادغام المحضة في الوقف حمزة وهشام — بالادغام مع الروم — سكت خلف وخلاد في رواية

لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ روایت کرده اند جهودان مدینه وترسایان بنی نجران پیش پیغامبر صلی الله علیه وسلم یکدیگر خصومت میکردند جهودان ترسایان را وترسایان جهودان را بهیچ آوردند مصراع همیشه باد خصومت جهود وترسا را درشان ایشان این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست این جمله با معطوفات خود عطف است بر وقالوا لن یدخل الجنة وجمله وهم یتلون الکتاب حالست معنی اینست وکفتند جهودان مدینه نیستند ترسایان بنی نجران برچیزی از نیکی ودین ومنکر حقیقت عیسی وانجیل شدند وکفتند ترسایان مذکور نیستند جهودان مسطور برچیزی از نیکی ودین ومنکر حقیقت موسی وتوریت کشتند وحال اینست که ایشان یعنی جهودان وترسایان کتاب را میخوانند ودر کتاب هریکی تصدیق کتاب وپیغامبر فریق دیگر میدانند ودر انکار هریکی کتاب و پیغامبر فریق دوم را انکار کتاب وپیغامبر خویش بود بلکه انکار جمله پیغامبران باشد والله اعلم

قوله كذلك قال الذين لا يعلمون مثل قولهم معنی اینست کسانی که از اهل علم نیند همبرین طریق گفتند و هم یکدیگر را طعن پیوستند همچو مشرکان عرب و کفار قریش و بت پرستان
و آتش پرستان بسبب مخالفت دین خویش خطا دیان دیگر و نفی فضل آن کردند همچو اهل کتاب یکدیگر را بهیچ آوردند قوله تعالی فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون
معنی اینست اگر این قایلان یعنی یهود و نصاری و جاهلان بر این گفتار یعنی بر نفی حقیت غیر دین خویش که متضمن نفی حقیت دین اسلام نیز میشود ثابت باشند و از کلمات نابوده و سخنان ناپسند
باز نگردند پس خدای میان ایشان روز قیامت در باب نفی حقیت اسلام بدروغ گویی حکم خواهد کرد و بدانچ ایشان سزاوار اند از خلود در نار پیشین خواهد آورد قوله تعالی ومن اظلم ممن منع مساجد الله
ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها روایت کرده اند مسجد بیت المقدس را داود پیغامبر علیه السلام بنا کرد پیش از تمام شدن او روی بدار بقا آورد چون سلیمان پیغمبر صلوات الله علیه
رایات نبوت و ملک افراخت عمارت مسجد مذکور را مرتب ساخت بعده مسجد مذکور را جهودان قابض گشتند معتکف و مجاور آن ایشان شدند چون عیسی صلوات الله علیه را بر آسمان
چهارم بردند جهود از کشتن عیسی دعوی کردند ترسایان را با جهودان عداوت افتاد میان ایشان فتنه عظیم زاد در آن وقت پادشاهی بود ترسایان با او یار شدند و با جهودان محاربه کردند ایشان را کشتند و زن و بچه ایشان را ببستند شهر ایشان را تاختند مسجد بیت المقدس را خراب ساختند بعضی گویند بختنصر پادشاهی مجوسی بود بقهر و غلبه آمدند ترسایان او را یاری کردند شهر و مسجد را بخرابی آوردند درین آیت تلمیح این قصه است معنی اینست و کیست ظالم تر از کسی که مسجدهای خدای را از این که ذکر کرده شود در آن مساجد نام خدای باز داشت و سعی کرد در ویرانی آن و دل بر خرابی آن گماشت و امام زاهد بخاری رحمة الله علیه این آیت را بر معنی مستقبل ترجمه کرده و لفظ باز دارد از ذکر خدای و بکوشد در خرابی آن آورده و ظاهر آنست که در مثل این محل ماضی برای استمرار دارند مقید بزمانی نه بدارند معنی چنین گویند و کیست ظالم تر از صاحب فعل منع مساجد از ذکر جهت خداوند صفت سعی در خرابی آن قوله تعالی اولیک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین معنی اینست این طایفه یعنی نصاری که باز دارندگان ذکر و مخربان مسجدند نیست ایشان را که در مسجد در آیند مگر درین حالی که خائف باشند و ترسان بوند گناهی که از ایشان زاده و جریمه که از ایشان در افتاده یاد آرند و ترس آن بر دل بگمارند روایت کرده اند هیچ نصرانی در بیت المقدس جز پنهان و ترسان در نمی آید و هر کیعی از ایشان در می آید غالب آنست که او را ضرری و عقوبتی روی می نماید قوله لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الاخرة عذاب عظیم معنی اینست ایشان در مساجدی که باز داشته اند آن را از ذکر کرد خدا در آن و کوشند اند خرابی آن ترسان در آیند و ترسنده باشند مر ایشان راست خزی یعنی رسوایی در دنیا و مر ایشان راست نیز عذاب عظیم در اخری رسوایی در دنیا کشتن و برده کردن یا بخواری جزیه استدن بود و تواند بود که از خزی فتح قسطنطنیه و رومیه و عمودیه که شهرهای ایشانست مراد شود و نهب شدن و تاراج گشتن شهرهای مذکور باشد پس سزاوار باشد که ترسان در آیند و از مسلمانان خوف زدن و کشتن کنند قوله ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم معنی اینست مشرق و مغرب مر خدای راست زمین همه محل عبادت خداست در هر مکانی که روی آرید محل عبادت خدای بیدارید لان ثم وجه الله و این آیت متشابه است سلف گویند که آنچ مراد خداست حق است اعتقاد کنیم مشغول بتاویل آن نشویم خلو وجه را تاویل بر رضا کنند یا بمعنی جهت توجه در عبادت که خدای عز و جل تعین کرده است گویند بدین آیت ثابت شود که تمام زمین جای عبادت بود پیغامبر علیه السلام فرموده است جعلت لی الارض مسجدا بدوستی خدا وند وسعت است یعنی غنی است از عبادت عابدان فراخ عطاست یعنی بسیار بخشایش است در باب بندگان در عبادت اندک جزای بسیار دهد در مکان عبادت سعت و فراخی نهد بر حکم ان ارضی واسعة فایای فاعبدون همه زمین را عبادتگاه ساخت و بر مقتضاء جعلت لی الارض مسجدا سجده گاه داشت داناست یعنی عالم است بنیات عبادت کنندگان و اخلاص دلهاء ایشان قوله وقالوا اتخذ الله ولدا معنی اینست و گفتند جهودان و ترسایان و مشرکان عرب گرفته است

وهمو بینهمو لهمو ولهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
لهموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة والمد الطویل وابن کثیر بالصلة والقصر

وهم یتلون الکتاب ط کذلک قال الذین لا
وایشان میخوانند کتاب خود را انجیل همچنین گفتند آنانکه نه

یعلمون مثل قولهم ج فالله یحکم بینهم یوم القیامة
میدانند کتابی همچو گفتار ایشان و منکر شدند نبوت محمد و از قران یعنی مشرکان پس خدای تعالی انصاف دهد میان ایشان روز قیامت

فیما کانوا فیه یختلفون ومن اظلم ممن منع
در آنچ بودند درو اختلاف کنندگان و کیست بیدادتر از آنکه منع کرد

مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی
و منع کرد از مسجدهای خدای تعالی که یاد کنند در آن مسجدها نام خدای و بکوشید او

فی خرابها ط اولیک ما کان لهم ان یدخلوها
در خراب کردن آن مسجدها ایشانند که نباشد مر ایشانرا در آمدن در آن مساجد

الا خائفین ط لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الاخرة
مگر ترسایان و جهودان ایشانراست در دنیا خواری و مر ایشانراست در روز قیامت

عذاب عظیم ولله المشرق والمغرب فاینما تولوا
عذابی بزرگ و مر خدای راست مشرق و مغرب پس هر کجا که روی آرید

فثم وجه الله ط ان الله واسع علیم وقالوا اتخذ الله
آنجاست رضای خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی دهنده عطا و داناست و گفتند جهودان و ترسایان بگرفت خدای تعالی

ولدا سبحانه ط بل له ما فی السموات والارض ط
فرزندی یعنی عیسی پسر خداست خدای پاکست بلکه خدای راست آنچ اندر آسمانها و زمین است

کذلک قال
مدغما سوسی
یحکم بینهم
بالاختفاء سوسی
فیهی
بالاشباع ابن کثیر
ومن اظلم
بالنقل ورش مع التغلیظ
ومن اظلم
سکت خلف وفی روایة
ومن اظلم ممن
بالادغام سوسی
ان یذکر
بالادغام بغیر الغنة خلف
وسعی
امال بین بین ورش
وسعی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
ان یدخلوها
بغیر الغنة خلف
خائفین
بتسهیل الهمزة الثانیة بالقصر والمد حمزة فی روایة
خایفین
بالابدال حمزة فی روایة
الدنیا
امال بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
الدنیا
بالامالة المحضة حمزة والکسائی

الدنیا خزی ولهم الاخرة الاخرة قالوا والارض والارض
مدغما بغیر الغنة خلف | بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه ورش | سکت خلف وفی روایة خلاد | بغیر الادراج عامر | بالنقل ورش | سکت خلف وفی روایة خلاد

عشر

قبله‌ في أهواءهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ بَدِيعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ

همه مر آن خدايرا فرمان بردارند — پيدا كننده آسمانها وزمين

وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

وچون خواهد كاري بكويد مرا ورا بباش يعني بشو پس باشد وشود

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللّٰهُ أَوْ تَأْتِينَا

وكفتند آنكسان كه نميدانند كتابي يعني مشركان چرا نميكويد سخن با ما خداي كه محمد پيغمبر است يا چرا نمي آيد بما

آيَةٌ كَذٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

نشاني پيغمبر خود همچنين كفتند ايشان كه پيش از ايشان بودند همچو كفتار ايشان

تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

ماننده است دلهاي ايشان در سخن بيكديكر بدرستي كه پيدا كرديم نشانها مر كروهي را كه ايشان يقين دارند

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ

ما فرستاديم ترا اي محمد براستي مژده دهنده مر مومنانرا وترساننده مر كافرانرا ونپرسيد ترا

عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ

از كناهان اهل دوزخ وهركز خشنود نشوند از تو اي محمد جهودان مدينه

وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللّٰهِ

ونه ترسايان تا تو پس روي كني دين ايشانرا بكوي اي محمد بدرستي كه دين خداي تعالى

هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ

دين اسلام است واكر تو پس روي كني تو اي محمد دين ايشانرا وميلها ايشانرا بعد از آنكه بيامد بر تو

والارض — بالنقل ورش

والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

قضى — امالة ورش

قضى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

يقول له — بالادغام سوسي

فيكون — بنصب النون ابن عامر

تاتينا

آية آية

كذلك قال — بالادغام سوسي

الايات

الايات — سكت خلف

لقوم يوقنون — بغير الغنة خلف

بشيرا ونذيرا — بالادغام بغير الغنة خلف

بشيرا ونذيرا

ولا تسال عن اصحاب — عن اصحاب — ترضى ترضى — ولا النصارى — ولا النصارى

قل ان قل ان — هدى الله هو — الهدى الهدى — جاءك جاءك

عليكم فضلتكم ولا هم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ
از قرآن نباشد ترا از خدای تعالی هیچ دوستی ونه یاری کرنده

اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ
آنکسان که دادیم ایشان را کتاب یعنی توریة میخوانند کتاب را حق خواندن

أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند ایمان آورده بدان کتاب وهرکه کافر شود بدان کتاب ایشانند ایشان زیانکاران

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ
ای پسران یعقوب یاد کنید نیکوئیهای مرا آنکه نیکی کردم بر شما

وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي
ومن بزرگی دادم شمارا بر جهانیان وبترسید از روزی که سود نکند

نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا
هیچ تنی از تنی یعنی سود نکند ناکافر بچیزی وقبول کرده نشود از ان تن هیچ فدایی ونه سود کند

تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ
نفع اورا شفاعتی ونه یاری کرده نشوند ایشان یعنی کافران وچون مبتلا کرد ابرهیم را

رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
پروردگار او بکلماتی پس تمام کرد آنرا ابرهیم گفت خدای تعالی کردانیدم ترا ای ابرهیم مردمانرا

إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ
پیشرو ومقتدا گفت ابرهیم از فرزندان من گفت خدای تعالی نیابند کرامت من ستمکاران

ابراهام — بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان
فأتمهن للناس — بالامالة دوري
قال لا ينال — بالادغام سوسي
عهدي — فتح الياء ابن كثير ونافع وابو عمرو وابن عامر والكسائي وابو بكر

العلم مالك — بالادغام سوسي
من ولي ولا — بالادغام بغير الغنة فيهما خلف
آتيناهم — لورش ثلاثة اوجه
يؤمنون — بالابدال ورش وسوسي
ركوع
ومن يكفر — مدغما بغير الغنة خلف
الخاسرون — بالترقيق لورش
شيئا
شيئا
شيئا ولا — مدغما بغير الغنة خلف
عدل ولا — مدغما بغير الغنة خلف
شفاعة ولا — مدغما بغير الغنة خلف
اذ ابتلى
اذ ابتلى — بالامالة حمزة والكسائي
ابراهام

[illegible]

خانه کعبه را مرجع مردمان وجای بازکشت ایشان وموضع امن وامان چنانچه کفت ومن دخله کان آمنا قوله واتخذوا من مقام ابرهیم مصلی معنی اینست وازمقام ابرهیم جای نماز بکیرید واز موضع که مستم مقام ابرهیم است جای نماز سازید بعضی کویند مقام ابرهیم علیه السلام موضعی است درون مسجد حرام ودران مقام سنکی است که نقش قدم ابرهیم صلوات الله علیه بران ظاهر شد بر طریق ابن عمر وابن کراع تمام آن مقام ابرهیم آمده است وبعضی کویند مقام ابرهیم تمام مسجد حرام باشد وبعضی کویند حرم وعرفات ومزدلفه ومحل رمی جمار همه مقام ابرهیم بود وبعضی خانه کعبه را مقام ابرهیم دارند برین یعنی واتخذوا من مقام ابرهیم بعد واذ جعلنا البیت وضع مظهر موضع مضمر پندارند وبعضی مقام ابرهیم تمام مکه را کویند وازهمه زمین مکه برکات مقام ابرهیم جویند واظهر قول نخستین است که میان اقوال قوی متین است زیرا چه روایت کرده اند چون ابرهیم علیه السلام بناء خانه کعبه را مرتب کرد جبریل ابرهیم را بر نداء مردمان تحریص آورد ابرهیم کفت چه نوع ندا کنم وچکونه ندا در کوش خلق افکنم من در میان کهستان وخلق در اطراف جهان فرمان شد ندا از تو بود وشنوانیدن مردمان از ما حاصل شود پس ابرهیم برکوه ابوقبیس برآمد وبرد بکر سنک ایستاده کشت سنک مذکور مرتفع شد تا آنکه برهمه سنکهای دنیا بعلو سبقت کرد خدای برای ابرهیم تمام زمین را همچو سفره طعامی جمع کرد ومقدار یک سفره طعامی پیش ابرهیم آورد بعد ابرهیم صلوات الله علیه ندا کرد ای جماعت مسلمانان بدرستی خدای تعالی برای شما خانه بنا کرده وبنایی برآورده قصد زیارت آن کنید وحج بجا آرید پس هرکه در پشت پدران یا در شکم مادران بود آنرا اجابت کرد وتلبیه یعنی لبیک تا آخر بر زبان آورد هم از بهر جهت لبیک کفتن سنت حاجیان کشت وتا قیامت بعمل پیوست پس هرکه یکبار لبیک کفت یکبار حج می کزارد وهرکه ده بار ده بار بجای آرد وبعضی کفته اند مقام ابرهیم سنکیست که بران بکپای نهاده غسل کرده وعلامت قدم او بران سنک پیدا آمد قوله وعهدنا الی ابرهیم واسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود معنی اینست ووصیت کردیم سوی ابرهیم واسمعیل که خانه مرا برای طواف کنندکان ومعتکف شوندکان یعنی درنک کنندکان دروی برای انتظار صلوة ورکوع کنندکان سجده کننده پاک دارید واز الواث واروات ودماء ذبائح ورجس وتنسته عنکبوت واجزاء تنظیف آرید ودرین اشارتست که رکوع معتبر با انضمام سجود بود چه رکوع تنها معتبر نباشد قوله واذ قال ابرهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا وارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله والیوم الآخر معنی اینست ویاد کنید هنکامی که کفت ابرهیم ای پروردکار من بکردان این مکان شهری با امن وامان [illegible] بدین معنی این دعا پیش از شهر شدن مکه باشد یا بکردان این شهر را شهری امن بدین معنی این دعا بعد از شهر شدن بود بر تقدیر اول مقصود دعا دو چیز باشد شهر شدن وامن کشتن بر تقدیر دوم مقصود دعا امن بودن او بود وروزی بکن اهل اورا از میوها کسانی که از اهل آن بلد ایمان آورده اند وبخدای وروز قیامت تصدیق کرده اند قوله قال ومن کفر فامتعه قلیلا ثم اضطره الی عذاب النار وبئس المصیر معنی اینست کفت خدای تعالی مؤمنانرا پس در بهشت درآرم وهرکه کافر شده بخدای وروز قیامت اورا در زمانی اندک که مدت عمر اوست برخورداری بخشم وبحظوظ دنیا بهره مند کردانم وآن اکرچه درهمه عمر بود وحظوظ همه دنیا باشد بر نسبت خلود اخروی اندک بود وبر حکم قل متاع الدنیا قلیل موصوف بقلت باشد بیت حاصل دنیا زکهن تا به نو چون کذرنده است نیرزد بجو اورا سوی سختی عذاب نار مضطر وملجا کردانم وبعقاب دوزخ برسانم وبد بازکشتنی است بازکشت کافران وبد مرجعی است مرجع ایشان چه بازکشت ایشان عذاب مؤبد ومرجع ایشان عقوبت مخلدست نعوذ بالله منها قوله واذ یرفع ابرهیم القواعد من البیت واسمعیل معنی اینست ویاد دارید هنکامی که ابرهیم واسمعیل

منه مونه قرأ بالصلة ابن كثير وفي رواية قالون

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا

یاد کن ای محمد که چون کردانیدیم ما خانه کعبه را جای بازکشت مردمان وجای امن وبکیرید

مِنْ مَقَامِ إِبْرٰهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرٰهِيمَ

از مقام ابرهیم قبله وفرمودیم ما سوی ابرهیم

وَإِسْمٰعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ

واسمعیل که پاک دارید خانه مرا یعنی خانه کعبه را از بتان برای طواف کنندکان وبرای مقیمان کرد بر کرد او

وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَإِذْ قَالَ إِبْرٰهِيمُ رَبِّ

وبرای رکوع کنندکان وسجده کنندکان وچون کفت ابرهیم خداوند من

اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ

بکردان این شهر مکه را جای امن وروزی ده اهل اورا از میوها

مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ

کسی که بکرود از ایشان بخدای تعالی وبروز جزا کفت خدای عزوجل هرکه

كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ

کافر شود برخورداری وروزی دهم اورا اندکی پس بیچاره کنم یعنی کرفتار کنم اورا سوی عذاب

النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرٰهِيمُ

آتش وبد بست جای بازکشت ایشان یعنی دوزخ وچون برآورد ابرهیم

الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا

بنیاد از خانه کعبه واسمعیل یاری داد کفتند خداوندا قبول کن از ما بنا کردن خانه

وإذ جعلنا بالادغام ابو عمرو وهشام — واتخذوا بفتح الخاء نافع وابن عامر — ابراهام بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان — مصلى امالة بين بين ورش — مصلى بالامالة الكسائي حمزة — مصلى بالتغليظ في رواية ورش — ابراهام بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان — بيتي بسكون الياء ابن كثير وابن ذكوان وابو عمرو وحمزة والكسائي وابو بكر — ابراهام بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان — بلدا آمنا — وارزق أهله — بالنقل فيهم ورش

بلدا آمنا — من آمن — من آمن — الآخر — الآخر — فأمتعه — النار النار

وارزق أهله — من آمن — وبئس — ابراهام — واسمعيل

مع غير الغنة في آمنا وارزق — ثلثة اوجه — سكت فيهم في رواية خلف — لورش — بالابدال ورش والسوسي — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — بالنقل ثلثة اوجه ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالنقل ورش وحمزة — بسكون الميم وتخفيف التاء ابن عامر — امالة بين بين ورش — بالتسهيل في رواية حمزة — بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان

قواعد را یعنی بنیادهای ثابته را از خانه کعبه که بعد از بنیاد کردن ثابت شده است وتا قیامت ثابت خواهد بود بلند کردانیدند وعمارت آنرا بسعی جمیل وجد بلیغ بسر برده وحکمت محکمه با تمام رسانیدند وبعضی کویند بنیادها ثابته از عهد آدم صلوات الله علیه بود که بناهای آن در طوفان نوح خراب شده وپست کشته می نمود ابرهیم صلوات الله علیه هم بر این بنیاد دیوارهای کعبه بنا کرد وخانه کعبه را از سنک پنج کوه بمعاونت جبریل واسمعیل برآورد در آن وقت که آدم صلوات الله علیه بر زمین آمد قامت او تا آسمان بود چون ایستاده شدی سر مبارک با آسمان می سود تسبیح ملایکه می شنیدی وعجایبات آسمان میدیدی از درازی قامت او چندکان بر زمین ترسیدند واز هیبت او می رهیدند بعد آن قامت آدم بنقصان پیوست موانست شکسته کشت چون شنید تسبیح ملایکه ازو فوت شد دست بدعا برآورد وشکایت از وحشت خویش کرد حق سبحانه وتعالی خانه از یاقوت بهشت که در رو دو در از زمرد بود فرود آورد در محلی که این زمان خانه کعبه است نصب کرد وآنرا طوافکاه آدم علیه السلام ساخت وخانه بهشتی برای موانست آدم پرداخت آدم صلوات الله علیه از زمین هند چهل بار برای طواف ودوید ودر زیارت این خانه بهشتی رسید فرشتکان پیش آمدند وکفتند حج تو مقبول افتاد وتو این سعی تمره داد وآن خانه تا عهد نوح هم برین صفت بود وهم برین نوع می نمود روز طوفان برکرفتند

وبآسمان چهارم بردند وملائكه استقبال او جويند وآن بيت المعمور گويند تا زمان ابرهيم صلوات الله عليه مكان او خالي بود بغير بنا ميبود بعد ابرهيم را فرمان شد تا هم در مكان او عمارتي كند وجبرئيل را فرمان شد تا مكان او بنمايد وابر جدو او خبر دهد وبعضي گويند ابري در مكان مذكور سايه كرد ومقدار سايه خبر از حدود او آورد وابرهيم را فرمان شد تا خانه براي عبادت او برداند بر قدر آن سايه بنياد او انداز بعضي گويند بنياد قديم كه از عهد آدم مانده بود هم بر آن بنا كرده وديوارهاي قديم آن برتفصيلي كه بالا گذشت برآورده روايت كرده اند جبرئيل سنگ مي آورد واسمعيل ميداد وابرهيم برمي آورد تا آنكه هم برين طريق عمارت خانه مرتب كرد وسنگ از پنج كوه طور سينا وطور زيتا وطور لبنان وجودي وحرا وبدانكه حجر اسود ياقوتي سفيد مي نمود كه جبرئيل وقت طوفان زير كوه ابو قبيس پنهان كرده داشته بود كوه مذكور را شكافت وياقوت سفيد مذكور را بيرون آورد وابرهيم را داد ابرهيم سنگ مذكور در ركن كعبه نهاد آن ياقوت سفيد از شومي ملامسه مردان كافران وزنان حايضه كه در ايام جاهليت طواف ميكردند سياه گشت وتغير لون از سفيدي سوي سياهي پيوست وبعضي گويند ابرهيم بالاي كوه قبيس ميگذشت وجايي ميرفت از كوه مذكور آوازي شنيد كه اي ابرهيم وديعتي از آن تو بر من است بيرون آر وآن را بر در خانه كعبه بدار ابرهيم بيرون آورد ودر محلي كه امروز حجر اسود است نصب كرد قوله ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمة لك وارنا مناسكنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم آياتك ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم انك انت العزيز الحكيم روايت كرده اند ابرهيم در وقت نهادن هر سنگي در بنا اين صفت ربنا تقبل منا الى آخر الآية ميگفت معني اينست اي پروردگار ما اين كار از ما قبول كردان ومسلمانان را بركار زيارت كعبه وطواف آن برسان بدرستي تو شنونده آنچه ميگوييم ودانايي آنچه مي جوييم اي پروردگار ما بگردان ما هر دو را كردن نهنده وامر ترا انقياد والطاعت كننده وبگردان از فرزندان ما گروهي كه منقاد تو گردند ومطيع تو باشند وبنما ما را اعلهاء عبادت ومواضع نيل ومنال سعادت از مناسك حج وعمره ومراقب حصول ثواب وعمره وتوبه ما را قبول گردان وما را بمراد ومطلوب ما برسان بدرستي تو هم توبي توبه قبول كننده وبفضل وكرم خويش جرايم عظايم بخشنده اي پروردگار ما وبرانگيز در ذريت ما رسولي از رسولان يعني رسولي كه بعض ايشان بود وجنس ايشان باشد كه آيات ترا بر ايشان بخواند وكتاب وحكمت ترا تعليم كند وايشان را از جرايم ظاهر پاك گرداند واز ذمايم باطن تنظيف رساند بدرستي تو هم توبي قوي غالب هرچه بخواهي كني قادر بر آني حكيم استوار كاري هرچه كني حكمت محكم آن داني روايت كرده اند كه رسول مذكور كه بعث او ابرهيم واسمعيل دعا كرده بودند پيغمبر ما محمد رسول الله صلى الله عليه وعلى آله واصحابه بود كه استجابت دعاء ايشان در آخر الزمان روي نمود چنانچه پيغمبر گفته انا دعوة ابي ابرهيم وبشرى عيسى ورؤيا امي يعني من دعوة پدر خود ابرهيم ام كه ربنا وابعث فيهم رسولا گفته وبشارت عيسى ام كه آيت ومبشرا برسول ياتي من بعدي اسمه احمد از آن خبر داده وخواب ديدن مادر خويشم آورده اند مادر پيغمبر صلى الله عليه وسلم در خواب بود كه از وي نوري ساطع گشت كه روشني آن بتمام مكه پيوست ذات پيغمبر همان نور بود كه روشنايي جهان از وي نمود قوله تعالى ومن يرغب عن ملة ابرهيم الا من سفه نفسه معني اينست وكيست كه از ملت ابرهيم اعراض كند واز طاعت او روي گرداند مگر كسي كه سفيه است از روي نفس خويش يعني ذات او سفيه بود يا گويند مگر كسي كه سفيه است مرتبه نفس خويش نداند وآگاه نيست كه او در پايه معارضه حق نبود ودر خور اعراض از آن نباشد

فيهم منهم عليهم آياتك قرأها بالصلة ابن كثير وفي رواية قالون
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها و ورش بالصلة مع مد الطويل
ومع ثلثة أوجه في آياتك وابن كثير مع القصر

إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا

بدرستي كه تو شنواي دعاهايي ودانايي بنيتها اي خداوند ما بگردان ما را هر دو را

مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ

مطيع ومخلص خود پرستش مر ترا واز فرزندان ما گروهي كه گردن نهاده بتوحيد واسلام مر ترا

وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ

وبنماي ما را جاي عبادت ما واحكام حج وتوبه ده بر ما كارهاي ما بدرستي كه تو پذيرنده توبه گناهان

الرَّحِيمُ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا

وبخشاينده اي پروردگار ما بفرست در ميان ايشان پيغمبري از نسب ايشان بخواند

عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ

بر ايشان آيات قرآن تو وبياموزد ايشان را قرآن وحكمت

وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

وپاك كند ايشان را از شرك وگناه بدرستي كه تو قوي هستي باتمام كشيدن آنكه اجابت كني پيغمبر را وحكيمي در فرستادن پيغمبر

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ

وكيست كه روي بگرداند از دين ابرهيم وشريعت ابرهيم مگر كسي كه فراموش كرده است

نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ

خود را وهر آينه تحقيق برگزيديم ما ابرهيم را در دنيا بپيغمبري ودوستي وآن ابرهيم

فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ

در روز قيامت هر آينه از پيغمبران مرسل است بعد از بهشت خواهد بود با ايشان چون گفت ابرهيم را خداوند او

وأرنا — وارونبه بالاختلاس (?)
وأرنا — بسكون الراء ابن كثير والسوسي
عليهم — بضم الهاء حمزة
آياتك — سكت خلف في رواية
ومن يرغب — مدغم خلف عن الغنة
ابراهام — بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان
ولقد اصطفيناهو — ابن كثير بالصلة
ركوع
الدنيا — امالها بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
في الآخرة — سكت خلف في رواية خلاد
في الآخرة — بالنقل والترقيق ورش مع ثلثة أوجه
إذ قال له — مدغما سوسي

قوله تعالى ولقد اصطفيناه في الدنيا وانه في الآخرة لمن الصالحين معني اينست وهر آينه بدرستي بر گزيديم او را در دنيا برسالت ونبوة وخلت وسخاوت ووفاء عهد ورياست وتوفيق بناء كعبه واتمام كلمات ابتلا وبدرستي او در آخرت هر آينه از زمره صالحان است لبلوغه الدرجات العلى وكونه من اصحاب المقام الاعلى قوله تعالى اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمين معني اينست برگزيديم ما ابرهيم را و بدرستي كه او در آخرت هر آينه از صالحانست واز برگزيدگان اهل جنانست زيرا چه در هنگامي كه ما گفتيم او را انقياد بكن يعني گردن بر اوامر ونواهي ما بنه گفت من پروردگار عالميان را انقياد كردم وسر در ربقه طاعت خداي جهان ودل بر امتثال اوامر ونواهي او آوردم وتواند بود اذ ظرف اصطفيناه وفصل

میان عامل ومعمول بجمله معطوفه وجمله معترضه ممتنع نباشد معنی چنین بود برگزیدیم ابرهیم را در آن هنگام که پروردگار او وی را گفت انقیاد بکن او گفت انقیاد کردم بر اوامر ونواهی خدای که پروردگار عالمیان
وکردگار جهانیانست سر نهادم واین وجه اختیار صاحب کشافست برین وجه تقیید اصطفاء ابرهیم بوقت معین می آید وآن از روی ظاهر درست نمی نماید مگر که گویند اصطفا همیشه است ذکر طرف
از جهت آنست که مظهر اصطفاست وهنگام هویدا شدن صفوت وصفاست چنانچه گویند زید شجاع فی المعرکة وعمرو بحر فی المدرسة وبشر جواد اوان المسالة وبکر کریم فی وقت المعاملة سوال
هم انبیا همیشه مسلمانانند از کفر بتبع واعتقادی معصومند مسلمانانرا امر باسلام تحصیل حاصل بود واثبات ثابت باشد جواب اسلم امر بانقیاد واذعانست واسلمت از ابرهیم اخبار از آنست یعنی
کردن بنده بر حکم پروردگار وتحمل جفاء کفار ابرهیم علیه السلام انقیاد کرد وسر در ربقه اذعان آورد برین وجه امر بایمان واسلام نباشد سوال وارد نشود وبعضی گویند امر باسلام وتصدیق
واخبار از آن بر وجه تمثیل است نه بر وجه تحقیق چه ظاهر کردن آیات وعلامات قدرت وکذا نیدن دلایل وخدائیت در دل او همچو گفتن اسلم بود ونظر کردن در دلایل وعارف شدن او بمنزله گفتن

وَأَنتُمْ كُنتُمْ وَلَكُمْ قرأها بالصلة ابن كثير وفي رواية قالون

اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَوَصَّى
كه مطيع باش وخالص كن عمل خود براى من — گفت ابرهيم خالص كردم دين خود را — براى خداوند — جهانيان — ووصيت كرد

بِهَآ اِبْرٰهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰى
ابرهيم بكلمه اخلاص يعنى لا اله الا الله پسران خود را — ويعقوب نيز وصيت كرد — وگفت اى پسران من بدرستى كه خداى تعالى برگزيده است

لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ۝
مر شما را — دين اسلام — پس نميريد شما — مگر آنكه باشيد شما باسلام يعنى ثابت باشيد بر اسلام

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَآءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ
آيا شما — بوديد گواهان يعنى نه بوديد حاضر در آن وقت كه رسيد يعقوب را مرگ

اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ
چون گفت — مر پسران خود را — كه چه خواهيد پرستيد — از پس من — گفتند — بپرستيم ما

اِلٰهَكَ وَاِلٰهَ آبَآئِكَ اِبْرٰهِيمَ وَاِسْمٰعِيلَ وَاِسْحٰقَ
يگانه خداى ترا — وخداى پدران ترا — خداى ابرهيم — واسمعيل — واسحق صلوات الله عليهم اجمعين

اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۝ تِلْكَ اُمَّةٌ
خداى — يگانه — وما — مر اورا — مخلص هستيم يگانگى وفرمان بردارى او — آن — جماعتى بود كه

قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ
بگذشتند — مر ايشان راست آنچه كردند از نيكى — وشما راست — آنچه بكنيد از بدى

وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ وَقَالُوا
وپرسيده نشويد شما — از آنچه — ايشان — كردند — وگفتند جهودان

وأوصى — نافع وابن عامر
وأوصى — اما الدينين في رواية ورش
ووصى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ابراهام — بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان
بنيهي — قرأها بالصلة ابن كثير
اصطفى — اما الدينين في رواية ورش
اصطفى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
شهداء اذ — بتسهيل الهمزة الثانية شبه الياء نافع وابن كثير وابو عمرو
لبنيهي — بالصلة ابن كثير
قال لبنيه — مدغما سوسي
آبائك — ورش بثلاثة اوجه

ابراهام — بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان
الها واحدا — مدغما غير الغنة خلف
ونحن له — مدغما سوسي

وجمله را معطوف بر مضمون وصى بها ابرهيم بنيه ويعقوب گويند وارتباط اين كلام با او چنين بود معنى اينست وصيت كرد ابرهيم ويعقوب عليهما السلام فرزندان خود را باسلام بوصيت ابرهيم ويعقوب
را موت حاضر گشت واجل او با نصرام پيوست در آن وقت كه پسران خويش را وصيت كرد وايشان را باختيار عبادت خداى عز وجل آورد ظاهر شد كه پيغامبران مذكور يهودى نبودند ميل سوى يهوديت نه نمودند
فرزندان خويش را باسلام وصيت كردند وبر ملت اسلام مردند وتواند بود كه ام متصله بود معطوف عليه محذوف باشد اى اتدعون على الانبياء اليهودية ام كنتم حاضرين وقت موتهم فتعرفون موتهم على الاسلام
فلا تدعونها ومقصود اقرار كنانيدن بودنه فلا يلزم تبيين كلا الامرين الانكار قوله قالوا نعبد الهك واله آبائك ابرهيم واسمعيل واسحق الها واحدا ونحن له مسلمون معنى اينست گفتند پسران
يعقوب اله ترا واله پدران ترا ابرهيم واسمعيل واسحق كه اله واحدست خواهيم پرستيد واورا باخلاص واعتقاد پرستش خواهيم گزيد وما مر اورا انقياد كنندگانيم وطاعت وعبادت او ورزيده ايم
قوله تلك امة قد خلت معنى اينست آن جماعت ابرهيم واسمعيل واسحق ويعقوب وفرزندان او ومتابعان ايشان جماعتى است گذشته واين جهان رفته حيات خويش
مستوفى كرده عمل خويش برابر خود برده قوله لها ما كسبت ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون معنى اينست

قوله تعالى وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا معني اينست وكفتند جهودان وترسايان مسلمانان را شما جهودان وترسايان باشيد يعني يهود ميكفتند كه يهود باشيد ونصارى ميكفتند كه نصارى باشيد تا راه راست يابيد عجب قومي كه كتاب حق را بكرداندند خود را يقين مبطل دانند حق را بپوشند و در اثبات باطل كوشند با وجود علم براه حق كمراه شوند وبا وجود دانش در راه بطلان روند طرفه تر آنكه راه راست روندكان را سوي كمراهي دعوت كنند وپيروان حق را سوي باطل خوانند ضلال را اهتدا دانند نعوذ بالله منهم قوله تعالى قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا معني اينست بكواي محمد بلكه شما ملت ابرهيم را پيروي كنيد و در راهي كه او رفته است رويد قوله تعالى وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ معني اينست وحال اينست كه نبوده است ابرهيم از مشركان يعني از شرك آرندكان ويهوديان ونصرانيان مشركانند يهود عزير را ابن الله خوانند ونصارى خدا را ثالث ثلاثة دانند پس ابرهيم يهودي نبود ونصراني نباشد قوله تعالى قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ معني اينست بكوييد بخداي وبدانچه فرو آورده شده است بسوي ما يعني بسوي پيغمبر ما وبدانچه فرستاده شده است

آمَنتُم بِهِ فَإِنَّمَا هُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى
إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ
وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ
مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ
لَهُ مُسْلِمُونَ فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنتُم بِهِ
فَقَدِ اهْتَدَوا وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ
فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هودا او — بالنقل ورش
هودا او — سكت خلف في رواية
نصارى — امال بين بين ورش
نصارى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ابراهام — بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان
آمنا — لورش ثلثة اوجه
ابراهام — بالالف هشام وفي رواية ابن ذكوان
والاسباط — سكت خلف وفي رواية خلاد
والاسباط — بالنقل ورش
اوتي — لورش ثلثة اوجه
اوتي — لورش ثلثة اوجه
موسى — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وعيسى — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
النبيون — نافع ولورش ثلثة اوجه
ونحن له — مدغما ابو عمرو
فان آمنوا — سكت خلف في رواية
فان آمنوا — بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
آمنتم — لورش ثلثة اوجه
وهو — قالون وابو عمرو والكسائي

قولوا آمنا بالله خطاب مر مؤمنان را باشد معني اثبتوا على هذا القول بودن فا معني ثبت جوييد ليكن كلام ارباب التفات نكويند معني چنين بود اي مؤمنان شما آمنا بالله وما انزل الينا وما انزل الى ابرهيم بكوييد وبرين قول ثابت ودائم باشيد پس اكر كافران دل بر موافقت شما كارند بدانچه شما ايمان آورده ايد ايمان آرند فلاح يابند ورستكار شوند زيرا كه راه راست يافتند وسوي مقصد شتافتند واكر روي كردانند واز موافقت شما اعراض كنند پس حكم كرده شود بر كافران كه نه اند ايشان مكر در مخالفت كردن وعداوت ورزيدن قوله تعالى فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ معني اينست پس تحقيق است كه كفايت كند اي محمد ترا از شر ايشان فضل وكرم خدا وآنچنان بود كه خداي تعالى پيغامبر را بر ايشان غالب كردانيد وفتح ونصرت بخشيد بني قريظه را كشت وبني النضير را جلا كرد وبهزيمت وتفرقه آورد ايشان خانهاء خويش بدست خويش وبدست مسلمانان خراب كردند وبعضي كه ماندند بخواري جزيه مبتلا شدند وخداي سميع است يعني شنوا

کفتار ایشان میشنود علیم است یعنی داناست کردار ایشان میداند برحسب آن سزا خواهد کرد ودر عقاب وعذاب خواهد آورد وبر تقدیر وعد معنی چنین بود او سمیع است کفتار در تبلیغ وحی واظهار
حق ونصیحت امت وپند وموعظت میشنود ونیت وفکرت وعزیمت وهمت تو میداند ترا ظفر خواهد داد ودر نیل مقاصد بر تو خواهد کشاد وبمعالی دارین خواهد رسانید وسرور هر دو جهان
خواهد کردانید قوله صبغة الله ومن احسن من الله صبغة معنی اینست ایمان آوردیم بخدا وکرویدیم بحق جل وعلا که ما را از لوث کفر بتطهیر ایمان پاک کردانید وبطهارت ونظافت دین
اسلام رسانید وکیست نیکوتر از خدای جل وعلا از روی پاک کردانیدن بایمان وهدی قوله ونحن له عابدون معنی اینست وما مر او را پرستنده ایم وعبادت کننده ایم قوله
قل اتحاجوننا فی الله معنی اینست بکوای محمد احجت میکنید با ما در فیض فضل خدای بدین که پیغمبری در عرب نهاد وعرب را به پیغمبری محمد رفعت داد ومیکویند اما به پیغمبری سزاوارتر
قرا بالصلة ابن کثیر مع القصر وقرا قالون بالمد وعدمها وورش بالصلة والمد الطویل — بوده ایم چه در کتاب خوانی وکتاب دانی کوشش نموده واین استفهام برای بروجه توبیخ است یعنی این محاجه نشاید

ولكم اعمالكم ولكم ءانتم اعلم ءانتم ءانتم اعلم ءانتم اعلم

ءانتم ءانتم

صبغة الله ومن احسن من الله صبغة ونحن
له عابدون قل اتحاجوننا في الله وهو ربنا
وربكم ولنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له
مخلصون ام تقولون ان ابرهيم واسمعيل
واسحق ويعقوب والاسباط كانوا هودا او
نصارى قل ءانتم اعلم ام الله ومن اظلم ممن
كتم شهادة عنده من الله وما الله بغافل
عما تعملون تلك امة قد خلت لها ما كسبت
ولكم ما كسبتم ولا تسئلون عما كانوا يعملون

ومن احسن — بالنقل ورش
ومن احسن — سکت خلف فی روایة
ونحن له — مدغم السوسی
قل اتحاجوننا — بالنقل ورش
قل اتحاجوننا — سکت خلف فی روایة
وهو — قالون وابو عمرو والکسایی
ونحن له — مدغم السوسی
ام یقولون — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابو بکر ویقف علی مخلصون
ابراهام — بالالف هشام وفی روایة ابن ذکوان
والاسباط — بالنقل ورش
والاسباط — سکت خلف وفی روایة خلاد
هودا او — سکت خلف فی روایة

هودا او — بالنقل ورش
نصاری — امال بین بین ورش
نصاری — بالامالة المحضة حمزة والکسایی
ومن اظلم — بالنقل ورش
ومن اظلم — سکت خلف فی روایة
ومن اظلم — بالنقل والتغلیظ ورش

رکوع

بیت اکر خصم تو میکوید دروغی ❊ چراغ کذب را نبود فروغی ❊ قوله تعالی ومن اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله معنی اینست وکیست ظالم تر از کسی که بپوشد کواهی را
که نزدیک او بود شهادتی که آن از خدای ثابت بوحی وتنزیل او باشد واین کنایت است ازین که یهود شهادت مذکور را که شهادت خداست نزدیک ایشان ثابت است می پوشند کسی از ایشان ظالم تر
نبود وما نیز این شهادة را که نزدیک ما ثابت است ظاهر نکنیم کسی از ما ظالم تر نباشد وتعریض است ازین که یهود نبوت پیغمبر وحلیه وفضل وفضیلت او نزدیک ایشان ثابت بود بپوشیدند ودر کتمان حق
الحج کوشیدند کیست از ایشان که ظالم تر باشد ودر بدی وبدکرداری بالاتر بود قوله وما الله بغافل عما تعملون معنی اینست ونیست خدای غافل از آنچه شما از تحریف توریت وپوشیدن وکتمان
صفت پیغمبر علیه السلام بحقیقت ابرهیم علیه السلام میکنید ودر انکار فضل وفضیلت محمد علیه السلام واقرار ابراهیم بنسبت کردن وسوی یهودیت ونصرانیت میباشید قوله تلک امة
قد خلت لها ما کسبت ولکم ما کسبتم ولا تسئلون عما کانوا یعملون این جمله را از جهت تاکید تکرار کرد هم ازین جهت بغیر حرف عطف آورده معنی این آیت بالا کذشته وذکر ووجوه اعراب بیشتر رفته

قوله تعالى سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا روایت کرده اند پیغامبر صلی الله علیه وسلم در نماز سوی کعبه که قبلهٔ ابرهیم خلیل و جملهٔ پیغامبران
صلوات الله علیهم بود توجه داشت بحکم فرمان خدای عز وجل از جهت رغم مشرکان هم در مکه بتوجه سوی بیت المقدس پرداخت و بعضی گویند پیغامبر صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود توجه سوی کعبه میکرد
چون در مدینه آمد از جهت ترغیب یهود بر حکم فرمان هشت ماه و بروایتی هفده ماه و ده روز روی سوی بیت المقدس آورده و باز توجه سوی کعبه مطلوب داشت و دل بر وحی تحویل قبله می کماشت
در اثناء آنکه متوجه سوی بیت المقدس بود و در تحویل قبله سوی کعبه رغبت می نمود این آیت نازل گشت و این نظم بود و پیوست در آیات سابقه ذکر بنی اسرائیل بود بیشتر نیز هم درین سور
ذکر بنی اسرائیل روی خواهد نمود درین کلام ذکر تحویل قبله کرد و آنرا در اثناء ذکر بنی اسرائیل معترضه آورد السفهاء فاعل یقول است من الناس بیانست مر سفهارا سوال در ذکر
من الناس بعد ذکر سفها فایده نبود زیرا که معلوم است که عقل و خفت عقل صفتی مخصوص بادمیان باشد جواب فایده ذکر من الناس بیان آن نیدارند که ایشان ورای صفت
آدمی بودن صفتی دیگر ندارند چنانچه در جاء نبی رجل من الرجال آمده و در رایت انسانا من الاناسی تحقیق شده ما استفهامیه برای انکار بر وجه توبیخ است یا برای تعجب است والتی کانوا علیها صفت است من قبلتهم و جمله ما ولیهم مقول یقول است و از سفهاء مذکور مشرکان مکه و منافقان و جهودان مراد میدارند و از قبلتهم التی کانوا علیها بیت المقدس مراد دارند معنی اینست زود باشد که بگویند نادانان از جنس مردمان بعد گردانید از قبله از بیت المقدس سوی کعبه چنانچ تو مطلوب داری و دل بر استقبال و خاطر بر توجه سوی آن می گماری چه چیز گردانید ایشانرا از توجه سوی بیت المقدس که بران چندگاه بودند و در نماز توجه بدان می نمودند جهودان از جهت گذاشتن قبلهٔ ایشان ناخشنود شوند و منافقان بمشاهدهٔ رجوع از قبله که اختیار کرده بودند بسوی توجه بعبادتگاه آبا برجوع سوی دین آبا امیدوار گردند و در سفها بودن فرق مسطور کفر و نفاق ایشان پسنده بود وجهی دیگر گفتن حاجت نباشد و اخبار از گفتار مشرکان و جهودان و منافقان که در زمان آینده خواهد بود پیغمبر را از حضرت باری عز اسمه پیش از ایراد ایشان برای تلقین جواب سفها روی نمود و تا اخبار آرانیده و ظهور صدق معجزهٔ پیغامبر بود و حجت نبوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم باشد چون قبله از بیت المقدس سوی کعبه متحول گشت گفتار سفهاء که بدان پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر وجه اعجاز خبر کرده بود بظهور پیوست قوله تعالى قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ
ای المشرق والمغرب ملکه وله الولایة ان یولی من جهة الی جهة ویحول من قبلة الی قبلة واین جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حین یقولون ذلک
لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ مقول قل است

مَا وَلَّاهُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

النَّاسِ
بالامالة دوری

النَّاسِ
وبالفتح ایضا دوری

وَلِّيهِمْ وَلَّاهُمْ
امال بین بین ورش بالامالة المحضة حمزة والکسائی

الجزء الثاني

سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا
زود بود که بگویند بی خردان از مردمان یعنی کافران و منافقان و جهودان و نصاری مکه چه
وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا
چیز گردانید ایشانرا از آن قبله که ایشان بودند
عَلَيْهَا ط قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِ
بران قبله یعنی بیت المقدس بگو ای محمد مر خدایراست مشرق و مغرب

لا يمسه الا المطهرون

آن

لی

عَنْ قِبْلَتِهِمِ
قرا ابو عمرو بکسر المیم

عَنْ قِبْلَتِهُمُ
بضم الهاء فی الوصل حمزة والکسائی

معنی اینست بگو ای محمد مشرق و مغرب مر خدایراست یعنی همه مکانها محل عبادت خداست هر مکانی را که خواهد سجده گاه گرداند و بهر سمتی که بخواهد روی آرانَد برین سخن
تلقین جواب هر سه فرقه سفها مذکوره شد و تبکیت و الزام همه آمد ۵

قوله تعالى يهدي من يشاء الى صراط مستقيم من در من يشاء موصوله است مفعول يشاء محذوفست اي يهدي من يشاء هدايته وان موصول با صله كنايت از مومنان از باب كنايت از موصوف است
والى صراط مستقيم متعلق است بيهدي اي يهدي المومنين الى صراط المستقيم وجمله حالست از مفهوم لله المشرق والمغرب كه آن عبارتست از انه يولّي كلا الى اي جهة شاء هاديا الى صراط مستقيم معني اينست
مشرق ومغرب ملك خداست وولايت مطلق مراورا است بولايت مطلق تواند كه قبله را از جهتي سوي جهتي كرداند درين حال كه راه راست دهد كساني را كه هدايت ايشان خواهد يعني مؤمنان را رهنموني
كند سوي راه مستقيم ودين درست وقويم واطاعت فرمانهاء خدا بر وجه رسوخ ومعرفت حقيت وناسخ وانتهاء مدت منسوخ واعتقاد حقيت توجه سوي بيت المقدس در مدتي كه او قبله بود واعتقاد
حقيت كعبه در وقتي كه قبله بودن او روي نمود قوله تعالى وكذلك جعلناكم امة وسطا ذلك اشارتست بر مضمون يهدي من يشاء يا بر مضمون يولّي الى اي جهة شاء كه از لله المشرق

جعلناكم امة	جعلناكم امة	من يشاء	يشاء الى	يشاء الى	يشاء الى
قرا قالون بالصلة مع القصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر	سكت خلف في رواية	مدغما خلف غير الغنة	بالابدال الهمزة الثانية محض الواو ابن كثير ونافع وابو عمرو	بتسهيل الهمزة الثانية شبه الواو نافع وابن كثير وابو عمرو	بتسهيل الهمزة الثانية شبه الياء ابن كثير ونافع وابو عمرو

الكلام الرباني

يهدي من يشاء الى صراط
راه دهد انرا كه خواهد سوي راه
مستقيم وكذلك جعلناكم
راست وهمچنين بكردانيديم شما را
امة وسطا لتكونوا شهداء
امة ميانه يعني عدل وخيار يعني چنانچه شما را هدايت بخشيديم همچنان شما را امت ميانه كردانيديم تا باشيد شما كواهان در روز قيامت

تنزيل من رب العالمين

سراط
قنبل

صراط
باشمام الصاد زايا خلف

امة وسطا
مدغما خلف غير الغنة

والمغرب مفهوم شد كاف براي
قرآن در وقوع است چنانكه در آيت
كما طلع الشمس آمده اي وكما هديناكم
جعلناكم امة وسطا اي كما وليناكم
عن القبلة جعلناكم امة وسطا
يا براي تشبيه است در بودن هر يكي
از باب فضل ولطف ودرين كلام
التفاتست در فاعل از غيبت سوي
تكلم ودر مفعول از غيبت سوي
خطاب معني اينست وچنانچه
راه راست نموديم يا چنانچه از قبله
كردانيديم يعني از بيت المقدس
سوي كعبه آورديم همچنان كردانيد يم
شما را امتي كزيده وكروهي
پسنديده خير الامم افضل القسم
وسط بمعني افضل آمده است چه
افضل قوم ميانه مي باشد وتوابع
در حوالي مي ايستند واو را از جهت
شرف محفوظ ومحفوف بنواحي
ميدارند ومتبوع ومطاع مي پندار ند
ونيز وسط در مركز عدل است كه
هيچ جانبي از راست وچپ ميل ندارد
چه اگر جانبي مايل باشد خرد
او را وسط نپندارند ونتواند بود كه
از وسط ميانه دو مراد باشد كه
در آن افراط وتفريط نبود چه امت
پيغمبر ما عليه السلام همچو
نصارى غلو نكردند كه عيسى
را از غايت تعظيم از ربقه عبوديت
بيرون آوردند ودر مرتبه ان الله
هو المسيح ابن مريم والمسيح ابن الله
در آوردند وهمچو جهودان خود را
بر تفريط نياوردند كه يهود نبوت
عيسى قبول نكردند وبر مريم نابوده
بربستند وانبيا را بناحق كشتند
امت پيغامبر ما در اعتقاد بزركي
پيغامبر مستقيم ماندند از حد
تجاوز نكردند كه از عبوديت
بيرون آرند واز اعتقاد بزركي فرو د
نيامدند تا در حضيض مذمت بند رند
خير الامور اوساطها والاقتصاد
خير في الامور قوله ع
لتكونوا شهداء على الناس
معني اينست شما را خيار امت
كردانيديم وبمرتبه كزيدكي
وپسنديدكي رسانيديم تا شما بر

مردمان كواهان باشيد ودر هنكام حاجت اداء شهادت كنيد اگر از ناس كفار مراد شوند على بر محل خود باشد ومشهود عليه بودن ايشان ظاهر بود واگر از ناس انبيا مراد شوند چه متصف كمال
انسانيت هم ايشانند چنانچه بايند هم چنانند على محمول بر تضمين معنى اطلاع بود لتكونوا شهداء على الناس بمعنى لتكونوا شهداء مطلعين على احوال النبيين فتشهد والهم بتبليغهم الرساله
شود واگر ناس بر عموم دارند از شهادت مذكور شهادت بر مردمان در دنيا پيش حكام مراد دارند وآن نيز شاني عظيم است موجب اكرام وتعظيم است ٥

قوله وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا معنی اینست وتا باشد رسول بر شما شهید که شما را تعدیل و تزکیه کند و بعدالت و جلالت و حق جویی و راست گویی شما گواهی دهد تا گواهی شما مقبول افتد و رفا شما بحصول انجامد روایت کرده اند روز قیامت کفار امتان پیغمبران سابق از تبلیغ رسالت پیغمبران خویش منکر شوند امت پیغامبر ما بر صدق پیغمبران در دعوی تبلیغ رسالت بر ایشان گواهی دهند ایشان در گواهی بد کور طعن کنند که شما در تبی مشاهدت است زیرا چه ما را ندید اند و تبلیغ پیغامبر ما نشنید اند بر احوال ما مطلع نه اند بر عمل ما چه نوع گواهی دهند امت پیغامبر ما گویند ما را علم بتبلیغ پیغامبرا شما باختیار پیغمبر ما حاصل شده و علم بخبر رسول بمنزلهٔ مشاهدت آمده بار طعن بفسق و گناه کاری کنند و بدعوی فسق شما دت را در توقف افکنند پیغامبر صلی الله علیه وسلم ایشان را تعدیل و تزکیه کند و بر درستی و حقیقت گواهی ایشان گواهی دهد بتزکیهٔ رسول گواهی ایشان نفاذ یابد بر کفار حکم بدوزخ شود قوله تعالی وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا بر تقدیر اول معنی چنین بود و نکردانیده بودیم ما قبله تو بیت المقدس که بودی متوجه بدان و این جمله عطف است بر وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ که مقول قل است و این نیز متضمن جواب سفها است قوله إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ مگر برای این که بعلم قدیم ما متعلق شود که رسول را از مردمان متابعت خواهد کرد و که بر پاشنه پای باز خواهد گشت و به پیشوایی ادبار پای پس خواهد آورد قوله

عَلَيْكُمُو كُنْتُمُو وُجُوهَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة و في رواية قالون

النَّاسِ بالامالة دوري النَّاسِ والفتح ايضا دوري

لنعلم من — مدغما سوسي

من يتبع — مدغما غير الغنة خلف

ممن ينقلب — مدغما خلف غير الغنة

لكبيرة الا — بالنقل ورش لترقيق ورش

لكبيرة الا — سكت خلف في رواية

ايمانكم — لورش ثلثة اوجه

بالناس — بالامالة دوري

لروف — لورش ثلثة اوجه

لرءف — ابوعمرو وابوبكر وحمزة والكسايي

نري — بين بين ورش

نري — بالامالة المحضة حمزة والكسايي

في السما — بالحذف مع القصر

عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

بر مردم و تا باشد پیغمبر محمد صلی الله علیه وسلم بر شما

شَهِيدًا ط وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا

گواه بر عدالت شما و نکردانیده بودیم قبله را آن جهتی و قبله که هستی تو بر آن یعنی کعبه

إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى

مگر تا تمییز کنیم ما آن را که متابعت نماید پیغمبر را از آن که باز گردد در تصدیق او بر

عَقِبَيْهِ ج وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ

دو پاشنه خود یعنی عود کند و بدرستی هست این حالت هر آینه بزرگ و گران است مگر بر آنکسان که

بنسخ قبله — بحالت کفر و مخالفت نماید و باز قبله خود در تحویل قبله

هَدَى اللَّهُ ط وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ ط

راه نمود خدای عز و جل تا بثبات و نه سزد که خدای تعالی ضایع کرداند نماز شما را که بسوی بیت المقدس نمودند

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ قَدْ نَرَى

بدرستی خدای تعالی بمردمان هر آینه مهربانست بابخشایش بحقیقت می بینیم بوده

تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ج فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً

کردانیدن روی ترا در جانب آسمان با انتظار وحی پس هر آینه تمکین دهیم ترا از قبلهٔ که

تَرْضَاهَا ص فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ط

بپسندی و دوست میداری آن را پس مقابل کردان روی ترا بجانب مسجد حرام

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ ط

و هر کجا باشید از بر و بحر و خواهید که نماز کنید پس مقابل کردانید روی های شما بجانب او

في السما — بالحذف مع المد | في السماء — بالتسهيل مع القصر | في السماء — بالتسهيل مع المد حمزة وهشام في الوقف | فلنولينك قبلة — مدغما سوسي | ترضيها — امالة بين بين في رواية ورش | ترضيها — بالامالة المحضة حمزة والكسايي

وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ معنی اینست و بدرستی هست تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس بزرگ یعنی گران بر دلها مردمان زیرا چه بیت المقدس قبلهٔ جهودان است و کعبه قبله ابرهیم و جمله پیغمبران است مگر کسانی که خدای بر ایشان راه راست نموده و حکمت تحویل پیش ایشان بیان فرموده چنانچ گفت وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقِبَيْهِ و این جمله نیز مؤید است در ارادت تحویل از بیت المقدس سوی کعبه چه آنچ بر دلها گران باشد دور کردن آن ملایم بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ روایت کرده اند بعد تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه بعضی جهودان بر آشفتند و بر مسلمانان گفتند توجه سوی بیت المقدس اگر هدی بود چرا گشتید و اگر ضلالت بود نماز بضلالت گزارده کار بهیچ بر آورده و عمل ضایع کردید مسلمانان گفتند آن هدی بود این نیز هدی است چه هر دو یا مر خداست این آیت رد مقالت کافران است و بطلان مذهب ایشان است معنی اینست نمازی که توجه کرده سوی بیت المقدس گزارده آید هر چند که خدای عز و جل آن قبله را نسخ کرده است معتبر است چه عمل مذکور و نماز مسطور علی موافقت شرع و متابعت امر است یعنی بر فتن حکم بنسخ عمل گذشته که در زمان عدم نسخ بود نمی رود ثواب آن و ثمرات آن زایل نمیشود قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ معنی اینست بدرستی خدای در شان مردمان هر آینه خداوند رافت و بخشایش است از رافت و بخشایش او نسزد که عمل کسی ضایع کرداند تا اجر او بر قدر تقوی و بدو نرساند قوله قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ پیغامبر صلی الله علیه وسلم سایل تحویل قبله سوی کعبه بود و در مسالت آن تصریح مینمود این آیت بوجه استیناف وارد گشت

واجابت مسالت بحصول پیوست تقلب مفعول اول است و فِي السَّمَاءِ مفعول دوم معنی اینست بدرستی گشتن روی تو در جانب آسمان می بینیم و میدانیم که سوال میکنی تا قبله از بیت المقدس سوی کعبه کردانیدیم قوله تعالی فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا معنی اینست پس سوی کند یا دیگنیم هر آینه ترا آن قبله که دوست میداری و می پسندی آن را و میخواهی بدهیم و کعبه که قبلهٔ اسلاف تو و جمله پیغامبران است قبلهٔ تو کردانیم و ترا مطلوب دل تو برسانیم قوله تعالی فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ معنی اینست پس بکردان روی خویش را جانب مسجد حرام که از جهت آنکه خانهٔ کعبه درون اوست مسجدیست با احترام روایت کرده اند پیغامبر صلی الله علیه وسلم با یاران در مسجد بنی سلمه توجه سوی بیت المقدس کرده نماز پیشین میگزارد دو رکعت گزارده بود که امر فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ در رسید پیغامبر صلی الله علیه وسلم بر صفوف آمد سوی کعبه متوجه گشت مقتدیان نیز گشتند روی سوی کعبه آوردند صف آخرین صف نخستین گشت و صف نخستین بپوست زنان بجای مردان رفتند مردان بجای زنان ایستاده گشتند قوله وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ

جمله شرطیه عطف است بر قول وجهك شطر المسجد الحرام واختلاف معطوف ومعطوف علیه در افراد وجمع آمده است چنانچه در یا ایها الناس اعبدوا ربکم وبشر الذین آمنوا گفته شده است واگر
در حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره قل مقدر بود ازین تعلق فراغ شود معنی اینست وهر جا که باشید روها خود را جانب مسجد حرام است از مسجد حرام کعبه مراد دارند چه قبله
نه مسجد حرام وکلام محمول بر مجاز میدارند قوله تعالی وان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم معنی اینست وبدرستی آنان که داده شده اند کتاب یعنی کسانی که توریت
میخوانند هر آینه در دلهای خویش میدانند بدرستی که تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس واز بیت المقدس سوی کعبه حقی است که این از پروردگار ایشان زیرا که در کتاب خویش دیده اند
یعنی در توریت خوانده اند که محمد صلی الله علیه وسلم دو قبلتین خواهد بود وجازم بودند بر حقیت آن حق را می پوشند وبمکابره وبطلان میکوشند قوله وما الله بغافل عما یعملون
معنی اینست ونیست خدای غافل از آنچه اهل کتاب عمل میکنند از انکار علم خویش بحقیت قبله وقرآن وحقیت پیغامبر ما وکتمان حق وتحریف توریت وامثال آن وبر قراءتی که تعملون بتا میخوانند خطاب بر اهل کتاب را بر وجه التفات آن غیبت بسوی خطاب داند قوله تعالی ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتك معنی اینست واگر بیاری تو ای محمد پیش اهل کتاب بر صدق وحقیت قبله هر آیتی یعنی هر معجزه ودلیلی وعلامتی قبله ترا پس روی نکنند وجانب آن متوجه نکردند زیرا که ایشان با وجود مشاهده معجزات حق ودانستن براهین صدق مخالفت ورزیدند وانکار حق گزیدند هر آیتی که خواهند دید وهر حجتی که خواهند شنید انکار ومکابره خواهند کرد دل خود را بر قبول حق واتباع صدق نخواهند آورد قوله وما انت بتابع قبلتهم وما بعضهم بتابع قبلة بعض ما در ما انت نافیه است ضمیر منفصل اسم اوست بتابع خبرست قبلتهم مفعول به است مر تابع این جمله معترضه دیگرست برای بیان رسوخ پیغامبر صلی الله علیه وسلم در دین ودوام وثبات بر یقین وجمله وما بعضهم بتابع قبلة بعض معترضه دیگرست معطوفست بر معترضه سابق برای بیان مخالفت اهل کتاب وتخالف ایشان بیکدیگر درین باب معنی اینست ونه تو متابع قبله ایشان ونه متابعت قبله باطل ونه بعضی از اهل کتاب قبله بعضی را تابع باشند یعنی جهودان تابع قبله ترسایان نشوند وترسایان تابع قبله جهودان نکردند قوله تعالی ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم انك اذا لمن الظالمین معنی اینست

بعضهم أهواءهم منهم وهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وإن الذين أوتوا الكتاب ليعلمون أنه

وبدرستی که آنانکه داده اند ایشانرا توریت هر آینه می دانند که این پیغمبر

الحق من ربهم وما الله بغافل عما يعملون

راست است از پروردگار ایشان وخدای تعالی آگاهست از آنچه میکنند ایشان

ولئن أتيت الذين أوتوا الكتاب بكل آية

وبخدای که اگر آری تو بآنان که دادند ایشانرا توریت وانجیل یعنی یهود ونصاری هر برهان قاطع را بر آنکه کعبه قبله است

ما تبعوا قبلتك وما أنت بتابع قبلتهم وما

متابعت ننمایند قبله ترا ونه تو متابعت نماینده قبله ایشان ونیست

بعضهم بتابع قبلة بعض ولئن اتبعت

بعضی از ایشان چون یهود که قبله ایشان بیت المقدس بود متابعت کننده قبله بعضی چون نصاری که قبله ایشان مشرق بود وبخدای که اگر متابعت نمایی

أهواءهم من بعد ما جاءك من العلم

آرزوهای باطل ایشانرا در قبله از آن پس که آمد بتو از دانش بکار دین

إنك إذا لمن الظالمين الذين آتيناهم

بدرستی که آنگاه هر آینه از ستمکاران باشی آنان که دادیم ایشانرا

الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم

توریت وانجیل می شناسند محمد را برسالت ونبوت یا امر قبله را که حقست وراستست چنانکه می شناسند پسران خویش را

وإن فريقا منهم ليكتمون الحق وهم يعلمون

وبدرستی که گروهی از ایشان چون کعب هر آینه نهان میدارند کار وایشان میدانند

أوتوا الكتاب — ورش ثلاثة أوجه
تعملون — ابن عامر وحمزة والكسائي
ولئن أتيت — سكت خلف في رواية
ولئن اتيت — بالنقل ورش
أوتوا الكتاب — ورش ثلاثة أوجه
الكتاب بكل — مدغما سوسي
آية — ورش ثلاثة أوجه
جاءك — بالإمالة حمزة وابن ذكوان
آتيناهم — ورش ثلاثة أوجه
أبناءهم — بالتسهيل مع القصر
أبناءهم — بالتسهيل مع المد
أبناهم — بالحذف حمزة فالتي

جواب دیگر آنکه تعبیر نماز کزاردن در قبله ایشان نظر بمورد است چه این آیت در باب نماز کزاردن سوی قبله ایشان وارد است وایراد اشرفو یا زان او محمد را یا صفت او را یا امر قبله
لفظ عام مر خصوص مورد را منافی نیست در کر صیغه عام بر سبیل تعمیم بعد تخصیص مبنی برین معنی است وایراد نسبت اتباع هواها که رسول پیغمبر
علیه السلام با وجود عصمت واز آن وجواب آن محمل بر تعریض از امت وجز آن از مباحث در آن در آیت ولئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءك من العلم ما لك
من الله من ولی ولا نصیر گذشته وشرح آن ببیان پیوسته قوله الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم وان فریقا منهم لیکتمون
الحق وهم یعلمون معنی اینست آنکسانی که ایشانرا کتاب داده ایم وحفظ آن در دل ایشان نهاده ایم پیغامبر ما را همچو شناختن پسران خویش می شناسند
وحقیقت پیغامبر علیه السلام بیقین میدانند وبدرستی گروهی از ایشان هر آینه حق را می پوشند وحال اینست که ایشان بحقیت محمد وحقیت قبله علم دارند

واگر پس روی کنی تو ای محمد هواء ایشانرا وبکزاری نماز در قبله ایشان از پس آنچه آمده است ترا از دانستن این که کعبه قبله حق است مقرون بامر فول وجهك شطر المسجد الحرام قبله ابرهیم
خلیل وقبله جمیع پیغمبران جلیل بنی اسرائیل است علیهم السلام بدرستی که تو در هنگام متابعت هواها ایشان هر آینه باشی از ظالمان یعنی از آن کسان که از حد تجاوز کنند وچیزی را در غیر موضع او نهند ۵
سؤال چون مطلوب ایشان نماز کزاردن پیغمبر سوی قبله ایشان باشد مطلوب همه یکی بود هواء هم ذکر باید کرد اهواءهم بصیغه جمع برای چه باید آورد جواب هوا بمعنی خواهش وطلب است وطلب
باعتبار کثرت طالبان متعدد باشد اگرچه همه را مقصود ومطلوب یکی بود جواب دیگر آن بود که هوا نماز کزاردن در قبله ایشان متضمن چند مطلوب باشد گشتن از قبله خویش ومعرفت سمت قبله ایشان
وتوجه کردن در نماز جانب آن چون این مطلوب متضمن مطلوبات باشد تعبیر کردن بصیغه جمع سایغ بود جواب دیگر آنکه توجه بسوی قبله ایشان اگرچه یک هواست ولیکن باعتبار مرات وافراد اهوا

وباعلم درانکار حقیت پیغمبر میکوشند پس ایشان حقیت تحویل قبله را نیز میدانند وباعلم از قبله روی میکردانند قوله الحق من ربك معنی اینست حق یعنی تحویل قبله حق است از پروردکار تو
احق مذکور کاینست ازکردکار تو قوله فلا تكونن من الممترين معنی اینست چون دانستی که دین تو صدق است وقبلهٔ تو حق است ووحی تو یقین است وقرآن حجتی مستقیم ومتینست
پس مباش از شك آرندکان وتردد کنندکان سوال چون پیغامبر را مظنه شك نباشد در حق او چه جای نهی از شك بود جواب برای نهی بدی مظنهٔ وقوع حاجت نیست خطاب
لا تدع مع الله الها آخر مبنی ازین معنی است شك نیست که پیغمبران مکلف اند مامورند بایمان منهی اند از کفر وعصیان پس نهی از شك برین وجه مستبعد نبود سوال مذکوره وارد نشود
واولی آنست که نهی مذکور پیغمبر را علیه السلام بروجه تعریض از اشخاصی که شك دارند آمد چنانچه در لئن اشركت ليحبطن عملك تحقیق شده واین تعریض بر سبیل مجاز بود

ما كنتم وجوهكم عليكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الحق من ربك فلا تكونن من الممترين

آن حق از پروردکار تواست پس البته مباش از شك آرندکان

ولكل وجهة هو موليها فاستبقوا الخيرات

ومر هر قومی را قبله ایست که او روی آرنده است بدان پس مسابقت نمایید شما سوی نیکیها

اين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا

هرکجا باشید از جهات مختلفه آرد شما را خدای برای جزا همه را

ان الله على كل شيء قدير ومن حيث

بدرستی که خدای تعالی بر هر چیزی تواناست پس تاکید را بار دیگر یاد کرد وگفت واز هرکجا

خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام

بیرون آیی پس مقابل کردان روی ترا بجانب مسجد حرام

وانه للحق من ربك وما الله بغافل عما تعملون

وبدرستی این کار هرآینه کردنیست از پروردکار تو وخدای تعالی آکاه است از آنچه میکنند ایشان

ومن حيث خرجت فول وجهك شطر

واز هرکجا بیرون آیی پس مقابل کردان روی ترا بجانب

المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم

مسجد حرام وهرکجا باشید از بر وبحر پس مقابل کردانید رویهای شما را

شطره لئلا يكون للناس عليكم حجة

بجانب او تا نه باشد مر دمان را یعنی اهل کتاب بر شما مجال سخنی وموضع احتجاج

ولكل وجهة
مدغما خلف غير الغنة
مولاها
قرا ابن عامر
الخيرات
بالترقيق ورش
يات
بالابدال ورش والسوسي
شيء
بقدر الالف في رواية وبقدر الغنة في رواية ورش
شيء
سكت خلف وفي رواية خلاد
يعملون
قرا ابو عمرو
ليلا
بالابدال ورش
للناس
بالامالة دوري
حجة الا
بالنقل ورش
حجة الا
سكت خلف في رواية

همچو خطاب غیر موذی بر شنوانیدن موذی دراز بینی تعرف باشد قوله تعالی ولكل وجهة هو موليها معنی اینست ومر هر یکی را جهتی است که او روی خویش را سوی آن جهت کردانیده است وآن جهت را سزاوار توجه خویش داننده است یا هر یکی را جهتی است که خدای عز وجل او را سوی آن جهت میکرداند وآن جهت را جهت توجه او میخواند کسی را توجه سوی اسلام است وکسی را روی بر اصنام است وکسی را دل بر مال ودستگاه است وکسی را خاطر بر حشمت وجاه هست وکسی را چشم بر نسوان کسی را دیده بر فرزندان کسی را دل بر عبادت خدا وکسی را خاطر بر متابعت هوا مصراع
هر قوم راست راهی دینی وقبله کاهی
وبعضی از وجهت قبله مراد دارند معنی این کلام هر قومی را از اهل ادیان قبله است پندارند ودر قراءت هو مولیها بر صیغهٔ اسم مفعول هو متعین باشد که عاید بر کل بود معنی چنین آید ومر هر یکی را جهتی است که او سوی آن متوجه کردانیده شده بود وسمتی که بدان روی آرانیده بود قوله فاستبقوا الخيرات معنی اینست پیش دستی کنید وپیش روی بکزینید سوی خیرات وطاعات وحسنات ومبرات اعمال خیر را توجه سازید واز دل وجان بافعال نیك بردازید قوله أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعا معنی اینست هرجا که شما باشید وهر مقامی که کزینید مقام خیر باشد یا مقام شر بود شما را خدای عز وجل بجایکی در محل حساب وموضع ثواب وعقاب بیارد بر حسب سیئات وخیرات درمقامی که سزاوار بود بدارد عاقل خود نه پسندد که در حسابگاه بدی وشر بیوندد پس باید که مقام خیر کزینند وبسوی خیر توجه لازم بینند تا او را در حسابگاه در مقام خیر آرند وپیش از حسابگاه بمشاهده حال نظر لطف بکارند قوله إن الله على كل شيء قدير

جهت

معنی اینست بدرستی خدای عز وجل بر هر چیزی تواناست هر چیزی که کردن آن چیز خواهد تواند بندگان را بهر جهت که خواهد متوجه کرداند در خیرات وطاعات جزا دهد ودر معاصی وسیئات عقوبت کند همه را در حسابگاه جمع تواند کرد ودر عقوبت وانتقام تواند آورد قوله ومن حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام معنی اینست وبهر جانبی که بیرون آیی نماز بگزار وروی جانب مسجد حرام بیار قوله وانه للحق من ربك معنی اینست بدرستی تحویل قبله از بیت المقدس سوی کعبه که مضمون فول وجهك شطر المسجد الحرام هر آینه حق است از پروردکار تو که کردکار ذو الجلال والاکرام است قوله وما الله بغافل عما تعملون معنی اینست وخدای غافل نیست از آنچ شما میکنید یا از آنچه ایشان میکنند علی اختلاف القراءتین عمل شما میداند وآوردن شما در حسابگاه میتواند قوله تعالی ومن حيث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث

ما كنتم فولوا وجوهكم شطره معنی آیت بالا گذشت وبشرح وبه بیان پیوست قوله لئلا يكون للناس عليكم حجة معنی اینست قبله را از کعبه سوی بیت المقدس کردانیدیم وترا بصفت بودن تو صاحب القبلتین که بدان صفت در توریت مذکور بودی رسانیدیم تا نباشد مر مردمان را یعنی جهودان را بر شما ای امتان محمد در طعن وحجتی ودر انکار نبوت او وجهتی بدین که بگویند که محمد پیغامبر آخر الزمان در کتابها ما یافتیم که خداوند دو قبله بود ومحمد صاحب دو قبله نیست پس پیغامبر نباشد محمد را صاحب دو قبله کردانیدیم تا ایشان را مساغ این حجت نماند وکسی این نوع احتجاج کردن نتواند ٥

از جمهٔ روی بنا وردن بکعبه

قوله إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ معنی اینست مگر آنکسانی که ایشان ظالم‌اند حجت نابوده سازند وکلام نادرست وباطل برداریند که درینباید آنرا عقلی واثبات نکند ور انقلی مشرکان کویند از قبله
کشته است ازدین نیز خواهد کشت متحول است بقرار بردین نخواهد پیوست ویهود کویند از توجه سوی بیت المقدس سوی کعبه پیوسته است مایل از دین آباء خویش کشته ونداند که
تحول قبله بحکم فرمان خدای عزّوجلّ بوده از قبل پیغامبر علیه السلام روی نموده تحول منسوب سوی او نبود کمان مذکور فاسد وباطل باشد قوله فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي معنی
اینست چون دانستید که ظالمان را تمسک بحجتی صحیحه نیست دلیلی که می آرند که بی معنی است پس از ایشان خوف مکنید واز عقوبت من بترسید قوله وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ
معنی اینست از توجه سوی بیت المقدس بکردید وسوی کعبه روی آرید تا مردمانرا برشما حجتی نبود وبرهانی نباشد وتا برشما نعمت خویش تمام کردانم وشمارا بمطلوب برسانم
واین هردو یعنی معطوف ومعطوف علیه متعلق‌اند بمفهوم کلام سابق ای حولنا القبلة من الکعبة الی بیت المقدس ومن بیت المقدس الی الکعبة وآن متضمن دو مدعا بود بر طریق لف ونشر

مِنْهُمُو تَخْشَوْهُمُو عَلَيْكُمُو وَلَعَلَّكُمُو فِيكُمُو مِنْكُمُو عَلَيْكُمُو آيَاتِنَا	قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعنهما وورش بالصلة مع مد الطول وابن كثير مع القصر
وَيُزَكِّيكُمُو وَيُعَلِّمُكُمُو أَذْكُرْكُمُو	

إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي
مگر آنکسان که ستم کردند برخود از یهود که از عناد کویند که قبله انبیا را ترک کرد واکر برحق بودی قبله انبیا ترک نکردی پس مترسید از ایشان وبترسید از من

ظَلَمُوا — بالتغليظ ورش

وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ لا
وتا تمام کردانم نعمت خود را برشما براه نمودن بقبلهٔ حق وتا مکر شما راه راست یابید از ضلالت تا بهشت

عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا — سكت خلف في رواية

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ
چنانچه فرستادیم درمیان شما فرستاده را از جنس شما یعنی محمد صلی الله علیه وسلم که میخواند برشما

آيَاتِنَا — لورش ثلثة اوجه

آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
آیتهای مارا وپاک میکرداند شمارا از خبایث ومی آموزاند شمارا معانی قرآن وبیان شرایع

فَاذْكُرُونِي — بفتح الياء ابن كثير

وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ۝ فَاذْكُرُونِي
ومی آموزاند شمارا آنچه نبودید شما که بدانید از احکام شرع پس یاد کنید مرا بتوحید وطاعت

آمَنُوا — لورش ثلثة اوجه

أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ۝
تا یاد کنم شمارا برحمت ومغفرت وسپاسداری نمایید مرا بر نعمتهای من وحق ناشناسی مکنید مرا بترک طاعت وعبادت از ایمان وقرآن وپیغمبر وقبله

وَالصَّلَاةِ — بالتغليظ ورش

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ ط إِنَّ
ای آنکسان که ایمان آوردند یاری خواهید از خدای بباز داشتن نفس از شهوات نفس وبنماز بدرستی که

لِمَنْ يُقْتَلُ — مدغما غير الغنة خلف

اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ۝ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي
خدای تعالی با صبر کنندگان است در اداء تکالیف ومکویید مرآنکس را که کشته شد در

بَلْ أَحْيَاءٌ — سكت خلف في رواية

سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ ط بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ ۝
راه خدای عزّوجلّ که جهاد بیست نصرت دین را ایشان مردکانند نه که ایشان زندکانند ولیکن نمیدانید شما .

بَلْ أَحْيَاءٌ — بالنقل ورش

أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ — مدغما غير الغنة خلف

روی نمود تحویل قبله از کعبه سوی بیت المقدس برای این بود تا او خداوند دو قبله شود ایشانرا ابدا در توریت از توصیف پیغامبر آخر الزمان بذی القبلتین واقع شد احتجاج وتمسک برود وتحویل از بیت المقدس سوی کعبه برای کعبه بدل آن بود تا مطلق پیغمبر علیه السلام که تحویل از قبلهٔ اهل کتاب سوی قبلهٔ جد وابرهیم خلیل وقبله پیغامبران علیهم السلام بحصول پیوندد ودر حق پیغامبر اتمام نعمت شود یا عطف بر جار ومجرور محذوف متعلق اخشونی باشد بتقدیر واخشونی لاوفقکم ولاتم نعمتی علیکم بود وتواند بود متعلق فعل محذوف دارند واز فعل را معطوف واخشونی بندارند تقدیر چنین آید واخشونی واطیعو لاتم نعمتی علیکم معنی اینست از من بترسید تا شمارا بر طاعت توفیق دهم وتا نعمت خویش را برشما تمام کنم یا کویند از من بترسید ومرا مطیع باشید تا نعمت خویش تمام کردانم وشمارا بمطلوب برسانم وتمام نعمت سلامتی ایمان ودخول جنان وحصول رضوان ودیدار رحمان

رکوع

قوله وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ معنی اینست وتا شما راه راست یابید وحسن وحکمت کارهای خدای دریابید اتم الله علینا نعمة وافاض علینا رحمة قوله تعالی كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ معنی اینست وتا تمام کنیم نعمت خویش را برای تکریم شما در انتها چنانچه فرستادیم رسولی را از شما یعنی از جنس شما که محمد است برای تعلیم شما در ابتدا رسولی که آیات مارا یعنی آیات کتاب مارا بر شما میخواند وشمارا از لوث معاصی ومساوی پاک کرداند یعنی برای پاکی شما

خویش عطف است بر اذکرونی معنی اینست ومرا در نعمتهاء من شکر کزارید وکفران نعمت روا مدارید قوله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا
بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ معنی اینست ای مؤمنان برای رسیدن بنیاز یاری جویید بعبادت روزه ونماز قوله إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ معنی اینست بدرستی
خدای عالم است باحوال صابران وناصر است وحافظ است مرایشانرا احوال حبس کنندکان نفس بر عبادت وباز ماندکان برای رضاء حق از عبادت میداند
وایشانرا یاری کردن ونکاه داشتن میتواند ومعیت مذکور متشابه است مراد وغیر مستبین است وجه تاویل آن همین است اما سلف مراد از حق دانند وخود را
مشغول بتاویل آن نکردانند ونزدیک ایشان برحقیقت مراد اعتقاد باید کرد ودل را بر تاویل بنا باید آورد قوله وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ
معنی اینست ومکویید مرکسانی را که جهاد میکنند در راه رضاء خدا کشته میشوند که ایشان مردکانند بلکه بکویید که ایشان زندکانند قوله وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ

سبب شود وبسبب بیان او خدای عزّوجلّ شمارا علم وعمل دهد واز بدیها باز دارد واز الواث اجرام پاک کند واسناد یزکیکم سوی رسول اسناد مجازیست سبب باشد یعنی یزکیکم الله بسببه بود وکتاب
خدا یعنی قرآن شمارا بیاموزاند وحکمت یعنی علم حلال وحرام معلوم کرداند آنچه نبودید شما دانسته آن تعلیم کند وآنچه نمیدانستید در دل شما افکند واین کلام از باب الخاص است تعمیم بعد تخصیص تعلیم حکمت وکتاب است
قوله تعالی فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ معنی اینست چون شمارا بانعام مکرم کردانیدم وباتمام نعمت رسانیدم پس یاد کنید مرا بانعام یاد کنم شمارا باکرام اذکرونی بالعبادة اذکرکم بالافادة یاد کنید مرا
بعبادت تا یاد کنم شمارا بافادت اذکرونی بالتذلل اذکرکم بالتفضیل یاد کنید مرا بتذلل یاد کنم شمارا بتفضل اذکرونی بالمعذرة اذکرکم بالمغفرة یاد کنید مرا بمعذرت یاد کنم شمارا بمغفرت اذکرونی بالدعاء اذکرکم
بالعطاء یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شمارا بعطا اذکرونی فی ملاء من الناس اذکرکم فی ملاء من الملائکة یاد کنید مرا میان جماعت آدمیان یاد کنم شمارا میان جماعت فرشتگان اذکرونی فی السراء اذکرکم
فی الضراء یاد کنید مرا در یسر یاد کنم شمارا در عسر اذکرونی فی الحیوة اذکرکم بعد الممات یاد کنید مرا در حیات یاد کنم شمارا بعد از ممات وعلی هذا نقس قوله تعالی وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ واشکروا با معطوف

معنی اینست ولکن شما حقیقت حیات ایشان ندانید و شعور کیفیت آن نتوانید سؤال شك نیست که شهدا مرده اند اموال ایشان بمیراث پیوسته و زنان ایشان فارغه گشته حقیقت موت متحقق شد
ایشان احکام موت پیش آمد و الحقایق لا تنفی و لا تسقط عن المسمی از مرده نفی موت چگونه کنند و مرده را زنده بچه وجه گویند جواب نفی حقیقی که متحقق است و اثبات مفهومی که منفی
بر سبیل تحقیق روا نبود اما بر وجه تمثیل چنانچه گویند چون فلان مرا دید خار در چشم او خلید چون بنشسته من خواند خون در تن او نماند تحقیق خار در چشم او نخلیده و خون از تن او برفته روا
بود زیرا چه حال او همچو حال کسی نماید که او را این چنین حال پیش آید در بن کلام نیز شهید بتحقیق مرده حیات را بعدم سپرده لیکن از جهت مرزوق بودن و شادمان نمودن که عند ربهم
یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله حکایت از آنست بحال کسانی می ماند که در ایشان موت منتفی باشد و حیوة متحقق بود و نظیر نفی و اثبات مذکور نفی بشریت متحققه و اثبات ملکیة منتفیه
آمده است بر وجه تمثیل در ما هذا بشرا ان هذا الا ملك کریم متحقق شده است و در حدیث است ان ارواح الشهداء فی جوف طیر خضر تسرح من ثمار الجنة و تشرب من انهارها و تأوی الی
قنادیل نور معلقة بالعرش بدرستی ارواح شهدا در شکم پرندگان سبز در می آیند پرندگان منکور ثمار جنت میخورند و آب از جویهاء بهشت می آشامند و در قنادیل نور که معلق بعرش است

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ اَصَابَتْهُمْ عَلَيْهِمْ رَبِّهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ
وهر آینه صورت امتحان نماییم شما را بچیزی از ترس دشمن و گرسنگی و قحط و کم کردنی

مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ ۗ وَبَشِّرِ
از مالها و تنها از موت و مرض و شیب و نقصان میوها بسرما و گرما و مژده ده

الصَّابِرِينَ ۝ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُم مُّصِيبَةٌ
صبر کنندگان را آنکسان که چون رسد بدیشان رسنده یعنی محنتی و زیانی

قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ۝ أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ
گویند بدرستی که ما بنده گانیم مر خدای را و بدرستی که ما سوی جزای او بازگردنده ایم آن صابران بر ایشان است

صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ
ثناها از پروردگار ایشان و بخشایش و ایشان ایشانند

الْمُهْتَدُونَ ۝ إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ
راه راست یافتگان بطریق صواب و فایزان بکرامت و ثواب بدرستی این دو کوه از نشانهای دین

اللَّهِ ۖ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن
خدایست پس هر که قصد کند خانه کعبه را یا زیارت کند پس هیچ تنگی نیست بر وی در آنکه

يَطَّوَّفَ بِهِمَا ۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ
گرد بر آید آن دو کوه را یعنی سعی نماید میان آن دو کوه و هر که بجای آرد نیکوی را کاری واجب بود از طواف و صلوة و صدقه پس بدرستی که خدای جزا دهنده اوست بر آن

عَلِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا
دانا بضمیر او بدرستی آنان که نهان میدارند آن که فرو فرستادیم یعنی علماء یهود

بشيء سكت خلف وفي رواية خلاد
لشيء بقدر الف في رواية او بقدر الفين في رواية ورش
الاموال بالنقل ورش
الاموال سكت خلف وفي رواية خلاد
والانفس بالنقل ورش
والانفس سكت خلف وفي رواية خلاد
اليهم بالاشباع ابن كثير
عليهم بضم الهاء حمزة
صلوات بالتغليظ ورش
ورحمة قرا الكسائي بالامالة

عليهي بالاشباع ابن كثير
ان يطوف مدغما غير الغنة خلف
ومن يطوع قرا حمزة والكسائي
ومن يطوع مدغما غير الغنة خلف
خيرا بالترقيق في رواية ورش

باز میگردند و قرار میگیرند و از سید الناس ابن عباس رضی الله عنه مرویست شهدا در کرانه جوی در قبه باشند از میوهاء بهشت بر ایشان غذا و عشاء آن رزق خورند روز قیامت فرشتگان را فرمان شود برید بهترین خطوط در عرصات قیامت حاضر آرید و فرشتگان گویند ایشان کیانند و بچه شناخته شوند فرمان شود شهیدانی که تن و مال خویش را در کارزار در باخته اند و جان و روان خود را فداء اعداء دین ساخته اند ایشان را بنهما بر کتف کرده بیارند در مساکن بهشت که برای ایشان بنا شده در آرند و نیز در حدیث است شهدا را فردا قیامت بیارند از جراحتهاء ایشان خون روان باشد که رنگ او رنگ خون و بوی او بوی مشك بود سؤال میان در آمدن روح شهدا در قالب پرندگان و میان تناسخ که پیش اهل اسلام منفی است پیش اصحاب سریرت و ارباب بصیرت فرق چیست جواب تناسخ آنست که روح از قالبی بقالبی دیگر که بی روح است در آرند و قالب بی روح را بدین روح زنده گردانند و این ارواح را بقدرت کامله در قالب پرندگان زنده در می آرند و بخوردن و آشامیدن پرندگان مذکور بهره مند میگردانند فضایل شهدا بسیار است و مدایح ایشان بی شمار است چه ایشان جان در کار خدای در باخته اند و سر در اعلاء کلمه علیا در معرکه انداخته اند جوانمردی بیدل تن و جان کرده و گردن در ربقه هلاك آورده مصراع الجود بالنفس اقصی غاية الجود و ایقان مثوبات شهادت از قوت ایشانست الجنة تحت ظلال السیوف درجه ایشان را بیانست و السیف محاء للذنوب مرتبه ایشان را تبیان است طوبی لهم ثم طوبی لهم مرکی که یقین بود بر طریق خوب یافتند و بشری لهم ثم بشری لهم بدل حیات فانی بسوی عیش جاودانی شتافتند قوله ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات معنی اینست و هر آینه شما را ابتلا کردانیم و اظهار کنیم آنچه در شان شما میدانیم بچیزی از ترس دشمنان و ظالمان و کفار و اشرار و ترس حیوانات مهلکه

چون شیر و پلنگ و کژدم و از گرسنگی در اماکن سیل و باران و بی توشه شدن در بیابان و کم شدن بعض اموال از رسیدن آفت در زروع و ثمار از ژاله و ملخ و حر مفرط و برد بسیار و وقوع سرقه و غارت و کساد اموال
تجارت از نقصان در نفسها بکشته شدن اصحاب و اعوان و بمردن اقارب و اخوان و رسیدن آفات از اوجاع و اسقام برص و جذام و شکستن دست و پا و سست شدن اعضا و نقصان تن بصمم و عمی و از کم شدن
بعضی از ثمرات که حاصل است از انفس و ذوات مراد از ثمرات فرزندان اند که مردن ایشان حکم رفتن جان دارد بلکه مردم ایشان را عزیزتر از جان می شمارد و حمل ثمرات بر ثمرات درختان مشکلست که آن در نقص اموال
داخلست تنکیر شیء برای تقلیل است و مراد از شیء قلیل است هر مشقتی که کسی را برسد و هر بلایی که بدان مبتلا شود اگرچه بزرگ باشد بر نسبت آنچه بالا تر از آنست اندك نماید و بر نا رسید تا آنچه بالا تر از
شکر لازم آید بدین ابتلا آنچه در مبتلا معلوم خداست از جزع یا صبر یا رضا و شکر پیدا آید و استعدادی که در وی نهان بود در روی نماید قوله وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا
لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون معنی اینست و بشارت ده ای محمد کسانی را که بر مصایب صبر کنند و خود را در جزع و فزع نیفکنند

وهو عليهم ولا هم　والهكم اله　والهكم اله

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون　سكت خلف في رواية

مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ

از دلایل روشن شرایع وحدود واحکام ودلایل راه راست نعت محمد صلی الله علیه وسلم از آن پس که بیان کردیم آنرا برای مردم

فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ

در نامهٔ آسمانی آنکسان که دور کرداند ایشانرا خدای تعالی از هرچیزی ونفرین کنند ایشانرا

اللَّاعِنُونَ ۝ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا

نفرین کنندگان از آدمیان وپریان وفرشتگان مگر آنکسان که توبه کردند ویسامان آوردند کار را وبیان کردند آنرا که پوشیده

فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

پس آنان توبه دهم ایشانرا ومن توبه قبول کننده‌ام مهربان

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ

بدرستی آنکسان که نگرویدند ومردند وحال آنکه ایشان کافر بودند

أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ

آنان بر ایشانست دور کردانیدن خدای ایشان از رحمت خود ونفرین فرشتگان ومردمان

أَجْمَعِينَ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ

همه حال آنکه جاوید باشند در آن لعنت سبک نکردانند از ایشان

الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝ وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ

عذاب را ونه ایشانرا مهلت دهند ساعتی تا بیاسایند وخدای شما خدائیست

وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ

یکانه هیچ خدائی نیست مکر او بخشاینده مهربان

والهدى — اناله ابن عين في رواية ورش
والهدى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
للناس — قرا بالامالة دوري
واصلحوا — بالتغليظ ورش
عليهم — بضم الهاء حمزة
عليهم — بضم الهاء حمزة
كفار اولئك — سكت خلف في رواية
كفار اولئك — بالتقليل ورش
والناس — قرا بالامالة الدوري
اله واحد — مدغم

ركوع

وهم برحالت کفر وکافری بمردند ایشان ای محمد برایشان است لعنت کردگار دیان وفرشتگان وهم مردمان درحالت که در لعنت جاودانند درو همیشه باشند که تخفیف کرده نشود از ایشان عذابی که
گشته اند بکفر ومستحق آن ونه ایشان در عذاب مذکور مهلت داده شوند ونه از هنگام اجل بتاخیر در زمان بیشتر روند قوله وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ معنی اینست
ومعبود شما معبودیست که یکی است اورا در معبودیت شریکی نیست معبودی بحق مگر خدای مهربان بخشاینده بر مهر مؤمنان قوله إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ معنی اینست بدرستی در آفریدن آسمانها که اجرام افلاک مساکن املاک مظاهر عجایب مطالع کواکب سطوح معلق سقوف مطبق معارج عبادات ومصاعد طاعات اند ودر
آفریدن زمین که منبت نبات ومخرج حبوب وثمرات ومحل نزاکم اشجار ومجرای اودیه وانهار ومقر اصناف معادن ومخزن انواع مخازن منبع ینابیع وعیون مسکن سکنه ربع مسکون موتد باوتاد جبال

موطد بالطواد عالیه شامخه بارجهان برکبیر دانواع جفا ایشان بیدین شاه وگدا آنان دهد وبرکسی منت آن نهد نقطه دایره محیط عالم ماده خلقت آدم مسجد سجده کنندگان محل عبادت بندگانست ودر اختلاف شب وروز در کمیت درازی وکوتاهی وکیفیت گرمی وسردی وسفیدی وسیاهی وبودن روز زمان انتشار وبودن شب هنگام قرار واختصاص روز بطلب رزق واکتساب وانتساب شب بارام وخواب وهمچنین اختلاف روزها روز مهمانی وماتم واختلاف شبهاء شب شادی وغم وروز محاربه ورزم وشب طرب وبزم وروز مرض وروز شفا وشب راحت وشب عنا ودر کشتیها که روان میشود در دریا بآنچه سود میکند مردمانرا در عبره کردن عرباب وبردن وآوردن اسباب واموال تجارت واثقال بنا وعمارت وقطع مسافت بی مشقت سیر اقدام وسوق دواب ورسیدن منازل بعید در حالت استراحت وخواب کشتی سرایی است برسر آب روان بابی است در مسیر کوه گران زمین زمین گرفته راد وانند در میانه راکه بدو رسد بمقصد رساند وآنچه فرود آورد کردگار دیان از آسمان آب بارانرا که سبب حیات ومفیض برکاتست مطهر بطبیعت پاک وپاک کننده در شریعت صافی در طبع وافی در نفع جوهر شفاف گزین اوصافست پس زنده کرد بدان زمین را بعد مردن آن یعنی تر وتازه کرداند وبصفت انبات نبات رسانید زمینی که همچو مرده سو بنود باحیا چون احیا اصناف منافع روی نمود تا قابل قابل زراعت کشت وحصول وقابل وصول ربیع وتمامیوست وآنچه فرود آورد از آب وآنچه منتشر کردانید از جنس دواب یا آنچه فرستاده از آسمان از جنس آب که سبب شد برای احیاء زمین وانتشار دواب چه بواسطه آب گیاه برآمد واقوات واغذیه دواب پیدا آمد وآب در زمین برای طلب اقوات خویش منتشر کشتند وهر نوع ملایم خویش قوت وغذا جستند ودر گردانیدن بادها از جهتی سوی جهتی چون صبا ودبور وشمال وجنوب واز صفتی سوی صفتی چون سرد وگرم وتند ونرم واز اثری سوی اثری چون مضرت ومنفعت ومرض وصحت گاهی سحاب را جمع کند تا مطر آرد وگاهی ابرها مجتمع را متفرق کرداند تا باران نبارد وگاهی بساتین را به ثمار بارور کرداند گاهی میوهاء درختان بارگرفته فروریزاند گاهی بر قضیه اللهم اجعلها ریاحا مطلوب بود گاهی بر حکم اللهم لا تجعلها ریحا مکروه ومبغوض شود گاهی بر موجب نصرت بالصبا ناصر جویان

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ
بدرستی که در آفرینش آسمانها وزمین وآمدشد
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ
شب وروز وکشتی که میرود در دریا
بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ
بآنچه سود میرساند مردمانرا از تجارات ودرآنچه فرو فرستاد خدای تعالی از آسمان یا از ابر
مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ
از آب پس زنده کردانید بسبب آن آب زمین را پس از مردن آن وپراکنده کردانید
فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ
درآن زمین از هر جنبنده وگردانیدن بادها جهات وابری
جنوب وشمال
الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
که رام کرده است میان آسمان وزمین هرآینه دلالاتست بر وحدانیت صانع مر گروهی را
يَعْقِلُونَ ۝ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ
که اهل خردند واز مردمانست یعنی مشرکان کسی که می گیرد بخدایی از
دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ ط
غیر خدای تعالی امثالی را که دوست میدارند ایشانرا چون دوست داشتن مومنان خدایرا
وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ط وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ
وآنان که ایمان آوردند فزون ترند بدوستی مر خدایرا وثابت تر واگر ببینند آنانکه

وَالْأَرْضِ — سکت خلف وفي رواية خلاد
وَالْأَرْضِ — قرأ بالنقل ورش
فَأَحْيَا — امال بين بين ورش وفي رواية ...
فَأَحْيَا — بالإمالة المحضة الكسائي
الْأَرْضَ — قرأ بالنقل ورش
الْأَرْضَ — سكت خلف وفي رواية خلاد
الرِّيحِ — قرأ بالتوحيد حمزة والكسائي
وَالْأَرْضِ — قرأ بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
لَآيَاتٍ — لورش ثلاثة أوجه
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ — مدغما بغير الغنة خلف

وَمِنَ النَّاسِ — قرأ بالإمالة دوري
مَنْ يَتَّخِذُ — مدغما بغير الغنة خلف
أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ — مدغما بغير الغنة خلف
آمَنُوا — لورش ثلاثة أوجه
وَلَوْ تَرَى — بالخطاب نافع وابن عامر
وَلَوْ يَرَى — بالغيبة مع الإمالة المحضة أبو عمرو وحمزة والكسائي وامال بين بين ورش في الوقف وفي الوصل وجهان للسوسي

گاهی بر مقتضای اهلکت عاد بالدبور مهلک قوم عاد باشد ودر ابری که مسخر است یعنی کماشته ودر کار داشته شده است ومیان آسمان وزمین ابری که سایه کن گرما زدگان وآب ده تشنه شدگان پر کننده حیاض تازه کننده ریاض مجری انهار مملی بحار عاقد لالی در اصداف ناثر در در اطراف واکناف باذل بر فقیر وغنی هاطل بر سنی ودنی باران پیدا آید چون کوه گران نماید روی آسمان پوشد چون پلاس مردمان خروشد هرآینه در امور مذکوره دلایل خالقیت وربوبیت خداست وبراهین الوهیت ووحدانیت حق جل وعلاست مر قومی راکه عاقل باشند وگروهی راکه امور مذکوره دریابند چه هرکه درین رابصفت مخلوقیت یابد وقطره رابسمت حدوث دریابد وعقل رابر فکر کمارد وخرد را در کار آرد بداند که این مخلوق بی خالق پیدا نیاید واین موجود بی موجد بوی ننماید عقل او حکم کند بوجود خالق ووحدانیت او وقدم صانع وفردانیت او ولاسیما اجرام علوی واثار سفلی از آسمانی بدین رفعت واز زمینی بدین وسعت وکواکب ونجوم خضرابی وکواکب وبنای اشیاء جزئیه معاینه کند چگونه بسوی فکر کشتابد وچه نوع الوهیت ووحدانیت خالق دریابد شعر وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد وفی کل شیء له قدرة تدل علی انه ماجد قوله وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا معنی اینست ومعبود حق یکی است معبودی بحز حق او نیست امور مذکور آیات وحدانیت او بود وعلامات فردانیت او باشد

وبعضی مردمان با این چنین دلایل قواطع وبراهین سواطع بر الوهیت خدا وبر وحدانیت حق جل وعلا کسانی اند که از غیر خدای شریکان مرخدایرا میگیرند قوله یحبونهم کحب الله معنی اینست دوست میدارند ایشانرا همچو دوست داشتن ایشان کردگار دیان راچه نزدیک ایشان میان محبت اصنام ومحبت خدای ذو الجلال والاکرام برابری بود ودر کمیت وکیفیت مساوات باشد در پرستش ایشان سر بر زمین دارند متهابند لابجا آرند از سر عضوی بر نیست که آنرا برای پرستش خدای دارند وبدین عادت خدایرا از عبادت بتان جدا کرداند قوله والذین امنوا اشد حبا لله معنی اینست ومومنان سخت ترند از روی دوست داشتن ایشان مرخدای را عز وجل از دوست داشتن بت پرستان که دوستی مومنان خدایرا مقرون باستحقاق است ودوستی کافران بتان را باستحقاق نیست وشك نیست میان دوستی باستحقاق ودوستی بی استحقاق فرق فاحش وتیز دوستی مومنان با خدای دایم وباقیست ودوستی کافران بتانرا زایل ومتناهی است چه کافران بعد دیدن عذاب از ایشان بیزار خواهند کشت ودوستی ایشان بزوال خواهد بیوست چنانچه اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا وراوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب آمده وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرا منهم کما تبرءوا منا ثابت شده ونیز دوستی مسلمانان با خدای در راحت وشدت ومرض وصحت وغم ولذت والم یکسان بود وکافران در حال مرض وغم وشدت والم بدانند که این از اصنام دفع نشود ومحبت ایشان این مضرت ومشقت نرود توجه سوی خدای کنند وپیش خدای بزاری شوند وبدانند که این کار خدای مهربان است دفع این مضرت ومشقت نه درخور ایشان است چنانچه در حکایت از حال ایشان آورده وصفت ایشان بیان کرده فاذا رکبوا فی الفلك دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجیهم الی البر اذا هم یشرکون وتواند بود معنی چنین بود زمرهٔ مومنان وجملهٔ مسلمانان سخت ترند از روی دوست داشتن مرخدای از فرقهٔ کافران یعنی دوست داشتن مومنان مرخدایرا اشد واعلا از دوست داشتن کافران که مرحق سبحانه وتعالی راست دوستی مسلمانان خدایرا بالخصوص بود ودوست داشتن کافران خدایرا با شرکت باشد خرد دوستی مخصوص بالاتر دارند وبرتر از دوست داشتن با شرکت پندارد قوله ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب ان القوة لله جمیعا وان الله شدید العذاب اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا وراوا العذاب وتقطعت بهم الاسباب وقال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرا منهم کما تبرءوا منا معنی اینست واگر ظالمان میدانستند در آن هنگام که عذاب را میدیدند بدرستی همه قوت مرخدایراست وبدرستی خدای شدید العذاب است شدت عذاب صفت خدایست یعنی سخت است عذاب او آن هنگام که متبوعان از تابعان بیزار میشدند وحال آن بودی که متبوعان مذکور عذاب را معاینه میکردند وبریده میشدند میان ایشان یعنی میان متبوعان وتابعان وسایل وتعلقات قرابتی ودوستی واتباع واقتدا وتابعان کاشکی که ثابت شدی مارا بازگشتنی سوی دنیا پس بیزار میشدیم ما از ایشان چنانکه بیزار شده اند ایشان از ما یعنی این چیزها که بر ایشان در آخرت خواهد شد اگر در زمان ماضی حاصل شدی هر آینه از گرفتن شرکاء خدا پشیمان میشدند وایشانرا پشیمانی پیش آمدی وهر آینه ایمان می آوردند واز شرك باز می ماندند وهر آینه زشتی فعل ومضرت کار خویش را می شناختند وایشان در حیات دنیا پشیمان نشدند وبر اشراك ماندند قوله کذلك یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم معنی اینست هم همچنین یعنی همچو نمودن جزاء اعمال قبیحهٔ ایشان

منهم اعمالهم وماهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ظَلَمُوٓا۟ إِذْ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

ستم کردند برخود چون ببینند عذاب را که چون ضعیف اند بدانند که قدرت وغلبه مرخدایراست همه باتحاد اند

وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ۞ إِذْ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ

وبدرستی که خدای سخت عذابست چون بیزار شوند آنانکه

ٱتُّبِعُوا۟ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوا۟ وَرَأَوُا۟ ٱلْعَذَابَ

متبوع اند از آنکسان که تابع اند وحال آنکه دیده باشند عذاب را

وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ ٱلْأَسْبَابُ ۞ وَقَالَ ٱلَّذِينَ

وبریده شود از ایشان اسباب مواصلت که در دنیا بوده وگویند آنکسان که

ٱتَّبَعُوا۟ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا

تابع اند کاشکی مارا بودی بازگشتنی بدنیا تا بیزار شدیمی از ایشان یعنی متبوعان چنانچه

تَبَرَّءُوا۟ مِنَّا ۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ

بیزار شدند از ما امروز همچنان نمودن عذاب نماید ایشانرا خدای باچون کارهای ایشانرا

حَسَرَٰتٍ عَلَيْهِمْ ۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ۞

ایشانرا بتراء ایشان یعنی از بعضی

پشیمانیها برایشان ونه اند ایشان بیرون آیندگان از آتش

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُوا۟ مِمَّا فِى ٱلْأَرْضِ حَلَٰلًا

ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است مباح بال

طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَٰنِ ۚ إِنَّهُۥ

از شبهت ومتابعت منمایید گامهای دیو را که در حرام وشبهت افتید بدرستی که دیو

ظلموا بالتغليظ ورش

يرون بضم الياء ابن عامر

جميعا وان مدغما بغير الغنة خلف

اذ تبرا بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي

بهم بضم الهاء والميم حمزة والكسائي

بهم بكسر الهاء والميم ابو عمرو

الاسباب بالنقل ورش وفي الوقف حمزة

الاسباب سكت خلف وفي رواية خلاد

لو ان بالنقل ورش

لو ان سكت خلف في رواية

تبرءوا لورش ثلثة اوجه

يريهم بضم الهاء والميم حمزة والكسائي — يريهم بكسر الهاء والميم ابو عمرو — عليهم بضم الهاء حمزة — النار امال بين بين ورش — النار بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي — الارض بالنقل ورش — الارض سكت خلف وفي رواية خلاد

طيبا ولا مدغما بغير الغنة خلف — خطوات بسكون الطاء بزی ونافع وابو عمرو وابو بكر وحمزة

رکوع

وآثار آثام از کفر وشرك واتخاذ اصنام واضلال الانام بنماید خدای ایشانرا آثار اعمال حسنهٔ ایشان که از ایشان فوت شده از نعیم بهشت ومساکنی که برای ایشان بر تقدیر ایمان وعمل نیك مهیا آمده وایشان بسبب کفر وشرك وبیفرمانی خدای از آن محروم گشته وآنچه بر تقدیر اعمال الصالحه برای ایشان مهیا شده بود از دست ایشان رفته تا ایشانرا از فوت آن حسرتها باشد ودرد افسوس ودریغ از عذاب بالا تر بود قوله وما هم بخارجین من النار معنی اینست ونیستند ایشان یعنی کافران از دوزخ بیرون آینده وآن نار قرارگاه ایشان یعنی جاوید در دوزخ باشد وهیچگاه از آن بیرون نیایند قوله یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا معنی اینست ای مردمان از آنچه در زمین است حلال پاك را که در شرع اذن بخوردن او شده بخورید در خوردن آن بی کاری کمان مبرید قوله ولا تتبعوا خطوات الشیطان معنی اینست وپیروی مکنید گامهاء شیطان یعنی در راهی که او می رود مروید وآنچه او میگوید مکنید شرك مه آرید کافر مگردید عاصی مشوید ۞

وبسکنند

قوله إنّه لكم عدوّ مبين معني اينست بدرستي شيطان مرشمارا دشمني ظاهرست زيان شما ميفرمايد وبدي را در نظر شما مي آرايد وكسي كه زيان ظاهر كويند دشمني او ظاهر باشد قوله إنّما يأمركم بالسّوء والفحشاء معني اينست شيطان شمارا جز بدي وزشتي امر نميكند وجز در معصيت صغيره ومعصيت كبيره نمي افكند در تفسير آورده فحشاء كنهي است كه در آن حد معين را وسوء كنهي است كه در آن حد معين نيست وبعضي كويند سوء معصيت پنهان وفحشا معصيت آشكارا وبعضي كويند سوء بدي وفحشا مبالغت در آن وبعضي كويند هر دو يكي است قوله وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون معني اينست امر ميكند شيطان شمارا بكنر بسوء وفحشاء ومكر بكفتن شما بر خدا آنچه نميدانيد وبدان علم نداريد از نابوده وافترا چنانچه خدا را نسبت بزن وفرزند كرديد وإنّ الله فقير ونحن أغنياء ويد الله مغلولة كفتيد وآنچه خداي حلال كرده است در تحريم انداختيد وچيزي را كه او حرام كردانيده است حلال ساختيد قوله وإذا قيل لهم اتّبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتّبع ما ألفينا عليه آباءنا معني اينست وچون كفته شود مر مردمانرا پيروي كنيد كتابي را كه فرستاده است خدا بكويند پيروي نكنيم آنرا بلكه پس روي كنيم چيزي را كه يافته ايم بر آن

لكمو يأمركمو آباؤهمو فهمو رزقناكمو إن كنتمو إيّاه قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون وقالون

بالصلة والقصر والمد وفي رواية ورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لكم عدوّ مبين ۞ إنّما يأمركم بالسّوء

والفحشاء وأن تقولوا على الله ما لا تعلمون ۞

وإذا قيل لهم اتّبعوا ما أنزل الله قالوا بل نتّبع

ما ألفينا عليه آباءنا أولو كان آباؤهم

لا يعقلون شيئا ولا يهتدون ۞ ومثل الّذين

كفروا كمثل الّذي ينعق بما لا يسمع

إلّا دعاء ونداء صمّ بكم عمي فهم لا يعقلون ۞

يا أيّها الّذين آمنوا كلوا من طيّبات ما

رزقناكم واشكروا لله إن كنتم إيّاه

يأمركم بالاختلاس في رواية دوري

يأمركم بالاسكان في رواية دوري

يأمركم بالابدال سوسي

يأمركم بالابدال ورش

قيل بالاشمام هشام والكسائي

قيل لهم بالادغام سوسي

بل نتّبع بالادغام سوسي

عليهي بالاشباع ابن كثير

آباءنا لورش ثلثة اوجه

آباءنا بتسهيل المهموز الغير الاول حمزة في الوقف

آبانا بالحذف حمزة في الوقف

آباؤهم لورش ثلثة اوجه

شيئا بقدر الف في رواية ورش

شيئا سكت خلف وفي رواية خلاد

شيئا ولا دعاء ونداء دعاء ونداء دعاء ونداء آمنوا إيّاه

مدغما بغير الغنة خلف · مدغما بغير الغنة خلف · بالحذف مع القصر والمد هشام · بالحذف مع القصر والمد حمزة ولغير الغنة خلف · لورش ثلثة اوجه · بالاشباع ابن كثير

إن كنتم إيّاه سكت خلف في رواية

چيزي پدران را كه از ما بزركتر ودانا تر بودند وپيش از ما وبيش از ما در تحقيق كارها كوشش مينمودند وتواند بودن آباءنا اجداد نامراد شود وتواند بود كه المنتسبين بالولاد مراد بود تا پدران حقيقي بر وجه عموم مجاز در آيند وبعضي از جمله معني مجازي نمايند قوله أولو كان آباؤهم لا يعقلون شيئا ولا يهتدون معني اينست آيا پس روي ميكنند ايشان آباء خود را اگر چه بوده اند آباء ايشان كه چيزي را در نمي يافتند وبسوي حق صريح وصدق صحيح مهتدي نمي كشتند اتباع كمراهان اگر چه آبا باشند نباشد وپيروي كردن غير عاقلان اگر چه اجداد بوند نزديك عقل پسنديده نمايد قوله ومثل الّذين كفروا كمثل الّذي ينعق بما لا يسمع إلّا دعاء ونداء معني اينست وحال دعوت كننده كافران همچو حال داعي بهيمه بود كه بخواندن چرا وا زخواندن وندا كردن نشنود وچون بانك بر بهيمه زنند وبهيمه نداند كه كسي مي كويد ودر نيابد كه چه ميجويد تميز الفاظ نكند ومعني را در ضبط نيارد يا اضافت مثل سوي كفار بادني ملابسه باشد بر طريق خذ طرفك بمعني خذ طرف الحشية التي في جانبك بود يعني مثلك في دعوتك الكفار كمثل الداعي الذي ينعق بما لا يسمع مثل تو در دعوت كفار بر دين وبيم كا همچو مثل داعي بهيم است كه ميخواند بهيم را كه نمي شنود مكر دعايي وندايي وتواند بود كه عبارت محمول بر قلب باشد يعني مثل الكفار كمثل ما لا يسمع إلّا دعاء ونداء الذي ينعق بها راعيها قوله تعالى صمّ بكم عمي معني اينست ايشان يعني كافران كرانند كفتار رهبر نشنوند كنكانند از ره كسي را نپرسند كورانند علامات راه نه بينند قوله فهم لا يعقلون معني اينست چون ايشان اينچنين باشند چيزي در نيابند پس راه راست نيابند پند نكيرند وموعظت نپذيرند بر سخن رهبر واقف نشوند علامات راه نه بينند قوله يا أيّها الّذين آمنوا كلوا من طيّبات ما رزقناكم

معني اينست اي مومنان آنچه از طيبات شمارا روزي كرده ايم بخوريد واز آنچه حلال كردانيده ايم بهره كيريد وتواند بود كه از طيبات ما كولاتي كه حلال است مراد شود واضافت او سوي ما رزقناكم بر مذهب اهل سنت وجماعت اضافت بعض سوي كل بمعني لام بود چه رزق نزديك اهل سنت وجماعت خلاف حلال بود حرام نيز باشد ليكن خوردن رزق حلال مباح است در خوردن روزي حرام وبال وجناح است بر اين وجه معني چنين آيد اي مومنان آنچه شمارا از حلال روزي كرده ايم بخوريد وكرد روزي حرام مكرديد آنچه حلال است مباح دانيد واز خوردن حرام باز مانيد بر اين وجه معني تبعيض مشكل شود چه حلالها مباحست اباحت حلال مقيد ببعض نبود مكر آنكه تبعيض بنظر در اجزا دارند متعلق بافراد نبندارند معني من مستقيم آيد واشكالي روي ننمايد چه از ما كولاتي كه حلالست بعض اجزا محرم است چون خون وغدود وفرجين وما ننذ آن كه در كتب فقه آورده اند وبحرمت آن تصريح كرده اند وبنيز از هر ما كولاتي زيادت بر شبع كه موجب هيضه است حرام بود پس اباحت اكل از هر حلالي ببعض اجزا متعلق باشد قوله تعالى واشكروا لله معني اينست ومر خدايرا بر نعمت اباحت طيبات شكر كزاريد وبر روزي كردن آن سپاس داريد قوله تعالى إن كنتم إيّاه تعبدون معني اينست

[illegible]

بطونهم الا ۝ اصبرهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير مع القصر

تعبدون ۝ انما حرم عليكم الميتة والدم

او را می پرستید | بدرستی که حرام کرد بر شما آن حیوان که بمیرد و خون

ولحم الخنزير وما اهل به لغير الله فمن اضطر

و گوشت خوک را | و آنچه رفع صوت کنند بدان نزد ذبح مر غیر خدا را | پس هر که بیچاره شود باکل اینها

غير باغ ولا عاد فلا اثم عليه ان الله غفور

حال آنکه ستم کننده نبود بر مضطری دیگر | و نه تجاوز کننده از حد ضرورت سد رمق | پس هیچ رنج نیست بر او در خوردن این چیزها | بدرستی که خدای تعالی آمرزگار است

رحيم ۝ ان الذين يكتمون ما انزل الله

مهربان | بدرستی که آنکسان که نهان میدارند | آنرا که فرو فرستاد خدای تعالی

من الكتاب ويشترون به ثمنا قليلا اولئك

از | توریت و انجیل وصفت محمد | و اختیار میکنند بجای آن | بهای اندک را از رشوت | ایشان

ما يأكلون في بطونهم الا النار ولا يكلمهم

نه خورند | حال آنکه پری شکمهای ایشان بود مگر آتش را | و سخن نگوید با ایشان

الله يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب

خدای تعالی روز | قیامت که بخبر ایشان | و ثنا نگوید بر ایشان و پاک نکند | و مر ایشان راست عذابی

اليم ۝ اولئك الذين اشتروا الضلالة

دردناک | ایشانند آنکسان که | بدل کردند | گمراهی را

بالهدى والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم

بجای راه راست | و عذاب خدای را | بعوض آمرزش او | چه صبور اند ایشان

فمن اضطر — قرا نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي

غير — بالترقيق ورش

باغ ولا عاد — مدغما غير الغنة خلف

قليلا اولئك — سكت خلف في رواية

قليلا اولئك — بالنقل ورش

يأكلون — بالابدال ورش

بطونهم الا — سكت خلف في رواية

عذاب اليم — سكت خلف في رواية

عذاب اليم — بالنقل ورش

بالهدى — امال بين بين ورش في رواية

بالهدى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

والعذاب بالمغفرة — بالادغام سوسي

بالمغفرة — بالترقيق ورش

بالمغفرة — بالامالة كسائي

[illegible]

که سبب آتش شود و مستوجب نار کردد قوله ولا یکلمهم الله یوم القیامة معنی اینست و سخن نکوید خدای با کافران سخنانی که بکوید با مسلمانان چنانچ سلام علیکم طبتم وادخلوا الجنة انتم وازواجکم ومانند آن با مسلمانان خواهد کفت و با کافران بما نند اخسؤا فیها ولا تکلمون بعد و طرد ایشان خواهد جست قوله ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم معنی اینست و پاک نکرداند ایشان را از کناهان و تعدیل نکند در شهادت چنانچه مسلمانان را تعدیل خواهد کرد وایشان را در معرض عدالت و شهادت نیارد چنانچه مسلمانان را خواهد آورد و مر ایشان را عذاب دردناک است و همیشه مقام سیر و باک است قوله تعالی اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة معنی اینست ایشان آنانند که کمراهی را براه راست و عذاب را بمغفرت خریده اند یعنی بدل راه راست کمراهی استدعا اند و بدل مغفرت عذاب اختیار کرده اند قوله فما اصبرهم علی النار معنی اینست کروهی که کافر اند بر آتش چه صابر اند یعنی صبر ایشان بر آتش چنان بود که از حال ایشان تعجب کرده شود زیرا که ایشان از کناه نمی پرهیزند و از کناهی که آتش را می افروزد نمیکریزند قوله ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق معنی اینست آن یعنی کفر کافران یا عذاب ایشان بسبب آنست که خدای تبارک وتعالی قرآن براستی و درستی تنزیل کرد ایشان انکار کردند و تکذیب ورزیدند یا کویند خدای عز وجل توریت فرود آورد و ایشان آنرا کردایند و پوشیدند کفر ایشان بدین سبب بود بدین جهت ایشا را

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وجوهكمو بعهدهمو اذا

قرأ بالصلة ابن كثير وفي رواية قالون

علي النار ۞ ذلك بان الله نزل الكتاب

بر آتش که ترک از حق کردند و متابعت | آن عذاب الیم بسبب آنست که خدای تعالی فرو فرستاد جنس کتاب آسمانی را

بالحق ط وان الذين اختلفوا في الكتاب

باطل نمودند | بصدق و صواب | و بدرستی آنان که | خلاف کردند | در ایمان تمامی کتابها و اختلاف نمودند در آن

لفي شقاق بعيد ۞ ليس البر ان تولوا وجوهكم

هر آینه در مخالفتی اند | دور از صواب | نیست نیکویی تمام و همه طاعت | آنکه مقابل کردانید روهای شما را

قبل المشرق والمغرب ولكن البر من امن

در برابر جای بر آمدن آفتاب | و جای فرو شدن | ولیکن | نیکی آنکس است که کرویده

بالله واليوم الاخر والملائكة والكتاب

بخدای | و بروز قیامت | و بفریشتکان که بندکان خداوندند | و جنس کتاب آسمانی

والنبيين ج واتى المال على حبه ذوي القربى

و پیغمبران | و داده باشد خواسته را نه دختران | بر حالت دوستی خدای | خداوندان خویشی را

واليتامى والمساكين وابن السبيل لا

و بی پدران نابالغ را | و بیچارکان را | و مسافران بی زاد را یا مهمانان را

والسائلين وفي الرقاب ج واقام الصلوة واتى

و خواهندکان باستحقاق را | و در مغاوت بندکان تا خود را بازخرند | و ادا کرده نماز را | و داده

الزكوة ط والموفون بعهدهم اذا عاهدوا ج

حق مال را | و آنها که وفا کننده اند | با آنچه ملتزم کشته با خالق او مخلوق را | چون ملتزم شوند

النار

امال بین بین ورش وبالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

الكتاب

بالحق

بالادغام سوسی

البر

رفع الراء نافع وابن كثير وابن عامر وابو بكر والكسائي

ولكن البر

تخفيف النون ورفع البر نافع وابن عامر ورش ترقيق الراء

من امن

بالنقل ورش

من امن

لورش ثلثة اوجه

من امن

سكت خلف في رواية

الاخر

بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

الاخر

سكت خلف وفي رواية خلاد

والنبيين

بالمد مع الهمزة نافع وفي الهمزة لورش ثلثة اوجه

واتى

لورش ثلثة اوجه

القربى

امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

القربى | واليتامى | الصلوة | واتى | بعهدهم اذا

بالامالة المحضة حمزة والكسائي | امال بين بين ورش في رواية | بالامالة المحضة حمزة والكسائي | بالتغليظ ورش | لورش ثلثة اوجه | سكت خلف في رواية

روی نمود قوله وان الذين اختلفوا في الكتاب لفي شقاق بعيد معنی اینست و بدرستی آنکسانی که در کتاب خدای اختلاف آوردند و وحی خدای را در چیز اختلاف آوردند چنانچه یهود و نصاری میان خویش در حقیقت توریت و انجیل یکدیکر مخالف شدند و بانکار پیش آمدند یهود انجیل را منکر کشتند نصاری بانکار توریت پیوستند و چنانچ مشرکان در قرآن اختلاف کردند و بعضی قرآن را شعر پنداشتند و بعضی سحر میدانستند و بعضی نبشته پیشینیان میکفتند و بعضی در ره تکذیب میرفتند در خلافی اند که نزدیک اولوا الالباب هر آینه دور است از ره حق و صواب و بعضی مفسران جمله وان الذين اختلفوا متعلق جمله ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق دارند داخل بیان سبب کفر و عذاب پندارند و این مشکل است زیرا که ما صدق علیه در ان الذين يكتمون ما انزل الله قومی دیکر بند و ما صدق علیه وان الذين اختلفوا في الكتاب الاية قومی دیکر بودند قومی در شقاق بعید سبب کفر و عذاب قومی دیکر نشود پس جمله ذلك بان الله نزل الكتاب بالحق داخل سبب کفر و عذاب کروه مذکور نبود مکر آنکه کتمان ایشان را سبب اختلاف و شقاق این کروه دارند داخل اختلاف و شقاق ایشان را باعتبار تسبیب کروه دیکر سبب کفر و عذاب پندارند قوله ليس البر ان تولوا وجوهكم قبل المشرق والمغرب معنی اینست نیست بر یعنی نیکی و نیکوکاری که روهای خویش را جانب مشرق و مغرب متوجه کردانید و چون یهود و ترسایان بغیر انضمام ایمان سوی جانبی که میخواهید توجه کنید قوله ولكن البر من امن بالله واليوم الاخر والملائكة والكتاب والنبيين معنی اینست نیست بر یعنی نیکویی و نیکوکاری که متوجه کردانید روهای خود را جانب مشرق و مغرب ولیکن نیکی و نیکوکاری چیزی دیکر است که ذکر آن خواهیم کرد و آنرا در کلامی که بر ازین خواهد آمد بتفصیل و تشریح در بیان خواهیم آورد و تواند بود که من آمن و آنچه معطوف است بر وی خبر لكن بود بحذف مضاف راسم ای لكن اهل البر من آمن بالله واليوم الاخر الاية یا بحذف مضاف از خبر لكن البر بر من آمن بالله الى الاخر باشد معنی چنین بود لیکن صاحب نیکی و نیکوکاری کسی است که بکروید و تصدیق کند و ایمان بخدای و روز قیامت و فریشتکان و جنس کتاب از قرآن و کتب دیکر و پیغامبر آرد قوله تعالی واتى المال على حبه ذوي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل والسائلين وفي الرقاب معنی اینست و بدهد مال را یعنی مالی که خدای او را داده است بر دوستی خدا یا بر دوستی دادن مال که بخوشی بدهد و در دادن کراهت نبود یا بر دوستی مال یعنی در آن هنکام که سوی مال حاجت دارد و مال را محبوب می پندارد خداوندان قرابتی را چه دادن مال قربیان فقیر را هم صدقه باشد و هم صله رحم بود زکوة در شهری دیکر نفرستد مکر آنکه در آن شهر فقیری از قرابتان او بود که تصدیق بر وی بهتر است و ثواب آن اکثر است و یتیمان را یعنی صغیران بی پدر را و مسکینان را و راه کذر را یعنی کسانی که بر سر راه در غربت در مانده و از مال و اسباب خود جدا افتاده و خواهندکان محتاج را که قوت روز ندارند و بحاجت ماسه بسوال می آرند چه اکر چه حاجت نبود در خود دل سوال نپسندد و اختیار خواری خواهش از وی صورت نه بندد و در رها کنانیدن رقاب مکاتبان که موی برایشان برای آزادی مالی نهد و رقاب اسیران که صاحب مال را ادای ایشان

من ربكمو ولكمو لعلكمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ

الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُتَّقُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ

الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ

بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ

شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ

ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى

بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ

حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝

من اخيه من اخيهي شيء شي شي اداء اليه

اداء اليه اليهي باحسان ورحمة فمن اعتدي اعتدي

عذاب اليم عذاب اليم حيوة يا الالباب الالباب

...بازارد قوله ذلك تخفيف من ربكم ورحمة معني اينست آن يعني تجويز عفو واستبدال قصاص بمال تخفيفي است از پروردگار ورحمتي است از كردگار ذو الجلال چه اهل تورية بجز قصاص روي نمي نمودند و اهل انجيل عفو واجب مي داشتند و قصاص واخذ ديت جايز نمي پنداشتند قوله فمن اعتدى بعد ذلك فله عذاب اليم معني اينست پس هركه از حكم شرع وخود را از حدود شريعت بيرون افكند وبعد از عفو واخذ ديت بانتقام خرو شد وقاتل را بعفو ايمن سازد ودر قتل او كوشد پس مر او را عذابي اليم است وعقابي نخيم است چه بعد از آن ... حق بود وتبديل قول واختلاف ظاهر وباطن با آن منضم باشد قوله ولكم في القصاص حيوة معني اينست ومر شما راست در قصاص ومكافات ثبات وبقاء حيوة يعني چون قاتل ... نكشد چون بكشد كشته نشود وحيوة اولياء طرفين وعشاير جانبين اگر شرعيت قصاص نبودي دل بر كينه وصغينه مي نهادند ودر تقاتل وتفاني افتادند بشرعيت قصاص ... كشي بيشتر كشت دل بر تقاتل نگماشتند بدين سبب خود را زنده داشتند يا اولي الالباب معني اينست اي خداوندان عقول كه بقوت عقل خويش اين معاني دريابيد ودر تحصيل ... لعلكم تتقون معني اينست تا مكر شما از قتل غير پرهيزيد واز اين جريمه مهلك بگريزيد قوله كتب عليكم اذا حضر ... بنشته شده است بر شما قصاص تا بمخافت آن ...

عليكموا اذا | بينهمو قبلكمو لعلكمو | قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير مع الصلة مع القصر

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ

بنشته شد برشما چون حاضر آيد يكي از شما را مخايل واسباب ومقدمات وفات از امراض وعلل

إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ

اگر بگذارد مالي بسيار را وصيت كردن مر پدر ومادر را وخويشان نزديكتر را

بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ۝ فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ

بعدلي كه از ثلث تجاوز نكند ونوا نگر را بر درويش اختيار نكند واجب شد اين وصيت واجب بر پرهيزگاري پس آنكه را غب باشند پس هر كه تغيير كند سخن موصي را پس از آنكه

مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ

از آنكه شنيده باشد آنرا پس بدرستي كه بزه آن كار بر آنان كه تغيير كنند آنرا بدرستي

اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ

خداي تعالى شنواست دانا است پس هركه ترسيد يا دانست از وصيت كننده

جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ

ميل از حق بطريق خطا يا بزهي پس اصلاح كرد ميان اهل وصيت پس هيچ بزه نيست بر او بدرستي كه خداي

غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ

آمرزگار است مهربان اي آنكسان كه ايمان آورديد واجب كرده شد بر شما

الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ

روزه داشتن چنانچه واجب شد بر آنكسان كه پيش از زمان شما بوده اند از انبيا وامم

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۝ أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ

تا مگر شما پرهيزگار باشيد بمحافظت وتعظيم آن يا پرهيزيد از معاصي چه صوم كاسر شهوات است در روزهاي شمرده يعني رمضان پس هر كه باشد

والاقربين — سكت خلف وقتيبة في رواية خلاد

والاقربين — بالنقل ورش

خاف — بالامالة حمزة

موص — بفتح الواو وتشديد الصاد ابو بكر وحمزة والكسائي

جنفا او اثما — بالسكت فيهما خلف

جنفا اواثما — بالنقل فيهما ورش

آمنوا — لورش ثلثة اوجه

ركوع

روزه وقضاء آن صوم بدادن فديه بر قدر صدقه فطر تخيير بود بعد آن تخيير مذكور را بالزام اداء صوم وتحريم فطر صورت نسخ روي نمود رخصت فطر بدادن فديه وبعدم طاقت صوم مخصوص گشت شرعيت روزه برين تفصيل بقرار پيوست ونيز در آغاز اسلام از گزاردن نماز خفتن تا نماز شام شب دوم روزه ميداشتند ووقت افطار از گزاردن نماز شام تا گزاردن نماز خفتن ويا تا خواب كردن بي بيناشتند حكم مذكور بحكم فالان باشروهن وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود بنسخ پيوست وحد روزه از صبح صادق تا غروب آفتاب ... خوردن وآشاميدن وجماع كردن از نماز شام تا خروج وقت نماز خفتن متعين گشت چون روزه عادتي شاقه است باز داشتن مالوفات طبع ومحبوبات نفس است

... آمرزنده مهربان است يعني اصلاح كننده وارث قدنا مشروع در وصف مشروع آرنده رحمت كند قوله يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين ... معني اينست اي مؤمنان بر شما روزه متعين شده ومفروض آمده چنانچه مكتوب شده ومفروض آمده بر كساني كه پيش از شما بودند ودرين بر شما بيش دستي نمودند تا شما ... وچ متنفي گرديد وپرهيزيدن مذكور پرهيزكار شويد چه آنچه سبب بازماندن از حرام بر طريق اولي بود روزه عادتي ديرينه است هيچ امتي از آدم تا اين ... صلوات الله عليه روزه ايام بيض وموسى را روزه عاشورا وهمچنين در هر امتي فرصت روزه روي نموده برين تقدير تشبيه در اصل روزه باشد تشبيه در عدد نبود وتواند بود الذين من قبلكم ... ايشان سي روزه ماه رمضان فريضه داشتند در آن وقت كه سي روزه ماه رمضان بر ايشان فريضه گشت وروزه بگاه نه بفرضيت پيوست روزهاء دراز گرم در غايت حرارت بود روزه ... نمود ماه مذكور را بروزهاء كوتاه تحويل كردند وده روز پيش از آن وده روز بعد آن براي جبران روزها زيادت آوردند برين تقدير تشبيه در اصل وعدد باشد

واین طبع را کاری دشوار و نفس موجب عجز و اضطرار است یکبارگی نفرمود ولیکن دفعت مشقت نمود و نیز تشبیه بکذشتکان کرده و مشقت را در معرض شرکت آورده که مشقت مشترکه آسان نماید و بر طبع و نفس
از جهت شرکت دشوار ننماید و نیز بذکر ایاما معدودات بیان قلت کرد و در حیز تقلیل آورد تا طبع از جهت قلت آسان داند و نفس آن احتمال کردن تواند و نیز در سفر و مرض مقرون برخصت کرد تا هم از جهت عذر
بر جواز تاخیر رسانید تا دشواری کم شود و نفرت مشقت از دل برود **قوله** ایاما معدودات **معنی اینست** روزهاء شمرده یعنی روزهاء اندک در حیز شمار آمده عرب بمعدود کنایت از قلت
دارند چنانچه ازینا معدود و کنایت از بسیار بیندارند ایام معدودات که آن سی روز یا بیست و نه روز بر حسب اختلاف رؤیت هلال یا سه روز در هر ماهی که ایام بیض است یا روز عاشورا در هر سال و آن
بریك وجه که سی روز یا بیست و نه روز است غیر منسوخ بود و بر هر دو وجه که سه روز ایام بیض و یا ایام عاشورا اگر بر نسبت عمر ست منسوخ باشد **قوله** فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من
ايام اخر **معنی اینست** پس هر که باشد از شما بیمار یا بر سفر پس بر وست روزهاء معدود از ایام دیگر بعدد روزهایی که لازم آمده و در سفر و مرض فوت شده **سوال** فمن كان منكم مريضا
او على سفر گفت مریضا او مسافر انگفت نکته چیست و اختیار این عبارت چه مبنی است **جواب** استعمال علی که برای استعلا آمده دلالت برین کند که سفر امر اختیاریست باختیار مسافر حاصل شده است بخلاف مرض که آن اضطراریست مریض را در حصول آن اختیاری نیست چه بریں فرق احکام شرع مبنی است چنانچه فخر الاسلام بزدوی رحمة الله علیه آورده چون سفر از امور مختاره است یعنی باختیار حاصل میگردد اگر مقیمی در ماه رمضان عمدا افطار کرده و کفارت لازم شده اگر بعده هم در آن روز سفر حاصل گردد کفارت ساقط نشود زیرا که سفر از عوارض مکتسبه است باختیار بنده حاصل میشود سقط کفارت که حق شرع است نگردد بخلاف مرض که امر سماویست از قبل صاحب حق حادث شده کفارت را که حق شرع است مسقط آمده بدانکه بر مذهب ابو حنیفه رضی الله عنه هر سفری رخصتست نزدیك امام شافعی رحمة الله علیه سفر معصیت چون سفر بغی و قطع طریق سبب رخصت نبود و مرض در بعض روایت مطلقا سبب رخصت داشته اند و در بعض روایات مرضی را که روزه در وی زیان میکند سبب رخصت پنداشته اند مرضی که روزه در وی زیان نکند سبب رخصت نبود و نزدیك امام شافعی رحمة الله علیه مریض را تا در روزه خوف هلاك یا خوف تلف عضو نباشد رخصت افطار نبود **قوله** وعلى الذين يطيقونه فدية طعام مسكين فمن تطوع خيرا فهو خير له وان تصوموا خير لكم ان كنتم تعلمون **معنی اینست** و بر کسانی که روزه داشتن نتوانند و خود را عاجز از روزه دانند فدیه آن یعنی طعام یك مسکین بدهند قضاء صوم بمثل غیر معقول یعنی فدیه بشرط استدامت عجز تا وقت موت بود و اگر ضعف بقوت و عجز بقدرت بدل گردد فدیه تطوع شود و قضاء روزه بروزه که مثل معقول است واجب آید و ان تصوموا خير لكم در حق مسافر و مریض باشد در حق کسی که قادر بروزه نیست و طاقت صوم ندارد آن تصوموا خير لكم درست نیاید بریں وجه این آیت منسوخ نباشد **قوله** شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان فمن شهد منكم الشهر فليصمه **معنی اینست** ماه رمضانی که فرستاده شده است

مِنكُمْ لَكُمُوٓا۟ اِن كُنتُمُوٓ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مَرِيضًا اَوْ — سكت خلف في رواية

مَرِيضًا اَوْ — بالنقل ورش

مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ — سكت خلف في رواية والنقل في الوقف حمزة

مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ — بالنقل فيهما ورش

فِدْيَةٌ — قرا نافع وابن ذكوان بغير التنوين

طَعَامِ — قرا نافع وابن ذكوان بالكسر

مَسَاكِينَ — قرا نافع وابن عامر بفتح النون والكسائي

يَطَّوَّعْ — حمزة والكسائي

خَيْرًا — بالترقيق ورش في رواية

فَهُوَ — قرا قالون وابو عمرو والكسائي بالسكون

خَيْرٌ — الترقيق ورش

الْقُرَانُ — قرا بالنقل ابن كثير

لِلنَّاسِ — بالامالة دوري في رواية

الْهُدَى — امالة بين بين في رواية ورش

مِنكُمْ مَرِيضًا اَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ

از شما بیمار یا بر حالت سفر و افطار کند پس بر وست شمرده از روزهای

اُخَرَ ط وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ

دیگر و بر آنانکه طاقت روزه دارند و افطار کنند بدلی عذری لازم است بدلی خورش

مِسْكِينٍ ط فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ ط وَاَنْ

یك بیچاره برای هر روز و مدی پس هر که افزاید نیکوی را که واجب نبود یعنی زیادت از مدی پس آن تطوع بهترست او را و آنکه

تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝

روزه دارید ای مطیقان بهترست شما را از فدیه اگر هستید که دانید فایده و فضیلت روزه را

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي اُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْاٰنُ هُدًى

ماه رمضان آنست که فرو فرستاده شد در آن ماه کتاب مجید را حالانکه سبب هدایت

لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ ج فَمَنْ

مردمان را و دلالات روشن از جملهٔ چیزها که خدای را است هدایت و آنچه فارق است میان حق و باطل پس هر که

شَهِدَ مِنكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ط وَمَنْ كَانَ

در حضر باشد از شما درین ماه پس باید که روزه دارد درین ماه و هر که باشد

مَرِيضًا اَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ ط يُرِيدُ

بیمار یا بر حالت سفر پس بر وست شمرده از روزهای دیگر میخواهد

اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ ز

خدای تعالی بشما آسانی را و نمیخواهد بشما دشواری را

برخصت مسافر و مریض

الْهُدَى مَرِيضًا اَوْ مَرِيضًا اَوْ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ مِنْ اَيَّامٍ اُخَرَ

بالامالة المحضة حمزة والكسائي — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية فيهما — بالنقل ورش فيهما وفي الوقف حمزة

در آن قرآن در حالتیکه هادی است مر مردمان را و آیات بینات است و حجج واضحات است از آیاتی است که هادیانست میان حق و باطل فارقانست پس هر که که در ماه رمضان حاضر باشد یعنی مقیم بود پس کو در وی روزه دارد معنی بر وجوه
دیگر بر حسب آن روی خواهد نمود و بر ارباب دانش استخراج آن مشکل نخواهد بود **سوال** قرآن بدفعات بر حسب حادثات در بیست و سه سال نازل شده از مبدا نبوت تا آخر عمر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم و سورة سورة
و آیة آیة فرود آمده تخصیص ماه رمضان بنزول او بچه وجه بود و تعیین آن ماه در فرود آمدن قرآن بکدام جهت باشد **جواب** شك نیست قرآن از لوح محفوظ تا آسمان دنیا در ماه رمضان فرود آمده و از آسمان دنیا بر پیغامبر
بنجما سورة سورة آیة آیة بر حسب حوادث در مدت بیست و سه سال نازل شده لیکن بدایت نزول بر پیغمبر علیه السلام هم در ماه رمضان بود و افتتاح آن در شب قدر روی نمود تخصیص نزول او بماه رمضان باعتبار
نزول کل او در آسمان دنیا بود یا باعتبار بدایت نزول بر حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم باشد روات اخبار و احبار **روایت** کرده اند که همه کتب سماویه در ماه رمضان فرود آمده صحف ابرهیم در شب اول و بعضی گویند در
شب ششم و توریت در دوم و انجیل در سیزدهم و زبور در هشدهم و قرآن در بیست و چهارم نازل شده **قوله** ومن كان مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر تفسیر این آیت از پیش رفته
قوله تعالی يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر **معنی اینست** خدای عز و جل بشما آسانی میخواهد و نمیخواهد که بر شما دشواری نهد

قوله تعالى وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ معني اينست ميخواهد خدا در شما آساني و نميخواهد در حق شما كار دشوار و تا شما شمار صيام را اكمال
كنيد و تمام كردانيد و تا خداي را بدانچه شما را رهنموني كرده است بزركي ياد آريد و تا نعمت خداي را شكر كوييد و در بسا سر او پوييد كارهاي مذكور براي اين چيزها كرده و افعال مسطور براي اين امور آورده
قوله وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ روايت كرده اند اعرابي پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم رسيد سوال ا قريب ربنا فنناجيه ام بعيد فنناديه برسيد اين آيه وارد
كشت و اين نظم بورود پيوست و آية أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ در حادثه صوم در شان امير المومنين عمر رضي الله عنه و بعضي صحابه رضوان الله عليهم اجمعين وارد بود چنانچ پيشتر بيان آن خواهد آمد بر وجه
اين جمله در ميان بيان احكام صيام معترضه متضمن بيان فضل و كرم خداي باشد و بعضي اين آية و آية أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ را در شان امير المومنين عمر رضي الله عنه وارد كويند اين جمله را مقدمه أُحِلَّ لَكُمْ
لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ دارند متضمن اذن بخواهش تيسير در حادثه كه بدان مبتلا شده بودند پندارند اذا شرطيه است فَإِنِّي قَرِيبٌ تعليل است بر جزاء محذوف دليل است يعني وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي اي عن دعوتهم اياي فقل انا
وليدعوني لاني ملوح بالحاجات بوده بتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ نمود معني اينست چون ترا بندگان من از من پرسند بكو ايشان را مجيبم دعوت داعي را ...

هُدَيكُمُو وَلَعَلَّكُمُو لَعَلَّهُمُو لَكُمُو وَأَنْتُمُو أَنَّكُمُو كُنْتُمُو
أَنْفُسَكُمُو عَلَيْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ
و تا تمام كردانيد شما روزه را و تا بزرگ كردانيد خداي را بر آنكه راه نمود شما را بفضل
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي
و تا مكر شما شكر كوييد بر رخصت اين شريعتها كه نهاديم و چون پرسند ترا بندگان من
عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ
از من پس بدرستي من نزديكم بدانستن و شنيدن پاسخ دهم بحاجت دعاي خواننده را چون خواند مرا بقبول رسانم
فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ
پس بايد كه فرمان برند مرا چون ايشان را بطاعت و ايمان خوانم و كروند بمن تا مكر ايشان راه يابند بمصالح دين و دنيا
أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ
مباح كردانيده شد براي شما شب روزه مجامعت با زنان شما
هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ
ايشان از غايت آميزش پوشش اند شما را يا آرامي اند و شما هم از آن جهت پوشش ايد مر ايشان را يا آرامي ايد دانا است خداي
أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ
كه شما بوديد كه نقصان ميكرديد حظ خويشتن را از ثواب بصحبت كردن با زنان در ليالي رمضان پس قبول كرد توبه شما را
وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا
و جرم فرو كذاشت از شما پس اكنون نزديكي كنيد با زنان چه تحريم منسوخ شد و بجوييد آنرا كه
كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ
تقدير كرده باشد خداي تعالي براي شما از فرزند و بخوريد و بياشاميد تا آنكه هويدا شود

وَلِتُكْمِلُوا قرا ابو بكر
وَلِتُكَبِّرُوا بالترقيق ورش
هُدَيكُمْ امال ابن بين بين في رواية ورش
هُدَيكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدَّاعِي قرا ابو عمرو في الوصل باثبات الياء وورش
دَعَانِي اثبات الياء في الوصل ابو عمرو وورش وعن قالون وجهان
وَلْيُومِنُوا بالابدال ورش والسوسي
بِيَ قرا ورش بفتح الياء
نِسَايِكُمْ بالقصر والتسهيل في الوقف حمزة
نِسَائِكُمْ بالمد والتسهيل في الوقف حمزة
نِسَايكُمْ بالحذف في الوقف حمزة
فَلَانَ بالنقل ورش
فَالْاٰنَ سكت خلف وفي رواية خلاد
بَاشِرُوهُنَّ بالترقيق ورش
يَتَبَيَّن لَّكُمْ بالادغام سوسي

... اثبات قرب او بعباد ... سوال جواب ... قوله فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ معني اينست بر كو او امر و نواهي مرا استجابت كنند و طاعت ورزند ... قوله تعالى أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ روايت كرده اند در آغاز اسلام وقت افطار روزه از شام تا كزاردن نماز خفتن يا خوب كردن بود بعد از كزاردن نماز خفتن يا بعد خواب كردن لزوم امساك از اجماع و اكل و شرب روي مينمود شبي امير المومنين عمر بعد كزاردن نماز خفتن بجماع مبتلا كشت غسل كرد و

تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ معني اينست دانسته است خداي بدرستي شما با نفسهاء خويش خيانت ميكنيد و نفسهاء خويش را در شب صيام البته در رنج كاري مي افكنيد قوله فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ
معني اينست خيانت از شما تا بتكشت بعلم خداي جل و علا پيوست پس شما از خيانت مذكور توبه كرديد
و از جماع كردن بعد خواب يا بعد كزاردن نماز خفتن پشيمان شديد پس خداي توبه شما بپذيرفت و جرمه شما
در عفو آورد در آينده حرمت بر كرفت با حلال اين كار افضال كرد قوله فَالْاٰنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا
مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ معني اينست پس اكنون مباشرت كنيد و آنچ نبشته است خداي بر شما آنرا بجوييد

پشيمان و نادمت پيوست كريه كنان پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمد و در مجلس متعلا عذر خواهان در آمد پيغمبر را از امير المومنين عمر رضي الله عنه اين كار عجيب نمود كفت اي ابن خطاب اين كار سزاوار حال تو نبود ناكاه چندي از صحابه
هم بدين بلا مبتلا شده پيش پيغامبر آمدند و همدم امير المومنين عمر شدند در حق ايشان اين آيت نازل كشت و اين نظم بورود پيوست و اين جمله مستانفه است چنانشتي كه چون تيسير افطار در مرض و سفر وارد كشت و عسرت حين
اكل و شرب و جماع بعد كزاردن نماز خفتن تا خواب كردن به ارتفاع نرسيده بود تا آنكه از صحابه بزرك چون عمر و بعضي صحابه ديكر هتك اين حرمت افتاد و اين نوع واقعه صعب زاد چنانستي كه رفع اين عسرت جستند و در وقت
عسرت الصيام في المرض والسفر فما بال عسرة هذه الحرمة التي ابتلينا بها كفت جمله أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ وارد كشت و بر سبيل استيناف بورود پيوست معني اينست حلال كردانيده شد بر مومنان
در شب صيام رسيدن سوي زنان و اين كنايت از جماع كردن و خود در مباشرت آوردنست قوله هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ معني اينست زنان همچو لباس اند مر شما را و شما همچو لباسيد مر زنان را يعني
شما و زنان يكديكر را در كنار ميكيريد و يكديكر را همچو لباس ميباشيد بلكه لباس را بيرون مي اندازيد و خود را يكديكر لباس مي سازيد بچنين حالت باعث بدين كار رست در اينچنين حال صبر از جماع دشوار است مصراع
در چنين حالت طرب با رسايي مشكلست وخلق الانسان ضعيفا اي ضعيفا عن تحمل شهوة الجماع حق سبحانه و تعالى در ضعف بندكان نظر كرد اين كار را از تحريم باحلال آورد قوله عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ

قوله تعالى وكلوا واشربوا حتى يتبين لكم الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر معنى اينست وبخوريد وبياشاميد تا آنكه پيدا شود مر شمارا و ظاهر كردد در چشم شما از ريسمان سياه ريسمان سفيد يعنى سفيدى صبح صادق از سياهى شب جدا شود و يكى از ديكرى در حاسهٔ بصر نمودار كردد و صبح صادق سفيدى است كه در كرانهٔ آسمان معترض نمايد و بعرض پيش آيد بخلاف صبح كاذب كه او سفيدى است بر طريق عمود بطول بر آيد باز محو شود و در تاريكى در آيد بيت صبح صادق كه دم از دل صدق زده ۞ همچو روشن جو نزد و نجما نرا بنمود ۞ صبح كاذب بنمود ار چه فروغى بدروغ ۞ باد مر سو و بلندى شده بودش تا بود

قوله تعالى ثم اتموا الصيام الى الليل معنى اينست تا ظهور صبح صادق مباشرت كنيد و بخوريد و بياشاميد بعد از آن روزه را بر سبيل كمال و تمام ادا كنيد و بدانكه باشارت اين آيت چند مسئله ثابت ميشود و چند حكم بوضوح مى پيوندد يكى آنكه چون جماع تا آخر جزء از شب جايز باشد چاره نبود كه اول جزء از روز با جنابت بود پس جنابت منافى روزه نباشد دوم آنكه صايم را مضمضه و استنشاق منافى صوم نبود زيرا چه چون در اول جزء جنابت باشد لا محاله غسل در روز واقع شود و غسل بى مضمضه و استنشاق نبود سيوم آنكه يافتن مزهٔ چيزى در دهن منافى صوم نبود چه مضمضه مستلزم يافتن مزه اينست منافى صوم نمى پندارند چهارم آنكه چون اداء روزه واجب در روز است لقوله تعالى ثم اتموا الصيام الى الليل پس نيت مقارن ادا بايد پس لازم آيد كه نيت در روز چنانچه مذهب ابو حنيفه است شايد و امام شافعى چون نيت روزه در شب ميكويد و اثبات مذهب خويش بدين وجه مى جويد كه شك نيست عبادت روزه از اول جزء روز بود و مقارنت نيت با اول جزء از روز ممكن نباشد مكر آنكه نيت در شب آرند و آنرا تا روز بر حكم شرع باقى بدارند برين طريق اقتران نيت با اول جزء روزه حكمى بود و اول جزء عبادت با نيت مقرون شود و اكر نيت درست نباشد اول جزء خالى از نيت حقيقى و حكمى شود فاسد افتد و بنا بر فاسد فاسد كردد علماء مذهب ما جواب ميكويند كه مقارنت نيت حقيقى با اول جزء از روز ممكن نيست بضرورت مقارنت نيت حكمى اعتبار بايد كرد و از اقتران حقيقى سوى اقتران حكمى بايد آورد و آن بدو طريق بود و بدو وجه حاصل شود يكى آنكه در شب آرند تا روز باقى بدارند تا نيت در روز قايل شوند و مقرون با اول روز بر وجه اقامت اكثر مقام كل كويند بهر دو طريق در اول جزء اقتران نيت حكمى بود و هيچ جزئى خالى از نيت نباشد

قوله تعالى ولا تباشروهن وانتم عاكفون فى المساجد معنى اينست و زنانرا مباشرت مكنيد درين حالت كه شما معتكف در مساجد باشيد و از آن تقبيل و لمس حكم جماع دارد شرع باعتبار قضاء شهوت اين راهمچو وطى مى پندارد بعضى صحابه در مسجد معتكف مى بودند و در خانه مى رفتند و جماع ميكردند بعد غسل در مسجد مى آمدند براى نهى ايشان اين آيت نازل كشت و عمل ايشان ممنوع شد

قوله تعالى تلك حدود الله فلا تقربوها معنى اينست اينها احكام و حرمت حدود است كه تعين كردهٔ خدا است و تجاوز كردن از آن ناروا است چون حدود تعين شد پس بكرانه حرام نزديك مشويد تا در آن نيايد و بكرانهٔ حلال مرويد تا از آن بيرون آييد و در حرام افتيد چنانچه در حديث پيغمبر عليه السلام و يدع شطر الحلال مخافة ان يقع فى الحرام و اين جمع شده

وَأَنْتُمُو لَعَلَّهُمُو أَمْوَالَكُمُو بَيْنَكُمُو وَأَنْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفى رواية قالون

لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ

براى شما رشتهٔ سفيد كه اول روشنى صبح صادق است از رشتهٔ سياه كه سياهى شب است از

الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ

بامداد پس تمام كزاريد روزه داشتن را تا شب باشتاع اين چيزها و نزديكى مكنيد با زنان بيرون مسجد سفيده دميد

وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ

و حال آنكه شما بنيت اعتكاف و اقامت كرده باشيد در مسجدها جماعت معقد آن احكام كه ذكر كرديم اعتكاف است مواضع منع

اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ

خداى است پس نزديك مشويد بتجاوز از آن همچنان بيان ميكند خداى تعالى دلايل شريعت خود از مخالفت آن

لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۞ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ

براى مردم تا مكر ايشان پرهيزكار باشند و مخوريد مالهاى شمارا

بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ

در ميان شما بى وجه شرع از خيانت و غصب و شرب و قمار و ميندازيد كار آن مالها را و حكومت در آن با حاكمان

لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ

تا بخوريد بتحاكم بعضى را از مالهاى مردم بكواهى دروغ يا بسوكند دروغ

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۞ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ

و حال آنكه شما ميدانيد بدى آن كار را مى پرسند ترا از احوال ماههاى نو بكوى از زيادتى و نقصان آن و وجه حكمت در آن

هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ

آن ماههاى نو نشانهاست مردمانرا و حج را و نيست نيكويى بانكه

قالون

الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ — سكت خلف وفى رواية خلاد

الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ — بالنقل ورش

الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ — سكت خلف وفى رواية خلاد

الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ — بالنقل ورش

تُبَاشِرُوهُنَّ — بالترقيق ورش

آيَاتِهِ — لورش ثلثة اوجه

ركوع

لِلنَّاسِ — بالامالة دورى

وَلَا تَأْكُلُوا — بالابدال ورش والسوسى

مِنْ أَمْوَالِ — سكت خلف فى رواية

مِنْ أَمْوَالِ — بالنقل ورش

بِالْإِثْمِ — سكت خلف وفى رواية خلاد

بِالْإِثْمِ — بالنقل ورش

عَنِ الْأَهِلَّةِ — سكت خلف وفى رواية خلاد

عَنِ الْأَهِلَّةِ — بالنقل ورش

لِلنَّاسِ — امالة دورى

الْبِرُّ — بالترقيق ورش

حلال و حرام را كه بالا رفته و ذكر آن پيشتر ازين كذشته قوله كذلك يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون معنى اينست بيانى همچو بيان مذكور در وضوح و ظهور بيان ميكند خدا براى منفعت شما تا شما تقوى ورزيد و از تجاوز حدود خدا بپرهيزيد قوله ولا تأكلوا اموالكم بينكم بالباطل وتدلوا بها الى الحكام لتأكلوا فريقا من اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون معنى اينست و در شهر ماه رمضان نخوريد و نياشاميد و اموال مسلمانانرا ميان خويش بباطل مخوريد يعنى بوجهى كه از جهت دين جايز نيست و از جهت شرع در شان او منع است چون كرفتن مال بغصب يا بدزدى يا برشوت يا بخيانت چون خيانت در مال يتيم يا وصيت يا در توليت و ساير اموال امانات و با كتساب خبيثه همچو كسب زانيه و نايحه و مغانيه و اموال مسلمانانرا بسوى حاكمان ما نيندازيد تا مال مردمانرا بخصب نابوده از آن خويش سازيد يا بخوريد بعضى از مالها مردمان بإثم يعنى بكارى كه موجب بزه كاريست و عملى كه مستوجب بد كرداريست چنانچه متخاصمين حكام را بشهود دروغ و رشوت دهند و دل بر اثبات باطل يا ابطال حق نهند مدعى دعوى باطله كند و بينهٔ كاذبه بكذرانند و مدعى عليه با انكار باطل پيش آيد و بر سوكند دروغ دليرى نمايد و حال اينست كه شما ميدانيد كه بر باطل ميد ايد بكذب و بخن نابوده تا ميليد اكرچه بصورت حق تصوير ميكنيد و از دعوى بحجت و دفع بر صورت شريعت دم ميزنيد شما ميدانيد كه چه ميكنيد و خود را در كدام ورطه مى افكنيد و توان بود كه معنى چنين كويند درين حال كه عقوبت خوردن مال مردمان بباطل و عذا

كه درحق اين طايفه حاصلست ميدانيد وآيات واحاديث كه درين باب واردست ميخوانيد وكناه كردن با دانستن شنيع وقبيح تر بود از كناه كردن كه ندانسته باشد در تفسير آمده است مردي برمردي
دعوي زميني كرد مدعا عليه انكار آورد مدعي كفت كواه ندارم تا پيش پيغمبر عليه الصلوة والسلام حاضر آرم پيغمبر صلي الله عليه وسلم كفت منكر را سوكند آيد مدعي كفت اين شخص مال
من ببرد وبر سوكند دروغ دليري نمايد پيغمبر كفت جز اين ترا نمي رسد وبر توي غير اين متوجه نميشود پيغامبر سوكند داد سوكند خورد قضيه بر حكم شرع بحكم پيوست در شان او اين آيت نازل
كشت روايت كرده اند مدعي عليه مذكور توبه كرد وزمين مذكور بمدعي مذكور رسپرد وحاصل زمين مذكور كه برداشته بود دل برتاوان آن نهاد زمين ديكر داشت بدل آن داد قوله
يسئلونك عن الاهلة روايت كرده اند از پيغمبر صلي الله عليه وسلم بعضي صحابه سوال كردند ومسالتي كه مهم نبود درخواهش آوردند كفتند از چيست كه ماه نو باريك پيدا شود وهمچو
ريسمان ظاهر كردد پس افزوني كيرد تا آنكه كمال پذيرد بعد از آن اندك اندك كم نمايد از كمال بنقصان آيد تا آنكه چنانچه اول پيدا شده بود همچنان كردد باز همچو ريسمان باريك شود

لعلكمو يقاتلونكمو واقتلوهمو ثقفتموهمو واخرجوهمو
اخرجوكمو تقاتلوهمو يقاتلوكمو قاتلوكمو قرا ابن كثير بالصلة في رواية

تأتوا البيوت من ظهورها ولكن البر من اتقى
آييد بخانها در وقت احرام از پس آن خانها وليكن نيكويي نيكي آنكس است كه بپرهيزد از بدي

وأتوا البيوت من أبوابها واتقوا الله لعلكم
وبياييد بخانها از درهاي آن وبترسيد از خداي وطاعت نماييد تا مكر شما

تفلحون ۞ وقاتلوا في سبيل الله الذين
رستكاري يابيد وكارزار كنيد در راه دين خداي تعالي براي اعزاز دين واعلاء ناس با آنانكه

يقاتلونكم ولا تعتدوا إن الله لا يحب
كارزار كنند با شما واز حد تجاوز مكنيد يعني در حرم ابتدا بقتال مكنيد باعهد شكنيد بدرستي خداي تعالي دوست ندارد

المعتدين ۞ واقتلوهم حيث ثقفتموهم
از حد تجاوز كنندكان را وبكشيد ايشان را هر كجا بيابيد ايشان را در حل وحرام در ماه حرام وغيره

وأخرجوهم من حيث أخرجوكم والفتنة
وبيرون كنيد ايشان را از آنجا كه بيرون كردند شما را يعني مكه وشرك ايشان وتعذيب ايشان مسلمانان را

أشد من القتل ولا تقاتلوهم عند المسجد
سخت ترست از كشتن شما ايشان را وكارزار مكنيد با ايشان نزد مسجد

الحرام حتى يقاتلوكم فيه فإن قاتلوكم
حرام تا آنكاه كه آغاز كارزار كنند با شما در آن مسجد پس اكر كارزار كنند با شما در حرم

فاقتلوهم كذلك جزاء الكافرين ۞
پس بكشيد ايشان را همچنانست باداش ومكافات ناكرويدكان بخداي تعالي

تأتوا بالابدال ورش والسوسي
البيوت قرا ابو بكر وقالون وابن عامر وحمزة والكسائي وابن كثير
ولكن البر قرا ابن عامر ونافع بتخفيف النون ورفع الراء
من اتقي الامالة المحضة حمزة والكسائي
وأتوا بالابدال ورش والسوسي
البيوت قرا ابو بكر وقالون وابن عامر وحمزة والكسائي وابن كثير
من ابوابها سكت خلف في رواية
من ابوابها بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
حيث ثقفتموهم قرا بالادغام السوسي
ولا تقتلوهم قرا حمزة والكسائي
حتى يقتلوكم قرا حمزة والكسائي
فان قتلوكم قرا حمزة والكسائي

معني اينست كارزار كنيد با ايشان هر جا كه بيابيد وبكيريد وبر كشتن ايشان قادر شويد وايشان را از آنجا كه شما را بيرون كردند يعني از مكه بيرون كنيد درين آيت وعده فتح مكه شد وبشارت حصول آن آمد پيغمبر عليه السلام بعد فتح عمل بدين آيت كرد وكساني كه از مشركان مكه ايمان نياوردند وتصديق نكردند از مكه بيرون آورد بيرون كردن از وطن كه موجب متاع ومحن ومستوجب شدايد ومشاق ومشتمل بر خطر خطير فراق وسبب بعد از اوطان ومقتضي فرقت اخوان

الكافرين الكافرين
بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي امال بين بين ورش

از پس پشت خانها كه اختيار كرده ايد مكنيد واز خداي بترسيد واز عمل بي فايده بپرهيزيد تا رستكار شويد قوله وقاتلوا في سبيل الله الذين يقاتلونكم معني اينست وكارزار كنيد در راه رضاي خدا
تعالي يعني در اعلاء كلمه دين واظهار سيد المرسلين با كساني كه با شما كارزار ميكنند وقدم در محاربه شما مي زنند اين اول آيتي است كه بر پيغمبر عليه الصلوة والسلام در باب قتال نازل شد ودر طلب جهاد باكفار
فرود آمد بعد نزول اين آيت پيغمبر عليه الصلوة والسلام با كساني كه بداءت بقتال ميكردند جهاد كرده وبامر خداي عز وجل خود را ويار آن را در جهاد آورده بغير بدايت كفار قتال نميكرد ودل برين كار جز بر حق
دفع نمي آورد بعد اين آيت قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله نازل كشت باطلاق اين آيت تقييد آيت سابق بنسخ پيوست قوله ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين معني اينست واز حد مكذريد ودر قتال از
قاعده مشروع تجاوز مكنيد وبر وجه نامشروع در مقاتله مه افتيد وغير محارب از جون زنان وصبيان وامثال ايشان مكشيد وكشتكان را مثله مكنيد دست ويا مبريد واعضاء ايشان چون كوش وبيني وغير آن فرو مه
بدرستي كه خداي دوست ندارد كساني را كه از حد تجاوز كنند وخود را در تعدي وظلم اكنند قوله واقتلوهم حيث ثقفتموهم واخرجوهم من حيث اخرجوكم والفتنة اشد من القتل

وابتلاء حزن ودرد وبلاء تحمل کرم و ... سفر قطعه از سقرست علی الخصوص سفر اخراج که بی سابقه استعداد سفرست سخت تر از کشتن باشد وبالاترا مرد بود شعر الموت ساعة ... وعذاب الفراق للحي باق بعضی فتنه عبارت از عذاب آخرت دارند وبعضی بلاء ومحنت دنیا که نزود وملامرشود بندارند کفته اند چیزی که بسبب او مرگ خواهند واز شر او بمرگ پناه خواهند داشت که سخت تر از مرگ باشد وصعب تر از موت بود شك نیست که فتنه اخراج آزین بابست سخت تر خواندن او از قتل صوابست قوله ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه معنی اینست وبا ایشان نزدیك مسجد حرام یعنی در حرم قتال مکنید وخود را بدایت کردن در قتال حرم در حرام میفکنید قوله فان قاتلوکم فاقتلوهم معنی اینست پس اکر قتال کنند ایشان با شما در حرم پس بکشید ایشان را در حرم چنانچه توانید وا زجهت حرمت حرم از دفع کردن ایشان و شمشیر زدن بازنمانید قوله کذلك جزاء الکافرین معنی اینست مثل جزاء مذکور وسزاء مسطور جزاء ناکروندکان بود وسزاء کفر و رزندکان باشد قوله فان انتهوا فان الله غفور رحیم معنی اینست پس اکر کافران از کفر وان قتال با مسلمانان بایمان آوردن ومسلمانان کشتن بازمانند خود را از عقوبت وعذاب خدای برهانند زیرا که بدرستی خدای آمرزنده است خطایا آمرزد وبخشاینده است عطایا بخشد و ...

وَقَاتِلُوهُمُو عَلَيْكُمُو عَلَيْكُمْ ۔ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ

بِأَيْدِيكُمُو إِلَى — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قَالُونُ

فِتْنَةٌ وَيَكُونَ — مدغما بغير الغنة خلف

فَمَنِ اعْتَدَى — امال الياء بين بين ورش

فَمَنِ اعْتَدَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

عَلَيْهِي — بالاشباع ابن كثير

مَا اعْتَدَى — امال الياء بين بين في رواية ورش وبالامالة المحضة حمزة والكسائي

بِأَيْدِيكُمُ إِلَى — سكت خلف في رواية

وَأَحْسِنُوا — في الوقف بالتسهيل في رواية حمزة

فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَقَاتِلُوهُمْ
پس اگر باز ایستند از شرك — پس بدرستی خدای آمرزکارست — مهربان — وکارزار کنید با ایشان
وحرب وایذاء رسول الله وصحابه وایمان آرند

حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ ط
تا آنگاه که نباشد — هیچ شرکی یعنی نامسلمان شوند — وباشد — فرمان برداری مر خدای را

فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ۝
پس اگر باز ایستند از کفر وکارزار — پس هیچ جزای ستم نیست مگر بر ستمکاران

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ
این ماه حرام که آمدید بمکه — بدل آن ماه حرام است که شما را منع کردند — وحرمتها یعنی حرمت حرم واحرام وشهر حرام

قِصَاصٌ ط فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ ج فَاعْتَدُوا
مساوات است در آن — پس هر که ستم کند — بر شما — ستم کنید

عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ
بر او — بمانند — آنچه ستم کرده باشد — بر شما — وبترسید — از خدای تعالی

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝ وَأَنْفِقُوا فِي
وبدانید — که — خدای تعالی — با پرهیزکارانست ویار وناصر ایشانست — وصرف کنید مال را در

سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ج صلے
طلب رضای خدای تعالی وطاعت او — ومیندازید — نفسهای خود را — در معرض هلاك بترك نفقه در راه خدای که دشمن مسلط شود یا باسراف وتضییع وجه معاش — از جهاد وغیره

وَأَحْسِنُوا ج إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝
ونیکویی کنید — که خدای تعالی — دوست دارد نیکوکاران را

[illegible]

... مال خود را در راه رضای خدا از استعداد جهاد وغزا واز خرید اسپان واسلحه از تیر وکمان وتیغ ونیزه وزره وجز آن وخرج مدت جهاد وعلف دواب ...

حدیبیه نزول فرمود وآن در ماه ذی القعده که از شهر حرامست بود کفار از در آمدن مانع شدند آهنك قتال کردند یکماه در حدیبیه توقف کرد بعد از آن اقتضاء مصلحت بر صلح آورد چنانچه قصه آن کذشته ومشرح بالارقه ودر صلحنامه نبشته بودند که در سال آینده یعنی سال هفتم از هجرت پیغامبر باید خالی کردن مکه فرماید وایشان مکه خالی کنند پیغامبر را در آمدن وعمره بجا آوردن دستوری دهند پیغمبر در مکه در آید آنچه خواهد از عمره وجز آن ادا نماید چون هفتم سال از هجرت که دوم سال از سال نزول حدیبیه بود بر حکم وعده کافران سوی مکه متوجه کشت وبطلب وسعی پیوست چون ماه ذی القعده آمد یاران کفتند اکر کافران وعده خویش را وفا نکنند وبقتال پیش آیند در ماه ذی القعده قتال چکونه شود همان حال که پارسال حاصل شد پیش آید این آیت در بیان آنکه اکر کفار وفاء وعده نکنند وامسال نیز از مکه مانع شوند ومخالفت نمایند وبقتال پیش آیند اکر ذی القعده شهر حرامست وحرم مکان با احترامست قتال کنید وا زحرمت مکان وزمان مه اندیشید قوله والحرمات قصاص معنی اینست یا مرتکب حرام مثل آنچه او کرده است بکنید وبمعامله که پیش آمده است پیش آیید چنانکه اکر ...

ازاسب واستر وساخته کردن غازیان ودادن نفقه ایشان قوله وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ معنی اینست ونفسهاء خویش رابدستهای خویش بسوی هلاک میفکنید برین که مال
دراسب وسلاح خرج نکنید پیاده وبی سلاح درجنگ درآیید خود رابدست خویش هلاک کرده باشید یا بدین که درجهاد بیرون نیایید وجبانت وغردلی وسستی نمایید کفار قوی شوند وشمارا درهلاک
افکنند یا خودرا درهلاکه مه اندازید بدین که مال باسراف خرج کنید وخودرا فقیر سازید از تحصیل اسباب جهاد بازمانید وبی استعداد جهاد نتوانید دشمنان قوت پدیرند دنبال شما گیرند
جرات نمایند وغالب آیند یا بدرآمدن درمحلهاء خطر بی گمان ظفر که درآن اعلاء کلمه کفر باشد وفخر کفار بود که کفار گویند مسلمانی چنین دلاور را بستیم یا اینچنین مرد دلیر را که
چون شیر حمله کرده بود کشتیم وَأَحْسِنُوا معنی اینست ونیکوی کنید درحق فقیران وبی توشه شدگان لشکر وپیاده شدگان دلاور من جهة غازیا فقد غزا یعنی هرکه غازی را یاری
کند باسبی وخرجی درغزا باوی شریک بود قوله إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ معنی اینست بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد نیکویی کنندگانرا واعمال نیک آرندگانرا ومفعول
المحسنین را حذف کرد محسن به ومحسن الیه وازجهت تعمیم واختصار درذکر نیاورد یعنی هرچه دهد وهرکرا دهد محبوب خدا تبارک وتعالی شود قوله وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ معنی اینست واداکنید حج وعمره را برصفت کمال وتمام بامراعات شرا ومحافظت احکام برای خدای عز وجل خالی ازخلل عاری ازکسل جامع شرایط وارکان بری ازفتور ونقصان بخلوص نیت واخلاص طویت وبعضی گویند تمام حج وعمره آنست که زاد وراحله ازوجه حلال باشد مشوب بشایبه حرمت نبود وبعضی گویند تمام حج وعمره آن بود که باقصد تجارتی وطلب زوجه ونیت دیگر مخلوط نگردد وبعضی گویند تمام حج وعمره آن بود که احرام ازموطن اهل خویش بندد قوله فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ معنی اینست پس اگر شما ازحج محصر شوید وبمانعی چون امراض ودشمنان وجنس وجز آن ممنوع گردید پس آنچ آسان بود ازهدی درمکه بفرستید وبذبح کردن آن درحرام امر کنید یا گویند واجب است بر شما آنچ آسان بود وبه آسانی دست دهد ازهدی یعنی شتری یا گاوی یا گوسپندی که برای ذبح درمکه بفرستید وچون آنجا برسد قربانی کنید واین را دم احصار گویند وبعد ازآن از احرام بیرون آمدن جویند وچون احصار محروم الوقوع نیست آن استعمال کرد لیکن چون اسباب بسیار دارد ازجهت قوت اسباب همچو واقع داشت فعل ماضی آورد ونزدیک امام مالک حکم احصار مخصوص بدشمن است واین درکتب مالکیه مبرهن است قوله وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ معنی اینست وسرهاء خویش را متراشید وازاحرام بیرون مه آیید تا آنکه قربانی درمقام خویش یعنی حرم که موضع ذبح اوست برسد ودرحرم مذبوح گردد این حکم درهدی احصار بیان کرده شده لیکن توقف تحلق بر ذبح هدی هدی حکمی عام است ودرهر هدی آمده واگر ولا تحلقوا رؤسکم عطف برجزا نبود بلکه عطف برمضمون جمله شرطیه باشد این آیت مطلق بود موافق اطلاق حکم مذکور شود

أُحْصِرتُمو رُؤُسَكُمو مِنكُمو أَمِنتُمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ ج فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ
وتمام کرداینید ارکان وشرایط حج وعمره را برای رضای خدای تعالی پس اگر بازداشته شوید بسبب عدو یا مرض یا هرمانعی پس برشما بود آنچه دست دهد وآسان بود چون خواهید

مِنَ الْهَدْيِ ج وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ
از قربان شتر وگاو وگوسفند ومسترید بجهت حلال شدن ای محصران سرهای شمارا تا که رسد قربانی بجای کشتن او

مَحِلَّهُ ط فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن
پس هرکه باشد ازشما بیمار ازمحصر یا غیر محصر وخواهد که حلال شود یا بدو بود رنجی از

رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ط
سر او مانند جراحتی ومحلوق محتاج بود پس بدو بود بدلی از روزه سه روزه یا طعام شش مسکین هریک را نصف صاعی یا قربانی

فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ
پس چون ایمن باشید ازخوف ودرست شوید ازبیماری قضا کنید پس هرکه آسایش یابد پس ثواب وعزت تقرب بعمره تا وقت حج پس بر وباد آنچه دست دهد

مِنَ الْهَدْيِ ج فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي
از قربانی پس هرکه نیابد ثمن هدی پس بر وبود روزه سه روز پیش از روز نحر پیوسته وگسسته هر دو روا بود در

الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ ط تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ط
ایام احرام حج یا درماههای حج میان احرام عمره واحرام حج وهفت روز چون بازگردید باوطن یا فارغ شوید از اعمال حج مجموع آن روزها ده است تمام

ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ
آنچه گفتیم از قربان وبدل یا تمتع مرآنکس راست که نباشد کسان او متوطن مسجد

الْحَرَامِ ط وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
حرام یا که میان ایشان وحرم بیش ازمسافت قصر بود یا آنکه از اهل مواقیت باشد وبترسید ازخدای درمحافظت حدود واوامر ونواهی او وبدانید که خدای تعالی سخت

فَإِنْ أُحْصِرتُمْ
سكت خلف في رواية
فَإِنُ أُحْصِرتُمْ
بالنقل ورش
رُؤُسَكُمْ
لورش ثلثة اوجه
مَرِيضًا أَوْ
سكت خلف في رواية
مَرِيضًا أَوْ
بالنقل ورش
مِن رَّاسِهِ
قرا بالابدال السوسي
صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ
بالنقل فيهما ورش
صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ
بالسكت فيهما خلف في رواية
وَسَبْعَةٍ إِذَا
بالنقل ورش
وَسَبْعَةٍ إِذَا
سكت خلف في رواية
كَامِلَةٌ
بالامالة الكسائي
يَكُنْ أَهْلُهُ
سكت خلف في رواية
يَكُن اَهْلُهُ
بالنقل ورش

تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ معنی اینست پس کسی که هدی را یعنی شتری وگاوی وگوسپندی را برای قربانی نیابد واجب بود که صیام سه روز درایام حج وهفت روز بعد آن که آن مجموع ده روز کامل است دریابد قوله ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ معنی اینست آن یعنی متعه مرکسی راست که اهل او درمکه حاضر نه اند مسافران اند چه متعه وقران نزدیک ابو حنیفه مخصوص بافاقی بود متوطنان مکه را نباشد ونزدیک امام شافعی ذلك اشارت برحکم مذکور یعنی وجوب هدی وصیام باشد

قوله فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ معنی اینست پس هرکه باشد از شما ای محصران
مریضی که بحلق محتاج بود یا دروی بحوی از بحهاء سر چون جراحت وشپش ومانند آن باشد چون سر خویش را بابا عذار مذکور حلق کند پس بروی فدیه ازصیام یا ازطعام یا قربانی لازم بود صیام سه روز
شعین یا طعام قدر صدقه فطر مر شش مسکین واگر قربانی اختیار افتد گوسپندی ذبح کند قوله فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ معنی اینست پس هرکه
باداء عمره برخورداری گیرد وهم درآن سفر پیش ازبازگشتن وطن خویش سوی حج قصد کند ممتع بود پس بروی آنچ آسان است ازهدی یعنی ازگاو وگوسفند وشتر لازم شود واین دم
تمتع است وآن نزدیک امام شافعی دم جبانت گویند وبدو چیز نقصان آوردن حج وعمره درسفر واحد وعدم انفراد هریکی بسفری علاحده جویند ودم مذکور نزدیک ابو حنیفه رحمه الله دم
قربت بود ناسک را خوردن ازو روا باشد وامام شافعی خوردن این جنایت دارد ناسک را خوردن ازآن سند ارد قوله فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ

بشارت بر متمتع نبود و نزدیك او اهل مکّه را تمتع وقِران بود لیکن هدی و صیام بباشد برین وجه معنی چنین آید آن یعنی هدی وصیام مر کسی راست که او حاضران مسجد حرام اند وافاقیانند قوله وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ معنی اینست وازخدای بترسید واز عذاب او بپرهیزید وبدانید بدرستی که خدای سخت عذاب وشدیداست عِقاب او قوله اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ معنی اینست وقت حج ماههاء معلوم است واز اشهر مذکوره برسبیل تغلیب شوال وذی القعده وعشر ذی الحجه مفهوم است چنانچه در عمران آمده ودر قسم آن معلوم شد نزدیك امام اعظم وقت حج دو عید وآنچه میان دو عید ست بود اوّل وقت حج فطر وآخر وقت عید اضحی باشد امام شافعی وقت حج تا شب عید اضحی دارد عید اضحی داخل وقت حج نمی پندارد معنی اینست حج را دو رکن است اول وقوف بر عرفات وآن موقت بدر آمدن وقت ظهر روز عرفه تا بیرون آمدن وقت عشاء شب عید شب مقدر بد وماه وده روز مذکور نیست ورکن دو طواف زیادت است وآن موقت بوقت مذکور نبود بعد روز عید نیز رواست قوله فَمَنْ فَرَضَ فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ معنی اینست پس هرکه درین اشهر بر نفس خود حج فرض کند یعنی احرام بندد ودر حج شارع شود پس نیست جماع وفحش وفاسق شدن بارتکاب معاصی وچون یکدیگر را دشنام دادن ویکدیگر را لقب بنها دن وغیبت گفتن وسخن چینی کردن ومجادله کردن یعنی در حج ستیهش کردن با مکاریان وهمراهان وخادمان زیرا چه این چیزها در همه وقت زشت است خصوصا در وقت حج که متضمن هجر اوطان وتشبیه بمردگان است شك نیست در اینچنین وقت زشت تر باشد وقبیح تر بود ذکر حج بالا گذشته است در فی الحج محل ضمیر بود لیکن از جهت تصریح بعلت حرمت امور مذکوره وضع مظهر موضع مضمر یا تعظیم قوله وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللّٰهُ معنی اینست وآنچه از نیکی بکنید واز نیکوکاری پیدا آرید آنرا خدای بداند وجزا دادن آن تواند قوله وَتَزَوَّدُوا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی وبعضی گویند این آیت وارد است در شان حاجیانی که توشه نمیگرفتند در راه حج بی توشه میرفتند دعوی توکل میکردند برای قوت روی سوی یفعا آوردند برین وجه زاد مذکور زاد راه حج است که متضمن اتقا از سوال بود ومراد از فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی تقوی از سوال باشد وتاکید او از جهت تقدیم ملوح است قوله وَاتَّقُونِ یَا اُولِی الْاَلْبَابِ معنی اینست ای اصحاب عقول از من بترسید وتقوی ورزید واز عذاب وعقاب پرهیزید که عقل تقوی پسندد وعاقل جز پرهیزکاری دل ننهد قوله لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّکُمْ روایت کرده اند بعضی از عرب تجارت واجارت در حج نمی پسندیدند وحجی را که مخلوط با تجارت واجارت باشد مبرور نمی دیدند وحج تاجر ومکاری واجیر معتبر نمی داشتند بلکه در غلط عادت با عبادت اثم وجناح می پنداشتند در شان ایشان این آیت نازل گشت واین امور تجویز بنموده است معنی اینست نیست بر شما برنج گاری در جستن شما تا بسبب جستن در شما در نیستی نیکی ونیکوکاری عطایی را از پروردگار وفضلی از کرم کردگار را نفع تجارت واجارات یعنی تحصیل غنا بغنایم جهاد وغزا

علیکم أفضتم کنتم قرأ ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

رکوع

اَلْعِقَابِ ۞ اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَّعْلُومٰتٌ ج فَمَنْ فَرَضَ
عقوبت است ۞ وقت حج ماههای دانسته است شوال وذی القعده وعشری از ذی الحجه نه روز وشبی پس هرکه لازم کرد اندر نفس خود

فِیهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِی
درین ماهها حج را پس هیچ مباشرت نیست ونه هیچ معصیت ونه هیچ مخاصمت در

الْحَجِّ ط وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَّعْلَمْهُ اللّٰهُ ط وَتَزَوَّدُوْا
حج باحرام وتلبیه وآنچه کنید از نیکی داند آنرا خدای تعالی وتوشه بردارید یعنی تقوی را ره آخرت یا راح تا عبادات

فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی ز وَاتَّقُوْنِ یٰٓاُولِی الْاَلْبَا
که بدرستی بهتر توشه پرهیزکاریست وبترسید از من ای خداوندان خردها

لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَبْتَغُوْا فَضْلًا مِّنْ رَّبِّکُمْ ج
نیست بر شما هیچ رنج در جستن نیکی در رسانکه بجوئید افزونی در بازار تجارت در حج از پروردگار شما

فَاِذَآ اَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفٰتٍ فَاذْکُرُوا اللّٰهَ
پس چون روید بانبوهی وشتاب سوی مزدلفه از عرفات پس یاد کنید خدایرا بتلبیه ودعا

عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ ص وَاذْکُرُوْهُ کَمَا هَدٰىکُمْ ج
نزد مشعر حرام وآن کوهیست نزدیك مزدلفه که مردم آنجا وقوف مزدلفه آرند ویاد کنید اورا چنانچه راه نمود شما را بدان

وَاِنْ کُنْتُمْ مِّنْ قَبْلِهٖ لَمِنَ الضَّآلِّیْنَ ۞
وبدرستی بودید شما از آن پیش مرآینه از اهل جاهلان بامور شریعت ومناسك حج

ثُمَّ اَفِیْضُوْا مِنْ حَیْثُ اَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ ط
پس باید که باشد افاضت شما از آنجا که هست افاضت مردم دیگر وآمرزش خواهید از خدای تعالی

رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ بالرفع فیهما ابن کثیر وابو عمرو
خَیْرٍ یَّعْلَمْهُ مدغما بغیر الغنة خلف
خَیْرٍ بالترقیق ورش
التَّقْوٰی امالة بین بین ورش في
التَّقْوٰی بالامالة المحضة حمزة والکسائي
وَاتَّقُوْنِیْ بالیاء الوصل ابو عمرو
اُولِی الْاَلْبَابِ سکت خلف وفي روایة خلاد
اُولِی الْاَلْبَابِ بالنقل ورش وبالوقف
جُنَاحُ اَنْ سکت خلف في روایة
جُنَاحُ اَنْ بالنقل ورش

یعنی از عرفات نزد مزدلفه
وَاذْکُرُوْهُوْ هَدٰىکُمْ هُدٰیکُمْ وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ
قرأ بالاشباع ابن کثیر · امال بین بین ورش · بالامالة المحضة حمزة والکسائي · بالترقیق ورش

قوله فَاِذَآ اَفَضْتُمْ مِّنْ عَرَفٰتٍ فَاذْکُرُوا اللّٰهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ معنی اینست پس چون از عرفات بعد وقوف که رکنی است از دو رکن حج باز گردید خدای را بتلبیه وتسبیح وتهلیل وتحمید وتکبیر وتقدیس وتمجید نزدیك مشعر حرام یعنی مزدلفه یاد آرید ومزدلفه را مشعر گویند زیرا چه موضع شعور است جای دانستن مناسك حج که مبرور است واو موصوف بمشعر حرام است زیرا چه مکانی با احترام است واورا مزدلفه نیز خوانند مقام ازدلاف وقربت خوانند روایت کرده اند آدم صلوات الله علیه وحوا رضی الله عنها چون از بهشت در زمین افتادند مدتی از یکدیگر جدا بودند در عرفات یکدیگر را شناختند ازین جهت عرفات گویند ودر مزدلفه میان ایشان قرب حاصل گشت هریکی بدیگری پیوست مقام قربت واز دلاف باشد سزاوار اسم مزدلفه بود وتواند بود که آن کوهها را مزدلفه گویند ازین جهت که مردان خدای در آن کوهها تقرب با ثار فضل خدای جویند قوله وَاذْکُرُوْهُ کَمَا هَدٰىکُمْ معنی اینست وخدای را یاد کنید ودل وزبان در یاد حق آرید بصدق وحق ذکر محقق همچو راه نمودن خدای بدین حق وهدی یاد کنید ویاد کنید خدا را همچو یاد کردنی که رهنمونی کرده است شما را سوی آن وارد وارشاد کرده است بدان از کمیت وکیفیت مقارنت با اخلاص وخلوص عبودیت وآن احکامی که بیان کرده است که چون در مزدلفه برسید مغرب وعشا را در وقت عشا با جماعت بگزارید وچون صبح روز نحر بدمد نماز بامداد در تاریکی بیارید

فَقَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ

وَمِنْهُمْ لَهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ

بدرستی خدای تعالی آمرزکارست مهربان پس چون تمام کنید عبادت شما را در حج

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ

پس یاد کنید خدایرا چون یاد کردن شما پدران شما را بمفاخر و فضایل

أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا

یا چون قوی تر یاد کردن پس از مردمانست کسی که میگوید ای پروردگار ما

آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ

بده ما را هر آنچه باشد درین جهان خاصه و نیست اورا در آن جهان هیچ نصیبی چه همت شان مقصور بر دنیا ست

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

و از ایشانست کسی که میگوید ای پروردگار ما بده ما را درین جهان صحت و کفاف و توفیق علم و عمل

وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ

و در آن جهان ثواب و مغفرت و نگاه دار ما را از عذاب آتش دوزخ

أُولَٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ

آنان که این دعا کنند یعنی مر ایشانراست بهره از آنچه کار کردند و خدای تعالی زود

نصف الجزو

الْحِسَابِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ

شمار است خلایق را و یاد کنید خدایرا بتکبیر در عقب صلوات و رمی جمرات در روزهای شمرده یعنی ایام تشریق

فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ

پس هر که شتاب نماید برفتن از منی در دو روز ... نیست هیچ بزه برو و هر که باز پس ماند

انکم الیه قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

فلا اثم علیه لمن اتقی واتقوا الله واعلموا انکم
پس نیست بزه بر وی آنکس را که پرهیزکار باشد و بترسید از خدای در باب قیع عمر و بدانید که شما

الیه تحشرون ۞ ومن الناس من یعجبک
سوی حکم او گرد آرند شمارا پس جزا دهد شمارا در اعمال و از مردمان است کسی که بشگفت آورد ترا

قوله في الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما في
گفتار او در باب زندگانی این جهان و گواه می‌آورد خدای را بر آنچه در

قلبه وهو الد الخصام ۞ واذا تولی سعی في
دل اوست و حال آنکه او سخت است در خصومت و چون غایب شود از نظر تو شتابد در

الارض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل
زمین تا تباهی کند در آن و هلاک گرداند کشت زار را و نتاج چهارپا را

والله لا یحب الفساد ۞ واذا قیل له اتق الله
و خدای تعالی دوست ندارد تباهی را و چون گویند مر او را بترس از خدای

اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم ولبئس المهاد
باعث شود او را تکبر و حمیت بر بزه کاری پس کافیست او را دوزخ برای جزا و هر آینه بد گستردنی است آن

ومن الناس من یشري نفسه ابتغاء مرضات
و از مردمان است کسی که می‌فروشد خود را برای جستن خشنودی

الله والله رءوف بالعباد ۞ یا ایها الذین
خدای تعالی و خدای مهربانست به بندگان ای آنکسان که

علیهی — قرأ بالاشباع ابن کثیر
اتقی — امالة بین بین في روایة ورش
اتقی — بالامالة المحضة حمزة والکسائي
انکم الیه — سکت خلف في روایة
الیهی — قرأ بالاشباع ابن کثیر
الناس — بالامالة دوري
من یعجبک — مدغما غیر الغنة خلف
یعجبک قوله — قرأ بالادغام سوسي
الدنیا — امالة بین بین ابو عمرو في روایة ورش
الدنیا — بالامالة المحضة حمزة والکسائي
وهو الد — باسکان الهاء قالون وابو عمرو والکسائي

تولی سعی في الارض الارض قیل
قیل له بالاثم ولبئس الناس من یشري

مرضات الله رءوف بالعباد

اهل مکه او را مبارز و دلاور می پنداشت مکیان در پی او شتافتند و او را با جماعتی که برابر او بود در راه یافتند از مصاحبان او بعضی را بکشتند او بر بلندی بر آمد و با ایشان در مقالت در آمد گفت کلمهٔ اسلام که گفته ام
از آن نخواهم گشت و از دینی که اختیار کرده ام نخواهم افتاد صد تیر در ترکش دارم و دست بر کمان نی آرم هر تیری که خواهم انداخت یک تن را از شما بیجان خواهم ساخت از کشتن من شما را چه فایده و از رفتن
من شما را چه گزند آید مالی که در خانه دارم نشان دهم و مکان آن گویم بستانید مرا از رفتن بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم باز مدارید ایشان دل‌آسا یاد کردند و او را گذاشتند در مکه رفتند مال در محلی که نشان کرده
بود یافتند پیش از آنکه صهیب در مدینه برسید این آیت بر پیغمبر علیه السلام نازل شد و این قصه بوی رسید و بروایت دیگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیت مذکوره یاران را رسانید قصهٔ صهیب بر ایشان روشن گردانید
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه روی بر استقبال او نهاد پیش از رسیدن او در مدینه او را بشارت ربحت فی تجارتک داد صهیب بمرتبه رسید که او را بمدیح نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه
کشد و بعضی گویند این آیت در حق عامهٔ مؤمنان است که خود را در کار خدای بسپارند و دل بر عوض ثواب آخرت بگمارند چنانکه جای دیگر گفته ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة بر وجه اول معنی اینست و بعضی از مردمان کسانی اند که نفس خود را بدادن مال از دست کفار باز خرند و در جستن خشنودی خدا سپرند و بر وجه دوم معنی اینست و بعضی از

لکمو زللتمو اتیناهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا
ایمان آوردید در آیید در انقیاد و طاعت همه و متابعت منمایید
خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ
گامهای دیو را بدرستی او مر شما را دشمنیست هویدا
فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا
پس اگر بلغزید قدم شما از آن پس که آمد بشما دلالات روشن یعنی قرآن پس بدانید
(از جادهٔ شریعت)
أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ هَلْ يَنْظُرُونَ
که خدای عز وجل غالب است درست کار درست گفتار هیچ انتظار میکنند
إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ
مگر آن را که آید بدیشان عذاب خدای در سایه بانهایی از ابر
وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
و فرشتگان که موکلند بتعذیب ایشان و گزارده شد کار هلاک ایشان و بسوی حکم خدای باز گردانیده شود
الْأُمُورُ ۝ سَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ
کارها بپرس ای رسول از پسران یعقوب که چند دادیم ایشان را
(تنبیه و تقریع)
مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ
از معجزهٔ روشن و هر که تغییر کند عرض از دلایل خدای را از آن پس که
مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝
آمد و شناخت او پس بدرستی خدای تعالی سخت عقوبت است

آمنوا — لورش ثلثة اوجه
السلم — بفتح السین نافع وابن کثیر والکسائی
کافة — بالامالة کسائی
خطوات — قرا نافع وابو بکر وقنبل وحمزة وابو عمرو
جاءتکم — بالامالة حمزة وابن ذکوان
یاتیهم الله — بالابدال ورش والسوسی
الامر — سکت خلف وفی روایة خلاد
ركوع
الامر — بالنقل ورش وفی الوقف حمزة
ترجع الامور — ابن عامر وحمزة والکسائی
الامور — بالنقل ورش وفی الوقف حمزة
الامور — سکت خلف وفی روایة خلاد

کم آتینا کم اتینا من آیة من آیة بینة ومن یبدل
سکت خلف فی روایة خلاد — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — سکت خلف فی روایة — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — قرا بالامالة کسائی — مدغما غیر الغنة خلف
جاءته جاءتهو
بالامالة حمزة وابن ذکوان — قرا بالاشباع ابن کثیر

آورد اعرابی که هرگز قرآن نشنیده و هیچ گاهی مصحف ندیده گفت هنگام شکایت از زلت و در مقام بیان مضرت آن ذکر غفور رحیم که دلیر گرداننده است ملایم نبود و در محل
تخویف و تذهیب ذکر عزیز حکیم که متضمن قوت و غلبه است مناسب باشد قوله هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام والملائکة معنی اینست هست که منتظرند
یعنی منتظر نه اند کافران مگر آمدن عذاب خدای را یا آوردن خدای عذاب خود را بر ایشان در سایه بانها از ابری که آسمانها را بپوشید یعنی در ابرهایی که همچو سایه بان آمدن و مگر آمدن
فرشتگان را که بیارند عذاب ایشان را و این کلام یعنی لفظ فی ظلل من الغمام از باب تشبیه بود از قبیل حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر باشد و تقیید آمدن عذاب بودن آن در ابرها آن
جهت آنست که عذاب چون از جانب آسمان آید و از ابری که مظنهٔ رحمت است روی نماید عذابی هولناک تر باشد و قطیع تر و دشوار تر بود قوله وقضی الامر معنی اینست و مگر آنکه بیایند فرشتگان
و قضای امر یعنی استوار کردن هلاک کافران و قضی الامر بر فعل که مفهوم ابعاد است ابواست عطف باشد یعنی او وعد بذلک و قضی الامر بود و تواند بود که قضی الامر حال ان تاتیهم یا از ینظرون که مفهوم

استثناست که ارند بتقدیر وقد قضي الامر یعنی که قد حکم الامر بما یریدند قوله والى الله ترجع الامور معنی اینست وبسوی حکم خدای عزوجل همه کارها باز کردد یا همه کارها باز کردانیده شود قوله سل بنی
اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة معنی اینست بپرس ای محمد از بنی اسرائیل چند داده ایم ما ایشان را از آیات ظاهره پس بیش آمدند از تبدیل یا علامت ظاهره بر حقیقت اسلام ودین پیغمبر علیه الصلاة والسلام
واین استفهام وسوال برای تقریر است یعنی برای حمل مخاطب بر اقرار تا گوید واقرار کند که خدای عزوجل چندین آیت فرستاده وچندین حجتهاء ظاهره داده وایشان آن آیت کتاب را بپوشیدند ودر ابطال حجج
ظاهره کوشیدند بطلان ایشان ظاهر کردد وبی انصافی ایشان پیدا شود قوله ومن یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب معنی اینست وهر که نعمت خدا را تبدیل
کند نعمة هدایت بضلالت بدل کرداند وحجتهای اسلام را تحریف کند بجای آن غیر آن خواند پس آنکه او را این نعمت وحجت از خدای عزوجل آمده واین عطا در حق او فایض شده پس بدرستی خدای عزوجل
سخت است عقاب او یعنی عقاب او وعذاب او درشت است پس عقوبت کند ودر عذاب افکند قوله زین للذین کفروا الحیوة الدنیا معنی اینست مر کافران را از زندکانی حیوة دنیا آراسته
کشت وبمیل ومحبت پیوست همان را دوست داشتند وهمان زندکانی پدید اشتند بکار حیوة باقی اخروی نپرداختند راه آخرت توشه نساختند در لذتهاء حیات فانی دل بستند از نعیم

فوقهم قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون زين للذين

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ
آراسته شد برای آنان که کافر شدند زندکانی این جهان وافسوس میدارند

مِنَ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ
از آنانکه ایمان آوردند وآنانکه پرهیزکاری نمودند بالای ایشانند روز

الْقِيَامَةِ ط وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ
قیامت وخدای تعالی روزی میدهد هر کرا خواهد بی شمار

كَانَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ
بودند مردمان از عهد آدم تا زمان نوح یک کروه متفق بر حق پس فرستاد خدای تعالی

النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ ص وَاَنْزَلَ مَعَهُمُ
پیغمبران را بشارت دهندکان وبیم کنندکان وفرو فرستاد بایشان

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا
کتاب آسمانی را بحکمت وصواب تا حکم کند آن کتاب درمیان مردم در آنچه

اخْتَلَفُوا فِيهِ ط وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ اِلَّا الَّذِينَ اُوتُوهُ
خلاف کردند در آن وخلاف نکردند در آن حق یا کتاب توریت مکر آنکسان که دادند ایشان را آن

مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ج فَهَدَى
از آن پس که آمد بایشان دلایل روشن بسبب ستم وحسد که درمیان ایشان آمد پس راه نمود

اللّٰهُ الَّذِينَ اٰمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ
خدای تعالی آنان را که ایمان آوردند بدانچه خلاف کردند در آن از حق

الدُّنْيَا
امالها بین بین ابو عمرو وفي رواية ورش
الدُّنْيَا
بالامالة المحضة حمزة والکسائي
اٰمَنُوا
لورش ثلثة اوجه
الْقِيَامَةِ
بالامالة کسائي
مَنْ يَشَاءُ
مدغما غیر الغنة خلف
مَنْ يَشَا
لحمزة وهشام خمسة اوجه
اُمَّةً وَاحِدَةً
مدغما غیر الغنة خلف
النَّبِيِّينَ
بالمد والهمزة نافع
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
بالادغام سوسي
لِيَحْكُمَ بَيْنَ
بالاخفاء سوسي
النَّاسِ
بالامالة الدوري
مَا اخْتَلَفَ فِيهِ
قرا بالادغام سوسي

بالابدال بالالف وفیه المد والتوسط والقصر والتسهیل مع الروم وفیه المد والقصر

حیات باقی محروم کشتند نظر شان
در زندکانی جاودانی نیفتاد
ودل ایشان پای در راه طلب آن ننهاد
در آراسته شدن حیوة دنیا در
چشم کافران شبهه نیست در
تعیین آراینده آن اختلاف است
وسخن است بعضی را این است که
آراینده آن شیطان است بدلیل آنکه
جای دیکر واذ زین لهم الشیطان
اعمالهم کفته وبصیغه معروف
بدین نسبت پیوسته وآن از جهت
آنست که شیطان آراستکیهاء دنیا
را نصب عین ایشان میکرداند ولذاید
زندکانی فانی بمذاق دل ایشان میرساند
چشم را برنک خوب وکوش را باواز
مرغوب ومشام را بنفحات شمایم
خوش ومذاق را بلذاید اطعمه دلکش
وقوت لامسه را بملامس لینه باطن
را بظهور افکار مصالح دنیویه
شهوات را بمشتهیات وتمنیات را
بحصول امنیات بفریفت
ومحبت آن را با دل وجان
وتن وروان بلکه بارک
وپی وکوشت وپوست
ومغز واستخوان وخون
وسایر اخلاط بیامیخت
تا آنکه تن وجان بدنیا پیوستند
وبظاهر وباطن همه دنیا کشتند و
بعضی کویند آراینده حیات دنیا مر
کافران را خداست وزیبا کننده آن
در نظر ایشان حق جل وعلاست
که دنیا را بدین صفت آفریده که
مردم را بفریبد وکسی که او را در ما
از نشکیبد چیزهایی در وی پیدا آورد
که بدان دلها را استیلاء او کرداند
قطعه که دل ببرد کلی برنکی
کهجان ببرد صبا ببویی
ببین هوا چکونه دلها را
چوکان زده هر طرف چوکویی
خدای جهان را بدین صفت آفرید دلها را
بدو فریفته وشیفته کردانید مکر کسی
را که از بن بلا نکاه داشته بعصمت
خویش دل او را بر فریفته شدن نکماشت
قوله ویسخرون من الذین
آمنوا معنی اینست تسخر میکنند بحیوة دنیا
ومعیشت فاخره آن وتسخر میکنند ایشان
بزمره مؤمنان که عیش ناعم ندارند
بتنکی عیش میکذارند قوله
والذین اتقوا فوقهم یوم القیامة
معنی اینست وآنکسانی که بخدای کرویدند
وازشرک پرهیزیده اند ودین اسلام
کزیده اند وبمرتبه اعلی رسیده اند
در روز قیامت بالاء ایشان باشند
برتر از ایشان بوند که ایشان در
درجات بهشت عالی شوند وکافران
در درکات دوزخ فرو روند چنانکه
کافران در دنیا از سبب ضعف وفقر

فيهي اُوتُوهُو جَاءَتْهُمُ اٰمَنُوا فيهي
بالاشباع ابن کثیر | بالاشباع ابن کثیر | بالامالة حمزة وابن ذکوان | ولورش ثلثة اوجه | بالاشباع ابن کثیر

یعنی مسلمانان که مشاهده میکردند بر ایشان بتمسخر پیش می آمدند ومی خندیدند مسلمانان چون علو مرتبه خویش وانحطاط حال کفار ببینند بر حال ایشان خنده کنند چون جای دیکر کفته است فالیوم
الذین آمنوا من الکفار یضحکون قوله والله یرزق من یشاء بغیر حساب معنی اینست وخدای هر کرا از مردمان خواهد روزی بیشمار دهد اکرچه کافر ذلیل باشد که فوقیت
مستحیل بود سعت حال وکثرت مال موجب فوقیت بر فقیر نبود ومستوجب انحطاط فقیر نشود چه مسلم فقیر در آخرت غنی شود کافر غنی در روز قیامت بفقر وحاجت پیوندد یعنی آن قدر دهد
که در شمار نیاید وآن قدر بخشد که در معرض احصا نیاید قوله کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس
فیما اختلفوا فیه معنی اینست بوده اند مردمان در آغاز عهد آدم علیه الصلوة والسلام کروه واحد متصف بصفت اسلام تا ده قرن که میان وفات آدم وبعث نوح علیهما السلام بود ودر آن
قرون از کسی جز اسلام وایمان روی ننمود که همه بر شریعت حق بودند ومیان خویش در ایمان واسلام موافقت می نمودند تا بعد نجات اهل کشتی تا زمان صالح پیغمبر علیه الصلاة والسلام همه اسلام داشتند
وهمه دل بر موافقت وایمان کماشتند پس میان خویش اختلاف کردند بعضی مسلمان ماندند وبعضی کافر شدند پس برانکیخت خدای تعالی پیغامبران را بشارت دهندکان وترسانندکان وفرستاد

باپیغامبران کتاب راستی تا حکم کند کتاب میان مردمان در چیزی که اختلاف کرده اند در آن حکمی محقق وقضایی بحق وهم مردمان بعمل صالح تا زمان ابرهیم علیهما السلام متفق بر کفر بودند ودر توافق بر کفر یک گروه می بودند وبعضی گویند در زمان ابرهیم علیه الصلوة والسلام همه جهان مجتمع بر کفر بود ودر توافق در کفر امة واحدة می بودند بر این وجه فبعث الله عطف بر کان الناس امة واحدة باشد محتاج سوی تقدیر چنانچه بر وجه سابق گذشته است نبود قوله وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ معنی اینست ودر کتاب اختلاف نکرده اند ومخالفت نورزیده اند مگر آنانکه کتاب داده شده اند که ایشان اختلاف کرده اند از پس آنکه آمده است بر ایشان حجتهاء ظاهر ومعجزهای باهر از جهت بغی وعداوت وظلمی وحسدی که کاین بود میان ایشان قوله فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ معنی اینست پس رهنمونی کرد خدای بتوفیق ورحمت خویش آنکسانی را که ایمان آوردند برای حقی که ایشان در آن پیش از ایمان اختلاف میکردند مؤمنان حق در یافتند وبایمان آوردن بدان حق بشتافتند این ترکیب را یعنی وهدی الله الذین آمنوا از قبیل ارضعت فلانة هذا الشاب دارند از قبیل نحت فلانة هذا نه پندارند قوله وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ معنی اینست وخدای سوی راه مستقیم رهنمونی کند هر کرا رهنمونی کردن خواهد ره حق نماید وزنگ باطل از آینه باطن او بزداید قوله أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ معنی اینست ...

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ — يَأْتِكُمْ — أَنْفَقْتُمْ — قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

بفرمان او وخدای تعالی راه نماید آنرا که خواهد سوی راه راست

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ

یا نه که پنداشتید که در روید در بهشت وهنوز نیامد بشما

مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ

داستان آنکسان که گذشتند پیش از زمان شما رسید بایشان سختی فقر ودرویشی

وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ

ورنج بیماری ومضطرب الحال کردانیدند ایشانرا تا بجایی که گوید پیغمبر فرستاده وآنکسان که

آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ

ایمان آوردند با او کی خواهد بود یاری خدای ایشانرا بدانید بدرستی که یاری فرمودن خدای تعالی

قَرِيبٌ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ

نزدیکست می پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند بگو آنچه نفقه میکنید

مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى

از مال پس مر پدر ومادر راست وخویشان نزدیکتر را وکودکان بی پدر را

وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا

ودرویشان ومسافر را وآنچه کنید

مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ كُتِبَ عَلَيْكُمُ

از نیکی پس بدرستی که خدای تعالی بدان داناست نبشته شد بر شما

بِإِذْنِهِ — بالتسهيل حمزة في رواية
مَنْ يَشَاءُ — مدغما مع الغنة خلف
يَشَاءُ إِلَى — بالابدال المحض الواو نافع وابن كثير وابو عمرو
يَشَاءُ وِلَى — بتسهيل الهمزة الثانية نافع وابن كثير وابو عمرو
سِرَاطٍ — قرأ بالسين قنبل
صِرَاطٍ — باشمام الصاد زايا خلف
حَسِبْتُمْ أَنْ — سكت خلف في رواية
يَاتِكُمْ — بالابدال ورش والسوسي
الْبَاسَاءُ — بالابدال السوسي
ءَامَنُوا — لورش ثلثة اوجه
مَتَى مَتَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَالْاَقْرَبِينَ — سكت خلف في رواية خلاد
وَالْاَقْرَبِينَ — بالتقليل ورش
وَالْيَتَامَى — امال بين بين في رواية ورش
وَالْيَتَامَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

معنی اینست بگو ای محمد ایشانرا آنچه از مال انفاق کنید پس مر ایشانرا باید داد یعنی مر مادر وپدر وقرابتان قریب تر وبچگانی که بی پدر باشند ومردانی که بی مال اند وغریبی که بی توشه اگرچه در خانه خود غنی بود در راه باحتیاج پیوسته هرچه بدهید از اندک وبسیار وفربه وتر از ماکول ومشروب وثمار وحبوب سبب دفع حاجاتست وموجب جزا وثابست اگرچه یک خرما بود یا مشتی باشد
بیت شرط عطا نیست زبسیار چیز ❁ از دری دانک وز دانگی پشیز ❁ اما باید که در محل بدهید وصدقه را در محل صالح نهید چه صدقه رونق نگیرد مگر آنکه بر محل برسد که صدقه مر فقرا راست

کدشتگان نیز رنج دیده اند آنگاه بگنج رسیده اند رسم مشقت نه رسمی قدیم است وراه رنج راهی مستقیم است وبدانکه نزول این آیت در جنگ احزاب بعضی گویند در جنگ احد بود در هر دو جنگ مسلمانانرا امور فظیعه ومشاق فجیعه روی نمود بعضی یاران کمال رنج وتعب که در آن وقت داشتند بحسب طبیعت مکروه می پنداشتند در شان ایشان این آیت نازل گشت وبشرکت در مشقت با اقوام گذشته وامم رفته دلهاء ایشان بر حکم البلیة اذا عمت طابت بتسلیه پیوسته قوله يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ روایت کرده اند که عمرو بن جموح پیری مالدار بود مال بسیار بود از شان این که مال خویش چه انفاق کند مسالت نموده این آیت در شان او نازل گشت واین جمله بر وجه اعتراض برای حکایت سؤالی که او نموده وبیان مصارف که سؤال از آن او را متهم بوده بود ودیو برحکم این روایت يَسْأَلُونَكَ از باب اسناد فعل واحد سوی جماعت بود از قبیل فعقروها باشد جمله استفهامیه بتاویل مفرد شده معنی یسالونک تعیین ما ینفقونه مفعول یسالونک آمده معنی اینست می پرسند مردمان ترا ای محمد که چه چیز انفاق کنیم وبرای استحقاق جزا ودفع بلا چه چیز دهیم قوله قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

يقاتلونكم يردوكم منكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عن دينكم وان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وزكها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة

الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا
كارزار با كفار وآن مخالف طبع است مرشمارا وشايد كه نخواهيد
شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا
چيزي را وآن بهتر بود مرشمارا وشايد كه دوست داريد چيزي را
وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
وآن بدتر بود شمارا وخداي تعالي ميداند مصالح شمارا وشما نميدانيد
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ
مي پرسند ترا از ماه با حرمت رجب از كارزار در آن بگو كارزاري كه
فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ
در آن ماه بود گناه بزرگست وبازداشتن از دين خداي عز وجل وناگرويدن
بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ
بخداي تعالي ومنع از مسجد حرام وبيرون كردن آنان كه سزاوارند از آن مسجد گناه بزرگتر است
عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا
نزد خداي تعالي وشرك بزرگتر است از كشتن حضرمي وهميشه
يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ
باشند مشركان كه كارزار كنند با شما تا باز گردانند شمارا از دين شما بكفر
إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ
اگر توانند وهركه رجوع نمايد از شما از دين خود يعني اسلام

قوله ومن يرتدد منكم عن دينه فيمت وهو كافر فاوليك حبطت اعمالهم في الدنيا والاخرة واوليك اصحاب النار هم فيها خالدون معنی اینست وکسانی که از

اعمالهمو هموا لعلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فيمت وهو كافر فاوليك حبطت اعمالهم
پس بمرد واو برحالت کفر باشد پس آنان باطلاست کارهای ایشان

في الدنيا والاخرة واوليك اصحاب النار هم
در این جهان وآن جهان وایشانند ملازمان آتش ایشان

فيها خالدون ان الذين امنوا والذين
درآن آتش جاودانه باشند بدرستی آنان که ایمان آوردند وآنان که

هاجروا وجاهدوا في سبيل الله اوليك
مفارقت کردند بدیار اسلام وکوشش نمودند در راه خدای تعالی ایشان

يرجون رحمت الله والله غفور رحيم
امیدوارند بخشایش خدای را ازرحمت وغنیمت در دنیا وخدای آمرزگارست مهربان

يسلونك عن الخمر والميسر قل فيهما اثم
می پرسند ترا ازآنچه عقل را ببرد ازمسکرات وازقمار بگو در مسکر ودر قمار بزه

كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر
بزرگست ازمخاصمت وسودهاست مردم را وبزه آن دو کار بزرگترست

من نفعهما ويسلونك ماذا ينفقون قل العفو
از سود آنها ومی پرسند ترا که چه چیز نفقه میکنند بگو آنچه زیادت بود

كذلك يبين الله لكم الايات لعلكم
همچنان روشن کرداند خدای تعالی برای شما آیتها را تا فکر شما

وهو قرا قالون وابو عمرو والكسائي
كافر قرا بالترقيق ورش
حبطت اعمالهم سكت خلف وفي رواية خلاد
حبطت اعمالهم قرا بالتقليل ورش
في الدنيا امال بين بين ورش وابو عمرو
في الدنيا بالامالة حمزة والكسائي
والاخرة قرا بالنقل ورش
والاخرة سكت خلف وفي رواية خلاد
والاخرة قرا بالترقيق ورش
والاخرة الوقف ثلثة اوجه
النار بالامالة ابو عمرو والكسائي
النار امال بين بين ورش
النار بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
امنوا لورش ثلثة اوجه

اثم كثير قرا حمزة والكسائي بالثاء — كبير ومنافع — للناس قرا بالامالة الدوري — قل العفو قرا ابو عمرو — لكم الايات سكت خلف وفي رواية خلاد — بالتقليل ورش

وزبان این آیت یعنی یسئلونک عن الخمر والمیسر تا آخر نازل کشت جمله فیهما اثم کبیر ومنافع للناس واثمهما اکبر من نفعهما به بیان پیوست بعضی صحابه دیکر متنبه شدند واز شرب خمر باز ماندند وبعضی هنوز در شرب بودند ودرین کار ادمان واعلان می نمودند تا انکه روزی صحابه خمر آشامیده بود در حالت سکر سوی نماز رغبت نمود در قراءت قل یا ایها الکافرون بجای لا اعبد ما تعبدون اعبد ما تعبدون برزبان او رفت آیت یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون نازل کشت همه صحابه شرب خمر را در اوقات صلوات کذاشتند بعضی از وقت برآمدن آفتاب تا وقت زوال که وقت نماز مغرو نبست دل بر شرب آن سکما شتند تا انکه روزی بعض صحابه دعوتی کردند وخود را در شرب خمر آوردند سعد وقاص در مستی شعری که در هجو انصار بود انشا کرد انصاری او را بکلهٔ شتری زد سر او را مجروح کردانید واو را از اراری رسانید سعد پیش پیغمبر علیه السلام رفت از انصاری مذکور حکایت شکوی کشت امیر المومنین عمر رضی الله عنه اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا کفت ودر حکم خمر بیانی صریح جست آیت یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون الی فهل انتم منتهون نازل کشت وتحریم خمر بیان صریح پیوست امیر المومنین عمر کفت انا انتهینا یا رب ای برود کار ما از خمر باز ماندیم وجازم وعازم برترک آن شدیم امیر المومنین علی کفت اکر قطره از خمر در چاهی افتد ودر آن مناره بنا کنند بر آن مناره برای بانک نماز کفتن نرسانم واکر قطره از خمر در دریا افتد وآب دریا خشک شود ودر کیاه روید دواب را بخرانم ...

[illegible]

تخالطوهم قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

تتفكرون في الدنيا والاخرة ط ويسئلونك

اندیشه کنید در امر این جهان وآن جهان پس فرا کیرید آنچه صلاح بود ومی پرسند ترا

عن اليتامى قل اصلاح لهم خير ط وان تخالطوهم

از کار یتیمان تا با لغ واستقلال بکو صلاح آوردن مال برای ایشان بهتر است شما را واکر آمیزش نمایید با ایشان تا بود رایشان از احتیاط اند نکاح

فاخوانكم ط والله يعلم المفسد من المصلح ط

پس ایشان برادران شما اند در دین وخدای تعالی میداند تباه کار را از بسامان آرنده کار

ولو شاء الله لاعنتكم ط ان الله عزيز

واکر خواستی خدای تعالی در مشقت افکندی شما را بدرستی خدای تعالی غالب است بر آنچه رخصت در مخالطت بعدم

حكيم ﴿ ولا تنكحوا المشركات حتى

دانا بمصالح امور ومخواهید زنان بت پرست را تا که

يؤمن ط ولامة مؤمنة خير من مشركة ولو

کروند بخدای تعالی وهر آینه پرستاری از بندگان خدای که با ایمان باشد بهتر است از زن حرهٔ بت پرست واکرچه

اعجبتكم ج ولا تنكحوا المشركين حتى يؤمنوا ط

بشکفت آرد شما را بمال وجمال وزن مدهید مردان بت پرست را تا آنکاه که کروند بخدای

ولعبد مؤمن خير من مشرك ولو اعجبكم ط

وهر آینه بنده از آن خدای که با ایمان بود بهتر است از مردان آزاد بت پرست واکرچه بشکفت آرد شما را بمال وحسن وجمال

اولئك يدعون الى النار ط والله يدعوا

آن زنان ومردان بت پرست میخوانند بانچه عاقبتش آتش بود یعنی کفر وخدای تعالی میخواند

في الدنيا — امالها بين بين ابو عمرو وورش وفي رواية
في الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
لهم والاخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد
والاخرة — بالنقل ورش
والاخرة — لورش ثلثة اوجه
والاخرة — الترقيق ورش
والاخرة — الابانة في رواية
اليتامى — امالها بين بين في رواية ورش
اليتامى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
قل اصلاح — سكت خلف في رواية
قل اصلاح — بالنقل ورش والتغليظ
خير — بالترقيق ورش
فاخوانكم — في رواية في الوقف حمزة بالتسهيل
فلو شاء — قرا بالامالة حمزة وابن ذكوان
لاعنتكم — بالتسهيل في رواية البزي
ولو اعجبتكم

يؤمن — بالابدال ورش والسوسي
مؤمنة — بالابدال ورش والسوسي
مشركة ولو اعجبتكم — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
مشركة ولو اعجبتكم — مدغما غير الغنة خلف / سكت خلف في رواية
يؤمنوا — بالابدال ورش والسوسي
مؤمن — بالابدال ورش والسوسي
خير — بالترقيق ورش
مشرك ولو — مدغما غير الغنة خلف
ولو اعجبكم — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة وفي السكت خلف
النار — امالها بين بين ورش
النار — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

قوله كذلك يبين الله لكم الآيات لعلكم تتفكرون في الدنيا والاخرة معنی اینست بیان کرد بیان کردن مذکور خدای عز وجل برای شما بیان میکند یعنی اینها بینه ظاهر در حکمهای دنیا وآخرت میفرستد تا شما در کارهای دنیا وآخرت متفکر شوید وبنکرید که در دنیا چه میکنید ودر آخرت خود را در چه می افکنید چنانچه در آیت سابقه بیان کرد که در خمر اثمی کبیر است در اخری ومنافع است مردمان را در دنیا واثم ایشان در آخرت بزرکتر است از نفع ایشان در دنیا تا در حال دنیا وآخرت تفکر کنید وحال خود در هر دو جهان ناپسند ومتفکر شوید که دنیا فانیست وآخرت باقی است از جهت نفع فانی زیان باقی اختیار نکنید وخود را در عقوبت چنانچه در آیت ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو آورده مالی که متعلق بحاجت است مصلحت دنیا مقتضی آنست که آنرا انفاق نکند وخود را عاجز ومحتاج نکرداند ومالی که زاید بر حاجت بود فاضل بر لابدی باشد در کار آخرت صرف باید کرد واجرا قی بدست باید آورد مضمون آیهٔ مذکوره سزاوار عمل داند مفهوم آیت را معمول کردانید قوله ویسئلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر معنی اینست ومی پرسند ترا ای محمد از مخالطت یتیمان در ماکل ومشارب ومعاجز ومخالب یعنی از آمیزش با یتیمان در طعام وآب خلط کردن با طعام وآب ایشان بکوی ای محمد صلاح کردانیدن امور برای یتیمان بهتر بود وبصلاح آوردن کارها در حق ایشان بر این طریق که خوب آید وبر آن صفت که نیک نماید خوب تر باشد

صه

رآن

في

لعلهم، نسائكم، انكم: قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

حرثكم، اني

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الى الجنة والمغفرة باذنه ويبين اياته للناس

سوي بهشت وآمرزش بتوفيق او وبيان ميكند آيتهاي خودرا براي مردم

لعلهم يتذكرون ويسئلونك عن المحيض

تا مگر ايشان يا ياد آرند حقيقت دين را ومي پرسند ترا از حايض شدن زنان

قل هو اذى فاعتزلوا النساء في المحيض

بگو آن حيض رنجي است پس دوري گزينيد از زنان بمجامعت در زمان حيض

ولا تقربوهن حتى يطهرن فاذا تطهرن

ونزديكي مكنيد بايشان تا آنگاه كه پاك شوند پس چون غسل كنند

فأتوهن من حيث امركم الله ان الله

پس بياييد بديشان از آنجا كه فرمود شما را خداي تعالى بدرستي كه خداي تعالى

يحب التوابين ويحب المتطهرين نساؤكم

دوست ميدارد توبه كاران را ودوست ميدارد پاكان را زنان شما

حرث لكم فأتوا حرثكم انى شئتم

كشت زارند شما را پس بياييد بكشت زار خود از هر كجا كه خواهيد يعني مقبلات ومستلقيات اما بايد كه موضع حرث باشد

وقدموا لانفسكم واتقوا الله واعلموا

وپيش فرستيد براي نفسهاي خود كارهاي نيكو را وبترسيد از خداي تعالى وبدانيد

انكم ملاقوه وبشر المؤمنين ولا تجعلوا

كه شما را فارسنده آيد خداي ومژده ده مومنان را ومكردانيد

والمغفرة — بالترقيق ورش والامالة الكسائي

ربع

باذنه — في الوقف بالتسهيل في رواية حمزة

اياته — لورش ثلثة اوجه

للناس — بالامالة دوري

يطهرن — قرا ابو بكر وحمزة والكسائي

فاتوهن — بالابدال ورش والسوسي

فاتوا — بالابدال ورش والسوسي

حرثكم اني — سكت خلف في رواية

اني — امالة بين بين دوري وفي رواية ورش

اني — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

شئتم — بالابدال سوسي وفي الوقف حمزة

لانفسكم — في الوقف الابدال في رواية حمزة

المؤمنين بالابدال سوسي وورش

مقامی علاحده می ساختند حق سبحانه وتعالی مسلمانان را راه میانه روی نمود واحتراز از تفریط وافراط فرموده مضاجعه ومواکله ومشاربه ومعانقه جایز داشت ولمس ما تحت الازار از ناف تا زانو حرام ساخت واین قول
ابی حنیفه وابی یوسف است وامام محمد ستر غیر فرج را میگوید نه چنانچه یهودیان ومغان می کزیدند ونه چنانچه ترسایان می آمیزند قوله نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ معنی اینست زنان شما مزرعها اند شما را همچو کشتند یعنی
در حاصل شدن فرزند بکشت می مانند قوله فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ معنی اینست کشت خویش را بیایید هر چون که خواهید یعنی زنان خویش را جماع کنید بر هر صفتی که دانید وبر هر وصفی که توانید
بقفا افتاده یا نشسته یا ایستاده قوله وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ معنی اینست وبرای منفعت نفسهای خویش طهارت وتسمیه ودعا وطلب ولد صالح تا سبب تقویت دین بود ووسیلت تکثیر امت سید المرسلین
کردد در جماع تقدیم کنید واز خدای بترسید واز عذاب او بپرهیزید ومنکرانی که درین باب است از قربان در حیض واتیان در ادبار وجز آن مرتکب مشوید قوله وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
معنی اینست وبدانید بدرستی که شما آثار قهر او خواهید دید وبجایگاه او خواهید رسید وبشارت ده ای محمد کسانی را که ایمان آرند ووعد ووعید را تصدیق دارند وبخوف عقوبت در راه معصیت نروند
وامر ونهی مذکور را امتثال کنند وجرایمی که متعلق بدین باب است مرتکب نشوند قوله وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ معنی اینست وخدای را عرضه مکر[دانید]

لِأَيْمَانِكُمُوْ أَنْ — أَيْمَانِكُمُوْ يُؤَاخِذُكُمُوْ نِسَائِهِمُوْ — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

برای کارهایی که بران سوگند خوردن میخواهید در هر کاری سوگند مخورید بی حاجتی خود را در سوگند مه افکنید معنی اینست مگردانید نام خدای را حاجز ومانع از جهت سوگندهای خویش از نیکی کنید وتقوی ورزید ومیان مردمان اصلاح کنید یا بدکه سوگندها از نیکی وتقوی واصلاح میان مردمان مانع نشود اگرچه با نتفاء آن سوگندها واقع شده باشد دل بر کارهاء نیک نهید وسوگندها را کفارت دهید روایت کرده اند نعمان بشیر خواهر عبدالله رواحه انصاری را طلاق گفت بعد از آن با زن مذکور آشتی وصلح جست عبدالله بن رواحه خواهر خود را از آشتی وصلح باز داشت ودل بر تمسک بسوگند کماشت گفت من سوگند خورده ام که درین قضیه در ره صلح وآشتی نروم این آیة در باب او نازل گشت وامتناع او از صلح بمنع سوگند ست قوله وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ معنی اینست وخدا شنواست سوگندها شما می شنود داناست بهان کردن شما میداند قوله لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ چون در آیت سابقه ذکر سوگند بود چنانکه سامع منتظر بیان حکم تا از شان سوگند بود درین آیت حکم ایمان را ذکر کرد بر وجه استیفا در بیان آورد معنی اینست نکیرد شما را خدا بلغو در ایمان شما وآن آنست که سوگند بر چیزی بگمان صدق خوردن وآن بر خلاف واقع بود مذهب ابو حنیفه رضی الله عنه همین است وبعضی یمین لغو آنست که در عرب بر حکم عادت ای والله بر زبان میرود وبغیر قصد سوگند جاری میشود ومروی از عایشه رضی الله عنها همین است وقول امام شافعی همچنین است در یمین لغو نه اثم است ونه کفارتست اسم لغو اهم ترین معنی دلالت است قوله وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ معنی اینست ولیکن بگیرد شما را خدای بدانچه کسب کرده است دلهای شما از قصد کذب وتعمد دروغ چنانچه کسی را که کاری کرده است با وجود دانستن بگوید نکرده ام یا عکس آن کاری که بجا نیاورده باشد بگوید بجا آورده ام واین یمین غموس باشد که غمس در لغت فرو بردن وغوطه دادن بود وصاحب این سوگند خود را در بزه کا[ری]

لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ — سكت خلف في رواية
النَّاسِ — بالإمالة دوري
يُؤَاخِذُكُمْ — بالإبدال ورش في الحالين
يُؤَاخِذُكُمْ — بالإبدال حمزة في الوقف
وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ — مدغما غير الغنة خلف
يُؤْلُونَ — بالإبدال ورش والسوسي
فَإِنْ فَاءُوا — لورش ثلثة أوجه
الطَّلَاقَ — قرا بالتغليظ ورش
وَالْمُطَلَّقَاتُ — قرا بالتغليظ ورش
قُرُوٓ — بالقصر حمزة وهشام في الوقف
قُرُوٓ — بالمد حمزة وهشام في الوقف
قُرُوّ — بادغام المحض حمزة وهشام في الوقف

اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا
خدای را — حاجزی یعنی بر هر چیزی — برای چیزهایی که سوگند خورده باشید که — بوی سوگند مخورید تا بدان علت از نیکویی باز مانید — نیکی کنید — وپرهیزکاری نمایید

وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ ط وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝
وبسامان آرید — درمیان مردم — وخدای تعالی شنواست — ودانا

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ
عقاب نفرماید شما را — خدای تعالی — بآنچه بی اختیار فرا زبان آید — در سوگندهای شما

وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ط
ولیکن — عقاب فرماید — شما را — بآنچه اندوخته باشد — دلهای شما

وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝ لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ
وخدای تعالی — آمرزکارست — تعجیل نا نماینده بعقوبت — مر آنانراست که سوگند میخورند — از آنکه

نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ ج فَإِنْ فَاءُوا
با زنان خود وطی نکند — انتظار — چهار — ماه — پس اگر باز کردند از آن سوگند — بعد از آن مدت یا در مدت

فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ
پس بدرستی خدای تعالی آمرزکارست — مهربان — واکر دل بنهند بر رها شدن زن از عقد نکاح

فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ
پس بدرستی خدای تعالی شنواست — دانا — وزنان طلاق داده شده — چشم دارند بعد از دخول از ذوات الا[قراء] — غیر حامل

بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ ط وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ
تنهای خود را از نکاح — سه پاکی عند الشافعی یا سه حیض عند ابی حنیفه — وحلال نباشد مر ایشان را که نهان دارند

تمام کردد بحکم شرع طلاق باین واقع شود پس بدرستی خدای شنواست سوگند ایشان را می شنود داناست قصد زنان بعزم طلاق ایشان میداند قوله وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ معنی اینست ومطلقات یعنی زنان حرایر ذوات حیض که بعد دخول در غیر مرض موت شوهر طلاق داده شوند در خواستن شوهر ومتعلق

قُرُوّ — بالإدغام مع الروم في الوقف حمزة وهشام
قُرُوّ وَلَا يَحِلُّ — مدغما غير الغنة خلف
أَنْ يَكْتُمْنَ — مدغما غير الغنة خلف

فرو می برد ودر آتش غوطه میدهد واین سوگند را امام شافعی هم سبب بزه کاری داشته وهم موجب کفارت پنداشته ونزدیک ابو حنیفه در یمین غموس بزه کاری باشد کفارت واجب نشود چه کفارت
دایر است میان عبادت وعقوبت او را سببی دایر میان حظر واباحت باید تا حکمی که دایر است میان عبادت وعقوبت بر حسب سببی که دایر میان حظر واباحت باشد روی نماید چنانچه خوردن طعام در
روزه ماه رمضان از جهت هتک حرمت ماه رمضان حرام بود واز جهت آنکه طعام خوردن بر ذات خویش مباح است جهت اباحت دارد بخلاف قصد وتعمد در دروغ که آن حرامی است که هیچ روی
اباحت ندارد وهمچنین قتل عمد نزدیک ما در وی کفارت نبود که حرام محض است در وی هیچ جهت اباحت نباشد قوله وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ معنی اینست وخدای آمرزکار است مواخذه یمین لغو وحدیث نفس
بر نگیرد بردبار است بوقوع جریمه بر وی نگیرد قوله لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ معنی اینست مر کسانی راست که در باز ماندن وطی زنان خویش سوگند یاد کرده در آمد چهار ماه منتظر ما[ندن]
قوله فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ معنی اینست پس اگر شوهران درون چهار ماه بسوی وطی زنان باز کردند ودل بر حانث شدن واداء کفارت نهند پس بدرستی خدای آمرزنده است گناهان ایشان را
آمرزد بخشاینده است کفارت سوگند قبول کند قوله وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ معنی اینست واگر ایشان طلاق را قصد کنند بدین که چهار ماه سوگند را بسر برند تا آنکه مدت چهار ماه

شدن بنکاح شخصی دیکر نفسهای خویش را منتظر کذشتن سه حیض دارند از خانه که در آن طلاق واقع شده بغیر عذر شرعی بیرون نیایند و در مدت مذکور در عدت باشند و هر یکی از قیودی که در ذکر آمده بدلیل شرعی ثابت شده چنانچه در کتب فقه محقق کشته و بشرح و توضیح پیوسته **قوله** وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ **معنی اینست** و حلال نباشد مر زنان مطلقه را که بپوشند آنچه آفریده است از فرزند یا از خون حیض در رحمهای ایشان خدا اکر ایمان بخدای و روز قیامت دارند و دل بر تصدیق دین میکمارند **قوله** وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا **معنی اینست** و شوهران زنان مطلقه سزاوارترند برد این زنان در زمان عدت و وقت تربص ایشان اکر شوهران اصلاح با زنان خواهند و آشتی کردن با ایشان جویند **قوله** وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ **معنی اینست** و برای زنان است از حقوق بر شوهران مثل آنچه برای شوهران راست بر زنان در لزوم پیوست بر وجهی که منکر شرع نبود و بر طریقی که پسندیده دین باشد از اموری که خانه داری بدان متعلق است و کدخدای بدان متحقق است آنچه ملایم مردانست چون دیوار بر آوردن و خانه کردن و اشیاء محتاج الیها از بیرون خانه آوردن و نفقه و کسوه دادن بر شوهر واجب بود و آنچه ملایم زنان است چون خانه را جاروب زدن و بساط کستردن و فراش راست کردن و طعام پختن و آب سرد داشتن و خود را برای شوهر

لَكُمْ وَأَنْ يُؤْمِنَّ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

قراقالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة

مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ

آنرا که آفرید خدای تعالی در زهدانهای ایشان از فرزند یا خون حیض اکر هستند که ایمان دارند

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ

بخدای و بروز بازپسین و شوهران ایشان سزاوارترند برجعت با ایشان و باز آوردن

فِي ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا ۚ وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي

در آن مدت عدت اکر خواهند آن شوهران بسامان آوردن کار زنان و مر آن زنان راست مانند آنچه مردان را

عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ ۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ

بر زنان بعرف شرع و عقل و مردان راست بر زنان زیادتی در رتبت و فضیلت

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ

و خدای تعالی غالب است بر همه درست کار و درست کفتار طلاق رجعی یا طلاق شرعی دوبار است

فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ

کار شما پس از رجعت دوم یا بعد از آن معرفت کیفیت بر قصد اصلاح یا رها کردن بنیکوئی یعنی مطلقه ثالثه

وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ

و روا نباشد شما را که شوهر آید با حاکمان که فرا کیرید با خود از آنچه داده باشید زنان را

شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ ۖ فَإِنْ

چیزی از مهر مکر که ترسند زوجان که بپای ندارند اوامر و نواهی خدای را پس اکر

خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا

ترسید شما که حاکمانید که بپای ندارند زوجان احکام خدای را در نکاح پس هیچ بزه نیست بر ایشان بر مرد در آنچه ستاند و بر زن در آنچه بدهد

أَنْ أَرَادُوا

سکت خلف فی روایة

أَنْ أَرَادُوا

بالنقل ورش

إِصْلَاحًا

بالتغليظ ورش

دَرَجَةٌ

بالامالة کسائی

الطَّلَاقُ

بالتغليظ ورش

بِمَعْرُوفٍ أَوْ

سکت خلف فی روایة

بِمَعْرُوفٍ أَوْ

بالنقل ورش

رکوع

بِإِحْسَانٍ

بالتسهیل فی الوقف حمزة

أَنْ تَأْخُذُوا

بالابدال ورش والسوسی

شَيْئًا إِلَّا

سکت خلف فی روایة

شَيْئًا إِلَّا

بالنقل ... ورش

أَنْ يَخَافَا

بضم الیاء حمزة و ... یعقوب

خِفْتُمْ أَلَّا

قراقالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

خِفْتُمْ أَلَّا

سکت خلف فی روایة

بغض او در دل من جای کرفت و عداوت او در باطن من قرار پذیرفت بهیچ وجهی نمیرود و بهیچ چیز زایل نمیشود در شان او این آیت نازل کشت و حکم خلع به بیان پیوست ثابت مذکور جمیله مذکوره را حدیقه بکابین داده بود در راستی داد آن رغبت نمود پیغمبر علیه السلام جمیله را کفت حدیقه که ثابت مذکور ترا داده است او را باز خواهی داد قبول کرد بلکه دادن چیزی زیادت بران بنیاد نهاد ثابت مذکور چون حدیقه خویش یافت بقبول کردن خلع شتافت اول خلع که در اسلام واقع شد این بود که میان جمیله و ثابت روی نمود **معنی اینست** و حلال نیست مر شما را که بی سببی از زنان نفرت پذیرید و آنچه بکابین داده اید باز کیرید مکر سبب آن باشد که حدود شرع خدای میان ایشان با قامت پیوندد حدودی که خدای در معامله زوجیت

بر محال آورد که ابقاء نکاح اولی و محافظت صحبت و الفت اعلی است و قطعیة میان زن و شوی موجب ناخوشی فریشتکانست و جدایی میان ایشان سبب خوشی شیطان است **قوله** وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ روایت کرده اند که جمیله بنت عبد الله بن ابی سلول منافق جمیله ترین عورات بی نمود منکوحه ثابت بن شماس بود جمیله مذکوره ثابت مذکور را همیشه مبغوض بداشتی و ثابت مذکور او را دایم دوست داشتی تا آنکه کار بر مثابه کشید جمیله مذکوره بشکایت از ثابت مذکور بیش حضرت پیغمبر علیه السلام رسید و کفت سر من و سر او جمع نشود و دل من کاهی سوی محبت او نرود پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثابت را طلب کرد و برای تحقیق قصه بیش خود آورد و حال او از ثابت پرسید ثابت مذکور حال خود بیش پیغمبر روشن کردانید کفت یا رسول الله شک نیست که از جمله خلایق ترا دوست ترمیدارم و دوستی کسی بر اندازه دوستی تو نمی انکارم اما بعد دوستی تو هیچکس مرا از جمیله دوست تر نبود و هیچ آدمی محبوب تر نباشد جمیله کفت این سخن راست میکوید ولیکن دل من او را نمی جوید روزی دامن خیمه بر کردم ثابت را برابر جماعتی دیدم رنگ او سیاه و قد او کوتاه شکل و سان او در نا فهم او را زشت تر از همه یافتم

39

تعیین کرده است ستقیم نخواهند داشت ودل بر محافظت آن نخواهند کاشت قوله فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به معنی اینست پس اکر بترسید شما کرزن وشوی حدود خدای را
اقامت نخواهند کرد وحقوق آنرا بجا نخواهند آورد پس بر زن وشوی بزه کاری نبود در مالی که زن آنرا بشوهر دهد وخود را بدان بازخرد وشوهر او را طلاق کوید وبخلع جدایی از علقه نکاح جوید که از فعل
مرد ونفی بزه کرده بعد از آن نفع زن راکه افتدا است در ذکر آورده وار فعل شوهر که طلاق است اکتفا بود وتقدیر فعل زوج بروجه طلاق که بالامد کور بود باشد این آیت بروجه اشارت
اثبات میکند که خلع را طلاق دارند چنانچه امام شافعی کمان می برد نسخ نه پندارند قوله تلك حدود الله فلا تعتدوها معنی اینست این امور مذکوره واحکام مسطوره چون حکم ایمان وایلا وطلاق
وبجز آن حدهاییست که خدای آنرا تعین کرده ودر بیان آورده پس از آن مکذرید وتجاوز مکنید قوله ومن یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون معنی اینست وآنکسانی که تجاوز از
حدهاء خدای کنند پس ایشان ظالمانند یعنی از حد تجاوز کنند کاشند واشیا را در غیر محل نهادن ومعتزله بدین آیت تمسك کنند که درین آیت بیان میکند کسی که درکارها حدهایی که خدای تعالی تعین
کرده است تجاوز کند واین حد را بزیادت کردن ویا کم کردن متعرض شود ظالم باشد وخود را در ستمکاری افکند وظالم را ءائمه تفسیر بمعنی کافر کفته اند وبن بودن کفر رفته اند و
نیست مرتکب کناه کبیره تجاوز کننده از حد خدا بود پس لازم آید جواب کوییم که ءائمه تفسیر ظالم که در مقابله مومن مذکور شده بمعنی کافر داشته اند همه جا ظالم را بمعنی کافر نه پنداشته اند اینجا بودن ظالم بمعنی کافر ممنوع بود تمسك معتزله صحیح نشود قوله فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره معنی اینست پس اکر شوهر زن را سیوم طلاق کوید وتکمیل عدد طلقات مشروعه جوید پس آن زن بعد از وقوع طلقه ثالثه مر اورا حلال نبود وبزوال حل مر این شوهر را محل نکاح نباشد تا شوهری دیکر را نکاح کند وخود را بنکاح صحیح در فراش او افکند بعضی از نکاح مذکور وطی مراد دارند وعقد مستفاد از تسمیه زوج پندارند بدین وجه اثبات وطی هم بکتاب باشد لیکن لیکن موطوه را وطی کفتن مجاز مهجور است حمل کلام بر آن شایع نبود اولی آنست که نکاح را حمل بر عقد کند وتسمیه زوج باعتبار مایول الیه دانند وقید دخول واشتراط وطی بحدیث امراة رفاعه که مشهور است ودر کتب اصول فقه مسطور است باشد وتقیید کتاب یعنی حتی تنکح زوجا غیره بحدیث مشهور بود قوله فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله معنی اینست پس اکر شوهر دوم زن مطلقه ثلثه مذکوره راکه منکوحه او شده بود طلاق کوید عدة طلاق او بکذرد پس نیست بزه کاری بر زن مذکور وشوهر اول در بازکشتن ایشان بیکدیکر یعنی در این که شوهر اول سوی این زن بازکردد واین زن سوی شوهر اول نکاح پیوندد اکر کمان برند ایشان که حدود خدا را اقامت خواهند کرد وحقوق خدای بجا خواهند آورد قوله وتلك حدود الله یبینها لقوم یعلمون معنی اینست وآن یعنی احکام مذکوره حدهاء خداست یعنی حدهایی است که خدای تعین کرده ودر بیان آورده است آنرا برای کروهی که

ان یقیما	ان یتراجعا	طلقها	غیره	طلقها	ومن یتعد
مدغما غیر الغنة خلف	مدغما غیر الغنة خلف	بالتغلیظ ورش	بالترقیق ورش	بالتغلیظ ورش	مدغما غیر الغنة خلف

فیما افتدت به تلك حدود الله فلا تعتدوها

در آنچه بازخرد خود را بآن | آنچه کفتیم احکام | خدایست | پس تجاوز مکنید

ومن یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون

وهرکه تجاوز کند از احکام خدای تعالی پس آنان ایشانند ستمکاران

فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح

پس اکر طلاق دهد زن را سیوم بار پس حلال نباشد آن مرد را پس از طلاق سیوم تا که در نکاح آرد

زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما

شوهری را جز آن شوهر | پس اکر طلاق دهد او را شوهر دوم پس از دخول یا بمیرد | پس هیچ بزه نیست | بر زن وشوهر اول مطلق

ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله

که رجوع کنند بانکاح تازه | اکر باور دارند که بجای توانند آورد | احکام خدا را

وتلك حدود الله یبینها لقوم یعلمون

وآنچه کفتیم شرایع دین خدایست | هویدا میکرداند آنرا | برای کروهی که دانند

واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن

وچون طلاق دهید شما زنانرا پس نزدیك آید که رسند بانقضاء عدت ایشان پس نکاه دارید ایشانرا | رجعت کنید پیش از انقضاء عدت

بمعروف او سرحوهن بمعروف ولا تمسکوهن

بعرف شرع بعقد واشهاد برجعت | یا رها کنید ایشانرا بعرف شرع تا بمدت عدت تمام منقضی شود | ونکاه مدارید ایشانرا

ضرارا لتعتدوا ومن یفعل ذلك فقد ظلم

برای کزند رسانیدن تا بیدادی میکنید بر ایشان بتطویل عدت | وهرکه کند آن اعتدا | پس بحقیقت ستمکار باشد

لقوم یعلمون — مدغما غیر الغنة خلف
طلقتم — بالتغلیظ ورش
بمعروف او — سکت خلف فی روایة
بمعروف او — بالنقل ورش
ومن یفعل — مدغما غیر الغنة خلف
یفعل ذلك — قرا بالادغام ابو الحارث
فقد ظلم — قرا نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة والکسائی
فقد ظلم — بالتغلیظ ورش

ازیشان ایشان علمست بیان میکند وایشان از آنها ای اندکه ببیان کردن ایشان علم حاصل شود قوله واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف معنی اینست
وچون زنان را طلاق دهید ودر رها کردن ایشان روید پس ایشان مهلت خویش را برسند وبتمام شدن عدت نزدیك شوند پس آن زنانرا نکاه دارید بنیکی یعنی برجعت در آخر عدت یا رها کنید بترك
رجعت یا کذاشتن مهلت قوله ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا معنی اینست وزنان مطلقه را نکاه مدارید وبروجه خواری وزیان کاری رجعت مکنید تا بر ایشان ظلم کنید
وبرجعت در آخر عدت بر ایشان عدت دراز کردانید بر ایشان در تطویل عدت تعدی شود وبدانکه بسیار ظلم رود قوله ومن یفعل ذلك فقد ظلم نفسه معنی اینست وهرکه این کار کند
وقاصد اضرار دیکری شود زیان کار کردد خایب وخاسر بود زیراکه بدرستی که بر نفس خویش او ظلم کرده وخود را بر تعدی آورده چه ظلم بر دیکری از روی معنی ظلم بر نفس خویش بود وزیان
دولت خویش باشد چه خود را کرفتار عقوبت می سازد ودر ورطهٔ عذاب می اندازد وهرکه بر نفس خویش ظلم کند زیان زده باشد ومتضرر کردد ٥

قوله تعالى ولا تتخذوا آيات الله هزوا واذكروا نعمت الله عليكم وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به معني اينست وآيات خدايرا محل استهزا مسازيد ودر سخرمه انداز
در اطاعت كوشش كنيد ودر رعايت ومحافظت آن اهتمام نماييد وبازي داشتن كاري ومسخر كرفتن امري بر وجه تمثيل عبارت از عدم التفات بدو بود ودلالت بر عدم اهتمام در وباشد ونعمت
خدايرا كه بر شماست ياد كنيد وكمهايي كه بر شما فايض شده در دل يا د آريد چنانچه بر كدشتكان تنك كرفته بود بر شما نكرفت كارها بر شما يسر وآساني بديرفت چه كذشتكان اجزيك زن حلال
بنود وبعد طلاق كفتن زن تا آنكه زن ديكر روي نمي نمود وتواند بود از نعمت خداي اينجا نعمت اسلام ونبوت پيغمبر عليه السلام واستعداد واهليت توجه تكاليف مراد باشد
ذكر وما انزل عليكم من الكتاب والحكمة يعظكم به ملايم اين معني بود وياد كنيد آنچه فرستاد بر شما از كتاب يعني قران وحكمت يعني علم حلال وحرام واظهار آنكه مي بايد از قواعد ومباني
اسلام درين حالي كه خداي شما را بكتاب پند مي دهد وجواهر علم در دل شما مي نهد قوله واتقوا الله واعلموا ان الله بكل شيء عليم معني اينست واز خداي بترسيد واز عذاب بپرهيزيد وبدرستي

عليكمو عليكمو يعظكمو بينهمو منكمو ذلكمو لكمو وانتمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللّٰهِ هُزُوًا وَاذْكُرُوا
برخود ومكيريد آيتهاي خدايرا محل فسوس وياد كنيد
نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ
اصناف نعمت خدايرا بر شما كه شما را مرد آورد وآنرا كه فرو فرستاد بر شما از قرآن
وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ
وسنت رسول يا علم فقه وبيان حلال وحرام حال آنكه پند ميدهد شما را بآن وبترسيد از خداي تعالي وبدانيد كه
اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ
خداي تعالي بهمه چيزي داناست از اقوال وافعال شما وچون طلاق ميدهيد زنان را يك طلاق يا دو طلاق
فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ
پس رسند بانقضاي عدت ايشان پس باز مداريد ايشان را بسبب حميت جاهليت كه نخواهند بنكاحي جديد
أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذٰلِكَ
شوهران خويشتن را كه بديشان رغبت نمايند چون رضاي جانبين ميان ايشان بود بعقد حلال ومهر جايز وشهود عدول آنچه كفتيم از امر ونهي
يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ
پند داده ميشود بآن هر كه هست از شما كه ايمان مي آرد بخداي تعالي وبروز
الْآخِرِ ذٰلِكُمْ أَزْكَى لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللّٰهُ
بازپسين آنچه كفتيم از ترك عضل بابركت ترست شما را وپاك تر از دنس آثام وكناهان وخداي تعالي
يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ
مي داند وشما نميدانيد ومادران شير دهنده

آيات الله
لورش ثلثة اوجه
هزؤا
قرا نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
هزوا
في الوقف حمزة
هزا
في الوقف حمزة

ركوع

آيات الله هزوا
مدغما سوسي
شيء
بقدر الف او بقدر الفين ورش
شيء
سكت خلف وفي رواية خلاد
طلقتم
بالتغليظ ورش
ان ينكحن
بالادغام بغير الغنة خلف
يومن
بالابدال ورش والسوسي

الاخر
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش وفي الوقف حمزة
الاخر
سكت خلف وفي رواية خلاد
ازكي
امال بين بين ورش
ازكي
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ذلكم ازكي
سكت خلف في رواية وفي الوقف حمزة
واطهر
قرا حمزة بالتسهيل في الوقف في رواية

كه خداي تعالي بهمه چيزي علم وامور بر حسب علم خود پيدا مي آرد وكليات وجزئيات را داند هيچ كسي از وچيزي پوشيده نتواند قوله واذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعضلوهن ان ينكحن ازواجهن اذا تراضوا بينهم بالمعروف معني اينست وچون شما زنان را طلاق كوييد واز ايشان جدايي جوييد پس ايشان بمنتهاي عدت برسند وتزوج شوهران خواهند ايشان را از شوهر خواستن مانع مشويد واز كار مشروع چون ايشان ميان خويش بخوبي ونيكي راضي شوند باز مداريد تسميه ايشان بازواج باعتبار مال است نه باعتبار حال چنانچه در من قبل قبلا آمده ودر هدي للمتقين تحقيق شده واكر از ازواجهن شوهراني كه بوده اند مراد دارند تسميه ازواج باعتبار ما كان بندارند قوله تعالى ذلك يوعظ به من كان يؤمن بالله واليوم الاخر ذا اشارت

ثلثة ارباع

بر نهي مذكورست وخطاب بكاف خطاب مر پيغمبر را بود يا مخاطب غير معين را باشد وآن مرفوع المحل بر ابتداست موصول باصله يعني من كان فاعل است مر يوعظ خبر مبتداست وجمله ذلك يوعظ تذييل معني اينست اي محمد يا اي مخاطب غير معين آن يعني بند مذكور ونهي مسطور پند داده مي شود بدان كسي كه بخداي وروز قيامت ايمان مي آرد ودل بر تصديق اسلام وانقياد واحكام مي دارد قوله تعالى ذلكم ازكي لكم واطهر ذا اشارتست سوي باز ماندن از باز داشتن زنان مطلقه از خواستن شوهران وبند كرفتن بدان كم خطابست مر منع كنندكان زنان از خواستن شوهران با مخاطبان غير معين را ست ذلكم مرفوع بر ابتداست وازكي لكم با آنچه معطوف بروست خبر مبتداست وجمله تذييل است بعد تذييل مر تذييل سابق را دليل است معني اينست آن يعني نهي شما اي باز دارندكان از باز داشتن زنان از خواستن شوهران پاكيزه ترست وپاكترست از آسيب رسيدن لوث زنا بر زنان كه در آن عار بيشتر بود ونيك بالاتر باشد قوله والله يعلم وانتم لا تعلمون معني اينست وحال اينست كه خداي ميداند منافع ومضار خفيه در هر كاركه شما مي كنيد مي داند وشما اموري را كه از شما مخفي است نميدانيد قوله تعالى والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة معني اينست اطلاقاتي كه فرزند دارند فرزندان خويش را دو سال كامل شير دهد اين حكم يعني وجوب شير دادن در دو سال كامل براي پدريست كه نخواهد تمام رضاع را مدت رضاع واجب در حق كل فرزندان دو سال كامل است بقوله وفصاله في عامين وبعضي كويند بتمام مدت رضاع در حق كسي كه مدت حمل او شش ماه باشد دو سال كامل بود ودر حق كسي كه مدت هفت ماه زاده شود تمام مدت رضاع بيست ودو ماه باشد بيوندد ودر حق كسي كه نه ماه زايد تمام مدت بيست ويك ماه بايد وكسي كه بيخ ماه مولود شده مدت رضاع او بيست ماه معين آمده لقوله تعالى وحمله وفصاله ثلثون شهرا حمل مدت تمام براي شير دادن كفته اند وبر بودن مدت رضاع سي ماه رفته اند قول ابو حنيفه اينست وبر قول او تا ويل اين آيت همين است سوال اين آيت را برين تقرير يا يرضعن اولادهن حولين كاملين لمن اراد ان يتم الرضاعة وبا آيت وفصاله في عامين

معارضه می آید وتخالف وتناقض ظاهری نماید جواب این آیة محمول بر رضاع جایز بود تعین دو سال در رضاعی که واجب است باشد معارضه نیاید و مخالفت یعنی مطلقاتی که فرزندان دارند فرزندان خویش را شیر دهند از جهت بدان که اتمام رضاع ایشان خواهند قوله وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ معنی اینست وبر پدر که ولادت از جهت او واقع شده است برای نفقه مرضعات از ماکولات وملبوسات بر وجه نیکو لازم باشد یعنی اجر رضاع وبدل رضاع بر وجهی که محبوب شرع دارند ومحمود طبع بندگان دارند بود واین قرینه است بر این که از والدات مذکوره مطلقات مراد باشند امهات الاطفال که منکوحات اند مراد نبوند که نزدیک امام اعظم رضی الله عنه استیجار مادران اطفال که منکوحات اند بر ارضاع روا نبود واگر بطلاق اجنبیه شوند استیجار ایشان برای رضاع روا باشد واین کلام در مطلقات است چه اول ذکر مطلقات برای وجوب عدت کرد وبعده مطلقات رجعیه برای بیان حکم رجعت آورد بعده ذکر مختلعات که مطلقات بمال اند بود بعده حکم مطلقات ثلثه را ذکر فرمود بعده حکم مطلقات در هنکام قرب انقضاء عدت مذکور گشت بعد از آن حکم ایشان بعد انقضاء عدت به بیان پیوست اگر این آیة ذکر مطلقاتی که فرزندان شیر خواره دارند بود مناسب سیاق کلام باشد یعنی از والدات مذکوره منکوحات مراد دارند بدین تقدیر امر ارضاع برای استحباب بدارند چه بر منکوحات شیر دادن فرزندان خویش واجب نبود زیرا چه شیر دادن از کفایت وقیام فرزند است واین بر پدر واجب باشد یا محمول بر تقدیر خوف هلاک بنا یافتن مرضع دیگر بود یا بنا گرفتن بچه پستان مرضع دیگر وقبول کردن پستان واجب گویند واز روی صیانت بچه از هلاک بشیر دادن او وجوب سؤال مراد از مولود له پدر است اگر علی الاب گفتی غرض حاصل شدی در تعبیر از آن بقوله وعلی المولود له چه فایده بود ودر اطناب کلام چه نکته باشد جواب در اختیار مولود له فواید است یکی بیان علت لزوم نفقه بتعلق خاص وهو الانتساب الیه للاختصاص دوم تحقق نسبت نسبت فرزند سوی پدر نه جانب مادر سیوم آنکه ذکر او بلام ملک اشارت میکند بحق تملک وتصرف پدر در هنکام حاجت در مال پسر چنانچه در انت ومالک لابیک گفته اند ودر تاویل حدیث بدان رفته اند قوله لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ معنی اینست طریق لزوم نفقه وکسوت ضعاب بر طریق خوب که منکر شرع وطبع نباشد آن بود که هیچ یکی را تکلیف جز بقدر طاقت او نباشد مرضعه را تکلیف نکند در کم کردن آن قدر که دل بر آن نتواند نهاد وپدر را تکلیف نکند در زیادت نفقه وکسوت آنچ نتواند داد هیچ نفسی تکلیف کرده نشود مگر بدانچ قدر طاقت او بود زیان رسانیده نشود در باب ارضاع مرضعه بکم کردن وپدر در رضیع بافزودن قوله تعالی وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ معنی اینست ولازم است بر وارث پدر مثل آنچه بر او واجب بود بر آن صفت که کسی را آزاری نشود وبعضی از وارث مذکور وارث صبی را دادن جم یعنی نفقه صغیر بر وارث او واجب پندارند کسی که بعد مردن صبی وارث بود نفقه او بر او واجب شود مثل آنچه بر پدر واجب بودی واد کران از روی روی نبودی واگر ورثه او بسیار باشد نفقه را بر اندازه میراث قسمت کنند تا اگر صغیر ...

وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ ... أَوْلَادَكُمْ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ آتَيْتُمْ مِنْكُمْ

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر وکذا الحکم فی علیکم اذا

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

لِمَنْ أَرَادَ — قرا بالنقل ورش

لِمَنْ أَرَادَ — سکت خلف فی روایة

أَنْ يُتِمَّ — مدغما غیر الغنة خلف

نَفْسٌ إِلَّا — بالنقل ورش

نَفْسٌ إِلَّا — سکت خلف فی روایة

لَا تُضَارُّ — بضم الراء ابو عمرو وابن کثیر

فَإِنْ أَرَادَا — قرا بالنقل ورش

فَإِنْ أَرَادَا — سکت خلف فی روایة

فِصَالًا — بالتغلیظ فی روایة ورش

وَإِنْ أَرَدْتُمْ — بالسکت فیهما خلف

عَلَيْكُمْ إِذَا — سکت خلف فی روایة

آتَيْتُمْ — بالقصر والصلة ابن کثیر

أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ
فرزندان خود را — دو سال — تمام — این حکم مر آنکس راست که خواهد که

يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ ط وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ
تمام کرداند شیر دادن را — وبر آنکس است که فرزند بجهت او زاده شد یعنی پدر روزی آن زنان وجامه ایشان از بس طلاق

بِالْمَعْرُوفِ ط لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ج لَا تُضَارَّ
بحسب طاقت مرد در خور او — تکلیف نکنند — هیچ تنی را — مکر — توانایی او باید که زیان نرساند

وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ
هیچ مادری بسبب فرزند خود بر بادتی — وهیچ پدری مادر را بسبب نقصان نفقه — وبر وارث پدر نیست یعنی کودک

مِثْلُ ذَلِكَ ج فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا
نفقه — مانند آنچه گفتیم اگر پدر متوفی شود — پس اگر خواهند ابوین از شیر باز کردن فرزند پیش از دو سال — از خشنودی از دو طرف ابوین

وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ط وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا
ومشاورت با اهل علم وارباب تجارب — پس هیچ بزه نیست بر آن دو کس — واگر خواهید شما ای پدران که طلب شیر دادن کنید از مرضعه

أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ
یعنی دایه — برای فرزندان شما — پس هیچ بزه نیست — بر شما — چون تسلیم مرضعه کنید آنرا که بد وخواهید دادن — کیرید

بِالْمَعْرُوفِ ط وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا
از اجرت — بطیبت نفس واستبشار وجه — وبترسید از خدای وضرر مرسانید — وبدانید — که خدای تعالی بدانچه

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ
میکنید — بیناست — وآنان که — قبض روح کنند ایشان را — از شما

که تاریخ عرب بلیالی بود بعبارت فی عشر خلون وفی بقین باشد تذکیر عشر بواسطه تانیث لیالی است از آنکه لیل مونث سماعی است واگر عشره ایام تقدیر کند چنانچه در آیت ان لبثتم الا عشرا بدلیل ان لبثتم الا یوما ان لبثتم الا عشرة ایام تقدیر کرده اند ودر حدیث من صام رمضان ثم اتبعه ستا من شوال ستا را بتقدیر ایام ارباب عدد بذکر آورده اند ترک تا در عدد مذکور چنانچه در نواوی شرح صحیح مسلم آورده جایز کویند وبقابل شدن بفرق میان ذکر معدود وترک او ان اشکال نفصی جویند یتربصن خبر مبتداست بحذف مضاف از مبتدا ای وازواج الذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن یا بحذف ضمیر از خبر یعنی والذین یتوفون منکم ویذرون ازواجا یتربصن بعدهم اربعة اشهر وعشرا این جمله معترضه دیگرست برای بیان حکم زنانی که شوهران ایشان بمیرند ۵

پدر نبود مادر وجد باشد نفقه وکسوت مرضعه او بر قدر میراث ایشان دو حصه بر جد ویک حصه بر مادر بود قوله فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا معنی اینست پس اگر بخواهند پدر و مادر جدا کردن صغیر از شیر که مشیر باشد از تراضی بغیر خشنودی یکدیگر پس در آن جدا کردن از شیر پیش از گذشتن دو سال بزه کاری نیست بر مادر و پدر زیرا چه مادر و پدر که در کاری موافق شوند از جهت کمال شفقت بمصلحت فرزند راضی باشند قوله وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ معنی اینست واگر بخواهید شما شیر دادن از مرضعات اولاد خویش را پس نیست بر شما بزه کاری اگر بنیکی وخوبی تسلیم کنید آنچه خواسته اید از اجر رضاع که مرضعه را بدهید وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ معنی اینست واز خدای بترسید واز عذاب او بپرهیزید وبدانید بدرستی که خدای بیناست بعلم اشیا هرچه میکنید می بیند وهرچه می اندیشید میداند وجزا دادن آن همه میتواند قوله تعالی وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ای عشر لیال نیز

معني اينست   وآنكساني كه متوفي شوند يعني بميرند و فرشتكان موت ارواح ايشان بكيرند و زنان بكذارند زنان مذكوره بعد ايشان نفسهاء خويش را چهار ماه وده شب منتظر دارند و بعضي كم
عشرة ايام تقدير كنند در ترجمه بجاي ده شب ده روز كويند و بر تقدير حذف مضاف از مبتدا معني چنين بود زناني كه شوهران ايشان بميرند زنان بكذارند نفسهاء خويش را چهار
ماه وده شب منتظر دارند زنان مذكور در مدت مسطور در عدت باشند وازخانه بيرون نيايند وخود را نيارايند وشوهر ديكر نخواهند وخوش بويي نمالند قوله فاذا بلغن اجلهن
فلا جناح عليكم فيما فعلن في انفسهن بالمعروف اين جمله عطف است بر جمله سابقه واين خطاب مر اوليا را بود يا حكام را باشد و فعلن بمعني يفعلن آمده تعبير مستقبلي كه نظر
در طبيعت زنان متيقن الوقوع است بصيغه ماضي شده معني اينست پس چون زنان مذكوره بتمام شدن مدت برسند و آن چهار ماه وده شب بيرون آيد پس نيست بر شما اي حكام
واي اوليا بزه كاري در آنچه زنان مذكور در نفسهاء خويش بكنند وخود را در انديشه خواستن شوهر و كوشش نهادن بر خطبه وچشم داشتن بر خاطب بر وجه معهود كه شرع آن را ببندد

عليكمو عليكمو عرضتمو اكنتمو انكمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ
وبكذارند زناني را نكاه دارند آن زنان تنهاي خود را از شوهر كردن چهار

أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ
ماه وده روز چون رسند بآخر مدت عدت ايشان پس هيچ بزه نيست

عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ
بر شما اي اولياء نكاح يا اي ائمه در آنچه كنند آن زنان در باب خود از اختيار شوهر وغير آن بعرف شرع يعني تزوج باكفا باذن اوليا

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
وخداي تعالي بآنچه ميكنيد شما آكاه است وهيچ بزه نيست بر شما

فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنتُمْ
در آنچه تصريح نكنيد بدان از خواستن زنان در عدت يا پنهان داريد شما

فِي أَنفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ
در ضمير شما چنانچه هديه دهد و سخن نكويد دانا است خداي كه بدرستي شما زود بود كه ياد آريد ايشان را

وَلَٰكِن لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَن تَقُولُوا قَوْلًا
وليكن وعده مدهيد ايشان را نكاحي مكر آنكه كوييد شما كفتاري

مَّعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ
نيكو بتعريض نه بتصريح ودل منهيد بر عقد زنا شوهري در عدت تا كه

يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ
رسد آنچه نوشته اند بر وي يعني مدت بآخر آن وبدانيد كه خداي تعالي ميداند

ازواجا
يتربصن
مدغما غير الغنة خلف

اشهر
وعشرا
مدغما غير الغنة خلف

النساء او
بالابدال نافع وابن كثير وابو عمرو

او اكننتم
بالنقل ورش

او اكننتم
سكت خلف في رواية

سرا الا
بالنقل ورش

سرا الا
سكت خلف في رواية

يعلم ما
بالادغام سوسي

وطبع آن را بپذيرد بيفكند اين امور بعد كذشتن مدت عدت در حق ايشان منكر نيست كه اكر منكر بودي اوليا وحكام را منع وزجر واجب و لازم شدي وايشان از در ترك بزه كاري روي نمودي قوله والله بما تعملون خبير معني اينست وخداي تعالي بعمل شما آكاه است هيچ چيزي از عمل شما بر وي مخفي نبود وهيچ كاري و انديشه بر وي پوشيده نباشد و حكم عدت وفات همه زوجات را متناول مكر زنان حامله كه عدت ايشان بوضع حمل است قوله ولا جناح عليكم فيما عرضتم به من خطبة النساء او اكننتم في انفسكم ما در فيما عرضتم به موصوف است جار و مجرور متعلق است بعليكم كه ظرف مستقر وجناح اسم لاست وظرف مستقر مذكور خبر است من خطبة النساء بيان ماست او اكننتم عطف است بر عرضتم اين جمله عطف است بر جمله سابقه معني اينست ونيست بزه كاري بر شما در آنچه از خواستكاري زنان معتده در اثناء عدت تعريض كنيد ودرين باب سربسته وبكنايت وتلويح پيوسته بكوييد يا انديشه اين در دلهاء خويش پنهان داريد وايشان از ابرايشان بندا نياريد اما تصريح بخطبه نشايد چه در اثناء اظهار اين سخن ناشايسته نمايد سخني است پيش از هنكام موجب ايذا و ايلام و كاريست مبني از قباحت مقرون باوقاحت خرد نه پسندد وبملامت و نكوهش آن پيوندد قوله علم الله انكم ستذكرونهن اين جمله معترضه آمده براي رخصت در تعريض خطبه زنان معتده معني اينست مي داند خداي كه شما زنان مذكوره را ياد خواهيد كرد وخطبه ايشان در دل خواهيد آورد واز خوف سابق شدن غيري بتعريض وتلويح سبقت خواهيد نمود براي ترغيب ايشان در ستايش نفس خويش واظهار فضايل و محاسن ذات خود خواهد برد قوله ولكن لا تواعدوهن سرا استدراك جمله محذوفست اي فاذكروهن واخطبوهن بالتعريض لا بالتصريح وبرغبوهن فيكم

بآن زن بجا آرم يا كويد دولت آنكس خواهد بود كه چنين زني عدت مفروضه بنكاح او خواهد پيوست يا نيكبختي آن زن خواهد بود كه منكوحه بمچون مني خواهد
كشت مثال از كلمات رغبت آميز و مودت انكيز كه متضمن مذاكره شهوت و منافي مروت و بي باكي نبود بكويد و القاء رغبت در دل زن مذكور بجويد قوله
ولا تعزموا عقدة النكاح حتي يبلغ الكتاب اجله معني اينست عقد نكاح را تا برسد عدتي كه ثابت بكتابت بمنتهاء آن را عزم مكنيد وچون از عزم منهي باشيد
از فعل نكاح بر طريق اولي منهي شويد قوله واعلموا ان الله يعلم ما في انفسكم ما في انفسكم موصول باصله مفعول است مر يعلم جمله يعلم خبر است
مر آن وآن با اسم و خبر خويش مفعول واعلموا است جمله عطف است بر لا تعزموا معني اينست وبدانيد بدرستي كه خداي آنچه در دلها ثابت است از ميل و رغبت
بر قصد و عزيمت ميداند و رسانيدن شما بمطلوبات دل و مقصود خاطر ميتواند ٥

بذكر محاسنكم وشمايلكم ولكن لا تواعدوهن سرا اي جماعا معني اينست بذكر حسب و نسب و مناقب و شمايل خويش كه موجب رغبت زنان بود تعريض كنيد و يا بذكر حسن و جمال و اصل
و نسب عورت كه جهت رغبت مردان بود از انجا رغبت مرد فهم شود راغب بودن خويش در دلها و افكنيد لكن بتعريض بوعده جماع و قوت رجوليت مكنيد و آن از روي قباحت و دليل وقاحت داشته
جماع را سر خوانيد كه جماع در سر نشود و جز بر طريق پنهاني حاصل نبود قوله الا ان تقولوا قولا معروفا استثنا منقطع است اي لكن ان تقولوا قولا معروفا جايز و سايغ معني اينست مكر آنكه
درين باب سخني غير منكر نكوييد و ذكر آن بر طريق خوب بكوييد سايغ بود چنانچه كسي كويد من جوان قوي تنم يا كويد كسي كه زنان و كهي كله نكرده منم جايز باشد تواند بود كه استثناء آن
محذوف دارند و بتقدير بر ليس لكم الا ان تقولوا قولا معروفا اي لا ينكر شرعا ولا طبعا بندارند معني چنين باشد نيست مر شما را در زمان عدت هيچ كفتاري مكر آنكه بكوييد سخني خوب كه نا پسند بود
شرع وطبع نبود مكروه و مبغوض سايغ نشود چنانچه كسي كويد من از خداي ميخواهم زني چنين نصيب من شود يا كويد خداي مرا زني نصيب كند شكر خداي بكزارم وحق موافقت

قوله تعالی فاحذروه معنی اینست چون خدای میداند آنچ در نفسها ثابت است پس ازو بترسید و از عذاب بپرهیزید و تواند بود که عطف بر واعلموا باشد قوله تعالی واعلموا ان الله غفور حلیم
ان با اسم و خبر خویش بجای دو مفعول واعلموا است جمله عطف است بر واعلموا اسابق معنی اینست وبدانید بدرستی که خدای آمرزنده است خطایا آمرزد حلیم است در عقوبت شتابی
نکند قوله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره تمسوهن بر صیغه مضارع از ثلاثی و باب مفاعله
خوانند معنی بر حسب آن دانند جمله لا جناح علیکم معترضه دیگر است برای بیان حکمی دیگر ان طلقتم النساء شرط است جزا از لا جناح علیکم مفهوم گشته مستغنی از جزا شده وما در
ما لم تمسوهن مصدریه است والمصدر قد یجعل حینا و کلمه او در نفی برای تعمیم است تقدیر اینست لا تبعة ولا مواخذة من جهة المهر علیکم ان طلقتم النساء وقت عدم مسکم ایاهن
ومتعوهن عطف است بر مضمون جمله سابقه زیرا چه نفی جناح بر تقدیر طلاق متضمن تسویغ تجویز طلاق است کانه قال طلقوهن ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة ومتعوهن بدین وجه
قایل شدن بحذف معطوف علیه وتقدیر فطلقوهن بی حاجت بود و تواند بود او بمعنی الی او الا ان باشد معنی اینست نیست تبعه ومطالبه مهر بر شما اکر زنان را طلاق کویید تا آنکه جماع نکرده اید مهر را بر تسمیه و تعین نیاورده اید و زنان مذکوره را متعه وان پیراهن و دامنی و چادر بر اندازه حال غنی و فقیر بدهید ومیان غنی و فقیر در کیفیة جامهای مذکور فرق نهید قوله متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین متاع بمعنی تمتیع است چون کلام بمعنی تکلیم و سلام بمعنی تسلیم و مفعول مطلق است مر متعوهن حقا صفت است مر متاعا معنی اینست ایشان را متعه دهید متعه دادنی معروف یعنی بر طریقی که منکر شرع نباشد وجامهاء مذکور عطا کنید بر طریقی که ناپسندیده طبع نبود متعه دادنی که حقی لازم است بر نیکویی کنندکان وبری واجب است بر نیکوکاران الطلاق محسنین بر شوهرانی که بر ایشان متعه دادن واجب است باعتبار مال باشد بر طریق من قتل قتیلا بود قوله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان یعفون او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح من قبل ان تمسوهن ظرف است مر طلقتموهن جمله وقد فرضتم لهن فریضة حال است فنصف ما فرضتم مبتدا است محذوف الخبر ای فعلیکم نصف وجمله جزاء شرط است وجمله شرطیه یعنی وان طلقتموهن تا آخر عطف است بر جمله سابقه یعنی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء تا آخر الا ان یعفون با معطوف خویش یعنی

انفسکم علیکم وان فرضتم الا

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وورش بالصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ما فی انفسکم فاحذروه ج واعلموا ان الله
آنچه در ضمایر شماست پس بترسید وبدانید که خدای تعالی

غفور حلیم ۞ لا جناح علیکم ان طلقتم
آمرزنده است تعجیل ناماینده بعقوبت هیچ تبعتی نیست بر شما اکر طلاق دهید شما

النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة صلے ج
زنان را مادام که مباشرت نکرده باشید بایشان یا معین نکرده باشید برای ایشان مهری ثابت

ومتعوهن ج علی الموسع قدره وعلی المقتر
ومدهید زنان را آنچه بدان منتفع شوند بر توانکر است مقدار طاقت او وبر درویش است

قدره ج متاعا بالمعروف ج حقا علی المحسنین ۞
مقدار طاقت او نفع رسانیدنی بحسب عدالت بی طلبی و طلبی ثابت ولازم بر نیکوکاران

وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد
واکر طلاق دهید ایشان را از آن پیش که نزدیکی کنید با ایشان وبتحقیق آنکه

فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم الا ان
تعین کرده باشید ونام برای ایشان مهری پس نیمه آنچه تعین کرده باشید مکر که

یعفون او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح ط ج
عفو کنند آن زنان یا عفو کند آنکه بدست اوست بند زناشوهری ولی یا زوج کرده بر مهر
بند در عقد و ترک کنید نصف را کزارده باشد نصف

وان تعفوا اقرب للتقوی ط ولا تنسوا الفضل
واکر عفو کنید و همه کابین بدهید نزدیکترست برای پرهیزکاری وترک مکنید تفضل و مروت را

علیکم ان
تمت خلف فی روایة

طلقتم
بالتغلیظ ورش

تماسوهن
بالمد والتشدید حمزة والکسایی

قدره
بسکون الدال نافع وابن کثیر وابو عمرو وابو بکر وهشام

قدره
بسکون الدال نافع وابن کثیر وابو عمرو وابو بکر وهشام

طلقتموهن
قرا بالتغلیظ ورش

تماسوهن
بالمد والتشدید حمزة والکسایی

ان یعفون
مدغما بغیر الغنة خلف

للتقوی
امالها بین بین ابو عمرو وبین بین فی روایة ورش

للتقوی
بالامالة المحضة حمزة والکسایی

للتقوی متعلق است بمعنی قرب که مضمون لفظ اقرب است من تفضیله ومن که صله قرب است با ضمیر مبتدا محذوف اند ولام بر فاعل اقرب در آمده بر طریق التعجب قرب له منی
ای ان تعفوا اشد قربا للتقوی منه من ان لا تعفوا واین جمله معترضه است برای فضیلت عفو معنی اینست وعفو کردن شما ودرکذشتن نزدیکتر است مر تقوی را از نا
عفو کردن قوله تعالی ولا تنسوا الفضل بینکم عطف است بر مضمون جمله وان تعفوا اقرب للتقوی که مضمون او تحریض بر عفو است چنانستی که
کذشت فاعفوا وتفضلوا ولا تنسوا الفضل معنی اینست ومیان خویش فضل را یعنی تفضل را فراموش نکنید وافزونی درجه تفضل بعفو واحسان
ومروت را یاد دارید یکدیکر بعفو بیش آیید ودر احسان رغبت نمایید ۞

او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح استثنا مفرغ است ای فعلیهن نصف ما فرضتم فی جمیع الاوقات لا وقت عفوهن او یعفوا الذی بیده عقدة النکاح معنی اینست واکر شما زنان را پیش از وطی طلاق
کویند وحال اینست که برای ایشان مهری مسمی کرده اید پس واجب آید بر شما نیمه آنچ تعین کرده اید و بقبول آن اعتراف نموده اید مکر آنکه نساء مطلقه مذکوره عفو کنند ونیمه مهر مذکور ببخشند وبکویند
ما او را ندیدیم و خدمت او نکرده ایم واو از بهر ما مهر بدیشان برفته واز بهر ما بهره نکرفته نسزد که بغیر آنکه عوض مهر او را برسانیم چیزی از مهر او بستانیم یا آنکه ببخشد کسی که عقد بید او بود
او ولی است وحصول عقد عادت بر اختیار او مبنی است نزدیک امام شافعی انعقاد نکاح بعبارت زنان نشود انعقاد عقد بعبارت ولی بود و نزدیک امام اعظم رضی الله عنه هر چند عورت عاقله
بالغه ولایت بر نفس خویش دارد و او نکاح بعبارت او منعقد می پندارد لیکن در عادت زنان برین عمل نمیکنند در این ولایت نمی زنند متولی این کار ولی شود بدین اعتبار عقد عقد نکاح
بدست ولی بود اما نسبت عفو سوی ولی مجاز شود باعتبار معنی نسبت از جهت امر و اذن باشد قوله وان تعفوا اقرب للتقوی وان تعفوا مرفوع المحل بر ابتدا است اقرب خبر مبتدا

قوله إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ معني اينست بدرستي كه خداي جل وعلا بدانچه شما ميكنيد بيناست هرچه از شما موجود شد وشود بيند وآنرا جزايي كه ملايم آنست بگزيند قوله حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَوٰةِ الْوُسْطَىٰ معني اينست برنمازها محافظت كنيد ونماز ميانه برپاي داريد يعني نمازها در اوقات آن بگزاريد وتاخير آن از اوقات روا مداريد وبدانكه وسطى تانيث اوسط است واوسط افعل تفضيل است از وسطت المكان اسطه وسطا وسطة اي توسطته يعني درميان برسد همچو نقطهٔ اوبفتم اوسط درميان رونده ترگويند وآنكسي است كه درميان برسد همچو نقطه دايره وواسطه عقد شود صلوة وسطى نماز ميانه را گويند وتواند بود باعتبار آنكه هرچه ميانه چيزيست افضل او بود وسطى كنايت از فضلي بمعني فاضلترين نمازهاست اختلاف كرده اند بعضي گويند نماز ديگرست چنانچه در حديث آمده است شغلونا عن الصلوة الوسطى صلوة الله ملأ الله بيوتهم وقبورهم نارا ودر حديث ديگر آمده است من ترك صلوة العصر فقد حبط عمله وبعضي صلوة وسطى مغرب دارند كه آن ميان دو نماز روز ودو نماز شب پندارند دو نماز روز ظهر وعصر ودو نماز شب عشا وفجر وبعضي گويند وسطى نماز بامداد است ميان دو نماز شب ودو نماز روز متوسطه شده ميان مغرب و عشا وظهر وعصر آمده وبعضي گويند صلوة وسطى صلوة ظهرست زيراچه اول صلوات مفترضه است لقوله تعالى أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ ...

خفتمو أمنتمو علمكمو منكمو لأزواجهمو عليكمو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

درميان شما بدرستي كه خداي تعالي بدانچه ميكنيد بيناست

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَوٰةِ الْوُسْطَىٰ

محافظت نماييد بر نمازها باداي آن در اوقات وبر نماز ميانه يا فاضلتر عصر يا فجر يا ظهر

وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا

وبرخيزيد براي خداي تعالي در حالتي كه باذكر وخشوع باشيد پس اگر ترسيد از دشمن پس نماز گزاريد در حالتي كه پياده باشيد

أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا

يا برظهور دواب در نماز بهر جانب كه باشد پس چون ايمن شويد از دشمن ياد آريد خدا را بنماز ودعا چنانچه

عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ

آموزانيد شما را آنچه نبوديد كه بدانيد وآنان كه

يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً

بنهايت عمر رسند از شما وبگذارند زناني را بايد كه وصيت كنند

لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ

براي زنان خود نفع رسانيدني بنفقه تا يكسال نه بيرون كردني از مسكن

فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ

پس اگر بيرون آيند پيش از يكسال پس هيچ بزه نيست برشما اي اولياء ميت درانچه كرده باشند درقطع نفقه از ايشان

فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

در باب خويشتن از تزين وتعرض ازواج از آنچه موافق شرع بود وخداي غالب است درست كار درست گفتار

الصلوات — قرا بالتغليظ ورش

والصلوة — قرا بالتغليظ ورش

الوسطى — امال بين بين ورش في رواية

الوسطى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

فرجالا ف

رجالا — سكت خلف في رواية

وصية

متاعا الى — قرا بالنقل ورش

متاعا الى — سكت خلف في رواية

غير — بالترقيق ورش

اخراج — بالترقيق ورش

كه از بيرون چاره نباشد خروج نمايند پس هيچ كاري نيست برشما درآنچه ايشان بوجه نيك يعني بوجهي كه منكر شرع نبود وناپسنديده شرع نباشد بكنند وخود را آراستن وعطر ماليدن وطلب شوهران كردن آنكه قوله وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ معني اينست وخداي غالب است عاصيان را عذاب تواند كرد حكيم است استوار كار است هر كار را بر وفق حكمت تواند آورد وبدانكه حكم در آغاز اسلام اين بود زني كه شوهر او بميرد مدت عدت او يكسال باشد وشوهر را واجب بود كه بدادن نفقه يكسال وصيت كند بعد بآية وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا منسوخ گشت وعدت او چهار ماه وده شب بپيوست وهرچند كه آية در كتابت مصحف متقدم شده ودر نزول متاخر آمده تقدم او در كتابت منافي ناسخ بودن نبود وتاخر او در كتابت منافي منسوخ بودن نباشد

قوله فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ معني اينست پس چون امن حاصل شود وخوف نبود پس خدا را ياد كنيد چنانچه تعليم كرده است شما را آنچه نمي دانستيد يعني چنانچه تعليم او شما را محقق ومتيقن است ذكر خداي از شما متيقن بايد ويادكردن او بر سبيل تيقن شايد يا گويند خدا را ياد كنيد چنانچه تعليم كرده است شما را آنچه نمي دانستيد يعني از كتبي كه مضمون اذكروا الله ذكرا كثيرا آمده وكيفيتي كه ادعوا ربكم تضرعا وخفية مفهوم شده قوله وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ معني اينست وحال آنكساني كه متوفي مي شوند وجان بحق مي سپارند وزوجات را ميگذارند وصيت كردن است براي زنان بقصد احسان يا بگويند كساني كه متوفي مي شوند وزنان را ميگذارند خدا وندان وصيت اند براي زنان خويش او وصيت كند ودرباب ايشان دم انفاق واحسان زنند تا زنان از نفقه وعطيه ايشان برخورداري كيرند وبعطاء ايشان انتفاع وارتفاق پذيرند درحالتي كه اين زنان بيرون كرده نشده اند يا در حالتي كه شوهران بيرون كنندهٔ زنان نباشند يا گويند بگذارند شوهران غير بيرون كردن ايشان قوله فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُوفٍ معني اينست پس اگر زنان از سراي خويش بيرون آيند بعد از يكسال ...

قوله وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ معنی اینست بر وجه اول مر مطلقات را برخورداری نفقه عدت باشد بمعروف یعنی بوجهی که منکر شرع و مبغوض طبع نبود و بر وجه دوم معنی چنین آید و مر مطلقات را است متعه بمعروف در حق مطلقه که ذکر او بالا رفته بر سبیل ایجاب و در سایر مطلقات بر سبیل استحباب تا گویند مر همه مطلقات غیر مطلقه که ذکر او بالا رفته و در حق او بیان وجوب متعه گذشته متعه مستحب بود و مقتضای مروت باشد ثابت است این قول ثابت بودنی مر پرهیزکاران از خدای ترسان که واجب او واجب دانند و مستحب را مستحب خوانند و از حدود خدای تجاوز نکنند و خود را بر اعتقاد نابوده نیفکنند یا گویند ثابت است همه اوامر و نواهی مذکوره و همه تکلیفات مسطوره ثابت بودنی بر متقیان و پرهیزکنندگان قوله كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ معنی اینست همچنین بیان میکند خدای تعالی برای شما آیات خویش را تا دریابید قوله أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ معنی اینست ای نبی بسوی کسانی که از سراهای خویش بیرون آمدند و ایشان هزارها بودند از جهت ترسیدن از موت و پرهیزیدن از فوت

لَكُمُوا آيَاتِهِ لَعَلَّكُمُو مِنْ دِيَارِهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَهُمُو أُلُوفٌ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطويل ابن

وَلِلْمُطَلَّقَاتِ بالتغليظ ورش

وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى

ومر زنان طلاق داده شده را است نفع رسانیدنی بحسب توانایی و عدالت ثابت شدنی ثابت است بر

الْمُتَّقِينَ ۝ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ

پرهیزکاران همچنان بیان هویدا گرداند خدای تعالی برای شما

آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ ع أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ

آیتهای خود را تا مگر شما دریابید ای منتهی نشد علم تو سوی آنکسانی که / یا نکرستی

خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ

بیرون آمدند از سراهای ایشان و حال آنکه ایشان هزاران بودند از بیم

الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ

مردن که از طاعون بگریختند و بر سیاهانها بیرون رفتند پس گفت مر ایشان را خدای تعالی بمیرید پس زنده کرد ایشان را بعد از موت

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ

بدرستی که خدای تعالی هر آینه خداوند بخشایش است بر مردمان ولیکن

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۝ وَقَاتِلُوا

بیشتر مردمان سپاسداری نمی نمایند و کارزار کنید

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

در راه دین خدای تعالی و بدانید که خدای تعالی شنواست و داناست

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا

کیست آنکه او وام دهد یعنی عملی کند که موجب ثواب بود خدای را جل و علا وام دادنی نیکو خالص از ریا و شبهت مقرون باخلاص و طیبت نفس

لَكُمْ آيَاتِهِ سكت خلف في رواية

دِيَارِهِمْ بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

دِيَارِهِمْ امال بين بين ورش

وَهُمْ أُلُوفٌ سكت خلف في رواية

أَحْيَاهُمْ امال بين بين ورش في رواية

أَحْيَاهُمْ بالامالة المحضة كسائي

النَّاسِ بالامالة دوري

النَّاسِ قرا بالامالة دوري

ثنيا الصلة مع القصر

بعضی گویند هفتاد هزار تن بودند بخشیت مرگ از دیار خویش فرار نمودند در تفسیر آورده است صحیح قول اول است و آن عمارا ما قول است و بعضی الوف را جمع دارند همچو قعود جمع قاعد و جلوس جمع جالس یعنی ایشان میان خویش الفت گیرنده بودند و یکدیگر میان خویش دوستی می نمودند بعضی گویند در شهر ایشان وبا افتاده بود هر یکی از وبا فرار نمود بعضی گویند پادشاه ایشان را در جهاد می فرستاد ایشان را بتعریض نفس خویش در هلاک او افکندن در بیم و با مصلحت نیفتاد ایشان از جهاد محترز شدند و از شهر خویش بیرون آمدند قوله فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا معنی اینست پس گفت خدای مر ایشان را که بمیرید و از چیزی که گریخته اید در آن افتید همه را بمیرانید و بهلاک رسانید و این میرانیدن بر وجه تنبیه و موعظت بود و بر جنایت گریختن از مرگ بر سبیل عقوبت روی نمود تا ظاهر شود از مرگ گریختن سود ندارد و گریخته را مرگ دنبال نگذارد کما قال الله تعالی أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ و تحمید غازیان بر دلاوری شود مجاز بازا بر در آمدن در معارک و مهالک تشجیع باشد بدانید چون مرگ رسیدنی است و هر کجا که روند آمدنی است اگر در کار خدای رسد بهتر بود و اگر برای خدای آید خوشتر باشد بیت

جان بجانان ده و گر نی از تو بستاند اجل

چون نخواهی مرد عالم این نکو یا آن نکو

ثُمَّ أَحْيَاهُمْ معنی اینست پس ایشان را خدای عز و جل بعد چند روز و بعضی هشت روز تعین کند و بعضی گویند بعد آنکه استخوانها بی گوشت گشت و بندها بجدا بی پیوست پیغامبری بر سر ایشان رسانید و ایشان همه را بدعاء پیغمبر مذکور و نبی مسطور زنده گردانید روایت کرده اند در آن عهد پیغامبری بود بر ایشان گذشت و دلاور بمشاهده حالت ایشان مشفق گشت دل بر دعا آورد و از حضرت خدای عز و جل خواهش کرد اللهم ارحمهم قدرتک کما ارنیتهم رحمتک گفت و زنده گشتن ایشان بجست دعاء او مستجاب گشت و خواهش او باجابت پیوست قوله إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ معنی اینست بدرستی که خدای تعالی هر آینه بر مردمان خداوند فضل است فضل و افضال صفت خدای عز و جل است میرانیدن زندگان تواند و تواند که مردگان را بزندگانی رساند قوله وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ معنی اینست ولیکن بیشتر مردمان شکر نگزارند و سپاس فضل بجا نیارند قوله وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ معنی اینست و در راه رضاء خدای قتال کنید و خدای را شنونده اقوال و داننده افعال بدانید چه هر چه میگویید می شنود و هر چه میکنید میداند هیچ قول و فعل شما از وی پوشیده نبود و بر وی هیچ گفتار و کردار مخفی نماند و چون این معنی بدانید از همه کارهاء ناشایسته باز مانید و کارهاء نیک کنید و دمی و قدمی در بدی ننهید چون مملوکان را عالم بحال خویش پندارند در بدی کردن شرم دارند با علم بدین که مالک حقیقی بظاهر و باطن بنده علم دارند بر ترک طاعت و ارتکاب معصیت چگونه روی آرند قوله مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ

لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً معنی اینست کیست آنکه خدای را قرض حسنه دهد پس او را خدای بیفزاید و دو چند کرداند نه یکبار دو چند کردانیدن بسیار مراد از اقراض درین محل دادن مال است برای یافتن بدل چه انفاق مال برای یافتن ثواب باقراض می ماند او را قرض بر وجه تمثیل می خواند ۵

یش

نکو

مالک

قوله والله يقبض ويبسط معنى اينست وخداي تنك كرداند وفراخي دهد تنگي وفراخي ازوست در رزق را تنك كند وفراخي دهد هم اوست از انفاق كردن فقر نيايد وازصدقه دادن تنكدستي روي ننمايد در حديث مال من صدقه تواند بود كه خرج كنند وبدهند وكمي نيارد وتواند بود كه امساك ورزند وبدارند وفقر آرد واين تنبيه است برين كه صدقه دادن ومال در مصارف خير خرج كردن موجب فقر نبود وستوجب تنكدستي نشود وچون مال روي برفتن آرد امساك وبخيلي از رفتن باز ندارد گفته اند كه چون مي آيد بده كه كم نيايد وچون ميرود مدارا كه نيايد واليه ترجعون معنى اينست وبسوي حسابگاه خداي باز گردانيده خواهيد گشت وجزا وسزا خواهيد يافت پس بايد كه مال را در محلهايي خرج كنيد كه بآساني حساب توانيد داد ودر جهاد وحج وطلب علم وساير امور خير مصروف گردانيد كه در آن دل بر ثواب توانيد نهاد قوله الم تر الى الملا من بني اسرائيل من بعد موسى اذ قالوا لنبي لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل الله اين جمله حكايتي ديگر است از حكايتهاء بني اسرائيل متضمن شكايتي از شكايتهاي ايشان روايت كرده اند جمعي از بني اسرائيل از پيغمبري پادشاهي را جستند وبموافقت ومتابعت او قتال با كافران خواستند پيغمبر ايشان را

عسيتم ان قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فيضاعفه له أضعافا كثيرة والله يقبض
تا زيادت گرداند ثواب آن را براي او زيادات بسيار وخداي تعالى تنك ميكرداند روزي را بر بعضي

ويبسط واليه ترجعون الم تر الى الملا
وفراخ ميكرداند بر بعضي وبجزاي او باز گردانند شما را اي تنكرستي سوي گروه اشراف

من بني اسرائيل من بعد موسى اذ قالوا
از پسران يعقوب پس از زمان موسى چون گفتند

لنبي لهم ابعث لنا ملكا نقاتل في سبيل
مر پيغمبري كه ايشان را بود يوشع يا شمويل برانگيز براي ما پادشاهي را تا كارزار كنيم در راه دين

الله قال هل عسيتم ان كتب عليكم
خداي تعالى گفت آن نبي ايشان را هيچ شايد بود شما را اگر نبشته شود بر شما

القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل
كارزار كه كارزار نكنيد گفتند وچه مانع آيد ما را كه كارزار نكنيم

في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا
در راه دين خداي تعالى وبحقيقت بيرون كرده اند ما را از سراهاي ما را

وابنائنا فلما كتب عليهم القتال تولوا الا
وازفرزندان ما پس چون نبشته شد بر ايشان كارزار اعراض كردند مگر

قليلا منهم والله عليم بالظالمين وقال لهم
اندكي از ايشان وخداي داناست بحال ستمكاران وگفت مر ايشان را

فيضعفه — قرأ نافع وابو عمرو وحمزة والكسائي
فيضعّفه — قرأ ابن كثير
فيضعّفه — قرأ ابن عامر
كثيرة — بالترقيق ورش
كثيرة — بالامالة الكسائي
ويبصط — بالصاد بزي ونافع وشعبة والكسائي وابو بكر وفي رواية خلف وخلاد
واليهي — بالاشباع ابن كثير
موسى — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
لنبيء — بالمد والهمز نافع
عسيتم ان — سكت خلف في رواية
وقد اخرجنا — قرأ بالنقل ورش

وقد اخرجنا — سكت خلف في رواية
ديارنا — امال بين بين ورش
ديارنا — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
وابنائنا — بتسهيل الهمزة الثانية مع القصر والمد
وابنائنا — بتسهيل الهمزة الاولى والثانية وبتسهيل الهمزة الاولى وابدال الثانية او ابدال الثانية عن الكسائي، الهمزة الثانية في الوقف حمزة
عليهم — بضم الهاء والميم حمزة والكسائي؛ بكسر الهاء والميم لابي عمرو
تولوا الا — بالنقل ورش
تولوا الا — سكت خلف في رواية

نصب كرد ايشان را بر متابعت او ورد بيشتري بر سخن خويش نرفتند واندكي از ايشان متابعت آن پادشاه كردند وبجمعي قليل بر كفار كثير غالب آمدند اگر خطاب كساني را بود كه اين قصه شنيده اند استفهام براي تقرير يعني اقرار كنانيدن باشد واگر خطاب كساني را دارند كه اين قصه نشنيده اند استفهام براي تعجيب ازنا شنيدن قصه مشهوره مذكوره پندارند معنى اينست نديده اي مخاطب بنظر دل بسوي گروهي عظيم از بني اسرائيل از پس موسى يعني ايشان را نمي بيني در آن هنگام كه مر پيغمبري را كه مر ايشان را بود گفتند برانگيز ما را پادشاهي كه كارزار كنيم با او بر رايت او با كافران محاربه كنيم در حمايت او بدين طريق نصب پادشاهي جستند قصه اينست جالوت پادشاهي قوي تن بود بني اسرائيل را قوت وشوكت بسيار مي نمود بر سر او خودي بوزن سيصد رطل كه پانزده من دهلي باشد بودي در ضخامت وشجاعت بغايت با هيبت نمودي ولشكر بسيار داشت دل بر تاختن بني اسرائيل گماشت شهرها ايشان را تاخت وايشان را بقهر وكين برانداخت وتابوتي كه از انبيا داشتند وآن را مدد وشوكت خويش مي پنداشتند آن را از ايشان برد واز بردن آن ايشان را آزردگي پيش پيغمبري كه مر ايشان را بود حال خويش گفتند ونصب كردن پادشاهي ديگر جستند تا با جالوت قتال كنند وانتقام خويش كشند پيغمبر مذكور عليه السلام در قتال ايشان تاكيد كرد اختيار ايشان را در استفسار آورد ايشان بتصميم عزم اظهار كردند واختيار خويش در بيان آوردند چون پيغمبر ايشان دعا كرد خداي تعالى دعاء او را در استجابت آورد عصايي فرستاد و فرمان داد تا هر كه قامت او برابر اين عصا باشد او پادشاه بود هر كرا با عصا برابر ساختند كسي را هم چند عصا يافتند متحير بودند كه هم قد عصا كه خواهد بود وسلطنت وتمكن كرا روي خواهد نمود طالوت نام خر بنده خري گم كرده بود در طلب خر خويش هر سوي سعي مي نمود از روستاي سوي شهر آمد وبجست وجوي گم كرده خويش در شهر در آمد تا پيش در خانه پيغمبر رسيد براي استمداد دعا يافتن خر در اوقات پيغمبر مصلحت ديد پيغمبر را بر قامت او نظر افتاد عصا را برابر قامت او نهاد او را برابر عصا يافت مردي را كه مختار براي ملك بود دريافت خلق را گفت خداي طالوت را بر شما پادشاه گردانيد وبحشمت فرمان دهي رسانيد ايشان در پادشاهي او تعجب كردند وخود را در تردد آوردند ما ملك او را چگونه مسلم داريم ما از وي بملك سزاوارتريم وفراخي از مال نيز ندارد تا كسي بطمع مال بر وي روي آرد واز خاندان ملك نيست تا بعز سلاف عزيز بود وبشرف ذاتي كه مشهور نيست تا بدان مذكور شود از فرزندان يعقوب [illegible]ت در فرزندان لاوي بيت وطالوت از سبط ابن يامين بوده ودر سبط بني يامين ملك ونبوت كسي را روي ننموده بجه چيز او را بملك بپذيريم وبكدام روي او را بسري گزينيم پيغامبر [illegible] را بر گزيد وبر شما او را پادشاه گردانيد ودر علم ملك داري ودانش شهرياري افزوني داد وبناء بنيه او را بر ضخامت وشجاعت بنياد نهاد تا هيچ مردي بدرازي تا سينه او نميرسد [illegible]د واو در قوت جانست كه بي كمند وتير شير نر را بر دست آوردي وبقوت دست كلها شير را پاره كردي خداي كسي را كه خواهد پادشاهي دهد وتواند كه [illegible]ج سروري نهد در كار او چه جاي بحث بود ودر خواست او چه محل سخن باشد بيت
پادشاهيست كز خزانه غيب ❁ هر دو عالم بيك گدا بخشد ❁ بعد از آن ايشان

نشاني بر ملك او جستند و برهاني بر اصطفاء او طلب كردند پيغمبر ايشان را گفت نشان ملك او آنست تابوتي كه گم كرده ايد و هم در باز كردانيدن آن عاجز شده ايد آنرا باز كردانند و آن تابوت گم شده را بشما برسانند بدين نشاني
در طاعت او رغبت كردند و روي سوي او آوردند تابوت مذكور كه جالوت بغارت برده بود كسان جالوت در كليسا نگاه مي داشتند فرشتگان از پيش ايشان برداشتند بر طالوت آوردند برين نشاني
طالوت را همه بپادشاهي قبول كردند و سر در ربقهٔ طاعت او در آوردند بعد از طالوت لشكر كشي كرد و روي بمحاربهٔ جالوت آورد داود پيغمبر عليه السلام در زمان حداثت سن برابر لشكر طالوت بود در راه در دامن
كوهي ميگذشت از سنگي آواز شنود كه مرا بر گير و با من ترخود بيدين من ترا كار خواهم آمد و دشمن ترا زخم خواهم زد داود آنرا برداشت در توبره انداخت پيشتر از سنگي ديگر نيز همين آواز شنيد بر گرفتن آن مصلحت
ديد پيشتر از سنگ سيوم نيز همين آواز بر آمد و همين نوع صورت در گوش او آمد و او را نيز برداشت و برخود نگاه داشت برابر لشكر ميرفت طالوت خواست كه لشكر را امتحان كند و ميان شايسته صحبت از ناشايسته
فرق افكند در ره بيابان روان شد در پي آبي افتاده هوا گرم بود تشنگي زور آورد لشكر زبان بزاري گشاده آب مي جستند طالوت طالوت ميگفتند طالوت گفت جوي آب نزديك رسيد است شما از
وي آب بياشاميد مگر آن قدر كه بر
دست گيريد چون در جوي آب رسيدند
آشاميدند و از طالوت و فرمان طالوت
ياد نياوردند و همه بدهن آب خوردند
مگر سيصد و سيزده تن كه مخلص
بودند بجان و دل اطاعت نمودند و
متابعت فرمان او كردند آب بغرفه
دست خوردند با طالوت بسلامت
و عافيت گذاراشدند و كساني كه
فرمان بجا نياوردند در جوي در آمدند
و آب بدهن خوردند تشنگي در ايشان
مشغولي گشت هر چند كه آب خوردند
تشنگي نرفت چندان آب خوردند كه
بامتلاء شكم موازي هفتاد هزار تن
مردند جز سيصد و سيزده تن بر اي
طالوت نماندند هم درين معرض
عساكر جالوت پيدا شدند ايشان
ترسيدند و گفتند ما را طاقت محاربه
با اين لشكر نبود و قتال با ايشان ميسر
نشود و بعضي گفتند مترسيد كه چند
گروه اندك بر گروه بسيار غالب آمده
اند و با قلت عدد مظفر و منصور شده
اند دعاء ثبات قدم كردند و از خداي
صبر خواستند و با لشكر جالوت
در آويختند جالوت كه بمردانگي و
فرزانگي مشهور بود و بهيبت و
مهيب مي نمود چون از فوج جدا گشت
و بمبارزت بپيوست داود عليه السلم
پيش طالوت آمد گفت مرا بفرماي
تا مبارزي كنم و بسنگ فلاخن
جالوت را بزنم طالوت گفت تو طاقت
آن كار نداري خود را بدين مهم آرمن
طاقت اين دارم اين كار بمن بگذار داود
گفت اگر اين كار از من شود مرا چه
بدهي گفت دختر خويش ترا بدهم
و بر نيمهٔ ملك ترا شريك كنم برين عهد
كرد مهتر داود عليه السلام سنگ در
فلاخن كرد و بر جالوت حمله آورد جالوت
گفت سنگ بر سگان زنند با همچو مني
بسنگ چگونه جنگ كنند تو چون آمدي
و چه نوع بقوت سنگ در جنگ شدي
داود گفت تو نيز سگي ترا بسنگ بايد زد
و با تو جنگ بسنگ بايد كردن داود
دل بر دليري گماشت و سنگ را در
فلاخن داشت بادي در آمد خود از سر
جالوت انداخت و او را در آن حال سر
برهنه ساخت داود بقوت سنگ
فلاخن در پيشاني جالوت افتاد
و لشكر او روي بهزيمت در كوه سنگ
مغناطيس در آمدند با هر نعال از ايشان
و اهل اسلحه مردان با يكبار گوه
مغناطيس شدند تا اين سيصد و سيزده
تن همه لشكر جالوت را باهستگي
بكشتند و غنايم گرفتند مظفر و منصور
شدند باز گشتند طالوت با داود

نَبِيُّهُمُوٓ اَنَّ ‌ لَكُمُو عَلَيْكُمُو لَهُمُو نَبِيُّهُمُوٓ اَنَّ رَبُّكُمُو

قرا قالون بالصلة والقصر والمد و ورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر ‌ قرا قالون بالصلة والقصر والمد و ورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اَنِّي — اماله ابن بن دوري وفي رواية ورش

اَنِّي — بالاماله المحضة حمزة والكسايي

مِنْهُو — بالاشباع ابن كثير

يُوتَ — بالابدال ورش والسوسي

اَصْطَفِيهُو — بالاشباع ابن كثير

اَصْطَفِيه — اماله ابن بن ورش

اَصْطَفِيه — بالاماله المحضة حمزة والكسايي

وَزَادَه — بالاماله حمزة وابن ذكوان

يُوتِي — بالابدال ورش والسوسي

مَنْ يَّشَاءُ — بالتسهيل مع المد والقصر حمزة وهشام وبغير الغنة خلف

مَنْ يَشَا — بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام وبغير الغنة خلف

يَاتِيَكُمْ — بالابدال ورش والسوسي

نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ
پيغمبر ايشان بدرستي خداي بحقيقت فرستاد براي شما طالوت را

مَلِكًا ۚ قَالُوٓا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
بپادشاهي گفتند بني اسرائيل چگونه سزد مر او را پادشاهي بر ما

وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً
وما كه اسباط انبيا و ملوكيم سزاوارتريم بپادشاهي از وي كه سقابي يا دباغي است و نداده اند او را فراخي

مِّنَ الْمَالِ ۚ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ
از مال گفت آن پيغمبر بدرستي خداي تعالى بر گزيد بر شما بملك

وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ ۖ وَاللَّهُ يُؤْتِي
وافزون كردانيد او را فراخي در دانش در دين كه باو حاجت آمد و قوت در تن كه در حرب هم الآلاء عصا بود و از همكنان تر ... و خداي ميدهد

مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ
خلافت در پادشاهي خود انكس را كه ميخواهد و خداي تعالى بسيار عطا است دانا

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ
وگفت مر ايشان را پيغمبر ايشان بدرستي كه نشان پادشاهي او آنست كه آيد بشما

التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ
صندوق تورية كه با شما شد باقي جالوت داشتند در آنست آرامش از پروردگار شما و باقي مانده

مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ
از آنچه گذاشت اتباع موسى و اتباع هرون چون الواح و عصاء موسى و جامه و عمامه هرون مي دارد آنرا

اَنْ يَاتِيَكُمْ فِيهِ آلُ مُوسِي مُوسَىٰ وَآلُ
مدغما بغير الغنة خلف ‌ بالاشباع ابن كثير ‌ لورش ثلثة اوجه ‌ اماله ابن بن وفي رواية ورش ‌ بالاماله المحضة حمزة والكسايي ‌ لورش ثلثة اوجه

عهد داد دختر و فا كرد و عهد شركت ملك را در وفا ياورد و نيم ملك نداد بلكه غيرت كرد دل بر كشتن او آورد دختر طالوت خبر يافت شوهر را خبر كرد داود بر فراش بجاي خويش مشك پر آب گذاشت و خود را در گوشه پنهان داشت
سياف كه براي كشتن نامزد بود تيغ بر مشك زد آب ريخت داود چون عداوت قصد كشتن او تحقيق شد گريخت بعد چندگاه اجل طالوت رسيد داود عليه السلام شنيد باز گشت ملك و خلافت بدو پيوست قوله قال هل
عسيتم ان كتب عليكم القتال الا تقاتلوا معني اينست گفت پيغمبر ايشان ثابت است از حال شما اگر قتال بر شما فريضه كردانيده شود شما قتال نكنيد كه متوقع است از حال شما اگر قتال فرض شود
از قتال باز مانيد قوله قالوا وما لنا الا نقاتل في سبيل الله وقد اخرجنا من ديارنا وابنائنا معني اينست ايشان بتري از ترك قتال جستند وما لنا الا نقاتل في سبيل الله تا آخر گفتند يعني چيست مارا
كه در راه رضاء خداي تعالى قتال نكنيم و در اعداء كلمهٔ عليا شمشير نزنيم حال اينست كه ما از سر اهاء خويش و جاي بودن ابناء خويش بيرون آورده شده ايم و بعا جزي از نهب و تاراج و خون ريزي اوخو
خورده ايم فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلا منهم معني اينست پس هرگاه كه بر ايشان قتال فريضه گشت و بقتال مامور گشتند از قتال روي كردانيدند و بتولي و اعراض پيوستند مگر

اندکی از ایشان که سیصد وسیزده تن بودند که با طالوت موافقت نمودند **قوله** والله علیم بالظالمین **معنی اینست** وخدای عالم است بظالمان احوال ظالمان داند وسزا دادن ایشان تواند **قوله** وقال
لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا **معنی اینست** وکفت مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که خدای طالوت را بر شما پادشاهی برانگیخته است وصلاح کار شما برای او وولایت او آویخته است
قوله قالوا انی یکون له الملک علینا ونحن احق بالملک منه **معنی اینست** ایشان کفتند مر طالوت را بر ما ملک وسلطنت واو لایق فرماندهی وملک بکدام وجه شود وحال اینست که ما در قوت ذات وشرف
آبا وامهات از وا کثر بیم وفرماندهی وملک سزاوار تر برچه ما از سبط یهودا بن یعقوبیم وباخصایل خوب وشمایل مرغوب ایم خاندان یهودا خاندان ملک وسلطنت است ودودمان حشمت ومکنت است وطالوت
از سبط ابن یامین است ودر سبط او ملک نبود ودر خاندان او کاهی پادشاهی روی نمود **قوله** ولم یؤت سعة من المال **معنی اینست** وداده نشده است طالوت از فراخی مال وحادث نشده است در وی
رفاهیت ثروت وفراخی حال **قوله** قال ان الله اصطفیه علیکم وزاده بسطة فی العلم والجسم والله یؤتی ملکه من یشاء **معنی اینست** پیغامبر ایشان کفت بدرستی که خدای برکزیده است

لکمو ان کنتمو مبتلیکمو انهمو — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وورش بالصلة والمد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

الملائکة ان فی ذلک لایة لکم ان
فرشتکان ودر بیان شهر بنهند بدرستی که در آن آمدن تابوت تست معجز برای شما اکر

کنتم مؤمنین ۞ فلما فصل طالوت
هستید کرویدکان وباور دارکان پس آنکاه که جدا شد از بیت المقدس طالوت

بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر ج
با لشکرها کفت طالوت بدرستی خدای تعالی صورت آزمایش نماینده است شما را بجوی در آن کرما

فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه
پس هرکه دهن در آن نهد تا بیاشامد در آن نیست از اتباع من وهرکه نچشد از آن

فانه منی الا من اغترف غرفة بیده ج فشربوا
پس بدرستی او از اتباع منست مکر آنکس که بدست بردارد آن مقدار که بر توان کرفتن بدست خود پس بیاشامیدند

منه الا قلیلا منهم ط فلما جاوزه هو والذین
از آن نه بطریق اغتراف مکر اندکی از ایشان پس چون بکذشت از آن شهر طالوت وآنان که

امنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت
ایمان آوردند با او کفتند آن مؤمنان هیچ توانایی نیست مارا امروز با جالوت

وجنوده ط قال الذین یظنون انهم ملاقوا
ولشکرهای او کفتند آنان که یقین تمام داشتند که ایشان رسنده اند

الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
ثواب خدای تعالی بسا کروهی اندک که غالب آید بر کروه بسیار

الملائکة — بتسهیل مع القصر والمد
الملائکة — بالابدال لحمزة
الملائکة — بالامالة کسایی
لایة — لورش ثلثة اوجه وبالامالة کسایی
مؤمنین — بالابدال ورش والسوسی وفی الوقف حمزة
منهو — بالاشباع ابن کثیر
منی — بفتح الیاء ابو عمرو ونافع
یطعمهو — بالاشباع ابن کثیر
منی — بفتح الیاء ابو عمرو ونافع
غرفة — بالنصب نافع وابن کثیر وابو عمرو
منهو — بالاشباع ابن کثیر
جاوزهو والذین — بالادغام فیهما سوسی

امنوا — لورش ثلثة اوجه
فئة — بالابدال فی الوقف حمزة
کثیرة — بالترقیق ورش وبالامالة الکسایی
فصل — قرا بالتغلیظ ورش
لکم ان کنتم — سکت خلف فی روایة

طالوت را بر شما وافزوده است اورا
از روی فراخی در علم وفراخی جامت
در جسم چه علمی که تعلق بملک دار
وشهریاری دارد بیشتر از دیکران
میدانست ودر جسم بنیه قوی وتن
عریض وطویل داشت که شیر را کرفتن
وبدست خود که شیر درید نمیتوانست
وخدای عز وجل بدهد ملک خویش
هرکرا خواهد در چیزی که خواست
خدای عز وجل بود بندکان را در آن
چیز چه محل کمی ولا وجه مدخل
چون وچرا باشد والله واسع
علیم **معنی**
اینست وخدای فراخ عطاست هیش
در اعطاست علیم است داناست
استعداد هرکسی داند وهرکسی را
بمرتبه که در خور اوست برساند
قوله وقال لهم نبیهم ان آیة
ملکه ان یأتیکم التابوت فیه
سکینة من ربکم وبقیة مما
ترک آل موسی وآل هرون تحمله
الملائکة **معنی اینست** کفت
مر ایشان را پیغمبر ایشان بدرستی که
علامت ملک او آنست که بیاید شما
تابوتی که بغارت پیوسته ودر
عاریه جالوت وغلبه او ونهب
وتاراج از شما کم کشته واز دست
شما رفته در آن تابوت دلهای شما
را از پروردکار شما قراری وآرامی
بود ودر وی بقیه از آنچه کذشته
است آل موسی وهارون پیش شما
لایح می نمود تابوت مذکور را فرشتکان
برکرفتند از کلیسای جالوت
برایشان آوردند روایت کرده اند
در تابوت مذکور عصای موسی
ودستار هارون علیهما السلام
وبقیه ترنکبین بیه وبعضی قطعات
الواح توریت وخاتم سلیمان علیه
السلام بود وبعضی کویند طول
تابوت سی کز وعرض دو کز وبعضی
کویند طول او چهل کز واز چوب
شمشادی نمود **قوله** ان فی ذلک
لایة لکم ان کنتم مؤمنین
معنی اینست بدرستی که در آمدن
تابوت مذکور بر نهج مسطور
هرآینه علامتی است از پروردکار
شما اکر شما مؤمن باشید وتصدیق
کنید مر آیات خدای جل وعلا فلما
فصل طالوت بالجنود قال ان
الله مبتلیکم بنهر **معنی**
اینست کفت مر ایشان را پیغمبر
ایشان که علامت ملک طالوت آن
باشد تابوتی که از شما رفته است

باز کردد پس تابوت مذکور باز کشت وعلامت ملک او بظهور پیوست او را پادشاهی قبول کردند وسر در انقیاد وطاعت او آوردند پس متابع او شدند وبا او بیرون آمدند پس در آن هنکام با لشکرها از سهم جدا
کشت وبلشکر کشی بیوست در نصیحت سفت وبالشکر خویش کفت بدرستی که خدای شما را بنهری مبتلا خواهد کرد وجوی آبی پیش شما خواهد آورد **قوله** فمن شرب منه فلیس منی ومن لم یطعمه
فانه منی الا من اغترف غرفة بیده **معنی اینست** پس هرکه از آن جوی بیاشامد پس او از متابعان من نبود وهرکه از آن جوی آب نخورد پس بدرستی که او خود را از متابعان من شمرد مکر کسی
که یک کرتی آب بدست برکیرد وبدان یکبار کفایت پدیرد او را این حکم بود وسزاوار فلیس منی نشود **قوله** فشربوا منه الا قلیلا منهم **معنی اینست** پس بیاشامیدند از آن جوی بکرع
یعنی آشامیدنی بلب ودهن آشامیدنی برخلاف فرمودن مکر اندکی از ایشان وآن سیصد وسیزده تن بودند که طاعت وانقیاد نمودند یعنی کرع نکردند وبدست آب خوردند فلما جاوزه هو والذین
امنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت وجنوده **معنی اینست** وهرکاه که طالوت وسیزده تن مؤمنانی که با او بودند واز آن جوی مذکور عبره نمودند واز این مهلکه کذشتند وقلت خویش

ديدند گفتند ما با جالوت ولشكر او طاقت محاربه نداريم با اين قلت وضعف كثرت وشوكت لشكر او را تاب نياريم ما سيصد وسيزده تنيم معارضه با لشكر او چگونه توانيم خود جالوت بذات خود چنين قوي تن است كه خود بوزن
سيصد رطل بر سر ميدارد وآنرا گران نمي پندارد واو را هشتصد هزار سوار لشكرست كيست كه با او هم قدم وهمسر است وبا اينچنين سري چه جاي همسري وجماعت قليله را با اينچنين لشكر چه مقام برابري قوله قال الذين
يظنون انهم ملاقوا الله كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله معني اينست آنانكه از جهت ضعف خويش وقوت دشمن گمان مي بردند كه خواهد مرد خود را در اين محاربه كه بيرون از طاقت ايشانست بهلاك
خواهند سپرد در راه طمع بر فتند وبر وجه اجترا گفتند واينجا يعني دلاوري واميدواري اين سخن گفتند چند گروه اندك بر گروه بسيار بمشيت خداي غالب آمد وبمدد ومعونت او مظفر ومنصور شد پس اميد باشد
كه با وجود قلت پناه خداي تعالي بگيريم بر دشمن غالب آييم وهلاك نشويم ونميريم واگر لقاء الله رويت مراد شود هم يظنون بر اصل ظن باشد يعني اين نعمت هر يكي را متيقن نبود وادراك اين سعادت مقرون
بظن باشد معني اينست همين بود كه گذشت ومقصود همان باشد كه رفت واگر از لقاء الله حساب الله وثواب الله وباز گشت سوي او مراد شود يظنون را بمعني يعلمون ويستيقنون بايد داشت زيرا كه
لقاء حساب وثواب وباز گشت سوي او متيقن است بري از عروض وهم وطريان شك وظن است محمول بر مجاز بايد پنداشت معني اينست چنين باشد كساني كه بظن حساب ونيل ثواب

ورجوع سوي حق در قتال ثابت باشند
بر يقين آن بطريق او ثابت بودند معني
آيت چنين آيد گفتند كساني كه خود
را بحساب گاه خداي رسنده مي دانند
بيننده ثواب مي خوانند از گروه
الحاجه قوله والله مع الصابرين
معني اينست وخداي بعلم ونصرت
با صبر كنندگان باشد وبتاييد
وتقويت با شكيبندگان بود يعني
با كساني كه در مشقت قتال صبر
كنند وخود را از معركه در فرار نيفكنند
ومعية مذكور متشابه است ذكر
او بالا رفته است واختلافي كه در
تاويل وعدم تاويل خلف وسلف است
وجمله است گذشته قوله ولما
برزوا لجالوت وجنوده قالوا
ربنا افرغ علينا صبرا وثبت اقدامنا
وانصرنا على القوم الكافرين
معني اينست وهرگاه كه
سيصد وسيزده تن كه برابر طالوت
مانده بودند بر قتال جالوت
ولشكرهاي او ظاهر
شدند وبر صفوف
عساكر او بمبارزت بيش آمدند دل
بر كرم خداي بستند وبتضرع وزاري
گفتند اي پروردگار ما دواء صبر بر
سقام جنايت ما بريز وما را در قتال
او جهاد با صفوف كفار بياميز و
اقدام ما را در معركه ثابت دار واز
فرار بر قرار آر وياري ده ما را وغالب
گردان بر كافران وفتح بخش وظفر ده
بر ايشان صبر را بدوايي كه براي دفع
ضعف وتحصيل قوت بر سر وتن
ريخته شود وبراي ازالت اضطراب
وخفقان واستحصال آرام دل واطمينان
استعمال كرده اند تشبيه كرده واثبات
افراغ كه لازمي از لوازم است بر وجه
تخييل آورده خداي دعاء ايشان مستجاب
كرداند صبر وثبات قدم ونصرت بخشيد
قوله تعالي فهزموهم باذن الله
معني اينست ايشان با لشكر جالوت
قتال كردند پس لشكر جالوت را به
مشيت خداي وتوفيق او بهزيمت
آوردند قوله وقتل داود جالوت
معني اينست وداود بزخم يك سنگ
درشت جالوت را با آن سختي ودرشتي
كه داشته كشت چنانچه ذكر
آن گذشته وبيان آن بالا رفته
قوله تعالي وآتيه الله الملك
والحكمة وعلمه مما يشاء معني
اينست وخداي عزوجل داود

وهزموهم بعضهمو — قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بإذن اللهِ ۚ واللهُ مع الصابرين ۞ ولمّا
بتوفيق خداي تعالي وخداي عزوجل با صبر كنندگانست وچون

برزوا لجالوت وجنوده قالوا ربّنا أفرغ
بيرون آمدند براي قتال جالوت ولشكرهاي او گفتند اي پروردگار ما بريز بر

علينا صبرا وثبّت أقدامنا وانصرنا على
بر ما شكيبايي وثابت دار در جنگ قدمهاي ما را وياري ده ما را بر

القوم الكافرين ۞ فهزموهم بإذن
گروه كافران پس شكستند قوم طالوت آن لشكرها را بفرمان

اللهِ ۚ وقتل داود جالوت وآتيه الله الملك
خداي عزوجل وكشت داود جالوت را وداد او را خداي تعالي پادشاهي

والحكمة وعلّمه ممّا يشاء ۗ ولولا دفع الله
وپيغمبري يا علم وفقه وآموخت او را از آنچه ميخواست واگر نه دور كردن خداي بودي

الناس بعضهم ببعض لفسدت الأرض
شر مردمان را بعضي از ايشان را ببعضي ديگر هر آينه ظهور تباهي بودي در زمين وتعطيل مكان

ولكنّ الله ذو فضل على العالمين ۞ تلك
وليكن خداي تعالي خداوند بخشايش است بر جهانيان آنها كه ياد كرديم

آيات الله نتلوها عليك بالحقّ ۚ وإنّك لمن المرسلين ۞
دلايل قدرت خدايست ميخوانيم آنرا بر تو بتلاوت جبرئيل بصدق وصواب وبدرستي تو هر آينه از پيغمبراني

وثبت اقدامنا — بالنقل ورش
وثبت اقدامنا — سكت خلف في رواية
الكافرين — امالة بين بين ورش
الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
داود جالوت — قرا بالادغام سوسي
وآتيه — لورش ثلثة اوجه مع امالة بين بين
وآتيه — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
يشاء — فيه المد مع التسهيل
يشاء — بالتسهيل مع القصر والمد
دفاع الله — نافع ويعقوب
الارض — بالنقل ورش
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
آيات الله — لورش ثلثة اوجه

عليه السلام را ملك داد وحكمت بر دست او آورد واز آنچ خواست از علم منطق طير وعلم تاليف كردن نغمات او را تعليم كرد روايت كرده اند طالوت را اجل رسيد واز جهان خراميد داود عليه السلام را مردمان دين وپسنديده
وشايسته اين كار دانسته بودند در اختيار كردن داود براي كار ملك موافقت نمودند وداود را خداي ملك داد وبر وي ابواب حكمت يعني علم حلال وحرام گشاد ابن عباس گفت رضي الله عنه هر جا كه در قرآن حكمت واقع
شود مفسر بعلم حلال وحرام بود وبعضي گويند حكمت عبارتست از دانستن چنانچ بايد وكار كردن چنانچه شايد وبعضي گويند حكمت علميست كه منفعت آن مخصوص ببعض اشخاص نبود وفايده آن ببعض
اوقات مخصوص نباشد وبعضي اشخاص گويند الكلام المعقول المشحون بالفوايد المصون عن الزوايد وبعضي از حكمت نبوت مراد دارند وبعضي صنعت نرم كردن آهن چنانچه حلقهاء زره بآساني راست شود
پندارند آورده اند چون داود عليه السلام زبور با آواز خوش خواندي وحيوانات وپرندگان هر كه آواز شنيدي در هوا ماندي قوله تعالي ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض
معني اينست واگر نبودي دفع كردن خداي شر مردمان را ببركت بعضي شر بعضي از ايشان را يعني شرار را باخيار وفجار را با برار هر آينه زمين خرابي گرفتي وتباهي پذيرفتي قوله ولكن الله ذو فضل على العالمين

معنی اینست ولیکن خدای خداوند فضل است بر جهانیان خیار جهانیان را باقی میدارد و برکت ایشان بر جهان هلاک و فساد نمی کمارد تارکان صلوة را بیمن مصلیان هلاک نمی کرداند
و تارکان اداء زکوة را بیمن دهندکان زکوة بهلاک نمی رساند تارکان حج را ببرکت حاجیان نمیکیرد تارکان جهاد را ببرکت مجاهدان کرفتار نمیکند و تارکان جمعه را ببرکت مصلیان جمعه
می بخشد و ان کناهکاران ببرکت متقیان می کذرد اکر شرار بخیار دفع نمی شدند منهزم نمی کشتند خیار منهزم می شدند و از جهان می رفتند و چون برکات ایشان از جهان رفتی بر شرار بر شوم
کناه ایشان قیامت قایم کشتی زمین خراب شدی و بنودی بخرابی آمدی خدای عالمیان خداوند لطف است بر جهانیان تا جهان خرابی نه پذیرد و عالم ویرانی نکیرد معنی اینست
تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق تلک اشارتست سوی آیات قرآنی که در ثناء خدای و قصص و امثال و شرایع و احکام که بالا کذشته یا اشارتست سوی آیات معجزات انبیا از آیات
داود و پیغمبری که خبر کرد ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا و کفت ان آیة ملکه کذا و پیغمبری که بدعاء او الوف اموات زنده کشتند و بعد چند اشد استخوانها بجایات پیوستند و جز معجزات
عیسی و موسی و ابرهیم و آدم صلوات
الله علیهم اجمعین که بالا ذکر
رفته و بیان آن کذشته برین
طریق ان نتلوها بحذف مضاف نتلو
قصصها مراد شود و بر هر دو تقدیر تلک
مرفوع المحل بر ابتداست آیات الله
خبر مبتداست و اضافت وی برای
تعظیم مضاف است از قبیل ناقة الله
جمله نتلوها علیک حال از معنی اشارت
از باب هذا بعلی شیخا یا خبر دوم باشد
و اسناد مجازی بود ای نتلوها قصصها
علیک جبریل بامرنا این جمله جمع است
مر تفاصیل و تقاسیم سابقه را بر
رسم و عادت کلام بلغا معنی
اینست آن یعنی آیات مذکوره
از آیات قرآنی یا از آیات معجزات انبیا
آیاتی است عظیم مضاف سوی خدا
آیات قرآنی تنزیل کرده و آیات معجزات
انبیا پیدا آورده جبرئیل قصهاء آن
را بر تو بامر ما میخواند و براستی
و درستی می رساند قوله
وانک لمن المرسلین
ای لمن اصحاب الکتب او لمن المرسلین
المذکورین فی هذه السورة من
آدم الی داود او لمن الانبیاء المرسلین
المذکورین فی القرآن او انک من
جنس المرسلین این جمله تذییل است
تاکید او از جهت رد انکار منکرانی
است که منکر رسالت بودند و اصرار
بر انکار می نمودند معنی اینست
بدرستی که تو هر آینه از فرستاده
شدکانی و این آیات بر تو وحی
می شود و تو بخلق می رسانی سزاوار
آنی که آیات بر تو بحق برخوانند
و تو ابلاغ آیات بحق و صدق دانند
قوله تعالی تلک الرسل
فضلنا بعضهم علی بعض تلک
اشارتست سوی جماعت مرسلان
مذکوره بر وجوه مسطوره و او
مرفوع المحل بر ابتداست الرسل صفت
اوست فضلنا بعضهم علی بعض
خبرست و این جمله تکمیل است که
از بیان استوا در رسالت وهم استوا
در مرتبه می آید این جمله آورد
دفع این وهم کرد معنی اینست
آن رسولان که در انک لمن المرسلین
مذکور شده و ذکر ایشان بر وجه
عهدیت یا بر وجه جنسیت آمده
بعضی از ایشان بر بعضی فضل داده ایم
و میان ایشان در علو مراتب فرق
نهاده ایم قوله منهم من کلم الله
این جمله بیان تفضیل رسل بر
بعضی است و دلیلست بر آنکه
درجهٔ بعضی از بعضی اعلی است

بعضهم منهم بعضهم قرا ابن کثیر بالصلة فی روایة قالون

الجزء الثالث

تلك الرسل فضلنا بعضهم

آن رسل مذکور در دین سوره یا آن رسل معلوم که تو ایشان را می شناسی فزونی دادیم بهری از ایشان را

علی بعض منهم من کلم

بر بهری از ایشانست کسی که سخن کفت با او

الله ورفع بعضهم درجات ط

خدای بی صفیری چون موسی و بر افراشت بعضی از ایشان را مراتب بسیار

لا یمسه الا المطهرون

معنی اینست بعضی از ایشان کسی است که خدای با او کلام کرده و او را باخیر در کلام آورده قال الله تعالی وکلم الله موسی تکلیما زهی مرتبهٔ کسی که کلام رب الارباب بی واسطه ملک و کتاب بشنود با حضرت ذو الجلال والاکرام در کلام شود قوله تعالی ورفع بعضهم درجات درجات تمیز است ای ورفع درجات بعضهم یا مفعول دوم است واین جمله عطف است بر جمله اسمیه سابقه یعنی منهم من کلم الله معنی اینست وبلند کرداند خدای عز وجل درجات بعضی از انبیا چون درجه اجابت دعاء هلاک عام ونجات یافتن نوح با هم متابعان خویش علیه الصلوة والسلام ودرجه خلت ومعجزهٔ سلامت از نار بمضمون قلنا یا نار کونی بردا وسلاما علی ابرهیم وجز آن که درجه ابرهیم علیه الصلوة والسلام ودرجهٔ محبت ومقام لی مع الله وقت لا یسع فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل ومعجزهٔ انشقاق قمر ومرتبهٔ ما زاغ البصر وجز آن که محمد صلی الله علیه وسلم را روی نمود قوله تعالی وآتینا عیسی ابن مریم البینات وایدناه بروح القدس جمله وآتینا عیسی ابن مریم عطف است بر ورفع بعضهم درجات وایدناه عطف است بر آتیناه جبرئیل را روح القدس کویند واضافت او سوی صفت مارحه بر طریق حاتم الجود معنی اینست ودادیم عیسی پسر مریم را معجزات ظاهر چون تکلم در مهد واحیاء موتی وبینا شدن کوربا در زاد ویه شدن ابرص وجز آن داده ایم وما بفضل کامل وافضال شامل کار او وتایید روح القدس یعنی جبرئیل کشاده ایم قوله تعالی ولو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات لو برای انتفاء جزاست از جهت انتفاء شرط ومفعول او محذوف است بر طریق لو انتنی ما ابغضتک انتفاء بغض منفی است از جهت انتفاء اتیان ای لو شاء الله انتفاء اقتتال الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات ما اقتتلوا واین جمله معترضه است برای بیان جهت وقوع کارزار با وجود دواعی انتفاء آن وجمله ما اقتتل الذین من بعدهم بقرینهٔ مقابلهٔ ولکن اختلفوا کنایت است از اتفقوا ولو شاء الله اتفق الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات علی الایمان فلم یقتتلوا معنی اینست اگر خدای خواستی کسانی که بعد بعث پیغمبران اند بعد مشاهدهٔ معجزات ایشان بر ایمان اتفاق میکردند وخود را اختلاف واقتتال نمی آوردند قوله تعالی ولکن اختلفوا معنی اینست ولیکن اختلاف کردند ومیان خویش یکدیگر معاملهٔ مخالفت پیش آوردند قوله فمنهم من آمن ومنهم من کفر فا تفسیریست وجمله با معطوف خویش بیان اختلاف است معنی اینست پس بعضی از ایشان کسانی اند که ایمان آوردند وبعضی از ایشان کسانی اند که کافر شدند قوله تعالی ولو شاء الله ما اقتتلوا معنی اینست اگر خدای عدم کارزار خواستی یکدیگر کارزار نمی کردند وخود را بر اقتتال واختلاف نمی آوردند قوله تعالی ولکن الله یفعل ما یرید عطف است بر ولو شاء الله ما اقتتلوا معنی اینست

وآتینا — وایدناه القدس ولو شاء الله

لورش ثلاثة اوجه — بالاشباع ابن کثیر — بسکون الدال ابن کثیر — بالامالة حمزة وابن ذکوان

من کلام الله الباعث

وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ

ودادیم ما عیسی پسر مریم را معجزات روشن

وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ط

وتقویت فرمودیم او را بروح پاک جبرئیل یا انجیل یا اسم اعظم

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ

واگر خواستی خدای تعالی با یکدیگر کارزار نکردندی آنانکه

تنزیل من رب العالمین

ولیکن خدای بکند آنچه خواهد از انشاء اتفاق واختلاف والقاء اقتتال وایتلاف قوله یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة در آیات سابقه
از قصهٔ داود وطالوت وجالوت وجز آن ذکر قتال وشجاعت بود درین آیه ذکر انفاق مال در رضاء خدا وسماحت که مکارم اخلاق وجلایل اوصاف اند وبنمود لیکن از جهت تباین مقام بیان
وجود وسماحت فصل کرد با حرف عطف نیاورد معنی اینست ای مؤمنان انفاق کنید در رضاء خدا از آنچه شمارا روزی کرده ایم یا انفاق کنید در کارهای جهاد وخیرات دیگر از آنچه بر دست شما آورده ایم
پیش از آنکه بیاید روزی که نیست بیعی در آن روز تا بخرید چیزی که آنرا صرف کنید ونه دوستی که آن دوست چیزی دهد که آنرا مصروف کرد اند ونه شفیعی که شفاعت او کسی چیزی دهد که آنرا بمصرف
رساند بیت ای که دستت می رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار قوله تعالی والکافرون هم الظالمون ای الذین لا یشکرون النعمة هم الظالمون این جمله حالست
از فاعل انفقوا وهم ضمیر فصل است وتعریف جزئین موجب قصر مبتدا بر خبرست بر طریق اولئک هم المفلحون معنی اینست وآنکسانی که کفران نعمت ورزند ومال را در مصارف واجبه
انفاق نکنند ایشان بر نفس خویش ستم کنند که تا مال را بمشقت حاصل کنند وبران بهره مند نشوند

بَعدِهِمُو فَمِنهُمُو وَمِنهُمُو رَزَقناكُمُو قرا ابن كثير بالصلة
وفي رواية قالون

مِن بَعدِهِم مِن بَعدِ ما جاءَتهُمُ البَيِّناتُ
پس از زمان رسولان آمدند پس از آنکه آمد بدیشان معجزات روشن

وَلٰكِنِ اختَلَفوا فَمِنهُم مَن آمَنَ وَمِنهُم
ولیکن بایکدیگر خلاف کردند پس ازیشان بود کسی که ایمان آورد وازیشان بود

مَن كَفَرَ ط وَلَو شاءَ اللَّهُ مَا اقتَتَلوا قف
کسی که کافر شد واگر خواستی خدای تعالی کارزار نکردندی

وَلٰكِنَّ اللَّهَ يَفعَلُ ما يُريدُ ۝ يا أَيُّهَا الَّذينَ
ولیکن خدای تعالی بکند آنچه میخواهد ای آنکسان که

آمَنوا أَنفِقوا مِمّا رَزَقناكُم مِن قَبلِ
ایمان آوردند نفقه کنید در راه خدای چیزی از آنچه روزی دادیم شمارا از آن پیش

أَن يَأتِيَ يَومٌ لا بَيعٌ فيهِ وَلا خُلَّةٌ وَلا
که آید روزی که نه خرید وفروخت بود در آن ونه دوستی ونه

شَفاعَةٌ ط وَالكافِرونَ هُمُ الظّالِمونَ ۝
خواهشی وکافران ایشانند ستمکاران

اللَّهُ لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ ج الحَيُّ القَيّومُ ط لا تَأخُذُهُ
معبود بحق هیچ خدای نیست مگر او زنده پاینده بخود فرا نگیرد اورا

سِنَةٌ وَلا نَومٌ ط لَهُ ما فِي السَّماواتِ
خواب سبک ونه خواب گران مر اوراست آنچه در آسمانها

جاءتهم — بالامالة حمزة وابن ذكوان
من آمن — بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
من آمن — سكت خلف في رواية
شاء الله — بالامالة حمزة وابن ذكوان
آمنوا — لورش ثلثة اوجه
أن يأتي — مدغما بغير الغنة خلف
أن يأتي — بالابدال ورش والسوسي
لا بيع ولا خلة ولا شفاعة — بالنصب بهم ابن كثير وابو عمرو
فيهي — بالاشباع ابن كثير
والكافرون — بالترقيق ورش

تأخذه — بالابدال ورش والسوسي
سنة ولا — مدغما بغير الغنة خلف

قطعه
خواجه کو مال جمع کرد ونداد
زان همه مال بهره کی دارد
یا بتاراج حادثات برند
یا بمیراث خوار بگذارد

در کشاف آورده است تارکان صدقات واجبه را کافر خواندن بروجه تغلیظ آمده واین سخن محل نظرست زیرا که مسلمانان را کافر نتوان خواند وایچنین تغلیظ در حق مؤمنان بر زبان نتوان راند مگر آنکه گویند از کافران درین محل کفران نعمت مراد باشد لیکن استعمال لفظ کفر موهم ضد ایمان بود تغلیظ باعتبار ایهام کفر دارند بارادت حقیقت کفر نه بنداری قوله تعالی الله لا اله الا هو الله مرفوع بر ابتدا است لا اله الا هو بدل از محل اله است واله اسم لاست خبر لا یعنی موجود محذوفست جمله خبر مبتداست در آیه سابقه امر بانفاق بود بیشتر جمله مثل الذین ینفقون تا آخر متضمن فضل انفاق ولوازم او روی خواهد نمود این جمله وچند جمله دیگر میان دو کلام متصل بر وجه اعتراض گشت وذکر هریکی باعتبار نکته پیوست ذکر این جمله برای ثناء خدای جل وعلاست وذکر معترضات دیگر برای دیگر نکتههاست معنی اینست خدای عز وجل نیست جز او معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق قوله الحی القیوم خبر مبتدا محذوفست ای هو الحی القیوم واین جمله بیان صفات اله حقست بر وجه استیناف چنانستی که چون گفت الله لا اله الا هو کسی گفت بین ما له من الاوصاف فقال الحی القیوم ودر ذکر این دو صفت رد کسانی است که جماد نا زنده را چون بت می پرستند یا زنده ناپاینده را چون عیسی وعزیر را الوهیت میگیرند ۝ معنی اینست او زنده ایست پاینده که فنا نپذیرد قیوم است در اقامت امور خلایق فتور نگیرد

ودر بعضی کتب تفسیر آورده ذکر اسم اعظم یعنی الحی القیوم در سه سورت قرآن مذکور شده ودر سورة البقره در آیة الکرسی الله لا اله الا هو الحی القیوم ودر آغاز سورة آل عمران الم الله لا اله
الا هو الحی القیوم ودر سورة طه وعنت الوجوه للحی القیوم آمده قوله لا تأخذه سنة ولا نوم این جمله تاکید جمله سابقه است چه کسی که منزه از غنودن وخفتن باشد منزه از مردن وفنا
پذیرفتن بر طریق اولی بود معنی اینست او را غنودن نگیرد واو غفلت منام نبدبرد در تفسیر آورده سنه گرانی خواب در سر ونعاس گرانی در چشم ونوم گرانی در دل سنه اگرچه فروتر از نوم است
لیکن نفی سنه در مدح از نفی خواب بالاتر باشد قوله تعالی له ما فی السموات وما فی الارض روایت کرده اند که قوم موسی چنانچه ارنا الله جهرة گفتند آیا ما ربنا نیز بر زبان آوردند فرمان شد ای
موسی دو قرابه بدست بگیر وخواب برخود بید بر موسی علیه السلام دو قرابه ممملو بر دو دست گرفت خواب غلبه کرد هر دو شیشه از دست افتاد وشکست تنبیه شد که خدای تعالی از خواب منزه بود وا ن
سنه مقدس باشد چه اگر او خود را در حیز خواب آرد عالم را که نگاه دارد معنی اینست مر خدا یراست یقین است آنچه در آسمانها وزمین است ۝

من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه معني اينست كيست آنكه پيش خدا جز بدستوري او شفاعت كند ودم مرتبهٔ شفاعت بزند قوله تعالي يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم معني اينست ميداند
خداي آنچه پيش مردمانست وآنچه پس ايشانست يا آنچه پيش از ايشان بود وآنچه بعد ايشان روي خواهد نمود وبدانك چون صفت حيات لازم است مر قدرت وعلم را قدرت وعلم ملزوم است در له ما في
السموات وما في الارض من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه بيان كمال قدرت كرد وبعلم ما بين ايديهم وما خلفهم بيان علم آورد ذكر اين هردو ملزوم مقرب جمله الحي القيوم گشت وذكر حيات كه لازم است بذكر
اين دو ملزوم بتحقيق وتقرير پيوست قوله ولا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء معني اينست ومحيط نشود آنچه در آسمان ودر زمين است بچيزي از معلوم خداي تعالي مگر بچيزي كه خواهد
خداي جل وعلا قوله وسع كرسيه السموات والارض كرسي نام فلك هشتم است محل ثوابت انجم است غير هفت كواكب سيار كه دائرند بر هفت فلك دوار واضافت او سوي خدا
براي تعظيم مضاف بود همچو بيت الله وناقة الله باشد بعضي كرسي را بمعني علم دارند چه كرسي نشستگاه علم است بدين اعتبار ميان علم وكرسي ملابسه بنا زنند وبعضي از كرسي ملك مراد كو بيند
از آنچه كرسي محل نشستن پادشاهان است بدين جهت ميان ملك وكرسي ملابسه جويند بعضي گويند اينجا مراد از كرسي عرش مجيد است واين مجاز نيز غير بعيد نيست بر تقديري كه مراد از كرسي علم بود وجمله بيان كيفيت علم وتقرير يعلم ما في السموات وما في الارض باشد بر تقديري كه از كرسي ملك يا فلك ثوابت يا عرش مراد دارند جمله را بيان قدرت وعظمت خدا مقرر جمله له ما في السموات وما في الارض بدارند معني اينست در گرفته است كرسي خداي عز وعلا بفراخي خويش آسمانها وزمين را كه مخلوق عظيم ايشانست ميان آسمان هفتم وعرش رحمانست واز كرسي تا آسمان هفتم وآسماني تا آسماني پانصد ساله راه گفته اند وبر تقدير مسافت مذكور ميان ايشان رفته اند وسموات بر نسبت كرسي همچو حلقهٔ در بيابانست ونسبت كرسي با عرش هم برين سانست قوله ولا يؤده حفظهما اين جمله عطف است بر جملهٔ سابقه يا حال ا معني اينست وگران بار نسازد ودر رنج نيندازد اورا نگهداشتن دو چيز مذكور يعني آسمانها وزمين مسطور وهو العلي العظيم معني اينست وخداي برتر است از همه صفت نقيصه وزوال موصوف است بعظمت وكمال در فضل آية الكرسي آمده است كه هركه اين آيه را پس هر نمازي مواظبت كند ميان او وميان در آمدن بهشت جز موت حائلي نبود ونيز آمده است هركه اين آيه را در خوابگاه بخواند خداي او را بر نفس او وبر همسايهٔ او وهمسايهٔ همسايهٔ او وخانها كه بر گرد اوست ايمن كرداند ودر هر خانه كه اين آيه خوانده شود سي شب شياطين از آن خانه برونند وتا چهل شب ساحران در نيايند سوال سبب فضل مذكور چيست واين آيت مزيت بر چه مبني است جواب اين آيت از اول تا آخر شامل ومتضمن صفات ثبوتي وسلبي خداست در آيتي كه همه ذكر ذات وصفات خداي تعالي باشد شبهه نيست كه آيتي فاضله كامله باشد در فضل سوره اخلاص همين گفته اند وبيان فضيلت او هم برين طريق جسته اند

ايديهم‌و قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وما في الارض من ذا الذي يشفع
وآنچه در زمين است كيست آن كه خواهش كند

عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم وما
نزد او مگر بفرمان او يعني وسيلت ميداند آنرا كه پيش از آسمان وزمين بوده وآنرا كه

خلفهم ولا يحيطون بشيء من علمه
بعد از ايشان بود با وهم از اوست ونه دانند چيزي را از دانش او

الا بما شاء وسع كرسيه السموات
مگر آنرا كه خواست كه داند تمام فرا رسيد كرسي او كه گويند آسمان هشتم است آسمانها را

والارض ولا يؤده حفظهما وهو العلي
وزمين را ودشوار نيايد او را نگاه داشتن آسمان وزمين واو بزرگوارست

العظيم لا اكراه في الدين قد
بزرگ قدر هيچ الزام نمودن نيست در دين بتحقيقت

تبين الرشد من الغي فمن يكفر بالطاغوت
پيدا شد راه راست از گمراهي پس هركه نكرود بخداي باطل شيطان يا اصنام

ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة
وگرود بمعبود بسزا پس بتحقيق دست زد به بند

الوثقى لا انفصام لها والله سميع عليم
استوارتر حال آنكه هيچ گسستن نيست مر آنرا وخداي شنواست دانا

الارض قرا بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
الارض بسكت خلف وفي رواية خلاد
يشفع عنده بالادغام سوسي
باذنه بالتسهيل وفي رواية حمزة
يعلم ما بالادغام سوسي
بشيء بقدر الف وقيل بقدر الفين ورش
شيء بسكت خلف
شاء بالامالة حمزة وابن ذكوان
والارض قرا بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
والارض بسكت خلف وفي رواية خلاد
ولا يؤده لورش ثلثة اوجه

وهو فمن يكفر ويؤمن الوثقى الوثقى
بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي | مدغما بغير الغنة خلف | بالابدال ورش والسوسي | امال بين بين وفي رواية ورش | بالامالة المحضة حمزة والكسائي

قوله لا اكراه في الدين معني اينست بر دين كسي را اكراه مكنيد ودر چيز اجبار مه افكنيد يعني كسي را ستم بر دين ما آريد كار دين بر اختيار مكلف ورضاء او بكذاريد قوله قد تبين الرشد
من الغي معني اينست بدرستي پيدا شد راه راست از گمراهي وجدا گشت نكويي از تباهي معرفت ذات وصفات هويدا گشت ودلايل ايمان وايقان بوضوح پيوست عاقل بعقل خويش در خواهد يافت در راه اكراه
براي چه بايد شتافت قوله فمن يكفر بالطاغوت ويؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها معني اينست پس كسي كه از غي يعني از گمراهي باز آيد وطاغوت را يعني معبودان باطله
را منكر شوند وبخداي بگرود وتصديق كند بر يگانگي او معبود بحق است سزاوار پرستش مطلق است يكي است ورا شريكي نيست موصوف است بصفات كمال منزه است از نقيصه وزوال نجات يابد ورستگار شود
زيرا چه بدرستي چنگ در زده است بعروه استوار كه اورا شكستني نبود وجدا شدني نباشد عروه چيزيست كه از جاي بلند سر برون ستده ودر بر آمدن بر بلندي جاي دست داشتن واعتماد كردن شده
وآن تمسك بدين است مضمون قول لا اله الا الله هميز انست قوله والله سميع عليم معني اينست وخداي شنواست اقرار ايشان بشنود داناست تصديق ايشان بداند وبدانكه در كفر

بطاغوت مقدم كرد وايمان بخداي مؤخر آورد چه اثبات اله حق باتفاق است وبر حكم ولئن سالتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله درو بي الجناقاست بيت جهان منقوبر الوهيتش
وبر دارد ... خلاف زمره كه باشراك قايله است در نفي آلهه باطله است برين نفي اهتم باشد فايده او اتم بود وبر طريق لا اله الا الله مقدم كشت واز جهت اهميت در ذكر بتقديم پيوست قوله
الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الي النور معني اينست خداي ياري كننده ونعمت دهنده وبنده نواز وكارساز مؤمنان است بيرون مي آرد ايشان را از تاريكيهاء گمراهي وشبهات سوي نور
يقين وراه راست سوال چون از نور ايمان مرادست وايمان يكي است نور را بصيغه واحد آورد وان ظلمات اصناف كفر مرادست از آن جهت جمع كرد مومنان اصلي چون پيغمبران والطفالي كه بر فطرت
اسلام زاده شده اند وهم بر آن مرده اند در حق ايشان خروج از ظلمات چگونه بود بغير سبق دخول خروج چه نوع مستقيم باشد جواب تنزيل امكان منزله دخول دارند بر طريق ضيق فم الركية
وسبحان الذي صغر جسم البعوض بندارند قوله والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الي الظلمات معني اينست وآنان كه كافر شده اند دوست دارندگان وكار بر آر

يخرجهمو يخرجونهمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اللّٰه وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ
خداي نگهدار دوست ويار آنان است كه ايمان آوردند وگرويدند حال آنكه بيرون مي آرد ايشان را از تاريكيهاي شبهت وبلاي جهل
إِلَى النُّورِ ط وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ
سوي روشني يقين بهدايت وتوفيق خود وآنان كه نگرويدند ياران ايشان
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ ط
معبودان باطل اند بيرون مي آرند ايشان را از روشني فطرت تاريكيهاي طبيعت وشكوك وشبهت
أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ج هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
ايشان يعني كفار وطواغيت ملازمان آتش اند ايشان درآن جاويد باشند
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ
اي نگريستي سوي آنكه حجت گفت با ابرهيم در باب پروردگار خود چون گفت من ربك
أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ م إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ
براي آنكه داد او را خداي تعالي پادشاهي دنيا چون گفت ابرهيم پروردگار من يعني نمرود
الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ ط
آنست كه زنده كند وبميراند گفت نمرود من زنده ميكنم يعني بعفو ومي ميرانم بقتل
قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ
گفت ابرهيم پس در رستي خداي تعالي مي آرد آفتاب را از
الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي
جاي برآمدن پس بيار تو آن را از جاي فرو شدن آن پس متحير شد آنكه

آمنوا
لورش ثلثة اوجه
النار
امالة بين بين ورش
النار
بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
ابرهام
قرا هشام وفي رواية ابن ذكوان
ان اتيه الله
بالنقل والامالة بين بين في رواية ورش مع ثلثة اوجه
ان اتيه الله
بالامالة المحضة خلف والكسائي
ربي الذي
باسكان الياء حمزة
انا احيي
والمد نافع
واميت
ابرهام
قرا هشام وفي رواية ابن ذكوان
ياتي
بالابدال ورش والسوسي
فات
بالابدال ورش والسوسي

بر زعم ايشان آلهه باطل اند بيرون مي آرند اين اصنام ايشان را از نور سوي ظلمات يعني سبب مي شوند براي بيرون آمدن ان يقين سوي شبهات بدانكه آمنوا در الله ولي الذين آمنوا صيغه ماضي است بر تحقق ايمان ميكند وبعد تحقق ايمان خروج سوي ايمان ممكن نبود وهمچنين در والذين كفروا اولياؤهم الطاغوت يخرجونهم من النور الي الظلمات يعني تحقق كفر خروج سوي كفر حاصل نشود از ين جهت بعضي عايمه تفسير در دفع اين سوال وحل اين اشكال آمنوا را بمعني ارادوا الايمان وكفروا بمعني صمموا علي الكفر دارند اخراج از كفر سوي ايمان بعد تحقق ايمان واخراج از ايمان سوي كفر بعد تحقق كفر نپندارند وبعضي اخراج را با دامت خروج از ظلمات سوي نور شبات بر آن ونگاه داشتن از در آمدن در ظلمات تاويل كنند برين طريق از لزوم اين اشكال وورود اين سوال دم نقصي زنند وبعضي آمنوا وكفروا را بمعني آمنوا في علم الله وكفروا في ... دارند ويخرجهم بمعني حال ... كه متناول ماضي ومستقبل است پندارند وبعضي مراد از الذين آمنوا مؤمنان بالفعل والذين كفروا كافران بالفعل گويند وآن يخرجهم كه صيغه مضارع است بر طريق الله الذي ارسل الرياح فتثير سحابا بمعني ماضي جويند واين كلام را از قبيل ارضعت فلانه هذا الشاب دارند واخراج مومنان از كفر سوي ايمان پيش از تحقق ايمان واخراج كافران از ايمان سوي كفر از تحقق كفر پندارند قوله اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون چون بالا ذكر مذمت كافران كرد سامع را سوال ... ما شانهم في الآخرة آورد اين جمله جواب سوال بود فصل او از جهت استيناف باشد وجمله هم فيها خالدون تكميل است از جهت دفع وهم عدم خلود معني اينست ايشان يعني كافران اصحاب دوزخ اند ايشان در دوزخ جاويد باشند قوله الم تر الي الذي حاج ابرهيم في ربه خطاب هر پيغمبر راست رويت چون سعدي بالشوق ... معني تعجب چشم بود ومعلوم است كه دل

ركوع

بالابدال ورش والسوسي
وخود را اله عالم پنداشته نمرود لعين بود كه با ابرهيم خليل الله عليه السلام مجادله ومحاجه جرات نمود روايت كرده اند ملك تمام دنيا چهار كس را
دو مسلم ودو كافر دو مسلم سليمان بن داود عليهما السلام وسكندر ذو القرنين ودو كافر نمرود لعين وشداد عاد وبعضي بخت نصر داشتند وخلايق ايشان را از سعت مملكت ونهايت
حشمت پادشاه همه روي زمين مي پنداشتند قوله اذ قال ابرهيم ربي الذي يحيي ويميت معني اينست نمرود محاجه ومباحثه با ابرهيم كرد ويا او مجادله ومخاصمه
آورد در آن هنگام كه ابرهيم گفت و در صدف صدق سفت پروردگار من آنست كه مرده كان را زنده ميكرداند وزندگان را مي ميراند قوله قال انا احيي واميت معني
اينست گفت نمرود منم كه مرده را زنده ميكردانم وزنده را مي ميرانم در قصه محاجه مذكور اختلاف روايت بعضي گويند چون ابرهيم بتان را شكست نمرود او را بند كرد

نمرود بچشم بود وديدن سوي كسي سبب است براي علم بحال او پس رويت مذكور مجاز از علم بحال او دارند تقدير كلام برين جمله پندارند الم تعلم بحال من حاج ابرهيم وهمزه
در نفي اثبات باشد واين جمله مقرر مضمون الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الي النور است تقدير چنين بود الم تر الي الذي حاج ابرهيم كيف نصر الله ابرهيم فاخرجه عن ظلمات
الشبهة التي تعلق بها الكافر الي نور اليقين الذي الجمه به معني اينست انديشه يعني دانسته حال كسي را كه با ابرهيم خليل الله در شان پروردگار او مخاصمت نمود وآن مخاصم نمرود عليه اللعنه بود قوله
ان اتيه الله الملك معني اينست سبب آن بود كه خداي او را بدرجه ملك رسانيده وصاحب قدرت ومكنت وعزت وحشمت كردانيده ودر كبر ونخوت بيني آورده ودر قول وفعل بي باك كرده واو را ملوكخانه بود
كه ديوارهاء آن از خشتهاء زر ساخته وسقف آن از نقره پرداخته ودر روي تختي بود جمله كرده رهشتادر كه پايها از جواهر ثمين وغلاف آن سرير ظهارته وبطانه آن ابريشمين وتواند بود
كه ان آتيه الله الملك را با حاج ابرهيم تعلق ظرفيه باشد يعني مباحثه او در آن وقت بود كه خداي او را پادشاهي داد وتاج ملك وسلطنت بر سر او نهاد در قصه آورده اند كه اول كسي كه از پادشاهان تاج بر سر داشته

بعد چندروز از بند بیرون آورد چون ابرهیم در مجلس در آمد با او محاجه پیش آمد وبعضی گویند در زمان نمرود لعین مردمان بقحط مبتلا گشتند خلایق برای خریدن غله پیش او می رفتند هر که پیش او در سجده سر بر زمین نهادی لعین مذکور او را غله دادی نوبت با برهیم رسید ابرهیم سجده کردن پیش او نه پسندید دل پیش او اختیار نکرد سر بر زمین ننهاد نمرود لعین او را گفت بیا و طعام بردار ابرهیم گفت من پروردگار خود را سجده می آرم دیگری را سر بر زمین نمی دارم گفت من ربک پروردگار تو کیست وصفت او چیست ابرهیم گفت ربی الذی یحیی ویمیت نمرود گفت انا احیی وامیت بعد دو بندی را از بندی خانه خویش آورد دیگری را کشت و دیگر را رها کرد گفت ببین این را زنده کردم و او را میرانیدم ابرهیم چون مکابره او دید و سخن باطل او شنید حجتی دیگر که او را در آن جای دم زدن نبود و بمجرد شنیدن آن مبهوت شود تمهید کرد و دلیل تقریر آورد قوله قال ابرهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب معنی اینست گفت ابرهیم ای نمرود جواب باطل گفتهء وازدایره حق بیرون رفته اکنون سخنی میگویم که بدان اسکان تو بهجوم بدرستی خدای بیکبر دافتاب را از مشرق بعنی جا ورتو بیار آفتاب را از مغرب یعنی با اختر این راه کن تتوانی ورد و معارضه با طل که کرده بود در آوردن آفتاب از مغرب از معارضه باطل نیز عاجز نمود قوله فبهت الذی کفر معنی اینست پس کافر یعنی نمرود لعین مبهوت گشت و باسکات و الزام پیوست از حجت در ماند چنانچه در آن جای دم زدن نماند در تفسیر آورده

اول ظالمی جباری که در جهان پیدا شد وهمه عالم را در تحت ضبط آورده و تاج خسروی بر سر داشته وخود را الله عالم پنداشته نمرود ابن کنعان بود ...

قَرْيَة	وَهِيَ	اَنّٰى	لَبِثْتُ لَبِثْتَ
بالامالة كسائي	مدغما بغير الغنة خلف	قرا قالون وابو عمرو والكسائي / وفي رواية ورش	قرا الادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي

قَرْيَة — بالامالة كسائي
وَهِيَ — مدغما بغير الغنة خلف
اَنّٰى — امالة الدوري / بالامالة العنة حمزة والكسائي
مِئَة — وفي الوقف بالابدال حمزة والامالة كسائي
لَبِثْتُ لَبِثْتَ — قرا الادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي

كفر ط والله لا يهدي القوم الظالمين ج

كافر بود وخداي تعالى راه ننمايد گروه ستمكاران را

اوكالذي مر على قرية وهي خاوية

يا نه ديدي مانند آنكه گذشت عزير بود يا اورميا بر ديهي بيت المقدس بود يا قرية العنب كه دو فرسنگ بيت المقدس است وآن ديه افتاده بود

على عروشها ط قال انى يحيي هذه الله بعد

بر سقفهاي خود گويند بيت المقدس بوده گفت از كجا زنده كرداند اهل اين ديه را خداي تعالى پيران

موتها ج فاماته الله مائة عام ثم بعثه ط قال

مردن آنها پس بميرانيد او را خداي تعالى صد سال پس برانگيخت او را گفت خداي يا ملكي

كم لبثت ج قال لبثت يوما او بعض يوم ط

چند مدت درنگ كردي گفت درنگ كردم روزي يا برخي از روزي

قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك

گفت خداي نه كه درنگ كردي صد سال پس بنگر سوي خورش تو انجير يا انگور

وشرابك لم يتسنه ج وانظر الى حمارك

وآشاميدن تو عصير يا شير حال آنكه متغير نشده ونبكر سوي خر تو كه چون عظام او متفرق شده و ريزيده گشته بعد از صد سال

ولنجعلك اية للناس وانظر الى العظام

وكرديم اين را تا كردانيم ترا دلالتي حشر براي مردمان كردم اين چنين ونبكر سوي استخوانهاي آن حمار كه چگونه

كيف ننشزها ثم نكسوها لحما ط فلما تبين له

كه چگونه تركيب ميكنيم آنرا پس مي پوشانيم آنرا گوشتي پس چون روشن شد مر او را

لَبِثْتُ — بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي
قَالَ لَبِثْتُ — مدغما سوسي
يَوْمًا اَوْ — قرا بالنقل ورش
يَوْمًا اَوْ — سكت خلف في رواية / وفي الوقف بالابدال
مِئَة — حمزة
فَانْظُرْ اِلَى — قرا بالنقل ورش
فَانْظُرْ اِلَى — سكت خلف في رواية
لَمْ يَتَسَنَّ — قرا حمزة والكسائي في الوصل
حِمَارِكَ — امال الدوري ورش
حِمَارِكَ — بالامالة المحض ابو عمرو والدوري عن الكسائي وفي رواية ابن كثير
اٰيَةً — لورش ثلثة اوجه
لِلنَّاسِ — امال الدوري
وَانْظُرْ اِلَى — قرا بالنقل ورش

وَانْظُرْ اِلَى — سكت خلف في رواية
نُنْشِرُهَا — قرا نافع وابن كثير وابو عمرو
تَبَيَّنْ لَهُ — مدغما سوسي

هر كرا غايبي بودي كه مكان او نمي دانستند ونشان او دريافتن نمي توانستند روزي معين از سال واز ماه روي بران زن مي آوردند واز حال غايب استفسار ميكردند غايب در شهري كه بودي مكان او وحال او معاينه نمودي ما انجنين جباري وقهاري با ابرهيم محاجه پيوست متحير ماند وملزم گشت وچنانچه اسم سفهاست چون از حجت عاجز آيد بسفاهت وعقوبت گرد آيد آتشي چنانچه قصه آن مشهور است ساخت خليل الله را در منجنيق داشته در آتش انداخت آتش بر ابرهيم بوستان گشت چنانچه قصه آن بيشتر بيان خواهد پيوست بعد از آن بي راهي وتباهي او بمثابه رسيد وماليخوليا وبر آكندگي دماغ او بحدي انجاميد كه گفت ملك زمين تمام گرفتم اكنون خود را بر آسمان بر آرم ممالك آسمان بتمام در ضبط خويش آرم چهار كركس گرسنه در چهار پايه تخت داشت ودر هر چهار نيزه بست وبر سر آن نيزه گوشت بر داشت كركسان بهواء گوشت در هوا شدند اين بر هوا را در هوا بردند تا آنكه تيري از شست كشاد جانب آسمان فرستاد باستدراج او تير خون آلوده پيش او افتاد بعد گوشت مذكور فرو افكند كه بدان كركسان مذكور راجانب آن متوجه كردانيد كركسان فرود آمدند واو را در بيابان فرود آوردند چون همه عالم در ضبط او بود بيابان او را بيابان نمود ميان خلق مي لافيد كه ضبط ما باسمان رسيد بيت كيست دريز دا اين لاجورد ∴ دست كهي يافت كه پا كم نكرد ∴ چون لاف وگزاف او از حد تجاوز كرد او را از قدر مرتبه او بيرون آورد بفرمان خداي لشكر پشه بظهور پيوست چنانچه از كثرت

محو آفتاب پنهان گشت بر لشکر او در افتادند و چفسیدند هم گوشت ایشان خوردند و هم خون ایشان آشامیدند هر یکی از ایشان جان داد از ایشان جز استخوانی نماند لعین مذکور بسفر خویش سلامت باز گشت و در شهر آمد و با
خویش پیوست تا کاه پشه که بمه اعضاء خویش نداشت حق سبحانه و تعالی بروی گماشت در سوراخ بینی او در آمد حالت سر او بمان نشابت رسید که بر سر او کلوخ میزدند آنگاه می آرامید سبحان الله چهار صد
سال استدراجی دادند که هیبت او در باطن همه جانوران نهادند تا آنکه در شهری که تختگاه او بود در آمد پشه روی نمود چون کرفتند بینم پشه را در بینی او در آوردند دمار از نهاد او بر آوردند تا آنکه چهار صد سال برین
حالت رنج بود و او را هیچ انتباهی و ندامتی روی ننمود چون هنگام مردن او نزدیک رسید بر در آمد بر زمین غلطید سر بر ستانه زد مسزد تا بمرد و جان بعقارب و حیات دوزخ سپرد و این قصه تنبیه است که عاقبت
ظالم نکوسار یست و نهایت او خوار یست معنی اینست وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وخدای ظالمانرا که دوام ایشان بر ظلم خواسته است رهنمونی نکند و ایشانرا ازین مهلکه بیرون نیفکند قوله
اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلٰى قَرْيَةٍ معنی اینست یا اندیشه حال کسی که گذشت بر دیهی و آن دیهی بود بر کناره دجله محاجه و مباحثه کرد با ابرهیم یا حال کسی که گذشت بر دیهی و گر آنرا دجله که آنرا دیر هرقل میگفتند
و بعضی گویند آن دیه همانند یست که در آن وبا افتاد و چند هزار آدمی از ترس مرگ بیرون آمدند و همه مردند بعد چند گاه بدعاء پیغمبر خویش زنده گشتند و بعضی گویند آن دیه بیت المقدس بود که

اَمْوَالَهُمْ — قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

قرا حمزة والكسايي بهمزة الوصل وسكون الميم — قَالَ اعْلَمْ
سكت خلف في رواية — قَالَ اَعْلَمُ اَنَّ
سكت خلف وفي رواية خلاد — شَيْءٍ
بقدر الالف وبقدر الفتين في رواية ورش — شَيْءٍ
قرا هشام وفي رواية ابن ذكوان — اِبْرَاهَامُ
باسكان الراء ابن كثير والسوسي — اَرْنِي
بالاختلاس الدوري — اَرِنِي
امال ابن ابو عمرو وفي رواية ورش — الْمَوْتٰى
بامالة المحضة حمزة والكسايي — الْمَوْتٰى
بالابدال ورش والسوسي — تُوْمِنْ
امال ابن في رواية ورش — بَلٰى
بامالة المحضة حمزة والكسايي — بَلٰى
بالنقل ورش — فَخُذْ اَرْبَعَةً
سكت خلف في رواية — وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ

قَالَ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝
گفت اکنون میدانم بیقین که خدای تعالی بر همه چیزی تواناست
وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ
و یاد کن چون گفت ابرهیم ای پروردگار من بنمای من که چگونه زنده میگردانی
الْمَوْتٰى ط قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ ط قَالَ بَلٰى وَلٰكِنْ
مردگانرا گفت خدای تعالی ای باور دارنده نه گفت ابرهیم آری ولیکن پرسیدم
لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي ط قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ
تا آرامیده شود دل من بیقین البقین گفت پس فراگیر چهار عدد را از مرغان
فَصُرْهُنَّ اِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰى كُلِّ جَبَلٍ
پس میل ده آنها را سوی خود بحبت انس بپرینه تو بر هر کوهی از کوههای زمین
مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَاْتِينَكَ سَعْيًا ط وَاعْلَمْ
از آن مرغان پارۀ پس بخوان آنها را و بگو بیایید تا بیایند سوی تو شتاب و بدان
اَنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ مَثَلُ الَّذِينَ
که خدای غالبست بر آنچه خواهد درستکار و درست گفتار داستان صدقات آنان که
يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ
صرف میکنند مالهای ایشانرا در راه دین خدای جهاد یا جمیع ابواب خیر چون داستان
حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ
دانۀ زرعیست که برویاندهفت خوشه را در هر خوشۀ بود

فَخُذْ اَرْبَعَةً — سكت خلف في رواية
فَصُرْهُنَّ — قرا ابو بكر العنا وحمزة
جُزًا — بضم الزاء ابو بكر
يَاْتِينَكَ — بالابدال ورش والسوسي
وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ — قرا بالنقل ورش
حَبَّةَ اَنْبَتَتْ — قرا بالنقل ورش
حَبَّةَ اَنْبَتَتْ — سكت خلف في رواية
حَبَّةٍ — بالامالة الكسايي
اَنْبَتَتْ سَبْعَ — قرا ابو عمرو وحمزة

داشت و در آن روز با انواع مطعومات انجیر و مویز در زنبیلی و از مشروبات شیره یا شیری در مشکینه بود زنبیل و مشکینه داشت خر ابسته که داشت خوابش برد بعضی گویند
بر آن گذشت بعد آن بیدار شد یا زنده گشت فَاَمَاتَهُ اللّٰهُ مِائَةَ عَامٍ معنی اینست پس میرانید یا خوابانید او را خدای و مرده یا خفته ماند صد سال و این موت و نوم ابتلایی بود نه نوم طبیعی و نه موتی که مبنی بود
بر انقضاء اجال و اکر تضمین دوام امانت نکند تعلق مایة عام با مانت مستقیم نیاید و صحت ظرفیه روی نماید چه میرانیدن ممتد نبود مرده ماندن ممتد باشد ثُمَّ بَعَثَهُ معنی اینست پس برانگیخت او را یعنی زنده کرد
یا از خواب در بیداری آورد قَالَ كَمْ لَبِثْتَ معنی اینست گفت خدای چند مدت در موت درنگ کردی یا چند وقت در خواب بر آوردی قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ معنی اینست گفت یکروز یا بعض
در موت درنگ کردم یا یکروز یا بعض روز در خواب گذرانیدم روایت کرده اند میرانیدن او در وقت بر آمدن آفتاب بود و زنده کردانیدن نزدیک غروب روی نمود لبثت یوما گفته بود نظر بر آفتاب کرد و بعض
یوم بر زبان آورد قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ معنی اینست خدای گفت نه چنین است که گمان داری و همچنان نیست که می پنداری بلکه درنگ کرده بر یک حال در مدت صد سال فَانْظُرْ اِلٰى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ

معنی اینست پس کفت بنکر سوی طعام خویش که انجیر وانکور در زنبیل بود وشراب خویش که شیر با شیره هنوز بوی ناکشته وشغیر بیوسته می نمود وَانظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ
نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا معنی اینست وبنکر سوی حمار خویش که صد سال علف نخورده وبی کاه وآب نمرده بااو این معامله کردیم تا ترا برای مردمان آیتی از آیات قدرت خویش کردانیدیم وترا در جهان بشهرت ونامور
برسانیم وبنکاه کن سوی استخوانهاء مردکان آن دیه که از احیاء اهل آن تعجب میکردی ودر حیرت شکفت می آوردی چکونه می جنبانیم وبر جای می رسانیم پس از آن آنرا لباس کوشت می پوشانیم وبر تقدیری که اماتت مذکور
میرانیدن واز بعث زنده کردانیدن مراد شود ومعنی چنین آید وبنکر سوی استخوانهاء حمار چکونه مرده واستخوانها بر تخته شده نسترده وبنکر سوی استخوانهاء حمار واستخوانهاء خویش که چکونه می جنبانیم وبجای می رسانیم وکوشت
می پوشانیم تا بدانی که میرانیدن وزنده کردانیدن می توانیم ودر احیاء ما جای تعجب نبود ومحل استبعاد نشود روایت کرده اند که اول سر حیات یافت وحاسره بصر دریافت بچشم می دید استخوانی که می جنبید به
استخوانی می جنبید ونیز روایت کرده اند ودر قصص واخبار آورده اند چون زنده کشت بر خر خویش سوار شد ودر خانه رفت پسران او وپسر معمر کشته وبکمال سوسته واو چنانچه
بود همچنان می نمود پسران او را نشناختند وصدق او در نیافتند واز وبرهان طلب کردند تورات را حاضر آوردند تا برخواند چنانچه حرفی فرو کذاشته نماند وتورات را

أَمْوَالَهُمُو أَجْرُهُمُو عَلَيْهِمُو وَلَا هُمُو صَدَقَاتِكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي
لَهُمُو أَجْرُهُمُو قرأ قالون بالصلة مع القصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ
صد دانه وخدای تعالی این افزونی دهد یعنی زیادت کند مر آنرا که خواهد وخدای تعالی
بر هفصد

وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
بسیار عطاست دانا باستحقاق هر یکی آنان که نفقه میکنند مالهای ایشانرا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا
در کار دین خدای تعالی پس از پی در نمی آرند آنرا که دادند منتی

وَلَا أَذًى لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
ونه رنجی بتغیر مر ایشانراست مزد ایشان نزد پروردکار ایشان وهیچ ترس نیست

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ
بر ایشان در آخرت ونه ایشان اندوهکن شوند باز کردانیدن سایل بکفتار نیکو وعفو از و اکر ابرامی نماید

خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّهُ غَنِيٌّ
بهترست از دادنی که از پی در آید آنرا رنجی وخدای تعالی بی نیازست

حَلِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم
تعجیل نماینده بعقوبت ای آن کسان که ایمان آوردید ناچیز مکردانید آنرا که بمستحقان داده اید

بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ
بمنت نهادن بر سایل یا بر خدای ورنجانیدن چون آن کسی که اباطل دهد مال خود را برای نمایش

النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ
مردم تا او را کرم وسخی خوانند ونکرود بخدای وروز بازپسین چه دانستن ثواب ازوی علم انتقام است

وَالْأَذَىٰ بالنقل وورش مع امالة بين بين في رواية
وَالْأَذَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
صَدَقَةٍ يَّتْبَعُهَا مدغما بغير الغنة خلف
يُومِنُ بالابدال ورش والسوسي
النَّاسِ بالامالة دوري
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بالنقل مع ثلثة اوجه ورش وبالنقل في الوقف حمزة
سكت خلف في رواية
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ سكت خلف وفي رواية

مِّائَةُ في الوقف بالابدال حمزة
حَبَّةٍ بالامالة كسائي
يُضَعِّفُ قرأ ابن كثير وابن عامر
لِمَن يَشَاءُ بالمد مع القصر والمد والتوقف هشام وحمزة وبدعا بغير الغنة
لِمَن يَشَاءُ بالتسهيل مع القصر والمد والروم هشام وحمزة وبدعا بغير الغنة خلف
أَذًى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
أَذًى بين بين في رواية ورش
عَلَيْهِم بضم الهاء حمزة
مَّعْرُوفٌ
وَمَغْفِرَةٌ مدغما بغير الغنة خلف
خَيْرٌ بالترقيق ورش
وَمَغْفِرَةٌ بالترقيق ورش
أَذًى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
أَذًى امالة بين بين في رواية ورش
آمَنُوا لورش بثلثة اوجه
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بالنقل مع ثلثة اوجه ورش وبالنقل في الوقف حمزة

بعضی کویند حماری مرداری دید که بعضی سباع کوشت او میخوردند وبعضی طیور غذا ازو می بردند وبعضی کویند آدمی دید در کرانه آبی سر نهاده نیمی در روز آب ونیمی در خشکی افتاده جائی که بیرون آبست
جانوران خشکی میخوردند وجای که درون آبست جانوران آبی می بردند در خاطر کذشت که بریده شدن این مرده ایمان دارم وجمع کشتن این اجزاء متفرقه یقین میدانم اما این صورت عجیبه که ایمان
بدان دارم اکر مشاهده کنم تحیتی عظیم بندارم تا آنکه روزی مجال یافت سوی این خواهش شتافت در شاء حق تعالی کفت رب ارنی کیف تحیی الموتی خطاب او لم تؤمن بر وجه طلب اقرار رسید اقرار به بلی وآمنت
وصدقت لازم دید لیکن قرار ایقان با طمینان مطلوب افتاد بطلب مشاهده احیاء موتی زبان کشاد فرمان آمد چهار پرنده را بکیر تا آخر عمل که کفته شد برخود بپذیر روایت کرده اند که طاوس وخروس
وزاغ وکرکس وبعضی کویند بجای کرکس بط یا کبوتر کرفت ومیل والفت ایشان با خویش بپذیرفت وهریکی را پاره پاره ساخت وپارهاء ایشان را باخون وپرهاء ایشان آمیخته بر کوهها متفرق داشت وسرهاء
ایشان بردست خود نکه داشت بعد از آن هریکی را بنام او جانب خود طلب کرد وبرآمدن سوی خویش آورد ودید که بعضی اجزا از آن کوه در آن کوه میرود ومی آید وهریکی در پیوستن یکدیکر سرعت می نماید تا آنکه جسمهاء

هرچهار را چنانچه بود ترتیب کشت و هر یکی بپای خویش آمد و بسر خویش که بدست ابرهیم بود بپیوست هرچهار را ازدست بریدند باز بکوههاء مذکور رسیدند بعد ابرهیم صلوات الله علیه ایشانرا چنانچه
فرمان بود سوی خویش دعوت نمود چون دولت دعوت او یافتند بهجت و نشاط سوی او شتافتند واعلم ان الله عزیز حکیم معنی اینست وبدان بدرستی که خدای عزیز است یعنی غالب است هرچه
خواهد کند و در هرجایی که خواست او باشد افکند مرده را زنده گرداند زنده را میراند حکیم است استوار کار رست میرایندن و زنده گردانیدن او و هردو بحکمت است و در هردو اظهار قدرت است مثل الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم معنی اینست حال انفاق کسانی که اموال خود را در
راه رضای خدای چون جهاد و طلب علم و دفع حوایج محتاجان انفاق میکنند و در مقامات خیر محال برند که از خدای تعالی و تقدس امید دهند همچو حال دانه است در نما یا گویند مثل منفقان مذکور که
همچو برزنده [illegible] دانه است که برویاند هفت خوشه را در استنما و نسبت رویانیدن سوی حبه اسناد مجازیست از باب اسناد سوی سبب بود یعنی حبه که برای رستن هفت خوشه که در هر خوشه صد دانه است
سبب شود و تحقق عدد مذکور در مشبه به برای صحت تشبیه لازم نیست آرند تحقق این بر وجه فرض کافی باشد این عبارت از تضاعف ثواب از یکی تا هفصد ست وخدای تبارک و تعالی دو چند

انفسهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

احدکموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة

من الهم

کمثل صفوان علیه تراب فاصابه
چون داستان سنگی املس است که برو بود خاکی پس رسید بدان
وابل فترکه صلدا ط لا یقدرون علی شیء
باران بزرگ قطره پس بگذارد آنرا پاک از غبار توانا نباشند بر چیزی
مما کسبوا ج والله لا یهدی القوم الکافرین
از آنچه حاصل کرده باشند وخدای تعالی راه ننماید گروه کافرانرا
ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء
وداستان آنان که نفقه میکنند مالهای خود را برای جستن
مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل
خشنودی خدای تعالی وبرای ثابت گردانیدن نفسهای خود بر اخلاق فاضله چون داستان
جنة بربوة اصابها وابل فآتت اکلها ضعفین ج
بوستانیست بر زمینی نیکو که رسد بدان بوستان باران بزرگ قطره پس دهد آن بوستان بار خود را که خشن حال ایشانست دو نوبت در یک سال
کنفقه ایشانست
فان لم یصبها وابل فطل ط والله بما تعملون
پس اگر نرسد بدان باران بزرگ قطره رسد باران خرد قطره وهمان میوه بدهد وخدای بدانچه میکنید شما
بصیر ۞ ایود احدکم ان تکون له جنة
بیناست ای دوست دارد یکی از شما که باشد مر او را بستانی
من نخیل واعناب تجری من تحتها الانهار
از خرمابنان وانگورها میرود از فرود اشجار آن جویها

علیهی
بالاشباع ابن کثیر
لا یقدرون
بالترقیق ورش
شیء
سکت خلف وفی روایة خلاد
شیء
بقدر الف او بقدر الفین فی روایة ورش
مرضات الله
بالامالة کسائی
الکافرین
امالة بین بین ورش
الکافرین
بالامالة المحضة ابو عمرو والدوری عن الکسائی
من انفسهم
قرا بالنقل ورش
من انفسهم
سکت خلف فی روایة
بربوة اصابها
سکت خلف فی روایة
بربوة اصابها
قرا بالنقل ورش

[illegible]

بربوة
قرا نافع وابن کثیر وابو عمرو
اکلها
بالتقاع ثلثة اوجه لورش
فاتت اکلها
سکت خلف فی روایة
فاتت اکلها
سکت خلف فی روایة
احدکم ان
قرا نافع وابن کثیر وابو عمرو
من نخیل واعناب
مدغما غیر الغنة خلف
تحتها الانهار
سکت خلف وفی روایة خلاد
تحتها الانهار
قرا بالنقل ورش
الانهار له
مدغما سوسی

معنی اینست ای مؤمنان باطل مسازید صدقهاء خویش را بمنت نهادن وبه آزار رسانیدن همچو کسی که انفاق کند مال خویش از جهت نمودار مردمان وشنوانیدن ایشان وهمچو کسی
که انفاق کند بخدا و روز قیامت مؤمن نباشد تشبیه کرد کسی را که انفاق کند با من و اذی بکسی که انفاق کند بریا وبکسی که انفاق کند وبخدا و روز قیامت بگرود یعنی چنانچه ایشانرا در انفاق اجری وثوابی
نبود منفق منت نهنده و آزار رساننده را اجری وثوابی نباشد فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا معنی اینست پس مثل کسی که انفاق کند این نوع انفاق یعنی انفاق مقرون بکفر
یا بریا و نفاق همچو مثل سنگ لخشانست که نشسته بار انست برو خاکی بوده باشد پس او را باران بزرگ قطره برسد و شد و تیز بارد و از اصاف وی کدورت خاک بکدارد لا یقدرون علی شیء مما کسبوا معنی
اینست ثواب هیچ چیزی از آنچه کسب کرده اند نیابند وبسوی ادراک جزاء هیچ چیزی از آنچه انفاق کرده اند نشتابند والله لا یهدی القوم الکافرین معنی اینست وخدای کافرانرا یعنی کسانی را که ترک
ایشان بر کفر وعداوت خواسته وبرای ایشان جای در دوزخ ساخته رهنمایی نکند و در راه هدی و رشاد نیفکند ومثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله وتثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة

أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ معني اينست وحال آنكساني كه مالهاء خويش را از جهت جستن خشنودي خداي و از جهت ثابت داشتن نفسهاء خويش بر نيكويي و احسان و باز داشتن انفاق از من و اذي و ساير اسباب بطلان انفاق ميكنند و براي رضاء خداي ميدهند همچو مثل بستاني است كه كاين در زمين بلند بود برسد اورا باران بزرگ قطره و اگر باران بزرگ قطره نرسد باريك قطره برسد بوستان مذكور بيفزايد هيچ بستاني در نما بهتر از آن نباشد شك نيست كه انو منفعت يابد و ربع و نماء او دريابد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ معني اينست وخداي بدانچه شما ميكنيد بيناست حال شما ميبيند و براي هر عملي جزائي ميكرمايد أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ معني اينست ا دوست دارد يكي از شما يعني دوست ندارد كه باشد مر او را بوستاني از درختان خرما و درختان انگور كه روان بود فرود درختان آن جويها مر او را است در آن بوستان نصيب از همه ثمرات آن و حال آنست كه او را كبر سن رسيده و كار او به پيري و ضعيفي كشيده و مر او را فرزندان ضعيف باشند كه كسب و كار نتوانند و اين ضعف حال است كنايت از شدت حاجت است كه آنرا گرد بادي كه در آن آتش است رسد شرر پس بسوزد حال آن منفق منت نهند و آزار رسانند و ريا كنند و نفاق ورزند و منفق غير مؤمن بروز قيامت غير موقن در وقت حاجت سوي جزا اعمال و نوميدي از تحصيل آمال بحال صاحب اين بوستان مي ماند و خرد او را مانند او هي داند و منفق مذكور باغ صدقه خود را كه از آن اميد ثمرات مثوبات دارد بصاعقه من و اذي و سمعه و ريا با بسيار اسناد تساد تا حد وقوع كفر و ارتداد بطلان و ضياع و خروج از حيز انتفاع مي آرد تو ان دانست چه حد حسرت پيش آيد و چه مقدار اندوه روي نمايد همچنين بيان ميكند خدا آيات خويش را تا شما انديشه و تامل كنيد و در تفكر باشيد و عمل خويشتن بمن و اذي و ساير مبطلات باطل نكنيد تا در قيامت بحسرت و ندامت مبتلا نگرديد

لَعَلَّكُمْ كَسَبْتُمْ لَكُمْ وَلَسْتُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ضُعَفَاءُ	بالحذف مع القصر والمد في الوقف حمزة وهشام
ضُعَفَاءُ	بالتسهيل مع القصر والمد في الوقف هشام وحمزة
فِيهِي	بالاشباع ابن كثير
لَكُمُ الْآيَاتِ	سكت خلف وفي رواية خلاد
لَكُمُ الْآيَاتِ	قرا بالنقل ورش
آمَنُوا	ثلثة اوجه لورش
مِنَ الْأَرْضِ	سكت خلف وفي رواية خلاد
مِنَ الْأَرْضِ	بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
وَلَا تَّيَمَّمُوا	قرا ابن كثير مشدد التاء
مِنْهُو	بالاشباع ابن كثير
بِآخِذِيهِي	بالاشباع ابن كثير
بِآخِذِيهِ	لورش ثلثة اوجه

لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۙ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ
مر او را بود در آن بستان از هر ميوه بيرون نخل و عنب و حال آنكه رسد بدان شخص پيري كه وقت عجز و احتياج است

وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ ط فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ
و مر او را بود فرزندان خرد بي قوت و عاجز از كسب پس رسد بدان بستان گرد بادي كه در آن بود آتشي

فَاحْتَرَقَتْ ط كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ
پس بسوزد آن بستان همچنان بيان فرمايد خداي تعالي براي شما

الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آيتها را تا مگر شما انديشه كنيد در صلاح كار خود اي آنكسان كه

آمَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا
مؤمنانيد نفقه كنيد از نيكيها و حلالها آنچه اندوخته ايد از كسب و تجارت و از نيكويها از آنچ

أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الْأَرْضِ ۖ وَلَا تَيَمَّمُوا
بيرون آورديم براي شما از زمين يعني حبوب و ميوها و معادن و قصد مكنيد

الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِآخِذِيهِ إِلَّا
مال بد را حال آنكه از آن بد هزينه كنيد و نه ايد شما بواسطه فرا گيرنده آن در حقوق خود از معاملات

أَن تُغْمِضُوا فِيهِ ج وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ
كه چشم خوابانيده داريد و مساهلت نماييد در آن و بدانيد كه خداي تعالي بي نياز است از صدقات

حَمِيدٌ ۝ الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ
ستوده بقبول و اثابت آن ديو وعده ميدهد شما را درويشي در انفاق

معني اينست اي مؤمنان انفاق كنيد از طيبات آنچ كسب كرده ايد براي شما از زمين بيرون آورده ايم از ميوه اشجار و حبوب و زروع و جز آن كه مملوك شما كرده ايم و مال الخبيث را قصد مكنيد كه او را مخصوص بانفاق ميكردانيد و شما در حقوق خويش گيرنده مال خبيث و ردي نه ايد مگر آنكه اغماض كنيد و مسامحت ورزيد و راضي باستدن مال مذكور شويد سا نبود آنچه نپسنديد فقير را بدهيد و بدانيد بدرستي خداي غني است از صدقات شما مال الخبيث نپذيرد ستوده كار است كار ناستوده پيش او رونق نگيرد و بدانكه از طيبات آنچ مستطاب طبع است از مال جيد كه طبع را خوش آيد و دلها را عزيز و محبوب و مرغوب نمايد مراد است قوله تعالي لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ و از خبيث آنچ طبع را خوش نيايد و دل را مكروه

وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا معني اينست شيطان در انفاق وعيد فقر ميكند و از ذهاب غناي ترساند و وسوسه از كار پسنديده انفاق باز مي دارد و بر خصلت نكوهيده بخل و امساك مي آرد و خداي عز و جل بانفاق وعده مغفرت خطايا و فضل فيض عطايا ميدهد ميكرداند عاقل بايد كه اتباع وعده خداي كند بوعيد شيطان خود را در ورطه بخل و امساك نيفكند وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ معني اينست و خداي فراخ عطاست دانا نعمت حكمت يعني علم حلال و حرام بدهد و توفيق عمل بعلم بخشد از بندگان خويش هر كرا خواهد و عمل بر موجب علم در مال آنست كه در رضاء خداي انفاق كند و آنرا توشه راه آخرت كرداند

و مبغوض نمايد از مال ردي چون ميوه گنده كه لايق بيرون انداختن بود و غله افكنده كه سزاوار قوت ساختن نباشد چنانچ اگر شما از كسي حقي طالب باشيد عوض آن نستانيد اينچنين مال نفقه را چگونه دهيد در مواضع مبرت چه نوع نهيد آنچه براي خود نپسنديد بدادن براي خدا راضي مشويد و تواند بود كه طيب آنچ پسنديده شرع است و هو الحلال مراد دارند و از خبيث آنچه نكوهيده شرع است و هو الحرام مقصود بدارند در اين آيه امر بانفاق حلال بود و نهي از تصدق حرام باشد چنانچه در حديث من تصدق بعدل تمرة آمده و در حديث ديگر آمده من كسب حراما ثم انفق لم يوجر و ان امسك لم يبارك و ان خلفه كان زاده الي النار يعني هر كه كسب كند حرامي را اگر نفقه كند ثواب نيابد و اگر بدارد مبارك نباشد و اگر بعد خود بگذارد توشه راه دوزخ شود و تواند بود كه از طيبات حلال مراد دارند امر بانفاق مال حلال بدارند و نهي از انفاق مال ردي بود و تواند بود كه از طيبات مستطاب شرع و طبع و هو الحلال الجيد مراد شود طيبات كامله يعني طيبات من كل وجه مراد كردد و از خبيث هر خبيثي مراد بود متناول خبيث شرع و خبيث طبع شود نهي از هر دو قسم باشد يعني قصد مكنيد مال الحرام را كه از آن انفاق كنيد و قصد مكنيد مال ردي را كه از آن صدقه بدهيد الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ

معنی اینست وَمَن یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَد اُوتِیَ خَیرًا کَثیرًا وَمَا یَذَّکَّرُ اِلَّا اُولُوا الاَلبَاب

ار وعید فقر که شیطان میکند نترسند و بر مغفرت و فضل که خدای وعده میکند دل بنهند ... هر کرا داده شود حکمت یعنی استواری کار و درستی گفتار کرداری چنانچ باید و گفتاری چنانچه شاید پس کو شادمان باشد و خرم و خوشان کردد زیراکه او خیری کثیر داده شود و نیکی بسیار

نصیب او آمد و جز خردمندان پند نکیرند و جز نیکبختان نصیحت نپذیرند وَمَا اَنفَقتُم مِن نَفَقَةٍ اَو نَذَرتُم مِن نَذرٍ فَاِنَّ اللّٰهَ یَعلَمُهُ معنی اینست و آنچه بانفاق کنید شما از نفقه بغیر الزام و ایجاب ...

وَيَأمُرُكُمُو يَعِدُكُمُو اَنفَقتُمُو نَذَرتُمُو عَنكُمُو

قَرَأ ابنُ كَثيرٍ بِالصِّلَةِ وَفي رِوايَةِ قالُون

وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم

ويفرمايد شمارا بخل ومنع زكوة وخداي تعالى وعده ميدهد شمارا در انفاق

مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ لا

آمرزش ذنوب از نزد خداي تعالى وافزوني در مال وخداي تعالى بتمام عطا است دانا بمقدار ثواب هر يك

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ

ميدهد دانش واعمال خير آنرا كه ميخواهد وهر كرا داد

الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا

دانش خصائل نيكو پس بتحقيق دادند اورا نيكى بسيار ونه

يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝ وَمَا أَنفَقْتُم

پند كيرد مكر خداوندان عقول وآنچه هزينه كنيد شما

مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ

از هزينه يا بپذيريد شما از پذيرفتني در طاعت پس بدرستي كه خداي داناست آن

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ۝ إِن تُبْدُوا

ونيست ستمكارانرا كه انفاق بروجه غير مشروع كنند يا از ريا يا معصيت يا مال مغصوب هيچ ياري كه مانع عقاب شوند اكر ظاهر كنيد

الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا

مالهاي بخشيده را پس نيكو چيزيست آن خصلت واكر نهان داريد آنرا وبدهيد آنرا

الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنكُم

بدرويشان پس آن اخفا بهترست مر شما را وبپوشايم از شما چيزي

وَيَأمُرُكُم — بالاختلاس دوري

وَيَأمُرُكُم — بالاسكان دوري

وَيَأمُرُكُم — بالابدال والاسكان سوسي

بِالفَحشَا — بالحذف مع القصر والمد قالون هشام وحمزة

بِالفَحشَاءِ — بالتسهيل مع القصر والمد قالون هشام وحمزة

مَغفِرَة — بالترقيق ورش

مِنهُو — بالاشباع ابن كثير

عَلِيم يُؤتِي — مدغما غير الغنة خلف

يُوتِي — بالابدال ورش والسوسي

يُوتَ — بالابدال ورش والسوسي

وَمَن يُؤتَ — مدغما غير الغنة خلف

فَقَداُوتِي — سكت خلف في رواية

فَقَدُاوتِي — بالنقل ورش مع ثلثة اوجه

خَيرًا كَثِيرًا — بالترقيق ورش

مَن يَشَا — بالحذف مع القصر والمد في الوقف هشام وحمزة

اُولُوا الاَلبَاب — سكت خلف في رواية

نَفَقَةِ اَو — سكت خلف في رواية

مِن اَنصَار — بالنقل ورش

فَنِعِمَّا هِي — ابو عمرو وقالون

فَنِعمَّا هِي — ورش وابن كثير وحفص

فَنَعِمَّا هِي — ابن عامر وحمزة والكسائي

وَتُوتُوهَا — بالابدال ورش والسوسي

فَهُو خَير — بالاخفاء قالون وابو عمرو والكسائي

وَنُكَفِّر — قرا نافع وحمزة والكسائي

وَيُكَفِّر — قرا ابن عامر وحفص

وَنُكَفِّر — قرا ابن كثير وابو عمرو وابو بكر

صدقه آشکارا ونهان را داند وهیچ عملی از وی پنهان نماند **قوله تعالی** لیس علیک هدیهم ولکن الله یهدی من یشاء روایت کرده اند که اسماء بنت ابوبکر رضی الله عنه مادر مشرکه داشت بروی آمد وعطایی خواست از جهت کفر او ناداد ن صواب پنداشت پیش پیغمبر قصه گفت وحکم این عمل بازجست پیغمبر در جواب توقف کرد جبریل علیه السلام این آیه آورد **وبعضی** گویند مادر اسماء مذکور در مدینه براسما آمد وهدیا باورد اسماء مذکوره از جهت کفر او هدیا قبول نکرد از پرسیدن پیغمبر علیه السلام جای ندید شان قضیه مذکوره واین روایت سیاق را بغیر مطابق است **وبعضی** گویند در آغاز اسلام مسلمانان فقراء اهل کتاب را وکافران فقیر را صدقات می دادند بعد قوت اسلام دندان کفار دل برتامل وتوقف نهادند برای تجویز تصدق بر کافران این آیت وارد گشت وحکم بر تنویع تصدق تطوع به بیان پیوست واین جمله معترضه باشد اعتراض او برای بیان حکم مذکور بود **معنی اینست** هدایت یافتن ایشان تعلق بتو ندارد هر کرا خدای خواهد در هدایت آرد نادادن صدقه چه سود کند وباز داشتن صدقه از ایشان چه فایده دهد این آیه بدین معنی تقسیم دیگر را در باب صدقه متضمن بود وبیان تجویز تصدق بر مؤمن وکافر باشد که علما صدقه تطوع بر کفار فقیر جایز دارند

هدیهم الیکم وانتم تعرفهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

من سیئاتکم والله بما تعملون خبیر

از بدیهای شما — وخدای — بانچه میکنید شما — آگاهست ودانا

لیس علیک هدیهم ولکن الله یهدی

نیست — برتو — راه یافتن ایشان — ولیکن — خدای تعالی راه مینماید

من یشاء وما تنفقوا من خیر فلأنفسکم

آنرا که خواهد — وآنچه نفقه کنید — از — مال — پس ثواب آن مر شما راست

وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله وما تنفقوا

ونفقه نکنید — مگر — برای جستن — رضای خدای تعالی — وآنچه نفقه کنید

من خیر یوف الیکم وانتم لا تظلمون

از نیکی — تمام اداکنند — سوی شما ثواب آن را — وشما — کم نکنند ثواب شما را

للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا

آن صدقات که کنیم درویشانی راست که — محبوس اند — در — طاعت — خدای تعالی — نه

یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم

می توانند — رفتنی — در — زمین بجهت تحصیل معاش یا اشتغال بطاعت یا بجهاد — پندارد ایشان را

الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم

آنکه حال ایشان نداند توانگران — از نگاه داشتن ایشان خود را از سؤال — شناسی تو ایشان را بعلامت ایشان

لا یسئلون الناس الحافا وما تنفقوا من خیر

نخواهند — از مردم — بطریق ابرام والحاح — وآنچه نفقه کنید — از مال

سیئاتکم فی الوقف حمزة

هدیهم امال بین بین فی روایة ورش

هدیهم بالامالة المحضة حمزة والکسائی

فلینفسکم فی روایة فی الوقف حمزة

خیر یوف مدغما غیر الغنة خلف

تظلمون بالتغلیظ ورش

احصروا بالترقیق ورش

فی الارض سکت خلف وفی روایة خلاد

فی الارض قرا بالنقل ورش

یحسبهم قرا نافع وابو عمرو وابن کثیر

بسیماهم بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبالامالة بین بین ورش

لیکن ایشان را مصرف زکوة نمیدارند لقمه از سگ وگربه دریغ نمی دارند از آدمی محتاج چگونه باز دارند پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده فی کل کبد حری اجر در هر جگری تشنه اجر آب دادن وسیراب کردن ثابت است ومنفعت نفع رسانیدن هر که باشد از ثوابست در حدیث است ان امرأة بغیا رأت کلبا فی یوم حار یطیف ببیر قد ادلع لسانه من العطش فنزعت له بموقها فغفر لها **وما تنفقوا من خیر فلأنفسکم** معنی اینست وآنچه انفاق کنید از مال برای نفسهاء شماست منفعت آن شما راست یعنی همه شما را نافع است ومنفعت آن بسوی شما راجع است **قوله تعالی** وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله معنی اینست وحال این است که انفاق نمیکنید شما مگر جهت جستن رضاء خدای تعالی این کلام خبری است بمعنی نهی ای لا تنفقوا الا لابتغاء مرضات الله واگر خبر باشد بر عموم مستقیم نباشد مخصوص ببعض بود **وما تنفقوا من خیر یوف الیکم** معنی اینست وآنچه شما از مال انفاق کنید شما عوض وثواب آن بر سبیل کمال بیابید **وانتم لا تظلمون** معنی اینست وشما مظلوم نشوید بدین که کل ثواب عمل یا بعض آن نیابید **للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف** معنی این است صدقات مر فقرایی راست که باز داشته اند از اکتساب معاش در کار خدا یعنی در استحصال امور جهاد واشتغال اعمال الغزا نمی توانند رفتن وسیر کردن برای تجارات وکسب در زمین از جهت استیعاب اوقات در کارها دین در این حالی که ایشان را کسی که بحال ایشان جاهل بود واز شان ایشان غافل باشد غنی پندارد در معرض فقر واحتیاج نیارد از جهت آنکه ایشان تعفف دارند خود را در معرض سؤال نمی آرند فقر خود می پوشند ودر ستر حال می کوشند **تعرفهم بسیماهم** معنی اینست بشناسی فقر ایشان را بدریافتن نشانی فقر از زرد رنگ ولاغری تن وخشکی لب وسستی قوای بدن **لا یسئلون الناس الحافا** معنی اینست سؤال بر طریق

قوله تعالی وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم این جمله تذییل است وتاکید جمله فان الله به علیم کنایت است از دادن جزا وترغیب در انفاق ملوح بسوی آن بود بتقدیم ملوح باعتبار معنی مکنی عنه تاکید جمله سایغ نمود **معنی اینست** وآنچه شما از مال نفقه کنید بدرستی خدای تعالی بدان عالم است جزاء آن از و یابید

الحاح نمیکنند وخود را در زاری وخواری نمی افکنند یعنی اگر حاجت سوی سؤال می افتد وان سالت چاره نمی باشد سؤال بر وجه عزت واعلام بحال خویش وتخییر مسؤل میان دادن ونادادن می کنند در الحاح وزاری ولازم گرفتن وناگذشتن در خواری نمی افکنند **وبعضی** گویند نفی اصل سؤالست یعنی ایشان را نه سؤال بود ونه الحاح باشد **وبعضی** گویند فقراء مذکور اصحاب صفه اند که از مهاجران قریش چهارصد تن بودند در طلب دین کوشش می نمودند ایشان در مدینه قرابتی نداشتند ودل بر حاصل کردن خانه نگماشتند در صفه مسجد رسول صلی الله علیه وسلم جای نامزد کردی ایشان برابر می رفتند نقیران صابر بودند رغبت بر دنیا هیچ وجه نمی بمثابه فقر میکشیدند که برای قوت خسته خرما که در راهها افتاده می بودی می چیدند از کوفته وتر کرده میداشتند وازآن سد جوع می ساختند وجامها خون آلوده زنان حایض که در خاک انداخته می یافتند آنرا می شستند یا که کرده پیوند مرقع خویش میکردند وازآن عورت خویش می پوشیدند ودر حصول دنیا نمی کوشیدند گاهی از فقر شکایت نکردند ونابود کمی ناخوش نکشتند فقر را فخر خویش میدانستند وآنرا موجب راحت خویش می پنداشتند این همه مشقتها از جهت شوق صحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم میدیدند واین همه رنج را سبب تحصیل علم وآرزوی جهاد میکشیدند والله اعلم

قوله الذين ينفقون اموالهم بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم عند ربهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون معنى اينست آنان كه اموال خويش را در شب و روز پنهان و آشكارا انفاق ميكند يعني در همه اوقات و در همه حالات ميدهند پس مر ايشان راست ثواب ايشان عند ربهم و آن ماول بقرب مكانت است به قرب مكان چه حق سبحانه وتعالى از مكان منزه بود و قرب مكاني بحضرت او محال باشد ونه ايشان از چيزي ترسند ونه ايشان اندوهگين باشند كه انفاق كاري بسنديده و تصدق عملي گزيده خاصه كه با او مداومت منضم شود واستدامت و استقامت با او مقرون گردد قال عليه السلام احب الاعمال الى الله ادومها وان قل سؤال در جمله لهم اجرهم عند ربهم در آيت الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله در خبر فا نياورد و درين آيت در خبر يعني در لهم اجرهم فا آورد ميان دو محل فرق چه بود و در آوردن و نا آوردن فا نكته چه باشد جواب فا در خبر مبتدا وقتي آيد كه مبتدا متضمن معني شرط باشد و آن در مبتدا بي است كه موصول يا موصوف بفعل يا ظرف بود و متضمن سببيت و عموم باشد و اجر كه در آيت الذين ينفقون اموالهم في سبيل الله ثم لا يتبعون ما انفقوا منا ولا اذى لهم اجرهم عند ربهم آمده بعد ذكر اجر مضاعف كه در آيت سابقه مذكور بود محمول بر عمل شد و عمل براي تضاعف اجر سبب نبود از جهت انتفاء سببيت فا در نيابد و درين آيت بيان اصل اجر صدقه پنهان و آشكار است و عمل براي اصل سبب بود بر قول معتزله سبب حقيقي و بر قول اهل سنت و جماعت سبب جعلي باشد چون سببيت درست آمد فا در خبر در آمد سؤال بر مذهب امام ابو الحسن اشعري اعمال براي ثواب و عقاب اصلا سبب نيست بر قول او با انتفاء سببيت آوردن فا بچه معني است جواب مذهب اشعري فا را بر استعارت تبعيت حمل كند ترتب حكم را بر امارات بترتب مسبب بر سبب مشبه كرداند بعد استعمال فا كه موضوع است براي ترتب مسبب بر سبب بر وجه استعارت بر ترتب حكم بر امارات او سايغ بيدارند قوله الذين يأكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس معنى اينست آنكساني كه ربوا ميخورند بعد بعث از گورها ايستند مگر چنانچه بايستد كسي كه شيطان او را آسيب زند و حال او از ديوانه شدن او تباه سازد يعني شكمهاء ايشان نفخ كند چون خمر كرده افتان و خيزان همچو ديوانه بروند بعد افتادن خلايق بر ايشان بكد زنند بي سير كنند علامت ربوا خواران در عرصات قيامت اين باشد و نشانه ايشان اين بود ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل الربوا معنى اينست آن يعني خوردن ايشان و استحقاق عقاب مذكور بسبب آنست كه ايشان ربوا را كه حرام است حلال پنداشتند و مبالغت كردند بيع را در حل مشبه بربوا داشتند و اين تشبيه مقلوب است از جهت مبالغت در نحو ما بنو ابنائنا و مانند آن گفته اند و در قول شاعر شعر

وبدا الصباح كأن غرته • وجه الخليفة حين يمتدح •

بدان رفته اند زيرا كه سخن در ربوا است نه در بيع حق كلام اين بودي كه گويند انما الربوا مثل البيع از جهت مبالغت قلب كرده ربوا را در حال بمثابه رسانيدند كه بيع را بدو تشبيه كردند قوله تعالى واحل الله البيع وحرم الربوا معنى اينست بدرستي خداي تعالى بيع را حلال ساخته و ربوا را در حرمت انداخته

امو الهم عليهم ولاهم بانهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالو — قرا قالون بالصلة مع القصر والمد وعنها ورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر — فلهم اجرهم — والنهار امال الدوري وورش — والنهار بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

رکوع

فان الله به عليم ❀ الذين ينفقون اموالهم
بدرستي خداي تعالى بدان داناست آنان كه نفقه ميكنند خواستهاي خود

بالليل والنهار سرا وعلانية فلهم اجرهم
بشب وروز نهان وآشكارا مرايشان راست مزد ايشان

عند ربهم ج ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون ❀
نزد پروردگار ايشان وهيچ ترس نيست برايشان ونه ايشان اندوهگين شوند

الذين يأكلون الربوا لا يقومون الا
آنان كه ميخورند وحلال ميدانند افزوني در اجناس ربوا برنخيزند در قيامت مگر

كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من
چنانكه برخيزد آنكه زده وانگيخته بود اورا ديو از

المس ط ذلك بانهم قالوا انما البيع مثل
جنون آن عقاب بسبب آنست كه ايشان گفتند بدرستي فزوني در خريد و فروخت ماتند

الربوا و احل الله البيع وحرم الربوا ط
فزوني بيست در اجناس ربوا وحلال كردانيد خداي تعالى بيع را وحرام كردانيد ربوا را ديگر اجناس

فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما
پس هركه آمد بدو پندي از پروردگار او پس باز ايستاد از ربا مر اوراست آنچ

سلف ط وامره الى الله ط ومن عاد فاولئك
گذشت وكار او مفوض است سوي خداي وهركه باز گردد بحلال دانستن ربوا بعد از نهي پس ايشان

سرا بالترقيق في رواية ورش — سرا وعلانية مد عما غير الغنة خلف — فلهم اجرهم تكت خلف في رواية — عليهم بضم الهاء حمزة — يأكلون بالابدال ورش والسوسي — الربوا بالامالة المحضة حمزة والكسائي — الربوا بالامالة المحضة حمزة والكسائي — الربوا بالامالة المحضة حمزة والكسائي — فمن جاءه بالامالة حمزة وابن ذكوان — فانتهى بالامالة المحضة حمزة والكسائي — فانتهى امال بين بين ورش في رواية

سوي اكل ربوا باستحلال آن اصحاب دوزخ اند ايشان در دوزخ جاويد باشند وبدانكه ربوا در لغت فضل است ومطلق فضل حرام نبود بر اجماع مقصود از بيع ربح است اگر مطلق فضل حرام كردد سد باب بيع شود پس فضل مقيد مراد باشد و آن مجهول است محتاج سوي بيان رسول است بحديث اشياء سته الحنطة بالحنطة والشعير بالشعير والتمر بالتمر والملح بالملح والفضة بالفضة والذهب بالذهب مثلا بمثل يدا بيد والفضل ربوا مبين گشت واجمال وجهالت بيان رسول الله صلى الله عليه وسلم بظهور پيوست نزديك ابو حنيفه رضي الله عنه ربوا در بيع مقدرات متجانسه فضل احد البدلين است وعلت تحريم خلق فضل در قدر از عوض در بيع متجانسين است چنانچه اگر يك كيل گندم بدو كيل گندم بفروشد يك كيل گندم بايك گندم در صورت ومعني برابر شود لاجرم فضل بر آن بي عوض بود امام مالك

ساخته و ربوا را در حرمت انداخته چون ايشان حكم خداي را مخالف شوند لاجرم سزاوار اين عقوبت باشند قوله تعالى فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف معنى اينست پس هركه او را از پروردگار او نهي بعد اسلام بيايد پس او از ستدن و خوردن ربوا بسبب آن باز ماند پس آنچه گذشته است از ستدن ربوا مر او را آمرزيده شود زيرا آنچه در كفر كرده بود بر حكم الاسلام يجب ما قبله برود و آنچه در اسلام بيش از ورود نهي كرده است از جهت جهل معذور باشد به اگر كافري در دار حرب مسلمان مي شود بيش از رسيدن شرع در عمل بر خلاف شرايع دين معذور مي دارند پس در جهل شرايع بيش از نزول نهي شريعت بر طريق اولي معذور بيدارند قوله تعالى وامره الى الله اين جمله عطف است بر فله ما سلف معني اين است وكار او در آينده مضاف سوي ارادت حق سبحانه وتعالى است اگر خواهد بر توبه دارد و اگر خواهد باز در گناه آرد قوله تعالى ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون اين جمله عطف است بر جمله فمن جاءه موعظة معنى اينست و كساني كه بعد از توبه سوي اكل ربوا باز گردند و از اعتقاد حرمت او ارتداد ورزند پس ايشان يعني شكنندگان و باز گردند

كان

ربوا مجانسين ان مقتات ومدخر مقيدي كرداند وحرمت فضل مخصوص بمعظم اموال كه مقتات ومدخرست ميداند ونزديك امام شافعي ربوا مخصوص بمطعومات واثمانراست زيراچه معظم اموال همانست ودر عقد ربوا كه قايم بعاقدين است دهنده وستاننده بزه كار ميشوند وهر دو عاصي ميكردند بلكه كاتب وشاهد رانيز در بزه كاري دخل ميشود وهر يكي از ايشان آثم ميكردد در حديث است لعن الله الرابي والمربي والكاتب والشاهد ودر تفسير از ابن مسعود رضي الله عنه روايت كرده اكل الربوا وموكله وكاتبه وشاهده ملعون على لسان محمد ونيز در حديث آمده اذا اراد الله بقوم هلاكا يظهر فيهم الربوا يعني چون خداي هلاك قومي ميخواهد ميان ايشان ربوا پيدا مي آرد يعني ربوا ميان ايشان سايغ شود وشومي آن سبب هلاك ايشان كردد قوله تعالى يمحق الله الربوا معنى اينست خداي مال ربوا را محو كند وناپيدا كرداند كفته اند مال ربوا در غير محل خرج شود يا بحادثه برود واكر بماند بوروثه او نپايد مالي غير مبارك كسي را مبارك نيايد با مالي كه بيا ميزد از وي نيز بركت برخيزد قوله ويربي الصدقات عطف است بر يمحق الله الربوا معنى اينست وبيفزايد خداي عز وجل صدقات با فزودن بركات يعني صدقات مقبوله را مضاعف كرداند صدقه يك خرما را بقدر كوه رساند ذكر صدقات با ذكر ربوا از قبيل ذكر ضد بعد ضد بود

هُمُو أَجْرُهُمُو عَلَيْهِمُو وَلَاهُمُو كُنْتُمُو وَإِنْ تُبْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة

قرا قالون الصلة مع القصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وفي رواية قالون

أَصْحَابُ النَّارِ ج هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ يَمْحَقُ

خداوندان آتش دوزخ ايشان اندر آن جاودانه باشند زايل كرداند

اللَّهُ الرِّبَوا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ ط وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

خداي تعالى بركت مال ربا را وفزون كرداند خداي آن مال را كه از آن حق خداي داده باشند وخداي دوست ندارد

كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا

هر ناكرونده بزه كار بدرستي آنان كه ايمان آوردند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ وَآتَوُا

وكردند كارهاي نيكو را ومحافظت نمودند بر نماز ودادن

الزَّكَوٰةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ج وَلَا خَوْفٌ

حق كه بر مال واجب است مرايشانراست مزد ايشان نزد خداوند ايشان وهيچ ترسي نيست

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

بر ايشان در مستقبل ونه ايشان اندوهكين شوند از كذشته اي آنكسانكه

آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَوا

مومنانيد بترسيد از خداي وترك كنيد آنراكه مانده است از فزوني مال ربوا

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا

اكر هستيد شما از اهل ايمان بتحريم آن پس اكر نكنيد

فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ج وَإِنْ تُبْتُمْ

پس دانا شويد بديكاري از جانب خداي تعالى وپيغمبر او واكر توبه كنيد

النَّارِ — امال بين بين ورش

النَّارِ — بالامالة المحضة ابوعمرو والدوري عن الكسائي

الرِّبَوا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

وَيُرْبِي

كَفَّارٍ — ابوعمرو والدوري عن الكسائي

كَفَّارٍ أَثِيمٍ — سكت خلف في رواية وبالادغام في الوقف حمزة

كَفَّارٍ أَثِيمٍ — بامال بين بين ورش

آمَنُوا — لورش ثلثة اوجه

الصَّلَوٰةَ — بالتغليظ ورش

وَآتَوُا — لورش ثلثة اوجه

لَهُمْ أَجْرُهُمْ — سكت خلف في رواية

عَلَيْهِمْ — بضم الهاء حمزة

آمَنُوا — لورش ثلثة اوجه

الرِّبَوا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

مُؤْمِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة

فَأْذَنُوا — قرا ابوبكر وحمزة

فَأْذَنُوا — بالابدال ورش والسوسي

من الله ورسوله معنى اينست پس اكر نكنيد شما آنكه كفتيم يعني ترك دادن بقيه را پس بدانيد وآكاه باشيد كويند مخالفان را اعلام كنيد بواقع شدن حربي عظيم بسبب جرات شما در ترك امتثال امر خداي تعالى ورسول خداي تعالى

تواند بود كه فضل ثواب بعض مساوي اصل ثواب كل اعمال باشد چنانچه فضل ثواب سورة فاتحه وفضل قراءت اخلاص سه بار بر قدر قراءت كل قرآن كفته اند وثواب روز عاشورا بر قدر ثواب تمام سال دانسته اند قوله يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربوا ان كنتم مؤمنين اين آيه بيان ميكند كه ربوا كه در حالة كفر معهود بود آنرا بعد مسلمان شدن نستانند وابقاء آن را هم وانشاء آن را اند برين وجه اين جمله مقررست مضمون جمله يمحق الله الربوا موكد او باشد يا كويند امر تقوي نهي است از همه معاصي از ترك اوامر وفعل مناهي وذروا ما بقي من الربوا مضمون آن نهي است از ابقاء ربوا كه در جاهليت بوده وعقد او پيش از اسلام روي نموده وآن كنايت از نهي ابتداء ربوا وانشاء آن در اسلام بر سبيل ذكر خاص بعد عام است وتخصيص نهي از ربوا بعد تعميم وذكر او بكنايت ابلغ است از تصريح دال است برين كه در شان او كمال اهتمام است برين وجه مقرب مضمون الذين ياكلون الربوا تا آخر باشد وموكد معني او بود روايت كرده اند جماعتي از بني ثقيف بر بني مغيره به بقيه ربوا خويش كه بر ايشان داشتند مطالبت ميكردند وايشان از ادا مواخذه ومقاسمه مي آوردند وميكفتند كه اين ربوا پيش از تحريم بوده وپيش از اسلام روي نموده در شان ايشان اين آيت نازل كشت واين حكم بر بيان پيوست فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب

قوله تعالى وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ این شرطیه عطف است بر شرطیهٔ سابقه وجمله لا تظلمون ولا تظلمون تعلیل است ورا استحقاق راس مال دلیل است معنی اینست واکر از اخذ ربوا توبه کنید وآنچه باقیست از ربوا جاهلیت ترک دهید پس شمارا مطالبهٔ روس اموال خویش بود واستحقاق اصل مالی که داده بود بغیر زواید باشد یا بستدن زواید ظالم نباشید وبحرمان اصل مال مظلوم نکردند قوله وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ میسر بفتح سین وضم او خوانند معنی یکی دانند کان تامه است فنظره غیر مبتدا است محذوف است ای فامره او حکمه انتظار الی آخره یا مبتدای است محذوف الخبر ای فله انتظار الى میسرة این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست واکر باشد مدیون خداوند عسرت وفقیری نوایی حکم اوست یا امر او راست مهلت دادن تا حصول غنا قوله تعالى وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وان تصدقوا بمعنی تصدقوا مبتدا است خیر خبر مبتدا است وتصدقوا بتشدید صاد بر وزن تطیروا با دغام تا در صاد خواند واین را بلع از وادند وجمله عطف است بر جزاء مذکور ان کنتم تعلمون شرط است مستغنی از جزاء اکتفاء بما مضی معنی اینست وَتَصَدُّقِ

فَلَكُمُو كُنْتُمُو وَهُمُو تَدَايَنْتُمُو بَيْنَكُمُو قَرَأَ قَالُونَ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

قرأ قالون بالصلة مع القصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لَكُمُو أَن

فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ

پس شماراست — اصل — مالهاي شما — ستم نكنيد شما بعزم كرفتن فزوني

رُوسَ — لورش ثلثة اوجه

وَلَا تُظْلَمُونَ ۝ وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ

يعني سرمايه — وستم نكنند بر شما بنادادن رأس المال — واكر يافت شود — خداوند تنك دستي

تُظْلَمُونَ — بالتغليظ ورش

فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ

پس واجب بود مهلت دادن — تا — هنگام توانكري — وآن كه ترك رأس المال كيريد با مهلت دهيد معسر ان را — بهتر مرشمارا

فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ — سكت خلف في رواية

إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ

اكر هستيد شما كه بدانش كار ميكنيد — وبترسيد از روزي كه باز كردانيد شمارا

فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ — بالنقل ورش مع الترقيق

فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا

دران — سوي خداي تعالى — پس تمام داده شود — هر — تن را جزاي آنچه

مَيْسُرَةٍ — قرأ نافع بضم السين

كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

اندوخته باشد — وايشان — ستم نكنند برايشان — اي — آنان كه

تَصَّدَّقُوا — قرأ نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي

خَيْرٌ — بالترقيق ورش

آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ

ايمان آوردند — چون معامله كنيد كه دران ديني بود — تا وقتي نام برده معلوم باتمام — پس بنويسيد آن دين را

تَرْجِعُونَ — بفتح التاء وكسر الجيم ابو عمرو

وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

وبايد كه بنويسد — درميان شما — نويسنده — براستي بي زيادت ونقصان

فِيهِ — بالاشباع ابن كثير

تُوفَّىٰ — اما لا بين بين في روايتي ورش

وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ

وبايد كه نافرماني نكند — نويسنده — كه — بنويسد آن وثيقه را چنانچه آموزانيد اورا خداي

تُوفَّىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

يُظْلَمُونَ — بالتغليظ ورش

آمَنُوا — لورش ثلثة اوجه

آمَنُوا بِدَيْنٍ إِلَىٰ بِدَيْنٍ إِلَىٰ فَاكْتُبُوهُو يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ كَاتِبٌ أَنْ

أَنْ يَكْتُبَ

سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — بالاشباع ابن كثير — بالابدال ورش والسوسي — سكت خلف في رواية — مدغما بغير الغنة — بالنقل ورش

كردن شما در حق مديون فقير وباز آمدن از رأس مال مر شمارا بهتر بود وازمهلت دادن بهتر باشد اكر شما از اهل دانش باشيد ثواب تصدق دانيد كه اكر بخشيد واز سر مال برخيزيد يكي بده يا يكي به هفتصد واضعاف آن تا آن مقدار كه خداي خواهد بيابيد سوال در حديث من انظر معسرا او وضع له اظله الله تحت ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله انظار وتصدق را مثل جزا ذكر كرده وحكم هر دو يكسان آورد ودر آيت مذكور ميان ايشان فرق نهاده تصدق را بر انظار فضل داده حديث مخالف آيت مي نمايد توفيق ميان ايشان چكونه آيد جواب تواند بود كه اين جزا مشترك بود وجزا مختص بتصدق كه موجب فضل اوست چيزهاء ديكر باشد ميان ايشان معارضه نبود سوال وارد نشود قوله تعالى وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ اين امر عطف است بر امر اتقوا الله يوما مفعول واتقوا است جمله ترجعون بر صيغه مضارع از باب ضرب مشتق از رجوع ويرجعون بر صيغه مجهول از رجع صفت است مر يوما ثم توفى كل نفس عطف است بر ترجعون تقديم مسند اليه بر خبر فعلي براي تقوي است اي وهم لا يظلمون البته لا ينقص مثوبة الحسنات وزيادة في عقوبة السيئات وجمله وهم لا يظلمون تذييل است از ابن عباس رضي الله عنه روايت كرده اند آخرين آيات قرآن در نزول اين آيت است بعضي كفتند بعد نزول اين آيت پيغامبر صلى الله عليه وسلم سه ساعت وبعضي كويند هفت روز وبعضي كويند بيست ويك روز وبعضي كويند هشتاد ويك روز زنده بود ليكن روايت حيات پيغمبر عليه السلام بعد نزول اين آيت هفت روز پيش معتبران راجح نمود معنى اينست وبترسيد از روزي كه باز كردانيده شويد در آن روز سوي حسابكاه خدا پس تر از آن تمام داده شود هر نفسي جزاء آنچه كسب كرده است از كارهاء نيك وعملهاء ناسزا وايشان مظلوم نشوند بعضي رحق ايشان نقصان ثوابي وزيادت عقابي نكنند قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ معنى اينست اي مؤمنان چون خريد وفروخت بدين تا مهلتي معلوم كنيد واحد البدلين را كه در شرع تاجيل آورده متعلق بمهلتي كردانيد قباله قبول مهلت كسي را نوشتن فرماييد تا وثيقت بود ووقت حاجت حجت شود قوله تعالى وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ معنى اينست وكو بنويسد عقدي ومهلتي را كه جاريست ميان شما بعدل كاتبي از اهل علم وفضل يعني بر موجب شرع ودين راستي ودرستي بر وجه شفقت عليه بعين چه در مخالف فيه ممكن بود كه قاضي بر قول مخالف عمل كند كتابت را در بطلان افكند قوله تعالى وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ ولا ياب نهي غايب است كاتب فاعل اوست ان يكتب مفعول است كما علمه الله صفت مصدر محذوف است وجمله عطف است بر فليكتب معنى اينست وابا نه آرد وسر باز نزند كاتبي يعني هر كه صنعت داند وعمل كتابت تواند ازين كه بنويسد چنانچه عز وعلا تعليم كرده است او را از سند كتابت خطوط وقبالات در مدايات وامثال آن از حوالات وكفالات يعني او را نشايد كه از كتابت ابا آرد وبا وجود قدرت اين

کار را ملتوی دارید فلیکتب فا سببیه است معنی اینست چون از کتابت اباء نیارد پس گو با شرایط و آداب دل بر نبشتن آرد سوال بالاولیکتب بینکم کاتب گفته بود و اینجا نیز بامر فلیکتب کاتب
فرمود چون هر دو امر بکتابت مر کاتب را بعدل و حق بود تکرار آید و کلام مکرر نماید جواب امر اول راجع سوی متداینان است یعنی چون یکدیگر مداینه کنید بنویسد کاتبی از میان شما بعدل بامر شما
یعنی شما امر کنید تا او بنویسد و امر ثانی سوی کاتبانست یعنی چون ایشان بفرمایند کاتبان را باید که اباء نیارند کاتبی از کاتبان اختیار کند و در کتابت شود قوله ولیملل الذی علیه الحق ولیملل امر
غایب است موصول با صله فاعل اوست و جمله عطف است بر فلیکتب معنی اینست و گو املا کند بر کاتب آنکسی که حق برو لازم بود و خط با قرار او شود ولیتق الله ربه ربه صفت است مر الله یا بدل است ان و
و جمله عطف است بر فلیملل معنی اینست و گو بترسد املا کننده از خدای چنانچه قضیه است بنویساند نابوده ننویساند یا گو بترسد کاتب چنانچه املا کرده شد بنویسد و حرفی و کلمه نگرداند ولا یبخس
منه شیئا عطف است بر ولیتق الله ربه معنی اینست و کم نکند املا کننده از آنچه برو اقرار بدان واجب بود و یا کم نکند کاتب از آنچه نبشتن آن برو اقرار واجب باشد قوله فان کان الذی علیه

الحق سفیها او ضعیفا او لا یستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه بالعدل او لا یستطیع عطف است بر ضعیفا از باب عطف فعل بر اسم صفت بر طریق فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا بتاویل غیر مستطیع ان یمل هو جمله شرطیه عطف است بر جمله فلیملل الذی علیه الحق معنی اینست پس اگر باشد که حق برو لازم است در خلقت خود نادان یا به پیری یا بمرضی ناتوان یا قوت باطن دارد و بمانعی در زبان مقصود را در بیان نمی آرد پس گو ولی او قضیه را براستی و درستی املا کند و بحق و عدل در دل کاتب افکند قوله واستشهدوا شهیدین من رجالکم عطف است بر فاکتبوه معنی اینست و بگیرید گواهان از مردمان خویش یعنی از مومنان قوله تعالی فان لم یکونا رجلین فرجل وامراتان ممن ترضون من الشهداء فا سببیه است و رجل وامراتان مرفوع اند بفعل محذوف ای فان لم یکن الشاهدین رجلین فلیستشهد رجل وامراتان ممن ترضون جار و مجرور صفت است مر رجل وامراتان من الشهداء بیان من است معنی اینست پس اگر نباشند گواهان از مردان دو تن گو گواه شوند یک مرد و دو زن از گواهانی که شما از جنس آن شهدا خشنود باشید و به گواهی ایشان راضی شوید یعنی شما را بر عدالت ایشان اعتقاد بود و بر راستی و درستی ایشان در اعتماد شود و بباید که ایشان بر قضیه اذا رأیت مثل الشمس فاشهد گواهی بصدق توانند داد و زبان بحق توانند گشاد و بر حکم ولا تکتموا الشهادة گواهی نخواهند پوشید و در ابطال حق نخواهند کوشید قوله تعالی ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری سوال در آمدن لام بر ان تضل مقتضی آنست که مقصود از اشتراط دو زن ضلال یکی از ایشان بود و ضلال از ایشان نتواند که غرض باشد جواب عطف بفا مقتضی قصد معنی فا که تعقیب است بود تقدیر کلام شرط ان في شهادة النسوة شتان لان تذکر احدیهما الاخری عقیب ان تضل احدیهما باشد پس مقصود آنست که یاد دهانیدن پس از ضلال یکی

منه شيئا شيئا سفيها او ضعيفا او سفيها او ضعيفا او

بالاشباع ابن كثير — في الوقف حمزة — سكت خلف في رواية فيهما — بالنقل ورش — بالنقل ورش

بقدر الف في رواية او بقدر الفين في رواية ورش

فليكتب وليملل الذي عليه الحق وليتق
پس باید که بنویسد — و باید که تقریر کند — آنکه — بروست — دین تا اقرار او حاصل — و باید که بترسد

الله ربه ولا يبخس منه شيئا فان كان
از خدای پروردگار او — و باید که کم نکند در املا کردن از آن حق چیزی را — پس اگر — باشد

الذي عليه الحق سفيها او ضعيفا او لا
آنکه — بروست — حق — جاهل بتصرف — یا ناتوان بسبب صبی یا پیری — یا نه

يستطيع ان يمل هو فليملل وليه بالعدل
تواند — که تقریر کند او بزبان — پس باید که تقریر کند آنکه متولی کار او بود براستی

فاستشهدوا شهيدين من رجالكم
و گواه گیرید — دو گواه — از مردان اهل ملت شما از احرار بالغ عاقله

فان لم يكونا رجلين فرجل وامراتان
پس اگر — نباشند — دو مرد — پس باید که گواه شود مردی و دو زن از اموال

ممن ترضون من الشهداء ان تضل
از آنان که پسندیده دارید — از گواهان — برای آنکه فراموش کند

احديهما فتذكر احديهما الاخرى
یکی از آن دو — پس یاد — دهد — یکی از آن دو — آن دیگر را

ولا ياب الشهداء اذا ما دعوا ولا تساموا
و باید که نافرمانی نکنند — گواهان — چون که خوانند ایشان را بگواهی دادن — و ملول نشوید

ان يمل — مدغما بغير الغنة
فرجل وامراتان — مدغما بالغنة
من الشهداء ان — قرا نافع وابن كثير وابو عمرو
ان تضل — بكسر الهمزة حمزة
احديهما — امالة ابن ابي عمرو وفي رواية ورش
احديهما — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فتذكر — قرا ابن كثير وابو عمرو
فتذكر — بضم الراء حمزة
احديهما — امالة ابن ابي عمرو وفي رواية ورش
احديهما — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
احديهما الاخرى — سكت خلف وفي رواية خلاد
الشهداء اذا — والابدال بالواو وابن كثير في رواية ونافع وابو عمرو

احديهما الاخرى ياب الشهداء اذا الشهداء وذا

وفي الوقف بالنقل حمزة — بالابدال ورش والسوسي — بالتسهيل شبه الياء في رواية ابن كثير ونافع وابو عمرو — بالتسهيل شبه الواو نافع وابن كثير في رواية ابو عمرو

از ایشان مقصود بندارند و این معنی سریست از عربیت دل بر فهم این باید گماشت و باهتمام تمام یاد باید داشت در کشاف اراده ان تضل احدیهما تقدیر کرده و برین طریق مفعول له مذکور را بر صورت اتحاد
فاعل او با عامل او آورده و آن منظور فیه زیرا که شرط حذف لام در مفعول له آنست که فاعل عامل و مفعول له و زمان ایشان یکی بود مگر بآن وان که حذف لام با اختلاف فاعل مفعول له و عامل چون قسمت آن قسمت
انکه قایم بمعنی لان قسمت او لانک قایم جایز باشد اینجا نیز بمعنی لان تضل دارند تقدیر اراده حاجت نپندارند معنی اینست تا پس از فراموش کردن یکی دیگری یاد دهاند یا گویند اگر یکی فراموش کند
دیگری با گاهی رساند سوال شهادت یک مرد و دو زن با بودن دو مرد معلق نبود چه در کتب آورده که گواهی یک مرد و دو زن با وجود آنکه گواهان دیگر باشند روا باشد جواب
روایت مذکور در گواهی دادن است و گواهی دادن دو زن با وجود گواه بودن بسیار رواست و نص وارد در گواه گرفتن است و گواه گرفتن زنان با وجود مردان متضمن هتک ستر مستورات
و این بی ضرورت کاری ناسزاست قوله تعالی ولا یاب الشهداء اذا ما دعوا عطف است بر واستشهدوا اذا ما دعوا شرطی است مستغنی از جزا اکتفاء بما مضی معنی اینست

وگواهان ابا مكنيد وسرباز مزنيد چون براي گواه شدن يا براي گواهي دادن خوانده شوند بر تقدير اول تسمية شهدا باعتبار ما يؤلون اليه باشد از قبيل من قتل قتيلا فله سلبه بود قوله تعالى ولا تسأموا أن تكتبوه صغيرا
أو كبيرا الى أجله معنى اينست وملول مشويد ازينكه خط دين را بنويسيد يا دين را خط خرد يا بزرگ يا اختصار يا بتطول يا بنويسيد دين را با مهلت دين را از كثير وقليل قوله ذلكم أقسط عند الله
وأقوم للشهادة وأدنى ألا ترتابوا معنى اينست آن يعني كتابت با مهلت دين كردن وگواه برا گرفتن عند الله برنده ترست مرحق را وحاصل كننده ترست مر گواهي گواه ونزديكترست بسوي انتفاء شك
واشتباه قوله تعالى الا أن تكون تجارة حاضرة تديرونها بينكم معنى اينست مگر آنكه تجارتي باشد يا معامله تجارتي حاضر كه آنرا ميان خويش ميگردانيد وحقوق آن يكديگري رسانيد در
اينچنين تجارت جاي مضايقت ووقوع مخاصمت نبود كتابت وشهادت حاجت نباشد چون خريد طعام وآب وشراء علف دواب قوله فليس عليكم جناح ألا تكتبوها معنى اينست پس نيست بزه كاري
برشما درينكه نه نويسيد آنرا قوله تعالى وأشهدوا إذا تبايعتم معنى اينست وشما وقتي كه يكديگر خريد وفروخت كنيد اگرچه بغير مهلت باشد گواه بگيريد قوله تعالى ولا يضار كاتب

ولا شهيد معنى اينست وزيان رساند كاتبي بغلط نبشتن وازتغير حق كتابت كم وبيش كردن وزيان رساند گواهي بمكث كردن وتاني نمودن ومدعي را بوعن شهادت دوانيدن وآمد وشد كنانيدن يا گويند وزيان رسانيده نشود كاتبي بكم كردن اجر ودر استعجال كتابت پيش آمدن بغلظت وزجر ونه زيان رسانيده شود گواهي بطلب او در مكان بعيد برو آوردن بود در آوردن براي گواهي بتشديد قوله تعالى وإن تفعلوا فإنه فسوق بكم معنى اينست واگر زيان رسانيدن كاتب وشهيد را مرتكب شويد وايشان را بوجهي از وجوه مضرت رسانيدن كاركرده زيراكه بدرستي كه اين كار در شما فسقي است عظيم واتقوا الله معنى اينست واز خداي بترسيد واز عذاب او بپرهيزيد وامتثال كنيد در اوامر مذكوره واجتناب كنيد از نواهي مسطوره قوله ويعلمكم الله والله بكل شيء عليم معنى اينست مي آموزاند خداي شمارا شرايع اسلام ولوازم تقوي وحال اينست كه خداي عز وجل بهمه چيز داناست عمل شما داند سزا كردن وجزا دادن بر قدر آن تواند قوله وإن كنتم على سفر ولم تجدوا كاتبا فرهان مقبوضة معنى اينست واگر شما مسافر باشيد وكاتبي براي كتابت نيابيد پس وثيقت يعني آنچه بدو استواري شود وثوق در از دلها برود گرو هاء مقبوضه بود ورهن مقبوضه باشد مقصود ازين كلام تقييد شرعيت رهن بسفر نيست چه رهن در سفر وحضر مشروع داشته اند بلكه تعليق عدم كتابت واكتفا بدان لتعذر الكتابة مقصود نداشته اند بعضي شرعيت رهن مخصوص بسفر گويند بظاهر مفهوم شرط تمسك جويند جواب ايشان آنست كه گفتيم ودفع ايشان آنست كه در بيان آورديم قوله فإن أمن بعضكم بعضا فليؤد الذي اؤتمن أمانته معنى اينست پس اگر بعضي دايانا بعضي مديونان را امانت دارند وامين ودين دار ومتقي وپرهيزگار

او ترك وثيقت كتابت ورهن كنند واموال خويش بغير وثيقت دهند پس كوكسي كه امين وامانت دار داشته شده امانت را يعني دين را اداكند ومال او را بتاخير وزيان در ادا در معرض تلف نيفكند دين
را اگرچه مضمون امانت نيست از جهت وقوع او در صحبت ايتمن بر وجه مشاكله امانت گفته ودرج ذكرشي بلفظ مصاحب او رفته قوله تعالى وليتق الله ربه معنى اينست وگو بترسد
از خداي در اظهار بي دیانتي كه از ومتوقع نبود وبزوي كتمان آن روي نمود قوله تعالى ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فإنه آثم قلبه معنى اينست واي گواهان شهادت را بپوشيد
وبكتمان شهادت در ابطال حق داين مكوشيد وهركه گواهي را بپوشد پس بدرستي كه دل او آثم وبزه كار بود اسناد بزه كاري سوي دل كرده فإنه آثم قلبه آورده زيراچه قصد كتمان فعل دل است
ودل رئيس اعضا داشته اند صلاح او وصلاح تمام جسد بنداشته اند از جوارح مبني بر عزم دل است فعل جوارح بغير عزم بي حاصل است پس اثر دل ابلغ آثام بود ووزر او اكمل او از باشد قوله
والله بما تعملون عليم معنى اينست وخداي بعمل شما از كتمان شهادت يا آنچه عمل ميكنيد داناست يعني نيات وافعال شما ميداند برجزا دادن وسزا كردن بر قدر آن تواناست

ذلكم أقسط — بينكمو عليكمو كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة مع القصر والمد وعدمها وورش بالقصر مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أن تكتبوه صغيرا أو كبيرا إلى أجله
كه بنويسيد آن دين را يا كتاب را حال آنكه اندك باشد يا بسيار يا مختصر باشد آن كتاب يا بسيار تا وقت حلول او يا حق را بود آن حق

ذلكم أقسط عند الله وأقوم للشهادة
وآنچه فرموديم باعدالت ترست نزد خداي تعالى وياري دهنده تر براي اداء شهادت

وأدنى ألا ترتابوا إلا أن تكون تجارة
ونزديكتر بآنكه در شك نيفتيد بمبلغ حق واجل وجنس وقدر آن مگر كه باشد آن معامله بازرگاني

حاضرة تديرونها بينكم فليس عليكم
كه آلتش نقد بود مي گردانيد آنرا دست بدست درميان شما پس نيست برشما

جناح ألا تكتبوها وأشهدوا إذا تبايعتم
بزه كه ننويسيد آن تجارت را وگواه گيريد چون خريد وفروخت كنيد

ولا يضار كاتب ولا شهيد وإن تفعلوا
وبايد كه گزند رسانيده نشود نويسنده ونه گواهي واگر كنيد آن زيان كاري

فإنه فسوق بكم واتقوا الله ويعلمكم
پس بدرستي آن نافرماني خداست لازم بشما وبترسيد از خداي ومي آموزاند شمارا

الله والله بكل شيء عليم ۝ وإن كنتم
خداي تعالى وخداي بهمه چيزي از مصالح داناست واگر باشيد شما

على سفر ولم تجدوا كاتبا فرهان
بر حالت سفر ونيابيد نويسنده را پس وثيقه شما گروهاييست گرفته

تكتبوهو — بالاشباع ابن كثير
صغيرا او كبيرا الى — سكت خلف في روايته فيهما
صغيرا او كبيرا الى — بالنقل والترقيق فيهما ورش
وادنى — امالهن حمزة والكسائي وخلف ... ورش
وادنى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
تجارة حاضرة — قرا نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وحمزة بالرفع فيهما
حاضرة — بالترقيق ورش
تديرونها — بالترقيق ورش
كاتب ولا — مدغما غير الغنة خلف
شيء — سكت خلف وفي روايته خلاد
شيء — يمد بقدر الالف اوبقدر الالفين ورش
سفر ولم — مدغما غير الغنة خلف
فرهن — قرا ابن كثير وابو عمرو

ذلكم أقسط — سكت خلف في روايته
جناح الا — سكت خلف في روايته
جناح الا — بالنقل ورش

[illegible]

بعضكم يحاسبكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون انفسكم او

قرا قالون بالصلة مع القصر والمد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مقبوضة فان امن بعضكم بعضا

ورهن درست نيست الا پس اگر ايمن دارد بعضي از شما بعضي را ورهن نخواهد

فليؤد الذي اؤتمن امانته وليتق الله ربه

پس بايد كه اداكند آنكه اورا امين داشته باشند دين اورا وبايدكه بترسد از خداي پروردگار او

ولا تكتموا الشهادة ومن يكتمها فانه

ونهان مداريد گواهي را وهركه نهان دارد آنرا پس بدرستي

آثم قلبه والله بما تعملون عليم لله

بزه كارست دل او وخداي تعالى بانچه ميكنيد شما از بيان وكتمان شهادت داناست مرخدايراست

ما في السموات وما في الارض وان تبدوا

آنچه در آسمانها وآنچه در زمين است واگر پيدا كنيد

ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم

آنچه در ضماير شماست يا نهان كنيد آنرا حساب كند شما را

به الله فيغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء

بآن خداي تعالى پس بيامرزد آنراكه خواهد وعذاب فرمايد آنراكه خواهد

والله على كل شيء قدير امن الرسول

وخداي تعالى بر همه چيزي تواناست ايمان آورد پيغمبر محمد صلى الله عليه وسلم

بما انزل اليه من ربه والمؤمنون كل امن

بدانچه فرستاده شد سوي او از پروردگار او ومؤمنان امت او هريك ايمان آورد

فان امن — سكت خلف في رواية
فان امن — قرا بالنقل ورش
فليؤد الذي — بالابدال ورش والسوسي
اؤتمن — بالابدال ورش والسوسي
الشهادة — بالامالة الكسائي
ومن يكتمها — مد مغاير الغنة خلف
فانه آثم — لورش ثلثة اوجه
في الارض — سكت خلف في رواية
في الارض — بالنقل ورش [illegible]
انفسكم او — سكت خلف في رواية
تخفوه هو — بالاشباع ابن كثير
فيغفر لمن — قرا نافع وابن كثير وابو عمرو [illegible]

فيغفر لمن يعذب من يعذب من من يشاء من يشاء شيء شيء
امن الهي والمؤمنون كل امن كل امن
[illegible]

[illegible]

و قدرت تحمل آن نباشد و این استبعادیست از تحمیل ما لا یطاق که جایز الوقوع است بالطباق و اتفاق تحمیل ما لا یطاق را مغایریست چنانچه در کتب کلامیه آمده و در عقاید سلامیه تحقیق شده واعف عنا
واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین یعنی اینست و درگذر از ما و بیامرز گناهان ما را و بر ما رحمت آر و نظر احسان بکمار تو خداوند ما یی کردگاری و مولی
این همه دعاها را مستجاب کرد ان پس از آن نصرت ده ما را بر کافران در ختم این سوره صنعت تشابه الاطراف است و هو ان تختم الکلام بما یناسب ابتداء در آغاز سوره ذکر مومنان بغیب و ذکر مومنان
بکتاب و ذکر کافران بود و ختم این بذکر مومنان و کافران روی نمود بعضی گویند تمام قرآن بپیغمبر صلی الله علیه و سلم بواسطه جبرئیل رسید است مگر سه آیه آخر سوره البقره لله ما فی السموات و الارض
تا آخر سوره که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بی واسطه شنیده است و بعضی گفته اند این آیه در مدینه نازل شده همچو سایر آیات آمده و بعضی گویند شنیدن آمن الرسول تا آخر سوره بی واسطه در شب معراج بود
و این مرتبه پیغمبر را علیه السلام در آن شب روی نمود در حدیث صحیح آمده است هر که روایت آن آخر سوره البقره هر شبی بخواند این روایت را از ثواب قیام شب بسنده داند و بدانکه در جمله لا یکلف الله نفسا
الا وسعها تکلیف بر قدر وسع مکلف ذکر کرد بعد از آن در جمله لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت وعد و وعید اکتساب و نفع و زیان اکتساب بر سبیل عموم آورد بعد از آن به وجه تذنیب جند دعائی که متضمن

وکتابه واطعنا نفسا الا نفسا الا لا تواخذنا

والرحمن وکتابی بالتسهیل فی الوقف حمزه سکت خلف فی روایه قرا بالنقل ورش بالابدال مثلثة اوجه ورش

بالله وملائکته وکتبه ورسله لا نفرق
بخدای تعالی و فریشتگان او و کتابهای او و پیغمبران او میگویند فرق نمی‌نهیم درمیان

بین احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا
میان هیچ یک از پیغمبران او و گفتند شنیدیم فرمانهای خدا را و فرمان بردار یم یعنی قبول کردیم

غفرانك ربنا والیك المصیر لا یکلف الله
بیامرز ما را ای پروردگار ما و بسوی حکم تو است باز گشتن تکلیف نکند خدای تعالی

نفسا الا وسعها لها ما کسبت وعلیها
هیچ تنی را مگر مقدار توانایی او مر آن نفس راست آنچه اندوخته باشد از نیکی عمدا و بر او بود و بال

ما اکتسبت ربنا لا تواخذنا ان نسینا
آنچه اندوخته بود از بدی عمدا الا ای پروردگار ما مگیر ما را اگر فراموش کنیم

او اخطانا ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته
یا خطا کنیم ای پروردگار ما و منه بر ما تکلیف گرانرا چنانچه نهادی آنرا

علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا
بر آن کسان که بیش از ما بوده اند ای پروردگار ما و منه بر ما آنچ نیست

طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا
هیچ توانایی ما را بدان و درگذار از ما و بیامرز ما را و ببخشای بر ما

انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین
تو مولی امور مایی پس یاری ده ما را بر گروه کافران

او اخطانا
سکت خلف فی روایه و التعالج الابدال فی الوقف حمزه

او اخطانا
قرا بالنقل ورش

او اخطانا
قرا بالابدال سوسی

واغفر لنا
مدغما سوسی و فی روایه دوری

مولینا
اما دبین بین فی روایه ورش

مولینا
بالامالة المحضة حمزه و الکسائی

الکافرین
اما دبین بین فی روایه ورش

الکافرین
بالامالة المحضة ابو عمرو و الدوری عن الکسائی

الآیه و جند جای که کلمه کتاب حکایات و شکایات ایشان چون جمله و لا تحسبن الذین الایة و جمله لقد سمع الله الآیة و جمله دیگر که در آن ذکر اهل کتاب آمده روی نمود تا آنکه جمله و ان من اهل الکتاب آورد بعد جمله یا ایها الذین آمنوا

اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون بر وجه تذنیب مذکور گشت بدین جمله سوره اختتام پیوست جمل مذکور متصل یکدیگر گشت اصل مقصود بعضی مر بعضی را املا
و مقرر گشت و شك نیست جملهایی که آن یك یا بیشت اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود یکی است هر یکی در مقصود کلی
مقرر دیگریست معترضاتی که در میانه آمده میان کلامها متصل واقع شده و جمل دیگر از تذییلات و تکمیلات و مستانفات و تعلیلات در محلهایی که آید بمشیة الله
و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

است در ذکر آورده هر دعاها منافع خویش استیفا کرد دعا نصرت یافتن بر دشمنان و مضرت رسانیدن بایشان مانع بود در خاتمه دعا فانصرنا علی القوم الکافرین بر دعاء مذکوره و خواهش مسطوره ختم کرد و کلام
را بخاتمه که دلالت بر حسن مقطع کند بر وجه حسن مقطع بانتها آورد والله اعلم بالصواب سورة آل عمران یعنی سورتی که در وی ذکر آل عمران است مدنی است دویست و سه هزار و چهار صد و هشتاد
کلمه است و چهارده هزار و پانصد و بیست و پنج حرف است ربط این سوره با سوره بقره آنست که هر یکی مصدر بالم و در آغاز هر یکی ذکر کتاب و هدی و ذکر مومنان و کافرانست و در خاتمت هر یك ذکر
مومنان و دعاهاء مومنانست و ذکر عزم و جهاد با دشمنانست و نیز در سوره بقره ذکر خلقت آدم که بغیر مادر و پدر بود کرده و درین سوره ذکر عیسی علیه السلام که بغیر پدر بود آورده و بیرانکه افتتاح سوره
بذکر توحید خدای و نفی شرکت شرکا کرد بعده تا آیت مباهله چند جمله مفید همین یعنی در رد مقالات نصاری و قایل شدن ایشان بالوهیت عیسی آورد بعد از آن بر وجه ذکر عام بعد خاص ذکر اهل کتاب
حاصل گشت و مخاطبه ایشان از همه باب بحصول پیوست بعد اعتراض قصه ارحل که مشتمل بر بعض معاملات اهل کتاب چون جمله ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان الایه و جمله و ما اصابکم یوم التقی الجمعان

لهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سورة آل عمران مدنية مائتان آية

فضيلت سورة آل عمران

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

الم الله لا اله الا هو الحي القيوم ط نزل عليك

منم خداي داناي خداي هيچ خداي نيست مگر او زنده پاينده بخود فرستاد بتدريج بر تو

الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه وانزل

قرآن را براستي حال آنكه باور دارنده است مر آن كتب را كه پيش از وي بوده و فرو فرستاد

التورىة والانجيل من قبل هدى للناس

توريت را و انجيل را يعني كتاب عيسى از آن پيش حال آنكه راه نماينده بود مر آن دو امت را

وانزل الفرقان ط ان الذين كفروا بايات

و فرو فرستاد كتاب فارق ميان حق و باطل را بدرستي آنكسانكه نگرويدند بنشانهاي

الله لهم عذاب شديد ط والله عزيز ذو انتقام

خداي تعالى مر ايشانراست عذابي سخت و خداي تعالى غالب است خداوند عقوبت سخت

ان الله لا يخفى عليه شيء في الارض ولا في السماء

بدرستي خداي پوشيده نشود برو هيچ چيز در زمين ونه در آسمان

الكتاب بالحق — يديهي — التورية — التورية — والانجيل — والانجيل — للناس

بآيات الله — لا يخفى — لا يخفى — عليهي — شيء — شيء — في الارض — في السماء — في السماء

فرستاده است بر تو ای محمد ملتبس بحق و صدق و صواب است مر کتابهایی را که میان دو دست اوست یعنی پیش از اوست تصدیق کننده یعنی توریت و انجیل و زبور و صحف دیگر را است دارنده
وَأَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنجِيلَ مِن قَبْلُ معنی اینست توریت و انجیل را پیش از تو فرود آورد و در زمانی که سابق بر زمان تو بود تنزیل کرد هُدًى لِّلنَّاسِ معنی اینست فرستاد بر تو قرآن را و بر موسی
و عیسی توریت و انجیل را از جهت راه نمودن مر مردمان را یا در حالت که راه نماینده اند مر ایشان را وَأَنزَلَ الْفُرْقَانَ معنی اینست و فرستاد هر کتابی را که فارق است میان حقیقت و بطلان چون صحف
آدم و ابرهیم و جز آن و در همه کتابها بیان توحید آورده و نفی آلهه که غیر خدا اند از عیسی و غیر او کرده و در ذکر نزل الفرقان بمعنی انزل کل کتاب فارق بعد ذکر قرآن و توریت و انجیل تعمیم بعد تخصیص بود و ذکر
عام بعد خاص باشد و اگر از فرقان قرآن مراد دارند تکرار آید و بر طریق الفی قولها کذبا و اسبابا تطویل نماید مگر آنکه تنزیل عبارت از فرستادن بدفعات بنجما بنجما و سورت سورت دارند و انزال عبارت از فرستادن بیکبار
بدارند چنانچه در مدت بیست و سه سال بحسب مصالح و حوادث بنجما بنجما و سورت سورت نازل گشته بر حکم إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر بیکبارگی بتر ولی پیوسته یا ذکر بار دوم میان صفت فارقه

يصوركم قلوبهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ

او آنکس است که صورت می کند شمارا در جایگاه بچگان از مادران هر حالتی که بخواهد

لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ هُوَ الَّذِي أَنزَلَ

هیچ خدایی نیست مگر او بی همتا درست کار درست کفتار اوست آنکه فرو فرستاد

عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ

بر تو قرآن را از اوست آیتهای بی احتمال و اشتباه

هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا

آنها اصل قرآن اند چه بتطبیق باید و دیگرها محتمل و مشتبه محتاج و مشتبه محتاج اما

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ

آنانکه در دلهای ایشانست میل از حق پس پی روی میکنند آنرا که متشابه است

مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ

از آن برای جستن فتنه در میان و برای جستن ازظاهر بجسب مراد و نه داند معنی ازچنانکه

إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا

مگر خدای تعالی و آنانکه متمکن اند در دانش میگویند ایمان آوردیم

بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو

بقرآن تا متشابه هر یک از محکم و متشابه از نزد خدای ماست و پند نپذیرد مگر خداوندان

الْأَلْبَابِ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا

خردها ای پروردگار ما میل مده از دین دلهای ما را پس از آن وقت که راه نمودی ما را

يصوركم بالترقيق ورش
في الارحام سكت خلف وفي رواية خلاد
في الارحام قرا بالنقل ورش
يشاء بالحذف مع القصر والمد قالون
يشاء بالتسهيل مع القصر والمد قالون وهشام وحمزة
منهو بالاشباع ابن كثير
آيات ثلثة اوجه لورش
تاويله بالابدال ورش والسوسي
تاويله بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
آمنا لورش ثلثة اوجه
اولوا الالباب سكت خلف وفي رواية خلاد
اولوا الالباب بالنقل ورش وفي الوقف حمزة

مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ معنی اینست پس هر چون که باشد چیزی از کسانی که در دلهاء ایشان میل است
چنانچه خود را از درجه سنت در ورطه بدعت یا کفر انداخته و باتباع هوا و دلیری بر کتاب خدای خویش را مبتدع یا کافر ساخته پس پی روی میکند چیزی را که متشابه است
از قرآن باتباع ظاهر که مخالف دلایل عقلیه است از جهت جستن فتنه مردمان و از جهت جستن تاویل نابوده و ناپسندیده که بر زبان آورده چنانچه معتزله در انکار رویت إِلَىٰ رَبِّهَا
نَاظِرَةٌ تاویل بمنتظره کردند تا در دین شور انداختند و دلها را متردد ساختند و چون مجسمه که قایل بجسم شدند از ظاهر يد الله و وجه الله و في جنب الله و مانند آن خدای را جسم کفتند
مجسمه کشتند و چون مشبهه بظاهر الرحمن على العرش استوى و جاء ربك و الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام بمکان و جهت که مخصوص محدثات است و بمشابهت محدثات
...او را بر پرستش مطلق مگر او که عزیز یا اقتدار است غالب است استوار کار است هُوَ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ معنی
اینست او آنکه بر تو کتاب انزال کرده یعنی قرآن فرود آورده در حالی که بعضی از آیات محکمه است متضمن صفات معظمه است و محکمات موافق دلایل عقلی است بثبوت او و براهین عقلی مبنی است
چنانچه انما الله اله واحد و لا اله الا هو الحي القيوم و ان الله لا يخفى عليه شيء في الارض ولا في السماء هو الذي يصوركم في الارحام كيف يشاء و قل هو الله احد الله الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له
كفوا احد و امثال آن و در آیات اشارتست که عیسی المعبود و سزاوار پرستش نباشد چه بعضی محکمات چنانچه الله لا اله الا هو الحي القيوم و امثال آن که محکمات جلی است دلالت برین میکند که الوهیت
عیسی منفی است و بعضی محکمات چنانچه لم يلد ولم يولد برین میکند که او ابن الله نیست اگرچه او را از جهت رسالت و عظمت شانی و بعضی از قرآن آیات دیگرست که متشابهاتست قسمی از آن مرموز و حروف
مقطعاتست و قسمی از آن بعضی از صفات کمال چون يد الله و وجه الله در شاهد مقرون بسمات محدثاتست نفی و موجب تعطیل بود و اثبات او موجب تشبیه باشد فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ

قایل کشتند مشبهه شدند وچون نصاری که بظاهر صیغه جمع در آیت انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون وانا لموسعون ونعم الماهدون وما تدان تمسک کردند ان الله ثالث ثلاثة کفتند مثلثه کشتند
ونیز کفتند که نصاری الم را بر حکم حساب جمل بهفتاد ویکسال تاویل کردند وآنرا مدت بقاء امت پیغمبر ومدت غلبه ایشان داشتند کیف نتبع الذی بقاء امته فی سنین معدودة کفتند چه پیغمبر صلی الله علیه
وسلم کفتار ایشان شنید تبسم کرد واز کفتار باطل ایشان خود را در تعجب آورد باز کشتند مثل این حروف جای دیگر نیز آمده که از آن بر مثل این حساب عددی دیگر فهم شده امیر المومنین عمر رضی الله عنه در صدق
صدق سخن نزول المص پیش ایشان کفت باز کفتند جای دیکر نیز آمده امیر المومنین عمر کفت الر نازل شده بار دیکر همین نوع سخن کفتند وحروف دیکر جستند امیر المومنین عمر المر ذکر کرد مر حساب جمل عددی زاید
آورد کفتند ای عمر عدد مختلف آوردی کار بر ما خلط کردی نمیدانیم در بزرجمل اکثر ثابت است یا اقل در رد ایشان این آیت نازل کشت وبطلان تاویلات ایشان بر بیان پیوست اما اعتبار مر عموم لفظ راست
عام بخصوص حادثه مخصوص نمیشود واعتبار عموم لفظ او نیز ورد چه عام مذکور بعموم خویش شامل است مرتاویلی را که مورد بود وهر تاویلی را که باطل است **وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ** معنی اینست مبتدعان یا کافران

اَمْوالُهُمُو اَوْلادُهُمُو هُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عنهمو اموالهم قرا قالون بالصلة مع القصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۞
ببخش مارا از نزدیک خود بخشایشی ونعمتی بدرستی تو توی بخشنده عمر کمال

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ
ای پروردگار ما بدرستی که تو کرد آرنده مردمانی برای جزای روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن بدرستی که

اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۞ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
خدای تعالی خلاف نکند وعده را بدرستی آنکسان که کافر شدند

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ
هرکز باز ندارد از ایشان مالهای ایشان ونه فرزندان ایشان از عذاب خدای

شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ۞ كَدَأْبِ
چیزی را وایشان اند ایشان آتش انگیز آتش اند عادت ایشان چون عادت

آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا
اتباع فرعون است وآنان که پیش از ایشان بودند بدروغ نسبت کردند

بِآيَاتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ
کتابها ومعجزات مارا پس عقاب فرمود ایشانرا خدای تعالی بسبب کناهان ایشان وخدای تعالی سخت

الْعِقَابِ ۞ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَتُغْلَبُونَ
عقوبت است بکوای محمد مر آنانرا که کافر شدند زود باشد که غلبه کنند بر شما یعنی در روز بدر

وَتُحْشَرُونَ إِلَى جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۞
وکرد آرند شمارا سوی دوزخ وبدا کسترد نی آن

رحمة — امال الكسائي
الناس — بالامالة دوري
ركوع
عنهم اموالهم — سكت خلف في رواية
شيئا — في الوقف حمزة
شيا — في الوقف حمزة
شيا — بقلب الف الهمزة ياء في رواية ورش
النار — امال ابن بين ورش
النار — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
كداب — بالابدال السوسي
ال فرعون — لورش ثلثة اوجه
باياتنا — لورش ثلثة اوجه
سيغلبون ويحشرون — فيهما حمزة والكسائي
وبيس — بالابدال السوسي

ظاهر متشابه وتاویل ناپسندیده اورا پس روی میکنند ودم معرفت معنی این میزنند ومعنی جز خدای کسی نداند وبفهم آن بفکر ورای خویش کسی نتواند **وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** معنی آن آنست که فایده نزول متشابهات ابتلاء اهل علم است که بر طلب علم مولعند واینجا از طلب علم ممنوع میشوند وهذا اعظم الوجهین بلوی واعظمها نفعا وجدوی وابتلاء در باز ماندن از وبرتر هست از ابتلا بطلب او معنی دیکر متشابهات اسرار قرآنی ورموز قرآنی آمده مرسل الیه یعنی پیغمبر علیه الصلوة والسلام که مقصود بفهم بود فهم کرده اکر دیکری فهم نکند خلاف وضع کلام نبود معنی دیکر این را بر طریق اختلاف عصر وزمان داشته وهر دو قول باعتبار واختلاف زمان درست پنداشته حاصل تقریر را آنست که واو والراسخون بر قول بعضی واو استینافست و الراسخون مبتداست ویقولون آمنا به خبر مبتداست راسخ را خوض در تاویل متشابه روا نبود وبعضی کفته اند واو عطف است واین ... معطوف بر الا الله ... راسخ را نیز تاویل ... علم متشابه ممکن باشد که اکر تاویل متشابهات در علم راسخان در نیاید توصیفه آمنا بقوله تبیا انا لکل درست ننماید ووجه آنچه کفته اند که سلف بتاویل نبوی مشغول نشده اند آنست که در آن زمانه مخالف نبودند تا حاجت بتاویل افتد واحتیاج بسوی رد ایشان شود اما در زمانه ما واجب است که مشغول بتاویل شوند ودر راه تمسک مخالفان روند ودر بعضی کتب اصول فقه آورده که اختلاف از روی تحقیق اختلاف نیست که شعور بر دو وجه است یقین وغیر یقین ودر هر دو وجه قول همه امت یکی است اتفاق است راسخان را در متشابه علم یقین نباشد واتفاق است که تاویل بر وجه ظن واحتمال ممتنع نبود وعلما را در تفسیر راسخان اختلاف است بعضی کویند راسخ آنست که ثابت بر علم باشد عمل بر وفق علم کند عمل او متجاوز از علم نبود وبعضی کویند راسخ آنست که حکایات او راست بود ودر سوکند بار باشد ودر شهوت بطن وفرج عفت اختیار کند ... وبعضی کویند راسخ آنست

که متقی باشد در کار خدا زاهد بود ودر کار دنیا با خلق متواضع وبا نفس مجاهد باشد **يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا** معنی اینست راسخان
بر حقیقت آن اعتقاد داریم آنچه متشابه است دل خود را بر طلب معرفت آن نمی آریم قوله تعالی **وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ** معنی
پند نکیرند وموعظت ونصیحت نپذیرند وجز خردمندان حقیقت حق حقیقی ندانند وان مجسم کشتن ومشبهه بودن وان ثالث ثلاثة کفتن واز اتباع
رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً معنی اینست بعد آنکه ما را راه راست نمودی واسلام روزی کردی وبر مذهب
معرفت بخشیدی دلهاء ما را از راه راست مایل مکردان وچون مشبهه ومجسمه ونصاری ومثلثه باتباع تاویلات فاسده در وادی ضلالت مرسان
بر عقاید ستیان یا رحمت در آور در جان وبیل رضوان با هر نعمتی وهر رحمتی **إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ** معنی اینست بدرستی که تو هم توی نعمت

ع کسی که رحمت کند روایت کرده اند که عبدالله بن سلام وجماعتی از اصحاب او چون مسلمان شدند وبخلعت ایمان مشرف کشتند حالا
یاران خویش که ازین نعمت بخدای زاری کردند وبرحمت او پناه آوردند وپناه جستند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا الی آخر الایة کفتند
این آیت در حکایت مقال ایشان وارد کشت واین نظم در شان ایشان بورود پیوست **رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ** معنی
اینست ای پروردگار ما بدرستی تو یی جمع کننده مردمان در روزی که هیچ شکی نیست در آمدن آن در آن روز حکم خواهی کرد میان
ایشان در آنچه اختلاف کرده اند بیان خواهی کرد حق وباطل را که ایشان بدان بوده اند وظاهر خواهی کرد بطلان عقاید مبطلان ومبتدعان
تاویلات باطله کافران ومبتدعان وبطلان کسانی که کفر ورزیدند واتباع هوا کزیدند وکسانی که عیسی را فرزند خدای کفتند

لكم آية — يرونهم مثليهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وقالون بالصلة مع القصر والمد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

قد كان لكم آية في فئتين التقتا فئة

بحقیقت هست شما را ای جهودان معجزه در دو گروه که بهم رسیدند روز ... یکی از آن دو گروه

تقاتل في سبيل الله وأخرى كافرة

کارزار میکنند در طاعت خدای از بهر دین و آن پیغمبر و یاران او بودند و گروهی دیگر کافر منکر وحدانیت و آن مشرکان بودند

يرونهم مثليهم رأي العين والله يؤيد

می دیدند ایشان را که دو چند خود ... حال آنکه دو چند کافران ... دیدن عیان و خدای تعالی قوت می بخشد

بنصره من يشاء إن في ذلك لعبرة لأولي

یاری خویش آن را که میخواهد بدرستی که در این که گفتیم هر آینه محل اعتبار است مر خداوندان

الأبصار ۝ زين للناس حب الشهوات

بینایی دلها آراسته شده است برای مردمان دوستی آرزوها

من النساء والبنين والقناطير المقنطرة

از زنان و پسران و مالهای بسیار گرد آورده

من الذهب والفضة والخيل المسومة

از زر و نقره و اسپان نشان کرده

والأنعام والحرث ذلك متاع الحيوة

و چهارپایان و گوسفند و کشاورزی یعنی باغ و بوستان آنچه شمردیم برخورداری زندگانی

الدنيا والله عنده حسن المآب ۝

این جهان و خدای تعالی نزد اوست نیکویی بازگشتن

لكم آية — سكت خلف في رواية

آية — لورش ثلاثة أوجه

في فئتين — بالابدال في الوقف حمزة

فئة — بالابدال في الوقف حمزة

وأخرى — أمال بين بين ورش

وأخرى — بالامالة المحضة أبو عمرو وحمزة والكسائي

كافرة — بالترقيق ورش

يرونهم — قرأ نافع بالتاء

رأي العين — بالابدال السوسي

يؤيد — بالابدال ورش

من يشاء — هشام وحمزة

من يشاء — بالتسهيل

لأولي الأبصار — لأولي الأبصار — زين للناس — والأنعام — والأنعام

الأبصار — الدنيا — الدنيا — المآب

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ءاونبيكم · اونبيكم · قل اونبيكم · قل ءاونبيكم · ربهمو

قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ لِلَّذِينَ

بگو اي پيامبر كه آيا آگاه گردانم شما را بچيزي بهتر از آنچه گفتيم از نعمتهاي دنيا مر آنانرا است كه

اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا

پرهيزگاري نمودند نزد پروردگار ايشان بوستانهايي كه مي رود از زير درختهاي آن

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ

جويها حال آنكه جاويد باشند در آن و زنان پاك از عيبها

وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

و خشنودي از خداي تعالي و خداي تعالي بيناست به بندگان و استحقاقات

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا

آنانكه ميگويند اي پروردگار ما بدرستي كه ما ايمان آورديم پس بيامرز براي ما

ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الصَّابِرِينَ

گناهان ما را و نگاه دار ما را از رنج عذاب دوزخ صبر كنندگان براي اداء تكاليف

وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنفِقِينَ

و راستان در اقوال و افعال و مداومت نمايندگان بر وظايف طاعت و اخلاص و نفقه كنندگان از آنچه داده شد

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ

و آمرزش خواهندگان بتضرع و نياز و تنهايي پيش از صبح گواهي داد خداي يكتا بآنكه او

لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ

هيچ خدايي نيست بجز او و فرشتگان كه آن و خداوندان علم

أونبيكم — بالتسهيل مع المد والقصر ابو عمرو

أؤنبيكمو — بالتسهيل والمد والصلة قالون

الانهار — بالتقليل ورش

الانهار — سكت خلف وفي رواية خلاد

مطهرة · ورضوان · ورضوان — ابو بكر

بصير — بالترقيق ورش

آمنا — لورش ثلاثة اوجه

فلنغفرلنا — مدغما سوسي وفي رواية دوري

النار · النار — بالامالة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

بالاسحار — سكت خلف وفي رواية خلاد

بالاسحار · بالاسحار · الا هو والملائكة

بالتقليل امالة بين بين ورش · بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي · مدغما في رواية سوسي

سؤال چون در الصابرين صبر بر طاعت و صبر از معصيت مراد دارند معصيت كجا باشد كه استغفار كنند پس استغفار با صبر از معصيت چگونه جمع شود و صحت آنچه نوع بود جواب تواند بود كه طاعت
از معصيت بعد توبه استغفار كند از معاصى گذشته يا از تقصيرات و فوات ترقى كردن و انتفاء افزودن در طاعت و عبادت بعضى گفته اند پنج طايفه است از طوايف كرام مشتمل است بر پيغامبر
و بر ياران او رضي الله عنهم صابران زمره اند طاعت ايشان صبر است و سر اين طايفه پيغمبر است بر جفاء دشمنان و اذاء ايشان صبر كرد و همواره دل بر سختيها مى آورد و صادقان جماعتى اند كه سر ايشان
امير المؤمنين ابو بكر صديق است و قانتان فرقه اند كه صدر ايشان عمر فاروق است و منفقان گروهى اند كه عثمان عفان آن گروه را مهتر است و مستغفران قومى اند كه على كرم الله وجهه از
جمله آن قوم بر تر است رضي الله عنهم اجمعين شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائما بالقسط معنى اينست بدرستى خداى يكى است جز او معبودى نيست و گواهى
داده اند يعنى اقرار كرده اند و اعتراف نموده اند از فرشتگان عليهم السلام و خداوندان علم از پيغمبران صلى الله عليه وسلم و علماء اسلام زهى شرف اهل علم كه گواهى ايشان در نظام گواهى خداى

الاسلام الاسلام — سكت خلف وفي رواية خلاد
اوتوا العلم بغيا — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة — لورش ثلثة اوجه — بالاخفاء سوسى
بآيات الله — لورش ثلثة اوجه
ومن يكفر — مدغما غير الغنة خلف
ان الدين — قرا الكسائى ويقف علي بابا ثلها

قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم

حال آنكه او كه متولى امور خلايق است هيچ خداى نيست مگر او بى همتا و توانا درستكار و درست
خدايست از انبيا و مؤمنان كه مثبت وحدانيت اند بدلايل قاطعه

ان الدين عند الله الاسلام وما اختلف

بدرستى كه طاعت نزد خداى تعالى انقياد است بتوحيد و عدالت و خلاف نكردند

الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم

آنكسان كه دادند ايشان را توريت و انجيل مگر از آن پس كه آمد بايشان

العلم بغيا بينهم ومن يكفر بايات الله

دانش بكار محمد صلى الله عليه وسلم از راه حسد در ميان ايشان و هر كه نگرود بآيتهاى خداى تعالى

فان الله سريع الحساب فان حاجوك

پس بدرستى كه خداى زود شماررست پس اگر حجت گويند با تو

فقل اسلمت وجهي لله ومن اتبعن

پس بگو خالص كردانيدم عمل خود را براى خداى و مخلص اند متابعان من نيز

وقل للذين اوتوا الكتاب والاميين

و بگو مر آنان را كه دادند ايشان را نامه آسمانى و آنان را كه اهل كتاب نه اند چون مشركان عرب

ءاسلمتم فان اسلموا فقد اهتدوا وان

اى فرمان برداريد شما پس اگر فرمان برند پس بحقيقت راه يافتند ببين و اگر

تولوا فانما عليك البلاغ والله بصير بالعباد

اعراض نمايند پس بدرستى آنچه بر تو لازم است رسانيدن پيام است و خداى بيناست بحال بندگان

فقل اسلمت — سكت خلف في رواية
فقل اسلمت — قرا بالنقل ورش
وجهي — قرا ابو بكر وابو عمرو وابن كثير وحمزه والكسائي
ومن اتبعني — قرا نافع وابو عمرو في الوصل
اوتوا الكتاب — لورش ثلثة اوجه
والاميين — سكت خلف وفي رواية خلاد
والاميين — قرا بالنقل ورش
ءاسلمتم — بالتسهيل مع المد ابو عمرو وقالون وفي رواية هشام
ءاسلمتم — بالتسهيل لابن كثير وفي رواية ورش وحمزه
ءاسلمتم — وهشام في رواية
ءاسلمتم — بالابدال في رواية ورش وحمزه

ركوع

فان اسلموا — سكت خلف في رواية
فان اسلموا — قرا بالنقل ورش

و دلايل وحدانيت او قبول نكند پس كو از خداى بترسد و از كفر كافرى بازنگردد زيرا كه خداى سريع الحساب
قادر بر عقاب و عذاب از همه اقوال و افعال محاسبه در روز معاقبه خواهد آورد فان حاجوك
فقل اسلمت وجهي لله ومن اتبعن معنى اين است چون حق متحقق گشت و بتمام دت خدا
و فرشتگان و اهل علم بنبوت پس اگر مخالفان با تو محاجه كنند و مخاصمه و مجادله و رزند پس بگو
ذات خود مر خداى را سپردم و بدين حق تصديق كردم وجه بمعنى ذات آمد چنانچه در وجهك

[right margin:] ونزد ايشان ياد كرد خداى مقرون باشد در تفسير آورده هر كه تكيه كرده بر فراش خود نظر در علم كند ... و كسى كه ... ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه مقبول نشدى وما اختلف الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم معنى اينست و اختلاف نكرده اند آنكسانى كه كتاب داده شده اند يعنى يهود و نصارى و فرقه جهود و ترسا منكر نبوت آنكه ايشان را علم آمد بود و حق متحقق مى نمود پس آنكه آمده است ايشان را علم يعنى اختلاف ايشان بعد آمدن

علم بر وجه مكابره بود بر وجه جهل و ناداني رو ننموده يهود عيسى را منكر شدند و بر رسالت و قايل نگشتند بعد عالم بودن ايشان برسالت و ظهور معجزات ظاهره و دلالات متظاهره او از احياء موتى و ابراء اكمه و ابرص
و امثال آن با نكار پيوستند و نصارى رسالت موسى را با مشاهده معجزات روشن او چون يد بيضا و عصا و انفلاق بحر و بر داشتن طور و ساير كردن ابر و مانند آن منكر گشتند و شك نيست كه اين اسباب علم است و اختلاف ايشان
بعد حصول علم بود چه در رسالت اين چنين صاحبان معجزات هيچ عاقلى را شك و هيچ خردمندى را تردد نباشد و بعضى از نصارى عيسى را بعد مشاهدات حدوث از عجز و احتياج و گرسنگى و تشنگى و تغير احوال از صغر تا كبر و نوم و نقطه
و جز آن اله گفتند و اطلاع بر صفات عبوديت كه منافى الوهيت و علامات مخلوق است كه مناقض ثبوت صفت خالقيت و معبوديت دانستند و بعضى يهود عزير را با آنكه مى شناختند كه او پسر فلانست و مى دانستند كه
خداى عز و جل منزه از فرزندان است ابن الله گفتند و در اين چنين مكابره رفتند بغيا بينهم معنى اينست اختلاف كردند اهل كتاب بعد آمدن علم و حاصل شدن فهم از جهت آنكه ميان خويش بغى
و رزيدند و رياست خويش ديدند و از انقياد استنكاف كردند و خود را برخود بينى و خود رايى آوردند ومن يكفر بايات الله فان الله سريع الحساب معنى اينست و هر كه كافر شود و علامات قدرت

ودر بقي وجه ربك تحقيق شده وقل للذين اوتوا الكتاب والاميين ءاسلمتم معني اينست وبكو مر انكساني راكه داده شده اند كتاب يعني توريت وانجيل كه آنرا مي دانستند وبكو مر اميانرا يعني مشركان مكه كه ايشان
كتابي وقراءتي نداشتند اسلام آورده اند وانقياد دين اسلام كرده اند واين براي آنست تا ايشان اقرار كنند واسلمنا كويند فان اسلموا فقد اهتدوا وان تولوا فانما عليك البلاغ معني اينست پس اكر اسلام
آرند واقرار كنند كه اسلام آورده ايم ودين حق را تصديق كرده ايم در دنيا از كمراه خواندن وكشته كشتن نجات يابند ودر آخرت از معذب شدن وسوخته كشتن رها شوند زيرا كه راه راست يافتند وبسوي
نام اسلام شتافتند واكر روي كردانند از ايمان آوردن واقرار بايمان واسلام كردن ترا زيان نكند ودر مضرت نيفكند زيرا كه نيست واجب برتو مكر فرمان خدا رسانيدن وتبليغ وحي كردن شك نيست كه آنچه كردي
وآنچه برتو واجب بود بجا آوردي والله بصير بالعباد معني اينست وخداي بيناست به بندكان كار ايشان مي بيند ونيت ايشان ميداند وبرحسب اعمال ونيات جزا دادن تواند ان الذين يكفرون
بايات الله ويقتلون النبيين بغير حق ويقتلون الذين يامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب اليم اولئك الذين حبطت اعمالهم في الدنيا والاخرة وما لهم من ناصرين يقتلون ثاني از

باب نصر وبرصيغة مضارع از باب
مفاعله خوانند برحسب اختلاف قراءت
معني مختلف دانند جمله ومن يكفر
بايات الله فان الله سريع الحساب
وجمله فان تولوا فانما عليك البلاغ
وجمله والله بصير بالعباد ملوح سوي
وعيد كفار بود سامع منتظر بيان
آن نمود جمله را مؤكد آورد وبوجه
استيناف فصل كرد وتواند بود
كه ان الذين يكفرون بايات الله كنايت
از يهود باشد از باب كنايت رمز موصوف
بود واين جمله را تقرير مضمون جمله
سابقه كه از آن لحوق عذاب كافران
فهم ميشود دارند وتاكيد آن ازجهت
آنكه ايشان معذب بودن خويش را
انكار ميكردند عذاب اليم را منكري
شدند لن تمسنا النار الا اياما معدودة
ويشفع لنا اباؤنا الانبيا ميكفتند
ميپندارند فبشرهم بمعني انذرهم از باب
استعارت ضد براي ضد بود واستعارت
تمليحيه يا تهكميه باشد چنانچه درين
بيت آمده ودلير وهژبر بمعني غزال
مستعمل شده بيت
دليري صفيري شنيد ورميد
هژبري زميشي بكوشه خزيد
معني اينست بدرستي انكساني كه
بايات خداي كفر مي ورزند وانبيا
را بغير حق ميكشتند وميكشند
كساني كه امر بعدل ميكند واز ظلم
وجور مانع مي شوند يا كويند مقاتله
ميكنند با كساني را كه مانع ميكردند
پس مژده ده ايشانرا بعذابي دردناك
وخبري كن بخبري متضمن بيم وبالك
ايشان آنانند كه عملهاي ايشان در
دنيا وآخرت ناچيز شده وهيچ كاري
ايشانرا سودمند نيامده ونه اندر ايشانرا
ياري دهندكان ونصرت كنندكان
روايت كرده اند بني اسرائيل در اول ساعت
از روز چهل وسه پيغمبر را كشتند
وصد ودوازده عابد كه بامر معروف
در ايستادند هم در آخر روز كشته
كشتند الم تر الى الذين اوتوا
نصيبا من الكتاب يدعون الى كتاب
الله ليحكم بينهم ثم يتولى فريق
منهم معرضون روايت كرده اند
مردي وزني زنا كردند قصه ايشان
پيش حكام آوردند حكم توريت درباب
زاني محصن رجم بود حكام مذكور
را از وجاهت زاني ومرتبه مذكور اخذ
رشا حكم مذكور سايغ نمود حكم زنا را

فَبَشِّرْهُمُو أَعْمَالُهُمُو وَمَا لَهُمُو بَيْنَهُمُو مِنْهُمُو وَهُمُو بِأَنَّهُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بِآيَاتِ اللَّهِ
لورش ثلثة اوجه

النَّبِيِّينَ
بالمد والهمز لورش ثلثة اوجه
نافع

وَيُقَاتِلُونَ
الَّذِينَ
والاحزة ويقاتلون
بالالف وكسر التاء ويغير الفتحة
خلف

يَامُرُونَ
بالابدال ورش والسوسي

النَّاسِ
بالامالة دوري

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
سكت خلف في رواية

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بالنقل ورش وفي الوقف حمزة

حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ
سكت خلف في رواية

حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ
قرا بالنقل ورش

فِي الدُّنْيَا
بالامالة بين بين ابوعمرو وفي رواية ورش

فِي الدُّنْيَا
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ
بدرستي آنان كه كافر ميشوند بنشانهاي خداي تعالي وميكشند

النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ
پيغمبرانرا بنا حق وميكشند آنانرا كه ميفرمايند

بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
براستي از مردمان پس مژده ده ايشانرا بعذابي دردناك

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
ايشان آنانندكه بالملاست كارهاي ايشان در اين جهان

وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ أَلَمْ تَرَ إِلَى
وآن جهان ونيست مرايشانرا هيچ ياراني اي نكرستي سوي

الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ
آنكسان كه دادند ايشانرا بهره از توريت ميخوانند ايشانرا

إِلَىٰ كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ
سوي نامه خداي يعني توريت تا حكم كند ميان ايشان پس اعراض ميكند

فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَهُمْ مُعْرِضُونَ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ
كروهي از ايشان وايشان قومي اند معتاد باعراض آن اعراض يا عقاب بسبب آنست كه ايشان

قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ
كفتند هركز نمارسد آتش مكر چند روزي شمرده

وَالْآخِرَةِ وَالْآخِرَةِ وَالْآخِرَةِ أُوتُوا لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ يَتَوَلَّىٰ
بامالة الكسائي — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد وبالنقل في الوقف حمزة — لورش ثلثة اوجه — باسكان الميم والاخفاء سوسي — بالامالة بين بين في رواية ورش

يَتَوَلَّىٰ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

تحريف كردند وازرجم بسوي سياه كردن آوردند وكفتند بسوي محل برويد واين حكم بپرسيد شايد در شريعت او آساني بود واين مهم برما آسان شود پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمدند پيغمبر صلى الله عليه وسلم رجم كردن فرمود
نكردند واين حكم را در معرض ظلم وجور آوردند پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود حكم توريت نيز همين است شما توريت داريد حكم مذكور از توريت بيرون آريد ايشان از آوردن توريت اعراض كردند دل بر نمودن توريت نياوردند
وبعضي كويند توريت آوردند ابن صوريا كه بزركترين احبار ايشان بود خواندن كرفت تا آنكه بحكم رجم رسيد از خواندن آن اعراض كرد عبدالله بن سلام رضي الله عنه كه او نيز از احبار ايشان بود وپيش ايمان آورده
اعلاء دين كوشش مينمود كفت حكم رجم را چرا مي پوشي ودر اثبات سخن بالملا براي چه سكوتي توريت را از دست او ستدند حكم رجم را از توريت برخواند ابن صوريا با جماعت يهود خجل شد حق بظهور پيوست اين آيت در
شان ايشان نازل كشت معني اينست آيا نديدي يعني ديدي اي محمد بسوي كساني كه داده شده اند نصيبي عظيم از كتاب وبهره تمام از كلامي با صدق وصواب خوانده مي شوند ايشان بسوي كتاب ايشان يعني
توريت تا ميان ايشان در آنچه اختلاف كرده اند حكم كند وايشانرا از ظلمت اشتباه بيرون آرد فريقي از ايشان روي ميكردانند وطاعت لازم نميدانند وايشان هميشه صفت اعراض از حق دارند وكاهي بدين حق روي
نمي آرند ذلك بانهم قالوا لن تمسنا النار الا اياما معدودات معني اينست آن يعني روي كردانيدن ايشان از دين ومنكر شدن از حق يقين بسبب آنست كه كفته اند ايشان ما را آتش

نخواهد سود مگر چند روز معدود وبیان ایام معدودات گذشته وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ معنی اینست وایشانرا در دین مغرور گردانید وبهلاک ابد رسانید آنچه افترا میکردند ونابود میگفتند چنانچه لن تمسنا النار الا ایاما معدودات ویشفع لنا اباؤنا الانبیا ونحن ابناء الله واحباؤه وجز آن از کلمات ناستوده وسخنان نابوده فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ معنی اینست کردند آنچ کردند در دنیا پس چگونه خواهند کرد کار در آخرت در آن وقت که جمع خواهیم کرد ایشانرا در روزی که آمدنی است وآنچه در وعده است شدنی است وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ معنی اینست وتمام داده شود هر نفسی در آن روز جزاء آنچه کسب کرده است وبیابد جزاء آنچه آورده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ معنی اینست وحال اینست که ایشان مظلوم نباشند یعنی ایشانرا از عقاب همان رسد که مستحق اند ووضع عقاب در موضع او بود ولیس ظلم نباشد قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ اللهم منادی است حرف نداء محذوف است بر سبیل وجوب میم مشدد عوض حرف ندا است معنی او یا الله است و کوفیان الله را منادی دارند ومیم مشدد را مقصود از آمنا بخیر دارند مالک الملک صفت منادی است وصفت منادی مفرد که مضاف بود منصوب باشد چون یا زید صاحب العرش وتواند بود که تقدیر یا مالک الملک باشد جمله ندائیه بالجمله که بعد اوست مقول قل است وقل با مقول خویش معترضه است ای تلقین شاکه تلقین آن از آداب دعاست وتواند بود که اشارت سوی رد قول نصاری بود تقریر مضمون جمل سابقه باشد چون خدای عز وجل را بدین صفات شاکوید بطلان قول نصاری بالوهیت عیسی جوید زیراچه عیسی مالک الملک نبود در ذات او صفت اقتدار بر دادن ملک واستدن آن روی نمود قدرت بر همه چیزها صفت او نبود وهمچنین کم وبیش کردن شب وروز وبیرون آوردن زنده از مرده ومرده از زنده وروزی دادن بغیر حساب کار او نباشد ازین جهت فصل کرد بغیر حرف عطف آورد وجمله تؤتی الملک من تشاء معلله است چون کفار از یهود ونصاری فقر وضعف امت پیغمبر دیدند از ایمان آوردن روی گردانیدند واز انقیاد پیغمبر علیه السلام اعراض کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم آرزو کرد که اگر مسلمانان ملک فارس وروم بگیرند کافران بشوکت وقهر ایشان دین اسلام را بپذیرند وبعضی گویند چون پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فتح مکه گشت پیغمبر فرمود که شمارا ملک فارس وروم نیز بفتح خواهد پیوست منافقان ویهودان این سخن را استبعاد کردند ودر معرض لاف وگزاف آوردند گفتند هیهات هیهات کجا فارس وروم کجا محمد واین کلمات این آیت نازل گشت واین نظم بورود پیوست وبعضی گویند در حفر خندق سنگی پیدا شد یاران از کافتن آن عاجز شدند پیغمبر را علیه الصلوة والسلام خبر کردند پیغمبر علیه السلام آمد بدست خود کلند گرفت بر سنگ مذکور زد از آن آتشی برآمد بهوا پیوست پیغمبر علیه السلام فرمود درین روشنایی مرا قصرها حیره نمودار گشت بار دیگر کلند زد باز آتش برآمد که نشان آن در هوا رسید پیغمبر علیه السلام فرمود بدین روشنایی چشمهای من قصرها روم دید بار دیگر کلند زد آتش خواست پیغمبر علیه السلام فرمود حق تعالی بدین روشنایی مرا قصرهاء صنعاء یمن نمود وجبریل مرا خبر کرده است که امت تو همه جهان ضبط خواهد کرد وهمه زمین تصرف خواهد آورد ومنافقان وجهودان وترسایان ومشرکان ومثلثان واله گویندگان عیسی کبرای قال الجمع شده اند وپیغمبر برای دفع شر ایشان در حفر خندق مشغول گشته

وَغَرَّهُمْ دِينِهِمْ جَمَعْنَاهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون وهمو

وَغَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

وفریفت ایشانرا در طریقت ایشان آنچه هستند که بدروغ می نمایند

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ

پس چگونه بود حال ایشان چون گرد آریم ایشانرا برای جزای روزی هیچ شک نیست در وقوع آن

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ

وتمام داده شود هر تنی را جزای آنچه اندوخته باشد وایشان

لَا يُظْلَمُونَ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ

ستم کرده نباشند بگو ای بار خدایی خداوند مطلق پادشاهی

تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ

میدهی بعض از پادشاهی آنراکه میخواهی ودور میگردانی پادشاهی را

مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ

از آنکه میخواهی وعزیز میگردانی آنراکه میخواهی وخوار میگردانی آنراکه میخواهی

بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بقدرت تست همه نیکی بدرستی تو بر همه چیزی توانایی

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ

می درآری شب را در روز تا بدل ظلام ومی درآری روز را در شب ضیا یابی تاریکی وانتقاص دیگری

وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ

وبیرون می آری زنده را از مرده چون حیوان وبیرون می آری مرده را از زنده بعکس آن

بیضه یا مومن از کافر یا عالم از جاهل

يُظْلَمُونَ بالتغليظ ورش

تُؤْتِي بالابدال ورش والسوسي

تَشَا بالحذف مع القصر والمد في الوقف في رواية هشام وحمزة

تَشَاءُ بالتسهيل مع القصر والمد في الوقف في رواية هشام وحمزة

تَشَا بالحذف مع القصر والمد في الوقف في رواية هشام وحمزة

تَشَاءُ بالتسهيل مع القصر والمد في الوقف في رواية هشام وحمزة

شَيْءٍ سكت خلف وفي رواية خلاد

شَيْءٍ بمد بتقدير الف او بغير الف في رواية ورش

النَّهَارِ امالة بين بين ورش

النَّهَارِ بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

الْمَيْتِ قرا ابو بكر وابو عمرو وابن كثير وابن عامر

الْمَيِّتِ قرا ابو بكر وابو عمرو وابن كثير وابن عامر

میگویند معنی است إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ معنی اینست بدرستی تو بر هر چیزی قدرت داری توانایی که ملکی از ملکی بکشی وبدیگری بسپاری توانی که ذلیل را عزیز کنی وعزیز را در ذلت افکنی تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ معنی اینست در آری تو شب را در روز یعنی ساعت شب کم کنی وساعات روز بیفزایی ودر آری روز را در شب که بجای روشنایی بعضی ساعات روز تاریکی شب بنمایی وبیرون آری زنده را از مرده ومرده را از زنده چون آدم علیه السلام از گل وناقه از سنگ وچوزه از بیضه ومومن از کافر ودانا از نادان وچون کافر از مومن وجاهل از عالم وطالح از صالح وبیضه از ماکیان وروزی دهی بغیر شمار هر کرا خواهی یعنی بغیر شمار از روی کثرت یا بغیر حساب در آخرت

مذکور بدشت او آید این آیت نازل گشت واین نظم بود وپیوست تا این ثنا را مقدمه این دعا سازد وپیش از دعا بدین کلمات پردازد معنی اینست بگوای محمد ای بارخدای که مالک الملکی همه ملک تست ملک هر کرا خواهی بدهی واز هر که خواهی توانی که ملک فارس وروم از اهل او بیرون آری وبمسلمانان امت محمد بسپاری وهر کرا خواهی عزیز گردانی وهر کرا خواهی بذلت وخواری برسانی وآنچه در تفسیر آورده است که از این ملک ملک نبوت مراد شود یا ملک قناعت وعافیت وماننده آن مناسب مورد آیت نبود بِيَدِكَ الْخَيْرُ معنی اینست با امر تست ودر تحت تصرف تست هر چیزی چون عزت ورفاهیت وفتح نصرت وغنیمت وسعادت وهدایت وصحت وعافیت وامن وفراغ وضبط جوارح واعضا وصرف قوای ظاهر وباطن در رضاء خدا واخلاق حمیده واوصاف پسندیده وسایر فضایل ومحاسن وشمایل این همه در تحت تصرف وخدمات عطایاء حق جل وعلا است هر کرا خواهد بدهد واز هر که خواهد باز ستاند وباضداد آن مبتلا کرداند نعوذ بالله منها تعیین ذکر خیر از جهت مقام است تقیید نیست زیراکه قایل شدن بدین که شر باراده خدای نیست چنانکه معتزله

قوله تعالى لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ روايت كرده اند درآن هنگام كه عبد الله بن ابي بن سلول ومنافقان ديگر باجهودان وترسايان محبت ورزيدند وايشانرا بدوستي گزيدند
غيبت مسلمانان برايشان ميكفتند واسرار مومنان بكافران مي رسانيدند اين آيت وارد گشت واين نظم بورود پيوست تامسلمانان مخلص باكافران دوستي نكنند وهمچو منافقان بدين بلا مبتلا نشوند وبعضي گويند
اين آيت درقضيه خاطب بن ابي بلتعه وارد شده وقصه آن چنان بود كه خاطب بن ابي بلتعه مكتوبي بسوي اهل مكه نبشت بردست عورتي براي رسانيدن داد پيغامبر خداي را خبرشد امير المومنين علي را فرستاد
تا دنباله كند وبردست آرد هرجا كه بيابد مكتوب بيارد امير المومنين علي رضي الله عنه دنبال آن عورت شتافت اورا درباغي يافت ازوي خواست تادل برصدق نهد ومكتوبي كه مي برد بدهد عورت مذكوره
دل برصدق بياورد بردن مكتوب را انكار كرد امير المومنين علي رضي الله عنه تهديد فرمود مكتوب مذكوركه درموي پنهان داشته بود بيرون كشيد ونمود امير المومنين علي مكتوب مذكور پيش پيغمبر آورد
وقصه آنرا ذكر كرد مضمون آن اين بود من خاطب بن ابي بلتعه الى اهل مكة ان محمدا قصدكم فخذوا حذركم چون اين مكتوب پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم خواندند واين مضمون برزبان

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون — مِنْهُمُو
صُدُورِكُمُو أَوْ — قرا قالون بالصلة مع القصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝ لَا يَتَّخِذِ

وروزي ميدهي آنراكه ميخواهي بي شمار بايدكه نگيرند

الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ

مؤمنان كافرانرا دوستان از غير مؤمنان

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ

وهركه كند آنرا پس نيست از دين خداي تعالي درهيچ چيز

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقِيَّةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ

مگركه ترسيد شما ازايشان ترسيدني كه آشكارا كنيد بزبان دوستي مي ترساند شمارا خداي تعالي

نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ۝ قُلْ إِنْ تُخْفُوا

ازغضب خود وسوي خداست بازگشتن بگو اگر نهان داريد

مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ اللَّهُ

آنراكه در دلهاي شماست يا آشكارا كنيد آنرا داناست بآن خداي

وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ

وميداند آنراكه درآسمانهاست وآنراكه در زمين است وخداي تعالي

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ

بر هر چيزي تواناست درآن روزكه يابد هرتني

مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ

آنراكه كرده باشد ازنيكي حاضركرده وآنراكه كرده باشد از بدي

الْمُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
الْكَافِرِينَ — امال بين بين ورش
الْكَافِرِينَ — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
الْمُومِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
وَمَيَّفْعَلْ — مدغما غير الغنة خلف
يَفْعَل ذَّلِكَ — قرا ابو الحارث
شَيْءٍ إِلَّا — يمد بقدر الف او بقدر الفين في رواية مع النقل ورش
شَيْءٍ إِلَّا — سكت خلف وفي رواية خلاد — سكت خلف في رواية
تُقْيَةً — امال الكسائي
تَقِيَّةً — امال بين بين في رواية ورش
وَيُحَذِّرْكُمُ — بالترقيق ورش
أَوْ تُبْدُوهُو — بالاشباع ابن كثير

رانند خاطب بن ابي بلتعه حاضر بود
اين عمل ازوي بپيغمبر دشوار
نمود امير المومنين عمر گفت يا رسول
الله دعني اضرب عنق هذا المنافق
پيغمبر عليه الصلوة والسلام فرمود
انه شهد بدرا وما يدريك لعل الله ان
يكون قد اطلع على اهل بدر فقال
اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم
يعني خاطب بن ابي بلتعه درجنگ
بدر حاضر بود وچه داني اي عمر شايد
بود كه خداي بعد اطلاع بر اهل بدر
گفته باشد هرچه خواهيد از
اندك وبسيار از عبادت بكنيد
بدرستي من شمارا آمرزيدم وگناهان
شما محو كردانيدم امير المومنين عمر از
كشتن او بازماند خاطب مذكور عذر
نبشتن مكتوب بسوي كافران بزبان
راند گفت يا رسول الله من بركشته ام
وبكفار نه پيوسته ام وعداوت پيغامبر
عليه السلام نكزيده ام وسري پنهان
نرسانيده ام مكتوب ازجهت مخالفت
اهل اسلام نه نبشته ام ودر راه بلاي
نرفته ام ليكن من اهل وفرزند در
مكه دارم كسي را مددكننده ايشان
نمي پندارم باايشان به نبشتن مكتوب
صورت محبتي اظهار كردم تاايشان
اهل وعيال مرا متعرض نشوند وايذا
نكنند درمكتوب چيزي نه نبشته ام
كه مسلمانانرا زيان كند تاكافرانرا
نافع باشد ازجهت ترس ايذاء كافران
محبتي نابوده اظهار كرده ام وخود را
درمعرض دوستي آورده ام در دل
من بغض ايشان متمكن وعداوت ايشان
مبرهن است پيغامبر صلى الله عليه
وسلم اورا صادق پنداشت ودرين
قضيه معذور داشت سوال
چون اورا محبت باكافران نبود بلكه
بغض ايشان كه در دل داشت ظاهر
مي نمود ورود لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ
درحق او نبود ونزول آن درشان او
جواب ورود نهي از محبت ايشان
درحق عامه مومنان است باعتبار آنكه
منافقان كافرانرا دوست گرفته بودند
وباايشان آمد وشد مي نمودند وورود
استثنا يعني قوله إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ
تقية درحق خاطب بن ابي بلتعه است
كه او ازجهت خوف كفار محبت اظهار
كرده بود دل بربغض متمكن داشت وصورت
محبت مي نمود پس ورود آيه باعتبار نهي
مذكور درحق عامه مومنان باشد وباعتبار
استثنا درشان خاطب بن ابي بلتعه بود

وَيَعْلَمُ مَا — بالادغام سوسي
فِي الْأَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
شَيْءٍ — يمد بقدر الف وبقدر الفين في رواية ورش
سُوءٍ — بالادغام مع النعم — بالادغام
قُلِ انْ — سكت خلف في رواية
قُلَ انْ — بالنقل ورش
مُحْضَرًا وَمَا — مدغما غير الغنة خلف
سُوٓءٍ سُوءٍ سُو — بالقصر والمد — بالروم — بالاسكان — في الوقف حمزة وهشام في الكل

معني اينست نگيرند مومنان كافرانرا دوستان از غير مومنان يعني مسلمانان گذاشته كافرانرا دوست نگيرند وازجهت حميت اسلام هيچ دوستي ايشان نپذيرند كافري پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمد گفت آمده ام تاترا درجنگ
ياري دهم پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود انا لا نستعين بمشرك وپيروي ان نستعين كاري كه از كافري برآيد نابرآمده خوشتر نفعي كه از دشمن حاصل شود ناشده بهتر وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا
مِنْهُمْ تَقِيَّةً معني اينست وهركه اين كار كند يعني دل بردوستي كفار گمارد پس نيست اورا نزد خداي درهيچ بهره يعني از ثواب خداي هيچ بهره ندارد مگر آنكه ازايشان بپرهيزيد مدتي وبترسيد ترسيدني يا گويند مگر آنكه بپرهيزيد
از كافران وبترسيد چيزي راكه درخورترس است ازايشان پس ازجهت آن اظهار دوستي كنيد ودردل بربغض باشيد اين رخصت باشد واين معني نفاق نبود نفاق اظهار دوستي واخفاء دشمني باينكسانست اما بدان
عمل اين حكمت وآداب معاش باايشانست كه استوار ظاهر وباطن باايشان دردين مضرت آرد پس چنان نباشد كه مبتلا بدين عمل برض بود وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ معني اينست ومي ترساند خداي
شمارا از ذات خويش كه منتقم است قهارست واورا برعقوبت هركه خواهد اقتدارست چون شما بادشمنان او دوستي گيريد وباايشان آميزش پديد ببريد بي شبهه شمارا دشمن گيرد دشمني او طاقت نياريد بدين جهت

مبتلا بعذاب وعقاب اوکردید وبسوی حسابکاه خدا که جزا وسزاست شك نیست که بازکشت شماست این آیت متضمن است مرمذمت کافرشدن وشك آوردن ومضرت المسیح ابن الله وان الله ثالث ثلثة کفتن وبمقال نحن ابناء الله واحباؤه قایل شدن ودعوی یشفع لنا اباؤنا الانبیا کردن اهل کتاب میکند وخودرا در آتش می افکند خدای تعالی ایشانرا درحذر میآرد واز کفتارها وکردارهاء ناشایسته بازمیدارد قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله معنی اینست بکوای محمد اکر بپوشید آنچه در سینهاء شماست یا آشکار اکنید خدای آنرا بداند وجزا وسزاء آن تواند ویعلم ما فی السموات وما فی الارض معنی اینست ومیداند خدا رب العالمین آنچه اندر آسمانهاست وزمین والله علی کل شیء قدیر معنی اینست وخدای جزا دهد وسزا کند زیرا که اعمال شما داند برهمه چیز قادرست جزا دادن تواند یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا وما عملت من سوء تود لو ان بینها وبینه امدا بعیدا معنی اینست در روز یافتن هر نفسی آنچه او نیکی وبدی عمل کرده ودر نامهء اعمال خویش حاضر آورده برین صفت که دوست دارد وآرزو کند بر دهر نفسی کاشکی که ثابت بودی میان او ومیان عمل بد او مسافتی بعیده تا عمل نکردی یا کویند کاشکی که ثابت بودی میان او ومیان روز جزا

در دوری مدتی مدید تا این حال پیش نیامدی معنی رجوع دیگر بروفق وجوه اعراب حاصل شود بر اصحاب ذهن مشکل شود ويحذركم الله نفسه تکرارست برای تاکید وتغلیظ در وعیدچه چون وعید بتکرار شود زیادت بر تهدید بود معنی این همانست که کذشته وذکر آن بالاوقت ... والله رءوف بالعباد وخدای مهربان صاحب رافت وعاطفت است بر بندگان سوال درمقام تحذیر وترسانیدن ذکر رافت چه ملایمت دارد ودرین جمله رادرین مقام چه محل آرد جواب تحذیر ومازداشتن از معاصی ازجمله رافت است باینکه از کال التحذیر وهم نومیدی نیاید و توهم یأس روی می نماید بذکر رءوف وهم مذکور دافع کرد وود زیجا ... واین جمله بر اول تذییل است وبوجه دوم تکمیل است قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله ویغفر لکم ذنوبکم والله غفور رحیم معنی اینست بکوای محمد اکر هستید شما برین صفت که دوست میدارید خدایرا پس اتباع من کنید عیسی را پسر خدای ورسول خدا وخدای وپسر خدای مکویید وشرك مشوید ودر راه تثلیث مپویید براه من روید ودر کار دین تابع من شوید دوست دارد خدای شمارا وبیامرزد مرشمارا کناهان شما وخدای آمرزنده است خطاها آمرزد بخشاینده است عطا ببخشد قل اطیعوا الله والرسول معنی این بکوای محمد اطاعت کنید خدایرا در توحید وعبادت که برحکم لا اله الا الله لا اله الا انا فاعبدون واجب می کردانند واطاعت کنید رسول خدایرا که محمدست واو وسائر رسولان عیسی چنان که عیسی عبد وابن امته وکلمته القیها الی مریم وروح منه برسانند تمام همچنین بدانید وعیسی را هم برین صفت بخوانید فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین معنی این است اکر ایشان از طاعت خدای ورسول خدا روی کردانند وازمحبت خدای محروم مانند زیرا چه خدای کافرانرا دوست ودر معرض دوستی نیارد ان الله اصطفی ادم ونوحا وال ابرهیم وال عمران علی العالمین

كنتم لكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تود لو ان بينها وبينه امدا بعيدا ط ويحذركم

دوست دارد آن کاکر آنستی که میان او ومیان آن روز مسافتی دور بودی ومی ترساند شمارا

الله نفسه ط والله رءوف بالعباد قل ان

خدای تعالی از غضب خود وخدای تعالی مهربانست بر بندگان بکو اکر

كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله

هستید شما که دوست میدارید خدایرا پس متابعت نمایید مرا تا دوست دارد شمارا خدای

ويغفر لكم ذنوبكم ط والله غفور رحيم

وبیامرزد شمارا کناهان شما وخدای تعالی آمرزکار دوست مهربان

قل اطيعوا الله والرسول ج فان تولوا فان

بکو فرمان برید خدایرا وپیغمبررا پس اکر اعراض کنند پس بدرستی

الله لا يحب الكافرين ان الله اصطفى

خدای تعالی دوست نمیدارد کافرانرا بدرستی خدای برکزید

ادم ونوحا وال ابرهيم وال عمران على

آدم را ونوح را وفرزندان ابرهیمرا وفرزندان عمران را که پدر موسی وهرون بوده باید مریم بر

العالمين لا ذرية بعضها من بعض ط والله

جهانیان فرزندانی را که برخی از آن از نسل برخی اند وخدای تعالی

سميع عليم ج اذ قالت امرات عمران

شنواست ودانا با استعداد هریك یادکن آن وقت را که کفت زن عمران

لو ان — سکت خلف في رواية
لو ان — بالنقل ورش
ركوع
ويحذركم — بالترقيق ورش
رءف — قرا ابو عمرو وابو بكر وحمزة والكسائي
رءوف — لورش ثلثة اوجه
قل ان — سکت خلف في رواية
قل ان — بالنقل ورش
ويغفر لكم — بالترقيق ورش
قل اطيعوا — سکت خلف في رواية
قل اطيعوا — قرا بالنقل ورش
الكافرين — امال البين بين ورش
الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
اصطفى — امال بين بين في رواية ورش

اصطفى — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
ادم وال وال — لورش ثلثة اوجه في الثلثه — از خلاو...
ونوحا وال — مدغما غير المغنة خلف
عمران عمران — قرا ابن ذكوان بالامالة فيهما

معنی اینست بدرستی برکزیده است خدای آدم را که اورا باحسن تقویم آفرید وبتعلیم اسما مکرم کردانید وبدرجه بودن او مسجود ملایکه رسانید وابو البشر ساخته وکار دین ودنیا او برداخته وبرکزید نوح را که ابو البشر ثانی کرده وبعد طوفان جهان از نسل او بپیا آورده واو را از عمر آفرید وازجمله خیر الناس من طال عمره وطاب عمله کردانید واز طوفان نجات داد ودر قبول دعا بروکشاده وهم کفار بدعاء او هلاك کشتند ومسلمانان بیمن متابعت واخلاص یافتند وبرکزید آل ابرهیم را که چندهزار کس را ازین آل بدرجهء پیغمبری رسانید خصوصا خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را که از آل ابرهیم است افضل همه مخلوقات واعظم همه موجودات اجل همه اصحاب جلالت اعظم همه ارباب رسالت کردانید وبرکزید آل عمران بن یصهر را که موسی کلیم الله پیغمبری با عظمت وجاه خداوند آیات ومظهر معجزات ظاهرات مانند ید بیضا پیدا آرنده ثعبان از عصا وعیسی روح الله مقرب درکاه اله پیغمبری با خلعتی نزیه وصاحب خلقتی لطیفه محیی موتی مبری برص مخصوص بمحاسن معجزات مبعوث بایات بینات هردو که با آنچنان کمال اند هم ازین آل با جلال اند چه موسی عمران بن یصهر را پسرست وعیسی پسر مریم بنت عمران ماثان که او از نسل عمران بن یصهرست پس ثابت شد که خدای عز وجل آل عمران برکزید وعلم وعلو ایشان اعلا کردانید ایشان را در زمانهء ایشان بر عالمیان فضل داد ودر لطف بر آدم ونوح وآل ابرهیم وآل عمران

كشاد وتفضيل هر يكي از مذكوران بر عالميان مقيد بر زمانه او بايد واكرنه تفضيل بر پيغمبر كه افضل مخلوقات واعظم مكونات است عليه السّلام لازم آيد ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ معني اينست خداي بركزيد آل ابرهيم وال عمران را در حالتي كه ايشان فرزندانند واين هر دو آل ذرّيت ايشانند وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ معني اينست وخداي شنواست مقالت اين بركزيدكان كه دلالت بر اجتبا است دانسته وصفت صفوت ايشان ديده وبر تقديري كه اذ قالت امرأة عمران متعلق باذكر نبود متعلق بسميع عليم باشد تاييد اصطفاء كل بيان صفت بعض بود إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي معني اينست ياد كن اي محمد آن هنكام كه كفت زن عمران بن ماثان كه مادر مريم بود واين مقالت از مادر مريم در آن حالت كه حمل مريم در شكم داشت روي نمود اي پروردكار من بدرستي من ولدي را كه در شكم منست براي تو نذر كرده ام از روي تحرير يا در حالتي كه ارادة تحرير او در دل آورده ام وتحرير ولد پيش ايشان عبارت از كردانيدن او از خدام بيت المقدس وكماشتن در كار خداي تعالي وتقدس بود واين معني خصوص مذكور داشت در اناث روي نمود پسري كه بتحرير پيوست بعد بلاغت در امضاء آن مخير كشت اكر بخواهد بر تحرير مذكور و بر بودن او از خدام بيت المقدس ثابت ماند يا باز كردد و باختيار خويش خود را كرفتار عمل دنيا كرداند پس اين تحرير را يا ولد محرر را از من قبول بكن منذور را بر من رد مكن إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ معني اين است بدرستي كه تو هم تو قبول كننده دعائي داننده احوال ما بي خلاف نيت ميان قبول عمل ميتواني فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى معني اين است پس هر كاه كه مادر مريم بار نهاد دختري را كه در شكم او بود زاد كفت اي پروردكار باري كه در شكم من بود نهادم پسر مطلوب داشتم دختر زادم وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى معني اين است وخداي عالم تر است بدانچه آورده است وبصفات فاضله كه درو نهاده است ونيست پسري كه او طلب كرده است همچو دختري كه آورده است وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ معني اين است وبدرستي من او را مريم نام كرده ام ومريم بلغت عبراني عابده را كويند بدين تفول او را بر عادت عبادت وتسميه مريم آورده ام وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ معني اين است وبدرستي من پناه ميكيرانم او را وفرزندان او را از شر شيطان رانده واز رحمت خداي تعالي وتقدس دور مانده هم بدعاء او عيسي صلوات الله عليه را بعد از ولادت شيطان نشد وشيطان لعين نزد او نيامد فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ معني اين است پس قبول كرد مريم را پروردكار مريم وپسنديد او را براي خدمت بيت المقدس بركزيد بقبول حسن كه او را پيش از او آن كار قبول كرد بحسن تربيت پرورد وباستعداد خدمت رسانيد واو را بهر از نذر دانكرداند روايت كرده اند در آن روز چهار مرد محرم محرر از خدم بيت المقدس بودند ودر جاروب زني وخاكروبي وتعهد ومرمت ومحافظت جلالت وعظمت او اهتمام مي نمودند كسي ايشان را بنام بخواند ونام مريم درين باب تا قيامت باقي بماند وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا معني اين است وغذا داد او را غذائي وافزود درو قوتها دل وتن غذا را كه سبب انبات است انبات نام كرد ذكر سبب خاص وارادة سبب آورد انبات حسن آنست كه در ظاهر و باطن اثر كند وموجب حسن صورت وسيرت كرد و نيكي خلق وخلق پيدا آورد وظاهر و باطن را بر خوبي ونيكي ثابت دارد وبعضي انبات حسن عبارت از آنست كه نشو ونمايي كه از آن

مِنِّي — في الوصل نافع وابو عمرو
أُنْثَى — اما لها بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
أُنْثَى — بامالة المحضة حمزة والكسائي
أَعْلَمُ بِمَا — باسكان الميم والاخفاء سوسي
وَضَعْتُ — قرا ابو بكر وابن عامر ولا يبقف علي انثي
كَالْأُنْثَى — سكت خلف وفي رواية خلاد والنقل في الوقف حمزة
كَالْأُنْثَى — اما لها بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش مع النقل وبامالة المحضة حمزة والكسائي

وَإِنِّي — قرا نافع بفتح الياء
وَأَنْبَتَهَا حَسَنٍ — مدغما بغير الغنة خلف
وَكَفَلَهَا — بغير التشديد نافع وابن كثير وابو عمرو ويقف علي ما قبلها
زَكَرِيَّاءَ — قرا ابو بكر
زَكَرِيَّاءُ — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
زَكَرِيَّاءُ — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
زَكَرِيَّاءُ — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
الْمِحْرَابَ — بالامالة ابن ذكوان في رواية وبالترقيق ورش
أَنَّى — اما لها بين بين دوري وفي رواية ورش
أَنَّى — بامالة المحضة حمزة والكسائي

رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ
اي پروردكار من بدرستي من بپذيرفتم براي تو آنرا كه در شكم منست حالا كه آزاد بود وفارغ وخالص براي خدمت بيت المقدس پس قبول كن

مِنِّي ج إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا
از من بدرستي كه تويي تو شنونده دعاء من دانا بانكه در شكم منست پس آنكاه كه نهاد آن مادينه را كه در شكم داشت

قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى ط وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا
كفت بروجه اعتذار وشكستكي دل اي پروردكار من بدرستي من نهادم آن را حال آنكه مادينه است وخداي تعالي داناتر است بحكمت آنچه

وَضَعَتْ ط وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى ج وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا
نهادم ونيست نرينه بجهت خدمت وتربيت سدانت چون مادينه وبدرستي من نام نهادم او را

مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ
مريم ومريم بلغتها عابده وخادمه باشد وبدرستي من در پناه مي آرم او را بتو وفرزندان او را نيز از كژندديو

الرَّجِيمِ ۝ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا
رانده از رحمت پس بپذيرفت آن دختر را پروردكار او بپذيرفتني نيكو وتربيت فرمود او را

نَبَاتًا حَسَنًا ص وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ط كُلَّمَا دَخَلَ
تربيتي نيكو وضامن مصالح او كردانيد زكريا را هركاه كه درآمدي

عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا ج
بر آن دختر زكريا در آن غرفه كه بجهت وي ساخته بود يافتي نزد آن دختر روزي

قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا ط قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ط
كفت اي مريم از كجاست ترا اين روزي كفتي آن از نزد خدايست

لانه كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا الي آخرها معني اينست زكريا او را پرورد ميانجي شد وخداي او را محتاج زكريا نكرد بفضل وكرم خويش روزي داد و كه زبان برداشته بودم وكسي نمي تواند آمد مكر من هر بار كه زكريا بر مريم در محرابي كه جاي او ساخته بود در آمدي و براي تفقد و تربيت او آمدي رزقي از غيب ميوه تابستان در زمستان وميوه زمستان در تابستان مي يافت در شكفت مي شد و در رسالت مي شتافت روايت كرده اند كه هيچ پستاني نمكيد شير عورتي نچشيد از عالم غيب رزقي نزد يك خويش مي ديد در غذاء يكروزه بر نشو ونماي يكساله ميرسيد آنچه از قدرت خداي در مريم روي نمودي خلاف معاينه آن در عجب بودي تا معلوم شود بر وي واز بنظر در ظاهر زكرياست واز روي تحقيق پرورش او از خداست قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ معني اينست زكريا كفت اي مريم از كجاست ترا اين انواع نعم مريم كفت نزد خداست واثر قدرت حق تعالي

حاصل شود زيادت بر عادت بود وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا عطف است بر انبتها نباتا حسنا كفل صيغه ثلاثي وتفعيل خوانند معني بحسب اختلاف قرآن مختلف دانند زكريا ممدود ومقصور آمده و بهر دو وجه مقروست بر قراءت اولي زكرياء فاعل است ضميري كه عايد بر مريم است مفعول است مكفل بايصال الامر اي كفل لها زكريا و بر قراءت دوم فاعل ضميري كه عايد بر خداست وزكريا مفعول كفلها است معني اينست وزكريا تربيت او را بر خود كرفت ومتكفل شد و پرورش او بپذيرفت و بر قراءت كفلها بغير التشديد فا معني اينست خداي عز وجل زكريا را متكفل كرد و در التزام آورد كه مريم را پرورش كند ودم وقلم در تربيت او زند روايت كرده اند مادر مريم بر حكم نذري كه در حالت حمل كرده بود بجرد زادن مريم را در جامه پيچيد و در بيت المقدس انداخت زكريا متكفل پرورش او شد ودر محراب مسجد داشت براي او در محراب مكاني عالي ساخت چون آمدي بنردبان بر رفتي وچون باز كشتي در آن ببستي وكفته اند براي تعهد وتفقد او زكريا دايه اجير كرفته بود و براي آن دايه طعام وآب آوردي وازجهت تربيت مريم رعايت او بواجبي كردي كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا تعليل است مرجمله انبتها را اي انبتها وربيها فلم يحوجها الي زكريا

اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ معنی اینست بدرستی که خدای هرکرا خواهد بیشمار روزی دهد حساب نطلبد یا بغیر جست وجوی بدهد و بغیر مشقت و تکاپوی بخشد و این حکایت یعنی اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ
از کلام مریم در صبا باز کریاست یا اخبار از خدای تبارک وتعالی است روایت کرده اند زمان قحطی بود روزی فاطمه رضی الله عنها را جگر گرسنه بودن پیغامبر رسید دشوار نمود دو قرص و پاره گوشتی در طبق نهاد پیش پیغمبر
علیه السلام فرستاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم با طبق درخانه فاطمه آمد و در مقام او در آمد چون فاطمه طبق کشاد طبق را پر از نان و گوشت دید دل او بر حیرت انجامید پیغمبر فرمود ای دخترک من هیچ میدانی که این طعام
از کجاست فاطمه رضی الله عنها گفت رزق از خدایست و خدای عزوجل هرکرا خواهد رزق بیشمار دهد چون فاطمه رضی الله عنها همان جواب گفت که مریم زکریا را گفته بود پیغمبر خدای صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی
جعلك شبیهة سیدة نساء بنی اسرائیل فرمود بعد امیر المؤمنین علی و حسن و حسین و جمیع اهل بیت را رضی الله عنهم طلب کردند این طعام خوردند سیر شدند طعام چنانچه بود باقی میمود بعد فاطمه رضی الله عنها آن
طعام را در قسمت آورد میان همسایگان بخش کرد هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ معنی اینست در آن هنگام که زکریا مرتبه مریم را که نزد ملک خدای دارد معاینه کرد و علو درجه او را بمشاهده آثار در دل آورد

من يشاء — مدغما بغير الغنة خلف
زكرياء — بالمد والهمزة المنصوبة معا نافع وابن كثير وابو عمرو وشعبة وابن عامر
قال رب — بالادغام سوسي
طيبة — بالامالة كسائي
فناديه — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وهو — باسكان الهاء قالون وابو عمرو والكسائي

اِنَّ اللّٰهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ هُنَالِكَ
بدرستی خدای تعالی روزی میدهد آنرا که خواهد بی شمار و پندار در آن زمان

دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
خواند زکریا پروردگار خودرا گفت ای پروردگار من بخش برای من از نزد قدرت تو

ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً اِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَآءِ فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ
فرزندی پاک از اخلاق ذمیمه که تو اجابت کننده دعایی پس آواز دادند زکریارا فریشتگان

وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ اَنَّ اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ
و حال آنکه او ایستاده بود نماز میکزارد در محراب بیت المقدس که بدرستی خدای مژده میرساند ترا

بِيَحْيٰى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا
بفرزندی یحیی نام حال آنکه باور دارنده است کتاب خدای را یا عیسی را که از کلمه کن در وجود آید از خدای و مهتر قوم است و باز دارنده خود از زنان با وجود قدرت و امکان

وَنَبِيًّا مِنَ الصّٰلِحِينَ قَالَ رَبِّ اَنّٰى يَكُونُ
و پیغمبری از اولاد نیکان گفت ای پروردگار من از کجا حاصل شود

لِي غُلٰمٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَاَتِي عَاقِرٌ ط
مرا کودکی و حال آنکه رسید بمن بزرگسالی نود و دو ساله و بقولی صد و بیست ساله و زن من نازاینده است نود و نه ساله بود

قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ قَالَ
گفت خدای که همچنان فعل کند آفرینش فرزند از زن نازاینده و مرد پیر و عجوز آنچه خواهد از خوارق عادات گفت زکریا

رَبِّ اجْعَلْ لِّي اٰيَةً ط قَالَ اٰيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ
ای پروردگار من بگردان برای من نشانی که وقت حمل بدان بشناسم گفت نشان تو آنست که سخن نتوانی گفتن با مردم بیرون ذکر

قائم — مدغما بغير الغنة خلف
يصلي — ...
في المحراب — بالامالة ابن ذكوان و بالترقيق ورش
ان الله — بكسر الهمزة حمزة وابن عامر
يبشرك — بالترقيق ورش
يبشرك — بسكون الباء وتخفيف الشين حمزة والكسائي
بيحيى — ... بين بين ابو عمرو و في رواية ورش
يحيى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
سيدا وحصورا — ...
ونبيا — مدغما بغير الغنة خلف
ونبيا — بالمد والهمزة نافع
قال رب — بالادغام سوسي
انى — ... بين بين دوري ... ورش
انى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

غلام وقد — مدغما بغير الغنة خلف
عاقر — بالترقيق ورش
يشا — بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام
يشاء — بالتسهيل مع القصر والمد حمزة وهشام
قال رب — بالادغام سوسي
لي — فتح الياء نافع وابو عمرو
اية — لورش ثلاثة اوجه
اية — بالامالة كسائي
ايتك — لورش ثلاثة اوجه

آرزو کرد از خواهر مریم که زن زکریا بود
فرزندی مثل او آید و لدی همچو او
روی نماید از خدای خواست کرد و غلغله
دعا بر آورد و بعضی گویند چون زکریا
میوه در غیر وقت از عالم قدرت سنه
کرد آرزوی فرزندی در کبر سن آن
زن نازاینده در دل آورد قَالَ رَبِّ
هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً
معنی اینست گفت زکریا و درخواست
کرد از حق جل و علا ای پروردگار من
فرزندی پاک و پاکیزه بخش مرا اِنَّكَ
سَمِيعُ الدُّعَآءِ معنی اینست بدرستی تو
پذیرنده دعا و اجابت کننده سؤالهایی
فَنَادَتْهُ الْمَلٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي
فِي الْمِحْرَابِ معنی اینست پس ندا کردند
زکریا را فریشتگان درین حال که او
ایستاده در محراب بود نماز میکزارد
و در حضرت خدای پرستش مینمود و
بعضی از ملائکه جبریل مراد دارند ذکر
او بلفظ جمع برای تعظیم بندارند اَنَّ
اللّٰهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيٰى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ
مِنَ اللّٰهِ معنی اینست ایر او را فریشتگان
ندا کردند و بشارت آوردند و گفتند
بدرستی خدای بشارت میدهد ترا
ببخشیدن و عطا کردن یحیی در حالت
که تصدیق کننده است بعیسی که
کلمه است از خدا گفته اند اول کسی
که عیسی را تصدیق کرد و بنبوت او
اعتراف آورد و با او موافقت نمود یحیی
علیه الصلوة والسلام بود و یحیی
مشتق از حیا باشد یا ماخوذ از حیات
بود روایت کرده اند که یحیی صلوات
الله علیه کار عصمت بدین رتبه
رسانید که هرگز گناه نکرد و در خاطر
نیند یشید و دل او بدان حد زنده بود
که گاهی غفلت بر دل او روی نمود
و نیز روایت کرده اند که از خوف
خدای چندان بگریست که پوست و گوشت
رخسارهای او از سیل دموع سوده
گشت دندان و باطن دهان بظهور
پیوست مادر او از جهت ستر بر رخسار
او نمدی نهاد از سیل اشک نمد مذکور
قرار نگرفت و می افتاد
وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ
الصّٰلِحِينَ معنی اینست
و در حالت که صاحب سیادت و مهتری
باشد و در قوم خود خداوند سروری و
سروری بود و باز دارنده است نفس خود
را از زنان با قدرة بر ایشان از جهت
احتراز از اشتغال بغیر کردگار
متعال و درین حال که پیغمبری باشد
ناشی از خاندان صلاح و دودمان
فلاح یعنی پیغمبری ناشی از اولاد
پیغمبران که این از زمره ایشان واما
شافعی رحمة الله علیه بدین آیت تمسک کرده خلوت گرفتن برای عبادت از مشغول شدن بنکاح فاضلتر گفته چه حق سبحانه وتعالی یحیی را بمدح مخصوص بودن کرد و این صفت را در حیز پسندیدگی آورد و آن منافی اشتغال
بنکاح بود و مخالف اشتغال بزنان باشد از جهت ابو حنیفه رضی الله عنه جواب آنست که مدح بچیزی منافی فضلیة غیر نشود چنانچه کسی کسی را بعلم ظاهر ستاید بدین ستایش فضل او بر علم باطن نیاید و چنانچه کسی را مدح
کنند بغنا مستلزم نبود مر فضل او بر فقر قَالَ رَبِّ اَنّٰى يَكُونُ لِي غُلٰمٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَاَتِي عَاقِرٌ معنی اینست گفت زکریا چگونه باشد یا از کجا حاصل آید فرزندی مرا و حال اینست که مرا پیری رسیده و زن
من نازاینده است روی فرزندی ندیده قَالَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ معنی اینست گفت کردگار جلیل یا گویند گفت جبرئیل کار چنانست که بشارت داده شد یا چنانست که تو ذکر کردی زن تو نازاینده
است و تو بپیری رسیده با این همه که این صفت باشد در آفریدن فرزند استبعاد نبود یا گویند بیافریند خدای مثل این خلق عجیب و امر غریب زیرا که خدای کند از افعال عجیبه و غریبه آنچه خواهد یا گویند
خدای کند آنچه خواهد کردنی مثل این کردن و بیافریند آفریدنی مثل این آفریدن از سنگ ناقه پیدا کرداند عصا را اژدها سازد از زن نازاینده ولد چرا پیدا نکند قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّي اٰيَةً معنی اینست

كفت زكريا اي پروردكار من بكردان مرا علامتي كه بيش از حاصل شدن دلالت بر حصول كند ومصدق قصد اين وعده شود **سؤال** در وعده خداي كه در صدق آن هيچ شبهه نيست طلب علامت كه مصداق صدق شود بچه معنيست **جواب** انبيارا در وحي براي تحقيق اين كه وحي از خداست تامل افتد واستدلال بعلامتي باشد كه بدان تحقق وحي وتحقق ملك شود ونظير آن آنست كه چون ابرهيم عليه السلام ذبح ولد در خواب ديد بتروي تحقيق حال جست اهذا الحكم من الله من الشيطان كفت وپيغامبر صلى الله عليه وسلم بعد ديدن جبريل عليه السلام كفت زملوني زملوني دثروني دثروني محتاج سوي تامل كشت كه اين از شيطان است يا از ملك است تا آنكه خداي عز وجل علم ضروري آفريد كه اين جبريل است وآنچه مي آرد وحي از كردكار جليل است قال آيتك الا تكلم الناس ثلاثة ايام الا رمزا **معني اينست** خداي كفت علامتي كه تو ميجويي آن بود كه سه روز با مردمان سخن نكويي مكر سخن كفتن بوجه اشارت ببستن وروي بي وچشم وابروي وسلب قدرت وتكلم خارق عادتي بود كه علامت خارق عادت ديكر تواند بود واذكر ربك كثيرا وسبح بالعشي والابكار **معني اينست** مستبشر وشادمان كرد بيشارت دادن كردكار وياد كن پروردكار خود را ياد كردن بسيار در شبانكاه وبامدادان وابيا كي ياد آرد وكفته اند كه قدرت تكلم بر غير ذ كر نمانده بود از كلامي ديكر

لَدَيْهِمْ إِذْ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ لَدَيْهِمْ إِذْ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا ط وَاذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا

سه شبانروز مكر بطريق اشارت ويادكن درآن پروردكارترا يادكردن بسيار

وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۝ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ

ونمازكزار يا تسبيح كوي از زوال تا وقت غروب واز صبح تا چاشت وچون كفتند فرشتكان

يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ

اي مريم بدرستي كه خداي تعالى بركزيد ترا چون از مادرت وپاك كردانيد ترا وبركزيد ترا ازجميع زنان يا از كفر وشرك بتولد كرد

عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ۝ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ

بر زنان جهانيان اي مريم طاعت نماي پروردكارترا

وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ۝

ونمازكزار ونماز باركوع كن با نمازكزارندكان بجماعت

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ ط وَمَا كُنْتَ

اينچه كفتم از خبرهاي نهانيست وحي ميرسانم آنرا سوي تو ونبودي تو

لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ ص

نزد ايشان چون مي انداختند براي قرعه قلمهاي خود را كه تا ببينند كه كدام يك از ايشان بپرورد مريم را بدان توريت مي نوشتند يا اقلام درآب

وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ۝ إِذْ قَالَتِ

وبنودي تو نزد ايشان چون خصومت ميكردند درآن بنشته بودند چون كفتند

الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ

فرشتكان يا جبرئيل اي مريم بدرستي كه خداي مژده ميرساند ترا بفرزندي كه پديد آيد بكلمه او هست شود

أَيَّامٍ إِلَّا — سكت خلف في رواية

أَيَّامٍ إِلَّا — النقل ورش

رَبَّكَ كَثِيرًا — بالادغام سوسي

كَثِيرًا — بالترقيق ورش

كَثِيرًا وَسَبِّحْ — مدغم ابو عمرو

وَالْإِبْكَارِ — بالتقليل الالف بين بين ورش

وَالْإِبْكَارِ — سكت خلف في رواية خلاد والنقل في الوقف حمزة

وَالْإِبْكَارِ — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

اصْطَفَاكِ — امالة بين بين في رواية ورش

اصْطَفَاكِ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

مِنْ أَنْبَاءِ — النقل ورش | مِنْ أَنْبَاءِ — سكت خلف في رواية | نُوحِيهِ — بالاشباع ابن كثير | لَدَيْهِمْ إِذْ — سكت خلف في رواية | لَدَيْهِمْ — بضم الهاء حمزة | أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ

لَدَيْهِمْ إِذْ — سكت خلف في رواية | لَدَيْهِمْ — بضم الهاء حمزة | يُبَشِّرُكِ — بسكون الباء وتخفيف الشين حمزة والكسائي | يُبَشِّرُكِ

عاجز بي نمود تا درين ايام ذكر خداي بيارد وشكر آن بدين بكزارد وإذ قالت الملائكة يا مريم ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين **معني اينست** وچون فرشتكان كفتند يا جبرئيل كفت اي مريم بدرستي خداي عز وجل ترا بقبول حسن وبلوغ كرامات سنيه ووصول مقامات عليه بركزيده است وترا از ادناس حقيقة حيض ونفاس [...] نسا وحكميه [...] چون كفر وزنا پاك [...] كردانيده است وترا بولادت عيسي بغير پدر بفضل جزئي بر زنان تمام عالم بفضل كلي بر زنان عالميان كه در زمانه تواند بر كشيده است يا مريم اقنتي لربك واسجدي واركعي مع الراكعين **معني اينست** اي مريم ايستاده شو در عبادت خدا وسجده كن مر كردكار تقدس وتعالى ونماز بكزار با نمازكزارندكان وركوع بكن باركوع كنندكان ودر ره ايشان رو وازجمله ايشان شو بعضي از بني اسرائيل را در نماز ركوع بود وبعضي را نبود مريم را در نماز موافقت باركوع كنندكان فرمود ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك وما كنت لديهم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل مريم وما كنت لديهم اذ يختصمون **معني اينست** آن يعني خبر مريم وخبر عيسي وخبر تكفل زكريا تربيت اورا ودر تكفل او اختصام مردمان واقلام براي ترجيح وتعيين يكي از ايشان از اخبار غيب است ونبوده تو اي محمد نزديك ايشان در آن وقت كه قلمهاي خويش را در آب مي انداختند وآنرا بر طريق قرعه وسيلت ترجيح وتعيين كافلي ساختند يعني هر يكي ميكفت من ميانجي شوم ديكري نشود پس هذا منبغي بود وتوامي بودي تتبع كتب اخبار از تو نيايد وامور مذكوره عقلي نيست تا ادراك آن بعقل روي نمايد پس اينچه خبري كه البته مطابق واقع است يا بحس تعلم متعلق است يا بعقل صحيح متحقق يا خبر صريح بتواتر رسد منزله محسوس شود در خبري كه اين هر سه نبود سبب آن علم وحي حق باشد **سؤال** براي ثابت شدن وحي نفي اين هر سه چيز بايد مشاهده را نفي كرده [...] وعقل را چرا در ذكر نياورده **جواب** در انباء مذكور نفي هر سه وخفا انبيان مستغني لكن نفي حضور وانتفاء مشاهده اين امور ظاهرتر است چه همه دانند كه پيغمبر عليه السلام در آن وقت نبود ذكر او بر اراده اظهار عبادت ايشان مبني است كه از غباوت اينچنين ظاهري را نداند ودر اينچنين معلوم جاهلانند اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى ابن مريم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين **معني اينست** چون كفتند ملائكه يا كفت جبرئيل اي مريم بدرستي خداي بشارت ميدهد ترا بفرزندي كه از كلمه خدا بود يعني بغير واسطه پدر در رحم مادر بكلمه كن حاصل شود علم آن فرزند ميمون قدم عيسي ابن مريم است درين حال كه در دنيا وآخرت صاحب جاه است در وجاهت ممتاز از امثال واشباه است ودرين حال كه از مقربان است ومراد از آن قرب مكانت است نه قرب مكان **سؤال** عيسي در وقت تبشير موجود نبود وتبشير در حال وجاهت نبود وجيها متعلق يبشرك چكونه شود **جواب** بر طريق جاءني زيد ومعه صقر صائدا به غدا حال مقدره باشد يا بمعني وجيها في علم الله دارند بدين معني در حالة تبشير وجيه بود ۵

ويكلم الناس في المهد وكهلا ومن الصالحين معنى اينست وبا مردمان سخن گويد در حالة كه در گهواره باشد سوال در تفسير آورده كه عيسى را در گهواره نكرده اند و براي او
گهواره اوساختا ... ورده اند ظرفه في المهد چگونه آيد و صحت آنچه نوع نوي نمايد جواب از مهد كنار مادر مراد است كه آن در حقا او همچو مهد بود و طريق مهد قرارگاه او مي نمود يا حقيقت مهد بود
و كلام مجهول بر حذف دو مضاف شود معنى چنين بود يكلم في زمان استحقاق المهد يعني سخن خواهد گفت در زمان طفوليت و سخن گويد با مردمان در زمان كهولت يعني در حالت كه
كهل شود در تبليغ شريعت سخن گويد و از جملهٔ صالحان باشد قالت رب انى يكون لي ولد ولم يمسسني بشر جمله مستانفه در جواب ماذا قالت مريم استفهام براي تعجب است و لم يمسسني
بشر حال است معنى اينست مريم گفت مرا فرزند از كجا باشد و ولد چگونه شود و حال اينست بمن هيچ بشري نرسيده و هيچ شوهري روي من نديده قال كذلك الله يخلق ما يشاء اين تركيب نظير كذلك
يفعل الله ما يشاء است و وجوه اعراب و معنى او بالا مذكور شده اذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون معنى اينست وچون قضى كند خداى كاري را و نخواهد كه اين كار حاصل كردد بدرستي

جئتكمو من ربكمو انى لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

منه اسمه المسيح عيسى ابن مريم وجيها في
(از قدرت خود بي سبب نطفه و علقه — نام او مسيح است يعني ممسوح يعني پاك گردانيده از همه پليديها — عيسى — پسر — مريم — با آب روي و با قدر و جاه — در اين)

الدنيا والاخرة ومن المقربين ويكلم
(جهان — و آن جهان — و از — نزديكان حضرت خداي — و سخن گويد)

الناس في المهد وكهلا ومن الصالحين
(با مردم — در گهواره — و در زمان كهوليت سي و سه سالگي بي تفاوتي — و از جملهٔ نيكان)

قالت رب انى يكون لي ولد ولم يمسسني
(گفت بر طريق تعظيم و تعجب نه انكار — اي پروردگار — از كجا تواند بود — مرا — فرزندي — و حال آنكه نرسيد بمن)

بشر قال كذلك الله يخلق ما يشاء اذا
(هيچ آدمي — گفت جبرئيل — همچنان است — خداي تعالى — آفريند — آنچه خواهد — چون)

قضى امرا فانما يقول له كن فيكون
(خواهد كه كزارد كاري را — پس بدرستي گويد مر او را — بباش — پس باشد بي معونت و بي مظاهرت كسي و بي مرور زمان)

ويعلمه الكتاب والحكمة والتورية
(و آموزاند او را — خط — و بيان شرايع — و كتاب موسى عليه السلام)

والانجيل ورسولا الى بني اسرائيل اني
(و كتاب او يعني عيسى — و فرستاده بود — سوي — پسران يعقوب نا لحق — بدان كه من)

قد جئتكم باية من ربكم اني اخلق لكم
(بحقيقت آمدم بشما — با معجزه — از — پروردگار شما — كه من سازم — براي شما)

الدنيا — امال بين بين ابو عمرو و في رواية ورش
الدنيا — باماله المحضة حمزة والكسايي
والاخرة — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش
والاخرة — سكت خلف في رواية خلاد وبالامالة كسايي
كهلا ومن — مدغما غير الغنة خلف
انى — امال بين بين دوري وفي رواية ورش
انى — باماله المحضة حمزة والكسايي
ولد ولم — مدغما غير الغنة خلف
ما يشا — بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام
ما يشاء — بالتسهيل مع القصر والمد حمزة وهشام
ما يشاء اذا — تسهل الهمزة الثانية كالياء نافع وابن كثير وابو عمرو
ما يشاء وذا — بابدال الهمزة الثانية واوا نافع وابن كثير وابو عمرو

بگويد مر او را موجود شو پس موجود شود و خلق عيسى از اين قبيل بود پس در زاده شدن عيسى بغير پدر استبعاد نشايد نمود بدانكه نزديك اشعري ايجاد متعلق بكلمهٔ كن بود و بر قول اهل سنت و جماعت اين كلام مجاز از سرعت ايجاد باشد روايت كرده اند چون جمعي از فرشتگان با جبرئيل مريم را بشارت دادند و ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى ابن مريم گفتند مريم گفت مرا بشري مس نكرده و هيچ مردي بمن نرسيده فرزند از كجا شود و اين معنى چگونه متصور بود گفتند همچنين است خداي آنچه خواهد بكند بعد جبرئيل در جيب او باد در دامن او دم خويش دميد ناگاه مريم خود را بار ور شده ديد چون شكم بر آمد زكريا عليه السلام چنانچه بر حكم عادت در مقام او مي آمد جنبش بچه در شكم او ديد از تهمت نترسيد باز نخود گفت مريم باز ور شده اين بلا از كجا افتاد او گفت اكنون اين همان مريم بتولست كه ما شنيده بوديم كه عيسى را بغير پدر خواهد زاد گفت اين كلمات بگذار او را نزديك من بيار زكريا و اهل خانهٔ او بدين جهت متعلق گشتند و از خوف تهمت متردد شدند چون مريم در خانهٔ زكريا در آمد زن زكريا عليه السلام بيحيى عليه السلام حامله بود با مريم گفت فرزندي كه در شكم منست فرزندي را كه در شكم تست سجده كرد و تواضع نمود تو بهترين زناني و حمل تو بهترين حملهاست بر هيچ تو بي اين چنين اتهام خطاست زن زكريا از معاملهٔ حمل خويش كه با حمل او كرده زكريا را خبر كرده بر اين خبر مريم را براءت ساخت آورد زكريا گفت من از تهمت خويش مي ترسم نه از تهمت مريم كه جز من ديگري آنجا نمي رود از اين حمل بر تهمت شود چون درد زه گرفت مريم از خلق دور رفت و از غايت شرم متباعد گشت و چون او را درد زه بكمال رسيد و بجنبش بچه عاجز گردانيد گفت كاشكي كه پيش از اين مردمي و شيء متروك منسي بودمي و نيز روايت كرده اند و در اخبار قصص آورده اند يوسف بن يعقوب بن ماثان بن عم مريم برادر زادهٔ عمران بود مر يوسف مذكور كي خبر حمل مريم باز نمود گفت پادشاه او را خواهد كشت و اين عار بتو خواهد پيوست يوسف مذكور مريم را بيرون آورد و از آن مقام در مقامي ديگر برد خواست كه مريم را بكشد و از اين شناعت برهد بصورت آدمي آمد و در نيك خواهي او در آمد گفت مريم بي شوهر از غيب حامله شده و در شكم او روحي پاك در آمد اين را نگهدار و بر كشتن او منگشت تا آنكه بار شكم نهاد و عيسى را زير درخت خرماي خشك زاد جبرئيل گفت اندوه مگين مباش از آن درخت خرماي الجنان اكنون درختي خشكست ميوه خواهد داد و از وي در كنار تو خرماي تر خواهد افتاد بعد يوسف مذكور مريم و عيسى را پنهان ساخت و بتعهد و تفقد ايشان پرداخت چون چهل روز گذشت عجايب قدر

قضى — امال بين بين ورش في رواية — باماله المحضة حمزة والكسايي
يقول له — قرا بالادغام سوسي
فيكون — بنصب النون ابن عامر
ونعلمه — بالنون ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسايي
والتورية — امال بين بين ورش وحمزة في رواية
والتورية — باماله المحضة ابو عمرو والكسايي
والانجيل — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
والانجيل — سكت خلف في رواية خلاد
ورسولا الى — بالنقل ورش
ورسولا الى — سكت خلف في رواية

قد جئتكم باية من ربكم انى
(بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسايي — بالابدال سوسي — لورش ثلثة اوجه — سكت خلف في رواية — بفتح الياء ابو عمرو وابن كثير)

خدای شاهد کرد اورا بسر بر قوم آورد ایشان از دیدن بچه غمکین کشتند مریم را کفتند پدر تو مردی بد نبود و مادر تو نیز بدکاره نبود این بچه از کجا زاد و از توجه افتاد مریم بانکرد آورد اشارت سوی عیسی کرد و سخن کفتن عیسی را حجت آورد ایشان کفتند با کودکی که در کهواره است چکونه سخن کوییم و از وکفتار چه نوع جویم عیسی در سخن آمد کفت انی عبد الله اتانی الکتاب وجعلنی نبیا وجعلنی مبارکا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا الی قوله ویوم ابعث حیا بعد آن خود را از سخن کفتن باز کشید تا آنکه در مبلغی از عمر کودکان که سخن میکویند رسید بعد سی سالکی عیسی را وحی تبلیغ شرایع شد معنی ویکلم الناس فی المهد وکهلا عبارت ازین آمده ویعلمه الکتاب والحکمة والتوریة والانجیل معنی اینست و بیاموزاند خدای او را یا بیاموزانیم ما کتاب یعنی کتابت که از معظمات علوم ادبیه است یا جنس کتاب منزل و حکمت یعنی علم حلال و حرام و توریت و انجیل که مشتمل بر سایر امور دینیه است روایت کرده اند که در زمان عیسی علیه السلام هیچکس خط خوبتر از و نداشت و کسی در ین کار بهتر از و نمی پنداشت بران تقدیر که از کتابت جنس کتاب مراد شود ذکر توریت و انجیل بعد ذکر کتاب از جهت اظهار شرف ذکر خاص بعد عام باشد و نیز روایت کرده اند چون عیسی را پیش معلم آوردند معلم کفت بسم عیسی کفت بسم الله معلم کفت الرحمن عیسی کفت الرحیم معلم هرچه تعلیم میکرد عیسی لفظی که بیشتر از آنست بر زبان می آورد چون معلم کفت ابجد عیسی کفت معنی ابجد چیست معلم

کفت نمیدانم عیسی کفت الف آلاء خداست با بهاء خداست جیم جلال اوست دال دوام اوست معلم کفت کسی که عالم تر از منست او را چکونه تعلیم کنم و دم تلقین او چه نوع زنم مادر کفت اکر تعلیم نکنی او را میان کودکان بنار و از مجلس خویش بیرون مکذار چون عیسی میان کودکان نشستی و با کودکان سخن کفتی از آنچه ایشان خورده اند خبر کردی و آنچه مادر و پدر برای ایشان ذخیره کرده اند بر زبان آوردی ورسولا الی بنی اسرائیل معنی اینست و در حالتی که رسولی عظیم جلیل است فرستاده شده سوی بنی اسرائیل بت کفته اول انبیاء بنی اسرائیل یوسف بن یعقوب بود و در آخر عیسی بن مریم روی نمود انی قد جئتکم بایة من ربکم معنی اینست فرستاده شد سوی بنی اسرائیل بدین کار رست یا کویند کوینده این کفتار رست بدرستی من آمده ام با آیتی بر شما آورده ام آیتی را از عجایب قدرت و معجزه از بدایع فطرت از پروردکار شما انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله معنی این است بدرستی من برای شما تصویر کنم یعنی برای نمودن شما پیکری از کل همچو هیئت طیر پیدا کردانم پس در و بدمم و در وی دم افکنم پس بمشیت خدا پرنده شود و بدمیدن مذکور زندکانی یابد کفته اند بنی اسرائیل برای تصویر صورتی بر هیئت شب پرک آوردند عیسی علیه السلام اختیار کرد و صورتی از کل بر هیئت شب پرک آورد و دم در و دمید در ساعت زنده شد و پرید وابرئ الاکمه والابرص معنی اینست و کور مادرزاد را که از شکم مادر بدین صفت آمده و در چشم او صفت بصر مخلوق نشده باذن خدای بهی میکنم و مرد برص زده و اندام سفید شده که باتفاق حکماء بی علاج بمشیت خدای بری میکردانم روایت کرده اند که بودی که بر عیسی علیه السلام ... بنجاه هزار مریض جمع ... شدی بدم عیسی به می شدند و بقدم خویش به شده باز میکشتند معالجت و مداوات نه بودی وجز بدعا و اسم اعظم توجه نمودی حکایت کرده اند این خبر بجالینوس رسید که او استاد اطبا بود و او را این کار بعید و عجیب نمود کفت کور مادرزاد و ابرصی که بخلانیدن سوزن در محل سفیدی او خون بیرون نیاید بر قاعده اطبا و قانون حکما علاج نپذیرد و بهیچ دوایی صفت صحت نکیرد اکر	**کهیئة** بقدر الف او بقدر الفین ورش **فیهی** بالاشباع ابن کثیر **طائرا** قرا نافع و بالترقیق ورش **الاکمه والابرص** بالنقل فیهما ورش **الاکمه والابرص** سکت فیهما خلف وفی روایة خلاد **الموتی** اماله بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش **الموتی** بامالة المحضة حمزة والکسائی **تاکلون** بالابدال ورش والسوسی **تدخرون** بالترقیق ورش **بیوتکم ان** قرا ابو عمرو وابن عامر وحمزة والکسائی وبالسکت خلف فی روایة **لایة** لورش ثلثة اوجه **لکم ان** سکت خلف فی روایة	**وانبئکم کنتم لکم علیکم وجئتکم وربکم** بالصلة ابن کثیر وفی روایة قالون **بیوتکم لکم ان** قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون از کل چیزی مانند مرغ پس بدمم در آن شکل پس کردد طيرا باذن الله ج وابرئ الاكمه والابرص پرنده بفرمان خدای تعالی و تندرست کردانم نابینای مادرزاد را و پیس را واحيي الموتى باذن الله ج وانبئكم بما و زنده کردانم مردکان را بفرمان خدای تعالی و بیاکاهانم شما را بآنچه تأكلون وما تدخرون في بيوتكم ط خورید و آنچه باقی کذاشته باشید در خانهای شما ان في ذلك لاية لكم ان كنتم مؤمنين ج بدرستی در آنچه کفتیم هر آینه نشانیست برای شما اکر هستید شما باور دارندکان ومصدقا لما بين يدي من التورية ولاحل و باور دارنده مر آنرا که پیش از من بوده از کتاب موسی و تا حلال کردانم لكم بعض الذي حرم عليكم وجئتكم برای شما بعضی از آنچه حرام کردانیده اند بر شما پیه و کوشت اشتر و آمدم شما باية من ربكم فاتقوا الله واطيعون ان الله با معجزه از پروردکار شما پس بترسید از خدای تعالی و فرمان برید مرا بدرستی که خدای ربي وربكم فاعبدوه هذا صراط مستقيم پروردکار منست و پروردکار شما پس بپرستید او را این راهیست راست موصل بسعادت دوجهانی

مؤمنين بالابدال ورش والسوسی **التورية** اماله بین بین قالون وورش وحمزة و بالفتح قالون **وجئتكم** بالابدال ورش **باية** لورش ثلثة اوجه **واطيعون** بالتسهیل فی روایة حمزة **سراط** بالسین قنبل **صراط** بالاشمام خلف **صراط** بالوجهین **التورية** وبامالة المحضة ابن ذکوان وابو عمرو والکسائی

انجنین اکمه و ابرص به شود معلوم کردد که معجزه بوده اکمهی و ابرصی را پیش عیسی آوردند عیسی علیه السلام بدست خود بر چشم اکمه و بر موضع برص مسح کرد و دست خود بدان آورد هر دو به شدند اکمه بینا کشت و ابرص بصحت پیوست بعضی معجزه را دیدند ایمان آوردند و بعضی حمل بر سحر کردند مسلمان نشدند بعد از آن در عناد و تعنت ماندند واحیی الموتی باذن الله معنی اینست و زنده میکردانم مردکان را باذن خدای جل و علا چهار نفر مرده زنده کرد و بر صفت حیاتی که داشتند آورد و ایشان زنده ماندند و فرزندان شد ند مکر سام بن نوح که خدای او را زنده کردانید باز هم در آن ساعت میرانید بعضی از کافران کفتند این عملی که میکند بمعالجت ممکن بود و بافسون نیز دست دهد اکر برهان علم آن پیدا آید صورت محنت روی نماید و آن آنست که آنچه میخورید و آنچه نکه میدارید بر آن آکاه شود و ما را از آن خبر دهد عیسی صلوات الله علیه کفت وانبئکم بما تاکلون وما تدخرون فی بیوتکم معنی اینست و بیاکاهانم شما را بدانچه میخورید و بدانچه در خانهاء خویش ذخیره میکنید قوله تعالی ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مؤمنین معنی اینست بدرستی درین آکاه شدن و آکاه هایدن هر آینه معجزه است برای شما و علامتی است برای صدق ما اکر باشید شما خواهندکان ایمان و طلب کنندکان ایقان ومصدقا لما بین یدی من التوریة معنی اینست آمده ام بر شما با آیتی یا آورده ام بر شما آیتی را در حالتی که تصدیق کننده ام کتابی را که پیش از من بوده از توریت و کتب دیکر چون صحف ابرهیم و موسی ولاحل لکم بعض الذی حرم علیکم

ثلثه ارباع

معنی اینست وآمده ام بر شما تا حلال کردانم بعض چیزی که بر شما حرام کردانیده شده بود بعد بعثت عیسی علیه السلام در بعضی از آنچه پیش کافران حرمت داشت حل آن روی نمود وجئتکم بآیة من ربکم
معنی اینست وآمده ام بر شما با معجزه دیکر یا آورده ام معجزه دیکر را که اثریست از آثار قدرت پروردکار شما فاتقوا الله واطیعون معنی اینست پس بترسید از خداوند واطاعت کنید مرا
ان الله ربی وربکم فاعبدوه معنی اینست بدرستی خدای عز وجل پروردکار منست وپروردکار شماست پس او را بپرستید وباخلاص پرستش کنید هذا صراط مستقیم معنی اینست
این توحید وعبادت پروردکار راه مستقیم است واستوار هرکه درین راه بشتابد از مهالک نجات یابد فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله معنی اینست پس هرکاه که
احساس کرد عیسی از ایشان اسباب کفر را یعنی کلمات کفر شنید اعمال کفر دید وبر کینه وضغینه ایشان مطلع کشت وبدریافت خواستن ایشان کشتن او را ومخافت هلاک بیوست
یا از احساس علم یقینی میخواهد علمی که حاصل بحس باشد مراد دارند کفر را که امر باطنی است متعلق بعلم کویند متعلق احساس ندارند کفت عیسی کیانند یاری دهنده من که مایل اند سوی
دین خدای یا کیانند یاری دهندکان در حالة که من رونده ام سوی اعلاء دین حق سبحانه وتعالی قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله واشهد بانا مسلمون ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا
الرسول فاکتبنا مع الشاهدین

مرجعکمو بینکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری
پس چون دریافت عیسی علیه السلم از ایشان ناکرویدن را کفت کیست یاران من

الی الله قال الحواریون نحن انصار الله آمنا
در حالتی که پناه برنده ام بخدای کفتند یاران برکزیده او ما یاران دین خداییم ایمان آوردیم

بالله واشهد بانا مسلمون ۝ ربنا آمنا بما انزلت
بخدای تعالی وکواهی ده بانکه ما فرمان بردار خداییم ای پروردکار ما ایمان آوردیم بانچه فرستادی

واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ۝
وپیروی نمودیم پیغمبر فرستاده را پس بنویس ما را با امتان محمد که کواهان اند بر امتان دیکر

ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین ۝
وفریب نمودند بقصد قتل عیسی وجزای فریب ایشان خدای تعالی نمود وخدای بهترین جزا دهندکانست

اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک ورافعک
چون کفت خدای تعالی ای عیسی بدرستی من قبض روح کننده یا خواباننده توام وبردارنده توام

الی ومطهرک من الذین کفروا وجاعل
سوی آسمان من وپاک کردانده ام ترا از جوار آنان که کافر شدند وکرداننده ام

الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم
آنان که متابعت نمودند ترا در اصل دین از امت محمد غالب بر آنکسانکه کافر شدند تا روز

القیامة ثم الی مرجعکم فاحکم بینکم
قیامت پس با جزای منست بازکشت شما پس حکم فرمایم میان شما

عیسی
امالة اليزيدي ابو عمرو وورش في رواية

عیسی
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

من انصاري
بالنقل ورش وبفتح الياء نافع

من انصاری
سكت خلف في رواية

انصاری
امالة اليزيدي ابو عمرو

انصاری
بالامالة المحضة الدوري عن الكسائي

الحواریون نحن
بالادغام سوسي

آمنا آمنا
لورش ثلثة اوجه لورش ثلثة اوجه

خیر
بالترقيق ورش

یا عیسی
امالة اليزيدي ابو عمرو وفي رواية ورش

یا عیسی
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

ومطهرک
بالترقيق ورش

القیامة
بالامالة كسائي

فاحکم بینکم
بالاخفاء سوسي

معنی اینست حواریان یعنی یاران مخلص ودوستان خالص که دم موافقت او زدند ووعده نصرت او کردند کفتند ما ییم انصار دین خدا اعوان پیغمبر مبعوث بهدی بخدای ایمان آورده ایم ودین او را تصدیق کرده ایم وکواه باش ای عیسی بدین که مسلمانانیم ومؤمنان موقنانیم ترا بر ایمان خویش کواه کرفته ایم واشهد بانا مسلمون کفته ایم ای پروردکار ما ایمان بدانچه فرستاده وکتابی که داده آورده ایم واتباع رسولی که فرستاده کرده ایم پس بنویس ما را از جمله خیر الانبیا که کواهی خواهند داد در روز قیامت برای ما یا بنویس ما را با مؤمنانی که بر وحدانیت تو کواهند وبر صدق پیغمبران تو آکاهند یا بنویس ما را با پیغمبران که زبان بتزکیه خواهند کشاد ودر حق امت تو کواهی خواهند داد حواری در لغت یار مخلص را کویند حواریان عیسی جماعتی از یاران مخلص او بودند وبظاهر وباطن با او خلوص می نمودند در وجه تسمیه ایشان بحواری اختلاف کرده اند ودر کتب اخبار اقوال مختلفه آورده اند بعضی کویند دوازده کس منقا از کدورات ظاهر وباطن بودند که ایشان اخلاص واختصاص با عیسی می نمودند ایشان را ازجهت منقا بودن از کدورات حواری کویند بحواری یعنی آزدیده که منقا از سبوس است مناسبت وتشبیه جویند بعضی کویند جماعتی بودند که جامه می شستند ودر سفید کردن آن اهتمام می نمودند عیسی ایشان را کفت در سفید کردن جامه چه میکوشید در تصفیه دل وسفید کردن آن کوشش کنید ایشان را حواری کویند ومناسبت او با حور که معنی سفیدیست جویند وبعضی کویند حواریان عیسی طایفه رنکرزان بودند که با عیسی اخلاص واختصاص مینمودند وسبب آن آنست وقصه آن چنان است که مادر عیسی را پیش هر معلمی که انداخت آن معلم علم او بیش از علم خویش یافت چون او را عالم تر از خود انکاشت دل بر تعلیم او نکماشت آخر بر رنکرزی برد شاکرد سپرد روزی رنکرزی که بر عیسی صورت استادی می نمود از دکان خویش جایی رفته بود

۲ پرسید این کیست واین شان عجیب از چیست کفتند عیسی بسر مریم است او را شانی معظم است عظمت عیسی در خاطر او واقع کشت باخلاص وایمان بیوست ملکی کذاشت خود را در صحبت عیسی داشت با جماعت خود چنان صحبت ورزیدند که بدرجه حواریان رسیدند برین هر دو وجه تسمیه حواری بمناسبت با حور بروشنایی دلها یا بتنقیه وتصفیه دل با حواریست وبعضی همه روایات را جمع کرده همه اقوام مذکوره واصناف مسطوره را

عیسی همه جامها یکجا ساخت ودر خم نیل انداخت چون استاد در خانه رسید دکان را از جامها خالی دید متردد کشت وخاطر او متعلق بیوست عیسی کفت تعلق مکن همه جامها از دکان برداشته ام ودر خم نیل انداخته ام رنکرز مذکور متعلق کشت ودل بر زیادت تعلق بیوست که رنکهاء مختلف مطلوب بود صاحبان جامه را چه رو خواهم نمود عیسی کفت تعلق مکن جامه هر یکی را بکشم برنکی که مطلوب داشت رنکین شده او را بدهم همچنانکه رنکرز از در تحیر وتعجب او رد این حکایت بعلم رنکرزان دیکر بیوست کفتند این عمل نمونه وشعوده است این جامها را بشویند وتحقیق آن بدان جویند هرچند جامها مذکور می شستند رنک جامه خوب تر وروشن تری یافتند چون حقیقت او تحقیق کردند بعیسی ایمان آوردند وبخلوص اخلاص بیوستند ویاران مخلص او کشتند ایشان را ازان جهت تفاوت باطن وصفوت خاطر حواری کویند ونسبت ایشان بحواری جویند وبعضی کویند جماعتی از ملاحان صید ماهی میکردند ماهی بسیار بدام وشست بیرون می آوردند عیسی علیه السلام در نصیحت سفت برایشان بر طریق موعظت کفت ماهی چه میکیرید کاری بکزینید که صید دلها کنید نفس عیسی در ایشان اثر کرد ایشان را برایمان واخلاص آورد همه کرویدند ایمان آوردند واخلاص ورزیدند مصاحب عیسی شدند حواری او کشتند وبعضی کویند ملکی طعامی میکرده بود عیسی او را درکاسه خویش عجبی نمود کاسها همه خالی کشته کاسه او بافزونی بیوسته

در زمره حواري آورده وبعضي كويند حواري مقصود بر دوازده تن داشتند غير ايشانرا حواري نخواندند وبعضي كساني راكه بعيسي ايمان داشتند همه را حواري دانند وجميع مومنان امت اورا حواري بندارند ٭ ومكروا ومكر الله والله خير الماكرين معني اينست كفار كفر ورزيدند ودر عداوت عيسي كوشيدند ومكر كردند ودر معرض كشتن آوردند خداي ايشانرا سزاي مكر داد ومكافات مكر ايشان كاري كه بمكر مانند بنا نهاد وخداي بهترين كساني است كه مكافات مكر كنند وجزاء مكر دهند وجزا وسزا از وخوبتر آيد وبهتر از ديگران روي نمايد قادر مطلق است قدرت او بر همه چيز محقق است قوله اذ قال الله يا عيسى اني متوفيك ورافعك الي ومطهرك من الذين كفروا وجاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا الى يوم القيامة معني اينست وخداي جزاء مكر ايشان داد يا كويند حكم كرده شد كه او بهترين كساني است كه جزاء مكر دهند وسزاء مكر كنند يا كويند يادكن آن هنگام كه خداي كفت اي عيسي بدرستي ترا از مصاحبان تو ستاننده ام وبسوي فريشتكان خود يا سوي آسمان برآرنده ام واز لوث كافران تراپاك كننده ام وكساني راكه متابعان تواند در حجت تا روز قيامت بالاتر كافران كردانم وبعضي متوفيك بمعني مميتك دارند ومعني برين طريق بندارند اي عيسي بدن ترا خواباننده ام ونايم كرداننده ام وبسوي فريشتكان يا آسمان برآرنده ام روايت كرده اند چون حق سبحانه وتعالى عيسى را بر آسمان برداشت اول خواب را برداشت تا هيبت نخورد ومتعلق نكردد واسناد توفي ورفع سوي ذات خدا از جهت كرامت عيسي است وتواند بود متوفيك بمعني مزيد شهواتك في المطعم والمشرب بود وبمعني جاعلك كالمتوفي في زوالها شود يعني دور خواهم كرد از تو شهوت طعام وآب وخواهم كردانيد ترا همچو متوفي مستغني از طعام وشراب كفته اند عيسي صلوات الله عليه آدمي بود بعد از رفع او را الطبيعت فريشتكان روي نمود جسماني بود روحاني كشت وبصفات فريشتكي بيوست بيغمبر صلى الله عليه وسلم خبر كرد در آخر الزمان بعد خروج دجال عيسي صلوات الله عليه از آسمان فرود آيد بر صخرة بيت المقدس در غايت شروع نمايد منادي ندا كند وآوازه در جهان افكند بدرستي عيسي از آسمان نزول كرد ويمن وبركت خويش در دنيا آورد دجال چون نداء مذكور بشنود همچو نمك بكدازد مقدمه دجال هفتاد هزار جهود باشند عيسي عليه السلام ومسلمانان كه با او باشند جهودان مدد را بكشند وبعضي از ايشان بنهان شوند در هر مكاني كه بنهان شوند از آن مكان ندا برآيد اي محمدي اينجا جهودي است بيا واورا بكش وهر جا كه جهودي بنهان شده باشد كسي بيدا شود كه جاي او نمايد ونيز روايت كرده اند بعد بيرون آمدن عيسي كافري بر روي زمين نماند مكر آنكه مسلمان شود يا مطيع الاسلام باشد قال الله تعالى هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون وقال عليه السلام زويت لي الارض فاريت مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها ان زمانه زمانه ظهور اين وعد است بعد چهل سال بيان خلق باشد وبر شريعت بيغمبر عليه السلام عمل كند زني بخواهد اورا اولاد واز آن زن شود وبعضي كويند دختر شود اول دختر بميرد بعد عيسي عليه السلام وفات يابد ودر روضه بيغمبر عليه السلام مدفون كردد ثم الي مرجعكم فاحكم بينكم فيما كنتم فيه تختلفون معني اينست بس بسوي حسابكاه من بازكشت شماست بس حكم خواهم كرد ميان شما در چيزي كه اختلاف ميكنند وميان خويش يكديكر را مخالفت مي ورزيد فاما الذين كفروا فاعذبهم عذابا شديدا في الدنيا والآخرة وما لهم من ناصرين واما الذين

كنتم فاعذبهم وما لهم فنوفيهم فيوفيهم قرا ابن كثير بالصلة وفي

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

رواية قالون

فيما كنتم فيه تختلفون ۞ فاما الذين كفروا

در آنچه هستيد كه در آن خلاف ميكنيد بس اما آنان كه كافر شدند

فاعذبهم عذابا شديدا في الدنيا والآخرة وما

بس عذاب فرمايم ايشانرا عذابي سخت درين جهان بقتل وسبي ودر آن جهان بآتش ونيست

لهم من ناصرين ۞ واما الذين آمنوا وعملوا

مر ايشانرا هيچ ياراني واما آنان كه ايمان آوردند وكردند

الصالحات فيوفيهم اجورهم والله لا يحب

كارهاي نيكو بس تمام دهيم ايشانرا مزدهاي ايشانرا وخداي دوست ندارد

الظالمين ۞ ذلك نتلوه عليك من الآيات والذكر

ستمكاران را آنچه كفتيم از قصها ميخوانيم آنرا بر تو از دلايل است بر نبوت تو واز قرآن

الحكيم ۞ ان مثل عيسى عند الله كمثل

باحكمت بدرستي داستان عيسي در غرابت نزد قدرت خداي چون داستان

آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون ۞

آدم است آفريد اورا از خاك بس كفت اورا بباش بس مي بود

الحق من ربك فلا تكن من الممترين

آن سخن درست است از بروردكار تو بس مباش از شك آرندكان

فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم

بس هر كه حجت كويد با تو در كار عيسي از آن بس كه آمد بتو از دانش كار عيسي

فيهي — بالاشباع ابن كثير

في الدنيا — بامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

في الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

والآخرة — بالفتح والتقليل ثلثة اوجه ورش

والآخرة — بالترقيق ورش

كر والآخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد

والآخرة — بالامالة الكسائي

آمنوا — لورش ثلثة اوجه

فنوفيهم — بالنون نافع وابو عمرو وابن كثير وغيرهم

فيوفيهم اجورهم — سكت خلف في رواية

نتلوهو — بالاشباع ابن كثير

من الآيات — بالفتح والتقليل ثلثة اوجه ورش

من الآيات — سكت خلف وفي رواية خلاد

عيسى — امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

عيسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

آدم — لورش ثلثة اوجه

قال له — بالادغام سوسي

فيهي — بالاشباع ابن كثير

جاءك — بالامالة حمزة وابن ذكوان في رواية

آمنوا وعملوا الصالحات فيوفيهم اجورهم والله لا يحب الظالمين معني اينست اما كافران بس ايشانرا عذاب سخت خواهم كرد ودر انواع مشقت وعقوبت خواهم آورد عذاب سخت در دنيا مسخ كردن وصورت كردانيدن چنانچه بعضي بوزنه شدند وبعضي خوك كشتند واسير كردانيدن وكشتن وبرده ساختن وبخواري جزيه ستدن ودر آخرت بجاويد بودن در عذاب نار ونيش زدن وكزيدن كزدم ومار وانواع رنج وعنا واصناف محنت وبلا ونيستند ايشانرا ياري دهندكان ونصرت كنندكان واما آنان كه ايمان آورده وكارهاي نيك كرده اند بس خداي ايشانرا اجرهاء ايشان تمام دهد ودرجات جنان ومثوبات بي پايان بخشد ودر قراءت نوفيهم معني چنين آيد تمام دهيم ما ايشانرا اجرها وخداي ظالمانرا دوست ندارد وكذرندكان نحد را در دوستي نيارد ذلك نتلوه عليك من الآيات والذكر الحكيم معني اينست آن مذكور از خبر مادر مريم ومريم وعيسي وجز آن بر ميخوانيم آنرا بر تو يا بر ميخوانيم اين مذكور را در حالتي كه او از مضمون آيات وذكر استوار است يعني قرآن ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون معني اينست بدرستي حال عجيبه عيسي نزديك خداي عز وجل همچو مثل آدم كه اورا از خاك مصور كرد بس كفت مر اورا موجود شو بس موجود كشت وانسانيت ولوازم وتوابع آن بايجاد خداي همه موجود بيوست الحق من ربك معني اينست حق مذكور يعني خبر عيسي وآنچه بالا كذشته كه عيسي بنده خدا وبركزيده حق جل وعلا است اله نبود وابن الله

باشد وقول نصاری که ان الله ثالث ثلاثة میکویند والمسیح ابن الله می خوانند باطل است وقایل قول مذکور ضال ومبطل است خبری است کاین از پروردکار تو خبر او حق است وکلامی است صادر ازو وکلام او صدق است فلا تکن من الممترین معنی اینست چون این معنی دانستی پس مباش از شک آرندکان وازفرقه تردد کنندکان فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین معنی اینست پس آنان که از نصاری با تو محاجه کنند وبجادله ومحاجه پیش آیند درین که ان الله هو المسیح ابن مریم کویند ودر راه تثلیث بکفتن ان الله ثالث ثلاثة بویند وحجج قاطعه وبراهین ساطعه تو قبول نکنند وخود را در راه کتمان ومکابره حق وا فکنند از پس آنچه آمده است ترا از علم یقینی بقرآن وحجت وبرهان پس بشتابید این کار را دریابید ودر مقام مباهله بیایید ودر کار ابتهال اهتمام نمایید بخوانیم ما وشما هم ابنای پسران وزنان وانفس خویش را وبعضی کویند از نفسها خویش مسلمانان مرادند که همه بر حکم المؤمنون کنفس واحدة در مقام اتحادند پس جهد بکر دعا کنیم وخود را در مباهله افکنیم پس بکردانیم لعنة بر دروغ کویندکان وافترا نابوده کویی جویندکان کفته اند چون پیغمبر علیه السلام این سخن کفت ایشان کفتند ما بار کردیم در کار خود فکر کنیم بعد بیاییم ترا علم دهیم پس باز کشتند میان خویش خلوت کردند در مشورت شدند ومیان خویش یکدیکر کفتند که این مرد پیغمبر مرسل است فرستاده خدای عز وجل است اکر شما با او مباهله کنید خویش را از بیخ بر افکنید زیرا چه هر قومی با پیغمبری مباهله کردند خود را در هلاک وفنا آوردند اکر بخواهید که در دین خویش باشید با او به مصالحت ومسامحت پیش آیید با او صلح کنید ودر اوطان خویش باز کردید روزی دیکر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در صحرا بیرون آمد ودر مباهله اقدام نمود راستا وجاء او امیر المؤمنین حسن وحسین پس او وفاطمه وپس فاطمه علی بود رضی الله عنهم اجمعین الی یوم الدین واز عایشه رضی الله عنها مرویست آن زمان که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اهل خود را برای مباهله بیرون آورد بر وکلیمی سیاه معلم بود امیر المؤمنین حسن وحسین وفاطمه وعلی را در زیر آن در آورد ودر صدف صدق سفت ودر شان ایشان انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا کفت چون ایشان آمدند پیغمبر کفت قصه عیسی کفتیم وبیان او کردیم ذکر حجج بطلان اعتقاد نصاری بنهایت رسید ودلیل حقیقت دین را رأی العین دید اکر شما از قبول کردن ابا آرید ودل را بر مکابره کار یرید بباید تا مباهله کنیم وهر که میان فریقین دروغ کوست اورا سنک لعنت بزنیم چون ایشان چون ایشان پیغمبر را با اهل خویش برای مباهله بیرون آمده دیدند وکلمات مذکوره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیدند میان خویش کفتند مباهله مکنید که این شخصی است که اکر دعا کند بدعاء او زمین ته وبالا شود واکر بخواهد کوه از جا بجنبد مباهله اختیار نکردند وبمصالحه پیش آمدند بدو هزار حله در سالی هزار در رجب هزار در صفر وسی زره وسی اسب وبعضی سی شتر نیز کویند صلح کردند ودرین باب موافق وثیقه وعهود نامه در میان آوردند پیغمبر علیه السلام فرمود چون شما از مباهله ابا آوردید مسلمان کردید ودل بر حق دارید وایمان آرید از اسلام ابا آوردند کفتند ما صلح میکنیم بر این که با ما جنک نکنی ونترسانی ومارا از دین ما نکردانی وبرین طریق اختیار کردند ویکدیکر عهدنامها ووثیقها بنشستند ومحصلی خواستند ابو عبیده جراح

علیه السلام

وأبناءكم ونساءكم وأنفسكم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وبينكم وأن لا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير

فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا

پس بکو بیایید تا خوانیم پسران مارا وپسران شمارا وزنان مارا

ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم ثم نبتهل

وزنان شمارا وآنانکه بمنزلۀ نفس ما اند وآنانکه بمنزلۀ نفس شما اند پس جهد کنیم در دعا

فنجعل لعنت الله على الكاذبين ۝ إن هذا

پس کردانیم بخواهش از خدای دوری از رحمت خدایرا بر دروغ کویان بدرستی آنچه کفتیم

لهو القصص الحق وما من إله إلا الله وإن

هرآینه آن قصه کفتن درستست ونیست هیچ خدایی مکر خدای یکتا وبدرستی
تقریر نبوت عیسی

الله لهو العزيز الحكيم ۝ فإن تولوا فإن الله

خدای اوست غالب درست کار ودرست کفتار پس اکر اعراض کنند پس بدرستی خدای

عليم بالمفسدين ۝ قل يا أهل الكتاب تعالوا

داناست بحال تباه کاران بکوای خداوندان دانش بتوریت وانجیل بیایید

إلى كلمة سواء بيننا وبينكم ألا نعبد إلا الله

سوی سخنی که یکسانست درمیان ما ومیان شما چه وآن کلمه آنکه نپرستیم مکر خدایرا
جمیع کتب بدان ناطق است

ولا نشرك به شيئا ولا يتخذ بعضنا بعضا أربابا

وانباز نکردانیم بعوض او هیچ چیزرا ونکیرد بعضی ازما بعضی را خدایان

من دون الله فإن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا

از غیر خدای تعالی پس اکر اعراض کنند پس کویید کواه باشید بآنکه ما

لهو القصص — باسكان الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
وما من إله إلا — بالنقل ورش فيهما
وما من إله إلا — سكت خلف فيهما في رواية
لهو — باسكان الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
تعالوا إلى — وبالنقل ورش
تعالوا إلى — سكت خلف في رواية
شيئا — بقدر الف وبقدر الفين ورش
شيئا — وبالادغام حمزة
شيئا ولا — سكت خلف في رواية / مدغير الغنة خلف / رواية خلاد
بعضا أربابا — وبالنقل ورش
بعضا أربابا — سكت خلف في رواية

ع

تعالوا إلى كلمة سواء بيننا وبينكم ألا نعبد إلا الله ولا نشرك به شيئا ولا يتخذ بعضنا بعضا أربابا من دون الله معنی اینست بکوای محمد ای اهل کتاب بیایید سوی کلمه که برابرست میان ما وشما که غیر خدای را نپرستیم وچیزی را بدو شریک نکنیم ونکیرند بعضی از ما بعضی دیکر را پروردکار از غیر خدا چنانچه نصاری عیسی را به پروردکاری کرفتند ویهود عزیر را معبود کفتند فإن تولوا فقولوا اشهدوا بأنا مسلمون معنی اینست پس اکر کافران از توحید روی کرداند وبر اشراک مصر مانند پس بکویید ای مسلمانان کواه شوید ای کافران بدین که ما بدرستی مسلمانانیم وبه دین خدای عز وجل موقنانیم وتواند بود خطاب مر حاضران بود از کافران ومسلمانان معنی چنین باشد بکویید ای مسلمانان حاضران کواه شوید وبدانید که مسلمانانیم وبدین اسلام موقنانیم وبه اسلام مشرف شده ایم

بر ایشان محصل وحاکم کشت بر ایشان رفت پیغامبر خدای صلی الله علیه وسلم کفت اکر ایشان صلح نمیکردند ودل بر مباهله می آوردند از جهت آنکه بر باطل بودند وبمکابره برین قیاس جرات می نمودند همه قرده وخنازیر میکشتند وبخواری ونکوساری از جهان میرفتند نصرانی ونصرانیه در جهان باقی نماندی وتا قیامت این جنس را موجود نکشتی وبروایتی فرمود هلاک بر اهل نجران نزدیک رسیده بود اکر مباهله میکردند وبلا پیش می آمدند تمام وادی باتش افروخته شدن ونام ونشان اهل نجران باقی نماندی إن هذا لهو القصص الحق معنی اینست بدرستی این مذکور یعنی آنچه ما قصه عیسی وجز آن ذکر کردیم مقصود از آن اثبات توحید ونفی شریک وتثلیث است در بیان آوردیم قصه حق است وحکایتی صدق است وما من إله إلا الله معنی اینست ونیست معبودی بحق مکر خدای سزاوار پرستش مطلق حاصل مضمون قصه مذکور همین است وشک نیست که حقیقت آن یقین است وإن الله لهو العزيز الحكيم معنی اینست مباهله کنیم وحال اینست بدرستی خدای هر آینه هموست عزیز یعنی قوی غالب در وقت مباهله حق را غالب کردن تواند باطل را بفنا وهلاک رساند حکیم است حکم او اقتضا کند که نزدیک طلب مباهله حق را از باطل جدا کند محققان را نصرت دهد ومبطلان را بشکند فإن تولوا فإن الله عليم بالمفسدين معنی اینست پس اکر کافران از حق روی کرداند وبر قبول حق ثابت نمانند بدرستی خدای علیم است باحوال مفسدان واعمال مبطلان زشتی کار ایشان بداند بسزاء آن برساند معنی اینست قل یا اهل الکتاب

وبايمان نكرم گشته ايم و تواند بود كه اين كلام تعريض بود ازين كه ما كافرنه ايم چنانچه شما كافريد منكرنه ايم چنانچه شما منكريد يا اهل الكتاب لم تحاجون في ابرهيم وما انزلت التورية والانجيل الا من بعده معني اينست اي اهل كتاب نشايد شمارا كه مخالفت ورزيد ودرشان او محاجه كنيد واورا يهودي خوانيد ونصراني وحال اينست كه فرو فرستادم است توريت وانجيل مگر بعد زمان او توريت بعد هزار سال آمده وانجيل بعد دوهزار سال نازل شده ودين يهود ونصاري بعد توريت وانجيل حادث گشته وبعد اضطراب وانقلاب وانحراف ظهور پذيرفته ابرهيم كه سابق بر توريت وانجيل است اورا بايهودي بودن چه نسبت بود و بانصراني بودن چه اضافت باشد افلا تعقلون همزه براي استفهام است وفا براي عطف معطوف عليه محذوف است الا تعقلون تاخر التورية والانجيل وتاخر الملة لليهودية والنصرانية عن زمانه فلا تعقلون بطلان دعواكم ان ابرهيم كان يهوديا او نصرانيا واستفهام مذكور براي استبعاد وتجهيل است يعني نادانستن ونادريافتن اينچنين ظاهري امري غريب بود وكاري عجيب باشد معني اينست نميدانيد ودرنمي يابيد ابرهيم پيش از توريت وانجيل وپيش از ملت يهوديت ونصرانيت بود ملت يهوديت ونصرانيت بعد اوروي نمود ها انتم هؤلاء حاججتم فيما لكم به علم فلم تحاجون فيما ليس لكم به علم والله يعلم وانتم لا تعلمون ٥ ها حروف تنبيه است انتم مبتدا است هؤلاء خبرست وحاججتم حال است از معني بشارت بتقدير قد جار ومجرور يعني فيما لكم به علم متعلق است بتحاجون وتواند بود هؤلاء موصول بمعني الذين وحاججتم صله او بود وجمله ها انتم هؤلاء تقرير جمله سابقه باشد وجمله والله يعلم وانتم لا تعلمون تذييل است معني اينست شما همان طايفه ايد كه محاجه نابسنديده كرديد در چيزي كه شمارا نوعي از علم مي نمود بدين كه ذكر آن در كتاب شما بود چون صفت پيغامبر وجز آن پس در چيزي كه نيست شمارا بدان هيچ علمي چرا محاجه ميكنيد وچيزي كه شما بهيچ وجهي آگاهي نداريد در گفت وشنيد مي شويد يعني چيزي كه پيش از شما بهزار سال ودوهزار سال باشد شما آنرا ندانيد وچيزي كه ندانيد آنرا در آن محاجه چگونه توان محاجه بغير علم مقتضاء حماقت بود ونوعي قضيه عقل نباشد وخداي ميداند كه ابرهيم يهودي ونصراني نبود وشما نمي دانيد وشما آنچه نمي دانيد بحماقت وجهالت هم بر آنيد ما كان ابرهيم يهوديا ولا نصرانيا ولكن كان حنيفا مسلما وما كان من المشركين ٥ اين جمله ومقرره جمله سابقه است ولكن كان حنيفا استدراكست براي دفع وهم چه نفي يهوديت ونصرانيت موهم آن بود كه غير يهوديت ونصرانيت ديني باشد كه ابرهيم بدان بود بجمله ولكن كان حنيفا دفع آن وهم كرد اين استدراك بروجه تكميل آورد ٥ معني اينست نبوده است ابرهيم يهودي ونه نصراني وليكن مسلمان پاك بود ونبوده است از مشركان يعني بروي بهيچ وجهي اشراك جلي يا خفي صوري يا معنوي روي نموده ان اولى الناس بابرهيم للذين اتبعوه وهذا النبي يهود خودرا با ابرهيم سزاوارتر ميگفتند ونصاري خودرا با ابرهيم اولي ميدانستند واقرب بدو ميخواندند موافق بر جمله سابقه

هٰٓأَنتُمْ بالتسهيل مع الصلة حاججتمو لكمو وانتمو قرا ابن كثير بالصلة والقصر والمد في رواية قالون وفي رواية قالون

لِمَهْ قراءة الوقف يعقوب

التوريه امالها ابن ورش وحمزه وفي رواية قالون

التوريه بامالة المحضة ابو عمرو والكسائي وابن ذكوان

والانجيل قرا بالنقل ورش

والانجيل بكسر خلف وفي رواية خلاد

هانتمو قرا قالون

هاانتم بالتسهيل والقصر والمد ابو عمرو وفي رواية قالون

هانتم بالتسهيل بغير المد في رواية ورش

هانتم بالابدال في رواية ورش

يهوديا ولا نصرانيا ولكن مدغما فيهم بغير الغنة خلف

الناس قرا بالامالة الدوري

اتبعوهو بالاشباع ابن كثير

مُسْلِمُونَ ۝ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تُحَآجُّونَ
بردين اسلاميم — اي خداوندان دانش يعني يهود ونصاري چرا حجت ميگوييد

فِيٓ إِبْرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوْرَىٰةُ وَٱلْإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ
در دين ابرهيم وحال آنكه نفرستادند كتاب موسي را وكتاب عيسي را مگر از

بَعْدِهِۦٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ حَٰجَجْتُمْ
پس زمان او اي درنمي يابيد اين كه ايد شما آنان كه حجت ميگوييد

فِيمَا لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم
در آنچه نيست شمارا بآن كمان دانش پس چرا حجت ميگوييد در آنچه نيست شمارا

بِهِۦ عِلْمٌ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ مَا كَانَ
بآن دانش يعني وخداي ميداند وشما نمي دانيد نيست ونبود

إِبْرَٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا
از ملت ابرهيم — ابرهيم بر ملت موسي ونه بر دين عيسي وليكن بود مايل از ملتهاي باطل

مُّسْلِمًا ۚ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ۝ إِنَّ
بر قوانين اسلام ونه بود از بت پرستان بدرستي

أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا
سزاوارترين مردم بدين ابرهيم هر آينه آنانند كه متابعت نموده اند او را در زمان او واين

ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۝
پيغمبر وآنان كه ايمان آوردند وخداي يار مومنانست

النبيء بالمد مع الهمزة نافع — المومنين قرا بالابدال السوسي — از امت او

اين آيت در رد ايشان نازل شد واز جهت انكار ايشان مضمون اين جمله را تاكيد كرد وچون اين جمله رد اعتقادي از اعتقادات باطله اهل كتابست كه خودرا اولي با برهيم دانستند واقرب بدو خواندند موافق بر جمله سابقه كه در بيان اعتقادات فاسده ايشان بود فصل كرد بغير حرف عطف آورد معني اينست بدرستي سزاوارترين مردان بابرهيم وقريب ترين ايشان بدو هر آينه كساني است كه اورا پس روي كرده اند واين پيغمبر يعني محمد صلى الله عليه وسلم وانكساني كه ايمان بر وآورده اند ذكر پيغامبر وامت او بعد ذكر متابعان ابرهيم از جهت اظهار شرف وعظمت تخصيص است بعد تعميم والله ولي المؤمنين اين جمله معترضه است براي مدح مومنان معني اينست وخداي دوست مومنان وناصر ومعين ايشان است ٥

وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ این جمله نیز متضمن حکایتی وشکایتی از کافرانست مقررست مر تشنیعات سابقهٔ ایشان معنی اینست دوست داشتند طایفهٔ از اهل کتاب وآرزو بردند کاشکی که شمارا کمراه کرداند واز راه دین بلغزانند چه اینچنین آرزو نیز کمراهی است واین نوع تمنی فساد وتباهی است ونمیدانید که خود را کمراه میکنید وراه خویش را خود می زنید یَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ تکرار جملهٔ ندائیه برای تاکیدست وما بعدو جمله است که ندا برای ایراد آنست واستفهام برای انکارست وجملهٔ انتم تشهدون حال است معنی اینست ای اهل کتاب بآیات خدای چرا کافر میشوید واز جهت چه چیز کفری ورزید وحال اینست که شما بحقیقت تورات کواهی میدهید وآیات قرآن را موافق تورات می یابید یا کویند چرا انکار میکنید معجزاتی را که اظهار کرده است آن را خدا وحال اینست که شما در هنکام ظهور آن حاضرید یعنی مشاهده میکنید و بمعاینه می بینید یَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ این ندائیه مکرر برای تاکیدست وما بعد ندا توبیخی است معنی اینست ای اهل کتاب چرا حق را

أَنْفُسَهُمُو وَأَنْتُمُو وَأَنْتُمُو لَعَلَّهُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وَدَّتْ طَّائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ

دوست داشتند کروهی از خداوندان یهود کاکر کمراه توانندکردانید شمارا

وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۝

وکمراه نکردانند مکر خودرا ونه میدانند

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

ای خداوندان دانش یعنی یهود ونصاری چرا کافر شوید بآیتهای خدای تعالی

وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ۝ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ

وشما کواهید بر صحت آن ای خداوندان دانش تورات چرا می آمیزید

الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝

صواب را بباطل ونهان میدارید صواب را وشما میدانید

وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا

وکفتند کروهی از خداوندان کتاب ایمان آرید

بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ

بدانچه فرستاده اند بر آنان که ایمان آوردند در اول روز

وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ وَلَا تُؤْمِنُوا

وکافر شوید بدان آخر روز تامکر مومنان بازکردند از دین خود واقرار مکنید

إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ

مکر آنکس که پی روی کرد دین شمارا بکو بدرستی دین دین خدایست

مِنْ اَهْل بالنقل ورش
مِنْ اَهْل سکت خلف فی روایة
مِنْ اَهْل بالنقل ورش
مِنْ اَهْل سکت خلف فی روایة
آمَنُوا لورش ثلثة اوجه
آمَنُوا لورش ثلثة اوجه
النَّهَار بالامالة بین بین ورش
النَّهَار بامالة المحضة ابوعمرو والدوری عن الکسائی
آخِرَه بالترقیق مع ثلثة اوجه ورش
وَلَا تُؤْمِنُوا بالابدال ورش والسوسی
قُلْ اِنَّ قرا بالنقل ورش
قُلْ اِنَّ سکت خلف فی روایة
الْهُدَى هُدَى اللّٰه امال بین بین ورش وبامالة المحضة حمزة والکسائی

یا للملی بپوشید وچرا در پوشیدن حق میکوشید حقی که در تورات محققست اظهار نمیکنید بعضی سخن نابوده پیدا می آرید وحال اینست که شما بحقیقت آنچ محمد میکرد میدانید وبطلان آنچ شما میکوئید علم دارید باعلم مکابره میکنید ودر دین شبهه نابوده می افکنید وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَاكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ آمنوا مقولست مر قالت طائفة وجه النهار یعنی اول النهار ظرف است مر آمنوا واکفروا عطف است بر آمنوا جمله وقالت طایفة معطوفه است بر ودت طائفة معنی اینست وکفتند طایفهٔ از کسانی که داده شدند کتاب دشمنان مومنان خالی درین باب ایمان آرید بکتابی که فرستاده شده است بر مومنان یعنی آنچ تحویل قبله سوی کعبه یا جمله قرآن در اول روز وآغاز آن قرآن که منزل بر پیغمبر شده برایشانست همچو منزل برایشان می پندارند بدین جهت قرآن را منزل برایشان میدارند وکفر ورزید آخر روز یا از قبله بکردید وسوی صخرهٔ بیت المقدس رو آرید شاید ایشان بازکردند سوی دین ما یا سوی قبلهٔ ما بکمان این که اهل کتاب مردمان دانا اند از دینی که در آمده بودند یا از قبله که بدان توجه نمودند بی تحقیق ضعفی رجوع نکرده اند وبدین قدیم وقبلهٔ قدیم روی بیاورده اند شاید کسانی که بدان دین وبدان قبله ایمان آورده اند بدین فکر در تردد افتند واز دین خویش بمتابعت شما رجوع کنند زهی طمع خام وزهی تدبیر ناتمام که اهل دین بدین وهم اتباع بی دینان نکنند وبعد از اطلاع بر مکر وخداع ایشان بعمل ایشان مغرور نشوند وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ این نیز مقول آن طایفه است عطف است بر آمنوا جمله قل ان الهدی هدی الله معترضه است

هرکرا خواهد بدهد واین کنج هرجا که خواهد نهد داده خدای را کسی باز نتواند داشت وبحیله وتدبیر باطل وهم وهن نتواند کماشت وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ والله مبتداست واسع خبرست علیم خبری دیکرست این جمله تذییل است معنی اینست وخدای فراخ عطاست از دین ودنیا آن قدر رساند که کسی احاطت واحصاء آن نتواند بیت پادشاهیست کز خزانهٔ غیب هر دو عالم بیک کدا بخشد داناست استعداد ظاهر وباطن هرکسی داند برحسب آن بدانچه سزاوارست برساند

برای بیان خبیثیت ایشان در حیله وتعمیه کار بر مومنان ان یوتی احد متعلقست بلا تؤمنوا بحذف دو مضاف ای لا تؤمنوا فی اظهار اعتقاد ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم او دراو یحاجوکم بمعنی حتی است وبعضی ان یوتی بمد وهمزه خوانند وبتقدیر لام یا ان بمعنی لا ان یوتی دانند معنی اینست وجز کسی که پس روی کرده است دین شمارا استوار مدارید ودر اظهار اعتقاد این که داده شود کسی مثل آنچه داده شد باید شما از علم وحکمت وکتاب وشریعت ایمن نه پندارند تا ایشان باشما نزدیک پروردکار حجت کنند وباعتقاد شما متمسک شوند اظهار این معنی غیر اهل دین خویش شما را زیان بود ودر مقصود شما مضرت شود چه مسلمانان بتصدیق واقرار شما در دین خویش استوار شوند ودر راه تردد ورجوع نروند وکافران سوی مسلمانی رغبت کنند مسلمان شوند این جمله ستایانه است زیرا چه چون ضلال اهل کتاب واحیای رای ایشان در ضلال ذکر کرد بعد از آن کفت قل ان الهدی هدی الله چنانستی که کسی سوال کرد ما الهم ضلوا ولم ینالوا الهدی نقیل قل ان الفضل بید الله یؤتیه من یشاء قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وتاکید جمله ازجهت تقدیم ملوح تنزیل غیر سایل منزله سایلست معنی اینست بکو ای محمد بدرستی فضل بید قدرت خداست واز مواهب کردکار جل وعلاست

أوتيتم أو يحاجوكم ومنهم بأنهم وهم

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أن يؤتى أحد مثل ما أوتيتم أو يحاجوكم عند

بآنكه داده شود يكي را مانند آنچه داده شد شما را يا حجت گويند با شما در قيامت نزد

ربكم قل إن الفضل بيد الله يؤتيه من يشاء

پروردگار شما بگو بدرستي كه فزوني اسباب كمالات بقدرت خدايست بدهد آنرا كه خواهد

والله واسع عليم يختص برحمته من يشاء

وخداي بسيار عطاست دانا خاص ميكرداند ببخشايش خود هركرا خواهد

والله ذو الفضل العظيم ومن أهل الكتاب

وخداي تعالى خداوند بخشايش بسيارست واز اهل كتابست

من إن تأمنه بقنطار يؤده إليك ومنهم من إن

كسي كه اگر امين شمري اورا بمال بسيار بازسپارد آنرا باتو وازيشانست كسي كه اگر

تأمنه بدينار لا يؤده إليك إلا ما دمت عليه قائما

امين شمري اورا بيك دينار بازنسپارد آنرا باتو مگر آن مدت كه باشي بر وي صاحب حق برو ايستاده

ذلك بأنهم قالوا ليس علينا في الأميين سبيل

آن ترك ادا بسبب آنكه ايشان گفتند نيست برما در كار آنان كه غير اهل كتابند راه عقاب

ويقولون على الله الكذب وهم يعلمون

وميگويند بر خداي تعالى دروغ را وايشان ميدانند كه دروغ

بلى من أوفى بعهده واتقى فإن الله يحب المتقين

آري هركه وفا كند بعهد خويش وبپرهيزد پس بدرستي خداي دوست دارد پرهيزكارانرا

عليم يختص ومن أهل ومن أهل من إن تأمنه من إن تأمنه

من إن تأمنه بقنطار بقنطار بقنطار يؤده يؤده إليك

يؤده بدينار بدينار يؤده يؤدهي عليهي قائما قايما

في الأميين في الأميين بلى بلى من أوفى من أوفى واتقى واتقى

معنی اینست آري برايشان در اداء امانت و كرفتن مال ايشان و مال امة محمد صلى الله عليه وسلم سبيل مواخذت و تبعت هست زيرا چه كرفتن مال بنا حق حرام مطلق است مطلق مواخذه ومعاقبه محقق است هر كه بعهد خداي يعني عهدي كه درباب رد امانات وترك خيانت وارد است ايفا كند واز خداي عزوجل بترك اداء امانت بترسد واز عمل خيانت بپرهيزد پس بدرستي كه خداي دوست ميدارد متقيان يعني خداي پرستان وپرهيزكاران را ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا قليلا اولئك لا خلاق لهم في الاخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيامة ولا يزكيهم ولهم عذاب اليم روايت كرده اند شخصي با شخصي دعوي زميني داشت اورا پيش پيغمبر حاضر آورد پيغمبر صلى الله عليه وسلم براي اثبات مدعا كواه طلب كرد مدعي كواه نداشت مدعا عليه دل بسوكند كماشت اين آيت در شان او نازل كشت واين نظم در حق او بورود پيوست مدعا عليه اعتراف بحق كرد وخود را بر تسليم كردن زمين آورد وبعضي كويند اشعث بن قيس بر شخصي دعوي چاهي كرد وبراي اثبات كواهي حاضر نياورد چون عرض يمين بر مدعا عليه كردند واورا بر يمين آوردند مدعي كفت يا رسول الله اين شخص سوكند خواهد خورد ومتاع كه مدعا ست خواهد برد اين آيت نازل كشت واين حكم بر بيان پيوست بعضي

وايمانهم لهمو اليهمو ولهمو منهمو السنتهمو وهمو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم ثمنا

بدرستي آنان كه بدل ميكنند بعهد خداي وسوكندهاي ايشان بهايي

قليلا اولئك لا خلاق لهم في الاخرة ولا يكلمهم

اندك را ايشان هيچ نصيب نيست مرايشانرا در آن جهان وسخن نكويد با ايشان

الله ولا ينظر اليهم يوم القيامة ولا يزكيهم

خداي ونكرد سوي ايشان در روز قيامت وثنا نكويد بر ايشان

ولهم عذاب اليم وان منهم لفريقا يلوون

وايشانراست عذابي دردناك وبدرستي از ايشان است هر آينه كروهي كه مي پيچانند

السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب

زبانهاي خود را بكتاب محرف تا پنداريد آنرا از كتاب خداي

وما هو من الكتاب ويقولون هو من عند

ونيست آن از كتاب خداي وميكويند آن از نزد

الله وما هو من عند الله ويقولون على الله

خداست ونيست آن از نزد خدايي وميكويند بر خداي تعالي

الكذب وهم يعلمون ما كان لبشر ان يؤتيه

دروغ را وايشان ميدانند كذب خود را نسزد هيچ آدمي را كه دهد او را

الله الكتاب والحكم والنبوة ثم يقول للناس

خداي كتاب آسماني ودانش آن وپيغمبري پس كويد مردمانرا

قليلا اولئك
قرا بالنقل ورش

قليلا اولئك
سكت خلف في رواية

في الاخرة
قرا بالتقليل ثلثة اوجه ورش

في الاخرة
سكت خلف وفي رواية خلاد

في الاخرة
قرا بالترقيق ورش

في الاخرة
قرا بالامالة الكسائي

اليهم
قرا بضم الهاء حمزة

عذاب اليم
قرا بالنقل ورش وفي الوقف حمزة

عذاب اليم
سكت خلف في رواية

لفريقا يلوون
مدغما غير الغنة خلف

لتحسبوه
بكسر السين نافع وابو عمرو والكسائي

لتحسبوهو
قرا بالاشباع ابن كثير

لبشر ان
قرا بالنقل ورش

ان
سكت خلف في رواية

يؤتيه
مدغما غير الغنة خلف

ان يؤتيه
بالابدال ورش والسوسي

والنبوة
قرا بالمد والهمزة نافع

ثم يقول
قرا بالادغام السوسي

للناس
بالامالة دوري

كويند نزول آيت در شان اهل كتابست كه با پيغمبران خويش عهد داشتند كه چون پيغمبر آخر الزمان مبعوث شود بدو بكروند وبر شريعت او بروند حليه وصفت او در كتاب خود ديده بودند موافق يافتند بحب رياست وطمع متاع قليل دنيا بسوي وفاء اين عهد نشتافتند حليه وصفت پيغمبر را تحريف كردند دل را بر مخالفت رسول وكتاب آوردند اين آيت در حق ايشان نازل كشت واين نظم در باب ايشان بورود پيوست اين وجه بسياق آيت موافق است وبا موافق مذاكرم اهل كتاب مطابق است معنی اينست بدرستي كساني كه عهد خداي وسوكندهاي خويش بثمن اندك ميفروشند ودر هتك خداي وسوكند خويش ميكوشند يا بدل ميكنند عهد كرانمايه وعالي پايه بثمن اندك وبهاء فرومايه يعني عهد خداي وسوكندهاء خويش را ميكذارند ودل بر ثمن اندك مي كمارند ايشانرا اي محمد نصيبي در آخرت نبود وبا ايشان خداي در روز قيامت سخن لطف آميز وكلام بهجت انكيز متكلم نشود وبر ايشان نظر رحمت نكند واز لوث عصيان بآب عفو وغفران پاك نكرداند يا كويند ايشان ذكر به نيكي با ثواب اعمال ايشان نيفزايد وايشانرا از پاكيزكي عمل ايشان ثنا نكويد وايشان مستحق عذاب دردناك اند سزاوار بسم و بال اند وان منهم لفريقا يلوون السنتهم بالكتاب لتحسبوه من الكتاب وما هو من الكتاب ويقولون هو من عند الله وما هو من عند الله ويقولون على الله الكذب وهم يعلمون روايت كرده اند كه اين آيت وارد در شان كعب بن اشرف وحيي بن اخطب وامثال ايشان است كه اخبار يهود را بر كرد بايند بتوريت آوردند ونسخهاي آن از ايشان ستدند وآنرا بر طريق كتاب خواندن نكرفتند وبعضي كويند در شان كساني است كه ايشان تحريف كردند وخواندن بر صفت خواندن توريت آوردند معنی اينست وبدرستي بعضي از ايشان هر آينه كروهي اند كه زبانهاء خويش را در قرائت كلامي كه افترا ميكنند مي پيچند وي كردانند وميكويند كه اين توريت است كتاب خداست از نزد حق سبحانه وتعالي است يعني بر طريق خواندن توريت مي خواند ودر اداء آن زبان مي پيچند وميكردانند تا كمان بريد شما كه آن از توريت است وحال اينست آن از توريت نيست بلكه نابوده ناشي از تحريف وافتراست وميكويند اين كلام خداست فرستاده حق سبحانه وتعالي است وحال اينست كه آن در كلام خدا نيست بلكه صرف موضوع ومحض افترا است ودروغ نابوده ميكويند افترا بر خداي ميكنند وحال اينست كه ايشان از اهل دانش اند وبر موجب دانش نميروند يا كويند وحال اينست كه ايشان ميدانند كه دروغ كو يانند وافترا كننده كانند يا كويند وحال اينست كه ايشان زشتي كذب را ميدانند ودروغ كفتن را قبيح ميخوانند با دانستن راه در چاه مي افتند وبا علم مرتكب كار جاهلان ميشوند ودرين آيت دلالت است كه غير قرآن را بر طريق قرآن نخوانند ودر لهجه واداء مشابه او نكردانند چنانچه سامع بداند كه او قرآن ميخواند وهمچنين كرسي دار يعني مذكر نشايد كه بعد خواندن قاري آيتي را از قرآن پيش كرسي منبر غير معني قرآن بر زبان راند چنانچه عامي آنرا معني قرآن داند وچون بخواهد كه بعد خواندن قاري آيتي قرآن را چيزي از غير تفسير قرآن بكويد ورسانيدن فايده غير معني قرآن بجويد بايد كه تنبيه كند وفصلي در ميان افكند چنانكه كويد تفسير قرآن خواهم كفت فايده ديكر باد

آمده است یا حدیثی یا حکایتی شنیده شده است چیزی از امثال این کلمات کوید جدایی غیر معنی قرآن از قرآن بجویند **مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ** جواب آنست که این کلام را بر حذف موصوف حمل کنند بتقدیر معاذ الله آن نام بعبادة غیر عبادة الله کویند معنی هردو روایت یکی شود اشکال برود وبعضی کویند آیت در شان یهود و نصاری است که میان خویش اختلاف کردند کلمات مختلف میان خویش آوردند یهود میگفتند ما سزاوارتریم بنسبت کردن سوی ابرهیم زیرا چه متابع ابرهیم ماییم ونصاری کفتند ما متابع ابرهیم بنسبت کردن سوی ابرهیم سزاوارتریم از شما پیش پیغمبر آمدند اختلاف خویش ذکر کردند پیغمبر فرمود شما هردو نابوده میکویید ونسبتی بی مناسبت می جویید بر ملت ابرهیم منم مرا متابعت کنید دم موافقت می بینید ایشان کفتند تو میخواهی که ما ترا بپرستیم و بربوبیت بپذیریم پیغمبر فرمود معاذ الله که مر غیر خدا را بپرستیم یا کسی را بفرماییم که غیر خدا را بپرستید مرا از عبادت غیر خدای نهی میکنم از من امر بعبادت غیر خدای چگونه افتد در آن هنکام این آیت نازل کشت و این بیان بظهور پیوست **وبعضی** کویند مردی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفت چنانچه میان ما رسم یکدیگرست بر تو سلام کوییم یا چنانچ

رسم پرستش پیش تو سجده کنیم پیغمبر فرمود مر غیر خدا را سجده کردن روا نبود که پرستش مخصوص بخداست دیگری را نسزد لیکن پیغمبر خویش را اکرام کنید واقدار حقوق بشناسید وازحد تجاوز مکنید ودر معرض پرستش وعبادت میارید در آن هنکام این آیت نازل کشت واین حکم به بیان پیوست **معنی اینست** سزاوار نبود مر بشری را که بدهد او را خدای کتابی که ناطق است بدین که هو سزاوار پرستش مطلق وبدهد او را حکم یعنی حاکم بودن میان مردمان بحق یا حکم را بمعنی حکمت دارند وحکمت عبارت از دانستن چیزها چنانچه باید وکردن کارها چنانچه شاید میندارند وبدهد او را پیغمبری که عبارت از تبلیغ حق بود ونهی از باطل باشد پس بکوید مر مردمان را شما بندکان من باشید واز غیر خدای مرا بپرستید که کسی که صاحب کتابی است که ناطق است بحق وکسی که حاکم است بحکمت وکسی که مخبرست از صدق محقق باطل از نیاید واین نوع ناحق از و نتراید **وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ** **معنی** بشری است این را که او را کتاب و حکم ونبوت داده اند مر مردمان را کو شما ربانی باشید منسوب سوی رب شوید ربانی منسوب سوی رب بود بزیادت الف ونون بر طریق روحانی ونورانی باشد ورب را سه معنی است **یکی** رب صفت الله معنی این بود مردان خدای یعنی بندکان خاص خدای باشید که علم را در طاعت خدای صرف کنید و بعملی که بحق رساند مشغول شوید **دوم** رب مصدر معروف بمعنی پروردن یعنی باشید منسوب سوی پروردن طالبان علم بدانستن وتعلیم کردن یعنی باشید عالمانی که بتعلیم وتدریس مشغول چون درختان بی بر اند از محمد بن حنیفه منقول است چون ابن عباس رضی الله عنه وفات یافت وروح پاک او سوی عالم علوی شتافت کفتند ربانی این امت مرد ورونق علم وعمل از جهره عالم برد **سوم** رب مصدر مجهول بمعنی پرورده شدن یعنی باشید منسوب سوی پرورده شدن که اول بعلوم صغار پرورش یابید بعد سوی علم کبار بشتابید یا منسوب سوی پرورده شدن

كُنْتُمُو كُنْتُمُو أَيَأْمُرُكُمُو أَنْتُمُو بَيْنَكُمُو جَاءَكُمُو مَعَكُمُو أَقْرَرْتُمُو
يَأْمُرُكُمُو أَنْ ذَلِكُمُو إِصْرِي وَأَخَذْتُمُو مَعَكُمُو

قرا نافع بالصلة والقصر والمد وعدهما وورش الصلة مع مدّ الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

تَعْلَمُونَ — قرا ابن كثير الصلة في رواية قالون — قرا نافع وابن كثير وابو عمرو
يَأْمُرَكُمْ — قرا نافع وابن كثير والكسائي
يَأْمُرُكُمْ — بالاختلاس في رواية الدوري
يَأْمُرْكُمْ — بالاسكان ابو عمرو
يَأْمُرُكُمْ — بالابدال سوسي
وَالنَّبِيئِينَ — الهمز والمد نافع
رکوع
أَيَأْمُرُكُمْ — بالاسكان الدا ابو عمرو
آيَأْمُرُكُمْ — بالاختلاس دوري
أَيَأْمُرُكُمْ — بالابدال سوسي
إِذْ أَنْتُمْ — بالنقل ورش
إِذَ انْتُمْ — سكت خلف في رواية
وَإِذْ أَخَذَ — بالنقل ورش
وَإِذَ اخَذَ — سكت خلف في رواية

كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا

باشید بندکانی مرا از بیرون خدای تعالی ولیکن باشید

رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ

خدای شناسان بسبب آنچه هستید که می آموزید کتاب خدا را وبسبب آنچه هستید که

تَدْرُسُونَ ۝ وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ

میخوانید کتاب خدا را ونه بفرماید شما را که کیرید فریشتکان را

وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ

وپیغمبران را خدایان ای فرماید شما را بکافر بودن پس از آنکه شما

مُسْلِمُونَ ۝ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا

مسلمان باشید و یاد کن چون کرفت خدای عهد استوار با پیغمبران وکفت هر آینه

آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ

آنچه دهم شما را از نامه آسمانی وفهم معانی آن پس آید بشما پیغمبری فرستاده

مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ

باور دارنده مر آنرا که باشما بوده البته ایمان آرید بدو وهر آینه یاری دهید او را پیغمبران را کفت خدای

أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا

ای اقرار کردید وقبول کردید بر آنچه کفتم عهد مرا کفتند اقرار کردیم ما

قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝

کفت پس کواه شوید بر یکدیکر ای پیغمبران یا ای فریشتکان ومن باشما از کواهان

النَّبِيئِينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ جَاءَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ
أَقْرَرْتُمْ أَقْرَرْتُمْ ءَاقْرَرْتُمْ أَقْرَرْتُمُو أَخَذْتُمْ ذَلِكُمُ إِصْرِي

تسهیل الهمزة الثانیة مع المد ابو عمرو — بالابدال وورش في رواية — بتسهیل الهمزة الثانیة بغیر المد — بتسهیل الهمزة الثانیة مع القصر — بادغام الذال في التاء — سکت خلف

یعنی پرورده بعلم و درس کرده بدرجه ربانی علم وتدریس باشید **معنی اینست مردان خدای باشید** ومنسوب سوی رب کردید بودن شما عالمان و بودن شما **بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ** درس کنندکان وامور را اندکان یا باشید شما بعلم ودرس پرورده طالبان یا بودن شما پرورش بعلم وتدریس یافته ومرتبه درس استادان کشته **وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا** ونشاید مر پیغامبری را که بکوید مردمان را که مرا بندکان باشید وامر کند شما را بدین که فریشتکان را وپیغمبران را معبودان کیرند **أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** **معنی اینست** امر نمیکند وعیفرماید رسول خدا بکفر بعد هنکام ثبات مسلمانی وقرار اسلام شما **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ** **معنی اینست** ویاد کن ای محمد آن هنکام که خدای

ميثاق بني اسرآيل با پيغامبران يا بني اسرايل با ميثاق خود يا اولاد پيغمبران كه بني اسرآيل اند كفت هر آينه هر چند بدهم شمارا از كتاب و حكمت پس برشما رسولي بيايد كتابي را كه با شماست مُصَدّق باشد
هر آينه ايمان به پيغمبر مذكور آريد و هر آينه او را ياري كنيد و هر يكي از شما ميثاق را بدير فت كفت خداي ميثاق مذكور اقرار كرديد و بر ايمان آوردن بدو و نصرت كردن او عهد من كرفتيد كفتند
اقرار كرديم و اعتراف نموديم خداي كفت پس ميان خويش بر اقرار يكديكر كواه باشيد و من بعلم با شما ام عهدي كه بسته ايد ميدانم و بر اقرار شما از كواهانم و تواند بود كه ما موصوله باشد
يعني للذي آتيناكم من الكتاب والحكمة ثم جاءكم رسول مصدّق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه معني چنين بود سوكند ميدهم شمارا از جهت آنكه شمارا بعض جنس كتاب و حكمت داده ام و در
فهم و علم آن بر شما كار داده ام و از جهت آنكه تصديق كننده باشد مر كتابي را كه با شما بود هر آينه بدو ايمان آريد و هر آينه دل بر نصرت او كماريد و بر تقدير كسر لام نيز تواند بود ما موصوله باشد
تقدير كلام چنين بود استحلفكم الذي آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لتؤمنن به ولتنصرنه بر اين تقدير باء بيانيه بود معني چنين بود سوكند ميدهم شمارا از جهت چيزي

مِنهُم إيمانهُم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
تولي يَبغون بالتاء أفغير أسلم من في والأرض والارض

فَمَن تَوَلّىٰ بَعدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الفٰسِقونَ
پس هركه اعراض كند پس از اين اشهاد پس ايشانند ايشان بيرون آمدكان از دين خداي

أَفَغَيرَ دينِ اللَّهِ يَبغونَ وَلَهُ أَسلَمَ مَن فِي السَّمٰوٰتِ
اي جز دين خدايرا دين ديكر ميجويند و مر اورا كردن نهاد هركه در آسمانهاست

وَالأَرضِ طَوعًا وَكَرهًا وَإِلَيهِ يُرجَعونَ قُل آمَنّا
و زمين باختيار و بي اختيار و سوي حكم او باز كردانيده شوند بكو ايمان آورديم

بِاللَّهِ وَما أُنزِلَ عَلَينا وَما أُنزِلَ عَلىٰ إِبرٰهيمَ وَإِسمٰعيلَ
بخداي و آنچه فرو فرستادند بر ما و آنچه فرو فرستادند بر ابرهيم و اسمعيل

وَإِسحٰقَ وَيَعقوبَ وَالأَسباطِ وَما أوتِيَ موسىٰ
و اسحق و يعقوب و فرزندان او و آنچه دادند موسي را

وَعيسىٰ وَالنَّبِيّونَ مِن رَبِّهِم لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِنهُم
و عيسي را و پيغمبران از پروردكار ايشان هيچ جدايي ننهيم ميان هيچ يكي از ايشان

وَنَحنُ لَهُ مُسلِمونَ وَمَن يَبتَغِ غَيرَ الإِسلٰمِ دينًا فَلَن
و ما مر او را كردن نهادكانيم و هركه جويد جز دين اسلام كه دين محمد است دين ابرهيم

يُقبَلَ مِنهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الخٰسِرينَ كَيفَ
قبول نكنند آن از و او در آن جهان از زيان كارانست چكونه

يَهدِي اللَّهُ قَومًا كَفَروا بَعدَ إيمٰنِهِم وَشَهِدوا
راه نمايد خداي كروهي را كه كافر شدند پس از ايمان ايشان و كواهي دادند

طوعا وكرها واليه يرجعون قل آمنا قل آمنا قل آمنا والاسباط والاسباط أوتي موسى موسى وعيسى وعيسى والنبيون

ونحن له ومن يبتغ غير الاسلام غير الاسلام غير الاسلام غير فلن يقبل وهو

في الآخرة الآخرة الآخرة الآخرة إيمانهم

بعد آنکه مسلمان شدند وبدین که رسول برحق است گواهي دادند یا معني چنین گویند کافر شدند بعد ایمان آوردن وبحقیقت رسول گواهي دادن یا معني چنین بود کافر شدند بعد ایمان خویش وحال اینست که
بحقیقت رسول گواهي داده بودند وآمده است ایشان را معجزات ظاهر ودلایل منظاهر یعني خداي ایشان را راه نموده بود بدان راه نرفتند یا رهنمایي حق بگمراهي پیوستند وخداي راه ننماید گروهي
را که ظالمند وستمکار اند یعني تجاوز از حد کنند کسند اند ودل را بر غیر حق نهند اند روایت کرده اند که جماعتي مرتد گشتند واز مدینه در مکه پیوستند اکثري از ایشان تا وقت مردن در
ارتداد ماندند باز سوي هدایت وایمان نیامدند مگر یک کس از ایشان که او دل بر دین آورد وبر پیغمبر علیه السلام آمد توبه کرد باجنس مرتدان که تقسیم در تایید کفر دارند خداي بعلم قدیم دانسته که
ایشان کاهي ایمان نیارند شک نیست که اینچنین مرتدان از هدایت نخواهد بود وایچنین کمراهان را اهتدا روي نخواهد نمود وبعضي گویند این آیت وارد است در کتابیه بود که بر حکم کتاب
خویش که ذکر رسالت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن مسطور بود ایمان به پیغمبر داشتند بعد بعثت پیغمبري ریاست وعدم کیاست کفر ورزیدند واز اسلام محروم گشتند یعني کافراني که

عَلَيْهُمُو وَلَاهُمُو إِيمَانِهُمُو تَوْبَتُهُمُو وَهُمُو أَحَدِهِمُو لَهُمُو لَهُمُو
جزاؤهمو ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
که پیغمبر فرستاده محمد صلی الله علیه وسلم حقست في نفسه بر حقیقت دین اسلام وآمد ایشان را معجزات روشن نه باطل وخداي راه ننماید

الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ
گروه ستمکاران را با صرار بر کفر ایشان پاداش ایشان آنست که بر ایشان بود دوري از رحمت خداي

وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ
ونفرین فرشتگان ومردمان همه حال آنکه جاودان اندر آنجا باشند در لعنت سبک نکرداند

عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ۝ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا
از ایشان عذاب را ونه نیز ایشان مهلت داده شوند مگر آنان که باز گردند با خداي

مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝
پس از آن حالت کفر وبسامان آرند کار خود را که بدرستي خداي تعالی آمرزکارست مهربان

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا
بدرستي آنان که کافر شدند پس از ایمان بموسي بعیسي پس زیادت کردانیدند کفر را بکفر محمد وقرآن

لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ
هرگز قبول کرده نشود توبهٔ ایشان وایشانند گمراهان بحقیقت بدرستي که آنان که

كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الْأَرْضِ
کافر شدند ومردند وحال آنکه ایشان کافر بودند پس هرگز قبول نکنند از یکي از ایشان پري زمین را از شرق تا غرب

ذَهَبًا وَلَوِ افْتَدَىٰ بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ۝
زر واگرچه باز خرند خود را بدان ایشان مر ایشان راست عذابي دردناک ونیست مر ایشان را هیچ یاري دهندگان در دفع عذاب

وجاءهم بالامالة لحمزة وابن ذکوان
جزاؤهم ان سکت خلف في روایة
علیهم بضم الهاء حمزة
والناس بالامالة دوري
بعد ذلك بالادغام سوسي
واصلحوا بالتغلیظ ورش
واصلحوا بالتسهیل في الوقف حمزة
ایمانهم لورش ثلثة اوجه
فلن یقبل مدغما غیر الغنة خلف
من احدهم بالنقل ورش
من احدهم سکت خلف في روایة

الارض ذهبا ولو — بالنقل ورش، سکت خلف في روایة خلاد، مدغما غیر الغنة خلف
ولو افتدی — امال بین بین ورش
ولو افتدی — بامالة المحضة حمزة والکسائي
عذاب الیم — سکت خلف في روایة
عذاب الیم — بالنقل ورش
الیم وما — مدغما غیر الغنة خلف

خداي در حق ایشان عدم هدایت ودوام غوایت خواسته بود ایشان را هرگز راه راست نخواهد نمود وکافراني که ایشان را هدایت نبخشیده وظالماني که ایشان را از ظلم باز خریده از این قبیل نه اند ودرین زمره که محکوم علیه بعدم هدایت آید غیر داخل اند
أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ
معني اینست ایشان اي محمد جزاء ایشان آن بود که بدرستي بر ایشان لعنت خداي وفرشتگان وآدمیان هم باشد درین حال که لعنت جاوید باشد وعذاب ایشان سبک نکرداند ونه ایشان از عذاب مهلت داده شوند تا چند گاه از عذاب برهند مگر کساني که بعد کفر توبه کردند واز ارتداد باز آمدند وخود را بر دین صلاح آوردند خداي هدایت ایشان خواسته بود ایشان را راه دین وتوبه نمود توبهٔ ایشان خداي قبول کرد وایشان را در معرض عفو وغفران آورد زیرا که خداي آمرزکارست توبه گناهکاران بپذیرد وگنه بدکرداران ببخشد روایت کرده اند حارث بن سوید از میان جماعتي که مرتد شده بمکه پیوسته بودند تایب شد بازگشت توبه وبدین اسلام پیوست
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ
معني اینست بدرستي آنکسان که بعد ایمان آوردن کافر شدند وکفر وکافري ورزیدند پس آن از روي کفر افزودند واصرار بر کفر کردند وادامت بر کافري آوردند هرگز توبهٔ ایشان قبول کرده نشود وبرّ وآثار از ایشان نزود وایشان هم ایشان گمراهانند راه گم کرده کاسند یعني مقصورند بر غوایت محروم از هدایت
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ

ذهبا ولو افتدی به معني اینست بدرستي آنکساني که کافر شدند وبر کفر وکافري مردند پس هرگز از یکي از ایشان قبول کرده نشود اگرچه پري زمین زر تصدق کند سوال درین آیت در خبر انّ فا آورده ودر آیت سابق فا را ترک کرد فرق چیست واین آیتان وترک برچه وجه مبنیاست جواب درین آیت موت بر کفر مذکورست وسببیت آن عدم قبول فدیه اگرچه بر پري زمین زر بود مشهورست چون سببیت محقق باشد محل فا بود ودر آیت سابق کفر وازدیاد کفر مذکورست وآن سببیت براي عدم قبول نبود چه چندین کافر با ازدیاد ایشان در کفر توبه کنند وتوبهٔ ایشان قبول شود وبا انتفاء سببیت محل فا نباشد سبب براي عدم قبول توبهٔ ایشان چیزي دیگرست وآن آنست که خداي دوام کفر ایشان خواسته وایشان را در ورطهٔ استدامت کفر انداخته پس ایشان توبه نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد چنانچه گویند انّ الذي یشتمك اکرمه لا نه علوي بخلاف انّ الذي اکرمك فاکرمه أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ معني اینست این طایفه اي محمد مر ایشان راست عذاب دردناک یعني عذابي با بیم وباک ونیستند مر ایشان را یاري دهندگان وبدانکه در حق ایشان اول نفي قبول توبه کرد

بعد نفي قبول صرف مال بر وجه افتدا در بیان آورد بعد نفي یاري دهندکان وشفاعت کنندکان مذکور کشت وهم راهها خلاص با نفاق بوشت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون معنی اینست نیابید نیکي ونیکوکاري را تا آنکه نفقه کنید بعضي از چیزهایی راکه آنرا دوست میدارید یعني یا فتن نیکی ونیکوکاري منتهي شود با نفاق آنچه محبوب شما بود ودرین آیت دلیل است که محبت دنیا از جهت انفاق درراه خداي مذموم نباشد محب دنیا براي استیفاء هوا مذموم بود حب الدنیا راس کل خطیئة هم برین معنی است زیرا محبت دنیا از جهت انفاق خطیئه نیست چه دنیا که براي دین است دنیاء محض نیست ملحق بدین است درحدیث است لا حسد الا في اثنین رجل آتاه الله القرآن فهو یتلوه آناء اللیل والنهار فیقول لو اوتیت مثل ما اوتي لفعلت مثل ما فعل ورجل آتاه الله المال فهو ینفقه آناء اللیل والنهار فیقول لو اعطیت مثل ما اعطي لفعلت مثل ما فعل یعني آرزو نیست مکر در دو چیز مردي که داده است خداي اورا قرآن پس او میخواند وپس روي میکند آنرا در ساعات شب وروز کسي کوید اکر داده شدي مثل آنچه این مرد داده شده است هر آینه کردمی مثل آنچه این کرده است ومردي که داده است خدا اورا مال واو خرج میکند آنرا در رضاء خداي در شب وروز پس کسي کوید اکر داده شدي مثل آنچه اورا داده شده است هر آینه کردمي آنچه او کرده است بحدیث مذکور خبر مسطور ثابت شد آرزو روا نیست مکر در محض دین که تلاوت قرآن وپس روي کردن آنست یا در دنیا که وسیلت دین وآن مالي است که درکار دین صرف شود جز این محض دنیاست که مصروف در هوا کردد آن صاحب دولتي که دولت دنیا یابد ودر صرف کردن آن در رضاء خدا بسوي دولت آخرت بشتابد نعم المال الصالح للرجل الصالح در شان او بود ان الله یحب العبد الغني النقي الخفي مدیح او شود وما اموالکم ولا اولادکم بالتي تقربکم عندنا زلفی الا من آمن وعمل صالحا فاولئك لهم جزاء الضعف بما عملوا ثمره جزاء کار او کردد

نظم

غني بجود ومبرت چو خویش را آراست
زهر عمل که بیارد جزا دوتا دارد

روایت کرده اند چون آیت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون فرود آمد ابو طلحه رضي الله عنه پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد کفت احب املاکي من زمیني است آنرا میخواهم وقف کنم ودر مصارف خیر ومواضع بر مصروف کردانم پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود بخ ذلك مال رابح ذلك مال رابح واني احب ان تجعلها في الاقربین ابو طلحه رضي الله عنه زمین مذکور بر قرابتان خویش که فقیر بودند قسمت کردند وبر جا نیك مبرت از ملك خویش بیرون آورد زید بن حارثه رضي الله عنه اسبي داشت که آنرا محبوب خویش مي پنداشت چون مضمون این آیت در دل کرد اسب مذکور را پیش پیغمبر آورد کفت یا رسول الله این اسب را نصیب کسي کردان وبهر که خواهي برسان پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسامه را مستحق دید اسب را

البر قرا بالترقیق ورش — شيء بقدر الفا وبقدر الفین ورش — شيء سکت خلف وفي روایة خلاد

الجزء الرابع

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما

هرکز نیابید — حقیقت نیکي را یا بهشت را — تا آنکاه که نفقه کنید براي خداي از آنچه

تحبون ط وما تنفقوا من شيء فان

دوست میدارید — وآنچه نفقه کنید — از هر چیزي محبوب یا غیره پس بدرستي

الله به علیم ۞ کل الطعام

خداي بحال آن داناست — همه طعامها

لا یمسه الا المطهرون

رکوع

بدو بخشید امیر المؤمنین عمر رضي الله عنه بر ابو موسی اشعري نبشت که براي او را کنیزکي دلبند از سبیات بخرد وآنرا براي او بفرستد ابو موسی مضمون او بکوش دل شنید کنیزکي که در خور خلیفه باشد خرید بر امیر المؤمنین عمر فرستاد امیر المؤمنین عمر را دلبند افتاد براي خدمت خویش کرد چون آیت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یاد آورد کنیزك مذکور را آزاد کرد تا مالي که محبوب او شده بود بمصرف خیر رساند وما تنفقوا من شيء فان الله به علیم ما شرطیه مرفوع المحل بر ابتدا آمده تنفقوا شرط است مجزوم شده من شيء بیان ما ست جمله فان الله به علیم جزاء شرط است خبر مبتدا است تاکید جمله از جهت ایراد مدح بر سبیل وکالت است واکر علم خداي بدو کنایت از جزا دادن دارند توکید جمله از جهت تقدیم انفاق که ملوح بر جزا است بندارند این جمله شرطیه تذییل است معنی اینست وآنچه انفاق کنید شما از هر چیزي که بود از آنچ اسم شيء بر وواقع شود بدرستي خداي تعالی بدان داناست کیفیت وکمیت آن داند ودادن عوض آن در دنیا وآخرت تواند والله الموفق ۵

كل الطعام كان حلا لبني اسرائيل الا ما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل التورية معنی اینست کل جنس طعام غیر مردار و خون مسفوح و خوک که آن حرام
قدیم است بر بنی اسرایل حلال بود مگر آنچه اسرایل یعنی یعقوب علیه السلام پیش از نزول توریة بر خود حرام کردانید که آنکه بتحریم آن حرام نمود و آن آنچنان بود که یعقوب علیه السلام مرضی
داشت که آنرا زحمت جانی می پنداشت نذر کرد که اگر من ازین زحمت شفا یابم و نعمت عافیت در یابم بنیت را به ایفا رسانم و طعامی که محبوب ترین اطعمه منست بر خود حرام
کردانم و محبوب ترین اطعمه نزدیک او کوشت شتر و شیر آن بود آنرا بر خود حرام کردانید بحرام کردانیدن او بروی حکم مطعومات مذکور بحرمت انجامید بنی اسرایل را
اگرچه حرام نبود متابعت او میکردند و از آن احتراز می نمودند جز این که اسرایل بر خود حرام کرده بود و جز محرمات اصلی که ذکر آن کرده خواهد شد و بیان آن خواهد کذشت همه
صفت حل داشت هیچ یکی را از مطعومات هیچ کس حرام نمی پنداشت بعضی از آن که در آیت مذکور مسطور است بشومی کناه ایشان حرام شده و بر وجه عقوبت ایشان

أن تنزل — بتخفيف النون ابو عمرو وابن كثير — التورية — اما الباقين بين ورش وحمزه وقالون — التورية — بامالة المحضة ابو عمرو وكسايي وابن ذكوان

تحریم آن آمد این معنی را که
منکر میشوند و بحرمت قدیم قایل
میکردند دروغ محض و افتراء
صرف است مقصود ازین آیت
تکذیب ایشان در باب حل و
حرمت آنست و مقصود از آیات
سابقه در تثلیث و قایل شدن
بالوهیت عیسی و فرزندی او
قایل شدن در شان ابرهیم
به یهودیت و نصرانیت بود چون
مقصود این آیات و آیات سابقه
تکذیب ایشانست بنظر
در مقصود این آیت مقرر آیات
سابقه نمود هم ازین جهت
فصل کرد حرف عطف نیاورد
و جمله لن تنالوا البر حتی تنفقوا
مما تحبون و آنچه معطوف است
برو معترضه است برای مدح
انفاق از محبوبات و بودن
آن سبب نیل مبرات
ان تنزل بتشدید و تخفیف خوانده شد
معنی یکی دانند کل الطعام
مبتداست جمله کان با اسم و خبر
خویش خبر مبتداست الا ما
حرم اسرائیل علی نفسه از کل
الطعام مستثنی است من
قبل ان تنزل التورية ظرف است
مر حرم اسرائیل علی نفسه چون
آیت فبظلم من الذین هادوا حرمنا
علیهم طیبات احلت لهم و
بصدهم عن سبیل الله کثیرا
واخذهم الربوا وقد نهوا عنه
واکلهم اموال الناس بالباطل
واعتدنا للکافرین منهم عذابا
الیما بیان کرد و به آیت وعلی الذین
هادوا حرمنا کل ذی ظفر
ومن البقر والغنم حرمنا علیهم
شحومهما الا ما حملت ظهورهما
او الحوایا او ما اختلط بعظم
ذلک جزیناهم ببغیهم وانا
لصادقون در ذکر آورد
حلالهایی که بر بنی اسرایل چنانچه
جانوران ناخن دار تمام و پیه
کاو و کوسفند غیر پشت و غیر
پیه روده و غیر پیهی که آمیخته
با استخوانست چنانچه دنبه
و پیه پهلو و مغز استخوان محرم
شده و بواسطه ظلم ایشان
و بسبب داشتن ایشان از راه

من كلام الله الجامع

كان حلا لبني اسرائيل الا ما
بود حلال مر پسران یعقوب را مگر آنچه
حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان
حرام کردانید یعقوب بر خود از کوشت و شیر شتر ازین پیش که
تنزل التورية قل فأتوا بالتورية
فرو فرستند توریت را بگو بیارید توریت را

تنزيل من رب العالمين

فأتوا — بالابدال ورش والسوسي — بالتورية — اما الباقين بين ورش وحمزه وفي رواية قالون — بالتورية — بالامالة المحضة ابو عمرو والكسايي وابن ذكوان

خدای و کرفتن ایشان ربوا را و خوردن ایشان مالها را بنا حق حرمت او بر وجه عقوبت ایشان آمد ایشان منکر شدند و بتکذیب پیش آمدند و کفتند هرچه بر ما حرام است مخصوص ما نیست عام است اضافت
سوی کناه ما ندارد از آدم تا این دم حرام است هیچ امتی روی نموده این چیزها بر ایشان حرام نبود و دعوی کردند که این معنی در توریة آمده و عموم تحریم آن مبین شده این آیت در شان
تکذیب ایشان نازل کشت و برجوع سوی توریت کذب و افتراء ایشان بظهور پیوست قل فأتوا بالتورية فاتلوها ان كنتم صادقين فأتوا بالتورية معقول قل است و فاتلوها
عطف است بر فأتوا و جمله قل فأتوا مستانفه است چنانستی که سامع کفت ماذا اقول حین ینقلونه من التورية وینسبونه الیها فقیل قل فأتوا بالتورية ای قل اذهبوا فأتوا بالتورية فاتلو
معنی اینست بکوای محمد بر و بدیشان توریت بیارید اکر شما راست کویانید این سخن در توریت مسطورست و این معنی در و مذکورست والله الموفق

فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فأولئک هم الظالمون معنی اینست پس کسانی که بعد پیدا شدن حجت افترا کنند و بعد تحقیق گشتن حق و صدق بر وجه مکابره دروغ گویند و کذب ایشان ظاهر گردد و حق و صدق پیدا آید پس ایشان مقصور بر ظلم باشند یعنی باطل را در موضع حق آرند و تجاوز از حق و صدق کننده بوند قل صدق الله فاتبعوا ملة ابرهیم حنیفا وما کان من المشرکین معنی اینست بگو ای محمد راست گفته است خدای عز وجل در اخبار از کذب و بطلان ملت شما پس اتباع ملت ابرهیم کنید و پس روی دین او ورزید درین حال که ابرهیم مسلمان پاک بوده اشراک نداشت و جز توحید از وی روی نموده ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا وهدی للعالمین معنی اینست بدرستی اول خانه که وضع شده است برای عبادت مردمان و ساخته شده آنست جای عبادت ایشان هر آینه خانه ایست که کاینست در مکه و بکه مرادف است مر مکه و سمیت مکة بکة لانها تبک اعناق الجبابرة الا بتن نحرابها و تدقها و جای هدی است مر عالمیان را و بدانکه مراد از بیت مذکور بیت عبادت خداست نه مراد از وی بیت سکنی در حدیث است مسجد حرام اول مسجدی است که بناء بیت المقدس بچهل سال از وی متاخر آمده بعضی گویند آدم صلوات الله علیه بعد فرود آمدن بزمین اول خانه که بنا کرده همین است و بعضی گویند خانه از یاقوت سرخ از آسمان فرود آوردند در مکانی که خانه کعبه است نصب کردند طوافگاه آدم ساختند بعد از آن آنرا در روز طوفان برداشتند در آسمان چهارم بردند طواف فرشتگان کردند و کعبه بجای او بنا شده برابر او در زمین آمده چنانچه اگر از آن سوزنی بیفتند بر بام کعبه برسد و بعضی گویند اول خانه که در زمین بنا کردند کعبه بود بناء او پیش از فرشتگان و پیش از خلقت آدم بدو هزار سال روی نمود ایشان در آن طواف میکردند در عبادت خدای رو بدو می آوردند برین وجه تواند بود بناء او آن فرشتگان برای آدمیانی که موعود بودند تا شد و تواند بود بناء او از ایشان برای خود بود و در عاقبت برای آدمیان باشد و بعضی گویند بعد از طوفان این خانه را اول ابرهیم علیه السلم بنا کرد و مردمان را گرد بر گرد آن بر طواف آورد و بعضی گویند اول خانه که بعد از طوفان نخ پیوسته و مردمان بزیارت آن دل بسته همین است خانه متبرک است که برکت او قرار زمین است و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه مرویست که پیش از کعبه خانها بود کعبه از خانهایی بود که برای خیر و برکت و هدی مبنی است ابرهیم آنرا عمارت کرد و مردمان را بر قصد زیارت او آورد بعده بنا را خراب کردند باز عمالقه نخ آوردند بناء آن مرتب کردند باز خراب گشت و بانهدام پیوست آخر قریش بنا کرد و دلها مجاور و متوطن در آن آورد و بعضی گویند آبی پیش از خلقت آسمان و زمین موجود شده بود بر روی آب کفی مجوف بر شکل خانه بدو

کنتمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

فاتلوها ان کنتم صادقین ۞ فمن افتری
پس بخوانید آنرا اگر هستید راست گویان پس هرکه از خود سازد
علی الله الکذب من بعد ذلک فأولئک
بر خدای تعالی دروغ را از آن پس که بیان کردیم پس آنان
هم الظالمون ۞ قل صدق الله فاتبعوا ملة
ایشانند ستمکاران بگو راست گفت خدای تعالی پس پیروی نمایید دین
۞ ابرهیم حنیفا ط وما کان من المشرکین
ابرهیم را حال آنکه مایل است از ملتهای باطل و نه بود از اهل شرک
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة
بدرستی نخست خانه که نهاده شد برای عبادت جای مردمان هر آینه آنست که بمکه است
مبارکا وهدی للعالمین ج ۞ فیه آیات بینات
حال آنکه با خیر بسیار است و راه نمونی مر جهانیان را در آن خانه است نشانهای روشن
مقام ابرهیم ج ومن دخله کان آمنا ط
جایگاهی که نشان پای ابرهیم است و هرکه در آید در آن خانه باشد ایمن از هر مکروهی
ولله علی الناس حج البیت من استطاع
و مر خدای راست بر مردمان قصد زیارت کعبه هرکه تواند یافت
الیه سبیلا ط ومن کفر فان الله غنی
سوی آن خانه راهی بوجدان زاد و راحله و هرکه کافر شود باین فرمان پس بدرستی خدای بی نیازست

افتری — امال بین بین ورش
افتری — بالامالة المحضة ابو عمرو والکسائی وابن ذکوان
بعد ذلک — مدغما غیر الغنة خلف
بیت وضع — مدغما غیر الغنة خلف
للناس — بالامالة الدوری
مبارکا وهدی — مدغما غیر الغنة خلف
فیهی — بالاشباع ابن کثیر
آیات — لورش ثلثة اوجه
آمنا — لورش ثلثة اوجه
الناس — بالامالة دوری
حج — بفتح الحاء نافع وابو عمرو وابن کثیر وابن عامر وابو بکر
الیهی — بالاشباع ابن کثیر

معنی اینست و برای خدای راست حج خانه کعبه و قصد زیارت او بر مردمان بر کسی که تواند رسیدن بسوی او بملک زاد و راحله و امن طریق و نفقه عیال و اطفال و امثال آن ومن کفر فان الله غنی عن العالمین معنی اینست و هرکه همچو یهود و نصاری کافر شود و شرف بیت را منکر گردد و بفرضیت حج اعتقاد نکند و در شعار روی بدو نیارد خدای را از آن نکند و در شان او نقصی نیفکند زیرا که بدرستی خدای تعالی غنی است از عالمیان بی نیاز است از جهانیان ۞

هزار سال پیش از خلقت زمین روی نمود بعده زمین فرود آن گسترانیدند بعده آن خانه را در زمین نخستین گردانیدند فیه آیات بینات مقام ابرهیم معنی اینست در آن خانه آیات بینات است مقام ابرهیم از جمله آن آیات است ومن دخله کان آمنا معنی اینست و هرکه درون در آید از آفات دنیا و آخرت ایمن باشد مسئله ملتجی متعلق برین آیت است و آن آنست که قاتل عمدا یا قاطع طریق که مستحق کشتن باشد اگر در کعبه یا در حرم کعبه در آید نزدیک ابوحنیفه او را آنجا نکشند تا آن زمان که آنجا باشد او را ایمن دارند و برای کشتن بزور بیرون نیارند لیکن طعام و آب ندهند تا بمقتضای طبیعت خود بیرون آید امان مرتفع شود امام شافعی جانی را که در حرم در آید قیاس میکند بر جانی که در حرم جنایت کند او را باتفاق ایمن نمیدارند و بعمومات نصوص عقوبات بر وسایغ نمی بندارند و امام شافعی امان را که در آیت مذکورست محمول بر امان از عقوبت اخروی میدارد و ابوحنیفه رضی الله عنه ملتجی را از جهت عمل باطلاق کان آمنا تا آنکه داخل حرم است ایمن میگوید و باحرام حکم عقوبت بعد بیرون آمدن از عمومات نصوص عقوبات نقض میجوید ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا تَعْمَلُونَ معني اينست بكواي محمد اي اهل كتاب چرا كافر ميشويد بآيات كتاب خداي كه وارد است در يكانكي
خداوند كي عيسي وبودن تحريم طيبات بشومي كناه ودر نماز بخانه كعبه توجه كردن واورا از افضل بيوت عبادت دانستن وتواند بود از آيات معجزاتي كه دال است بر صدق پيغمبر مراد شود
معني چنين بود اي اهل كتاب معجزات پيغمبر را كه دال است بر صدق او چرا منكر ميشويد وحال اينست خداي كواه است بدانچه شما از تثليث واشراك وتحريف كتب ودشمني با پيغمبر
وتوجه سوي غير قبله وانكار فرضيت حج وجز آن ميكنيد قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ
استفهام در لِمَ تصدون براي انكار بر وجه توبيخ است يا اهل الكتاب تكرار نداست براي تاكيد جمله لِمَ تَصُدُّونَ بعد ذكر لم تكفرون ذكر خاص بعد عام بود يا از لم تكفرون بدل بعض باشد
ومراد از سبيل الله بر وجه استعارت مصرح بها دين است موصول با صله يعني من آمن مفعول است مر تصدون تبغونها عوجا بدلست يا حال است از تصدون يا بيان اوست يا تعليل است وضمير
تبغونها بر سبيل الله است وتانيث ضمير از جهت آنست كه سبيل مؤنث سماعي است عوجا مفعول است مر تبغون وضمير تبغونها نيز مفعول است بر طريق اتصال اي تطلبون لها عوجا وجمله وانتم شهداء حال است وجمله وما الله بغافل عما تعملون تذييل است معني اينست بكواي محمد اي اهل كتاب از دين خداي مؤمنان را چرا باز مي داريد وهمت بر اين كه ايشان از دين باز كردند چرا ميكماريد كاهي خبر نابوده اين كه موسي لا نبي بعدي كفته است ميكوييد كاهي روايت كردن از توريت كه شريعت موسي را نسخ براي شبهه انداخت ايشان ميجوييد حليه پيغمبر را كه در توريت بود ميكردانيد بجاي آن حليه ديكري خوانيد تا مسلمانان از اين تلبيس از دين حق بكردانيد براي آن دين خداي كژي ميجوييد وآن را است كه كژي نه پذيرد ومقصود شما نا مانند نكرد وحال اينست كه شما كواهانيد بدانچه در توريت از صحت دين اسلام مذكورست وصدق پيغمبر عليه السلام شما اصحاب وارباب آكاهي وارباب كواهي ايد خلاف چرا ميكوييد ودر راه باطل چرا پوييد ونيست خداي عز وجل غافل از كارها شما يعني آنچه ميكنيد ميداند وسزاء بديهاء شماي تواند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ معني اينست اي مؤمنان اكر كروهي را از اهل كتاب طاعت كنيد ودم متابعت ايشان زنيد باز كرداند ايشان شما را مرتد شده بعد كرويدن وكافر كشته بعد مؤمنان شده وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ استفهام براي تعجب وانكار است

(هي — واقع)

وَأَنْتُمُو يَرُدُّوكُمُو إِيمَانِكُمُو وَأَنْتُمُو وَفِيكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَلَيْكُمُو آيَات قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عَنِ الْعَالَمِينَ ۝ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ
از طاعت جهانيان بكو اي خداوندان دانش بتوريت چرا
تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ شَهِيدٌ عَلَى مَا
انكار ميكنيد قرآن را يا معجزات خدا را وخداي حاضر وكواه است بر آنچه
تَعْمَلُونَ ۝ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ
ميكنيد پس جزا دهد شما را به آن بكواي خداوند نامهٔ آسماني چرا باز ميداريد
عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُونَهَا عِوَجًا
از دين خداي تعالي آنان را كه ايمان آوردند حال آنكه ميجوييد براي آن راه انحرافي
وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا اللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۝
وشما كواهانيد براستي آن ونيست خداي تعالي ناآكاه از آنچه ميكنيد
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تُطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ
اي آن كسان كه مؤمنانيد اكر فرمان بريد كروهي را از آن كسان كه
أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ
دادند ايشان را نامه يعني قرآن باز كردانند شما را پس از ايمان آوردن شما
كَافِرِينَ ۝ وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَى
حال آنكه كافر باشيد وچكونه كافر شويد شما وحال آنكه شما ميخوانند
عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ يَعْتَصِمْ
بر شما آيتهاي خدا را ودر ميان شماست پيغمبر او محمد وهر كه تمسك نمايد

بِآيَاتِ اللّٰهِ — لورش ثلثة اوجه
مَنْ آمَنَ — قرا بالنقل ورش
مَنْ آمَنَ — سكت خلف في رواية
مَنْ آمَنَ — لورش ثلثة اوجه
عِوَجًا وَأَنْتُمْ — مدغما غير الغنة خلف
شُهَدَا — بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام
شُهَدَاءُ — بالتسهيل مع القصر والمد حمزة وهشام
آمَنُوا — لورش ثلثة اوجه
أُوتُوا — لورش ثلثة اوجه
إِيمَانِكُمْ — لورش ثلثة اوجه
كَافِرِينَ — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسايي
كَافِرِينَ — الامالة بين بين ورش
تُتْلَى — الامالة بين بين ورش في رواية

تُتْلَى — بالامالة المحضة لحمزة والكسايي
عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللّٰهِ — سكت خلف في رواية
آيَاتُ اللّٰهِ — لورش ثلثة اوجه
وَمَنْ يَعْتَصِمْ — مدغما غير الغنة خلف

وجمله وَأَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ حال است فَقَدْ هُدِيَ تعليل جزاء محذوف است اي وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللّٰهِ يفلح لانه هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وجمله شرطيه يعني ومن يعتصم بالله تا آخر عطف است بر
شرطيه سابقه يعني ان تطيعوا تا آخر بجامع تضاد وجمله وكيف تكفرون معترضه است معني اينست چكونه شما كافر شويد وچه نوع شما كفر ورزيد وحال اينست كه آيات كتاب خداي
بر شما خوانده ميشود ودر ميان شماست رسول خداي كه شما را پند ميدهد وشبهات شما دور ميكند ودر مواضع لغزش مي آكاهاند ووحي خداي بشما ميرساند وكسي كه بخداي پناه ميكيرد
وبدين او چنك درزند بدرستي او سوي نجات شتابد واز عذاب خلاص يابد زيرا چه خداي تعالي او را سوي راه مستقيم ودين قويم راهنموني كرده ودر ايمان وايقان آورده
سؤال از ان تطيعوا فريقا من الذين اوتوا الكتاب يردوكم بعد ايمانكم كافرين اين مر آيد كه مؤمنان بر تقدير اطاعت ايشان كافر از امر دو سوي كفر كردند والبته كافر شوند

وازو کیف تکفرون که استبعاد کفر ایشانست انکار کفر آید واین از روی ظاهر تناقض می نماید جواب وکیف تکفرون کنایتست از وکیف تطیعونهم والطاعت در معرض تردد دست
مظنه استبعاد وبعدست یا آنکه اگر استفهام برای توبیخ یعنی لاینبغی ان یکون باشد سوال وارد نشود یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته معنی اینست ای مومنان بپرهیزید از خدای حق
پرهیزیدن وبترسید از وحق ترسیدن در تفسیر آمده است حق تقوی آنست که طاعت کند چنانچه بعد از آن عصیانی نباشد وذکر کند چنانچه بعد آن نسیانی نباشد وشکر بگزارند ومیل بر کفر
آن نیارند وبعضی گفته اند حق تقوی آنست که در کار خدای ملامت کننده دامن گیر او نشود واگر چه جهان مخالف شود در متابعت حق در راه فتور وتقصیر نرود وبصدق وعدل ایستد اگرچه
بر نفس خویش باشد یا در حق پسر وپدر خود بود گفته اند چون این آیت نازل شد کار بر مسلمانان دشوار گشت وعمل ایشان بصعوبت پیوست حق تقوی که تواند گزارد ومحافظت وضاعف آن
که داند تا آنکه آیت فاتقوا الله ما استطعتم نازل گشت وحکم این بنسخ پیوست ولا تموتن الا وانتم مسلمون معنی اینست وجز در حال اسلام مه میرید ومردن در حالة کفر
بر خود مه پذیرید واعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا معنی اینست وبه دین خدای یا بکتاب او که قرآنست یا بعهد او همه چنگ در زنید ومتفرق مشوید وفرقه فرقه مگردید واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا روایت کرده اند که اوس وخزرج دو برادری مادری وپدری بودند هر دو صاحب جاه ودستگاه شدند میان ایشان بسببی عداوت حاصل گشت که بدان عداوت هر یکی بمحاربه پیوست وآن عداوت ومحاربه میان ایشان صد وبیست سال وبعضی گویند صد وشصت سال بود تا آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم هجرت کرد ودر مدینه نزول فرمود ایشان را دعوت سوی اسلام کرد وهر دو را بر شرف اسلام آورد هر دو فریق بشرف اسلام ومیان خویش عهد موافق بستند اخوت اسلام میان ایشان جامع شد وکار ایشان بمحبت پیوست کینها وضغینها که میان ایشان بود به صحبت والفت بدل گشت تا روزی بعد اسلام نیز میان ایشان محاربه افتاد ومیان یکدیگر مقاتله افتاد وآن چنان بود که پیغمبر را علیه السلام حماری یعفور نام بود واو با منافقان صورت دشمنی می نمود چه او بر حکم معجزه پیغمبر علیه السلام منافقان را شناختی هر جا که منافقی را دیدی بول انداختی تا روزی عبد الله بن ابی سلول اوسی در لافگاه خویش نشسته بود حمار مذکور صورت عداوت نمود دم جانب او آورد نزدیک او بول کرد عبد الله مذکور حمار را گفت نح عنا هذا الحمار فانه یوذینا یعنی حمار را از ما دور دار ومارا از ایذاء او نگهدار سعد بن معاذ خزرجی که از مخلصان پیغمبر علیه السلام بود بروی صورت غضب نمود بغضب گفت یا لعین الحمار رسول الله صلی الله علیه وسلم تقول ذلک یعنی ای ملعون این سخن در شان حمار پیغمبر میگویی واهانت حمار او بجویی با یکدیگر در گفت وشنید شدند ودر مقاتله آمدند معنی اینست

علیکمو اذ کنتمو اعداء لکمو آیاته منکمو امة — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر
وانتمو قلوبکمو فاصبحتمو وکنتمو فانقذکمو لعلکمو — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بالله فقد هدي الي صراط مستقيم يا ايها
بدین خدای پس تحقیق راه یافته است سوی راه راست ای

الذين آمنوا اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا
آنکسان که ایمان آوردید بترسید از خدای تعالی چنانچه حق ترسیدن اوست وباید که نباشد اجل شما مگر

وانتم مسلمون واعتصموا بحبل الله جميعا
در آن حال که شما مسلمان باشید وتمسک نمایید بعهد خدای یا کتاب خدای همه

ولا تفرقوا واذكروا نعمت الله عليكم
وبر رأیهای مختلف مباشید ویاد کنید نیکویی خدای را بر شما

اذ كنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم
چون بودید شما دشمنان پس مهربانی بدید کرد میان دلهای شما پس شدید

بنعمته اخوانا وكنتم على شفا حفرة
ببرکت عنایت خدای برادران دینی وبودید شما بر کناره کوی

من النار فانقذكم منها كذلك يبين الله
از آتش یعنی دوزخ پس خلاص داد شمارا از آن همچنان بیان کند خدای تعالی

لكم آياته لعلكم تهتدون ولتكن منكم
برای شما دلایل خود را تا مگر شما راه یابید وباید که باشد از شما

امة يدعون الى الخير ويامرون بالمعروف
گروهی که خوانند دیگران را سوی نیکی وطاعت وفرمایند بکارهای کردنی بعرف وشرع

سراط — قرا بالسین قنبل
صراط — باشمام الصاد زایا خلف
امنوا — لورش ثلثة اوجه
تقاته — امال بین بین ورش فی روایة
تقاته — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
جمیعا ولا — مدغما غیر الغنة خلف
ولا تفرقوا — قرا بالادغام بزی
علیکم اذ کنتم اعداء — سکت فیهما خلف فی روایة
اخوانا وکنتم — مدغما غیر الغنة خلف
من النار — امال بین بین ورش
من النار — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوری عن الکسائی
لکم آیاته — سکت خلف فی روایة
آیاته — لورش ثلثة اوجه
منکم امة — سکت خلف فی روایة
امة یدعون — مدغما غیر الغنة خلف
ویامرون — بالابدال ورش والسوسی

ویاد کنید نعمت خدا را که بر شماست یا در حالة که بر شماست چون شما در جاهلیت دشمنان بودند ویکدیگر آثار عداوت می نمودند پس خدای میان دلهای شما الفت داد ودر خاطر شما یکدیگر بمودت ایمان واخوت اسلام
دوستی نهاد تا بمودت ایمان واخوت اسلام میان خویش میثاق محبت محکم بستید وپیمان مودت را استوار کردید پس یکدیگر بسبب نعمت خدای که ایمان واسلام است در آن کشتید وکنتم علی شفا حفرة من النار
فانقذکم منها معنی اینست وبودید شما بر کرانه گوی از آتش پس شمارا از آن گو رهانید وبکرم خویش شمارا از آن دور کردانید واز افتادن در آن نگاه داشت وبمحافظت ازلی محفوظ ساخت
کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون معنی اینست همچنین خدای تعالی آیات کتاب خویش را بیان میکند ومضمون آن در دلهاء شما می افکند تا شما اهتدا یابید بیش از آن که داشتید یا کو
تا شما بر اهتدا ثابت مانید واز اهتدا روی نگردانید ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر معنی اینست وکو باشند از جمله شما گروهی که سوی
خیر آن دعوت کنند ومبرات در دل افکنند وبفرایض وواجبات آمر شوند وکارهاء پسندیده بیارند واز منهیات ومنکرات واز کارهاء ناشایسته باز دارند قوله تعالی

وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ معنی اینست وایشان ای محمد هم ایشان رستکاری یابندکانند وبفوز وفلاح رستکاراند درتفسیر حکایتی آورده زاهدی درخانهٔ پادشاهی آمد وروبروآورد
وازمنکراتی که دید نهی کرد هم آلات لهوکه درمجلس او یافت بروجه حسبت درشکستن آن شتافت پادشاه کفت ترا عهده حسبت که داده است کفت کسی که تاج سلطنت برسر
تو نهاده است پادشاه کفت من تاج وتخت ازخلیفهٔ عهد وزمان یافته ام واین مرتبه بتفویض او دریافته ام زاهد جواب کفت مرا این عهده پروردکار خلیفه داده است که ابواب علم
وعمل برمن کشاده است پادشاه کفت درتو استعداد حسبت دیدم ترا محتسب سمرقند کردانیدم زاهد کفت من خود را ازشغل تو معزول کردم وعهد مذکور بتوسپردم
که عهدهٔ تو درمعرض عزل است وعهده که مراخدای داده محض فضل است خدای فضل خویش بازنخواهد کرفت وعهده من عزل نخواهد کرد پادشاه کفت ازمن حاجتی بخواه تابرآرم
وحق کلمات توبجا آرم زاهد کفت حاجت من آنست که مرامالک دردوزخ نبیند ازدد رضوان وخازن بهشت مرا درسایهٔ جنان آسوده سازد پادشاه کفت این وظیفهٔ من
نبود وطاقت من نباشد زاهد
کفت خدای حوایج مرا میداند
وبرآوردن میتواند پادشاه چون
کمال او را مشاهده کرد با او مرا
اعتقاد بیش آورد چون عمل او را
برای خدای دید باجلال واعظا
باز کردانید زاهد مذکور دو
بیت انشا کرد بیت
شتان لم یوتیهما مسلم
الا یوتی الاجر بالمحشر
الامر بالمعروف والنهی عن
جمیع ما یوتی من المنکر
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا
وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْبَيِّنَاتُ معنی اینست
ومباشید دراختلاف دین همچو
کسانی که متفرق کشتند وفرقه
فرقه شدند ودر دین اختلاف کردند
یهود ونصاری شدند ازبعد
آنکه آمد ایشانرا آیات ظاهره
ومعجزات متظاهره
که موجب است مر
ایقان دردین وموافقت
دریقین چه یهود مخالف شدند نصاری
را ومنکر شدند عیسی را ونصاری
بایهود مخالفت ورزیدند رسالت
موسی را منکر شدند وهر دو فریق
باامت محمد مخالف شدند انکار
رسالت محمد علیه الصلوة والسلام
کردند بدین اختلاف دردین کافر شدند
وازربقهٔ دل الاسلام بیرون آمدند
واختلاف در دین غیر اختلاف در
اعمال بود چه اجتهاد مجتهدان که متنوع
میشود که درباب آن پیغمبر صلی الله
علیه وسلم اختلاف امتی رحمة
کفته ودر مدحت ایشان سفته
که ایشان همه دراصل دین اختلاف
ندارند بردین اسلام متفق اند اختلاف
دربعض اعمالی است که آن اختلاف
دراصل دین نیست وَاُولٰئِكَ لَهُمْ
عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ
وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ معنی اینست
وایشان کاین است مر ایشانرا عذابی
عظیم وعقابی فخیم درآن روزکه
بعضی رویها یعنی رویهاء مومنان
سفید شود وبعضی رویها یعنی رویها
کافران سفید کرددبعضی کویند
این حال درآن وقت باشد که خلایق
را سوی سجده خوانند مسلمانان

وُجُوهُهُمُوا كَفَرْتُمُو اِيمَانِكُمُو كُنْتُمُو وُجُوهُهُمُو
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها
وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

جَاءَهُمُ
بالامالة حمزة وابن ذكوان
عَظِيمٌ يَوْمَ
مدغما غير الغنة خلف
وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ
مدغما غير الغنة خلف
وُجُوهُهُمْ
اَكَفَرْتُمْ
سكن خلف في رواية
اِيمَانِكُمْ
لورش ثلثة اوجه
الْعَذَابَ بِمَا
بالادغام سوسی
آيَاتُ اللّٰهِ
لورش ثلثة اوجه
يُرِيدُ ظُلْمًا
بالادغام السوسي

وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ ۚ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
وبازدارند ازکارهای ناشایست ازکفر وعصیان وایشانند ایشان رستکاران

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ
ومباشید چون آنان که جدای نمودند دراعتقاد وخلاف کردند ازآن
یعنی جهودان وترسایان

بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَاُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
پس که آمد بایشان دلایل روشن وایشانند که مرایشانراست عذابی

عَظِيمٌ ۝ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ ۚ فَاَمَّا
بزرک درآن روز که سفید شود بعضی رویها وسیاه شود بعضی ازرویها پس اما
بنور ایمان بظلمت کفر

الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ اَكَفَرْتُمْ بَعْدَ ۝
آنان که سیاه شده باشد رویهای ایشان کویند ایشانرا از فرشتکان ای کافر شدید پس از

اِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ
ایمان شما درازل یا روز میثاق پس بچشید امروز عذاب را بدانچه بودید که کافر شدید

وَاَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ
واما آنان که سفید شده رویهای ایشان پس دربهشت خدای اند

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ نَتْلُوهَا
ایشان درآن بهشت جاودانه باشند آنچه کفتیم آیتهای خدایست میخوانیم آنرا
ازوعد ووعید

عَلَيْكَ بِالْحَقِّ ۗ وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ ۝
برتو بصدق وصواب ونیست خدای که خواهد هیچ ستمی برای جهانیان یعنی کس را بی کناه عذاب نکند

یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ
یا چون خطاب وَامْتَازُوا
الْيَوْمَ اَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ صادر
شود فرشتکان درآیند
درجدا کردن مشرکان
باشند بدین علامت
مومنانرا ازمجرمان بشناسند

فَاَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ اَكَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيمَانِكُمْ معنی اینست پس هر چون که باشد آنانکه سیاه شده است بسیاهی کفر رویهاء ایشان پس مرایشان
راکفته آید بعد ایمان خویش یعنی ایمان تکلیف وابتلا یا ایمان روز قالوا بلی کافر شدید یا کویند بعد ظهور دلایل وبراهین ایقان کفر ورزیدند نشایستی که کافر
شوید وشایستی که کفر ورزید فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ معنی اینست چون کافر شدید پس عذاب را بسبب کفر خویش بچشید عذاب را
بمطعومی ناخوش ایند تشبیه کرد وچشیدن که ملایم مطعوم است برسبیل تخییل آورد معنی دیکر چون شما بعد ایمان کفر ورزیدید عذابی که سبب کفر خود مستحق
شدید بچشید وَاَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ معنی اینست واما کسانی که رویهاء ایشان سفید شود وبنور ایمان نورانی کردد پس ایشان
بنور یقین ایمان کاین اند در رحمت خدا یعنی درنعیم جنات واین مجاز مرسل است ازباب ذکر حال وارادت محل است وتواند بود که مراد از رحمت انواع نعم

سجده کنند کافران پشتهای ایشان چون تختها کردد سجده کردن نتوانند بعد برآوردن سر از سجده رویهاء مسلمانان بتابش انوار نورانی شود کافران چون روی ایشانرا تابان ببینند ازغایت
اندوه رویهاء ایشان سیاه کردد بعضی کفته اند این حال درهنکام خواندن نامها واقع شود کافر چون نامهٔ خویش بخواند وبر خود توجه عذاب ابد داند آتش حزن درتاب شود روی او سیاه کردد مسلمانان
درنامهٔ نشان ایمان یابد وبشارت نعیم دریابد مستظهر ومستبشر شود ازخوشی وبهجت روی او روشن کردد وبعضی کفته اند جسد مومنان وکافران همبرین صفت شود وافتراق الوان میان
فریقین فارق بود درحدیث آمده یحشر المومن ووجهه اضوء من القمر لیلة البدر ویحشر الکافر ووجهه اسود مظلم وبعضی کفته اند این حال نزدیک وزن اعمال پیدا آید وبعضی کویند این حال افتراق
وتغیر درهنکام فراق فریق فی الجنة وفریق فی السعیر روی نماید چه این وقت هنکام ایقان بفوت ملک ابد است واستیقان توجه هلاک سرمدی وقت آنست که هم ازهیبت آن بکدازند
عجب نباشد که ازتابش اندوه آن رنکهاء ایشان بکردانند وسیاه سازند اعاذنا الله من ذلک وبیض وجوهنا هنالک وحکمت درافتراق الوان امتیاز مجرمان است ازمحسنان چنانکه کفت

کهٔ آثار رحمت وکرم است ناشد وان مجاز از باب ذکر سبب وارادت مسبّب بود هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ معنی اینست ایشان یعنی مومنان که روهاء ایشان سفید باشد ونورانی بود در بهشت جاودان باشند
ودر نعیم جنان همیشه مانند تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ معنی اینست آیاتی است فرستاده خدا تلاوت میکند آنرا بر تو جبرئیل با مر ما ونیست خدای
خواهنده ظلم مر عالمیان وچونی ستم مر جهانیان وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ معنی اینست وخدای نخواهد بر جهانیان ظلم را وحال اینست که ملک اوست
ودر تحت تصرف اوست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است هر تصرفی که در ایشان کند ظلم نباشد چه تصرف در محل تصرف بیقین است وهمه کارها بسوی خدا رد کرده میشود وجمیع
امور بسوی او باز کردانیده می آید كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ معنی اینست شما در علم خدای یا در لوح محفوظ یا در کتب انبیا
سابق متصف بصفت خیریت هستید وتواند بود نامه دارند طریقه ماشاء الله کان ومالم یشا لم یکن بندارند وخیر امة اخرجت للناس حال مقدره بود تقدیر کلام وجد تم کونکم خیر امة اخرجت
للناس شود معنی اینست شما بهترین امتید که بیرون آورده شده است از عدم بسوی وجود برای نفع مردمان امر میکنید بکارهاء نیک از فرایض وواجبات وجز آن ونهی میکنید از بدی یعنی از حرام ومکروه وتحریم وایمان می آرید بخدای در مواعید مثوبات امر آن وناهیات وتواند بود که از تؤمنون بالله ایمان بجمیع چیزی که خدای امر کرده است بایمان آوردن بدان وتصدیق دارند واو مقتضی ترتیب ندارند تقدم وجود ایمان بر امر معروف ونهی منکر منافی تاخیر ذکر او نبدارند وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَاَكْثَرُهُمُ الْفٰسِقُوْنَ معنی اینست واگر همه اهل کتاب ایمان می آوردند وبدین اسلام میگرویدند ایشانرا بهتر بودی وخیریت روی نمودی بعضی از ایشان چون عبد الله بن سلام واصحاب او مومنانند بیشتر ایشان فاسقانند هر جا که در قرآن ذکر فاسقان وظالمان وکافران بعد ذکر مومنان افتاده است مراد از آن کافرانند لَنْ يَضُرُّوْكُمْ اِلَّآ اَذًى معنی اینست هرگز زیان نکنند مر شمارا کافران مگر رنجانیدن بزبان لافی زنند وکزافی کویند بکلمات ناپسندیده اذی شما جویند وتنکیر اذی برای نوع است یعنی نوعی از اذی که اذی زبانی است کاهی دین خود را از دین شما برتری رسانند کاهی شمارا کمتر از خویش خوانند کاهی در شان خدای نقیصه دعوی کنند کاهی قایل بزن وفرزند شوند کاهی در راه تثلیث پویند ان الله ثالث ثلاثة کویند کاهی ان الله فقير ونحن اغنياء مدعا سازند کاهی بکفتار ناپسندیده يد الله مغلولة بردارند کاهی در حق پیغمبر خدای بشتیمه پیش آیند کاهی زبان باهانت منزلت وحط مرتبت او کشایند کاهی صفات کامله او را که در توریت مسطور است بکردانند کاهی او را شاعر ومجنون خوانند کاهی لاف وکزاف نحن ابناء الله واحباؤه زنند کاهی خبر نابوده لن تمسنا النار الا اياما معدودة ذکر کنند از اینچنین لاف چه آید واز این نوع کزاف چه کشاید دروغ راچه فروغ واز سخن یاوه چه حاصل

قطعه مانده درامان

کرد شمنت قویست نکهبان قوی ترست ۞ می باش معتصم بخداوند مستعان ۞ در زیر پای پیل ستبر مورک ضعیف ۞ از دستکیری کرمش

كُنْتُمْ لَهُمْ يُقَاتِلُوْكُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
يَضُرُّوْكُمْ اِلَّآ قرا قالون بالصلة والقصر في المد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِلَى
ومر خدایراست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وسوی حکم

اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝ كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ
خدای بازکردانند کارها القیامة هستید شما بهترین کروهی که بدید آرند

لِلنَّاسِ تَاْمُرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ
برای مردمان میفرمایید بکارها وکردنی شرعی توحید وطاعات وباز میدارید از

الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَوْ اٰمَنَ اَهْلُ الْكِتٰبِ
کارهای ناکردنی کفر ومعاصی وایمان می آرید بخدای وبدانچه فرموده واکر ایمان آوردندی یهود ونصاری بمحمد وقرآن

لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ وَاَكْثَرُهُمُ
هرآینه بودی آن ایمان بهتر مرایشانرا در دین ودنیا از ایشانند باور دارندکان وبیشتر ایشانند

الْفٰسِقُوْنَ ۝ لَنْ يَضُرُّوْكُمْ اِلَّآ اَذًى وَاِنْ
خارج از فرمان خدای تعالی هرگز نتوانند رسانید بشما چیزی مکر رنجانیدنی بزبان واکر

يُقَاتِلُوْكُمْ يُوَلُّوْكُمُ الْاَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُوْنَ
کارزار کنند باشما بدهند بشما پشتها یعنی منهزم پس یاری کرده نشوند بهیچ وجه

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ اَيْنَ مَا ثُقِفُوْآ اِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ
لازم کردانیده شد برایشان خواری یعنی جزیه هرکجا یافت شوند مکر بعهدی از

اللّٰهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ وَبَآءُوْ بِغَضَبٍ
خدای یعنی ایمان وعهدی از مردمان یعنی ایمان بالتزام جزیه وسزاوار شدند بارادت انتقام

فِي الْاَرْضِ قرا بالنقل ورش
فِي الْاَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
تُرْجَعُ بفتح التاء وكسر الجيم ابن عامر وحمزة والكسائي
الْاُمُوْرُ قرا بالنقل ورش
الْاُمُوْرُ سكت خلف وفي رواية خلاد وفي الوقف حمزة
خَيْرَ قرا بالترقيق ورش
اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ قرا بالنقل ورش
اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ سكت خلف وفي رواية
لِلنَّاسِ بالامالة دوري
تَاْمُرُوْنَ بالابدال ورش والسوسي
وَتُؤْمِنُوْنَ بالابدال ورش والسوسي

وَلَوْ اٰمَنَ قرا بالنقل ورش مع ثلثة اوجه | وَلَوْ اٰمَنَ سكت خلف في رواية | خَيْرًا بالترقيق ورش | الْمُؤْمِنُوْنَ بالابدال ورش والسوسي | لَنْ يَضُرُّوْكُمْ اِلَّآ سكت خلف في رواية | لَنْ يَضُرُّوْكُمْ اِلَّآ مدغما غير الغنة خلف

وَاِنْ يُقَاتِلُوْكُمْ مدغما غير الغنة خلف | الْاَدْبَارَ بالنقل ورش | الْاَدْبَارَ سكت خلف في رواية | النَّاسِ بالامالة دوري | وَبَآءُوْ لورش ثلثة اوجه
عَلَيْهِمْ بضم الهاء في الحالين حمزة وفي الوصل كسائي
عَلَيْهِمْ بكسر الهاء والميم ابو عمرو

رکوع

واقرار

وان يقاتلوكم يولوكم الادبار معنا اينست اكر اهل كتاب با شما قتال كنند بكردانند ومتوجه كنند سوى شما پشتهاى خويش را يعنى بهزيمت پشت دهند اكرچه بقتال سوى شما بشتابند در قتال بر شما ظفر نيابند منهزم شوند وپشت داده بروند ثم لا ينصرون معنى اينست پس چون ايشان در مقاتله مقهور شوند پس از آن منصور نكردند كسى كه ايشان را يارى نكند ودم قدم در نصرت ايشان نزند مكافات اين هزيمت كند وباز بجنك پيش آيند چنانچه اوس وخزرج وبنى النضير وبنى قريظه در جنك احزاب منهزم شدند بعد هر كز قدرت نيافتند تا آنكه بعضى چون بنى النضير جلا كشتند وبعضى چون بنى قريظه بنهب وقتل پيوستند همه مستاصل شدند وآنانكه ماندند پراكنده كشتند وايراد ثم براى تراخى در مرتبه است كه اين خبر در بشارت مومنان بالاتر از خبر اول است چه هزيمتى كه بعد آن مردم كسى را نصرت كند ومنهزم شده باز بر جنك روى نهد چنانسبتى كه هزيمت نبود وشكست روى نمود اما هزيمتى كه بعد آن نصرتى نبود ومنهزم شده را باز قوت جنك نشود كارى عظيم بود وشانى فخيم باشد وجمله ثم لا ينصرون تكميل است براى دفع وهم آنكه در كلام سابق ملحوظ بود كه ايشان بعد زوى كردانيدن اكر كاهى بسوى جنك بشتابند نصرت بيابند نفى نصرت ايشان بر مسلمانان به تصريح آورد وهم مسطور را دفع كرد ضربت عليهم الذلة اينما ثقفوا الا بحبل من الله وحبل من الناس معنى اينست زده شد بر ايشان خيمهٔ ذلت از كشتن وآنچه در حكم اوست از برده كردن وبنده ساختن واين كنايت است كه خوارى مذكور محيط ايشان كشت وبملازمت ايشان پيوست هر جا كه يافته شوند با ايشان بود منفك از ايشان نكردد مكر بسبب عهدى كه از خداى واز مردمان با ايشان شود چون عهد مذكور از خداى و مردمان دريابند از قتل وآنچه در حكم اوست از اسير كردن وبرده ساختن امان يابند وتواند بود كه از بحبل من الله وحبل من الناس اسلام مراد باشد چون كافر مسلمان ميشود عهد عبادت با خداى وعهد موافقت با مسلمانان ميكند وايشان را اولى خويش ميكيرد وولايت ايشان بر خويش مى پذيرد كما قال الله تعالى والمومنون والمومنات بعضهم اولياء بعض برين تقدير جنس ذلت منتفى ميكردد معنى چنين است محيط زده شد بر ايشان خيمهٔ خوارى و كشت ذلت مر ايشان را هر جا كه باشند مكر در حالتى كه ملتبس با ايمان كردند وملابس اسلام شوند وتواند بود كه از بحبل من الله ايمان مراد شود و از حبل من الناس عقد ذمه جناح باشد زده شد بر ايشان ذلت در جملهٔ احوال مكر درين دو حال الايمان وحال الجزيه وبيمان وباءو بغضب من الله معنى اينست وايشان سوى دار آخرت با استحقاق غضبى عظيم كه كاين از خداست باز كشتند يعنى مستحق عذاب كشتند ومستوجب عقوبت شدند وضربت عليهم المسكنة معنى اينست وزده شد بر ايشان خيمهٔ مسكينى يعنى مسكين كشتن واحتياج نمودن اكرچه غنى باشد خود را فقير نمايند وبلباس فقر ايش آيند تا ظهور غناء ايشان نشود واز ايشان مطالبه جزيه اغنيا نبود ذلك بانهم كانوا يكفرون بايات الله ويقتلون الانبياء بغير حق سوال

بانهم وهمو وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليهم وبضم الهاء | عليهم بكسر الها | بآيات الله لورش ثلاثة اوجه | الانبياء بالمد والهمز نافع وورش والتسهيل | سواء | السبيل والتمد

من اهل قرا بالنقل ورش

من اهل سكت خلف في رواية

قائمة يتلون مدغما بغير الغنة خلف

ايات الله لورش ثلاثة اوجه

اناء لورش ثلاثة اوجه

يومنون بالابدال ورش والسوسي

الاخر لورش ثلاثة اوجه

الاخر سكت خلف في رواية خلاد

الاخر قرا بالنقل ورش

ويامرون بالابدال ورش والسوسي

مِنَ اللّٰهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذٰلِكَ

از خداى تعالى ولازم كردانيده شد بر ايشان بيچاركى اكرچه نعمت بسيار داريد برين صفت باشند خوار آن عقاب

بِاَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ وَيَقْتُلُونَ

بسبب آنكه ايشان هستند كه كافر ميشوند بنشانهاى خداى تعالى وميكشند

الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا

پيغمبران را بى شبهه استحقاق آنچه كفتيم بسبب آنكه نافرمانى كردند وبودند

يَعْتَدُونَ ۝ لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ

كه از حد درميكذشتند نه اند اهل كتاب برابر از اهل كتاب يعنى مومنان اهل كتاب چون عبد الله سلام وياران او برابر نيستند با كافران اهل كتاب

اُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ اٰيَاتِ اللّٰهِ اٰنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ

جماعتى بر سيرت راست ايستاده ميخوانند آيتهاى خداى يعنى قرآن را در ساعت شب وايشان

يَسْجُدُونَ ۝ يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ

نماز ميكزارند يعنى كفته اند نماز تطوع است ميان شام وخفتن ايمان مى آرند بخداى تعالى وروز قيامت

وَيَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وميفرمايند ديكران را بكارهاى شرعى وباز ميدارند از كارهاى ناكردنى

وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَاُولٰئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ

وميشتابند در اداى وظايف نيكيها وايشان از جملهٔ نيكان اند

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ

وآنچه كنيد از هر نيكى پس هر كز منع نكنند ثواب آن را وخداى داناست

ويسارعون بالامالة الدورى عن الكسائى | في الخيرات قرا ورش بالترقيق | وما تفعلوا قرا بالتاء نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر | تكفروه قرا بالتاء نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر | فلن يكفروه مدغما غير الغنة خلف

قتل انبيا باشد مكر بغير حق كه از ايشان كارى روى نمايد كه بر آن كار ايشان استحقاق كشتن آيد وجه ذكر بغير حق چه بود وفايده اوجه باشد جواب اين را قيد واقعى دارند احترازى نه پندارند تصريح بد واز جهت تصريح بشناعت حال ايشان بود وتشريح قباحت اعمال ايشان باشد معنى اينست آن بسبب آنست كه ايشان با آيات خداى تعالى كافر كشتند وپيغمبران را بغير حق كشتند ذلك بما عصوا وكانوا يعتدون معنى اينست آن يعنى كافر شدن وپيدا كفر مبتلا شدن كشتن وآزردن پيغمبران وارتكاب كشتن بسوى آنست كه ايشان عاصى شدند واز حد تجاوز كردند وبشومى اصرار بر معاصى در كفر افتادند ليسوا سواء من اهل الكتاب امة قائمة يتلون آيات الله آناء الليل وهم يسجدون معنى اينست اهل كتاب برابر نه اند بعضى از ايشان كروهى بحق قايم اند يعنى بر حق مستقيم اند آيات خدا را در ساعت شب ميخوانند احكام آن را ابس روا اند وايشان سجده كنند كه اند يعنى نماز ميكزارند و قرآن ميخوانند يومنون بالله واليوم الاخر ويامرون بالمعروف وينهون عن المنكر ويسارعون في الخيرات واولئك من الصالحين معنى اينست آيات كتاب خدا را ميخوانند درين حال

كه ايمان بخداي وروز قيامت مي آرند تلاوت ميكنند آيات خدايرا وامر ميكنند بمعروف يعني بنيكي وكار پسنديده ونهي ميكنند از منكر شرع يعني فعل حرام ومكروه تحريمه وكار ناكردني احكام
واقسام امر معروف ونهي منكر گذشته وبيان آن بالارقه ومي شتابند در خيرات يعني كمال رغبت مي نمايند وبمجرد رسيدن هنگام آن دل بر تحصيل آن مي بندند وكاهلي وتاخير درآن نمي پسندند
از فوت شدن آن مي ترسند واز محروم شدن از ثواب آن ترسان مي باشند وايشان از اهل صلاح اند وازكسانيند كه صالحانند يعني اصحاب محمد عليه السلام وبعضي گويند مراد از صالحان مسلمانانند
يعني صالح اند براي نعيم جنان وسزاوارند براي نيل رضوان **وما تفعلوا من خير فلن تكفروه** **معني اينست** وآنچه شما بكنيد از نيكي پس هرگز از جزاء آن باز داشته نشويد **والله عليم**
بالمتقين **معني اينست** وخداي داناست باحوال متقيان واعمال پرهيزكاران كه چون كريمي رنج كسي بيند رنج اورا ضايع نكرداند خداي تعالى ومتقدس اعمال ايشان ميداند جزاء ايشان داد
مي تواند ابواب شكوري وشاكري بر ايشان خواهد گشاد وانواع عطايا خواهد داد ترك جزا نخواهد كرد وكار ايشان بحرمان نخواهد آورد **ان الذين كفروا لن تغني عنهم اموالهم**
ولا اولادهم من الله شيئا **معني اينست** بدرستي كسانيكه كفر ورزيدند وبخداي نگرويدند هرگز نفع نكند ايشانرا مالهاء ايشان از عذاب حق تعالى هيچ چيزي نفع ونه فرزندان **واولئك اصحاب النار هم فيها خالدون** **معني اينست** وايشان اصحاب دوزخ اند جاويد باشند **مثل ما ينفقون في هذه الحيوة الدنيا كمثل ريح فيها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلكته وما ظلمهم الله ولكن انفسهم يظلمون** **معني اينست** حال مالي كه كافران آن را در حيات دنيا يعني زندگاني جهاني فاني كه در گذشت بر ايشان از زندگاني اخروي جاوداني ...

عنهمو اموالهم اموالهمو اولادهمو همو انفسهمو دونكمو
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد والقصر وابن كثير بالصلة مع القصر
لا يالونكمو عنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بِالْمُتَّقِينَ ۞ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ
بحال پرهيزكاران | بدرستي آنكسان كه كافر شدند | هرگز باز ندارد
عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
از ايشان خواستهاي ايشان ونه فرزندان ايشان بنصرت از عذاب خداي تعالى هيچ چيز را
وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۞
وايشان ملازمان آتش اند ايشان در آن آتش جاودان باشند
مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ
داستان آنچه نفقه ميكنند كفار بمفاخرت وسمعت ومنافقان بريا وخوف | در اين زندگاني | نزديكتر چون داستان
رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ
باديست كه در آن باد بود سرماي سخت كه رسيد بكشت زار گروهي كه ستم كردند برخود بعصيان حق
فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ
پس هلاك كرد آن باد آن كشت را وستم نكرد بر ايشان خداي وليكن بر نفس خود
يَظْلِمُونَ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً
ستم كردند بعدم اخلاص وكفر | اي آنانكه ايمان آوردند مگيريد دست خالص
مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ
نه از اهل ملت شما | تقصير نميكنند در حق شما فساد را دوست داشتند در مشقت افتادن شما
قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي
بحقيقت پيدا شد دشمني از دهنهاي ايشان وآنچه پنهان ميدارد

عنهم اموالهم — سكت خلف في رواية
شيئا — بقدر الف او بقدر الالفين ورش
شيا — قرا بالنقل لالا دغام حمزة
النار — قرا بالامالة بين بين ورش
النار — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
الدنيا — بالامالة بين بين ورش في رواية وابو عمرو بلا خلاف
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
كمثل ريح — قرا الدوري الادغام
صر اصابت — قرا بالنقل ورش
صر اصابت — سكت خلف في رواية
ظلموا — قرا بالتغليظ ورش
فاهلكته — بالتسهيل في رواية حمزة
ظلمهم — قرا بالتغليظ ورش
ولكن انفسهم — قرا بالنقل ورش

ولكن انفسهم — قرا بالنقل ورش | امنوا — سكت خلف في رواية | يالونكم — لورش ثلثة اوجه، بالابدال ورش والسوسي | من افواههم — قرا بالنقل ورش، سكت خلف في رواية

بود **يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا بطانة من دونكم لا يالونكم خبالا** **معني اينست** اي مؤمنان مگيريد بان دروني هيچ بطانه قبا يعني صاحب راز وعارف سراز غير اهل دين خويش يعني مخالفان
خدا زيراكه شمارا فسادي را باز نميدارند هر فسادي كه در وسع وطاقت ايشانست بر شما ميكمارند ايشانرا دوست سازند وسر خويش در گوش ايشان ننهاند زيراكه ايشان در فساد مي كوشند
وتباهي كار شما مي جويند اين چنين كسان لايق دوستي نباشند وسزاوار كشف اسرار نشوند **ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم وما تخفي صدورهم اكبر** **معني اينست**
رنج شمارا دوست ميدارند ودل برهلاك شما ميكمارند بدرستي ظاهر شده است ميان مردمان دشمني از دهنهاء ايشان سخني بيرون مي افتد كه دلالت بر دشمني ايشان ميكند **قد بينا لكم الايات ان**
كنتم تعقلون **معني اينست** بدرستي بيان كرديم ما براي شما آيات يعني علامات دشمني كافران وثناهاي خواهش فساد وتباهي ايشان اگر شما عاقل باشيد دشمنانرا بشناسيد از ايشان
احتراز نمايند وسر خويش بر ايشان نگشايند دشمن هرچند كه دوستي نمايد بر حكم طبيعت بدشمني ومضرت پيش آيد **در تفسير** آورده كه خليفه باصدق وصواب امير المؤمنين عمر بن خطاب

رضي الله عنه کارکني را در قبيله فرستاد چون اين کارکن در قبيله دل بر عمل نهاد در آن قبيله دخل وخراج بسيار يافت در محافظت حساب جمع وخرج آن صعوبتي دريافت بر امير المؤمنين عمر در عريضه عرض کرد وعجز خويش محافظت جمع وخرج پيش آورد وباز نمود که در آن قبيله جهوديست در کار حساب تمام درايت ودر محافظت جمع وخرج کمال کفايت دارد اگر از خليفه دستوري آيد وسرد ان کار بدو مصلحت نمايد اين کار او را فرمايم وآن عمل بدو تسليم نمايم چون عريضه بر خليفه رسيد دستوري را مصلحت نديد حديث مذکور را الاجواب کرد ودرخواست او را در معرض جواب نياورد چون جواب عريضه بکارکن رسيد جواب حديث مذکور نديد دانست خليفه را سهو افتاد واگرنه اين چنين کيفيتي را چگونه جواب نفرستاده بار ديگر که عريضه مصالح عرضه کرد حديث مذکور را باز در کتابت آورد وباز ديد لاجواب شنيد هيچ پاسخ نشنيد سيوم بار باز دادن قصه در قلم آورد وغرض آن عرض کرد خليفه بر آن نپرداخت وحديث او را الاجواب ساخت کارکن پنداشت مگر جواب آن بحضور تعلق دارد اختيار کرد که خود بحضرت رو آورد چون کارکن مذکور بحضرت آمد ودر نظر خليفه در آمد وامير المؤمنين عمر رضي الله عنه بر دست کرده رو بر او آورد راست وچپ او در تن مي‌زد وآيت يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا الاية ميخواند تا آنکه ...

صدورهموا اکبر — کنتموا تحبونهموا ولا يحبونکموا لقوکموا — عسسکموا
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثير بالصلة مع القصر
تصبکموا يضرکموا کيدهموا
قرا ابن کثير بالصلة وفي رواية قالون

صدور هم اکبر قد بينا لکم الايات ان کنتم
سينهاي ايشان بزرگتر است بتحقيق بيان کرديم براي شما آيتها را اگر هستيد

تعقلون ۞ ها انتم اولاء تحبونهم ولا يحبونکم
درنيابيد — اين که ايد شما اين گروه دوست ميداريد ايشان را ودوست نميدارند شما را

وتؤمنون بالکتاب کله واذا لقوکم قالوا
وايمان مي‌آريد شما بجنس کتاب آسماني همهٔ آن وچون بينند ايشان شما را گويند

امنا واذا خلوا عضوا عليکم الانامل من الغيظ
ايمان آورديم ما وچون خالي باشند از غير ملت بگزند بر شما سر انگشتها را از غايت خشم

قل موتوا بغيظکم ان الله عليم بذات الصدور
بگو بميريد بخشم شما — بدرستي که خداي داناست بدانچه در ضماير شماست

ان تمسسکم حسنة تسؤهم وان تصبکم
اگر رسيد شما را نيکوئي اندوهگين کرداند ايشان را واگر رسد بشما

سيئة يفرحوا بها وان تصبروا وتتقوا لا يضرکم
بدي شادشوند بدان واگر صبر نمايند بر عداوت ايشان وپرهيزگاري نمايند گزند نرساند

کيدهم شيئا ۞ ان الله بما يعملون محيط
بدخواهي ايشان هيچ چيز از گزند — بدرستي خداي بدانچه ميکنند آگاهست

واذ غدوت من اهلک تبوئ المؤمنين مقاعد
وياد کن آن وقت را که بامداد کردي از پيش اهل خانه خود — فرود مي‌آوردي مؤمنان را در مواضع استادن

صدورهم اکبر — سکت خلف في رواية — الايات — ها انتم اولاء — هانتم اولاء — هانتم — تؤمنون — امنا — الانامل

سيئة يفرحوا — تصبروا — لا يضرکم — شيئا — شيئا — شيا — شيا من اهلک
من اهلک — المؤمنين

الانامل من الغيظ معني اينست وچون مي‌بينند ايشان شما را ميگويند ايمان آورده ايم وموافقت شما کرده ايم وخود را باخوت اسلام کماشته ايم وغيظ وکينه با شما کذشته ايم وچون ... ميشوند اظهار خشم ميکنند همچو کسي که از غايت خشم انگشت بخايد ونخايند آن صورت چنانچ خشم است نمايد قل موتوا بغيظکم معني اينست کو غيظ شما تا وقت مردن شما باقي ... شما با غيظ باشيد که غيظ شما را هيچ زيان نميکند وشما را در رنج مي‌افکند بيت بمير تا برهي اي حسود کاين رنجي است که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست ان الله عليم بذات الصدور معني اينست بدرستي خداي داناست عالم است بکينهاء پنهان صاحب سينهاء ايشان که در سينهاء ايشان جاي کرفته صاحب وقابض کشته ان تمسسکم حسنة تسؤهم وان تصبکم سيئة يفرحوا بها وان تصبروا وتتقوا لا يضرکم کيدهم شيئا معني اينست اگر برسد شما را اي مسلمانان نيکوئي يعني مالي وايمني وفراغ ونصرتي وماندن آن ايشان را ناخوش کند

منكم ان، وانتم اذلة، لعلكم يمدكم ربكم ويأتوكم فورهم
يكفيكم ان: يمدكم ربكم لكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ
براى كارزار وخداى شنواست دانا بنيات موافق ومنافق چون قصد كردند دو طايفه

مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللّٰهُ وَلِيُّهُمَا وَعَلَى اللّٰهِ
از شما كه بددلى نمايند وخداى تعالى يار ايشان بود تا بفضل وبر خداى بايد

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللّٰهُ بِبَدْرٍ
كه اعتماد نمايند مؤمنان وبتحقيق يارى فرمود شما را خداى باين موضع

وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝
وشما ضعيف حال بوديد پس بترسيد از خداى تعالى تا مگر شما سپاس دارى نماييد

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمِدَّكُمْ
چون ميگفتى تو مؤمنان را روز بدر يا روز احد اى هرگز بسنده نبود مر شما را كه مدد فرمايد شما را

رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ ۝
پروردگار شما به سه هزار از فرشتگان فرود فرستادگان

بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ
آرى اگر صبر نماييد در حرب وپرهيز نماييد از مخالفت رسول وآيند بشما آن كفار از شتاب ايشان

هٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
اين ساعت مدد فرمايد شما را پروردگار شما به پنج هزار از فرشتگان

مُسَوِّمِينَ ۝ وَمَا جَعَلَهُ اللّٰهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ
نشان كرده

مسومين بلى بلى الاف بشرى بشرى
تصبروا ويأتوكم

قلوبكمو يكبتهمو يعذبهمو فانهمو لعلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عليهمو او قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ ۗ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ
وتا آرام یابد دلهای شما بدان ونیست یاری کردن مگر از نزد خدای

الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝ لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
غالب توانا درست کار درست گفتار تا ببرد کناره‌ای یعنی [illegible] از آنانکه کافر شدند

أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنقَلِبُوا خَائِبِينَ ۝ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ
یا ذلیل کرداند ایشان را پس باز کردند [illegible] نیست مر ترا از کار خدای در

شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ۝
هیچ چیز یا توبه دهد ایشان را تا اسلام آرند یا عذاب کند ایشان را که بدرستی ایشان ستمکارانند

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ
ومر خدای راست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است آمرزد مر آنرا که خواهد

وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا
وعذاب فرماید آنکس را که خواهد وخدای آمرزکار است ومهربان ای

الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً ۖ
آنانکه ایمان آوردید مخورید ربا [illegible] افزونیها [illegible] فزون کرداینده

وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي
وبترسید از خدای تعالی تا مگر شما رستگار آیید وبترسید از آتشی که

أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۝ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ
ساخته کرداینده شده است برای کافران وفرمان برید خدای را وپیغمبر فرستاده را

لمن يشاء ويعذب من من يشاء من يشاء امنوا
تاكلوا الربوا مضعفة مضعفة للكافرين للكافرين

ایجمله معترضه دیگرست برای تایید ولایت توفیق توبه وقبول آن وحرمان از توبه وعذاب کردن بر اتیان آن وجمله یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء بیان اثر ملک وتحقیق تصرف در آنست وخدایرا یقین است آنچه در آسمانها و زمین است بیامرزد آنرا که خواهد وعذاب کند آنرا که خواهد والله غفور رحیم معنی اینست وخدای آمرزگارست گناهان بیامرزد بخشاینده است عطاها بخشد یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفة معنی اینست ای مومنان ربوا را یعنی فضلی علی از عوض رب اموال ربویه که در شرع اندک آن نیز حرام است بروجه تضعیف اضعاف مضاعفه چنانچه عادت شماست مخورید وفضل حالی از عوض که بعماری ماند مستانید واتقوا الله لعلکم تفلحون معنی اینست وازخدای ترسید وازخوردن ربوا رستگار شوید وازعقوبت وخوردن مال حرام برهید وربوا از بی باکی ویا برستارکی حلال مسازید وخود را باستحلال آن در کفره مندازید واتقوا النار التی اعدت للکافرین معنی اینست وپرهیزید از آتشی که ساخته شده برای کافران چون باستحلال ربوا کافر کردند لاجرم مستحق آن شوند ودرین آیت اشارتست که خوردن ربوا گناهی است که اصرار بدان ولذت گرفتن بدان باستخفاف واستحلال میکشد وربوا خاک خوار بشومی آن در ورطه کفر میرسند وگفته اند که بعضی گناهان از آن جنس اند که شومی آن مفضی سوی زوال معرفت شود وسبب محروم از نعمت ایمان کردن چنانچه عقوق والدین وقطیعت رحم وبی باکی در ظلم وخیانت در امانت وربوا خوردن رانیز ازین باب شمرده اند وماننده این راهم درین قسم مندرج کرده اند نعوذ بالله منها واطیعوا الله والرسول لعلکم ترحمون معنی اینست وخدا یرا ورسول را در امتثال اوامر واجتناب نواهی اطاعت کنید وفرمان رسول را اطاعت ورزید تا رحمت کرده شوید ومستحق نعمت گردید. وسارعوا الی مغفرة من ربکم وجنة عرضها السموات والارض معنی اینست اسباب یافتن جنت سرعت نمایید وجنتی وسیع عرض او همچو عرض این قدر بود طول بیشتر باشد هم ازین جهت اکتفاء بذکر عرض کرد طول را ذکر نیاورد وتخصیص آسمان وزمین برای تشبیه عرض بهشت بعرض ایشان از جهت آنست که اوسع اشیا که در نظر خلق در می آید ودر نظر وسیع می نماید زمین وآسمانست چه غیر آسمان وزمین کسی منتهاء او نه بیند ویا کسی بنهایت او نرسد اعدت للمتقین معنی اینست ساخته کرده شده است برای متقیان بهشت ونعیم آن وتخصیص جنة متقیان تا در آمدن فاسقانی که خدای در حق ایشان عفو خواهد یا بعد از تعذیب بر قدر گناه از دوزخ بیرون آرد الذین ینفقون فی السراء والضراء معنی اینست آنانکه در کار چون هادی چون جهاد وحج وطلب علم وجز آن وانفاق میکنند ودر حاجت فقرا چون ذکر وصدقات تطوع وما نند در حالت شادی وصحت وگزند یا بیماری یا فراخ دستی وتنگ دستی والکاظمین الغیظ معنی اینست وکسانی که فرو میخورد خشم را از گناهکاران

لعلکمو ربکمو انفسهمو وهمو ربهمو جزاؤهمو

قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ج وَسَارِعُوٓا۟ إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ

تا مگر شما رحمت کرده شوید وبشتابید سوی کاری که سزای آمرزش کند شما را

مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ ج

از پروردگار شما وسوی بهشتی که پهنای آن آسمانهاست وزمین

أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ لا ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِى ٱلسَّرَّآءِ

ساخته کرده شده اند برای پرهیزکاران آنانکه نفقه میکنند در حالت شادی یا صحت

وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلْكَٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَٱلْعَافِينَ

وگزند یا بیماری یا فراخ دستی وتنگ دستی وفروخورندگان خشم را وعفو کنندگان

عَنِ ٱلنَّاسِ ط وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ج وَٱلَّذِينَ

از مردم وخدای تعالی دوست دارد نیکوکارانرا وآنانکه

إِذَا فَعَلُوا۟ فَٰحِشَةً أَوْ ظَلَمُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا۟

چون کنند کاری بنهایت زشت را یعنی کبیره را یا ستم کنند برخود بهر گناهی کمباشد یعنی صغیره را یاد آرند عقاب

ٱللَّهَ فَٱسْتَغْفَرُوا۟ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ

خدایرا پس آمرزش خواهند گناهان خویش را وکیست که آمرزد گناهان را

إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا۟ عَلَىٰ مَا فَعَلُوا۟ وَهُمْ يَعْلَمُونَ

بجز خدای تعالی ومداومت نمایند بر آنچه کردند از معصیت وایشان دانند بدی آن کار را

أُو۟لَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّٰتٌ

ایشان پاداش ایشان آمرزشیست از پروردگار ایشان وبوستانهایی که

والرسول لعلکم بالادغام الروسی

سارعوا بغیر الواو نافع وابن عامر

وسارعوا قرا بالامالة الدوری عن الکسائی

مغفرة قرا بالترقیق ورش

والارض بالنقل ورش

والارض سکت خلف وفي روایة خلاد

الناس بالامالة الدوری

فاحشة او بالنقل ورش

فاحشة او سکت خلف وفي روایة

ظلموا قرا بالتغلیظ ورش

ومن یغفر مد عما بغیر الغنة خلف وبین بین في الراء ورش

یصروا قرا بالترقیق ورش

مغفرة قرا بالترقیق ورش

کی آید واین نوع کار از ذات مصفی روی نماید واحسان سوی کسی که بدی کرده است مکافات بدی بنیکی او اعظم امور بساحل اجورست احسانی است که دعاء او دعاء مقرون باما نع قوی است

بیت

آنها که بحق تا بدیها کردند
کر دست دهد بجز نیکویی نکنم

والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین معنی اینست وآنکسانی که ایشان چون کار ناشایسته بکنند وبرنفس که برایشان قادرند وعمل موجب خشم نمیکنند والعافین عن الناس معنی اینست عفو کنندگان از گناهکاران مردمان درگذرندگان از ایشان والله یحب المحسنین معنی اینست وخدای تعالی نیکوکارانرا دوست دارد ونظر لطف وکرم سوی ایشان بگمارد درحکایت آورده اند غلامی از غلامان امیر المومنین عثمان عفان رضی الله عنه کاسه آش امیر المومنین عثمان در گذشت غیظی سفت غلام مذکور والعافین عن الناس بذکر کرد امیر المومنین عفوت عنک بر زبان آورد باز غلام بذکر والله یحب المحسنین رو بروی نجت اعتقتک گفت وبعضی مثل این معامله از حسین بن علی رضی الله عنه روایت کرده اند وصدد وعین این معنی ازو آورده اند وکظم غیظ یعنی فرو خوردن خشم کاری عظیم ایشانست از باب قهر نفس وجهاد با شیطان که نفس بر امضاء موجب خشم می آرد وشیطان بر ایذا و ایلام جانی میکماردم آنست که برنفس وشیطان غالب آید وموافقت بر متابعت ایشان نماید وبیا نکه عفو از گناهکار وکرده او نا کرده ایندن با او بحسن معامله پیش آمدن چنانچه خون از دل او برود وترس از خاطر او زاید شود کار نیک مردان ونیک نفسان است مخالفت نفس وشیطان اینچنین عمل از نفوس

قبلكم كنتم يمسسكم منكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ونعم

اجر العاملين ط قد خلت من قبلكم سنن لا

فسيروا في الارض فانظروا كيف كان

عاقبة المكذبين هذا بيان للناس وهدى

وموعظة للمتقين ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم

الاعلون ان كنتم مؤمنين ان يمسسكم

قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلك الايام

نداولها بين الناس ج وليعلم الله الذين امنوا

ويتخذ منكم شهداء ط والله لا يحب الظالمين لا

قرح قرح الايام الناس امنوا شهداء

بعد لحوق مصیبت هزیمت بر ایمان ثابت مانند وتا بسازد بعضی از شما را شهیدان که بشهادت پیوندد وبنجات ابدی برسند وتواند بود شهیدا جمع شهید بمعنی کواهان باشند معنی چنین بود وتا بکیرد بعضی از شما را در روز قیامت کواهان باعتبار ثبات بر ایمان وعدم وقوع تردد در آن بر تبلیغ پیغمبران برای رد انکار کافران که تبلیغ ایشان را منکر خواهد کشت وبانکار خواهد پیوست چنانچه در وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس ذکر آن آمده ومبین ومشرح شده والله لا یحب الظالمین معنی اینست وخدای دوست ندارد ظالمان را یعنی کسانی را که از بندگی تجاوز کنند واسلام وولایت ونبوت را از ظهور آثار کمال خدای صانع دانند ومضمون این بیت در خاطر نکذرانند بیت کر آب کند حکم که کوید که مکن ور خاک کند کهر که کوید که مکن ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین معنی اینست وتا عمل کافران را محو کرداند چنانچه هیچ اثر نماند هزیمت در حق مسلمانان منافع مذکوره دارد وثمرات مسطوره می آرد وکافران چون هزیمت شود ایشان موجب محو شدن عمل ایشان شود زیرا که چون منهزم کشتند در دنیا منفعتی نیافتند ودر آخرت بی بهره خواهند کشت ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ویعلم الصا

حسبتموان منکمو کنتمو وانتمو انقلبتمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وليمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين

وتا پاک کرداند خدای از کناهان آنان را که ایمان آوردند وکاسته کرداند کافران را

ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يعلم الله

یا نه که پنداشتید شما که درآیید در بهشت وحال آنکه هنوز ظاهر نشد دانش خدای

الذين جاهدوا منكم ويعلم الصابرين

آنان را که جهاد کردند از شما ودانستند صبر کنندکان را

ولقد كنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه

وبتحقیق بودید شما که آرزو می بردید باسباب موت را از آن پیش که ببینید او را

فقد رأيتموه وانتم تنظرون وما محمد الا

پس بتحقیقت دیدید آن را وشما می نکرستید در آن ونیست محمد صلی الله علیه وسلم مکر

رسول قد خلت من قبله الرسل افاين مات

پیغمبری فرستاده بتحقیقت کذشت پیش از زمان او پیغمبران ای پس اکر وفات یابد

او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب

یا شهید شود بازکردید شما بر پاشنهای خود یعنی بحالت کفر وهرکه مرتد شود

على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله

بر پاشنهٔ خود پس هرکز کزند نرساند خدا را هیچ چیز وزود بود که پاداش دهد خدای

الشاكرين وما كان لنفس ان تموت

سپاس داران را ونباشد هیچ تن را که بمیرد

آمنوا — لورش ثلاثة اوجه

الكافرين — امالة الدوری بین ورش

الكافرين — قرا ابو عمرو والدوری عن الکسائی

حسبتم ان — سکت خلف فی روایة

كنتمو تمنون — فی روایة البزی

ركوع

رأيتموهو — بالاشباع ابن کثیر

محمد الا — بالنقل ورش

محمد الا — سکت خلف فی روایة

ومن ينقلب — مدغما غیر الغنة خلف

عقبيهي — بالاشباع ابن کثیر

فلن يضر الله — مدغما غیر الغنة خلف

شيئا شيا شيا لنفس ان لنفس ان لنفس ان

بغیر الف او بقدر الفین ورش — بالنقل حمزة — بالادغام حمزة — بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة

معنی اینست شما مجروح بهزیمت میشوید ولحوق مشیت را مکروه میدارید بلکه کمان می برید که در خواهید آمد در بهشت وتعلق جهاد شما بعلم خدای ظهور نیافته وهنوز صبر نکرده اید بر مشاق جهاد وتعلق صبر بعلم خدای ظاهر نکشته یعنی می پندارید که بغیر جهاد در بهشت درآیید وجنت که نعمت ابدیست بی مشقت روی نماید وهیچکس را کنج بی رنج بر دست نیاید بیت نا برده رنج کنج میسر نمیشود مزد او کرفت جان برادر که کار کرد وچون نجات شما حصول نیست ومشقت صبر شما در جهاد هویدا این را سبب دخول جنان پندارید ومکروه مدشمارید ولقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رأیتموه وانتم تنظرون معنی اینست هرآینه بدرستی شما آرزو میکردید حرب را که سبب موت است پیش از آنکه شما آن را ببینید وحال اینست که شما رأی از دید ورأی او را بر محاربه آوردید درین حال که شما تفکر بودید وتامل مینمودید یعنی رأی شما بدیهه نبود بعد از اندیشه روی نمود چیزی که آن را آرزو میکردید وپیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم رأی بدان زدید از وقوع آن ناخوش چرا شوید واندوهکین چرا میکردید وما محمد الا رسول معنی اینست ونیست محمد مکر موصوف بصفت رسالت صفت بردن از هلاک پندارد کسی او را مخصوص از عموم کل نفس ذائقة الموت نه می پندارد در هلاک داخل رقبه بندکی است استعجام واستعظام تبلیغ دین کرده ووحی خدای بر شما آورده بموت او لین نخواهد کشت وبقتل واعتقاد مومنان استحن بانقلاب نخواهد پیوست قد خلت من قبله الرسل معنی اینست بدرستی که پیش او پیغمبران کذشته اند وهمه از جهان رفته اند افاین مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم معنی اینست کذشتن پیغمبران وباقی ماندن دین اسلام اسبب شود یعنی نشود برای اینکه بر تقدیر موت پیغمبر یا کشته شدن او از محاربهٔ دشمنان باز مانید یا از دین اسلام روی کردانید واکر متصل وما محمد الا رسول باشد توبیخ بر نسبت بود تقدیر کلام لا ینبغی ان بتسبیب استعظام

هلاک بتحقیق مضمون هذه الشرط شود معنی چنین بود نباید ونشاید استعظام شما مر هلاک او را بر آن مثابه که بمردن یا کشته شدن او بدهاء دین وزوال شرع متین اعتقاد کنند که آن سبب شود شما را با پاشنها وپایهاء خویش بازکردید یعنی از جهاد واز محاربهٔ دشمنان باز مانید یا از دین اسلام وشرع پیغمبر روی کردانید ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا وسیجزی الله الشاکرین معنی اینست وهرکه بازکردد بر پاشنه وپایهای خویش یعنی از جهاد باز ماند واز محاربهٔ دشمنان روی کرداند تا مرتد شود واز دین بیرون رود پس هرکز خدای را زیانی نکند ودر مضرتی نیفکند بلکه هر زیانی که بود وهر مضرتی که شود او را شود وزود باشد که خدای شاکران را جزا دهد ومثوبات ایشان درکنار ایشان نهد یعنی کسانی را شکر نعمت معرفت واسلام کزارند تا هر مشقتی ومذلتی که رسد دل بر آن ثابت دارند آورده اند که سفیان ثوری رحمه الله علیه مردی را دید بی چشم وبی دست وبی پا در ریکستان کرم افتاده در یافت او را بر کرفت وبر سایه رسانید او در سایه شتافت چون او را بر کرفت شنید که او الحمد لله علی نعمائه میکفت در خاطر کذرانید که این شخص که درین محل بی بود کدام نعمت شکر خدای میکوید آن شخص سوز باطن خطره او دریافت بخواب این نعمت احد من المعرفة درد او شتافت وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا موجلا معنی اینست

ونیست مر هیچ نفسی را که بمیرد مگر بمشیت خدا اگرچه خود را در مهالک درآرد و در معارک و در ورطهٔ هلاک آرد تا خدای نخواسته باشد نمیرد و پیش از اجل حیات او فنا نپذیرد **بیت**
از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست ٭ روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست ٭ روزی که قضا باشد بهمت نکند سود ٭ روزی که قضا نیست در و مرگ روا نیست ٭ نبشته شده است موت هر یکی
نبشتنی مقرون بمهلت تعین کرده و موقت بوقت معین کرده اند که بیش از آن نمیرد و پیش از آن بفنا نپذیرد اینجمله معترضه است مقصود ازین تشجیع مبارز آنست که چون بداند که پیش از اجل نمیرد و پیش
از اجل بفنا نپذیرد از درآمدن معارکه و رفتن مهالک نترسد چون اجل رسید باشد اگرچه بگریزد آن وقت سلامت نکرد تا مقصود حمایت خدای عز و جل و عنایت اوست در حق پیغمبر صلی الله
علیه وسلم که در وقت غلبهٔ کفار یاران بهزیمت پیوسته او تنها ماند و مجروح گشته اسباب موت دید میان کشتگان غلطید کفار در تفحص او روی آورده و در طلب او غلو کرده چون
خدای تعالی نخواسته بود اگرچه یاران بگذاشتند عنایت کردگار نگذاشته بر حکم وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ از تعریض ایشان نگاه داشت وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا این جمله با معطوف خویش معترضه است برای بیان تفضیل خدا بر حسب ارادت و قضا معنی اینست و هر که بخواهد در جهاد منفعت دنیا غنیمت با نابودی و هویدا کردن شجاعت و دلاوری و جز آن از امور دنیاوی که در دلی آرد از چیزهایی که تعلق بدنیا دارد و او را از آنچه میخواهد بدهیم و هر که می‌خواهد مثوبات و درجات اخروی خواسته او را بخشیم وَسَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ معنی اینست و بتحقیق است که جزا خواهیم داد کسانی را که شکر نعمت بجا آرند و دل بر جهاد و اعلاء اسلام گمارند وَکَاَیِّنْ مِنْ نَبِیٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ معنی اینست و چند از پیغمبر که قتال کرد یا کشته گشت و بهلاک و فنا پیوست درین حال که با او مردمان خدای بسیار بودند و مدد و یاری مینمودند یا گویند چندین از پیغمبر که قتال کردند یا گویند کشته شدند مردمان خاص خدای درین حال که با او بودند و اظهار روانی با او مینمودند فَمَا وَهَنُوا لِمَا اَصَابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَکَانُوا معنی اینست که سست نشدند قوم آن پیغمبران از جهت چیزی که رسید ایشان را در راه رضاء خدا از آثار و عداوت اعدا موجبات شقاوت اشقیا و انواع جفا و اصناف بلا و ضعیف نگشتند و مسکنت نه نمودند و بخواری نه پیوستند وَاللّٰهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ این جمله تذییل است معنی این است و خدای تعالی دوست دارد صابران را یعنی کسانی که بر مصیبت و هزیمت صبر کنند و در هنگام غلبهٔ دشمن بر محاربه ثابت مانند و پای پس نسازند و جای خویش نگذارند و این تعریض است از کسانی که ایشان در آن وقت بر صبر توفیق نیافتند و در حالت ضعف بر محاربه و مقاتلهٔ دشمن نشتافتند وَمَا کَانَ قَوْلَهُمْ اِلَّا اَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِی اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ

اَصَابَهُمْ قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
قولهم الا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع الاشباع

مُوَجَّلًا بالابدال ورش وبالوقف حمزة
وَمَنْ یُرِدْ مدغما غیر الغنة خلف
یُرِدْ ثَوَابَ قرأ ابو عمرو وابن عامر وحمزة والکسائی
الدُّنْیَا امال بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
الدُّنْیَا بامالة المحضة حمزة والکسائی
نُؤْتِهِ بالقصر قالون وفی روایة هشام موضعین
نُؤْتِهْ بسکون الهاء ابو بکر وابو عمرو وحمزة موضعین
نُوتِهِی قرأ ورش موضعین
نُوتِهِ بالابدال السوسی موضعین
وَمَنْ یُرِدْ مدغما غیر الغنة خلف
یُرِدْ ثَوَابَ قرأ ابو عمرو وابن عامر وحمزة والکسائی
الْاٰخِرَةِ بالنقل ورش وفی روایة بالنقل والترقیق ثلاثة اوجه ورش
الْاٰخِرَةِ سکت خلف وفی روایة خلاد
الْاٰخِرَةِ امالة الکسائی

اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ کِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ یُرِدْ
مگر بفرمان خدای تعالی نبشته شده نبشتنی موقت و هر که خواهد
ثَوَابَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ
پاداش نیکی درین جهان بدهیم او را چیزی از آن و هر که خواهد پاداش نیکی در آن جهان
نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِی الشَّاکِرِینَ ۝ وَکَاَیِّنْ
بدهیم او را چیزی از آن و زود بود که جزا دهیم سپاس داران نعمت اسلام را و چندا
مِنْ نَبِیٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَمَا وَهَنُوا
از پیغمبران که کارزار کردند و با ایشان بودند جماعت بسیار پس ربدل نمودند
لِمَا اَصَابَهُمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ وَمَا ضَعُفُوا
برای آنچه رسید بدیشان از رنج در راه دین خدای تعالی و ضعیف حال نشدند
وَمَا اسْتَکَانُوا وَاللّٰهُ یُحِبُّ الصَّابِرِینَ ۝
و فروتنی نمودند اعدا را و خدای دوست دارد صبر کنندگان را
وَمَا کَانَ قَوْلَهُمْ اِلَّا اَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا
و نه بود گفتار آن جماعات مگر آنکه گفتند ای پروردگار ما بیامرز ما را
ذُنُوبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِی اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا
گناهان ما را و از حد تجاوز نمودن ما را در کار ما و ثابت دار در موافقت جهاد قدمهای ما را و یاری ده ما را
عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ ۝ فَاٰتٰیهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ
بر گروه کافران پس داد ایشان را خدای تعالی نیکی پاداش

وَکَاَیِّنْ بالمد ابن کثیر — مِنْ نَبِیءٍ قرأ نافع — قُتِلَ قرأ نافع وابن کثیر وابو عمرو — کَثِیرٌ — قَوْلَهُمُ اِلَّا — اِغْفِرْ لَنَا — اِسْرَافَنَا
وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا بالترقیق ورش — الْکَافِرِینَ امال بین بین ورش وفی روایة سکت خلف — فَاٰتٰیهُمُ اللّٰهُ امال الکسائی وحمزة — امالة المحضة ابو عمرو والدوری عن الکسائی

معنی اینست و نبوده در هنگام کارزار بر صابران یاد با ایشان مگر این گفتار ای پروردگار ما بیامرز ما را گناهان ما را و از حد تجاوز نمودن ما را در کار ما و ثابت دار
در موافقت جهاد قدمهای ما را و یاری ده ما را بر گروه کافران فَاٰتٰیهُمُ اللّٰهُ ثَوَابَ الدُّنْیَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْاٰخِرَةِ معنی اینست پس داد ایشان را خدای تعالی ثواب دنیا یعنی فتح و غنیمت و ناموری
و صیت شجاعت و دلاوری و نیکویی ثواب آن جهان یعنی بهشت و نعیم از در ثواب آخرت وَاللّٰهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ معنی اینست و خدای نیکوکاران را دوست دارد فضل و کرم بر ایشان کارد
یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اِنْ تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُمْ عَلٰی اَعْقَابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِینَ روایت کرده اند که بعد وقوع هزیمت منافقان مؤمنان را گفتند سوی برادران خویش
باز گردید و در دین ایشان درآیید این آیت در شان ایشان نازل گشت و این نظم برای تنبیه مؤمنان بورود پیوست این جمله تقریرست مر مضمون جمله یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اِنْ تُطِیعُوا فَرِیقًا مِنَ الَّذِینَ
اُوتُوا الْکِتَابَ یَرُدُّوکُمْ بَعْدَ اِیمَانِکُمْ کَافِرِینَ را تکریرست و جمله که میان این دو جمله معترضه شده میان دو کلام متصل آمده و این رد است مر کسانی که خواستند که ابو سفیان

اتان خواهد وطمع او شوند معنی اینست ای مومنان اگر کافرانرا اطاعت کنید وخودرا در زلت طاعت ایشان افکنید ایشان شمارا به باهاء شما باز کردند یعنی سبب شوند که شمارا پدید آرند بر زبان
زده کردید وخایب وخاسر شوید بل الله مولیکم وهو خیر الناصرین معنی اینست بلکه خدای یاری دهنده شماست وانبهترین یاری دهندکانست محتاج سوی ولایت ویاری ابوسفیان
بودید مثل این خطره باطل برخود نه پسندید بخود را بر سستی مکارید وشل این اندیشه در دل ماآرید سنلقي في قلوب الذين كفروا الرعب بما اشركوا بالله ما لم ينزل به سلطانا
روایت میکنند چون کفار سوی مکه باز کشتند تا نیمی راه مکه رفتند از باز کشت چون به پشیمانی پیوستند وکفتند ما هیچ نکرده ایم کار بنهایت رسانیده ایم بدوری باز کشته
باقی ماند کار انکشتیم خود را بر این آوردند که سوی مدینه باز کردند تا ایشان آرام نکرفته اند کار ایشان آخر رسانند وایشانرا بقهر وغلبه مستاصل کردانند حق تعالی رعب در
دل ایشان انداخت ایشانرا از جماعت اندک منهزم ساخت معنی اینست زود باشد که بیندازیم در دلهاء کفار خوف را بسبب شرک کردانیدن بخدای چیزی که نفرستاده
بدان چیز حجتی پیدا یعنی سندرا نتوانستند وآنرا عابد وساجد باشند ودر عبادت شریک خدای کردانند وسزاوار وماويهم النار وبئس مثوى الظالمين معنی اینست وجای ایشان آتش سوزان وبد است مقام ظالمان ولقد صدقكم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتى اذا فشلتم وتنازعتم في الامر وعصيتم من بعد ما اريكم ما تحبون منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الاخرة ثم صرفكم عنهم ليبتليكم ولقد عفا عنكم والله ذو فضل على المومنين

يردوكموا عقابكموا موليكموا تحسونهموا فشلتموا
وتنازعتموا قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الدنيا وحسن ثواب الاخرة والله يحب
این جهان ونیکی پاداش در آن جهان وخدای تعالی دوست دارد
المحسنين يا ايها الذين امنوا ان تطيعوا
نیکوکارانرا ای آنان که ایمان آوردند اگر فرمان برید
الذين كفروا يردوكم على اعقابكم
آنانرا که کافرند باز کردانند شمارا با حالت کفر
فتنقلبوا خاسرين بل الله موليكم وهو
پس باز کردید شما با حالت زیان کاری در دو جهان نه که خدای تعالی یار شماست واو
خير الناصرين سنلقي في قلوب الذين
بهترین یاری دهندکانست زود بود که افکنیم در دلهای آنان که
كفروا الرعب بما اشركوا بالله ما لم
کافر شدند ترس را بسبب آنکه انباز کردانیدند با خدای تعالی آنرا که نه
ينزل به سلطانا وماويهم النار وبئس مثوى
فرستاد خدای با آن هیچ حجتی وجای ایشان آتش است وبدا جای
الظالمين ولقد صدقكم الله وعده اذ
ستمکاران وبتحقیق راست کردانید بر ای شما خدای تعالی وعده خودرا چون
تحسونهم باذنه حتى اذا فشلتم وتنازعتم
می کشتید شما بفرمان او تا چون بد دل شدید ومنازعت نمودید با یکدیگر

الدنيا — امال اليا بين ابو عمرو وفي رواية ورش
الدنيا — بامالة المحضة حمزة والكسائي
الاخرة — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
الاخرة — بسكت خلف وفي رواية خلاد
الاخرة — بالترقيق ورش
الاخرة — امال الكسائي
امنوا — لورش ثلثة اوجه
موليكم — امال اليا بين ورش
وهو — بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
خير — بالترقيق ورش
الرعب — قرا ابن عامر والكسائي
ينزل — قرا ابن كثير وابو عمرو
وماويهم — امال اليا بين ورش
وماويهم — بالابدال سوسي
وبئس — بالابدال ورش والسوسي
ولقد صدقكم — قرا ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
صدقكم — مدغما سوسي
تحسونهم — ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
باذنه — بالتسهيل في رواية في الوقف حمزة

روایت کرده اند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم ویاران او بعد جنگ احد در مدینه آمدند در هر جایی مصیبتی وماتم ودر هر دلی اندوه وغم کسی حمزه را یادی کند وکسی طلحه را در دل می آرد کسی از عبد الله جبیر یاد میکند وکسی از مصعب بن عمیر یاد پرسش میکند هر کسی را از این وآن یادی وهر درون خانه مصیبتی وفریادی در تعجب شدند وبشکفت آمدند که خدای وعده نصر کرده بود این همه از چه افتاد ومژده فتح داده بود این حادثه از کجا زاد این آیت فرود آمد معنی اینست وبدرستی راست کردانید خدای بر شما وعده نصرت خویش را در آن هنکام که شما کافرانرا با رادت ومشیت خدای میکشتید تا آنکه بد دلی کردید ومنازعت ورزیدید وآخر پیغمبر علیه السلام را عاصی شدید بعد نمودار وآثار غالب آمدن بر دشمن ودوست میداشتید بعضی از شما میخواهند دنیارا وبعضی مال میجویید وبسوی غنیمت می پویید واین کنایتست از متخلفان ومرکز ارندکان وبعضی از شما کسانی اند که میخواهند بهشت را ورضوان ونعیم جاودان واین کنایتست از عبد الله جبیر وبعضی یاران که که نکذاشتند وسعادت شهادت یافتند بعد آن بازداشت شمارا از کافران تا اظهار کند داغ میانست از حال شما وظاهر شود قدرت وحکمت خدا وبدرستی از شما در کذشت شمارا عفو کرد وبکرم در کذرد عقوبت نیاورد وخدای فضل است بر مومنان صاحب افضالست بر مسلمانان خطا تا آمرزد عطایا بخشد کاهی مخصوص کرداند بنصرت وغنیمت وفیض نعمت وکاهی مبتلا کرداند بمنع نصرت ووقوع هزیمت بمقتضاء حکمت ولقد صدقکم الله تا آخر تکمیل است برای دفع وهم انتفاء در حصول نصر حق سبحانه وتعالی آنرا منافقان متوهم بودند واین النصر الموعود میکفتند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم عبد الله جبیر را با جماعتی از تیراندازان در دره کوه داشت وبر نکهبانی در کماشت وتاکید کرد که بهیچ وجهی جا مکذارید ودل را بر دل مه آرید وخود بیشتر شدند ونقال آوردند داد مسلمانان ایشانرا دنباله کرده میرفتند وایشان از هر جایی میکشتند کفار ما لهاء خویش می انداختند وانداختن مال را سبب خلاص می ساختند یاران بغنیمت مشغول شدند چون تیراندازان عبد الله جبیر که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دره کوه داشته بود آثار فتح معاینه کردند دل بر غنیمت آوردند سوی غنیمت شتافتند

ایمان است

عبدالله بن جبیر را باجندین مخصوص کداشتند خالد بن ولید دره را خالی دید همراز آن ره جانب لشکر پیغمبر دوید یاران اکرچه اندک بودند مقاومت نمودند خالد بن ولید عبدالله جبیر را باجندین تن که برابر او مانده
بودند کشت وحادثه مذکور حادث کشت چنانچه قصه آن بالا کذشته وبیان آن پیش رفته این آیت بیان آنست که وعده نصرت بوفا پیوسته وجمله مسلمانان مغرور کشته تا آنکه بعضی یاران غزدلی
کردند وبد رآمدند کافران از پیش کذشته روی هرجانب آوردند پیغمبر میکفت صلی الله علیه وسلم الی عبادالله الی عبادالله انا رسول الله صلی الله علیه وسلم یعنی سوی من بیایید پشت داده کجا میروید
بعضی از ایشان درکار رنکها بی درعبدالله جبیر مخالفت کردند وکسانی که موافق او بودند کفتند جا باید امر پیغمبر را نکاه باید داشت وبعضی کفتند که امر از جهت محاربه بود چون محاربه آخر کشت
وفتح وظفر بحصول پیوست مردمان غنیمت کرفتند وباغنایم در مدینه رفتند ما برای چه محروم شویم که برای غنیمت نرویم طایفه مذکور امر پیغمبر را غایب شدند وراه دشمنان را خالی کردند تا خالد

بن ولید رآن ره درآمد چنانچه
ازپیش رفته ودربیان قصه مبین
کشته سوال آیه اذا فشلتم
وتنازعتم في الامر اکر شکایت
از یاران عبدالله بن جبیر باشد
فشلتم در حق ایشان منطبق نبود
خبر رفتن ایشان بطمع مال بوده
بسبب خیانت وبددلی روی
نموده واکر حکایت از یارانی که
از پیش پیغمبر فرار نمودند وندای
الی عباد الله انا رسول الله را در
اجابت نیاوردند بود در حق ایشان
فشلتم صادق آید صدق تنازعتم
نبود جواب صواب آنست که
این هردو وقت دارند وشکایت هردو
فریق پیدا رند فشلتم شکایت از
فرار کنندکان ومرتکبان هزیمت
وتنازعتم حکایت از یاران عبدالله
بن جبیر از روندکان برای غنیمت و
معصیت مشترک کشت امر الی عباد
الله الی الله انا رسول الله در مرتکبان
هزیمت ومخالفت امر لا تبرحوا هذا
المکان در حق روندکان از جهت غنیمت
وشک نیست که نصرت اولی بر
هردو صادق است وبعد رمذکور
آیت من بعد ما اریکم ما تحبون را
موافق است اذ تصعدون ولا
تلوون علی احد معنی اینست
پس بازداشت شما را از کافران خدای
عزوجل بعد غالب آمدن ونصرت
یافتن شما وبشومی مخالفت امر پیغمبر
شما را بفرار وسلب قرار مبتلا کردانید
ووقوع شکست وحصول هزیمت
آورد وعصیان شما مبتلا کردانید شما
بهزیمت در آن هنکام که در فرار
بیقرار شدی وبر کوه میرفتید یا با
خوف آشفته شدی در زمین میکر
وسوی کسی نمی نکریستند وملتفت
نمی کشتند والرسول یدعوکم
في اخریکم معنی اینست
وپیغمبر شما را در ساقه ودر پس ماندکان
شما سوی میخواند یعنی الی عباد الله
الی عباد الله انا رسول الله من یکر
فله الجنة بر زبان می راند وشما در
هنکام هزیمت که لشکر فرار نمود
باقی نزدیک پیغمبر جز سیزده تن نماند

وَعَصَيْتُمُو أَرَيكُمُو مِنْكُمُو صَرَفَكُمُو عَنْهُمُو يَدْعُوكُمُو أُخْرَيكُمُو فَأَثَابَكُمُو فَاتَكُمُو عَلَيْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَيكُمْ مَا تُحِبُّونَ ط
درکار قتال ونافرمانی کردید از آن پس که نمود خدای شما آنرا که دوست میداشتید از نصرت وغنیمت

مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ
از شما بود کسی که میخواست فایده این جهان را وازشما بود کسی که میخواست ثواب

الْآخِرَةَ ج ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ ج وَلَقَدْ عَفَا
آن جهان را پس بازکردانید شما را از ایشان تا صورت آزمایش نماید شما را وبحقیقت عفو کرد

عَنْكُمْ ط وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۝
از شما تبعه عصیان را وخدای خداوند بخشایش است بر مومنان

إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ
چون دور میرفتید در زمین برای کریختن وملتفت نمیشدید بر هیچکس وپیغمبر صلی الله علیه وسلم

يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَيكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ
میخواند شما را در جماعت بازپسین پس جزا داد شما را غمی بسبب غمی که

لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ ط
تا اندوهکن نشوید بر آنچه فوت شد از شما ونه بر آنچه رسید بشما از شداید

وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ
وخدای تعالی آکاهست وداناست بآنچه میکنید شما پس فروفرستاد بر شما

لا
مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا يَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ
پس از آن اندوه ایمنی را خوابی که می آید بکروهی از شما که مومنانند

في الامر — النقل ورش
في الامر — سکت خلف وفي رواية خلاد
اريكم — امالا بين بين ورش
اريكم — بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزة والكسائي
من يريد — مدغما غير الغنة خلف
الدنيا — امالا بين بين ابوعمرو وفي رواية ورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فمن يريد — مدغما غير الغنة خلف
الاخرة — بالنقل الا انه ورش
الاخرة — سکت خلف وفي رواية خلاد
الاخرة — قرا بالترقيق ورش
الاخرة — امالا الكسائي
المومنين — بالابدال ورش والسوسي وابو جعفر
اذ تصعدون — ادغم ابوعمرو وهشام
نغشى — امالا بين بين ورش وفي رواية

احد والرسول — مدغما غير الغنة خلف
اخريكم — امالا بين بين ورش
خبير — بالترقيق ورش
نعاسا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
تغشى — امالا بين بين ورش وفي رواية

بود ابوبکر وعلی وطلحه وابن عوف وسعد بن ابی وقاص از مهاجران وباقی هشت تن از انصاریان فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ معنی اینست پس جزا داد خدای عزوجل جزاء قتل وجرح یاران وهزیمت بسبب غمکین کردن شما
پیغمبر را بحرص غنیمت یا کویند جزا داد شما را از غم کشته کشتن یاران وغم از جان قتل پیغمبر که بر تو بود شما را از غم رفتن جان وجهان لِكَيْلَا تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ معنی اینست
پس جزا آن شما را جزاء اندوهکین کردن تا بغم کیرید وحصول آنرا بطبیعت پذیرید وبعد از این اندوهکین نشوید بر محبوبی که موتست وبر مکروهی که رسیده است یعنی چون عزیزان فوت شدند وکار
بهزیمت کشید وغم بسیار رسید پس تر از ین هرچه فوت شود در خطر نیاید بر نسبت این آسان نماید وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ معنی اینست وخدای عزوجل آکاهست درکار رهاء شما هیچ کاری بر وی پوشیده
نباشد وهیچ چیزی بر وی پنهان نبود عصیان وپشیمانی شما بداند وعفو کردن تواند ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُعَاسًا معنی اینست پس تو از آن یعنی پس تو آن اصابت غم واندوه وماتم
کو فرستاده بر شما ایمنی یَغْشَى طَائِفَةً مِنْكُمْ معنی اینست خوابی که بپوشد چشمهاء طایفه از شما روایت کرده اند بعد از بازکشتن کافران امنی پیش آمد ایشان هنوز از معرکه بازنکشته

بودند که در دلها امنی در آمد ایشانرا خواب آمد هیچکس نبود که اورا در بن سپر خود غنودن روی نمود چنان می خفتند که هر بار تیغ از دست می افتاد باز میگرفتند وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ
غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ معنی اینست وطایفه دیگرست یعنی طایفهٔ منافقان که نفسهاء ایشان ایشانرا در رنج داشته وهیشه بر عیبجویی وبدگویی مسلمانان کما
بخدای عزوجل کمانی ناحق راهیچون کمان جاهلیت یعنی مختص بمدت جاهلیت یا کمان اهل جاهلیت می برند هل لنا من الامر من شیء ای ما لنا من امر النصر والظفر نصیب قط میگویند وبمکابره وقصر خدایرا دفع میکنند
قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ معنی اینست بگوای محمد بدرستی که امر همه امر خدایرا بود هیچ کاری بر دست دیگری نباشد يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ معنی اینست در نفسهاء خویش پوشیده
میدارند آنچه آنرا پیش تو پیدا نمی آرند وبر بن که اگر ایشان بیرون نمی آمدند کشته نمی شدند اعتقاد میکنند يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا معنی اینست هم در نفسهاء خویش

یا بعضی بر بعضی براه طریق میگویند اگر ما را چیزی از امر غالب آمدن وظفر یافتن بودی هر آینه اینجا کشته نمی شدیم یعنی یاران ما را قتل وجرح اینجا روی نمودی قوله تعالی قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ معنی اینست بگو اگر شما در خانهای خویش می بودید وبسوی کوه احد بیرون نمی آمدید وبرای بعضی که اختیار ماندن در مدینه بود عمل میگردید وخود را بننگ حمایت ومحافظت می سپردید هر آینه بیرون می آمدند کسانی که نبشته شده بود بر ایشان هلاک کشتن ایشان البته بیرون می آمدند در محلی که خوابگاه ایشان یعنی جای هلاک ایشان بود میرفتند تقدیر ازلی بگشتی وحکم خدای به تبدیل نپیوستی هر یکی بسوی آن محل شتافتی حکم خدای نفاذ موضع موت را خوابگاه گویند بحکم النوم اخ الموت میان خوابگاه ومیان موضع موت مناسبت چون بند وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ معنی اینست خدای این کار کرد وغازه همت بر مسلمانان پیش آورد از جهت مصالح بسیار وحکمتهاء استوار که مکشوف است در علم او ومقرونست بحکم او وتا خدای میدانست پیدا آرد از هر چیزهایی که در سینهای شما اختفا دارد وظاهر گرداند که نهال الایمان که در ریاض دلهاء مومنان مغروس است بتند باد مصایب وحوادث ذبول نمیگیرد وبکار ایقان که در مراکز اسرار موقنان مذکورست باسبب نوایب وشداید قصور نمی پذیرد وتا پاک گرداند اخلاص را در دلهاء شماست از اسلوب نفاق ودور دارد از آسیب شقاق نعمت داند ونعمت را راحت خواند هرچه از خداست حکمت پندارید وآنچه واقع شود خیرت انکارید وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ معنی اینست وخدای علیم است بخطرها وسینها وفکرهاء دلها فکره

کانه	
یترم	
کشته شدن ومقدر بود در شان ایشان	
وهلاک	
بلایا	

قد اهمتهمو انفسهمو انفسهم
انفسهمو کنتمو بیوتکمو صدورکمو منکمو
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ
وگروهی که منافقانند اندوهگن کرده بود ایشانرا مصالح نفسهای خویش در نظر آن رسول گمان میبردند بخدای
غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ
گمان نادرست گمان اهل شرک وجهالت میگفتند هیچ هست مارا از
الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ ۗ يُخْفُونَ
کار نصرت هیچ چیز بگوی بدرستی فرمان همه آن خدایراست نهان میدارند
فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ ۖ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ
در ضمایر ایشان آنرا که آشکارا نمیکنند برای تو میگویند اگر بودی
لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا ۗ قُل لَّوْ كُنتُمْ
مارا از کار حقیقت دین چیزی نکشتندی مارا اینجا بگوی اگر بودی شما
فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ
در خانهای خویش هر آینه بیرون آمدندی آنانکه نبشته اند بر ایشان کشتن
إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ۖ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ
سوی آن موضع که قتل ایشان آنجا تقدیر رفته وتا بشیبه آزمایش نماید خدای آنرا که در سینهای شماست
وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
وتا پاک گرداند آنرا که در دلهای شماست از وسواس وخدای داناست بدانچه در
الصُّدُورِ ۝ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى
سینهای شماست بدرستی آنان که منهزم شدند از شما در آن روز که بهم رسید

قد اهمتهم
سکت خلف فی روایة بیه
غیر
بالترقیق ورش
الجاهلیة
بالامالة کسایی
من الامر
بالنقل ورش
من الامر
سکت خلف وفی روایة خلاد
شیء
بالاسکان حمزة وهشام
شیء
بالنقل الی الواو حمزة وهشام
شیء
بالادغام مع الاسکان حمزة وهشام
شیء
بالادغام مع الروم حمزة وهشام
قل ان الامر
بالنقل نهاوورش
قل ان الامر
سکت خلف وفی روایة خلاد
کله
قرا ابو عمرو
شیء
بقدر الالف وبقدر الالفین ورش
شیء
ستة اوجه لحمزة وهشام
بیوتکم علیهم علیهم
قرا ابن کثیر وقالون وابن عامر وابو بکر وحمزة والکسایی بکسر الهاء والمیم
ابو عمرو
بضم الهاء والمیم حمزة والکسایی

۲ عفو کرد خدای تعالی چون دانست که ایشان ازین کار پشیمان شده اند وبعد توبه آمده اند عفو کرد عصیان ایشانرا در معرض آمرزش آورده این جمله تذییل است وتاکید جمله از جهت ثنای بادی بوجه وکالت واستواریست معنا اینست بدرستی خدای تعالی آمرزگارست بردبارست بیامرزد ودر عقوبت شتابی نکند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًّى لَّوْ كَانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ

وخطرة وکینه وضغینه واخلاص ونفاق را صاحبه سینها میگویند زیراچه سینها این چیزهاست وهر که این چیزها بداند دور کردن آن تواند إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا
اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا ۖ وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ معنی اینست بدرستی آنکسانی که از شما ای مسلمانان از جنگ روی گردانیدند وخود را در ورطهٔ فرار
زحفر رسانیدند ودر آن روز که دو جماعت یعنی مسلمانان وکافران یکدیگر بمحاربه پیوستند ودو صف مقابل در معرکه مقابل گشتند ذلت بجسته ولغزش نخواسته از ایشان شیطان مکر ببعض اعمال
مکسوبات ایشان یعنی روی گردانیدن وگریختن وجای گذاشتن وحرص در غنیمت کردن ودل برها آویختن اما در ثبات ایمان ورسوخ ایقان مثل اعلام اسلام ودین ووثوق ومحبت سید المرسلین
وطپیدن از جهت پیغمبر علیه السلام واعتناء در قهر کفار واهتمام آمرزش ودر دل خویش فتوری درین امور نمی یافتند وفعل ایشانرا زلت خواندن ونسبت آن بسوی شیطان کردن ارادهٔ لطف است
از کردگار دیان در شان زهرهٔ ایشان ۴ لام در جواب قسم محذوفست واقسم لقد عفا الله عنهم این جمله معترضه است برای بشارهٔ عفو ومژده غفران معنی اینست وهر آینه بدرستی

ازین جمله در اثناء قصهٔ احد معترضه است برای بیان نهی مؤمنان ومنع مسلمانان از تشبیه بکفار در مثل این گفتار معنی اینست ای مؤمنان مباشید همچو کسانی که کافر شدند وگفتند برادران را
نسبتی یا دینی خویش را چون جایی سفر کردند وآنجا مردند یا کشته شدند اگر نزدیک ما ای بودند نمی مردند وکشته نمی شدند سؤال اذا برای استقبال است وتعلق قالوا که ماضی است بظرف
مستقبل محالست وجه ربط این کلام چیست وصحت او بر چه وجه مبنی است جواب اذا اینجا بمعنی اذا آمده وماضی بعد او بمعنی مستقبل نشده چنانچه در حتی اذا ساوی بین الصدفین وحتی
اذا بلغ بین السدین ذلک حسرة في قلوبهم لام متعلق مفهوم کلام است ای جعلهم قاعدین عن الحرب لیجعل ذلک حسرة في قلوبهم عند موتهم حیث لم یستشهدوا وفي الآخرة حین یرون
درجات الشهداء معنی اینست برین گفتار وبرین اعتقاد خدای تعالی ایشان از آمدن برای جنگ با کافران بازداشت واز مرگ شهیدی محروم ساخت تا بکوداند حرب ونایافتن مرگ شهیدان

عنهموا ان لاخوانهموا اذا قتلموا متموا قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

الجمعان انما استزلهم الشيطان ببعض ما
دو گروه بدرستی که برگناه داشت ایشان دیو بسبب بعضی از آنچه
كسبوا ولقد عفا الله عنهم ان الله غفور
کسب کرده بودند پیش وبحقیقت عفو فرمود خدای از ایشان بدرستی که خدای تعالی آمرزگارست
حليم يا ايها الذين امنوا لا تكونوا كالذين
بردبار تعجیل نانماینده بعقوبت ای آنکسانی که مؤمنانید مباشید چون آنکسانی که
كفروا وقالوا لاخوانهم اذا ضربوا في
کافر شدند وگفتند مر برادران ایشان را چون میرفتند در
الارض او كانوا غزي لو كانوا عندنا
زمین بهجتی یا بودند تا قصد دشمنان دین اگر بودندی نزد ما
ما ماتوا وما قتلوا ليجعل الله ذلك حسرة
نه مردندی وکشته نشدندی تا گرداند خدای تعالی آن گفتار را اندوه خوردنی
في قلوبهم والله يحيي ويميت والله بما
در دلهای ایشان وخدای تعالی زنده میگرداند ومی میراند وخدای تعالی بدانچ
تعملون بصير ولئن قتلتم في سبيل الله
میکنید بیناست واگر کشته شوید در راه دین خدای
او متم لمغفرة من الله ورحمة خير مما
یا بمیرید هرآینه آمرزشی از خدای تعالی وبخشایشی بهترست از آنچه

امنوا
لورش ثلثة اوجه
لاخوانهم اذا
سکت خلف في روایة
ركوع
الارض
قرا بالنقل ورش
الارض
سکت خلف وفي روایة خلاد
تعملون
قرا ابن کثیر وکسائی
بصير
بالترقیق ورش
او متم
قرا نافع وحمزه وکسائی
لمغفرة
بالترقیق ورش
خير
بالترقیق ورش

حسرتی عظیم در دلهای ایشان
در وقت مرگ گویند چون مرگ
بیقین بود کاشکی که مرگ شهیدی
روی مینمودی ودر قیامت چون
درجات شهیدان بینند بر فوات مرگ
شهیدی حسرت کشند والله
يحيي ويميت اینجمله معترضه
است برای بیان این که رفتن در
جنگ مرگ نیاورد وبازماندن
موت بازندارد معنی اینست
وخدای هر کرا خواهد زنده گرداند
وهر کرا خواهد درموت وقتل آرد
احیا واماتت صفات اوست
تواند که در معرکه
در صف دشمنان
در آرد وزنده بسلامت وعافیت
بیرون آرد وتواند بود که در حرز
حرین وحصن حصین بنشاند وبی
تیغ وتیر بمیراند شعر
من لم یمت بالسیف مات بغیره
تنوعت الاسباب والموت واحد
حکایت چنین گویند
خالد بن ولید رضی الله عنه در
وقت مرگ برخود می آشفت که در
اندام من یک بدستی نیست که در او
زخم بتیغی یا تیری نرسیده وهیچ
جزوی در اندام نمانده که درو
جراحت نکشید اکنون سوی
آن شتافتم ودولت مرگ شهیدی
نیافتم والله بما تعملون بصير
یعملون وتعملون بصیغه غایب
وخطاب خوانند معنی بر حسب
اختلاف صیغه دانند اینجمله
تذییل است معنی اینست
وخدای تعالی بدانچ ایشان میکنند
یا کویند بیناست وبکردار همه از
نیکی وبدی داناست یعنی بازماندن
شما از جنگ وبیرون آمدن در
محاربه بیند وهر کرا خواهد بعطاء
شهادت بگزیند ولئن قتلتم في
سبيل الله او متم لمغفرة من
الله ورحمة خير مما يجمعون

۳ یا از جهت حضرت وذلک اسم الله که مجمع جملهٔ صفاتست متضمن ترغیب وترهیب است ودر آیت اولی که مسبوق برای ثواب بود مفید نفی سبیل الله کرد ودر آیت دوم
که بیان حشرست في سبيل الله نیاورد در حشر اموات اطلاق است بر هر طریق که بمیرد وبر هر گونه که کشته شود حشر خواهد بود وحسابگاه خدای عز وجل
روی خواهد نمود آیت اولی متضمن ترغیب است واین ثانی بر ترغیب وترهیب است چنانچ مذکور شده ومشرح در بیان آمده وتنبیه است که چون حشر خواهد بود وهول
وفزع حشر روی خواهد نمود مردن وکشته شدن در راه خدای باید تا حشر با بهجت ورونق روی بنماید معنی اینست وسوگند میخورم هرآینه اگر بمیرید

بیم برطریق خفت خوانند ومعنی هر دو قرآت یکی دانند ویجمعون بصیغهٔ خطاب وغیب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند لام شرطیه قسم است ای اقسم لئن قتلتم في سبيل
مبتدا است خیر خبرست جمله جواب قسم است مفید فایده جزاء شرطیه بتقدیر لیذکرون هذه الصیغة عند ذلک او لیحکم بهذه الحکم هنالک وجمله تسمیه مذکور معترضه
شهید شدن یا در کار خدای مردن معنی اینست واگر شما در راه رضاء خدای چون جهاد یا امر معروف ونهی منکر کشته شوید یا در راه حج وطلب علم ومانند آن بمیرید
از خدای ورحمتی از و بهترست از آنچه ایشان گرد می آرند وبرای منافع دنیا نگاه میدارند اگر چه همچند پری زمین باشد یا تو دهاء آن باسمان برسد ولئن متم او قتلتم لالى الله تحشرون
طیه قسم است ای اقسم لئن متم لانتم لالى الله تحشرون در آیت اولی که بیان مغفرة ونعمت است تقدیم قتل کا از قتل اکثر ست مناسبت نمود وتقدیم الى الله بر تحشرون ۳

يا كشته كرديد هرآينه بسوي حسابكاه خداي تعالى حشر كرده شويد فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ معني اينست بعضي ياران بي فرماني كردند وعصيان ورزيدند بس بسبب رحمتي اكر ايشان را از خداي رسيد بر ايشان نرم بوده و آثار آن ظاهر و لايح مي نمود با ايشان نمي كردي و درنكوهش و سرزنش بيافزودي بلكه تعريب كردي و كلمات تسليه كفتي و اكر مي بودي تو درشت و سخت دل هرآينه از كرد بر كرد تو براكنده مي شدند و متفرق ميكشتند بس تو دل برخدمت نهادند و از تو در بيفتادند چون با ايشان نرمي كردي و دل ايشان را چون صيد در قيد عفو كن جرايم ايشان را كه تعلق بحق تو دارد و آمرزش خواه براي ايشان از خداي در آنچه بحق الله است تا اخلاص در رحمت خود در آرد و ايشان را اسير خويش سازد و در كارها بمشورت ايشان برداز كه مشورت از آداب مواقت است و استصواب رأي از اسباب مرافعت است كفته اند بايد كه باده كر مشورت كند و اكر ده كر لايق اين كار نباشد مشورت داده كرت تكرار كند تا ميز عدد مختار فوت نشود

مِتْهُمْوا وْ قُتِلْتُمُو عَنْهُمُو لَهُمُو شَاوِرْهُمُو يَخْذُلْكُمُو يَنْصُرْكُمُو

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تُحْشَرُونَ ۝ وَلَئِنْ مُتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ

كرد مي آرند از زخارف دنيوي بإغنايم — واكر بميريد يا كشته شويد هرآينه سوي حكم خداي

تُحْشَرُونَ ۝ فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ

كرد آرند شما را — بس بسبب بخشايشي از خداي نرم خوي آمدي براي ايشان

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا

واكر بودي درشت خوي سخت دل قليل الاحتمال وكثير الاحتمال هرآينه متفرق شدندي

مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ

از جوانب تو — بس جرم فروكذار از ايشان — وآمرزش خواه براي ايشان

وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ

ومشاورت كن با ايشان در كار حرب و مانند — بس چون عزيمت كني — بس اعتماد نماي

عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ۝

بر خداي تعالى — بدرستي كه خداي دوست دارد آنان را كه كار با وكذارند

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ

اكر ياري فرمايد شما را خداي تعالى ومنع كند از اعدا — بس هيچ غلبه كننده نيست مر شما را — واكر

يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ

فرو كذارد شما را و نصرت ندهد — بس كيست آنكه — ياري دهد شما را — بس از آن خذلان

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝

وبر خداي بايد كه اعتماد نمايند مؤمنان

تَجْمَعُونَ نافع وابو عمرو وابن عامر وشعبة وحمزة والكسائي بالغيبة — مِتُّمْ — سكت خلف في رواية — وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ مدغما سوسي وفي رواية دوري — فِي الْأَمْرِ بالنقل ورش في الوقف حمزة — فِي الْأَمْرِ سكت خلف في رواية خلاد — إِنْ يَنْصُرْكُمْ مدغما غير الغنة خلف — وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ مدغما غير الغنة خلف — يَنْصُرْكُمْ بالاختلاس في رواية دوري — يَنْصُرْكُمْ بالاسكان سوسي وفي رواية دوري — الْمُومِنُونَ بالابدال ورش والسوسي

كند و اكر ده كر لايق اين كار نباشد مشورت داده كرت تكرار كند تا ميز عدد مختار فوت نشود عدد معهود كه مختار ان كاست تر ورد و نفيس عدد آنست كه شكر ايم قسم است مقدم و ساقه و تيك يمينه و ميسره و هر يكي را بحسب عادت سري و نايبي باشد سر از لشكر كه ارده نباشد چون براي مشورت ده كر مختار باشد غالب الظاهر را اين ده كر كه سران لشكر ند مشورت بود و ايشان توابع ايشان باشد اختيار همه لشكر حاصل شود و اكر با اين ده كس مشورت نكند بعضي از اين سران را علم بمصلحت نرهند ايشان خود را مجبور دارند و در اين موافقت نيارند و وقت كار از راه مخالفت باي بس آرند كار از دست رود و مقصود حاصل نشود امور معظم شيون در لشكر اتفاق است و ميان مجاهدان در بدل جهد و فاق و در آن كار قرار كيرد و مقصود حصول بذيرد اثنا عشر الفا لن يغلبوا اذا كانت كلمتهم واحدة يعني دوازده هزار مرد هر كز مغلوب نشوند اكر هر يك سخن و يك دل شده برو ند اتفاق لشكر و وفاق كشور بي مشورت نبود و اين مقصود بي استصواب از يكديكر ميسر نشود چون در كاري كه اخفا آن مطلوب نيفتد و اظهار و اشاعت آن مصلحت افتد و خواهد كه مضمون حديث مذكور حاصل كند حال كان حقا علينا نصر المؤمنين بي شبهه ببيند و برد و شمنان بي شك غالب آيد و برد و صيغه نيقن فتح بر آيد دوازده هزار مرد بيقين موافق كرداند و تا بلوغ عدد مسطور فرزند مشاورت و موافقت ميسان تا بسران كه با ايشان روي بمشورت مي آرد هر يكي را بمشورت با مقتران افواج بكمارد و از هر يكي عدد موافقان برسد تا آنكه برين عدد برسد و كفته اند در مشورت مستشير راي خود را بوشيده دارد و اكر نه غالبا مشير جز موافق در دل نيارد و از هر يكي تنها كرده برسد و علاحده كرده

٣ و بخداي عز و جل بناه آرد و فتح و ظفر از وي جويد و توكلت على الله كويد قال الله تعالى فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ بادشاه اكرچه خود را سليمان و سكندر داند ٢ و ارسطوي را براي راي استشارت خواند اكر معاذ الله برخلاف حكمي بنفاذ رسد بظاهر و باطن اصحاب مشورت را ملامت نكند العبد يدبّر والله يقدر در دل آورد و اكر نه كسي در مشورت ديكر دل بر دليري نكما رد حق سبحانه و تعالى بيغمبر عليه السلام را بر مشورت آورد و بعد امر بعفو و استغفار را بر مشورت كرد زيرا كه ترك مشورت سبب مخالفت و عصيان اصحاب است و مشورت سبب موافقت و طاعت ارباب است اكر عمل بمشورت بود عصيان واقع نشود حاجت بعفو و استغفار نيفتد چون عزم كني و بحزم دل بر كار نهي بر خداي توكل آر و كار بخداي بسپار بدرستي كه خداي متوكلان را دوست دارد و بر موجب دوستي كار متوكلان برآرد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ معني اينست اكر خداي تعالى شما را ياري كند

استفسار كند و اكر نه احتمال دارد كه يكي راي خود بهيبت يا بمحبت ديكري بپوشد و در موافق و اتباع او كوشد و مي بايد كه كاري كه مطلوبست مشير از كار آن باشد و اكر نه بر سخن او محل اعتماد نبود و مشورت فايده نكند مشورت غزا و جهاد با تاجر سود ندارد و مشورت خريد و فروخت با غازي موافقت نيايد و مشورت اعلاء اسلام با كافران زيان كند و مشورت عطا با بخيل ثمره ندهد و مي بايد كه اخلاص جزيري بمحك تجربه تحقيق شده باشد و اكر نه سخن او محل اعتماد نبود و با اخلاص انضمام دانش بايد كه بي دانش هيچ كار راست نيايد و مستشير از مشرك كه راي جويد مشير بايد سخن بحجت و برهان كويد چون سامع در حجت بيند سخن در دل نشيند و بعد اتفاق مشيران اكر راي مستشير مخالف باشد اظهار كند تا ايشان بحجت موافق شوند تا چيزي غرض دارند كه راي بسنديده كردد و اكر جهان زيان و سود بيدا آيد و امور مذموم و محمود متعارض نمايد در مشورت جانبي ترجيح نه بذيرد و خاطر خطير مستشير و مشير بر چيزي قرار نكيرد صلح را بر جنك و عطا بر منع و احسان را بر ايذا و احيا را بر قتل ترجيح دهد و چيزي را كه حسن بالذات است بر چيزي كه حسن بالعارض باشد برتر دهد چون در مشورت اتفاق شود و اختيار يك قسم راجح بود استخاره كردد ٣

پس بر شما غالب آینده نبود واگر فرو گذارد در معرض یاری دادن بیارد کیست که شمارا نصرت کند و فرو گذاشتگان او را یاری دهد یعنی هیچکس نیست که یاری کند و هیچکس نیست که نصرت دهد وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ معنی اینست و بر خدای کی مومنان توکل کنند و خود را در حمایت و کلایت او افکنند یعنی کار بدو سپارند و دل بر کرم او کمارند وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ
روایت کرده اند در غنایم غزوی از غزوات قطیفه سرخ جمع شده بود در وقت قسمت قطیفه مذکور در غنایم نمود منافقان کمان بردند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنرا داشته و دل بر استدن آن کماشته
و پیغمبران صلی الله علیه وسلم از موجب خست و علت ذات و از آنچه مستوجب عیب و نقص است در بدن و ملت معصومند خصوصا تهمت خیانت و سمت تعرض در امانت که هم موجب خست در طبیعت
و هم مستوجب منقصت در کار ملت است این آیت در بیان نزاهت ساحت ایشان از جریمه خیانت و تبعه تعرض امانت که کاری شنیع و گناهی قطیع است وارد گشت و پیش اولوا الالباب بظهور پیوست
که اینچنین رکت و خست و اینچنین جریمه و معصیت لایق منصب نبوت و در خور مرتبه رسالت نبود و آسیب این تهمت بدامن عصمت ایشان نرسد این جمله در اثناء قصه جنگ احد معترضه است برای

وَهُمْ هُمُو فِيهِمُو أَنْفُسِهِمُو وَيُزَكِّيهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عليهمو آياته قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لِنَبِيٍّ بالمد والقصر نافع وابي عمرو
لِنَبِيٍّ أَنْ سكت خلف في رواية
أَنْ يَغُلَّ بمد غير الغنة خلف
يَغُلَّ قرا نافع وابن عامر والكسائي وحمزة
وَمَنْ يَغْلُلْ مدغما غير الغنة خلف
يَأْتِ بالابدال ورش والسوسي
الْقِيَامَةِ بالامالة الكسائي
تُوَفَّى امال ابن حمزة في رواية ورش
تُوَفَّى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
يُظْلَمُونَ بالتغليظ ورش
رِضْوَانَ بضم الراء ابو بكر
وَمَأْوَاهُ الساكن ورش في رواية
وَمَأْوَاهُ وبالامالة المحضة حمزة والكسائي

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ
و نسزد هیچ پیغمبری را که خیانت کند در غنیمت و هر که خیانت کند آید
بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا
با آنچه خیانت کرده روز قیامت پس تمام داده شود هر تنی را جزای آنچه
كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ
اندوخته بود و ایشان ستم کرده نشوند ای پس آنکه متابعت نمود خشنودی
اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ
خدا را چون آنکس بود که سزاوار شود بخشم از خدای و جای او
جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ
دوزخ بود و بد جای باز گشتن آن ایشانکه اصحاب مراتب اند و ثواب و عقاب متفاوت اند نزد
اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ
خدای تعالی و خدای تعالی بیناست با آنچه میکنند تحقیقت انعام فرمود خدای تعالی
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ
بر مومنان چون فرستاد در میان ایشان پیغمبر فرستاده از جنس ایشان
يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ
که میخواند بر ایشان قرآن او را و پاک میکرداند ایشانرا از شرک و اخلاق ذمیمه و می آموزاند ایشانرا قرآن
وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
و بیان شرایع و بدرستی که بودند از پیش هر آینه در گمراهی هویدا

وَمَأْوَاهُ وَمَأْوَاهُو وَبِئْسَ بَصِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ
عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ آيَاتِهِ وَالْحِكْمَةَ مِنْ قَبْلُ لَفِي
بالابدال السوسي · بالاشباع · بالترقيق ورش · بالنقل ورش · مدغما غير الغنة خلف · سكت خلف في رواية · امال الكسائي · بضم الهاء حمزة

تا زهت پیغمبران علیه السلام معنی اینست و نیست شایان مر پیغمبری را که خیانت کند و این چنین جریمه را که در طبیعت و شریعت مذموم است مرتکب شود وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ معنی اینست و هر که چیزی را که خیانت کند چیزی را که بر آن خیانت کرده است بر این خود روز قیامت بیارد یعنی خاین با خیانت خویش روز قیامت در محشر کل و مشهد انبیا و رسل رسوا خواهد بود و خاین بکرم بکرامات دیانت مصون اند رسوای خیانت خواهد نمود ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ معنی اینست پرداده شود هر نفسی آنچه کسب کرده است و آنچ از خیر و شر و طاعت و معصیت آورده است این جمله تکمیل است زیرا چه از نکوهش غلول و اثبات مضمون وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و هم آن می آید که غال از سبب استحقاق غلول از ثواب نیکیها که کرده است محروم گردد این سبب مذهب جزاء حسنات شود هم ایران و هم رافع کردد و جمله را بر وجه تکمیل آورد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ معنی اینست و ایشان مظلوم نشوند نه بنقیص ثواب طاعت و نه زیادت عقاب و معصیت أَفَمَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ معنی اینست و آنکه پس روی سبب خشنودی خدای میکند یعنی از کارهای نیک می آید همچو کسی باشد که باز میگردد با خشم خدای یعنی از کارهاء نا پسندیده روی مینماید وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ معنی اینست آنکی کننده همچو بدی کننده بود و جای بدی کننده دوزخ باشد و تواند که حال باشد از ضمیر يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ یا معطوف بر شرطیه بود معنی چنین آید آنکه خیانت کند با خیانت خویش در روز قیامت بیاید و جای او دوزخ بود وَبِئْسَ الْمَصِيرُ معنی اینست و بد باز گشتنی است باز گشت کسی که با خشم خدای باز گردد یا باز گشت کسی که خیانت کند هُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ معنی اینست ایشان خداوندان درجات عظیم اند و خاینان مفضو ح

ع

و رسوا باشند و بر تقدیر ارادت تشبیه معنی چنین آید ایشان در تفاوت و انحطاط همچو درجات باشد میان خویش در علو و انحطاط متفاوت بوند وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ معنی اینست و خدای تعالی بیناست بعملهاء ایشان دیانت و خیانت عملهاء ایشان داند و تواند که هر یکی بجزاء آن رساند لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ معنی اینست سوگند میخورم هر آینه بدرستی منت نهاده خدای یعنی فضل کرد بر مومنان فضلی که شایان منت نهادن بود و سزاوار ذکر کردن و در شمار آوردن و ایشان را ممنون ساختن بر آن باشد در آن هنگام که فرستاد در سولی را که بعضی ایشان است یعنی مشارک ایشان در نسبت از جهت بودن آدمیان از فرشتگان و جنیان یا از جهت بودن آواز زمینیان نه از آسمانیان چه هر یکی نیک و بیک نفسی اهل نسبت را از مشارک در نوع و از مشارک در مسکن خوب تر داند و الفت و صحبت با او بیشتر تواند از و فایده بهتر گیرد و پند او را زود تر پذیرد از اجنبی یا دیر باشد مالوف شود و بیش از الفت و صحبت استفادت نبود و نیز بر کشیدن یکی از جمله قومی شرف ایشان باشد و بر کزیدن فرزندی از جمعی فخر ایشان بود یا از جهت بودن او امی از ایشان که منسوب سوی ام القری که ناحیه غیر ذی زرع مشتهر بنا دانستن دین و شرع است

در آن ناحيه مكن عالي نبود لاجرم سكنه اورا تعلم علوم وشرع است روي نمود تا از وعلم كرند وتلقين تعليم او بدبرند وجه منت نهادن بر ايشان بدين وجه آنست كه اميه از اميان كر بيان علم بيشينان
بيان كند وصناديد اهل كتاب رامكرو مجموع كرداند تا ايشان حقيقت اوراخوبتر دريابند وقبول وانقياد واطاعت وشتابند وعلم او مخصوص فيض خداي داند وبراستعداد وقوت او حمل كردن نتوانند
ذات ومعجزه او بود نفس او برهان او شود وتخصيص مؤمنان بفضل ومنت نهادن با آنكه او رحمت عالميان ونفع جهانيانست از جهت آنست كه ايشان به بيعت او سودمند كشتند وبهدا مهتدي شدند ونعمت
او شتافتند واقتدا بر وشرف يافتند يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ معني اينست رسولي كه آيات كتاب او بر ايشان بخواند
وايشان را از لوث مساوي بياز داشتن او از آن وبيان كردن او زشتي يا ما لها ايشان را بايمان زكوة پاك كرداند وايشان را قرآن تعليم كرداند وعلم حلال وحرام بيا موزاند حكمت را جند معني ديكر
بالاكذشته در سورة بقره ذكر آن رفته ابن عباس رضي الله عنه كفته حكمت در قرآن هر جا كه مذكور شد بمعني علم حلال وحرام آمده وبدرستي كه ايشان بيش از فرستادن او در كمراهي

أَصَابَتْكُمْ أَصَبْتُمْ أَصَابَكُمْ لَهُمْ هُمْ مِنْهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ لِإِخْوَانِهِمْ أَنْفُسِكُمْ أَنْ

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا لا

اي كرديد در روز احد وآنگاه رسيد بشما رسنده كه بتحقيق رسيد بشما بدو چندان

قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ ط إِنَّ اللَّهَ

كفتيد از كجاست اين بكوي آن از نزد شماست كه اختيار حرب كرديد بدرستي خداي

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى

بر همه چيز تواناست وآنچه رسيد بشما در آن روز كه بهم رسيدند

الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ لا وَلِيَعْلَمَ

دو كروه بفرمان خداي بود وتا ظاهر كرداند خداي مؤمنان را وظاهر كرداند

الَّذِينَ نَافَقُوا ج صلي وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ

آنان كه نفاق كردند وكفته شد مر ايشان را كه بياييد تا كارزار كنيد در راه دين

اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا ط قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ ط

خداي يا دفع كنيد خصمان را كفتند اكر دانستيمي كارزاري را هر آينه متابعت نموديمي شما را

هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ ج يَقُولُونَ

ايشان براي كافري در آن روز نزديكتر بودند از ايشان براي مسلماني ميكويند

بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ط وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا

بدهنهاي ايشان آنچه نيست در دلهاي ايشان وخداي داناترست بدانچه

يَكْتُمُونَ ج الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا

نهان ميدارند آنان كه كفتند براي برادر ايشان وحال آنكه قاعد شدند آن

قُلْتُمْ أَنَّى

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قَدْ أَصَبْتُمْ

بالنقل ورش

قَدْ أَصَبْتُمْ

سكت خلف في رواية

قُلْتُمْ أَنَّى

سكت خلف في رواية

أَنَّى

امال ابن بين دوري وفي رواية ورش

أَنَّى

بالامالة المحضة حمزة والكسائي

شَيْءٍ

بقدر الف او بقدر الفين ورش

شَيْءٍ

سكت خلف في رواية

الْمُؤْمِنِينَ

بالابدال ورش والسوسي

الَّذِينَ نَافَقُوا

بالادغام السوسي

وَقِيلَ لَهُمْ

بالادغام السوسي

وَقِيلَ

بالاشمام هشام والكسائي

يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ

بالنقل ورش

لِلْإِيمَانِ

بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

لِلْإِيمَانِ

سكت خلف وفي رواية خلاد

أَعْلَمُ بِمَا يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ

بالاسكان اليم والاخفاء السوسي

سكت خلف في رواية

ظاهر بودند ودر ضلال مبين مي نمودند سنك مي تراشيدند وآن را مي پرستيدند جماد ميديدند وبخدايي ميكزيدند كدام كمراهي ازين بالاتر بود وكدام ضلال ازين ظاهرتر باشد أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا معني اينست آيا رسول را عاصي كشتيد وبهواء غنيمت مقامي كه براي شما تعين كرده بود كذاشتيد ودر آن هنكام كه شما را بشومي آن مصيبتي وهزيمتي روي نمود كه شما را دو چندان نصرت ورفاهيت رسيده بود چه در جنك احد هفتاد تن با سير پيوستند يا كويند يكي در جنك بدر بود ونصرت ديكر در جنك احد بيشتر از هزيمت روي نمود يا هر دو نصرت هم در جنك احد دانند يكي بيشتر از هزيمت يكي بعد هزيمت پندارند وشما كفتيد اين مصيبت چراست وآن فرار وهزيمت از كجاست تحقيق است اين معامله كردند واين كفتار پيش آوردند اين كار از شما ناشايسته واين كردار وكفتار ناشايستي قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ معني اينست بكواي محمد اين فرار وهزيمت از نزد نفسهاء شماست بشومي آنست كه شما امر پيغمبر را مخالفت كرديد مقامي كه پيغمبر صلي الله عليه وسلم شما را باهتمام داشته بود خالي كرديد وروي بغنيمت آورديد تا بهزيمت مبتلا كشتيد وبفرار پيوستيد وبعضي كويند اين از شومي آن بود كه راي بر خلاف پيغمبر بر بيرون آمدن از مدينه زديد تا نزول وحي درين باب تاخير كردند وبعضي تاخير بكرديد وبعضي كويند بشومي آنكه در جنك بدر صحابه مفاخرت كردند وپيغمبر در استدن مال فدا ورها كردن اسيران جنك بدر عمل براي ابوبكر ابوبكر صديق رضي الله عنه كرد دل بر انتظار وحي درين باب بنياورد بعد آيت لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ فرود آمد پيغمبر صلي الله عليه وسلم

اختلاف وعده نصر نبود ومنافي ايفاء وعده ظفر نشود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا معني اينست هزيمت جنك احد وبلاء او بعد از نصرت خدا در ابتدا بوده است بعلم خدا وقضاء او تا جدا كند خدا مؤمنان را از منافقان وجدا كند منافقان را از مؤمنان وظاهر شود كه كدام زمره از مؤمنان مخلص بود وكدام فرقه بنفاق ايمان نابرده پي نمود كه چون

فرمود تو نزد بناء عذاب ما بجا الاعم وهزيمت احد بشومي آن بود كه يعني عمر را درين هزيمت جراحتي وآفتي روي نمود إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ معني اينست بدرستي كه خداي بر هر چيزي
قادرست بر همه چيزي مقدور رست تواند كه غالب كرداند وتواند كه مغلوب كند وتواند كه نصرت دهد بعد منهزم كرداند وتواند منهزم شده را قوت دهد وبفتح رساند وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ
الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ معني اين است اصابت مصيبة استنكار واستبعاد كرديد وأَنَّى هَذَا بر زبان آورديد وحال اينست كه آنچه شما را در روز احد رسيده كرفتند وهزيمت بمشيت خداي
وارادت او بود آنچه در مشيت خداي وارادت او برسد در وجه جاي استبعاد بود وجه محل انكار باشد وتواند بود كه عطف باشد بر جمله وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ معني چنين بود خداي
در لطف وكرم بر شما كشاد شما را در جنك احد وياري داد وآنچه از قتل وهزيمت در روزي كه دو كروه يكديكر ميان خويش بجنك پيوستند واقع شد ومسلمانان را از اضطراب واضطر
كه پيش آمد بمشيت خداي بود وبارادت او روي نمود ووقوع او منافي نصرت نبود وهم هزيمت وهم قرار واقع شود وهم نصرت وغنيمت اين هزيمت كه بعد اوست نصرتست موجب

مومنان هزیمت را بمشیت خدا داند ومغرور بحکمت حق خوانند وموجب درجات اخروی دارند ومظهر عجز وبندگی پندارند وبخواست خدای انقیاد کنند وتا موجب انحطاط اسلام ومسلمانان نگویند اخلاص ایشان در
ایمان ظاهر شود وچون منافقان قوت ایمان ندارند ودرجات اخروی را حق نمی پندارند در مصیبت وهزیمت جزع کنند وبدل این مصیبت را امیدوار نباشند بشکر نصر سابق ومستاخر نیز دارند وشکوی هزیمت را
بیشوا سازند باتفاق ایشان هویدا کرد میان فریقین حاصل آید وهر فرقه از دیگر معترف نماید وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا معنی اینست وتا بداند کسی را که نفاق ورزیدند وبای از داین اخلاص
بیرون کشیدند وگفته شد مر ایشان را بیایید برای رضاء خدای واعداء دین او قتال کنند بایست دفع شر کافران از خویش واهل ومال خویش در دل نیفکند تا تکثیر سواد در دل کافران هیبت
اندازند بغیر قتال بدفع کردن قتال ایشان بر دارند گفته اند چون پیغمبر علیه السلام رو بقتال آورد صفهاء قتال راست کرد عبد الله بن ابی سلول منافق باثلث لشکر فرار ورزید عمرو بن حزم
انصاری دنبال او ودید سوگند داد که پیغمبر را سگدار بد خویشتن را در معرض فرار مه آرید باید که در رضاء خدای قتال کنید یا در دفع کافران مدد نمایید بدانچه توانید ایشان را از قتال باز دارید

کُنتُمْ بِهِمُوْ عَلَيْهِمُوْ وَلَهُمُوْ قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية
حلفهمو الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل قالون
وابن کثیر بالصلة مع القصر

لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا ۗ قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ
اگر فرمان بردندی کشته نشدندی بگو پس دفع کنید از خویشتن

الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
مرگ را اگر هستید شما راست گویان ومپندار آنان را که

قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا ۚ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
کشته شدند در راه خدای تعالی مردگان اند نه که ایشان زندگان اند نزد پروردگار ایشان

يُرْزَقُونَ ۝ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
روزی داده میشوند حال آنکه شاد اند بدانچه داد ایشان را خدای تعالی از تفضل خود

وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ
وشادمانی شوند بآنان که نرسیدند بایشان پس از زمان ایشان

أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ يَسْتَبْشِرُونَ
که هیچ ترس نیست بر ایشان ونه ایشان اندوهگن شوند شادمان میشوند

بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ
بنیکویی از خدای تعالی وافزونی ثواب وبدرستی که خدای ضایع نکرداند

أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ
مزد مؤمنان را آنکسان که اجابت نمودند مر خدای را وپیغمبر را در معاودت قتال

مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا
از پس آنکه رسید بدیشان خستگی مر آنان راست نیکی کردن

لَوْ اَطَاعُونَا — قرا بالنقل ورش
لَوِ اطَّاعُونَا — سکت خلف في رواية
مَا قُتِلُوا — قرا هشام
فَادْرَءُوا
عَنْ أَنْفُسِكُمْ — قرا بالنقل ورش
عَنَ انفسکم — سکت خلف في رواية
تَحْسِبَنَّ — قرا نافع وابن کثیر وابو عمرو والکسائی
تَحْسَبَنَّ — قرا هشام في رواية
قُتِّلُوا — قرا هشام
بَلَ اَحْيَاءٌ — بالنقل ورش
بَلْ اَحْيَاءٌ — سکت خلف في رواية
آتَيْهِمْ

آتِيهِمْ وَيَسْتَبْشِرُونَ خَلْفِهِمْ أَلَا عَلَيْهِمُ يَسْتَبْشِرُونَ
وَفَضْلٍ وَأَنَّ وَإِنَّ اللَّهَ الْمُؤْمِنِينَ الْقَرْحُ
قرا ابو بکر وحمزه والکسائی

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا معنی اینست وهر آینه ای محمد کسانی که در اعلاء دین خدای کشته شدند وسر وجان در کار خدای بذل کردند مرده مپندار کشته مشمار بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
يُرْزَقُونَ معنی اینست بلکه ایشان زندگان اند نزد پروردگار خویش روزی داده میشوند فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ معنی اینست در آن حال که شاد اند بر آنچه خدای ایشان را
از فضل خویش داده است وابواب لطف وکرم بر ایشان گشاده است وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ معنی اینست وشاد میشوند وشا
میکنند بسبب کسانی که بر ایشان نه پیوستند وخواهند پیوست وبواسطهٔ شهادت بدیشان لاحق خواهند گشت وسوی این درجات خواهند شتافت واین مراتب خواهند یافت يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ
معنی اینست شاد میشوند وشادی میکنند بیافتن نعمتی عظیم از خدای جل وعلا وفضلی فخیم از حق سبحانه وتعالی وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ معنی اینست شاد میشوند بنعمتی فخیم از
خدای تعالی که در حق ایشان آمده وفضلی که درباره ایشان شده وبدانکه خدای اجر مؤمنان ضایع نکند وایشان را از ثواب بی نصیب نکرداند واگر آن بکسر خواند جمله تذییله باشد بر طریق وقل

... ان الباطل كان زهوقا وتاكيدا ازجهت وعلت بود معنى جنين بود بدرستي كه اجر مومنان ضايع نكرداند وثواب عمل ايشان برايشان رساند الذين استجابوا لله والرسول من بعد ما اصابهم القرح للذين احسنوا منهم واتقوا اجر عظيم معنى اينست آنها كه مرخدايرا ورسول خدايرا پاسخ داشته اند ودل برطاعت ايشان دربيرون آمدن براي قتال كماشته از بعد آنكه رسيده بود ايشانرا درجنك احد جراحت وشكستكي وهزيمت وخستكي همكنان كه نيكويي كردند وبرطريق خوب برقتال روي آوردند يعني بحسن متابعت بي كراهتي ودر صدق موافقت بي تاني وتواني بنيت اظهار شجاعت وپرهيزيدن از عصيان امر ومخالفت درطاعت مرايشانرا اجري عظيم وثوابي فخيم است كه اجر برقدر تعب باشد وثواب براندازه مشقت بود الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظيم معنى اينست آنكساني كه كفتند مرايشانرا مردمان يعني سواران عبد شمس يا كفت ايشانرا نعيم بن مسعود بدرستي مردمان يعني ابوسفيان ولشكر او بدرستي جمع كرده اند جماعتي را

كبير اكنون شده باز كشته بودند پس از ايشان بترسيد وازشر ايشان پرهيزيد پس افزود كفتار ايشان ايمان وايقان بحمايت خداي وكلاءت او وعون حق وعنايت او وحسبنا الله ونعم الوكيل كفتند جانب ابوسفيان براي قتال رفتند يعني بسنده است مارا خداي در دفع كيد دشمنان ومقهور كردن ايشان ونيكو وكيل است برآوردن كارها وحاصل كردن مطلوبها پس كشتند درعقب كفتن كلمه مسطور ملتبس بنعمة عظيم وفضل فخيم ايشانرا بديي نرسيده وكار نيكي انجاميده چيزي راكه در آن خشنودي خداي بود پيروي كردند ظفري كه مطلوب بود يافتند انما ذلكم الشيطان يخوف اولياءه فلا تخافوهم وخافون ان كنتم مؤمنين معنى اينست نيست ترساننده وبازدارنده شمارا از قتال مكر مثل شيطان كه مي ترساند يا در حالة كه مي ترساند يا كويند نيست آن شيطان يعني آن دشمن بدآموز مكر آنكه مي ترساند وخايف ميكرداند اولياء خويش يعني از كافران در خوف مي اندازد وازايشان خايف مي سازد پس شمارا از ترسانندكان مذكور يا از اولياء ترسانندكان در بيرون آمدن سوي جنك مترسيد ودر باز آمدن از جنك از عقاب من بترسيد واز مخالفت امر پيغمبر بپرهيزيد اكر شما مومن ودر ايمان منافق نه ايد واين شرط نيز براي شك در ايمان نبود بلكه براي تحقيق خوف از خداي وعدم خوف از ديكران باشد چنانكه كويند لا تفعل كذا ان كنت بشرا وتفعل كذا ان كنت عاقلا ولا يحزنك الذين يسارعون في الكفر معنى اينست ومحزون نكرداند ترا كساني كه در راه كفر وامي شتابند ومضار ومهالك را باانديشه وتامل در نمي يابند بي تامل وفكر كفر مي ورزند ودر ورطه هلاك مي افتند وبعضي ازيشان كفر خويش را مي پوشند وباظهار ايمان ومخالطه با مسلمانان بروجه نفاق درمضرت اسلام ميكوشند انهم لن يضروا الله شيئا معنى اينست

منهم لكم فاخشوهم يمسسهم تخافوهم كنتم انهم لهم

فزادهم ايمانا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

منهم واتقوا اجر عظيم ج الذين قال لهم

ازايشان وپرهيزكردن ازمخالفت مزدي تمام آنانكه كفتند مرايشانرا

الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم

مردم منافق كه بدرستي مردم مشرك تحقيقت جمع كردند لشكرهارا براي شما پس بترسيد ازيشان

فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل

پس بيفزود آن كفتار ايمان ايشانرا وكفتند بسنده است مارا خداي ونيكا كاركزاري او

فانقلبوا بنعمة من الله وفضل لم يمسسهم

پس بازكشتند بانعمت سلامت از خداي تعالي وفزوني ربح تجارت نرسيد بديشان

سوء لا واتبعوا رضوان الله ط والله ذو فضل

هيچ بدي ومتابعت نمودند خشنودي خدايرا وخداي خداوند بخشايش

عظيم انما ذلكم الشيطان يخوف اولياءه ص

تمامست بدرستي آن ديو مي ترساند ازدوستان خود

فلا تخافوهم وخافون ان كنتم مؤمنين

پس مترسيد ازايشان وبترسيد ازمن اكر هستيد شما ازاهل ايمان

ولا يحزنك الذين يسارعون في الكفر ج انهم

وبايد كه اندوهكين نكرداند ترا آنانكه شتاب مي نمايند در كفر بدرستي ايشان

لن يضروا الله شيئا ط يريد الله الا يجعل لهم

هركز زيان نتوانند رسانيد بدين خداي چيزي را ميخواهد خداي كه نكرداند مرايشانرا

واتقوا اجر بالنقل ورش — واتقوا اجر بسكت خلف وفي رواية — قال لهم مدعما سوسي — قد جمعوا ابوعمرو وهشام وحمزة وكسائي — فزادهم قرا بالامالة حمزة وفي رواية ابن ذكوان — ايمانا ثلثة اوجه لورش — ايمانا وقالوا مدغما غير الغنة خلف — سوء واتبعوا مدغما غير الغنة خلف — رضوان الله قرا بضم الراء ابوبكر — اولياءه بالتسهيل مع القصر والمد حمزة — اولياءه بالتسهيل مع المد في الوقف حمزة — اولياءه بالحذف في الوقف حمزة — وخافون في الوصل ابوعمرو — مؤمنين بالابدال ورش والسوسي

يحزنك يسارعون لن يضروا الله شيئا شيئا يجعل لهم

قرا نافع بالامالة دوري عن الكسايي مدغما غير الغنة خلف بالنقل حمزة بالادغام حمزة بقدر الف اوبقدر الف وورش بالادغام سوسي

نصف الجزو

معنى اينست واندوهكين نكرداند ترا كافران زيراكه ايشان هركز زيان نرسانند خدايرا هيچ چيزي از زيان اكرهمه جهان كفر ورزند ودر مخالفت كوشند در ملك او چه نقصان شود واز ملك او چه بيرون رود كسي كه تواند كه آسمان وزمين وآنچه در ايشانست در يك زدن ناچيز كرداند وهمه كاينات را در دم زدني بعدم رساند واورا از عداوت عدوي چه زيان باشد واز شقاوت شقيي چه مضرت بود وتواند بود لن يضروا الله بتقدير لن يضروا اولياء الله باشد كه كفر كافران وعداوت دشمنان اولياء خدارا چه زيان كند اكر غالب آيند غنيمت كيرند ورفاهيت دنيا بيابند واكر مغلوب شوند درجات آخرت يابند وبسوي حيات ابدي شتابند بيت دوست خدايرا اعداوت دشمن چه زيان دارد وبنده حق را كي ملال وبطلان چه مضرت آرد نوخدارا شو اكرجمله عالم دريا ست بخدا كرسرموئي قدمت تر كردد بيت اكرجهان همه دشمن شود زدولت دوست خبر ندارم ازايشان كه درجهان هستند يريد الله الا يجعل لهم حظا في الآخرة معنى اينست ميخواهد خداي كه نكرداند براي ايشان نصيبي در آخرة ونه دهد در آن جهان هيچ بهره ومنفعت تا مظهر صفت قهر كرداند وبظهور صفت عدل وانتقام رساند ولهم عذاب عظيم معنى اينست

و مر ایشان راست عذابی عظیم و عقابی فخیم إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ معنی اینست بدرستی آن کسانی که خریدند کفر را بایمان و بدل کردند این را بدان یعنی
مرتد شدند و از دین برگشتند و بعد ایمان بکفر پیوستند زیان نکند ارتداد ایشان خدا را یا اولیاء خدای را هیچ چیزی از زیان و مر ایشان را عذابی دردناک بود و عقابی سهمناک باشد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ معنی اینست و مپندار ای محمد کافران را یا مپندارند کافران که مهلت دادن ما تا زمانی که مهلت میدهم بر آن بهتر است مر ایشان را که چون کافران از اهل الطاعة اند و خیر ایشان منفعت
ندارد و معصیت ایشان مضرت و زیانی نمی آرد مهلت دادن ایشان خیر نبود و املاء ایشان برای زیادت شر و بزه کاری باشد إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ معنی اینست مهلت نمیدهم
ایشان را مگر برای این که زیادت کنند بر کرداری و بیفزایند ایشان از روی بزه کاری و مر ایشان راست عقابی که خوار کنند و عذابی که در خواری و زاری افکند چون مذهب معتزله آنست که معصیت
ارادت خدای متعلق نیست لام لیزدادوا اثما لام عاقبت دارند عرض نه پندارند و بر مذهب اهل سنت لام تعلیل است ما قبل او علت است برای ما بعد او و چنانچه طاعت بارادت متعلق بود و معصیت نیز
متعلق بدو باشد مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ معنی
اینست نیست صفت خدای که ترک دهد مؤمنان مخلص را یا نیست خداوند ترک دادن مؤمنان مخلص بران حال از آمیزش با منافقان و نا دانستن شما حال ایشان را بر آن حد که بر ایشان اعتماد میکنید و در معرض مشورت می آرید و اسرار خویش میگوئید و از ایشان نیکخواهی میجوئید یعنی خدای در کار شما مدد خواهد آورد در جدا کردن خبیث از طیب اعانت خواهد کرد یا آنکه خبیث را از طیب یعنی منافق را از مؤمن مخلص جدا کند و میان ایشان در دل پیغمبر و حی تمیز افکند تا بیبان پیغمبر مخلصان و منافقان را بدانند و هر گروهی را از غیر او جدا کردانید و این منافق باظهار ایمان کفر خود می پوشد و بنفاق در حضرت شما میکوشد بدین معنی ما صدق علیه مؤمنین و انتم یکی باشد و در انتم التفات از غیبت بسوی خطاب بود نکته التفات توصیف مخاطبان بایمان و اخلاص باشد و تقدیم مدح بر خطاب بود وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ معنی اینست و نیست صفت خدای که شما را بر علم غیب مطلع کرداند و کس را بنفس او بعلم غیب برساند مپندارید که پیغمبر بنفس خویش نفاق باطن ایشان را در یابد و بذات خود بر آنچه از روی غیب است علم یابد وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ معنی اینست ولیکن خدای از رسل و پیغمبران خویش برگزیند بر هر قومی که خواهد باعلام آنچه نمی دانند و بعلم آنچه دیگران نمیخوانند یعنی پیغمبران باعلام خدای بر غیب مطلع شوند دیگران غیب را از زبان ایشان بشنوند این معنی موافق است بر آنچه جای دیگر گفت فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ معنی اینست پس ایمان آرید بخدای که او غیب داند و ایمان آرید به پیغمبران خدای که ایشان غیب

وَلَهُمُو وَلَهُمُو لَهُمُو أَنْتُمُو لِيُطْلِعَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لانفسهمو وانما قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فِي الْآخِرَةِ — بالتقليل ثلاثة اوجه لورش
فِي الْآخِرَةِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
فِي الْآخِرَةِ — بالترقيق ورش
فِي الْآخِرَةِ — بالامالة للكسائي
بِالْإِيمَانِ — بالتقليل ثلاثة اوجه لورش
بِالْإِيمَانِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
شَيْئًا
شَيْئًا
شَيْئًا
عَذَابٌ أَلِيمٌ
عَذَابٌ أَلِيمٌ
تَحْسِبَنَّ — نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي
تَحْسِبَنَّ
خَيْرٌ — بالترقيق ورش
إِثْمًا وَلَهُمْ
الْمُؤْمِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي

حَطًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ
هیچ بهره در آن جهان و مر ایشان راست عذابی بزرگ بدرستی آنکسان که
اشْتَرَوُا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا
اختیار کردند کفر را بجای ایمان هرگز نتوانند رسانیدن خدای را هیچ زیانی
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
و مر ایشان راست عذابی دردناک و باید که نه پندارند آنانکه کافر شدند
أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا
که مهلت دادن ما ایشان را بهتر است برای ایشان بدرستی مهلت میدهیم مر ایشان را تا زیادت شوند
إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ مَا كَانَ اللَّهُ
بزه و مر ایشان راست عذابی خوار کننده نسزد که خدای تعالی
لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ
بگذارد مؤمنان را بر آن حالی که باید از اختلاط مؤمن و منافق تا که جدا کند
الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ
جنس پلید را از جنس نیکان و نباشد خدای که مطلع کرداند شما را
عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ
بر آنچه غایب است از عقول و حواس بشر ولیکن خدای تعالی برگزیند از پیغمبران فرستادهٔ خود
مَنْ يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا
آنرا که خواهد پس ایمان آرید بخدای تعالی و پیغمبران او و اگر ایمان آرید

عَلَيْهِمْ — بالاشباع ابن كثير؛ قرا حمزة والكسائي
يَمِيزَ — مدغما غير الغنة خلف
مَنْ يَشَاءُ — لورش ثلاثة اوجه
فَآمِنُوا
تُؤْمِنُوا — بالابدال ورش والسوسي

بر تر از این نبود و هیچ بدیی بد تر از این و بالا تر نشود بشر مال بخیل
بحادث او وارث بیت خواجه کو مال جمع کرد و نخورد
زان همه مال بهره کی دارد یا بتاراج و حادثات دهد یا بمیراث خوار بگذارد

نداند جز باعلام خدای دانستن غیب نتوانند باعلام خدای بعضی مغیبات را بدانند بامر خدای آن را بخلق برسانند دیگری را بغیر واسطهٔ رسل اطلاع بر علم غیب نبود و بی واسطه اعلام غیب نشود و آنچه
بعضی اولیاء را بر وجه اطلاع بر غیب میشود و شعور بر مغیبات حاصل میکردد بر وجه ظن دارند بر وجه یقین نه پندارند ظن غیب دیگر بود علم غیب دیگر باشد هم برین معنی است که گفته اند که کرامات الاولیاء
ظنیه وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ معنی اینست و اگر ایمان آرید و متقی گردید پس شما را ثواب عظیم بود و جزاء فخیم برسد وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ
فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ معنی اینست ای محمد یا ای مخاطب هر آینه مپندارد رسول خدای یا هر آینه مپندارد بخل کسانی را که بدانچه داده
حق تعالی ایشان را از فضل خویش بخیلی میکنند خیر برای ایشان بلکه بخل شری عظیم است در شان بخیلان که مال را گرد آرند و نگاه دارند جایی که خرج باید کرد نکنند و کسانی را که باید داد
ندهند و در موضع خیرات حج و زکوة و جهات و طلب علم و جز آن مصروف نکرداند و بمصارف خیر از محتاجان و در ماندگان نرسانند رنج تحصیل مال و نگاهبانی ببرند و از اندوه هیچ شری

عقل به پسندد که اموال از مصارف بازدارد و برای غیری بگذارد زهی خسارت که بخل آن را عیش فقرا بود و حساب ایشان حساب اغنیا باشد پیش فقیر جز اظهار فقر نکنند و بجز نابودگی عذری بیارند
زود باشد ایشان را که طوق کرده شود بچیزی که بخیلی کرده اند **ودر روایت** آمده مال را بر صورت ماری درگلوی بخیل اندا اخته بر طریق طوق ساخته شود و او را از سر و پای او میگزد و میگوید
مصراع من مال توام که مار گشتم **وبعضی** گویند که روز قیامت مال او را طوق آتشین سازند و درگلوی او اندازند و در محلی دیگر آمده است کسانی که زر و نقره را گرد می آرند و از مصارف واجبه
چون زکوة و حقوق دیگر باز میدارند زر و نقره ایشان در آتش گرم کرده شود بر پیشانیهاء ایشان و بر پهلوهاء ایشان و پشتهاء ایشان داغ نهاده آید چه ایشان کرم مال نمی کشادند بر پیشانی گره میداد ند
و از مستحق پهلو گردانیده اعراض میکردند و بداعیه ادبار سوی سایل پشت می آوردند و گفته شود ایشان را این گنج شماست که گرد آورده بودید برای نفسهاء خویش بچشید از آنچه جمع کرده اید این همه وبال
بخیلی مال در مال مملوک بود اما کسی که مال غیری را قابض شود و حقوق دیگران در تصرف او بود چون وصی و ولی و متولی و قاضی و وکیل در تصرف اموال و پادشاه در جمع و خرج بیت المال چون
حقوق را از مستحقان نگاه دارد و اموال را از مصارف آن باز دارد توان دانست که درین مال چه وبال بود و ازین حال چه نکال پیش آید باز این وبال و این نکال در حق کسانی بود که ولایت تصرف دارند و حق تصرف بجا نمی آرند **مصراع**
وای صد وای دو صد وای هزاران وای است
که مال دیگران بگیرند و آن را حبس کرده بمیرند و بما لکان نسپارند بر گردن خویش بار گران از جهت دیگران بر دارند یا اموال غیر خرج کنند و او را با خود برند خصوصا زمین که ملکی عظیم و مالی خطیر است از ثری تا ثریا ملک شود و محافظت او محتاج سوی نگاهبانی بود هر که یک بدست زمین از آن کسی بناحق بستاند خدای عز و جل آن را با هفت زمین طوق کردن او گرداند بار زمین را بار گران داند و نه پسندد که کسی یک بدست زمین غیری بناحق بستاند و بدانکه در عموم یبخلون بما آتیهم الله من فضله چنانچه مذمت بخل مالی می آید مذمت بخل در ... بیان علم از طالبان ... باز دارد و از ... نگاه دا... مندرج میشماید همچنین کسی که بذل جاه و بذل قوت که داده خداست نکند با وجود قدرت دم و قدم در کار و اما ندۀ ترند او را نیز داخل بخیلان پندارند و مستحق جزاء بخل انگارند **وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** معنی اینست و مر خدایراست یقین میراث اهل آسمان و زمین یعنی آنچه باقی ماند بعد فناء همه مالکان ملک عارضی و جعلی ایشان برود چنانچه عرض ملک خدای معمر از ملک دیگری بود همچنان شود چون همچنین باشد عاقل نشاید که مال را از مصارف باز دارد و برای اینکه بمردن او خدای از ملک او بیرون آرد بگذارد این کار مقتضاء عقل نبود و این حماقت را خرد نپسندد **وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ** معنی اینست و خدای بعملهاء شما یا کویند آنچه میکنند ایشان آگاه است آنچه شما میدهید و آنچه از مصارف باز میدارید ثواب دادن بنان مال و عقاب کردن بباز داشتن واجبات آن میتواند

فَلَكُمْ أَجْرٌ ... أَيْدِيكُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
و پرهیزکاری نمایید پس مر شماراست مزدی بزرگ و باید که نپندارند آنان که
يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا
بازمیدارند زکوة را بدانچه داد ایشانرا خدای تعالی از بخشایش خود که آن بخل بهتر است
لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ
ایشانرا نه که آن بدترست ایشانرا زود بود که بگردن درافکنند ایشانرا آنچه بخیلی نمودند بدان در روز
الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
قیامت و مر خدایراست آنچه بتوارث میگذارند اهل آسمانها و زمین
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝ لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ
و خدای تعالی بدانچه میکنید شما آگاه است بحقیقت شنود خدای تعالی
قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ
گفتار آنکسان که گفتند بدرستی که خدای درویش است و ما توانگرانیم
سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ
زود بود که بنویسیم در جرایدِ اعمال آنرا که گفتند و کشتن ایشان پیغمبرانرا بناحق
وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۝ ذَلِكَ بِمَا
و گوییم بچشید رنج آتش سوزان را آن عذاب بسبب آنست
قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ
که پیش فرستاد دستهای شما از اعمال و بدرستی و راستی که خدای تعالی نیست ظلم بسیار کننده

فَلَكُمْ أَجْرٌ
سكت خلف في رواية
تَحْسَبَنَّ
قرا بفتح السين حمزة
تَحْسِبَنَّ
قرا نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي
آتَيهُمُ اللَّهُ
بالتقليل بين بين ورش
آتِيهُمُ اللَّهُ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
آتَيهُمُ اللَّهُ
لورش ثلثة اوجه
ركوع
فَضْلِهِ هُوَ
بالادغام سوسي
خَيْرًا
بالترقيق ورش
الْقِيَامَةِ
بالامالة كسائي
مِيرَاثُ
بالترقيق ورش
وَالْأَرْضِ
بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
تَعْمَلُونَ
قرا ابن كثير وابو بكر
خَبِيرٌ
بالترقيق ورش
وَيَقُولُ
قرا حمزة ويقف على حق

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ
بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
فَقِيرٌ وَنَحْنُ
مدغما غير الغنة خلف
فَقِيرٌ
بالترقيق ورش
سَيُكْتَبُ
بضم الياء وفتح التاء حمزة
وَقَتْلُهُمُ
قرا بضم اللام حمزة
الْأَنْبِيَاءَ
قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ
بالنقل ورش
قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ
بِظَلَّامٍ
بالتغليظ ورش
سكت خلف في رواية

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ روایت کرده اند
پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابوبکر صدیق را رضی الله عنه بسوی گروهی از یهود فرستاد تا راه اسلام نماید و اداء نماز و روزه و زکوة فرماید امیر المومنین
ابوبکر روی سوی ایشان آورد طلب را بعبارت ان تقرضوا الله قرضا حسنا تعبیر کرد یهودی از سر بی باکی ان الله فقیر و نحن اغنیاء گفت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این سخن بر آشفت
طپانچه بر روی او زد چنانچه خون بیرون آمد و گفت اگر من نظر بر عهد و پیمان نمیکردم بدین بی باکی ترا گردن می زدم جهود مذکور قصه پیش پیغمبر آورد و از ابوبکر شکایت کرد پیغمبر صلی الله علیه
و سلم ابوبکر را گفت که این عمل از تو چگونه زاد و طپانچه زدن یهودی ترا چه باعث افتاد ابوبکر عرضه کرد که یهودی سخنی گفت که تحمل کردن نتوانستم و این عمل را محض حسبت دانستم
پیغمبر فرمود سخن چه بود که ترا این عمل حسبت نمود ابوبکر گفت رضی الله عنه آن سخن را بر زبان نتوانم آورد و تلفظ بدان نتوانم کرد پیغمبر گفت مثل آن در دعوی و خصومت و مجلس حکومت

بروجه حكايت مي بايد وبراي اظهار حق مي شايد امير المومنين ابو بكر سخني كه شنيده بود ذكر كرد وبروجه حكايت بزبان آورد جهود مسطور منكر كشت وبانكار بوست حق سبحانه وتعالي براي
تصديق صدق اين آيت فرستاد وحق را بر باطل وصدق را بر كذب ترجيح داد وبعضي كويند چون اين آيت ان يقرضوا الله قرضا حسنا فيضاعفه له اضعافا كثيرة نازل كشت جهودان
شنيدند چون چشم احول ميني راست كژ ديدند كفتند خداي از ما قرض ميخواهد وقرض خواهنده فقير بود وقرض دهنده غني باشد اين آيت در شان ايشان نازل كشت واين نظم در حق ايشان
بورود پيوست معني اينست سوكند ميخورم بدرستي كه شنيده است خداي كفتار كساني كه كفتند بدرستي خداي فقيرست وما اغنياييم تحقيق است بنويسيم ما يا
كويند نبشته شود آنچه كفتند ونبشتن آن فرماييم وبنويسيم كشتن ايشان پيغمبرانرا بغير حق كه آن كفتار واين كردار هردو ناشايسته است مطلق وبكوييم مامرايشانرا وآنچه
كفتند وكردند ويا كويند بكويد خداي عذاب حريق بچشيد ورنج عقاب بكشيد عذاب حريق را تشبيه بطعم تلخ ميكند وچشيدن كه ملايم طعم است بر وجه تخييل ثابت ميكردا
ودوق مبني از قلت است از جهت تنبيه بر عظم معصيت كه عذاب حريق بر نسبت فظاعت معصيت ايشان اندك بود ودر قلت بمنزله چشيدن باشد اين سخن بروجه اعتقاد كفتند
يا بروجه استهزا بايت قرآن كه نازل شد ندبهر دو وجه از باب غلو در كفر وناپاكي وبنهايت رسيدن در بي باكي است جهودان ازين جنس بي ادبيها دارند ودل بر اين چنين بي باكيها مي كمارند كاهي يد الله مغلولة ميكويند كاهي نحن ابناء الله واحباؤه دعوي ميكنند
ذلك بما قدمت ايديكم وان الله ليس بظلام للعبيد معني اينست آن عذاب مذكور وعقاب مسطور بسبب چيزيست كه دستهاء شما آنرا پيش فرستاده است واكتساب كرده چون اكثر كناهان متعلق بدست بود نسبت همه كناهان بروجه تغليب بسوي دست سايغ نمود وبدرستي خداي عادل است ظالم بر بندكان نيست وسبب براي عقاب اين دو معني است جرم بندكان وعدل كردكار ديان الذين قالوا ان الله عهد الينا الا نؤمن لرسول حتي ياتينا بقربان تاكله النار معني اينست ايشان يعني كويندكان ان الله فقير ونحن اغنيا انكسانند كه دروغ ونابوده كفتند كه بدرستي كه خداي با ما عهد كرده است كه برسولي ايمان نياريم ودل بر تصديق او ننهيم تا قرباني نيارد بغير آنكه آتش افروزد آتشي از آسمان بيايد آنرا بسوزد موقوف داشتن ايمان بر معجزه معين ورد كردن معجزات ديكر كه مساوي آن بالاثر باشد ترجيح بلا مرجح است وباتفاق عقلا ترجيح بلا مرجح باطل بود واين سخن نيز بقصد تعجيز ميكويند تحصيل تصديق نميجويند بدليل آنكه جمعي عظيم وكثير از پيغمبران معجزات آوردند ومعجزه معين كه ايشان خواستند آن نيز اظهار كردند بعضي از ايشان قرباني داشتند آتشي از آسمان بر آن كماشتند پيغمبرانرا كشتند مومن ومصدق نكشتند قل قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات وبالذي قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين معني اينست بكواي محمد بدرستي آورده اند پيغمبران جليل الاقدار معجزات ظاهر معينه كه شما كفتيد

جاءكم قلتم كنتم اجوركم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
فقلتموهم وان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

تؤمن لرسول قرا بالادغام سوسي
نومن بالابدال ورش والسوسي
ياتينا بالابدال ورش والسوسي
تاكله بالابدال ورش والسوسي
قد جاءكم بالادغام والامالة حمزه
قد جاءكم بالادغام ابو عمرو وهشام والكسايي
قد جاءكم بالاظهار ابن ذكوان
جاءو قرا بالامالة حمزة وابن ذكوان ولورش ثلثه اوجه
وبالزبر قرا ابن عامر
وبالكتاب قرا هشام
القيامة بالامالة كسايي
زحزح عن بالادغام سوسي
النار اماله ابن ورش وبامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسايي

للعبيد ۝ الذين قالوا ان الله عهد الينا
مر بندكانرا — انكسانكه كفتند — بدرستي كه خداي تعالي پيمان كرد سوي ما
الا نؤمن لرسول حتي ياتينا بقربان تاكله
كه باور نداريم — هيچ پيغمبري را — تا كه آرد بما — مذبوحي براي خداي كه خورد آنرا
النار قل قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات
آتش — بكو — بتحقيقت آمد — بشما — فرستادكان پيش از زمان من با معجزات روشن
۝ وبالذي قلتم فلم قتلتموهم ان كنتم صادقين
وبآنچه كفتيد — پس چرا كشتيد ايشانرا اكر هستيد شما راست كويان
فان كذبوك فقد كذب رسل من قبلك
پس اكر باور ندارند ترا — پس بتحقيقت بدروغ نسبت كردند پيغمبرانرا پيش از تو
جاءو بالبينات والزبر والكتاب المنير ۝
كه آمدند با معجزات ظاهر — وكتابها — وكتابي — روشن چون توريت وانجيل
كل نفس ذائقة الموت ط وانما توفون
هر — تني — چشنده تلخي مفارقت روح است — وبدرستي تمام دهند شمارا
اجوركم يوم القيامة ط فمن زحزح عن النار
مزدهاي شمارا — روز — قيامت — پس هركه دور كردانيده شود — از آتش
وادخل الجنة فقد فاز ط وما الحيوة الدنيا
ودر آرند اورا در بهشت — پس بتحقيقت فيروزي يافت ونيست زندكاني — اين جهان

الدنيا الدنيا
امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش — بامالة المحضة حمزة والكسايي

شربت مرك را چشنده است وهر تني تلخي موت كشنده است بيت هركه آمد بدهر خواهد رفت
نيك وبد يادكار خواهد ماند آدم صفي صلوات الله عليه كه اصل همه بود در دنيا باقي نداشتند نوح راكه آدم ثاني
بود وازجهت درازي عمر حيات او صفت بقا مينمود زنده نكذاشتند ابرهيم خليل الله با مرتبه خلت ونزاهت
ملت بمرك سوخت موسي كليم الله با شرف تكلم واصطفاء تكرم از موت نرست سليمان با خاتم سليماني وملك
عظيم وكتاب اني حفيظ عليم ونيل درجات ان هذا الا ملك كريم
در راه آن جهان شتافت عيسي صلوات الله عليه را اكرچه بر آسمان بر داشتند ودر آسمان جاي او قرين آفتاب تابان ساختند آخر كار خواهد مرد وجان شيرين بملك الموت خواهد سپرد

وسوختن آتش قرباني اكر شما جستيد قرباني داشتند دل بر سوختن آن كماشتند آتش از آسمان بقرباني پيوست قرباني مذكور چنانچه مطلوب شما بود سوخته كشت پس پيغمبرانرا بعد ظهور آنچه
جستيد چرا كشتيد يعني بناپاستي كه ايشانرا كشيد ونشايستي كه اين كار كنيد اكر شما راست كو بوديد وطلب حق مينموديد فان كذبوك فقد كذب رسل من قبلك جاءو
بالبينات والزبر والكتاب المنير معني اينست چون حال پيغمبران كذشته دانستي پس اكر تكذيب كنند ودروغ كو خوانند اندوهكين مباش ودل خود را بحزن مخراش زيرا كه تكذيب
كرده شده اند پيغمبران بسيار رسل عظام وكبار كه پيش تو كذشتند واعمار طويله واقرار جزيله داشتند معجزات وآيات ظاهره نمودند وزبر وكتاب روشن آوردند زبر عبارتست از
صحيفهاء كذشتكان چون صحف آدم وشيث وادريس وديكر پيغمبران وكتاب منير عبارتست از كتاب مشهور يعني توريت وانجيل وزبور وبعضي كويند كتاب منير جنس كتاب بود
زبر وكتاب بيك معني باشد وتواند بود كه زبر بمعني كتب عام دارند مراد از كتاب منير توريت بر طريق ذكر خاص بعد عام بيدا رند كل نفس ذائقة الموت معني اينست هر نفسي

محمد مصطفی متوجه تاج اصطفا مشرف بتشریف لولاك مكرم بتكریم اینناك واعطیناك كه دعوی انا افصح العرب اورا سزد ومفخرت لی مع الله وقت لا یسع فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل اورا زیبد ازلقا
ملك الموت چاره ندید آخر الامر شربت مرگ چشید شعر لوكان فی الدنیا بقاء لساكن لكان رسول الله فیه مخلدا نظم اندیشه زمرگ مصطفی باید كرد شادی وطرب جمله رها باید كرد
او باشرف وكمال خود زنده نماند ما را طمع خام چرا باید كرد وتواند بود كه این جمله معترضه برای تسلیه پیغمبر بوجهی دیگر بود معنی چنین باشد ازین تكذیب اندوهگین مشو وحیرت را در دل خود جا مده
هر نفسی مرگ خواهد پیوست واین تكذیب كنندگان ناچیز خواهند گشت از گذشتگان نه تكذیب باشد نه مكذبان نه ایشان خواهند ماند نه تكذیب ایشان هر نفسی خواهد مرد وگفتار وكردار
خویش با خود خواهد برد هرچند كه این مكذبان نخواهند بود ونام ایشان درجهان نخواهد بود وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ معنی اینست ثواب تبلیغ در روز قیامت خواهد رسید
وآخر آن در روز جزا خواهد رسید اینجا اگر تكذیب كنند چه زیان باشد اگر قدر ندانند چه حكم شود فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ معنی اینست پس بعد از مرگ مردن هر كه از آتش

أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ قَبْلِكُمْ ظُهُورِهِمْ تَحْسَبَنَّهُمْ

قرا ابن كثیر بالصلة وفی روایة قالون

الْأَمْتَاعُ الْغُرُورِ ۝ لَتُبْلَوُنَّ فِي أَمْوَالِكُمْ
مگر برخورداری فریب هرآینه صورت آزمایش درخواستهای شما نمایند شما را

وَأَنْفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
وتنهای شما وهرآینه شنوید از آنانكه دادند ایشانرا نامه

مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيرًا ط ۝
پیش از زمان شما واز آنانكه مشركانند رنج بسیار

وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ
واگر صبر كنید وپرهیزكاری نمایید پس بدرستی آن از كارهای كردنیست

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
ویاد كن چون گرفت خدای عهد آنانراكه دادند ایشانرا نامه

لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
هرآینه هویدا كنند آن برای مردمان ونهان نكنند احكام آنرا پس افكندند آنرا كتاب را پس پشتهای ایشان ۝

وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ لَا تَحْسَبَنَّ
وبدل كردند بدان بهای اندك را پس بدخواست آنچه خریدند مپندار

الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا
آنانراكه شاد میشوند بآنچه كردند ودوست میدارند كه ستایید ایشانرا

بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ ج
بآنچه نكرده اند پس مپندار ایشانرا بجای رستن از عذاب

فَبِيسَ لَا تَحْسَبَنَّ لَا يَحْسَبَنَّ أَنْ يُحْمَدُوا يَحْسَبَنَّهُمْ تَحْسِبَنَّهُمْ تَحْسَبُنَّهُمْ

بالابدال ورش — قرا الكسائی بكسر السین — قرا بكسر السین نافع وابن كثیر وابو عمرو — مدغما غیر الغنة خلف — قرا ابو عمرو — قرا نافع والكسائی — قرا ابن كثیر

أُوتُوا الْكِتَابَ — لورش ثلثة اوجه
كَثِيرًا — بالترقیق ورش فی روایة
وَإِنْ تَصْبِرُوا — بالترقیق ورش
عَزْمِ الْأُمُورِ — بالنقل ورش وفی الوقف حمزة
عَزْمِ الْأُمُورِ — سكت خلف وفی روایة خلاد
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ — بالنقل ورش
وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ — سكت خلف فی روایة
أُوتُوا الْكِتَابَ — لورش ثلثة اوجه
لَيُبَيِّنُنَّهُ — قرا ابو بكر وابن كثیر وابو عمرو
لِلنَّاسِ — بالامالة دوری
يَكْتُمُونَهُ — قرا ابو بكر وابن كثیر وابو عمرو
فَنَبَذُوهُو — بالاشباع ابن كثیر

السلام چنانچه بیان كرد الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ در آیات خبر كرد از بلاها آمدن از رفتن مال وجان وپیش
آمدن درد ومجروح شدن ورنج اسیر گشتن در جهاد ورفتن مال بآفت ورنج نفس بامراض واوجاع ومردن بغیر قتل بر فراش بروجه معتاد وسماع كفتار كافران از اهل كتاب ومشركان ودشنامها
از انواع ذمیمه واوصاف شتیمه چون هجا كعب بن اشرف وجفا بنی قریظه وبنی نضیر واذاء بر دیگران تا خود را بر رنج كشی دهند ودل بر مشقت ومحنت نهند وبدانند كه درد بلا كه دار محنت است
وجز صبر وپرهیز از جزع وفزع تدبیر نه معنی اینست هرآینه هرآینه برفتن مالها ونفسها مبتلا خواهید گشت وبانواع بلا در نفسهای خویش خواهید پیوست
وهرآینه خواهید شنید از كسانی كه داده شده اند كتاب یعنی یهود ونصاری واز كسانی كه شریك گردانیده اند بخدای شرك از كلمات اذی آمیز بسیار وسخنان فتنه انگیز بی شمار
بیجو كعب اشرف ودشنامها او وفنحاص وامثال او واحباء او بیت هم باندك درد او كفتی كه در دش میكشم دم مكش كین دردها بسیاری باید كشید وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ

وَلَهُمْ جُنُوبِهِمْ بِرَبِّكُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

ومر ايشانراست عذابي دردناك ومر خدايراست پادشاهي آسمانها وزمين

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ

وخداي تعالى بر همه چيزي تواناست بدرستي در آفرينش آسمانها

وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي

وزمين وآمد شد شب وروز هر آينه دلالتست بر وجود صانع مر خداوندان

الْأَلْبَابِ ۝ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا

خردها را آنان كه ياد ميدارند خدايرا حال آنكه ايستادگانند ونشستگان

وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ

وبر پهلو خفتگان واندیشه ميكنند در آفرينش آسمانها

وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا

وزمين ميگويند اي پروردگار ما نه آفريدي اين آفريده را بي حكمت پاكا تو بين نگاه دار مارا

عَذَابَ النَّارِ ۝ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ

از عذاب آتش اي پروردگار ما بدرستي هر كرا در آوري در آتش پس بحقيقت

أَخْزَيْتَهُ ۖ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۝ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا

دور كردانيدي اورا از رحمت خود ونيست مر ستمكارانرا هيچ يارانى اي پروردگار ما بدرستي ما شنوديم

مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا

آواز دهنده محمد كه ميخواند سوي ايمان وميگفت كه ايمان آريد به پروردگار شما پس ايمان آورديم

لآيات قياما وقعودا وعلى والأرض والأرض النار النار

فقد أخزيته فقد أخزيته من أنصار من أنصار مناديا ينادي للإيمان

للإيمان أن آمنوا أن آمنوا للإيمان فآمنا من أنصار

لهمو منكمو بعضكمو ديارهمو عنهمو سيئاتهمو ولادخلنهمو ربهمو اني

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة والمد الطويل ابو كثير بالصلة مع القصر

رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا

اي پروردگار ما پس بيامرز مارا گناهان مارا وبپوشان از ما بديهاي مارا صغيرها وقبض كن روح ما را

مَعَ الْأَبْرَارِ ۝ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلَا

باحالت نيكان وباثواب ايشان اي پروردگار ما وبده مارا آنچه وعده دادي تو مارا بر زبان پيغمبران تو كه مومنان را نصرت دهم وكافران مقهور كنم ونه

تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۝

شرمسار گردان مارا روز قيامت بدرستي كه تو خلاف نكني وعده را

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ

پس اجابت فرمود براي ايشان پروردگار ايشان كه من ضايع نكردانم كار هيچ كاركننده را از شما

مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ

از نرينه يا مادينه بهري از شما از بهري اند در دين ونصرت وموالات يا نسب كه همه از آدم آيد پس آنان كه

هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي

دوري گزيدند از اوطان وبيرون كردند ايشان را از خانهاي ايشان مكيان ورنجانيدند ايشان را در راه دين وطاعت من

وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ

وكارزار كردند وكشته شدند هرآينه بپوشانم بر ايشان بديهاي ايشان را وهرآينه در آوردم ايشان را

جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ

در بوستانهايي كه ميرود از فرود درختهاي آن جويها پاداشي نيكي از نزد

اللَّهِ ۝ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ

خداي تعالي وخداي نزد اوست نيكي پاداش نيكي بايد كه نفريبد ترا به تنعم رفتن

واوذوا وقتلوا وقاتلوا وقتلوا لاكفرن سيئاتهم الانهار

لورش ثلثة اوجه قرا حمزة والكسائي بالتشديد ابن كثير وابو عمرو بالترقيق ورش لورش ثلثة اوجه بالتقليل ورش وفي رواية خلاد

یعنی در علم اوست نیکی یا زکشت و خوبی اینجه کار ما بدان باز خواهد گشت لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ معنی اینست هر آینه هر آینه ترا ای محمد یا ای مخاطب غیر معین مغرور نکند و شیفته و فریفته نسازد
کشت کردن کافران در بلاد بتجارت و زراعت وسعت و فراغت بال و کثرت اموال و اولاد ایشان و میل نکند دل تو سوی کافران و نظر نکند چشم تو در فقر خویش و رفاهیت ایشان مَتَاعٌ قَلِيلٌ معنی اینست مر ایشان را
متاع قلیل یعنی معیشت فقرا خوشی نباید پیوست و بقائی که کافرانراست مایل نباید گشت بیت ای دل حکم خدا چنین میخواهد نعمت همه بردشمن دین میخواهد فرعون لعین نشسته بر تخت زرین موسی ز خدا نان
فی الجمله ایام فقر خواهد رفت اوقات فقر و نجر خواهد آمد و زمان ثروت و کثرت مال خواهد گذشت هنگام وبال و نکال هویدا خواهد گشت نظر باید کرد که مومن فقیر را در آخرت جه جاه و کمال خواهد بود و کافر
صاحب مال و منال را در جهان چه وبال و نکال روی خواهد نمود حکایت درویشی را عمر در درویشی رفت و پادشاه راحیات در پادشاهی گذشت درویش در هنگام مردن از شکر نعمت درویشی و لذت فقر شاد
و پادشاه از مال و دستگاه و پادشاهی و جاه پشیمان و از درد و عنا آن تا الان و این کلمات گویان نظم کاشکی صد جاه بودی جاه نه خاشه روبی بودمی و شاه نه خشک باد ابر و بال آن همای کو برد در سایه خود را دجای
جان در معرض شیفتگی و در حیز فریفتگی بنود تمام دنیا و هزار جندان چون فانی است بر نسبت کامرانی و جاودانی و شاد مانی جاری اندک باشد ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ معنی اینست
پس ماوی و مرجع کافران دوزخ باشد و دوزخ بد قرارگاهی بود لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا معنی اینست ...

مأويهم ربهم لهم إليكم إليهم أجرهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون لهم أجرهم

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ ط مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ

آنانکه کافر شدند در شهرها آن برخورداری اندکست پس

بهر تجارت و آمدن و رفتن ایشان در شهر

مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ط وَبِئْسَ الْمِهَادُ لَٰكِنِ الَّذِينَ

جای ایشان دوزخ است و بد گستردنی و آرامگاهی لیکن آنانکه

اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

ترسکاری نمودند از پروردگار ایشان مر ایشان راست بوستانهایی که رود از فرود اشجار آن جویهای روان

خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ط وَمَا عِنْدَ اللَّهِ

حال آنکه جاوید باشند در آن حال آنکه ما حضری بود از نزد خدای تعالی و آنچه نزد خدایست

خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ

بهتر است برای نیکان از مال دنیا و بدرستی از اهل کتاب اند هر آینه کسانی که ایمان می آرند بخدای که کافران دادیم

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ ج

و آنچه فرستاده اند سوی شما و آنچه فرستادند سوی ایشان حال آنکه فرمان بردارند خدای تعالی

لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ط أُولَٰئِكَ لَهُمْ

بدل نمیکنند بآیتهای خدای تعالی بهای اندک را آنانکه مر ایشان راست

أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ط إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

مزد ایشان نزد پروردگار ایشان بدرستی که خدای زود شمارست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا

ای آنانکه ایمان آوردید صبر کنید بر تکالیف و غلبه نمایید بر کفار و محافظت ثغور

مأويهم — امال عن ابن ورش
مأويهم — بامالة المحضة حمزة والكسائي
مأويهم — بالابدال السوسي
وبئس — بالابدال ورش والسوسي
الأنهار — بالنقل ورش
الأنهار — سكت خلف وفي رواية خلاد
خير — بالترقيق ورش
للأبرار — بالتقليل مع امالة ابن ورش وفي الوقف حمزة
للأبرار — سكت خلف وفي رواية خلاد
للأبرار — بعدم السكت مع امالة بين بين
للأبرار — في رواية خلاد
للأبرار — بالامالة ابو عمرو والكسائي
من أهل — بالنقل ورش
من أهل — سكت خلف في رواية

لمن يؤمن — بالادغام بغير الغنة خلف
لمن يؤمن — بالابدال ورش والسوسي
إليهم — بضم الهاء حمزة
بآيات الله — لورش ثلاثة اوجه
آمنوا — لورش ثلاثة اوجه
اصبروا — بالترقيق ورش
وصابروا — بالترقيق ورش
لهم أجرهم — سكت خلف في رواية

و بلاها و از معصیتها و در طاعتها — در صبر بر قتال با پایی استوار دارید در صف کفار بوقت حرب — لیند بر باط خیل یعنی اسپان از ابر آخر بند بدانید غزو و راهها استوار کنید بر دشمنان

... که فرستاده است سوی ایشان یعنی توریت و انجیل ایمان دارند و طاعت آرند اندرین حال که بآیات خدای که در توریت متضمن نعت پیغمبر و حلیه او بود بدین که آن را نپوشیدند و در رابطال آن نکوشیدند و آن را بکافران نسپردند بدل آن بهای اندک نستدند أُولَٰئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ معنی اینست

ایشان ای محمد مر ایشانراست ثواب ایشان نزدیک پروردگار ایشان إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ معنی اینست بدرستی خدای شتابنده حساب و محرق است عقاب او حساب بیشان و بیسان بقدر دو شیدن
گوسفندی آخر کند بلکه بقدر یک زدنی مرتب کرداند روایت کرده اند چهل کس از اهل کتاب سی و دو نفر از حبشه و هشت از روم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدند و در مجلس علیا پیوستند کلام پیغمبر شنیدند و دین
اسلام کزیدند بهدایت درآمدند مومنان مخلص گشتند این آیت در باب ایشان نازل گشت و این نظم در حق ایشان بورود پیوست وبعضی گویند در حق عبد الله بن سلام و یاران اوست که او نیز از اهل کتاب بود
حق سبحانه و تعالی او را راه راست نمود بدولت ایمان پیوست سلمان پاک گشت یاران او نیز بدو پیوستند مومنان مخلص گشتند وبعضی گویند نجاشی پادشاه حبشه که پیغمبر را ندیده بود آنچه از حال پیغمبر او را رسیده
در دل او پسندیده نمود بر حکم مصراع والاذن تعشق قبل العین احیانا و بر قضیه مصراع گوش بیش از چشم عاشق میشود محبت پیغمبر در دل او افتاد به پیشوایی سعادت و رهنمونی دولت ایمان آورد و پیغمبر را در هجرت
آورده است تصدیق کرد پیش از آنکه بر پیغمبر برسد اجل او رسید و خدای تعالی لواء دولت او را از این جهان در آن جهان کشید همه در روز وفات او جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم خبر مرگ او
رسانید و پیغمبر را از مردن او بر دین اسلام آگاه گردانید بعد پیغمبر صلی الله علیه وسلم یاران را فرمود که اخا لکم قد مات فقوموا وصلوا علیه بعد از آن با یاران در گورستان بقیع آمد حجاب برگرفتند پیغمبر علیه السلام

سریر نجاشی را دید سوی جنازهٔ او توجه کرد نماز جنازهٔ او چنانچه خواص اسلام است بجا آورد این آیت در شان او نازل گشت و این نظر در حق او بود و دیگر یا ایها الذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله
لعلکم تفلحون معنی اینست ای مومنان بر اذای کفار از گفتار و کردار صبر کنید و بجفاء ایشان اندوهگین مباشید و چون ایشان در محاربه باشند بر تیغ و تیر شما صبر میکنند شما نیز هم بر تیغ و تیر ایشان باشید
و در صبر با ایشان شریک گردید و بر تیغ و تیر ایشان تحمل کنید و پای برمه آرید تا ایشان غالب نیایند و در سرحدها نمانید و اسپان آراسته بچرانید و عنانهاء اسپان گرفته منتظر باشید تا شنیدن آواز کفار سوار شوید
شتابید قال الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم و در تفسیر آورده که در حدیث آمده رباط یوم فی سبیل الله افضل من عبادة الف رجل کل رجل بعد الله الف سنة
کل سنة منها ثلثمایة وستون یوما کل یوم منها عمر الدنیا سبع مرات ومن عتق الف الف رقبة وافضل من صدقة اهل الارض جمیعا در حدیث دیگر آمده من رابط یوما ولیلة فی سبیل الله وجعل الله بینه وبین النار سبع خنادق
کل خندق منها مثل سبع سموات وسبع ارضین صبر بر جفاء کافران و عناء محاربهٔ دشمنان و وقوع شهادت و جراحت و نقصان اموال و انفس بعد قتال است و مرابطه و انتظار قتال پیش از وقوع قتال است و مصابره و ثبات
قدم در مقاتله و فرار در معرکه و امتناع فرار از مهلکه در حالست و بعضی از صبر صبر بر عبادت گویند و معنی حبس نفس بر عبادت خدا جویند یعنی نفس خویش را در عبادت خدای حبس کنید او امر بجا آرید و خود را از منهیات

بازدارید و از مصابرت ثبات بر آن و مقاومت با شیطان در هنگام مزاحمت و وسوسهٔ او در بازداشتن از طاعت و عبادة مراد است و از مرابطه دل بر طاعت بستن و منتظر عبادت ماندن و مستعد برای دفع وسوسهٔ او مراد بود کان نیز از باب جهاد است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر این را جهاد اکبر خوانند که محاربه با شیطان است او دشمن پنهانست و مقاومت با دشمنان پنهان نه کاری آسانست و نیز مضرت شیطان در دین و مضرت کفار در دنیا بود و مضرت دین بتر از مضرت دنیا باشد و از خدای بترسید تا رستگار شوید لعلکم که در کلام خداست در شان مخاطبان برای بیان رجاست و ختم سورت بذکر تقوی که جامع انواع عبادات همه اوامر و اجتناب از همه نواهی است و موجب همه انواع صلاح و مانع همه اصناف تباهی است و بذکر فلاح که اصل مثوبات است و معظم منافع و مکرمات است از باب حسن آمدن و سزاوار استحسان چه اعلام بحصول مرام و ایذان بانتهاء کلام است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی

لَعَلَّكُمُو خَلَقَكُمُو عَلَيْكُمُو أَمْوَالَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

و بترسید از خدای تعالی تا مگر شما رستگاری یابید

فضیلت سورة النساء
سورة النساء مدنی است صد و هفتاد و شش آیت است هزار و نهصد و چهل و پنج کلمه است شانزده هزار و سی حرفست هر که سورة النساء بخواند از جملهٔ آمرزندگان باشد و ثواب فراوان یابد و هر که سورة النساء را به زعفران بنویسد و زنی که طالب حمل باشد و با زنی گیرد بر و بندد حامل شود بفرمان خدای تعالی

سورة النساء مدنية وهي مائتان وست وسبعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُم

ای مردمان بترسید از خداوندتان و بپرهیزید از عصیان در اوامر و نواهی آنکه بیافرید شما را

خَلَقَكُم — بالادغام سوسی

مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ

از تنی یکتا یعنی آدم و بیافرید از آن تن جفت او را یعنی حوا و پراکنده گردانید

نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ — مدغما بغیر الغنة خلف تبعا

كَثِيرًا — بالترقیق ورش

مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي

از آن هر دو مردانی بسیار را و زنانی بسیار و بترسید از خدای تعالی آنکه

كَثِيرًا وَنِسَاءً — مدغما بغیر الغنة خلف

تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ

سوگند بیکدیگر بوی طلب حوایج او و بترسید از قطع ارحام بدرستیکه خدای هست بر شما

تَسَاءَلُونَ — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر

وَالْأَرْحَامِ — بالخفض حمزة

رَقِيبًا ۝ وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ

نگاهبان و بدهید ای اولیا و اوصیا یتیمان را چون بلوغ و رشد رسند خواستهاشان و استبدال مکنید پلید را یعنی حرام

وَالْأَرْحَامِ — سکت خلف وفی روایة خلاد

وَآتُوا الْيَتَامَىٰ الْيَتَامَىٰ — لورش ثلثة اوجه امال بین بین ورش فی روایة بامالة المحضة حمزة والکسائی

پس ذکر ارحام بعد ذکر وبث منهما رجالا کثیرا ونساء ملایم باشد و عطف ذکر ایشان بر ذکر خدای سایغ نمود و بدانکه حق سبحانه و تعالی رعایت ذوی الارحام بمبالغت بیان کرده چنانچه در آیت وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احسانا حق والدین را بعد حق خویش آورده مجازات حقوق والدین مستقل است و شناعت عقوق والدین مبرهن است و مراعات حقوق اقارب و ذوی الارحام داخل حقوق والدین و ایذا و قطیعت ایشان داخل عقوق والدین چه اقارب یا قرابتی با پدر دارند یا قرابتی با مادر یا با ما

ای مردمان یا ای آنانکه پیغمبر مبعوث سوی شماست از پروردگار خویش بترسید و از مخالفت اوامر و نواهی او بپرهیزید پروردگاری آنکه شما را از یك تن آدم پیدا کرد و زوجهٔ او حوا را از استخوان پهلوی او بیرون آورد روایت کرده اند چون مهتر آدم علیه السلام آفریده شد تنها بود از نوع او کسی دوی نمی نمود همدمی نداشت که با او الفت گیرد و صحبت او پذیرد روزی آدم در غنودن بود از استخوان پهلوی چپ او زنی روی نمود و تغیر استخوان و جدا شدن آن آدم را آزرده نکرده و درد و رنج نیاورده که اگر بدو آزرده گشتی دلهاء ایشان الفت نپذیرفتی و بعضی خلقت حوا را از گل آدم دانند و خلقت او از پهلوی او نه پندارند و خلقت حوا بعضی گویند در بهشت بود و بعضی گویند خلقت بیرون بهشت روی نمود خدای عز و جل او را به آدم بزنی داد و سعادت صحبت و الفت او در وی نهاد واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام معنی اینست و بترسید از خدای که بیکدیگر سوال میکنید و سوال خویش را بذکر او و ذکر ذوی الارحام ملصق سوال میکردید چه عادت عرب بود در هنگام آنکه بعضی از بعضی سوال میکردند اعطنی بالله و اعطنی بالرحم بر زبان می آوردند و این اقسم سوال گویند برای تحمل بر اجابت دارند چنانچه بالله اخبرنی عن کذا یا کسی که بخواهد ایستاده شود گویند بالله اجلس چنانچه ابن عباس بر انصار راکت بالابواء والنصر الاجلستم یا گویند اعطنی شیئا لمرضاة الله و بمحبة الارحام یا گویند تصدقوا للطاعة الله والتقرب الیه و حمایة الارحام و نصب والارحام از جهت عطف بر لفظ الله که در واتقوا الله است ای واتقوا الله واحذروا عصیانه واتقوا الارحام واحذروا قطعها چون خدای عز و جل در ابتداء ایجاد و تخلیق آدم و ادیان بقدرت کامله خویش از کتم عدم بصحراء وجود رسانید و زن و فرزندان آدم را از نفس واحده آدم ناشی گردانید چون جماعتی راجع سوی یکنفس باشند چاره نبود که میان خویش اقارب و ذوی الارحام بودند و در معاش ایشان را بامداد کرم و افاضت نعم خویش و تربیت والدین و تناصر عشایر و تعاضد اقارب متعلق ساخت و در شان ایشان بمدد و معونت و الفت و صحبت اقارب و عشایر پرداخت ببن جمیت حق و الدین و ذوی الارحام را تالی حق خدای باید داشت بعد حق خدای حق ایشان لازم باید شناخت

ويد رسر از رايشان لامحالة آزار بيديا آزار مادر يا از زهره وخواهد بود واز ايشان عقوق وقتل وحقوق مادر ويدر خواهد نمود هم ازين جهت خداى عز وجل رحم را در مقام عالى داشته وپيغمبر عليه السلام
پيوستن ايشان را شانى عظيم بنداشته قال الله تعالى ويقطعون ما امر الله به ان يوصل وقال هل عسيتم ان توليتم ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم وقال عليه السلام ان الرحم شجنة من الرحمن
فقال الله من وصلك وصلته ومن قطعك قطعته بدرستى رحم جزوى از اسم رحمن است پس گفت خداى مر رحم را هركه پيوندد بتو با او بپيوندم وهركه قطع كند از تو از وى قطع كنم وقال عليه السلام
ان للرحم لسانا يوم القيامة تحت العرش عند الميزان يقول رب من قطعني فاقطعه اليوم ومن وصلني صله واين خطاب مر رحم را وگفتار رحم بروجه تمثيل است ودر حديث ديگر امده من احب ان يبسط
له في رزقه وينسأ له في اثره فليصل رحمه ان الله كان عليكم رقيبا معنى اينست بدرستى خداى ناظر وعالم باحوال وافعال شما برشما نگاهبانست چه عالم بودن خداى بموران وناظر بودن او در
كار ايشان باعث بر تقوى وخامل بر آنست وآتوا اليتامى اموالهم معنى اينست وبدهيد اى مسلمانان بيتيمان مالهاء ايشان ولا تتبدلوا الخبيث بالطيب معنى اينست وخبيث را بطيب بدل مكنيد
يعنى مال حرام كه مال يتيمانست مستانيد يا بدل از مال خويش كه حلالست بدهيد ونتواند بود كه معنى چنين باشد بدل مكنيد كار ناشايسته را كه خيانت وخباثتست بدل فعل شايسته كه محافظت مال و
صلاح حالست صلاح را داده فتوى ستانيد ديانت كم كرده خيانت اختيار مكنيد ولا تأكلوا اموالهم

أموالهم أموالكم أنه خفتم ألا لكم أيمانكم لكم وارزقوهم
فإن خفتم ألا — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بالطيب ولا تأكلوا أموالهم إلى أموالكم
بجاى پاك يعنى حلال ومخوريد خواستهاى ايشانرا با خواستهاى شما

إنه كان حوبا كبيرا ۝ وإن خفتم ألا
كه آن باشد گناهى بزرگ واگر ترسيد شما اى اولياء كه

تقسطوا في اليتامى فانكحوا ما طاب لكم
داد نكنيد در نكاح يتيمان پس بزنى خواهيد آنرا كه خوش آيد شما را

من النساء مثنى وثلاث ورباع فإن خفتم
از زنان دو دو وسه سه وچهار چهار پس اگر ترسيد كه

ألا تعدلوا فواحدة أو ما ملكت أيمانكم
داد نكنيد درميان زنان پس خواهيد يك زن يا آنچه مالك باشد دستهاى شما آنرا

ذلك أدنى ألا تعولوا ۝ وآتوا النساء صدقاتهن
آن يك زن يا سريه نزديكتر است بانكه جور وميل نكنيد يا درويش نشويد وبدهيد زنانرا كابينهاى ايشان

نحلة فإن طبن لكم عن شيء منه نفسا فكلوه
عطاى از طيب پس اگر خوش دل شوند زنان براى شما از چيزى از آن مهر ازروى نفس پس خوريد آنرا

هنيئا مريئا ۝ ولا تؤتوا السفهاء أموالكم التي
خوردنى گوارنده بى وخامت عاقبت ومدهيد كسانى را كه اهليت تصرف نباشد خواستهاى شما آنكه

جعل الله لكم قياما وارزقوهم فيها
كرد خداى تعالى براى شما سبب زيستن وقوام معيشت وطعام دهيد ايشانرا در آن اموال

أدنى أدنى وآتوا نحلة شي شيء منه فكلوه فكلوه هنيئا
هنيئا مريئا تؤتوا السفهاء أموالكم السفهاء أموالكم السفهاء

أموالكم قيما
قياما وارزقوهم

معنى اينست زنانرا مهرهاء ايشان بواسطه دين وبداعيه ديانت بدهيد وبدادن مهرهاء زنان رخصه بنا ادم كيد يا گويند بدهيد مهرهاء زنانرا در حالى كه
عطيه است از خداى وبخششى است در حق ايشان يا گويند بدهيد مهرهاء زنانرا در حال تطيب نفس خويش دهند آيد وبخوشى خاطر بدهيد كه تواند بود خطاب مر
اوليا را بود كه عادت ايشان بود مهر دختران قابض ميشدند ودختران را هيچ ندادند ايشانرا فرمان شد مهر دختران خويش كه از شوهران ايشان ميستانيد حق ايشانست ايشانرا
بدهيد فان طبن لكم عن شيء منه نفسا فكلوه هنيئا مريئا معنى اينست پس اگر خوش شود نفسهاء ايشان پس بخشند مر شما را اى شوهران يا اى اوليا از
چيزى از مهر پس بخوريد آنرا خوردنى مر شما را اى شوهران كه آنرا گوارنده بود ولذت دهد وبا زنج كارى ننهد واگر خطاب مر اوليا را بود معنى چنين باشد اى اوليا
بدهيد زنانى را كه از شوهران ايشان بر حكم ولايت مهرهاء ايشان قابض شده ايد عادت بود كه مهرهاء دختران مى ستدند وايشانرا نميدادند فرمان شد كه مهرهاء ايشانرا بدهيد بناحق
حق ايشان مداريد حق ايشان بديشان بسپاريد بعد استدن اگر ايشان مر شما را بطيب نفس چيزى از آن ببخشد خوردنى سايغ وگوار بخوريد چنانچه بالا گذشت وذكر آن بشتن رفت

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا معنی اینست مدهید ای اولیا واوصیا مرسفهارا یعنی نادانان وبی خردانرا که تدبیر واسراف کنند ومال را در غیر مصارف شرع وعقل مصروف کرده اند ومالهاء ایشان در عصمت ووجوب حمایت هیچو مالهاء شما آمده ومدار بقا وقیام شما شده وایشانرا در مالهاء ایشان غذاء غدا وعشا نفقه کنید وکسوتی که لایق ایشان بود بپوشانید وایشانرا سخن خوب بکویید وآرام دل ایشان بجویید ذکر مصلحت ومنفعت کنید ودم نیکخواهی ومصلحت جویی برنید معنی بروجه دوم ومدهید ای مالکان مال بی خردانرا از ازواج واولاد جهال مالی را که خدای عز وجل شمارا رسانیده وآنرا مدار قیام وبقاء شما کردانیده وایشانرا از مال خویش رزق وکسوت بدهید وسخن خوب ومرغوب بکویید وطیب نفس ایشان بجویید چنانچه کویند که مال برای شما میداریم هنکام حدوث حاجات شما در دل می آریم چون ما خواهیم مرد اموال ما همه شما خواهید برد وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ معنی اینست ویتیمانرا بیازمایید وعقل ایشانرا امتحان کنید بعضی کویند ایشانرا اندک مالی بسپارید ودل بر معامله ایشان بکمارید وبعضی کویند مال دادن حاجت نبود آزمودن ایشان نظر کردن در ادراکات عقلی واستعدادات عملی باشد وبعضی کویند آزمودن او آنست که در حال او از اهتمام امور دین وهوشیاری در کار دنیا بنکرید وعلامات صلاح وفلاح با آثار رشد باید تا آنکه چون هنکام عقد مناکحت یا اوان وطی ووقت مجامعت برسند قوای ظاهر وباطن بکمال پیوندد عقل وهوش قوت کیرد اکر در امتحان مذکور رشد ایشان ببینید وصلاح ایشان در کار دین ودنیا دریابید پس مالهاء ایشان دفع کنید ومالی که برای مصلحت نکهبانی داشته بودید تسلیم نمایید وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا معنی اینست ومخورید آنرا بر وجه اسراف واضاعت وبر وجه پیش دستی بر رسیدن ایشان ببلاغت وبقصد اینکه پیش از بزرک شدن ایشان چنانچه بخواهیم بخوریم وتا ایشان بزرک نشده اند ومال از ما نکشیده اند بهره کیریم وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ معنی اینست وهرکه از حکام واوصیا غنی است از مال یتیمان عفاف جوید ودر راه خوردن مال ایشان نپوید ونکهبانی مالی ایشان برای خدا کند ودرین کار دم طلب رضاء خدا وجزاء آخرت زند وهرکه از حکام واوصیا فقیر باشد از مال یتیم بخورد بروجهی که پسندیده شرع بود یعنی بر قدر مزدوری کار وبر موازنه معتاد از مقدار فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ معنی اینست پس چون اموال ایشان بسوی ایشان دفع کنید بر دادن اموال کواه کیرید تا کسانی مشاهده حال کنند وبر دادن مال کواه شوند دهنده را براءت از تهمت بود ستاننده را مانع از انکار افتد وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا معنی اینست وخدای عز وجل بسنده است درین حال که حساب کننده است یا از بزرکی حساب کننده است در کار شما قدر مرفوع وآنچ در حق یتیم خرج شده وآنچه شما در حق خویش خرج کرده اید می داند وجدا کردن حق از باطل وصلاح از فساد میتواند لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

وَاكْسُوهُمْ لَهُمْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ
قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرأ قالون بالصلة والقصر والمدود عنه وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۝
وجامه بپوشانید ایشانرا وبکویید ایشانرا کفتار نیکو
وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ
وبیازمایید بی پدرانرا پیش از بلوغ در عقول وصلاح دین وحفظ مال تا آنکاه که برسند بحد زناشوهری پس اکر ببینید
مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا
از ایشان صلاح در معاش ومعاد پس بدهید وتسلیم کنید باایشان ای معشر اولیا واوصیا خواستهاشان ومخورید آن مالهارا
إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا
حال آنکه مسرف باشید وشتاب نماینده که بزرک شوند وتسلیم لازم شود وهرکه باشد توانکر
فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ
پس باید که خویشتن را باکزه دارد وبی نیاز شود از مال ایشان وهرکه باشد درویش پس باید که خورد
بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا
بنیکویی وعرف شرع بقدر خدمت وقیام بعمل پس چون تسلیم کنید وبداده باشید باایشان مالهای ایشانرا کواه کیرید
عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا ۝ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ
برایشان وبسنده است خدای شمار کننده مردانرا باشد بهره
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
از آنچه باز کذارد پدر ومادرشان وخویشان نزدیکتر ومر زنانرا بهره
مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ
از آنچه باز کذاشت پدر ومادرشان وخویشان نزدیکتر از آنچه اندک باشد از آن یا بسیار باشد

الْيَتَامَى بالإمالة بين بين ورش في رواية
الْيَتَامَى بالإمالة المحضة حمزة والكسائي
فَإِنْ آنَسْتُمْ بالنقل ورش
فَإِنْ آنَسْتُمْ سكت خلف في رواية
إِلَيْهِمْ بضم الهاء حمزة
وَلَا تَأْكُلُوهَا بالإبدال ورش والسوسي
إِسْرَافًا وَبِدَارًا مدغم غير الغنة خلف
وَبِدَارًا أَنْ بالنقل ورش
وَبِدَارًا أَنْ سكت خلف في رواية
أَنْ يَكْبَرُوا مدغم غير الغنة خلف
إِسْرَافًا بالترقيق ورش
فَقِيرًا بالترقيق ورش
فَلْيَأْكُلْ بالإبدال ورش والسوسي
إِلَيْهِمْ بضم الهاء حمزة

عَلَيْهِمْ بضم الهاء حمزة | وَكَفَى بالإمالة بين بين ورش | وَكَفَى بالإمالة المحضة حمزة والكسائي | وَالْأَقْرَبُونَ بالنقل ورش في الوقف حمزة | وَالْأَقْرَبُونَ سكت خلف وفي رواية خلاد | وَالْأَقْرَبُونَ بالنقل ورش وفي الوقف حمزة | وَالْأَقْرَبُونَ سكت خلف وفي رواية خلاد | مِنْهُ بالإشباع ابن كثير

وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا روایت کرده اند اوس بن صامت انصاری وفات یافت وورثه زن وسه دختر ودو پسر عم کذاشت پسران عم او مال او کرد آوردند دختران وزن اورا محروم کردند چه عادت ایشان در جاهلیت این بود که زنان واطفال را میراث ندهند حجر بردان تیغ زن ومجاهد از نصیب از پسر یکتند زن اوس مذکور پیش رسول علیه السلام شکایت از ایشان کرد پیغمبر فرمود باش تا خدای درین باب چیزی وحی کند هم در آن حالت جبرئیل علیه السلام این آیت آورد پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر پسران عم اوس کسی فرستاد که مال اوس را پراکنده مکنید ودم تملک کلان مزنید خدای عز وجل زنانرا نصیبی از میراث وحی کرده تا آنکه تعین آیت یوصیکم الله فی اولادکم وارد شد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر حکم تعین قرآنی وبیان فرقانی زن اوس مذکور را ثمن دهانید ودختران ثلثان باقی پسران عم را نصب کردانید وبعضی کویند چون رفاعه وفات یافت پسر ودختر کذاشت همه میراث وپسر برد دختر را محروم کرد این آیت در باب او نازل کشت ودر شان او بورود پیوست معنی اینست مر مردانرا است نصیبی

از آنچه گذاشته اند و مادر و پدر و قرابتان و مرد را نیز است نصیبی از آنچه گذاشته اند مادر و پدر و اقرباء ایشان قلیل است یا کثیر و جلیل است یا یسیر در حالی که آن نصب نصیبی مقدرست بتقدیری مجمل که بآیت یوصیکم الله مفروضست وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا معنی اینست وچون حاضر شوند در هنگام تقسیم میراث میان وارثان خداوندان قرابت که وارث نه اند ویتیمان ومسکینان اجنبی پس ایشانرا از مال مقسوم نصیب کنید وانچه خدای توفیق دهد بدهید و این امر استحبابست بعضی گویند امر بحابست هنوز واجب است مرد ان از بخل این را گذاشته وبدین واجب نپرداخته وبگویید مر ایشانرا سخنی نیک نرم که انچه میدهیم لایق شما نیست شما را بیشتر ازین بایستی حوایج بسیارست والا ازیادت شایستی القلیل عند الله کثیر معذور دارید مثل این سخنان نرم بگویید وخشنودی خاطر ایشان بجویید بدرشتی پیش بیایند و در نظر ایشان صورت کردن نکشتی نمایند مگویید کجا آمده اید حقی معین ندارید برین وجه که ازین قسمت قسمت میراث مراد دارید مخاطب بدان ورثه اند حق ایشان شده دیگری را ولایت نیست کار حق ایشان بدهد وچیزی از مال بردست کسی که او را نصیبی تعین نشده نهد وبعضی گویند

قسمت مذکور قسمت مورث در حال مرض اموال را قسمت کند باید که فقیر یتیمان ومسکینان که در وقت قسمت حاضر شوند از جملهٔ ثلث نصیب کنند محروم نگردانند وچیزی بدهند

وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا معنی اینست وگو بترسند از کار خویش ویاد دارند حال روزگار خود کسانی که اگر بگذارند پس مرگ خویش فرزندان ضعیف بر ایشان بترسند واز ضایع شدن وبی مایه بودن ایشان بیندیشند پس گو بپرهیزند ومورث را در حال حیات واز ضایع شدن وبی مایه بودن ایشان واز تحمل بر پراکنده کردن مال وضایع کردن ورثه نکند بدست خویش خیر بکن ورثه تو ترا کار آید وثمرهٔ آن در دنیا وآخرت روی نماید وگو بگویند سخن درست واستوار است چنانچ پیغمبر صلی الله علیه وسلم لان تدع ورثتك اغنياء خير من ان تدعهم عالة يتكففون الناس زیاده بر ثلث تصرف کردن ندهند وبر دادن اجابت تحمیل نکنند

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا معنی اینست بدرستی آنکسانی که میخورند مالهای یتیمان را خوردنی بظلم یا در حالیکه ظالمند میخورند مگر حرام را که سبب آتش است یا گویند مگر انکه عین آتش میخورند در حدیث است روز قیامت آکل مال یتیم را از گور بر انگیزند وحال این باشد که از گور او واز دهن او واز گوش وبینی وچشمهای او دود بیرون می آید وپیش مردمان این حال علامت ظاهر بر خوردن مال یتیمان نماید در حدیث دیگر آمده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم میفرماید در شب معراج جماعتی را دیدم که انگشت

فَارْزُقُوهُمْ لَهُمْ خَلْفِهِمْ بُطُونِهِمْ أَوْلَادِكُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ۝ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُوا	بهره فریضه کرده شده وچون حاضر آیند بوقت بخشیدن ترکه خداوندان
الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُم	خویشی ویتیمان وبیچارگان روزی دهید ایشانرا
مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۝ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ	از آن مال وبگویید ایشانرا گفتار پسندیده وباید بترسند آنانکه
لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ	اگر باز گذارند بعد از وفات ایشان فرزندان خرد ناتوان بی قوت ۝ بترسند بر حال ایشان
فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا إِنَّ الَّذِينَ	پس باید که بترسند از خدای وبگویند گفتاری با صواب بدرستی آنانکه
يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ	میخورند مالهای کودکان نابالغ بی پدر را بستم بی استحقاق بدرستی که میخورند
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۝ يُوصِيكُمُ	در شکمهای خویش آتش را وزود باشد که در آیند واندر آرندشان بدوزخ وصیت میکند شما را
اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ	خدای در باب فرزندان شما مر نرینه راست مانند بهرهٔ دو مادینه
فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ	پس اگر باشند آن فرزندان زنانی زیادت از دو ایشانرا باشد دو بهر از سه از آنچه بگذاشته

قالون — الْقُرْبَىٰ بالامالة ابن عامر وفي رواية ورش — الْقُرْبَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وَالْيَتَامَىٰ امال ابو عمرو وفي رواية ورش — وَالْيَتَامَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — مِنْهُو بالاشباع ابن كثير — ضُعَافًا بالامالة حمزة وفي رواية خلاد — خَافُوا بالامالة حمزة — عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة — يَاكُلُونَ بالابدال ورش والسوسي — الْيَتَامَىٰ امال ابو عمرو وفي رواية ورش — ركوع — الْيَتَامَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — ظُلْمًا إِنَّمَا بالنقل ورش — باشدمیت

ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ وَسَيُصْلَوْنَ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ — سكت خلف في رواية — بالابدال ورش والسوسي — بالتغليظ ورش — قرا ابن عامر وابو عمرو — بالترقيق ورش في رواية — بالنقل ورش — حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ سكت خلف وفي رواية خلاد

سوزان طریقهٔ لقمه در دهنهای ایشان در می آید وآن همچنان سوزان از دبرهاء ایشان بیرون می آید پرسیدم ایشان کیانند گفتند خورندگان مال یتیمان وبعضی گویند خورندهٔ مال یتیم مبعوث شود دولب او طریقهٔ لب شتر باشد لب بالا بر بینی چفسیده ولب فرو سینه بشکم رسیده ومسافت لبها برین قیاس بود که گفته اند میان ایشان موازنهٔ جملی کرز باشد مالك دوزخ او را ایکبرا وآتش دوزخ بخورانند ونیز گویند مال الحرام در شکمهای ایشان آتش خواهد گشت وبعمل سوختن با طن ایشان خواهد پیوست وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا معنی اینست وزود باشد که در آیند ایشان یا در آورده شوند در آتش سوزان نزول این آیت در شان مردی از غطفانست که مال برادر زادهٔ یتیم خود والی گشت ومال مذکور بخوردن او پیوست يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ معنی اینست خدای در شان میراث اولاد شما وصیت میکند ومواریث در بیان می آرد مر ذکر را مثل حظ الانثیین بود یعنی نصیب مرد مساوی نصیب دو عورت باشد یا گویند خدای شما را وصیت میکند در شان میراث اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین میگوید مثلا اگر مردی وفات یابد ودو دختر ویك پسر بگذارد مال او بمناصفه قسمت کنند نیمی پسر را بدهند ونیمی دو

دختر را بدهند واکر چهار دختر باشد چهار دختر را چهار سهم بدهند فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ معنی اینست پس اکر باشند دختران اناث مجرده بالاء دو یعنی سه یا چهار یا زیادت بر آن مر ایشانرا دو ثلث بود از مالی که میت متروکه کذاشته باشد وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ معنی اینست واکر باشد دختر میت یکی بحسب یعنی با او برادری وخواهری نبود پس مر اورا نصف آنچه میت کذاشته است باشد ومیراث دو دختر همچو زیادت بر دو دختر بقول جمیع صحابه غیر ابن عباس ثلثان است وباقی بر عصبات ایشانست بر قول ابن عباس میراث دو دختر همچو یک دختر نصف بود وقول صحابه در مقدرات شرعی که غیر معقول ومحمول بر سماع است در حکم حدیث باشد چون در حکم مذکور جمیع صحابه غیر ابن عباس اتفاق دارند بر قول کسی که خلاف تابع مانع تحقق اجماع بود مسله خلافیه باشد علما قول عامه صحابه کرفتند وبر قول ابن عباس که مخالف عامه صحابه است نرفتند وتواند بود که میراث دو دختر ثلثان متروکه بدلالت میراث اختین که در آیت یستفتونک في الکلالة منصوص علیه است کفته باشد که چون دو خواهر ثلثان متروکه میبرند دو دختر که اقرب ثلثان از دو خواهر ند کمتر از ایشان نباید میراث دو

آباؤکمو ولکمو قرأ ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

أيهمو أقرب ازواجکمو ان قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثير بالصلة مع القصر

وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ ۚ وَلِأَبَوَيْهِ

واکر باشد وارثه دختری پس اورا باشد نیمهٔ ترکه ومادر وپدر اوراست

لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن

هر یکی را ازیشان ششیک از آنچه کذاشته باشد اگر

كَانَ لَهُ وَلَدٌ ۚ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ

باشد مران فرزند را فرزندی واکر نباشد اورا فرزندی ومیراث برد ازو

أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ ۚ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ

مادر وپدر او مادر را باشد سه یک مال واکر باشد اورا برادرانی دو وزیادت

فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا

پس مادر اوراست ششیک پس از وصیتی که وصیت کرده باشند بآن

أَوْ دَيْنٍ ۗ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ

یا وامی پدران شما وپسران شما که وفات کرده باشند ندانید شما که

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا ۚ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ ۗ إِنَّ

کدام یک ازیشان نزدیکترست برای شما منفعت آنکه وصیت کرد یا آنکه وصیت نکرد فرض کرد خدای قسمت مواریث را از نزد خدای بدرستی که

اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۞ وَلَكُمْ نِصْفُ

خدای تعالی هست دانا درستکار درست کفتار وشمارا بود نیمهٔ

مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ ۚ

از آنچه بکذارد زنان شما اکر نباشد ایشانرا فرزندی

واحدةٌ قرأ نافع

ولابويهي بالاشباع ابن کثير

ولد ورثه مدغما غير الغنة خلف

ابواهو بالاشباع ابن کثير

فلامه بکسر الهمزة حمزة والکسائي

فلامه بکسر الهمزة حمزة والکسائي

وصية يوصي مدغما غير الغنة خلف

يوصى بفتح الصاد ابن کثير وابو بکر وابن عامر

أو دين آباؤکم بالنقل ورش

أو دين آباؤکم سکت خلف في روايته

آباؤکم لورش ثلثة اوجه

وابناؤکم بتسهيل الهمزة الثانية مع القصر والمد حمزة

وابناؤکم بتسهيل الهمزة الاولى والثانية مع القصر والمد حمزة

وابناؤکم بتسهيل الهمزة الاولى وبالابدال في الثاني في الوقف حمزة

وابناؤکم بالابدال حمزة

دختر اکرچه در آیت مذکور نیست بدلایل مذکوره ثلثان کفتند وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ معنی اینست وصیت می کند شمارا خدای بیان میکند حکم میراث را در اولاد شما للذکر مثل حظ الانثیین ومیان مادر وپدر بر تقدیر وجود اولاد تسویت تقسیم سدسین میجوید وبر تقدیری که اولاد بر خبر مبتدا محذوف دارند بتقدیر ولابویه السدسان بیندارند معنی همین بود که کفتیم مقصود همین باشد که بیان کردیم لیکن برین وجه جمله لکل واحد منهما السدس تکمیل رو نمود وتواند بود که ولابویه السدس مقصود ازین تقسیم بمنا صفة است موهم تقسیم للذکر مثل حظ الانثیین بود این جمله برای دفع این دارند یا همچو للذکر مثل حظ الانثیین معمول یقول محذوف بود وهذا وجه حسن بدیع معنی برین وجه چنین آید حکم مواریث بیان میکند در شان او واحد منهما السدس میکوید ودر ایراد ضمیر غایب در لابویه بعد في اولادکم بصیغه خطاب التفاتست از خطاب سوی غیبت ودر افراد ضمیر کم در في اولادکم بصیغه جمع شبه التفات وسر آنست که نسبت ابوین بصیغه تثنیه سوی واحد آید چه برای نسبت جمع ذکر آبا وامهات باید بخلاف اولادکم صیغه جمع است مضاف سوی جمع بود ومعنی جمع موافق با جمع باشد فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ معنی اینست پس اکر مر میت وارثی نباشد ووارث از مادر وپدر او بحسب ماند ثلث مال اوبمادر را باشد بیان ضرورت معلوم شود پدر را ثلثان بود اما اکر با ابوین وارثی دیکر باشد چنانچ با ابوین زوج یا زوجه بود مادر را بعد اداء او نصب زوج وزوجه ثلث ما بقی آید مکر نزدیک ابن عباس رضی الله عنه که مادر را درین صورت نیز ثلث کل مال باشد درین آیت حصه مال بتصریح بیان شد وحصه پدر ببیان ضرورت آمد زیرا چه چون دو کس در کل مال شریک باشند اکر حصه یکی تعین شود ما بقی ببیان ضرورت حصه دیکری باشد

فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ معنی اینست پس اکر باشد مر میت را با مادر وپدر برادران یا خواهران دو یا سه یا زیاده بران از مادر وپدر یا از پدر یا از مادر مادر را سدس بود وپنج سدس پدر را باشد وبرادران مذکور مادر را از ثلث سدس آرند اکرچه ایشان با وجود پدر استحقاق چیزی ندارند واین را حجب نقصان کویند مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ معنی اینست این هم بعد وصیتی است که میت بدان وصیت کند یا بعد دینی است که در ذمت او باشد چه وصیت بر قدر ثلث ودین مقدم بر مواریث بود وآن مقدار که بدان وصیت متعلق بود در ان وارث را حق نباشد آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا معنی اینست نمیدانید که کدام کس از پدران شما وپسران شما نزدیکترست بشما از روی سود مند بودن وکدام کس بیشتر وبیشترست از روی منفعت ومودت نمودن تا تعین نصیبهاء ایشان بشما مفوض شود وتقدیر سهام انصباء ایشان بشما متعلق کردد شما میان ایشان آنکه نافع ترست شمار ادر دین ودنیا نیدانتد وشما ترجیح بعضی بر اعتقاد سود مند بودن بر بعضی میکرداند خدای عز وجل سهام وورثه را تعین کرد وتعین شما در وصیت شما در حق ورثه در جیز اعتبار نیاورد وتواند بود که جمله مذکور معترضه

یعنی

خدای

ضمیر بعد ایراد ضمیر

موت هم شود وجهالت قرب موت آبا ایشان که ظاهر ایشان قرب مر

باشد برای منع کسانی که بطمع میراث موت مورثان اغنیا خواهد تا میراث برند بدین تقدیر قرب نفع کنایت از قرب موت بود چه موت مورث موجب نفع باشد در دنیا اگر غنی باشد برسیدن میراث و در آخرت برفع درجه وارثان اگر او صاحب درجه بود وعند الله میراث یابد کقوله تعالی وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ واین هر دو نفع بموت متعلق است پس قرب نفع کنایت از قرب موت است وابناء ایشان که ظاهر درایشان بعد موت است مستلزم است مر جهالت قرب موت مورثان مخاطبان وجهالت قرب موت مورث وارث مانع است از خشم راست وارث بر موت مورث وخواهش از برای سود مند شدن وارث بمیراث او چه نمیدانند که اول مورث بمیرد یا اجل دامن آرزو کننده بگیرد برین وجه معنی اینست بدران شما وپسران شما که اصول وفروع شما اند نمیدانید شما که اول کدام فوت خواهد مرد ونخستین کدام کس شربت مرگ او خواهد خورد پس چگونه داند که اول مورث خواهد مرد وشما میراث او خواهید برد مثلا این خیال در سر مدارید این اندیشه در دل مه آرید مرگ کسی مه اندیشید وخاطر بر بدخواهی کسی منهید فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ معنی اینست متعین کرداینده شده است سهام مفروضه معین کرداینده بی از خدای و تقدیر کرده شده است

تقدیر کرده بی از حق جل وعلا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا معنی اینست بدرستی خدای داناست اجل وارث ومورث بداند وحکیم است بحکمت خویش کسی را دیر زیاند وکسی را زود بمیراند وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ معنی اینست ومر شما را نصف متروکه زنان شما باشد اگر زنان شما را فرزندی نبود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ معنی اینست واگر ایشانرا فرزندی باشد پس مر شمارا از متروکه ایشان ربع بود پس از تنفید وصیتی که زنان بدان وصیت کنند یا قضاء دینی که دایان بر زنان ثابت کرداند وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ معنی اینست ومر زنانرا ربع از متروکه شما بود اگر مر شمارا فرزند نباشد واگر مر شمارا فرزندی پیدا آید زنانرا استحقاق ثمن روی نماید از بعد تنفید وصیتی که شما بدان وصیت کنید یا بعد قضاء دینی که دادنی دارید وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ معنی اینست واگر باشد مردی یا زنی برین صفت که از و میراث یافته شود کلاله یعنی بی پسر وبی پدر یا گویند اگر مردی مورث عنه بود در حالة که کلاله باشد یا زنی مورث عنها بی پسر وبی پدر وحال اینست که مر مرد یا زن مذکور راست برادری یا خواهری از جهت مادر پس مر هر یکی را از خواهر و برادر ششم حصه مال آید ومیان خواهر و برادر استحقاق سدس برابری روی نماید پس اگر برادر وخواهر مادری زیادت بر یکی باشد دو یا سه یا زیادت بر آن بر هر عددی که برسد ایشانرا همه ثلث متروکه بود همه را شرکت در

مِمَّا تَرَكْتُمْ وَإِنْ لَكُمْ لَكُمْ تَرَكْتُمْ فَهُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
وقرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَصِيَّةٍ يُوصِينَ
مدغما غير الغنة خلف

تَرَكْتُمْ إِنْ
سكت خلف في رواية

رَجُلٌ يُورَثُ
مدغما غير الغنة خلف

كَلَالَةً أَوْ
بالنقل ورش

كَلَالَةً أَوْ
سكت خلف في رواية

أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ
مدغما غير الغنة خلف

أَخٌ أَوْ أُخْتٌ
بالنقل ورش فيهما

أَخٌ أَوْ أُخْتٌ
سكت خلف في رواية فيهما

وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ
مدغما غير الغنة خلف

يُوصِي
بكسر الصاد نافع وابو عمرو وحمزة والكسائي

غَيْرَ
بالترقيق ورش

فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ
پس اگر باشد ایشانرا فرزندی شمارا باشد چهاریک از آنچه بگذاشته باشند ایشان

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۚ وَلَهُنَّ
از پس وصیتی که وصیت کرده باشند بآن یا وامی که بر ایشان باشد ومر آن زنانراست

الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ ۚ
چهاریک از آنچه گذارید شما وفات اگر نباشد شمارا فرزندی

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُمْ
واگر باشد شمارا فرزندی پس مر آن زنانراست هشت یک از آنچه گذاشته باشید شما

مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۗ وَإِنْ كَانَ
پس از وصیتی که وصیت کرده باشید بآن یا وامی واگر باشد

رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ
مردی که میراث برند از وی آنکه نه پدر دارد ونه فرزند یا زنان همچنان ومر آن مرد برادری یا خواهری مادری باشد

فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ ۚ فَإِنْ كَانُوا
پس هر یکی را از ایشان هر دو برادر وخواهر شش یک اگر باشند اولاد ام باشد

أَكْثَرَ مِنْ ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ
بیشتر از آن ایشان باشند انبازان در سه یک علی التسویة بین الذکر والانثی پس از

وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ ۚ وَصِيَّةً
وصیتی که وصیت کرده باشد بآن یا وامی حال آنکه زیان رساینده بود یا که زیادت از ثلث بود مثلا وصیت فرمود

۳ درختان یا بناها آن درین حال که جاوید باشند ایشان در آن ودر آوردن بهشت بر وجه خلود فوز عظیم ورستکاری بزرگ است وهر که بی فرمانی کند خدایرا در آرد خدای او را یا گویند در آریم او را در آتش سوزان درین حال که جاوید باشد ایشان در آن واین خلود عصات در نار نزدیک اهل سنت وجماعت عبارت از طول مکث بود بر حقیقت نباشد واگر بر حقیقت دارند محمول بر استحلال بندارند یا در عموم حدود الله ایمان نیز در آید از تعدی جمیع حدود تعدی از حد ایمان آید وخالدین فیها صفت جنات وخالدا فیها صفت نارا نتواند بود زیرا چه خالدین صفت جنات وخالدا صفت نارا باشد صفتی جاری بر غیر من هی که بود ابراز ضمیر در واجبات آید واینجا ابراز ضمیر نشده پس جاره نبود که حال از ضمیر یدخله باشد وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ معنی اینست

ثلث باشد این همه از بعد تنفید وصیتی که رضا بر و واقع شود یا بعد از دین مرده که یاران بر کردن خویش برده در حالة که موصی زیان رساینده ورثه نبود وزیادت کننده وصیت بر قدر ثلث نباشد وصیت کرده شده آید شما وصیتی از خدای جل وعلا تقید اخ واخت که برادر وخواهر مادری آمد باجماع اخت ثابت شده واینجا کلاله که در آخر سورة نساء خواهد آمد حکم اخوة واخوات اعیانی وعلاتی مبین خواهد گشت حکم ایشان بر خلاف حکم برادر وخواهر مادری که اینجا مذکورست بیان خواهد پیوست وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ معنی اینست وخدای داناست قصد اضرار بداند بردبارست عاصی را مهلت دهد زود بعقوبت نرساند تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ۚ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا معنی اینست آن احکام یعنی احکام مذکوره از احکام یتامی ومنکوحات ووصایا ومواریث حدها خداست یعنی حدهاییست که خدای تعین کرده تجاوز را از آن در حیز منع آورده وهر که اطاعت کند خدایرا ورسول او را در اوامر ونواهی در آرد خدای او را یا در آریم او را علی اختلاف القرائین در بهشتهایی یا باغهایی که روانست جویها از زیر ۳

ومراوراست عذابي خوارکننده وبهوان خواري آرنده واين اخبار استحقاق بود اخبار از وقوع نباشد چه وقوع عذاب درحق عاصي متيقن ندارند متعلق بمشيت ميدارند وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِسَائِكُمْ
فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ معني اينست وزناني آنكه زنا كنند وفاحشه را مرتكب شوند از زنان شما اي مسلمانان پس گواه گيريد چهار کس را از زمرهٔ مسلمانان بر زناء ايشان
فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا معني اينست پس اگر چهار کس گواهي دهند وبر وقوع زنا متفق شوند پس زنان زانيه
را در خانها حبس کنيد يعني در خانها نگاه داريد بيرون شدن مگذاريد تا زجر بر فعل گذشته بود وصيانت از فعل آينده باشد تا آنکه موت يعني ملك الموت جانهاء ايشان بستاند وايشان را مستوفي
گرداند وتواند بود موت را در ترتيب هلاك بستاننده جان تشبيه کند وصفت توفي بروجه تخييل صفت او سازند يا بگرداند خداي براي ايشان راهي يعني نکاحي روزي کند يا توبه نصيب گرداند
يا بيان حکمي ديگر غير حبس کردن آرد ونزول وحي مشتمل بر بيان آن روي نمايد چنانچه در حديث آمده روزي پيغمبر صلي الله عليه وسلم بعد نزول اين آيت بيرون آمد ودم از بيان حکم اين مسئله زد

نِسَائِكُمُو مِنْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ۝ تِلْكَ حُدُودُ
خداي باين احکام وصيت وخداي تعالي داناست تعجيل نانمايد بعقوبت اينست مواضع امر ونهي

اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
خداي تعالي وهرکه فرمان برد خدا را کردني وپيغمبر او را درآورد او را در بوستانها

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ
که رود از فرود آن جويها حال آنکه جاويد باشند در آن وآن

الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
فيروزيافتن بزرگست وهرکه نافرماني نمايد خدا را وپيغمبر او را

وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا
واندرگذرد از مواضع منع او درآرد او را در آتش حال آنکه جاويد باشد در آن

وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ
ومر او را عذابي خوارکننده باشد وآن زناني که آيند بکارهاي زشت يعني زنا

مِنْ نِسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً
از زنان شما گواه گيريد بر ايشان چهار تن را

مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ
از شما پس اگر گواهي دهند پس نگاه داريد ايشان را در خانها

حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا
تا آنگاه که قبض روح نمايد ايشان را ملك الموت يا کند خداي تعالي ايشان را راهي بنکاح يا حد شرع

وَمَنْ يُطِعِ مدغما في الغنة خلف
نُدْخِلْهُ بالنون نافع وابن عامر
يُدْخِلُهُو بالاشباع ابن كثير
الْأَنْهَارُ بالتقليل ورش
الْأَنْهَارُ سكت خلف وفي رواية خلاد
وَمَنْ يَعْصِ مدغما في الغنة خلف
نُدْخِلْهُ بالنون نافع وابن عامر
يُدْخِلُهُو بالاشباع ابن كثير
ربع
يَاتِينَ بالابدال ورش والسوسي
الْبِيُوتِ بكسر الباء قالون وابن كثير وابن عامر وابو بكر وحمزة والكسائي
يَتَوَفِيهُنَّ بالامالة حمزة والكسائي وفي رواية
يَتَوَفِيهُنَّ بالتقليل ورش وفي رواية ابو عمرو

خذوا عني خذوا عني قد جعل الله لهن سبيلا وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ فَآذُوهُمَا معني اينست مردي وزني که ايشان زنا کنند وخود را در ورطهٔ فاحشه افکنند پس ايشان را برنجانيد ودلهاء ايشان آزرده کردانيد تعيير وتشنيع ايشان بجوئيد مرد را گوئيد از خدا نترسيدي که اينچنين جريمهٔ عظيم بر خود بستي زن را گوئيد بي شرمي کردي اينچنين کاري زشت آوردي پرده خود دريدي عار ونتگ اقارب وعشيرت بر خويش گزيدي مثل ومانند اين تشنيعات وامثال اين توبيخات کنيد ودم تاديب وتوبيخ زنيد درين آيت ذکر زاني وزانيه بر وجه تغليب بر صيغه تذکير کرد اللذان يأتيانها بر طريق زيد وهند فاما اورد فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا معني اينست پس اگر توبه کنند ودر صلاح درآيند وسيماء صالحان نمايند پس از ايشان اعراض کنيد واز تشنيع وتوبيخ باز مانيد وايشان را زاني وفاسق مخوانيد وطعنه مزنيد وسرزنش مکنيد بدرستي خداي قبول کننده توبه وبخشاينده جويه است در تفسير آورده جمله واللذان يأتيانها منكم فآذوهما در نظم مؤخر آمده ودر نزول مقدم شده درحق زاني رنجانيدن زاني از تعيير وتشنيع تهديد وتوبيخ بود بعد از آن بآيت فامسكوهن في البيوت عقوبت جنس ايشان روي نمود بعد بآيت الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة منسوخ گشت بعد الملا آيت جلد بآيت رجم در حق محض الشيخ والشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة نكالا من الله بنسخ پيوست بعد تلاوت اين آيت منسوخ شده واتفاق بر ترك كتابت او در مصاحف آمده قرآن را خوانده ليکن حکم آن باقي مانده وبعضي گفته اند واللاتي يأتين الفاحشة نازل است درشان زناني که ميان خويش کار بد کنند ودر زنا ماليد فرج بفرج لذت گيرند وآيت

٣ نظر رحمت بدو گماشت پيغمبر صلي الله عليه وسلم جعفر طيار را طلبيد واز آن خصلت پرسيد جعفر گفت يا رسول الله اگر غير تو سايل بودي دل من بجواب توجه ننمودي اما چون پرسيدي چاره نباشد مر چهار را در نظر تو شمارم يکي آنست که من در جاهليت بت نپرستيدم که سر نهادن وپرستش پيش سنگي که هيچ نفع وزيان نپسنديديم ودوم آنکه وقتي خمر نياشاميدم واز آفت عقل شريف جايز نديدم سيوم آنکه در عمر خويش زنا نکردم وخود را بر اين رسوايي نياوردم چهارم آنکه از هنگام بلوغ دروغ بر زبان من نرفت وزبان من بسخن نابوده ملوث نگشت پيغمبر فرمودند دانستم که بدين خصلتها مرتبه طيران يافته وبا فرشتگان طيار گشته إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ معني اينست نيست قبول کردن خداي توبه را مگر براي

واللذان يأتيانها منكم درشان دو مردي که ميان خويش کار بد آرند وخود را بلواطت در نجاست افکنند برين وجه از باب نسخ نبود واز قسم تبديل نباشد زنا از کارهاء ضارست در دنيا وآخرت زيان کارست در دنيا آب رو ببرد شرمنده وشرمسار سازد ودر آخرت بي وقر کند ودر دوزخ اندازد در عرصات قيامت الت زنان بر پيشاني مردان والت مردان بر پيشاني زنان ظهور يابد هر کي مشاهده اين علامت کنا هکاري ايشان دريابد در دوزخ از فرج زانيان گندکي برخيزد که مشام اهل دوزخ از آن بر هيزد ودر حديث آمده بپرهيزيد از زنا که در زنا سه عقوبت در دنياست وسه عقوبت در آخرت در دنيا رونق او ببرد وعمر را کوتاه کند ورزق را تنگي آرد وفقر را بر او گمارد ودر آخرت سختي حساب مبتلا گرداند وبخشم خداي آرد وبعذاب دوزخ سزاوار دهد دانند که کلمه کفر با کراه رخصت بدبرد زنا از کبايرست بهيچ عذري اباحت نگيرد زنا در جمله اديان حرام است اگر حرمت او شرع وارد نشدي طبع حرام داشتي اين باري ونابا کي عاقل بر خود روا نداشتي وقتي جبريل عليه السلام پيغمبر را صلي الله عليه وسلم از حال جعفر طيار خبر کرد که خداي عز وجل چهار خصلت جعفر طيار را سپاس داشت وبدان سبب ٣

کسانی که بنادانی بدی کنند بعد از آن پشیمان شوند و زمان قریب را در باب توبه بمقابله حتی اذا حضر احدهم الموت آورده و قسم او ذکر کرده مقابله مذکور دلالت میکند که تا آنکه وقت حضور مرگ نشده و زبان باس یعنی وقت معاینه فریشتکان و نزع جان نیامده زمان قریب بود هنگام قبول توبه باشد در حدیث آمده ان الله یقبل توبة العبد ما لم یغرغر غرغره هنگام یاس است و وقت نزع جان و هنگام دیدن فریشتکان و نامسموع بودن ایمان مر مردمان تا اگر مسموع شود ایمان یاس نبود معتبر باشد علی در علی الله برای تاکید وعده است بر وجه استغارت چه لزوم وجود قبول بحکم وعده بوجوب می نماید باستعمال علی که صیغه وجوب است بر وجه استعارت واجب می خوانند و معتزله بر حقیقت دارند از آنکه اصلح بر خدای واجب پندارند فاولئك یتوب الله علیهم معنی اینست پس ایشان ای محمد یعنی تایبان اگر در زمان قریب یعنی پیش از غرغره توبه کند خدای توبه ایشان قبول کرده اند و بدرجه التایب من الذنب کمن لا ذنب له برساند و این تکرار دال است بر آن که توبه پیش از غرغره البته مقبول است و لا محاله بقبول موصول است وكان الله علیما حکیما معنی اینست و هست خدای علیم بهمه چیزها حکیم در همه کارها توبه و پشیمانی همه عاصیان بداند و حکمت وعده قبول را بایفا رساند ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار معنی اینست و نیست قبول توبه مر کسانی را که بدیها کنند تا آنکه مرگ حاضر آید و هنگام نزع جان شود فریشته خود را نماید بگوید اکنون توبه کردم این زمان پشیمان گشتم و نیست قبول توبه مر کسانی را که می میرند و حال اینست که ایشان کافرند اولئك اعتدنا لهم عذابا الیما معنی اینست ایشان یعنی هر دو طایفه پی بیم و باک ساخته کرده ایم برای ایشان عذابی دردناک در مورد آیت اختلاف کرده اند بعضی نزول این آیت را در قبول توبه کافران گفته اند چنانچه روایت کرده اند مردی از قریش مست شد شعری خواند و در آن مدح لات و عزی بر زبان راند و امثال آن در معال آورد و انکار بعث کرد چون هشیار شد او را خبر کردند و در ملامت مذمت آوردند آن مرد پشیمان گشت و بدین معصیت انا لله و انا الیه راجعون گفت و در خواهش قبول توبه بیوست این آیة در حق او فرود آمد و بعضی گویند نزول تمام این آیت در حق قبول توبه پیوست مسلمانان عاصی از معاصی است بدلیل آنکه بالاذکر توبه زلیان مسلم بود درین آیة قبول همان توبه بیان فرمود برین تقدیر از وهم کفار رفتا قرار شود و اطلاق کفار بر فجار بر وجه تغلیظ بود بر طریق ومن کفر فان الله غنی عن العالمین ومن ترك الصلوة عامدا فقد کفر و بعضی گویند آیة للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب وارد در شان مومنان عاصی است که پیش از حضور موت توبه کنند و پیش از هنگام غرغره تایب شوند ولیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم

منکم و هم — قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش الصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر
لکم وأن

واللذان — بالمد والتشدید ابن کثیر
یأتیانها — بالابدال ورش والسوسی
فآذوهما — لورش ثلثة اوجه
وأصلحا — بالتغلیظ ورش
علیهم — بضم الهاء حمزة
السیئات — لورش ثلثة اوجه
الآن — بالنقل لورش
الآن — سکت خلف وفی روایة خلاد
عذابا الیما — بالنقل ورش
عذابا الیما — سکت خلف وفی روایة خلاد
آمنوا — لورش ثلثة اوجه
کرها — بضم الکاف حمزة والکسائی
لکم أن — سکت خلف وفی روایة خلاد

وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنكُمْ فَآذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَأَصْلَحَا
و آن دو مرد که آیند بکاری یعنی لواطه وقول از جنس شما پس بیازارید ایشانرا پس اگر توبه کنند و بازگردند از آن کار
اکثر آنکه مراد بآن دو کس مرد و زن است و هر دو آیت در شان زنا آمده و زانی این حکم آن منسوخ شد
فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَّحِيمًا
روی بگردانید از آن بدرستی که خدای هست توبه دهنده مهربان
إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ
بدرستی که پدیرفتن توبت بر کرم خدایست مر آنکسهارا که کنند کار بد را بنادانی
ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
پس توبت کنند از زمان نزدیک بیش از عیان موت ایشانند که توبت دهد خدای و بازگردد برحمت بر ایشان
وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ
و هست خدای تعالی دانا با حکمت و نباشد پذیرفتن توبت مر آنکسهارا
يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ
که می کنند کارهای بد را تا چون حاضر آید یکی از ایشان ملایکه موت گوید
إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ
بدرستی که من توبت کردم اکنون و نه آنانرا که بمیرند و ایشان باشند کافران
أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ایشانند که ساخته ایم برای ایشان عذابی دردناک ای آنکسان که مؤمنانید
لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ
حلال نبود شمارا که بمیراث گیرید زنانرا بستم بی خواست ایشان و بازمدارید ایشانرا از شوی کردن

کشتن بود ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن الا ان یأتین بفاحشة مبینة روایت کرده اند اهل تذمیر در منکوحه ساختن زنان پدران و قرابتان برنهج مسطور استماع مقصود نداشتند بدین عمل ایشانرا از شوهر دیگر باز داشتند تا ایشانرا محبوس دارند و بترك انفاق بیازارند تا بتنگ آیند و طلب خلع نمایند و از زنان بدین جفا و بلا اموال ایشان که پدران یا قرابتان ایشان داده بودند ربایند تا آنکه کبیشه بنت معن انصاری که زن ابو قبیس بن اسلت انصاری بود بعد مردن او پسر او حصن بن ابی قبیس بروی جامه انداخت او را منکوحه خویش ساخت بروی جفا میکرد

الموت نازل در شان منافقانست ولا الذین یموتون وهم کفار در شان کافرانست چه توبه مومنان مبنی بر ایمان و اعتقاد پیش از غرغره ثابت بود و ظاهر آنست که توبه ایشان پیش از حضور موت باشد و منافقان و کافران که ایشان ایمان و اعتقاد ندارند جز نزدیک حضور موت و مشاهده عذاب ایمان بیارند نزدیک حضور موت مقبول نبود معتبر نباشد منافقان و کافران اگرچه هر دو فریق کافرند در عدم قبول توبه هنگام حضور موت برابرند لیکن دو فرقه مختلف اند یکی را عطف بر دیگری کرد و در معرض اتحاد بیاورد یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها معنی اینست ای مومنان زنان اموات را همچو اموال اموات وارث مشوید یعنی چنانچه بعد مردن ایشان اموال ایشان میراث میگیرید و بعضی گویند که ایشان زنان اموات را منکوحه می ساختند و محبوسه میداشتند تا آنکه بمیرند و بر حکم شوهری میراث از ایشان بگیرند میراث گرفتن ایشان که بدین طریق بود بدین آیت ازین نوع میراث گرفتن منع فرمود و قید کرها قید واقعی است احترازی نبود بر طریق خشیة املاق باشد دلالت برین نکند که در صورت انتفاء آن قید نهی از وارث

واورا بشکوه می آورد نه وطی میکرد و نه نفقه می آورد و نه بیرون آمدن رخصت میداد و نه رهایش بروی میکشاد کبشه مذکوره پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم درشان او فرمود که در خانه
بباش تا آنکه درشان تو خدای فرمانی فرستد و بیان حکمی کند زنان دیگر که همین حال داشتند دل برسوایی که کبشه کرده بود کماشتند پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدند و قصه خویش عرض
کردند این آیت درشان ایشان نازل گشت و حکم حادثه بیان پیوست معنی اینست ومنع مکنید زنان را از خواستن شوهران بمنکوحه ساختن ایشان برنهج مذکور و آزردن دل ایشان
بوجه مسطور جفا و عنا بر ایشان مکارید و جامه انداخته و منکوحه ساخته بی حظی و نصیبی دربند مدارید برای این که بعض چیزی که پدران یا اقارب شما داده اند ببرید تا ایشان بعفو و احتیاج
سپرید و این محض جفا و عین عناست و بعضی گویند ضمیر لا تعضلوهن بر منکوحات مورثات که بعد مردن شوهر ایشان بر ایشان جامه خویش اندازند و بکره منکوحه خویش سازند عاید
نیست بلکه عاید است بر منکوحاتی که بتراضی منکوحات شوند و در نکاح مهر معجل ستانند و بعد نکاح چون شوهران ایشان را خوش نکنند و صحبت ایشان را مکروه دانند از خوف

وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ بَعْضُكُمْ إِلَى آبَاؤُكُمْ — قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ

تا ببرید بعضی از آنچه بداده اید ایشان را مگر که آورند

بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ ط وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ ج فَإِنْ

خصلتی زشت را پیدا وصحبت کنید با ایشان بنیکویی در گفتار پس اگر

كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ

دشمن دارید ایشان را و نخواهید شاید بود که دشمن دارید چیزی را و گرداند

اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ۝ وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ

خدای تعالی در آن چیز نیکی بزرگ چون فرزند شایسته و جز آن و اگر خواهید بدل کردن

زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ لا وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا

زنی بجای زنی دیگر و بداده باشید یکی را از ایشان پوست گاوی زر یا مالی بسیار پس مه

تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا ط أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ۝

ستانید از آن مال چیزی را ای همی ستانید آن را بدروغ و باطل و بزه هویدا

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ

و چگونه فرا گیرید آن را و بحقیقت رسیده باشد بعضی از شما سوی بعضی و گرفته اند آن زنان

مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ۝ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ

از شما پیمانی استوار محکم قوی یعنی پیمان مضاجعت و بزنی مکنید آن را که بزنی کرده باشند پدران شما

مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ط إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا

از زنان مگر آنچه بگذشت بدرستی که آن نکاح باشد کار زشت و فعلی مبغوض

آتَيْتُمُوهُنَّ — لورش ثلثة اوجه
أَنْ يَأْتِينَ — مدغما بغير الغنة خلف
يَاتِينَ — بالابدال ورش والسوسي
مُبَيَّنَةٍ — بفتح الياء ابن كثير وابو بكر
مُبَيِّنَهْ — بالامالة كسايي
وَعَاشِرُوهُنَّ — بالترقيق ورش
فَعَسَى — امال بين بين ورش في رواية
فَعَسِي — بالامالة المحضة حمزة والكسايي
شَيْئًا وَيَجْعَلَ — مدغما بغير الغنة خلف
شَيَاشَيَا — بقدر الف او بقدر الغين ورش / سكت خلف وفي رواية خلاد
شَيَّا — بالادغام حمزة
فِيهِي — بالصلة ابن كثير
خَيْرًا — بالترقيق ورش
كَثِيرًا — بالترقيق ورش

وَإِنْ أَرَدْتُمْ — بالنقل ورش
وَإِن رَّدْتُمْ — سكت خلف في رواية خلاد
زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ — مدغما بغير الغنة خلف
إِحْدِيهِنَّ — امال بين بين ورش وابو عمرو
إِحْدَاهُنَّ — بالامالة المحضة
وَآتَيْتُمْ إِحْدِيهِنَّ — سكت خلف في رواية
وَآتَيْتُمْ — لورش ثلثة اوجه
تَاخُذُوا — بالابدال ورش والسوسي
مِنْهُو — بالصلة ابن كثير
شَيْئًا شَيَا — بقدر الالف او بقدر الغين ورش / سكت خلف
شَيَّا — بالادغام
أَتَاخُذُونَهُ — بالابدال ورش والسوسي

بُهْتَانًا وَإِثْمًا — مدغما بغير الغنة خلف
تَاخُذُونَهُ — بالابدال ورش والسوسي
وَقَدَ افْضَى — بالنقل ورش
وَقَدْ أَفْضَى — سكت خلف في رواية
أَفْضِي — امال بين بين ورش
بَعْضُكُمُ إِلَى — سكت خلف في رواية
بَعْضٍ وَأَخَذْنَ — مدغما بغير الغنة خلف
آبَاؤُكُمْ — لورش ثلثة اوجه
النِّسَاءِ إِلَّا — بتسهيل الهمزة الاولى مع المد بزي وقالون
النِّسَاءِ لَّا — بتسهيل همزة الثانية ورش وقنبل في رواية
النِّسَا إِلَّا — بالابدال ورش وقنبل في رواية
قَد سَّلَفَ — بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسايي

مطالبه مهر و از جهت آنکه مهر
معجل داده اند طلاق گفتن نتوانند
که بطلاق دادن مهر معجل ضایع خواهد
گشت و باقی مهر مطالبه خواهد
پیوست و ایشان را که بترک دخول
و ترک انفاق مضرت و مشقت نما
تا آنکه ایشان بتنگ آمدن بطلب خلع
پیش آیند مهر معجل که استده اند
باز دهند و باقی مهر بخشند آیت
ولا تعضلوهن لتذهبوا ببعض
ما آتيتموهن درباب ایشان نازل
گشت و این عمل از ایشان
بمنع پیوست معنی اینست
و مانع مشوید منکوحاتی را که خوش
نمیکنید بگذارید و نکاح ایشان
باقی مدارید و بنا گذاشتن و نکاح
باقی داشتن از بهر که ایشان
شوهران دیگر خواهند و حمایت
و عنایت دیگری پناهند یا زنده
و دل بر باز داشتن و حبس کردن ایشان
در پیوست مکارید مگر آنکه بیارند
فاحشه پیدا یعنی مرتکب شوند
مرجرمه زنا وَعَاشِرُوهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ معنی اینست
و زندگانی کنید با منکوحات
بنیکی بر وجهی که شرع بپسندد
فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ
تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ
فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا معنی
اینست ... پس اگر
بعد نکاح ... کردن
مکروه ... ندارید
زنان او خوش ... نکنید و
خوی ایشان را بقصد جدایی ایشان
مه آزارید بزندگانی نیک بدارید زیرا
که شاید بود شما چیزی را مکروه
نه پندارید و دل بر بغض او مکارید
در آن حال خدای عز و جل خیر بسیار
گرداند و شما را از آثار آن بهره
کامل برساند فرزندی نصیب کند
که در دنیا و آخرت کار آید و کار
اولی و اخری بسعی او برآید حکایت
صوفی زنی خواست بغایت
بدمزاج و بدخو یافت انواع جفا
آوردی صوفی مذکور بدان
صبر کردی خود را مطیع او ساخت
و برضا جویی او بپرداخت روزی
زن مذکوره بر صوفی مذکور فرمان
کرد او را بر ساختن آشامی برای
خویش آورد صوفی چون مطیع
بود اجابت نمود بمشقت بسیار
بدین کار کار پرداخت و بدشواری
تمام آشامی مهیا ساخت دیگ
گرم برداشت پیش زن مذکوره
داشت آن صوفی نمک فراموش
کرده بود آن زن را آشام مذکور
بی مزه نمود زن مذکوره از غضب
برجست دیگ گرم بر صوفی شکست

کرده دهان دیك در کلوی صوفی افتاد صوفی زاد در این حال فتحی دست داد کار او بر حسب مطلوب کشاد وان اردتم استبدال زوج مکان زوج وآتیتم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شيئا معنی اینست واکر شما بدل کردن زنی بجای زنی خواهید ویکی از ایشانرا بوست کاوی زر داده باشید پس چیزی از آن مال باز مکیرید وحمزه رجوع در عطیه بر خویش مپدرید بعضی کویند قنطار هزار ودویست اوقیه بود هر اوقیه چهل درم نقره باشد ودر معنی قنطار چند وجه دیکر بالا کذشته وبیان آن مشرح رفته اتاخذونه بهتانا واثما مبینا معنی اینست آیا بوجه بهتان حریمه وافترا سیئه عظیمه میکیرید چیزی را از آنچه زنانرا داده اید اینچنین خست نشاید واختیار آن نوع رکت نباید زیرا چه چون شما بدل کردن زنی بزنی خواهید وطلب وقت از قبل شما باشد واز زنان سبب استرداد آنچه ایشانرا داده آید حاصل نبود کرفتن مال از ایشان نتوان مکر بوجه افترا وارتکاب سبب استرداد مال چنانچه کویند مهر معجل داده بودیم وتو تسلیم خویش ننمودی وبیش از تسلیم بسر مرا تمکین کردی بر من حرام شدی یا بکویند نفقه یکساله داده بودیم یکسال نشوز ورزیدی مستحق نفقه نشدی یا کویند هدیه بشرط الطاعت وموافقت داده بودیم الطاعت وموافقت نکردی وخود را بر مخالفت وابا از طاعت آوردی بهتان کردن تهمت بود واثم مبین کرفتن مال بی صورت تهمت باشد زیرا که در کرفتن مال بی صورت تهمت اثم ظاهر می نماید ودر افترا تهمت اثم در صورت تهمت پنهان می اید وجه واو بمعنی او بود واکر از اثم مبین اثم افترا مراد شود واو بر حقیقت باشد وکیف تاخذونه وقد افضی بعضکم الی بعض واخذن منکم میثاقا غلیظا معنی اینست وچکونه بکیرید چیزی را از آنچه داده اید وحال اینست بعضی از شما با بعضی خلوت کرده یعنی بعضی از شما سوی زنان یا زنان سوی شوهران آمده واین کنایت از جماع یا از خلوت صحیح بود که بدان لزوم مهر تاکید میشود داد چکونه شود واستدن غیر مهر از هدیه وعطیه نزدیك مروت ومستحسن نبود ذکر ازواج وزوجات تعرض بنسبت میل سوی قضاء شهوت در مکان خالی رفتن برای کار معلوم بذکر نوع معین نشود وتعیین داعی وحاصل ومدعی وقایل مستور بود وکرفته اند زنان از شما عهدی استوار وپیمانی برای احکام کار عقد نکاح عهد وفا وداد ومیثاق ازدواج والحاق وپیمان اختلاط املاك والتزام امتزاج واشتراك است عهدی درست وپیمانی استوار برای وفا در مدت حیات وترك جفا تا روز وفات وسیلت زوجیت اقدم وسایل نوع ایشان واحکم روابط دلهاء ادمیانست آدمی که ظاهر وباطن خویش بتو سپارد ووثیقت کند که همه عمر در خدمت تو کذارد قطیعت وآزاری که با او کرده اید وباز کرفتن مهری که او را داده اید پسندیده مروت نبود کزیده فتوت نباشد ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم من النساء الا ما قد سلف معنی اینست ونکاح مکنید زنانی را که پدران شما نکاح

علیکمو امهاتکم وبناتکمو واخواتکمو وعماتکمو وخالاتکمو ارضعنکمو واخواتکمو ونسائکمو حجورکمو دخلتمو دخلتمو

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطویل واکثر بالصلة مع القصر

علیکمو

اصلابکمو

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الاخ الاخ

بالنقل ورش سکت خلف وفی روایة خلاد

الاخت

بالنقل ورش

الاخت

سکت خلف وفی روایة خلاد

من اصلابکم

بالنقل ورش مع التغلیظ

من اصلابکم

سکت خلف فی روایة

الاختین

بالنقل ورش

الاختین

سکت خلف وفی روایة خلاد

قد سلف

بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة وکسائی

وساء سبیلا ۞ حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم

وبدا راهی آن حرام کرده اند بر شما نکاح مادران شما ودختران شما

واخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات الاخ

وخواهران شما وخواهران پدران شما وخواهران مادران شما ودختران برادر

وبنات الاخت وامهاتکم اللاتی ارضعنکم

ودختران خواهر ومادران شما آنانکه شیر داده اند شما را

واخواتکم من الرضاعة وامهات نسائکم

وخواهران شما آنانکه از شیر خوردن بود خواهری ومادران زنان شما بمجرد عقد یا بعد از دخول با ایشان

وربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم

ودختران زنان شما آن دختران که در تربیت شما باشند از آن زنانی

اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن

که دخول کرده باشید با ایشان پس اکر نباشید دخول کرده با ایشان

فلا جناح علیکم وحلائل ابنائکم

نیست هیچ تنکی بر شما در خواستن دختران ایشان وزنانی که حلال کرده باشند پسران شما

الذین من اصلابکم وان تجمعوا بین الاختین

آنانکه از پشتهای شما اند نه آنانکه به پسر کرفته اید وحرام است که میان دو خواهر فراهم آرید

الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما

مکر آنکه کذشته است در جاهلیت که آن بدرستی خدای هست آمرزکار بخشاینده

رکوع

رحیما والمحصنات

مدغما بغیر الغنة خلف

حرام کردانیده شدند بر شما مادران آمرزیده است جدات مادری پدری را اکرچه بوسایط باشند در حکم امهات داخل اند ودختران اکرچه بوسایط بوند در حکم دختران اند وخواهران شما وعمات یعنی خواهران پدران وخالات یعنی خواهران مادران ودختران برادر ودختران خواهر برادر وخواهر خواهر پدر وخواهر مادر باطلاق هم اصناف خویش را شامل اند اعیانی وعلاتی واخیافی را شامل اند تحریمی که مضاف سوی ایشان بود بر قول امام شافعی مراد از حرمت فعل باشد یعنی حرمت علیکم المیتة والدم تحریم اکل ودر حرمت الخمر تحریم شرب دارند ودر حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم تحریم نکاح بندارند وآیت سابقه یعنی ولا تنکحوا ما نکح آباؤکم که در وی تصریح فعل نکاح است موید تاویل امام

کرده اند وایشانرا در حباله خویش آورده اند لیکن آنچه کذشت یعنی نکاحی که کذشت بدان ماخوذ نه اند زیرا چه پیش از ورود منهی نبودید وتواند بود که از نکاح مذکور وطی مراد شود ونهی مذکور نهی از وطی باشد معنی آیت چنین آید وطی مکنید آنچه پدران شما از جنس زنان حراير ویا کنیزکان بملك عین یا بنکاح یا بغیر آن وطی کرده اند وایشانرا بر نسبت شما در حکم مادری آورده اند پیر ازا در حرمت وطی موطوآت پدران بر سبیل الاطلاق بعبارات این آیت ثابت بود وحرمت نکاح منکوحات پدران باشارت این مستحق کردد چه مقصود از نکاح وطی است پس نکاح در حکم وطی بود نکاح منکوحه پدر در معنی وطی موطوءه پدر باشد انه کان فاحشة ومقتا معنی اینست بدرستی که نکاح منکوحات پدران ووطی موطوآت ایشان پسران را معصیتی فاحشه بود یعنی فاحشه غلیظ وسبب خشم خدا باشد وساء سبیلا معنی اینست وبد راهیست راه ایشان یعنی راه نکاح کنندکان موطوآت پدران یا وطی کنندهٔ منکوحات ایشان حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات الاخ وبنات الاخت معنی اینست

شما ودختران دختران شما

امام ابوحنیفه رضی الله عنه تقدیر فعل نکرده قایل بحرمت عین شد حرمت فعل را سببی بر حرمت عین داشته اعیان بر دو نوع پنداشته یکی آنکه عین او چون گوسپند و گاو و غیر آن حلال باشد حرمت او
باعتبار تعلق حق غیر بود دوم آنکه او را چون میته و چون خنزیر و خمر حرام دارند حرمت علیکم امهاتکم از باب حرمت عین بود حرمت فعل مبنی بران باشد وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ معنی اینست
وحرام کردانیده شده اند بر شما مادران شما که شما را در مدت رضاع شیر داده اند وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ معنی اینست وخواهران رضاعی شما از جهت شیر خوردن نه خواهر اند همچو زاده مادر اند
وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ معنی اینست وحرام کردانیده شده اند بر شما مادران زنان یعنی مادران منکوحات مدخوله یا غیر مدخوله محرم اند در حرمت موبد همچو امهات اند وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي
فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ معنی اینست وحرام کردانیده شده اند بر شما دختران زنان شما که از شما نه ایشان اینست که پرورده شوند در کنار
شما این زمره شوهران از زنان شما که ایشان را در مکان خالی در آورده اند در کوشه خلوت با ایشان در آمده اند واین کنایتست از جماع و برین تقدیر حرمت ثابتست باجماع و

النِّسَاءِ إِلَّا | النِّسَا إِلَّا | النِّسَا إِلَّا | عَلَيْكُمُو لَكُمُو ذَلِكُمُو

بتسهیل الهمزة الاولی مع المد لنافع ... | بتسهیل الهمزة الثانیة ورش وقنبل فی روایة | بالابدال ورش وقنبل فی روایة | قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون | کما سبق

الجزو الخامس

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا
و پاکیزگان تزوج یعنی زنانی که بتزوج در صدد عفت باشند از زنان مگر
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ
آنچه مالک آید دستهای شما از بردگان کد نبشته خدای بر شما این محرمات را نشستنی
وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ
حلال اند بر شما
وحلال کرد شما را آنچه جز این باشد شما را

لا يمسه الا المطهرون

مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ | مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ | وَأُحِلَّ | ذَلِكُمْ أَنْ

سکت خلف فی روایة | بالنقل ورش | سکت خلف فی روایة

بشهوت را درین باب بعضی در حکم جماع دارند و بعضی او را در حکم جماع نه پندارند فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ معنی اینست پس اگر زنان را وطی نکرده باشید پس نه کاری باشد بر شما درین که دختران ایشان را نکاح کنید بغیر دخول مادر او حرام نمیشود بخلاف مادر زن که بمجرد نکاح پیش از دخول بر زن محرم میگردد وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ معنی اینست و منکوحات پسران شما که از اصلاب شما اند یعنی از آن صلب شما مخلوق‌اند وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ معنی اینست وحرام کردانیده شده است بر شما جمع کردن میان دو خواهران در نکاح این در حق ناکحانست و در وطی بملک یمین و این در شان مالکانست یعنی اگر یک خواهر در نکاح باشد دوم خواهر را در نکاح نتواند آورد و اگر یک خواهری را بملک یمین وطی کرد تا این موطیه از ملک بیرون نیاید وطی خواهر دوم را که مملوکه اوست نشاید إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ معنی اینست لیکن جمع کردن میان دو خواهران که گذشت و در ایام گذشته بعمل پیوست بران ماخوذ نه اید که پیش از وقوع تحریم بود و از جهت عدم دلیل حرام می نمود إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا معنی اینست بدرستی که خدای تعالی آمرزگارست گناهی که بنادانی کردید از آن درگذرد رحیم است جرایمی که از شما واقع شد ببخشد وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ معنی اینست وحرام کردانیده شده اند بر شما زنان شوهردار مگر زنان شوهردار که برده شده اند و در دار الاسلام آمدند و شوهران ایشان در دار حرب ماندند که ایشان بتباین دار یا بمجرد سبی بر حسب اختلاف از شوهران جدا شدند واز ازواج نماندند كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ معنی اینست لازم گیرند کتاب خدا را که بر شماست یعنی دل بران دارند و عمل بران لازم پندارند

وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ معنی اینست وحلال کردانید خدای برای شما آنچه وراء محرمات مذکورست یا گویند حلال کردانیده شده است
برای شما آنچه جز زنان مسطوره است یعنی ایشان را محل نکاح و وطی شما کردانید وخبر حال ایشان بشما رسانید سوال مطلقه ثلثه پیش از آنکه شوهر دوم بخواهد شوهر اول را و زنی که زیادت بر چهار
زن است صاحب چهار زن را و مال الغیر مملوک را وحلیلی از وان ثابت النسب همه مردان را حلال نه اند نکاح با ایشان نه پیوندد منکوحه نشوند وشک نیست که ایشان وراء محرمات مذکوره اند و غیر زنان مسطور
اند و عموم وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ چه گونه آید و شمول این چه نوع روی نماید جواب زنان مذکوره از عموم وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ بدلایل خصوص مخصوص گشته اند و از عموم عام
مذکور بیرون رفته اند مطلقه ثلثه لقوله تعالی فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ مخصوص شد و زنی که زیادت بر چهار زن است لقوله تعالی فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ
مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ بیرون آمد ونکاح مالکه با مملوک منافی طاعت زن و جریان امر شوهرست پس بفوت مصالح نکاح باشد ومقدمه اجماعی است الشی یفوت بفوات اغراضه یعنی فوات اغراض

شئ فوات او بود وحلي غير زنان كه نكاح او باجماع باطلست عموم وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ آن را غير شامل است در نكاح حلي از زنا اختلاف علماست نزديك امام ابو يوسف رحمه الله نكاح حلي زنا بقيا
س حلي غير زنا بجامع احترام وازنا باطل بود وتخصيص عام مخصوص البعض بقياس روا باشد وامام اعظم بمانعه احترام مازني ببطلان نكاح حلي زنا قايل نمي شود از احل لكم ما وراء ذلكم بيرون نمي آرد أَنْ تَبْتَغُوا
بِأَمْوَالِكُمْ معني اينست وحلال كرد انيد خداي تعالي براي شما ماوراء محرمات مذكوره را كه ايشان را بمال خويش بجويند ووطي ايشان برين نهج طلب كند وبدانكه مهر در نكاح بغير تسميه لازم شود ليكن نزديك
امام اعظم بنفس عقد واجب بود زيراچه با در باموالكم براي الصاق است دلالت بر لصوق مال با ابتغا كند وابتغاء صحيح بعقدست پس مال ملصق بعقد باشد ونزديك امام شافعي لزوم مهر در نكاح بغير تسميه بعد
وطي بود زيراچه مهر عوض بضع است ولزوم بدل بيش از استيفا مبدل نباشد مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ معني اينست بجويند زنان را بمال خويش در حالت كه ناكحان نه در حالة زاني آيد يعني مال خويش را صرف
در نكاح كنيد در سفاح مصروف مكردانيد چه صرف كننده مال در سفاح مال را ضايع سازد وخود را در نكال وعذاب انداز د محكوم عليه بخسر الدنيا والاخرة شود از جهت دين ودنيا خاسر كردد فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ

بأموالكم فما استمتعتم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

من كلام الله تعالى

أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ
براي ارادت آنكه بجوييد بحل نكاح را بخواستهاي شما حال آنكه خود نگاه دارنده باشيد از حرام
غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ
نه زنا كنندگان پس آنچه انتفاع گيريد بآن از ايشان
فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ
پس بدهيد ايشان را مزدهاي ايشان را يعني مهر حال آنكه واجبست ونيست تنگي

تنزيل من رب العالمين

به منهن فآتوهن أجورهن فريضة معني اينست پس آنچه شما
بدان از زنان جماعي يا خلوت صحيح برخوردار
كرديد پس ايشان را مهرهاء ايشان
در حالة كه آن مهرهاء ايشان مقدرست
بمقابله آن بدهيد وتواند بود ما
عبارت از زنان باشد افراد لفظ
نه از جهت ما بود وضمير جمع فآتوهن
از جهت معني دارند واستعمال كلمه
ما كه مخصوص است بغير عقلا در حق
زنان باعتبار صفت بود يا بتشبيه
زنان ناقصات عقل بغير عاقلان زنند يا
تواند بود كه جمله فما استمتعتم
تا آخر معترضه باشد اعتراض او در
ثناء ذكر حكم نكاح براي بيان حكم
متغير بود معني چنين آيد پس آنچه
برخوردار ي كيريد وبدان از
زنان تمتع پذيريد پس ايشان را اجور آن
بدهيد ومهور ايشان در حالة كه
مقدرست تسليم كنيد برين وجه حكم
اين آيت منسوخ بود آيه ناسخ نكاح
متعه است ناسخ حكم اين آيت باشد
روايت كرده اند در غزاي لشكر را در تنگ
افتاد مردمان را توقان بر آخت دا
اين آيت نازل كشت نكاح متعه تجويز
پيوست وآن آنست كه مردي زني را
بمدت معينه بجامه وغير آن نكاح
كند با نتهاء مدت معين نكاح منتهي
شود بر مرد واجب شود كه آن زن
را بگذارد وبرو واجب بود كه او را
تا ظهور برآن رحم او در بيت عدت
نكاح دارد بعده نكاح متعه منسوخ
كشت متعه بحرمت پيوست
پيغمبر صلى الله عليه وسلم گفت اني
كنت امرت بالاستمتاع من هذه
النساء الا ان الله حرم ذلك الى
يوم القيامة ودر حديث ديگر آمده
من كان عنده شيء من هذه النساء
اللاتي يتمتع بهن فليخل سبيلها وابن
عباس رضي الله عنهما ميگويد اين
آيه منسوخ آمده واز امام مالك نيز
همين نوع مروي شده ودر بعضي
روايات است كه ابن عباس از اين
سخن رجوع كرده وگفته از آنچه من
در نكاح متعه ودر باب صرف
گفته بودم از آن توبه كردم ورجوع
نمودم وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ

غير — قرأ بالترقيق ورش
فآتوهن — لورش ثلثة اوجه
فريضة — قرأ بالامالة كسائي

معني اينست وبزه كاري نيست مر شما را در آنچه يكديگر راضي شويد ومهر را بعد از تقدير بتراضي يكديگر زيادت ونقصان كنيد إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا معني اينست بدرستي خداي داناست
واستوار كارست مصالح شما داند هرچه كند بحكمت واستواري كند وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ
معني اينست وهر كه نتواند بفضل مال يا از جهت فضل مال كه محصنات مومنات را نكاح كند پس كو بعضي از آنچه مالك داست آزادستهاء شما اي مؤمنان از كنيزكان مؤمنه در نكاح
آرد يا كويند هر كه براي نكاح محصنات مؤمنات باد رهنكام نكاح كردن ايشان دادن مال نتواند پس كنيزكان مسلمانان كه مؤمنه باشند منكوحه كرداند واين آيت بظاهر خويش متمسك امام
شافعي است كه چون جواز نكاح امه مشروط بعدم استطاعت ونكاح حره وانتفاء اين شرط مشروط منتفي بود ومويد وقول ابن عباس است رضي الله عنهما من ملك ثلثمائة درهم فرض عليه الحج
وحرم عليه نكاح الامة ونيز نكاح امه موجب بنده ساختن ولد بود وحره را با وجود قدرت وجود نكاح حره بنده ساختن ولد خويش روا نباشد ابو حنيفه رضي الله عنه از اين آيت نفيض ميجويد

وامام شافعی را بدو وجه جواب میگوید یکی انکه عدم مشروط نزدیک عدم شرط اصلی بود عدم او بعدم دلیل است نه بدلیل عدم که معارض شود زیرا که عدم شرط موجب عدم او نبود پس عدم اصلی ثبوت را بعمومات جواز
نکاح چون فانکحوا ما طاب لکم من النساء واشال آن سالی نباشد دوم انکه نکاح را در ان ینکح المحصنات بر معنی وطی حمل میکند وعدم استطاعت وطی حره را بر کنایت از عدم وجود حره در فراش او میدارد و آیت
را بر مسئله اجماعی حمل میکند که نکاح امه با فرمودن حره در نکاح درست نیست مسئله مذکوره موافق این مسطوره برین معنی است وقید کنیزکان بمومنان نزدیک امام شافعی موجب عدم جواز نکاح
کنیزکان کتابیات است زیرا که او وصف را ملحق بشرطی دارد وعدم شرط را موجب عدم حکم می پندارند ونزدیک ابوحنیفه رضی الله عنه اعلی درجات وصف آنست که علت حکم باشد وعدم علت موجب
موجب عدم حکم نبود عدم وصفی که شرط است چگونه موجب عدم حکم شود ابوحنیفه حکم شرط وجود مشروط و نزدیک وجود شرط میدارد عدم حکم نزدیک عدم شرط دلیل میگوید بدلیل عدم نه بمنزلا
والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض معنی اینست ودانا ترست خدا بحال ایمان شما شاید ایمان کنیزک را از ایمان حره استوار تر داند و شاید ایمان حره را ضعیف تر از ایمان

علیکمو تراضیتمو منکمو ایمانکمو بایمانکمو بعضکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ
بر شما در آنچه خشنود شوید با یکدیگر بآن از پس آنچه واجب باشد از مهر بدرستی که

اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ
خدای تعالی هست دانا درست کار درست گفتار وهرکه نتواند

مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ
از شما تفضل و توانگری که بزنی کند زنان پاکیزه آزاد با ایمان

فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ
پس بخواهید از آنچه مالک آن بود دستهای شما از کنیزکان شما با ایمان

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ
وخدای تعالی داناترست بگرویدن شما بعضی از شما اند از بعضی چون مؤمن باشند چه آزاد وچه بنده

فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
بزنی شان کنید بفرمان خداوندان ایشان وبدهید ایشان را مزدهاشان

بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا
بنیکویی و عرف شرع حال آنکه عفایف باشند نه زناکنندگان آشکار ونه

مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ
گیرندگان دوستان نهانی پس چون شوی کرده باشند آن کنیزکان در صدد عفت آیند پس اگر آرند کار زشت

فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ
برایشان باشد نیمه آنچه بر زنان آزاد باشد از حد بیرون رجم که تنصیف آن متعذر است

طولا ن — بالنقل ورش
طولا ن — سکت خلف فی روایة
ان ینکح — بالادغام غیر الغنة خلف
المحصنات — بکسر الصاد کسایی
المومنات — بالابدال ورش والسوسی وفی الوقف حمزة
ملکت ایمانکم — بالنقل ورش
ملکت ایمانکم — سکت خلف فی روایة
المومنات — بالابدال ورش والسوسی وفی الوقف حمزة
اعلم بایمانکم — بالاخفاء سوسی
بایمانکم — لورش ثلثة اوجه
وآتوهن — لورش ثلثة اوجه
محصنات — بکسر الصاد کسایی
غیر — بالترقیق ورش
مسافحات ولا — مدغما بغیر الغنة خلف

احصن فان اتین فان اتین المحصنات
قرا حمزة وکسایی وابوبکر — بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة — بکسر الصاد کسایی

را بر مسئله اجماعی حمل میکند که نکاح کنیزکان کتابیات است زیرا که او وصف موجب عدم حکم نبود عدم وصفی که شرط
والله اعلم باعذانکم بعضکم من بعض
بنده خواند بعضی از شما در باب ایمان قریب اند از بعضی میان مومنان در ایمان تمیز نباید بود و ایقان فرق کردن نشاید وحره را از نکاح امه چه جای استنکاف باشد فانکحوهن باذن اهلهن معنی اینست چون میان شما در ایمان فرق نیست استنکاف بی معنی است پس کنیزکان را باذن صاحبان ایشان نکاح کنید در ترفع و تعظم مزنید سوال نکاح ایشان از فمن ما ملکت ایمانکم که بتقدیر فلینکح فهم شده بود دوم بار برای چه ذکر کرد و مکرر برای چه آورد جواب از جهت اظهار ترتب صحت نکاح بر ثبوت اهلیت نکاح ایمان و ترتب اشتراط اذن مالکان بر ترتیب ایشان متضمن التفات از غیبت سوی خطاب شود این جمله بیان لزوم اذن مالک در نکاح کنیزکان بود چه نکاح اما بغیر اذن ایشان موقوفا منعقد شود اگر مولی اجازت کند جایز افتد واگر رد کند مردود گردد و نزدیک امام شافعی نکاح بعبارت زنان اگرچه حره باشند منعقد نشود واین آیة حجت بود چه بمولی اذن متعلق است مباشرت عقد متعلق نیست مناط تمسک همین است مباشرت عقد برایشان گذاشت واذن را متعلق بمولی داشت وآتوهن اجورهن بالمعروف معنی اینست وبدهید کنیزکانی را که نکاح کنید مهرهاء ایشان بنیکی چنانچه گزیده شرع بود وپسندیده طبع باشد و بیدادی وتقاضا مکنانید بهوان وجفا مارید محصنات غیر مسافحات ولا متخذات اخدان معنی اینست وبدهید اجرهایی که منسوب سوی ایشان در حالتی که عفایف اند غیر زانیات آشکارا وغیر زانیات نهان از گیرندگان دوستان کرد صحبت با بیگانگان عذر بدعوة دوستی کنند وبرای زنا بدو سببی ناپسندیده وشوهری نابوده بنه کیرند

ناپسندیده وشوهری نابوده بنه کیرند اجوری که زوانی بر زنایا نرا تعین کنند وآنرا برای ایشان ملتزم شوند دادن آن برایشان لازم نباید وازز وانی دعوی اجور زنا صحت نماید
فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب معنی اینست چون محصنه باشند پس با احصان اگر فاحشه زنا را مرتکب شوند پس برایشان نیمه از عقوبت
جزا بر آید از صد تا ن یا نه لزوم نجاة تا ن یا نه روی نماید زیرا چه زن منصف حدود وحقوق بود واز عذاب مذکور جلد مراد است نه رجم چه رجم تنصیف پذیر نباشد ومراد از محصنات
مذکوره حرائر اند که مستوجب جلد باشند نه محصنات باحصان شرعی که آن علامت وجوب رجم بود وآن قایل بنصف نباشد واحصان که در فاذا احصن مذکورست
ابن عباس تفسیر بشوهر دار شدن کرده چنانچه در والمحصنات من النساء باتفاق مفسرین برین شد وابن عباس رضی الله به حکم مفهوم مخالفت بر صورت عدم شرط یعنی بر تقدیری که
شوهردار نباشد قایل بلزوم حل نبود وبر اصل ابوحنیفه رضی الله عنه مفهوم مخالفت حجت نیست وعدم شرط موجب عدم مشروط نباشد تواند بود بعمومات وجوب حل ثابت شود

وميان اين نص وميان آن مخالفت نبايد ذلك لمن خشي العنت منكم معني اينست آن يعني جواز نكاح كنيزكان مخصوص بكسيست كه از زنا بترسد واز وقوع اين جريمهٔ فاحشه خايف بود ليكن امام
شافعي رحمه الله ذلك را اشارت برجواز نكاح اما بمعني انعقاد آن ميدارد وآنرا برحكم اين آيت مخصوص بخايف زنامي بندارد وبرتقدير قدرت برنكاح حره كه موجب انتفاء خوف زناست نكاح امه منعقد
نميدارد وابو حنيفه رضي الله عنه ذلك اشارت برجواز نكاح بمعني اباحت نكاح ميدارد واباحت نكاح برحكم آية مخصوص بخايف زنامي بندارد وبرتقدير قدرت برنكاح حره كه موجب انتفاء خوف زناست
نكاح را مكروه ميخواند مباح نميداند بدليل سياق كلام يعني وان تصبروا خير لكم وبرتقدير تسليم اين كه ذلك برهردو قول اشارت برانعقاد نكاح بامه باشد واين مخصوصه بخايف بودن انذار زنان بود
نزديك امام شافعي انتفاء خوف زنا متعلق بانتفاء بودن حره درنكاح بندارند پس اختلاف ميان ايشان مبني بر اختلاف ايشان در تاويل آيت بود آية مذكور باحتمال مسطور جاء تمسك نشود

وان تصبروا خير لكم معني اينست وصبر كردن شما از نكاح اماكه برتقدير عزل متضمن اضاعت ماء محترم كه منشا خلقه بني آدم است ميشود وبرتقدير انزال در رحم موجب ارقاق واز ومنضم اهلاك برق ميكرد وشك نيست كه احتراز ازين منقصت بهتر وعزت در تحرز از آن اكثرست والله غفور رحيم معني اينست وخداي امرزكار شما خطايا بيامرزد بخشاينده است عطايا بخشد يريد الله ليبين لكم ويهديكم سنن الذين من قبلكم ويتوب عليكم معني اينست ميخواهد خداي عز وجل تا بيان كند آنچه مخفي بود برشما از حكم زنان وحقوق ايشان وحذر از ارتكاب حرمات واكتساب اباحت ووعد ووعيد اخروي وصلاح ومعاش دنيوي وآنچه شما در جاهليت از كارهاء دين ودنيا برخلاف آن بوديد چنانچه بريتيمان جوري كرديد ومال ايشان مي خورديد وزنان زيادت برچهار نكاح ميكرديد وميان ايشان عدل بجا نمي آورديد وچنانچه زنان را ميراث نمي داديد ودختران را ازميراث محروم ميكرديد وبرزنان پدران واقارب جامهٔ خويش مي انداختيد وايشان را بدين عمل منكوحهٔ خويش مي ساختيد وتا بنمايد شما را اخدا راههاء كساني كه بيش از شما بودند از انبيا وصلحا تا بديشان اقتدا كنيد ومتابعت ورزيد چون تقوي وصلهٔ ارحام واشتغال بحلال وتحرز از حرام واعتصام بدين وتشبث بحبل متين وذكر توبه وقبول توبه براي آن بود وبيان زمان توبه كيفيت تحصيل آن از آن جهت روي نمود تا دلهاء شما راه توبه گيرد وچون توبه كنيد خداي عز وجل توبهٔ شما بپذيرد والله عليم حكيم معني اينست وخداي عليم است همه چيز داند وبيان آن تواند حكيم است بمقتضاء حكمت بندگان را هدايت كند وتوبهٔ تائبان قبول گرداند والله يريد ان يتوب عليكم معني اينست

لكمو يهديكمو قبلكمو عليكمو عنكمو اموالكمو بينكمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تصبروا بالترقيق ورش
خير بالترقيق ورش
ركوع
ليبين لكم بالادغام سوسي
ان يتوب مدغما بغير الغنة خلف
ان يخفف بالادغام بغير الغنة خلف
وخلق الانسان بالنقل ورش
وخلق الانسان سكت خلف وفي رواية خلاد
امنوا لورش ثلثة اوجه
لا تاكلوا بالابدال ورش والسوسي
تجارة نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر

ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ط وَأَنْ تَصْبِرُوا
آن نكاح امه مرآنراست كه بترسند از رنج ازشما وآنكه شكيبايي كنيد از نكاح امه تا فرزند بنده نباشد

خَيْرٌ لَكُمْ ط وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ يُرِيدُ اللَّهُ
بهتر باشد شما را وخداي تعالي آمرزكارست مهربان ميخواهد خداي تعالي

لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ
كه بيدا كند شما را وبنمايد شما را راههاي آنان كه بودند از

قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ط وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝
پيش شما وتوبت دهد برشما وخداي تعالي داناست درست كار درست گفتار

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ
وخداي ميخواهد كه توبت دهد برشما وميخواهند آنانكه

يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ۝
متابعت ميكنند آرزوها را كه بگرديد از دين گرديدني بزرگ

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ ج وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ
ميخواهد خداي تعالي كه سبك كند تكاليف ازشما وآفريده شد آدمي

ضَعِيفًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ
ضعيف صبرنا نماينده برطاعات وازشهوات اي آنكسانكه مؤمنانيد مخوريد خواستهاتان

بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ
درميان شما بي وجه شرع مگر كه باشد بازرگاني ازخشنودي طرفين

۴ وسرافرازي آوردن كه اسير شهوت جماع ودل گرفتار سطوات ودواعي است از مقاومت او ضعيف ومعارضهٔ سطوت شهوة را طاقت نيارد حق سبحانه وتعالي مجال
قضاء شهوت را تكثير كرد ومواضع حل را بفسحت ووسعت در آورد تا حال برايشان دشوار نگردد وكار قضاء شهوت برايشان آساني پذيرد از سعيد بن مسيب روايت است
كه عمرش بهشتاد رسيد وحال قوا بسستي كشيد يك چشم بكلي رفته بود وچشم دوم شب كور گشته مي نمود مي گفتي كه صبر از زنان
صحبت ايشان بار نميتوانم آورد وهم از سعيد بن مسيب رضي الله عنه مرويست ما أيس الشيطان من بني آدم قط الا اتاهم من قبل النساء وجاي ديگر آمده
النساء حبايل الشيطان وبعضي گويند مراد از ضعف ضعف خلقت است از آبي مهين آفريده رنج اختلاف طبايع كشيده مبتلا بگرسنگي وتشنگي گشته

وخداي داناست حكيم است ارادهٔ قبول توبه هميشه دارد واين كار همواره مي آرد پس سزاوار بود كه اكنون آن كار از و آيد وارادت قبول توبه از وي روي نمايد ويريد الذين يتبعون الشهوات ان تميلوا
ميلا عظيما معني اينست وميخواهند كساني كه پس روي ميكنند دواعي شهوات را يعني يهود ونصاري كه شما از جادهٔ دين ومنهج شرع متين ميلي عظيم كنيد وخود را همچو ايشان در اتباع شهوات افكنيد
چنانچه بعضي محرمات نيز بداعيهٔ شهوت چون بنات اخوت واخوات وبنات اب بقياس بر بنات عمات وبنات خالات همچو ايشان حلال بندارند وزمام نفس ودل بكلي بدست قايد شهوت بسپارند چه خرمن
سوخته خرمن ديگري را سوخته طلبد واسير گشته ديگري را اسير كشته يريد الله ان يخفف عنكم معني اينست ميخواهد خداي كه تخفيف كند يعني كار را برشما سبك گرداند ودر
مشقتهاء شما توسيع مجال قضاء شهوت وتكثير مواضع رغبت آساني نهد كه تضيق آن برشما ثقيل بودي وكار دشوار نمودي وخلق الانسان ضعيفا چون نفس اماره سر برآرد وروي بسركشي

وبکرما وسرما از تاب وطاقت رفته بشد بوجفا کند بکسی رنج وعنا رساند بعضی غذا ماید در دشکم شود وبعضی لقمه از حلق فرود نرود کاهی برودت برتن او تازد کاهی تاب حرارت بی تاب سازد
کاهی بیبوست تن او رالبی آب کرداند کاهی رطوبت بمعرض هلاک رساند قطعه آن صورتی که هست هیولای او عدم برلای لادوام برآورده اند لا د اضداد چهار کانه در ارکانش آمرند
کز آب کاه خاک کهی باد کاه باد این تشنه کرسنه کرفتار آب ونان بیکدم نرست از غم وکاهی نکشت شاد سرکشته بلا وسراسیمه عناست در جور این وآتش زمانه نداده داد تا مرغ جان بسکن جسم است یکنفس
از چنکل مشقت قضاش ایمنی ندا د چون خلقت او برضعف بود لایق ارادت تخفیف ودرخور تیسیر وترفیه باشد درتفسیر آورده اند واز ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که ثمانی آیات فی سورة النسا
فی خیر لهذه الامة مما طلعت علیه الشمس وغربت در سورة النساهشت آیتی نازل شده است بهتر مرشمارا از آنچه بر آمده است بر آن آفتاب وفرو رفته اول یرید الله لیبین لکم دوم والله یرید ان یتوب
علیکم سیوم یرید الله ان یخفف عنکم چهارم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم پنجم ان الله لا یظلم مثقال ذرة ششم ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک
لمن یشا هفتم ومن یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما هشتم ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم وکان الله شاکرا علیما یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل معنی اینست ای مومنان مخورید میان خویش یکدیکر بباطل مالهایی را که نسبت بشما دارد چنانچه بعضی از بعضی بباطل کیرد وبنا حق در تصرف آرد چون مال الغصب وسرقة وخیانت ومقرون بخلاف دین ودیانت چنانچه بیان آن در علم شریعت آمده وشان آن در علم حلال وحرام مبین شده چون جنس مومنان را مخاطب کرد اضافت اموال سوی جنس ایشان بصیغه خطاب آورد وبینکم عبارتست از آشکارا وبی ... شهرت ... آوردن ... چنانچ ... ندارند از آن شرم ... وعیب نه پندارند که آن با ستخفاف کشد وباستحلال رسد الا ان تکون تجارة عن تراض منکم معنی اینست خوردن اموال بباطل حرام بود لیکن مالی که سود سودا وحاصل تجارت صحیح است که ناشی از تراضی است خوردن آن مباح باشد وسایر اسباب ملک چون هبه وصدقه وغیر آن در بودن هریکی سبب صحیح برای ملک ملحق بتجارت دارند وموجب حد تصرفات بر وجه شرع پندارند ولا تقتلوا انفسکم معنی اینست ونفسهاء خویش را یعنی مسلمانان را واهل دین خویش را که نفسهاء ایشان همچو نفسهاء شماست مکشید که چون ایشان را بکشید چنانست که نفسهاء خویش را کشته باشید واین نهی از قتل مسلمانان است بعد از نهی از خوردن مال ایشان ان الله کان بکم رحیما معنی اینست بدرستی که خدای هست در شان شما خداوند رحمت وعطیت وبخشاینده معصیت وخطیه است تلقین نیکی ومنع از بدی هر دو از رحمت است واز باب فیض نعمت است

منکمو بکمو عنکمو سیاتکمو ندخلکمو بعضکمو قرا ابن کثیر بالصلة
وفی روایة قالون

ومن یفعل
بالادغام غیر الغنة خلف
یفعل ذلک
بادغام اللام فی الذال ابو الحارث
عدوانا وظلما
مدغما غیر الغنة خلف
نصلیهی
بالصلة ابن کثیر
یسیرا
بالترقیق ورش
کبائر
بالترقیق ورش
عنهو
بالاشباع ابن کثیر
سیاتکم
ثلثة اوجه لورش بالمد
وسلوا الله
بالنقل ابن کثیر

مِنكُمْ وَلَا تَقْتُلُوٓا۟ أَنفُسَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ
از شما ومکشید یکدکر را بدرستی که خدای تعالی هست
بِكُمْ رَحِيمًا ۝ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا
بکار شما مهربان وهرکه کند آن قتل را بدشمنی نه بطریق خطا
وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ
وبستم نه بسبیل زود بود که در آریم اورا در آتش وهست آن
عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ۝ إِن تَجْتَنِبُوا۟ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ
بر خدای تعالی آسان اکر دوری کزینید از خصلتهای بزرک آنچه بازداشته میشوید
عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم
از آن بپوشانیم از شما بدیهای شما را ودر آوریم شما را
مُّدْخَلًا كَرِيمًا ۝ وَلَا تَتَمَنَّوْا۟ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ
جای در آوردنی نیکو بزرکوار یعنی بهشت وآرزو مبرید از حسد آن چیز را که فضل نهاد خدای تعالی
بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ
بآن بعضی از شما را بر بعضی مر مردان راست بهرهٔ
مِّمَّا ٱكْتَسَبُوا۟ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبْنَ
از آنچه اندوختند از نیکی دنیا وثواب آخرت ومر زنان راست بهرهٔ از آنچه اندوختند وبساختند
وَسْـَٔلُوا۟ ٱللَّهَ مِن فَضْلِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ
وبخواهید از خدای تعالی چیزی از فزونی وعطای وی بدرستی که خدای تعالی هست

۳ حصول آن را در آخرت آرزو مبرید وثواب وعقاب آخرت را بر نصیب دنیا قیاس مکنید وبر وجه دوم معنی اینست وآرزو مکنید چنانچ ام سلمه وزنان دیکر آرزو کردند ودل برین نهادند که مخصوص مردان است آوردند للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن معنی اینست حصول فضل ونقص دنیا را
در آخرت آرزو مکنید زیرا که در آخرت از اکتساب نصیبی معین است مر مردان ونصیبی معین مر زنان نه جزاء مردان بتمنی بیفزاید ونه جزاء زنان بتمنی نقصان
آید از روی زیادت ونقصان نباید وبتمنی کم وبیش نشاید وبر وجه دوم معنی چنین آید نقدی که خدای کسی را داده است آن را آرزو نباید کرد ودل بر خواهش آن
نباید آورد زیرا که هریکی را نصیبی است که دیکری را مقام از روی آن نیست واسئلوا الله من فضله معنی اینست وبخواهید از خدای نعمتهایی که در جزا ترغیب
ندارد از فضل وبود ناشی از کرم ولطف او شود نعمتها از خدای که بغیر ارادت زوال نعمت از دیکری جویند این را که زوال نعمت غبطه کویند والا تمنوا نهی از
حسد بود ان الله کان بکل شیء علیما معنی اینست بدرستی خدای هست بهر چیزی علیم سرها دل از حسد واندیشهٔ بد وکشته وضعیف ومحلی

ومن یفعل ذلک عدوانا وظلما فسوف نصلیه نارا معنی اینست وهرکه فعل مذکور یعنی اکل اموال بباطل وقتل انفس از جهت ارادت تعدی
وظلم کنند واین کار بر وجه تعدی وظلم آرد پس سرانجام اورا در آتش در آریم ودر عقاب وعذاب آریم وکان ذلک علی الله یسیرا معنی اینست وهست در آوردن مجرمان
بر خدای عز وجل آسان ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیاتکم وندخلکم مدخلا کریما معنی اینست اکر شما نیکسو روید از کبایر آنچه نهی کرده میشوید یعنی انواع
کفر که کبایر منهیات است بکذارید وخود را از اصناف کفر وکافری دور دارید اکر خواهیم کناهان شما را از کبایر وصغایر دور کنیم وشما را در جای در آمدن یا جای در آوردن یا در آمدن
ودر آوردنی که بزرکست قبل العذاب بمشیت عفو فضلا یا بعد العذاب عدلا در آریم ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض معنی اینست فضلی ونقصی که در دنیا دارید ۳

کسزا وار احسانست و موضعی که لایق حرمانست داند و هر یکی را بدانچ لایق اوست از قبض و بسط و رفع و خفض بحکمت محکمه برساند وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ معنی اینست
و مر هر یکی را کردانیده ایم وارثان متروکه او که میراث او برند ایشان مادر و پدر و اقرباء او باشند وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ معنی اینست و آنکسانی که عقد بسته است با ایشان دستها
شما یا عقد دست سوکندها و آنرا اسناد مجازیست یعنی عقد بسته اند ایشان بدستهاء خویش چه در عقد دست بر دست می نهند و عقد را تو اکید بسوکندها میکنند پس بدهید ایشانرا نصیب ایشان یعنی
میراثی برای ایشان تعین شده بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم عقد جاهلیت را تقریر فرمود و رها یدن میراث مقرر داشت و از احداث عقد مذکور بعد الاسلام و ایراث حلیف مسطور باز داشت
روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم در فتح مکه خطبه کرد و در آن خطبه این معنی آورد یعنی هر که در جاهلیت سوکندی خورده و بر تناصر و توارث عهد کرده بدان تمسک کند

أَيْمَانُكُمُو فَآتُوهُمُو بَعْضُهُمُو أَطَعْنَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝ وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ
بهر چیزی کواه — و مر هر یکی را کردانیدیم وارثانی

مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ ط وَالَّذِينَ عَقَدَتْ
از آن مال که کذاشته باشند مادر و پدر — و خویشان نزدیکتر — و آنکسها که عهد بست با ایشان

أَيْمَانُكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ط إِنَّ اللَّهَ كَانَ
دستهای شما — پس بدهید ایشانرا — بهرهٔ ایشان — بدرستی که خدای تعالی — هست

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ۝ الرِّجَالُ قَوَّامُونَ
بر هر چیزی کواه — مردان — استادکانند بحق استیلا

عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
بر زنان — بآنچه — فزونی داد — خدای از عقل و دین — بعضی ازیشانرا بر بعضی
یا بشهادت یا جهاد یا جمعه و جماعات یا بطلاق یا بنکاح چهار زن

وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ط فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ
و بدانچه هزینه کنند از مهر و غیر آن — از مالهای شان — زنان نیک — فرمان بردار باشند شوهر را

حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ط وَاللَّاتِي
نکاه دارندهٔ مواجب غیبت شوهر را — بعوض آنچه نکاه داشت خدای تعالی — و آن زنانی که
از وصیت مردانرا در باب حسن معاشرت زنان

تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ
دانید بقراین و امارات نافرمانی ایشانرا و ناساختن — پند دهید ایشانرا — و دوری کزینید از ایشان ایشانرا

فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ
در بسترها — و بزنید ایشانرا — پس اکر — فرمان برند شما را

شَيْءٍ بقدر الف او بقدر الفين ورش
شَيْ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْأَقْرَبُونَ بالنقل ورش
وَالْأَقْرَبُونَ سكت خلف وفي رواية خلاد
عَاقَدَتْ بالالف نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ بالنقل ورش
بالميراث یا دیه یا خلافت
عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ سكت خلف في رواية
فَآتُوهُمْ ثلثة اوجه لورش
شَيْءٍ بقدر الف او بقدر الفين ورش
شَيْ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
بَعْضٍ وَبِمَا
مِنْ أَمْوَالِهِمْ بالنقل ورش

و آنرا بسر برد اسلام آنرا دور نکرده بلکه باستواری آورده سعید بن جبیر رضی الله عنه کفته که من در جاهلیت حلیف کسی بوده ام چون آن مرد حصه میراث ازو خواستم پسر او کفت این حکم در جاهلیت بود اسلام آنرا بر کرفته برای مخاصمت توجه پیغمبر کردیم و قصهٔ مذکور پیش پیغمبر درعرض آوردیم این آیت نازل کشت و این نظم بورود بیوست مضمون این آیة چند کاه معمول بود خلیف را میراث میدادند بآیة واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و بآیت یوصیکم الله الآیة منسوخ کشت و حکم میراث بردن خلیف بنسخ بپیوست إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا معنی اینست بدرستی خدای تعالی هست بر هر چیزی کواه پنهان و آشکار بداند هیچ نهانی بدو پنهان نماند

رکوع

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ معنی اینست مردان قایم اند بامور زنان و کثیر القیام اند در کارهاء ایشان آمر و ناهی اند بر ایشان فرمان دارند دلیر حمایة و نکهبانی ایشان می کمارند بسبب چیزی که خدای عز و جل بدان فضل داده است بعضی را بر بعضی یعنی مردانرا بر زنان از کمال قوت تن و اهلیت حضور انجمن و سزاواری اقامت کبری و صغری و اهلیت ولایت اولی و اخری و مزیت کمیت و کیفیت عبادت و اهلیت قضا و شهادت وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ معنی اینست و بسبب انفاق کردن ایشان اموال خویش را در غزو و جهاد و قمع اهل کفر و فساد و شک نیست که انفاق مقتضی سخا و بذلت و صفه سخا و بذل موجب مزیت و فضل است قال علی کرم الله وجهه اعط من شئت تکن امیره بیت
همخوان تو کر خلیفه نام است
چون از تو خورد ترا غلام است

مِنْ أَمْوَالِهِمْ لِلْغَيْبِ بِمَا تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ
سكت خلف في رواية — بالادغام سوسي — بالادغام سوسي — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

و نزول آیت در شان زن سعد بن ربیع است که بزرکی از بزرکان انصار بود نشوز ورزید و سر از ربقهٔ طاعت او کشید ربیع مذکور او را ادب کرد و طپانچه بر روی او زد پدر او پیش پیغمبر صلی الله
علیه وسلم آمد شکایت کرد و قصهٔ عمل او پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آورد رای پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر قصاص افتاد و صورت حکم مکافات بنیاد نهاد این آیت نازل کشت و ولایت بروان
بر زنان به بیان بپیوست پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ما چیزی خواستیم و خدای چیزی خواسته بود آنچه خدای خواسته ظهور آن روی نمود بحکم قصاص مذکور دور کرد و شوهرانرا
بر ولایت تادیب آورد فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ معنی اینست پس صالحات قانتات اند یعنی زنان صالحهٔ طاعت دارنده اند فرمان خدا و ندوا امر شوهر بجا آرنده اند
حقوق و مالها شوهران و نفوس و فروج خود را در غیبت ایشان بنکاه داشتن خدای جل و علا در حمایت و کلایت خویش ایشانرا وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ

فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ معني اينست وزناني كه بترسيد شما از نشوز ايشان بظهور امارات نشوز ووضوح علامات خروج از طاعت وبرون پس ايشانرا پند دهيد وبطاعت شوهر نصيحت كنيد وبكوييد زنانرا انقياد شوهران بايد وخروج از طاعت ايشان نشايد مخدرات از نشوز كاري ناپسنديده ومستوران را خروج وبروز امري ناكزيده است موجب فضوح ووقاحت مستوجب رسوايي وشناعت آبا واجداد را شرمنده كند واتراب وامثال را سر افكنده سازد لازم است كه بغير اذن شوهر بيرون نيايد وچنانچه بايد وشايد طاعت ايشان نمايد در خبر آمده زناني كه بي اذن شوهران از خانه پاي خود بيرون نهند فرشتگان عذاب ورحمت برايشان لعنت كنند توان دانست كه در كاري كه در آن فرشتگان رحمت نيز لعنت كنند چه كار بود وكننده او را چه حال شود ودر حديث آمده چون زن از خانه شوهر بغير اذن او بيرون رود تا آنكه باز نكردد هيچ نماز او مقبول نشود ودر حديث ديكر آمده هر زني كه اورا شوهر او در فراش خويش طلب كند واو از طاعت شوهر اباء آرد وسرباز زند بيرون آيد از نيكمايي كه درو چنانچه بيرون آمد مار از پوست در درك اسفل ودر مكرانكه تايب كردد وما تند اين كلمات پند ونصيحت كوييد واز ايشان صلاح كار رجوي بند ابو منصور رحمه الله معني عظه ذكر كرده وتعريف پند ربيان او كرده العظة ما يليق القلوب للقاسية ويرغب الطباع النافرة ويذكر العواقب يعني پند كلامي است دلهاي سخت را نرم كرداند وطبيعتها رمنده را ترغيب كند وآخر امور را كه عاقبت نيكي نيكي وجستن درجه است وعاقبت بدي بدي وجستن دركه است ياد دهد واكر به پند باز نيايد وبسوي طاعت بازكشت ننمايد هر پندي در دل ايشان اثر نكند وهر عظه خاطر سنكين ايشانرا نرم نكرداند

بيت

مهر نايد بدل انكه بجفا كار ازانك سنك برسنك نرويد چه كنه باران را

ايشانرا در خوابكاههاء ايشان ترك دهيد در خوابكاه ايشان مرويد اكر در مضاجع ايشان برويد روي بسوي ايشان مكنيد شايد كه بهجران در در خوابكاه انتباه شود وخطره نشوز از دل ايشان برود واكر تدبير هجران مضاجع وادبار واستدبار ادبار نشوز را از ايشان نبرد واين خطيه حليه وجريمه عظيمه از سر وقت ايشان نرود احتياج بتاديبي ديكر افتد وتدبيري بالاتر حاجت شود وايشانرا زدني نرمي بزنيد وخوف در دل ايشان افكنيد كه ضرب مولم را طاقت نيارند باندك دردي خود را به هلاك بسپارند فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا معني اينست پس اكر طاعت كنند زنان شما را بترغيب وترهيب وبضرب وتاديب پس برايشان راهي ازايذا مجوييد وبياد آوردن نشوز كذشته وسرزنش كردن برعصياني كه رفته در راه آزار ايشان مپوييد كه آن مقتضاء عقل نبود وموجب دانستن نباشد إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا معني اينست بدرستي خداي تعالى عالي است وبن ركست برترست از اين كه راضي شود بظلم كردن شما بر زنان بعد توبه ورنجانيدن ايشان

خِفْتُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ
كَبِيرًا — بالترقيق ورش
مِنْ أَهْلِهِ — بالنقل ورش
مِنْ أَهْلِهِ — سكت خلف في رواية
مِنْ أَهْلِهَا — بالنقل ورش
مِنْ أَهْلِهَا — سكت خلف في رواية
إِنْ يُرِيدَا — مدغما غير الغنة خلف

فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ط إِنَّ اللَّهَ كَانَ
مجوييد برايشان راهي بعتاب بدرستي خداي تعالى هست

عَلِيًّا كَبِيرًا ۝ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا
بزرگوار بزرگ واگر بترسيد يا دانيد از مخالفتي درميان ايشان

فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا ج
پس بفرستيد داوري متوسطي از كسان مرد وداوري از كسان زن

إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا ط إِنَّ اللَّهَ
اگر خواهند آن دو حكم سامان آوردن كار موافقت پديد كند خداي ميان ايشان بدرستي خداي

كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ۝ وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا
هست دانا آگاه از همه چيزها وبپرستيد خداي را جل جلاله ونه

تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي
انباز كردانيد با او هيچ چيز را ونيكويي كنيد با مادر وپدر نيكويي كردني وباخداوندان

الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي
قرابت وبي پدران وبيچارگان وهمسايه

الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ
خويشاوند وهمسايه بيگانه وياري هم پهلوي مصاحب وراه

السَّبِيلِ لا وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ط إِنَّ اللَّهَ
گذرنده وآنچه مالك شد دستهاي شما بدرستي خداي تعالى

إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ — مدغما غير الغنة خلف
إِصْلَاحًا — بالتغليظ ورش
خَبِيرًا — بالترقيق ورش
شَيْئًا — بنقل الهمزة ورش
شَيْئًا — سكت خلف وفي رواية خلاد
شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ — مدغما غير الغنة خلف
إِحْسَانًا وَبِذِي — مدغما غير الغنة خلف
الْقُرْبَى — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
الْقُرْبَى — بامالة المحضة حمزة والكسائي
وَالْيَتَامَى — امال بين بين ورش وفي رواية
وَالْيَتَامَى — بامالة المحضة حمزة والكسائي
وَالْجَارِ — بالامالة الدوري عن الكسائي
وَالْجَارِ — امال بين بين ورش
الْقُرْبَى — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
الْقُرْبَى — بامالة المحضة حمزة والكسائي
وَالْجَارِ — امال بين بين ورش في رواية
وَالْجَارِ — بامالة المحضة الدوري عن الكسائي
وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ — بالادغام السوسي
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ — بالنقل ورش
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ — سكت خلف في رواية

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا معني اينست واگر از تفرق بترسيد شوهر يا از تفرق مكان ايشان يعني از تفرق بترسيد پس حكمي از اهل شوهر وخاندان او وحكمي را از اهل آن زن يعني از خويشاوندان وآشنايان او بفرستيد تا ايشان بروند درين كار شارع شوند مزاجها ايشان دريابند ودر دريافت سبب وغرض بشتابند وموازنه رنجش وصلاح مزاج امتزاج دريابند دل بر اصلاح وفلاح آرند إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا معني اينست اگر خواهند زن وشوهر اصلاح را دل بر صلاح كار آرند وخاطر برسامان معيشت بگمارند از هركه بيراهي وتباهي بود باز آيد وبصلاح وسداد گرايد خداي عز وجل ميان ايشان توفيق وتلفيق موافقت بخشد دلهاء ايشانرا موافق كرداند وايشانرا بنيل نيلاف برساند يا گوييد اگر خواهند دو حكم مذكور اصلاح ميان زوجين ورفع تفرق مسطور خداي ميان دو حكم موافقت بخشد وتوفيق توافق كلمات دهد هردو كلمات

صلح آمیز وسخنان موافقت انگیز کویند ومیان خویش در دل حصول موافقت جویند بحسن نیت ایشان موافقت حاصل شود و توافق بحصول پیوندد إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا معنی اینست بدرستی خدای علیم است باحوال همه خبیرست یعنی آکاهست باعمال همه میل ونفرت دلهاء ایشان بداند و برطبیعت قبول و رد و مزاج نیك وبد آکاه است میان ایشان سامان دادن تواند وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا معنی اینست خدا را بپرستید وچیزی را با او شریك مکنید کسی که از عدم بوجود آورد تا بوده محل تجلیه هستی کرد و بانواع نعم رسانید ومستعد افاضت اصناف کرد باید عقل مقتضا نکند که او را پرستش نکند وذات نه پسندند که بکردکار خویش دیکری را شریك کردانند وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا معنی اینست واحسان کنید بشان مادر و پدر احسان کردنی وشکر احسان ایشا بکزارید وسپاس نعمت پرورش را که ایشان در صغر بجا آوردند بجا آرید نیکویی کردن در حق مادر و پدر کاری عظیم و درجه فخیم است حق سبحانه و تعالی آنرا تالی عبادت و توحید آورد حق مادر و پدر را نزدیك حق خویش ذکر کرده باید فرزند خدمت وطاعت مادر و پدر را لازم داند مکر آنکه امر بمعصیت کنند که باطاعت ایشان از طاعت خدا باز مانند بسیار خدمت ایشا اندك پندارند اکرچه در خدمت ایشا مجد باشد مقصر انکارد حکایت آورده اند فضل بن یحیی در محبس برای یحیی آب کرم کردی وبرای وضوء پیش یحیی آوردی شبی نکهبان زندان از آتش کردن منع کرد واو با فروختن آتش چراغ آب کرم کرد پیش یحیی آورد بدین طریق آب کرم رسانید یحیی را بآب کرم وضو کناید نکهبان زندان این معنی دریافت شبی دیکر چراغ را نیز باز داشت فضل آفتابه زیر بغل کرد وبتف اندام خویش آب را در حین کرمی آورد از جهت آنکه آب کرم بر حسب عادت نداشت خود را کناه کار پنداشت وَبِذِي الْقُرْبَىٰ معنی اینست وبخداوند قرابتی نیکویی کنید وحقوق ایشان همچون حقوق مادر و پدر داینید مردم باید که با اقارب پیوندد وآزار ایشان نبندد اقارب هرچند که همچو عقارب باشند پیوند با ایشان بهترست وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ معنی اینست ونیکویی کنید در حق یتیمان ومسکینان اکرچه بیکانه باشند یتیمان صغیران بی پدر مانده بتربیت واحسان محتاج ترند اکر کسی در حق ایشان احسان نکند وقایم بامور ایشان نشود یعنی دم تربیت ایشان نزند غالب اینست که هلاك شوند وبی تربیت ضایع روند احسان در حق ایشان نیز کاری عظیم وخیری فخیم است وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ معنی اینست واحسان کنید بهمسایه که خداوند قربی بود یعنی مسکن او بقرب مسکن شما باشد وَالْجَارِ الْجُنُبِ معنی اینست واحسان کنید بهمسایه که دور بود ودر خانهاء ایشان بیکدیکر نزدیك نباشد جنب مشتق از جانب وجانب در لغت دوری است جنب را که بر وی غسل فریضه است از جهت دوری او از مسجد واز نماز جنب کویند وبعضی از الجار ذی القربی همسایه که خویشاوند است مراد دارند واز الجار الجنب همسایه بیکانه پندارند بدین وجه در الجار ذی القربی بعد ذکر ذی القربی تخصیص بعد تعمیم بود وذکر خاص بعد عام باشد کفته اند

أَمْوَالَهُمْ عَلَيْهِمْ بِهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ۙ الَّذِينَ

دوست ندارد آنرا که باشد باتکبر خرامنده نخر کننده آنان که

يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ

بخیلی میکنند وسیفرمایند مردم را ببخیلی ونهان میدارند

مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ

آنچه بداد ایشان را خدای تعالی از فضل وعطای خود وساخته ایم برای کافران

عَذَابًا مُهِينًا ۝ وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ

عذابی خوار کننده وآنان که نفقه میکنند مالهای خود را

رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ

برای دیدار مردم ونمایش ونمیکروند بخدای تعالی ونه بروز

الْآخِرِ ۗ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ

بازپسین وهرکه باشد دیو اورا یار پس بد یاری

قَرِينًا ۝ وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

وهم پیوندی او وچه باشد برایشان ار بیعة اکر بکروند بخدای تعالی وبروز

الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ ۚ وَكَانَ

بازپسین ونفقه کنند از آنچه روزی داد ایشان را خدای وهست

اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ۝ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ

خدای تعالی بحال ایشان دانا بدرستی که خدای ستم نکند برابر وزن یك مورچه

وَيَأْمُرُونَ بالابدال ورش والسوسي
بِالْبَخَلِ بفتح الباء والخاء حمزة والكسائي
آتَاهُمُ اللَّهُ بالامالة ابن ذكوان بخلاف عنه
آتَاهُمُ اللَّهُ بالامالة حمزة والكسائي
آتَاهُمُ اللَّهُ لورش ثلثة اوجه
لِلْكَافِرِينَ ابو عمرو وابن ذكوان والدوري
لِلْكَافِرِينَ بالامالة المحضة لرويس والدوري عن الكسائي
رِئَاءَ بالابدال حمزة في الوقف
النَّاسِ بالامالة الدوري
يُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي
الْآخِرِ بالنقل ورش
الْآخِرِ سكت خلف وفي رواية خلاد
الْآخِرِ ثلثة اوجه لورش
وَمَنْ يَكُنِ مدغم بغير غنة خلف

عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا لَوْ آمَنُوا آمَنُوا الْآخِرِ الْآخِرِ الْآخِرِ يَظْلِمُ مِثْقَالَ

بضم الهاء حمزة — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — لورش ثلثة اوجه — بالنقل ورش في الوقف حمزة — سكت خلف وفي رواية خلاد — ثلثة اوجه لورش — بالادغام سوسي

همسایکان سه نوع اند بعضی یك حق دارند چون همسایه که کافرست جز حق جوار حقی دیکر ندارند وبعضی دو حق دارند چون همسایه مسلم بیکانه که او را حق جوار وحق اسلام است دل بر استحقاق دیکر نمی آرد وبعضی را سه حق بود حق جوار وحق اسلام وحق قرابتی نیز باشد واکر با این حقوق حقی دیکر چون حق استادی واعتقاد پیری وماننداین منضم شود برحسب آن حقوق زیادت کردد وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ معنی اینست واحسان کنید بیکی که صحبت داشته است در پهلوی یعنی مرافقت در راهی یا استسقا از جاهی یا نماز کزاردن در مسجدی یا جمع شدن در مجلسی ومرصدی یا اجتماع در بازاری یا شریك شدن در کاری یا اعتقاد در پیری یا حاضر شدن در تذکیری یا اجتماع در دیوانی یا حاکم امیری وسلطانی حق صحبت نیز حقی مستحق است ومراعات این حق بری محقق است در دنیا وآخرت کار آید ومنافع دنیوی واخروی روی نماید وَابْنِ السَّبِيلِ معنی اینست واحسان کنید در شان ره کذری واو کسی است که در راه مانده باشد ونی توشه در مانده بود ودر خانه خود غنی است طریق سوال نمیداند وخود را بیش کسی فقیر نمیخواند باید که چون کسی حال او در یابد باحسان سوی او بشتابد وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ معنی اینست واحسان کنید در شان مما لیك فقیر از ایشان کسی بود وهیچ مسکین در مسکنت همتاء ایشان نشود چه ایشان نا یابنده اند نا یابنده اند حبه وشعیری وقطمیری را مالك نه اند فقر مطلق وفقر محقق دارند روز کار باحتیاج میکذارند مشقت دیده بکسب خویش پیدا می آرند

وهرچه از کسب ایشان حاصل شود ملك مولی گردد وهرچه از کسب خویش بغیر اذن مولی کسی رابدهند عاصی باشند واگر درمی یا دیناری بپوشند واخفاء آن از مولی کوشند خایب وسارق گردند احسان درحق ایشان بغایت حسن است نیکی ونیکویی کردن درحق ایشان مستحسن است نیکی ونیکویی آخرین وصیتی که پیغمبر فرمود الصلوة وما ملکت ایمانکم **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا** معنی اینست بدرستی خدای عز وجل کسی را که خداوند خیلا وتکبرست وبدانچه دارد مفتخرست با فقرا بزرگی نماید وبامسکین تکبر پیش آید وحق جل وعلا اورا درچیز دوستی ندارد قوله **الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ** معنی اینست خدای دوست نمیدارد متکبران فخر کنندگان را آنانکه بخیلی ورزند ودیگران را بخیلی امر کنند خود چیزی ندهد ودیگرانرا از دادن منع کند اگر کسی بدهند بطبع ناخوش کردند چنان دانند که خزانهاء ایشان غارت کردند ومال ایشان بنهب وتاراج بردند ومی پوشند آنچه داده است خدای ایشانرا از نعمت ثروت وغنا کرهٔ مال پیش کسی نگشایند وبرپیشانی گره زده بزبان حال خودرا فقیر نمایند واگر کسی از ایشان چیزی خود بزبان قال نیز فقیر گویند وبدعوی فقر از سؤال او تفقی جویند هم ازین جهت گفته اند البخیل عیشه عیش الفقراء وحسابه حساب الاغنیاء **وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا** معنی اینست وساخته کرده ایم ما برای کافران که متصف بصفات مذکوره ومتسم بسمات مسطوره اند عذابی خوار کننده وعقابی درهوان وخواری افکنده چه ایشان مال برای عزت خود میدارند ودل بر نفی رسالت میگمارند حب ریاست ایشان را از متابعت مانع میشود وعزت از تبعیت باز میدارد سزاوار آن باشند که ایشانرا عذابی خوار کننده آید وانواع عقوبت وخواری واهانت روی نماید **وَالَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ** معنی اینست وانکسانی که انفاق میکنند از جهت نمودار بر مردمان وایمان نمی آرند بخداوند ونه بروز جزا در انفاق نظر بر وعده خدا ندارند دل بر جزاء آن روز جزا نمیگمارند آن انفاق همچو بخیلی است درحرمان نوید که سخت تر از آنست در استحقاق عذاب **وَمَن يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا** معنی اینست وهرکه شیطان مراورا قرین باشد ومقارن ومصاحب او بود فلاح نبیند وکار اصلاح نگیرد بد قرینی است شیطان اورا از کار دین باز دارد وبر متابعت وموافقت آرد وسوسه واغوا کند در ضلال وهلاك افکند **وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ** معنی اینست وایشانرا چه شدی وبرایشان چه لازم آمدی اگر بخدای وروز قیامت ایمان می آوردند واز آنچه روزی کرده است خدای ایشانرا در رضاء خدای تعالی انفاق میکردند **وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا** معنی اینست وهست خدای بدیشان علیم کار ایشان داند ودادن جزاء آن تواند

وأنتمو كنتمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن
خرد واگر باشد آن مثقال نیکویی بیفزاید ثواب آنرا وبدهد از

لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ۞ فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ
نزدیك خویش مزدی بزرگ پس چگونه بود چون بیاریم از هر

أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا
گروهی گواهی را که نبی ایشان بود وبیاریم ترا بر این خلایق حال آنکه گواهی باشی

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ
در آن روز دوست دارد آنانکه کافر شدند ونافرمانی نمودند پیغمبر را

لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ
اگر راست کنند ایشانرا بازمین چنانکه مردگان دفن کنند وپنهان نتوانند کرد از خدای تعالی

حَدِيثًا ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ
هیچ حدیثی را ای آنکسانکه ایمان آوردید نزدیك مشوید نماز را یا موضع نماز را

وَأَنتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا
وحال آنکه شما باشید مستان تا بدانید آنچه گویید ونه در آن حال که

جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِن
جنب باشید مگر گذرندگان راه تا بشوئید خودرا واگر

كُنتُم مَّرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم
باشید بیماران یا بر حالت سفر یا بیاید یکی از شما

حسنة — بالامالة كسائي
حسنة
يضاعفها — مدغما بغير الغنة خلف
يضعفها — قرأ ابن كثير وابن عامر
ويوت — بالابدال ورش والسوسي
من لدنهو — الاشباع ابن كثير
جينا — بالابدال السوسي
بشهيد وجينا — مدغما بغير الغنة خلف
وجينا — بالابدال السوسي
يوميذ يود — مدغما بغير الغنة خلف
الرسول لو — بالادغام سوسي
تسوي — بفتح التاء وتشديد السين نافع وابن عامر
تسوي — بالامالة بين بين ورش وفي رواية ابو عمرو
تسوي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بهم — بضم الهاء حمزة والكسائي
بهم — بكسر الميم ابو عمرو
الارض — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

امنوا — سكت خلف وفي رواية خلاد
الصلوة — بالتغليظ ورش
سكاري — امال ابن ذكوان وبعض
جنبا الا — بالنقل ورش
جنبا الا
مرضى — امال بين بين ورش وابو عمرو
مرضى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
سفر او — بالنقل ورش
سفرا او — سكت خلف وفي رواية
جا احد — بالحذف مع المد والقصر البزي وابو عمرو وقالون
جا احد — بتسهيل الهمزة الثانية قنبل وورش
جا احد — بالابدال قنبل وورش في رواية

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ معنی اینست بدرستی خدای تعالی هیچ ذره ظلم نکند واین منقصت را از حضرت وجود دور دارد هرچه کند عدل بود مشتمل بر حکمت باشد ومثقال ذره عبارت از قلت بود ونفی کثرت بدلالت ثابت شود منع مال از مستحقان کردن بازماندن از کفران ودادن آن برای نمودار مردمان که شرك پنهانست جریمهٔ عظیم است حرمان ثواب آن وعقاب بمقابله آن عصیان ظلم نبود وجزا دهنده بظلم نشود **وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا** معنی اینست واگر باشد مقدار ذره نیکی یا گویند حاصل شود از بنده حسنه آنرا خدای تعالی دوچند گرداند وبیفزاید وتضاعف رساند وبدهد از نزد خویش یعنی از خزائن کرم خویش اجری عظیم وببخشد بلطف عمیم خویش عطیه جسیم **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا** معنی اینست پس اگر اکنون ایشان در دعوی ظلم مکابره کنند پس اینچنین مکابره کردن در روز قیامت نتوانند در آن

روزکه از هر امتی کواهی وترا کواه برایشان خواهیم آورد وبکواهی هر پیغمبری برامت او وبکواهی تو برایشان یعنی برامت تو حق را از باطل وصدق را از کذب جدا خواهیم کرد یَوْمَئِذٍ یَوَدُّ الَّذِینَ كَفَرُوا وَعَصَوُا الرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ الْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا معنی اینست دوست دارند آنکسانی که بر پیغمبر ان نکرویده اند وکفر وکفران ورزیده اند وبیغمبر را بی فرمانی کرده اند وبرسالت او ایمان نیاورده اند بعضی کویند این حکایت از حال یهود است که کتمان صفت پیغمبر کردند وخود را بر جهت ریاست آوردند آن روز که حال ایشان ظاهر شود وحجاب از کفتار وکردار ایشان برود تمنی کنند وآرزو برند کاشکی که برابر کرده شدی برایشان زمین یا زمین یکسان میشدند وکتمان نمیکردند از خدای حدیث حقیت پیغمبر وصفات او که در توریت بود نمی پوشیدند ودر کتمان حق وستر صدق نمیکوشیدند معنی اینست کاشکی که برابر کرده شود زمین برایشان وکردانیده شود زمین مساوی ایشان یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ معنی این آیت ای مؤمنان نزدیک مشوید نماز را در حالی که شما مستید تا آنکه مستی برود وهشیار شوید وبدانید که چه میکویید میان نفی واثبات فرق کنید ومعنی از نقیض آن جدا دانید واکر نه نماز در بیهوشی آید ودر بیهوشی صحت نماز روی نماید بعضی از صلوة موضع صلوة یعنی مسجد مراد دارند واین کلام را مجاز پندارند معنی چنین بود این مؤمنان مسجد را نزدیک مشوید در حالتی که شما مستید تا بدانید که چه میکویید یعنی هشیار شوید از آدمیان بیهوش که مسجد وغیر مسجد را نشناسند میان پاکی وپلیدی فرق نکنند مسجد را نکاه باید داشت واینچنین کسان را در مسجد نباید کذاشت چنانچه مساجد را از صبیان ومجانین نکاه میدارند وایشان را درون نمیکذارند بر این تقدیر نهی از نماز کزاردن در حالت مستی بر طریق اولی ثابت شود وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا معنی اینست ونزدیک مسجد مروید در حالتی که خداوند مستی باید ونه حالتی که خداوند جنابتید مکر در حال کذشتن در راه برین که محتلم در مسجد شوید برای غسل بیرون روید بیرون شدن از مسجد با جنابت وبیرون شدن بوجه عبور سبیل بود یا بیرون مسجد جنب شوند وراه وآب غسل جز در مسجد نبود درین صورت نیز عبور جنب در مسجد بضرورت باشد نزدیک ابوحنیفه درآمدن جنب در مسجد در غیر صورت ضروری روا نباشد وامام شافعی رحمة الله علیه بظاهر اطلاق استثنا تمسک کند ودخول جنب در مسجد بوجه عبور وسرور جایز کوید وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ معنی اینست واکر باشید شما رنجور یا کاین بر سفر یعنی مسافر یا آمده باشد یکی از شما از زمین نشیب واین کنایت است از حدثی که برای آن در

بِوُجُوهِكُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدها ورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَوْ لَمَسْتُمُ — حمزة والكسائي

وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ — سكت خلف في رواية

أُوتُوا نَصِيبًا — لورش ثلثة اوجه

أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ — بالاخفاء سوسي

بِأَعْدَائِكُمْ — بتسهيل الهمزة الثانية مع القصر والمد

بِأَعْدَايِكُمْ — بابدال الهمزة الثانية في الوقف حمزة

وَكَفَىٰ — امال بين بين ورش في رواية

وَكَفَىٰ — بامالة المحضة حمزة والكسائي

وَلِيًّا وَكَفَىٰ — مدغما بغير الغنة خلف

وَكَفَىٰ — امال بين بين ورش في رواية

وَكَفَىٰ — بامالة المحضة حمزة والكسائي

بِعْدَائِكُمْ — بابدال الهمزة الاولى وتسهيل الثانية مع القصر والمد

بِعْدَايِكُمْ — بابدال الهمزة الاولى والثانية في الوقف حمزة

مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً

از زمین کو فراخ — یا بسایید بشرهٔ برهنهٔ زنان نامحرم را — پس نیابید — آبی — کنایتست از قضاء حاجت

فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ

پس تیمم کنید بخاک — پاکیزه — پس بسایید — رویهاتان

وَأَيْدِيكُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا

ودستهاتان — بدرستی خدای تعالی — هست — عفوکننده — آمرزکار

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ

ای تکرسیتی سوی آنکسانی که داده اند ایشانرا بهره — از دانش کتاب

يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا

همی خرند — بی راهی را — وهمی خواهند — که کم کنید

السَّبِيلَ ۚ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ ۚ وَكَفَىٰ

راه دین را — وخدای تعالی داناترست بحال دشمنان شما — وبسنده است

بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا مِنَ الَّذِينَ

خدای دوستی — وبسنده است خدای یار — از آنانکه

هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ

جهودانند قومی هستند که همی کردانند سخنان را — از جاهای اصلی آن نعت نبی وحکم رجم — ومیکویند

سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا لَيًّا

شنیدیم قول ترا — ونافرمانی نمودیم — وبشنو — حالانکه ناشنوانیدهٔ صواب را — ومراقب ما باش

نَصِيرًا غَيْرَ مُسْمَعٍ وَرَاعِنَا — بالترقيق ورش — بالترقيق ورش — مدغما بغير الغنة خلف

با تکرر او یحتمل مدیح وذم است

پسند است از آن روکه ولی است واز آن روکه یاری دهنده است مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا معنی اینست بعضی از جهودان قومی اند که تحریف میکنند کلمه را از مواضع آن چنانچه در توریت در حلیهٔ پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسم ربع بود آدم طوال ساختند وحکم رجم را کردانیدند حکمی دیکر برداختند ومیکویند کفتار ترا شنیدیم

زمین نشیب رفتن معتادست یا المس کرده باشید زنان را ملامسه کنایت از جماع است پس اکر آب را نیابید خاک پاک را قصد کنید پس رویهاء خویش ودستهاء خویش را ممسوح کردید إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا معنی اینست بدرستی خدای عفوکننده است مرکسانی که بعذر تمسک کنند چون اصل آوردن نتوانند خلف را بجا آرند آمرزنده است مرخطایی را که بسبب سکر در قرآن رود یا چیزی که در نماز بسبب مستی افتد أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ معنی اینست آیا ندیدهٔ سوی کسانی که نصیبی عظیم وحظی نخیم از کتاب داده شده اند یعنی لفظ ومعنی چنانچه می باید میدانند وفهم مضمون آن چنانچه شاید می توانند یعنی دیده ودانسته حال ایشان وقباحت اعمال ایشان را هدی بضلالت بدل میکنند واز راه راست روبکمراهی می آرند میخواهند که شما نیز راه کم کنید ودر کمراهی متابع ایشان شوید وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا معنی اینست وخدای عز وجل معنی این آیت وخدای عز وجل داناترست بحال دشمنان شما که ایشان چه میکنند ودر باب شما چه میخواهند

وفرمایش را عاصي شديم يعني بكوش شنيديم بدل عصيان ورزيديم يا شنيديم در جلوت وعاصي شديم در خلوت وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ معني اينست وبكويند بشنو در حالت كه غير شنوا ابن شدة سخن پسنديد
وكلام گزين يا كويند بشنو در حالت غير شنوا ابن شدة چيزي يعني چيزي نمي شنوي واين دعا بكري وناشنوايي بود از باب بدخواهي باشد يا كويند بشنو در حالت كه غير شنوا ابن شدة كلامي مكروهي
كه دل را خوش نيايد بر طبع ناخوش نمايد يا كويند بشنو درين حالت كه مشتوم نه ومذموم نشدة برين هر دو وجه از باب نيكخواهي دارند ونكوهش نه پندارند وَرَاعِنَا معني اينست وميكويند راعنا
كه در لغت عربي خواهش مراعاتست يعني مراعات مكن ما را در لغت عرب ميكنند وقاصد مفهوم لغت سرياني مي باشند ميان خويش ميكويند ودشنام كفتيم وميان مسلمانان ميكويند خواهش
مراعاة كرديم بمثل اين محتملات وذم ميكردند ودر راه عداوت واهانت مير فتند چنانچه كاهي پيش پيغمبر صلي الله عليه وسلم مي آمدند بجاء السلام عليك السام عليك ميكفتند سام در لغت مر
ايها السلام ميكردند وبر آن در دل قصد دعاء مرك مي آوردند بپيغمبر عليه السلام عليكم ميكفت تا آنكه روزي عايشه رضي الله عنها فهم كرد كفت عليكم السام واللعنة پيغمبر را اظهار كرد كه

تميشنوي يا رسول الله ايشان
چه ميكويند در نمي يابي كه در حق
تو چه ميجويند حق سبحانه وتعالي
از انفاق وشقاق ايشان خبر داده
وداغ عداوت وشقاوت ونفاق
وشقاق بر جبين ايشان نهاده لَيًّا
بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ
ولي در لغت پيچيدن وطي كردن
است وآن موجب استر اخفاء
بعضي واظهار بعضي يعني ميكويند
اين كلمات را بر وجه پيچيدن
سخنان وطي كردن زبان چون طي
جامه وكاغذ كه اظهار چيزي
واخفاء چيزيست يعني ميكرداند
سخن را در زبانهاء خويش تا مقصود
ايشان پوشيده شود وغير مقصود
ظاهر كردد چنانچ السام عليك كه
دعاء بداست بر وجهي ميكويند
السلام عليك كه دعاء له است
ظاهر ميشود وراعنا كه در زبان
سرياني دشنام است با خفا بر طي
ادا ميكنند كه راعنا كه طلب مراعات
است مفهوم ميكردد وبر وجه طعن
در دين بعضي ميكويند اكر پيغمبر
بودي دشنام ما را دريافتي معني
اينست ميكويند اين سخن را
بر وجه پيچيدن زبان چنانچ بعضي
ظاهر وبعضي پنهان چنانچه كذشته
وذكر او بالا رفته وَلَوْ أَنَّهُمْ
قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ
وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ
وَأَقْوَمَ معني اينست اكر ثابت
شدي كفتن ايشان بجاي سمعنا
وعصينا سمعنا واطعنا وبجاي واسمع
غير مسمع اسمع وبجاي راعنا انظرنا
هر آينه ايشان را بهتر بودي وراست
تر ودرست تر بودي در دنيا بدل
نفاق نمي پيوستند ودر آخرت بدرك
اسفل نمي رفتند نظم
سنك بدكوهر اكر كاسه زرين شكند
قيمت سنك نيفزايد وزر كم نشود
اكر خاكساري خاك جانب آفتاب اندازد
آفتاب را چه زيان كند سر وريش
خود خاك آلوده سازد بيت
كر خاك بر آفتاب باشي
شك نيست كه خاكسار باشي
لئيم در اهانت كريم عزتي چو خواري
بود كريم را از زاز خايي او آسيب
هوا ني نشود هرچند ايشان جنس
عداوت اظهار ميكردند وآن نوع
اهانت بيدا مي آوردند پيغمبر صلي الله
عليه وسلم بطبع كريم بود جز بكرم

بِأَلْسِنَتِهِمُو وَلَوْ أَنَّهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لَهُمُو بِكُفْرِهِمُو مَعَكُمُو نَلْعَنَهُمُو

بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ ط وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا
براي كردانيدن زبانهاشان وبراي طعن كردن در دين واكر ايشان كفتندي
يا غرض سبّ تا است بزبان عبرت
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمَعْ وَانْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا
شنيديم ما وفرمان برداريم وبشنو بي آنكه كويند غير مسمع وبما نكر ونكويند راعنا بودي بهتر
لَهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ لا
ايشان را وراست تر وليكن نفرين كرد ايشان را ودور كردانيد از رحمت خداي بسبب كفر ايشان پس نكروند
إِلَّا قَلِيلًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا
مكر اندكي اي آنكسان كه داده اند ايشان را توريت بكرويد
بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ
بدانچه فرو فرستاديم حال آنكه راست دارنده است وموافق مر آن كتاب را كه با شماست از پيش آنكه محو كردانيم
وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا
رويهايي را پس باز كردانيم آن را بر قفاهاي آن يا نفرين كنيم ايشان را چنانچه نفرين كرديم
أَصْحَابَ السَّبْتِ ط وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا
خداوندان شنبه كردن را وهست كار خداي تعالي كرده شده
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
بدرستي خداي تعالي نه آمرزد كه شرك آرند باو و آمرزد هر آن كناه كه غير
ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ج وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا
آنست مر آن را كه خواهد وهر كه شرك آرد بخداي تعالي پس بحقيقت فرا بافت سبب بزه

وَلَوْ أَنَّهُمْ — سكت خلف في رواية
وَلَوْ أَنَّهُمْ — بالنقل ورش
خَيْرًا — بالترقيق ورش
يُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
أُوتُوا الْكِتَابَ — لورش ثلثة اوجه
آمِنُوا — لورش ثلثة اوجه
أَدْبَارِهَا — اما لبين بين ورش
أَدْبَارِهَا — بامالة المحضة عن الكسائي ابو عمرو والدوري
يَغْفِرُ — بالترقيق ورش
أَنْ يُشْرِكَ — مدغما غير الغنة خلف
وَيَغْفِرُ — بالترقيق ورش
لِمَنْ يَشَاءُ — مدغما غير الغنة خلف
لِمَنْ يَشَا — بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام

لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى فَقَدِ افْتَرَى
بالتسهيل مع القصر والمد حمزة وهشام — مدغما غير الغنة خلف — اما لبين بين ورش — بامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي

مكافات نبود سفاهت ايشان را بحلم مكافات كرد وبمقابله بدي معامله نيك بيش آورد بيت دشنام دهد ترا سفيهي چاره نبود بجز شنيدن كر سنك بكرد ترا چكويي تو باز تواني كزيدن
پيغمبر صلي الله عليه وسلم ايشان را دعوة سوي دين ميكرد واز ضلالت بهدايت مي آورد براي ايشان از خداي دين ودنيا مثالت ميكرد وآنچه در اولي واخري موجب منفعت وعزت ايشانست در
خواهش مي آورد ايشان از لعيني خويش احسان را باساءة واكرام را باهانت ومنفعت را بمضرت مكافات ميكر اند كريمي پيغمبر آن اقتضا كند ولئيمي ايشان اين پيش آرد بيت
مه نور مي فشاند وسك بانك ميكشد مه را چه جرم خاصيت سك همين بود وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا معني اينست وليكن خداي ايشان را بكفر ايشان
لعنت ودر معرض ابعاد از جهت خويش آورد واز خيريت وسداد وايمان وانقياد دور انداخته واين محرومان را چون خفاش از نور آفتاب محروم ساخته اين دولت كجا يابند ودر راه چو
نشتا سند بس ايمان بيارند وادبار كفر وكفران نكذارند مكر اندكي كه از ايشان همچو عبد الله بن سلام ويارانِ او كه بدولت اسلام مشرف كشتند وباستحقاق نعمت ابدي بپيوستند

لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عظيما ۝ الم تر الي الذين يزكون انفسهم

بزرگ را — اي ننگريستي سوي آنكسان كه بپاكي نسبت ميدهند خود را

بل الله يزكي من يشاء ولا يظلمون فتيلا ۝

نه كه خداي ستايد وبپاكي نسبت آن را كه خواهد وظلم برده نشوند بمقدار آنچه در شكاف هسته خرما بود

انظر كيف يفترون علي الله الكذب وكفي

بنگر كه چگونه مي بافند بر خداي تعالي دروغ را وبسنده است

به اثما مبينا ۝ الم تر الي الذين اوتوا نصيبا

آن دروغ گناه ظاهر — اي نديدي سوي آنكساني را كه داده اند ايشان را بهره

من الكتاب يؤمنون بالجبت والطاغوت

از توريت ميگروند به بتان وآنچه پرستند بيرون از خداي تعالي

ويقولون للذين كفروا هؤلاء اهدي من

وميگويند مر آنكسها را كه كافر شدند ايشان راه يافته ترند از

الذين امنوا سبيلا ۝ اولئك الذين لعنهم

آنكسان كه مؤمن شدند براه — ايشانند آنكسان كه نفرين كرد ايشان

الله ومن يلعن الله فلن تجد له نصيرا ۝

خداي وهركه لعنت كند او را خداي پس هرگز نيابي او را ياري

ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤتون الناس

يا نه كه باشد ايشان را بهره از پادشاهي يا از ملك خداي كه آنگاه ندهند مردم را

ومن يلعن الله — مدغم عند خلف

نصيرا — بالترقيق في رواية ورش

يؤتون — بالابدال ورش والسوسي

من يشاء — مدغم بغير الغنة خلف

امنوا

امر يحسدون الناس علي ما آتيهم الله من فضله فقد آتينا آل ابرهيم الكتاب والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما فمنهم من آمن به ومنهم من صد عنه وكفي بجهنم سعيرا معني اينست بلكه حسد ميكنند مردمان آرزو ميكنند زوال نعمت ايشان را يعني پيغمبر صلي الله عليه وسلم وآل پيغمبر را بدانچه خداي از فضل خويش ايشان را داده ودرهاء نعمت بر ايشان كشاده زيرا چه بدرستي داده ايم مر آل ابرهيم را كتاب وحكمت ونبوت وحشمت وداده ايم ايشان را ملكي عظيم ومملكتي بخيم موسي آل ابرهيم بود وراكتاب داديم وبروي توريت فرستاديم صاحب رتبه نبوت كرديم بر منصب رسالت آورديم ويوسف وداود از آل ابرهيم بودند ايشان را بنبوت بركشيديم ولواء ملك ايشان بركزيديم وسليمان از آل ابرهيم بود اورا بنبوت وحكمت برآورديم وبملك عظيم كه مضمون رب هب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي است مخصوص كرديم پس بعضي از ايشان ايمان آوردند وبعضي از ايشان بحسد وعداوت از ايمان آوردن باز ماندند وحسد با آل ابرهيم دليل حسد كردن با پيغمبر ما عليه السلام وآل او باشد وبغض صاحب نعمتي انجمت نعمتي دليل بر بغض صاحب نعمتي ديكر بود وبسنده است آتش دوزخ درين حال كه افروخته شده وبراي عذاب باز ماندكان معد ومهيا آمده ان الذين كفروا باياتنا

وآتيناهمو فمنهمو ومنهمو نصليهمو جلودهمو بدلناهمو سندخلهمو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نقيرا ام نقيرا ام

سكت خلف في رواية — بالنقل ورش في رواية

نقيرا ۝ ام يحسدون الناس علي ما آتيهم الله

مقدار نقطه ٔ استه ٔ خرما — يا نه كه حسد مي برند — بر مردم يعني عرب — بر آنچه — بداد ايشان را خداي تعالي

كه بر پشت او بود وبخل از آن باز اين بود

من فضله فقد آتينا آل ابرهيم الكتاب ۝

از عطاي خود — بنبوت محمد — پس بحقيقت بداديم — خاندان ابرهيم را چون يوسف وداود وسليمان — كتاب آسماني

واسلام امت

والحكمة وآتيناهم ملكا عظيما فمنهم

ودانش شرايع وغير آن — وبداديم ايشان را — پادشاهي — بزرك — پس از ايشان يهود

من آمن به ومنهم من صد عنه وكفي

كس هست كه بكرويد بان — محمد وابرهيم — واز ايشان كس هست كه بركرديد از آن — وبسنده است

بجهنم سعيرا ۝ ان الذين كفروا باياتنا

دوزخ — حديث — آتش افروخته — بدرستي كه آنان كه كافر شدند — بآيتهاي ما

سوف نصليهم نارا كلما نضجت جلودهم

زود بود كه اندر آريم ايشان را بآتشي هر آنگاه كه پخته شود پوستهاشان

بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب ان

بدل دهيم پوستهاي ايشان را پوستهايي جز آن — تا بچشند — عذاب را — بدرستي كه

الله كان عزيزا حكيما ۝ والذين آمنوا

خداي تعالي هست — غالب وتوانا — درست كار ودرست كفتار — وآنكسان كه مومنان يعني ايمان آوردند

وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجري

وكردند كارهاي نيك — زود بود كه درآريم ايشان را در بوستانهايي كه رود

امنوا الصلحات سندخلهم

قرا بالترقيق ورش — لورش ثلثة اوجه — بالادغام السوسي

نقيرا — بالترقيق ورش في رواية

آتيهم الله — بالامالة حمزة والكسائي

آتيهم الله — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

آتيهم الله — لورش ثلثة اوجه

فقد آتينا — بالتقليل ثلثة اوجه ورش

فقد آتينا — سكت خلف في رواية

آل وآتيناهم — لورش ثلثة اوجه

من آمن — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش

من آمن — سكت خلف في رواية

وكفي — بالامالة بين بين ورش في رواية

وكفي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

سعيرا — بالترقيق ورش

باياتنا — لورش ثلثة اوجه

نضجت جلودهم — بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي

غيرها

سوف نصليهم نارا معني اينست بدرستي آنكساني كه كفر ورزيدند وآيات كتاب ما را تكذيب كردند وبه تصديق آن نكرويدند سرانجام ايشان را در آتش درآريم ودمار از نهاد ايشان برآريم كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها معني اينست هربار كه پوستهاء ايشان نضج كيرد وپختكي پذيرد بدهيم ايشان را بدل آن پوستها پخته كشته ونضج پذيرفته پوستهايي غير آن يعني سالم ودرست چنانچه بود همچنان ومغايره مذكور مغايرت وصفي بود ومغايرت عيني نباشد چنانچه سفيد را سياه كرداند ولاغر را بفربهي وفرجي را جبه كنند تغيير وصف بود تغيير ذات نباشد چه اكر تغيير ذات كو پوستي ديكر باشد وپوست ديكر جنايت نكرده باحراق آب تعذيب غير جاني لازم آيد وبغير تعذيب ظلم نمايد ليذوقوا العذاب معني اينست تا بتغيير صفت وبنوساختن هيئت وسوختن پوست هر باري ايشان عذاب بچشند ودرد آن بكشند ان الله كان عزيزا حكيما معني اينست بدرستي خداي تعالي هست عزيز يعني غالب الامر خويش هرچه بخواهد تواند كرد حكيم واستوار كار است والذين آمنوا وعملوا الصالحات سندخلهم جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا معني اينست وآنكساني كه ايمان آورده اند واعمال صالحه كرده اند زود باشد كه مر ايشان را در بهشتهايي كه روان است زير خانها جويها درآريم وايشان را در جنات مذكور هميشه باشنده داريم وهميشه برخورداري كيرند وهيچ كاهي فنا نپذيرند لهم فيها ازواج مطهرة معني اينست ودرين حال كه مر ايشان را در جنات زنان باشند از ادناس پاك كردانيده واز اقذار بپاكيزكي رسانيده وندخلهم ظلا ظليلا معني اينست ودرآريم ايشان را در سايه سايه دار مصون از حر وبرد نه كرم ونه سرد زيانكار ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الي اهلها معني اينست بدرستي كه خداي ميفرمايد شما را كه بسپاريد امانتها را سوي اهل امانتها يعني كساني كه مستحق دادن آنند وبتسليم كردن آن مستحق اند روايت كرده اند كه چون پيغمبر عليه السلام مكه را فتح كرد دل بر نماز كزاردن درون كعبه آورد از عثمان بن طلحه كليد كعبه طلب كرد عثمان توقف نمود بعضي كويند عثمان مذكور آن دور اسلام نداشت بالاي بام كعبه رفت ودل بر تمرد ونادادن كليد كماشت وكفت اكر من ترا پيغمبر دانم كليد كعبه ترا برسانم امير المومنين علي بالاء بام برآمد كليد مذكور از او بزور بستد ودر كشاد پيغمبر در خانه كعبه ... روي بر زمين نهاد عباس رضي الله عنه كه سقايت زمزم تسليم او بود كليدداري كعبه درخواست نمود پيغمبر در طواف كعبه شروع كرد جبرئيل عليه السلام آيت ان الله يامركم ... الي اهلها آورد پيغمبر امير المومنين علي را فرمود وكليد او را بسپارد وبنادادن كليد دل او را بنيازارد امير المومنين علي كليد را وراداد بنرمي وعذر خواهي زبان بكشاد عثمان ... كه آن زمان غلظت كردي وكليد بقهر از من بستدي واين زمان چيست كه بنرمي پيش آمدي در عذر خواهي درآمدي امير المومنين علي كفت خداي تعالي در شان تو اين آيت

إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا فرستاد والتزام ادا وامانت راناب داد عثمان مذكور دل براسلام آورد واقرار برسالت پيغمبر صلى الله عليه وسلم كرد پيغمبر فرمود تا خانه كعبه بود وطايفهٔ طايفان در وطواف
كنند صاحب كليد عثمان بن طلحه واولاد باشد چون كليد مذكور برورستد بودند برين وجه امانت منطبق بود وقصه مطابق اين چگونه شود درين قصه يك روايت اينست كه عثمان مذكور مسلمان بود از جهت تقدم
عهد خويش در قديم كليد توقف مى نمود پيغمبر خداى نزديك خانهٔ كعبه ايستاده شد بر عثمان مذكور گفت اگر تو ايمان بخداى وروز قيامت دارى بايد كه كليد خانه كعبه بمن سپارى عثمان مذكور گفت
كليد بگير ترا امين ميدارم واين امانت بتو مى سپارم كليد مذكور آورد پيغمبر را بروجه امانت تسليم كرد عباس رضى الله عنه كليد وعهد دارى كليد از پيغمبر عليه السلام قبول كرد اين آيت براى باز داشت عباس
نازل گشت واين نظم بورود پيوست بدين روايت آيت با روايت موافق است وقصه با قرآن مطابق است ودر روايت ديگر عثمان مذكور هنوز كفر داشت دل بر اطاعت پيغمبر عليه السلام نمى گماشت امير
المؤمنين على رضى الله عنه قصد كرد كليد مذكور بقهر وغلبه گرفته پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم آورد برين روايت تسميه وامانت از جهت آن بود كه مال خود بقهر از حربى بظهور آنكه مال
مذكور بر دست وامانت مسلماني
بود بر دست آخذ اگرچه بقهر ستده
امانت باشد واز جهت آنكه ملك
حربى نيست داخل غنايم نبود كليد
از عهد خليل الرحمن بندارند بر دست
كليد دار مقبوض بروجه امانت دارند
ودر بعضى كتب آورده عثمان كليد
مذكور شيبه راكه برادر او بود
سپرد خود برابر پيغمبر عليه السلام
آمد در مدينه هم آنجا مرد كليد
مذكور هم بر دست شيبه
واولاد شيبه ماند ودر قبض ايشان
است شايد برضاء اولاد عثمان باشد
واگر برضاء اولاد عثمان مذكور
نبود حكم پيغمبر صلى الله عليه وسلم
بدوام تقرير عهد بر ايشان معمول
نشود وبدانكه هرچند كه مورد آيت
خاص بود حكم او از جهت عموم لفظ
عام باشد متناول حقوق دنياوى
ودينى دارند مشتمل بر رد امانات
بندارند مودع مامور است كه و
را بمودع بسپارد بعد طلب او
سپردن را توقف ندارد واگر كسى
كسى را مالى دهد كه فلان را برسان
او مامور باشد برين كه مال مذكور
بر آن كس برساند وپيغام او گزارد
ودر هنگام پيغام گزارى چيزى پنهان
ندارد وشهود مامورند چنانچه تحمل
شهادات كرده اند حاجت شهادت
را ادا كنند وقت كار حق را بپوشند
ودانشمندان كه خداى عز وجل علم
در سينهاء ايشان داشته مامورند
كه امانت را ادا كنند واز مستحقان باز
ندارند ووصى وولى را ادا كنند كه
اموال بر حكم وصايت وولايت ودر
قبض ايشان مى آيد مامورند كه
اموال مذكور را در هنگام طلب
صاحبان بى توقف ادا نمايند و
متوليان اوقاف مامورند كه اموال
را از مصارف باز ندارند وحق محافظت
وديانت بجا آرند وبجاب امر مامور
كه قصهٔ اصحاب حوايج بر ايشان
بسپارند وايشان پيش امير بى
تغير وتبديل بگزارند وپادشاه
كه حق سبحانه وتعالى مال عامهٔ
مسلمانان در تصرف ايشان
آورده وايشان قابض آن مال
كرده مامورند كه باهل آن بدهند
ودر كار عامهٔ مسلمانان خرج

لَهُمُو وَنُدْخِلُهُمُو حَكَمْتُمُو يَعِظُكُمُو تَنَازَعْتُمُو كُنْتُمُو قرا ابن
قرا قالون بالصلة والمد والقصر وتركهما ورش بالصلة مع المد الطويل واكثر بالصلة مع القصر
يَأْمُرُكُمُوا أَن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الأَنْهَار بالنقل ورش
الأَنْهَار سكت خلف وفي رواية خلاد
مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ مدغما غير الغنة خلف
يَأْمُرْكُمْ بالاختلاس السوسي وفي رواية وبغير الاختلاس وفي رواية
يَأْمُرُكُمْ بالابدال السوسي وورش
يَأْمُرُكُمْ أَن سكت خلف وفي رواية
تُؤَدُّوا الأَمَانَات قرا ورش
الأَمَانَات بالنقل ورش
الأَمَانَات سكت خلف وفي رواية خلاد
النَّاس بالامالة الدوري
نِعِمَّا ابن عامر وحمزة والكسائي
نِعْمَا بالاخفاء قالون وابو عمرو وابو بكر
بَصِيرًا بالترقيق ورش
آمَنُوا لورش ثلاثة اوجه

مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا
از زير درختان آن جويها حالانكه جاويد باشند اندر آنجا هميشه ايشانراست در آن

أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَنُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا إِنَّ
زنانى پاكيزه از عيوب ودر آريم ايشانرا در سايه نيك سايه تا كرديد پايدار بدرستى

اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا
خداى تعالى ميفرمايد شمارا كه بگزاريد امانتهارا سوى خداوندان آن

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ
وچون حكم وداورى كنيد درميان مردمان ميفرمايد داورى كنيد بداد وراستى

إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللهَ كَانَ
بدرستى كه خداى چه نيكوست آنچه پند دهد شمارا بآن بدرستى كه خداى هست

سَمِيعًا بَصِيرًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا
شنوا وبينا اى آنكسانكه ايمان آورديد فرمان بردارى نماييد

اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ
خدايرا وفرمان بردارى نماييد پيغمبررا وخداوندان كار احكام عادل يا علماء متدين از شما

فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ
پس اگر خصومت كنيد با اولى الامر در چيزى كه مشكل بود بس گردانيد آنرا سوى كتاب خداى وسنت پيغمبر

إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ
اگر هستيد كه بگرويد بخداى تعالى وروز قيامت

الآخِرِ	الآخِرِ	تُؤْمِنُونَ	فَرُدُّوهُ	شَيْءٍ	شَيْءٍ	الأَمْرِ	الأَمْرِ
سكت خلف وفي رواية خلاد وبالنقل في الوقف حمزة	بالنقل مع ثلاثة اوجه ورش	بالابدال ورش والسوسي	بالاشباع ابن كثير	سكت خلف وفي رواية خلاد	بقدر الف او بقدر الفين ورش	سكت خلف وفي رواية خلاد	بالنقل ورش

ادا كنند ورعيت مامورانند كه حق پادشاه بگزارند ونيكخواهى او بجا آرند وسر از طاعت او بيرون نيارند وبا او در هيچ چيز بخيانت روا ندارند وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ
معنى اينست وميفرمايد شمارا چون حاكم شويد ميان مردمان بعدل حكم كنيد إِنَّ اللهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ معنى اينست بدرستى كه كرد كاردان نيكو خيران كه پند ميدهد
شمارا از آن يعنى اداء امانت وحكم بعدل وديانت إِنَّ اللهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا معنى اينست بدرستى كه خداى شنواست گفتار شمارا مى شنود بيناست كردار شمارا مى بيند اداء امانت وخيانت
برو مخفى نباشد وحكم بعدل وجور ان وپوشيده نبود هم اعمال شما ميداند وجزا دادن آن تواند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ معنى اينست
اى مؤمنان طاعت كنيد خدايرا وطاعت كنيد رسول را وامرا را كه خداى عز وجل ايشان را امر ونهى كرداند وبدرجه فرمان دهى رسانيده وايشان معتمد براى اصلاح دين ودنيا ونگهبانى امور
اولى واخرى طاعت ايشان صلاح دين ودنيا باشد وامتثال وامر ونواهى ايشان فلاح اولى واخرى بود مخالفت ايشان روا نباشد وبيرون آوردن سر از ربقهٔ طاعت ايشان سعى در فساد

انهم امنوا يضلهم لهم اصابتهم ايديهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والمد والقصر وتركها وورش الصلة والمد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

ذلك خير واحسن تاويلا ۝ الم تر الي الذين

آن بود بهتر ونيكوتر بسر انجام وعاقبت — اي تكرستي سوي آنكسان كه

يزعمون انهم امنوا بما انزل اليك وما انزل

دروغ ميگويند بادعوي كه ايشان بگرويدند بانچه فرو فرستاده شد سوي تو وبانچه فرو فرستاده شد

من قبلك يريدون ان يتحاكموا الي الطغوت

پيش از تو ميخواهند كه داوري كنند وحكومت برند سوي كعب بن الاشرف اليهود

وقد امروا ان يكفروا به ويريد الشيطان

وبحقيقت فرموده اند ايشانرا كه منكر شوند با او — وميخواهد ديو

ان يضلهم ضلالا بعيدا ۝ واذا قيل لهم تعالوا

كه بي راه كند ايشانرا بي راهي دور از حق — وچون گويند ايشانرا بياييد

الي ما انزل الله والي الرسول رايت المنافقين

سوي آنچه فرو فرستاد خداي تعالي وسوي پيغمبر بيني منافقانرا

يصدون عنك صدودا ۝ فكيف اذا اصابتهم

مصيبة بما قدمت ايديهم ثم جاءوك يحلفون

بالله ان اردنا الا احسانا وتوفيقا ۝

تعالوا الي قدمت ايديهم جاءوك ان اردنا الا احسانا وتوفيقا

ركوع

خير — واحسن — تاويلا — امنوا — ان يتحاكموا — وقد امروا — وقد امروا — ان يكفروا — امروا — ان يضلهم — قيل لهم — قيل — الرسول رايت — تعالوا الي

بما قدمت ایدیهم ثم جاؤک یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا و توفیقا معنی اینست پس چون تباهی کرفت و فساد پذیرفت حال کسانی که خواستند کسوی غیر تو برای خصومت بروند چون پیش تو آمدند و تو میان ایشان بحکم تو راضی نشدند حکم تو را رد کردند و در تهمت میل و رعایت آوردند چه حال پیش آید و چه صورت روی نماید چون ایشان را بسوی جزیمه که کرده اند و خطیه عظیمه که آورده اند مصیبتی رسد و آفتی برایشان افتد بر تو بیایند و جریمه مذکور را انکار نمایند سوکند دروغ خورند که نخواسته بودیم برفتن برای حکم بر غیر تو مکر نیکویی کردن در شان تو و از عهده حکومت و تعلق فضل خصومت فارغ کردن دل و زبان تو از جهت ارادهٔ صلح و توفیق و قصد اصلاح و تلقین اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم معنی اینست ایشان آنانند که خدای عز و جل میداند آنچه در دلهاء ایشانست از نفاق و قصد خلاف و شقاق چون آنچه در دلهاء ایشانست معلوم خدای بود انکار سوکند دروغ سود نکند فاعرض عنهم وعظهم معنی اینست پس اعراض کن از انتقام کافران و مکافات کردن جفاء ایشان صورة قهر منمای و بقتل و کشتن بیش مرو آی تا نکویند محمد مسلمانان را میکشد و ایمان آوردن نفع نمیکند پند ده و نصیحت بیاد کن شاید پند کیرد و نصیحت به پذیرد وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا معنی اینست و بکوی مر ایشان را در شان نفسهای ایشان و در بیان حال ایشان در تخویف و تهدید کفتاری بلیغ بنهایت رسیده و بغایت ترساننده متضمن الحاق وعید و جهاد و قتال و ایعاد قتل و استیصال و اکر دل را از نفاق باز ندارند و بر خلوص ایمان و اخلاص ایقان نیارند بر نفاق باقی مانند و دل را از کفر و کافری باز نکردانند میان ایشان و میان مشرکان فرق نشود و از قتال و جهاد چاره نبود و تواند بود که فی انفسهم متعلق بلیغا باشد معنی این است و بکو ایشان را در هنکام وقت و تنها بودن نفسهاء ایشان و خالی بودن مجلس از دیکران و آن عبارت از مسارّه بود و پند دادن بر وجه راز شاید که پند در خلوه خوبتر آید و بر وجه مسارّ پسندیده تر نماید و ترسانیدن از جهت دین لازم بود تا از کفر باز مانند و دل به ایمان اخلاص متوجه کردانند وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله معنی اینست و نفرستاده ایم ما هیچ پیغمبری را مکر برای این که اطاعت کرده شود و به مشیت خدای مطاع کردد و بترک اطاعت کسی که مرسل است برای آن او را اطاعت کنند و سر در ربقهء انقیاد او نهند هم دانند که چه نا پسندیده کاری و چه ناشایسته کرداریست ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما معنی اینست ایشان بر تو آمدند و کردار خویش را منکر شدند بران سوکند دروغ خوردند ایشان را هیچ سود نکرد و چیزی منفعت نیاورد زیرا که خدای آنچه در دلهای ایشانست میداند و اظهار آن می تواند و اکر ایشان بر تو می آمدند و معترف بکردار خویش می شدند از خدای آمرزش می خواستند اللهم اغفر لنا میکفتند و پیغمبر از بهر آمرزش می خواستند یعنی اللهم اغفر لهم کفتی ایشان خدای را قبول کند توبه می یافتند و بسوی نیل رحمت او می شتافتند یعنی جرایم ایشان زایل شدی و کناهان ایشان در وا آمدی فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم

قلوبهم	عنهم وعظهم و لهم و انفسهم و بینهم و انفسهم و دیارکم

علیهم و ان انفسکم و او ولو انهم و اذ قرا ابن کثیر بالصلة و فی

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعد وورش بالصلة والمد الطویل و ابن کثیر بالصلة مع القصر

من رسول الا بالنقل ورش — من رسول الا — ولو انهم — ولو انهم — اذ ظلموا — جاؤک — جاؤک — واستغفر — لهم — الرسول — لوجدوا الله — لایؤمنون — ولو انا کتبنا — ولو انا کتبنا — علیهم

اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض

ایشانند آنانکه میداند خدای تعالی آنچه در دلهای ایشانست پس روی کردان از نفاق

عنهم وعظهم وقل لهم فی انفسهم قولا بلیغا

از ایشان و پند ده ایشان را و بکو ایشان را اندر تنهاشان کفتاری استوار تمام رسا معنی که باشد

وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله

و نفرستادیم هیچ پیغمبری را مکر تا فرمان برند او را بفرمان خدای تعالی

ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا

و اکر آن بودی که ایشان چون ستم کردند بر تنهای خویش بحاکم سوی بیامدندی بتو و آمرزش خواستندی

الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله

از خدای تعالی و آمرزش خواستی ایشان را پیغمبر هر آینه یافتندی خدای را

توابا رحیما فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک

توبه پذیرنده بخشاینده نه بحق خداوندتو ایمان نیاورده باشند تا حکم سازند ترا

فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا

در آنچه خصومت و خلاف افتد میان ایشان پس نیابند در ضمایر خویش تنکی

مما قضیت ویسلموا تسلیما ولو انا کتبنا علیهم

از آنچه داوری کرده باشی و کردن نهند کردن نهادنی و اکر آن بودی که ما نبشتیمی برایشان و واجب کردیمی فرمان را

ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم

که بکشید یکدیکر را یا که بیرون روید از سراها آنچنانکه بنشیتیم

ان اقتلوا او اخرجوا من دیارکم

بضم النون نافع و ابن کثیر و ابن عامر والکسائی — بضم الواو نافع و ابن کثیر و ابن عامر والکسائی — امال بین بین ورش — بامالة المحضة ابو عمرو والدوری عن الکسائی

علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا

سکت خلف فی روایة — سکت خلف فی روایة

لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما معنی اینست جز ایشان نیامدند و استغفار نکردند بر ایشان استغفار نکرد که تایب نشدند توبهء ایشان مقبول نکشت پس ایمان از ایشان بحصول نه پیوست که ایشان حکمی که تو کردی رد کردند و روی بحکم دیکری آوردند سوکند میخورم به پروردکار تو جل جلاله که چون این معنی از ایشان ثابت شد ایشان ایمان نیارند یا ایمان ندارند تا آنکه ترا حاکم سازند و بحکومت تو بر دارند در هر چه میان ایشان مشتبه کشته و اختلاف پیوسته پس بحکم تو در نفسهاء خویش تنک دلی و ناخوشی نیابند و بدان انقیاد ورزند و کردن نهند تسلیم کردنی و انقیاد ورزیدنی ولو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم معنی اینست و اکر ثابت شدی که بدرستی که ما نبشته ایم برایشان نفسهای خویش را بکشید یا از دیار خویش بیرون آیید مطیع نمی شدند و آن دو کار نمیکردند مکر اندکی از ایشان که متصف اند باخلاص و ایمان همچو ثابت بن قیس بن شماس و عبدالله بن ابی سلام و امثال ایشان ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم واشد تثبیتا معنی اینست و اکر ایشان می کردند آنچ بدان پند داده میشوند از ترک نفاق و شقاق و ترک میل سوی غیر پیغمبر و قبول حکم پیغمبر بعد قضا

وبعد از وقوع آن توبه كردن هر آينه بهتر بودي ايشانرا در دنيا از بند ومخافت قتل ونكوهش جهان وملامت كيهان ودر آخرت از عقاب شديد وعذاب مديد خلاص مي يافتند ودر زمره نجات ورستكاري مي شتافتند
وَاِذًا لَاٰتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا اَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا معني اينست وآن هنكام اكر ايشان پند پذير شدندي وازكارهاء ناشايسته بعد از وقوع رجوع ميكردند هر آينه مي داديم ايشانرا از نزد خويش
ثوابي عظيم وهر آينه ميداديم ايشانرا صراطي مستقيم ليكن سعادت ايشانرا نصيب نكشت واين دولت بحصول نه پيوست دل درين راه نبردند ودر وادي نفاق وجدال مردند وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ
فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ معني اينست وكساني كه طاعت كنند خدايرا ورسول خدا بامر او اوامر ونواهي ودور دارند خود را
از فساد وتباهي پس ايشان اي محمد باكساني باشند كه خداي ايشانرا نعيم داده ودر احسان وانعام بر ايشان كشاده اشارت از پيغمبران وصديقان يعني صاحبان راستي وراست كويي ونيكي
شهيدان يعني كساني كه در راه خدا درباخته وسر خويش را در اعلاء كلمة عليا انداخته وصالحان وآنچه در حكم ايشانند يعني كساني كه در وصف بصلاح وشم بفلاح اند قوله
وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا معني اينست ونيكوست رفيق اين طايفه عظيم وهمدم وهمراه آن زمره كريمه ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيمًا معني اينست آن يعني مقرون بود با اين اصحاب دولت ورفتن توان با اين ارباب نعمت فضلي است خلايق خدا حق سبحانه وتعالي وبسنده است خداي از آن روي كه عليم است كار مطيعان را داند ومقال بر ثواب ايشان دادن تواند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ اَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا وَاِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ معني اينست اي مومنان براي جهاد اسلحه خويش را بكيريد پس بيرون آييد در حالت كه جماعت متفرقه آييد يعني فوج فوج كروه كروه خيل خيل يا بيرون آييد با پيغمبر صلي الله عليه وسلم يكبارگي در حالت كه مجتمع لشكر بزرك ساخته وباتفاق واجتماع دركار اعداء اين پرداخته وبدرستي بعضي از شما هر آينه كسيست كه سوكند مي خورم هر آينه هر آينه بيرون آمدن سوي جهاد درنك مي كنند ورفتن جهاد كه در آن شتابي وعجلت بايد در تاني وتاخير مي كنند وي افكنند قَالَ قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ اِذْ لَمْ اَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا معني اينست پس اكر بعد از درنك كردن شما را مصيبتي برسد يا هزيمتي واقع شود درنك كرده مذكور در دل خود ياد رساند يا هم از خويش كويد بدرستي در حق من انعام واحسان كرده ودر حمايت وصيانت خويش آورده چون كه با بيرون آيند كان در بيرون آمدن رغبت ننمودم ودر جماعتي كه ايشانرا مشقت وهزيمت وقتل وجرح رسيده حاضر نبودم كه اكر با ايشان بيرون مي آمدم همچو ايشان مصيبت زده مي كردم وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ لَيَقُولَنَّ كَاَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَاَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا

اَنْهُمُو لَهُمُو لَاٰتَيْنَاهُمُو وَلَهَدَيْنَاهُمُو عَلَيْهِمُو حِذْرَكُمُو مِنْكُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مَا فَعَلُوهُ اِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ اَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ
نه كردندي آن بشته را مكر اندكي ازيشان واكر ايشان بكردندي آنچه پند دهند ايشانرا
بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاَشَدَّ تَثْبِيتًا وَاِذًا لَاٰتَيْنَاهُمْ
بآن هر آينه بودي بهتر ايشانرا وسخت تر ومحكم تر ثابت داشتن ايشانرا بر ايمان وآنگاه بداديمي ايشانرا
مِنْ لَدُنَّا اَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
از نزد فضل ما مزدي بزرك وهر آينه بنموديمي ايشانرا راهي راست
وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ
وهر كه طاعت دارد خدايرا وپيغمبررا پس ايشان باشند با آنان كه
اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
منت نهاد يا نيكي كرد خداي تعالي برايشان از پيغمبران وراست كويان
وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِيقًا
وكشته شدكان در راه حق ونيكان ديكر ونيكو باشند ايشان برفيقي در راه دين
ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّٰهِ وَكَفٰى بِاللّٰهِ عَلِيمًا
آن ثواب وفزوني از كرم خداي تعالي است وبسنده است خداي تعالي دانا بجزاي بندكان
يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا
اي آنكسان كه مومنانيد فرا كيريد الات حذر از دشمنان يعني سلاح پس بيرون شويد بحرب وغزا
ثُبَاتٍ اَوِ انْفِرُوا جَمِيعًا وَاِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ
كروه كروه متفرق يا بشويد مجتمع همه باهم وبدرستي از شماست آنكه كران كند يا تخلف نمايد

فَعَلُوهُ
اِلَّا قَلِيلًا
قرا ابن عامر بالنصب
وَلَوْ اَنَّهُمْ
وَلَوْ اَنَّهُمْ
خَيْرًا
تَثْبِيتًا وَاِذًا
لَاٰتَيْنَاهُمْ
عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ
صِرَاطًا
صِرَاطًا
وَمَنْ يُطِعْ
عَلَيْهِمْ
النَّبِيئِينَ
وَكَفٰى
وَكَفٰى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

اٰمَنُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ اَوْ ثُبَاتٍ اَوْ لَيُبَطِّئَنَّ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي — لورش ثلثة اوجه — بالترقيق ورش — بالترقيق ورش — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — بالابدال في الوقف حمزة

معني اينست واكر برسد شما را فضلي از خداي يعني ظفر ونصرت وفتح وغنيمت هر آينه بكويد اي كروه من كاشكي من با ايشان بودمي چنانچه ايشان غنيمت كردند غنيمت كردمي پس كه ظفري عظيم مي يافتم وبا بهره خير بهره مندي كشتم چنانستي كه نبود ميان آن كوينده وميان جماعتي كه بيرون مي آمدند وايشانرا فضلي از خداي رسيده دوستي كه دعوي مي كردند وخود را بر اظهار آن مي آوردند چه رسم دوست آنست كه دوستي را نعمت رسد شاد كردد وحسد نكند وايشان بدين كه غازيان را نعمتي رسد آرزو مي برند واندوهكن مي شوند كه اكر ما مي بوديم با ايشان شريك مي شديم خصوص نعمت از ايشان مي بردیم واز روي شركت از روي زوال خصوص نعمت است واين نيز حسد است وحسد منافي دوست
فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بِالْاٰخِرَةِ معني اينست چون مبطيانرا تشنيع كرديم وشناعت حال ايشان در بيان آورديم پس كو قتال كنيد در رضاء خداي
وبراي اعلاء كلمه عليا ما كسي كه در قتال درنك مي كند وخود را در ورطه مخالفت با مومنان مي افكند باكافراني كه حيات دنيا را بآخرت مي خرند وبلختيار حظ دنيا حظوظ

آخرت می برند باید که درنك کردن در بیرون آمدن برای قتال بکدارند وخود را ان ورطهٔ نفاق بیرون آرند وتواند بود ضمیر فلیقاتل عاید آخذ صلاح واصل فلاح صاحب خسف نیّت وواحد
قوّت طبیعت باشد وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا معنی اینست وهرکه در رضاء خدای قتال کند پس کشته شود یا غالب آید سر انجام
اورا اجری عظیم که برای مجاهدان موعود است بدهیم برای شهید درجات شهادت وبرای غایب آیندکان درجات غازیان ومجاهدان روزی کنیم ودر کتب تفسیر اجر عظیم را
بیهشت تعبیر کرده واین تاویل مشکل ومحل تامل است زیرا که بهشت موعود برای همه مومنانست قاعد ومجاهد درو یکسانست لقوله تعالی وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ای كلّا
من القاعدین والمجاهدین وعد الله الجنّة وبرای مجاهدان وعدهٔ اجر عظیم کرد وآنرا مقابل جنّت آورد قال الله تعالی وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ
مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً ازین
آیت ظاهر شود اجر عظیم را
مقابل جنّت ذکر کرد ومغایر
او آورد بلکه اجر عظیم عبارت
از درجات جنّت باشد اصل
جنّت بنود چنانچ از آیة دیکر فهم
می شود وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ
والمستضعفین مجرور است
بعطف بر فی سبیل الله بحذف
مضاف ای وفی خلاص المستضعفین
بر وجه ذکر خاص بعد عام یا منصوب
است بر اختصاص بتقدیر واخصّ
من انواع سبیل الله عامة المستضعفین
این جمله معترضه دیکر است برای
تحریض بر قتال کافران وبرانکیختن
مومنان بر مقابلهٔ ایشان در جمله
سابقه ذکر مقاتلان بر وجه
غیبت بود درین جمله خطاب کرد
التفات از غیبت سوی خطاب
آورد واستفهام برای انکار
بر وجه توبیخ است معنی آنست
وچیست مر شما را که در راه رضاء
خدای تعالی قتال نمیکنید ودر
تخلیص ضعیفان از مردان وزنان
وبچکان یا بندکان آنانند که در
مکه مانده بودند وکفار مکه
بر ایشان جفا می نمودند الَّذِينَ
يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ
هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا
وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا
موصول با صله صفت
المستضعفین است ربنا اخرجنا
من هذه القریة الظالم اهلها
مقول یقولون واجعل لنا من
لدنك ولیا واجعل لنا من لدنك
نصیرا معطوفاند بر اخرجنا
الظالم صفت است صفت شیء
است در وا اعتبار تانیث
موصوف نکردند اعتبار فاعل
کردند نحو ضربت هند الحسن غلا[مها]
ومررت بزید الحسنه جاریته

أَصَابَتْكُمُو مَعَهُمُو أَصَابَكُمُو بَيْنَكُمُو مَعَهُمُو لَكُمُو
قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ
اکر برسد بشما قتلی وهزیمتی از دشمن کوید خود نعمت کرده بود خدای بر من بقعود از جهاد

إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ۞ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ
که نبودم با ایشان حاضر دران غزو واکر برسد بشما

فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ
فتحی وغنیمتی از خدای تعالی هر آینه کوید آن منافق قول نادم کویا که نبود

بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ
میان شما ومیان او دوستی ای کاشکی من بودمی با ایشان در آن غنیمت

فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۞ فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
تا دست یافتمی دست یافتنی ونصیبی بزرك پس باید که کارزار کند در راه دین خدای تعالی

الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ
آنان که می خرند یا میفروشند زندکانی این جهان بدان جهان وهرکه

يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ
کارزار کند در راه دین خدای تعالی پس بکشند اورا یا غلبه کند او زود باشد که

نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۞ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ
بدهیم اورا مزدی بزرك یعنی بهشت وچیست شما را که جهاد نمیکنید

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
در طاعت خدای تعالی ودر خلاص ضعیف شمردکان واز قبل ضعیفان از مردان

فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ — بالنقل ورش
فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ — سكت خلف في رواية
قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ — بالنقل ورش
قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ — سكت خلف في رواية
لَمْ أَكُنْ — بالنقل ورش
لَمْ أَكُنْ — سكت خلف في رواية
وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ — بالنقل ورش
وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ — سكت خلف في رواية
يَكُنْ — نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي وابو [جعفر]
مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي — مدغما غير الغنة خلف
الدُّنْيَا الدُّنْيَا — بالامالة حمزة والكسائي / بالين ابو عمرو وفي رواية ورش
بِالْآخِرَةِ — بالنقل ورش
بِالْآخِرَةِ — سكت خلف وفي رواية خلاد وبالنقل في الوقف حمزة
نُؤْتِيهِ — بالابدال ورش والسوسي

بِالْآخِرَةِ بِالْآخِرَةِ — وبالترقيق ورش مع ثلثة اوجه لورش
بِالْآخِرَةِ — بالامالة الكسائي
وَمَنْ يُقَاتِلْ — مدغما غير الغنة خلف
فَيُقْتَلْ أَوْ — بالنقل ورش
يَغْلِبْ فَسَوْفَ — بالادغام ابو عمرو والكسائي وخلاد
نُؤْتِيهِ — بالابدال ورش والسوسي
نُؤْتِيهِ — بالاشباع ابن كثير
فَيُقْتَلْ أَوْ — سكت خلف في رواية

معنی اینست آن کسانی که میکفتند ای پروردکار ما از دیهی که ظالم است اهل آن دیه یعنی مکه بیرون آر ما را وبکردان برای ما از نزد خویش دوستی که ما را حمایت کند وبکردان برای
ما از نزد خویش نصرت کننده که در خلاص از ایشان یاری دهند الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ
كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا موصول با صله مبتدا است جمله یقاتلون خبر مبتدا است وجمله والذین کفروا یقاتلون معطوف است بر جمله سابقه فا در فقاتلوا سببیه است
اولیاء الشیطان کافران مراداند واین از باب وضع مظهر موضع مضمر است وجملهٔ ان کید الشیطان کان ضعیفا تذییل است چون تشبیه کافران واولیاء الشیطان ملوّح بمضمون جمله بود
بتقدیر ملوح تاکید جمله ان کید الشیطان کان ضعیفا سایغ نمود وجمله والذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله مر انکار مذکور را تعدیل است یا مر تخلص مسطور را دلیل است معنی اینست

مؤمنان قتال میکنند با کافران در راه رضاء کردکار دیان وکافران قتال میکنند با مسلمانان در راه متابعت شیطان بدوستی مکر شیطان ضعیف بود وبه سکالی او باطل باشد وضعیف
شوکت نیارد وباطل قوت ندارد مسلمانان برحکم فان حزب الله هم الغالبون غالب آیند اگرچه اندک باشند بر مقتضی کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله چیره دستی نمایند
تا اعلاء دین حاصل شود وتخلص ضعفا معتبر کردد الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم واقیموا الصلوة واتوا الزکوة روایت کرده اند مسلمانان در آغاز اسلام در مکه ضعیف بودند
کافران از جهت کثرت خویش بر ایشان قوت نمودند وبانواع ایذا میکردند ودر هوان وحقارتی آوردند ایشان از حمیت وشجاعت از تن وجان خویش بر میخواستند واز پیغمبر علیه السلام
در قتال ایشان اذن میخواستند پیغمبر علیه الصلوة والسلام برحکم مقتضاء خرد وبر موجب فکر مهد تا بی مصلحت بی نمودند چنانچه سر از آباید وشاید کفوا ایدیکم عنهم میفرمود
این آیة در شان ایشانست
واین آیة همین معنی را بیانست
این جمله معترضه است در بیان
شجاعت یاران پیغمبر علیه السلم
ودستوری میخواستند بقتال
کافران در هوان وضعف نسلا
معنی اینست اندیکم سوی
کسانی که کفته شدم ایشان
بعد دستوری خواستن ایشان
کافران باز دارید دستهاء
خویش را از قتال تا رسیدن
هنکام از قتال باز مانید
ودر نماز کجها داکرست
مشغول باشید وزکوة مال
بدهید فلما کتب
علیهم القتال
اذا فریق منهم
یخشون الناس کخشیة
الله او اشد خشیة معنی
اینست پس هرگاه که
فریضه کرده شد بر ایشان قتال
ناکاه کروهی از ایشان می
ترسیدند از عذاب مردمان
در کشته کشتن ومجروح شدن
همچون کسانی که می ترسند
از خدای یا سخت تر از روی ترس
یا همچو کسانی که سخت ترند
از روی خشیة از ترسند کان از
خدای تبارک وتعالی در
میرانید زجه میرانیدن در احتمال
تاخیر میدارند وکشتن در حال
یقین می پندارند وقالوا ربنا
لم کتبت علینا القتال لولا
اخرتنا الی اجل قریب معنی
اینست وکفتند ایشان
ای پروردکار ما چرا بر ما قتال
فرض کردانیدی وچرا ما را
در حیز هلاک رسانیدی چرا
تا مهلتی نزدیک که در آن قوت
کیریم وتوانایی قتال پدیریم تاخیری
نکردی وچرا ما را در مؤنت قتال
انداختی وبرنج قتال آزرده ساختی
واین قول از ترس مؤمنان
از جهت فکرت ومصلحت بقیة
حیات که هم اعمال خیر بیبی

لهموا ایدیکموا منهموا قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

ولیا واجعل — مدغما عیر الفتة خلف
نصیرا — بالترقیق ورش
امنوا — لورش ثلثة اوجه
قیل لهم — بالادغام سوسی
قیل — بالاشمام هشام والکسائی
الصلوة — بالتغلیظ ورش
واتوا — ثلثة اوجه لورش
علیهم — بضم الهاء حمزة
علیهم — بکسر الهاء والمیم ابوعمرو
ركوع

وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا
وزنان وکودکان یابندکان آنان که میکویند ای پروردکار ما بیرون آر ما را
مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا ج وَاجْعَلْ لَنَا
از این دیه که ستمکاراند مردم آن یعنی مکه وبدیار کن ما را بدار الهجرة مدینه
مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ط
از نزد تو معینی ودوستی وبکن ما را از نزدیک تو یاری دهنده
الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ج وَالَّذِينَ
آنانکه بکرویدند جهاد میکنند در راه طاعت خدای تعالی وآنان که
كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا
کافر شدند کارزار میکنند در راه طاعت شیطان بت پس کارزار کنید
أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ ج إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ
با دوستان دیو یعنی بت پرستان بدرستی که مکر دیو وسعی او در ایقاع ضرر بمومنان هست
ضَعِيفًا ۝ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا
سست ای ندیدی نکری سوی آنکسان که کفتند ایشان را باز دارید
أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ج فَلَمَّا
دستهاتان از قتال مشرکان وبپای دارید نماز را وبدهید زکوة را پس چون
كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ
واجب کرده شد بر ایشان کارزار کردن ناکاه کروهی از ایشان می ترسیدند

وآخرت بهترست مر کسانی که متقی اند واعمال نیک دارند جزاء عمل ایشان بنقصان نخواهد پیوست وایشان مقدار فتیلا مظلوم کشت
وفتیل ریسمان شکل بود که در میان اشته خرما باشد وآن را بعلت مثل زنند واو را در مقام بیان قلت ذکر کنند چنانچه بیان او کذشته وذکر
او بالا رفته اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة چون منافقان در شان کشتکان جنگ احد کفتند که اگر ایشان
نزدیک ما می بودند نمی مردند وکشته نمی کشتند این آیت در شان ایشان وارد کشت وکفتار ایشان برد پیوست واین جمله معترضه است برای

برانست وتحریر از توهم شماتت اعدا از جهت خواهش حیات دنیا واهانت در حال درجات اخری روی نموده وتواند بود که امر بکف ایدی مخلصان ومنافقان هم را باشد چون قتال
فرض شد فریقی از قتال ترسیدند وکویند لولا اخرتنا شدند مؤمنان بر همت وحمیت خویش ماندند قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی وجمله والاخرة خیر ولمن اتقی
عطف است بر متاع الدنیا قلیل وهر دو مفعول قل است وقل مستانفه است چنانستی که پیغمبر کفت ماذا اقول لهم حین قالوا ذلك فقیل قل کذا معنی اینست بکوای محمد متاع
دنیا وبرخورداری کرفتن بر آن اندك بود وهم خزاین ودفاین وکنج شی بسیار باشد بیت حاصل دنیا زکهن تا بنو چون کذرنده است نیرزد بجو وآخرت بهترست
از دنیا مر ارباب تقوی که نعیم جنات یابند وبسوی ملکت جاوید شتابند حیات دنیا با یقین درجات اخری چه مصلحت بود وچه کونه سبب برای ترك قتال باشد ولا یظلمون فتیلا

ردّ مقالت منافقان وابطال كفتار ايشان وتحريض مؤمنان برجهاد باكافران معني اينست درهرجايي كه بشتابيد وهرجاكه رويد مرك سوي شما بشتابد وشمارا دريابد اكرچه در بناهاء عالي رويد ودر برجهاء كچ كرده باشيد حكايت آورده اند زني اجيري داشت دختري زاد اجير خودرا براي طلب آتش فرستاد اجير مذكور بيش درآمد مردي را ديد كه ان ولادت مي پرسد وميكويد اين زن چه بار نهاد اجير جواب داد دختر زاده كفت بدان كه اين دختر نميرد واجل او نكيرد تا صد زنا نكند وخود را در اينچنين رسوايي بيفكند وبعد از صد زنا تو كه اجيري مادر اويي منكوحه شود وبعد از آن مرك او بسبب عنكبوت بود وعمر او بسبب آن سپري كردد وبنهايت رسد اجير مذكور بقصد ظهور كذب آن قايل شكم دختر پاره كرد وخبر مخبر مذكور را از جهت خويش بر عدم مطابقه واقع آورد وكريخت تا دختر مذكور پيشتر از زنا ونكاح وغير سبب عنكبوت بميرد وخبر كه آن مرد ذكر كرده است رونق صدق نكيرد اجير مذكور اين عمل كرد ورفت بشهري ديكر ومقامي ديكر پيوست قوم آن دختر ديدند كه اين دختر هنوز حيات دارد ممكن است كه روبصحت آرد ودارو كردند شكاف ميسر كشت وجراحت بصحت پيوست دختر مذكور بزرك شد زنا ميكرد وآن فاحشه عظيم مي آورد تا آنكه در ساحلي از سواحل دختر روي آورد آنجا نيز اين كار ميكرد اجير مذكور نيز برسم تجارت در آن ساحل رسيد زني جميله را براي نكاح طلبيد عورتي نشان او كفت او رغبت كرد ودر نكاح خويش در آورد با اوي ماند وعيش وعشرت مي راند از روي حكايت پاره كردن شكم دختر بد وكفت زن مذكور حال خود دريافت كه قصه مذكور قصه اوست از او بشنفت كفت اين حالت مرا بود وشكم خويش را بنمود شوهر كفت خبر آن مرد راست كشت وصدق او مشاهده پيوست خبر موت او بعنكبوت ياد آورد وبرجي در صحرا برآورد وآنرا كچ كرد تا محل عنكبوت نبود وجاي در آمدن او نباشد آن مرد با آن زن در آن برج در عيش بودي از نظافت آن مقام عنكبوت روي ننمودي روزي نظر زن بر عنكبوتي در سقف برج افتاد اورا از مرك او نشان داد ناكاه عنكبوت از سقف بر زمين رسيد اين عورت نيز انكشت پاي خود در آن ماليد زهر آن عنكبوت در ميان ناخن وكوشت وانكشت او رسيد درآمد حيات عورت مذكور بسر آمد وامام زاهد رحمه الله اين قصه در تفسير خود آورده وَاِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ روايت كرده اند بعد آنكه پيغمبر صلى الله عليه وسلم ومهاجران در مدينه قرار كرفتند منافقان ميان خويش ميكفتند تا آنكه اين مرد در مدينه قرار كرفته زرع وثمار ما نقصان پذيرفته اين حكايت قول منافقانست وشكايت از كفتار ناپسنديده ايشانست معني اينست واكر ايشان را نيكي وارزاني وفراخي ووفاء زروع وثمار وايمني وفراغ وقرار برسد ومنفعتي ونعمتي وارزاني وسعي بحصول بيوندد بكويند اين از نزد فضل خدايست واثر لطف حق جل وعلاست واكر برسد ايشان را بديي از اضداد امور مذكوره وخلاف شؤن مسطوره بتو كنند وناشي از نحوست قدم تو دانند قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ معني اينست بكو هر يك چيز از خير وشر نفع وضر از نزد خداست واز ارادت وقضاء حق جل وعلاست فَمَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا معني اينست پس چيست مر اين قوم را كه نزديك نه اند كه هيچ حديثي را دريابند ونه حديث بدي شناسند ونداند كه باسط وقابض ونافع وضار خداست واين همه مربوط بارادت وقضاست نسبتها نابود كنند وسخنان ناپسنديده كويند نسبت واقعي در نيابند مَا اَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ روايت كرده اند نيست از مسلماني كه او را رنجي ومشقتي برسد يا دوال نعلين او بكسلد يا خاري در پاي او بخلد يا چيزي از دست او برود

كُنْتُمُو تُصِبْهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَاَشَدَّ — بالنقل ورش
اَوْ اَشَدَّ — سكت خلف في رواية
خَشْيَةً — بالامالة كسايي
الْقِتَالَ لَوْلَا — مدغما سوسي
الدُّنْيَا — امال بين بين ابو عمرو وفي ... بالامالة المحضة حمزة والكسايي
وَالْاٰخِرَةُ — قرا بالنقل ورش

وَالْاٰخِرَةُ — سكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْاٰخِرَةُ — بالترقيق ورش
وَالْاٰخِرَةُ — لورش ثلثة اوجه
وَالْاٰخِرَةُ — بالامالة كسايي
خَيْرٌ — بالترقيق ورش
لِمَنِ اتَّقٰى — امال بين بين ورش في رواية
لِمَنِ اتَّقٰى — بالامالة المحضة حمزة والكسايي
تُظْلَمُونَ — قرا بالتغليظ ورش
يُظْلَمُونَ — [illegible]
مُشَيَّدَةٍ — بالامالة كسايي
حَسَنَةٌ
يَقُولُوا — مدغما غير الغنة خلف
سَيِّئَةٌ
يَقُولُوا — مدغما غير الغنة خلف

النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللّٰهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً ج وَقَالُوا
از عذاب مردم بقتل چون ترس از عذاب خداي تعالي يا سخت تر از آن ترسيدني وكفتند
رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ ج لَوْلَا اَخَّرْتَنَا
اي پروردكار ما چرا واجب كردي بر ما جهاد را چه بودي اكر نه تاخير كردي ما را
اِلٰى اَجَلٍ قَرِيبٍ ط قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ ج وَالْاٰخِرَةُ
تا روزكار نزديك كه بمرديمي باجال خود بكو برخورداري اين جهان اندكيست وآن جهان
خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقٰى وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۝ اَيْنَمَا
بهترست آنرا كه بپرهيزد وستم كرده نشويد شما مقدار شقي كه درميان استه خرماست هركجا كه
تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ
باشيد اندر رسد بشما مرك واكرچه باشيد
فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ ط وَاِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا
در كوشكهاي بلند برآورده بسنك وكچ واكر برسد بديشان نيكويي كويند
هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ط وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
اين هست از نزد خداي تعالي واكر برسد بديشان بديي
يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِكَ ط قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ
كويند اين هست از نزد تو بكو همه از نزد
اللّٰهِ ط فَمَالِ هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ
خدايست پس چيست اين كروه را كه نخواهند كه دريابند

نه حديث نيكو دانند

وبسوي نسبت نابوده وناپسنديده شناسند

مكر آنكه بسبب صدور كناهي بود ووقوع خطايي باشد وعفو كردن خداي بسيارست وآمرزيدن او بي شمارست معني اينست آنچه ترا اي مخاطب از نيكي محض چون نعمت وجود ابتدايي است بي سابقه اختياري وكسبي بي واسطه رنجي وتعبي وايجاد قواي طبيعة وپرورش در رحم وصغر وساير امور ابتدائيه بمحض لطف وكرم بي سابقه اختياري وكاري بود يا آنكه مبني بر ابتدايي چون آثار طاعت نخستين كه ابتدايي است بيقين حاصل آيد پس همه نيكيها از اسباب ومسببات وعلل ومعلولات ابتدايي يا مبني بر ابتدايي روي نمايد وآنچه برسد ترا اي مخاطب از بدي چون مشقت ومضرت ودرد ومصيبت ومحنت وعنا وآفت وبلا نباشد بود مبني بر نحوست ارتكاب جريمه از جرايم يا مترتب بر شومي اتصاف بذميمه از ذمايم باشد غير معين از نيكي از خداست از فضل وكرم وافضال واحسان حق جل وعلاست وآنچه برسد ترا از بدي از نفس تو بود واز شومي معني چنين بود آنچه برسد ترا اي مخاطب

عليهمو منهمو عنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

للناس وكفى من يطع فقد اطع الله فقد اطع الله

بالامالة الدوري — امال بين بين ورش في رواية — بامالة المحضة حمزة والكسائي — مدغما غير الغنة خلف — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

حديثا ۝ ما اصابك من حسنة فمن الله

سخن را ميكويد آنچه رسد بتو از نيكويي از خدايست

وما اصابك من سيئة فمن نفسك وارسلناك

وآنچه رسد بتو از بدي از تن تو باشد وفرستاديم ترا

للناس رسولا وكفى بالله شهيدا ۝

از براي مردم پيغمبري وبسنده است خداي تعالي كواه

من يطع الرسول فقد اطاع الله ومن تو

هركه فرمان برد رسول را پس بتحقيق فرمان برده باشد خدا را وهركه بكردد از فرما

فما ارسلناك عليهم حفيظا ۝ ويقولون

پس نفرستاديم ترا برايشان نكاه بان وميكويند منافقان

طاعة فاذا برزوا من عندك بيت طائفة منهم

امر تو طاعتست پس چون بيرون آيند از نزد تو بشب كاري سازند كروهي از ايشان

غير الذي تقول والله يكتب ما يبيتون

جز آنچه تو كويي وخداي تعالي مي نويسد واثبات ميكند ونكاه ميدارد آنچه ايشان بشب مي سا

فاعرض عنهم وتوكل على الله وكفى

پس روي بكردان از ايشان وتوكل كن بر خداي تعالي وبسنده است

بالله وكيلا ۝ افلا يتدبرون القرآن

خداي تعالي نكاه بان وكارزان اي نكنند فكرت در قرآن

ومن تولى — امال بين بين ورش في رواية

ومن تولى — امالة المحضة حمزة والكسائي

عليهم — بضم الها حمزة

بيت طائفة — قرا بالادغام ابو عمرو وحمزة

غير — بالترقيق ورش

وكفى — امال بين بين ورش في رواية

وكفى — بامالة المحضة حمزة والكسائي

القرآن — قرا ابن كثير وفي الوقف حمزة

كناه وخطاء تو باشد يا كويند آنچه برسد امت ترا آن نزد نفسهاء ايشان است بسبب كسب بد ايشان ونحوست كناهانست ومعتزله حسنه را درين عبارت از طاعت وخير وسيئه را عبارت از معصيت وشر دارند معصيت را بر حكم اين آيت بقضاء خدا وارادت او نينداراند اما حسنه وسيئه بمعني نفع وزيان وراحت ومشقت وامثال آن چنانچه بالا كذشته وارسلناك للناس رسولا معني اينست وفرستاده ايم ما ترا براي مردمان رسولي عظيم الشان جليل البرهان وكفى بالله شهيدا وشهيدا بمعني شاهدست معني اينست وبسنده است خداي از آن رو كه كواه است يعني بر ارسال تو برسالت وبودن تو عظيم الشان جليل البرهان يا كواه است بر انكار كافران وكفتار ناپسنديده ايشان من يطع الرسول فقد اطاع الله روايت كرده اند چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم كفت من احبني فقد احب الله ومن اطاعني فقد اطاع الله منافقان كفتند اين مرد دعوي خدايي ميكند خود را محب خدايي مي داند وطاعت خود را طاعت خدا ميخواند وميخواهد كه ما او را بخدايي كيريم چنانچه نصاري عيسى را بخدايي پذيرفتند ما او را بخدايي بپذيريم در رد ايشان اين آيت نازل كشت ومضمون آن بپيان پيوست معني اينست هركه طاعت كند فرستاده خداي را در اوامر ونواهي وميخواند طاعت او از روي معني طاعت خدا باشد زيرا كه حاجب فرمان ميرساند خرد طاعت او را طاعت پادشاه خواند ومن تولى فما ارسلناك عليهم حفيظا معني اينست وهركه از طاعت تو روي كرداند ترا زيان ندارد

بآيد آيت وكفى بالله شهيدا

از عقوبت ايشان كه مصلحت درين است وانتقام را توقف دارد ولي بر مكافات مه آر كه صلاح همانست وخير هم در آن است ايشان كلمه اسلام كفته وپناه تو كرفته اكر بكشي وانتقام كشي كمان بري كه حال نفاق ايشان ندانند ايشان را مسلمان خوانند وتر كشنده مسلمان دارند وايمان نيارند وتوكل على الله معني اينست وتوكل كن بر خداي وكار بدو سپار ودل بر عون وعنايت او دار ومنتظر باش كه خداي انتقام تو خواهد كشيد وايشان را مستاصل خواهد كرد ايند مضرت ايشان دفع خواهد كرد وكار بر حسب مطلوب تو خواهد آورد وكفى بالله وكيلا معني اينست وبسنده است خداي عز وجل در قلع ودفع ايشان در حالتي كه وكيل است يا از آن روي وكيل است براي كارها بندكان كار ايشان كند مراد ايشان حاصل كرداند افلا يتدبرون القرآن

وآن از خرد زيانكار تو نيندارد زيرا كه نفرستاده ايم ما ترا بر ايشان نكاه بان ونه موكل براي تثبيت ايمان در دلهاء ايشان بر تو رسانيدن فرمان بود فرمان رسانيدي ووظيفه تبليغ بجا آوردي هركه اطاعت كرد سعادت يافت وهركه عصيان ورزيد سوي شقاوت شتافت هركه دل بذيل نعمت نياورد بر جبين خويش داغ عصيان كرد ويقولون الطاعة معني اينست وميكويند ايشان در هنكام صدور امر ونهي كار ما طاعت است هرچه بفرمايي بجا آريم واز هرچه باز داري خود را از آن باز داريم فاذا برزوا من عندك بيت طائفة منهم غير الذي تقول معني اينست پس چون از نزد تو بيرون آيند طايفه از ايشان در شب بينديشند ودر آوردن غير آنچه تو ميكويي بكوشند والله يكتب ما يبيتون معني اينست وخداي عز وجل آنچه مي سازند ومي پردازند در نامهاء اعمال ايشان مي نويسد تا بدان ايشان را سزا كند فاعرض عنهم معني اينست چون حال چنين است پس اعراض كن

معنی اینست اگر قرآن را می شنوند پس آن تفکر نمیکنند یا بخوانند قرآن را پس در الفاظ ومعانی آن متفکر نمی شوند پس که او را راست ودرست یابند وبدی ان اختلاف وکژی دریابند وآنچ از روی ظاهر اختلاف مینماید محمول بر دو زمان بود تناقص وتعارض نیست ومحمول بر ناسخ بودن یکی ومنسوخ بودن دیگر نیست ماول به موافقت است محمول بر مطابقت است چنانچه آیت لنسئلنهم اجمعین با آیت فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان از روی ظاهر مخالف مینماید محل بر اثبات سوال در موقفی ونفی آن در موقفی دیگر میان ایشان معارضه نمی آید ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيرا معنی اینست واگر تدبیر میکردند ودل بر تفکر در الفاظ معانی او می آوردند همه را متوافق وملایم می دانستند وبدی ان تعارض واختلاف نمی یافتند واگر قرآن از غیر خدای بودی هر آینه در واختلاف بسیار روی نمودی بر اختلاف وتعارض نیا

وَاِذَا جَاۤءَهُمْ اَمْرُ ۔ مِنْهُمُو عَلَيْكُمُو ۔ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كَثِيْرًا ۔ جَاۤءَهُمْ ۔ جَاۤءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ

بالترقيق اورش ۔ بالامالة لحمزة وابن ذكوان ۔ سكت خلف في رواية ۔ بالنقل ورش

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ لَوَجَدُوْا فِيْهِ

واگر بودی قرآن ۔ از نزد ۔ جز ۔ خدای هر آینه یافتندی در آن

اخْتِلَافًا كَثِيْرًا ۝ وَاِذَا جَاۤءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ

اختلاف ۔ بسیار ۔ وچون آید بمنافقان ۔ کاری از ایمنی وفتح وغنیمت

اَوِ الْخَوْفِ اَذَاعُوْا بِهٖ ط وَلَوْ رَدُّوْهُ اِلَى الرَّسُوْلِ

یا بیم قتل وهزیمت ۔ آشکارا کنند آنرا ۔ واگر باز گردانیدی آنرا سوی رسول

وَاِلٰۤى اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ يَسْتَنْبِطُوْنَهٗ

وسوی خداوندان ۔ کار ۔ از ایشان هر آینه بدانستندی آنرا آنکسانی که بیرون آرند آنرا

مِنْهُمْ ط وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهٗ

از ایشان ۔ واگر نه افزونی رحمت خدای بودی ۔ بر شما ۔ وبخشایش او

لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰنَ اِلَّا قَلِيْلًا ۝ فَقَاتِلْ فِيْ

هر آینه متابعت کردید شما دیو را ۔ مگر اندکی ۔ پس کارزار کن در

سَبِيْلِ اللّٰهِ ج لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ

راه دین خدای ۔ مواخذ نمیشوی ۔ مگر بفعل نفس تو ۔ وتحریض کن بر قتال

الْمُؤْمِنِيْنَ ج عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّكُفَّ بَاْسَ الَّذِيْنَ

مؤمنان را وراغب کردن ایشان را در ثواب وفضل شهادت ۔ شاید ۔ خدای تعالی که باز دارد ۔ رنج وصولت وسختی آنان که

كَفَرُوْا ط وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَاْسًا وَّاَشَدُّ تَنْكِيْلًا ۝

کافر شدند ۔ وخدای تعالی سخت ترست بصولت واعظم سلطنت ۔ وسخت تر عقوبت کننده تر

مِنَ الْاَمْنِ ۔ سكت خلف وفي رواية خلاد

رَدُّوْهُوْ ۔ بالاشباع ابن كثير

اُولِى الْاَمْرِ ۔ بالنقل ورش

اُولِى الْاَمْرِ ۔ سكت خلف في رواية

الْمُؤْمِنِيْنَ ۔ بالابدال ورش والسوسي

اَنْ يَّكُفَّ ۔ مدغما غير الغنة خلف

بَاْسَ ۔ بالابدال السوسي

بَاْسًا ۔ بالابدال السوسي

بَاْسًا وَّاَشَدُّ ۔ مدغما غير الغنة خلف

ثابت شود که بهمه وجه مستقیم در لفظ ومعنی است وبا این چنین فصاحت وبلاغت ورستی ودرستی وسلامت واستقامت این کلام از غیر خدا نیست وهر کلامی که از خداست حق وصدق باشد تصدیق آن کلام وتصدیق مبلغ او یعنی پیغمبر علیه السلام واجب بود وَاِذَا جَاۤءَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذَاعُوْا بِهٖ معنی اینست وچون بیاید منافقان را خبر امری وشانی از خوفی یا امنی وامانی یعنی از ایمن بودن سریه یا خایف یا بودن نیز کی که آنرا پیغمبر علیه السلام برای محاربت فرستاد از اراجیف که از جهت مصلحت کتمان آن می بایست یا از جهت خوف مفسدت اشاعت آن نمی شایست یا اخبار کاذبه که مفتریات منافقان وموضوعات ایشانست در حالت خوف خبر امن میگویند ودر حالت آن خبر خوف میگویند تا مردمان دیگر نیز بخبر امن بر آید در خوف افتند ودر حالة امن خبر خوف میگویند تا مردمانی که میخواستند بعد بمجرد شنیدن باز آیند این نوع اخبار مشهور می کنند وبر دوست ودشمن میرسانند ودوست ودشمن بر آن اطلاع می یابند ودر تدبیری که مقتضاء عداوت میشابند وَلَوْ رَدُّوْهُ اِلَى الرَّسُوْلِ وَاِلٰۤى اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِيْنَ يَسْتَنْبِطُوْنَهٗ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهٗ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطٰنَ اِلَّا قَلِيْلًا معنی اینست واگر اشاعت وکتمان واخبار وتدبیر اصلاح کار سوی پیغمبر علیه السلام باز میکردانیدند یا در کوش

برای طلب ثواب وجزا در این حال که جز فعل نفس خویش تکلیف کرده نمی شوی بغیر کار خود مبتلا نه یعنی ترا فرموده میشود که قتال کنی اگرچه کسی با تو بیرون نیاید ودر بیرون آمدن وقتال کردن موافقت ننماید با سپاه همو نگاه دارد وبی سپاه همو سلامت باز آرد تکلیف دیگران برانگیزد بر اغلال مؤمنان را

وناامستقیم ماندن ایشان در آن ترا زیان ندارد وکار دیگران بر تو ملامت نیارد وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِيْنَ معنی اینست برانگیز د بر اغلال مؤمنان را برقتال چنانچه ایشان خود بیرون آیند وبغیر تکلیف تو در این کار رغبت نماید عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَّكُفَّ بَاْسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا معنی اینست وتردیک است که باز دارد خدای تعالی سختی ودرشتی کافران را وایشان را انهزم سازد ورعب وخوف شما در دل ایشان اندازد روایت کرده اند که حق سبحانه وتعالی بغیر مقاتله کار مسلمانان ساخت ودر دل ابوسفیان خطره بیرون نا آمدن برای جنگ انداخت فکر کرد که امسال سال قحط است خود را بیرون نباید آورد وتوشه نیست با این تنگی در این چنین کار عظیم شروع نباید کرد وبعضی کویند از مکه بیرون آمد وقدم در محاربه نزده

امراکه ولاة امورند نمی رسانیدند تا تدبیر ومصلحت آن بر ایشان کماشتند وان اخبار رشند رای داشتند وخود برای خویش عمل نمیکردند واین را زبان نمی آوردند ومیکفتند که امور را پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبزرگان وامرا دانند وتدبیر ومصالح آن ایشان توانند ما را با کفتن این اخبار چه نسبت بود وبا ذکر این کار چه ملامت باشد مصراع حدیث مصلحت ملک خسروان دانند ∴ هر آینه کسانی که بیرون می آرند امور مخفیه را بقریحه صافیه وفراست وافیه باستخبار اخبار جهان واستطلاع امور کیهان که وظیفه ایشا است می دانستند وتدبیر رفع مضرت وجلب منفعت آن می توانستند واگر نبودی فضل خدا ورحمت او بر شما هر آینه شیطان را پس روی میکردید مگر اندکی که در کمراهی نمی افتادید فَقَاتِلْ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ معنی اینست پس قتال بکن در راه رضاء خدای برای یافتن کمال جزا لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ معنی اینست قتال بکن در رضاء خدای تعالی

وبعضي كويند بيرون آمده بود خداي رعب در دل او انداخت وبازكشت نمود وَاللّٰهُ اَشَدُّ بَأْسًا وَاَشَدُّ تَنْكِيلًا معني اينست وخداي سخت ترست از روي عذاب وسخت ترست
از روي عقاب روايت كرده اند كه ابوسفيان در روز جنك چون بازكشت ميعاد بدر صغري كرد بيغمبر عليه السلام ميعاد او را در معرض قبول آورد چون موسم بدر صغري رسيد وآن بازار
كه در ماه ذي القعده تجاران آنجا جمع شوند وبايعان ومشتريان براي خريد وفروخت آنجا مي روند كفته اند بيغمبر عليه السلام با هفتاد سوار آنجا رسيد لشكر ابوسفيان را آنجا نديد
مسلمانان كه برابر بيغمبر عليه السلام بودند بازار را از مزاحمت كفار خالي يافتند بسوي خريد وفروخت شتافتند وكالاهايي كه برابر ايشان بود كران فروختند وكالاهايي كه
حاجت داشتند ارزان خريدند مرفه الحال فارغ البال مستبشر بنصرة وفتح باز كشتند شادان وخوشان در خانهاء خويش آمدند آيت مذكور در شان ايشان نازل كشت

حُيِّيتُم لَكُم وَاَرْكَسَهُم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لِيَجْمَعَنَّكُمْ اِلَي مَن يَشْفَعْ حَسَنَةً يَكُن وَمَن يَشْفَعْ سَيِّئَةً يَكُن
مدغما غير الغنة خلف · مدغما غير الغنة خلف · مدغما غير الغنة · وقرا قالون بالصلة والقصر والمد وعنهما وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر · مدغما غير الغنة خلف

مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ
هركه شفاعت كند شفاعتي نيكو يعني كه در اصلاح ذات البين كوشد باشد اورا حظي

مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ
از آن شفاعت وهركه شفاعت كند شفاعتي بدبغيبت ونميمت وفتنه انكيزي باشد اورا نصيبي ووزري

مِنْهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا ۞
از آن وهست وبود خداي تعالي بر هر چيزي توانا ونكاه بان

وَاِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا
وچون بنوازند شمارا بسلام يا هديه بادب همه افضالي پس تحيت كنيد بنيكوتر از آن يا مكافات كنيد آنرا بي تطفيف

اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ۞
بدرستي خداي تعالي هست بر همه چيزي مجازي ومقتدر

اَللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلَي يَوْمِ الْقِيَامَةِ ۞
خداي هيچ خداي نيست مكر او هرآينه جمع كند شمارا در موت وقبور سوي روز قيامت

لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ حَدِيثًا
هيچ كمان نيست در آن روز وكيست راست كوي تر از خداي تعالي در وعده وقول

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللّٰهُ اَرْكَسَهُمْ
پس چيست شمارا در شان منافقان كه از خدمت بيغمبر برفتند ونزديك كافران شدند دو كروه كشتند قومي ميكويند ايشان كافرند وقومي ميكويند كه مسلمانند وخداي نكونسار كرد ايشانرا

بِمَا كَسَبُوا اَتُرِيدُونَ اَنْ تَهْدُوا مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ
بشومي آنچه كردند از كناه اي شما هي خواهيد كه راه نماييد آنرا كه بي راه كرد خداي اورا

شَيْءٍ شَيْءٍ · بقدر الف وبقدر الفين ورش في رواية خلاد · شَيْءٍ شَيْءٍ · بقدر الف وبقدر الفين ورش في رواية خلاد
الْقِيَامَةِ بالامالة الكسائي
وَمَنْ اَصْدَقُ بالنقل ورش
وَمَنْ اَصْدَقُ سكت خلف في رواية
وَمَنْ اَصْدَقُ بالاشمام زايا حمزة والكسائي
لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلَي سكت خلف في رواية
فِئَتَيْنِ بالابدال ياء ورش والسوسي
مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ بالنقل ورش
مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ سكت خلف في رواية
ركوع
نصف الجزو

بصورت جمله فعليه كه دلالت برحدوث ميكند بر ابرهيم صلوات الله عليه وسلامه عليك در جواب ايشان سلام كفت برفع بر ابتدا بر صورت جمله اسميه شود دال بر دوام وثبوت بود تحيت ابرهيم احسن از تحيت ايشان

ونظم مسطور بورود پيوست مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا معني اينست هركه شفاعت كند شفاعتي نيكو اورا بواسطه شفاعت حظي عظيم بود ومر اورا اجزاء جزيل باشد شفاعت در لغت خواهش از كسي است براي نفع ديكري چنانكه از كسي براي كسي منفعتي خواهد يا دفع مضرت از كسي جويد و شفاعت حسنه آنست كه متضمن ابطال حقي يا اثبات باطلي نبود واضلال مسلماني وايذاء مومني نباشد چنانچه بيش حاكمان جهت مدعا عليه بناشنيدن كواهان مدعي دم نخواهي مدعا عليه زند يا نفع مدعي جويد وحكم بشهود بلاتزكيه كويد وبعضي كويند شفاعت حسنه آنست كه از كسي منفعت كسي في جلب منفعت سوي خويش خواهد ودرين كار در راه ارتشا وناموري جستن ورشوت كرفتن نرود وهركه شفاعت كند شفاعتي سيئه اورا بر حكم تسبيب نصيبي از آن بدي باشد ونصابي از آن جريمه بود شفاعت سيئه ضد شفاعت حسنه است چنانچه كسي نفع جويد با خذ رشوتي ابطال حقي واثبات باطلي خواهد براي جلب منفعتي وكفل بمعني نصيب دانند لكن آنرا در نصيب بدي استعمال كنند وَكَانَ اللّٰهُ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا معني اينست وهست كردكار ديان بر هر چيزي قادر ونكاهبان وكواهي دهند حساب كننده جزا دهنده سزا كننده همه چيز داند وجزا دادن آن تواند وَاِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا معني اينست وچون تحيت كرده شود شمارا بر تحيتي يا دعايي يا بسلامي وتعظيمي يا اكرامي پس شما تحيتي كه نيكوتر وخوبتر از آنست

بدانكه سلام از سنن اسلام وجواب آن از واجبات عظام است بشرط آنكه بر كسي سلام كويند كه مشغول بكاري ديني چون مصلي ومؤذن وقاري قرآن ومدرس وقت بيان ومفتي در وقت افتا وحاكم در هنكام حكومت وقضاء نباشد وبشرط آنكه اورا در معصيت نداند ومشغول بعصيان نديده باشند كه عاصي سزاوار نبود ومستحق تحيت نشود اما بيش پادشاهان در هنكام جلوس در مجلس سلطنت ووقت استادن در مسند ومكنت از بعضي رسانيده وبيدار وعلماء شرع شفا ترك سلام مشاهده شده وآن هم بدين قاعده محمول آمده كه اكر او در عدل نشسته است در كار دين است اورا مشاغل نبايد كشت واكر در ظلم است بيش او سلام نشايد كفت وقوي بر ضعيف سلام كويد وبسلام آرام دل بود تحيت ابرهيم احسن از تحيت ايشان آيد ونيكو وخوبتر نمايد

بيزار آنست تحيت كنيد يا كلامي واعظامي كه مثل آن بود باز كردانيد وحق جواب تحيت بي نقصان وكمي بكزاريد روايت كرده اند مردي بيش بيغمبر عليه السلام آمد به السلام عليك تحيت نمود بيغمبر عليه السلام در جواب او وعليك السلام ورحمة الله فرمود مردي ديكر به السلام عليك ورحمة الله تحيت آورد بيغمبر عليه السلام بلفظ وعليك السلام ورحمة الله وبركاته در جواب او تحيت كرد ديكري بتحيت السلام عليك ورحمة الله وبركاته شتافت بيغمبر عليه السلام وعليك در شان او سزاوار يافت كفت يا رسول الله براي ايشان چيزي زيادت نكردي بيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود اموري كه در جواب سلام آمده همه را در اسلام خويش بكار داشتي براي مرا چيزي از الفاظ تحيت مثل تحيتي كه كردي كردم وآنچه در اسلام كفتي در جواب مثل آن آوردم ونيز چون فرشتكان ابرهيم را كفتند سلاما يعني سلمنا عليك سلاما

ضعيف جويد تا از قوي ايمن كردد و رعب قوي از خاطر ضعيف برود چنانچه راكب بر راجل وقايم بر قاعد وصحيح بر مريض كويد باسلام كويد منحط بر عالي از جهت اعظام چون صغير
بر كبير وقليل بر كثير ورعيت بر پادشاه وشاكرد بر استاد ومريد بر پير إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا معني اينست بدرستي كه هست خداي بر هر چيزي محاسب يعني
حساب كند وبر حسب آن جزا دهد وسزا كند اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ معني اينست خداي معبودي بحق سزاوار پرستش مطلق جز او نيست سوكند
ميخورم كه هر آينه جمع خواهد كرد شمارا خداي در روز قيامت كه هولناك روزيست وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا معني اينست وكه راست ترست از وي كفتار از
خداوند جل وعلا تقدس وتعالي در كلام او كذب محال باشد چه كذب مبني بر حاجت ومخافت است وخداي عز وجل از هر دو صفت مذكور منزه است ونيز كلام او نفسي است وكلام
نفسي عبارتست از علم بقصد خطابست وهمه حق است وصواب مخالفت واقع در علم جهل مركب باشد از كسي كه جهل مركب برو محالست كه كذب در كلام او محال بود فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا روايت كرده اند كه مسلمانان در باب منافقان دو كروه بودند ودر شان ايشان اختلاف مينمودند بعضي ايشانرا در اجراء كلمهٔ اسلام مسلمان مي داشتند وبعضي بنظر باضمار كفري مي پنداشتند اين آيت بر وجه توبيخ وارد كشت واين نظم بورود پيوست معني اينست پس چيست مر شمارا در شان منافقان وچه ميكوييد در باب ايشان در حالت كه شما دو كروه ميان خويش اختلاف دارند كروهي بظاهر اجراء كلمهٔ توحيد مسلمانان مي دانيد وكروهي بكمان كفر ايشانرا كافر مي خوانيد وحال اينست كه خدا ايشانرا در بلا انداخته و بدانچه كسب كرده اند مبتلا ساخته ونكوسار كرده أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا معني اينست آيا مي خواهيد شما كه مهتدي سازيد كسي راكه خداي عز وجل اورا كمراه ساخته است ومي جوييد كه براه آريد كساني راكه خداي ايشانرا در وادي نفاق انداخته است وحال اينست كه هركرا خداي كمراه كرداند پس هركز براي او راهي نيابي كه سلوك آن اورا بمقصد رساند وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً معني اينست كه ايشان از مسلمان نبايد كفت وبا ايشان يكانكي نبايد جست زيرا كه ايشان كفر شمارا دوست

مِنْهُمُو أَوْلِيَاءَ فَخُذُوهُمُو وَاقْتُلُوهُمُو مِنْهُمُو بَيْنَكُمُو وَبَيْنَهُمُو جَاءُوكُمُو
صُدُورُهُمُو أَنْ قَوْمَهُمُو لَسَلَّطَهُمُو عَلَيْكُمُو اعْتَزَلُوكُمُو
يُقَاتِلُوكُمُو قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة والمد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر وفي رواية قالون

وَمَنْ يُضْلِلِ · مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ · يُهَاجِرُوا · وَلِيًّا وَلَا · نَصِيرًا إِلَّا · نَصِيرًا إِلَّا · نَصِيرًا · مِيثَاقٌ أَوْ · مِيثَاقٌ أَوْ · جَاءُوكُمْ · حَصِرَتْ · حَصِرَتْ · صُدُورُهُمْ · صُدُورُهُمْ أَنْ · أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ · شَاءَ اللَّهُ

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا وَدُّوا
وهركه بي راه كند اورا خداي تعالى پس نيابي اورا راهي بايمان وطاعت دوست دارند
لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ
كه كافر شويد چنانكه ايشان كافر شدند تا باشيد شما وايشان
سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي
يكسان پس مگيريد از ايشان دوستاني وياراني تا هجرت كنند واز وطن بيرون روند در
سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ
راه دين خداي تعالى پس اگر بر كردند از طاعت بگيريد ايشانرا وبكشيد شان
حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا
هركجا يابيد شان در حل وحرم ومگيريد از ايشان دوستي
وَلَا نَصِيرًا ۝ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ
ونه ياري مگر آنانكه پيوند كيرند با كروهي كه ميان شما
وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ
وميان ايشان عهدست يا بيايند بشما حال آنكه تنگ شده باشد دلهاشان
أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ
كه كارزار كنند باشما يا كارزار كنند با كروه خويش واگر خواستي
اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ
خداي تعالى بر كماشتي ايشانرا برشما تا كارزار كردندي باشما پس اگر دوري كزينند از شما وجدا كردند

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ معني اينست يا آمده اند بشما بامان درين حال كه كرفته شده است سينهاء ايشان درين كه باشما محارب شوند يا با قوم خويش قتال كنند يعني از قتال باز آمده ودر امان شما در آمده وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ معني اينست واگر خداي خواستي ايشانرا برشما مسلط كردي وايشانرا باشما در قتال آوردي پس هر آينه ايشان باشما قتال ميكردند وبقوت حمله مي آوردند فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا معني اينست

ميدارند ودل بر ارتداد شما مي آرند يعني آرزو مي برند كه چنانچه ايشان كافر شده اند كاشكي كه شما نيز كافر شويد ودر راهي كه ايشان مي رفتند برويد كه خرمن سوخته خرمن همه را سوخته خواهد وچون خرمن ديكران سالم بيند بكاهد فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ معني اينست پس مكيريد از منافقان دوستان تا آنكه در راه رضاء خداي هجرت كنند يعني اوطان خويش بكذارند وروي بسوي پيغمبر آرند فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا معني اينست پس اگر از هجرت روي كردانند وهجرت را نداشتند يا روي كردانند از ايمان ومتردد شوند در ايقان پس ايشانرا بكيريد هر جا كه بيابيد در حل يا در حرم در حضر يا در سفر واز ايشان دوستي دوستان مكيريد وياري ايشان مپذيريد إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ معني اينست ايشانرا بكيريد وبكشيد مكر آنانكه پيوند كيرند ودل بر عهد وميثاق بندند وبا كساني كه شما عهد كرده ايد عهد كنند أَوْ جَاءُوكُمْ

پس اکر ایشان کوشه کیرند وبا شما دوستی بپذیرند ودم صلح زنند واز امان بجویند ودر ره اسلام بویند از شما ایمن شوند واز محاربهٔ شما سلامت مانند زیرا چه خدای مر شما را در قتال امستانیان رهی داد روایتست
ودر دین اسلام رسم نهاده که امان یافتگان جمع نشود وآشتی جنك را منافی بود سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا
این حکایت جماعتی است از بنی اسد وعطفان وبعضی از اهل مکه که چون بر مؤمنان می آمدند ایمان می آوردند وچون بر قوم خویش باز میکشتند اظهار کفر میکردند معنی اینست تحقیقا
که بیابید شما جماعتی دیکر غیر حاضران مدینه را میخواهند که از شما باظهار ایمان ایمن باشند واز قوم خود باظهار کفر امان یابند هربارکه ایشان در قتال با مسلمانان افکنده شوند مقهور
ونکوسار کردند فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ معنی اینست پس اکر شما را نکذارند وآشتی در میان بنا رند ودستها

يقاتلوكمو لكمو عليهمو يامنوكمو يعتزلوكمو ايديهمو فخذوهمو
واقتلوهمو واوليكمو لكمو عليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ
پس حرب نکنند با شما وبیفکنند سوی شما صلح واستسلام را پس نکردانید
اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ❁ سَتَجِدُونَ آخَرِينَ
خدای تعالی شما را بر ایشان هیچ راهی بقتل زود بود که بیابید دیکران را
يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا
که میخواهند که ایمن شوند از شما وایمن شوند از قوم خویش هر آنکاه که
رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ
باز کردانند ایشان را سوی فتنه سرنکون کنند ایشان را در آن فتنه پس اکر دور نشوند از شما
وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَمَ وَيَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ
ونیفکنند سوی شما صلح را وباز ندارند دستهای خویش بکیرید ایشان را
وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَئِكُمْ جَعَلْنَا
وبکشید ایشان را هرجا بیابید شان وایشان اند که کردیم
لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ❁ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ
شما را بر ایشان حجتی هویدا ونباشد هیچ مؤمنی را
أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا
که بکشد مؤمنی را مکر بخطا که قصاص نبود وهرکه بکشد مؤمنی را بی قصد
خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ
خطا بی قصد پس واجبست برو آزاد کردن بندهٔ کرونده وخون بهایی سپرده تمامی

والقوا اليكم بالنقل ورش
والقوا اليكم بسكت خلف في رواية
عليهم بضم الهاء حمزة
آخرين لورش ثلثة اوجه
ان يامنوكم مدغما بغير الغنة خلف
يامنوكم بالابدال ورش والسوسي
ويامنوا بالابدال ورش والسوسي
حيث ثقفتموهم بالادغام السوسي
عليهم بضم الهاء حمزة
لمؤمن بالابدال ورش والسوسي
ان يقتل مدغما بغير الغنة خلف
ع
مؤمنا بالابدال ورش والسوسي
مؤمنا الا بالنقل ورش
مؤمنا الا بسكت خلف في رواية

خطا بالتسهيل حمزة في رواية
مؤمنا فتحرير بالابدال ورش والسوسي
رقبة بالترقيق ورش
فتحرير مؤمنة بالادغام السوسي
مؤمنة بالابدال ورش والسوسي
ودية مدغما بغير الغنة خلف
مسلمة الى بالنقل ورش
مسلمة الى بسكت خلف في رواية

خویش را از شما باز ندارند پس
بکیرید شما ایشان را وبکشید در
هر مکانی که بیابید ودر هر
زمانی که دریابید وَأُولَئِكُمْ
جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا
معنی اینست وایشان مسلمان
مر شما را بر ایشان قولی وحجتی
ظاهر کردانیدیم بدین که بقتال
دستوری دادیم
وایشان را پیش
شما بخواری در آوردیم
ومال کر از شما کردیم واسیر شما
کردانیدیم ودر ربقهٔ بندکی
در آوردیم وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ
أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَأً روایت
کرده اند عیاش برادر مادری
ابوجهل پیش پیغمبر علیه السلم
ایمان آورد وپیش از هجرت پیغمبر
از ترس برادران در مدینه آمد
بر پشتهٔ بلند برای ماندن اختیار
کرد مادر او سوکند خورد تا عیاش
نیاید زیر سقف نرود وطعام
وآب نخورد ابوجهل وحارث بن
زید در طلب او شتافتند او را
در مدینه بر پشتهٔ بلند یافتند
روی برو آوردند واز حال مادر
خبر کردند وسوکند خوردند
بیا بر دینی که اختیار کردهٔ بباش
ودل مادر را مخراش عیاش و
ابوجهل وحارث بن زید از مدینه
در رفتند دستهاء او را بر کتفها
او بستند صدکان چوب زدند
عیاش حارث را کفت ابوجهل
برادر منست با من هم خون هم تن است
تو که باشی چوب بر من اندازی
ومرا دردمند سازی والله من
ترا هر جا که بیابم در کشتن تو
بشتابم ایشان عیاش را در خانه
در آوردند همچنان بسته پیش
مادر آوردند مادر کفت بند
او را مکشایید وبدو رحم منمایید
تا دینی که اختیار کرده از آن
بیرون نیاید وبا شما موافقت نماید
مدتی در بند بود تا آنکه فرا نمود

بعد چندگاه حارث مذکور مسلمان شد عیاش را مسلمان شدن او خبر نبود او را در قبا یافت بر حکم سوکند در کشتن او شتافت مسلمانان از مسلمان شدن او خبر کردند واو را کرفته
پیش پیغمبر آوردند پیغمبر از عمل مذکور باز جست عیاش قصه باز کفت در شان او این آیت نازل کشت ودر حق او این حکم بیان پیوست معنی اینست ونیست ملایم مر مؤمن را که
بکشد مر مؤمنی دیکر را مکر از جهت خطا یا مکر در هنکام خطا یا مکر کشتن بخطا یا مکر کشتنی خطا در حالت که قاتل خاطی است وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ
مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ معنی اینست وهرکه بکشد مؤمنی را از جهت خطا کردن یا در هنکام خطا یا کشتنی بخطا یا در حالت که قاتل خاطی است یا کشتنی خطا پس بروی آزاد کردن رقبهٔ
مؤمنه باشد که آزاد کردن رقبهٔ کافر از کفارت روا نبود واین مجمع علیه است وهمچنین رقبهٔ بیکار کشته چون رقبهٔ کودکی معظم اغراض از فوات پیوسته است ودر رقبهٔ

صغيره اختلاف علماست نزدیك بعضي از جهت آنكه فايت الاغراض است روا نيست و نزديك عامه رواست چه اكرا غراض در حالت فايت است ليكن رجاي حصول آن ثابتست بخلاف اعمي كه بي بصر بود عود بصرا و وحصول الغراض از وم جو نباشد و بر ويست ديتي كه سوي اهل او تسليم كرده شود و با وليا، مقتول مسلم كرد و بر حسب سهام مواريث بورثه او مسلم كردانيده آيد و آنرا ميان ورثه علي فرايض الله قسمت كنند در تنفيذ وقضا با فضا، ديوان، همچو ساير تركات مصروف كردانند واكر وارثي نبود وارث عامه مسلمانان باشند در بيت المال مسلمانانا نكردآرند اما دية مذكور بر عاقلي قاتل است تحمل عقل يعني ديت از وظايف عواقل است واكر قاتل را عاقله نبود ديت در بيت المال باشد واكر در بيت المال مالي نبود دية در مال قاتل آيد الا ان يصدقوا معني اينست يعني بر قاتل است بر جميع اوقات مكر در وقتي كه او اولياء مقتول بدية بر قاتل تصدق وحق دية را ساقط كردانند فان كان من قوم عدو لكم وهو مؤمن فتحرير رقبة مؤمنة معني اينست

لكمو بينكمو بينهمو — مد عما غير الثقة خلف
ان يصدقوا — باسكان الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
وهو — بالابدال ورش والسوسي
مومن — بالابدال ورش والسوسي
فتحرير رقبة — بالادغام السوسي
فتحرير — بالترقيق ورش
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
مؤمنة — بالابدال ورش والسوسي
مسلمة الي — بالنقل ورش

مسلمة الي — سكت خلف في رواية
وتحرير رقبة — بالادغام السوسي
وتحرير — بالترقيق ورش
مومنة — بالابدال ورش والسوسي
ومن يقتل — مد عما غير الثقة خلف
مومنا — بالابدال ورش والسوسي
عليهي — بالاشباع ابن كثير

اِلَىٰٓ اَهْلِهٖٓ اِلَّآ اَنْ يَصَّدَّقُوْا ۚ فَاِنْ كَانَ مِنْ
سوي كسان او مكر كه صدقه كنند وبخشند پس اكر باشد آن مقتول خطا از

قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ
كروهي دشمن شما يعني كفار حربي واو با شد كرونده پس واجبست بر و آزاد كردن بنده

مُّؤْمِنَةٍ ۗ وَاِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍۢ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ
كرونده وديت بر عاقله نيست كه كفار اند واكر باشد از كروهي كه ميان شما وميان ايشان

مِّيْثَاقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ اِلَىٰٓ اَهْلِهٖ وَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ
عهدي باشد بذمت واجب خون بها نيست فراسپرده سوي مردم او وآزاد كردن بنده

مُّؤْمِنَةٍ ۚ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ ۡ
كرونده بر قاتل با ايمان پس هر كه نيابد بنده واجب روزه داشتن دو ماه باشد پياپي پيوسته بيبدل قضيه

تَوْبَةً مِّنَ اللّٰهِ ۗ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا
تا آن توبه باشد از خداي تعالي وهست خداي تعالي دانا

حَكِيْمًا ۞ وَمَنْ يَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا
درست كار درست كفتار وآنكس كه بكشد مومني را بعمد وقصد

فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيْهَا وَغَضِبَ اللّٰهُ
پس جزاي او دوزخ بود جاويد مانده در آن وخشم كرد خداي تعالي

عَلَيْهِ وَلَعَنَهٗ وَاَعَدَّ لَهٗ عَذَابًا عَظِيْمًا ۞ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ
برو ولعنت كرد برو وبساخت او را عذابي بزرك اي آنكسان كه

پس اكر باشد مقتول بر وجه خطا از قومي كه شما را دشمنانند يعني از فرقه كه كافران محارب باشند وحال اينست كه او مسلمانست واز اهل ايمانست از جمله حربيان مسلمان شده وبر حقيت اسلام اعتقاد كرده يا مردي كه از دار حرب در دار اسلام بيايد ومسلمان شود باز بمصلحتي بر اهل خويش در دار حرب برود ومسلماني او را بخطا بكشد وحكم او بكفارت پيوندد درين صورت بر قاتل آزاد كردن ده مومنه بر وجه كفارت لازم آيد اكرچه ديت لازم نبود زيرا چه اولياء حربيان اند استحقاق دية ندارند وان كان من قوم بينكم وبينهم ميثاق فدية مسلمة الي اهله وتحرير رقبة مؤمنة معني اينست واكر مقتول بر وجه خطا از قومي باشد كه ميان شما وميان ايشان عهدي وپيماني بود پس بروي است ديتي سوي اهل مقتول واولياء او وآزاد كردن رقبه كه بخداي كرويده ودين اسلام كزيده فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين توبة من الله معني اينست پس هر كه رقبه مؤمنه نيابد كه آنرا بر وجه كفارت آزاد كند پس بروي است روزه داشتن دو ماه پياپي بغير فصل وبغير آنكه دو ماه روزي بغير روزه نكذارد توبه كند او توبه كردني كه باشي از خداي وتوفيق او بود يا كويند قبول كند خداي توبه او را قبول كردني كه كاين از خداي باشد وكان الله عليما حكيما معني اينست وهست خداي عز وجل دانا تا همه چيز داند عمد وخطا در كشتن بروي پوشيده نماند تعين اجزيه اعمال وتقدير كفارات جنايات همه بحكمت محكمه او منوط باحكام او مربوط ومن يقتل مومنا متعمدا

وسوسه شيطان در وارث كرد بني فهر را كشت واز دين برتد كشت جانب مكه وقت اول ارتداد در دين از و واقع شد اين آيت در شان او فرود آمد معني اينست وهر كه بكشد مومني را بنا حق درين حال كه متعمد باشد يعني قاصد كشتن او بود جزاء او آنست كه او را در دوزخ در آرند جاويد در آتش بدارند وغضب الله عليه ولعنه واعد له عذابا عظيما معني اينست وخداي بروي غضب كند واز رحمة خود دور افكند وعذابي عظيم براي او ساخته كرداند ولعن بر صاحب كبيره

حكم ولا يلعن صاحب الكبيرة محمول بر استحلال واستخفاف باشد يا لعن بمعني ابعاد از خير بود چنانچ در لعن الله المحلل والمحلل له ولعن الله الواشمة والمستوشمة كفته اند وبدانكه قتل كناهي عظيم وعصياني فخيم است ودر فظاعت اين كنه همين يك حرف بسنده است كه جزاء كلمه كفر باكراه رخصت بديرد وقتل مسلم بنا حق هيچ عذري اباحت ورخصت نكيرد واز ابن عباس روايت كرده اند در حرمت قتل عمد توبه مقبول نيست واين مشكلست چه قول توبه از هر كنهي باجماع ثابت باشد پس اين قول خلاف اجماع بود تا ويل آن آنست كه قتل عمد متضمن بحق عبد ست وشرط در حقوق عباد آنست كه خصم خشنود شود وارضا متحقق نكردد پس توبه از و متحقق نباشد نه آنكه توبه بعد از وجود شرايط مقبول نبود يا ايها الذين آمنوا اذا ضربتم في سبيل الله فتبينوا ولا تقولوا لمن القي

نجزاؤه جهنم خالدا فيها روايت كرده اند در قبيله بني النجار مسلماني قتيل يافتند برادر قتيل پيش پيغمبر صلي الله عليه وسلم از ين قصه علم داد پيغامبر شخصي را از بني فهر با برادر مقتول بر بني النجار فرستاد كفت ايشان را سلام من برسانيد وبكويد اكر شما بقاتل اين علم داريد او را برابر برادر او كه مدعي است بسپاريد تا بر نهج شرع قصاص كند واكر توفيق ماندم عفو زند واكر قاتل او نمي دانند بعد سوكند بنجاه كس دية مقتول مذكور برسانند چون فهر مذكور فرمان پيغمبر صلي الله عليه وسلم برسانيد وآنچه امر پيغمبر بود روشن كردانيد بني النجار سر در طاعت نهادند وسمعا وطاعتا زبان كشادند و او را صد اشتر دية قتيل مذكور دادند برادر او ديت بستد با فهر كه فرستاده پيغمبر بود صلي الله عليه وسلم باز كشت نزديك مدينه رسيده بود بوسوسه شيطان با استدن دية بكشتن بني فهر مذكور جرات نمود چه شيطان او را وسوسه كرد بستدن ديت رضا دادي بر انتقام دل ننهادي فهر را نكشتي وبكشتن مسلماني انتقام برادر نكشيدي ديت زيادت برو نام بخيلي ومردي بر آورد

كفتار پيغمبر

اِلَيْكُمُ السَّلٰامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ روایت کرده اند مردی از جمله کروه خویش تنها مسلمان شده بود کروه همه کافر بودند کینه وضغینه ودشمنی وعداوت می نمودند یکی از آن مسلمانان برای تاخت ایشان آمد مسلمان مذکور با کوسفندان خویش بر کوهی رفته چون نزدک مسلمانان بدو رسیده از ایشان آواز الله اکبر شنید دانست که ایشان مسلمانانند او نیز آواز کلمهٔ طیبه بلند بر آورد وایشانرا مسلمان وار سلام کرد اسامة بن زید دانست مسلمان نیست کلمه بمصلحت میکوید واز کشتن خلاص میجوید بر حمله آورد وکشت وآنچه از سلب او بود با کوسفندان بهم ربود چون حکایت بسمع پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیوست موجب اندوه وناخوشی پیغمبر کشت کفت خوب بکدارید مسلمانی را بعد کلمه کفتن زیر تیغ آوردید اسامة بن زید پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفت یا رسول الله او از جهت ترس تیغ بکلمهٔ اسلام پناه می جست پیغمبر فرمود جرا دل او را نشکافتی تا آنچه در دل اوست دریافتی احکام مبنی بر ظاهر بود اطلاع بر کیفیت باطن حاجت نباشد در شان او این آیت نازل کشت ودر باب او این نظم بورود پیوست معنی اینست ای مؤمنان چون در راه رضاء خدای تعالی یعنی برای اعلاء کلمهٔ علیا بر روی زمین بروید وچون کسی پیش شما بکوید که من مسلمانم بدین سلام در امانم نفی اسلام او مکنید لَسْتَ مُؤْمِنًا مکوید پس بر کشتن او توقف کنید دست خویش از وی باز دارید خود را در ورطهٔ قتل مسلمان مه افکنید تا آنکه حال او پیدا آید وتحقیق شان او روی نماید چه حال باطن نمی دانید در ین حال بنفی ایمان بودن کا لایی که بحیات دنیا کار آید مجویید نظر در آن مکنید وازجهت سلب وغنیمت کسی که پیش شما اسلام خویش اظهار کرده باشد مکشید زیرا که نزد خدای تعالی معلوم ومقدور حق سبحانه وتعالی غنیمتها بسیار ومنفعتها بیشمار است آن ابا این بناید کذاشت واین را برابر آن نشاید پنداشت كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا معنی اینست شما پیش از ین همچنین بودید یعنی چون مسلمان شدید وباسلام اقرار کردید تصدیق دل پنهان بود اسلام بر حکم ظاهر میشمود پس خدای تعالی شما را افضل کرد وبر حکم ظاهر شما را در عصمت آورد شما را نیز با دیکران همچنین باید بود وهمچنین معامله باید نمود نیز در کشتن کسی که پیش شما اظهار ایمان کند وخود را در جز آشتی آرد وازپیکانکی دور افکند توقف کنید وبشتابی تیغ وتیر مزنید وحرمت اسلام نکاه دارید وتعظیم کلمهٔ اسلام بجا آرید اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا معنی اینست بدرستی خدای تعالی بعملهاء شما آکاهست آکاهی او بر احوال شما بری از اشتباه است مقصود او در کلمه کفتن ومطلوب شما در کشتن میداند وجزا وسزاء آن دادن می تواند لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً معنی اینست برابر نه اند قاعدان یعنی باز ماندکان از جهاد که غیر خداوندان اضطرارند یعنی غیر کسانی که در باز ماندن از جهاد ضرورت دارند چون کسانی که بکوری یا لنکی یا به بیماری مبتلا باشند ومجاهدان یعنی جهاد کنندکان بصرف اموال وبذل انفس خویش در راه رضاء خدای اظهار دین واعلاء کلمهٔ علیا یعنی میان قاعدان ومجاهدان برابری نبود واستوا نباشد زیرا که فضل داده است خدای کسانی را که جهاد میکنند بصرف اموال خویش وتیغ ابدان

ضَرَبْتُمْ كُنْتُمْ عَلَيْكُمْ بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اٰمَنُوا اِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا

ایمان آوردید چون بروید در راه دین خدای عزّوجل پس بیابید ازبهر غزا مؤمن را ازکافر پس طلب بیان وثبات کنید و

تَقُولُوا لِمَنْ اَلْقٰى اِلَيْكُمُ السَّلٰامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا

کوید آنرا که بیفکند سوی شما صلح را نیستی تو کرویده

تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ مَغَانِمُ

همی جویید شما کالاء وغنیمت زندکانی این جهانرا پس نزد خدایست غنیمتهای

كَثِيرَةٌ كَذٰلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللّٰهُ

بسیار همچنین بودید شما از پیش هجرت که نعمت کرد خدای تعالی

عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ

بر شما بتوفیق هجرت پس باید بیابید بدرستی که خدای تعالی هست بدانچه میکنید شما
خدا براو ودادید مؤمن را ازکافر

خَبِيرًا ۞ لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

آکاه برابر نباشند نشستکان ازقتال از مؤمنان که جهاد نکنند

غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

جز خداوندان بیماری وعلّت وغزاکنندکان در راه طاعت خدای تعالی

بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ

بمالهای خویش وتنهای خویش فضل نهاده است خدای تعالی غزاکنندکانرا

بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً

بخواستهای خویش وتنهای خویش بر نشستکان ازقتال پایه بلند

اٰمَنُوا — لورش ثلاثة اوجه
فَتَثَبَّتُوا — قرا حمزة والكسائي
لِمَنْ اَلْقٰى — بالنقل ورش
لِمَنْ اَلْقٰى — خلف في رواية
لِمَنْ اَلْقٰى — امالها بين بين ورش
لِمَنْ اَلْقٰى — بالامالة حمزة والكسائي
السَّلَمَ — نافع وحمزة وابن عامر
مُؤْمِنًا — بالابدال ورش والسوسي
الدُّنْيَا — بالامالة بين بين ابو عمرو وورش
الدُّنْيَا — بالامالة حمزة والكسائي
كَثِيرَةٌ — بالترقيق ورش
كَذٰلِكَ كُنْتُمْ — بالادغام سوسي
فَتَثَبَّتُوا — قرا حمزة والكسائي
الْمُومِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي
غَيْرُ — بالترقيق ورش
كَثِيرَةٌ — بالامالة كسائي
خَبِيرًا — بالترقيق ورش
وَاَنْفُسِهِمْ — بالتسهيل
دَرَجَةً — بالامالة كسائي
غَيْرَ — بفتح الراء نافع والكسائي وابن عامر

طمع

طبیتم

خود و در رضاء خدای بر نشستگان خانها و بازماندگان از جهاد و بدرجهٔ نیل غنیمت که اهل جهاد بر آن مخصوص است و مرتبهٔ که مجاهدان را مخصوص است وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِينَ عَلَى الْقٰعِدِينَ اَجْرًا عَظِيمًا دَرَجٰتٍ مِنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً معنی این است و فضل داد است خدای تعالی مجاهدان را بر قاعدان باجری عظیم و ثوابی جسیم یا گویند تفضیل کرد مجاهدان را

وعطا کرد ایشان را اجری عظیم و ثوابی جسیم گفته اند مجاهد را بر قاعدان بهفتاد درجه فضل باشد از درجه تا درجه بسیار اسب تیز رو شصت سال و در روایتی هفتاد ساله راه بود وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا معنی اینست و هست خدای آمرزنده که بتقصیرات خطایا آمرزد رحیم است مواهب و عطایا بخشد اِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِي اَنْفُسِهِمْ یعنی

بدرستی آنانکه جان ایشان را فرشتگان موت استدند درین حالکه ایشان بر نفسهاء خویش بسبب نفاق یا بسبب کفر بر حسب اقوالی که در ورود آیه گذشت و ذکر آن بالا رفت

انفسهمو كنتمو ماويهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وكلا وعد الله الحسنى الحسنى منهو ومغفرة ورحمة

مدغما غير الغنة خلف — اما له الدين بين ورش وابو عمرو في رواية — بامالة المحضة حمزة والكسائي — بالاشباع ابن كثير — مدغما غير الغنة خلف

وَكُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى ط وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجٰهِدِينَ

وهمه را وعده داد خدای تعالی بهشت نیکو وافزونی نهاد خدای تعالی غزا کنندگان را

عَلَى الْقٰعِدِينَ اَجْرًا عَظِيمًا ۝ دَرَجٰتٍ مِنْهُ

بر نشستگان مزدی بزرگ پایها ازو

وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً ط وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝

وآمرزش وبخشایش وهست خدای تعالی آمرزگار ومهربان

اِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِي اَنْفُسِهِمْ

بدرستی آنان که جان ایشان برگرفتند فرشتگان در آن حال بر نفسهای خویش ستمکاران بودند بکفر ونفاق

قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ ط قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ

گفتند ایشان را در چه بودید که هجرت نکردید گفتند بودیم ما ضعیفان

فِي الْاَرْضِ ط قَالُوا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ

در زمین مکه گفتند فرشتگان ای بود زمین خدای تعالی

وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا ط فَاُولٰٓئِكَ مَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ ط

فراخ تا هجرت کنید در آن اینانند که جایگاه ایشان دوزخ است

وَسَآءَتْ مَصِيرًا ۝ لا اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ

وبداست دوزخ جای بازگشتن مگر آنان که ضعیف باشند که هجرت نتوانند کرد

مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَآءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ۝

از مردمان وزنان وکودکان نتوانند

ومغفرة — بالترقيق ورش

ورحمة — بالامالة الكسائي

ان الذين توفيهم — بالادغام البزي

ركوع

توفيهم — اما له بين بين ورش في رواية

توفيهم — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

الملائكة ظالمي — بالادغام السوسي

في الارض — بالنقل ورش

في الارض — سكت خلف في رواية

تكن ارض — بالنقل ورش

تكن ارض — سكت خلف في رواية

فتهاجروا — بالترقيق ورش

ماويهم — اما له بين بين ورش في روا

ستمکاری ورزیدند قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ معنی اینست گفتند ایشان را فرشتگان در چه کار بودید بسبب چه در میان کافران توقف نمودید و این گفتار از فرشتگان وجواب از ایشان در هنگام مردن ایشان بود قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْاَرْضِ معنی اینست گفتند ایشان در زمین مکه ضعیف بودیم آمدن نمی توانستیم عذر نابود گفتند بر سخن دروغ پیش آمدند حال ایشان مکذب مقال ایشان بود مقال ایشان نشهادت حال ایشان دروغ نمود چه اگر ضعیف می بودند در بیرون آمدن سوی جنگ چگونه قوت می نمودند قَالُوا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا معنی اینست گفتند فرشتگان نبوده است زمین خدای تعالی فراخ که در آن هجرت میکردید و از صحبت کفار بیرون می آمدید هم بساختگی که برای جنگ کردید فریضه هجرت بجای آوردید فَاُولٰٓئِكَ مَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِيرًا معنی اینست پس ایشان ای محمد جای ایشان دوزخ بود و بازگشت تارکان هجرت را بر اختیار مصاحبان کافران دلیلی ظاهر است برین که قرار با مفسدان نشاید و اصلاح را فرار از ایشان می باید در حدیث است من فر بدینه من ارض الی ارض وان کان شبرا من الارض استوجبت له الجنة اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَآءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً

مَاْوٰيهُمْ مَاْوٰيهُمْ مَصِيرًا اِلَّا مَصِيرًا اِلَّا مَصِيرًا

بامالة المحضة حمزة والكسائي — بالابدال ورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالترقيق ورش

وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا معنی اینست تارکان هجرت جای ایشان دوزخ بود مگر کسانی را که عذر ضعف بود از مردان ضعیف واز مردمان پیر زنان و بچگان که حیلهٔ بیرون آمدن و تدبیر مسافر شدن نتوانند بعضی از جهت قلت مال ورکت حال وسستی تن وضعیفی بدن وبعضی بسبب آنکه نمی یابند راهی را که در آن بروند و بسوی مقصودی که دارند متوجه شوند فَاُولٰٓئِكَ عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ معنی اینست زیرا که امید است این زمره از وعید خارج بود و خدای از ایشان تخلف هجرت عفو کند وَكَانَ اللّٰهُ عَفُوًّا غَفُورًا معنی اینست وهست خدای عز وجل خطاها را عفو کننده و بدیها را آمرزنده روایت کرده اند چون آیت اِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظَالِمِي اَنْفُسِهِمْ نازل شد مسلمانانی که از جهة عجز وضعف در مکه مانده بودند در خاطر گذشت هلك اخواننا الذين فاتوا بمكة گفتند عفو و کرمی در باب ایشان نجستند

استثناء مذکور وارد کشت ورجاء عفو ایشان ببیان بیوست سؤال برحکم قصهٔ مذکور نزول استثناء مسطور مفصول از صدر باشد واستثناء مفصول از صدر روا نبود واستثناء مذکور مفصول است چکونه آید وصحت این چه نوع روی نماید جواب فصل از صدر کلام استثناء متصل که بیان تغیر است روا نبود چه بیان تغیر موصول باید مفصول نشاید استثناء مذکور منقطع است واستثناء منقطع وصدر کلام متناول نبود تغیر نباشد بلکه مقصود از و دفع وهم است از باب تکمیل بود لا نسلم که مفصول بودن او روا نباشد ومن یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا وسعة معنی اینست وهرکه در طاعت خدای چون حج وطلب علم وصحبت پیغمبر علیه السلام هجرت کند سفر او موجب فراخی رزق وتحصیل اسباب وتکثیر احباب واستجاب ضیافات واستحصال الکرامات وافادت آنچه میداند واستفادت آنچه تحصیل آن در مقام خود نمی تواند باشد ومن یخرج من بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله معنی اینست وهرکه از خانهٔ خویش در حالة که هجرت کننده است سوی طاعت خدای تعالی بیرون آید ودر راه رضاء خدا وطلب ثواب وجزا توجه نماید بصدق نیت وحسن طویت نشاید پس از آن او را مرك دریابد هجرت او را سود کند اگرچه بمقصد نرسد چون بحسن نیت بهجرت بیوند مستحق اجر واصل کردد چه چون در اقدام بر اتمام قدم زد از روی فضل وکرم بوقوع اجر سزاوار بود روایت کرده اند پیری که عمر او بصد وچند سال رسیده بود آیة ان الذین توفیهم الملائکة الی قوله لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا شنید فضل مهاجران کرد دل بر اقدام در هجرت آورد پسران او کفتند تو ضعیفی وضعیفان وناتوانان معذور داشته خدا اند از وعید ترك هجرت پیغمبر علیه السلام مستثنا اند پیر کفت مستثنا کسانی اند که حیله نتوانند وراه ندانند من راه میدانم وحیله می توانم مهاجرت سوی پیغمبر لازم دید اقامت میان کافران بر خود بسندید در منزل ... تیغ رسید بود ... که او را داهیهٔ ... مرك روی نمود دست بر دست داشت ودل بر صورت بیعت کماشت وکفت ای بار خدای با تو بیعت میکنم وخود را در عهدهٔ عهد می افکنم بر آنچ مؤمنان مخلص با پیغمبر عهد کرده اند وبعهدی که خود را بر عهد آن آورده اند زبان بیعت مذکور کشاد وجان عزیز بملك الموت داد وکان الله غفورا رحیما معنی اینست وهست خدای تعالی آمرزنده بخشنده جریمهٔ تاخیر هجرت بیامرزد وخطا در تقصیر در شتافتن سوی پیغمبر علیه السلام عفو کند

ضربتم علیکم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

خفتم ان حیلة ولا ان یعفو ومن یهاجر الارض الارض

قرا قالون الصلة بالقصر والمد — مدغما غیر الغنة خلف — الطول وابن کثیر الصلة مع القصر — عدها وورش الصلة والمد — مدغما غیر الغنة خلف — بالنقل ورش سکت خلف وفي روایة خلاد

حيلةً ولا يهتدون سبيلا ۝ فأولٓئك عسى

حیلتی وچاره ونیابند راهی ایشانند که زود باشد

الله أن يعفو عنهم ط وكان الله عفوا

خدای تعالی که عفو کند از ایشان وهست خدای تعالی آمرزکار

غفورا ۝ ومن يهاجر في سبيل الله يجد

مهربان وهرکه هجرت کند در راه دین خدای تعالی بیابد

في الأرض مراغما كثيرا وسعةً ط ومن

در زمین جایگاه آسودن بسیار وفراخی رزق وهرکه

يخرج من بيته مهاجرا إلى الله ورسوله

بیرون آید از خانهٔ خویش هجرت کننده سوی خدای تعالی وپیغمبر او

ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله ط

پس دریابد او را مرك پس بدرستی که افتاد مزد او بر خدای تعالی

وكان الله غفورا رحيما ۝ وإذا ضربتم

وهست خدای عز وجل آمرزکار مهربان وچون بروید

في الأرض فليس عليكم جناح أن تقصروا

در زمین نیست برشما هیچ تنکی بزه که بکاهید وکوتاه کردانید

من الصلوة ق صلے إن خفتم أن يفتنكم الذين

از عدد رکعتهای نماز اکر بترسید شما که در فتنه آرند شما را وقصد قتل کنند آنان که

کثیرا وسعة — مدغما غیر الغنة خلف — کثیرا بالترقیق ورش — ومن یخرج مدغما غیر الغنة خلف — مهاجرا الی بالنقل ورش — مهاجرا الی سکت خلف وفی روایة — مهاجرا بالترقیق ورش — فی الارض النقل ورش — فی الارض سکت خلف وفی روایة خلاد — جناح ان بالنقل ورش — رکوع — جناح ان سکت خلف وفی روایة — من الصلوة بالترقیق ورش — خفتم ان سکت خلف وفی روایة — ان یفتنکم مدغما غیر الغنة خلف

۳ کتب فقه مبین شد یعنی روا باشد شما را که جمع کنید بین القصرین اگر خایف باشید بدین تقریر ایرادی نبود و اشتباهی نباشد ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا معنی اینست بدرستی کافران هستند مر شما را دشمن پیدا عداوت ایشان ظاهر است مخفی نیست هریکی را در عداوت کاری وشانی است ۵

واذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا معنی اینست وچون شما بروی زمین روید ومسافر شوید پس نیست بر شما بزه کاری درینکه نماز را قصر کنید واز چهار کانی بدوکانی آرید امیر المومنین عمر رضی الله عنه ازین قصر همین معنی فهم کرده تا آنکه بر واشتراط ان خفتم ان یفتنکم الذین مشکل شد از پیغمبر علیه الصلوة والسلام جهت قصر صلوة با عدم خوف بکفتن القصر الصلوة ونحن آمنون معنی اینست چون شما بروی زمین روید یعنی چون مسافر شوید پس بر شما باکی وبزهٔ نبود ولزوم متبعه واثمی نشود یعنی جایز باشد شما را بمحض سفر قصر کنید نماز را از چهارکانی بدوکانی ودوکانی را در جماعت بتفریق با طایفه یك رکعت وبا طایفه دیکر یك رکعت دیکر بکزارد چنانچه در صلوة خوف آمده ودر ۳

وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوٰةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوٓا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ روايت كرده اند بيغمبر صلى الله عليه وسلم در قتال بود نماز بيشين با كل لشكر كزارد مشركان ديدند بشيمان شدند كه چرا درين وقت حمله نكرديم و در هنكام نماز برايشان زور نياورديم بعضى از ايشان كفتند بيشتر ازين نماز ديكرست كه ايشانرا از بدران و فرزندان ايشان محبوب ترست آنرا نيز ايشان ادا خواهند كرد ما برايشان حمله خواهيم آورد اين آيت براي تعليم صلوة خوف نازل كشت وحكم اين به بيان بيوست معنى اينست وچون باشي تو اي محمد ميان جماعت خايفان پس بخواهي كه اقامت كني نماز را با ايشان پس كو بايستند طايفهٔ از ايشان كه با تو نماز كزارد وطائفه ديكر روي سوي دشمن آرد وكو بكيرد طايفهٔ ديكر كه برابر دشمن ايستاده اند ونماز نميكزارند اسلحهٔ خويش را پس طايفهٔ مصليه با تو سجده كنند و ركعت را مقيد بسجده كرداند پس كو بروند طايفه كه يك ركعت نماز كزارده اند پيش تو و برابر عدو بايستند وكو بيايند وطايفهٔ ديكر كه نماز نكزارده اند از پس تو در ركعتي كه باقي مانده است اقتدا كنند يك سجده با ايشان بكزارد ودو سجده وقعدهٔ اخيره بجاي آرد سلام بكو وا تمام نماز خويش بجو مسبوقان سلام بكويند وكو مسبوقان بيش بروند وبا دشمن برابر شوند وبكو بكيرند حذر خويش يعني زره و سپر كه بدان خود را از زخم نكاه دارد وسلاح خويش را چون تيغ وخنجر كه اكر حاجت بدان افتد زخم كنند طايفهٔ كه يك ركعت كزارده بيش رفته بود وبرابري با عدو مي نمود باز پس آيد نماز لاحقانه بي قراءت تمام كند سلام دهد برابر عدو بايستند طايفهٔ مسبوقان پس آيند نماز مسبوقان با قراءت تمام كنند سلام كويند صورت صلوة خوف از ابو حنيفه رحمة الله عليه برين جمله مروي آمده وعبد الله عمر رضي الله عنهما از بيغمبر صلى الله عليه وسلم صلوة خوف هم بدين صورت روايت كرده اند ونزديك امام مالك وامام شافعي صلوة خوف بر صورت ديكرست وآن آنست كه امام با طايفهٔ اولي يك ركعت بكزارد وبعد در اداء باقي اركان توقف كند تا آنكه طايفهٔ اول يك ركعت ديكر لاحقانه تمام كند وسلام كويند وبروند وبر روي دشمن بايستند بعده طايفه ديكر كه نماز نكزارده كه بر روي دشمن ايستاده بودند بيايند وبا امام اقتدا كنند امام با ايشان يك ركعت باقي بكزارد وبنشينند وسلام كويند ايشان ركعت دوم مسبوقانه با قراءة بكزارند بعضي صحابه چون سهل وغير او بدين صورت روايه كرده اند ليكن ظاهر كتاب موافق صورتي است كه ابو حنيفه اختيار كرده وحديث انما جعل الامام اماما ليؤتم به فلا تختلفوا عليه موافق اين صورت است چه در صورتي كه مالك وشافعي اختيار كرده اند مخالفت با امام بسلام مي آيد ومخالفت امام بحكم حديث منهي عنه است

لكمو فيهمو منهمو ورائكمو حذرهمو اسلحتكمو وامتعتكمو عليكمو كنتمو عليكمو ان بكمو اذى

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والمد والقصر وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ط
كافرند بدرستي كه كافران هستند شمارا دشمني هويدا

وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلوٰةَ فَلْتَقُمْ
وچون باشي اي محمد درميان ايشان پس بپاي داري ايشانرا نماز يعني كه خواهي كه امامي كني پس بايد كه بايستند

طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوٓا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا
كروهي از ايشان با تو وبايد كه بركيرند سلاحهاي خويش را پس چون

سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَآئِكُمْ ص وَلْتَأْتِ
سجده كنند پس بايد كه باشند از پس پشت شما وبايد كه بيايند

طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا
كروهي ديكر كه نماز نكرده باشند تا نماز كنند با تو وبايد كه فرا كيرند

حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ ج وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ
آلات حذر خويش را وسلاحهاي خويش را وخواهند آنانكه كافر شدند كه اكر

تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ
غافل شويد شما از سلاحهاي خويش واز كالاهاي خويش پس حمله كنند

عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً ط وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ
بر شما حمله كردني بكانه ونيست تنكي وبزه بر شما

إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْ
اكر باشد بشما رنجي از باران يا باشيد بيماران

الكافرين — امال بين بين ورش
الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
الصلوة — بالتغليظ ورش
وليأخذوا — بالابدال ورش والسوسي
من ورائكم — مدغما غير الغنة خلف
ولتأت — بالابدال ورش والسوسي
ولتأت طائفة — بالادغام السوسي
طائفة أخرى — بالتقليل امال بين بين ورش
طائفة أخرى — سكت خلف في رواية
أخرى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وليأخذوا — بالابدال ورش والسوسي
عن أسلحتكم — بالنقل ورش
عن أسلحتكم — سكت خلف في رواية
ميلة واحدة — مدغما غير الغنة خلف
عليكم ان — سكت خلف في رواية

واحدة — بالامالة لكسائي
مطر او — بالنقل ورش
مطر او — سكت خلف في رواية
مرضى — امال بين بين ورش وابو عمرو
مرضى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَاحِدَةً معنى اينست تفريق جماعت در صلوة خوف بر نهج مسطور بر وجه مذكور بدين بيوست زيراكه كافران دوست ميدارند وآرزو مي برند كاشكي كه شما اي مسلمانان از اسلحه وكالاء خويش غافل شويد ودست از اسلحه ودل از محافظت امتعه باز داريد پس ايشان بر شما يكجا يكي حمله آرند ودل بر تاختن كمارند تا شما خود را ياد آريد واسلحه برداريد كار خويش كنيد ورخت وكالا در نهب وتاراج افكنيد وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَن تَضَعُوٓا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ معنى اينست ونيست باكي وبزهٔ اكر باشد ملاصق وملتبس بشما رنج واذي از سبب باران يا باشيد

شمار بجوران درین که اسلحهٔ خویش را از دست بنهکنید و بی اسلحه باشید زیراکه در باران اسلحه آواره شود و زنگ بکیرد و لمعان آن برود و در مرض برکرفتن اسلحه دشوار آید و بارکران آن بر تن کران
نماید بدین عذر سلاح را مباح دارند وحذر را یعنی آنچه تن را از زخم دشمن چون زره وسپر نکاه دارد بکیرد تا اکر دشمن هجوم کند حذر دافع زخمهاء ایشان کردد و فرصت اسلحه کرفتن شود إن الله
أعد للكافرين عذابا مهينا معنی اینست بدرستی خدای تعالی ساخته کرده است برای کافران عذابی خوارکننده و در حین خذلان افکننده فإذا قضيتم الصلوة فاذكروا الله قياما
وقعودا وعلى جنوبكم این شرطیهٔ عطف است بر شرطیهٔ سابقه یعنی إذا كنت فيهم فأقمت لهم الصلوة فلتقم الآية وتعقیب در بیان است آن حکم بعد بیان اوست
معنی اینست چون نماز را بر طریقهٔ که مشروع است ادا کنید پس خدا را در حالی که ایستاده اید و در حالی که نشسته اید و در حالتی که بر پهلو غلطیده اید یاد آرید ذکر

أسلحتكم وأطمأنتم فإنهم — قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
حذركم إن — بكت خلف في رواية
للكافرين — امال البزي ورش
للكافرين — بامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
الصلوة — بالتغليظ ورش
قياما وقعودا وعلى — مدغما غير الغنة فيما خلف

اطمأننتم — بابدال السوسي
الصلوة الصلوة — التغليظ ورش بالتغليظ ورش
المؤمنين — بالابدال ورش والسوسي
تألمون — بالابدال ورش والسوسي
يألمون — بالابدال ورش والسوسي
تألمون — بالابدال ورش والسوسي

أن تضعوا أسلحتكم ج وخذوا حذركم ط
که بنهید سلاح شما وفراکیرید پرهیز وسلاحهای شما

إن الله أعد للكافرين عذابا مهينا ۞
بدرستی که خدای تعالی ساخت مرکافران را عذابی خوارکننده

فإذا قضيتم الصلوة فاذكروا الله قياما
پس چون بکزارید شما نماز را پس یاد کنید خدای را ایستادکان

وقعودا وعلى جنوبكم ج فإذا اطمأننتم
ونشستکان وبر پهلوها افتاده خفته پس چون بیارامید شما

فأقيموا الصلوة ج إن الصلوة كانت على
بپای دارید نماز را بدرستی که نماز هست بر

المؤمنين كتابا موقوتا ۞ ولا تهنوا في ابتغاء
مؤمنان نبشته وقت آن بدید کرده مفروض موقت وضعیف مشوید وسستی مکنید در طلب وجستن

القوم ط إن تكونوا تألمون فإنهم يألمون
کروه بوسفیان بوزاحد اکر باشید که درد ناک شوید پس بدرستی ایشان درد ناک میشوند

كما تألمون ج وترجون من الله ما لا
چنانکه شما درد ناک میشوید وامید میدارید شما از خدای تعالی آنچه نه

يرجون ط وكان الله عليما حكيما ۞
امید میدارند ایشان از ثواب وهست خدای تعالی دانا درست کار درست کفتار

عبادتی دایمه است آنرا وقتی موقت نبود وحالی معین نباشد مسلمان باید چون از نماز فارغ شود از ذکر فارغ نکردد و در جمیع احوال در حالت امن ومخافت ومرض وصحت وسفر واقامت در حالة قیام وقعود واضطجاع یعنی غلطیدن بر پهلو در ذکر باشد و تواند بود که اذ فاذا قضيتم بمعنی فاذا اردتم قضاء الصلوة دارند فاذكروا بمعنی صلوا پندارند این جمله بیان صلوة مریض بود رخصت مرضی باشد فإذا اطمأننتم فأقيموا الصلوة این شرطیه عطف است بر شرطیهٔ سابقه معنی اینست پس وقتی که شما قرار کیرید یعنی از خوف ایمن شوید پس نماز را بتمام وکمال اقامت کنید یعنی تفریق میان طائفه وطائفه بکزارید یا چون از مرض صحت یابید باقامت ارکان نماز بشتابید إن الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا اینجمله تذییل است وچون جملهٔ سابقه ملوح بسوی توقیت بود بتقدم ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست بدرستی نماز هست بر شما نبشته شده یعنی فرضیت او در اوقات معینه آمده که تجاوز از آن روا نبود وتفاوت از آن جایز نباشد ولا تهنوا في ابتغاء القوم عطف است بر آیت قتال که بالا کذشته است یعنی بر واقتلوهم حيث ثقفتموهم وجملی که در میان معترضه بود از جهت وقوع میان دو کلام متصل سایغ نمود وحق اعتراض هر یکی در ذیل او مبین کشته وبشرح پیوسته معنی اینست وبرای قتال سست مشوید در طلب کردن کروه کافران سستی منمایید إن تكونوا تألمون فإنهم يألمون كما تألمون وترجون من الله ما لا يرجون

۵ این جمله تذییل است معنی اینست وهست خدای تعالی دانا بهمه چیز در رد ومشقت شما میداند جزا دادن آن میتواند حکیم است یعنی استوار کارست همه کار او بحکمت بود در درد رسانیدن وفتح وظفر دادن نیز بحکمت باشد إنا أنزلنا إليك الكتاب بالحق لتحكم بين الناس بما أراك الله روایت کرده اند مردی از خاندان طعمه نام زرهی در انبان آرد داشته بودند تا بواسطه سبوس آرد زنک نکیرد دزدید وانبان آرد مذکور با زره مسطور ... از خانه او ... بدزدید ... کشید ... وبالای بامی بر آمد که با بامهاء همسایگان
اتصال داشت بالای بام میرفت تا در خانهٔ خود فرود آید ناکاه دید که در انبان سوراخی است که آرد در زمین می افتد سمت بردن ایشان می نماید بالای بام یهودی
رسیده بود انبان مسطور با زره مذکور در صحن خانهٔ ام انداخت یهودی او را دنباله کرد وشناخت چون بامداد خصم زن زره را در خانه نیافت دنبال او کرفته
تا خانهٔ یهودی شتافت یهودی کفت فلان مسلمان در خانه من انداخته واز پیش من تافته چون مسلمان مذکور را پرسید ند منکر شد وبسوکند زبان
کشاد وتبری از دزدی وخیانت وغوغا وعربده بنیاد نهاد مسلمانان دیکر در نصرت او شدند وبکواهی بر صلاح او پیش آمدند وجهودان در حق یهودی

این شرطیه با متعلقات خویش تایید امر بقتال وتقریر آنست چون مسلمانان را وعدهٔ مثوبت وجزاء جنان لذت در دل می
که درد زخم را از بیخ بر می افکند الم مسلمانان بر رسیدن زخم مجزوم الوقوع نبود ومحل استعمال إن باشد بعد الم کافران بالم مسلمانان که بر حکم طبیعت بشریت بر زخم
خوردن دردمند میشوند تشبیه کرد جمله مذکوره را برای ابراز تشبیه مذکور بر وجه وکالت جمله فإنهم يألمون كما تألمون موکد آورده معنی اینست اکر شما بر زخمهاء
کافران دردمند میشوید ومتاثر میکردید بدرستی کافران نیز بر زخمهای شما دردمند میشوند ومتاثر میکردند وشما امید میدارید از کردکار دیان از فتح ونصرت در دنیا با ثواب
وثمرات در اخری آنچه امید نمیدارند کافران ایشان بر درد صبر میتوانند واز قتال باز نمی مانند شما چرا بر درد صبر نمیکنید واز قتال چرا باز می مانید وكان الله عليما حكيما ۵

براءت ازمثل این دناءت ادعا آگاهی کردند و بردیانت وصیانت او بالطباق واتفاق گواهی دادند پیغمبر را علیه الصلوة والسلام باعتبار کثرت گواهان واتهام دروغ در
گواهی ایشان وتیقن رسیدن پی درخانه یهودی مذکور وترجیح دیانت مسلمان مسطور بدین تا وقوع دزدی از یهودی بود غلبه ظن روی نمود پیغمبر برین گمان ازجهت
مذکور با یهودی مسطور خصمی کرد واورا بوقوع این جنایت درحیز اتهام می آورد وقصد کرد واگر بنوعی سرقه یهودی تحقیق شود وقطع یداو متوجه کردد مسلمان
باشد واین داغ ازجبین مسلمانان برود این آیت نازل گشت وصدق یهودی تیقن پیوست پیغمبر را تنبیه شد تا ازجهت مبطلان وخاینان خصمی نکند وبغیر ظهور
بوحی خدای کسی را درتهمت نیفکند وبعضی بجای انداختن درخانه یهودی ودیعت دادن ذکر کرده اند وقصه بدین نوع آورده اند که مسلمان مذکور یهودی

مسلمانان ازتهمت بری حق ورسیدن علمی مذکور را آوازداد واتبان مذکور باز ره مسطور بروجه ودیعت درخانه او نهاد باقی قصه همان بود که ذکر آن گذشت وبه بیان پیوست وبعضی گفته اند اتبان مسطور دزد مذکور درخانه خود آورد وچون اثر آرد دید انبان مذکور را ازخانه خود کشید تا اثر آرد درخانه یهودی بود واورا بامانت دهد چون روز شد اتباع اثر کردند وروی بخانه یهودی آوردند یهودی گفت فلان مسلمان امانت داد است ودزد خانه من ودیعت نهاده است از وای سخن باور ندا شتند ودل بر عقوبت او کماشتند وگفته اند چون آیت مذکور نازل گشت وبراءت یهودی از سرقه وسرقه مسلمان بظهور پیوست سارق مذکور درجاهلیت نیز سارق بود وبعد از اسلام نیز از دزدی روی نمود چون کار او بوضوح وفضوح کشید از دین اسلام ارتدا دورزید وبراصرار درین کار در زمین حره مرد وجان خبیث خویش بعقارب دوزخ سپرد بعضی گویند بعد مرتد شدن مدتی زنده بود ودر دزدیها دلیری می نمود تا آنکه در کشتی سوار شد واز اهل آن مالی دزدید بدین سبب اجل او رسیده اهل کشتی او را در آب انداختند وهلاک او را سبب دفع شر او ساختند اینجمله معترضه دیگرست برای تنبیه پیغمبر علیه الصلوة والسلام وتاکید او از جهت ابراز تنبیه پیغمبر علیه الصلوة والسلام بروجه وکالت واستحکام

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة

أَنْفُسَهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَهُمْ وَإِذْ

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ أَرَاكَ اللَّهُ أَرَاكَ اللَّهُ

بالادغام السوسي — بالاخفاء الدوري — بالامالة الدوري — امالة بين بين ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي

خَصِيمًا وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ — خَوَّانًا أَثِيمًا — خَوَّانًا أَثِيمًا — النَّاسِ — بالامالة الدوري — وَهُوَ يَرْضَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ
بدرستی که ما فرو فرستادیم بر تو — نامه یعنی قرآن — براستی — تا داوری کنی

بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ ۚ وَلَا تَكُنْ
میان — مردم — بآنچه نمود — ترا — خدای تعالی — ومباش

لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ۞ وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ ۖ إِنَّ
خیانت کاران را — خصومت کن — وآمرزش خواه — ازخدای تعالی بدرستی

اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۞ وَلَا تُجَادِلْ
خدای تعالی هست — آمرزکار — بخشاینده — وخصومت مکن

عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ
از جهت آنان که — خیانت میکنند — بانفسهای خویش — بدرستی که خدای تعالی ۞

لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا ۞ يَسْتَخْفُونَ
دوست ندارد — آنکس را که باشد — خیانت کننده — بزه مند — می پوشند یا نهان می شوند

مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ
از — مردم — نهان نمیشوند ونمی پوشند وشرم ندارند — از — خدای تعالی وخدای تعالی

مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ ۚ
با ایشان است بعلم چون بشب تدبیر میکنند آنچه نمی پسندد خدای تعالی — از گفتار

وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا ۞
وهست — خدای تعالی — بآنچه ایشان میکنند — دانا

مَنْ كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا معنی اینست ومجادله مکن ومخاصمت پیش مای از جهت آنکسانی که نفسهاء خویش را خاین میدانند وبری از خیانت میخواهند بخیانت بزه کار میشوند واثر دروغ گوئی وسوگند دروغ با آن ضم میکنند بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد کسی را که هست خیانت کننده بزه کار شونده **سوال** شک نیست که خدای اهل خیانت را دوست ندارد خوان که صیغه مبالغت است بچه وجه می آرد **جواب**

ایراد صیغه مبالغت تعریض است از یک طعمه که این آیت درشان او واردست برای براءت خویش از دزدی بسوگندهای بسیار تمسک مینمود وتقیید بکثرت ومبالغت که از صیغه خوانا فهم میشود انتفاء حکم را بانتفاء قید مذکور مقید نبود يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ معنی اینست جریمه خود را ازمردمان پنهان میکنند وخود را در حیله وتدبیر وتعمیه وتزویری افکنند وبرین پوشیدنها وکوشیدنها قضیه را ازخدای نمی پوشند وحال اینست که او بعلم وقدرت با ایشانست عالم همه سرها ونهانست بیناست در آن هنگام شب آنچ می کنند ومی اندیشند

معنی اینست بدرستی ما به سوی تو کتاب یعنی قرآن بحق وصدق ومحقق فرستاده ایم وعلم بمضمون آن داده ایم تا حکم کنی بدانچه ترا خدای عز وجل نموده وبعضی ازمفسران ازما اریك الله نمودن بالهام مراد دارند ومحققان آنرا ملائم إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ نپندارند وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا معنی اینست ومباش ازجهت خاینان یعنی کسانی که مال مردمان خیانت کنند وکالا بدزدی برند ومنکر شوند وتبری ورزند خود را متحلی بحلیه دیانت سازند وتهمت دزدی بر دیگری اندازند تو براعتماد ظاهر اسلام وعرض دعوی دیانت ازجهت ایشان خصم مباش ودل خصمان ایشان ازخیانت ایشان بخصومت مخراش وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ عطف است بر وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا معنی اینست وآمرزش بخواه ازخدای تعالی ازخصمی کردنی که ازتو افتاد ازجهت کسی که دزدی کرد وبر دیگری بهتان نهاد إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا معنی اینست بدرستی خدای هست آمرزنده خطاها یا مرد بخشنده است عطاها بخشد وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

تا در دعوی تبرّی از گناه تزویری بردارند وتدبیری مهیّا سازند وپیدا آرند چیزی را از گفتار که خدای بر آن خشنود نبود وپیدا آوردن آن راضی نشود وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا معنی اینست وهست خدای بعلم وقدرت محیط بعمل ایشان یعنی عالم است باحوال واعمال آشکار او پنهان همه چیز بداند وسزاء آن دادن تواند هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا معنی اینست هوش دارید شما آنانید که از جهت خاینان مجادله کردید پس با خدای از جهت ایشان در روز قیامت که مجادله خواهد کرد چون خدای تعالی ایشانرا خواهد گرفت ودر سزاء اعمال وعقوبت افعال خواهد آورد بلکه کیست که خواهد بود وکیل از جهت خاینان حامی ونگاهبان برایشان وَمَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا معنی اینست وهرکه بکند بدی پس از آن پشیمان شود وبخواهش آمرزش شتابد هر آینه خدایرا آمرزنده وبخشاینده یابد سؤال بدی کردن ستم بر نفس خویش بود وستم بر نفس خویش بدی کردن باشد عطف یکی بر دیگری با وجگونه آید وصحت آنچه نوع روی نماید جواب میان ایشان بتقدیر متعلق مختلف مغایرتست از اول عمل بد برای زیان دیگری اراده دارند واز ثانی عمل بد برای زیان نفس خویش پندارند یا از اول گناه صغیره واز ثانی گناه کبیره وهر دو متعلق باستغفار دانند واین رد قول معتزله بود نزدیک ایشان صغیره مجرد از کبیره مغفرتست باستغفار محتاج نباشد وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُۥ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ این شرطیه است بر شرطیه سابقه معنی اینست وهرکه گناهی را کسب کند کسب او جز زیان نفس او نبود چه کسب بدین وبال آن بر خود میگیرد وثواب عقاب آن بر نفس خود می پذیرد وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا معنی اینست وهست خدای دانا بهمه کار راستوار در گفتار وکردار همه چیز داند وهمه کار چنانچه باید وسزد تواند وَمَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِۦ بَرِيٓـًٔا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست وهرکه گناهی را بغیر قصد گناه یا بقصد کسب کند پس از آن گناه مذکور را بر بیگناهی افکند یعنی نسبت آن کسب سوی کسی کند که برو نسبت ندارد وتهمت آن بر کسی نهد که او را در دل از آن بری پندارد چنانچه طعمه دزدی خویش را نسبت به یهودی کرد واو را در تهمت نابوده آورده پس بدرستی حکم

هَا أَنتُمْو جَادَلْتُمْو عَنْهُمْو عَلَيْهِمْو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

هَا أَنتُمْو هَا أَنتُمْو هَا أَنْتُمْ هَا أَنْتُمْ الدُّنْيَا الدُّنْيَا الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِل اللَّه مدغما غير الغنة خلف

هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ
اینکه اید شما گروهی مردم که خصومت کردید ازبرای ایشان در زندگانی

الدُّنْيَا فَمَن يُجَادِلُ اللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
این جهان پس کیست که خصومت کند با خدای تعالی از ایشان روز قیامت

أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا
یا کیست که باشد برایشان نگاهبان

وَمَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ
وهرکه بکند بدی یا ستم کند برتن خویش پس

يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا
آمرزش خواهد از خدای تعالی بیابد خدای را بعلم آمرزکار مهربان

وَمَن يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُۥ عَلَىٰ
وهرکه کسب کند بزه پس بدرستی که کسب میکند آنرا بر

نَفْسِهِۦ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا
تن خود وهست خدای تعالی دانا درست کار درست گفتار

وَمَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ
وهرکه کسب کند صغیره یا کبیره پس منسوب کند

بِهِۦ بَرِيٓـًٔا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا
به آن بی گناهی را پس بدرستی که برگرفت دروغی بزرگ وگناهی هویدا

أَم مَّن يَكُونُ مدغما غير الغنة خلف
عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة
وَمَن يَعْمَلْ مدغما بغير الغنة خلف
سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ بالتشديد
سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ سكت خلف في رواية
وَمَن يَكْسِبْ مدغما بغير الغنة خلف
يَكْسِبْ إِثْمًا بالنقل ورش
يَكْسِبْ إِثْمًا سكت خلف في رواية
وَمَن يَكْسِبْ مدغما بغير الغنة خلف
خَطِيَّةً أَوْ بالنقل ورش
خَطِيٓـَٔةً أَوْ سكت خلف في رواية
وَبُهْتَانًا وَإِثْمًا مدغما بغير الغنة خلف

روایت افتاده که ورود آیة در وفد ثقیف است که پیش پیغمبر آمدند بشرط آنکه بتان ما را نشکنند وعشر از ما نستانند بیعت خواهیم پیغمبر شرط ایشان قبول نکرد ودل براجابت ایشان ننهاد وردّ این آیت در شأن ایشان وارد گشت وتصویب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ببیان پیوست معنی اینست وچون بر تو فضل خدای ورحمت او بود ایشان قصد حکم بکتمان کردند بر براءت مسلمان سارق وبر تهمت یهودی صادق گواهی دادند تا تو بسرقه نابوده یهودی حکم کنی وبخیانت غیر واقعی او را در عقوبت افکنی لیکن قصد مذکور از ایشان روی ننمود از جهت آنکه فضل خدای ورحمت او

کرده شود بدانکه برخویش بار بهتانی فخیم برگرفته وافترایی عظیم پیدا آورده خود گناه کند وگناه خود بر دیگری بر بندد عمل خویش بر دیگری اندازد واو را بی جرمی مستحق عقوبت سازد وبعضی خطیه بمعنی گناه صغیره واثم بمعنی گناه کبیره دارند باقی هم آنچه بیان کرده شده است پندارند وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُۥ لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ خطاب مر پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست أن يضلوك مفعولست مر همت بتقدیر بارى بان يضلوك جمله ولولا فضل الله عليك ورحمته تا آخر معترضه است برای بیان عصمت پیغمبر علیه السلام وتحقق فضل خدای کریم برو معنی اینست واگر تو بر فضل خدای ورحمت او نبودی وآثار فضل وکرم روی ننمودی هر آینه قصد میکردند طایفه از مردمان که از جهت طعمه سارق مجادله میکردند ومیخواستند که از راه حکم حق کبراءت یهودی ولی گناه او است ترا باز دارند وبکتمان در ره باطل که تهمت سرقه بر یهودی بود آرند ودر بعضی

برتو بود وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ معنی اینست اگر گواهی دروغ دهند و پیغمبر را بر حکم بسرقهٔ یهودی آرند گمراه کنند نباشند مگر نفسهاء خود را پیغمبر را اتباع شرع بود و بر موافقت آن عمل باشد و زیان نرسانند ترا هیچ زیانی نه در آخرت بزه و نه در دنیا تاوانی وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ معنی اینست و فرستاده است خدای تعالی بر تو کتاب را یعنی قرآن را و حکمت را یعنی علم حلال و حرام را که تو عمل بدان داری و بما بعث آن روی می آری و ترا آنچ نمی دانستی پیش از وحی آموزانید و بدانچه آگاه نبودی چنانچ برات یهودی از تهمت سرقه و اظهار سارق بودن مسلمان سارق آگاهانید وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا معنی اینست و هست فضل خدای بر تو فضلی عظیم و رحمت او رحمتی عمیم عظمت فضل پیغمبر علیه الصلوة والسلام را حدی در تقریر نیاید و غایتی در تحریر نگنجد انا اعطیناک در شان اوست و لقد آتیناک سبعا من المثانی

از مقدمات برهان او دعوی و من دونه تحت لوائی او را سزد مفخرت انا سید ولد آدم او را زیبد افضل مخلوقات آنست در فضل کسی بدو نرسد اعظم مکونات آنست از مکونات هیچ کس برابر او نبود سر حلقهٔ انبیا و رسل سر دفتر هداة سبل آسمان جهان فتوت آفتاب فلک نبوت قدوهٔ اصفیا قبلهٔ انبیا حاوی همه ارباب فضیلت مصون و محروس از وهم نقیصت و رزیلت صاحب خلق عظیم متصف بوصف کریم توسن افلاک رام او املاک کرام خدام او دیو فلک همتاء او بدید بر تملک بمنتهاء رفعت نرسید الم نشرح لک صدرک صفاء او و رفعنا لک ذکرک مدح و ثناء او عالم اسرار علم بتعلیم اله عامل عمل تخلقوا باخلاق الله بیت
از احمد تا احد بسی نیست
میمی میان برای معنی است
طوبی له ثم طوبی له
و بشری له ثم بشری له
لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ معنی اینست نیست خیر و نیکی در بسیاری از راز گفتن مردمان چه حکایتی که مردمان بر وجه راز گویند و پنهان کردن و پوشیدن آن جویند بیشتر آنست که اندیشه ایذاء کسی بود و جستن زیان شخصی باشد اغلب آنست که در راز گفتن مردمان خیریت نبود و سر خالی از شر نباشد مگر راز گفتن کسی که امر کند بصدقه یا نیکی دیگر یا اصلاح میان مردمان که محض خیر است بری و عری از شر است و درین اشارتست که امر بصدقه و معروف و اصلاح میان مردمان بر وجه ستر خوبتر است که در مجلس و مجمع اگر مأمور باجابت امر نشتابد خجالت آمر و وقاحت مأمور ظهور یابد و اگر امر مذکور بر طریق ستر باشد

منهم أن — انفسهم قرا ابن كثير بالصلة في رواية قالون

نجويهم الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ

واگر نه افزونی لطف و فضل خدای بودی بر تو بنبوت و رحمت او بوحی قصد کردندی

طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا

گروهی ازیشان که از راه ببیفکنند ترا و بی راه نکنند مگر

أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ

تنهای خویش را و زیان نتوانند رسانید ترا هیچ زیانی و فرو فرستاد

اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ

خدای بر تو قرآن و دانش آن و آموخت ترا

مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ

آنچه نه بودی تو که دانی یعنی احکام شرع و اخبار غیب و هست افزونی رحمت خدای تعالی

عَلَيْكَ عَظِيمًا لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ

بر تو بزرگ هیچ نیکی نیست در بسیاری از راز کردن ایشان

إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ

مگر آنکه وفرماید بصدقه دادنی یا نیکوی یا صلح دادنی و موافقت افکندنی

بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ

میان مردم و هر که کند آن را از بهر جستن خشنودی

اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا وَمَنْ يُشَاقِقِ

خدای تعالی زود باشد که بدهیم اورا مزدی بزرگ و هر که خلاف و خصومت کند

أن يضلوك — مدغما بغير الغنة خلف — منهم أن سكت خلف في رواية — شي بقدر الف او تقديره الفين ورش — شي بالاسكان حمزه وهشام — شي بالروم حمزه وهشام — شي بالادغام مع الاسكان حمزه وهشام — شي بالادغام مع الروم حمزه وهشام — خير قرا بالترقيق ورش — نجويهم الا سكت خلف في رواية — نجويهم بالامالة ابن عمر و ابو عمرو و ورش — نجويهم بامالة المحض حمزه والكسائي — من امر بالنقل ورش — من امر سكت خلف في رواية

بصدقة او — بالنقل ورش — معروف او — سكت خلف في رواية — اصلاح — بالنقل ورش — او اصلاح بالتغليظ ورش — الناس بالامالة الدوري — ومن يفعل مدغما بغير الغنة خلف — يفعل ذلك بالادغام ابو الحارث — مرضات بالامالة كسائي — نؤتيه بالابدال ورش — يؤتيه حمزه وابو عمرو

نؤتيهي بالاشباع ابن كثير — ومن يشاقق مدغما بغير الغنة خلف

حال هر دو مستور ماند و جز ایشان کسی نداند و مساره درین امور و راز گفتن در اشیاء مسطور با مری پسندیده و کاری گزیده است و بدانکه در تفسیر آورده مراد از معروف قرض است که قرض نیز مر محتاج را در حکم صدقه بود ذکر او با صدقه مناسب باشد بلکه قرض دادن بهتر از صدقه دارند که در غرض صدقه که دفع حاجت است بدو حاصل بیارند و شرمندگی ستانند و عجب دهند بر انداز که صدقه نبود و قرض دهنده را بدرجه صدقه رسانند و مال در هنگام طلب باقی ماند وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا معنی اینست و هر که بکند کار مذکور را یعنی راز گفتن در خیرات مذکور یا هر که بکند خیرات مذکور را از جهت جستن خشنودی و رضاء حق سبحانه و تعالی پس سر انجام بدهیم او را اجری عظیم و ثوابی فخیم قال علیه السلام انما الاعمال بالنیات وَمَنْ يُشَاقِقِ

الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم معني اينست پس هركه پيغمبر را پس از آنكه ظاهر شد او را راه راست ومعلوم شد مر او را دين
حق مخالف شود وغير راه مؤمنان را پس روي كند يعني بر غير چيزي كه همه مؤمنان بر آنند باتفاق آن را حق پندارند نرود وغير راه مؤمنان را متابعت كند روي آن را نيم او را در آخرت سوي چيزي
كه آن را دوست داشته وپيا ديرد در آخرت بر كاري كه محبوب پنداشته است از كفر وعصيان ومخالفت پيغمبر ومؤمنان واو را عقوبت آن بكنيم وسزاء آن بدهيم واو را در دوزخ در آريم ودمار
از نهاد او بر آريم وساءت مصيرا معني اينست ودوزخ جاي بازگشتني بد است چه عذاب ابد است روايت كرده اند اين آيت در شان طعمه سارق نازل شده ودر قضيه او فرود آمده
كه بعد ظهور سرقه مرتد گشته وبكفار پيوسته آنجا نيز دل بر دزدي آورده وهمين كار اختيار كرده وبروايتي در حفره ديوار سنگي بر وافتاد ومجروح شد وگرفتار گشت وبفضوح ورسوايي
پيوست اهل مكه از جهت آنكه او بديشان پيوسته بود نكشتند وبر مانند ديگران در كشتن او راضي نگشتند توزيع كردند او را با قافله شام بيرون آوردند آن قافله نيز چيزي بدزديد ودر محلي خزيد بدست آوردند وسنگسار كردند وبعضي گويند سفره بر شتري آويخته بود براي گشادن آن سعي نموده صاحب شتر ديد چوبي گران زد كه بدان حيات او بآخر رسيد وبعضي گويند گروهي از قريش در مدينه آمدند مسلمان شدند باز مرتد شده در مكه رفتند اين آيت در شان ايشان فرود آمده ودر بيان حكم ايشان نازل شده هر چند كه اين آيت در موردي مخصوص وارد گشته در مخالفت پيغمبر ومؤمنان بورود پيوسته اما لفظ او عام است متناول هر مخالفتي بود ومحتمل هر مشاقه باشد بدين اعتبار ائمه كرام واجله عظام براي حجيت اجماع برين آيت تمسك كنند ومخالفت مؤمنان در حكمي كه ايشان اتفاق كرده اند در روا ندارند ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء در آيت سابقه ذكر عذاب كفر وعصيان بود چنانستي كه كسي از شان بگرفتن عذاب وغفران بدين فتن آن مسألت نمود اين جمله بر وجه استيناف مفصول گشت بر طريق كلام طلبي بتاكيد پيوست معني اينست بدرستي خداي تعالى نيامرزد آنكه شرك آورده شود يعني كسي با او در پرستش شريك كردانيده آيد چه جريمه من شرك وكفر چون كسي را دامن گيرد بهيچ وجه عفو وغفران نپذيرد وآنچه فروتر شرك وكفر بيامرزد مر كسي را كه خواهد از اينجا گفته اند كه هر عاصي كه بغير توبه بميرد در مشيت خداي عز وجل باشد ان شاء عفا وان شاء عذب وان شاء غفر وان شاء عاقب

ولاضلنهمو ولامنينهمو ولامرنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ماتبين له — بالادغام السوسي
الهدى — امال بين بين ورش في رواية
الهدى — بالامالة حمزة والكسائي
غير — بالترقيق ورش
المومنين — بالابدال ورش
المومنين — بالابدال الادغام سوسي
نوله — وفي رواية هشام
نوله — باسكان الهاء ابو عمرو وابو بكر وحمزة

الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع
از آن پس كه پيدا شده باشد او را راه راست ومتابعت كند
با پيغمبر

غير سبيل المؤمنين نوله ما تولى ونصله
جز راه مؤمنان را باز گذاريم او را بآنچه اختيار كرد ودر آريم او را

جهنم وساءت مصيرا ان الله لا يغفر
بدوزخ وبد است بازگشتي كه آنست بدرستي كه خداي نيامرزد

ان يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء
كه انباز گيرند بدو وبيامرزد آنچه بيرون آن باشد از گناهان آن را كه خواهد

ومن يشرك بالله فقد ضل ضلالا بعيدا
وهركه انباز گيرد بخداي تعالى پس بدرستي كه گمراه شد گمراه شدني دور از حق

ان يدعون من دونه الا اناثا وان يدعون
نه ميخوانند ونمي پرستند از بيرون خداي مگر ماده كاني يعني لات وعزي ومناة ونميخوانند

الا شيطانا مريدا لعنه الله وقال لاتخذن
مگر ديو ستنبه كه نفرين كرده است خداي او را وگفت ابليس چون ملعون شد هر آينه فرا گيرم

من عبادك نصيبا مفروضا ولاضلنهم
از بندگان تو حظي معلوم مقدر نابريده وبي راه كنم ايشان را واز راه حق بيندازم

ولامنينهم ولامرنهم فليبتكن اذان الانعام
وآرزوها در دل ايشان افكنم وبفرمايم ايشان را تا ببرند وبشكافند گوشهاي چهارپايان

ما تولى — امال بين بين ورش في رواية
ما تولى — بالامالة حمزة والكسائي
ونصله — بكسر الهاء قالون في رواية
ونصله — باسكان الهاء ابو عمرو وابو بكر وحمزة
مصيرا — بالترقيق ورش
يغفر — بالترقيق ورش
ان يشرك — مدغما غير الغنة خلف
ويغفر — بالترقيق ورش
لمن يشاء — مدغما غير الغنة خلف، بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام
لمن يشا — بالتسهيل مع القصر والمد حمزة وهشام
ومن يشرك — مدغما غير الغنة خلف
فقد ضل — بالادغام لورش وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي
ان يدعون — مدغما غير الغنة خلف
وان يدعون — مدغما غير الغنة خلف
قال لاتخذن — بالادغام سوسي
مفروضا ولاضلنهم — مدغما غير الغنة خلف
ولامرنهم — لورش ثلثة اوجه

اذان الانعام — بالنقل ورش
اذان الانعام — سكت خلف في رواية
اذان — لورش ثلثة اوجه

ان الله لا يغفر ان يشرك به وارد در شان طعمه سارق است كه مرتد شده مرد وخود را بدوزخ سپرد ويغفر ما دون
ذلك لمن يشاء در شان وحشي قاتل حمزه است كه مسلمان گشت وبتوبه وندامت پيوست گويند پيري پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمد وگفت من گناهان بسيار كرده ام ليكن
بخداي شرك نياورده ام مرا اميد آمرزش بود وگناهان من آمرزيده شود ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء در شان او نازل گشت ودر حق او بورود پيوست ومن يشرك بالله فقد ضل
ضلالا بعيدا معني اينست وهركه بخداي شرك آورد ودر پرستش ديگري را با او شريك دارد پس بدرستي حكم كرده شود بر او كه گمراه شده است گمراهي بعيدي كه صاحب
او از مقصد دور افتاده ودر هلاك وبيم وباك بر خود گشاده ان يدعون من دونه الا اناثا معني اينست نميخوانند معبوديت ونميگيرند بالوهيت از غير خداي مگر اناث را يعني بتاني

که بر صورت انثی می سازند و بر هیئت ماده می پردازند چنانچ لات و عزی و منات که هر سه بر صورت انثی بودند و بر هیئت ماده می نمودند کفته اند هم قبایل عرب بتان بر صورت اناث داشتند و آنرا بنات الله می پنداشتند وَاِنْ یَدْعُونَ اِلَّا شَیْطَانًا مَرِیدًا معنی اینست و نمی خوانند و اله نمی دانند مکر شیطان مرید را یعنی دیو را که متمرد است و شیطانی که مفسد است سر از طاعت بیرون کشیده و بورطهٔ تمرد رسیده سوال ایشان شیطان را نمی پرستیدند و معبود ساختن شیطان نمی پسندیدند اخبار مذکور مطابق واقع چکونه بود و موافقت حادثه چه نوع باشد جواب چون عبادت اوثان باغراء و تلقین شیطان است عبادت اوثان طاعت او بود و پرستش ایشان پرستش او باشد و بعضی کویند شیطان در وقت عبادت اوثان نزدیک ایشان می آید و با ایشان مصاحبت می نماید تا عبادت اوثان عبادت او بود و تعظیم ایشان تعظیم او شود لَعَنَهُ اللّٰهُ وَقَالَ لَاَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِیبًا مَفْرُوضًا معنی این است

وَلَاُمُرَنَّهُمْ یَعِدُهُمْ مَا فِیهِمْ سَنُدْخِلُهُمْ بِاَمَانِیِّكُمْ قرا ابن کثیر بالصلة و فی
لورش ثلثه اوجه
وَلَاٰمُرَنَّهُمْ — بالترقیق ورش
فَلَیُغَیِّرُنَّ
وَمَنْ یَتَّخِذْ — مدغما غیر الغنة خلف
خَسِرَ — بالترقیق ورش
مَاْوٰیهُمْ — امال بین بین ورش فی روایة
مَاْوٰیهُمْ — بالاما لحمزة والکسایی
مَاوٰیهُمْ — بالابدال ورش
اٰمَنُوا — لورش ثلثه اوجه

نمی خوانند ایشان مکر شیطان متمرد را که لعنت کرده است خدای او را و کفته است آن شیطان بخدای هر آینه هر آینه بکیرم از بندکان تو برای متابعت خویش نصیبی که مقدر است از هر هزاری نهصد و نود و نه که بتقدیر ازلی بر ایشان حکم شده متابع من خواهند بود و ایشان را از عذاب دوزخ روی خواهد نمود از هر هزاری یکنفر مؤمن مخلص باشد و مرا بر وی دست نبود که اِنَّ عِبَادِی لَیْسَ لَكَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ فَبِعِزَّتِكَ لَاُغْوِیَنَّهُمْ اَجْمَعِینَ اِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ عبارت از ایشان است در تفسیر ... آورده واز ... حسن روایت ... کرده من کل الف تسعمائة و تسعة و تسعون الی النار وَلَاُضِلَّنَّهُمْ وَلَاُمَنِّیَنَّهُمْ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّكُنَّ اٰذَانَ الْاَنْعَامِ وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ معنی این است و هر آینه هر آینه ایشان را کمراه کنم یعنی برای کمراهی ایشان بوسوسه و تزیین اعمال در نظر ایشان سبب شوم و هر آینه هر آینه ایشان را بدانچه نابوده است آرزومند سازم تا از طول امل کو عمل را در تقصیر اندازم تا بامید طول حیات تاخیر توبه کنند و خود را در ورطهٔ اضرار و اصرار بر کناه افکند راه توبه نکیرند و یکایک بغیر توبه بمیرند و هر آینه هر آینه ایشان را براه ناپسندیده نمایم پس هر آینه هر آینه ایشان کوشهای انعام را شکاف کنند و آن چنانچه عادت ایشان در بحیره و سائبه بوده علامت تحریم کردانند و هر آینه هر آینه ایشان را امر کنم و در وسوسه افکنم تا خلقت خدا را بکردانند و آنرا بر خویش لازم دانند وَمَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطَانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِینًا ۵

الصّٰلِحٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ — بالادغام السوسی
الْاَنْهٰرُ — بالنقل ورش
الْاَنْهٰرُ — سکت خلف فی روایة
نشان از دوییتی که صدق مدهید که درویش شوید
وَمَنْ اَصْدَقُ — بالنقل ورش
وَمَنْ اَصْدَقُ — سکت خلف فی روایة
وَمَنْ اَصْدَقُ — بالاشمام حمزة والکسایی
مَنْ یَعْمَلْ — مدغما غیر الغنة خلف
سُوْٓءًا یُجْزَ — مدغما غیر الغنة خلف

یعنی ایشان را بوعدهای ناپسندیده فریب دهنده و فریفته کننده است اُولٰٓئِكَ مَاْوٰیهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا یَجِدُونَ عَنْهَا مَحِیصًا معنی این است ایشان جای ایشان دوزخ است و نیابند از دوزخ کریزکاهی و برای خلاص از عذاب پناهی

وَلَاٰمُرَنَّهُمْ فَلَیُغَیِّرُنَّ خَلْقَ اللّٰهِ ط وَمَنْ یَتَّخِذِ
وبفرمایم ایشان را تا بکردانند آفرینش خدا را و هر که کیرد

الشَّیْطٰنَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللّٰهِ فَقَدْ خَسِرَ
دیو را دوست از بیرون خدای عز و جل پس بدرستی که زیان کار شد

خُسْرٰنًا مُبِینًا ۝ یَعِدُهُمْ وَیُمَنِّیهِمْ ط وَمَا یَعِدُهُمُ
زیان کردنی هویدا که از بهشت دور ماند وعده میکند ایشان را و امید می نماید شان و وعده ندهد ایشان را
که بهشت و دوزخ نیست و می ترساند

الشَّیْطٰنُ اِلَّا غُرُورًا ۝ اُولٰٓئِكَ مَاْوٰیهُمْ جَهَنَّمُ
دیو مکر فریب و باطل ایشانند که جایکاه ایشان دوزخ باشد

وَلَا یَجِدُونَ عَنْهَا مَحِیصًا ۝ وَالَّذِینَ اٰمَنُوا
و نیابند از آن جای رستنی و کریختن کاهی و آنان که بکرویدند بتوحید و رسالت و قرآن

وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِی
و کردند نیکوییها زود بود که در آریم ایشان را در بوستانها که رود

مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِینَ فِیهَآ اَبَدًا ط وَعْدَ اللّٰهِ
از فرود اشجار آن جویها حال آنکه جاودان باشند در آن همیشه ۝ وعده داد خدای

حَقًّا ط وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِیلًا ۝ لَیْسَ
وعدهٔ درست و کیست راست کوی تر از خدای تعالی بکفتار نیست کار

بِاَمَانِیِّكُمْ وَلَآ اَمَانِیِّ اَهْلِ الْكِتٰبِ ط مَنْ یَعْمَلْ سُوْٓءًا
بآرزوهای شما ای مشرکان و نه آرزوهای خداوندان کتاب هر که کند بدی

از عذاب پناهی وَالَّذِینَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِینَ فِیهَآ اَبَدًا معنی اینست و آنانکه ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند زود باشد که در آریم ایشان را در بوستانها یا در بهشتهایی که روان بود جویها زیر آن در آن حال که مقدر باشد جاوید بودن ایشان در آن بهشتها یا بوستانها وَعْدَ اللّٰهِ حَقًّا وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّٰهِ قِیلًا معنی اینست وعده کرده است خدای وعده کردنی ثابت شده است این وعده ثابت شدنی و کیست صادق تر از کردکار از روی کفتار یعنی قولی که از قول خدای صادق تر بود و کفتاری که از کفتار راست تر باشد لَیْسَ بِاَمَانِیِّكُمْ وَلَآ اَمَانِیِّ اَهْلِ الْكِتٰبِ معنی اینست نیست آنچه حاصل خواهد شد آنچه آرزو می برید شما ای مسلمانان

معنی اینست و هر که شیطان را دوست کیرد و ولایت او بر خویش بپذیرد مطیع او کردد و متابع او شود پس بدرستی که حکم کرده شود بدو که بزیان کاری ظاهر زیان زده کشت و بخیبت و خسران و مضرت و زیان پیوست چه خود را بر دست دشمن داده و دل بر طاعت او نهاده دشمن جز زیان نفرماید و از طاعت او جز زیان کاری نیاید یَعِدُهُمْ وَیُمَنِّیهِمْ معنی اینست وعده میکند با ایشان شیطان درازی عمر و فرصت توبه را و یافتن دستکاه خیر را و ایشان را در آرزوی آن می آرد و در حال بعطلت می دارد و تواند بود که از یعدکم الله وعده فقر مراد شود چنانچه جای دیکر کفته الشَّیْطٰنُ یَعِدُكُمُ الْفَقْرَ معنی چنین بود شیطان در تصرف مال موجود از فقر می ترساند و بدستکاه آینده آرزو میکاند در حال از خیر باز میدارد و دل ایشان را بر آرزوی که نخواهند یافت می آرد وَمَا یَعِدُهُمُ الشَّیْطٰنُ اِلَّا غُرُورًا معنی اینست و وعده نمیکند با ایشان مکر از جهت فریفتن یا وعده کردنی بفریفتن یا در هنکام فریفتن یا در حالة که او فریبنده است

ونه آنچه آرزوی برند آن اهل کتاب از جهودان وترسایان از نجات یافتن بشفاعت پدران ایشان که پیغمبرانند ونارسیدن آتش ایشانرا مگر ایام معدودة واعتقاد نحن ابناء الله واحباؤه که ایشان برآنند بلکه در آخرت هرکسی را همان بود که در حق او مقدر باشد نظم باختیار تو سعدی چه التماس آید ٭ وتواند بود که باستیبته باشد معنی چنین بود نیست موعد خدای تعالی آرزوهاء شما ای مشرکان ونه آرزوی اهل کتاب از جهودان وترسایان بذکر امر اخروی همانست که خبر از پیغمبر آورده یعنی در حق مشرکان اولئک ماویهم جهنم ودر حق مسلمانان ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجري من تحتها الانهار من يعمل سوءا يجز به ولا يجد له من دون الله وليا ولا نصيرا معنی اینست هرکه عمل بد کند در آخرت بدان جزا داده شود ونیابد برای خویش از غیر خدای دوستی که جزاء بدی از وی باز دارد ونه یاری دهی که بدحالی او را نیکی آرد ومن يعمل من الصالحات من ذكر او انثى وهو مؤمن فاولئك يدخلون الجنة ولا يظلمون نقيرا معنی اینست وکسانی بعضی از اعمال صالحه کند از نر یا ماده وحال اینست که ایشان مؤمن اند بسبب ایشان در آورده شوند در بهشت از آن جهت که مؤمن اند مستحق فضل اند وظلم کرده نشوند بکم کردن جزء عمل صالح بقدر نقیر یعنی شیء قلیل وجه ونقیر در عرب بیان قلت مذکور بود نقیر ریسمان شکل است در شکاف استه خرماست باشد ودر غایت حقارت وقلت ومن احسن دينا ممن اسلم وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهيم حنيفا واتخذ الله ابراهيم خليلا معنی اینست وکه نیکوترست از روی دین از آن کسی که ذات خود مر خدایرا سپرده وبتمام خود را در کار او آورده وحال اینست که او نیکو کننده است ونیکی ونیکوکاری ورزنده است یعنی اعتقاد خوب دارد وعمل نیک می آرد ودم احسان می زند ودر حق خلق نیکی میکند وپس روی کرده است دین ابرهیم را در حالت که مسلمانست یا در حالت بالذاست که ابرهیم مسلمان پاکست وحال این است که خدای او را دوست گرفته است وبدوستی پذیرفته روایت کرده اند که فرشته بر ابرهیم صلوات الله علیه بر صورت آدمی آمد وبه آواز نرمی ذکر خدای تعالی کرد ابرهیم صلوات الله علیه گفت آنچه گفتی بازگو فرشته گفت من آنچه در ملک تست میخواهم اگر بدهی آنچه گفته ام باز گویم ابرهیم آنچه داشت تملیک او کرد او را بار دیگر بذکر آورد چون فرشته بار دیگر بذکر خدای پیوست ابرهیم را شیفتگی زیاده تر گشت گفت آنچه گفتی بازگو فرشته گفت مرا فرزندان خویش ده تا آنگه اعادت آن از من بجوی ابرهیم قبول کرد فرشته را باز بذکر گفتن آورد فرشته زمزمه ذکر بر آورد ابرهیم را شیفته تر کرد ابرهیم بار دیگر از وی ذکر جست فرشته در جواب او گفت نفس خود مرا بسپار ابرهیم همچنان کرد وخود را در خدمت او آورد گفت نفس من فدای نام خدای باد وعوض ذکر خود را داد فرشته گفت ترا میرسد که دعوی خلت کنی ودم دوستی خدای تعالی زنی بیت کر حریف نرد عشقی مال وجان وتن بباز ٭ ورنه هر طفلی تواند بی کر وکان باختن ٭ بعد فرشته گفت من فرشته ام برای امتحان خلت تو آمده ام خلت تو معلوم کردم که درجه خلت برمحل افتاد نفس ومال تو وفرزندان تو ترا ارزانی باد ٭ وبعضی گفته اند چون ابرهیم خلیل الله را در پله منجنیق نهادند وجانب آتش فرستادند در آن حالت جبرئیل گفت هل لك حاجت قال لا اليك فاما جبرئيل گفت فسل الله قال حسبي من سوالي علمه بحالي برین خلوص خلاص بدرجه خلت رسید ومرتبه او بدین پایه کشید وبعضی گویند با نقیا دامر خدای

يفتيكمو عليكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وليا ولا نصيرا ومن يعمل ذكرا او ذكر او انثى انثى وهو

بالامالة التحرز والكسائي ٭ امال بين بين ورش ٭ سكت خلف في رواية ٭ بالنقل ورش ٭ مدغما غير النية خلف ٭ بالتحقيق ورش

تجزبه ولا يجد له من دون الله وليا ولا

یاداش داده شود ونیابد از بهر خویش از بیرون خدای تعالی دوستی ونه

نصيرا ومن يعمل من الصالحات من ذكر

یاری وهرکه کند از کردارهای نیکو از نر

او انثى وهو مؤمن فاولئك يدخلون الجنة

یا ماده واو گرونده باشد پس ایشانند که در آیند به بهشت

ولا يظلمون نقيرا ومن احسن دينا ممن اسلم

وستم نکنند بدیشان بمقدار نقطه که بر دانه خرماست وکه باشد نیکوتر بدین از آنکه بسپرد [illegible] خالص کرد باید دین خودرا

وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابرهيم

روی خود را برای خدای واو باشد نیکوکار ومتابع شود شریعت وکیش ابرهیم را

حنيفا واتخذ الله ابرهيم خليلا ولله ما في

مایل از ادیان وگرفت خدای تعالی ابرهیم را دوست ومر خدایراست آنچه در

السموات وما في الارض وكان الله

آسمانهاست وآنچه در زمین است وهست خدای تعالی

بكل شيء محيطا ويستفتونك في النساء

بهمه چیزی دانا وازتو فتوی بخواهند ومیپرسند ترا در شان زنان [illegible]

قل الله يفتيكم فيهن وما يتلى عليكم

بگوی خدای تعالی فتوی میدهد شما را در باب ایشان وآنچه خوانده می شود بر شما

مومن ٭ يدخلون ٭ ولا يظلمون ٭ نقيرا ٭ يظلمون نقيرا ٭ ومن احسن ٭ ومن احسن ٭ ممن اسلم ٭ ممن اسلم ٭ وهو ٭ محسن واتبع ٭ ابراهام ٭ ابراهام ٭ الارض ٭ الارض

بالنقل ورش ٭ بالتحقيق ورش ٭ سكت خلف في رواية ٭ مدغما غير النية خلف ٭ قرا هشام بالالف ٭ بالنقل ورش ٭ سكت خلف في رواية

شي شيء في النساء في النساء يتلي يتلي

بقدر الف او بقدر الفين ورش ٭ سكت خلف وفي رواية خلاد ٭ بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام ٭ بالتسهيل مع القصر والمد حمزة وهشام ٭ امال بين بين ورش ٭ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

بسوی ذبح ولد که عزیزتر از جان او بود شتافت بدین سبب وصول درجهٔ خلت یافت و بعضی گویند عادة او اطعام طعام و افشاء سلام و نماز شب در آن حال که خلق در منام اند
بود و را بدین خواص درجهٔ خلت روی نمود گفته اند که ابرهیم برای طلب مهمان دو کروه یا سه کروه رفتی که تا مهمان نیافتی طعام نخوردی هم از این جهت کنیت او ابو الضیفان
گشت و نیل درجهٔ مضافیت پیوست در تفسیر آورده اند در سال قحطی ابرهیم صلوات الله علیه برای اضیاف طعام موجود نداشت دل بر خلت خلیل که او را در مصر بود کماشت
برای طلب طعام بدو کسان فرستاد او عذر گفت که احتیاج مشترکست طعام نداد غلامان از جهت دفع عار و خیبت بی غرض بازگشته بریگها جوالها پر کرده برای نمود از خلق در
خانه آوردند و ابرهیم را صلوات الله علیه از ظهور خلیل در خلت مصر خبر کردند ناخوش شد در خواب رفت ساره زوجهٔ ابرهیم از مقام خود برجست تنگی کشاده دید که میدهٔ
سفید خالص است بیرون آورد و استعداد پختن طعام کرد نان از خبازان بزایند و با ضیاف چنانچه معتاد داشت رسانید چون ابرهیم بیدار شد بوی نان یافت و در خانه رفاهیت طعام الطعام دریافت گفت طعام از کجاست ساره گفت که از مصر فرستاده خلیل جلیل جل و علا ابرهیم خلیل آن روز بشرف خلت مشرف گشت و بدولت خلیل الرحمن پیوست وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا معنی اینست و مر خدا یراست بیقین آنچ کاینست در آسمانها و زمین همه از عالم علوی و سفلی ملک خداست و در تحت تصرف حق سبحانه و تعالی است وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ معنی اینست و طلب فتوی میکنند در شان زنان و میجویند از تو یا نحکمی در شان ایشان وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ معنی اینست بگوای محمد خدای حکم را در شان زنان و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب در شان زنان یتیمه از هر باب آنکه نمی دهید شما ایشان را تقدیر کرده است خدای برای ایشان از مهر و نفقه و جز آن و رغبت میکنید از نکاح ایشان بر تقدیری که جمیله باشند و اعراض میکنید از نکاح ایشان بر تقدیری که قبیحه بوند و آنچه تلاوت کرده میشود در کتاب در شان بچکان ضعیف از آیت يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ که

لاتؤتونهن	للیتامی	للیتامی	خافت	نشوزا او اعراضا	نشوزا او اعراضا
بالابدال ورش والسوسی	اناالدین یزید ورش فی تو	بامالة المحضة حمزة والکسائی	بالامالة حمزة	بالنقل ورش فیهما	سکت خلف و روایة فیها

أَن يُصْلِحَا
مدغما غیر الفتة خلف

أَن يَصَّالَحَا
نافع و ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر

خَيْرٌ
بالترقیق ورش

وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ
براءت ورش

وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ
بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة خلاد

خَبِيرًا
بالترقیق ورش فی روایة

فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ
در قرآن در حکم یتیمان زنان آنکسانی که ندهید ایشان را

مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
آنچه نبشته اند واجب کرده شد ورغبت میکنید که بزنی کنید ایشان را برای مال ودرباب ضعیفان
ایشان از میراث یا صداق

مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ ط
از کودکان ومیفرماید که بایستید ای اوصیا در باب یتیمان واستیفاء بعدل
حقوق ایشان

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا
وآنچه کنید شما از نیکی پس بدرستی که خدای تعالی هست بآن دانا

وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا
واگر زنی بترسد از شوهر خویش از ناسازکاری یا روی برگردانیدن
وناموافقی و بی التفاتی

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا ط
نباشد تنگی و بزه بر ایشان هر دو که صلح کنند میان ایشان صلح کردنی

وَالصُّلْحُ خَيْرٌ ط وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ ط وَإِن
وصلح کردن بهتر باشد از فرقت یا از نشوز و اعراض و سوء عشرت یا از خصومت وحاضر کرده شده است تنها بر بخیلی واگر

تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
نیکوئی کنید که حق ایشان بیشتر بدهید یا با تباع اوامر وبپرهیزید از نفس در آن یا از معاصی ونواهی بدرستی که خدای هست بآنچه میکنید شما

خَبِيرًا ۞ وَلَن تَسْتَطِيعُوا أَن تَعْدِلُوا بَيْنَ
آگاه وهرگز نتوانید شما که راستی کنید میان

چون زشتی و نا آراستکی وقصور ونقص خویش ومشاهدهٔ عظمت شوهر ومعاینهٔ اختلاف وانتفاء امتزاج در طبیعت وجلت که مانع است از ایتلاف یکدیگر بس باکی نیست بر زن وشوهر او که میان خویش صلح کنند ودلها را بر تحمل اعنا آرند وصلح بهترست از فراق ووفاق خوبترست از شقاق

نظم

یار آن بود که صبر کند بر جفای یار
ترک رضاء خویش کند در رضای یار

روایت کرده اند که نزول آیت در شان خویله رافع بن خدیجه که او و فرزند بسیار زاد و بزرگ شد و آیسه گشت یعنی از حیض دیدن باز ماند رافع خواست زنی جوان
بجوید و او را طلاق گوید خویله دریافت در راه صلح شتافت گفت مرا طلاق مکو و مفارقت من مجو در تفقد بچکان بکذار و فرما یش خانه بمن که خواهی در نکاح خویش آر و نوبت من بر سر ده روزی تا آن مقدار که ترا خوش آید بر اختیار خود دار آن مرد گفت بیغمبر علیه السلام را پرسم اگر این نوع
روا باشد بکنم این آیت در شان او وارد گشت و این نظم در حق او بورود پیوست وَأُحْضِرَتِ الْأَنفُسُ الشُّحَّ وَإِن تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا معنی اینست واگر در حق زنان قدیم احسان کنید و حق صحبت بجا آرید و دل بر حقوق خدمت قدیم ایشان بگمارید و در بد روبی و زشت خوبی زن قدیم

بالطلاق خویش صغیر و کبیر را متناول است و آیت وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ و آنچه خوانده میشود بر شما در کتاب از در ایستادن در شان یتیمان یعنی
برای یتیمان بعدل همچو آیت وَآتُوا الْيَتَامَى أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ و آیت وَابْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ یعنی خدای بیان حکم میکند بعدل و داد و راستی
وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا این شرطیه تذییل است و تاکید جزاء او از جهت ایراد ثناء باری بروجه و کارت و استوار یست معنی اینست و آنچه از نیکی بکنید
بدرستی خدای هست آن را داننده و ثواب آن بشما رساننده وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ معنی
اینست واگر زنی از نشوز شوهر خویش یعنی از خشم گرفتن و دور بودن و باز داشتن نفس و نفقه بترسد و بسبب بعضی از اسباب وقوع آن که از خویش یا از شوهر مشاهده کند

تحمل کنید ودم قطیعت وی نزنید پس بدرستی خدای بعملهاء شما آگاه بود بکارهاء شما عالم باشد هرچه در حق ایشان کنید داند وجزا دادن وثواب رسانیدن احسان شما تواند **وَلَن**

تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ معني اینست وهرگز نتوانید که عدل کنید ومیان زنان دم تسویه زنید اگرچه در عدل حرص

ورزید ودم تسویه اهتمام کنید چه میل دل واشتهاء نفس بر دست شما نیست وبرابری در موانست وملامسه ومطایبه وملاعبه ممکن نبود پس عدل من کل الوجوه محال یا در حکم محال باشد

وتکلیف ما لا یطاق جایز نبود پس بر شما تکلیف نیست بلکه بر آنچه توانید از تسویه در بیتوته ونفقه وکسوة وسکنی ورعایت وحمایت وهدیه وعطیه مکلفید **روایت** کرده اند که پیغمبر صلی الله

علیه وسلم میان ایشان در قسم عدل کردی وهیچ یکی را بر ترجیح آن دیگری بیاوردی تا آنکه برابر بردن در سفر قرعه انداختی نام هرکه بیرون آمدی او را برای بردن سفر مختار ساختی اما عایشه

حرصتم و قبلكم و قرأ ابن كثير بالصلة و في رواية قالون
أياكم و أن
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
وإن يتفرقا
مدغما غير الغنة خلف
في الارض
بالنقل ورش
في الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد

أوتوا الكتاب
لورش ثلثة أوجه
وإياكم أن
سكت خلف في رواية
في الارض
بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
في الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد

النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ
زنان   واگرچه حریص باشید بر راستی   پس میل مکنید از   همه   میلی یعنی بدل وهمی بفعل در قسم ونفقه

فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ ط وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا
تا بگذارید   مرغوب عنها را چون آویخته   نه با شوهر ونه بی شوهر   واگر صلح کنید   وبپرهیزید

فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا وَإِنْ
پس بدرستی خدای تعالی هست   آمرزگار   مهربان   واگر

يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ ط وَكَانَ
از هم جدا شوند   بی نیاز وتوانگر کند خدای تعالی همه را   از فراخ عطای خود   وهست

اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
خدای تعالی   فراخ عطا   درست کار ودرست گفتار   وخدای راست آنچه   در آسمانهاست

وَمَا فِي الْأَرْضِ ط وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا
وآنچه   در   زمین است   وبدرستی ما   وصیت کردیم   آنکسانرا که دادند شان

الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ ط
کتاب   از پیش شما   وشما را ای اهل قرآن که   پرهیزید از خدای وبکار دارید آنچه پیغمبر ما بشما رسانید

وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
واگر   کافر شوید بدان وصیت   بدرستی خدای راست   آنچه   در   آسمانهاست

وَمَا فِي الْأَرْضِ ط وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا
وآنچه   در   زمین است   وهست   خدای تعالی بی نیاز از جمله خلق ستوده در ذات

رضی الله عنها از زنان دیگر محبوبتر بود حضرت پیغمبر علیه السلام میل سوی او بیشتر مینمود از جهت آن میگفت اللهم هذه قسمی فیما املک ولا تؤاخذنی فیما لا املک یعنی میل القلب والمحبة **معنی این آیت** وهرگز عدل نتوانید کرد اگرچه در عدل کردن حریص باشید چون عدل تمام نتوانید کرد میل کلی مکنید وخود را در رجوع کلی میفکنید پس آن زن را همچو معلقه بگذارید یعنی آویخته در هوا نه بالا تواند رفت ونه فرود تواند آمد ونه او را حظ زوجیت وانفاق ونه او را همچو مطلقه الطلاق همچو محبوس نه دست از تن نه پای گریز وبر تقدیری که او معنی آن شرطیه بود وفلا تمیلوا اجزاء او باشد **معنی چنین آید** واگر شما زنی را که دوست میدارید در ورغبت نمایید پس اعراض مکنید تمام اعراض از زنی که از او اعراض میکنید وجور مکنید کل جور بر زنی که از او نفرت دارید چنانچه دیگران کند وبیان آن بالا رفت **وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا** معنی اینست واگر دل را بصلاح آرید وخود را از میل وجور باز دارید واز گذشتها توبه کنید ومیان زنان دم عمل وتسویه زنید واز میل وجور بپرهیزید واز رنجانیدن زنان بترک عدل وترک تسویه بترسید خدای گناهان گذشته شما را بیامرزد وخطاء شما ببخشد زیراچه بدرستی خدای هست آمرزنده گناهان بخشاینده بر بندگان **وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا** معنی اینست واگر زن وشوهران یکدیگر جدا شوند ودر راه صلح وآشتی نروند وکار ایشان اصلاح نپذیرد وعمل ایشان سامان نگیرد خدای هر یکی را از ایشان بغناء بی منتهاء خویش غنی

آنچه در آسمانها وزمین است املاک وافلاک وجن وانس وآنچه در عالم علوی وسفلی است ملک اوست چه حاجت بشما دارد وکفر ورزیدن وناگرویدن وناپرهیزیدن وسر از تقوی بیرون کشیدن او را چه زیان آرد **وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا** معنی اینست وهست خدای تعالی کردگار وبی نیاز ستوده کار **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا** معنی اینست ومر خدای راست بیقین است آنچه در آسمان وزمین است بسند است خدای جل وعلا در آن حال که او وکیل است یا از آن روی که وکیل است برای تدبیر کارها **إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَيَأْتِ بِآخَرِينَ** اینجمله بیان غناء خدایست اظهار قدرت حق جل وعلاست که مشیت هلاک کردن وقدرت گروه دیگر آوردن دلیل غناء مطلق

وبی نیازی محقق است **معنی اینست** خدای عز وجل تقدس وتعالی قدرت دارد که اگر خواهد شما را ای مردمان ببرد ودیگران را آرد یعنی وجود شما را بعدم

رساند ودر بلک زدنی ناچیز گرداند **وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا** **معنی اینست** وهست خدای تعالی بر آن یعنی بر هلاک کردن قومی وآوردن

قومی دیگر بجای ایشان قادر بقدرت کامله وتوانا بقوت شامله هیچ ممکنی نیست که او بر ایجاد آن قادر نبود وهیچ موجودی نیست که بر افناء آن توانا نباشد

تواند که در دم زدنی آسمان وزمین وآنچه در ایشانست بعدم رساند وهمه عالم را ببلک زدنی ناچیز گرداند وصد هزار عالم این چنین پیدا آرد

گرداند زن را شوهری بهتر از آن شوهر دهد وشوهر را زنی بهتر از آن زن دهد وحظی خوبتر از آن مهیا سازد وهست خدای فراخ عطا حکیم در کارها هرچه کند گاهی میان زن وشوهر

الفت دهد وگاهی در فرقت افکند **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** **معنی اینست** ومر خدای راست بیقین هرچه در آسمانهاست وزمین همه عالم را از علوی وسفلی ملک اوست سزاوار

که غنی گرداند در خور آنست که فراخی بخشد **وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ** **معنی اینست** وبسوگند یاد میکنم هر آینه بدرستی امر کرده ایم کسانی را

که بوده اند پیش از شما وامر کرده ایم شما را که از خدای بترسید واز شرک آوردن بدو وشریک گردانیدن دیگری با او بپرهیزید **وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** **معنی اینست**

واگر کفر ورزید وکسی را با حق جل وعلا شریک گردانید واز متقی بودن بیرون آید خدای عز وجل را هیچ زیان نکند وعمل بد شما در ملک او هیچ مضرتی نیفکند زیراچه ملک رب العالمین است

وصد هزار نقوش خوب تر از این نگارد مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ معنی اینست هرکه بخواهد از خدا منفعت دنیا چنانچه غازی غزا کند تا غنیمت یابد وحاجی برای
ناموری بسوی کعبه شتابد پس او زیان زده وخایب وخاسر شده است زیرا که نزد خدای ویجنب قدرت او ثواب دنیا وآخرتست ثواب دنیا منفعتی خسیسه ورذیله است وثواب آخرت منفعتی نفیس
وجزیله است کسی که قادر بر عطاء جزیل اخروی بود منفعت خسیسه دنیوی از و محض زیانکاری وخامکاری باشد وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا بَصِيرًا این جمله تذییل است معنی اینست وهست
خدای عز وجل شنوا وبینا آنچه میگوئید می شنود وآنچه میکنید می بیند يٰاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاۤءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰى اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْاَقْرَبِينَ روایت کرده
اند غنیی وفقیری بیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمخاصمت آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم را در خاطر مبارک گذشت فقیر ضعیف بر غنی ظلم نتواند کرد گمان ظلم بر غنی برد خواست
که حکم برای فقیر بر غنی کند این آیت فرود آمد وبعضی گویند آمیری از انصار پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد وگفت در ذمه پدر من حق کسی هست ومن بدان گواهم گواهی میتوانم داد از ین جهت که پدر من فقیرست در بدادن مال ندارد این آیت در شان او نازل گشت واین نظم بوجود پیوستست بر وجه در بیان عدل حاکم نص ودر استحکام شهادت ظاهر بود وبر وجه دوم در استحکام شهادت نص ودر بیان عدل حاکم ظاهر باشد معنی اینست ای مؤمنان در قیام بعدل در حکومت باشید مبالغت کنندگان برای رضاء خدای تعالی بصدق گواهی دهندگان اگر شهادت شما بر نفسهای شما بود یا بر مادر وپدر یا بر خویشاوندانی که نزدیک ترند باشد سوال حکم شهادت بر مادر وپدر وخویشاوندان ممکن بود که بیسری یا قرابتی بلزوم حقی بدیشان حکم کند یا گواهی دهد ومخبر بلزوم شئ بر نفس خویش مقر رست ومعلوم است که اقرار بابی دیگر وحکم شهادت بابی دیگرست جواب در شان مقر که بلزوم حقی اقرار میکند حکم علی نفسه میگویند ومحض اقرار بر طریق حکم وشهادت الزام او می جویند چنانچه قاضی شریح مقر را شهد علیک ابن اخت خالتک گفت وبا قرار او الزام او جست اگر این اطلاق حقیقت بود سوال وارد نشود واگر مجاز دارند واز ولو علی انفسکم ولو کنتم شهداء علی انفسکم ولو کنتم ملزمین علی انفسکم بر وجه عموم مجاز بندارند اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيرًا فَاللّٰهُ اَوْلٰى بِهِمَا معنی اینست اگر باشد خصم در هنگام شهادت وحکم غنی یا فقیر نظر در غنا وفقر او مکنید یا از جهت بسیار واقتدار

يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا — اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها
وَمَا فِي الْاَرْضِ — وَمَا فِي الْاَرْضِ كما سبق — وَكَفٰى — وَكَفٰى — اِنْ يَشَاْ — وَيَاْتِ

بالنقل ورش وفي الوقف حمزة — سكت خلف وفي رواية خلاد — امال البصري وحمزة والكسائي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — ورش في رواية — مدغم غير الفته خلف — بالابدال ورش والسوسي وابو جعفر

بِاٰخَرِينَ — لورش ثلثة اوجه
بِيَاٰخَرِينَ — بالابدال الحمزة
ذٰلِكَ قَدِيرًا — بالادغام السوسي
قَدِيرًا — بالترقيق ورش
يُرِيدُ ثَوَابَ — بالادغام السوسي
الدُّنْيَا — امال البصري وحمزة والكسائي وورش في رواية وفتح غير
الدُّنْيَا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَالْاٰخِرَةِ — بالنقل ورش
وَالْاٰخِرَةِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْاٰخِرَةِ — لورش ثلثة اوجه
وَالْاٰخِرَةِ — بالترقيق ورش
وَالْاٰخِرَةِ — بالامالة الكسائي
اٰمَنُوا — لورش ثلثة اوجه
وَالْاَقْرَبِينَ — بالنقل ورش

وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ ط وَكَفٰى
وخدایراست آنچه اندر آسمانها است وآنچه در زمین است وبسنده است

بِاللّٰهِ وَكِيلًا اِنْ يَشَاْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ
خدای تعالی نگاهبان وکارزان اگر خواهد ببرد شما را ای مردمان

وَيَاْتِ بِاٰخَرِينَ ط وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰى ذٰلِكَ
وبیارد گروهی دیگر را وهست خدای تعالی بر آن چیز

قَدِيرًا مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ
توانا هرکه باشد که خواهد پاداش این جهان را پس نزد خدایست

ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ ط وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ع
پاداش این جهان وآن جهان وهست خدای تعالی شنوا بینا

يٰاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ
ای آنکسان که مومنانید باشید ایستادگان بداد وراستی

شُهَدَاۤءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰى اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَيْنِ
گواهان خدای را واگرچه باشد آن گواهی بر تنهای شما یا مادر وپدر

وَالْاَقْرَبِينَ ج اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا اَوْ فَقِيرًا فَاللّٰهُ
ونزدیکان وخویشان اگر باشد توانگر یا درویش پس خدای تعالی

اَوْلٰى بِهِمَا قف فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰى اَنْ تَعْدِلُوا
سزاوارتر است بدیشان هردو پس متابعت مکنید هوا وآرزوی نفس را که بگردید

وَالْاَقْرَبِينَ — سكت خلف وفي رواية خلاد
اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا — مدغم غير الغنة خلف
اَوْ — بالنقل ورش
غَنِيًّا اَوْ — سكت خلف وفي رواية
فَقِيرًا — بالترقيق ورش
اَوْلٰى — امال البصري وحمزة والكسائي وورش في رواية
اَوْلٰى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْهَوٰى — امال البصري وحمزة والكسائي وورش في رواية
الْهَوٰى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

غنی حکم بر زیان او مکنید وگواهی بر مضرت او مدهید واز منفعت او با زمانید ودر فقیر از جهت ترحم وتحامی از مشقت او عکس این معامله ورزید ودر شان هر یکی آنچه میدانید بگوئید وآنچه صدقست اتباع آن بجوئید زیرا که خدای عز وجل سزاوارترست بر ایشان از شما غنا وفقر از کار خدا ئیست بخدای بگذارید ودر حکم کردن وگواهی دادن میان ایشان فرق مکنید فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰى اَنْ تَعْدِلُوا معنی اینست پس از جهت عدول از عدل وتجاوز از حق وصدق هواء نفس را اتباع مکنید وخود را بمیل طبع بر خلاف شرع مه افکنید وَاِنْ تَلْوُوا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا معنی اینست اگر شما زبان را به پیچید وسخن حق را بگردانید واز صدق اعراض کنید وخود را در جور در هنگام حکومت ودر کذب در وقت شهادت افکنید بدرستی خدای تعالی بعملهاء شما آگاهست هرچه کنید داند وجزاء اعمال شما بر حسب آن تواند والله الموفق

يٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَـٰبِ ٱلَّذِى نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَـٰبِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِن قَبْلُ نزّل وانزل برصیغهٔ ماضی از باب افعال وتفعیل معروف ومجهول خوانده‌اند معنی
برحسب آن دانسته که در آیات سابقه واحکام که از فروع ایمان است یاد کرد عدل در حکومت شهادة که مثبت احکام وموجب الزام است ذکر کرد وتفصیل آن آورد وازجهت آنکه ذکر اصل
محقق ومقرر فرع بود فصل کردن سایغ نمود واضافت در رسوله درهردو محل برای عهدیست ومراد از وی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم است معنی اینست ای مؤمنان بخدای وبفرستادهٔ
او وکتابی که فرود آورده است خدای یا فرود آورده است بر رسول او ایمان آرید وکتابی که فرود آورده است خدای یا فرود آورده شده است پیش از محمد تصدیق دارید سؤال آنانکه ایمان
آورده‌اند ایشان را امر بایمان تحصیل حاصل بود در حق ایشان امر بایمان چگونه آید جواب از یا ایها الذین آمنوا ایمان زبانی مراد بود وآمنوا امر بایمان جنانی باشد تحصیل حاصل نباید
اشکال روی نماید وتواند بود که خطاب از یا ایها الذین آمنوا امر مؤمنان مخلص را بود وآمنوا بامر ثبات بر ایمان باشد معنی چنین شود ای مؤمنان که باخلاص ایمان آورده اید بر ایمان خویش ثابت باشید وتواند بود که یا ایها الذین آمنوا خطاب مر کسانی را بود که ایمان آورده اند [illegible] پیغمبری وکتابی که پیش از [illegible] پیغمبر بود وآمنوا بایمان آوردن بجملهٔ کتابها وجملهٔ پیغمبران روی نمود وَمَن يَكْفُرْ بِٱللَّهِ وَمَلَـٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَـٰلًۢا بَعِيدًا فقد ضل تعلیل است مر جزاء محذوف را ای ومن یکفر بالله یهلک لانه ضل ضلالا بعیدا واین جمله باعتبار اینکه متضمن منع ان کفرست مشتمل بر امر بایمان بود ازجهت افادت توکید تذییل باشد وتواند بود که این جمله را معطوف بر شرطیهٔ محذوف بتقدیر من یؤمن بذلک نجا ومن یکفر یهلک دارند جملهٔ محذوفه را تعلیل امر بایمان پندارند معنی اینست وهرکه بخدای تعالی وفریشتگان او وبکتابهای او وبفرستادگان او وبروز قیامت کفر ورزد هلاک شود وبنوی وتلف پیوندد زیرا که گمراه شده است گمراهی بعید یعنی گمراهی که دورست صاحب او از راه هدی إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ٱزْدَادُوا۟ كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًۢا بر تقدیری که در آیت سابقه از آمنوا امر ثبات بر ایمان ودوام بر آن مراد بود آیت مذکوره بر مضرت ارتداد وقباحت کفر ملوّح باشد بتقدیم ملوّح سامع را تسلی دارند جمله را مؤکد ومفصول

لهم ليهديهم ولهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تلووا خبيرا امنوا نزل انزل ومن يكفر الاخر الاخر

محمد ابو بکر والدانی ابن عامر وحمزه | بالترقیق ورش | ورش ثلثه | ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر | ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر | لو ورش ثلثه اوجه | مدغما غیر الغنة خلف | بالنقل والترقیق ورش | لو ورش ثلثه اوجه

الاخر
سکت خلف وفی روایة خلاد

فقد ضل
ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزه وکسائی

امنوا امنوا
لو ورش ثلثه اوجه | لو ورش ثلثه اوجه

ليغفر
بالترقیق ورش

ليغفرلهم
الادغام السوسی

عذابا اليما
بالنقل ورش

عذابا اليما
سکت خلف فی روایة

وَإِن تَلْوُۥٓا۟ أَوْ تُعْرِضُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ
واگر بگردانید چیزی را یا روی بگردانید از گواهی بدرستی خدای هست بدانچه میکنید
خَبِيرًا ۝ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ءَامِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ
آگاه ای آنکسان که مؤمنانید همیشه باشید بر ایمان بخدای و پیغمبر او
وَٱلْكِتَـٰبِ ٱلَّذِى نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَـٰبِ
و نامه آن نامهٔ که فروفرستاد بر پیغمبر او و کتاب
ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِن قَبْلُ ۚ وَمَن يَكْفُرْ بِٱللَّهِ
آنکه فروفرستاد از پیش آن و هرکه کافر شود بخدای تعالی
وَمَلَـٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ
و فریشتگان او و نامهای او و پیغمبران او و روز بازپسین
فَقَدْ ضَلَّ ضَلَـٰلًۢا بَعِيدًا ۝ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟
پس بدرستی که بی راه شد بی راه شدنی دور بدرستی آنان که بگرویدند بموسی
ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ءَامَنُوا۟ ثُمَّ كَفَرُوا۟ ثُمَّ ٱزْدَادُوا۟
پس کافر شدند بعزیر پس بگرویدند بداود پس کافر گشتند بعیسی پس بیفزودند
كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ
کافری بآنکه ایمان نیاوردند بمحمد صلی الله علیه وسلم نباشد خدای تعالی که بیامرزد ایشان را و نه راه نماید ایشان را
سَبِيلًۢا ۝ بَشِّرِ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
راهی مژده ده منافقان را باآنکه ایشان راست عذابی دردناک

۴ که بموسی صلوات الله علیه ایمان آوردند بعده کفر ورزیدند بعده بعیسی ایمان آوردند باز در کفر آمدند بعد از آن کفر زیاده کردند وبمحمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ایمان نیاوردند معنی اینست بدرستی که کسانی که ایمان آوردند پس کفر ورزیدند پس مؤمن گشتند پس کافر شدند بعد از آن در کافری افزودند ودر کفر ازدیاد نمودند تا آنکه هم بدان مردند وجان وتن بدوزخ سپردند نبوده است مر خدای تعالی که ایشان را بیامرزد که ایشان را بی راه داشت بَشِّرِ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلْعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۝ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلْكِتَـٰبِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا۟ مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا۟ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِۦٓ جملهٔ یا ایها الذین آمنوا علی اختلاف التقریرین فیه باذکر مؤمنان مختلف است یا ذکر منافقانست وجملهٔ ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا الایة

آرند وبر تقدیری که از آمنوا ایمان برزبان مراد شود وآمنوا ایمان بدل باشد وآیت در ذکر منافقان دارند جملهٔ بشر المنافقین که وعید منافقان است متصل بذکر منافقان
پندارند آیت ان الذین آمنوا بین کلامین متصلین یعنی معترضه است برای بیان نکوهش مرتدان وتاکید او ازجهت ابراز مذمت مرتدان بر وجه وکالت باشد روایت کرده‌اند
که این آیت در شان ابی عامر وارد گشت ودر مذمت او بورود پیوست که ابی عامر مذکور مسجد ضرار در جوار مسجدی بنا کرد ودل بر مضرة واضرار آورد بقصد اینکه مردمان
درین مسجد نماز بگزارند ونماز گزاردن در مسجد دیگر ترک آرند چون پیغمبر علیه السلام مسجد ضرار را خراب کردن فرمود ودر هدم او سعی نمود ابو عامر مذکور مرتد گشت
وبکفر پیوست بعد چندگاه در دایرهٔ اسلام درآمد باز از دایرهٔ دین بیرون آمد عمر بکفر بسر برد وهم در شقاوت مرد وبعضی گویند این آیت در شان کسانی وارد شده ۴

درذكر مرتدانست ومرتدان دركفر ضد مؤمنان اند ومايل منافقانند بعد درجمله بشر المنافقين بعد ذكر مستثناء مرتدان ذكر منافقان آورد ولكن ميان اينجمله ازجهت
اختلاف خبريه وانشائيه فصل كرد موصول باصله يعني الذين يتخذون الكافرين أولياء من دون المؤمنين درمحل نصب صفت المنافقين است يا درمحل نصب است مفعول اعني محذوف
يا درمحل رفع بود خبر مبتداء محذوف باشد واستفهام در أيبتغون عندهم العزة براي انكار بر وجه توبيخ است اي لا ينبغي لهم ذلك فا در فإن العزة لله جميعا براي تعليل است واينجمله
بر توبيخ مذكور دليل است تاكيد جمله ازجهت ابراز مدح باري بر وجه وكالت واستوار بست وجمله وقد نزل عليكم في الكتاب أن إذا سمعتم آيات الله يكفر بها ويستهزأ بها فلا
تقعدوا معهم حتى يخوضوا في حديث غيره حالست از فاعل يتخذون الكافرين أولياء من دون المؤمنين رابط واو تنهاست بغير ضمير نحو لقيتك وقد قدم الجيش وجمله أيبتغون
عندهم العزة معترضه است براي توبيخ وضمير شان آن از أن إذا سمعتم محذوفست وحذف ضمير شان بعد ان مخففه لازم است جمله شرطيه كه بيان شان است وان با اسم وخبر خويش مفعول ما لم يسم فاعله است مر نزل را بر قراءت صيغه مجهول يا مفعول به است مر نزل را بر قراءة صيغه معروف آيت وقد نزل عليكم في الكتاب تا آخر حكايت نزول آيتست وإذا رأيت الذين يخوضون في آياتنا است از سورة انعام كه در مكه نازل شده وما على الذين يتقون من حسابهم الآية هم در مكه نسخ حكم او آمده معني اينست ومژده ده اي محمد منافقانرا برسيدن عذاب دردناك ايشانرا آنانكه ميكيرند كافرانرا دوستان از غير زمره مؤمنان نزديك كافران عزت ميجويند ودر راه دوستي ايشان مي پويند ايشان دو صفت ميكيرند دوستي ايشان در دل مي بيديرند اين معني نشايد واين عمل نبايد زيراچه همه عزت مر خدايراست بود در دوستي دشمنان خداي چه عزت باشد كوهر عزت از موضع خوار چگونه جويند وبراي طلب عزت جانبي كه عزت نيست چگونه پويند وحال اينست كه فرود آورده شده است برشما يا فرود آورده است خداي برشما اختلاف القراءتين في نزل معني اينست بدرستي شان اينست چون بشنويد شما آيات كتاب خداي كه كفر ورزيده مي شود واستهزاء نموده مي آيد پس با كفر ورزيدكان بآيات خداي تعالي واستهزاء كنندكان وبدان منشينيد

الكافرين — امالة بين بين ورش
الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
المؤمنين — بالابدال ورش والسوسي
وقد نزل — بضم النون نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
أن إذا — بالتسهيل ورش
سمعتم
آيات الله — لورش ثلثة اوجه
آيات الله
أنكم إذا — سكت خلف في رواية
والكافرين — امالة بين بين ورش
والكافرين — بالامالة ابو عمرو والدوري عن الكسائي

الذين يتخذون الكافرين أولياء من دون
آنان كه كيرند كافرانرا دوستان از بيرون
المؤمنين ط أيبتغون عندهم العزة فإن العزة
مؤمنان اي همي جويند نزديك ايشان بزركواريي وعزيزيي بدرستي كه بزركواري
لله جميعا لا وقد نزل عليكم في الكتاب
خدايراست همه وبدرستي كه فرو فرستاد برشما در قرآن
أن إذا سمعتم آيات الله يكفر بها ويستهزأ
كه چون بشنويد حجتهاي خدايرا كه كفر آورده ميشود بدان وافسوس كرده مي آيد
بها فلا تقعدوا معهم حتى يخوضوا في حديث
بدان پس منشينيد با ايشان تا اندر شوند وشروع كنند در حديثي
غيره إنكم إذا مثلهم ط إن الله جامع
جز آن بدرستي كه شما آنگاه چون ايشان باشيد بدرستي كه خداي فراهم آرنده
المنافقين والكافرين في جهنم جميعا لا
دورويان وناكرويدكانست در دوزخ جمله
الذين يتربصون بكم فإن كان لكم
آنكسها كه چشم همي دارند بدي وهزيمت بشما پس اكر باشد براي شما
فتح من الله قالوا ألم نكن معكم وإن كان
نصرتي وكشايشي از خداي كويند اي نبوديم ما با شما واكر باشد

ملوح باشتراك در جزا بود بتقديم ملوح تاكيد اين جمله را دال بر اجتماع ايشان در دوزخ است سايغ نمود معني اينست بدرستي خداي تعالي كافران ومنافقانرا در دوزخ جمع كننده است وهمه را بعذاب نار معذب كردانيده است آنان كه بشما منتظرند در حال شما مي نكرند فإن كان لكم فتح من الله قالوا ألم نكن معكم فا براي تفسير تربص مذكورست همزه براي انكارست وانكار نفي اثبات بود معني اينست پس اكر باشد شمارا فتح از عنايت خدا بكويند مر مسلمانانرا اما با شما نبوديم يعني بوديم ودر كار محاربه سعي نموديم بظفر پيوسته شريك در غنيمت كشتيم وإن كان للكافرين نصيب قالوا ألم نستحوذ عليكم ونمنعكم من المؤمنين اين جمله شرطيه عطف است بر شرطيه سابقه معني اينست واكر باشد مر كافرانرا نصيبي از غلبه ورجحان از ايشان بخششي ونصيبي جويند ودر بيان استحقاق كويند انكهبان بر شما نبوده ايم ودر غالب آمدن

وصحبت ايشان مكزينيد تا آنكه ايشان از كفر واستهزا بر آيات خداي باز مانند وزبان خود را بحديثي ديكر مشغول كرداند إنكم إذا مثلهم اينجمله معلله است مر نهي مذكور وتاكيد او ازجهت تقديم ملوح است كه جمله فلا تقعدوا معهم ملوح برين كه صحبت ايشان زيانكارست الفت با ايشان ناسازوارست ازجهت تقديم ملوح سامع تنزيل منزله سايل كرد درين جمله كه ميان زيانكاري صحبت ايشان تاكيد آورد معني اينست بدرستي شما اكر در آن هنكام يعني در هنكام كفر ورزيدن وآيات قرآن را در استهزا كشيدن بنشيند والفت و موافقت ايشان بكزينيد همچو ايشان باشيد ورخسارة دين را بخار صحبت ايشان بخراشيد إن الله جامع المنافقين والكافرين في جهنم جميعا الذين يتربصون بكم در آيت سابقه ذكر هر دو نوع كافران از منافقان ومجاهدان كذشته وشان هر قسمتي علاحده ببيان پيوسته درين آيه متعدي را در حكم واحد جمع كرد وتاكيد او بتقديم ملوح اشتراك در كفر

وظفر یافتن شما سعی نمودیم با ایشان بودیم در گفتار و کردار در کار شما سعی می نمودیم سرهاء مسلمانان شمارا میکفتیم و حکایتهاء قوة شما برایشان می رسانیدیم وایشانرا سست و ضعیف
میکردانیدیم برایشان مثل این کلمات بکویند و حصه حاصل از ایشان جویند فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فا سببیه است معنی اینست پس خدا حکم خواهد کرد میان شما در روز
قیامت مؤمنانرا در کشیدن جفاء منافقان درجات خواهد داد و منافقانرا از جهت این جفا کاری و بدکرداری در درک اسفل از دوزخ خواهد فرستاد وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا این جمله تذییل است معنی اینست وهرگز نکرداند خدای عز و جل کاهی مر کافرانرا بر مؤمنان راهی دشمنانرا بر دوستان خویش ولایت ندهد بدکردارانرا بر
نیکو کاران حجتی پیدا نکند سوال کافرانرا بر مسلمانان بسیار کارست راهها مخاصمت و منازعت بسیارست اگر مسلمانی مال ذمّی تلف میکند ماخوذ میشود

عَلَيْكُمُو وَنَمْنَعْكُمُو بَيْنَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لِلْكَافِرِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَحْكُمْ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
بالامالة ابو عمرو والدوري عن الكسائي · بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة · بالاخفاء سوسي · بالامالة كسائي

لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ
مر کافرانرا بهره از فتح و ظفر از حقّ کویند ای نه غلبه کردیم

عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعْكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللّٰهُ
بر شما و باز داشتیم شمارا از کروندکان پس خدای تعالی

يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ
حکم کند میان شما روز رستخیز و نکند

اللّٰهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا
خدای تعالی مر کافرانرا بر مؤمنان راهی

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ
بدرستی که دورویان فریب می نمایند خدایرا یعنی رسول و او پاداش فریب کند ایشانرا

وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَوٰةِ قَامُوا كُسَالَىٰ
و چون برخیزند سوی نماز برخیزند کاهلان

يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا قَلِيلًا
مینمایند مردم را یعنی نماز از برای دیدار مردم میکنند و یاد نمیکنند خدای را مکر اندکی

مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ
متحیر مترددند میان کفر و اسلام نه سوی مؤمنانند باعتقاد و نه بکافران بظاهر

وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا
و هرکه بی راه کند خدای تعالی پس نیابی تو اورا راهی بایمان

وَلَنْ يَجْعَلَ — مدغما عن القنة خلف
لِلْكَافِرِينَ — امالة بين بين ورش
لِلْكَافِرِينَ — بالامالة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي
وَهُوَ — بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
ركوع
إِلَى الصَّلَوٰةِ — بالتغليظ ورش
كُسَالَىٰ — امالة بين بين ورش في رواية
كُسَالَىٰ — بالامالة حمزة والكسائي
يُرَاءُونَ — ورش ثلثة اوجه
هٰؤُلَا هٰؤُلَا — بتسهيل الاولى ... الثانية
هٰؤُلَاءِ هٰؤُلَاءِ — بتسهيل الاولى ... الثانية
هٰؤُلَا هٰؤُلَا — بتسهيل الاولى ...
هٰؤُلَاءِ هٰؤُلَاءِ — بتسهيل الاولى ...
وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ — مدغما عن القنة خلف

هٰؤُلَا هٰؤُلَا — بابدال الهمزة الاولى والثانية
هٰؤُلَاءِ هٰؤُلَاءِ — بابدال الهمزة الاولى والثانية مع مدّ الثانية
هٰؤُلَا هٰؤُلَا — بابدال الهمزة الاولى مع تسهيل الثانية
هٰؤُلَاءِ هٰؤُلَاءِ — بابدال الهمزة الاولى وتسهيل الثانية مع مدّ الثانية
هٰؤُلَا هٰؤُلَا — تحقيق الهمزة الاولى مع المد وابدال الثانية
هٰؤُلَاءِ هٰؤُلَاءِ — تحقيق الهمزة الاولى وابدال الثانية مع مدّها
هٰؤُلَا هٰؤُلَا — تحقيق الهمزة الاولى وتسهيل الثانية مع مدّ الاولى
هٰؤُلَاءِ هٰؤُلَاءِ — تحقيق الهمزة الاولى وتسهيل الثانية مع مدّها
هذه ستة عشر وجها ... والاربعة الاخر ...

واگر کافری بنده را که مسلمانست بخرد مال او میکردد اگرچه او را جبر بفروختن کنند و این را از ولایت او بیرون آرند و نیز اگر مسلمانی ذمّی را بکشد نزدیک امام اعظم قصاص واجب شود جواب این آیت وارد است در باب کافران معهود چون عبد الله بن ابی بن سلول و امثال از ایشان در عداوت پیغمبر علیه السلام غلو کردند و دلرا بر ایذاء پیغمبر علیه السلام آوردند در قصد هلاک پیغمبر علیه السلام شتافتند پیغمبر نیافتند خوار شدند پیش یاران پیغمبر علیه السلام مردند و بخواری و نکوساری جان بملک الموت سپردند و از نفی غلبه کافران مخصوص بر مسلمانان نفی غلبه جنس کافران نیاید چه از نفی خاص نفی عام روی ننماید و بر تقدیری که بر حکم العبرة بعموم اللفظ لا لخصوص السبب کافرانرا درین آیت بر عموم دارند بر حکم عطف این جمله بر جمله فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بر طریق صمت یوم الجمعة وصلیت مقید بقیدی در جمله سابقه بود پندارند هم سوال وارد نشود زیرا چه در آن روز هیچ کافری را غلبه نخواهد بود و هیچ ظفری بر مسلمانان روی نخواهد نمود و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه درین آیت تقیید مذکوره صریح است و بر قید روز قیامت تصریح است برین وجه مطالبات و مواخذات دنیا وارد نشود و در کلام اشکالی بنود بعضی از سبیل مذکور حجت دین مراد دارند و شک نیست که عقلا از همه کافران حجت اثبات دین منفی پندارند و هم دانستند که ایشانرا برای اثبات دین خویش حجتی نخواهد بود و دلیل بر اثبات آن

روی نخواهد نمود و آنچه امام شافعی میکوید که بقتل ذمّی بر مسلم قصاص واجب نیاید و اکر نه کافر را بر مسلمانان ولایت قصاص ثابت شود و اکر منتفی است بظاهر این آیت منفی صحیح نیست تمسک که بمعنی است زیرا که چون بعض دعوی مر کافرانرا بر مسلمانان چون جنس رد دین و ضمان متلفات باتفاق ثابت بود لَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا عامی مخصوص البعض باشد حق قصاص نیز از نفی بخصوص قصاص مخصوص کرد در إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ در آیت سابقه نکوهش منافقان ملوح بر صادر شدن بدی و زشتی از ایشان بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود و جمله وَهُوَ خَادِعُهُمْ حالست یا عطف است معنی اینست بدرستی منافقان که در اظهار ایمان و اخلاص میکوشند و کفر باطنی را میپوشند در ظاهر دم موافقت میزنند و در باطن مخالفت پی ورزند با خدای هیچو عمل مخادعان می آرند و خود را بر نفاق و شقاق می کمارند و خدای عز و جل فیض نعمت و اظهار آثار رحمت از صحت و عافیت و عزت

وخداي سزا كنندهٔ منافقانست وعقوبت كنندهٔ ايشانست ص

ورفاهيت بالارادت عقوبت ومشيّت نقمت ميكند واين كار از كسي واقع شود در اظهار آنچ خلاف آن ميخواهد بفعل مخادع مي ماند اين كار را بر وجه تمثيل نه بر وجه تحقيق خداع مي خواند وتواند بود كه خادعهم بمعني مجازيهم بود ذكر مجازيهم بلفظ خادعهم از قبيل مشاكله باشد وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَوٰةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ٥ كسالي كه حالست از فاعل قاموا كه جزاء شرطست وجملهٔ شرطيه عطف است بر جملهٔ فعليهٔ يخادعون كه خبران واقع شد يرآؤن الناس حالي ديكرست ولا يذكرون الله عطفست بر يراؤن يا حالست از ضمير قاموا اي قاموا مرائين غير ذاكرين الا قليلا صفت مصدر محذوفست يا صفت زمان محذوفست اي الا ذكرا قليلا والا زمانا قليلا معني اينست وچون ايستاده شوند سوي نماز ايستاده شوند در حالي كه كاهلي كنند كه نه از بي رغبت آيند كه اند نماز براي نمودار مردمان ميكزارند وخدايرا جز اندكي يادنمي آرند كه از مؤمنان بحكم اذكروا الله ذكرا كثيرا ذكر بسيار بود قلت ذكر خداي نشان نفاق باشد مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ مذبذبين حالي ديكرست اسم مفعولست مرذبذبه الله اي ذبّه وطرده يعني مذبوبين مطرودين بين جماعة المسلمين وفرقة الكافرين يقول المسلمون لستم منّا ويقول الكافرون لستم منّا اينجمله بمعني لا يصلون الى هؤلاء ولا يصلون الى هؤلاء حالي ديكرست معني اينست در حالة كه رانده وافكنده شدكان داير در ميان مؤمنان وكافران اند بظاهر او كافران بيرون آيند بباطن در مؤمنان نباشند در حيات ميان مسلمانان باشند بعد ممات ميان كافران روند نه بهمه وجه سوي مؤمنان آيند ونه بهمه وجه كافري نمايند وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا معني اينست وهركه كمراه كند اورا خداي عز وجل بنا براي رسيدن او سوي حق راهي را كسي اورا راه ننمايد وبر هدي وراه راست نيارد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا معني اينست اي مؤمنان كافرانرا از غير مؤمنان دوست مكيريد دوستي ايشانرا بخويش مپوييد اي مي خواهيد يعني نشايد كه بخواهيد كه مر خدايرا استحقاق عذاب خويش حجتي ظاهر كردانيد إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ معني اينست بدرستي منافقان در درك اسفل آرايش باشند يعني در پايهٔ فروترين آرند ورخ بدوزخ برند چه در دوزخ دركاتست يكي فرو بر ديكري چنانچ در بهشت درجاتست يكي برتر بر ديكري در درجات هرچند برتر رود خوشتر وخوبتر بود ودر دركات هرچند فروتر رود بدتر

عَلَيْكُمُو لَهُمُو دِينَهُمُو شَكَرْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بعذابكمو ان — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

آمنوا — لورش ثلاثة اوجه
الكافرين — امالها بين بين ورش
الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
المومنين — بالابدال ورش والسوسي
في الدرك — بفتح الراء نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
النار — امالها بين بين ورش
النار — ابو عمرو والدوري عن الكسائي بالامالة
نصيرا الا — بالنقل ورش
نصيرا الا — سكت خلف في رواية
نصيرا — بالترقيق ورش
واصلحوا — بالتغليظ ورش
المومنين — بالابدال ورش والسوسي

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ
اي آنكسان كه مؤمنانيد مكيريد كافرانرا

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ط أَتُرِيدُونَ أَنْ
دوستان از بيرون مؤمنان اي مي خواهيد شما كه

تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۝ إِنَّ
كردانيد بأكيد خدايرا برشما حجتي هويدا بدرستي كه

الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ ج وَلَنْ
منافقان در طبقهٔ فروترين اند از آتش ونه

تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۝ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا
يابي ايشانرا ياري كننده مكر آنكسان كه توبت كردند وباصلاح آوردند كارهاي

وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ
وچنك اندر زدند واعتماد كردند بخداي تعالي وخالص كردانيدند دين خويش را براي خداي ايشان باشند

مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ط وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
با كروندكان وزود باشد كه بدهد خداي تعالي مؤمنانرا

أَجْرًا عَظِيمًا ۝ مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ
مزدي بزرك چه كند خداي تعالي بعذاب كردن شما

إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ ط وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا
اكر شكر كنيد وبكرويد وهست خداي عز وجل پذيرنده وپاداش كننده شاكران ايشان دانا

يؤت الله — بالابدال ورش والسوسي
المومنين — بالابدال ورش والسوسي
وامنتم — لورش ثلاثة اوجه
وامنتم — بالتسهيل في رواية حمزة
بعذابكم ان — سكت خلف في رواية
شاكرا — بالترقيق ورش

وسخت تر باشد وچون ايشان در باطن كفر داشتند ايشانرا تصديقي در ايمان نبود وبا كفر خداع با مسلمانان زياده كردند وخود را برايذا وبدخواهي ايشان آوردند باظهار موافقت مطالع بر اسرار ايشان كشتند وبمخالفت وعداوت كه در خاطر داشتند اسرار ايشان بكفار رسانيدند وآنرا سبب مضرّت ايشان ساختند چون ايشان با كفري كه داشتند دل بر خداع ومغرور كردن مسلمانان كماشتند عذاب ايشان سخت تر از عذاب كافران كشت وعقوبت ايشان بافزوني پيوست ايشانرا در قعر دوزخ اندازند ودرك اسفل جاي ايشان سازند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا معني اينست وهركز نيابي ايشانرا ياري دهنده كه از عذاب برهاند وراحتي رساند نايافتن ياري دهنده كنايتست از نابودن ذكر نايافتن إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ بدرستي منافقان در درك اسفل در دوزخ باشند وايشانرا ياري دهي نبود مكر كساني كه توبه كردند واصلاح ورزيدند ودين خويش را براي خداي خالص كردانيدند فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ معني اينست پس ايشان با مؤمنان مخلص باشند در دوزخ نروند وَسَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا معني اينست وسرانجام مسلمانانرا خداي ثوابي عظيم بدهد

ودرجات مستقیم بخشند وچون تایبان از نفاق باسلمانان باشند ایشان نیز اجری عظیم یابند مَا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ معنی اینست کدام چیز بکند
خدای تعالی درشان عذاب شما اکر شما شکر کویید ومعاصی را تارك شوید سوال تقدیم شکر بر ایمان بی داعی نباید وبغیر مقتضی نشاید جواب داعی آنست که ایمان بغیر معرفت
خالق نبود که معرفت خالق معرفت منعم باشد ومعرفت منعم معرفت انعام دارند ومعرفت انعام موجب شکر بندارند شکر مقدم بر ایمان باشد فقدمه ذکرا وَكَانَ اللّٰهُ شَاكِرًا عَلِيمًا
معنی اینست وهست خدای تعالی شاکر طاعت بندکان یعنی ثواب دهنده عبادت کنندکان علیم است ایمان شما وشکر شما میداند وجزا دادن بر قدر آن میتواند
لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ روایت کرده اند امیر المؤمنین ابوبکر صدیق را شخصی دشنام میکفت ابوبکر رضی الله عنه چند بار تحمل را کار ساخت وباعراض
از معارضه او برداخت آخر بر حکم بشریت مکافات کرد وکلام ناپسندیده اورا در معرض جواب آورد پیغمبر علیه السلام
را این حکایت رسید پیغمبر علیه السلام مکافات مذکور از امیر المؤمنین ابوبکر نپسندید استثناء مسطور درشان او نازل کشت وبیان مذکور بوروده پیوست وبعضی کویند
مهمانی برآمد ودرخانه ایشان درآمد دل بر اکرام او نکماشتند واورا باندك وبسیار مهمان نداشتند او از ایشان شکایت کرد وبدی وناشایستکی ایشان بر صورت حکایت آورد
مردمان اورا عتاب کردند ودر معرض ملامت آوردند این استثنا درباب او نازل کشت واین بیان بوروده پیوست چه او مظلوم بود وواقعه صدق پیش مردمان باز نمود زیرا که درآن زمان ضیافت حکم وجوب داشت وشرع وطبع آنرا لازم می پنداشت یا از مهمان حالت مخمصه داشت ودفع اضرار خویش از آن قوم واجب می انکاشت معنی اینست
خدای عز وجل آشکارا کردن بدی کسی دوست ندارد چه این کار در دین ودنیا زیان کار باشد دشمنی انکیزد وبهر دو بی اذ وفتنه خیزد مستحق وعید اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ سازد ودر ورطه تادیب وتعذیر حکام اندازد فی الجمله فی الجمله ذکر بدی کسی وآشکارا کردن جریمه شخصی عملی است که خالق نپسندد ودر دل خلق بحصول دشمنی نیوندد مکر جهر کسی که مظلوم بود وظالم با او بدی بادی شده باشد یا کویند لیکن مظلومی که شکایت از تعدی وحکایت از بدی
ظالمان کند وانتصار واستعانت وطعن درد یانت وشهادت ودعاء بد کردن وآفت وبلا خواستن پیش آرد مبغوض نباشد وملام نبود سوال در موجب استثنا حکم مستثنا
خلاف حکم صدد بود پس لازم آید از مظلوم جهر بسوء محبوب الله باشد وجهر بدی مظلوم را باطباق اولوا الالباب در حیز جواز نه در حیز استحباب جواب نفی محبت در
عرف خاصه درباب بدی هیچو آیت وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ اَثِيمٍ اثبات بغض بود بمعنی یبغض الله الجهر بالسوء الا جهر من ظلم فانه لا یبغض الله الجهر بالسوء باشد وَكَانَ اللّٰهُ
سَمِيعًا عَلِيمًا بجمله تذییل است معنی اینست وهست خدای تعالی شنوا آنچه کسی را کسی بد یا نیك کوید بشنود داناست آنچه کسی با کسی بدی یا نیکی کند بداند

الجزو السادس

لَا يُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ

دوست ندارد خدای تعالی آواز بلند برداشتن بسخن بدی

مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَكَانَ

از کفتار مکر آنکه با او ستم کرده اند وهست

اللّٰهُ سَمِيعًا عَلِيمًا اِنْ تُبْدُوا

خدای تعالی شنوا ودانا . اکر آشکارا کنید

لَا يَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

٥ إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا إن تبدوا شرطي است محذوف الجزا فان الله كان عفوا قديرا تعليل جزاء محذوف است اي ان تبدوا خيرا او تخفوه
او تعفوا عن سوء يعف عنكم لان الله كان عفوا قديرا چون تحقق عفو موهم انتها بر عجز از انتقام بود ذكر قدير براي دفع اين وهم بر وجه تكميل روي نمود مظلوم را ظالم معاملهٔ انواع است
يكي شكايت از ظلم انتصار از حاكم وطلب حكم دوم بر حكم واعف عمن ظلمك بعفو پيش آمدن و در معرض تظلم وانتصار نيامدن سيوم حكم احسن الي من اساء اليك باحسان پيش آمدن
وبمقابله بدي نيكي كردن چنانچه قايل ميگويد **نظم** آنها كه بحق ما بديها كردند ۞ گر دست دهد بجز نكويي نكنم چون در آيت سابقه يك مرتبه اول كه حكايت از كسي بدي
وپسنديدن شكايت از ظلم وتعدي است يافت واباحت ذكر كرد وآنرا از قباحت ووقاحت بيرون آورد سامع منتظر بيان مرتبه ديگر گشت درين جمله ذكر آن بر وجه استيناف

خَيْرًا خَيْرًا أَوْ خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُو قَدِيرًا
بالترقيق ورش — بالنقل ورش في رواية — سكت خلف في رواية — بالاشباع ابن كثير — بالترقيق في رواية ورش

پيوست **معني اينست** اگر نيكي را
درحق بدي كننده يا نيكي را
درحق او پنهان داريد يا اگر نيكي
نكنيد بدي پيش نياييد واز بدي
كننده صورت عفو ودر
گذشتن نماييد خداي شما را
نيكي دهد بدبهاء شما عفو كند
زيرا كه خداي هست عفو كننده
وبقدرت خويش ثواب دهنده
إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ
وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ
وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ
وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ
يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أُولَٰئِكَ
هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا جملهٔ
يكفرون بالله ورسله با معطوفات
صلهٔ الذين است موصول با صله
اسم ان است واولئك مرفوع
المحل است بر ابتدا است هم ضمير
فصل است الكافرون خبر مبتدا است
وجمله خبر ان است حقا مصدر است
مر فعل محذوف را تقديره حق هذا ١
القول حقا اي ثبت ثبوتا از باب
زيد قايم حقا آمده توكيد مضمون
جملهٔ سابقه شده وچون در
آيت ان المنافقين في الدرك
الاسفل من النار ذكر منافقان كرد ٥
وشان ايشان در بيان آورده
چنانستي كه سامع بيان حكم كافران
مجاهر كه كفر خود را نمي پوشيدند
ودر مجاهره ومكابره ميكوشيدند
منتظر گشت واز حال ايشان
بمسالت پيوست بيان حكم ايشان
جهت ما شان هولاء الكافرين
المجاهدين غير المنافقين گفت اين
آيت براي بيان حكم ايشان نستانفه
آورد حكم ايشان از اين وجه تاكيد
ذكر كرد وكافران انواع اند
بعضي كافرند بخداي ورسول خداي
چنانچه دهريه ومشركان
كه دهريه عالم را قديم گويند

مِنْ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى

خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا
نيكوئي يا پنهان كنيد آنرا يا اندر گذاريد
عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
از بدي بدرستي كه خداي تعالى هست
عَفُوًّا قَدِيرًا ۞ إِنَّ الَّذِينَ
اندر گذارنده وپوشنده گناه وتوانا بدرستي آنكسان كه

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ومستغني از موثر دانند قايل بوجود اله نشوند ودر زمره كه ظاهر الفساد است روند ومشركان كه قايل بوحدانيت صانع نشوند ودر توحيد خالق نروند اين هر دو طايفه بهيچ
پيغمبري قايل نه اند ايشان بخدا وپيغمبران خدا كافرند بعضي قايل صانع واحد باشند وبهيچ پيغمبري ايمان نيارند وبه نبوت انبيا قايل نشوند وگويند كه اگر پيغمبري مخالف عقل ارد
سخن او مردود شود واگر موافق عقل آرد عقل كافي بود واين نيز ظاهر الفساد است محل استبعاد است زيرا چه شك نيست آنچه عقل آنجا نمي رسد محتاج سوي انبيا وانبيا بود وآنچه عقل
در ادراك آن بمشقت ديدن ورنج كشيدن حاجت دارد انبيا بشهوات وآساني در دلها آرد وبعضي كافران در ايمان پيغمبران فرق ميكنند چون اهل كتاب بعضي پيغمبران
ايمان مي آرند وبعضي نمي آرند جهودان عليه اللعنه ايمان بموسي آرند واز عيسي ومحمد بيزارند وترسايان بعيسي بگروند ورسالت موسي ومحمد را كافر شوند **معني اينست**

بدرستی آنانکه بخدای وپیغمبران او کفر میورزند وبخدای ورسول نمیگروند واین درشان دهریه ومشرکان است دهریه عالم را قدیم میگویند وقایل بصانع عالم نه‌اند مشرکان ایمان
بوحدانیت ندارند هردو طایفه قایل برسالت ونبوت وبهیچ رسولی نمیگروند وآنانکه میخواهند که فرق کنند وجدایی افکنند میان ایمان بخدای وایمان به پیغمبران بدین که ایمان بخدای آرند
وبه هیچ پیغمبری نیارند چنانچه سمنیه وبراهمه که قایل‌اند بوجود آفریننده جهان ومنکرند جمیع پیغمبران وآنانکه میگویند ببعض پیغمبران ایمان آریم وبعضی را تصدیق نداریم چنانچه اهل
کتاب ومیخواهند که بگیرند میان کفر وایمان راهی که در آن ایمان ببعضی بود وکفر ببعضی باشد وبمیداند که میان کفر واسلام راهی دیگر نبود وواسطه نباشد همین که یک
پیغمبر کفر ورزیدند بلکه یک آز احکام پیغمبران منکر گشتند کافر شدند نعوذ بالله منها من ذلک ایشان مقصورند بر کفر چه ایمان ببعض پیغمبر ایمان حاصل نمیشود تا ایمان بجمیع
پیغمبران نیارند وهمه پیغمبر ازا تصدیق نیارند داغ کفر از جبین نمیرود ونور ایمان ظاهر نمیشود درست آمد این قول درست آمد وثابت شد ثابت شدنی وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا اینجمله تذییل است وضع مظهر موضع مضمر برای تصریح بمناط است معنی اینست وساخته کرده ایم برای کافران عذابی خوار کننده در هوان وخواری افکننده وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ یؤتیهم بصیغه متکلم جمع بصیغه غایب خوانند ومعنی بر حسب آن دانند موصول باصله مرفوع المحل برابتداست جمله اولئک سوف نؤتیهم اجورهم خبر مبتداست وچون در جمله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ذکر اهل کتاب کرد ایشان اگرچه ایمان ببعض پیغمبران دارند در زمره کافران در آورند وجمله یسئلک اهل الکتاب که بیشتر خواهد آمد نیز ذکر اهل کتاب است جمله والذین آمنوا الآیه را در اثناء ذکر اهل الکتاب معترضه دارند اعتراض او برای مدح مؤمنان پندارند معنی این است وانکه ایمان آورده‌اند بخدای وجمله فرستادگان خدای وفرق نکرده‌اند در ایمان [illegible] پیغمبران سرانجام [illegible] بدهیم ایشان ازثوابها ایشان آن نعیم جنان وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا این جمله تذییل است معنی اینست وهست خدای تعالی آمرزنده که خطایا آمرزد وبخشاینده که عطایا بخشد يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً

منهمو اولئک نؤتیهمو اجورهمو عليهمو — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثیر بالصلة مع القصر
قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ
کافر میشوند بخدای تعالی وپیغمبر او ومیخواهند که
يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ
جدایی فکنند میان خدای تعالی وپیغمبران خدای ومیگویند بگرویم
بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ ۙ وَيُرِيدُونَ أَنْ
ببعضی پیغمبران وکافر شویم ونگرویم ببعضی دیگران پیغمبران ومیخواهند که
يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ۙ أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
فرا گیرند میان ایمان بهمه وکفر بهمه راهی یعنی واسطه ایشان ایشانند کافران
حَقًّا ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا
بدرستی وساخته‌ایم ما ناگرویدگان را عذابی خوار کننده
وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ
وآنکسان که بگرویدند بخدای تعالی وپیغمبران او وجدایی نیفکندند میان
أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورَهُمْ ۗ
هیچ یکی از ایشان یعنی پیغمبران ایشان زود باشد که بدهیم ایشان را مزدهای ایشان
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ يَسْأَلُكَ
وهست خدای تعالی آمرزگار ومهربان میخواهند از تو
أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ
خداوندان کتاب یعنی جهودان وترسایان که فرود آری برایشان نامه از آسمان

ان يفرقوا — مدغما غير الغنة خلف
ويقولون نؤمن — بالادغام سوسي
نؤمن — بالابدال ورش والسوسي
ببعض ونكفر — مدغما غير الغنة خلف
ببعض ويريدون — مدغما غير الغنة خلف
ان يتخذوا — مدغما غير الغنة خلف
سبيلا اولئك — بالنقل ورش
سبيلا اولئك — سکت خلف في رواية
الكافرون — الترقيق ورش
للكافرين — الامالة بين بين ورش
للكافرين — الامالة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
امنوا — لورش ثلاثة اوجه

نؤتيهم — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر والکسائي
نؤتيهم — بالابدال ورش والسوسي
اجورهم — سکت خلف في رواية
ان تنزل — قرا ابن کثیر وابو عمرو
عليهم — بضم الهاء حمزة
منهم اولئك — سکت خلف في رواية

تنزل بصیغه مضارع معروف ازباب تفعیل وافعال خوانند ومعنی بر حسب آن دانند روایت کرده‌اند که بعضی اهل کتاب فرود آمدن کتابی از آسمان یکبار
جستند چنانچه جای دیگر آمده که لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة گفتند بعضی گویند کعب بن اشرف وبعضی دیگر از یهود گفتند ما بلندی وبزرگی ترا تصدیق نکنیم تا مکتوبی از خدای
بنام ما بعنوان هذا کتاب من الله الی فلان بیاری پس ما آنرا بخوانیم ومضمون آنرا بدانیم چنانچه جای دیگر گفته ولن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه چه اگر برای تحقیق
حق بصدق میخواستند ودر راه قصد تحقیق میشتافتند عجب نبودی که آنچه ایشان خواست میکردند ودر خواهش می‌آوردند خدای عزوجل برایشان فرستادی ودر های تحقیق برایشان
گشادی جمله یسئلک اهل الکتاب تقریر سر ساعت اهل کتاب وقباحت کفار ایشان فقد سألوا موسی تعلیل است مرجله بدلالت سیاق کلام محذوف است ای یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا

وبنی
موسی

من السماء فلا تحزن فقد سألوا موسى اکبر من ذلك جمله فقالوا ارنا الله جهرة تفسیر ست مر جمله فقد سألوا موسى اکبر من ذلك معنی اینست میخواهند از تو اهل کتاب که فرود آری یعنی سبب
شوی وبدعاء تو فرود آرد خدای بر ایشان کتابی یعنی قرآن بجملگی همچو توریت بیکبارگی از آسمان یا کویند فرود آرد خدای بر ایشان مکتوبی متضمن رسالت تو باشد بعنوان هذا کتاب من الله
الی فلان بن فلان وفلان بن فلان معنون بود یا بر هر یکی مکتوبی علاحده که ما آنرا بخوانیم ومضمون آن بدانیم لیس بخواهش ایشان چیزی را که حاصل شود وامری را که حصول بدیر دانند وهکذ
مباش ودل خود را بدین اندوه مخراش زیرا که ایشان از موسی بزرگتر ازین جستند بما ما را دیدار خدا آشکارا کفتند فاخذتهم الصاعقة بظلمهم جمله عطف است قالوا ارنا الله جهرة
معنی اینست پس گرفت ایشانرا صاعقه آسمانی وآتش فلکی بظلم کردن وگذشتن از حد بندگی ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البینات عطف است بر فقد سألوا موسى
اکبر من ذلك معنی اینست پس ایشان گوساله را پرستش گرفتند وبالوهیت پرستیدند بعد آنکه آمده بود بر ایشان حجج ظاهره ومعجزات متظاهره سوال قایلان ارنا الله جهرة را صاعقه رسید کار ایشان بهلاک کشید بعد آنکه بدعاء موسى علیه السلام زنده شدند بر ابر موسى بودند گوساله نپرستیدند نسبت پرستیدن گوساله سوی ایشان چگونه آید واین خبر مطابق واقع چه نوع نماید جواب تواند بود که این از باب اسناد فعل بعض سوی کل بود یا اسناد فعل قومی سوی امثال واشباه ایشان باشد ۵ فعفونا عن ذلك عطف است بر ثم اتخذوا العجل معنی اینست پس ما ایشانرا از پرستش گوساله عفو کردیم ودر راه رهایش آوردیم سوال کفر عفو پذیر نبود عفو از گوساله پرستی چگونه متصور شود جواب کفر چون ثابت باشد عفو نپذیرد لیکن خدای عز وجل بکفری که بتوبه وایمان زایل شود عفو کند بکفر گذشته نگیرد وآتینا موسى سلطانا مبینا معنی اینست ودادیم ما موسى را بگرفتن صاعقه گویندگان ارنا الله جهرة را حجتی ظاهره ومعجزه متظاهره یا گویند ایشان از موسى خواسته اند بالاتر از آنکه از تو جسته اند وحال اینست که داده بودیم موسى را حجتی ظاهره ومعجزه متظاهره از عصا وید بیضا وفلق بحر وغالب آمدن بر اعداء اقویا یا گویند موسى پیغمبری عظیم الشان جلی البرهان بود آیات منیعه ورایات رفیعه نمود وجمله مذکور بر هر تقدیری تکمیل بود برای دفع وهم آنکه مسالت مذکور از جهت ثبوت ضعف موسى را جفاء قوت او باشد ورفعنا فوقهم الطور بمیثاقهم

قرأ ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

فقد سألوا موسى أكبر من ذلك فقالوا
بدرستی که خواستند از موسى بزرگتر از آن پس گفتند
أرنا الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم
بنمای ما خدای را آشکارا پس بگرفت ایشانرا مرگی آتش وعذاب بستم وکفر ایشان
ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البينات
پس فرا گرفتند گوساله را بخدایی از پس آنکه آمد بایشان حجتها وهویدا
فعفونا عن ذلك وآتينا موسى سلطانا مبينا
پس درگذرانیدیم از آن وبدادیم موسى را حجتی ظاهر
ورفعنا فوقهم الطور بميثاقهم وقلنا
وبرداشتیم بر زبر ایشان کوه را بعهد ایشان وگفتیم ما
لهم ادخلوا الباب سجدا وقلنا لهم لا تعدوا
ایشانرا اندر روید بدروازه بیت المقدس تواضع کنان وگفتیم ایشانرا ستم مکنید
في السبت وأخذنا منهم ميثاقا غليظا فبما
در حق کردن شنبه بصید ماهی وگرفتیم از ایشان عهدی استوار پس بسبب
نقضهم ميثاقهم وكفرهم بآيات الله
شکستن ایشان عهد محکم خویش را وکافر شدن ایشان بآیتهای خدای عز وجل
وقتلهم الأنبياء بغير حق وقولهم قلوبنا
وکشتن ایشان پیغمبرانرا بناحق وگفتن ایشان که دلهای ما

فقد سألوا — قرأ ابو عمرو وهشام وحمزة والکسائي
موسى — امال بين بين ابو عمرو وفي روایة ورش
موسى — بامالة المحضة حمزة والکسائي
أرنا — بالاسکان ابن کثیر والسوسي
أرنا — بالاختلاس دوري
جاءتهم — بالامالة حمزة وابن ذکوان
وآتينا — لورش ثلثة اوجه
موسى — امال بين بين ابو عمرو وورش في روایة
موسى — بامالة المحضة حمزة والکسائي
لا تعدوا — بالاختلاس قالون
لا تعدوا — بفتح العين وتشدید الدال ورش
بآيات الله — لورش ثلثة اوجه
وقتلهم — بضم الهاء والميم حمزة والکسائي

الأنبيا — سکت خلف وفي روایة خلاد
وقتلهم — بکسر الهاء والميم ابو عمرو
الأنبياء — بالهمز والمد نافع وبالنقل ورش

قلوبنا غلف یعنی دلهاء ما غلاف کرده شده ودر ستر وحجاب در آمده آنچ محمد میگوید در دل ما در نمی آید گفتاری مفهوم نمی نماید بنزو جمع غلف جمع اغلف بود بر طریق حمر هم که جمع احمر ست باشد ۵

وقلنا لهم ادخلوا الباب سجدا وقلنا لهم لا تعدوا في السبت وأخذنا منهم ميثاقا غليظا معنی اینست وبرگرفتیم ما بالای ایشان کوه را تا ایمان کنند ودم اختیار میثاق زند
قصه رفع طور وسایر قصه مسطور در سوره البقرة گذشته بالابیان پیوسته وگفتیم ما مر ایشانرا در دهی که موسی فتح کرده است بخشوع وخضوع سجده کنان بافروتنی
درآیید وگفتیم ما مر ایشانرا از خدای برای شما را ارحدی که درین کار تعین شده تجاوز مکنید ودر روز شنبه بگرفتن ماهی سعی منمایید وگرفتیم ما با ایشان پیمانی درشت ودرین همه
امرها ونهیها ایشان خلاف کردند وعهد وپیمان آن بسر نبردند حال خود آنچنان ساخته لاجرم یافتند آنچه یافتند فبما نقضهم ميثاقهم وكفرهم بآيات الله وقتلهم
الأنبياء بغير حق وقولهم قلوبنا غلف معنی اینست پس بشکستن ایشان عهد خویش را وناگرویدن ایشان بآیات خدای وکشتن ایشان بغیر حق پیغمبرانرا وگفتن ایشا

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا بل طبع الله عليها عطف است بر مضمون مصدر بل اضرابست ازو كه مصدر بمعنی فعل با ان است ای فبان نقضوا میثاقهم وان قتلوا
الانبياء بغير حق وان قالوا قلوبنا غلف بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون فعلنا بهم ما فعلنا من مسخهم قردة وخنازير وتحريم الطيبات عليهم وسوق صنوف البلايا اليهم وفا
سببيه است يا تعليل است معنی اينست كفتن قلوبنا غلف ودعوی پوشيدگی دلها نيست وهمچو دلهاء ديگر بی پرده وغلاف است بلكه خدای بر دلهاء ايشان بكفر ايشان مهر كرده چنانچه
نصيحتی وپندی در نيابد باين معنی وايقانی وتحقيقی وايقانی روی نمايد پس ايمان نيارند مگر اندكی از ايشان كه خدای مهر دل ايشان زايل كرده اند وايشان را بمعرفت حق ودريافت صدق رسا
وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا معنی اينست يعنی مهر كرد خدای تعالی دلهاء ايشان را بسوی كفر ايشان بموسی وكفر ايشان بعيسی يا كويند خدای دلهای
ايشان را بسوی كفر ايشان يا بكفر ايشان بتوريت وكفر ايشان بقرآن وجز آن از كفرهايی كه دارند وكافريهايی كه می آرند وبسبب كفتن وافترا كردن ايشان بر مريم افترايی فخيم وبهتانی عظيم كردند روايت كرده اند جماعتی از ايشان عيسی را صلوات الله عليه كفتند كه تو ساحری ومادر تو ساحره بود دعای عيسی بد كردن ايشان بر خود التزام نمود ودعا كردن بدين عبارت جنت اللهم العن من سبنی وسب والدتی كفت بدعاء او ايشان بعقوبت مسخ بيوستند وبر صورت خوك كشتند وبعضی كويند بهتان عظيم آن بود كه مريم را با او در زاده او يوسف بن ماثان كه از اهل صلاح وفلاح واز جمله حرم بيت المقدس بود نسبت كردند دو كس را كه هر دو بری از اين كار وعری از اين كردار بودند متهم ساختند كدام بهتان از اين عظيم تر بود وكدام افترا از اين فخيم تر باشد وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ معنی اينست وبكفتن انا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله يعنی بدرستی كشتيم ما مسيح پسر مريم را كه رسول خدايست جل وعلا وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ روايت كرده اند چون بد كويندكان عيسى ومريم بدعاء عيسى مسخ شدند عداوت كافران بزيادت كشته وبغض او در دل ايشان بافزونی پيوست قصد عيسى كردند ودل بر كشتن او آوردند در شريعت او قتال با كفار نبود عيسى را احتراز از ايشان صواب نمود در خانه پنهان كرفت قصد كردند روی برای خانه آوردند چون در آن خانه آمدند عيسى با هفت تن

بكفرهمو وبكفرهمو وقولهمو مالهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
وقولهمو انا قرا قالون الصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ
غلاف اند درست بلكه مهر كرد خدای تعالی بر آن دلها بكافری ايشان پس نگروند
فهم نميكنند سخن شما را
إِلَّا قَلِيلًا ۝ وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَى مَرْيَمَ
مگر اندكی وبكافری ايشان وگفتار ايشان بر مريم
بُهْتَانًا عَظِيمًا ۝ وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى
دروغی بزرگ يعنی تهمت زنا وبگفتار ايشان كه بدرستی كه ما كشتيم مسيح را عيسی
ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا
پسر مريم پيغمبر خدای عز وجل را آن ونه كشتند او را ونه
بر رسول استهزا گفتند
صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ
بر دار كردند او را وليكن نموده شد مانند كرده شد عيسی بديگری مر ايشان را وبدرستی آنكسان كه
اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ
اختلاف كردند در حال عيسی هر آينه در شك اند ازوی نيست ايشان را باو هيچ دانشی
إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ
مگر متابع شدن گمان ونكشتند او را بيگمان نه كه برداشت او را
اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝
خدای تعالی سوی خويش وهست خدای تعالی بی همتا درست كار درست گفتار
وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ
ونيست از اهل كتاب هيچكس مگر كه ايمان آورد البته باو

بل طبع الله — بالادغام هشام والكسائي وخلاد في رواية
فلا يومنون — بالابدال ورش والسوسي
مريم بهتانا — بالاخفاء السوسي
قتلوهو — بالاشباع ابن كثير
صلبوهو — بالاشباع ابن كثير
صلبوه — قرا بالتغليظ ورش
فيهي — بالاشباع ابن كثير
علم الا علم الا — بالنقل ورش / سكت خلف في رواية
قتلوهو — بالاشباع ابن كثير
من اهل — قرا بالنقل ورش
من اهل — سكت خلف في رواية
ليومنن — بالابدال ورش

۳ وميان خويش ميكفتند
اگر اين مقتول عيسی است يار ما كجاست واگر يار ماست نا ديدن عيسی چراست وميكفتند تن مقتول همچون يار ماست وروی او در نظر ما چون روی
عيسی است چون اين دو جهت مختلف می يافتند لاجرم بسوی ريب وشك می شتافتند مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ معنی اينست نيست
مر ايشان را علمی بدو ليكن اتباع گمان ثابت است چنانچه در ايشان انتفاء علم از ثوابت است وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ معنی اينست ونكشته اند
ايشان عيسی را بلكه برداشته است او را سوی آسمان خويش خدای عز وعلا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا معنی اينست وهست خدای غالب هر كه خواهد كند

در آمد جبريل عليه السلام عيسی را بر آسمان برد وميان فرشتگان برای او جا كرد خدای عز وجل طبيعت بشری ازو دور كردانيد بطبع ملكی رسانيد ارضی بود سماوی گشت بشريت داشت
بملكيت پيوست حق سبحانه وتعالی در وهمچو فرشتگان پرها آفريد او را ميان فرشتگان رسانيد كرد عرش طيران بخشيد در آن محل كه عيسی صلوات الله عليه بود واز آنجا سوی آسمان نهضت
نمود جماعتی كه قاصد او بودند ودر كشتن او بعداوت كوشش مينمودند يكی از آن جماعت در نظر ايشان بر شبه عيسی گشت بگمان آنكه عيسی است بكشتن ودار شهادت پيوست جماعت
مذكور بيرون آمدند بر مردمان انا قتلنا المسيح عيسى ابن مريم رسول الله كفتند معنی اينست وعيسی را نكشته اند وبر دار نكرده اند ليكن ايقاع كرده شده است تشبيه مقتول عيسی بر ديگری
پيش چشم ايشان وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ معنی اينست بدرستی آنكه در قتل عيسی اختلاف مينمودند هر آينه در شان عيسی در شك بودند صورت واقعه می جستند

حکیم است هرچه کند بحکمت بود وَاِن مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ ونیست از اهل کتاب هیچ یکی مگر بدین صفت هرآینه پیش از مردن خویش
بخدای آرد یکی داند ثالث ثلثه نخواند یا گویند ایمان بعیسی پیش از مردن خویش آرد و او را رسول دارد و او را اله و ابن الله نپندارد یا گویند هرآینه ایمان بمحمد جوید و او را رسولی که عیسی بدو
بشارت داده است گوید لیکن چون هنگام یاس بود مقبول نشود وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ شَهِیدًا معنی اینست و در روز قیامت عیسی با محمد بر انتفاء ایشان گواه باشد
ایشان ادر دعوی ایمان تکذیب کند و بر کفر ایشان گواهی دهد و این جمله کنایت است ازین که ایمان که ایشان در وقت یاس آرند نفع نکند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هَادُوا حَرَّمْنَا
عَلَیْهِمْ طَیِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ معنی اینست پس بشکستن ایشان میثاق را و چنین گناه بس ظلمی عظیم و تعدی کثیر از جهودان حرام کردانیدیم بر ایشان چیزهاء خوش آینده که حلال
کردانیده شده بود بر ایشان
چون شحوم والبان شتر و هر
حیوانی که ناخن دارست و امثال
آن چنانچ جای دیگر فرمود وعلی
الَّذِینَ هَادُوا حَرَّمْنَا کُلَّ ذِی
ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا
عَلَیْهِمْ شُحُومَهُمَا اِلَّا مَا حَمَلَتْ
ظُهُورُهُمَا اَوِ الْحَوَایَا اَوْ مَا اخْتَلَطَ
بِعَظْمٍ ذٰلِکَ جَزَیْنَاهُمْ بِبَغْیِهِمْ
وَاِنَّا لَصَادِقُونَ در تفسیر
لطیفی ذکر کرده که حق سبحانه
و تعالی میان امت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم که خیر الامم
و میان امم سابق جهت فرق
آورده که در امم سابقه از جهت
ارتکاب حرام حلالها طیب حرام
کشت و در امت
پیغمبر ما صلی
الله علیه
وسلم از جهت
حرمت حرامی که از ایشان واقع
شد با حلال پیوست چنانچ
گفت اُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیَامِ الرَّفَثُ
اِلٰی نِسَائِکُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَکُمْ وَاَنْتُمْ
لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللهُ اَنَّکُمْ کُنْتُمْ
تَخْتَانُونَ اَنْفُسَکُمْ فَتَابَ عَلَیْکُمْ
وَعَفَا عَنْکُمْ فَالْاٰنَ بَاشِرُوهُنَّ
وَابْتَغُوا مَا کَتَبَ اللهُ لَکُمْ وَکُلُوا
وَاشْرَبُوا الآیة وَبِصَدِّهِمْ عَنْ
سَبِیلِ اللهِ کَثِیرًا وَاَخْذِهِمُ
الرِّبٰوا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَاَکْلِهِمْ
اَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ معنی
اینست پس بظلمی که از جهودان
واقع شد و بتعدی که از ایشان
در وجود آمد بر ایشان طیباتی
که حلال کرده شده بود حرام
کردانیدیم و از التذاذ و اختلاط
بحرمان آوردیم و باز داشتن
ایشان مردمان را از راه رضاء
خدای باز داشتن بسیار و کرفتن
ایشان ربوا را برای وجدان ثروت
و یسار و حال اینست که نهی کرده
شده بودند از کرفتن ربوا و خوردن
ایشان مالهای مردمان را

عَلَیْهِمُو عَلَیْهِمُو لَهُمُو بِصَدِّهِمُو مِنْهُمُو مِنْهُمُو قرا ابن کثیر بالصلة و فی
وَاَکْلِهِمُو اَمْوَالَ
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمهما و ورش الصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر · روایة قالون

عَلَیْهِمُ بضم الهاء حمزة
طَیِّبَاتٍ اُحِلَّتْ بالنقل ورش
طَیِّبَاتٍ اُحِلَّتْ سکت خلف فی روایة
کَثِیرًا بالترقیق ورش فی روایة
کَثِیرًا وَاَخْذِهِمْ مد غنا عن الغنة خلف
وَاَخْذِهِمُ الرِّبٰوا حمزة و الکسائی
وَاَخْذِهِمُ الرِّبٰوا بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
عَنْهُو بالاشباع ابن کثیر
وَاَکْلِهِمْ اَمْوَالَ سکت خلف فی روایة
النَّاسِ بالامالة الدوری
لِلْکَافِرِینَ امالة ابن ورش
لِلْکَافِرِینَ بالامالة المحضة ابو عمرو والکسائی

قَبْلَ مَوْتِهِ ج وَیَوْمَ الْقِیَامَةِ یَکُونُ عَلَیْهِمْ
پیش از مرگ خویش و گویند پیش از مردن او · و روز رستخیز · باشد · بر ایشان
شَهِیدًا ج ❁ فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هَادُوا حَرَّمْنَا
گواه و حاضر · پس بسبب بی داد · از آنانکه · جهود اند · حرام کردیم
عَلَیْهِمْ طَیِّبَاتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ
بر ایشان طعامهای خوش پاکیزه را که حلال کرده بودند ایشان را · و باز داشتن ایشان · از
سَبِیلِ اللهِ کَثِیرًا ❁ وَاَخْذِهِمُ الرِّبٰوا
راه · خدای تعالی بسیاری مردم را · و بستدن · ایشان · مال ربا را
وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَاَکْلِهِمْ اَمْوَالَ النَّاسِ
و بدرستی که باز داشته شدند و خود نهی کرده بودند ایشان را از آن · و خوردن ایشان · مالهای · مردم را
بِالْبَاطِلِ وَاَعْتَدْنَا لِلْکَافِرِینَ مِنْهُمْ عَذَابًا
به بیهوده · و ساخته ایم · مر کافران را · از ایشان · عذابی
اَلِیمًا ❁ لٰکِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنْهُمْ
دردناک · لیکن آنانکه ثابت گشته اند · در · دانش · از ایشان
وَالْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَمَا
اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَالْمُقِیمِینَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ

عَذَابًا اَلِیمًا عَذَابًا اَلِیمًا الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ
بالنقل ورش · سکت خلف فی روایة · بالادغام السوسی · بالابدال ورش والسوسی · بالابدال ورش والسوسی · بالتغلیظ ورش · بالابدال ورش والسوسی

بباطل بغیر حق بخیانت و سرقه و غصب و ارتشا وَاَعْتَدْنَا لِلْکَافِرِینَ مِنْهُمْ عَذَابًا اَلِیمًا معنی اینست و ساخته کرده ایم برای کسانی که کافرند از جمله ایشان عذابی دردناک
در نیران و این آیت دلیلست بدین که کفار مخاطب بعبادت نه اند مخاطب اند بحرمان که ایشان از بار ادنهی مکلف کردانید و بعقوبت ارتکاب محرمات رسانید لٰکِنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ
مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَالْمُقِیمِینَ الصَّلٰوةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّکٰوةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ اُولٰئِکَ سَنُؤْتِیهِمْ اَجْرًا عَظِیمًا
معنی اینست لکن کسانی که راسخان در علم اند صاحبان ادراک و فهم اند و مؤمنانی که ایمان می آرند بدانچه فرستاده شده است بر تو ای محمد یعنی قرآن و بدانچ پیش از تو یعنی
توریت و انجیل و زبور و جز آن و پیغمبرانی که مقیم صلوة بودند و در اقامت صلوة جهد مینمودند و زکوة دهندگان و بخدای و روز قیامت ایمان آرندگان یا گویند کسانی که بقرآن و کتابها

ایمان می آرند بامقیمان صلوة یعنی یاران پیغمبر و مسلمانان دیگر که نماز برپای میدارند یا گویند مخصوص میکنم میان مومنان کسانی که نماز میگزارند و ادامت و اقامت نماز دارند باقی معنی همان است که گذشته و ذکر او بالا رفته ایشان ای محمد زود باشد بدهیم ایشان را اجری عظیم و ثوابی فخیم إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا روایت کرده اند چون جهودان گفتند که آیات متفرقه که می آرد کتاب خدای نمی نماید ما میخواهیم از تو کتابی یک دفعت چنانچه توریت بر موسی فرود آمده بود فرود آید حق سبحانه و تعالی آیات بسیار در نکوهش ایشان فرستاد و بسیار از مایم و جرایم ایشان شرح داد خشمناک گشتند ما انزل الله علی بشر من شیء که با بوده ظاهر الکذب است

قَصَصْنَاهُمْ نَقْصُصْهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الزَّكَوٰةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

زکوة وگروندگان بخدای تعالی وبروز بازپسین

أُولَٰئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا إِنَّا أَوْحَيْنَا

ایشان زود باشد که بدهیم ایشان را مزدی بزرگ بدرستی که ما وحی کردیم

إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ

سوی تو همچنانکه وحی کردیم سوی نوح وپیغمبران از

بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ

پس او ووحی کردیم سوی ابرهیم واسمعیل واسحق

وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ

ویعقوب وفرزندان یعقوب وعیسی وایوب ویونس

وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا

وهرون وسلیمن ودادیم داود را کتاب زبور

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا

وفرستادیم پیغمبرانی که برخواندیم قصه ایشان بر تو ازین پیش یعنی در مکه در سورة الانعام ورسولانی

لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ

که قصه ایشان نگفتیم بر تو و در کتب اهل کتاب نیست اسامی ایشان ودرذکر ایشان رسول را برانیشان حجت باشد وسخن گفت خدای تعالی باموسی

تَكْلِيمًا رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ

سخن گفتنی پیغمبران مژده دهندگان بثواب بر طاعت وبیم کنندگان بعقاب بر معصیت

والمؤمنون بالابدال ورش والسوسي
الآخر الآخر بالنقل ورش وبالسكت خلف وفي روايته خلاد
سنؤتيهم بالابدال ورش والسوسي
سنؤتيهم اجرا قرا بالياء حمزة
اليك كما بالادغام السوسي
نوح والنبيين مدغما غير الغنة خلف
والنبيين بهمزة نافع
ابراهم بالالف هشام وفي روايه ابن ذكوان
والاسباط قرا بالنقل ورش
والاسباط بالسكت خلف وفي روايه خلاد
وعيسى امال بين بين ابو عمرو وفي روايه ورش
وعيسى بالامالة حمزة والكسائي
وآتينا لورش ثلثة اوجه
زبورا بضم الزاء حمزة
موسى امال بين بين ابو عمرو وفي روايه ورش
موسى بالامالة حمزة والكسائي

ایشان از روی صبر گفته اند عمر او هزار و دویست سال رسیده نهصد و پنجاه سال در دعوت گذرانیده درین مدت هیچ موئی از او سفید نشد و قوتی از قوای او کم نگشت و هیچ دندانی از دندانهاء او واستخوانی از استخوانها او بشکستی نه بیوست و درین مدت در دعوت کفار از وی

گفتند این در رد ایشان نازل گشت و نظم مذکور بود و پیوست و چون این جمله در رد کسانی است که انزل الله علی بشر من شیء گفته بودند و در حق بشر و در شان نزول کتاب بر بشر انکار مینمودند جمله را مؤکد آورد و چون این جمله متضمن تشنیع و تکذیب ایشان است مقرر است مر تشنیعات سابقه را افضل ... گردن تنکیر رسلا ... برای تعظیم ... و تکرست ای رسلا عظاما کثیرین واو منصوبست بفعل مضمر مقارن معنی اوحینا یا مناسب معنی قصصناهم ای کما ارسلنا وبنا نا رسلا قد قصصنا رسالتهم وانباءهم علیک رسلا لم نقصص رسالتهم وانباءهم علیک بر این تقدیر قد قصصناهم صفت رسلا تواند بود و کلم الله موسی تکلیما مصدر است منصوب است بر مصدریه وجمله عطف است بر اوحینا که در کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده است وجه تشبیه حصول جلالت شانست و عرض تشبیه اجلال و اعظام خاتم پیغمبرانست و در ایراد کلم الله التفات از تکلم بسوی غیبت است معنی این است بدرستی ما بسوی تو ای محمد وحی کردیم سوی نوح و پیغمبران دیگر پس از و وحی فرو د آوردیم و چنانچه وحی کردیم سوی ابرهیم واسمعیل واسحق ویعقوب سلیل جلیل منشا اسباط نسل ابرهیم خلیل آب و دیگر پیغمبران چون عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمن و چنانچه دادیم ما زبور داود را چنانچه فرستادیم رسولان را که قصه رسالت و انباء ایشان بر تو ذکر کرده ایم و رسولان را

که قصه ایشان بر تو در ذکر نیاورده ایم و چنانچه موسی بکرامت تکلیم مکرم گشت و بدرجه وکلم الله موسی تکلیما پیوست و شرف تکریم تکلیم بی واسطه او را بود و این تشریف شریف مخصوص او را روی نمود و بدانکه حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را صلی الله علیه وسلم اگرچه در وحی متاخر است از جهت عظمت و شرف در ذکر مقدم داشت و نوح را علیه السلام بعد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر همه پیغمبران اگرچه بعضی از ایشان بر تر از و بودند و ردیف پیغمبر ما ساخت چنانچه در آیت دیگر واذ اخذنا من النبیین میثاقهم ومنک ومن نوح ذکر او متصل ذکر پیغمبر بود و آیت قرب در شان او موجب عظمت و منقبت نمود و نوح صلوات الله وسلامه علیه بدین مکرمت سزاوار است چه جلایل شمایل و جزایل فضایل او بسیار است بعد طوفان همه آدمیان از نسل اواند ازین جهة او را آدم ثانی گویند چنانچه در آیت آمده وجعلنا ذریته هم الباقین و اطول انبیاست در عمر و اکثر

هیچ قصور وتقصیری نرفت هربار که دعوت کردی کفار در غضب آوردی چندان می زدند که بیهوش گشتی بجرد آنکه هشیار شدی باز بدعوت بیوستی هرچند ایشان جفا میکردند و دل
بر ایذاء او می آوردند او بر جفاء ایشان صبر کردی وروی بدعوت بنکخواهی ایشان آوردی واو کسی است که دعاء او بهلاک امت مستجاب شده بود واستجابت دعاء هلاک دشمنان
وبقاء همه دوستان او ارزوی نمود رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا رسلا بدل است از رسلا که بالا رفت
یا تاکیدست بتکریر یا نصب علی المدح است بتقدیر اعنی واوجه منهی است وجمله وكان الله عزيزا حكيما تذییل است معنی اینست ورسولانی که بشارت دهنده اند بهشت ودرجات
آن وترساننده است از دوزخ ودرکات آن تا نباشد مر مردمان را حجتی بعد از ارسال رسل چه مردمان بیش خدای حجتی نتوانند کرد وعذر کفر وگناه خویش نتوانند آورد که ما را
کسی خبر نکرده وهیچ دین بیش
ما نیاورده چون بیغمبران مبعوث
شدند وتبلیغ دین کردند مردمان
حجت منقطع گشت وعذر با نتفا
بیوست وهست خدای تعالی قوی
غالب هرچه خواهد تواند حکیم
است همه کار مقرون بحکمت کرد
لكن الله يشهد بما أنزل إليك
أنزله بعلمه والملائكة
يشهدون وكفى بالله
شهيدا چون
یهودیان ما أنزل
الله على بشر من شيء گفتند
در رد مقالت خویش آیت إنا
أوحينا إليك كما أوحينا إلى
نوح والنبيين من بعده شنیدند
از شهادة ابا آوردند انا لا نشهد
بذلك در زبان آوردند وهم
آن آمد که از کسی گواهی حاصل
نشود استدراک کرد انجمله بر
وجه تکمیل آورد جمله أنزله بعلمه
بیان است مر تشهد با مستانفه
است در جواب کیف أنزل
یا تعلیل است مر تشهد ای
يشهد لأنه أنزله ملتبسا بعلمه
القديم الكامل الشامل وجوه
الإعجاز فيكون كناية عن كونه
منزلا كاملا بليغا بالغا أقصى
درجات البلاغة وأن له آيا
بهذه الصفة شهادة منه
بحقيقته وجمله والملائكة
عطف است بر جمله یشهد
وبا در كفى بالله زاید است وشهیدا
حال است یا تمیز وجمله وكفى
بالله تذییل است معنی اینست
یهود بچیزی که فرستاده شده است
سوی تو گواهی میدهند
لیکن خدای بحقیقت آنچه بر تو منزل
است گواهی میدهند بر راستی
ودرستی او وآگاهی دارد
فرستاده خدای فرمان او درین
حال که ملتبس است بعلم کامل
او ومقرونست باحاطت شامل
وفرستادن او وصفت اعجاز شها

لهمو ليهديهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ليلا للناس وكفى قد ضلوا وظلموا ليغفر لهم
بالإبدال ورش · بالإمالة الدوري · أمال سين ورش في رواية · بإمالة الحجة الكسائي · بالإدغام أبو عمرو وورش · بالتغليظ ورش · بالإدغام السوسي · وبالترقيق ورش

لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ ط
تا نباشد مردم را بر خدای تعالی هیچ حجتی بعد از ارسال بیغمبران
وابن عامر وحمزة والكسائي

وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا لَكِنِ اللَّهُ
وهست خدای تعالی بی همتا بر حکمت لیکن خدای تعالی

يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ ج وَالْمَلَائِكَةُ
گواهی میدهد بدانچه فرو فرستاد سوی تو یعنی قرآن فرو فرستاد آن را بدانش خویش وفریشتگان

يَشْهَدُونَ ط وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا إِنَّ الَّذِينَ
گواهی میدهند بنبوت یا محمد اگر یهود نمیدهند باکی نیست وبسنده است خدای تعالی که گواهی میدهد بدرستی آنان که

كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا
کافر شدند وباز داشتند مردم را از راه خدای یعنی اسلام بحقیقت گمراه شدند

ضَلَالًا بَعِيدًا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لا
گمراهی دور از هدایت بدرستی آنکسان که کافر شدند وستم کردند بکتمان نعت محمد

لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا
نباشد خدای تعالی که بیامرزد ایشان را ونه که راه نماید ایشان را راهی

إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ط وَكَانَ ذَلِكَ
مگر راه دوزخ که جاوید باشند در آنجا همیشه وهست آن

عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ
بر خدای آسان ای مردم بحقیقت آمد بشما

طريقا الا
بالنقل ورش
طريقا الا
سكت خلف في رواية
يسيرا
بالترقيق ورش
قد جاءكم
بالإدغام أبو عمرو وهشام والكسائي
قد جاءكم
بالإدغام مع الإمالة حمزة وبالإظهار ابن ذكوان

تحقيق حال ایشان جست
هل ضلوا أو صدوا واکفت
از ین جهت این جمله را موکد
آورد بر وجه استیناف
فصل کرد معنی اینست
بدرستی آنان که کفر
ورزیدند بیش خلق کلمات
نابوده باز دیدند بدان کلمات
ایشان را بر اختیار کفر
کماشتند واز سعادت
ایمان باز داشتند بدرستی
که گمراه شدند گمراهی
که دور از راه راست
وطریق هداست وبعید
از شارع شرع وصراط
مستقیم که منهج رسل
وانبیاست إن الذين
كفروا وظلموا لم يكن
الله ليغفر لهم ولا

ليهديهم طريقا إلا طريق جهنم خالدين فيها أبدا وكان ذلك على الله يسيرا معنی اینست بدرستی آنان که کافر گشتند وبظلم
وعصیان بیوستند نیست کار خدای تعالی وصفت او که ایشان را بیامرزد ونه ایشان را راهی غیر راه دوزخ بنماید درین حال که بودن ایشان در دوزخ
جاودان وهمیشه ماندن در آن مقدرست وهست جاویدی ایشان در دوزخ بر خدای کاری آسان يا أيها الناس قد جاءكم الرسول
بالحق من ربكم در آیات سابقه نکال کفر ووبال ظلم وظلال بیان کرد وآن مقام ترهیب کفار بود درین آیت بیان آمدن رسول
وایجاب ایمان وبیان خیریت آن در مقام ترغیب آورد وفصل از جهت تباین مقام آمده یا از جهت کمال انقطاع باعتبار خیریت إن الذين كفروا

است از کردگار بی نیاز پس چون کتاب با مقرون بادلیل حقیت فرستاد چنانستی که گواهی بحقیت او داد وفریشتگان بر حقیت او گواهند بحقیت آنچه بر تو فرستاده است گواهی میدهند
وخدای عز وجل بسنده است درین حال که بر حقیت قرآن یا ازین روی که بر حجت آن گواهی دهنده است اگر اهل کتاب بر حقیت تو آنچه منزلست بر تو گواهی ندهند چه زیان کند
واگر مشرکان بتو نگروند چه مضرت بود إن الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله قد ضلوا ضلالا بعيدا چون اهل کتاب کفر ورزیدند وبا بیغمبر علیه السلام عداوت کردند چیزهاء
نابوده انگیختند خلق را فریفتند گاهی گفتند شریعت موسی از نسخ مصون گشته گاهی گفتند موسی لا نبي بعدي گفته دل خود را بر کفر کماشتند بدین کلمات نابوده دیگران را
نیز از ایمان باز داشتند وانواع گمراهی ایشان ذکر کرد واصناف فساد وتباهی ایشان در بیان آورد چنانستی که سامع از ضد آن ایشان سوال کرد وگمراهی ایشان را در مسالت آورده

الرسول بالحق من ربكم فامنوا خيرا لكم ط

پيغمبر براستي ودرستي از پروردكار شما پس بكرويد تا بهتر باشد مر شما را

وان تكفروا فان لله ما في السموات

واكر كافر شويد پس بدرستي كه خداير است آنچه در آسمانها ناست

والارض ط وكان الله عليما حكيما

ودر زمين وهست خداي تعالى دانا درستكار درست كفتار

يا اهل الكتاب لا تغلوا في دينكم ولا تقولوا

اي خداوندان كتاب از حد مكذريد وازحد در در دين وكيش خويش ومكوييد

على الله الا الحق ط انما المسيح عيسى ابن

بر خداي تعالى مكر سخن راست ودرست كه بدرستي كه مسيح عيسى پسر

مريم رسول الله وكلمته القيها الى مريم

مريم فرستاده خداي تعالى است وبديد آمد از كلمه او يعني كلمه كن وسخن او بيفكند آن كلمه را سوي مريم

وروح منه فامنوا بالله ورسله ولا تقولوا

وراحتي است از خداي تعالى پس ايمان آريد بخداي تعالى وپيغمبران او ومكوييد كه خداي

ثلثة انتهوا خيرا لكم ط انما الله اله واحد ط

سه است بازايستيد از تثليث تا باشد بهتر ونيكوتر مرشما را بدرستي كه خداي خداي يكانه است

سبحانه ان يكون له ولد له ما في السموات

پاكا او كه باشد او را فرزند مر او راست آنچه در آسمانها ناست

بیغمبر فرمود عیسی از بندگی خدای ننگ نکند واین را او عیب نداند بلکه این صفت را فخر شرف خویش خواند این آیت در رد سخن او وارد گشت واین نظم بود ودیوشت معنی اینست هرگز ننگ نکند مسیح یعنی عیسی بن مریم ازین که بندهٔ خدای را باشد ومخلوق ومملوک او بود وفریشتگان مقرب ازینکه بندگان باشند ومخلوقات ومملوک او بوند ننگ واستنکاف نکنند غیر خدای با همه عظمت وجلال هیچ که باشد بر نسبت عظمت وجلال او هیچ درهیچ بود وکسی را از بندگی خدای چه جای ننگ وچه مقام استنکاف باشد وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا اینجمله تذییل است معنی اینست وکسانی که از عبادت خویش استنکاف کنند واز پرستش او دم استکبار زنند پس زود بود که خدای عز وجل همه مردمان را سوی حسابگاه خود حشر کند ومستنکفان را جزا دهد فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا

أُجُورَهُمُو وَيَزِيدُهُمُو فَيُعَذِّبُهُمُو لَهُمُو قَدْ جَاءَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَسَيَحْشُرُهُمُو إِلَيْهِ فَيُوَفِّيهِمُو أُجُورَهُمُ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَمَا فِي الْأَرْضِ ط وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۝
وآنچه در زمین است وبسنده است خدای کاردار ونگاهبان

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ
ننگ ندارد عیسی که باشد بندهٔ خدایرا

وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ط وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ
ونه فریشتگان نزدیک کردانیدگان وهرکه ننگ دارد

عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا
از بندگی او وبزرگی وگردنکشی کند زود بود که برانگیزد ایشانرا سوی او همه

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ
پس اما آنانکه گرویدند وکردند کارهای نیک تمام بدهد ایشانرا

أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ ط وَأَمَّا الَّذِينَ
مزدهای ایشان وبیفزاید ایشانرا از فضل خویش واما آنانکه

اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
ننگ داشتند وبزرگی کردند عذاب کند ایشانرا عذابی دردناك

وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا
ونیابند خودرا از بیرون خدای تعالی دوستی ونه

نَصِيرًا ۝ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ
یاری کننده ای مردمان بدرستی که بیامد بشما حجتی یعنی رسول صلی الله علیه وسلم

فِي الْأَرْضِ النقل ورش

فِي الْأَرْضِ سكت خلف في رواية خلاد

وَكَفَى امالة حمزة والكسائي بين بين ورش

وَكَفَى الامالة حمزة والكسائي

لَنْ يَسْتَنْكِفَ مدغام الغنة خلف

أَنْ يَكُونَ مدغام الغنة خلف

وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ مدغام الغنة خلف

فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ سكت خلف في رواية

إِلَيْهِ بالاشباع ابن كثير

آمَنُوا ورش بين بين

عَذَابًا أَلِيمًا النقل ورش

عَذَابًا أَلِيمًا سكت خلف في رواية

وَلِيًّا وَلَا مدغام الغنة خلف

نَصِيرًا الترقيق في رواية ورش

ﺭﻛﻮﻉ

این شرطیه با معطوف خویش بعد جمع مؤمنان صالح ومستنکفان در حشر سوی حسابگاه تقسیم است میان مؤمنان وکافران در معامله بعد از حشر ایشان وجملهٔ وَلَا يَجِدُونَ عطف است بر فَيُعَذِّبُ وآن خبرست مَنْ الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا که مبتدا است وجمله عطف است بر شرطیهٔ سابقه سوال درجملهٔ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا مستنکفان ومستکبران را در حشر جمع کرد بعد در تقسیم مؤمنان صالح را در آورد مؤمنان صالح داخل مستنکفان نه اند تقسیم مستنکفان چگونه در آید جواب صدر کلام محمول بر حذف معطوف دارند بتقدیر وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ وغیرهم پندارند تقسیم منقسم آید اشکال روی نماید چنانچه ترکیب جمع الامام الخوارج فمن لم يخرج عليه كساه وجمله ومن خرج عليه نكل به را محمول بر حذف کفته اند واز اشکال تفصی جسته اند واگر فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بمعنی تابوا وآمنوا وعملوا الصالحات بعد استنکافهم واستکبارهم بود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا واما الذين داموا على الاستنكاف والاستكبار باشد در تقسیم اشکال نبود سوال وارد نشود معنی اینست اما از حشر کرده شدگان آنانکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند پس خدای ایشانرا اجرهاء ایشان تمام دهد وبفضل خویش در ثوابهاء

۴ وبر وجه تقریر وتاکید بر ایشان بمشافهه کوید ای مردمان این چنین کسی را بر شما فرستادیم وحل وعقد وولایت شما بر دست او دادیم اطاعت کنید وامر ونهی او با نقیاد ور زید بعد در این آیت خطاب مذکور را تاکید کرد وباذکر بیغمبر ذکر کتاب او نیز آورد برای تحریص بر قبول وافزونی تخصیص بر طاعت رسول باضم وعد مطیعان

قَدْ جَاءَكُمْ قَدْ جَاءَكُمْ
بالادغام ابو عمرو وهشام والکسایی بالادغام مع الامالة حمزة وبالاظهار ابن ذکوان

ایشان بیفزاید واما آنانکه از عبادت او استنکاف کردند واز پرستش استکبار ورزیدند وبدان مصر ماندند وتایب نشدند پس عذاب کند ایشانرا عذابی دردناك وبیارد ایشانرا بیم وباك ونیابند برای خویش دوستی ونه یاری دهنده که از عذاب رهاند واز عقاب برهایش رساند يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا در آیت إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ خطاب مر بیغمبر را بود در برگزیدن بوحی وبرکشیدن بنبوت واصطفا وتشریف او با سایر انبیا بعد از آن در آیة يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ مردمان را خطاب کرد این چنین رسولی بر شما آمده است بدو بگروید وآنچه او آورده است بدان ایمان آرید برای تقریر رسالت او وبیش ایشان وتحقق نبوت او بر ایشان چنانچه پادشاه ومرتبه کسی بر آرد واورا ولایتی واقطاعی سپارد واو را بحضور اهل آن ولایت بگوید من ترا برگزیده ام وبرکشیده ام مخصوص تبلیغ اوامر واحکام کردانیده ام بعد توجه سوی ایشان کند ۴

و وعید عاصیان لیکن وعدهٔ مطیعان تصریح کرد و وعید عاصیان مضمر آورد تا در وقت فیض رحمت و مکرمت ذکر بخط و نقمت و در هنگام افاضت نعمت جز ذکر لطف و مکرمت نشود معنی اینست ای مردمان تحقیق است که آمد بر شما از پروردگار شما برهان یعنی حجتی باقیه و دائمه یعنی قرآن فرستاده ایم بسوی شما نوری پیدا یعنی نور شرع و هدی و تواند بود که از برهان من ربکم ذات پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراد شود و از نورا مبینا قرآن مراد کرده فاما الذین آمنوا بالله واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه وفضل ویهدیهم الیه صراطا مستقیما معنی اینست اما آنانکه ایمان بخدای آوردند و بدین او چنگ در زدند پس زود باشد که در آرد خدای ایشانرا در رحمتی کثیر و عظیم و در آرد در فضلی و راه نماید ایشانرا بسوی طاعت و عبادت خویش راهی مستقیم یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ هلک لیس له ولد وله اخت

ربکمو الیکمو فسیدخلهمو یفتیکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ویهدیهمو الیه لکموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

مِن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا فَأَمَّا الَّذِينَ

از پروردگار شما و فرو فرستادیم سوی شما روشنایی هویدا پس اما آنانکه

آمنوا منهو لورش بالاشباع

ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ

بگرویدند بخدای تعالی و چنگ در زدند بدو زود بود که در آرد ایشانرا در رحمتی

وفضل فیهدیهم مدغما غیر الغنة خلف

مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا

از خود و افزونی و راه نماید شان سوی خود راهی راست

ویهدیهم الیه سکت خلف فی روایة

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ

فتوی میخواهند از تو بگو خدای می فتوی دهد شما را در میتی که نه پدر دارد و نه مادر و نه فرزند اگر مردی بمیرد

النبی بالاشباع ابن کثیر

سراطا صراطا باشمام الصاد قرا قنبل خلف

هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ

بمیرد که نباشد اورا فرزندی و اورا باشد خواهری آن خواهر را باشد نیمی آنچه بگذاشت

الکلالة ان قرا الا مالکسائی

ولد وله مدغما غیر الغنة خلف

وَهُوَ يَرِثُهَا إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ فَإِن كَانَتَا

و آن مرد میراث برد از آن خواهر اگر نباشد مر آن خواهر را فرزندی و اگر باشند

وهو باسکان الهاء قالون وابو عمرو والکسائی

اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِن كَانُوا

دو خواهر ایشانرا باشد چهار دانگ از آنچه بگذاشت آن مرد و اگر باشند جمعی

رجالا ونسا مدغما غیر الغنة خلف

إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ

برادران و خواهران مردان و زنان پس نرینه را باشد مانند بهرهٔ دو مادینه

الانثیین بالنقل ورش

الانثیین سکت خلف فی روایة

لکم ان سکت خلف فی روایة

يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

بیان میکند خدای تعالی شما را تا بی راه نشوید و خدای تعالی بهر چیزی داناست

شیء سکت خلف وفی روایة خلاد

بعد الف او بعد الفین ورش

این سورة را سورة مائده گویند از جهت آنکه اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین درین سورة است چون درین سورة ذکر مائده بود این سورة را سورة مائده نام کردن ملایم نمود این سورت مدنی است مگر آیت الیوم اکملت لکم دینکم الی آخر الآیة که مکی است صد و بیست آیت است دو هزار و چهار کلمه است یازده هزار و هفتصد و سی و سه حرفست والله الموفق

فلها نصف ما ترک وهو یرثها ان لم یکن لها ولد روایت کرده اند جابر بن عبد الله مریض بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم از راه کرم قدم زد برای اعادت در خانهٔ او آمد جابر مذکور گفت من کلاله ام مرا پسری نیست وارث از من خواهر پست صورت میراث من چیست و از من وارث کیست این آیة در شان او وارد گشت و این نظم پیوست و در بعضی تفاسیر آورده اند جابر بن ... پیغمبر ... علیه وسلم آمد و گفت یا رسول الله مرا خواهریست و اورا پسری نیست چون اورا موت روی نماید مرا از میراث او چه آید این آیت در شان او نازل گشت و این نظم پیوست حق سبحانه وتعالی حکم مردن برادر و وارث شدن خواهر بیان فرمود گفته اند اول برادر مرد و خواهر میراث برد این تنبیه برین بود که کسی را نشاید که بر مردن کسی دل بندد و از جهت میراث او مرگ او در خاطر آرد نباید که شومی زند بدخواهی مسلمانی اورا در هلاک افکند معنی اینست از تو ای محمد مردمان استفتا میکنند و در میراث کلاله حکم شرع میجویند بگو ای محمد خدای در باب حکم میراث میکند آن تفاصیل آنرا شرح میدهد اگر مردی هلاک شود که اورا فرزندی نبود و مر اورا خواهری مادر پدری یا پدری باشد مر آن خواهر را نصف متروکهٔ او آید و اگر خواهری که وی پسر نیست بمیرد برادر بر حکم تعصب وارث مال او شود فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک وان کانوا اخوة رجالا ونساء فللذکر مثل حظ الانثیین معنی اینست و اگر آن کلاله دو باشند پس ایشانرا از متروکه او ثلثان باشد و اگر باشد ورثه کلاله اولاد پدر مردان و زنان یعنی برادر و خواهران بر حکم للذکر مثل حظ الانثیین قسمت کنند و میان ایشان شرکت در میراث بدین نوع بیفکنند یبین الله لکم ان تضلوا معنی اینست بیان میکند احکام را برای خدای شما تا گمراه نشوید یا از جهت ناخوش آمدن گمراهی شما تا بتا دانستن احکام در ضلال نیفتید والله بکل شیء علیم معنی اینست و خدای تعالی بهر چیزی داناست همه چیزها داند و هیچ چیز بدو مخفی نماند چون در صدد سورة ذکر و بث منهما رجالا کثیرا ونساء بود در ختم سورة ذکر میراث رجالا ونساء ملایم صد نمود و این را صنعت تشابه الاطراف گویند و بیاوردن او تحسین کلام جویند و بدانکه سورت را بجملهٔ یبین الله لکم ان تضلوا والله بکل شیء علیم مزین کرد و به بیان واحاطت علام الغیوب بهمه چیزها باتمام رسانید دال بر تمام کلام گشت معلوم شد که سخن را نهایت بوست مقطعی حسن است و مختتمی مستحسن است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

قدم

کلاله بیان

۵

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود معني اينست اي مومنان عقود عهود را وفا كنيد يعني بيمانها كه شما را با خداست از عهود طاعت خداي عز وجل در اوامر
ونواهي وعقود بيمانها با زماندن از فساد وتباهي بوفا رسانيد كه اين همه برقضيه عقد ايماني وبرحكم انقياد مسلماني عهود معقوده وحدود محدوده است احلت لكم بهيمة الانعام الا ما
يتلى عليكم غير محلي الصيد وانتم حرم معني اينست حلال كردانيده شد است برشما بهايم چهارپايه از جنس انعام يعني شتران وكاوان وكوسبندان وبعضي كويند آنچ بديشان ماند
از آهو وبيل كاو وكورخر ومانند آن از آنچه شكار بكنند وانعام بر تقرير امام زاهد رحمة الله عليه هر دو نوع مشتمل است واين وجه اوقف واشمل است مكر آنچ تلاوت كرده ميشود برشما در قرآن
چون آيت حرمت عليكم الميتة تا وما ذبح على النصب وجز آن درحالتي كه شما غير حلال داندكان شكار باشيد كه آن شكار كرده ايد در حالتي كه محرم باشيد وبا حلال دانستن كنايت از نا حلال

لكمو عليكمو وانتمو ربهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بودن بود واداء معني كنايت ابلغ
از تصريح باشد ان الله يحكم
ما يريد معني اينست
بدرستي خداي حكم كند از آنچ تحريم
وتحليل وايجاب وندب خواهد حكم
حق را بغير چون وچرا قبول بايد
كرد وعهد او را بغير تردد بسر بايد
برد يا ايها الذين آمنوا لا تحلوا
شعائر الله ولا الشهر الحرام
ولا الهدي ولا القلائد ولا
آمين البيت الحرام يبتغون
فضلا من ربهم ورضوانا
روايت كرده اند شريح بكري با جماعتي
از متابعان در مدينه آمد يارانرا
ومتابعان خويش را بيش در مدينه
كذاشت بر بيغمبر صلى الله عليه
وسلم در آمد بيغمبر را كفت دعوت
كدام كار ميزني وخلق را بسوي
چه دعوت ميكني بيغمبر كفت
خلق را دعوت ميكنم تا بتوحيد
خدا ورسالت من كواهي دهند
ولا اله الا الله محمد رسول الله
كويند كفت برابر من بعضي يارانند
كاري بغير مشورت ايشان
نميكنم اكرچه متابعان من اند
من دم متابعت ايشان ميزنم بعد
مشورت اكر متوجه شوند من ايشان
متوجه شوم واكر ايشان برو ند
من نيز بروم باز كشت بيغمبر فرمود
دخل علي بوجه كافر وخرج على
عقبي غادر وانما الرجل غير مسلم
از بيش بيغمبر بيرون آمد با جماعت
خويش روان كشت بر شتران ابنبوه
مدينه كذشت بسوي شتران
قصد كرده شتران مذكور را
برابر برد در سالي كه بيغمبر
صلى الله عليه وسلم براي عمره
در مكه رفت بيغمبر ويارانرا
در حديبيه نزول كردند بيغمبر را
كفار مكه از در آمدن وبجاي
آوردن عمره مانع شدند ماه
ذي القعده بود سوي مكه
متوجه ميشدند براي طواف كعبه
مي آمدند آن مرد كه شتران مدينه
برده بود براي اين كه طواف كعبه

فضيلت سورة المائدة

سورة المائدة مدنية وهي مائة وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود ط احلت
اي آنانك ايمان آوردند تمام كنيد عهدهاي خدايرا از مواجب تكليف حلال كرده آمد

لكم بهيمة الانعام الا ما يتلى عليكم غير
براي شما بهايمي كه از جنس شتر وكاو وكوسفند مكر آنچ برخوانده اند برشما از ميتة وغير آن حال آنكه نه

محلي الصيد وانتم حرم ط ان الله يحكم ما
بود حلال شمرند شكار را وشما باشيد محرمان ودر حرم بدرستي كه خداي تعالى داوري كند آنچه

يريد يا ايها الذين آمنوا لا تحلوا شعائر
خواهد اي آنكسان كه مؤمنانيد حلال مكيريد نشانهاء عبادت

الله ولا الشهر الحرام ولا الهدي ولا القلائد
خداي را مناسك حج را كه فرموده خدايست بانكه در آن تهاون نماييد ونه ماه حرام را در آن بحرب يعني در وي قتال مكنيد ونه قرباني را كه بمكه برند ونه قربانها كه بر كردن نشان دارند از قلاده

ولا آمين البيت الحرام يبتغون فضلا من ربهم
ونه قصد كنندكان زيارت خانه حرم را يعني كعبه حال آنكه مي جويند فضلي يعني ربح در تجارت از خداوندشان

آمنوا لورش ثلثة اوجه
الانعام بالنقل ورش
الانعام سكت خلف وفي رواية خلاد
يتلى يتلي امال بين بين ورش وفي رواية بالامالة المحضة حمزة والكسائي
غير قرا بالترقيق ورش
يحكم ما قرا بالادغام السوسي
آمنوا لورش ثلثة اوجه
شعائر الله قرا بالترقيق ورش

بعمومات آيات قتال منسوخ كشته وهمچنين هدي وقلايد كه كافران آرند وكافراني كه قصد بيت الحرام كنند منسوخ بيوسته
سوال برين طريق منسوخ بودن اين آيت محقق است قول كساني كه محكم ميكويند چكونه مصدق است جواب اختلاف مذكور مبني
بر اختلاف در معني آيت است كساني كه اين آيت محكمه كويند از آيت مذكوره اين معني جويند معني اينست اي مؤمنان تعرض شعائر خداي
را روا مداريد وباز داشتن مسلمانان از مناسك حج بقطع طريق بر كافران كه اين طريق را ببرند ومسلمانانرا از مناسك حج باز دارند حلال ميندانيد وشهر
حرام يعني ذي القعده وذي الحجه ومحرم ورجب را حلال سازيد ودرين ماهها بقتال ميردازيد تا در ذي القعده آيند كه حج را امن باشد

كند با جماعت يمامه با اموال بتجارت مي آمدند مسلمانان كه برابر بيغمبر بودند خبر يافتند از بيغمبر براي محاربه او وغارت كردن اموال او دستوري خواستند كه او چنانچه شتران مدينه
اموال واسباب او بستانيم وچنانچ اهل مدينه را آزرده است او را نيز آزار رسانيم اين آيه در شان ايشان نازل كشت واين نظم در حق ايشان بود وديوست ودر تفسير آورده
كه بعضي كويند اين آيت محكمه است منسوخه نيست نزول آيات سورة مائده در آخر عهد بيغمبر صلى الله عليه وسلم تا آنكه آيت اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي
در حجة وداع بود بيغمبر صلى الله عليه وسلم بعد آن در اندك مدت رحلت فرمود هيچ آيتي درو منسوخه نيست محكمه بودن او مبني بدين معني است وبعضي كويند اين آيت
منسوخ است كافران از شعائر حج ممنوع شده وبه آيت يا ايها الذين آمنوا انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا منسوخ آمده حرمت قتال در شهر حرام ع

مند

ايشان

برده

وَدَرْ ذي الحجه كزارند كانرا حج را ودر محرم باز كردند كانرا آرام وقرار بود ودر رجب قرار حاجيان كه از حج باز كشته اند وفراغ حاجيان كه بر كزاردن حج دل بسته اند باشد وهَدْي وقلايد هدي
وقاصدان خانه كعبه را بغارت وقطع طريق متعرض مشويد اين عمل را حلال مپنداريد كه آن نيز امن طريق بود مسلمانانرا از حج باز دارد بدين معني اين آيه محكمه نسخ پذير نبود كه قطع طر[يق]
وباز داشتن مسلمانان از حج هميشه حرام خواهد بود وخدا او كاهي روي نخواهد نمود وكساني كه اين آيت را منسوخ كويند در نهي مذكور تعميم كنند معني برين طريق جويند
حلال مكردانيد تعرض شعاير خدا يرا كه از عهد ابرهيم عليه السلام آمده ومسلمانان وكافران معمول كرده كار نيك نيكست اكرچه از بدان در وجود آيد تعظيم شعاير خداي خوبست اكر
چه از كافران روي نمايد اكر كافري فقير را صدقه دهد باز ندارند واكر كافر با كافران از جهت مسلمانان قتال كنند سائغ بندارند وبقتال با كافران شهر حرام را متعرض مشو[يد]

وهدي وقلايد را اكرچه هدي
وقلايد كافران باشد از آمدن
درحرام باز ندار يد وقاصدان خانه
كعبه را اكرچه كافر باشند
از خانه كعبه مانع مشويد بدين
معني عموم اين آيت چنانچ بالا
كذشته منسوخ دارند محكم
نه پندارند وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا
معنى اينست وچون حلال
شويد واز حرام بيرون آييد
روا بود كه شكار كنيد وشكاري
را بكشيد وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ
قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا
وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى
وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ
وَالْعُدْوَانِ معنى
اينست وكاسب نكرداند
شمارا دشمني قوي يعني دشمني
اهل مكه برين كه شمارا از مسجد
الحرام باز داشتند ودلها بر
مخالفت شما بكماشتند كسب
كننده جريمه اعتدا وتجاوز
از حد در جور وجفا يعني ظلم
بر آينده كان در مكه وآرنده كان
كالا در وي براي تجارت بكشتن
واسباب واموال ايشان استدن
واز حاجيان ومعتمران امن طريق
بود وغارت كردن ديكري وايذا
كردن ديكري بكناه ديكري ظلم
بود وآزردن غيري بايذاء غيري
وجفاء اعقلا باشد وبر نيكوكاري
وپرهيزكاري يكديكر ياري
كنيد يعني يكديكر را بر عفو وعدل
واحسان وپرهيزكاري بياريد
ويكديكر را بر بزه كاري وستمكاري
ياري ميكنيد يعني يكديكر را بر
انتقام وظلم وايذا مه آريد
زيرا چه اعانت بر زشت كاقبل
من دل على خير فله مثل اجر فاعله
ومن جهز غازيا فقد غزا وكذلك
الانفاق على الحاج والاعانة للعالم
والمتعلم وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
شَدِيدُ الْعِقَابِ معنى اين آ[يت]
واز خداي بترسيد واز عقوبت

حلتمو تجرمنكمو صدوكمو ذكيتمو ذلكمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ
وخشنودي جه مشركان از زيارت اميد ثواب ميداشتند — وچون از احرام بيرون آييد — پس شكار كنيد وصيد را مباح دانيد — وبايد كه حمل نكند شمارا

شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
دشمني كروهي براي آنكه باز داشتند شمارا از مسجد حرام

أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا
كه از حد دركذريد وياري كنيد يكديكررا بر نيكي وپرهيزكاري ونه

تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
ياري دهيد يكديكررا بر كناه وستم وبترسيد از خداي تعالى

إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ
بدرستي كه خداي تعالى سخت عقوبت است حرام كرده شد برشما

الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
خوردن مردار آنچه خود ميرد — وخوردن خون غير از كبد وطحال وآنچه در خلال لحم است بدليل دمًا مسفوحًا — وكوشت خوك — وآنچه ياد كرده اند بكشتن وي از براي غير خدا بتان را

وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا
وآنچه ميرد باختناق يعني ريسمان در كردنش كنند ويفشرند تا بميرد — وبچوب كشته — واز بالا بر افتاده — وبزخم سرو مرده — وآنچه

أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى
خورده باشد بعضي از دد چون كرك وشير — مكر آنچه دريابيد كشتن او يعني زنده دريابيد وبكشيد — وآنچه كشته باشد بر

النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ
سنكي كه منصوبست اي حوالي كعبه — وآنكه طلب كنيد طريق تفأل — به تيرهاي مخصوص — حلال داشت اين محرمات آن كه ياد كرده شد

وَرِضْوَانًا
بضم الراء ابوبكر
شَنْآنُ
بسكون النون ابو بكر وابن عامر
قَوْمٍ انْ
قرا بالنقل ورش
قَوْمٍ انْ
سكت خلف في رواية
انْ صَدُّوكُمْ
بكسر الهمزة ابن كثير وابو عمرو
وَالتَّقْوَى
امال حمزة [و] ابو عمرو وفي رواية ورش
وَالتَّقْوَى
بامالة المحضة حمزة والكسائي
وَلَا تَّعَاوَنُوا
قرا البزي
الْإِثْمِ الْاِثْمِ
بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
بالْأَزْلَامِ
بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
بالْأَزْلَامِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

٢ اين همه را اهل جاهليت
حلال ميدانستند ودر
خوردن آن باكي نميداشتند
وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ
معنى اينست حرام كردانيده
شده است برشما قسمي از مال ديكري ونصيبي از خواسته غيري بانداختن تيرها قمار بجوييد ودر طلب مال مردمان در غير شارع شرع بپوييد وبعضي
كويند مراد از استفهام بالازلام آنست كه در جاهليت شتري راده نفر ميكشتند وآنرا حصه ميكردند ونامهاء شركا بر حصها مي انداختند نام هركه
برحصه آمدي آن حصه او شدي ونام دهم كه بحرمان متعين شدي بهاء شتر همه از وميدهانيدند واو را از كوشت محروم ميكردانيدند اين آيت متضمن تحريم
اين عمل آمده وبيان حرمت اوشده ذَلِكُمْ فِسْقٌ معنى اينست خوردن محرمات مذكور فسق بود بيرون آمدن از فرمان خداي باشد الْيَوْمَ
يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ روايت كرده اند روز جمعه نماز ديكر روز عرفه در حجة الوداع پيغمبر صلى الله عليه وسلم بر ناقه عصبا سوار بو[د]

او بپرهيزيد زيرا كه بدرستي خداي سخت است عقاب او درشت است عذاب او حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ
وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ معنى اينست حرام كردانيده شده است برشما مردار يعني آنچه بمرك نفس خويش بميرد وخون مسفوح وكوشت
خوك ومذبوحي كه ذابح در هنكام ذبح نام غير خداي بر آن نكيرد وخوف شده آست يعني خفه كردن وكلو شليدن كسي مرده يا قلاده او در درختي يا شاخي يا ستوني افتاده بر آن
خفه شده مرده وآنكه بر چوب يا سنكي هلاك شده وآنكه از كوهي يا از بلندي افتاده وجان داده وآنكه بسرو زدن حيواني ديكر تلف شده وآنكه بعضي از دد خورده مكر آنچ ذبح
كنند بعد ذبح بجنبد وخون بيرون آيد وآنكه ذبح كرده شده است بر سنكها نصب كرده شده كه كافران براي پرستش نصب ميكنند وذبح حيواني نزديك كه آن سنك قربت ميدانستند ٢

که نزول این آیت و وصول این آیت وحی روی نموده اندام پیغمبر صلی الله علیه وسلم درهنکام وحی چنان بکرانی بپیوست که عصبا ناقه بیغمبر بر زانو نشست واینجمله معترضه است برای نومیدی
از کافران از غالب آمدن بر مسلمانان و بشارت مسلمانان بر قوت دین و غالب آمدن بر کافران میان آیت تحریم و این رخصت یعنی فمن اضطر فی مخمصة الآیة و مراد از الیوم
زبان حال یعنی الآن نه روز چنانچ کفت بالامس شابا والیوم شیخ وکفت صغیرا والیوم کبرت وتواند بود که حقیقت الیوم مراد بود واز الیوم روز نزول باشد معنی اینست
اکنون درین وقت و درهنکام یا امروز نومید شدند کافران از دین شما داشتند که دین قرار کرفت وثبات پذیرفت یا بعذاب نکیرد وابطال نپذیرد از آن که مشاهده کردند که اسلام بکمال
قوت رسید و دین مسلمانان بنهایت شوکت انجامید مکه فتح کشت قریش بانقیاد بپیوست روسا قبل فوج فوج وخوف دراین درآمدند مشرکان از طوفان کعبه ممنوع شدند بر عرفات در نزول

دینکمو تخشوهمو لکمو دینکمو علیکمو علیکمو نعمتمو علیکمو
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

فِسْقٌ ط اَلْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ
خروج است از دین امروز نومید کشتند آنان که کافرند از دین شما
کویند روز عرفه بود از حجة الوداع
فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ ط اَلْيَوْمَ اَكْمَلْتُ
پس مترسید از ایشان وبترسید از من امروز تمام کردانیدیم
لَكُمْ دِينَكُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ
شما را دین شما وتمام کردم بر شما نعمت من و خرابی بقاع شرک ومسخ مکه وپسندیدم
لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِينًا ط فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ
برای شما اسلام را دین پس هر که بیچاره شود در غایت کرسنکی
غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِاِثْمٍ لا فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝
جز میل کننده برای بزه پس بدرستی که خدای تعالی آمرزکار است بخشاینده آنرا که از این محرمات بقدر احتیاج تناول کند
يَسْئَلُونَكَ مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ ط قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ لا
می پرسند ترا که چه حلال کرده اند مر ایشان را بکو حلال کرده اند شما را آنچه طباع سلیمه از آن متنفر نباشد یعنی
وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ
وآنچه آموخته باشید از سباع شکاری از فهد ونمر وکلب وازطیر باز وعقاب وچرغ سک داران حال آنکه تادیب کننده باشید آنها را
مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ ز فَكُلُوا مِمَّا اَمْسَكْنَ
از آنچه بیاموخت شما را خدای بالهام از تادیب سباع پس بخورید از آنچه نکاه دارند آن جوارح
عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ ص وَاتَّقُوا
بر شما یعنی نخورند ویاد کنید نام خدای را بر آن مذبوح وبترسید از

الاسلام
قرا بالنقل ورش
الاسلام
سکت خلف وفی روایة خلاد
فمن اضطر
بضم النون نافع وابن کثیر وابن عامر والکسائی
غیر
قرا بالترقیق ورش
یسلونک
بالنقل فی الوقف حمزة
قل احل
بالنقل ورش
قل احل
سکت خلف فی روایة

۴ وکافران بیکجا می بودند بیکجا اداء مناسک مینمودند در آن روز مشرکی را قدرت حضور نبود وهیچکس را قوت معارضه روی نمود قوله تعالی
آنها که دریغ تحریم آن نظر نفرستادیم
واتممت علیکم نعمتی معنی اینست وتمام کردم بر شما نعمت خویش را یعنی نعمت اسلام وعلم شریعت یعنی حلال وحرام وتعلیم
الله
خدای تعالی
دانستن الخ دانستنی است

آیت آن مقدار اهل اسلام از صنا دید اقوام وجماهیر انام جمع شده که این مقدار جمع نشده بودند وبدین حشمت وشوکت وررونق وابهت کاهی روی ننمودند که کمال قوت خویش داشتند ومسلمانان را ضعیف می پنداشتند بمشاهده ومعاینه وشوکت نومید کشتند واعداء خدای عز وجل هواء اسلام را دانستند فلا تخشوهم واخشون معنی اینست پس مترسید از ایشان که خدای تعالی ایشان را مقهور ومخذول کردانید وشما را بفتح ونصرت ومرحمت وعزت رسانید از مقهور از چه ترس باشد واز مغلوب از چه باک بود وبترسید از من در عاصی شدن وسر از طاعت بیرون آوردن وبا پیغمبر صلی الله علیه وسلم مخالفت ورزیدن وازان ربقه بندکی نقیاد او کردن کشیدن که سزاوار عقاب کردید ومستحق عذاب من شوید الیوم اکملت لکم دینکم معنی اینست اکنون امروز کامل کردانیدیم برای شما دین شما را یعنی بیان احکام دین را اتمام کردیم وشما را بر معرفت قواعد اجتهاد وتمهید اساس قیاس آوردیم تا آنچ وحی شده وبعضی کویند اکمال دین را باز داشتن شریعت نسخ است یعنی دین را کامل کردانیدیم وشریعت را از نسخ باز داشتیم وهمچنین بود زیرا که بعد این هیچ ناسخی بود رود نه پیوست شریعت محکم کشت روایت کرده اند بعد نزول این آیت پیغامبر صلی الله علیه وسلم هشتاد ویک شب یا هشتاد ودو شب در حیات بود درین مدت حکمی مر مضمون یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلالة نازل نشده وبعضی کویند بعد از این آیت هیچ حکمی نزول نه پیوست ونزول

از احکام وبعضی کویند تمام کردم نعمتی را که از فتح مکه وعده کرده بودم نزد ذبح یا بر سبع شکاری نزد فرستادن قوله ورضیت لکم الاسلام دینا
معنی اینست دین برای اسلام شما پسندیدیم یعنی دین اسلام دین شما کردانیدیم روایت کرده اند بعد نزول این آیة ببشارت اکمال
دین همه یاران مبتهج کشتند وبسر اتمام شرع مبین بپیوستند بر صاحب تحقیق امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از کمال نقصان یاد آورد
وبعد از نبوت حضرت زوال در خاطر کرد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را میان ما برای اکمال دین کذاشته اند بعد اکمال دین نباید که ببرند
بدین جهت اجل پیغمبر از ین دیک دانست تحمل کردن نتوانست کریان کشت وبغمناکی پیوست یاران بمعنی که او دریافت در نیافتند

حکم مذکور در راه حج بیش از رسیدن در عرفات نازل کشته بود وبعضی کویند آخرین آیتی که نازل شده واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله تا آخر آیت است بعد نزول این آیت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم سه ساعت در حیات بود وبعضی کویند هفت روز وبعضی کویند بیست ویکروز بقا نمود ونزول این آیت مذکور در منا بعد کشتن از عرفات روایت کنند وبعضی
آخرین آیات نزول آیت لقد جاءکم رسول من انفسکم دانند واین هردو قول مخالف قول سابق نیست که آیت واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله امر بتقوی است وآن بیش از آن بسیار بار
نازل شده حکم ابتدایی نیامده وآیت لقد جاءکم رسول مدح پیغمبر بوده بدین حکمی از احکام روی نموده وبعضی کویند اکمال دین بظفر ونصرت بر کافرانست که اذا جاء نصر الله
والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا عبارت از آنست روایت کرده اند در روز نزول آیت در عرفات هیچ مشرکی در حج حاضر نیامده بود چنانچه بیش از آن مسلمانان ۴

از کریهٔ او درین چنین نشارتی متعجب کشتند فمن اضطر في مخمصة غير متجانف لاثم روایت کرده اند قومي پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمدند و در مجلس معلا درآمدند و کفتند
ما در زمینی می باشیم که کاه کاه ما را مخمصه می باشد در آن وقت از مردار چه چیز صالح براي خوردن بود فرمود از مردار آنچه در دیك نه پخته اند و بوي خوش نخسته اند و بوی
افزانه انداخته اند که این نوع پختن مُنبي از استلذاذ بود و خوردن مردار در مخمصه نه بر وجه ضرورت است بر وجه استلذاذ روا نباشد این آیت متضمن ترخیص و تجویز
و اکل محرمات مذکوره است و متصل است به آیت حرمت علیکم المیتة والدم تا وما ذبح علی النصب و جمله میان معترضه است چنانکه کذشت و وجه اعتراض ان بیان بوست
معني اینست پس هرکه مضطر شود و محتاج کردد و سوي محرمات مذکور در حالت که غیر میل کننده سوی بدي و غیر مرتکب شونده است مر بزه کاري را بخوردن این محرمات

وطعامکم وجوهکم قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون
من قبلکم اذا قمتم الی الصلوة قرا ابن کثیر بالصلة والقصر والمد وعدمها و ورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۞ اَلْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ
بدرستي که خداي تعالي زود شمار رست امروز حلال کرده اند شما را
الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ
پاکیزها وخورش آنان که داده اندشان کتاب توریت وانجیل حلال است
لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ
مر شما را وطعام شما حلال است مر ایشان را یعني اکر ایشان را طعام دهید بر شما حرجي نیست وحلال است شما را زنان پارسا من
مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ
از آنانکه کرویده اند وعفایف از آنان که
أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ
دادندشان کتاب از پیش شما چون بدهید ایشان را
أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي
کاوینهاي ایشان حال آنکه بتزوج در حالت عفت اید جز زنا کنندکان ونه کیرندکان
أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ
دوستان نهاني از زنان وهرکه کافر شود بشرایع واحکام که از نتایج ایمانست پس ضایع کردد
عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
کردار او که پیش از آن کرده باشد واو باشد در آن جهان از زیان کاران اي آنکسان که
آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلوٰةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
مؤمنانید چون خواهید که عزم کنید سوي نماز و شما محدث باشید بشویید رویهاتان

اوتوا الکتاب لورش ثلثة اوجه
والمحصنات بکسر الصاد کسائی
من المومنات بالابدال ورش والتوبیخ
والمحصنات بکسر الصاد کسائی
اوتوا الکتاب لورش ثلثة اوجه
من قبلکم اذا سکت خلف في روایة
آتیتموهن لورش ثلثة اوجه
غیر قرا بالترقیق ورش
ومن یکفر مدغما غیر الغنة خلف
بالایمان قرا بالنقل ورش مع ثلثة اوجه

رکوع

بالایمان سکت خلف وفي روایة خلاد
وهو باسکان الهاء قالون وابو عمرو والکسائي
في الآخرة بالنقل مع ثلثة اوجه لورش والترقیق

بالاوسیري یا از محتاجي دیکر غضب کننده چنانچه سبب براي مردن او شود و بر قول بعضي بالاسد رمق یا بر وجه تلذذ بر طریقي که کوشت میخورد نخورد فان الله غفور رحیم زیرا که خداي آمرزکار است خطا بیامرزد بخشاینده است عطایا بخشد یسئلونک ماذا احل لهم معني اینست می پرسند ترا اي محمد چیست که حلال کردانیده شده براي ایشان وچیست که دستوري داده شده خوردن و آشامیدن آن قل احل لکم الطیبات معني اینست بکو حلال کردانیده شده است براي شما طیبات یعني جانوران مذبوحات وما علمتم من الجوارح مکلبین معني اینست و بر شما حلال کردانیده جانوران شکار کرده جوارحي که تعلیم کرده شده اید بتادیب و تخویف شکار آموخته اید و آن در سك وامثال او آنست چون شکاري را بکیرند منتظر رسیدن مرسل باشند در خوردن شروع نکنند و در سباع طیور آنست که بخواندن باز کردند و امر مرسل را امتثال نمایند تعلمونهن مما علمکم الله معني اینست تعلیم کنید شما جوارح را از طرق تعلیم در کلاب در هنکام خوردن و زدن و زجر کردن و در سباع و طیور چشم دوختن چنانچه داندکان این کار میدانند و تعلیم جانوران میتوانند فکلوا مما امسکن علیکم واذکروا اسم الله علیه معني اینست پس بخورید از آنچه ایشان بکیرند و در خوردن آن مشغول نشوند و براي شما نکاه دارند و شما نام خداي را بر آن صید در وقت ارسال در زکوة اضطراري

ایشان مر شما را حلال بود وطعام شما یعني ذبیحه شما مر ایشان را حلال باشد وطعام در هر دو محل مبین بذبیحه کشت والطلاق او بتقیید بیوست والمحصنات من المومنات والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم

في الآخرة آمنوا قمتم الی الصلوة
بالنقل مع ثلثة اوجه لورش والترقیق — سکت خلف وفي روایة خلاد — لورش ثلثة اوجه — سکت خلف في روایة — بالتغلیظ ورش

یاد کنید و تسمیه را چنانچه در زکوة اختیاري مي آرند بیارید نام در وقت تیر انداختن و ارسال کردن جوارح باید چنانچه در زکوة اختیاري وقت ذبح کردن شاید واتقوا الله عطف
بر انشا آت سابقه معني اینست بترسید از خداي در فرق کردن میان حلال و حرام از محرمات شرع پیغمبر علیه الصلوة والسلام ان الله سریع الحساب معني اینست بدرستي که
خداي شتابنده است حساب او و این کنایت است از قرب قیامت یا شتابنده است حساب او چنانچه کفته اند که حساب پیشینیان در اندك از یك زدني مرتب خواهد شد و انصرام
خواهد پیوست الیوم احل لکم الطیبات معني اینست اکنون یا امروز حلال کرده شد بر شما طیبات یعني ذبیحات یا امور مستطابه غیر خبیثه که دل از آن خبیث بداند و طبع آن را قدر
نبندارد چنانچه جاي دیکر کفته یحل لهم الطیبات ویحرم علیهم الخبائث وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم معني اینست وطعام اهل کتاب یعني ذبیحه

إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ معني اينست حلال كردانيده شد اندر شما زنان حراير وعفايف از مومنان وزنان حراير وعفايف از كساني كه داده شد اند كتاب بيش از شما يعني يهوديات ونصرانيات اثبات چون ايشان را مهرهاء ايشان بدهيد در آن حال كه نكاح كننده اند سفاح كننده نه ايد كه بيهانه دوستي بياميزيد و آن را زش را وسيلت زنا سازيد وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ معني اينست وهركه كافر شود وكافري ورزد عمل او ناچيز شود او را از عمل در آخرت ثوابي وجزاي نبود واو در آخرت از زيان كاران باشد عمري در اعمال خير بشتابد واز آن در آخرت هيچ بهره نيابد واينجمله در رد كان اهل كتابست كه از احلال ذبايح اهل كتاب وكتابيان كان برد كه دين مرضي است وگفتند اگر دين ما مرضي نبودي ذبايح ونساء ما بر مومنان حلال نشدي وجمله را كه از جهت دفع وهم آرند در اصطلاح اهل معاني تكميل گويند وبدانكه تقييد حل بمحصنات وتقييد حل بايتاء مهور باعتبار افضليت است نه باعتبار اصل حل كه اصل حل در غير زنا بارسا وغير حراير وبغير اداء مهر ثابت است وهمچنين نكاح اماء كتابيات بر قول ابو حنيفه رضي الله عنه حلال بود ونزديك امام شافعي حلال نباشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ معني اينست اي مومنان چون بخواهيد كه سوي نماز برخيزيد پس روهاي خويش ودستهاء خويش را تا آرنجها بشوييد وبسرهاء خويش مسح كنيد وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ معني اينست پايهاء خويش را تا شتالنگ بشوييد در آن حال كه موزه نپوشيده ايد يا گويند مسح بر پايها در آن حال كه موزه پوشيده ايد بسه انگشت دست از انگشتان پا تا شتالنگ مسح كنيد كعبين بر تقدير اول غايت غسل باشد وبر تقدير دوم غايت محل بود وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا معني اينست واگر باشيد شما خداوندان جنابت پس مبالغت در پاك كردن بجوييد وآنچه شستن بدان امكان دارد وغسل مغسول را در معرض مضرت نيارد بشوييد وجنابت واسباب جنابت در كتب فقه مسطورست وميان اهل اسلام مشهورست وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ معني اينست واگر باشيد شما مريض يا مسافران وبرسد شما را حدثي يا جنابتي وشما در دستان مقيم باشيد يا گويند واگر باشيد شما اي محدثان واي جنبان واي مريضان يا مسافران يا محدث شود يا جنب كردد يكي از شما اي اصحاء مقيمان پس از جهت بعد آب بر قدر يك كروه يا از جهت مانعي كه استعمال آن قادر بر استعمال او نباشد چنانكه

برؤسكمو وان كنتمو منكمو بوجوهكمو وايديكمو
عليكمو ليطهركمو عليكمو لعلكمو عليكمو قرا ابن كثير بالصلة في رواية قالون

وايديكمو الى
وارجلكمو الى
قرا ابن كثير بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
وايديكم الى
سكت خلف في رواية
برؤسكم
لورش ثلثة اوجه
وارجلكم
قرا ابو بكر وحمزة وابو عمرو وابن كثير
وارجلكم الى
سكت خلف في رواية
مرضى
امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
مرضى
امالة المحضة حمزة والكسائي
سفرا او
بالنقل ورش
سفرا او
سكت خلف في رواية
جاء
بالامالة ابن ذكوان وحمزة
جا احد
بالحذف مع القصر والمد البزي وابو عمرو وقالون
جاء احد
تسهيل الهمزة الثانية قنبل في رواية ورش
جاء احد
بالابدال قنبل في رواية ورش

وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ
ودستهاتان تا مفصل ذراع وعضد ومسح كنيد سرهاتان

وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ط وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا
وبشوييد پايهاتان تا دو استخوان كه از پشت قدم برخواسته واگر باشيد بر حالت جنابت

فَاطَّهَّرُوا ك وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ
پس غسل كنيد واگر باشيد بيماران كه آب مضرت رساند يا بر حالت سفر يا بيايد

أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ
يكي از شما از قضاء حاجت يا بسابيد بشره برهنه زنان نامحرم را

فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا
ونيابيد آبي پاك پس قصد كنيد خاكي پاكيزه را وبماليد

بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ ط مَا يُرِيدُ اللَّهُ
روپهاتان ودستهاتان از آن خاك نميخواهد خداي تعالي

لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ
كه كرداند بر شما هيچ تنگي در دين بلكه دين بر شما فراخ كرد باين رخصتها وليكن ميخواهد كه

لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٦)
پاكيزه كند شما را از حدث وجنابت از روي ظاهر واز معصيت از روي باطن بوضو وغسل كه فرمود وتا تمام كند نعمت خويش را بر شما تا مگر شما شكر كنيد خداي را بر آن

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ
وياد كنيد نعمتهاي خداي عزوجل را بر شما وعهد او را

أو لمستم من حرج ولكن يريد ليطهركم
قرا حمزة والكسائي مدغما غير الغنة خلف فيهما قرا بالترقيق ورش

تا آنكه از زير ناخنان انگشتان پا در ذهاب آيد در حديثي ديگرست چون مردي با زني براي غسل جنابت ميخيزد خداي با فرشتگان مباهات ميكند وميگويد اي فرشتگان من به بينيد بنده از بندگان من براي غسل جنابت ايستاد وامه از اماء من

خوف از ديادِ مرض يا هلاك شدن از برد يا فقد آلت باشد يا خوف عطش يا خوف عدو يا خوف صلوة بي خلف چون صلوة عيد وجنازه بود پس زميني را كه پاكست قصد كنيد پس روهاء خويش ودستهاء خويش را بدان بسابيد مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ معني اينست نميخواهد خداي در التزام وضو وغسل وخلق ايشان كه بر شما دشواري كرداند يا رنج كاري ورنجي رساند ليكن ميخواهد كه پاك كرداند شما را از لوث وحدث وجنابت واز آلايش جريمه ومعصيت چه در حديث است چون بنده مومن وضو ميكند بمضمضه گناه دهن باستنشاق گناه بيني ميرود وبشستن روي گناه توجه ونظر زايل ميشود تا آنكه از بنكهاء چشم واز مژها وپلك فرو مي افتد وبشستن دست اخذ وبطش وآنچه بدست تعلق دارد جدا كردد تا آنكه از ته ناخنان دست بيرون ميرود وچون مسح سر كشد سر سر بريزد تا آنكه از سوراخهاء گوشها بيرون افتد وچون پايها بشويد گناه پايها

براي پاك شدن خويش قدم نهاد كواه شويد كه عمل ايشان پسنديديم وكناه ايشان آمرزيديم تا تمام كند بركت نعمت خويش را بر شما يعني بر ايمان دارد ودر بهشت در آرد معنى اينست وتمام
كند خداي تعالى بر شما نعمت خويش را تا شما شكر نعمت بجا آريد وحق نعمت بگزاريد مستحق افزوني نعمت باشيد وبر حكم آيت لئن شكرتم لأزيدنكم در استحقاق مزيد در آييد واذكروا
نعمة الله عليكم وميثاقه الذي واثقكم به معنى اينست اي مؤمنان نعمت ايمان را با همه نعمتهاء خداي كه بر شما فايض شده ياد آريد وعهدي وميثاقي كه با شما ثقه كرده است دل بر ياد
داشتن آن كماريد وچون نعمتها وعهدهاء او را ياد كنيد عقل بپسندد كه عهدها منعم را بسر برند وبر وفاء ميثاق او بروند اذ قلتم سمعنا وأطعنا معنى اينست ياد كنيد عهدي
را كه عهد كرده ايد در هنگامي كه سمعنا وأطعنا بر زبان آورده ايد زيرا كه گفتن اين سخن يعني سمعنا وأطعنا عهد بست بر سمع وطاعت وميثاق است بر انقياد واطاعت در امتثال جمله
اوامر الهي واجتناب از ارتكاب همه نواهي واتقوا الله معنى اينست واز خداي عز وجل بترسيد وامتثال اوامر واجتناب نواهي كنيد وتقوي ورزيد وپرهيزكار شويد إن الله عليم بذات الصدور معنى اينست بدرستي خداي عز وجل داناست بروان صدور يعني بپيان واعمال باطني كه كاين در سينها است چه كسي كه امور مخفيه داند امور ظاهر پيش او مخفي نماند وكسي كه بر پنهان وآشكارا آگاه بود وهمه چيز او را معلوم شود اولي آن باشد كه از او بترسيد واز عاصي شدن از اوامر ونواهي او احتراز نكنيد يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين لله شهداء بالقسط معنى اينست اي مؤمنان باشيد مبالغت كننده در قيام بحق وگواهي دهنده بصواب وصدق براي رضاء خداي نه براي حطام دنيا ولا يجرمنكم شنآن قوم على ألا تعدلوا اعدلوا هو معنى اينست وبنيارد شما را دشمني قومي بر آن كه عدل نكنيد وحامل نشود بعض گروهي بر آن كه بر كسي جور وظلم ورزيد أقرب للتقوى معنى اينست عدل ورزيد ميان دشمن ودوست فرق مكنيد عدل از ظلم باز دارد بر تقوي وپرهيزكاري آرد واتقوا الله إن الله خبير بما تعملون معنى اينست وبترسيد از خداي تعالى بدرستي وراستي خداي آگاه هست بعمل شما بايد آنچه عمل ميكنيد عمل شما داند جزا وسزا كردن تواند وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة وأجر عظيم معنى اينست وعده كرده است خداي تعالى براي آنكسان كه ايمان آورده اند واعمال صالحه كردند آمرزش معصيتها وثواب عظيم در

واثقكمو قلتمو تجرمنكمو لهمو	قرا ابن كثير بالصلة	وفي رواية قالون

واثقكم به — مدغما سوسي

والطعنا — التسهيل في رواية قالون ...

آمنوا — لورش ثلثة اوجه

شنآن — لورش ثلثة اوجه

شنآن — بسكون النون ابن كثير وابن عامر

للتقوى — امالة ابن ابي عمرو وفي رواية ورش

للتقوى — امالة اللطيفة حمزة والكسائي

خبير — بالترقيق لورش

آمنوا — لورش ثلثة اوجه

مغفرة وأجر — مدغما غير الغنة خلف

مغفرة — بالترقيق لورش

بآياتنا — لورش ثلثة اوجه

آمنوا — لورش ثلثة اوجه

الذي واثقكم به إذ قلتم سمعنا وأطعنا

آنكه عهد كرد با شما بدان كه گفتيد شما شنيديم وفرمان برداري كرديم

واتقوا الله إن الله عليم بذات الصدور

وبترسيد از خداي تعالى كه خداي داناست بدانچه در دلهاست

يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين لله شهداء

اي آنكسان كه مؤمنانيد باشيد ايستادگان در كارها براي خداي گواهان

بالقسط ولا يجرمنكم شنآن قوم على ألا

بداد وراستي وبايد كه باعث نشود شما را بغض بعضي مشركان بر آنكه نه

تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوى واتقوا الله

عدالت نگاه دارند در كارها چون مثله وقتل اولاد ونسا داد كنيد آن داد نزديكترست بپرهيزكاري وبترسيد از خداي تعالى

إن الله خبير بما تعملون وعد الله الذين

بدرستي كه خداي تعالى آگاهست بدانچه ميكنيد وعده كرد خداي تعالى آنكسها را كه

آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة وأجر

بگرويدند وكردند كارهاي نيكو ايشان را باشد آمرزش ومزدي

عظيم والذين كفروا وكذبوا بآياتنا

بزرگ بر جزاي ايمان وآنان كه كافر شدند وبدروغ داشتند دلايل وقرآن ما را

أولئك أصحاب الجحيم يا أيها الذين آمنوا

ايشانند ملازمان دوزخ اي آنكسها كه مومنانيد

ايشان فرود آمد مقصد خويش بر ايشان كفت وراز ايشان نهفت بني سليم در عهد راسخ نبودند با مسلمانان در كشف سر
خيانت نمودند بني عامر را خبر كردند وايشان را استعداد كردن وبيش دستي نمودن آوردند بني عامر مستعد شده بيرون
آمدند راه ايشان گرفتند چون دوم روز ايشان در بئر معونه رسيدند بني عامر را با لشكر عظيم مستعد ديدند غرض
ايشان كه يكايك افتادن بر بني عامر بود دست نداد محاربه با ايشان بعد هشياري ومستعد شدن ايشان افتاد بجنگ
پيوستند محاربه عظيم كردند منذر وجماعتي كه برابر او بودند همه شهيد كشتند وقت روان شدن ايشان

طاعتها ذكر مغفرت را بر ذكر ثواب مقدم داشت زيرا چه مغفرت متضمن دفع مضرتست واجر عظيم متضمن جلب منفعت ودفع مضرت از جلب منفعت اهم است وانفع واعظم واتم
والذين كفروا وكذبوا بآياتنا أولئك أصحاب الجحيم معنى اينست وآنكساني كه كفر ورزيدند وآيات ما را تكذيب كردند ايشان اي محمد يا اي مخاطب غير معين اصحاب دوزخ
باشد دوزخ از آن ايشانست وايشان منسوب سوي اواند يا أيها الذين آمنوا اذكروا نعمة الله عليكم معنى اينست اي مؤمنان نعمت خدايي كه در حق شما فايض شده
وانعام خداي كه در باب شما آمده ياد آريد وشكر وسپاس آن بجا آريد شكر نعمت نيز عقدي از عقود دين وحقي از حقوق رب العالمين است روايت كرده اند كه پيغمبر عليه
السلام منذر بن عمرو را با جماعتي براي حرب بني عامر نامزد كرد منذر مذكور در راه دل بر اعتماد كردن بني سليم ايمن كه معاهد بودند آورد منذر در مقام ايشان در آمد وميان

از مقام بنی سلیم شتری که مشترک میان چهار نفر بود رمید منذر از کذاشتن چهار نفر مذکور از جهت طلب شترجان ندید چهار نفر مذکور با منذر ماندند بعد یافتن شتر سوی
مقصود راندند مقداری راه شتافته بودند و در پیوستن بلشکر سعی مینمودند عورتی پیش آمد از حال تلف شدن لشکر و پیوستن ایشان بشهادت خبر کرد خبر مذکور ایشان را بر باز
کشتن بر پیغمبر برای رسانیدن این خبر آوردند یکی از ایشان کفت من بدانع یاران کردند دوی می آرم باز کشتن باشما مصلحت ندارم ایشان رفتند و از نظر غایب کشتند او بجانب
بیر معونه متوجه کشت و بسرعت بمقتل اصحاب پیوست دید که کفار اصحاب فارغ کرده و روبقسمت اموال ایشان آورده حمله کرد مواز نه ده نفر از ایشان زیر تیغ آورد آخر کشته
شد و بسعادت شهادت پیوسته سه نفر مذکور که در رسانیدن خبر پیغمبر مصلحت دیدند چون در مدینه رسیدند مردی را دیدند می آید و از غیر مدینه میمنماید پرسیدند
که از کدام قبیله کفت از بنی عامر ایشان دانستند که این از آن قبیل است که اهل این یاران ما را کشته اند سزاوار کشتن کشت فرو آمدند او را کشتند یا او دو برده و چند دینار بود بستدند چون پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم خبر کردند خبر مذکور پیش از آن پیغمبر را رسیده بود پیغمبر علیه السلام فرمود که او از بنی سلیم بود و بنی سلیم معاهد بودند او را چرا کشتید و جریمه قتل معاهد را چرا مرتکب کشتند ایشان کفتند که او خود را از بنی عامر کفت و حزبی بود نجو را نهفت بعد از آن اولیاء مقتول از بنی سلیم آمدند طلب قصاص مقتول از قاتل کردند پیغامبر

رکوع

صلی الله علیه و سلم از جهت آنکه قتل مذکور بر سبیل خطا بود حکم در باب ایشان بدیت فرمود اداء دیت از قبل ایشان خواست مالی در خزانه موجود نداشت برای استقراض طلب تقدمه جزیه جانب یهود رخ آورد با شش نفر خلفاء اربعه و طلحه عبد الرحمن رضی الله عنه جانب ایشان توجه کرد و غرض مذکور با ایشان کفت ایشان قبول کردند و باکرام و تعظیم رو آوردند میان خویش کفتند اینچنین روز بازنیابیم می باید که امروز در کشتن او بشتابیم پیغمبر و یاران را بزبان داشتند و خود در استعداد کشتن پیغمبر و یاران شتافتند پیغمبر را علیه السلام جبرئیل صلوات الله علیه خبر کرد و بر بیرون آمدن آورد و بر طریق بیرون آمدن او آکاهانید و صورت رها یافتن مبرهن کردانید پیغمبر صلی الله علیه و سلم بیرون در ایستاد چون دیر شد ابوبکر رضی الله عنه از حال پیغامبر پرسید بیرون آمد و به پیغمبر

أَيْدِيَهُمُو وَآمَنْتُمُو وَعَزَّرْتُمُوهُمُو عَنْكُمُو سَيِّئَاتِكُمُو وَلَأُدْخِلَنَّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَلَيْكُمُو إِذْ إِلَيْكُمُو أَيْدِيَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عَلَيْكُمْ إِذْ
سكت خلف في رواية
قَوْمٌ أَنْ قرا بالنقل ورش
قَوْمٌ أَنْ سكت خلف في رواية
أَنْ يَبْسُطُوا مدغما غير الغنة خلف
إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ سكت خلف في رواية
الْمُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والتوبي في الوقف
وَلَقَدْ أَخَذَ قرا بالنقل ورش
وَلَقَدْ أَخَذَ سكت خلف في رواية
إِسْرَائِيلَ في رواية في الوقف حمزة
لَئِنْ أَقَمْتُمْ قرا بالنقل ورش
لَئِنْ أَقَمْتُمْ سكت خلف في رواية

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ
یاد کنید نعمتهای خدا را بر شما چون اندیشه کردند کروهی که
يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ ج
بکشایند سوی شما دستهاشان بناکاه کشتن پس باز داشت خدای دستهای ایشان را از شما
وَاتَّقُوا اللَّهَ ط وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
و بترسید از خدای تعالی و خشم و عذاب او و بر فضل خدای تعالی باید که توکل نمایند و اعتماد مومنان
وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ج وَبَعَثْنَا
و بتحقیق کرفت خدای تعالی عهد فرزندان یعقوب را در باب رفتن از مصر بزمین شام و بفرستادیم جهت تجسس
مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا ج وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ ط
از ایشان دوازده مرد کاردان و کفت خدای تعالی بدرستی که من باشما ام بنصرت و دفع از شما
لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ
هر آینه اکر بپای دارید نماز را ای معشر بنی اسرائیل و بدهید حق مال را و بکروید
بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا
به پیغمبران من و تعظیم نمایید و یاری کنید ایشان را و وام دهید برای ثواب خدای را وامی
حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ
نیکو هر آینه بپوشم از شما بدیهای شما را و هر آینه در آرم شما را
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ
به بهشتهایی که همی رود از زیر آن درختها جویها پس هر که کافر شود

الْأَنْهَارُ	الْأَنْهَارُ	سَيِّئَاتِكُمْ	لَأُكَفِّرَنَّ	وَآمَنْتُمْ	وَآتَيْتُمْ	الصَّلَاةَ
سكت خلف وفي رواية خلاد	قرا بالنقل ورش وفي الوقف حمزة	لورش ثلثة اوجه	قرا بالترقيق ورش	لورش ثلثة اوجه	لورش ثلثة اوجه	بالتغليظ ورش

رسید پیغمبر بدو این قصه کفت و خود بیرون آمد و ابوبکر را بجای خود ایستاده کرده بعد از آن عمر بیرون آمد ابوبکر بر عمر این حال باز دید و خود بیرون آمد و او را بجای خود ایستانید همبرین طریق
همه بیرون آمدند و با پیغمبر در مدینه در آمدند چون کافران مذکور بمقصود رسیدن نتوانستند خایب و خاسر کشته متفرق کشتند خدای عز و جل بر حکم یعصمک من الناس عصمت
خویش برو کماشت و او را از شر ایشان نکاه داشت در این آیت نعمت عصمت مذکور یاد میدهانید و لزوم شکر نعمت مبرهن میکردانید و بعضی کویند روزی پیغمبر علیه السلام از جنکی
باز کشته بود در وقت کرمکاه در سایه درختان مغیلان استراحت نمود و تیغ خود را بر شاخ درختی آویخته داشت و دل را در اندیشه خوف و خطر پرداخت درختان متفرق
و از یکدیکر دور بودند و از یاران پیغمبر هر یکی سایه درختی کرفته متفرق شده غنودند ناکاه اعرابی بر پیغمبر رسید تیغ پیغمبر را از نیام کشید و بر سر پیغمبر بر آورد کفت امروز ترا از من

که نگاه میدارد و مرا از کشتن تو که بازمیدارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه بار فرمود الله الله الله یعنی خدای نگاه خواهد داشت اعرابی مذکور تیغ پیغمبر در نیام کرد و بقرار آورد یاران قصد او کردند پیغمبر علیه السلام یاران را بازداشت و دل بر دنبال کردن او نگماشت این آیت یاد دهانیدن نعمت عصمت مذکوره است و بعضی گویند قریش دل بر کشتن پیغمبر نهادند مردی را برای کشتن فرستادند آن مرد دل بر کشتن پیغمبر کماشت حق سبحانه وتعالی پیغمبر را از شر او نگاه داشت این مقالها داد نشست از آن حال إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ معنی اینست یاد کنید نعمتی را که این بود بر شما از خدا یا گویند یاد کنید انعام خدای را بر شما در هنگامی که قصد کردند قومی که دراز کنند دستهاء خویش را سوی شما بکشتن و در هلاک و تلف انداختن پس خدای دستهاء ایشان را از شما بازداشت و شما را از شر ایشان نگاه داشت وَاتَّقُوا اللَّهَ معنی اینست و از خدای بترسید و از عقوبت او بپرهیزید وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ معنی اینست که توکل کنند مؤمنان بر خدا و کار خود بدو بسپارند و روی بطاعت و فرمانبرداری او آرند وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ معنی اینست و هر آینه بدرستی گرفت خدای عز وجل میثاق بنی اسرائیل را وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا معنی اینست و برانگیختیم از بنی اسرائیل دوازده کاردفرما از رؤساء عظما که صلاح و فساد ایشان بی دیدند و استغاثت مظلوم می شنیدند و در تفحص حال ایشان می بودند و در اصلاح امور ایشان کوشش مینمودند وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ معنی اینست و گفت خدای عز وجل مر بنی اسرائیل را یا دوازده نقیب را بدرستی که من بنصرت و علم با شما ام بحال شما عالم و شما را ناصر و مولا ام چه هر که با کسی باشد عالم بحال او باصر او بود لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ معنی اینست سوگند میخورم که اگر شما نماز را بر پای دارید و از هیچ وقتی فوت نکنید و زکوة بدهید و بفرستادگان من ایمان آرید و ایشان را توقیر و تعظیم بیش آیید و در اجلال و اعظام ایشان کوشش نمایید و از ایذا و اهانت نگاه دارید و هر عبادتی که ایشان فرموده اند بجا آرید و خدا را قرض نیکو بدهید یعنی بر بندگان خدای تصدق کنید بر طریق قرض بدل آن باز یابید هر آینه هر آینه بدیهاء شما را در غفران آریم و هر آینه هر آینه در جنانی که روان است زیر آن جویها در آریم فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ معنی اینست

مِنْكُمْ نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ مِنْهُمْ عَنْهُمْ مِيثَا

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْهُمُ لَا — قرا ابن كثير بالصلة والقصر ولمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل ابن كثير بالصلة مع القصر

بَعْدَ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ۞

پس از آن شرط از شما پس بتحقیق کم گرد میانه راه حق را

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ

پس بسبب شکستن ایشان عهد خویش را دور کردانیدیم ایشان را از رحمت و کردیم دلهای ایشان را

فَقَدْ ضَلَّ — قرا ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزه والكسائي

ج لا

قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا

سخت میکرداند احکام توریت و دیگر سخنان را از جایگاه اصلی آن و فراموش کردند

قَسِيَّةً — بفتح القاف وكسر السين وتشديد الياء حمزة

ج

حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ

بهره تمام از آنچه پند دادند ایشان را بآن از احکام توریت و ایمان محمد و همیشه باشی که دیده ور سوی برخیانتی

ذُكِّرُوا — قرا بالترقيق ورش

تَطَّلِعُ عَلَىٰ — مدغما سوسي

ط

مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ

از ایشان مگر اندکی از ایشان که نقض عهد کردند اندر گذار از ایشان آن نقض عهد و معصیت ایشان و عفو کن و جرم فرا گذار بدرستی که خدای

مِنْهُمْ لَا — سكت خلف في رواية

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۞ وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ

دوست دارد نیکوکاران را و از آنان که گفتند بدرستی که ما ترسایانیم

نَصَارَىٰ — اماله بين بين ورش

ص

أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ

بگرفته ایم عهد ایشان را پس دست بداشتند و فراموش کردند برخی از آنچه پند دادند ایشان را بآن

نَصَارَىٰ — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه والكسائي

ذُكِّرُوا — قرا بالترقيق ورش

فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

پس لازم کردانیدیم درمیان ایشان دشمنی و کینه تا روز قیامت

که طوایف نصاری اند یا اهل کتاب

۞ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

و زود بود که آگاه کند ایشان را خدای تعالی بآنچه بودند یا هستند که میکنند این سخن بطریق

وَالْبَغْضَاءَ إِلَى — تسهيل الهمزة الثانية شبه الياء نافع وابن كثير وابو عمرو

الْقِيَامَةِ — بالامالة كسائي في الوقف

تهدید ست چنانکه کسی را گویی آری خبر کنم ترا و آگاه شوی

۴ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ معنی اینست و فراموش کردند نصیبی عظیم و بهرهٔ تمام را از آنچه پند داده شده بودند و ترک دادند و اعراض کردند و غفلت نمودند چه عالم را معصیت سبب فراموشی بعض علم بود و سبب بی نصیب شدن از انتفاع باشد وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ معنی اینست و همیشه مطلع شوی برخیانتی که از یهودان مگر اندکی از ایشان هرچند که در ادراک ایشان بشتابی خیانت و میل ایشان دریابی یا معنی چنین بود و همیشه مطلع شوی بر مردی خاین

پس چون ثابت شد که حکم در ضلال خلاف حکم ضدی دیگر بود پس هر که کافر شود و کافری ورزد از شما پس از میثاق مذکور و بیان مسطور بمقصود نرسد و بمطلوب نه پیوندد زیرا چه او راه راست کم کرده است و خدای و را بکم آهی آورده است فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً معنی اینست پس بشکستن ایشان عهد خویش را ایشان را لعنت کردیم و بر طرد و ابعاد از رحمت خویش آوردیم و دلهاء ایشان را سخت کردانیدیم و در حیز درستی رسانیدیم هیچ نرمی نپذیرند و پندی نپذیرند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ معنی اینست میکرداندند ایشان سخنان را از محلهاء آن که بعضی کلمات از کتاب دور کنند و کلمات دیگر بجای آن آرند چنانچ در حلیه پیغمبر اسم ربع بود دور کردند آدم طوال آوردند یا خوف مقابله کنند مخالف نماید شبهه در حقیت پیغمبر در آید یا از لفظ معنی که مراد است مراد ندارند بلکه مستعمل در معنی دیگر پندارند ۴

ياجماعتي خائنه كه كهي ازخيانت خالي نخواهد بود وهميشه خيانت ايشان هويدا خواهد نمود فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ بعضي اين آيت رامنسوخ باية قتال كويند وازمعارضه باختلاف زمان تقضي جويند واين نيز مبني بر دو وجه است كسي كه ازامر بعفو وصفح پيش ازذمه داردوا اين آيت رامنسوخ بندارد وكسي كه برحكم دعوهم وما يدينون كه ايشانرا دركفرهاء ايشان دراحكام دنيا ماخود بندارد دراه عفو وصفح ايشان بويد ايشان اين آيت رامنسوخ بكويد معني اينست پس عفو بكن از ايشان و دركذار ازجرايم وكناهان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ معني اينست بدرستي خداي تعالى نيكو كنند كانرا دوست دارد پس عطا يادهد خطا يابخشد وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ معني اينست از كساني كه انا نصارى كفتند يعني نصراني هستند ميثاق كرفتيم وثوق عقد معاهده بستيم بر ايمان آوردن بخدا ونبوت عيسى وجميع پيغمبران بر اتباع هدي پس فراموش كردند ويادبنا وردند نصيب خويش را از آنچه بدان ازانبعاع عهد واقتداء دين پند داده شده بودند پس اغرا كرديم يعني براغرا انديم ميان ايشان عداوت ودشمني تا روز قيامت وسر انجام ايشانرا بخداي بعمل ايشان آكاه كرداند وبداغ كرده اند باكاهي رسانند نامهاي خود خوانند وكردارهاء خويش دانند يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ معني اينست اي اهل كتاب بدرستي آمده است بشما فرستاده ما بسياري از آنچه از توريت مي پوشيديد چون حكم رجم وحليه محمد و بشارت به بعثت او بيان ميكند براي شما وبسياري از جرايم شما عفو ميكند وبر بودي در عقوبت نمي افكند قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ معني اينست بدرستي آمده است بشما نور يعني رسولي كه همچو نور است درنفس خويش ظاهر است دين را مظهر است وكتابي ظاهر اللفظ والمعنى جدا كننده هدي كتابي كه خداي بدان كتاب كسي راكه پيروي كند رضاء خدا راههاء دار السلام يعني بهشت نمايد وتوان بود سلام صفت خداي باشد معني كلام يهدي به الله من اتبع رضوانه سبل السلام اي سبل نيل رضاء الله آيد وتقييد هدايت بمن اتبع رضوانه كرد وذكر اوراي سبل السلام مقدم آورد جه هدايت راسبق استعداد بايد وتقدم قابليت شايد كه هر دلي پند نپذيرد وهر تنبيه سامان نكيرد اكمه را نور آفتاب چه سود دهد واصم را الحان داودي چه نفع كند وخداي ايشانرا از تاريكيهاء جهل سوي روشناييهاء علم بيرون آرد

قَدْ جَاءَكُمْ لَكُمْ كُنْتُمْ جَاءَكُمْ يُخْرِجُهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَيَهْدِيهِمْ إِلَى قرا ابن كثير بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ
اي خداوندان كتاب تحقيقت بيامد بشما پيغمبر ما محمد حال آنكه پديد آكند

لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ
شمارا بسياري از آنچه بوديد كه پنهان كرديد از كتاب توريت وانجيل چون صفت محمد وآيت رجم

وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ط قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ
واندر كذارد از بسياري تحقيقت بيامد بشما از خداي عز وجل

نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ لا يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ
سبب هدايتي محمد يا اسلام وقرآني هويدا راه مي نمايد بدان خداي آنرا كه متابعت كرد

رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ
سبب خشنودي اورا براههاي سلامت وبيرون آرد ايشانرا از تاريكيهاء كفر وجهالت

إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
سوي روشنايي ايمان ومعرفت بفرمان او وراه مي نمايد ايشانرا سوي راهي راست

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ
تحقيقت كافر شدند آنان كه كفتند بدرستي كه خداي تعالى اوست عيسى

ابْنُ مَرْيَمَ ط قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
پسر مريم بكو پس كدام كس مالك شود از خداي تعالى چيزي را از عذاب

إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ
اكر خواهد كه هلاك كند عيسى پسر مريم را ومادر اورا

قَدْ جَاءَكُمْ قرا ابو عمرو وهشام والكسائي بالادغام

قَدْ جَاءَكُمْ بالادغام مع الامالة حمزة

قَدْ جَاءَكُمْ وبالاظهار ابن ذكوان

يُبَيِّنُ لَكُمْ مدغما سوسي

كَثِيرًا بالترقيق في رواية ورش

قَدْ جَاءَكُمْ بالادغام ابو عمرو وهشام والكسائي

قَدْ جَاءَكُمْ بالادغام مع الامالة حمزة

قَدْ جَاءَكُمْ بالاظهار ابن ذكوان

نُورٌ وَكِتَابٌ مدغما غير الغنة خلف

مُبِينٌ يَهْدِي مدغما غير الغنة خلف

رِضْوَانَهُ قرا بضم الراء ابو بكر

تغليظ اللام وترقيقها في رواية ورش

فَيَهْدِيهِمْ إِلَى سكت خلف في رواية — سِرَاطٍ قرا بالسين قنبل — صِرَاطٍ باشمام الصاد زايا خلف — إِنَّ اللَّهَ هُوَ مدغما سوسي — فَمَنْ يَمْلِكُ مدغما غير الغنة خلف — شَيْئًا إِنْ أَرَادَ سكت خلف في رواية خلاد — شَيْئًا إِنْ أَرَادَ — أَنْ يُهْلِكَ مدغما غير الغنة خلف

در روشنايي ايمان ونور يقين باذن ومشيت خويش ثابت دارد وايشانرا سوي راه مستقيم يعني دين قويم راه نمايد ودر رونق كار وتابش انوار او افزايد جمع كردن ظلمات ومفرد آوردن نور اشارت بشارتيست سوي تكثير انواع كفر وتوحيد ايمان جه ايمان عبارت از تصديق بجميع چيزي كه آنرا پيغمبر از خداي آورده است بروجه ايقان پس ايمان مفهوم واحد بود وكفر بانكار بروجه هر ركني از دين وهر حكمي ثابت بيقين حاصل است متعدد باشد لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ معني اينست بسوكند ياد ميكنيم هر آينه بدرستي كافر كشتند كساني كه إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ كفتند يعني مسيح را با خداي اتحاد جستند مسيحي كه پسر مريم است اله دانستند واين از ايشان مكابره صريح بود وپيش اهل خرد سخن نابوده ونا پسنديده نمود جسمي را كه مخلوق مسبوق بعدم است بسمات وعلامات حدوث متسم ومعلم است محدود متناهي است موصوف بصفات منافيه الهي است اله كويند ودر راه مكابره وبطلان بپويند قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ

شيئا ان اراد ان يهلك المسيح ابن مريم وامه ومن في الارض جميعا معني اينست بگو كه مالك است چيزي را كه كاين از خداي باشد وكرا قوت دور كردن آن بود نخواهد مسيح را
كه پسر مريم است ومادر او را كه مريم است هلاك كند وهركه در زمين است كل او جمله در عذاب افكند كسي را كه درين معرض است با خداي چه نسبت بود وذاتي را كه درين ورطه است
بالوهيت چه ملامت باشد ولله ملك السموات والارض وما بينهما يخلق ما يشاء والله على كل شيء قدير معني اينست ومر خداي راست ملك آسمانها وزمين وملك آنچ
ميان آن واين است آنچه خواهد بيافريند وآنچه او بپيوندد حصول آن كزيند وخداي جل وعلا بر هر چيزي تواناست همه چيز از ايجاد واهلاك در تحت قدرت خداي جل وعلاست
وقالت اليهود والنصارى نحن ابناء الله واحباؤه روايت كرده اند پيغمبر صلى الله عليه وسلم يهود ونصاري را از عذاب خداي ترسانيد وايشان خوف عذاب بعصاه ر...

يعذبكمو بذنوبكمو انتمو قد جاءكمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

في الارض جميعا ولله والارض والارض ما يشاء ما يشاء

ومن في الارض جميعا ولله ملك

وآنكه در زمين اند همه وخدايراست پادشاهي

السموات والارض وما بينهما يخلق ما يشاء

آسمانها وزمين وآنچه ميان هردو است مي آفريند آنرا كه ميخواهد

والله على كل شيء قدير وقالت اليهود

وخداي تعالى بر همه چيزي تواناست وگفتند جهودان

والنصارى نحن ابناء الله واحباؤه قل فلم

وترسايان ما پيران خداييم ودوستان او بگو پس چرا

يعذبكم بذنوبكم بل انتم بشر ممن خلق

عذاب ميكند شمارا بگناهان شما نه كه شما ايد مردمان ازجمله آنچه آفريده است

يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء ولله ملك

بيامرزد آنرا كه خواهد وعذاب كند آنرا كه خواهد وخدايراست پادشاهي

السموات والارض وما بينهما واليه المصير

آسمانها وزمين وآنچه ميان هردو است وسوي اوست بازگشت

يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا

اي خداوندان كتاب بتحقيق آمد بشما پيغمبر ما محمد صلى الله عليه وسلم

يبين لكم على فترة من الرسل ان تقولوا

بيان ميكند شما را شرايع دين واعلام هدي بر زمان فتور وانقطاع از پيغمبران براي عدم آنكه گويند

شيء قدير والنصارى والنصارى واحباؤه واحباؤه واحباؤه واحباؤه بل انتم بل انتم يغفر لمن يشاء ويعذب من من يشاء من يشاء والارض والارض

قد جاءكم قد جاءكم قد جاءكم يبين لكم
بالادغام ابو عمرو وهشام بالادغام مع الامالة حمزة والكسائي بالاظهار ابن ذكوان مدغما سوسي

واايشان نحن ابناء الله واحباؤه قد يعذبنا گفتند وبدين دعوي رهايش از عذاب بجستند اين آيت نازل گشت ومقالِ ايشان ورد آن بيان پيوست در آيت سابقه شكايت از گفتار ناپسنديده اهل كتاب بود درين آيت شكايت از گفتاري ديگر از گفتارهاء ناپسنديده ايشان روي نمود معني اينست گفتند يهود ونصاري ما پسر ابناء واحباء خداي باشيم معذب ومبتلا بعقوبت وعذاب وبلا واينكه خود را ابناء الله خوانند بدتر است از آنكه عزير را يا عيسى را ابن الله دانند قل فلم يعذبكم بذنوبكم معني اينست بگوي اي محمد اگر شما پسران خداي ودوستان او تبارك وتعالى ايد پس چرا عذاب ميكند شما را خداي بجرايم واثام شما باوجاع والآلام وامراض واسقام در دنيا كه مشاهده جهان پيوسته وبمعاينه واعلان مقرر گشته كه آنرا نفي نتوانيد كرد ودر حيّز انكار نتوانيد آورد ودر آخرت بعذاب نار چنانچ خود لن تمسنا النار الا اياما معدودات ميگوييد وبعذاب چند روزه اعتراف ميكنند بل انتم بشر ممن خلق معني اينست نه چنين است كه شما ابناء واحباء خداييد بلكه شما آدميانيد واز جمله آفريدگانيد يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء معني اينست بيامرزد هركرا خواهد كه دانيدن وبتصديق عفو رسانيدن وعذاب كند هركرا خواهد بنادادن ايمان وميرانيدن بر كفر وطغيان اين حكم چنانچه در حق همه آدميانست در حق شما نيز همانست ولله ملك السموات والارض وما بينهما واليه المصير معني اينست ومر خداي راست ملك آسمانها وزمين وآنچ ميان ايشان است وسوي ثواب وعقاب بازگشت همه مردمانست يا اهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشير ولا نذير فقد جاءكم بشير ونذير والله على كل شيء قدير

معني اينست اي اهل كتاب بر شما فرستاده ما يعني محمد آمد ومكرم بتكريم وحي شده درين حال كه بيان ميكند براي شما آنچه شما را حاجت بود در حالتي كه كاين است بر فتور
امر رسالت رسل وزمان انقطاع وحي وانتفاء بعثت وانسداد رسل تا نگوييد شما نيامد است بر ما بشارت رساننده ونه ترساننده چه آمده است بر شما بشارت دهنده عظيم وترساننده
فخيم برتر از همه بشارت دهندگان وبالاتر از همه ترسانندگان است وخداي بر هر چيزي تواناست قادر بر ارسال رسل وانبياست هركرا خواهد برگزيند ورسالت ونبوت دهد روايت
كرده اند از موسي تا عيسى عليهما السلام هزار وهفصد سال بود وهزار پيغمبر كه اول ايشان موسي وآخر ايشان عيسى است درين مدت روي نمود وميان عيسى عليه السلام وپيغمبر ما صلى الله
عليه وسلم ششصد سال وبعضي گويند پانصد وچهل سال وبعضي گويند چهارصد وسي وچند سال گذشته وميان ايشان چهار پيغمبر مبعوث گشته همان كه اذ ارسلنا اليهم اثنين

فقد تبوهما فعززنا بثالث معلوم شد ویکی دیگر وراي ایشان بدرجه نبوت وانجمله سالهاء مذکور صد وسی سال زمان نبوت چهار نبی مذکورست باقي زمان فترت مسطورست وبر قول
آخرین بعد وضع صد وسی وچند سال نبوت چهار نبي مذکور سیصد سال بود کساني که زمان فترت سیصد سال میکویند برین قول تمسک میجویند وإذ قال موسى لقومه يا قوم اذكروا
نعمة الله عليكم إذ جعل فيكم أنبياء وجعلكم ملوكا معنی اینست ویاد کن ای محمد درآن هنکام که کفت موسی مر قوم خود را ای قوم من یاد کنید نعمت خدای را که کا
است بر شما از جهت آنکه میان شما پیغمبر از بسیار جلیل الاقدار کردانید وشما را بمرتبه ملوك رسانید روایت کرده اند که در بنی اسرائیل چهار هزار پیغمبر بود وبعضی کویند
از نسل ایشان هشت هزار پیغمبر روی نمود وملك در لغت هذیل حر را کویند یعنی آنکه قبطیان شما را بند ساخته بودند احرار کردانید واز ذل بندکی بعز وحریت رسانید وبعضی
هرکرا خانه وزنی وخادمی ودایم باشد او را ملك دانند وبعضی هرکرا منزلی فراخ باشد وآبی روان بود او را ملك خوانند وبعضی کویند کسی که در خانه او هیچکس درنیاید او را درجهان ملك کفتن شاید وبعضی کویند هرکه او ضابط نفس آدمی باشد ملك عالم بود وهرکه فرزند آدم است دروی نمونه از همه موجودات عالم است ازین جهت آدمی را عالم اصغر خوانند وبعضی او را عالم اکبر دانند وخادم بودن آدمی مر آدمی را اول در بنی اسرائیل روی نمود پیش از آن کسی دیکر را نبود وانبیا که سبب قوام دین وملوك که مدار صلاح دنیا اند در قومی که ایشان جمع شوند در آن قوم نعمت دین ودنیا جمع شود وکدام منت ازین بالاتر باشد وآتاكم ما لم يؤت أحدا من العالمين معنی اینست وداده است مر شما را خدای دیان آنچه نداده است در زمانه شما هیچ یکی را از جهانیان از کسرت عدد و بسیاری عدد چه در آن شب که بنی اسرائیل از قبطیان بکریختن روی آورده وفرعون با لشکر خود دنبال ایشان کرده ودریا ایشان را راه داده وبرای روشنایی ایشان روز بها کشاده ششصد هزار مرد مقاتل خارج از زاید بر شصت ساله پیران وفرود هژده ساله صبیان وغیر جماعت زنان بود دوازده سبط فرزندان دوازده پسر یعقوب هر سبطی پنجاه هزار روی نمودند واز ظفر یافتن بر فرعون بغرق شدن او وراه یافتن ایشان در دریا وسایه کردن ابر در تیه ودادن من وسلوی وامثال آن از نعمتهاء جدید که مخصوص بدیشان بود

جاءكمو وجعلكمو وآتيكمو لكمو أدباركمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عليكمو إذ فيكمو أنبياء قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ماجاءنا بالاماله ابن ذكوان وحمزة
بشير ولا مدغما بغير الغنة خلف
فقد جاءكم بالادغام ابو عمرو وهشام والكسائي
فقد جاء كم بالادغام الاماله حمزة
فقد جاءكم بالاظهار ابن ذكوان
بشير ونذير مدغما بغير الغنة خلف
بشير ونذير قرا ورش بالترقيق
شيء
موسى
موسى بالاماله المحضة حمزة والكسائي
عليكم إذ
إذ جعل بالادغام ابو عمرو وهشام
فيكم أنبياء
أنبياء بالهمز نافع
ملوكا وآتيكم

ماجاءنا من بشير ولا نذير فقد جاءكم
نیامد بما هیچ مژده دهنده ونه بیم نماینده پس بحقیقت آمد بشما
بشير ونذير والله على كل شيء قدير
مژده دهنده وبیم نماینده وخدای تعالی بر همه چیزی تواناست
وإذ قال موسى لقومه يا قوم اذكروا
ویاد کن آن وقت را که کفت موسی مر قوم خود را ای کروه من یاد کنید
نعمة الله عليكم إذ جعل فيكم أنبياء
انعام خدای را بر شما چون پدید کرد درمیان شما پیغمبران
وجعلكم ملوكا وآتاكم ما لم يؤت أحدا
وکرد شما را پادشاهان وبداد شما را آنچه نداد کسی را
من العالمين يا قوم ادخلوا الأرض المقدسة
از اهل زمان شما ای کروه من اندر روید بزمین پاکرده بیت المقدس یا جمیع شام
التي كتب الله لكم ولا ترتدوا على أدباركم
آنکه نبشته است وتقدیر کرده آن را خدای تعالی برای سکون شما وباز مکردید بر پشتهاتان
فتنقلبوا خاسرين قالوا يا موسى إن فيها
که باز کردید حال آنکه زیان کاران باشید کفتند ای موسی بدرستی که درآن زمین اند
قوما جبارين وإنا لن ندخلها حتى يخرجوا منها
کروهی کردنکشان وبدرستی که ما هرکز درنشویم درآن تا بیرون آیند از آن

وآتيكم امال البين بين في رواية مع ثلثة اوجه ورش
يؤت بالنقل ورش
الأرض بالابدال ورش والسوسي
أدباركم بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
أدباركم امال بين بين ورش
يا موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
جبارين بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
جبارين امال بين بين في رواية ورش

وازامور عظیم که ایشان را روی نمود يا قوم ادخلوا الأرض المقدسة التي كتب الله لكم ولا ترتدوا على أدباركم فتنقلبوا خاسرين معنی اینست ای قوم درزمین
پاکیزه یعنی زمین بیت المقدس یا زمین شام که خدای برای شما رانبشته ومعین ساخته درآیید وبا امن وقرار وفراغ بسیار اقامت نمایید وبر پاشنهاء پا بر مکردید وروی
مکردانید وپشت مدهید پس که زیان زده وخایب شده باز کردید روایت کرده اند که ابراهیم صلوات الله علیه درزمین بیت المقدس آمد وبرکوهی از کوههاء زمین
مذکور برآمد فرمان شد تا آنجا که نظر تو افتد آن مقدار زمین تو باشد وبعد تو فرزندان ترا میراث بود ودرآن وقت درآن زمین جباران ساکن بودند قدهاء دراز وبیشتر
موازنه چهارصد کز یا چیزی کم وبیش داشتند ومیان ایشان عاج بن عوج که نام مادر او عنقا است وبعضی عناق کویند دختر آدم صلوات الله وسلامه علیه بود

واو را نعادیان دیکر در قامت وهیبت ممتاز میمود بیست وسه هزار وسیصد وسی وسه کز قد داشت ازین رود در سرافرازی کسی را هم دست خود نمی پنداشت آب از ابر خوردی
وماهی از قعر دریا بیرون آوردی وبکرمی آفتاب پخته کردانیدی وآنرا خوردی وخورانیدی وسه هزار وششصد سال عمر داشت تا زمان موسی حیات یافت وعناق که مادر او بود هر
انکشتی از آن او سه کز میمود وجای نشستن او یک بیکمه زمین کرفتی وبا این کرانی موازنه سیصد وشصت کروه زمین پیاده رفتی اول خونی که جهان بناحق ریخت قابیل پسر آدم بود
اول زنا بی که کرد از عناق مذکور دختر آدم ما در عاج مذکور روی نمود چون از وزنا واقع شد خدای او را بابتلاها مبتلا کردانید واو را بهلاک وفنا رسانید حکایت
ودر قصه آورده اند که موسی با لشکر خویش نزدیک زمین مذکور فرود آمده بود دوازده نقیب را بجاء موسی تعین کرد تا ایشان از اعادی دیدهر دوازده را بر کرفت پیش پادشاه
آورد وبعضی کویند عاج بن عوج ایشان را خود دید سکار پنداشت کف دست خویش برداشت در خانه آورد پیش زن خویش انداخت وکفت ایشان آمده اند میخواهند با ما جنک کنند چه میکویی ایشان را همچو آرد کنم وپیش تو افکنم زن او کفت ایشان را بکذار تا بروند بر قوم خویش حکایت کنند چون ایشان خبر مذکور بشنوند بترسند باز کردند بعد یک انار از باغ شکست برای خوردن پیش ایشان انداخت نیمه انار هر دوازده نفر را بسیار بس بعد کفت شما بروید ونیمه انار با خود ببرید چون ایشان از و خلاص یافتند سوی لشکر خویش شتافتند یوشع از جمله دوازده نفر وکالوب در راه مشورت کردند ودل بعزم برین آوردند که این خبر را پوشیده دارند اکر خلق بشنوند بترسند جانب ایشان نروند اما موسی را خبر باید کرد واو را ازین آکاهی باید آورد چون در لشکر رسیدند کیفیت پیش موسی در خلوت باز نمودند بعضی ازین دوازده نفر پیش زنان خویش این حکایت کفتند واین سر از ایشان ننهفتند از ایشان این خبر در لشکر شایع کشت وباشتهار وانتشار پیوست خوف در دلهاء ایشان در آمد ولشکر بغردلی پیش آمد

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ معنی اینست کفتند ایشان ای موسی درین قریه کروهی جباران برمردمان ستمکاراند بدرستی ما درین قریه کروهی ام هنکام بیرون آمدن ایشان درنیاییم پس چون ایشان بیرون آیند بدرستی ما در آیند کانیم قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ

فَإِنَّكُمُو كُنْتُمُو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَلَيْهِمُو أَرْبَعِينَ — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير

فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ قَالَ رَجُلَانِ
پس اکر بیرون آیند ازآن ما باشیم درشوندکان کفتند دومرد کالب ویوشع ازجمله نقباء دوازده کانه
مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا
از آنکسها که می ترسیدند ازخدای درمخالفت کرنعمت کرد خدای تعالی برایشان هردو امراو ومنت نهاد درروید موافقت موسی
عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ
برایشان درشهر پس چون اندرشوید بدان باشید شما غلبه کنان یعنی غالب خواهید بود
وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
وبر خدای بخصوص توکل کنید اکر هستید شما مومنان یعنی اهل ایمان
قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا
کفتند ای موسی ما درنشویم بدان زمین هرکز تا باشند ایشان
فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا
درآن پس برو تو وپروردکار تو پس کارزار کنید بدرستی که ما اینجا
قَاعِدُونَ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي
نشستکان کفت ای خداوند من بدرستی که من مالک نه ام مکر خودرا
وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
وبرادرم را پس جداکن میان ما ومیان کروه خارج ازطاعت تو
قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً
کفت خدای تعالی بدرستی که آن زمین حرام است برایشان یعنی هرون چهل سال

فَإِنْ يَخْرُجُوا — مدغما عند الغنة خلف
قَالَ رَجُلَانِ — مدغما ابو عمرو
عَلَيْهِمُ الْبَابَ — بضم الهاء والميم حمزة والكسائي
عَلَيْهِمِ الْبَابَ — بكسر الهاء والميم ابو عمرو
فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُو — بالاشباع ابن كثير
مُومِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي
يَا مُوسَى — بالامالة
فَاذْهَب أَنْتَ — قرا بالنقل ورش
فَاذْهَب أَنْتَ
قَالَ رَبِّ — مدغما
عَلَيْهِمُو أَرْبَعِينَ
عَلَيْهِمْ سَنَةً — بالامالة
سَنَةً يَتِيهُونَ — مدغما عند الغنة خلف

قریه ایشان جرات ننماییم فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ معنی اینست پس تو وبرادر تو برو وید پس با ایشان قتال کنید بدرستی ما اینجا
می نشینیم وحال شما را می بینیم قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ معنی اینست کفت موسی ای پروردکار
من بدرستی که مالک نه ام وقدرت ندارم بر آوردن کسی بر محاربه با جباران پس جدایی افکن میان ما وکروه فاسقان یعنی حکم بکن در حق ما بوجدان
ودر شان ایشان بحرمان قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ، معنی اینست

فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ معنی اینست کفتند دو مرد از مسلمانان یعنی یوشع وکالوب یا کویند دو مرد از جباران که مسلمان
شده بودند از جمله کسانی که از خدای تعالی می ترسیدند یا از جباران که بخوف طبیعی می رمیدند دو مردی که نعمت داده بود خدای عز وجل بدان دو مرد نعمت خدای شناسی وخدای
ترسی یا نعمت قرار دل یا خوف طبیعی بر جباران درین در در آیید ودر در آمدن بر ایشان دلیری بنمایید پس چون بر ایشان در آیید بدرستی که شما غالب باشید ویوشع وکالوب غلبه ایشان
بسماع از موسی داشتند وآن مرد جبار مسلمان شده بغالب آمدن موسی بر فرعون وبمشاهده عاج وقوم او بقیاس کفتند وبر خدای توکل کنید اکر شما مومنانید قَالُوا يَا مُوسَى
إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا معنی اینست کفتند ایشان ای موسی بدرستی ما درین قریه تا در وی جباران باشند همیشه یعنی همه عمر در نیاییم وبا این قوت یاد آمد

کفت بدرستي این زمین جملهٔ سال برایشان حرام کردانیده شده ودر حق ایشان از نعمتها وحکم بحرمان آمده در زمین سرکردان خواهند کشت ودر زمین تیه خواهند پیوست بعضی از جهت حرمان
فاسقان اندوهکین مباش وباندوه دل خود را مخراش این قوم بدعاء موسی جهل سال در تیه محبوس شدند ایشان منزل کوچ میکردند وروی باز کشت می آوردند تمام روز چون شب می شتافتند شب خود را
هم در آن منزل می یافتند موسی ایشان را ازین حال خبر کرده بود واز روی ظاهر در مشقت با ایشان موافقت مینمود میان موسی وایشان بدعاء مذکور جدایی در حکم بود جدایی در صحبت روی نمود
چه ایشان محبوس در تیه شدند موسی وهرون وآن دو مرد دیکر که ایشان را پند داده بودند یعنی یوشع وکالوب این جباران محبوس نبودند از زمین تیه بیرون رفتند واز جهت موافقت
قوم باز میکشتند در تیه می آمدند وبا قوم مصاحب می شدند ونیز روایت کرده اند عاج بن عوج از جهت آنکه هلاک فرعون از لشکر موسی شنیده بود ایشان را اکرچه ضعیف میدانست

فاما باطل واو متعلق مینمود سنکی برقدر فرسنکی برقدر لشکرگاه موسی از کوه برکرفت بر سر کرد ونزدیک لشکرگاه موسی آورد تا بر ایشان زند وایشان را زیر کوه آرد تا همه زیر کوه روند وناپیدا شوند خدای عزوجل هدهد را قوت داد وهمت بر سوراخ کردن کوه مذکور نهاد تا آنکه کوه مذکور را بر قدر سر او سوراخ کرد بدین سبب او در سوراخ مذکور آورده کوه مذکور از سر او بر کتف او نشست بدر آمدن سر در سوراخ کوه قوت او کشت بهلاک پیوست موسی که از لشکر بیرون آمده بود عاج بن عوج را درین حالت یافت در کشتن او شتافت قامت موسی صلوات الله علیه ده کز وعصا نیز ده کز وموسی صلوات الله علیه موازنه ده کز از زمین بجهید عصا بقوت انداخت بر زانوی وی رسید در رود نیل افتاد جان وتن بهلاک وفنا داد پل رود نیل کشت یکسال خلق هیچو پل بر او میکذشتند ونیز روایت کرده اند موسی صلوات الله علیه از دعای جدایی مذکور پشیمان بود در مشقت تیه با ایشان موافقت مینمود چون تیه بر ایشان ممتد کشت وبدرازی مدت پیوست موسی علیه السلام دعا کرد خدای عزوجل سایهٔ ابر ومن وسلوی ودوازده چشمهٔ آب بر عدد دوازده سبط بنی اسرائیل پیدا آورد وبعضی کویند فرستادن من وسلوی پیش از تیه بود بقایاء آن در تیه باقی مینمود تیه که جزا وجریمه باشد مقام افضال وانعام نبود **سوال** تیه که جزا وجریمه باشد مقام افضال وانعام نبود **جواب** دنیا دار جزا نیست دار ابتدا است در هنکامی که دروی مظنهٔ عقوبت است اکر نعمت برسد رواست **بعد** آنکه در تیه چهل سال کذشت قریهٔ جباران که اریحا نام داشت بفتح پیوست در فتح کننده اختلافست بعضی

علیهم قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
حیران میکردند در بیابان آن زمین کشش فرسنکست پس اندوه مخور ای موسی بر کروه
الْفَاسِقِينَ ۞ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ
تباه کاران وبر خوان ای محمد برایشان که جاسدان خبر دو پسر آدم هابیل وقابیل براستی ودرستی
إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ
چون نزدیک آوردند بخدای تقرب پس پذیرفته شد از یکی از ایشان ودیر پذیرفته نشد
مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ
از آن دیکر که قابیل بود کفت قابیل هابیل را هر آینه بکشم ترا کفت هابیل بدرستی که بپذیرد خدای تعالی
مِنَ الْمُتَّقِينَ ۞ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي
از پرهیزکاران اکر دراز کنی وبرکشایی سوی من دست خویش را تا بکشی مرا
مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ
نیستم من برکشاینده دست خویش سوی تو تا بکشم ترا بدرستی که می ترسم
اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۞ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ
از خدای تعالی پروردکار جهانیان بدرستی که میخواهم که راجع شوی
بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ
بزه من وبزه خویش پس باشی از خداوندان آتش
وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۞ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ
واینست پاداش ستمکاران پس آسان کردانید او را نفس او

في الارض بالنقل ورش — في الارض سكت خلف وفي رواية خلاد — فلا تاس بالابدال ورش والسوسي — عليهم بضم الهاء حمزة — نبا ابني ادم بالنقل وثلثة اوجه ورش — نبا ابني ادم سكت خلف وفي رواية — ادم بالحق بالاشباع سوسي — من احدهما بالنقل ورش — من احدهما سكت خلف وفي رواية — من الاخر بالنقل وثلثة اوجه ورش — من الاخر سكت خلف وفي رواية خلاد

قال لاقتلنك لاقتلنك بباسط يدي يدي ليقتلك اني اخاف اني اريد من اصحاب من اصحاب النار النار
مدغما سوسي — بالتسهيل في رواية في الوقف حمزة — مدغما غير الغنة خلف — بالابدال في الوقف حمزة — يقرئونها ابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي — قرا نافع وابن كثير وابو عمرو — قرا نافع

قرا بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — امالة بين بين ورش — بامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
کویند موسی بود وبعضی کویند موسی وهرون علیهما السلام در تیه وفات یافتند فتح بردست یوشع علیه السلام روی نمود **وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا**
فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ معنی اینست ای محمد براستی ودرستی برخوان خبر دو پسر آدم برایشان که هر دو دل بر تقرب آوردند وبرای خدای قربانی کردند پس از یکی مقبول
کشت وقربانی دیکری بقبول نه پیوست **روایت کرده اند** که حوا رضی الله عنها از آدم صلوات الله علیه بانصد بار باز ورشد در هر باری که بار نهادی یک دختر ویک پسر زادی مکر شیث
علیه السلام تنها بود وبا او همزادی روی نمود نهصد ونود ونه فرزند شدند بانصد پسر وچهار صد ونود ونه دختر آمدند بار اول که بار نهاد قابیل را با خواهر او زاد بار دوم که حامل کشت
هابیل وخواهر او بولادت پیوست وخواهری که با قابیل زاده شده بود در غایت جمال مینمود وخواهری که با هابیل روی نمود در جمال هیچو خواهر قابیل نبود ودر شریعت آدم صلوات الله

نصف الجزو

علیه

میان خواهر و برادر عقدی پیوست و خواهر برادر را بنکاح حلال میکشت امّا خواهری که برادری میزادند آن خواهران برادران را نهی دادند چون قابیل و هابیل و خواهران ایشان بزرگ شدند و ببلاغت رسیدند آدم صلوات الله علیه خواهر قابیل برای هابیل تعیین کرد و دل بردادن خواهر هابیل بقابیل آورد چون خواهر قابیل جمیله تر بود این قصه او را مرضی نمود گفت خواهر من جمیله ترست و من بر آن سزاوارترم که او را در نکاح خود آرم آدم صلوات الله و سلامه علیه گفت هر دو قربانی بدهید و تقرب بقربانیها کنید قربانی هر که مقبول شود برین خواهر همان او را شود آدم صفی صلوات الله علیه همه حرفتها دانستی و بیان مسمیات اسما و خواص همه اشیا توانستی هر فرزندی را حرفتی و صفتی آموزانیده بود که او پیوسته در آن شغل مینمود قابیل حرفت کشاورزی داشت و هابیل همت بر چرانیدن گوسپندان میگماشت چون آدم صلوات الله علیه هر یکی را قربت فرمود هر یکی سوی حرفت خویش توجه نمود هابیل گوسپندی فربه از رمه خویش و شیری و مسکه اختیار کرد برای قربانی آورد و قابیل بشتواره کشت کندم برداشت و آن را در مکان قربه داشت هر دو نیت قربت کردند دل بر قبول قربت مذکور آوردند ناگاه آتشی رسید قربانی هابیل را سوخته گردانید و در آن زمان سوخته شدن قربانی علامت قبول بود و بسوخته شدن اثر قبول روی مینمود قربانی قابیل سوخته نشد معلوم شد قبول نیفتاد پس میان قابیل و هابیل عداوت زاد قال لاقتلنک معنی اینست قابیل کشتن هابیل جست بوجه ابعاد لاقتلنک روایت کرده اند بعد قربانی مذکور هابیل در چرانیدن گوسپندان خود بود و در عملی که داشت ملازمت مینمود قابیل بر او آمد و گفت ترا خواهم کشت هابیل گفت مرا چرا خواهی کشت قابیل گفت از جهت آنکه قربانی تو قبول افتاد و قربانی من قبول نیفتاد بدین سبب تو خواهر جمیله من خواهی برد مرا خواهر قبیحه تو خواهند داد و فرزندان تو بر فرزندان من فخر خواهند جست و مردمان ترا بهتر از من خواهند گفت قال انما یتقبل الله من المتقین لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک انی اخاف الله رب العالمین معنی اینست هابیل گفت در عدم قبول قربان و عدم آن مرا گناهی نبود و خطا نباشد زیرا که خدای جز از متقیان قبول نکند اگر متقی باشی و خدای قربانی تو قبول نکند مرا گناه نبود و قابیل متقی نبود بدان سبب قربانی او را قبول روی ننمود زیرا که حسد ورزید کار او بعقوق پدر کشید و نیز قربانی را بتعظیم و تبجیل نیاورد و قربت خدای را اعظام و اجلال نکرد هابیل در ایعاد قتل مکافات بحسب لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک گفت یعنی اگر تو دست دراز کنی سوی من تا بکشی مرا من دست دراز نکنم باز نکشم ترا زیرا که من میترسم از خدای تعالی که پروردگار عالمیانست و آفریدگار جهانست روایت کرده اند هابیل خفته بود قابیل سنگی بزرگ برداشت بر سر هابیل انداخت بدان سنگ او را بیجان ساخت اگر بیدار بودی بدفع پیش آمدی انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک فتکون من اصحاب النار معنی اینست بدستی که من میخواهم که بر گیری بزه کاری را که ترا بسبب کشتن من خواهد بود و بزه کاری خویش را که بسبب جرایم دیگر از عقوق و حسد جز آن روی نمود و تواند بود از اثمک اثم قابیل بسبب قتل و از اثمی اثم مقتول بجرایم و معاصی که مراد شود و تحمل اثم مقتول قاتل را در آخرت بسبب ظلم او بود چنانچه در تفسیر آمده در آخرت نیکیهاء ظالم مظلوم را دهند و اگر نیکیها نمانده باشد بدیهاء مظلوم بر ظالم نهند چون هر دو اثم بر تو نهند پس بهر دو جهت از اصحاب دوزخ باشی

جاءتهم وقرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قتل اخيه فقتله فاصبح من الخاسرين

کشتن برادر او را پس بکشت او را پس گشت از زیان کاران

فبعث الله غرابا يبحث في الارض ليريه

پس فرستاد خدای تعالی کلاغی را حال آنکه حفر میکرد در زمین تا بنماید او را که

كيف يواري سوءة اخيه قال يا ويلتى

چگونه پنهان کند عورت برادرش را گفت قابیل ای وای بر من

اعجزت ان اكون مثل هذا الغراب

ای عاجزم که باشم چون این کلاغ

فاواري سوءة اخي فاصبح من النادمين

پس بپوشانم عورت برادرم را پس گشت از اهل ندامت نه با خلاص

من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل انه

از بهر آن فساد که واقع شد بنشتیم و فرض کردیم بر پسران یعقوب که کار اینکه

من قتل نفسا بغير نفس او فساد في الارض

که هر کس بکشد تنی بی قصاص تنی یا بی موجب تباهی در زمین

فكانما قتل الناس جميعا ومن احياها

چنان باشد که بکشد مردم را همه و هر که نجات داد کشتن نفس را

فكانما احيا الناس جميعا ولقد جاءتهم

پس گوی که زنده کردانید مردمان را همه و بتحقیق آمد بدیشان

اخیهی بالاشباع ابن کثیر

غرابا يبحث مدغم عمرو الغنة خلف

في الارض بالنقل ورش

في الارض سکت خلف في روایته خلاد

يواري بالامالة دوری عن الکسائی

سوءة بقدر الف او بقدر الفين في روایة ورش

يا ويلتى بالامالة بین بین دوری عن ابو عمرو و في روایة ورش

يا ويلتى بالامالة المحضة حمزة والکسائی

ان اكون بالنقل ورش

ان اكون سکت خلف في روایته

فاواري بالامالة في روایة دوری عن الکسائی

سوءة من اجل من اجل ذلك كتبنا نفسا او نفس او في الارض في الارض

ومن احياها ومن احياها احياها ولقدجاءتهم ولقدجاءتهم ولقدجاءتهم

بالنقل ورش سکت خلف في روایته بالادغام سوسی بالامالة الکسائی بالادغام ابو عمرو و حمزة والکسائی بالادغام مع الامالة حمزة بالاظهار مع الامالة حمزة

سزاء

ودرهردو وجه مستحق نار شوي وذلك جزاء الظالمين معني اينست وآن بغي ازاصحاب او بودن ودر دوزخ عذاب ديدن جزاء الظالمين وستمكارانست كدام ظلم بدتر ازآنكه
كسي بيكناه بود وجنايت كدام جاني كه درقصد جان كسي بي سببي باشد علي الخصوص كسي راكه بدايت بجريمهٔ قتل آورده ودرجهان اول اين كناه پيدا آورده در حديث است هيچ نفسي
درجهان كشته نمي شود مگر آنكه قابيل پسر آدم درآن شريك ميكردد واوكسي است كه اول اين جريمه ازو زاد وسيئه قتل بنياد نهاد فطوعت له نفسه قتل اخيه فقتله فاصبح
من الخاسرين معني اينست پس نفس او مراورا فرمان بردار كشت وبكشتن برادر تا در زمان كشتن درفرمان برداري بمبالغت سوست يا دل برفرمان برداري داشت وكشتن
برادر را آسان پنداشت پس برادر را كشت ومرتكب اينچنين جريمهٔ عظيمت كشت پس كشت از زيان زدكان وخايب وخاسر شد كان در آثار آمده كه قابيل كشتن هابيل ميخوا
ست ليكن صورت كشتن نميدانست
بدان جهت اقدام بدان نميتوانست
ابليس لعين بصورت پرندهٔ
كشت پرندهٔ ديكررا كشت قابيل
ازابليس صورت قتل آموخت
هم بدان طريق بقتل برادر پرداخت
سنكي برسر او زد واو را بيجان
ساخت بعضي كويند قابيل بجنس
طبيعت خويش صورت كشتن
را احترازكرد ونفس خبيثهٔ او
آيهٔ صورت را ازخويش پيدا آورد
روايت كرده اند تا آدم صلوات
الله عليه حاضر بود قابيل با آنكه
خواهش قتل داشت اقدام نمي
نمود چون آدم صلوات الله
عليه درحج رفت اين عمل از قابيل
درغيبت او حاصل كشت از
شومي اين عمل جهان بخوست
كرفت طعوم والوان والسن
بتغيير واختلاف پيوست وحوش
با آدميان مانوس بودند بمشاهدهٔ
اين كار فرار نمودند بعد ازان باد
وغباري وظلمتي درجهان پديد
آمد وهول وفزع در دلها در آمد
آدم جبرئيل را ازسبب متغير شدن
عالم پرسيد جبرئيل خبر كشتن
قابيل وهابيل را به آدم رسانيد
آدم صلوات الله عليه بشنيدن
اين خبر هولناك وغمناك كشت
ودل او باندوه عظيم پيوست
چون آدم ازحج بازكشت قابيل
را ازحال هابيل پرسان كشت
قابيل جواب كفت مرا نكاه بان
او نكرده بودي قيام بمصلحت عامه
نيز نفرمودي مرا چه لازم كه كوش
برين سوال نهم پادم جواب
درين كار زنم آدم صلوات الله
وسلامه عليه
ازجهت هابيل
غم واندوه بسيار ديد
قريب صد سال بعد ازين قضيه
نخنديد كفته اند لقمهٔ منهي عنها
كه آدم خورده بوده نطفهٔ كه ازآن
نشان لقمه حصول يافت قابيل

منهمو ايديهمو وارجلهمو لهمو ولهمو عليهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
رسلنا بالبينات ثم كثيرا في الارض في الارض في الارض — قرا ابو عمرو، بالترقيق ورش، بالنقل ورش

في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
فسادا ان — مدغما غير الغنة خلف
فسادا ان — سكت خلف وفي رواية خلاد
ان يقتلوا — مدغما غير الغنة خلف
او يصلبوا — بالتغليظ ورش
من خلاف او — بالنقل ورش
من خلاف او — سكت خلف وفي رواية خلاد
من الارض — بالنقل ورش
من الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
في الدنيا — بالامالة
في الدنيا — الامالة حمزة والكسائي
في الاخرة — بالنقل والترقيق ورش
في الاخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد

رسلنا بالبينات ثم ان كثيرا منهم بعد
پيغمبران ما با معجزات وحجتهاي روشن پس بدرستي بسياري ازايشان پس
ذلك في الارض لمسرفون ۞ انما جزاء الذين
ازآن فرستادن در زمين ازحد اعتدال تجاوزنماينده اند بدرستي پاداش آنكسانيكه
يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض
محاربت مي نمايند باخداي وپيغمبراو بمخالفت وسعي مي نمايند در زمين
فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم
حال آنكه مفسد اند آنكه بكشند ايشانرا يا بردار كنندشان يا ببرند دستهاشان
وارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض
وپايهاشان حال آنكه قطع دست وپاي ازجانب مخالف بود يا برانندشان از زمين شهر بشهر
ذلك لهم خزي في الدنيا ولهم في الاخرة
آن عذاب شد مرايشانرا خواري وفضيحتي درين جهان وايشانرا باشد درآن جهان
عذاب عظيم ۞ الا الذين تابوا من قبل ان
عذابي بزرگ مگر آنكسانيكه توبت كردند پيش ازآن كه
تقدروا عليهم فاعلموا ان الله غفور
قادر وتوانا شويد برايشان پس بدانيد كه خداي تعالي آمرزگارست
رحيم ۞ يا ايها الذين امنوا اتقوا الله وا
بخشاينده اي آنكسانيكه مومنانند بترسيد ازخداي تعالي وبجوييد

في الاخرة — لورش ثلثة اوجه
عظيم الا — بالنقل ورش
عظيم الا — سكت خلف في رواية
تقدروا — بالترقيق ورش
عليهم — بضم الهاء حمزة
امنوا — لورش ثلثة اوجه

روي نمود قابيل مذكور بشومي آنكه منشا او لقمهٔ حرام بود عقوق پدر برحسد برادر ازو روي نمود وبرادر را بي كناه كشت مادر وپدر را عاق كشت وكار او بمثابهٔ كشيد كه كفر ورزيد ودين
آتش پرستي كزيد حكايت كرده اند كه ابليس بصورت آدمي برقابيل آمد كفت آتش كه قرباني ترا نكرفت وقرباني هابيل را پذيرفت ازآن سبب بود كه آتش را پرستش مينمود اكر تو نيز دل برآتش پرستي
نهي ازخجالت عدم قبول قرباني برهي اين وسوسه او را در آتش پرستي آورد وكافر آتش پرست كرد قتل وكفر بنياد نهاد نزديك بعضي فرقهٔ ياجوج وماجوج ازو زاد فبعث الله غرابا
يبحث في الارض ليريه كيف يواري سوءة اخيه قال يا ويلتي اعجزت ان اكون مثل هذا الغراب فاواري سوءة اخي فاصبح من النادمين معني اينست كشت قابيل
هابيل را پس درمكاني خالي كذاشت پس از دد ترسيد ازآنجا برداشت بار او ميكشيد درپي او رنج ميديد نميدانست چه كند واين كار چكونه بسر برد بعضي كويند بدين طريق سه روز رفت

نسل

بعضی کویند برین حال یکسال کذشت پس برانکیخت خدای زاغی زاغی را که زمین را میکاوید زاغی کشته را در کوک می اندازد و بخاک پنهان می سازد تا قابیل را نماید که عورت برادر بدین نوع پوشیدن
باید کفت ای وای بر من عجب است که عاجز شدم ازین که همچو این زاغ عمل کنم و عورت برادر خود را بپوشم پس از پشیمانان کشت و بحسرت و ندامت پیوست حکایت آورده اند هر که
اورا میدید سنکی میفرستاد که زخم آن اورا می رسیدی تا آنکه روزی فرزندی از فرزندان او سنکی انداخت قابیل مذکور را بی جان ساخت و بعضی کویند خدای عز و جل بروی بادی را
کماشت که اورا در تابستان در کرمترین زمینها کرم اندازد و در زمستان در سردترین زمینهاء سرد مبتلا سازد تا قیامت برین بلا مبتلا و بدین عذاب معذب شود
مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا عَلٰى بَنِيٓ اِسْرَآئِيلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا

لعلكمو لهمو منهمو ولهمو وما همو ولهمو — وابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لو ان لو ان في الارض جميعا ومثله عذاب اليم — بالنقل ورش، سكت خلف في رواية، مدغما غير الغنة خلف، بالنقل ورش

عذاب اليم — سكت خلف في رواية
ان يخرجوا — مدغما غير الغنة خلف
من النار — امال بين بين ورش
من النار — بامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
من بعد ظلمه — مدغما سوسي

اِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ
سوی رضای او نزدیکی علم وبعمل وکارزار کنید با دشمن در راه دین خدای تا مگر شما
تُفْلِحُونَ ۞ اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ اَنَّ لَهُمْ
رستگاری یابید بدرستی آنان که کافر زند اکر باشد ایشانرا
مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ
آنچه در زمین است از صنوف همه اموال وماننده آن با آن تا باز خریدندی خود را بآن
مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ
از عذاب روز قیامت پذیرفته نشدی از ایشان ومر ایشانراست
عَذَابٌ اَلِيمٌ ۞ يُرِيدُونَ اَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ
عذابی دردناک خواهند که بیرون آیند از آتش
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۞
ونباشند ایشان بیرون آینده از آن ومر ایشانراست عذابی همیشه بر دوام ودر
وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا
آنچه فرض کرده اند بر شما حکم مرد دزد وزن دزد پس ببرید دستهایشان
جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ
پاداشت است بدانچه کردند برای عقوبت ورسوایی از خدای وخدای تعالی
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ
غالب وتواناست درست کار ودرست کفتار پس هر که توبه کند پس از بیداد کردن او

معنی اینست از جهت قتل وزشتی این فعل بنی اسرائیل نبشتیم وباز داشت ایشان از کشتن بناحق جستیم بدرستی شان اینست هر که نفسی را بغیر قتل نفسی بکشد یا این جریمه را بغیر مرتکب شدن فسادی در زمین چون بکفر وبغی وقطع طریق وامثال آن چیزهایی که موجب قتال است مرتکب شود پس چنانستی که همه مردمان را کشت وهمه آدمیان را بهلاک رسانید وهر که یک نفسی را زنده دارد پس چنانستی که همه مردمان را بر صیانت از ممات آرد تشبیه قتل نفس واحد بقتل جمله مردمان در کشتن کشد بدل مقتول در دنیا واطول مدت عذاب بر تقدیر عدم استحلال وعذاب ابد بر طریق استحلال آن در اخری درین معنی قتل نفس واحد وقتل جمله مردمان برابر وغرض تشبیه که بیان مقدار شت راجع سوی مشبه باشد وتواند بود که مراد از نفس قتل واحد بر وجه ابتداع سنه سیئه مراد دارند وبزه کاری قتل او از جهت فعل وقتل همه مردمان از جهت تسبیب پندارند چنانکه در شان قابیل ذکر آن کذشته وبیان آن بالا رفته وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ فِي الْاَرْضِ لَمُسْرِفُونَ معنی اینست بسوکند یاد میکنم وملک بقسم میکردانم هر آینه بر ایشان فرستادکان ما معجزات ظاهره وحجج متظاهره آمدند پس بدرستی ایشان بعد آمدن پیغمبران وآوردن معجزات ظاهره مسرفانند یعنی حقوق پیغمبر را ضایع کنند واز حدود دین بیرون آیند کاشند اِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ فَسَادًا اَنْ يُقَتَّلُوا اَوْ يُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ

آن یعنی جزاء مذکور رسوایی است مر ایشانرا در دنیا ومر ایشانراست عذاب عظیم در اخری اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ معنی اینست جزاء محاربان این چیزهاست مکر کسانی که تایب شوند در راه پشیمانی از کناه مذکور روند بیش از آنکه شما بر ایشان قادر شوید وبرای سزا کردن وجزا دادن بکیرید پس بدانید بدرستی خدای غفورست کناه ایشان بیامرزد رحیم است بر ایشان رحمت کند يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ معنی اینست ای مؤمنان از خدای بترسید واز عذاب او بپرهیزید واز شرک

ومعاصی باز مانید وخود را از عذاب کفر ومعصیت برهانید وبتوحید وعبادت توسل بدو جویید هر چیز که بدان با کسی توسل جویند از بندکی وقرابتی ومصاهرت ومبادلت ومصاحبت وجز آن آنرا وسیلت کویند ووسیلت بسوی باری عز وجل بندکی وطاعت وامتثال اوامر ونواهی واطاعت بود وپناه کرفتن بندکان خاص خدا ومدد جستن از مقربان حق جل وعلا باشد ودر راه رضا کوشش کنید وخود را در عبادت واخلاص افکنید هر نوعی از عبادت دلیل سعادت است واین مثال مرجهاد اکبر واصغر را که اصحاب سعادت را عادت است در راه جهاد اصغر واکبر روید تا فوز وفلاح یابید ورستکار شوید اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ معنی اینست بدرستی کسانی که کفر ورزیدند

روایت کرده اند جماعتی برای اسلام بر پیغمبر علیه السلام می آمدند اصحاب ابو برزه اسلمی بر ایشان قطع طریق کردند این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان بورود پیوست معنی اینست بدرستی جزاء کسانی که با خدای ورسول خدای محاربه میکنند وبفساد وتباهی می شتابند یعنی محاربه می کنند با دوستان خدای که خود را ومال خود را بحفظ خدای سپرده اند ومعتمد بر ما اوبیرون آمدند وبا پیغمبر خدای که حامی ایشان است وایشان در تحت ولایت اواند یا در تحت ولایت امراء اواند که کشته شوند یا ایشانرا بر دار نهند یا دست راست وپای چپ ببرند یا ایشان را از زمین ایشان دور افکنند یعنی از زمین که ایشان ساکن بوده اند دور رانده از زمین دیکر سازند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه کسی را از دار اسلام سوی دار حرب جدا کرد وآنجا ارتداد آورد امیر المؤمنین عمر ازین عمل پشیمان کشت وازین کار بندامت بپیوست ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ معنی اینست

که

وازشرك نپرهيزند اگر ايشان را بودي كه آنچ در زمين است بجملكي از معادن وكنوز وجز آن وهمچندان با آن مملوك است مر كافران تا آنرا بر بندگان خداي بدهند وخود را از عذاب خداي برهانند از ايشان
قبول كرده نشود وبدان رهايش نبود ومر ايشانراست عذاب دردناك وعقاب باسيم وباك يُرِيدُونَ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ معني اينست كافران خواهند
كه از آتش بيرون آيند وهم ايشانند كه از آتش بيرون آينده نباشند ونابيرون آمدن از نار مخصوص است بكفار مؤمنان گناهكار از آتش بيرون آيند وبعد تعذيب بر قدر گناه در بهشت درآيند
ومر كافرانراست عذابي مقيم وعقوبتي مستقيم كه از ايشان انتقال نكند وبهيچ حال از ايشان جدا نشود وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا معني اينست مردي وزني كه دزدي كنند
حكم ايشان بيان كرده ميشود دستهاء ايشانرا ببريد وايشانرا اين عقوبت كنيد جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ معني اينست ببريد دستهاء ايشانرا بر وجه جزا عقوبت از خداي جل
وعلا بر گناهي كه كسب كردند وجرم كه در وجود آوردند وقطع مذكور از رسغ باشد ودليل تعين آن وتعيين ايمان اجماع وقراءت مشهور يعني فاقطعوا ايديهما بود وسرقه در شرع آنست كه مال غيري از حرز وحفظ حافظي بكشد وبر سبيل خفيه ببرد حرز حجره يا خيمه يا تنگي باشد يا صحرا مسجد چون نگاهباني بيدار يا خفته با او بود براي قطع يد بر قدر نصاب سرقه شرط دارند وآنرا بر حسب اختلافي كه در كتب فقه مسطورست بيندا
وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ معني اينست وخداي غالب است بدكردارا عقوبت كند حكيم است همه كار او بحكمت بود فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ روايت كرده اند زني پيرايه دزديد پيغمبر عليه السلام دست راست او ببريد آن زن گفت يا رسول الله هل لي من توبة اين آيت در شان آن زن وارد شد واين وحي در باب او فرود آمد
معني اينست پس هر كه بعد ظلم خويش يعني بعد سرقه كه ظلم است بر مسروق منه وستمكار است برو توبه كند ومصلح شود يعني از فساد باز ماند پس بدرستي خداي توبه او قبول گرداند إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ معني اينست بدرستي خداي آمرزنده است گناه آمرزد ورحيم است رحمت كند حكايت آورده اند كه اعرابي شتر خويش را بخداي سپرد ونزديك حرم گذاشت ودر حرم درآمد چون از آنجا بيرون آمد شتر مذكور را نيافت گفت يارب اين شتر را از تو دزديده اند واز حفظ تو برده اند مردي از بني قيس دست راست بريده ودر گردن او بخته چهار شتر دزديده بر دست چپ گرفته رسيد گفت من اين دزديدم سواري را ديدم كه مي آمد

بِافْوَاهِهِم وقُلُوبُهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَاَصْلَحَ فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ ط اِنَّ اللّٰهَ
وبسامان آرد كار را بدرستي كه خداي تعالي بازگردد با او برحمت بدرستي خداي تعالي
غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ
آمرزگارست مهربان اي ندانستي كه خداي عز وجل مرورا است پادشاهي
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
آسمانها وزمين عذاب فرمايد هركرا خواهد
وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ ط وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
وبيامرزد هركرا خواهد وخداي تعالي بر هر چيزي
قَدِيرٌ ۝ يٰاَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ
توانا است اي پيغمبر فرستاده بايد كه اندوهگن نگردانند ترا آنكسها كه
يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا اٰمَنَّا
مي شتابند ورغبت مايل اند در كافري از آن منافقان كه گفتند ايمان آورديم
بِاَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ ج وَمِنَ الَّذِينَ
بدهنهاي ايشان وايمان نياورد دلهاي ايشان واز آنان كه
هَادُوا سَمّٰعُونَ لِلْكَذِبِ سَمّٰعُونَ لِقَوْمٍ
جهود شدند گروهي شنوا اند بسمع قبول مر دروغ را كه آن سخن محرفست شنوندگاني مر گروهي
اٰخَرِينَ لَمْ يَاْتُوكَ ج يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ
ديگر كه نيامده اند مجلس ترا تغيير ميكنند سخن را پس از آن

واصلح بالتغليظ ورش
تعلم ان الله بالنقل ورش
تعلم ان الله سكت خلف في رواية
والارض بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
والارض سكت خلف وفي رواية خلاد
يعذب من مدغما سوسي
من يشاء مدغما في الغنة خلف
يغفر لمن مدغما سوسي
لمن يشاء بالحذف الهمزة وفي رواية
لمن يشاء بالتسهيل الهمزة
شيء شيء بالنقل وفي الوقف حمزة
الرسول لا مدغما سوسي
لا يحزنك قرا نافع بضم الياء وكسر الزاء
ياتوك بالابدال ورش والسوسي
الكلم من بعد بالادغام سوسي

يُسَارِعُونَ بالامالة دوري عن الكسائي
اٰمَنَّا لورش ثلثة اوجه
وَلَمْ تُؤْمِنْ بالابدال ورش والسوسي
لِقَوْمٍ اٰخَرِينَ بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
لقوم آخرين سكت خلف في رواية

ودست من ببريد وگفت كه اين شتر را بخصم برسان تو خصم شتري شتر را بستان اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ معني اينست اي نمي داني
اي محمد يا اي مخاطب يعني ميداني بدرستي كه خداي مراوراست بيقين ملك آسمانها وزمين چه آسمان وزمين وآنچ در ايشانست همه در تحت تصرف اوست هرچه بخواهد بكند هرچه خواست
او باشد همان شود نظم نيارد سما تا نگويي ببار ۞ نيارد زمين تا نگويي بيار ۞ هر كه را خواهد در عذاب افكند وهر كرا كه خواهد كه بيامرزد در دنيا عذاب كند مر كسي را كه خواهد چنانچ
درحق سارق قطع يد فرمايد قاطع طريق را بقتل وصلب وقطع ونفي جزي رسوايي نمايد كه در آخرت چنانچ درحق كافران عذاب دايم خواسته ودرحق عاصي كه بي توبه بميرد عذاب بر قدر گناه
در مشيت داشته وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ معني اينست وخداي تعالي بر هر چيزي قادرست از عاصي ساختن وتايب گردانيدن وعذاب كردن وگناه آمرزيدن قوله

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ معنى اينست اي فرستادهٔ خداي بايد كه اندوهكين نكند ترا آنانكه در كفر شتابي مينمايند و بي تاملي و توقف در كفر در مي آيند پيغمبر عليه الصلوة والسلام را از جهت تعظيم بذكر نام همچو يا نوح نداكرد نام پيغمبر را در ندا بلفظ يا محمد تصريح نياورد تا بذكر صفت رسالت مدح او آيد و بيان عظمت او روي نمايد مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ معنى اينست آن كساني كه بدهنهاء خويش آمنّا كفتند و دلهاي ايشان نكرويدند و در راه ايمان باخلاص نرفتند وا ز كساني كه يهودي شدند و دين جهودان اختيار كردند اين فريق بمبالغت ترکذب را شنوندكانند يا كويند شنوندكانند كلام ترا تا زيادت و نقصان كنند و بر تو دروغ نابوده بربندند سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ معنى اينست شنوندكانند از جهت قومي ديكر كه بر تو نيامده اند و سماع كلام تو نكرده اند همچو اهل خيبر

أُوتِيتُمُو لَهُمُو وَلَهُمُو عَنْهُمُو عَنْهُمُو بَيْنَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بَيْنَهُمُو أَوْ أَعْرِضْ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مَوَاضِعِهِ ج يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ
مواضع كه خداي تعيين فرموده ميكويند اكر بدهند بشما اين كلام محرف را پس بكيريد آنرا
وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا ط وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ
جدي بدون رجم
واكر ندهند بشما آنرا پس حذر كنيد و از پذيرفتن آن پرهيزيد وهر كه خواهد خداي تعالي
فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ط أُولَٰئِكَ
فتنهٔ دل او را و كفر و ضلالت او را يا عذاب او را يا هلاك او را پس هركز قادر و مالك نشوي براي او از خداي تعالي چيزي از توفيق ولطف ايشانند
الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ ط لَهُمْ
آنكسان كه نخواست خداي تعالي كه پاك كرداند دلهاي ايشانرا ايشانراباشد
فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
در اين جهان خواري و ايشانراست در آن جهان عذابي بزرك
سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ ط فَإِنْ
شنوندكانند مر دروغ را خورندكانند مر حرام كه رشوتست پس اكر
جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ ج
بر تحريف
بيايند بتو بتحكيم پس داوري كن درميان ايشان يا روي بركردان از ايشان و حكم مكن
وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا ط وَإِنْ
و از تو حكم نخواهند اكر خواهي اكر نخواهي
واكر روي بكرداني از ايشان و حكم نكني پس هركز نتوانند رسانيد ترا چيزي از كزند واكر
حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ط إِنَّ اللَّهَ يُ
داوري كني ميان ايشان پس حكم كن ميان ايشان براستي و داد بدرستي كه خداي تعالي دوست دارد

أَنُ اوتِيتُم بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
أَنُ اوتِيتُم سكت خلف في رواية
فَخُذُوهُو بالاشباع ابن كثير
تُؤْتَوْهُو بالاشباع ابن كثير
تُوتَوْهُ بالابدال ورش والسوسي
وَمَن يُرِدِ اللَّهُ مدغما غير الغنة خلف
شَيَا بقدر الف او بقدر الفين في رواية ورش
شَيَا بالنقل حمزة في الوقف
شَيًّا بالادغام حمزة في الوقف
أَن يُطَهِّرَ مدغما غير الغنة خلف
يُطَهِّرَ بالترقيق ورش
فِي الدُّنْيَا بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش امالتين
فِي الدُّنْيَا الامالة حمزة والكسائي
خِزْيٌ وَلَهُمْ مدغما غير الغنة خلف
فِي الَاخِرَةِ بالنقل ورش

فِي الْآخِرَةِ سكت خلف وفي رواية خلاد
فِي الْآخِرَةِ بالترقيق مع ثلثة اوجه ورش
لِلسُّحُتِ بضم الحاء ابن كثير وابو عمرو والكسائي
فَإِنْ جَاءُوكَ بالامالة حمزة وابن ذكوان
جَاءُوكَ لورش ثلثة اوجه
بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ سكت خلف في رواية
أَوَ اعْرِضْ بالنقل ورش

أَوْ أَعْرِضْ سكت خلف في رواية
فَلَن يَضُرُّوكَ مدغما غير الغنة خلف
شَيَا بقدر الف او بقدر الفين في رواية ورش
شَيَا بالنقل في الوقف حمزة
شَيًّا بالادغام في الوقف حمزة

وسكنهٔ بعض مواضع ديكر تا كلام تو تحريف كرده بر ايشان برسانند و ايشانرا بر احوال مجلس تو بوده و نابوده مطلع كردانند يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا معنى اينست ميكفتند چون بر محمد برويد و حكم قضيه برسيد اكر داده شويد اين يعني آنچه ما نبشته ايم و در شريعت محمد عليه السلام همان باشد كه ما كفته ايم پس آنرا بكيريد و بدل وجان بپذيريد و اكر آنچه ما نبشته ايم داده نشويد و از محمد حكمي غير آن بشنويد پس حذر كنيد و دل بر آن منهيد وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا معنى اين آنكه وهر كه بخواهد خداي مفتون كشتن و مبتدا شدن او بكفر و ضلال در دنيا و عذاب در اخري پس تو كه محمدي هركز براي او از خداي چيزي را مالك نكردي و باز داشتن قضاء رباني و نكاه داشتن از تقدير ازلي نتواني أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ معنى اينست برين طريق بندارند ايشان آنكسانند كه نخواسته است خداي دلهاء ايشانرا كه از لوث كفر پاك كرداند و بطهارت و نظافت ايمان و اخلاص برساند مر ايشانراست رسوايي ظهور دروغ و نفاق پيدا آمدن خلاف و شقاق در دنيا و مر ايشانراست عذاب عظيم و عقاب نخيم در اخري سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ معنى اينست بمبالغت شنوندكانند مر كلام دروغ را كه احبار يهود بر بافته اند بتحريف غير كتاب خداي را كتاب خداي ساخته اند سحت را آكالانند بمبالغت و اهتمام خورندكانند و سحت مال رشوت را كويند كه سحت در لغت استيصال است سحته و اسحته اي استاصله و استيصال از بيخ بركندنست و سحت خورنده را از بيخ بركند و مستاصل كرداند يا مال رشوت را سحت كويند از جهت آنكه بركت را ببرد و از بيخ بر ميكند كفته اند اذا دخل الرشوة من الباب خرج البركة من الكوة يعني چون رشوت از در درآيد بركت از روزن بيرون رود روايت كردم اند جاكم نبي اسرائيل كه رشوت ميخوردند و حق را باطل ميكردند اين آيت در شان ايشان نازل كشت و اين نظم بورود پيوست در حديث است لعن الله الراشي والمرتشي والرائش يعني لعنت خداي رشوت دهنده را و رشوت ستاننده والمرتشي و امام زاهد روايت كرده اند لعن الله الراشي

کیرنده را ورایش را یعنی کسی که میان راشي ومرتشي براي دادن وستدن رشوة درآید ودرین معامله سعي نماید وبدانکه مرتشي درارتشا بی شبهه آثم شود ودر راشي تفصیل بود اکر رشوة براي ابطال حقي یا براي اثبات باطلي میدهد ملعون باشد واکر دفع براي ظلم از خویش وصیانت از مضرت میدهد آثم نکردد وهمچنین رایش اکر مقصود او دفع ظلم از راشي بود وصلاح کار کوشد آثم نبود بلکه ماجور باشد ومال الحرام غیر مال رشوت نیز سحت است مروت ودین را از بیخ برمیکند وصلاح وعفت را مستاصل میکرداند ومال الحرام انواع است چون رشوة حاکم ومفتي ومحتسب از عمال وغیر ایشان از اصحاب اشغال وهرچه کاهن بخبر کردن از غیب می ستاند واجرت زن نایحه ومغنیه وساحر وصورت کر واجرت زانیه برزنا وبهاء خمر وخنزیر ومردار وخون واجرت آنکه نر برماده جهاند فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا معنی اینست اکر بر تو ایشان حکم جویند بیایند ورغبت بر حکم تو نمایند روا بود که میان ایشان بحکم پیش آیي وروا باشد که اعراض نمایی واکر اعراض کنی از کافران وحکم کنی میان ایشان تلزیان نکند ومضرت رسانیدن نتواند چه تو در عصمت خدایی در پناه جل وعلایي کسی که در عصمت خدای باشد او را هیچ زیانی نرسد **نظم**

تو خدا را شوا کر جمله عالم دریاست
نخد اکر سر موي قدمت ترکردد

پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر حکم این آیت در حکم کردن میان ایشان واعراض کردن از حکم مخیر بود کاهي ... حکم میکرد ... وکاهي اعراض ... مینمود وبعضي کویند تخیر مذکور بآیت وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ کشته وبلزوم حکم میان کافرانی که بر حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیایند تخیر میان حکم واعراض بنسخ پیوسته وکسی میکوید که در سوره مایده هیچ آیتی منسوخ نیامده امر از احکم براي اباحت میدارد وتخیر مذکور نمی بیند وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ معني اینست چون بخواهي که حکم کنی میان کافران پس حکم کن بعدل میان ایشان صدق بکو حق بجو إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ معني اینست بدرستی خداي تعالی عدل کنندکان را دوست دارد ونظر لطف بر ایشان کمارد وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ معني اینست عجب است این که ایشان ترا حاکم سازند وبحکومت وحکم تو بر دارند وحال اینست که نزدیك ایشان توریت است که در آن حکم خداست ثابت بحکم حق جل وعلاست پس از آن از حکم تو که بر وفاق حکم توریت است روي میکردانند واین مفسدت محض را مصلحت صرف میدانند وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ معني اینست ونیستند ایشان مؤمن بتو وبتوریت چه از حکم تو واز حکم توریت اعتراض میکنند وحکم ترا نمی پسندند وحکم توریت را میکردانند إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ معني اینست فرستادیم بدرستي ما فرو دآوردیم توریت را درین حال که در وهدي ونور است یعني در وعلمي که راه نماید ودینی که ظلمت دل را برباید مسطور است يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ معني اینست ... بتوریت را حکم کرده اند بران پیغمبران وعمل کرده اند بدان ایشان روایت کرده اند که از موسي تا عیسي صلوات الله علیهما هزار پیغمبر وبعضي کویند چهار ... حکم بتوریت داشتند ومتابعت آن مینمودند الَّذِينَ أَسْلَمُوا معني اینست پیغمبراني که حکم توریت را انقیاد کرده اند وراضي بدان شده اند واین تعریض است ... انقیاد حکم توریت نکردند ودل بر تحریف آن آوردند لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ معني اینست حکم میکردند پیغمبران وربانیان ودانشمندان و...

التَّوْرَاةَ	التَّوْرَاةَ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ	بِالْمُؤْمِنِينَ		التَّوْرَاةَ
امالدبین بین ورش وحمزه وفي روایة قالون	باماله المحضة ابو عمرو وابن ذکوان والکسایي	مدغما سوسي	بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزه	امالدبین بین ورش وحمزه وفي روایة قالون

التَّوْرَاةَ — باماله المحضة ابو عمرو وابن ذکوان والکسایي
هُدًى وَنُورٌ — مدغما غير الغنة خلف
يَحْكُمْ بِهَا — بالاخفاء سوسي
النَّبِيُّونَ — بالهمز نافع ولورش ثلثة اوجه
وَالْأَحْبَارُ — بالنقل ورش
وَالْأَحْبَارُ — سكت خلف وفي روایة خلاد
عَلَيْهِ — بالاشباع ابن کثیر
شُهَدَاءَ — بالحذف مع القصر والمد هشام وحمزة في الوقف
وَاخْشَوْنِي — باثبات الیاء ابو عمرو
بِآيَاتِي — لورش ثلثة اوجه
الْكَافِرُونَ — بالترقیق ورش

الْمُقْسِطِينَ ۝ وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ
دادکران را ... وچکونه حاکم میکردانند ترا باآنکه ترا ایمان ندارند ونزدیك ایشانست

التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ
توریت درآنست حکم خداي تعالی پس اعراض میکنند پس ازآن

ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۝ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاةَ
آن تحکیم ونباشند ایشان مؤمنان بهیچ کتاب بدرستي ما فرو فرستادیم بموسي توریت را

فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ
درآنست راه راست وروشنایي داوري میکنند بدان پیغمبران که بودند از روزکار موسي تا عیسي آنانکه هم آن حکم کردند

أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ
کردن نهاده اسلام بودند براي آنانکه جهود شدند ودانایان وخداشناسان جهودان ودانشمندان ایشان

بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا
بسبب آنکه طلب نکاه داشت کرده بودند ایشان ازکتاب خداي تعالی وبودند

عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ
بران کتاب واحکام آن کواهان پس مترسید ازمردم وبترسید ازمن

وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ
وبدل مکنید بآیتهاي من بهاي اندك را وهرکه داوري نکند

بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ۝
بدانچه فرو فرستاد آنرا خداي پس ایشانند ایشان کافران

و بر جهودان کاهي در نفع کاهي در زبان ربانیان منسوب سوي رب ورب صفت خدا بود یعني بندکان خاص خدا که کار ایشان عبادت خدا باشد یا رب بمعني پرورد ن دارند وایشان را منسوب سوي پرورش علم بیدارند وذکر احبار بعد ربانیان تعمیم بعد تخصیص بود وبعضي کویند رباني آنست که عمل او بیشتر از علم است وحبر آنست که علم او بیشتر از عمل باشد بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ معني اینست حکم میکنند پیغمبران وربانیان ودانشمندان بتوریت بدانچه جسته شده است یاد کردن ونکاه داشتن آن از ایشان وبدانچه بودند ایشان برحقیت آن کواهان واز تبدیل وتحویل نکاهبان واکر باسبیه دارند معني چنین بیدارند حکم میکنند بتوریت پیغمبران وربانیان واحبار بسبب یاد کنانیدن خداي ایشان را یا بسبب جستن خداي از ایشان نکاه داشتن آن وباز داشتن از تحریف وتغییر وبدانچه هستند ایشان بر راستي ودرستي آن کواهان، بزرکي کفته است حق سبحانه وتعالی نکاه داشتن توریت حواله دیکران کرد نکاه داشتن نتوانستند تحریف وتغییر رو آورد حفظ قرآن بر حکم

منسوخ

وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ منسوب سُوي خداي گشت لاجرم بتغيير وتحريف نه پيوست چون ذكر كرديم كه حاكمان از حكم توريت روي ميكرداندو حكم اورا تبديل ميكنند پس مترسيد اي حاكمان درحكم از مردمان وازمن بترسيد وحكم بناحق برخلاف توريت مكنيد معني اينست فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ معني اينست وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا آيات مرا ببهاء اندك مفروشيد يعني آيات كتاب رامكردانيد وبدان ثمن اندك مستانيد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ معني اينست وكساني كه بدانچه فرستاده است خداي حكم نكنند وحكم كتاب خداي بگردانند پس ايشان مقصود بركفر باشد وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ معني اينست ودرتوريت بنشيتيم وبرايشان واجب كرديم بدرستي نفس بنفس قصاص كرده شود وقاتل بدل مقتول كشته كرديعني هركه نفس معصوم را

عَلَيْهِمُو آثَارِهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ

وفرض كردانيديم برايشان كه درتوريت كه كل آدمي ماخودست بكل آدمي ديگر كه كشته شده بود وچشم

بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ

بچشم وبيني بربيني وگوش بگوش

وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ

ودندان بدندان وجراحتها قصاص است آن اگر ممكن بود والا حكومت پس هركه صدقه كند

بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

بدان قصاص پس آن تصدق سبب محو سيآتست مرآن متصدق را وهركه داوري نكند بانچه فرو فرستاد خداي تعالي

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى

پس ايشانند ايشان ستمكاران وازپي درآورديم وبعقب داديم بر پيهاي ايشان عيسي

ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ

پسر مريم را راست دارنده مرآنرا كه پيش از او بود حال آنكه باور دارنده وموافق است يعني احكام توريت را تصديق كند از توريت

وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا

وداديم اورا انجيل درآن باشد راه راست وروشنايي وراست دارنده

لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً

آنراكه پيش از او بود از توريت وراه راستي وپندي

لِلْمُتَّقِينَ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

مرپرهيزكاران را وبايد كه داوري كنند است عيسي كه انجيل بديشان آمده بانچه فرو فرستاد خداي تعالي

عَلَيْهِمْ ضم الهاء حمزة

وَالْعَيْنُ قرا بالرفع كسائي

وَالْأَنْفُ بالرفع كسائي

وَالْأُذُنُ بالرفع كسائي

وَالسِّنُّ بالرفع كسائي

وَالْجُرُوحُ بالرفع ابن كثير وابو عمرو وابن عامر والكسائي

وَالْأُذْنَ باسكان الذال نافع

بِالْأُذْنِ باسكان الذال نافع

وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ بالنقل ورش

وَالْأُذْنُ بِالْأُذْنِ باسكان الذال مع النقل ورش

وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ

وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ

وَهُوَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا يَدَيْهِي مِنَ التَّوْرَاةِ مِنَ التَّوْرَاةِ

وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِي فِيهِ هُدًى هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا يَدَيْهِي مِنَ التَّوْرَاةِ

مِنَ التَّوْرَاةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ وَلِيَحْكُمَ الْإِنْجِيلِ وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ

بالنقل ورش

قرا حمزة بكسر اللام وفتح الميم

سكت خلف في رواية خلاد فيهما

بكشد نفس او بمقابله نفس مقتول بقصاص بيوندد ودر اطلاق نفس حر وعبد ومومن وذمي درمي آيد وشرع در كشتن بنده وذمي بكشتن حر ومسلم تغيير مايد چشم بچشم وبيني به بيني قصاص شود وگوش بگوش ودندان بدندان بقصاص بيوندد وجراحتها خداوند قصاص بود درهمه جراحتها لزوم مقاصد باشد مگر آنكه امكان برابري نداشند ومقاصد درجراحت نتوانند قابل حكومت عدل شوند آنچه حاكم عادل حكم كند براز وي چنانچه در كتب فقه مسطور ودرالسنه فقها مذكورست واين نيز تعريضست از مخالفت اهل كتاب احكام كتاب انچه درتوريت برابري مذكور بود بني نضير از بني قريظه درغرامت جنايت مي افزودند يعني بني النضير بدل يك كس دوكس از بني قريظه مي كشتند بدل يك عضو از عضو دو عضو مي گرفتند وبه برابري راضي نمي شدند وبر حكم توريت كه قصاص و برابريست نمي رفتند فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ معني اينست چون قصاص ثابت گشت وحكم جراحت به برابري بپيوست حكم قصاص لازم آيد پس هركه بحق قصاص تصدق كند يعني قصاصي كه براي او واجب شده ساقط كرداند پس آن تصدق وعفو كفارت كناهان او باشد و تواند بود ضمير له عايد برجاني بود عفو صاحب قصاص كناه جاني را مي برد وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ معني اينست وكساني كه بدانچه فرستاده است خداي حكم نكنند ودوم مخالفت حكم خداي زنند پس ايشان ظالمانند از حد تجاوز كنندگان وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ معني اينست آورديم در قفا يعني در عقب پيغمبران عيسي بن مريم را بر آثار ايشان درحالتيكه مصدق آنچه توريت را كه پيش از وي نازل شده وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ معني اينست ودادم عيسي را انجيل درين حال كه درو هدي است ونور ودرين حالي كه تصديق كننده است مركتابي را كه پيش از وي بوداز توريت مذكور وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ معني اينست

ودرحالة كه انجيل راه نماينده است وپند دهنده است مرمتقيانرا ماعبر هدايت وپند شت بروجه مبالغت مرايشانرا يعني مركساني راكه مستعد اند براي اتقا چنانچه درصدر سورة بقره گذشته وذكر آن بالارفته وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ معني اينست وداديم عيسي را انجيل تامردمان ايمان آرند وبا اهل انجيل بدانچ فرود آورده ووحي كرده است خداي دروي حكم كنند يا گويند داديم عيسي را انجيل وگفتيم كوحكم كنند اهل انجيل وكساني كه داده شده است اين نعمت جزبدانچ وحي كرده است دروي خدا وفرود آورده است حق جل وعلا بعد ذكر انجيل مقام ضمير بود در بما انزل الله وضع مظهر موضع مضمرست براي تصريح باعث برقبول سايغمود وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ معني اينست وكساني كه بدانچه فرستاده شده است آنرا خداي حكم نكنند ايشانرا مقصود برفسق باشد وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ معني اينست وفرستاديم برتوكتاب يعني قرآن درحالة كه ملتبس است بحق مصدق مرآنچه پيش از وبود از كتاب وگواهست بدان فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ معني اينست چون بسوي تو قرآن را بدين صفت فرستاديم وبر مضمون آن علم داديم پس حكم بكن ميان مردمان چنانچ خداي برتو فرود آورده است چنانچه بايد وشايد بيان كرد وپيروي مكن هواها جهودانرا وتابع مباش خواستهاي ايشانرا واعراض مكن ومنحرف مشو ازانچ آمده است برتو از حق روشن وصدق ومبرهن يعني نضيري را بر قريظي فضل منه وميان ايشان برابري منه ودر حق زاني محصن كه حكم او در توريت رجم بود مكدار وبروفق هواء جهودان از رجم بجلد وبتسويد وجه مار لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا معني اينست مرهر گروهي را از شما اي مردمان كردانيديم راهي كه در آن برود وطريقة كه بران باشد وكساني كه از عرب وعجم در وقت بعثت پيغمبر عليه الصلوة والسلام بودند وكساني كه از بني آدم تا انقراض عالم پيدا خواهند شد يك گروه اند ايشان همه يك شريعت دارند وروي سوي يك قبله آرند كه پيغمبر عليه السلام آنرا از خداي آورده واحكام بيان كرده او را بدان شريعت حكم كردن بايد وهمه امت را انقياد حكم او لازم آيد پس قتل چنانچه در شريعت او آمد بتخيير ميان قصاص وعفو حكم كند نه بتعين قتل چنانچه شريعت موسي صلوات الله عليه بود ونه تعين عفو چنانچه شريعت عيسي روي نمود ودر زناء محصن حكم برجم كند وبرحكم جلد زاني محصن وتسويد وجه او چنانچ جهودان افترا كرده اند نرود وميان نضيري وقريظي درجزاء جنايات برابري نهد وتفضيل نضيري بر قريظي چنانچه ميان

بَيْنَهُمْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْكُمْ لِيَبْلُوَكُمْ آتَاكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِيهِ ۚ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ
درآن وهركه داوري نكند بآنچه فرو فرستاد خداي تعالي پس ايشانند

هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
ايشان بيرون شوندكان از طاعت خداي وفرو فرستاديم سوي تو اي محمد قرآنرا

بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا
براستي وصدق وصواب حال آنكه مرآنرا كه پيش از آن بوده از جنس كتب سماوي وحال آنكه حاكم وشاهد
موافق راست در اصول

عَلَيْهِ ۖ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ
بر آن برهمه پس حكم كن درميان ايشان بآنچه فرو فرستاد خداي تعالي ومتابعت مكن
كتابها حاكم كه وهيچ كتاب برين حكم نكند

أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ ۚ لِكُلٍّ جَعَلْنَا
وايهاي باطل ايشانرا حال آنكه بازگشتي از آنچه آمد بتو از راستي براي هر طائفه پديد كرديم

مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۚ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ
از شما آدميان ديني ونهادي وراهي روشن واگر خواستي خداي تعالي هرآينه كردانيدي شمارا

أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ
گروهي يكانه درديني وليكن مختلف كردانيد شمارا تا شما آزمايش نمايد شمارا درآنچه داد شمارا

فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۚ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا
پس پيشي گيريد به نيكيها سوي خدايست بازگشت شما همه

فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ وَأَنِ احْكُمْ
پس بياگاهاند شمارا بدانچه هستيد كه درآن اختلاف ميكنيد وفرستاديم سوي تو كه حكم كن

الكتاب بالحق — الادغام سوسي
يديهي — بالاشباع ابن كثير
عليهي — بالاشباع ابن كثير
تتبع اهواهم — بالنقل ورش
تتبع اهواءهم — بتسهيل خلف في روايته
جاءك — بالامالة حمزة وابن ذكوان
شرعة ومنهاجا — مدغم الغنة خلف
شاء الله — بالامالة حمزة وابن ذكوان
لجعلكم امة — سكت خلف في روايته
امة واحدة — مدغم الغنة خلف فيهما
اتيكم اتيكم — بالنقل ورش
اتيكم الخيرات
فيهي — بالاشباع ابن كثير
وان احكم — بضم النون نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي

۳ وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ معني اينست ولكن شمارا گروهها متعدده كردانيد چنانچه ميان شما در شرايع اختلاف انجاميد تا پيدا آرد آنچ از حال شما علم دارد كيست كه از شما اعتراف ميكند وكيست كه بر آساني شريعتي ديگر نظر مي افكند چه قوي را ملايم حال او روشي معين آمده وورزشي ملايم استعداد او معين شده فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ معني اينست پس خيرات را پيش گيريد نيكي ونيكوكاري بپذيريد زيرا چه همه شريعتها متفق برين است مطلوب در همه دينها همين است انواع نيكي بكنيد وبمقابله او معلوم شد كه از همه بديها باز مانيد بايد هر كسي بنيكي كه بحال او ملايم تر وباستعلال او موافق تر باشد بيشتر آرد

ايشان معتاد بود نپسندد نزديك بعضي خطاب لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ مر پيغمبر ان بود معني چنين بود مرهر يكي را از شما اي پيغمبران كردانيديم شريعتي وراهي كه در آن رويد ومردمانرا راه دين نمايند سؤال برين تقدير لازم آيد كه هر يك پيغمبر را شريعتي غير شريعتي ديگر باشد وراهي غير راه ديگري بود ودر روايت آورده اند كه از موسي تا عيسي هزار پيغمبر وبعضي گويند چهار هزار پيغمبر بوده كه هر يكي شريعت موسي توجه نموده جواب هر يكي شريعتي علاحده داشت كه آنرا درخور قوم خود مي بنداشت ليكن از همه برحسب اقوام مختلفه شريعت موسي عليه السلام بود چنانچه در شريعت پيغمبر ما صلي الله عليه وسلم برحسب مسافران وزنان ومردان وعبيد واحرار احكام مختلفه روي نمود وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً معني اينست واگر خواستي خداي عز وجل اي مردمان از اهل توريت واز اهل انجيل واز اهل قرآن شمارا همه يك گروه كردانيد وتوانق در عمل بخشيدي سوي يك شريعت خواندي مكلف بيك طريقت كردي

وهمت بر تحصيل آن بيشتر كماردچون سلاطين را عدل واحسان وعلما را افادت وبيان وزهاد را زهادة وعباد را عبادت وعارفان را فكر در جمال وجلال خدا ومقربان را ترك دنيا وعقبى واغنيا را
جود وسماحت وعمال را امانت وديانت وزنان را جمع كردن ميان طاعت خداي وطاعت شوهران وبندگان را بعد طاعت خداي حسن خدمت مالكان را في الجمله آنچه نيكي پندارند خود را
بر آن دارند وآنچ بدي انگارند خود را از آن باز آرند الى الله مرجعكم جميعا فينبئكم بما كنتم فيه تختلفون معني اينست سوي حساب گاه خداي باز خواهيد گشت پس شما را
بدانچ در آن اختلاف داريد خبر خواهد كرد ونيك وبد هريك پيدا خواهد آورد پس اختيار نيكي بايد واز بدي احتراز شايد وان احكم بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم واحذرهم
ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك معني اينست امر كرديم كه حكم بكن يا وحي كرديم كه حكم بكن بدانچه فرستاده است سوي تو خدا ووحي كرده است بر تو حق سبحانه وتعالى

بينهمو اهواءهمو يصيبهمو يتولهمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
واحذرهمو ان بعضهمو اولياء قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بَيْنَهُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَآءَهُمْ
در ميان اهل كتاب بدانچه فرو فرستاد خداي تعالى وپي روي مكن رأيهاي باطل ايشان را
وَٱحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَنۢ بَعْضِ مَآ أَنزَلَ
وپرهيز از ايشان كه بگردانند ترا از حكم بعضي از آنچه فرو فرستاد
ٱللَّهُ إِلَيْكَ ط فَإِن تَوَلَّوْا فَٱعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ
خداي تعالى سوي تو پس اگر برگردند بدان كه ميخواهد خداي تعالى
أَن يُصِيبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ ط وَإِنَّ كَثِيرًا
كه برساند بديشان بلايي بسبب بعضي از گناهان ايشان وبدرستي بسياري اند
مِّنَ ٱلنَّاسِ لَفَٰسِقُونَ ۞ أَفَحُكْمَ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ
از مردم هر آينه تباه كاران اي پس رسومي كه پيش از اسلام بوده است
يَبْغُونَ ط وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ حُكْمًا
ميجويند وكيست كه باشد نيكوتر از خداي تعالى بداوري كردن
لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
گروهي را كه بيقين باشند از اهل دانش اي آنكسان كه مومنانيد مگيريد
ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوْلِيَآءَ م بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ
جهودان را وترسايان را دوستان بعضي از ايشان دوستان
بَعْضٍ ط وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُۥ مِنْهُمْ ط
بعضي ديگرند وهركه دوست گيرد ايشان را از شما پس بدرستي كه او از ايشان است

نتبع اهواءهم — بالنقل ورش
نتبع اهواءهم — سكت خلف في رواية
واحذرهم ان — سكت خلف في رواية
ان يفتنوك — مدغما غير الغنة خلف
فاعلم انما — بالنقل ورش
فاعلم انما — سكت خلف في رواية
ان يصيبهم — مدغما غير الغنة خلف
كثيرا — بالترقيق ورش
من الناس — امال الدوري
تبغون — قرا بالتاء ابن عامر
ركوع
ومن احسن — بالنقل ورش
ومن احسن — سكت خلف في رواية
لقوم يوقنون — مدغما غير الغنة خلف
امنوا — لورش ثلثة اوجه

والنصارى — امال بين بين ورش
والنصارى — بامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
بعضهم اولياء — سكت خلف في رواية
ومن يتولهم — مدغما غير الغنة خلف

وپس روي مكن هواهاء ايشان را وبترس از ايشان كه فتنه زده ومفتون شده سازند در غافل شدن از بعض چيزي كه فرستاده است حق سبحانه وتعالى روايت كرده اند كه ابن صوريا وشماس بن قيس وجماعتي از يهوديان جمع شدند پيش پيغمبر آمدند وگفتند ما دانشمندان يهوديانيم مقتداء ايشانيم اگر ما مسلمان شويم وبدين تو بگرويم واكثر يهود مسلمان شوند وبه دين تو بگروند ما را با كسي خصومت افتاده اگر تو براي ما حكم كني اگرچه حق جانب خصم ما بود ما بتو ايمان آريم ودين يهود را بگذاريم براي تنبيه پيغمبر عليه السلام اين آيت نازل گشت ومضمون نظم هو پيوست فان تولوا فاعلم انما يريد الله ان يصيبهم ببعض ذنوبهم معني اينست پس اگر ايشان از حكم تو بدانچه فرود آورده است بر تو روي گردانند وحكم ترا حق ندانند پس بدرستي كه ميخواهد خداي جل وعلا كه برساند ايشان را ببعض گناهان ايشان مصيبت وبلا وبعضي ذنوب تواند بود كه عبارت از تولي مذكور بود وكنايت از اعراض مسطور باشد ولفظ بعض هيچو لفظ منكر گاهي براي تفخيم بود وگاهي براي تحقير باشد اينجا براي تفخيم است كه تولي مذكور گناهي عظيم وجرمي فخيم است وان كثيرا من الناس لفاسقون معني اينست بدرستي بسياري از مردمان بترك طاعت خدا عاصيانند واعراض كنندگان از حكم پيغمبر از زمرهٔ ايشانند افحكم الجاهلية يبغون معني اينست عجب است كه بر هيچ تو بيني مي آيند حكم جاهليت مي خواهند يا استفهام براي توبيخ است يعني نشايد كه بر تو بيايند واز هيچ تو بي حكم جاهليت را طلب نمايند ومن احسن من الله حكما لقوم يوقنون معني اينست وكيست نيكوتر از خداي از روي حكم واين گفتار براي قومي راست كه ايقان دارند وبصفات خدا ايمان مي آرند يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء بعضهم اولياء بعض معني اينست اي مومنان جهودان وترسايان را دوستان خويش مگيريد وبر حكم دوستي متابعت هواهاء ايشان مكنيد زيرا كه بعضي از ايشان مر بعضي را دوستانند وايشان همه شما را دشمنانند باعتبار آنكه دوست دشمن دشمن باشد دشمني ايشان بدو جهت ثابت گردد با اينچنين دشمنان دوستي نبايد كرد وايشان را درين معرض نبايد آورد ومن يتولهم منكم فانه منهم معني اينست وهركه از شما ايشان را دوست دارد بر قضيه من احب قوما فهو منهم از زمرهٔ ايشان باشد وآنچه از آمد وشد ومهادات وصورت ميل ودوستي از جهت حاجت ماسه بود يا از جهت خوف وخشيت تعرض جاني يا مالي باشد داخل دوستي نبود وصاحب آن مستحق

وعد نشود إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ معنی اینست بدرستی که خدای تعالی راه راست ننماید قومی را که ظالمانند و در حق ایشان مقدرست که تا موت بر کفر و کافری مانند ایشان راه راست نگیرند و اهتدا نیذیرند فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ معنی اینست خدای عز و جل ظالمان را هدایت ننماید دل ایشان را اهتدا نیارد و هم بدین سبب است که می بینی کسانی را که در دلهاء ایشان مرض و نفاقست اگرچه بظاهر ایمان آرند و در باطن خلاف و شقاق دارند این گروه در دوستی ایشان مسارعت میکنند و دم موافقت و مصادقت ایشان میزنند درین حال کم بنه میجویند و عذر مصادقت و موافقت میگویند می ترسیم که برسد ما را از هر سمتی حادثه و اضطرار با ایشان دوستی میورزیم برای روزی و روزکاری فَعَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ معنی اینست

قلوبهمو فيهمو أنفسهمو أنهمو لمعكمو أعمالهمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أيمانهمو أنهمو قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۞ فَتَرَى
بدرستی که خدای تعالی راه ننماید گروه ستمکاران پس بینی تو

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ
آنانرا که در دلهای ایشان بیماریست از شک همی شتابند برغبت و میل در دوستی ایشان میکنند

يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَن تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ ط فَعَسَى اللَّهُ
میگویند میترسیم که برسد بما از گردش روزگار چیزی که بدوستی یهود محتاج شویم پس شاید که خدای تعالی

أَن يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصْبِحُوا
بیارد برای مسلمانان نصرت را یا کاری که سبب اختلال یهود بود از نزد خود پس شوند

عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ۞ وَيَقُولُ
بر آنچه پنهان داشتند در ضمایر خود از اهل ندامت و گویند

الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ
آنانکه بگرویدند ای ایشانند آنانکه سوگند خوردند بخدای تعالی

جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لا إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ ج حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
سخت ترین سوگندهای ایشان ایشان با شما خواهند بود بنصرت ضایع است و باطل کردارهاء ایشان

فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن
پس شدند از زیان کاران ای آنان که ایمان آوردند هرکه

يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ
بازگردد از شما از دین خویش پس زود باشد که بیارد خدای تعالی

آمنوا من يرتدد — لورش ثلثة أوجه — قرا نافع وابن عامر
يأتي الله — بالابدال ورش والسوسي

مرض يسارعون — مدغما غير الغنة خلف
يسارعون — بالامالة دوری عن الكسائي
يقولون نخشى — مدغما سوسی
نخشى نخشى — امالة بين بين ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
دائرة — بالتسهيل مع المد والقصر في رواية حمزة وبالابدال في رواية حمزة وبالامالة كسائي وبالترقيق ورش
أن يأتي — مدغما بغير الغنة خلف
أن يأتي — بالابدال ورش والسوسي
أو أمر — بالنقل ورش
أو أمر — سكت خلف في رواية
يقول — بحذف الواو نافع وابن كثير وابن عامر
آمنوا — لورش ثلثة أوجه
أيمانهم إنهم — سكت خلف في رواية
حبطت أعمالهم — بالنقل ورش
حبطت أعمالهم — سكت خلف في رواية
من يرتد — مدغما غير الغنة خلف

نزدیکست که خدای تعالی فتح را یا کاری دیگر را از آثار قدرت خود بیارد و فتح مذکور را کسی فتح مکه و کسی فتح خیبر و فدک بنداشت أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ را کسی بر قتل بنی قریظه و اجلاء بنی النضیر حمل کند و کسی عقد ذمه و وضع جزیه بر اهل کتاب داند پس ایشان بنا بر آن که نفاق را در دلهاء خویش پنهان کردند از نفاق و عداوت مسلمانان پشیمان کردند وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ معنی اینست میگویند مؤمنان ایشان یعنی منافقان سوگند خوردند و در سوگندهای خویش مبالغت گو نمودند یا درین حال که در سوگندها خویش خدا وندان کوشش نموده بودند بدرستی که ایشان همراه با شما اند بظاهر و باطن موافق اند دین شما دارند دل بر نصرت شما میگمارند حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ معنی اینست کارهاء ایشان ضایع گشته و کردارهاء ایشان بضیاع پیوسته در دنیا خوار و زار گشتند و در آخرت در درک الاسفل رفتند پس گشتند ایشان زیان زدگان خایب و خاسر شدند کدام زیان ازین بالاتر و کدام خسران ازین بدتر همه عمر در عمل ریا و نفاق مشقت کشیدند و حبه و پشیزی مثوبت ندیدند بلکه بمضرت عقوبت ابدی رسیدند و مرارت عذاب سرمدی چشیدند نعوذ بالله منها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ

نظم

آن کو دل خاکبیز غربیل بدست
میزد بدو دست و روی خود را می
میکفت بهاء ها کافسوس و دریغ

یکدانه نیافتم غربیل بشکست معنی اینست ای مؤمنان هرکه از شما از دین خویش مرتد شود و از اسلام سوی کفر بازگردد ارتداد ایشان مسلمانان دیگر را زیان ندارد زیرا که بعد مرتد شدن ایشان خدای تعالی قومی دیگر را آرد که ایشان را دوست دارد و ایشان اورا دوست دارند و حقوق او را بجان و تن بجا آرند و تواضع کنند مهربان نمایند باشند بر مؤمنان غالبان و قویا باشند بر فرقه کافران و در ذکر اعزة علی المؤمنین تکمیل است چه اذلة علی المؤمنین وهم آن داشت که ذلة اضطراری بود ذکر اعزة علی الکافرین آورد دفع این وهم کرد يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ این جمله با معطوف خویش معلله است معنی اینست در راه رضاء خدای جهاد کنند و از ملامت ملامت کنند نترسند یا زداشتن باز دارند از جهاد باز نمانند و خود را بوسمت خیانت بموسوم نکردانند ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ذلك خبر مبتداست فضل الله يؤتيه من يشاء خبری دیگرست ذلك اشارتست سوی مذکور

خبر مبتدا شتمر

از محبة ومحبوبیه وتواضع با مؤمنان ونفرت از کافران این جمله تذییل است معنی اینست آن یعنی نیل شمایل مذکوره ووجدان خصایل مسطوره اثر فضل خداست علامت فیض لطف
حق جل وعلاست هرکرا خواهد بدهد وبرسر هرکه خواهد این افسر نهد والله واسع علیم این جمله تذییل است معنی اینست وخدای فراخ عطاست بهمه کلیات وجزئیات داناست
روایت کرده اند در عهد پیغمبر وخلفا یازده گروه مرتد گشتند سه گروه در عهد پیغمبر علیه السلام بنی مدیج که رئیس ایشان اسود عنسی کاهن مرتد شد در یمن آمد دعوی پیغمبری کرد
بر بلاد یمن مستولی گشت عمال پیغمبر را از بلاد یمن بیرون آورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوی معاذ جبل ورؤساء یمن نبشت فیروز دیلمی شب در آمد او را کشت شر او بکفایت پیوست
در شبی که او کشته شد مخبری به پیغمبر خبر آورد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بکشته شدن او یاران خبر کرد دوم روز رخت خود سوی عالم بقا کشید ودر آخر ربیع الاول خبر کشته شدن
او میان مردمان رسید دوم
روز بنو حنیفه گروه مسیلمه کذاب
که او بدعوی پیغمبری پیوست
تا آنکه به پیغمبر مکتوب نوشت
من مسیلمة رسول الله صلی الله علیه
وسلم الی محمد رسول الله اما بعد
فان الارض نصفها لی ونصفها لک
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در جواب
او نبشت فمود ان الارض لله
یورثها من یشاء من عباده والعاقبة
للمتقین امیر المؤمنین ابو بکر را با
لشکرها نامزد کرد مسیلمه مذکور
بدست وحشی قاتل حمزه که در لشکر
ابو بکر بود کشته گشت وشر مسیلمه
مذکور بکفایت پیوست وحشی
مذکور میگفت در جاهلیت
بهترین مردمان را بکشتم ودر
اسلام کمترین کافران را یعنی
مسیلمه کذاب را زیر تیغ آوردم
سیوم طلحة بن خویلد که بنی اسد
گروه او بودند او نیز دعوی پیغمبری
کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
خالد بن ولید را با لشکر بر قتال
او آورد طلحه مذکور منهزم شد
جانب شام رفت آنجا مسلمان
گشت وبهدایت پیوست
وهفت گروه در عهد خلافت
خلیفه بتحقیق امیر المؤمنین
ابو بکر صدیق رضی الله
عنه فزاره غطفان
بنی سلیم بنی یربوع بعضی
تمیم متابعان زن مسیلمه کذاب
که او نیز دعوی پیغمبری
کرده بود کنده وبنی بکر بن وایل
امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی
الله عنه لشکر کشید بعضی ایشان
را زیر تیغ آورد وبعضی مسلمان کرد
وبعضی گویند اکثر عرب مرتد
شدند ومسئله زکوة را انکار
آوردند گفتند نماز خواهیم گزارد
وسر بسجده خواهیم نهاد وزکوة
که میطلبید نخواهیم داد امیر
المؤمنین ابو بکر گفت سوگند
خداست سوگند من باز ندارند
اگر باز دارند ایشان از من عقالی
یعنی زانو بند شتری که واجب شد
بر ایشان هر آینه قتال کنم
از جهة آن ویکی در عهد خلیفه

يحبهمو وهمو دينكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة
گروهی را که دوست دارد ایشانرا ودوست دارند اورا مهربانان ومتواضعان بر مؤمنان دشوار کنندگان
على الكافرين يجاهدون في سبيل الله
بر کافران کارزار کنند در راه دین خدای تعالی
ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه
ونترسند از ملامت هیچ ملامت کنی آنچه وصف کردیم لطف وتوفیق خدایست بدهد آنرا
من يشاء والله واسع عليم انما وليكم
هرکرا خواهد وخدای تعالی بسیار عطا داناست بدرستی که دوست ویار شما
الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون
خدایست وپیغمبر او وآنانکه ایمان آوردند آنانکه بپای میدارند
الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون
نماز را ومی دهند حق خدای را از مال وایشان باشند رکوع کنان
ومن يتول الله ورسوله والذين امنوا
وهرکه دوستی ورزد با خدای تعالی وپیغمبر او وآنکسها که ایمان آوردند
فان حزب الله هم الغالبون يايها الذين
بدرستی انصار دین خدای تعالی ایشانند غلبه کنان ای آنکسها که
امنوا لا تتخذوا الذين اتخذوا دينكم هزوا
ایمان آورده اند مگیرید آنکسها را که گرفتند دین شما را محل فسوس

بقوم يحبهم
مد عما غير الغنة خلف
على المؤمنين
بالابدال ورش والسوسي
على الكافرين
امال ابن بين بين ورش وباماله المحضة ابو عمرو والدوری عن الکسائی
يؤتيهي
بالاشباع ابن كثير
يوتيه
بالابدال ورش والسوسي
من يشا
مد عما غير الغنة خلف
من يشا
بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام
من يشا
بالتسهیل مع المد والقصر حمزة وهشام
امنوا
لورش ثلثة اوجه
الصلوة
بالتغليظ ورش والسوسي
ويوتون
بالابدال ورش والسوسي
ومن يتول الله
مد عما غير الغنة خلف
امنوا
لورش ثلثة اوجه
الله هم الغالبون
بالادغام سوسي
امنوا
لورش ثلثة اوجه

۲ این آیت که متضمن جلاست در شان امیر المومنین علی است ومن يتول الله ورسوله والذين امنوا فان حزب الله هم الغالبون معنی اینست وهرکه دوست دارد خدا را ورسول خدا را ومومنا غالب آید زیراکه گروه خدای هم ایشان غالب آیند برایشان

هزوا ولعبا
مد عما غير الغنة خلف
هزؤا
قرا نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر وكسايي
هزءا
بسكون الزاء حمزة
هزا
بالنقل والادغام فيهما في الوقف حمزة
هزوا

با صدق وصواب امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه وآن غسان است طبانجه کسی او را نصرانی ساخت بعد اسلام مرتد شد او را در زمین روم انداخت واین اخبار از آینده بر وجه
اعجاز بود که بعد ورود آیت ارتدادها واقع شده آنچ پیغمبر علیه السلام خبر کرده بود که واقع خواهد شد واقع گشت وبظهور پیوست وبعد از ارتداد ایشان جماعتی سوی اسلام شتافت
ودولت ایمان واسلام یافت ۲ انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راكعون معنی اینست دوست شما مگر خدای
ورسول خدای ومؤمنانی آنکه نماز را برپای دارند وصدقه میدهند وحال اینست که ایشان در رکوع اند روایت کرده اند که امیر المومنین علی رضی الله عنه در حالت نماز بود سائلی مسألت
نمود اشارت بانگشتری خویش کرد سائل انگشتری از انگشت بیرون آورد وبعضی گویند در اثناء نماز بسائل مذکور پرداخت انگشتری فراخ بود بعمل قلیل پیش سائل انداخت ۲

دیگري غلبه نماید یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا ولعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم والکفار اولیاء معنی اینست ای مؤمنان آنانکه دین
شما را ببدی برفته اند بلکه بسخرکی و بازی کرفته اند از کسانی که داده شده اند کتاب پیش از شما دوست مکیرید والفت وصحبت ایشان بر طریق همدمان وهمراز از میدبرید
واتقوا الله ان کنتم مؤمنین معنی اینست وازخدای بترسید وازعذاب وبپرهیزید اکرشما مؤمنانید وارباب ایقانید که دوستی کفار از شان مؤمنان نبود ودوست کرفتن کا
که دشمنان خدا اند ملایم دوستان خدا نباشد واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا ولعبا معنی اینست وچون ندا کنید شما سوی نماز یعنی حی علی الصلوة بکویند وقیام سوی نماز بجویند
ایشان نماز را مسخرکی دانند وبازی خوانند که این کار چه کار است واین شست وخواست را چه اعتبار است ذلک بانهم قوم لا یعقلون معنی اینست صدور این صنیع از کافران
ووقوع این کار شنیع از ایشان
آنست که ایشان کروهی اند
که راه راست در نمی یابند و بنادا
در ضلال می شتابند وآنچه در
نماز ست از تعظیم خدا وباز داشتن
از فحشا نمی دانند فعالی که موضوع
است برای عبادت ووسیلت است
برای ادراک سعادت مسخرکی
وبازی میخوانند واین مرتضاء
عقل نبود ومقتضاء دانش نباشد
قل یا اهل الکتاب هل تنقمون
منا الا ان آمنا بالله وما انزل
الینا وما انزل من قبل
روایت کرده اند جماعتی از یهود
پیش پیغمبر علیه السلام رسیدند
از پیغمبر صلی الله علیه پرسیدند
که تو بر کدام پیغمبر ایمان داری
واز میان ایشان نبه که روی می آری
پیغمبر کفت آمنا بالله وما انزل
الینا وما انزل الی ابرهیم
واسمعیل واسحق ویعقوب
والاسباط وما اوتی موسی
وعیسی وما اوتی النبیون من
ربهم لا نفرق بین احد منهم
ونحن له مسلمون ایشان نام عیسی
شنیدند ناخوش شدند بسخنان
ناپسندیده پیش آمدند وکفتند
ما نعلم اهل دین اقل حظا منکم
ولا دینا هو شر من دینکم یعنی
ندیده ام هیچ صاحب دینی را
که بهره از شما وبنه هیچ دینی را
بدتر از دین شما وثواب شما از
دین همانست که دارید وتحمل
آن برخود می کمارید از فقر
وکرسنکی وبرهنکی ومشقت
وحاجت ودرماندکی پیغمبر را
ومؤمنان را بدین چیزها عیب کردند
ودر معرض نکوهش آوردند وپیغمبر
صلی الله علیه وسلم فقر ومسکنت
اختیار کرده وخود را درین مایه
باختیار آورده کاهی در مقام
ابتهاج وافتخار الفقر فخری
میکویند وکاهی مسکنت را

من قبلکمو کنتمو بانهمو اکثرکمو انبئکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش الصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

اوتوا الکتاب — لورش ثلثة اوجه
والکفار — بالامالة ابو عمرو والدوری عن الکسائی
والکفار — بکسر الراء ابو الحارث
مؤمنین — بالابدال ورش والسوسی
الی الصلوة — بالتغلیظ ورش
هزوا ولعبا — مدغما عن الغنة خلف
هزؤا هزؤا — تنوینا نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر والکسائی بسکون الزاء
هزا هزوا — بالنقل والادغام حمزة في الوقف
هل تنقمون — بالادغام هشام وحمزة والکسائی
ان آمنا — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
ان آمنا — سکت خلف في روایة
هل انبئکم — بالنقل ورش
هل انبئکم — سکت خلف في روایة
علیهی — بالاشباع ابن کثیر

ولعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
وبازي از آنان که دادند ایشان را نامه یعني توریت وانجیل از پیش شما

والکفار اولیاء ج واتقوا الله ان کنتم
وکافران را دوستان وبترسید از خدای تعالی اکر هستید شما

مؤمنین ۞ واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها
مؤمنان یا از اهل ایمان وچون بخوانید سوي نماز یعني بانک نماز کوید کیرند آن صلوة

هزوا ولعبا ط ذلک بانهم قوم لا یعقلون ۞
محل فسوس وبازي آن بسبب آنست که ایشان کروهی اند که در نمی یابند

قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا
بکوای اهل توریت وانجیل هیچ عیب میکیرند از ما

الا ان آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل
مکر آنکه بکرویدیم بخدای تعالی وآنچه فرو فرستاده شد سوي ما وآنچه فرو فرستاده شد

من قبل لا وان اکثرکم فاسقون ۞
از پیش وآنکه بیشترین شما خارج اند از طاعت

قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة
بکو هیچ بیاکاهانم شما را بیدتر از اهل آن اوصاف که ایمانست بخدای وکتب بجزا

عند الله ط من لعنه الله وغضب علیه
نزد خدای تعالی او انکس است که نفرین کرد او را خدای وخشم کرفت برو

قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله من لعنه الله وغضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر وعبد الطاغوت اولئک شر مکانا
واضل عن سواء السبیل معنی اینست بکوای محمد بدرستی خبر میکنم شما را بدینی که بدترست از آنچه شما از جهت تضمن فقر وبلا ومشقت وعنا بد میدانید
یعنی دین ما یا کوید خبر میکنم شما را بکسانی که بدترند از قومی که شما ایشان را باعتبار امور مذکوره بد میخوانید وایشان را از جهت مشاق مسطوره
متسم بسمت بدی میدانید ودین کسی که خدای او را لعنت کرده ودر ورطه خشم وغضب آورده است وبعضی از ایشان را بوزنه وخوک ساخته ودر بلاء
مسخ وتبدیل صورت انداخته وبعضی ایشان کوساله پرستیدند والطاعت شیطان کزیدند این معنی بر قراءت وعبد الطاغوت بر صیغه ماضی

بدعاء اللهم احینی مسکینا وامتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین متضرع می جویند وایشان بدی پندارند وعیب می انکارند در شان ایشان این آیت نازل کشت وقباحت حال وشناعت
مقال ایشان به بیان پیوست معنی اینست بکوای محمد اهل کتاب هست که کینه میکشد یعنی نیست مکر بسبب آنکه ما ایمان بخدا آورده ایم وآنچه منزل برما وآنچه منزلست پیش از ما کرویده ایم
یا کوید عیب نمیکنید ومکروه نمیدارید از ما مکر ایمان آوردن ما بخدای وبدانچه منزلست پیش از ما واین در اصطلاح علم بدیع توکید العلم بما یشبه الذم است وان اکثرکم
فاسقون معنی اینست بکوای محمد ای اهل کتاب عیب نمیکنید مکر ایمان ما را بخدای وکتابی که منزلست بر ما وآنچه فرستاده شده است پیش از ما وتصدیق کردن ما بدین
که اکثر شما فاسقانند از حد تجاوز کننده اند یا کوید کینه نمیکنید وانتقام نمیکشید مکر بسبب آنکه بخدا وکتب منزل ایمان آورده ایم وبودن اکثر شما فاسقان که تصدیق کرده ایم

ونصب طاغوت بود وبر عطف او برجمله لعنه الله كه صله مَن است روی نمود وبر قراءت وعبُدَ الطاغوت كه بضم با ونصب دال وجرّ طاغوت خوانند نصب او بعطف او بر القردة والخنا
زير دانند وعبد اسمي بر وزن فَعُل بر طريق حذر بود وجرّ طاغوت ازجهت اضافت سوی او باشد معنی چنين آيد وكردانيد بعضي ازيشان را بوزينكان وخوكان وپرستندكان كوساله والطاغوت كنده
باشد شيطان اصحاب سَبْت بوزينه شدند واصحاب مايده خوك كشتند وبعضي هر دو نوع مسخ اصحاب سَبْت را دارند جوانان ايشان را مسخ بصورت بوزينه وپيران ايشان را بصورت خوك
پندارند ايشان بدترند از روی مكان يعني مكان ايشان بدترست بدتري مكان كنايت از بدتري صاحب مكان بود از قبيل الكرم في مخلته والمسجد في داره والشرف في فته
والعلاء في حسبه باشد وكم شده ترست از روی راه واين كنايت است ازين كه ضلال او اكثرست دين اينچنين طايفه را بدتر داشتند وكروهي كه اهل اين دين اند
دريدي بيشتر وبيشتر خواندند

جاؤكمو وهمو منهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
القردة والخنازير وعبد الطاغوت مكانا ق جاؤكم امنا اعلم بما
بالترقيق ورش — بالترقيق ورش — بضم الباء وكسر التاء حمزة — مدغما بغير الغنة خلف — بالامالة ابن ذكوان وحمزة — ولورش ثلثة اوجه — لورش ثلثة اوجه — بالاخفاء سوسي

ط وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ
وكردانيد ازيشان بوزينكان وخوكان وآنكس كه پرستيد غير خدا را
أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ
ايشانند بدتر بجايكاه كه دوزخ است وبي راه‌تر از ميانه راه
وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَد دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ
وچون بيايند بشما كويند بكرويديم وبحقيقت درآمدند باحالت كفر باكافري
وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ ط وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا
وايشان بحقيقت بيرون آمدند بدان حالت كفر يعني آمدند ايشان از نا باوه بود وخداي تعالي داناترست بدانچه هستند كه
يَكْتُمُونَ وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ
نهان ميدارند وبيني تو بسياري ازيشان كه مي شتابند بدبزه عنت وبيل سيكند
فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ ط لَبِئْسَ
در بزه وستم وخوردن ايشان رشوت را هرآينه بداست
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ
آنچه هستند كه ميكنند چرا بازنزدند ايشان را خداي شناسان
ط وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ
ودانشمندان ايشان از كفتار ايشان در بزه وازخوردن ايشان رشوت را
لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَقَالَتِ الْيَهُودُ
هرآينه بداست آنچه هستند كه ميكنند وكفتند جهودان

وترى — امالة بين بين ورش
وترى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
كثيرا — بالترقيق ورش
يسارعون — بالامالة دوري عن الكسائي
فلاثم — بالنقل ورش
في الاثم — سكت خلف وفي رواية خلاد
واكلهم — بكسر الهاء والميم ابو عمرو
واكلهم — بضم الهاء والميم حمزة والكسائي
السحت — بضم الحاء ابن كثير وابو عمرو وكسائي
لبيس — بالابدال ورش والسوسي
ينهيهم — امالة بين بين في رواية ورش
ينهيهم — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ولاحبار — بالنقل ورش
والاحبار — سكت خلف وفي رواية خلاد
قولهم الاثم — بكسر الهاء والميم ابو عمرو
قولهم الاثم — بضم الهاء والميم في الوصل حمزة والكسائي

قولهم الاثم قولهم الاثم واكلهم واكلهم السحت لبيس بالابدال ورش والسوسي
بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بكسر الهاء والميم ابو عمرو — بضم الهاء والميم في الوصل حمزة والكسائي — بضم الحاء ابن كثير وابو عمرو وكسائي

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَد دَّخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ معني اينست وچون جهودان ومنافقان برشما مي آيند وخود را بر صورت مؤمنان مي نمايند ميكويند ايمان آورده ايم وتصديق اسلام كرده ايم وحال اينست كه درآمده اند باكفر ودر دل كفر دارند ولفظ آمنّا بدروغ بر زبان مي آرند وايشان هر بار باكفر درآمده اند وباكفر بيرون آمده اند بعضي بر كفر مانده اند ومسلمان نشده اند وخداي عالم است بدانچ از كفر در باطن مي پوشند وبدانچ دشمني دارند ودر ايذاء مسلمانان ميكوشند خداي سرّ دلها داند وپيغمبر ومسلمانان را بوحي باكاه اند آنچ مي پوشند پوشيده نماند واظهار آن برمسلمانان تواند وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معني اينست وبه بيني تو اي محمد يا اي مخاطب غير معين بسياري را از اهل كتاب ومشركان كه در بزه كاري وحرام خواري مي شتابند وزيان كاري وخلاف ساري خويش درين كار در نمي يابند بسو كند يادميكنم كه بد چيزيست كه ايشان ميكنند زشت كاريست كه دم آن كار مي زنند وآن كار ناشايسته ايشان را منازعت در اثم وعدوان لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ معني اينست جزا بازنميدارند ايشان را ربانيان ودانشمندان از دروغ كفتن

وحكم خداي نهفتن ورشوت بر تحريف كتاب خداي استدن ومال حرام خوردن لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ معني اينست هرآينه بد چيزيست كه دروغ كويان وحرام خواران
ميكويند وناپسنديده كاريست كه خود را درآن مي افكنند وتواند بود كه تشنيع ترك نهي منكر از ربانيان باشد وتقبيح ساكت بودن دانشمندان از بيان حق بود وَقَالَتِ الْيَهُودُ
يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ درآيات سابقه بعضي حكايات متضمّن شكايات از يهود بود عطف اين جمله كه متضمن شكايتي ديكرست بر شكايات سابقه سايغ نمود حق سبحانه وتعالي بجود
فياض خويش بر يهود نعمتها فراخ كرده بود وايشان را سعت عيش وغناء مفرط روزي نمود چون ايشان كفر ورزيدند وبر پيغمبري محمد عليه السلام نكرويدند توريت را كه راييدند
وازمنكرات ومعاصي نه پرهيزيدند بشومي آن ايشان را بقحطها وبلاها مبتلا كرد وكار ايشان از فراخي بتنكي واز غنا در عناء فقر آورد ايشان بتوبه وزاري پيش نيامدند ودل بر خواهش

وتضرع بنا ورد ندبلكه زبان تشنيع ومذمت كشادند ودل بربي باكي وبي ادبي نهادند تا انكه فنحاص بن عازورا كفت يد الله مغلولة حتى لا يبسط علينا المكان يبسط يعني خداي بخل ورزيد وترك عطا كزيد چنانچه ميداد نميدهد چنانچه مي بخشيد نمي بخشد ديكران شنيدند بازداشتن او واجب بديدند همه بر حكم السامع شريك القايل شريك او كشتند وچنانستي كه اين سخن همه كفتند بسته شدن دست مثلست در بخيلي وبسط بر مثلست در جوانمردي چنانچه در حق پيغمبر فرمان خداي جل وعلا شد خطاب ولا تجعل يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط آمده وان كال تفريط در عطا ونهايت افراط در سخا چنانچه محتاج سازد ودر ورطه افتقار اندازد نهي شد حال بخيل را در امساك عطا تشبيه كند بحال كسي كه دست خود با كردن بسته وحال جواد را در نشر عطا تشبيه كند بحال كسي كه دست او فراخ كشته اكرچه آنجا دستي نبود مرد بي دست را كه جواد بود فراخ دست كويند وچون بخيل بود بسته دست خوانند يد الله مغلولة كفتن واثبات بخيل كردن بي اشتباه كفر بود وني شبهه باطل باشد متشابه ندارند وبمعني اثبات بخل بر وجه تمثيل بندارند واين از جهودان قولي باطل بود وكفر صريح باشد معني اينست يهود يد الله مغلولة كفتند واثبات ذميمه بخيلي در شان خدا جستند

غلت أيديهم ولعنوا بما قالوا معني اينست بسته باد دستهاي كويندكان كفتار مذكور وملعون باد اين فرقه بسبب مقال مسطور وتواند بود كه دعاء مذكور دعاء بسته شدن دستهاي ايشان در آخرت باشد دعاء نكال بر دنيا واخروي بود بل يداه مبسوطتان معني اينست يهود سخن باطل كويند ودر ره بطلان مي پويند يد او مغلوله نيست سخن ايشان نامعني است بخل نقيصه است بدو نسبت ندارد بلكه جواد است كمال جود دارد چنانچه كسي دل بر كمال جود بكمارد بهر دو يد عطا آرد ينفق كيف يشاء معني اينست ميدهد هرچون كه خواهد كسي را اندك كسي را بسيار مي بخشد وليزيدن كثيرا منهم ما أنزل إليك من ربك طغيانا وكفرا معني اينست وبسوكند ياد ميكنيم هر آينه بيفزايد بي فرماني وكفر ورزيدن مردمان بسياران ايشان آنچ فرستاده شده است سوي تو از پروردكار تو يعني قرآن يعني سبب شود براي افزودن كفر وطغيان وزياده تر شدن ناسپاسي وكفر آن زيراچه چون آيات قرآن زيادت شود وايشان بدان ايمان نيارند وكفر ورزند كفر ايشان زيادت شود چنانچه چون آيات زياده كردد مومنان ايمان آرند ايمان ايشان زيادت شود كما قال الله تعالى واذا تليت عليهم آياته

أيديهم منهم عنهم سيئاتهم ولأدخلناهم مغلولة بالامالة كسايي

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

غلت ايديهم

بالنقل ورش

غلت ايديهم

سكت خلف في رواية

بل يداهو

بالاشباع ابن كثير

ينفق كيف

مدغما سوسي

كثيرا

بالترقيق ورش

طغيانا وكفرا

مدغما لغير الغنة خلف

القيامة

بالامالة كسايي

في الارض

بالنقل ورش

في الارض

سكت خلف في رواية خلاد

ولو ان

بالنقل ورش

ولو ان

سكت خلف في رواية

امنوا

لورش ثلثة اوجه

سيئاتهم

لورش ثلثة اوجه

يد الله مغلولة غلت أيديهم ولعنوا بما قالوا م

دست قدرت خداي غل كرده است يعني ممنوع است از افاضت رزق برايشان غل كرده باد دستهاي ايشان ونفرين كرده باد بسبب آنچه كفتند

بل يداه مبسوطتان لا ينفق كيف يشاء ط

نه كه دو دست قدرت خداي تعالي كشاده است با افاضت نفقه ميكند چنانكه ميخواهد

وليزيدن كثيرا منهم ما أنزل إليك من

وهر آينه فزون كرداند بسياري را از ايشان آنچه فرو فرستاده شد سوي تو از

ربك طغيانا وكفرا ط وألقينا بينهم العداوة

پروردكار تو از حد تجاوز نمودن وناكرويدن وافكنديم درميان ايشان عداوت

والبغضاء إلى يوم القيامة ط كلما أوقدوا

وكينه تا روز قيامت هر آنكاه كه برافروزند

نارا للحرب أطفأها الله لا ويسعون في الأرض

آتشي را براي حرب رسول فرونشاند آنرا خداي تعالي وسعي مي نمايند در زمين

فسادا ط والله لا يحب المفسدين ولو أن

حال آنكه مفسدند وخداي تعالي دوست ندارد تباه كاران را واكر آنستي كه

أهل الكتاب آمنوا واتقوا لكفرنا عنهم

خداوندان توريت وانجيل ايمان آوردندي وپرهيزكاري نمودندي هر آينه بپوشانيديمي از ايشان

سيئاتهم ولأدخلناهم جنات النعيم

بديهاي ايشان را واندرآورديمي ايشان را در بوستانهاي ناز ونعمت

م از آن آتش مسلمانان در امان داشت ودستها ايشان را از مسلمانان باز داشت با هر كه در جنك شتافتند ظفر ونصرت نيافتند روايت كرده اند كه در آن وقت كه علم اسلام افراخته اند وسايه لواء آسمان ساي پيغمبر عليه السلام در جهان انداخته اند بسياري از يهود در بند مجوس بودند وپيش ايشان ذلت خدمت وبندكي مينمودند امام قتاده كفته لا تلقى يهوديا ببلدة الا وجدته من اذل الناس يعني در هر شهري كه يهودي دريابند او را از خوارترين اهل آن شهر يابند ويسعون في الأرض فسادا معني اينست وايشان بفسادها از جهت فسادها در حالت كه خداوند فساد اند سعي ميكنند ودر كار فساد كوشش مينمايند يعني هرچند خداي ايشان را در جنك ظفر نداده وكاهي در فتح برايشان نكشاده هميشه مقهور ومطرود اند وهموار مغلوب ومخذول اند از سعي بفساد نمي مانند در راه فساد دوانند والله لا يحب المفسدين معني اينست وخداي مفسد انرا دوست ندارد وفساد كنندكان را در حيز دوستي نيارد ولو أن أهل الكتاب آمنوا واتقوا لكفرنا

زادتهم ايمانا ونيز چون از قرآن شرعي كه برخلاف طبع ايشانست بشنوند در راه كمراهي وبغض آن روند مكروه دارند ومبغوض شمارند سبب افزوني طغيان كردد وموجب ازدياد كفر شود وألقينا بينهم العداوة والبغضاء إلى يوم القيامة معني اينست يهود سخن ناپسنديده كفتند وازشومي آن ببلا مبتلا كشتند وافكنديم ميان ايشان عداوت ظاهري وبغض باطني تا روز قيامت چنانچه هركز مودت نكيرند وهيچ كاهي ميان خويش التيام وايتلاف نه پذيرند واين نيز بلايي عظيم وعنايي نخيم است محاربه آرد ودر مقاتله دارد هر يكي در كينه وضغينه باشد ودر خاطر هر يكي تعلق بود ودر دل يكديكر تردد شود بلكه آرام نكيرند وبكبا عت سامان نپذيرند كدام عذاب سخت تر از اين بود وچه بلا بالاتر از اين باشد كلما أوقدوا نارا للحرب أطفأها الله معني اينست هر باركه ايشان آتشي براي جنك با مسلمانان افروختند وبا اهل اسلام مقاتله ومحاربه انكيختند خداي آتش جنك را فرو ميرانيد در محاربه با مسلمانان فا در نكردانيد

عنهم سيئاتهم ولادخلناهم جنات النعيم معني اينست واكر ثابت شدي كه اهل كتاب ايمان آورده اند ومنفي شده اند بر پيغمبر كرويده اند واز معاصي پرهيز كرده اند هرآينه دور ميكرديم از ايشان سيئات ايشان را باكثرت وغلظتي كه در سيئات ايشانست وهرآينه درمي آورديم ايشان را در جناتي كه جاي نعيم جاودانست ليكن ايمان وتقوي ايشان ثابت نكشت تكفير سيئات ايشان وادخال درجنات محصول نه پيوست ولو انهم اقاموا التورية والانجيل وما انزل اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم ومن تحت ارجلهم معني اينست واكر ثابت شدي كه ايشان احكام توريت وانجيل وآنچ منزلست سوي ايشان از پروردكار ايشان يعني قرآن اقامت كرده اند تكاليفي راكه در آن مذكور ومسطورست بجا آورده اند هرآينه ايشان از بالاي خويش واز فروي خويش يعني از بركات آسمان وبركات زمين ميخوردند يا از ميوهاء درختان كه بالاي ايشانست واز كشتها كه متصل زمين است يا ميوها كه از شاخهاء درختان فرود آرند يا از ميوها كه از شاخ بر زمين افتاده است بركيرند محظوظ ميشدند وابن عباس است از سعت رزق ايشان واز فراخي عيش در جهان منهم امة مقتصدة معني اينست بعضي از ايشان يعني اهل كتاب كروهي اند ميانه رفته نه دوستان صرف اند نه دشمنان محض اند جهتي از دوستي وجهتي از دشمني دارند كاهي دل بر بطلان مي نهند وكاهي دل بر ايمان مي آرند ايشان براي دين اسلام مستعد اند در راه قدم زدن نتوانند بعضي كويند مراد از امة مقتصدة كروهي اند كه بر راه اسلام آمدند وبر پيغمبر عليه السلام ايمان آوردند وبر قصد سبيل يعني راه راست ودرست رفتند وآن كاهي ... جهودان وترسايان ... رستند چنانچه عبد الله بن سلام ويارانش وچهل وهشت نفر نصاري بني نجران وبحيرا راهب ونجاشي ملك حبشه وسلمان وامثال آن وكثير منهم ساء ما يعملون معني اينست وبسياري از يهوديان ونصرانيان بد چيزي است كه ميكنند ايشان از غلو ودر عداوت وارتكاب اسباب شقاوت وشور انكيختن وبا دشمنان غالي آميختن يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك چون پيغمبر عليه السلام از آيات سابقه زشتي اوصاف وناشايستي اخلاق اهل كتاب شنيد واورا از ايشان كردارها ناكزير وكفتارهاء ناپسنديده رسيد ويقين كفتند اكر فرضية زكوة از ما بركيري ايمان آريم وطائفه ديكر كفتند اكر سجده كردن بفرمايي در دين تو درآييم چنانستي كه پيغمبر پرسيد ماذا يصنع حين تفعلون ما تفعلون فيقولون ما يقولون فقيل على سبيل الاستيناف يا ايها الرسول الى آخره معني اينست اي فرستاده خداي برسان جميع چيزي كه از پروردكار تو فرستاده شده وتبليغ خدا بكن آنچ وحي آن بر تو آمده وان لم تفعل فما بلغت رسالته معني اينست واكر اين كار نكني وجميع چيزي كه فرموده شده در كوش خلق نيفكني تو تبليغ نكرده باشي رسالت پروردكار را اصلا وتقصير كرده باشي در رسانيدن فرمان كردكار تعالى زيرا كه چون در تبليغ خيانت ظاهر شود بر هيچ سخن او اعتماد نماند اين معني رسانيده را همچونا رسانيده كرداند پس در رسانيدن وحي بكوش وهيچ چيز از آن دست وبسيار مپوش در تبليغ از كسي خوف مدار وحشمت وشوكت كسي در خاطر مه آر والله يعصمك من الناس معني اينست ووحي كه بر تو منزل شده برسان وحال اينست كه خداي نكاه ميدارد ترا از مردمان جهودان وترسايان وساير كافران حق سبحانه وتعالى وعده عصمت كرد تا از پيغمبر صلى الله عليه وسلم خوف جان برود ودر تبليغ هرچه فرمانست بر دوست ودشمن دلير شود ان الله لا يهدي القوم الكافرين معني اينست ٣

اليهمو ربهمو فوقهمو ارجلهمو منهمو لستمو اليكمو قرا ابن كثير بالصلة في

انهمو اقاموا منهمو امة قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر رواية قالون

ولو انهم اقاموا التورية والانجيل وما انزل

واكر آنستي كه ايشان بپاي داشتندي احكام توريت وانجيل را وآنچه فرو فرستاده شد

اليهم من ربهم لاكلوا من فوقهم ومن

سوي ايشان از پروردكار ايشان هرآينه خوردندي وتمتع كرفتندي از بالاي ايشان واز

تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة وكثير

زير پاي ايشان يعني درزق بر ايشان فايض شدي از بركات آسمان وزمين از ايشان كروهي اند متوسط الحال در اسلام وبسياري اند

منهم ساء ما يعملون ۞ يا ايها الرسول بلغ

از ايشان بد است آنچه ميكنند اي پيغمبر فرستاده برسان سوي امت

ما انزل اليك من ربك وان لم تفعل فما

آنچه فرو فرستاده اند سوي تو از پروردكار تو واكر نكني اداي رسالت بتمامي پس كويا

بلغت رسالته والله يعصمك من الناس

اداي رسالت نكردي اصلا وخداي تعالى نكاه دارد ترا از شر مردمان

ان الله لا يهدي القوم الكافرين ۞

بدرستي كه خداي تعالى راه ننمايد كروه كافران را

قل يا اهل الكتاب لستم على شيء حتى

بكو اي خداوندان توريت وانجيل نيستيد بر چيزي از دين تا آنكه

تقيموا التورية والانجيل وما انزل اليكم

محافظت نماييد احكام توريت وانجيل را وآنچه فرو فرستاده شد سوي شما

ولو انهم بالنقل ورش — ولو انهم سكت خلف وفي رواية خلاد — التورية بالامالة ابو عمرو وابن ذكوان والكسائي وحمزة وفي رواية قالون — والانجيل بالنقل ورش — والانجيل سكت خلف وفي رواية خلاد — اليهم بضم الهاء حمزة — مقتصدة بالامالة الكسائي — وكثير بالترقيق ورش — رسالاته قرا نافع وابن عامر وابو بكر — من الناس بالامالة دوري — الكافرين بالامالة ابو عمرو ودوري — الكافرين بالامالة المحضة ابو عمرو وابن ذكوان — شيء شيء بالمد والتوسط حمزة وورش ... — التورية — التورية بالامالة ابو عمرو وابن ذكوان والكسائي

والانجيل والانجيل بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد

٣ بدرستي كه خداي تعالى راه ننمايد كافران را كه دانسته اند كه ايشان اختيار كفر خواهند كرد وبر كفر وضلال خواهند مرد وخود را در ورطه تأبيد عذاب خواهند آورد از عدم اهتداء اين چنين كسان در خاطر تعلق نبايد ودر تبليغ آنچه فرمانست توقف نشايد تو در كار خويش باش دل خويش را بانده كفر وضلال ايشان مخراش قل يا اهل الكتاب لستم على شيء حتى تقيموا التورية والانجيل وما انزل اليكم من ربكم معني اينست بكو اي محمد اي اهل كتاب نيستيد شما بر هيچ چيزي

ازدین و برهیچ امری از امور یقین یا برهیچ جیزی از عمل مقبول و ثواب مامول تا انکه حاصل آید از شما امر جلیل از اقامت احکام توریت و انجیل و آنچ فرود آورده شده است از قرآن و وعد و وعید و شرایع و احکام آن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا اینجمله از باب الحناب بتکریر بود مقصود او تاکید باشد معنی این یا لا تزازین گذشته و ذکر او عن قریب رفته معنی اینست فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ فا سببیه است معنی اینست پس اندوهگین مباش بنا بر کفر و رزیدن قومی که کافر شدند و انکار کردند گروهی که مکابرند که چون تبلیغ رسالت کردی و فرمان خدا بجا آوردی پس اگر ایشان تبلیغ ترا قبول نکنند و ایمان بخدای نیارند ترا چه زیان دارد و علو اسلام چه کمی آرد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ در آیات سابقه مساوی منافقان و اهل کتاب بسیار رفت و شکایت معاصی و جرایم ایشان از حد گذشت جانستی که بر سید هل ینفعهم ایمانهم لو آمنوا فقیل ان الذین آمنوا الآیة این کلام مبنی بر سوال سایل باشد در کلام طلبی تاکید سایغ بود معنی اینست بدرستی که کسانی که بزبان بر وجه نفاق ایمان آوردند و در دل تصدیق نکردند و انکسانی که جهود گشتند و بر دین یهود رفتند و صابیان یعنی ستاره پرستان که از ملت یهود میل کردند خود را بر ستاره پرستی آوردند و ترسایان یعنی عیسی پرستان هرکه از ایشان بخدای و بروز قیامت ایمان آرد و دل بر حق و صدق ایمانی کمار دپس هیچ خوفی بر ایشان نبود و هیچکس از ایشان اندوهگین نباشد لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا این جمله نیز در شکایت بنی اسرائیل است در آیات سابقه حکایت از افعال ناپسندیده و اقوال ناگزیده ایشان بود این شکایت از عهد شکستن و مخالف پیغمبران کشتن و بتکذیب پیش آمدن و بکشتن متعرض شدن روی نمود معنی اینست بسوگند یاد میکنم هر آینه بدرستی گرفتیم ما میثاق بنی اسرائیل و فرستادیم بر ایشان فرستادگان کثیر و جلیل كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ معنی اینست هربار که بیامدی بر ایشان رسولی از رسل با شرعی که مخالف طبع ایشان باشد و محبوب و مرضی ایشان نبود و بیارد تکالیفی را که نفسهاء ایشان را خوش نمی آید و بر طبیعت ایشان دشوار

من ربكم منهم عليهم هم اليهم جاءهم انفسهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ رَبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ
از پروردگار شما و هر آینه بیفزاید بسیاری را از ایشان آنچه فرو فرستادند

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى
سوی تو از پروردگار تو از حد تجاوز نمودن و کافری پس اندوه مدار و اندوه مخور بر

الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ
گروه کافران بدرستی که آنکسان که ایمان آوردند و آنانکه

هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ
جهود اند و گروهی دیگر پرستندهٔ کواکب و ترسایان هر که از ایشان بگروید

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ
بخدای تعالی و بروز بازپسین و بکند کاری نیکو پس نباشد هیچ ترسی

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ
بر ایشان و نه ایشان اندوهگین شوند بحقیقت بگرفتیم ما عهد

بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا
فرزندان یعقوب را و بفرستادیم سوی ایشان پیغمبران را هر آنگاه که

جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا
بیامد بدیشان پیغمبری بآنچه نخواست نفوس اماره ایشان گروهی پیغمبران را

كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ۝ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ
بدروغ نسبت کردند و گروهی را میکشتند مثل یحیی و زکریا و پنداشتند که نخواهد بود

كثيرا بالترقيق ورش
طغيانا وكفرا مدغما غير الغنة خلف
فلا تاس بالابدال ورش والسوسي
الكافرين امالة بين بين ورش
الكافرين بالامالة ابو عمرو والدوري
امنوا والصابون
والصابئون بالتسهيل
والصابيون بالابدال
والنصارى امالة بين بين ورش
والنصارى بالامالة ابو عمرو وحمزة والكسائي
من امن بالنقل
من امن سكت خلف في رواية
الاخر بالنقل
الاخر سكت خلف في رواية

مثل عيسى ومحمد

عليهم لقد اخذنا لقد اخذنا اليهم جاءهم تهوى تهوى فريقا يقتلون تكون
بضم الهاء حمزة، بالنقل ورش، سكت خلف في رواية، بضم الهاء حمزة، بالامالة ابن ذكوان وحمزة، امالة بين بين ورش في رواية، بالامالة المحضة حمزة والكسائي، مدغما غير الغنة خلف، بضم النون ابو عمرو وحمزة والكسائي

می نماید او را دشمن دارند و دل بر ایذاء کمارند دشمن داشتند و دل بر ایذاء او کماشتند و با ایذاء پیش آمدند زیرا که فریقی از انبیا را تکذیب کرده اند و دروغ گو خوانده اند و فریقی دیگر را از ایشان میکشند و در ورطهٔ هلاک می آرند پس پیغمبری را که بر خلاف طبع ایشان سخنی گوید کاری نامرضی ایشان جوید چگونه دشمن ندارند و دل بر ایذاء او چرا نگمارند فریقا در هر دو محل مفعول به آمده از جهت اهتمام بذکر او و مقدم بر فعل شده سوال تکذیب و قتل انبیا هر دو گذشته و در زمان ماضی رفته است کذبوا بر صیغهٔ ماضی آورده اند و یقتلون را بلفظ مضارع ذکر کرده جواب نکته چیست و این فرق چه مبنی است جواب از جهت انکه ایشان در حال قتل پیغمبران اند هنوز مشغول در آنند بعضی را کشته اند و محمد را که قایم است مقام همه انبیا میخواهند که بکشند برای کشتن کرد بر کردا و میگردند روایت کرده اند یکروز هفتاد پیغمبر را بکشتند و جمع عظیم از پیغمبران بهلاک پیوستند اما خدای

بيغمبران صاحب شريعت را در عصمت خويش داشت ودشمنان ايشانرا اكرچه قصدها كردند وحملها آوردند بركشتن ايشان نكماشت وَحَسِبُوٓا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا و
معني اينست وپنداشتند كه ايشانرا بايذا كردن بيغمبران وتكذيب وكشتن ايشان فتنه نخواهد زاد وبر ايشان بلايي نخواهد افتاد ودر دنيا وآخرت عذابي نامزد ايشان نخواهد كشت
ومكذب وقاتل بعقوبت نخواهد بيوست پس كور شدند يعني زشتي عملهاء خويش نديدند كر كشتند يعني سخن حق از كسي نشنيدند يا كور شدند از ديدن علامات قدرت خدا
ومشاهده كردن معجزات رسل وانبيا وكر شدند از شنيدن آنچ بيغمبران از ايشان جستند در بي باكي افتادند تا آنكه سر بپرستش كوساله نهادند ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عطف است
برجملهٔ سابقه معني اينست پس توبه كردند وروي به پشيماني آوردند خداي توبهٔ ايشان قبول كرد وايشانرا در معرض نيكي ونيكوكاري آورد ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا عطف است
برجمله نيكي سابقه معني ايناست پس ترا زان باز كور شدند واز ديدن معجزات وبراهين باز ماندند وكر كشتند وبنا شنيدن سخن حق بيوستند ودل بر طلب رؤيت خداي نهادند وزبان بكفتار لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً كشادند
ثاني كه ايشان شايان آن نبودند جستند سخني كه درخور آن نبودند كفتند كَثِيرٌ مِّنْهُمْ بدل است از ضمير عَمُوا وَصَمُّوا از بدل بعض از كل چه بعضي از ايشان ايمان آورده اند ووفا عهد كرده يا فاعل يكي از ايشان است بر وجه تنازع وواو در عامل بر طريق اكلوني البراغيث است يا خبر مبتداء محذوف است بتقدير اولئك يا مبتداست وعَمُوا وَصَمُّوا خبر تقديم خبري كه نعل مبتداست در صورت افراد بجهة زيد قايم از جهت آنكه بر تقدير تقديم التباس بفاعل آيد روا نبود در تثنيه وجمع جائز يقومان الزيدان ويقومون الزيدون كه التباس بفاعل نيست وآبا باشد وبعضي اين را ضعيف دارند والتباس بلغت اكلوني البراغيث پندارند وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ اينجمله تذييل است معني اينست وخداي ميداند حال عمل كنندكان بصيرست بدانچه عمل ميكنند ايشان هيچ عملي از اعمال ايشان از و مخفي نبود وهيچ كاري از كارهاي ايشان از خطره وفكرة پوشيده نشود لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوٓا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ معني اينست وبسوكند ياد ميكنم هرآينه هرآينه بدرستي كافر كشتند كساني كه إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ كفتند مسيح را بر الله حمل كردند حادث باقديم بحمل مواطاة بر اتحاد آوردند وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ
اينجمله حال است اي قالوا ذلك وقد قال المسيح يا بني اسرائل اعبدوا الله ربي وربكم الاية معني

عَلَيْهِمُو مِنْهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
رَبِّكُمُو وَأَنَّهُو قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد

فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ

فتنة وامتحاني پس نابينا شدند وناشنوا شدند بپرستيدن پس بازگشت خداي تعالي بر ايشان رحمت پس ازخداي ازحق

عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ ۚ وَاللَّهُ بَصِيرٌ

نابينا شدند وكر شدند بانكار بسياري ازايشان وخداي تعالي بيناست

بِمَا يَعْمَلُونَ ۞ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوٓا

بانچه مي كنند بحقيقت كافر شدند آنكسان كه كفتند

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۖ وَقَالَ

كه خداي تعالي اوست عيسي پسر مريم وكفت

الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي

عيسي اي پسران يعقوب پرستيد خدايرا پروردگار من

وَرَبَّكُمْ ۖ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ

وپروردگار شما بدرستي كار آنكه هركه انباز كويد خدايرا پس بحقيقت

حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ ۖ

حرام كردانيد خداي تعالي بروي بهشت را وجاي او آتش است

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ۞ لَقَدْ كَفَرَ

ونيست مر مشركانرا هيچ ياراني بحقيقت كافر شدند

الَّذِينَ قَالُوٓا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ۘ وَمَا

آنان كه كفتند بدرستي خداي سيوم سه خدايست ونيست

عليهم كثير — بضم الهاء حمزة — بالترقيق ورش
بصير — بالترقيق ورش
إن الله هو — مدغما سوسي
من يشرك — مدغما غير الغنة خلف
وماويه — الامالة بين بين في رواية ورش
وماويه — بالامالة المحضة حمزة والكسايي
وماويه — بالابدال سوسي
من انصار — بالنقل مع الامالة بين بين ورش
من انصار — بالامالة ابو عمرو والدوري عن الكسايي
من انصار — سكت خلف في رواية
ثالث ثلاثة — مدغما سوسي
ثلثة — بالامالة كسايي

۴ وآتش سزاء اين بدكردارست وبسوي دوزخ باز خواهد كشت وبعذاب ابد وعقوبت مخلد خواهد بيوست وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ معني اينست
نه اندر ظلم كنندكان در آخرت ياري دهند كان كافرانرا كسي ياري ندهد هيچ ظالمي بياري كسي از عذاب نرهد لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوٓا إِنَّ اللَّهَ
ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ اينجمله با شكايات سابقه مطابق است مرحمل سابقه را در مقصود موافق است بدين اعتبار مقرر بود محل فصل باشد إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ مقول
قال است تاكيد او در كلام مشركان از جهت انكار موحدانست معني اينست بسوكند ياد ميكنم بدرستي كه كافر كشتند آنانكه خدايرا
ثالث ثلاثه كفتند جماعتي از مشركان قايل بتثليث اند عيسي ومريم را دو اله وخدايرا سوي سه اله ميكويند سزاوارست كه ايشان كافر باشند ومتصف
بصفت اشراك كردند وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّآ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ معني اينست ونيست هيچ معبودي بحق مكر الهي كه يكيست معبودي ديكر معبود بحق نيست

اينست بسوكند ياد ميكنم هرآينه كافر كشتند آنان كه إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ كفتند وحال اينست كه مسيح ايشانرا مخالف كشته ويا بني اسرائل اعبدوا الله ربي وربكم كفته إِنَّهُ
مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ معني اينست بدرستي شان اينست هركه با خداي ديكري را در الوهيت شريك كرداند چنانچه خدايرا اله ميكويد ديكري را نيز اله
بخواند يا ديكري را خداي در پرستش يا در صفتي كه خاصهٔ اله است شريك كند وميان ايشان در آن شركت افكند چنانچ قوم نمرود ابرهيم را عليه السلام ءَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا كفتند
ومشركان عرب معبودان خويش را شفعا دانستند از بهشت محروم شدند واز نعيم او بي نصيب كشتند زيراكه خداي تعالي بهشت را برو حرام كردانيد وويرا بدين درجه نرسانيد
ومراد از تحريم مذكور تحريم منع بود نه تحريم تكليف نباشد چه دار آخرت دار تكليف نيست وتحريم در إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ هم درين معني است وجاي اين خاكسار نارست ۴

وَاِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذابٌ اَليمٌ معني اينست وسوكند يادميكند اكر ايشان بازنمانند ازآنچ ميكويند وترك ندهند راه اشراك را كه درآن مي بويند هرآينه برسد بمشركاني كه مثلثان اند عذابي دردناك مقرون باييم وبالك هم دردنيا اوجاع واسقام ومصايب والآم درآخرت عذاب ناركه معدست براي كفار وتنكير عذاب براي تفخيم است اَفَلا يَتُوبُونَ اِلَى اللّٰهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحيمٌ معني اينست اُمي شناسند بطلان آنچه ميكويند وغلط كردن دراهي چه مي بويند پس توبه نميكنند ومستغفر نمي شوند عجب كاري وعجيب روزكاري كه دراهي كه بويانند حال آن نمي دانند از آن بازنكردند وازضلال رجوع نميكنند بايد كه رجوع كنند وخود را درجريمه مذكور نيفكنند وخداي غفورست خطايا آمرزد رحيم است عطايا بخشد مَا الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ اِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ جمله قد خلت صفت است مررسول بعضي نصارى مسيح را ابن الله ميخوانند وبعضي

مِنْهُمُو لَكُمُو قَرَاَ ابْنُ كَثيرٍ بِالصِّلَةِ وَفي رِوايَةِ قالُونَ

مِنْ اِلٰهٍ اِلّا اِلٰهٌ واحِدٌ ط وَاِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمّا

هيچ خدايي مگر خداي يگانه وآگر بازنه ايستند ازآنچه

يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ

ميگويند هرآينه برسد بدانكسها كه كافرشدند ازايشان

عَذابٌ اَليمٌ ۝ اَفَلا يَتُوبُونَ اِلَى اللّٰهِ

عذابي دردناك اي بيرباز نميگردند سوي طاعت خداي تعالي

وَيَسْتَغْفِرُونَهُ ط وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحيمٌ ۝

وآمرزش بنخواهند ازو وخداي تعالي آمرزگارست مهربان

مَا الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ اِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ

نيست عيسي پسر مريم مگر پيغمبر فرستاده كه بگذشتند

مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ط وَاُمُّهُ صِدّيقَةٌ ط كانا

از پيش زمان او پيغمبران ديگر ومادر او بود راستگوي بغايت بودند هردو كه

يَاْكُلانِ الطَّعامَ ط اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ

ميخوردند طعام را يعني محتاج بودند مانند سائر آدميان بنگر كه چگونه بيدا ميكنيم براي ايشان

الْاٰياتِ ثُمَّ انْظُرْ اَنّى يُؤْفَكُونَ ۝ قُلْ اَتَعْبُدُونَ

آيتها ودلايل را پس بنگر كه چگونه ميگردانيده ميشوند ايشان را ازحق بگو آيا ميپرستيد اي نصارى

مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا

از بيرون خداي تعالي عيسي آنراكه نه مالك نتواند بود براي شما زياني را

مِنْ اِلٰهٍ بالنقل ورش — مِنْ اِلٰهٍ سكت خلف في رواية — اِلٰهٌ واحِدٌ مدغما غير الغنة خلف — عَذابٌ اَليمٌ بالنقل ورش وفي الوقف حمزة — عَذابٌ اَليمٌ سكت خلف في رواية — وَلْيَسْتَغْفِرُونَهُ — بالترقيق ورش صِدّيقَةٌ — بالامالة الكسائي يَاْكُلانِ — بالابدال ورش والسوسي نُبَيِّنْ لَهُمْ مدغما سوسي — الْاٰياتِ بالنقل ورش مع ثلثة اوجه — الْاٰياتِ سكت خلف في رواية خلاد — الْاٰياتِ ثُمَّ مدغما سوسي — ثُمَّ انْظُرْ اَنّى بالنقل ورش — ثُمَّ انْظُرْ اَنّى سكت خلف في رواية — اَنّى بين بين دوري وورش — اَنّى بالامالة المحضة حمزة والكسائي

در دره تثليث مي بويند ان الله ثالث ثلثة ميكويند او را رسول نميدانند بنده خداي نمي بندارند قصر مذكور برنسبت هرسه فريق قصر قلب بود ودر قول هرسه فريق مذكور برنسبت هرسه فريق مذكور باشد وچون منكران مصر برانكارند ما والا استعمال كرد ايمان نياورند معني اينست نيست مسيح كه پسر مريم است مگر فرستاده خداي بدرستي كذشته اند پيش ازو پيغمبران او متاخرست حادث است بعد ايشان وحادث اله نبود يا منقضت حدوث الوهيت نباشد وَاُمُّهُ صِدّيقَةٌ عطف است برجمله سابقه معني اينست ومادر او صديقه است يعني راست كوينده در راه راست بوينده واو مسيح را زاده وپرورده وبرآورده اين نيز موجب حدوث او بود منافي الوهيت او باشد كانا يَاْكُلانِ الطَّعامَ اينجمله سابقه كه بيان حدوث عيسي است بود چه طعام خوردن از صفات محدثات باشد معني اينست مادر مسيح ومسيح عليه السلام بدين صفت بودند كه همچو آدميان ديكر طعام ميخوردند وطعام خوردن علامت حدوث بود چه طعام خوردن مبني از حاجت ومبني بر مجاعت باشد وموجب تقويت بدن مجوع سوي هضم ولاخراج ازتن باشد واين همه ازصفات محدثات بود وچنانچ اله نباشد ابن الله نيز نبود اُنْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْاٰياتِ ثُمَّ انْظُرْ اَنّى يُؤْفَكُونَ معني اينست نظر بكن اي محمد ياري بيننده كه ما چگونه براي ايشان علامات وحدانيت خويش بيان ميكنيم

يُؤْفَكُونَ بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة — قُلْ اَتَعْبُدُونَ بالنقل ورش — قُلْ اَتَعْبُدُونَ سكت خلف في رواية — ضَرًّا وَلا مدغما غير الغنة خلف

وبطلان اثبات شريك وولد وامتناع الوهيت عيسي ومادر او وبودن ايشان غيرلايق بمعبوديت در ذكر مي آريم بياني واضح كه خفا نپذيرد وبياني كه قناع نكيرد بمقدماتي كه كسي آن را منع نتوا كرد وحجتي كه مخالفت درآن شك نتواند آورد پس نظر بكن كه اين ناحق شناسان ازتحقيق اينچنين حقي وتصديق اينچنين صدقي چگونه بازداشت ميشوند وملزم ومحجوج ميكردند بازدارند ازآن جز قهر كردكار نبود وجز سبر در شقاوت وادبار نباشد قُلْ اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلا نَفْعًا استفهام براي توبيخ است واين توبيخ ديكرست بر بطلان اعمال كافران وتشنيع ديكرست برزشتي افعال ايشان معني اينست بكواي محمد ازجز خداي كه مالك نيست براي شما ازياني ونفعي مي پرستيد وغير خدا را كه هيچ سودي وزياني نتواند رسانيد معبودي سازند نظم يك ذره تصرف كار عبادرا . بردست كرند اد فما شاء فهو كان نافع وضار اوست معطي ومانع هموست تا او ندهد هيچ جوانمرد ندهد

وَدَرِي كه اُو بندد هيچكس نتواند كشاد وَاللّٰهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اين جمله تذييل است معني اينست وخداي هموست سميع يعني كه كفتارهاء همه شنوي وهموست عليم انديشهاء همه بداند هيچ چيزي بدو پوشيده نماند هرچه از مردم صادر شود جزا وسزاء آن تواند قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ اين خطاب است بر اهل كتاب ودعوت ايشانست سوي حق وصواب وباز داشتن ايشانست از غلو در باطل واز كفتار بي حاصل واين مقرر جمله سابقه است ومضمون اين با مضمون آن موافق است معني اينست بكواي محمد اي اهل كتاب غلو مكنيد ومتجاوز از حد مشويد در دين خويش غلوي باطل وتجاوزي بي حاصل نصاري در رفع او برسانيدن بدرجه الوهيت از حد تجاوز كردند ويهود در خوض او بكم كردن از درجه نبوت مبالغت نمودند اين آيت نهي است از غلو زيادت ونقصان كار دين وبجا وز از حد در آن و در دين قوله

دِينِكُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

وَلَا يَنْفَعًا وَاللّٰهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
ونه سودي را وخداي تعالي او شنوا است دانا

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ
بكواي خداوندان توريت وانجيل تجاوز مكنيد از حد اعتدال در دين شما

غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا
تجاوزي كه البته نا حق ومتابعت مكنيد رايهاي باطل كروهي را كه كمراه شدند

مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ
خواهد بود از پيش يعني اسلاف وكمراه كردانيدند بسياري را وكمراه شدند از
وپدران ايشان

سَوَاءِ السَّبِيلِ لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
ميانه راه بتكذيب محمد صلى الله عليه وسلم نفرين كرده اند بر آنكسها كه كافر شدند

مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَ
از پسران يعقوب بر زبان داود در زبور وعيسي

ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ
پسر مريم در انجيل آن نفرين بود بسبب آنكه نا فرماني كردند وبودند كه از حد در ميكذشتند

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ
بودند كه باز نمي ايستادند از معاودت كاري بد كه كردند آنرا

لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ تَرَى كَثِيرًا
بداست آنچه هستند كه ميكنند بيني بسياري را

وَاللّٰهُ هُوَ — بالادغام سوسي
غَيْرَ الْحَقِّ — بالترقيق ورش
قَدْ ضَلُّوا — بالادغام ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي
كَثِيرًا وَضَلُّوا — مدغم الفية خلف
كَثِيرًا — بالترقيق ورش
لَبِيسَ — بالابدال ورش والسوسي
تَرَي — امالة بين بين ورش
تَرَي — بالامالة ابو عمرو وحمزة والكسائي
كَثِيرًا — بالترقيق ورش

وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ولا تتبعوا عطف است بر لا تغلوا قد ضلوا صفت است مر قوم را واضلوا با معطوفات خويش عطف است بر وعن سواء السبيل متعلق است بضلوا تضمين معني متجاوزين يا خارجين اضافه سواء السبيل از قبيل كرم الخطاب معني اينست وهواهاء كروهي را كه پيش از شما كمراهي ورزيدند ومردمان را كمراه كردانيدند پيروي مكنيد از راه راست كه اهل اسلام است تجاوز كننده مباشيد لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ جمله مستانفه است براي بيان جزاء كفر چه در آيات سابقه بيان بني اسرائيل بود وذكر ضلال وتجاوز ايشان از سواء السبيل روي نمود چنانستي كه سامع كفتي ما جزاء هولاء فقيل لعن الذين كفروا من بني اسرائيل بيان الذين كفروا حال است از وعلي لسان داود متعلق است بلعن معني اينست لعنت كرده شده اند آنانكه كافر شدند از بني اسرائيل بر زبان داود وبر زبان عيسي پسر مريم بر ايشان لعنت ميفرمود روايت كرده اند در شان اصحاب سبت كه از فرمان خداي تجاوز كردند وكاري يا كه از آن بنهي بودند مرتكب شدند داود عليه السلام دعاء بد كرد بوزنه كشتند ودر شان كساني كه بعد نزول مائده كفر ورزيدند وانچنين معجزه عظام را نپسنديدند عيسي عليه السلام تعذيب جست اللهم عذب من اصحاب السبت كفت كفر بعد ما اكل من المائدة عذابا لم تعذب احدا من العالمين والعنهم كما لعنت اصحاب السبت كفت ايشان موازنه پنج هزار تن بودند همه بصورت خوك كشتند ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ

[4] كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ اين جمله مقررست مر مقيدي بودن ايشان وبيان صفتي ديكرست از اصناف عصيان قدمت صفت ماست وما نكره موصوفه تميزست از فاعل بئس كه ضمير مبهم است ان سخط الله بحذف مضاف بتقدير سبب ان سخط الله عليهم مخصوص بذم است معني اينست نه بيني تو بسياري را از منافقان كه جماعتي را از كافران دوست ميكيرند وايشان را بدوستي وهمدمي مي بدبرند هر آينه بد چيزيست كه نفسهاء ايشان آنرا براي ايشان بيش فرستاده وآن سبب خشم خداوندست از معاصي كه ايشان آنرا براي ايشان بيش فرستاده كه ايشان آنرا ارتكاب كرده وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ وفي العذاب متعلق خالدون است فصل ميان عامل ومعمول بمبتدا كه در مركز خويش است آمده چنانچه كفت نحو در طعامك زيد اكل تحقيق شده واين جمله تذييل است وايشان يعني كافران باشند در عذاب جاودان قوله تعالى

اين جمله مستانفه است در جواب باي سبب لعنوا معني اينست آن يعني لعن وطرد بسبب عصيان ايشان بود وبسبب آنكه تجاوز از حد مي كردند وكارها وكردارهاء ناحق مي آوردند روي نمود ودر اختلاف واعمال وافراط وتفريط هر دو مذموم است صاحب آن بهر دو وجه ملزم است كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ اين جمله بيان عصيان ايشانست يا تعليل است ولا يتناهون بمعني لا يتشاركون في النهي اي لا ينهي بعضهم بعضا عن منكر فعلوه يا بمعني لا ينتهون اي لا يمتنعون ولا يتوبون من منكر فعلوه بر وجه اول معني اينست بوده اند ايشان برين صفت كه يكديكر نهي نميكردند منكري كه مي آوردند يعني نهي منكر ترك دادند چنانستي كه با يكديكر بدستوري زبان ميكشادند اين معني معاذ الله باستحقاق كشد وبراي اعتدا سبب شود بر وجه دوم معني چنين آيد از كناه باز نمي ماندند وبر معصيت اصرار ميكردند لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ

ولو كانوا يؤمنون بالله والنبي وما انزل اليه ما اتخذوهم اولياء ولكن كثيرا منهم فاسقون يؤمنون بالله با معطوف خويش خبر كانوا است جمله شرطيه لو است ما اتخذوهم اولياء جزاست وليكن براي استدراك است با اسم وخبر خويش عطف است بر ترى كثيرا منهم يتولون الذين كفروا معنى اينست واكر ايشان بخدا وبيغمبر وكتابي كه منزل بدو يعني قرآن مؤمن مي بودند كافرانرا دوست نميكرفتند وبا ايشان صحبت نمي نمودند ليكن بسياري از ايشان بيرون آينده اند از دين وطاعت خداي پس روي كننده اند مر نفسها وهوا بدين سبب كفر مي ورزيدند وباكافران مي آميزيدند لتجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود والذين اشركوا معنى اينست بسوكند ياد ميكنم هر آينه بيابي سخت ترين مردمان ازروي عداوت ودشمن داشتن مر مومنانرا جهودان ومشركانرا يعني ميان همه مردمان جهودان مشركان دشمن ترند ودر بدخواهي وعداوت بيشترند در حديث آمده

منهمو عليهمو همو منهمو اقربهمو منهمو انهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية لهمو انفسهمو ان ما اتخذوهمو اولياء

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعنه مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

منهم يتولون الذين كفروا لبئس ما قدمت

از ايشان كه دوستي ميكيرند آنكهارا كه كافر شدند بدا ست آنچه پيش فرستاد

لهم انفسهم ان سخط الله عليهم وفي

ايشانرا تنهاي ايشان كه خشم كرفت خداي برايشان ودر

العذاب هم خالدون ولو كانوا يؤمنون

عذاب باشند ايشان جاودان واكر بودندي كه بكرويدندي

بالله والنبي وما انزل اليه ما اتخذوهم

بخداي تعالى وبيغمبر محمد صلى الله عليه وسلم وآنچه فرو فرستادند سوي او يعني قرآن نكرفتندي ايشانرا يعني مشركان قريش

اولياء ولكن كثيرا منهم فاسقون

دوستان وليكن بسياري ازيشان فاسقانند

لتجدن اشد الناس عداوة للذين امنوا

بيابي اي محمد سخت ترين مردم بدشمني آنكسهارا كه بكرويدند

اليهود والذين اشركوا ولتجدن اقربهم

جهودانرا وآنانكه مشرك اند وبيابي نزديكترين ايشانرا

مودة للذين امنوا الذين قالوا انا نصارى ذلك

بدوستي مرآنكسهاراكه بكرويدند آنانكه كفتند ما ايم ترسايان آن

بان منهم قسيسين ورهبانا وانهم لا يستكبرون

بسبب آنست كه ازيشان دانايان زهاد وخداي ترسايان وآنكه ايشان تكبر نكنند

لبئس بالابدال ورش والسوسي

لهم انفسهم سكت خلف في رواية

انفسهم ان سكت خلف في رواية

عليهم بضم الهاء حمزة

يؤمنون بالابدال ورش والسوسي

والنبيء نافع

اليهود كثيرا بالاشباع ابن كثير بالترقيق ورش

الناس بالامالة دوري

امنوا امنوا ورش ثلثة اوجه

نصارى بالامالة ابو عمرو ورش

نصارى بالامالة ابو عمرو والدوري

رهبانا وانهم

لا يستكبرون بالترقيق ورش

ما اتخذوهم اولياء سكت خلف في رواية

۲ هويدا شود وفروتني وتواضع بهود آرد اكرچه باكفر اقتران دارد ونرم دلي وحق شناسي صفت حميده است اكرچه مقرون باكافري كه صفت ناپسنديده است بود حق سبحانه وتعالى اين صفات را در ترسايان سبب مودت مومنان داشت وبابد نامي از ين صفات ايشانرا نيكنام ساخت

ماخذا يهوديان بمسلم الاهما قالون بقتلي از هر قومي جماعت كثيره با اسلام بپيوستند ومطيع ومنقاد بيغمبر عليه السلام كشتند از يهود جز چندي قليل ايمان نياوردند واقرار واعتراف بدين بيغمبر عليه السلام نكردند تا انكه بيغمبر كفت لو آمن بي عشرة من اليهود لآمن بي اليهود كلهم وهر دانند كه مشركان با بيغمبر ومومنان چه مقدار عداوت داشتند ودر خطر اهلاك ايشان ... ايشان ... واولاد ... كردند ودوري مصاحبت ومعاشرت ... آباء واجابت آورده خداي عزوجل يهود را در عداوت بيغمبر عليه السلام ومومنان قرين مشركان كرد بلكه ذكر آنرا جهت اهتمام بر ذكر مشركان مقدم آورد ولتجدن اقربهم مودة للذين آمنوا الذين قالوا انا نصارى اين جمله عطف است بر لتجدن سابق معنى اينست وهر آينه بيابي نزديكترين مردمان ازروي دوستي مرمومنانرا آنكه كه انا نصارى كفتند ودر خويش نسبت نصارى ساخته اند سوال للذين آمنوا الا كتفا بمظهر محل ضمير باشد لهم نكته وضع موضع مضمر كدام جه بود جواب اكر لهم كفتي ضمير احتمال عود سوي يهود بود بدين احتمال معنى مقصود روي ننمودي سوال جانهود شان بود كفت لتجدن اشد الناس عداوة للذين آمنوا اليهود واليهود در شان نصارى لتجدن اقربهم الناس مودة انصارى چرا ترك كفت اطناب كرد قالوا انا نصارى آورد وجه جيست واين اطناب بر چه وجه مبني است جواب بدين نقد بملازمة كفتار عاقل مرصد قابل بودن ايشان نصارى بر وجه كنايت فهم شود وباطناب بلغا كنايات ابلغ از صرايح بود ذلك بان منهم قسيسين ورهبانا اين جمله مستانفه است جانستي كه كسي سوال كرد اين معني بسبب جيست فقيل ذلك معنى اينست آن يعني قرب مودت نصارى مرمؤمنانرا وميل دلهاء ايشان سوي ايشان بسبب آنست كه بعضي از ايشان قسيسيان اند وبعضي رهبانانند از ترسايان كسي كه در علم مشغول باشد اورا قسيس خوانند وكسي كه در عبادت مشغول شود اورا راهب دانند وانهم لا يستكبرون عطف است بر ان منهم قسيسين معنى اينست بودن ايشان بدين صفت بسبب دانش بود وبجهت كوشه نشيني باشد وبسبب انكه ايشان متكبر نااند فروتني دارند وخودرا بر خودبيني وخودستايي نمي آرند ودرين ايت اشارتست كه علم را شاني جزيل ونفعي جليل است اكرچه در ترسايان بود وكوشه نشيني وعادت داري كاري عظيم وشغلي نجيم است اكرچه از رهبانان ۲

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما عرفوا من الحق من الدمع تميز است چنانچه كويند طاب من علمه اي تفيض اعينهم دمعًا يا متعلق است بتفيض
بتضمين معنى الامتداء اي تفيض ممتلئة من الدمع يا باراده علي از تفيض از باب ذكر مسبب واراده سبب اي اعينهم تمتلي من الدمع وجمله شرطيه عطف است لا يستكبرون كه خبر ان است
واقع شده وكلام بمعنى انهم لا يستكبرون وانهم اذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى اعينهم آمده اكر ترى بمعنى تعلم دارند جمله تفيض مفعول دوم باشد واكر تري بمعنى تبصر دارند وجمله
تفيض را حال بندارند وترى تا آخر جواب شرط است سوال انهم لا يستكبرون صفت همه نصارى است زيرا چه ضمير انهم بمجوع ضمير منهم عايد بر كل ايشان است وسماع قرآن
وكريه كردن وحق شناختن وآمنا كفتن وجنات يافتن در حق كل نباشد وچون اينجمله را عطف است بر لا يستكبرون دارند وآنرا محمول بر كل نصارى شود معلوم است كه اين

أعينهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الجزء السابع

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول
وچون شنوند آنچه فرو فرستاده اند سوي پيغمبر يعني قرآن
ترى أعينهم تفيض من الدمع
بيني تو چشمهاي ايشان را كه ميرود از اشك
مما عرفوا من الحق يقولون ربنا
از آنچه شناختند از سخن حقيقت ميكويند اي پروردكار ما

لا يمسه إلا المطهرون

ترى بإمالة المحضة أبو عمرو وحمزة والكسائي ترى الثالث بين بين ورش

امور صفت بعض نصارى باشد
جواب شك نيست كه آن
امور صفت بعض نصارى است
لكن صفت كردن كل بصفت بعض
آمده چنانچه در آيتها العير
انكم لسارقون وفكذبوه فعقروا
تحقيق شده ومن اولى در مما
عرفوا من الحق سببيه ابتدائيه
است ومن دوم من الحق بيان ما
موصوله است وتواند بود براي
تبعيض بود وما مصدريه اي
من معرفتهم بعض الحق چه پيش
ايشان بعض حق لايح شده بود
وبعضي حق هنوز صورت نمي نمود
روايت كرده اند چون جعفر
طيار ومصاحبان او وفرستادكان
پيغمبر عليه السلام بر نجاشي ملك
حبشه رفتند وبدر آمدن
دستورى جستند باواز بلند
نستاذن عليك حزب الله كفتند
چون ايشان درآمدند نجاشي كفت
مرحبا بحزب الله ايشان كفتند
السلام على من اتبع الهدى وخشى
عواقب الردي وپيش از ايشان
عمرو بن عاص وجماعتي از فرستادكان
اهل مكه بر وي آمده بودند ودر القا
عداوت با پيغمبر عليه السلام سعي
مينمودند چون جعفر طيار
سلام كفت وتعظيمي كه پيش
پادشاهان معتاد خلق بود نجست
پيش نجاشي كفتند كه چنانچه ما از
حال ايشان خبر كرده بوديم و پيش
پادشاه باز مينموديم معاينه كشت
ومشاهده پيوست پيش ملك
تحيت ملوك نكردند وروي بر زمين
از سر كشي نياوردند نجاشي كفت
سلام چرا كرديد ورسم تحيت ملوك
چرا بجا نياورديد جعفر كفت ما
تحيت اهل بهشت وفرشتكان
كرديم ورسم جهانيان بجا نياورديم
نجاشي كفت صاحب شما كه شما را
فرستاده است در باب عيسى ومريم
چه ميكويد ودر شان ايشان كدام
صفت ميجويد كفتند او را بر صفت
انه عبد الله وكلمة من الله القاها
الى مريم وروح منه وامه العذرا
الطيبة البطولى داند وعيسى را
رسول خداي وبركشيده او ميخواند
نجاشي كفت عيسى در باب خويش ومادر خود همين ميكفت واثبات همين صفات ميجست عمرو بن عاص ويارانش متغير شدند از كلام نجاشي بستوه آمدند نجاشي كفت از كتابي كه بر صاحب شما فرود
آمده چيزي ياد داريد كه آنرا پيش من در تلاوة آريد جعفر طيار سورة طه تا آيت وهل اتيك حديث موسى خواند وبلهجه كه بايد وشايد بر زبان راند نجاشي واهل مجلس او در كريه شدند وبمدح وستايش
پيش آمدند بار برسيد در كتاب شما ذكر مريم چه سانست واز شان او چه بيان جعفر طيار سورة مريم تا آيت ذلك عيسى ابن مريم قول الحق الذي فيه يمترون تلاوت كرد باز ايشان را در كريه
آورد نجاشي با هفتاد راهب از اهل صوامع ايمان آورد ودين اسلام را تصديق وانقياد كرد آيات در شان ايشان نازل كشت وقصه كريه ايشان بشنيدن آيت قرآن بتلميح پيوست
وبعضي كويند نزول آيت در شان چهل مرد است هشت نفر از رهبانان شام وسي ودو نفر از حبشه كه ايمان بانجيل داشتند ودل بر ايمان بر پيغمبر ما وقرآن كماشتند وبر پيغمبر

آمدند ومسلمان شدند معني اينست وچون آنچ فرستاده شد است بسوي رسول بشنوند نه بيني چشمهاي ايشان را كه از باب اشك روان مي شوند از آنچ حق را شناختند ومعرفت
او را شعار دل خويش ساختند ايشان را چون حق بيشتر وبيشتر نمودار شود وانوار آن كه برتر وبالاتر بود ظهور يابد توان دانست چه حال پيش آيد وچه مرتبه روي نمايد سوال
روايت كرده اند كه بر امير المومنين ابوبكر صديق رضي الله عنه گروهي از يمامه آمدند وازوي درخواست كردند كه چيزي از قرآن بخواند ودر نظام نظم فرقاني در گوش ايشان
رساند امير المؤمنين ابوبكر آيتي برخواند آب از چشم ايشان روان گشت وازايشان حالي ووجدي بعيان پيوست امير المومنين ابوبكر گفت كنا كذلك حتى قست القلوب بدين روايت
ظاهر شد يا ازدياد درجات معرفت كه ابوبكر را بود از زياد فيض دموع روي نمود وقست القلوب فرمود واين معني با كلام سابق موافق نمي آمد از روي ظاهر مخالف مينمايد جواب

آمنا ثلثة اوجه لورش — نؤمن بالابدال ورش والسوسي — جاءنا امالة ابن ذكوان وحمزة — ان يدخلنا مدغما غير ابن ... خلف

من كلام الله الواسع

آمنا فاكتبنا مع الشاهدين
بگرويديم ما — پس بنويس ما را — با — گواهان توحيد
وما لنا لا نؤمن بالله وما جاءنا
وچه بود ما را كه نگرويديم — بخداي تعالي — وآنچه آمد بما
من الحق ونطمع ان يدخلنا ربنا
از حق وراستي وسخن صواب يا از رسول وقرآن — وحال آنكه اميد ميداريم — كه اندر آرد ما را پروردگار ما

تنزيل من رب العالمين

بكاء مردم از شوق وطلب مقا
مي
است كه آنجا نرسيده وقلق
واضطراب مشتاق از جهت
ناديدن چيزيست كه آنرا نديده
طالب چون بنهايت مطلوب خود
بش
برسد وبر منتهاء استعداد خود
واصل شود آرام گيرد وتمكين
پذيرد از قلق واضطراب باز
ماند تو شش جدرا در سلوك و
سير بجنباند واين مقام عاليست
ودرجه اكابر واعلي است
ليكن چون ناگريستن واز راز قلق
واضطراب فارغ زيستن صورت
قسوت دل وبظاهر اثر سخت
دلي است آنرا قسوت نام كرد
وعلو مرتبه را بتواضع بر صورت
منقصت آورد سوال
چون معرفت حق را نزديك بما
قرآن سبب بكاست تعلق بان
بود تعبير از معرفت مستقبله در
مما عرفوا بصيغه ماضي بچه وجه
سايغ باشد جواب
معرفت هرچند بر نسبت زمان
وحي مستقبل است اما بر نسبت
زمان بكا ماضي خواهد بود تعبير
بصيغه ماضي برين اعتبار سايغ
نمود يقولون ربنا آمنا
فاكتبنا مع الشاهدين
معني اينست ميگويند ايشان
اي پروردگار ما ايمان آورديم
وتصديق قرآن كرديم ودانستيم
كه حق است واز حقيقت است
هرچه در وست صدق است
پس بنويس ما را از امت پيغمبر
كه ايشان را در روز قيامت
از شاهدان گردانيده وبدان جهت
جعلناكم امة وسطا لتكونوا
نوا
شهداء على الناس رسانيده
ن
يا گويند بگردان ما را از شاهدا
يعني از گويندگان كلمه
شهادت وبوحدانيت خدا
ورسالت مصطفي گواهي
دهندگان يا گويند بنويس
ما را از حاضران مجلس پيغمبر
عليه السلام از مهاجر وانصار

وغيبت ما را از مجلس او هيچ حضور دار بكاء مؤمن يا از جهت خوف خداست يا از جهت شادي نيل ونعمت خداي است في الجمله بكا از هوا نبود وازلهو وطرب ناشي نشود
نظم نعره مشتاق را غوغا مگو ؛ گريه عشاق را بازي مدان مصراع درون تا آتشي نبود نخيزد دود از روزن ؛ وما لنا لا نؤمن بالله وما جاءنا
من الحق ونطمع ان يدخلنا ربنا مع القوم الصالحين جمله وما لنا عطف است بر مقول يقولون استفهام براي انكار بر وجه توبيخ يا براي تعجب است لا نؤمن حال است از معني فعل
كه از ما لنا فهم ميشود اي ما نصنع حال كوننا لا نؤمن بالله وبما جاءنا من الحق ونطمع حال است از فاعل لا نؤمن اي وما لنا لا نؤمن والحال انا نطمع كذا معني اينست وچيست ما را
كه بخداي وآنچه آمده است بر ما از جنس حق وصدق ايمان نياريم ودر آوردن خداي عز وجل ما را در بهشت با قومي كه صالحانند طمع داريم

فاثابهم الله بما قالوا جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها معنی اینست پس ایشانرا خدای جل وعلا بدانچ کفتند ایشان امنا باقراین سیاق که دوال اند بر تصدیق وموجب اند
مر بودن این کفتار از تحقیق وعلم کرد که ایشانرا جناتی که زیر آن جویها روان بود بدهم وایشانرا در بهشتهای مذکور خلود وجاوید بخشم وذلك جزاء المحسنين ابجمله تنزیلات
معنی اینست وآن یعنی ثواب مذکور جزاء نیکوکارانست وبدانکه بظاهر فاثابهم الله بما قالوا کمان نباید برد که ایمان محض قول ومجرد اقرار بود تا موافق مذهب کرامیه شود
معنی اینست فاثابهم الله بما قالوا في قلوبهم والسنتهم فتنا ول التصديق والاقرار چه اقرار بی تصدیق کار نباید واقرار ظاهر راچون در قلب روا نبی نماید ومنافقان نیز اقرار بی تصدیق داشتند
وصحابه ایشانرا مؤمنان نمی پنداشتند اما تصدیق بی اقرار اکر بعذر اکراه وخوف جان بود یا از جهت عدم فرصت باشد مبنی بر اعذار است سزاوار اعتذار است وبر قول کسی که اقرار رکن بود

لكمو انتمو ايمانكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مع القوم الصالحين ۝ فاثابهم الله بما قالوا
با کروه نیکان یعنی امت محمد در بهشت پس پاداش کرد ایشانرا خدای بدانچه کفتند
جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها
بوستانهایی را که میرود از زیر درختان آن جویها حال آنکه جاودان باشند در آن
وذلك جزاء المحسنين ۝ والذين كفروا
وآن پاداش نیکوکارانست وآنان که کافر شدند
وكذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم ۝
وباور نداشتند آیتهای مارا ایشان ملازمان دوزخ اند
يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل
ای آنکسان که ایمان آوردند حرام مکنید پاکیزها وخوشیها آن چیز که حلال کرد آنرا
الله لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب
خدای تعالی برای شما واز حد در مکذرید بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد
المعتدين ۝ وكلوا مما رزقكم الله
از حد درکذرندکانرا وبخورید از آنچه روزی داد شمارا خدای تعالی
حلالا طيبا واتقوا الله الذي انتم به مؤمنون
حال آنکه حلال پاک بود وبترسید از خدای تعالی آنکه شما بدان کروندکانید
لا يؤاخذكم الله باللغو في ايمانكم
نکیرد شمارا خدای تعالی بآنچه بی اختیار بر زبان آید در سوکندهای شما

الانهار بالنقل ورش
الانهار سکت خلف وفي رواية خلاد
باياتنا امنوا لورش ثلثة اوجه وبالابدال في الوقف حمزة
رزقكم الله مدغما سوسي
مؤمنون بالابدال ورش والسوسي
ركوع
لا يؤاخذكم بالابدال ورش وفي الوقف حمزة

بغیر اقرار ایمان حاصل نشود وبر قول کسی که ایمان مجرد تصدیق دارند واقرار شرط اجراء احکام اسلام پندارند ترك اقرار بغیر عذری موجب رضا باجراء احکام کفر واستحقاق بدین میشود تارك اقرار در حالت طوع بغیر عذر بر هر دو قول کافرست بر قولی کفر اصلی باشد وبر قولی کفر ارتدادی بود والذين كفروا وكذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم معنی اینست وآنکسانی که کفر ورزیدند وبدین اسلام نکرویدند ایشان اصحاب نار باشند ودر دوزخ معذب شوند يا ايها الذين امنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم روایت کرده اند جماعتی از صحابه کرام وجدی از یاران پیغمبر علیه السلام اختیار کردند ودل بر ترك حظوظ دنیا آوردند فرقه خود را برین آوردند که جامه پشمین پوشند ودر رنجه داشتن تن کوشند وروز همیشه روزه دارند شب همه نماز بکزارند سیلاب چشم روان دارند ودر زمین سیاحی کنند وخود را در دریا افکنند وکوشت وچربی نخورند وبعضی برین شدند که آلت خود ببرند وبعضی اختیار کردند که بوی خوش نبویند وراحت ولذت نجویند بعضی ترك زنان کردند وبعضی خراب کردن خانه لازم دیدند در حدیث آمده ما بال اقوام قالوا كذا وكذا لكني اصلي وانام واصوم وافطر واتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني در حدیث دیکر آمده ما بال اقوام يتنزهون عن الشيء اصنعه فوالله اني لاعلمهم بالله واشدهم له خشية ونیز روایت کرده اند که پیغمبر علیه السلام کوشت خوردی وپالوده تناول کردی معنی اینست

٢ فواید وجزایل عواید بکذارید ودل بر منع حظوظ وباز داشتن حقوق بکمارید ان الله لا يحب المعتدين معنی اینست بدرستی خدای عز وجل تجاوز کنندکان حدود شریعت را دوست ندارد وباز دارندکان حقوق ملت را در حیز دوستی نیارد در تفسیر آورده که عثمان بن مظعون پیش رسول صلی الله علیه وسلم آمد وکفت حدیث نفس بر من غلبه کرده ودل مرا بر بعضی چیزها آورده

ومن میخواهم که آنرا معمول کردانم تا پیش تو یا رسول الله نکردانم پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود نفس تو چه میکوید ودل تو چه میجوید کفت میخواهم از صحبت زنان باز مانم وخود را خصی کردانم پیغمبر فرمود ای عثمان از این خطره وخیال باز مان در حق امت من روزه داشتن خود را خصی ساختن است از جماع در روزها روزه باز دارد وتا بیر روزه در شبها در بدن سستی آرد باز کفت میخواهم تا کوه کیرم واز خلق عزلت پذیرم شبها باشم دل کسی را بچیزی نخراشم پیغمبر علیه السلام فرمود از این خطره نیز باز مان زیرا که در امت من کوشه کرفتن واز مردمان تنها کشتن در مسجد توقف نمودن ومنتظر نماز بودن است چون در مسجد منتظر نماز نشستی از صحبت مردمان بدوری پیوستی باز کفت میخواهم که سیاح شوم ودر اطراف عالم بکردم

ای مؤمنان بر خویشتن چیزهای خوش آینده که حلال کردانیده شده است حرام مکردانید وحرام کردانیدن نعمتهای خدا بر اینک مدانید که در آن بقاء جان واستبقاء نوع انسان بقاء نسل وفرزندان وتقویت اسلام وتکثیر امت پیغمبر علیه السلام واین نفع عام است وآنچ شما اختیار میکنید نفع آن مخصوص بذات هر یکی بود ونفعی که متعدی بود بهترست از نفعی که لازم باشد ولا تعتدوا عطف است بر لا تحرموا معنی اینست وتجاوز مکنید از حد در طلب منفعت خویش بدان اندازه که در حضرت اسلام واضرار اولاد وازواج افتد ودر قطع نسل وتعلیل اهل فضیلت کوشید مشغول شدن بر زنان شاید تا از نسل شما عالمی زاید که دین را بیان علم تقویت کند یا مبارزی روی نماید که اسلام را بجهاد قوت دهد یا پادشاهی پیدا آید که جهانرا بعدل واحسان بیاراید وکیهانرا بکیاسات خسروانه سامان دهد وبسیاسات پادشاهانه آرام بخشد که پسندد که ابجنین جلایل

شب
مرشما را

بیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود سیاحی امت من سفر حج وغزا با کافرانست نه سرکردان کشتن ودر اطراف جهان رفتن وهمچنین دیگر ودیگر بازمیدید از بیغمبر علیه السلام رد جواب آن
می شنید تا آنکه کفت در دل من میکردد که جمیع مال خود را در بازم وخود را فقیر ومحتاج سازم، بیغمبر علیه السلام فرمود این که مال را به نیت خیر بنهی وفقیر انرا صدقه بدهی وهم با
که مسکینی محتاج دریابی در دفع حاجت او بشتابی ومعونت یتیمان بیدیری وبا رجای ماندکان برکیری وفرزندان وعیال خود را خوش داری وحقوق ایشان بکزاری
واکر چیزی بعد از موت بماند ورثه ترا از مسالت برهاند بهتر باشد از ینکه مال را یکبار کی دربازی وخود را فقیر ومحتاج سازی باز کفت که در خاطر می آید خوله را که زن
منست طلاق کویم واز دامن کیری او خلاص جویم بیغمبر علیه السلام فرمود زن را مکدار وخطرهٔ طلاق او در خاطر مه آر زیرا که مهاجر در امت من کسی است که محرمات

یؤاخذکمو حلفتمو أیمانکمو لعلکمو قرأ ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون
أهلیکمو أو کسوتهمو أو أیمانکمو إذا لکمو آیاته

وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الْأَيْمَانَ ج
ولیکن میکیرد شمارا بدانچه استوار کردانید بقصد ونیت سوگندهارا او بزه مند شوید

فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ
پس محو کنندهٔ آن سوگند خورانیدن ده بیچاره است از میانه

مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ
آنچه بخورانید کسان شمارا یا جامهٔ ایشان یا

تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ط فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٍ ط
آزاد کردن بردهٔ پس هر که نیابد پس بر و بود روزه سه روز

ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ ط
آن مذکور پوشانندهٔ سوگندهای شماست چون سوگند خورید وبزه مند شوید

وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ط كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ
ونگاه دارید سوگندهای شمارا همچنان بیان فرماید خدای تعالی

لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝ يَا أَيُّهَا
برای شما آیتهای خود را تا مگر شما شکر کنید ای

الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنصَابُ
آنکسان که مؤمنانند بدرستی که می وقمار وآنچه اورا نصب کنند برای عبادت یا سنگهایی که بر آن ذبح میکنند

وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
وتیرهایی که بدان فال میگیرند پلیدیست از کار دیو

ولکن یؤاخذکم — مدغماً غیر الحمزة خلف
یواخذکم — بالابدال ورش وفي الوقف حمزة
عقدتم — قرأ ابو بکر وحمزة والکسائي
عاقدتم — قرأ ابن ذکوان
الایمان — بالنقل ورش
الایمان — سکت خلف وفي روایة خلاد
من اوسط — بالنقل ورش
من اوسط — سکت خلف في روایة
اهلیکم او — سکت خلف في روایة
کسوتهم او — سکت خلف في روایة
تحریر رقبة — مدغماً سوسي
تحریر رقبة — بالترقیق ورش الا الکیلبي
ذلک کفارة — مدغماً سوسي
والازلام — سکت خلف وفي روایة خلاد

ایمانکم اذا — سکت خلف في روایة
لکم آیاته — سکت خلف في روایة
آیاته — لورش ثلثة اوجه
امنوا — ثلثة اوجه لورش
والمیسر — بالترقیق ورش
والانصاب — بالنقل ورش
والانصاب — سکت خلف في روایة خلاد
والازلام — بالنقل ورش

رابکدارد یا از وطن خویش روی
سوی من آرد یا باشتیاق
زیارت من قدم زند وبعد وفات
زیارت کور من کند وکسی
که بمیرد وبعد خود یک زن یا دو
زن یا سه زن یا چهار زن بکدارد
اوان روی ثواب مرتبهٔ مهاجرا
دارد باز کفت یا رسول الله اکر
اورا مطلقه نکردانم از جماع
او باز مانم بیغمبر صلی الله علیه
وسلم این سخن را نیز رد کرد و نیت
آن کار را در معرض طعن
آورد کفت مرد مسلمان چون
زن یا کنیزک خود را جماع
کند ودم کزاردن حق ایشان
زند واکر وطی او معلق نیفتد
وفرزندی نصیب نشود فضل
آن دریابد وعوض آن وصیفی
در بهشت یابد واکر وطی معلق
کردد واورا فرزند نصیب شود
اکر آن فرزند بیش از وی بمیرد
در ره آخرت فرط او کردد وبرای
ساخته کردن اسباب منزل او
بیش رود او باشد واکر بعد او
بمیرد کار دین ودنیاء او ساخته
بدو شوند ودر روز قیامت
برای او را نوری بود وروشنایی
باشد باز کفت اکنون میخواهم
که کوشت نخورم ودست بر
خوردن آن نبرم بیغمبر علیه
السلام فرمود ای عثمان از ین
قصد ونیت باز مان زیرا که
من کوشت را دوست میدارم
وچون می یابم دل بر خوردن
آن می کمارم واکر از خدای
بخواهم مرا هر روز برساند
وخوردن آن نصیب من کرداند
باز کفت یا رسول الله مرا خوش
می آید که بخشبویی نیز دارم
ودل خود را بطیبات آن
خوش نسازم
بیغمبر علیه السلام فرمود جبرئیل
مرا بخشبویی ترغیب کرد خصوصا

در روز جمعه ترک او را در معرض ناخوشی آورده بعد پیغمبر علیه السلام در رد خطرهاء خاطر وفکرهاء دل او فرمود ای عثمان از سنت من اعراض مکن واز طریقه من روی مکردان هر که
از طریقهٔ من روی کرداند واز سنن سنت باز ماند اکر از آن توبه نکند وباز در متابعت من نزند فرشتکان او را تارک سنت خوانند وروی او را سوی حوض من نکرداند ﴿وَكُلُوا مِمَّا
رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ﴾ معنی اینست وازآنچه روزی کرده است شمارا خدای از رزق حلال بخورید ودر تحریم حلال از عذاب خدایی
بترسید وایمان دارید بپرهیزید وآنچه در دین بندکان او را مضرت کند اکر شمارا سود مند بود دل بر آن نکمارید ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ﴾ روایت کرده اند چون آیت نهی
از تحریم طیبات ونهی از ابتداع رهبانیت که اختیار کرده بودند ودر تحصیل آن اهتمام مینمودند وارد شد از مواخذه بسوکندهایی که درین باب خورده بودند ودر حاصل کردن آن

سعی مینمودند بترسیدند درین آیت بروجه استیناف حکم ایمان ذکر کرد وکفارت ایمان منعقد دربیان آورده وازکار منهي عنه که بران سوکند خورده اند ماندند کفارة یمین منعقد که درین
آیت بیان شده دادند معنی اینست نکیرد شما را خدای بلغو در سوکندهاء شما ویمین لغو آنست که کسی بروجود یا انتفاء چیزی بکمان سوکند راند وبر کمان خویش آن سوکند را راست داند
چون ظاهر شود که مخالف واقع بود وسوکند برنابوده روی نمود درنج کار نباشد وماخود نکردد ولکن يؤاخذكم بما عقدتم الايمان معنی اینست ولیکن بکیرد شما را بعقد سوکندها شما
وعقد سوکند در عرف شرع آنست کبر امر آینده که مقدور او باشد دل نهد وبر کردن یا نا کردن آن سوکند خورد چنانچ کوید والله این کار خواهم کرد یا نخواهم کرد درین خانه در آیم
یا در نیایم یا این سخن کویم یا نکویم وبعضی کویند یمین لغو آنست والله بالله بر حکم عادت بر زبان برود وقصد سوکند نبود واین تفسیر از ام المومنین عایشه رضی الله عنها منقولست

لعلكم يصدكم انتم توليتم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فاجتنبوه لعلكم تفلحون ۞ انما يريد الشيطان
پس دور باشید از تناول آن تا مگر شما رستگاری یابید بدرستی که میخواهد دیو
ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر
که انگند درمیان شما دشمنی وکینه در کاری
والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن
وقمار وبازدارد شما را از یاد کردن خدای تعالی واز
الصلوة فهل انتم منتهون ۞ واطيعوا الله
نماز پس هیچ خواهید بود شما باز ایستادگان ازآن گناه وفرمان برید خدای را
واطيعوا الرسول واحذروا فان توليتم
وفرمان برید پیغمبر را وپرهیزید از مخالفت پس اگر اعراض کنید
فاعلموا انما على رسولنا البلاغ المبين ۞
پس بدانید که بر پیغمبر ماست پیام رسانیدن هویدا
ليس على الذين امنوا وعملوا الصالحات
نیست بر آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو
جناح فيما طعموا اذا ما اتقوا وامنوا وعملوا
بزه درآنچه تناول کردند پیش از تحریم خمر وقمار چون پرهیزند از شرک وثبات نمایند برایمان وکردند
الصالحات ثم اتقوا وامنوا ثم اتقوا واحسنوا
نیکیها پس تقوی کنند وایمان زیادت کنند پس پرهیزند از ستم برخلق ونیکویی کنید با

فاجتنبوه
بالاشباع ابن كثير
ان يوقع
مدغما غير الغنة خلف
عن الصلوة
بالتغليظ ورش
فهل انتم
بالنقل ورش
فهل انتم
سكت خلف في رواية
امنوا
لورش ثلثة اوجه
الصالحات جناح
مدغما سوسي
وامنوا
لورش ثلثة اوجه
الصالحات ثم
مدغما سوسي
وامنوا
لورش ثلثة اوجه

وسوکندهاء خویش را
ازحنث نکاه دارید وخود را
برباز شدن بیارید تعظیم
نام خدای بکنید وحانث شدن
ازهتک حرمت نام اوست
كذلك يبين الله لكم
اياته لعلكم تشكرون
معنی اینست همچنین

وبمین معقوده خلاف آنست
یعنی آنچ بقصد وعزیمت متعلق
باشد وامام شافعی دریمین
معقوده ودریمین لغو بدین
تفسیر رفته ومخصوص بامر آینده.
نکفته همین
غموس را
داخل یمین
معقود داشته واورا نیز موجب
کفارت پنداشته ونزدیک
ابوحنیفه یمین معقوده مختص
بامر آینده است که مقدور حالف
باشد اکر در آن حانث شود کفارت
واجب وشرط حنث درآیت محذوف
است ای بما عقدتم الایمان
وحنثتم فیها فكفارته اطعام
عشرة مساكين معنی
اینست چون در سوکند حانث
شوند وخلاف آنکه بر آن سوکند
خوردند بیارند پس حسنة که
دور کنند رنج کاری آن باشد
طعام دادن ده مسکین بود.
من اوسط ما تطعمون اهليكم
او كسوتهم او تحرير رقبة
معنی اینست طعام دادن
مسکین متعین است از اوسط
طعامی که بدان اهل خویش
را اطعام میکنید میانه آنچ اصحاب
را نفقه میدهید یعنی غیر
اوسع واضیق بود وغیر اعلی
وادنی باشد یا یک برده آزاد
کردن واز ذل رق بیرون
آوردن حانث در یمین در کفارت
مخیر میان این سه چیز مذکور
هر کدام چیز که خواهد اختیار
کند هرچه میان ایشان اختیار
کند کفارت یمین او شود و
جریمهٔ حنث را مکفر کردد و
طعام دادن ده مسکین دو نوع
است یکی آنکه بتملیک جویند
وآنرا مقدر بقدر صدقه فطر
هر مسکینی را نیم صاع کندم
یا یک صاع خرما کویند دوم
آنکه باباحت بود بدین که ده مسکین
را هر مسکینی در وقت طعام سیر
دهد دو غدا یا دو عشا یا یک
عشا یا یک غدا یا جامهٔ ده مسکین
را تملیک کند هر یکی را آن قدر
که عامهٔ بدن او را بپوشد جامه
باباحت کفارت واقع نشود

بیان میکند خدای تعالی آیات کتاب خویش برای شما تا شما شکر کویید وسپاس داری جویید يا ايها الذين امنوا انما الخمر والميسر والانصاب
والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون معنی اینست ای مومنان نیست خمر وقمار ومیسر وانصاب وازلام مکر
پلیدی وزشت از عمل شیطان پس از آن بپرهیزید تا رستکار رشوید وخمر آب انکور خام است که بجوشد ومسکر شود وکف برود وامام ابو یوسف ومحمد
رفتن کف شرط ندارند واشتراط رفتن کف مخصوص قول ابوحنیفه پندارند ومیسر قمار است یعنی آنچه کرفتن مال بخطر متعلق باشد چون کعبتین
انداختن ونرد وشیر وشطرنج بکرو باختن وانصاب یعنی بتانی که برای پرستش نصب کرده شده اند وازلام یعنی تیرهایی که بر بعضی نقش امرنی ربی

درکفارت بجامه تملیک باید پوشانیدن جامه بروجه اباحت نشاید وعطف داشتن او کسوتهم بر من ما تطعمون اهليكم که بدل از الطعام داشته اند مشکل است زیرا که بدلیت کسوت از طعام غیر
محتمل است مکر آنکه عطف بر بدل باعتبار قیام بدل مقام مبدل دارند در حکم معطوف بر مبدل پندارند فمن لم يجد فصيام ثلثة ايام معنی اینست پس هر که هیچ یکی از ین سه چیز نیابد وعجز
خویش از هر یکی از ایشان دریابد نه طعامی یابد که ده مسکین را بخوراند ونه برده یابد که آزاد کرده اند پس لازم است بروی سه روز روزه داشتن وآنرا کفارت جریمهٔ مذکوره پنداشتن ودر قراءة
ابن مسعود فصیام ثلثة ایام متتابعات آمده وآن قراءة مشهور است ناسخ الاطلاق فصیام ثلثة ایام بقید تتابع شده ذلك كفارة ايمانكم اذا حلفتم معنی اینست آن یعنی آنچ ذکر کردیم
ودر بیان آوردیم کفارت سوکندهاء شماست برای کفارت جریمهٔ حنث در یمین تعین کرده خداست چون سوکند خورید وحانث شوید واحفظوا ايمانكم معنی اینست

كرده اند ودر بعضي نفسيرها اين روايت آورده اكر امر ني بيرون آيد آن كار بكند واكر نهي بيرون آيد از آن كار باز مانند إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ
وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ معني اينست بدرستي كه نميخواهد شيطان مكر آنكه ميان شما چون دشمنان در آشاميدن خمر و باختن قمار دشمني افكند و باز دارد خداي شما را
از ذكر خداي وان نماز وازين هردو كار عظيم وشان تحريم منع كند چون مست كردند از ذكر خداي وان نماز باز مانند وهمچنين ميسر غالب در وانيست كه مشغولي آو از ذكر خداي باز دارد
وبر حكم عادت مشغول شدن برو بر ترك نماز آرد فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ معني اينست پس باز مانيد شما از جميع آنچه مذكورست وبپرهيزيد از كل آنچه مسطورست وَأَطِيعُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا معني اينست وخدايرا و پيغمبر خدايرا در اوامر ونواهي مطيع باشيد و از افتادن در مناهي و معاصي بپرهيزيد فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ معني اينست پس اكر از طاعت خداي ورسول خداي روي كردانيدوا مخالفت نتر سيد پس بدانيد كه نيست بر رسول مكر رسانيدني ظاهر

أَيْدِيكُمُو وَرِمَاحُكُمُو مِنْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قا[لون]

ركوع

از كردكار قادر قاهر يا كويند تبليغي ظاهر كننده ميان حق وباطل جدايي افكننده وشك نيست كه او در تبليغ تقصيري نكرده ودر رسانيدن فرمان فتوري وقصوري نياورده چنانچه او آنچه بدو واجب است بجا آرد اعراض شما از آنچه بر شما واجبست او را زياني ندارد وخداي از زيان منزه بود از كفر همه كافران او را منقصت نشود باعراض شما از طاعت او راچه نقصان باشد وترك الطاعت شما او راچه زيان بود لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
چون آيت تحريم خمر وميسر نازل كشت وتحريم ايشان بورود پيوست مسلماناني كه پيش از تحريم خمر خمر را مي آشاميدند ومال ميسر ميخوردند متعلق كشتند واز حال ايشان ترسان وپرسان شدند اين آيت نازل كشت وبروجه سينا بذكر پيوست معني اينست نيست مر كساني كه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند كناه كاري وخطاكاري واستحقاق عقاب وسزاواري عذاب در آنچ پيش از ورود تحريم خمر خمر آشاميده اند ومال ميسر خورده اند چون از شرب وميسر بعد تحريم خود را پرهيزكار كنند وايمان بحرمت آن آرند واعمال الصالحه كنند وخود را در بدي بيفكنند ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا معني اينست پس ايشان تقوي ورزيدند وبخداي كرويدند يا كويند پس تقوي وايمان

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

وخداي تعالي دوست دارد نيكوكاران را اي آنان كه ايمان آوردند

لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ

هر آينه شبه آزمايش نمايد شما را خداي تعالي بچيزي از شكار صيد يعني بحرام كردن بعضي از صيد رسد بدان

أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ

دستهاي شما ونيزهاي شما تا ظاهر كند خداي تعالي آنرا كه بترسد از خداي

بِالْغَيْبِ ج فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ

حال آنكه غايبست كه او را نمي بيند پس هر كه بكذرد از حد فرمان بعد از آن شرع كه حرمت صيد بست در احرام پس او راست عذابي

أَلِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ

دردناك اي آنانكه ايمان آوردند مكشيد شكاري را

وَأَنْتُمْ حُرُمٌ ط وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا

وحال آنكه شما باشيد محرمان وهر كه كشد صيد را از شما بقصد

فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ

پس بر و باشد بدان بدل مانند آنچه كشته باشد از شتر وكاو وكوسفند حكم كند بدان بدل دو خداوند راستي

مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ

از شما حال آنكه آن جزا قرباني بود رسيده بكعبه يعني چون بكعبه رسد آنرا صدقه كند بر مساكين يا كفارتي خورش

مَسَاكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ

بيچاركان بقيمت نعم مكه يا برابر آن طعام روزه هر قدري يكروز بروزه باشد تا چشد

آمنوا
لورش ثلثة اوجه
بشيء
بقدر الف وبقدر الفين ورش في رواية
بشيء
سكت خلف وفي رواية خلاد
الصيد تناله
مدغما سوسي
من يخافه
مدغما غير الغنة خلف
اعتدى
اما اليبين في رواية ورش
اعتدى
بامالة المحض حمزة والكسايي
عذاب اليم
بالنقل ورش
عذاب اليم
سكت خلف في رواية
آمنوا
لورش ثلثة اوجه
فجزاء مثل
قرا نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
يحكم به
بالاخفاء سوسي
كفارة طعام
قرا نافع وابن عامر
طعام مساكين
مدغما سوسي

يا زخم نيزه شما بدو رسد يا خشية بغيب يعني بغير مشاهده عذاب كه متعلق نبود بعلم خداي بصفت استقبال متعلق شود بعلم او بصفت
تحقق در حال واين تغيير بحال واستقبال در معلوم بود در علم خداي نباشد وتواند بود كه علم را تاويل بظهور علم كنند معني ديكر چنين
كويند تا ظاهر شود علم خداي كيست از شما كه از خدا بغير مشاهده عذاب مي ترسد واز جهت خوف خداي صيدي كه كرفتن
او آسان كشته نميكيرد وكيست كه از خداي عز وجل نمي ترسد وامر ونهي او را نمي پذيرد فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ
أَلِيمٌ معني اينست پس هر كه از حد تجاوز كند يعني در حالت احرام بعد ورود نهي و وقوع علم بحرمت آن

ثابت مانند پس تراز آن ميان تقوي واحسان جمع كردند وبعضي كويند اتقاء اول از كفر بود ودوم از محرمات وسيوم از مشتبهات باشد وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ معني اينست وخداي تعالي
نيكو ورزندكان واز بدي وارتداد احتراز كنندكان را دوست دارد واز ايشان نيكي ونيكويي وثبات بر ايمان پيدا آرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ
وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ روايت كرده اند در سالي كه پيغمبر صلي الله عليه وسلم را در حديبيه نزول بود ورود آيت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ
روي نمود در منزل مذكور شكاري بسيار روي بلشكرگاه آورد ودر درون لشكر هجوم كرد تا آنكه در خيمهاء ايشان در مي آمد چنانچه بعضي را بدست توان كرفت وبعضي را بنيزه توان زد حاجت
دويدن وبنيزه زدن نبود واز جهت نهي كسي از ايشان اقدام بر صيد نمي نمود معني اينست اي مؤمنان هر آينه خداي شما را امتلا كرد اند بچيزي عظيم از صيد كه آنرا دستهاء شما بكيرد

شکاری را بزند پس مر او را عذاب دردناک بود و عقاب سهمناک باشد یٰأَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَأَنْتُمْ حُرُمٌ معنی اینست ای مؤمنان شکاری را مکشید در حالت که شما
محرمید وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیًا بَالِغَ الْکَعْبَةِ معنی اینست و هرکه شکاری را در حالة تعمّد بکشد جزاء آن
قیمت آنچ کشته است از چهارپایان باشد یعنی بر و لازم شود که بقیمت صید شتری یا گاوی یا گوسپندی که بتقویم دو مقوّم عدل ثابت شده باشد بخرد و اگر جزاء برفع و تنوین خوانند
معنی چنین دانند بر وجزایی است یعنی همچند آنچه کشته است از نعم یعنی از ابل و بقر و غنم که بدان حکم کند دو مرد عادل که دم راستی و درستی زنند درین حکم که نعم
مذکور قربانی است واجبه رسنده حرم کعبه و نزدیک امام محمد و شافعی رحمه الله در چیزی که مر او را نظیری بود مثل صوری که چون آهو را گوسپند نیلگاو را گاو و شترمرغ را
شتر لازم شود و در چیزی که مر او را نظیری نبود مثل معنوی یعنی آن او را لازم کرد و بر قول ایشان در بعض صور مثل صوری و در بعض مثل معنوی می شود و مراد داشتن دو معنی مختلف بیک لفظ روا نباشد امام اعظم رضی الله عنه میفرماید چون از مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ در چیزی که نظیر او نعم نیست چون گنجشک و کبوتر باتفاق قیمت واجب می آید چیزی که نظیر بود چون آهو و نیلگاو و شترمرغ نیز لزوم قیمت باشد تا جمع میان مثل صوری و معنوی نشود أَوْ کَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاکِینَ أَوْ عَدْلُ ذَٰلِکَ صِیَامًا لِیَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ معنی اینست بر وست جزاء مثل آنچ کشته یا کفّارت طعام مسکینان باید چنانچ هر مسکینی را نیم صاعی از گندم یا یک صاع از جو یا خرما آید یا همچند طعام مذکور روزه دارد بدل الطعام هر مسکینی روزه آرد یعنی جزاء مذکور ست تا بچشد تلخی عقوبت کار خویش و بکشد بار مشقت کردار خویش عقوبت و مضرّت را در ناخوش کردن تشبیه بما کولی تلخ کرد و بر سبیل تخییل در خور چشیدن آورد و چون محرم را کشتن صید حرام بود دلالت کردن و باعث کشتن و دنباله کردن و تعرض رسانیدن نیز حرام باشد تخصیص قتل بذکر از جهت آنست که منتهاء مقصود در صید همانست و صیدی که در حالت احرام مصید کردد بزکوة اضطراری و اختیاری حلال نکردد از جهت جنایت صاید و ذابح مردار شود همچو مصید و مذبوح مجوسی و مرتد باشد زکوة اختیاری و اضطراری او زکوة نیست تسمیه اصطیاد او بقتل اشارت او سوی این معنی است

قیمت

بزو

لَکُمْ لَکُمُو عَلَیْکُمْ عَلَیْکُمُو مِنْهُمْ مِنْهُمُو قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ
عقوبت عاقبت کار خویش را اندر گذاشت خدای از آنچه پیش رفت و هرکه باز آید بقتل صید

فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقَامٍ
عقوبت کند خدای تعالی او را و خدای تعالی غالب است خداوند عقوبت سخت

أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَکُمْ
حلال کرده آمد شما را شکار دریا و حیوان ماکول او برای انتفاع مر شما را

وَلِلسَّیَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ
و مر روندگان را و حرام کرده آمد بر شما شکار بیابان در آن مدت که باشید

حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ
محرمان و بترسید از خدای تعالی که سوی جزای او گرد خواهند آورد شما را

جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَامًا
گردانید خدای تعالی کعبه را خانه حرم انتعاش

لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْیَ وَالْقَلَائِدَ
برای مردم در امور دین و دنیا و ماه حرام را ذوالحجه یا مطلق و قربانی را و خاصه آنها که برگردن نشان دارند از اشتران قربانی

ذَٰلِکَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ
آن حفظ و حرمت و حرم و احرام برای آنست تا بدانید که بدرستی خدای تعالی میداند هرآنچه در آسمانهاست

وَمَا فِی الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ
و آنچه در زمین است و آنکه خدای تعالی بهمه چیزی داناست

وَلِلسَّیَّارَةِ بالامالة کسایی
النَّهْیِ بالاشباع ابن کثیر
قِیَمًا قرا ابن عامر
لِلنَّاسِ امال دوری
یَعْلَمُ مَا مدغما سوسی
فِی الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِی الْأَرْضِ سکت خلف و فی روایة خلاد
شَیْءٍ بقدر الف او بقدر الفین ورش — سکت خلف و فی روایة خلاد

8 این چنین ماهی مارا حلال بود یا حرام باشد این آیت نازل گشت و بإطلاق وَطَعَامُهُ مَتَاعًا لَکُمْ که از وی تمتع مرادست حکم ماهی یافت مرده و بشکار نه پیوسته به ظهور پیوسته و نیز جابر رضی الله عنه روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابوعبیدة جراح را و ما را برابر او فرستاده و ما را انبانی از خرما توشه داده و ابوعبیدة ما را یکان خرما می داد و ما آنرا میچوشیدیم چنانچه پستان را میچوشند بعد از آن آب می خوردیم روز و شب بریک خرما بسر می بردیم تا آنکه در کرانه دریا رسیدیم بر طریقه پشته بلند ماهی مرده دیدیم و ابوعبیدة گفت ما فرستادگان پیغمبریم در کار خدای میرویم مضطریم باید که این را بخوریم یکماه آنجا ماندیم و ما سیصد تن بودیم هر روز سیر میخوردیم تا آنکه فربه شدیم و از سوراخ چشم او روغن بسبوها میکشیدیم و چون روان شدیم گوشت او را توشه کردیم چون در مدینه به پیغمبر رسیدیم حکایت ماهی مذکور بر پیغمبر گفتیم پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود آن رزقی بود که خدای تعالی برای شما از غیب نمود چیزی از آن باقی دارید برای من بیارید چیزی از گوشت باقی مانده بود برای پیغمبر بردیم و پیش او آوردیم وَحُرِّمَ عَلَیْکُمْ صَیْدُ الْبَرِّ

عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ معنی اینست عفو کرد خدای از آنچه گذشته و بعظم عفو خویش از ایشان در گذشته است
وَمَنْ عَادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ معنی اینست و خدای عزیز است غالب است خداوند انتقام است بقوت خویش عذاب کند کسی را که مرتکب فعل حرام است أُحِلَّ لَکُمْ صَیْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ
مَتَاعًا لَکُمْ وَلِلسَّیَّارَةِ معنی اینست حلال کردانیده شده است مر شما را صید بحر بتحلیل عام یعنی در احرام و غیر احرام و طعام دریا یعنی گوشت ماهی که متاع است بر خورداری
و منفعت گرفتن مر شما را که بخورید و منفعت گیرید مر کاروان را که گوشت مذکور بخورند و قدید کرده با خود ببرند [2] روایت کرده اند که بنی مدلج بر پیغمبر آمدند و از شان ماهی سوال
کردند که ما شکار ماهی میکنیم و ماهی را بحیله میزنیم و گاهی می باشد که سیل میکرد چون سیل آب باز میکرد ماهی که در خشکی می ماند می میرد ما برای گرفتن او می شتابیم او را مرده می یابیم 8

[2] ابن عباس رضی الله عنهما

مَادُمْتُمْ حُرُمًا معنى اينست وحرام كردانيده شد بر شما شكار كردن در خشكي در مدتي كه شما محرم باشيد يا براي حج يا عمره احرام بسته ايد وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ معنى اينست
وازخدايي كه بسوي او حشر كرده شويد بترسيد واز عذاب او بپرهيزيد احرام را حرمت داريد وخود را بر اصطياد يكه حرام است مداريد جَعَلَ اللّٰهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
قِيَامًا لِلنَّاسِ معنى اينست كردانيده است خداي كعبه را يعني بيت حرام را مقامي ومحلي كه بدان قيام مردمان بود وچيزي كه بدو مصالح ومعاد ومنافع معاش ايشان
واجود ديني وامور دنيايي حاصل شود وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ معنى اينست كردانيد خداي كعبه را وشهر حرام وهدي وقلايد را سبب قيام مردمان ومناط
ومنافع ايشان يعني ذي الحجه راكه هنگام جمع شدن حاجيان ووقت اقامت حج است باشرايط واركان وبعضي از شهر حرام اينجا هر چهار ماه حرام يعني رجب وذي القعده

وذي الحجه ومحرم مراد دارند ولام در الشهر الحرام لام جنس بنداند وهدي را يعني شتري وگاوي وگوسپندي كه در حرم براي قرباني فرستند تا بيارند وقلايد را بمعني ذوات قلايد يعني شتران كه در گردنهاء ايشان قلادها آويزند براي علامت تا شتران قربي حج با شتران ديگر تميز ميزنند كعبه وشهر حرام از جهت مصالح دين بگزاردن حج وعمره وطواف كردن ومناسك بجا آوردن وتقرب الى الله جستن ومنافع دنيا خلق مكه را بدادوستد كردن با خلقي كه جمع ميشود وخلق آفاق را از اغنيا بخريد وفروخت نفع ميرسد وفقرا صدقات ولحوم قرباني مي يابند واجراء در تحصيل اجرت مي شتابند وهمچنين هدي وقلايد كه مردمان بر ايشان قايم اند ومنافع دين ودنيا حاصل ميكنند اغنيا را حصول مصالح دين باقامت نسك وحصول مثوبات وفقرا را منافع دنيا

ركوع

بيان صدقات ونفقات شايد فقيري از ... نفقات وصدقات جدا ... ببرد كه او ... را بدان ... سال ... تمام كرد ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ معنى اينست آن يعني كردانيدن خداي كعبه را كه زميني است مشرف ومكاني است مكرم وشهر حرام را يعني ذي الحجه را كه زماني است جليل وهنگامي است جزيل وهدي وقلايد را كه نسك وقربت مكان مذكور وزمان مسطورند قيام مصالح مردمان ومناط منافع دين ودنياء ايشان كاري كه اين است تا بدانيد ودر خاطر خويش مبرهن كردانيد بدرستي كه خداي ميداند آنچ در آسمانهاست از حركات ومقادير وخواص آن از كواكب وانتقالات كواكب وخصايص وفضايل آن وتفاوت ميان

لَعَلَّكُمُو لَكُمُو تَسُؤْكُمُو لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اِعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللّٰهَ
بدانيد كه خداي تعالى سخت عقوبت است وآنكه خداي تعالى

غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
آمرزكارست مهربان نيست بر پيغمبر مگر رسانيدن پيام

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ۝
وخداي تعالى ميداند آنرا كه آشكارا ميكنيد وآنچه پنهان ميكنيد

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ
بگو برابر نباشد حرام وحلال واگرچه بشگفت آرد ترا

كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللّٰهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ
بسياري پليد پس بترسيد از خداي تعالى اي خداوندان خردها

لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا
تا مگر شما رستگاري يابيد اي آنكسان كه مؤمنانيد مپرسيد

عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِنْ
از چيزهايي كه اگر پيدا كنند شما را اندوهگين كرداند شما را واگر

تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبْدَ لَكُمْ
بپرسيد از آن البته آنگاه كه فرو فرستند قرآن را يعني در حيوة رسول صلعم ظاهر كردانند براي شما وانموده

عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝
عفو كرد خداي تعالى از آن قبيله وخداي تعالى آمرزكارست مهربان

يَعْلَمُ مَا — مدغما سوسي
وَلَوْ أَعْجَبَكَ — بالقلدورش
وَلَوْ أَعْجَبَكَ — سكت خلف في رواية
أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ — مدغما سوسي
الْأَلْبَابِ — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
الْأَلْبَابِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
آمَنُوا — لورش ثلاثة اوجه
عَنْ أَشْيَاءَ — بالقلدورش
عَنْ أَشْيَاءَ — سكت خلف في رواية
لَا تَسَلُوا — بالنقل وفي الوقف حمزة
تَسُوكُمْ — في الوقف حمزة
وَإِنْ تَسَلُوا — بالنقل وفي الوقف حمزة
يُنْزَلُ — قرا ابن كثير وابو عمرو
الْقُرَانُ — بالنقل ابن كثير

وبدانكه عالم بودن خداي بهمه امور كنايت است از عالم بودن او بجنايات وعبادات در مكان وزمان مذكور چون خداي همه چيز بداند جنايت صيد كنندگان در زمين حرم وزمان احرام وعبادت كنندگان در زمين كعبه وزمان شهر حرام بداند وبعقوبات جنايات ومثوبات عبادات وقربات برساند اِعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

ايشان وآنچه در زمين است از بركات وخواص بقعات وشرف بعض امكنه وضياع وتفاوت اراضي وبقاع پس ميداند آنچه در زمين كعبه است از بودن او مبدا گستردن زمين ونقطه داير خلقه ارضين ومنشا طينت ومخصوص بتشريف ايزدي بمجازي بيت معمور معدن عظام امور مطاف جهان مرجع كيهان محل استجابت دعا مقام اصابت رجا وآنچه در زمان شهر حرام است از خصوص او بركني از اركان اسلام وبودن او از عظام ازمان عظام مخصوص بجزايل امور مكرم بتضاعف اجور اوسط اشهر حرم متواليه منفرد ومختص عاليه وميداند قربتي كه درين زمان ودرين مكان حاصل شود پس توان دانست عند الله او را چه ثواب وچه درجه بود واگر سموات وارض را بعد ذكر كعبه وشهر در فن بديع لف ونشر خوانند چه كعبه را متعلق بزمين وشهر حرام كه از نوع زمانست وزمان عبارت از حركت فلكست متعلق باسمان داند وَأَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

وَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ معني اينست بدرستي كه خداي سخت است عقاب او از عقاب او بترسيد كرد منهيات مكرديد بدرستي كه خداي آمرزنده است خطايا آمرزد بخشنده است
عطايا بخشد مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلَاغُ معني اينست بر رسول خداي وفرستاده حق سبحانه وتعالى واجب نبود مكر رسانيدن آنچه برسانيدن آن مامور شود چون تبليغ فرمان كرد
وخود را از عهده بيرون آورد چه واجب بر و رسانيدن عجب را بظاهر بود قبول كنانيدن وظيفه او نباشد چون امر رسانيدن حجت را بظاهر كرد آنچ از خداي وحي بود برخواند شما را
عذري وحجتي نماند كسي كه كفت او نخواهد شنيد در دنيا سزاء خويش خواهد ديد پيغمبر از زيان نخواهد بود در شان او منقصي روي نخواهد نمود وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ
وَمَا تَكْتُمُونَ معني اينست وخداي ميداند آنچه اي منافقان اشكارا ميكنيد از وفاق وآنچه پنهان ميكنيد از نفاق يا كوييد مي آريد از انكار وتكذيب وانچه پنهان ميداريد

قَبْلِكُمُو اَكْثَرُهُمُو لَهُمُو اٰبَاؤُهُمُو اَنْفُسَكُمُو لَا يَضُرُّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَلَيْكُمُو اَنْفُسَكُمْ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قَدْ سَاَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا
بحقيقت پرسيدند آن مسئله را از انبيا كروهي از پيش شما پس گشتند بسبب آن

كَافِرِينَ ❁ مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا
از اهل كفر بديد نكرد خداي تعالى هيچ بحيره ناقه گوش شكافته ونه

سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰكِنَّ الَّذِينَ
هيچ ناقه بحرام گذاشته ونه هيچ گوسفند ماده كه با نر پيوسته زاده ونه هيچ فحلي كه از صلب او ده بچه نتاج حاصل شده وليكن آنكساني كه

كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ
كافر شدند ميگويند از خود بر خداي دروغ را

وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ❁ وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ
وبيشتر ايشان نه دانند وچون گويند مر ايشان را

تَعَالَوْا اِلَى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَى الرَّسُولِ
بياييد سوي آنچه فرو فرستاد خداي تعالى وسوي پيغمبر

قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَاءَنَا اَوَلَوْ كَانَ
گفتند بسنده باشد ما را آنچه يافتيم بر آن پدران ما را اي كافي في بود وكرباشند

اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ❁ يَا اَيُّهَا
پدران ايشان كه ندانند چيزي را وراه نيابند اي

الَّذِينَ اٰمَنُوا عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ
آنكسان كه ايمان آوردند بر شما باد حال آنكه خود را چون بامر معروف ونهي منكر خوانند زيان نكند شما را

قَدْ سَاَلَهَا بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزه والكسائي
كَافِرِينَ اماله بين بين ورش
كَافِرِينَ بالاماله المحضه ابو عمرو والدوري عن الكسائي
بَحِيرَةٍ بالترقيق ورش
بَحِيرَةٍ وَلَا مدغما بغير الغنة خلف
سَائِبَةٍ وَلَا مدغما بغير الغنة خلف
وَصِيلَةٍ وَلَا مدغما بغير الغنة خلف
حَامٍ وَلٰكِنْ مدغما بغير الغنة خلف
قِيلَ لَهُمْ مدغما سوسي
قِيلَ بالاشمام هشام والكسائي
تَعَالَوْا اِلَى بالنقل ورش
تَعَالَوْا اِلَى سكت خلف في رواية

عَلَيْهِ بالاشباع ابن كثير — اٰبَاءَنَا بالتسهيل في رواية حمزة في الوقف — اٰبَاؤُهُمْ ثلثة اوجه لورش — شَيْئًا وَّلَا مدغما سوسي — شَيْئًا بنقل الالف في رواية وبنقل الالف في رواية ورش — شَيْئًا بالادغام في الوقف حمزة — اٰمَنُوا لورش ثلثة اوجه — عَلَيْكُمْ اَنْفُسَكُمْ سكت خلف في رواية

ازاستيقان وتصويب قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ معني اينست اي محمد بكو خبيث وطيب وردي وجيد برابر نبود خبيث را با طيب وردي را با جيد برابري حاصل نشود اكر چه تو اي مخاطب كثرة خبيث خوش آيد وموجب رجحان خبيث نمايد فَاتَّقُوا اللّٰهَ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ معني اينست پس از خداي بترسيد واز معاصي بپرهيزيد تا از عذاب خداي برهيد ورستكار كرديد يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا لَا تَسْاَلُوا عَنْ اَشْيَاءَ اِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ معني اينست اي مؤمنان مپرسيد از چيزهايي كه اكر ظاهر شود ناخوش شويد وَاِنْ تَسْاَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ تُبْدَ لَكُمْ معني اينست وشما اي مردمان اكر بپرسيد از اشياء درين زمانه نزول قرآن واوان تنزيل فرقان ظاهر شود عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا معني اينست عفو كرد يا عفو كند خداي از شما از پرسيدن آنچه بپرسيدند و بي حاجت رنج وتعب كشيدند وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ معني اينست وخداي آمرزكار است كناه او عفو وغفران پذيرد بردبار است كناه كاران را زودي شتا بكيرد قَدْ سَاَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ معني اينست از مثل اين چيزها سوال مكنيد ودم خواهش آن مزنيد زيرا كه كساني كه بيش از شما بودند ازين جنس سوال كردند چون بر خلاف طبع ايشان ظاهر شد قبول نكردند كافر شدند مَا جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ معني اينست خداي عز وجل آن را حرام نكردانيد وحلال را كه ايشان از خويش حرام كردانيده اند نبسنديده اند وَلٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ

معني اينست وليكن كساني كه كفر ورزيدند وبدين اسلام نكرويدند بر خداي افترا ودروغ مي بندند وَاَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ معني اينست وبيشتر ايشان در نمي يابند
ونميدانند كه كدام راه مي شناسند اين چيزها را كه خداي حرام كردانيده حلال ميكردانند وآنچ خداي بر آن حكم نكرده حكم خداي ميخوانند وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَى مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَى
الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اٰبَاءَنَا معني اينست وچون كفته شود مر ايشان را بياييد سوي چيزي كه آن را آن را حرام ميدانيد چون بحيره وسايبه ووصيله وشتر حامي كه
آن را حرام ميخوانيد وسوي رسولي كه حل آن را مي رساند وتحريم آن را نفي ميكند بكوييد بسنده است ما را آنچه پدران خويش را يافته ايم بجيز ديكر حاجت نداريم دل بر شنيد زود آشتي
آن مي آريم اَوَلَوْ كَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ معني اينست اپسنده باشد ايشان را آنچه يافته اند بر آن پدران را واكرچه باشند پدران ايشان كه راه حق

نمیدانند وراه راست را دریافتن نمی توانند مقصدی که حق است اتباع کسی که خود ندانند عاقل نپسندند وکسی که پس روی کمراه کند بمقصد نرسد یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم
من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون معنی اینست ای مومنان نفسهاء خویش را لازم کیرید در اصلاح کار نفسهاء خویش باشید زیان
نکند شمارا کسی که کمراه شود اگر شما مهتدی باشید وشما را راست بود بعضی کمان برند که ظاهر این آیت دلالت میکند امر معروف ونهی منکر واجب نبود هر کسی که باید که در
کار خود باشد اگر کسی براه بد رود کمراهی دیکری اورا مضر نبود هم ازین جهت بعضی این آیت را بلزوم امر معروف ونهی منکر منسوخ دارند وآیت امر معروف ونهی
منکر را ناسخ او پندارند وکسی که کفته در سورة مایده هیچ آیتی منسوخ نیست این آیت را منسوخ نکوید وتحقیق معنی او بوجود دیکر جوید یکی آنکه

قرا ابن کثیر مرجعکمو فینبئکمو کنتمو انتمو ضربتمو فاصابتکمو ان ارتبتمو
اذا اهتدیتمو بینکمو اذا منکمو او غیرکمو ان
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

روایة قالون ...

من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم
آنکه بی راه شد چون راه یافتید سوی جزای خداست بازکشت شما
جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون ۝ یا ایها
همه پس آکاه کند شمارا بانچه هستید که میکنید ای
الذین امنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم
آنان که ایمان آوردند کواهی دادن میان شما چون حاضر آید یکی از شما را
الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل
مرگ در هنکام وصیت کردن کواهی دو کس است از اقارب میت که
منکم او اخران من غیرکم ان انتم
از شما باشند یا دوی دیکر از جز شما اکر شما
ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة
رفته باشید سفر در زمین واقارب میت حاضر نباشند پس رسد بشما رسنده
الموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان
مرگ باز دارید آن دو کس را از پس نماز دیکر که وقتی شریف وهنکام اجتماع مردم است پس سوکند
بالله ان ارتبتم لا نشتری به ثمنا ولو
بخدای اکر بشک باشید شما بدل نه می کنیم بدان قسم بهای حطام دنیا واکرچه
کان ذا قربی ولا نکتم شهادة الله
باشند مشهود له خداوند خویشی نزدیک وپنهان نکنیم کواهی خدای را

اذا اهتدیتم الی
سکت خلف فی روایة
امنوا
لورش ثلثة اوجه
بینکم اذا
سکت خلف فی روایة
منکم او
سکت خلف فی روایة
او اخران
بالنقل ورش
او اخران
سکت خلف فی روایة
ان انتم
بالنقل ورش
ان انتم
سکت خلف فی روایة
فی الارض
بالنقل ورش
فی الارض
سکت خلف وفی روایة خلاد
ثمنا ولو
مدغما بغیر الغنة خلف
الصلوة
بالتغلیظ ورش
ذا قربی
امال بین بین ورش
ذا قربی
وبامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسایی

من غیرکم ان
سکت خلف فی روایة

هر کسی که باید که در امر معروف ونهی از انفسکم مسلمانان مراد باشد واز من ضل اهل کتاب ومطیعان جزیه در حق ایشان امر نباید وعمل دعوهم وما یدینون شاید مراد شود معنی این چنین آید نفسهاء خود را یعنی مسلمانان که اهل دین شما نفسهاء شما اند در امر ونهی لازم کیرید و چنانچه دانید وتوانید نیکخواهی ایشان کنید وواقع شدن بدی از ایشان مبدیند وکافران ذمی ومعاهد را از اهل کتاب وجزآن متعرض مشوید بر موجب امر دعوهم وما یدینون بر ویدچون شما راه راست بیابید ودر اصلاح کار خویش وکار مسلمانان بامر ونهی شناسید زیان نکند شمارا کمراهی کسانی که کمراه شده اند وبر قرار ماندن بر دین خویش بر شما عقد ذمت بسته اند وجه دیکر انکه علیکم انفسکم فی اثبات ما وجب من فعل الطاعة وترک المعصیة لانفسکم والامر بالطاعة والمنع عن المعصیة اذا اهتدیتم الی الجمیع ذلک معنی اینست ای مسلمانان نفسهای خویش لازم کیرید وبر فعل طاعت وتذکر معصیت زیان نکند شمارا کمراهی سیار بید ودیکرانرا بفعل طاعت امر کنید واز معصیت باز دارید زیان نکند شمارا کمراهی هر که کمراه شود وامر ونهی شما نشود چون شما بیایید وعمل نفس خویش وامر ونهی غیر در یابید وجه دیکر آنکه چون قوی را بدانید که ایشان کفتار شما نخواهند پسندید واین معنی در دل شما محقق بود امر معروف ونهی منکر لازم نبود وتارک آن بزه کار نشود درین هنکام لازم نبود کیرند نفسها را وبر راه راست باشید واز ضلال دیکران مایل نشوید برین وجوه این آیت تقیید اطلاق آیت معروف شود ومنسوخ نبود

یا ایها الذین امنوا شهادة

۳ بپیش پیغمبر علیه السلام ایستادند وزبان بسوکند کشادند سوکند خوردند خیانت
آوند مذکور بسر بردند ناکاه ورثه یزید مذکور آوند مسطور بر شخصی دیدند قابض را در مطالبه کشیدند
قابض کفت من نه دزدیده ام از عدی وتمیم خریده ام باز توجه بر نصرانی مذکور کردند ایشان را در مقام دعوی
آوردند ایشان کفتند آوند مذکور ما از یزید خریده بودیم بر دست قابض مذکور فروخته ایم از ایشان

بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم روایت کرده اند که میان خویش عقد صحبت بستند برای تجارت از مدینه بموافقت ومرافقت در زمین شام
رفتند دو نصرانی عدی وتمیم ویکی مسلمان یزید مولی عمرو بن عاص بن یزید مذکور مریض شد کالاهاء خود را در جوالی کرد آورد وجوال مذکور برفیقان مسطور تسلیم کرد تا نکاه دارند وبورثه
او بسپارند بعد همدرین سفر مرد وجان عزیز بحق سپرد چون ایشان جوال مذکور را تفحص کرده باز جستند وبر کالاء یزید مطلع کشتند آوندی از نقره منقش که در آن سیصد مثقال
نقره بود خیانت کردند نذکره که در آن جوال بود در نظر نیاوردند جوال مذکور با کالاهاء دیکر بردند بورثه یزید سپردند ورثه اعتماد کردند کمان خیانت در دل نیاوردند ناکاه تذکره که
در آن ذکر آوند نقره وسیصد مثقال نقره بود یافتند وبر حکم تذکره نصرانیان مذکور بدعوی خیانت بشتافتند نصرانیان مذکور دیکر وقت هجوم مردمان وهنکام نماز ترسایان ۳

بعد نماز

کواه طلب کردند کواه نیاوردند سوکند بر ورثه متوجه شد که شما از فروختن بزیدکه مورث شما بود علم ندارید وایشان ادر معرض دعوی باطل نمی آرید بعد از ان تمیم مذکور رضی الله عنه مسلمان کشت وعدی بر دین نصرانیه مرد وبدوزخ بپیوست معنی اینست ای مومنان کواهی میان شما چون یکی از شما را مرک حاضر شود واما رات آن ظاهر کردد در هنکام وصیت ووقت توصیت کواهی دو مرد یست که عدالت دارند ودر اقوال واعمال دل بر خشیت ورکت نمی آرند تا آنچه مفروضیه بر شما کواهی دو کس است از کواهان از جمله شما ای مخاطبان یعنی زمرهٔ مسلمانان أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ معنی اینست یا دو مرد دیکر از کواهان از غیر شما یعنی از کافران اکر مسافر شوید پس برسد شما را مرک یعنی در سفر بمیرید چه شهادت دو مردی از غیر مسلمانان بر وصیت چون در سفر باشند بصورت عدم حضور مسلمانان بود تَحْبِسُونَهُمَا

مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ معنی اینست این دو را بعد نماز دیکر که وقت اجتماع است مردمان را و هنکام نماز ترسایان حبس کنید وایشان ا برای تحقیق قضیه وسوکند خوردن آرید چه وقت نماز دیکر اهل جمله ادیان معظم میدارند وآن را خلایق در همه ادیان مکرم می پندارند سوکند دادن درین وقت ارباب تغلیظ سوکند بزبان بود چنانچ سوکند در مسجد یا در خانه کعبه ارباب تغلیظ سوکند بمکان باشد بعضی از نماز مذکور نماز پیشین مراد دارند وبعضی نماز اهل دین از کواهان متعین پندارند پس سوکند خورند بخدا اکر شوید شما در راستی کواهی و کمان کردید در دروغ و تباهی سوکند خورند که بدل نکنیم بکواهی دادن بهایی را یعنی رشوت نستانیم وکواهی دروغ بر زبان نرانیم اکرچه مشهود له خداوند له ما باشد ونپوشیم ما کواهی را که خدای یاد از آن امر کرده است واز کتمان آن نهی ومنع در ذکر آورده بدرستی ما آن هنکام که مال بستانیم و کواهی بر زبان رانیم یا کواهی راست را بپوشیم هر آینه از کناهکاران باشیم فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ معنی اینست پس اکر اطلاع یافته شود بدین که این دو کس سوکند خورنده مذکور بزه کاری را مستحق شده اند وظاهر شود که دروغ کفته اند بر ایشان از شهادت ایشان

الْآثِمِينَ فَآخَرَانِ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ عَلَيْهِمْ

بالقلع ثلثه اوجه ورش وبيده الوقف حمزه · سكت خلف وفي رواية خلاد · لورش ثلثة اوجه · قرا نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر وحفص والكسائي · نصب الهاء والميم حمزه والكسائي · بكسر الهاء والميم ابو عمرو

الْأَوْلَيَانِ (بالنقل ورش) · الْأَوَّلِيَانِ (خلف وفي رواية خلاد) · الْأَوَّلِينَ (قرا ابو بكر وحمزه) · أَدْنَىٰ (بالامالة بين ورش وفي رواية) · أَدْنَىٰ (بالامالة المحضة حمزة والكسائي) · أَنْ يَأْتُوا (مدغما بغير الغنة خلف) · أَنْ يَأْتُوا (بالابدال ورش والسوسي)

إِنَّا إِذًا لَمِنَ الْآثِمِينَ فَإِنْ عُثِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا
که باشیم آنکاه هر آینه · از بزه کاران · پس اکر مطلع شوند · بر انکه · دو کواه اجنبي

اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَآخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا
مستوجب کشتند · بزه را · بسبب جنایت · پس دو کس دیکر کواهی · کواهی دهند بر نقیض · که بایستند · بجایکاه آن دو

مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلَيَانِ فَيُقْسِمَانِ
از · آنان که سزاوار کشت · بزه · بر ایشان یعنی از آنان که بر ایشان جنایت کرده شد · اقارب میت · پس سوکند خورند

بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا
بخدای · بدرستی که کواهی ما · سزاوار ترست بقبول · از کواهی آن دو · کس

وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ذَٰلِكَ
و از عدالت تجاوز ننمودیم · چه بدرستی که ما آنکاه · از ستمکاران باشیم · آنچه کفتیم از شهادت

أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ
نزدیکترست · بانکه · بیارند · کواهی را · بر · روی · آن یعنی چنانکه باید · یا

يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا
بترسند · که باز کردانند · سوکندهای دیکر · پس از سوکندهای ایشان · و بترسید

اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
از خدای تعالی · و بشنوید بسمع · قبول · و خدای تعالی · راه ننماید · کروه

الْفَاسِقِينَ يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ
ناسفقان را · بترسید یاد کنید آن روز · که کرد آرد خدای · پیغمبران را پس کوید

بعد ایمان ایشان تا کذب ایشان ظاهر شود پس بظهور کذب فضیحت کردند یعنی از سوکند دروغ باز مانند بخوف خدا یا بخوف فضیحت در دنیا وبدانکه در تفسیر در آیت مذکور دو وجه مسطور ست یکی آنکه از شهادة بینکم کواهی مراد شود سوکند مراد نبود و تا آخر ذکر کواهی باشد ودوم آنکه از شهادة بینکم سوکند مراد باشد و تا آخر سوکند مراد بود و هر دو وجه مستقیم نمی آید فضیحت هر یک روی نماید

رکوع

زیرا چه اثبات ذوا عدل آورده واشتراط عدد وعدالت کرده وآن در شاهد شرط بود در خصمی که حالف است شرط نباشد هم از ین جهت ابو عبید طلحه که او را راس المعربین کفته اند الاعتراف في القرآن آیت تشاکل هذه في كثرة الاشكال واقرب بصواب آنست که شهادت در صدر کلام از جهت اشتراط عدد وعدالت بمعنی کواهی بود وشهادت در آخر کلام در جمله لشهادتنا احق من شهادتهما بمعنی یمین باشد وذکر شاهدین بیان اصل حکم دارند بیان قضیه واقعیه نه پندارند واین کلام لانکتم شهادة الله بیان شهادة بر تقدیر وجود شاهدین باشد وجمله فان عثر تا آخر معطوف بر شرطیه محذوف بقرینهٔ

ربع

درست ترست چه علم بحال ایشان اکثر ست وما از خلق تجاوز نکرده ایم وباطلی بر زبان نیاورده ایم بدرستی تا آن هنکام که از حق تجاوز کنیم ودم از باطل بزنیم هر آینه از ظالمان باشیم واز ستمکاران کردیم سوال چون در کواهی کواهان اول کذب ظاهر کشت ودروغ کویی او بتحقیق بپیوست در کواهی دادن وسوکند ایشان صدق وحقیقت نماند در اصل صفت شریک باشد جواب بالاکد رشته که میان مفصل ومفصل علیه شرکت در اصل فعل جای تحقیق باشد جای تعرض بود چنانچه در الاثنان اکثر من واحد تحقیق شده ودر فلان اعلم من الجدار آمده ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ معنی اینست آن یعنی تحلیف دو شخص دیکر از کروه مدعیان چون بدعوی مدعا علیه دفع را مدعا علیه شوند وبانکار آن مستحق یمین کردند نزدیکترست بدین که بیارند حالفان یمین را بر وجهی که باید وشاید بترسید که رد کرده شود ایمانی دیکر

سیاق بود اي وان لم یؤخذه شاهدًا الا منكم ولامن غیركم بحلف المدعا علیه كالوصیتین في هذه الحادثة فان عثر علی انهما اي علی المدعا علیهما وهو الوصیتان في هذه الحادثة استحقا اثما بظهور
كذب بهما ودعویهما الرفع فیختار آخران من الذین كانوا مدعین فصاروا بدعوی الرفع مدعا علیهم فیقسمان بالله لیمیننا احق من یمینهما و بر وجه اول وآخر كلام مستقیم شود حاصل آنست
جمع شما وقت ظهور مرك وهنكام وصیت وشهادة دو نفر عادلست از مسلمانان یا از قرابتان شما یا كویند دو نفر دیكر از غیر شما یعنی از كافران یا مسلمانان اجنبي اكر حضور مرك در حالة سفر باشد
وآنجا مسلمانان وقرابتان حاضر نباشند اكر شكی در كواهي ایشان افتد ایشان را باز دارند بعد نماز دیكر كه وقت متبركست سوكند دهند كه ایشان برا رشوتي كواهي دروغ نداده اند وحق بعضي را نپوشیده اند
پس اكر كواهان نباشد نه از شما ونه از ایشان مدعا علیه را سوكند بدهند ومدعا علیه درین قضیه عدي وتمیم بودند كه خیانت امانت را انكار مینمودند ایشان را سوكند دهند پس اكر اطلاع یافته
شود بدلیلی كه ایشان كواهي
دروغ داده اند وزبان بسوكند
وخصومت نمی آرند ودو كس دیكر
از مدعیان اولی كه اقرب بموصي
اند بجاء ایشان بایستند سوكند
خورند بكویند هر آینه سوكند ما
سزاوارترست بقبول از سوكند
ایشان وما تجاوز از حق نكرده ایم
وسخن ناحق بر زبان نیاورده ایم
برین وجه اول وآخر كلام ملسم
بود ودر هیچ لفظي اشكال نشود
وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوا این جمله
تذییل آست معني اینست
واز خداي بترسید وآنچه كفته
میشود بشنوید وكواهي نابوده
مدهید وسوكند بدروغ مخورید
وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
اینجمله تذییل است معنی
اینست وخداي رهنموني نكند
فاسقان را یعنی كافران را كه دوام
ضلال ایشان خواسته وایشان را
بحكم ازلی دایم بر فسق وفجور داشته
يَوْمَ يَجْمَعُ اللّٰهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ
مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا
إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
معني اینست یاد كنید وبترسید
از روزي كه خداي پیغمبران را
جمع كند ودر باز پرس كفتار
امت افكند ودر راه تفویض
علم بخداي عز وجل بویند لا علم
لنا انك انت علام الغیوب
كویند یعني ما را علمي نیست بدرستي
تویي داننده غیبها محیط بسوی
علم كامل تر اعلم قاصر ما سوال
اكر پیغمبران جواب امتان خویش را
نمی دانستند علام الغیوب ایشان
برا قرار چیزي كه نمی دانستند چكونه
حمل كنند واكر میدانستند واد را
ناشایستكي ایشان نمیتوانستند
جواب لا علم لنا چكونه مطابق
بود جواب شك نیست كه
ایشان جواب امت خویش را
عالم بودند وبعلم آن همیشه اعتراف
مینمودند لیكن بر نسبت علم خداي
كه عالم الغیوبست علم خویش را
در معرض عدم در آوردند وعلم
متناهي خویش را پیش علم خداي

الْغُيُوبِ — قرا ابو بكر وحمزة
إِذْ أَيَّدْتُكَ — بالنقل ورش
إِذْ أَيَّدْتُكَ — سكت خلف في روایة
الْقُدُسِ — قرا ابن كثیر
وَالتَّوْرٰیةَ — امال بین بین ورش وحمزة وفي روایة قالون
وَالتَّوْرٰیةَ — بالامالة المحضة ابو عمرو وابن ذكوان والكسایي

وَالْإِنْجِيلَ — بالنقل ورش
وَالْإِنْجِيلَ — سكت خلف في روایة خلاد
وَإِذْ تَخْلُقُ — بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسایي
كَهَيْئَةِ — بالادغام ورش
طَائِرًا — قرا نافع — بالترقیق ورش
وَتُبْرِئُ — بالابدال في الوقف حمزة وهشام
الْأَكْمَهَ — بالنقل ورش
الْأَكْمَهَ — سكت خلف وفي روایة خلاد
وَالْأَبْرَصَ — بالنقل ورش
وَالْأَبْرَصَ — سكت خلف وفي روایة خلاد
وَإِذْ تُخْرِجُ — بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة وكسایي
الْمَوْتَىٰ — امال بین بین ابو عمرو وفي روایة ورش
الْمَوْتَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسایي

مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ
چه اجابت كردند شما را كویند نیست هیچ دانش ما را بدرستي كه تویي تو دانای

الْغُيُوبِ ۞ إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ
نهانها چون كوید خدای تعالی ای عیسی پسر مریم

اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ
یاد كن نیكویی مرا بر تو وبر مادر تو چون تقویت فرمودم ترا

بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ
بجبرئیل پاكیزه سخن میكفتي با مردم در كهواره

وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وبزركي بی تفاوتي وچون بیاموختم ترا نامه یا جنس كتب ودانش نظري وعلمي

وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ
وفهم اسرار توریت وانجیل وچون اندازه میكرفتي از كل

كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ
چون شكل مرغان بفرمان من پس میدمیدي در آن پس مي شد

طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ
مرغي زنده بفرمان من ونیكومي كردانیدي نابینا مادر زاد را وپیس را

بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ
بفرمان من وچون بیرون مي آوردي مردكان را بفرمان من وچون باز داشتم شر

یعني در حالت كودكي ودر حالت كهولیت یعني در حالتي كه كهل كشتي در كودكي براي اظهار عفت مادر ودلالت بر جلالت
ودر كهلي براي تبلیغ رسالت وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ معني اینست ودر آن هنكام كه تعلیم كردم ترا كتاب یعني غیر توریت
وانجیل ونعمتي كه دادم در وقت تعلیم از فهم وذهن وذكا وماننده آن وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي معني
اینست در آن هنكام كه از كل صورتي همچو صورت پرنده میكردي ودروي بقدرت ما میدمیدي وجان می افكندي زنده میكشت وبطیران مي پیوست
وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي معني اینست وبه میكردي كور ما در زاد را كه در وقت باصره اصلا پیدا نمودي وبه میكردي كسی را كه اندام او

عز وجل كه منزه از تناهي است نفي كردند بعد از آن در ثناي او شا فتند انك انت علام الغیوب كفتند یعني توكه علام الغیوبي جواب ایشان بعلم تو متعلق آست آنچه تو میداني همان از ایشان
متحقق است برین وجه لا علم لنا بر وجه ادب اظهار نادانستن بود وانك انت علام الغیوب متضمن بیان جواب ایشان باشد إِذْ قَالَ اللّٰهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ معني
اینست بترسید از خداي یعني بترسید از روزي كه جمع كند خداي رسل را وبترسید از وقت كفتن خداي عیسی پسر مریم را یاد كن نعمت مرا نعمتي آنكه انعام كرده ام بر تو از ایجاد واصطفا
ونبوت واحیاء موتی و بر مادر تو از عصمت واصطفا وپارسایي وپاكیزكي وتفصیل در زمانه تو بر همه زنان دنیا إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ معني اینست یاد كن نعمتي را كه بر تو
رسانیدیم در آن هنكام كه ترا بجبرئیل قوي كردانیدیم تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا معني اینست قوي كردانیدیم بجبرئیل درین حال كه سخن میكفتي با مردمان در كهواره

سفید کشته بودي واتفاق حکماست که این علتی است که نزود وبقاعدهٔ حکمت به نشود وآن هنکام که مردکانرا از کورها بیرون می آوردي یعني باذن من ایشانرا زنده میکردي واین هرسه فعل حکایت ماضیه بود استعمال صیغهٔ حال از جهت استحضار صورت بدیعهٔ امور مذکور باشد واذ کففت بني اسرائیل عنك اذ جيتهم بالبينات معنی اینست ودر آن هنکام که بنی اسرائیل را باز داشتیم وترا از شر ایشان نکاه داشتیم چون تو برایشان معجزات ظاهر ستم آوردي یا کویند چون برایشان با معجزات ظاهر آمدي فقال الذين كفروا منهم ان هذا الا سحر مبين معنی اینست پس کفتند کسانی که کفر ورزیدند وبدین اسلام نکرویدند نیست صدور این امور از عیسی مکر سحری وجادویی بیدا معجزه را سحر نام کردند وحق را در حیز باطل آوردند واذ اوحيت الى الحواريين ان امنوا بي وبرسولي معنی اینست وآن هنکام که بسوي یاران مخلص ودوستان خالص الهام کردم یا کویند برایشان بواسطه پیغمبر وحی فرستادم بر مضمون روشن ومبرهن که ایمان آرید بمن وبفرستادهٔ من قالوا امنا واشهد باننا مسلمون معني اینست کفتند ایشان ایمان بخدای آورده ایم وکواه باش که ما دین اسلام را اختیار کرده ایم سوال چون واشهد جملهٔ مستانفه بود بر امنا که جملهٔ خبریه است معطوف چکونه شود جواب واشهد محمولست بر اضمار قول دارند وکلام به تقدیر قالوا امنا وقلنا اشهد باننا مسلمون پندارند جواب دیکر آنکه هردو جمله مقول قالوا آمده بمعنی قالوا امنا وهذا القول شده بدین طریق عطف مفرد بر مفرد باشد عطف انشا بر خبر نبود اذ قال الحواريون يا عيسى ابن مريم هل يستطيع ربك ان ينزل علينا مائدة من السماء قال اتقوا الله ان كنتم مؤمنين قالوا نريد ان ناكل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم ان قد صدقتنا ونكون عليها من الشاهدين معني اینست یاد کن ای محمد یاران مخلصان عیسی را که هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة من السماء کفتند وتثبیت قدرت واستطاعت او جستند چنانچ سایل توانکری را کوید میتوانی که بدهی قادری عطا کنی یعنی میتواند پروردکار توکه فرود آرد برما مایده را از سما عیسی علیه السلام کفت از خدا بترسید واز اینچنین خواهشها اعراض کنید اکر شما مؤمنانید ودر ایمان مخلصانید کفتند ایشان میخواهیم که بخوریم وبرکت کیریم از آن ومخصوص بزن لطف خدای باشیم ودلهاء ما را اقرار کیرد وبظاهر این کریهٔ عظیم وعجیب آرام پذیرد وتا بدانیم برین معجزه ظاهر صدق ترا که آنچه می آري وبمعاملهٔ حق صدق داري ومعرفت صدق ترا باستدلال دایم بمشاهدهٔ این کار

جيتهم كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون منهموان

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بني اسرائيل عنك اذ جيتهم بالبينات فقال

جهودانرا ازتو چون بي آمدي بايشان باحجتهاي روشن پس كفتند

الذين كفروا منهم ان هذا الا سحر مبين

آنانكه كافر شدند ازايشان نيست اين معجز مكر جادويي هويدا

واذ اوحيت الى الحواريين ان امنوا بي وبرسولي

وچون وحي فرستادم سوي ياران تو كه بكرويد بمن وبرسول من

قالوا امنا واشهد باننا مسلمون اذ قال

كفتند بكرويديم وكواهي ده بدانكه ماييم مسلمانان چون كفتند

الحواريون يا عيسى ابن مريم هل يستطيع

ياران عيسى اي عيسى پسر مريم هيچ تواند

ربك ان ينزل علينا مائدة من السماء قال اتقوا

خداوند تو كه فرو فرستد برما خوانچه از آسمان كفت بترسيد درشك آوردن بقدرت او

الله ان كنتم مؤمنين قالوا نريد

از خداي تعالى اكر هستيد از اهل ايمان كفتند ميخواهيم

ان ناكل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم

كه بخوريم ازآن مايده وبيارامد دلهاي ما بانكه علم اليقين عين اليقين كردد وبدانيم

ان قد صدقتنا ونكون عليها من الشاهدين

كه بحقيقت راست كفتي با ما دردعوي نبوت وباشيم برآن معجزه از كواهان برخدا بر وحدانيت وترا

بالادغام ابوعمرو وهشام جيتهم بالابدال السوسي

منهمان سكت خلف في رواية

الاسحر بالنقل ورش

الاساحر تراحمزه وكسايي

واذ اوحيت بالنقل ورش

واذ اوحيت سكت خلف في رواية

ان امنوا بالنقل لثلاثة اوجه ورش

ان امنوا سكت خلف في رواية

امنا ثلاثة اوجه لورش

هل تستطيع قرا كسايي

ربك قرا كسايي

ان ينزل

بمد غاير القنة خلف

ان ينزل بسكون النون ابن كثير وابوعمرو

مؤمنين بالابدال ورش والسوسي

اناكل بالابدال ورش والسوسي

تطمين بالتسهيل في الوقف حمزة

قدصدقتنا بالادغام ابوعمرو وهشام وحمزة وكسايي

قایل این قول را در معرض کمراه وحالت آورده وکفته اند یاران پیغمبر مخلصان ایشان کافر نباشند وایشان بصفت کافري نخواند ونیز ایشان نرید ان ناکل منها وتطمئن قلوبنا کفتند وانچه ابرهیم علیه السلام در طلب حیاء موتی

ترا باستدلال دایم بمشاهدهٔ این کار در خبر معاینه آریم وبر مشاهدهٔ این از مشاهدات باشیم واز علم عقلی بعلم حسي آییم کواهي دهیم که از این مایده خورده ایم واین معجزه عیان کرده ایم بدین طریق که بیان کردیم قایل از هل یستطیع ربك مسلمان بوده اند وبعضی استفهام مذکور را بر حقیقت دارند وقایلان این سخن را شاك وکافر بندارند بدلیل آنکه با مر ان آمنوا از ایشان طلب ایمان کرده وطلب ایمان پیش از حصول ایمان بود طلب چیزي در حالهٔ حصول از تحصیل حاصل باشد ونعلم ان قد صدقتنا که چون علم بصدق عیسی نزدیك ایشان مترتب بر نزول مایده بود پیش از نزول مایده منتفی باشد ونیز قول عیسی علیه السلام اتقوا الله ان کنتم مؤمنین دلالت بر انتفاء ایمان میکند وایشان را در حیز کفر می افکند ونیز خطاب کردن ایشان عیسی را بنام واضافت رب بسوی عیسی علیه السلام واز خطاب یا رسول الله معرض کشتن وصیغهٔ شك آوردن مؤید کفر ایشان است ودلیل بر سرکشی وطغیا نست واما م زاهد این قول را تخطئه کرده

از اطمینان قلب جسته بود جستند وطلب الطمینان مستوجب وجود ایمان بود ودلیل مؤمن بودن ایشان باشد اما امر ایشان بایمان امرست ببیان آن چنانچ در آیت یا ایها الذین آمنوا
گفته اند و ایمه تفسیر بر آن رفته اند ومعنی و نغلم حصول علم است بمشاهده وعیان بعد آنکه حاصل بود بحجت وبرهان وقول عیسی اتقوا الله ان کنتم مؤمنین وارد ست بر وجه تایید نه
بر وجه تشکیک وتردد چنانچه گویند افعل کذا ان کنت ادمیا ولا تفعل کذا ان کنت انسیا وخطاب عیسی علیه السلام بنام بر حکم عادت انام است واضافت رب سوی عیسی که بر وقف واقع
باشد بعد وضوح دلایل اسلام دلیل کفر نبود قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا وآخرنا وآیة منک وارزقنا وانت خیر الرازقین
این جمله مستانفه است در جواب ماذا قال عیسی قالوا ذلک اللهم الی آخره مقول قال است وربنا صفة است مر اللهم ای یا الله ربنا عیدا تکون است وجمله تکون صفت است مر مائدة
وا ز ضمیر تکون که اسم اوست دو
مضاف محذوف است ای تکون یوم
نزولها عیدا تواند بود ان عیدرا
سرورست سرور مراد دارند حذف
دو مضاف حاجت بندارند ومراد
از پیشینیان اند نه بر نسبت مضاف
الیه و بر تقدیر که از عید سرور
مراد شود روز عید مراد نبود از
پیشینیان و پسینیان کذشتکان
مراد باشد چنانچه کویند این کار
خوشی مردکان و زندکانست
یا کویند این عمل فخر آبا واجداد
واولاد واحفاد ماست یعنی اجداد
ما خوش شوند و بدانند که فرزندان
ما سر بدین پایه کشیدند واولاد و
احفاد ما شادی کنند که بزرکان ما
برین دولت رسیدند معنی
وکیایی اینست کفت عیسی پسر مریم
ای خدای ما که پروردکار مایی
وبخدایی و پروردکاری یی شایی
فرود آر بر ما مایده از سما مایده
که باشد روز فرود آمدن او روز

رکوع

عید بر پیشینیان وعلامتی از علامات
رحمت تو پیش جهان وجهانیان
وروزی کن مارا این نعمت
وبده مارا این حشمت
وتو بهترین روزی
دهندکانی وبهترین
فضل کنندکان قال الله انی
منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم
فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا
من العالمین معنی اینست
کفت خدای عز وعلا بر فرود آرنده ام
بر شما مایده را پس هر که کافر شود
وبعد از فرود آمدن مایده کفران ورزد
پس بدرستی من عذاب کنم اورا
عذابی که عذاب نکنم آن نوع عذاب
هیچ یکی را از عالمیان چه ایشان
ماخوذ کشتند واین عقوبت در
جهان مخصوص بود بر ایشان جز
ایشان هیچ قومی بمحلکی خوک نشده
وبدین وجه ممسوخ نیامده کتابی
که کفر ورزیدند ومایده را بعد نزول
آن از حق ندیدند وکفتند که این

علیکمو منکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

قَالَ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ ٱللَّهُمَّ رَبَّنَآ أَنزِلْ عَلَيْنَا
کفت عیسی پسر مریم ای بار خدای ای پروردکار ما فرو فرست بر ما
مَآئِدَةً مِّنَ ٱلسَّمَآءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِّأَوَّلِنَا
خوانی آراسته از آسمان که باشد مارا بهانه شادی مر آنانرا که در مقدمند
وَءَاخِرِنَا وَءَايَةً مِّنكَ ۖ وَٱرْزُقْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ
ومر آنان که پس ما آیند ومعجزه از نزد قدرت تو وروزی ده مارا آن وتو بهترین روزی دهندکانی
قَالَ ٱللَّهُ إِنِّى مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ ۖ فَمَن يَكْفُرْ
کفت خدای تعالی بدرستی که من فرو فرستنده آنم بر شما پس هر که کفران نعمت نماید
بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّىٓ أُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا لَّآ أُعَذِّبُهُۥٓ
پس از آن از شما پس بدرستی که من عذاب کنم اورا عذابی که عذاب نکنم بآن
أَحَدًا مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝ وَإِذْ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى
هیچ کس را از جهانیان وچون کفت خدای ای عیسی
ٱبْنَ مَرْيَمَ ءَأَنتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِى وَأُمِّىَ
پسر مریم ای تو کفتی مردم را که بکیرید مرا ومادر مرا
إِلَٰهَيْنِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَٰنَكَ مَا
دو خدای از بیرون خدای عز وجل کفت عیسی پاکا خدایا تو از همه عیبها وشریک نه
يَكُونُ لِىٓ أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِى بِحَقٍّ
سزد مرا که کویم آنچه نیست مرا سزاوار

لیولنا بالابدال والتحقیق حمزه
واخرنا ورش
وآیة ورش
خیر بالترقیق ورش
منزلها نافع وابن عامر وعاصم
فمن یکفر
فانی وافتح الیاء نافع
فانی بالابدال
ءانت بالتسهیل
ءانت بالتحقیق هشام فی روایة
ءانت بالابدال ورش
انت للناس
وامی بتکوین الیاء
لی فتح الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو
ان اقول بالنقل ورش
ان اقول سکت خلف فی روایة

چون بقرب زمین پیوست بر حالت طبیعی با فرود وبالا کشتن عیسی مینکریست ومیکفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا
الهی کم اسالک من العجایب فتعطینی الهی لعوذ بک ان یکون نزولها غضبا وزجرا واسالک ان تجعلها عافیة وسلامة ولا تجعلها مثله
وفتنه چون بیش فرود آمد بوی خوش آن در مشام خلق در آمد عیسی سر بسجده نهاد بعد از آن سر بر آورد بخطاب حواریان زبان کشاد
وکفت به بینید این مایده را کسی که بهترست از جمله قوم وکسی که نیکوتر از روی عمل است نزدیک پروردکار حق جل وعلا
تا این مایده بخوریم وشکر بجا آریم حواریان کفتند نیکوتر در عمل میان ما توی بهتر این که بکشادن ودیدن این تو یاری شوی

روایت کرده اند چون عیسی دانست که این سوال ایشان سوال علم وصلاح
فرستاده خدا نیست نمودار سحر عیسی است خدای ایشان را بصورت خوک مسخ وبر کشتن در کوچها ونجاست خوردن آورد
است نه سوال تعنت وفسا داختیار کرد که سوال کند ودم خواهش وزاری زند ایشان را کفت شما سی روز روزه دارید بعد از آن دل برین کار کمار بد ایشان سی روز روزه داشتند بعد از آن باز دل
برسالت کماشتند عیسی صلوات الله علیه خرقه از موی پوشید ایستاد ودست راست بر دست چپ نهاد هر دو پای خویش در قیام جفت نهاد وابهام با ابهام متصف کرداند وسر فرو کرد ودل
وچشم را بزاری وکریه آورد تا آنکه آب چشم بر ریش روان کشت واز آن کذشت بر سینه پیوست بزاری دعا کرد وزبان وجان بر خواهش آورد اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء الی آخر الایه
کفت دعا قبول افتاد ودر اجابت کشاد ناکاه خوانی پوشیده بمندیلی میان دو ابر یکی بالا ویکی فرو که پایها آنخوان وروی او سوی زمین پیدا کشت خلایق از مشاهده آن متعجب ومتحیر پیوست

عیسی برخواست چنانچه باید وضو کرد وچنانچه شاید نماز آورد بگریه وزاری بپیوست بعد گریه بسیار بر سر مایده نشست بعد گفتم الله خیر الرازقین گفت ومندیل را از مایده گشاد بر دیدن آن دل نهاده
ماهی بریان بی پوست واستخوان دید با او پنج گرده در یکی روغن زیتون ودر دوم شهد ودر سیوم روغن ودر چهارم پنیر ودر پنجم قدید وچربش ماهی از وسایل بود ونزدیک سر آن سماک
نمک ونزدیک دم آن سرکه ظاهر میشود وبدان انواع سبزها در خور خوردن جز کراث که آن نا خوش است در بو کردن واز فواکه وشمار پنج انار عیسی صلوات الله علیه گفت که این
مایده نازل شده واین طعام که نه طعام دنیاست ونه طعام بهشت از غیب آمده طعامی است که خدای بقدرت بالغه خویش پیدا آورده وبامر کن فیکون موجود کرده بیان از آنچ
خواسته بودید بخورید ونام خدای بر زبان آرید وشکر بر یافتن این نعمت گزارید حواریان گفتند تو اول بخور بعد از آن ما بخوریم تو اول دست بر وبنه بعده ما دست ببریم

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ربكمو عليهمو فيهمو
تعذبهمو فانهمو لهمو الا

إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فِي
اگر باشم که گفته باشم آنرا پس بتحقیق تو دانستی آنرا میدانی آنچه در
نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ
ضمیر منست ونمیدانم آنچه معلوم ذات تست بدرستی که تویی تو دانای
الْغُيُوبِ ❁ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ
اسرار نهانی نگفتم من مر ایشانرا مگر آنچه فرمودی تو مرا بآن
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ
که بپرستید خدایرا پروردگار من وپروردگار شما وبودم
عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي
بر ایشان گواه آن مدت که بودم درمیان ایشان پس چون بردی مرا ازمیان ایشان
كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ
بودی تو نگاهبان براقوال واعمال ایشان وتو بر همه
شَيْءٍ شَهِيدٌ ❁ إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ
چیزی گواهی اگر عذاب کنی ایشانرا بدرستی که ایشان بندگان تواند
❁ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
واگر بیامرزی ایشانرا بدرستی تو تویی غالب وتوانا درستکار رست گفتار
قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ
گوید خدای تعالی اینست روزی که سود کند راستگویانرا راستی ایشان

لهمو الا
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
تعلم ما في
بالادغام سوسي
اعلم ما في
بالادغام السوسي
الغيوب
قرا ابو بكر وحمزة
لهم الا
سكت خلف في رواية
ان اعبدوا
قرا نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي
عليهم
بضم الهاء حمزة
عليهم
بضم الهاء حمزة
شي
بقدر الفاو بعدن
الفين في رواية ورش
شيء
سكت خلف وفي رواية خلاد
تغفر لهم
بالادغام سوسي وفي رواية دوري
قال الله هذا
بالادغام سوسي
يوم ينفع
بفتح الميم نافع

عیسی علیه السلام گفت این مایده را شما خواسته اید شما سزاوارید که نخورید ایشان ترسیدند خوردن آن مصلحت ندیدند عیسی صلوات الله علیه چون دید که ایشان ابا آوردند وطعام مذکور نخوردند فقرا وحواریان وآدمیان کوران ومجذوبان ودیوانگان را طلب کرده طعام مذکور پیش ایشان آورد ایشان سیر خوردند وبان ایشان احاجت نشد تا آنکه مردند ولعراض وامراض که داشتند از ایشان زایل شد وفقر ایشان رفت وحال ایشان برفاهیت پیوست بعضی گویند خوردندگان هزار نفر بودند وبعضی گویند هزار وسیصد وبعضی گویند پنج هزار بودند ومایده چنانچه فرود آمد همچنان بی نقصان مینمود بعضی گویند سه روز فرود آمد وبعضی گویند یکروز فرود آمد وبعضی گویند هفت روز فرود آمد وبعضی گویند چهل روز وقت چاشت فرود آمدی تا وقت فی زوال ماندی بعد از آن متصاعد گشتی وبسوی آسمان رفتی چنانچه ایشان آنرا میدیدند ودر سایه ابر مینگریستند چند آنکه بالا رفتی واز نظر ایشان غایب گشتی بعضی گویند چند روز که فرود می آمد نزول او بتعیب بود یکروز فرود آمدی دیگر روز ناغه شدی مردمان که از اطراف واکناف می آمدند وطعام مایده میخوردند ودر مقام مهمانی خویش باز میگشتند حکایت میکنند کسانی که خدای در باب ایشان خیریت خواسته بود ایشانرا سوی تصدیق هدایت مینمود وبعضی دیگر انکار کردند وروی بتصدیق نمی آوردند وبسخریت پیش می آمدند وتعجیب میکردند نزول از خدای نمیدانستند وسحر عیسی می پنداشتند بر حکم وعید که موعود بود ایشانرا عذاب خدای روی نمود سیصد وسی نفر خوک گشتند وبرین عقوبت پیوستند خلق چون ایشانرا دیدند از عذاب ترسیدند روی بعیسی آوردند از ین حالی خبر کردند عیسی در گریه شد وایشان نیز میگریستند جماعتی که مسخ شده بودند سوی

مرا که بگوییم آنچه نزدیک من حق نبود وگفتن آن مرا درست نباشد تا حق چگونه گویم در ین بالطرحه نوع بودیم إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ معنی اینست
اگر باشم من که گفته ام این سخن را پس دانسته باشی آنرا تو میدانی که نگفته ام ودرین راه باطل نرفته ام تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ
أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ معنی اینست زیرا چه تو میدانی همه چیز که در نفس من بود هیچ حالی وصفتی وکرداری وگفتاری وپنهانی وآشکاری که در من بود از تو
پوشیده نباشد ونمیدانم همه صفات ترا بدرستی هم تویی دانند همه غیبها هیچ غیبی بر تو پوشیده نماند وهیچ کس راز تو ذاتی وعیبی از خویش پوشیده نتواند
مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ معنی اینست نگفته ام ایشانرا مگر چیزی که بدان مرا امر کرده بر امثال

عیسی روی بر زمین می آوردند وباشارت بر جریمه اعتراف میکردند سه روز زنده بودند اگرچه زبان قال نبود بزبان حال زاری مینمودند تا سه روز زیستند وبر حال خود گریستند ودر کوی
نجاست خوردند بعد سه روز مردند وجزاء ایشان مسخ بر صورت خنازیر بود وبچنین عذاب کسی را روی نمود چنانچه حق سبحانه وتعالی خبر داده فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ
الْعَالَمِينَ در کلام مجید فرستاده وبعضی گویند که بعضی اصحاب سبت برین صورت خوک شده اند برین تقدیر وعید مذکور محمول بر آخرت باشد تا مقید بقید جملگی بود چنانکه گذشت
وذکر آن بالا رفت وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ معنی اینست ویاد کنید وبترسید از وقتی که بگوید خدای عز وجل ای عیسی پسر
مریم آیا تو گفته مر مردمانرا که بگیرید مرا ومر مادر مرا معبودان خویش از غیر خدای قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقٍّ معنی اینست بگوید عیسی بپاکی یاد میکنم ترا نباشد سزا

آورده که بپرستند خدایرا که پروردگار منست وپروردگار شماست وَكُنتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنتَ أَنتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ
معنی اینست ومن بودم برایشان گواه تا آنگه بودم میان ایشان پس آنگاه که مرا متوفا کردانیدی وبجهانی دیگر رسانیدی هم تو نگاه بان بودی در کار وبار ایشان وتو بر هر چیزی گواهی
وبهمه چیز آگاهی إِن تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ معنی اینست اگر عذاب کنی تو ایشانرا ایشان بندکان تواند عذاب کردن
ایشان سزاوار بود واگر بیامرزی مرایشانرا گناهان ایشان شان تو باشد زیراکه هم توئی غالب کسی ترا از هرچه بخواهی باز نتواند داشت حکیمی که کار تو بحکمت است هیچکس
کار ترا حکمت نتواند بنداشت قَالَ اللَّهُ هَٰذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ معنی اینست بکوید خدای در روز قیامت این روزیست که نفع کند درین روز صادقانرا صدق

ایشان یعنی انبیارا که تبلیغ وحی بجا آورده اند وبعضی کویند مؤمنانرا که تصدیق تصدیق دارند وبراستی ودرستی آرند قال الله تعالی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ هر که در دنیا راستی وصدق ورزید درین روز نفع آن خواهد دید عیسی در دنیا هرچه کفت راست کفت صدق اورا بیشوا خواهد شد سودمند خواهد کشت لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا معنی اینست مرایشانراست باغهایی که روان است فرود درختان آن یا بهشتهایی است که روان است فرود خانهاء آن جویها درین حال که مقدرست جاوید بودن ایشان در نعیم جنان رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ معنی اینست وایشانراست درجات جنات زیراچه خدای تعالی خشنود شده است از ایشان وایشان خشنودند از خدای ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اینجمله تذییل است معنی اینست آن یعنی یافتن جنان ورضوان رستکاری عظیم وفوزی جلیل است مرایشانرا لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ این جمع است مر امور مذکوره از تفاصیل وتقاسیم چون تعذیب ومغفرت ومضرت وتحلیل وتحریم وجمله وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تذییل است معنی اینست مرخدایراست بیقین ملک آسمانها وزمین وآنچه در ایشان از اشیاست وآنچه در ایشانست بفطرت او وعالم وآنچه در عالم است در تحت تصرف وقدرت اوست مصرع هرچه کند بمو کند هرچه شود از وشود

لهمو عنهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
مرایشانراست بوستانهایی که میرود از زیر آن اشجار جویها حال آنکه جاوید باند

فِيهَا أَبَدًا ۚ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ
درآن همیشه خشنود است خدای تعالی ازیشان وخشنودند ایشان ازو

ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۞ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
آن است فیروزی بزرگ مرخدایراست پادشاهی آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ ۚ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وزمین وهرآنچه درآسمانها وزمین است واو بر هر چیزی تواناست

الأنهار — بالتقليل ورش
الأنهار — سکت خلف وفي رواية خلاد
والأرض — بالنقل ورش
والأرض — سکت خلف وفي رواية خلاد
وهو شيء — بسكون الهاء ابو عمرو وقالون وكسائي — سکت خلف وفي رواية خلاد — ورش
قدير — بالترقيق ورش

فضیلت سورة الانعام

سورة الانعام مكية مائة وست وستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
شکر وستایش مرخدایراست که آفرید آسمانها وزمین را

وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ۖ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
وبدید آورد تاریکیها وروشنایی را یعنی شب وروز را پس آنانکه کافر شدند

والأرض — بالنقل ورش
والأرض — سکت خلف وفي رواية خلاد

منفصل است ذکر آن بصیغه جمع آورد زمینها هرچند که متعددست لیکن نه بر ته است جدا که نه نیست وازجهت اتصال چنانیستی که همه یکی است بصیغه
واحد ذکر کرد از جمله محسوسات از جواهر اوسع از سموات ظاهر نکشته واز اعراض اوسع از تاریکی وروشنایی بمشاهده نپیوست ایشانرا از جمله مخلوقات
ازین جهت سزاوار باشند که بذکر مخصوص شوند در تفسیر آورده اند هرجا که در قرآن ذکر ظلمات ونور هست بکفر واسلام تاویل کرده مکر درآیت
ظلمات ونور که بمعنی تاریکیها وروشنایی آورده اند هیچ ظلمات بقصد افراد جمع نکرد ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ برب بهم اکر
متعلق کفروا دارند یعدلون بمعنی یمیلون ویعرضون بود تقدیر کلام ثم الکافرون یمیلون ویعرضون عنه والی اصنامهم باشد معنی چنین آید

وبدانکه این از باب حسن مقطع است که موذن است بانتهاء کلام ورسیدن سخن بحد کمال وتمام بر طریق شعر. بقیت بقاء الدهر یا کهف اهله. وهذا دعاء للبرية شامل. والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب. لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي نعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير. سورة الانعام مکی است مکر سه آیة ۱ قل تعالوا ۲ ومن اظلم ممن افترى ۳
وما قدروا الله حق قدره الی آخره وآیات دیکر که میان مکه ومدینه نازل شده صد وبنجاه وشش آیت است سه هزار وچهل ودو کلمه دوازده هزار وچهار صد وسی حرفست
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ جمله خلق السموات والارض با معطوفات خویش صله الذی است موصول
با صله صفت است والحمد لله مرفوع المحل بر ابتدا است لله خبر مبتدا است معنی اینست همه ستودکی مرخدایراست که آفرید است ظلمات ونور از معظم اعراض ظاهر اسمانها که بیکدیکر

خلاف
ایمان
هدوا
یر

پس آنانکه بپروردکار خویش کفر می ورزیدند وبتوحید نه میکرویدند از آفریدکاری که اینچنین امور عظام آفرید واین چنین سطوح دقیقه برکشید وسوی میان خویش که هیچ نمیدا ند
وهیچ نمیتواند میل میکند وعدول می نماید واکر بربهم متعلق یعدلون بود یعدلون بمعنی یستوون بود ماخوذ از عدل بمعنی تسویه باشد معنی اینست پس آنانکه کافر شدند به
پروردکار خویش که این چنین قدرت دارد واین نوع جواهر واعراض در وجود می آرد برابر میدارند وبتان خویش را که برهیچ اشکال قدرت ندارند ودرع وقطره را موجود
کردن نتوانند مساوی می پندارند هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا معنی اینست او آنکسی است که شما را از کل آفریده است وبرای شما مهلتی معین کردانیده که
بیش از آن مردن نتوانند وبیش از آن لمحه نمانند ثم در ثُمَّ قَضَى أَجَلًا مُّسَمًّى برای درمرتبه بود چه قضا قدیم است متاخر از چیزی نباشد مکر آنکه قضا را محمول بر الفاظها رقضا دارند
وظهور قضا متراخی از خلق
بندارند وابحمله بیان آیات و
علامات قدرت در انفس بود
مذکور بعد بیان آیات قدرت
که در آفاق است باشد کما قال
الله تعالی سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي
الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ وجمله
هُوَ الَّذِي قصر صفة است بر
موصوف که این صفة هو راست
نه دیکری را ودرین معنی اتفاق
عقلاست واطباق اولی النهی است
نظم
جهان متفق بر الوهیتش
فرومانده از کنه ماهیتش
قال الله تعالی وَلَئِن سَأَلْتَهُم
مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ برین طریق قصر
حقیقی باشد قصر اضافی نبود
وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ معنی
اینست واجل معین مقدر
نزد خداست یعنی معلوم حق
جل وعلاست معتزله بظاهر
این آیت تمسك کنند در مقتول
دو اجل کویند چه وقوع نکره
بعد نکره موجب تعدد بود
چنانچه در جاءنی رجل ورأیت
رجلا ومررت برجل تغایر رجال
مذکور باشد اهل سنت رضوان
الله علیهم اجل اول را اجل منا
دارند واجل مسمی اجل موت
پندارند وتواند بود که اجل
اول اجل موت باشد واجل
دوم اجل بعث بود وچون
اجل موت یکی باشد معتزله
که در مقتول دو اجل کویند
خطا بود، شعر
ومن لم يمت بالسيف مات بغيره
تنوعت الأسباب والموت واحد
واکر از جهت وقوع نکره بعد
نکره تعدد اجل آید تخصیص تعدد
اجل بمقتول سایغ نماید ودر
مقتول وغیر مقتول متعدد
نبود در غیر مقتول اتفاق است
تعدد اجل نباشد پس چاره
نبود که در همه ابحاد اجل دارند

بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ۞ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن
بخداوندشان انباز میکیرند با او برابر میکنند اوست آنکه بیافرید شما را یعنی آدم را از
طِينٍ ثُمَّ قَضَى أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ
کل پس بکزارد وحکم کرد وبدید کرد وقت مرک را وقتی نام برده از موت تا بعث نزد او پس شما
تَمْتَرُونَ ۞ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي
یا قیامت شك میکنید دریکانکی او واوست معبود سزا در آسمانها ودر
الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ
زمین میداند پنهان شما را وآشکارا شما را ومیداند
مَا تَكْسِبُونَ ۞ وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ
آنچه می اندوزید وکسب میکنید ونیاید بایشان یعنی بکافران هیچ دلیلی از دلایل قدرت
رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۞ فَقَدْ
ویکانکی خداوندشان مکر که هستند از آن برکردندکان واعراض کنندکان پس بتحقیقت
كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ
بدروغ داشتند قرآن وشرع را ومحمد را چون آمد بدیشان پس زود باشد که بیاید بدیشان
أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۞ أَلَمْ يَرَوْا
خبرهای آنچه بودند که بدان فسوس می نمودند ای ندانستند که
كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّكَّنَّاهُمْ
چند هلاك کردیم پیش از ایشان اهل زمانی را چون جای دادیم ایشانرا ومکنت وسلکت دادیم

بربهمو خلقكمو سركمو جهركمو تاتيهمو جاءهمو قبلهمو مكناهمو
ربهمو الا ياتيهمو انباء قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
خلقكم قضي قضي وهو الله في الارض في الارض سركم ويعلم ما تاتيهم من اية من اية من ايات من ايات ربهم الا
لما جاءهم ياتيهم انبا ياتيهم يستهزون يستهزون يستهزون كم اهلكنا
بالامالة حمزة وابن ذكوان — سكت خلف في رواية — بالابدال ورش والسوسي — بالتسهيل في الوقف حمزة — بالابدال في الوقف حمزة — بالحذف في الوقف حمزة — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

مقتول راست باجل خود بمیرند باید چنانچه اهل سنت کفته اند قایل شوید وبرتا ویلی که درین آیت ایشان بدان رفته اند بروند ثُمَّ أَنتُمْ تَمْتَرُونَ معنی اینست پس شما با این آیات
در قدرت او شك می آرید وبا این حجج قاطعه وبراهین ساطعه در کمال وجلال او مجادله میکنید وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ
معنی اینست واو خدایست معبود شناخته بالوهیة سزاوار معبودیت اله عالم بالقطع والیقین تصرف کننده در آسمان وزمین سر شما که آنرا پنهان میدارید واشکار اشما که آنرا
پیش خلایق پیدا می آرید وآنچه میکنید میداند وجزا دادن وسزا کردن میتواند وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ معنی اینست ونمی آید ایشانرا
آیتی از آیات پروردکار ایشان مکر آنکه ایشان از وی اعراض میکنند واز قبول آن واز پذیرفتن ودر دل کرفتن آن بیکلی روی میکردانند فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ

يأتيهم أنباء ما كانوا به يستهزؤن معنى اينست چون ايشان از آيات خداي عز وجل اعراض كردند وخودرا در آن هنكام كه آمده است ايشانرا حق در ورطه تكذيب وانكار
آن افكندند پس سرانجام بيايد ايشانرا مضمون اخبار قرآن از عذاب ونكال كه بر آن استهزا ميكردند ومعاقب كردند ومعذب شوند بعذابي وعقابي كه آنرا انكار مي آوردند الم يروا
كم أهلكنا من قبلهم من قرن مكناهم في الأرض ما لم نمكن لكم وأرسلنا السماء عليهم مدرارا وجعلنا الأنهار تجري من تحتهم فأهلكناهم
بذنوبهم وأنشأنا من بعدهم قرنا آخرين معنى اينست آيا نديدند كافران وندانسته اند ايشان چندرا اهل قرن هلاك كرديم اهل آنرا خواسيتيم وايشانرا بر سبيل
استدراج در نعيم وحظوظ انداختيم ودر تمكين بر ايشان كشاديم ايشانرا امكنتي بيش از مكنت شما داديم وابرها بر ايشان بسيار باريديم وجويهارا از بن خانهاء ايشان

لكم عليهم تحتهم فأهلكناهم بذنوبهم بعدهم أيديهم

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

في الأرض ما لم نمكن لكم وأرسلنا

در زمين آنچه جاي ندا ديم شما را آن مقدار وبفرستاديم

السماء عليهم مدرارا وجعلنا الأنهار تجري

ابررا بر ايشان حال آنكه ريزان بود بوقت حاجت وكردانيديم جويهاي آب را كه ميرفت

من تحتهم فأهلكناهم بذنوبهم وأنشأنا

از زير آن يا در تحت نظر ايشان يا در تحت اشجار ايشان پس هلاك كرديم ايشانرا بسبب كناهان ايشان وبديد آورديم ما

من بعدهم قرنا آخرين ولو نزلنا عليك

از پس ايشان بعد از هلاك ايشان اهل زمان ديكران واكر فرو فرستاديمي بر تو

كتابا في قرطاس فلمسوه بأيديهم لقال

نبشته را در صحيفه وكاغذي چنانكه الواح بر موسي پس بسودندي آنرا بدستهاشان تا هيچ شك نماند هر آينه كفتند

الذين كفروا إن هذا إلا سحر مبين

مر آنكسان كه كافر شدند بر سبيل تعنت وعناد نيست اين كه بما آوردي مكر جادويي هويدا

وقالوا لولا أنزل عليه ملك ولو أنزلنا ملكا

وكفتند هم ايشان چرا فرو نفرستادند از آسمان بر محمد فريشته كه كواهي دهد بر نبوت او وما اورا ببينيم رب العزة كفت واكر فرو فرستاديمي فريشته را

لقضي الأمر ثم لا ينظرون ولو جعلناه

هر آينه كزارده شدي كار هلاك ايشان پس مهلت داده نشدندي طرفة العيني واكر كردانيم آنرا

ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون

فريشته هر آينه كردانيم آن فرستاده را بر صورت مردي وهر آينه مشتبه كردانيم بر ايشان آنچه مشتبه ميكردانند بر خود از حقيقت

في الأرض
بالنقل ورش
في الأرض
سكت خلف وفي رواية خلاد
عليهم
بضم الهاء حمزة
الأنهار
بالنقل ورش
الأنهار
سكت خلف وفي رواية خلاد
مدرارا
مدغما غير الغنة خلف
وأنشأنا
بالابدال ورش والسوسي
قرنا آخرين
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
قرنا آخرين
سكت خلف وفي رواية
عليك كتابا
بالادغام سوسي
فلمسوهو
بالاشباع ابن كثير
بأيديهم
بالابدال في الوقف حمزة
عليهي
بالاشباع ابن كثير
إلا سحر
بالترقيق ورش

ولو أنزلنا ولو أنزلنا الأمر الأمر جعلناهو جعلناهو رجلا وللبسنا عليهم
بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد بالاشباع ابن كثير بالاشباع ابن كثير مدغما غير الغنة خلف بضم الهاء حمزة

باز بر درختان ايشان روان كردانيديم
پس بكناهان ايشان ايشانرا استلاء
بهلاك كرديم وبعد ايشان اهل
قرني ديكر بديد آورديم مكنت
ايشان ايشانرا سود نداشت
وهيچكس از ايشان بلاي خداء
باز نداشت ولو نزلنا عليك
كتابا في قرطاس فلمسوه
بأيديهم لقال الذين كفروا
إن هذا إلا سحر مبين
وقالوا لولا أنزل عليه
ملك ولو أنزلنا ملكا
لقضي الأمر ثم لا ينظرون
روايت كرده اند عبد الله بن اميه
مخزومي ومشركان مكه بر پيغمبر
عليه الصلوة والسلام آمدند
ودر مجلس معلاء او در آمدند
وكفتند ايمان نياريم تا بياري كتابي
از خداي كه با او فريشتكان باشند
وكواهي بصدق تو وحقيت آن
كتاب دهند اين آيت در شان
ايشان نازل كشت واين نظم در
حق ايشان بورود پيوست
معنى اينست واكر بر تو اي محمد
كتابي در كاغذي نوشته ميفرستاديم
وكتاب مذكور بر دست ايشان
ميداديم پس آنرا بدستهاي خود
لمس ميكردند ودر نظر خويش
مي آوردند هر آينه ايشان از آن
كتاب تبري ميجستند إن
هذا إلا سحر مبين يعني نيست
اين كتاب مكر سحري بيدا هر آينه
ميكفتند چرا فرستاده نشده است
با اين كتاب يا فرستاده نشده است
با پيغمبر فريشته كه بر حقيقت كتاب
وصدق پيغمبر كواهي دهد بر نبوت
رسالت پيغمبر كراري او استوا
كند تا ما اورا ببينيم حق تعالى كفت
اكر ما فريشته را بر صورت فريشتكي
ميفرستاديم وكتاب بر دست
او ميداديم ايشان ديدن صورت
او طاقت نمي آوردند ومهابت اورا
تحمل نميكردند ايشان بي صبر كشتندي
وامر هلاك ايشان بحكم پيوستي
وايشانرا مهلت داده نمي شدند

بر قدر لمحه ونظره فرصت نمي يافتند ولو جعلناه ملكا لجعلناه رجلا وللبسنا عليهم ما يلبسون معنى اينست واكر ميكردانيديم شاهد بر حجت كتب وحقيقت رسل فريشته را هر آينه
ميكردانيديم اورا متشكل بشكل مردي تا حجت او طاقت آرند وبدين صورت ملكيه خود را بغنا دارند وچون فريشته را بصورت رجلي ساختيم باز ايشانرا التباس واشتباه مي انداختيم
وفريشتكي او دليلي ديكر بايستي واقامت برهاني ديكر شايستي وهر آينه بر ايشان مي پوشيديم وطمعه ومشتبه ميكرديم آنچه ايشان از امر رسالت بسر دريافتن نميتوانند وطمعه ومشتبه ميداشتند
فرستادن فريشته بر صورت رجل ايشانرا فايده نكردي وهيچ سود نداشتي ولقد استهزئ برسل من قبلك معنى اينست وبسوكند ياد ميكنم هر آينه استهزا كرده شد
بجماعتي عظيم از رسل كه پيش از تو بودند ودر تبليغ رسالت كوشش مينمودند يعني بپيغمبران عظيم الاقدار طويل الاعمار آرندكان معجزات متين ورسانندكان آيات مبين كه مبعوث شدند

كُفّار از ناداني و گمراهي بتمسخر پيش آمدند فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ اينجمله عطف است بر استُهزِئَ معني اينست پس رسيد بكساني كه تسخر ميكردند و بر مسلمانان باستهزا پيش مي آمدند جزاء آن سخنان كه ميكردند بر ان قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ معني اينست بگواي محمد سير در زمين كنيد پس بعد مهلت وتدبر وادراك زمان بندگان ايشان يعني در بلاد عاد وثمود برويد از سبب خرابي شهرهاء ايشان متحير شويد و در حوالي شهرهاء قوم لوط واصحاب مدين برسيد و از احوال ايشان واسباب شهرهاء ايشان برسيد تا بدانيد كه ايشان پيغمبر را تكذيب كردند و با ايشان تسخر واستهزا پيش آمدند مستحق عذاب گشتند و بهلاك پيوستند قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُل لِّلَّهِ اينجمله تذييل است معني اينست بگواي محمد مر كراست آنچه در آسمانها و زمين است وبگواي محمد مر پروردگار رب العالمين است كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ

أَنفُسَهُمْ فَهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ

وقرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ ١٠

وبحقيقت افسوس داشتند بپيغمبراني پيش از تو پس فرود آمد بدانكسانكه

سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۝

افسوس كردند آن انبيارا و بالآنچه بودند كه بدان افسوس مي نمودند

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ ١١

بگو مسير نمائيد برويد در زمين پس بنگريد كه چگونه بود

عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۝ قُل لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ ١٢

سرانجام بدروغ دارندگان بگو مر كراست آنچه در آسمانها

وَالْأَرْضِ ط قُل لِّلَّهِ ط كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ

و زمين است بگو او كراست شويد خدا راست واجب كرد بر خويش بخشايش خلايق را

لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ ط

هر آينه فراهم آرد شمارا تا روز قيامت نيست هيچ گمان در وقوع آن

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝

آنان كه زيان كردند وجود خود را در علم ازل پس ايشان نگروند در ابد

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ط وَهُوَ السَّمِيعُ

و او راست آنچه بيارامد در شب و روز و او شنواست

الْعَلِيمُ ۝ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ

دانا بگو اي جز خداي فرا گيرم يار و دوست آفريدگار آسمانها

وَلَقَدُ قرا نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي
اسْتُهْزِيَ بالابدال في الوقف حمزة وهشام
فَحَاقَ بالامالة حمزة
سَخِرُوا بالترقيق ورش
يَسْتَهْزِءُونَ بالتسهيل في الوقف حمزة
يَسْتَهْزِيُونَ بالابدال في الوقف حمزة
يَسْتَهْزُونَ بحذف الهمزة في الوقف حمزة
قُلْ سِيرُوا بالترقيق ورش
فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
الرَّحْمَةِ امال الكسائي
لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى سكت خلف في رواية
خَسِرُوا بالترقيق ورش
يُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي
وَالنَّهَارِ امال بين بين ورش
وَهُوَ بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
أَغَيْرَ اللَّهِ بالترقيق ورش
بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري عن الكسائي
قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بالنقل ورش
قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ سكت خلف في رواية

معني اينست وعده كرد و واجب كردانيد خداي اذات خويش بفضل وكرم برامت تو رحمت را چه آنچ بر گذشتگان بسبب عصيان ايشان كرده است از خوك و بوزنه كردن و ممسوخ ساختن برامت تو نكند وايشان را ممسوخ نكرداند واينجمله تكميل است ... كه چون دركلام سابق يعني ... قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ فكرت عبرت باحوال گذشتگان فرمود و گذشتگان

ركوع

تعذيب مسخ وتغير صورت واقع شده بود موهم شود كه در اين امت بنسبت بعصيان ايشان اينچنين حال باشد واين نوع مسخ واستيصال بر وجه تاكيد آورد وبدانكه خداي تعالى منزه از وجوبست ونسبت وجوب سوي خداي بر وجه تمثيل باشد رحمت ازجهت تيقن تحقق بواجب ميماند از تشبيه حال از محال واجب بخوانند لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ معني اينست هر آينه مر اينه شمارا در گورها تا روز قيامت جمع خواهد كرد بعد هم را نشر وحشر خواهد آورد اينجمله نيز مقرر است مر مضمون كلام سابق را باثبات تصرف جمع در گورها يا در روز قيامت يعني كسي كه اينچنين تصرف از وي مبرهن است از وي تصرف اهلاك عاصيان از دنيا اهون است لَا رَيْبَ فِيهِ معني اينست نيست شكي در جمع كردن شما در روز قيامت كه روز جزا وسزا است الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ معني اينست آنكساني كه نفسهاء خويش را زيان كردند وخود را بر زيانكاري وزيان زدگي آوردند پس ايشان مؤمن نخواهند گشت وتصديق اسلام نخواهند پيوست خسران دين عدم ايمان بود وسبب كفر باشد در رايت عدم ايمان از اثر خسران چگونه ساخته ودر ذيل تسبيب او چگونه انداخته جواب خسران اينجا يعني حرمان از نيكي بارادت وقضا دارند وآن سبب است براي اينكه ايشان ايمان نيارند ودر حالت كفر وكافري جهان بگذارند وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ معني اينست ومر او راست آنچه در شب و روز ساكن است ومملوك بودن او را مبرهن است سوال شب براي سكون بود و روز براي حركت باشد چنانچه جاي ديگر گفت جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله ذكر نهار ازين جمله بچه وجه دارند وچگونه مستقيم ميدارند جواب روز محل حركت است في الجمله در روي سكون نيز مهيا باشد از نشستن وغلطيدن وراحت جستن يا بر صدق معطوف حمله كنيد اي ما سكن وتحرك في الليل والنهار وبعضي گويند از سكون سكون كنوز ومعادنه در زمين مراد بود چه شب و روز در زمين سكون وقرار دارد زيراكه روايت كفار كه پيش پيغمبر آمدند ودرين مقالت شدند برين گفتار كه داري وبرين دعوي پيغام گذاري حاجت نو آورده براينها متعلق كرده اند كه ما

براي توما را جمع كنيم تا تو غني كردي و بي نياز شوي در آن وقت ابري فرود آمد بقرينهٔ يؤ دا ارادهٔ معادن وكنوز ملايم بود نسبت سكون آن در شب و روز موافق شود وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
عطف است ثنايي بر ثنايي است معني اينست و او شنواست كفتار همه كويندكان بشنود داناست كردار همه كنندكان داند جزا دادن بكردار و كفتار ايشان تواند و هر يكي را بدانچه
مستحق است برساند قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ معني اينست بكواي محمد آيا غير خدا را من دوست كيرم و غير او را بدوستي بيديرم چنانچه
كافران غير خدا را ولي ميكيرند و ولايت نابوده برخودي بذيرند يعني اين كار نبايد و اين شان نشايد و اين بروجه تعريض است يعني غير خداي كه آوريدهٔ شما را دوست ميكيريد و ولايت نابوده
برخودي بذيريد خداي كه آفرينندهٔ آسمان و زمين است و بيدا كنندهٔ آن و اين است و حال اين است كه بخوراند و او را بخورد نحاجت نشود و با وجود او ديكري را دوست كرفتن مقتضاء عقل
و موجب خرد نبود قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ معني اينست بكواي محمد بدرستي فرموده شده ام كه اول مسلمانان باشم بيش از همه كرام و اين بر نسبت فريشته يا بر نسبت اهل مكه بود يا بر نسبت همهٔ مؤمنان بعد زمان قدرت باشد وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ معني اينست اين سخن مكو و مباش از مشركان و در توحيد شرك آرندكان و اين نهي بيغمبر را عليه السلام بنظر بر امكان تصوري است كه مناط تكليف و ابتداست نه آموزكان وقوعي كه بيغمبر عليه السلام از وقوع شرك معصوم و مبراست و تواند بود كه بيغمبر را عليه السلام نهي از مشركان بودن بروجه تعريض بود يا محمول بر مجاز يا حذف مضاف بتقدير و لا تكن امتك باشد چنانكه در لئن أشركت ليحبطن عملك كفته اند و در ولا تدع مع الله إلها آخر بر آن رفته اند بود كه نهي مذكور از دوستي مشركان باشد يعني مشركان را دوست مدار چه هر كه قومي را دوست دارد بر حكم من أحب قوما فهو منهم او از آن قوم بود قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ معني اينست بكواي محمد بدرستي من مي ترسم از بروردكار خود اكر نافرماني كنم از عذاب روزي با عظمت كه روز جزا و سزا و مشهد رسل و انبياست مجمع بيشينيان و هنكام رسوايي ارباب عصيان و طغيانست مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ معني اينست هر كه صرف كرده شود عذاب نجات يابد و بدرجهٔ فوز و فلاح شتابد زيرا چه او برحمت حق بيوست و مخصوص بمغفرت خداي كشت وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ معني اينست

وَالْأَرْضِ وَالْأَرْضِ	مِنْ أَسْلَمَ مِنْ أَسْلَمَ
وَهُوَ	قُلْ إِنِّي قُلْ إِنِّي قُلْ إِنِّي
أَنْ أَكُونَ أَنْ أَكُونَ	مَنْ يَصْرِفْ مَنْ يَصْرِفْ
عَنْهُ	وَإِنْ يَمْسَسْكَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ
فَهُوَ شَيْءٍ شَيْءٍ قَدِيرٌ	وَهُوَ الْقَاهِرُ وَهُوَ الْخَبِيرُ
قُلْ أَيُّ قُلْ أَيُّ	شَيْءٍ شَيْءٍ شَيْءٍ أَكْبَرُ

وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي
وزمين — واو خورش ميدهد خلايق را — و او خورش محتاج نه — بكو — بدرستي

أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ
فرموده اند مرا — كه باشم — نخستين كسي كه مسلمان باشد — و فرموده اند مرا — كه مباش

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ
از اهل شرك — بكو — من — مي ترسم — اكر نافرماني كنم

رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ
برورد كار خويش را — از عذاب — روزي — بزرك — هر كه — بكردانند خداي — از و

يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ۝
در آن روز عذاب را — بس بتحقيق — بخشود او را — و آن صرف عذاب آن است — بيروزي — هويدا

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ
و اكر — برساند — بتو خداي تعالي — زياني را — بس هيچ دارنده و دافع نيست — مر آن را

إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ
مكر او — و اكر برساند بتو — نيكي را — بس او هست — بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ
چيزي — توانا — و اوست — غالب منفرد بتدبير — برزبر بندكان خويش — و اوست

الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً
با حكمت در كار — و آكاه از همه چيزها — بكو كدام چيز — بزركترست — بكواهي دادن

شَيْءٌ أَكْبَرُ شَهَادَةً

نام او كويند و بزركي شهادة او فرا كير كنيد ما همو را كواه بياريم و كواهي دعوي صدق خويش را كاهي او بسياريم

آن رحمت يا آن فوز يا آن صرف عذاب از ايشان رستكاري بيداست جدا از كرفتاري و عناست وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
معني اينست و اكر خداي تو بدي برساند و مكروهي نصيب تو كرداند چون فقري و مرضي و مشقتي و محنتي و مضرتي آن را جز او هيچ دور كننده نبود و غير او بازدارنده نباشد و اكر نيكي برساند و چيزي
نصيب تو كرداند چون غنا و صحتي و بري و راحتي و مروتي و منفعتي خداي تعالي همه چيز تواند و هر چه خواهد كند وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ معني اينست و او قاهر است و عالي است
از بندكان خويش و اين محمول بر علو قدرت و مكانت است نه علو مكان كه او را از آن راوت و نزاهت است وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ معني اينست و استوار كار است همه كار او بحكمت استوار
آكاه است با حوال بندكان احوال همه داند و جزا دادن تواند قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً معني اينست بكواي محمد كدام چيزست بزركتر از روي شهادة يعني كواهي كدام چيز برترست

قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ معني اينست بگواي محمّد خداي گواهست ميان من وميان شما يا معني چيزي بزرگترست از روي گواهي او گواه است ميان من وشما آگاهي قوله وَاُوحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْاٰنُ لِاُنْذِرَكُمْ بِهٖ وَمَنْ بَلَغَ معني اينست ووحي كرده شده است بسوي من اين قرآن تا اي اهل مكّه شما را بترسانم وانواع وعدهاء قرآني وبندهاء فرقاني برسانم وتاثير نمايم وكساني راكه اين قرآن برسد ودلهاء ايشان بر مضامين آن مطلع شود اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اٰلِهَةً اُخْرٰى معني اينست آيا بدرستي شما هر آينه برين كه باخداي معبودان ديگرند گواهي ميدهند وبر باطل تا بوده آگاهي ميمانيد اينچنين گواهي نشايد واينچنين باطل از فاعل نيايد قُلْ لَا اَشْهَدُ معني اينست بگواي محمد گواهي نميدهم بر آنچه شما گواهي ميدهيد ونميگويم آنچه شما ميگوييد قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ معني اينست بگواي محمد نيست خداي مگر معبودي واحد يعني ازين مفهوم يك فرد موجود بود فردي ديگر از و محال باشد وَاِنَّنِي بَرِيٓءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ معني اينست وبدرستي من بيزارم از آنچه آنرا باخداي شريك ميكردانيد وازآن آنرا با طل شريك حق ميخوانيد

بَيْنَكُمُو لِاُنْذِرَكُمُو اَئِنَّكُمُو اَنْفُسَهُمُو فَهُمُو نَحْشُرُهُمُو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاُوحِيَ اِلَيَّ
بگو خداي او گواهست ميان من وميان شما ووحي كرده آمد سوي من
هٰذَا الْقُرْاٰنُ لِاُنْذِرَكُمْ بِهٖ وَمَنْ بَلَغَ اَئِنَّكُمْ
اين قرآن تا بيم كنم شما را بآن اي اهل مكه وانكس كه باو رسد قرآن اي شما
لَتَشْهَدُونَ اَنَّ مَعَ اللّٰهِ اٰلِهَةً اُخْرٰى قُلْ لَا
گواهي ميدهيد كه با خداي خدايان چند ديگرند بگو نه
اَشْهَدُ قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ وَاِنَّنِي بَرِيٓءٌ مِمَّا
گواهي دهم من كه با خداي خدايي ديگرست بگو كه اوست خداي يگانه ومن بيزارم از آنچه
تُشْرِكُونَ اَلَّذِينَ اٰتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ
انباز ميكيريد آنان كه بداديم ايشان را توريت وانجيل ميشناسند اورا
كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمْ اَلَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ
كه محمد است چنانچه ميشناسند پسران خود را آنان كه زيان كردند وجود خود را در علم ازل
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى
پس ايشان نگروند در ابد وكه باشد ستمكارتر از آنكسي كه از خود بربافت بر
اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِاٰيَاتِهٖ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
خداي تعالى دروغ را يا دروغ دارد آيتهاي او را بدرستي كه نرهند از عذاب
الظَّالِمُونَ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ
ستمكاران وياد كن آن روز كه گرد آريم ايشان را همه پس گوييم

الْقُرٰانُ بالنقل ابن كثير
لِيُنْذِرَكُمْ بالتحتية ورش
لِاُنْذِرَكُمْ بابدال الهمزة ياء في الوقف حمزة
اَيِنَّكُمْ بالتسهيل والمد ابو عمرو وقالون
اَيِنَّكُمْ بالتسهيل ورش وابن كثير
اٰلِهَةً اُخْرٰى بالنقل ورش
اِلٰهَةَ اُخْرٰى سكت خلف في رواية
اُخْرٰى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
اُخْرٰى امال بين بين ورش
قُلْ اِنَّمَا بالنقل ورش
قُلْ اِنَّمَا سكت خلف في رواية
اِلٰهٌ وَاحِدٌ مدغما بغير الغنة خلف فيهما
بَرِيّٓ بالادغام في الوقف حمزة وهشام
اٰتَيْنَاهُمْ ثلثة اوجه لورش
يُومِنُونَ بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة

وَمَنْ اَظْلَمُ وَمَنَ اَظْلَمُ اَظْلَمُ افْتَرٰى افْتَرٰى كَذِبًا اَوْ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِاٰيَاتِهٖ بِاٰيَاتِهٖ بِيَايَاتِهٖ
بالنقل والتغليظ ورش — سكت خلف في رواية — مدغما سوسي — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي — امال بين بين ورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالادغام سوسي — لورش ثلثة اوجه — بالابدال في الوقف في رواية حمزة

كساني را كه آن آدمي اند ويا در وجود آيند تا قيامت بوجود ري نمايند

الَّذِينَ اٰتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمْ معني اينست آن كساني كه ايشان را كتاب يعني توريت وانجيل داده ايم ومضمون آن در دلهاء ايشان نهاده ايم مگر بانصافي وحيله كه در كتاب يافته اند همچو پسران خويش ميشناسند وميدانند زيرا چه صفت او در كتاب ميخوانند وحليه او با حليه كه در كتاب ديده اند موافق ميابند وحقيقت او تيقن در مي يابند حق در نيافته اند واز جهت حب رياست بكرويدن وبتصديق كردن بشتافته اند الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ معني اينست ايشان آنانند كه نفسهاء خويش را زيان زده كردند وكتمان حق واظهار باطل پسنديدند زيرا چه ايشان ايمان نخواهند آورد ودين اسلام را اختيار نخواهند كرد حب رياست كتابت ايشان را بپوشيد حق را باجفا حق در مكابره انداخته وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِاٰيَاتِهٖ معني اينست

ركوع

وكيست ظالم تر از كساني كه بر خداي تعالى دروغ را افترا كردند ونابوده را برو بربستند وكتاب خداي تعالى را دروغ دانستند ومعرفت حقيقت آن ندانند يعني اهل كتاب كه توريت كردانيدند وخبرهاء نابوده بتوريت نسبت كردند وبعضي توريت وقرآن را منكر شدند از ايشان ظالم تر كه بود وستمكارتر وبرنج مندتر كه باشد اين جمله تنبيل است از باب ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي اِلَّا الْكَفُورَ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ معني اينست بدرستي شان كه ظالمان نجات نيابند وستمكاران راه رستكاري در نيابند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ اَشْرَكُوا اَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ثم نقول عطف است بر نحشرهم ومتعلق ظرف محذوف است اي يوم نحشرهم ثم نقول للذين اشركوا كذا يقول ما يفعل وتواند بود كه عامل ظرف ما ارد ثم نقول تقدير ثم نقول عطف بر ودا رند تقدير چنين بود نحشرهم جميعا يفعل ما يفعل وتواند بود كه عامل ظرف بالا ثم نقول للذين اشركوا الآية تزعمون از افعال قلوب است هر دو مفعول او محذوف است اي كنتم تزعمون معني اينست در آن روز كه حشر كنيم وازگورها در عرصات قيامت زنده كرده بيرون افكنيم پس ايشان را اين شركاء الذين كنتم تزعمون كوييم وازايشان حاضر آمدن شركاء شرا جويم بكيم آنچه بند بكيم

ثم لم تكن فتنتهم الا ان قالوا والله ربنا ما كنا مشركين تكن بيا وتاء فتنتهم برفع ونصب وربنا بجر ونصب خوانند وفتنتهم برفع اسم تكن الا ان قالوا استثنی
مفرغ خبر بود وفتنتهم بنصب خبر تكن الا ان قالوا اسم تكن برفع تذكير باشد صيغه بابينا بتاويل مقالت وربنا بر قراءة جر صفت الله دارند وبر قراءة نصب منادي بحذف حرف
ندا ميدارند ثم لم تكن كه عطف است بر ثم نقول بمعنی مستقبل است بر طريق نفخ في الصور معطوف عليه مستقبل است عطف ماضي بر مستقبل ثم موجب تا آخر ماضي است از مستقبل
پس چاره نبود كه ماضي بمعنی مستقبل دارند ثم لم تكن بمعنی لا تكون ينداشتند معنی اينست پس نباشد فتنه ايشان وبلايي كه بدان مبتلا شوند مكر در راه دروغ روند بدروغ
وسوكند دروغ از شرك تبري جويند انظر كيف كذبوا علی انفسهم اينجمله تقريرست مر بيان شناعت مشركان تصويرست مر حماقت ايشان واستفهام براي
تعجيب واستبعاد است معنی اينست بنكر اي محمد ايشان چگونه دروغ گفتند وبر نفسهاء خويش خود را زيان كردند واشرا خود را منكر شدند وچيزي را كه بعلم خداي پيوسته نفي كردند مشرك بودند نيز گشتند وبارتكاب مكابره پيوستند وخود را در ورطه ديگر آوردند تا آنكه دلهاي ايشان مهر كرده گشت ودست وپاي ايشان در گواهي دادن پيوست وضل عنهم ما كانوا يفترون عطف است بر كذبوا معنی اينست بنكر چگونه دروغ گفتند وخود را زيان كردند وگم شدند ايشان آنچ افترا ميكردند از الهه ناستوده وشفاعت نابود كه گمان ميبردند وبر آن معتمد شدند ومنهم من يستمع اليك اينجمله عطف است بر مضمون جمل سابقه كه بيان شناعت وقباحت حال ايشان بود چنانستی كه گفت حالهم ما سمعت ومنهم من يستمع اليك روايت كرده اند ابوسفيان حرب ووليد مغيره ونضر بن حارث وعتبه وشيبه وابوجهل وابي بن ربيع وجندی از ايشان بر تلاوت پيغمبر صلی الله عليه وسلم گوش داشتند وهوش خويش بر دريافتن آن داشتند ايشان نضر بن حارث را پرسيدند وصحت دريافتن آن گماشتند كه ايشان محمد چه ميگويد وازين گفتار چه ميجويد نضر بن حارث گفت مثل حكايت گذشتگان مي نمايد ودر گوش من مثل افسانهاء پيشينان مي آيد ابوسفيان گفت گمان مي برم آنچ ميگويد صدق است ومي پندارم وآنچه ميخواند حق است ابوجهل

انفسهم عنهم منهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
فتنتهم الا قلوبهم اكنة قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وقرا ورش بالصلة مع مد الطويل مع القصر وابن كثير الصلة

لم يكن قرا حمزة والكسائي
فتنتهم الا سكت خلف في رواية
فتنتهم الا بفتح التاء نافع وابو عمرو وحمزة والكسائي وابو بكر
ربنا بفتح الباء حمزة والكسائي
من يستمع مدغما عن الغنة خلف
قلوبهم اكنة سكت خلف في رواية
اكنة ان بالنقل ورش
اكنة ان سكت خلف في رواية
في آذانهم لورش ثلثة اوجه
في آذانهم بالامالة الدوري
وان يروا مدغما عن الغنة خلف
كل آية لورش ثلثة اوجه
لا يؤمنوا بالابدال ورش والسوسي
جاءوك لورش ثلثة اوجه

لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا أَيْنَ شُرَكَاؤُكُمُ الَّذِينَ
آنكسها را كه انباز كرفتند كجا اند انبازان شما يعني آن آلهه آنان كه
كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ۝ ثُمَّ لَمْ تَكُن فِتْنَتُهُمْ إِلَّا
بوديد شما كه دعوي شركت ايشان ميكرديد پس نبود عاقبت كفر ايشان مكر
أَن قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ۝
آنكه كفتند بحق خداي خداوند ما پروردگار ما كه نبوديم ما انبازگيران
انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ
بنكر كه چگونه دروغ گفتند بر خويشتن وگم شد
عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝ وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ
از ايشان آنچه بودند كه دروغ همي گفتند از شفاعت والهيت وازين ظالمان كساني اند كه گوش فرا دارند
إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ
سوي تو وقت خواندن قرآن وكردانيديم بر دلهاشان پوششها براي عدم ارادت آنكه دريابند آن
وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَّا يُؤْمِنُوا
ودر كوشهاشان كردانيديم كراني واكر بينند هر معجزه كه هست را نگروند
بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ
بدان تا آنگاه كه بيايند بنزد اي محمد خصومت مي كنند با تو گويند آنان كه
كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝
كافرانند نيست اين قرآن مگر افسانهاي پيشينكان

جاءوك اساطير الاولين الاولين
بالامالة حمزة وابن ذكوان بالترقيق ورش بالنقل ورش وفي الوقف حمزة سكت خلف في رواية خلاد

٢ وپيدا كرده حال پوشيدگان دلهاء ايشان وحرمان ايشان از ايمان بدين پايه رسيده وكار ايشان درين ورطه كشيده

گفت كلا نه چنانست كه تو ميگويي وچه گمانست كه در راه او مي پويي اين آيت در شان ايشان وارد گشت واين نظم در حق ايشان بورود پيوست معنی نيست بعضي مشركان كساني اند كه سوي تو
گوش ميدارند ودر يافتن شان تو دلي كمارند وجعلنا علی قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم وقرا معنی اينست وكردانيدم ابر بر دلهاء ايشان وبر گوشهاء ايشان پردها كه
باز دارند از آنكه دريابند اگرچه بكويند ودر راه بپويند چون چشم خفاش از ديدن كاينات بي نصيب آمده اند وان يروا كل آية لا يؤمنوا بها معنی اينست بعضي از ايشان كساني اند
كه اگر هر آيتي به بينند وهر معجزه را مشاهده كنند ايمان نيارند ودل بر تصديق ندارند حتی اذا جاءوك يجادلونك معنی اينست كار ايشان بمثابه رسيده يا آنكه چون بر تو بيايند با تو مجادله
كنند وبمباحثه پيش آيند يقول الذين كفروا ان هذا الا اساطير الاولين معنی اينست مجادله كنند با تو يعني گويند آنان كه كافر شدند نيست اين مگر نبشتهاء گذشتگان ٢

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ معنی اینست ایشان باز میدارند مردمان را از تعریض پیغمبر صلی الله علیه وسلم و بدانچه توانند ایذای رسانند وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ
معنی اینست وهلاک نمیکردانند بدورماندن از اسلام مگر نفسهاء خود را و خویش را در ایمان نمی آرند و بعقارب و حیات دوزخ می سپارند وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا
نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ معنی اینست واکر میدیدی ای محمد یا ای مخاطب در زمان ماضی غیر معین آنچه در زمان مستقبل خواهد شد در آن حال
که موقوف شوند و محبوس کردند یا کویند چون واقف کردانیده شوند و آتش را مشاهده کنند پس کویند ای کاشکی ما باز کردانیده شویم سوی دنیا و تکذیب نکنیم آیات
پروردکار خود را و باشیم مؤمنان و دین اسلام را برکزیدکان و تواند بود تری بمعنی مستقبل دارند مستقبل متعلق الوقوع را که ماضی حکمی است محل وقوع کویند اذ وقفوا
وقالوا که حکایت امر آمده است معنی مستقبل بود از قبیل نفخ فی الصور ففزع من فی السموات باشد معنی بود واکر خواهی دید حال ایشان را در آن هنکام که در دوزخ موقوف شوند تا بر آن مطلع کردانیده شوند هر آینه امری تطیع به بینی وهولی عظیم معاینه کنی واکر از برای نهی باشد جوابی نطلبند محتاج سوی حدف نشوند معنی این باشد کاشکی که به بینی در آن هنکام که ایشان بر آتش موقوف شوند و در مکان نار محبوس کردند بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ معنی اینست نه چنین است که ایشان وعده میکنند یا آرزو می برند بلکه وعده یا آرزو بسبب آنست که ایشان را ظاهر شد عقوبت آنچ پوشیدند و در اخفاء آن از مردمان میکوشیدند این سخن از جهت سختی عقوبتی کویند و نزد سوی دنیا رهایش از عذاب می جویند واکر سوی دنیا رد کرده شوند و از عذاب آن خلاص یابند هر آینه سوی آنچ از آن نهی کرده شده بودند باز کردند چنانکه پیش از آن عاصی بودند عاصی باشند و بدرستی ایشان دروغ کویانند و در راه کذب بالحلیه وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ وقالوا عطف است بر لو ردوا الا ان نافیه است هی مبتدا است الا حیوتنا الدنیا مستثنی مفرغ است خبر مبتدا است وما نحن بمبعوثین عطف است معنی اینست ومیکفتند بعد از آنکه سوی دنیا باز می کشتند نیست این حیات مکر حیات دنیا حیات دنیا حیاتی بود وما را بعد موت بعث نباشد ونه ایم ما بعد از موت بر انکیخته شده حیات همان بود که در دنیا بود

همو انفسهمو لهموا انهمو بهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ
وایشان باز میدارند مردم را از متابعت رسول وخود دور میشوند از آن وبدرستی که هلاک نکنند

إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا
مکر خویش را ونمیدانند واکر به بینی که کردند ایشان را یعنی عرض کنند

عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبَ
بر آتش دوزخ پس کویند ای کاشکی بازکردانیده شویم وتکذیب نمودی

بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
آیتهای خداوند ما را وبودیمی از اهل ایمان دیدی حالی عجیب

بَلْ بَدَا لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا
هر آینه نه که ظاهر شد ایشان را آنچه بودند که پنهان میکردند از پیش واکر باز کردانند شان بدنیا

لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
هر آینه باز کردند بدانچه باز داشته شده بودند از آن وایشان هر آینه دروغ کویانند

وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ
وکویند نیست این زندکانی مکر زندکانی که درین جهانست ونباشیم ما بعد از موت

بِمَبْعُوثِينَ وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ
برانکیختکان واکر بینی تو چون عرضه کنند ایشان را بر حکم خداوند ایشان بینی حالی عجیب

قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا قَالَ
کوید خدای آیا نیست این بعث و جزا درست و راست کویند آری بحق خداوند ما کوید ملک یا ملک

عنهو
بالاشباع ابن کثیر

وینون
بالنقل والوقف حمزة

عنهو
بالاشباع ابن کثیر

وان یهلکون
مد ما عدا ابن کثیر

ولو تری
بالامالة المحضة ابو عمرو و حمزة والکسائی

ولو تری
امال بین بین ورش

علی النار
بالامالة المحضة ابو عمرو والدوری

علی النار
امال بین بین ورش

نکذب
نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وعاصم بالرفع

بایات ربنا
بالنصب

ونکون
نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر والکسائی وابو بکر

المؤمنین
بالابدال ورش والسوسی في الوقف حمزة

عنهو
بالاشباع ابن کثیر

الدنیا
امال بین بین ابو عمرو وورش في رواية

الدنیا
بالامالة المحضة حمزة والکسائی

ولو تری
بالامالة المحضة ابو عمرو و حمزة

ولو تری
امال بین بین ورش

بلی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی

بلی
امال بین بین ورش في رواية

بکشید بسبب آنکه شما بر صفت ناکرویدن وکفر ورزید بودید و در حضرت عالی و قادری کفر وکافری ورزید پس عذاب الیم وعقوبت کثیر بر نسبت طاعت کنه اندک باشد اکرچه کثیرست قلیل نماید واکرچه عظیم است در

همان بود که در دنیا بود وَلَوْ تَرَى إِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ معنی اینست واکر میدیدی یا به بینی ای محمد یا ای مخاطب غیر معین در آن هنکام که موقوف کرده شوند کافران وجزاء
پروردکار ایشان وعذاب و هر آینه میدیدی یا به بینی کاری هولناک و هنکام بیم ناک قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ این جمله تذییل است ای قال الله الیس هذا الجزاء والعذاب
والقهر والعقاب بالحق معنی اینست کفت خدای آیا نیست این حالی که شما را روی نموده و همان حقی که بر زبان رسل موعود بوده قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا این جمله مستانفه است در جواب
ماذا قالوا وذلك بلی برای ایجاب نفی است بقول قالوا است هرکه راست نفی که بعد اوست معنی اینست بکویند ایشان آری این شاید که موجود کشته همان حقی است که بوعده
پیوسته قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ معنی اینست کفت خدای تعالی چون حق ندانستید وصدق را تصدیق نکردید پس عذاب بچشید و رنج وعقوبت

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّٰهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ معنی اینست بدرستی زیان زده شدند
آنان که بعث ولقاء خدا را تکذیب کردند حشر وجزا را منکر گشتند تا آنگه چون ایشان را قیامت بکبارگی بیاید یعنی وقت مرگ که در شان او من مات فقد قامت قیامته گفته اند
ناگهان در آید بگویند ای حسرت وافسوس ما بدانچه تقصیر کردیم وعمر در قصور بآخر آوردیم وحال اینست که ایشان اثقال اعمال خویش را بر پشتهای خویش بر گرفته وتحمل بارهاء
گران بر خود پذیرفته واین تمثیل است یعنی حال ایشان در تحمل گناهکاری بکسانی ماند که بارهاء گران بر پشتها دارند وبار آنرا بر می دارند وتواند بود که اوزارهم عبارت
از معاصی بر وجه استعارت باشد ودر یحملون . بود أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ معنی اینست آگاه باش بد چیزی است که بر میگیرند کافران یعنی وزر وگناه ایشان وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

كُنْتُمُو هُمُو أَوْزَارَهُمُو فَإِنَّهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ظُهُورِهِمُو أَلَا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۝
پس بچشید عذاب را بآنچه بودید که کافری شدید در دنیا
قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللّٰهِ ط حَتَّىٰ إِذَا
بحقیقت زیان کردند آنانکه بدروغ داشتند رسیدن بجزای خدای تا آنگاه که
جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا
بیاید بدیشان قیامت ناگهان گویند ای حسرت ما بر آنچه
فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ط
تقصیر کردیم درکار قیامت وایشان همی بر دارند بارهای گناهان بر پشتهاشان ودیدار او
أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ۝ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ
بدانید که بدست آنچه همی برگیرند ونیست زندگانی اینجهان مگر بازی
وَلَهْوٌ ط وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ ط أَفَلَا
وآنچه مردم را مشغول کند وسرای آن جهان بهترست آنکسهارا که پرهیزند ای هیچ نه
تَعْقِلُونَ ۝ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ
دریابند بحقیقت ما میدانیم که کار آنکه اندوهگن میکند ترا آنکه همی گویند ایشان
فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ
بر ایشان دروغ زن نمیدارند ترا ولیکن آن ستمگران کاصحاب الجعزاند
بِآيَاتِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ ۝ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ
آیتهای خدای را منکری باشند وبدرستی که بدروغ داشتند پیغمبران را

الْعَذَابَ بِّمَا بالادغام سوسي
قَدْ خَسِرَ بالترقيق ورش
جَاءَتْهُمْ بالامالة حمزة وابن ذكوان
يَزِرُونَ بالترقيق ورش
الدُّنْيَا بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدُّنْيَا ابو عمرو بين بين وورش في رواية
لَعِبٌ وَلَهْوٌ مدغما غير الغنة خلف
وَلَدَارُ قرا ابن عامر
الْآخِرَةُ بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
الْآخِرَةُ سكت خلف في رواية
الْآخِرَةُ بالترقيق ورش
خَيْرٌ بالترقيق ورش
تَعْقِلُونَ ابن كثير وابو عمرو وحمزة والكسائي وابو بكر
لَيُحْزِنُكَ بضم الياء وكسر الزاء نافع

لَا يُكْذِبُونَكَ نافع والكسائي
بِيَايَاتِ اللّٰهِ بالابدال في الوقف في رواية حمزة
بِآيَاتِ اللّٰهِ لورش ثلثة اوجه

إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ معنی اینست
ونیست حیاتی که نزدیکترست
یعنی حیاتی که پیش از موت
مقدرست مگر همچو لهو در
استغناء فایده وهمچو لعب
در … علم
عاید … یعنی
اگر … این حیات
وسیلت برای کار

ركوع

آخرت نشود وبیو فایده باقی
حاصل نبود بی فایده بود وهمچو
لعب ولهو باشد واگر حیات
فانی را در کار آخرت کذرانی
باعتبار بقا ثمرهٔ حیات فانی را
باقی گردانی نظم
این دم که دمی داری دریاب بکن کاری
این فرصت یکدم را عمر ابدی کردان
ودرین کلام حذف مضاف است
ای انما اعمال الحيوة الدنيا خانچه
در آیت دیگر گفته انما الحيوة الدنيا
لعب ولهو وزينة وتفاخر بينكم
وتكاثر في الاموال والاولاد
چه این چیزها اعمال حیوة باشد
عین حیوة نبود واعمال حیوة دنیا
دو نوع است یکی فعلی بی نفع
بود که در وهیچ فایده از دین ودنیا
نجویند وآنرا در اصطلاح لعب
گویند چون لعب صبیان خانه
بر آرند باز بشکنند از چوب اسب
سازند وبدوانیدن بردارند
وعملی که موضوع است برای
قمار که حرام است نفع دینی در و
محتمل نباشد واحتمال نفع دنیا
بمعارضهٔ احتمال زیان دنیاوی
ساقط بین داخل لعب بود وفعلی
که در و نفع دنیاوی هست وو سیلت
دین بهیچ وجهی نجویند چون اعمال
مجانین وشرب مسکر نیست
ونیست طرفی که شاغل
از دین است آنرا لهو گویند اما
افعال مباحه متضمن نفع دنیاوی
از بقاء عالم بابقاء عالم است لعب
نبود واستعمال ما ولا مختص است
بانکار بر وجه اصرار مرتکبان

۴ نفی تکذیب پیغمبر بقول فانهم لا یکذبونک
چه نوع می آید ومطابقه آن چگونه روی مینماید جواب نفی تکذیب
محمولست بر وجه انفراد یعنی لا یکذبونک منفردا بل منضما مع تکذیب الآیات
باشد یعنی بر انبها تکذیب نمیکنند دم تکذیب در آیات ما نیز می زنند یا هم
محمول است بر نفی تکذیب در سرایر وآن منافی نیست مر ثبوت تکذیب ظاهر

لهو ولعب را منزله مدعیان مفید بودن آن وانکار معنی لهو ولعب از آن بر وجه اصرار ترسل کرد ونفی واستثنا بر وجه نصر قلب آورد وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ معنی اینست
وهر آینه دار آخرت بهترست مر کسانی را که تقوی می ورزند واز معاصی ومناهی می پرهیزند که اعمال ایشان متضمن نفع آخرت بود وسبب ثواب اخروی گردد أَفَلَا تَعْقِلُونَ معنی اینست
انفکر نمیکنند پس خیریت حیات دار آخرت در نمی یابند نشاید که فکر نکنند آنچه دانستنی است نداند قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللّٰهِ
يَجْحَدُونَ معنی اینست میدانیم ما بدرستی شان اینست هر آینه اندوهگن میکند ترا آنچه ایشان میگویند بعد معرفت حق در راه مکابره می پویند بتکذیب ایشان اندوهگن شدن نباید وبگفتار
ایشان التفات نشاید زیراکه ایشان ترا تکذیب نمی کنند بلکه آیات معجزات خدا را منکر میشوند سؤال ایشان حقیقت تکذیب پیغمبر میکردند والفاظ تکذیب بتصریح بر زبان آوردند ۴

اي لا يكذبونك في بواطنهم ولكن الظالمين بآيات الله يجحدون بظاهرهم وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا معنى اينست و بسو كند يا ديكرها
بدرستي تكذيب كرده شدند پيش از تو پيغمبران بسيار فرستادكان خداي عظيم الاقدار پس صبر كرده اند بدانچه تكذيب كرده شدند و ايذا رسانيده كشتند و به رنج و مشقت پيوستند بعضي را در آتش انداختند
وبعضي را ره و پرگاله ساختند وبعضي را الت ميكردند وبعضي را در هوان و حقارت مي آوردند تا آنكه ايشان را نصر خداي آمد و هنكام فتح و ظفر در آمد وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ معنى اينست
ونيست بدل كننده و كرداننده كلمات خدايرا كه در باب نصرت انبيا ومقهور شدن دشمنان ايشان ثابت بود چنانچه در كتب الله لاغلبن انا و رسلي وانا لننصر رسلنا و لقد سبقت
كلمتنا لعبادنا المرسلين انهم لهم المنصورون وامثال آن روي نمود وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ جمله ولقد جاءك عطف است بر جمله ولقد كذب رسل من قبلك ومن بزول

اتيهمو اعراضهمو فتاتيهمو لجمعهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَى مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا

از پيش تو پس صبر كردند بر آنچه بدروغ داشتندشان ورنجه كردندشان

ج حَتَّى أَتَاهُمْ نَصْرُنَا ج وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ

تا كه بيامد بديشان ياري ما وهيچ تغيير كننده نيست مواعيد خدايرا

نصف الجزو

وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِينَ وَإِنْ كَانَ

وبحقيقت بيامد بتو چيزي از خبر پيغمبران فرستاده واكر باشد كه اكر آنكه

كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ

كران آيد بر تو روي كردانيدن ايشان از حق ودين و توحيد پس اكر تواني تواي محمد

أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ

كه بجوئي جاي فرو شدني در زمين يا آلت بر آمدني در آسمان

فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ ط وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى

تا بروي و بياوري ايشانرا معجزه پس رو بيار واكر خواستي خداي تعالي هرآينه فراهم آوردي ايشانرا همه بر

الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ

راه راست پس مباش از آنكه سر قدر ندانند

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى

بدرستي كه اجابت كنند و بكروند بتو آنان كه بشنوند بسمع كفتار تو اقول ومردكان

يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ وَقَالُوا

برانكيزاندشان خداي تعالي پس بسوي جزاي او باز كردانند ايشانرا وكفتند

وَأُوذُوا
لورش ثلثة اوجه
أَتَاهُمْ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
أَتَاهُمْ
امالة بين بين ورش وفي رواية
مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ
بالادغام سوسي
وَلَقَدْ جَاءَكَ
بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام
جَاءَكَ
بالامالة حمزة وابن ذكوان
فِي الْأَرْضِ
بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ
سكت خلف في رواية خلاد
فَتَأْتِيَهُمْ
بالابدال ورش والسوسي
بِآيَةٍ
لورش ثلثة اوجه وبالامالة الكسائي
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ
بالامالة حمزة وابن ذكوان
الْهُدَى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْهُدَى
امالة بين بين ورش
وَالْمَوْتَى
بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

اخفش زايد است در اثبات
اي ولقد جاءك نبا المرسلين
وبر قول سيبويه براي تبغيض است
اي ولقد جاءك بعض هذا الجنس
معنى اينست وبدرستي آمده
است ترا و رسيده است بر تو
خبرهاء مرسلان يا بعضي از
خبرهاء ايشان چون خبر نوح
ولوط وشعيب وصالح وهود
كه ايشانرا چه تكذيبها و
ايذاها از امتان ايشان واقع
شده بود وايشان بر آن صبر
كردند و دل بر تحمل ايذا ايشان
آوردند تا آنكه نصرت ما رسيد
وكار امتان ايشان بهلاك كشيد
در تفسير امام كلبي آورده در
كروهي پيغمبري بودي كه
بدو كسي ايمان نياوردي و بتوي
تكذيب امت اوهمه هلاك شدي
پيغمبر مذكور در مكه آمدي و
مشغول بعبادت خداي شدي
تا آنكه اجل او رسيدي وازين
عالم رخت بيرون كشيدي
وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ
فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا
فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ
فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ روايت كرده
اند حارث بن عامر با جماعتي
از قريش بنزد پيغمبر صلي الله
عليه وسلم آمد در مجلس
معلا در آمد و كفت
معجزه چنين بيار
چنانچه پيغمبران
معجزه مي آوردند تا ما بتو ايمان
آريم و دل بر تصديق آن و متابعت
تو داريم پيغمبر عليه السلام منتظر
حصول معجزه بود زماني كذشت
معجزه روي نمود ايشان اعراض
كردند پيغمبر را عليه السلام
اعراض ايشان دشوار آمد و بر
خاطر پيغمبر از جهت اعراض ايشان
بنا آمدن معجزه اندوهي عظيم
در آمد اين آيت نازل كشت و اين
نظم بود و پيوست در روايت
سابقه تسليه پيغمبر عليه السلام
وتحميل بر صبر و وعده نصرت
وفتح بود درين آيت برين كه

٣ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ معنى اينست چون
دانستي كه خداي جمع كردن همه بر هدي نخواسته و ايما
همه متعلق بارادت خويش داشته پس مباش از كساني
كه ازين معني نميدانند و برين سر واقف شدن نميتوانند
من ايقن بالقدرة رضي بالمقدور ومن رضي بالمقدور حظي

وَالْمَوْتَى وَالْمَوْتَى بامالة المحضة اليهي
بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش حمزة والكسائي بالاشباع ابن كثير

پيغمبر را عليه السلام بر اصرار كفار بر كفر و اعراض ايشان از ايمان اندوه نشايد و دشوار نبايد داشتن و كراني دل و نكراني خاطر نبايد جهتي بيان فرمود معني اين است واكر نا آمدن معجزه بر تو
دشوار آيد و اعراض كافران بر خاطر تو كران نمايد پس اكر تواني كه بجوئي راهي در زمين هچو سوسمار كه در آن در روي يا بجوئي نردباني در آسمان تا بر آن بر شوي و معجزه براي
آن كه ايشان ايمان آرند بياري در زمين فرو رو بر آسمان بر شو و معلوم است كه طاقت آن نداري و مردم دانا در آنچه نه بادت بر طاقت اوست نكوشد و از ناحاصل شدن آن
نخروشد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى معني اينست واكر خواستي خداي جمع كردن ايشان بر راه راست هرآينه جمع كردي وهمه را بر راه دين و اختيار اسلام آوردي
چون خداي جمع كردن ايشان بر هدي نخواسته بعضي را بر ايمان آورده وبعضي را بر كفر داشته خلاف ارادت او اكر بخواهي نشود و مشقت ديدن و رنج كشيدن در آن بسر نرود ٣

خلاف مقدور مقدور نبود وناحاصل شدن آن موجب حزن براي چه شود إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ معني اينست تزا اجابت نكنند مكر كساني
ميشنوند كساني كه نشنوند اجابت جكونه كنند از ايشان طلب اجابت نشايد وبر عدم اجابت اندوه نبايد ومردكان يعني كفار جه از موتى اينجا بر وجه استعارت مصرح بها كفار مراد ست
كه ايشان بمردكان مانند واستجابت دعوت كار زندكانست مردكان نتوانند ايشانرا خداي بعد مردن بعث خواهد كرد پس ايشانرا سوي حسابكاه خويش باز خواهد آورد آن روز
ندا خواهند شنيد وحالت خويش خواهند ديد اين زمان بر كوش ايشان مهرست دعوت نشنوند اجابت نكنند از ناشنيدن ايشان اندوهكين مباش واز اعراض ايشان دل خود
را مخراش وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ معني اينست وحال اينست كه كفتند كافران جرا فرستاده نشد بر محمد معجزه از پروردكار او جنانچ ما در خواستيم وجرا حاصل
نكشت آنجه ما دل بر آن داشتيم قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً معني اينست بكواي محمد بدرستي كه خداي قادرست بر آن كه بفرستند معجزه كه شما مي جوييد وآيتي كه شما در طلب آن مي پوييد كه قدرت او كامل است وبر همه ممكنات شامل است ليكن كردن وناكردن او همه بحكمت است آيتي كه فرستد وآنجه فرستد بر قضيه حكمت باشد در نافرستادن معجزه كه مقتضاء حكمت بود جه عيب است ودانستن حكمت آن ما را لازم نيست از آن كه در غيب است در بعضي تفاسير درين محل حكمت نافرستادن معجزه بيان كرده واز حيز خفا بظهور آورده حكمت در نافرستادن معجزه كه ايشان جسته بودند واز پيغمبر اقتراح مينمودند آن بود كه سنت الهي در پيدا آوردن معجزه كه كفار آنرا بتعيين اقتراح كنند جون آن پيدا آيد وباقتراح ايشان روي نمايد اكر بدين معجزه بدان پيغمبر نكروند بدين جريمه مستاصل شوند وپيغمبر را رحمت عالميان خوانند قلم استيصال بر امت او نرانده بعلم قديم دانسته بود اكرجه معجزه كه مقترح ايشانست پيدا آيد ايشانرا صورت ايمان روي ننمايد سر اين بود كه معجزه پيدا نياوردند تا ايشان بنا كرويدن مستاصل نكردند وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ معني اينست وليكن اكثر مردمان در قدرت خداي جاهلاند برين كه خدايرا قادر بر همه جيز نميدانند جه فلاسفه بر عقل كل قادر دارند وبر غير او قادر نميدارند وبقاعده باطله تمسك كنند الواحد لا يصدر منه الا الواحد در ميان افكنند وبعضي در رنج تنزيه كويند واورا قادر بر قبايح نكويند وبعضي قادر بر فعل عبد ندانند وبعضي بر مثل فعل عبد قادر نخوانند حق آنست كه او قادرست بر همه ممكنات وتواناست بر همه كاينات قوله تعالي وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم معني اينست

أَكْثَرَهُمُو أَمْثَالُكُمُو رَبِّهِمُو أَتَيْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أَرَأَيْتَكُمُو أَن قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ ط قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ
جرا فرو نفرستند بر محمد معجزه از خداوندش بكو كه خداي تعالي تواناست
عَلَىٰ أَن يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝
بر آنكه فرو فرستد آيتي وليكن بيشتر ايشان نميدانند
وَمَا مِن دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ
ونيست هيچ جنبنده در زمين ونه مرغي كه بپرد در هوا
بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُم ط مَّا فَرَّطْنَا
بدو پر خويش مكر كروهاني آمد همچون شما در قسمت ارزاق وآجال ضايع نكرده ايم وفرو نكذاشتيم
فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ
در لوح يا قرآن ذكر هيچ جيزي پس بسوي جزاي خداوندشان
يُحْشَرُونَ ۝ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
كرد آرندشان وآنانكه بدروغ داشتند آيتهاي ما را
صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ ط مَن يَشَإِ اللَّهُ
كرانند وكنكانند از كفتار حق در تاريكيهاي شبهات ماندهاند هر كرا خواهد خداي
يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
مخذول وبي راه كند اورا وهر كرا خواهد كرداند اورا بر راهي راست
قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ
بكو خبر دهيد مرا كه اكر بيايد بشما عذاب خداي تعالي

عَلَيْهِي بالاشباع ابن كثير — آيَةٌ لورش ثلثة اوجه — قُلْ إِنَّ اللَّهَ بالنقل ورش — قُلَ انَّ اللَّهَ بسكت خلف وفي رواية — قَادِرٌ بالتفخيم ورش — أَن يُنزِلَ مدغما غير الغنة خلف — أَن يُنْزِلَ بالتخفيف ابن كثير — آيَةً وَلَٰكِن مدغما غير الغنة خلف — آيَةً الْأَرْض لورش ثلثة اوجه بالنقل ورش — الْأَرْض بسكت خلف وفي رواية — طَائِرٍ يَطِيرُ مدغما غير الغنة خلف — يَطِيرُ بالترقيق ورش — بِجَنَاحَيْهِي بالاشباع ابن كثير

أُمَمٌ أَمْثَالُكُم مِّن شَيْءٍ مِن شَيْ بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ مَن يَشَا اللَّهُ
وَمَن يَشَا يَجْعَلْهُو سِرَاطٍ صِرَاطٍ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ قُل أَرَأَيْتَكُمْ
بالاشباع ابن كثير — مدغما غير الغنة خلف — بالابدال لحمزة — بالاشباع ابن كثير — بالاشمام خلف — بالتسهيل — سكت خلف وفي رواية — بالنقل ورش

أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَيْكُمْ أَرَأَيْتَكُمْ أَرَيْتَكُمْ أَرَأَيْتَكُمْ إِن
بالنقل ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — ابدال بين بين ورش وفي رواية — بالتسهيل نافع — بالابدال ورش — بالحذف كسائي — بالسكت خلف في رواية

ونيست هيچ جنبنده در زمين ونه پرنده كه ببرد ببرهاء خويش در هوا مكر امتاني كه امثال شمااند وانواع واصناف حيواناتي كه بشما مي مانند درين كه مقدور خدا اند معلوم او اند بقضا وقدر او پيوسته باراده ومشيت او متعلق كشته بخلق او پيدا آمده وبايجاد او موجود شده مَّا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِن شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ معني اينست فرو نكذاشته ايم در كتاب يعني در لوح محفوظ هيچ جيزي آنجه اثبات كردن آن مي بايست در آن آورده ايم وآنجه نفي آن مي شايست نفي كرده ايم اسم كثير الاجناس والاصناف كثيرة الاحوال والاوصاف

همرشت پیوسته وهیچ خالی وصفتی متروك نکشته پس این امم همه با این کثرت هلاك خواهند کشت پس از آن سوی محشر پروردکار خویش محشر خواهند پیوست تا آنکه کوسپند بی شاخ را
که کوسپندی بی شاخ را سرون زده وبهیمهٔ قویه که بر بهیمهٔ ضعیفه تعدّی کرده بطلب داده ماخوذ خواهند کشت وبدعوی مظلوم بقصاص خواهد پیوست شما وایشان درین معانی
که بیان کردیم برابرید میان خویش وایشان فرق مکنید وتواند بود که از کتاب مذکور قرآن مراد بود که درو نیز هرچه محتاج الیه است مذکورست واحکام وشرایع بعبارت واشارت
ودلالت واقتضا وتمهید حجج وادلهٔ بی عوج آنچ باید در آن مسطورست **وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ** **معنی اینست** وآنان که تکذیب کردند آیات ما را یعنی آیات قرآن را
با معجزات پیغمبر انکار کردند پند ورهنمایی نشنوند کنکانند نشان راه بر سیدن نتوانند در تاریکی افتاده اند نشانهاء راه نه بینند اینجمله نیز برای بیان ناقابلیت کافران وبی استعدادی ایشان

كُنتُمُو فَأَخَذْنَاهُمُو لَعَلَّهُمُو جَاءَهُمُو قُلُوبُهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَلَيْهِمُو أَبْوَابَ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ
يا بيايد بشما رستخيز ايا جز خدا را درين حالها ميخوانيد كه بردارد آن عذاب اكر ...

كُنتُمْ صَادِقِينَ ❀ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ
هستيد راست كويان نه كه اورا ميخوانيد تا بردارد

مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ❀
آنچه همي خوانيد اورا سوي باز داشتن آن اكر خواهد كه تفضل نمايد دفع بلا از ايشان درين دنيا وفراموش كنيد آنچه انباز كرفته ايد باو

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم
وبتحقيق فرستاديم رسولان را سوي كروهاي پيش از تو پس كرفتيم ايشانرا

بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ❀ فَلَوْلَا
بسختي وفقر وجذب وزيان مال وكزندها ... تا مكر ايشان زاري كنند وتوبه نمايند پس چرا چون نه

إِذْ جَاءَهُم بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِن قَسَتْ
چون بيامد بايشان عقوبت ما زاري نكردند وليكن سخت شده بود

قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا
دلهاشان بسوي كفر وكناه وبياراست ايشانرا ديو آنچه هستند كه

يَعْمَلُونَ ❀ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ
ميكنند پس چون فراموش كردند آنچه پند دادند ايشانرا بدان بازكشاديم برايشان

أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا
درهاي همه چيزي تا انكاه كه شادي كنند بدانچه دادند ايشانرا

أَوْ أَتَتْكُم سكت خلف في رواية
أَوَ اتَتْكُم بالنقل ورش
أَغَيْرَ اللَّهِ بالترقيق ورش
بَلِ إِيَّاهُ بالنقل ورش
بَلْ إِيَّاهُ سكت خلف في رواية
بَلْ إِيَّاهُو بالاشباع ابن كثير
إِلَيْهِي بالصلة ابن كثير
إِن شَاءَ ...
وَلَقَدَ رْسَلْنَا بالنقل ورش
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا سكت خلف في رواية
بِالْبَاسَاءِ بالابدال سوسي
إِذ جَّاءَهُم بالادغام ابوعمرو وهشام
إِذْ جَاءَهُم بالاظهار الباقون
بَاسُنَا بالابدال سوسي
وَزَيَّن لَّهُم بالادغام سوسي
ذُكِّرُوا بالترقيق ورش
فَتَّحْنَا بالتشديد ابن عامر
عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة
عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ سكت خلف في رواية
شَيْءٍ **شَيْ** المد والتوسط ورش
أُوتُوا لورش ثلثة اوجه
اربعة اوجه في الوقف لحمزة وهشام النقل والادغام وفي كل واحد منهما

ونتیبه برین که از اعراض این چنین مردمان ناقابل اندوه نشاید وازانکار وبدی ایشان بایشان ناخوشی نباید **مَن يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَن يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ** اینجمله نیز برای بیان آنکه کار ایمان متعلق بمشیت ازلی است نعمت ایمان بی مشیت خدا بسعی کسبی حاصل نشود وبلاء کفر بی خواست خدای بکوشش کسبی نرود وبفعل فعال لما یرید متعلق وبمشیت ما شاء الله کان وما لم یشا لم یکن منطوق است دل بر دعوت کافران باید داشت ودر نا پذیرفتن ایشان اندوه برخاطر نباید کماشت **معنی اینست** هرکرا بخواهد خدای اورا کمراه سازد واو را در ضلالت اندازد

رکوع

وهرکرا خواهد بکرداند بره مستقیم ودین قویم یعنی ملت اسلام ودین محمد علیه السلام واین آیت دلیلی ظاهرست برین که افعال اختیاری عباد از نیك وبد وطاعت ومعصیت بمشیت وارادت وخلق کردکار قادرست وبرین که اصلح برخدای واجب نیست درین باب مخالفت معتزله با اهل سنت ومعنی است **قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ** **معنی اینست** بکوای محمد ای دایند خبر کنید اکر عذاب خدای بر شما بیاید یا قیامت شما را روی نماید کرا خواهید بیش که دعا وتضرع کنید خواندن حق جل وعلاست متعلق است خواهش از ومتعین در بلاء دنیا غیر او را میخوانید آنچ راست است بکوید اکر شما راست کویانید بلکه خدا را میخوانید پس کشف کند خدای تعالی بلاء دنیا را که او را سوی رفع ودفع آن میخوانید اکر مشیت او بود وارادت او باشد وفراموش کنید کسانی که با خدای شریك میکردانید **ومعنی** بر تقدیر دوم اینست خبر کنید اکر **التقدم والاسکان** بر شما عذابی آید یا قیامت روی نماید اغیر خدا را خوانید یعنی بخوانید شك نیست که در هنکام نزول بلاء دنیا خدا را خوانید وبیش او تضرع وزاری کنید پس او اکر خواهد آنرا کشف کند ودفع کرداند وفراموش کنید کسانی را که با او شریك میکردانید **ومعنی** بر تقدیر سیوم اینست خبر کنید اکر شما را عذاب آخرت یا هول قیامت بیاید اغیر خدا را خوانید یعنی نخوانید بلکه خدا را خوانید پس خدای آنرا کشف کند اکر بالغرض غیر آنچه خواسته است از عذاب خواهد وقادر مطلق است مقتدر بر همه چیز تواست همه ممکنات در تحت قدرت او بود هیچ ممکنی از قدرت او خالی نباشد چنانچ ذکر آن کذشته وبیان آن بالا رفته **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ** **معنی اینست** وبسوکند یاد میکنم هر آینه فرستادیم رسولان

سوی امتانی که بیش از تو بوده اند ایشان بتکذیب بیش می آمدند و رسالت رسل و منکر می شدند پس گرفتیم ما ایشانرا بشدت و مضرت تا زاری نمایند و بتوبه بیش آیند فلولا اذ جاءهم
بأسنا تضرعوا معنی اینست پس چون آمد ایشانرا عذاب چرا تضرع نکردند و زاری و عاجزی ننمودند و بتوبه بیش نیامدند و مومن و مصدق نشدند تا توبهٔ ایشان قبول میکردیم و عذاب از ایشان
برمیگرفتیم ولکن قست قلوبهم وزین لهم الشیطان ما کانوا یعملون معنی اینست ولیکن سخت شده دلهای ایشان پس تضرع نکردند و زاری نیاوردند و بیاراست شیطان
بیش ایشان عملهایی راکه میکردند و معاصی و مناهی که می آوردند یعنی کارهاء بد ایشانرا بیش ایشان می ستود و به نمونهٔ زشت را در نظر ایشان خوب مینمود مصر ماندند ثابت نشدند
بزاری بیش نیامدند لاجرم در عذاب ماندند استعمال حرف تندیم دلالت برین کند که انتفاء توبه و تضرع از ایشان با قدرت و امکان بود و با اقتدار و توانایی حصول آن روی ننمود

چه کاری که از آن عجز بود و وجود آن مقدور نباشد ندیم بر آن متوجه نشود فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء معنی اینست پس هرگاه که فراموش کردند آنچه بدان پند داده شده بودند از سختی و مضرت تا زاری نمایند و بتوبه بیش آیند بزاری و توبه بیش نیامدند و در معاصی و مناهی مصر ماندند گشادیم بر وجه استدراج بر ایشان درهای هر نعمتی از ارزانی و تندرستی و امن و فراغ و جز آن حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة معنی اینست تا آنگه چون بدانچ داده شده اند شاد گشتند و بتوارد نعمتهاء خدای بشادی و شادمانی بیوستند ایشانرا یکبار شبی و یا روزی گرفتیم و بعذاب و فنا مستاصل ساختیم فاذا هم مبلسون معنی اینست پس ناگاه ایشان نومید گشته و بخجالت و خبث بیوسته فقطع دابر القوم الذین ظلموا معنی اینست پس بریده شد پس ماندهٔ قومی که ظالم بودند و آخر گروهی که ستمکاری می آوردند یعنی بتمام رفتند و مستاصل گشتند والحمد لله رب العالمین معنی اینست و حمد مر خدایی است که پروردگار عالمیانست و شکر مر حق و علا راکه کردگار جهانیانست قل ارایتم ان اخذ الله سمعکم وابصارکم وختم علی قلوبکم من اله غیر الله یاتیکم به معنی اینست بگوای محمد میدانید مرا خبر کنید اگر خدای شنوایی شما و بیناییهاء شما بگیرد و بر دلهاء شما مهر کند گوش شما بندی نشود چشمهاء ایشان عبرتی نگیرد دلهاء مهر کرده شما نیکی و نیکو در نیابد کیست معبود جز خدا

دابر ظلموا — قل ارایتم — قل ارایتم — ارایتم ان — ارایتم — ارایتم — ارایتم — ان اخذ الله — ان اخذ الله — من اله من اله — غیر الله — یاتیکم — الآیات — الآیات — یصدفون

اخذناهمو همو سمعکمو ابصارکمو قلوبکمو یاتیکمو همو اتیکمو
ارایتموان ارایتکموان

اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون ۞ فقطع
بگرفتیم ایشانرا ناگاهان پس ناگاه ایشان چون عذاب نومید و متحیر شدند پس بریده آمد

دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب
آخر نسل آن گروه آن گروه ستمکاران یعنی بصرت کردیم ایشانرا خود را و هلاک کردیم اعدا را و ستایش خدایرا خداوند

العالمین ۞ قل ارایتم ان اخذ الله سمعکم
جهانیان بگو خبر دهید مرا که اگر فرا گیرد خدای تعالی گوش شما را

وابصارکم وختم علی قلوبکم من اله
و چشمهای شما را و مهر نهد بر دلهای شما تا هیچ نداند و نه بیند کدام خدای باشد

غیر الله یاتیکم به انظر کیف نصرف
جز معبود بسزا که بیارد شما را آن ماخوذ بنگر که چگونه بیدا همی کنیم و میگردانیم

الآیات ثم هم یصدفون ۞ قل ارایتکم
حجتها و آیتها و دلایل را پس ایشان همی برگردند از حق بگو خبر دهید شما

ان اتیکم عذاب الله بغتة او جهرة هل
اگر بیاید بشما عذاب خدای تعالی ناگاه بوشیده یا آشکارا هیچ

یهلک الا القوم الظالمون ۞ وما نرسل
هلاک کنند ما و شما مگر گروه ستمکاران را و نفرستادیم

المرسلین الا مبشرین ومنذرین فمن آمن
فرستادگان را مگر مژده دهندگان و بیم کنندگان را پس هر که بگرود

قل ارایتکم قل ارایتکم ارایتکم ارایتکم ان ارایتکم ان اتیکم ان اتیکم اتیکم
ارایتکم ان بغتة او بغتة او فمن امن فمن امن فمن امن

انظر کیف نصرف الآیات ثم هم یصدفون معنی اینست بنگر چگونه آیات
کرفته را بیارد و گم شده را بشما باز سپارد این مهر که تواند گشاد و غیر او این نعمت که تواند داد قل ارایتکم ان اتیکم عذاب الله بغتة او جهرة هل یهلک
را مکرر میکردانیم پس ایشان بعد مهلت یافتن از قصور آن اعراض میکنند و در دل نمیدانند و خاطر بر آن نمی گمارند بگوای محمد کافرانرا میدانید مرا خبر کنید اگر بر شما عذاب خدا یکبار بی مشاهدهٔ امارات بیاید یا بعد ظهور امارات روی نماید هست
الا القوم الظالمون معنی اینست کسی جز ظالمان که هلاک شود و هست کسی جز ستمکاران که بفنا و زوال بیوندد جز ستمکاران هلاک نشوند و جز ظالمان و تلف نه بیوندند وما نرسل المرسلین الا مبشرین
ومنذرین معنی اینست و نمی فرستیم رسولانرا مگر درین حال که بشارت دهنده اند مومنانرا بجنان و ترسانند اند کافرانرا از نیران و نفرستاده ایم ما ایشانرا دعوی کنند

قدرت برآوردن هرچه از ایشان بجوید وبیدا آوردن آنچه از ایشان طلب کنند بیدا آوردن معجزه کار خدایی است بارادت حق متعلق است وبایجاد او متحقق است هم او تواند آوردن که کار خدایی نتواند فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ معنی اینست چون رسولان بشارت دهند بمواعید وترسانند بوعید فرستادیم ایشانرا آیات ظاهر معجزات منظاهر دادیم پس آنانکه بر ایشان ایمان آرند وبتصدیق مواعید ایشان طاعت کنند وازترس وعید خود را در معصیت نیفکنند ایشانرا ترس عذابی وعقابی نبود وهم ایشانرا اندوهی نرسد وآنانکه آیات ما را تکذیب کردند ومعجزات پیغمبران ما را در حیز تصدیق نیاوردند برسد ایشانرا عذاب بناگرویدن وکفر ورزیدن وتاریک بودن واز حد امر ونهی تجاوز نمودن قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ معنی اینست بگوای محمد من نمیگویم که نزدیک من خزانهاء خدااست ودر خزانهاء او تصرف دارم تا هرچه در طلب آن ستانند از من بیابند ومن نمیگویم که غیب همی دانم واطلاع بر غیب می توانم نمید که مقترحات بظهور خواهد پیوست وبحصول موصول خواهد گشت ونمیگویم که فریشته ام که قوتی زیادت بر قوت بشر یافته ام پیروی نمیکنم مگر چیزی را که سوی من وحی کرده میشود وتعلیم وتلقین بدان از خدای عز وجل می آید از نا شدن چیزی که بخواهید چه نقصان بود ودر ناپیدا آمدن آنچه غیب باشد قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ معنی اینست بگوای محمد هست که برابر باشد کور وبینا در ضلال وهدی چه کور نشان نه بیند راه راست در نیابد وبینا راه بیند ودر راه راست شتابد وهمچنین مسلمان چشم دل وگشاده نظر او بر نشان راه افتاده راه گم نکند وخود را در مهلکه وتباهی وگمراهی نیفکند وکافر چشم ... او کور گشته ... نشان راه راست ... بادراک او نه پیوسته راه راست نداند

رکوع

بمقصد رسیدن نتواند أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ اینجمله استفهام برای توبیخ است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف ای لا ترون افلا تتفکرون معنی اینست نمی بینید نشانهاء راه را پس تفکر نمیکنید تا در یابید وبسوی هدی بشتابید وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ اینجمله

عليهمو همو لكمو ربهمو لهمو لعلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لكمو اني قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

وشايسته كردار را باشد هيچ ترس برايشان در آخرت ونه ايشان اندوهگن شوند

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا

وآنانكه بدروغ داشتند آيتهاي ما را برسد بديشان عذاب بدانچه

كَانُوا يَفْسُقُونَ ۝ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي

هستند كه تباهي ميكنند وخروج مي نمايند از طاعت بگو نمي گويم شما را كه نزديك منست

خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ

خزينهاي خداي تعالى ونه مي گويم كه ميدانم نهاني را ونميگويم

لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ

مر شما را كه من فريشته ام متابعت نمي نمايم مگر آنرا كه وحي فرستاده اند سوي من

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَفَلَا

بگو هيچ برابر باشد نابينا وبينا يعني مؤمن وكافر وعالم وجاهل آيا پس نه

تَتَفَكَّرُونَ ۝ وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن

انديشه ميكنيد وبيم كن بدانچه وحي فرستاده اند بتو آنرا كه مي ترسند كه

يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ

برانگيزند ايشانرا سوي جزاي خداوندشان حال آنكه نيست مر ايشانرا از غير خداي هيچ ياري

وَلَا شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ

ونه شفاعت كننده تا مگر ايشان بپرهيزند از شرك ومران آن درويشانرا كه

وَأَصْلَحَ — بالتغليظ ورش
عَلَيْهِمْ — بضم الهاء حمزة
بِآيَاتِنَا بِيَايَاتِنَا — لورش ثلثة اوجه بالابدال والتوسط والطول
الْعَذَابُ بِمَا — بالادغام سوسي
أَقُولُ لَكُمْ — بالادغام سوسي
خَزَائِنُ اللَّهِ — بالمد والقصر والتسهيل في الوقف حمزة
أَقُولُ لَكُمْ — بالادغام سوسي
لَكُمْ إِنِّي — بالسكت خلف في رواية
إِنْ أَتَّبِعُ — بالنقل ورش
إِنْ اتَّبِعُ — بالسكت خلف في رواية
مَا يُوحَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
مَا يُوحِي — الامالة بين بين ورش في رواية
الْأَعْمَى — بالنقل ورش
الْأَعْمَى — بالسكت خلف في رواية
الْأَعْمَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْأَعْمَى — امالة بين بين ورش في رواية
وَالْبَصِيرِ — بالترقيق ورش
وَأَنذِرْ — في الوقف بالتسهيل في رواية حمزة
أَن يُحْشَرُوا — مدغما بغير الغنة خلف
وَلِيٌّ وَلَا — مدغما بغير الغنة خلف

عطف است بر قل هل يستوي الاعمى معنی اینست وبترسان بچیزی که وحی کرده شده است بر تو یعنی قرآن کسانی را که می ترسند از ینکه سوی جایگاه پروردگار ایشان حشر کرده شوند لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ معنی اینست درین حال که نیست مر ایشانرا از غیر خدا جل وعلا یاری دهنده ونه شفاعت کننده لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ معنی اینست بترسان ایشانرا تا متقی شوند وپرهیزکار گردند بن وجه انذار مؤمنان را که مصدق روز قیامت اند دارند تا در زمره متقیان درآیند وتواند بود که الذين يخافون ان يحشروا اهل کتاب مراد شوند معنی چنین آید بترسان بقرآن اهل کتاب را که ایشان اعتقاد بر قیامت دارند واز حشر می ترسند ومشرکانرا که منکر قیامت اند بترسانیدن چه نفع کند واندار چه فایده دهد وتواند بود که از الذين يخافون بعض مشرکان مراد شوند که ایشان اگرچه معتقد قیامت نه اند ولی از احتمال قیامت می ترسند قوله تعالی وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ بعضي بخاء بالغداة بالغدوة خوانند ومعني هر دو يكي دانند روايت كرده اند روزي رؤساء قريش پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمدند و در مجلس معلاي پيغمبر در آمدند و نزديك او بلال بن رياح و صهيب و عمار بن مجمع و سلمان فارسي و عامر و خباب و سالم و مولى ابي حذيفه نشسته بودند صورت مصاحبت و موانست و اخلاص و اختصاص مينمودند آنجماعت كه مذكور از ديدن ايشان پيش پيغمبر عليه السلام ناخوش كشتند باستنكاف و استيناف پيوستند كفتند اي محمد اكر تو ايشانرا از صحبت خويش دور كني شرفا پيش تو بيايند از تو سخن بشنوند و ترا تصديق نمايند از ين جهت كه ايشان پيش تو مي آيند شرفا احترازي نمايند اين آيت در شان ايشان نازل كشت واين نظم بورود پيوست وبيز روايت كرده اند كه عيينه و اقرع بن حابس پيش پيغمبر كفتند اكر خداي ترا برما فرستاده است و تاج نبوت بر سر تو نهاده اين فرومايكان را از خويش دور بكن تا بتو ايمان آريم

ربهمو حسابهمو عليهمو فتطردهمو بعضهمو عليهمو عليكمو ربكمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

ميخوانند خداوند خودرا بامدادان وآواخر روز همي خواهند

وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا

رضاي او نيست بر تو از شمار عمل ايشان هيچ چيز ونيست

مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ

از شمار عمل تو برايشان هيچ چيزي از وبال كه براني ايشانرا پس چرا از مجلس خود ايشانرا راني

فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ۞ وَكَذَلِكَ

پس باشي از ستمكاران وهمچنين

فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ

آزمايش نموديم بعضي از ايشانرا ببعضي ديكر تا كويند آنها كه كفار اند آيا اين كسانند كه منت نهاد

اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ

خداي وانعام كرد برايشان از ميان ما كه اشراف ايم آيا نيست خداي تعالى داناتر

بِالشَّاكِرِينَ ۞ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

بسپاس داران وچون بيايند بتو آنانكه بكروند

بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ

بآيتهاي ما پس بكو سلام باد بر شما واجب كرد خداوند شما

عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا

بر ذات خود بخشايش را كه كار آنكه هركه كند از شما بدي را

بالغدوة قرا ابن عامر
من شيء بالمد والوسط ورش
من شيء بالسكت خلف وفي رواية خلاد
عليهم بضم الهاء حمزة
من شيء بالمد والوسط ورش
من شيء بالسكت خلف وفي رواية خلاد
أهؤلاء في الوقف خمسة اوجه لهشام
أهؤلاء وثلثة عشر وجها لحمزة
عليهم بضم الهاء حمزة
بأعلم بالشاكرين بالادغام سوسي
جاءك بالامالة حمزة وابن ذكوان
يومنون بالابدال ورش والسوسي
بياياتنا بالابدال في الوقف حمزة في رواية
بآياتنا لورش ثلثة اوجه
الرحمة بالامالة كسائي
انه ابن كثير وابو عمرو وحمزة والكسائي

ودل برياري دادن تو بكار نيم پيغمبر عليه السلام قبول نكرد ودل بر دور كردن ايشان ننهاد باز كفتند اكر از خويش دور نميكني در مجلسي كه ما باشيم ايشانرا باز دار باز پيغمبر قبول نكرد وباز كفتند اكر در مجلس جمع كردند روي سوي ايشان مدار امير المومنين عمر رضي الله عنه راي زد و پيغمبر را صلى الله عليه وسلم برين آورد كه اين مقدار بكنند وبرين معني نوشته بدهند فقرا از مجلس برفتند و در كوشهٔ مسجد نشستند اين آيت نازل كشت واين نظم بورود پيوست پيغمبر نبشته را انداخت وبملاطفه با فقرا ساخت عمر رضي الله عنه برخواست واز كفتهٔ خويش عذر خواست معني اينست وطرد مكن ودور مدار از خويش كساني را كه پروردكار خود را در بامداد و شبانكاه مي خوانند درين حال كه رضاء او را باذات او ميخواهند ومراد بدعا وشبانكاه وصبحكاه دوام دعاست باصلوات خمس از فجر تا عشاست بعضي كويند مراد از دعاء غداة نماز فجر است واز دعاء عشاء نماز عصر است مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ معني اينست نيست بر تو از حساب ايشان چيزي تا برين جهت ايشانرا طرد كني ونيست از حسنات تو بر ايشان چيزي پس كه ميان ايشان وخود جدايي افكني يعني از كار ايشان ترا آزاري نيست وبا كردار تو ايشانرا كاري نيست ايشانرا بچه سبب طرد كنند وبراي چه دور افكنند فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ معني اينست ايشانرا بي سبب مران وبي جهت از خود دور مكردان پس از ظالمان شوي واز ستمكاران كردي

كماشت وخداي عز وجل از پيغمبر وعمر بحال ايشان عالم تر بود كه از طرد ايشان بتصريح وتشريح نمي فرمود تا آنكه ايشانرا از ين عمل باز داشت ودل ايشانرا بر حط مرتبهٔ ايشان نكماشت عالميت خداي بحال ايشان از نهي سابق فهم شده بود ابجمله كه متضمن تقرير آنست بر سبيل تذييل روي نمود وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ معني اينست وچون بيايند بر تو كساني كه بايات ما يعني آيات كتاب ما كه از قرآنست مؤمنند يا بمعجزاتي كه براي ثبوت صدق تو در دعوي سوت است موقنند پس بكوي سلام عليكم يعني تحيت بجا آر عظمت اسلام را نكهدار كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ معني اينست

وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا معني اينست وهمچو مبتلا كردانيدن ايشان بديشان مبتلا كردانيديم بعضي از مردمانرا ببعضي از مردمان نوعي را بنوعي وصنفي را بصنفي اغنيا را بفقرا اقويا را بضعفا شرفا را باذلا تا بكويند ايشان در شان صنفي كه فروتر از ايشانست اين طايفه است كه عطا كرده است خدا برايشان از ميان ما وظاهر كند ان كافران آنچه ميدانست تا بدا استدراج حال او وآنچه نمي دانستند واختيار بر نسبت خداي آنست كه اظهار كند آنچه كسي ميداند أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ٧ اينست خداي عالم تر بمرتبهٔ كساني كه ايمان بدو آوردند وشكر او كزاردند يعني عالم تر است پيغمبر صلى الله عليه وسلم علم بحال ايشان داشت تا در وهله اول دل بكفتار كافران نكماشت وعمر رضي الله عنه را نيز علم بحال ايشان بود تا در كرت اول در ملتمس كفار مساعدت ننمود اما چيزي از مرتبهٔ ايشان بر پيغمبر وعمر خفا داشت تا هر يكي خاطر را بر بدير فتن ملتمس كافران دوم بار يا سيوم بار

عيينه واقرع بلال وصهيب وسلمان وامثال ايشان مفتون كردانيدن

معني اينست

فقرا بي كه ايمان آورده اند ايشا نرا از جهت فقر ايشان طرد مكن واكرام نما وچون بيايند سلام عليكم بكو وباعظام پيش آي زيرا كه خداي بفضل وكرم رحمت را بر خويش كردانيده وبرحمت خويش ايشا
بنعمت ايمان وشكر رسانيد أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ معنى اينست بدرستي شان اينست هركه بكند از شما بدئ را بنادانى
واين قبل رانفي آنست كه بدى كردن نجز بنادانى نبود پس توبه كند وصاحب صلاح شوند از پس آن خداي عز وجل برحكم وعد ايشان را آمرزد وكناهان ايشان بخشد وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ معنى اينست وهمچنين كه بيان كرديم بيان ميكنيم آيات را تا ظاهر شود راه مؤمنان وتا پيدا كردد راه مجرمان وجمله وكذلك نفصل
تذييل است قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ روايت كرده اند كه بعضى از مشركان پيش پيغمبر آمدند كفتند اسبا بعض الهتنا حتى نؤمن با يعنى بدست
بعضى الهه ما را مس بكن تا كه با تو ايمان آريم ودل بر تصديق تو بكاريم اين آيت نازل كشت معنى اينست بكواي محمد به درستي من نهي كرده شده ام كه بپرستم آنانرا كه شما از غير خداي مي پرستيد وباز داشته شده ام از عبادت آنانكه از غير خداي عبادت او مي آريد قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ اينجمله ديكرست از جملهاي كه بروجه استيناف بقل مصدرست معنى اينست بكواي محمد هواهاء شما را پيروي نكنم آنچه شما بهواها نفسي پرستيد نپرستم

أَهْوَاءَكُمْ كَذَّبْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ
بنادانى پس توبه كند از پس آن كناه وبسامان آرد كار تباه خودرا پس بدرستي كه خداي آمرزكارست

رَحِيمٌ ۝ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ
مهربان وهمچنين كه درين سورة تميز كرديم پيدا كنيم آيتهارا وتا پيدا آيد

سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ۝ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ
راه كناه كاران كرديم آنچه كرديم بكو كه من بازداشته آمدم اكه پرستم

الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ط قُلْ لَا أَتَّبِعُ
آنانكه مي پرستيد شما از غير خداي عز وجل بكو متابعت نكنم

أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۝
رايهاي باطل شمارا كه بتحقيق كمراه باشم آنكاه ونباشم من از راه يافتكان

قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ
بكو بدرستي كه من بر حجتي هويدا ام از خداوند من وبدروغ داشتيد آنرا بدان

مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ط إِنِ الْحُكْمُ
نيست نزديك من آنچه همي شتاب كنيد بدان از عذاب نيست داوري وفرمان

إِلَّا لِلَّهِ ط يَقُصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ۝
مكر خدايرا قصه ميكويد آنچه يا ميكزارد آنچه كزاردني است واو بهترين فصل كنندكان حكومات است كفتني است

قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ
بكو اكر آن نزديك من بودي آنچه شتاب ميكنيد بآمدن آن از عذاب هرآينه كزارده شدي

وَأَصْلَحَ بالتغليظ ورش
فَإِنَّهُ نافع وابن كثير وابو عمرو وحمزه والكسايي
الْآيَاتِ بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
الْآيَاتِ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
وَلِيَسْتَبِينَ قرا حمزه والكسايي وابو بكر
سَبِيلَ بفتح اللام نافع
قُلْ إِنِّي بالنقل ورش
قُلْ إِنِّي بالسكت خلف في رواية
أَنْ أَعْبُدَ بالنقل ورش
أَنْ أَعْبُدَ بالسكت خلف في رواية
قَدْ ضَلَلْتُ بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزه والكسايي وورش
إِذًا وَمَا مدغما غير الغنة خلف
قُلْ إِنِّي بالسكت خلف في رواية

قُلْ إِنِّي بالنقل ورش
يَقْضِ وَهُوَ ابو عمرو وابن عامر وحمزه والكسايي
خَيْرُ باسكان الهاء ابو عمرو والكسايي وقالون
قُلْ لَوْ أَنَّ بالترقيق ورش
قُلْ لَوْ أَنَّ بالنقل ورش
لَقُضِيَ الْأَمْرُ بالسكت خلف في رواية
بالنقل ورش

ركوع

قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ اينجمله تعليل است بر جمله لا اتبع اهواءكم كه دليل است معنى اينست بدرستي كمراه بوده باشم آن هنكام كه هواها شمارا پيروي كنيم ونه ام من در آن هنكام از راه راست يا فتكان بلكه ناشي از راه كم كرده شدكان كه اتباع كمراهان كمراهي بود وپيروي ايشان اهتدا نباشد قُلْ إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ روايت كرده اند كه نضر بن حارث در حريم كعبه ايستاده كشت كفت اكر محمد برحق است بر ما عذابي فرست اين آيت در رد او آمده ود رجواب او نازل شده إِنِّي عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي مقول قل است وتاكيد او از جهت رد انكار است وكذبتم حال است وقد كذبتم وتنكير ضمير به كه عايدست بر مضمون جمله سابقه اى وكذبتم بكوني على بينة ما در ما عندي نافيه است وما در ما تستعجلون موصول است واو با صله خويش اسم ماست عندي خبر اوست جمله خبري ديكرست مر آن جمله ان الحكم معلله است مر نفي سابق

معنى اينست بكواي محمد بدرستي من برحجتي ظاهر از پروردكار خويش در ابطال آنچ شما آريد نيست نزد من عذابي كه شما دل برشتابي آن ميكماريد زيرا كه نيست حكم مكر خدايرا ونيست تصرف مكر حق جل وعلا را كار خدايرا از من مجوييد وسخن بي فايده مكوييد يَقُصُّ الْحَقَّ معنى اينست شان راست ودرست را قصه ميكند وصدق واقعي در دلها مي افكند وَهُوَ خَيْرُ
الْفَاصِلِينَ معنى اينست واو بهترين جدا كنند كانست حق از باطل باشد وبرترين فرق كنندكان ميان صدق وكذب بود قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ
الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ معنى اينست بكواي محمد اكر ثابت شدي بدرستي نزديك من آنست از عذابي كه شما بشتابي بجوييد ودر راه طلب او مي پوييد كار ميان من وشما تمام شدي وكفتار
وكردار بآخر آمدي يعني شما بعذاب پيوستي وهمه مستاصل كشتي وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ اينجمله تذييل است معنى اينست وخداي داناترست بظلم ظالمان وناحق كويندكان

وباحوال بندکان قوله تعالی وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ معنی این آیت و نزدیك خداست کلیدهاء غیب که نداند آنرا مگر خدای یا درین حالکه نداند آنرا مگر حق جل و علا وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ معنی اینست ومیداند آنچ در خشکی است از حیوان و نبات و کان وهرچه در آنست از حیوانات آبی وجز آن وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا اینجمله نیز عطف است بر جمله سابقه من ورقة فاعل است مر تسقط زاید است در نفی لا یعلمها استثنا مفرغ صفت است من ورقة یا حال است معنی این آیت وا از درخت هیچ برکی نه افتد مکر آنکه آنرا خدای میداند وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ولا حبة با معطوفات خویش عطف است بر ورقة فی ظلمات الارض صفت است مرحبة الا فی کتاب مبین حال است ای ما تسقط من ورقة ولا حبة ولا رطب ولا یابس الا کاینة فی کتاب مبین وتنکیر کتاب برای تعظیم و تفخیم است معنی این است و نمی افتد هیچ تری چون قطرات آب و میوهاء تر و برك درختان و نه هیچ خشکی چون قطعات آتش وسنکهاء کوه و بار درختان خشك شده و امثال آن مکر آنکه کاین است در کتاب ظاهر و ظاهر کننده است مکتوب در آن و مراد از آن لوح محفوظ است یا قرآن کسانی که قیاس را حجت نکویند برین آیت تمسك جویند که هرچه هست جز در کتاب باشد بقیاس چه حاجت بود جواب قیاس با احکام خویش ثابت است بکتاب قال الله تعالی فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ قیاس و احکامی که ثابت بقیاس است ثابت بکتاب بود خارج از کتاب نباشد وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اینجمله عطف است بر جمله وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ عطف ثانی است بر ثانیه وهو مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صلة خبر مبتدا است جمله ویعلم با معطوفات خویش عطف است بر صلة لیقضی متعلق است بیبعثکم ثم الیه مرجعکم عطف است بر ثم یبعثکم در مضمون ارادت ثبوت کرد بر صورت جمله اسمیه آورد ثم یبعثکم عطف است بر ثم الیه مرجعکم با اسا ارادت تجدد کرد فعلیه آورد ضمیر ما موصوله محذوف

بَيْنِكُمُو يَتَوَفَّيكُمُو جَرَحْتُمُو يَبْعَثُكُمُو مَرْجِعُكُمُو يُنَبِّئُكُمُو كُنْتُمُو عَلَيْكُمُو

قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ۝

کار هلاك میان من و میان شما و خدای تعالی داناترست بحال ستمکاران

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ

و نزد اوست دانش کلیدهای اسرار پنهانی نداند آن اسرار را مگر او و میداند

مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا

آنچه در خشکی و تری است و نیفتد هیچ برکی از درخت مکر که داند آنرا خدای

وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ

و نه دانه در تاریکیهای زمین و نه هیچ تری و نه هیچ خشکی

إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ

مکر که اندر کتابیست هویدا که آن لوح محفوظ است و اوست آنکه قبض روح میکند شمارا

بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ

بشب یعنی در خواب و میداند آنچه کسب کنید شما بروز از جفا و ناشایست پس برمی انکیزد شمارا

فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ

در روز تا کزارده آید وعده نام برده که مدت حیاتست پس بسوی جزای او باشد بازگشت شما

ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ وَهُوَ الْقَاهِرُ

پس آگاه کند شمارا بدانچه هستید که میکنید و اوست غالب قاهر قادر بر کارها

فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى

بر بندکان خویش و فوق برای عظمتست و قهر و غلبه نه جهت مکانست و میفرستد بر شما نکاهبانان اعمال از ملایکه تا

الْأَمْرُ — بالنقل ورش — الأمر — بالسکت خلف و فی روایة خلاد
أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ — بالادغام سوسی
وَيَعْلَمُ مَا — بالادغام سوسی
مِنْ وَرَقَةٍ — بالادغام بغیر الغنة خلف
وَرَقَةٍ إِلَّا — بالنقل ورش
وَرَقَةٍ إِلَّا — بالسکت خلف و فی روایة خلاد
الْأَرْضِ — بالنقل ورش
الْأَرْضِ — بالسکت خلف و فی روایة خلاد
رَطْبٍ وَلَا — بالادغام بغیر الغنة خلف
يَابِسٍ إِلَّا — بالنقل ورش
يَابِسٍ إِلَّا — بالسکت خلف و فی روایة خلاد
وَهُوَ يَتَوَفَّيكُمْ — ابو عمرو والکسایی بالاسکان و قالون
يَتَوَفَّيكُمْ — اماله بین بین ورش
تَعْلَمُ مَا — بالادغام سوسی
بِالنَّهَارِ — اماله بین بین ورش
بِالنَّهَارِ — بالامالة المحضة ابو عمرو و دوری
فِيهِ — بالصلة ابن کثیر
لِيُقْضَى — اماله بین بین ورش
لِيُقْضَى — بالامالة المحضة حمزة والکسایی
مُسَمًّى — اماله بین بین ورش
مُسَمًّى — بالامالة المحضة حمزة والکسایی
إِلَيْهِ — بالاشباع ابن کثیر
يُنَبِّئُكُمْ — بالتسهیل او بالابدال فی الوقف حمزة
وَهُوَ الْقَاهِرُ — بسکون الهاء ابو عمرو و قالون والکسایی
الْقَاهِرُ — بالترقیق ورش
حَفَظَةً — بالامالة کسایی

رکوع

ای بما کنتم تعملونه معنی اینست او آنکسی است که ... کند از شما روح در شب یعنی در خواب می ستاند و شمار از کار باز می دارد و آنچه کسب کرده اید در روز میداند تخصیص بر شبی موجب تخصیص نبود پس تخصیص بشب برین که در روز خواب نیست دلالت نکند و تخصیص بنهار بر دانستن کسب شب دلیل نبود بلکه اجرام کلام بر عادت عالیه است کسب در روزمی باشد و شب بعطلت می کذرد پس که شمارا در روز می انکیزد و هر یکی از خواب بر می خیزد چنانچه مرده را بعث خواهد کرد و در حشر خواهد آورد تا تمام کرده شود مهلتی که برای هر یك معین بود پس از بعث سوی حسابکاه خدا که محل جزا و سزا است برای عرض اعمال و شمار اقوال و افعال بازکشت شما شود پس بداخ بوده عمل کنند حشر خواهد کرد و هر یك را در بیان خواهد آورد وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ عطف است بر جملهٔ سابقه عطف ثانی است بر ثانی معنی اینست او قادر ست عالی است بر بندکان خویش بعلو مکانت نه علو مکان که حق سبحانه و تعالی منزه است از آن وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً عطف است بر وهو القاهر فوق عباده ای و یرسلها علیکم حفظة معنا اینست و می فرستاد بر شما نکاهبانان از شر شیطان و شیاطین و جز آن هر یکی را دو یکی کاتب حسنات دوم کاتب سیئات چون بنشستند یکی راست و یکی چپ بود چون مشی کنند یکی پیش یکی

در تعلق اعمال

پس باشد کاتب حسنات بر کاتب سیئات امیر بود وکاتب سیئات هرچه نویسد بامر او نویسد وچون حسنه میکند کاتب حسنات یك حسنه راده حسنه می نویسد وکاتب سیئات توقف
بر استغفار میدارد شش ساعت یا هفت ساعت توقف میکند اگر استغفار کند ننویسد واگر مصر ماند یکی را یکی بنویسد گفته اند کاتبان اعمال قلم ایشان زبان ایشان بود وسیاهی ایشان
آب دهن ایشان باشد وعمل کردن بنده املاست هرچه از وصادر میشود تا آنکه آواز ناله واه فرو نگذاشته نمیکردد اگر املاء خیر میکند فرشتگان بخوشی باز میکردند واگر املاء شر میکند
ناخوش میشوند بعضی گویند هر یکی را چهار فرشته است دو کاتب حسنات ودو کاتب سیئات بود وبعضی گویند دو در روز ودو در شب وبعضی گویند پنج اند چهار همین وپنجمی
ملازم شب وروز حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم لا یفرطون حتی ابتدائیه است توفته فعل ماضی است تذکیر از جهت آنست که فاعل مونث لفظی است

وهمو ينجيكمو ينجيكموا انتمو عليكمو فوقكموا او ارجلكموا او — قرا قالون بالصلة
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
والقصر والمد عدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ
لَا يُفَرِّطُونَ ۞ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ
أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ۞
قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ
لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۞ قُلِ اللَّهُ
يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ
تُشْرِكُونَ ۞ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ
عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ

اذا جاء — جاء احدكم — جا احدكم — الموت توفته — توفتهو — توفيه — رسلنا — موليهم — موليهم — وهو — من ينجيكم — تضرعا وخفية — وخفيه — لئن انجانا — لئن انجانا — سكت خلف

انجينا انجيتنا ينجيكم القادر ان يبعث فوقكم او ارجلكم او
بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بالتخفيف نافع وابن كثير وابو عمرو وابن ذكوان — بالترقيق ورش — مدغما بغير الغنة خلف — سكت خلف في رواية — بالسكت خلف في رواية

تانیث از جهت صیغه جمع است یا فعل مضارع است بحذف یا بر طریق تنزیل معنی اینست تا آنکه چون یکی از شما را مرد نیاید وهنگام موت روی نماید جان اورا فرشتگان که فرستادگان ما برای قبض روح اند بستانند یعنی ملك الموت واعوانان او که برین کار موکل اند وحال این است که ایشان فرمان بردارانند ودر کار خویش غیر مقصر اند گفته اند چون یکی را هنگام موت روی نماید ملك الموت با چهارده فرشته هفت فرشته رحمت وهفت فرشته عذاب می آید جان مومن را بفرشتگان رحمت میکذارد وجان کافر را بفرشتگان عذاب می سپارد فرشتگان رحمت جان مومن را مژده رحمت میدهند ودر مکانی که برای مومنان ساخته اند می نهند وفرشتگان عذاب جان کافر را بغضب حق می آگاهانند ودر محلی که برای کافران معین است میرسانند روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعیادت بر سر مریضی رسید ملك الموت را بر سر او ایستاده دید گفت یا ملك الموت ارفقه فانه مومن برین سخن از ایمان او خبر کرد وملك الموت را برفق بروی آورد ملك الموت گفت من در حق هر مومنی رفیقم ودر قبض ارواح او شفیقم چون جان بنده قبض کنم وچون حالت اهل او در اندوه وناله بینم میگویم که من بنده مامورم آگاه باشید که معذورم ومرا بر شما بسیار بار بازگشتنی است وبر هر یکی از شما آمدنی است بر حذر باشید هیچ خانه از مادر یا از پدر نبود که قدم من آنجا نبود هر روز در خانه قدم زنم پنج کرت با اهل آن مصافحه کنم خرد وبزرگ را بدانم وجان صغیر وکبیر را ستانم بخدای ای محمد اگر جان پشه را بخواهم که قبض کنم تا فرمان خدا نبود نتوانم

نبود نتوانم وبی امر او مورچه را نتوانم که مضرت رسانم ثم ردوا الی الله مولیهم الحق معنی اینست پس باز گردانیده شوند مردگان سوی جایگاه مولی ایشان که حق است ووعد ووعید او صدق است الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین معنی اینست آگاه باشید مر خدای راست حکم حاکم همو بود وبعلم کامل وقدرت شامل سزاوار حکم همو باشد واو شتاب ترین حساب کنند کانست حساب پیشینیان وپسینیان در اندک تر از یك زدن وهم اعمال از نیکی وبدی تو در دم زدنی مبرهن کرداند قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر تدعونه تضرعا وخفیة لئن انجانا من هذه لنکونن من الشاکرین معنی این است بگوای محمد که نجات میدهد شمارا در محلهای خوف ومواضع ترین از بحر وبر در ین حالی که میخوانید اورا والتن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین یعنی اگر از ین حادثه مارا نجات دهی واز ین ورطه خلاص بخشی هرآینه هرآینه ما از شاکران باشیم واز سپاس داران وشکر گزاران گردیم قل الله ینجیکم منها

معنی اینست بگوای محمد خدای شما از ظلمات بر وبحر نجات میدهد و از هر سختی خلاص می بخشد پس شما با خدای اصنام را شریک میکنید

يلبسكم بعضكم ولعلهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ

یا آمیخته کند شمارا حالا آنکه گروهها مختلف باشید وبچشاند بعضی را از شما سختی جرب

بَعْضٍ انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ

بعضی دیگر بنگر که چگونه همی گردانیم دلایل را بتقریرات وانواع گوناگون تا مگر ایشان

يَفْقَهُونَ ❁ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ

دریابند وبه دروغ داشتند قرآن را یا عذاب را گروه تو و آن صدق است و بودنی

قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِكُلِّ نَبَإٍ

بگو نیستم من برشما نگاهبان وکارگزار هر خبری را وقت وقوعیست

مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ❁ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ

وجایگاهی وقرارگاهی یعنی غایتی که بوی رسند وزود باشد که بدانید دردنیا یا در آخرت وچون بینی یا محمد آنکسانرا که

يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى

شروع میکنند در ثناهای ما یعنی طعن کردن قرآن پس روی بگردان از ایشان تا

يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ

شروع کنند در سخنی جز آن واگر فراموش گرداند ترا

الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ

شیطان این که گفته شد پس منشین پس از یاد آوردن با

الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ❁ وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ

گروه ستمکاران ونیست وبال بر آنان که پرهیز میکنند از خوض درینها

شيعا ويذيق — بأس — بعض انظر — الآيات — الآيات — وكذب به — وهو — نبا — رأيت — آياتنا — فأعرض — ينسينك — الذكرى — الذكري

من حسابهم من شيء ولكن ذكرى لعلهم يتقون چون بآیت سابقه در هنگام خوض کردن کافران در طعن واستهزاء آیات قرآن امر باعراض کافران کرد و نشستن با ایشان در
حين نهي ومنع آورد مسلمانان بر آن عمل كردند وخود را بر اعراض وترك قعود با ايشان آوردند كافران دليرتر شدند بعد رفتن ايشان طعن واستهزا بيشتر كردن گرفتند به آيت وما على الذين
يتقون من حسابهم من شيء نشستن با ايشان براي پند بيان نفي ضرر پيوست امر بالاعراض ونهي از قعود با ايشان برين آيت منسوخ كشت من در من شيء زايده است شيء اسم ماست من حسابهم
بيانست من شيء على الذين يتقون خبر ماست ولكن براي استدراك كشت چون جمله وما على الذين يتقون من حسابهم من شيء موهم الملاق اذن بمصاحبت كافران بود جمله ولكن ذكرى
بالزام پند دادن برفع كردن اين وهم تكميل باشد ذكرى مبتدا اي آيت محذوف الخبر اي ولكن عليهم ذكرى يا مصدريست محذوف الفعل اي ولكن يذكرون ذكرى لعلهم يتقون
بمعني لكي يتقوا است معني اينست ونيست بر متقيان چيزي از حساب شرك مشركان نشستن با ايشان زيان نكند وايشا در مضرتي نيفكند ليكن چون نشستند پند دادن بر ايشان لازم بود ونصيحت وموعظت واجب شد تا ايشان از شرك پرهيزند واز طعن واستهزا بر آيت قرآن باز مانند وذر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا وغرتهم الحيوة الدنيا معني اينست وبگذار كساني را كه دين خويش را مسخرگي وبازي گرفته اند حيات دنيا ايشان را فريفته وايشان بدان مغرور گشته از صحبت ايشان بپرهيز وبا ايشان مياميز وذكر به أن تبسل نفس بما كسبت معني اينست وپند ده بقرآن تا بهلاك سپرده نشود يا پند ده از جهت كراهت آنكه نفسي بدانچه كسب كرده است واز جرايم وخطا بهلاك نپيوندد ليس لها من دون الله ولي ولا شفيع جمله صفت است مر نفس را معني اينست نفسي كه نيست مر او را از غير خداي دوستي كه او را ياري كند ونه شفاعت كننده كه از هلاك باز دارد وإن تعدل كل عدل لا يؤخذ منها اين شرطيه عطف است بر جمله ليس لها من دون الله ولي ولا شفيع منها فاعل است مر لا يؤخذ ودر وي ضمير عايد بر عدل نيست زيرا كه عدل بمعني مصدرست وعدل بمعني مصدر متعلق ... فاعل ... يؤخذ نباشد معني اينست واگر فدا دهد آن نفس را

حسابهمو لعلهمو دينهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

من حسابهم من شيء ولكن ذكرى
از شمار خايطان هيچ چيزي تبعه وليكن بر ايشانست پند دادن
لعلهم يتقون ۞ وذر الذين اتخذوا دينهم
تا مگر ايشان پرهيزند از خوض وافسوس كردن ودست بدار يا محمد صحبت آنان كه گرفته اند دين خويش را
لعبا ولهوا وغرتهم الحيوة الدنيا وذكر
محل بازي ومشغولي ضايع وبفريفت شان زندگاني اين جهان وپند ده بقرآن
به أن تبسل نفس بما كسبت ليس لها
ايشان را براي عدم ارادت آنكه باهلاك كرا رندتي را بدانچه اندوخته است نيست مر آن نفس را
من دون الله ولي ولا شفيع وإن
از غير خداي عز وجل هيچ خداوندي ونه شفاعت كري واگر
تعدل كل عدل لا يؤخذ منها أولئك
فدا دهد هر فدا دادني نستانند از آن ايشانند
الذين أبسلوا بما كسبوا لهم شراب
آنان كه هلاك كردندشان بسبب آنچه كرده واندوخته اند مر ايشان را باشد آشاميدني
من حميم وعذاب أليم بما كانوا يكفرون ۞ ربع
از آب جوشان وعذابي دردناك بدانچه هستند كه كافر ميشوند
قل أندعوا من دون الله ما لا ينفعنا
بگو اي خوانيم از بيرون خداي تعالي آنچه نه سود كند ما را

شيء ولكن — مدغما بغير الغنة خلف
شيّ — بالمد والوسط ورش
شي — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
ذكرى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
ذكرى — اما لا بين بين ورش
لعبا ولهوا — مدغما بغير الغنة خلف فيهما
الدنيا — اما لا بين ابو عمرو وفي رواية ورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ولي ولا — مدغما بغير الغنة خلف
لا يوخذ — بالابدال ورش والسوسي
حميم وعذاب — مدغما بغير الغنة خلف
عذاب أليم — بالسكت خلف في رواية
عذاب اليم — بالنقل ورش
قل اندعوا — بالسكت خلف في رواية
قل اندعوا — بالنقل ورش

وآن نظم بود ديوست وبعضي گويند كه عيينه بن حصن بر پيغمبر دعوة بتان عرضه كرد وتحميل پيغمبر را خيتا ردين آبا بر زبان آورد اين آيت وارد گشت واين نظم بود ديوست معني اينست بگواي محمد آيا بر غير خداي چيزي را كه اميد نيست در منفعت او وترسي نداريم از مضرت او وباز گردانيده شويم بر پاشنهاء پاهاي خويش يعني از دين حق مرتد شويم بدعوت او بعد آنكه خداي ما را هدايت داد ودر سعادت توحيد بر ما گشاد عاقل اين كار نكند وگاهي خود را درين ورطه نيفكند. قوله تعالي

ركوع

هر فدايي قبول كرده نشود واو را از عذاب رهايش نبود أولئك الذين أبسلوا بما كسبوا لهم شراب من حميم وعذاب أليم بما كانوا يكفرون أولئك مبتدا اشارتست بر الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا الذين أبسلوا صفت است مر أولئك لهم شراب من حميم تا آخر مبتدا است واين جمله يعني أولئك با خبر خويش معلله باشد مر وذكر به كراهة ان تبسل با ارادة ان لا تبسل نفس معني اينست ايشان آنانند كه بكسبهاء خويش بهلاك سپرده شوند بجرايم خويش در معرض استيصال باشند مر ايشانرا شرابي از آب گرم وعذابي دردناك بدانچه كفر مي ورزند وبخدا ودين اسلام نميگروند بعد آن پند نفع نكند وموعظت سود ندارد قل أندعوا من دون الله ما لا ينفعنا ولا يضرنا ونرد على أعقابنا بعد إذ هدينا الله اينجمله ديگريست از جملهايي كه بر وجه استيصال بقل مصدرست ونرد عطف است بر ندعوا اي اندعوا ما لا ينفعنا ولا يضرنا وما نرد بدعوته على اعقابنا روايتست كه عبد الرحمن بن ابوبكر در آن حال كه كافر بوده مادر وپدر خويش را بعد اسلام دعوة بر كفر كرد وتحميد ايشان بر پرستش بتان در زبان آورد اين آية وارد گشت

وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰٓ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَىٰنَا
ونه زيان كند مارا وآيا باز كردانيد مارا بر پاشنهاي ما يعني بحالت كفر پس از آنكه راه نمود مارا

ٱللَّهُ كَٱلَّذِي ٱسْتَهْوَتْهُ ٱلشَّيَٰطِينُ فِي ٱلْأَرْضِ
خداي تعالى چون آنكس كه بي راه كردانيده باشند اورا ديوان در زمين

حَيْرَانَ لَهُۥٓ أَصْحَٰبٌ يَدْعُونَهُۥٓ إِلَى ٱلْهُدَى ٱئْتِنَا
حال آنكه بيهوش مانده ومتحير وسركشته باشد مراورا بود ياران مشفق كه خوانند اورا سوي راه راست كه بيا سوي ما

قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ ۖ وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ
بكو بدرستي راه دين خداي تعالى آنست راه راست وبكو فرموده اند مارا كه مسلمان باشيم

لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۝ وَأَنْ أَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّقُوهُ ۚ
جهانيانرا واورا شرك نياريم وبدرستي كه بپاي داريد نمازرا وپرهيز يد از شرك خداوند

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ وَهُوَ ٱلَّذِى
واوست آنكه سوي جزاي او برانكيزند شمارا واوست آنكه

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۖ وَيَوْمَ يَقُولُ
بيافريد آسمانهارا وزمين را براستي نه بباطل وآن روز را كه كويد

كُن فَيَكُونُ ۝ قَوْلُهُ ٱلْحَقُّ ۚ وَلَهُ ٱلْمُلْكُ
بباش پس باشد كفتار او راست ودرست است واوراست پادشاهي

يَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ ۚ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ۚ
در آن روز كه بدمند در صور داناي پنهانيست وآشكارا

هَدَيٰنَا ٱللَّهُ
امال بين بين ورش في روا

هَدٰينا اللّه
بالامالة المحضة حمزة والكسايي

استهويه
بالامالة حمزة

في الأرض
بالتكت خلف في رواية

فِلَارض
بالنقل ورش

حيران
بالترقيق ورش

أصحاب يدعونه
مدغما بغير الغنة خلف

ائتنا
بالابدال ورش والسوسي وفي حمزة

قل ان قلان
بالنقل ورش سكت خلف في رواية

هدى الله هو
بالادغام سوسي

الهدى
امال بين بين ورش في رواية

الهدي
بالامالة المحضة حمزة والكسايي

وان اقيموا
بالنقل ورش

وان اقيموا
بالسكت خلف في رواية

وَلَنْ اقيموا الصلوة وهو الهي وهو الارض والارض سكت خلف والشهادة
بالتسهيل في الوقف حمزة — بالتغليظ ورش — بالاسكان ابو عمرو والكسايي وقالون — بالاشباع ابن كثير — ابو عمرو والكسايي وقالون — بالنقل ورش — وفي رواية خلاد — بالامالة كسايي

كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ جار ومجرور حالست از ضمير يدعوا ونرد على أعقابنا اي كائنين كالذي استهوته الشياطين في الأرض حيران وحيران حالي ديكرست معني اينست درحالة كه باشيم همچو كسيكه اورا شياطين در كمراهي انداختند حسرت زده وحيران مانده ساختند يعني در محلي ايستاده كه راه نمي يابند حسرت زده وحيران مانده هر جانبي مي شتابند متحير كشته نداند چه كند وكدام سوي قدم زند لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا له ظرف مستقرست حالي ديكرست اصحاب فاعل ظرف است جمله يدعونه صفت است مر اصحاب را ائتنا بتقدير يقولون ائتنا جمله مبنيه است مر يدعون را الى الهدى ائتنا بر قراءتي كه بهمزه خوانند بعد حذف همزه وصل الف وهدى را از جهت التقاء ساكنين حذف كنند وبر قراءتي كه الف خوانند الف مبدل باشد از همزه ساكنه از جهت فتحه ما قبل معني اينست درين حال كه متردد وحيران مانده را ياران اند كه اورا سوي راه راست ميخوانند وميكويند بيا سوي ما قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى اينجمله ديكرست از جملهاي كه بر وجه استيناف بقل مصدرست وتاكيد جمله ان جهت رد انكار كافران آنست معني اينست بكواي محمد بدرستي هداي خداي همانست خداي

مصراع

هدا هداي خدا يست راه راست همين

وَأُمِرْنَا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوهُ وامرنا عطف است بر مقول قل يعني ان هدى هو الهدى بتقدير هذا القول وهذا القول وآن در وان اقيموا مفسره است بعد فعل امر متضمن معني قول است بتضمين لنسلم معني ان اسلموا اي امرنا ان اسلموا وان اقيموا يا ان مصدريه است در صيغه امر در آمده كلام بمعني امرنا لاجل الاسلام واقامة الصلوة شده معني اينست وفرموده شد ايم كه انقياد كنيد وكردن نهيد بامر پروردكار عالميان انقياد كنيم ومر اوامر ونواهي اوطاعت ورزيم وفرموده شد ايم كه نماز برپاي داريم ودر اوقات بياريم واز خداي بترسيم واز عذاب او بپرهيزيم وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ اينجمله حالست از مفعول واتقوه معني اينست وحال اينست او آنكسي راست كه سوي حسابكاه او حشر كرده خواهد كشت وبجزا وسزاء او خواهد پيوست وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ اينجمله عطف است بر وهو القاهر فوق عباده بالحق صفت مصدرست محذوف اي خلقا ملتبسا بالحق يا حالست

او زان كه كسي است كه آسمان وزمين را بحق آفريد وبجلايل فوايد وجرايد منافع عام وخاص رسانيده اين آيت مانند آيت ربنا ما خلقت هذا باطلا بود ومتضمن بعض آيات كه برين معني باشد وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ معني اينست كفتار او كه حق است كاين است در هنكامي كه بكويد مر چيزي را كه خواهد كن يعني موجود شو فيكون پس موجود شود عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ خبري ديكرست مر هو را لام در الغيب والشهادة براي استغراق است معني اينست او هر غايبي وهر شاهدي را داند هيچ غايبي وحاضري بر او مخفي نماند وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ عطف است بر جمله وهو الذي خلق السموات والارض يا تذييل است معني اينست واو حكيم است استوار همه كار او بحكمت باشد آكاه بهمه چيز بود

وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ لِاَبِيهِ آزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا آلِهَةً اِنِّي اَرٰيكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ معني اينست ويادكن اي محمد هنكامي كه ابرهيم مر پدر خويش آزر را كفت وبنكوخواهي
ونصيحت وجست كه بتان را اله خويش ميكيري وجمادات را با لوهيت مي پذيري بدرستي كه ترا در كمراهي ظاهري مي بينم ودرين سخن بنكوخواهي قوم ميكنم وَكَذٰلِكَ نُرِي
اِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ روايت كرده اند كه ابرهيم را صلوات الله عليه بر صخرهٔ بيت المقدس ايستاده كردند ودر آسمان فرجه كشادند واورا در آن فرجه
بر عجايب آسمانها اطلاع دادند ودر زمين نيز فرجه پيدا آوردند وبر عجايب زمين مطلع كردند باطلاع بر مصنوعات صانع را شناخت وادراك مقدورات ومخلوقات را وسيلت معرفت قادر وخالق
ساخت وبعضي كويند نمودن ملكوت سموات والارض آنست كه ابرهيم صلوات الله عليه در ستاره وماهتاب وآفتاب نظر فكرت ديد وفرو رفتن ايشان در زمين اورا عارف صانع كردانيد

چنانچه ابرهيم را بطلان عبادة
اصنام نموديم بر بطلان اعتقاد كردن
ملكوت آسمان وزمين نموديم
ملكوت آسمان وزمين براي آن
بود تا بنظر در مخلوقات بر وجود
خالق استدلال كند از خداوندان
عرفان وايقان باشد فَلَمَّا جَنَّ
عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاٰي كَوْكَبًا
قَالَ هٰذَا رَبِّي روايت كرده اند
نمرود بن كنعان كه پادشاهي جبار
بود در عهد او امور غريبه وشيون
عجيبه روي نمود چنانچه بعضي
از آن در آيت اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي حَاجَّ
اِبْرٰهِيمَ در سورهٔ بقره كذشته
وبتشريح وتوضيح پيوسته در عهد
او كاهنان بودند بحكم كهانت
پيش او باز نمودند كه درين سال فرزندي
زاده شود كه دعوت سوي غير دين
تو كند وبتان ترا بشكند ودر مملكت
تو غوغا افكند نمرود لعين فرمود
از چيزي كه دل شما ترسانست
تدبير دفع آن ... آسانست
مردان از ... زنان در
ايام طهر ... باز داريد
وكسان ... بر زنان بار
دار بكماريد اكر پسر زاده شود بكشند
دختر را بكذارند تا اين سال بكذرد
آزر زن خويش را در طهر يافت بر
جماع او شتافت حامله كشت و
ابرهيم بعلوق پيوست كاهنان پيش
نمرود رفتند خبر معلوق شدن بچهٔ
معهود كفتند كه بچه كه ذكر كرديم
در رحم امشب معلوق كشت و
آنچه مقدور بود بحصول پيوست
نمرود كفت زناني كه پيش ازين حمل
داشتند بكذاريد بر كشتن زناني كه
پسر زايند بكماريد هر حملي كه بعد
امشب پيدا آيد حكم بكشتن بروي
لازم نمايد ونيز روايت كرده اند
مادر ابرهيم را چون وقت زادن
نزديك رسيد مختفي شد در جوي
خشك خزيد آنجا بار نهاد ابرهيم را
زاده در جامه پيچيد ودر زير كاهي
پنهان كرد خبر ولادت وتعيين مقام
بر آزر كفت آزر شتافت ابرهيم
را آنجا يافت براي او خانهٔ زير زمين
ساخت ابرهيم را آنجا انداخت وان
جهت خوف سبع سنكي برداشت
وبر در خانه داشت بعضي كويند

كرديم خالق را شناخت ودل بر تصديق
الوهيت ووحدانيت آورد ونمودار شد

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ لِاَبِيهِ
واوست باحكمت آكاه از همه چيزها ودانا بهمه مخلوقات ويادكن چون كفت ابرهيم مر پدر خود را
آزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا آلِهَةً اِنِّي اَرٰيكَ وَقَوْمَكَ
آزر نام اي همي كيري بتان را به خدايي بدرستي من همي بينم ترا وكروه ترا
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَكَذٰلِكَ نُرِي اِبْرٰهِيمَ
در كمراهي هويدا وهمچنين رؤيت ابرهيم كمراهي پدر را بنموديم ابرهيم را
مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ
آيات عجايب يا پادشاهي آسمانها وزمين را وتا باشد
مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَاٰي
از بي كمانان كرديم آنچه كرديم چون درآمد بر ابرهيم شب بديد
كَوْكَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّي فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لَا اُحِبُّ الْاٰفِلِينَ
ستاره را كويند زهره بود يا مشتري كفت اينست خداوند من پس چون فرو شد كفت ابرهيم دوست نيدارم آنها كه فرو شوند
فَلَمَّا رَاَي الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هٰذَا رَبِّي فَلَمَّا اَفَلَ
پس چون بديد ماه را برآينده كفت اين پروردكار منست پس چون فرو شد
قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَاَكُونَنَّ مِنَ
كفت هر آينه اكر راه ننمايد مرا خداوند من هر آينه باشيم از
الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَاَي الشَّمْسَ
كروه بي راهان پس چون ديد خورشيد را

وَهُوَ — لِاَبِيهِ ابو عمرو والكسائي وقالون
لِاَبِيهِ — بالاشباع ابن كثير
آزَرَ اَصْنَامًا آلِهَةً — بالتسهيل
اَصْنَامًا آلِهَةً — بالتكث خلف
اِنِّي اَرٰيكَ — بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو
اَرٰيكَ — بالامالة المحضة ابو عمرو والكسائي
اِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ — بالادغام سوسي
وَالْاَرْضِ — بالنقل ورش
وَالْاَرْضِ — سكت خلف
اللَّيْلُ رَّاٰي — بالادغام سوسي
رَاٰي — بامالة الراء والهمزة
رَاٰي — امالة بين بين ورش
قَالَ لَّا — بالادغام سوسي
الْاٰفِلِينَ — بالنقل ورش
الْاٰفِلِينَ — سكت خلف في رواية خلاد

الْاٰفِلِينَ رَاَى الْقَمَرَ رَاَى الْقَمَرَ قَالَ لَئِنْ لَاَكُونَنَّ رَاَى الْقَمَرَ رَاَى رَاَى
سكت خلف في رواية خلاد — بامالة الراء والهمزة ابو بكر وسوسي — بامالة الراء وفتح الهمزة سوسي وابو بكر — بالادغام سوسي — بتسهيل الهمزة في الوقف حمزة — بفتح الراء وامالة الهمزة سوسي — بفتح الراء وامالة الهمزة سوسي — بالامالة ... سوسي وابو بكر

زن آزر را چون درد زه كرفت پنهان شد شتافت تا در كوهي غاري يافت در آن غار درآمد بار نهاد بچه را آنجا كذاشت سنكي بر در غار داشت هر بار پنهان شدي آمدي در خانه مذكور يا در غار مسطور درآمدي
پستان در دهن او نهادي واو را چنانچه رسم مادرانست شير دادي ابرهيم در غيبت مادر انكشتان دست خويش مكيدي هر بار كه مادر او آمدي در مكيدن انكشتان ديدي كنه اندازيكي انكشت شير مكيدي
واز انكشتي ديكر شهد واز انكشتي ديكر خرما واز انكشتي ديكر روغن واز انكشتي ديكر آب خوردي وبعضي كويند جبرئيل عليه السلام ابهام او را در كام او داشت از و شير بروان شدي ابرهيم سبابه را با ابهام يار كرد
سبابه شهد بيرون آوردي تا آنكه در اندك مدت بسيار بالا بود وچون يكساله كشت سه ساله مينمود تا آنكه بعظام پيوست واز مكيدن پستان وانكشت مستغني كشت بعد از آن مادر او طعام آوردي تفقد
كردي تا آنكه هفده ساله شد روزي مادر را كفت من رب يي پرورنده من كيست مادر كفت پرورندهٔ تو منم باز كفت پرورندهٔ تو كيست كفت پدر تو كفت پرورندهٔ پدر من كيست كفت نمرود

کفت پروردهٔ نمرود کیست مادر کفت ساکت باش وقتی دیکر روی بپدر آورد من ربی سوال کرد پدر جواب کفت امك باز کفت من رب امی او کفت انا باز کفت من ربك کفت نمرود باز کفت من رب نمرود طپانچهٔ زد بعده ابرهیم پدر را کفت بیا تا بپرستیم کسی را که ترا و مرا آفرینه است پدر غضب کرده باز کشت و از کفتار او متحیر کشت بعد از آن مهر پدری در کار آمد آنکه غضب کرده رفته بود باز آمد ابرهیم را از آن غار بیرون آورد و باخویش مصاحب کرد ابرهیم چون از آن مقام بیرون آمد نظر ابرهیم بر آسمان و زمین و زمینیان چون آدمیان و اسپان و شتران و کوسفندان افتاد چشم فکرت بر ایشان نهاد در دل کفت این همه را آفرینندهٔ هست آفرینندهٔ من همانست که ایشانرا آفرینه موجود کنندهٔ من همانست که ایشانرا موجود کردانیده هر چیز که در نظر او میکذشت بر وجود صانع دلیل میکشت و در مصنوعات متفکر می بود و در معرفت صانع کوشش مینمود پس چون مقداری وقت در تفکر کذشت و شب بروی تاریك کشت ستاره بر آمد روشنایی و در نظر آمد

أشركتمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بازغة قال هذا ربي هذا أكبر فلما

برآینده کفت این پروردکار منست این بزرکترست از کواکب و قمر پس چون
یا از جهت استدلال

أفلت قال يا قوم إني بريء مما تشركون

فرو شد کفت ای کروه من بدرستی که من بیزارم از آنچه انباز میکیرید با خدای من از اجرام محدثه که محتاج اند بمحدثی که احداث کند ایشان

إني وجهت وجهي للذي فطر السموات

بدرستی من خالص کردانیدم عبادت خویش را مر آن را که بیافرید آسمانها

والأرض حنيفا وما أنا من المشركين

و زمین را حال آنکه پاکیزه ام و مایل از دینهای باطل و نیستم من از انباز کویان

وحاجه قومه قال أتحاجوني في الله

خصومت کردند با ابرهیم کروه او کفت ای همی خصومت کنید با من در یکانکی خدای در توحید و نفی شریك

وقد هدان ولا أخاف ما تشركون

و بحقیقت راه نمودند مرا بتوحید و نه می ترسم من از آنچه انباز میکیرید شما

به إلا أن يشاء ربي شيئا وسع ربي

بدان مکر که خواهد خداوند من چیزی از مکروه و شامل است خداوند من

كل شيء علما أفلا تتذكرون

همه چیز را بدانش ای پس پند نمیکیرید

وكيف أخاف ما أشركتم ولا تخافون

و چکونه ترسم بآنچه انباز کرفته اید و حال آنکه نمی ترسید شما

ربي بالادغام في الوقف وفيه الاسكان او الروم او الاشمام حمزة وهشام
وجهي بالسكون ابن كثير وابو عمرو وحمزة والكسائي وابو بكر
والأرض بالنقل ورش
والأرض بالسكت خلف وفي رواية خلاد
حنيفا وما مدغما بغير الغنة خلف
أتحاجوني بتخفيف النون نافع وابن ذكوان وفي رواية هشام
وقد هدين لما الدين بين في رواية ورش
وقد هدين بالامالة المحضة الكسائي
هداني في الوصل ابو عمرو
أن يشاء مدغما بغير الغنة خلف
شيئا بالمد والوسط ورش
شيئا بالسكت خلف وفي رواية خلاد
شيء بالمد والوسط ورش
شيء بالسكت خلف وفي رواية خلاد

بعضی کویند زهره مینمود و بعضی کویند مشتری بود بعد از آن ماه تابان آمد و آفتاب درخشان را او سوی هر یکی میل کرد و هر یکی را در معرض پرسش و سوال آورد بعد دیدن تغیر و افول دل از هیچ یکی را نپذیرفت و بر هیچ یکی قرار نکرفت از همه بر آشفت إني وجهت وجهي للذي فطر السموات والأرض حنيفا وما أنا من المشركين کفت بعد از آن چون در شهر آمد خلق آن شهر را بت پرست یافت در تضلیل و تجهیل ایشان شتافت ایشان کفتند ای ابرهیم تو پرستنده کیستی و کدام معبود را می پرستی کفت کسی را که آسمان و زمین آفریدهٔ اوست و آفتاب و ماهتاب بر کشیدهٔ او و درین آیت این قصه مذکور شده و بیان این قصه آمده و رأى کوکبا حال است بتقدیر قد از باب جاوكم حصرت صدورهم یا بدل الاشتمال اشتمال آنست از جن عليه الليل قال هذا ربي جواب لما آنست معنی اینست پس هر کاه که تاریك شد بدو شب یعنی هر کاه که ستاره را دید که از لمعان روشنایی می دهد خرشید کفت این بغایت روشن است مکر پروردکار منست فلما أفل قال لا أحب الآفلين معنی اینست پس هر کاه که متغیر کشت و با فول و غروب پیوست ابرهیم کفت دوست ندارم کردندکان و فرو روندکان را کردندکان با علامت حدوث شایان الوهیت نباشد و فرو روندکان باسمان زوال سزاوار ربوبیت نبود فلما رأى القمر بازغا قال هذا ربي معنی اینست پس هر کاه که دید ماهتاب را تابان کفت هذا ربي هم بر تاویلاتی که کذشته و ذکر آن بالا رفته فلما أفل قال لئن لم يهدني ربي لأكونن من القوم الضالين معنی اینست پس هر کاه که متغیر

إني وجهت وجهي للذي فطر السموات والأرض حنيفا وما أنا من المشركين معنی اینست بدرستی من روی آرنده ام و متوجه کردانیده ام روی خویش را برای کسی را که آسمانها را و زمین آفرینه است و ایشانرا علامت الوهیت و وحدانیت کردانیده است در حالت که من حنیف آمده ام یعنی مسلمان پاك شده ام و بیزارم من از مشرکان یعنی چنانچه شما از مشرکانید و خدای را بابتان و اجرام بی طاقت و ناتوان در پرستش شریك میکردانید وحاجه قومه معنی اینست یاد کن آن هنکام که ابرهیم مر بدر خویش را أتتخذ اصناما آلهة کفت و آن هنکام که قوم در وحدانیت خدای با او مباحثه و مجادله جست قال أتحاجوني في الله وقد هدان معنی اینست کفت ابرهیم امحاجه میکنید و در مباحثه میشوید با من در شان خدایی که من طاعت او میکنم و دم و قدم در عبادت او می زنم

کشت و با فول و غروب پیوست کفت ابرهیم اکر رهنمونی نکند مرا پروردکار من هر آینه هر آینه باشم از قومی که راه کم کردکان و کمرشدکانند مجدی محوری متغیری مقهوری را معبود سازند و پرستش او بردارند کدام ضلال ازین بالاتر بود و کدام کمراهی ازین بتر باشد فلما رأى الشمس بازغة قال هذا ربي هذا أكبر معنی اینست پس هر کاه که آفتاب را بیشتر از ماهتاب تابان مثل هذا کرد لفظ هذا ربي بر تاویلات کذشته بر زبان آورد و کفت میکویید شما این پروردکار منست در زعم شما یا میدانید شما این پروردکار منست زیرا که بزرکی جرم و کثرت روشنایی او بیش جهان و جهانیان روشن و مبرهن است فلما أفلت قال يا قوم إني بريء مما تشركون معنی اینست پس هر کاه که آفتاب کشت با فول و تغیر پیوست ابرهیم کفت ای قوم این نیز شایان الوهیت و لایق ربوبیت نیست جرم مخلوقی مجبوریست از ترس لرزان و از خوف کریزانست ای قوم من از اشراك شما بیزارم آنچه شما آنرا با خدای شریك میدانید بیزارم

وحال اینست که مرا رهنموده است وطاعت وعبادة خویش فرموده است ولا اخاف ما تشركون به الا ان يشاء ربي شيئا معنی اینست وحال اینست که نمی ترسم من از آنچ شما می رسانید
وازآنچه اورا شریك میکردانید چه ایشان هیچ قدرت ندارند ونمی توانند که نفعی وزیانی پیدا آرند مکر آنکه خدا نخواهد از جهت ایشان مضرتی رساند ومشیتی ازقبل ایشان چون افتادن ستاره
غلطان شدن حجاره مقدر کردند واین از روی صورت ترس از ایشان باشد واز روی معنی ترس از خدای بود روایت کرده اند که کفار ابرهیم را علیه السلام از مضرت اصنام می ترسانیدند
وایشان را در پایه زیان رسانیدن می رسانیدند مهتر ابرهیم علیه السلام از مخافت ایشان تبری جست ولا اخاف ما تشركون به الا ان يشاء ربي کفت وسع ربي كل شيء علما معنی اینست
پروردکار من هرچیزرا از روی علم محیط شده در کرفته است وهمه چیز معلوم او آمده وهمه چیز داند هیچ چیزی بر وی پوشیده نماند افلا تتذكرون معنی اینست آیا نمی شنوید پس پند نمی

أَشْرَكْتُمُو عَلَيْكُمُو كُنْتُمُو إِيمَانَهُمُو وَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أَنَّكُمُو أَشْرَكْتُمْ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ
که شما انباز کرفتید بخدای تعالی آنچه فرونفرستاد خدای باثبات آن
عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ ج
بر شما هیچ حجتی پس کدام یک ازین دو کروه سزاوارترند بایمنی از عذاب
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ م الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ
اکر هستید که میدانید حق را از باطل آنکسانی که بکرویدند بخدای و رسولان او و نه
يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ
آمیختند ایمان خود را بشرکی یا معصیتی ایشانند که ایشان راست ایمنی و ایشان
مُهْتَدُونَ ۝ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ
راه یافتکانند و آن استدلالات ابرهیم حجت ماست که دادیم آنرا بابرهیم
عَلَىٰ قَوْمِهِ ط نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ ط إِنَّ
بر قوم او برداریم بعلم مراتب هرکرا میخواهیم بدرستی
رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ط
پروردکار تو درستکارست و درست کفتارست و بخشیدیم مر اورا این دو فرزند پسری و نبیرة
كُلًّا هَدَيْنَا ج وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ
هریک را راه نمودیم بتوحید و نوح را راه نمودیم پیش از ابرهیم و از
ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ
فرزندان نوح یا ابرهیم راه نمودیم داود و سلیمن بن داود را و ایوب را و یوسف را

أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ
بالسكت خلف في رواية
يُنْزِلْ
بالتخفيف ابن كثير وابو عمرو
فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
بِالْأَمْنِ
بالنقل ورش
بِالْأَمْنِ
بالسكت خلف وفي رواية خلاد
آمَنُوا
لورش ثلثة اوجه
إِيمَانَهُمْ
لورش ثلثة اوجه
بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ
بالنقل ورش
بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ
بالسكت خلف في رواية
الْأَمْنُ
بالنقل ورش
الْأَمْنُ
سكت خلف وفي رواية خلاد
آتَيْنَاهَا
لورش ثلثة اوجه
دَرَجَاتٍ
بترك التنوين نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
نَشَاءُ إِنَّ
بتسهيل الهمزة مع الروم وفيه المد والقصر حمزة وهشام
نَشَاءُ

کیرید یعنی نشاید ونباید که
بعد دانستن مضمون ربنا كل شيء
علما پند نکیرند وموعظت پندیرند
چون بدانید که خدای همه چیز داند
وسزا دادن بدی تواند چکونه دل
بر قبول پند نیارید وخود را از شرك
وکفر باز نیارید وكيف اخاف
ما اشركتم ولا تخافون
انكم اشركتم بالله ما لم ينزل
به عليكم سلطانا معنی اینست
وچکونه بترسیم از چیزی که بدان
جز شرك ورزید ایچ چیزی که
بر شما در ثبوت آن حجتی نفرستاده
ودستوری نداده بی حجتی اورا
شریك میکردانید وبی برهانی اورا
می پرستید از خدای که قادر مطلق است
در شریك کردن دیکری با او ونه
می ترسید فاي الفريقين احق
بالامن ان كنتم تعلمون
معنی اینست پس بکویید کدام
فریق سزاوارتر باشد بامن از بلا
وعنا از میان دو فریق یعنی ما
وشما اکر شما خداوند دانش
باشید وحال ما وحال خویش بدانید

رکوع

این معنی بر خداوند دانش پوشیده
نبود واینچنین امر ظاهر مخفی نشود
الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم
بظلم اولئك لهم الامن وهم
مهتدون معنی اینست
آنانکه ایمان آوردند وایمان خویش
را بظلمی آمیخته نکردند ایشان ای همه
مر ایشان راست امن از عذاب و
ایمنی از عقاب وایشانند راه راست
یابنده وبسوی مقصد خویش شتابنده
وبدانکه ظلم مذکور را ابو بکر
صدیق رضی الله عنه تاویل تفسیر
بشرك وکفر کرده ومانند این آیت
ان الشرك لظلم عظيم آورده وعمر
فاروق رضی الله عنه تاویل نکته کرده
وتلك حجتنا آتيناها ابرهيم
على قومه معنی اینست آن یعنی
حجتی که ابرهیم در محاجه با نفس خویش
تمسك کرده وقوم خود را بر آن وجه
احتجاج آورده حجتی است که تلقین
کرده ماست که آن ابرهیم را داده ایم ودر یافت آن بر و کشاده ایم برای غالب آمدن او بر قوم مکابر وبرای اطمینان خاطر نرفع درجات من نشاء معنی اینست از روی درجات بلند
کردانیدیم کسانی را که خواهیم چنانچه ابرهیم را بر قوم او بحجت غالب کردانیدیم واو را بعلو درجه رسانیدیم وبنبوت برکزیدیم وبخلت برکشیدیم واز اولوا العزم کردانیدیم وبمراتب دنیوی واخروی
رسانیدیم ان ربك حكيم عليم معنی اینست بدرستی پروردکار تو حکیم است همه کار او بحکمت است هرچه کند بحکمت کند کواهی بمقتضاء حکمت خلیل را بمحاجه کفار مبتلا کرد اند
وبرای غالب آمدن او بر ایشان بحکمت حجت آموزاند علیم است همه چیز داند وهیچ چیز بر وی مخفی نماند واستعداد واهلیت بندکان داند ورفع درجات علم وعمل تواند ووهبنا له اسحق
ويعقوب معنی اینست یاد کن ای محمد هنکامی که بخشیدیم مر ابرهیم را اسحق پسر که بی پدر خواسته ویعقوب پسر اسحق که بفضایل پدر وجد آراسته در دنیا نسل بسیار یافته ۲

وحکمت ونبوت دریافته در نسل او چند هزار پیغمبر شده بجز عمران وعیسی مریم در ذریة او آمده کفته اند یعقوب را دوازده پسر بود نسل دوازده پسر برابر
موسی صلوات الله علیه که بیرون آمده بودند ششصد هزار مرد مقابل بودند از هر پسری پنجاه هزار چنانچ ذکر آن در سورة بقره کذشته وشرح آن
تفصیل بالا رفته كلا هدينا معنی اینست هریکی را از ایشان رهنمونی کردیم وبر راه راست آوردیم دریافتند آنچه دریافتند ویافتند
آنچه یافتند ونوحا هدينا من قبل معنی اینست ونوح را پیش از ابرهیم رهنمونی کرده ایم وبر راه راست آورده ایم ومرتبة اورا بر آورده ایم یعنی عنایت
ما وهدایت ما عدم بود مخصوص با برهیم وفرزندان او نبود ومن ذريته داود وسليمن وايوب ويوسف وموسى وهرون ضمیر من ذریته عاید

برنوح است نه برابرهیم چه در ذریة لوط ویونس مذکورند وایشان در نسبت سوی غیرابرهیم علیه الصلوة والسلام مشهورند اما در نسبت نسب نوح که آدم ثانی است شبهه
نبود مگر آنکه از ذریة لوط ویونس مذکورند دینی مراد شود برین تقدیر ضمیر ابرهیم که سوق کلام برای مدح اوست مستقیم بود وجمله ونوحا هدینا من قبل در اثناء ذکر ابرهیم وذریة
او معترضه باشد برتقدیری که ضمیر بر نوح دارند ذکر ابرهیم وذریة او وذکر نوح وذریة او برای بیان این که عنایت وهدایت خدای عام است مخصوص با برهیم وفرزندان ایشان
نباشد بندارند داود وسلیمن وسایر معطوفات معطوف اند بواو وبر نوحا هدینا یا بر کلا هدینا برحسب اختلاف تقدیر در عود ضمیر ومن ذریته حال است از ایشان جار ومجرور ومیان معطوف
وحرف عطف فاصله افتاد معنی اینست داود وسلیمان وایوب ویوسف وموسی وهرون را درین حال که ایشان از فرزندان نوح یا از فرزندان ابرهیم اند راه راست نمودیم ودرجات
ومراتب ایشانرا بفضل وکرم افزودیم وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ معنی اینست این جمله تذییل است ومثل این جزا یا مثل این نعمتها نیکوکارانرا از ابرهیم ونیکوکارانرا بخشیم وپیغمبران مذکوررا توصیف باحسان کرد جامع خاص میان ایشان پیدا آورد وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ معطوف اند بر پیغمبران مذکور که ذکر ایشان گذشته وبیان ایشان بالارفته كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ کل بمعنی کلهم مرفوع است بر ابتدا من الصالحین خبر مبتدا است جمله معترضه است برای مدح پیغمبران مذکور بصلاح وذکر عیسی در ذریة نوح اشارت است برین که فرزند دختر داخل ذریة باشد واجداد مادر را از فرزندان بود معنی اینست وزکریا ویحیی وعیسی والیاس را راه نمودیم وانقیاد شرایع واحکام فرمودیم هر یکی از ایشان از صالحانست متصف بصلاح وکردار نیکانست وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا والیسع بسکون اللام وفتح تشدید اللام وسکون یا خوانند معنی یکیست این منصوبات معطوفات بر منصوبات سابق اند معنی اینست وراه نمودیم اسمعیل ویونس ولوط را گردانیدیم ایشانرا از اهل هدی وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ کلا مفعول فضلنا است علی العالمین دوم مفعول است جمله معترضه است برای تفضیل ایشان از عالمیان معنی اینست وهر یکی از ایشان فضل دادیم بر عالمیان زمانه خویش فضلی کلی یا بر همه عالمیان فضل جزئی وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

وَمُوسَىٰ	امالها بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
وَمُوسَىٰ	بالامالة المحضة حمزة والکسائی
وَزَكَرِيَّاءَ	بالهمزة نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر
وَيَحْيَىٰ	امالها بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
وَيَحْيَىٰ	بالامالة المحضة حمزة والکسائی
وَعِيسَىٰ	امالها بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
وَعِيسَىٰ	بالامالة المحضة حمزة والکسائی
وَاللَّيْسَعَ	حمزة والکسائی
وَمِنْ آبَائِهِمْ	بالتسهیل فی الوقف حمزة ورش
وَمِنْ آبَائِهِمْ	بالسکت خلف فی روایة
هَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ	بالصلة ابن کثیر
سِرَاطٍ	بالسین قنبل
صِرَاطٍ	بالاشمام خلف
مَنْ يَشَاءُ	مدها بغیر الف خلف

آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
هَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَمُوسَىٰ وَهَارُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
وموسی را وهرون را وهمچنین پاداش کنیم

الْمُحْسِنِينَ ۝ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ
نیکوکارانرا وراه نمودیم زکریا را ویحیی پسرش را وعیسی بن مریم را

وَإِلْيَاسَ ۖ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَإِسْمَاعِيلَ
والیاس را هر یک این انبیا بودند از نیکان وراه نمودیم اسمعیل بن ابرهیم را

وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا ۚ وَكُلًّا فَضَّلْنَا
وابن اخطوب را ویونس را ولوط را وهر یک را ازین انبیا افزونی نهادیم

عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
بر اهل زمانه خود بعلم ونبوت وصلاحیت وفضل بعضی از پدران ایشانرا یعنی آدم وادریس وفرزندان ایشان را

وَإِخْوَانِهِمْ ۖ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَىٰ
وبرادران ایشانرا وبرگزیدیم ایشانرا وراه نمودیم ایشانرا سوی

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي
راه راست که اسلام است آن توحید است دین خدای راه نماید

بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۚ وَلَوْ أَشْرَكُوا
بدان آنراکه خواهد از بندگان خویش واگر انبیا زگرفتندی آن انبیا شرک آوردندی

لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ أُولَٰئِكَ
هر آینه ضایع شدی از ایشان ثواب آنچه هستند که میکردند از اعمال خیر ایشانند

وَلَوْ أَشْرَكُوا	وَلَوْ أَشْرَكُوا	أُولَٰئِكَ	وَإِخْوَانِهِمْ
بالنقل ورش	بالسکت خلف فی روایة	بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة	بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة

عطف است بر کلا که معمول فضلنا ست من تبعیض است ای وفضلنا بعض آبائهم واجتبیناهم عطف است بر فضلنا وهدیناهم عطف است بر واجتبیناهم معنی اینست وبعضی آباء
ایشانرا فضیلت وفضل بخشیدیم وبعضی فرزندان وبرادران ایشانرا مفضل گردانیدیم وایشانرا بکمال الاجتبیناهم برگزیدیم وبهدایت سوی صراط مستقیم ودین قویم رسانیدیم ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي
بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ذلک اشارتست بر هدی که مصدر هدینا ست واسم اشارت مذکور مرفوع المحل بر ابتداست وهدی الله خبر مبتداست من عباده بیان من است مفعول یشا محذوفست
جمله یهدی به من یشاء حالست معنی اینست یعنی هدی مذکور ورهنمای مسطور هدا خدای مخصوص بحق تبارک وتعالی است بدین هدی راه نماید از بندگان خویش کسی را که خواهد
وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معنی اینست واگر ایشان بعد هدا با این اصطفا واجتبا اشراک ورزند هر آینه ناچیز شود از ایشان آنچه عمل نیک میکردند أُولَٰئِكَ الَّذِينَ

آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة معني اينست ايشان آنانند كه ايشانرا كتاب وحكم ونبوت داديم وزمام حكم بردست ايشان نهاديم پيغمبر كردانيديم وباصطفا واختيار رسانيديم فان يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوما ليسوا بها بكافرين معني اينست اكر كفار مكه بر كفر مانند وبكتاب وحكم ونبوت نكروند پس بدرستي كه كماشته ايم بتصديق اين امور كروهي را كه نيستند ايشان برين امور كفرورزنده اند ونه اند ايشان از هدي منكر روي كردانند ودين اسلام را منكر شوند يعني مدينه معظم وانصار مكرم وبعضي كويند عامه مؤمنان از آدميان وپريان اكر اهل مكه كفرورزند وبكتاب وحكم ونبوت نكروند چه زيان كند وكفر ايشان درين امور چه نقصان افكند اولئك الذين هدي الله فبهداهم اقتده اولئك مرفوع المحل بر ابتدا است موصول باصله خبر مبتداست فا در فبهداهم اقتده سببيه است بهداهم متعلق است باقتده واقتده باثبات ها وترك ها خوانند ومعني هر دو يكي دانند معني اينست اين مذكوران آنكسانند كه راه نموده است

آتيناهم والنبوة والنبوة فان يكفر هؤلاء هؤلاء بكافرين فبهداهم

الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة

آنانكه بداديم ايشانرا جنس كتاب آسماني وحكمت وپيغمبري

فان يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوما

پس اكر كافر شوند بدان چيزها اين قوم اهل مكه پس بتحقيق بركماشتيم بتصديق آن كروهي را اهل مدينه

ليسوا بها بكافرين اولئك الذين

كه نيستند بدان كافران مراد انصارست يا مهاجران آن انبيا آنانند كه

هدي الله فبهداهم اقتده قل لا اسئلكم

راه نمود شان خداي تعالي پس براه راست ايشان در اصول پيروي كن بكو نه ميخواهم از شما چون توحيد وغيره

عليه اجرا ان هو الا ذكري للعالمين

بر آن تبليغ هيچ مزدي نيست اين قرآن مكر پندي مرجهانيانرا

وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما

ونشناختند وتعظيم ننمودند خدايرا حق معرفت وتعظيم او چون كفتند نه

انزل الله علي بشر من شيء قل من انزل

فرو فرستاد خداي تعالي بر هيچ آدمي هيچ چيزي را بكو كدام كس فرو فرستاد يعني كتابي

الكتاب الذي جاء به موسي نورا

توريت را آنكه بياورد آنرا موسي عليه السلام حال آنكه روشنايي بود

وهدي للناس تجعلونه قراطيس تبدونها

وراه نماينده مردم را همي كردانيد آنرا نسخهاي متفرق آشكارا ميكنيد آنرا

فبهداهم
اقتده اقتدي
اسئلكم
عليهي
الا ذكري
الا ذكري
من شيء
من شيء
من انزل
من انزل
جاء
موسي
موسي
نورا
للناس
بالامالة لدوري في رواية
تجعلونه
ابن كثير وابو عمرو
يبدونها
ابن كثير وابو عمرو

وصفه وما عظموا حق عظمه وما آمنوا به حق ايمانه اين جمله معترضه است براي بيان رد كافران واظهار جهالت ايشان معني اينست نشناختند خدايرا حق شناختن او وچنانچه بايستي صفتي نكردند خدايرا حق صفت كردن او وچنانچه شايستي تعظيم نكردند او را سزاوار عظمت او وچنانچه شايد يا ايمان نياوردند بر وچنانچه بايد قل من انزل الكتاب الذي جاء به موسي نورا وهدي للناس معني اينست بكواي محمد اكر خداي به بشري چيزي نفرستاده است فرستنده كتابي كه موسي را روي نمود درين حال كه متضمن روشنايي ورهنمايي كه بود تجعلونه قراطيس تبدونها

ايشانرا خداي پس لازم است بر تو بهداي ايشان اقتدا واين اقتدا اقتدا موافق است كه اقتدا متابعت باشد كه اقتداء فاضل بمفضول روا نيست پس فضل ايشان بر وثابت نشود ومراد آن موافقت در دين موافقت در اصول دين است كه نسخ نپذيرد وصورت تبديل نكيرد نه در فروع دين واكر نه موافقت در منسوخات لازم آيد واتباع اعمال كه در حق ما بتحريم پيوسته روي نمايد قل لا اسئلكم عليه اجرا اين جمله ديكرست از جملهايي كه بر وجه استيناف بنقل مصدر رسته معني اينست اين كلام براي خيلي ميكوييم بيان بدلي دنياوي نه ميجوييم ان هو الا ذكري للعالمين اين جمله تعليل است معني اينست نيست اين تبليغ مكر پندي براي عالميان حاضران وغايبان ونزديكان ودرماندكان از منظور دادن وطلب اجر وتحصيل اجراز ايشان نامقدور وما قدروا الله

ركوع

حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علي بشر من شيء روايت كرده اند مردي فربه از احبار يهود پيش پيغمبر صلي الله عليه وسلم آمد بمجادله بي توجيه بنياد كرد ومباحثه بي معني پيش پيغمبر صلي الله عليه وسلم بر آشفت بر وجه لطيفه او را كفت سوكند ميدهم ترا بخدايي كه بر موسي توريت فرستاد ونور تحقيق را در وتاب داد راست بكو ورنه راستي وصدق بكو ان الله يبغض الحبر السمين طعامها يهود بسيار خورده وكهي رونق نميداري دل بر غني واندیشه نمي آري بغفلت وتن آساني پيوسته بدين سبب فربه كشته حبر مذكور از غضب بر آشفت ما انزل الله علي بشر من شيء كفت چون از پيش

پيغمبر باز كشت سخن او باشتهار پيوست از و ناخوش شدند از مقتدايي بانكار وتوبيخ پيش آمدند كه تو توريت را كه حجت ماست منكر شدي وبغضب سخن باطل وناپوده كفتي او را از مقتدايي دور كردند وبجاي او مقتدايي ديكر كرفتند وبعضي كويند جماعتي از يهود پيش پيغمبر آمدند كفتند چنانچه موسي كتابي را از آسمان آورده بود تو نيز كتابي از آسمان بيار بعد آن دل بر تصديق وايمان ما بكمار آيت يسئلك اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتابا من السماء فقد سالوا موسي اكبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم با چند آيت ديكر متضمن افعال نكوهيده واقوال ناپسنديده ايشان نازل كشت غضب كردند ودل بر سلب تنزيل آوردند كفتند والله ما انزل الله عليك شيئا ولا علي موسي ولا علي عيسي ولا علي بشر من شيء پيغمبر صلي الله عليه وسلم فرمود ولا علي احد ايشان نكفتند ولا علي احد در شان ايشان اين آيت فرود آمد وبعضي كويند كفار قدرت خدايرا انكار كردند وايمان بقدرت خداي بر خويش نياوردند در شان ايشان اين آيت فرود آمد اي وما عرفوا الله حق معرفته وما وصفوا الله حق

وتخفون كثيرا يجعلونه تبدونها وتخفون بصيغهٔ غيبت وخطاب خوانده‌اند معني برحسب آن داند اينجمله حالست يا مقدره است يا ابدا از صله آنست تبدونها صفت قراطيس است وتخفون كثيرا عطفست بر تبدونها يا بر يجعلونه معني اينست ميكردانند آنرا قرطاسهايي كه بيدا ميكنند وبسياري را از آن مي پوشند وعلمتم ما لم تعلموا انتم ولا اباؤكم اينجمله حالست بتقدير قد يا عطفست بر صله معني اينست وعلم داده شدايد از كتاب خداي آنچه نميدانستيد شما ونه پدران شما قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون اينجمله متضمن جواب سوال سابق است بر طريق لله الواحد القهار بعد لمن الملك اليوم ثم ذرهم عطفست بر قل معني اينست بگواي محمد خداي فرستاد كتاب را بر موسي بعد از آن بكذار ايشانرا در خوض كردن باطل ورفتن در ناحق در حالة كه كار بي فايده ميكنند وگفتاري كه هيچ فايده ندارد وهيچ سود نيارد ميكويند وهذا كتاب انزلناه مبارك مصدق الذي بين يديه اين جمله عطف است بر مقول اي قل انزل الله وهذا المنزل كتاب

علمتموا انتموا اباؤكموا ذرهموا خوضهموا وهموا صلوتهموا

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وتخفون كثيرا وعلمتم ما لم تعلموا

وپنهان ميكنيد بسياري را از آن چون / وآموخته اند شما را اي يهود / آنچه ندانستيد

صفت پيغمبر وآيت رجم وغير آن / بر زبان محمد

انتم ولا اباؤكم قل الله ثم ذرهم

شما ونه پدران شما / بگو كه خداي تعالي فرو فرستاد توريت بر دست موسي / بدار ايشانرا

في خوضهم يلعبون ۞ وهذا كتاب

در باطل خود كه / بازي ميكنند / واين / قرآن كتابيست كه

انزلناه مبارك مصدق الذي بين يديه

فرو فرستاديم آنرا با بركت بسيار / راست دارنده / آن كتاب كه پيش از وي نازل شده

ولتنذر ام القرى ومن حولها والذين

وفرستاديم تا بيم كني مردمان اصل ديهها را / وآنانكه كرد او كرد مكه باشند / وآنانكه

از اهل مشرق ومغرب

يؤمنون بالآخرة يؤمنون به وهم

بكرويدند / بدان جهان / بكرويدند / بقرآن / وآن كروندكان بقرآن

على صلاتهم يحافظون ۞ ومن اظلم

بر نمازشان مداومت مي نمايند / وكه باشد ستمكارتر

ممن افترى على الله كذبا او قال

از آنكه از خود بربديد كرده / بر خداي تعالي / دروغ را / يا كويد

اوحي الي ولم يوح اليه شيء ومن

وحي آمد سوي من / وحال آنكه نيامد وحي سوي او چيزي / وآن كس كه

وتخفون — قرا ابن كثير وابو عمرو

كثيرا — بالترقيق ورش

كثيرا وعلمتم — مدغما غير الغنة خلف

اباؤكم — لورش ثلثة اوجه

اباؤكم — تسهيل الهمزة مع القصر حمزة في الوقف

اباؤكم — تسهيل الهمزة في الوقف مع المد

كتاب انزلناه — بالنقل ورش

كتاب انزلناه — سكت خلف في رواية

انزلناهو — بالاشباع ابن كثير

يديهي — بالصلة ابن كثير

ولينذر — قرا ابو بكر

القرى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي

القرى — امال بين بين ورش

ولتنذر — بالترقيق ورش

يؤمنون بالآخرة بالآخرة يؤمنون صلوتهم ومن اظلم ومن اظلم

اظلم ممن افترى كذبا او اوحي اليهي شيء شيء ومن

معني اينست واين قرآن كتابي است كه از نزد خداي مصدق آمده راست دارنده مر كتابهايي را كه از وي نازل شده كتاب را در قرآن وصف آمده تشبيه مانند كرد بر وجه تخيل استعاره از سوي او مصاحب آن ولتنذر ام القرى ومن حولها ولتنذر عطفست بر جار مجرور كه از كلام سابق فهم ميشود كانه قيل وهذا كتاب من الله الحصول للبركة والتصديق لما بين يديه ولتنذر ام القرى اي ولاجل الانذار به ام القرى ومن حولها من المشرق والمغرب والجنوب والشمال على اختلاف القراآت معني اينست وتا بترساني بكتاب خداي اهل مكه وحوالي او را وحوالي او نيز مجرد زمين عربست بلكه حوالي او جمله مشرق ومغرب است والذين يؤمنون بالآخرة يؤمنون به وهم على صلاتهم يحافظون موصول با صله مرفوع المحل ابتدا است جمله يؤمنون به خبر مبتدا است وهم على صلاتهم يحافظون عطفست بر يؤمنون يا حالست معني اينست وآنان كه بآخرت ايمان مي آرند وان عقوبت خداي ترسكار اند بر كتاب ايمان دارند ودر محافظت نماز ميكوشند وبمضمون قرآن عمل ميكنند ودوام استثال وانقياد ميزنند ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او قال اوحي الي ولم يوح اليه شيء ومن قال سانزل مثل ما انزل الله استفهام براي انكار اي لا اظلم ممن افترى وايجمله عطفست بر مقول معني اينست وكيست ظالمتر از كسي كه افترا كند بر خداي افترا كردني ودروغ كويد بروي دروغ گفتني يا كويند سوي من وحي كرده شده است واز خداي بمن پيغام آمده است وبرو وحيي نبود وپيغامي نباشد چون مسيلمه كذاب يا كويند زود باشد كه بفرستم سوي شما مثل چيزي كه فرستاده است خداي يا كويند انشا خواهم كرد مثل قرآن پيدا خواهم آورد چون نضر بن حارث كه دعوي آوردن قرآن كرد بعضي سخناني كه بقرآن نمي ماند آورد در معارضه سورة والعاديات جست در مقابله شر هنق كشت پيش بلغا بخالت والطاحنات طحنا والعاجنات عجنا فاللقمة به لقما ومضغ به مضغا گفت.

وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ لَوْ مختص بماضی است تری بمعنی ماضی است یا از جهت تیقن وقوع در حکم ماضی است پس ماضی معنوی است با ماضی حکمی وایراد مضارع از جهت استحضار صورت بدیعه وحال قطیعه است وجواب شرط محذوف است ای رایت امرا قطیعا و تواند بود که لو برای تمنی بود تقدیری لازم نبود واخرجوا انفسکم بتقدیر یقولون اخرجوا انفسکم است اینجمله معترضه است برای وعید ظالمان مفتریان **معنی اینست** واکر می دیدی یا ببینی ای محمد آن هنکام که ظالمان ومفتریان در سختیهاء مرک وسکرات موت آیند وفریشتکان دستها سوی ایشان کشاده دل بر قبض جان ایشان نهاده تا جان قبض کنند و اورا در حال افکنند ومشابه آن قول کلمات کویند وبیرون آمدن جان از ایشان جویند الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ

كُنْتُمُو كُنْتُمُو تَرَكْتُمُو خَوَّلْنَاكُمُو ظُهُورِكُمُو أَيْدِيهِمُو أَخْرِجُوا خَلَقْنَاكُمُو أَوَّل

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد ... وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير

قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ
كفت زود بود که فرو فرستیم مانند آنچه فرو فرستاد خدای تعالی واکر
تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ
دیدی تو که ستمکاران بر نفس خود در تکرآنهاء شداید مرک باشند
وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا
وفریشتکان کشاده دارند دستهاشان بزخم عمود کویند بیرون کنید
أَنْفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ
جانهاتان ناقص کنیم کویند شان فریشتکان امروز پاداش دهند شمارا عذاب خواری تمام
بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ
بدانچه بودید که می کفتید در دنیا بر خدای تعالی آنرا که ناسزا بود
وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ
وبودید شما از قبول آیتهای او که تکبر میکردید ونمیکرویدید
وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ
وبحقیقت بیامدید بما حال آنکه تنهااید از اموال واولاد چنانکه بیافریدیم شمارا
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ
نخستین بار در رحم مادر تنها وبرهنه وکذاشتید شما آنچه دادیم شمارا از پس
ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ
پشتهاتان در دنیا ونمی بینیم باشما شفیعان شمارا که پنداشتید شان

وَلَوْ تَرَى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
وَلَوْ تَرَى — اما لا بين بين ورش
وَالْمَلَائِكَةُ — بالامالة كسائي في الوقف
أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا — بالسكت خلف في رواية
غَيْرَ — بالترقيق ورش
عَنْ آيَاتِهِ — بالنقل ورش
عَنْ آيَاتِهِ — بالسكت خلف في رواية
تَسْتَكْبِرُونَ — بالترقيق ورش
وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا — بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام
جِيتُمُونَا — بالابدال سوسي
فُرَادَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فُرَادَى — اما لا بين بين ورش
خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ — بالسكت خلف في رواية
مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ — مدغما بغير الغنة خلف
وَمَا نَرَى وَمَا نَرَى شُفَعَاءَكُمْ — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي — اما لا بين بين ورش — بتسهيل الهمزة في الوقف وفيه المد والقصر حمزة

عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ مامصدریه است جار ومجرور یعنی بما کنتم تقولون متعلق است بتجزون علی الله متعلق است بتقولون بتضمین یفترون غیر الحق مقول تقولون است وکنتم عطف است بر کنتم سابق تستکبرون خبر است مر کنتم عن آیاته متعلق است تستکبرون جمله الیوم تجزون مستانفه است در جواب ما تصنع بنا الیوم **معنی اینست** امروز جزا داده شوید بعذابی که مقرون بخواری است معذب کردید بسبب آنکه بودید که بر خدا ناحق میکفتید وبودید برین صفت که از قبول آیات او کبر میکردید واستکبار وتکبر می ورزیدید وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ لام در جواب قسم محذوفست ای اقسم لقد جئتمونا فرادی حالست از فاعل جئتمونا کما خلقناکم صفة مصدر محذوفست ای مجیئا کخلقنا ایاکم في التجرد والانفراد وترکتم عطف است بر جئتم ما خولناکم موصول با صله مفعول است مر ترکتم جمله ولقد جئتمونا محمول است بر تقدیر یقال واینجمله عطف است بر تجزون ومراد از الیوم روز مرک یا روز جزا بود وجزا دهنده وکوینده ولقد جئتمونا فرادی خدای عز وجل باشد **معنی اینست** وکفته شود ایشانرا یا بکوییم ما ایشانرا بعد از موت یا در آخرت هر آینه شما بر ما از اهل وولد واقارب وعشایر واملاك واموال تنها آمده اید چنانچه آفریده بودیم شمارا اول بار یعنی در رحم وآنچ داده بودیم شمارا پس پشت خویش کذاشته اید وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ وما نری عطف است یا حال است واین کنایت است از ما حضر شفعاءکم **معنی اینست** ونمی بینیم با شما شفیعان شمارا که ایشانرا شفیعان خویش میکفتند وآنانکه ایشانرا در کار خویش شریکان ما میدانستند امروز ایشان کجا اندکه یاری دهند وشفاعت کنند

لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ تزعمون برفع برفاعلیت یعنی لقد تقطع وصلکم وبینکم بر ظرفیه بمعنی لقد حصل التقطع بینکم خوانند ومعنی چنانچه گفته شد داند لازم در جواب قسم محذوف است اینجمله تقریر مقصود کلام سابق است وضل عنکم عطف است بر تقطع بینکم معنی اینست هر آینه بدرستی واقع شد بریدگی میان شما یا گویند پیوند شما برین گشت و وصل شما بقطع پیوست ومتفرق کشتید وگم شد از شما آنچه گمان می بردید که ایشان شفیع اند یا شریك اند ما را یاری خواهند داد یا شفاعتی بنیاد خواهند نهاد إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ جمله مقررست مر نفی شرکا که مضمون جمله سابقه است وتاکید این از جهت ابراز مقصود بر وجه وکادتست نه از جهت انکار و تردد معنی اینست بدرستی خدای شکافنده دانه گیاه بود و شکافنده خسته خرما برویانیدن درخت باشد وبعضی گویند مراد از شکافتن شکافی است که میانه دانه گندم وخسته خرما پیدا شده وعطف خسته خرما بر دانه گندم برین نسبت سایغ آمده ونیز هر میرویید یا از دانه میرویید یا از خسته ومیان اصناف خسته خسته خرما ممتازست برین که معزی ندارد وسختی بیش دارد شکافتنا وعجب تر وبدلالت بر قدرت غریب ترست کسی که شکافنده دانه وخسته بود با او جماد وسنك که هیچ قدرت ندارد چگونه شریك باشد يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ جمله یخرج الحی من المیت بیانست مر مضمون فالق الحب والنوی وذکر عام است بعد خاص

ركوع

ومخرج عطف است بر فالق الحب والنوی معنی اینست زنده از مرده چون جوزه از بیضه وناقه صالح علیه السلام از سنك وآدمی از نطفه وآدم از خاك پیدا گشت ومرده از زنده چنانچه بیضه از مرغ ونطفه از آدمی وکافر از مسلم وفاسق از صالح وجاهل از عالم بظهور پیوست ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ فا در فانی سببیه است انی بمعنی کیف است واستفهام برای تعجب واستبعاد اینجمله تذییل است معنی اینست آن ای مخاطبان یعنی آن قادر مطلق الٰه بحق بیرون آرنده زنده از مرده وبیرون آرنده مرده از زنده خدای عز وجل است فالق حب ونوی خالق شجر وگیاست پس چگونه از وی واز دوستی وپرستش وی باز داشته میشوید وچه نوع سوی دیگری توجه میکنید عاقل چون معبود را موصوف بدین صفات داند جمادی عاجز را با او چگونه شریك گرداند فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا

أَنَّهُمُو فِيكُمُو بَيْنَكُمُو عَنْكُمُو كُنْتُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

زَعَمْتُمُو أَنَّهُمْ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ بالسكت خلف في رواية

شُرَكَاءُ في الوقف اثني عشر وجها لحمزة وللهشام خمسة

بَيْنُكُمْ بالرفع ابن كثير وابو عمرو وحمزه وابو بكر

وَالنَّوَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

وَالنَّوَىٰ امال بين بين ورش في رواية

الْمَيِّتِ بالتخفيف ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

الْمَيْتِ بالتخفيف ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

فَأَنَّىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

فَأَنَّىٰ امال بين بين دوري وفي رواية ورش

فَانَّىٰ بتسهيل الهمزة في الوقف حمزة

تُوفَكُونَ بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة

الَاصْبَاحِ بالنقل ورش

الْإِصْبَاحِ سكت خلف وفي رواية خلاد

وَجَاعِلُ نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر

سَكَنًا وَالشَّمْسَ مدغما بغير الغنة خلف

الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ ط لَقَدْ

آنانکه دعوی کردید که ایشان در میان شما انبازان اند خدا را تحقیق

تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ

بریده اند اسباب وصلت در میان شما وگم شد از شما آنچه بودید شما

تَزْعُمُونَ ۝ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ م

که دعوی میکردید بدرستی که خدای تعالی شکافنده دانه وخسته خرماست

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ

بیرون می آرد زنده را از مرده وبیرون آرنده است مرده از

الْحَيِّ ط ذَٰلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ۝

زنده که این شما راست خدای پس از کجا بر گردانید شما را از حق

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ ج وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا

بیرون آرنده صبح است از شب وگردانید شب را آرامگاهی

وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ط ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ

وخورشید را وماه را آنچه حساب اوقات از سیر ایشان معلوم کنند اینست کار باندازه کردن

الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

صاحب قدرت کامل دانا بهمه چیزها واوست آنکه بدید کرد برای شما

النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ط

ستارگان تا راه یابید بدان در تاریکیهای خشکی وتری

تَقْدِيرُ وَهُوَ جَعَلَ لَكُمْ بالترقيق ورش بالسكون ابو عمرو والكسائي وقالون بالادغام سوسي

در لیالی وایام جز کسی که غالب است نتواند وجز علیمی که دانا بهمه چیز باشد نداند وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ عطف است بر ثناهای سابقه معنی اینست او آنکسی است که آفرید است برای شما ستارها را تا در تاریکیهای خشکی وتری راه یابید در مقصد هر سمتی سوی ستاره آن سمت شتابید

جاعل الليل بصيغه اسم فاعل وجر ليل وجعل الليل بصيغه ماضی معروف ونصب الليل خوانند ومعنی بر حسب آن داند فالق خبری دیگرست مر آنرا واصباح بر صیغه مصدرست اسم صبح شده معنی اینست بدرستی خدای تعالی شکافنده صبح در کرانه آسمان وگرداننده شب است هنگام آرام گاه مردمان وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا عطف است بر دو مفعول جعل ای جعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا معنی اینست وآفتاب وماهتاب را از جهت گشت در منازل مابه الحساب گرداننده ماهتاب را هر ماهی وآفتاب را هر سالی در سیر منازل رسانید شمار ایام وشهور وسنین بدایشان متعلق گشت وشماره حسب انتقالات ایشان بحساب پیوست ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ اینجمله تذییل است معنی اینست یعنی گردانیدن آفتاب وماهتاب تقدیر کردکاریست هر چیز تواند علیمست یعنی داناست همه چیز داند گردانیدن ودوانیدن اینچنین اجرام وعظام ودر کار داشتن ایشان

قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون انجمله تذييل است معنی اینست بدرستی بیان کردیم آیات را برای کروهی که بدانند وفهم کردن آن توانند وهو الذي انشاكم من نفس واحدة فمستقر ومستودع مستقر بفتح قاف بمعنی ظرف مکان یا مصدر بتقدیر فلکم مستقر وبکسر قاف بر صیغهٔ اسم فاعل بتقدیر فمنکم مستقر خوانده‌اند بر تقدیر اول مستودع را نیز ظرف مکان یا مصدر کویند وبر تقدیر دوم از مستودع معنی اسم مفعول جویند عطف است بر شاهٔ سابقه مستقر ومستودع ای فلکم استیداع فی الاصلاب واستقرار فی الارحام یا فلکم موضع استقرار فوق الارض وموضع استیداع تحت الارض یا فمنکم مستقر بکسر القاف بطول العمر ومنکم مستودع بقصره معنی اینست واو آنکسی است که آفرید شمارا همه از یك نفس یعنی از آدم پس مر شمار است جای قرار کرفتنی در اصلاب پدران وجای ودیعت داشتنی در ارحام مادران یا کویند مر شمار است بالای زمین قرار کرفتن وزیر زمین ودیعت داشتن یا کویند بعضی از شما قرار کیرنده اند در زمین بدرازی عمر وطول اَمَل وبعضی بودیعت میباشند به کوتاهی عمر وقرب اجل واین کمال قدرت است که از یك تن جهانی آفریند وازیشان زمرهٔ را برکزیند قد فصلنا الآيات لقوم يفقهون اینجمله تذییل است معنی اینست بدرستی بیان کردیم آیات را مر کروهی را که در یابند واستعداد آن دارند که راز را است یابند در ذکر نجوم واهتدا برایشان که از حساب است محتاج شوی بتدقیق نظری وتکثیر فکری نیست لفظ علم آورد یعنی ایشان نفس واحد از محسوسات نیست محتاج سوی تعقل وتفکر است نفقه که متضمن نظر است استعمال کرد وهو الذي انزل من السماء ماء عطف است بر جمله وهو الذي انشاكم معنی اینست واو آنکسی است که آب را از آسمانها فرستاد وابر بارانیده را فیضان باران داد فاخرجنا به نبات كل شيء عطف است بر انزل ودرین التفات است از غایب سوی تکلم معنی اینست پس بیرون آوردیم ما کیاه هر چیزی که از زمین بیرون می آید ورسانیدیم از برکات زمین آنچه آنرا طبع بشر میجوید فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا متراكبا فا عطف است بر نعلیهٔ سابق معنی اینست پس بیرون آوردیم از آن زمین سبزه را که بیرون آریم از آن سبزه دانه را که تو بر تو داشته درون قشر چون کنجد یا مجتمع در خوشه چون کندم وچون سایر حبوب کاشته وناکاشته ومن النخل من طلعها قنوان دانية قنوان جمع قنو چنانچ صنوان جمع صنو مرفوع بر ابتداست

انشاكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قد فصلنا الآيات لقوم يعلمون ۝ وهو

حقيقت بيان روشن كرديم آيتهارا براي كروهي كه بدانند حقيقت آنرا واوست

الذي انشاكم من نفس واحدة

آنكه بيافريد شمارا از تني يكانه

فمستقر ومستودع قد فصلنا الآيات

پس شماراست قرارجايي در صلب مادر يا در روي زمين وامانت كاهي در رحم يا در قبر حقيقت بيان روشن كرديم آيتهاي وحدانيت

لقوم يفقهون ۝ وهو الذي انزل من

براي كروهي كه دريابند وفهم كنند حقيقت آنرا واوست آنكه فرو فرستاد از

السماء ماء فاخرجنا به نبات كل شيء

آسمان آبي را پس بيرون آورديم بدان نباتات هر چيزي را از انواع ميوها وغير آن

فاخرجنا منه خضرا نخرج منه حبا

پس بيرون آورديم از آن نبات چيزي سبز را بيرون مي آريم از آن نبات سبز دانه

متراكبا ومن النخل من طلعها قنوان

بر زبر يكديكر نشسته واز خرمابانست از شكوفه آن خوشها

دانية وجنات من اعناب والزيتون

نزديك بتناول وبيرون آورديم بوستانها از انكورها ودرخت زيتون را

والرمان مشتبها وغير متشابه انظروا

واناررا حال آنكه بعضي ازين ميوها مانند يكديكرست در لون وطعم وبعضي نه بنكريد

الآيات بالنقل ورش — الآيات بسكت خلف — لقوم يعلمون مدغما بغير الغنة خلف — وهو بسكون الهاء ابو عمرو والكسائي وقالون — انشاكم — نفس واحدة مدغما بغير الغنة خلف — فمستقر بكسر القاف ابن كثير وابو عمرو — فمستقر مدغما بغير الغنة خلف — الآيات بالنقل ورش — الآيات بسكت خلف — لقوم يفقهون مدغما بغير الغنة خلف — وهو بسكون الهاء ابو عمرو والكسائي وقالون — ماء ماء — فاخرجنا — شيء شيء

منهو خضرا منهو دانية من اعناب من اعناب اعناب والزيتون غير مشتبها متشابه انظروا

بالاشباع ابن كثير — بالترقيق ورش — بالاشباع ابن كثير — بالنقل ورش — مدغما بغير الغنة خلف — بالترقيق ورش

دانية صفت است مر قنوان ومن النخل خبر مبتداست من طلعها بدل الاستعمال است از من النخل جمله معترضه است میان معطوف ومعطوف علیه برای ذکر کردن درختان خرما وميوهٔ آن معنی اینست واز درختان خرما از طالع از شاخهای میوه دار کران بار میوه خمیده وبر زمین نزدیك رسیده یا بعضی ببعضی نزدیك شده وجنات من اعناب والزيتون والرمان وجنات بنصب عطف است بر نبات معنی اینست وبیرون آوردیم ما نبات هر چیزی را وباغهایی از اشجار واز انکور وزیتون وانار مشتبها وغير متشابه ای متشابهاً فی الصورة وغیر متشابه فی الطعم ای بعضها حلو وبعضها حامض معنی اینست مانند یکدیکر باشند در صفت مختلف باشند در مزه ولذت انظروا الى ثمره اذا اثمر وينعه معنی ایناست بنکرید سوی میوه که چکونه بیدا میشود خام بی مزه بی کار آمدنی وچکونه پخته وصلاح میکیرد از کجا بکجا میرسد واز چه صفت بکدام صفت می آید این جز اثر قدرت قادر مطلق نبود وجز بارادت ومشیت

او حاصل نشود ان في ذلكم لايات لقوم يؤمنون معني اينست بدرستي در فرستادن آب و بر بيرون آوردن نبات با اختلاف صفات و كيفيات هر آينه علامتهاييست عظيم كثير دفيعه بر قدرت قادر مطلق و ارادت صانع بحق مر گروهي را كه ايقان دارند و ايمان آرند وجعلوا لله شركاء الجن معني اينست آب از آسمان فرستاد و نعمتهاي فراوان داد و ايشان كردانيدند جن را شركا مر خداوند و اين آيت وارد در شان مجوس و زنادقه است كه عالم را دو اله گفتند يكي خالق خير دوم خالق شر خالق خير را يزدان گفتند و خالق شر را اهرمن تسميه كردند و بعضي گويند وارد در حق بت پرستانست كه ايشان بت بوسوسه شيطان مي پرستيدند و بوسوسه او همه دل بر پرستش ايشان بستند چون طاعت او ميكنند او را در طاعت شريك خداي ميكردانند وخلقهم ابنجمله حالست و ضمير بر مشركان است يا بر شركا معني اينست و آفريده است خداي ايشانرا يعني مشركانرا و ايشان كفران نعمت مي ورزند ديگري را شريك خالق ميدانند يا آفريده است

كساني را كه مشركان ايشانرا شريك خداي ميدارند و ايشانرا با خداي دركارها شركت مي پندارند مخلوق شريك خالق چگونه شود مصنوع انباز صانع چه نوع بود وخرقوا له بنين وبنات بغير علم خرقوا بتشديد و تخفيف او خوانند و تشديد براي تكثير داندا بنجمله معترضه است براي بيان كفر ايشان معني اينست و بدروغ بر بستند پسران و دختران مر خدا را چنانچه يهود عزير را ابن الله گفتند و نصاري عيسي را ابن الله خواندند و چنانچه بني مدلج خدا را مصاهرت دانستند ملايكه را بنات الله گفتند سبحانه وتعالي عما يصفون اين جمله نيز معترضه است براي تنزيه معني اينست پاكست خداي و برترست از آنچه ايشان او را

ركوع

بدان صفت ميكنند كاهي قايل بشريك ميشوند كاهي قايل بپسر و دختر ميكردند خدا را نشناختند صفت كمال او ندانستند در افترا و باطل رفتند سخني نابوده و ناپسنديده گفتند بديع السموات والارض اني يكون له ولد معني اينست پيدا كننده آسمانها و زمين است خداي عز وجل كه مالك همه كاينات يقين است مخلوق مملوك بود مملوك فرزند چگونه باشد ولم تكن له صاحبة معني اينست وحال آنكه او را زن نبود و امكان صاحبه روي ننمود امكان اختلاط لايق عظمت او نبود و امكان امتزاج در خور جلال او نباشد وخلق كل شيء معني اين است و آفريده است خداي عز وجل از مخلوقات هر چيزي را وهو بكل شيء عليم اينجمله تذييل است معني اينست

ذلكمو خلقهمو ربكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الي ثمره
قرا حمزة والكسايي

لايات
ثلثة اوجه لورش

يومنون
بالابدال ورش والسوسي في

وخرقوا
بالتشديد نافع

وتعالي
بالامالة المحضة حمزة والكسايي

وتعالي
امالة بين بين ورش

والارض
بالنقل ورش

والارض
سكت خلف وفي رواية خلاد

اني اني
بالامالة المحضة حمزة والكسايي / امالة بين بين ورش وفي رواية

ولد ولم
مدغما بغير الغنة خلف

صاحبة
بالامالة في الوقف الكسايي

وخلق كل
بالادغام سوسي

شيء
بالمد والتوسط ورش / سكت خلف وفي رواية خلاد

وهو
بسكون الها ابو عمرو والكسايي وقالون

شيء
بالمد والتوسط ورش / سكت خلف وفي رواية خلاد

الي ثمره اذا اثمر وينعه ان في ذلكم
سوي ميوه هر درخت چون بار آرد و رسيدن آن بتمام بدرستي كه در آنكه گفتيم

لايات لقوم يومنون ۞ وجعلوا لله شركاء
دلايل است بر يكتايي براي گروهي كه بگروند بواحدانيت خداي و پديد كردند خدايرا انبازان

الجن وخلقهم وخرقوا له بنين وبنات
پريان را وحال آنكه بيافريد ايشانرا و دروغ پديد كردند مراورا پسران و دختران

بغير علم سبحانه وتعالي عما يصفون ۞
بي دانش پاكست او و دور است از آنچه صفت ميكنند او را كافران از ناسزا

بديع السموات والارض اني يكون
نو آفريننده آسمانها و زمين است چگونه باشد

له ولد ولم تكن له صاحبة وخلق كل
او را فرزند وحال آنكه نباشد و نسزد او را زن و بيافريد هر

شيء وهو بكل شيء عليم ۞ ذلكم
چيزي را و او بحال همه چيز از نهان و آشكارا داناست آن موصوف شما

الله ربكم لا اله الا هو خالق كل
معبود بسزاست خداوند شما هيچ خدايي نيست جز او آفريننده هر

شيء فاعبدوه وهو علي كل شيء وكيل ۞
چيزي پس بپرستيد او را و او بر هر چيز حافظ و نگاهبانست

خالق كل شيء وهو شيء شيء وكيل
بالادغام سوسي / بالمد والتوسط ورش / سكت خلف وفي رواية خلاد / بسكون الهاء ابو عمرو والكسايي وقالون / بالمد والتوسط ورش / سكت خلف وفي رواية خلاد / مدغما بغير الغنة خلف

معني اينست آن ذاتي كه موصوف است و او بهر چيزي داناست و بر هر چيزي تواناست گفتار باطل و افترا كردن ايشان داند و سزا دادن آن تواند ذلكم الله ربكم لا اله الا هو خالق كل شيء معني اينست آن ذاتي كه موصوف است بصفات كمال منزه از نقيص و زوال خداست جل و علا مالك و پروردگار شماست نيست جز او معبودي بحق سزاوار پرستش مطلق آفريننده هر چيز نيست او را زن و فرزند حاجت نيست فاعبدوه فا سببيه است چه اين صفات سبب است براي پرستش او وهو علي كل شيء وكيل اينجمله تذييل است معني اينست و او قادر است بر هر چيزي و كفيل است بهر كاري آسانست بر او هر دشواري هر كاري از كارهاء بندگان او كند تا او نكند هيچ كار نشود

لا تدركه الابصار معنى اينست او را چشمها در نيابد و دل برادراك الذات او نشايد ادراك اخص است از رؤيت و نفى اخص نفى اعم بود پس اين آيت متمسك معتزله در نفى رويت نشود
وهو يدرك الابصار معنى اينست و او ابصار را در مى يابد و لطايفه كه مودع است در آن ميداند و امام زاهد رحمة الله عليه محمول بر حذف مضاف ميدارد بتقدير وهو يدرك ذوى الابصار
مى پندارد وهو اللطيف الخبير اينجمله تذييلست معنى اينست و او لطيف است پس بچشمها دريافته نشود خبيرست بر كيفيت ابصار كه از غوامض قدرت و لطايف فطرتست آگاه بود صفت
لطيف ملايم لا تدركه الابصار بود و صفت خبير مناسب وهو يدرك الابصار باشد و اين را در اصطلاح اهل بديع صفت تشابه الاطراف و هو ختم الكلام بما يناسب ابتداء گويند و بدو نوع از حسن
كلام جويند قد جاءكم بصاير من ربكم فمن ابصر فلنفسه ومن عمي فعليها معنى اينست بدرستى آمده است بر شما حجتها كمال عجايب قدرت و براهين لطايف فطرت هر كه

جاءكمو ربكمو عليكمو عليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار
در نيابد او را بطريق احاطت ديدارها و او در يابد بطريق احاطت ديدارها را وكنه و كيفيت همه
وهو اللطيف الخبير ۝ قد جاءكم بصاير
چيزها را و او يى كسى است كه بصاير و ابصار دانايى كه ادراك هيچ چيز بحقيقت بيامد شما سبب بينائيهاى دل
از ادراك او قاصر بود متعذر نباشد
من ربكم فمن ابصر فلنفسه ومن عمي
از خداوند شما كه بدانيد حق را از باطل پس هر كه به بيند و بداند آنرا تن او را باشد فايده ديدن ۝ و هر كه كور شود
فعليها وما انا عليكم بحفيظ وكذلك
بر و باشد و بال آن و نيستم من بر شما نگاهبان اعمال و همچنين آن تقرير بليغ
نصرف الايات وليقولوا درست ولنبينه
مكرر ميكنيم حجتها و آيتها را و تا گويند كافران كه آموختى از يهود و تا پيدا كنيم آنرا و بيان كنيم قرآنرا
لقوم يعلمون ۝ اتبع ما اوحي اليك من ربك
براى گروهى كه دانند و حق را شناسند متابعت كن اى محمد آنرا كه وحى كردند سوى تو از خداوند تو
۝ لا اله الا هو واعرض عن المشركين
نيست هيچ خداى مگر او و روى بگردان از اهل شرك
ولو شاء الله ما اشركوا وما جعلناك
و اگر خواستى خداى تعالى شرك نياوردندى و نكرديم ترا
۝ عليهم حفيظا وما انت عليهم بوكيل
بر ايشان نگاهبان اعمال و نيستى تو بر ايشان بر گماشته و كاركزار

الابصار
بالنقل ورش
الابصار
سكت خلف وفي رواية خلاد
الابصار
بالنقل ورش
الابصار وهو
سكت خلف وفي رواية خلاد و ابو عمرو وقالون والكسائي
قد جاءكم
بالادغام ابو عمرو وهشام والكسائي
قد جاءكم
بالادغام مع الامالة حمزة
قد جاءكم
بالاظهار ابن ذكوان
بصاير
بالترقيق ورش
فمن ابصر
بالنقل ورش
فمن ابصر
سكت خلف في رواية
الايات
سكت خلف وفي رواية خلاد
الايات
بالتغليظ مع ثلثة اوجه ورش
دارست
ابن كثير و ابو عمرو
درست
ابن عامر
لقوم يعلمون
مدغما بغير الغنة خلف
اوحي
ثلثة اوجه لورش

واعرض شاء الله عليهم حفيظا وما عليهم
بالتسهيل في الوقف حمزة بالامالة حمزة وابن ذكوان بضم الهاء حمزة مدغما بغير الغنة خلف بضم الهاء حمزة

نه بيند يعنى استعمال و استدلال بحجج نكند مطلوب دريابد و بمعرفت برسد پس آن مر او را نافع بود بر نفس او سودمند باشد و هر كه كور شود راه حق نه بيند و ميان زشت و خوب فرق نكند يعنى باستدلال بدلايل نسازد و با حجج حجج نپردازد زيان آن عايد بر وى بود مضرت آن راجع سوى او بشود وما انا عليكم بحفيظ اين مقولست از زبان پيغمبر عليه السلام يا محمولست بر حذف قل و اگر نه تناقض آيد كه خداى تعالى حفيظ است معنى اين است من مبلغ فرمانم و نه ام بر شما نگاهبان وكذلك نصرف الايات وليقولوا درست ولنبينه لقوم يعلمون معنى اين است و همچنانكه در كلام سابق بيان كرده ايم و گردانيده ايم و كرات در ذكر آورده ايم اكنون نيز بيان ميكنيم قرآنرا و مكرر ميگردانيم آيات آنرا و براى اين كه در عاقبت كار محمد را بگويند تعليم كرده و نبشته پيشينيان آورده يا گويند اين آيات ديرينه گشته و بتقديمى و كهنگى بيوسته ظاهر كنيم قرآنرا و پيدا آريم آيات آنرا براى قومى كه بدانند يعنى اهل دانش باشند و دانستن توانند نه قومى كه خداى بر دل ايشان مهر كرده است فهم كردن چيزى نتوانند و حق را نشناسند اتبع ما اوحي اليك من ربك معنى اينست پيروى بكن چيزى را كه سوى تو وحى كرده شده است و عمل بكن بوحى پروردگار كه بر تو آمده و آنچه در شان ديگرانست برسان و بيرون آى از عهده آن لا اله الا هو جمله حالست از ربك معنى اينست نيست جز خداى معبودى بحق سزاوار پرستش مطلق

واعرض عن المشركين عطفاست بر اتبع معنى اينست و روى بگردان از مشركان و اندوهگين مباش در نا گرويدن ايشان بعد از تبليغ فرمان كردگار و بعد فراغ عهده آن ايشان را بغرض مرسان و دل خود را بانكار و يدنا ايشان اندوهگين مگردان مضمون اين آيت بآيت قتال منسوخ گشت و قتال ايشان بفرضيت بپيوست ولو شاء الله ما اشركوا
اينجمله تذييل است مر اعرض عن المشركين را معنى اينست و اگر خواستى خداى عدم شرك ايشان را مشرك نمى شدند ليكن چون خالق شرك ايشان خواست شرك ايشان بخواست خداى باشد
و بارادت قديم او بود در دور كردن آن اندوه چرا بايد ديد و در ازالت آن براى چه رنج بايد كشيد وما جعلناك عليهم حفيظا وما انت عليهم بوكيل اينجا نيز تذييلى ديگرست

معنی اینست ونکردانیدیم ترا بر ایشان نکاهبان که محافظت ایشان از شرک بکوشی واز کفر وکافری ایشان خروشی ونه تو بر ایشان کماشته شده تا غم کار ایشان بخوری ودر تحصیل آن رنج بری ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم روایت کرده اند مسلمانان آلهه کفار را دشنام میکردند وایشان بمکافات آن خدایرا دشنام میدادند برای نهی آن این آیت وارد کشت ومنع مسلمانان از دشنام معبودان کفار بظهور پیوست معنی اینست ودشنام مدهید آلهه مشرکان را پس اکر دشنام دهند ایشان خدایرا دشنام دادنی بتعدی وظلم بغیر مقتضاء علم دشنام دادن آلهه ایشان هیچ سود ندارد اینچنین زیان عظیم می آرد این چنین کار برای چه باید کرد وخود را درین معرض رای چه باید آورد كذلك زينا لكل امة عملهم چون خدای عز وجل که جهان متفق بر الوهیت اوست لئن سالتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله حالی از اتفاق ایشان بر خالقیت اوست وهم آن آید که ایشان دشنام ندهند واین چنین وسمت بر خویش ننهند دفع این وهم کرد واینجمله تکمیل آورد معنی اینست همچنین برای هر امتی عمل زشت ایشان آراسته ایم وایشان را بر آن مبتلا ساخته ایم ثم الى ربهم مرجعهم فينبئهم بما كانوا يعملون اینجمله عطف است بر جملهٔ سابقه معنی اینست پس بسوی حاکم پروردکار دیان بازکشت ایشانست بازخواهند کشت وبحساب خواهند پیوست پس بدانچ ایشان میکردند خبر خواهند کرد وعملهاء ایشان پیش ایشان خواهند آورد ه واقسموا بالله جهد ايمانهم لئن جاءتهم اية ليؤمنن بها اینجمله معترضه است روایت کرده اند چون آیت ان نشأ ننزل عليهم من السماء اية فظلت اعناقهم لها خاضعين فرود آمد مشرکان کفتند فرود آر بر ما این معجزه را والله ایمان آریم ودل بر تصدیق تو بکماریم مسلمانان کفتند دعا بکن یا رسول الله تا این معجزه پیدا آید و کذب وغدر ایشان روی نماید این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست معنی اینست سوکند خوردند هر آینه اکر بیاید بر ایشان معجزه هر آینه بدان معجزه ایمان آرند ودل بر تصدیق آن کمارند قل انما الايات عند الله اینجمله دیکرست از جملهایی که بروجه استیناف بقل مصدرست معنی اینست بکوای محمد آیات نزدیک خدای متعلق بقدرت وارادت حق جل وعلاست وما يشعركم انها اذا جاءت لا يؤمنون معنی اینست وچه آکاهانید شما را ای مؤمنان

علهمو ربهمو مرجعهمو فينبيهمو ايمانهمو افيدتهمو ابصارهمو
نذرهمو طغيانهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون جاتهمو اية يشعركمو انها

قرا قالون بالصلة كما ذكر

فينبيهم
بالابدال او بالتسهيل في الوقف

واقسموا
بالتسهيل في الوقف في رواية

جاءتهم
بالامالة حمزة وابن ذكوان

جاءتهم اية
سكت خلف في رواية

ليومنن
بالابدال ورش والسوسي

قل انما
بالنقل ورش

قل انما
سكت خلف في رواية

الايات
بالنقل ورش

الايات
سكت خلف في رواية خلاد

الايات
لورش ثلثة اوجه

يشعركم
بالترقيق ورش

يشعركم
بالسكون ابو عمرو وبالاختلاس دوري

يشعركم انها
سكت خلف في رواية

انها
ابن كثير وابو عمرو وابو بكر في رواية

جاءت
بالامالة حمزة وابن ذكوان

ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله

ودشنام مدهید آنانرا که می پرستند ایشان یا میخوانند از غیر خدای یعنی بتانرا

فيسبوا الله عدوا بغير علم كذلك زينا

که دشنام دهند خدایرا از روی ستم بی دانش همچنین آرایش آراسته کردیم

لكل امة عملهم ثم الى ربهم مرجعهم

برای هر کروهی کردار ایشانرا باختیار ایشان بطریق خذلان پس بسوی خداوندشان باشد بازکشتن ایشان

فينبئهم بما كانوا يعملون واقسموا بالله

پس آکاه کند ایشانرا بدانچه بودند که میکردند وسوکند خوردند بخدای

جهد ايمانهم لئن جاءتهم اية ليؤمنن بها

غایت سوکندهای ایشان که هر آینه اکر بیاید بایشان معجزه هر آینه بکروند بدان وایمان آرند

قل انما الايات عند الله وما يشعركم

بکو ای محمد که این آیتها که ایشان میخواهند نزد قدرت خداست وچه باز کرداند شما را ای ایشان

انها اذا جاءت لا يؤمنون ونقلب افيدتهم

آن معجزات وآیات چون بیاید بایشان هم نکروند وهمی کردانیم بطریق مجازات دلهای ایشانرا

وابصارهم كما لم يؤمنوا به اول مرة

وچشمهای ایشانرا چنانکه نکرویدند بدان این آیتها نخستین بار پیش از فرستادن

ونذرهم في طغيانهم يعمهون

ومی کذاریم ایشانرا در ضلالت ایشان در تجاوز ایشان از حد اعتدال حال آنکه سرکشته همی کردند

لا يومنون لا تؤمنون افيدتهم
بالابدال ورش والسوسي ابن عامر وحمزة بالنقل في الوقف حمزة

وابصارهم لم يومنوا مرة وطغيانهم
بالتسهيل في الوقف في رواية حمزة بالابدال ورش والسوسي مدغما غير الغنة خلف بالامالة دوري عن الكسايي

رکوع

که بدرستی آن معجزه چون بیاید وآن آیت چون روی نماید ایشان ایمان نیارند وآن را سحر پندارند یا کویند وچه آکاهانید شما را ای مؤمنان آنچه خواهد بود از ایشان بدرستی آن معجزه چون بر ایشان آید از ایشان ایمان روی نماید وتصدیق نکنند وبسحر پیش آیند ونقلب افئدتهم وابصارهم كما لم يؤمنوا به اول مرة ونذرهم في طغيانهم يعمهون معنی اینست وبکردانیم ما دلهاء ایشانرا از قبول حق وچشمهاء ایشانرا از رؤیت صدق چنانچه ایمان نیاوردند اول کرة که معجزه بظهور پیوست وعلامت صدق بیدا کشت چه پیش از اقتراح معجزات وطلب آیات مقترحات معجزات دیکر روشن ومبرهن چون انشقاق قمر وحنین خشب والجذاب شجر وبیرون آمدن آب از انکشتان وسیراب شدن مردمان بر آن ظاهر شده بود وهر یکی در ظهور حق وثبوت صدق آیینه مینمود چنانچه ایشان بعد مشاهدهٔ معجزات تصدیق نکردند وبعد معاینهٔ آیات ایمان نیاوردند بعد ظهور معجزاتی که آنرا میجویند وبعد حصول آیات که در ره طلب آن می پویند نیز تصدیق نخواهند کرد وایمان نخواهند آورد وبکذاریم ایشانرا در کمراهی وسرکشی

وکور دلی کشته وبسر کردانی پیوسته نه ایشانرا دست آویز باشد ونه پای کریز بود تا بدانند که چه کنند و ده کدام کار زنند وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ روایت کرده اند کفار پیش پیغمبر علیه السلام آمدند طلب معجزات معین کردند یعنی اکر فریشتکان فرود آیند وصورتی که دارند بنمایند وکواهی بر نبوت تو دهند وسر در طاعت تو نهند یا قصی بن کلاب وجدعان که امیران وامینان عرب بوده اند زنده کردند وپیش ما سخن کویند واز ما تصدیق نبوت جویند ما ایمان آریم وکفر بکذاریم این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست واین جمله عطف است بر فعلیه سابقه یعنی بر واقسموا بالله جهد ایمانهم یا معترضه است برای بیان رسوخ کافران وحرمان ایشان از نعمت ایمان وبیان آنکه ایشان بمعجزات ایمان نخواهند آورد اکرچه معجزاتی که

عَلَيْهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون وَلَوْ أَنَّنَا وَلَوْ أَنَّنَا إِلَيْهِمُ

بالنقل ورش — سكت خلف في روايه — بكسر الهاء والميم ابو عمرو — بضم الهاء والميم حمزة والكسائي

الجزء الثامن

وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ

واکر ما فرو فرستادیمی سوی ایشان فریشتکان را

وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ

وسخن کفتنی با ایشان مردکان وبرانکیختیمی بر ایشان

كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

هر چیزی اکنو استد رویاروی نبودندی که بکرویدندی

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

الْمَلَائِكَةَ الْمَوْتَىٰ عَلَيْهِمْ شَيْءٍ قُبُلًا لِيُؤْمِنُوا

بالتسهيل وفيه المد والقصر في الوقف حمزة — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش — بضم الهاء حمزة — بالمد الوسط ورش — سكت خلف في رواية خلاد — نافع وابن عامر — بالابدال ورش والسوسي

مقترح ایشانست پیدا آید تصدیق نخواهند کرد ولو برای شرط است ان با اسم وخبر فاعل فعل محذوف است یعنی ولو ثبت اننا نزلنا الیهم الملائکة وکلمهم الموتی جمله ما کانوا لیؤمنوا جواب شرط است معنی اینست واکر ثابت شدی که فریشتکان را سوی ایشان فرود آورده ایم ومردکان از حسب خواست ایشان زندکانی داده ایم ودر کلام آورده ایم وهر چیزی را بر ایشان از حیوانات انفس واخس وپرندکان از کرکس تا مکس بروجه معاینه ومشاهده حشر کرده ایم یا کویند هر چیزی را از همه کاینات کواهی دهنده بر توحید تمیا شونده بر تصدیق ایشان بر انکیخته ایم نمی بودند برین صفت که ایمان آرند ودلهای خویش را بر تصدیق دین اسلام کمارند مکر آنکه خدای خواهد که ایمان آرند وستیزه وعناد بکذارند لیکن بسیاری از ایشان جاهلانند در راه نادانی پویانند هر چند که معجزات ظاهر بیدا آید وآیات جلیه روی نماید بغیر خواست حق چکونه ایمان آرند وبغیر ارادت مقلب القلوب چکونه دل بر اسلام بکمارند

وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن يوحي بعضهم الى بعض زخرف القول غرورا ولو شاء ربك ما فعلوه كذلك صفت مصدر ست اي وجعلنا مثل ذلك الجعل جعلنا لكل نبي عدوا عدوا دوم مفعول جعلنا ست شياطين الانس مفعول اول است عدوا مفعول دوم است لكل نبي متعلق است بعدو وازشياطين وسوسه كنندكان با ستمرار ان وبدكاران مرادند كه كار ديوان ميكنند وكفتار وكردار ناشايسته در دلهاي افكنند واضافت بمعني من است يعني وسوسه كنندكان كه از جنس آدميانند وسوسه كنندكاني كه ازجنس پريانند ازياران بدآموز ومصاحبان بدروزكه برفسق آرند وبركارهاء بدكارند وازمالك دينار رحمه الله عليه محكي است وازثقات مروي است كه ميكفت شيطان انس

أكثرهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون ان يشاء الله نبيء
مدغما عن الغنة خلف
قرا نافع بالمد والهمزة

في كلام الله المهيمن

الا ان يشاء الله ولكن اكثرهم
مكر كه خواسته بودي خداي وليكن بيشتر ايشان
يجهلون ۞ وكذلك جعلنا
نادانان اند وهمچنين كه دشمنانند ترا كردانيديم
لكل نبي عدوا شياطين
هر پيغمبري را دشمني از ديوان

تنزيل من رب العالمين

يعني مصاحب بد بر من سخت تر است
در مضرت از شياطين جن اضر است
زيان او از زيان جن اكثر است
چه شيطان جن نه بينم وسياري
نكر بينم بظاهر بيا ميزد وبه تعوذ
بكريزد وقرين بد را باردانم ودن
صحبت خويش بنشانم وحكايت
او بشنوم ودر رهي كه اندان
بروم او همچو شيطان راه بد نمايد
وكار زشت فرمايد به تعوذ نرود
وبه لاحول دفع نشود ودر خبر آمده
كه پيغمبر عليه السلام از
شيطان جن وانس تعوذ كرد
ونعوذ بالله من الشيطان شياطين
الجن والانس بر زبان آورده
كسي كفت يا رسول الله آدمي
ديوي باشد كفت آري آدمي
كه ديو صفت باشد از ديو
زيان كارتر بود مصراع
پس ديو را كه صورت فرزند آدم است
وتواند بود كه مراد از شياطين
الانس والجن كفار باشد
يعني كفار انس وكفار جن
وجمله شرطيه ولو شاء ربك
عطف بر فعليه سابقه است
معني اينست وچنانچه كردانيده
ايم براي تو دشمنان از كفار
انسيان وجنيان كردانيده
ايم مر هر پيغمبري را دشمنان از
كفار جنيان وانسيان
درين حال كه راز ميكويند بعضي
از ايشان مر بعضي را بسخن نا شايسته
وكفتار آراسته خبر ميكنند
يعني سخن آراسته بر طريقي كه
بزيبد ودل را بفريبد واكر خواسته
پروردكار تو ايشان آنچ ميكنند
نكنند نميكردند واكر مشيت او
بيوستي كه آنچه ايشان از كار بد
كردن وبوسوسه در كار بد
آوردن كه مي آرند نيارندي نمي آوردند

خواسته بود كه بكنند كردند وبمشيت او پيوسته بود كه بيارند آوردند ۵

فذرهم وما يفترون فاسبيه است معنى اين آيه را از افتراء ايشان بگذار و دل بر صحبت و الفت ايشان منه ولتصغى اليه افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة وليرضوه
وليقترفوا ما هم مقترفون ولتصغى عطف است بر مضمون غرورا زيرا كه او مفعول له است بتقدير لام اى يوحى بعضهم الى بعض زخرف القول للغرور ولتصغى اليه افئدة الذين
معنى اينست سخن آراسته را التفات ميكنند و از ميگويند تا بفريبند و با ميل كنند سوى آن دلهاى كسانى كه ايمان بآخرت نمى‌آرند و بثواب و عقاب اخروى تصديق ندارند و با سخن
مزخرف را خوش كنند و خود را در معاصى و مناهى افكنند افغير الله ابتغى حكما وهو الذى انزل اليكم الكتاب مفصلا والذين آتيناهم الكتاب يعلمون

بعضهمو الى — فذرهمو هو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها و ورش بالصلة مع مد الطويل و ابن كثير بالصلة مع القصر

الانس والجن يوحي بعضهم الى بعض
مردمان و پريان را كه وسوسه مي‌كنند بعضي از ايشان سوي بعضي ديگر
زخرف القول غرورا ولو شاء ربك ما
آراسته گفتار را و فريفتن بني آدم را و اگر خواستي خداوند تو نه
فعلوه فذرهم وما يفترون ولتصغى اليه
كردندي آن را دست بدار ايشان را يا محمد و آنچه دروغ بر مي‌بافند و ... تا ميل كند سوي آن گفتار دل
افئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة وليرضوه
دلهاي آنان كه نگرويدند بدان جهان و تا اختيار كنند و بپسندند آن دين
وليقترفوا ما هم مقترفون افغير الله ابتغي
و تا كسب كنند از بزه‌ها آنچه ايشان كسب كننده‌اند آيا پس جز خداي را جويم و طلب كنم
حكما وهو الذي انزل اليكم الكتاب
داوري و حكم كننده و اوست آنكه و فرو فرستاد سوي شما كتاب را
مفصلا والذين آتيناهم الكتاب يعلمون
پيدا كرده دروغ حق را از باطل و آنان كه بداديم ايشان را كتاب توريت و انجيل ميدانند
انه منزل من ربك بالحق فلا تكونن
كه قرآن فرو فرستاده است از خداوند تو براستي پس مباش
من الممترين وتمت كلمت ربك صدقا
از شك آرندگان در آنكه اين قرآن از خداست پس تمام شد وعده و وعيد و تحليل و تحريم سخن خداوند تو حال آنكه راست است

الانس — القصر ورش
الانس — سكت خلف وفي رواية خلاد
بعضهم الى — بالسكت في رواية خلف
شاء — بالامالة حمزة وابن ذكوان
فعلوهو — بالاشباع ابن كثير
ولتصغى — بالامالة حمزة والكسائي
ولتصغى — امال ابو عمرو في رواية ورش
اليهي — بالاشباع ابن كثير
افدة — بالتسهيل ابو جعفر حمزة
يومنون — بالابدال ورش والسوسي
بالاخرة — بالنقل ورش
بالاخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد
بالاخرة — بالترقيق ثلثة اوجه ورش
وليرضوهو — بالاشباع ابن كثير

انه منزل من ربك بالحق منزل بر صيغه اسم مفعول از باب افعال و تفعيل خوانده‌اند معنى بر حسب آن دانند روايت كرده‌اند مشركان قريش ميان خويش و پيغمبر حكمى از احبار يهود و استادان نصارى ميجستند و پيش پيغمبر ميگفتند ميان ما و خود حكمى بجو فاحكم بيننا بالحق بگو اين آيت نازل گشت و اين نظم بود و پيوست استفهام براى انكار است مقدر بقل شده بر وجه استيناف آمده معنى اينست بگواى محمد نشايد كه غير خدا را حكم جويم و نبايد به غير حكم خداى راضى شوم و حال اينست كه خداى بر شما كتاب فرستاده است بمبدا و معاش و معاد علم داده است در روى بيانى زهر بابى است و شافى از تصديق هر كتابى است علم حلال و حرام بتفصيل بيان كرده و ذكر حق و باطل بتشريح آورده و آنكسانى كه ايشان را كتاب داده‌ايم و احكام شريعت بر ايشان فرستاده‌ايم ميدانند كه كتاب بر ايشان نازل شده و بيانى مشرح آمده متضمن اظهار حق و بيان صدق مطلق فلا تكونن من الممترين فاسبيه است و خطاب مر پيغمبر راست بر وجه تعريض از امت با مر مخاطب غير معين راست معنى اينست پس مباش از شك آرندگان يعنى گو مباش امت تو از شك آرندگان در حقيقت كتاب و در بودن او مبين صدق و صواب يا مباش تو از شك آرندگان در مكابره احبار جهودان وتمت كلمت ربك صدقا وعدلا كلمه و كلمات بر صيغه مفرد و جمع خوانده‌اند معنى بر جنس

افغير الله — حكما — وهو — مفصلا — آتيناهم — منزل — كلمات
بالترقيق ورش — مدغما غير الغنة خلف — بسكون الهاء ابو عمرو و الكسائى و قالون — بالتغليظ ورش — ثلثة اوجه لورش — بسكون النون نافع و ابن كثير و ابو عمرو و حمزة و الكسائى و ابو بكر — قرا نافع و ابن كثير و ابو عمرو و ابن عامر

و جمع دانند اين جمله معترضه است براى مدح كلام خداى و ستايش كلمات حق جل و علا معنى اينست و تمام گشته و بكمال پيوسته است از روى صدق و عدل كلمات پروردگار و سخنان كردگار تو كه در وعد و وعيد گفته است حق است و هر چه در روى از گذشته و آينده خبر كرده صدق است و وعده نصرت مسلمانان بر كافران كرده بتعين همچنان خواهد بود و وعيد مخذولى كافران بى شبهه روى خواهد نمود لا مبدل لكلماته اين جمله مقرر است مر تمت كلمت را و تواند بود كه معلله باشد يا مبينه بود معنى اينست بدل كننده نيست مر كلمات خدا و تغيير كننده نيست مر كلام حق سبحانه و تعالى آنچه در آنست همانست و همچنانست تبديل نپذيرد و تغيير نگيرد اما آنچ بيان مدة است تبديل نبود

وتخصيص بيان ابتدايي است تغير نباشد نسخ را تبديل بر نسبت ما ميخوانند تخصيص را تغيير بر نسبت فهم ما دانند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اينجمله تذييل است معنى اينست واو شنوا است
كلام بشنود داناست بدانستن جرايم انتقام ايشان كشد وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ اكثر من في الارض عبارت از كافرانست چه بر حكم
نص كثرت صورت ايشانست ذكر صفت كنايت از موصوف شده چنانچ رايت الحي المنتصب القامة كنايت از ايشانست آمده اينجمله نيز معترضه است براي رد مقالت
كافران ونهي از طاعت وموافقت ايشان روايت كرده اند كه مشركان بيش پيغمبر عليه السلام رفتند اين كلمات كفتند كه ما بتان كه بصورت مي پرستيم از روي معنى خدايرا
پرستش ميكنيم ايشانرا شفعا ميدانيم و واسطه ميخوانيم اكر تو نيز با ما موافقت كني ودم پرستش ايشان بزني از ميان ما خلاف برخيزد ودلها يكد آميزد اين آيت در شان ايشان نازل كشت واين نظم بورود پيوست معنى اين آست واكر اطاعت كني تو اي محمد كافرانرا كه اكثر اهل زمين اند از راه خداي ترا كمراه كنند ودر بي راهي افكنند إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ان نافيه است اي ما يتبعون الا الظن ان اصنامهم شفعاء لهم وان هم عند الله على شي جمله معلله است وجمله ان هم الا يخرصون عطف است بر جملهٔ سابقه معنى اينست پي روي نميكنند كافران مكر كمان فاسد را كه معبودان ايشان نزديك خداي مرتبه دارند واز جهت خويش ايشان ايش خداي شفيع خويش مي پندارند مصراع
زهي تصور باطل زهي خيال محال
ونه اند ايشان مكر آنكه دروغ ميكويند وشفاعت كسي كه شايان ايشان نيست ميجويند إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ اعلم تفضيل است هو ضمير فصل است من يضل مفعول به او نتواند بود زيرا چه اسم تفضيل عمل در مفعول به بغير واسطه نكره عامل او محذوف است اي يعلم من يضل بر طريق واضرب منا بالسيوف القوانس اي يضرب القوانس وجمله وهو اعلم بالمهتدين عطف است بر ان ربك هو اعلم اينجمله نيز

وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ
و بر قانون عدالت نباشد كردانندهٔ سخنان اورا و اوست شنوا

الْعَلِيمُ وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ
دانا و اكر فرمان بري اي محمد بيشترين آنان كه در زمين اند يعني كافران اكثر ايشان بودند

يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا
بي راه كنند ترا از راه دين خداي تعالي متابعت نميكنند كافران مكر

الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ إِنَّ رَبَّكَ
كمان را و نيستند ايشان مكر كه دروغ مي كويند در قول وفعل بدرستي كه خداوند تو

هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ
اوست داناتر بدان كي بي راه شود از دين او و اوست داناتر

بِالْمُهْتَدِينَ فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ
براه راست يافتكان پس بخوريد از آنچه ياد كرده شد نام خداي تعالي

عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ وَمَا لَكُمْ
بر آن در حالت ذبح اكر هستيد بآيات او كرويدكان وچه بود شمارا

أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
كه نخوريد از آنچه ياد كرده شدست نام خداي تعالي بر آن

وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا
وبدرستي بيان كرده اند شمارا آنچه حرام كردند بر شما مكر

معترضه است براي بيان متعلق بودن احال ايشان بعلم خداي وتاكيد جمله از جهت ابرار مقصود بر سبيل وكادتست از جهت انكار وتردد يا از جهت تنزيل جرات كفار بر اعمال الضلال منزله
انكار مضمون جمله روايت كرده اند مشركان ميكفتند ما مهدي ايم وشما كمراهيد ما بر حقيم وشما بر باطليد چه شما كمان مي بريد كه خدايرا مي پرستيد وكشته او را يعني مردار را نمي خوريد كشته
خدا نخوردن سزاوارتر بود از كشتهٔ شما اين آيت نازل كشت واين نظم بورود پيوست معنى اينست بدرستي پروردكار تو داناترست بدانكسي را كه كمراه ميشود وراه دين كذاشته در راه
ديكر ميرود واو داناترست بمهتديان يعني راه راست يابندكان فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ معنى اينست چون شما مهتدي شديد وبر راه دين آمديد وَدانستيد

کمردار و ذبیحه کفار بر شما حرام بود و خوردن آن روا نباشد بر مجادله ایشان التفات مکنید بر ذبیحه مسلمانان نخورید که این حکم شرع الله بود و در شریعت حلال باشد اگر هستید شما با ایمان خدای
گروید و بشریعت او ایمان کرتید و باز شرط برای تاکید دست نه برای تشکک چنانچه گویند لا تفعل هذا ان کنت انسانا وما لکم الا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم
ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه معنی اینست وچیست مر شما را در بزیکه مذبوحه مسلمانان که بر آن در وقت ذبح نام خدای ذکر کرده اند نخورید آنچه خدای حلال و بیان کرده
است بکارید و حال آنکه بیان کرده است برای شما آنچه حلال و حرام را حلال کرده و دستوری داده و حرام را منع آورده مگر چیزی که شما سوی خوردن آن مضطر و محتاج شوید بضرورت مر شما را
روا باشد آن قدر که جان آنگاه دارد بخورید و در میته در وقت اضطرار اباحت میکرد یا رخصت می پدید میان علما اختلاف است نزدیک امام اعظم مباح میشود چه استثنا از حرمت

باهوائهم ولیائهم لیجادلوکم وانکم — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
ما اضطررتم الیه اطعتموهم انکم — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدها ورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

ما اضطررتم الیه وان کثیرا لیضلون
آنچه بیچاره شوید سوی تناول آن محرم و بدرستی که بسیاری مردم بی راه میشوند
باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین
برایهای باطل ایشان بی دانش بدرستی که پروردگار تو دانا تر است بحال گذرندگان از حد
وذروا ظاهر الاثم وباطنه ان الذین
و دست بدارید بزه ظاهر را و پنهان آن یعنی همه آثام را بدرستی که آنان که
یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا
کسب میکنند بزه را زود بود که پاداش دهند ایشان را در قیامت بدانچه بودند که
یقترفون ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم
کسب میکردند در دنیا و مخورید از آنچه یاد نکرده اند نام
الله علیه وانه لفسق وان الشیاطین
خدای تعالی بر آن بعمد و بدرستی که خوردن آن خروج است از حد طاعت خدای و بدرستی که دیوان
لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم وان
در دل می افکنند وسوسه سوی دوستان خود را تا خصومت کنند با شما و اگر
اطعتموهم انکم لمشرکون او من
فرمان برید ایشان را بدرستی که شما باشید کافران ای آنکس که
کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا
باشد مرده بکفر پس زنده کردیم اورا و بدید کردیم اورا روشنی

ما اضطررتم الیه — سکت خلف فی روایة
کثیرا — بالترقیق ورش
لیضلون — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر
باهوائهم — بالتسهیل وابو جعفر
اعلم بالمعتدین — بالادغام سوسی
ظاهر — بالترقیق ورش
الاثم — بالنقل ورش
الاثم — سکت خلف وفی روایة خلاد
الاثم — بالنقل ورش
الاثم — سکت خلف وفی روایة خلاد
ولا تأکلوا — بالابدال ورش والسوسی
علیهی — بالاشباع ابن کثیر
لفسقون — مدغما غیر ابن کثیر خلف
اولیائهم — تسهیل الهمزة فی ابو جعفر

مقتضی اباحت باشد و نزدیک امام ابو یوسف مباح نمیشود باقی حرمت رخصت می پدید ثمره اختلاف در نا خوردن و مردن ظاهر شود و بر قول امام ابو یوسف شهید باشد همچو باز مانده از جز کلمه کفر در اکراه چه دلیر حرام نهاد و جان تحقیق داد نزدیک امام اعظم شهید نباشد چه میته در این حال او را مباح بود بغیر موجبی شرعی بر تلف خویش اقدام نموده همچو کشنده خویش بود لاجرم در کار باشد شهید نشود وان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم معنی اینست و بدرستی بسیاری از مردمان هر آینه گمراه میکنند بهوای نفس خویش بغیر علم در ضلال می افکنند ان ربک هو اعلم بالمعتدین معنی اینست بدرستی پروردگار تو هم او داناتر بتجاوز کنندگان از حد ... وذروا ظاهر الاثم وباطنه معنی اینست حلال کرده خدا را نخورید و گناه آشکار و پنهان بگذارید آشکارا از اعمال الجوارح چون قتل مسلم که بدین نرد مان بود و چون غیبت کردن و خمر خوردن در مجلس و قذف در محضر آن زنند و نکاح محارم و غارت کردن و غصب کردن بر وجه مکابره و مجاهره و امثال آن باشد و گناه پنهان

رکوع

چون عزم بر بدی و اعتقاد های باطل و حقد و حسد و زنا و کشتن کسی بسحر و زهر چنانچه کسی نداند ان الذین یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون معنی اینست بدرستی آنانکه گناه را کسب میکنند و معاملت

وان اطعتموهم وان اطعتموهم اطعتموهم انکم میتا فاحییناه هو نورا یمشی
بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة — بالسکت خلف فی روایة — تشدید التاء نافع — بالاشباع ابن کثیر — مدغما غیر الفتحة خلف

را مرتکب میشوند زود باشد که جزا داده شوند جزای آنکه افترا میکردند ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق معنی اینست و مخورید از مذبوحی که نام خدای بر وی ذکر کرده
نشده و ذبح او بغیر نام خدای بوده مثل میته یا مثل مذبوح مکر آنکه ترک تسمیه بسبب نسیان بود چه ترک بعذر نسیان بمنزله ذکر باشد امام شافعی ترک تسمیه عمدا نیز با اقامت ملت اسلام ذکر در حکم
ذکر دارد و متروک التسمیه عامد را حلال پندارد و این نهی را حمل بر ذبایح کفار کند که ذبیحه ایشان را با اقامت ملت کفر مقام ذکر اصنام در ورطه ما اهل لغیر الله به افکنند و غیر ایشان لفسق
نیز عامد ذبوح کفار دارد و فسق ما اهل لغیر الله به تفسیر کرده و در این آیت همان لفظ آورده و بعضی بر قول کسی که متروک التسمیه عامدا و اوساحلال کوید آیت ولا تأکلوا مما لم یذکر

اسم الله را حمل بر ميتة كند لم يذكر اسم الله عليه كنايت از ميتة داند بر مذهب ما هم وانه لفسق بر اكل متروك التسمية عامدا عايدست چنانچه ذكر آن كذشته وبيان آن بالا رفته واكر
تسليم كنند كه ضمير وانه بر متروك التسمية باشد وفسق بمعني اهل به لغير الله بود چنانچه از آيات ديكر فهم شده وتفسير آن در آيتي ديكر آمده محمول بر تشبيه بود بطريق ز باشد وبر تقدير
كه ذبح كفار مراد شود تقييد بذكر وتقييد حرمت بعدم ذكر صانع افتد چه در ذبايح كفار ذكر نام خداي وعدم ذكر نام خداي در حرمت برابر دارند وذكر وترك يكسان پندارند ونيز آيت در
ذبايح مسلمانان وارد است بدليل آنكه فكلوا مما ذكر اسم الله عليه كه بالا كذشته ظاهرست كه آن در باب مسلمانان وارد شده وبدليل آنكه در باب متروك التسمية حديث المسلم يذبح على
اسم الله تعالى سمى او لم يسم وحديث كلوه فان تسمية الله في قلب كل امرء مسلم از پيغمبر عليه السلام آمده وچون مورد آيت ذبايح مسلمانان باشد به بيرون آوردن ذبايح مسلمانان ارتفاع حكم
مورد كتاب شود وتخصيص مورد روا نبود پس قايل شدن بحل متروك التسمية عامدا چنانچ مذهب امام شافعي است مخالف اين آيت باشد در كتب فقه آورده قاضي را بحل متروك التسمية از آنكه مخالف كتاب است روا نبود واكر حكم كند او نافذ نباشد وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ روايت كرده اند كه مشركان مجادله با مسلمانان ميكردند واين قصه را در مجادله مي آوردند كه شما كشته خويش ميخوريد كشته خداي يعني ميتة نمي خوريد درين آيت تلميح اين مجادله واشارت سوي اين مقاتله است والجمله معترضه است بود براي تشنيع كساني كه براي حل ميتة مجادله كنند وكشته خدا را سزاوارتر بحلال كويند معني اينست وبدرستي ديوان هر آينه با دوستان خويش كه مشركانند راز ميكويند وتلقين حلال ميجويند تا مشركان با شما مجادله كنند وكفت وشنيد در ميان افكنند وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ معني اين است واكر طاعت كنند ومتابعت ورزند ايشانرا در استحلال اكل ميتة بدرستي در آن هنكام كه ايشانرا طاعت كنيد ومردار بخوريد هر آينه مشرك شويد وبمنزله ايشان باشيد أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا معني اينست آيا كسي كه كمراه بود پس اورا راه نمايي كرديم يا كسي كه جاهل بود اورا در مرتبه دانش آورديم يا كسي كه بي جان بود جان داديم وكردانيديم براي او را نوري يعني نور يقين وايمان يا نور علم كه ميكند با اين نور ميان مردمان همچو كسي كه مثل او آنست كه ذكر خواهم كرد وشان او آنست

بِأَنفُسِهِمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

جاءتهم آية قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعنه وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ
همي رود بدان در ميان مردم ط چون آنكس باشد كه مثل او آن بود كه در تاريكيهاست از شبهت وضلالت

لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ
نباشد بيرون آينده از آن همچنين آرايش آراسته كرده شد كافرانرا

مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي
آنچه بودند كه همي كردند از كفر ومعصيت وهمچنين كرديم در هر ديهي رؤساء بديد كرديم در

كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا
هر ديهي وشهري بزركترين ايشانرا كنه كاران مجرم اند تا بد فعلي نمايند

فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا
در آن ديه وبدي نه ميرسانند مكر به تنهاي خويش ونه

يَشْعُرُونَ ۞ وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَن
مي دانند كه وبال آن بايشان باز كردد وچون بيايد بديشان معجزه وحجتي كويند هركز نه

نُّؤْمِنَ حَتَّىٰ نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ
كرويم تا كه دهند مارا مانند آنچه داده اند پيغمبران خداي را

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ
خداي تعالى داناترست آن موضع را كه كرداند محل رسالت خود زود بود كه برسد

الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِندَ اللَّهِ وَعَذَابٌ
بدانان كه كناه كردند خواري از نزد خداي تعالى وعذابي

في الناس بالامالة في رواية الدوري عن ابي عمرو
زين للكافرين بالادغام سوسي
للكافرين بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
للكافرين امال بين بين ورش
قرية اكابر بالنقل ورش
قرية اكابر بالتحقيق خلف في رواية
بانفسهم بالامالة في الوقف في رواية حمزة
جاء تهم بالامالة حمزة وابن ذكوان
جاء تهم آية بالسكت خلف في رواية
آية بالامالة في الوقف الكسائي
لن نؤمن بالابدال ورش والسوسي
نؤتى بالابدال ورش والسوسي
نؤتى بالامالة المحضة حمزة والكسائي

در هر ديهي شهري مكه سران مكه را كه كناه كاران وبزركان او ابد كه كاران همچنين كردانيده ايم در هر ديهي مجرمان را بزرك كرديم وايشانرا اعمال زشت آورديم تا مردمانرا مكر كنند وايشانرا در بدي وبد سكالي افكنند ومكر نميكنند ايشان مكر با نفسهاء خويش كه مكر ايشان هم ايشانرا زيان ميكند

نُؤْتَىٰ أُوتِيَ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ رِسَالَاتِهِ
امال بين بين ورش لورش ثلثة اوجه بالادغام سوسي قرا نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي وابو بكر

كه در بيان خواهم آورد يعني او در تاريكي واقع شده از آن تاريكي بيرون نيامده در تاريكي رونده دست وپاي بي هنجار زننده وبدانكه تسميه هدايت ايماني وعلم ايقاني وقوت روحاني باحيا از باب استعارت مصرح بها است علم همچو حيات است در قدرت وقدرت دادن علم احيا باشد وجهل همچو مورست در ضعف وعجز موت مستعار براي او بود چنانچ شاعر كويد وفي الجهل قبل الموت موت لاهله فاجسادهم قبل القبور قبور وان امرء لم يحي بالعلم ميتة فليس له حتى النشور نشور وهمچنين ايمان وكفر وجه سيوم ظاهرترست كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معني اينست چنانچه كافران ضلال خويش را هدي دانند وخود را مهتدي خوانند آراسته نموده شده است كافرانرا آنچه بودند ايشان عمل كننده آن زشت را خوب پنداشتند وقبيح را حسن نكاشتند دل بر بدي نهادند وخود را بكار زشت دادند وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ معني اينست وچنانكه كردانيديم

وهم ایشان را در بدنامي و ناکسي مي افکند و ایشان برین معنی شعور ندارند و کفر و مکر را زیان خود نمي پندارند وَاِذَا جَآءَتْهُمْ آیَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّٰی نُؤْتٰی مِثْلَ مَآ اُوتِيَ رُسُلُ اللّٰهِ روایت کرده اند چون
پیغمبر علیه السّلام مبعوث کشت و معجزات نبوّت بوضوح بپیوست ولید بن مغیره کفت اکر این کار حق بودي بایستي مرا روي نمودي که هم در عمر از محمد بزرکترم و در مال و نفر بیشتر و در کار
قوي ترم و ولید مذکور و ابو مسعود ثقفي کفتند که ما ایمان نیاریم تا آنچ بر رسولان مي آید و پیغمبر از براي مي نماید بر ما برسد و ما را هو بیدا شود این آیت نازل کشت و این نظم بورود
بپوست بعضي کویند ابو جهل کفت که بني مناف ما را در شرف مزاحم آمدند و در بزرکي معارض ما شدند تا آنکه کشتیم هم کمیان ایشان در پیش دستي کرو بند
و ماندن هیچ یکي از ایشان نپسندند درین وقت میکویند میان ما پیغمبریست سوي او وحي مي آید و شان پیغمبري روي مي نماید بخداي ما از و خشنود نشویم مکر آنکه بر ما وحي آید
و شان پیغمبري ما را روي نماید این آیت نازل کشت و این نظم بورود بپیوست اَللّٰهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ معني اینست خداي عالم ترست میداند جایي که آنج رسالت خویش با رسالت خویش را علي اختلاف القراءتین درو مي دارد و مرتبه او را میان افراد نوع او بر هیدارد هر کرا بعلم قدیم لایق این مرتبه دانسته بود داند و جدا کردن او از افراد نوع هم و تواند بغیر سزاواري نتوان رسید و آن مقام بغیر اهلیّت نتوان دید سَیُصِیبُ الَّذِینَ اَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَعَذَابٌ شَدِیدٌ بِمَا کَانُوا یَمْکُرُونَ معني اینست تحقیق است که خواهد رسید بمجرمان او کافران خواري در روز جزا و عذابي سخت از قدرت خدا جلّ و علا بسبب بودن ایشان مکر کنندگان و بدسکالي ورزندگان فَمَنْ یُرِدِ اللّٰهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا حَرَجًا معني اینست زیرا که هر کرا بخواهد خداي که راه راست نماید سینه وي را کشاده سازد و در دل او خوشي انداند براي ورزیدن دین اسلام و کرویدن بشرع پیغمبر علیه السّلام و هر کرا خواهد که کمراه کرداند و بتهلکه وادي کفر برساند بکرداند سینه او را تنک که در وي چیزي نکنجد سخت که نور نکیرد و پند نپذیرد و این آیت صریح است در ردّ مذهب معتزله که کفر و ضلال را متعلّق باراده خداي ندارند و خداي عزّ و جلّ را مرید قبیح پندارند کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِي السَّمَآءِ معني اینست چنانستي که بر مي رود سوي آسمان اسلام را کار بر وي دشوار داند و بیرون از طاقت خویش خواند سبب حیرت دارد موجب سر کرداني پندارد چنانستي که از موطن جهان بر میرود سوي آسمان توان دانست که اینحال بر وجه دشوار آید و درین حالت چه سرکشتکي و حیرت روي نماید

لهمو ربّهمو ولیّهمو نحشرهمو قرا ابن کثیر بالصّلة وفي روایة قالون

شَدِیدٌ بِمَا کَانُوا یَمْکُرُونَ فَمَنْ یُرِدِ
سخت بدانچه هستند که بدسیرتي میکنند پس هر کرا خواهد

اللّٰهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ
خداي تعالی که راه نماید او را کشاده کند سینهٔ او را براي قبول اسلام

وَمَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقًا
و هر کرا خواهد که بي راه کند او را بکند دل او را تنک کرفته

حَرَجًا کَاَنَّمَا یَصَّعَّدُ فِي السَّمَآءِ کَذٰلِكَ
ممتنع از قبول ایمان چنانکه کوییي که تکلیف کنند بر شدن در آسمان بدشواري همچنین کرداند

یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ
میکرداند خداي تعالی عقوبت بي توفیقي را بر آنان که نکروید ند

وَهٰذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِیمًا قَدْ فَصَّلْنَا
و این دین که تو بر آني راه فرمودهٔ خداوند تست حال آنکه راستست بحقیقت پیدا کردیم

الْاٰیَاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ
حجّتها و آیتها را براي کروهي که پند پذیرند با آیات ما ایشانرا باشد سراي سلامت از آفات

عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِیُّهُمْ بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ
نزد خداوندشان و اوست خداوند ایشان و ناصر و یار و دوست ایشان بدانچه هستند که میکنند

وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعًا یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ
و یاد کن آن روز را که برانکیزیم ایشانرا همه و بکوییم اي کروه پریان

فَمَنْ یُرِدْ مدغما غیر الغنة خلف
اَنْ یَهْدِیَهُ مدغما غیر الغنة خلف
لِلْاِسْلَامِ بالنقل ورش
لِلْاِسْلَامِ بالسکت خلف وفي روایة خلاد
وَمَنْ یُرِدْ مدغما بغیر الغنة خلف
یُرِدَانْ بالنقل ورش
یُرِدَانْ بالسکت في روایة خلف
اَنْ یُضِلَّهُ مدغما غیر الغنة خلف
ضَیْقًا بفتح الضّاد وسکون الیاء ابن کثیر
حَرِجًا نافع وابو بکر
کَاَنَّمَا بالتسهیل في الوقف حمزة
یَصْعَدُ قرا ابن کثیر
یَصَّاعَدُ قرا ابو بکر
فِي السَّمَآءِ بالتسهیل مع الرّوم وفیه المدّ حمزة وهشام

فِي السَّمَا فِي السَّمَا فِي السَّمَا یُومِنُونَ سِرَاطُ صِرَاطُ الْاٰیَاتِ الْاٰیَاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ
بالتسهیل مع الرّوم وفیه المدّ حمزة وهشام — بالابدال ورش والسّوسي وفي الوقف حمزة — بالسین قنبل — بالاشمام خلف — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — سکت خلف وفي روایة خلاد — مدغما غیر الغنة خلف

وَهُوْ بالاسکان وَهُوْ وَلِیُّهُمْ بالادغام نَحْشُرُهُمْ بالنون
ابو عمرو والکسائي وقالون — سوسي — غیر حفص

کَذٰلِكَ یَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ معني اینست همچنین میکرداند خدا رجس کفر و نفاق را بر کساني که ایمان نمي آرند و دل بر کفر میکمارند این آیت نیز صریح است در ردّ مذهب معتزله چنانچه در آیت سابق کذشته و ذکر آن بالاراقه

وهذا صراط ربك مستقيما معنى اينست واين معنى دين اسلام وشرع بيغمبر عليه السلام را رضاء پروردكار تست درين حال كه راهي راست است ودرست قد فصلنا الآيات لقوم يذكرون
معنى اينست بدرستي بيان كرديم آيات را براي قومي كه بند كيرند وكروهي كه موعظت بذيرند لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم بما كانوا يعملون معنى اين است مر ايشانرا ست
يعني مسلمانانرا دار السلام يعني بهشت جاويدان بهشت را دار السلام كويند واضافت اوسوي سلام بمعنى سلامت از آفات جويند يا سلام از اسماء الله بندارند ونيز اهل بهشت بعضي
بر بعضي برين لفظ دعا خواهند كرد وفريشتكان نيز برين لفظ سلام خواهند آورد عند براي قرب مكانت بود براي قرب مكان كه خداي از آن منزه است باشد وحال اينست كه خداي ولي بند
كيرندكان ودوست دارنده ايشانست بدانچ عمل ميكردند وباعمالي كه مي آوردند ويوم يحشرهم جميعا يا معشر الجن قد استكثرتم من الانس معنى اين است وروزي كه جن
وانس را حشر كنيم وبكويم يا

استكثرتموا اولياؤهمو مثويكمو ياتكمو منكمو ينذرونكمو يومكمو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون عليكمو اياتي

قد استكثرتم من الانس ج وقال اولياؤهم
تحقيقت تبع بسيار حاصل كرديد از آدميان وكويند دوستان ايشان

من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا
از مردمان اي خداوند ما برخورداري كرفت بعضي از ما كه انس بعضي ديكر باتباع واستتباع وجنيم وبرسيديم

ط اجلنا الذي اجلت لنا قال النار مثويكم
بدان وقت آنكه وعده كرده بودي مارا كويد خداي تعالى آتش است جاي شما

خالدين فيها الا ما شاء الله ط ان ربك
حال آنكه جاويد باشند در آن مكر آنچه خواهد خداي تعالى بدرستي كه خداوند تو

حكيم عليم ۞ وكذلك نولي بعض
درست كارست ودرست كفتار دانا وهمچنين بر كماريم بعضي

الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون ۞
ظالمانرا بر بعضي بسبب آنچه بودند كه كسب ميكردند

يا معشر الجن والانس الم ياتكم رسل
اي كروه پريان وآدميان همي نيامد بشما پيغمبراني

منكم يقصون عليكم اياتي وينذرو
از ميان شما قصه ميكفتند بر شما آيتهاي مرا وبيم كردندي

نكم
شمارا

لقاء يومكم هذا ط قالوا شهدنا على انفسنا
از فرا رسيدن بروز شما اين روز كويند اقرار كرديم بر تنهاي خويش

قرا قالون بالصلة كما ذكر
من الانس بالنقل ورش
من الانس بالسكت خلف في رواية خلاد
اولياؤهم تسهيل الهمزة في الوقف حمزة
من الانس بالنقل ورش
من الانس سكت خلف وفي رواية خلاد
ببعض مدغما غير الغنة خلف
مثويكم بالامالة بين بين في رواية ورش
مثويكم بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ما شاء الله بالامالة حمزة وابن ذكوان
والانس بالنقل ورش
والانس بالسكت خلف في رواية خلاد
ياتكم بالابدال ورش والسوسي

كويند ياد كن اي محمد روزي كه جن وانس را حشر كنيم وبكويم اي كروه جن بسيار كرديد انكار اضلال واغواء انس وبسياري از ايشان را متابع خويش ساختيد ودر كمراهي وتباهي وطغيان وعصيان انداختيد وقال اولياؤهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا اجلنا الذي اجلت لنا معنى اين است وبكويند اولياء ايشان يعني دوستان وقرابتان ومطيعان ايشان از آدميان اي پروردكار ما بعضي از ما ببعضي يعني آدميان بپريان وپريان بآدميان نفع كرفتند وهر نوعي از نوعي ديكر برخورداري يافتند نفع كرفتن آدميان از پريان آنست كه آدميان پريانرا دوست مي سازند ودر كارها بتقويت ايشان مي پردازند پريان تا آسمان بروند وكلام فريشتكان بشنوند كاهنانرا خبر كنند ونيز در عرب چون كسي در وادي نزول كردي در آن وادي فرياد كردي اعوذ بسيد هذا الوادي من سفهاء قومه بر آوردي تا آنكه

ركوع

آنجا بودي التجا نمودي ونفع كرفتن جن از انس آنست كه ميان قوم خود فخر كنند كه آدميان از ما نفع ميكيرند وبنيكي از ما مي برند ونيز بعضي از آدميان جنيان را ببويهاء خويش حظوظ برسانند وبآوازهاء دلكش محظوظ وبهره مند كرداند ورسيديم ما بامهلتي را كه تعين كرده بودي براي ما يعني بقيامت آمديم وبجزا وسزا رسيديم قال النار مثويكم خالدين فيها الا ما شاء الله معنى اينست بكويد خداي آتش جاي شماست درين حالي كه در وي جاويد باشيد مكر آنچه خدا خواسته است از ازمنه دنيا وازمنه آخرت پيش از آنكه در دوزخ در آيند وبعضي كويند مكر

علیکم اياتي سكت خلف اياتي لورش ثلثة اوجه وينذرونكم بالترقيق ورش في رواية

آنچه خواهد كه آتش در زمهرير برد وآن چنان سردست كه از غايت سردي آن بندارند بند از بند جدا شود تا آنكه آرزوي آتش كنند پس ايشانرا باز از زمهرير در آتش افكنند وبعضي كويند مكر
آنچه خدا خواهد از عذابي ديكر غير آتش هر عذابي كه باشد ان ربك حكيم عليم معنى اينست بدرستي پروردكار تو حكيم است همه كردار او چنانست كه بايد وهمه كفتار چنانست كه
شايد دانا است همه چيز داند جزا وسزا دادن آن تواند وكذلك نولي بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون معنى اينست وچنانچه مسلط كردانيديم جنيان را بر اناسي كفار
كه ايشانرا وسوسه كردند وبر كمراهي آوردند وسخنان ناحق كفتند وازايشان طاعت خويش جستند همچنان والي كردانيديم وبعضي ظالمانرا بر بعضي آنچه اين ظالمان بر خلق ميكردند
ظالمان ديكر بر ايشان كنند وايشانرا در عذاب وهلاك افكنند بسبب آنچه كسب ميكردند ايشان از ظلم بر مردمان واز كارهاء ناحق ايشان بعتاب خداي عز وجل هر دو فريق را انتقام كند

و در عذابی که شایان آن باشد افکند یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا معنی این است ای گروه پریان و آدمیان آیا نیامد اندر شما
از جنس شما فرستادگان در ین حال که بر شما آیات مرا قصه میکردند و شما را از دیدن بقول این روز می ترسانیدند قَالُوا شَهِدْنَا عَلىٰ أَنْفُسِنَا معنی این است بگویند ایشان بر نفسهای خویش
گواهی دادیم و زبان باعتراف گناهکاری گشادیم رسل بر ما آمدند و تبلیغ رسالت کردند و ما تکذیب ایشان کردیم وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا معنی آن و حال اینست ایشان را حیات دنیا
مغرور کرد و در گفتار و کردار ناشایسته آورد وَشَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ معنی اینست و گفتند ایشان شهدنا علی انفسنا بر نفسهای خویش گواهی دادند و زبان
باعتراف گشادند که بدرستی ایشان کافران بودند و با پیغمبران مخالفت نمودند و بدانکه شک نیست که آدمیان را از جنس ایشان رسل بوده اما درین که پریان را نیز از جنس ایشان رسول بوده یا نبوده

أنهمو يذهبكمو بعدكمو أنشأكمو أنتمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أنفسهمو أنهمو مكانتكمو إني قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير

وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ
وبفریفت ایشان را زندگانی این جهان و گواهی دادند بر تنهای خویش
أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ذٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ
که ایشان بودند کافران کار اینست که نفرستم آن بعث رسل برای آنکه نباشد
رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ
پروردگار تو هلاک کننده اهل بلاد بی سزا و حال آنکه اهل آن باشند غافل از تکالیف
وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ
و هر یک را از مکلفان مراتب است از جزای آنچه کرده اند در دنیا و نیست خداوند تو غافل
عَمَّا يَعْمَلُونَ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ
از آنچه میکنید بلکه آگاه است و خداوند تو مجید بی نیاز است خداوند بخشایش
إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ
اگر خواهد ببرد شما را بعدم و عوض آرد از پس فنای شما
مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ
آنچه خواهد از مخلوقات چنانکه بیافرید شما را از فرزندان گروهی دیگران یعنی قرن از پس قرن
إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ
بدرستی آنچه وعده میکنند شما را هر آینه آمدنیست و نیستید شما از آنانکه از حساب فوت شوید
قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ
بگو ای گروه من کار کنید بر آن حال که هستید از ضلالت بدرستی که من نیز کار کننده ام

الدنيا — بالإمالة المحضة حمزة والكسائي
الدنيا — بالإمالة بين بين أبو عمرو وفي رواية ورش
أنفسهم أنهم — بالسكت خلف في رواية
كافرين — بالإمالة المحضة أبو عمرو ودوري عن الكسائي
كافرين — بالإمالة بين بين ورش
القرى — بالإمالة المحضة أبو عمرو وحمزة والكسائي
القرى — بالإمالة بين بين ورش في رواية
بظلم و — مدغما بغير الغنة خلف
أهلها — بالتسهيل في الوقف حمزة
تعملون — قرأ ابن عامر
إن يشا — مدغما بغير الغنة خلف
يشا — بالإبدال في الوقف حمزة
ما يشاء — المد مع القصر والمد والتوسط في الوقف
ما يشاء — بالتسهيل
أنشأكم قوم آخرين — بالتسهيل في الوقف حمزة
قوم آخرين — بالنقل مع ثلاثة أوجه ورش
لآت — بالسكت خلف في رواية
وما لات — مدغما بغير الغنة خلف
مكاناتكم — لورش ثلاثة أوجه
مكاناتكم — قرأ أبو بكر
إني — بالسكت خلف في رواية

درین باب میان علما اختلاف روی نموده بعضی بظاهر ست یا معشر الجن والانس الم یاتکم رسل تمسک کنند مر جنیان را از جنس ایشان رسل گویند که هر قومی با جنس خویش می بندارند هر یکی از جنس خویش فایت خوشتر گیرد و بشد او بر طریق بهتر پذیرد و بعضی گویند پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم مبعوث بر جن و انس بوده و در شان هر دو فریق بر حسب حال ایشان احکام شریعت و تکالیف دین بیان فرموده هم ازین جهت او را نبی الثقلین گویند و هر دو فریق احکام شریعت از و جویند از جنس جن رسولی نبوده است و منکر خطاب جمله غیر مختلطه از جن و انس بود و این آیت ایشان را در دعوی مذکور حجت نشود رسولی که از جن و انس است ازین جماعت توان داشت و داخل این مجموع توان پنداشت ذٰلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ معنی اینست آن یعنی ارسال رسل هدا کاقدم سبل کاین است از جهت آنکه بدرستی شان اینست پروردگار تو بدین صفت که دیهها را بظلم هلاک کند و بغیر حجت در توی و تلف افکند درین حال که اهل او غافل باشند از احکام و جاهل باشند از شرایع اسلام وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا معنی اینست و هر یکی را از مومنان مرتبها و منزلهاست از سبب عملهاء ایشان چه دخول جنان باتصال است و درجات بحسب اعمال است وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ معنی اینست و نیست خدای غافل از آنچه شما میکنید و از دمی و قدمی که می زنید یا از آنچه ایشان میکنند و از دمی و قدمی که می زنند علی حسب اختلاف القراءتین یعنی عملهای شما یا ایشان داند و درجات دادن بر قدر آن تواند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ معنی اینست

و پروردگار تو غنی است بی نیاز است از ایشان حاجتی بر ایشان ندارد خداوند رحمت است از جهت رحمت هلاک نمیکند نه اینکه سبب حاجت باقی می دارد
إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ معنی اینست اگر بخواهد شما را از جهان ببرد و از میان بردارد و بجای شما دیگران را
کردآرد و خلیفه سازد از پس شما آنچه خواهد و بجای شما بیاآرد چنانچه پیدا کرده است شما را از ذریه دیگر مردمان و خلیفه ساخته است شما را از پیشینیان در تفسیر آورده
که در قرآنست قومی هلاک پیوسته و دیگران بجای ایشان پیدا گشته إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ معنی اینست بدرستی آنچه وعده کرده شده است بر واقع خواهد گشت بر اقتضاء حکمت هر چه در
حصول خواهد پیوست وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ معنی اینست و نه آید شما فوت شوندهٔ از عذاب که چون شما را بجوید بیابد و چون از وی گریزید در یابد قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكَانَتِكُمْ

بقید

اني عامل فسوف تعلمون من تكون له عاقبة الدار معنی اینست بگوای محمد ای قوم من کار کنید بر قدر قوت طاقت خویش آن قدر که بتوانید بدرستی من عمل کنم و در طاعت خدای زیند ام
پس سرانجام خواهند دانست عاقبت دار کرا بود و سرانجام کار کرا باشد انه لا يفلح الظالمون معنی اینست بدرستی شان اینست رستکار نشوند ظالمان و فلاح نیابند از حد بحا وز کنندگان
وجعلوا لله مما ذرا من الحرث والانعام نصيبا فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشركائنا فما كان لشركائهم فلا يصل الى الله وما كان لله فهو يصل الى شركائهم روایت
کرده اند اهل جاهلیت چون کشتی می ساختند یا با نتاج انعامی پرداختند قسمی از آن برای خدا نیت میکردند و قسمی در نصیب الهه خویش می آوردند حاصل قسمی که برای خدا نیت کرده اند در
مهمان داشتن اصناف و طعام مساکین و فقرا خرج میکردند و از آن خود نمیخوردند و آنچه حصهٔ شرکا میکردند حاصل آن را بخادمان بتخانها و امثال آن در خرج می آوردند اگر قسمی که برای خدا
نیت کرده اند چیزی افزودی و زیادت و فاروی نمودی آن را لحظ میکردند و در قسم الهه خویش می افزودند و اگر در قسم الهه ایشان افزودی پیدا شدی و کشت بوفا کامل آمدی مستقیم میداشتند و بیرون آن سوی قسم خدای دل نمی کماشتند و اگر وقت دادن آب از قسم الهه باطله آب جانب قسمی که برای خداست روان شدی بر باز داشتن آن دل نمی کماشتند و میگفتند که خدای خدا غناست محتاج نیست و ایشان فقیر و محتاج اند و همچنین انعام اگر در قسم الهه باطله مرده حالی عظیم می پنداشتند و دل بر ناخوشی میکماشتند و نمی خوردند و اگر در قسم خدای مرده می زادی ملتفت نمی شدند و آن را میخوردند و میگفتند که خدای غنی است محتاج نبود و غیر او فقیر و محتاج بود در آیات وجعلوا لله شركاء الجن واقسموا بالله جهد ايمانهم شکایت از افعال قبیحه مشرکان بود این آیت شکایت یک قسمی از اقسام است بر طریق ذکر خاص بعد عام است متصل است بدان آیت حمل میانه معترضه است چنانچ بالا گذشته و وجه اعتراض هر یکی در ذیل آن تحریر پیوست معنی اینست و میگردانیدند نصیبی برای خدا را از آنچه خدای عز و جل از کشت و مواشی آفریده و از نتایج و منافع پیدا گردانیده و بگمان خویش می گفتند این حصه مر خدا راست و این نصیب الهه ماست پس آنچه مر شرکاء ایشان را آفرید در حصه خدای نیاید و آنچه در حصهٔ خدای بیفزاید آن در حصهٔ شرکاء ایشان برسد ساء ما يحكمون معنی اینست بد حکمی است که حکم میکنند کافران این حکمی که واقع است از ایشان وكذلك زين لكثير من المشركين قتل اولادهم شركاؤهم

بزعمهم لشركائهم شركاؤهم اولادهم شركاؤهم ليردوهم
عليهم دينهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فسوف تعلمون لا من تكون له عاقبة الدار ط
زود باشد که بدانید که بشما چه رسد آن را که باشد مر او را نیکویی سرانجام سرای دنیا

انه لا يفلح الظالمون ۞ وجعلوا لله مما ذرا
بدرستی کار آنکه رستگاری نیابند ستمکاران و بدید کردند خدا را از آنچه بیافریده است خدا

من الحرث والانعام نصيبا فقالوا هذا
از کشت و از شتر و گاو و گوسفند بهره پس گفتند این نصیب

لله بزعمهم وهذا لشركائنا ج فما كان
مر خدا راست بدعوی دروغ ایشان و این نصیب دیگر انبازان ما را یعنی بتان پس آنچه باشد

لشركائهم فلا يصل الى الله ج وما كان
مر انبازان ایشان را پس نرسد از آن سوی خدای یعنی مصارفی که از بهر خدای تعیین کرده اند و آنچه باشد

لله فهو يصل الى شركائهم ط ساء ما
مر خدا را آن برسد سوی مصارف انبازان ایشان از انفاق بر خدم چون درین نصیب شریک خللی افتد بد است آنچه

يحكمون ۞ وكذلك زين لكثير
حکم میکنند و همچنین آراسته کرد مر بسیاری را

من المشركين قتل اولادهم شركاؤهم
از کافران کشتن فرزندان ایشان با نگر زنده در گور کنند یا برای بتان قربان کنند انبازان ایشان

ليردوهم وليلبسوا عليهم دينهم ط
تا هلاک کنند شرکا مشرکان را با ضلال و تا بپوشانند بر ایشان دین ایشان

من يكون
حمزة والكسائي
من يكون
مدغما بغير الغنة خلف
الدار
امال بين بين ورش
الدار
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
والانعام
بالنقل ورش
والانعام
سكت خلف وفي رواية خلاد
ازانجا في مساكين نصیب
درین نصیب خللی افتد
بزعمهم
قرا الكسائي
لشركائنا
بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة
لشركائهم
بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة
وهو
بسكون الهاء ابو عمرو والكسائي وقالون
شركائهم
بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة
زين
قرا ابن عامر
زين لكثير
بالادغام السوسي

قتل اولادهم شركائهم عليهم
بضم اللام ابن عامر قرا ابن عامر قرا ابن عامر

معنی اینست چنانچه آراسته شده است مر مشرکان را قبایح سابقه چون تقسیم مال میان خدا و بتان همچنان آراسته شده است مر بسیاری از مشرکان کشتن فرزندان و ذبح کردن ایشان بنام بتان را
ليردوهم وليلبسوا عليهم دينهم معنی اینست آراستند برای ایشان قتل اولاد را تا هلاک کنند مقتولان را بتلف قاتلان را بحرمان و اسف بر بن طریق در دنیا زیان کنند تا بر ایشان دین ایشان
بپوشند و غیر دین را با دین بیامیزند و امر را بر ایشان مختلط کرداند روایت کرده اند که ایشان دین اسمعیل علیه السلام داشتند و همت بر مخالفت آن میکماشتند بدین ابتداعات و افترات در
دین اسمعیل بر ایشان پوشیده گشت و با خلاط و اشتباه پیوست چیزها در نظر ایشان آراسته نمود که در دین اسمعیل علیه السلام نبود

وَلَوْ شَآءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ اینجمله معترضه است معنی اینست واگر خدای خواستی که ایشان این کارها نکنند ودین خویش را در اشتباه نمی افکنند لیکن چون خدای خواسته بود اختیار آن از ایشان روی نمود واین آیت نیز در بطلان مذهب معتزله صریح بود وبودن حسن وقبح وخیر وشر متعلق بارادت حق ثابت شود فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ فا سببیه است مرتب است بر زین لکثیر من المشرکین وما یفترون عطف است بر ضمیر منصوب در ذرهم معنی اینست پس بگذار کافرانرا وافتراء ایشانرا تا در هنگام جزاء ایشان وموعد سزاء ایشان روی نماید وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ معنی اینست وگفتند مشرکان این انعام وحرث یعنی انعامی وحرثی که ایشان میان خدا وشرکا قسمت کرده اند در بخش وسهم آورده اند انعامی است حرام گشته وممنوع پیوسته بخوردن آنرا مگر کسی که ما خواهیم از فقرا ومساکین وایتام ومهمانان وخدم معابد اصنام این قول را بزعم خویش گفتند ودر راه وهم وگمان رفتند

فَذَرْهُمُو بِزَعْمِهِمُو سَيَجْزِيهِمُو فَهُمُو سَيَجْزِيهِمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وَصْفَهُمُو إِنَّهُ قرا قالون بالصلة والقصر وفی المنفصل وورش بالصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَلَوْ شَآءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا

واگر خواستی خدای تعالی نکردندی آنرا دست بدار ایشانرا وآنچه

يَفْتَرُونَ ۞ وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ

همی دروغ گویند وگفتند کافران ومشرکان این ستوراند وکشت زار حرام است

لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ

نه خوردآنرا مگر آنکه ما خواهیم از خدم بتان ومردان باعتقاد ایشان وگفتار دروغ شان وستوران چند دیگرست که

حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ

حرام کرده اند پشتهاشان نشستن بران وستوران چند دیگرست که یاد نمیکنند نام

اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا

خدایرا بر ذبح برای دروغ بدیدکردند بر حکم خدای پاداش کند ایشانرا بدانچه هستند که

يَفْتَرُونَ ۞ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ

دروغ همی گویند برخدای وگفتند کافران ومشرکان آنچ در شکمهای این

الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ

ستورانست یعنی شیر بچه خاصه باشد حلال برای مردمان ما وحرام کرده شده است بر

أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ

زنان ما اگر بچه زنده آید واگر باشد آنچه در بطون انعام بی حیات پس ایشان باشند در آن خوردن انبازان مردان وزنان

سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۞

پاداش کند خدای ایشانرا بر آن صفت کردن ایشان از تحریم وتحلیل بدرستی که او باحکمت است ودانا

وَلَوْ شَآءَ بالامالة حمزة وابن ذکوان

فَعَلُوهُو بالاشباع ابن کثیر

أَنْعَامٌ وَّ مدغما بغیر الغنة خلف

حِجْرٌ بالترقیق ورش

بُزُعْمِهِمْ بضم الزاء الکسائی

حُرِّمَتْ ظُّهُورُهَا بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة والکسائی وورش

وَأَنْعَامٌ بالتسهیل فی الوقف حمزة

افْتِرَاءً بالترقیق ورش

الَانْعَامِ بالنقل ورش

الْأَنْعَامِ سکت خلف وفی روایة خلاد

وَإِن يَّكُن مدغما بغیر الغنة خلف

وَإِن تَكُن ابن عامر وابوبکر

مَيْتَةٌ ابن کثیر وابن عامر

فِيهِي بالاشباع ابن کثیر

وَصْفَهُمْ إِنَّهُ سکت خلف فی روایة

وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا معنی اینست وانعامی دیگرست که کافران حرام کردانیده اند برخویش رکوب بر پشتهاء ایشان چون شتر حامی که ذکر آن در سورة مایده رفته وبیان آن بتشریح وتوضیح گذشته ایشان بر روی سواری نکردند واورا حامی ظهر خود میگفتند وپشم وصوف او مردان را بودی واز هیچ حوض وکشتی کسی اورا مانع نشدی وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا معنی اینست وانعامی که ذکر نمی کنند نام خدای بر آن یعنی ذبح نمیکنند یا ذبح بنام دیگران میکنند وآنرا حلال نمیدارند حلال می پندارند افْتِرَاءً عَلَيْهِ معنی اینست نسبت تحریم نابوده برخدا افترا میکنند افترا کردنی ودر نسبت تحریم سوی خدای دروغ می گویند دروغ گفتنی خداوندان افتراءند یا از جهت آنکه مفتریاند سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ اینجمله تذییل است معنی اینست تحقیق است که خدای عز وجل و برایشان خواهد نهاد بافتراء ایشان سزا خواهد داد وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ معنی اینست وگفتند ایشان آنچ در شکمهاء این انعام است خالص است مر مردان را وبر زنان حرام است بچه که در شکم انعام است مرده باشد ایشان همه در آن شریک باشند مردان وزنان را حلال بود اقوال ناپسندیده ایشان ذکر میکند وگفتارهای ناکرده ایشانرا شرح میدهند تا اهل حق مذاهب باطله مبطلان بدانند واز عمل بدان وموافقت در آن باز مانند ودرین آیت دلیل است که اهل علم را دانستن مذهب

ربع

٣ آنرا در حیز حرمت آورده وبنائج کافران از عملهاء ناکردنی وکردارهاء ناپسندیده وبدانچه خود را در ورطه عذاب وعقاب می افکنند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ معنی اینست بدرستی زیان زده گشتند وخاین وخاسر شدند کسانی که فرزندان خود را بنادانی کشتند وآنچه روزی کرده است خدای ایشانرا ارزاق حلال حرام کردانیدند این تحریم را بر خدای بربستند افترا کردند ودروغ

مخالفان می باید واطلاع بر ملل واکاذیب ایشان نمی شاید فقها بابی از کلمات کفر در کتب شریعت نویسند تا مسلمانان از آن احتراز کنند واز عمل بدان باز مانند عرفت الشر لا للشر ولکن لتوقیه علم حسن است اگرچه علم بچیزی بود که عمل بدان قبیح بود نتیجه معلوم قبیح نشود العلم حسن علم است علم بحسنات از جهت عمل کردن علم بسیات از جهت باز ماندن سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ وصفهم مفعول مطلق است از باب ضربته سوطا ای سیجزیهم بوصفهم الله بتحریم حلال وتحلیل حرام کذبا وافتراء این جمله مستانفه است برای بیان جزاء ایشان معنی اینست زود باشد که خدای ایشانرا بصفت کردن ایشان خدای بصفت نابوده از تحلیل حرام وتحریم حلال جزا دهد بسبب آنکه سزاء دروغ گوئی ایشان عذاب کند إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ اینجمله تذییل است تا کید او از جهت ابراز ثناء باری بروجه وکادت واستواریست معنی اینست بدرستی در حکم تحلیل وتحریم حکیم است همه کار او بر وفق حکمت مستقیم است علیم است بدانچه حلال کرده وبدانچه

نابوده گفتند بدرستی گمراه گشتند ونبوده اند از کسانی که راه راست یابند وطریق حق دریابند لایقا اهتدا نبودند ودرین کار سعی ننمودند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ معنی اینست او آنکسی است که انشا کرده است بوستانهای مسقفه وغیر مسقفه پیدا آورده بوستانهاء مسقفه آنست که شاخهاء آنرا بچوبها بردارند وبدان چوبهاء دیگر دارند تا شاخهاء آن بوستانها بر زمین نیفتند ومیوهء آن خاک آلود نشود وبعضی گویند مسقفات آنست که شاخهاء او بلند واستوار بود وهیچ مسقفات در زمین نمی افتد وبعضی گویند معروشات نهال کرده مردمان که نفقه آن میکنند وفرود شاخهاء آن تکیه میدارند رنج آن می برند وغم آن میخورند غیر معروشات آنچه در بیابانها ودر کوهها پیدا کشته وبغیر کاشتن کسی رسته وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ اکله بعضهم کاف وسکون کاف خوانده ومعنی یکی دانند والنخل عطف است بر جنات ای انشا النخل والزرع مختلفا اکله حال مقدره است زیرا که اختلاف ثمار وحبوب در وقت انشا موجود نیست بلکه مقدره است واکل اسم است بر آنچه ماکول است از نخل وزرع از ثمار وحبوب وضمیر اکله عاید بر نخل وزرع است بتاویل کل واحد منهما معنی اینست ودرختان خرما وکشتها در حالتی که مقدر است کوناکون بودن میوه وحبوب آن پیدا آورد ورنگ وبوومزه وصورت وشکل آن مختلف کرد وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ عطف است بر جنات ومتشابها حالست از رمان ای انشا الزیتون والرمان حال کونه متشابها وغیر متشابه معنی اینست زیتون را پیدا آورد وانار را بیرون کرد در حالت که متشابه در رنگ ودر مزه ماند باشد منافی بعضی را شیرین می ماند وبعضی را خلاف آن درین باید کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ متعلق است بما قبل بتقدیر وقال یا قایلا جناح در قد علم کل اناس مشربهم کلوا واشربوا من رزق الله گفته اند وضمیر نخل وزیتون ورمانست بتاویل مذکور معنی اینست بخورید از میوه آنچه ذکر کردیم چون میوه آرد آن درختی که میوه ندارد وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ معنی اینست ثمر او بخورید حقی که واجبست در روز بریدن میوه ودرودن کشت وبدهید در هنگام بر آمدن ثمار وحبوب حقی که لازم بود که در روز حصاد بیرون می آوردند میان فقرا قسمت میکردند بعد آن منسوخ شده وجای آن وجوب عشر است وَلَا تُسْرِفُوا

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ
بدرستی زیان کردند آنان که بکشتند فرزندان خویش را ساداینی وبی خردی بی
عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ
دانش وحرام کردند آنچه روزی کرد ایشانرا خدای تعالی برای دروغ گفتن بر خدای تعالی
قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝ وَهُوَ الَّذِي
بحقیقت گمراه شدند ونبودند راه یافتگان واوست آنکه
أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ
بیافرید بوستانهایی سقف بدید کرده از چوب وبر زمین افتاده برلک وباران
وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ وَالزَّيْتُونَ
وبیافرید خرما بنانرا وکشت زارها حال آنکه مختلف است در لون وطعم بار آن نخل وآن زرع وآفرید زیتونرا
وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا
وانارا مانند یکدگر در قد وطعم ولون ومزه وناماننده یکدیگر بخورید
مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ
از بار آن چون میوه آغاز بیرون آمدن کند وبدهید از آنچه داد بیست از آن در روز درودن آن
وَلَا تُسْرِفُوا ۝ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۝ وَمِنَ
واز حد اعتدال تجاوز منمایید بدرستی که خدای دوست ندارد از حد اعتدال تجاوز نمایندگانرا وآفرید از
الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ
ستوران آنچه بار را شاید وآنچه ذبح را شاید یا جامه از ان افکندنی را بخورید از آنچه روزی داد شمارا خدای تعالی

أَوْلَادِهِمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قد خسر بالترقيق ورش — قتلوا ابن كثير وابن عامر — علم وحرموا مدغما بغير الغنة خلف — افتراء بالترقيق ورش — قد ضلوا بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي وورش — وهو انشا بسكون الهاء ابو عمرو والكسائي وقالون بالوقف — معروشات مدغما بغير الغنة خلف — غير بالترقيق ورش — معروشات مدغما بغير الغنة خلف — مختلفا اكله بالنقل ورش — مختلفا اكله وسكت خلف وفي رواية — اكله قرا ابن كثير ونافع — متشابها مدغما بغير الغنة خلف — غير بالترقيق ورش

مِنْ ثَمَرِهِ وَآتُوا يَوْمَ حَصَادِهِ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَ رَزَقَكُمُ اللَّهُ
حمزة والكسائي — لورش ثلثة اوجه — قرا نافع وابن كثير وحمزة والكسائي — بالنقل ورش وسكت خلف وفي رواية خلاد — مدغما بغير الغنة خلف — بالادغام سوسي

عطف است بر انشاء سابقه معنی اینست واسراف مکنید یعنی مال را بی منفعت دین ودنیا در غیر محل مه افکنید وبعضی گویند یعنی از حد تجاوز مکنید یعنی چندان مدهید که خود محتاج سوال شوید چنانچه جای دیگر گفت ولا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا روایت کرده اند ثابت بن قیس بن شماس رضی الله عنه نخلستانی داشت یکروز پانصد درخت خرما را ببرید بمردمان داد وبرا خانه وفرزندان ذخیره ننهاد ولا تسرفوا در شان او نازل گشت ونهی مذکور بود دیوست إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ معنی اینست بدرستی خدای تعالی مسرفانرا دوست ندارد ودر حیز دوستی نیارد وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا معنی اینست پیدا آورد از انعام بارکشنده وسواری کننده وحیوانات صغار وحیوانات خود جسته از کبار که نزدیک زمین اند واز جهت نزدیکی زمین بفراشی می مانند كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ معنی اینست وکفتیم آنچه روزی کرده است خدای عز وجل شمارا بخورید وکارهای شیطانرا پی روی مکنید در رهی که بر دمد روید

ویمتابعت او کمراه مشوید اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ اینجمله تعلیل است بر نهي سابق و دلیل است چون وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ ملوح بعداوت او بود بتقدیر ملوح تاکید جمله سابغ نمود معنی اینست بدرستی شیطان مر شما را دشمنی پیدا است همیشه در عداوت شما عداوتی ظاهر دارد عقل متابعت دشمن جایز نه پندارد ثَمَانِیَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَیَیْنِ نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ معنی اینست خدای عز وجل هشت جفت را از انعام موجود کردانید از میش دو جفت واز بز دو جفت از هر نوعی دو نر دو ماده بگوای محمد این که میکویند خدای انعام را حرام کرده یا دو ماده را در حرمت آورده یا آنچه در کرفته است آنرا زهدانهاء ماده کان از نتایج و زادکان ایشان خبر کنید مرا بدانچه میدانید اگر شما راست گوئید وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَیَیْنِ

لکمو کنتمو کنتمو قرا ابن کثیر بالصلة و في روایة قالون

وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّیْطَانِ ط إِنَّهُ لَکُمْ

ومتابعت مکنید آثار اقدام دیو را بدرستی که او مر شما را است

عَدُوٌّ مُبِینٌ لا ثَمَانِیَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ

دشمنی هویدا هشت جفت را از میشینه دو نر و ماده

وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ ط قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ

واز بزینه دو نر و ماده بگوای محمد کافران را ای دو نر را حرام کرده است خدای

أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحَامُ الْأُنْثَیَیْنِ

یا دو ماده را از ضأن و معز یا حرام کرد اینچه کرد آمده است بر آن زهدانهاء این دو ماده

نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ وَمِنَ

بیاگاهانید مرا بدانش اگر هستید شما راست گویان واز

الْإِبِلِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَیْنِ ط قُلْ آلذَّکَرَیْنِ

اشتران دو صنف نر و ماده واز جنس گاو دو نر و ماده بگوای محمد کافران را ای دو نر را

حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَیَیْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ أَرْحَامُ

حرام کرد خدای تعالی یا دو ماده را از گاو و گوسفند یا آنچه حرام کرده است آنرا که برو مشتمل کرده زهدانها

الْأُنْثَیَیْنِ ط أَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاکُمُ

این دو ماده یعنی همه حلالست شما ان کافر گویید که اینها حرام اند از دلیل عقلی یا کتابی یا بوده اید شما حاضران چون وصیت فرمود شما را

اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ

خدای تعالی بدین حکم یعنی تحریم این چیزها پس کیست ستمکارتر از آنکه کوید بر خدای تعالی

خطوات — نافع وابوعمرو وحمزه وابوبکر
من الضان — بالابدال السوسي
من المعز — ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر
قل الذکرین — بالتسهیل في روایة خلف
قل الذکرین — بالنقل ورش
ءالذکرین — بالابدال في روایة لکل القراء
الذکرین — بالتسهیل في روایة لکل القراء
الانثیین — بالنقل ورش
الانثیین — سکت خلف و في روایة خلاد
علیهي — بالاشباع ابن کثیر
الانثیین — بالنقل ورش
الانثیین — سکت خلف و في روایة خلاد
نبئوني — لورش ثلاثة اوجه
نبوني — بالتسهیل في الوقف حمزه
نبیوني — بالابدال في الوقف حمزه

نبوني بعلم ان ومن الابل ومن الابل قل الذکرین قل الذکرین ءالذکرین
بالحذف في الوقف حمزه — النقل ورش — سکت خلف و في روایة — بالنقل ورش — سکت خلف في روایة خلاد — بالنقل ورش — سکت خلف و في روایة — بالنقل ورش — بالابدال في روایة لکل القراء

قل الذکرین ام الانثیین ام الانثیین الانثیین الانثیین علیهي شهداء اذ
وصیکم وصیکم فمن اظلم فمن اظلم اظلم ممن افتری افتری
بالتسهیل — بالنقل ورش — سکت خلف و في روایة — بالنقل ورش — بالاشباع ابن کثیر — بالتسهیل نافع وابن کثیر وابوعمرو — بالامالة حمزه والکسائي — بالادغام السوسي — بالتغلیظ — بالامالة بین بین ورش

عطف است بر من الضان اثنین ومن المعز اثنین جمله قل آلذکرین معترضه است برای تلقین حجت انتقام تحریم چنانچه کذشت وذکر آن بالارفت معنی اینست واز شتر دو جفت واز کاو دو جفت انشا کرده واز هر نوعی نر و ماده پیدا آورده وایشان را در انتاج انداخته وسبب معاش و رزق ساخته بگوای محمد دو معز ذکور یا اناث انتاج ایشان از بر مقتضی عقد حرام کردانید یا سمع متضمن این معنی رسید شما به بنوت قایل نه اید بر ورود وحی وسمع اعتقاد ندارید وظاهرست که عقل مقتضی آن نیست عاقل نکوید که عقل موجب این معنی اینست اَمْ کُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاکُمُ اللَّهُ بِهَذَا ام منقطعه است برای اضراب از اول واستفهام از ثانی واستفهام از خدای عز وجل بحقیقت نتواند بود سخن مقام از وی انکار متوارست معنی اینست یا خود شما حاضر بودید آن وقت که خدای تعالی بتحریم آن وصیت کرده و بر حکم خویش شما را آکاه کردانیده وهمه داستد این معنی نیست پس تحریم شما بی معنی است وشک نیست که این دعوی میکند سزاوار انکار و مستحق توبیخ باشد ومفتری بر خدای کردد فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِبًا لِیُضِلَّ النَّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ فا سببیه است من استفهامیه برای انکار ای لا اظلم ممن افتری علی الله کذبا معنی اینست پس که ظالمتر است از کسی که افترا کند بر خداوند ودروغی را بر بندد تا مردمان از حکم کمراه کند واز راه نیک در راه بد برد شک نیست که بغیر علم ره نمایی کردن ونشان راه کفتن کمراه کردن واز راه بردن است

معنی

إنّ اللهَ لا يَهدي القومَ الظالمين ايجمله تذييل است وچون جمله فمن اظلم تا اخر ملوح بمضمون ايجمله بود بتقدير ملوح تا كيد جمله سايغ نمود معنى اينست بدرستي خداي تعالى راه ننمايد
ظالمانرا كه موت ايشان بر كفر خواسته وايمان ايشان باراده پيوسته قُل لا اَجِدُ فيما اُوحِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلى طاعِمٍ يَطعَمُهُ اِلّا اَن يَكونَ مَيتَةً اَو دَمًا مَسفوحًا اَو لَحمَ خِنزيرٍ
فَاِنَّهُ رِجسٌ اَو فِسقًا اُهِلَّ لِغَيرِ اللهِ بِهِ ايجمله ديكرست از جملهايي كه بروجه استيناف بقل مقدر رست يكون وبنصب برصيغهٔ تانيث وتذكير وميتة برفع ونصب خوانده اند ميتة برفع اسم
يكون وبنصب خبر او دانند روايت كرده اند پيغمبر عليه السلام با مالك بن عوف بمحاوجه درآمد وبحجت بروي غالب آمد مالك بن عوف چون از حجت كفتن خميد از پيغمبر عليه السلام پرسيد
در بحيره وسايبه ووصيله وحام كه بزركان ما حرام كفته اند توجه ميكويي ودر رقته ايشان كدام حكم بجويي آيت قل لا اجد تا آخر نازل كشت واين نظم بورود پيوست معنى اينست بكواي محمد نمي يابم در

عَلَيْهِمُو قَرَأَ ابنُ كَثيرٍ بِالصِّلَةِ وَفي رِوايَةٍ قالونُ

كَذِبًا لِيُضِلَّ النّاسَ بِغَيرِ عِلمٍ ط اِنَّ اللهَ لا
دروغي را · تا بي راه كند · مردمانرا · بي · دانش · بدرستي كه خداي تعالى نه

يَهدِي القَومَ الظّالِمينَ ❁ قُل لا اَجِدُ فيما اُو
راه ننمايد · كروه · ستمكارانرا · بكو · نمي يابم · در آنچه وحي كرده آمد

حِيَ اِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلى طاعِمٍ يَطعَمُهُ اِلّا اَن يَكونَ
سوي من چيزي حرام كرده شده · بر خورنده · كه خورد آنرا · مكر · كه · باشد

مَيتَةً اَو دَمًا مَسفوحًا اَو لَحمَ خِنزيرٍ فَاِنَّهُ
مردار · يا خوني · ريخته شده · يا كوشت · اين جانور ج · كه باشد آن

رِجسٌ اَو فِسقًا اُهِلَّ لِغَيرِ اللهِ بِهِ فَمَنِ
پليد · يا باشد سبب تباهي ومعصيتي كه رفع صوت كرده باشند · مر جز خدايرا بآن در وقت ذبح · پس هر كه

اضطُرَّ غَيرَ باغٍ وَلا عادٍ فَاِنَّ رَبَّكَ غَفورٌ رَحيمٌ
بيچاره شود · نه تجاوز كننده · ونه ستم كننده بر مضطري ديكر · بدرستي كه خداوند تو · آمرزكارست مهربان

وَعَلَى الَّذينَ هادوا حَرَّمنا كُلَّ ذي
وبر · آنان كه جهود انند · حرام كرديم · هر حيواني · با

ظُفُرٍ ج وَمِنَ البَقَرِ وَالغَنَمِ حَرَّمنا عَلَيهِم
ناخن را · واز · كاوان · وكوسفندان · حرام كرديم · بر ايشان

شُحومَهُما اِلّا ما حَمَلَت ظُهورُهُما اَوِ الحَوايا
پيهاي ايشان هر دو صنف · مكر · آنچه بر داشته باشد · پشتهاي آن دو · از چربي · يا رودكان آن دو

بَلَغ وَلا عَلَيهِمُ اَوِ الحَوايا اَوِ الحَوايا حَمَلَت ظُهورُهُما
مدغما غير الغنة خلف · بضم الهاء حمزة · اما بين بين ورش في رواية · بالامالة المحضة حمزة والكسائي · بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي وورش

اَو وَحي — لورش ثلثة اوجه
ركوع
طاعِمٍ يَطعَمُهُ — مدغما غير الغنة خلف
اَن تَكون — ابن كثير وابن عامر وحمزة
مَيتَة — قرأ ابن عامر
مَسفوحًا اَو — سكت خلف في رواية
مَسفوحًا اَو — بالنقل ورش
رِجسٌ اَو — سكت خلف في رواية
رِجسُنِ او — بالنقل ورش
فِسقًا اُهِلَّ — سكت خلف في رواية
فِسقَنُ اهل — بالنقل ورش
فَمَنِ اضطُرَّ — نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي
غَير — بالترقيق ورش

آنچه بر من وحي آمده محرم بر خورنده
نخورند مكر آنكه مردار يا خون ريخته
شده يا كوشت خوك باشد
زيرا چه هر يكي از ين سه رجس است
در شرع وطبع نجس است يا باشد
فسقي يعني مذبوحي كه آواز بر آوردن
وذكر كردن مر غير خدايرا در ذبح
او ابقاع كرده شده وذبح او بنام
غير خداي عز وجل آمد حقيقت
باسم اللات والعزى وما نند آن
باحكام اقامت ملت كفر سقام ذكر
بتان فَمَنِ اضطُرَّ غَيرَ باغٍ وَلا عادٍ
فَاِنَّ رَبَّكَ غَفورٌ رَحيمٌ من
شرطيه است مرفوع المحل بر ابتداست
محمول بر حذف خبر وجزاست
اي من اضطر غير باغ ولا عاد
معترضه است يغفر الله له ويرحمه
لان ربك غفور رحيم وجمله
فمن اضطر غير باغ ولا عاد معترضه
است براي بيان حكم مضطر
معنى اينست پس هر كه مضطر
شود واز جهت خوف هلاك
بيچاره كردد بر قدر ضرورت بخورد
درين حالي كه غير تجاوز كننده است
پس بدرستي پروردكار تو
آمرزنده است خطايا آمرزنده
كنايت از حصول
فعل آمرزيدن وبخشيدن
وترخيص باشد بر مضمون جمله با
معني مكني عنه ملوح بود بتقدير
ملوح تاكيد جمله سايغ نمود ودرين
اشارتست بسوي فعل ابو يوسف
رحمة الله عليه كه اكل اين محرمات
در وقت اضطرار مباح ميكردد
بلكه بروجه رخصت دفع اثم مي
شود همچو اجراء كلمهٔ كفر در وقت
اكراه با بقاء حرمت مرخص
مي باشد ابو حنيفه رحمة الله عليه
باستثنا از تحريم كه در آيت وقد
فَصَّلَ لَكُم ما حَرَّمَ عَلَيكُم اِلّا
ما اضطُرِرتُم اِلَيهِ مذكورست
تمسك كرده ومحرمات مذكور
در وقت اضطرار از تحريم با باحت
آورده ليكن چون در حق غير

مضطر حرام است مباح كردانيدن آنرا غفران نام كرد چنانكه دو ركعت مسافر را اكرچه در حق او اصل فرض آست ظهر وفجر او برابرست باعتبار آنكه در حق مقيم فريضه چهار ركعت آست اسم
رخصت اسقاط آورد وَعَلَى الَّذينَ هادوا حَرَّمنا كُلَّ ذي ظُفُرٍ معنى اينست وبر كساني كه يهودي شدند وملت جهودي ورزيدند هرچه از بندكان ودور از خداوند ناحق است حرام
كردانيديم وازنعمت حد طيبات بحرمانه رسانيديم وَمِنَ البَقَرِ وَالغَنَمِ حَرَّمنا عَلَيهِم شُحومَهُما اِلّا ما حَمَلَت ظُهورُهُما معنى اينست وازكاوان وكوسفندان حرام كردانيديم
وايشان جربيها آن مكر جربيهايي كه مشتملست بر آن پشتهاء ايشان كه آن در حكم كوشت بود چنانكه خوردن كوشت بخوردن آن حانث شود اَوِ الحَوايا اَو ما اختَلَطَ بِعَظمٍ
معنى اينست يا جربيهايي كه كرفته است حوايا رودها كرد كرفته يا جربيهاكه باستخوان آميخته

ذلك جزيناهم ببغيهم وانا لصادقون ذلك مفعول دوم است مر جزيناهم وجمله تذييل است وانا لصادقون بعد اخبار بحز اكنايات است از تحقيق وقوع جزا دعوی صدق مخبر ميراست مر تحقيق وقوع مخبر به جمله را موكد بتواكيد آورد رد انكار منكران جزا كرد در معني اينست آن تحريم طيبات مذكور ومنع نعمتهاء مسطور جزا داده ايم ايشانرا بران ستم كشتن وظالم بودن ايشان بدرستي ما هر آينه راست كويان وراستكاراييم خبر جزا دادن براستي ميكنيم فان كذبوك فقل ربكم ذو رحمة واسعة ولا يرد بأسه عن القوم المجرمين فا سببيه است وجمله ولا يرد بأسه عطف است بر جمله مقول قل است وجمله قل با معطوفات خويش جزاء شرط است سابق بيان جزاء نفي وظلم ايشان تحرمان نعيم وتحرمان طيبات در دنيا بود درين آيت باسعت رحمت باس ايشان از رد باس خداي بيان فرمود معني اينست پس اگر ترا اي محمد تكذيب كنند ودر جريمه بسعت رحمت خداي متمسك نزند بگو پروردگار شما خداوند رحمت واسع است درين معني شك نيست ليكن تمسك ايشان بسعت رحمت براي رد عذاب معني است چه رد كرده نشود عذاب ودر آخرت از كروهي كه كناهكارانند وعقلا سعت رحمت او را در حق كافران سودمند نداند سيقول الذين اشركوا لو شاء الله ما اشركنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شيء جمله مستانفه است در جواب ماذا يقولون حين يؤاخذون بالاشراك وجمله شرطيه يعني لو شاء الله ما اشركنا تا آخر مقول قل است معني اينست زود باشد كه مشركان در عذر اشراك خويش بگويند و نقص ناپسنديده جويند كه اگر خداي خواستي ما وپدران ما مشرك نمي شديم ونه هيچ چيزي را بر خويش در تحريم مي آورديم وظاهر است اين عذر ناپسنديده وبهانه ناكرين است كه مشيت خداي تعالی افعال اختياري ايشان مخير نبود مقرون باختيار وكسب ايشان باشد وبعد تحقق اختيار معصيت وكسب از تعلق بمشيت واراده عذر نبود وبهانه نشود كذلك كذب الذين من قبلهم حتى ذاقوا بأسنا اينجمله معترضه است براي تسليه پيغمبر ووعيد كافران معني اينست چنانچه ترا تكذيب ميكنند پيغمبراني را كه پيش از ايشان بوده اند تكذيب ميكردند تا آنكه باس ما را چشيدند وعذاب ما را ديدند قل هل عندكم من علم فتخرجوه لنا ان تتبعون الا الظن وان انتم الا تخرصون اينجمله مستانفه است چنانستي كه پيغمبر گفت ماذا اقول لهم فقيل قل هل

جزيناهمو ببغيهمو ربكمو قبلهمو عندكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أو ما اختلط بعظم ذلك جزيناهم ببغيهم

يا آنچه آميخته باشد با استخوان اين جو دنبه آن جزا پاداش كرديم ايشانرا بافزوني جستن ايشان

وإنا لصادقون ۞ فإن كذبوك فقل ربكم

وبدرستي ما ايم هر آينه راست كويان پس اگر دروغ دارند ترا اي محمد بگو خداوند شما باشد

ذو رحمة واسعة ج ولا يرد بأسه عن القوم

خداوند رحمتي بسيار فراخ بر مؤمنان وبازكردانيده نشود عقوبت او از كروه

المجرمين ۞ سيقول الذين أشركوا لو شاء

گناه كاران زود باشد كه كويند آنان كه انباز كرفتند كه اگر خواستي

الله ما أشركنا ولا آباؤنا ولا حرمنا

خداي تعالی انباز نكرفتيمي ما ونه پدران ما وحرام نكرديمي ما

من شيء ط كذلك كذب الذين من قبلهم

هيچ چيزي را همچنين بدروغ داشتند آنان كه بودند از پيش اهل مكه

حتى ذاقوا بأسنا ط قل هل عندكم من علم

تا كه بچشيدند شدت عقوبت ما را بگو هيچ هست نزديك شما هيچ دانشي وحجتي بصحت دعوي شما

فتخرجوه لنا ط إن تتبعون إلا الظن وإن أنتم

تا بيرون آريد وبيان كنيد هر آينه متابعت نميكنيد مگر كماني را ونيستيد شما

إلا تخرصون ۞ قل فلله الحجة البالغة ج

مگر كه دروغ ميگوييد بگو مر خدايراست حجت تمام بر خلق

أنتموا الا
رحمة وانهم
واسعة
باسه
شاء الله
آباؤنا
آبآؤنا
آباونا
من شيء
من شي
كذلك كذب
بأسنا
فتخرجوه
وان انتم
وان انتم
ان انتم الا

عندكم من علم وجمله ان يتبعون با جمله معطوف بر دست تذييل است كه اثبات اتباع ظن توكيد انكار علم بود وجمله كه متضمن تاكيد است تذييل باشد معني اينست بگو اي محمد مر ايشانرا هست نزديك شما از علمي كه داريد پس علم را براي ما بيرون آريد نه ايد شما مكر كمان برنده بي تحقيق سخن كوينده قل فلله الحجة البالغة اينجمله ديكر است از جملهايي كه بر وجه استيناف بقل مقدرست فا در فلله سببيه است جمله كه بعد اوست مقول قل است چه در آيت سابقه بيان بطلان حجت ايشان بود وآن سبب است براي اين كه مر خدايرا حجت بالغه داند واو را بصفت والله غالب على امره خوانند معني اينست بگو اي محمد پس مر خدايراست حجت بالغه ر حجتي رسيده بكمال قاطع مقالبا شد فلو شاء لهديكم اجمعين مفعول شا محذوف است اي لو شاء هدايتكم لهديكم اينجمله معترضه است براي اظهار قدرت معني اينست

پس اگر خواست خدای بودی همه را راه نیك نمودی لیکن چون یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید صفت او باشد خواستن چیزی بتعیین بر و واجب نبود کار اگرچه بمشیت متعلق است و وجود همه اشیا باراده حق متحقق است مبنی بر اختیار است بروجه حرنیست بعد تعلق باختیار عذر تعلق فعل بمشیت عذری بی معنی است قل هلم شهداءکم الذین یشهدون ان الله حرم هذا این جمله دیگرست از جملهایی که بروجه استیناف بقل مقدرست معنی اینست بگوای محمد کافران را گواهان خویش دهند بیارید بدرستی که حرام کرداینده است این چیزها را حرام می پندارند فان شهدوا فلا تشهد معهم فا در فان شهدوا سببیه است معنی اینست پس اگر گواهی دهند کافران بکذب و زور بید و نفاق ایشان تو با ایشان دل گواه مه آر و بر گواهی ایشان اعتماد مدار ولا تتبع اهواء الذین کذبوا بآیاتنا والذین لا یؤمنون بالآخرة وهم بربهم یعدلون معطوف است بر فلا تشهد و جمله وهم بربهم یعدلون حال است معنی

معهم وهم بربهم ربکم واولادکم نرزقکم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قا

لهدیکم اجمعین علیکم الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

فلو شاء لهدیکم اجمعین قل هلم شهداءکم

پس اگر خواستی خدای هر آینه راه نمودی شمارا بجملگی بگو بیارید گواهان شما

الذین یشهدون ان الله حرم هذا فان

آنان که گواهی میدهند که خدای تعالی حرام کرده است این چیز را اگر ایشان

شهدوا فلا تشهد معهم ولا تتبع اهواء الذین

گواهی دهند تو گواهی مده با ایشان یعنی سخن ایشان را تصدیق مکن و متابعت مکن آرزوهای باطل آنان را که

کذبوا بآیاتنا والذین لا یؤمنون بالآخرة

بدروغ داشتند آیتهای ما را و متابعت مکن آنکسانی را که نگروند بدان جهان

وهم بربهم یعدلون قل تعالوا اتل ما حرم

و ایشان بخداوندشان برابر میکنند بتان را بگو شما یا محمد که بیایید تا بر شما خوانم آنچه حرام کرده است

ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئا وبالوالدین

پروردگار شما بر شما که انباز مگیرید بدو چیزی و با مادر و پدر نیکویی

احسانا ولا تقتلوا اولادکم من املاق نحن

نیکویی کردنی و مکشید فرزندان شما یعنی دختران از ترس درویشی ما

نرزقکم وایاهم ولا تقربوا الفواحش ما

روزی میدهیم شمارا و ایشان را و نزدیک مشوید بکارهای ناخوب آنچه

ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التی حرم

آشکارا باشد از آن و آنچه پنهان باشد و مکشید آن تن را که حرام کرد کشتن او را

بالآخرة تعالوا اتل تعالوا اتل علیکم الا شیئا شیئا وم املاق وم املاق

بالامالة فی الوقف کسائی — بالنقل وورش — سکت خلف فی روایة — بالسکت خلف وفی روایة خلاد — سکت خلف — مد عاغیر الغنة خلف — بالنقل وورش — سکت خلف فی روا

نحن نرزقکم مد عاسوسی فیهما

نحن مبتداست و نرزقکم وایاهم خبر است تقدیم مسند الیه بر حرف فعلی برای تخصیص بود کلام بمعنی نحن نرزقکم الا انتم باشد و جمله تعلیل است بر نهی سابق و دلیل است ازجهت فقر فرزندان را مکشید و از فقر و گرسنگی مترسید زیراکه رزق میدهیم ما شمارا و ایشان را ولا تقربوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن معطوف بر نهی سابق خویش بدل است از فواحش معنی اینست زشتها و کارهای ناشایسته را نزدیک مشوید یعنی معاصی را آنچه ظاهرست از گناهان جوارح و آنچه باطن است ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق عطف است بر ولا تقربوا معنی اینست و مکشید نفسی را که حرام گردانیده است کشتن آن را خدای مگر آنکه کشتن چون قصاص و ردت و رجم زانی محصن و قتل قطاع طریق و حاف و ساحر و کشاده تیغ برای کشتن مسلمانان و قاصد جان مسلمانان بناحق

ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ معنی اینست آن ای مخاطبان پند داده است خدای شما را بر آن تا شما دریابید و در عمل کردن بر آن بشتابید وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهٗ معطوف است بر وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ معنی اینست و نزدیک مشوید مال یتیم را مگر بطریقی که آن بهترست و معانی که آن نیکوترست از محافظت و منفعت و کوشش نمودن در زیادت شدن و افزودن وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ معطوف است بر امر و نهی سابق معنی اینست و براستی و عدل تمام کنید پیمانه را در پیمودن و راست کنید ترازو را در سنجیدن لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا این جمله مستانفه است چنانستی که سوال کرد ما تضع لو لم تعلم بالزیادة والنقصان فقال لا نکلف نفسا الا وسعها این جمله تکمیل است برای دفع بزیادت و نقصان بغیر قصد و اختیار بی اهتمام و کوشش عدل در کار معنی اینست تکلیف نکنیم ما هیچ نفسی مکلف را مگر بر آن قدر که قوت و قدرت بود و بر ان آید آن که وسع و طاقت باشد وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى اذا برای شرط است فاعدلوا جزاء اوست و این شرطیه معطوف است بر انشاء آن سابق زیرا که چون جزا بشرط انشا باشد شرطیه انشائیه بود معنی اینست و چون سخنی بگویید در گواهی یا در حکم یا در اقرار و انکار پس در سخن راستی و درستی جویید خداوند قرابتی باشد و خویشاوند قریب بود حق باید گفت و در صدق باید سفت اگر چه چیزی از دست تو رود و بدر یا بسر را زیان شود وَبِعَهْدِ اللّٰهِ أَوْفُوا جار و مجرور متعلق است با وفوا تقدیر او از جهت اهتمام است مناط امر با بقای محافظت عهد خدایست معنی اینست و بعهد خدای وفا کنید و خود را در ورطه عهد شکستن مه افکنید ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ تذکرون که در اصل تتذکرون بود قراء او بتخفیف ذال و حذف یا تشدید او با بدال تاء دوم بذال و ادغام او خواندند و معنی بر حسب آن داشته لعلکم تذکرون بمعنی لکی تذکر و اتعلق است بوصیکم ذلکم اشارتست بر تکالیف مذکوره و اوامر و نواهی مسطور و این جمله تکالیف تقدیر مضمون کلام سابقه را تکریر است معنی اینست آن ای مخاطبان وصیت کرده است شما را بدان خدای شما و پند داده است بدان چنانچه بالا گذشته و بیان آن مبرهن گشته تا پند گیرید و نصیحت پذیرید وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وان بتشدید نون با فتح همزه و کسر او و تخفیف نون خواندند بر قراءة تخفیف مخففه از مشدده و حذف ضمیر شان دانند و آن را همچو مشدده بر ضمیر به در ذلکم وصیکم به یا بر ما حرم معطوف دانند و بر قراءة کسر همزه جمله معترضه بود برای مدح دین اسلام و ایجاب اتباع او باشد و اضافت صراطی برای تعظیم مضاف از قبیل ناقة الله وقت دارند مستقیما حال از معنی اشارت بر طریق وهذا بعلی شیخا معنی اینست بدرستی که دین یعنی دین اسلام راه منست یعنی راهیست که بید آورده ام بسوی جان موصل ساخته ام بسوی رضوان اشارت میکنم سوی او در حالت که راست و درست بود در وی هیچ کژی و حذر نیابند با هر دینی که مقابله کند راجح آید و در نظر عقد هر چند که در تامل افزاید راستی و درستی زیادة نماند پس چون دین اسلام راه مستقیم است پی روی او کنید و متابعت او ورزید وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهٖ معنی اینست و پی روی مکنید راههاء مختلف را یعنی ملت کافران و راه جهودان و ترسایان و آتش و بت پرستان و مانند آن و مذهب بدعت را چون مجسمه و مشبهه و معطله و امثال ایشان پس پراکنده کند و متفرق گرداند شما را از راه خدای یعنی از دین

ذٰلِكُمُو وَصّٰيكُمُو لَعَلَّكُمُو قُلْتُمُو ذٰلِكُمُو وَصّٰيكُمُو لَعَلَّكُمُو بِكُمُو
ذٰلِكُمُو وَصّٰيكُمُو لَعَلَّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إِلَّا بِالْحَقِّ ج ذٰلِكُمْ وَصّٰيكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ
مگر باستحقاق قصاص یا رجم یا رده آنچه گفتیم وصیت فرمود خدای شما را بان تا مگر شما دریابید حدود و احکام شرع را

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى
و نزدیک مشوید بخواسته طفل بی پدر مگر بخصلتی و حالتی که آن نیکوتر بود چون حفظ و تمییز و ازدیاد تا

يَبْلُغَ أَشُدَّهٗ ج وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ج
برسد بحالت قوت خود یعنی بلوغ و تمام بدهید پیمانه را و ترازو را براستی

لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا
تکلیف نفرماییم هیچ تنی را مگر بمقدار طاقت و توانایی آن و چون سخن گویید داد کنید در گفتن

وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰى ج وَبِعَهْدِ اللّٰهِ أَوْفُوا ط ذٰلِكُمْ
و اگر چه باشد آنکه سخن در حق او گویید خداوند خویشی و به پیمان خدای عز و جل وفا کنید این شما را

وَصّٰيكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ط
وصیت کرد شما را بنگاه داشت آن تا مگر شما پند گیرید

وَأَنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ج وَلَا تَتَّبِعُوا
و بدرستی که این که ذکر کردیم راه دین منست حال آنکه راستست پس تابع شوید آن را و متابعت مکنید

السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهٖ ط ذٰلِكُمْ
راههای مختلف را که پراکنده کند شما را از راه او آنچه گفتیم و فرمودیم بمتابعت آن و ملازمت آن

وَصّٰيكُمْ بِهٖ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ثُمَّ آتَيْنَا
وصیت فرمود شما را بان تا مگر شما پرهیزکاری نمایید از کفر و بدع و انواع مناهی پس بدادیم

وَصّٰيكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَصّٰيكُمْ امال بين بين ورش في رواية
وَأَوْفُوا بالتسهيل في الوقف حمزة
نَفْسًا إِلَّا بالنقل ورش
نَفْسًا إِلَّا وسكت خلف في رواية
قُرْبٰى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
قُرْبٰى امال بين بين ورش في رواية
وَصّٰيكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَصّٰيكُمْ امال بين بين ورش في رواية
تَذْكُرُونَ نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
وَأَنْ هٰذَا ابن عامر
وَإِنَّ هٰذَا حمزة والكسائي
صِرَاطِيَ ابن عامر بفتح الياء
سِرَاطِي بالسين قنبل
صِرَاطِي بالاشمام خلف
فَتَّفَرَّقَ بالتشديد بزي

وَصّٰيكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَصّٰيكُمْ امال بين بين ورش في رواية
آتَيْنَا لورش ثلثة اوجه

اسلام وطريقهٔ پيغمبر صلى الله عليه وسلم روايت كرده اند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم خطّى كشيد وكفت اين راه راست است بعده راستا وچپا خطها ديكر كشيد كفت اين راهها
كمراهيست وطرف فساد وتباهيست درهر رهي ازين راهها فساد شيطاني موكّلست كه مردمانرا درين راه ميخواند ودر بعضى تفاسير آورده كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم راستا وچپاء
خط مستقيم شش خط كشيد ودرخطّى ازآن دوازده كان خط ديكربيا آورده چه شش دردوازده هفتاد ودو شود خطوط مسطوره اشارت سوي مضمون ستفترق امّتى اثنين وسبعين فرقة
ذلكم وصّيكم به لعلّكم تتّقون معني اينست اين مذكور يعني آنچه ذكر كرده شد است اى مخاطبان وصيت كرده يعني پند داده وامر كرده شده است شمارا بدان تا شما
متقي شويد وپرهيز كرديد ذلكم وصيكم سه باز تكرار كرد ليكن در اوّل كرّت لعلكم تعقلون وكرّت دوّم لعلكم تذكّرون وكرّت سيوم لعلكم تتّقون آورد زيراچه اوّل تفكّر
بعدازآن تذكّر يعني پند كرفتن
بعدازآن تقوى ورزيدن
ثمّ آتينا موسى الكتاب تماما
على الّذى احسن وتفصيلا
لكلّ شيء وهدى ورحمة
لعلّهم بلقاء ربّهم يؤمنون
معني اينست پس داديم موسي
راكتاب يعني توريت مشتمل
برآيات بيّنات درحالة كه تمام است
متضمّن بكمال وتمام است كه اين آيت
بر كسي كه محسن است ومحسن
مذكور بذات موسى عليه السّلام
بروجه وضع مضمر موضع مضمر
يا محسن عام مبيّن است در
حالة كه تفصيل است يعني بيان
است مر هرچيزي
ودرحالة كه راه دين
سبب دين هدى است
ودرحق مردمان نعمت ورحمت
خداست تا ايشان بلقاء بروردكار
خويش وجزا وسزاء روز قيامت
ايمان آرند ودر عطاء او شكر كرا
وهذا كتاب انزلناه مبارك
واين است يعني قرآن كتابي است
ازخداي مهربان كه فرو فرستاده
شده بركت داده ومتبرّك آمده
فاتّبعوه واتّقوا لعلّكم ترحمون
معني اينست پس چون آن كتاب
راچنين دانيد پي روي واتباع
احكام او كنيد وازخداي بترسيد
وازعقاب او بپرهيزيد تا مستحق
رحمت شويد ومستوجب نعمت
كرديد ان تقولوا انّما انزل
الكتاب على طائفتين من قبلنا
وان كنّا عن دراستهم لغافلين
معني اينست اين كتابي است
كه فرستاده ايم آنرا تا نكوييد
شما كه فرستاده نشده است
كتاب مكر بر دو طايفه اهل
توريت واهل انجيل پيش ازما بدرستي
هستيم ما ازعلم وبيان هر آينه
غافل شوند كان وتواند بود كه
درآن لا انقدير بكند مضاف

لعلهمو ربهمو لعلكمو دراستهمو جاءكمو ربكمو
قرا ابن كثير بالصّلة وفي رواية قالون

موسى الكتاب تماما على الّذى احسن
موسي را كتاب توريت براي تمام نعمت بر آنكه نيكوكار باشد
وتفصيلا لكلّ شيء وهدى ورحمة لعلّهم
وبراي تميز كردن مر هر چيزي را وراه راست نمودن وبخشايش تا مكر ايشان كه حاجت آمد درشريعت موسي
بلقاء ربّهم يؤمنون وهذا كتاب انزلناه
برسيدن بجزاي خداوندشان بكروند واينست يعني قرآن كتابي كه فرو فرستاديم آنرا
مبارك فاتّبعوه واتّقوا لعلّكم ترحمون لا
منافع بسيار متابع شويد آنرا وبپرهيزيد از كفر ومعاصي وانكار او تا مكر شما رحمت كرده شويد
ان تقولوا انّما انزل الكتاب على طائفتين
براى عدم ارادت آنكه كوييد كه فرو فرستاده شد كتاب آسماني بر دو كروه يهود ونصاري
من قبلنا وان كنّا عن دراستهم لغافلين لا
از پيش ما وبدرستي كه بوديم ما از خواندن كتاب ايشان هر آينه بيخبران
او تقولوا لو انّا انزل علينا الكتاب لكنّا اهدى
يا كوييد كه اكر آنستي كه فرو فرستاده آمدي برما كتاب آسماني بودمي ماكه عيم راه يافته تر
منهم ج فقد جاءكم بيّنة من ربّكم وهدى
ازيشان كه اهل كتاباند پس بحقيقت بيامد بشما حجّتي هويدا ازخداوند شما وراه راست
ورحمة ج فمن اظلم ممّن كذّب بآيات الله
وبخشايشي متابعانرا پس كه باشد ستمكارتر ازآنكه بدروغ دارند آيتهاي خدايرا

شيء شيء
مع المدّ والوسط بالسكت خلف ورش وفي رواية خلاد
وهدى و
مدغما غير الغنّة خلف
يؤمنون
بالابدال ورش والسّوسي وفي الوقف حمزة
ركوع
كتاب انزلناه
بالنقل ورش
كتاب انزلنا
سكت خلف في رواية
انزلناهو
بالاشباع ابن كثير
فاتبعوهو
بالاشباع ابن كثير
طائفتين
بالتسهيل في الوقف حمزة
لو انّا لو انّا
بالنقل ورش سكت خلف في رواية
اهدى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
اهدى
امالة بين بين ورش
فقد جاءكم
بالادغام ابو عمرو وهشام والكسائي

فقد جاءكم وهدى ومن اظلم فمن اظلم اظلم ممن اظلم كذب بايات بايات
بالادغام مع الامالة حمزة وبالاظهار ابن ذكوان مدغما غير الغنّة خلف بالنقل ورش سكت خلف في رواية مدغما سوسي بالتغليظ ورش مدغما سوسي لغة اوجه لورش

محذوف دارند تقدير كلام كراهة ان تقولوا اند برين وجه معني چنين ايد اين كتابي است فرستاده ايم آنرا برشما ازجهت كراهت آنكه بكوييد نفرستاده است خداي كتاب مكر
بردو طايفه پيش ازما او تقولوا لو انّا انزل علينا الكتاب لكنّا اهدى منهم عطف است بران تقولوا سابق واقع بردو وجه مذكور معني اينست اين كتابيست كه فرستاده ايم
آنرا تا در قيامت نكوييد يا ازجهت كراهت آنكه كوييد اكر برما كتاب فرستاده شدي ونزول آن بحصول آمدي هر اينه مارا بايستى تر ازاهل توريت وانجيل بوديم ودر اهتدا ازايشان
برتري نموديم فقد جاءكم بيّنة من ربّكم وهدى ورحمة معني اينست پس روي كنيد زيراكه ازپروردكار شما حجّتي ظاهر برشما آمده است ومعجزه نافعه ازپروردكار شما
آورده شده است وقرآن هدى است يعني بابه الهدى ورحمة وفضل برشماست فمن اظلم ممّن كذّب بآيات الله وصدف عنها معني اينست پس كيست ظالم تر ودر سياق دي بالاتر ازكسي كه

تکذیب کرد آیات خدای را وبدان نگروید وبراستی ودرستی نپسندید وازآن اعراض کرد ودر معرض قبول وتصدیق نیاورد سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ
این جمله تذییل است معنی اینست زود باشد که جزا دهیم وسزا کنیم کسانی راکه از آیات ما اعراض میکنند واز تصدیق آن روی میگردانند عذابی تا ابد بسبب بودن ایشان اعراض کننده واز
آیات ما روی گرداننده هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ معنی اینست هست که منتظرند ایشان مگر آمدن فرشتگان را یعنی ملک
الموت واعوان او اَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ متشابه است سلف بتحقیق مراد واعتقاد کنند مشغول بتاویل آن نشوند وخلف تاویل کنند بمعنی او یاتی امر ربك او یاتی عذاب ربك کند یعنی تا بیاید
امر پروردگار تو بعضی روز جزا مانند عذاب خدای یا بیاید بعضی علامات قدرت که از شرائط ساعت ومقدمات قیامت بود چنانچه برآمدن آفتاب از مغرب نمودار شود وعلامات

دِينَهُمْ مِنْهُمْ يُنَبِّئُهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
أمرهمو إلى الله قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل كما ذكر قالون

وَصَدَفَ عَنْهَا ط سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ
واعراض کرد ازآن پاداش کنیم آنکسها راکه روی گردانیدند

عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ۝
از آیتهای ما بدی عذاب بدانچه بودند که برمیگردیدند

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ
هیچ چشم میدارند ایمان آوردن را مگر که بیاید بدیشان فرشتگان موت یا عذاب

أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ ط يَوْمَ
یا بیاید فرمان پروردگار تو یا بیاید بعضی از آیتهای خداوند تو یعنی علامات قیامت آن روز

يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا
که بیاید بعضی از آیتهای خداوند تو سود نکند هیچ تنی را گرویدن بآن

لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا
که نبوده باشد که بگرویده ازپیش آن یا کسب کرده در ایمان او

خَيْرًا ط قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ
نیکی را بگو چشم دارید موت مرا که ما نیز چشم دارندگان عذاب وهلاك شما را بدرستی که آنکسانی که

فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ
جدا شدند از دین خود وبودند اصحاب مذاهب مختلف نیستی تو از کار حساب ایشان

فِي شَيْءٍ ع ط إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ
در چیزی از عتاب بدرستی که کار ایشان منقوص سوی حکم خدایست پس آگاه کنیدشان

يَصْدِفُونَ بالاشمام حمزة والكسائي
عن اياتنا بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
عن اياتنا سكت خلف في رواية
سوء بالنقل والادغام في الوقف حمزة وهشام
العذاب بما مدغما سوسي
يصدفون بالاشمام حمزة والكسائي
ان ياتيهم حمزة والكسائي مدغما غنة خلف
ان تاتيهم بالابدال ورش والسوسي
الملائكة كالياء في حمزة
او ياتي بالابدال ورش والسوسي
او ياتي بالابدال ورش والسوسي
ايات لورش ثلثة اوجه
ياتي بالابدال ورش والسوسي
ايات لورش ثلثة اوجه
نفسا ايمانها بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

قیامت وکیفیت برآمدن آفتاب از مغرب آنست که شبی مواز سه شب درازی کیرد وبسیاری از معتاد امتداد پذیرد بامداد آن آفتاب هیچو غلی سیاه از جانب مغرب برآید تا میانه روز بدین صفت بماند وبجانب مغرب فرود رود بعد از آن بر صفتی که داشت شود بعد صد وبیست سال بر عادت خویش از مشرق برآید لیکن از سالها کذرنده تر وبشتابی رونده تر نماید يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا معنی اینست روزی که بعض شرائط ساعت آید وعلامات قیام قیامت با هول وطاعت روی نماید نفع نکند هیچ نفسی را ایمان او که پیش از آن ایمان نیاورده باشد یا نباشد که در ایمان خویش چیزی را یعنی خیر محافظت ایمان کسب کرده بود یعنی ایمان وتوبه از کفر اصلی وارتدادی نفع نکند وایمان حکم مشاهده بفوت شرط غیب کسی بر حکم یومنون بالغیب شرط بود معترف نبود وبعضی خیر مذکور در کسبت في ايمانها خيرا عبارت از اخلاص کویند واز ایمان ایمان بنفاق مراد دارند واین را درست نه پندارند زیرا چه اصلا ایمان نیاورده وتصدیق نکرده که اقرار بغیر تصدیق دل ایمان نبود پس منافق بی تصدیق مسلمان نشود معتزله از خیر عمل صالحه مراد دارند وآن را داخل ایمان پندارند ترك کسب اعمال صالحه را کفر دانند ومرتکب کناهها کبیره را چون بی توبه بمیرد کافر پندارند تاویل صحیح آنست که ما ذکر کردیم ودر کلمی بیان آوردیم اما توبه از کناه که مشروط بغیب نبود بعد مشاهده نیز مقبول بشود قُلِ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ یعنی بکوای محمد مشرکان را که منتظر هلاك تو بودند در عداوت با تو اهتمام نمودند منتظر هلاك تو باشند تا آنکه سزاء آن یابند

نَفْسًا إِيمَانُهَا تَكُنْ آمَنَتْ تَكُنْ آمَنَتْ إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا مُنْتَظِرُونَ فَارَقُوا
سكت خلف في رواية — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — سكت خلف في رواية — لورش ثلثة اوجه — بالترقيق ورش — بالترقيق ورش — بالترقيق ورش — حمزة والكسائي

فِي شَيْءٍ فِي شَيْءٍ شَيْءٍ إِنَّمَا شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ
بقدر الف او بقدره الفين ورش — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — سكت خلف في رواية — بالابدال الياء في الوقف حمزة

بدرستی ما منتظریم چیزی راکه شما را سزاوار آن میدانیم ومستحق آن میداریم از موت وفنا در دنیا وعذاب وعنا در اخری منتظر باشید بدرستی ما منتظریم برآنچ برشما خواهد شد

تا از پرده غیب چه کشاید و ما را با شما چه پیش آید عنقریب در جنگ بدر رؤساء کفار کشته کشتند و سران ایشان بهلاك وفنا پیوستند إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ آیت سابق در رد کر مشرکان بود و این آیت ذکر اهل کتابست چنانستی که سامع بعد ذکر مشرکان از شان اهل کتاب پرسید بر وجه استیناف جواب آن سوال شنید وچون پیغمبر علیه السلام در شان ایمان و اسلام ایشان اهتمام بلیغ داشت و آنرا اهم مقاصد خویش می پنداشت در تحصیل آن مشقت دید و عنا و آنچ از اهل کتاب میکشد از کفر کافران متاسف و متحیر مینمود این علامت انکار مضمون است منهم فی شیء بود از سبب کفر ایشان در معرض مسالت و مضرت مید انست بظهور علامت انکار مضمون اینجمله تنزیل منزله کرد جمله ان الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا لست منهم فی شیء موکد آورد معنی اینست بد رستی آنانکه دین خویش تفریق کردند و فرقه کروه کروه کشتند وچون یهود و نصاری باختلاف پیوستند و بعضی بجاء فرقوا فارقوا خواندند و معنی آیت بر اینجمله دانند آنانکه جدا شدند از دینی که بر آن ماخوذ بودند و بدینی دیگر که مخالف آنست کرویدند وَكَانُوا شِيَعًا معنی اینست وکشتند کروها مختلف در خبر آمده که یهود هفتاد ویك کروه کشتند هفتاد ویك کروه صار یکی مهتدی و اهل اسلام سه کروه شدند هفتاد و دو مخطی مبتدع یکی مصیب سی چنانچ پیغمبر علیه السلام کفته و قوع آن همچنان روی نمود اصل ایشان شش فرقه خارجیه رافضیه قدریه جبریه جهمیه مرجیه هر یکی میان خویش باختلاف پیوسته دوازده فرقه کشتند شیء در دوا هفتاد و دو کشت خبر پیغمبر علیه السلام بمطابقه پیوست شرح عقاید ایشان در کتب کلامیه مذکور و دلالت رد آن عقاید اسلامیه مسطور لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ معنی اینست بد رستی آنکسان که متفرق شدند و کروه کروه کشتند نه تو از سبب کفر و کناه ایشان در چیزی از سوال و عتاب و مواخذه نخواهد بود و هیچ بیعت روی نخواهد نمود إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ معنی اینست نیست کار ایشان راجع مکر سوی حق سبحانه وتعالی رجوع کار ایشان از کفر و ایمان و توبه و عصیان و نجات و عقوبت و کرفتن در دنیا با ما یا خبر عذاب در آخرت و جزا سوی تو نیست در آنچه کوشی و بسبب آنچه خروشی پس خبر خوا کرد خدای بدانچ میکردند و بدانچه از معاصی مرتکب می شدند بعضی ایشانرا خواهد کفت چنین و چنین کرده اید و مستحق چنین عذاب شده با این خبر کردن کنایت از عذاب کردن است که ایشانرا عذاب کند عذاب زمان حال از کردار ایشان خبر دهد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا معنی اینست هر که نیکو را بیارد و بر ثواب نظر دارد ده نیکی آثار فضل دریابد بدل یك نیکی ده مثل او یابد و هر که بدی آرد و کناهی کند جزاء او زیادت یك بدی نشود وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ معنی اینست و ایشان ظلم کرده نشوند بزیادت عقوبت در بدی که مرتکب شود قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ معنی اینست بکو ای محمد بد رستی مرا رهنمونی کرده است و بر راه راست آورده است سوی راهی که مستقیم است یعنی دین اسلام که دین قویم است در آن هیچ کژی

وهو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ
بدانچه بودند که همی کردند — هر که بیارد یك خصلت نیکو را اورا باشد ده

أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا
چندان در ثواب — و هر که بیارد بدی را — پاداش نکنند اورا مکر مانند آن یکی را

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝ قُلْ إِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي إِلَى
و ایشان را ستم نکنند — بکو بدرستی من راه نمود مرا خداوند من سوی

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا
راهی راست — یعنی دینی راست باعدالت که آن کیش ابرهیم است حال آنکه مایل است از آئینهای باطل

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ قُلْ إِنَّ
و نه بود از کافران — بکو بدرستی

صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي
نماز من و عبادت من و زندکی من و مرك من

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ
آن همه مر خدایراست خدای جهانیان — نیست هیچ انبازی اورا و بدان توحید و اخلاص

أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۝ قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ
فرموده اند مرا و من هستم نخستین و مقتدای مسلمانان — بکوی جز خدای را

أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ
بجویم بخداوندی و اوست خداوند همه چیزها و کسب نکند

مرجاء — بالامالة لحمزة وابن ذكوان
ومرجاء — بالامالة لحمزة وابن ذكوان
فلايجزي — بالامالة لحمزة والكسائي
فلايجزي — بالامالة بين بين لورش في رواية
يظلمون — بالتغليظ لورش
قل انني — بالنقل لورش
قل انني — سكت خلف في رواية
هديني — بالامالة لحمزة والكسائي
هديني — بالامالة بين بين لورش في رواية
ربي — قرا نافع وابو عمرو
سراط صراطا — قرا قنبل — بالاشمام لخلف
قيما — نافع وابن كثير وابو عمرو
ابراهام — هشام
قل ان — بالنقل لورش
قل ان — سكت خلف في رواية

صلاتي — بالتغليظ لورش
ومحيا — بالامالة المحضة دوري عن الكسائي
ومحياي — بالامالة بين بين لورش في رواية
ومحياي — بالسكون لقالون وورش في رواية
ومماتي — قرا نافع
وانا — قرا نافع
قل اغير — بالنقل لورش
قل اغير — سكت خلف في رواية
اغير الله — بالترقيق لورش

ربا وهو — مدغما غير الغنة خلف
وهو — بالسكون ابو عمرو والكسائي وقالون
شيء — بقدر الف او بقدر الفين ورش
شيء — سكت خلف في رواية في الوصل
النقل والادغام والسكون لحمزة في الوقف

وخللي نيست راستي ودرستي او بدين معني است ملت ابرهيم عليه السلام در حالت كه مسلمان پاكست از حرام وحال اينست كه از مشركان نبود وهيچ صفتي از صفات مشركان نبهيچ وجهي در وي
روي ننمود قُلْ اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ معني اينست بگواي محمد بدرستي نماز من وحج من وحيات
من يعني هر طاعتي كه در حيات كنم ومماتِ من يعني هر ديني كه در وقت ممات باخود برم مر افريدگار جهانراست كه پروردگار جهانيانست ونيست مر اورا انبازي چنانكه ستندگان كافران
شريكي در آن وبتوحيد وطاعت او آمده ام وبخلوص اخلاص با او فرموده شده ام وحال اينست كه من در زمانه خويش اول كردن نهندگان وانقيادكنندگان وايمان آرندگانم واز صلاتي صلوة
عيد مراد دارند واز نسكي معني اضحيه بندارند قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ معني اينست بگواي محمد اغير خدا را از آن روكه پروردگار بود جويم وغير خدا را الله كو بر

رَبِّكُمُو مَرْجِعُكُمُو فَيُنَبِّئُكُمُو كُنْتُمُو جَعَلَكُمُو بَعْضَكُمُو لِيَبْلُوَكُمُو
اٰتيكموا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ
هيچ تني بدي را مگر كه وبال آن برو بود وبر نگيرد هيچ نفس بر گيرنده گناه نفسي
اُخْرٰى ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ
ديگر را پس سوي جزاي خداوند شماست بازگشتن شما
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ
پس بياگاهاند شمارا بدانچه هستيد كه در آن خلاف ميكنيد
وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْاَرْضِ
و اوست آنكه كرد شما را بجاي ديگر امتان در زمين
وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
و بر افراشت بعضي از شما را بر بالاي بعضي مراتب
لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَا اٰتٰيكُمْ اِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ
تا صورت آزمايش نمايد شمارا در آنچه داد شمارا بدرستي پروردگار تو زود
الْعِقَابِ وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ
عقوبت است آمرزگار كه خواهد از كافران واوست آمرزگار ورحمت كننده بر مؤمنان

نفسٍ الا — نفسٍ الا — تزر وازرة وزر — اخرى — اخرى — فينبئكم — فهي وهي — الارض — الارض — اٰتيكم — اٰتيكم — اٰتيكم — اٰتيكم

سورة الاعراف مكية مائتان وست آيات

وحال اينست كه خداوند عز وجل پروردگار هر چيزيست وبرا چگونه گذارند وبا وجود او سوي ديگري چه نوع روي آرند وبا وجود او ديگري را چنين وغير او را به پروردگار گرفتن چه مقتضاي خرد بود وچه مرضاء دانش باشد وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَيْهَا معني اينست كساني كه تفريق دين كردند وگروه گروه شدند نيستي تو از ايشان در كاري وبابي وحاجتي و اضطراري كسب نميكند هيچ نفسي مگر بر خويش يعني زيان خويش ميجويند ودر راه مضرت خود مي پويند وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى معني اينست نفسي بار گيرنده بار نفسي ديگر بر نمي گيرد ووزر ديگري بر خويش نمي پذيرد از كفر وگناه كافران ترا چه آيد وبدي ايشان بر دل تو چرا دشوار نمايد ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ معني اينست پس سوي پروردگار شما بازگشت شما بود پس شمارا بدانچه شما در آن اختلاف ميكرديد وميان خويش احكام مختلف مي آورديد خبر كند كه ميان شما كيست كه حق ميگفت وكيست كه راه باطل ميجست وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْاَرْضِ معني اينست او آنست كه كردانيده است شمارا خلفاء زمين بعد رفتن كاركنان نخستين وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ معني اينست بعضي را بالاء بعضي از روي درجات برداشت ودرجات بعضي را از بعضي برتر ساخت چون مرتبهٔ سلطنت ومكنت وجاه وحشمت وقوت وعظمت كه پادشاهان يافته اند ومرتبهٔ علم وتقوي ودرس وفتوي كه دانشمندان دريافته

آمرزگارست خطايا آمرزد بخشاينده است عطايا بخشد روايت كرده اند چون سورة انعام نازل شد برابر او هفتاد هزار فرشته بودند نزول او را اعظام
واجلال مينمودند وبعضي گويند چون اين سورت نازل گشت وبورود پيوست برابر او چندان فرشتگان آمدند كه بپري مشرق ومغرب شدند وگفته
اند اين سورت در شب نازل گشت وهم در آن شب بامر نبوي صلى الله عليه وسلم بكتاب پيوست والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب لا اله الا هو
توكلت عليه وهو حسبي

اند بشهادة وعبادة ومسكنت وگوشه نشيني كه زاهدان دارند ومرتبهٔ توانگري وجود گستري ومسكين پروري كه اغنيا در خويش مي بينند وجز آن مراتب جليله ودرجات جزيله كه اصحاب آن بدان رسيده
وارباب آن از دين لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا اٰتٰيكُمْ معني اينست تا شمارا بدانچه داده است بيازمايد وآنچه در شما نهاده است بيدا كند وابتدا از بندگان براي دانستن چيزي كه ندانسته اند بود ودريافتن شيء كه
در نيافته اند باشد واز خداي عز وجل كه علم قديم دارد آنچه در ايشان بعلم قديم ميداند بيدا مي آرد يعني خداي هر قومي را بمرتبه رسانيد وبمحافظت حقوق آن مبتلا كرد رايت پادشاهان برآورد
وملك سلطنت داد تا بيدا كند كه عدل خواهد كرد وكيست كه جور وظلم بنياد خواهد علم علما افراخت وبعهده حق گويي و از جمله جويي مبتلا ساخت اِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ
معني اينست بدرستي پروردگار تو شتابست عقاب او از عقاب او غافل نبايد بود ودر محافظت حقوق او تقصير نبايد نمود وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ معني اينست بدرستي پروردگار تو هر آينه

بسم الله الرحمن الرحيم المص كتاب انزل اليك معني اينست اين قرآن يا اين سورة كتابيست كه سوي تو فرستاده شده است و وحي آن بر تو آمده است و تواند
بود كه قسم باشد جواب قسم جمله ان هذا الكتاب حق محذوف بود و كتاب خبر مبتدا محذوف دارند تقدير هو كتاب انزل اليك مقرر كلام سابق بيدارند
معني اين باشد سوگند ميخورم بقرآن يا سوگند ميخورم بدين سورة كه قرآن حق است مضمون او صدق است كتابيست سوي تو فرستاده شده براي بيان احكام بيان او
بايد و بيان او شايد فرود آمده فلا يكن في صدرك حرج منه معني اينست پس نباشد در سينهء تو يعني در دل تو شكي از آن يعني در روشنك ماريد و در دل خويش ترددي
مكماريد و اين نهي مر پيغمبر را بر سبيل تعريض است و اين تعريض بر طريق مجاز همچو آويتي فستعرف در خطاب موذي بود بر سبيل كنايت باشد و بعضي مراد از حرج مذكور
ضيق صدر و تنگي دل دارند
معني او پس نباشد در سينهء
تو تنگي از سبب كتاب مذكور
و اندوه آنكه او را كافران قبول
نميكنند بيدار نبند

نصف الجزو

لتنذر به وذكرى للمؤمنين
معني اين است فرستاده شده
است سوي تو كتاب تا
ترساني مر كافرانرا و پند دهي
پند دادني مر مؤمنانرا يا از جهت
ترسانيدن و پند مؤمنانرا دادن
اتبعوا ما انزل اليكم من
ربكم معني اينست بگو مر ايشانرا
آنچ فرستاده شده است سوي
شما پيروي كنيد يعني قرآنرا متابعت
نماييد سخن را بر مجاز دانيد و قرآن
فرستاده سوي ايشان خوانيد
چه فرستادن قرآن سوي پيغمبر
براي اين بود كه ايشانرا تبليغ
كند و مضمون آن بر ايشان
برساند چنانستي كه سوي ايشان
فرستاده و بر ايشان آمده و اين
سخن همه ترسانيدنها را شامل
و همه پندها را جامع است كه در
پيروي كردن قرآن اتباع همه
امرها و همه نهيهاست ترغيب
بهمه وعدها و ترهيب
بهمه وعيدهاست و بيان علم
پيشينان و پسينان است و بيان
حال گذشتگان و آيندگان است
كما نطق به كتابه المبين
ولا رطب ولا يابس الا
في كتاب مبين
ولا تتبعوا من دونه اولياء معني
اينست و پيروي مكنيد كسانيرا
كه ولي ساخته ايد و بعبادت ايشان
پرداخته ايد در حالي كه ايشان
غير خدا اند و گمراه كنندگان از راه

الكمو ربكمو منهو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

دعويهمو اذ قرا قالون بالصلة والقصر والمد و تركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

سورة الاعراف مكية است و بعضي گويند هشت آية از او آيات و اسألهم عن القرية التي الى قوله واذ نتقنا الجبل مدنيست دويست و شش آيتست و بعضي گويند دويست و پنج آيت است سه هزار و سيصد و بيست و پنج كلمه است چهارده هزار و سيصد و ده حرف است

كتاب انزل — بالنقل ورش
كتاب انزل — بسكت خلف في رواية
منهو — بالاشباع ابن كثير
لتنذر — بالترقيق ورش
وذكري — بالامالة المحضة ابو عمرو و حمزة والكسائي
وذكري — امال بين بين ورش
للمومنين — بالابدال ورش والسوسي و في الوقف حمزة
تذكرون — نافع و ابن كثير و ابو عمرو و ابو بكر
يتذكرون — قرا ابن عامر
قرية اهلكنا — بالنقل ورش
قرية اهلكناها — بسكت خلف في رواية
فجاءها — بالامالة حمزة و ابن ذكوان
باسنا — بالابدال السوسي
فلنسئلن — بالنقل في الوقف حمزة

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

المص كتاب انزل اليك فلا يكن
منم خدايي كه ميدانم و سخن مفصل ميگويم — اين كتابيست كه فرو فرستاده شد سوي تو پس مبادا

في صدرك حرج منه لتنذر به وذكرى
در سينهء تو هيچ شكي از آن تا بيم كني بآن و براي پندي و موعظتي

للمؤمنين اتبعوا ما انزل اليكم من ربكم
گروندگانرا پي روي كنيد آن كتابرا كه فرو فرستاده شد سوي شما از خداي شما

ولا تتبعوا من دونه اولياء قليلا ما تذكرون
و متابعت مكنيد از بيرون آن كتاب دوستان را از شياطين اندكي پند ميگيرند

وكم من قرية اهلكناها فجاءها
و بسا اهل ديهي كه خواستيم كه هلاك كردانيم آنرا پس رسيد بايشان

باسنا بياتا او هم قائلون فما كان
سختي عذاب ما در حال آنكه در شب بود يا در آن حال كه ايشان خفته بودند بر نيم روز پس نبود

دعويهم اذ جاءهم باسنا الا ان قالوا
خواندن ايشان بتضرع چون بيامد بايشان سختي عذاب ما مگر آنكه گفتند

انا كنا ظالمين فلنسئلن الذين ارسل
بدرستي ما بوديم ستمكاران پس هر آينه بپرسيم بقيامت آنانرا كه فرستاده شد بديشان

بياتا او بياتا او قائلون دعويهم اذ جاءهم اذ جاءهم باسنا فلنسئلن
بالنقل ورش — بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة — بالامالة المحضة حمزة والكسائي و بين بين ابو عمرو و في رواية ورش — بالادغام ابو عمرو و هشام — بالامالة حمزة و ابن ذكوان — بالابدال السوسي — بالنقل في الوقف حمزة

هدي اند روايت كرده اند كه چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم در مكه آمد گرد بر گرد حجر سيصد و شصت بت داشته بودند هر گروهي بتي علاحده را پرستش مينمودند چون پيغمبر خداي عزو جل
مكه را فتح كرد و قدم مبارك خويش در حجر در آورد بتانرا بعصايي كه بدست مبارك او بودي مي انداخت و پي سپرده مانمي ساخت و ميگفت جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا
و كافرانرا از پيروي ايشان نهي ميكند و از متابعت ايشان باز ميدارد قليلا ما تذكرون معني اينست اندك است كه پندي بپذيرند وكم من قرية اهلكناها فجاءها باسنا
بياتا او هم قائلون معني اينست چند از قريه خواستيم كه هلاك گردانيم اهل آنرا پس آمد اهل آنرا عذاب ما در حالتي كه ايشان در شب خفته اند يا ايشان قيلوله كرده اند
فما كان دعويهم اذ جاءهم باسنا الا ان قالوا انا كنا ظالمين معني اينست پس نبوده است دعوي ايشان چون آمد بر ايشان عذاب ما جز اين كه انا كنا ظالمين گفتند

وجزا اعتراف بظلم خویش عذری ودفعی نجستند ولیکن این اعتراف ایشان چون در وقت یاس بود هیچ سود نداشت عذاب خدای بعد انکه کرفت بزاری وتضرع نکداشت اعتراف در غیر وقت افتاد لاجرم فایده نداد **نظم** وقت هرکار نکهدار که نافع نبود. نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهی. **فلنسئلن الذین ارسل الیهم ولنسئلن المرسلین** معنی اینست پس از عذاب دنیا هر آینه هر آینه بپرسیم در آخرت کسانی را که ارسال رسل سوی ایشان بود که شما بیغام رسولان شنیدید ایشان را چه جواب دادید وهر آینه هر آینه بپرسیم رسولان را که شما بر ایشان بیغام خداوند تعالی وتقدس رسانید پیغمبران دعوی تبلیغ رسالت کشته کافران منکر شوند وان سوال کردن خدای عز وجل که علام الغیوبست از پیغمبران وان امتان ایشان برای اقرار کنانیدن بود یا برای اقامت کواهان بر تقدیر انکار ایشان باشد کفته اند چون کافران تبلیغ پیغمبران را منکر شوند امت پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام در تبلیغ پیغمبران کواهی دهند پیغمبر علیه الصلوة والسلام امت خویش را تزکیه کند حق سبحانه وتعالی بکواهی امت پیغمبر ما کافران ملزم سازد ودر نکال وعذاب مویدا اندازد **فلنقصن علیهم بعلم وما کنا غائبین** معنی اینست پس هر آینه هر آینه قصه کنیم از کردارهاء ایشان ونبودیم ما غایب از ایشان تا کار ایشان ندانیم وقصه ایشان باز نخوانیم یعنی ایشان را بکوییم که شما در آن روز چنین کردید ودر آن وقت چنین کفتید مستحق چنین عقوبت کشتید وسزاوار چنین عذاب شدید **والوزن یومئذ الحق** معنی اینست ووزن اعمال در روز قیامت حق است وخبر از وقوع آن صدق است وبدانکه معتزله از جهت انکه اعراض در وزن نیاید وسنجیدن آن پیش عقل مستبعد نماید بحقیقت حقیقت وزن اعمال قایل نمیشوند وزن را که منصوص علیه است حمل بر تمثیل میکنند چه تقدیر اعمال ودانستن مقادیر احوال بدان میمانند که اعمال را وزن میکنند ومراد از آن حیات بود که مقدار آن بوزن بباشد واین قول مخالف قول خدا وخلاف مقالهٔ انبیاست قول خدا چون این آیت فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة واما من خفت موازینه فامه هاویة وپیغمبر علیه السلام از جهة میزان خبر کرده که میزان را دو پله است که عرض هر یکی از ایشان بیقین همچو عرض آسمانها وزمین است چون آنرا جمع کنند ویکی کردانند **روایت** کرده اند که داود علیه السلام دعا کرد تا خدای عز وجل او را میزان وزن اعمال نماید حق سبحانه وتعالی او را میزان نمود میزان مذکور همچنان بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود **فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون** معنی اینست پس آنکسانی که کران آید میزانهاء نیکیهای ایشان پس ایشان همین رستکاراند بر فلاح مقصوراند **ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون** معنی اینست وآنکسانی که سبک آید میزانهاء نیکیهاء ایشان پس ایشان کسانی اند که زیان کردند نفس خود را بسبب انکه بوده اند ایشان منکر وکافر بآیات کتاب ما یا معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم بجا ورزکننده از حق ۳ بستمکاری بر نفس خویش محقق **ولقد مکناکم فی الارض وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون** معنی اینست وبدرستی شما را در زمین جای دادیم وزمین قرارکاه شما کردیم تا شما را در زمین ممکن کردانیدیم ومکانت وقدرت بخشیدیم وکردانیدیم برای شما در زمین معیشتهاء بسیار یعنی اسباب فراخی عیش از اموال واولاد وزروع وثمار وبساتین وانهار وصحت وعافیت وعزت ورفاهیت حالکه شما از آنها باید که اندکست که شکر بجا آرید **ولقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا لآدم** معنی اینست

الیهم علیهم وانفسهم ومکناکم ولکم وخلقناکم وصورناکم

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الیهم ولنسئلن المرسلین فلنقصن علیهم

سوی ایشان وهر آینه بپرسیم پیغمبران از ادای رسالت پس هر آینه برخوانیم بر ایشان حالها ایشان را

بعلم وما کنا غائبین والوزن یومئذ

بدانش ونه بودیم ما غایب از کار خلق وسختن اعمال آن روز

الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک هم

براستی بود پس هر که کران آید ترازوهای او ایشان ایشانند

المفلحون ومن خفت موازینه فاولئک

رستکاران وهر که سبک آید ترازوهای اعمال او پس ایشانند

الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا

آنان که زیان کردند تنهای خویش را بدانچه بودند بآیتهای ما که

یظلمون ولقد مکناکم فی الارض

انکار کردند وبدرستی جای دادیم شما را در زمین

وجعلنا لکم فیها معایش قلیلا ما

وبدید کردیم شما را درانجا اسباب زیستن اندکی

تشکرون ولقد خلقناکم

شکر میکنید وبحقیقت بیافریدیم شما را یعنی آدم را از کل

ثم صورناکم ثم قلنا للملائکة اسجدوا

پس بنگاشتیم شما را از آب پس کفتیم فرشتگان را سجده کنید

الیهم — بضم الهاء حمزة

ولنسئلن — بالنقل فی الوقف حمزة

علیهم — بضم الهاء حمزة

بعلم وما — مدغما غیر الغنة خلف

غائبین — بالتسهیل مع المد والقصر فی الوقف حمزة

خسروا — بالترقیق ورش

بایاتنا بیایاتنا — لورش ثلثة اوجه بالابدال فی الوقف حمزة

فی الارض — بالنقل ورش

فی الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد

نفسهاء

هرآینه بدرستی بدرشمارا آفریدیم پس صورت کردیم پس کفتیم فرشتکانرا مرآدم را سجده کنید وپیش او روی برزمین نهید واکر ولقد خلقناکم ثم صورناکم خلقت وتصویر مخاطبان
مراد دارند کلام بغیر حذف مضاف پندارند وحمل برقلب کنند معنی چنین کویند هرآینه کفتیم فرشتکانرا که مرآدم را سجده کنید وپیش او سر برزمین نهید پس
ازآن آفریدیم شمارا در اصلاب پدران پس صورت کردیم شمارا دربطون مادران وبرتقدیر تراخی در مرتبه معنی چنین آید شمارا آفریدیم پس تصویر کردیم پس ازآن
نعمتی بالاتر از این ذکر کنیم که فرشتکانرا امر بسجده پیش آدم کردیم فسجدوا الا ابلیس لم یکن من الساجدین معنی اینست پس سجده کردند فرشتکان
مکر ابلیس که از سجده کنندکان نبود واین دولت وسعادت اورا روی ننمود قال ما منعك الا تسجد اذ امرتك معنی اینست کفت خدای عزوجل مر

ابلیس را در آن هنکام که آدم را علیه السلام سجده نکرد وپیش او روی برزمین ننهاد چه بازداشت ترا ازینکه سجده کنی وپیش او سر برزمین افکنی قال انا خیر منه معنی اینست کفت ابلیس من بهترم از آدم اورا چکونه سجده کنم وسر پیش او چکونه نهم خلقتنی من نار وخلقته من طین معنی من بهترم از وی زیرا که آفریدهٔ مرا از آتش که جوهر علوی نورانی است و آفریدهٔ اورا از خاك که جوهر سفلی ظلمانی است ونمادانست که درین خاك غیرت افلاك خواهد بود وفخر املاك خواهد نمود خدای عزوجل قادرست که خاك را کوهر سازد وتواند بود که کهررا در خاك اندازد باری که خبث لعین در ظاهر فضیلت نار که علوی وروشن است نظر کرد وخودرا از جهت آنکه مخلوق از نارست درمعرض خیرت آورد از باطن خاك غافل واز فضیلت مخفیهٔ او جاهل بود نا نار وفوقیت برخاك نشود صفات اورا آکاهی ندانست وادراك فضایل او نتوانست که خاك بردبارست بار عالم بکشد وسر از بارکشی نکشد وجهانرا منافع برساند هرچند که کسی بروی بکافتن وشکافتن جفاکند وفا مزید کرداند هرچه از تخم کسی در وی نهد بدل آن بی شمار بازدهد حلم وفروتنی صفت اوست جود وبخشش برهان مکرمت اوست

لهم ولآتينهم وايديهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لِآدَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن
آدم را پس سجده کردند مکر ابلیس که نبود
مِّنَ ٱلسَّٰجِدِينَ ۝ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ
از سجده کنان کبرورد فرمانرا کفت خدای چه بازداشت ترا که نه سجده کردی
إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِى مِن نَّارٍ
چون فرمودیم ترا کفت ابلیس من بهترم ازوی آفریدی مرا از نار نورانی
وَخَلَقْتَهُۥ مِن طِينٍ ۝ قَالَ فَٱهْبِطْ مِنْهَا
وآفریدی اورا از کل ظلمانی کفت خدای پس فرودآی ازجنت یا از ملکوت آسمان
فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخْرُجْ
پس نسزد ترا که بزرکی نمایی در جنت پس بیرون شو از صورت ملکی
إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ۝ قَالَ أَنظِرْنِىٓ إِلَىٰ
که تویی از اهل خواری ومذلت کفت ابلیس مهلت ده مرا تا
يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝ قَالَ إِنَّكَ مِنَ ٱلْمُنظَرِينَ ۝
روزی که برانکیزانند خلایق را کفت خدای بدرستی تو از مهلت دادکانی
قَالَ فَبِمَآ أَغْوَيْتَنِى لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَٰطَكَ
کفت ابلیس بسبب آنچه کمراه کردانیدی مرا هرآینه نشینم برای ایشان برراه
ٱلْمُسْتَقِيمَ ۝ ثُمَّ لَءَاتِيَنَّهُم مِّنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ
راست تو پس آیم بایشان ازجهت پیش ایشان

لیادم بالابدال في الوقف حمزة في رواية
لادم لورش ثلثة اوجه
اذا مرتك بالنقل ورش
اذا مرتك سكت خلف في رواية
خير بالترقيق ورش
من نار بالامالة المحضة ابوعمرو ودوري
من نار بالين بين ورش
فاخرج انك بالنقل ورش
فاخرج انك سكت خلف في رواية
لاقعدن بالتسهيل في الوقف حمزة
سراطك بالسين قنبل
صراطك باشمام الصاد خلف
لآتينهم لورش ثلثة اوجه

یا کویند بیرون آی از صورت فریشتکی سوی صورت مسوخی کفته اند چنانچ اصحاب مسخ بپوستند وبصورت بوزنه کشتند واصحاب مایده بعقوبت مسخ آمدند وبرصورت خوك شدند
ابلیس نیز بشومی کناه مسخ کشت وبتغیر صورت پوست صورتی شد اکر نمودار شود هر زنده که بیند بترسد انك من الصاغرین معنی اینست بیرون آی
ازمقام عزت زیرا که تو از صاغرانی یعنی از خوار شدکانی قال انظرنی الی یوم یبعثون قال انك من المنظرین معنی اینست کفت ابلیس مهلت
ده مرا تا روز برانکیخته شدن ایشان تا روز نفخهٔ ثانیه که مردکانرا زنده خواهند کرد وایشانرا برای جزا وسزا حاضر خواهند آورد
فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطك المستقیم معنی اینست شیطان کفت سوکند میخورم بکمراه کردانیدن تو هرآینه هرآینه بنشینم

عادت او وتحمل اذی وسکون درعین عنا وروشن است که نار بسکنا روز با نکارست هرچند که نافع است از منافع او مضار او بسیارست هرچند او بطبع علو جوید وبطبیعت جانب
بالا پوید هرچه اورا دهند بازندهد وهیچ چیز از ترو خشك از ایذاء او نرهد اکرچه روشنایی افروزد ظاهر وباطن ابسوزد اثر فروتنی جوهر خاك را بود که آدم را بکفتن ربنا ظلمنا انفسنا
راه نمود وخاصیت ترفع وبالا روی نار در ابلیس اثر کرد که اورا در خودبینی وتکبر وکفتار انا خیر منه آورد قال فاهبط منها معنی اینست کفت خدای عزوجل ابلیس را فرو رو
از جنان یا از آسمان فما یکون لك ان تتکبر فیها معنی اینست فرود رو زیرا که نبوده است ترا ولایق تو نبود که کبر کنی ودم تکبر وسرکشی زنی این کار نز اشایسته
واین صفت در تو نباید بهشت یا آسمان که هریکی مقامی بزرکست جای برکی کنندکان نیست فاخرج معنی اینست چون کبر کردی بیرون آی از جای عزت یعنی آسمان یا جنت

ازجهت بازداشتن ایشان برصراط مستقیم تا ببینیم برای بازداشت ایشان وبازدارم ازراه توکه صراط مستقیم است وازدین توکه دینی قویم است درخبر آمده که پیغمبر
علیه السلام فرمود شیطان برای قطع طریق درچند راه می نشیند اول درراه اسلام میکوید ایمان چرامی آری وراه آباراچکونه میکذاری اودل براطاعت او نمی دارد وایمان بخدا
عزوجل می آرد پس درراه هجرت می نشیند واورامیکوید چرااوطان قدیم ومساکن مستقیم میکذاری وخود رابرسفر ومشقت می آری او سخن نه می یذیرد وهجرت لازم
میکیرد پس درراه جهاد می نشیند چون اورا درین راه بیند بازداشت اومی جوید واورا برطریق نیکخواهان میکوید درجهاد برای چه میروی بباید که کشته شوی
مال تومقسوم شود وخان ومان توبرود وزن تو دیکران برند ومال تو دیکران خورند او وسوسه اوردمیکند ودرجهاد میرود ثم لاتینهم من بین ایدیهم
ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم معنی اینست پس تراهرآینه هرآینه بیارم من برایشان ازپیش ایشان وازپس ایشان وازراستاء ایشان وازچپاء ایشان درین چند قول آمده یکی آنکه دنیارا پشت دهد وروبرآخرت نهد ازپیش او درآید درشان آخرت صورت شبهه وشک نماید وازپس درآید دنیا رادرنظر او بیاراید سوی دنیا خواند وازآخرت بکرداند وازراستا درآید ازحسنات که ملک جانب راست است بازدارد وازچپا درآید برارتکاب سیئات که ملایم چپاست آرد ودوم آنکه کویند که شیطان برکسی که متوجه سوی دنیاست ازپیش بیاید دنیارادرنظر او بیاراید وازپس او آید ازآخرت بازدارد وآخرت رادرنظر او هیچ آرد وازراستا آید درحق کردانید وازچپا درآید سوی باطل خواند ولاتجد اکثرهم شاکرین معنی اینست ونیابی تو بیشترایشان راشکرکزار وباوردن ایمان وعمل نیک سپاس دار قال اخرج منها مذؤما مدحورا معنی اینست کفت خدای بیرون آی ازبهشت یا ازآسمان یا ازصورت فرشتکی یا ازدایره فرشتکان درحالة که نکوهیده ونابسندیده ستم شده ورانده ودوراناخته کشته لمن تبعك منهم لاملأن جهنم منكم اجمعين معنی اینست هرآینه کسانی که پیروی توکنند وطاعت تو ورزند هرآینه هرآینه ازشما همه دوزخ پرکنم وشما همه رادرجهنم افکنم ویا آدم اسکن انت وزوجك الجنة فکلا من حیث شئتما ولاتقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین معنی اینست وکفتیم ما

خلفهمو ایمانهمو شمائلهمو اکثرهمو منهمو منکمو اجمعین قرا ابن کثیر بالصلة فی روایة قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة کما ذکر

وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ ط
و از پس ایشان وازجانب دستهای راست ایشان وازجانب دستهای چپ ایشان تمثیل وسوسه ایشانست بهرجه که تواند

وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ۝ قَالَ اخْرُجْ
ونیابی تو بیشتر ایشان را شکرکنان کفت بیرون رو

مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا ط لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ
ازجنت یا ازصورت فرشتکی نکوهیده دوراز رحمت هرآینه آنکه متابعت کندترا ازیشان

لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۝
هرآینه پرکردانم دوزخ را ازشما همه

وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
وای آدم بیارام تو وزن تو دربهشت

فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ
پس بخورید از هرکجا که خواهید ونزدیکی مجوید بدین

الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۝ فَوَسْوَسَ
درخت که باشید از ستمکاران پس مکرر کردانید سخن نهانی را

لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ
برای هردو دیو تا ظاهر کند واشکارا از برای ایشان آنرا که مستور بود

عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا
ازایشان ازعورتهای ایشان وکفت دیو بازنزد شمارا

عن ایمانهم سکت خلف فی روایة
عن ایمانهم بالنقل ورش
مذوما بالتسهیل فی الوقف حمزة
بتسهیل الهمزة الثانیة فی الوقف حمزة
لاملان بتسهیل الهمزة الاولی والثانیة حمزة فی روایة
جهنم منکم بالادغام سوسی
منکم اجمعین بالسکت خلف فی روایة
ویا ادم ثلثة اوجه لورش
اسکن انت بالنقل ورش
اسکن انت سکت خلف فی روایة
حیث شئتما بالادغام مع الابدال السوسی
سواتهما مع المد والتوسط ورش
سواتهما ثلثة اوجه لورش

نهیکما سواتهما سواتهما
بالامالة المحضة حمزة والکسائی — امال بین بین ورش فی روایة — بالنقل فی الوقف حمزة — بالادغام فی الوقف حمزة

مرادم را ای آدم ساکن شو تو وزوجه تو که حواست درجنان وکفتیم ایشان را بخورید ازآنجا که خواهید نعمتهای بهشت ومیوهای آن ونزدیک مشوید این درخت
را واین کنایت ازناخوردنست یعنی مخورید آنرا پس که باشید ازظلم کنندکان تعیین شجره درتفسیر سورة بقره مسطورست واختلاف علما درتعیین آن مذکو
فوسوس لهما الشیطان معنی اینست آدم وحوا را این سخن کفتیم وایشان دربهشت ساکن کشتند ومحظوظ نعمتهاء بهشت بوسند پس شیطان مرایشان را
وسوسه کرد وبرخوردن شئ منهی عنها آورد ووسوسه عبارتست ازافکندن سخنی بقصد بدخواهی بصورت دوستی ونیکخواهی لیبدی لهما ما وری عنهما
من سواتهما معنی این آیت یعنی وسوسه کرد تا پیدا کند درایشان آنچه پوشیده شده بود ازایشان ازعورت یعنی ازشرمکاهها ایشان وقال ما نهیکما معنی اینست

ربكما عن هذه الشجرة الا ان تكونا ملكين او تكونا من الخالدين معني اينست وسوسه كرد وكفت باز داشته است شما را پروردكار شما از نزديك شدن شما بدين درخت وخوردن شما آنرا مكر از جهت كراهت او بودن شما همچو فريشتكان يا بودن شما را از جاويد باشندكان كه اين شجره شجره جاويدي است هركه اين را بخورد جاويد ماند پروردكار شما فريشته بودن شما وجاويد ماندن شما را مكروه مي پندارد واز آن جهت شما را از خوردن اين درخت باز ميدارد وقاسمهما عطف است بر قال اني لكما لمن الناصحين معني اينست وسوكند خورد ابليس پيش آدم وحوا كه بدرستي من شما را هر آينه از نيكخواهانم واز نصيحت كنندكانم بيت واثق مشو بعهد ومواثيق دشمنان ∴ ياد آر زان مقاسم كانداخته از جنان ∴ شيرين وچرب كرچه بود پرسش عدو ∴ حلوا مخوان وتعبيه زهر دان در آن دشمن كه قد خود بتواضع كمان كند بس تير سهمناك كشايد از آن كمان تا بختي چو روز هويدا نيارد كر صبح دم ز صدق زند صادقش مخوان فدليهما بغرور معني اينست پس فرود آورد ابليس آدم وحوا را نزديك درخت منهي عنها بسبب فريب كه طبيعت ... فريفته شود ... بپرد ... بود روايت كرده اند ابن عمر رضي الله عنه بنده را كه در وي حسن خدمت ورسم عفت مي ديد او را آزاد ميكردانيد بيشتر بندكان او رسم مذكور كرفتند وبدين طريق آزادي مي جستند كسي كفت بندكان تو دم صلاح وعفت وحسن خدمت مي زنند وبخداع ومكر ترا فريفته ميكنند در راه خلاص خود مي پويند وبفريب از تو آزادي ميجويند ابن عمر رضي الله عنه كفت من خدعنا بالله انخدعنا له فريفتن مومن آسان است المومن غر كريم بدين معني برهان است آدم وحوا فريفته شدند وبراختيار او مطلوب او آمدند فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما معني اينست پس هركاه كه چشيدند آدم وحوا درخت منهي عنها را نمودار شد مر ايشان را عورات ايشان برهنه شدن وبر رفتن نوري كه ساتر بود عورت ايشان را وبر رفتن جامه ايشان از تن وطفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة معني اينست ودر ايستادند

فدليهما
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فدليهما
امال بين بين ورش في رواية
سوآتهما
بالادغام مع المد والوسط ورش
سوآتهما
بالنقل في الوقف حمزة وثلثة اوجه لو شئت
من ورق
مدغما غير الغنة خلف
الجنة
بالامالة في الوقف كسائي
وناديهما
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وناديهما
امال بين بين ورش في رواية
الم انهكما
بالنقل ورش
الم انهكما
سكت خلف في رواية
ظلمنا
بالتغليظ ورش
تغفر لنا
بالادغام سوسي وفي رواية دوري

رَبُّكُمَا عَنْ هٰذِهِ الشَّجَرَةِ اِلَّآ اَنْ تَكُونَا

خداي شما از خوردن اين درخت مكر براي عدم ارادت آنكه باشيد

مَلَكَيْنِ اَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ وَقَاسَمَهُمَا

دو فريشته يا باشيد از آنكه جاودان در بهشت باشيد وسوكند خورد ابليس با ايشان

اِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ فَدَلّٰيهُمَا

كه بدرستي كه من شما را امراء نصيحت كنان ومخلصان بفريفت ايشان را

بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا

بفريفتن پس چون چشيدند آن درخت را بديد آمد ايشان را

سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا

عورتهاي ايشان ودر ايستادند وصل ميكردند برخويشتن

مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادٰيهُمَا رَبُّهُمَا

از بركهاي درخت كويند انجير بود ونداداد ايشان را خداي ايشان

اَلَمْ اَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَاَقُلْ

اي هيچ نه نهي كردم شما را از آن درخت ونكفتم

لَكُمَا اِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ

مر شما را كه بدرستي ديو مر شما راست دشمني هويدا

قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا

سكته

كفتند بارخدايا ستم كرديم ما تنهاي خود را واكر نيامرزي مارا

بعجز وزاري ربنا ظلمنا انفسنا كفتند ابجمله مقول قالا است معني اينست اي پروردكار ما ما بر نفسهاء خويش ظلم كرديم ومرتبه خود را بانحطاط آورديم وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين معني اينست واكر نيامرزي مارا ورحمت نكني بر ما بخداي هر آينه هر آينه از زيان زدكان باشيم واز هلاك شدكان كرديم ابليس بعد معصيت بحجت باطله احتجاج كرد توبه وزاري وعجز پيش نياورد ملعون ابدي كشت وبطرد سرمدي پيوست آدم را صلوات الله عليه كه سعادت مخلد ودولت مؤبد نصيب او بود وتو برتو برك درختان بهشت را مي دوختند تا عورت خويش را بپوشند برك پژمرده ميكشت وعورت بانكشاف مي پيوست كريختند ودر زمين بهشت دوان كشتند آدم نداء اعرمني شنيد جواب لا يارب بل حياء من الزلة لازم ديد وناديهما ربهما الم انهكما عن تلكما الشجرة واقل لكما ان الشيطان لكما عدو مبين معني اينست ونداكرد آدم وحوا را پروردكار ايشان آيا نهي نكرده بودم شما را ازين درخت ونكفته بودم مر شما را كه بدرستي شيطان مر شما را دشمني است ظاهر يعني دشمني كه عداوت ظاهر دارد هيچ عاقل در عداوت او شك وشبهه نيارد بر سخن او چكونه اعتماد كند وبفريب او چه نوع خود را درين ورطه افكند قالا ربنا ظلمنا انفسنا معني اينست ايشان يعني آدم وحوا زبان عجز كشادند ودل بر پشيماني واعتراف بر زلت نهادند ودر عاجزي جستند

بعد زلت عجز وزاری نمود اعتراف بزلت کرد بندا ربنا ظلمنا انفسنا آوان برآورد کرم وافر کریم متعال وفضل متوافر مفضل ذو النوال بنظر عفو وکرم دید زلت اورا
بر مقتضاء فضل بخشید قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو معنی اینست خدای عز وجل گفت هرچند عجز وزاری کردید وتوبه واستغفار آوردید عفو کردم واز عفو
در گذشتم در زمین فرو روید ودر کار ومصلحت مشغول شوید زیرا چه بعضی از شما مر بعضی را دشمن اند وبهشت جای عداوت نبود وبهشت که جای حقد وحسد وعداوت
نیست محل سکونت دشمنان نشود ولکم في الارض مستقر ومتاع الى حين معنی اینست ومر شما راست در زمین قرار گرفتنی وآرامگاهی وبرخورداریی گرفتن
تا هنگامی که خدای خواسته است ووقتی که برای بودن شما در زمین تا آن وقت داشته قال فیها تحیون وفیها تموتون ومنها تخرجون معنی اینست

چون ایشان در زمین افتادند
ودل بر استقرار در دوا ستمنا
نهادند خدای عز وجل گفت
شما را حیات در زمین خواهد
بود وممات هم در آن اندرون
خواهد نمود واز آنجا مبعوث
شوید ودر محلهایی که تعین
شده است بروید گفته اند
چون آدم صلوات الله علیه
ولکم في الارض مستقر ومتاع
شنید غمناك گشت چون
ومنها تخرجون بشنید دل او
بر جاء رجوع سوی بهشت
بشادی بپیوست بعد چند
گاه آدم علیه السلام بر زمین
ماند وعیش وکامرانی راند
حوا رضی الله عنها
با نصد حمل نهاد
نه صد ونود
ونه فرزند از او زادند
هر حملی دو فرزند یك پسر
یك دختر بود مگر شیث صلوات
الله علیه تنها روی نمود خدای
تعالی چند گاه ایشان را در زمین
آرام داد ودر رها، نعمت
داراین بر ایشان گشاد آخر
چون آدم را صلوات الله علیه
هنگام وفات رسید جمعی
از فرشتگان گرد خویش دید
بعد آدم علیه السلام رخت
هستی از این جهان برد وجان
عزیز بملك الموت سپرد فرشتگان
با برگ کنار بشستند وبحنوط
خوشبو ساختند وبکفن پیچیدند
وسوی مدفن کشیدند وبرای
او را در زمین گوری ولحدی
کافتند برداشتند ودر لحد گور
بر سنت موتی داشتند یابنی
آدم قد انزلنا علیکم لباسا
یواری سواتکم وریشا
معنی اینست ای بنی آدم
بدرستی فرود آوردیم بر شما
لباس را که عورت شما را
بپوشد وجامه که ساتر تن را
ستر کند واین نعمتی جلیله
ودولتی جزیله است که
جز آدمی عاقل از نعمت ندا رند بهایم ومجانین وصبیان در پوشیدن عورت این را شانی وخطری نه بیندارند ولباس التقوی ذلك خیر معنی این آست فرستادن خدای لباس را

بعضکمو لکمو علیکمو سواتکمو لعلهمو ابویکمو یریکمو
قرا ابن کثیر الصلة وفي رواية قالون

وترحمنا لنكونن من الخاسرين قال اهبطوا
ونبخشایی مارا باشیم ما از زیان کاران گفت فرود آیید از جنت

بعضكم لبعض عدو ولكم في الارض
بعضی از شما بعضی دیگر را دشمن خواهید بود ومر شما راست در زمین

مستقر ومتاع الى حين قال فيها تحيون وفيها
آرام گاهی وبرخورداریی تا هنگام اجل گفت خدای در آنجا بزیید ودر آنجا

تموتون ومنها تخرجون يابني ادم قد انزلنا
بمیرید واز آنجا بیرون آرند شما را ای فرزندان آدم بحقیقت فرو فرستادیم

عليكم لباسا يواري سواتكم وريشا ولباس
بر شما پوششی تا بپوشاند عورتهای شما را وجامه که برای زینت بود وپوشش

التقوى ذلك خير ذلك من ايات الله لعلهم
ورع وترس خدای آنست بهتر آن فرستادن از آیتهای خدای تعالی تا مگر ایشان

يذكرون يابني ادم لا يفتننكم الشيطان
پند گیرند ای پسران آدم باید که بی راه نکند شما را دیو

كما اخرج ابويكم من الجنة ينزع عنهما
چنانکه بیرون کرد پدر ومادر شما را از بهشت حال آنکه سبب کشیدن بود از ایشان

لباسهما ليريهما سواتهما انه يريكم هو وقبيله
پوشش ایشان را تا بنماید ایشان را عورتهای ایشان بدرستی که او می بیند شما را او واتباع وجنود او

عدو ولكم
مدغما غير الغنة خلف في الوصل
في الارض
بالنقل ورش
في الارض
سكت خلف في رواية
مستقر
مدغما غير الغنة خلف
متاع الى
بالنقل ورش
ركوع
متاع الى
سكت خلف وفي رواية
تخرجون
حمزة والكسائي وابن ذكوان
ادم قد انزلنا
لورش ثلثة اوجه بالنقل ورش
قد انزلنا
سكت خلف في رواية
لباسا يواري
مدغما غير الغنة خلف
سواتكم
لورش ثلثة اوجه
سواتكم
بالمد والوسط ورش

وريشا
مدغما غير الغنة خلف
ولباس
بالنصب نافع وابن عامر والكسائي
التقوى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
التقوى
امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
خير
بالترقيق ورش في الوصل
من ايات
بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
ايات
سكت خلف في رواية
ادم
لورش ثلثة اوجه
ينزع عنهما
بالادغام سوسي

سواتهما
مع المد والوسط ورش
سواتهما
لورش ثلثة اوجه
سواتهما
بالنقل الادغام في الوقف حمزة
يريكم
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
هو
امال بين بين ورش في رواية
وقبيله
بالادغام سوسي

که بدان عورت پوشند وریش را یعنی لباس ورآء ستر عورت پوشند ولباس تقوی را تقوی در لغت پرهیزست یعنی لباسی که برای پرهیز از رسیدن زخم در جنگ پوشند
چون خود وزره وجوشن وخفتان وماننده آن که پوشیدن آن در صیانت تن کوشند یا لباس پرهیزکاری کویند که پوشیدن او پرهیز از عذاب وعقاب جوید چه تقوی مردم را چون لباس
آراید ووضیع را شریف نماید ذٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ معنی اینست انزال لباس از علامات قدرت خداست ونشانها فضل حق جل وعلاست بودن او از آیات قدرت ظاهرست زیرا که کیاهی بید آرد
واز وی پنبه بیرون آوردن وآنرا ریسمان ساختن واز ریسمان جامه پرداختن شك نیست که آن آثار قدرتست وصنع از صنایع عجایب فطرتست واما بودن او از آیات فضل ونعمت از جهت آنست که لباس
موجب زیبایی وبازداشتن از رسوایی است ونکاه داشتن از کرما وسرماست وصیانت از مضرت هواست لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ معنی اینست این آیات بیان کردیم واین علامات پیدا
آوردیم تا در آن تفکر کنند پند کیرند کمال قدرت او را بشناسند وفضل ورحمت او را ببینند که اندر یابند يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ معنی این آنست ای فرزندان آدم هرآینه شما را شیطان فتنه زده نکند ومفتون ومبتلا نسازد وسبب نشود برای رسیدن فتنه وبلا بوسوسه معصیت وداعی شدن بر ضلال وشقاوت که شوم آن فتنه آرد وبه نحوست وبلا سپارد كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ معنی اینست چنانکه شیطان پدر ومادر شما را از بهشت بیرون آورد یعنی آدم وحوا را از بهشت خارج کرد بوسوسه بر زلت ومعصیت سبب کشت وبر وجه تسبیب بدین نسبت پیوست يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا معنی اینست درین حال که کشید شیطان لباس آدم وحوا را در جنان یعنی سبب شد برای این که خدای عز وجل لباس ایشان بکشد وایشان را بسد وسوآت یعنی بظهور عورات مبتلا کند یعنی لباسی که از جامها بهشت بود با لباس نور که بر تن ایشان مینمود تا ایشان عورت ایشان ننماید که بدان سبب دل ایشان در ناخوشی آید وبعضی از لباس عفت وطاعت مراد دارند واز سوآت زلت ومعصیت مراد میدارند إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ معنی اینست بدرستی ... شان ... این است ... می بیند او وکر... او شما را ... از آنجا که شما ایشان را نمی بینید ودشمنی را که می بیند دفع کردن آن غمی تواند از شان او اینست که ایذا رساند ودر خور آنست که بلیه مبتلا کرداند چه دشمنی

وُجُوهَكُمُو بَدَاكُمُو اِنَّهُمُو	قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ۗ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ
از آنجا شما نمی بینید ایشان را بدرستی که ما کردانیدیم دیوان را دوستان

لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾ وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا
آنکسانی را که نکروند و چون کنند کافران مکه کاری بغایت زشت را کویند یافتیم

عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللّٰهُ أَمَرَنَا بِهَا ۗ قُلْ إِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ
بر آن خصلت پدران ما را وخدای تعالی فرموده است ما را بدان بکو یا محمد بدرستی که خدای تعالی نفرماید

بِالْفَحْشَاءِ ۖ أَتَقُولُونَ عَلَى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾
خصلت بد ای میکویید بر خدای تعالی آنچه ندانید

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ۖ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ
بکو فرمود خداوند من براستی وبکو متوجه کردانید بکعبه روبهای خود را

عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۚ
نزد هر نمازی وبخوانید او را حالی که خالص کرداننده باشید برای او دین را

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا
چنانکه آغاز فرمود شما را دوم بار باز آیید کروهی را راه نمود وکروهی

حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ ۗ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ
سزاوار وثابت بریشان کمراهی بدرستی که ایشان کرفتند دیوان را

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾
دوستان از غیر خدای عز وجل وهمی پندارند که ایشان راه یافتکانند

لَا يُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
آبَاءَنَا — لورش ثلثة اوجه
آبَاءَنَا — بالتسهيل مع المد في الوقف حمزة
آبَاءَنَا — بالتسهيل مع القصر في الوقف حمزة
قُلِ اِنَّ اللّٰهَ — بالنقل ورش
قُلْ اِنَّ اللّٰهَ — سكت خلف في رواية
لَا يَامُرُ — بالابدال ورش والسوسي
بِالْفَحْشَاءِ — في الوقف حمزة وهشام اربعة اوجه الابدال مع المد والقصر والتسهيل مع الروم وفيه المد والقصر
قُلَ امَرَ — بالنقل ورش
قُلْ اَمَرَ — سكت خلف في رواية
اَمَرَ رَّبِّي — مدغما سوسي
وَاَقِيمُوا — بالتسهيل في الوقف حمزة
مَسْجِدٍ وَّادْعُوهُ — مدغما بغير الغنة خلف
وَادْعُوهُو — بالاشباع ابن كثير

هِدَىٰ	هُدَىٰ	عَلَيْهُمُ	عَلَيْهِمِ	الضَّلَالَهْ	وَتَحْسِبُونَ	
بالامالة المحضة حمزة والكسائي	امال بين بين ورش في رواية	بضم الهاء والميم حمزة والكسائي	بكسر الهاء والميم ابو عمرو	بالامالة في الوقف كسائي	نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي	

را که به بینند از کید ومکر او هر وسند ودر دفع قهر او بکوشند ودشمنی را که نه بینند ایذا رساند وکسی دفع کردن آن نتواند اما خدای عز وجل نکهبان است نکهبانی تواند واز کید
دشمن هر چون که باشد برهاند إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ معنی اینست بدرستی ما کردانیدیم شیاطین ودیوان لعین را دوستان مر کسانی را که
ایمان نمی آرند وبایمان وارکان ایمان کفر وانکار دارند وشك نیست کسانی که ایمان نمی آرند دشمن اند مر کسانی که ایمان دارند ودوستان دشمنان دشمنان اند در
عداوت وایذا اهل ایمان وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللّٰهُ أَمَرَنَا بِهَا معنی اینست وکسانی که چون معصیتی فاحشه کنند یعنی کناهی بیك زشت وسخت
درشت آرند بکویند برین خصلت آبا واجداد خویش را یافته ایم برین عمل اسلاف خویش را دریافته ایم وبرین خصلتی که آبا واجداد ما بوده ایشان اند آن عمل خدای فرموده یعنی آباء ما

ازخویش بیرون آوردند وفرمودهٔ خدای میکردند قل ان الله لا یأمر بالفحشاء معنی اینست بکو بدرستی خدای تعالی کار زشت نفرماید وازحکیم امر بقبیح نیاید اتقولون علی الله
ما لا تعلمون معنی اینست امیکوئید ودعوی میکنید برخدای آنچ نمیدانید نشاید که دعوی نابوده کنید وسخنی مقرون بجهل کوئید قل امر ربی بالقسط معنی اینست بکوای
محمد امر کرده است خدای تعالی بعدل ونیکی پس چکونه امر بود ببدی واقیموا وجوهکم عند کل مسجد معنی اینست روهای خویش را در هر سجده کاهی راست
دارید یعنی در هر نمازی توجه بسوی جهت کعبه آرید وبعضی کویند رویهای خویش را بسوی کعبه راست دارید وانحراف سوی بتان روا مدارید وبعضی کویند راست
دارید روهای خویش را یعنی جمع کنید ونماز بجماعت بکزارید واین امر یعنی امر بجماعت نزدیک جمهور بروجه ندب بود ونزدیک بعضی که جماعت را فرض کویند بروجه
وجوب باشد وبعضی کویند
مقصود از امر مذکور تعمیم
مسجد است در هر سجده کاهی
که برسد نماز بیارد نماز را
بر مسجد خویش موقوف ندارد
وادعوه مخلصین له الدین
معنی اینست وبخوانید خدایرا
وبپرستید اورا درحالتی که
اخلاص دارید وعبادت خدایی
خالصاً لله می آرید کما بدأکم
تعودون معنی اینست
خدایرا عبادت کنید واخلاص
ورزید زیراکه قادرست که
شمارا بازکرداند وبجزا و
سزا رساند چنانچ بقدرت
کاملهٔ خویش در آغاز خلقت
شمارا آفرید واز عدم صرف
بنعمت وجود بخشید فریقا
هدی وفریقا حق علیهم
الضلالة معنی اینست فریقی را
براه راست آورد وفریقی را
کمراه کرد بر ایشان ثابت
کشت واین طائفه بضلال
پیوست انهم اتخذوا
الشیاطین اولیاء من دون
الله ویحسبون انهم مهتدون
معنی اینست بدرستی ایشان
کرفتند شیاطین ودیوان
لعین را دوستان از غیر
خدای عزّ وجلّ وکمان بردند که
ایشان راه راست یافته اند
ودین درست دریافته اند
بدین کمان در کمراهی افتادند
ودل بر بینایی نهادند یا بنی
آدم خذوا زینتکم عند کل
مسجد معنی اینست ای فرزندان
آدم بکیرید آرایش خویش را یعنی
جامهٔ که بپوشد اندام نهانی
شما نزدیک هر مسجدی یعنی
نزدیک هر نمازی مسجد میکوید
ونماز مراد میدارد از قبیل ذکر
محل وارادت حال می آرد وکلوا
واشربوا ولا تسرفوا معنی
اینست جامه بپوشید وبخورید
وبیاشامید واسراف مکنید
یعنی زیادت برشبع مخورید
که ضایع کردن طعامست

زِينَتَكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يَا بَنِيٓ آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ
ای پسران آدم فراکیرید لباس آرایش خود را نزدیک هر نمازی وطوافی
وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا ج إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
وبخورید وبیاشامید وازحدّ تجاوز مکنید بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد
الْمُسْرِفِينَ ۞ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِيٓ
ازحدّ تجاوز کنندکانرا بکو کدام کس حرام کرداند لباس زینة خدایرا آنکه
أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ط قُلْ هِيَ
بیرون آورد برای بندکان او وپاکیزهارا ولذیذهارا از روزی بکو آن زینت وطیبات
لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ
مرآنانراست که ایمان آوردند در زندکانی این جهان خالصه که خاص ایشان باشد روز
الْقِيَامَةِ ط كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
قیامت همچنین پیدا میکنیم ببیان شروح آیتهارا برای کروهی که
يَعْلَمُونَ ۞ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ
دریابند بکو که بدرستی حرام کرداند خدای من کارهای بغایت زشت را
مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ
آنچه آشکاراست از آن وآنچه پنهانست وبزه را یعنی سبب وستم را یعنی برمال ونفس بی
الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ
استحقاق وآنکه شریک کردانید باخدای تعالی آنراکه فرو نفرستاد باثبات آن

آدم لورش ثلثة اوجه
مسجدو مدغما غير الغنة خلف
امنوا لورش ثلثة اوجه
ركوع
الدنيا بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدنيا امال بين اللفظين ابو عمرو وفي رواية ورش
خالصة قرأ نافع
خالصة يوم مدغما غير الغنة خلف
الايات بالنقل ثلثة اوجه ورش
الايات سكت خلف وفي رواية خلاد
لقوم يعلمون مدغما غير الغنة خلف
قل انما بالنقل ورش
قل انما سكت خلف وفي رواية

وَالْاِثْمِ بالنقل ورش
وَالْاِثْمِ سكت خلف وفي رواية خلاد
يُنْزِلْ بسكون النون ابو عمرو وابن كثير

هیچ نفع نکند بلکه در مضرّت افکند انه لا یحب المسرفین معنی اینست بدرستی خدای تعالی مسرفانرا دوست ندارد وضایع کنندکان مال وطعام را در حیّز دوستی
نیارد قل من حرّم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق معنی اینست بکوای محمد زینت خدایرا که برای بندکان خویش بیرون آورده وآرایشی که برای
ایشان مهیا کرده کیست که حرام کردانید ومباح کردهٔ خدایرا که در وطهٔ منع رسانید وکه حرام کردانید طیبات را از رزق که طبع را خوش آید ودر شرع حلال روی نماید وآنچ خدای حلال کرده
واز حیّز تحریم بیرون آورده در خوردن وپوشیدن آن چه محل تغییر بود ودر عمل کردن چه جای تکبر باشد قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة معنی اینست بکوای محمد
آن یعنی زینت ملابس وطیبات مأکل مر مومنانراست باصالت وکافرانراست بر طریق طفیل بودن در حیوة دنیا وخالص است مر مؤمنانرا وخاصّه ایشانست چنانچه کافرانرا از آن

هيچ نصيبي نبود در آخرت چنانچه در آيت ديگر آمده وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ كَذَٰلِكَ
نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ معني اينست همچو تفصيل مذكور وبيان مسطور بيان ميكنيم آيات قرآني را مر كروهي كه اهل دانش اند چه بيان ما را ايشان دانند
وفهم كردن وكردآوردن آن ايشان توانند قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ معني اينست بكواي محمد حرام نكردانيده است پروردكار
من مكر فواحش ظاهره وباطنه واثم وبغي را نه زينت ملابس جلايل ونه لذت طيبات مآكل فواحش جمع فاحشه است وآن عبارت از كناهان كبيره بود واثم عبارت از كناهان صغيره
باشد وبغي وظلم بر بندكان خداي وتعريض بر نفوس واموال معصومه باشد وفاحشه ظاهره چون زنا آشكارا وفاحشه باطنه چون زناء پنهان كه بعضي از كفار در زناء پنهان باك ندارند
وزناء آشكارا را حرام ميداشتند هردو را تحريم كرد ودر حرمت يكسان آورد وبعضي كويند كناه آشكارا چون كشف عورت در طواف وغيبت كه در مجلس ميان جماعت آرند وكناه باطن چون زنا وسرقه كه آنرا پنهان ميدارند وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا معني اين است حرام نكردانيد پروردكار من بيقين مكر چنين وچنين وشريك كردانيدن شما با او چيزي را كه در شأن او هيچ حجتي نفرستاده ودر باب او دست آويزي ومتمسكي نداده چه در الوهيت سنك چه حجت بود ودر معبوديت جماد چه دليل باشد وباقي بحث اين در سوره انعام كذشته وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ معني اينست حرام كردانيد پروردكار من چنين وچنين كه بكوييد ودعوي كنيد بر رب العالمين آنچه بعلم شما نه پيوسته ومعلوم شما نكشته نادانسته كفتن ونابوده كردن در شرع وعقل حرام باشد ومرتكب او در دين ودنيا مذموم وملوم بود وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ معني اينست ومر هر كروهي را مهلتي است تا آن مهلت بماند چون مهلت برسد دم زدن نتوانند فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ معني اينست چون هر يكي را اجلي بود وبقاء ايشان متعلق بدان اجل باشد پس چون اجل برسد دمي بيشتر از آن نمي مانند واز اجل سابق

بنده — دعوي

أَجَلُهُمُو يَأْتِيَنَّكُمُو مِنْكُمُو عَلَيْهِمُو هُمُو هُمُو بِنَا لَهُمُو نَصِيبُهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَلَيْكُمُو آيَاتِي قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل كما تقدم

سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝
هيچ حجتي وآنكه كوييد بر خداي تعالي آنچه ندانيد

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ج فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ
ومر هر كروهي را آخر وقتي است پس چون آيد آخر وقت ايشان متأخر نشوند

سَاعَةً ج وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ
ساعتي ونه متقدم شوند اي پسران آدم اكر بشما آيند

رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي لا فَمَنِ اتَّقَىٰ
پيغمبراني از جنس شما وشهر وقبيله شما كه خوانند بر شما نشانهاي ما يعني بتوحيد وشريعت پس هر كه بترسد

وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝
ونيكي كند وكار وي را نخود بصلاح آرد نباشد بيمي بر ايشان ونه ايشان اندوهكن شوند

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا
وآنان كه بدروغ داشتند حجتها ونشانهاي ما را وكردن كشي كردند از آن

أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ج هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝
ايشانند ملازمان آتش ايشان در آن آتش جاودان باشند

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
پس كيست ستمكارتر از آنكه فرا بافت بر خداي تعالي دروغ را

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ط أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمْ نَصِيبُهُمْ
يا بدروغ داشت آيتهاي او را ايشانند كه برسد بديشان بهره ايشان

سُلْطَانًا وَأَنْ — مدغما غير الغنة خلف
أُمَّةٍ أَجَلٌ — بالنقل ورش في رواية
أُمَّةٍ أَجَلٌ — سكت خلف في رواية
فَإِذَا جَاءَ — بالامالة حمزة وابن ذكوان
جَا أَجَلُهُمْ — بالحذف وفيه المد والقصر ابو عمرو وقالون والبزي
يَسْتَاخِرُونَ — بالابدال ورش والسوسي
يَسْتَاخِرُونَ — بالترقيق ورش
سَاعَةً — بالامالة في الوقف في رواية كسائي
آدَمَ — لورش ثلثة اوجه
يَاتِيَنَّكُمْ — بالابدال ورش والسوسي
عَلَيْكُمْ آيَاتِي — سكت خلف في رواية
آيَاتِي — لورش ثلثة اوجه
اتَّقَىٰ اتَّقَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امال بين بين ورش في رواية

وَأَصْلَحَ — بالتغليظ ورش
عَلَيْهِمْ — بضم الهاء حمزة
بِآيَاتِنَا — لورش ثلثة اوجه
بِيَايَاتِنَا — بالابدال في الوقف حمزة
النَّارِ — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
النَّارِ — امال بين بين ورش
فَمَنْ أَظْلَمُ — بالنقل ورش
فَمَنْ أَظْلَمُ — سكت خلف في رواية
أَظْلَمُ مِمَّنْ — بالتغليظ ورش
افْتَرَىٰ — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
افْتَرَىٰ — امال بين بين ورش
كَذِبًا أَوْ — بالادغام سوسي
كَذَّبَ بِآيَاتِهِ — بالادغام سوسي
بِآيَاتِهِ — لورش ثلثة اوجه
بِيَايَاتِهِ — بالابدال في الوقف في رواية حمزة

نميشوند بيش دستي نميكنند وپيشتر از آن نمي ميرند يَا بَنِي آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ معني اينست اي فرزندان
آدم اكر هر آينه بر شما فرستاده كاني از جنس شما بيايند كه از آيات ما بر شما قصه باز نمايند پس كساني كه از خداي بترسند واز عقاب او بپرهيزند واز شرك ومعاصي باز مانند
وكار خويش را معروف بصلاح كردانند بر ايشان ترسناك نشوند ونه ايشان اندوهناك باشند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ
معني اينست وآنان كه تكذيب كنند وبزركي جويند ودر ره تكبر بويند ايشان اصحاب دوزخ اند در دوزخ جاويد باشند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

جاءتهم يتوفونهم كنتم وانهم قبلكم اخريهم لاوليهم
انفسهم وانهم قرأ قالون الصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

من الكتاب حتى اذا جاءتهم رسلنا

يتوفونهم قالوا اين ما كنتم تدعون من دون

الله قالوا ضلوا عنا وشهدوا على انفسهم

انهم كانوا كافرين قال ادخلوا في

امم قد خلت من قبلكم من الجن

والانس في النار كلما دخلت امة

لعنت اختها حتى اذا اداركوا فيها

جميعا قالت اخريهم لاوليهم ربنا

هؤلاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار

قالت اخريهم اخريهم لاوليهم لاوليهم لاوليهم هؤلاء اضلونا

هؤلاء اضلونا هؤلاء اضلونا فاتهم من النار من النار

عذابا ضعفا من النار معنی اینست تا آنکه یکدیگر دریابند وبعضی مر بعضی را بشناسند گروه متاخره مر امت متقدمه یا گروه تابع مر متبوعه را هؤلاء اضلونا
فآتهم عذابا ضعفا من النار گویند وداد سبب شدن متقدمان یا متبوعان برای اضلال متاخران وتابعان چو گویند یعنی این طایفه متقدمه یا طایفه متبوعه مارا گمراه
کرده اند برای گمراهی ما سبب شده اند پس بکن ایشانرا عذابی دوچند عذاب ما عذاب غوایت عذاب اغوا قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون معنی اینست
بگوید خدای مر هر یکی را عذاب مضاعف بود چه تابعان متقدم پسینیان را متبوع اند ومتاخران متابعت متقدمان را تابع می شوند در ایشان نیز دو سبب ثابت گشت
وحال ایشان بحصول غوایت واغوا ایوست وقالت اولیهم لاخریهم فما کان لکم علینا من فضل معنی اینست وبگوید امت متقدمه مر امت
متاخره را یا متبوعه مر تابعه را که چون شمارا نیز همچو ما عذاب مضاعف بود پس شمارا فضلی بر ما بتخفیف عذاب یا نفی آن نباشد پس این عذر چه فایده دارد وآن ملامت چه ثمره می آرد فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون معنی اینست چون چنین است پس عذاب بچشید بسبب آنکه کفر ورزیدید ان الذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج

رکوع

الجمل فی سم الخیاط وکذلک نجزی المجرمین معنی اینست بدرستی کسانی که آیات ما را تکذیب کردند وبزرگی جستند در راه تکبر رفتند درهای آسمان برای اعمال ایشان یا برای دعوات ایشان یا برای نزول رحمت یا برای ارواح ایشان چون بمیرند گشاده نشود وهیچ کسی از ایشان درون نهتگاه در بهشت نرود تا آنکه در آید شتر در سوراخ سوزن وآن هرگز نشود واین کار وقتی نبود وهم برین طریق مجرمان را جزا دهیم وبدکردارانرا سزا کنیم لهم من جهنم

اولیهمو لاخریهمو لکمو کنتمو لهمو فوقهمو
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

قال لکل — بالادغام سوسی
ضعف ولکن — مدغما بغیر الغنة خلف
لا یعلمون — قرا ابو بکر
وقالت اولیهم — بالنقل ورش
وقالت اولیهم — سکت خلف فی روایة
اولیهم — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
اولیهم — امال بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
لاخریهم — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسائی
لاخریهم — امال بین بین ورش فی روایة
العذاب بما — بالادغام سوسی
بآیاتنا بیاتنا — لورش ثلثة اوجه / بالابدال الی الیاء فی الوقف فی روایة حمزة
لا تفتح — بضم التاء وسکون الفاء ابو عمرو
لا یفتح — حمزة والکسائی
السما السما — بالابدال مع القصر فی الوقف حمزة وهشام / بالابدال مع المد فی الوقف حمزة وهشام
السماء السما — بالتسهیل مع المد وفیه الروم فی الوقف حمزة وهشام / بالتسهیل مع الروم وفیه القصر فی الوقف حمزة

قال لکل ضعف ولکن لا تعلمون ۝
گوید خدای هر گروهی را افزونیست عذاب و لیکن در دگیسی دیگری نمیداند
وقالت اولیهم لاخریهم فما کان لکم
وگویند پیشین گروه ایشان مر بازپسین گروه را که نیست شمارا
علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم
بر ما هیچ فزونی پس بچشید عذاب را بسبب آنچ بود یدکه
تکسبون ۝ ان الذین کذبوا بآیاتنا
کسب میکردید بدرستی آنان که بدروغ داشتند نشانهای ما
واستکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب
وگردنکشی کردند از آن نگشایند ایشانرا درهای
السماء ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی
آسمان ودر نشوند در بهشت تا آنکه در شود شتر در
سم الخیاط ۝ وکذلک نجزی المجرمین
سوراخ سوزن وهمچنین پاداش کنیم گناه کارانرا
لهم من جهنم مهاد ومن فوقهم غواش
ایشانرا باشد از دوزخ بستر و از زبر ایشان پوششی از آتش
۝ وکذلک نجزی الظالمین والذین آمنوا
وهمچنین پاداش دهیم ستمکارانرا وآنان که بگروید ند

جهنم مهاد ومن — بالادغام سوسی / مدغما بغیر الغنة خلف
آمنوا — لورش ثلثة اوجه

مهاد ومن فوقهم غواش وکذلک نجزی الظالمین معنی اینست مر ایشانرا در دوزخ فراشها آتشین واز بالای سر ایشان پوششهای آتشین باشد یعنی آتش از تن
وبالا محیط ایشان گردد کما قال الله تعالی لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل وقوله یوم یغشیهم العذاب من فوقهم ومن تحت ارجلهم وهمچنین جزا
خواهیم داد ظالمانرا وسزا خواهیم کرد کافرانرا والذین آمنوا

وعملوا الصالحات لا نكلف نفسا الا وسعها اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون معنى اينست وانكسانى كه ايمان آورده اند واعمال صالحه كرده اند تكليف كرده نشود هيچ نفسى مكر براندازه طاقت وفرموده نميشود مكر بر قدر قدرت ايشان اصحاب جنت اند از اهل بهشت اند ايشان در بهشت جاودان باشند همیشه در روح وراحت وعزت ونعمت مانند ونزعنا ما فى صدورهم من غل تجري من تحتهم الانهار معنى اينست وكشيديم آنچه حاصل است از كينها در سينهاء ايشان درين حال كه از فرود خانهاء ايشان يا از فرود بستانهاء ايشانست جويهاء روان واين كنايتست ازينكه ايشان بسبب بودن ايشان از اهل جنان وساكنان مجاري انهار برحكم طبيعت آب كه سفليست بر نسبت اهل غرف سفلى اند چنانچه در حديث آمده چنانچه شما ستارها مى بينيد اهل غرف را اهل بهشت هم چنان به بينند واين بطبيعت موجب كينه شان بود سبب كدورت باشد خداى عز وجل كينه از دل ايشان دور كند ودر آنچ ايشان را داده است برخوشى وشادمانى افكند وقالوا الحمد لله الذى هدينا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدينا الله معنى اينست وبكويند حمد مر خدايرا كه ما را براى اين دولت رهنمونى كرد وبر ادراك اين سعادت آورد ما را اهتدا درين نبودى اكر راه نمودى لقد جاءت رسل ربنا بالحق معنى اينست سوكند ميخوريم هر آينه آمده بودند براستى ودرستى فرستادكان پروردكار ما خبر ايشان بمشاهده پيوست وحقيت كفتار ايشان مبرهن كشت قوله تعالى ونودوا ان تلكم الجنة اورثتموها بما كنتم تعملون معنى اينست وندا كرده شوند كه آن بهشت كه شما ميراث يعنى بى رنج وكسب يافته ايد داده شده ايد بدانچ شما كسب ميكرديد يا ندا كرده شوند كه آن بهشت است اشارت كرده ميشود سوى او در حالة كه داده شده ايد شما آن بهشت يا ندا كرده شويد بدرستى شان اينست كه اين بهشت است كه بشما داده شده روايت كرده اند اهل جنت چون نزديك در بهشت برسند از تنه درختى دو چشمه روان شده به بينند سوى يكى بروند آب آن آشامند هر كينه وغشى وذميمه كه در ايشان بود برود وسينه ايشان از كينه وضغينه پاك شود ونزعنا ما فى صدورهم من غل عبارت از آنست بعد از آن در چشمه دوم آيند بتنظيف بدن كوشش نمايند اندام ايشان بنظافت كيرد واز همه كدورت صفا پذيرد باز ريمكين نشود وكاهى كرد آلود نكردد و نكيرد وريم نه پذيرد در نظر چنان مصفا آيد كه مغز استخوان چون رشته مرواريد نمايد بعد از آن چون بجنت بشارت دهند اين بهشتانست بيايد در بهشت درآيد ونودوا ان تلكموا الجنة اورثتموها بما كنتم تعملون اشارت بدان است چون در بهشت درآيند وبر غرفهاء منازل خويش برآيند در راه شكر وسپاس بوند الحمد لله الذى هدينا لهذا وما كنا لنهتدى لولا ان هدينا الله كويند ودر حديث است هر يكى را منزلى در بهشت است ومنزلى در دوزخ منزل كافر كه بر تقدير مومن بودن او در بهشت مومن را بخشند ومنزل مومن

هم صدورهم كنتم قرا ابن كثير بالصلة وفى رواية قالون

وعملوا الصالحات لا نكلف نفسا الا
وكردند كارهاى نيك كار سخت نه نهيم بر هيچ تنى مكر

وسعها اولئك اصحاب الجنة هم فيها
آنچه طاقت او باشد ايشانند خداوندان بهشت ايشان در آن

خالدون ونزعنا ما فى صدورهم من
جاودان مانند وبيرون كشيم آنچه دردهاى ايشان است از

غل تجري من تحتهم الانهار وقالوا الحمد
خيانتى وعداوتى رود از فرود ايشان جويها وكويند سپاس وخوشى بهشت كه در دنيا بوده

لله الذى هدينا لهذا وما كنا لنهتدي
خدايرا آنكه راه نمود ما را اين را ونه بوديم ما كه راه نماييم به بهشت

لولا ان هدينا الله لقد جاءت رسل
اكر نه راه نمودى ما را خداى تعالى بدرستى كه آمدند پيغمبران

ربنا بالحق ونودوا ان تلكم الجنة
خداى ما براستى وآواز دهند شان كه اين شما را بهشتست كه

اورثتموها بما كنتم تعملون ونادى اصحاب
ميراث دادند شما را بدانچه بوديد كه ميكرديد وآواز دهند خداوندان

الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا
بهشت خداوندان دوزخ را كه بحقيقت يافتيم ما آنچه وعده داد ما را

نفسا الا — بالنقل ورش
نفسا الا — سكت خلف فى رواية
الجنة — بالامالة الوقف للكسائى
تحتهم — بضم الهاء والميم حمزة والكسائى
تحتهم — بكسر الهاء والميم ابو عمرو
الانهار — بالنقل ورش
الانهار — سكت خلف فى رواية
هدينا — بالامالة المحضة حمزة والكسائى
هدينا — امال بين بين ورش فى رواية
ماكنا — بغير الواو ابن عامر
هدينا الله — بالامالة المحضة حمزة والكسائى
هدينا الله — امال بين بين ورش فى رواية
لقد جاءت — بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائى وهشام
لقد جاءت — بالامالة حمزة وابن ذكوان
رسل ربنا — مدغما سوسى
اورثتموها — بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائى وهشام
ونادى — بالامالة المحضة حمزة والكسائى
ونادى — امال بين بين ورش فى رواية
النار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودورى
النار — امال بين بين ورش فى رواية

که بر تقدیر کفر ورزیدن او در دوزخ معدّ ومهیّا بود کافر را دهند وَنَادَىٰ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا
معنی اینست وندا کنند اصحاب جنّت اصحاب نار را که بدرستی یافتیم ما آنچه وعده کرده بود برای ما پروردگار ما از نعیم جنان پس هست که یافتید شما راست ودرست آنچه وعید
کرده بود شما را از عذاب نیران قَالُوا نَعَمْ معنی اینست بگویند آری آنچه وعده کرده بود پروردگار ما راست ودرست یافتیم استحقاق سزایی که داشتیم دریافتیم فَأَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ معنی اینست پس بانک زند بانک زننده که لعنت خدای برکافران باد بدرستی شان اینست لعنت خدای بر ظالمان باد که ظلم برخویش
کردند وجرایم ومعاصی آوردند وان ایشان کفر وکافری زاد واین بانک جمله خلایق بشنوند وجهانیان بدین عالم شوند الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُم
بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ معنی اینست لعنت خدای بر ظالمان باد آنکه باز میدارند از راه خدای یعنی از دین خدای ومیجویند کژی مر راه دین او را وحال اینست که ایشان بآخرت کافراند قیامت را منکراند یعنی بآخرت نگرویده اند وبانکار قیامت کفر ورزیده اند وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ معنی اینست وحال اینست میان اصحاب جنت واصحاب نار حجابی است وحجاب سوریست که در آیت فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَّهُ بَابٌ مذکورست وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ معنی اینست میان اصحاب نار واصحاب جنت حجابی است یعنی حصاریست وبر اعراف او یعنی بر بلندیهاء آن حصار فریشتگانی اند بر صورت مردان که ایشان تمیز میکنند میان اهل بهشت واصحاب نیران وسیاق کلام یعنی خطاب ادْخُلُوا الْجَنَّةَ مر اهل اعراف را مخالف این قول است چه فریشتگان سکنهٔ بهشت اند بخطاب ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ

ثلثة ارباع

مناسب نباشد وبعضی گویند مردانی اند از افاضل مسلمانان وعلماء ایشان که از جهت فضل وشرف پیش از در آمدن در بهشت ایشان را در اعراف برند ودرجات بهشت بنمایند

رکوع

تا ایشان مبتهج گردند وشادمان باشند وبعضی گویند اهل اعراف که سیّات وحسنات ایشان در میزان برابر آید رجحان جانبی روی ننماید وبعضی گویند اهل اعراف شهیدانند که

قرا قالون بالصلة والقصر والمدّ وعدهما وورش بالصلة مع مدّ الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَجَدْتُمُو رَبُّكُمُو بَيْنَهُمُو وَهُمُو بِسِيمَاهُمُو عَلَيْكُمُو وَهُمُو أَبْصَارُهُمُو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا ط

پروردگار ما ازنعمت وراست درست پس هیچ یافتید شما آنچه وعده کرد خدای شما براستی

قَالُوا نَعَمْ ج فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ

گویند دوزخیان آری یافتیم پس آواز دهد آواز دهنده میان ایشان که نفرین خدای تعالی

عَلَى الظَّالِمِينَ لا الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ

بر ستمکاران باد آنان که خود بگشتند ودیگران را بگردانیدند از راه

اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا ج وَهُم بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ط

خدای تعالی وهمی جویند آن را کژی وایشان بدان جهان ناگرویدگانند

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ ج وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ

ومیان ایشان هردو پرده باشد وبر بالاها که میان بهشت ودوزخ است مردمانی باشند که همی شناسند این اصحاب اعراف

كُلًّا بِسِيمَاهُمْ ج وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلَامٌ

هریک را از اهل بهشت ودوزخ بر نشان رویشان وآواز دهند این اصحاب اعراف خداوندان بهشت را که ایمنی ودرود

عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ وَإِذَا

بر شما باد در نیامده باشند هنوز در بهشت وایشان امید میدارند در رفتن آن وچون

صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ لا قَالُوا

باز گردانیده شود چشمهای ایشان سوی خداوندان دوزخ گویند

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَنَادَىٰ

ای خداوند ما مگردان ما را با گروه ستمکاران وآواز دهند

نَعَمْ — قرا الكسائي
فَأَذَّن — بالتسهيل في الوقف في رواية حمزة
مُؤَذِّنٌ — بالابدال البزي وورش في الوقف
بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ — بالسكت خلف في رواية؛ ابن عامر وحمزة والكسائي والبزي
بِالْآخِرَةِ — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
بِالْآخِرَةِ — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش
كَافِرُونَ — بالترقيق ورش
الْأَعْرَافِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
الْأَعْرَافِ
بالنقل ورش — في رواية
رِجَالٌ يَعْرِفُونَ — مدغما غير الغنة خلف
بِسِيمَاهُمْ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بِسِيمَاهُمْ — امال بين بين ورش
وَنَادَوْا أَصْحَابَ — بالنقل ورش
وَنَادَوْا أَصْحَابَ — سكت خلف في رواية
النَّارِ وَنَادَىٰ — امال بين بين ورش؛ بالامالة المحضة حمزة والكسائي؛ وبين بين ورش

صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ النَّارِ وَنَادَىٰ

بالنقل ورش — سکت خلف في رواية — امال بين بين ورش — بتسهيل الثانية وابدالها الفا ورش وقنبل — باسقاط الاولى وفيه المد والقصر ابو عمرو وقالون والبزي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

عاصیان بدر آیند از جهت شهادت در دوزخ نروند از جهت عقوق در خور بهشت نشوند وبعضی گویند اهل اعراف اطفال المشرکانند که از جهت صغر در دوزخ نروند واز جهت
مادر ویدر اهل بهشت نشوند وبعضی گویند اهل اعراف مطیعان بدر عاصیان مادر یا بر عکس طاعت یکی از ایشان از دوزخ باز دارد وعصیان دیگری حرمان از بهشت بر وکار دا اهل اعراف
بر قولی که فریشتگانند برای کاری در اعراف باشند کاانند وبر اقوالی که مؤمنانند ودر اعراف محبوسانند مدتی که خدای خواهد آنجا باشند آخر در بهشت روند يَعْرِفُونَ
كُلًّا بِسِيمَاهُمْ معنی اینست در اعراف مردانی اند که بشناسند هریکی را بنشانی ایشان نشانی مؤمنان سفیدی ونازکی روهای ایشان باشد ونشانی کافران سیاهی
روها وکبودی چشمهای ایشان بود وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَن سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ معنی اینست اصحاب اعراف در حالهٔ که در بهشت در نیامده باشند

وطمع در آمدن بهشت دارند اهل بهشت را ندا کنند که سلام علیکم وسوی ایشان توجه آرند وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
معنی اینست وچون کردانیده شود ابصار ایشان جانب اهل نار بکویند پروردکارا مکردان مارا مصاحب با قومی که ظالمانند وکروه ظالمان کنایت است از دوزخیان
وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ معنی اینست واصحاب اعراف مردانی را از کفار ندا کنند که ایشانرا به نشانی ایشان از سیاهی روی وکبودی چشم
می شناسند قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ معنی اینست ندا کنند وبکویند چه نفع کرد شمارا جماعات شما وکروه شما وجمع کردن شما اموال را که
بنظر کردن در آن جماعت ومغرور شدن بدان اموال در تکبر افتادند وبنیاد کبر نهادند أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ
عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ
معنی اینست اصحاب اعراف فقراء مؤمنانرا چون بلال وابو ذر وعمار وصهیب وخباب وغیر ایشان که بدرجات ملك ابدی رسیده ونعیم سرمدی مما لا عین رأت ولا اذن سمعت دیده به بینند اهل دوزخ چون ابوجهل وولید وعتبه وشیبه وامثال ایشانرا بنمایند وبکویند شمارا جمع شما واستکبار شما نفع نکرد وبزرکی جستن شما هیچ فایده بظهور نیاورد زیرا که کسانی که بر ایشان بزرکی می جستید وسوکند بر انحطاط ایشان میخوردید از ایشان بزرك نکشتید آنچ می جستید نیافتید این مردمان همان کساند که شما سوکند میخوردید وبقسم تاکید میکردید که نخواهد داد خدای ایشانرا رحمتی ونعمتی نصیب نخواهد کرد ایشانرا بهشتی ومکرمتی ایشانرا کفته شود ای اهل اعراف بیایید ودر بهشت در آیید هیچ خوفی مر شمارا نبود وشمارا اندوهی نباشد در تفسیر کلبی آورده اند چون اصحاب اعراف را ادخلوا الجنة کویند وایشان سوی بهشت پویند فرموده شوند باغتسال در جویی که آنرا حیات نام باشد وخاك او رنك زعفران بود ودو کرانه او زرین مکلل بمروارید بود در جوی مذکور غسل کنند ولطافت ونظافت آنرا یاد آرند پس فرمان شود دل بر آرزوها کمارید ومطلوبات خویش در دل حاضر آرید ایشان آرزوها برند واین راه را چنانچه دانند وتوانند بسپرند

یعرفونهمو بسیماهمو عنکمو جمعکمو کنتمو أقسمتمو علیکمو أنتمو بینهمو
قرأ ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ
خداوندان بالاهایی میان بهشت ودوزخ مردانی را که می شناسند ایشانرا بنشانی رویهای ایشان
قَالُوا مَا أَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ
کویند سود نکرد از شما کرد کردن شما و آن که همی کردید
تَسْتَكْبِرُونَ ۝ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ
کردنکشی ای ایشانند آنانکه سوکند خوردید که نرساند بدیشان
اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ
خدای بخشایش اندر شوید در بهشت ترس نیست بر شما
وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۝ وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ
ونه شما اندوهکن شوید وآواز دهند خداوندان دوزخ
أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ
خداوندان بهشت را که بریزید بر ما از آب
أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ
یا اندازید بر ما آنچه روزی کرد شمارا خدای از طعام وفواکه کویند اهل بهشت در جواب دوزخیان بدرستی خدای حرام کرد شراب وطعام
عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ
بر ناکروندکان آنانکه کرفتند دین خود را
لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ
در محل بازی وشغولی ضایع وبفریفت ایشانرا زندکانی این جهان امروز قیامت

الأعراف
بالتقلد ورش
الأعراف
سکت خلف في رواية خلاد
رجالا يعرفو
مدغما بغير الغنة خلف
بسيماهم
الیاء ابن عمرو وفي رواية
بسيماهم
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
اغنی
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
اغنی
الباین ورش وفي رواية
تستكبرون
بالترقیق ورش
اهولا اهولا
برحمة
بالامالة في الوقف الكسائي
برحمة ادخلوا
بالضم في الوصل ابو عمرو ابن کثیر وعاصم وابن عامر والکسائي
ونادی
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ونادی
الباین ورش وفي رواية
النار النار
بالامالة المحضة ابو عمرو
ان افيضوا
بالنقل ورش
ان افيضوا
سکت خلف في رواية

الماء یوم مما رزقکم الله الکافرین لهوا ولعبا والدنیا الد
بالإبدال نافع وابن کثیر وابوعمرو / بالادغام سوسی / بالامالة المحضة ابوعمرو ودوری / الباین ورش / مدغما بغیر الغنة خلف فیهما / بالامالة المحضة حمزة والکسائي

وهفتاد چندانکه آرزو کرده اید روی خواهد نمود فرمان شود آنچ آرزو دارید شمارا خواهد بود وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ
أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ معنی اینست وندا کنند اهل دوزخ اهل بهشت را که بر ما بعضی از آب یا بعضی از چیزی که روزی کرده است خدای شمارا از طعام
ومیوه وجز آن بریزید ودر حالت دشواری وزاری ونکونساری مارا یاد کنید قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ معنی اینست اصحاب جنت کویند وعذر نادادن جویند
بدرستی خدای طعام وآب بهشت را بر کافران حرام ساخته واز کافران باز داشته الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا معنی اینست کافرانی که دین
خویش را لهو ولعب کرفتند کاری که همچو لهو ولعب ایشانرا هیچ سود ندارد جستند ومغرور کرد ایشانرا حیات دنیا غفلت ورزیدند از اخری بزندکانی دنیا فریفته شدند

وبرونق این جهان شیفته کشتند فَالْيَوْمَ نَنْسٰيهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا معنی اینست پس امروز ایشانرا ترك دهیم وایشان بمعامله فراموش کرده شدکان پیش آییم
یاری نکنیم ومددی نه نماییم چنانچه ایشان عمل لقاء امروز ترك دادند یعنی عملی که برای دیدن این روز باید وکاری که برای رسیدن این ساعت شاید باخویش نیاوردند او کما
ترکوا تصدیق لقای یومهم هذا یعنی ترك دادند وتصدیق یعنی دیدن این روزرا تصدیق نکردند وبر بودن او آمدنی ایمان نیاوردند وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ معنی اینست
ترك دهیم ایشانرا چنانچه ایشان لقای روز قیامت ترك دادند واعتقاد بران نورزیدند وچنانچه بوده اند ایشان که بآیات ما انکار میورزیدند وبکتاب ما نمی کرویدند وَلَقَدْ
جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ معنی اینست بدرستی که ما آوردیم کتاب راکه فصل فصل کرده ایم از وعد و وعید وتبشیر وتهدید
وبیان حلال وحرام وشرایع واحکام وقصص وامثال وثناء کردکار ذو الجلال وذکر صفات کمال یعنی قرآن در حالة که ما میدانیم همه تقاسیم وتفاسیر آن در حالة که کتاب مفصل هدی ورحمت وهمه از سر تا بسر نعمت است مر قومی را که مؤمنانند وبراهین ومضامین او موقنانند هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ معنی اینست هست که ایشان منتظرند یعنی انتظار نیارند ونظر نمی کمارند مکر که درین عاقبت کار فرمان بچه خواهد رسید ومآل کار آن بچه خواهد انجامید در کلام ورطه خواهد رسید يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ معنی اینست در روزی که بیاید آنچ کار وعد و وعید بران خواهد کشید ودیدهاء دلهاء ایشان آنرا بمشاهده خواهد دید بکویند آنان که فراموش کردند عمل بر موجب وعد و وعید ترك دادند بدرستی فرستادکان پروردکار ما حق را آورده اند یعنی وعدی و وعیدی که راست ودرست است بیان کرده اند فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ معنی اینست

رکوع

پس هست که برای ما از شفاعت کنندکان باشد تا برای ما شفاعت کند تا هست که سوی دنیا بازکردانیده شویم پس عمل کنیم برخلاف آنکه عمل میکردیم قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ معنی اینست بدرستی ایشان نفسهاء خویش

نَنْسٰيهُمُو يَوْمِهِمُو جِئْنَاهُمُو أَنْفُسَهُمُو عَنْهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نَنْسِيهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا وَمَا كَانُوا	نَنْسِيهُمْ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ترك کنیم ایشانرا در عذاب چنانکه ترك کردند ایشان ایمان وعمل صالح از بهر رسیدن روز ایشان این روز وچنانچه بودند	نَنْسِيهُمْ — امال بين بين ورش وفي رواية
بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۝ وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ ۝	بِآيَاتِنَا — لورش ثلثة اوجه
بنشانهای قدرت ما انکار میکردند وهرآینه بتحقیق آوردیم ایشانرا نامهٔ یعنی قرآن که	بِيَايَاتِنَا — بالابدال في الوقف حمزة
فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ	وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ — بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام
تمییز کردیم بعضی آنرا از بعضی بر حال دانش راه نمودن است ورحمت مر کروهی راکه بکروند بدان	جِيْنَاهُمْ — بالابدال سوسي
هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ	فَصَّلْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
هیچ چشم دارند کافران یعنی نمیدارند مکر عاقبت کاران کتاب از ظهور صدق او در آن روز که بیاید عاقبت کار این از ظهور صدق او	هُدًى وَّ — مدغما بغير الغنة خلف
يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ	لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُونَ — مدغما بغير الغنة خلف
کویند آنکسها که ترك کردند ایمان وعمل از پیش بتحقیق آمدند پیغمبران بدان کتاب	يُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا	تَاوِيلَهُ — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
پروردکار ما حال آنکه ملتبس بودند بهانچ حق است پس هیچ هست ما را از وجود شفاعت کنندکان که شفاعت کنند ما را	يَاتِي — بالابدال ورش والسوسي
أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا	تَاوِيلُهُ — بالابدال ورش والسوسي
یا باز کردانیده ما را بدنیا تا کنیم جز آن عمل که بودیم که میکردیم بدرستی که زیانکار شدند	الَّذِينَ نَّسُوهُ — بالادغام سوسي
أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝	
در نفس خود وکم شد از ایشان آنچه بودند که بر می بافتند از دروغ در دنیا که میکفتند بتان ما را شفاعت کنند	
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ	
بدرستی که پروردکار شما معبود بسزاست که آفرید آسمانها	

نَسُوهُو قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا غَيْرَ خَسِرُوا
بالاشباع ابن كثير — بالامالة حمزة وابن ذكوان — بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام — بالادغام سوسي — بالترقيق ورش — بالترقيق ورش

را زیان کردند ودر خست وخسارت آوردند وکم شد از ایشان آلهه که افترا میکردند وایشانرا بدروغ اله میکفتند رفتند چنانچه ندانند که کجا رفتند تا چون صفتها
ایشان کشت اکرچه حاضر باشند کوئی نیستند إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ معنی اینست بدرستی که
پروردکار شما واهب عطایا وخالق ومالك برایا خدایی است آنکه آسمانها وزمین را در شش روز آفرید واینچنین مخلوقات جلیل در مدت قلیل موجود کردانید پس استیلاء او
بر عرش ظاهر کشت وقدرت او بر عرش که اعظم مخلوقاتست بظهور پیوست بعضی کویند شش روز مذکور از روزهای آخرت که هر روزی هزار سال بود وبعضی کویند
در مدتی که در قدر شش روز از روزهاء دنیا از یکشنبه تا جمعه خلقت آسمانها وزمین روی نمود زمین در دو روز یکشنبه ودوشنبه پیدا کشت وکوهها وجویها واشجار

واثمار واقوات ونبات وچیزهاء دیگر که تعلق بزمین دارد چو معادن وغیر آن در دو روز دیگر سه شنبه و چهارشنبه بحصول پیوست پس آسمانها و زمین و عرش و کرسی
ولوح وقلم وجنت ونار در دو روز دیگر پنجشنبه وجمعه آفرید شش روز کار خلقت آسمانها و زمین بحصول انجامید چنانچه جای دیگر گفته قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ
الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى
السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ وچهار روزی که در نص مذکورست با دو روز سابق باشد کلام متناقض
نبود وبعضی گویند اول قلم را در وجود آورد بعد لوح را پیدا کرد قلم را فرمود تا جملهٔ کائنات را در لوح نویسد آنکه شده است وخواهد شد همه را کتابت کند بعد از آن

قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ رَبَّكُمُو

وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ
وزمین درمقدار شش روز پس مستولی شد بر عرش تدبیر وتقدیر

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ
در میپوشاند شب را بروز باز روز را بشب طالب است شب حال آنکه شتابانست وروز را وآفرید آفتاب را

وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ
وماه را وستارگان را حال آنکه منقاد اند بمقتضی حکمت وتدبیر او بدانید که خدای راست عالم خلق که عبارتست از اجسام [illegible]

وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ادْعُوا
وعالم امر که عبارتست از عالم ارواح باثبات ودوام است معبود بسزا پروردگار جهانیان بخوانید

رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ
پروردگار خود را بزاری آشکارا و بزیر و بترس بدرستی که او دوست ندارد از حد درگذرندگان را

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا
وتباهی مکنید در زمین پس از اصلاح آن بانزال الکتب وارسال الرسل

وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ
وبخوانید خدای ترسان باشید وطامع در ثواب او بدرستی بخشایش خدای تعالی بثواب او نزدیکست

مِنَ الْمُحْسِنِينَ وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ
در آن حالت که از عقوبت او ترسان باشید از حال نیکوکاران واوست آن خدایی که می فرستد بادها را

بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ
مژده دهنده پیش از رحمت او که باران است تا چون بردارند بادها

وَالْأَرْض بالنقل ورش
وَالْأَرْض سكت خلف وفي رواية خلاد
اسْتَوَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
اسْتَوَى بالامالة بين بين ورش وفي رواية [illegible]
يُغَشِّي ابوبكر
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ابن عامر
وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ ابن عامر
بِأَمْرِهِ [illegible]
وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بالادغام سوسي
وَالْأَمْرُ بالنقل ورش
وَالْأَمْرُ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
تَضَرُّعًا [illegible]
خِفْيَةً قرأ ابوبكر
خُفْيَةً بالامالة الوقف كسائي

فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش — فِي الْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد — إِصْلَاحِهَا — وَادْعُوهُ خَوْفًا — وَهْوَ ابوعمرو والكسائي وقالون — الرِّيحَ — نَشْرًا ابن عامر — نُشُرًا نافع وابن كثير وابوعمرو — نَشْرًا حمزة والكسائي — أَقَلَّتْ سَحَابًا ابوعمرو وحمزة والكسائي

عرش وحملهٔ عرش آفرید بعد از آن کرسی که فلک هشتم است چون هفت آسمان از کتم زاویهٔ عدم در صحراء وجود کشید وبعضی گفته اند خدای عز و جل گوهری بعرض هزار ساله راه وطول ده هزار ساله آفرید طول او وعرض او مسیرهٔ هزار سال در ده هزار سال بود نظر هیبت انداخت گوهر مذکور از هیبت حق بگداخت آب گشت آب مذکور در جنبش آمد کف کرد از جنبش حرارت پیدا آورد دود خواست دود بالا رفت آن کف را زمین ساختند واز دود آسمان افراختند چنانچه در قصص مذکورست يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا معنی اینست خدای شب را کسوت روزی می پوشاند وتاریکی را بروشنایی می رساند در حالة که میجوید شب روز را جستن شتابان که پی در پی آید میخواهد روز بعد شب بسرعت روی نماید واین بر وجه تمثیل است که چون روز بر رفتن شب می آید ودر آمدن سرعت می نماید حتی نسبتی که حال او بدان می ماند که شب و روز را بشتاب میخواند وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ معنی اینست وآفتاب وماهتاب ونجوم در کار داشته شده است ومسخر بامر او آمده یعنی مخالفت امر او نمی کنند بر هر چه داشته شده اند بران میروند أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ معنی اینست آگاه باش که مخصوص بخدای آفریدن مخلوقات وامر کردن مأمورات هم اوست آفریننده وهم اوست کار فرماینده بجز او آفریدن که داند غیر او امر کردن که تواند تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ معنی

اینست برکتست وپاکست پروردگار عالمیان مالک جهانیان مدبر اعمال ومقدر احوال است وتعیین کنندهٔ ارزاق وآجال است سزاوارست که آسمان وزمین آفرید وآفتاب وماهتاب ونجوم را بکارهای آسمانی بگزیند وهمه خلق مخصوص بدو بود وامر همه در تصرف او شود ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً معنی این است بخوانید پروردگار خویش را وبخواهید از و حاجتها کار بنده خواستن است وحاجت خویش بعجز وزاری جستن است غناء مطلق وبی نیازی محقق خدای راست بود بنده را عجز وزاری از لوازم بندگی باشد آهسته گفتن وپنهان خواستن باید شور کردن وآواز بلند برداشتن نشاید در خبرست بهترین ذکرها ذکر خفی است نظم بناله کار میسر نمیشود سعدی ولی که نالهٔ بیچاره کار خوش است بنال إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ معنی اینست بدرستی که دوست ندارد خدا بجاوز

كنند كانرا از دعا بلند كردن آواز دعا كه مخالف امر ادعوا ربكم تضرعًا ميشود وعملي زيادت بر حاجت مي نمايد چه خداى عز وجل كلامي آهسته و بلندمي شنود پنهان و آشكارا
مي داند و آواز بلند كردن تجاوز از حد بود و زيادت بر حاجت افتد و چون تجاوز در دعا از حد مرتبه خويش چنانچه غير ولي و نبي خواص ولايت و نبوت بخواهد و آنچه مبدا
كه بخواهد شد طلب كند وچون تجاوز كردن از حد جو از چون هلاك بيكناهي خواستن و رسوائي كسي چنين وچون تجاوز از حد بندكي بترك دعا و سوال با فراط در دعا
وخواستن محال ولا تفسدوا في الأرض بعد إصلاحها معني اينست ولا تفسدوا في الأرض بالاشراك بعد اصلاحها بالتوحيد يعني تباهي مكنيد در زمين بشرك
آوردن بعد صلاح پذيرفتن و موحد كشتن و فساد مكنيد در زمين بمعصيت بعد صلاح شدن بطاعت و بظلم مفسد مشويد بعد آنكه بعد صالح كرديد و در مفسدت

لَعَلَّكُمُو مَالَكُمُو عَلَيْكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ
ابرهاي كران بار از باران براندیم آن ابر را از براي زمين مرده پس فرو فرستاديم بسبب آن ابر آب باران را

فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ط كَذَلِكَ نُخْرِجُ
پس بيرون آريم بسبب آن آب از هر نوعي از ميوها همچنان بيرون آوردن ثمرات از زمين مرده

الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ وَالْبَلَدُ
مردكان را در روز قيامت تا مكر شما پند كيريد و زمين

الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ ج وَالَّذِي خَبُثَ
پاك خوش بيرون آيد نبات او نيكوي كامل بفرمان پروردكار او وآن زميني كه پليد باشد و شوريده

لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا ط كَذَلِكَ نُصَرِّفُ
بيرون نيايد نبات او مكر اندكي آنچه در وخيري نباشد همچنان ترديد ميكنيم و مكرر ميكردانيم

الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ۝ لَقَدْ أَرْسَلْنَا
آيات قدرت خود مر كروهي را كه شكر كويند مر نعمتهاي خدا را بتحقيق فرستاديم ما

نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ
نوح پيغمبر را سوي كروه او برسالت پس كفت نوح با قوم خود اي كروه من پرستش كنيد و يكي كوييد معبود را او را بسزا

مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ط إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
كه نيست شما را هيچ خدايي جز او بدرستي كه من مي ترسم بر شما

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ
از عذاب روزي باعظمت كه آن روز قيامتست كفتند اشراف از كروه او

سُقْنَاهُو
بالاشباع ابن كثير

مَيْتٍ
ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

فَأَنْزَلْنَا
بالتسهيل في الوقف حمزة

فَأَخْرَجْنَا
بالتسهيل في الوقف حمزة

الْمَوْتَى
بامالة المحضة حمزة والكسائي

الْمَوْتَى
امالة بين بين ورش في رواية

تَذَكَّرُونَ
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

الْآيَاتِ
بالتغليظ ثلثة اوجه ورش

الْآيَاتِ
بالسكت خلف في رواية خلاد

لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ
مدغما بغير الغنة خلف

لَقَدْ أَرْسَلْنَا
بالنقل ورش

لَقَدْ أَرْسَلْنَا
سكت خلف في رواية

قَالَ الْمَلَأُ إِنِّي غَيْرُهُ غَيْرِهِ مِنْ إِلَهٍ مِنْ إِلَهٍ إِلَى نُوحًا إِلَى نُوحًا
بالابدال واوًا والتسهيل في الوقف حمزة وهشام — نافع وابن كثير وابو عمرو — الكسائي — بالترقيق ورش — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش

ونازكي پذيرد فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من كل الثمرات معني اينست پس از ابر آب را فرود آورديم و بدان آب همه ميوها را پيدا كرديم كفته اند قطره در زمين نمي افتد تا چهار باد در عمل
نميشوند صبا مي انكيزد شمال از جا مي جنباند جنوب مي ريزاند دبور متفرق ميكرداند كذلك نخرج الموتى لعلكم تذكرون معني اينست همچنين يعني همچو احيا كردن
زمين مرده و بيرون آوردن كياه ناپيدا شده بيرون آريم از زمين مردكان را تا شما ياد كنيد بعث را و حيات مردكان را پيدا آمدن كياها و زنده شدن زمين مرده مقيس سازيد روايت
كرده اند چون در نفخه اولي همه مردمان بميرند چهل سال باران بر صفت مني مرد بارد اجساد مردمان از خاك پيدا آيد و چنانچه بچكان در رحم مي بالايند اجساد بالايد چون همه اجسا
در شكم زمين مرتب شود بعد در ايشان جان در آرند و از زمين بيرون آرند زنده كرداند بعد از آن بر ايشان خواب كمارند چند كاه خفته بدارند بعد بنفخه ثانيه از قبور

صالح كرديد و در مفسدت
مخالفت قرآن مه افتيد بعد
آنكه بمتابعت قرآن صالح كشتيد
وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا
معني اينست نخوانيد خدا را
و دعا كنيد از وي از جهت ترسيد
و از جهت طمع كردن يا در هنكام
خوف و وقت طمع يا در حالة كه
بترسيد و در حالة كه طمع كنيد
يعني دعا كنيد براي دفع مضرت
و جلب منفعت بد و پناهيد
و هر چه خواهيد از و خواهيد
عظيم و حقير و كثير و يسير از و
بايد خواست خواستن حقيري
و يسيري از دركاه باعظمت او
عيب نبايد پنداشت اكر كار حقير
از و نه خواهند از كه خواهند
و اكر در خوف يسير بد و نه پناهند
بكه پناهند كفته اند سلوا الله
حاجاتكم حتى الملح لقدوركم
إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ
معني اينست دعا كنيد و حاجت
از پروردكار خود خواهيد زيرا كه
آثار رحمت خداي از نيكوكاران
قريب بود هر چه خواهند و براي
هر چه تضرع كنيد رجاء واثق بر حاجت
باشد وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ

رُكُوعٌ

بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ معني
اينست و او آنست كه ميفرستد
بادها را بر اكنده پيش اثر رحمت
كه بارانست اول باد را كه در
جمع كردن ابر ميكمارد بعد از آن
باران كه از آثار رحمت است
تا آنكه او را بر وجه مبالغت رحمت
خوانده است مي آرد و بركات ارض
و اقوات اناسي و حيوانات و اغذيه
و ادويه بد و پيدا آيد و حبوب و ثمار
كه سبب قوت و لذت آدمي است
از آن روي نمايد حَتَّى إِذَا أَقَلَّتْ
سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ
معني اينست تا چون بادها ابر
كران را بر كيرد پس برانيم ابر مذكور
را براي آب دادن شهري كه
زمين او مرده و كرما او را
خشك كرده تا نضارت كيرد

بردارند چون ایشان بیدار شوند اثر خواب در چشم ایشان نماید ودر دل ایشان این حالت چون حالت بیداری از خواب آید ایشان بگویند مَن بَعَثَنا مِن مَرقَدِنا فرشتگان گویند هٰذا
ما وَعَدَ الرَّحمٰنُ وَصَدَقَ المُرسَلون وَالبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخرُجُ نَباتُهُ بِإِذنِ رَبِّهِ معنی اینست وشهری که پاکیزه است یعنی زمین نامیه آب می ریزد ونبات کیرد کیاه او بیرون می آید
بشتابی روی میماید بمشقت اندک حاصل بسیار شود ودر مدت قلیل بوفا ونما کثیر شوند د وَالَّذي خَبُثَ لا يَخرُجُ إِلّا نَكِدًا معنی این وشهری که خبیث است پاکیزه نبود
بیرون نیاید کیاه او مکر اندکی که در وی خیر وبرکت نباشد واین تمثیل است در حق مؤمن وکافر حال مؤمن بلد طیب مینماید هر عملی که آرد ثواب اضعاف مضاعفه امید میدارد
وحال کافر بر زمین شوره زاری ماند زراعت نه پذیرد واکر بپذیرد وفا نکیرد عمل بمشقت کند ومشقت او ضایع شود كَذٰلِكَ نُصَرِّفُ الآياتِ لِقَومٍ يَشكُرونَ معنی اینست
وهم همچنین بیان میکنیم آیات
را بیانهاء مختلف تا شما شکر
کویید وسپاس داری بجوید
لَقَد أَرسَلنا نوحًا إِلىٰ قَومِهِ
فَقالَ يا قَومِ
اعبُدُوا اللهَ
ما لَكُم مِن إِلٰهٍ
غَيرُهُ معنی اینست هر آینه
بدرستی نوح را بسوی قوم او
فرستادیم واورا غرایب آیات ومعجزات
دادیم پس کفت ای قوم من
خدای را پرستید وبالوهیت
ووحدانیت او بکروید نیست مر
شما را معبودی غیر او در خور
پرستیدن والهی شایان کرویدن
إِنّي أَخافُ عَلَيكُم عَذابَ يَومٍ
عَظيمٍ معنی اینست امر بعبادت
میکنم زیرا که بدرستی که من
می ترسم بر شما از عذاب روزی
عظیم وعقاب هنگامی فخیم
یعنی روز جزا وسزا وهنگام
هول وعنا چون امر سابق ملوح
بر تعذیب مخالف او بود بتقدیم
ملوح تاکید جمله سابغ نمود
قالَ المَلَأُ مِن قَومِهِ إِنّا لَنَراكَ
في ضَلالٍ مُبينٍ معنی اینست
کفتند جماعتی از قوم او که
برکتند کان مجالس اند یا جماعتی
از اکابر قوم او که سینها را بکینها
پر میکنند بدرستی ما ترا از
کمراهان می بینیم واز کم
کشتکان رو حکم کشتکان میدانیم
مارا از متابعت دین پدران مانع
میشوی واز راه اسلاف سالفه
باز میداری قالَ يا قَومِ لَيسَ
بي ضَلالَةٌ معنی اینست
کفت نوح ای کروه من نیست
در من کمراهی واثری از آثار
تباهی وَلٰكِنّي رَسولٌ مِن رَبِّ
العالَمينَ معنی اینست

أُبلِغُكُمو لَكُمو جاءَكُمو رَبِّكُمو مِنكُمو لِيُنذِرَكُمو لَعَلَّكُمو إِنَّهُمو
أَوَعَجِبتُمو أَن
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

إِنّا لَنَراكَ في ضَلالٍ مُبينٍ قالَ يا قَومِ
بدرستی که ما هی بینیم ترا در کمراهی هویدا کفت نوح ای کروه من
لَيسَ بي ضَلالَةٌ وَلٰكِنّي رَسولٌ مِن رَبِّ
نیست بمن از هیچ کونه کمراهی ولیکن من فرستاده ام از نزد پروردکار
العالَمينَ أُبَلِّغُكُم رِسالاتِ رَبّي وَأَنصَحُ
جهانیان تبلیغ میکنم بشما پیغامهای پروردکار خود را ونصیحت میکنم
لَكُم وَأَعلَمُ مِنَ اللهِ ما لا تَعلَمونَ
شما را ومیدانم از جهت تعلیم خدای مرا آنچه شما نمیدانید از نزول عذاب
أَوَعَجِبتُم أَن جاءَكُم ذِكرٌ مِن رَبِّكُم
ای تکذیب کردید مرا وشکفت داشتید آنکه آمد بشما وحی وبیانی از پروردکار شما
عَلىٰ رَجُلٍ مِنكُم لِيُنذِرَكُم وَلِتَتَّقوا
بر زبان مردی از جنس شما تا بیم کند شما را از عذاب خدای وتا پرهیز کنید از کفر ومعاصی
وَلَعَلَّكُم تُرحَمونَ فَكَذَّبوهُ فَأَنجَيناهُ
وتا مکر شما را بخشایند پس دروغ داشتند نوح را در دعوی پیغمبری پس برهانیدیم اورا
وَالَّذينَ مَعَهُ فِي الفُلكِ وَأَغرَقنَا الَّذينَ
وآنان را که با او بودند در کشتی وغرقه کردانیدیم آنان را که
كَذَّبوا بِآياتِنا إِنَّهُم كانوا قَومًا عَمينَ
تکذیب کردند پیغمبران ما را از معجزات ما بدرستی که ایشان بودند کروهی کور دلان از توحید ونبوت

لَنَراكَ
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
لَنَراكَ
امال بين بين ورش في رواية
أُبلِغُكُم
ابو عمرو
وَأَعلَمُ مِنَ اللهِ
مدغما سوسي
أَوَعَجِبتُم أَن
بالسكت في رواية خلف
أَن جاءَكُم
بالامالة حمزة وابن ذكوان
لِيُنذِرَكُم
بالترقيق ورش
فَكَذَّبوهُو
بالصلة ابن كثير
فَأَنجَيناهُو
بالاشباع ابن كثير
وَأَغرَقنا
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
بِآياتِنا
لورش ثلثة اوجه
بِيَاياتِنا
بالابدال في الوقف حمزة في رواية

ونترساند شما را از آنچه باید ترسانید وتا شما پرهیزکار کردید ودر رحمت کرده شوید فَكَذَّبوهُ فَأَنجَيناهُ وَالَّذينَ مَعَهُ فِي الفُلكِ
وَأَغرَقنَا الَّذينَ كَذَّبوا بِآياتِنا معنی اینست پس قوم نوح نوح را تکذیب کردند وبر وسمت دروغ کویی آوردند
بسبب تکذیب ایشان عذاب فرستادیم پس نوح وکسانی را که در کشتی با او بودند وبا او موافقت نمودند نجات دادیم
ودر رحمت بر ایشان کشادیم وغرق کردیم کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند وایمان به پیغمبر ما نیاوردند إِنَّهُم كانوا قَومًا عَمينَ

رکوع

ولیکن من فرستاده شده ام از
فرستادکان پروردکار عالمیان
واکر من ابتدائیه باشد حاجت بحذف
مضاف نبود معنی اینست
لیکن من رسولیم از پروردکار عالمیان ومالک جهانیان أُبَلِّغُكُم رِسالاتِ رَبّي معنی اینست میرسانم شما را پیغامهای پروردکار شما چیزهایی که بدان فرستاده شده ام وبرای
رسانیدن آن آمده ام از احکام اسلام وترغیب وترهیب ووعد ووعید واعتبار وتهدید ورسالتی که سی صحیفه ادریس نبی است پنجاه صحیفه شیث بن آدم صفی است وَأَنصَحُ لَكُم
وَأَعلَمُ مِنَ اللهِ ما لا تَعلَمونَ معنی اینست ونیکخواهی میکنم شما را ومیدانم من از خدای جل وعلا باعلام وتعلیم او آنچه نمیدانید شما درین آیت بیان فضل عالمان است وتحریض بر متابعت
ایشانست واشارتست سوی اینکه عالم را اظهار علم خویش بایدکرد ومردمان را در متابعت باید آورد أَوَعَجِبتُم أَن جاءَكُم ذِكرٌ مِن رَبِّكُم عَلىٰ رَجُلٍ مِنكُم لِيُنذِرَكُم وَلِتَتَّقوا
وَلَعَلَّكُم تُرحَمونَ معنی اینست آیا در شکفت شدید وعجب کردید از این که آمد بر شما پندی از پروردکار شما بر زبان مردی از غیر شما تا برساند شما را از آنچه باید رسانید

معنی اینست زیراکه بدرستی بوده اند ایشان گروهی کورشدکان که آیات قدرت ما نمی دیدند وبوعد ووعید عمیکرو یدند والی عاد اخاهم هودا معنی این است وفرستادیم بسوی عاد هود راکه از روی نسب برادر ایشان بود قال یا قوم اعبدوا الله معنی این است گفت هود ای قوم خدای را پرستید آفریننده خود را پرستش کنید ما لکم من اله غیره افلا تتقون معنی اینست بپرستید خدای را زیراکه نیست مر شما را الهی غیر او اشما توحید نمی ورزید وازاشراك بدو نمی پرهیزید قال الملأ الذین کفروا من قومه انا لنریك فی سفاهة وانا لنظنك من الکاذبین معنی اینست گفتند جماعت مردانی آنکه کافر بودند بدرستی ما هرآینه می بینیم ترا در نادانی وبدرستی هرآینه ما گمان بریم ترا که ازجملهٔ دروغ گویانی قال یا قوم لیس بی سفاهة ولکنی رسول من رب العالمین معنی اینست گفت هود علیه السلام ای قوم نیست در من نادانی وبی خردی بیزارم از تهمت دروغگویی وبدی لوز من نادان نه ام واین سخن از بی خردی نگفته ام ولیکن من فرستادهٔ پروردگار عالمیانم وپیغام گزار کردگار جهانیانم اینجا وجه استدراك همانست که در قصهٔ نوح گذشته وشرح آن بالا رفته ابلغکم رسالات ربی خبری دیگرست مر لکن یا صفتی دیگرست مر رسول یا حالست یا مستانفه است ومعنی او همچنانست که در ابلغکم سابق گذشته وانا لکم ناصح امین اینجمله عطف است یا حال است معنی اینست مر شما را نیکخواهی امینم هرگز در کار شما خیانت نکرده ام ونصیحت خالص کرده ام از دل وزبانست از خواهش تباهی وقرار دادن ظاهر وباطن بر محض نیکخواهی پیغامبر علیه السلام فرموده است الدین النصیحة اوعجبتم ان جاءکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم این نیز هم بر آن طریق آمده که در اوعجبتم سابق تحقیق شده معنی اینست استبعاد میکنید ودر عجب میشوید ازین که آمد بر زبان مردی از جنس شما ذکری یعنی کتابی یا پیغامی از پروردگار تقدس وتعالی تا شما را بترساند ودعوت سوی علم وعمل کند واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح اینجمله عطف است بر مضمون اوعجبتم چه انکار بر وجه توبیخ بمعنی نهی است ای لا تستبعدوا ولا تعجبوا ان جاءکم ذکر من ربکم واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح معنی این است ویاد کنید هنگام آنکه شما را خلیفها ازپس قوم نوح کردانید وبقدر رتبتی وولایتی که ایشان داشتند رسانید ٥

اخاهمو ما لکمو ابلغکمو لکمو جاءکمو ربکمو منکمو لینذرکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قا
عجبتمو ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
وفرستاديم سوي قبيلهٔ عاد اول يكي از ايشان هود نام گفت اي گروه من پرستش كنيد ويكي گوييد اورا

اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ
معبود بسزا را نيست شما را هيچ خدايي جز او اي نه حذر ميكنيد از عذاب خداي

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا
گفتند گروهي اشراف ومهتران آناني كه نگرويدند از گروه او بدرستي كه ما

لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
هرآينه مي بينيم ترا در ناداني وجهالت وبدرستي كه ما هرآينه گمان ميبريم ترا از دروغ گويان در دعوي پيغمبري

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَٰكِنِّي رَسُولٌ
گفت هود اي گروه من نيست بمن بي خردي وني خردي وليكن من پيغمبري فرستاده

مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ
از پروردگار جهانيان مي رسانم بشما پيغامهاي

رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ أَوَعَجِبْتُمْ
پروردگار من ومن شما را ام نصيحت كننده با امانت اي بشگفت داشتيد وتكذيب كرديد مرا

أَن جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ
كه آمد بشما وحي وبياني از پروردگار شما بر زبان

رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَاذْكُرُوا
مردي از شما تا بيم كند شما را از عذاب خداي ويادكنيد آن وقت را

عادٍ اخاهم — بالنقل ورش
عادِ اخاهم — سكت خلف في رواية
من اله — بالنقل ورش
من اله — سكت خلف في رواية
غيرِه — قرا الكسائي
غيرُه — بالترقيق ورش
انا لنريك — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
انا لنريك — اما لين بين ورش في رواية
سفاهة وانا — مدغما غير الغنة خلف
سفاهة و — مدغما غير الغنة خلف
ابلغكم — قرا ابو عمرو
ناصح امين — بالنقل ورش

ناصح امين — سكت خلف في رواية
اوعجبتم ان — بالسكت خلف في رواية
جاءكم — بالامالة حمزة وابن ذكوان
ذكر — بالتقليل ورش
لينذركم — بالترقيق ورش

وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً بسطة بسين وصاد خوانده‌اند و صاد بدل از سین داند عطف است بر جعلکم خلفاء معنی اینست وشمارا از روی فراخی در خلقت بعضی طول و عرض اجساد و ضخامت و جسامت اجسام افزود و بعضی گویند الطول ایشان صد و بیست گز و اقصر ایشان شصت گز و بعضی گویند الطول ایشان شصت گز و اقصر ایشان شانزده گز بودی و بعضی گویند قامت همه دوازده گز بود و بعضی گویند اکثر ایشان دوازده گز قامت مینمود و بعضی از بسطت فراخی در مال مراد دارند و بعضی درازی در امل و کثرت تصرف پندارند برین معانی آخرین فی الخلق ظرف محض بود و معنی کلام افزود شمارا از روی فراخی در مال در میان خلق باشد ای فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ معنی اینست و یاد کنید نعمتهای خدایرا از بسطت جسم و کثرت مال و قوت تن که شمارا داده است و ابواب سایر نعم که بر شما کشاده است تا رستکار شوید و فلاح یابید قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ معنی اینست گفتند ایشان آمدی بر ما از عبادت گاه یا از خانه و از دیه خویش یا آمدی از آسمان تا خدای را تنها پرستیم و آنچ می پرستیدند پدران ما آنرا ترک دهیم پس آنچه وعده میکنی بر ما از عذاب بیار اگر هستی تو از صادقان قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ معنی اینست گفت هود بدرستی افتاد بر شما از پروردگار شما عذابی عظیم و بلایی و عنایی فخیم و غضب مستقبل متیقن الوقوع بصیغه ماضی آمده چنانچ در نفخ فی الصور و نادی اصحاب النار تحقیق شده یعنی سزاوار انتقام کشتید و مستحق عذاب شدید أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ استفهام برای توبیخ است یا برای تقریر است بمعنی تثبیت و جمله تذییل است یا تعلیل است معنی اینست با من مجادله میکنید و مخاصمت می ورزید در شان مسمیاتی که شما و پدران شما ایشانرا نام کرده و تراشیده اید و پیدا آورده اید و معبود ساخته اید مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ حال است یا صفتی دیگرست معنی اینست درین حال که نفرستاده است خدای در شان آن مسمیات هیچ حجتی قطعی نه حجت عقلی نه حجت شرعی فَانْتَظِرُوا ای فانتظروا نزول العذاب بکم فا سببیه است معنی اینست پس چون مرتکب اسباب عذاب شدید و در شان اصنامی که الله نام کرده اید مجادله کردید و آمدن عذاب که جستید فأتنا بما تعدنا گفتید پس منتظر نزول عذاب باشید و نزدیک آمد نزول عذابی که وعید شد و هلاکی که موعود گشته چشم دارید یا تقدیر چنین بود فانتظروا موتی و هلاکی یعنی چون مجادله باطل کردید بمن نکروید و دشمنی ورزیدید از شان شما این بود که شمارا انتظار موت و هلاک من باشد پس منتظر موت و هلاک من باشید مراد درین زیانی نبود و مضرتی نباشد إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ چون امر بانتظار عذاب موهم آن بود که او مخالطت و مصاحبت با ایشان بگذارد و دل بر مفارقت ایشان دارد دفع از وهم کرد و این جمله بر وجه تکمیل آورد و چون کلام سابق ملوح انتفاء مضمون جمله بود بتقدیر ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست بدرستی من با شما می مانم

جَعَلَكُمُو زَادَكُمُو لَعَلَّكُمُو عَلَيْكُمُو رَبِّكُمُو أَنْتُمُو آبَاؤُكُمُو مَعَكُمُو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ

که چون گردانید شمارا خلیفتان پس از هلاک گروه نوح و بیفزود شمارا

فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً ج فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ

در آفرینش بسطت اجسام پس یاد کنید نعمتهای خدای را تا مگر شما

تُفْلِحُونَ ۝ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ

رستکاری یابید گفتند ای آمدی بما که پرستیم خدایرا بیگانگی

وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا ج فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا

و دست بداریم عبادت آن بتانی که عبادت میکردند آنرا پدران ما پس بیار بما آنچه وعده کردی مارا از عذاب

إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ قَالَ قَدْ

اگر هستی از راست گویان گفت هود با قوم خود بتحقیقت

وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ ط

واجب شد بر شما از پروردگار شما زیادتی در کفر و ارادت انتقامی

أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ

ای خصومت و جدل میکنید با من در شان الهیت اسمایی که نام نهادید آنرا و وضع کردید بی مسمیات شما

وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ ط

و پدران شما فرو نفرستاد خدای تعالی بالهیت آن اسماء بی حقیقت هیچ حجتی

فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ۝

پس چشم دارید نزول عذاب را که بدرستی من با شما از چشم دارندگانم که عذاب کی آید

إِذْ جَعَلَكُمْ
بالادغام ابو عمرو وهشام

نُوحٍ وَ
مدغما غير الغنة خلف

زَادَكُمْ
بالامالة حمزة وفي رواية ابن ذكوان

بَصْطَةً
نافع والكسائي وابو بكر والبزي وفي رواية ابن ذكوان

آلَاءَ اللَّهِ
لورش ثلثة اوجه

أَجِيتَنَا
بالابدال السوسي

آبَاؤُنَا
بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة

آبَاؤُنَا
لورش ثلثة اوجه

فَاتِنَا
بالابدال ورش والسوسي

وَقَعَ عَلَيْكُمْ
بالادغام سوسي

رِجْسٌ وَ
مدغما غير الغنة خلف

غَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي
بالنقل ورش

غَضَبْ أَتُجَادِلُونَنِي
سكت خلف في رواية

وَآبَاؤُكُمْ
بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة

وَآبَاؤُكُمْ
لورش ثلثة اوجه

فَانْتَظِرُوا
بالترقيق ورش

چنانچه شما منتظرید من نیز از منتظرانم از بخانی روم و از شما جدا نمی شوم **فأنجيناه والذين معه برحمة منا** معنی این است عذاب برایشان فرستادیم پس هود را و موافقان او را
بأثر رحمتی که این است از ما نجات دادیم **وقطعنا دابر الذين كذبوا بآياتنا** معنی اینست و برید یم پس ماندکان کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند یعنی کل ایشان را در هلاک
افکندیم و از بیخ و بنیاد برکندیم تا از ایشان کسی را نکذاشتیم و نام و نشان ایشان از جهان برداشتیم **وما كانوا مؤمنين** معنی اینست و حال اینست که نبودند
ایشان صالح برای ایمان مستعد برای ایقان اکرچه ایشان بعذاب نمی پیوستند مؤمن و موقن نمیکشتند **وإلى ثمود أخاهم صالحا** مراد از اخوت اخوت نسبی است نه اخوت
دینی و سببی که صالح صلوات الله وسلامه علیه از عشایر و اقارب ثمود بود و این کروه با او موافقت در دین نمینمودند و بتاویل حی منصرف شده و بتاویل قبیله غیر منصرف

أَخَاهُمُو مَا لَكُمُو جَاءَتْكُمُو رَبِّكُمُو فَيَأْخُذَكُمُو جَعَلَكُمُو بَوَّأَكُمُو لَكُمُو آيَةً
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا
پس برهانیدیم هود را نزدین ول عذاب — و آنان که — با او بودند در دین — برحمتی — از ما — و بریدیم
دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا
آخر نسل — آنان که — بدروغ داشتند — آیتهای ما را — و نه — بودند
مُؤْمِنِينَ ۝ وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ
کروندکان — و فرستادیم قبیلهٔ ثمود — برادرشان را — صالح نام — کفت
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
ای کروه من پرستش نمایید — خدای را جل جلاله — نیست شما را — هیچ — معبودی
غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَٰذِهِ
جز او — بتحقیق آمد — بشما — معجزهٔ و حجتی — از — پروردکار شما — اینست
نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي
ماده شتر — خدای — حال آنکه شما راست معجزهٔ — پس دست بدارید او را — تا همی خورد — در
أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ
زمین — خدای تعالی — و مرسانید باین ناقه — هیچ ایذایی — که بکیرد — شما را
عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ
عذابی — دردناک — و یاد کنید آن وقت — که کردانید شما را
خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ
خلیفتان — از — پس هلاک — عادیان — و جای داد شما را — در زمین

فأنجيناهو — بالإشباع ابن كثير
برحمه — بالإمالة في الوقف الكسائي
دابر — بالترقيق ورش
بآياتنا — لورش ثلاثة أوجه
بيايتنا — بالإبدال في رواية في الوقف حمزة
مومنين — بالإبدال ورش وفي الوقف حمزة
من إله من إله — بالنقل ورش سكت خلف في رواية
غيره — قرأ الكسائي
غيره — بالترقيق ورش
قد جاءتكم — بالإدغام أبو عمرو وهشام والكسائي
قد جاءتكم — بالإدغام مع الإمالة حمزة وبلا إمالة ابن ذكوان
آية — لورش ثلاثة أوجه
تاكل — بالإبدال ورش

باشد و ثمود نام کروهی و بعضی کویند نام دیهی بنا زند جامع نهصد خیلخانه و بعضی جامع هزار و پانصد خیلخانه بنداند ایشان را ثمود کفتند زیرا که ایشان چشمهٔ که آب داشت داشتند مشتق از ثمد الماء اذا قل شتند و صالح صلوات الله علیه مردی سرخ که بسفیدی زند هموار موی و خوش خوی اعز قبیلهٔ خویش و اکرم زمانهٔ خود میبود ایشان را توحید و عبادت خدای دعوت کرد و همه را براهین هدایت آورد ایشان بتوحید بدو نکرویدند و سخن او نشنیدند تا آنکه ایشان را روز عیدی

رُكُوع

بود جمع شدند ایشان و بتان ایشان در عیدکاه روی نمود کفتند اکر ناقهٔ حامله که ده ماه برحمل او کذشته باشد ازین سنک بیرون آید و بعد بیرون آمدن بچه زاید بتو ایمان آریم و پیغمبری ترا تصدیق داریم صالح علیه السلام برین معنی معاهده کرد و میثاق درمیان آورد بعد از آن نماز کرد و در سر بسجده آورد و از خدای عز و جل ناقهٔ که ایشان درخواستند طلب کرد و دل بر سیاه شدن آن کماشت سنک جنبید و بر طریق ماده شتر درد زه کرفته نالید ماده شتر حاملهٔ ده ماهه از سنک بیرون افتاد بمجرد بیرون افتادن بچه زاد از یک پهلو تا پهلوی دیکر صد و بیست و دو کز بود از ضخامت و شهامت ماده شتر بغایت همچو کوهی روان میشود میان ایشان فتنه زاد و بلایی افتاد که از هیبت او مواشی ایشان می رمید و از خوف او در وادی میخزید و چون او در چراکاه درآید مواشی دیکر از هیبت او نزدیک نیاید تنها همه چراکاه بچرد چیزی نکذارد که مواشی بخورد و چون

فيأخذكم عذاب أليم عذاب أليم إذ جعلكم عاد و بوأكم في الأرض في الأرض
بالإبدال ورش — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة — سكت خلف في رواية — بالإدغام أبو عمرو وهشام — مدغما غير الغنة خلف — بالتسهيل في الوقف حمزة — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد

برچشمهٔ آبی برسید آب چشمه را بتمام خالی کند ایشان بتنک آمدند و همه درستوه شدند صالح صلوات الله علیه یکروز آب برای ناقهٔ مذکور داشت و یکروز برای ایشان کماشت اکرچه بر
قدر خوردن و آشامیدن خویش خمها و حوضها بشیر او پر شدی و برانداز مضرت منفعت آوردی منفعت او بر نسبت مضرت منظور نبودی و سود براندازه زیان سود نمودی حال بهمه
حال بر ایشان دشوار کشت و مواشی ایشان بدحالی و بی سامانی پیوست قصد کشتن او کردند و دل بر دفع او آوردند صالح صلوات الله علیه کفت اکر شما ناقه را بکشید زود باشد که
عذاب خدای بچشید و در آن زمانه دو زن بودند با جمال و مال یکی را صدوف و دوم را عنیزه میکفتند و دو مرد بودند قدار و مسطح که بر صدوف و عنیزه آمد و شد میکردند و این دو
زن مذکوره در عداوت با صالح صلوات الله علیه سخت تر بودند و در ایذای صالح بر کشتن ناقه کوشش بسیار مینمودند روزی قدار و مسطح بر صدوف و عنیزه بر معتاد خویش رفتند

صدوف وعنیزه برایشان راز کفتند صدوف بر قدار کفت قدار دل خویش از و نهفت اکر مردان باشند مردان ببلای ناقه مبتلا نشوند زه آب بر ما فراخ بود ومواشی ما بی آب نشود
عنیزه بر مسطع راز دل کشاد وسر سخن بیرون داد که مردان نداریم که ایشان را بر دفع کردن بلای ناقه آریم قدار بر صدوف کفت اکر آنچ میکویی بکنم وتیغ بر پای ناقه بزنم مرا چه دهی چه
عطا بیش من نهی کفت من ترا نفس خویش بدهم وآنچه دانم بیش تو نهم پرده از روی خود کشاد بر حسن وخوبی خویش اطلاع داد او را شیفته کرد بر کشتن ناقه آورد مسطع عنیزه
را کفت اکر من ناقه را بکشم بکو از توجه عطا برم عنیزه کفت نفس من فدای تو بود وتن وجان من از آن تو شود قدار ومسطع بیرون آمدند بر سر کوچه کمین کردند چون ناقه مذکور
بر سر کوچه رسید قدار کفت بر مسطع که می آید قدار مذکور از پس دوید بر پی راست تیغ انداخت ومسطع بی پای چپ را مجروح ساخت ناقه افتاد جراحتها دیگر کردند

ءَامَنتُم بِهِ — قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

تَتَّخِذُونَ مِن سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ
کر فرا میکیرید ومی سازید از زمینهای نرم آن کوشکها وهمی تراشید
الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا
از کوهها خانها از سنک پس یاد کنید نعمتهای خدای تعالی را ونه
تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ قَالَ الْمَلَأُ
فساد کنید در زمین فساد کردنی کفتند اشراف
الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ
آنانی که بزرکی نمودند وکردنکشی کردند از کروه او مر آنانی که
اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ
ضعیف شمردند ایشان را مر آنکسانی که بکرویده بودند از ایشان ای شما نمی دانید که
صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ
صالح فرستاده شده است از نزد خدای او برسالت کفتند آن برشما ضعیفان قوم او بدرستی ما بدانچه فرستاده شد او
بِهِ مُؤْمِنُونَ ۝ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
بدان کرویدکانیم کفتند آنان که بزرک منشی کردند
إِنَّا بِالَّذِي آمَنتُم بِهِ كَافِرُونَ ۝ فَعَقَرُوا
بدرستی ما بدانچه کرویدید بدان کافرانیم پس بکشتند
النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ
آن ناقه را وتجاوز نمودند وبیرون آمدند از فرمان خدای ایشان وکفتند ای صالح

قُصُورًا وَ — مدغما غير الغنة خلف
بِيُوتًا — بكسر الباء قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة والكسائي وابو بكر
آلَاءَ اللَّهِ — لورش ثلثة اوجه
فِي الْأَرْضِ — بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
وَقَالَ — بزيادة الواو ابن عامر
الْمَلَأُ — بابدال الهمزة او بالتسهيل في الوقف حمزة
لِمَنْ آمَنَ — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
لِمَنْ آمَنَ — سكت خلف في رواية
مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ — سكت خلف في رواية
مُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
آمَنتُم — ثلثة اوجه لورش
كَافِرُونَ — بالترقيق ورش
عَنَ امْرِ — بالنقل ورش
عَنْ أَمْرِ — سكت خلف في رواية
أَمْر رَّبِّهِم — بالادغام سوسي

تا جان داد کوشت او را قسمت
کردند در خانهاء خویش بردند
وخوردند شتری که زاده
آن ناقه بود چون حال مادر
دید رمید کریخت بر سر کوه
با آواز دردناک می نالید صالح
پیغمبر صلوات الله علیه کفت
اکر شتر بچه آن ناقه بر دست
آید شاید خلاص از عذاب روی
نماید اکر بعد قصد از دست شما
رمید بدانید که عذاب خدای
رسید ایشان دویدند بچهٔ
ماده شتر را طلبیدند هرچند
در دامن کوه میدویدند
کوه را بلندتر میدیدند چون
شتر بچه بر دست آوردن
نه توانستند جازم بنزول
عذاب کشتند صالح علیه السلم
کفت سه روز مهلت است
در خانهاء خویش باشید واز
خانها بیرون مه آیید چهارم
روز عذاب بخشید علامت
آن آنست که فردا روهای شما
زرد شود پس فردا سرخ کردد
پس ترفردا سیاه شود چون
این علامت ببینید رسیدن
عذاب یقین دانید عذاب فرود
آید وبلا روی نماید ناکاه
زلزله پیدا کشت وابدان
ایشان بجنبش پیوستن چند
جنبیدند که بسکون
موت رسیدند
همه مردند وجان
بملک الموت سپردند وبعضی
کویند آتشی در آمد ایشان را
بهلاک رسانید وهمه را مستاصل
کردانید از ایشان نماند مکر یک
دختری بی پای خدای او را زنده
داشت وپای داد پای در وادی
القری آورد دختر مذکوره
از هلاک ایشان خبر کرد از ایشان
آب طلبید خورد بعد آب خوردن
او نیز مرد معنی این است فرستادیم
سوی ثمود برادر ایشان صالح را
برادر نسبی نه برادر دینی وپیی
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ معنی

اینست کفت صالح مر قوم خویش را ای قوم مر خدای را بپرستید وبه یکانکی یاد کنید مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ معنی اینست خدا را بپرستید وبه یکانکی یاد کنید زیرا که نیست مر شما را
معبودی بحق غیر خدا قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ معنی این است بدرستی که آمده است بشما آیتی ظاهر از پروردکار شما تقدس وتعالی هَٰذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً
معنی این است این ناقه آفریدهٔ خدای بی واسطهٔ مادر وپدر متعلق تخلیق حق سبحانه وتعالی مر شما راست در حالتی که بمسالت شما بیرون آمده وباقتراح شما پیدا شده در ین حالت که علامت
قدرت ودلیل کمال فطرت است فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ معنی اینست پس او را بکذارید تا در زمین خدای کیاه بخورد
وهر جا که خواهد بچرد وناقهٔ مذکوره را هیچ بدی مسانید واذای نه نمایید پس که بکیرد شما را عذابی الیم ودردناک وعقوبتی هولناک وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ

مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ معني اينست ناقه را بكذاريد به آزردن وپيش مه آييد يعني پس از آن كه حق تعالي عاد را برد وولايت وكار كيني زمين بشما سپرد وايشا
تاراج نهاد وشما را در زمين جاي داد روايت كرده اند چون عاديان بهلاك پيوستند ثموديان خليفهٔ ايشان در زمين گشتند عمرهاءِ دراز يافتند وفراخي عيش وسعت مال
در يافتند بت پرستي ورزيدند وبخداي عز وجل نكرويدند صالح صلوات الله عليه از عشاير ايشان بود ودر جمال وكمال وحسب ونسب بيش دستي مينمود پيغمبري مبعو
كشت وبدعوت قوم خويش نبوت ايشان از شقاوت وعداوت بدو نكرويدند واو را به پيغمبري نكرويدند مگر گروهي اندك از فقرا ايمان آوردند وجماعتي
قليل از ضعفا تصديق كردند تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا معني اينست واندمينهاءِ نرم خشتها مي سازند واز آن كوشكها مي بر آرند
وكوهها مي تراشند واز آن خانها مي سازند فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ معني اينست پس ياد كنيد نعمتهاءِ خدا را از خلافت در زمين وبنا آوردن قصور وبيوت رفيع وحصين واز حد مكذريد در حالت كه در زمين تباه كننده ايد قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ معني اينست كفتند كروهي كه بزركي جو باشند ضعفا را كه بصالح پيغمبر عليه السلام كرويده بودند آيا ميدانيد كه صالح عليه السلام از پروردگار او فرستاده شده است واز حق براي تبليغ وحي آمده است قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ معني اينست كفتند ايشان بدرستي بدانچه صالح فرستاده شده وبه كاري كه از حق آمده كرونده ايم وبحقيقت آن ايمان آورده ايم بكرم خويش ما را خداي دولت ايمان داده با فقر وضعف افسر عزت برسر ما نهاده قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ معني اين است كفتند آنانكه بزركي جويند كاسركشاني را كه مؤمنا شدند بدرستي ما بدانچ شما ايمان آورده ايد كافريم وچيزي را كه شما بر آن اقرار كرده ايد منكريم فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ معني اينست پس ماده شتر را پي كردند واز امر پروردگار خويش سركشي بيدا آمدند عذابي را كه صالح وعده ميكرد جستند وائتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلين كفتند

ائتنا	بالابدال ورش والسوسي
فاخذتهم	بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
فاصبحوا	بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
دارهم	بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
دارهم	امال بين بين ورش في روا
فتولي	بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فتولي	امال بين بين ورش في روا
لقد ابلغتكم	بالنقل ورش
لقد ابلغتكم	سكت خلف في رواية
ولوطا اذ	سكت خلف في رواية
ولوطا اذ	بالنقل ورش
قال لقومه	بالادغام سوسي
بل انتم	سكت خلف في روا

دارهمو عنهمو ابلغتكمو لكمو سبقكمو انكمو انتمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞
بيار بما آنچه وعده كردي ما را اگر هستي تو از پيغمبران فرستاده

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
پس بگرفت ايشان را زلزله پس گشتند در سراهاشان

جَاثِمِينَ ۞ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ
افتادگان وهلاك شدگان پس برگشت واعراض كرد از ايشان وگفت اي گروه من

لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ
هرآينه بتحقيق رسانيدم بشما پيغام پروردگار من ونصيحت كردم

لَكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ۞
شما را وليكن دوست نميداريد شما نصيحت كنندگان را

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ
وفرستاديم لوط را در آن وقت كه گفت مر گروه خود را اي همي كنيد پليدكاري آن خصلت بغايت زشت را

مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۞
پيشين نكرده بشما بدان فاحشه هيچ يكي از جهانيان

إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ
اي بدرستي شما مجامعت ميكنيد بامردان از جهت شهوة نفس از غير

النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ۞ وَمَا كَانَ (۸۰)
زنان نه كه شما گروهي ايد از حد تجاوز كنندگان ونه بود

اتاتون	سبقكم	من احد	انكم	انكم	انكم	انكم	بل انتم
بالابدال ورش والسوسي	بالادغام سوسي	بالنقل ورش	سكت خلف في روا	بالاستفهام انكم ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي	بالتسهيل ابن كثير	بالتسهيل وادخال الالف بين الهمزة ابو عمرو	بالمد وعدم التسهيل هشام / بالنقل ورش

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ معني اينست پس گرفت ايشان را زلزلهٔ زمين وجنبيد تا جسام قوي ومتين پس ايشان با مداد كردند در خانهاءِ خويش خفته واز غايت جنبش سكون
يعني زلزله ايشان را چنان جنبانيد كه بسكون موت رسانيد همه مردند وجان بملك الموت سپردند فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُحِبُّونَ
النَّاصِحِينَ معني اينست چون ناقه را پي كردند وخود را بر سركشي آوردند وعذاب طلبيدند وخبر صالح را عليه السلام در حيز صدق نديدند پس صالح از ايشان اعراض كرد وايشان را در معرض
ملامت آورد وگفت اي قوم شما را پيغام پروردگار رسانيدم وبر وعيد عذاب واقف كردانيدم ليكن شما نيكخواهان را دوست نميداشتيد ودل بر پند ونصيحت نميگماشتيد وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ
أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ معني اينست وياد كن اي محمد لوط را هنگام گفتن او مر قوم خويش را بر وجه موعظت ميكنيد شما كردار زشت وعمل ناشايسته لواطت يعني نشايد كه چنين كنيد

وخود را درین زشتی فکنید ما سبقکم بها من احد من العالمین معنی اینست ای بکنید شما جریمهٔ فاحشه که سابق نشده است بر شما در آن حال یا درین حال هیچ یکی از جهانیان این کار را اول ایشان
کردند واین سبیه ایشان پیدا آوردند روایت کرده اند که شیطان بصورت امردی تمثل کرد وخود را پیش ایشان داشت برین کار آورد ایشان میان خویش برین عمل بر داختند واین
سبیه را عادت ساختند در خبرست ملعون ملعون من عمل عمل قوم لوط ونیز پیغمبر علیه السلام فرمود ان اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط ودر خبر دیگر آمده است
چون مرد بر مرد در آید عرش خدا در جنبش آید انکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء معنی اینست ابدرستی شما هر آینه بر مردان آمدنی بشهوت از غیر زنان می آیید
یا از سبب شهوت یا در حالت که خداوند آن شهوت آیید بل انتم قوم مسرفون معنی اینست بلکه شما گروهی از حد تجاوز کنندگانید وآب حیات را ضایع

جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم من

جواب گروه او مگر آنکه گفتند بیرون کنید ایشانرا لوط واهل اورا از

قریتکم انهم اناس یتطهرون فانجیناه

ده شما بدرستی که ایشان مردمانی اند که پاکی می نمایند از لواطه کردن پس رهانیدیم اورا

واهله الا امراته کانت من الغابرین

واهل اورا دختران او مگر زن او که بود از باقی ماندگان در عذاب که کافره بود

وامطرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان

وبارانیدیم برایشان نوعی از باران یعنی آتش پس بنگر یا محمد که چگونه بود

عاقبة المجرمین والی مدین اخاهم

سرانجام آن گناهکاران وفرستادیم بسوی قبیلهٔ مدین یکی از ایشان

شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم

شعیب نام گفت ای گروه من پرستش نمایید خدایرا نیست شمارا

من اله غیره قد جاءتکم بینة من

هیچ خدایی جز او بتحقیق آمد بشما معجزهٔ از

ربکم فاوفوا الکیل والمیزان ولا

پروردگار شما پس تمام پیمایید پیمانه را وترازو را ومه

تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تفسدوا

کاهید مردمانرا چیزهای ایشانرا وتباهی مکنید

لوط علیه السلام ساکن بود آمدند ودر خانهٔ لوط بصورت امردان
خرد میهمان شدند ولوط علیه السلام عادت داشت که غربا را مهمان
داشتی ودل بر اکرام اضیاف کماشتی زن لوط علیه السلام که کافره بود

قد جاءتکم: بالامالة حمزة وابن ذکوان
فاوفوا: بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة
اشیاءهم: بالتسهیل مع المد والقصر حمزة فی الوقف

الله صلوات الله علیه بود شریعت او را امتا بعت مینمود در شهری میان شام ومدینه رسید در آن شهر زن خواست واقامت ورزید وآن قوم رابع شهر بود با نعمت بسیار ومیوها
بی شمار در حوالی آن شهرها قحطی عظیم افتاد غربا کرد آمدند اهل آن شهرها چهار هزار آدمی بودند ودر حبوب وثمار ایشان مزاحم شدند شیطان ایشانرا برای گریزانیدن غربا این عمل
تلقین کرد گویند بصورت امردی شد وخود را بر تمکین آورد ایشان برین عمل برداختند این را عادت ساختند لوط میان ایشان غریب بود ایشانرا ازین عمل باز میداشت ودل بر پند
ونصیحت ایشان میگماشت مدتی مدید بر آمد که پند ونصیحت کار نیامد کسی بدو نگروید وپند او را نه پسندید تا آنکه هنگام هلاک ایشان رسید فرشتگان برای هلاک ایشان
نامزد شدند اول بر ابرهیم خلیل الله آمدند ابرهیم ایشانرا مهمان داشت ودل بر اکرام گماشت طعامی ساخت کرد پیش ایشان آورد ایشان نخوردند وحال خود بیان کردند

کا فران اخبر کرد و بر مطالبه مهمانان مذکور اورد لوط صلوات الله علیه هرچند که استغفار کرد درا و رانکذاشتند و دل بر خصومت و جنك داشتند لوط کفت دختران من
پاکیزه ترند من شمارا بنکاح بدهم و ایشان برین سزاوارترند ایشان کفتند دختران تو کار نمی آیند مارا مهمانان مذکور میبایند چون خصومت ایشان بدین غایت رسید
و عجز لوط بنهایت انجامید جبرئیل بالای بام رفت خاکی جانب ایشان انداخت که همه را کور ساخت رفتند در شهر خبر کردند که لوط مهمانان ساحر آورده و جماعتی را کور کرد
تا انکه ایشان هجوم کردند و در مطالبهٔ مهمانان شدند لوط کفت اکر مرا قوتی باشد محاربه کنم یا برکسی قوی ازارکان خویش پناه جویم جبریل صلوات الله علیه وسلامه
خود را بپیدا آورد و سرّ پنهان را آشکارا کرد که ما فرشتکانیم برای هلاك ایشان آمده ایم ازانجهت ما غم مخور ایشان هرچند که بشتابند بر ما دست نیابند لوط علیه
السلام ازغم مهمانان فارغ
شد در غم خود افتاد در
پرسش حال خود زبان بکشاد
فرشتکان لوط را علیه السلام
کفتند مهر ایشان بکذار
وخود را واهل خود را در قطعهٔ
از شب بیرون آر مکر زن
تو که از ایشانست بیرون
نیاید و عذاب خدای برو
نیز رویی نماید لوط علیه
السلام کفت
عذاب ایشان
کی خواهد بود جبریل
علیه السلام کفت در هنکام
صبح روی خواهد نمود چون
شب شد جبریل علیه السلام
در شهر بانك کرد لوط را علیه
السلام با اهل او از آن شهر
بیرون آورد و ایشان را فرمان
بود که کسی وقت بیرون آمدن
را ستا و چپ نه بیند و جز
کار بیرون آمدن کاری
دیکر نکزینند زن لوط علیه السلام
دل بر التفات نهاد او را بیرون
آمدن دست نداد از جملهٔ پنج
شهر ایشان یك شهر که درو
این کار نبود جبریل کذاشت
و چهار شهر که بدین عمل مبتدا
بودند بخرد ترین پرهاء خویش
با کیفیتی که بالا کذشته
از زمین برداشت با کوهها
و درختان چنانچ زمین بر ایشان
از هیچ جای نجنبید و سبوی
ایشان از سبو دان نغلطید
برین حالت نزدیك آسمان برد
و تا حدّ شنیدن غلغله فرشتکان
بر آورد از آنجا هر چهار شهر را
با آنچه در ایشان بود فرو و بالا
کرد و هرچه در ایشان بود
در هلاك وفنا آورد مردمانی که
ازین شهرها جای دیکر بمصالح
رفته بودند بر ایشان سنك آسمانی
بارید و بعضی کویند کبریت و آتش
سوخته کرداند و امطرنا

ذٰلِكُمُو كُنتُمُو وَكَثَّرَكُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون
لَكُمُو اِن مِنكُمُو آمَنُوا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثیر بالصلة مع القصر

فِي الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلَاحِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ
در زمین پس از صلاح اهل آن آنچه فرمودیم شمارا بهترست
لَكُمْ اِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۝ وَلَا تَقْعُدُوا
شمارا اکر هستید شما باور دارندکان و منشینید
بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ
بر سر هر راهی در آن حال که می ترسانید و تهدید میکنید مؤمنانرا از بکشتن و می کردانید
عَن سَبِيلِ اللّٰهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا
از راه خدای تعالی آنکس را که ایمان آورد بخدای و میجویید دین خدایرا
عِوَجًا ج وَاذْكُرُوا اِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا
کژی و یاد کنید آن وقت که بودید شما اندك بعدد
فَكَثَّرَكُمْ ص وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ
پس بسیار کرد شمارا و بنکرید که چکونه بود
عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝ وَاِن كَانَ طَائِفَةٌ
سرانجام تباه کاران یعنی عاقبت قوم لوط وصالح وهود وغیرهم و اکر هست کروهی
مِّنكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي اُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا
از شما که ایمان آوردند بدانچه فرستاده شده ام بدان و کروهی نکرویدند بان
فَاصْبِرُوا حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ بَيْنَنَا ج وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
پس صبر کنید تا حکم کند خدای تعالی میان ما و شما و حال آنست که خدای بهترین حکم کنندکانست

فِي الْاَرْضِ
بالنقل في رواية ورش
فِي الْاَرْضِ
بسکت خلف وفي رواية خلاد
اِصْلَاحِهَا
بالتغليظ ورش
خَيْرٌ
بالترقيق ورش
لَكُمْ اِن
بالسکت خلف في رواية
مُؤْمِنِينَ
بالابدال ورش والسوسي
سِرَاطٍ
بالسين قنبل
صِرَاطٍ
بالاشمام خلف
مَنْ آمَنَ
بالنقل ورش
مَنْ آمَنَ
بسکت خلف في رواية
مِنكُمْ آمَنُوا
بالسکت خلف في رواية
آمَنُوا
ثلثة اوجه لورش
لَمْ يُؤْمِنُوا
بالابدال ورش والسوسي

فَاصْبِرُوا وَهُوَ خَيْرُ
بالترقيق ورش — بسکون الهاء ابو عمرو وقالون والکسائی — بالترقيق ورش

ونه برادر دینی که او از دین ایشان بیزاری مینمود ^
قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ معنی آنست کفت شعیب ای کروه
من خدای را عزّ وجلّ بپرستید جز او سزاوار عبادت ندانید مَا لَكُم مِّنْ اِلٰهٍ
غَيْرُهُ معنی آنست زیرا که مر شمارا جز او الهی بحق نبود وغیر او لایق
الوهیت نباشد قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ معنی آنست بدرستی آمده است

علیهم مطرا عبارت ازانست واخبار از نظاعت این شانست روایت کرده اند مردی از ایشان بتجارت در حرم مکه رفته بود سنکی که نامزد او شده بود از جهة تعظیم حرم چهل روز در هوا
ماند او را امان داد چون او از کار فارغ شد و از حرم بیرون آمد بر او افتاد و امام کلبی در تفسیر خویش آورده که اصحاب مصالح را جبریل هم در شهرهای ایشان جمع کرد بعد از آن دل بر اهلاك
ایشان آورد و بدانکه در حدّ لوطی اختلاف علماست امام ابو یوسف و محمد رحمهما الله برین اند که حدّ ایشان حدّ زناست و ابو حنیفه رضی الله عنه میفرماید که ایشانرا تا هنکام احداث
توبه تعزیر و حبس شاید و از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرویست که لوطی را از بالای بلندی سرنکون انداخت بعد از آن بسنك سنکسار کردن او پرداخت شك نیست که این
کناهی عظیم است و معصیتی فخیم است وَاِلٰى مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا معنی آنست وفرستادیم بسوی قبیلهٔ مدین برادر ایشان شعیب را علیه السلام که برادر نسبی ایشان بود

آیتی ظاهره و معجزه باهره بر شما و دلالت کنند بر رسالت من از پروردگار شما جل جلاله و عم نواله و مراد ازین معجزه شعیب است علیه السلام که بر قوم خویش آورده
اگر چه آن معجزه در قرآن مذکور نشده فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ معنی اینست پس پیمانه و ترازو را تمام کنید و مردمان را چیزهای ایشان
کم مدهید یعنی کم دهی مکنید و خیانت در کیل و وزن مپسندید وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا معنی اینست و در زمین بعد از اصلاح آن تباهی مه افکنید و بعد
خالی کردانیدن آن از فساد و تباهی و بیراهی مکنید ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ معنی اینست آن یعنی طاعت امر و نهی خدا و ادله حق و امتناع از جفاء عباد
و اداء بهتر هست مر شما را در دین و دنیا چه در اداء حق خدای عز و جل از ایمان و عبادت خیریت دینی بود و در صیانت و دیانت در حقوق عباد بر راست کردن مکیال و میزان

منفعت دنیا باشد مردمان
سوی شما رغبت کنند
و برای تجارت بر شما بیایند
اموال شما بیفزاید و منافع
روی نماید اگر باشید شما
مصدقان گفتار من که نفع
شما میگویم و دانند کان اسرار
من که سود شما میجویم
وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ
معنی اینست و در هر رهی
از راههاء اسلام همچو
شیطان منشینید در ین حال
که مردمان را از این و آن تر
وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ
آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا
معنی اینست و درین حال
که باز میدارند از راه رضاء خدا
کسی را که خواسته است که
بدو ایمان آرد و خود را در اسلام
در آرد و حال اینست مر راه رضاء
خدای عز و جل کسی کژی
میجوئید و در راه ضلالت
و بطلان می پوئید راه راست
هرگز کژ نشود و راستی از و
نرود هر که جانب آفتاب خاک
انداز د سر و ریش خود را گرد آلو
ساند و آفتاب را هیچ زیان نبود
زیان گرد آلودگی هم او را
باشد وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ
قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ معنی
اینست و یاد کنید از هنگا
که شما اندک بودید بسیار
کردانید شما را پس بسیار شدید
و این ذکر بر وجه شکر بود
بر وجه فخر نباشد روایت
کرده اند که در مدین دختر لوط
بود حق سبحانه و تعالی در نسل
دختر لوط برکت کرد نسل او
به بسیاری پیوست و ذریت
او بی شمار گشت و بعضی گفته‌اند
و کثرت مذکور در مال گویند
معنی چنین باشد بوده اید شما
اندک از روی مال مال شما
بسیار کردانیدیم و بغنا و ثروت
رسانیدیم در دنیا کثرت نسل
و کثرت مال نعمتی جلیله
و حشمتی جزیله است چنانچ
در کثرت نسل شکر باید

و نَ

سانید

الملأ بالابدال و بالتسهیل فی الوقف حمزة — آمنوا لورش ثلثة اوجه

الجزء التاسع

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
گفتند گروه اشراف آنان که بزرگی نمودند
مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ
از گروه او هرآینه بیرون کنیم ترا ای شعیب
وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا
و آنانی که ایمان آوردند با تو از دیه ما

لا يمسه الا المطهرون

میکردند و بچرانیدن و آب دادن مواشی قیام می نمودند تا آنکه موسی صلوات الله علیه نگهبانی گوسپندان او اختیار کرد و دختر شعیب علیه السلام
را در نکاح آورد بعد از آن چندی ایمان آوردند و موافقت و متابعت شعیب صلوات الله و سلامه علیه کردند کافران مذکور گروید کان را چون
ضعیفان و فقیران می دیدند ایشان بضعف و فقر می نکوهیدند و میگفتند اگر شما بر حقیت می بودید غلبه و رجحانی در کار خویش مینمودید
شعیب صلوات الله و سلامه از نکوهش ایشان بر آشفت و ایشان را جواب گفت معنی این آ... و اگر باشد طایفه اندک ضعیف از میان شما

در کثرت مال نیز شکر باید وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ معنی این است بر نعمت کثرت اعوان و کثرت اموال شکر کوئید لیکن
مغرور مشوید و از قهر خدای تبارک و تعالی بترسید و در زمین تباهی مکنید و فساد مه انگیزید و بنگرید عاقبت کار مفسدان که پیش از شما بوده اند چگونه بود که کثرت نسل
و کثرت مال داشتند و مغرور بقوت و شوکت خویش شدند و در زمین بفساد انگیختند عاقبت کار ایشان بچه وجه کشید و حال ایشان بچه انجامید وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ
آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا در تفسیر آورده اند که شعیب صلوات الله علیه و سلامه از تبار بزرگ بود و از عشایر
قوی مینمود تا آنکه کافران گفتند وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ و بنات خود ضعیف بود چه کسی از اصحاب قوت او را متابعت ننمود بحدی که دختران او نگهبانی گوسپند

مال

که بدایخ فرستاده شده ام من تبلیغ آن ایمان آورده اند وطایفه کثیر وقوي که ایمان نیاورده اند مؤمنان ازجهت قلت وضعف غالب نیامده وظفر ورجحان نیافته پس صبر کنید تا آنکه حکم کند
خدای تقدس وتعالی میان ما تا بنگرید که غالب که می آید وکه مرجوح میگردد واین متضمن است مر وعده مؤمنان اگرچه این زمان مغلوب اند بغالب آمدن وظفر یافتن ووعید است در حق کافران
اگرچه این زمان غالب وقوي اند بمغلوب شدن ومقهور گشتن ایشان **وهو خیر الحاکمین** معنی اینست وخدای عز وجل بهترین حکم کنندگان است وحکم او بعدل وصدق است
وقضای او همه حق است بر وفاق قدرت وحکمت است حال همه میداند وبرحسب حال هرکسی سزا وجزا میتواند **قال الملأ الذین استکبروا من قومه لنخرجنك یا شعیب والذین**
آمنوا معك من قریتنا او لتعودن في ملتنا معنی اینست کفتند کروهی آنکه از قوم شعیب منکر بودند وخودبینی وبزرگی مینمودند سوگند میخوریم هر آینه هر آینه
اخراج کنیم وازدیه خویش
بیرون آریم ترا وکسانی را که
ایمان آورده اند وبا تو در دین
موافقت کرده اند یا هر آینه هر آینه
در دین ما باز گردید ودر ملت
کافری قرار گیرید **قال اولو**
کنا کارهین معنی اینست
شعیب علیه السلام گفت مارا
سوی ملت خویش باز خواهید
گردانید ودرین ورطه خواهید
رسانید اگرچه ما کاره باشیم
وراضی نشویم واین نتوانید که
با وجود کراهیت دل را مصدق
گردانید **قد افترینا علی الله**
کذبا ان عدنا في ملتکم
بعد اذ نجانا الله منها
معنی اینست ما بر خدای
تعالی افتری کرده باشیم
اگر در ملت شما باز گردیم بعد
آنکه خدای عز وجل ما را از
گرفتاری شما نجات بخشید ودل
ودل وزبان ما را ازین لوث
پاك گردانید **وما یکون لنا**
ان نعود فیها الا ان یشاء
الله ربنا معنی اینست ما در ملت
شما باز نگردیم ودر ره کفر
وکافری نرویم واز ما بازگشت
سوی کفر نشود واینچنین کار
ناشایسته از ما متصور نبود
مگر آنکه خدای که پروردگار
ماست بازگشتن ما سوی ملت
شما خواهد وما را عیاذا بالله
بر حکم یفعل الله ما یشاء ویحکم
ما یرید در ورطه کفر افکند **نظم**
گر خاك كند کهرکه گوید که مکن
ور آب کند جگر که گوید که مکن
برین طریق اثبات عود شود
اثبات سزاواری وصحت نشود
وسع ربنا کل شيء علما
معنی اینست پروردگار ما
هر آینه هر چیزی را از روی
علم در گرفته است وهمه چیز
را علم او محیط گشته است احوال
عباد را که چگونه متحول میشود
ودلهای عباد را که چه نوع می گردد

(کردد)

بداند وکار بر حسب حال هر یکی وجزا بر وفق اعمال هر کسی تواند **علی الله توکلنا** معنی اینست بر خدای توکل کردیم وهمه کار را بدو سپردیم در همه کارها توکل بر خدای عز
وجل باید کرد وسپردن کار بدو شاید **ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین** معنی اینست بر خدای توکل کردیم ودعاء ربنا افتح بیننا وبین قومنا بر زبان
آوردیم یعنی بر کافران عذاب بفرست تا بطلان ایشان ظاهر شود وحقیت ما پیدا آید وتو بهترین حکم کنندگانی وعادل ترین حاکمانی که همه حکم تو بحق است وقضاء
تو بعدل وصدق است که در حکم تو احتمال جور وظلم نبود ودر قضای تو وهم میل ورشوت نباشد **وقال الملأ الذین کفروا من قومه لئن اتبعتم شعیبا**
انکم اذا لخاسرون وگفتند آنان که از قوم شعیب بدو نگرویدند وکفر ورزیدند مردمان دیگر را که قصد متابعت شعیب داشتند ودل

کذبان بالقلوبش کذبان سکت خلف في روایة

من کلام الله الواسع

او لتعودن في ملتنا قال اولو
(یا هر آینه باز گردید شما — در دین ما — وطریقه ما گفت شعیب — ای بان)
کنا کارهین قد افترینا
(گردانند ما را در ملت خود — در آن حال که باشیم بکراهیت — بدرستی که از خود نسبت کرده باشیم — دارنده آنرا)
علی الله کذبا ان عدنا
(بر خدای تعالی — دروغ را — اگر باز گردیم ما)

تنزیل من رب العالمین

بر موافقت او میکماشتند هر آینه اگر شما شعیب را پیروی کنید بدرستی شما آن هنگام از زیان زدگان و خاسر و خایب شدگان باشید فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ معنی اینست
ایشان این کلمات کفتند و ایذاء شعیب علیه السلام جستند پس کرفت ایشانرا زلزلهٔ زمین و لرزهٔ هیبت آواز جبرئیل امین چندان شنیدند که بسکوت موت
رسیدند فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ عطف است بر جملهٔ سابقه معنی اینست پس کشتند بامداد کردند در سرای خویش خفتکان یعنی بیجان شدکان و بمرک
پیوستکان ببیت شب حامله است تا چه زاید روزت بکدام حالت آید و بعضی کویند جثوم بر زانو نشستن شتر باشد و این کنایت از جا مانده شدن
و بمرده کشتن بود و بعضی کویند جبرئیل آواز کرد کوههاء زمین را در جنبش آورد پس بایستادند و دل بهول و فزع دادند بعد از آن کرما بی نامزد ایشان کشت که
هر یکی بقلق و اضطراب پیوستند
هفت روز در قلق و اضطراب
کرما بودند و یکدیکر را اضطراب
و خفقان خویش مینمود چنانچ
سایهاء خانه و سایهٔ اشجار
سود نمیکرد و آب رودبار سردی
نمی آورد هوا چنان سوزان
شده که آتش را نسبت آن
سرد نماید آب چنان کرم کشته
که در مذاق ایشان آتش بدید آید
ناکاه سایهٔ ابری یافتند بطمع
راحت جانب او شتافتند چون
بدو رسیدند صورت هلاک
خویش دیدند همه بمردند و جان
بملک الموت سپردند الَّذِينَ
كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ
يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ
معنی اینست آنانکه شعیب
را تکذیب کردند و بدو ایمان
نیاوردند ناچیز شدند دار
دنیا کذاشتند چنانیکه
که در وی اقامت نداشتند
آنانکه شعیب را تکذیب کردند
و بدو ایمان نیاوردند هم
ایشان زیان زده و خایب و خاسر
شدند نه مومنان که ایشان
از عذاب نجات یافتند و سوی
ملک ابدی و نعمت سرمدی
شتافتند طوبی لهم ثم
طوبی لهم فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ
وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ
رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ
لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ
كَافِرِينَ معنی
این [illegible] پس
شعیب [illegible] از ایشان
روی کردانید و کفت ای قوم
من هر آینه بدرستی شما را رسالت
پروردکار خویش رسانیدم
و آنچ ظاهر کردانیدن آن
فرمان بود ظاهر کردانیدم
پس چکونه اندوه کنم و اندوهکین
کردم بر قومی که کافر اند دین
اسلام را منکر اند کفر
ورزیدند و خدای و رسول نکرویدند و هلاک شدن ایشان چه جای اندوه و غم و در مردن ایشان چه افسوس و ماتم وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا
بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ جمله معترضه است برای حکایت و شکایت از امتان پیغمبران کذشته بر سبیل تعمیم معنی اینست و ما پیغمبری را در هیچ
شهری نفرستاده ایم و به رسالت و پیغام کزاری او خبر نداده ایم مکر آنکه ما اهل آن شهر را بسختی کرفتیم و بر زیان و مشقت و مضرت آوردیم تا بزاری
پیش آیند و تضرع و تخشع نمایند سوال بعد فرستادن پیغمبران ایشانرا اخذ بباسا و ضرا چرا بود و استحقاق مضرت و مشقت چرا باشد جواب اینجا
معطوف محذوف بود بتقدیر وما ارسلنا في قرية من نبي فكذبوه ما شد بقرينه ولكن كذبوا فاخذناهم که فرو می آید و عز قریب روی نماید و تواند بود

مِلَّتِكُمُو لَئِنِ اتَّبَعْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
إِنَّكُمُو إِذًا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فِي مِلَّتِكُم بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا ط وَمَا
در دین شما پس از آنکه برهانید ما را خدای تعالی از آن ملت و کیش باطل و نه
يَكُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلَّا أَن يَشَاءَ
باشد ما را که باز کردیم در آن ملت مکر که خواسته باشد
اللَّهُ رَبُّنَا ط وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ط عَلَى اللَّهِ
خدای پروردکار ما فراخ است و محیط است پروردکار ما بهر چیزی از روی دانش بر خدای تعالی کزاردیم
تَوَكَّلْنَا ط رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ
کارهای خویش را ای پروردکار ما حکم کن و داوری باش میان ما و میان کروه ما براستی و عدل
وَأَنتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ۝ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
و تو بهترین حکم کنندکانی و کفتند اشراف آنان که
كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ
کافر شدند از کروه او بر ضعیفان هر آینه اکر پی روی کنید شما شعیب را بدرستی که شما
إِذًا لَّخَاسِرُونَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا
آنکاه هر آینه زیان کاران باشید پس بکرفت شان لرزهٔ زمین پس کشتند
فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ ج الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا
در سرای ایشان فسرده بر جایهای خود آنانی که تکذیب کردند شعیب را
كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا ج الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا
کویی که هرکز نبودند در آن سرای یا در دنیا آنانی که تکذیب کردند شعیب را

نَجَّانَا اللَّهُ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
نَجَّانَا اللَّهُ امال بين بين ورش في رواية
أَن يَشَاءَ اللَّهُ مدغما غير الغنة خلف
شَيْءٍ بقدر الف او بقدر العين ورش
شَيْءٍ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
وَأَنتَ بالتسهيل في الوقف في رواية حمزة
خَيْرُ بالترقيق ورش
شُعَيْبًا إِنَّكُمْ بالسكت خلف في رواية
لَخَاسِرُونَ بالترقيق ورش
شُعَيْبًا إِنَّكُمْ بالنقل ورش
فَأَصْبَحُوا بالتسهيل في الوقف في رواية حمزة
فِي دَارِهِمْ بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
فِي دَارِهِمْ امال بين بين ورش في رواية
كَأَن لَّمْ بالتسهيل في الوقف في رواية حمزة

که اخذنا محمول بر حذف ظرف باشد بتقدیر الا اخذنا اهلها بعد تکذیبهم ایاه بود ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ
وَالسَّرَّاءُ عطف است بر اخذنا حتی عفوا ای کثروا معنی این است پس بجای سیئه حسنه را بدل کردیم و بجای بدی نیکی آوردیم یعنی بجای سختی نرمی و بجای دشواری آسانی
و بجای مضرت منفعت و بجای قهر رحمت و بجای بلا نعمت و بجای تنگی فراخی و وسعت و بجای مرض صحت تا از روی عدد بسیار شدند و از روی مال و قوت از فیض نعمتها
در همه چیز افزودند لیکن پند نه پذیرفتند و ره نیک نگرفتند هر چند نعمت افزونی گرفت شکر و سپاس کمین پذیرفت پیغمبر از سختیها و مضرتها می ترسانید
و از شومت گناهان سختیها و مضرتها می ترسانید یا دمیدهانید ایشان بکلماتی ناپسندیده پیش آمدند و صورت بی غمی و بی باکی و نا ترسناکی بنیاد می نهادند
تا آنکه دررہ اعراض رفتند و بر پیغمبر قد مس آباءنا الضراء والسراء گفتند یعنی بدرستی آبا و اجداد ما را سختی و زیان رسیده بود اگر این زمان بخواهد رسید عجب و بدیع نخواهد نمود این طبیعت جهان و خاصیت کیهانست نه شوم بی فرمانی و عصیان چند نیکان یا کان از بلا رسید و چند بد و بدکردار درد و غم نچشید عمر بخوشی و راحت گذرانید و حیات بعافیت و رفاهیت بسر رسانید ایشان بدین کلمات پرداختند خود را بعجز و بندگی و خدا را بقوت و قدرت و خدایی نشناختند فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ عطف است بر قالوا بغتة مصدر است وهم لا یشعرون حال است معنی این است چون ایشان پند نگرفتند و این سخنان گفتند ایشان را ناگاه گرفتیم و به هلاک و عذاب سپردیم و حال اینست که ایشان شعور نداشتند و دل بر آن نمی گماشتند وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ این جمله عطف است بر جمله سابقه تنکیر برکات برای تکثیر و تعظیم است و ما در بما کانوا یکسبون مصدریست یا موصول معنی این است و اگر اهل شهرهای مذکور ایمان می آوردند و پرهیزکاری میکردند هر آینه بر ایشان در برکات میگشادیم و بسیار از فیض امطار و زرع حبوب و ثمار میدادیم و بعضی گویند مراد از برکات آسمان اجابت دعاست

عَنْهُمُو أَبْلَغْتُكُمُو لَكُمُو لَعَلَّهُمُو فَأَخَذْنَاهُمُو هُمُو عَلَيْهِمُو
قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

فتولي بالامالة المحضة حمزة والكسائي فتولي اما الین بین ورش في رواية لقد ابلغتكم بالنقل ورش ركوع لقد ابلغتكم سكت خلف في رواية اسي اسي بالامالة المحضة حمزة والكسائي / اما الین بین ورش كافرين بالامالة المحضة ابو عمرو و دوري كافرين اما الین بین ورش في رواية من نبي الا بالتبديل ورش من نبيء الا خلف وفي رواية خلاد من نبيء بالهمز نافع بالباساء بالابدال سوسي اباءنا اباءنا لورش ثلثة اوجه فاخذناهم التسهيل البرقي	كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ۝ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ بودند ایشان زیانکاران پس روی گردانید شعیب از ایشان و گفت يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ ای گروه من هر آینه بتحقیق رسانیدم شما را پیغامهای پروردگار من و نصیحت کردم لَكُمْ ۖ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝ شما را پس چگونه اندوه خورم بر گروه کافران وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا و نفرستادیم ما در هیچ دیهی و شهری هیچ پیغمبری مگر که بگرفتیم ۝ أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ اهل آن دیه را بعقوبت بسختی و ببیماری و مضرت در ابدان و در اموال تا مگر ایشان زاری کنند و توبه آرند و گردن نهند ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ پس تبدیل کردیم و بدادیم بعوض و بجای تنگی و بدی و قحط و شدت و فقر فراخی و نعمت و نیکویی تا عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ بسیار گشتند و مالها شان و گفتند بتحقیق رسیده بود پدران ما را غمناکی و شادمانی و فراخی نعمت گاهی و قحط گاهی بسیار شدند فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وَلَوْ أَنَّ پس عقوبت کردیم ایشان را ناگاهی و ایشان نمیدانستند و اگر آنکه أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مردمان دیهها و شهرها بگرویدندی و پرهیزکردندی هر آینه بگشادیمی بر ایشان برکتها بیعد و معاد و از ابر نبات و نعمت و از غیبها و از آسمانها

بغتةً وّهم ولوانّ ولو انّ القرى القرى آمنوا لفتحنا عليهم
مدغما غیر الغنة خلف / بالنقل ورش / سكت خلف في رواية / بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي / اما الین بین ورش في رواية / لورش ثلثة اوجه / بالتشدید ابن عامر / بضم الهاء حمزة في الحالين

و از برکات زمین فتو و نماست و مراد از فتح برکات آسمان کردن تحصیل آنست و حاصل شدن کاری دشوار بآسانی بگشاده شدن
درهای بسته میماند و دال آنرا فتح از مفتح الابواب میداند ولیکن ایشان پیغمبر از انکذیب کردند و دل بر تصدیق بیاوردند پس گرفتیم ایشان را بکسب ایشان یا بد آنچه
کسب میکردند و ایشان را روز بد پیش آوردیم بشومی کارهای بد که پیش می آوردند أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ همزه استفهام
و فا عاطفه معطوف علیه محذوفست ای افعل ما فعل فامن اهل القری مقصود انکار تعقب امن است مر افعال قبیحه را مقصود کلام انکار اجرام و تعقب مجرمان
و انکار امن ایشان نیست بلکه مقصود انکار تعقب امن است مر ارتکاب اجرام که بمعنی فاست معنی این است اگر از افعال گزیده و اعمال ناپسندیده آنچه

کردند پس از آن از آمدن عذاب ما درهنگام بیتوته درین حال که ایشان خفته باشند ایمن شدند ایمنی از عذاب برعصیان که سبب مخافت است چگونه مترتب شود
وبعد از عصیان وطغیان ایمن از عذاب نیران چه نوع بحصول پیوند بعد بدی کردن ترسیدن از عذاب باید وایمنی از عقاب نشاید اوامن اهل القری ان
یاتیهم باسنا ضحی وهم یلعبون برقراءة او بسکون واو عطف است برافامن که بالا رفته واو برای افادهٔ انکار احد الامرین بود معنی اینست وایمن شدید
از آمدن عذاب ایمن شدند در وقت بیتوته درین حال که ایشان خفته اند یا ایمن شدند از آمدن عذاب در وقت چاشتگاه درین حال که ایشان بازی میکنند
وبرقراءت فتح واو همزه استفهام است وواو عاطفه است مقصود انکار جمع بین الامرین است معنی اینست ایمن شدند اهل قری درین حال که بیاید

فاخذناهمو باتيهمو وهمو ياتيهمو وهمو اصبناهمو بذنوبهمو قلوبهمو فهمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا

آن آسمان یعنی باران وزمین یعنی نبات ولیکن تکذیب کردند رسولان وکتابهای مارا

فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

پس بگرفتیم ایشانرا بسبب آنچه هستند که کسب میکنند

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم بَأْسُنَا بَيَاتًا

آیا پس ایمن باشند مردمان دیهها که تکذیب کردند پیغمبران مارا که آید بدیشان یعنی عذاب حال آنکه در شب بود

وَهُمْ نَائِمُونَ أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُم

وایشان خفتگان باشند چنانکه یعقوب لوط اند یا ایمن شدند اهل دیهها که آید بدیشان

بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ

عذاب ما درچاشتگاه وایشان بازی میکنند ای ایمن شدند اهل مکه وغیرهم از عذاب

اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ

خدای بعد از استدراج پس ایمن نباشد از عذاب خدای عزوجل مگر گروه

الْخَاسِرُونَ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ

زیانکاران ای راه نمود وبیین وروشن نشد مرآنرا که میراث می یابند

الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُم

زمین را از پس هلاک اهل آن زمین آنکه اگر خواستیمی ما عقوبت کردیمی

بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

بسبب گناهان ایشان ومهر برمی نهیم بر دلهای ایشان پس ایشان نمی شنوند بدحق را

السما السما — السما السما — والارض — والارض — فاخذناهم — القری — القری — ان یاتیهم — ان یاتیهم

رکوع

باسنا — بیاتا وهم — اوامن وامن

اوامن القری ان یاتیهم یاتیهم باسنا ضحی وهم افامنوا یامن

الخاسرون الارض الارض نشاء اصبناهم نشاء وصبنا وهم ونطبع علی

بالاظهار والتسهیل — بالتقل ورش — بالامالة — مدغما غیر الغنة خلف — بالابدال ورش — بتسهیل الهمزة الثانیة نافع وابن کثیر وابوعمرو

ونطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون معنی اینست ورد لهای ایشان مهر کردیم برهدی بیامدند برایشان پند نمیشنوند وکژ راه راست نمیروند

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا معنی اینست این قریٰ ای محمد بعضی اخبار آنرا بر تو قصه میکنیم و حکایتهای ایشان در گوش تو می افکنیم وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ معنی اینست پس نبوده اند ایشان که ایمان آرند بچیزی که پیش ازین آنرا تکذیب کرده اند و در خبر تصدیق و ایمان نیاورده اند كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ معنی اینست همچنان که مهر کرده است بر دلهای اهل قری مذکور که ایمان نیاوردند تا جان ناپاک خویش بملک الموت سپردند مهر کرد خدای بر دلهای کافرانی که مردن ایشان بر کفر خواسته و ثبات ایشان بر ضلال بعلم او متعلق گشته وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ این جمله عطف است بر فهم لا یسمعون جمله میانه معترضه است چنانچه بالا گذشته و وجه اعتراض بیان پیوسته معنی اینست و نیافتیم مر اکثر ایشان را وفای عهد و پیمان وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ معنی اینست و بدرستی یافته ایم اکثر ایشانرا هر آینه فاسقان از فرمان برداری و طاعت بیرون شدگان ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا عطف است بر ارسلنا معنی اینست موسی را با معجزاتی و آیاتی که نصب کرده و پیدا آورده بود ما سوی فرعون مبعوث گردانیدیم و آیات و معجزات مذکور را براهین نبوت و دلایل رسالت او ساختیم پس فرعون و گروه او بر آیات ظلم کردند آنرا در معرض احتجاج و اعتبار نیاوردند آیات مذکوره نه آیات بود که جهان و جهانیانرا زرو نمود عصا و ید بیضا و سالها قحط و طوفان و ملخ و شپش و خون و طمس اموال و غیر آن چنانچه قصه هر یکی در محل او گفته اند و بیان هر یکی چنانچه باید و شاید روی نماید فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ فاء سببیه است کیف خبر کان است از جهت تضمن صدر کلام مقدم شد و انظر متعلق است بمضمون این جمله فانظر فی عاقبة المفسدین علی انه کیفیة کانت معنی اینست پس بنگر که چگونه بود عاقبت کار مفسدان و آخر شان تباهی کنندگان یعنی ببین حال قوم نوح و هود و صالح و لوط بچه انجامید و مآل کار قوم شعیب و فرعون و گروه او بچه کشید وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ بَعْدِهِمْ

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَائِهَا وَلَقَدْ

آن دیههای مذکور قصه خوانیم بر تو یعنی از خبرهای آن و بتحقیق

جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

آمد بایشان پیغمبران ایشان با معجزات روشن پس نبودند ایشان که ایمان آوردندی

بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ

بآنچه تکذیب کرده بودند از آن پیش همچنان مهر مینهد خدای تعالی

عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ

بر دلهای ناگرویدگان و نیافتیم ما مر بیشتر ایشانرا

مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ

هیچ پیمانی و بدرستی که یافتیم ما بیشتر ایشانرا هر آینه بیرون شوندگان از طاعت ما

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ

پس بفرستادیم پس از آن پیغمبران و امم مذکور موسی را بمعجزات ما سوی فرعون

وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ

و اشراف قوم او پس ستم کردند بآن آیات بنگر یا محمد که چگونه بود

عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ

سرانجام کار تباهی کنندگان و گفت موسی علیه السلام ای فرعون

إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَقِيقٌ

بدرستی من پیغمبری ام از حضرت پروردگار جهانیان سزاوارم

القری — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
القری — امالة بين بين ورش في رواية
من انبائها — بالنقل ورش
من انبائها — سكت خلف في رواية
ولقد جاءتهم — بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
ولقد جاءتهم — بالامالة حمزة وابن ذكوان
ليومنوا — بالابدال ورش والسوسي
الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
الكافرين — بالامالة بين بين ورش
لاكثرهم — بتسهيل الهمزة في الوقف حمزة
وإن وجدنا — مد مغاير المتصلة خلف
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى — بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

بآياتنا — لورش ثلثة اوجه
فظلموا — تغليظ اللام ورش
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى — بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

عطف است بر بعثنا انی رسول من رب العالمین مقول قال است و تاکید او از جهت رد انکار است و تنکیر رسول از جهت تعظیم است ای رسول عظیم من رب العالمین معنی اینست و گفت موسی ای فرعون بدرستی من رسولی عظیم الشانم فرستاده پروردگار عالمیانم و ملک جهانیانم حَقِيقٌ عَلَى أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ حقیق خبری دیگرست مر ان را علی بالف و علی بیاء متکلم خواند علی بقلب الف بیا و ادغام در یاء متکلم بر طریق الیّ و لدیّ داند بر قراءت علیّ بتشدید یا ان لا اقول فاعل حقیق بود علی متعلق حقیق باشد برین معنی واجب دارند و اگر حقیق بمعنی جدیر بود علی بمعنی باشد ارند و بر قراءت علی بالف اگر حقیق بمعنی واجب بود کلام محمول بر قلب باشد و اگر حقیق را بر حقیقت گویند از علی معنی با جویند معنی بر قراءت علی بتشدید واجب است بر من یا گویند سزاوارست بمن که نگویم بر خدای مگر حق

تقدیر حقیق

واِدّعا نکنم بر و مکر صدق محقق وبر قراءت علی بالف وبودن حقیق بمعنی واجب بدو وجه قلب کلام بتقدیر ان لا اقول علی الله الا الحق واجب علی باشد معنی که بر قراءت
حقیقٌ عَلَیَّ بتشدید یا بمعنی واجب علی گذشته وبیان آن بتشریح بالا رفته واگر حقیق بمعنی جدیر بود علی بمعنی با باشد معنی چنین آید سزاوارست بمن که نگویم واِدّعا نکنم
برخدای مکر حق وبر زبان نیارم در حق او مکر صدق محقق قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ معنی اینست بدرستی آورده ام از پروردگار شما معجزه ظاهره وحجتی باهره
فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فاسببه است معنی اینست چون حجتی ظاهره آورده ام ومعجزاتی منظاهره نمودار کردم پس بفرست با من بنی اسرائیل را وخلاص ده
ایشان را از عنا وجفا که ایشان از قوم تو خدمت میکنانند ودر سختی وخواری میدارند روایت کرده اند بعد وفات یوسف علیه السلام که فرعون ملک
مصر گرفت وحال جهان تغییر وتبدل بذیرفت قبطیان بنی اسرائیل را برده ساختند ودر مشقت ومذلت انداختند وبعضی را دواد وبی ساختند وبعضی را در کشاورزی می انداختند وبعضی را حمال می کردند وبعضی را بر بقالی وحمالی می آوردند پسران را ذبح میکردند ودختران را در خدمت می آوردند چنانچه گفت وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ حق سبحانه وتعالی موسی را سبب گردانید وایشان را خلاص دهانید از یوسف تا موسی چهارصد سال بود بنی اسرائیل را بعد چهارصد سال از بند دشمنان خلاص روی بنمود موسی بفرعون گفت بنی اسرائیل را با من بفرست تا در اوطان آبا واجداد خویشتن بروند وازان مشقت ومذلت برهند قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ معنی اینست گفت فرعون اگر هستی تو که معجزه وعلامتی بر صدق خویش آورده ودلیلی بر حقیقت خویش پیدا کرده پس بیار وبنما ... آور وبر ما ... بگشا ودر مجلس ... بنما اگر هستی از راست گویان وراه راست جویان فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ معنی اینست پس بینداخت موسی عصای خودرا پس ناگاه عصای او ماری است پیدا روایت کرده اند عصاء مذکور مار شد بر فرعون رخ آورده وجانب

جِيئَتُكُمُو رَبِّكُمُو تُخْرِجَكُمُو أَرْضِكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عَلَيَّ بتشديد الياء نافع

عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ
بر آنکه نگویم بر خدای تعالی جز راست ودرست بحقیقت

جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ
بیاوردم بشما معجزه را از پروردگار شما پس بفرست با من

بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ
پسران یعقوب را گفت فرعون اگر هستی تو که آورده نشان ومعجزه را پس بیار

بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْقَىٰ
درجواب وبنمای آنرا اگر هستی تو از راست گویان پس بینداخت

عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ
عصای خودرا پس آنگاه شد آن عصا اژدهایی هویدا وبیرون کشید دست خویش را

فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ
پس آنگاه آن دست سفیدی بود باشعاع تمام مر نگرندگان را گفتند اشراف از قوم

فِرْعَوْنَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ
فرعون بدرستی این موسی هرآینه جادویی است دانا میخواهد که بیرون کند شما را

مِنْ أَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ قَالُوا أَرْجِهْ
از زمین شما پس چه میفرمایید گفتند اشراف قوم بازدار او را

وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ
وبرادر او را وبفرست در شهرها جمع کنندگان سحره را

قَدْ جِئْتُكُمْ — بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
جِيتُكُمْ — بالابدال سوسي
فَارْسِلْ — بتسهيل الهمزة في الوقف حمزة في رواية
مَعِي — بسكون الياء غير حفص
جِيتَ بِايَةٍ — بالابدال سوسي، لورش ثلثة اوجه
فَاتِ بِيَايَةٍ — بالابدال ورش والسوسي، بابدال الهمزة في الوقف حمزة في رواية
فَأَلْقَىٰ فَأَلْقِي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي، بالامالة بين بين ورش في رواية
عَصَاهُو — بالاشباع ابن كثير

ركوع

الْمَلَا الْمَلَا — بالابدال في الوقف حمزة وهشام، بالتسهيل ايضا في حمزة وهشام
لَسَاحِرٌ — بالترقيق ورش
عَلِيمٌ يُرِيدُ — مدغما بغير الغنة خلف
أَنْ يُخْرِجَكُمْ — مدغما بغير الغنة خلف
مِنَ ارْضِكُمْ — بالنقل ورش

مِنْ أَرْضِكُمْ — سكت خلف في رواية
تَامُرُونَ — بالابدال ورش والسوسي
أَرْجِهِي — بالاشباع ورش والكسائي
أَرْجِئْهُ — بالقصر ابن ذكوان
أَرْجِئْهُو — بالاشباع ابن كثير وهشام
أَرْجِئْهُ — بالقصر ابو عمرو
أَرْجِهْ — بقصر الهاء بغير همز قالون
أَخَاهُو — بالاشباع ابن كثير

او دهان باز کرد حمله آورد میان دو لحی او هشتاد گز بود توان دانست چه حد با هیبت مینمود وبعضی گویند هشتاد گز لحی فروین در زمین داشت ولحی بالاینه
تا سر دیوار قصر برداشت بعد از آن سوی فرعون روی آورد قصد فرو بردن فرعون کرد فرعون بترسید چنانچه از تخت جهید گریخت در خانه درآمد وبعاجزی آمد
ومردمان نیز گریختند واز شور وبلغاک یکدیگر در آویختند چنانچ بیست وپنج هزار تن مردند وجان خویش را بملك الموت سپردند وگویند فرعون در گریز از غایت خوف
حدث کرد وبعاجزی وزاری فریاد برآورد که ای موسی این مار را گرد آر واو را بر ما مکمار بتو ایمان خواهیم آورد وبنی اسرائیل را با تو روان خواهیم کرد موسی دست
بو مار اند اخت باز بر صورت عصا ساخت این روایت را درست ندارند وصواب نه بندارند چه موسی در اوان اظهار حجت بود ودر اوان اظهار حجت ونمودار برهان

جهر نماید نمود واین منظور فیه است زیراچه معجز نتواند بود که مخوف ومهیب بود همچو رفع طور بالاء قوم موسی باشد وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ معني اینست وکشید دست راست خود را از جیب خویش ناگاه دست او سفید ودرخشانست ونوری درغایت لمعانست بیش چشم ناظران چون آفتاب تابانست نور او درخانها بیدا آمده ودر بچها درآمده چشمهای مردمان خیره گشت ودلها متعجب شوشت فرعون بردست او نظر کردن نتوانست وآنرا امری عجیب دانست موسی علیه السلام دست کرد آورد ودر آستین در آورد چون باز بیرون آورد چنانچه بیش از آن بود همچنان نمود تا همه آنرا از خدا دانند ومعجزه نبوت موسی خواند علیه السلام قَالَ الْمَلَأُ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ معني اینست رؤساء قوم فرعون چون آن معجزه عظیم را دیدند إِنَّهُ لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ گفتند یعنی کار ساحری نیکو میداند وبیدا آوردن عجایب سحر میتواند تا اثر سامعان از معجزه مذکوره آن بود که ساحر بودن او را منکر شوند بظهور علامات انکار تنزیل منزله منکر کردند جمله را موکد آوردند يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ معني اینست میخواهد که آسیب وآشوب سحر را بر شما کمارد وشما را از زمین شما بقوت جادویی بیرون آرد فَمَاذَا تَأْمُرُونَ معني اینست چون ایشان این سخن گفتند فرعون گفت چون چنین باشد پس شما چه مشورت میکنید تا چه میفرمایید درین کار چه باید کرد وچه تدبیر بیدا باید آورد واین کلام مناقض دعوی الوهیت است اله را مشورت با کسی چه ملایمت وبفرمایش دیگری چه نسبت بعضی گویند فرعون لعین از هیبت ثعبان مبین بی ضبط گشته بود از آن جهت با وجود دعوی خدایی خود را بر صورت مامور نمود ندا است تا چه میگویند ودر کدام راه می پویند قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ معني اینست گفتند اشراف فرعون فرعون را که برادر او را واو را وا ایستادار وکشتن ایشان تاخیر دار تا آنکه خلق را سحر ایشان روشن شود وشبهه از دل ایشان برود وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ معني اینست بفرست در شهرها جمع کنندگان تا بیارند بر تو هر جادوی دانا وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ معني اینست فرستاد فرعون جمع کنندگان را وجمع کردند ایشان ساحران را وساحران بر فرعون

امارت

وَإِنَّكُمُو وَاسْتَرْهَبُوهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يَأْتُوكَ بالابدال ورش والسوسي	يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۞ وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ تا بیایند بتو هر جادوی دانا تا معارضه کنند وبیامدند جادوان سوی فرعون درجادویی
سَحَّارٍ بالتشديد حمزة والكسائي	قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ۞ گفتند ای بدرستی ماراست مزدی اگر باشیم ما غلبه کنندگان
سَحَّارٍ وَجَاءَ بالامالة المحضة دوري والكسائي حمزة وابن ذكوان	قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۞ قَالُوا يَا مُوسَى گفت فرعون آری وبدرستی شما هر آینه از نزدیک کردانیدکان باشید گفتند سحره ای موسی
ءَإِنَّ ءَإِنَّ بين بين محققين ابو بكر وحمزة والكسائي وابن ذكوان / بالمد والتسهيل ابو عمرو	۞ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ یا آنکه بیندازی تو ویا باشیم ما ازنخست افکنندگان حبال وعصای خود را
ءَانَّ بالمد والتحقيق هشام	قَالَ أَلْقُوا ج فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ گفت موسی بیفکنید شما پس چون بیفکندند جادویی کردند چشمهای مردم را
لَأَجْرًا إِنْ بالنقل ورش	۞ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ ۞ وَأَوْحَيْنَا وبترسانیدندشان وآوردند بجادویی بزرگ ووحی فرستادیم ما
لَأَجْرًا إِنْ سكت خلف في رواية	إِلَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ج فَإِذَا هِيَ تَلَقَّفُ سوی موسی که بیفکن عصای خود را پس بینداخت موسی عصا را پس ناگهان آن عصا فرو می برد
نَعِمْ بكسر العين كسائي	۞ مَا يَأْفِكُونَ ج فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا آنچه تزویر میکردند بر مردم پس درست شد راستی کار نبوت موسی وناچیز شد آنچه بودند که
يَا مُوسَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي	يَعْمَلُونَ ۞ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ۞ میکردند از جادویی پس مغلوب شدند سحره آنجا که تحدی کرد موسی وبازگشتند فرعونیان خواران ومقهور شدگان
يَا مُوسَى بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش	
أَنْ نَكُونَ نَحْنُ بالادغام سوسي	
النَّاسِ بالامالة في رواية دوري	
وَجَاءُوا بالامالة حمزة وابن ذكوان	

وَجَاءُوا مُوسَى مُوسَى أَنْ أَلْقِ أَنْ أَلْقِ تَلْقَفُ هِيَ تَلَقَّفُ يَأْفِكُونَ وَبَطَلَ

لورش ثلثة اوجه — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — غير حفص وبزي — بتشديد القاف بزي — بتشديد التاء والقاف بزي — بالابدال ورش والسوسي — تغليظ اللام ورش

آمدند ودر مجلس او درآمدند درین مناظره ومغالبه برای خود اجری جستند إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ گفتند روایت کرده اند سحره که جمع گشتند وبخشش بیوستند هشتاد هزار وبعضی گویند هفتاد هزار وبعضی گویند سی وچند هزار وبعضی گویند بیست وپنج هزار وبعضی گویند دوازده هزار وبعضی گویند هفتاد تن بودند وعجایب وبدایع ساحری مینمودند قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ معني اینست گفت فرعون آری بدرستی مر شما را هر آینه اجری عظیم است وبدرستی شما هر آینه از مقربان باشید وشما را بتقرب من قدری فخیم است روایت کرده اند چون فرعون با ساحران مذکور وعده اجر وقرب کرد وایشان را در معرض قدری ومرتبه آورد ایشان مهلتی جستند وبرای ساختن وبرداختن سحر رفتند وروز عید که داشتند میعاد کردند تا در مجمع خلایق اصول ولواحق حاضر آیند وعجایب واقعات وغرایب حادثات خلایق را بنمایند فرعون با خلایق در میعاد عید موعود حاضر گشت

واجتماع جمع عظیم بحصول پیوست سحر مذکور معارضه ومغالبه با موسی علیه السلام جستند ولاف وگزاف بعزة فرعون انا لنحن الغالبون گفتند قالوا یا موسی اما ان
تلقی واما ان نکون نحن الملقین گفتند ایشان ای موسی یا سابق شود افگندن تو که افگندن عصاست یا بودن ما افگنده کان آنچ با ماست قال القوا معنی اینست گفت موسی بیفگنید آنچ
آنچه شما افگندن آن میخواهید وبیارید آنچه آوردن آن مقصود دارید موسی صلوات الله علیه براعتماد تایید ربانی ونصرت رحمانی ایشان را بر سابق شدن آورد واز تقدیم ایشان
التفات نکرد فلما القوا سحروا اعین الناس معنی اینست پس هرگاه که ایشان آنچه با ایشان بود افگندند مردمان را بشعبده وتلبیس مسحور کردند واسترهبوهم
وترسانیدند مردمان را تا آنکه موسی صلوات الله علیه نیز چون این حال دید بحکم بشریت از ابتداء ماران یا از رواج سحر ساحران ترسید چنانچه در سوره طه گفت فاوجس
فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف انک انت الاعلی روایت کردند که ساحران مذکور چوبها دراز مجوف کرده وبه زیبق مملو گردانیده ورسنهاء ستبر بزیبق

آمنتم أیدیکم أرجلکم — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

لکم ان لاصلبنکم اجمعین — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطول وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ۝ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
وبروی در افگنده شدند جادوان حال آنکه سجده کنندگان بودند گفتند ایمان آوردیم بپروردگار عالمیان

رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ۝ قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنتُم
خداوند موسی وهرون گفت فرعون ساحران را ای ایمان آوردید شما

بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ج إِنَّ هَٰذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ
بموسی پیش از آنکه دستوری دادمی شما را بدرستی که این کید ومکریست که ساختید آن را شما

فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا ج فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
در مصر تا مستولی شوید بر آن تا بیرون کنید از آن کسان وبیرون شهر را پس زود باشد که بدانید

لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ
هرآینه ببرم البته دستهای شما وپایهای شما از خلاف یعنی از هر شقی طرفی

ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
پس هرآینه بردار کنم شما را همه گفتند سحره در جواب بدرستی که ما بحضرت پروردگار ما

مُنقَلِبُونَ ج ۝ وَمَا تَنقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ
بازگردندگانیم در آخرت وچه عیب میکنی تو از ما مگر آنکه بگرویدیم بمعجزات

رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا ط رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا
پروردگار ما در آن زمانی که آمد بما ای پروردگار ما فرو ریز بر ما شکیبایی وبمیران ما را

مُسْلِمِينَ ۝ وَقَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ
در آن حال که مسلمان باشیم وگفتند اشراف از گروه فرعون مر فرعون را

السحرة ساجدین — بالادغام سوسی
آمنا — لورش ثلثة اوجه
موسی — بالامالة المحضة حمزه والکسائی
موسی — بالامالة بین بین ورش وفی روایة وابو عمرو بلا خلاف
ءامنتم — بهمزتین محققتین ابو بکر وحمزه والکسائی
ءامنتم — بتسهیل الهمزة الثانیة قالون وکثیر وابو عمرو وابن عامر
فرعون وامنتم — بابدال الاولی واوا وتسهیل الثانیة قنبل وفی روایة اخری
ان اذن — بالنقل ورش
ان اذن — سکت خلف وفی روایة
لکم ان — بالسکت خلف وفی روایة
مکرتموه هو — بالاشباع ابن کثیر
رکوع ۵
اجمعین لاصلبنکم — بالسکت خلف وفی روایة

تنقم منا — بالادغام سوسی
ان امنا — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
ان امنا — سکت خلف وفی روایة
بایات — لورش ثلثة اوجه
بایات — بابدال الهمزة یاء فی الوقف حمزة وفی روایة
جاءتنا — بالامالة حمزة وابن ذکوان
صبرا و — مدغما غیر الغنة خلف
الملا — بالابدال حمزة وهشام فی الوقف

ملطخ ساخته آوردند ودر زمین که وعده اجتماع بود کوکها نهان آتش برکرده وبا آن ریگ انداخته بن ریکی تعبیه کرده ند در روز که تنگاه در تیزی آفتاب رسنها وچوبها مذکور که هفتاد ... خروار وبعضی گویند سیصد ... بار کم وبیش کویند در آن زمین انداختند وپیش نظر مردمان شعبده عظیم وعجیب بردا ختند زیبق بی قرار چون حرارت آفتاب تابان وگرمی آتش سوزان یافت بحکم طبیعی که در زیبق است جنبید هر یکی از چوبها ورسنهاء ستبر همچو مار شتافت حاضران سراسیمه حیران شدند موسی علیه السلام در مخافت انداختند وبعضی گویند عمل مذکور عمل چشم بندی بود که انداختن چوبها ورسنها همه زمین پر از مار نمود وجاؤا بسحر عظیم عطف است بر واسترهبوهم معنی اینست وآوردند ساحران مذکور سحری عظیم وچشم بندی فخیم توان دانستن در سحری که چندین هزار ساحر دانا ودر سحر باتفاق اختیار کنند چه فخیم باشد وآنچه کرد کار عظیم خواند چه عظیم بود واوحینا الی موسی ان الق عصاک معنی این است ووحی کردیم ما سوی موسی که بینداز عصای خویش فاذا هی تلقف ما یافکون معنی این است پس موسی عصا انداخت و صورت مار ساخت پس ناگاه آن عصا مار شد وهمچو اژدها حمله آورد چوبها ورسنها مذکور را میخورد وهمه را فرو می برد چنین که ساحران دروغ میگفتند دران ودعوی دروغ میکردند بدان ومیگفتند اگر موسی پیش فرعون ماری پدید آورد یا ماری را نمودار کرد ما چندین ماران پیدا آوردیم تا بر موسی غالب کردیم وبعزة فرعون ما را بر موسی غلبه بود وما را برو رجحان باشد

عصای موسی که مار گشت آن همه را چون لقمه خورد همه را یکبارگی فرو برد ماری مذکور دهن باز کرد وبر خلق حمله آورد خلق از هیبت مار بگریخت مار دنباله کرد وخلق از دحام بر زمین
افتاد با خاک آمیخت گویند چندین هزار آدمی مرد وجان بملک الموت سپرد فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون معنی اینست پس چون واقع شد وثابت گشت وباطل شد آنچ ساحران
میکردند ومحو گشت چیزهایی که ایشان از عمل سحر آورده بودند فغلبوا هنالک وانقلبوا صاغرین معنی اینست پس مغلوب شدند ساحران در آن مکان وگشتند
خوار شده وملزم ونهان یعنی در مجمع روز عید ومحضر خلایق از قریب وبعید خصم بحجت غالب گشت ودعوی او برهان تحقیق پیوست والقی السحرة ساجدین
قالوا آمنا برب العالمین رب موسی وهرون روایت کرده اند چون موسی علیه السلام عصا انداخت ماری بزرگتر از ماران ایشان هویدا ساخت ایشان در خواندن
افسون افزودند ودراز دیاد سحر کوشش مینمودند مار عصای موسی دم بدم می افزود وساعة فساعة بیشی وبیشی مینمود چنانچه نخامت وشهامت آورد که آن ناحیه را سد کرد

بتراخي هشتاد كز دهان كشاد رعب او در خلايق افتاد تا آنكه دم خويش را كرد ايند و در خيمهٔ فرعون رسيد فرعون دانست كه او را باقيه كه او در آن بود فرو
خواهد برد و فنا و هلاك خواهد سپرد سوي موسي فرياد بر آورد و عجز و زاري كرد و كريخت چندكام شتافت لنكي او را خلايق آن روز دريافت موسي دست بر مار
انداخت مار را بر صورت عصا ساخت ساحران چون رسنها و چوبهاء خويش را كه چندين بار و خروار بودنا چيز شده ديدند با القاي رحماني و بفكرت صواب برها
رسيدند كه سحر معجز افتد نا چيز نكند اكر عمل موسي سحر بودي چيزي از چوبها و رسنها باقي نمودي بتحقيق اين معجزه حقانيست و برهانيست از براهين ايقاني است نظري
و فكري كه بر ايشان بود بجاي آوردند چنانچه سزاوار بود تأمل كردند موسي و پروردكار موسي كرويدند و بتحقيق حقيقت حق رسيدند اختيار ايشان سجده را بعد
كرويدن و ملت اسلام ورزيدن بقرب عهد سركشي و عداوت با القا برحجة جبر و الحامي ماند بر آن وجه كه فاعل با ن ماندن از آن نتوانند ارادت و اختيار
ايمان و ايقان ايشان از آن
وجه ساجد ساخت جانستي
كه كسي بجبر ايشان را در سجده
انداخت اول وقت بيكانه
بودند آثار عداوت و شقاوت
مينمودند آخر وقت مسلمان
پاك و منقا و مصفا بمجرد ملاك
كشتند و بدولت ايمان و سعادت
شهادت پيوستند معني
اينست و افكنده شدند ساحران
سجده كننده و روي بر زمين
افكنده كفتند پروردكار جهانيان
ايمان آورديم و وحدانيت او را
تصديق كرديم كردكار بيچون
و پروردكار موسي و هرون
قَالَ فِرْعَوْنُ ءَآمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ
أَنْ آذَنَ لَكُمْ معني اينست
كفت فرعون مر ساحران مذكور
را با موسي ايمان آوردند و بدين
او كرويدند پيش از آنكه دستوري
دهم يا بفرمايم هيچ كسي را
كاري بي اذن من نبايد و بي
امر من نشايد هر كه كاري بي اذن
و امر من كند لاجرم خود را
در ورطهٔ عقوبت افكند إِنَّ
هَذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ
لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا معني
اينست بدرستي نمود ار اين
هر آينه از شما مكريست متضمن
فسادي و شري است با موسي
كه در كار ساحري بزرك شما
موافقت داريد و اين نوع مكرها
بموافقت يكديكر بنا مي آريد
موسي و شما باتفاق يكديكر ميخواهيد
كه قبطيان را از اين شهر بيرون كنيد
و بني اسرائيل را بمقصود رسانيد
و درين شهر با من و فراغ ساكن
كردانيد در بعضي تفاسير معني
بدين طريق كفته اند تا شما
از اين شهر بني اسرائيل را بيرون
آريد چنانچه خدم ما اند خدم خويش
سازيد فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ معني
اينست پس چون اين كار كرديد
و خود را درين كار آورديد پس
سرانجام خواهيد دانست بر شما
چه خواهم كرد و شما را در كدام
عقوبت خواهم آورد لَأُقَطِّعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ
معني اينست سوكند ميخورم هر آينه
ببرم دستها و پايهاء شما را از
جانبي كه مخالف است مر جانب

أبناءهم نساءهم فوقهم عدوكم ويستخلفكم — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ربكم أن — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

موسي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبالامالة بين بين ابو عمرو وورش
في الأرض — بالنقل ورش
في الأرض — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
والهتك
سنقتل — نافع وابن كثير
أبناءهم — بالمد والقصر في الوقف حمزة مع التسهيل
نساءهم — بالمد والقصر في الوقف حمزة مع التسهيل
قاهرون — بالترقيق ورش
موسي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش
واصبروا — بالترقيق ورش
إن الأرض — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
إن الأرض — بالنقل ورش
من يشاء من يشاء — بالمد والقصر في الوقف حمزة وهشام

أَتَذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
اي تو ميكذاري موسي را و كروه او را كه تباهي كنند يعني تغيير دين مردم كنند در زمين
وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ
و بكذارد ترا و خدايان ترا يعني نپرستد و سجده نكند كفت فرعون زود باشد كه اعادت كنيم كشتن پسران ايشان را
وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ
و زنده بكذاريم زنان ايشان را و ما از بر ايشان فروشكنندكانيم و غالبان و ايشان مقهور و اند
قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا
كفت موسي عليه السلام مر كروه خويش را كه ياري خواهيد از خداي تعالي و شكيبايي نماييد
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
بدرستي كه زمين مصر مر خدا راست ميراث ميدهد آنكس را كه ميخواهد از بندكان خويش را
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ
و سرانجام حميده مر پرهيزكاران راست كفتند كروه موسي اي موسي آزرده شديم ما پيش از آنكه
أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ
كه تو بيامدي بما و از پس آنكه آمدي بما كفت موسي شايد بود كه پروردكار شما
أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ
كه هلاك كند دشمن شما را فرعون و قوم او و بجاي ايشان بدارد شما را در زمين مصر
فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
تا بنكرد كه چكونه عمل ميكنيد شما عمل حسن يا قبيح و بتحقيق بكرفتيم ما و عقوبت كرديم فرعون و قوم فرعون را

أوذينا تأتينا جئتنا عسى ربكم أن يهلك في الأرض في الأرض
أوجه موسي ولقد أخذنا ولقد أخذنا آل
مع ثلثه بالابدال ورش والتحقيق — بالابدال ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بالامالة بين بين ورش وفي رواية — سكت خلف في رواية — مدعا غير خلف — بالنقل ورش — بالتكت خلف وفي رواية — لورش ثلثة اوجه

ديكر را يعني دست راست و پاي چپ ببرم و از شما استوار اعضاي شما ببرم ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ معني اينست پس از آن هر آينه هر آينه شما همه را بر دار نهم و بعقوبتي سخت با رسوايي و خواري
سزا دهم روايت كرده اند اول كسي كه دست و پاي مختلف بريدن و بر دار نهادن فرمود فرعون لعين بود قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ معني اينست كفتند ايشان بدرستي ما سوي آثار رحمت پروردكار
خويش باز خواهيم كشت و نعمت عظمي و دولت كبري خواهيم پيوست اين كلام از قوت ايمان و تفرغ نفس از هواي جان و جهان و محض توجه سوي كردكار ديانست فطوبي لهم
ثم طوبي لهم ثم بشري لهم و بعضي كويند ساحران از ا با رخود را و فرعون را مراد داشته اند و معني برين نوع بداشته اند تو و ما هر آينه باز كرديم سوي خدا خدا ميان ما حكم بحق خواهد
كرد و حق پيدا خواهد آورد و ظالم سزا خواهد داد و بر مظلوم در رحمت خواهد كشاد و بعضي كويند معني اينست ما بسوي حسابكاه پروردكار رفته ايم و بسوي جزا و سزاي او
باز كشتني ايم ان كاري كه لا محاله شدني است چه غم بود و از چيزي كه بي شبهه آمدني است چه تعلق باشد من رضي بالمقدور حظي بالسرور وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا

يا آيات ربنا لما جاءتنا معني اينست وان ما كينه نميكشي وما را بدين طريق نميكشي بسبب آنكه ما بآيات پروردكار خويش ايمان آورده ايم و بعد رنت وحجتهاء او تصديق كرده ايم
در آن هنگام كه آن آيات برما آمد ربنا افرغ علينا صبرا وتوفنا مسلمين معني اينست كفتند ايشان اي پروردكار ما بريز بر ما صبر يعني ما را صابر كردان
ومسلمان دار وبر مسلماني بميران وقال الملأ من قوم فرعون معني اينست سران كروه از قوم فرعون اهلاك موسي وقوم او جستند وپيش او بوجه مصلحت كفتند اتذر
موسي وقومه ليفسدوا في الارض معني اراست موسي وقوم او را مكذاري تا ايشان در زمين تباهي كنند ويذرك
والهتك معني اينست تا موسي ترا وإلهه ترا بكذارد قال سنقتل ابناءهم ونستحيي نساءهم معني اراست فرعون برآشفت وبروجه تهديد كفت زود
باشد كه پسران ايشان را بكشيم ودختران ايشان را زنده داريم در خدمت كشيم وانا فوقهم قاهرون معني اينست بدرستي كه ما قادر ايشانيم وغالب ايشانيم وقهر كننده

لعلهم تصبهم طائرهم اكثرهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بالسنين ونقص من الثمرات لعلهم
بسالهاي قحط وتنكي ير يكديكر وكاستن وكم كردن از ميوها ابتلا كرديم شان تا مكر ايشان

يذكرون ۞ فاذا جاءتهم الحسنة قالوا لنا
پند گيرند وايمان آرند پس چون بيامدي بديشان نيكويي وفراخي نعمت وعافيت گفتندي مارا است

هذه وان تصبهم سيئة يطيروا بموسى ومن
اين حسنه يعني ناسزاوار اينيم واكر برسيدي بديشان بدي وتنكي وبلايي فال بد زدندي بموسي وآن مومنان كه

معه الا انما طائرهم عند الله ولكن اكثرهم
با او اند بدانيد بدرستي كه شوم ايشان نزد خدايست يعني بقضا وقدر اوست وليكن بيشتر ايشان

لا يعلمون ۞ وقالوا مهما تأتنا به من آية لتسحرنا
نميدانند وگفتند بموسي هر آنچه بياوري بما آنرا از معجز تا جادوي كني ما را

بها فما نحن لك بمؤمنين ۞ فارسلنا عليهم
بآن نه ايم ما ترا راست كوي دارندكان پس بفرستاديم برايشان

الطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم
باران عذاب را يا موت وملخ را وملخ جهنده را وبزغها را وخون را

آيات مفصلات فاستكبروا وكانوا
معجزها جدا كرد دانيده از يكديكر بزمان پس بزرك منشي كردند وبودند

قوما مجرمين ۞ ولما وقع عليهم الرجز
كروهي كناه كاران وچون فرو آمدي وبيفتادي برايشان هر يكي ازين عذابها پنج كانه

جاءتهم — بالامالة حمزة وابن ذكوان
سيئة يطيروا — مد عمادها بنقل الهمزة خلف
بموسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بموسى — بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
طائرهم — التريق ورش
طائرهم — بالمد والقصر حمزة في الوقف
مهما تاتنا — بالابدال ورش والسوسي
من آية — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
من آية — بالسكت خلف في رواية
بمؤمنين — بالابدال ورش والسوسي
فارسلنا — بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
عليهم — بضم الهاء حمزة والكسائي
عليهم — بكسر الهاء والميم ابو عمرو
آيات — بالمد ثلثة اوجه ورش
مفصلات — تغليظ اللام ورش

وقع عليهم عليهم عليهم عليهم
بالادغام سوسي — بضم الهاء والميم الكسائي — بضم الهاء حمزة — بكسر الهاء والميم ابو عمرو

هر وقت كه خواهيم كشتن ايشان
مي توانيم قال موسي لقومه
استعينوا بالله واصبروا
معني اينست كفت موسي
مر قوم خود را ياري جوييد
وبخداي پناه كيريد وصبر كنيد
ان الارض لله يورثها من يشاء
من عباده معني اينست بدرستي
زمين مر خدايراست
والعاقبة للمتقين معني اينست وعاقبت
محموده وخوب آخر كار ثابت
است مر متقيان را كه ايشان
خداي ترسند وآنكه پرهيز
كنند واين ملوح است بدين
كه آخر كار ايشان برنيك خواهد
بود وعاقبت ايشان بصلاح
وفلاح خواهد بود قالوا اوذينا من قبل ان تاتينا
ومن بعد ما جئتنا معني
اينست كفتند قوم موسي

سزاوار بر حق ماست این را و بیش از این را استحقاق داریم وان تصبهم سيئة يطيروا بموسى ومن معه معنی اینست واکر برسد ایشانرا بدبختی و بد حالی چون کرانی غله و تنکدستی
و بی مالی فال بد کیرند و تطیر کنند بموسی وکسانی که با او اند یعنی آنرا بشومی موسی و متابعان او دانند و منسوب سوی نحوست ایشان کردند الا انما طائرهم عند الله معنی
اینست آکاه باشید طایر ایشان یعنی سبب منفعت و مضرت و مقتضی خیر و شر ایشان به نزد خداست و متعلق بحکم و ارادت و قضاست یا از اعمال صالحه و قبیحه ایشان که معلوم
خدای مهربانست یا از مصایب و شدایدکه مقدور در حق ایشانست موسی و متابعان او را درین باب چه کار بود و این کار را با موسی و موافقان او چه نسبت باشد نسبت این عمل بموسی
سخنی ناپسندیده و اضافت این کار بمتابعان او عملی ناکزیده است دروغ محض بود و افترا صرف باشد ولكن اكثرهم لا يعلمون معنی اینست ولیکن نمیدانند بیشتر
مردمان که خیر و شر از خداست همه چیز از نیک و بد بارادت و قضاست وقالوا مهما تاتنا به من آية لتسحرنا بها فما نحن لك بمؤمنين معنی اینست رؤساء قوم
فرعون با فرعون اند رموسی
وقومه کفتند و بدین سخن اتلاف
موسی و قوم او جستند و موسی
را از ایمان آوردن خویش نا امید
کردند مهما تاتنا به من آية تا آخر
بر زبان آوردند یعنی هرچه بیاری
برما از معجزه وعلامت نبوت
تا بدان ما را مسحور سازی و در
غرور و فریب اندازی نه ایم
ما بتو ایمان آرنده و تزار است
کرداننده فارسلنا عليهم
الطوفان والجراد والقمل
والضفادع والدم آيات
مفصلات فاستكبروا وكانوا
قوما مجرمين معنی اینست
چون ایشان بموسی نکرویدند
و بکفتار مذکور تبری از ایمان
ورزیدند وانچنین یاوه ناپسندیده
کفتند و در راه تصمیم اختیار
کفر رفتند پس فرستادیم برایشان
طوفان و ملخ و خون و شپش
و غوکان درحالتی که این چیزها
معجزهایی است جدا جدا کرده شده
پس بزرکی جستند و در
راه تکبر رفتند و بودند
ایشان قومی کناه
کار و کروهی
بدکردار روایت کرده اند
شنبه چندان باران بارید که آب
خانهاء قبطیان تا کردن مرد
ایستاده رسید دواب و مواشی
مردند و آدمیان همه دل بر مرک
آوردند و نه جای نشستن و نه راه
کریختن نه مقام خفتن نه جای
خوردن و درخانهای بنی اسرائیل
که مختلط با خانهاء قبطیان بود
باران نبارید و قطره از آسمان
درخانهاء ایشان نچکید و بعضی
کویند طوفان و با بود قبطیانرا
مرک عام روی نمود یکشب هشتاد
هزار دختران نارسیده مردند
و جان بملک الموت سپردند بعضی
کویند طوفان و باد و باران بود
بدین سبب ایشانرا هلاک روی
نمود و بعضی کویند طوفان جدری
بود که همه را بسبیل عموم روی
نمود و این عذاب اول در ایشان
واقع شد و اثر آن در جهان ماند
پس از موسی صلوات الله علیه
فریادرسی جستند و پیش او بزاری
کفتند اکر ازین عذاب خلاص

همو همو منهمو اغرقناهمو بانهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قالوا يا موسى ادع لنا ربك بما عهد عندك
کفتندی فرعونیان ای موسی بخوان ازبهر ما پروردکار ترا بدانچه پیمان کرده است نزد تو
لئن كشفت عنا الرجز لنؤمنن لك ولنرسلن
هرآینه اکر باز بری تو از ما این عذاب را بکرویم ترا در آنچه بکویی وبفرستیم
معك بني اسرائيل فلما كشفنا عنهم الرجز
با تو پسران یعقوب را پس چون باز بریم ما از ایشان عذاب را
الى اجل هم بالغوه اذا هم ينكثون
تا زمانی و مدتی که ایشان رسنده بودند بدان ناکهان ایشان می شکستند پیمان را
فانتقمنا منهم فاغرقناهم في اليم بانهم
پس کینه کشیدیم از ایشان پس غرق کردیم ایشانرا در دریا بدانکه ایشان
كذبوا باياتنا وكانوا عنها غافلين
دروغ داشتند آیتهای ما را و بودند ایشان از آن آیات غافل شوندکان
واورثنا القوم الذين كانوا يستضعفون
و میراث دادیم از قبطیان آن کروه را آنانکه بودند که ضعیف شمرده شدند بقتل ابنا و استحیاء نسا و استخدام در امور شاقه
مشارق الارض ومغاربها التي باركنا
برآمد جایهای آفتاب از زمین و فرو شدن جایهاء آفتاب آن زمینی که برکت کرده ایم از زمین مصر و شام یا همه زمین بودیم
فيها وتمت كلمت ربك الحسنى على بني اسرائيل
در آن و تمام شد وعده خداوند تو آن کلمه نیکوتر کردن بر پسران یعقوب
هلاک عدو بود و استخلاف ایشان

لنومنن
بالابدال ورش والسوسي
بالغوهو
بالاشباع ابن كثير
فاغرقناهم
التسهيل في الوقف حمزة في رواية
باياتنا
لورش ثلثة اوجه
بيا ياتنا
بابدال الهمزة في الوقف حمزة في رواية
واورثنا
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
الارض
بالنقل ورش
الارض
بالسكت خلف في رواية خلاد
الحسنى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الحسنى
امال بين بين ورش في رواية وبلا خلاف ابو عمرو
اسرائيل
بالمد والتفريع مع التسهيل في الوقف حمزة

فرو دنیا بر حق سبحانه شپش را پیدا آورد و ایشانرا بعذاب شپش مبتلا کرد پس کرفته در موهاء ایشان و در ابروهای ایشان و در چشمها ایشان
و پلکهای چشم ایشان و در تمام بشره بر طریق جدری چفسیدند هم کوشت ایشان خوردند و هم خون ایشان مکیدند ناکاه یکی از ایشان در طعام
خوردن می نشستند کاسه را پر از شپش میدیدند از موسی فریادرسی جستند و بعجز و زاری پیش او کفتند که اکر ازین بلا خلاص یابیم در راه توبه و ایمان
شتابیم موسی صلوات الله علیه در شان ایشان دعا کرد ایشانرا ازین عذاب درنجات آورد عهد وفا نکردند ایمان نیاوردند یکماه برین کذشت هیچ یکی
از ایشان مسلمان نکشت حق تعالی برایشان غوکان فرستاد عذابی سخت برایشان نهاد درخانهاء ایشان آمدند و در آوندهای ایشان در آمدند هیچ یکی

یابیم بمتابعت تو بشتابیم موسی علیه السلام دل بر دعا کماشت حق سبحانه طوفان برداشت آبها خشک کشت انواع کیاه و اصناف حبوب در زمین رست عهد وفا نکردند وایمان نیاوردند کفتند
این آبها در حق ما نعمت بود که از وبرکات زمین روی نمود اکر نعمت بودی این چنین نعمت روی نمودی موازنه یکماه کذشت هیچ یکی از ایشان متابع موسی نکشت موسی علیه السلام دل بر صبر
میداشت و خاطر بر دعا میکماشت حق سبحانه از شنبه تا شنبه دیکر ملخ را بر ایشان کماشت که هر زراعت ایشان برداشت تا آنکه چوبهاء سقف و تختها و چوبین و زنجیرها و میخهاء آهنینه خوردند
و همه چیز را از ایشان بفنا سپردند و درختها و باغات و کشتها بنی اسرائیل ملخ در آمد نکرد و هیچ چیز از ایشان نقصان نیاوردند هر چیز ملخ چنان پوشیده بود که هیچ از آسمان و زمین
بغیر ملخ نمینمود و عهد ایمان و توبه کردند و دل بر دفع این آوردند موسی علیه السلام اشارت بعصا کرد ملخ از جایها که آمده بود بدان جا روی آورد و بعضی کویند حق سبحانه بادی را
کماشت که ملخ را برداشت و در دریا انداخت و مصر را از آن بلا خالی بعده یکماه کذشت کسی از ایشان نکرد توبه نکشت کفتند بدین چیزها ما دین خود را نکذاریم و سر بر طاعت موسی

داشت

درخوردن طعامی وشرابی وماکولی ومشروبی نمی‌شتابد مگر آنکه در آن غوک می‌یابد چون دهان برای سخن میگشاید غوکی که می‌جهد در دهن وی می‌آید واز غوک فراش ربنا
بر میشود هیچکس نمیتواند که بر آن پهلو نهد دیگی که در جوش است غوک در می‌آید آن طعامی که در صحن است درو نیز غوک میباید بین پیش موسی نالیدند وحال خویش از دیدند
با زوعدۀ توبه وایمان کردند وخود را بر عجز وزاری آوردند با موسی صلوات الله علیه عهود ومواثیق کردند که این عهد باز نکردیم بنی اسرائیل را با تو فرستیم حق سبحانه وتعالی باز را
کماشت که غوک را بر داشت در دریا انداخت مصر را فارغ ساخت ایشان عهد را وفا نکردند وایمان نیاوردند یکما هی بر آن گذشت که آبهاء ایشان خون گشت تا آنکه رود نیل
وجمیع آبها از حیاض وآبار قبطیان را همه خون نمود وبنی اسرائیل را همه آبها خالص بود فرعون اسرائیلیان را وقبطیان را در یک آوند جمع کرد وبر ایشان میدن آب در یک آوند
آورد تا کاه اسرائیلی آب خالص میخورد وقبطی هم از آن آوند خون می‌آشامد تا آنکه زن قبطیه مر همسایه خویش را که اسرائیل است میگوید به خیز آب در دهن

لهمو انکمو همو فضلکمو انجیناکمو یسومونکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
لهمو الهة ابغیکمو الها قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

بِمَا صَبَرُوا ۖ وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ
بدانچه صبر کردند وهلاک کردیم ما آنچه بود که میکرد فرعون
ربع
وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ۝ وَجَاوَزْنَا
وگروه او از عمارات وقصور عالیه وآنچه سقف بدید میکردند از بوستانها از چوب وبگذرانیدیم ما
بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ
پسران یعقوب را از دریا پس آمدند بر گروهی که مقیم بودند
عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ ۚ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَل لَنَا إِلَٰهًا
بر پرستیدن بتانی که ایشان را بود بر صورت گاوان گفتند بنی اسرائیل ای موسی بدید کن ما را خدایی که تقرب کنیم
كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ۚ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۝
چنانکه مر ایشان را خدایانند گفت موسی بدرستی که شما گروهی جاهلانید نمیدانید بزرگی خدای
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا
بدرستی که آن عابدان این بتان گروهی اند که هلاک کرده شده است وتباه آنچه ایشان در آنند وناچیزست آنچه هستند ایشان که
يَعْمَلُونَ ۝ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا
کرده اند ومیکنند گفت موسی ایشان را ای جز خدای تعالی بجویم تان خدایی
وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝ وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم
وحال آنکه او تفضیل نهاد شما را وفزونی نهاد بر اهل عالم شما ویاد کنید آن زمان که برهانید شما را
مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ ۚ
از فرعون وفرعونیان رنج مینمودند شما را بدترین عذاب

يَعْرِشُونَ بضم الراء ابن عامر وابو بکر
فَأْتَوْا بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة
قَوْمٍ يَعْكُفُونَ مدغما بغیر الغنة خلف
لَهُمْ آلِهَةٌ سکت خلف فی روایة
آلِهَةٌ لورش ثلثة اوجه بالامالة فی الوقف کسائی
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ فی الوقف خمسة اوجه لهشام
إِنَّ هَٰؤُلَاءِ وثلثة عشر اوجه لحمزة
فِيهِ بالاشباع ابن کثیر
أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا بالسکت خلف فی روایة
إِلَٰهًا وَهُوَ مدغما بغیر الغنة خلف
وَهْوَ بسکون الهاء قالون وابو عمرو والکسائی
وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم بالنقل ورش

وَإِذْ أَنجَيْنَاكُم مِّنْ آلِ مِنْ آلِ أَنجَيكُمْ سُوءَ سُوٓ
سکت خلف فی روایة — بالتقلیل ثلثة اوجه لورش — سکت خلف فی روایة — ابن عامر — بالنقل فی الوقف حمزة وهشام — بالادغام فی الوقف حمزة وهشام

خویش بیند از وو در دهن من بریز زن اسرائیلیه همچنین کرد وآب مذکور در دهن قبطیه خون میشود تا فرعون تشنه گشت از تشنگی با ضطرار بست بجای آب برگ درختان سبز میمکید بجای شیرین آن خون میچشید وبعضی گویند عذاب دم آن بود که همه را خون بینی روی مینمود خرد وبزرگ به رعاف مبتلا گشتند ودل بر هلاک بستند از بن خونخوار پیش موسی علیه السلام زاری کردند ودل بر خواهش نجات آوردند موسی دعا کرد وخاطر بر دفع آن عذاب آورد عذاب مذکور از ایشان رفت آبها ایشان شیرین گشت واز رعاف خلاص یافتند ودر مذاق مزه آب دریافتند عهد ووفا نکردند وایمان نیاوردند روایت کرده اند که موسی علیه السلام بعد غالب آمدن بر سحره بیست سال با ایشان بود واینچنین آیات ومعجزات مینمود هیچ سود نداشت وهیچکس از ایشان دل بر ایمان نگماشت وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا معنی این است وهرگاه که واقع شد بر ایشان رجز مذکور وعذاب مسطور خلاص جستند وبه موسی گفتند يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ معنی این است ای موسی دعا بکن واز پروردگار خویش بخواه بعهد خدایی که نزدیک تست یعنی عهد نبوت واصطفا [illegible] وعهد اجابت [illegible] دعا لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ معنی این است سوگند میخوریم وعهد میثاق استوار میکنیم اگر بدعای تو این عذاب از ما برود وما را از بن بلا خلاص دهد هر آینه هر آینه ایمان آریم وترا تصدیق کنیم وراست کرداریم

وهر آینه هر آینه این کار بر خود لازم گرفتیم که با تو بنی اسرائیل را بفرستیم فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُم بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ معنی این است پس هرگاه که از ایشان
عذاب را بعد دعاء موسی دور کردیم تا مدت موت ایشان البته رسنده اند رنج وعذاب از ایشان بر گرفتیم بعد از دور شدن عذاب دیگر بیامد تا آنکه فرعون با لشکر خویش
در بحر در پی موسی در آمد غرق گشت وبا لشکر بهلاک پیوست ناگاه ایشان عهد میشکستند وخود را در ورطه عهد شکنی آوردند وعهد شکستند مستحق انتقام گشتند
فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ معنی این است پس انتقام کردیم واز ایشان انصاف استدیم پس در دریا انداختیم
وایشان را غرق ساختیم بسبب آنکه ایشان آیات قدرت ما ومعجزات پیغمبر ما را تکذیب کردند وبگرویدند وایمان نیاوردند وایشان از آیات قدرت ومعجزات پیغمبر ما
غافل بودند وبغفلت در گرویدن اقدام ننمودند لاجرم سزا یافتند وبهلاک ونکال شتافتند نقض عهد گناهی عظیم وجریمه فخیم است إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا نظم

از عهد عهد کر بُرون آید مرد ۰ از هر چه گمان بَري فزون آید مرد ۰ عهد عهد بس گرانست تبعهٔ این جریمه تبعهٔ بی کرانست روایت کرده اند و در اخبار آورده اند خدای عزّ و جلّ موسی را صلوات الله علیه وحی کرد و اظهار آورد اُمیدانی کیست که خشم مرا و غضب را سزاوارست و کیست که قهر و لعنت مرا در شان ایشان بسیار رست گفت ای پروردگار من تو داننده تری که او کیست و کار او و شان او چیست او را بر من مکشا رو مرا از شرّ او نگهدار فرمان شد این حکایت آن مردست که او ناقض عهدست شکنندهٔ عهد بر رُو افکند بر انگیخته شود و روی او از پوست او مسلوخ بود او در آتش بر درخت زقوم بردار نهند و بر دار نهاده سوزند و آتش در دبر و در سوراخ گوش و بینی او در آید میان اهل دوزخ بر حالتی عجب نماید الحدیث بطوله و کیفیت غرق فرعون در سورهٔ بقره گذشته و بیان شرح بالا رفته وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا معنی اینست فرعون را با لشکر او غرق کردیم و علم موسی و بنی اسرائیل را بر او ردیم و گروه بنی اسرائیل را که ضعیف میشمودند و مدتی مقهور فرعون و لشکر او بودند

وارث زمین ایشان کردانیدیم وَمشارق و مغارب زمین مصر به تمام زمین مصر و شام بر دست ایشان رسانیدیم و بعضی گویند تمام زمین جهان از مشرق تا مغرب چه سلیمن علیه السلام از بنی اسرائیل بود ملک مشرق و مغرب داشت و همچنین ذو القرنین هم از ایشانست لواء جهانگیری در شرق و غرب افراشت و بعضی زمین بهشت گویند که از بنی اسرائیل چند هزار پیغمبر خواست و ایشان سابقین اهل بهشت ساخت الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا معنی اینست آنکه برکت داده ایم و در آن بر و ابی انهار و بسیاری اشجار و ارزانی اسعار نهاده ایم وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ معنی اینست و تمام شد سخن پروردگار تو که سخن خوب و مرغوب بود بر بنی اسرائیل در وعدهٔ نصرت و ظفر روی نمود بِمَا صَبَرُوا معنی اینست بنی اسرائیل را وارث زمین کردانیدیم و وعدهٔ فتح و نصرت موسی بوفا رسانیدیم و سخن پروردگار تو که خوب و مرغوب بود تمام گشت و بظهور صدق و راستی پیوست صبر ایشان ثمره داد و بر قضیهٔ الصبر مفتاح الفرج در شادی و شادمانی بر ایشان گشاد

نظم
صبر کن صبر سود کند
ظالما نراز بود نابود کند

وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ معنی اینست و هلاک کردانیدیم آنچه ساخت فرعون از بنا و عمارت و بفنا رسانیدیم آنچه میکرد از زراعت و تجارت و آنچه بلندی کردند آنرا از سقفها یا شاخها درختان بتکیه داشتن چوبها زیر آن یعنی همه کار ایشان زایل گشت و بفنا و هلاک پیوست وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ معنی اینست بنی اسرائیل را اندر و دنیل گذرانیدیم و بسلامت در خشکی رسانیدیم

أَبْنَاءَكُمُو نِسَاءَكُمُو ذَٰلِكُمُو رَبُّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ط
میکشتند پسران شمارا و زنده میگذاشتند زنان شمارا از بهر خدمت کردن خود و برده گرفتن

وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ۝
و در اینجای ما شمارا نعمتی بود یا بلایی از پروردگار شما بزرگ

وَوَاعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتْمَمْنَاهَا
و وعده فرمودیم ما موسی را سی شبانه روز القعده و تمام کردیم آن سی را یا آن وعده

بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ
بده شب دیگر و آن عشر ذی الحجه بود پس تمام شد وقت خداوندوی که تعیین کرده بود چهل شب و گفت

مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي
موسی علیه السلام مر برادر خود را هارون بجای من باش در گروه من

وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ۝
و بساز آن کار را و متابعت مکن راه تباه کاران را از راه رضا مرو بفساد ایشان

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ
و آنگاه که آمد موسی علیه السلام برای وقت تعیین کردهٔ ما و سخن گفت با او پروردگار او گفت موسی

رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ
ای پروردگار بنمای خود را بمن تا بنگرم بتو گفت نه ببینی مرا در دنیا فانی بچشم فانی که محل الفانیست و لیکن

انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ
نظر کن سوی کوه زبیر پس اگر بیارامد و قرار گیرد کوه با صلابت بجای خویش پس زود باشد که

يَقْتُلُونَ بالتخفيف نافع
رُكُوعٌ
أَبْنَاءَكُمْ بالتسهيل المدّ والقصر في الوقف حمزة
نِسَاءَكُمْ بالتسهيل المدّ والقصر في الوقف حمزة
مُوسَىٰ مُوسِي بالامالة الكبري حمزة والكسائي بالامالة بين بين ابو عمرو وورش
وَوَعَدْنَا بغير الالف ابو عمرو
مُوسَىٰ مُوسِي بالامالة المحضة حمزة والكسائي بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
لِأَخِيهِ بابدال الهمزة ياء في الوقف حمزة في رواية
لَاخِيهِي بالاشباع ابن كثير
لِأَخِيهِ هَّرُونَ بالادغام سوسي
وَأَصْلِحْ بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
وَلَمَّا جَاءَ بالامالة حمزة وابن ذكوان
مُوسَىٰ مُوسِي بالامالة المحضة حمزة والكسائي بالامالة بين بين ابو عمرو وورش
أَنظُرْ إِلَىٰ سكت خلف في رواية

بالظهور و تجلی من

قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى
بالادغام سوسي | بالسكون ابن كثير و سوسي و بالاختلاس دوري | بالنقل ورش | سكت خلف في رواية | بالادغام سوسي | بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي | بالامالة بين بين ورش | بالضم نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي | بالنقل ورش

قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ ... فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَّهُمْ معنی اینست پس آمدند بنی اسرائیل بر گروهی که بر بتان خویش معتکف بودند و برای پرستش بتان اشتظار و در نکات میمودند قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ معنی اینست گفتند بنی اسرائیل ای موسی برای ما را معبودی بگردان چنانچه هستند مرین قوم را معبودان از جهل این سخن گفتند متابعت کافران هستند بت پرستی نگوید مسلمانان این سخن نگوید نه ایت ظاهر یعنی نه معجزه خدا پرست بت پرستی نجوید قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ معنی اینست گفت موسی بدرستی شما گروهی جاهلانید قاعدهٔ دین اسلام نمیدانید و مشاهده کردید و موسی علیه السلام ایشان را چنان یاری کرد از مصر بیرون منتظاهر از موسی علیه السلام دیدند و غالب امدن او بر سحرهٔ فرعون و مقهور شدن فرعون و قوم او بظفر رسیدند هم در آغاز بنیاد مخالفت کردند آوردند و جود را در کار ایشان در باخت و جان خود را در معرض تلف انداخت قدرت خدای دیدند و بر دشمنی همچو فرعون و دل بطلب اله دیگر آوردند إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَّا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ معنی اینست بدرستی که این طایفه دینی که ایشان در آن اند بر بنا و منصوص

وآنچه ایشان عمل میکنند بر بطلان محصور است قال اغیر الله ابغیکم الها وهو فضلکم علی العالمین معنی این است اغیر خدای را بجویم برای شما از آن روی که معبود باشد مر جهانیان را وحال اینست که خدای فضل داده است شما را که در زمانه خویش بر عالمیان در میان شما انبیا کرداند و بعضی را از شما پادشاهی رسانید و شما را انسل و عشایر بسیار داد و اساس قوت و شوکت در شما بنیاد نهاد و شما را داد آنچ کسی را نداده بود و بفضل او شما را افضلهای بی اندازه روی نمود غیر اینچنین پروردکاری برای شما چگونه جویم وجز او را الهی شما چه نوع کویم واذ انجیناکم من آل فرعون معنی اینست و یاد کنید ای بنی اسرائیل آن هنگامی که شما را از آل فرعون رهانیدیم و به نجات رسانیدیم یسومونکم سوء العذاب یقتلون ابناءکم ویستحیون نساءکم معنی اینست ایشان برای شما سختی عذاب میجستند و پسران شما را بکثرت و مبالغت میکشتند و دختران شما را برای خدمت خویش زنده میکذاشتند وفی ذلکم بلاء من ربکم عظیم معنی اینست و در کار مذکور و عمل مسطور یعنی در کشتن پسران و زنده داشتن دختران از پروردکار شما بلای عظیم بود و ابتلاء مسطور و بلاء مذکور ابتلای وبلایی عظیم ونجیم میمود هم داستند که کشتن پسران چه بلاست وخدمت کاینده دختران چه نوع عنایت بر شما ...

ساریکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر

به بینی مرا | پس چون بدید آمد وظاهر شد امر خداوند وی مر کوه را | کرداند کوه را پاره پاره | وبیفتاد بر روی

موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت

موسی | حال آنکه بیهوش بود از هول | پس چون بهوش آمد | گفت موسی منزه میدانم ترا از آنچه نشاید | توبت کردم

الیک وانا اول المومنین قال یاموسی انی

سوی تو از طلب رویت | ومن نخستین کروندکانم | از بنی اسرائیل | گفت خدای تعالی ای موسی | بدرستی من

اصطفیتک علی الناس برسالاتی وبکلامی

برگزیدم ترا | بر | مردم زمانه تو | به پیغامهای خود | وبسخن گفتن من با تو بی واسطه

فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین

پس بگیر آنچه دادم ترا از پیام وکلام | وباش | از | سپاس داران

وکتبنا له فی الالواح من کل شیء

وبنوشتیم ما | برای موسی | در تختها | از | هر | چیزی که بنی اسرائیل بان محتاج بودند از احکام

موعظة وتفصیلا لکل شیء فخذها

پندی | وبیانی | مر هر | چیزی از احکام | پس گفتیم فراگیر آنرا تمام

بقوة وامر قومک یاخذوا باحسنها ساریکم

بنیرو وجد | وبفرمای گروه | خویش را | تا بگیرند وعمل کنند | بآنچه نیکوترین آنست | زود بود که بنمایم شما را

دار الفاسقین ساصرف عن آیاتی الذین

سرای بی فرمانان یعنی مصر یا دوزخ | زود بود که بگردانم | از فهم آیتهای من وازفهم آن بطبع وخذلان | آنکسانی که

ترانی | ترانی | تجلی تجلی | دکاء | موسی موسی | وانا اول | المومنین | یاموسی | یاموسی | الناس | برسالتی | اتیتک | فی الالواح | فی الالواح

شی شی موعظة | شی شی بقوة وامر یاخذوا ساوریکم عن آیاتی | بقوة وامر | آیاتی

ترانی معنی اینست پس اگر کوه بعد از تجلی و دیدار او بر جای خود قرار گیرد و حال او بر صفتی که داشت سامان پذیرد پس انجام ترا نعمت رویت ما حاصل کردد و این مسئول بحصول پیوندد فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا معنی اینست پس هر که پروردکار موسی در کوه بخلق حیاة و بصر قوت رویت پیدا آورد ذره کشت و موسی علیه السلام بر زمین افتاد و به بیهوشی پیوست فلما افاق پیدا آورد و بروی بکشف حجاب تجلی کرد کوه مذکور ذره بهوش آمد و در هوشیاری در آمد از جرات انبساط طلب رویت در دنیا یا پیش از در آمدن در جنان یا پیش از محمد علیه السلام قال سبحانک تبت الیک معنی اینست پس هر گاه که موسی بزاری و تضرع کفت وانا اول المومنین معنی اینست وحال اینست من از قوم خویش اول مومنانم و در ایمان سابق بر همه مسلمانانم یا معنی چنین باشد

... وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین معنی اینست ... ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک معنی اینست ... قال لن ترانی معنی اینست ... ولکن انظر الی الجبل ... فان استقر مکانه فسوف ترانی معنی اینست

خبر نا دیدن خدای در دنیا اول من شنیدم و بدین خبر اول من گرویدم روایت کرده اند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا پرسیدند و بیان نعیم مذکور
و ملک کبیر مسطور طلب کردند پیغمبر علیه السلام فرمود ملک کبیر عبارت از آنست که فرشته فرستاده خدای پیش در بهشتی بیاید و از حجاب او استیذان نماید حجاب گویند ولی خدای مشغولست
محل استیذان نداریم و از آمدن تو خبر کردن نتوانیم هفتاد بار فرشته برین صفت بیاید و بر در بهشتی را از آمدن فرشته خبر نشود چون فرشته هفتاد و یکم بار بیاید دستوری یابد تا در آید
طبقی با طبق پوشی از نور بیارد و پیش بهشتی بدارد چون سرپوش کشاید طبق مملو میوه آبی نماید چون دست بر آبی بزند و آنرا برای خوردن بشکند ناگاه حوری نقاب بر رو کشیده و نامه
بر دست گرفته بیرون آید چنانچه همه بهشت بنور او روشن نماید بهشتی چون بخواهد که نقاب او کشاید حورا باز نماید من از آن توام یکساعت بمان نامه که آورده ام بخوان بهشتی نامه
بستاند عنوان آن بخواند من الملک الذی لا یزول الی الملک الذی لا یزول ملکه من الحی الذی لا یموت الی الحی الذی لا یموت من العزیز الذی لا یذل الی العزیز الذی لا یذل نامه
را کشاید مضمون آن در نظر او در آید
عبدی اشتغلت بالحور والقصور ونسیت لقاءنا زرنی فانی مشتاق الی لقائك ای بنده من دل بر حور و قصور آوردی لقای ما را فراموش کردی چون نامه بخواند قصد دیدار لازم داند تا در مقام دیدار رود او را دیدار روزی شود کدام ملك ازین بزرگتر بود و کدام مرتبه ازین بالاتر شود قال یا موسی انی اصطفیتك علی الناس برسالاتی وبكلامی معنی اینست گفت خدای ای موسی بدرستیکه من ترا برسالت خویش بر گزیدیم و مرتبه تو بکلام خویش که بی واسطه شنید بر کشیده ام فخذ ما آتیتك معنی اینست و آنچه ترا داده ام از کتاب یعنی توریت بگیر و آنچ بر تو وحی کرده ام بپذیر وكن من الشاكرين معنی اینست و باش از سپاس دارندگان و شکر گزارندگان وكتبنا له في الالواح من كل شيء موعظة وتفصيلا لكل شيء معنی اینست و بنبشتیم ما برای موسی هر چیزی از جهت پند در الواحی که او را داده ایم و از جهت بیان کردنه هر چیزی را کتابی که بدو فرستادیم یا کتابت کردیم کتابت پند و تفصیل یا در حالتیکه ما که خداوندیم پند دادیم و خداوند بیان کردیم در تنزیل فخذها بقوة وأمر قومك يأخذوا بأحسنها معنی اینست پس بگیر الواح را بقوتی عظیم و قدرتی تخیم و بفرما گروه خود را تا نیکوتر احکام را بگیرند و بواجبی ببذیرند یعنی عزیمتها که نیکوترست از رخصتها و واجبات که نیکوترست از مباحات و مباحات که نیکوترست از محرمات سأريكم دار الفاسقين معنی اینست زود بود که بنمایم شما را سزای فاسقان چون سزای فرعون و سزای عاد و ثمود و منازل بی فرمانی کنندگان و بعضی گویند از دار الفاسقین دوزخ مراد شود و فاسق بمعنی کافر بود و این وعیدست بنمودار نار برای که معدست برای کفار سأصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق معنی اینست

بانهمو اعمالهمو حليهمو يكلمهمو يهديهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ط وَإِنْ يَرَوْا
بزرگی نمایند از ایمان آوردن در زمین بنا حق چه تکبر بحق خدایست و اگر ببینند

كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا ج وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ
هر معجزه را نگروند بدان و اگر ببینند راه

الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ج وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ
راست را نگیرند آنرا راهی و اگر ببیند راه

الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ط ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا
گمراهی را بگیرند آنرا راهی آن گمراهی بدانست که ایشان بدروغ داشتند

بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ۞ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
آیتهای ما را و بودند از آن بیخبران و آنان که بدروغ داشتند

بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ ط هَلْ
آیتهای ما را و دیدار آن جهان را نیست و ضایع شد کردارهای ایشان هیچ

يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ وَاتَّخَذَ قَوْمُ
پاداش کنند ایشان را مگر آنچه بودند که کردند و بگرفتند برای عبادت گروه

مُوسَى مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ
موسی علیه السلام از پس رفتن او بطور از زیورهای ایشان صورت گوساله تنی بی لحم و دم که او را

خُوَارٌ ط أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ
بود آوازی ای ندانستند که او سخن نگوید با ایشان و نه راه نماید ایشان را

في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
وان يروا — مدغما غير الغنة خلف
آية — لورش ثلاثة اوجه
لا يؤمنوا — بالابدال ورش والسوسي
وان يروا — مدغما غير الغنة خلف
الرشد — حمزة والكسائي
يتخذوهو — بالاشباع ابن كثير
وان يروا — مدغما غير الغنة خلف
ركوع
يتخذوهو — بالاشباع ابن كثير
بانهم — بالابدال في الوقف حمزة وفي رواية
بياياتنا — بابدال الهمزة ياء والوقف حمزة
بآياتنا — لورش ثلاثة اوجه

بآياتنا (لورش ثلاثة اوجه) بياياتنا (بابدال الهمزة ياء في الوقف حمزة في رواية) الآخرة (بالنقل والترقيق ورش) الآخرة (بالسكت خلف وفي رواية خلاد) حبطت اعمالهم (بالقلقلة ورش) حبطت اعمالهم (كذا خلف في رواية) قوم موسى مدغما (موسى)

موسى (بالامالة المحضة حمزة والكسائي) موسى (بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش) من حليهم بكسر الحاء (حمزة والكسائي) يروا انه بالنقل (ورش) سكت خلف (في رواية)

نزود باشد که صرف کنیم از آیات یعنی از فهم آیات و ادلة حجج و بینات آنکسانی را که در زمین بزرگی میجویند و در راه تکبر بغیر حق می پویند و چون تکبر بحق نبود پس ذکر بغیر
الحق تاکید باشد وان يروا كل آية لا يؤمنوا بها معنی اینست و اگر ببینید هر آیتی چون از فهم آن مصروف شوند و از قبول آن محروم کردند ایمان نیارند چون فرعون و اعوان او

وابوجهل واقران او وان يروا سبيل الرشد لا يتخذوه سبيلا معنی اینست واکر به بینید ره رشد وهدی وراه رسیدن بدین خدا آن راه نکیرند وسلوك دران راه نه پذیرند وان يروا
سبيل الغي يتخذوه سبيلا معنی اینست اکر به بینند راه کمراهی وطریق تباهی آنرا راه خویش بکیرند وسلوك درآن بپذیرند ذلك بانهم كذبوا باياتنا وكانوا عنها
غافلين معنی اینست بازداشتن از فهم آیات وقبول آن بدین شومی باشد وکماشتن دل بر کمراهی وتباهی بدین نحوست بود ایشان آیات خدا را تکذیب کردند ودر حجتز
راستی ودرستی بیاوردند واز آیات خدای عز وجل غافل بودند ودر ادراك آن کوشش ننمودند والذين كذبوا باياتنا ولقاء الاخرة حبطت اعمالهم معنی اینست وانکسانی
که آیات کتاب ما را وپیوستن خویش را بدار آخرت تکذیب کردند ودر حجت صدق وحق نیاوردند عملهای ایشان ناچیز کشت وبضایع وناچیز بوست هل يجزون الا ما كانوا
يعملون معنی اینست هست که جزا داده شوند ایشان مکر جزاء افعالی که میکردند وعقوبت اعمالی که می آوردند که عذاب بی کناه نشود وعقوبت بی جرمیه نبود

واتخذ قوم موسى من بعده من حليهم عجلا جسدا له خوار معنی اینست وعن کردیم ودر الواح هر چیزی از بیان شرایع ونصایح آوردیم وقوم موسی از پس رفتن موسی در میعاد کتاب از پیرایهاء قبطیان کوساله یعنی جسدی بصورت کوساله که مر او را آواز کاو بود ساختند واز جهل ونادانی او را پرستش برداختند قصه این در سوره بقره کذشته وبه شرح بالارفته الم يروا انه لا يكلمهم ولا يهديهم سبيلا معنی اینست ندیده اند بدرستی کوساله با ایشان سخن نمی آید وایشان را راهی نه می نماید آنرا چکونه اله کیرند وپرستش چه نوع به پذیرند اتخذوه وكانوا ظالمين معنی اینست ایشان کوساله را که اله خویش کرفتند وظلم برخود پذیرفتند بمجرد آنکه کوساله زرین آواز کرد شیطان ایشان را بر ضلالت آورد وحال اینست که بوده اند ایشان بر نفس خویش ظلم کننده ولما سقط في ايديهم وراوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم يرحمنا ربنا ويغفر لنا لنكونن من الخاسرين معنی اینست وهرکاه که ایشان در قلق افتادند وکراهت وتلخی بر دل خویش نهادند همچو کسانی که واقع شود افتاده شدن چیزی از چیزهای ناکار در دستهای ایشان چون خار ونار وما ر دانستند بدرستی ایشان کمراه شدند ودر راه کمراهی وتباهی افتادند پشیمان شدند وکفتند هر آینه اکر ما را پروردکار ما رحمت نکند وجرایم ومعاصی ما را نیامرزد هر آینه باشیم از زیان زدکان بی حاصل وبی مایه شدکان ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتموني من بعدي معنی اینست وهرکاه که موسی آن شنید نه پرستش کوساله که در غیبت او از قوم او واقع شد خشمکین واند وهناك تاسف کنان بازکشت بملامت ومذمت قوم وبرادر وبکفتن بیسما خلفتموني من بعدي سوء نشست یعنی بد خلافتیست که بعد از من ورزیدند وبد کاریست که در غیبت من آوردند اعجلتم امر ربكم معنی اینست اشتابی کردید امر پروردکار خود را سابق شد پیش از تمام شدن میعاد تمام شدن آن پنداشتند وخود را بر ضلال وکمراهی کماشتند والقى الالواح معنی اینست موسی تختهاء توریة را بشتاب بنهاد چنانچه تختهاء مذکور بر زمین افتاد چون این حال بالقا میماند بوجه تمثیل القا میخوانند واکرنه حقیقت القا با عظمت توریت ملایم نبود ومناسب ادب موسی علیه السلام نباشد واخذ براس اخيه يجره اليه معنی اینست وکرفت موسی سر برادر خویش هارون سوی خویش میکشید وعذر تقصیر او در محافظت قوم میطلبید قال ابن ام ان القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني معنی اینست کفت هرون در بیان عذر خویش ای پسر مادر من بدرستی که قوم تو مرا ضعیف پنداشتند ونزدیك بود که اکر چیزی میکفتند میکشتند هارون موسی را علیهما السلام اکرچه برادر اعیانی بود نسبت بما در وپدر کرد یا ابن ام بزبان آورد زیراکه مادر موسی مسلمه مشفقه بود واز رحمت

ايديهمو انهمو ربكمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
اعجلتمو امر — قرا قالون الصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير

بالصلة مع القصر

سبيلا اتخذوه وكانوا ظالمين ولما سقط
هیچ راه حق کرفتند آنرا بعبادت — و بودند — ستمکاران بر تن خود — وچون افتاده شد دهنها
في ايديهم وراوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم
در دستهای ایشان کنایت — ودانستند که ایشان — بتحقیق کمراه شدند — کفتند هر آینه اکر نه — ایشان
ازندامت است یعنی چون پشیمان شدند
يرحمنا ربنا ويغفر لنا لنكونن من الخاسرين
بخشاید بر ما پروردکار ما — وبیامرزد — ما را — هر آینه باشیم — از زیان کاران
ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا لا
وچون بازکشت — موسی — سوی کروه خود — در غایت غضب — از بهر دین خدای — اندوه خورده
قال بئسما خلفتموني من بعدي ج اعجلتم امر
کفت — بد — خلافتی کردید برای من پس از من — ای شتاب نمودید — فرمان
ربكم ج والقى الالواح واخذ براس
خداوند شما را — وبیفکند — آن تختها — وبکرفت — سر
اخيه يجره اليه ط قال ابن ام ان القوم
برادر خویش را همی کشید او را سوی خویش — کفت هرون ای پسر مادر من — بدرستی که کروه من
استضعفوني وكادوا يقتلونني صلى فلا تشمت
ضعیف شمردند — مرا وبتوعد من التفات نمودند — وخواستند که بکشند — مرا — پس شادکام مکردان
بي الاعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين
بسبب من — دشمنان را — ومکردان مرا — با — کروه — ستمکاران

اتخذوهو — بالاشباع ابن كثير
رااوا انهم — بالتقليل ورش
رااوا انهم — بالتكسير خلف في رواية
قد ضلوا — بالادغام حمزة والكسائي وابو عمرو وابن عامر
لين لم — بالتسهيل ورش
ترحمنا ربنا — بالتاء حمزة والكسائي وفتح ربنا
وتغفر — بالتاء حمزة والكسائي
ويغفرلنا — بالادغام سوسي في رواية دوري
موسى موسى — بالامالة حمزة والكسائي
بيسما بعدي — بالابدال ورش والسوسي
اعجلتم امر — سكت خلف
في رواية
ام ربكم — بالادغام سوسي
الالواح — بالتقليل ورش
الالواح

الالواح — سكت خلف وفي رواية خلاد
براس — بالابدال سوسي
اخيهي — بالاشباع ابن كثير
ابن ام — بكسر الميم ابن عامر وحمزة وابو بكر
بي الاعداء — بالتقليل ورش
بي الاعداء — سكت خلف وفي رواية خلاد

موسی مذلت بسیار و مشقت بیحد میمود ذکر او داعی در مهربانی بود از آن جهت نسبت بسوی مادر سایغ نمود فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ معنی است چون چنین باشد پس شاد مکردان در شان
من جماعت دشمنان که کفت من نشنید ند و با منع کردن و باز داشتن کوساله پرستیدند وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ معنی اینست و مرا در کروه ظالمان مه آر و مستحق ملامت مدار
که من از ظالمان بیزارم و خود را مستحق ملامت نمی پندارم قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ معنی اینست کفت موسی ای پروردکار من بیامرز مرا
و برادر مرا و ما را در اهل رحمت خویش در آر و لطف و کرم خویش بر ما بکمار و تواند بود که از رحمت جنت مراد شود از باب ذکر سبب و ارادت مسبب بود و حال اینست تو رحمت کنندهٔ
ترین رحمت کنندکانی و مهربانترین مهربانانی موسی عذر هارون بپذیرفت و دل او مهربانی کرفت و طمع او نرم کشت و بخواهش نیکی بپیوست إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ
سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
معنی اینست بدرستی کسانی که کوساله معبود خویش کرفتند و بالوهیت بذیرفتند زود باشد که ایشان را خشمی از پروردکار دریابد و خواری در حیات دنیا و انتقام کردکار وصول یابد کفته اند غضب در حق ایشان آن بود که ایشان را در توریت قتل نفوس خویش فرمود و ذلت آن بود که در تیه حبس کرد و مدتی در خواری و کرفتاری آورد وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ معنی این است و همچنین مفتریان را جزا بدهیم و بدین طریق دروغ کویان را سزا کنیم که بر خدای شرکت شریکی افترا کنند و کوساله را بدروغ معبود کویند وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ معنی اینست و آن کسانی که بدیها کردند و معاصی و جرایم آوردند بعد از آن توبه کشتند و با یمان پیوستند یا کویند توبه کردند و در ایمان اخلاص و ثبات ورزیدند یا کویند آنکسانی که توبه کردند و بقبول توبه تصدیق نمودند بدرستی خدای تعالی هر آینه آمرزکار رست خطایا یا بیامرزد بخشاینده است عطایا بخشد یا معنی چنین بود خدای بیامرزد و ببخشد زیرا که آمرزنده است و بخشاینده است وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ معنی اینست و هر کاه که غضب موسی ساکت کشت و از کلمات شور انکیز و ایذا آمیز بخاموشی پیوست توریت کرفت و حال او سامان بدیرفت وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ معنی این است کرفت موسی الواح را و حال اینست که کاین است

قَالَ رَبِّ	بالادغام سوسي
ركوع	
اغْفِرْ لِي	بالادغام سوسي وفي رواية دوري
وَلِأَخِي	بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
وَأَدْخِلْنَا	بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
وَأَنْتَ	بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
الدُّنْيَا	بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدُّنْيَا	بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
السَّيِّئَاتِ	بابدال الهمزة ياء في الوقف لحمزة
السَّيِّئَاتِ	لورش ثلثة اوجه
وَآمَنُوا	لورش ثلثة اوجه
الْأَلْوَاحَ	بالنقل ورش
الْأَلْوَاحَ	سكت خلف وفي رواية خلاد

سَيَنَالُهُمُو رَبِّهِمُو هُمُو لِرَبِّهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ
گفت موسی ای پروردکار من بیامرز مرا و برادر مرا و اندر آر ما را در بخشایش تو یعنی در بهشت

وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۞ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
و تو مهربان ترین مهربانانی بدرستی آنان که کرفتند بعبادت

الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي
کوساله را زود بود که رسد بایشان ارادت عقوبتی از خدای ایشان و خواری در

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ط وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ۞
زندکانی این جهان و همچنان پاداش دهیم دروغ بندکنندکان را

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا
و آنان که کردند کارهای بد پس توبه کردند از کار و بدها از پس آن

وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۞
و بکرویدند بیکانکی خدای بدرستی خداوند تو از پس آن حالت یا توبه یا بدها هر آینه آمرزکار رست مهربانست

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ
و چون بنشست و ساکن شد از موسی علیه السلام حالت خشم فرا کرفت

الْأَلْوَاحَ ج وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ
لوحها و بیار امید آن لوحهای توریت را و در نوشته آن بود راه راست و رحمتی و بخشایشی مر آنان را که

هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ۞ وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ
ایشان مر خداوند خویش را ترسکاری نمایند و برکزید موسی علیه السلام از کروه خویش

هُدًى وَ مُوسَى مُوسَى
مدغما غير الغنة خلف | بالامالة المحضة حمزة والكسائي | بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

در کتاب او ما در آنچ مکتوبست در راه نمودن و مهربانی کردن و نیکویی خواستن مر کسانی را که ایشان از پروردکار خویش می ترسند و از وی ترسناک می باشند وَاخْتَارَ مُوسَى
قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا معنی اینست و برکزید موسی از قوم خویش هفتاد مرد را برای میعاد ما تا با موسی در میعاد بیایند و با او موافقت بنمایند بعضی از این میقات همان
میقات طور که برای دادن کتاب بود مراد دارند فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ معنی این است پس هر کاه که ایشان را زلزله
سخت جنبانید و بهلاک و فنا رسانید برای ایشان موسی دعا کرد و خود را بر خواهش و زاری آورد و کفت ای پروردکار من کاشکی که ایشان را پیش از آن هلاک میکردی در آن
وقت که اجعل لنا الها کما لهم آلهة کفته بودند یا در آن وقت که در عبادت عجل اقدام نمودند علی اختلاف المفسرین و مراد در هنکام صدور بدی یعنی زدن قبطی پیش از آن ایشان را

برابر خود آمد و مختار براي صحبت خود بيند ار مر تا مر اين شرمندگي نبودي و اين خجالت روي نمودي كه سران بني اسرايل وكروندگان ايشان برابر من آمدند و مصاحب من شدند
بهلاك ايشان من شرمنده ميشوم و از خيل و تبار ايشان خجل ميكردم اتهلكنا بما فعل السفهاء منا معني اينست آيا ما را اهلاك خواهي كرد و در معرض استيصال و افنا
خواهي آورد يعني بگنه ديگران ما را نخواهي گرفت و بجريمهٔ ديگران آزار ما نخواهي بدين رفت ان هي الا فتنتك معني اينست نيست اين واقعه مگر بليت تو مبني
بر ارادت و مشيت تو نه بسبب گنه غيري و جريمهٔ ديگري و بعضي گفته اند فتنه خواندن فعل خداي مبني بر توفيق آمده باعتبار آنكه درين باب قد فتنا قومك من
بعدك وارد شده تضل بها من تشاء وتهدي من تشاء معني اينست گمراه كني بدان فتنه يعني بليه و عقوبت هر كرا خواهي از جاهلاني كه پند نگيرند و مشاهده
بليت و عقوبت هشياري
وبيداري پند برند و راه راست
نمايي كساني را كه بخواهي
از عالمان و دانايان كه بمشاهد
بليت و عقوبت متنبه شوند
و در راه ضلال و بطلان
نروند و باهتدا شتابند و راه
راست دريابند انت ولينا
معني اين تو ولي ومولاي
و خداوندي ياري كننده
ما يي فاغفر لنا وارحمنا
معني اينست چون تو ولي
ما يي آفريدگار و راه نماي
بيامرز ما را و رحمت
بكن بر ما وانت خير
الغافرين معني اينست
و تو بهترين آمرزندگاني
و نيكوترين بخشندگاني
واكتب لنا في هذه الدنيا
حسنة وفي الاخرة
عطف است بر فاغفر لنا
وارحمنا حسنة مفعول نست
مر اكتب في هذه الدنيا
حال است از وارحمت نكارت
ذوالحال مقدم شده وفي الاخرة
عطف است بر في هذه الدنيا
معني اينست
بنويس براي ما نيكي را در دنيا
يعني رزق حلال وصدق
مقال و توفيق
و طاعت و تحرز
از معصيت و عافيت از بلا
و نيكي را در آخرت يعني ثواب جنان
و نجات از نيران و وصول رضوان
و ديدار رحمان انا هدنا اليك
معني اينست بدرستي ما توبه
كرديم و انابت بتو آورديم
سوي تو باز گشتيم سزاوار
غفران و رحمت گشتيم قال
عذابي اصيب به من اشاء
معني اينست گفت خداي
تعالى عذاب خود را رسانم
كسي را كه خواهم برسانم
ورحمتي وسعت كل شيء
معني اينست ورحمت من
هر چيزي را در گرفته و همه
موجودات را محيط گشته چه
وجود هر چيزي نعمت است
و نعمت اثر رحمت است و آن در

اهلكتهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سبعين رجلا لميقاتنا فلما اخذتهم
هفتاد مرد وعدگاه ما را پس چون بگرفت ايشان را
الرجفة قال رب لو شئت اهلكتهم
زلزله بسبب هلاك گفت موسي اي پروردگار من اگر خواستي تو هلاك كردني ايشان را
من قبل واياي اتهلكنا بما فعل السفهاء
ازين پيش ومرا نيز هلاك كردني اي هلاك ميكني ما را بدانچه كردند آن بي خردان و نادانان
منا ان هي الا فتنتك تضل بها من تشاء
از ما نيست اين حالت مگر صورت آزمايش تو بي راه ميكني بدان آنرا كه خواهي از خلق
وتهدي من تشاء انت ولينا فاغفر لنا وارحمنا
و راه مي نمايي هر كرا ميخواهي تو دوست ويار ما ونگاه دار ما بيامرز ما را وبخشاي ما را
وانت خير الغافرين واكتب لنا في هذه
وتويي بهترين آمرزندگان ودر گذارندگان از گناه عاصيان وبنويس ما را در اين
الدنيا حسنة وفي الاخرة انا هدنا اليك
جهان نيكويي و در آن جهان نيز بدرستي ما بازگشتيم سوي طاعت تو
قال عذابي اصيب به من اشاء ورحمتي
گفت خداي كه عذاب من برسانم بآن آنرا كه خواهم ورحمت من
وسعت كل شيء فساكتبها للذين
فراخ است وشامل است در دنيا بر و فاجر را و در آخرت متقيان را هر چيزي را پس زود بود كه خاص گردانم آن رحمت را در آخر زمان تا در آن جهان آنكسها را كه

قال رب — بالادغام سوسي
لو شئت — بالابدال سوسي
واياي — بالتسهيل في الوقف في رواية حمزة
السفهاء منا — تسهيل الهمزة مع الروم في الوقف وفيه المد والقصر حمزة وهشام
السفها منا — بابدال الهمزة الثانية واوا والمد والقصر حمزة وهشام
من تشاء — تسهيل الهمزة مع الروم في الوقف حمزة وهشام
من تشا — بابدال الهمزة الفا
وفيه المد — والوسط والقصر حمزة وهشام
من تشاو انت — بابدال الهمزة واوا في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
فاغفر لنا — الادغام سوسي في رواية دوري
خير — بالترقيق ورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدنيا — بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
حسنة و — مدغما بغير الغنة خلف
في الاخرة — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
اصيبه — بالنقل ورش
من اشا — بالادغام سوسي
من اشا — سكت خلف في رواية
شي — بالمد والوسط ورش
فساكتبها — اربعة اوجه في الوقف حمزة وهشام النقل والادغام وفي كل واحد منهما الروم والسكون
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش

گرفته است همه موجودات را و شامل است همه كاينات را رحمة را با همه تعلق باشد و عذاب را با بعضي نسبت بود فساكتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين هم
بآياتنا يؤمنون معني اينست چون ثابت شد در حق بعضي متقيان نه اند و از اشراك نمي پرهيزند طاعت نميكنند و زكوة مال نميدهند عذاب خواهد بود پس ثابت شود در
حق كساني كه متقيانند و از شرك پرهيزكار اند و زكوة مال ميدهند و آنكساني كه بكتاب ما ايمان مي آرند آثار رحمت و مغفرت روي خواهد نمود الذين يتبعون
الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التورية والانجيل معني اينست آنكساني كه پس روي كنند فرستاده خدا را كه نبي است يعني عظيم الشان

بيغمبريست امي است منسوب سوي ام القري يعني مكه دارند يا امي يعني نانويسنده وناخواننده منسوب سوي ام پندارند يعني برصفتي كه از مادر زاده شده است مانند چيزي ننوشتن
وبيش كسي حرفي نخوانده از اعجب عجايب است امي كه حرفي ننويسد ونخواند وعلم پيشينان وپسينيان بداند نبيي آنكه مي يابند او را بنعتي جليل مكتوب نزديك ايشان در توريت وانجيل
يأمرهم بالمعروف وينهيهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت عليهم معني اينست پس روي كنيد نبي امي را
درحالت كه ايشان را امر بنيكي ميكند ودرشكوه ميزند ازمنكر يعني از بدي وكار ناشايسته بازميدارد ومرايشان را چيزهاء پاكيزه چون گوشت شتر وپيه او وگوشت گاو و
گوسفند وماننده آن حلال ميكرداند وچيزهاي خبيثه چون خوك ومردار وحشرات زمين وماننده آن درحق ايشان حرام وخبيث ميخواند واز ايشان اصرايشان يعني تكاليفي كه شاقه بود
وسختيهايي آنكه ايشان را دشوار

هُمُو عِنْدَهُمُو يَأْمُرُهُمُو يَنْهيهُمُو اِصْرَهُمُو عَلَيْهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قا
عَنْهُمُو اِصْرَهُمْ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِاٰيَاتِنَا
پرهيزكاري نمايند از كفر ومعصيت — وبدهند — زكوة را — وآنان كه ايشان — بآيتهاي ما
يُؤْمِنُونَ ج اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ
ايمان مي آرند — آنانكه — متابعت مي نمايند — بيغمبر فرستاده را آن بيغمبر نانويسنده يا مكي
الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ
آنكه مي يابند نعت وصفت وبنوت او را — نبشته — نزد ايشان — در — توريت
وَالْاِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهٰيهُمْ عَنِ
وانجيل — ميفرمايد ايشان را بكار كردني ايمان وطاعت ومكارم اخلاق وصلة ارحام — وبازميدارد ايشان از
الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ
ناشايست شرك ومعصيت ورذايل اخلاق وقطع ارحام — وحلال ميكرداند ايشان را — پاكيزهاء كه در جاهليت حرام كرده بودند — وحرام ميكرداند بر ايشان
الْخَبٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلَالَ الَّتِي
چيزهاي كه نجس خبيثات چون دم وميتة ولحم خنزير — ومي نهد — از ايشان بار تكليف ايشان را از قول وفعل — وبندهايي — كه با تشديد در دين
كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ اٰمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ
بود — بر ايشان — پس آنانكه بگرويدند بوي يعني محمد — وتعظيم نمودند او را ويارى كردند او را
وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي اُنْزِلَ مَعَهُ اُولٰٓئِكَ هُمُ
وبرفتند از پس — روشنايي يعني قرآن كه فرو فرستاده شد با نبوت او — آنانكه اهل اين صفتها اند ايشانند
الْمُفْلِحُونَ ۞ قُلْ يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ
رستكاران — بكو — اي — مردمان — بدرستي كه من فرستاده خدايم

وَيُؤْتُونَ بالابدال ورش والسوسي
بِاٰيَاتِنَا
بِيَاٰيَاتِنَا
يُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي
النَّبِيءَ قرا نافع
النَّبِيءَ الْاُمِّيَّ بالنقل ورش
النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ سكت خلف وفي رواية خلاد
التَّوْرٰيةِ بالامالة المحضة ابو عمرو وابن ذكوان والكسائي
التَّوْرٰيةِ بالتقليل ورش وحمزة وفي رواية قالون
وَالْاِنْجِيلِ بالنقل ورش
وَالْاِنْجِيلِ سكت خلف وفي رواية خلاد
ركوع
يَأْمُرْهُمْ بالسكون ابو عمرو وبالاختلاس دوري

وَيَنْهٰيهُمْ وَيَنْهِيهُمْ عَلَيْهُمْ عَلَيْهِمْ الْخَبٰٓئِثَ وَيَضَعْ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ اٰصَارَهُمْ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بالامالة بين بين ورش وفي رواية — بضم الهاء والميم حمزة والكسائي — بكسر الهاء والميم ابو عمرو — بالتسهيل مع المد والقصر حمزة وقفا في الوقف — بالادغام سوسي — بالسكت خلف وفي رواية — ابن عامر

وَالْاَغْلَالَ بِالنَّقْلِ وَالْاَغْلَالَ سكت خلف عَلَيْهُمْ بِضَمِّ وَعَزَرُوهُ بالاشباع وَنَصَرُوهُ بالاشباع
ورش — وفي رواية خلاد — الهاء حمزة — ابن كثير

وسختيهايي آنكه ايشان را دشوار ميمود چون فريضه بودن نماز شب وفرضيت دادن ربع مال وقطع موضع نجاست از پوست وجامه وكشتن نفس در توبه وتعين قصاص بي جواز ديت در قتل عمدا باشد يا خطا وسوختن غنايم وحرام كردانيدن شكار در روز شنبه ونمودار شدن نشان كنه ودر كناهكاران وقطع اعضا جاني چون قطع آلت در زنا وچنانكه روايت كرده اند بني اسرائيل كاهي در هنكام توبه بيشم مي پوشيدند ودستها بر كردن مي بستند وكاهي رخنه كردن سوراخ ميكردند وحلقه زنجير در وي مي آوردند وسر بزنجير باستون مي بستند در عبادت خود را برين طريق خود را محبوس مي ساختند اين همه دشواريها در زمان بيغمبر ما بركرفتند ومسلمانان بسهولت وآساني شدند فَالَّذِينَ اٰمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي اُنْزِلَ مَعَهُ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ معني اينست چون دادن رحمت ومغفرت مرمتابعان نبي امي را ثابت كشت وبوعده حق جل وعلا پيوست پس كساني كه بدو ايمان آوردند واو را عظيم مي پنداشتند واز ايذاء دشمنان باز داشتند ودر كار دين ودنيا ياري كردند وبنوري را كه فرستاده شده است با او يعني قرآن را متابع شدند هم ايشانند رستكاران از هر شري يابندكان هر خيري قُلْ يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنِّي رَسُولُ اللّٰهِ اِلَيْكُمْ جَمِيعًا معني اينست بكو اي محمد اي مردمان بدرستي من سوي شما همه فرستاده خدايم چنانچه فرمانست با پيغمبران مخصوص بعرب نه ام چنانچه جهود كمان بردند وبنبوت ورسالت من كه در حق كافه مسلمانانست

از نادانى مخصوص بعرب شمرند اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ معني اينست من فرستاده خدايم آنكه در ملك مذكور كسي با او شركت ندارد واين بدكسي است
كه او بخداي عز وجل شرك مي آرد بيت ملك تو ملك ثابت است ملك تو ملك راستي ملك نه ملك منقلب ملك نه ملك مشترك لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ معني اينست

نیست معبودی جز او سزا و ار معبود شت و نیست غیر او الهی شایان الوهیت **یحیی و یمیت** معنی اینست زنده گرداند و میمیراند هر دو فعل منزله منزله لازم است یا مفعول بقرینه
یا ایها الناس محذوف است ای یحییکم و یمیتکم **فآمنوا بالله ورسوله النبی الامی** معنی اینست پس چون من رسولی فرستاده خدایم علامات نبوت و معجزات مینمایم پس بخدای و بفرستاده
او که نبی امی است ایمان آرید و دل بر گرویدن گمارید و درین کلام بعد ذکر از رسول الله صلی الله الیکم التفات از تکلم سوی غیبت بود نکته او تصریح بذکر مناط
ایمان و اتباع و هو کونه رسولا باشد **الذی یؤمن بالله وکلماته** معنی ازاست سغمبری آنکه می آرد ایمان بخدای و بکلمات کرده کار جل و علا یعنی قرآن کتب پیشینان **واتبعوه**
لعلکم تهتدون معنی این است و او را پس روی کنید او امر او را بجا آرید و از هرچه باز دارد باز مانید تا راه راست یابید که او رهبر دین راست هادی شرع مبین است چه هر که در پس روی
رهبر بشتابد او راه راست یابد **ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون** معنی اینست و بعضی از قوم موسی گروهی اند که بحق رهنمونی میکنند و هم بحق در عدل می باشند در تفسیر آورده اند گروه مذکور مومنان بنی اسرائیل اند که در هنگام ضلالت قوم موسی بر راه راست ماندند و گوساله نپرستیدند و بارتداد و کفر نپیوستند بعضی گویند گروه مذکور بعضی از بنی اسرائیل اند و به پیغمبر ما ایمان آورده اند چون عبدالله بن سلام و ابن صوریا و امثال ایشان و بعضی گویند ایشان گروهی اند از عرب که از جوی می باشند بر هدی و اسلام اند نه از ما کسی بر ایشان برسد نه کسی از ایشان بما پیوند و بعضی گویند ایشان قومی اند و راء چین که ساکن اند در اقصای زمین ایشان را دعوت اسلام نرسیده بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمعجزه ایشان را عظمت خود نمود ایشان در شب معراج پیغمبر را صلی الله علیه وسلم دیدند و بدین او گرویدند پیش پیغمبر گفتند که موسی صلوات الله علیه ما را وصیت کرده بود که هر که از شما احمد مرسل را دریابد و دولت لقاء او یابد از من او را تحیت و اصل گرداند و سلام من بدو برسانند پیغمبر صلی الله علیه وسلم جواب سلام گفت و ده سوره از قرآن که در مکه نازل شده بود آموزانید و فریضه نماز و زکوة که تا آن روز جز آن فریضه نشده بود در ایشان را هم در مقام خویش یعنی در محلی که بودند داشت و از سبت و اعمال دیگر نسبت که جهودان داشتند باز داشت و بعضی گویند ایشان را پنج نماز آورد و سوره فاتحه و چند سوره از قرآن تعلیم کرد و بعضی گویند چون بنی اسرائیل میان خویش جنگ کردند و دشمنی ورزیدند یک سبطی از ایشان از صحبت خواست و بدعا از ایشان جدایی خواستند خدای عز و جل برای ایشان در زیر زمین رهی پیدا کرد
و در آن راه برفتن آوردند یکسال و نیم در آن راه رفتند و را نبر چین سر کشیدند هم آنجا بر دین و ملت ماندند و بعضی گفتند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج از جبرئیل علیه السلام
نمودن گروهی که در آیت و من قوم موسی امة یهدون بالحق ثناء ایشان آمده و مدیح ایشان در آیت مسطوره مذکوره شده جست جبرئیل علیه السلام در جواب خواهش پیغمبر صلی الله
علیه وسلم گفت هر که شصت ساله راه رود ایشان را ملاقی شود دعا کرد خدای عز و جل براق را مرکب او کردانید که پیغمبر انجد کامی بران قوم رسانید پیغمبر علیه السلام بر ایشان
نخ آورد و از نبوت خویش خبر کرد پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم گورها پیش درهای ایشان دید از این حال پرسید گفتند عقل این راه مرا او را میخوانند که بامداد و شبانگاه از مرگ یاد میدهد
پیغمبر علیه السلام فرمود چیست که میان شما سلطانی و قاضی نیست نابودن والی و حاکم بر چه معنی است گفتند هریکی انصاف نفس خویش نگه میدارد حاجت بحاکمی و سلطانی ندارد

الیکمو لعلکمو مشربهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
سوی شما همه آن خدایی که مر او راست پادشاهی آسمانها

وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ
و زمین نیست هیچ معبود سزا مگر او زنده میگرداند و میمیراند پس بگروید بخدای

وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ
و پیغمبر او خبر دهنده نانویسنده آنکه بگروید بخدای تعالی و کتب او و سخنان او

وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَمِنْ قَوْمِ
و متابعت نمایید او را تا مگر شما راه راست یابید و از گروه

مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ
موسی گروهی اند که راه می نمایند براستی و صواب و بحق حکم و داد میکنند

وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا
و پراکنده کردیم ایشان را حال آنکه دوازده فرقه بودند نبارها بودند از کان یعقوب گروه گروه و وحی فرستادیم

إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ
سوی موسی علیه السلام چون آب خواستند ازوی گروه او که بزن

بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا
بعصای تو سنگ را پس روان شد از سنگ دوازده چشمه

قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ
بحقیقت دانست هر مردمانی چند آبش خور خویش را و سایه بان ساختیم برایشان

والارض — بالنقل ورش
والارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
فامنوا — لورش
النبیء — قرا نافع
النبی الامی — بالنقل ورش
النبیء الامی — سکت خلف وفی روایة خلاد
یؤمن واتبعوهو — بالابدال ورش والسوسی، بالاشباع ابن کثیر
قوم موسی — بالادغام السوسی
موسی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
موسی — بالتقلیل ابو عمرو وفی روایة ورش
امة یهدون — مد بغیر الغنة خلف
اسباطا امما — بالنقل ورش
اسباطا امما — سکت خلف وفی روایة

اوحینا موسی موسی استسقاه اذ استسقیه استسقیهو ظللنا علیهم علیهمو علیهم

بازگفت از جیت که بازارهای شما خالی است جواب گفتند ما حاجت بخرید و فروخت نداریم زراعتی میکنیم و میدرویم و کردمی آریم و در معاش خویش بقدر کفایت صرف میکنیم و باقی برای برادران دیگر میدهیم وایشان قومی بودند که بشکر زادن پسر یکماه روزه میداشتند و بشکر زادن دختر دو ماه روزه لازم میداشتند و در وقت زاده شدن فرزند میگریستند که نمیدانیم برکدام دین برود و در باب او چه حکم بود و چون عزیزی بمیرد خوش شوند و بخندند که بر توحید مرد و بر دین اسلام جان سپرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ایشان عرض شریعت خویش کرد و ایشان را بر گزاردن حج آورد ایشان گفتند با این مسافت بعید و متاعب شدید گزاردن حج چون توانیم و خود را بخانه کعبه چگونه رسانیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعا کرد که هر گاه از ایشان قصد خانه کعبه کند و در رفتن و باز گشتن زمین بروی طی شود وَقَطَّعْنَاهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا معنی اینست وایشان را قطعه قطعه کردیم و دوازده سبط ساختیم وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ معنی اینست و وحی کردیم چون قوم موسی علیه السلام از موسی علیه السلام آب خواستند و در بیابان دل بر طلب آب کاشتند ایشان را درحال آوردیم و سوی موسی وحی کردیم که عصای خویش بر سنگ زن و از ظهور اثر قدرت ما ایشان در حیرت افکن پس موسی عصا در سنگ زد سنگ بشکافت قدرت خدای تعالی ظهور یافت دوازده چشمه روان گشت هر گروهی بمشرب خویش پیوست وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى معنی اینست و بر ایشان در تیه ابر را سایه کردیم و من و سلوی بر ایشان فرود آوردیم ذکر من و سلوی در سورة بقره گذشته و بیان آن بشرح پیوسته كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ معنی اینست و گفتیم مر ایشان را بخورید از چیزهای پاک و پاکیزه که شما را روزی کرده ایم و برای شما پیدا آورده ایم وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ معنی این است چشمه آب از سنگ بیرون آوردیم و بر روی زمین روان کردیم من و سلوی فرستادیم پاک و پاکیزه روزی دادیم و گفتیم از طیبات آنچه روزی کردیم بخورید و از جهت تشنگی و گرسنگی غم مخورید ایشان چیزی خوردند و چیزی داشتند دل بر ادخار کما شتند کوششهای کردند و بوبال کشت و بفساد و تباهی پیوست مخالفت امر کردند و خود را بر ستمکاری آوردند و ستم نکرده اند ایشان بر ما بناکرویدن و کفران نعمت و رزیدن ما را کفر ایشان چه زیان دارد و کفران ایشان چه نقصان آرد ستم میکنند ایشان بر نفسهای خود و میرنجانند خود را و این قصه نیز در سورة بقره گذشته و ذکر آن بالا رفته

رزقناكم انفسهم شئتم لكم خطيئاتكم منهم لهم عليهم واسئلهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا
ابر را و فرو فرستادیم بر ایشان ترنگبین و مرغ بریان و گفتیم بخورید

مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ
از پاکیزهای حلال آنچه روزی دادیم شما را و ستم نکردند بر ما و لیکن

كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَإِذْ قِيلَ لَهُمُ اسْكُنُوا
بودند بر تنهای خود که ستم میکردند و چون گفته شد مر ایشان را بیارامید

هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا
بدین دیه بیت المقدس یا اریحا یا ارض مقدسه و بخورید از آن هر کجا شما خواهید و بگویید

حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ
حطة یعنی خداوندا بیفکن از ما گناهان ما را و اندر شوید بدروازه شهر حال آنکه سجده کنان باشید تا بیامرزیم برای شما گناهان شما را

سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ
زود بود که بیفزاییم ثواب نیکوکاران را پس بدل کردند آنکسانکه ستم کردند از بنی اسرائیل

قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا
گفتاری را بجز آنکه گفته شده بود مر ایشان را پس بفرستادیم بر ایشان عقوبتی را

مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ وَاسْأَلْهُمْ
از آسمان بسبب آنچه بودند که ستم میکردند و بپرس ایشان را

عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ
از مردمان دیه آنکه بود نزدیک دریای مغرب ایله یا مدین چون از حد فرمان گذشتند

وانزلنا عليهم — بضم الهاء والميم حمزة والكسائي
عليهم — بكسر الهاء والميم ابو عمرو
والسلوى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
والسلوى — بالتقليل ابو عمرو وورش
ظلمونا — بالتغليظ ورش
قيل لهم — بالادغام سوسي
قيل لهم — بالاشمام كسائي وهشام
حيث شئتم — بالادغام سوسي
شئتم — بالابدال سوسي
حطة وادخلوا — بالادغام ابو عمرو خلف
تغفر — نافع وابن عامر
نغفر لكم — بالادغام سوسي وفي رواية دوري

ركوع

خطاياتكم — قرا نافع
خطيئاتكم — ثلثة اوجه لورش

خطيئتكم خطاياكم خطيئاتكم خطياتكم ظلموا قيل قيل لهم فارسلنا عليهم
قرا ابن عامر — ابو عمرو — بالادغام في الوقف حمزة — بالتغليظ ورش — بالاشمام كسائي وهشام — بالادغام سوسي — بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية — بالضم حمزة

من السماء بابدال الهمزة من السما بتسهيل من السما من السما وسلهم بالنقل الى الكسائي
مع القصر في الوقف لحمزة وهشام — الهمزة مع المد وفيه الروم في الوقف حمزة وهشام — بابدال الهمزة مع المد في الوقف لحمزة وهشام — بتسهيل الهمزة مع الروم وفيه القصر في الوقف لحمزة وهشام — والكسائي

تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم وتأتيهم ونبلوهم ومنهم ومعذبهم وتكمو
لعلهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفيه رواية مهلكهمو او

في السبت اذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم

شرعا ويوم لا يسبتون لا تأتيهم كذلك

نبلوهم بما كانوا يفسقون واذ قالت امة

منهم لم تعظون قوما الله مهلكهم

او معذبهم عذابا شديدا قالوا معذرة الى ربكم

ولعلهم يتقون فلما نسوا ما ذكروا به انجينا

الذين ينهون عن السوء واخذنا الذين ظلموا

بعذاب بئيس بما كانوا يفسقون فلما

عتوا عن ما نهوا عنه قلنا لهم كونوا قردة خاسئين

بيئس ابو بكر عنهو بالاشباع خاسين بتسهيل خاسين بترك الهمزة

کار را بد میدانستند و از جهت آنکه محل نا قابل بود ضایع کردن پند نمیخواستند و نیز امر معروف و نهی منکر که فرض کفایت است بجا آوردن بعضی از ایشان از همه ساقط شد ابن عباس خوش شد عکرمه را خلعت داد و بروی بزبان تحسین و مدح کشاد

وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ معنی اینست یاد کن ای محمد آن هنگام که پروردگار ترا آگاهانید و خبر کرد و بتاکید در بیان آورد که هر آینه برانگیزاند و مسلط گرداند بر ایشان یعنی بر جهودان تا روز قیامت کسانی که ایشان را عذاب سخت کنند و در عقوبت زشت افکنند بعضی گویند عذاب سخت و عقوبت درشت عبارتست از خواری دادن جزیه که جهودان بیش از بعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجوس را جزیه میدادند و تحمل و خواری پیش ایشان کردن می نهادند چون پیغمبر مبعوث شد پیغمبر نیز بر ایشان جزیه نهاد و تا قیامت در حق ایشان بخواری استدن جزیه قرار داد اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ اینجمله با معطوفات خویش تذییل است تاکید هر دو جمله از جمله آنست که جمله اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ کنایت است از انه بعاقبنا بذنو بنا وانه لغفور رحیم کنایت است از انه لیغفر سیاتنا که اعتقاد و قطاعت ذنب خویش علامت آنست که ایشان غفران آنرا منکر باشند و اعتقاد و سعت رحمت علامت آنست که ایشان بر مواخذه اعتقاد نکنند ایشان را در مضمون اینجمله باعتبار معنی عند تنزیل منزله منکران مضمر کرد جمله را مؤکد بتاکید آورد معنی اینست بدرستی پروردگار تو هر آینه شتابست عقاب او گناهکاران را عقوبت کند و بدرستی او هر آینه آمرزگارست بخشاینده است خطایا بخشد وَقَطَّعْنٰهُمْ فِي الْاَرْضِ اُمَمًا مِّنْهُمُ الصّٰلِحُوْنَ وَمِنْهُمْ دُوْنَ ذٰلِكَ اینجمله معطوف است بر جمله وَقَطَّعْنٰهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ اَسْبَاطًا اُمَمًا که با لاکذشت وجملی که در میانه معترضه بود در میان دو کلام متصل بنا نمود وجمله مِنْهُمُ الصّٰلِحُوْنَ صفت امما باشد و تواند بود صفت نعت در جواب ما شانهم دارند وَمِنْهُمْ دُوْنَ ذٰلِكَ عطف بر مِنْهُمُ الصّٰلِحُوْنَ پندارند معنی اینست و ایشان را قطعه قطعه کردیم بر جدایی میان یکدیگر آوردیم و ایشان را گروهها مختلف گردانیدیم و از معاضدت بمفارقت بعضی از آن گروهها صالحانند و بعضی غیر ایشانند صالحان چون عبدالله بن سلام و یاران و بعضی گویند صالحان قومی اند که ایشان روان بچین رفتند و از صحبت ایشان رستند که قصه ایشان بالا گذشت و به بیان پیوست غیر ایشان سایر جهودان و ترسایان و صابئیان وَبَلَوْنٰهُمْ بِالْحَسَنٰتِ وَالسَّيِّاٰتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ معنی اینست و ایشان را بیازمودیم و بر در نعمتها و محنتها انداختیم تا از بدی سوی نیکی باز گردند و از کفر سوی ایمان آیند فَخَلَفَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَّرِثُوا الْكِتٰبَ يَاْخُذُوْنَ عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى وَيَقُوْلُوْنَ سَيُغْفَرُ لَنَا معنی اینست پس از آنکه با ایشان معامله آزمایندگان کردیم و آنچه در ایشان میدانستیم بظهور آوردیم و رسید ایشان را آنچه رسید حال ایشان بجامید بدانچه انجامید

لَيَسُوْمَهُمُوْ قَطَّعْنٰهُمُوْ مِنْهُمُوْ بَلَوْنٰهُمُوْ لَعَلَّهُمُوْ بَعْدِهِمُوْ يَاْتِهِمُوْ عَلَيْهِمُوْ — قرا ابن كثير بالصلة

عَلَيْهِمُوْ اِلٰى — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر — وفي رواية قالون

وَاِذْ تَاَذَّنَ — بالادغام ابو عمرو والكسائي وهشام	وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ج صلی وچون فرمان داد خداوند تو که هر آینه فرستد و انگیزاند بر ایشان تا روز قیامت
تَاَذَّنْ رَبُّكَ — بالادغام السوسي	مَنْ يَسُوْمُهُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ ط اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيْعُ الْعِقَابِ کسی که تکلیف کند ایشان را ببدبختی عذاب از گزاردن جزیه یعنی محمد صلعم مجوس را که مسلمانان بدرستی پروردگار تو زود عقوبت کننده است
عَلَيْهِمُ اِلٰى — الكسائي خلف ويعقوب	وَاِنَّهٗ لَغَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۞ وَقَطَّعْنٰهُمْ فِي الْاَرْضِ وبدرستی که او هر آینه آمرزگارست مهربان و متفرق و پراکنده گردانیدیم ایشان را در زمین
عَلَيْهُمُ — بالضم حمزة	ج صلی ن اُمَمًا مِّنْهُمُ الصّٰلِحُوْنَ وَمِنْهُمْ دُوْنَ ذٰلِكَ حال آنکه گروهان بودند از ایشان نیکانند آنانکه در مدینه بودند یا آنانکه وراء صین بودند و از ایشان هستند قومی فرود آن از آنکه روفسقه ان هود و نصارى و صابئان
سُوْٓ سُوْ — النقل حمزة وهشام في الوقف	وَبَلَوْنٰهُمْ بِالْحَسَنٰتِ وَالسَّيِّاٰتِ لَعَلَّهُمْ وشبنه آزمایش نمودیم ایشان را بحالات نیکو و بدیها یعنی نعمتها و محنتها تا مگر ایشان
فِي الْاَرْضِ — النقل ورش	يَرْجِعُوْنَ ۞ فَخَلَفَ مِنْۢ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَّرِثُوا باز گردند بحق و توبه کنند پس از پی آمد بعد ایشان از پیر نفاى ایشان فرزندان بدکه بمیراث گرفتند
فِي الْاَرْضِ — السكت خلف في رواية خلاد	الْكِتٰبَ يَاْخُذُوْنَ عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى وَيَقُوْلُوْنَ توریت را ج می گیرند بطریق رشوت بر تحریف خواسته این جهان نزدیکتر یعنی از مال دنیا و می گویند
وَالسَّيِّاٰتِ — ثلثة اوجه لورش	سَيُغْفَرُ لَنَا وَاِنْ يَّاْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهٗ يَاْخُذُوْهُ ط زود بود که آمرزیده شود ما را و اگر بیاید بدیشان حطامی مانند آنکه گرفته باشند فرا گیرند آنرا
خَلَفْ وَّرِثُوا — مدغما بغير الغنة خلف	اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِّيْثَاقُ الْكِتٰبِ اَنْ لَّا يَقُوْلُوْا ای گرفته نشده است بر ایشان پیمان توریت که نه گویند
يَاْخُذُوْنَ — بالابدال ورش والسوسي	
الْاَدْنٰى — بالتقليل ورش وابو عمرو	
الْاَدْنٰى — سكت خلف وفي رواية خلاد	
سَيُغْفَرْ لَنَا — بالادغام السوسي وفي رواية الدوري	

اِنْ يَّاْتِهِمْ — مدغما بغير الغنة خلف | يَاْتِهِمْ — بالابدال ورش والسوسي | يَاْخُذُوْهُ — بالابدال ورش والسوسي | يُؤْخَذْ — بالابدال ورش والسوسي | عَلَيْهُمْ — بضم الهاء حمزة

بیامد از پس ایشان گروهی ناشایسته که کتاب را یافتند و در عمل بدان نشتافتند چون بهود که متاع این منزله فرومایه دنیا از رشوتها تحریف کتاب و حیلها حق پوشی و اجتهاد دین فروشی میگرفتند و اعمال الخیر و افعال که موجب مثوبات اخروی باشد نمی آوردند و تمسک بسعت رحمت خدای میکردند سیغفرلنا خواهد بود و جریمه ما آمرزیده خواهد گشت و هنوز مصر بر گناهانند و از گناه باز نمی مانند وَاِنْ يَّاْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهٗ يَاْخُذُوْهُ معنی اینست و اگر بیاید ایشان را کالای دیگر مثل آنچه ستده اند آنرا بگیرند و یاد آن نیز بر خود ببرند یعنی ایشان از آن کار توبه نکرده اند و دل بر پشیمانی نیاورده اند هنوز در راه می پویند و آن سخن از آن میگویند معنی اینست اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِّيْثَاقُ الْكِتٰبِ اَنْ لَّا يَقُوْلُوْا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوْا مَا فِيْهِ معنی اینست اگرفته نشده است بر ایشان میثاقی که مضمون کتابست میثاق این که نگویند ایشان بر خدای مگر آنچه حق و صوابست و ایشان آنچه در کتابست درس کردند و آنچه خواندند بودند

در اعادت و تکرار آوردند و تواند بود من درس الشيء اذا محا باشد معني چنين بود ايشان ميثاق را محو کرده اند و بوده را در خبر نابود کي آورده اند والدار الآخرة خير للذين يتقون جمله عطف آ
با حال الست معني اينست و سراي پسين يعني آن جهان بهترست مر متقيانرا و هنگام عذاب و وقت نكال الستر كافرانرا هم از اين جهت گفته اند الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر افلا تعقلون معني
اينست اي شنوند اين را كه دار آخرت بهترست مر متقيانرا پس در نمي يابند و در دار الدنيا آن نمي شناسند يعني دريافتن ايشان امري عجيب است و واقع شدن آن مستبعد و غريب است والذين يمسكون بالكتاب
واقاموا الصلوة انا لا نضيع اجر المصلحين معني اينست و دار آخرت بهترست مر كساني كه پرهيزكار باشند و مر كساني را كه ترك بكتاب ميكنند و نماز بر پاي ميدارند بدرستي
اجر مصلحان يعني آنكساني كه در صلاح كوشند و از فساد پرهيزند بتمام و كمال بدهيم و از آن نقصان نكنيم واذ نتقنا الجبل فوقهم كانه ظلة وظنوا انه واقع بهم

فوقهمو ربهمو آتيناكمو لعلكمو ذريتهمو ظهورهمو بربكمو اشهدهمو انفسهمو الست

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل كما تقدم

علي الله الا الحق ودرسوا ما فيه والدار

بر خداي تعالي مگر راستي و صواب را و برخواندند آنچه دروي بود و سراي

الآخرة خير للذين يتقون افلا تعقلون

آن جهان بهترست مر آنانرا كه پرهيزكاري نمايند از كفر و معاصي اي دين بي بايد آنچه ميخواهند ورشوت ستدن

والذين يمسكون بالكتاب واقاموا الصلوة

و آنانكه چنگ اندر زدند باحكام توريت كار كنند و بپاي داشتند نماز را

انا لا نضيع اجر المصلحين واذ نتقنا الجبل

بدرستي ما ضايع نكنيم پاداش بسامان كاران يعني ثواب موحدانرا و چون از جاي برداشتيم كوه طوررا

فوقهم كانه ظلة وظنوا انه واقع بهم

بر زبر ايشان گويي آن سايباني بود و گمان بردند كه آن كوه نازل است بر سر ايشان

خذوا ما آتيناكم بقوة واذكروا ما فيه

گفتيم فرا گيريد آنچه داديم شمارا بجد و عزيمت تمام و ياد آريد آنچ در آن كتابست از احكام

لعلكم تتقون واذ اخذ ربك من بني آدم

تا مگر شما پرهيزكار شويد و چون فرا گرفت پروردگار تو از پسران آدم

من ظهورهم ذريتهم واشهدهم علي انفسهم

از پشتهاي ايشان فرزندان ايشانرا و گواه كرد ايشانرا بر تنهاي ايشان

الست بربكم قالوا بلي شهدنا ان تقولوا

آيا نه ام من پروردگار شما گفتند آري تو خداوند مايي گواهي داديم براي عدم ارادت آنكه گويند

الآخرة — بالنقل والترقيق ورش

الآخرة — سكت خلف في رواية خلاد

خير — بالترقيق ورش

يعقلون — بالياء ابن كثير وابو عمرو وحمزة والكسائي

يمسكون — بالتسكين ابو بكر

واقاموا — بالتسهيل بالتفخيم حمزة في الوقف

الصلوة — بالتغليظ ورش

كانه — بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية

ظلة وظنوا — مدغما بغير الغنة خلف

ركوع

اتيناكم — بالتسهيل في الوقف

بقوة واذكروا — مدغما بغير الغنة خلف

ما فيهي — بالاشباع ابن كثير

واذ اخذ — بالنقل ورش
واذ اخذ — سكت خلف في رواية
آدم من — الادغام سوسي
آدم — ثلثة اوجه لورش
ذرياتهم — بالالف نافع وابو عمرو وابن عامر
انفسهم الست — بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
بلي — بالامالة خلف
ان تقولوا — وبين بين ورش في رواية

معني اينست ياد كن اي
اي محمد چون كوه را از
اصل او بركنديم و بركرديم
بالاي سرهاي ايشان بر قدر
فرسنك در فرسنك بر موازنه
لشكرگاه ايشان همچو سايه
بان بر آورديم ايشان گمان
بردند اگر ما توريت قبول نكنيم
اين كوه بر ما بيفتند و همه را
بگراني بار خويش بر زمين
پست كند و اين در آن وقت
بود كه توريت نازل شد
در وي تكاليف شاقه ديدند از
تحمل متابعت ديد و رميدند چون
كوه را صفت مذكور ديدند
بترسيدند همه در سجده شدند
و باحكام توريت
گرويدند

نصف الجزو

خذوا ما آتيناكم بقوة
واذكروا ما فيه معني
اينست پس گفتيم ما آنچ
داده ايم شمارا از كتاب بقوة
و مشاق و متابعت آن بجان
و دل بپذيريد و آنچه درو هست
ياد داريد در معرض فراموشي
ما آريد لعلكم تتقون
معني اينست كتاب بگيريد
و احكام او بپذيريد تا پرهيز
كار گرديد و متقي شويد
واذ اخذ ربك من بني آدم
من ظهورهم ذريتهم
معني اينست و ياد كن
اي محمد آن هنگام كه گرفت
پروردگار تو از پشت بني آدم
همه فرزندان ايشانرا همچو
مورچگان كه مقدر گشته
و بقضا پيوسته از مبدا آدم
تا انقراض عالم همه را با عقل
و ادراك و اهليت فهم خطاب
پيدا آورد و بخطاب كريم مكرم كرد واشهدهم علي انفسهم معني اينست و گواه كرد ايشانرا بر نفسهاي ايشان بدين كه ايشان خدا را بعقول شناخته و امارات
وحدانيت و عنايات قدرت خالق و مالك خويش دانسته الست بربكم معني اينست گفت خداي عز و جل آيا نيم من پروردگار شما قالوا بلي ابجمله نيز مستانفه
است در جواب ماذا قالوا حين قال الله الست بربكم بلي براي ايجاب نفي مذكورست اي بلي انت ربنا معني اينست گفتند ايشان آري تو پروردگار مايي
ما همه بندگان و تو مولاي شهدنا معني اينست گواهي داديم و زبان بشهادة گشاديم ان تقولوا يوم القيامة انا كنا عن هذا غافلين معني اينست

بگيريد

بیرون آورد پروردکار تو فرزندان آدم را و ایشانرا بعقل بادراك رسانید و از ایشان بلی شهدنا کوایید تا نکویند در روز قیامت بدرستی که ما غافل بودیم بربوبیت تو
اَوْ تَقُولُوا اِنَّمَا اَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ معنی اینست یا از جهت آنکه نکویند یا از جهت کراهت آنکه کویند بدرستی پدران ما شرك آوردند
ما موجود نبودیم که ایشان مشرك شدند و هستیم ما فرزندان موجود شده از پس ایشان اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ معنی اینست حق سبحانه وتعالی اخذ ذریات کرد
و ایشانرا بر میثاق و اقرار بربوبیت خویش آورد تا آخرت نکویند که از این معنی غافل بودیم از جهت غفلت اعتراف بربوبیت نمودیم یا نکویند بدرستی پدران ما پیش از ما شرك آوردند
و ما را که پس ایشان آمدیم متابع خویش کردند بنیاد شرك ایشان نهادند و در این فساد ایشان کشادند و در این راه رفتند و برای اشراك ما سبب کشتند ا پس هلاك میکنی

لعلهمو عليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بعدهمو افتهلكنا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل
بسم الله الرحمن الرحيم

يَوْمَ الْقِيَامَةِ اِنَّا كُنَّا عَنْ هٰذَا غَافِلِينَ ۙ اَوْ تَقُولُوا
روز قیامت بدرستی ما بودیم از این کار بی خبران یا کویید

اِنَّمَا اَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ ۚ
بدرستی شرك آوردند پدران ما پیش از ما وبودیم ما فرزندان خردیر از ایشان

اَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ۝ وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ
ای پس هلاك میکنی ما را بآنچه کردند پدران ما اهل بطلان وهمچنان تمیز میکنیم وپیدا میکنیم

الْاٰيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ
دلایل را وتا مکر ایشان باز کردند بحق وبخوان ای محمد برایشان یعنی یهود خبر

الَّذِي اٰتَيْنَاهُ اٰيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ
آنکه دادیم ما اورا دانش بآیتهای ما پس عاری شد از آن بعمل ناکردن آن پس در رسید باو دیو

فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ۝ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ
پس شد یا کشت از کمراهان واکر خواستیمی هر آینه بلند مرتبه کردانیدیمی اورا

بِهَا وَلٰكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ ۚ
بسبب آن آیات ولیکن او میل کرد سوی دنیا ولذت آن ودر پی ایستاد رای باطل خود را

فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ ۚ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ
پس داستان او در دلت وخست مانند داستان سك است اکر حمله بری برو و برانی

يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ۚ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ
زبان بیرون افکند از دهن یا اکر بکذاری اورا زبان بدر افکند آنکه کفتیم مثل وصفت کروهی است

اَوْ يَقُولُوا — بالياء ابو بكر
آبَاؤُنَا آبَاؤُنَا — مع ثلثة اوجه لورش / بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة
الْاٰيَات — بالتقليل مع ثلثة اوجه ورش
الْاٰيَات — سكت خلف وفي رواية خلاد
عَلَيْهُمْ — بضم الهاء حمزة
نَبَا الَّذِي — بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
آتَيْنَاه — ثلثة اوجه لورش
آتَيْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
آيَاتِنَا شِيْنَا — ثلثة اوجه لورش / بالابدال السوسي
لَرَفَعْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
الْاَرْض — بالنقل ورش
الْاَرْض — سكت خلف وفي رواية خلاد
هَوٰيه — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

هَوٰيه — امال بين بين ورش في رواية
هوهو — بالصلة ابن كثير
عليهي — بالاشباع ابن كثير
يلهثاو — بالنقل ورش
يلهث او — بالسكت خلف في رواية
تتركهو — بالاشباع ابن كثير
يلهث ذلك — بالاظهار ابن كثير وورش وهشام وفي رواية قالون

ای بار خدای ما را بدابغ کردند کسانی که مبطل بودند و از حق وصواب اعراض مینمودند چون ایشان در روز میثاق بر توحید تصدیق واقرار کردند و بطوع ایمان آوردند بعد از آن دعوی غافل بودن خویش نتوانند کرد خود را در حیز متابعت مبطلان ودر معرض تقلید ایشان نتوانند آورد وَكَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ معنی این است تفصیلی مثل تفصیل مذکور یعنی مبین ومبرهن آیات خویش را تفصیل میکنیم ومبین ومشرح میکردانیم وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ معنی این است مثل بیان مذکور بیان آیات خویش میکنیم تا ایشان بدانند وخود را از مهلکه راه کفر واشراك باز کردانند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ الَّذِي اٰتَيْنَاهُ اٰيَاتِنَا معنی این است وبرخوان ای محمد برایشان یعنی بر کافران تا بشنوند شناعت این خبر از ارتداد بپرهیزند واز آسیب بلایی که بروی افتاد بکریزند وبرخوان برایشان خبر کسی که داده بودیم او را آیات خویش یعنی آیات صحف ابراهیم میدانست ومتابعت آن چنانچه بایست نمیتوانست وشاید تا آنکه بمتابعت آیات کار او بتحدی رسید که عالم علوی تا عرش وسفلی تا ثری میدید ودر ظهور خوارق عادات مشهور بود وعجایب قدرت در وی ظاهر مینمود هرچه از حق سبحانه میخواست بر حسب مطلوب مهیا یافتی وبعضی از آیات مذکور علامات بزرکی او پنداشتند وظهور کرامات وخوارق عادات مراد دارند فَانْسَلَخَ مِنْهَا معنی این است پس بیرون آمد از متابعت آیات ومخالفت ورزید وخود را از ملابسهٔ آیات همچو بیرون آمدن مار از پوست بیرون کشید فَاَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ معنی اینست پس از پس او آمد شیطان واو را دریافت پس او در متابعت شیطان

شتافت وبکمراهی وتباهی پیوست واز جمله کمراهان وتباهکاران کشت وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلٰكِنَّهُ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ معنی این است واکر میخواستیم هر آینه مرتبه او را بسبب آیات خویش بلند میکردیم واو را ثابت بر ایمان میداشتیم وعنایت در باب او میکماشتیم لیکن او سوی منافع زمین میل کرد ودل بر عالم سفلی آورد خاطر بر معانی عالم علوی نهاد وبر خود در دولت اخروی نکشاد وهوای خویش را پیروی کرد جزاو سزاء خدا را در دل نیاورد بعضی هوا بمعنی مهوی دارند بمعنی چنین کویند پس روی کرد محبوب خویش را یعنی کفت زن خویش شنید وخود را از دایرهٔ دین بیرون کشید فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ معنی اینست پس حال او همچو حال سك بود اکر حمله آری برو بر اندن زبان بکشد یا اکر بکذاری وحمله نیاری هم کار او زبان کشیدن باشد زبان کشیدن کاری مستلزم خست مزاج ورکت طبیعت نماید موجب هوان

وخواري ومستلزم بركت وسبكساري آيد وچون اين لازم طبيعت بود ودر همه احوال باشد صاحب او خسيس تر بود وطبيعت او ركيك تر باشد وبلعم مذكور در حالة كه مطرود
نبود صورت ثبات بر صلاح مينمود كار ناشايسته آورد يعني دعا بد بپيغمبر ولشكر او كرد وبعد مطرود شدن حيله ناپسنديده فرستادن زنان در لشكر او پيدا آورد وهم در
حال نا راندن بدي كرد وهم در حالة طرد ورانده شدن كار زشت آورد مثل او همچو مثل كلب باشد وحال او همچو حال سگ بود ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا معني
اينست آن يعني مثل مذكور مثل قومي است كه آيات مارا تكذيب كردند ودل بر تصديق آن نياوردند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ معني اينست چون چنين باشد قصه بگو اين قصه گفتن
وحكايت بكن اين حكايت كردن لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ معني اينست تا ايشان تفكر كنند ومضمون آن در دل خويش فكنند وبقصه مذكوره عبرت گيرند وپند پذيرند

لعلهمو انفسهمو لهمو لهمو لهمو آذان بل همو اضل
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون وعنهما وعن ورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر وقرا قالون بالصلة والقصر والمد

بآياتنا ج

الَّذِينَ كَذَّبُوا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ
كه بدروغ داشتند آيات مارا پس قصه خوان قصهارا تا مگر ايشان

يَتَفَكَّرُونَ ❁ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا
انديشه كنند بدا ازروي داستان گروهي كه بدروغ داشتند

بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ❁ مَنْ يَهْدِ
نشانهاي مارا وبر تنهاي خود بودند كه بيداد كردند آنكه راه نمايد اورا

اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي ج وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ
خداي تعالى پس او راه يافته است وهر كرا بي راه كند پس ايشان اند ايشان

الْخَاسِرُونَ ❁ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ
زيان كاران وبدرستي كه ما آفريديم از بهر دوزخ بسياري از

الْجِنِّ وَالْإِنْسِ صلى لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ
ديوان وآدميان مر ايشانراست دلهايي كه در نمي يابند بدان وايشانراست

أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ
ديدهايي كه نمي بينند طريق حق وسبيل رشاد را بدان وايشانراست گوشهايي كه نمي شنوند مواعظ قرآن را

بِهَا ط أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ ط أُولَئِكَ
بدان ايشان چون بهايم اند نه كه ايشان گمراه تر از بهايم اند ايشانند

هُمُ الْغَافِلُونَ ❁ وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى
ايشان بي خبران وخدايراست نامهاي نيكوتر

بآياتنا بيأياتنا
ثلثة اوجه لورش بالابدال في رواية حمزة
بآياتنا بيأياتنا
ثلثة اوجه لورش بالابدال في الوقف حمزة في رواية
وانفسهم
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
من يهدي الله
مدغما بغير الغنة خلف
فهو
بسكون الهاء ابو عمرو والكسائي وقالون
ومن يضلل
مدغما بغير الغنة خلف
الخاسرون
بالترقيق ورش
ولقد ذرانا
بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي
ولقد ذرانا
بالابدال سوسي
كثيرا
بالترقيق ورش
والانس
بالنقل ورش
والانس
سكت خلف وفي رواية خلاد
ولهم اعين
بالسكت خلف في رواية
يبصرون
بالترقيق ورش
ولهم اذان

اذان اولئك كالانعام كالانعام كالانعام بل هم اضل الاسماء
بالسكت خلف في رواية — مع ثلثة اوجه لورش — بالادغام سوسي — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالسكت خلف في رواية — بالنقل ورش

سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا معني اينست بد مثلي است مثل قومي آنكه آيات كتاب مارا تكذيب كردند ودل بر تصديق آن نياوردند از مثل سگ چه بدتر بود واز حال او كدام حال زشت تر باشد علي الخصوص اين حال كه آن اخس ترين احوال سگ دارند وقبيح ترين اوصاف او پندارند وَأَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ معني اين آيت است وهستند ايشان برين صفت كه نفسهاي خويش را مظلوم مي سازند وخود را در مذلت وزيانكاري مي اندازند مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضْلِلْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ معني اينست كساني راكه خداي راه راست نمايد هم ايشان راه راست نماينده اند وكساني راكه خداي گمراه گرداند پس هم ايشان زيان زدگان وخايب وخاسر شده كانند وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ معني اينست وهر آينه بدرستي كه آفريده ايم براي دوزخ بسياري را از پريان وآدميان كه بطبع بدي وبد كرداري لازم گيرند وهيچ پندي ونصيحتي در ايشان اثر نكند وباز نمانند از خطاكاري وگناهكاري بنده حق سبحانه وتعالي كساني را كه بعلم قديم دانسته كه كفر اختيار خواهند كرد وتا آنكه ميرند ايمان نخواهند آورد اسباب دوزخ را چنان التزام نمودند چنانستي ايشان براي دوزخ آفريده شده بودند لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا معني اينست مر ايشان را دلهايي است كه بدان حق را از باطل ونيك را از بد در نمي يابند ومر ايشانراست چشمهايي كه بدان علامتهاء راه راست را ونشانهاي دين حق را نمي بينند ومر ايشانرا گوشهايي است كه بدان پند پند دهندگان ونصيحت نصيحت كنندگان نمي شنوند اينچنين كسان چگونه راه راست يابند وچگونه در راه نيك شتابند أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ معني اينست ايشان همچو چهارپايان اند يعني همچو گوسفندان وگاوان وشتران اند بلكه آن بهايم كمتر اند واز انعام اضل واحقر اند چه بهايم نفع وزيان خويش ميدانند ونفع ميجويند واز زيان باز ميمانند وايشان ايمان كه نفع محض است ميگذارند وكفر كه زيان صرف است بجا مي آرند از انعام اضل باشند واز بهايم فرو داني كمترند أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ معني اينست ايشان مقصور اند بر غفلت هوشياري ندارند ودل بر دانستن نيك وبد ونفع وزيان نميگمارند وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى معني اينست

الاسماء الحسنى الحسنى
بالسكت خلف في رواية خلاد — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — الامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

وثابت مرخدایراست اسماء حسنی وصفات علا توصیف اسماء الحسنی ازجهت آنست که توصیف بهر نامی مطابق واقع نبود نه چنانچ نامهای دیگران که متضمن مدحی غیر مطابق باشد
چه بعضی را صفت نابوده بروجه تفاءل اختیار کند طفل را ابوفلان یا ام فلان کویند صغیر را کبیر نام کند وصبی را شیخ خوانند ونیز اسماء خدای حسنی است چه خواص غریبه دارد وآثار
عجیبه پیدا می آرد روایت کرده اند عیسی علیه السلام اسم یا حی یا قیوم کفتی از برکت این نامها مرده زنده کشتی همچنین هر اسمی را خاصیتی وهر صفتی را منفعتی است کدام
حسن ازین برتر بود وکدام نیکو تر ازین بهتر باشد فادعوه بها معنی اینست چون نامهای خدای چنین باشد وصفتهای او برین صفت بود پس خدایرا بدان نامها بخوانید وبدین نامها
دعوت کنید تا خاصیت هر نامی ظاهر شود واثر هر اسمی پدید آید چون شما نامهای خدای ذکر کنید از ذاکران باشید بشرف فاذکرونی اذکرکم برسید ودر زمرهٔ والذاکرین
الله کثیرا والذاکرات درآیید وذروا الذین یلحدون فی اسمائه معنی اینست کسانی که ملحد اند در اسماء خدا از حق سوی باطل مائل اند نامهایی که نیامده است اطلاق میکنند چنانچ بدویان یا ابا المکارم ویا ابیض الوجوه میکویند شما آن اطلاق مکنید وکسانی که بعضی اسما را ترک میدهند چنانچ بعضی کافران یا رحمان نمیکویند ایشانرا موافق مشوید چه زیادت ونقصان کردن نامهای خدا الحادست ومیل سوی فساد کسانی که ملحد اند وازحد تجاوز کنند کاشتد ایشانرا وعمل ایشانرا باید کذاشت ودل بر موافقت ومتابعت ایشان نباید کماشت سیجزون ما کانوا یعملون معنی اینست زود باشد که ملحدان جزا داده شوند جزاء آنچ عمل میکنند وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون معنی اینست وبیشتری از پریان وآدمیان برای دوزخ آفریده ایم وبرای عذاب وعقاب در وجود آورده ایم که مردمان بالحق راه مینمایند ودر حکومت عدل میکنند والذین کذبوا بایاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون معنی اینست وآنکسانی که تکذیب کرده اند وآیات مارا بر کذب آورده اند زود باشد که ایشانرا بدرجه درجه از آنجا که ندانند بکیریم ودر عقاب وعذاب موبد افکنیم چه بعد تکذیب آیات بر ایشان نعمت افزاید وبشومی معصیت مضرت وآفتی بدید نیاید تا ایشان به معصیت دلیر شوند ومغرور شده در راه عصیان روند وایشان ندانند که افزونی انعام با الجرام برای انتقام بود ومهلت دادن برای سختی ودرشتی عذاب باشد وأملی لهم ان

سَنَسْتَدْرِجُهُمْ	بِصَاحِبِهِمْ	أَجَلُهُمْ

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
لهم ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

فادعوهو بالصلة ابن کثیر — یلحدون بفتح الیاء والحاء حمزة — اسمائه بالتسهیل مع المد والقصر حمزة فی الوقف — رکوع — امة یهدون مدغما غیر الغنة خلف — بایاتنا بیایاتنا — واملی — لهم ان بالسکت خلف فی روایة — من جنة بالاخفاء — نذیر بالترقیق ورش — والارض بالنقل ورش — والارض بالسکت خلف فی روایة — شیء وان مدغما غیر الغنة خلف — شیء بالمد والتوسط ورش

فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ط
پس بخوانید اورا بدان وبکذارید آنانی راکه میل میکنند از صواب در نامهای او
سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞ وَمِمَّنْ خَلَقْنَا
زود پاداش کرده شوند آنچه بودند که میکردند — وازآنانکه آفریدیم ما
أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ۞ وَالَّذِينَ
کروهی اند که راه نمایند براستی وبراستی حکم میکنند وآنان که
كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا
بدروغ داشتند قرآن مارا زود باشد که باهستکی فراکیریم ایشانرا از آنجا که نه
يَعْلَمُونَ ج ۞ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۞
دانند ومهلت دهیم ایشانرا چه احسان من بطریق خذلان بود محکم است
أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ ط إِنْ هُوَ
ای اندیشه نکردند که نیست بصاحب ایشان یعنی رسول الله چیزی از دیوانکی نیست او
إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۞ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ
مکر ترسانندهٔ هویدا ای نکرستند در پادشاهی
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ لا
آسمانها وزمین وآنچه آفرید خدای تعالی از آنچه اسم شیئیت بر آن واقع شود
وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ ج فَبِأَيِّ
وآنکه کار آنکه شاید بود که باشد کار آنکه بحقیقت نزدیک بود وقت وفات ایشان پس بکدام

شیء — بالسکت خلف فی روایة
عسی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
امال بین — بین ورش فی روایة
ان یکون — مدغما غیر الغنة خلف
فبای — بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة
فبی — بابدال الهمزة یاء فی الوقف حمزة فی روایة

کیدی متین معنی اینست ومکذبانرا مهلت میدهیم وفرصت می بخشیم بعد مهلت کرفتن خواهد بود ومواخذة روی خواهد نمود خواهم کرفت کرفت من استوارست وخلاص
از کرفت دشوارست خدای اکرچه دیر کیرد سخت کیرد وکرفته اورا رهایش نه پدیرد اولم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالای کوه
صفا بر آمد وخلق را کروه کروه نام کرده میخواند از عذاب خدای می ترسانید وهر جنس اخبار از اعمال دنیا واهوال قیامت میرسانید کفار کفتند ان صاحبکم المجنون این آیت
این آیت نازل شد معنی اینست او تامل نکردند ودر تفکر نشدند وندانستند که نیست ملتبس بصاحب ایشان یعنی بذات پاک محمد با هوشمندی وفرزانکی شانی از شانهاء جنون
ونشانی از نشانهاء دیوانکی ان هو الا نذیر مبین معنی اینست نیست صاحب شما مکر ترسانندهٔ حق را از باطل جدا کننده واز عواقب امور ترسانندهٔ وحق را از باطل جدا کرده
کاری عظیم است وشانی فخیم است صفت عاقلانست ووظیفه کاملانست اولم ینظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء معنی اینست

اُتامل نمیکنند ونمیکرند درملك آسمان وزمین دروِلایت تصرّف درآن ودرچیزی آنچه آفریده است ازهرجنس که آفریده است وازهرنوع که موجود کردانیده است واین تعمیم است بعد تخصیص
چه این مخلوقات عظام وسایر مخلوقات ازجواهر واجسام دالّ برقدرت اوست ودلیل بروحدانیّت او شعر وفي كل شي له آية تدل على انه واحد نظم یك ذرّه برا استخاص شد
یك قطره برا است خاصه دریا وان عسي ان يكون قد اقترب اجلهم معنی اینست اَنظر نمیکنند دراین که شاید بود که باشد این نشان بدرستی نزدیك شده است اجل ایشان
چون این فکر کنند مغرور بطول امل نشوند فرصت را غنیمت شمرند درفکر ونظر تقصیر نکنند دراختیار کردن دین وصلاح تاخیر نه بینند فباي حديث بعده يؤمنون
معنی اینست چون بدانچ محمد آورده است تا آمدن اجل ایمان نیارند بعد نا آوردن ایمان بدو یا بعد از اجل بکدام حدیث ایمان نخواهند آورد وکدام کتاب را تصدیق
خواهند کرد که بعد ازین کتابی نخواهد بود وتکلیفی روی نخواهد نمود من يضلل الله فلا هادي له معنی اینست هرکرا خدای عز وجل کمراه کرداند پس اورا هادی نبود وکسی اورا راه نمودن نتواند ويذرهم في طغيانهم يعمهون معنی اینست خدای عز وجل راه نماید کسانی را که خواسته است دریشان کمراهی ودانسته است درشان ایشان فساد وتباهی وبگذارد ایشانرا در طغیان ایشان حیران وسرکردان وکور دل شدکان يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها معنی اینست می پرسند ترا از قیامت که حصول آن کی خواهد بود وظهور او کی روی خواهد نمود روایت کرده اند ایشان میدانستند که هنکام قیامت جز خدای تعالی دیگری نداند پیغمبر علیه السلام را بر وجه امتحان گفتند که ما وقت قیامت میدانیم اگر تو پیغمبری بگو قیامت کی خواهد بود واحوال واهوال آن کی روی خواهد نمود تا اگر وقت تعین کند خطا ظاهر شود قل انما علمها عند ربي معنی اینست بگوای محمد نیست علم قیامت یعنی روز جزا وسزا مگر نزدیك پروردگار من نه نزدیك ما وشما لا يجليها لوقتها الا هو معنی اینست روشن نکند قیامت را یعنی ظاهر نکرداند درهنکام آن مگر او که هنکام آن جز او کسی نداند ثقلت في السموات والارض معنی اینست کرانست قیامت در آسمانها وزمین یعنی دشوارست دانستن وقت او در بواطن اهل آن واین لا تاتيكم الا بغتة معنی اینست قیامت نیاید مگر آنکه ناکهان روی نماید يسئلونك كانك حفي عنها معنی اینست می پرسند از تو چنانکه کویا تو آکاهی از آن عالمی بدان قل انما علمها عند الله معنی اینست بکوای محمد علم قیامت نزد خداست داننده اوست سبحانه وتعالی است ولكن اكثر الناس لا يعلمون معنی اینست ولیکن بیشتری مردمان

حديث بعده يؤمنون من يضلل الله فلا

سخن پس از قرآن می بگروند هرکه گمراه کندش خدای عز وجل پس نیست

هادي له ويذرهم في طغيانهم يعمهون

هیچ راه نماینده اورا وبگذارد ایشانرا در سرکشی وضلالت ایشان حالتکه سرگشته باشند

يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها قل انما

می پرسند ترا ای محمد از قیامت که کی خواهد بود وقت اثبات آن بگو بدرستی که

علمها عند ربي لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت

دانش آن نزد پروردگار منست ظاهر نکرداند علم آنرا در وقت آن مگر خدای پوشیده گشت معرفت وقت آن بر اهل

في السموات والارض لا تاتيكم الا بغتة

در آسمانها وزمین نیاید بشما قیامت مگر ناکهان

يسئلونك كانك حفي عنها قل انما علمها

می پرسند از تو گویی تو دانایی بآن یا الفت کننده در سؤال از آن بگو بدرستی که دانستن آن

عند الله ولكن اكثر الناس لا يعلمون

نزد خدایست ولیکن بیشتر مردمان ندانند

قل لا املك لنفسي نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله

بگو مالك نه ام برای تن خود هیچ سودی را ونه گزندی را مگر آنچه خواسته باشد خدای

ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من

واگر بودی که دانستمی علم نهانی را هرآینه بسیار کردمی از

يؤمنون بالابدال ورش والسوسي
فمن يضلل الله مدغما بغير الغنة خلف
ويذرهم بالسكون حمزة والكسائي
ونذرهم بالنون نافع وابن كثير وابن عامر
طغيانهم بالامالة دوري
يسئلونك بالنقل في الوقف حمزة
مرسيها بالامالة المحضة حمزة والكسائي
مرسيها وبين بين في رواية ورش
قل انما قل انما بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية
والارض بالنقل ورش
والارض بالسكت خلف في رواية خلاد
تاتيكم بالابدال ورش والسوسي
تاتيكم الا بالسكت خلف في رواية
بغتة بالامالة في الوقف الكسائي
يسئلونك بالنقل في الوقف حمزة

قل انما قل انما الناس نفعا ولا ضرا الا ضرا الا ما شاء
بالنقل في الوقف حمزة بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية بالامالة دوري في رواية مدغما بغير الغنة خلف بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية بالامالة حمزة وابن ذكوان

اختصاص علم قیامت بخدای عز وجل نمیدانند از آن جهت از هنکام قیامت می پرسند قل لا املك لنفسي نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله روایت کرده اند چون کافران از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم تعیین وقت قیام قیامت جستند ایان مرسيها گفتند پیغمبر علیه السلام گفت علم قیام قیامت خدایراست من نمیدانم نادانسته جواب گفتن نتوانم کافران گفتند
اگر پیغمبر باشی چون ندانی وجواب گفتن چه نوع نتوانی در رد ایشان این آیت فرود آمد قل لا املك لنفسي نفعا ولا ضرا الآية وابحمله مقرر است مر مضمون قل انما علمها عند الله که متضمن
این معنی است که من نمیدانم که قیامت کی خواهد بود این حال عجیب کی روی خواهد نمود معنی اینست بکوای محمد مالك نه ام من برای نفس خویش نفعی را که آنرا جلب کنم
ومالك نه ام برای نفس خویش زیانی را که آنرا دفع کردانم مملوك مالك بنود بنده متصرف نشود نفع وزیان من بر دست من نیست متعلق بارادت خدای تعالی است علم قیامت مرا

چگونه باشد که مخصوص بخداست وبیان وقت آن کر نمیدانیم ازمن چگونه شود تعیین وقت آن که نمیدانیم ازمن چه نوع بحصول پیوندد قیامت غیب است ولا یعلم الغیب الا الله غیب را کسی
نداند خبر کردن از غیب هیچ کس نتواند ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء معنی اینست واکر بودمی داننده غیب هر آینه نیکی حال آینده دانستمی
درحال اسباب معاش بسیار جمع کردمی تا من و یاران من بتنگی حال مبتلا نشدندی ونرسیدی مرا بدی از هزیمت ونا یافتن غنیمت که اگر این حال که غیب است دانستمی
در آن عز و زیانکاری وناسازواری نرفتمی وچون چندین یاران من بتنگیها پیوستند پیش از آن بجمع اسباب برای دفع آن تنگی مستعد نکشتند ودر چندین جنگها بیرون
آمدیم بعد از آن منهزم شدیم ثابت شد که غیب نمیدانستیم واطلاع بر آینده نمی توانستیم ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یؤمنون معنی اینست نه ام من مگر ترساننده
مشرکان را بشارت رساننده مر مؤمنان را وتواند بود لقوم یؤمنون متعلق نذیر وبشیر بود که نذارت وبشارت مر مؤمنان را کار آید تا از گناه باز مانند ودر طاعت کوشش نمایند هو الذی خلقکم من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها معنی اینست آفریدگار عالم آن است که آفرید شما را از یک نفس یعنی نفس آدم وآفرید از نفس او زن او را یعنی حوا تا او سوی او میل وآرام گیرد و از او بصحبت جنس انس برد فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین معنی اینست پس هرگاه که پوشید او را بذات خویش واین کنایتست از جماع بار گرفت باری سبک که در رنج نیارد وحامله آن را گران نپندارد پس هرگاه که گران بار گشت بر بچه زادن بنزدیکی پیوست آدم وحوا دعا کردند ودل و زبان را در خواهش آوردند هر آینه اگر بدهی ما را فرزند صالح برای کار آدمی درست با اعضاء استوار هر آینه باشیم ما از سپاس دارندگان وشکر گزارندگان فلما آتیهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتیهما معنی اینست پس هرگاه که داد ایشان را فرزند صالح [illegible] برای کار با اعضا [illegible] استوار گردانیدند فرزندان در آنچه خدای داده است ایشان را مر خدای را شریکان برین وجه نسبت اشراک سوی اولاد بود سوی ایشان نه با [illegible] فتعالی الله عما یشرکون معنی اینست پس حکم کرده شود که برترست خدای عز وجل از اشراک ایشان چه او یکی است واو را در الوهیت وسزاواری معبودیت شریکی وانبازی نیست

خلقکمو وهو لهمو قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الخیر وما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر
نیکی را ونرسیدی بمن هیچ بدی نیستم من مگر ترساننده ومژده دهنده

السؤان بتسهیل الهمزة الثانیة نافع وابن کثیر وابو عمرو

لقوم یؤمنون ۞ هو الذی خلقکم من
مر گروهی را که بگروند او آن خدایست که آفرید شما را از

ركوع

السوءن بابدال الهمزة الثانیة واوا نافع وابن کثیر وابو عمرو

نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن
تنی یگانه یعنی آدم وبیافرید از آن تن جفت او را یعنی حوا تا بیارامد

ان انا ان انا بالنقل ورش بالسکت خلف فی روایة

الیها فلما تغشیها حملت حملا خفیفا فمرت
با او پس چون که صحبت با او کرد بار گرفت حوا باری سبک پس آمد شد کرد آن زن

ان انا بالمد قالون

نذیر وبشیر مدغما بغیر الغنة خلف

به فلما اثقلت دعوا الله ربهما لئن آتیتنا صالحا
با آن حمل پس آنگاه که گران بار شد خواندند آدم وحوا خدا را که پروردگار ایشانست که اگر بدهی ما را پسری نیک و فرزندی شایسته

نذیر لبشیر بالترقیق مع اظهار ورش

لقوم یؤمنون مدغما بغیر الغنة خلف

لنکونن من الشاکرین ۞ فلما آتیهما صالحا
هر آینه باشیم از شکر گویان پس آنگاه که بدیشان داد خدای فرزندی تمام خلقت چنانکه خواستند

یومنون بالابدال ورش والسوسی

جعلا له شرکاء فیما آتیهما فتعالی الله عما
کردانیدند اولاد آدم وحوا مر او را شریکان در آنچه ایشان را داد از اولاد بزرگوار وبلند رتبه است خدای از آنچه

خلقکم بالادغام سوسی

نفس واحدة وجعل مدغما بغیر الغنة خلف

یشرکون ۞ ایشرکون ما لا یخلق شیئا
شرک می آوردند با او ای شرک میکنند با او آنچه بیافریند چیزی را یعنی ابلیس واصنام

تغشیها بالامالة المحضة حمزة والکسائی

وهم یخلقون ۞ ولا یستطیعون لهم نصرا
وایشان مخلوق وآفریده شده اند ونمی توانند مر ایشان را هیچ دادنی

تغشیها بالامالة بین بین فی روایة ورش

لئن آتیتنا	لئن آتیتنا	آتیهما	آتیهما	آتیهما	شرکا	آتیهما	آتیهما
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش	بالسکت خلف فی روایة	بالامالة المحضة حمزة والکسائی	وبین بین ورش فی روایة	ثلثة اوجه لورش	نافع وابو بکر	بالامالة المحضة حمزة والکسائی	وبین بین ورش فی روایة لورش ثلثة اوجه

ایشرکون ما لا یخلق شیئا وهم یخلقون معنی اینست اشراک میکردانند با خدای بتانی را که ایشان
چیزی را نمی آفرینند وایشان آفریده میشوند ولا یستطیعون لهم نصرا ولا انفسهم ینصرون معنی اینست
ویاری کردن پرستندگان را نتوانند ونه نفسهاء خود را یاری کنند از زخم تیشه سنگ تراش خود را نرهانند
وا ز پی سپر گشتن وسزاواری شکستن خود را خلاص نرهانند ایشان عاجز از آنچه لایق پرستش باشند وایشان ناتوانان چه شایان عبادت بود

شیئا وهم مدغما بغیر الغنة خلف — شیئا شیئا بالمد والتوسط ورش وفی روایة خلاد — نصرا ولا مدغما بغیر الغنة خلف

وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ معنی اینست واگر بخوانید شما ای محمد و محمدیان ایشان را یعنی مشرکان را سوی راه راست ایشان شما را پس روی نکنند و در راه راست نروند سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ معنی اینست برابرست بر شما که دعوت کردن شما ایشان را احداث کنید یا بر خاموشی که داشتید ثابت مانید چون شان ایشان این شانست دعوت کردن شما و خاموش ماندن یکسانست بر هر تقدیری ایشان پس روی نخواهند کرد و خود را بر متابعت شما نخواهند آورد إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ معنی اینست بدرستی معبودانی غیر خدای که ایشان را اله میخوانید و بباطل معبود خود میدانید در مسخر و منقاد حکم خدای بودن همچو بندگانند که اگر بشکنند شکسته شوند و اگر بیفکنند بیفتند درین معنی امثال شما اند و چون ایشان امثال خود دانید اله چگونه میخوانید که بنده عاجز لایق الوهیت نباشد و سزاوار معبودیت نبود فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ معنی اینست پس چون ایشان را اله میدانید در الحاح حوایج خویش بخوانید ایشان مر شما را اجابت کنند هرچه میخواهید بدهند اگر شما صادقید درینکه ایشان را اله میگویید اگر ایشان اجابت بخواهش نتوانند کرد و مطلوب شما را بحصول نتوانند آورد پس پیش ایشان چرا باید نهاد و گواهی بالوهیت ایشان چه نوع باید داد أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا معنی اینست ایشان اجابت نتوانند از اجابت عاجزانند امر ایشان را یعنی مر بتان را پاهایی که بدان مشی میکنند یا خود مر ایشان را دستهایی که بدان میگیرند یا خود مر ایشان را چشمهایی است که بدان می بینند یا خود مر ایشان را گوشهایی است که بدان میشنوند یعنی ایشان را ازین چیزها هیچ چیز نیست و چون این همه نباشد اجابت خواندن چگونه کنند و دم الوهیت و معبودیت ایشان چه نوع زنند قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ روایت کرده اند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم بتان ایشان را مذمت کرد ایشان پیغمبر را از کید بتان ترسانیدند این آیت بروجه استیناف نازل شد معنی اینست بگو ای محمد ایشان را شما همه شرکاء خویش را پس مکر کنید و بدسگالی با من ورزید پس هرچه توانید بکنید و مهلت و فرصت مدهید من در عصمت خدا ام آزار من نتوانید کرد و مرا بمضرتی نتوانید آورد و این معنی دال بر کمال توکل بود و از نهایت اعتصام بعصمت حق روی نمود إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ معنی اینست بدرستی ولی من و ناصر من است خدا که فرستاده است کتاب را و حال اینست که او دوست میدارد صالحان را و ولایت دارد بر ایشان کار ایشان بکفایت رساند و حاجات ایشان بر آورده کرد اندر سزا و آن باشد که برو توکل کنند و خود را در حمایت و حفظ او افکنند و از غیر او باک ندارند و خوفی و خطری در خاطر بیا رند **نظم** تو خدا را شو اگر جمله عالم در ریاست بخدا گر سر مویی قدمت تر گردد

أنفسهمو يتبعوكمو أنتموا أمثالكمو فادعوهمو كنتمو شركاوكمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
تدعوهمو عليكمو أدعوتموهمو لكمو إن ألهمو أرجل أم لهمو أعين أم لهمو أيد أم لهمو آذان

وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنصُرُونَ ۞ وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى
ونه خود را نیز نصرت میدهند در حوادثی که بایشان میرسد واگر بخوانید ای مومنان مشرکان را سوی
الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ
راه راست متابعت نکنند شما را یکسانست بر شما آنکه خوانید ایشان را بدین
أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ ۞ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن
یا شما خاموش باشید از خواندن ایشان بدرستی آنان که می پرستید از
دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ
غیر خدای عزوجل یعنی اصنام بندگانند مانند شما بر تقدیر آنکه احیا باشد پس بخوانید ایشان
فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۞
تا جواب دهند شما را اگر هستید شما راست گویان
أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ
ای ایشان راست پاهایی که میروند بدان یا مر ایشان راست دستهایی که سخت گیرند
بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ
بدان یا مر ایشان راست چشمهایی که می بینند بدان یا مر ایشان راست گوشهایی که
يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ
می شنوند بدان بگو ای محمد بخوانید ای مشرکان انبازان شما را یعنی بتان را پس مکر کنید با من
فَلَا تُنظِرُونِ ۞ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ
پس مهلت مدهید مرا بدرستی دوست و یار من خدایست آنکه فرو فرستاد قرآن را

تدعوهم إلى — بالسکت خلف في رواية
الهدى — بالامالة المحضة حمزة والکسائي
الهدى — بالامالة بين بين ورش في رواية
لا يتبعوکم — بالتخفيف نافع
سواء سواء — بالتسهيل
عليکم أدعوتموهم
أم — بالسکت خلف في رواية
أم أنتم — بالنقل ورش
أم أنتم — بالسکت خلف في رواية
عباد أمثالکم — بالنقل ورش والسکت خلف في رواية
لکم إن — بالسکت خلف في رواية
ألهم أرجل — بالسکت خلف في رواية
أرجل يمشون — مدغما بغير الغنة خلف
أم لهم أيد — بالسکت خلف في رواية
أيد يبطشون — مدغما بغير الغنة خلف

أم لهم أعين — بالسکت خلف في رواية
أعين يبصرون — مدغما بغير الغنة خلف
يبصرون — بالترقيق ورش
أم لهم آذان — مدغما بغير الغنة خلف
آذان — بالسکت خلف في رواية
يسمعون — ثلثة اوجه لورش
قل ادعوا — بالضم نافع وابن کثير وابو عمرو وابن عامر والکسائي

کيدوني — لسکون الياء في الحالين في رواية هشام وفي الوصل ابو عمرو
تنظروني — لسکون الياء في الحالين في رواية هشام وفي الوصل ابو عمرو

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ معنی اینست خدای صالحانرا دوست دارد وایشانرا نصرت کند وکسانی که میخوانید شما ایشانرا از غیر خدای یاری کردن شمانتوانند ونفسهاء خویش رانیز یاری نکنند تیشه سنک تراش را بازندارند وسنک سنک شکن را دافع نباشند چون کفار ایشانرا حاجت عادت ایشانرا است بتهدد الآیند مکسان بر ایشان کرد آیند دستی در جنبش نیارند مکسانرا بازندارند وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ معنی اینست اگر شما ایشانرا سوی راه راست بخوانید نشنوند وبه بینی تو ایشانرا سوی تو مینگرند وحال اینست که ایشان سوی تو نه می بینند یعنی چون بدان دیدن عبرت نمیگیرند دیدن ایشان در حکم نادیدن است چنانچه چون بشنیدن پند نمیگیرند شنیدن ایشان در حکم ناشنیدن است خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ معنی اینست

نَصْرَكُمُو أَنْفُسَهُمُو تَرَيهُمُو وَهُمُو مَسَّهُمُو هُمُو إِخْوَانُهُمُو يَمُدُّونَهُمُو
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

تَدْعُوهُمُو إِلَى قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۝ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ
واو متولی کار نیکانست وآنان که می پرستید شما از

دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ
جز او نتوانند یاری دادن شمارا ونه خویشتن را

يَنْصُرُونَ ۝ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا ط
یاری میدهند واگر بخوانید ایشانرا سوی راه راست ونشنوند ونتوانند

وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۝
وبینی ایشانرا که می نگرند بتو ای محمد وایشان نمی بینند

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ۝
واگیر عفو را یا عفو کن از ایشان یا آنرا که سهل بود از اعمال وفرمای بکردنی یعنی بتوحید وطاعت وبگردان روی از نادانان وبمکافات ایشان

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ط
واگر بتو رسد از دیو از وسوسهٔ پس پناه گیر بخدای تعالی

إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ
او شنواست استعاذت ترا داناست بحال تو بدرستی آنان که بترسیدند وپرهیزکاری نمودند چون بدیشان رسد

طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ
آینده از دیو یاد آورند خدایرا باستعاذت پس ناگهان ایشان

مُبْصِرُونَ ج وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ
بینندگان باشند وبرادران ایشان شیاطین میکشند ایشانرا در ضلالت

وَهُوَ بسکون الهاء ابو عمرو والکسائی
يَسْتَطِيعُونْ نَصْرَكُمْ بالادغام سوسی
تَدْعُوهُمْ إِلَى بالسکت خلف فی روایة
الْهُدَى بالامالة المحضة حمزة والکسائی
الْهُدَى بالامالة بین بین وفی روایة ورش
وَتَرَيهُمْ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسائی
وَتَرَيهُمْ بالامالة بین بین ورش فی روایة
يُبْصِرُونَ بالترقیق ورش
الْعَفْوَ وَأْمُرْ بالادغام سوسی
رکوع
وَأْمُرْ بالابدال ورش والسوسی
وَأَعْرِضْ بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة
الشَّيْطَانِ نَزْغٌ بالادغام سوسی

اتَّقَوْا إِذَا اتَّقَوْا إِذَا طَائِفٌ طَيْفٌ مُبْصِرُونَ يُمِدُّونَهُمْ
بالنقل ورش بالسکت خلف فی روایة بالتسهیل مع المد والقصر فی الوقف حمزة ابن کثیر وابو عمرو والکسائی بالترقیق ورش بضم الیاء وکسر المیم نافع

بگیر کار عفو کردن وشادر گذشتن از خطایاء مردمان وازجر ایشان وبفرما بکار شایسته که آنرا شرع وعقل بپسندد ونزدیک مردمان پسندیده باشد واعراض بکن از کردار ناپسندیدهٔ نادانان واز گفتار ناشایسته جاهلان کردار وگفتار ایشانرا ندیده ونادیده بگیر شنیده ناشنیده ساز وبمعارضه ومکافات ایشان مپرداز نظم
دعای بد نکنم بر بدان که مسکینان بدست خوی بد خویش گرفتارند
واین آیت جامع امهات مکارم اخلاق است معتمد ومتمسک کرما وعظما باتفاق است خُذِ الْعَفْوَ متضمن باز ماندن از ایذاست چه هر که در حق مجرمی که ایذا کند بعفو پیش آید در حق غیر مجرم بطریق اولی از ایذا مجتنب نماید وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ متضمن است مر نفع رسانیدن ونیکخواهی کردن وراه نیک نمودن وکارهاء شایسته واخلاق خجسته فرمودن واین متضمن فعل آن بنفس خویش بود واتصاف بدان در ذات خود باشد وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ متضمن است مر صفت تحمل که تجملست واین پیش عقلا دلیل بر کمال تعقلاست چه مکافات با جاهل سود نکند بلکه در زیادت کلمات تجهل افکند وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ معنی اینست واگر بر انگیزد ترا وبر خلاف اوامر مذکور آرد از شیطان بر انگیختنی که نزغ ونخس یعنی سوختن نخاس در دم دابه برای بیا آوردن زجبانی وتیزروی اوست وطبع حال آنرا هیچو حال نخاس داند تعبیر از بر انگیختن نزغ بروجه تمثیل است پس پناه جوی بخدای تا از وسوسهٔ او در پناه خود دارد واز غضب وقصد که بتحریض شیطان حادث شد باز دارد إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ معنی اینست بدرستی که خدای شنواست گفتار وکردار بد گویان میشنود ومیداند در گفتار وکردار جزا دادن وسزا کردن میتواند إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ بدرستی آنان که پرهیزکارند واز خدای عز وجل ترس دارند چون مر ایشانرا از وسوسهٔ شیطان برسد یعنی خیالی در دل وسوسه وخطره در خاطر گذرد امر ونهی را یاد کنند ووعد ووعید را در دل آرند پس ناگاه ایشان کید شیطان ودشمنی او را بچشم می بینند وهمچو شی محسوس میدانند واز اتباع آن وعمل کردن بدان باز میمانند وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ معنی اینست دوستان شیاطین وموافقان ایشان از مردمانی اند که از خدای نترسند وبدولت تقوی نرسند

شياطين ايشانرا درگمراهي ميكشد ودرسركشي وتباهي ياري ميدهد ومدد ميكنند پس اگرچه دير ميكدرد وزمان بسيار ميرود بازنمي مانند واين وسوسه واغرا نميكذارند وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِاٰيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا معني اينست وچون بيارى معجزه كه طلب ميكنند چون كتابي مكتوب در قرطاسي يا فريشته كه آنرا مي آرد از آسمان وامثال اين از معجزات اقتراحي كه بيا زآن پيشتر رفته وذكر آن بالا كذشته بكويند اين معجزه چرا حاصل نكردي وچرا بيايد اينا وردي تو پيغمبري پيغام ميكزاري بايد كه هرچه از تو طلبند بياري قُلْ اِنَّمَا اَتَّبِعُ مَا يُوحٰى اِلَيَّ مِنْ رَبِّي معني اينست بكواي محمد پيروي نميكنم مگر چيزيرا كه سوي من از خداي وحي شده وبدين معجزات مقترحه بر من وحي نيامده هٰذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ معني اينست اين يعني آنچه وحي كرده ميشود سوي من از پروردگار شما نمودارها وحجتهاست يا كويند دريافتن امور حج

دردلها همچو بصيرتهاست وراهنمودنست مر گمراهانرا ورحمت است مر مؤمنانرا وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَاَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ معني اينست وچون خوانده شود قرآن پس استماع كنيد ودر استماع آن خاموش باشيد سماع كنيد ودر شنيدن آن كوش داريد وخاموش مانيد وتكلم در استماع خلل ما ريد تا شايان رحمت كرديد ورحمت كرده شويد وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ معني اينست وياد كن پروردكار خودرا كه قرآن كلام اوست ودر خطبه ذكر اوست ودر دل خويش در تدبر وتفكر باش در حالة كزاري كنند وترسند يا كويند بخوانيد پروردكار خود را بوجه زاري وترسناكي نه بر طريق بي التفاتي وبي باكي وجز آشكارا از كفتار يعني ذكري نهان بدل نه بزبان در بامداد وشبانكاه با دلي حاضر وآكاه اِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ معني اينست بدرستي آنكسانيكه كاينند نزديك خداي تعالي تقرب بمكانت نه قرب مكان يعني فريشتكان كه بزركي مي نجويند ودر راه تكبر نمي پويند از عبادت خداي عز وجل باز نمي مانند وخدايرا بپاكي يادمي آرند ومر اورا سجده ميكنند وسربي مكاني كه بر نسبت ايشان همچو زمين است مي نهند چون مقربان حضرت

ثلثة ارباع

بالت متوطنان وساكنان افلاك شب وروز درين كار باشند همه را بايد كه بدين صفت شوند تا بدرجه قرب رسند وبدانكه در ختم اين سورة جمله هٰذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ آورد وآنچ درين

به

تَاْتِهِمُو رَبُّكُمُو لَعَلَّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِاٰيَةٍ قَالُوا لَوْلَا

پس هيچ نقصان نميكنند از اغواء ايشان وچون نياري بديشان آيتي كه ملتمس ايشانست كويند چرا نياوردي

اجْتَبَيْتَهَا قُلْ اِنَّمَا اَتَّبِعُ مَا يُوحٰى اِلَيَّ مِنْ رَبِّي هٰذَا

از نزد خود آنرا بكو يا محمد بدرستي كه در پي آنچه باشم وحي كرده شود بمن از خداي من اين قرآن

بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ

سبب بينايي دلهاست از خداي شما وبيان راه راست وبخشايشي مر كروهي راكه

يُؤْمِنُونَ وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْاٰنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ

بكروند وچون خوانده شود قرآن پس بشنويد وكوش فرا داريد آنرا

وَاَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي

وخاموش كرديد تا مكر شما آمرزيده شويد وياد كن خداي خودرا در

نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ

دل خويشتن بعاجزي از راه خواري وتذلل وترسيدن وفرود بلندي از كفتار

بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

ببامدادان وآخر روز ومباش از بي خبران

اِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ

بدرستي آنان كه نزد حضرت خداي تواند از ملائكه مقرب بزركي نكنند از

عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ

بندكي او وبپاكي يادمي آرند اورا وبراي او غايت خضوع مي نمايند

يُقْصِرُونَ بالترقيق ورش

تَاْتِهِمْ بالابدال ورش والسوسي

بِاٰيَةٍ ثلثة اوجه لورش

قُلِ اِنَّمَا بالنقل ورش

قُلْ اِنَّمَا بالسكت خلف في رواية

مَا يُوحٰى بالامالة المحضة حمزة والكسائي

مَا يُوحٰى بالامالة بين بين ورش في رواية

بَصَائِرُ بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة

بَصَائِرُ بالترقيق ورش

وَهُدًى وَرَحْمَةٌ مدغما بغير الغنة خلف

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مدغما بغير الغنة خلف

يُومِنُونَ بالابدال ورش والسوسي

وَاِذَا قُرِي بابدال الهمزة في الوقف حمزة وهشام

الْقُرَانُ بالنقل ابن كثير

وَانْصِتُوا بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية

تَضَرُّعًا وَخِيفَةً مدغما بغير الغنة خلف

وَخِيفَةً وَّالْاٰصَالِ مدغما بغير الغنة خلف

وَالَاصَالِ بالنقل ورش

يَسْتَكْبِرُونَ بالسكت خلف وفي رواية خلاد

بالترقيق ورش

سورت وحي شده ودر آيات اين سورت بيان آمد جمع كرد وآن تفضيل بر جمله مذيل كردانيد وآنچ كفته بود بتقرير وتثبيت رسانيد بعد از آن جمله واذكر ربك براي امر بذكر خداي جل وعلا كفت وتسبيح وتحميد وتهليل وتقديس حق سبحانه وتعالي كه اهم امور واعظم شيون مسطورست بذكر پيوست بعد از آن مدح عابدان وساجدان ومسبحان وذاكران كرد وثناء فريشتكان وساكنان آسمان آورد شك نيست كه ختم مذكور دليل بر تمام كلام ميكند واشعاء بيان در دل مي افكند كه هرچه تفصيل آن مذكور بود جمله كرد وبعضي چيز كه معظم امورست بالواحق وتوابع تخصيص در ذكر آورد كلام تمام كشت وسخن بانتها پيوست مختمي حسن ومقطعي مستحسن باشد والله اعلم بمفهوم ما اوحاه ورموز الفاظه واسرار معناه لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي نظم نبشته سالها ماند زكاتب نشان در خاك جوئي هم نيابي سورة الانفال

سورة انفال غير سورة توبه هفتاد وپنج آيت است وبعضي هفتاد وشش كويند هزار ودويست وهشتاد وچهار كلمه است وبعضي هشتاد وپك كويند پنج هزار ودويست ونود وچهار حرف
وبعضي بجاي نود وچهار هفتاد وچهار كويند بسم الله الرحمن الرحيم يسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول معني اينست ترا از غنيمتها مي پرسند وقسمت
آن اي تو ميخواهند بكو غنيمتها مر خداي ورسول راست بود جز خداي ورسول ولايت تصرف كرا باشد قسمت او ومفوض بحكم خداي ورسول است حكم در و برايشان موكول است
چون قسمت غنيمت مفوض به پيغمبر صلي الله عليه وسلم كشت پيغمبر عليه السلام سعد را الطليد تيغ بخشيد وغنايم را بر تسويه آورد وبر سويت قسمت كرد پيغمبر صلي الله عليه وسلم
در مدينه رسيد ياران از معامله اسيران بپرسيد ابوبكر را رضي الله عنه راي برين افتاد از ايشان مالي بستانند ورها كنند كفت ايشان اقارب تواند بزركان عرب اند وميان ايشان
عباس اودر تست اكر بكشيي بر
كفر بروند واكر بداري شايد مسلمان
شوند چون از ايشان مال بستانند
وياران خويش را غني كرداند
ياران قوت يابند وايشان فقير
شده وضعيف كشته با مسلمانان
برابري كردن نتوانند شر ايشان
چانكه بكشتن كفايت مي پذيرد
باستدن مال نيز ضعيف ووهن
ميكيرد در استدن مال نفع
مسلمانان ودفع شر ايشانست
در كشتن ايشان چيزي بردست
نمي آيد ودرين عمل سودي نمي نمايد
عمر رضي الله عنه كفت يا رسول
الله اضرب اعناقهم سران
مكه بردست افتاده اند بعد
مشقت بسيار اين رفاهيت ترا
داده اند همه را كردن بزن واز
جهان بيرون افكن مسلمانان
بفضل خداي غني خواهند كشت
واز غيب برفاهيت خواهند رسيد
پيغمبر صلي الله عليه وسلم راي
ابوبكر را رضي الله عنه بپذيرفت
و براي عمل درين واقعه در جا
كرفت ابوبكر را بميكايل كه كار
او ايثار رحمت است تشبيه
كرد وابرهيم را كه ومن عصاني
فانك غفور رحيم كفت وعيسي
كه در شان وان تغفر لهم فانك
انت العزيز الحكيم سفت مانند
او آورد وعمر را بجبرئيل كه كار
او فرو آوردن عذاب ونكال
مشتبه داشت ومانند نوح كه
هلاك همه كفار جست ومانند
موسي كه ربنا اطمس علي
اموالهم واشدد علي قلوبهم
كفت بنداشت دل بر استدن
مال ورها كردن اسيران آورد
واز ايشان مال استد رها كرد
بعد از عمل آيت لولا كتاب من الله
سبق لمسكم فيما اخذتم عذاب
عظيم نازل كشت از پيغمبر صلي الله
عليه وسلم حديث لو نزل بنا
عذاب ما نجا الا عمر چنانچه
بيشتر ذكر آن خواهد آمد بنابران
بنوشت فاتقوا الله معني
اينست چون حكم در غنيمت مر
خداي را ورسول خداي را باشد

بينكمو كنتمو قلوبهمو ربهمو عليهمو اياته زادتهمو ايمانا قرا قالون بالصلة والقصر
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
والمد وتركها ورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

سورة الانفال مدنية خمس وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

يسئلونك عن الانفال ط قل الانفال لله
مي پرسند ترا از حال غنيمتها وحكم آن بكو امر غنيمتها خاص خداي راست

والرسول ج فاتقوا الله واصلحوا ذات بينكم ص
وپيغمبر را پس بترسيد از خداي در اختلاف ومنازعت ونيك كنيد احوالي را كه در ميان شماست

واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مؤمنين
وفرمان بردار باشيد خدايرا وپيغمبر او را اكر هستيد كروندكان

انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت
بدرستي كه مؤمنان كامل در ايمان آنان اند كه چون ياد كرده شود خداي بترسد

قلوبهم واذا تليت عليهم اياته زادتهم ايمانا
دلهاي ايشان از استعظام وتهيب وچون خوانده شود بر ايشان قرآن او بيفزايد ايشان بتظاهر ادله وعمل بموجب آن تصديق وتحقيق ويقين

وعلي ربهم يتوكلون ج الذين يقيمون
وخاص بر خداي ايشان توكل ميكنند آنان كه بپاي ميدارند

يسئلونك بالنقل في الوقف حمزة
الانفال بالنقل ورش
الانفال بالسكت خلف وفي رواية خلاد
قل الانفال بالنقل ورش
قل الانفال بالسكت خلف وفي رواية خلاد
الانفال لله بالادغام سوسي
واصلحوا بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
واطيعوا بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
مؤمنين بالابدال ورش والسوسي
المؤمنون بالابدال ورش والسوسي
ذكر الله بالترقيق ورش

عليهمو عليهم اياته اياته زادتهم ايمانا ايمانا ايمانا و
بضم الهاء حمزة | بالسكت خلف في رواية | ثلثة اوجه لورش | بالسكت خلف في رواية | لورش ثلثة اوجه | مدغما بغير الغنة خلف

ودیكران از روي ولايت نبود پس از خداي بترسيد واختيار كار به پيغمبر بكذاريد وخود را بر مخالفت ومنازعت مه آريد واصلحوا ذات بينكم معني اينست واصلاح كنيد حالت
وقت را بطلب قربت ومواصلت وبر معني دوم بتقدير اصلحوا ذات اسم الموصلة بابقايها وارتكاب اسباب دوامها وصونها عن اسباب المخالفة معني چنين بود حالي را كه خداوند
اسم وصلت وقربت است اصلاح كنيد در اسباب مقاومت در آن وملازمت بر آن كوشش نماييد واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مؤمنين معني اينست وخداي را ورسول
خداي را الطاعت كنيد واوامر ونواهي خداي ورسول را الطاعت نماييد يعني هرچه خدا ورسول خداي بفرمايد بجا آريد وخود را بر طاعت خدا ورسول خدا داريد اكر شما مؤمنانيد ونخدا
ورسول خداي كرونده كاييد انما المؤمنون الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم معني اينست نه اند مؤمنان مكر كساني كه چون خداي عز وجل ياد كرده شود دلهاي ايشان

ترسند چه صفات خدای در دل یاد آرند و دل بر عظمت و جلال او بکمارند و بر صفت قهر بحیث لا یسأل عما یفعل ولا یبالی فی فعله لم فعل واقف شوند با همه اعمال صالح باشند و با همه آثار رحمت که در دل آید ترسان کردند و بدانکه مقصور بر صفت مذکور ایمان کامل بود که اصل ایمان با جماع بر صفات مقصور نباشد و تواند بود ترسناکی دلها کنایت از قبول شرایع و بدیرفتن امر و نهی بود که ترسناکی سبب قبول امر و نهی باشد بر این وجه معنی چنین آید نه اند مؤمنان مگر کسانی که چون خوانده شود بر ایشان آیات خدا متضمن منع و عطا همچو احکام استغنام و سایر احکام شریعت پیغمبر علیه السلام و تفویض قسمت غنیمت برای جهان آرای و تفویض ولایات و تصرفات دیگر دلهاء ایشان بترسد و باطن در خوف افتد هم احکام قبول کنند و بدیرفتن آن گردن نهند وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا معنی اینست وچون خوانده شود بر ایشان آیات کلام خدای جل و علا بیفزاید آیات مذکو ایمان ایشان را وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ معنی اینست و آنانکه بر خدای توکل میکنند و کار بدو می سپارند و نظر بر کرم او میدارند نظم

هرچه شود از و شود

هرچه دهد هم او دهد

در حکایت آورده اند مردی شنید که دعوت اسم یا وکیل موجب کفایت مهمات جلیل است و او مهمی داشت دل بر دعوت این اسم کماشت متحیر گشت که حاجتم برنمی آید هاتفی آواز داد بوکیل کار می سپاری و عمل بدو نمیکاری یا وکیل یا وکیل میگویی و در دل تدبیر دیگر میجویی قوله تعالی الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ معنی اینست آنان که نماز را برپای دارند و در اوقات بگزارند و با فرایض و واجبات و سنن و آداب بیارند و از آنچ روزی کرده ایم ما ایشان را انفاق کنند و زکوة مفروضه بدهند و دل بر دفع حاجت محتاجان نهند قصر ایمان بر شرایع باعتبار اعتقاد قصر اصل ایمانست و باعتبار عمل قصر کمال ایمانست أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا معنی اینست ایشان یعنی ترسندگان از خدای یعنی موقنان آیات او بدیرندگان شرایع برپای دارندگان عبادات او هم ایشان گروندگان ثابت است ثابت شدنی که هم ایشان مؤمنانند لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ معنی اینست مر ایشان را درجات است نزدیک پروردگار ایشان نزدیکی بمکانت نه بمکان و مر ایشان را مغفرتست از فضل ذوالجلال و روزی سودمند حلال که بقوت آن شغل درگاه بتک آید و تقویت در طاعت روی نماید و تنکیر درجات برای تکثیر بود و تنکیر مغفرت و رزق برای تعظیم باشد كَمَا أَخْرَجَكَ

رَزَقْنَاهُمُو لَهُمُو رَبِّهِمُو وَهُمُو لَكُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون لَكُمُو

ٱلصَّلَوٰةَ بالتغليظ ورش

ٱلْمُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي

مَغْفِرَةٌ وَّ مدغما بالغنة خلف

مَغْفِرَةٌ بالترقيق ورش

ٱلْمُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسي

كَأَنَّمَا بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية

ٱلطَّآئِفَتَيْنِ بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة

أَنَّ غَيْرَ بالترقيق ورش

ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ بالادغام السوسي

أَن يُحِقَّ مدغما بغير الغنة خلف

دَابِرَ بالترقيق ورش

ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ۝ أُولَٰٓئِكَ هُمُ
نماز را و از آنچه روزی کردیم ایشان را نفقه میکنند ایشان اند ایشان

ٱلْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ
گروندگان براستی و درستی مر ایشان راست درجتها و مراتب نزد خدای ایشان و آمرزش

وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ كَمَآ أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنۢ بَيْتِكَ
و روزی نیکو ساخته ایشان را در بهشت بی انقطاع عدد و انتهاء ابد همچنانست که آن حالی که بیرون کرد ترا خداوند تو از خانه تو

بِٱلْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ لَكَٰرِهُونَ ۝
اخراجی راستی و بدرستی گروهی از مؤمنان دشخوار دارندگان بودند آن حال را

يُجَٰدِلُونَكَ فِى ٱلْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ
خصومت میکنند با تو در آن راست بعد از آنکه پیدا شد گوئی که رانده میشوند

إِلَى ٱلْمَوْتِ وَهُمْ يَنظُرُونَ ۝ وَإِذْ يَعِدُكُمُ ٱللَّهُ
سوی مرگ و ایشان می نگرند باسباب آن موت و یاد کن آن وقت را که وعده داد شما را خدای تعالی

إِحْدَى ٱلطَّآئِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ
یکی از هر دو گروه کاروان قریش که آن یک طایفه شماراست و دوست میداشتید

أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ ٱلشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ
که آن طایفه که بی قوت و بی سلاح ترست یعنی کاروان قریش مسلم بود شما را و میخواهد

ٱللَّهُ أَن يُحِقَّ ٱلْحَقَّ بِكَلِمَٰتِهِۦ وَيَقْطَعَ دَابِرَ
خدای تعالی که راست کند و ثابت و غالب کرداند آن حق را بسخنان او که در این حال بتو وحی کرد و ببرد آخر نسل

چه مقدار کراهیت باشد و چه اندازه ناخوشی بود چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم درین کار شتافت و وعده فتح و نصرت ظهور یافت ظاهر شد که کراهیت ایشان خطا بود و حقیت روی نمود وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ معنی اینست و یاد کن ای محمد چون وعده کرد خدای با شما یکی از دو طایفه را کاروان با لشکری که بمدد کاروان آید و بر نگهبانی کاروان عزیمت نماید بدرستی آن حاصل است مر شما را یعنی شما را بر یکی از این دو طایفه ظفر خواهد بود و فتح و نصرت روی خواهد نمود وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ معنی اینست و دوست میداشتید شما بدرستی طایفه که غیر خداوند شوکت و قوتست یعنی کاروان که برنست لشکر قوت ندارد برای شما باشد زیرا که مال بسیار در برابر مدد و نگاهبانان اندک دارد مال بسیار حاصل شود وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ معنی اینست و میخواست که ثابت کند حق را یعنی علو

رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ معنی اینست حکم کرد بحکم مذکور یعنی بتفویض قسمت غنیمت و والی کردانیدن تو بر آن چنانچ بیرون آورد ترا پروردگار تو از خانه برای جهاد با کافران که بوعده حق یعنی وعده نصرت که راست و درست بود یا گویند بکاری که حق است صوابست یعنی اعلاء دین که مؤمنان را روی نمود و حال اینست که بدرستی گروهی از مؤمنان هر آینه خروج مذکور را کاره بودند و درین کار ناخوش میشود مجادله میکردند با تو در کاری که حق است و رایی که صوابست محقق است بعد آنکه ظاهر شده بود حقیقت آن بعمل پیغمبر و وعده نصر از کرد کار اگر کراهیت ایشان بر این اندازه بود چنانکه رانده میشوند سوی موت و خوانده میشوند سوی فوت درین حال که می بینند و آنرا بچشم میسکرند توان دانست که ایشان را در حالة خواندن سوی مرگ چون آنرا بنظر چشم بنگرند ۳

دین اسلام واعلاء کلمهٔ علیا یا وعدهٔ راست ودرشت راکه بنصرت مسلمانان کرده بود که وروود آن در وعدهٔ نصرت مسلمانان روی نمود یا بر اوامری که وارد شده است درین وآمده
وجهاد کردن ورسیدن فریشتکان بمدد مسلمانان یا بکلمات تکوین چون کن یا کافرها لکا کن یا کافر مصروع کن یا کافر مقهور کن یا مسلم قاتلا کن یا مسلم غالبا کن یا مسلم منصورا
وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ معنی اینست ومیخواست که حق را اثبات کند نام ونشان کافران بریده کرداند دابر آخر چیزی را کویند وبرساید چیزی را در آخر انها، او جوید لِيُحِقَّ
الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ معنی اینست تا ثابت کرداند خدای عز وجل حق را وناپوده وناچیز کرداند باطل را اکر آنچ کرد وپیدا آورد ایدا آورد وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ معنی
اینست واکرچه مکروه دارند بدکرداران وناخوش بدارند کناهکاران إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ معنی اینست آن هنکام که فریادرسی میخواستید وتضرع می‌کفتید
یا غیاث المستغیثین اغثنا ربنا
انصرنا علی عدونا پس خدای دعای
شما بشنا ایشان مستجاب کرد
واستغاثت شمارا باغاثت آورد
أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
مُرْدِفِينَ معنی اینست اجابت
کرد مستغاث کند کاز ابو عده
این که مدد خواهیم کرد شمارا
بهزاری از فریشتکان که ردف
هریکی فریشته دیکر باشد بر
مرکب یعنی هریک سواری
که پس او سواری دیکر بود وبر
قراءت فتح معنی متبوعین
من اردفه اذا اتبعه معنی چنین
بود بهزاری از فریشتکان
که متبوعند فریشتکان دیکر
ایشان را تابع اند برین نوع میان
عدد هزار ومیان سه هزار
یا بیش از آن که در آیت دیکر
مسطورست معارضه نباشد
چه تواند بود که هزار متبوع
را دو هزار تابع باشند روایت
کرده اند جبریل علیه السلام
در میمنه با پانصد فریشته با
ابو بکر رضی الله
عنه ودر
میسره میکایل
با پانصد فریشته با عمر رضی
الله عنه ومیان ایشان علی ابن
ابی طالب بود رضی الله فریشتکان
مذکور بر صورت مردان بوده
اند با جامهاء سفید مینمودند
ودنب عمامه ایشان بر پشتهاء
ایشان فرو هشته وهریکی
بعلامت معلم کشته وَمَا
جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ
وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ معنی
اینست ونکردانیده است خدا
فرستادن مدد فریشتکان را
مکر از جهت بشارت مر شمارا
وبرای این که قرار دلهای شما
برین مدد بود نه از جهت آن
که استیصال کافران واهلاک
زمرهٔ ایشان محتاج بعدچندین
فریشتکان باشد چه فریشتکان
هرچند قوی وبسیار باشند

رَبَّكُمُو مُمِدُّكُمُو قُلُوبُكُمُو عَلَيْكُمُو لِيُطَهِّرَكُمُو عَنْكُمُو قُلُوبُكُمُو
قرا ابن کثیر بالصلة
لَكُمُو إِنِّي قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن کثیر بالصلة مع القصر وفی روایة قالون

الْكَافِرِينَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ
وبیخ کافران بعذاب استیصال کرد انجه کرد تا راست کند صواب را وباطل وناچیز کند بیهوده وخلاف را واکرچه

كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ج إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ
کراهیت دارند آنرا کناهکاران آنکاه که بفریاد میخواندید بار ناصرنا واغثنا خدای شمارا
یا غیاث المستغیثین
که بیاستیند کازان قتال کریه کاهی نیست

فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ
پس اجابت فرمود شمارا وکفت که من مدد دهنده‌ام شمارا بهزار نفر از

الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا
فریشتکان بر سر یکدیکر نشستکان یا از پس یکدیکر رسندکان یا از پی در آرندکان ایشان خود را وبه بدینکردان امداد را خدای تعالی مکر

بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ ج وَمَا النَّصْرُ
از بهر مژده دادن بنصرت وتا آرامیده شود بوی دلهای شما وترس از آن زایل شود ونیست یاوری ونصرت

إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ط إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
مکر از نزد قدرت وعنایت خدای بدرستی که خدای تعالی غالبست وقوی درستکار ودرست کفتار

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلُ
آنکاه که بشما رسانید خواب سبک را از بهر ایمنی از حضرت خود وفرو فرستاد

عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ
بر شما از آسمان آبی را تا پاک کند شمارا از حدث وجنابت بدان آب وتا ببرد

عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِكُمْ
از شما وسوسهٔ دیو را جنابت احتلام یا ترس تشنکی وتا ببندد بر دلهای شما وثوق بلطف وعنایت او

الْكَافِرِينَ
بالامالة ابو عمرو ودوری
الْكَافِرِينَ
بالتقلیل ورش
إِذ تَّسْتَغِيثُو
بالادغام ابو عمرو وحمزة والکسائی وهشام
لَكُمْ إِنِّي
بالتسکین
بِأَلْفٍ
بالتسهیل
الْمَلَائِكَة
بالتسهیل والمد والقصر فی الوقف حمزة
مُرْدِفِينَ
بالفتح نافع
رُكُوع
بُشْرَىٰ
بالامالة حمزة والکسائی
بُشْرَىٰ
بالتقلیل
وَلِتَطْمَئِنَّ
بالتسهیل والمد والقصر فی الوقف حمزة
يُغْشِيكُمُ
قرا نافع
يُغْشِيكُمُ
قرا ابن کثیر وابو عمرو

النُّعَاسُ مِنْهُو وَيُنْزِلُ السَّمَاءْ السَّمَا السَّمَا السَّمَا مَاءً لِيُطْهِرَكُمْ
قرا ابن کثیر وابو عمرو | بالاشباع ابن کثیر | بتکون النون ابن کثیر وابو عمرو | بالابدال مع القصر فی الوقف حمزة وهشام | بالابدال مع المد فی الوقف حمزة وهشام | بالتسهیل مع المد وفیه الروم فی الوقف حمزة وهشام | بالتسهیل مع الروم وفیه التسهیل فی الوقف حمزة وهشام | بتسهیل الهمزة وفیه المد والقصر فی الوقف حمزة | بالترقیق ورش

عمل بر قدر فرمان خدا بر وفق قضاء او کنند کسی را جز بحکم فرمان نکشند وجز کسی که اجل او رسیده هلاک نکرده اند تا کثر عدد در فریشتکان مدد از جهت رفاهیت مؤمنان وابتهاج خاطر
ایشان بود از جهت کار اهلاک همه کافران یک فریشته بسنده باشد وبدانکه در کتب تفسیر آورده که ائمه تفسیر اختلاف کرده که فریشتکان برای مدد آمده بودند جمله بر قتال نمودند
یا نمودند یعنی بعضی کویند بر قدر فرمان خدای تعالی قتال کردند وبر وفق قضاء او رفتند وبعضی کویند مدد ایشان برای تکثیر سواد بود که بدان تشجیع مؤمنان واطمینان دل ایشا ن
روی نمود نه برای قتال کفار واهلاک فجار وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ معنی اینست ونیست یاری کردن مکر از خدای ونیست ظفر یافتن مکر از اعانت حق سبحانه وتعالی
وتواند بود بمشاهده قوت فریشتکان کسی یاری از فریشتکان بیز کمان برد برین وجه قصر اضافی بود معنی این باشد یاری از خدایست نه از فریشتکان که فریشتکان بندکان مامورند

هرچه کند از ایشان چه شود بغیر فرمان از ایشان یاري نبود إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ معنی اینست بدرستی خدای قویست غالب است استوار کار رست همه کار او بقوت و فعل
او بحکمت است بقوت خویش یاری دادن مومنان تواند و بحکمت خویش کافران را مقهور کرداند مومنان غالب آیند کافران مقهور شوند إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً
مِنْهُ معنی اینست و یاد کن چون کرفت ایشانرا غنودن درحالة که ایمن بوده اند از سبب نعاس که اکر ایمن نبودندی نعاس نبودی و خواب روی ننمودی و تواند بود امنه
مصدر باشد مفعول له بود منه یعنی من الله دارند معنی چنین آید شما را غنودن از جهت ایمنی که حاصل بود از فضل خدای که رعب از دل شما برود و در دلهای شما امن آورد
تا براحت بخسپید و بآسایش بخیزید در قتال قوی باشید و بانشراح در معرکه در آیید وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ معنی اینست وچون فرستاد بر شما
خدا از آسمان آبی را تا شما را از حدث و جنابت پاک کردند و اعضاء شما را از لوث بپاکی برساند وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ معنی ازاینست وتا ببرد از شما ای مومنان وسوسه شیطان که با شما میکفت اکر شما بر حق می بودید بلوث جنابت و بی آبی مبتلا نمی شدید رجز عذابست و وسوسه را که سبب عذابست بر وجه تسمیه سبب باسم مسبب رجز خوانند از قبیل إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا ای عنبا داند وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ معنی اینست و تا مربوط کرداند دلها شما را بر دین بظهور این چنین نعمتی مبین وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ معنی این است و تا ثابت کرداند بسبب ربط قلوب در جنك جاء اقدام را إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ معنی اینست وچون وحی کرد پروردکار تو بسوی فریشتکانی که ایشانرا بمدد فرستاد و بامداد مسلمانان فرمان داد بدرستی من با شماام بعلم و نصرت و حفظ و کلایت یعنی شما را نکاه دارنده و یاری کننده ام و شما را و احوال شما را داننده ام و درین آیت اشارتست برین که فریشتکان با قوتی که دارند توجه بیاری خدای تعالی می آرند و نیز ذکر علم خدای تعالی باحوال ایشان تحریض است ایشانرا بکوشش کردن در کار و جهد در قلع کفار که چون بنده بداند که چون بنده بداند که مولی حال او میداند تقصیر کردن در کار نتواند فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا معنی اینست پس مومنانرا در محاربه ثابت دارید و درین کار ایشانرا بر ثبات قدم آرید و این اسناد مجازیست بر وجه سببیه یعنی سبب شوید برای ثبات در محاربه و رسوخ ایشان در

معكمو منهمو بانهمو ذلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ط إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى

و ثابت بدارد بدان یا بهاران ابرباك فرو نزود چون وحی کرد خدای تو جل جلاله سوی

الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا

فریشتکان که من با شماام بعلم و اعانت و تثبیت و نصرت پس بدارید برجای اقدام آنانرا که ایمان آوردند بیشارت

سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ

زود بود که در افکنم در دلهای آنان که کافر شدند ترس از مومنان

فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ

پس بزنید ای ملایکه بالای کردنهارا و ببرید از تنهای ایشان

كُلَّ بَنَانٍ ط ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ ج

هر سر انکشتانرا یعنی ایشانرا کردن زنید و اطراف دستها و پایها ببرید آن ضرب یا امر بدان بدانست که خلاف کردند حکم خدایرا و پیغمبر او را

وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ

و هر که خلاف کند با خدای تعالی و پیغمبر او بدرستی که خدای تعالی

شَدِيدُ الْعِقَابِ ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ

سخت عقوبتست در دنیا و آخرت آن چیز شما را ای کافران واقع است پس بچشید آنرا و بدرستی که

لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

کافرانرا عذاب دوزخ واقع است ای آنان که مومنانید

إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ

چون برسید با آنان که کافر شدند حال آنکه حمله بازبیش دشمن شده باشند بر مکردانید سوی ایشان

الْأَقْدَامَ
بالنقل ورش

الْأَقْدَامَ
بالسکت خلف في رواية خلاد

الْمَلَائِكَةِ
بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة

آمَنُوا
ثلثة اوجه لورش

سَأُلْقِي
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية

الرُّعْبَ
بضم العين ابن عامر والكسايي

الْأَعْنَاقِ
بالنقل ورش في رواية

الْأَعْنَاقِ
بسکت خلف وفي رواية خلاد

وَمَنْ يُشَاقِقِ
مدغما بغير الغنة خلف

فَذُوقُوهُو
بالاشباع ابن کثیر

لِلْكَافِرِينَ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری

لِلْكَافِرِينَ
امالة بين بين ورش في رواية

النَّارِ النَّارِ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری امالة بين بين ورش في رواية

آمَنُوا
لورش ثلثة اوجه

﴿ وَآن از قبیل ذکر جزء شریف و ارادت کل است که معتبر در دست اصابع است و در اصابع انامل است و تخصیص بذکر سر و دست و پا از جهت آنکه ایشان اطراف جسدند و حدود بدن اند چه اطراف جسد از طرف علو سر است و طرف سفل پاست و دو دست از طرف راست و چپاست و تواند بود زدن هر بنانی عبارت از مبالغت در جراحت کردن بدن بود و اظهار کمال مهارت درین کار باشد زدن هر سر انکشتی که از اعضاء باریکست هر یکی نداند و هر کی نتواند چنانچه کویند همه رک و پی او را بزن و زیر هر مویی سوراخی افکن ﴾

مقاتله چون بمود از کثرت سواد خویش بر بینند محاربه بقوت دل بکزینند سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ معنی اینست تحقیق است که بیفکنم خوف مسلمانان در دل کافران
و هیچ نصری برتر ازین نیست که در دل دشمن القای خوف شود و از رفتن جان خویش بخیزد با ختیار مردن حمله آرد و بلای انکیزد فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ معنی اینست پس کافرانرا
بالای کردنهاء ایشان بزنید یعنی در مفصل کردن و سر ایشان زخم کنید تا سر جدا شود و جان بسرعت برود یا کویند که بالای کردن سر است زدن بالای کردن کنایت از زدن سر بود
و عبارت از شکستن استخوانی که محوی بر دماغ است باشد و درین آیت اشارتست که فریشتکان مدد قتال داشتند چه ایشانرا با مر فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ بر قتال کماشتند
وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ معنی اینست و ببرید از کافران هر سر انکشتی از انکشتان و پای ایشان و تواند بود بریدن سرهای انکشتان عبارت باشد از بریدن دست و پای ایشان

دلهای ن

ذلك بانهم شاقوا الله ورسوله معنی اینست از قتل وضرب بلاء عاجل وعذاب ناجز بسبب آنست که ایشان خدا ورسول خدارا مخالف کشتند ودشمن داشتند ومن یشاقق الله ورسوله فان الله شدید العقاب معنی اینست وهرکه خدا ورسول را مخالف شود ودشمن دارد باینچنین عقوبتی معاقب کردد زیراکه خدای عقاب او شدید است مخالف او لایق اینچنین تهدید باشد ذلکم فذوقوه وان للکافرین عذاب النار معنی اینست آنچ از قتل وضرب دربیان آوردیم عذابست یا عذاب آنست که بیان کردیم وبدرستی که ثابت است بر کفار عذاب نار قتل وضرب دنیا کجا برآید کرو عذر کشتن بود از طپانچه وکوشمال چه کشاید بیت آنراکه درشکستن کردن بود صواب کردست بشکنند بسی جای شکرت است
یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار معنی این است ای مؤمنان چون به بینید شما کافرانرا لشکر انبوه یا درین حال که شما به انبوهی جمع آمده اید پس متوجه مکردانید روهای ایشان سوی پشتهای خویش یعنی پشت مدهید وروی بهزیمت منهید

یولهمو یقتلوهمو قتلهمو ذلکمو لکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الادبار ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا
پشتهای خویش — وهرکه — روی بکرداند از ایشان — درآن روز — پشت خویش را مگر برکردنده از ایشان

لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من
بارادت معاودت جنگ — یا چسپنده در جنگ — سوی کروهی از مسلمانان — پس بدرستی که باز کشت — بارادت عقوبتی از
تا دشمنان فریفته شوند — بر سبیل استغاثت — که بدیشان نزدیک باشند

الله وماویه جهنم ط وبئس المصیر
خدای تعالی — وجایگاه او — دوزخ است — وبد جای بازکشتن آن یعنی دوزخ

فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم ص وما رمیت
پس نکشتید ایشانرا بقوت شما — ولیکن — خدای تعالی کشت ایشانرا — ونینداختی تو ای محمد

اذ رمیت ولکن الله رمی ج ولیبلی المؤمنین
آنگاه که انداختی آن قبضهٔ سنگ ریزه را بصورت — ولیکن — خدای تعالی انداخت بحصول فایده — وتا نعمت دهد مؤمنانرا
باشارت جبرئیل — انداختن سنگ ریزه — که رسانید آن تا بچشمهای کفار

منه بلاء حسنا ط ان الله سمیع علیم ذلکم
از حضرت خود — نعمتی نیکو — بدرستی که خدای تعالی شنواست — ودانا بنیات — مقصود آن چیز
یا از انچه کرد ظفر وغنیمت — باستغاثت ودعای مؤمنان — واحوال ایشان — شماراست

وان الله موهن کید الکافرین
وبدرستی که خدای تعالی سست کننده وباطل کننده است مکر وحیلت کافران را

ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح ج وان تنتهوا
اگر گشایش خواهید کفار — بدرستی — آمد بشما — کشودن — واگر باز زده شوید از کفر
قریش وابن خطاب بر سبیل تهکم است

فهو خیر لکم ج وان تعودوا نعد ج ولن تغنی
پس آن انتها بجهت تضمن هر دو سرا بهتر بود شمارا — واگر باز آیید بمحاربت — باز آییم بنصرت محمد — وهرگز باز ندارد

الادبار
بالنقل ورش
الادبار
بالسکت خلف وفی روایة خلاد
ومن یولهم
بغنة بغیر الغنة خلف
لقتال او
بالنقل ورش
لقتال او
بالسکت خلف فی روایة
متحیزا الی
بالنقل ورش
متحیزا الی
سکت خلف فی روایة
فئة
بابدال الهمزة یاء فی الوقف حمزة
ماویه
بالابدال ورش والسوسی
ماویه
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
ماویه
اما الین بین ورش فی روایة
ماویهو
بالاشباع ابن کثیر
وبیس
بالابدال ورش والسوسی
ولکن الله
ابن عامر وحمزة والکسائی

مکردانید روهای ایشان سوی پشتهای خویش یعنی پشت مدهید وروی بهزیمت منهید که فرار از زحف کناه کبیره ونهی دادن مسلمانانست وهزیمت اندختن در جماعت ایشانست ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله وماویه جهنم معنی اینست وهرکه کافرانرا درآن روز که ایشان بجنگ بیش آیند سوی پشت خویش متوجه کرداند وازایشان اعراض کند وروی از محاربهٔ ایشان بکرداند مکر درین حال که منحرف شونده است از قتال از مجمعی در مجمعی دیکر از حال جانبی از میمنه به میسره آید یا از میسره بمیمنه حمل نماید یا میل کننده سوی کروهی بود تا از ایشان استمداد کند چنانچه از یکی بلشکری آید واز لشکری بامیری توجه نماید یا مددی بیدا آرد وبتقویت ایشان برکفاری که ایشانرا کذاشته حمله آرد این نوع پشت دادن از جریمه نبود وموجب عقوبت نشود وهرکه غیر این دو نوع از لشکر پشت دهد ودل بر هزیمت وفرار نهد ماخود بود معاقب شود زیراکه بدرستی باز کشته است ملتبس بغضبی از خدا وسخطی از حق سبحانه وتعالی وجای او دوزخ بود ودر آتش معذب شود وبئس المصیر معنی اینست وبد بازکشتنی است بازکشت ایشان چه بازکشت ایشان دوزخ بود وتوان دانست که از دوزخ هیچ جا بدتر نباشد فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی روایت کرده اند که بعد واقعه بدر بعضی یاران افتخار کردند ویاد کردن عملهاء خویش در ادرا نها آوردند یکی کفت من فلانرا کشته ام دیکری کفت من فلانرا بسته ام پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفت من خاک جانب ایشان انداخته ام ایشان بچشمها مبتلا ساخته ام در ردّ مفاخرت این آیت فرود آمد یعنی چون در دل کافران رعب من انداخته ام ودلهای شمارا از خوف ایشان ایمن ساخته ام خواب خوش دادم وباران رحمت

ولکن الله رمی / رمی المؤمنین منهو موهن کید موهن کید الکافرین
والکسائی الکافرین بالامالة فقد جاءکم بالادغام فقد جاءکم بالامالة فهو بالسکون خیر
ابن عامر وحمزة والکسائی وابوبکر — بالابدال ورش والسوسی — بالاشباع ابن کثیر — بالامالة المحضة حمزة والکسائی — ابن عامر وحمزة — بالامالة — ابوعمرو — حمزة — ابوعمرو — بین بین ورش فی روایة — وحمزة والکسائی وهشام — وابن ذکوان — والکسائی وقالون — بالترقیق ورش

فرستادم فرشتکانرا برای مدد شما فرود آوردم وآنرا سبب بشارت وآرام دل شما کردم پس کافرانرا شما نکشته اید لیکن خدای کشته است وخاک تو نینداختهٔ لیکن خدای انداخته است چون همه کار من کرده باشم شمارا چه جای فخر بود وچه مجال افتخار باشد معنی اینست پس نکشته اید شما کافرانرا در آن هنکام که کشته اید ومشت خاک را ای محمد سوی ایشان تو نینداختهٔ لیکن خدا انداخته چه اکر فرستاده تو بودی بر قدر قوت تو اثر نمودی وخاک مذکور چشمهاء همه وراه مسافت قد بطاقت تو اثر نمود پس محقق کشت که فرستاده تو نبود ولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا معنی اینست وازجهت اینکه شمارا ازمودنی نیکو آزماید یعنی کاری کند که هم جواز مودن نماید کرد آنچه کرد آورد آنچه آورد این مشقت ومحنت برای پیدا آوردن نیکی شما بود چه بدین محنت

نعمت روی نمود و صبر و ثبات قدم شما پیدا کشت و ظفر بر اعدا بظهور پیوست علم اسلام علو یافت و جهان رفعت مسلمانان در یافت ابتدا از خدای یعنی اظهار آنکه میدانست و ابلا شما توانایی بر چیزیست که میتوانست نیکی بابدی مضرت با منفعت نعمت با نقمت راحت با محنت باشد هرد و وجه ابتداست و هرد و نوع بلاست إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ معنی این است بدرستی که خدای عز و جل شنواست در هنکام محنت و مشقت زاری شما می شنود و عاقبت آنکه فتح و نصرت و روح و راحت است میداند شما را بمحنت و بمشقت مبتلا کرد و داناست آنچ بعلم قدیم از فتح و نصرت و غلبه و غنیمت میدانست پیدا آورد ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ معنی این است مراد ما آنچ کردیم از اظهار شوکت کافران و ضعف مسلمانان و رفاهیت کافران بسلامتی کار روان ایشان و محنت مسلمانان از بی آبی و درماندکی ایشان آنست که ذکر کردیم یعنی ابتداء مسلمانان ببلایی حسن که آخر او نیکویی بود و عاقبت او نعمت و راحت روی نمود و در حق کافران اظهار آنکه خدای عز و جل سست کرداینده است کید ایشان را که با وجود قوت مقهور شدند و از جماعتی ضعیف بی سلاح بقوت خدا مغلوب کشتند إِن تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُوا نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ معنی اینست اکر فتح بجویید ای مسلمانان خود فتح یافته اید و اکر باز مانید ای کافران از عداوت مؤمنان آن شما را بهتر باشد و ایسر و اسلم بود و اکر بعد از ماندن باز کردید بمحاربه مسلمانان باز کردیم ما به نصرت ایشان یعنی ما بار دیکر یاری کنیم و مسلمانان را ظفر دهیم هیچ منفعت نکند شما را جماعت شما اکرچه بسیار باشد و با منفعت ... و قوت بود وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ معنی اینست بدرستی خدای عز و جل با مؤمنانست بعلم و نصرت یعنی حال ایشان میداند و نصرت ایشان می تواند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ معنی این است ای مؤمنان خدای را و رسول خدای را طاعت کنید و از هرچه خدای و رسول باز دارد باز مانید وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ معنی این است و از امر خدا و رسول روی مکردانید و اعراض از طاعت خدا و رسول ساییع مدارید که روی کردانیدن از آن موجب ادبار بود و اعراض از آن عمل فجار باشد وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ معنی اینست و روی مکردانید از فرمان خدای تعالی و رسول درین حال که شما شنوایید قوت شنیدن دارید از کران نه اید شنیدن می توانید یا کویید و حال اینست که شما می شنوید امر و نهی و وعد و وعید و ثواب جزیل و عقاب شدید وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ معنی اینست و مباشید همچو کسانی که کفتند شنیدیم یعنی آنکسانی که شنیدند و حال اینست که نمی شنوند پند نمیکیرند و سود نمی یابند چنانکه نمی شنوند و در نمی یابند

عَنكُمُو فِئَتُكُمُو أَنتُمُو وَهُمُو فِيهِمُو لَأَسْمَعَهُمُو أَسْمَعَهُمُو وَهُمُو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ

از شما کروه شما هیچ چیز را مضرتها و اکرچه بسیار شی ندکی وه شما و بدرستی

اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

خدای تعالی با مؤمنانست بنصرت و معونت ای آنان که مؤمنانید

أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ

فرمان بردار باشید خدای را جل جلاله و پیغمبر او را و بر مکردید از رسول یا از جهاد یا از مدلول

وَأَنتُمْ تَسْمَعُونَ ۝ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ

طاعت

و شما می شنوید قرآن را و مواعظ را شنیدن فهم و تصدیق و مباشید چون آنان که

قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝ إِنَّ شَرَّ

کفتند شنیدیم ما و ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان انتفاع یابند بدرستی که بدترین

الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ

جنبندکان نزد خدای تعالی کرانند از شنیدن حق کنکانند از کفتن کلمهٔ توحید آنان که

لَا يَعْقِلُونَ ۝ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا

نداننند حق را واکر دانستی خدای تعالی در ایشان نیکی و انتفاع بآیات و معجزات

لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا وَّهُم

هر آینه برایشان شنوانیدی واکر برایشان شنوانیدی و حال آنکه دانسته که در ایشان خیری نیست هر آینه برکشتندی و ایشان

مُّعْرِضُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا

روی کرداندکان بودندی بجهت عناد ای آنان که مؤمنانید اجابت نمایید

فِيتُكُمُو — بالابدال في الوقف حمزة

شَيْئًا وَلَوْ — مدغما ابو الفتح خلف

رُكُوع

شَيْئًا شَيْئًا — بالمد والتوسط ورش وفي رواية حمزة

وَإِنَّ اللَّهَ — بالكسر ابن كثير وابو عمرو وحمزة والكسائي وابو بكر

الْمُومِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي

آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش

أَطِيعُوا اللَّه — بالتسهيل في الوقف حمزة وفي رواية

وَلَا تَّوَلَّوْا — بالمد والتشديد بزي

عَنْهُو — بالاشباع ابن كثير

خَيْرًا — بالترقيق ورش وفي رواية

لَأَسْمَعَهُمْ — بالتسهيل في الوقف حمزة وفي رواية

وَلَوَسْمَعَهُمْ — بالنقل ورش

وَلَوْ اسْمَعَهُمْ — بالسكت خلف في رواية

آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ معنی اینست ای مؤمنان خدای و رسول او را اجابت کنید چون بخواند شما را رسول برای چیزی که بدان زنده کردید چون علم که سبب حیوة معنوی بود چنانچه جهل سبب موت معنوی باشد و چون اعتقادات و دیانات و ایمان و نماز و زکوة و روزه و حج و سایر عبادات که آن نیز سبب حیوة معنویست قال الله تعالى أَوَمَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ ایضا لا فهدیناه و چون معاملات و عقوبات و مصالح دینوی که سبب بقاء عالم و استیفاء حیات بنی آدم است و بعضی

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ معنی اینست بدرستی که بدترین جنبندکان یا بدترین بهایم نزدیک خدای عز و جل یعنی در علم او زمرهٔ اند که کرانند که پند نشنوند و در راه راست نروند کنکانند که نشان راه از کسی نپرسند و نا پرسیده براه راست نرسند ایشان را بر وجه استعارت داخل بهایم پنداشت و بدترین جمله جنبندکان داشت وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا معنی اینست و اکر دانستی خدای تعالی در ایشان خیری را یعنی صدق و نیکویی و صلاحیتی و قابلیتی بعلم او بودی هر آینه ایشان را شنوا کردانیدی و قواعد اسلام شنوانیدی هر آینه ایشان روی میکردانیدندی و تدارک و رزیدندی و بر مقتضای طبیعت خبیثه میرفتندی و سوی طبیعت ناشایسته باز میکشتندی وَهُم مُّعْرِضُونَ و بر تقدیر اول معنی چنین بود و حال اینست که ایشان اعراض کنندکانند از حق روی کردانندکانند اعراض از حق ایشان را سجیت است و روی کردانیدن دلهای ایشان را طبیعت

یعنی چون بداع نمی شنوند

در بيان اذا دعاكم لما يحييكم جهاد تعين كنند ومعنى آيت اذا دعاكم للجهاد كويند چه جهاد سبب حيات مسلمانان است كه اكر مسلمانان جهاد نكنند غالب آيند مسلمانان زنده نمانند هم ازين جهت بعضى ايمه تفسير در آيت ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة القاء نفس سوى تهلكه عبارت از ترك جهاد داشته ومعنى ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة ولا تتركوا الجهاد پنداشته واين وجه موافق مورد آيت است چه ورود آيت در دعوت جهاد دست وجه اول بر وفق عموم لفظ است چه عبرت مر عموم لفظ راست نه خصوص سبب را
روايت كرده اند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم بيش در ابي ابن كعب كذشت ابي ابن كعب را خواند ابي ابن كعب در نماز بود نماز بشتابي تمام كرد بعده در اجابت پيغمبر عليه السلام سرعت نمود پيغمبر عليه السلام فرمود چه مانع بود تا دل تو در اجابت سرعت ننمود كفت در نماز بودم واكرنه سرعت مى نمودم پيغمبر عليه السلام فرمود

دعاكمو يحييكمو منكمو انتمو فاويكمو ايدكمو رزقكمو لعلكمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لله وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم ج
مر خدايرا و پيغمبر را بطاعت چون خواند شما را رسول چه دعوت خدا مر آن كار زنده كند شما را بحيوة ابدى

واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه وانه
وبدانيد كه خداي تعالى در آيد بقدرت وعلم ميان مرد ودل او وكار آنكه

اليه تحشرون ۞ واتقوا فتنة لا تصيبن
باحكم او كردانيده شوي بدين پس پاداش دهد شما را بر اعمال وبپرهيزيد از بلاي عام كه آن آش كه نرسد

الذين ظلموا منكم خاصة ج واعلموا ان
آنان را كه بيداد كردند از شما تنها بلكه عام بود ظالم را وغير ظالم را وبدانيد كه

الله شديد العقاب ۞ واذكروا اذ انتم
خداي تعالى سخت عقوبت است وياد كنيد اي مهاجران آن وقت را كه شما

قليل مستضعفون في الارض تخافون
اندك بوديد ضعيف داشتكان قريش در زمين مكه مي ترسيديد

ان يتخطفكم الناس فاويكم وايدكم
كه بربايند شما را دشمنان وقبايل عرب پس جاي داد شما را بمدينه ونيرومند كردانيد شما را

بنصره ورزقكم من الطيبات لعلكم
بياري دادن خود وروزي داد شما را از حلالهاي غنايم تا مكر شما

تشكرون ۞ يا ايها الذين امنوا لا تخونوا
شكر كنيد اين نعمتها را اي آنان كه ايمان آورديد خيانت مكنيد با خداي

المرء
بالنقل والسكون المحضة في الوقف حمزة وهشام
اليهي
بالاشباع ابن كثير
ظلموا
بالتغليظ ورش
خاصة
بالامالة في الوقف في رواية كسايي
اذ انتم
بالنقل ورش
اذ انتم
بالسكت خلف في رواية
في الارض
بالنقل ورش
الارض
بسكت خلف وفي رواية خلاد
ان يتخطفكم
مدغما بغير الغنة خلف
فاويكم
ثلثة اوجه لورش
فاويكم
بالامالة المحضة حمزة والكسايي
الله
تعالى بتعظيم
فاويكم

ورزقكم امنوا
بالادغام سوسي
لورش ثلثة اوجه

حيات خويش را در كار خداي درباز وجان در طاعت واجابت او فداي ساز بستاند اجل ۞
واكرنه بموت جان برود وحيات سپري شود مصراع جان بجانان ده وكرني از تو
وانه اليه تحشرون معني اينست وبدانيد بدرستي شان اينست كه سوي حسابگاه خداي حشر
كرده خواهيد كشت وبجواب وحساب خواهند پيوست وقت دريابيد وباجابت پيغمبر بشتابيد ۞
امالة ابن ذكوان وورش في رواية

آيت يا ايها الذين آمنوا استجيبوا لله وللرسول اذا دعاكم نديدى واز وحي سماوي نشنيدى ابي ابن كعب كفت يا رسول الله بعد ازين هر وقت كه دعوت كنى اجابت كنم وخود را در تاني وتاخير نيفكنم ازين روايت نيز مفهوم است كه دعوت مذكور بر عموم است چه دعوت ابي ابن كعب بتعيين جهاد ثابت نشده وتوبيخات بر تاخير اجابت متوجه كشته اما قطع صلوة براي اجابت دعوت بعضى كويند خاصه دعوت پيغمبر بود وبعضى كويند هر دعوتي كه تاخير نه پذيرد چون دعوت سوي اطفاء حريق وانجاء غريق ومانند آن بعضى كويند اجابت كسى كه فريضه است چون پيغمبر عليه السلام وپدر ومادر و بد واستاد وشيخ بالطريقت در دعوت او قطع نماز نفل سايغ بود چه نفل معارض فرض نشود واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه معنى اينست چون پيغمبر خداى براي كاري خواند از ديانات دين يا مصالح دنيا دعوت كند امر او كه چون امر خداست دعوت خداي دانيد ودعوت خدا ورسول را باجابت واطاعت مقرون كردانيد وبدانيد كه حكم خداى حايل ميشود ميان مردم ودل او يعنى در ميان مردم وآنچ در دل اوست از بيم يا امن ورجا يا خوف وكفر وايمان وطاعت ومعصيت وساير خواطر وعزايم وارادت وهمم كه در دل باشد وبحايل شدن حكم خداي وارادت خلاف آن بتحقيق خلاف آن پيوندد چنانچ مسلمانان در روز بدر را از جهت ضعف وقلت در دلها بيم داشتند واختيار محاربه را مكروه مى پنداشتند حكم خدا

ميان ايشان حايل شد امن ايشان به بيم وقاهريت ايشان بمقهوريت مبدل كشت وهمچنين ساير امور با امانت آنچ در دل است نماند وچون بمرد امضاء آن نتواند آنچ در دل است برود ومتمني وميسر نشود حاصل معنى اين باشد دعوت رسول را اجابت كنيد ودر آنچ شما را ميخواند بشتابيد بنا بدانكه حكم خداي حايل شود وقدرت وقوت برود واجابت نتوانيد عاجز ومتحير مانيد نظم دواى درد دل زان بيشتر كن ۞ كه كويندت كنون وقت دوا رفت ۞ يا كويند اجابت كنيد دعاي پيغمبر را وبدانيد ميان مردم وعمل او ومطلوب ومقصود دل او حكم ازلى بلحوق اجل حايل ميشود وموت ميان او وميان همه مطلوبهاي دل او وآرزوهاء باطن حايل ميكردد ومانع مى افتد پس در اجابت دعوت مسارعت بايد كرد ودل بر تاني وتاخير نبايد آورد وفرصت غنيمت بايد داشت وكسل وكاهلى نبايد كماشت چون اجل برسد هيچ كار ميسر نشود وچون مرك بيايد هيچ عمل بحصول نه پيوندد

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً معنی اینست و بترسید از فتنه که نرسد آن آنرا که از جمله شما ظالمانند رسیدنی که خاصهٔ ایشانست بلکه رسیدنی مشترک میان ظالمان
و مظلومان و آن فتنه قتال میان مسلمانانست که فتنه شدن او مخصوص در حق ظالم نبود بلکه در مقاتله ظالم مظلوم مجروح شود و شور در جهان افتد و عامهٔ خلق را زیان
رسد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ معنی اینست و بدانید که خدای سخت است عقاب او دشوار است عذاب او وَاذْكُرُوا إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ
معنی اینست و یاد دارید و فراموش مکنید آن هنکام را که بوده اید شما در زمین مکه اندک در شمار ضعیف پنداشته شدکان در کار تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ
فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ معنی این آیت می‌ترسید از این که بربایند شما را مردمان و غالب آیند دشمنان پس شما را در مدینه جا داد و در

أَمَانَاتِكُمُو وَأَنتُمُو أَمْوَالُكُمُو وَأَوْلَادُكُمُو عَنكُمُو سَيِّئَاتِكُمُو لَكُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوٓا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنتُمْ
و پیغمبر بترک سنن یا بغلول در غنایم و خیانت مکنید در امانتهای شما و شما
تَعْلَمُونَ ۝ وَاعْلَمُوٓا أَنَّمَآ أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ
میدانید که خیانت میکنید و بدانید که مالهای شما و فرزندان شما
فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِندَهُۥٓ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۝ يَٰٓأَيُّهَا
آزمایشی اند از خدای و بدانید که خدای تعالی نزد اوست مزدی بزرک مر آنکس را که مراعات حقوق شرع کند و رضای خدا بر متابعت هوا کزیند ای
الَّذِينَ ءَامَنُوٓا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ
آنان که مؤمنانید اکر بترسید از خدای تعالی بدید کند شما را
فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَيَغْفِرْ
هدایتی که فرق کند میان حق و باطل یا نصرتی و بپوشد از شما بدیهای شما را و بیامرزد
لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝
شما را بعفو یا تجاوز از کبایر یا کناهان آینده و خدای تعالی خداوند بخشایش بزرکست
وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ
و یاد کن آنکاه که فریب و حیلت بجست تو در مکه آنان که کافر اند یعنی کفار قریش تا بزندان کنند ترا
أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ
یا بکشند ترا باتفاق یا بدر کنند ترا از مکه و مکر میکردند
وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝
و رد میکرد بر ایشان خدای مکر ایشان یا ایشانرا جزای مکر کنان فرمود و خدای تعالی بهترین جزا دهندکان مکرست

فِتْنَةٌ
بالامالة في الوقف كسائي
فِتْنَةٌ وَأَنَّ
مدغما غير الغنة خلف
رُكُوع
ءَامَنُوا
لورش ثلثة اوجه
فُرْقَانًا وَ
مدغما غير الغنة خلف
سَيِّئَاتِكُمْ
ثلثة اوجه لورش
سَيِّئَاتِكُمْ
بالابدال في الوقف حمزة
وَيَغْفِر لَّكُمْ
بالادغام سوسي وفي رواية دوري
خَيْرُ
بالترقيق ورش

٣
وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ معنی اینست و مکر میکردند یعنی دل بد میکردند و بنا می کاشتند و حیله و تدبیری که میکردند پنهان میداشتند و خدا نیز سزا کردن ایشان میخواست و آنرا از ایشان پنهان میداشت وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ معنی اینست

امن و نعمت بر شما کشاد بمدد کردن فرشتکان در روز بدر قوی کردانید و کافرانرا بهزیمت و شما را با قلت و ضعف بغنیمت رسانید و روزی کرد شما را از حلالها پاک و پاکیزه از غنایم از اموال نهب و تاراج مغانم لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ معنی اینست و روزی کرد شما را از اموال الطیبه تا شکر کزارید و سپاس دارید شکر کفتن موجب استثناء نعمت بود و سپاس داشتن موجب استمناء موهبت شود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ معنی اینست ای مؤمنان بر خدای و رسول خدای خیانت مکنید و در طاعت خدا و رسول خدا خاین مشوید وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ معنی اینست و خیانت مکنید امانات خویش را در معاملاتی که کار است میان شما وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ معنی اینست و حال آنست که شما آنرا خیانت میدانید و تبعهٔ آن می شناسید وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ معنی اینست و بدانید بدرستی که مالها و فرزندان در حق شما بلا و ابتلاست و وقوع فتنه در کار شماست که محبت دنیا آرد و از سعی کار آخرت باز دارد و مقتضای همت هر یکی از میل سوی دنیا باز داشتن دل بر آخرت پیدا شود و آنچ موافق استعداد هر کسی است بظهور پیوندد بدرستی خدای تعالی کاین است نزدیک او اجر بزرک پس عاقل باید در راه اجر عظیم پوید و ثواب جزیل جوید در طلب دنیا دنیه نشود و در راه دولت فانیه زود رجع شدن مالکه موجب وبال است خویش نکردد و [illegible] عالی شدن جاه که [illegible] پیش عاقلان [illegible] هیچ افتاد در [illegible] جاهست متبهج نشود يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَانًا معنی اینست ای مؤمنان اکر شما تقوی ترس

و خدای تعالی بهترین سزا کنندکان مکرست که جزاء او بحق است و سزای او بعدل است در ایلام از حد استحقاق تجاوز نکند و در
انتقام ذرهٔ افزونی نیفکند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا روایت کرده اند نضر بن الحارث با جماعتی از کفار
نشسته بود کسی آیت قرآن بر خواند کفت شنیدیم اکر میخواستیم هر آینه مثل این میکفتیم و اکر قصد میکردیم همچنین می‌آوردیم نزول آیت در شان
نضر بن الحارث مذکورست این جمله معترضه است برای حکایتی عجیبه از کفار و شکایتی عظیمه از کفار و جملهٔ شرطیه مستانفه است چنانست
که چون سامع قد سمعنا شنید از حال او پرسید ایشان بر وجه استیناف کفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا

خدای و پرهیز دارید و در اوامر و نواهی خیانت نکنید و خود را در ورطهٔ عصیان فرو نیفکنید بکرداند خدای شما را علامتی فارق میان مؤمن و کافر و نشانی ممیز میان صالح و فاجر از فتح و ظفر
در دنیا و انعام و احسان در اخری ٥ وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ معنی اینست و بپوشد و دور کند از شما کناهان صغیرهٔ شما در دنیا باعمال صالحه چنانچه در حدیث آمده پنج نماز
و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان مکفرات اند کناهانی را که در میان باشند وَيَغْفِرْ لَكُمْ معنی اینست و برای شما کناهان کبیرهٔ شما در آخرت بتوبه بیامرزد یا ببهشت عفو
عفو کند وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ معنی اینست و خدای قدیم کریم بزرکان خود خداوند فضل عظیم است وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ
معنی اینست و یاد کن ای محمد آن هنکام آنکه مکر کردند در شان تو کافران تا ترا حبس کنند و ترا در بند خانه افکنند یا بکشند یا از شهر بیرون آرند و در بیابان بکذارند و یا تلف کنند ٣

معنی اینست وچون خوانده شود بر مشرکان آیات کتاب ما کویند شنیدیم ما اکر میخواستیم هر آینه مثل این کلام میکفتیم ان هذا الا اساطیر الاولین معنی این است نیست این کلام
مکر نبشته بیشینیان ساخته کذشتکان واذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم روایت کرده اند نضر
بن حارث مذکور وجماعتی از کفار در انکار آیات قرآن مبالغت کردند وانکار را درین مرتبه آوردند که بر تقدیر حقیقت قرآن هلاک یا عذاب خویش جستند واللهم ان کان هذا
هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم کفتند این آیت درشان ایشان آمده واین نظم در باب ایشان نازل شده معنی اینست ویاد کن آن وقت
که کفتند کافران ای بارخدای اکر باشد این قرآن بر حق پس بر ما شکیبایی از آسمان چنانچ درحق منکران حق باید یا عذابی دردناک چنانچ درشان جاهلان صدق شاید بیار وما کان الله
لیعذبهم وانت فیهم جمله منفیه حالست یا معترضه است برای بیان سبب تاخیر عذاب از کسانی که اینچنین دلیری کنند وخود را به ستم در عنا وبلا افکنند معنی اینست ونبوده است فعل خدای که کل ایشان را عذاب کند وازبیخ برکند درین حال که تو میان ایشان باشی چه پیغمبر علیه السلام رحمت عالمیانست با وجود رحمت قهر کلی نشود قبل وانت فیهم مقتضی آنست که چون پیغمبر علیه السلام از ایشان برود وجایی هجرت کند مظنه عذاب کردند ومنتظر عقاب باشند بقاء ایشان ببقاء مسلمانان مستغفر درمیان ایشان بود که بعد هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعضی مسلمانان عاجز از هجرت مانده بودند که از ایشان استغفار که موجب امانست روی می نمود استیصال است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم جز بقیام قیامت نبود وبر حکم لا تقوم الساعة فی الارض حتی لا یقال الله الله تا در زمین الله الله کوینده قیامت قایم نشود عذاب استیصال نباشد وکشته کشتن ومعذب شدن پنج نفر دشمن پیغمبر که وزرچنانچه در آیت انا کفیناک المستهزئین تحقیق شده ودیکران که هلاک ایشان پیش از هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم در اخبار آمده هلاک خاص است استیصال امت نیست ایراد آن در وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم بی معنی است بر کسی که در وما کان الله لیعذبهم وانت فیهم عذاب خاص قایل بود این سوال مشکل شود وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون معنی اینست ونیست خدای تعالی عذاب کننده ایشان وحال اینست که ایشان یعنی بعضی از ایشان مؤمنان مستغفر اند از عذاب امان خواهند کاشند از جمله قومی که بعضی از ایشان

لیعذبهمو فیهمو معذبهمو وهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی
لهمو الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل کما تقدم روایة قالون

تتلی یتلی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی امال بین بین
علیهم آیاتنا — بالسکت خلف فی روایة
علیهم — بالضم حمزة
آیاتنا — لورش ثلثة اوجه
قد سمعنا — بالادغام ابو عمرو وحمزة والکسائی وهشام
اساطیر — بالترقیق ورش
الاولین — بالنقل ورش
الاولین — بالسکت خلف وفی روایة خلاد
فامطر
حجارة — بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة
السماء او — بالامالة فی الوقف کسائی
ائتنا — بابدال الهمزة الثانیة یاء نافع وابن کثیر وابو عمرو
بعذاب الیم — بالابدال ورش والسوسی
بالتنوین ورش

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا
وچون خوانده شود برایشان قرآن کویند تحقیق شنیدیم ما
لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
اکر خواستیمی کفتیمی مانند این نیست این مکر افسانهای
الْأَوَّلِينَ ۝ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ
بیشینیان وبادکن آنکاه که کفتند خدایا اکر هست
هَٰذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً
این قرآن راست از نزد تو بباران بر ما سنک
مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝
از آسمان یا بیار بر ما عذابی دردناک
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ
ونبود خدای تعالی که عذاب کند ایشانرا وحال آنکه در میان ایشانی که توی رحمتی
وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ
ونه بودی خدای تعالی عذاب کننده ایشان وایشان
يَسْتَغْفِرُونَ ۝ وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ
استغفار میکنند از کفر وچه بوده است ایشانرا که عذاب نکند ایشانرا
اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
خدای تعالی اکنون وایشان کرداند محمد ومؤمنانرا از مسجد مکه
که تو از میان ایشان بیرون آمدی

بعذاب الیم — سکت خلف فی روایة
وانت — بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة
یستغفرون — بالترتیق ورش
لهم الا — بالسکت خلف فی روایة

سوی استغفار شاند برکت استغفار مستغفران همه از عذاب استیصال نجات یابند وما لهم الا یعذبهم الله وهم یصدون عن المسجد الحرام استفهام برای انکار است
وجمله معترضه است برای بیان این که ایشان استحقاق عذاب دارند وعقاب را سزاوارند معنی اینست وچیست مر ایشانرا که خدای تعالی ایشانرا عذاب نکند ودر عقاب ونکال
نیفکند یعنی هیچ سببی ندارند که بدان عذاب را از خود باز دارند وحال اینست که ایشان دشمنی خویش بر مسلمانان کماشته اند ومسلمانانرا از مسجد حرام باز داشته اند چنانچه
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در حدیبیه از عمره باز داشتند ومسلمانان ومهاجرانرا از کعبه دور انداختند ۝

نجه
دروکه
اند

وماکانوا اولیاءه معنی اینست وحال اینست ایشان بر مسجد حرام ولایتی ندارند تا دیگرانرا ازوی باز دارند ان اولیاؤه الا المتقون جمله تعلیل است بر نفی ولایت ایشان بر مسجد حرام دلیلست معنی اینست اولیاء مسجد حرام نیند مگر مؤمنانی که متقی اند احق بمسجد ایشانند مراعات حق مسجد ایشان دانند ولکن اکثرهم لا یعلمون
استدراك است برای دفع وهم آنکه عمل ایشان مبنی بر علم است این وهم را دور کرد ولکن اکثرهم لا یعلمون برای دفع وهم آورد معنی این آست ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند لا یعلمون
منزل منزله لازم است یعنی از اهل علم نه اند یا مفعول بقرینه تقدیر کنند ای لا یعلمون انه لیسوا اولیائه ما لا یعلمون ان اولیاؤه المتقون یعنی اکثر این کافران نمیدانند که ایشان
اولیاء مسجد نه اند یا نمی دانند که اولیاء مسجد حرام مؤمنانند تقیید باکثر آنست که بعضی علم دارند از جهت معاندت دل بر آن میگمارند و تواند بود از اکثر کل مراد شود چنانچه
از قلت عدم مراد میکردد

اکثرهمو صلوتهمو کنتمو اموالهمو علیهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وَمَا كَانُوٓا أَوْلِيَآءَهُۥٓ ۚ إِنْ أَوْلِيَآؤُهُۥٓ إِلَّا

ونه بودند ایشان سزاواران ولایت امر او باشرك نیست سزاواران ولایت مسجد حرام را مگر

ٱلْمُتَّقُونَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝

دوستان خدای پرهیزکاران از شرك ولیکن بیشتر ایشان نه می دانند که ایشان را هیچ ولایتی نیست

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِندَ ٱلْبَيْتِ إِلَّا مُكَآءً

ونه بود دعا یا نماز ایشان نزد خانهٔ کعبه مگر صفیر یعنی بانگ کردن

وَتَصْدِيَةً ۚ فَذُوقُوا ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ

ودست بر دست زدن پس بچشید عذاب آخرت را تا روز بدر بدانچه بود بد در دنیا که

تَكْفُرُونَ ۝ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا

کافر شدید اعتقادا وعملا بدرستی آنان که کافر شدند

يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ لِيَصُدُّوا عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۚ

نفقه میکنند مالهای خود را تا بر کردانند مردم را از راه دین خدای تعالی

فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً

پس نفقه کنند آن اموال را بتمامی پس باشد آن اموال یا نفقه بر ایشان سبب حسرت وپشیمانی وغم برفوات آن بی حصول مقصود از آن

ثُمَّ يُغْلَبُونَ ۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا إِلَىٰ جَهَنَّمَ

پس غلبه کرده شوند آخر الامر وآنان که کافر شدند سوی دوزخ رانده شوند

يُحْشَرُونَ ۝ لِيَمِيزَ ٱللَّهُ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ

وکرد آرند ایشان را بدوزخ تا جدا کند جدایی وپیدا کرداند پلید را که کافر باشد از پاك که مؤمن با صلاح

اولیاء
اولیاءه
ان ولیاؤه — تسهیل الهمزة مع المتوسط فی الوقف حمزة
ان ولیاؤه — بالنقل ورش
صلوتهم — بالسکت خلف فی روایة
مکاء — بالتغلیظ ورش
وتصدیة — مدغما بغیر الغنة خلف
وتصدیة — بالامالة فی الوقف الکسائی
العذاب بما — بالاشمام حمزة والکسائی
علیهم — بالادغام سوسی
لیمیز الله — بضم الهاء حمزة
بالتشدید حمزة والکسائی

حسرت مترتب میشود وجوع متعقب میکردد چه مال از دست رفت وبدل بدست نیامد جای تحسر باشد ومقام تحیر بود در افسوس ودریغ میشوند پس از آن مقهور ومغلوب میکردند
والذین کفروا الی جهنم یحشرون معنی اینست وآنکسانی که نکرویدند وکفر ورزیدند سوی دوزخ حشر کرده شوند وباعمال سیئه در آتش روند زهی خسارت وزهی خجالت
بیت آن کودك خاك بیز غربیل بدست میزد بدو دست روی خود را می خست میکفت بهای های کافسوس ودریغ دانکانه بیافتیم غربیل شکست
لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم معنی اینست کافران سوی دوزخ حشر کرده شوند ودر آتش سوزان روند تا خدای عز وجل کروه خبیث را یعنی کافرانرا از کروه طیب یعنی مؤمنان جدا کند

بر مسجد حرام دلیلست معنی اینست استدراك است برای دفع وهم آنکه منزل منزله لازم است یعنی از اهل اولیاء مسجد نه اند یا نمی دانند که از قلت عدم مراد میکردد
وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة در آیت سابق اثبات کرد که او مسجد متقیانند ونفی کرد ولایت کفار را بر مسجد بر این آیت تایید کرد وایشان از نماز که وضع مسجد برای آنست بیرون آورد واین جمله عطف است بر جمله وما کانوا اولیاءه معنی اینست کفار اولیاء مسجد حرام نه اند ونیست نماز ایشان نزدیك خانهٔ کعبه مکر آواز سیلك بر آوردن ودست بر دست زدن ومعلوم است این آواز ساز لهو نه نماز پس ایشان صاحب نماز نیند صاحب مسجد نباشند واستثنا در وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء وتصدیة بر طریق استثنا وبلدة لیس بها انیس الا الیعافیر والعیس باشد واین از باب تاکید الذم بما یشبه المدح بود
فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون معنی اینست پس عذاب را بچشید ورنج ودرد آن بکشید واین عذاب یا درد در دنیا بود چنانچه نضر بن حارث قایل قول مذکور را بسته یا قتل واسری که بعضی در روز جنك بدر بقتل واسر مبتلا کشتند وتواند بود که در آخرت باشد فرشتگان کویند ذوقوا العذاب الی آخره عذاب را تشبیه به مطعوم تلخ کند وا ورا بر سبیل تخییل متعلق حاسه ذوق کرد ثم وذوق که مبین بر قلت اثبات او در عذاب ابد باعتبار قطاعت شرك است که عذاب ابدی وعقوبت سرمدی بر نسبت جریمهٔ کفر وبر نسبت عذابی که در خور اوست اند کشت
ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله روایت کرده اند که در واقعهٔ بدر کافران بقصد قتال با لشکر پیغمبر نزدیك چاه بدر فرود آمده بودند بعضی اغنیاء ایشان ایشانرا با نفاق والطعام مدد میمودند دوازده کس از سران بودند که جماعتی را برای مقاتله با پیغمبر جاکر کرفتند وهر یکی از ایشان هر روز ده کان شتر ایشانرا میخورانیدند وصلات ونفقات وعطیات میدهایند وبعضی کویند هفت کس بودند که الطعام کل لشکر بر خود التزام نمودند که هر روز یك کس از ایشان کل لشکر را طعام میداد وابواب عطیات دیکر میکشاد در روز جنك بدر نوبت عباس بود که لشکر پیغمبر بر ایشان غلبه نمود این آیت در شان ایشان وارد کشت واین نظم در باب ایشان نزول یافته است معنی اینست بدرستی که کافران نفقه میکنند مالهای خویش را تا باز دارند مردمانرا از آن راه رضای خدای تعالی یعنی پیغمبر علیه السلام وتدین اسلام فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون معنی اینست بدرستی که کافران انفاق میکنند مالهای خویش را تا باز دارند مردمانرا از راه رضای خدای یعنی اتباع پیغمبر علیه السلام وتدین بدین اسلام پس بر انفاق اموال عاری از حصول المال

وبدكردار را از نيكوكار ممتاز كرداند پس بكرداند بعضي از كروه خبيث را بر بعضي افكند ويكديكر برهم نهد پس او را در دوزخ اندازد در آتش سوزان معذب سازد يعني جمع كردن ايشان ومتوجه
كردانيدن سوي دوزخ براي اين باشد كه از مسلمانان جدا شوند وهجوم كرده ويكديكر پيوسته در دوزخ روند يا لام ليميز متعلق يغلبون معني چنين بود يعني كافران مغلوب شوند ومسلمانان
غالب آيند تا فريق خبيث از فريق طيب جدا شود وميان دوست ودشمن ونيك وبد فرق بود باقي همانست كه كفته شده ودر شرح وبيان آمده وتواند بود خبيث وطيب صفت باشد وبرين
وجه لام ليميز متعلق بجمله تكون عليهم حسرة بود معني چنين بود كافران مالهاء خويش را در باز داشتن از راه خداي صرف ميكنند ومال خود را در ضياع مي افكنند صرف اموال ايشان
سود نخواهد كرد در فسوس وحسرت خواهد آورد تا جدا كند خداي مال الخبيث را كه بدست كافر مصروف كشت وبخرج او پيوست سود نكرد صرف كننده را بر حسرت آورد از مال
طيب كه مسلمانان در راه رضاء خداي خرج كردند وسودمند شدند پس بكرداند بعضي مال خبيث را بالاي بعضي واين اموال را جمع كند پس تو بر تو رساند
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
اينجمله تذييل است موكد مضمون كلام سابق است معني اين است ايشان يعني كافران زيانزدكان خاسر شدكانند مقصورند بر خسران محصوصند بزيان مال صرف كردند وهيچ چيز از منفعت ديني ودنياوي بردست نياوردند ازين زيان كدام زيان بالاتر بود وازين خسران كدام خسران برتر باشد

لَهُمُو قَاتِلُوهُمُو مَوْلَيكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُو

وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ
وبكرداند پليد را كه كفار بعضي را بر زبر بعضي
فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ ۚ أُولَٰئِكَ
پس بريكديكر افكند آنرا عبارتست همه پس كند آنرا در دوزخ ايشانند
هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا
از جمع وضم
ايشان زيانكاران بحقيقت وبكمال در خسران مالي ونفسي بكو مر آنانرا كه كافرند
إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ ج وَإِن
اكر باز رده شوند يا باز ايستند آمرزند ايشانرا آنچه پيش كذشت از كناهان ايشان. واكر
از معادات رسول بدخول در اسلام
يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ۝
باز كردند بكار زار او پس بدرستي كه بكذشت نهاد وروش ما پيشينيان كه متحزب شدند بر پيغمبران با هلاك چنانكه با اهل بدر رفت
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
وجنك كنيد با ايشان تا نه بود فتنه يعني شرك وبود وباشد
الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ ج فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا
دين همه آن مر خدايرا وادبان باطله مضمحل كرده پس اكر باز رده شوند از كفر وقتال بدرستي كه خداي تعالي بدانچه
يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ
ميكنيد بيناست واكر بر كردند ومنتهي نشوند پس بدانيد اي مؤمنان كه خداي تعالي
مَوْلَاكُمْ ط نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۝
ياري دهنده ودوست شماست پس بدو واثق باشيد وبمعاداه كفار مبالات منماييد نيكا خداوندكار او ونيكا ياور او كه آنرا كه او نصرت كند مغلوب نكردد

لَخَاسِرُونَ بالترقيق ورش
انَ يَنتَهُوا مدغما بغير الغنة خلف
يُغْفَر لَّهُم بالادغام سوسي في روايه دوري
قَد سَّلَف بالادغام ابو عمرو وحمزه والكسايي وهشام
وَإِن يَعُودُوا مدغما بغير الغنة خلف
مَضَت سُّنَّت بالادغام ابو عمرو وحمزه والكسايي وهشام
الْأَوَّلِينَ بالنقل ورش
الْأَوَّلِينَ سكت خلف وفي روايه خلاد
فِتْنَةٌ وَّيَكُونَ مدغما بغير الغنة خلف
بَصِيرٌ بالترقيق ورش
مَوْلِيكُمْ بالاماله المحضه حمزه والكسايي
مَوْلِيكُمْ بالاماله بين بين ورش في روايه
الْمَوْلِي بالاماله المحضه حمزه والكسايي
الْمَوْلِي النَّصِيرُ اماله بين بين ورش في روايه بالترقيق ورش

رُكُوع

قُلْ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنتَهُوا يُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِن يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ
اينجمله معترضه است براي دفع نوميدي كافران ووعده غفران ايشان بر تقدير توبه وايمان ان ينتهوا مقول قل است بمعني نه بصورت چه در وقت كفتن اين سخن مر ايشانرا صورت خطاب بايد صورت غيبت سايغ نمايد معني اينست بكوي اي محمد مر كافرانرا يعني بكو بعبارت خويش بصيغه خطاب مر ايشانرا اكر از كفر وعداوت با پيغمبر ومحاربه با مسلمانان باز مانند وازين جرايم عظيمه ومعاصي فخيمه توبه كنند آمرزيده شود مر ايشانرا جرايمي كه كذشته است وكناهاني كه در كافري صادر كشته ... است واكر ... كردند بعد ... توبه وكفر و... كنند ومخزم كردند وبقتال با پيغمبر پيش آيند وبا پيغمبر عداوة نمايند پس بدرستي كذشته است روش پيشينيان واعمال واحوال كذشتكان كه چه كردند وچها ديدند
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ
معني اينست وقتال كنيد با كافران تا فتنه واقع نشود
ودر جهان اضطراب وانقلاب نيفتد چه اكر با كافران قتال نكنيد جهانرا شور وغوغا افكنند يعني قتال كنيد تا فتنه واقع نشود ودين همه مر خدايرا بود فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ معني اينست پس اكر باز مانند از كفر وعداوت پيغمبر خداي باز مانند ايشانرا از اداند وجزا دادن تواند زيرا چه خداي تعالي آنچه ميكنند مي بيند وآنچه مي انديشند ميداند
وَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ معني اينست واكر از ايمان روي كرداند وبسوي كفر رخ آرند پس بدانيد كه خداي عز وجل يار شماست شما را ياري كند ودشمنان
شما را در خواري ونكوساري افكند نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ معني اينست او يعني خداي جل جلاله وعم نواله نيكو خداوند ونيكو ياري كننده است خداوندي كه فتح وظفر دهنده است

وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ معنی اینست وبدانید بدرستی آنچ غنیمت کرده اید از مال
کفّار از چیزی اندک یا بسیار پس ثابت است که مر خدایراست خمس آن و مر رسول را و مر خداوندان قرابتی رسول را از نصرت کنندگان و مر یتیمان و مسکینان و رهگذریان که
بی توشه گشته و باحتیاج پیوسته خمس مذکور در حیات پیغمبر علیه السلام بر پنج قسم یعنی رسول و معطوفات او بود و ذکر خدای عزوجل برای تبرّک روی نمود روایت کرده اند
چون پیغمبر علیه السلام از خمس غنیمت حصّه ذوی القربی بنی هاشم و بنی مطّلب را داد میان ایشان و میان عبد بنی شمس و بنی نوفل بوجدان و حرمان فرق نهاد امیر المومنین
عثمان بن عفّان که از بنی عبد شمس و جبیر بن مطعم که از بنی نوفل بود رضی الله عنهما پیش پیغمبر علیه السلام رفتند و قصّه حرمان خویش از خمس غنیمت گفتند با بنی هاشم
کدخدای عزّ وجلّ ایشانرا بود
تو از جمله ایشان برگزیده است
و مرتبه ایشان بسبب تو بر
کشیده است اگرچه در قرابتی
برابریم برابری نمیجوییم و از
جهت تخصیص ایشان بعطا سخن
نمیگوییم اما بنی عبد شمس و بنی نوفل
با بنی مطّلب برابرند در نسبت با عبد
مناف مساوی یکدیگرند بنی مطّلب
از خمس حصّه یابند و ما نمی یابیم
میان خویش و میان ایشان وجه
فرق در نمی یابیم پیغمبر صلّی الله
علیه وسلّم فرمود بنی مطّلب در
جاهلیّت و اسلام با ما می بودند
و در نصرت ما در همه امور
اهتمام و کوشش مینمودند بنی
عبد شمس و بنی نوفل همیشه مخالفت
ما داشتند و دل بر بغض و عداوت
می گماشتند ایشانرا دوست
نشناخته مگر اسلام ایشان
از عداوت باز نمانده مگر درین
ایّام و این سهم از جهت نصرت
تعین شده از جهت محض قرابتی
نیامده ابن سبیل آنست که در
راه بی توشه شده او را احتیاج
پیش آمده اگرچه در خانه صاحب
مال است و مرفّه الحال است
سؤال ذوی القربی و یتامی
و مساکین را جمع آورد در ذکر
ابن سبیل ابناء سبیل نگفت صیغه
منفرد ذکر کرد نکته چیست
و این فرق برچه مبنی است
جواب محتاج شدن ابن
سبیل بر تقدیر تنهایی می باشد
زیرا که هر که از خانه روان می
شود بر مقدار مسافت راه
مقصد در رفتن و بازگشتن
توشه بر میگیرد و میان قافله
و جماعت سابله که بحسب عادت
نگهبانی یکدیگر دارند و همّت
بر محافظت رفیقان میگمارند
غالب آنست توشه سلامت
می ماند و کسی ربودن و بی توشه
کردن نمیتواند و اگر تنها می باشد
راه نمیداند و قاطع طریق او را
اینجا میرساند بی توشه میشود
و محتاج میگردد افراد ابن سبیل
بر جهت نیّت اشارت سوی
این معنی است ذکر این نیز در
سورة بقره گذشته و مشروح اند فیه
وبعضی گویند جهاد که حق الله
است اعلاء دین اله است غنیمت که حاصل بدوست ملک خدای بود ملک دیگری نباشد لیکن جهاد خمس فضلاً و منّةً ملک غانمان کردانید و بر حکم للرّاجل سهم و للرّاکب سهمان
بقسمت رسانید یک خمس در ملک خویش داشت آنرا ملک کسی نساخت پادشاه را متولّی کرد تا بر مصارف معیّن که بوحی قرآنی تعین شده قسمت کند و بمصارفی که معیّن است برساند
پس خمس مذکور از روی ملک مر خدایرا بود و از روی استحقاق صرف مر پنج قسم مذکور را باشد تقدیر آیت چنین آید فانّ لله خمسه ملکاً و تصرّفاً و للمصارف الخمسة استحقاقاً
وصرفا بدین وجه لفظ و معنی درست آید و هیچ وجه اشتباه روی ننماید معنی چنین بود آنچه غنیمت کنید خمس او از روی ملک و تصرّف مر خدایرا عزّ وجلّ بود و از روی صرف
و استحقاق مر رسول و اقرباء رسول و یتامی و مساکین و ابن سبیل را باشد یعنی خدای عزّ وجلّ ایشانرا مستحق آن گردانید و از جهت خویش ایشانرا دهانید قا

غَنِمْتُمْ شَيْءٍ الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْيَتَامٰى

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون | مع الدّم والوسط ورش | بالسکت خلف وفی روایة خلاد | بالامالة المحضة حمزة والکسائی | وبین بین ابو عمرو وفی روایة ورش | بالامالة المحضة حمزة والکسائی | وبین بین ورش فی روایة

اَلْجُزْءُ الْعَاشِرُ

وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ

وبدانید که آنچه گرفتید بغنیمت از کفّار بقهر از هر چیزی تا بقدر رشته در قلّت و سوزنی

فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ

پس مر خدایراست پنج یکی از آن و مر پیغمبر را

وَلِذِي الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى

و مر خداوندان خویشی را با رسول که ایشان بنو هاشم اند و بنو مطّلب و مر بی پدر نابالغ را

لَا يَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

وبدانکه آیت قل الانفال لله والرسول مثبت آن بود که غنایم مر خدای و رسول را بود یعنی این که قسمت غنایم کار رسول الله است و ذکر خدا از جهت تبرك واظهار شرف پیغمبر باشد یا بمعنی اینکه همه غنایم ملك خاصت و تصرف تقسیم او پیغمبر راست ای الانفال لله ملکا وللرسول استحقاقا وصرفا بعد از آن حکم این آیت به آیت ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل منسوخ کشت واستحقاق صرف کل غنایم بر پنج قسم پیوست بعد از آن آیت ما افاء الله علی رسوله الی آخره بآیت واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول الی آخره منسوخ شد واستحقاق اقسام مذکوره کل غنیمت را باستحقاق خمس آمد و نزدیك امام شافعی بعد وفات پیغمبر علیه السلام نیز همین تقسیم بود سهم پیغمبر خلیفه را باشد و نزدیك ابو حنیفه بعد وفات پیغمبر علیه السلام سهم پیغمبر و سهم اقارب پیغمبر رفت و خمس بر اصناف ثلثه آخرین مصروف کشت و نزدیك امام مالك تمام خمس مفوض برای امام بود اگر خواهد بر اصناف مذکوره قسمت کند و اگر خواهد مر بعضی ایشان را بدهد اگر غیر ایشان را اولی داند بعطا مخصوص کرداند ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان معنی اینست چون تخمس غنیمت دانستید و تقسیم خمس بر پنج قسم معلوم کردید بدین علم عمل کنید اگر باشید که ایمان آورده اید بخدای تعالی وبدانچه فرستاده ایم ما بر بنده خویش از قرآن و فتح و نصرت و مدد فرشتگان در روز جدا کردن میان مومنان و کافران و فرق کردن میان دوستان و دشمنان در آن روز که دو جماعت یکدیگر بجنك پیوستند یعنی جماعت مومنان و جماعت کافران محارب کشتند والله علی کل شیء قدیر این جمله تذییل است معنی اینست و خدای تعالی بر همه چیزی قادرست اثر قدرت او در همه چیزها ظاهرست قومی را در هزیمت اندازد و بدادن فتح و نصرت و غنیمت کار کروهی سازد اذ انتم بالعدوة الدنیا وهم بالعدوة القصوی والرکب اسفل منکم معنی اینست در آن هنگام که شما بکرانه وادی که از جانب مدینه نزدیکست ملتبس اید یعنی نزول بکرانه وادی که نزدیك مدینه یا نزدیك از لشکر بود دارید و کفار در کرانه وادی که دورست از مدینه یا دور بود از لشکر مسلمانان و از جماعت سواران نکاهبانان کاروان نزول نمودند چه جماعت سواران سوارانه چهل سوار و نکاهبانان کاروان پس پشت لشکر در ساحل دریا در زمین نشیب بودند لشکر مسلمانان میانه افتاده بود و لشکر کفار و سواران نکاهبانان

کنتم وآمنتم آمنتم قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون کنتم آمنتم آمنتم

من کلام الله القادر

قرا قالون بالصلة والقصر والمدونرکما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر بالسکت خلف فی روایة لو بیر ثلثة اوجه

والمساکین وابن السبیل لا

ومر بیچارکان را وره کذری را که بی توشه باشد

ان کنتم آمنتم بالله

اکر هستید شما که بکرویدید بخدای عز وجل

وما انزلنا علی عبدنا یوم

وآنچ فرو فرستادیم آن را بر بنده ما محمد صلی الله علیه وسلم در روز بدر که در آن روز

تنزیل من رب العالمین

کاروان کرد کرفته میبود و موضع نزول کفار زمین سخت بود ریك نداشت و زمین نزول مسلمانان را مردم ریکستان یا یکیری می پنداشت توان دانست لشکر را اینچنین حالت چه دشوار باشد و اینچنین منزل چه بی هنجار بود روایت کرده اند خدای عز وجل بارانی فرستاد این لشکر را آب داد در دلهای کافران رعب انداخت مسلمانان را بتایید آسمانی قوی ساخت مدد غیب رسید لشکر فتح آسمانی ولو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد معنی اینست واگر یکدیگر بمحاربه وعده میکردید و خود را بر عزم محاربه می آوردید هر آینه یکدیگر مخالف می شدید ووفاء وعده نمیکردید و تا این منزل مخوف نمی آمدید وانیجا نازل نمی شدید چه خود را ضعیف میدیدید و قوت کفار می شنیدید بحکم طبع می ترسیدید اقدام بر محاربه نمی پسندیدید ولکن لیقضی الله امرا کان مفعولا معنی اینست ولیکن تا تمام کند خدای کاری را که کردنی بود و بکردن لایق و سایغ می نمود از نصرت مسلمانان و هزیمت کافران و اعلاء علم ایمانی و نمودار رونق مسلمانی

أنتمو وهمو منكمو تواعدتمو لاختلفتمو أريكهمو لفشلتمو ولتنازعتمو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الفرقان يوم التقى الجمعان والله على كل

خداي بيان حق وباطل حاصل گشت آن روز كه بهم رسيدند هر دو گروه مسلمانان وكافران وخداي تعالى بر همه

شيء قدير إذ أنتم بالعدوة الدنيا وهم

چيزي توانا است آنگاه كه شما بوديد يعني بكناره رود خانه نزديكتر مدينه وكافران

بالعدوة القصوى والركب أسفل منكم

بكناره رود خانه دورتر از مدينه بودند آن جانب وكاروان يا قايدان كاروان در جاي زيرتر از جاي شما

ولو تواعدتم لاختلفتم في الميعاد ولكن

واگر وعده كرديد شما بايكديگر بتعيين هر آينه خلاف ميكرديد در وعده گاه وليكن جمع كرد ميان شما

ليقضي الله أمرا كان مفعولا ليهلك

تا گزارد خداي تعالى كاري كه بود سزاوار آنكه كرده شود مقدر تا هلاك شود

من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة

تا هر كه هلاك شود بحجتي آشكار وزنده ماند آنكه زنده ماند بحجت آشكار

وإن الله لسميع عليم إذ يريكهم الله

وبدرستي كه خداي تعالى هر آينه شنوا است اقوال را دانا باعتقاد چون نمود ايشان را خداي تعالى

في منامك قليلا ولو أراكهم كثيرا

در خواب تو اندكي در چشم تو واگر بنمودي ايشان را بسيار

لفشلتم ولتنازعتم في الأمر ولكن الله

هر آينه بددل ميشديد وخصومت ميكرديد در كار قتال وليكن خداي تعالى

شيء شي — إذ أنتم — إذ أنتم — بالعدوة — الدنيا — الدنيا — بالعدوة — القصوى — القصوى — بينة و — ويحيى — ويحيى — من حيي

بينة عليم إذ عليم إذ منامك قليلا ولو أريكهم ولو أريكهم أريكهم أريكهم

كثيرا في الأمر في الأمر

إنه عليم بذات الصدور معنا اينست بدرستي خداي عالم است بصفت كه در سينها از بددلي و دليري و جوامردي

وبخیلی مستولی شود وازاندوه وخوشی وانقیاد وکردن کشی صاحب سینها کردد وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا معنی این است وچون خدای عزّ وجلّ شما را عدد کافران چون یکدیکر
بحرب بپیوستید در چشمهای شما بصفت قلت نمود چنانچه درخواب عدد ایشان اندك نمود یا بیم شما کم کند ودلیری در دل افکند وقوت دل بیفزاید وهرکسی بی التفات شده درمعر که
در آید روایت کرده اند ابن مسعود رضی الله عنه یاری را کفت این همه لشکر کافران درنظر من موازنه هفتاد تن می آید او کفت موازنه صد تن می نماید درواقع نهصد وچند تن بودند
وبدین قیاس اندك می نمودند وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا معنی این است وچون خدای تعالی شما را در چشمهاء کافران بصفت قلت آورد ودرنظر ایشان بعدد
قلیل نمودار کرد تا تمام کند خدای تعالی کاری را که کردنی بود وبر قضیه حکمت لازم میشمود تا بی التفات شده در معرکه آیند ودر ساختن وپرداختن اهتمام ننمایید
وبعد ظهور ظفر مسلمانان وغلبه آمدن ایشان بر کافران بظهور قدرت وپیدا آوردن خارق عادت بغلبه قلیل بر کثیر وضعیف بر قوی معجزه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ظاهر شود وعظمت مسلمانان واسلام هویدا کردد وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ معنی این است وسوی حکم خدای تعالی واردست او همه کارها باز کرد یا کویند باز کردانیده شود پس خدای تعالی حکم کند بدانچه خواهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ معنی این است ای مومنان چون شما کروهی را از کافران در محاربه ببینید پس ثابت باشید

رُكُوع

وبخدای عزّ وجلّ پناه کیرید وپای بر سایید دل برجا دارید خدای را در هنکام کارزار یاد کردن بسیار یاد کنید وازوی یاری خواهید دعاء فتح وظفر کنید وازوی مدد جویید وبهجوم تعلقات از ذکر او غافل مشوید تکبیر وتسبیح وتهلیل کویان در صف قتال روید تا فلاح یابید ورستکار کردید درین آیت تنبیه است که مردم باید که درهنکام تعلقات شدید وصعبه دل را از ذکر خدا غافل ندارد تا آنکه در وقت اشتغال قتال که اصعب اشغال است باید که در ذکر باشد واز ذکر خدای تعالی خالی نبود چون باینچنین شاغل از ذکر حق سبحانه وتعالی باز نماند وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا معنی این است خدای ورسول خدا را مطیع باشید ویکدیکر مخالفت ومنازعت مکنید چنانچه یکی دیکری را کوید تو در محاربه برو او کوید من نخواهم رفت تو برو وغیر ذلك ظهور یابد وهرکسی عیب جبانت

اَعْيُنِكُمُو يُقَلِّلُكُمُو اَعْيُنِهِمُو لَقِيتُمُو لَعَلَّكُمُو رِيحُكُمُو دِيَارِهِمُو	قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون
يُرِيكُمُوهُمُو اِذ	وقرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ
برهانید شما را بدرستی او داناست بانچه در سینهاست از ضعف وقوت — وچون می نمود بشما ایشان را

إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ
چون بهم رسیدید شما — در چشمهای شما — اندك وضعیف — واندك نمود شما را

فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ط
در چشمهای ایشان — تا کزارد — خدای تعالی کاری را که بود — تقدیر کرده در ازل

وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
وبا حکم خدای تعالی باز کردانیده شود همه کارها — ای — آنان که

آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ
ایمان آوردند — چون برسید بکروهی دشمن پس پایدار باشید و — مکریزید — ویاد کنید — خدای تعالی در مقام کارزار

كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ج ۝ وَأَطِيعُوا اللَّهَ
یاد کردنی بسیار — تا مکر شما رستکاری یابید وبنصرت وثواب رسید — وفرمان برید خدای تعالی

وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ
وپیغمبر او را — وخصومت مکنید باختلاف آراء — پس نامردی کنید و — که بددل شوید — وبرود

رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ
باد دولت شما — وصبر کنید در قتال — بدرستی که خدای تعالی با صبر کنندکانست بنصرت وکلاءت

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ
ومباشید — چون — آنان که — بیرون شدند — از سراهاشان یعنی اهل مکه بجهت حمایت کاروان

يُرِيكُمُوهُمُ اِذ	بالسكت خلف في رواية
تَرْجِعُ	ابن عامر وحمزة والكسائي
الْاُمُور	بالنقل ورش
الْاُمُور	بالسكت خلف في رواية
اٰمَنُوا	لورش ثلثة اوجه
فِيَة	بالابدال ...
كَثِيرًا	التفخيم ورش
وَاطِيعُوا	بالتسهيل في الهمزة ...
وَلَا تَّنَازَعُوا	بالتشديد البزي
دِيَارِهِم	بالامالة ابو عمرو ودوري الكسائي
دِيَارِهِم	بالامالة ابن ذكوان في رواية

۳ مسلمانان را ازدین خدای عزّ وجلّ باز میداشتند ونمود ارشوکت خویش ترس بر دلهاء مسلمانان میکماشتند از شومی آن بعضی تلخی مرك چشیدند
وبعضی خواری فرار وهزیمت کشیدند وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ اینجمله تذییل است معنی اینست وخدای عالم است محیط است
بعلم بدانچه عمل میکنند وبدانچه بدان از نیکی وبدی مشغول میشوند

دریابد وزوال بکیرد دولت شما ونصرت شما برود ورفعت انحطاط وقوت ضعف بدل برد وصبر کنید در مشاق معرکه وثابت مانید در متاعب مهلکه در قتال ثابت قدم باشید نصرت ومدد یابید
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ معنی اینست بدرستی خدای تعالی معین وناصر صابرانست عالم بحال ایشانست چه هرکه باکسی باشد حال او داند واعانت ونصرت او تواند وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ
خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ معنی اینست ومباشید هیچو کسانی که بقصد تکبر ونمود از خانها بیرون آمدند ودم خودبینی وخودنمایی زدند چون ابوجهل
علیه اللعنه بعد سلامت آمدن کاروان که نکهبانی آن مقصود داشت وحصول غرضی که از جهت آن دلبر بیرون آمدن میکماشت برای اظهار بهجت بغیر فایده وحاجت بقصد آشامیدن خمر
ونحر کردن جزور وشنیدن سرود وزدن رود وخوشی راندن وخوش ماندن تا جاه بدر آمد ولاف وکزاف در مذمت لشکر پیغمبر صلی الله علیه وسلم زد وحال اینست که ابوجهل ولشکر او ۳

وإذ زين لهم الشيطان أعمالهم وقال لا غالب لكم اليوم من الناس معني اينست وچون بيارا ست براي شيطان كارهاء ايشانرا گفت نيست غالبي مر شمارا امروز از مردمان
وإني جار لكم جمله شرطيه حالست تا كيد جمله از جهت ابراز وعده بر صورت وكادتست فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال إني بريء منكم إني
أرى ما لا ترون إني أخاف الله معني اينست پس هرگاه كه دو گروه يعني گروه مسلمانان وگروه كافران يكديگر را بديدند ...

اعمالهمو لكمو قلوبهمو دينهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
منكموا اني قرا قالون بالصلة والقصر والمد وقرا ورش بالصلة مع مد الطول وابن كثير بالصلة مع القصر

بطرا ورئاء الناس ويصدون عن سبيل الله
بنشاط وفخر وباغايت ، وبراي چشم ديدار مردمان وبرميگردانيد ايشانرا از راه دين خداي تعالي

والله بما يعملون محيط ۝ وإذ زين لهم
وخداي بدانچه مي كنيد آگاهست وياد كن آن وقت را كه بياراست ايشانرا

الشيطان أعمالهم وقال لا غالب لكم
ديو كردارهاشان در معادات رسول وگفت هيچ غلبه كننده نيست شمارا

اليوم من الناس وإني جار لكم فلما
امروز از مردمان ومن زينهار خواهنده ام مر شمارا پس چون

تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال
برابر شدند هردو گروه وبديدند يكديگررا برگشت ديو برهرو وپاشنه خود وگفت ديو

إني بريء منكم إني أرى ما لا ترون إني
من بيزارم از شما كه من بينم آنچه شما نمي بينيد

أخاف الله والله شديد العقاب ۝
مي ترسم از خداي عزوجل وخداي تعالي سخت عقوبت است

إذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم
چون گفتند منافقان وآنكسانكه در دلهاشان

مرض غر هؤلاء دينهم ومن يتوكل على الله
نفاقاست لا اشتريك يا بشبهه كه فريفته وغره كرد ايشانرا دين ايشان وهركه توكل كرد بر فضل خداي تعالي

اري ارى اني هؤلاء هؤلاء ومن يتوكل

ركوع

... ضعيف را قوي كند وقليل را بر كثير غلبه دهد ... ولو ترى إذ يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم وأدبارهم وذوقوا عذاب الحريق معني اينست

واکر می دیدی یا اکر به بینی آن هنکام که فریشتکان جانهاء کافران می استدند رویهای ایشا نرا و پشتهای ایشا نرا و بعضی کویند سرینهای ایشانرا می زدند کافرانرا متوفی می ساختند و ذوقوا عذاب الحریق میکفتند ذلک بما قدمت ایدیکم ذلک مبتداست ما موصول باصلهٔ خویش مجرورست جار و مجرور خبر مبتداست جملهٔ مستانفه است برای بیان سبب عذاب مذکور معنی اینست آن یعنی زدن رویها و پشتها یا بر سرینها بسبب کناهانی است که پیش فرستاده آنرا دستهای شما وان الله لیس بظلام للعبید ان با اسم و خبر خویش مبتداست محذوف الخبر ای وثابت ان الله لیس بظلام للعبید و جمله حالست و بعضی ان با اسم و خبر خویش معطوف بر مجرور یاد آرند و این را سبب دوم مر عذاب مذکور پندارند و سببیت نا ظالم بودن کنایتست از عدل و عدل سبب است برای ثواب نیکوکاران و اختیار کنایت از جهت ابلغیت اوست

وجوههمو ادبارهمو ایدیکمو قبلهمو بانفسهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بذنوبهمو ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى

پس بدرستی خدای تعالی غالب است و درست کفتار واکر دیدی تو یا محمد آن وقت را که قبض روح می نما

الَّذِينَ كَفَرُوا ۙ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ

آنانی را که کافر شدند فریشتکان میزنند عمودهای آتشین بر رویهاشان

وَأَدْبَارَهُمْ ج وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۝ ذَٰلِكَ بِمَا

و بر پشتهاشان و کویند ایشانرا بچشید عذاب آتش سوزان آن ضرب و عذاب بسبب آنست که

قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ

فرا پیش داشت آنرا از اعمال دستهای شما و بسبب آنکه خدای نیست بیدادکننده

لِلْعَبِيدِ ۝ ۙ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ ج وَالَّذِينَ

مر بندکانرا عادت و خوی ایشان چون خوی کروه فرعونست و آنان که

مِنْ قَبْلِهِمْ ط كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ

از پیش ایشان بودند کافر شدند بکتابهای خدای تعالی پس بکرفت ایشانرا و عقوبت کرد

اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ط إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ

خدای تعالی بسبب کناهان ایشان بدرستی که خدای تعالی نیرومندست سخت

الْعِقَابِ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً

عقوبت آن عقوبت بسبب آنست که خدای تعالی نه بود کرداننده نیکی را که

أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۙ

انعام فرمود آنرا بر کروهی تا بکردانند بحالی بد آنچه باشد حاصل تنهای ایشان از حالی نیکو

وَلَوْ تَرَىٰ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسائی

وَلَوْ تَرَىٰ بین بین ورش فی روایة

إِذْ تَّتَوَفَّى بالادغام هشام

إِذْ تَتَوَفَّى بالاظهار ابن ذکوان

وَأَدْبَارَهُمْ تسهیل الهمزة فی الوقف حمزة

قَدَّمَتْ ايْدِيكُمْ بالنقل ورش

قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ بالسکت خلف فی روایة

بِظَلَّامٍ بالتغلیظ ورش

كَدَابِ آلِ بالابدال السوسی لورش ثلثة اوجه

بِآيَاتِ اللَّهِ ثلثة اوجه لورش

بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ بالسکت خلف فی روایة

بِأَنَّ اللَّهَ بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة

مُغَيِّرًا بالترقیق ورش

نِعْمَةً انْعَمَهَا بالنقل ورش

پندوجان میستانند

لان الکنایة ابلغ من الصریح والتلویح اولی من التصریح معنی این او حالی اینست که ثابت است بدرستی خدای تعالی ظلم کننده نیست مر بندکانرا سوال ظلام صیغهٔ مبالغه بود و نفی مبالغت منافی ثبوت اصل فعل نباشد جواب صیغهٔ مبالغت از جهت تعریض است از کسانی که ایشان مبالغت در ظلم دارند از جهت تقیید نیست تا نفی متوجه سوی او بندارند چنانچه شاعر کفته شعر

لایفرحون اذا نالت رماحهم قوما ولیسوا مجازیعا اذا نیلوا

كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كفروا بآيات الله فأخذهم الله بذنوبهم معنی اینست اقوام مذکور هالک کشتند و بعذاب پیوستند زیرا که عادت ایشان همچو عادت آل فرعون و عادت کسانی که بیش از آل فرعون بودند و هر یکی از ایشان بر اعمال آل فرعون و متقدمان مداومت مینمودند لاجرم مستحق اهلاک باشند و مستوجب عذاب کردند و توان بود ضمیر من قبلهم عاید بر هالکان و معذبان از اهل مکه بود والذین من قبلهم بعد ذکر آل فرعون ذکر عام بعد خاص باشد معنی چنین آید دأب اهل مکه همچو دأب آل فرعون و همچو دأب کسانی است که بیش از اهل مکه بودند زیرا که ایشان همچو ایشان کفر ورزیدند انکار و تکذیب آیات خدای کزیدند پس ایشانرا خدای بکناهان ایشان کرفتار کرد و در عذاب و نکال آورد ان الله قوی شدید العقاب معنی اینست بدرستی خدای تعالی قوی است سخت عقاب و بکناهان عذاب تواند کرد کافران و مجرمانرا در عذاب و نکال تواند آورد ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم معنی آنست تعلق عذاب بذنوب و سببیت ذنوب مر عذاب را بسبب آن بود بدرستی که خدای

حمزة فی روایة

نِعْمَةً انْعَمَهَا سکت خلف يُغَيِّرُوا مَا بِنَفْسِهِمْ

فی روایة بالترقیق ورش بابدال الهمزة یاء فی الوقف فی روایة حمزة

تغییر نکند نعمتی را که انعام کرده است آنرا بر قومی که تغییر کنند ایشان صفتی را که ملتبس بذوات ایشان باشد ایمان را بکفر سعادت را بشقاوت طاعت را بمعصیت محبت را بعداوت سوال در کافران و مشرکان که از آغاز کافر و مشرک اند کدام صفت نیک بود که آنرا بصفت بد تغییر کردند تا بدان تغییر مستحق عذاب کشتند و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی پیوستند جواب در ایشان اکرچه صفت نیک نبود که سوی بد تغییر پذیرد لیکن بعضی صفات زشت از حال خود کشت و بصفتی زشت تر از آن بحصول پیوست بدین تغییر خدای عز و جل نعمت حیوة و عافیت و امن و فراغ که ایشانرا داده بود تغییر کرد و حال ایشانرا در ورطهٔ کرد کران بالا رفته آورد یا این که ایشان پیش از آن با پیغمبر علیه السلام مسالمه داشتند و دل بر بغض و عداوت پیغمبر علیه السلام نکماشتند و این صفت نیک بود این صفت را تغییر کردند محاربه بنیاد نهادند و بعداوت پیغمبر علیه السلام در ایستادند خدای تعالی نعمت امن و فراغ و سلامت

وعافیت که داده بود تغییر کرد وایشانرا بخوف وتعلق ورنج وبلا آورد وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ معنی اینست آن یعنی مخصوص بودن عذاب بذنوب بدانست وبدین که بدرستی خدای شنونده است گفتارها ناپسندیده ایشان می شود عذاب بدان سبب میکرد داند علم است کردارها ناکرده ایشان میداند وبسبب آن بعذاب وعقاب میرساند كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ تکرار است برای تأکید لیکن اینجا بجای کفروا وکذبوا بآیات ربهم وبجای فاخذهم الله فاهلکناهم بذنوبهم واغرقنا آل فرعون ذکر کرد وتکذیب آیات که سبب اهلاک واغراق بود در بیان آورد معنی اینست داب ایشان همچو داب آل فرعون وکسانی که پیش از ایشان بودند آیات پروردگار خویش را تکذیب کردند کلام اصدق القایلین را معرض نابوده ودروغ آوردند پس ایشانرا بسبب گناهان ایشان در هلاک آوردیم وآل فرعون را غرق کردیم

قبلهمو بهمو فاهلكناهمو بذنوبهمو فهمو منهمو عهدهمو وهمو تثقفنهمو بهمو خلفهمو لعلهمو اليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ

وبدرستی که خدای تعالی شنواست ودانا چون خوی گروه فرعون

وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُم

وآنان که بودند از پیش ایشان بدروغ داشتند آیات خدای ایشانرا پس هلاک کردیم ایشانرا

بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ

بگناهان ایشان وغرق کردیم گروه فرعون را وهمه از فرق بودند بیدادگران برخویشتن ومعاصی مکذبه

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ

بدرستی بدترین جنبندگان نزد حکم خدای تعالی آنانند که کافر شدند ودر کفر رسوخ یافتند پس ایشان براصرار بودند

لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ

بگروند ومؤمن گروید آنان که عهد ستدی از ایشان پس نتوانا داشتن

يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ

بازمی شکافند عهدشان در هر باری وایشان نمی ترسند از خدای در آن کار

فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ

پس اگر بیابی ایشانرا در حرب پس بر ایشان متفرق کردان آنانکه از پس ایشان بسبب قتل ایشان باشند از اعدا

لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً

تا مگر ایشان که بعد از شکستن عهد آیند پند گیرند از حال ایشان واگر ترا بیم باشد از گروه معاهدان خیانتی ونقض عهدی

فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ

پس بینداز بدیشان عهد ایشانرا حالی که برابر باشی وحالی بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد خیانت کارانرا

كِدَابِ بالابدال السوسي
آلِ بَايَاتِ ثلثة اوجه لورش ثلثة اوجه
بِيَايَاتِ اللَّهِ بابدال الهمزة ياء وفي الوقف لحمزة
فَاهْلَكْنَاهُم تسهيل الهمزة في الوقف في رواية حمزة
آلِ ثلثة اوجه لورش
يُومِنُونَ الابدال ورش والسوسي
مَرَّةٍ وَهُمْ مدغما بغير الغنة خلف
فَانبِذِ اليهم النقل ورش
فَانبِذْ اِليهم بالسكت
خَلَف في رواية
اِلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة
سَوَاءٍ سَوَا تسهيل الهمزة وابدال الهمزة ألفا في الوقف
الْخَائِنِينَ تسهيل الهمزة وفيه المد والقصر في الوقف حمزة

نقیض

خلق خیانت ایشانرا انداخت ومیانه باشی در عداوت. کردید آن اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ معنی اینست بدرستی خدای تعالی دوست ندارد خیانت کنندگان را ودشمن دارد عهد شکنندگانرا وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا روایت کرده اند این آیت در شان منهزمان نازل شد که از نبات رسیدند واز هلاک سلامت ماندند پیغمبر صلی الله علیه وسلم متاسف گشت که ایشان سلامت رفتند واز مهالکه معرکه رستند إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ معنی اینست

صلی الله علیه وسلم با بنی قریظه بحکم سعد بن معاذ عمل کرد همه مردان ایشان را در تحت تیغ آورد ومنهاء کشتگان ساخت ودر دل ایشان رعب بکشش خویش انداخت وچناح ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مرتد کرد وبرگشتن بخواری آورد وخالد ولید را کفت دست وپای ایشان بکبرید وازکوه بر تاب کید وبعضی راکم در پی شکستند وازتن جدا می ساختند چون ابوبکر رضی الله عنه بعد مقاتله ازمعامله بنیاد نهاد در دلهای کافران خوف ولرزه افتاد لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ معنی اینست ایشانرا بعقوبت سخت ترسان وتیر کنایشانرا پس ساز تابند گیرند واتعاظ پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ معنی اینست واگر بدانی خیانت نقض عهد را از معاهدان یعنی شکستن ورفتن عهد بهم عهد وپیمان پس بینداز آن عهد را سوی ایشان بر مکافی هموار بی حجاب تشبیه ودیوار که ندبی آشکار بی خفا واستتار تا همه بند عهد دانند وعمل شمار اعذر بخوانند واگر عهد را آشکار انیفکنند وعمل را طلاع بر خیانت ایشان نکیند

بدرستی ایشان بکُریختن ودرخانه رسیدن عاجز نمیکرداند جونیهٔ خویش راازنایافتن وکیزیهٔ خویش رازکرفتن خدای قادرست که ایشانرا کرفتار کند ودر ورطهٔ موت وقتل افکند وَاَعِدُّوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ معنی اینست وساخته کنید برای قتال کافران آنچه توانید از قوّت تیروکمان روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم بالاء منبر آیت وَاَعِدُّوا لَهُم مَا اسْتَطَعْتُم مِن قُوَّةٍ خواند الا وهی الرّمی سه کرّت برزبان مبارک راند درحدیث است مَن رَمی عدوًّا بسهمٍ فی سبیل الله اصاب واخطا کان له اعتق رقبة وَمِن رِبَاطِ الْخَيْلِ معنی اینست وساخته کنید برای قهر کافران آنچه توانید از قوّت تیروکمان واز قوّت بستن اسبان تخصیص این دو قوت بذکر ازجهت آن بود که این هردو از معظم قوتهاست واعظم شوکتها درحدیث است ارتبطوا الخیل فانّ ظهورها لکم عزٌّ وبطونها لکم کنزٌ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ معنی اینست بترسانید دشمنان خدای را ودشمنان خویش را بدانچه قوّت شما مستلزم است مرسستی وضعیفی ایشان یعنی کافران که دشمنان خدای ودشمنان شما اند چون استعداد شما به بینند وقوّت شما مشاهده

انّهمو لهمو ما استطعتمو عدوّکمو من دونهمو تعلمونهمو یعلمهمو الیکمو وانّهمو قلوبهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا ۚ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ

ومپندار ای محمد آنان را که کافر شدند ومحمد شکستند بر پیش افتند که ایشان عاجز نیابند مرا از دریافتن ایشان

وَأَعِدُّوا لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ

وساخته کردانید مرایشان را آنچه توانید شما از نیرومندی آلات حرب واز بستن اسبان که

تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ

می ترسانید بآنچه ساخته دشمن خدای را ودشمن شما را که اهل مکه اند ودیکران را

مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ ۚ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنفِقُوا

ازجز ایشان نمیدانید ایشان را خدای تعالی میداند ایشان را وآنچه نفقه کنید

مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ

از چیزی در راه دین خدای تعالی تمام داده شود جزای آن وشما

لَا تُظْلَمُونَ ۞ وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ

بیداد کرده نشوید بتضییع عمل ونقص ثواب واکر میل کنند یهودی سوی آشتی پس تو نیز میل کن سوی آن صلح وتوکل کن

عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۞ وَإِن يُرِيدُوا

بر فضل خدای ومترس از خدیعت ایشان بدرستی که او شنوا است دانا بنیات ایشان واکر خواهند

أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ ۚ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ

که بفریبانند ترا بدرستی بسنده تو خدای است آن خدای است که قوی کردانید ترا

بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ۝ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ ۚ لَوْ أَنفَقْتَ

بیاری خود وبمردمؤمنان والفت افکند میان دلهای ایشان اکر نفقه کردی

أن تخدعوك وبالمؤمنين وألّف لو انفقت لو انفقت

مدغما بغیر الغنة خلف — بالابدال ورش والسوسی الوقف حمزة فی روایة — بتسهیل الهمزة فی — بالنقل ورش — بالسکت خلف فی روایة

تحسبن — قرا ابوبکر
یحسبن — بالیا یزید وحفص بکسر السین نافع وابن کثیر وابوعمرو والکسائی
انهم — بفتح الهمزة ابن عامر
واعدّوا — بتسهیل الهمزة فی الوقف فی روایة حمزة
قوة ومن — مدغما بغیر الغنة خلف
واخرین — ثلثة اوجه لورش
من شی — بالمد والوسط ورش
من شیٔ — بالسکت خلف وفی روایة خلاد
لا تظلمون — بالتغلیظ ورش
للسلم — بکسر السین
انه هو — بالادغام سوسی
وان یریدوا — مدغما بغیر الغنة خلف

رکوع

کنند ازشما بترسند که مر قوت وشوکت نرنند وبعضی کویند ازدشمنان مذکور شیاطین وجنیان که فرمراد اند که ایشان ازتیروکمان وآواز اسبان میکریزند ودر حدیث آمده لا یدخل الجنّ بیتا فیه سهم ودر حدیث دیکر آمده لا یدخل الجنّ بیتا فیه قوسٌ او سلاحٌ ونیز درحدیث آمده انّ الشیطان لا یقرب صاحب فرسٍ ولا دارا فیها فرسٌ عتیق ای کریم نجیب روایت کرده اند که آواز اسپ جنیان را می ترساند ودیوان از آن می کریزند وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ معنی اینست ومی ترسانید شما دشمنان دیکر را ازجز دشمنان مذکور یعنی کافران دور دست که شما ایشان را نمیدانید ومنافقان دشمنی می پوشند ودر اظهار دوستی میکوشند وشما حال ایشان نمیدانید وایشان را دشمن خدای ودشمن خود نمیخوانید اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ معنی این آیت خدای البته بحال ایشان عالم بود وبر تقدیر تخصیص یعنی چنین کویند جز خدای کسی ایشان را ندانند وَمَا تُنفِقُوا مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تو روایت کرده اند بعضی مردمان در انفاق کردن مال درجهاد انفاق برای نفع خود میدانستند وخرجی برای محافظت خویش وحاصل کردن غنیمت می بنداشتند موجب ثواب نمیکفتند ودل برجزاء آن نمی بستند این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم درحق ایشان بورود پیوست معنی اینست وآنچه انفاق کنید شما در راه خدای تعالی یعنی در استعداد جهاد شما را ثواب آن داده شود

وازاجر آن شما را نصیبی تمام بود وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ معنی این است وشما ظلم کرده نشوید بکم کردن جزا رنج مالی وانفاق در استعداد ورنج نفسی غزو وجهاد وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ معنی این است واکر میل کنند کافران برای آشتی پس تو نیز سوی آشتی آی ودر قتال وجهاد کوشش منمای چه پیش خرد صلح بهتر از جنگ بود تاغرض صلح حاصل کردد غافل مشغول بجنگ نشود وتوکل برخدای بکن ودل بر یاری کردن خدای دار واز مکر وخداع ایشان مترس وکار خود بخدای عزوجل بسپار بیت هرکه اورا خدا نکهبانست اوچرا از حسود ترسانست إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ معنی این است بدرستی خدای عزوجل سمیع است کفتار ایشان وکفتار تو می شنود علیم است کردار تو وکردار ایشان میداند ونیک وبد را داند وجزا دادن آن تواند وَإِن يُرِيدُوا أَن يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ معنی این آیت واکر ایشان بخواهند که با تو خداع کنند ومکر وغدر ورزند پس مترس زیرا که بدرستی تراخدای بسنده است وبعنایت خویش کار تو کننده است

هو الذي أيدك بنصره وبالمؤمنين معني اينست خداي بسنده است نيراك او آنست كه قوي كرده است ترا بياري دادن خويش در اوّل بعثت كه هيچ ياري نداشتي وجز خداي تعالى كسي ياري
دهنده نمي نداشتي وبمؤمنان يعني انصار كه ايشانرا توفيق ايمان داد ودر مساعدت سعادت بر ايشان كشاد بتو ايمان آوردند وچنانچه بايد وشايد ياري كردند والف بين قلوبهم
معني اينست الفت داد وايتلاف نهاد ميان دلهاي مؤمنان بعد از ايمان عداوت وتهاء جاهليت از دلهاي ايشان ببرد وبراخوت اسلام ودوستي دين پيغمبر صلى الله عليه وسلم اوزد چنانچه
ميان اوس وخزرج صد وبيست سال عداوت بود وبقتال كينه وضغينه مي افزود ونجا لفتا ايشان قابل الفت نبود ودر عداوت ايشان امكان دوستي نمي نمود بيركت پيغمبر
عليه السلام دلهاي ايشان الفت بپذيرفت وبيمن ايمان كار ايشان ساماني گرفت لو انفقت ما في الارض جميعا ما الفت بين قلوبهم ولكن الله الف بينهم معني اينست

قلوبهمو منكمو منكمو بانهمو عنكمو فيكمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بينهمو انه قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل كما تقدم

مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَٰكِنَّ

آنچه در زمين است از خواسته همه الفت ننكندي ميان دلهاي ايشان وليكن

اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ ۚ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

خداي تعالى الفت افكند ميان ايشان او تمام قدرتست بقدرت بالغه خود وبرهمه غالب درست كار اي خبر دهنده

حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝

بسنده تو خدايست وآنكه درپي تو ايستاد يعني عمر از مؤمنان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ ۚ إِن

اي پيغمبر برانگيزان وترغيب كن مؤمنان را برجنك كردن با كافران اگر

يَكُن مِّنكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ۚ

باشد از شما بيست تن صبر كنان شتاب نمايند غلبه كنند بر دويست از كافران در حرب

وَإِن يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِّنَ الَّذِينَ

واگر باشد از شما صد مرد صبر كننده غلبه كنند بر هزار مرد از آنان كه برحرب

كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ۝ الْآنَ خَفَّفَ

كافر شدند بخداي بسبب آنكه ايشان گروهي اند كه درني يابند معارف الهي را اكنون سبك گردانيد

اللَّهُ عَنكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا ۚ فَإِن

خداي تعالى از شما بار تكليف جهاد را ومعلوم او ظاهر شد كه در شما ست بي قوتي در بدن پس اگر

يَكُن مِّنكُم مِّائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ۚ وَإِن يَكُن

باشد از شما صد مرد صبر كنان ثبات نماينده غلبه كنند بر دويست تن از كفار واگر باشد

في الارض بالنقل ورش
في الارض بالسكت خلف في رواية خلاد
بينهم انه بالسكت خلف في رواية
النبيء بالمد والهمز نافع
المومنين بالابدال ورش والسوسي
النبيء بالهمز نافع
المومنين بالابدال ورش والسوسي
ان يكن مدغما غير الغنة خلف
عشرون بالترقيق ورش
صابرون بالترقيق ورش
ميتين بالابدال في الوقف حمزة
وان يكن مدغما غير الغنة خلف
وان تكن بالتاء نافع وابن كثير وابن عامر

مية بالابدال في الوقف حمزة — مائة مدغما غير الغنة خلف — يغلبوا بينهم — الان بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — الان — ضعفا بالضم نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر — فان يكن مدغما غير الغنة خلف — فان تكن بالتاء نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر — مية بالابدال في الوقف حمزة

صابرة بالترقيق ورش — يغلبوا مدغما غير الغنة خلف — ميتين في الوقف حمزة — والابدال — وان يكن مدغما غير الغنة خلف

وان يكن منكم مائة يغلبوا الفا من الذين كفروا معني اينست اگر باشد از شما بيست كس صابر بر قتال صادق در اعلاء دين كردگار ذي الجلال بر دويست كس

ميان اوس وخزرج بغض وكينه وعداوت وضغينه بدان مثابه بود وبدان استواري مينمود كه از براي دور كردن آن ودر آوردن دوستي والفت در دلهاي ايشان آنچه در زمين است از معادن وكنوز وعروض ونقود انفاق ميكردي دلهاي ايشان بر الفت وزلفت ومحبت ومودت نمي آوردي وليكن خداي ميان ايشان الفت داد ودر آميزش بر ايشان كشاد اين نوع تاليف جز منقلب القلوب كه تواند وجز عالم وقادر مطلق كه داند انه عزيز حكيم معني اينست بدرستي خداي تعالى قويست غالب بر همكان است بهر دشواري كه هست پيش او آسانست دل دشمنان اكر دانند وان تفرق بالفت رساند حكيم است همه كار او بحكمت است كاهي حكمت او مقتضي تفرق بود وكاهي حكمت او مستدعي تالف شود قادر

ركوع

مطلق است وحاكم بحق است يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد انه هو العزيز الحميد يا ايها النبي حسبك الله ومن اتبعك من المؤمنين روايت كرده اند كه نزول اين آيت در واقعه بدر پيش از قتال بود نزول او براي تشجيع مؤمنان ودلير كردن ايشان روي نمود وبعضي گويند كه اين آيت بعد اسلام امير المؤمنين عمر بن خطاب نازل شد متضمن مدح مؤمنان كه در آن زمانه بودند آمده وگفته اند سي وسه مرد وشش عورت ايمان آورده بودند كه عمر بن خطاب ايمان آورده واسلام عمر رضي الله عنه كه قوت وصلابت داشت دين اسلام را تاييد وتقويت كرد معني اينست اي پيغامبر خبر آرنده رفيع الشان بسنده است ترا خداي وكساني كه پيروي كرده اند ترا از مؤمنان يا گويند بسنده است ترا ياري رسان تو خداي جل وعلا يا ايها النبي حرض المؤمنين على القتال معني اينست اي پيغمبر تحريض بكن مؤمنان را بر قتال با كفار بذكر اميد نصرت خدا ونويد غالب آمدن بر اعدا وذكر ثمرات ومثوبات اين كار ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين وان يكن

غالب آیند وروا نبود که از جهت خوف کافران از صف قتال فرار نمایند واکر باشد از شما صد کس ثابتان وصابران غالب آیند بر هزار کس از کافران یعنی مسلمانان برده چند خویش ان کفار
غالب آیند بیست بر دویست صد بر هزار در قتال غلبه نمایند پیغمبر صلی الله علیه وسلم هم برین اندازه نام زد کردی کاهی ده کس را برای قتال سیصد کس فرستادی وکاهی ده
را با صد در قتال آوردی ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ معنی اینست در قتال کفار صد مسلمان بر هزار کافر غالب آیند برده چند خویش از کافران بیش دستی نمایند بسبب انکه کافران
قومی اند که در نمی یابند که چه میکنند وبرای چه خود را در معرکه می افکنند ومثوبات اخروی در دل نمی آرند دل جز بدنیا نمی دارند اینچنین کسان را چکونه فلاح شود وبچه وجه نجاح
بود الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا معنی اینست اکنون خدای باسانی آورد وکرانی را از شما سبک کرد وظاهر شد بعلم قدیم او که در شما درین وقت ضعف پیدا آمده

وحمیت زنان وفرزندان غالب شده در آن وقت که فرمان مقاتله مسلمانان با کافران کرده چند مسلمانان باشند مسلمانان قوت دل داشتند اینچنین امر دشوار نمی نمود همه از سر جان خواستکار وارخان ومان باز ماندکان بود باده چه باشد با هزار برابری می نمودند درین وقت که امن وفراغ یافتند دل بمال وفرزندان کماشتند حب حیات غالب شد وبغض ممات قوی کشت لاجرم میل سوی قتال بضعف پیوست وحدوث ضعف مذکور بعلم خدای متعلق کشته حکم اول را نسخ کرد امر قتال از یکی بده تا یکی بدو آورد فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ معنی اینست پس اکر باشد از شما صد کس صابر در قتال جازم بر ثبات اقدام صادق در نیت متفق بر اعلاء دین اسلام بر دویست غالب آیند ودر صف قتال غلبه نمایند واکر باشند از شما یعنی از مسلمانان هزاری هم برین صفت بفرمان خدا بر دو هزار غالب آیند وایشان روا نباشد که از معرکه فرار نمایند وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ معنی اینست وخدای عز وجل عالم است بحال صابران ناصرست در کار ایشان یعنی کسانی که در قتال صبر کنند ودر دل تردد وروی کردانیدن نکنند

رکوع

که بحث در دل نیارند وپا در معرکه ثابت دارند مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ معنی اینست نبوده است مر پیغمبری را سزاوار وشایان که باشد مر او را از کافران اسیران یعنی چون بر کفار غالب آید او را نباید ونشاید که بقتل ایشان در معرکه نپردازد وایشان را زنده دارد واسیر سازد تا انکه

لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ غَنِمْتُمْ أَيْدِيكُمْ قُلُوبِكُمْ يُؤْتِكُمْ قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
مِنْكُمْ أَلْفٌ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ
از شما هزار کس غلبه کنند بر دو هزار کافران بفرمان خدای عز وجل وخدای تعالی
مَعَ الصَّابِرِينَ ۞ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ
با صبر کنانست بنصرت واعانت نسزد ورواننبود مر هیچ پیغمبری را که باشد
لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ۚ تُرِيدُونَ عَرَضَ
او را دستکیر کردکان تا بسیار کند وسخت کند کشتن ورا در زمین تا موجب ذلت کفر وقلت حرب آن شود وموجب عزت اسلام وغلبه اهل آن کردد میخواهید شما ای مؤمنان متاع
الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ۗ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞
دنیا بستدن فدا از اسیران وخدای تعالی میخواهد ثواب آن جهان شما را وخدای تعالی غالب است کار اولیاء خود را بر اعدا ظفر دهد ودرست کار است
لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ
اکر نبودی اثبات نامه وحکمی از خدای تعالی پیش افتادی هر آینه بشما رسیدی
فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۞ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ
در آنچه کرفتید از فدا عذابی بزرک پس بخورید از آنچه کرفتید غنیمت یعنی فدیه آن نیز از جمله غنایم است
حَلَالًا طَيِّبًا ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
حال انکه مغنوم حلال باشد پاکیزه وبترسید از خدای تعالی در مخالفت که خدای تعالی آمرزنده است رحمت نماینده است
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ
ای پیغمبر بکو مر آنانرا که در دستهای شما اند از اسیران
يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ
اکر داند خدای تعالی در دلهای شما نیکی ایمانی واخلاصی شما را دهد

مِنْكُمْ أَلْفٌ بالسکت خلف وفی روایة
أَلْفٌ يَغْلِبُوا مدغما بغیر الغنة خلف
لِنَبِيءٍ أَنْ بالنقل ورش
لِنَبِيءٍ أَنْ بالسکت خلف وفی روایة
لِنَبِيءٍ بالهمز نافع
أَنْ يَكُونَ مدغما بغیر الغنة خلف
أَنْ تَكُونَ بالتاء ابو عمرو
أَسْرَىٰ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسائی
أَسْرَىٰ بالامالة بین بین ورش فی روایة
فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ بالسکت خلف وفی روایة خلاد
الدُّنْيَا بالامالة المحضة حمزة والکسائی
الدُّنْيَا بالامالة بین بین ابو عمرو وورش فی روایة

الْآخِرَةَ الْآخِرَةَ أَخَذْتُمْ النَّبِيءُ الْأُسَارَىٰ الْأَسْرَىٰ الْأَسْرَىٰ
بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه ورش — بالسکت خلف وفی روایة خلاد — بالامالة ابو عمرو — بالاظهار ابن کثیر وحفص — بالهمز نافع — بالامالة المحضة حمزة والکسائی — بالامالة بین بین ورش فی روایة
الْأُسَارَىٰ إِنْ يَعْلَمِ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ

قرا ابو عمرو — مدغما بغیر الغنة خلف — بالترقیق ورش — بالابدال ورش — مدغما بغیر الغنة — والسوسی — خلف
در زمین حرب خونهاء بسیار ریزد واهل حرب را سست وبی قوت کند ودر کشتن حربیان شاید بر ایشان کمال استیلا یابد بعد از آن شاید که دل بر اسیر کردن آرد
وایشان را زنده دارد چون اسیر کردن که متضمن زنده داشتن ایشانست رها کردن بعد اسیر کردن چه نوع سایغ آید ودر زمین اسیران مذکور مبالغتی در کشتن نشده ومکه از دست
کفار بر دست نیامده درین صورت کذاشتن این اسیران بسوی مقام منعت خویش سایغ نباشد ودر حق ایشان جز اختیار کشتن سزاوار نبود تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآ
خِرَةَ معنی اینست میخواهید شما متاع دنیا را یعنی مال وحطام دنیوی وخدای میخواهد برای شما متاع آخرت یعنی ثواب وجزاء اخروی وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ معنی اینست وخدای غالب است
قوی است تواند که سران عرب را اسیر کرداند حکیم است هرچه کند بحکمت کند لَوْلَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ معنی اینست اکر نبودی کتابی

از خدای که سابق است برین حادثه هر آینه رسیدی شما را در آنچه گرفتید از فداء اساری عذابی شدیدی و در کتاب سابق مذکور اقاویل است هر یکی در حیز اعتماد و تعویل است بعضی کتاب علم مواخذه بخطا دارند و بعضی گویند کتاب عدم مواخذه بعمل بیش از اعلام بوحی و ورود امر و نهی بنداراند و بعضی گویند کتاب تجویز عمل برای و ظن گویند و بعضی از کتاب مذکور کتابی که وارد است در غفران اهل بدر خوانند چه کسانی که در عمل برای مذکور کوشش نمودند از اصحاب بدر بودند و بعضی گویند کتاب نفی تعذیب انام بحضور پیغمبر علیه السلام قال الله تعالی وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم و بعضی گویند کتاب عفو عمل مذکور است که در لوح محفوظ مسطور است فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا روایت کرده اند چون غنایم را در امر سابقه نخوردند مردمان در خوردن مال غنیمت متامل شدند و بعضی گویند چون در استدن فدا بیان وقوع خطا وارد گشت و مردمان در خوردن مالی فدا متردد گشتند این آیت بورود پیوست معنی اینست چون غنیمت شما را حلال شده طیب آمده یا گویند چون از کافران فدا استدید آزاد در حکم غنیمت دانید از آنچه غنیمت کرده اید حلال پاک را بخورید واتقوا الله معنی اینست و بترسید از کردگار ذو الجلال والاکرام در حرام پنداشتن حلال چنانچه می‌ترسید از حلال داشتن حرام یا بترسید از خدای در دلیری کردن بر کار پیش از انبا و اخبار ان الله غفور رحيم معنی اینست بدرستی که خدای غفور است بفضل و کرم عذر پذیرد در کاری که بخطا افتاده است نگیرد رحیم است مالی که در استدن آن خطا افتاده برحمت خویش حلال گرداند بفضل خویش آن را طیب خواند يا ايها النبي قل لمن في ايديكم من الاسرى ان يعلم الله في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا مما اخذ منكم ويغفر لكم روایت کرده اند عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب و نوفل بن حارث که از میان اسیران بدر بودند پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم اسلام آوردند و اخلاص نمودند این آیت در باب ایشان وارد گشت و این نظم بورود پیوست معنی اینست ای پیغمبر عظیم الشان بگوی کسانی را که بر دست شما اند از اسیران و ایمان آورده اند و بحقیقت اسلام اقرار کرده اند اگر بداند خدای در دلهای شما چیزی را یعنی اگر صدق ایمان و خلوص دلهای شما بعلم خداء عز و جل متعلق گردد بدهد شما را بهتر و بیشتر از آنچه استده شده از شما و بیامرزد شما را جرایم شما را روایت کرده اند که عباس رضی الله عنه گفت من به خدای و به پیغمبر گرویدم و تصدیق و اخلاص دین اسلام بگزیدم کردگار مفتح الابواب ابواب لطف و فضل بر من کشاد بر مضمون این آیت مرا مالی بیش از آن که پیش از آن داشتم داد بیست غلام دارم که تجارت میکند و در سفر می‌آیند و میروند ادنی ایشان آنست که بیست هزار درم مایه دارد و در بعضی تفاسیر ده غلام با دهگان هزار درم مایه می‌آرد

منكمو لكمو منهمو باموالهمو انفسهمو مالكمو ولايتهمو استنصروكمو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون | قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

خَيْرًا مِّمَّآ أُخِذَ مِنكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ط وَٱللَّهُ

بهتر از آنچه گرفته شد از شما و آمرزد شما را و خدای تعالی

غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ وَإِن يُرِيدُوا۟ خِيَانَتَكَ فَقَدْ

آمرزنده است و مهربان و اگر خواهند اسیران که آزادشان کردی خیانت کنند تو ابنقض عهد پس بدرستی که

خَانُوا۟ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ ط وَٱللَّهُ

خیانت کردند با خدای تعالی پیش از این بکفر و نقض میثاق پس تمکین داد ترا بقهر و غلبه از ایشان در روز بدر و خدای تعالی

عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَهَاجَرُوا۟

داناست درست کار بدرستی آنان که بگرویدند و هجرت کردند از اوطان

وَجَٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ

و غزا کردند بصرف مالهای خود و بتنهاشان بمباشرت قتال در راه دین خدای تعالی

وَٱلَّذِينَ ءَاوَوا۟ وَّنَصَرُوٓا۟ أُو۟لَٰٓئِكَ بَعْضُهُمْ

و آنان که جای دادند در مدینه و بناه گرفتند و نصرت کردند ایشان را بر دشمنان ایشان اند برخی از ایشان

أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ط وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَلَمْ يُهَاجِرُوا۟

دوستان برخی اند در میراث و آیة آخرین ناسخ اینست و آنان که بگرویدند و هجرت نکردند

ج مَا لَكُم مِّن وَلَٰيَتِهِم مِّن شَىْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا۟

نیست شما را از ولایت ایشان در میراث هیچ چیزی تا هجرت کنند

وَإِنِ ٱسْتَنصَرُوكُمْ فِى ٱلدِّينِ فَعَلَيْكُمُ

و اگر نصرت خواهند از شما در کار دین پس بر شما واجب است

خيرا — بالترقيق ورش

يغفر لكم — الادغام سوسي وفي رواية

وان يريدوا — مدغما غير الغنة خلف

فامكن — بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية

امنوا — ثلثة اوجه لورش

بيموالهم — بالابدال في الوقف حمزة

وانفسهم — بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية

اووا ونصروا — ثلثة اوجه لورش

بعضهم اوليا — بالتسهيل خلف في رواية

امنوا — ثلثة اوجه لورش

يهاجروا — بالترقيق ورش

من ولايتهم — مدغما غير الغنة خلف

ولايتهم — بكسر الواو حمزة

۳ و در الوهیت او شرک ورزیده اند پس خدای عز و جل بر ایشان قادر ساخت و ایشان را در اسر و بند تو انداخت چون باز خیانت کنند خود را بار دیگر در اسر و بند افکنند والله عليم حكيم معنی اینست و خدای علیم است ظاهر و باطن ایشان داند حکیم و استوار کار است همه کار او بحکمت است هر معامله که خواهد تواند ان الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله والذين اووا ونصروا اولئك بعضهم اولياء بعض معنی اینست بدرستی آنان که به پیغمبر علیه السلام ایمان آوردند و مهاجران که سوی مدینه هجرت کردند بذل اموال و رنج انفس جهاد در رضاء خدای ورزیدند و چنانچه باید و شاید از اعلاء اسلام و موافقت پیغمبر علیه السلام کوشیدند و انصار که پیغمبر علیه السلام را جای دادند و بجان و تن همت بر نصرت او نهادند ایشان بعضی از ایشان اولیاء بعضی اند با تمام نسب و ولایت

دارد و در بعضی تفاسیر ده غلام با دهگان هزار درم مایه می‌آرد و نیز روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وضو برای نماز پیشین میکرد هشتاد هزار درم مال بحرین رسید پیغمبر علیه السلام قسمت کردن آن مصلحت دید پیش از آن که نماز بگزارد تمام قسمت کرد بعد آن نماز پیشین بجا آورد عباس را گفت بستان آن قدر دانی بر گیر آن مقدار که توانی عباس رضی الله عنه عطیهٔ پیغمبر پذیرفت آن مقدار که توانست برگرفت بعد از آن عباس سپاس و شکر پیغمبر جست هذا خير مما اخذ مني گفت والله غفور رحيم معنی از است و خدای آمرزکار است و بخشاینده است خطایا آمرزد رحیم است عطایا بخشد وان يريدوا خيانتك فقد خانوا الله من قبل فامكن منهم معنی اینست ای محمد ایشان این سخن بگو اگر در ایمان خویش اخلاص ورزید رستگار شوید و اگر بخواهند خیانت تو با گرویدن و نفاق ورزیدن عجب مدار و عجیب مپندار زیرا که ایشان پیش از این با خدای خیانت کرده اند ۳

ووراثت دارند در مبدا هجرت نصرت بتوارث پیوست بعد آن بآیت واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض این حکم منسوخ کشت والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شيء حتى یهاجروا معنی این است وآنان که ایمان آوردند وسوی مدینه هجرت نکردند شمارا از ولایت ایشان هیچ چیزی نبود تا آنکه سوی مدینه هجرت کنند وخود را در سایه حمایت پیغمبر علیه السلام افکنند بعد هجرت ولایت یکدیگر ثابت شود ومیان ایشان توارث جاری کردد وان استنصروکم في الدین فعلیکم النصر معنی این است اگر مؤمنان مذکور کافران بتقاتل پیش آیند ومسلمانان مذکور یاری خواستن توجه نمایند شمارا از جهت ایمان ایشان یاری کردن واجب آید ونصرت وتقویت ایشان شاید الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق معنی این است مکر بر قومی که میان شما ومیان ایشان میثاق عدم قتال باشد درین صورت مؤمنان را یاری کردن نباید وبا معاهدان از جهت نصرت مؤمنان مذکور قتال نشاید والله بما تعملون بصیر معنی این است وخدای بعملهاء شما بیناست هرچه میکنید می بیند نیک وبد می اندجزا دادن وسزا کردن می تواند والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض معنی اینست وکافران بعضی از ایشان دوستان ویاری دهان بعضی اند یکدیگر را ناصر دارند ومیان خویش در نفع وزیان مشارکت می پندارند شمارا با ایشان اگرچه اقارب باشند موالاة نباید واگرچه آشنا باشند بیگانگی شاید الا تفعلوه تکن فتنة في الارض وفساد کبیر معنی این است اگر نکنید آنچه ذکر کردیم از موالاة میان مسلمانان وترک مراعاة کافران باشد فتنه در زمین وفسادی بزرگ بیقین چه توافق از مسلمانان برخیزد ودلهاء ایشان یکدیگر را نیامیزد برمسلمانان که با کافران آمیزش کنند مسلمانان دیگر را بر ایشان اعتماد نباشد وبر قول وفعل ایشان وثوق نبود دلها متفرق شود اتفاق از میان ایشان برود کدام فتنه ازین سخت تر بود وکدام فساد ازین بالاتر باشد والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبیل الله والذین آووا ونصروا معنی اینست وآنکسانی که ایمان آوردند وهجرت کردند واوطان خویش کذاشتند بسوی پیغمبر علیه السلام شتافتند در مدینه آمدند ومیان صحابه پیغمبر در آمدند ودر رضاء خدای برای اعلاء اسلام ونصرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم جهاد کردند وانکسانی که مهاجران را جا دادند ودر احسان بر ایشان کشادند ویاری کردند وایتلاف وتناصر در توارث آوردند جان ومال در باختند وایشان را در اموال وضیاع شرکت ساختند اولئک هم المؤمنون حقا معنی این است ایشان مؤمنانند مقصور بر ایمان اند ثابت این امر ثابت بودنی استوار شدنی استوار شدنی لهم مغفرة ورزق کریم معنی این است مر ایشان راست آمرزشی عظیم وروزی کریم نعمت جاودانی ورزق باقی چنانکه نقصان نکیرد وکمی نه پذیرد طعام آرند کوارا که در شکم متغیر نشود وبیرون آمدن عرقی که بوی آن همچون بوی مشک باشد از تن بیرون رود ودر آن محاسبه

بینکمو بینهمو معکمو منکمو

قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

بعضهمو اولیا بعضهمو اولى

قرا قالون بالصلة والقصر والمتوسط کها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

النصر الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق ط والله

یاری دادن ایشان مکر بر کروهی که میان شما ومیان ایشان پیمانی باشد که بجهت نصرت مستنصران نقض عهد آن قوم نشاید وخدای

بما تعملون بصیر ۝ والذین کفروا بعضهم

بدانچه میکنید بیناست وآنان که کافر شدند برخی از ایشان

اولیاء بعض ط الا تفعلوه تکن فتنة في الارض

دوستان برخی اند در میراث اگر نکنید آنرا که بیان فرموده شد باشد فتنه بزرک در زمین از تواصل کافران ضعف ایمان وظهور کفر بود

وفساد کبیر ۝ والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا

وتباهی بزرک در دین وضعف اسلام وآنان که بکرویدند وهجرت کردند از مکه بمدینه وکارزار کردند با کافران

في سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئك

در راه دین خدای عز وجل وآنان که جا بپناه کرفتند ویاری کردند ایشان را ایشان

هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق کریم ۝

ایشانند مؤمنان براستی مر ایشان راست آمرزیدنی وروزی نیکو بی منت وبا برکت

والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم

وآنان که بکرویدند پس از هجرت نخستین وهجرت کردند وغزا کردند حال آنکه با شما باشند

فاولئك منکم ط واولوا الارحام بعضهم اولى

پس ایشان از جمله شما اند وخداوندان خویشیها بعضی از ایشان در توارث سزاوارترند از جانب

ببعض في کتاب الله ط ان الله بکل شيء علیم ۝

ببعضی در کتاب خدای قرآن یا لوح محفوظ بدرستی که خدای تعالی بهمه چیزی داناست باحکام الله وقسمته

میثاق والله

مدغم غیر العنقه خلف

بعضهم اولیا

بالتکثیر خلف في روایة

تفعلوهو

بالاشباع ابن کثیر

في الارض

بالنقل ورش

في الارض

بالسکت خلف وفي روایة خلاد

کبیر

بالترقیق ورش

آمنوا

ثلثة اوجه لورش

آووا ونصروا

ثلثة اوجه لورش

المومنون

بالابدال ورش والسوسي

مغفرة و

مدغم غیر العنقه خلف

آمنوا

لورش ثلثة اوجه

ربع

اولوا الارحام اولو الارحام شيء شي بعضهم اولى

بالنقل ورش · بالسکت خلف وفي روایة خلاد · بالمد والوسط ورش · بالسکت خلف في روایة · بالامالة المحضة حمزة والکسائي

نبود ومواخذه نشود ذکر مهاجران وانصار اینجا اگرچه ذکر ایشان بالا رفته تکرار نیست زیرا که ذکری که بالا گذشته در بیان تناصر وتواصل ایشان بود وذکر ایشان اینجا برای بیان تحقق ایمان واستحقاق جزاء مؤمنان باشد والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئك منکم معنی این است وآنان که بعد شما ایمان آورده اند وهجرت کرده اند در ایمان وبهجرت مسبوق کشته اند وجهاد کرده اند در حالت که مصاحب با شما اند در اعلاء دین بشما پیوستند ودر محاربه کفار قرین شما کشتند پس ایشان از شما اند یعنی خداوندان ایمان وهجرت وغزا اند متاخر چون متابع متقدم باشد ودر کار پس رو او بود مرتبه او کیرد ودرجه او تاخر ونقصان نپذیرد پس ماند کاروان رحیل چون با پیش روان پیوندند دانایان عیب کردن ایشان بتاخر نپسندند بلکه بمدیح جد وسرعت موصوف شوند وبه تیز روی مرکب وقوت تن ممدوح کردند لاحقان وسابقان چون بمنزل برسند ومقاصد یکجا حاصل کنند میان ایشان فرق نبود وبه پیشی پیش روان پیشی در مرتبه نشود واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في کتاب الله معنی اینست وخداوندان قرابتی بعضی ایشان به بعضی در تناصر وتوارث اولى اند بعضی اعلى وبعضی ادنى

با وجود اقارب اباعد واجانب را میراث نرسد وتا ایشان باشند کسی را استحقاق مال ایشان نبود بدین آیت توارث ذوی الارحام ثابت گشت وتوارث اباعد برفع ونسخ پیوست واولو الارحام بعموم خویش باعتبار لغت متناول همه قریبان شده بر تفصیل وترتیب واعتبار بعد وقرب وجهات استحقاق وحجب ایشان آمده چنانچه در علم فرایض مشرح آورده ودر کتب شریعت بیان کرده إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ معنی اینست بدرستی خدای عز وجل بهر چیزی علیم است اعمال واحوال وطاعت وعصیان وادغان بوجدان وحرمان بداند وچون نیک وبد داند اندر جزاء نیک وبد دادن تواند سُورَةُ التَّوْبَةِ سورة توبه صد وبیست ونه آیت است وده هزار وهشتصد وهشتاد وهفت حرف است واین سورة مدنی است وبعضی گویند این سورت داخل سورة انفال است وانفال داخل سبع طوال است بعضی سورتی دیگر دارند داخل سورة انفال نه پندارند چنانچه گذشت وبعضی گویند هر سورتی که پس سورتی وآیتی پس آیتی نشسته اند بامر پیغمبر علیه السلام بود وپیغمبر علیه السلام بعد نزول این سورة بیش از امر بتعیین محل وامر بکتابت تسمیه از جهان رحلت فرمود صحابه رضی الله عنهم آیات اورا در معنی ودر فواصل مناسب آیات انفال دیدند الحاق او را بسورة انفال پسندیدند واین سورة را نامها است از جهت اشتمال ذکر توبه سورة توبه گویند واز جهت افتتاح او به لفظ براءة سورة براءة خوانند واز جهت این که اسرار منافقان میکاود وبر می انگیزد حافره ومبعثره گویند واز جهت آنکه منافقان را رکنده میکند باسم منقره ومشرده سزاوار میگردد واز جهت آنکه ایشان را رسوا می سازد ومفضوح میکند مخزیه وفاضحه باشد واز جهة آنکه در آن بیان عقوبت وهلاک ایشان است منکله ومدمدمه وسورة العذاب دانند واز جهت اشتمال بر نکوهش نفاق که باز دارنده وبیزار کردانند از وی است باسم مقشقشه خوانند بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ معنی اینست این بیزاری از عهد عهد است که این از خدای ورسول خدای فرستاده سوی کسانی که از مشرکانند با ایشان معاهده کرده اید شما یعنی خدا ورسول خدای بیزار شده اید از عهدی که شما با کافران کرده اید ومیثاق که در میان آورده اید فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ معنی اینست چون براءة از عهد چنانچه در قصه آمده مقید بچهار ماه باشد وتا مدة چهار ماه بقای امان بود پس در مدة چهار ماه در زمین سیاحت کنید ودر هر جای بیایید وبروید برای خود مامنی بجویید ومستعد شوید وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ معنی اینست او بدانید که بدرستی شما خدای را از کرفتن وعذاب کردن عاجز کنندگان نه اید ودر نفی کشتن وتعرض رسانیدن تمسک بلزوم موجب عهد نتوانید چه بعد از نبذ عهد عهد نماند صاحب عهد عمل بر خلاف موجب آن نتواند وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ معنی اینست وبدانید بدرستی خدای تعالی رسوا کننده کافران ودر عذاب افکننده ایشان است وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ معنی آیت است واین اعلام است از خدا ورسول خدا که متوجه یا واصل است سوی مردمان

عَاهَدتُّمُوا أَنَّكُمُو نَّبِئْتُمُو لَكُمُو تَوَلَّيْتُمُو أَنَّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سورة التوبة مكية ماية وتسع وعشرون

براءة بالتسهيل المد والقصر في الوقف
في الارض النقل ورش
في الارض بالسكت خلف وفي رواية خلاد
اشهر واعلموا مدغما غير الثقة خلف
غير بالترقيق ورش
الكافرين بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
الكافرين امالة بين بين ورش في رواية
الناس بالامالة دوري في رواية
الاكبر النقل ورش
الاكبر بالسكت خلف وفي رواية خلاد
بري بالادغام مع الاسكان والروم او الاشمام في الوقف حمزة وهشام
وهو الاشباع ابن كثير
خير بالترقيق ورش

بَرَآءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدتُّمْ

این بیزاریست از خدای تعالی ویغمبر او سوی آنان که عهد کردید شما

مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ط فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ

از مشرکان پس بکوییداستان که بروید در زمین چهار

أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ لا وَأَنَّ

ماه از اندر شوال کرش ول آنیز بوده تا انتهای محرم وبدانید که شما عاجز کننده نباید از حکم خدای عز وجل وآنکه

اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ

خدای عز وجل خوار کننده کافرانست واین آگاهی دادنیست از خدای تعالی

وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ

ورسول او سوی مردمان روز حج بزرگتر عرفه یا نحر بدرستی که

اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ لا وَرَسُولُهُ ط فَإِن

خدای تعالی بیزارست از اهل شرك وپیغمبر او نیز بیزارست پس اگر

تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ج وَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ

توبت کنید از کفر وغدر پس آن بهتر شمارا واگر برگردید پس بدانید که شما

وبعضی گویند ایام مناسك حج را روز حج خوانند واعلام مذکور در روزی از این روزها داشتند أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ معنی این است بدرستی خدای تعالی بیزارست ورسول او از مشرکان واز عهد ومیثاق با ایشان فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ معنی اینست چون میثاق مرتفع کشت وعهد ببراءة وبنبذ پیوست پس ای مشرکان اگر از شرك وکفر توبه کنید واز کفر وکافری باز کردید پس آن مر شما را در دنیا وآخرت بهتر باشد ودر عاجل سودمند بود در دنیا از قتل واسر برهید در آخرت از عذاب ابد خلاص یابید

در روز حج اکبر یعنی روز جمع شدن جمعی عظیم از حاجیان ودر حج اکبر اقاویل است بعضی گویند حج اکبر همان حج است که ابو بکر رضی الله عنه امیر موسم بود وجمع شدن مشرکان ومسلمانان در ان روز بکثرت حاج در جمع افزونی نمود وبعضی حج اکبر حج پیغمبر را دارند که آن را مجمع آدمیان وفرشتگان وروز کمال دین واتمام نعمت پندارند سوال اعلام مذکور در روز حج پیغمبر علیه السلام نبود در روز حج ابو بکر رضی الله عنه بود برین معنی ظرفیه حج اکبر برای اعلام مذکور چگونه می آید وصحت او بچه وجه روی مینماید جواب روز حج پیغمبر که روز حج اکبر بود وروز حج دیگر یکی است ووقوع اعلام مذکور در روز حج اکبر بدین معنی است وبعضی گویند که عمره عبارت از طواف وسعی بعد احرام است حج اصغرست وحج که عبارت از وقوف بر عرفات وطواف زیارت با مناسك حج است حج اکبرست واعلام مذکور در روز حج اکبر بوده در روز عمره که حج اصغرست روی نموده ودر روز حج نیز اقاویل است بعضی گویند روز عرفه که روز وقوف بر عرفات که رکن اول هوست بود وبعضی گویند روز حج روز نحرست که روز تمام شدن حج است

ق

شد

وان توليتم فاعلموا انكم غير معجزي الله معنی اینست واکر از توبه روی کردانید وروی بر دین اسلام نیارید پس بدانید بدرستی شما عاجز کننده خدای از عذاب نه اید وخدایرا از عذاب خویش باز داشتن نتوانید خدای شما را عذاب خواهد کرد ودر عقوبت خواهد آورد وبشر الذين كفروا بعذاب اليم معنی اینست ومژده ده کافران را بعذاب دردناک وبشارت برسان ایشانرا به بیم وباک الا الذين عاهدتم من المشركين ثم لم ينقصوكم شيئا ولم يظاهروا عليكم احدا معنی اینست بیزاریست کاین از خدا ورسول خدا مکر با کسانی که عهد کرده اید با ایشان پس ایشان کم نکرده اند چیزی را از موجبات عهد وپیمان وکسی را بر مخالفت شما پشتی نکرده اند ودل بر مدد کردن مخالفی نیاورده اند فاتموا اليهم عهدهم الى مدتهم معنی اینست پس با ایشان مدت عهد ایشانرا تمام کنید یعنی چنانچه عهد کرده اید بتمام وکمال بسر برید ان الله يحب المتقين

عاهدتم ينقصوكم اليهم وجدتموهم خذوهم واحصروهم لهم قرا ابن كثير بالصلة في رواية قالون
عليكم احدا عهدهم الى مدتهم ان سبيلهم ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها كما ذكر

غير معجزي الله ۚ وبشر الذين كفروا بعذاب

فوت شونده نه‌اید از حکم خدای عز وجل ومژده ده آنکسان را که کافر شدند بعذابی

اليم ۝ الا الذين عاهدتم من المشركين ثم

دردناک بیرون آن که عهد کردید شما با ایشان از کافران پس

لم ينقصوكم شيئا ولم يظاهروا عليكم احدا

کم نکردانند شما را چیزی از عهد ویاری ندادند بر شما هیچ کس را

فاتموا اليهم عهدهم الى مدتهم ان الله

پس تمام کنید با ایشان عهد ایشان را تا آخر وقت پیمان ایشان بدرستی خدای تعالی

يحب المتقين ۝ فاذا انسلخ الاشهر الحرم

دوست میدارد پرهیزکاران را چون بسر آید ماههای حرام

فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم

بکشید کافران را هر جا که یابید شان

وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل

وبگیرید شان ودربند کنید شان وبنشینید برای ایشان در هر

مرصد فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزكوة

گذرگاهی پس اگر توبت کنند وبپای دارند نماز را وبدهند زکوة را

فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم ۝

پس بگذارید راه ایشان را بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مهربان

غير بالترقيق ورش
بعذاب اليم بالتفخيم ورش
بعذاب اليم الا بالسكت خلف
شيئا ولم
شيئا شيئا
يظاهروا بالترقيق ورش
فاتموا
اليهم بضم الهاء حمزة
عهدهم الى بالسكت خلف
مدتهم ان
الاشهر بالنقل ورش
الاشهر بالسكت خلف
واقاموا بالتسهيل
الصلوة بالتغليظ ورش
واتوا
سبيلهم ان بالسكت خلف في رواية

معنی اینست بدرستی که خدای دوست دارد پرهیزکاران را که از نقض عهد پرهیزند وعهدی که کرده اند تا انکه از طرف دوم خیانت نه بینند صیانت کنند فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد فاسببیه است وخذوهم با معطوفات خویش عطف است بر واقتلوا معنی اینست چون عهد مرتفع کردد ومهلت امان تا چهار ماه با نصرام پیوندد پس بکشید کافرانرا هر جا که بیابید ودر قتل ایشان هر جانبی بشتابید وبگیرید ایشانرا وبند کنید از رفتن وکریختن باز دارید وبنشینید برای کرفتن وکشتن ایشان در هر راهی ومنتظر باشید در هر رصدگاهی که آنجا برای رسیدن کسی مترصد باشید وبرای کرفتن کمین کنند فان تابوا واقاموا الصلوة واتوا الزكوة فخلوا سبيلهم این شرطیه عطف است بر امرهاء سابق وتعقب در بیانست چه این حکم بعد این حکم است معنی اینست پس اکر توبه کنند ونماز را بر پای دارند وزکوة دهند پس راه ایشان خالی کنید وهر جانبی که روند باز مدارید این اقامت صلوة وایتاء الزكوة دلیل صدق ایمانست وعلامت قرار وثبات بر آنست وتخلیه راه کنایت است از رها کردن وکذاشتن وموانع وعوائق برداشتن ان الله غفور رحيم اینجمله تذییل است چون کلام سابق ملوح بخطا بخطایا آمرزیدن وعطایا بخشیدن بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی اینست

۳ كيف يكون للمشركين عهد عند الله وعند رسوله كیف استفهامیه است واستفهام مذکور برای انکار است عند الله وعند رسوله صفت است مر عهد را عهد اسم یکون است للمشركين ظرف لغو است مر یکون را بر طریق ولم یکن له کفوا احد کیف خبر است مر یکون را از جهت اقتضاء صدر مقدم شده ای علی ایة کیفیة یکون للمشرکین عهد عند الله وعند رسوله معنی اینست چه کونه باشد مر مشرکانرا عهدی عند الله وعند رسوله که بند بندید برد وتغییر

بدرستی خدای غفور است خطایا آمرزد ورحیم است عطایا بخشد وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمنه معنی اینست واکر امان خواهد از تو یکی از مشرکان پس او را امان بده تا کلام خدای بشنود ومحاسن اسلام به بیند عاشق جمال اسلام شود دشمنی دین از دل او برود با مسلمانان دوستی کیرد ودر اسلام انقیاد وادغان بدیرد اکر ایمان نیارد پس از آن برسان او را در محل امن او وبکذار تا در مأمن خویش در آید واو را سلامت وایمنی روی نماید تا عهد بنود ونقض عهد نشود ذلك بانهم قوم لا يعلمون اینجمله مستانفه است بای سببیه ذلك معنی اینست آن امان دادن وکلام خدای شنوانیدن بسبب آنست که بدرستی ایشان قومی اند که نمیدانند اکر امان در آیند وکلام خدای بشنوند شاید محاسن اسلام دریابند وسوی راه راست شتابند ۳

وانتقاص بنكنند يعني مشركانرا با مسلمانان عهدي ثابت ولازم نبود بلكه عهدي متعلق بمصلحت باشد اينجمله تعليل است بر نبذ عهد دليل است الا الذين عاهدتم عند المسجد الحرام
معني اينست نيست مر مشركانرا عهدي دايم ولازم عند الله وعند رسوله مكر طائفه مخصوص كه نزديك مسجد حرام با شما عهد كردند و بر موجب آن رفتند وآن بني كنانه
وبني ضمره وبني مليح اند وبعضي كويند كروهي اند علاحده كه كاهي با پيغمبر عليه السلام محاربه نكردند وبا محاربان يار نشدند وكاهي ايذاء پيغمبر عليه السلام نجستند ومخالف
نكشتند وبرين معني ايشان نزديك مسجد حرام عهد موبد كردند ودل بر دوام آن آوردند عهد اين طايفه مخصوص عهدي دايم بود وپيماني لازم باشد فما استقاموا لكم
فاستقيموا لهم معني اينست پس آن قدر كه ايشان مستقيم در عهد باشند شما نيز مستقيم باشيد صورت عهد خويش را بنقض عهد مخراشيد وبدانكه مشركان بر اقسام اند
يك قسم آنست كه اصلا عهد نكردند وخود را بر ميثاق نياوردند از قتل ايشان جز اشهر حرم مانعي نبود وجزا وقات منهيه صادفي نباشد قسم دوم مشركان اند كه عهد كردند وبر عهد خود نماندند بر كشتند وبمحاربه قسم سيوم طايفه مخصوصه از مشركان كه نزديك مسجد حرام عهد كردند وخود را بر دوام آن آوردند عهد ايشان بحكم خداي مستقيم كشت وبا شد امت پيوست قسم چهارم كه غير طائفه مخصوصه مذكوره اند با مسلمانان عهد كردند عهد ايشان متعلق بمصلحت مسلمانانست

بانهمو عاهدتمو لكمو عليكمو يرضونكمو بافواههمو قلوبهمو اكثرهمو — قرا ابن كثير بالصلة في رواية قالون
فيكمو الا — قرا قالون الصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَاِنْ اَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاَجِرْهُ
واكر يكي از كافران پناه خواهد از تو بازپناه كير

حَتّٰى يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ اَبْلِغْهُ مَاْمَنَهُ
تا شنوند سخن خداي تعالى پس برسان او را بازجاي ايمن او

ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ كَيْفَ يَكُونُ
آن زينهار دادن بسبب آنست كه ايشان كروهي اند كه نميدانند حقيقت وحقيت اسلام را چكونه باشد

لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ
مر كافرانرا عهدي نزد خداي تعالى ونزد پيغمبر او

اِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا
مكر آنان كه عهد كرديد با ايشان نزد مسجد حرام پس مادام كه راست باشند

لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ
شما را پس ثابت باشيد شما نيز براي ايشان بدرستي خداي تعالى دوست ميدارد پرهيزكارانرا

كَيْفَ وَاِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ
چكونه باشد مرايشانرا عهدي وحال آنكه اكر غالب شوند بر شما رعايت نكنند در حق شما

اِلًّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِاَفْوَاهِهِمْ وَتَاْبٰى قُلُوبُهُمْ
نه سوكندي ونه حق پيماني خشنود ميكنند شما را بدهنهاي ايشان وبدرستي انكه دلهاشان باز ايستد

وَاَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ اشْتَرَوْا بِاٰيَاتِ اللّٰهِ
وبيشتر ايشان فاسقانند بدل كردند وبر كزيدند بنشانهاء خداي تعالى

وان احد — بالنقل ورش
وان احد — بالسكت خلف في رواية
فاجرهو — بالاشباع ابن كثير
ابلغهو — بالاشباع ابن كثير
مامنه — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
بينهم
لهم ان الله
وان يظهروا
فيكم الا
الا ولا
بافواههم
وتابى
وتابى
وتابى
واكثرهم
بايات الله — لورش ثلثة اوجه
بيايات الله — بالابدال الياء في الوقف حمزة في رواية

ركوع

بقاء آن دايم ولازم بر مسلمانان نيست اكر از ايشان خوف مغشن باشد يا مسلمانانرا نبذ عهد مصلحت افتد روا باشد كه نبذ كنند ومشركانرا نبذ عهد علم دهند قسم اول عهدي ندارد تا كسي نظر نبذ ونقض بر وي كمارد وقسم دوم اكر چه عهدي داشت بعد نقض آن عهد را باقي نكذاشت عهد كه با نتقاض پيوست منتفي ومنعدم كشت با ايشان نيز نبذ ونقض نسبت ندارد وهيچكسي آنرا محل نبذ ونقض نه بندارد قسم سوم كه بحكم خداي عهد ايشان لازم است تا ايشان بر عهد استقامت بود مسلمانانرا استقامت بر آن لازم باشد قال الله تعالى فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم اين قسم نيز قابل نبذ عهد نبود ومحتمل نقض نباشد وقسم چهارم بمصلحت مسلمانان جواز نبذ عهد واعلام رفع امان دارد وبعد نبذ واعلام كردن وتا رسيدن بمحل امن وفرصت دادن عهد باقي نماند وقتال با ايشان كسي نقض عهد نخواند نبذ عهد نقض عهد نباشد وهيچ نقض عهد بغير نبذ كه متضمن غدر است نا روا بود بدين بيان در نبذ امان ودر براة از عهد با مشركان وهم نقض عهد رفت وتوهم مذكور مرتفع كشت

٣ آنچه در دين كافران حرام است آنرا مرتكب ميشوند كافران ميان خويش ايشانرا فاسق ميخوانند وعلماي ايشانرا فاسق ميدانند اينچنين كسانرا از نقض عهد چه باك بود واز حانث شدن در سوكند چه بيم باشد اشتروا بايات الله ثمنا قليلا معني اينست اندك را بآيات كتاب خداي بدل كردند خسيسي را بنفيسي در چيز مبادله آوردند

ان الله يحب المتقين ذكر اينجمله بالارفته ومعني اين بيان پيوسته كيف وان يظهروا عليكم لا يرقبوا فيكم الا ولا ذمة معني
چكونه باشد مر مشركانرا با شما عهدي لازم وميثاقي دايم عند الله وعند رسوله وحال اينست ايشان اكر بر شما غالب آيند وظفر يابند بر ايذاء شما بشتابند وبر قرابتي ودوستي چشم ندارند
وعهد وذمه را در نظر نيارند اينچنين كسانرا با عهد چه نسبت وبالزام ميثاق چه وسيلت اكر مسلمانان عهد را لازم دانند وبر مقتضاء مصلحت در نبذ نيارند ايشان بيكايك بشكنند مسلمانانرا
در توي وتلف افكنند يرضونكم بافواههم وتابى قلوبهم معني اينست شما را بزبانهاي خويش خشنود ميكنند سوكند بر زبان مي رانند وخود را معاهد ميخوانند دلهاء
ايشان از ثبات بر عهد ابا مي آرد ودر وفاي عهد وپيمان اهتمام ندارد واكثرهم فاسقون معني اينست وبيشتر از ايشان فاسقانند يعني ديانت كافرانرا مخالفانند ٣

فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ عطفاست بر اشتروا معنی اینست چون اتباع آیات قرآن کذاشتند ودل برلذات وشهوات کذاشتند پس از دین خدا بازماندند یاکویند مردمانرا از دین خدای باز داشتند إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معنی اینست بدرستی که ایشان بدچیزیست که بوده اند ایشان عمل کنندهٔ آن وآن استبدال مذکور وحد مسطورست چه شك نیست بدل خسیس که نفیس بدهد وخسیس بستاند عاقل را نباید وبازماندن وبازداشتن مردمان از کار نیك کارهایی است ناپسندیده که خردمند رانشاید هرکه نصیبی ازعقل دارد این چیزهارا ابدی می بندارد لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا وَلَا ذِمَّةً چون سامع مذمت کفارشنید دل او برصفتی دیکر کشید رغبت در شنیدن صفتی دیکر کرد قابل مذمتی دیکر بروجه استیناف آورد ومغایرت میان لا یرقبوا فیکم که بالا کذشته ومیان لا یرقبون فی مؤمن ذکر عام بعد خاص است تکرار نیست معنی

شنیدن

فَاخْوَانُكُمُو أَيْمَانَهُمُو عَهْدِهِمُو دِينِكُمُو انَّهُمُو لَهُمُو لَعَلَّهُمُو أَيْمَانَهُمُو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ط إِنَّهُمْ سَاءَ مَا

بهایی وعوضی اندك را یعنی دنیا پس منع کردند از دین خدای تعالی بدرستی ایشان بدا آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلًّا

هستند که میکنند نکاه نمی دارند درحق هیچ مؤمنی نه سوکند ونه قرابتی

وَلَا ذِمَّةً ط وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ۝ فَإِنْ

ونه هیچ پیمانی وایشانند ایشان از حدود درکذرندکان پس اکر

تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ

توبت کنند وبپای دارند نماز را وبدهند زکوة را پس ایشان برادران شما اند

فِي الدِّينِ ط وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝

در دین وبیان شافی میکنیم نشانها را مرکروهی را که دانند

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

واکر باز شکافند سوکندهای خود را از پس عهد ایشان

وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ لا

وناسزا کویند در حق دین شما پس جنك کنید با پیشوایان کفر

إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ۝ أَلَا تُقَاتِلُونَ

بدرستی ایشان را نیست هیچ سوکندها مر ایشانرا تا مکر باز ایستند ای جنك نمیکنید

قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ

با کروهی که باز شکافتند پیمانهای خود را وقصد کردند به بیرون کردن رسول از مکه یا مدینه

مومن الّا
بالنقل ورش

مومن الّا
بالسكت خلف وفي رواية خلاد

مومن
بالابدال ورش والسوسي

الّا ولا
مدغما غير الغنة خلف

واقاموا
بالتسهيل في الوقف في رواية حمزة

الصلوة
بالتغليظ ورش

واتوا
لورش ثلثة اوجه

الايات
بالنقل ورش

الايات
بالسكت خلف وفي رواية خلاد

لقوم يعلمون
مدغما غير الغنة خلف

ايمة
بالتسهيل نافع وابن كثير وابوعمرو

ائيمة
بادخال الالف هشام في رواية

ايمان
بكسر الهمزة ابن عامر

باخراج
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية

اینست در شان هیچ مؤمنی نه قرابتی چشم نمیدارند ووسیلتی در دل نمی آرند تا بدان رعایت کنند ونه ذمت عهدی که بدان دم ازحمایت زنند بلکه در همه حال یعنی در حال مغلوبیت وغالبیت قصد ایذا دارند ودل بر ارادت بدی میکمارند وبعد ظفر بر بدی کردن وایذا رسانیدن توقف نکنند ودم قرابتی وذمه نزنند وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ جمله تذییل است معنی اینست وایشان از حد تجاوز کننده وخود را ... در تعدی افکنده اند وازایشان ... معامله مذکور عجیب نباشد وبی مروتی مسطور غریب نبود نه ایشانرا دینی که از بی دین شدن باز دارد نه ایشانرا مروتی که از بی شرمی باز آرد فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ معنی اینست پس اکر از کفر توبه کنند ونماز را بر پای دارند وزکوة مال بدهند پس ایشان در دین برین تقدیر برادران شما اند وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ جمله تذییل است معنی اینست وبیان میکنم آیات قرآنرا برای قومی که از اهل دانش اند قدر وعظمت آنرا بیان را فهم توانند کرد وتفصیل را ادراك توانند آورد بیت

نصیحت عقلا همچو باد در قفص است
بکوش مردم نادان چو آب در غربال

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ معنی اینست واکر نقض کنند عهدهای خویش را که موکد بسوکندهاست بعد تحقق عهدها ودر دین طعنه کنند ودم عیب کویی وکزاف جویی زنند پس با پیشوایان دین کفر قتال کنید ومقتدایان ملت

لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ معنی اینست باپیشروان کفر قتال کنید وبا مقتدایان کافران تیغ زنید تا چون اهتمام شما در قتال دانند از بدی وبدآموزی باز مانند أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ معنی اینست آیا قتال نمیکنید یعنی نشاید که قتال نکنید با قومی که بر سوکندها زدند وعهدهای خویش را شکستند وبه بیرون آوردن رسول از مکه قصد کردند وحال اینست ایشان بدایت کرده اند اول روی بجنك آوردند در جنك بدر بادی شدند

کافری را بکشید ووضع مظهر موضع مضمر کرد فقاتلوا ائمة الكفر بجای واقتلوهم آورد تا تصریح بر مناط حکم شود وعلت بظهور پیوندد إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ معنی اینست بدرستی ایشان نیستند از ارباب ایمان یا از ارباب ایمان بفتح همزه یعنی همزه سوکند آن سوکندها پیش ایشان معتبر نباشد وعهد های ایشان بوفا نه پیوندد سوال از جمله وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ اثبات ایمان می آید جمله لا ایمان لهم معارض آن مینماید جواب مقصود از سوکند حمل یا منع بود وسوکند ایشان حامل ومانع نمی باشد وچون ایشان سوکند را نقض میکنند حامل ومانع نمیدانند هرکاه که مقصود چیزی فوت شود کویی آن چیز موجود نبود میان اثبات ایمان ظاهری ونفی حکمی معارضه نباشد

وبعد سلامت رفتن کاروان که مقصود لشکر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود در بدر برای جنگ فرود آمدند اتخشونهم فالله احق ان تخشوه معنی اینست آ از ایشان می ترسید و از ترس ایشان قتال ترك میدهید یعنی ترس از ایشان نشاید و بترس ترك دادن قتال نشاید زیرا که خدای سزاوارترست که از و بترسید و امتثال امر او کنید ان کنتم مؤمنین معنی اینست از خدای بترسید و از غیر او مترسید اگر شما مؤمنانید که شان مؤمنان اینست و کار ایشان چنین است قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین ویذهب غیظ قلوبهم معنی اینست قتال کنید با کافران تا بدستهای شما ایشان را خدای عز و جل عذاب کند و خوار و زار و رسوا و نکوسار گرداند و شما را یاری کند و بر ایشان ظفر دهد و بر ایشان ظفر دهد و سینهای گروهی گروندگان و طایفه ایمان آرنده را که رنج از کافران دیده و درد ایشان کشیده شفا بخشد و بظفر یافتن بر دشمنان و غیظ و خشم از دلهای دوستان ببرد ویتوب الله علی من یشاء جمله معترضه بود برای بیان این که شقاوة بعضی از ایشان بسعادت بدل خواهد گشت و توبهٔ ایشان بقبول خواهد پیوست معنی اینست و قبول کند خدای تعالی از جملهٔ ایشان توبه هر که خواهد و شقاوت او را بسعادت بدل کند سؤال توبه البته مقبول بود تقیید قبول توبه بمشیت بچه وجه باشد جواب قبول توبه موقوف برحصول توبه است و حصول توبه مقید بمشیت دارند قبول توبه برین طریق مقید بمشیت پندارند والله علیم حکیم جمله تذییل است معنی اینست و خدای علیم است آنچه شده است از کفر کافران و آنچه خواهد شد از توبه و قبول توبهٔ ایشان بعلم او پیوسته حکیم است همه کار او از کفر آفریدن و توبه بخشیدن و بکفر شقی گردانیدن و بسعادت توبه و قبول توبه رسانیدن همه بحکمت مقرون گشته ام حسبتم ان تترکوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم ولم یتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة روایت کرده اند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم با کتابی که عهد کرده بود بند کرد و یاران را با همهٔ عرب در مقاتله آورد یاران را کراهت نمود و از ضعف آن در دلها تعلق بود آیت ام حسبتم ان تترکوا برای توبیخ ایشان وارد گشت و این نظم بورود پیوست معنی اینست بلك چون امر بقتال نکنیم و از توبیخات شما بگذریم امی پندارید یعنی نشاید که پندارید که شما از محاربه گذاشته شوید یا گذاشته شوید تا در بهشت در آیید چنانچه جای دیگر گفت الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهنوز آنکسانی که از ایشان جهاد موجود شده باشد و با غیر خدای و رسول و مؤمنان دوستی باطنی نگرفته باشند

وهمو اتخشونهمو کنتمو قاتلوهمو بایدیکمو یخزهمو ینصرکمو علیهمو قلوبهمو منکمو

قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون بالصلة ... بدءوکمو اول حسبتمو ان ... قرا قالون بالصلة والقصر والمدعنه ورش بالصلة مع مد الطويل ابن کثیر بالصلة مع القصر

وهم بدءوکم اول مرة اتخشونهم فالله

وایشان آغاز کردند با شما بقتال نخست بار ای می ترسید شما از ایشان پس خدای تعالی

احق ان تخشوه ان کنتم مؤمنین

سزاوارترست که از و بترسید اگر هستید شما گروندگان

قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم ویخزهم

جنگ کنید با ایشان تا عذاب کند ایشان را خدای تعالی بدستهای شما خوار کند ایشان را

وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم

و نصرت دهد شما را بر ایشان و شفا دهد بانتقام از کفار سینهای گروه

مؤمنین ویذهب غیظ قلوبهم ویتوب الله

گرویدگان را و زایل گرداند کینه دلهای مؤمنان را و توبت دهد خدای تعالی

علی من یشاء والله علیم حکیم ام

بر هر که خواهد و خدای تعالی داناست درست کار درست گفتار یا نه که

حسبتم ان تترکوا ولما یعلم الله الذین

پنداشتید شما که گذاشته شوید و هنوز ظاهر و پیدا نشد دانسته خدای تعالی آنکسان را که

جاهدوا منکم ولم یتخذوا من دون

غزا کردند از شما و نگرفتند از غیر

الله ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة والله

خدای تعالی و نه غیر پیغمبر او و نه مؤمنان دوستی خالص و خدای تعالی

بدءوکم اول — لو درش بابدال الهمزة واوا ... | اول مرة — بالامالة فی الوقف الکسائی | تخشوهم — بالاشباع ابن کثیر | مؤمنین — بالابدال ورش والسوسی ... | بایدیکم — بالابدال فی الوقف حمزة | علیهم — بضم الهاء حمزة | مؤمنین — بالابدال ورش والسوسی | من یشا یشا — مدغما ... | من یشا — بابدال الهمزة ... | یشا یشا — بتسهیل الهمزة ... | حسبتم ان — بالسکت خلف فی روایة | المؤمنین — بالابدال ورش والسوسی | ولیجة — بالامالة فی الوقف الکسائی

وانچه مسجد برای آن بنا نشده باز داشتن دم رنند یعنی آبادانی مسجد از کافران نباید صاحبان مسجد اگداشتن مسجد بر دست کافران نشاید در قتال اهتمام باید کرد و مسجد مذکور از دست کافران بیرون باید آورد ایشان که دعوی عمارت مسجد و آبادانی او میکنند نابوده باشد و دعوی خدمت کعبه از ایشان ناستوده بود و بعضی مساجد الله خوانند بصیغهٔ جمع بارادت واحد بر طریق ارادت جبرئیل از اذ قالت الملائکة از جهت تعظیم بودن یکی در حکم جماعت دانند یا از جهت آنکه این مسجد متضمن مساجد است که کعبه از چهار جانب محراب دارد و مصلی بهر جانبی روی می آرد یا حقیقت جمع مراد

که در محلهای پنهان آید بلکه در دلها در آید و مطلع بر راز تواند و سرهای پنهان داند تحقیق این صفت متعلق بعلم خدای نشده اند و درین آیت اشارتست که کافر اصحاب سر نباید ساخت و بدوستی او نباید پرداخت که کافر هرچند که مسلمان را دوست دارد کافران را دوست تر پندارد و سر نا پیش ایشان بگشاید و راز تو با ایشان باز نماید والله خبیر بما تعملون جمله تذییل است ما مصدریه یا موصوله است معنی اینست و خدای تعالی آگاه هست بعملهای شما یا بکارهایی که میکنید آنرا هرچه کنید داند و جزا دادن آن تواند ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله معنی اینست سزاوار نبود و لایق نباشد و مشرکان را که مسجد خدا را آبادان کنند و بمرمت کردن و چراغ افروختن و در محافظت اوراد و اوقات و ادناس اهتمام نمودن

وارادت مسجد حرام بروجه کنایت باشد چه هرکه سزاوار آبادان کردن مساجد نباشد سزاوار آبادان کردن مسجد حرام نبود زیراک او ازجمله مساجدست نظیر او آنست چنانچه گویند زید اهل بیت فلان نیست یعنی مرا دوست نمیدارد بس عمرو را که ازجمله اهل بیت است دوست ندارد شاهد بن علی انفسهم بالکفر معنی آیت سزاوار نبود مر مشرکان را که مساجد خدایرا آبادان
درین حال که بر نفسهاء خویش بکفر بگفتار و کردار گواهی دهند کافران بسم اللات والعزی میگویند تعظیم ایشان میجویند اله میخوانند سزای پرستش میدانند بتان را در مسجد
میدارند گرد ایشان طواف می آرند و در هر طوافی بیش بتان سر بر زمین میدارند و کشف عورة کرده و برهنه شده بیش ایشان می آیند میگویند ما از لایش دنیا بکلی مجرد می شویم
بیش بتان میرویم با جامهایی که در آن گناه کرده اند در طواف نمی آیند و دست و پای و آلتی که بدان فساد کرده اند برهنه کرده مینمایند این کار موجب خرابی مسجد بود سبب
آبادانی نشود با این صفت عمارت مسجد که عبادتگاه مسلمانانست و محل پرستش و ذکر رحمن است چه ملایم بود و چگونه مناسب باشد اولئک حبطت اعمالهم وفی النار هم خالدون

انفسهمو اعمالهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ
آگاه و داناست بدانچه میکنید نباشد و نسزد شرک آورندگان را
أَن يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ
که عمارت کنند مسجدهای خدایرا در آن حال که گواه اند بر
أَنفُسِهِم بِالْكُفْرِ ۚ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ
تنهای خود بکافری و ناگرویدن ایشان باطل است کردارهای ایشان
وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ۝ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ
و در آتش دوزخ ایشان جاویدانند بدرستی که عمارت کند مسجدهای
اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ
خدای عز جلاله آنکه بگروید بخدای تعالی و روز قیامت و بپای داشت
الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ ۖ
نماز را و بداد زکوة را و نه ترسد مگر از خدای تعالی
فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۝
پس شاید بود ایشان که باشند از راه راست یافتگان
أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
ای کردید شما اهل آب دادن حاجیان و اهل عمارة مسجد حرام
كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ
چون آنکه بگروید بخدای تعالی و روز قیامت و غزا کرد

خبیر بالترقیق ورش — ان یعمروا مدغما بغیر الغنة خلف — مسجد الله فی الحرف الاول ابن کثیر وابو عمرو — حبطت اعمالهم بالنقل ورش — حبطت اعمالهم بالسکت خلف فی روایة — وفی النار بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری عن الکسائی — وفی النار امال بین بین ورش فی روایة — من امن بالنقل ورش مع ثلثة اوجه — من امن بالسکت خلف فی روایة — الاخر بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — الاخر بالسکت خلف فی روایة خلاد — واقام بتسهیل الهمزة فی الوقف فی روایة حمزة — الصلوة بالتغلیظ ورش

واتی لورش ثلثة اوجه بالامالة المحضة حمزة والکسائی — فعسی امال بین بین ورش فی روایة — ان یکونوا مدغما بغیر الغنة خلف — کمن امن بالنقل ثلثة اوجه لورش — بالسکت خلف فی روایة — الاخر بالنقل مع ثلثة اوجه لورش — بالسکت خلف فی روایة خلاد

رکوع

معنی آیت ایشان عملهای ایشان ناچیز شده و کارهاء ایشان از هیچ حاصلی نیامده و ایشان یعنی زمره کفار جاوید باشند در نار انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الاخر واقام الصلوة واتی الزکوة ولم یخش الا الله درین جمله انما که یکی از ادوات قصرست آورد آبادان کردن مسجد را بر کسانی که ایمان دارند و اعمال صالحه بجا آرند بر وجه قلب قصر کرده و قصر مذکور میکند است مر مضمون جمله سابقه را که نفی سزاواری مشرکان برای این کارست و آن موجب آنست که مؤمن برای این کار سزاوارست و عمارت مسجد عبارتست از بنا کردن و بناء شکسته را در مرمت آوردن و جاروب دادن و رفته برون انداختن و از الواث و ازوات پاک داشتن و از آنچ مسجد برای آن مبنی نیست از حکایات دنیا و اعمال آن نگاه داشتن و در سر علم و بصلوة و اعتکاف و نزول و ختم قرآن پرداختن و افراد ضمایر او باعتبار افراد لفظ من است و جمع آوردن اسم اشارت یعنی اولئک بجمعیت معنی من مرهون است معنی آیت عمارت نکند و معمور نگرداند مسجدهای خدایرا مگر کسی که بخدای عز و جل ایمان آورده و نماز را با ارکان و شرایط اقامت کرده و زکوة مال داده و نترسد دیگری در کار خدای تعالی

تقصیر سایغ ندید فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین معنی اینست ایمان و اعمال صالحه مذکوره سبب استیرای قرب این که ایشان مهتدیان باشند و نزدیکست که در
اعداد و شمار راه راست یافتگان در آیند این آیت در شان مؤمنان با اعمال صالحه مسطوره بیان رجاست چه با احتمال حدوث آفت خلل و ظهور سابقه حکم ازل استیقان بر بودن
ایشان مهتدیان نارواست و بدانکه عمارت کردن مسجد و رعایت حق او کاری با عظمت و شانی عظیم از اهتداست کاری بزرگست ثواب جمیل و اجر جزیل دارد آبادان کنندگان
مسجد را از حدیث در مرتبه عالی می آرد قال علیه السلام حکایت عن الله تعالی ان بیوتی فی ارضی المساجد وان زواری فیها عمارها فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی
فی بیتی فحق علی المزور ان یکرم زایره وعنه من الف المسجد الفه الله وقال علیه السلام اذا رأیتم الرجل یعتاد المساجد فاشهدوا له بالایمان وعن انس رضی الله عنه

من اسرج في مسجد لم يزل الملائكة وحملة العرش يستغفرون له ما دام في ذلك المسجد ضوءه أجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله جمله اولى در رد دعوى كافران بود بر وجه ما نعه يعني شما عمارت مسجد نميكنيد ودر ادعاء عمارت دروغ ميكوييد عمارت مسجد كار مؤمنانست لايق كافران نبود در خور مسلمانانست كه فرا سزاوار بباشد واكر تسليم كنيم كه كار آب دادن حاجيان وعمل عمارت مسجد حرام از شما صادر ميشود هم افتخار نشايد وبدين كار دعوى مساوات با مسلمانان نبايد چون اينجمله وجمله اولى هر دو در رد مقالات مشركانند ودر غرض تبكيت ايشان يكسانند اينجمله مقرر جمله سابقه باشد ومؤيد او بود لاجرم فصل كرد بغير واو آورد واستفهام مذكور براي انكار بر وجه توبيخ است واز سقاية وعمارت اندحذف مضاف بود اهل سقاية واهل عمارت مراد شوند با كمن آمن مطابق افتد يا مصدر بمعني اسم فاعل باشد بتقدير اجعلتم سقاة الحاج وعمار المسجد الحرام شود يا مصدر بر حقيقت دارند در كمن آمن مضاف محذوف بندارند يعني اجعلتم سقاية الحاج وعمارة المسجد الحرام كعمل من آمن بالله واليوم الآخر وجاهد في سبيل الله كويند وتصحيح معني برين طريق جويند معني اينست اگر داشته‌ايد شما اهل آب دادن گروه حج كننده واهل معمور داشتن مسجد حرام يا اگر داشته‌ايد شما آب دهندگان گروه حاج را ومعمور دارندگان مسجد حرام را همچو كساني كه ايمان بخدا وروز قيامت آورده‌اند ودر راه رضاي خداي عز وجل جهاد كردند يا گوييد اگر داشته‌ايد شما آب دادن گروه حاج ومعمور كردن مسجد حرام را همچو عمل كساني كه ايمان آوردند ودر راه رضاي خداي جهاد كردند لا يستوون عند الله معني اينست برابر نيند عند الله اين قوم يعني ساقيان حاجيان وعامران مسجد حرام بغير ايمان وجهاد با مؤمنان مجاهد كه ساقيان حاج وعامران مسجد حرام باشند ميان ايشان مشابهت نبود ومساوات نشود نماز وروزه وزكوة وحج كه اركان دين اند بغير ايمان خوب نمايند آب دادن حاجيان وعمارت مسجد حرام وغير آن بغير ايمان چه كار آيد بر تقديري كه در شما اين كار باشد چه فخر بود وشما را بر تقدير تسليم اين عمل با عدم ايمان چه فضل باشد والله لا يهدي القوم الظالمين اينجمله تذييل است معني اينست وخداي قومي را كه ظالمانند ومردن ايشان بر ظلم خواسته ودوام ايشان بدين صفت بعلم قديم دانسته ره ننمايد وچون ضلال ايشان خواسته در هدي ورحمت بر ايشان نكشايد اگر ازين قيد نكنند كلام را در اشكال افكنند چه چندين ظالمان توبه كنند مهتدي شوند ودر راه راست روند بقيد مذكور اين سؤال دفع شود ودر كلام اشكال نيفتد

بأموالهم يبشرهم ربهم لهم آباءكم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إخوانكم أولياء قرأ الوزن بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وأنفسهم أعظم آمنوا لورش ثلثة اوجه يسوءهم بالابدال الحمزة في الوقف في رواية أنفسهم أعظم السكت خلف في رواية الفائزون التسهيل المد والقصر في الوقف لحمزة يبشرهم حمزة يبشرهم بالترقيق ورش منه بالاشباع ابن كثير ورضوان مشاعر الغنة خلف ورضوان بالضم ابو بكر آمنوا لورش ثلثة اوجه آباءكم لورش ثلثة اوجه آباءكم بالتسهيل المد والقصر في الوقف لحمزة وإخوانكم أولياء بالسكت في رواية خلف

في سبيل الله لا يستوون عند الله والله

در راه دين خداي تعالى آن دو طايفه برابر نيستند در حضرت خداي تعالى وخداي تعالى

لا يهدي القوم الظالمين الذين آمنوا

راه ننمايد گروه بيدادگران را آنكسان كه بگرويدند

وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله بأموالهم

وهجرت كردند وببريدند از اوطان خود وغزا كردند در راه خداي عز وجل بمالهاي خود

وأنفسهم أعظم درجة عند الله وأولئك

وتنهاي خود بزرگترند بمرتبه نزد خداي تعالى وايشانند

هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه

ايشان پيروزي يافتگان بمطلوب خود مژده دهد ايشان را خداي ايشان بآمرزيدن وبخشايش از او

ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم

وخشنودي وبوستانهايي كه ايشان راست در آن بهشتها نعمتي دايمي

خالدين فيها أبدا إن الله عنده أجر

جاويد باشند در آن هميشه بدرستي كه خداي تعالى نزد اوست مزدي

عظيم يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا آباءكم

بزرگ اي آنكسان كه مؤمنانيد فرا مگيريد پدران شما را

وإخوانكم أولياء إن استحبوا الكفر

وبرادران شما را دوستان اگر اختيار كنند كفر را

أولياء إن استحبوا بتسهيل الهمزة الثانية نافع وابن كثير وابو عمرو في الوصل

٣ در آن جنات نعيم مقيم نعمت مستقيم قرار گرفته ومستقر گشته خالدين فيها أبدا معني اينست در حالة كه جاويدانند در ابد الآباد درين بهشت باشند كائنين إن الله عنده أجر عظيم معني اينست بدرستي خداي نزد او اجري عظيم وثواب نخيم است يعني با رادت او پيوسته ومتعلق بمشيت او گشته قرب مذكور بدين معني است قرب مكاني نيست

الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله بأموالهم وأنفسهم أعظم درجة عند الله معني اينست آنانكه ايمان آوردند وسوي پيغمبر صلى الله عليه وسلم هجرت كردند ودر راه رضاء خداي مجاهد شدند بذل مالها ورنج نفسهاء خويش در كار اعلاء دين آمدند عند الله از روي درجه برترند واز روي ثواب اخروي اعلى واكثرند ومراد قرب مكانت است نه قرب مكان چه خداي منزه است از آن وأولئك هم الفائزون معني اينست وايشان هم ايشانند رستكار شوندگان ونجات يابندگان مخالفان ايشان رستكاري ندارند بر رستكاري خويش گرفتارند يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم معني اينست بشارت ميدهد ايشان را پروردگار ايشان برحمتي عظيم ورضواني نخيم وبوستانهاء بسيار عالي اقدار كه مر ايشان راست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ روايت كرده اند ودر اخبار آورده اند چون مردمان مامور بهجرت شدند
بطيب نفس وطن كداشته بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمدند بعضى اقارب وزنان وفرزندان ايشان نيز بخوشى متابعت ايشان ميكردند وخودرا بر هجرت وترك وطن
مى آوردند وبعضى در متابعت ناخوش مى بودند وتاني وتوقف مينمودند بلكه متبوع خودرا از هجرت منع ميكردند وبر ترك هجرت مى آوردند ميكفتند مارا چرا ميكذاري
ودل بر ضايع كشتن وبهلاك پيوستن ما چرا مى آري اورا مهرباني در كارشدى وبر اختيار نارفتن آمدي اين آيت نازل كشت وحكم ايشان به بيان پيوست معني
اينست اى مومنان پدران خويش را وبرادران خويش را دوستان مكيريد ودوستى راكه باشما ادعا ميكنند مبديريد اكر ايشان كفر را دوست دارند وبر ايمان
راجح پندارند يعني بعد اسلام هجرت نكنند وخودرا در ورطهٔ صحبت والفت با كفار افكنند سوال ترك هجرت كفر نبود ودر ترك هجرت استحباب كفر چكونه شود جواب همچنين است كه ترك هجر كفر نيست ليكن موجب صحبت كفار ومستوجب اختلاط با اشرار ست در معرض آنست كه در كفر اندازد واز جهت مخالطت با كفار كافر سازد بر حكم ملازمة عادي استحباب ترك هجرت استحباب كفر بود واختيار او اختيار كافري باشد وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ جمله شرطيه تذييل است معني اينست وهر كه از شما تاركان هجرت را دوست پندارد ودوست دارندكان كفر را دوست كيرد پس ايشان بر نفس خويش ظالم باشند وبر خود ستم كنندكانند از نيكوئي ومعدلت دورند وبر ظلم وستم مقصورند قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ

رُكُوع

فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ معني اينست بكواي محمد اكر پدران وپسران وبرادران وزنان وقرابتان ومالهايي كه از اكتساب كرده ايد وتجارتي كه از كساد آن بسبب هجرت مي ترسيد از خدا ورسول او وجهاد در راه رضاء اوسوی شما دوستر باشند ولیشا در دوست داشتن ومحبوب پندا

يَتَوَلَّهُمُو مِنْكُمُو آبَاؤُكُمُو أَبْنَاؤُكُمُو إِخْوَانُكُمُو أَزْوَاجُكُمُو عَشِيرَتُكُمُو إِلَيْكُمُو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الْإِيمَانِ بالنقل مع ثلثة اوجه ورش	عَلَى الْإِيمَانِ ط وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ
	بر كرويدن وهر كه دوستى كند با ايشان از شما پس ايشان اند
الايمان سكت خلف وفي رواية خلاد	هُمُ الظَّالِمُونَ ۞ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مدغما غير الغنة خلف	ايشان ستمكاران بكو اكر باشند پدران شما
قُلْ إِنْ بالنقل ورش	وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ
قُلْ إِنْ بالسكت خلف في رواية	وپسران شما وبرادران شما وزنان شما
آبَاؤُكُمْ لورش ثلثة اوجه	وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ
أَبْنَاؤُكُمْ بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة	وخويشان نزديك شما ومالهايى كه كسب كرديد آنرا وبازركانى كه
أَزْوَاجُكُمْ بالتسهيل في الوقف حمزة	تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا
عَشِيرَاتُكُمْ ابو بكر وبغير الالف بالترقيق ورش	ترسيد شما از ناروايى آن ومواضعي كه پسنديد شما آنرا
يَاتِيَ اللَّهُ بالابدال ورش والسوسي	أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ
يا فتح مكه	دوست داشته تر بشما از خداي تعالى وپيغمبر وغزا كردن
بِامْرِهِ بِيَمْرِهِ بالتسهيل في الوقف حمزة بالابدال في الوقف حمزة في رواية	فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ ط
	در راه او پس چشم داريد بآنچه دوست ميداريد تا آورد خداي تعالى كار خودرا يعني عقوبت عاجله يا آجله يا قتال
كَثِيرَةٍ مدغما غير الغنة خلف وبالترقيق ورش	وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۞ لَقَدْ
	وخداي تعالى راه ننمايد كروه فاسقانرا بدرستي كه
	نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ لا
	يارى داد شمارا خداى تعالى در جايهاء بسيار يعني غزوات رسول الله صلعم وان نوزده است ونصرت داد شمارا در روز

بدرستى خداى شمارا در مقامات ومواضع حروب بسيار يارى كرد ودر واقعهٔ بدر وبنى قريظه وبنى النضير وحديبيه وخيبر وفتح مكه مدد وظفر آورد
ويارى كرد شمارا در روز حنين وحنين موضعي يا وادي است ميان مكه وطايف اضافت يوم سوى او يا دني ملابسه است يعني روز حرب در حنين
چون شمارا بسيارى شما خوش آمد ودر دلهاي شما عجب در آمد پس اعجاب وعجب شمارا هيچ فايده نياورد وتنك شد بشما زمين با فراخي
كه اوراست يا در حالة كه ملتبس است بفراخي خويش واين كنايت از عدم ملجا وانتفاء مفر ومنجاست پس شما از معركه روى كردانيديد

اعلى واكبر نمايند پس چشم داريد ومنتظر باشيد تا خداي كار خويش بيارد وشمارا بر امري وشاني دارد يعني موت وهلاك در دنيا وعقاب وعذاب در عقبى يا مكه فتح شود وهجرت
برود وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ بجمله تذييل است معني اينست وخداي راه ننمايد قومي را كه فاسقاند بر فسق وفجور مقراند كه توبه نصيب ايشان نشود ودوام
فسق در علم او آمده ودانسته كه ايشان بر فسق خواهند مرد وهم درين كار جان بملك الموت خواهند سپرد چون تاركان هجرت كه هجرت نصيب ايشان نبود ايشان را هدا
سوى هجرت روى ننمود لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا معني اينست وبسو كند ياد ميكنم هر آينه

درحالت کرپشت دهند چه ایداین بیان کمالست دررُوی کردانیدن وایراد مدبرین تکمیل است چه تولی هم پهلو آوردن بود بدکر پشت دادن دفع این وهم رُوی نمود ثم انزل
فرود آورد رحمت خویش را بر رسول علیه السّلام خویش و بر مؤمنان که بدان قرار کرفتند وآرام پدیرفتند و فرستاد لشکرهایی که شما آنرا ندیده اید وآثار مدد از لشکرها مشاهده
کرده اید لشکر فرشتکان هم ابلق سوار بود وشوکت ایشان در نظر کافران مینمود بعضی کویند پنج هزار وبعضی کویند شانزده هزار وبعضی کویند هشت هزار وعذاب کرد
خدای بقتل واسر وهزیمت وقهر کافران او برده کردن زنان وفرزندان وپراکنده شدن ایشان روایت کرده اند آن روز لشکر پیغمبر علیه السّلام برده هزار بود تعیین دوازده
هزار کویند که در فتح مکه بودند ودو هزار اهل کله که با ایشان موافقت نمودند مجموع چهارده هزار شدند ودر جنگ حُنین آمدند وکفار هوازن در روز حنین که با ایشان
جنگ بود چهار هزار بودند
بالشکر مسلمان جمله نمودند
کسی را از مسلمانان کثرت لشکر
اسلام وقلت لشکر کفار در
نظر آمد وصورت عجب واعجاب
در دل درآمد کفت ما بدین
بسیاری مغلوب نشویم و با
این قوّت وشوکت منهزم
نکردیم بعضی کویند این سخن
ابوبکر رضی الله عنه بیرون داد
وبعضی کویند این سخن از حضرت
پیغمبر علیه السّلام افتاد لیکن
این سخن پیغمبر علیه السّلام را
خوش نیامد اندهی در باطن
پیغمبر درآمد هم درین
بودند و درین سخن
که افتاد تردّدی
نمودند ناکاه یکبارگی همه
لشکر شکست وبا این کثرت و
شوکت بهزیمت پیوست
پیغمبر علیه السّلام بر بغله
نشسته وعباس لکام بغله
پیغمبر علیه السّلام کرفته در
معرکه ماندند ولشکر منهزم
شده را سوی خویش میخواندند
این قصّه از قوّت دل پیغمبر
علیه السّلام خبر دهنده است
ودر بیان کمال شجاعت او
بسنده است که هم لشکر منهزم
شود وکریخته برود از جمله
لشکر یک سوار در معرکه بر قرار
ماند ویک کام خود را از جای
بجنباند معلوم است چه شجاعت
بود واو را درین کار چه براعت
باشد عباس رضی الله عنه بلند
آواز بود پیغمبر علیه السّلام
او را ندا کردن فرمود عبّاس با آواز
بلند سر انداز امیکرد و بر بازکشتن
میآورد بعد از آن
بلند کفت ای اصحاب شجره و
ای اهل سوره بقره بیعت رضوان
که زیر شجره بود یاد دهانید فضل
جهاد وفضیلت شهادت که در
سوره بقره است در دلها حاضر
کردانید چون منهزم شدکان
آواز عباس شنیدند باز کشتند
سوی پیغمبر علیه السّلام دویدند

اَعْجَبَتْكُمُو كَثْرَتُكُمُو عَنْكُمُو عَامِهِمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

حُنَيْنٍ اِذْ بالنقل ورش
حُنَيْنٍ اِذْ بالسکت خلف فی روایة
شَيْا شَيًّا بالمد والتوسط ورش بالسکت خلف وفی روایة خلاد
شَيْئًا وَ بالسکت مع الادغام بلاغنة خلف
وَضَاقَتْ بالامالة حمزة
الْاَرْضُ بالنقل ورش
الْاَرْضُ بالسکت خلف وفی روایة خلاد
رَحُبَتْ ثُمَّ بالادغام ابو عمرو وحمزة والکسائی وهشام
الْمُومِنِينَ بالابدال ورش والسوسی
الْكَافِرِينَ بالامالة ابو عمرو ودوری
الْكَافِرِينَ وبین بین ورش
بَعْدْ ذٰلِكَ مدغما سوسی
مَن يَّشَاءُ مدغما غیر الغنة خلف
مَن يَشَا فی الوقف لحمزة وهشام اربعة اوجه

حُنَيْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ لا
حنین که وادیست میان مکه وطایف — چون بشگفت آورد شمارا — بسیاری شما — پس سود ندارد کثرت شما

شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ
چیزی ازسود دادن وتنك شد — برشما — زمین — بدانچه فراخ شد پس

وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ج ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ سَكِينَتَهُ
برکشتید در آن حال کشت کندکان بودید — پس فروفرستاد خدای تعالی — آرام ورحمت خود را

عَلٰى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَاَنْزَلَ جُنُودًا
بر پیغمبر خود — وبر — مؤمنان — وفروفرستاد لشکرهایی که

لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا ط وَذٰلِكَ
ندیدید شما ایشانرا یعنی فرشتکان — وعذاب کرد — آنانرا که کافر شدند بقتل واسر واخذ اموال — وآن تعذیب

جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ
پاداش — ناکروندکانست — پس توبه دهد — خدای تعالی — از پس

ذٰلِكَ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ ط وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
آن — بر — آنکه خواهد — وخدای تعالی آمرزکارست — مهربان

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ ج
ای — آنانکه — ایمان آوردید — بدرستی که بت پرستان — پلیدند

فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هٰذَا
در مکذاریدشان — در مسجد — حرام — پس از امسال ایشان این سال که سال نهم

بود از هجرت نبوی سنه ... وقیل سنة حجة الوداع

يَشَاءُ آمَنُوا لورش ثلثة اوجه — الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ بالادغام سوسی

۴ باعتبار تعلق لازم او که وقوع توبه است معلق بمشیّة میکردانند نه آنکه قبول توبه بعد از وقوع توبه تعلق بامشیت میدهد این بحث بالاینکه شده وبتشریح پیوسته وَاللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ اینجمله تذییل است

برکافران رخ آوردند وحمله مردانه کردند پیغمبر علیه السّلام نیز بدیشان پرداخت مشتی خاک کرفت جانب ایشان انداخت پیغمبر علیه السّلام بغله را رکاب زنان دنباله کافران دوان
میرفت انهزموا ورب الکعبه میکفت ودر بشارت نصرت درشان مسلمان میسفت کافران منهزم کشتند وبنهب وتاراج پیوستند شش هزار از زنان وفرزندان ایشان
برده شدند وشتران بسیار وکوسفندان بیشمار بردست آمدند وَذٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ جمله تذییل است معنی اینست واین قتل واسر ونهب وتاراج جزاء کافرانست
سزاء کفر وکافری ایشانست کافران بجزاء خویش رسیدند وآنچه سزاوار آن بودند دیدند ثُمَّ يَتُوبُ اللّٰهُ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ معنی اینست بعد هزیمت کفار
ونهب وتاراج اشرار قبول کند از میان ایشان توبه هر که خواهد وقبول توبه مستلزم وقوع توبه بود چه قبول توبه بغیر وقوع توبه نباشد قبول توبه را ۴

معنی اینست وخدای عزوجل آمرزنده است خطایا بیامرزد ورحیم است عطایا بخشد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ اینجمله مقررست مر براءت واعلام بنبذ عهود وذکرست مر نقض امری معهود سالها مشرکان در خانه کعبه برهنه طواف میکردند واین عمل را بی تعلق می آوردند بدین آیت در مسجد حرام در آمدن کافران منسوخ کشت وخانه کعبه را طواف کردن ایشان بنسخ پیوست معنی این ای مؤمنان نه اند مشرکان مکر پلیدان نزدیک امام اعظم رضی الله عنه پلیدی ایشان باعتبار خبث اعتقاد دست ونزدیک امام شافعی نجاست ایشان چون سکان وخوکان بنجاست اجساد دست چنانچه در کتب فقه آمده وهر دو قول مبرهن ومبین شده فَلَا یَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا معنی اینست پس نزدیک مشوند ایشان مسجد حرام را که مکانی با عظمت وجلالست بعد سال ایشان این سال که زمانی است که دین را دروی کمالست وآن سال سنه تسع از هجرتست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه امیر موسم بود در آن سال مؤمنان وکافران را در مناسک حج کثرت اجتماع روی نمود ودر در آمدن کافران را در مساجد میان فقها اختلاف مشهورست ودر کتب فقه مسطورست ابو حنیفه از در آمدن هیچ مسجدی منع نمیکند ونهی مذکور را محمول بر در آمدن بر وجه حج وعمره میداند وامام مالک در هیچ مسجدی در آمدن نمیدهد همچو خوک وسک داند وبر قول امام شافعی بظاهر این نص از مسجد حرام منع کنند از مساجد دیکر باز ندارند وَإِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ روایت کرده اند بعد ورود منع کفار از مسجد حرام وطواف بیت با احترام جماعتی از تاجران بکر بن وایل اهل مکه را کفتند که تاجران کافرند که کالاها وغلها می آوردند وبر دست شما می فروختند وکالاهای شما می خریدند چون از طواف کعبه باز داشته شوند اهل مکه از خرید وفروخت

رکوع

محروم کردند محتاج شوند اهل مکه این سخن را معقول دیدند از فقر ترسیدند این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست معنی اینست واکر بترسید شما از فقر پس سر انجام خدای شما را از فضل خویش غنی سازد ودر بلاء فقر ننهد از دخدای قادر درست حوایج شما از غیر بجای کفار برساند وبغیر واسطه ایشان شما را غنی کرداند إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ اینجمله تذییل است کنایت از آنکه امر ونهی او نافع بود زیانکار نباشد پس نهی مذکور نافع است زیانکار

خفتمو وهمو قولهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

إِنْ شَاءَ أَنَّ
في الوقف بالحذف
مع المدّ
والقصر هشام
إِنْ شَاءَ
بالحذف مع الامالة وفیه المدّ والقصر في الوقف حمزة
یومنون
بالابدال ورش والسوسی
الآخر
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
الآخر
سکت خلف وفي روایة خلاد
أوتوا
لورش ثلثة اوجه
عن یدٍ وهم
مدغما غیر الغنة خلف فیهما
صاغرون
بالترقیق ورش
عزیر
بالترقیق ورش
عزیرٌ ابن الله
بغیر التنوین نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وحمزه
ذلک قولهم
بالادغام سوسی
بافواههم
بالتسهیل في الوقف حمزة في روایة

وَإِنْ خِفْتُمْ عَیْلَةً فَسَوْفَ یُغْنِیکُمُ اللَّهُ مِنْ
واکر بترسید شما از درویشی پس زود بود که توانکر کند شما را خدای تعالی از
فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ حَکِیمٌ
فضل خود اکر خواهد بدرستی خدای تعالی داناست درستکار درست کفتار
قَاتِلُوا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْیَوْمِ
جنک کنید با آنان که نکروند بخدای تعالی ونه بروز
الْآخِرِ وَلَا یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
بازپسین وحرام نمیدانند آنرا که حرام کرد خدای تعالی وپیغمبر او
وَلَا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا
وبدین نکروند واعتقاد نکنند دین اسلام را از آن که دادند ایشانرا
الْکِتَابَ حَتَّى یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ وَهُمْ
کتاب توریت وانجیل تا که دهند خراج مخصوص را از دست منقاد بدست یا بعطا وایشان
صَاغِرُونَ وَقَالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللَّهِ
خواران باشند وکفتند جهودان عزیر پسر خدای است
وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِکَ
وکفتند ترسایان عیسی پسر خدایست آن
قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ یُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِینَ
کفتار ایشان است بدهنهای ایشان مانند است کفتار ایشان کفتار آنان را که

بیفواههم یضاهون
بالابدال في الوقف حمزة في روایة
نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وحمزه والکسائی

وعده دادن آن وقبول نکنند بی توقف ودرنک از وبستانند وَهُمْ صَاغِرُونَ معنی اینست بدهند جزیه را در حالة که ایشان خوار ند یعنی پیش محصل جزیه خود بیارند وبدست خویش بدو بسپارند وبر دست کسی دیکر نفرستند وپیش محصل بایستند نشستن نجویند وسخن عزت آمیز نکویند چون بیایند پیاده بیایند

نافع بود زیانکار نباشد پس نهی مذکور نافع است زیانکار نیست واخبار از نجس بودن مشرکان واز مسجد حرام باز داشتن ایشان ملوح بدین معنی است بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد جمله را مؤکد آورد معنی اینست بدرستی خدای علیم است همه چیز از نفع وزیان مقرون بعلم او بود ودر فعل وترک آنچ بفرماید در آن مضرتی وزیانی نباشد قَاتِلُوا الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَلَا یُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ معنی اینست کارزار کنید با کسانی که ایمان بخدای نمی آرند ونه بروز قیامت تصدیق دارند وآنچه خدای ورسول خدای حرام کردانیده است حرام نمیکردانند ودین اسلام را که دین حق است یعنی دین خداست یا دین مقال درستست دین نمی بندارند از کسانی که کتاب داده شده اند ومتابعت آن نکرده اند حَتَّى یُعْطُوا الْجِزْیَةَ عَنْ یَدٍ معنی اینست حتی یعطوا الجزیة اعطاء صادرا عن ید لا عن لسان وامر وبعضی کویند عطا از ید بمعنی نقدست خلاف نسیه بمجرد در آمدن سال بیارند ونقد برسانند

بسواری عزت خویش نه نمایند پوشش ایشان جامهٔ خوب وکسوت تجمل نبود تا ایشان از بدی ولباس رونق وزینت نشود ودر ایستادن اکر دور ایستند از پس پشت بزنند نزدیک آرند واکر نزدیک بایستند برسینه زنند دور دارند وچون مال بدهد بر دست خویش نهد تا محصل از بالا دست او بستاند ودست خود را فرو دست او نکرداند سؤال اهل کتاب ایمان بخدای وروز قیامت دارند ایشان از جمله الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر چکونه آرند ونفی ایمان بخدای وروز قیامت از ایشان چه نوع شاید ومطابقهٔ این قول واقعه را در شان ایشان مستقیم آید جواب ایشان ایمان بخدای وروز قیامت چنانچه واجب است نمی آرند ومیکویند که ایمان داریم وایمان چنانچه باید ندارند یهود عزیر را ابن الله میکویند ونصاری عیسی را ابن الله میخوانند چنانچه در آیت آینده خواهد آمد وهمچنین لن تمسنا النار الا ایاما معدودة میکویند وبراعتماد یشفع لنا آباءنا الانبیا نجات میجویند واز اهل جنت طعام وآب منفی میکرداند تلذذ ایشان مخصوص باوازهاء خوب وبویهاء خوش میدانند بخلود در جنت در حق مومنان وبخلود در نار در حق کافران قایل نمیشوند وبخدای وآخرت چنانچه باید تصدیق ندارند وبر صفتی که شاید ایمان نمی آرند جواب دیکر آنکه ولا یدینون دین الحق محمول بر حذف موصول است ومن اهل الکتاب بیان موصول محذوف است نه بیان الذین لا یؤمنون وآیت متناول مشرکان واهل کتاب است الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون ما حرم الله ذکر مشرکانست والذین لا یدینون دین الحق ذکر اهل کتاب است لیکن مشرکان عرب از عموم مشرکان بدلایلی که درین باب است مخصوص کشته وعدم قبول جزیه وحکم اما السیف واما الاسلام کرفته وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله ع ویهود وعزیر را پسر خدای کفتند ونصاری مسیح یعنی عیسی را با خدای نسبت پسری جستند ذلک قولهم بافواههم معنی اینست این سخن کفتار ایشانست بدهنهای ایشان یعنی آشکارا میکویند وپوشیده آن نمیخواهند یا بزبان بی تصور معنی آن میکویند اکر معنی آن تصور کنند خود را در اینچنین کفتار باطل نیفکنند یضاهؤن قول الذین کفروا من قبل معنی این است قول ایشان مانند قول کافران کذشته است که ایشان نیز اینچنین سخنان میکفتند ودر راه کزاف وباطل میرفتند قاتلهم الله انی یؤفکون معنی این است یهود ونصاری اینچنین ناحق کفتند ودر اینچنین مذهب باطل رفتند خدای ایشان را لعنت کند وهلاک کرداند چکونه از حق باز داشته می شوند وچه نوع از صدق مصروف میکردند

احبارهم بافواههم ورهبانهم اربابا

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی

آنان را که کافر شدند ان پیش زمان رسالت تو بلعنت کناد شان خدای از کجا

یؤفکون اتخذوا احبارهم ورهبانهم

باز کردانیده میشوند کرفتند در طاعات ومعاصی عالمان خود را وزاهدان خود را

اربابا من دون الله والمسیح ابن مریم وما

بمنزلت خدایان از غیر خدای تعالی وعیسی پسر مریم را ونه

امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو

فرموده شدند مکر که بندکی کنند خدای یکانه را هیچ خدایی نیست جز او

سبحانه عما یشرکون یریدون ان

پاکا از آنچه شرک می آرند میخواهند که

یطفئوا نور الله بافواههم ویأبی الله الا

بنشانند روشنایی خدا را بدهنهاشان ونخواهد خدای تعالی مکر

ان یتم نوره ولو کره الکافرون

که تمام کند نور دین خود را واکرچه نخواهند کافران

هو الذی ارسل رسوله بالهدی ودین

او آن خدایست که فرستاد پیغمبر خود را براه راست ودین

الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره

صواب تا غالب کند این دین را بر جنس دین همهٔ آن واکرچه نخواهند

انی انی

یؤفکون — بالابدال الوقف حمزة والسوسی

رهبانهم اربابا — بالسکت خلف فی روایة

امروا — بالترقیق ورش

الها واحدا — مدغما بغیر الغنة خلف

ان یطفئوا — مدغما بغیر الغنة خلف

یطفوا — بالتسهیل فی الوقف حمزة

یطفیوا — بالابدال فی الوقف حمزة

یطفوا — بالحذف فی الوقف حمزة

بافواههم — بالتسهیل فی الوقف حمزة

بیفواههم — بالابدال فی الوقف حمزة فی روایة

ویابی الله — بالابدال ورش والسوسی

ان یتم — مدغما بغیر الغنة خلف

الکافرون ارسل رسوله بالهدی لیظهره

بالترقیق ورش — بالادغام سوسی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش فی روایة — بالترقیق ورش

چه روز برایشان پیش آمد وکدام بدبختی ایشان از پیشوا شد باخدای پسر را چه نسبت باشد وباسمات حدوث ونقایص چه ملامت بود اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله معنی این است یهود ونصاری کلمات مذکوره کفتند از جهت آنکه با درین حال که دانشمندان وکوشه نشینان خویش را ارباب کرفتند خداوندان خویش ساختند مطیعان ایشان کشتند باعتقادات باطله بپیوستند احبار ایشان عزیر را پسر خدای خواندند ومسیح را پسر خدای دانستند وکفتند روایت کرده اند چون ایشان انبیا را کشتند ومخالف فرمانهاء خدای کشتند توریت را از ایشان برکرفتند واز دلهای ایشان منسی ساختند وبعضی کویند عمالقه بر بنی اسرائیل در جنگ غالب آمدند چنانچه توریت بغارت بردند واحبار بعضی نسخ را در غارهاء کوه پنهان کردند واز خوف عمالقه بیرون نمی آوردند عزیر کوچک کرفته از جهت فوات توریت می کریست وبغایت محزون شده می زیست پیری پیدا شد چیزی در دهن او کرد

عُزیر توریت فراموش شده را یاد آورده قلم بر انگشتان خویش بست توریت را بتمام یا دنبشت احبار نسخی که پنهان کرده بودند بیرون آوردند با کتاب عُزیر مقابله کردند دُرست
یافتند عزیر را بدین وجه پسر خدا ساختند بنی اسرائیل سخن ایشان شنیدند بجان و دل پسندیدند مطیع احبار گشتند چنانستی که ایشان را ارباب خویش گرفتند وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ
معنی اینست و گرفتند مسیح بن مریم را ربّ یا گرفتند احبار و رُهبان را ارباب و مخالف شدند مسیح بن مریم را که او خود را بندهٔ خدای میگوید و ایشان تابع احبار و رهبان
او را ابن الله میگویند بلکه اله میخوانند و مخالف دین او میجویند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَٰهًا وَاحِدًا معنی اینست و فرموده نشده اند مگر بدین که معبود واحد را پرستند و توا ند
بود ضمیر وَمَا أُمِرُوا عاید بر احبار و رهبان که ایشان را ارباب گرفته اند باشد و جمله حال از احبار و رهبان بود معنی چنین آید احبار و رهبان مذکور فرموده نشده اند مگر
آنکه معبود واحد را پرستش کنند لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ صفت است مر الهًا یا تعلیل است معنی اینست نیست جز او معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ معنی اینست بپاکی یاد میکنیم او را یا دگر دیدن مشارکت آنچ ایشان با او شریک میگردا نند و از موازات چیزی که آن را با او موازی دانند يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ معنی ر است میخواهند یا درین حالی که میخواهند نور خدا را بدهنهای خویش فرو میرانند یعنی میخواهند اسلام را که روشنایی است پیدا آورده خدای در جهان بکلمات ناگزیده و سخنان ناپسندیده خویش بدهن چنانچ چراغ را فرو میرانند فرو نشانند و نمیخواهد خدای مگر آنکه نور خود را یعنی نور اسلام را تمام گرداند و روشنایی دین را که پیدا آورده است بکمال رساند وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ معنی اینست و خدای اتمام نور خود میخواهد درین حالی که برابر نست که کافران خوش آید یا نیاید و تواند بود که نور الله قرآن و نبوة پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراد بود هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ معنی اینست خدای آنست که فرستاده است رسول خود را براه راست و دین حق تا او را بر کل دین غالب گرداند یعنی بر جمله ادیان که غیر دین اسلام است و بر همه انام و جمله اقوام بظفر رسانند و آن در آخر الزمان خواهد بود و در زمان مهدی و عیسی روی خواهد نمود وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ حال است از أَرْسَلَ و وجه همان است که در وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

فَبَشِّرْهُمُو جِبَاهُهُمُو جُنُوبُهُمُو كَنَزْتُمُو لِأَنْفُسِكُمُو كُنْتُمُو
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الْمُشْرِكُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا
مشرکان ای آنانکه ایمان آوردند بدرستی بسیاری

مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ
از عالمان جهود و زاهدان ایشان هر آینه میخورند مالهای

النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ط
مردم را به بیهوده بی وجه شرع بطریق رشوت و بری گردانند مردم را از راه دین خدای تعالی

وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ
و آنان که گنج می نهند زر را و سیم را

وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ لا
و نفقه نمیکنند آن را باخراج زکوة از آن در راه دین خدای تعالی پس مژده ده ایشان را

بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ
بعذابی دردناک در آن روز که گرم گرده شود بر آن اموال در آتش دوزخ و بر افروزند آتش را

فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ ط
پس داغ نهاده شود بدان پیشانیهای ایشان و پهلوهاشان و پشتهاشان

هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ
گویند آنست که گنج نهادید خویشتن را پس بچشید وبال آنچه بودید که

تَكْنِزُونَ ۝ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا
گنج می نهادید بدرستی شمار ماهها نزد حکم خدای تعالی دوا[ز]

آمَنُوا كَثِيرًا
لورش ثلثه اوجه بالترقيق ورش

الْأَحْبَارِ
بالنقل ورش

الْأَحْبَارِ
بالسكت خلف

وَفِي رِوَايَةٍ
خلاد

لَيَاكُلُونَ
بالابدال ورش والسوسي

النَّاسِ
بالامالة دوري عن ابي عمرو

بِعَذَابِ أَلِيمٍ
بالنقل ورش

بِعَذَابِ أَلِيمٍ
بالسكت خلف في رواية

يُحْمَىٰ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

يُحْمَىٰ
الامالة بين بين ورش في رواية

نَارِ نَارِ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
وبين بين ورش

فَتُكْوَىٰ
الامالة المحضة حمزة والكسائي

فَتُكْوَىٰ بِالْبَيْنَ بَيْنَ لِنَفْسِكُمْ
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
ورش في رواية

۳ دراهم گرم کرده و دنانیر سوزان گردانیده پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان داغ کنند و درد درد عذاب دردناک افکنند و ایشان عملی که میکردند سزاوار آن باشند که ایشان بدیدن فقیران گره عظیم میکردند و بر پیشانی بخشم گره میدادند و از فقیر اعراض میکردند پهلو و پشت سوی او می آوردند ۞

گذشته و ذکر آن بالارفته معنی اینست و اگر چه مشرکان کاره بودند و ناخوشی مینمودند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ معنی اینست ای مؤمنان بدرستی از احبار یعنی از دانشمندان جهودان و رهبانان یعنی زاهدان نصرانیان مالهای مردم بباطل میخورند بوجه رشوت و خیانت و مداهنت
میگیرند و دیگران را از دین خدای باز میدارند و بحق و واقعی رسیدن نمیگذارند وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ معنی
اینست و آنکسانی که زر و نقره را جمع کنند و آن را به انفاق در راه رضای خدای مصروف نکرده اند پس ایشان را مژده رسان و مستبشر گردان از قهر خداوند بعذاب دردناک
يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ معنی اینست مژده ده ایشان را بتعذیب سخت آن روز که بدان دراهم و دنانیر گرمی ایقاع کرده شود پس بدان

بسیاری

هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون معنى اينست اين مال مالى است كه براي نفسهاي خويش جمع كرده ايد وبراي داغ كردن خويش گرد آورده ايد پس بچشيد
عذاب آنچ گرد آورده ايد ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم معنى اينست بدرستي عدد شمردن ماهها
عند الله دوازده است شمار آن متعلق بروئيت است در كتاب خداي عزوجل كه وحي شده يا در لوح محفوظ آمده در آن روز كه خداي عزوجل آسمان وزمين را بيافريد وكاينات را
در سلك كتابت كشيده بعضي از آن دوازده چهار ماهي است حرام ميان همه ماهها با احترام ذلك الدين القيم معنى اينست آن يعني تعيين تقدير دوازده ماه ودر سال وتحريم
اشهر حرم وتعيين آن دين درست واستوارست متوارث از ابرهيم واسمعيل وپيغمبران عليهم السلام است وقت زكوة وحج بدان متعلق واجال ديون وهنگام ميراث مفقود بدان

انفسكمو يقاتلونكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات
ده ماه است در كتاب خداي لوح محفوظ روزي كه آفريد آسمانها را
يا قرآن يا احكام او

والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم
وزمين را از آن ماهها است چهار ماه حرام آن تحريم ماههاء دين راست است

فلا تظلموا فيهن انفسكم وقاتلوا المشركين
پس بيداد مكنيد در اين ماهها استحلال آن برخود وجنگ كنيد با بت پرستان

كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا ان الله
همهٔ ايشان چنانكه جنگ ميكنند باشما همه كافران وبدانيد كه خداي تعالى

مع المتقين ۝ انما النسيء زيادة في الكفر
با پرهيزكاران است بدرستي كه تأخير حرمت ماههاي حرام بماه غير حرام فزونيست در نكرويدن بخداي

يضل به الذين كفروا يحلونه عاما ويحرمونه
بيراه كرده شوند بدو آنان كه كافر شدند حلال ميدارند آنرا يكسال وحرام ميدارند آنرا

عاما ليواطئوا عدة ما حرم الله فيحلوا ما
يكسال تا موافق كنند شمار آنرا كه حرام كرده است خداي تعالى پس حلال شمرند آنرا كه

حرم الله زين لهم سوء اعمالهم والله
حرام كرد خداي عزوجل آراسته شده است ايشانرا بدي كردارشان وخداي تعالى

لا يهدي القوم الكافرين ۝ يا ايها الذين
راه ننمايد گروه كافران مصر بر كفر را اي آنان كه

والارض — بالنقل ورش
والارض — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
كافه — بالامالة في الوقف كسائي
النسى — بالادغام ورش في الحالين
يضل — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابوبكر
عاما — مدغما غير الغنة خلف
ليواطوا — بالتسهيل في الوقف حمزه
ليواطوا — بالحذف في الوقف حمزه
ليواطيوا — بالابدال في الوقف حمزه
ليواطوا — ثلثة اوجه لورش
زين لهم — بالادغام سوسي
سوعمالهم — بالابدال في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — امالة بين بين ورش

منطبق است دين ابرهيم واسمعيل بود وهمه عرب آنرا تلقي مينمودند وهمان دل بر تكريم اشهر حرم مذكور ميداشتند وخاطر بر تعظيم آن بترك قتال در آن ميگماشتند تا آنكه اهل جاهليت بتاخير ماهي تا ماهي نسيء پديد آوردند وشمار ماههاي سال از شمار اصلي تغيير كردند فلا تظلموا فيهن انفسكم معنى اينست چون شمار ماهها بر عدد مذكور وتفصيل مسطور دين قيم باشد پس ظلم مكنيد بر نفسهاء خويش بزيادت كردن در ماههاء سال وتبديل در اشهر حرم بتحويل وانتقال در آن ظلم هيچ كس نبايد خاصه در ماههاي حرام وگناه در هيچ وقتي نشايد خاصه در اوقات عظام ماه حرام را حلال مسازيد ودر روي بغا وقتال ميرداز پيد وماه حلال را حرام مداريد امور كه در آن حال بود حرام ميندانيد كه در آن تغير امور دين ودنياست وتباهي كار اولى واخرى است وقاتلوا المشركين كافة معنى اين است وشما همه بكشيد مشركان عرب را يا از مفعول او برين طريق معنى چنين آيد وبكشيد اي مسلمانان جملهٔ مشركان عرب را واز ايشان جزيه قبول مكنيد وامان دايم مدهيد كما يقاتلونكم كافة معنى اينست چنانچه مقاتله ايشان همه باشما يا گويند چنانچ مقاتله ميكنند ايشان باشما همه بعضي گويند اين آيت تحريم اشهر حرم را ناسخ شده واطلاق قاتلوا رافع تقييد قتال بغير اشهر حرم آمده وامام عطار رحمة الله عليه ميگويد اگر اطلاق اين آيت ناسخ تحريم اشهر حرم ورافع تقييد قتال بغير زمان مذكور شود

ركوع

ناسخ تحريم قتال در بيت حرام وحرم محترم ورافع تقييد قتال بغير مكان مذكور نيز بود وآن نيست پس اين هم نيست وفرق

۳ نشود وقابل كم شدن وافزودن نبود فرق آنست كه ايمان عبارتست از تصديق جميع چيزي كه پيغمبر عليه السلام آورده ايمان بدو فرض شده وبعد از جميع چيزي نيست كه بر آن زيادت شود واگر يك چيز بغير ايمان ماند ايمان اصلا نباشد وكفر با نكار يك چيز حاصل ميشود اگر دوم چيز را انكار كند كفر زيادت شود واگر سيوم چيز را انكار كند كفر زيادت تر شود

بين التقديرين بي معني است امام عطار بر وجه ناسخ بودن اين آيت را منكر ميشود واين انكار را موكد بقسم ميكرداند نسخ تحريم اشهر حرم وتجويز قتال در ين زمان بدليلي ديگر ميگويد واثبات آن بغير اين آيت بكر دكر فتن پيغمبر عليه السلام طايف را در شهر حرام تمسك ميكند واعلموا ان الله مع المتقين معنى اينست وبدانيد بدرستي كه خداي بعلم ونصرت با كساني است كه از شرك ومعاصي متقي باشند واز قتال در اشهر حرم كه از معاصي است پرهيز نديعني حال ايشان ميداند ونصرت ايشان مي تواند انما النسيء زيادة في الكفر معنى اينست نيست نسي يعني نيست تاخير حرمت ماه حرام چنانچه دكر آن رفت مگر زيادت در كفر كه قتال در ماه حرام چنانچه بود حلال داشتن آن كفر بود پس اين عمل از كافران كفري زايد بر كفر ايشان باطل مزيد در باطل ايشان باشد نه حق چنانچه ايشان گمان مي برند باطل را حق مي شمرند اين آيت صريح است كه كفر زيادت پذيرد وافزوني گيرد بخلاف ايمان كه زيادت ونقصان ۳

واگر کفر او بانکار چند چیز بود بیعضی از آن معترف شود کفری که داشت کم کردد یضل به الذین کفروا معنی اینست کم میکنند بدین نسی کافران احکامی که بسال وماه متعلق
است در نمی یابند ودر راه حج در غیر ماه حج می شتابند وبر قراءة یُضَلُّ بضم یا وفتح ضاد فعل مضارع مجهول است از اضلال الذین کفروا مفعول ما لم یسم فاعله است وباقی وجه گذشته
وتحقیق آن بالارقه ومعنی چنین آید کم راه کردانیده میشوند بدو کافران وکفر می ورزند بدان ایشان یحلونه عاما ویحرمونه عاما معنی اینست ماهی حلال میکرداند ماهی را
که تاخیر کرده اند وخود را در آن ماه در قتال آورده اند ودر سالی دیگر همان ماه را حرام میکرداند واز جهت حرمت او از قتال امتناع می ورزند وماهی را که حرام کردانیده اند
در سال دیگر بحال باز می آرند وخود را در روی از قتال باز نمی دارند لیواطئوا عدة ما حرم الله معنی اینست تا شما رچهار ماه را که خدای حرام کردانیده است موافق شوند

ارضیتمو یعذبکمو غیرکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالو
ما لکمو اذا اثاقلتمو الی
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

امنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا في سبیل
ایمان آوردند چه بود شمارا چون گفته شد شمارا بشتابید در راه دین
الله اثاقلتم الی الارض ط ارضیتم بالحیوة
خدای عز وجل گرانی نمایید سوی زمین ای راضی شدید بزندگانی
الدنیا من الاخرة ج فما متاع الحیوة الدنیا في
این جهان بدل آن جهان پس نیست برخورداری زندگانی این جهان در آن
الاخرة الا قلیل الا تنفروا یعذبکم عذابا
جهان مگر اندکی اگر نروید بجهاد عذاب کند شمارا عذابی
الیما ویستبدل قوما غیرکم ولا تضروه
دردناک وبدل گیرد گروهی را جز شما وزیان نکنید بدو
شیئا ط والله علی کل شيء قدیر الا تنصروه
بترك جهاد هیچ چیز وخدای تعالی بر هر چیزی تواناست اگر یاری نکنید اورا
فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا
پس بحقیقت یاری ونصرت داد اورا خدای چون خواستند که اخراج کنند اورا آنان که کافر بودند
ثاني اثنین اذ هما في الغار اذ یقول لصاحبه
حال آنکه یکی از دو تن بود چون ایشان نقبی بودند از جبل ثور چون میگفت رسول مر صاحبش را
لا تحزن ان الله معنا ج فانزل الله سکینته
اندوه مبر که بدرستی خدای تعالی با ماست پس فرو فرستاد خدای تعالی آرامش خود را

امنوا — لورش بثلثة اوجه
ما لکم اذا — بالسکت خلف في روایة
قیل لکم — بالادغام سوسي
قیل — بالاشمام هشام والکسائی
انفروا — بالترقیق ورش
اثاقلتم الی — بالسکت خلف في روایة
الارض — بالنقل ورش
الارض — بالسکت خلف في روایة
الدنیا الدنیا — بالامالة الخفیفة حمزة والکسائی
من الاخرة — بالنقل والترقیق بثلثة اوجه لورش
من الاخرة — بالسکت خلف وفي الوقف
الدنیا الدنیا — بالامالة حمزة والکسائی

في الاخرة تنفروا عذابا الیما عذابا الیما ویستبدل غیرکم تضروه هو
شیئا شیئا شيء شيء تنصروه هو اذ اخرجه اذ اخرجه في الغار
في الغار یقول لصاحبه لا تحزن ان لا تحزن ان الله فانزل الله
بالنقل ورش، بالسکت خلف في روایة، بالادغام سوسي، بالمد والوسط، بالتسهیل في الوقف حمزة، امالة بین بین ورش

ودر عددی که ماههای حرام را خدای تعیین کرده است نقصان وزیادت نیفکنند فیحلوا ما حرم الله معنی اینست چون موافقت عدد چهار ماه جویند ودر راه تعیین چهار ماهی که بود نیویند پس آنچه خدای آنرا بتعیین ماه حرام کردانیده بود حلال دانند وعکس از آنچه حلال بود حرام کرداند زین لهم سوء اعمالهم معنی اینست این کارهای زشت چرا می کنند زیرا چه برای ایشان زشتی اعمال ایشان آراسته شده است وکارهای زشت در نظر ایشان نیك آمده است والله لا یهدي القوم الکافرین معنی اینست وخدای ره نماید گروه ناگروندگان وکفر ورزندگان را که دوام کفر ایشان دانسته ومردن ایشان بر کفر خواسته یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا في سبیل الله اثاقلتم الی الارض معنی اینست ای مؤمنان چیست مر شمارا چون گفته شود مر شما را در جهاد بیرون آیید در بیرون آمدن گرانی نمایید وبا ظهار اعذار پیش آیید در بیرون آمدن دشوار نمایید ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة معنی اینست ایا بحیوة دنیا بدل حیوة اخرت راضی شدید دل بر راحت تن وجان نهادید مگر شمارا جهاد خوش نمی آید وشهادت که حیوة ابدیست مرضی نمی نماید فما متاع الحیوة الدنیا في الاخرة الا قلیل معنی اینست پس نیست برخورداری دنیا در مقابله اخرت مگر برخورداری قلیل وآنرا اختیار میکنید بدل ثواب جزیل الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما ویستبدل قوما غیرکم ولا تضروه شیئا معنی اینست اگر بیرون نیایید واهتمام در قتال ننمایید خدای شمارا عذاب دردناك کند ودر عقاب شدید افکند وبدل کند بشما قومی را که غیر شما اند شمارا ببرد ایشان را بیارد وایشان امر پیغمبر بجا آرند دل بر قتال وجهاد کمارند بعذر پیش نیایند ودر طاعت امر گرانی ننمایند تکاسل وتغافل شما از جهاد دراند وعذاب الیم که بر شما نازل شود اورا مضرت نکند ودر زیان نیفکند والله علی کل شيء قدیر معنی اینست وخدای عز وجل بر هر چیزی تواناست
معنی اینست از جهاد دست تواند الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثاني اثنین اذ هما في الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا

اگر یاری ندهید شما پیغمبر را خدای یاری خواهد داد و در فتح و ظفر بروی خواهد گشاد زیرا که یاری داده است اورا در وقت ضعیفی در آن هنگام که بیرون کردند او را کافران از وطن او
در آن حال که دوئمین دو کس بود با او جز یک کس که موافقت نه نمود در آن وقت که ایشان در غار بودند پیغمبر علیه السلام مر یار خویش را گفت و در تقویت و تسلیت می سفت اندوهگین
مشو بدرستی خدای بعلم و نصرت با ماست حافظ و ناصر ما حق جل و علاست فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ معنی اینست پس خدای آرام را بر یار او یعنی ابوبکر صدیق فرستاد و در دل
او را قرار داد و بعضی گویند ضمیر علیه عاید بر پیغمبر علیه السلام است چه پیغمبر علیه السلام با آنکه در یار مواج است سوی فیض فضل حق محتاج است معنی چنین آید پیغمبر علیه
السلام را سکینه داد و آرام در دل او نهاد بعضی گویند ضمیر بتاویل علی کل واحد عاید بر هر دو است معنی اینست بر هر یکی از ایشان آرام در دل آورد ایشان را قوی و مستظهر کرد

بِأَمْوَالِكُمُو أَنْفُسِكُمُو ذَلِكُمُو كُنْتُمُو مَعَكُمُو أَنْفُسَهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لَكُمُو إِنْ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل

عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ
او را و نیرومند گردانید بلشکرهایی که ندیدید شما آنرا در روز بدر و حنین و گردانید دعوت

الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا
آنان را که کافر بودند زیرتر و دعوت خدای تعالی یا اسلام یا کلمهٔ توحید آن بالاترست

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا
و خدای تعالی غالبست درست کار درست گفتار بروید حال آنکه سبکبار باشید یا سلاح اندک یا انشاط یا از عیال و حال آنکه گران باشید از عیال یا سلاح یا با مشغله یا پیاده

وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
و غزا کنید بمالهای شما و تنهای شما در راه دین خدای تعالی

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
آن چیز که گفتیم بهترست شما را اگر هستید شما که میدانید

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ
اگر بودی آنچه شما را میخوانند متاعی نزدیک بحصول و سفری میانه هر آینه متابعت نمودندی ترا و آمدندی بخروج

وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ
ولیکن دور رست درین عروج بتوك برایشان مسافت یا مشقت آن و زود بود که سوگند خورند تخلف نمودند مخالفان متخلفان

لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ
اگر توانستیمی هر آینه بیرون رفتیمی با شما هلاک میکنند خود را بایمان کاذبه

وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ عَفَا اللَّهُ
و خدای تعالی میداند بدرستی ایشان هر آینه دروغ گویانند عفو کرد خدای تعالی

وَابن كثير بالصلة مع القصر
عَلَيْهِي بالاشباع ابن كثير
السُّفْلَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
السُّفْلَى اما بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
اللَّهُ هِيَ بالادغام سوسي
الْعُلْيَا بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْعُلْيَا اما بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
انْفِرُوا بالترقيق ورش
خِفَافًا و مدغما بغير الغنة خلف
ثِقَالًا و مدغما بغير الغنة خلف
بِأَمْوَالِكُمْ بالتسهيل في الوقف حمزة
أَنْفُسِكُمْ بالتسهيل في الوقف حمزة
خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ بالترقيق ورش / بالسكت خلف في رواية
قَرِيبًا وَ مدغما بغير الغنة خلف
عَلَيْهُمُ بضم الهاء والميم حمزة والكسائي
عَلَيْهِمُ بكسر الهاء والميم ابو بكر
الشُّقَّةُ بالامالة في الوقف في رواية كسائي

وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا معنی اینست و قوی کرده است او را بلشکرهایی که ندیدید شما آنرا یعنی لشکر فریشتگان در جنگ بدر و حنین و جز آن وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى معنی اینست و کردانید خدای عز و جل سخن کافران یعنی کلمهٔ کفر ایشان فرود کلمهٔ علیاء اسلام با علاء دین پیغمبر علیه السلام برگزیده و برکشیدهٔ خدا محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام و اگر معنی او فروتر بر وجه تفضیل آرند لازم آید که کلمهٔ مسلمانان را سافل دارند ... چه ... مفضل علیه ... اصل فعل ثابت باید و اگر نه تفضیل مستقیم نباید مگر آنکه کلمهٔ کافران را باعتبار دو حال فرود تر از نفس او دارند و در حال برنسبت ماضی فرود تر بیند آنرا وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا معنی اینست و حال اینست کلمهٔ خدای یعنی کلمهٔ اسلام که تلقین کرده خداست عز و جل همو علیاست پس خدایی که در آن محلها یاری کرد و نگاه داشت درین وقت نیز یاری خواهد کرد و نگاه خواهد داشت در آن وقتها ضایع نگذاشته است این زمان نیز ضایع نخواهد گذاشت وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ معنی اینست و خدای غالبست قوی است نصر فریقی و قهر فریقی دیگر تواند حکیم است کردن هر کاری چنانچ باید و شاید داند انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا معنی اینست بیرون آیید از مساکن سوی معارک در حالی که سبکید یا گرانید یعنی سبکید از بار عیال و فرزندان یا گرانید ببار ایشان یا سبکید از بار جوشن و خفتان یا گرانید

رکوع

بگرانی بار آن یا سبکبارید بفقر و قلت حال یا گرانبارید بغنا و کثرت مال یا سبکید از بار اشغال یا گرانید بدین اثقال یا سبکید بسیر بر مطایا یا گرانید بمشتاقت پیادها یا سبکید بصحت و سبکی بدن یا گرانید بمرض و گرانی تن یا سبک سیرید بجوانی یا گران سیرید به پیری و ناتوانی روایت کرده اند که سعید بن مسیب برای محاربه بیرون آمد و یک چشم او بیرون آمده بچشمی دیگر ضعیف و بی قوت می نمود گفتند چه وقت این کارست اینکار بر تو دشوارست گفت تکثیر سواد غزاة خواهم کرد و خود را بر محافظت متاع خواهم آورد درین راه می شتابم تا ثواب مجاهدان یابم مسروق رضی الله عنه روایت کرده که اول از سوره برات آیهٔ انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا نازل گشت بعد از آن تمام سوره از اول تا آخر نزول پیوست بعضی گویند این آیت منسوخ شده است لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ الآية و آیت وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً ناسخ او آمده بعضی این آیت را منسوخ نگویند حمل بر حالت نفیر عام کنند وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ معنی اینست و جهاد کنید با کافران در راه رضای خدای و قهر ایشان باموال خویش بدین که غازیی را اسب و اسلحه و نفقهٔ او و عیال او بدهید و بدادن این مال دل برا علاء اسلام نهید و با نفس خویش بدین که با اسب و اسلحه و مال نفس خود را در غزا آرید و تن خود را در کار جهاد دارید

یا بهره دو بدین که بمالِ خویش و نفس خویش جهاد کنید و دم اعلاء دین زنید ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ معنی اینست آن ای مخاطبان یعنی جهاد با کافران بهتر است مر
شما را از ترک جهاد با ایشان اگر شما از اهل علمید و علم را در کار می بندید این شرط برای تحقیق بود برای تردید نباشد چنانچه گویند افعل کذا ان کنت انسانا و لا تفعل هذا ان
کنت آدمیا لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ معنی اینست اگر بودی مطلوبی که ایشان را برای آن میخوانی نفعی قریب یا سفری میانه هر آینه از پس تو روی میکردندی
و برابر تو می آمدند چنانکه در فدک و خیبر و مواضع دیگر که نزدیک بود و دشوار نمی نمود برای منفعت خویش دویدندی و بمطلوب رسیدندی وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ
و لیکن مسافت تبوک بر ایشان دور بود مسافتی با مشقت مینمود از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تخلف کردند و بعذر نابوده پیش آمدند وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا
لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ معنی اینست و زود باشد که سوگند خورند بخدای اگر می توانستیم هر آینه بیرون می آمدیم لیکن بیرون نیامدیم از جهت آنکه نتوانستیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ معنی اینست سوگند خورند نفسهای خویش را هلاک گردانند یا سوگند خورند در حالی که نفسهای خویش را هلاک گردانند زیرا که سوگند دروغ هلاک کند و در نوی و تلف افکند قال علیه السلام الیمین الغموس یدع الدیار بلاقع وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ معنی اینست و خدای میداند بدرستی که ایشان دروغ میگویند سوگند دروغ میخورند در راه باطل می روند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ معنی اینست عفو کرد خدای از تو یا عفو کناد بعذر نابوده مر ایشان را در تخلف از جهاد چرا دستوری دادی و بمجرد پیش آمدن بعذر نابوده بر ایشان ره دستوری دادن چرا گشادی این کار نبایستی و این عمل نشایستی تا آنگه در آن کسانی که راست گفته اند پیش تو ظهور یابد و خاطر تو کذب کاذبان را دریابد بدانی دروغگویان را و تمیز کنی میان کسی که بدروغ بازنموده بعضی را در راحت بگذاری و بعضی را در رنج داری ترجیح بلا مرجح واقع شود و تسویه میان اصحاب برود موجب اختلال انتظام و انتفاء آرام شود و موافقت میان اهل لشکر برود و در ملک خلل افتد و بر قواعد علم سیاسی کاری ناشایسته بود لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ معنی

لهمو باموالهمو قلوبهمو ریبهمو انبعاثهمو فثبطهمو — قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا
از تو — چرا دستوری دادی ایشان را — تا — پیدا شود — ترا — آنان که راست گفتند در اعتذار
وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ۝ لَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ
و بدانستی تو — دروغ گویان را — دستوری نخواهند از تو در تخلف در جهاد — آنان که
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا
بگرویدند — بخدای تعالی — و روز — بازپسین — که — غزا کنند
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ ج وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ۝
بمالهاشان — و تنهاشان — و خدای تعالی — داناست — بپرهیزکاران
إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ
بدرستی که دستوری نخواهند از تو در تخلف — آنان که بنگرویدند — بخدای عز و جل — و
الْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ
روز — بازپسین — و بشک باشد — دلهاشان پس ایشان — در گمان ایشان
يَتَرَدَّدُونَ ۝ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا
سرگردان باشند — و اگر خواستندی — بیرون آمدن را — هر آینه ساز دادندی
لَهُ عُدَّةً وَلَٰكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ
برای آن آلتی کرا باید آب و زاد و راحله — و لیکن — نخواست — خدای تعالی خروج ایشان را
فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ۝
پس ضعیف رغبت گردانید ایشان را از آن باب — و گفته شد مر ایشان را — بنشینید — با — نشستگان از اهل حرب از زنان و صبیان و غیر آن

يَتَبَيَّنْ لَكَ — بالادغام سوسی
يَسْتَأْذِنُكَ — بالابدال ورش والسوسی
يُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسی
الْآخِرِ — بالنقل ورش
الْآخِرِ — بالسکت خلف و فی روایة خلاد
أَنْ يُجَاهِدُوا — مدغما غیر الغنة خلف
بِأَمْوَالِهِمْ — بالتسهیل فی الوقف حمزة
وَأَنْفُسِهِمْ — بالتسهیل فی الوقف حمزة
يَسْتَأْذِنُكَ — بالابدال ورش والسوسی
يُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسی
الْآخِرِ — بالنقل ورش
الْآخِرِ — بالسکت خلف و فی روایة خلاد
وَلَوْ أَرَادُوا — بالنقل ورش

وَلَوْ أَرَادُوا — بالسکت خلف فی روایة
عُدَّةً وَلَٰكِنْ — مدغما غیر الغنة خلف
وَقِيلَ — بالاشمام کسایی و هشام

معنی اینست چون ایشان در جزاء شاک شدند پس ایشان در شک خویش متحیر و متردد اند یا ریب در جزا و شک در عطا زخم بکدام طمع خوانند و جان بکدام امید دهند لاجرم دستوری دربازگشتن از جهاد خواهند و در بازماندن از آن بحیله و تدبیر بیاهند روایت کرده اند طایفه دستوری خواهندگان و در بازگشتن حیله و تدبیر کنندگان سی و نه منافق بودند که پیغمبر را

اینست إذن از تو نخواهند و خود را بر اذن خواستن بیارند کسانی که ایمان بخدای و روز قیامت دارند در این که جهاد نکنند و دم متابعت تو نزنند یا گویند کار مؤمنان نیست
که خود را در ترک متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم افکنند از جهت کراهت این که جهاد بتصرف اموال و رنج انفس کنند تخلف از متابعت کار مسلمانان نباشد و لایق حال
مؤمنان نبود وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ معنی اینست و خدای علیم است بمتقیان کسانی که از کار ناشایسته پرهیزند و از لشکر مسلمانان نگریزند خدای تعالی ایشان را بداند و ساختن
کار ایشان تواند إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ معنی اینست اذن نخواهند از تو در تخلف از جهاد مگر کسانی که بخدای و روز
قیامت بصدق اعتقاد بر جزاء اخروی ایمان نمی آرند و در ثواب مجاهدان و غازیان شک دارند دلهای ایشان شاک می شود و خاطرهاء ایشان در شبهه می افتد فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ

بدستوری جستن خویش نمودند ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم وقیل اقعدوا مع القاعدین معنی اینست دستوری نمیطلبند در بازماندن
از جهاد و تا بیرون آمدن با تو مگر کسانی که ایمان ندارند و در آخرت و روی شک می آرند و بیرون آمدن با تو نمیخواهند انکاه بحیله و تدبیر می پایند اگر بیرون آمدن با تو میخواستند دل بر ساختگی
میداشتند هر یک از ایشان مطهره و مشکیزه دوختی و کالایی از جهت خروج فرو ختی سوار اسب را نعل بستی پیاده نعلین را چرب کردی اگر اسباب سفر مهیا بودی دعوی حاجت
عذر راست نمودی بدین امارت ظاهر شد که ایشان را عذری نبوده و مانعی و واقعی روی نموده و لیکن خدای عز و جل نخواست و بر انگیخته شدن ایشان مکروه داشت
پس از مساعدت سعادت مجاهدت و مشاهدت جهاد سعادت شهادت ایشان را باز داشت و دل ایشان را بر دریافتن این سعادت نگماشت و گفته شد بنشینید با نشستگان

فیکمو خلالکمو فیکمو وهمو زادوکمو الا
منهمو
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا
اگر بیرون آمدندی در زمرهٔ شما نیفزودندی شما را مگر فساد و تباهی و شر
وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ
و هر آینه بشتاب راندندی شتران را در میان شما با فساد و نمیمه می طلبند برای شما مخالفت و نزاع
وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
و در میان شماست جاسوسان شنوندگان اخبار ایشان را و خدای تعالی داناست بحال ستمکاران
لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ
بدرستی طلب کردند فساد کار دین را از پیش غزوهٔ تبوک در غزوات دیگر و گردانیدند برای ابطال کار تو کارها
حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ٥٠
تا آمد نصرت دین و تایید الهی و پیدا شد فرمان خدای تعالی و ایشان خواهان آن نبودند
وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا
و از منافقانست آنکه گوید دستوری ده مرا به نشستن در خانه و در رنج میفکن مرا آگاه باشید
فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ
در رنج تخلف افتادند و بدرستی که دوزخ هر آینه گرد در آینده است بکافران
إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكَ
اگر بتو رسد نیکی یعنی غنیمت و ظفر دل تنگ کند ایشان را آن و اگر بتو رسد
مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا
حالتی بد یعنی هزیمتی و نکبتی و مکروهی گویند منافقان بدرستی ما گرفتیم کار خود را بحزم و احتیاط پیش از این و بر گردند از مجلس تو

زادوکم — بالامالة حمزة وابن ذکوان
زادوکم الا — بالسکت خلف فی روایة
خبالا ولاوضعوا — مدغما غیر الغنة خلف
ولاوضعوا
الفتنة — بالامالة فی الوقف کسائی
لك الامور — بالنقل ورش
لك الامور — بالسکت خلف فی روایة
حتی جاء — بالامالة حمزة وابن ذکوان
من یقول — مدغما غیر الغنة خلف
ائذن لی — بالابدال ورش والسوسی
بالکافرین — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
بالکافرین — بالامالة بین بین ورش فی روایة
تسؤهم — بالابدال فی الوقف حمزة
مصیبة یقولوا — مدغما غیر الغنة خلف
قد اخذنا قد اخذنا — بالنقل ورش — بالسکت خلف فی روایة

و بر جای مانید در صحبت بر جا ماندگان چون صبیان و نسوان و مردان بی دست و پا و عمیان یعنی با طالبان دولت و با جویندگان سعادت نروید و در راه دین نشتابید مطلوب اصلی در زینت باشد و قایل این قول پیغمبرست صلی الله علیه و سلم چه دستوری دادن پیغمبر صلی الله علیه و سلم منزل این امرست یا قایل آن قول خدای عز و جل باشد و این امر بر طریق اعملوا ما شئتم برای تهدید بود و بعضی این قول از شیطان دارند و این کلام را وسوسهٔ او پندارند و بعضی این را از قول منافقان بکدیگر شمرند و بعضی اقعدوا را امر تکوین گویند و بقیل اقعدوا بر وجه کنایت معنی او جد قعودهم جویند و این قول را قول خدای عز و جل دانند و ایراد بنا فعل مجهول مبنی بر تعیین فاعل کرد اشتند هم داشتند امر تکوین مخصوص بخدا بود چون فاعل معلوم شد ذکر او حاجت نباشد لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا ولاوضعوا خلالکم معنی اینست اگر بیرون می آمدند در میان شما زیادت نمیکردند شما را مگر فساد و تباهی و شور انگیزی و بی راهی چه ایشان دشمنان اند از دشمن جز بدی نیاید مخالف اند از مخالف نیکی روی نماید و هر آینه اسبان و شتران خود را در خلال صفوف شما یعنی در گشادگیها و محلهاء در آمد که در آنست بسرعت در می آوردند و تفرق و تشویش و تعلق در انتظام صفوف میگماشتند مردمان از دور در صفوف جنبشی تصور میکردند و خود را بوهم در هزیمت می افکندند یبغونکم الفتنة معنی اینست در می آوردند اسبان و شتران خویش را در آن حال که فتنه میجویند و در راه زیان کاری می پویند

و طلب کردند برای تو امور و بدل کردند در مشورتها مقصودها خیر را بشرور کارهاء سودمند را بدکرداریها نابوده زیان کار کردند کارهاء زیان کار را به بیان منافع ناپسندیده سودمند ساختند کارهاء ناکردنی بدل گشت و مصالح بمفاسد پیوست تا آنکه حق آمد و تایید خدای در آمد فرمان خدای ظاهر گشت و آنچ در واقع حق بود بظهور پیوست و حال اینست

چنانچه ذکر کردیم و در بیان آوردیم وفیکم سماعون لهم معنی اینست و ایشان در میان شما سخنان شما را شنوندگان اند و در کلام شما گوش دارندگان تا
برای کافران تا سخن شما بدیشان برسانند و ایشان را دلیر کردانند والله علیم بالظالمین معنی اینست و خدای علیم است بظالمان ظلم ایشان داند و جزا دادن و سزا کردن می تواند
لقد ابتغوا الفتنة من قبل معنی اینست بسوگند یاد میکنم هر آینه ایشان پیش از این حادثه فتنه جسته اند و پیش از این واقعه در شور انگیزی رفته اند چنانچه در حفر خندق
گفتند یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا و در جنگ احد عبد الله ابن ابی ابن سلول با فوج خویش باز گشت و بفرار و شور انگیزی پیوست و به انداختن چیزی پیش ناقه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم تا ناقه برمد و پیغمبر علیه السلام افتد انجمن و وقایع بسیارست بیرون از حد و شمارست وقلبوا لك الامور حتی جاء الحق وظهر امر الله وهم کارهون معنی اینست

درزمین

که ایشان در ظهور حق کاره بودند و ناخوشی می نمودند وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي روایت کرده اند منافقی پیش پیغمبر علیه السلام آمد و گفت که در روم زنان خوب رویا شند
زاده حبشیان و رومیان رنگ رومیان و نمک و بزمی حبشیان دارند فتنه بر دل میگمارند خاصه من مردی تیز شهوتم می ترسم که در فتنه افتم این آیت در شان او فرود آمد وجمله
عطفاست بر جمله وفیکم سماعون لهم معنی اینست و بعضی از ایشان کسی است که میگوید دستوری ده مرا تا در این سفر بروم بفتنه زنان روم مبتلا نشوم نباید بفریفتگی زنان مذکوره
گرفتار آیم و به آشفتگی زنان مذکوره در دین ایشان در آیم بمانید در شهر ماذون سازو در فتنه زنان روم مه انداز أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا معنی اینست دانا و آگاه باش که
ایشان در فتنه کفر افتادند و در عذاب بر خود کشادند وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ معنی اینست و بدرستی دوزخ مرکافران را هرآینه گرد گرفته و حوالی و اطراف ایشان را
محیط گشته إِن تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ معنی اینست اگر برسد ترا ای محمد نیکی و سودی چون ارزانی و آسانی و راحت و فتح و ظفر و غنیمت چنانچه در روز بدر روی نمود ایشان را ناخوش سازد و در اندوه اندازد و اگر برسد ترا مصیبتی چون گرانی و دشواری و مشقت چنانچه در راه تبوک زاد و شکست و فرار و هزیمت چنانچه در جنگ احد افتاد بگویند ایشان ما کار خود را پیش از آن گرفته ایم یعنی از مسلمانان تخلف کرده ایم و با ایشان قطیعت ورزیده ایم و با کافران آمیخته ایم و وثیقت ستده ایم و حزم و هوشیاری و دانایی و احتیاط در کار گزیده ایم و تامل در عواقب امور کرده ایم خود را بسلامت آورده ایم وَيَتَوَلَّوا وَّهُمْ فَرِحُونَ معنی اینست و باز گردند از جنگ بعد هزیمت در حالتی که شادانند و در ناخوشی مسلمانان خوشانند قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا معنی اینست بگو ای محمد هرگز نرسد ما را از نیکی و بدی و دشواری و آسانی و غنیمت و هزیمت و راحت و جراحت مگر آنچه خدای برای ما نبشته و در قضای او رفته هُوَ مَوْلَانَا معنی اینست او خدای ماست و ناصر ماست و ولی و مولای ماست

نظم

هرچه کند هم او کند
هرچه شود از او شود
هرچه رسد از او رسد
هرچه دهد هم او دهد

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ معنی اینست و مؤمنان که برخدای توکل کنند و خود را در حمایت و کلایت او افکنند کار بدو سپارند دل بر کرم او دارند چون دل بر کرم او نهند از غم و اندوه جهان برهند قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ معنی اینست بگوی ای محمد ای کافران هست که شما در شان ما جز یکی

وَهُمْ مَعَكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ مِنْهُمْ — قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بِكُمْ أَن مَنَعَهُمْ أَن نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مَوْلَانَا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
مَوْلَانَا — بالبين بين ورش في رواية
الْمُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
هَل تَّرَبَّصُونَ — بادغام اللام في التاء حمزة والكسائي
وَنَحْن نَّتَرَبَّصُ — بالادغام السوسي
بِكُمْ أَن — بالسكت خلف في رواية
بِأَيْدِينَا — بالسكت خلف في رواية
قُلْ أَنفِقُوا — بالنقل ورش
قُلْ أَنفِقُوا — بالسكت خلف في رواية
طَوْعًا أَوْ — بالنقل ورش
طَوْعًا أَوْ — بالسكت خلف في رواية
كُرْهًا — بضم الكاف حمزة والكسائي
لَّن يُتَقَبَّلَ — مدغما غير الغنة خلف

وَّهُمْ فَرِحُونَ ۞ قُل لَّن يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ
وایشان شادان باشند — بگو هرگز نرسد بما مگر آنچه نوشت
اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا ج وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ
خدای تعالی ما را او یار دهنده ماست — و بر فضل خدای تعالی باید که توکل و اعتماد کنند مؤمنان
قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ ط
بگو هیچ چشم میدارید بما مگر یکی از دو حال نیکو نصرت و غنیمت یا شهادت و مغفرت
وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ
و ما چشم میداریم بشما یکی از دو بدی را آنکه بشما رساند خدای تعالی
بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُم
عذابی را از نزد قدرت او یا بدستهای ما پس چشم دارید که ما نیز
مُّتَرَبِّصُونَ ۞ قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا
چشم دارندگانیم — بگو نفقه کنید بخوشی یا ناخوشی
لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ ط إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ۞
هرگز پذیرفته نگردد از شما چه شما بودید گروهی کافران و از کافران نباید پذیرفته
وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ
و بازنداشت ایشان را که پذیرفته شود از ایشان نفقات ایشان مگر آنکه ایشان
كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ
کافرند بخدای تعالی و پیغمبر او و نیایند بنماز

مَنَعَهُمْ أَن — بالسكت خلف في رواية
أَن يُقْبَلَ — حمزة والكسائي وخلاد
يُقْبَلَ نَفَقَاتُهُمْ — مدغما غير الغنة خلف
إِلَّا — بالسكت خلف في رواية
يَأْتُونَ — بالابدال ورش والسوسي
الصَّلَاةَ — بالتغليظ ورش

از دو نیکی را ظفر یافتن یا شهید شدن منتظرید و در حاصل شدن یکی از دو نعمت در حق ما چشم دارید و هر دو ما را سود دارد و دل ما آن را نیکو می پندارد اگر ظفر یابیم حیات دنیا دریابیم
و اگر شهید شویم بسوی حیات ابدی بشتابیم وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَن يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا معنی اینست شما در شان ما یکی از دو نیکی را منتظرید و در حق ما
یکی از دو نعمت چشم داشته اید و ما در شان شما منتظریم در رسیدن عذاب خدا مرگی و هلاکی بی واسطه کسی یا بدستهای ما از جراحت کردن و کشتن و بند از بند جدا
فَتَرَبَّصُوا معنی این است چون چنین است پس منتظر باشید در شان ما چیزی را که انتظار دارید و انتظار خویش از زیان مبندارید إِنَّا مَعَكُم مُّتَرَبِّصُونَ معنی این است بس منتظر باشید
که ما منتظرانیم در شان شما عذابی را متوجه میدانیم قُلْ أَنفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ روایت کرده اند در غزو تبوک منافقی از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم اذن خواست که بیرون نیاید و با پیغمبر و مسلمانان در جهاد موافقت ننماید و گفت یا رسول الله مرا بگذار مالی که دارم بر وجه تصدق بفقرا بسیار در شان او این آیت

نازل کشت ودرحق او این نظم بورود پیوست معنی اینست بکوای محمد این منافقان را بطوع یا بکره یعنی بالزام یا بغیر الزام انفاق کنید وبهر وجه که خواهید صدقه دهید از که انفاق بالزام
مراد دارند از جهت آن اسم کره یعنی الزام میآرند هرکز از شما قبول کرده نشود وپذیرفته نبود زیرا که عمل کافران مقبول نباشد واندک وبسیار ایشان مردود بود إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْمًا
فَاسِقِينَ معنی اینست زیرا که بدرستی هستید شما کروهی فاسقان قومی از ارباب عصیان وطغیان وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا
يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ معنی اینست وباز نداشته است مر کافران را ازین که قبول کرده شود یعنی ازینکه قبول کند خدای نفقات
ایشان را مکر آنکه ایشان بخدای ورسول او نکرویدند کفر ورزیدند ونمی آرند نماز را مکر درین حال که کاهلانند ونفقه نمیکنند چیزی مکر آنکه کارهانند سزاوار این باشند که نفقه
ایشان نه پذیرند وبقدر پیشه نکیرند فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ معنی اینست چون نفقات ایشان مردود باشد شما را اموال ایشان واولاد ایشان در آخرت ایشان را هیچ کار نیاید خوش آینده نشوند وموجب خوشی وخوش دلی وفراخی وخرمی نباشد إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ معنی اینست نمیخواهد خدای مکر آنکه ایشان را در حیوة دنیا بسلب اموال واولاد عذاب کند واموال واولاد ایشان را در نهب واسر وقتل افکند وبیرون آید جانها ایشان درین حال که ایشان کافرانند واز نعمت ایمان وسعادت بقا محروم شده باشند مال واولاد خدای ایشان را داده ودر عاقبت کار بسبب آن برای ایشان اینچنین عذاب نهاده چه موجب خوشی وخوش آیندکی باشد ومستوجب بهجت وخوشدلی بود وَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ معنی اینست وسوکند میخورند ایشان بخدای بدرستی که ایشان هر آینه از شما اند واز شما نیستند غیر مطابق واقع میکویند وَلَٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ معنی اینست ولیکن ایشان قومی اند از شما می ترسند اظهار ایمان برای امان میکنند لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ معنی اینست اکر بیابند ایشان جای پناه کرفتن چون کوهها یا محل پنهان شدن چون غارها یا جای درآمدن چون حصن حصین وقومی معتبر هر آینه روی آرند سوی آن وپناه کیرند بدان درین حال که ایشان بقوم می دوند وبسرعت میروند بچیزی باز نمانند وبه مانعی توقف نکنند چون اسب جموح یعنی اسب سرکش که بدود وبقوت بدود وبلکام ودهانه باز نماند وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ روایت کرده اند که از غنایم حنین منافقی اتفاقا قسمت بیافت بعیب کردن پیغمبر علیه السلام در قسمت شتافت

وَهُمُو وَهُمُو أَمْوَالُهُمُو أَوْلَادُهُمُو أَنفُسُهُمُو وَهُمُو إِنَّهُمُو هُمُو مِنكُمُو
وَلَٰكِنَّهُمُو هُمُو مِنْهُمُو هُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ
مکر حال آنکه ایشان کاهلانند ونفقه نکنند مکر حال آنکه ایشان
كَارِهُونَ ۞ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ
دشخوار دارند کانند پس باید که بشکفت نیارد ترا مالهای ایشان ونه فرزندان ایشان
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
بدرستی که میخواهد خدای که عذاب کند ایشان را بآن در زندکانی این جهان یا وفات ومصائب
وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ۞ وَيَحْلِفُونَ
وبیرون آید جانهاشان وایشان کافران باشند وسوکند میخورند منافقان
بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ وَلَٰكِنَّهُمْ
بخدای که ایشان هر آینه از شما اند ونیستند ایشان از شما ولیکن ایشان
قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ۞ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأً أَوْ مَغَارَاتٍ
کروهی اند که می ترسند از عقاب عاجل اکر یابند پناه کاهی وحصینی یا غارهایی
أَوْ مُدَّخَلًا لَّوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ۞ وَمِنْهُم
یا جای درشدنی برکشتندی سوی آن وحال آنکه ایشان سرکشی مینمودندی واز ایشان آنست
مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ ج فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا
کسی که عیب میکند ترا در قسمت صدقات پس اکر داده شوند از آن
رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ۞
خشنود شوند واکر داده نشوند از آن ناکهان ایشان خشم کیرند

كُسَالَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
كُسَالَىٰ امال الدين بين بين ورش في رواية
الدُّنْيَا بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدُّنْيَا امال الدين بين بين ورش في رواية
كَافِرُونَ بالترقيق ورش
قَوْمٌ يَفْرَقُونَ مدغما في الغنة خلف
مَغَارَاتٍ بالنقل ورش
مَغَارَاتٍ بالسكت خلف في رواية
لَوَلَّوْا إِلَيْهِ بالنقل ورش
لَوَلَّوْا إِلَيْهِ بالسكت خلف في رواية
إِلَيْهِ بالاشباع ابن كثير
فَإِنْ أُعْطُوا بالنقل ورش
فَإِنْ أُعْطُوا بالسكت خلف في رواية

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ معنی اینست واکر ثابت شدی بدرستی ایشان آنچه داده است ایشان را خدای عز وجل وپیغمبر او وپسندیدندی وحسبنا الله سیؤتینا تا آخر کفتندی یعنی بسنده است مارا خدای که خواهد داد غنیمتی یا صدقه دیکر وبسنده است مارا رسول او که خواهد داد دیکر بار ازین بیشتر بدرستی ما بسوی کرم خدای مائلیم وبر عطاء او راغبیم کریم راغب حضرت الله

وکفت اعدل یا رسول الله پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود ان لم اعدل فمن یعدل بعدی وبعضی کویند منافقی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در قسمت صدقات طعنه کرد ودر معرض انتفاء عدل آورد کفت محمد اموال صدقات ببعضی رعاة غنم را می دهد وبر خود کمان عدل می برد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود موسی وداود رعی غنم کرده اند رعی غنم عیب نبود کاری که پیغمبران کرده اند موجب طعن نشود بعد آن فرمود آکاه باشید قایل این سخن منافق است ازو بپرهیزید این آیت در شان او نازل کشت واین نظم در حق او بورود پیوست معنی اینست وبعضی از ایشان کسانی اند که ترا در تقسیم صدقات عیب میکنند میکویند رعایت عدل نمیکند بعضی را اندک وبعضی را بسیار میدهد فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِن لَّمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ معنی اینست وبعضی از ایشان کسانی اند که اکر از آن داده شوند خشنود کردند واکر از آن داده نشوند پس ناکاه ایشان خشم کنند

خودرا بازندارد وسایل درخویش را محروم نکرداند هرآینه این کردار واین گفتار ایشان بهتر بودي ودر نظر عقل ودر دل عقلا خوشتر نمودي إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا معني اینست نیست صدقات مگر مر فقیران ومسکینان ومر عمل کنندگان بر آن مسکین آنست که بي مال بود فقیر آنست که مال او برقدر نصاب نباشد وبعضي برعکس دارند فقیر را اسوء حالا پندارند وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ معني اینست وجماعتي که دلهاي ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وسلم تالیف میکرد ودر آمیزش با مسلمانان مي آورد گروهي از سران عرب از قبایل مختلف پانزده تن وبعضي گویند دوازده از دلیران قوي تن بودند با مسلمانان

أَنَّهُمْ قَالُوا لَهُمْ لَكُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا

واگر ایشان پسندیدندي آنچه بدیشان داد خداي وپیغمبر او از غنیمت

حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ

بس مارا خداي تعالي زود باشد که دهد مارا خداي از نیکي او صدقه را وپیغمبر او غنیمتي دیگر

إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ۞ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ

بدرستي که ما سوي طاعت خداي رغبت کنندگانیم بدرستي که زکوتها

لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا

درویشانراست وبیچارگانرا وکارکنان بر آن یعني گرد آرندگان زکوة

وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ

والفت داده دلهاي ایشان ودر آزاد شدن بندگان مکاتب ووام داران معسر

وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ ط فَرِيضَةً

ودر جهاد براي خداي عز وجل ودر رهگذري منقطع از مال خود وجوبي موکد

مِنَ اللَّهِ ط وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۞ وَمِنْهُمُ الَّذِينَ

از خداي تعالي وخداي عز وجل داناست درست کار درست گفتار واز ایشان اند آنان که

يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ ط قُلْ أُذُنُ

میرنجانند پیغمبر را ومیگویند او تصدیق کننده است هر چیزي را که مي شنود بگو او شنواي

خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ

نیکي است شمارا میگرود بخداي تعالي وتصدیق میکند مؤمنان را

وَلَوْ أَنَّهُمْ بالنقل ورش

فَلَوْ أَنَّهُمْ بالسكت خلف في رواية

آتَاهُمُ اللَّهُ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

آتَاهُمُ اللَّهُ وبين بين ورش في روا[ية]

سَيُوتِينَا بالابدال ورش والسوسي

وَالْمُولَّفَةِ بالابدال ورش في الحالين

يُوذُونَ بالابدال ورش والسوسي

النَّبِيءَ بالمد والهمزة نافع

هُوَ اذْنٌ نافع

قُلْ اذْنُ نافع

قُلَ اذْنُ بالنقل ورش

قُلْ اُذْنُ بالسكت خلف في رواية

يُومِنُ بالابدال ورش والسوسي

وَيُومِنُ بالابدال ورش والسوسي

لِلْمُومِنِينَ بالابدال ورش والسوسي

در محاربه کفار موافقت ومرافقت مي نمودند وبعضي گویند ایشان کفر داشتند ودل بر تقویت اسلام ومسلمانان میگماشتند وبعضي گویند مسلمانان حدیث العهد بودند در محاربه جلادت مینمودند پیغمبر علیه السلام ایشانرا حصه از مال صدقات میداد ومکرمت بنیادمي نهاد تا مرتد نشوند وبراي مدد کافران نروند ایشانرا از جهت دفع مضرت وخوف شر تحیز از صدقه وغنیمت میداد ودر احسان بر ایشان میگشاد

رکوع

وبعضي دیگر را از جهت حاجتي که با ایشان داشت ومنفعتي که حصول آن از ایشان مي پنداشت چون تقویت مسلمانان در محاربه وجهاد ومتوسط شدن براي مسالمه کفار ومدافعه فساد وچون ایشان سران بودند بموافقت ایشان متابعان ایشان متابعت مي نمودند روایت کرده اند پیغمبر علیه السلام در روز قسمت غنایم طایف وحنین مؤلفه قلوب را در عطا مقدم داشت ودل بمرحمت ومکرمت بر ایشان بگماشت دوازده نفر را صد صد شتر ودو نفر را پنجاه پنجاه شتر بخشید ویکي را هفتاد شتر دادن سایغ دید یکي از ین دو نفر که پنجاهگان شتر یافته بودند پیش پیغمبر شعري نبشته آورد از تقلیل عطا شکایت کرد وگفت شعر

أَتَجْعَلُ نَهْبِي وَنَهْبَ الْعَبِيدِ
بَيْنَ عُيَيْنَةَ وَالْأَقْرَعِ
وَمَا كَانَ حِصْنٌ وَلَا حَابِسٌ
يَفُوقَانِ مِرْدَاسَ فِي مَجْمَعِ
وَمَا كُنْتُ دُونَ امْرِئٍ مِنْهُمَا
وَمَنْ تَضَعِ الْيَوْمَ لَا يُرْفَعِ

٣ چون بر امیر المومنین عمر رسید امیر المومنین عمر امضاء آن مصلحت ندید وگفت پیغمبر خداي از جهت حاجت مسلمانان وضعیفي ایشان میداد خداي عز وجل اسلام را بقوت رسانید واز یاري دادن شما غني کردانید شمارا مال نخواهم داد وتهمت ضعف وحاجت بر خویش نخواهم نهاد هرچه خوش آید بکنید وهر رایي که خواهید زنید ایشان بر آشفتند وبر ابوبکر رضي الله عنه گفتند خلیفه تویي عمر خط ترا چرا میکرداند ابوبکر رضي الله عنه گفت از آن جهت که او قضیه را میداند ابوبکر رضي الله عنه راي عمر را امضا کرد وبموافقت عمر ایشانرا در حرمان آورد بر حرمان ایشان اجماع منعقد گشت وسقوط سهم ایشان باجماع پیوست

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود زبان او را ببرید یعني عطا او را از گفتار باز دارید او را خشنود کردانید وبمقصود رسانیدند در آمعرض ابو سفیان گفت اصبحت اکثر قریش مالا فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم یعني غني ترین قریش گشتي وبسیار ترین ایشان از روي مال شدي پیغمبر روي بدو آورد تبسم کرد ابو سفیان گفت مرا نیز از ین مال نصیب کن پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلال را گفت براي ابو سفیان چهل اوقیه وزن کرده بیار وصد شتر بده وبسیار بعد پیغمبر علیه السلام صفوان بن امیه را نیز صد شتر دهانید وشعبي بر آن شتر وگوسفند بود بخشید چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم مولفه قلوب را از غنیمت داد هر سال سهمي از صدقات نیز دادي وهر بار بر ایشان رهن عطیه گشادي در نوبت خلافت ابوبکر رضي الله عنه بر وفق نبشته که از پیغمبر علیه السلام داشتند از ابوبکر نیز خواستند از ابوبکر نبشته بر حسب مطلوب یافتند نبشته مذکور ٣

واین مذهب ابو حنیفه است رضی الله عنه ونزدیك امام شافعی رضی الله عنه چون این عمل از پیغمبر بمصلحت بود واز جهت تحصیل مصلحت می نمود وهم خلفا وسلاطین اصحاب مصلحت اند در خلافت وسلطنت در راه مصلحت رفته اند چون اعتبار مصلحت باقی بود عطایی که بمصلحت است باقی باشد وفی الرقاب والغارمین وفی سبیل الله وابن السبیل معنی اینست صدقات برای فقیران ومسکینان است وبرای رها کنانیدن رقاب مکاتبانست یعنی مکاتبان را از مال صدقه بدهند تا مال کتابت ادا کنند واز قید رق برهند واز بند بندگی خلاص یابند ومر وام زدگان وبغرامت گرفتار شدگان ایشان را نیز مال صدقه بدهند تا بسوی دام ادا کنند وبرای صرف در راه رضای خدای یعنی صرف سوی غازیان که خرج ایشان تمام شده وبعضی گویند حاجیان که در راه بی توشه شوند همین حکم دارند از جهت آنکه در حالت محتاجند اگرچه در خانهای خویش اغنیا باشند ومر راه گذری بی توشه شده واز تهی دستی عاجز آمده ابن اینجا بمعنی صاحب بود چون فلان ابن عشر سنین فلان ابن عشرین یا ابن سبیل بمعنی فرزند راه بر سبیل استعارت یعنی از راه پیدا شده آمده وملازم او شده چنانچ فرزند از زهدان بیرون آمده اگرچه او در خانه مال دارد وخود را بملك مال غنی می پندارد لیکن از جهت بعد مال او را محتاج دارند ومصرف صدقه پندارند فریضة من الله معنی اینست در حالة که از خدای مقدر شده ومعین آمده والله علیم حکیم معنی اینست وخدای داناست مقادیر هر چیزی داند وهر چیزی را بحکمت بدانچ سزاوار اوست برساند ومنهم الذین یؤذون النبی ویقولون هو اذن معنی اینست وبعضی از ایشان کسانی اند که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم می رنجانند وبکلمات ناپسندیده ایذا می رسانند وبعضی در منع از کلمات شور انگیزی وگفتار ایذا آمیزی گویند که او صاحب گوش است

لهمو لکمو علیهمو تنبیهمو سالتهمو
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ثلثة ارباع

این کلمات شما خواهد شنید واین گفتار شما بدو خواهد رسید باز ایشان در جواب گو که او گوش است چنانچ ایذا ما بشنود عذر ما نیز بشنود ودر عرب مردی را که هرچه بشنود تصدیق کند وهرچه بگوش او رسد بپسندد اذن گویند گویی ذات او همه گوش بود چنانچ دیدبان را عین گویند گویی ذات او همه چشم باشد قل اذن خیر لکم معنی اینست بگو ای محمد او گوش است یعنی بشنودن کلامی را که نیك است در حق شما بدی نشنود ودر راه بدی نرود یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین ورحمة للذین آمنوا منکم معنی اینست بخدای میگرود وآنچه خدای گفته است می شنود وراست گوی میدارد مر گروندگان را ایمان ایشان می پذیرد وبا ایشان اتحاد میکند

ورحمة ورحمة	وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ ط وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ ورحمتی است برای آنکه بگرویدند از شما وآنان که میرنجانند
آمنوا لورش ثلثة اوجه	رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ پیغمبر خدای تعالی را مر ایشان راست عذابی دردناك سوگند میخورند بخدای تعالی
یؤذون بالابدال ورش والسوسی	لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ ج وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ برای شما تا خشنود کنند تان وخدای تعالی وپیغمبر او سزاوارترست که
عذاب الیم بالنقل ورش	يُرْضُوهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ رضا طلبند هر یك را اگر بودند مؤمنان ای ندانستند که کار
عذاب الیم بالسکت خلف فی روایة	مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ آنکه خلاف کند با خدای تعالی وپیغمبر او پس ثابت است که او را بود آتش دوزخ
ان یرضوه مدغما بغیر الغنة خلف	خَالِدًا فِيهَا ط ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ يَحْذَرُ حال آنکه جاوید بود در آن آن خواری بزرگست می ترسند
یرضوهو بالاشباع ابن کثیر	الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ منافقان که فرو فرستاده شود بر ایشان بعضی از قرآن که خبر کند شان
مومنین بالابدال ورش والسوسی	بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ ط قُلِ اسْتَهْزِئُوا ج إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ بدانچه در دلهای ایشانست از کفر ونفاق بگو افسوس کنید که خدای عز وجل پیدا کننده است
من یحادد الله مدغما بغیر الغنة خلف	مَا تَحْذَرُونَ ط وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا آنچه می پرهیزید از ظهور آن واگر پرسی از ایشان از نفاق که کرده اند در غزوه تبوك گویند بدرستی ما
ان تنزل ابن کثیر وابو عمرو	
علیهم وبضم الهاء حمزة	
تنبئهم بالتسهیل او بالابدال فی الوقف	
استهزءوا بالتسهیل فی الوقف حمزة	

استهزیوا استهزوا سالتهم
بالابدال فی الوقف حمزة بالحذف فی الوقف حمزة بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة

جماعتی از منافقان بیکجا بودند اهتمام در غیبت گویی وعیب جویی پیغمبر علیه السلام مینمودند تا آنکه در حق پیغمبر علیه السلام مبالغت در نفی دین او جستند ان کان ما نقول لمحمد حقا فنحن شر من الحمیر گفتند کودکی از انصار که او عامر بن قیس نام داشت گوش در کلمات ایشان که چه میگویند

می پذیرد وبا ایشان اتحاد میکند وسبب رحمتست وموجب فیض نعمت است یا ذات او رحمت گویند وبر طریق زید عدل مبالغت در مدح جویند وچون جهت نسبت ایمان بخدای گرویدن است ونسبت او بمؤمنان تصدیق کردن وپسندیدن نسبت در حرف چه فرق کرد در یؤمن بالله با ودر یؤمن للمؤمنین لام آورد والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم معنی اینست وآنکسانی که رسول خدا را ایذا میکنند ودم عداوت میزنند مر ایشان راست عذاب دردناك باشد وعقوبت سخت بود یحلفون بالله لکم لیرضوکم روایت کرده اند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوك باز گشت وسوی مقر دولت ومرکز ملت مراجعت نمود آنکسان که از پیغمبر صلی الله علیه وسلم تخلف کرده مانده بودند بعذر وسوگند خوردن بر عجز خویش تمسك میمودند این آیت در شان ایشان نازل گشت واین نظم در حق ایشان بورود پیوست وبعضی گویند

وجه بیخوبند کماشت تا آنکه سخن مذکور در کوش او افتاد طاقت نیاورد وغضب کرد زبان کشاد از سخن ناحق وکفتار باطل مطلق بر آشفت سخن حق وصدق مطلق والله ان ما یقول محمد حق وانتم شر من الحمیر بر روی ایشان کفت واین حکایت بپیغمبر صلی الله علیه وسلم رارسانید پیغمبر علیه السلام ایشانرا حاضر کردانید عامر را تکذیب کردند وبر دروغکویی وکذابی آوردند عامر ایشانرا تکذیب کرد وبکذابی آورد ایشان سوکند دروغ خوردند ومجلس بر هم زدند پیغمبر علیه السلام سوکند ایشانرا استوار داشت سخن عامر را صدق نه پنداشت عامرکه در واقع صادق بود اظهار راستی مقال از کردکار ذوالجلال مسالت نمود این آیت در شان او فرود آمد وبهجت در دل عامر در آمد معنی این است ایشان پیش شما بخدای سوکند میخورند ودروغ کویی را اظهار راستی وراست کویی میشمرند که ما عذر داشتیم خود را در تخلف معذور پنداشتیم یا سوکند میخورند که در شان پیغمبر چنین سخن نکفتیم وکرد اهانت پیغمبر علیه السلام نکشتیم بسوکند خوردن می پردازند تا شمارا خشنود سازند وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَن يُرْضُوهُ معنی این است سوکند بخدا بر زبان می رانند تا شمارا خشنود کردانند وحال اینست که خدا ورسول خدا سزاوار ترند برین که ایشانرا خشنود کنند إِن كَانُوا مُؤْمِنِينَ معنی اینست کو خشنود دارند خدایرا اکر هستند ایشان در واقع کروندکان وچنانچه دعوی میکنند ایمان آرند أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا معنی اینست آیا نمی دانند یعنی میدانند یا نشاید که ندانند که بدرستی شان اینست هر کرا مخالف شود خدا وتجاوز کند در حدود حق سبحانه وتعالی پس ثابت است بدرستی مراورا است آتش در حالة که

كُنتُمُو كَفَرْتُمُو مِنكُمُو بِأَنَّهُمُو بَعْضُهُمُو أَيْدِيهُمُو صلة

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ

بودیم ما — شروع میکردیم در لاجه / وبازی میکردیم — بگوای — بخدای — وآیات او — وپیغمبر او

كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُم

هستید شما که افسوس میداريد — عذر مخواهید — بدرستي کافر گشتید شما

بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِن نَّعْفُ عَن طَائِفَةٍ مِّنكُمْ

پس از ایمان شما — اگر — عفو فرمایيم — از گروهي — از شما

نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

عذاب فرمایيم گروهي را — بسبب آنکه ایشان — بودند — مصر برگناه

الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ

مردان بانفاق — وزنان بانفاق — بعضي ازایشان — از جنس بعضي اند

يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ

میفرمایند — بناکردني کفر وطاعت — وبازمیدارند — از — کردني ایمان ومعصیت

وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ

وفراهم مي آرند — دستهای ایشان از انفاق در طاعت خدای — فراموش کردند طاعت خدارا — پس منع فرمود ایشان از...

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وَعَدَ اللَّهُ

بدرستي منافقان — ایشان خارج اند از دایره خیر وازقبول فیض نور الهی — وعده کرد خدای تعالی

الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ

مردان بانفاق را — وزنان بانفاق را — وکافرانرا — آتش دوزخ

قُل آبالله — بالنقل ورش
قل آالله — بالسكت خلف في رواية
وآياته — لورش ثلثة اوجه
تستهزؤن — بالتسهيل في الوقف حمزة
تستهزيون — بالابدال في الوقف حمزة
تستهزون — بالحذف في الوقف حمزة
لاتعتذروا — بالترقيق ورش
ايمانكم — ثلثة اوجه لورش
ان يعف — مدغما بغير الغنة خلف
ان يعف — غير عاصم
تعذب — غير عاصم
طائفة — غير عاصم
بانهم — بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
يامرون — بالابدال ورش والسوسي

رکوع

جاوید باشد همیشه در آتش سوزان بود ذَٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ معنی اینست آن یعنی دخول وخلود در نار جهنم رسوایی عظیم وخواری مستقیم است يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَن تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ معنی اینست می ترسند منافقان ازین که بنیکو فرستاده شود بر مؤمنان سورتی که مومنانرا بدانچ در دلهای منافقانست بیاکاهاند وخبثی ونفاقی که در دلهای منافقانست ظاهر کرداند یا کویند می ترسند منافقان که فرستاده شود از جهت ایشان یا در شان ایشان یا برای اظهار نفاق وپیدا آوردن شقاق سورتی که ایشانرا بدانچ در دلهای ایشان است خبر کند وخبثی ونفاقی که در باطن ایشانست هویدا کردد تا ایشان معلوم شود که مسلمانان نفاق ایشان

ایشان پرسید وبعضی کویند عمار بن یاسر را فرستاد واز کفتار ایشان خبر داد واز آن باز پرس کرد وشناعت آن بر روی ایشان آورد ایشان از مطلع شدن پیغمبر متحیر کشتند ودر جواب عتاب إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ کفتند یعنی ما این سخن بر وجه طعن وشک در دین نکفته ایم بلکه در راه لعب ولهو رفته ایم چنانچه در عادتست چون مردمان یکدیکر جمع شوند در راه لغو وکزاف روند این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان بود ودیوست وبعضی کویند جماعت مذکوره سه کس بودند دو در شان پیغمبر استهزا میکردند ویکی می شنید ومیخندید چون پیغمبر علیه السلام از ایشان باز پرس کرد دو نفر کفتند كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ یکنفر کفت من سخنی نکفته ام

دانستند وایشان پنهان کردن آنچه پنهان میکردند نتوانستند خجل کردند ورسوا شوند قُلِ اسْتَهْزِئُوا معنی این است بکوای محمد استهزا ورزید وسخریه کنید آنچه بر شما خواهد شد خواهید دید ورنج عقوبت آن خواهید کشید إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ معنی اینست بدرستی خدای بیرون آرنده وظاهر کننده است آنچ شما می ترسید از آن وخوف میکنید از آشکارا شدن تر نهان وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ روایت کرده اند که روزی پیغمبر علیه السلام ویاران او در راه تبوک میرفتند جماعتی از منافقان در کوچ پیش پیغمبر علیه السلام بودند یکدیکر میکفتند بنکرید که این مرد فتح قصرهای شام میجوید ودر راه حصارهای روم می پوید هیهات هیهات کجا او وکجا این تمنیات او را با این فکر چه نسبت وبا این خطر چه ملامت خدای عزوجل کفتار ایشان بپیغمبر علیه السلام رارسانید وبر دشمنی ایشان مطلع کردانید پیغمبر علیه السلام کفت این جماعت را ایستاده کنید واز سیر باز دارید تا خود بر ایشان رسید واز ایشان کفتار

ودر عیب کردن نرفته ام پیغمبر علیه السلام فرمود می شنیدی ومی خندیدی وبدگویی ایشان می پسندیدی کفت این بود یا رسول الله ازین توبه کردم وخود را باز آوردم بعد از آن با طن کرویدوا
وورزید پس از آن از خدای عز وجل مرک شهیدی خواست ودل بر سعادت شهادت داشت کفت از جهان نروم که بشستن وبرداشتن ودفن کردن محتاج شوم بعد از آن در جنگ یمامه کشته
کشت وبسعادت شهادت بپیوست بسیار جستند تن او نیافتند ودر بعض تفاسیر این آیت را وارد موردی دیگر پیدا رد ودر ورود او قصه دیگری می آرد که شبی در راه تبوک پیغمبر علیه السلام
بعقبه بلند رسید نزدیک عقبه مذکور از جبریل علیه السلام خبر مکر عبد الله بن ابی بن سلول ومنافقانی که با او بودند شنید که بیشتر رفته اند ودر دره سنک ریزها انداخته اند
تا چون شتر پیغمبر علیه السلام در عقبه برسد دبه را بجنبانند وشتر پیغمبر را برمانند تا شتر از عقبه افتد پیغمبر را مضرت برسد این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم بورود سبب

لهمو قبلكمو منكمو بخلاقهمو فاستمتعتمو بخلاقكمو قبلكمو بخلاقهمو
خضتمو اعمالهمو ياتهمو قبلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

خالدين فيها هي حسبهم ولعنهم الله ولهم
حال آنکه جاودان باشند در آن آتش بس شان ولعنت کرد شان خدای تعالی وایشان راست
عذاب مقيم كالذين من قبلكم كانوا
عذابی ایستاده دایم شما چون آنانید که از پیش شما بودند
اشد منكم قوة واكثر اموالا واولادا
سخت تر از شما بنیروی وبیشتر بر مالها وفرزندان
فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقكم
پس برخوردار کشتند بنصیب ایشان از ملاذ دنیا پس برخوردار کشتید بنصیب شما
كما استمتع الذين من قبلكم بخلاقهم
چنانکه برخوردار کشتند آنان که از پیش شما بودند بنصیب ایشان
وخضتم كالذي خاضوا اولئك حبطت
ودر شدید در باطل چون آنان که در شدند در باطل یعنی ایشان ضایع است
اعمالهم في الدنيا والاخرة واولئك هم
کردارهای ایشان در این جهان بظهور نفاق ودر آن جهان بعذاب ابد وقطیعت وایشان اند ایشان
الخاسرون الم ياتهم نبأ الذين من قبلهم
زیانکاران ای نیامد بدیشان خبر آنان که از پیش ایشان بودند
قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابرهيم
کروه نوح وعاد وثمود وکروه ابرهیم

قوة واكثر
مدغما غير الغنة خلف
اموالا و
مدغما غير الغنة خلف
حبطت اعمالهم
بالتقليل ورش
حبطت اعمالهم
بالسكت خلف وفي رواية
في الدنيا
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
في الدنيا
امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
والاخرة
بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش
والاخرة
بالسكت خلف وفي رواية خلاد
والاخرة
امال الكسائي
الخاسرون
بالترقيق ورش
الم ياتهم
بالابدال ورش والسوسي
نبؤا الذين
بالتسهيل في الوقف حمزة في رواية
نوح و
مدغما غير الغنة خلف
عاد وثمود
مدغما غير الغنة خلف

معنی اینست نسوکند یاد میکنم اکر بپرسی ایشان را از ایشان کفتار ایشان هر آینه بکویند واز کردار وکفتار ناکزیر تفصی ناپسندیده جویند که در عادت چون مردمان جمع میشوند در راه لعب ولهو میروند از هر جنس سخن میکویند ودر طرق مختلفه می پویند ما نیز بر حکم عادت میان خویش یکدیگر هزل میکفتیم ودر راه کزاف کویی میرفتیم در لعب ولهو خوض میکردیم ودر ملال وکلال راه دل بر لهو ولعب می آوردیم خود را در راه طعن وشک در دین نیاورده ایم نکوهش ومذمت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نکرده ایم قل ابالله واياته ورسوله كنتم تستهزءون معنی اینست بکوای محمد بخدا وآیات کتاب خدا ورسول او بود دید شما استهزا وزنده وسخره کننده واین کار از شما واقع شده وتحقیق در وجود آمده لا تعتذروا چون ایشان انکار قضیه مذکور کردند ودر کردار مذکور بعذر لغو ولعب پیش آمدند آیت لا تعتذروا نازل کشت واعتذر از کفتار وکردار مذکور نهی بود معنی اینست عذر مکویید واعتذار بجویید آنچه واقع در واقع است معلوم کشت والخ از ایشان صادر بود بر هر کیفیتی که بود روی نمود عذر چه کار آید واعتذار چه فایده روی نماید قد كفرتم بعد ايمانكم معنی این است بدرستی ظاهر کردید شما کفر پنهان بعد ظاهر کردن ایمان چون کفر ظهور پدید رفت مساغ استتار نبود وچون در کاری ناشایسته انتفاء عذر هویدا کشت محل اعتذار نباشد ان نعف عن طائفة منكم نعذب طائفة معنی اینست اکر عفو کنیم ما از طایفه از ایشان که از دل ایمان آرند واخلاص ورزند عذاب کنیم طایفه دیکر را اکر دوام کفر پدید برند وبر کافری میرند بانهم كانوا مجرمين معنی اینست عذاب کنیم طایفه دیکر را بسبب آنکه ایشان کناه کاران وتباه کاران بودند وبر خویش وبر مسلمانان جفا نمودند لاجرم سزاوار عذاب باشد ومستحق عقاب کردند

تجاوز کننده از حد حق اند وعد الله المنافقين والمنافقات والكفار نار جهنم خالدين فيها معنی اینست وعده کرده خدا مر مردان منافق وزنان منافقه وکافران آتش دوزخ در حالتی که مقدر شست جا وبد بودن ایشان ذکر کافران بعد ذکر منافقان ذکر عام بعد خاص باشد ذکر خلود بعد ذکر وعید به نار از باب تکمیل دارند برای دفع وهم عدم خلود بنداشته اند هي حسبهم ولعنهم الله معنی این است آتش بسنده است ایشان را در ایلام وتعذیب وانتقام بسبب بی وعدالی است که بضم چیزی دیگر محتاج نیست وخدای ایشان را لعنت کرد وبخواری ونکوساری اورد ولهم عذاب مقيم

المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض معنی اینست مردان منافقان وزنان منافقان بعضی از ایشان بعضی را یاری دهنده اند یا کویند بعضی از ایشان ناشی از بعضی بوند يامرون بالمنكر وينهون عن المعروف ويقبضون ايديهم معنی اینست امر میکنند بمنکر شرع یعنی کاری که آن را شرع نپسندد وبا آن کار پیوندد ونهی میکنند از معروف یعنی از کاری که پسندیده شرع است ستوده عقل وطبع است با زمیدارند ومیکیرند دستهای خویش را یعنی از عطا باز میدارند وبکشاده دستی جود وعطا نمی آرند نسوا الله فنسيهم معنی اینست خدای را فراموش کردند وذکر او ترک آوردند پس خدای ایشان را ترک داد وبرای ایشان نیکی ننهاد وایشان را همچو منسی ساخت ترک را بلفظ نسیان می آرد از جهت آنکه مشاکله با لفظ نسوا الله دارد چنانچه در وجزاء سيئة سيئة واشال او تحقیق شده ودر کتاب مذکور تدان آمده ان المنافقين هم الفاسقون معنی اینست بدرستی منافقان مقصور بر صفت فسق اند

معنی اینست ومر ایشان را عذاب مقیم وعقوبت مستقیم است یعنی از ایشان نخواهد رفت ومتجاوز نخواهد گشت واین موکد معنی خالدین فیها است که گذشت وذکر آن بالارفت
كَالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُم بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ
كَالَّذِي خَاضُوا معنی اینست شما هم چو آنانید که پیش از شما بودند یا کرده آید همچو کار آنانکه پیش از شما کرده اند زیراکه بودند ایشان از شما از روی قوت سخت تر
واز روی اموال واولاد اکثر پس به نصیب خویش برخورداری گرفتند وبدانچه داشتند بهره مند گشتند پس شما به نصیب خویش برخورداری گرفتند وبدانچه داشتند
بهره مند گشتید ودرکار وبار درآمدید همچو کسانی که خوض کردند ودرکار وبار درآمدند یا گویند خوض کردید شما همچو خوضی که خوض کردند پیشینیان ودرآمدید
همچو درآمدنی که درآمدند ایشان ❊ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ لِيَظْلِمَهُمْ أَنفُسَهُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر قالون

وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ ۚ أَتَتْهُمْ
وملازنان قبیلهء مدین ومداین قوم لوط آمد بدیشان
رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ ۖ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ
پیغمبران ایشان بامعجزات روشن پس نبود خدای تعالی که ستم کند برایشان
وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ وَالْمُؤْمِنُونَ
ولیکن بودند که برتنهای خویش ستم میکردند ومردان باایمان
وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ ۚ يَأْمُرُونَ
وزنان باایمان بعضی ازیشان دوستانند بعضی را میفرمایند
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ
بنیکی وآنچه پسندیدهٔ شریعتست وبازمیدارند از ناشایست وبپای میدارند
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ
نمازرا ومیدهند زکوة را وفرمان می برند خدایراجل جلاله
وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ
وپیغمبرش را ایشان رحمت کند بدیشان خدای تعالی که خدای تعالی
عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
غالب است درست کار درست کننده وعده کرد خدای مردان گرویده را وزنان گرویده را
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
بوستانهایی که میرود از فرود آن جویها جاودان باشند در آن

وَالْمُؤْتَفِكَاتِ بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
رُسُلُهُمْ بالسكون ابو عمرو
وَالْمُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي
وَالْمُؤْمِنَاتُ بالابدال ورش والسوسي
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَا بالسكت خلف في رواية
أَوْلِيَاءُ في الوقف ثلثة اوجه لهشام
يَأْمُرُونَ بالابدال ورش والسوسي
الصَّلَاةَ بالتغليظ ورش
وَيُؤْتُونَ بالابدال ورش والسوسي
الْمُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسي
وَالْمُؤْمِنَاتِ بالابدال ورش والسوسي
الْأَنْهَارُ بالنقل ورش
الْأَنْهَارُ بالسكت خلف وفي رواية خلاد

معنی اینست منافقان وکافران ناچیز شده است در دنیا وآخرت عملهای ایشان را میکشند ودر آخرت ایشان را سوی دوزخ میکشند در دنیا اسیری سازند ودر آخرت در درک اسفل می اندازند وایشان مقصورند برخسران مخصوص شد برزیان درکار بشتابند وهیچ بهره نیابند رنج کشند وخالی دست روند أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ معنی اینست آیا نیامده است ایشان را خبر کسانی که پیش از ایشان بودند وسیر اعمال وصورت افعال خویش نمودند قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ معنی اینست آیا نیامده است ایشان را خبر قوم نوح که با پیغمبر خویش چه کردند وچگونه خود را درهلاک آوردند همه زیر آب آمدند ودر آتش درآمدند وعادیان که مخالف هود پیغمبر علیه السلام شدند همه بیک آواز مردند وثمود یعنی قوم صالح پیغمبر علیه السلام که به باد هلاک گشتند وبرباد رفتند وقوم ابرهیم یعنی نمرود ولشکر او بلشکر پشه کشته گشتند وهمه بهلاک وخواری پیوستند واصحاب مدین یعنی قوم شعیب پیغمبر علیه السلام از ایشان هفت روز باد را بازداشتند وگرمی هوا بر ایشان بگماشتند تا آنکه دم گرفت ودلهای ایشان تنگی پذیرفت یکروز ابری خواست کان سردی بردند وخود را زیر آن ابر آوردند از آن ابر آتشی ترسید بجای باران آتش بارید همه هلاک گشتند وبدوزخ پیوستند والمؤتفکات ای المنقلبات وبه الاشد کان یعنی شهرهاء قوم لوط که همه شهرها برکندند ونزدیک آسمان بردند واز آنجا ته بالا کردند جان بحیات وعقارب دوزخ سپردند أَتَتْهُمْ رُسُلُهُم

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ معنی اینست ومردان مومن وزنان مؤمنه بعضی از ایشان دوستان ویاری دهند کان بعضی دیگر
وظایف یاری دهی وبرادری یکدیگر بسر می برند يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ
اللَّهَ وَرَسُولَهُ معنی اینست امر میکنند ایشان بکار شایسته که پسندیدهٔ عقل باشد وستوده شرع بود ونهی میکنند از کار ناشایسته که عقل
نه پسندد وشرع انکار کند ونماز برپای میدارند ووظایف زکوة بجا می آرند وخدای را ورسول خدای را طاعت میکنند ودم فرمان برداری
ایشان میزنند أُولَٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ معنی اینست ایشان زود باشد خدای ایشان را رحمت کند وبانعام خویش مخصوص کرداند ❊

بِالْبَيِّنَاتِ معنی اینست ایشان را رسولان ایشان با حجج ظاهره آمدند یا گویند حجج ظاهره آوردند آن حجج را قبول نکردند وتکذیب پیش آمدند از عذاب دیدند آنچه دیدند واز عقوبت کشیدند
آنچه کشیدند فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ معنی اینست پس نبوده است ونیست کار خدای که بر ایشان ظلم کند وبی جرم کسی را در عقوبت افکند ظلم بحقیقت از خدای محال است
زیرا چه ظلم عبارت از تصرف در غیر محل باشد وهیچ محلی نیست که محل تصرف او نبود وهیچ ممکنی نیست که موضع نفاذ ولایت او نباشد هرچه خواهد تواند وهرچه کند حکمت
آن داند تعذیب هرکه کند وهرچه بر کسی افکند بر حکم ولایت مطلق ظلم نباید داشت وقضیه تصرف بحق جور نباید پنداشت وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ معنی اینست
ولیکن ایشان بر نفسهاء خویش ظلم میکنند وستم خود را در آتش می افکنند نظم بدست خویش تبر زد بپای خویش کسی ❊ بقصد خویش ستم کرد دیگری چه کند ❊ ۳

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ معنی اینست بدرستی خدای عزیزست نعمت دادن تواند حکیمست حکمت هرکاری داند وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ معنی اینست وعده کرده است خدای مردان مؤمن وزنان مؤمنه را که بخدای گرویده اند ودین اسلام ومتابعت پیغمبر علیه السلام
ورزیده اند بستانهایی که فرو دود رختان آن جویهاء روان باشد در آن حال جاوید بوذ ایشان در آن باغها وخانهاء پاکیزه ومساکن خوش آیند در جنات عدن مقدر بود
وعدن نام قصریست از زرست که در وی پنج هزار درست در درون هر دری مکانی مکین مسکن بیست وپنج هزار حور عین است در اعالی جنانست مخصوص پیغمبران وصدیقان
است در بعضی روایت شهیدان یاد کرده وحدیث بروایت ابو الدردا آورده وبعضی گویند عدن شهر درجنانست وبعضی گویند جویی است که در کرانهاء او بستا

وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ معنی اینست وخشنودی

مَأْوَاهُمْ وَاسْلَامِهِمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ۚ وَرِضْوَانٌ
وجایهای بغایت خوش در بوستانهای اقامت وخشنودی
مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
از خدای تعالی بزرگترست آن پیروزی ورستکاری بزرگست
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ
ای پیغمبر غزا کن با کافران بشمشیر وبامنافقان بحجت ودرشتخوی نما
عَلَيْهِمْ ۚ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ
برایشان وجای ایشان دوزخ است وبدا جای باز گشتن آن
يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ
سوگند میخورند بدروغ بخدای که نگفتند وبدرستی که گفتند سخن
الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا
کافری را وکافر شدند پس از انقیاد ایشان وقصد کردند در وقت عود رسول الله از غزوه تبوک
بِمَا لَمْ يَنَالُوا ۚ وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ
بدانچه نیافتند آن را وعیب نکردند اسلام ومسلمانان را مگر که توانگری دهد شان خدای در زیان اسلام کشتن رسول
وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ ۚ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا
وپیغمبر او از نیکی خود از اخذ غنایم پس اگر توبه کنند بود آن بهتر
لَهُمْ ۖ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا
مر ایشان را واگر برگردند عذاب کند شان خدای عذابی دردناک در این جهان

وَرِضْوَانٌ بضم الراء ابو بكر
النَّبِيءُ نافع
عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة
وَمَأْوِيهِمْ بالامالة دوري
وَمَأْوِيهِمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَمَأْوِيهِمْ بالتقليل ورش وفي رواية
وَبِيسَ بالابدال ورش والسوسي
أَنْ أَغْنِيهُمْ
أَنْ أَغْنِيهُمْ بالسكت خلف في رواية
أَنْ أَغْنِيهُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فَإِنْ يَتُوبُوا مدغما بغير الغنة خلف
خَيْرًا بالترقيق ورش
وَإِنْ يَتَوَلَّوْا مدغما بغير الغنة خلف
عَذَابًا أَلِيمًا بالنقل ورش
عَذَابًا أَلِيمًا بالسكت خلف في رواية
فِي الدُّنْيَا بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فِي الدُّنْيَا امالتين بين ابو عمرو وورش في رواية

ركوع

در آمد منافقان مذکور فقیران بودند ومحتاج میبودند مرکبی نداشتند که سواری کنند ببرکت قدم متبرکه پیغمبر ویمن قدوم قدم میمون او غنا یافتند باغنام ایشان قرض گرفت وکشتنهای ایشان وفای کامل پدیرفت وایشان را بواسطه پیغمبر علیه السلام مال غنایم وصدقات ودیات رسید وکار ایشان بجایی کشید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکی را از ایشان دیت قتیلی دوازده هزار درم دهانید واو را بدان توانگر کردانید

نتواند وزندانی که هیچ یکی را بیرون آمدن آن نداند مسکن حیات وعقارب خالی از ماکل ومشارب لاجرم اینچنین مصیر بیس المصیر بود واینچنین مقام مخصوص بنم باشد يَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ معنی اینست سوگند میخورند بخدای که نگفته اند کلمه کفر را یعنی کلمه که در واهانت پیغمبرست وعیب کردن دین اسلام وهر آینه کلمه
کفر گفته اند وسوگند دروغ خورده اند وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ معنی اینست ایشان کلمه کفر گفتند بعد اظهار ایمان کفر ورزیدند وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا معنی اینست وقصد کردند
بچیزی که نیافتند یعنی قصد کردند بقتل پیغمبر علیه السلام یا باخراج نتوانستند وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ معنی اینست وکینه نکشیدند وانتقام مصلحت ندیدند
مگر بسبب آنکه خدای عز وجل ورسول خدا ایشان را از فضل خویش غنی کردانیدند وبدرجه توانگری رسانیدند چه در آن وقت که پیغمبر علیه السلام در ولایت ایشان در آمد ودر مدینه

وبر بعضی نظر تربیت کاشت و توانگری او از خدای خواست بدعاء او غنی گشت وبر کمال دستگاه پیوست فان یتوبوا یک خیرا لهم معنی اینست پس اگر از کفر ونفاق توبه کنند مرایشانرا بهتر بود در توبه کردن وپشیمان شدن خیریت کار ایشان باشد وان یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا والاخرة معنی اینست واگر از توبه روی گردانند بر کفر ونفاق مصر مانند خدای ایشانرا در دنیا وآخرت عذابی دردناک کند در دنیا نفاق ایشان ظاهر گرداند یا بخواری بکشد ودر آخرت در دوزخ افکند وما لهم فی الارض من ولی ولا نصیر معنی اینست ونیست مرایشانرا درهمه زمین دوستی مدد کنند ونه یاری دهنده که در حق ایشان مدد آرد واز خدای عز وجل باز دارد ومنهم من عاهد الله معنی اینست وبعضی از ایشان کسانی اند که باخدای عهد کردند وخود را بر وثوق میثاق آوردند لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین معنی اینست هرآینه اگر بدهد ما را خدای هرآینه هرآینه صدقه دهیم ومال در مصارف خیر خرج کنیم وهرآینه هرآینه از صالحان باشیم وروی عفت وصلاح را بار تکاب کاری ناشایسته نخراشیم فلما آتاهم من فضله بخلوا به معنی اینست پس هرگاه که خدای عز وجل ایشانرا از فضل خویش مال داد ودر توانگری بر ایشان کشاد بدان مال بخیلی کردند وبر امساک آوردند مال را محبوس داشتند وخاطر بر دادن آن نگماشتند ودر گوشهٔ نهادند کسی را ندادند عمری نگاهبانی کردند آخر بحادث ووارث سپردند نظم

خواجه کو مال جمع کرد ونداد •

زان همه مال بهره کی دارد •

یا به تاراج وحادثات دهد •

یا بمیراث خوار بگذارد •

عاقل آنست [کو] مال زیادت بر قدر حاجت نگیرد وانچ بلا بر خود نپذیرد بنعمت فقر پردازد واگر بی اختیار غنی شود باختیار خود را فقیر سازد ودر دادن وبخشیدن نشتابد تا از مشقت نگاهبانی خلاص یابد وتولوا وهم معرضون معنی اینست وروی گردانند از دادن مال با قدرت وفراخی حال فرمانهاء خدای ورسول که در دادن مالست بجا نیارند وطاعت خدای ورسول بمحبت مال بگذارند وحال اینست که ایشان همیشه صفت اعراض از دین اسلام دارند بطبیعت دل برخاصیت زشت میگمارند فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه معنی اینست پس خدای عز وجل نفاق در دلهای ایشان در عقب ایشان داشت وانرا تا روز که بمیرند وفنا پذیرند بدبنا ایشان گماشت بسبب خلاف کردن ایشان آنچ وعده کردند با خدای از تصدق مال وصلاح احوال وبما کانوا یکذبون معنی اینست وبسبب خلف وعده کردن وبسبب دروغ گفتن الم یعلموا ان الله یعلم سرهم ونجویهم

لهمو منهمو آتیهمو بهمو فاعقبهمو سرهمو نجویهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

قلوبهمو الی قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش الصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَالْآخِرَةِ ج وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

وآن جهان ونیست مرایشانرا در زمین هیچ دوستی ونه

نَصِيرٍ ۝ وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا

یاری دهنده وازایشان کس هست که عهد کرد باخدای تعالی اگر بدهد مارا

مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝

از نیکی او هرآینه صدقه کنیم وباشیم از نیکان

فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ

پس آنگاه که بداد ایشانرا از نیکی خود بخیلی کردند بآن بمنع زکوة وبرگشتند وایشان

مُعْرِضُونَ ۝ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى

برگشتن معتادند درپی آن بخل آورد ایشانرا شکی ومرضی در دلهای ایشان تا

يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا

روزی که برسند بجزای خیلی بسبب آنچه خلاف کردند باخدای آنچه وعده کردند با او از صدقه دادن وصلاح وبسبب آنچ

كَانُوا يَكْذِبُونَ ۝ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ

بودند که دروغ میگفتند ای ندانستند منافقان که خدای تعالی میداند

سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ج ۝

نهان ایشانرا وراز ایشانرا وبدرستی که خدای تعالی داننده نهانهاست

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ

آنانکه عیب میکنند متبرعانرا از مؤمنان در صدقها

والآخرة بالسهل والترقیق والتفخیم ...

والآخرة بالسکت خلف وفی روایة خلاد

فی الارض بالنقل ورش

فی الارض بالسکت خلف وفی روایة خلاد

من ولی ولا مدغم بغیر الغنة خلف فیهما

لئن آتینا بالتقلیل ...

لئن آتینا بالامالة المحضة حمزة والکسائی

لئن آتینا بالسکت ... وفی روایة خلف

آتیهم ... وفی روایة ورش

آتیهم بالامالة المحضة حمزة والکسائی

فاعقبهم بالتسهیل ...

قلوبهم الی بالسکت خلف وفی روایة ...

وعدوهو بالاشباع ابن کثیر

سرهم بالترقیق ورش

۲ بیش پیغمبر علیه السلام نهاد وبعضی گویند هر وسقی شصت صاع وهر صاعی موازنه شانزده سیر وعثمان عفان رضی الله عنه صدقه عظیم آورد وعقیل بن ابی طالب یک صاع از خرما با این صدقات عظیم ضم کرد وگفت دو صاع خرما یافتم یک آورده ام

نجویهم نجویهم الغیوب المؤمنین

بالامالة المحضة حمزة والکسائی | وبین بین ابو عمرو وفی روایة ورش | قرا حمزه وابو بکر | بالابدال ورش والسوسی

وان الله علام الغیوب معنی اینست انمیدانند بدرستی خدای تعالی سر ایشان میداند ودر یافتن آنچ می پوشند ودر اخفاء آن میکوشند میتواند وبدرستی خدای داننده همه غیبهاست بپیش علام الغیوب دروغ گفتن وسوگند دروغ خوردن چه لایق عقلاست نشاید کرا وراعالم سر ونجوی نداند ونه سزد که او را داننده همه غیبها نخوانند الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات روایت کرده اند روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فضل صدقات بیان کرد وثواب انفاق را در بیان آورد وصحابه رغبت کردند بر اندازهٔ خویش صدقات پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آوردند عبد الرحمان عوف رضی الله عنه چهار هزار درم آورد پیش پیغمبر وگفت هشت هزار درم داشتم چهار هزار درم برای نفس خود وعیال خود داشتم وچهار هزار برای خدا آوردم پیغمبر علیه السلام فرمود بارک الله لک فیما امسکت وفیما اعطیت وعاصم بن عدی انصاری هفتاد وسق خرما ۲

وبك صاع براي بچكان كذاشته ام وبعضي كويند يك صاع داشت براي بچكان چيزي نكذاشت منافقان در صدقات ايشان طعنه كردند در معرض ريا و سمعه آوردند اين آيت در رد
عيب كنندكان وطعنه زنندكان فرود آمد چنانچ اين قصه مشرح بالا كذشته وذكر آن به بيان پيوست اينجمله ديكرست در تشنيع منافقان مقررست مرجمله سابقه كه در تشنيع
ايشانست في الصدقات ظرف مطوعين است معني اينست آنان كه افزوني كنندكان وزيادة برفريضه دهندكان را از مؤمنان در صدقات عيب ميكنند وداد
ايشان را در معرض داني كه بريا وسمعه باشد مي افكنند والذين لا يجدون الا جهدهم معني اينست افزون كنندكان را وانكساني را كه نمي يابند مكر مشقت خويش بر قدر
طاقت خويش چنانچ عقيل دو صاع خرما بمشقت حاصل كرد براي صدقه پيش پيغمبر آورد طائفه اول را بريا وسمعه وطائفه دوم را بقلت صدقه عيب ميكنند در ورطه عيب
وحقارت مي افكنند فيسخرون منهم معني اينست پس سخر ميكنند منافقان بر منفقان واستهزا ميكنند بر ايشان سخر الله منهم معني اينست خداي ايشان را سزاي سخر خواهد كرد وجزاء آن پيش ايشان خواهد آورد ولهم عذاب اليم معني اينست ومر ايشان راست عذاب اليم وعقاب عظيم استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم معني اينست آمرزش بخواه براي ايشان را يا آمرزش مخواه هر دو برابرست وكفر منافي آمرزش بود وشك نيست منافق كافرست اگر آمرزش بخواهي براي ايشان را هفتاد بار يعني خواستن كرات بسيار هرگز خداي مر ايشان را نيامرزد وگناه ايشان نبخشد ذلك بانهم كفروا بالله ورسوله معني اينست تعذيب منافقان ونا آمرزيدن ايشان بسبب آنست بدرستي ايشان بخداي ورسول خداي نكرويدند وبدين اسلام كفر ورزيدند والله لا يهدي القوم الفاسقين معني اينست وخداي تعالى

جُهْدَهُمْ مِنْهُمْ لَهُمْ لَهُمْ بِأَنَّهُمْ بِمَقْعَدِهِمْ بِأَمْوَالِهِمْ أَنْفُسِهِمْ

لَهُمْ أَوْ لَا لَهُمْ إِنْ

وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ

وآنان كه نمي يابند مگر مقدار طاقت ايشان پس افسوس ميكنند از ايشان

سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ اسْتَغْفِرْ

جزاي افسوس دهد خداي تعالى ايشان را ومر ايشان راست عذابي دردناك آمرزش خواه

لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ

ايشان را يا آمرزيدن مخواه ايشان را اگر آمرزيدن خواهي ايشان را

سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ

هفتاد بار پس هرگز نيامرزد خداي تعالى مر ايشان را آن نا آمرزيدن بسبب آنست كه ايشان

كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي

كافر شدند بخداي تعالى وپيغمبر او وخداي تعالى راه ننمايد

الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ

گروه بيرون شوندگان از فرمان شاد شدند بازپس ماندگان بمدينه بنشستن ايشان

خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا

پس از پيغمبر خداي تعالى ودشخوار داشتند كه غزا كنند

بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا

بمالهاشان وتنهاشان در راه دين خداي تعالى وگفتند بعضي با بعض

لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا

مرويد در گرما بگو آتش دوزخ سخت ترست بگرمي

سَخِرَ اللَّهُ — عَذَابٌ أَلِيمٌ — عَذَابٌ أَلِيمٌ — اسْتَغْفِرْ لَهُمْ — تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ — لَهُمْ أَوْ لَا — لَهُمْ إِنْ — تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ — فَلَنْ يَغْفِرَ — يَغْفِرَ اللَّهُ — بِأَنَّهُمْ — أَنْ يُجَاهِدُوا — بِأَمْوَالِهِمْ — وَأَنْفُسِهِمْ — لَا تَنْفِرُوا

ركوع

راه ننمايد قومي را كه در علم او فاسقانند تاركان طاعت فرمانند ميداند كه ايشان بر فسق خواهند بود وبر كافري ثبات خواهند فرح المخلفون اينجمله شكايتي ديكرست از منافقان مقررست مر ساير شكايات ايشان كه بالا كذشته وذكر آن پيش ازين رفته معني اينست شادمان شدند وبرخوشدل آمدند كساني كه ايشان از پيغمبر عليه السلام دستوري جستند در غزوه تبوك نرفتند پيغمبر عليه السلام ايشان را بدرخواست ايشان بر كذاشت خود در غزا بالشكر رفت ايشان را در مدينه

منافقان مسطورست كراهت لعتقادست موجب نفرت از جهادست چه كراهيتي را كه از مسلمانان در جنگ بدر حكايت كردند ودر شان ايشان وهم له كارهون گفتند كراهت طبعي بود هر يكي از ايشان بر حكم اعتقاد رغبت مينمود وقالوا لا تنفروا في الحر عطف است بر كرهوا معني اينست وگفتند بيرون مه آييد در گرما ونظر كردند در گرمي هوا قل نار جهنم اشد حرا معني اينست بگواي محمد آتش از روي گرمي سخت ترست ورنج حرارت او بر طبايع اكثرست

داشت باجابت سخنان ايشان بر داخت ايشان را متخلف ساخت يا گويند ايشان را نفاق ايشان متخلف ساخت وسوء اعتقاد ايشان در بن ورطه انداخت يا گويند شيطان وسوسه كرد در معرض تخلف از جهاد آورد بمقعدهم خلاف رسول الله معني اينست شاد شدند به نشستن خويش وبازماندن از غزا كه آن را فراغ از مشقت ونجات از در آمدن مهلكه دانستند وابتغاء مرضات رحمان وتحصيل مثوبات آن جهان نتوانستند از جهت مخالفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم يا در حالت كه مخالف اند يا در وقت مخالفت يا بمخالفت پيغمبر صلى الله عليه وسلم ولشكر اسلام وكرهوا ان يجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله معني اينست جهاد كردن خويش را بصرف مال ورنج تن خويش در راه رضاء خداي مكروه داشتند وناخوش آمدند ونا مرضي پنداشتند رغبت سوي اين كار نكردند ودل بر طلب اين ننهادند چنانچه مسلمانان آن را فرض دين ودنيا مي پندارند وكراهت كه اينجا مذكورست در شان

لو كانوا يفقهون معني اينست كاشكي كه ايشان بدين صفت باشند كه اين معاني دريابند وتواند بود لو براي شرط بود جزا او محذوف باشد الى لو كانوا يفقهون يا كرهوا ذلك جله تذييل آرند تاكيد كلام سابق بيندارند چه از كلام سابق نادريافتن ايشان مفهوم بود بجمله مقرران مفهوم نمود معني چنين آيد كه اكر ايشان دريابند من بودند جهاد را مكروه نمي داشتند ودروي رغبت ميمنودند فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا روايت كرده اند دوزخيان در دوزخ كريه كنند از چشم خويش چندان آب ريزند چشم ايشان مجروح كردد بجاي آب خون روان شود وخبر مذكور از آن كريه باشد وحكايت از آن كريه بود معني اينست منافقان در دنيا اندك بخندند ودر آخرت بسيار بكريند جزاء بما كانوا يكسبون معني اينست خداي عز وجل آتش دوزخ از جهت جزا دادن كافران بسبب كسب ايشان يا بسبب كارهايي كه كسب ميكردند آن را سخت كرم كرده وسختي وشدة حرارت كه دارد بيدا آورده فان رجعك الله الى طائفة منهم فاستاذنوك للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدا ولن تقاتلوا معي عدوا معني اينست پس اكر ترا خداي عز وجل از غزوه تبوك بسوي طائفة از ايشان كه باقي مانده باشند باز كرداند وباز بيلاء صحبت ايشان مبتلا كند يعني طائفة از منافقان در غزو تبوك كشته كشتند وطائفه با يمان واخلاص پيوستند وطائفه در نفاق باقي ماندند بر اعتقادي كه دارند باشند چون خداي عز وجل ترا سوي اين طايفه باز كرداند وباز ايشان را در صحبت تو رساند پس ايشان كوشش نمايند كه در غزايي ديكر برابر تو بيرون ايند پس بكو بعد ازين هركز با من بيرون نياييد هميشه از غزا جدا باشيد ودر صحبت من با هيچ دشمني كارزار نكنيد ودم اين كار نزنيد از دولت غزا محروم شديد واز سعادت باز مانديد انكم رضيتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفين معني اينست زيرا كه بدرستي شما باز ماندن از حرب بار اول راضي شديد كه شما را طلب ميكردم وبر ادراك سعادت غزو مي آوردم شما نيامديد پس بنشينيد با پس ماندكان وباز داشته شدكان چون نسوان وصبيان وزمني وعميان ومجانين وامثال ايشان ولا تصل على احد منهم مات ابدا ولا تقم على قبره روايت كرده اند عبد الله بن ابي بن سلول سر منافقان مريض كشت بود رطه مرض حتي لا يرجونه بيوست عبد الله پسر عبد الله مذكور مومن مخلص بود پيش پيغمبر صلى الله عليه

منهمو انكمو رضيتمو منهمو انهمو وهمو اموالهمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لو كانوا يفقهون ۝ فليضحكوا قليلا وليبكوا
اكر هستند كه دريابند — پس بكو بخنديد — اندكي خنديدني — وبكرييد

كثيرا جزاء بما كانوا يكسبون
كريه بسيار — پاداش دادن را بانچه هستند — كه كسب ميكنند

فان رجعك الله الى طائفة منهم فاستاذنوك
پس اكر باز كرداند ترا خداي تعالى از غزو سوي مدينة سوي كروهي از ايشان پس دستوري خواهند از تو

للخروج فقل لن تخرجوا معي ابدا ولن تقاتلوا
بيرون رفتن را بغزو — پس بكو هركز بيرون نياييد — با من — هركز — وهركز جنك نكنيد

معي عدوا انكم رضيتم بالقعود اول مرة
در صحبت من با دشمني — شما — راضي شديد — بنشستن — نخستين بار

فاقعدوا مع الخالفين ۝ ولا تصل على احد
پس بنشينيد — با — باز ماندكان — ونماز مكن — بر هيچ يك

منهم مات ابدا ولا تقم على قبره انهم
از ايشان كه بمرد — هركز — وحاضر مشو — بر كور او — ايشان

كفروا بالله ورسوله وماتوا وهم
كافر شدند — بخداي تعالى — وپيغمبر او — وبمردند — وايشان

فاسقون ۝ ولا تعجبك اموالهم واولادهم
فاسقان بودند — وبشكفت نيارد ترا — مالهاشان — وفرزندان شان

اقليلا وليبكوا — مدغما غير الغنة خلف
كثيرا — بالترقيق ورش
فاستاذنوك — بالابدال ورش والسوسي
معي — بسكون الياء حمزه وكسايي وابو بكر
ابدا ولن — مدغما غير الغنة خلف
معي — بسكون الياء غير حفص
ابدا ولا تقم — مدغما غير الغنة خلف

لهم ان تستغفر لهم سبعين مرة فلن يغفر الله لهم حجت آورد وپيش پيغمبر عليه السلام ذكر كرد پيغمبر فرمود اني خيرت فاخترت ولو علمت اني ان زدت على السبعين يغفر له زدت عليها پيغمبر عليه السلام با ياران رفت ونماز جنازه كزارد ولختي بر كور او بايستاد باز كشت مقداري آمده بود كه از آيت بر وفق راي امير المومنين عمر بنزول پيوست روايت كرده اند سي چند آيت موافق راي امير المومنين عمر فرود آمده يكي از آن اينست معني اينست وبر هيچ يكي از ايشان كه مرده باشد هميشه نماز مكزار ودر معرض دعا واستغفار مه آر وبزيارت كور او مرو ونزديك كور او ايستاده مشو انهم كفروا بالله ورسوله معني اينست بدرستي ايشان كفر ورزيدند بخدا ورسول او نكرويدند وماتوا وهم فاسقون معني اينست ومرده اند ايشان درين حال كه ايشان كافرانند شايان دعا ونماز تو نيند ولا تعجبك اموالهم واولادهم معني اينست

وسلم باز نمود وبر جانحات براي كفن پدر پيراهن پيغمبر عليه السلام درخواست كرد پيغمبر عليه السلام را بر اختيار عطا پيراهن آورد پيغمبر عليه السلام دو پيراهن بالاينه كشيد عبد الله دوم پيراهن كه شعار بود طلبيد پيغمبر عليه السلام پيراهني كه شعار بود از جهت ظاهر اسلام او داد ولطفي كه با مسلمانان دارد بنيا دهاد بعد ساعتي جنازه او آوردند از پيغمبر عليه السلام درخواست نماز بر جنازه او كردند پيغمبر صلى الله عليه وسلم برخواست كزارد نماز جنازه او خواست امير المومنين عمر رضي الله عنه كفت يا رسول الله بر جنازه پسر ابي نماز خواهي كزارد واو در فلان روزي چنين وچنين سخنان كفته واو از صلاحيت نماز جنازه بيرون رفته بعد از آن آيت استغفر لهم او لا تستغفر

معجب مكردد وخوش آيند مباشد تراما لها منافقان وفرزندان ايشان كه با وجود كفر ونفاق يافته اند وبا وجود ادبار در دين اقبال در دنيا دريافته اند إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ جمله معلله است معني اينست بدرستي نميخواهد خداي مكر آنكه ايشانرا در دنيا عذاب كند برنج كسب ومشقت جمع ونكاهباني مال وصيانت فرزندان واطاعت مصايب وآفات نهب واسر وزوال وفنا در بين ودر آن وبيرون آيد جانهاء ايشان درين حال كه كافر اند ودين اسلام را منكر اند وجمله ولا تعجبك أموالهم تا وهم كافرون بالا كذشته اينجا از جهة تاكيد مكرر كشته يا آنچه بالا مذكور است در حق فرقه ديكر دارند واين را در حق طائفه ديكر بند ارند تكرار نبود وتاكيد نشود وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُن مَعَ الْقَاعِدِينَ معني اينست

يُعَذِّبْهُمُو أَنفُسَهُمُو وَهُمُو مِنْهُمُو قُلُوبِهِمُو فَهُمُو بِأَمْوَالِهِمُو

قرا ابن كثير الصلة وفي رواية قالون

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الدُّنْيَا

بدرستي ميخواهد خداي تعالى كه عذاب كندشان بآن در دنيا

وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ وَإِذَا

وبميرد تنهاشان وايشان كافران باشند وچون

أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ

فرستاده شود بعضي از قرآن كه بكرويد بخداي تعالى وغزا كنيد وكوشش نماييد با

رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ

مصاحبت پيغمبر او دستوري خواهند از تو خداوندان فزوني مال وسعت از ايشان

وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا بِأَن

وكويند بكذار مارا تا باشيم با نشستكان كه اصحاب اعذارند راضي شدند بآنكه

يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ

باشند با نشستكان از زنان وصبيان ومهر نهاده شد بر دلهاشان پس ايشان

لَا يَفْقَهُونَ لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ

درنمي يابند فوايد جهاد را ليكن پيغمبر فرستاده محمد عليه الصلوة والسلام وآنكسانكه

آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ط

بكرويدند باوي كوشش كردند بمالهاشان وتنهاشان

وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وايشان ايشانراست نيكيهاي هر دو جهان وايشان ايشانند رستكاران

أَن يُعَذِّبَهُم
مدغما غير الغنة خلف
فِي الدُّنْيَا
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فِي الدُّنْيَا
امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
أُنزِلَتْ سُّورَةٌ
بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام
سُورَةٌ نَّ
بالنقل ورش
سُورَةٌ أَن
بالسكت خلف في رواية
أَنَ آمِنُوا
بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
أَن آمِنُوا
بالسكت خلف في رواية
اسْتَاذَنَكَ
بالابدال ورش والسوسي
بِأَن يَّكُونُوا
مدغما غير الغنة خلف
وَطُبِع عَّلَى
بالادغام سوسي
آمَنُوا
ثلثة اوجه لورش
الْخَيْرَاتُ
بالترقيق ورش

٣ وعمل خويش را بر كسي موقوف ندانند وايشان هم ايشانند رستكارانند باسعادت يارانند فلاح دين ودنيا يافته اند ونجات دارين دريافته اند فطوبى لهم ثم طوبى لهم

مَعَ الْقَاعِدِينَ معني اينست وچون فرستاده شود سورتي كه بخدا ايمان آريد در حالة كه با پيغمبر عليه السلام موافق ومصاحب باشيد وبموافقت پيغمبر او جهاد كنيد وكساني كه خداوندان قدرت اند از ايشان از تو در بازماندن از قتال دستوري جويند وذرنا نكن مع القاعدين كويند بكذار مارا با شيم از جا نشستكان از قتال معذور كشتكان سوال بيان سورة بدين جمله چكونه كند واين جمله سورة چه نوع باشد جواب از سورت قطعة از قرآن مراد دارند واين جمله را بدين معني سورة پندارند تا سورة مجاز از آيت بود از باب ذكر كل وارادت جزء باشد رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ جمله مستانفه است جنانستي كه سامع كفت ما بالهم يصنعون ذلك فقيل رضوا الى آخره خوالف جمع خالفه است صفت جماعات مردان است يا صفت زنان معني اينست راضي شدند كه باشد جماعتي كه در جهاد بيرون نمي آيند يا با زناني كه متخلف مي شوند ومردان روي نمي نمايند وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ عطف است بر رضوا معني آنست مهر كرده شده آست بر دلهاي ايشان بندي در دلهاي ايشان در نمي آيد وحقي بر چشم دل ايشان حق نمي نمايد فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ فا سببيه است معني اينست چون بر دلهاي ايشان مهر كرده شد پس ايشان چيزي درنمي يابند وذوق فهم نمي يابند

مصراع

خفاش را از هيچ چراغي نصيب نيست

لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ لكن براي استدراكست براي دفع وهم آنكه بتقاعد ايشان از جهاد كسي بر جهاد دل ننهاد وعمل جهاد درست نداد ديكران نيز در جهاد در رفتند واز اين نعمت محروم كشتند معني اينست لكن رسول وآنانكه بدو ايمان آوردند بصرف مالها وبذل نفسها جهاد كردند وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ عطف است بر جملهء سابقه معني اينست ايشان يعني رسول ومومنان مر ايشانراست خيرات مخصوص بديشانست مبرات خيرات نصيب ايشان شده ونيل آن براي ايشان مقدر آمده خيرات دنيا نصرت وفتح وغنيمت وخيرات آخرت چون رحمت ومغفرت ومثوبت بباز ماندن كسي از خيرات ايشان باز نمانند ٣

أعدّ الله لهم جنّات تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها اينجمله معلله است مر جملهٔ اولئك لهم الخيرات را معني اينست زيراك ساخته كرده است خداي براي ايشان را باغات بسيار روانست زير اشجار آن انهار يا بهشتهايي كه كاين است جويهاي روان زير بنيان وجدران آن در حالت كه جاويد ند در آن فتور نكيرند فنا نه پذيرند ملك ايشان ملك لايبلي است وشباب ايشان شباب لايفني است ذلك الفوز العظيم ذلك اشارت برمذكورست واستعمال ذلك در قريب براي تعظيم است جمله تذييل است معني اينست آن يعني نصيب شدن خيرات وجاويد بودن در جنات رستكاري عظيم وفلاحي فخيم است طوبى لطالبه وبشرى لمن ظفر به

لهمو لهمو منهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أعدّ الله لهم جنّات تجري من تحتها الأنهار

آماده كرد خداي تعالى مجاهدانرا بوستانها كه روانست از زير آن جويها

خالدين فيها ذلك الفوز العظيم ۝ وجاء

جاودان باشند در آن آن خيرات اخروي دست يافتني بزركست وآمدند

المعذّرون من الأعراب ليؤذن لهم وقعد

عذرخواهان يا تقصيركان از اهل باديه تا دستوري داده شوند در تخلف مرايشانرا وبنشستند

الّذين كذبوا الله ورسوله سيصيب

آنانكه دروغ كفتند باخداي تعالى وپيغمبراو زود بود كه رسد

الّذين كفروا منهم عذاب أليم ۝

آنانكه كافرشدند از ايشان عذابي دردناك در اين جهان بقتل ودرآن جهان بآتش

ليس على الضّعفاء ولا على المرضى ولا

نيست بر ضعيفان يعني بر مُقعدان وپيران ونه بر بيماران ونه

على الّذين لا يجدون ما ينفقون حرج

بر آنكسان كه نمي يابند از درويشي آنچه نفقه كنند بزه وتنكي در تاخر

إذا نصحوا لله ورسوله ما على المحسنين

چون نصيحت كنند واخلاص نكاه دارند مرخدايرا وپيغمبراورا نيست بر نيكوكاران

من سبيل والله غفور رحيم ۝

هيچ راه عتاب وعقاب ومواخذت وخداي تعالى آمرزكارست ومهربان

الأنهار بالنقل ورش
الأنهار بالسكت خلف وفي رواية خلاد
وجاء بالامالة حمزة وابن ذكوان
المعذرون بالتحقيق ورش
من الأعراب بالنقل ورش
من الأعراب بالسكت خلف وفي رواية خلاد
ليوذن بالابدال ورش والسوسي
ليوذن لهم بالادغام سوسي
عذاب أليم بالنقل ورش
عذاب أليم سكت خلف وفي رواية
المرضى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
المرضى وبين بين ابو عمرو وفي رواية

وجاء المعذّرون من الأعراب ليؤذن لهم معذرون اصل او معتذرون است تا افتعال ذال كشت وبنقل فتحت سوي ماقبل بادغام پيوست واينجمله ديكرست متضمن حكايت حال از بعضي بازماندكان از قتال متضمن شكايت آمده معطوف بر شكايت سابقه شده

ركوع

معني اينست وآمدند تقصير كنندكان وعذرنابوده كويندكان در شان قتال از اعراب وصحرانشينان وبدويان قاصر الانبا تا دستوري داده شود مرايشانرا در تخلف از حراب وقعد الّذين كذبوا الله ورسوله اينجمله عطف است بر وجاء المعذرون معني اينست وباز ماندند وبيرون نيامدند منافقاني كه خداي عز وجل ورسول اورا عذر دروغ كفتند ودر جهاد باپيغامبر نرفتند سيصيب الّذين كفروا منهم عذاب أليم جمله مستانفه است براي بيان وعيد وابعاد به عذاب شديد معني اينست خواهد رسيد آنانرا كه نكرويدند وكفر ورزيدند از متخلفان مذكور عذابي اليم وعقابي فخيم ليس على الضّعفاء ولا على المرضى ولا على الّذين لا يجدون ما ينفقون حرج إذا نصحوا لله ورسوله جمله ليس على الضعفا مستانفه است جنانستي كه كسي بعد شنيدن وعيد متخلفان ازشان كساني كه ازجهت

حرج اذا حرج اذا رحيم ولا

بالنقل ورش سكت خلف في رواية مدغما غير الغنة خلف

ضعف تخلف كردند وبعذر واقعي بازماندند برسيد بر وجه استيناف اين سخن شنيد معني اينست نيست بزه كاري بر ضعيفان ونه بر رنجوران كه از بي قوتي وحاجتمندي كه بدان در جهاد نشتابند وبر كساني كه مالي كه آنرا در جهاد خرج كنند نيابند مر دين خدا ورسول را نيكخواهي كنند واز باطن مخلص باشند ما على المحسنين من سبيل جمله معلله است معني اينست بر ايشان بزه نباشد زيراك بر نيكوكاران رهي براي كرفتن وعتاب كردن نبود كه خداي كسي را بي كنه عذاب نكند وبي جريمه در دوزخ نيفكند والله غفور رحيم جمله تذييل است معني اينست وخداي آمرزكارست كناهان را كذار رحيم است رحمت ونعمت آرد سوال غفران بعد جريمه بود

وتخلف از قتال در حق معذوران بدلیل آنکه ایشان را محسن خوانده جریمه نیست بغیر جریمه اثبات غفران در حق ایشان بچه معنی است **جواب** تواند بود تخلف از قتال
در حق معذوران همچو اجراء کلمهٔ کفر با کراه از باب رخصت بود منافی جریمه بودن و متعلق غفران کشتن نباشد واکر بر طریق اکل میتة در وقت اضطرار جناح مذهب
ابو حنیفه است مباح شود تعلق غفران باعتبار امکان جریمه بودن آن باشد چه ممکن است با تحقق عذر ایجاب جهاد تکلیفی شاق بودی و در تخلف از جهاد صفت محسن
بودن روی نمودی باعتبار امکان جریمه بودن تعلق غفران اثبات کرد و کلام بر طریق ضیق فم الرکیة آورد **وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ**

لِتَحْمِلَهُمُو أَحْمِلُكُمُو أَعْيُنُهُمُو قُلُوبِهِمُو وَهُمُو أَغْنِيَاءُ

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ

ونه بر آنکسها که چون آیند بتو تا برنشانی ایشان را کویی

لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ

نه می یابم آنچه برنشانم شما را بر آن بازکردند از نزد تو وچشمهاشان

تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ

میرود از آشك برای اندوه که نمی یابند آنچه نفقه کنند در راه خدای عز وجل

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ

بدرستی که راه عتاب بر آن کسانی است که دستوری میخواهند از تو

وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ

وایشان توانکرانند راضی شدند بآنکه باشند با مصاحب بازماندکان

وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

ومهر نهاد خدای تعالی بر دلهای ایشان پس ایشان نمیدانند

عَلَيْهِي بالاشباع ابن كثير

حَزَنًا أَلَّا بالنقل ورش

حَزَنًا أَلَّا بالسكت خلف وفي رواية خلاد

يَسْتَاذِنُونَكَ بالابدال ورش والسوسي

وَهُمْ أَغْنِيَاءُ سكت خلف في رواية

بِأَن يَكُونُوا مدغما غير الغنة خلف

أَغْنِيَاءُ في الوقف لحمزة وهشام اربعة اوجه الحذف مع المد والقصر والتسهيل كذلك

مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ
ولا على الذين عطف است بر على المحسنين امام زاهد رحمه الله در هر سه فعل اتوك قلت تولوا بمعنی ماضی ترجمه کرده معنی بر خلاف موجب اذا ما که برای استقبال است آورده صاحب کشاف اتوك وتولوا شرط وجزا بمعنی مستقبل داشته قلت را بتقدیر قد از کاف اتوك حال پنداشته وحال چون زمان ماضی بود مقدم بر عامل باشد لدخول المضی في بيان الهيئة وپیش از آمدن برای خواهش حمل کفتن لا اجد ما احملكم نبود وبعد از مقال مذکور آمدن برای غرض مسطور نباشد این وجه از جهت معنی مستقیم نمی آید وتلفیق او درست نمی نماید وصاحب کشاف قلت را تعلیل تولی نیز داشته کالمعترضه پنداشته این وجه می آید و معنی صحیح می نماید صواب آنست که قلت را حال از فاعل تولوا بخلاف رابطه یا از کاف عنك که محذوفست دارند بمعنی اذا ما اتوك تولوا عنك وقد قلت لهم کذا پندارند **سوال** این حکایت شانی است که کذشته وذکر امری است که با نصرام پیوسته ذکر او بر وجه استقبال بچه وجه بود وتصحیح این مقال چکونه باشد **جواب** مقصود ذکر قاعده کلی باشد وذکر جزئی کذشته بر وجه تلمیح بود مقصود ذکر آینده دارند ذکر آینده را اشارت سوی واقعه کذشته پندارند لفظ ومعنی درست آید بهیچ وجه اشکال روی نماید جمله شرطیه صله الذین است واعینهم تفیض من الدمع حال است از فاعل تولوا حزنا مفعول است مر تفیض را ظرف است یا مفعول مطلق است از قبیل ضربته سوطا الا یجدوا با ضمار لا متعلق است به تفیض **معنی اینست** حرج نیست بر معذوران یا سبیلی نیست بر محسنان ونه بر کسانی که چون بیایند بر تو برای اینکه ایشان را سوار کنی بی حصول غرض باز کردند درین حال که ایشان را لا اجد ما احملكم علیه کفته واز تو مرکبی برای سواری نیافته اند وحال آن بود که چشمهای ایشان از اشك از جهت اندوه روان شود وهمچو جوی آب رود بسبب آنکه نیابند آنچه در تحصیل مرکب

انفاق کنند ودر راه جهاد شتابند. **إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ** جمله انما السبیل تذییل است وجمله وهم اغنیاء حال است ودرین جمله بقرینه ذکر ضعفا ومرضی معطوف محذوف است ای انما السبیل علی الذین یستاذنونك وهم اغنیاء واقویاء قصر مذکور قصر افراد است از جهت رد کمان شرکت فقرا واغنیا وضعفا واقویاست **معنی اینست** نیست راه مواخذه مکر بر کسانی که از تو در تخلف از جهاد دستوری جستند وحال اینست که ایشان اغنیا واقویااند بیرون آمدن می توانند بغیر عذر وحاجت از جهاد باز می مانند. **رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ** جمله رضوا مستانفه معلله است **معنی اینست**

راضی شدند و خشنود گشتند بدین که باشند از جماعت مردان پس مانده یا از زنان محروم شده و مهر کرد خدای بر دلهای ایشان تا پند نگیرند و صلاح نه پذیرند فهم لا یعلمون فاسببیه است معنی اینست چون بر دلهاء ایشان مهر شد پس ایشان خداوندان علم نیند چون چیزی در دل نیاید چگونه دانا شوند

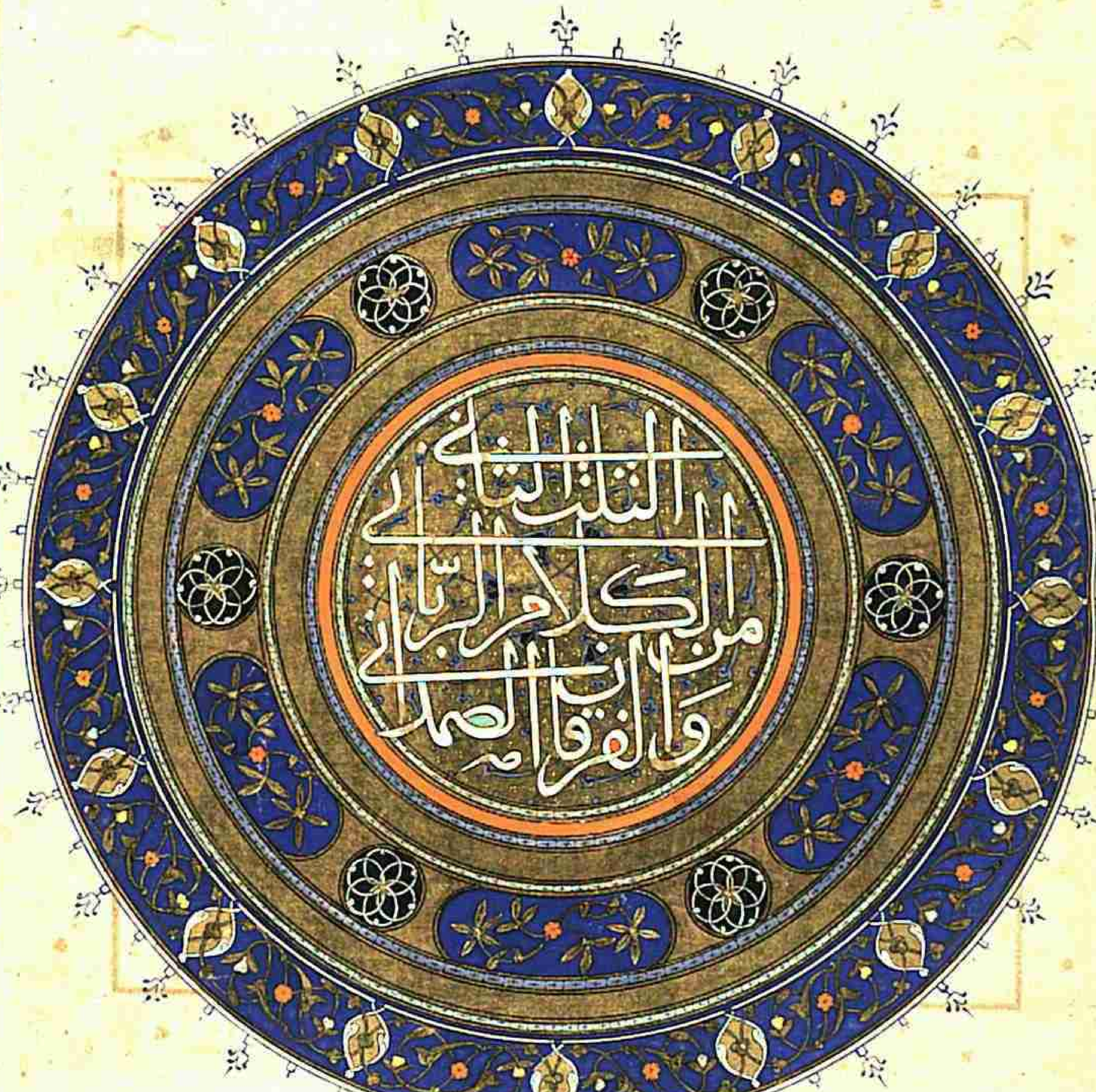

يعتذرون اليكم اذا رجعتم اليهم اينجمله مستانفه است چنانچه كه سامع از شان ايشان سوال كرد مثالت ماذا يصنعون برزبان آورد معنى اينست عذر خواهند خواست و بعذرخواهي خواهند خاست چون شما از غزوه تبوك سوى مدينه بازخواهيد گشت وازسفرى كه داريد بمراجعت خواهيد پيوست قل لا تعتذروا لن نؤمن لكم جمله مستانفه است درجواب ماذا اقول لهم حين يعتذرون لا تعتذروا مقول قل است لن نؤمن لكم جمله معلله است معنى اينست بگو اي محمد اعتذار مكنيد وعذر مخواهيد شما را تصديق نخواهيم كرد ودر حيز صدق نخواهيم آورد قد نبانا الله من اخباركم جمله معلله آ مر لن نؤمن لكم معنى اينست تصديق نكنيم شما را زيرا كه خداي ما را آن كه شما در تخلف عذرى نداشتيد آگاه كرده است و وحي از حال شما خبر آورده است و شما با ما نفاق داريد ودل بر عداوت ما ميگماريد واز اعمال ناكرده وافعال ناپسنديده شما خبر آورده وسرهاى پنهان شما پيش ما گشاده

اليكمو اخباركمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون اليكمو اذا رجعتمو اليهمو قرا قالون بالصلة والقصر مد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الجزو الحادي عشر

يعتذرون اليكم اذا رجعتم

عذرمي آرند منافقان سوى شما در تخلف چون باز گرديد ازين سفر

اليهم قل لا تعتذروا لن نؤمن ط

سوى ايشان بگو عذر مخواهيد كه هرگز باور نداريم

لكم قد نبانا الله من اخباركم ط

شما را بحقيقت آگاهانيد ما را خداي تعالى از خبرهاتان

لا يمسه الا المطهرون

يعتذرون اليكم اذا رجعتم اليهم تعتذروا لن نؤمن لكم بالادغام سوسي من اخباركم بالنقل ورش من اخباركم بالسكت خلف في رواية

اخباركم الامالة المحضة ابو عمرو ودوري اخباركم امال بين بين ورش في رواية

وَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ جمله وَسَيَرَى اللّٰه عطف است بر مفعول اي قل هذا القول وهذا القول عطف مفرد بر مفرد باشد عطف خبر بر انشا نبود واين جمله
كنايتاست از اين كه از ايشان در مستقبل نيز كارهاء بد واقع گشت وبديدن خداي ورسول خواهد پيوست كه اگر اعمال واقع نشود برؤيت نه پيوندد معني
اينست از شما در زمان گذشته اعمالي كه صادر گشته همه بعلم پيوسته نزد باشد از شما در زمان آينده اعمالي صادر شود برؤيت خدا ورسول خدا پيوندد
ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ عطف است بر جملهٔ سابقه معني اينست پس باز گردانيده خواهيد شد بسوي دانندهٔ غايب وحاضر مستتر وظاهر
كه علم او يبنده بود
محتاج سوي اعلام كسي
نشود فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
جمله عطف است بر تُرَدُّونَ
معني اينست پس شما را
بعملهاي شما پا كاهانيد
وآنچ فراموش كرده ايد
ياد دهاند نامه بخوانيد هرچه
كرده ايد بدانيد اين زمان
منكر ميشويد عذر ميكنيد
سوگند ميخوريد چون
خداي در حسابگاه بيا كاهاند
واعمال واحوال پوشيده نمايد
چه جاي انكار بود وچه مقام
اعتذار باشد

عَمَلَكُمُو فَيُنَبِّئُكُمُو كُنْتُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالو

مِنْ كَلَامِ اللّٰهِ خَالِقِ الْبَشَرِ

وَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ
وزود بود كه ببيند خداي تعالى كردار شما را وپيغمبر او
ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
پس باز گردانيده شويد سوي جزاي دانندهٔ پوشيده وحاضر
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
پس خبر كند شما را بدانچه هستيد كه ميكنيد

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

سيحلفون بالله لكم اذا انقلبتم اليهم لتعرضوا عنهم معني اين است آنكه زود باشد اين منافقان بيش شما سوكند خورند بخداي چون شما سوي ايشان باز كرديد و روي سوي مدينه آريد تا از ايشان اعراض كنيد و بتوبيخ و زجر سوي ايشان توجه نكنيد فاعرضوا عنهم فا سببيه است معني اين است آنكه چون ايشان اعراض مطلوب دارند از ايشان اعراض كنيد و بزجر بيش مه آييد توبيخ و سرزنش مكنيد كه عتاب با احباب بود و توبيخ براي صلاح كار اصحاب سزد در باب كسي كه معلوم شد كار او باصلاح نخواهد بذيرفت و حال او سامان نخواهد كرفت پند نخواهد شنيد خوبي و زشتي را نخواهد ديد در روي چه جاي عتاب بود و او چه لايق توبيخ باشد و اكر زجر مطلوب بود و قهر مقصود افتد كشتني

عنهمو انهمو ماويهمو لكمو عنهمو عنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لكمو اذا انقلبتم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ
زود بود كه سوكند خورند بخداي تعالي براي شما چون بازكرديد شما سوي ايشان

لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ ط فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ ط إِنَّهُمْ رِجْسٌ ز
تا بركرديد از ملازمت و عتاب ايشان در تخلف بركرديد از ايشان يعني دست از مكافات ايشان بداريد كه ايشان پليدند

وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ج جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
و جاي ايشان دوزخ است براي باداش آنچه هستند كه كسب ميكنند

يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ ج فَإِنْ تَرْضَوْا
سوكند ميكويند شما را تا خشنود كرديد از ايشان پس اكر راضي شويد

عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ
از ايشان بدرستي خداي تعالي راضي نشود از كروه تباه كاران

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا
اهل باديه سخت ترند بناكرويدن و دوروئي نمودن با مسلمانان و سزاوارترند كه نه

يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ط
دانند مواضع تكاليف آنچه فرستاده است خداي تعالي بر پيغمبر او

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ
و خداي تعالي داناست درست كار درست كردار و از اهل باديه است آنكه

يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ ط
ميكيرد آنچه نفقه ميكند در باب جهاد تاوان و زياني و چشم ميدارد بشما كردشهاي روزكار را

لكم اذا انقلبتم بالسكت خلف في رواية
اليهم بضم الهاء حمزة
رجس وماويهم مدغما غير الغنة خلف
ماويهم امال بين بين ورش في رواية
ماويهم بالامالة المحضة حمزة والكسائي
لايرضي بالامالة المحضة حمزة والكسائي
لايرضي امال بين بين ورش في رواية
الاعراب بالنقل ورش
الاعراب بالسكت خلف وفي رواية خلاد
كفرا و مدغما غير الغنة خلف
نفاقا و مدغما غير الغنة خلف
من الاعراب بالنقل ورش
من الاعراب بالسكت خلف وفي رواية خلاد
من يتخذ مدغما غير الغنة خلف

را آلت چه سود دارد و زدني را دشنام چه ثمره آرد كسي را كه كشتن شايد زدن او چه كار آيد و كسي را كه چوب زدن بايد كوشمال او خوب نمايد انهم رجس وماويهم جهنم اينجمله معلله است مر اعراض را معني اينست بدرستي ايشان پليدند جاي ايشان دوزخ بود و ايشان از جهت استدامت كفر و استقامت شرك همچو عين نجس اند و عين نجس بچيزي پاك نشود سك را در هفت دريا بشويند پاك نه پذيرد و قطعه خوك و خون راهزار سال صابون و اشنان دهند طهارت نكيرد و در زجر كساني كه عذاب جاودان موعود است زجري ديكر چه حاجت باشد و در قهر مرداني كه نيران سوزان موجودست قهري ديكر چه مناسب بود جزاء بما كانوا يكسبون معني اين است آنكه جزا داده شوند جزا دادني بدانچه ايشان كسب ميكردند و با آلات خويش در وجود مي آوردند از عملهاي ناكزيده و كارهاي ناپسنديده يحلفون لكم لترضوا عنهم جمله يحلفون لكم لترضوا عنهم از جمله سيحلفون بالله لكم اذا انقلبتم اليهم لتعرضوا عنهم بدل اشتمال بود چه سوكند خوردن پيش كسي براي راضي شدن او متضمن سوكند خوردن براي اعراض از توبيخ باشد معني اينست سوكند ميخورند پيش شما تا از ايشان خشنود شويد و در راه تصديق ايشان رويد فان ترضوا عنهم فان الله لا يرضي عن القوم الفاسقين معني اينست پس اكر شما خشنود شويد ايشان را سود ندارد و فايده بديد نيارد زيرا كه بدرستي خداي از كروهي كه فاسق اند در علم او خشنود نشود و بر فسق ايشان راضي نبود الاعراب اشد كفرا ونفاقا واجدر الا يعلموا حدود ما انزل الله علي رسوله معني اين است اعراب از روي كفر و نفاق از كفار عرب سخت ترند و بنا دانستن حدود آنچه بر رسول منزل است اليق و اجدر زيرا كه كفار عرب كه سكنه امصارند ايشان با مسلمانان صحبت دارند و محاسن اسلام در نظر مي آرند ايشان را مقداري تنبيه حاصل ميشود و چيزي زنك از آينه دل ميرود و چيزي از حدود دين در يافتن دانند و چيزي از حقوق اسلام شناختن توانند بخلاف اعراب باديه كه قساوت و غلظتي كه در طبيعت دارند و عمر در صحبت بهايم و انجار و اشجار ميكذارند از سماع علم محروم كشته با استدامت جهل پيوسته لاجرم در كفر و نفاق از اهل حضر سخت تر باشند و جوهر دين را باعمال ناشايسته بيشتر خراشند سزاوار باشند كه از علم و دانش محروم مانند و حدود شرع و دين را ندانند

مَغْرَمًا و الدوائر مدغما غير الغنة خلف
الدوائر بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة
الدوائر بالترقيق ورش

يد
ف

وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ جمله تذییل است معنی اینست وخدای علیم است حال همه داند حکیم است آنچ لایق هر یکی است رسانیدن آن تواند وبعضی گویند علیم است بدانچ هر یکی
از ایشان می آرد حکیم است درینکه ایشانرا مهلت میدهد زنده میدارد وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ جمله دیگرست در تشنیع اعراب معطوف
است بر جملهٔ سابقه معنی این است بعضی از بدویان صحرانشینان کسانی اند که میگیرند انفاق خویش همچو غرامت در مکروه داشتن ومبغوض بداشتن چنانچه غرامت را نباخوشی
میدهند دل بر صدقات نیز نباخوش آمد میدهند وچشم میدارند بشما گردشهاء روزگار را که شما را پیش آید وضعف حال روی نماید تا از دادن صدقات ایشانرا فراغ
شود واز قهر خلاص بود
عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ بفتح
سین وضم او خوانند بضم
بمعنی عذاب وبفتح نکوهش
دایرهٔ بدی دانند جملهٔ دعائیه
معترضه است معنی این است
گردش روزگار بدی بر ایشان
باد وآنچ ایشان برای دیگران
میخواهند بر ایشان برساد
وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ جمله تذییل
است وخدای شنواست گفتار
ایشان میشنود داناست
کردار همه میداند بر حسب
کردار وگفتار جزا دادن می تواند
وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ
قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَصَلَوَاتِ
الرَّسُولِ معنی اینست
وبعضی از بدویان صحرانشینان
کسانی اند که دل بر حق میکنند
بخدای وبروز قیامت ایمان
می آرند وچیزی را که انفاق
میکنند قربات وسبب دعوات
پیغمبر علیه السلام میگیرند
که پیغمبر علیه السلام

رُکُوع

انفاق کنندگان وصدقه دهندگان
دعاء بخیر کردی ودر خواهش
از دیاد آوردی سبب قربات
میگیرند وبودن او را وسیلت
مثوبات اخروی می پذیرند
ومضمون عند الله قرب مکان
باید داشت مکان که خدای از آن
منزه است سایغ نباید پنداشت
أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ معنی
اینست آگاه باشید که نفقات
قربت است مر ایشانرا وقربت
دانید سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ فِي
رَحْمَتِهِ معنی اینست
تحقیق است خدای عز وجل
ایشانرا در رحمت خویش

عَلَيْهِمُو لَهُمُو اتَّبَعُوهُمُو لَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ وَمِنَ

بر ایشان باد گردش عذاب بد وخدای تعالی شنواست دانا واز اهل

الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

بادیه است آنکه بگرود بخدای عز وجل وبروز بازپسین

وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَصَلَوَاتِ

ومیگیرد آنچه نفقه میکند سبب حصول نزدیکیها نزد خدای عز وجل وسبب دعاهای

الرَّسُولِ ۗ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ ۗ سَيُدْخِلُهُمُ اللّٰهُ

پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر ایشانرا بخیر وبرکت بدان بدرستی آن سبب نزدیکی است مر ایشانرا در آوردشان خدای عز وجل

فِي رَحْمَتِهِ ۗ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

در جنت او بدرستی خدای تعالی آمرزنده است مهربان

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ

وپیشی گیرندگان در طاعت وعمل نخستینان از آنان که هجرت گزیدند از مکه

وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ

واز یارانی که از مدینه بودند وآنان که در پی ایشان ایستادند به نیکوکاری خشنود شد

اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ

خدای تعالی بقبول طاعت وارتضاء اعمال از ایشان وخشنود شدند بنیل نعم دنیوی واخروی از او وآماده کرد ایشانرا بوستانهایی که

تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۗ

میرود از زیر آن جویهای همیشه باشند در آن پیوسته

عَلَيْهِمْ بضم الهاء حمزة
دَائِرَةُ بالترقيق ورش
السُّوءِ ابن كثير وابو عمرو
السُّو بالنقل والادغام وفي كل واحد منهما الروم والسكون في الوقف حمزة وهشام
مِ الْأَعْرَابِ بالنقل ورش
مِنَ الْأَعْرَابِ سكت خلف وفي رواية خلاد
مَيُّؤْمِنُ مدغما غير الغنة خلف
مَنْ يُومِنُ بالابدال ورش والسوسي
الْآخِرِ بالنقل مع ثلاثة اوجه ورش
الْآخِرِ سكت خلف وفي رواية خلاد
يُنْفِق قُرُبَات بالادغام سوسي
وَصَلَوَاتِ بالتغليظ ورش
قُرُبَةٌ بضم الراء ورش
الْأَوَّلُونَ بالنقل ورش
عَنْهُو بالصلة ابن كثير
الْأَنْهَارُ بالسكت خلف وفي رواية خلاد

الْأَوَّلُونَ سكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْأَنْصَارِ بالنقل ورش
وَالْأَنْصَارِ بالامالة المحضة ابو عمرو
وَالْأَنْصَارِ
مِنْ تَحْتِهَا بزيادة من ابن كثير
الْأَنْهَارُ بالنقل ورش

یعنی در بهشت در آرد رحمت را بمعنی جنت از باب ذکر سبب واراده مسبب می آرد إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ اینجمله تذییلی دیگرست وتاکید اوست از جهت ابراز ثناء باری بر وجه
وکادت واستواری است معنی این است بدرستی که خدای غفور است کسی که ایمان بخدای وروز قیامت آرد بکفر وکفران گذشته نگیرد رحیم است ایشانرا در رحمت خویش در آرد
گناهان ایشان را در عفو آرد وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا معنی این است سابقان نخستین یعنی صحابه پیغمبر از مهاجران وانصار وآن کسانی که پس روی کردند ایشانرا باحسان یعنی تابعین وتبع

تابعین وسایر اعصار خشنود شد خدای عز وجل از ایشان بطاعت واخلاص واحسان خشنود شدند ایشان از خدای بعطاء جمیل وثواب جزیل وعفو وغفران وساخته کرده است
برای ایشان بوستانها یا بهشتها که روانست زیر درختان آن یا زیر بنیان آن جویها در حالت که جاوداند وهمیشه باشند کاشند وتواند بود مراد از والسابقون الاولون
بعض صحابه باشند که سابقند در ایمان ومن المهاجرین والانصار تقسیم ایشان وبعضی دیگر داخل در الذین اتبعوهم باشند معنی چنین آید سابقان نخستین از مهاجران
کسانی اند که پیش از هجرت ایمان آورده بودند وبعضی کویند اهل قبلتین اند وبعضی کویند اهل بدرند که سابقند بر کسانی که بعد از سابقه بدر مسلمان
کشته اند وبعضی کویند اهل بیعت رضوانند که ایشان سابقند بر کسانی که بعد بیعت رضوان باسلام پیوسته اند وسابقان نخستین از انصار کسانی اند که پیش از آن
که پیغمبر در مدینه بیاید بشرف ایمان مشرف شده اند وبعضی کویند سابقان نخستین از انصار هفت تنی اند که در عقبهٔ اولی به پیغمبر علیه السلام پیوستند ومشرف بشرف ایمان کشتند که ایشان سابقند بر هفتاد کس که از اهل عقبهٔ ثانی اند برین تقریر سابقان نخستین بعض صحابه باشد معنی چنین آید سابقان نخستین از مهاجران وانصار بر حسب اقوالی که کذشت وذکر آن بالا رفت وکسانی که پس روان ایشان اند باحسان از باقی صحابه وکسانی که بعد ایشان خواهند بود ومتابعت ایشان خواهند نمود خشنود شد خدای از ایشان وخشنود شدند ایشان از خدای ذلک الفوز العظیم معنی اینست آن یعنی هجرت وصحبت ونصرت ومتابعت مهاجران ومصاحبان وناصران او رستکاری عظیم است یا کویند اعداد جنان وروانی جویها زیر درختان وبنیان وبودن ایشان جاودان در آن وهمیشکی نعیم آن فلاح وفخیم ومن حولکم من الاعراب منافقون معنی اینست وبعضی کسانی که کرد بر کرد شما می مانند ای مؤمنان یعنی کرد بر کرد مدینه که موطن شماست منافقان اند ایشان از مخلص مدا ویکانه مخوانید ومن اهل المدینة مردوا علی النفاق معنی اینست وبعضی از اهل مدینه منافقانند که بر نفاق عادت کرده اند وخود را بر التزام نفاق آورده اند نفاق را عادت ساخته باظهار مودت واخفاء عداوت پرداخته لا تعلمهم نحن نعلمهم معنی اینست ایشان را تو نمیدانی ما میدانیم وایشان را بر حسب علم منافق

خولکمو سنعذبهمو بذنوبهمو تزکیهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ذلك الفوز العظيم ۝ ومن حولكم
آن پیروزی بزرکست وان آنانکه پیرامن شما اند
من الأعراب منافقون ومن أهل المدينة
از اهل بادیه جمعی منافقاند واز مردمان مدینه نیز
مردوا على النفاق لا تعلمهم ط نحن نعلمهم ط
متعود ومصرند بر منافقی کردن ندانی ایشان را ای محمد ما دانیم ایشان را
سنعذبهم مرتين ثم يردون إلى عذاب
زود بود که عذاب فرماییم ایشان را دوبار بفضیحت وعذاب قبر یا مرض وعذاب آخرت پس بازکردانیده شوند سوی عذابی
عظيم ج ۝ وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا
بزرک ودیکران که اقرار دادند بکناهان ایشان آمیختند
عملا صالحا وآخر سيئا ط عسى الله أن يتوب
کار نیکو را وکار دیکر بد را که تخلف بود از رسول الله باشد که خدای توبه دهد
عليهم ط إن الله غفور رحيم ۝ خذ من
بر ایشان بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است مهربان فراکیر از
أموالهم صدقة تطهرهم وتزكيهم بها
مالهای ایشان سبب آن صدقه حق خدای را برای مستحقان که پاک کردانی ایشان را از کناه وبرکت زیاده کردانی ایشان را در مال
وصل عليهم ط إن صلوتك سكن لهم ط
ورحمت خواه بر ایشان از خدای بدرستی که دعای تو آرامش نفس است مر ایشان را

من الاعراب بالنقل ورش
من الاعراب سکت خلف وفی روایة خلاد
ومن اهل بالنقل ورش
ومن اهل بالسکت خلف فی روایة
نحن نعلمهم بالادغام سوسی
وآخرون ثلثة اوجه لورش
صالحا وآخر مدغما غیر الغنة خلف
وآخر ثلثة اوجه لورش
سیئا بالابدال فی الوقف حمزة فی روایة
ان یتوب مدغما غیر الغنة خلف
علیهم بضم الهاء حمزة
من اموالهم بالنقل ورش
من اموالهم سکت خلف فی روایة
تطهرهم بالترقیق ورش
علیهمو صلواتك صلوتك بالتغلیظ ورش
بضم الهاء حمزة قالون وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر

۲ در آمد دو رکعت نماز کزارد وبر ایشان بر داخت وایشان زا دید تا دیدن سا
پیغامبر را خبر شد که ایشان سوکند خورده اند وخود را بر التزام این آورده اند
که خود را نکشاییم واز مسجد بیرون نیاییم تا آنکه پیغمبر علیه السلام بر ما لطف
وکرم فرماید بند ما را خود بکشاید پیغمبر فرمود من نیز سوکند خورده ام که من نکشا
تا خدای عز وجل نفرماید این آیت فرود آمد پیغمبر کسی را فرمود تا بکشاید

میخوانیم سنعذبهم مرتین معنی اینست زود باشد که عذاب کنیم ایشان را دوبار مرة فی الدنیا بالقتل ومرة فی القبر بضرب الملائکة یکبار در دنیا بقتل وخواری دوم بار در کور
بتنکی وکرفتاری ثم یردون الی عذاب عظیم معنی اینست پس باز کردانیده شوند سوی عذاب عظیم وعقوبات جحیم وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا وآخر
سیئا معنی اینست وبعضی از متخلفان دیکرانند غیر کسانی که ذکر ایشان وحال ایشان بالا رفته بکناهان خویش اعتراف کردند وخود را بر ندامت آوردند وتمسک بعذرهاء نابوده
نکردند مقر بکناهان شدند در این حال که عمل نیک را وعملی دیکر را که بد است مخلوط ساختند روایت کرده اند سه کس وبعضی کویند هفت کس خود را بر ستون مسجد بستند
وسوکند خوردند که ما بسته باشیم تا پیغمبر نکشاید ما خود را نکشاییم واز اینجا بیرون نیاییم چون پیغمبر از سفر آمد در وقت بازکشتن از سفر چنانچه عادت بود در مسجد

ایشان کفتند ما را کشادن پیغمبر می باید پیغمبر علیه السلام بکرم خود قدم نهاد وایشان را بدست خود کشاد عسى الله ان یتوب علیهم معنی اینست تحقیق است که خدای
توبه ایشان را نسبت قبول کند وجریمه ایشان را در معرض عفو افکند ان الله غفور رحیم معنی اینست بدرستی که خدای غفورست کناهان بیامرزد خاصه در حق
مایبان رحیم است رحمت کند خاصه درباب پشیمان شدکان خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها معنی اینست بکیر ای محمد از مالهاء ایشان صدقه را که
ایشان را پاک کرداند وپاکی ایشان را بکمال رساند کفارت کناه ایشان شود ولوث جرایم ایشان برود وصل علیهم معنی اینست ودعا بکن ای محمد مر صدقه دهندکان را واز
خدای نیکی بخواه برای نفقه کنندکان را کفته اندکی ریزنده صدقات وسازنده نفقات را برای صدقه دهندکان را ونفقه کنندکان را دعا کردن باید واجرك الله فیما اعطیت
وبارك فیما انفقت کفتن شاید ان صلوتك سکن لهم معنی اینست برای ایشان دعا کن زیرا که بدرستی دعاء تو مر ایشان را آرام است واز خدای بر ایشان نیکی بخواه که در دلهای ایشان بدان قرار تمام است یعنی همچو تویی برای ایشان دعا کند وسبب ایشان نیکی خواهد لاجرم دل ایشان آرام کیرد واطمینان بپذیرد والله سمیع علیم معنی اینست وخدای سمیع است اقوال شما بشنود علیم است افعال شما بداند وبر همه اقوال وافعال جزا وسزا تواند الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده ویاخذ الصدقات روایت کرده اند چون متخلفان از غزوه تبوك توبه کردند وبر کناه تضرع وزاری آوردند ووعده قبول توبه وارد کشت وعفو وغفران ایشان بحکم نبوت بعد مالی آوردند صدقه کردند آن نیز بقبول موصول کشت ومقصود ایشان بحصول پیوست از قطاعت کناه ازیشان عذاب می رسید وبار بار زمی برسیدند این آیت وارد کشت واین نظم بورود پیوست معنی آنست ندانسته اند ایشان بدرستی که خدای همو توبه را می پذیرد وصدقات را میکیرد وان الله هو التواب الرحیم معنی آنست وبدرستی که خدای همو ست قبول کننده توبه بصفت کثرت ومبالغت قبول توبه کند اکرچه یکروز هفتاد بار توبه بشکند باز توبه کند مقبول در حدیث است ما اصر من استغفر وان عاد فی الیوم سبعین مرة وقل اعملوا معنی آنست تا نیابا ز دعا بکن تا دلهای ایشان آرام کیرد واطمینان بپذیرد وبروح نیکخواهی ایشان را بکو که عمل نیکو

عملکمو فینبئکمو کنتمو یعذبهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۞ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ
وخدای تعالی شنواست دانا ای ندانستند که خدای تعالی
هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ
او بپذیرد توبت را از بندکان خود وقبول فرماید حقوق مالی را
وَأَنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۞ وَقُلِ اعْمَلُوا
وآنکه خدای تعالی اوست توبت پذیرنده مهربان وبکو کارکنید که
فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ
زود بود که خدای تعالی بیند جزای کردار شما را وپیغمبر او ومؤمنان
وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
وباز کردیده شوید سوی داننده نهان وآشکارا
فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ج ۞ وَآخَرُونَ
پس خبر کند شما را بدانچه هستید که میکنید وکروه دیکر
مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ
موقوف داشتکان برای فرمان خدای تعالی یا عذاب فرماید ایشان را یا توبت قبول کند
عَلَيْهِمْ ط وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۞ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا
برایشان وخدای تعالی داناست درست کار درست کفتار وآنکسان که کرفتند یعنی بنا کردند
مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
مسجدی را زیان مسلمانان را وکافری را وجدایی افکندند میان مؤمنان

أن الله هو
بالادغام سوسي
ویاخذ
بالابدال ورش والسوسي
وأن الله هو
بالادغام سوسي
والمومنون
بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
وآخرون
لورش ثلثة اوجه
مرجؤن
ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر
علیهم
بضم الهاء حمزة
الذین
بغیر الواو نافع وابن عامر
ضرارا و
مدغما غیر الغنة خلف
کفرا و
مدغما غیر الغنة خلف
المومنین
بالابدال ورش والسوسي

وف اداء فرایض زبان حال امر معروف باشد واجتناب از منکرات نهی منکر بود پنهان داشتن عمل که کفته اند در نوافل وتبرعات بود فرایض را آشکار آوردن اولی باشد ودر نوافل

بنیت باعث شدن مردمان وموافقت دیگران اظهار صفتی خوب است ومشهور شدن بصلاح کاری مرغوبست لیکن اظهار آن بریا وسمعة وناموری آن
جهت جلب حطام دنیاوی زشت دارند از جهت شرع وعقل کاری ناپسندیده وناشایسته بندارند ممنوع بودن اظهار عمل بدین وجه بود علی الاطلاق
نباشد وآخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب علیهم معنی آنست وقومی دیکرند یعنی سه کس از آن ده کس که تسمیه ایشان کذشت وذکر
ایشان بالا رفت برای ورود فرمان خدای تعالی تاخیر کرده شده اند یعنی حکم ایشان مؤخر شده موقوف بر امر خدای مانده تا هرچه حکم خدای وارد خواهد
کشت در حق ایشان بعمل خواهد پیوست یا خدای ایشان را عذاب کند یا توبه بخشد وتوبه ایشان بپذیرد والله علیم حکیم انجمله تذییل است

کید مستحق ثناء جمیل شوید ودر بحث من اثنیتم علیه خیرا وجبت له الجنة مندرج کردید وچون از بدی توبه کردید در نیکی باشید فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون وستردون
الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون معنی آنست چون عمل نیک کنید خدای به بیند یعنی عمل شما بدیدن او متعلق کردد پس شما را ثواب جزیل دهد وعطای
جلیل بخشد وبه بیند پیغمبر وبه بینند مؤمنان یعنی پیش پیغمبر علیه السلام ومؤمنان صلاح شما پیدا شود تهمت فسق وعصیان از شما برود وزود باشد که باز کردانیده شوید
سوی داننده غیب یعنی آنچ از ما غیب بود وداننده شهادت یعنی آنچ بمشاهده ما پیوندد پس خبر کند شما را بدانچه شما میکردید واعمالی که می آوردید در بجا آوردن فرایض
وباز ماندن از محرمات اظهار باید وآشکارا کردن شاید تا مزکیان تزکیه کنند وتمیز کردن عدل از غیر عدل توانند عمل شما دیگران را تحریض بود وباعث بر موافقت ومتابعت شود نمودار

معنی اینست وخدای داناست احوال مردمان داند وجزاء هریکی برحسب عمل او تواند همه کردار او واقع است چنانچه باید وهمه گفتار او حاصل است چنانچه شاید وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ روایت کرده اند در قبا که موضعیست نزدیک مدینه مسجدی بود در آن مقام دوازده منافق وبعضی گویند هفده وبعضی گویند چهار صد که هریکی صورت نفاق مینمود ایشان ابو عامر راهب را بر مخالفت پیغمبر علیه السلام گماشتند واو را این کلمات ناپسندیده گفتند که مسیلمهٔ کذاب دعوی نبوت کرده است تو نیز در شام برو وعلی بیا موز بیا با محمد مخالف شو ما ترا یاری خواهیم داد ووعده کردند که برای تو مسجدی بنا خواهیم نهاد تو اینجا بیایی ونماز بگزاری وطریق مسیلمه دعوی نبوت پیدا آری مسجدی در پهلوی مسجد قبا بنا کردند ومنتظر آمدن او شدند پیغمبر صلی الله علیه وسلم در غزوهٔ تبوک بیرون آمد ودر رخت قبا در آمد منافقان قبا آمدند پیغمبر علیه السلام را مزاحم شدند که قدم خود در آن مسجدی که بنا کرده ایم بیار وو دو رکعتی در آن بگزار گفت ما در سفریم بشتابی میکنیم چون باز گردیم وبمرکز زوی آریم درین مسجد نماز بگزاریم چون پیغمبر علیه السلام از غزوهٔ تبوک باز گشت وبمرکز دولت یعنی مدینه رخ آورد بانی مسجد مذکور مسجد آراست ونماز گزاردن پیغمبر علیه السلام در وی در خواست این آیت نازل گشت وازین نظم بورود پیوست پیغمبر صلی الله علیه وسلم دل بر خراب کردن مسجد مذکور آورد وقصد سوختن او کرد وحشی قاتل حمزه وکسان دیگر فرستاد وبخراب کردن وسوختن مسجد مذکور فرمان داد ایشان رفتند خراب کردند وسوختند زیرا که مسجد مذکور بصورت مسجد مینمود ودر معنی معبد راهب بود معنی اینست وانکسانی که مسجدی را بر نیت عبادت کافری ساختند وآنرا برای مخالفت مسلمانان برداختند از جهت زیان رسانیدن مسلمانان بتقلیل جماعت وکم کردن رونق مسجد ایشان واز جهت ناگرویدن وکفر ورزیدن واز جهت جدایی انداختن میان مسلمانان وتفریق کردن جماعت ایشان واز جهت انتظار آمدن ابو عامر راهب در قبا که جنگ کرده است با خدای ورسول خدا وابو عامر راهب مذکور در جنگ حنین برابر لشکر هوازن با پیغمبر جنگ کرد بعد منهزم شدن هوازن گریخت وروی بشام آورد برین منافقان بنشت شما استعداد اسلحه کنید ومنتظر آمدن من باشید من میخواهم در روم بروم ولشکر روم همبر ابر آرم محمد واصحاب او را در مدینه نگذارم وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ معنی اینست وهرآینه سوگند میخورند نخواسته ایم ما مگر نیکی بنایی که بر نیت پرستش کافری که منتظر او اند گروهی اند از اینکی میدانند وعبادت او را در آن مسجد حسنی میخوانند وخدای گواهی میدهد که ایشان دروغ میگویند ونیک را نیک وزشت را خوب می نگرند لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا معنی اینست ایستاده مشو در مسجد ضرار هیچ گاهی یعنی در وی نماز مگزار که بناء آن برای پرستش کافران وعبادت ایشانست از روی صورت مسجدست واز روی معنی برای کفار معبداست ومعبد کفار جای نماز نبود

اِنَّهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون اِنْ اَرَدْنَا بالنقل ورش اِنْ اَرَدْنَا بالسكت خلف في رواية

وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ
وبرای ساز دادن وچشم داشتن مر آنکس را که جنگ کرد با خدای تعالی وپیغمبر او یعنی ابو عامر راهب از پیش بنای آن مسجد

وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ
وهرآینه سوگند خورند که نخواستیم ما به بناء آن مسجد مگر خصلت نیکوتر وخدای تعالی گواهی میدهد

إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٌ
که ایشان دروغ گویانند حاضر مشو در آن مسجد هرگز هرآینه مسجدی که

أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ
بنیاد کرده باشند بر ترسکاری از نخست روز بان مراد مسجد قباست یا مسجد مدینه سزاوارترست

أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا
که حاضر شوی در آن مسجد در آن مسجد مردانی اند که دوست میدارند که پاکیزه باشند از احداث یا ذنوب

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ
وخدای تعالی دوست میدارد پاکیزگان را ای پس آنکه اساس نهاد بنای دین خود را

عَلَىٰ تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ
بر ترسکاری از خدای تعالی وخشنودی بهترست یا آنکه

أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ
اساس نهاد بنای دین خود را بر جانب رودی که آن کنار از سیل فرو ریختن نزدیک باشد پس فرو ریزاند آن بنا را

فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
در آتش دوزخ وخدای تعالی راه ننماید گروه ستمکاران را

الا الحسنى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الا الحسنى بين بين ابو عمرو وورش في رواية
فيهي بالاشباع ابن كثير
لمسجد اسس بالنقل ورش
لمسجد اسس بالسكت خلف في رواية
التقوى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
التقوى امال بين بين ابو عمرو وورش في رواية
من اول بالنقل ورش
من اول بالسكت خلف في رواية
يوم احق بالنقل ورش
يوم احق بالسكت خلف في رواية
فيهي بالاشباع ابن كثير
رجال يحبون بدغام التنوين بغير غنة خلف
ان يتطهروا بدغام بغير الغنة خلف
افمن اسس بالنقل ورش

افمن اسس بالسكت خلف في رواية
اسس قرا نافع وابن عامر
بنيانه نافع وابن عامر
تقوى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
رضوان بضم الراء ابو بكر
خير ام اسس بالنقل ورش مع الترقيق فيهما
خير ام اسس بالسكت خلف فيهما في رواية

اسس نافع وابن عامر
بنيانه نافع وابن عامر
شفا جرف ابن عامر وحمزة وابو بكر
هار بالامالة المحضة ابو عمرو والكسائي وقالون وابو بكر وفي رواية ابن ذكوان
هار امال بين بين ورش في رواية
في نار امال بين بين ورش في رواية

وبجهت كه مسلمانان نباشد لمسجد اسس على التقوى من اول يوم احق ان تقوم فيه معني اينست هر آينه مسجدي كه بنياد كرده شده است بر تقوى از اول روز يعني از اغاز بر
پرهيزكاري مبني از وجه حلال بنيت عبادت پروردكار زد والجلال منفك از نمودار عاري از ضرار سزاوارتر است برين كه در وى نماز بكزاري و حقوق آن بجا آري بعضي كويند اين
مدح مسجد مصطفى است وبعضي كويند هر مسجدي كه مسجد ضرار نبود وبناء او براي عبادت خداي باشد مسجد تقوي است فيه رجال يحبون ان يتطهروا معني اينست
در آن مسجد مرداني اند كه پاك شدن را بمبالغت و كمال دوست ميدارند كه اهل آن مسجد بعد استنجا بسنك استنجا باب ميكردند ودل بر اكتفا بسنك نمي آوردند وبعضي كويند
كه كمال پاكي ايشان اين بود كه با جنابت نمي خفتند ودر حالت خواب كه وقت غفلت است نيز پاكي مي جستند وبعضي كويند كه دوست ميداشتند كه از كناه پاك باشند
وبلوث معصيت ونفاق وريا ملوث نشوند والله يحب المطهرين معني اينست وخداي دوست ميدارد پاك شوندكان ودر پاكي مبالغت كنندكان را وبعضي كويند چون ايشان شنيدند كه حمى يعني تب كفارت كناهان و پاكي از لوث عصيان است بمحبت پاكي حمى را دوست داشتند ودل در طلب ازدياد آن كماشتند

انفسهم اموالهم بايعتم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قلوبهم الا

لا يزال بنيانهم الذي بنوا ريبة في قلوبهم
همیشه بود آن بناي ایشان كه افكندند شكي ونفاقي متمكن در دلهاشان

الا ان تقطع قلوبهم ط والله عليم حكيم
مكر كه پاره پاره شود دلهاشان كه آنكاه زايل شود وخداي تعالى داناست درست كار درست كفتار

ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم
بدرستي كه خداي تعالى خريد از مؤمنان تنهاشان ارواح ايشانرا

واموالهم بان لهم الجنة ط يقاتلون في سبيل الله
ومالهاي ايشانرا بدل آنكه ايشانرا بهشت بود جنك ميكنند در راه دين خداي تعالى

فيقتلون ويقتلون قف وعدا عليه حقا في التورية
پس ميكشند وكشته ميشوند وعده فرمود بر ذمت كرم خود وعده درست در توريت

والانجيل والقران ط ومن اوفى بعهده من
وانجيل وقرآن وكيست تواناتر بعهد خود از

الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم
خداي تعالى مژده يابيد بمعاملت شما كه مبايعت كرديد شما

به ط وذلك هو الفوز العظيم التائبون العابدون
بآن وآن پيروزي بزرگست ايشان توبه كنايند بندكان خداي پرستا

الحامدون السائحون الراكعون الساجدون
ستايندكان خدايرا روندكان در زمين بعبرت نكريستن را يا روزه داران در طلب علم ركوع كنان سجود كنان

قلوبهم الا
يكسر خلف في رواية

تقطع
وابو عمرو والكسائي وابو بكر

اشتري
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي

اشتري
امالة بين بين ورش في رواية

المومنين
بالابدال ورش والسوسي

الجنة
بالامالة في الوقف الكسائي

فيقتلون
حمزة والكسائي

ويقتلون
حمزة والكسائي

عليهي
بالاشباع ابن كثير

في التورية
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي وابن ذكوان

في التورية
بين بين حمزة وورش وقالون في رواية

والانجيل
بالنقل ورش

والانجيل
بالسكت خلف وفي رواية خلاد

ركوع

روايت كرده اند كه حمى بصورت زني سياه آمد ودر مجلس پيغمبر در آمد فرمود كيستي تو كفت ام ملدم واين كنيت حمى است بعد از آن كفت من كوشت را بخورم وخون را بچشم واستخوان را باريك سازم ومفاصل را درد دراندازم وبشره را زرد كردانم وبنيه قوى را بضعف رسانم پيغمبر عليه السلام اورا بر انصار نامزد كرد وهمه را بر محموم بودن آورد چون پيغمبر روز دوم براي عيادت رفت از بودن او مكفر كناهان خبر كرد ايشان حمى را مكفر كناهان دانستند وبمحبت پاكي افزوني آن را خواستند اهل مسجد قبا انصار بودند كه در حمى بهجت مينمودند باميد پاكي از كناه ومحبت ايشان پاكي را عبارت از ميل وايثار والتزام واختيار كه از لوازم دوست داشتن واز موجبات محبوب شدن است ودوست داشتن خداي مطهران را عبارتست از اكرام واعظام واحسان وانعام افمن اسس بنيانه على تقوى من الله ورضوان خير ام من اسس بنيانه على شفا جرف هار فانهار به في نار جهنم معني اينست چون بر تقوى بنياد كرفتن بود در كار پرهيزكاري استواري پذيرفتن سزاوارتر است پس كسي كه بر تقوي اعمال خود بنياد كند وهمه اعمال او مبني بر تقوي وترس خداي بود بهتر باشد يا كسي كه بنياد

والقران ومن اوفي ومن اوفي ومن اوفي ومن اوفي فاستبشروا
بالنقل ابن كثير وفي الوقف حمزة — بالنقل ورش — بالسكت خلف في رواية — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش في رواية — بالترقيق ورش

كرده است بناهاي خود را بر بنياد بدكرداري وناپرهيزكاري كه بكرانه زميني كه فرود آن سيل در آمده از فرود خالي كرده وشكافي پيدا آورده وبسستي پيوسته ودر معرض افتادن كشته
مشابهت دارد وبناهايي كه مبني بر وست بزودي روي بخرابي مي آرد چون بر اساس واهي بدكرداري وزمين واهي كناهكاري بنياد نهاد پس بسبب سستي بنياد در آتش دوزخ
افتاد محكمي كار تقوي همه دانند وبنياد هموار همه عقلاست وبنا استوار خواهند كه بنا كردن بر بنياد استوار بهتر باشد يا بنياد كردن بر سست خوب تر بود عاقل بنا كردن
بنايي بر بنياد سست نه پسندد ودل بر كار واهي نه بندد والله لا يهدي القوم الظالمين معني اينست وخداي راه ننمايد ورهنموني نكند قومي را كه ظالمند واختيار ظلم كرده اند
بدوام ظلم ايشان بارادت خداي پيوسته وبقضا وقدر او ثابت كشته اينچنين كسان اهدايت نشود واهتدا نبود لا يزال بنيانهم الذي بنوا ريبة في قلوبهم الا ان تقطع
قلوبهم معني اينست هميشه باشد بنا كردن ايشان آن نوع بنا كردن سبب شك وارتياب وموجب اعتقاد باطل وناصواب مكر آنكه دلهاء ايشان پاره پاره شود يا كويند

یا ان یا ن کرده شود دلهای ایشان بندم وتوبه یعنی توبهٔ صحیح کنند ودم بیزاری از نفاق وبرآءت ازشقاق زنند والله علیم حکیم جملهٔ تذییل است معنی آن است وخدای داناست حال
همه داند حکیم است همه کار بحکمت تواند ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا
فی التورىة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم التائبون العابدون الحامدون السائحون
الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین معنی این است بدرستی خدای خریده است از مؤمنان
نفسهای ایشان را که آن در توی وتلف انداخته اند ومالهاء ایشان را که آن را در کار جهاد درباخته اند بمقابلهٔ آنکه مر ایشان را بهشت باشد وبهای نفسهای ایشان ومالهای ایشان جنت بود

هدیهمو لهمو قرا ابن کثیر بالصلة فی تقوا قالوا لهمو انهم انهمو اصحاب

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدها وورش بالصلة
مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر
فرمایندکان بکردنی وبازدارندکان از ناکردنی

والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین
ونکه داران مر فرمانهای خدای را از اوامر ونواهی ومژده ده مؤمنان را

ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا
نسزد مر پیغمبر را علیه السلام وآنان که بکرویدند که آمرزش خواهند

للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد
برای اهل شرک واکرچه باشند ایشان خداوندان نزدیکی وخویشی از پس آنکه

ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم وما کان
پیدا شد ایشان را که ایشان خداوندان دوزخ اند بسبب موت بر کفر ونه بود

استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها
آمرزش خواستن ابرهیم مرپدر اورا مکر از وعدهٔ وعده داده بود

ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرا منه ان
بدر اورا پس چون ظاهر شد اورا که پدر او دشمن خدایست یعنی بر کفر مرده بیزار شد از وی بقطع استغفار بدرستی

ابرهیم لاواه حلیم وما کان الله لیضل
ابرهیم بسیار آه زننده است از خوف عقاب خدای بردبار ونه خواهد خدای تعالی که کمراه کند

قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون
کروهی را بر محظورات پس از آن زمان که راه نمودشان باسلام تا پیدا کند ایشان را آنچه پرهیزند از آن

الآمرون
بالتقلیل ثلثة اوجه لورش
الآمرون
بالسکت خلف وفی روایة خلاد
المومنین
بالابدال ورش والسوسی وفی الوقف حمزة
للنبیء
المد والهمزة نافع
امنوا
ثلثة اوجه لورش
ان یستغفروا
مدغما بغیر الغنة خلف
لیستغفروا
بالترقیق ورش
قربی قربی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
تبین لهم
بالادغام سوسی
لهم انهم
بالسکت خلف فی روایة
انهم اصحاب
بالسکت خلف فی روایة
ابراهام لابیه
هشام بالصلة ابن کثیر
موعدة وعدها
مدغما بغیر الغنة خلف
تبین له
بالادغام سوسی

مؤمن غازی را این کار یعنی جان
ومال خویش درباختن وبمقابلهٔ
آن جزاء مثوبات یافتن بخرید
وفروخت می ماند این معامله را
بر وجه استعارت تمثیلیه خرید
وفروخت میخواند قتال میکنند
در راه رضاء خدا پس میکشند
کافران را کاهی وکاهی کشته
میشوند یا بعضی از ایشان می کشند
وبعضی کشته میکردند وعده
کرده است خدای وعده ثابت
در توریت وانجیل وقرآن بدان
صفت که نیست شکی وشبهه در آن
وکیست وفا کننده تر بعهد
خویش از خدا یعنی نیست کسی
در وفاء وعده که برتر بود از حق
سبحانه وتعالی وعده او لامحاله
حق بود وعهد او بی شک وشبهه
ثابت باشد چون وعده ثابت
کشت و وفاء آن بتیقن پیوست
پس مستبشر شوید ومژده کیرید
ای مؤمنان ببیع خویش که بدان
مبایعت کرده اید وخرید وفروخت
ورزیده اید روایت کرده اند
که پیغمبر علیه السلام در مسجد
بود که ورود این آیت روی
نمود انصاری رخ آورد استفسار
از این آیت کرد پیغمبر علیه السلام
در بیان این آیت شارع کشت و
شرح کردن معنی او پیوست
انصاری کفت حقا که نیکو عقدا
بیعی بغایت سودمند است اقالت
نکنیم ودم فسخ او نزنیم وبعضی
کویند اعرابی این آیت شنید
پیغمبر علیه السلام را پرسید
این کلام از کجاست پیغمبر علیه
السلام کفت کلام خداست
اعرابی کفت والله بیعی سودمند است
دم اقالت در وی نزنیم وایچنین
بیع را اقالت نکنیم اعرابی مذکور
در غزو رفت غزا کرد وشهید
کشت عجب بیعی که نفسی ومالی
فانی بملک جاودانی فروخته
شود بدل ملکی پس نعیم ابدی
وملک کبیر سرمدی حاصل کردد
این شان مجاهدان بود که بیان
آن روی نمود تائبان یعنی توبه
کنندکان واز کارهاء ناکردنی
پشیمان شوندکان که خدا را می
پرستند وعبادت او میکنند در
حج یا در طلب علم سیر میکنند حمد
میکویند وسیاحت می ورزند
وبعضی سائحون بمعنی صائمون
کویند وبحدیث سیاحة امتی
الصیام تمسک کنند رکوع
کنندکان یعنی نمازکزارندکان آمر کنندکان بنیکی وبازدارندکان از بدی ونکاه دارندکان ومحافظت کنندکان در حدهاء دین خدا بیان کرده حق سبحانه وتعالی ومژده ده وهمه مؤمنان را

ان ابراهام هدیهم هدیهم یبین لهم
هشام بالامالة المحضة حمزة والکسائی امال بین بین ورش فی روایة بالادغام سوسی

بشارت برسان از مجاهدان وغیر ایشان برین معنی این آیت موافق فضل الله المجاهدین علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی باشد وتواند بود المؤمنین در ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة عام باشد چه وعده جنت همه مؤمنان راست نه تنها مجاهد را ست التائبون باصفات مذکوره خبر مبتدا محذوف بود بتقدیرهم التائبون العابدون
تا آخر باشد واسناد یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون واسناد التائبون وصفات او سوی مؤمنان مذکور از قبیل اسناد بعض سوی کل بود بر طریق ابنیها العیر انکم لسارقون باشد
معنی چنین آید بدرستی خریده است خدای جل وعلا از مؤمنان اموال وانفس ایشان را که در وقت مرگ از ایشان می ستاند واز ملک وتصرف ایشان زایل میکرداند بمقابلهٔ این
که ایشان را بهشت بود وهر یکی از ایشان در بهشت رود ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم

ویقتلون

معنی آنست سزاوار نیست مر پیغمبر را و مؤمنان را که استغفار کنند برای مشرکان و آمرزش خواهند برای ایشان اگرچه خداوندان قرابتی باشند و ارباب خویشاوندی بوند بعد آنکه ظاهر شد مر ایشان را که بدرستی ایشان از اصحاب دوزخ اند بر کفر مرده اند دشمنان خدا اند لایق دوستی و نیکخواهی نیند درباب ایشان چه جای استغفار بود و در حق ایشان چه مساغ دعا باشد روایت کرده اند پیغمبر علیه السلام در روز فتح مکه از گور مادر خویش برسید تا آنکه بر گور مادر رسید زیارت کرد بگریست و دیگران گریانید این حدیث گفت استأذنت ربی ان ازور قبر امی فاذن لی واستأذنته ان استغفر لها فلم یؤذن لی این آیت فرود آمد و بعضی گویند مرگ ابوطالب نزدیک گشت و ظهور علامت مرگ پیوست پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیکخواهی کرد و دل بر هدایت و اسلام او آورد برو گفت ای عم قل کلمة احاج بها عند ربی و در بعضی روایت قل کلمة یجب لک بها شفاعتی او النار لا العار

گفت و از ایمان آوردن تبری جست پیغمبر علیه السلام در شان او زیادت اهتمام کرد لا ازال استغفر لک ما لم انه عنه بر وزن آورد ... این آیت نازل گشت و این نظم اصح قول اولست زیرا که موت ابوطالب پیش از هجرت بود و نزول این آیت در آخر عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود وما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه روایت کرده اند که نزول این آیت پیغمبر علیه السلام برای ابوطالب استغفار کرد و دل بر دعای مغفرت آورد چون جبریل علیه السلام آیت ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین برخواند پیغمبر علیه السلام از استغفار باز ایستاد ... که استغفار برای ... بود ... که استغفار برای عشایر و اقارب خویش که مشرکان بودند میکردند بشنیدند ... از استغفار برای مشرکان باز ایستادند معنی آنست و نبوده است استغفار ابرهیم برای پدر خویش مگر که باشی از وعده که ابرهیم با پدر خویش داشت که برای او آمرزش خواهد ... خواست چه لاستغفرن لک گفته بود از جهت ایفای وعد باستغفار او قیام نمود فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه معنی آنست پس هرگاه که ظاهر شد مر ابرهیم را که پدر او دشمن خدای بوده و عهد اسلام با وفا ننموده و دین حق را تصدیق نکرده بر دین کفر مرده از وی بیزار گشته و از استغفار که میکرد گذشته ان ابرهیم لأواه حلیم معنی آنست بدرستی ابرهیم ازجهت خدا بسیار آه کننده است و دم اندوه و حزن زننده است از کفر پدر اندوهگین شود و از ضلال او غمگین گردد لاجرم بجهت

لكمو منهمو بهمو انفسهمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليهمو انفسهمو
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل ابن كثير بالصلة مع القصر

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ
بدرستی خدای تعالی همه چیزی داناست بدرستی خدای مرورا ست پادشاهی

السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم
آسمانها و زمین زنده میکند و میمیراند و نیست مرشمارا

مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝ لَقَد
از بیرون خدای تعالی هیچ دوستی و نه یاوری بدرستی

تَّابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ
توبه داد خدای تعالی بر پیغمبر یعنی دریافت و بر مهاجران و مدنیان

الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا
آنان که متابعت نمودند اورا در وقت دشواری کار از پس آنکه

كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ
نزدیک بود میل کند از اتباع رسول دلهای گروهی از ایشان پس توبه داد برایشان

إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ
بدرستی او بدیشان مهربانست آمرزنده و توبه داد آن سه کس را آنان که

خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
بجای گذاشته شدند تا چون تنگ شوند برایشان زمین با فراخی آن

وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ
و تنگ شد برایشان ارواح در تنها شان از فرط وحشت و غم و دانستند که هیچ پناهگاه نیست

شيء شيء — بالتكت خلف في رواية خلاد
والارض والارض — بالنقل ورش، بالسكت خلف في رواية خلاد
من ولي ولا — مدغما غير الغنة خلف فيهما
النبي والانصار — بالمد والهمز نافع، بالنقل ورش
والانصار الذين — بالامالة المحضة ابو عمرو، بالسكت خلف في رواية خلاد
اتبعوهو — بالصلة ابن كثير
تزيغ كاد تزيغ — بالياء وغيرهما حفص وحمزة، بالادغام ابو عمرو
عليهمو — بضم الهاء حمزة
رءوف رؤف — ابو عمرو وحمزة والكسائي، ثلاثة اوجه لورش
رحيم و — مدغما غير الغنة خلف
ضاقت — بالامالة حمزة
عليهم عليهم — بضم الهاء والميم بكسرهما، حمزة، الميم ابو عمرو

الارض الارض وضاقت بالامالة عليهم انفسهم عليهم
بالنقل ورش، بالسكت خلف في رواية خلاد، بالسكت خلف في رواية، حمزة، بضم الهاء حمزة

صحت استغفار کند و دم دعاء مغفرت او زند حلیم است یعنی بردبار است رنج و عنا جهان تحمل کند و بار جفای مردمان کشد بار مخالفت که بدو رسد درکشد و با وجود بدی و بدکرداری و در نیکخواهی و نیکویی کوشد وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون معنی آنست و نیست حکم خدای که گمراه خواند و نسبت بضلال کند قومی را بعد آنکه ایشان را در راه راست انداخته و مهتدی بایمان ساخته تا آنکه بیان کند برای ایشان شرعی که بران تقوی ورزند و امر و نهی که از مخالفت آن بپرهیزند اگر کاری بحسب طبع واقع شود و پیش از ورود امر و نهی عملی بر خلاف آن رود ملخوذ نباشند و ایشان را بی راه روند و گمراه شوند نخوانند چنانچه پیش از ورود آیت ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی پیغمبر برای عم خویش و مردمان دیگر برای سایر عشایر و اقارب آمرزش میخواستند و دعا استغفار برای ایشان میکردند بعد منع شد بعمل سابق ماخوذ نکردند و بعملی که پیش از ورود شرع افتاده معاقب نشوند ان الله بکل شیء علیم معنی آنست بدرستی خدای بهر چیزی علیم است اعمال ایشان داند و اجزاء احکام

برحسب علم خویش تواند إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ معنی اینست بدرستی خدای مراوراست بیقین ملك آسمانها و زمین و قدرت تصرف در آن و علم باحوال ایشان و تواند
بود که بودن خدای عالم بهر چیزی و بودن مالك ملك آسمانها و زمین و قادر بران کنایت بود از علم بحال الکفار و قدرت بر سزای فجار و آن کنایت بود از وقوع جزا و سزاء ایشان
وارتکاب ایشان مرکفر و معاصی را علامت انکار وقوع جزا و سزای ایشان مضمون اینجمله را باعتبار معنی مکنی عنه منکر اند جزا و سزا را اثبات نمیدانند تا کید جمله برای رد انکار ایشان
بود بر وفق مقتضاء ظاهر باشد یُحْیِي وَيُمِيتُ جمله یحیی و یمیت مقرر جمله ان الله له ملك السموات والارض بود چه احیا و امامت از معظمات تصرفاتست و تصرف مقرر
مالکیت باشد یا تعلیل است مرجمله سابقه را بیان معظم تصرفات داله بر ملك و قدرت معنی ایراست زنده میکند و میمیراند هرچه میخواهد میتواند وَمَا لَكُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ معنی اینست و نیست مر شمارا از غیر خدای هیچ دوستی و هیچ یاری دهنده و از عذاب و عقاب خدای رهاننده لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ تَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ معنی اینست

عَلَيْهِمُو بِأَنْفُسِهِمُو بِأَنَّهُمُو يُصِيبُهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ
از خدای تعالی مگر سوی او پس توبه داد و باز گشت برحمت بر ایشان تا توفیق توبه یابند بدرستی
اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
خدای تعالی اوست توبه پذیرنده مهربان ای آنان که ایمان آوردید
اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ مَا كَانَ
بترسید از خدای تعالی و باشید با راست گویان نسزد
لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ
مر ساکنان مدینه را و آنکه پیرامن ایشان اند از اهل بادیه که باز پس مانند در غزوات از
رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ
پیغمبر خدای تعالی و نه آنکه رغبت بکوواتند بر تنهاشان از صحبت رسول الله بسبب صلاح و بقای خود
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ
آن وجوب متابعت و شایعت بسبب آنکه ایشان بدیشان نرسد هیچ تشنگی و نه رنجی و نه گرسنگی
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ
در راه خدای تعالی و نه گام بنهند در مکانی سپردنی که بخشم آورد
الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ
کافران را آن و نجی و نقصان نیابند از هیچ دشمنی نقصانی یافتنی مگر که نوشته شود
لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ
بر ایشان بآن چیز کرداری نیکو بدرستی خدای تعالی ضایع نکند مزد

عَلَيْهِمْ بضم الهاء حمزة
إِنَّ اللَّهَ هُوَ بالادغام سوسی
آمَنُوا بالنقل ورش
مِنَ الْأَعْرَابِ بالنقل ورش
مِنَ الْأَعْرَابِ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
أَنْ يَتَخَلَّفُوا مدغما بغير الغنة خلف
بِأَنْفُسِهِمْ بالابدال في الوقف في رواية حمزة
ظَمَأٌ وَلَا مدغما بغير الغنة خلف
نَصَبٌ وَلَا مدغما بغير الغنة خلف
يَطَئُونَ بالتسهيل في الوقف حمزة
يَطُونَ بالحذف في الوقف حمزة
مَوْطِئًا يَغِيظُ مدغما بغير الغنة خلف
نَيْلًا إِلَّا بالنقل ورش
نَيْلًا إِلَّا بالسكت خلف وفي رواية خلاد

رُكُوع

هر آینه قبول کرد توبه پیغمبر از زلت اذن کردن متخلفان که بغیر عذر دستوری جستند و از جهاد متخلف گشتند بقرینه عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ و قبول کرد توبه مهاجران و انصاری آنکه پیغمبر را از پس روی کردند یعنی بر پی شرو در وقت عسرة و هنگام مشقت ثابت ماندند بعد انکه کار دشوار بمثابه رسید و شان مشقت بحدی کشید چنانچ بعضی شتر را نحر میکردند و آبی که در شکم اوست میخوردند و یك خرما چند کس می مکیدند و بر یك شتر ده کس سوار می شدند بعد از آن نزدیك شد که دلهای بعضی از دین حق میل کند و این مشقت ایشانرا در وادی ضلال افکند پس خدای بر ایشان کرم کرد و دلهای ایشانرا بر ثبات آورد از میل مذکور توبه داد و در قبول توبه بر ایشان کشاد ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ معنی ایراست هر آینه قبول کرد توبه پیغمبر و مؤمنان پس قبول کرد توبه پیغمبر و توبه ایشان إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ معنی ایراست بدرستی خدای تعالی مهربانست بخشاینده بر ایشانست بر مقتضا روفی رافت دارد و بر موجب رحمت رحمت میکار د توبه ایشان قبول میکند گناه ایشان می بخشد وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ

رضی الله عنه با ایشان محاجه کردند همین آیت را حجت آورد گفت خدای مهاجرانرا در آیت لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الی قوله أُولَئِكَ هُمُ
الصَّادِقُونَ صادق خوانده و درین آیت یعنی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ انصار را بمتابعت صادقان
و مصلحت ایشان امر کرد بر حکم این آیت شمارا باید که پس روی مهاجران جویید و در متابعت ایشان بوسید ایشان
انقیاد کردند و ابوبکر را بخلافت کزیدند و بعضی کویند معنا اینست ای مؤمنان در دنیا متقی باشید تا در آخرت با صادقان
مصاحب کردید و باشید باراست کویان یعنی کسانی که در دعوی ایمان صادق اند و در باطن تصدیق بصدق دارند

مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا معنی ایراست خدای توبه مهاجران و انصار قبول کرد و توبه این سه کس که در قبول توبه پس گذاشته و پس مانده بودند تا انکه تنگ شد
بر ایشان زمین با فراخی که دارد و با سعتی که آنرا بصر حدی در نظر نمی آرد و تنگ شد بر ایشان نفسهاء ایشان یعنی جان ایشان بتنگ آمد و دل ایشان در تنگی در آمد تا انکه در دل
ایشان چیزی نمیگنجد و در خاطر ایشان خطور جانمی یابد پناهی و التجائی جز سوی خدای ندانستند بران سبب بر توبه ثابت ماندن توانستند حق سبحانه و تعالی در رحمت بر ایشان
کشاد توبه ایشان قبول افتاد إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ معنی اینست بدرستی خدای هموست بدیرنده توبه تا ایشان بخشاینده و رحمت کننده بر ایشان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ معنی اینست ای مؤمنان از خدای بترسید و از عذاب او بپرهیزید و با راست گویان و راست کاران باشید و بعضی خطاب مذکور
مر انصار را دارند متضمن امر ایشان بموافقت مهاجران بندارند روایت کرده اند چون بعد وفات پیغمبر علیه السلام مخالفت جستند منا امیر و منکم امیر گفتند ابوبکر صدیق

خران تصديق دل براستي ميكنند ودم ايمان براستي ميزنند مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الْأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ معني اينست سزاوار نبود مراهل مدينه را وكسانرا كه كرد بركرد مدينه اند از اعراب كه برابر پيغمبر عليه السلام درغزا بيرون نيامدند ونمي شايست كه از غزا بعذرها نابوده تخلف نمايند وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ معني اينست نمي سزيد ونمي شايست مراهل مدينه را ونه مركساني را كه كرد بركرد ايشان اندكه تخلف كنند از پيغمبر عليه السلام واز صحبت او اعراض كنند وبضنت وبخيلي بردارند ونفسهاء خودرا فداء نفس او نسازند ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ معني اينست آن يعني منع تخلف ونهي اعراض كردن از پيغمبر ووجوب موافقت ومتابعت لشكر بسبب آنست كه نخواهد رسيد ايشانرا هيچ تشنگي ورنج كرسنگي درجهاد ونه پي سپر كنند موضعي را كه كفار را ناخوش كند ودرخشم افكند ونيابند از دشمن يافتني از كشته شدن ومجروح كشتن ومنهزم شدن وظفر يافتن وغالب آمدن وغنيمت كرفتن وخويش مكر آنكه نبشته شود براي ايشان بهريكي ازين امور وهر فردي از اشيا مسطور عملي صالح نفع كنند وكاري براي نيكي سبب شنوند إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ معني اينست بدرستي خداي اجر نيكوكاران ضايع نكرداند وايشانرا البته بمثوبات ومكرمات برساند كساني كه در جهاد بودند تشنگي وكرسنگي ومشقت سير وبار سلاح وخوف دشمن بكشند وجان ومال در طلب رضاي خداي وطلب ثواب او بدل كنند رنج ايشان چكونه ضايع شود ومثوبت ايشان چكونه برود وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معني اينست نرسد ايشانرا تشنگي نه چنين وچنين مكر آنكه نبشته شود مر ايشانرا جزايي برحسب اين ونفقه نكنند نفقه خرد يا بزرك اندك يا بسيار اندك چون تمره بسيار چون

رُكُوع

بدره يا اندك چون نعلين جرمين بسيار چون اسب تازي وقطع نكنند واديي يعني نشيبي را دركوهسار مكر آنكه نبشته شود آن براي ايشان تا جزا دهند ايشانرا جزاء نيكو رُبع كردكار ديان بدانچ ايشان ميكردند وبر چيزي كه آنرا مي آوردند وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً معني اينست ونيستند مؤمنان كه بيكبار كي بيرون آيند وهمه بيك دفعت اهتمام در خروج نمايند اكر همه بيكبار كي بيرون چون بيرون آمدن همه سايغ نبود بيرون آمدن بعضي را

لَهُمُو مِنْهُمُو إِلَيْهِمُو لَعَلَّهُمُو يَلُونَكُمُو فِيكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قَوْمَهُمُو إِذَا قرا قالون بالصلة والقصر والمد عندها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يُنفِقُونَ نَفَقَةً بالادغام سوسي

صَغِيرَةً وَلَا مدغما غير الغنة خلف

كَبِيرَةً وَلَا مدغما غير الغنة خلف

وَادِيًا إِلَّا بالنقل ورش

وَادِيًا إِلَّا بالسكت خلف في رواية خلاد

صَغِيرَةً كَبِيرَةً الترقيق ورش

الْمُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي

كَافَّةً بالامالة في الوقف الكسائي

وَلِيُنذِرُوا بالترقيق ورش

قَوْمَهُمْ إِذَا بالسكت خلف في رواية

إِلَيْهِمْ بضم الهاء حمزة

آمَنُوا ثلثة اوجه لورش

الْكُفَّارِ بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

غِلْظَةً بالامالة في الوقف في رواية الكسائي

الْمُحْسِنِينَ ۝ وَلَا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا

نيكوكارانرا ونفقه نكنند نفقه خرد ونه

كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ

بزرك ونه برند مسافتي هيچ رودخانه مكر نوشته شد

لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝

ايشانرا تا پاداش كند ايشانرا خداي تعالي بأن نيكوتر آنچه هستند كه ميكنند

وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا

ونباشند مؤمنان تا بروند بغزو وطلب علم همه پس چرا نه

نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا

رفت از هر كروهي ازايشان جماعتي تا فقه آموزند

فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا

در باب دين وتا بيم نمايند كروه خود چون بازكردند

إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

بديشان تا مكر ايشان پرهيز نمايند اي آنان كه ايمان آورديد

قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا

جنگ كنيد با آنانكه نزديك نزد بشما از كافران وبايدكه يابند

فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝

درشما درشتي وصبر برقتال وبدانيد كه خداي تعالي با ترسندكانست بنصرت وعنايت

وهر بود رنج كر جهاد باشد چنانچ روايت كرده اند كه متخلفان از غزوه تبوك از تخلف توبه كردند وخود را در جهاد آوردند پيغمبر صلي الله عليه وسلم لشكرها نامزد كرد ودل خود را بر اقامت آورد پيغمبر را در شهر كذاشتند فرستاده ونافرستاده دل بر بيرون آمدن كماشتند اين آيت درشان ايشان نازل كشت وناشايستكي اين عمل به بيان پيوست معني چنين بود پس چرا بيرون نيامدند از هر جماعتي بعضي تا فرقه كه با پيغمبر مي ماندند علم ميكرفتند فقيه مي كشتند

آيند شهر را نكراني رند فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ معني اينست چون بيرون آمدن همه سايغ نبود بيرون آمدن بعضي را مساغ روي مينمود پس چرا بيرون نيامدند از هر جماعتي كثير طايفه تا فقه بياموزند وفقيه شوند قوم خويش را بسوي علم وعمل دعوت كنند چون ايشان باز كردند نه براي ترفع وتصدر وخودنمايي وتكبر وتشبيه بظلمه در ملابس ومراكب ومشابهت بجزع در مآكل ومشارب وباعلم متابعت جمله در اعمال وبادعوي صلاح موافقت فسقه در افعال مصراع علمي كه ره بحق ننمايد جهالتست وخودنمايي وتكبر ... در خلاف انداز بيت مي باش فقيه طاعت اندوز اما نه فقيه طاعت آموز علم راكه وسيلت دنياسازي خردنه پسندد كه آب حيوة بدست آري ودرخلاب اندازي دنياست روا مداركه وسيلت لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ معني اينست تا قوم خود را بترسانند وبسوي علم وعمل دعوت كنند تا ايشان بترسند وبعلم عمل كنند وتواند بود كه مراد از فَلَوْلَا نَفَرَ خروج براي جهاد بود وهر دو

وقومي كه در جهاد رفته اند ايشانرا سوي علم وعمل دعوت ميكردند چون ايشان از جهاد باز ميگشتند برين تقدير ضمير ليتفقهوا بر فرقه باقيه باشد نه بر فرقه نافره يعني خارجه ودرين
آيت دليل است كه خبر واحد حجت است چه اين متفقهان آحاد خواهند بود وخبر ايشان كساني كه دعوت خواهند كرد حجت خواهد نمود يا ايها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم
من الكفار معني اين آيت اي مؤمنان با كافراني كه نزديك شما اند قتال كنيد قلع دشمن اهم است اهم را مقدم داريد با اين كه اگر ايشانرا سلامت بگذاريد وروي بدور دست
آريد راه شهر بمخالفت ايشان جاري نشود واسباني كه حاجت باشد از شهر نرسد در لشكر صعوبت پيدا آيد وخلق را كار دشوار نمايد وليجدوا فيكم غلظة معني اينست
كه در شما غلظت با كافران بود ودرشتي با ايشان باشد ووجدان غلظت كنايت است از حصول غلظت تا باشد يا بند اي وليحصل فيكم غلظة اختيار اين طريق كرد زيرا چه كنايت
ابلغ است از صريح وتلويح اولي است از تصريح چه اگر شما را نيي بود ايشانرا رعب حاصل نشود واعلموا ان الله مع المتقين معني اينست وبدانيد بدرستي خداي با متقيان است بعلم ونصرت يعني حال شما ميداند ونصرت كردن شما مي تواند وإذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايمانا فاما الذين آمنوا فزادتهم ايمانا وهم يستبشرون واما الذين في قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الي رجسهم وماتوا وهم كافرون معني اينست وچون فرو آورده شود سورتي بعضي از منافقان مر منافقان ديگر را بروجه انكار ايكم زادته هذه ايمانا گويند پس مومنان بجمله فاما الذين آمنوا معطوف او رد مقالت ايشان جويند گويند اما آنكسان كه ايمان آورده اند ودين اسلام را تصديق كرده اند زيادت كرده است آيتي كه نازل شده است ايشانرا ايمان ايشان بدان شاد اند وبزيادت شدن آيات قرآن خوشانند واما آنانكه در دلهاي ايشان مرض كفر ونفاق بود كفر انكار اين آيت بر كفر قديم زيادت شود وبميرند درين حال كه كافرانند محروم از نعمت ايمانند اولا يرون انهم يفتنون في كل عام مرة او مرتين ثم لا يتوبون ولا هم يذكرون معني اينست مشاهده نميكنند ونمي بينند بدرستي كه ايشان مبتلا مي گردند بسيار ومفتون مي شوند بفتنه هر سالي يكبار يا دو بار پس توبه نميكنند وهم ايشانند كه پند نميگيرند نا گرفتن پند مخصوص بديشان بود وعدم اتعاظ خاصه ايشان باشد وإذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الي بعض هل يريكم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا يفقهون

فمنهمو ايكمو وهمو قلوبهمو فزادتهمو رجسهمو همو انهمو همو
يريكمو قرا ابن كثير بالصلة في فزادتهمو ايمانا بعضهمو الي قرا قالون بالصلة والقصر والمد عنه
رواية قالون | وورش بالصلة مع مد الطويل كما تقدم

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَّن يَقُولُ
وچون فرو فرستاده شود بعضی از قرآن پس از ایشان است آنکه گوید
أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ
كدام يك از شما بيفزود او را اين سورة تحقيق وتصديق اما آنان كه
آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ
بگرويدند بتحقيق بيفزايدشان سورة ايمان ويقين وايشان مژده يابند بنزول ايشان
وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ
واما آنان كه در دلهاشان است شكي ونفاقي بيفزودشان آن سورت
رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ
خبثي سوي خبث ايشان وبمردند وحال آنكه ايشان كافرانند
أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ
اي نمي بينند كه ايشان مبتلا ميشوند در هر سالي بانواع بليات
مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ
يكبار يا دوبار پس توبه نميكنند ونه ايشان
يَذَّكَّرُونَ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ
پند ميگيرند وچون فرو فرستاده شود سورتي
نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُم
نگرد بعضي از ايشان سوي بعضي گويند هيچ مي بينيد شما

انزلت سورة بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام
من يقول مدغما غير الغنة خلف
زادته بالامالة لحمزة وابن ذكوان في رواية
زادتهو بالاشباع ابن كثير
زادته هذه بالادغام سوسي
ايمانا آمنوا لورش ثلثة اوجه
فزادتهم ايمانا بالسكت خلف في رواية
فزادتهم بالامالة لحمزة وابن ذكوان في رواية
ايمانا وهم مدغما غير الغنة خلف
ايمانا لورش ثلثة اوجه
يستبشرون بالترقيق ورش
فزادتهم بالامالة لحمزة وابن ذكوان
رجسا الي بالنقل ورش
رجسا الي بالسكت خلف في رواية

كافرون بالترقيق ورش | ترون حمزة | مرة او مرة اوف | انزلت سورة بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام | بعضهم الي بالسكت خلف في رواية
يريكم بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي | يريكم بالامالة بين بين ورش في رواية

وچون فرستاده شود سورتي از قرآن كه آيات است در آن ذكر منافقان بعضي سوي بعضي بنگرند وچشمك زنند وغيبت كنند در آنحال
كه بگويند هست كه مي بيند شما را هيچ يكي پس از آنكه ايشان بدانند كه كسي نمي بيند باز گردند درين حال كه گردانيده باشد خداي تعالي دلهاء ايشانرا از ايمان بقرآن وصرف كرده باشد
از دريافتن عظمت آن بسبب آنكه ايشان گروهي اند كه عظمت قرآن را در نمي يابند ودر دريافتن آن نمي شتابند معاني قرآن را نمي جويند ودر راه دريافتن او نمي پويند وقرآن را از دل نه
مي خوانند واسرار آن نمي دانند لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رءوف رحيم معني اينست بدرستي هر آينه آمده است بر شما رسولي
از عشاير وقبيله شما عزيبي قريشي از اهل بطحا سخت است بر او سر دوي القربي رنج ومشقت شما حريص است بر ايمان واسلام شما وآرزومند است بقرار وآرام شما مهربانست

مومنان رحیم است بشان ایشان فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ معنی این آیت پس پیغمبر را گفتیم و تنبیه کردیم اگر کافران روی کردانند
و تر اپیغمبر ندانند پس بگو خدای که همه را آفریننده است مرا بسنده است نیست الهی جز او یعنی نیست معبودی بحق مگر همو بروی توکل میکنم نه بر دیگری کار بدو سپارم نه بغیری
و او پروردگار عرش عظیم است کردگار قدیم و کریم است عرش را از جهت کمال سعت و عظمت و بزرگی عظیم خوانده اند و از جهت بلندی و رفعت مجید دانند و بدانکه افتتاح سورة براءت
بنقض عهد مشرکان بود بعد از آن ذکر منافقان و مشرکان روی نمود و حکایتهاء شنیعهٔ ایشان کرد و شکایتهاء فظیعه در بیان آورد و اعمال ایشان مبین کردانید و ذکر احوال
ناشایستهٔ ایشان بمنتهای رسانید بعد از آن در ختم سورت مدح پیغمبر علیه السلام کرد بعد ذکر انواع بدخواهیها ایشان ذکر نیکوخواهی پیغمبر علیه السلام در شان
ایشان آورد و ذکر بدی ایشان تمام کشت و بیان بدنفسی ایشان بنهایت پیوست سخن بآخر رسید باتمام بیانی که مقصود بود بحصول انجامید مقطعی که برین صفت بود حسن است و منتها که برین وجه باشد مستحسن است والله اعلم بمراده من کلامه ولا یفهم احد ما اراده بتمامه لا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ربي توكلي عليه وهو حسبي

قُلُوبَهُمُو بِأَنَّهُمُو جَاءَكُمُو أَنفُسِكُمُو عَنِتُّمُو عَلَيْكُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا ۚ صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُم
هیچ یك از مسلمانان پس باز کردند باز کردانید خدای تعالی دلهای ایشان را
بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ ۝ لَقَدْ جَاءَكُمْ
بسبب آنکه ایشان کروهی اند که در نمی یابند بتحقیق آمد بشما ای معاشر جن و انس و عرب خاصه
رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
پیغمبری فرستاده از جنس شما که حسب و نسب او میدانید دشخوار است بر او آنچه هلاك شوید در آن یا رنج کشیدن شما
حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝
حریص است بر کار ایمان و هدایت شما بمومنان مهربان است با شفقت
فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
پس اگر بر کردند بگو بسنده منست خدای هیچ معبودی نیست بسزا مگر او
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ۖ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝
بر فضل او توکل کردم و او خداوند عرش بزرکست

مِنَ احَدٍ
بالنقل ورش
مِنْ احَد
بالسکت خلف في رواية
لَقَدجَّاءكم
بالادغام ابو عمرو و کسایی و هشام
لَقَدجَاءكم
بالامالة مع الاظهار ابن ذکوان
لَقَدجَّاءكم
بالامالة مع الادغام حمزة
مِنَ انفسكم
بالنقل ورش
مِنْ انفسكم
بالسکت خلف في رواية
عَلَيْهِي
بالاشباع ابن کثیر
بِالْمُومِنِين
بالابدال ورش والسوسي
رَءُفٌ
ابو عمرو و حمزة والکسایی و ابو بکر
رَؤُفٌ
لورش ثلثة اوجه
عَلَيْهِي
بالاشباع ابن کثیر
وَهْوَ
بسکون الهاء ابو عمرو والکسایی وقالون

سورة يونس عليه السلام مكي است مكر آيت وَمِنْهُم مَّن يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُم مَّن لَّا يُؤْمِنُ بِهِ الآية صد و نه آيت است هزار و هشتصد و سی و دو کلمه شش هزار و پانصد و شصت و هفت حرف است نظم این سورة با سورة براءت آنست که سورة براءت اغلب در مذمت منافقان و ذکر احوال و عذاب و نکال ایشان است و درین سورت اغلب ذکر توحید و رد مقالات کافران و حال هلاك ایشان است یا کویند در آخر سورة براءة آیت لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ الآية در ذکر پیغمبر علیه السلام بود و در آغاز سورة یونس نیز ذکر پیغمبر علیه السلام و وحی کردن قرآن برو روی نمود و بدانکه در افتتاح سورة مدح قرآن کرد بعد از آن آیات دیگر ذکر قرآن آورد تا آنکه سورت هم بذکر قرآن تمام کشت و بآیت قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ الی قوله وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ بانتها پیوست مقاصد سورة همانست عقد سورة در صفت قرآنست و شك نیست جملهایی که از یکی است اگر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است معترضاتی که میانهٔ این آیات آمده میان دو کلام متصل واقع شده و جمله بکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

سورة يونس عليه السلام مائة وتسع آيات

بسم الله الرحمن الرحيم الر تلك آيات الكتاب الحكيم معني اينست آن يعني اين سورت يا آيات اين سورت آيات كتابي اند كه استوارست يا استوار كننده است آنرا فرستنده اوحكيم است وحي كننده او اكان للناس عجبا ان اوحينا الي رجل منهم ان انذر الناس وبشر الذين آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم
معني اينست آهست مر مردمان را يعني هست عجبي كه وحي كرده ايم بسوي مردي از ايشان كه بترسان مردمان را يعني كافران را ومژده برسان مر مؤمنان بدرستي كه مر ايشان راست مرتبهٔ صدق وپايهٔ راستي نزد پروردگار ايشان بر كشيدن مردي كه از گروه واز قبيله ايشان ناشي گشته وميان ايشان پرورش يافته امّيي كه گاهي دست بر قلم نبرده ووقتي پيش كسي زانو تعلّم نزده صاحب دستگاهي نبود بظاهر جاهي هم نمي نمود جز آنكه نسبت اورا به خاندان بزرگ دانند واو را مردي از ايشان خواند جاي عجب ومحل شگفت نبود كه حق تعالي هر كرا خواهد بر كشد ونعمت دارين دهد از قدرت خداي چه عجب بود واز بخشش او چه شگفت باشد **نظم**
پادشاهي است كز خزانهٔ غيب
هر دو عالم بيك گدا بخشد
پيغمبري كه برين صفت بود وبرآن مرتبه برسد ذات او معجزهٔ او باشد وصفات او حجّ اصطفاء او بود يك مرد تنهاي بي دستگاه دم سري بر همهٔ عالم زند ودعوي همه پيغامبري بر همهٔ انس وجن كند بي حشم وخدم وبي مال وجاه با همهٔ جهان بمعارضه بايستد وبا خويش وبيگانه در مناقشت افتد سري بر سران عالم كند عشا واقارب او همه دشمن واهل قبيله او در قصد كشتن وبر همه عالم غالب آيد وبر همه جهان سري نمايد اين نظر بقدرت خداي آسان است ودر بخشش او ضعيف وقوي يكسانست قال الكافرون ان هذا لساحر مبين معني اينست گفتند كافران بدرستي كه نيست اين پيغمبر مگر ساحري پيدا يا نيست اين قرآن مگر سحري هويدا واين سخن اعتراف بعاجز شدن خويش از معارضه او بود واقرار بنا توانستن از مقابل او باشد چه غير ساحر با ساحر معارضه نتواند وراه برابري ندانند در سحر خواندن وساحر نام كردن مبطل اند ودرين دعوي نابوده ونا پسنديده بر باطل آنچه سحر ساحران را با او نسبت نباشد وحق را با باطل مشابهت نبود ان ربكم الله الذي خلق السماوات والارض في ستة ايام ثم استوي علي العرش معني اينست بدرستي پروردگار شما آنست كه آسمانها واو زمين را در مدّت شش روز آفريد واز عدم در وجود آورده استوي متشابه است سلف مشغول بتأويل نشوند خلق بعلوّ واستيلا تأويل كنند

منهموان قرا قالون بالصلة والقصر والمذوتر كها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لهمو ربهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

قف

الر تلك آيات الكتاب الحكيم

منم خداي مي بينم آنچه درين سورت آيتهاي كتابيست مشتمل بر حكمت

أكان للناس عجبا أن أوحينا إلي رجل

اي هست براي مردم شگفتي كه وحي فرستاديم سوي مردي

منهم أن أنذر الناس وبشر الذين آمنوا

از جنس ايشان كه بيم نماي مردم را ومژده ده آنكسان را كه ايمان آوردند

أن لهم قدم صدق عند ربهم قال

كه ايشان راست سابقهٔ خيري نزد پروردگار ايشان گفتند

الكافرون إن هذا لساحر مبين

كافران بدرستي اين مرد هرآينه جادوي است هويدا

إن ربكم الله الذي خلق السماوات

بدرستي پروردگار شما معبود بحق است كه آفريد آسمانها را

والأرض في ستة أيام ثم استوي

وزمين را درمقدار شش روز پس من بعد ظهور تصرف

علي العرش يدبر الأمر ما من شفيع إلا

در كاينات شد اظهار ميكند كارها را بحكمت وصواب نيست هيچ شفاعت خواهي مكر از

الر الر بالامالة ... وابن عامر وحمزه والكسائي

آيات

للناس بالامالة الدوري في رواية

عجبا ان

عجبا ان بالسكت خلف في رواية

منهم ان بالسكت خلف في رواية

آمنوا ثلثة اوجه لورش

الكافرون بالترقيق ورش

لسحر نافع وابو عمرو وابن عامر

والارض بالنقل ورش — والارض بالسكت خلف في رواية — استوي بالامالة المحضة حمزة والكسائي — استوي امالة بين بين ورش في رواية — يدبر الامر بالترقيق ورش — الامر شفيع بالنقل ورش — شفيع الا بالسكت خلف في رواية

متشابه است سلف مشغول بتأويل نشوند خلق بعلوّ واستيلا تأويل كنند يدبر الامر اينجمله تذييل است ولام در امر براي استغراق است معني اينست هر كاري را تدبير ميكند وساخته ميگرداند ما من شفيع الا من بعد اذنه اينجمله تذييل بعد تذييل است چه كسي كه مدبر همه كارها بود تدبير شفاعت متعلق باذن او باشد معني اينست شفيعي جز بعد اذن او نبود وكسي را بغير دستوري او محل شفاعت نباشد ذلكم الله ربكم معني اينست آن مذكور خداي عز وجل است خدايي كه پروردگار شماست فاعبدوه فا سببيه است بر طريق احسن الله اليك فاشكر معني اينست چون ثابت شده كه پروردگار شما اينچنين پروردگاري است مدبر همه كارست پس اورا بپرستيد وعبادت او بگزينيد افلا تذكرون معني اينست آيا نمي شنويد آنچه ميگوييم پس پند نميگيريد ودل بر يادداشتن آن نمي داريد همچنين نشايد پند گرفتن وموعظت

بدیرفتن باید اِلَیهِ مَرجِعُکُم جَمِیعًا معنی اینست بازکشت شما همه بسوی حسابکاه اوبود بسوی دیکری بناشد سزاوار اید که او را پرستش کنید وَعدَ اللهِ حَقًّا
وعد الله مصدر مؤکدست مر مضمون جمله سابقه را ای وَعدَ اللهُ وعدًا از قبیل لفلان علیّ الف درهم عرفا حقّا نیز مصدرست مرفعل محذوف را ای حقّ هذا الوعد حقّا
یعنی ثبت ثبوتا موکدست مر مضمون وعد الله از باب زید قایم حقّا معنی اینست وعده کرده است خدای وعده کردنی ثابت است این وعده ثابت بودنی اِنَّهُ یَبدَؤُا
الخَلقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ جمله معلّله است مر الیه مرجعکم را وچون جمله الیه مرجعکم ملوّح بوقوع حشر واعادت بود بتقدیم ملوّح تاکید جمله سابق نمود معنی
اینست بدرستی او آغاز میکند آفرینش را پس باز میکرداند وبعد از فنا باعادت میرساند واین عبارتست از کمال تصرّف ونهایت قدرت کسی را که اینچنین تصرف وبدین مثابه قدرتست سزاوارست که قضاء او وحکم او مرجع باشد ومستحق آنست که رجوع همه بدو بود لِیَجزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالقِسطِ لام متعلق است به یعید معنی اینست باز کرداند خلق را تا جزا دهد کسانی را که ایمان آورده اند وعمل صالح کرده اند بعدل عمل کسی ضایع نکند واجر کسی را در کمی نیفکند وَالَّذِینَ کَفَرُوا لَهُم شَرَابٌ مِن حَمِیمٍ وَعَذَابٌ اَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یَکفُرُونَ والذین باصله در محل رفع بابتداست وجمله لهم شراب من حمیم خبر مبتداست وعذاب الیم عطف است بر شراب من حمیم وجمله والذین کفروا حال است یا معترضه برای بیان سزای کافران وذکر عقوبت ایشان یا والذین کفروا عطف است بر الذین آمنوا ای لیجزی المکلّفین المؤمنین والکافرین برین وجه جمله لهم شراب من حمیم وعذاب الیم جمله ابتدائیه است برای بیان عذاب کافران وذکر عقوبت ایشان معنی اینست وانکسانی که نکرویدند وکفر ورزیدند مر ایشانراست از آب کرم شرابی ودردناک عذابی

رَبُّکُمُو مَرجِعُکُمُو لَهُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

تَذَکَّرُونَ نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر
اِلَیهِی بالاشباع ابن کثیر
آمَنُوا لورش ثلثة اوجه
حَمِیمٍ وَ مدغما غیر الغنة خلف
عَذَابٌ اَلِیمٌ بالنقل ورش
عَذَابٌ اَلِیمٌ بالسکت خلف وفی روایة
ضِئَاءً قنبل
ضِیَاءً وَ مدغما غیر الغنة خلف
نُورًا وَ مدغما غیر الغنة خلف
مَنَازِلَ لِتَعلَمُوا بالادغام سوسی
نُفَصِّلُ نافع وابن عامر وحمزه والکسائی وابو بکر
الآیَاتِ بالتقلیع ثلثة اوجه لورش
الآیَاتِ بالسکت خلف وفی روایة خلاد

بَعدِ اِذنِهِ ذٰلِکُمُ اللهُ رَبُّکُم فَاعبُدُوهُ
پس فرمان او آن معبود بسزا پروردکار شماست پس پرستش نمایید اورا
اَفَلَا تَذَکَّرُونَ اِلَیهِ مَرجِعُکُم جَمِیعًا
ای پس پند نمیکیرید باجزای اوست بازکشتن شما همه
وَعدَ اللهِ حَقًّا اِنَّهُ یَبدَؤُا الخَلقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ
وعده فرمود خدای تعالی وعده درست بدرستی او می آغازد آفرینش را پس دوم بار می آفریند ورا است
لِیَجزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالقِسطِ
تا پاداش دهد آنان را که ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو بر قانون عدالت
وَالَّذِینَ کَفَرُوا لَهُم شَرَابٌ مِن حَمِیمٍ
وآنان که کافر شدند مر ایشانراست آشامیدنی از آب بغایت کرم
وَعَذَابٌ اَلِیمٌ بِمَا کَانُوا یَکفُرُونَ هُوَ الَّذِی
وعذابی دردناک بانچه هستند که انکار ضایع می نمایند او آن خدایی است
جَعَلَ الشَّمسَ ضِیَاءً وَالقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ
که کردانید آفتاب را روشنی تمام وماه را باروشنی وتقدیر کرد سیر اورا
مَنَازِلَ لِتَعلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَالحِسَابَ
منزلها تا دانید شمار سالها وحساب اوقات را
مَا خَلَقَ اللهُ ذٰلِکَ اِلَّا بِالحَقِّ یُفَصِّلُ الآیَاتِ
نیافرید خدای تعالی آنرا مکر بحکمت وصواب بیان روشن میکنیم آیتها را

معنی اینست نیافریده است خدای آن همه را یعنی آفتاب وماهتاب وضیا ونور ایشان وبروج ومنازل مکر بحق یعنی متضمن مصالح ومنافع صحیحه نه بلهو وباطل چنانچه جای دیکر فرمود عزّ قائلا ربّنا ما خلقت هذا باطلا یُفَصِّلُ الآیَاتِ لِقَومٍ یَعلَمُونَ معنی اینست خدای آیات قدرت ووحدانیت خویش را بیان میکند وآنرا در ظهور ووضوح می آرد برای قومی که ایمان آرند ودل بر تصدیق آن بکمارند

بدانچ بودند ایشان کفر ورزنده وکافر شونده هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمسَ ضِیَاءً وَالقَمَرَ نُورًا معنی اینست او آنکسی است که کردانیده است آفتاب را ضیا یا کویند خداوند ضیا وماهتاب را نور یا کویند خداوند نور وروشن است که هریکی از ایشان بر قدرت خدای جلّ وعلا آیتی است مشهور وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَالحِسَابَ
معنی اینست ومقدّر کرده است برای هریکی از آفتاب وماهتاب یا برای ماهتاب منزلها تا شمار سالها وماهها وروزها بدانید وحساب را از خرجها وعشرها
که در هر سالی ودر هر فصلی آید وعدد آجال دیون وازمنه اثمان موقته ومانند آن دریابید مَا خَلَقَ اللهُ ذٰلِکَ اِلَّا بِالحَقِّ اینجمله مقرر مضمون جمله وقدّره منازل لتعلموا

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ معني اينست بدرستي در اختلاف شب وروز بروشنايي وتاريكي
وبه افزون كشتن ونقصان پذيرفتن واختلاف نوبت ايشان وعدم تخلف در آن در آمدن ورفتن وآنچ آفريد است در آسمان از آفتاب وماهتاب وسيارات
وانتقالات وثبوت ثابتات وآنچ در زمين آفريد است از كوهها وغارها ودرياها وجويها واز اشجار ونبات ومعادن وحيوانات هر آينه علامات قدرت
وايات وحدانيت است مر قومي را كه از خداي مي ترسند واز جرمان معرفت مي پرهيزند دل بر شناختن او دارند وخاطر بر تفكر مصنوعات او كمارند
كه هر يك مصنوعي علامت قدرت وهر مخلوقي از بدايع فطرت است

همو يهديهمو ربهمو دعويهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
براي كروهي كه دانند بدرستي كه در تعاقب شب وروز
وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ
وآنچه آفريد خداي تعالى در آسمانها وزمين هر آينه دلايل است
لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
براي كروهي كه ترسند از عواقب امور بدرستي آنان كه اميد نميدارند رسيدن بما
وَرَضُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ
وخشنود شده اند بزندكاني اين جهان وآرميده خاطر شده اند بآن وآنان كه
هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولٰئِكَ مَأْوٰيهُمُ
ايشان از دلايل وحدانيت ما بيخبر اند ايشان جاي ايشان
النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ إِنَّ الَّذِينَ
آتش است بسبب آنچه هستند كه كسب ميكنند بدرستي آنان كه
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ
ايمان آوردند وكردند كارهاي نيكو راه نمايد ايشانرا پروردكار ايشان سوي جنت
بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ
بسبب ايمان ايشان همي رود از فرود اماكن ايشان جويها در بوستانهاء
النَّعِيمِ دَعْوٰيهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ
نازونعمت كفتار ايشان در آن جنت اينست كه پاكا توي اي بار خداي

لقوم يعلمون
مدغما غير الغنة خلف
والنهار
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
والنهار
امال بين بين ورش في رواية
والارض
بالنقل ورش
والارض
بالسكت خلف وفي رواية خلاد
لايات
ثلثة اوجه لورش
لقوم يتقون
مدغما غير الغنة خلف
الدنيا الدنيا
بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
عن اياتنا
بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
عن اياتنا
بالسكت خلف في رواية
ماويهم
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ماويهم
امال بين بين ورش في رواية
ماويهم
بالابدال سوسي

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ أُولٰئِكَ مَأْوٰيهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ معني اينست بدرستي آنان كه لقاء مارا برحمت ورضا اميد نميدارند واز لقاء ما كه بقهر وخشم بود نمي ترسند يعني بعث را منكرند قيامت را تصديق نميكنند وبحيات دنيا راضي كشتند ودل بر ثبات حيات بستند وبرآن قرار وآرام كرفتند وآنانكه از آيات قدرت ما غافل شدند وتامل وتفكر نكردند در راه معرفت نشناختند قدرت وعظمت مادر دنيا ايشان برين صفت اند كه جاي ايشان دوزخ است بسبب كسب ايشان يا بدانچ كسب كرده اند ايشان از كفر ومعاصي وترك اوامر وارتكاب مناهي إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ معني اينست بدرستي نيكاني كه ايمان آورده اند واعمال صالحه كرده اند ايشانرا پروردكار ايشان رهنموني كند وبر ثبوت ايمان هدايت بخشد روايت كرده اند چون مؤمن سر از كور بردارد خداي عز وجل عمل نيك را بصورت خوب پيش او آرد تا رهبري كند ودر راه بهشت برد كافر چون

آمنوا بايمانهم تحتهم تحتهم الانهار دعويهم دعويهم
لورش ثلثة اوجه — بكسر الهاء والميم ابو عمرو — بالنقل ورش — بالسكت خلف في رواية خلاد — بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

از زير خاك بيرون آيد عمل بد او بصورت زشت پيش او شده دوزخ نمايد تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ معني اينست روان شود جويها فرودي خانهاء
بهشتيان يا فرودي درختان بساتين ايشان واين كنايتست از در آمدن ايشان در جنان ومحظوظ كشتن ايشان بحظوظ آن چه جريان انهار در جنان است وحصول اين
مستلزم حصول آنست دَعْوٰيهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوٰيهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ معني اينست دعاي ايشان در بهشت
سبحانك اللهم باشد وتقديم تسبيح بر دعا چنانچ ادب دعاست بود ولفظ اللهم را مقصور يا الله امنا بخير كفته اند بر قول ايشان لفظ سبحانك اللهم همين

لفظ متضمن دعاست وبر قول بصریان اللهم بمعنی یا الله است میم عوض است بر قول ایشان لفظ سبحانك اللهم دعا نیست مقدمهٔ دعاست دعا بعد آن بود وتقدیم
این ثنا متضمن استجابت دعا باشد کفته اند چون اهل بهشت را آرزویی در دل آید ودل ایشان سوی چیزی مایل نماید سبحانك اللهم کویند وازا بدین
عبارت جویند وچون یکدیکر ملاقات شود تحیت ایشان سلام بود وچون بمطلوبی که داشتند برسند وبه نیل مطلوب بهره مند شوند ختم بشکر کنند وخاتمهٔ
دعاء سابق الحمد لله رب العالمین سازند در بهشت تکلیفی نباشد اما تسبیح ودعا وشکر بر نیل نعمت بطبیعت بود اللهم ارزقنا ذلك واسكنا هنالك ولو يعجل
الله للناس الشر

تحيتهمو استعجالهمو دعويهمو ان اليهمو اجلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
طغيانهمو من قبلكمو قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ
ودرود ایشان در آن بهشت سلام بود بر یکدیگر وبازپسین گفتار ایشان که ستایش

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ
مر خدای را پروردگار جهانیان واگر شتاب نمودی خدای تعالی برای مردم

الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ
بدی را شتاب نمودن ایشان بنیکی هر آینه گزارده شدی سوی ایشان وقت هلاك ایشان

فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ
پس میگذاریم آنانرا که امید ندارند دیدار جزای مارا در سرکشی خود

يَعْمَهُونَ ۝ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا
سرگشته می باشند وچون برسد بآدمی گزندی خواند مارا

لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ
حال آنکه بر پهلو خفته بود یا نشسته یا ایستاده پس چون زایل کردانیدیم ازو

ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ ۝
گزند اورا گذرد گویی کار آنکه نخواند مارا سوی گزندی که رسیده باو

كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
همچنان آراسته شد برای بیحاوزکنندگان از حد اعتدال آنچه هستند که میکنند

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ
وبتحقیق هلاك کردانیدیم اهل زمانها پیش از شما

آخر دعويهم
لورش ثلثة اوجه بالامالة المحضة حمزة والكسائي

دعويهم
امالا بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

دعويهم ان
بالسكت خلف في رواية

للناس
بالامالة دوري

بالخير لقضي
بالادغام سوسي

لقضي
قرا ابن عامر

اليهم اجلهم
بالسكت خلف في رواية

اليهم
بالضم حمزة

اجلهم
قرا ابن عامر

طغيانهم
بالامالة دوري عن الكسائي

الانسان
بالنقل ورش

قالون

روایت کرده اند نضر بن حارث
از قوت اعتقاد باطل خویش
کفت اللهم ان كان هذا
هو الحق من عندك فامطر
علينا حجارة من السماء

رکوع

یعنی اکر آنچ محمد میکوید
صدق است وآنچ او خبر میکند
حق است بر ما سنکها از آسمان
باران کردان این آیت در شان
او وارد کشت واین نظم در حق
او بورود پیوست واین جمله
معترضه است برای بیان آنکه
بدخواهی کافر در حق نفس
خویش اکرچه مستحق آنست با
قضاء حکمت تاخیر پذیرد در حق
سبحانه وتعالی اورا بخواهش
بدی در حق خویش بشتابی
نکیرد تا از ابو جهلی همچو عکرمه
زاید واز ولیدی همچو خالدی
بدید آید وروا بود که آیت مذکوره
در حق مؤمنان رانی متضمن
شان ایشان دانی که آدمی در وقت
غضب وناخوشی خود را وزن
وفرزند خودرا دعاء بد کند وایشانرا
در ورطهٔ خواهش هلاك افکند
بکوید فلان بمیراد مرا از وی رهاند
مثل وماند این کوید وتو او تلف
جوید برین وجه از استعجال
ایشان بخیر تعجیل خیر مراد است
بر وجه ذکر سبب واراده مسبب
ای ولو یعجل الله للناس الشر مثل
تعجیله لهم الخیر لقضی الیهم اجلهم
واهلکوا لکنه لم یشا تعجیل اجابة
دعائهم بالشر علی انفسهم واولادهم
ونکتهٔ استعمال المجاز وتنبیه
بر سرعت بود چنانستی که خواستن
ایشان نخیر را عین حاصل شدن

الانسان قاعدا او عنهو زين للمسرفين ولقد اهلكنا
بالسكت خلف في رواية خلاد بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية بالاشباع ابن كثير بالادغام سوسي بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية

آن باشد معنی اینست واکر شتاب کرداند خدای برای مردمان شر را بدعایی که بنادانی در حق خویش میکنند یا بغضب در شان دیکری می آرند همچو شتاب آوردن او برای ایشان خیر را که
دعا میکنند وبرای خود یا برای دیکری میخواهند وخدای بزودی اجابت میکند وشتابی آنچ می خواهند میدهد وباجابت دعاء بد ایشان هر آینه تمام کرده شدی وسوی
ایشان رسانیده آمدی اجل تشان ایشان بمیرند وجان بملك الموت می سپردند خدای فضل میکند ایشانرا بدعاء بد ایشان در ورطه حصول بدی نمی افکند فنذر الذين
لا يرجون لقاءنا في طغيانهم يعمهون معنی اینست بدی وشر را که ایشان بنادانی برای خود یا برای دیکری میخواهند بزودی نمی آریم وبر فور بعذاب وهلاك نمی سپاریم نیز کسانی را
که لقاء مارا امید نمیدارند ورسیدن بحسابکاه ما در دل نمی آرند روز جزا وجزارا منکر اند وبر انکار مصر اند در دنیا میکذاریم در طغیان وکفران حیران وسرکردان میداریم

تا بعضي از ايشان مسلمان شوند واز بعضي فرزندان مسلمان پيدا آيند چنانچ از ابو جهل عكرمه حاصل شد واز وليد خالد بن وليد آمد واز ترتب اينجمله لازم نمي آيد كه صدر كلام مخصوص بكافران باشد بلكه اگر عام بود ترتب حكم بعضي از عام منافي عموم حكم سابق نبود وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا معني اينست وقتي كه برسد مردم را زياني ومضرتي ورنجي ومشقتي بر پهلو غلطيده يا نشسته يا ايستاده در هر حالي كه باشد ما را خواند يا رب يا رب گويد وبزاري وخواري خلاص از بلا ورهايش از عنا جويد فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ معني اينست پس هر گاه كه ازو بدعا مضرت وبلا دور كرديم واو را بنجات ونجاح آورديم ازين حال گشت وازين كار گذشت چنانستي كه نخوانده است ما را بسوي دفع مضرتي كه او را رسيده بود ودور شدن بلايي كه براي خلاص از آن زاري مينمود كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معني اينست همچنين آراسته شده است براي مسرفان ومال ووقت ضايع كنندگان آنچه ميكردند كارهايي كه بي فايده مي آوردند وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ معني اينست وهر آينه هلاك كردانيديم ما گروههايي را كه پيش از شما هر گاه كه كفر ورزيدند وظالم بر نفس خويش شدند وپيغمبران ايشان با حجتها آمدند وتبليغ آيات بينات كردند وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا معني اينست ونبوده اند ايشان كه ايمان آرند ودل بر تصديق گمارند كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ اينجمله تذييل است معني اينست همچنين جزا ميدهيم قومي را كه مجرمان اند عذابي ميكنيم كه سزاوار ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ معني اينست پس شما را در زمين خلفاء گذشتگان كردانيديم وبجاه ودستگاه ايشان رسانيديم تا نظر كنيم چگونه عمل ميكنيد وبا رخلافت چگونه بسر مي بريد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ معني اينست وچون خوانده شود بر ايشان آياتي ظاهره از فرقان گويند آنكسان كه نرسيد بحسابگاه ما اميد ندارند واز عذاب ما در دل خشيه وخوف نمي آرند بيار بر ما قرآني ديگر غير اين قرآن يا دل بر تبديل آن بگمار بدل آيت شكر شكايت وبدل مدح ذم وبدل آيات رحمت آيات عذاب

جاءتهمو رسلهمو جعلناكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بعدهمو عليهمو آياتنا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا
چون ستم كردند وآمد بديشان پيغمبران ايشان با معجزات روشن ونه

كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ
بودند كه ايمان آورند همچنان پاداش دهيم گروه

الْمُجْرِمِينَ ۝ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ
گناهكاران پس كردانيم شما را ساكنان بجاي ايشان در زمين

مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۝ وَإِذَا
پس از ايشان تا بنكريم كه چگونه كار ميكنيد وچون

تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ
خوانده شود بر ايشان آيتهاي ما حال آنكه روشن اند كويند آنانكه اميد ندارند

لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ
ديدار ما را بيار قرآني را جز اين يا تغيير كن آن را بگوي نسزد ونشايد

لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا
مرا كه تبديل كنم آن قرآن را از نزد خود بدرستي متابعت نمي نمايم مگر آن را

يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي
كه وحي فرستاده ميشود بسوي من بدرستي من مي ترسم اگر نافرماني نمايم پروردگار مرا

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا
از عذاب روزي بزرگ بگوي اگر خواستي خداي عز وجل نه

ظلموا بالتغليظ ورش
وجاءتهم بالامالة حمزة وابن ذكوان
رسلهم بتسكين السين ابو عمرو
ليؤمنوا بالابدال ورش والسوسي
خلائف في بالادغام سوسي
الارض بالنقل ورش
الارض بالسكت خلف وفي رواية خلاد
تتلى تتلى بالامالة ... والتقليل ...
عليهم آياتنا بضم الهاء حمزة
عليهم آياتنا بالسكت خلف في رواية
لقاءنا ائت بالابدال ورش والسوسي
بقرآن لي بالنقل ابن كثير ... نافع وابو عمرو

ان ابدله ان ابدله نفسي ان اتبع ان اتبع يوحي يوحي اني شاء الله
بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية نافع وابو عمرو بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية امالة المحضة حمزة والكسائي امالة بين بين ورش نافع وابو عمرو نافع وابن كثير وابو عمرو بالامالة حمزة وابن ذكوان

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي جمله مستانفه است چنانستي كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم گفت ماذا اقول لهم حين يقولون ذلك فقيل قل ما يكون لي الى آخره معني اينست بگوي اي محمد مر ايشان را از من نيايد واينچنين كار ناشايسته مرا نشايد كه من قرآن را از نزد خويش تبديل كنم وبغير وحي براي خويش دم تغيير او بزنم إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ معني اينست من پيروي نميكنم مگر چيزي را كه بسوي من وحي كرده ميشود واز خداي عز وجل بر من مي آيد چيزي از خود پيدا نميكنم تا در آن دم تبديل زنم إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ معني اينست بدرستي كه من بتقديري كه پروردگار خويش را عاصي كردم از عذاب روزي عظيم مي ترسم لاجرم اتباع وحي كنم وبغير وحي دم نزنم

قل لو شاء الله ما تلوته عليكم ولا ادريكم به فقد لبثت فيكم عمرا من قبله معني اينست بكواي محمد اكر خداي خواستي كه من تلاوت نكنم بر شما قرآنرا واعلام نكند بر شما
بزبان من آنرا تلاوت نميكردم بر شما قرآن ونه اعلام ميكرد شمارا خداي بزبان من بدان پس بدرستي كه درنك كرده ام ميان شما عمري يعني چهل سال پيش از نزول قرآن
واعلام نكردم شمارا بحرفي از آن افلا تعقلون معني اينست نشايد كه تامل نكنيد پس دريابيد وميدانيد كه چهل سال ميان شما بودم ووقتي صورت دعوي
ننمودم بعد چهل سال بغير فرمان خداي دعوت نميكنم وبغير بعث ووحي دم اين كار نمي زنم وبعضي كويند كه معني اينست چهل سال ميان شما بودم وميدانيد كه
درين مدت كاهي دروغي نكفته ام بعد چهل سال كه هنكام كمال عقل است دروغ چه نوع كويم ودر راه افترا برخداي چكونه پويم فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب باياته معني اينست من عمري ميان مردمان درنك كرده ام وحرفي نابوده بر زبان نياورده ام قبح افترا پيش من محقق كشته وزشتي سخن نابوده بظهور پيوسته زيرا چه كسي كه برخداي افترا كند ونابوده برخداي بربندد ونافرستاده خداي را فرستاده خداي كويد وكتاب خدايرا بدل كند فرستاده خدايرا نافرستاده سازد وكتابي كه حق است بكرداند ودر ورطه دروغ اندازد هيچ كسي از وي ظالمتر نبود وستمكارتر از وي نباشد من اينچنين كار چكونه كنم ودم اين كار چه نوع زنم يا فا سببيه استفهام براي انكار بود معني چنين آيد چون قبح افترا ثابت كشت وزشتي دروغ كفتن بظهور پيوست پس كيست ظالمتر از مشركان كه افترا برخداي ميكنند وبادعاء انداد واتخاذ اولاد قايل ميشوند وآيات كتاب خدايرا تكذيب پيش مي آيند وپيغمبر خدايرا دروغ كو ميدانند وشك نيست كه اين ناروا است محض نابوده وافترا است اين كلام بر وجه اول مسبوق براي تبري پيغمبر صلى الله عليه وسلم از افترا وبهتان است وبر وجه دوم تشنيع مشركان است انه لا يفلح المجرمون معني اينست پس بدرستي شان اينست مجرمان رستكار نشوند يعني كافران نجات نيابند تا انكه

عليكمو ادريكمو فيكمو يضرهمو ينفعهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تلوته عليكم ولا ادريكم به فقد
خواندمي اين قرآنرا بر شما ودانا نكردانيدي شما با آن بر زبان من چه تحقيق

لبثت فيكم عمرا من قبله افلا تعقلون
درنك نمودم درميان شما مدتي از خود پيش از نزول قرآن اي پس درنمي يابيد

فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا
پس كيست ستمكارتر از آنكه از خود بربندد بر خداي عز وجل دروغ را

او كذب باياته انه لا يفلح المجرمون
يا تكذيب نمود آيتهاي اورا بدرستي كار آنكه رستكاري نيابند كناهكاران

ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم
وميپرستند از غير خداي عز وجل چيزي راكه كزند نمي تواند رسانيد ايشانرا

ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند
ونه نفع ميرساند ايشانرا وميكويند اينان شفاعت خواهان ما اند نزد

الله قل اتنبئون الله بما لا يعلم في
خداي تعالى بكواي مي آكاهانيد خدايرا بآنچه متعلق علم او نشود در

السموات ولا في الارض سبحانه وتعالى
آسمانها ونه در زمين پاكست او وبلند مرتبه است

عما يشركون وما كان الناس الا امة
از آنچه شرك مي آرند ونبودند مردم مكر جماعتي متفق بر دين حق

ادريكم الامالة المحضة ابو عمرو وحمزة
ادريكم بين بين ورش
ولا ادريكم
فقد لبثت ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسايي
فمن اظلم بالنقل ورش
فمن اظلم بالسكت خلف في رواية
اظلم ممن مدغما سوسي
اظلم بالتغليظ ورش
افترى افترى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسايي
كذبا او كذبا او بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية
كذب باياته بالادغام سوسي
باياته هؤلاء
هؤلاء
قل اتنبئون بالنقل ورش

قل اتنبئون اتنبئون اتنبيون اتنبون اتنبئون في الارض
والارض وتعالى وتعالى تشركون امة واحدة

بالسكت خلف في رواية · الامالة المحضة حمزة والكسايي · وبين بين ورش في رواية · حمزة والكسايي · مدغما بغير الغنة خلف

كافر باشند ودر اختيار كفر بوده اند ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم معني اينست مشركان غير خداي را مي پرستند وجمادات بي حس وحركت را عبادت ميكنند
بيش چيزي كه زيان نرساند ونفع كردن نتوانند سر بر زمين مي نهند سنك چه زيان كند وجماد چه نفع رساند عجب حماقتي وطرفه سخافتي است در پيغمبر بشريت راضي نبوند ودر شان
الله بحجريت قايل شوند ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله معني اينست مشركان معبودان خودرا هؤلاء شفعاؤنا عند الله ميكويند وبه پرستش ايشان در كار خويش پيش خداي
شفاعت ميجويند ونميدانند كه سنك چه شفاعت كند وجماد چه دم ياري كردن زند واورا با اين كار چه نسبت وبا اين عمل چه ملامت اكر اورا قدرتي بودي تيشه سنك تراش را از خود

دفع كردي وخود را بخواري زير دست وپاي او بينا وردي قل أتنبئون الله بما لا يعلم في السموات ولا في الارض معني اينست بكواي محمد ايشانرا يعني مشركانرا اخبر ميكنيد
بچيزي كه بعلم خداي متعلق نشده يعني در آسمانها و زمين در وجود نيامده نابوده چرا ميكويند ودر راه باطل چرامي پويند شفاعت چكونه موجود شود وكفتار وكردار از جماد
چه نوع ممكن بود سبحانه وتعالى عما يشركون معني اينست خدايرا پاكي ياد ميكنيم و پاك ميدانيم از اشراك مشركان واز آنچ مشركان ميشوند بدان وما كان الناس الا
امة واحدة فاختلفوا معني اين است ونبوده اند از مردمان مكر يك كروه همه بر ملت اسلام يعني در آغاز عهد آدم عليه السلام تا آنكه قابيل مرهابيل صلوات الله عليه راكشت
اختلاف حادث كشت ودر زمان نوح بعد از طوفان هيچ كافري نماند جز چندتني مسلمان همه متفق بر ايمان پس اختلاف كردند بعضي مسلمان ماندند وبعضي بكفر پيوستند ولولا كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم فيما فيه يختلفون معني اينست موعود شده است از حق سبحانه وتعالى واكر موجود نبودي كلمه كه سابق شده است از خداي تعالى كه امت پيغمبر بشومي كناهان بهلاك عام نه پيوندند وباستيصال مبتلا نكردد هر آينه بهلاك كافران حكم كرده شدي وهمه را زوال واستيصال پيش آمدي ليكن چون بتاخير عذاب ايشان حكم شده وعقوبت ايشان تا قيامت موخر آمده عذاب ايشان معجل نكشت وبتاخير پيوست ويقولون لولا انزل عليه اية من ربه معني اين است وميكويند چرا سوي او آيتي كه دليل نبوت او باشد فرود آورده نشده وبرهاني كه دليل بر رسالت او بود پيدا نيامده همچو يد موسي وعصاء او وهمچو دم عيسي واحياء او فقل انما الغيب لله معني اينست بكواي محمد علم غيب جز مر خداي را نبود جز مر علام الغيوب را نباشد هر آيتي كه ديده ايد وبهر مرتبه كه رسانيد رسيدم آيتي ديكر از من غيب است نميدانم بدهد يا ندهد پيدا آرد يا پيدا نيارد در كار خداي مرا چه قدرت ودر فعل خداي مرا چه طاقت فانتظروا اني معكم من المنتظرين معني اينست پس منتظر باشيد ظهور آنچ خواسته ايد من نيز از منتظران حصول اثر انكرايم

بينهمو معكمو لهمو يسيركمو كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
مستهمو اذا قرا قالون بالصلة والقصر والمدون كا وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

واحدة فاختلفوا ولولا كلمة سبقت
يك كروه پس خلاف كردند واكرنه ارادتي بود از تاخير عقاب كه پيشي كرفت
من ربك لقضي بينهم فيما فيه يختلفون
از پروردكار تو هر آينه حكم كرده شدي در ميان ايشان در باب آنچه در آن خلاف ميكنند
ويقولون لولا انزل عليه اية من ربه فقل
وميكويند چرا فرو فرستاده نشد بروي معجزه كه ملتمس ماست از پروردكار تو پس بكو
انما الغيب لله فانتظروا اني معكم
كه علم نهاني مر خدايراست پس چشم داريد حكم خدايرا بدرستي من با شما
من المنتظرين واذا اذقنا الناس رحمة
از منتظرانم وچون چشانيم مردمانرا يعني كافران مكه را آسايش
من بعد ضراء مستهم اذا لهم مكر
پس از كزندي كه رسيده بايشان ناكهان مر ايشانراست استهزايي تكذيبي
في اياتنا قل الله اسرع مكرا ان رسلنا
در شان آيتهاي ما بكوي خداي تعالى شتابان ترست وقادرتر بجزاي مكر فرمودن بدرستي ملائكه ما
يكتبون ما تمكرون هو الذي يسيركم
مي نويسند بر شما آن مكر كه ميكنيد او آن خدايست كه قوت رفتن ميدهد شمارا
في البر والبحر حتى اذا كنتم في الفلك
در خشكي وتري تا چون باشيد شما در كشتي

فيهي
بالاشباع ابن كثير
عليهي اية
بالصلة ابن كثير ثلثة اوجه لورش
فقل انما
بالنقل ورش
فقل انما
بالسكت خلف في رواية
فانتظروا
بالترقيق ورش
بعد ضراء
بالادغام سوسي
مستهم اذا
بالسكت خلف في رواية
اياتنا
بالترقيق ورش
رسلنا
قرا ابو عمرو
يسيركم
بالترقيق ورش
ينشركم
قرا ابن عامر

پنهان ودشمني كردن بر صورت دوستان وشك نيست كه نفاق يعني دشمن بودن در دلها واظهار دوستي بزبان واخفاء
كفر در باطن ودر ظاهر اظهار ايمان واستهزا يعني نكوهيدن بر طريق ستودن وقدح را بصورت مدح نمودن وياد كردن
آيات قران باظهار اعتقاد واخفاء قصد عيب جيني ور سانيدن بر كافران بعناد والحال اين همه از باب مكرست
منتخبن شر وضررست قل الله اسرع مكرا معني اين است بكواي محمد خداي در سزا دادن مكر شتاب ترست و زيان
مكر شما را از زيان رسانيدن مسلمانان اكثرست حق سبحانه وتعالى مكر كنند كان را زود بكيرد

كه از قدرت او عجب نيست انچ طلب ميكنيد بشما برساند ومسئول شما را بحصول موصول كرداند واذا اذقنا الناس رحمة من بعد
ضراء مستهم اذا لهم مكر في اياتنا روايت كرده اند هفت سال در مكه قحط افتاد واز نايافتن غله بلايي عظيم زاد بعضي مردند وبعضي سك وكربه خوردند
چون از ين بلا نجات يافتند باز بعداوت پيغمبر وانكار آيات شتافتند اين آيت در شان ايشان نازل كشت ودر حق ايشان بوروديوست معني اينست وچون مردمانرا
پس از آنكه ايشانرا رنجي ومشقتي چون تنكي وكراني برسد نعمتي از آثار رحمت چون فراخي وارزاني بچشانيم وپس از رنج صحت وپس از بلا عافيت وپس از فقر رفاهيت نصيب
كردانيم ناكاه مر ايشانراست در شان آيات ما مكري عظيم ودر كار اسلام ومسلمانان ضرري وشري فخيم چه مكر عبارتست از زيان رسانيدن وزيان زده كردانيدن نا

ودر بود که وجود ایشان فنا بود ان رسلنا یکتبون ما تمکرون معنی اینست بدرستی فرستادکان ما یعنی فرشتکان ... مکر ایشان می نویسند آنچه ایشان مکر میکنند
هو الذی یسیرکم فی البر والبحر معنی آنست خدای آنست که شمارا در بر و بحر سیر بسیار میکناند و برای تحصیل معاش هر سو میدوانند یا کویند در اطراف جهان در سفر
خشکی و تری براکنده میکرداند حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة وفرحوا بها جاءتها ریح عاصف وجاءهم الموج من کل مکان وظنوا انهم احیط
بهم دعوا الله مخلصین له الدین لئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین فلما انجیهم اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق معنی آنست تا آنکه چون
در کشتیها باشید وروان شوند کشتیها با آنکسان که در کشتیها اند بیاد پاکیزه خوش آینده بشتاب بروند وبدان باد اهل کشتی شاد کردند بیاید بادی سخت

بهمو یبهو همو بغیکمو مرجعکمو فینبیکمو کنتمو — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
انهمو احیط انجیهمو اذاهم — قرا ورش الصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر — قرا الوزن الصلة والقصر والمد وعدمها

وجرين بهم بريح طيبة وفرحوا بها جاءتها
وبرند آن کشتیها ایشانرا ببادی نرم خوش وشاد شوند بآن باد آید آن کشتی را
ريح عاصف وجاءهم الموج من كل مكان
بادی سخت جهنده وآید ایشانرا موج آب از هر جایی
وظنوا أنهم أحيط بهم دعوا الله مخلصين
وبقین دانند ایشان که هلاک خواهند کرد ایشانرا خوانند خدایرا حال آنکه خالص کردانیده باشند
له الدين لئن أنجيتنا من هذه لنكونن
برای او دین را اکر نجات دهی مارا ازین محنت هرآینه باشیم
من الشاكرين فلما أنجيهم إذا هم
از سپاس داران پس چون رهایی داد ایشانرا ناکهان ایشان طلب
يبغون في الأرض بغير الحق يا أيها الناس
بزرکی میکنند در زمین بسبب استحقاق ای مردمان
إنما بغيكم على أنفسكم متاع الحيوة
بدرستی وبال ستم شما بر شماست تمتع میکنید برخورداری زندکانی
الدنيا ثم إلينا مرجعكم فننبئكم بما كنتم
این جهان پس با طرف ماست بازکشتن شما پس آکاه کنیم شمارا بآنچه هستید
تعملون إنما مثل الحيوة الدنيا كماء أنزلناه
که میکنید بدرستی که داستان زندکانی این جهان چون آبیست که فرو فرستادیم

جاءتها — بالامالة حمزة وابن ذکوان
عاصف و — بدغام الفاء خلف
جاءهم — بالامالة حمزة وابن ذکوان
مكان و — بدغام النون خلف
لئن أنجيتنا — بالنقل ورش
لئن أنجيتنا — بالسکت خلف فی روایة
أنجيهم إذا هم — بالسکت خلف فی روایة
أنجيهم — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
أنجيهم — بالامالة بین بین ورش فی روایة
متاع — بالرفع غیر حفص
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
الدنيا — بالامالة بین بین ابو عمرو وورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والکسائی

الدنيا — الامالة بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
كماء أنزلناه — بالنقل ورش
كماء أنزلناه — بالسکت خلف فی روایة
أنزلناهو — بالاشباع ابن کثیر

برنج وکشتیها از این بادها را نیز ببایند ایشانرا از هر مکانی موج دریا از پیش وپس ایشانرا وچپ وکمان برند بدرستی که احاطه شد احاطت موجها بر ایشان یعنی کمان برند که موجها دریا ایشانرا محیط کشت وبواسطه احاطت موجها مذکور زوال ایشان هنا وهلاک یبوست درین حالت از خدای خواهش کنند وخدایرا بغیر اد ربی خوانند بدین حالت که مخلص ... درین حالت کنند تا کدام ازین مهلکه خلاص دهی وازین جای تلف نجات بخشی هرآینه از شکر کزارندکان باشیم واز سپاس دارندکان کردیم پس هرکاه که خدای ایشانرا از ورطه نجات دهد وبنیاد ظلم نهند ناکاه ایشان در زمین بغیر حق بغی ورزند وجرایم عظایم را مرتکب شوند يا أيها الناس إنما بغيكم على أنفسكم متاع الحيوة الدنيا معنی آنست ای مردمان بغی شما مکر برسلمانان که همچو نفسهای شما اند یا کویند نیست بغی شما مکر بر نفسهای خویش که مضرت بغی در دنیا وآخرت راجع بسوی نفسهای شما بود وسبب هلاک شما کردد بدید شدن برخورداری حیات دنیا بجوید ودر آن طلب جاه می پویید ونفسهای خویش را در هلاک وتلف می اندازید ودر آخرت بعقاب وعذاب مبتلا میسازید متاع دنیا که چون خیال آید ودر بیاید چه متاع بود وانتفاع بجهان زودی رود ونیابد پس متاع شود چه انتفاع باشد درجه است زودی است که خدای عز وجل بیان مرتکب وآزاهر در دنیا عذاب کند ودر آخرت

در وبال ونکال افکند بغی بر پادشاهان وعقوق مادران وپدران ودر حدیثی دیکر هست شتاب ترین خیرات از روی ثواب صلهٔ رحم بود وشتابترین شرها از روی عقاب بغی بر
پادشاه وسوکند دروغ باشد ودر حدیث آمده لا تمکر ولا تعن ماکرا ولا تبغ ولا تعن باغیا ولا تنکث ولا تعن ناکثا روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم این حدیث ذکر کرد
واین آیت تا بید آورد وازابن عباس رضی الله عنهما مروی است لو بغی جبل علی جبل لدك الباغی اکر کوهی بر کوهی بغی ورزد کوهی که باغی است کوفته کردد وتر کفته اند
این سه چیز یعنی بغی ونقض عهد ومکر در هرکه باشد شك نیست که زیانکار او بود ثم إلينا مرجعكم معنی اینست پس بسوی ماست بازکشت شما بود نه سوی غیر ما فننبئكم
بما كنتم تعملون معنی اینست پس بعد بازکشت خبر خواهد کرد شمارا بعمل شما بانچ عمل میکنید شما وآن کنایت است از عقوبت وجزا وانتقام عمل است اکر خبر کردن کناهکاران

بکناهان ایشان برای عقوبت کردن بود و برای جزا دادن باشد اِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَاۤءٍ اَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاۤءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ مِمَّا يَاْكُلُ النَّاسُ وَالْاَنْعَامُ
در آیت سابقه ذکر حیوة دنیا کرد و درین آیت بیان حال دنیا و سرعت فناء او آورد این جمله مستانفه است چنانستی که سامع از حال دنیا پرسید جواب اِنَّمَا مَثَلُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
معنی این است ونیست حال حیوة دنیا مگر همچو حال آبی که آن را از آسمان فرستادیم پس نبات مذکور آمیخته شد دیدیم از آنچه بخورند مردمان و چهار پایان حَتّٰۤى اِذَاۤ اَخَذَتِ الْاَرْضُ
زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ اَهْلُهَاۤ اَنَّهُمْ قَادِرُوْنَ عَلَيْهَاۤ اَتٰىهَاۤ اَمْرُنَا لَيْلًا اَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيْدًا كَاَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ معنی اینست تا آنکه چون زمین آرایش خود
بکیرد و آراستگی بپذیرد یعنی برگ و گل پیدا آید و انواع مختلفه از شکوفها و میوها روی نماید زمین بدان زیبا شود و آراسته گردد اهل زمین کمان برند بدرستی ایشان
بر انتفاع بدان و بهره گرفتن از آن قادر شدند و در معرض بهره گرفتن آمدند آن زمین آراسته و اشجار پیراسته را شبی یا روزی فرمان ما بیاید و اثری از آثار قهر و خذلان ما روی نماید آسیب رسانیدن و هلاک کردن از باد گرم که خشک سازد و باد سرد که در پژمردگی و ذبول اندازد و ژاله که پست گرداند و صاعقه که بسوزاند و بادی سخت که از بیخ برکند و شاخ و بن درختان ابشکند پس بگردانیم ما او را همچو کشت درووده و همچو زرع نابوده چنانستی که در روز گذشته نبات او که ثبات داشت نداشت حال دنیا بدین می ماند آراستگی میگیرد ثبات و بقا نمی پذیرد تر و تازه می نماید ناگاه حادثه می زاید تری و تازگی و آرایش و آراستگی یکبارگی می رباید

بیت

دی بوستان خرم و صحرا و لاله زار
و آز بانگ مرغ در چمن افتاده غلغلی
امروز خارهای مغیلان کشیده تیغ
کویی که خود نبود درین بوستان گلی

هر چند آرایش دنیا بکمال حاصل آید در نظر مردمان تازه و آراسته نماید ناگاه در یک زدن زوال گیرد و در دم زدنی فنا پذیرد چنان شود که گاهی نبوده و وقتی بزیبایی و آراستگی ننموده

بیت

خود گرفتم که بیش از نرخ تکابوی دراز
کار زان سان که دلت خواست بسامان گردد
بچه ایمن از این عالم نا پا برجای
که بیک دم زدنش کار دگر سان گردد

كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ جمله تذییل است معنی اینست هم همچنین بیان می کنیم آیات را برای قومی که تفکر کنند و در تنبیهات که میکنیم نظر افکنند وَاللّٰهُ يَدْعُوْۤا اِلٰى دَارِ السَّلٰمِ

اَنَّهُمُوْ وُجُوْهَهُمُوْ قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

مِنَ السَّمَاۤءِ فَاخْتَلَطَ بِهٖ نَبَاتُ الْاَرْضِ مِمَّا
از آسمان یا ابر پس آمیخته شد بسبب آن آب آنچه روید از زمین از آنچه
يَاْكُلُ النَّاسُ وَالْاَنْعَامُ حَتّٰۤى اِذَاۤ اَخَذَتِ
بخورند آن را مردم و مواشی چون شتر و گاو و گوسفند تا چون گیرد
الْاَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ اَهْلُهَاۤ
زمین آرایش خود را و آراسته شود و گمان برند خداوندان آن زمین
اَنَّهُمْ قَادِرُوْنَ عَلَيْهَاۤ اَتٰىهَاۤ اَمْرُنَا لَيْلًا اَوْ نَهَارًا
که ایشان توانا اند بر تحصیل غله آن آید بآن زمین فرمان و قضای ما در شب یا روز
فَجَعَلْنَاهَا حَصِيْدًا كَاَنْ لَّمْ تَغْنَ بِالْاَمْسِ
پس کردانیم زرع آن زمین را مانند آن زمین که بعقش کرده باشند گوییا که هرگز نبوده در زمان متقدم یا اعدام آن
كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ
همچنان مشروح میکردانیم آیتها را برای گروهی که اندیشه کنند در دلایل
وَاللّٰهُ يَدْعُوْۤا اِلٰى دَارِ السَّلٰمِ وَيَهْدِيْ
و خدای تعالی همه را میخواند سوی سرای سلامت از آفات و احزان و قطیعت و راه می نماید
مَنْ يَّشَاۤءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوا
هر کرا خواهد سوی راهی راست مر آنان راست که نیکو کارند
الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوْهَهُمْ
مجازات نیکوتر و زاید بر آن چنانچه مقتضی فضل حق بود و نرسد بر رویهای ایشان

مِّنَ السَّمَاۤءِ بالحذف مع القصر
مِّنَ السَّمَاۤءِ بالحذف مع المد
مِّنَ السَّمَاۤءِ بالتسهیل مع القصر
مِّنَ السَّمَاۤءِ بالتسهیل مع المد في الوقف لحمزة وهشام
الْاَرْضِ بالنقل ورش حیث وقع
الْاَرْضِ بالسکت خلف وفي رواية خلاد حیث وقع
يَاْكُلُ بالابدال ورش والسوسي
وَالْاَنْعَامُ بالنقل ورش
وَالْاَنْعَامُ بالسکت خلف وفي رواية خلاد
قَادِرُوْنَ بالترقيق ورش
اَتٰىهَا اَتٰىهَا بالامالة
لَيْلًا اَوْ لَيْلًا اَوْ بالنقل ورش بالسکت خلف
بِالْاَمْسِ بِالْاَمْسِ بالنقل ورش بالسکت خلف وفي رواية

الْاٰيٰتِ الْاٰيٰتِ لِقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ دَارِ دَارِ يَشَاۤءُ اِلٰى يَشَاۤءُ اِلٰى مَنْ يَّشَاۤءُ صِرَاطٍ صِرَاطٍ
بالنقل ورش بالسکت خلف في رواية مدغما غير الغنة خلف امالها ابن ورش بالتسهیل نافع وابن کثیر وابو عمرو بالابدال نافع وابن کثیر وابو عمرو مدغما غير الغنة خلف بالسین قنبل بالاشمام خلف

الْحُسْنٰى الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي اما لها بین بین ابو عمرو وفي رواية ورش بالامالة في الوقف کسائي

معنی اینست و در راه احتیاط بحظوظ دنیا می پویند و خدای سوی دار سلام میخواند السلام خواند از جهت آنکه او را سرای سلامت از آفات و محل ایمنی از نکبات و فنا و با وجود باقی فانی را نکر بیند و تواند بود سلام را از اسماء خدا دارند و اضافت دار سوی او برای تعظیم مضاف همچو بیت الله و ناقة الله پندارند و تواند بود سلام مذکور سلام تحیت بود و اضافت دار سوی سلام باعتبار ملابسه تحیتهم فیها سلام باشد چه میان ایشان یکدیگر تحیت سلام خواهد بود
برخورداری بحیات دنیا میجویند و بحظوظ آن دلها را راغب می گردانند بهشت دار داند عاقل با وجود دار سلام بر خاکدان دنیا ننشیند

وازهر يكى بديكرى اكرام سلام روى خواهد نمود فريشتكان برايشان سلام خواهند كرد و از خداى برايشان سلام خواهند آورد وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ
عطف است بر يدعوا معنى اينست و راه نمايد كسى را كه خواهد بسوى راهى كه مستقيم است يعنى دين اسلام و شريعت پيغمبر عليه الصلوة والسلام خداى عزّ وجلّ بندكانرا
بر سبيل عموم بسوى بهشت دعوت كرد و راه رسيدن بدان پيدا آورد هر كه بدان راه برود در بهشت برسد و كسى كه در ره ديكر رود به بهشت نرود بيت
ترسم نرسى بكعبه اى اعرابى كاين ره كه تو ميروى بتركستانست لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ معنى اينست مر كسانى راست كه نيكويى كردند و نيكو ورزيدند سراى
نيكوتر و منزلى خوب تر يعنى بهشت و زياده بر آن يعنى رضوان و رؤيت رحمان و هيچ نعمتى از ين بهتر نبود و هيچ حظى از ين وافرتر نشود در زيادت اقوال بسيارست منقول
از اجلهء كبارست بعضى كويند غرفه ايست از يك مرواريد با چهار در مقامى از همه بهشتها برتر و بعضى كويند مراد از زيادت مذكور افزونى درجاتست و حور و قصور و بعضى كويند زيادة آنست كه او را محبوب مردمان كند و محبت او در دلها افكند چنانچ روايت كرده اند چون خداى بنده را دوست دارد محبت او در آبها اندازد هر كه از آب بخورد به محبت او پردازد و بعضى كويند حسنى نعمتى است كه عقول اندازهء آنرا در نيابد و زيادت نعمتى است كه وهم بمنتهاء آن راه نيابد و لى قول اوّل است كه زيادة بر رضوان و رؤيت مولاست وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ عطف است بر لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ معنى اينست و نرسد در قيامت در هنكام نكوسارى كافران روهاء مؤمنان را كرد آلودكى و نه خوارى أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اين جمله تذييل است معنى اينست ايشان صاحبان جنان اند مستحقان نعيم جاويد اند وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا معنى اينست و مر كسانى راست كه سيّات را كسب كرده اند جزاء سيّئه هم چند سيّئه كه آورده اند در وى زيادت نشود و تضعيف چنانچ در حسنه مى شود نشود وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ معنى اينست و برسد ايشانرا خوارى و نكوسارى و زارى در ين حال كه نيست ايشانرا از عذاب خداى نكاه دارنده و از عقاب او نجات آرنده كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِّنَ اللَّيْلِ

همو ترهقهمو ما لهمو وجوههمو همو نحشرهمو انتمو بينهمو شركاؤهمو

مكانكمو انتمو كنتمو ايّانا — قرا قالون بالصلة والقصر والمدّ وعدمها وورش بالصلة مع مدّ الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ — مدغما غير الغنة خلف — بالإمالة في الوقف كسائي

السَّيِّئَاتِ — ثلثة اوجه لورش

السَّيِّئَاتِ — بالابدال في الوقف حمزة

ذِلَّةٌ قِطَعًا — بالامالة الكسائي — ابن كثير والكسائي

النَّارِ — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

النَّارِ — امال بين بين ورش في رواية

نَقُولُ لِّلَّذِينَ — بالادغام سوسي

مَكَانَكُمْ أَنتُمْ — بالسكت خلف في رواية

كُنتُمْ إِيَّانَا — بالسكت خلف في رواية

فَكَفَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

فَكَفَىٰ — امال بين بين ورش في رواية

قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
هيچ غبارى و نه اثر خواريى ايشان اهل بهشت اند ايشان در آن بهشت
خَالِدُونَ ۝ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ
جاويدان باشند وآنان كه اندوختند خصلتهاى بد را پاداش
سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُم مِّنَ اللَّهِ
بدى بمانند آنست و رسد بايشان خوارى نيست مرايشانرا از عذاب خداى
مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا
هيچ نكاه دارنده كويى پوشانيده اند رويهاى ايشانرا پارها
مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
از شب حال آنكه شب تاريك بود آنان ملازمان دوزخ اند ايشان
فِيهَا خَالِدُونَ ۝ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ
در آن جاويدان باشند و ياد كن روزى را كه جمع كردانيم ايشانرا همه پس كوييم
لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ
مر آنانرا كه شرك آوردند ملازم باشيد جاى شما را شما و انبازان شما
فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا
پس جدايى افكنيم در ميان ايشان بقطع اسباب صلت وكويند انبازان ايشان كه نبوديد شما كه ما را
تَعْبُدُونَ ۝ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا
مى پرستيديد بس پسنده است خداى تعالى كواهى ميان ما

٣ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ معنى اينست روزى كه ايشانرا يعنى همه پرستندكان و پرستيده شدكانرا حشر كنيم پس در آن روز مشركانرا
بكوييم جاى خويش را شما و شركاء شما لازم كيريد و بر جاء خويش باشيد و از مكان خويش مجنبيد ميان عابدان و معبودان مخالفت
اندازيم و از يكديكر جدا سازيم معبودان ايشان كويند شما ما را بامر ما نمى پرستيديد و آنچه ميكفتيد و ميكرديد بعلم ما نميكفتيد

مُظْلِمًا معنى اينست چنانستى كه از روى تاريكى روهاى ايشان بقطعهاء شب پوشيده شده در ين حال كه شب در ظلمت و تاريكى در آمده أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ اولئك مبتداست اصحاب النار خبر هم فيها خالدون خبر دوم و جمله اولئك مستانفه است چنانستى كه كسى كفت ما عاقبة امرهم فقيل
اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون معنى اينست ايشان اصحاب دوزخ اند جاويد در دوزخ باشند وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا
مَكَانَكُمْ أَنتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُم مَّا كُنتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ٣

ونميكرديد پس خداي عز وجل برحال ما آكاه است بسنده است از آن روي كه كواه است بدرستي ما از عبادت شما غافل بوديم واز حال شما آكاهي نداشتيم از آنجا يعني در
مكان حشر يا در آن زمان يعني در زمان حشر بيازمايد هر تني آنچه در ايام سالفه كرده است وبداند هر نفسي آنچ در دار دنيا آورده است پس بسوي حسابكاه خدا كه مولي
ايشان است حق است باز كردانيده شوند وثواب وعقاب وجزا وسزاء اعمال خويش برسند تا بعلم خويش حكم كند وبدان را در آنچ سزاوارند افكند ظاهر شود
از ايشان اعمالي كه مي آوردند وكم شود از ايشان آنچه افترا ميكردند قل من يرزقكم من السماء والارض معني اينست بكوي محمد شما را از آسمان

عبادتكمو عنهمو يرزقكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بينكموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وبينكم ان كنا عن عبادتكم لغافلين
وميان شما بدرستي كه بوديم ما از پرستيدن شما هر آينه بي خبران

هنالك تبلوا كل نفس ما اسلفت وردوا
در آن وقت بيازمايد هر تني آنرا كه پيش فرستاد از عمل وباز كردانيده شوند ايشان

الى الله موليهم الحق وضل عنهم ما كانوا
سوي خداي تعالي خداوند ايشان بسزا وراستي وغايب شود از ايشان آنچه بودند

يفترون قل من يرزقكم من السماء
كه افترا آن ميكردند بكو كدام كس روزي ميدهد شما را از جانب آسمان

والارض امن يملك السمع والابصار
و زمين يا كيست كه مالك است شنوايي را وبينايي را

ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت
وكدام كس بيرون مي آرد زنده را از مرده وبيرون مي آرد مرده را

من الحي ومن يدبر الامر فسيقولون الله
از زنده وكدام كس بسازد واظهار فرمايد كارها بر قانون حكمت پس زود بود كه كويند آن معبود بحق است

فقل افلا تتقون فذلكم الله ربكم
بكوي پس پرهيزكاري نمي نماييد پس آن موصوف بقدرت كامله ورحمت شامله معبود بحق است پروردكار شما

الحق فماذا بعد الحق الا الضلال فاني
سزا بخدايي پس چيست بعد از صواب مكر كمراهي پس از كجا

بينكم ان
بالسكت خلف في رواية
تتلوا
حمزة والكسائي
موليهم
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موليهم
اما بين بين ورش في رواية
من يرزقكم
بالادغام سوسي
يرزقكم
مدغما بغير الغنة خلف
امن يملك
مدغما بغير الغنة خلف
والابصار
بالنقل ورش
والابصار
ومن يخرج
مدغما بغير الغنة خلف
الميت
ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر فيهما

من الميت ومن يدبر يدبر الامر الامر فقل افلا فقل افلا فاني فاني
مدغما بغير الغنة خلف — بالترقيق ورش — بالنقل ورش — بالسكت خلف وفي رواية خلاد — بالسكت خلف في رواية — الامالة المحضة حمزة والكسائي — اما بين بين ورش وفي رواية

كه روزي ميدهد يعني از آسمان كه باران مي فرستد واز زمين كه كياه بيرون مي آرد تا اقرار كنند ودم اعتراف زنند امن يملك السمع والابصار ام منقطعه است بمعني بل معني اينست بلك بكو كه مالك است شنوايي وبينايي شما را اين دو حاسه كه از اعظم مشاعرند واعظم حواس ظاهرند بآفرينش كه بيدا شدن ودر ملك كه در آمدن ومن يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي عطف است بر من يملك السمع والابصار معني اينست كه بيرون مي آرد زنده چون آدمي از نطفه بيجان ونطفه بيجان از انسان ومن يدبر الامر عطف است بر من يخرج الحي واين تعميم است بعد تخصيص معني اينست وكه تدبير ميكند كار را وكه آسان ميكند دشوار را فسيقولون الله سين براي تحقيق است والله خبر مبتداء محذوف است اي رازقنا ومالك السمع والابصار ومخرج الحي من الميت ومخرج الميت من الحي ومدبر الامر كله الله معني اينست پس تحقيق است ايشان خواهند كفت رازق ما ومالك سمع ما وابصار ما خداست ومخرج حي از ميت ومخرج ميت از حي وتدبير كننده كار عالم حق سبحانه وتعالي است ايشان بدين همه مقر خواهند بود واعتراف خواهند نمود بآن مكابره خواهند كرد وآنرا انكار خواهند آورد فقل افلا تتقون معني اينست پس بكو خدا را نمي شناسيد پس از اشراك بدو نمي پرهيزيد بار زاق ومالك وقادر ومدبر همه كار عاجز از اشريك ميكردانيد وچيزهايي را كه سزاوار پرستش نيند معبود مي خوانيد اين معني از عاقل كه پسندد وخردمند با اينچنين بي خردي نه پيوندد فذلكم الله ربكم الحق فا سببيه است معني اينست چون رزاق ومالك وخالق ومدبر امور دانستيد وبدين صفات عظام او را شناختيد پس آن معبود اي مخاطبان خداست پروردكار شماست ذات پاك او حق است صفات كمال او صدق است فماذا بعد الحق الا الضلال معني اينست چون حقيقت الوهيت خداي ثابت كشت ومعرفت اين كه خداي حق است بظهور پيوست

پس چیست بعد حق مگر گمراهی وچیست مقابل صلاح مگر فساد وتباهی آنچه وراء حق است جز گمراهی نبود وآنچ وراء صلاح است جز فساد وتباهی نباشد فأنى تصرفون
معنی اینست چون ثابت شد که توحید حق است واشراک گمراهی است وخلاف توحید فساد وتباهی است پس چگونه صرف کرده میشوید واز راه حق سوی باطل میروید
عقل شما چگونه می پسندد واینچنین باطلی بعمل شما چه نوع می پیوندد كذلك حقت كلمت ربك على الذين فسقوا أنهم لا يؤمنون معنی اینست چنانچه ثابت شد
که وحدانیت خدای حق است وبطلان اشراک متحقق است ثابت شد سخن پروردگار تو بر کسانی که عاصی شده اند تمرد ورزیده اند ایشان ایمان نخواهند آورد
واعتراف بوحدانیت نخواهند کرد قضاء خدای در حق ایشان بر کفر رفته ودوام کافری ایشان بحکم پیوسته یا گویند ثابت شده است کلمهٔ پروردگار تو

أنهمو شركائكمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أكثرهمو إلا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

تصرفون كذلك حقت كلمت ربك على
گردیده میشوید از حق همچنان لازم شد حکم پروردگار تو بر
الذين فسقوا أنهم لا يؤمنون قل هل من
آنکسان که خارج اند از طاعت که ایشان ایمان نیارند بگو هیچ هست از
شركائكم من يبدؤا الخلق ثم يعيده
انبازان شما کسی که آغاز کند آفرینش را پس دوم بار آفریند آنرا
قل الله يبدؤا الخلق ثم يعيده فأنى تؤفكون
بگوی خدای تعالی می آغازد آفرینش را پس اعادت میفرماید آنرا پس از کجا مصروف میشوند از حق
قل هل من شركائكم من يهدي إلى
بگو هیچ هست از انبازان شما کسی که راه نماید سوی
الحق قل الله يهدي للحق أفمن يهدي
دانستن وکردنی بگو خدای تعالی راه می نماید سوی حق ای پس آنکه راه نماید
إلى الحق أحق أن يتبع أمن لا يهدي إلا أن
سوی حق سزاوارترست بانکه متابعت نمایند یا آنکس که راه نیابد مگر که
يهدى فما لكم كيف تحكمون وما
اورا راه نموده شود پس چیست شما را چگونه حکم میکنید ونه
يتبع أكثرهم إلا ظنا إن الظن لا يغني
متابعت می نماید بیشتر ایشان مگر گمانی را بدرستی که گمان بی نیاز نکرداند

كلمات
قرا نافع وابن عامر
كلمه
في الوقف كسايي
يؤمنون
بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
من يبدؤا
مدغما غير الغنة خلف
فأنى
بالامالة المحضة حمزة والكسايي
فأنى
امال بين بين ورش في رواية
تؤفكون
بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
من يهدي
مدغما غير الغنة خلف
أفمن يهدي
مدغما غير الغنة خلف
أن يتبع
مدغما غير الغنة خلف
يهدّي
بكسر الياء والهاء ابو بكر
يَهَدّي
ابن كثير وابن عامر وورش
يَهْدي
حمزة والكسايي

يهدّي — بالاختلاس ابو عمرو وقالون
أن يهدى — مدغما غير الغنة خلف
يهدى — بالامالة المحضة حمزة والكسايي، اما بين بين ورش في رواية
أكثرهم إلا — بالسكت خلف وفي رواية خلاد

در حق ایشان یعنی حکم عدم
ایمان زیراچه ایشان ایمان
نخواهند آورد وبتوحید تصدیق
نخواهند کرد قل هل من
شركائكم من يبدؤا الخلق
ثم يعيده معنی اینست
بگوای محمد هست از شرکاء
شما یعنی شرکایی که بر اعتقاد
شما شرکاء خدااند کسی
که آغاز کند آفرینش را از نابوده
بود کی رساند وبعد از فنا
بوجود باز گرداند قل الله يبدؤا
الخلق ثم يعيده معنی اینست
بگوای محمد خدای خلق را آغاز
کند وبعد از فنا باز بوجود
رساند فأنى تؤفكون
معنی اینست چون ثابت شد
که خدای عز وجل قادر بر
ایجاد وابقا بود وتوانا بر افنا
واعادت باشد پس چگونه
از این چنین حقی مصروف
می شوید ودر چنین رهی باطل
میروید عقل شما از راه حق
چگونه متحول میشود ودر راه
باطل چگونه میرود قل هل من
شركائكم من يهدي إلى
الحق معنی اینست بگوای محمد
هست از شریکانی که شما
بشرکت ایشان قایلید وبه
پرستش ایشان
باعتقاد الوهیت
مایلید هست
کسی که رهنمونی سوی
حق کند ودل شما را از اتباع باطل
بگرداند قل الله يهدي للحق
معنی اینست هم خود جواب بگو
خدای راه رساند نه بحق رهنمونی
کند وسوی حق برساند جز او
کسی رهنمونی نداند وبحق رسانیدن
نتواند أفمن يهدي إلى الحق
أحق أن يتبع أمن لا يهدي

إلا أن يهدى معنی اینست چون ثابت شد که خدای رهنمونی کند هیچکس از کسانی که شما شریک میگویید رهنمونی کردن نتواند پس اقرار کنید که کسی که رهنمونی کند
ودر راه راست برد سزاوارتر است که اورا اتباع کنند وخود را در پس روی او افکنند نه کسی که راه نداند یا راه نمودن نتواند اینچنین رهبری را چگونه اتباع کنید وخود را در پس روی او چه
نوع افکنید یا کسی که راه ننماید مگر آنکه راه نموده شود وخدای اورا راه نماید فما لكم كيف تحكمون معنی اینست چه میکنید چون راه صدق دانستید وبر حق مطلع شدید
چه شد شما را که ناحق میگویید ودر راه افترا بر خدای می پویید بر کدام کیفیت حکم میکنید وبر کدام وجه روی بحکم می آرید عجب کارهایی است که از شما می آید ومستبعد است
چیزهایی که از شما می زاید چگونه حکم باشراک میکنید وچه نوع قایل بشرک میشوید وما يتبع أكثرهم إلا ظنا معنی اینست وپس روی نمیکنند اکثر ایشان

مکر ظنی وکمانی بیپیر راکه لایق اقتدا نبود ودرخور اتباع نباشد کمان می برندکه بتان ایشان بیش خدای شفاعت خواهندکرد وکار ایشان بسامان خواهند آورد واینچنین ظن را اتباع میکنند
وخودرا برین وهم درضلال وکمراهی می افکنند بی راه میروند وکمراه می شوند إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا معنی اینست بدرستی ظن درمحلی که علم باید سود نکند وبکار
نیاید چون معرفت رب العالمین وامهات قواعد دین که مقام یقین است ظن چه سود دارد وکمان چه ثمره آرد إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ اینجمله تذییل است
تاکید جمله ازجهت ابراز مدح بر سبیل وکادت است معنی اینست بدرستی خدای علیم است بکارهایی که ایشان میکنند وبعقوبتهایی که خودرا در آن می افکنند
وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ معنا اینست ونیست این قران ازجهت آنکه معجزست وخلق ازآوردن مثل وعاجزست لایق آنکه مفتری
باشد وکسی آنرا نابوده برنبندد عبارتی ممتاز دارد کسی نتواند که مثل آن بیارد این چنین کلام مفتری نباشد وحصول این ازغیر خدای ممکن نبود اعتقاد بر مفتری بودن او باطل است وقایل بمفتری بودن او مبطل است وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ معنی این است ولیکن قرآن مرکتابهایی که بیش ازوست مصدق است وتفصیل است مرکتابی راکه صدق است وحق است شکی نیست درو ثابت است بیقین شبهه نیست درو کاین است از رب العالمین أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ام منقطعه است بمعنی بل وهمزه وهمزه که مضمون اوست برای انکار بروجه توبیخ است واینجمله معطوف است بام برجملهٔ وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ معنا اینست یاخود میکویند که افتراست وبدروغ بربسته برخداست اینچنین کفتن سایغ نبود واین کان جایز نشد قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ مستانفه است چنانستی که پیغمبر کفت صلی الله علیه وسلم ماذا اقول لهم حین یقولون ذلک قیل قل فاتوا بسورة مثله وفا در فاتوا سببیه است معنی این بکوای محمد چون برمفتری بودن او یقین دارید وآنرا پیدا کرده بشری میپندارید پس سورتی مثل آن بیارید وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ عطف است بر فاتوا بسورة موصول با صله مفعول وادعوا است من دون الله بیان من

استطعتمو كنتمو بأنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
بدل صدق وصواب هیچ بی نیازی یعنی ظن بجای تحقیق نبود بدرستی که خدای داناست بآنچه میکنید

وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ
ونیست این قرآن که ازخود بدید آورده باشد اورا از

دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي
غیر خدای تعالی ولیکن باورداشت آن کتاب

بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ
که پیش ازین بوده ازکتب سماوی وتبیین شرایع مکتوبه هیچ شک نیست در آن

مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
از پروردکار جهانیان یا نه که میکویند ازخود بدید آورد محمد این قرآن

قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ
بکوی پس بیارید بعضی را مانند آن وبخوانید هرکرا توانید

مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝
از غیر خدای عزوجل اکر هستید راست کویان

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
نه که تکذیب نمودند آنراکه بکنه معرفت آن نرسیدند وهنوز نیامد بایشان

تَأْوِيلُهُ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
عاقبت کار آن ازظهور اعجاز وصدق همچنان تکذیب نمودند قبل از آنانکه پیش ازایشان بودند نظر در معجزات انبیا را

شيئا بالمد والوسط ورش حمزة
شيا بالنقل او بالادغام في الوقف حمزة
القران بالنقل في الحالين ابن كثير
ان يفتري مدغما غير الغنة خلف
يفتري بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزة والكسائي
يفتري امال بين بين ورش في رواية
تصديق بالاشمام حمزة والكسائي
يديهي بالاشباع ابن كثير
فيهي بالاشباع ابن كثير
افتريه بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزة والكسائي
افتريه امال بين بين ورش في رواية
فاتوا بالابدال ورش والسوسي
ياتهم بالابدال ورش والسوسي
تاويله بالابدال ورش والسوسي
كذلك كذب بالادغام سوسي

۳ وکذب نتواند كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ کذلک صفت مصدر محذوفست ای تکذیبا مثل هذا التکذیب من غیر علم وفهم کذب الذین من قبلهم انبیاءهم وکتبهم وجمله تذییل است معنی اینست همبرین طریق بغیر علم وتحقیق دیکر پیغمبران را وکتابهاء ایشانرا تکذیب کردند تکذیبی بتخمین وحسبان نه بتحقیق وایقان کسانی که پیش از ایشان بودند ❊

است ان کنتم شرطی است مستغنی از جزاء اکتفاء بما مضی معنا اینست وبخوانید هرکرا توانید تا مثل آن بیارد اکرشما صادقانید در دعوی این که قرآن مفتری است
حاصل از غیر خداست بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ معنا اینست این چنین کسانرا چه لایق باشند که ازایشان حجت طلب کنند بعلمه متعلق است بلم
یحیطوا ولم یحیطوا با متعلق خویش صلهٔ ماست موصول با صله مجرور باست جار ومجرور مفعول کذبوا است ولما یاتهم تاویله عطف است بر لم یحیطوا یا حال است معنی
چنین کویند بلکه تکذیب کرده اند بکلامی که آن اندا نسته اند ودر یافتن آن نتوانسته اند وهنوز معنی قرآن در دل ایشان نیامده ومضمون آن مفهوم ایشان نشده
ودر اخبار مغیبه که در قرآن است مطلع نکشته وکمال بلاغت او که خارج از طاقت بشرست بعلم ایشان نه پیوسته تا اعجاز او بدانند فرق کردن میان صدق

فانظر كيف كان عاقبة الظالمين فاسببيه است كه كار ناشايسته وظلم سبب است براي امر بنظر عبرت درحال ظالمان گذشته وآنچ از عذاب وهلاك برايشان
رفته فكيف خبر كان آمد از جهت تضمن صدد كلام مقدم شد اي علي اي كيفية كان عاقبة المكذبين وجمله بتأويل مفرد مفعول است مر انظر معني اينست پس نگاه
كن كه عاقبت ظالمان بچه كيفيت انجاميد وكار ستمكاري ايشان تا كجا كشيد چگونه هلاك گشتند وبچه خواري وزاري بيوستند ومنهم من يؤمن به
ومنهم من لا يؤمن به وربك اعلم بالمفسدين معني اينست وبعضي از ايشان كساني اند كه اكنون بفرمان ايمان مي آرند يا گويند در زمان آينده ايمان خواهند

منهمو منهمو لكمو انتمو منهمو منهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عملكمو آنتم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ وَمِنْهُمْ
پس بنگر كه چگونه بود سرانجام ستمكاران وازايشان بود
مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ ط وَرَبُّكَ
كسي كه ايمان آرد بقرآن واصرار نمايد وازيشان كسي بود كه ايمان نيارد واصرار نمايد بر تكذيب وپروردگار تو
أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ
دانا ترست بحال تباه كاران بر تكذيب واگر تكذيب نمايند ترا بگو
لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ج أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا
مراست جزاي عمل من وشماراست جزاي عمل شما شما بيزاريد از آنچه
أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ وَمِنْهُمْ مَنْ
ميكنم من ومن بيزارم از آنچه ميكنيد شما وايشانند كساني كه
يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ط أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ
گوش ميدارند بطريق سخريت سوي تو آنگاه كه قرآن ميخواني اي پس تو شنواني كرانرا واگرچه
كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ
باشند كه درنيابند يعني منضم باشند بصمم ايشان عدم تعقل ايشان وازايشانست كسي كه مي نگرد
إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا
سوي تو بديده اعتبار اي پس تو راه نمايي نابينايانرا واگرچه باشند
لَا يُبْصِرُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا
بي بصيرت نيز بدرستي كه خداي تعالي ستم نكند بر مردم هيچ ستمي

من يؤمن — مدغما بغير الغنة خلف
يومن — بالابدال ورش والسوسي
لا يومن — بالابدال ورش والسوسي
اعلم بالمفسدين — بالادغام سوسي
عملكم انتم — بالسكت خلف في رواية
بريئون — ثلثة اوجه لورش
بريون — بالادغام في الوقف حمزة
بري — مع الروم او الاشمام او التسكين في الوقف حمزة وهشام
من يستمعون — مدغما غير الغنة خلف
من ينظر — مدغما غير الغنة خلف
لا يبصرون — بالترقيق ورش

شيئا ولكن — مدغما غير الغنة خلف
شيا — بالمد والتوسط ورش
شيئا — بالسكت خلف وفي رواية خلاد

آورد وبعضي از ايشان كساني اندكه اكنون نيز ايمان نمي آرند يا گويند در زمان آينده نيز تصديق تو نخواهند كرد وان كذبوك فقل لي عملي ولكم عملكم معترضه است براي تلقين پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه چون كافران تكذيب كنند چه گويد وبكدام چيز تفصي جويد معني اينست واگر ترا تكذيب كنند وكار

ع

خويش را در تباهي افكنند پس بگو مراست عمل من مرا بايد كه تبليغ كنم ودر تبليغ مقصر نباشم وشما راست عمل شما كه قبول كنيد يا نكنيد جزاء آن خواهيد ديد وسزاء آن بشما خواهد رسيد انتم بريئون مما اعمل وانا بريء مما تعملون اينجمله تعليل است بر مضمون كلام سابق دليل است يا از جهت افادت تاكيد جمله سابقه تذييل است معني اينست در آنچ من ميكنم شما بيزاريد ومن بيزارم از آنچ شما ميكنيد ومنهم من يستمعون اليك معني اينست وبعضي از ايشان كساني اند كه سوي تو گوش ظاهر مي نهند وشنيدن سخن تو ميخواهند اما گوش دل ندارند دل را بر سماع سخن نمي آرند افانت تسمع الصم ولو كانوا لا يعقلون معني اينست وبعضي از ايشان كساني اند كه گوش ميدارند سوي كلام تو نه بقصد
انكه دريابند پس تو البته مي شنواني كرانرا واگرچه هستند ايشان كه در نمي يابند ترتب اسماع كران بر گوش داشتن ايشان نشايد وقصد تحصيل آن عقب ايشان نبايد ومنهم من ينظر
اليك افانت تهدي العمي ولو كانوا لا يبصرون معني اينست وبعضي از ايشان كساني اند كه بچشم ظاهر سوي تو نگرانند ودر چشم باطن كورانند پس البته كورانرا
رهنموني ميكني ودر رهنمايي عميان دم اهتمام ميزني اگرچه ايشان نه مي بينند وديدن راه نمي گزينند ان الله لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم
يظلمون معني اينست بدرستي خداي بر مردمان ستم نكند وبي جرم بروجه ظلم در رنج نيفكند وليكن ايشان بر نفسهاء خويش ظلم ميكنند وخود را باختيار خويش در رنج وعذاب

می افکند با وجود کوش وچشم خودرا کور وکر می سازند به بی راه رفتن ونصیحت نا پذیرفتن خودرا در حیز نا شنوایی ونابینایی می اندازند باختیار خویش بکوری برداخته اند
وخودرا بغیر کوری کور ساخته اند وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ معنی اینست یاد کن ای محمد روزی که مردمانرا حشر کنیم
وپس ان مرک زنده کردانیم چنانستی که در دنیا یا در کور جز یکساعتی از روز درنک نکرده اند اکرچه مدتی در دنیا یا در کور بسر آورده اند بردل ایشان چنان نماید که جز
یکساعتی از روز درنک نکرده اند درین حال یکدیکر خودرا شناسند که این فلانست فلان بن فلانست بدانند واین درهنکام بعث بود بعد از شدت هول تعارف نیز
بود خالی بدید آید کسی با دیکر

أَنفُسَهُمُو يَحْشُرُهُمُو مَرْجِعُهُمُو رَسُولُهُمُو بَيْنَهُمُو وَهُمُو كُنتُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

نَعِدُهُمُو أَوْ — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ وَيَوْمَ
ولیکن مردمان برتنهای خود ستم میکنند ویاد کن روزی را

يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ
که برانکیزانیم شان کویی کار آنکه درنک نکردند در دنیا یا در قبر مکر ساعتی از روز

يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا
شناخت یکدیکر بود میان ایشان بحقیقت زیان کاراند آنانکه تکذیب کردند

بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ
رسیدن بجزای خدایرا وبنودند راه یافتکان واکر بنماییم ترا

بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا
بهری از آنچه وعده میکنیم ایشانرا یا قبض روح نماییم ترا پس باجزای ماست

مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ
بازکشت ایشان پس خدای تعالی کواهست برآنچه میکنید

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ
ومرهر کروهی راستاز امم ماضیه پیغمبری که پس چون آمد بایشان پیغمبر ایشان خواند ایشانرا بحق پس تکذیب کنند اورا حکم کرده شود

بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَيَقُولُونَ
میان ایشان بعدل بانجاء رسول ومصدقان وتعذیب مکذبان وایشان ستم کرده نباشند ومیکویند

مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
کدام وقت خواهد بود این وعده عذاب یا قیامت اکر هستید شما راست کویان

آشنایی نماید قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ معنی اینست بدرستی که خاسر شدند وزیان زده کشتند آنان که لقاء خدا را یعنی رسیدن بحساب خدای ووعده ووعید او تکذیب کردند وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ معنی اینست ونبوده اند سوی تصدیق او مهتدی شدکان وراه راست یابندکان وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ

عشر

معنی اینست زیان زده شدند ودر خسران آمدند کسانی که خبر رسیدن خویش را بحسابکاه خدای دروغ دانستند واستعداد کردن برای نجات نتوانستند واکر ترا بنماییم بعضی چیزی که برای ایشان وعید میکنیم چون عذاب ایشان در دنیا بود وپیش نظر تو باشد واکر ترا پیش از عذاب کردن ایشان متوفی کردانیم وپیش از هلاک ایشان بمیرانیم پس بازکشت ایشان بسوی حسابکاه ماست وآخر کار ایشان نجزاوسزاست جز ایشان در آخرت بدان خواهند رسید اکر در دنیا عذاب ایشان ندیدی در آخرت خواهی دید ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ معنی اینست سوی ماست بازکشت ایشان وخدای کواهست بدانچه ایشان میکنند وخود را در کفر ومعاصی می افکنند

نَعِدُهُمُو أَوْ
وَلَٰكِنِ النَّاسُ — قرا حمزة والکسایی
نَحْشُرُهُمْ — غیر حفص
النَّهَارِ — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
النَّهَارِ — امال بین بین ورش فی روایة
قَدْ خَسِرَ — بالترقیق ورش
نَعِدُهُمْ أَوْ — بالسکت خلف فی روایة
فَإِذَا جَاءَ — بالامالة حمزة وابن ذکوان
يُظْلَمُونَ — بالتغلیظ ورش
مَتَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والکسایی
مَتَىٰ — امال بین بین ورش فی روایة

وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ جمله حالست وانجمله مقید استمرار بود یا معنی ماضی واستقبال در فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ موافق باشد معنی اینست وکافران مظلوم نیند ومعذب بعدل میشوند وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ معنی اینست ومیکویند ایشان روز قیامت وعذابی که وعده میکنید کی خواهد بود وکی روی خواهد نمود آنچه وعده میکنید بزودی بیارید اکر شما راست کویید ووعده براستی میکنید

حاکم چون کواه باشد برای حکم کواهی دیکر حاجت نبود وانتقام او بعلم کسی متعلق نباشد وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ معنی این است
هر امتی را رسولی مبعوث شده برای تبلیغ احکام ایشان آمده ایشانرا بر توحید آکاه بند وآنچه ایشانرا از شرایع واحکام باید رسانید چون رسول ایشان علیه السلام آمد وتبلیغ
وحی کرد وامت او در امر ونهی او انقیاد دنیا ورد میان ایشان بعدل حکمی ظاهر کشت وعقاب وعذاب بر ایشان سوست پیغمبر از نجات یافتند وامتان چیزی که مستحق
آن بوده اند دریافتند یا کویند چون پیغمبر از در روز قیامت بیایند دعوی تبلیغ کنند کافران منکر شوند میان ایشان حکم بعدل شود ایشان مظلوم نشوند وبر کسی ظلم رود

قُل لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ معني اينست بگواي محمد من زياني ونفعي را براي نفس خويش مالك نه ام بس نفع و زيان براي ديگران چگونه مالك شوم اين كنايتست از لا أملك عذابكم ولا اقدر ان اعجل عقابكم لكن ما شاء الله كان يعني آنچ خواست خداست شدني است وآنچه ارادت اوست آمدني است لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ معني اينست مرهر امتي را اجلي است كه چون بيايد اجل ايشان يكساعتي پيش از آن نمانند و يكدمي پيش از آن نرند و ماندن ورفتن ايشان بر دست من نبود وعذاب وهلاك ايشان بقدرت ومشيت من باشد آنچه خداي خواسته است همان خواهد بود وآنچه بمشيت او پيوسته است همان روي خواهد نمود قَالُونَ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ معني اينست بگواي محمد مر كافران را آمي دانيد خبر كنيد اگر شما را عذاب خداي بكبارگي بيايد در وقت شب كردن كه وقت خوابست يا در روز كه وقت اشتغال باكتسابست ناگهان روي نمايد پشيمان شويد ومتحير گرديد امید اميد چه چيزست عذابي كه مجرمان شتابي ميجويند ومتي هذا الوعد ان كنتم صادقين ميگويند واين تهويل واستعظامست چنانچ گويند أمدانى اگر برسي مارا چه پيش آيد يا گويند اگر اين كار كني چه بلا روي نمايد أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنتُم بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ معني اينست چون بعذاب خبر كرده شديد تكذيب كرديد شتابي وقوع آن جستيد وچون واقع شود بمشاهدة آن ايمان آريد وتصديق كنيد پس گفته شود اكنون ايمان مي آريد وحال اينست كه تكذيب ميكرديد وبوديد كه عذاب را بشتابي ميجستيد ومتي هذا الوعد ان كنتم صادقين ميگفتيد ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ معني اينست پس تر گفته شود مر ظالمان را عذاب جاوداني بچشيد وتا ابد در رنج باشيد استعمال الذوق كه مبني از قلت است در عذاب جاودانه مبني از فظاعت جريمه بود بر آن مثابه كه عذاب بدين نسبت عذابي كه در خور آنست هيچ چشيده نباشد هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ معني اينست هست كه جزا داده ميشويد مگر بسبب آنچ عمل كنيد بوده بود يا اگر عمل بد نبودي عذاب ابد روي ننمودي چه عذاب بي بدي نبود وعقوبت بي جرم متحقق نشود وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ معني اينست وانتو استخبار ميكنند وخبر ميجويند واحق هو ميگويند او وعدة عذاب خواست

أَجَلُهُمُو أَتَيكُمُو آمَنتُمُو كُنتُمُو أَنتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أَرَأَيْتُمُو إِنْ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
بگواي محمد مالك نه ام براي خود دفع هيچ گزندي كردن از مرض يا فقر وبند سودي رسانيدن از صحت وغنا مگر كه خواسته باشد خداي

لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ
مر هر گروهي راست آخر وقتي چون آيد امارات انقضاء دور ايشان تاخير نهند ايشان از آن وقت

سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ
يكساعت ونه مقدم دارند بگو خبر دهيد اي كافران اگر آيد بشما

عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ
عذاب خداي شب هنگام يا بروز چه چيز را شتاب ميكنند از آن عذاب گناهكاران

أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنتُم بِهِ آلْآنَ وَقَدْ كُنتُم
اي پس چون واقع شود عذاب ايمان آوريد بآن اي اكنون ايمان مي آوريد وبحقيقت بوديد شما

بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ۝ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا
بآن شتاب مي نموديد جهت تكذيب وانكار پس گويند مر آنان را كه ستم كردند بچشيد

عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنتُمْ
عذاب جاوداني هيچ پاداش دهند شما را مگر بآنچه بوديد شما كه

تَكْسِبُونَ ۝ وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ قُلْ
كسب ميكرديد از كفر ومعاصي وخبر ميپرسند ترا كافران مكه اي راست وصوابست قرآن يا اسلام يا اين عذاب كه وعده ميدهي بگوي

إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ
آري بحق پروردگار من كه بدرستي كه آن صدق وصوابست ونه ايد شما فوت شوند كان از عذاب

ضرا ولا مدغما غير الغنة خلف
نفعا الا بالنقل ورش
نفعا الا بالسكت خلف وفي رواية خلاد
شاء الله بالابدال الحمزة وابن ذكوان
أمة أجل بالنقل ورش
أمة أجل بالسكت خلف في رواية
جا أجلهم بالاسقاط قالون وأبو عمرو والبزي
جاء اجلهم بتسهيل الثانية أو ابدالها قنبل والقاري ورش
يستاخرون بالابدال أبو عمرو والسوسي
يستاخرون بالترقيق ورش
ساعة ولا مدغما غير الغنة خلف
قل ارايتم بالنقل ورش
قل ارايتم بالسكت خلف في رواية
أرأيتم ان
جاء بالامالة حمزة وابن ذكوان

إن أتيكم إن أتيكم أتيكم أرأيتم أرأيتم أريتم بياتا أو بياتا أو
بالسكت خلف في رواية — بالنقل ورش — بالتسهيل نافع — الكسائي بالحذف — بالامالة حمزة والكسائي — بالسكت خلف في رواية — بالنقل ورش
آمنتم الآن الآن قيل الذين قيل ظلموا يستنبونك
ثلثة اوجه لورش — بالابدال في رواية — بالاشمام الكسائي وهشام — ثلثة اوجه لورش

ويستنبئونك ويستنبونك يستنبونك وربي قل اي قل إي لحق وما
بالتسهيل في الوقف حمزة — بالابدال في الوقف حمزة — بتسهيل الهمزة الثانية — بالحذف في الوقف حمزة — بفتح الياء نافع وأبو عمرو — بالنقل ورش — بالسكت خلف في رواية — مدغما غير الغنة

یا این خبری غیر متحقق است قُلْ اِیْ وَرَبِّیْ اِنَّهُ لَحَقٌّ معنی اینست بکوای محمد آری بپروردکار خویش سوکند یاد میکنم و بقسم موکد میکردانم بدرستی که این وعید
هر آینه حق است بی شبهه متحقق است پیغمبر صلی الله علیه وسلم که وقتی دروغ نکفته و در راه نابوده کفتن رفته کافران پیغمبر را راست کو میدانستند و محمد امین
میکفتند پیش از وحی هر چه میکفت استوار میداشتند و دل بر صادق بودن او کماشتند علی الخصوص که سوکند خوردی و جمله را موکد آوردی وَمَا اَنْتُمْ بِمُعْجِزِیْنَ
عطف است بر اِنَّهُ لَحَقٌّ معنی این است و نه اید شما عاجز کننده خدای از رسانیدن عذاب بشما وَلَوْ اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِی الْاَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ

بینهمو وهمو اکثرهمو جاءتکمو ربکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وَلَوْ اَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِی الْاَرْضِ
واکر دانستی مر هر نفسی را بودی که ظالم است آنچه در زمین است

لَافْتَدَتْ بِهِ وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ
هر آینه باز خریدی خود را بآن واخفا کنید از سختی کار و عجز نطق پشیمانی را چون بینند عذاب را

وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ
و کزارده شود میان ایشان بعدالت وایشان ستم کرده نشوند

اَلَآ اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَلَآ
بدان بدرستی که مر خدایراست آنچه در آسمانها و زمین است بدان

اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ
بدرستی وعدهٔ خدای تعالی بقیامت درست است ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند

هُوَ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ یٰاَیُّهَا
او زنده میکرداند و می میراند و باجزای او بازکردانند شما را ای

النَّاسُ قَدْ جَآءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ
مردمان بحقیقت آمد بشما پندی از پروردکار شما

وَشِفَآءٌ لِّمَا فِی الصُّدُوْرِ وَهُدًی وَّرَحْمَةٌ
و سبب زایل شدن رنجی که در سینهاست از عقاید فاسده و راه راستی و بخشایشی

لِّلْمُؤْمِنِیْنَ قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ
مر اهل ایمان را بکو بعطای خدای تعالی و بخشایش او

وَلَوَانَّ بالنقل ورش
وَلَوَانَّ بالسکت خلف فی روایة
ظَلَمَتْ بالتغلیظ ورش
فِی لَارْضِ بالنقل ورش
فِی الْاَرْضِ بالسکت خلف فی روایة
وَلَارْضِ بالنقل ورش
وَالْاَرْضِ بالسکت خلف فی روایة
یُظْلَمُوْنَ بالتغلیظ ورش
وَاِلَیْهِیْ بالاشباع ابن کثیر
قَدْ جَآتْکُمْ بالادغام مع الامالة حمزة
قَدْ جَآءَتْکُمْ بالادغام ابو عمرو و هشام و کسائی
قَدْ جَآءَتْکُمْ بالاظهار مع الامالة
وَهُدًی وَّ مدغما غیر الغنة خلف
لِلْمُوْمِنِیْنَ بالابدال ورش والسوسی و فی الوقف حمزة

لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ وَقُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ معنی اینست
واکر ثابت شدی که مر هر نفسی راست آنچ در زمین
از اموال و خزاین و کنوز و معادن هر آینه آنرا برای
خلاص از عقاب و نجات از عقاب فدا ساختی و بصرف
اموال و انفاق آن پرداختی هیچ سود نکردی و هیچ بهره
نیاوردی و پنهان میکردند ظالمان ندامت را از کسانی
که ایشانرا کمراه کرده اند و از راه برده اند هرگاه که
عذاب را میدیدند و بدانچه پیغمبر خبر کرده بود میرسیدند
یا اظهار میکردند پشیمانی را چرا وعید عذاب را تصدیق
نکردیم و از ظلم و کفر باز نماندیم
و حکم کرده شود میان ظالمان
و مظلومان بعدل یعنی حکم
بعذاب بقدر کناه شود عذاب
زیادت بر قدر کناه نبود
وایشان مظلوم نشوند و بر
ایشان ظلم نرود و عذاب
ایشان بی کناه و زیادت بر
قدر کناه نبود اَلَآ اِنَّ
لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
اَلَآ اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ
معنی این است آکاه باشید مر
خدایراست که رب العالمین
است آنچ در آسمانها و زمین
است غنی مطلق است مالک
همه بحق است تصرف مالک
در ملک خویش ظلم نباشد
و تصرف متصرف در محل
تصرف ستم نبود وَلٰکِنَّ
اَکْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ معنی
اینست ولیکن اکثر مشرکان
این را نمیدانند و این معنی را
در دل نمیکیرانند هُوَ یُحْیِیْ
وَیُمِیْتُ وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ

قُلْ بِفَضْلِ اللّٰهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوْا معنی اینست کو بفضل و رحمت خدای مردمان شادمان شوند و در فضل و رحمت اقاویل است که بر هر
یکی اعتماد و تعویل است بعضی کویند فضل عبارت از دین و ایمانست و رحمت عبارت از قرآنست و بعضی کویند فضل عبارت از قرآنست
و رحمت عبارت از دین و ایمانست و بعضی کویند فضل ایمانست و رحمت محبوب کردانیدن ایمان در دلهاء ایشانست و بعضی کویند فضل
خدای نعمتهای ظاهره بود و رحمت نعمتهاء باطنه باشد و بعضی کویند فضل خدای ملت حنیفی و دین است و رحمت عقاید سنت و جماعت

معترضه است برای ثناء خدا و ستایش حق سبحانه و تعالی معنی اینست او یعنی خدای عز و جل زنده کند و بمیراند جز او هیچ کسی این کار نتواند و بسوی حساب کاه
او باز کردانیده خواهید کشت و بعذاب و عقاب و جزا و ثواب خواهید پیوست کار آنچنان باید کرد که وقت بازکشت کار آید و در محضر رسل و انبیا و در مشهد
سعدا و شهدا پسندیده نماید بیت کار آنچنان مکن که چو امروز دی شود بیش کسان پس از تو حدیث بدی شود یٰاَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَتْکُمْ
مَوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّکُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِی الصُّدُوْرِ وَهُدًی وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ معنی اینست ای مردمان بدرستی آمده است بر شما همه قرآن که موعظت است
و شفاست مر اسقامی که کاین است در سینها از عقاید باطله و عزایم فاسده و حسدها و کینها و هدی و رحمت است مر مؤمنان نافع است مر ارباب ایمان

كه عقايد متين است وبعضي كويند فضل خداي ايمانست ورحمت اواعمال خيركه صفت صالحانست وبعضي كويند فضل خداي يافتن جنان ورحمت ورحمت وبازداشتن
ازنيران وبعضي كويند فضل خداي عبارتست ازحجاب برداشتن ورحمت لا بولقا ساختن هو خير مما يجمعون يجمعون بصيغه خطاب وغيبت خوانند ومعني بر
حسب آن داند اينجمله تعليلست برمضمون فبذلك فليفرحوا دليل است معني آنست با يمان وقرآن كوشاد شوند مسلمانان زيراچه ايمان وقران ايشانرا بهترست ازآنچ جمع
ميكنند كافران ازاموال واسباب وجزآن قل ارايتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل مستانفه است جه آيت سابقه متضمن تحريض

ارايتمو لكمو فجعلتمو اكثرهمو عليكمو قرا ابن كثير بالصلة في وقالون
لكمو ام قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فبذلك فليفرحوا هو خير مما يجمعون
پس خاص بآن بايدكه شاد شوند آن بهتر مومنانرا ازآن اسباب دنيا كه جمع ميكنند
قل ارايتم ما انزل الله لكم من رزق
بكو خبردهيد مراكه آنچه فروفرستاد خداي تعالي براي شما از روزي
فجعلتم منه حراما وحلالا قل الله اذن
پس كردانيديد شما بعضي ازآنرا حرام بهواي خود وبعضي حلال بكو اي خداي فرمان داد
لكم ام على الله تفترون وما ظن الذين
شمارا در تحليل وتحريم آن يا ندكه برخداي تعالي دروغ بيما ميكنند وچيست كمان آن كسانكه
يفترون على الله الكذب يوم القيامة
ازخود بديد ميكنند بر خداي تعالي دروغ را درروز قيامت
ان الله لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم
بدرستي كه خداي تعالي هرآينه خداوند عطاي بسيارست برمردم وليكن بيشتر ايشان
لا يشكرون وما تكون في شان وما
سپاسداري نمي نمايند ونباشي تواي محمد دركاري ازكارها ونه
تتلوا منه من قران ولا تعملون من عمل الا
خواني ازآن كارها ازخداي هيچ قرآن ونكنيد هيچ كاري ازكارها مكركه
كنا عليكم شهودا اذ تفيضون فيه وما
هستيم ما برشما كواهان چون شروع مي نمايند درآن عمل وغايب باشد

خير يجمعون
بالرفع ورش قرا ابن عامر
قل ارايتم
بالتقليع الابدال ورش
قل ارايتم
بالسكت خلف في رواية
قل ارايتم
بالتسهيل نافع
ارايتم منهو
بالحذف كسائي بالاشباع ابن كثير
حراما ق
مدغما غير الغنة خلف
ءالله اذن لكم
بالابدال لكل القراء في رواية بالادغام سوسي
ءالله لكم ام
بالتسهيل لكل القراء في روايا بالسكت خلف في روايا
القيامه
بالامالة لكسائي
الناس
بالامالة دوري في رواية
شان وما
مدغما غير الغنة خلف

برمتابعت وموافقت قرآن
ومنع ازمخالفت آن بود وسامع
سايل حكم مخالفان قايل ما
حكم مخالفيه نمود درين آيت
بروجه استيناف بيان حكم
مخالفان اوكرد بغير واو آورد
ارايتم مقول قل است ما در
ما انزل الله استفهاميه است
مفعول انزل واقع شده از
جهت صدركلام مقدم آمده
وجمله ما انزل الله مفعول ارايتم
است واستفهام براي انكار
بروجه توبيخ است وتوبيخ راجع
است سوي معني فاكه تعقيب
است اي لا ينبغي ان تعقبوا انزال
الله من رزق حلال تبعيضه
وجعله حلالا وحراما كما قلتم
ما في بطون هذه الانعام خالصة
لذكورنا ومحرم على ازواجنا ونحو
ذلك وتواند بودكه ما در ما انزل الله
موصوله باشد مفعول ارايتم
بود معني بروجه اول اينست
بكواي محمد اميدانيد شما چه چيز است
كه فرستاده است خدا از رزق حلال
پس شما آنرا تقسيم كرده ايد واز
وي قسمي حلال وقسمي حرام كردانيده
ايد چنانكه از انعامي كه حلال اند
بحيرة وسايبه ووصيله وحامي را
حرام ساختيد وغير آنرا حلال كفتيد
تعقيب رزق حلال بتقسيم نابود
نشايد وحرام كفتن حلال نبايد
وبروجه دوم معني چنين است
آدر واقع منقسم
بحلال وحرام
ميدانيد آنچ از
رزق خداي عزوجل حلال كرده است
وآنچ ازرزق حلال فرود آورده است
پس شما آنرا تقسيم كرده ايد بعضي
را درحل وبعضي را درحرمت آورده ايد
قل الله اذن لكم ام على الله تفترون
قل مكررست براي تاكيد استفهام
براي انكارست وام در ام على الله
منقطعه است يا ام متصله براي
سوال از تعيين احد المستويين
است جمله الله اذن لكم بر تقرير
اول مقررست مر استفهام ما
انزل الله لكم را وبر تقرير دوم مفعول

شان منهو قران عمل الا عمل الا شهودا اذ شهودا اذ تفيضون يعزب
بالابدال سوسي بالاشباع ابن كثير بالنقل ابن كثير بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام بكسر الزاء كسائي

دوم است مر ارايتم بر هردو تقدير قل تاكيدست بتكرير معني بر تقرير ام منقطعه اينست آخداي دستوري داده است شمارا در تحريم مذكور يا خود برخدا افترا ميكنيد حكمي كه خداي نكرده
برمي بنديد وبر تقدير ام متصله مضمون آنجمله ثابت است يا مضمون اينجمله يعني آخداي دستوري داده است شمارا در تحريم يا برخداي افترا ميكنيد واقع اينست يا آن
راست كوييد وما ظن الذين يفترون على الله الكذب يوم القيامة معني اينست وچيست كمان كسانيكه افترا ميكنند برخداي دروغ راكه در روز قيامت برايشان چه واقع خواهد شد
وچه بيش خواهد آمد چه خوف خواهد بود وچه هول روي خواهد نمود كار بچه خواهد كشيد سختي ودشواري بچه خواهد انجاميد واين تهديد شديد است كه وعيد رامبهم
دارند ومعين كرده دربيان نيارند هول آن محدود نبود واند از آن معلوم نشود توان دانست چه هول باشد وچه مخافت بود ان الله لذو فضل على الناس معني اينست
بدرستي خداي هر اينه خداوند فضلست برهمه مردمان صاحب افضال واحسانست برايشان وبدان بروزي دادن وره كار كشادن وابقاء قوا وحواس وافاضت امر واز النا

ونعمت زندگانی وسایر قواء نفسانی ونیکان بخصوص انعام وبدان را بتاخیر انتقام ولکن اکثرهم لا یشکرون معنی اینست ولیکن بیشتری ایشان شکر نمی گزارند وسپاس نعمت نمی آرند وما تکون في شان وما تتلوا منه من قران ولا تعملون من عمل الا كنا عليكم شهودا اذ تفيضون فيه معنی اینست ونباشی تو ای محمد در هیچ کار وشان ونخوانی هیچ آیتی وسورتی از قرآن وعمل نمیکنید شما یعنی تو وامة تو عملی از اعمال ونمی آرید فعلی از افعال مگر آنکه هستیم ما بر شما رقیب که چه میکنید وگواه بر شما که چه عملی می آرید در آن وقت که می شتابید سوی کاری ودر می آیید در کرداری وما يعزب عن ربك من مثقال ذرة في الارض ولا في السماء معنی اینست وبیرون نشود ودور نگردد از علم پروردگار تو از کاینات جهان هم چند ذره نه در زمین ونه در آسمان وذره مورچه را گویند یا آنچه از روی ذره آفتاب که در روزنها نماید جویند تقدیم زمین از جهت قرب او بما است اگرچه از جهت رفعت وعلو احق بتقدیم سما است ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين معنی اینست ونیست خردتری ونه بزرگتری مگر آنکه همه در لوح محفوظ کاین است چه لوح محفوظ همه کاینات را از گذشته وآینده متضمن است معنی ایت بر وجه توکید المدح بما یشبه الذم چنین آید دور نیست از علم پروردگار تو هم چند ذره در زمین وآسمان ونه کمتر ونه بیشتر از آن مگر در لوح محفوظ ومعلوم است کاین در لوح محفوظ دور از علم او نیست توکید المدح بما یشبه الذم بدین معنی است الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون معنی اینست آگاه باش بدرستی که اولیاء خدای ترسنده نشوند ونه ایشان اندوهگین باشند اولیا جمع ولی است ولی بر وزن فعیل بمعنی فاعل است وعلما را در بیان وی اقوال است بعضی گویند ولی آنست که هدایت دین یافته وبرهان آن دریافته وبعضی گویند ولی آنست که حسنات او بیاپی باشد میان حسنات سیئات متخلل نشود وبعضی گویند ولی آنست که چون او روی نماید خدای یاد آید وبعضی گویند ولی آنست که ایمان آرد وشرایط وتقوی نگاه دارد روایت کرده است امیر المؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنید که خدایرا عز وجل بندگانی اند که نه ایشان پیغمبران اند ونه شهیدان پیغمبران وشهیدان غبطهٔ ایشان کنند وآرزوی مرتبهٔ ایشان برند پرسید ایشان کیانند یا رسول الله پیغمبر علیه السلام گفت کسانی اند که بی سابقهٔ قرابتی وبی طمع مالی وتعلق حاجتی برای خدای یکدیگر دوستی کنند ودم محبت دینی زنند ایشان را روهاء روشن نماید وایشان بر منبرهایی از نور باشند از چیزی که مردمان بترسند ایشان نترسند واز آنچه مردمان اندوهگین شوند ایشان نشوند بعد از آن این آیت تلاوت کرد وبر وجه تایید آورد الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى في الحيوة الدنيا وفي الاخرة معنی اینست آنکسانی که ایمان آورده اند وبدانچه باید گروید گرویده اند واز شرک ومعاصی پرهیز نموده اند وتقوی وپرهیزکاری ورزیده اند مرایشانراست بشارت در دنیا ومژده در دار آخرت وبعضی گویند مراد از بشری بشارتهایی است که در قرآن وارد است در حق مؤمنان وبعضی گویند بشارت رؤیاء صالحه که مرئی او بود یا مرئی دیگری در حق او باشد پیغمبر صلی الله علیه وسلم

عليهمو همو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عن ربك من مثقال ذرة في الارض ولا از علم پروردگار تو هیچ هم سنگ مورچهٔ خرد در زمین ونه	في الارض بالنقل ورش
في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر در آسمان ونه هیچ خردتر از آن ذره ونه هیچ بزرگتر از ذره	في الارض بالسكت خلف وفي رواية خلاد
الا في كتاب مبين الا ان اولياء مگر که در نبشته هویداست یعنی لوح محفوظ بدان بدرستی که دوستان	السما السما بالحذف مع المد والقصر
الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون خدای تعالی را هیچ ترس نیست برایشان ونه ایشان اندوهگن شوند بفوت یا مولی	السما السما بالتسهيل مع المد والقصر
الذين امنوا وكانوا يتقون لهم البشرى آنکسان که ایمان آوردند وبودند که پرهیزکاری می نمایند مرایشانراست رؤیاء صالحه یا	ولا اصغر بفتح الراء حمزة فلا اكبر بفتح الراء حمزة
في الحيوة الدنيا وفي الاخرة لا تبديل لكلمات در زندگانی این جهان ودر آن جهان هیچ تغییر نیست مرمواعید	عليهم بضم الهاء حمزة امنوا ثلثة اوجه لورش
الله ذلك هو الفوز العظيم ولا يحزنك خدایرا آن مژده یافتن در دارین آنست پیروزی بزرگ وباید اندوهگن نکرداند ترا	البشرى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي البشرى امالة بين بين ورش في رواية
قولهم ان العزة لله جميعا هو السميع استهزاء وتکذیب ایشان که بدرستی که قدرت وغلبه مرخدایراست همه او شنواست	الدنيا الدنيا بالامالة المحضة حمزة والكسائي
العليم الا ان لله من في السموات وداناست بدان بدرستی که مرخدایراست آنچه در آسمانها	في الاخرة بالنقل والوقف ثلثة اوجه لورش في الاخرة بسكت خلف وفي رواية خلاد

في الاخرة — بالامالة في الوقف كسائي

لا تبديل لكلمات الله ولا يحزنك — بالادغام سوسي — بضم الياء وكسر الزاء نافع

فرمود لم يبق من النبوة الا المبشرات والرؤيا الصالحة جزء من ستة واربعين جزءا من النبوة زيرا چه مدت نزول وحي بر پيغمبر عليه السلام بيست وسه سال بود از جمله
شش ماه در آغاز وحي در خواب روي مينمود وشش ماه كه جزئي از بيست وسه سال باشد چهل وششم جزء بود وبعضي بشارت مذكوره بشارت فرشتگان نزديك
موت دارند قال الله تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة وبعضي بشارت در آخرت به پيش آمدن فرشتگان با مژده رضوان بنداراند وبعضي
گويند بشارت مذكور بشارت زبان حال از كيفيت رسيدن نامه اعمال بود وتن روي روشن بودن وپله نيكي در وزن افزودن باشد لا تبديل لكلمات الله
اين مقررست مر وعده سابقه معني اينست كلمات خداي را تبديل نبود ووعدهاء او را تغيير نباشد ذلك هو الفوز العظيم ذلك اشارت بر بشارت مذكور
ومژده مسطورست جمله
تذييل است معني اينست
رسيدن بشارت وظهور آثار
عنايت در وقت عاجزي ودر
ماندگي وهنگام پريشاني
وپراكندگي فوزي عظيم
ونجاتي فخيم است اللهم ارزقنا
ذلك وارحمنا هنالك ولا
يحزنك قولهم معترضه است
براي تنبيه پيغمبر عليه السلم
وبار اشت او لذين كه گفتار
كافران را اندوهگين كند
وتعلقي واندوهي در باطن او
افكند معني اينست واندوهگين
مكند ترا گفتار ناشايسته كافران
وكلمات بيهوده ايشان از
تكذيب كردن وساحر خواندن
ومجنون گفتن وهلاك جستن
از گفتار بي خردان چه غم
باشد واز گزاف گويي نادانان
چه اندوه بود مصراع
بانگ سگ دان حديث بدگويان
ان العزة لله جميعا معني
اينست بدرستي عزت همه
مر خداي راست وغلبه من كل
وجه او راست چنانچ جاي
ديگر گفت لاغلبن انا ورسلي
چون بنصرت خداي غلبه
مر ترا باشد بگفتار گزاف ايشان
اندوه چرا بود هو السميع العليم
اين جمله تذييل است معني اينست
او سميع است گفتار ايشان
مي شنود عليم است انديشه
ايشان ميداند الا ان لله من
في السموات ومن في الارض
معني اينست آگاه باشيد مر
خداي راست مملوك اوست هر كه
در آسمانها است از فرشتگان
وهر كه در زمين است از آدميان
وپريان وجز آن وما يتبع الذين
يدعون من دون الله شركاء
ان يتبعون الا الظن وان هم
الا يخرصون معني اين است

عِندَكُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

هُمْ وَاِلَّا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَمَن فِي الْأَرْضِ ط وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ
وآنچه در زمين است ومتابعت نمي نمايند آنانكه مي پرستند

مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ ط إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا
از غير خداي عز وجل انبازان را چه ممكن شريك واجب نبود بدرستي متابعت نمي نمايند مگر

الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۝ هُوَ الَّذِي جَعَلَ
گمان را ونه اند ايشان مگر كه دروغ ميگويند او آن خدا اينست كه بديد كرد

لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ ط وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا
براي منفعت شما شب را تا آرام گيريد در آن وگردانيد روز را روشن تا در وي

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۝ قَالُوا
بدرستي در آنچه گفتيم هر آينه دلايل است براي گروهي كه شنوند بگوش قبول گفتند

اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ ط هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي
گرفت خداي تعالي فرزندي پاكا او او بي نيازست مر او راست آنچه در

السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ط إِنْ عِندَكُم
آسمانهاست وآنچه در زمين است نيست نزد شما

مِّن سُلْطَانٍ بِهَٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا
هيچ حجتي باين سخن اي ميگوييد بر خداي تعالي آنچه نه

تَعْلَمُونَ ۝ قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ
ميدانيد بگو بدرستي آنكسها كه از خود بر مي آرند بر خداي تعالي

فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ بالنقل وبالسكت حمزة في الوقف
شُرَكَاءَ بالمد مع المد في الوقف
شُرَكَاءِ المد مع القصر في الوقف حمزة وهشام
إِن يَتَّبِعُونَ مدغما عند الغنة خلف
إِنْ هُمْ إِلَّا معيشت طلب كنيد آنكه در روي مطالب ارزاق بالسكت خلف في رواية نتوان ديد
جَعَلَ لَكُم بالادغام سوسي
اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا بالادغام سوسي
فِيهِ بالاشباع ابن كثير
مُبْصِرًا بالترقيق ورش
لَآيَاتٍ ثلثة اوجه ورش
لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ مدغما عند الغنة خلف
فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش

فِي الْأَرْضِ بالنقل وبالسكت حمزة في الوقف — قُلْ إِنَّ بالنقل ورش — قُلْ إِنَّ بالسكت خلف في رواية

وپس روي نميكنند آنانكه از غير خداي شريكان ميخوانند وغير خداي را آلهه ميدانند چه هر كه در آسمان وزمين است ملك خداي تعالي است مملوك را چه جاي شركت با مولي است پس ايشان
شركت با خدا باشد پس روي ايشان پس روي شركا نبود وتواند بود كه كلام را از باب تنازع ندارند وما يتبع را بقرينه ان يتبعون الا الظن عامل در يقين كه مقابل ظن است تقدير
وما يتبع الذين يدعون من دون الله شركاء اليقين بندارند توجه هر دو فعل سوي يك اسم بود تنازع نباشد معني چنين بود داعيان شركاء خدا يقين را پس روي نميكنند وجز
گمان را متابع نميشوند ونه ايشان مگر دروغ گويند كان ودر زني وهم روندگان وجمله ان يتبعون الا الظن تذييل است وتواند بود كه ما موصوله باشد عطف بر من بود برين وجه
معني چنين آيد وآنان را كه داعيان شركا پس روي ميكنند وايشان را آلهه خويش ميدانند همه مملوك او اند وهمه بر با نحال الاعتراف بخالقيت ومالكيت او ميكنند پس هيچ كس وهيچ چيز

لایق شرکت او نبود برین وجه ان یتبعون الا الظن مستانفه باشد چنانستی که کسی کفت ما لهم یتبعون فقیل ان یتبعون الا الظن هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا
فیه والنهار مبصرا معنی اینست او انکسی است که آفریده است برای شما را شب تا آرام کیرید در آن و کردانید روز را بینده یعنی زمانی که بینند است صاحب آن وان تصرف
کامل همه جهان را شامل است تصرف تام که در شان مردمان عام بود دلیل مالکیت او و مملوکیت ایشان باشد ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون معنی اینست
بدرستی در آفریدن شب و روز هر آینه علامتهاء الوهیت و نشانهای وحدانیت است مر قومی را که لایق سماع باشند و در خور شنیدن بوند اصم را چگونه شنوانند و کر را
سوی راه راست بر چه طریق خوانند قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه معنی این آیت پس روی نمیکنند مکر کمانرا و اتباع نمیکنند مکر و هم و حسبانرا که کفتند فرزند
کرفته است خدا سبحانه تقدس عز ذلک و تعالی هو الغنی معنی این آیت است خدای عز و جل غنی است از زن و فرزند مستغنی است غنی مطلق را هیچ چیز حاجتی نبود و او بسوی هیچ چیز محتاج نشود له ما فی السموات وما فی الارض معنی اینست مر او را بیقین است آنچه در آسمانها و زمین است اینچنین ذاتی را با حاجت چه نسبت باشد و با محتاج چه کار بود

ثلثة ارباع

ربع

ان عندکم من سلطان بهذا معنی اینست نیست نزدیک شما ای مبطلان برین قول حجت و برهان سخن نابوده میکوئید و بر خدای افترا میکنید بر دعوی خویش حجتی ندارید و برای اثبات آن برهانی نه می آرید اتقولون علی الله ما لا تعلمون معنی اینست امیکوئید بر خدای آنچه نمیدانید یعنی سخن بغیر علم میکوئید و در راه بغیر نشان می پوئید قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون معنی اینست بکوای محمد بدرستی آنان که دروغ را بر می بندند و نابوده را افترا می کنند فلاح نخواهند یافت و به نجات نخواهند شتافت متاع فی الدنیا معنی این آیت مر ایشانرا است در دنیا برخوردی حقیر قلیل و تمتعی یسیر ذلیل ما لهم فلاح نجاح و رستکاری نیست متاع مرفوع است بر انجه اتساع خبر مبتدای محذوف ای متاعهم متاع حقیر قلیل و آنچه پاینده است اتساع فلاح و نایافتن نجاح ثم الینا مرجعهم معنی اینست مر ایشانرا است متاع قلیل یا متاع ایشان متاع قلیل بود پس از آن سوی

مرجعهمو علیهمو علیکمو امرکمو شرکاءکمو امرکمو علیکمو سالتکمو قرا قالون بالصلة والقصر والمد و تر کهما و ورش الصلة مع مد الطویل و ابن کثیر بالصلة مع القصر

الکذب لا یفلحون متاع فی الدنیا ثم
دروغ را رستکاری و نجات نیابند از آن اندکست منفعتی در این جهان پس

الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید
با جزای ماست بازکشتن ایشان پس چشانیم ایشانرا عذاب سخت

بما کانوا یکفرون و اتل علیهم نبا
بسبب آنچه هستند که کافر میشوند و بخوان بر ایشان خبر

نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر
نوح را آن وقت را که کفت مر کروه خود را ای کروه من اکر هست که دشوار و کران

علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله
بر شما وجود من یا کیث من در میان شما یا قیام من بر دعوت و وعظ کفتن من بآیتهای خدای عز و جل

فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم
پس بر فضل خدای تعالی اعتماد نمودم پس عزم کنید بر کار شما که ارادت هلاک منست

و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم
با شریکان شما پس مباد که کار شما بر شما

غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون فان
موجب غمی شود پس ادا کنید آن کار را بمن و مهلت مدهید مرا پس اکر

تولیتم فما سالتکم من اجر ان اجری
اعراض کنید از نصح پس نخواستم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی نیست مزد من

فی الدنیا بالامالة لحمزة والکسائی
فی الدنیا امال ابن بر واو ابو عمرو فی روایة
علیهم بضم الهاء حمزة
بآیات الله ثلثة اوجه لورش
بیایات الله بالابدال الوقف فی روایة حمزة
یکن امرکم النقل ورش
یکن امرکم سکت خلف فی روایة
من اجر بالنقل ورش فی الوقف حمزة
من اجر بالسکت خلف فی روایة
ان اجری بالنقل ورش
ان اجری بالسکت خلف فی روایة
ان اجری

و تذکیر من
و عزم کنید و نسبت عزم و قصد سوی شرکا که جماد ند بر وجه تهکم بود یا شرکاءکم مفعول معه
بسکون الیاء ابن کثیر و حمزة والکسائی و ابو بکر فعل محذوف بتقدیر و ادعوا شرکاءکم باشد ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا تنظرون معنی
اینست پس کونباشد کار شما یعنی کار دین شما و کار آلهه شما بر شما پوشیده و در حجاب اشتباه کشیده کار تحقیق کنید
و حجاب شبهه از روی تحقیق بیفکنید پس ادا کنید بسوی من آنچه مرا مستحق آن میدانید و بکنید آنچه توانید و مهلت مدهید

جایکاه ما بازکشت ایشان باشد ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون معنی اینست پس بچشانیم ایشانرا عذاب سخت کران بسبب ناکرویدن و کفر ورزیدن ایشان
و اتل علیهم نبا نوح عطف است بر قل ان الذین یفترون تا آخر برای تایید مقول به بیان هلاک قوم نوح بتکذیب رسول معنی اینست و بر خوان خبر نوح را بر کافران اذ قال
لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله معنی این است بر خوان بر ایشان خبر نوح را آن وقت که بناه بخدا جست و قوم خود را یا قوم ان کان کبر
علیکم مقامی الآیة کفت یعنی ای قوم من اکر بر شما قرار کرفتن و دیر ماندن من کران شد و بمقصد و بنجاه سال در وعظ ایستادن و بموعظت زبان کشادن دشوار
آمد پس بر خدای توکل کرده ام و کار خود بدو سپرده ام فاجمعوا امرکم و شرکاءکم معنی اینست پس شما با شرکاء خویش استوار کردانید در کار خویش قصد بما

وتواند بود ثم اقضوا بمعنی ثم افیضوا بود معنی چنین شود بشتابید وکار خود در بایید ومهلت مدهید وناچیز مکنید یا معنی چنین بود پس مباشید امر شما یعنی شان شما در قصد هلاک من
که در دل دارید وهمت بدان میگمارید کاری مخفی وشانی مختفی تحقیق کنید وآنچ من مستحق آنم بمن برسانید ومهلت مدهید وتواند بود غمة بمعنی اندوه بود غم وغمة بر طریق
کرب وکربه باشد یعنی مباشد امر دین شما وشان شما در شان من سبب غموم واحزان فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ معنی اینست پس اگر از تحقیق حق وتصدیق صدق روی گردانید وبی تحقیق انکار وتکذیب کنید مرا زیانی ندارد ودر من نقصانی نیارد زیرا چه از شما اجری

جعلناهمو قومهمو فجاؤهمو بعدهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي نظائره قالون

إِلَّا عَلَى اللَّهِ ط وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
مگر بر کرم خدای تعالی وفرموده اند مرا که باشم از اهل انقیاد وطاعت مر خدای را
فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ
پس تکذیب نمودند او را پس رهایی او را از غرق وآنان را که با او بودند در کشتی
وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
وگردانیدیم ایشان را ساکنان زمین وغرقه گردانیدیم آنان را که تکذیب نمودند پس از کفار
ج
بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ
آیتهای ما را پس بنگر که چگونه بود خاتمت کار بیم کردگان
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ
پس فرستادیم پس از نوح وقوم او پیغمبران را سوی گروه ایشان پس آمدند با ایشان
بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا
با معجزات روشن پس نه بودند تا ایمان آرند بآنچه تکذیب کردند
بِهِ مِنْ قَبْلُ ط كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ
آنرا از آن پیش همچنانکه مهر نهادیم بر دلهای ایشان باصرار بر کفر مهر مینهیم بر دلهای تجاوز کنندگان از حد اعتدال
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى
پس فرستادیم پس از ایشان یعنی رسل یا امم موسی وهرون را سوی
فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا
فرعون واشراف قوم او با معجزات ما پس بزرگی نمودند از متابعت موسی وقبول آیات وبودند

أن اكون — بالفتح ورش
أن اكون — بالسكت خلف في رواية
فكذبوهو — بالاشباع ابن كثير
فنجيناهو — بالصلة ابن كثير
بآياتنا — لورش ثلثة اوجه
بياياتنا — بالابدال في الوقف حمزة في رواية
رسلا الى — بالنقل ورش
رسلا الى — بالسكت خلف في رواية
فجاؤهم — ثلثة اوجه لورش
فجاؤهم — بالامالة حمزة وابن ذكوان
ليومنوا — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
نطبع على — بالادغام سوسي
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى — بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
بآياتنا — ثلثة اوجه لورش
بياياتنا — بالابدال في الوقف حمزة في رواية

نخواسته ام ودل بر مالی ومنالی نداشته ام ونیست اجر من مگر بر خدا ونیست خواهش من مگر از فضل وکرم حق جل وعلا ومن فرموده شده ام که باشم از مسلمانان وبر فرمان او گردن نهندگان فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا معنی اینست ای محمد بر کافران قصه نوح را برخوان چون نوح این کلمات گفت پس او را تکذیب کردند وبر دروغ گویی آوردند طوفان بر ایشان فرستادیم واو را وکسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم وگردانیدیم ایشان را خلفاء رفتگان وساکنان در زمین بجای گذشتگان کسانی را که تکذیب کردند آیات ما را غرق گردانیدیم وزمره ایشان را در آب باتش رسانیدیم فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ معنی خبر نجات نوح وهلاک قوم او برخوان پس نگاه کن چگونه بود آخر کار مهلت داده شدگان خدای عز وجل عذاب مفسدان را در تاخیر آرد ومهلت دهد مهمل نگذارد واین قصه برای تسلیه دل پیغمبر ماست علیه السلام وترهیب است بر مخالفت انبیا ورسل عظام وبیان آنکه بر پیغمبران گذشته نیز این معامله گذشته ورسالتهای ایشان بتکذیب پیوسته وامتان ایشان را بمخالفت ایشان رسید آنچه رسید وکار با هلاک کلی وانتقام کلی کشید ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ

معنی اینست بعد از نوح رسولان را فرستادیم پس آوردند معجزات ظاهره که ایشان را دیگر کافران این صفت ندارند که ایمان آرند یا گویند نه اند کافران صاحبان ایمان
یا نبوده اند کافران ایمان آرندگان كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ اینجمله تذییل است معنی اینست همچنین بر دلها تجاوز کنندگان از حد مهر میکنیم
وراه در آمدن پند در دلهاء ایشان بسته میگردانیم ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ
عطف است بر ثم بعثنا سابق معنی اینست پس از بعد رسل مذکور موسی وهرون را سوی فرعون وگروه او فرستادیم با معجزات وعلامات قدرت خویش

که ایشان را بر طریق حجت دادیم پس کبر ورزیدند وبدیشان نگرویدند وایشان قومی گناه کار بودند با معجزات وآیات مکابره نمودند فلما جاءهم الحق من عندنا
قالوا ان هذا لسحر مبين لما ظرف قالوا است ای وقالوا وقت مجی الحق ان هذا السحر مبين تاکید اوّل از جهت رد انکار سامعان است چه مسلمانان که مخاطب اند این
سخن را منکرند معنی اینست هرگاه که ایشان را از نزد ما دینی که حق است آمد ودر گوش ایشان افتاد ودر دل ایشان درآمد وآن را شناختند واز حق ندانستند
برای رد دست آویزی یافتند بتهمت سحر برداختند ودر راه گزاف گویی رفتند ان هذا لسحر مبين گفتند قال موسى اتقولون للحق لما جاءكم اسحر هذا ولا يفلح
الساحرون جمله مستأنفه است استفهام برای انکار بروجه توبیخ آمده للحق جار ومجرور متعلق است بتقولون لما ظرف تقولون است هذا مرفوع المحل بابتداست سحر خبر مبتداست سوال جمله اسحر هذا مقول اتقولون مینماید وآن با اثبات بروجه قطع که در ان هذا لسحر مبين گذشته موافق نمی آید جواب مقول اتقولون بر وفق کلام سابق محذوف دارند کلام بتقدیر اتقولون للحق لما جاءكم ان هذا لسحر مبين باشد اسحر هذا استقدیر بقال لهم توبیخ ایشان بود یا اتقولون بمعنی اتعیبون ماخوذ از فلان یخاف القالة ای العیب بندارند جمله اسحر هذا انکار بمعنی نفی بود تعلیل توبیخ که مضمون اتقولون هذا سحر بود باشد معنی چنین آید موسی گفت امیگویید که این سحرست یا گویند اعیب میکنید ودر حق نکوهش میافکنید مر حق را یعنی مر معجزه را که بر شما آمده وبروجه حجت پیدا شده اینچنین نشاید واین معامله نباید زیرا که این سحر نیست معجزه را سحر گفتن بی معنی است وساحران فلاح نیابند وبسوی رستگاری نشتابند قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا عليه اباءنا وتكون لكما الكبرياء في الارض وما نحن لكما بمؤمنين قالوا جمله مستأنفه است درجواب ماذا قال هولاء حين قال موسى ذلك واستفهام برای تقریر است معنی اینست فرعون وقوم او مر موسی را گفتند ودر راه گمراهی رفتند آمدی بر ما تا ما را سوی راهی دیگر خوانی از راهی که یافته ایم بر ان پدران خویش را بگردانی وبرای این که باشد ترا وپدران ترا بزرگی در زمین وسروری ومتبوعیت وعزت وتمکین ونه ایم ما مر شما را تصدیق کننده راست کردانند ما دین پدران خویش را نخواهیم گذاشت شما را استوار نخواهیم داشت غرض بزرگی شما را حاصل نخواهد کشت ومطلوب شما بحصول نخواهد بیوست وقال فرعون ائتوني بكل ساحر عليم عطف است بر قالوا معنی اینست وگفت فرعون مر کسان خویش را بیارید بر ما هر ساحری که داناست در کار ساحری او را دستی ودستگاهی بیداست فلما جاء السحرة قال لهم موسى القوا ما انتم ملقون لما ظرف قال است وقال موسى عطف است بر قال فرعون معنی اینست ودر آن هنگام که ساحران آمدند وبرای معارضه

قرأ ابن كثير بالصلة وفي ثنيا قالون لهمو انتمو

قَوْمًا مُجْرِمِينَ ۝ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا
گروهی گناه کاران — پس چون آمد بایشان — راستی وصواب — از نزد ما
قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ۝ قَالَ مُوسَىٰ
گفتند بدرستی این هر آینه جادوییست هویدا — گفت — موسی علیه السلام
أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا
ای بد میگویید مر صدق وصواب را — چون آمد بشما — ای جادوییست این — ونه
يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ۝ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا
رستگاری یابند جادوان در دنیا وآخرت — گفتند فرعونیان موسی را ای آمدی بما تا بگردانی ما را
عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا
از آنچه یافتیم — بر آن — پدران ما — وتا باشد — مر شما را ای موسی وهرون
الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا
بزرگی — در — زمین مصر — ونه ایم ما — شما را
بِمُؤْمِنِينَ ۝ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ
باور دارندگان — وگفت فرعون — بیارید بمن — هر
سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۝ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ
جادوی دانا بجادوی را — پس آنگاه که آمدند جادوان — گفت مر ایشان را
مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ۝ فَلَمَّا أَلْقَوْا
موسی — بیندازید — آنچه — شما — اندازنده اید — پس آنگاه که انداختند جادوییها را

جاءهم — بالامالة لحمزة وابن ذكوان
لسحر — بالترقيق ورش
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى — اما بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
اسحر — بالترقيق ورش
الساحرون — بالترقيق ورش
اجئتنا — بالابدال سوسي
عليه — بالاشباع ابن كثير
اباءنا — لورش ثلثة اوجه
في الارض — السكت خلف وفي رواية خلاد
في الارض — بالنقل ورش
نحن لكما — بالادغام سوسي
بمؤمنين — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
ائتوني — بالابدال ورش والسوسي
سحار جاء — حمزة وابو الحارث وبالامالة دوري — بالامالة لحمزة وابن ذكوان

قال لهم موسى موسى
بالادغام سوسي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وبين بين ابو عمرو وفي رواية قالون

با موسی جمع شدند کفت مر ایشانرا موسی بیفکنید آنچ میخواهید که بیفکنید و القا کنید آنچ القا کردن آن می توانید فلما القوا قال موسی ما جئتم به السحر معنی اینست
پس هر کاه که ایشان سحرهاء خویش را افکندند و با موسی در معارضه شدند موسی کفت سحرست آنچ شما آورده اید همه جادویی است آنچه پیدا کرد اینید اید ان الله
سیبطله معنی اینست بدرستی خدای سحر را باطل خواهد کردانید و حق را بظهور خواهد رسانید ان الله لا یصلح عمل المفسدین جمله تذییل است تاکید او از جهت تقدیم
ملوح است چه ابطال عمل ساحران که قسمی از مفسدانند ملوح بر ابطال عمل همه مفسدان بود جمله بتقدیم ملوح سزاوار تاکید شود معنی اینست بدرستی خدای
عمل مفسدانرا اصلاح نکند
وکار ایشانرا بر اصلاح نیارد
وشك نیست که سحر عمل مفسد
است وکار مبطلانست وصلاح
نکیرد وسامان نپذیرد ویحق
الله الحق بکلماته ولو کره
المجرمون جمله عطف است
برجملهٔ ان الله لا یصلح یا عطف
بر لا یصلح بوضع مظهر موضع
مضمر یا معترضه باشد برای ثناء
مدح خدای ولو متصله است
معنی اینست واثبات کند حق را
بکلمات خویش یعنی بآیات
کتاب خویش
واکرچه ناخوش
میشوند کناه
کاران ونه می پسندند بدکردا
فما آمن لموسی الا ذریة من
قومه علی خوف من فرعون
وملائهم ان یفتنهم معنی
اینست پس موسی را جز ذریة
از قوم او تصدیق نکردند وجز
جماعتی قلیل ایمان نیاوردند
در حالت که تصدیق کنندکان
وایمان آرندکان بر خوف عظیم
از فرعون وکروه او بودند
بر صورت ترسناکی نجیم می
نمودند وبعضی کویند آن قوم
فرعون بودند که بموسی تصدیق
نمودند وآن چنان بود که دختران
قوم موسی که در خانهای
قبطیان بودند فرزندان ایشان
میل سوی مادران خویش مینمودند
موازنه هفتاد خیلخانه از قبطیان
ایمان وبموسی تصدیق کردند
تا آنکه ایشان نیز اکرچه از ذریه
قبطیان بودند از آل فرعون
می ترسیدند وترسناکی مینمودند
وان فرعون لعال فی الارض
وانه لمن المسرفین معنی
اینست وبدرستی فرعون هر آینه
بلندی جوینده در زمین است
متکبر خودبین است رفعتی

جیئتمو آمنتمو کنتمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
ملائهمو ان کنتمو آمنتم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله
کفت موسی علیه السلام آنچه آوردید شما آنرا جادوییست بدرستی که خدای تعالی زود بود که ناچیز کرداند آنرا
ان الله لا یصلح عمل المفسدین ۝ ویحق
بدرستی خدای سامان نیارد کار تباه کارانرا ودرست کرداند
الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون ۝
خدای تعالی صواب وراستی را باوامر احکام خود واکرچه نخواهند کناه کاران
فما آمن لموسی الا ذریة من قومه علی خوف
پس باور نداشتند موسی را مکر فرزندان فرزندی چند از کروه او بر حالت ترس
من فرعون وملائهم ان یفتنهم وان
از فرعون واشراف ذریت یا اشراف اتباع فرعون که عذاب کند فرعون ایشانرا و بکفر باز برد وبدرستی
فرعون لعال فی الارض وانه لمن
فرعون هر آینه غالب وقاهر ومتکبر بود در زمین مصر وبدرستی او هر آینه او از
المسرفین ۝ وقال موسی یا قوم ان کنتم
تجاوز کنندکان بود از حد اعتدال وکفت موسی ای کروه من اکر هستید شما
آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم
که ایمان آورده اید بخدای پس خاص بر فضل او اعتماد نمایید اکر هستید
مسلمین ۝ فقالوا علی الله توکلنا ربنا
از اهل اخلاص پس کفتند بر فضل الله تعالی اعتماد نمودیم ای پروردکار ما

مع القصر
موسی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
موسی
بالامالة بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
جیتم
بالابدال سوسی
السحر
بالترقیق ورش
ءآلسحر
بالابدال ابو عمرو وما قبله الوقف
ءالسحر
بالتسهیل ابو عمرو وما قبله الوقف
فما امن
ثلثة اوجه لورش
امن لموسی
بالادغام سوسی
لموسی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
لموسی
امال بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
ملائهم ان
بالسکت خلف فی روایة
ان یفتنهم
مدغم بغیر الغنة خلف
فی الارض
بالنقل ورش
فی الارض
بالسکت خلف فی روایة خلاد

موسی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
موسی
امال بین بین ورش فی روایة
کنتم آمنتم
بالسکت خلف فی روایة
آمنتم
ثلثة اوجه لورش
فعلیهو
بالاشباع ابن کثیر

دعوی میکند که ندارد بنده عاجزست خود را اله قادر می پندارد وبدرستی هر آینه او از مسرفان وعمر ضایع کنندکانست در لاف وکزاف عمر صرف کرد در عمر خویش کاری
که در آخرت کار آید نیاورد وهیچ اسرافی بالاتر از ضایع کردن وقت نباشد وهیچ اضاعتی بالاتر از اضاعت عمر نبود لاسیما که همهٔ عمر را ضایع کند در ظلم وفساد بکذراند وقال
موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین معنی اینست وکفت موسی ای کروه من اکر شما هستید که بخدای ایمان آورده اید وتصدیق کرده اید
بر او توکل کنید واز فرعون مترسید کار بخدای بسپارید دل بر عنایت وکلایت او دارید اکر شما خود را بدو سپرده اید وبحکم او انقیاد کرده اید خلوص
ورزیده اید خود را از حیز تخلیط وتشریك کشیده اید که توکل با تخلیط راست نیاید وتفویض مر با تشریك نیکو ننماید فقالوا علی الله توکلنا ربنا

لا تجعلنا فتنةً للقوم الظالمين ونجنا برحمتك من القوم الكافرين معني اينست پس كفتند بر خداي توكل كرديم وكار خود بدو سپرديم در حالت كه ربنا لا تجعلنا فتنةً
للقوم الظالمين ميكوييم ودر نجات خود از ايشان پناه بتو مي جوييم اي پروردكار ما مارا فتنه مكردان براي كروه ظالمان يعني مارا در عذاب ايشان مه انداز وبعقوبت ايشان
كرفتار مساز اي پروردكار ما مكردان مارا سبب فتنهٔ ايشان مارا بدحال مكن تا كمان برند كه ما بر حق نه ايم كه اكر ما بر حق مي بوديم بدحال نمي شديم بدين وجه
براي ايشانرا فتنه شويم وسبب ثبات وكمراهي ايشان كرديم وخلاص بخش مارا برحمت خويش از قومي كه كافر اند بكفر خويش مارا ايذا رسانند كافرند واوحينا
الى موسى واخيه ان تبوّا لقومكما بمصر بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة واقيموا الصلوة

بيوتكموا اموالهمو قلوبهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لا تجعلنا فتنةً للقوم الظالمين لا ونجنا برحمتك
مكردان مارا محل ابتلايي براي كروهي ستمكارانرا — ونجات ده مارا ببخشايش تو
من القوم الكافرين ۝ واوحينا الى
از كروه كافران — ووحي فرستاديم ما سوي
موسى واخيه ان تبوّا لقومكما بمصر
موسي وبرادر او كه جاي بازكشتن فراكيريد بنجهت براي كروه شما يعني بمصر — عبادت نهاني — بني اسرائيل
بيوتا واجعلوا بيوتكم قبلة واقيموا الصلوة
خانهايي را — وبكردانيد خانهاي شمارا مساجد متوجه بجانب بيت المقدس يا الكعبه — وبپاي داريد نماز را
وبشر المؤمنين ۝ وقال موسى ربنا انك آتيت
ومژده ده اي موسي مؤمنانرا — وكفت موسي بوقت نا اميدي از ايمان فرعون — اي پروردكار ما بدرستي تو دادي
فرعون وملأه زينةً واموالا في الحيوة الدنيا
فرعون را — واشراف قوم اورا اسباب آرايش — ومالهايي ناطق وصامت در زندكاني اين جهان
ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على
اي پروردكار ما تا غايت كار آنكه كمراه شدند — از دين تو — اي پروردكار ما محو كردان — بر
اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى
مالهاي ايشانرا — ومهر نه — بر دلهاي ايشان — پس ايمان نيارند — تا
يروا العذاب الاليم ۝ قال قد اجيبت
به بينند — عذاب — دردناك را — كفت بتحقيق اجابت كرده شد

الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
الكافرين — امال بين بين ورش في رواية
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى تبوا — وبين بين ورش في رواية — لورش ثلثة اوجه
بيوتا بيوتكم — بكسر الباء فيهما ابن كثير وابن عامر وحمزة والكسائي وقالون وابو بكر
قبلة و — مدغما غير الغنة خلف
الصلوة — بالتغليظ ورش
المؤمنين — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
زينة و — مدغما غير الغنة خلف
آتيت ليضلوا — ثلثة اوجه لورش — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدنيا — وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
يؤمنوا — بالابدال ورش والسوسي

ومیکردیم ما سوي موسي وبرادر او كه براي قوم خويش در مصر خانها بسازند وخانهاء خويش خداوند قبله همچو مسجدها كردانيد يعني نماز درخانهاء خويش بكزاريد وروي سوي قبله آريد روايت كرده اند بني اسرائيل بيرون خانهاء خويش مساجد داشتند چون موسي عليه السلام برسالت مبعوث شد قوم فرعون مساجد بني اسرائيل را خراب ساختند بر موسي وهرون وحي شد كه نماز درون خانهاء خويش بكزاريد وهمچو مسجد سوي قبله روآريد وبشر المؤمنين معني اين آيت وبشارت ده اي موسي مسلمانانرا بنصرت وغلبه وظفر وبكردان ايشانرا بفوز ونجاح مبشر وقال موسى ربنا انك آتيت فرعون وملأه زينةً واموالا في الحيوة الدنيا معني اينست وكفت موسي اي پروردكار من بدرستي تو داده فرعون وكروه اورا آرايش ومالها در حيات دنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا تا كمدست ليضلوا بر صيغهٔ مضارع از باب افعال واز باب ضرب خوانند ومعني بر حسب آن دانند لام ليضلوا از ديك معتزله لام عاقبت است بر طريق لدوا للموت وابنوا للخراب وآيشان اين تاويل از جهت آن ميكنند كه ضلال وشر را متعلق بارادت خداي نميدانند اعطاء قدرت براي ضلال واضلال جايز نميدارند وبدي را مترتب ومبني

بر ارادت نميدارند واهل سنت خير وشر وطاعت ومعصيت وضلال وهدي متعلق بارادت ومشيت وقضا وقدر كويند ميان نيكي وبدي جز در تعلق با امر ومحبت ورضا فرق نكويند حمل لام بر لام عاقبت جايز نباشد واين تاويل درست نبود ليضلوا بايد داشت بمعني لكي يضلوا بمعني لتكون عاقبة امرهم كذا چنانچه معتزله ميكويند بنا بايد بنا
معني چنين آيد اي پروردكار ما داده فرعون وكروه اورا چنين وچنين تا مردمانرا كمراه كنند يا كويند تا كمراه شوند از راهي كه تو نموده وسلوك آن را فرموده
ربنا اطمس على اموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم معني اينست اي پروردكار ما آفت طمس ومحو وافكن بر مالهاء كافران
وبيبر وهلاك كردان املاك ايشان وبختي انداز بر دلهاي ايشان پس ايمان نيارند تا عذاب دردناك نه بينند قال قد اجيبت دعوتكما

يؤمنوا — بالابدال ورش والسوسي
الاليم — بالنقل ورش
قد اجيبت — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
قد اجيبت — بالنقل ورش
الاليم — بالسكت خلف في رواية
بيوتا واجعلوا — مدغما غير الغنة خلف

معنی اینست کفت خدای تبارك وتعالی بدرستی اجابت کرده شد ای موسی وهارون دعوت شما فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ معنی اینست چون اجابت کرده
شد دعاء شما ای هرون وموسی پس مستقیم باشید برآنچ از دعوت خلایق شما مبعوث برآیید وراه نادانان اتباع روی مکنید روایت کرده اند دعاء مذکور با اجابت بیوست
اثر اجابت دعا بعد چهل سال ظاهر کشت مالهاء ایشان سنك شد ومال کار ایشان دل تنکی وغمناکی آمد توفیق ایمان نیافتند تا آنکه همه غرق کشتند وَجَاوَزْنَا
بِبَنِي إِسْرَآئِلَ الْبَحْرَ عطف است بر وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ معنی اینست وکذرانیدیم از دریا بنی اسرائیل را فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا معنی اینست پس بنی اسرائیل را
فرعون ولشکرهاء او دنباله کردند بر وجه بغی وظلم دل بر هلاك ایشان آوردند با قصه مذکور در سورة بقره رفته ودر کران مشرح کذشته حَتَّىٰ إِذَا
أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرَآئِلَ حتی ابتدائیه است اذا در اِذَا أَدْرَكَهُ ظرف است قال عامل در وست معنی اینست تا آنکه چون دریافت اورا غرق کشتن وبهلاك پیوستن کفت ایمان آوردم وتصدیق کردم بدرستی که شان اینست نیست معبود مکر همان معبودی که بنو اسرائیل بدو ایمان آورده اند وبه الوهیت ووحدانیت وتصدیق کرده اند وآن ایمان ایمان بأس بود چیز نیست نافع نشود در آخرت کار نیاید وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ عطف است بر آمنت معنی اینست ومن از اهل اسلام وایمانم سوال شك نیست که لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرَآئِلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ دال بر ایمان است وصدور او از فرعون ثابت بقرآن است حکم باسلام او چرا نمیکنند وایمان او را بچه وجه باطل میکویند جواب مفهوم غرق بمجرد فرو رفتن در آب متحقق نمیشود تا فرو رفتن در آب جان از تن نرود چنانچ جرح تا مجروح نمی میرد اسم قتل نمی پذیرد سوال در آیت كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ معنی قرب موت آورده ودر آن وقت ایجاب وصیت کرده أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ بدین طریق چرا ندارند واین وقت را صالح برای صحت ایمان چرا نه پندارند جواب حضور موت بمعنی قرب موت در استعمال آمده واین معنی در و متعارف شده بخلاف ادراك موت که در استعمال بمعنی حصول موت بود أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ

فَاتَّبَعَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تَتْبَعَانِ ابن ذكوان
تَتْبَعَآنْ ابن ذكوان
بَغْيًا وَّ مدغما غير الغنة خلف
الْغَرَق قَّال بالادغام سوسي
آمَنْتُ أَنَّهُ ثلثة اوجه لورش بكسر الالف حمزة والكسائي
آمَنْتُ ثلثة اوجه لورش
الْآنَ ءَالْآنَ بالابدال لكل القراء في رواية / بالتسهيل لكل القراء في رواية
آيَةً آيَهْ لورش ثلثة اوجه / بالامالة كسائي في الوقف
ایمان می آوری که از خود نا امید شدی وهیچ اختیاری نماند ترا
كَثِيرًا بالترقيق ورش
مِّنَ النَّاسِ بالامالة دوري عن ابي عمرو في رواية
عَنْ آيَاتِنَا بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
عَنْ آيَاتِنَا بالسكت خلف في رواية

دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَآنِّ سَبِيلَ
دعای شما پس بر طریق خود باشید از دعوت وتبلیغ رسالت ومتابعت مکنید با نکه تعجیل نمایید راه

الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَآئِلَ
آنان را که ندانند که شتاب مذموم است وکذرانیدیم پسران یعقوب را

الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا
از دریا پس ملحق شد بایشان فرعون ولشکرهای او از ستم وافراط در ظلم

وَعَدْوًا حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ
وبیدادی ومجاوزت از حد تا چون دریافت اورا غرقه شدن کفت

آمَنتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا
باور داشتم که کار آنکه هیچ خدایی نیست مکر آنکه ایمان آوردند باو پسران

إِسْرَآئِلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ آلْآنَ وَقَدْ
یعقوب ومن از اهل انقیادم کفت جبرئیل ای اکنون

عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ
نافرمانی کردی پیش ازین وبودی تو از تباه کاران

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ
پس امروز خلاص دهیم ترا حالا یعنی جسدی بی روح تا باشی مر آنرا که از عقب تو آیند

آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا
علامتی که عبودیت وبدرستی که بسیاری از مردمان وقت مر یعنی کفت از دلایل ما

تو بآن بشناسند آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ معنی اینست کفته شد او را خدای عز وجل وبعضی کویند کوینده جبرائیل
علیه السلام بود که کفت اکنون ایمان می آری ودل بر تصدیق میکماری در آنکه هنکام قبول ایمان بود ایمان نیاوردی وتصدیق دین اسلام نکردی کاری
که غیر وقت آری چه کار آید ودر روی آن کار چه رونق نماید بیت وقت هر کار نکه دار که نیکو نبود نوشدارو که پس از مرك بسهراب دهی
این وقتی است که ایمان مقبول نبود وتصدیق معتبر نشود وحال اینست که در وقتی که صالح برای ایمان بود نکرویدی وعصیان ورزیدی

یعنی اصابه الغرق باشد چنانچه در آیت وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ آمده ودر آیت أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ تحقیق
شده حقیقت کلام اینست که أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ بمعنی اصابه الغرق بود واین کلام از فرعون در هنکام اصابت موت باشد وبر تقدیر تسلیم اینکه أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ بمعنی قاربه الغرق
دارند بر طریق حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ پندارند هم حالت بأس وهنکام یأس بود بمشاهده فرشتکان موت باشد هنکام ایمان نبود ایمان این وقت را شرع ایمان نخواند سیاق است آلْآنَ
وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ برهان قاطع است بر آنکه اعتبار ایمان فرعون عند الله غیر واقع است وعدم اعتبار ایمان او مستلزم است مر وقوع او در وقتی که
آن اعتبار ندارد وآن منیقن است که بعد از موت بود یا بعد از یأس باشد که اکر این مقال از وقت صحت ایمان بودی خطاب الان وقد عصيت قبل وكنت من المفسدين سایغ نبودی

وبودي توازيناهي كنندكان وبي رنج روندكان دعوي خدايي ميكردي آثار نكرا الاعلى بر زبان مي آوردي بعضي ميكويند جبريل عليه السلام خلاش در دهن وي كرد وما نع از كفتا
بيا آورد واين صحيح نيست چه كسي را باز داشتن كسي از ايمان روا نبود ايچنين كار از جبريل چكونه واقع شود ونيز اين حكايت مخالف قرآن است چه در قرآن تصريح بوقوع
آن است اكر باشد از جهت زيادت اهانت وخواري باشد از جهت باز داشتن از ايمان نبود با اينكه باز داشتن از اقرار بعد حصول تصديق باز ماندن از اقرار بعذر بود او را زيان
نكند وباز داشتن مفيد نبود پس حق آنست كه تصديق او غير مقبول از جهت آنكه در وقت باس بود ودر هنكام باس روي نمود **فاليوم ننجيك ببدنك** معنى اينست چون ايمان
مقبول نكشت وكار تو بخواري ونكوساري بپيوست پس امروز بيفكنيم ترا در مكاني واسع از زمين تا همه حال ترا به بينند وبطلان دعوي ترا دريابند با اين چنين رسوايي

رزقناهمو يفتنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَغَافِلُونَ ۝ وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِيٓ إِسْرَآئِيلَ مُبَوَّأَ
هر آينه بيخبرانند — وبحقيقت جاي داديم پسران يعقوب را در مصر پس از غرقه فرعون — جاي داده
صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ فَمَا ٱخْتَلَفُوٓاْ
پسنديده كرامي زمين مصر وشام — وروزي داديم ايشانرا — از — پاكيها يعني چيزهاي لذيذ — پس خلاف نكردند در كار دين خود يا در كار محمد
حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ
تا كه آمد بايشان — دانش باحكام توريت — بدرستي پروردكار تو حكم فرمايد ميان ايشان
يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝
روز — قيامت — در آن چيز كه هستند كه در آن — خلاف ميكنند
فَإِن كُنتَ فِي شَكٍّ مِّمَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ فَسْـَٔلِ
پس اكر باشي — در — كمان — از حقيقت آنچه فرو فرستاديم سوي تو پس بپرس
ٱلَّذِينَ يَقْرَءُونَ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكَ
آنانرا كه ميخوانند — توريت وانجيل را — پيش — از تو
لَقَدْ جَآءَكَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
بحقيقت آمد — بتو قرآن درست يا توحيد يا جبرئيل — از پروردكار تو — پس مباش از
ٱلْمُمْتَرِينَ ۝ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ
شك آرندكان — ومباش — از — آنان كه — تكذيب نمودند
بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ۝
آيتهاي خداي تعالى را كه باشي — از — زيان كاران

ركوع

ولقد بوانا
بالابدال سوسي
صدق و
مدغما غير الغنة خلف
جاءهم
بالامالة حمزة وابن ذكوان
فيهي
بالاشباع ابن كثير
فسل
بالنقل ابن كثير وكسائي
يقرون
ثلثة اوجه لورش
لقد جاك
بالادغام ابو عمرو وكسائي وهشام
لقد جاءك
بالادغام مع الامالة حمزة
لقد جاك
بالاظهار مع الامالة ابن ذكوان
بايات الله
ثلثة اوجه لورش
بيايات الله
بالابدال بيا في الوقف في رواية حمزة

دعوي خدايي ميكردي وباين چنين عجز خود را در كمال قدرت مي آوردي واز بدن تن بي روح مراد بود يا تن بي جامه مراد شود يا تن درست ناخورده جانوران آبي مفهوم كردد تا او را همه بشناسند وبيقين دريابند وتواند بود از بدن زره مراد شود كه فرعون زرهي زرين داشت آنرا پوشيدي وبنكاه داشت خود كوشيدي چون با زره بيرون آيد علامت عجز او ظاهر نمايد روايت كرده اند بني اسرائيل را در غرقه شدن وهلاك كشتن او اشتباه بود واين حالت شاني عجيب مينمود هر يكي از استدراج او مي ترسيد ميكفت تا كدام جانب سر خواهد كشيد حق سبحانه وتعالى از دريا بساحل در پيش ايشان انداخت وحال هلاك وخواري ونكوساري او را در نظر ايشان هويدا ساخت **لتكون لمن خلفك آية** معنى اينست ترا در ساحل اندازيم وحال تو هويدا سازيم تا باشي تو براي كساني كه پس تو مانند اند بمشاهده ذات وصفات تو وكساني كه پس تو خواهند آمد بتسامع اخبار علامتي از علامات بر قدرت خداي تعالى وآيتي از آيات مقدر است كه كار عجز او وبطلان دعوي ميكردي وانتفا مرتبه كه خود را بر آن مي آوردي **وان كثيرا من الناس عن آياتنا لغافلون** معنى اينست وبدرستي بسياري از مردمان از علامات قدرت ما ودلائل وحدانيت ما هر آينه غافلند واز جهت غفلت وافراط جهالت جاهلانند **ولقد بوانا بني اسرائيل مبوء صدق ورزقناهم من الطيبات** معنى اينست

بدرستي پروردكار تو حكم خواهد كرد در آخرت در آنچ ايشان اختلاف كرده اند ورايي وراي حق پيدا آورده اند **فان كنت في شك مما انزلنا اليك فسئل الذين يقرون الكتاب من قبلك لقد جاءك الحق من ربك فلا تكونن من الممترين** معنى اينست پس اكر باشي
تو اي محمد در شك از آنچ فرستاده ايم سوي تو از قرآن بر طريق فرض محال پس بپرس كساني را كه پيش از تو كتاب ميخوانند وحقيقت
قرآن تحقيق بكن از ايشان زيرا كه حق از نزد پروردكار تو آمده ودر دلها متحقق شده يا كويند اكر باشي اي مخاطب در شك از آنچ سوي تو بر زبان

وبدرستي جاي داديم بني اسرائيل را جاي نيكو جايي كه سزاوار اهل صدق ولايق ارباب راستي در دين بود وروزي كرديم ايشانرا از رزقهاء پاكيزه وخوش آينده كه لايق
پاكان باشد وبعضي كويند بعد هلاك فرعون وقوم او ايشانرا در مصر جا داديم ودرهاء رزق بر ايشان كشاديم وبعضي كويند اين حكايت از آن است كه ايشان بامر خداي
در زمين شام رفتند ودر مساكن طيبه ساكن كشتند وبعضي كويند هر دو زمين دادند وابواب نعمتهاي هر دو مملكت بر ايشان كشادند **فما اختلفوا حتى جاءهم
العلم** معنى اينست پس اختلاف نكردند ودلها بر مخالفت بنا ننهادند تا آنكه ايشانرا علم حاصل كشت ومعرفت بحصول پيوست وبعد حصول استيقان بظهور بينات
وحصول معجزات مكابره ورزيدند ودر حق بوشي واظهار باطل كوشيدند **ان ربك يقضي بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون** معنى اينست

پیغمبر فرستاده ایم وترا بواسطه پیغمبرزاده ایم پس بپرس صدق ومحقق از کسانی که پیش از تو میخوانند کتاب را بحق نزد براچه حق از پروردگار تو آمد ودر دلها متحقق شد
حق را تحقیق بکن از کسانی که تحقیق کرده اند وبیاموز از کسانی که در آموختن رنج برده اند پس مباش از شک آرندگان وکمان ناحق برندگان ولا تكونن من الذين كذبوا
بآيات الله فتكون من الخاسرين معنی اینست ومباش از کسانی که آیات ما را تکذیب کنند ودر حیز کذب وورطه بطلان افکنند پس که باشی از زیان زدگان
وتحیت وخسران مبتلا شدگان إن الذين حقت عليهم كلمة ربك لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية حتى يروا العذاب الأليم معنی اینست بدرستی کسانی که ثابت شده است
برایشان کلمه ما که در لوح محفوظ نوشته ایم وملایکه را خبر کرده ایم که ایشان را برای شقاوت داشته ایم ودر حق ایشان مردن بی ایمان خواسته ایم ایشان ایمان نخواهند آورد
وحق را تصدیق نخواهند کرد اگرچه آمده باشد ایشان را برحق هر علامتی ورسیده باشد ایشان را بر صدق هر معجزه وآیتی تا آنکه عذاب دردناک را در وقت باس یا در قیامت به بینند آن زمان ایمان آرند وتصدیق کنند وآن ایشان را هیچ فایده ندارد وهیچ سود نیارد فلولا كانت قرية آمنت فنفعها إيمانها إلا قوم يونس لما آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة الدنيا ومتعناهم إلى حين معنی اینست پس چرا نبودی دیهی از دیهها که هلاک گشته وبعذاب پیوسته بدین صفت که پیش از عذاب ایمان آوردی ایمان او را نفع کردی لیکن قوم یونس علیه السلام بمجرد آنکه ایشان عذاب نمودند وهنوز بعذاب نه پیوسته بودند ایمان آوردند وزاری کردند ایمان ایشان ایشان را نفع کرد در نجات وخلاص آورد وقصه ایشان آنست چون یونس علیه السلام بر اهل دیهی که موازنه صد هزار چند آدمی بودند به پیغمبری مبعوث شد دعوت کرد تکذیب کردند ودر معرض کشتن آوردند یونس علیه السلام برایشان وعید عذاب بروایتی بمهلت سه روز وبروایتی بمهلت چهل روز کرد واز ایشان غضب کرد بغیر انتظار وحی پیش از ورود فرمان زن وبچه خویش را بیرون آورد چون بعد بیرون آوردن او مهلت عذابی که گفته بود رسید خلق ظهور علامات عذاب دید یونس را جستند نیافتند بعضی دانایان قوم دانایان مذکور برایشان گفتند اگر یونس را گم کردید بتوبه واستغفار یونس باز کردید ایشان بلاس پوشیدند ودر عاجزی وزاری کوشیدند با زنان وبچگان ومواشی در صحرا بیرون آمدند کودکان آدمیان وبچگان چهارپایان را از مادران جدا کردند وهمه را بناله وزاری آوردند

عليهمو جاءتهمو عنهمو كلهمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

متعناهمو الي وقرا قالون بالصلة
والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عليهم — بضم الهاء حمزة
كلمة كلمات — نافع وابن عامر
لايومنون — بالابدال ورش والسوسي
جاتهم — بالامالة حمزة وابن ذكوان
آية الاليم — ثلثة اوجه لورش بالنقل ورش
الاليم — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
قرية امنت — بالنقل ورش
قرية امنت — سكت خلف وفي رواية
امنت — ثلثة اوجه لورش
ايمانها — ثلثة اوجه لورش
امنوا — ثلثة اوجه لورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدنيا — امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

إن الذين حقت عليهم كلمت ربك
بدرستی آنان که ثابت شد برایشان حکم وارادت پروردگار تو بموت بکفر
لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية حتى
ایمان نیارند واگرچه آید بایشان هر معجزه تا که
يروا العذاب الأليم فلولا كانت قرية
به بینند عذاب دردناک را پس چرا نبودی شهر
آمنت فنفعها إيمانها إلا قوم يونس لما
که ایمان آوردند نزد معاینه عذاب پس سود کرد ایشان را ایمان ایشان مگر گروه یا امت یونس آنگاه که
آمنوا كشفنا عنهم عذاب الخزي في الحيوة
ایمان آوردند زایل کردانیدیم از ایشان عذاب خواری را در زندگانی
الدنيا ومتعناهم إلى حين ولو شاء ربك
این جهان وبرخورداری دادیم ایشان را تا هنگام انقضاء آجال ایشان واگر خواستی پروردگار تو
لآمن من في الأرض كلهم جميعا أفأ
هرآینه ایمان آوردندی هرکه در زمین اند همه ایشان مجموع ای پس
نت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين وما
الزام مینمایی مردم را تا که باشند باورداردگان ونه
كان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله
سزد مر هیچ تنی را که ایمان آرد مگر بفرمان خدای عز وجل

ومتعناهم الي ولوشاء لآمن في الأرض في الأرض مومنين لنفس ان لنفس ان تؤمن
بالسكت خلف وفي رواية — بالامالة حمزة وابن ذكوان — ثلثة اوجه لورش — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة — بالنقل ورش

هر طرفی آواز برآمد وخلق در تضرع وخواهش آمدند یا حي حين لا حي ويا حي محيي الموتى ويا حي لا اله الا انت گفتند از عذاب رستند وبعضی گویند اللهم ان ذنوبنا قد عظمت
وجلت وانت اعظم واجل افعل بنا ما انت اهله ولا تفعل بنا ما نحن اهله گفتند خلاص یافتند وبعضی گویند خطیبی پیشوایی کرد واین دعا بر زبان آورد ای بارخدای فرموده که بندگان را
آزاد کنید واز رقبت خلاص بخشید ما بندگان توایم ما را از عذاب آزاد کردان وبفضل خویش از عقوبت برهان چون این سخن گفت ثلثی از عذاب رفت خطیبی دیگر گفت بندگان
خود را گفته هرکه برشما ستم کند عفو کنید وبر موجب جرم مگیرید ما بر خود ستم کرده ایم پشیمان وزاری مینماییم ما را بستمکاری مگیر ثلثی دیگر از عذاب از سر ایشان گذشت
امیدواری نجات بحصول پیوست خطیب سیوم زاری بنیاد کرد دل وزبان در خواهش آورد گفت ای بارخدای بندگان خویش را گفته که سایل را رد مکنید ما سایلانیم

بیش تو خواهش میکنیم و می نالیم تمام عذاب زایل کشت وهمه خلق بنجات پیوست یونس علیه السلام در ساحل دریا رسید کشتی طلبید ناگاه یك پسر او را گرگ خورد پسر دیگر را موج دریا
برد یونس علیه السلام درکشتی سوار شد چون کشتی در میانه دریا رسید در و آفتی زاد که اضطراب افتاد اهل کشتی گفتند میان ما کسی است که از وی جریمه زاده است و خطیه
افتاده یونس گفت آنکس منم میخواهم خود را از کشتی افکنم گفتند در تو سیماء بدی نمی نماید از همچو تو بدی نیاید قرعه انداختند قرعه بنام یونس افتاد میان ایشان از ین حال حیرتی
زاد یونس کرانه کشتی رسید ماهی دهان کشاده دید از آنجا منحرف شد طرف دیگر آمد انجا نیز ماهی هم بر آن صفت بر آمد جانبی دیگر شتافت ماهی را هم بر آن صفت
یافت لاجرم خود را انداخت و لقمهٔ ماهی ساخت بعضی گویند سه روز بعضی گویند هفت روز بعضی گویند چهل روز بعضی گویند هفت سال در شکم ماهی بود در ظلمات شب
و قعر دریا و شکم ماهی لا اله الا
انت سبحانك انی کنت من
الظالمین میگفت و زاری مینمود
تا آنکه حق سبحانه و تعالی در
نجات کشاد در زمینی خالی بر
طریق جوجه ای بیرا زشکم ماهی
بروز افتاد خدای عز
و جل درخت
کدو که در
بالودن و افزودن شتابتر ین
درختانست رویانید و از برك
درخت مذکور بروی سایه کشانید
ماده بز کوهی را گماشت که پستان
بر دهن او نهد و او را شیر دهد
درخت کدو را کرم خورد
وخشك کرد یونس را خشکی درخت
مذکور ناخوشی آورد ندا
شنید از خشکی درختی اندوه
کردی و هلاك صد هزار تن
بلکه زیادت بر آن در خاطر نیاوردی
یونس علیه السلام در طبیعت
غضب داشت امت او که او را
تکذیب کردند و در وعید عذاب
گذاشت از ایشان بیرون آمد
در شکم ماهی در آمد بعد از آن
بلطیفهٔ غیبی از شکم ماهی بیرون
افتاد زیر سایه درخت تن او
قوت گرفت و صحت پذیرفت
غلامی را دید او خبر نجات قوم
خویش از عذاب پرسید چون
بر ایشان وعید عذاب کرده
بود از شرمندگی نخواست که
بر ایشان برود و قصد کرد که
بجانبی دیگر متوجه شود غلام
را گفت بر ایشان سلام من برسان
و ایشان را از حیات من آگاه
گردانی آن غلام گفت ایشان از من
این خبر نپسندند و بدروغ گویی
نسبت بکنند یونس گفت اگر
ترا استوار ندارند اینجا بیاری
ازین درخت و ازین مکان گواهی
بدهانی درخت و زمین را گفت
اگر این گواهی خواهد گواهی
بدهید و بر صدق او در خبر حیوة
من آگاه کنید غلام مذکور
بر قوم او رفت و سلام او رسانید
و از حیات او آگاه گردانید ایشان
استوار نداشتند و دروغ گوی
بنداشتند ایشان را از ذلك از

معکم کنتم قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
ولازم میگرداند بی توفیقی را بر آنان که عقل ندارند
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا
بگو بنگرید چه چیز در آسمانها از آنچه محل اعتبار و استدلال و در زمین است و نه
تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ
توانند بود فایده دهد دلایل و بیم نمایندگان گروهی را که ایمان نخواهند آورد بحکم سابقهٔ ازل
فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ
پس هیچ چشم میدارند مکر مانند وقایع آنکسان که گذشتند پیش از ایشان
قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ثُمَّ نُنَجِّي
بگو پس چشم دارید که بدرستی من با شما از منتظرانم پس خلاص میدادیم
رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ
پیغمبران خود را و آنان که ایمان آوردند همچنان واجب شد وجوبی بر کرم ما که خلاص دهیم
الْمُؤْمِنِينَ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي
مؤمنان را بگو ای مردمان اگر هستید شما در
شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ
گمان از حقیقت دین من پس نپرستم آنان که می پرستید شما
مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي
از غیر خدای عز و جل ولیکن می پرستم معبود بسزا را آنکه

ونجعل
قرا ابو بکر
قل انظروا
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و کسایی
والارض
بالنقل ورش
والارض
بالنقل او بالسکت فی الوقف حمزة
الايات
بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
الايات
سکت خلف وفی روایة خلاد
يومنون
بالابدال ورش والسوسی وفي الوقف حمزة
ينتظرون
بالترقيق ورش
فانتظروا
بالترقيق ورش
نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حمزة و الکسائی
رسلنا ننجي
ابو عمرو
المومنين
بالابدال ورش والسوسي
ولكن اعبد
بالنقل ورش
ولكن اعبد
سکت خلف وفي رواية

بجبر تصدیق نکنانند و اکراه بر اقرار توانی ولی نشاید و اینچنین اهتمام نباید وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ
معنی اینست و نیست مر هیچ نفس را که ایمان آرد و دل بر تصدیق گمارد مگر بمشیت خدای و قضاء او و بتوفیق
او و عطاء او وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ معنی اینست و میگرداند خدای رجس را یعنی شیطان را
یا کفر را مسلط بر کسانی که حق را در نمی یابند شیطان را از جهت پلیدی رجس گویند که بدعاء
اللهم انی اعوذ بك من الرجس النجس الخبیث المخبث من الشیطان الرجیم استعاذه از شیطان جویند و بعضی

درخت آورد و ازین درخت و زمین طلب گواهی کرد زمین و درخت گواهی دادند و زبان شهادت کشادند صدق او ظاهر گشت و راستی او بظهور پیوست پادشاه آن قوم آن غلام را
خواند و بجای خود نشاند گفت تو از من بر تری و سری را در خوری معنی اینست هر گاه که قوم یونس ایمان آوردند و در حضرت خدای عز و جل توبه و زاری کردند ایشان را
بنجات از عذاب آوردیم عذابی که متضمن خواری و رسوایی ایشان بود دور کردیم و برخوردار یی تا هنگام اجل داد یم و در بقا بر ایشان کشادیم وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي
الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا معنی اینست و اگر پروردگار تو خواستی هر که در زمین است همه یکبارگی ایمان می آوردند و دین اسلام را تصدیق میکردند أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ
حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ معنی اینست آیا اهتمام میکنی پس تو اکراه میکنی مردمان را تا باشند ایمان آرنده و تصدیق دارنده ایجاد تصدیق جز خدای کسی نتواند و کسی را

بنکرید

يتوفيكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يَتَوَفَّيكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
قبض روح فرماید شما را و فرموده اند مرا که باشم از اهل ایمان

وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ
و فرموده اند که متوجه کردان روی دل خود را برای طلب دین حال آنکه مایل بود از ادیان باطله و فرموده اند که مباش

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۞ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ
از اهل شرک و مخوان و مپرست از غیر خدای عز و جل

مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ
آنرا که سود نمیرساند ترا اگرش بخوانی و گزند نمی تواند رسانیدن ترا اگرش نخوانی پس اگر کنی خلاف آنچه گفتیم و بخوانی غیر خدا را پس بدرستی تو

إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ ۞ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ
آنگاه از ستمکاران باشی و اگر رساند بتو خدای گزندی را و محنتی و مصیبتی

فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ
پس هیچ دافع نیست مر آنرا مگر او و اگر خواهد بتو نیکی را

فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
پس هیچ بازگرداننده نیست عطای او را میرساند بآن فضل خود یا بخیر هر کرا میخواهد از بندگان خود

وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۞ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ
و او آمرزگار است مهربان بگوای مردمان بحقیقت

جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى
آمد بشما دین درست از پروردگار شما پس هر که راه راست یافت بایمان و متابعت

يتوفيكم — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
يتوفيكم — امال بين بين ورش في رواية
ان اكون — بالنقل ورش
ان اكون — سكت خلف في رواية
من المومنين — بالابدال ورش والسوسي
وان اقم — بالنقل ورش
وان اقم — بالسكت خلف في رواية
حنيفا ولا — مدغما غير الغنة خلف
وان يمسسك — مدغما غير الغنة خلف
الا هو وان — بالادغام في الوصل سوسي
وان يردك — مدغما غير الغنة خلف
يصيب به — بالادغام سوسي
من يشاء — مدغما غير الغنة خلف

یا قرآن یا محمد علیه السلام
یا حجتهای وحدانیت و بطلان کفر و شرک

وهو قد جاءكم قد جاءكم قد جاءكم اهتدي اهتدي
ابوعمرو والكسائي وقالون — بالادغام ابوعمرو والكسائي وهشام — بالادغام مع الامالة حمزة — امال بين بين ورش في رواية — بالاشمام — بالامالة المحضة الكسائي — الامالة ابن ذكوان — الادغام ابن ذكوان

رجس بمعنی کفر دارند معنی آیت مسلط کرداند بر کفرهندارند قل انظروا ماذا في السموات والارض معنی اینست بگوای محمد و بنظر تأمل به بینید چیست در آسمانها از عجایب قدرت و غرایب حکمت از کواکب سیاره و ثوابت و چیست در زمین از بوادر فطرت و مبادی نعمت از جبال و تلال و وهاد و نجاد و مشارع و منابت وما تغني الآيات والنذر عن قوم لا يؤمنون معنی آنست و نفع نمیکند آیات قدرت ما و ترسانندگان از عقوبت قومی را که از ایشان نیست که ایمان آرند و آنها بینند که دل بر تصدیق دارند فهل ينتظرون الا مثل ايام الذين خلوا من قبلهم معنی اینست چون ثابت شد که ایشان آیات داله و انذارات هایله نفع نمیکند نیکی کردن و نیکویی آوردن را در دل ایشان نمی افکند بر دل خویش را بر عذاب داشتند و بر هلاک شدن قرار داد ند پس هست منتظر ند یعنی منتظر نیند مگر مثل واقعات کسانی که بیش از ایشان بودند مثل این اعمال نمودند بدانچ مستحق بودند از عقاب و عذاب و عنا و رنج رسید کسانی که عذاب اختیار کردند و منتظر عقوبت و هلاک شدند ایشان آیات چه سود کند و انذار در دل ایشان چه خوف افکند قل فانتظروا اني معكم من المنتظرين معنی اینست بگوای محمد ایشان را که منتظر باشید مثل عذاب و عقوبت که در گذشتگان را بد رستی من نیز در باب شما باشما از منتظرانم و رسیدن عذاب را بر شما محقق میدانم ثم ننجي رسلنا والذين آمنوا عذاب فرستادیم پس رسل خویش و مؤمنان را نجات دادیم كذلك حقا علينا ننج المؤمنين معنی اینست همچو این نجات دادن مذکور مؤمنان را نجات دهیم و ایشان را از عذاب خلاص بخشیم ثابت است این معنی ثابت بودنی همچو واجب بر ما از روی فضل و کرم و بر مقتضای فیض اصناف نعم قل يا ايها الناس ان كنتم في شك من ديني فلا اعبد الذين تعبدون من دون الله ولكن اعبد الله الذي يتوفيكم معنی اینست بر وجه اول چنین آید بگوای محمد ای مردمان یعنی ای اهل مکه اگر باشید شما در شک از صحت دین من یا در شک از ثبات یقین من یعنی دین مرا صحیح ندانید یا مرا در دین ثابت نخوانید گمان برید که سوی دین شما باز خواهم گشت و طمع بندید که بشما خواهم پیوست شک شما در دین من زیان نکند و خللی در بنیاد دین من نیفکند زیرا که من نمی پرستم کسانی را که شما از غیر خدای می پرستید و عبادت نمیکنم معبودانی را که شما عبادت می کنید بلکه می پرستم خدای را که شما را میراند و بموت و فنا مقهور خواهد کرداند و بر وجه دوم معنی چنین آید اگر شما از صحت دین من در شک باشید یا عدم ثبات مرا بر دین گمان برید بگویم و خبر کنم که من نمی پرستم آنان را که شما می پرستید بلکه می پرستم خدایی را که جان شما خواهد استد و قهر او بر شما خواهد آمد و این دینی است که در و مساغ شک نیست کمان کشتن از آن در شان اهل خرد نی معنی است وامرت ان اكون من المؤمنين معنی آنست و حال اینست که فرموده شده ام که باشم من از ایمان آرندگان و بخدای عز و جل گروندگان وان اقم وجهك للدين حنيفا معنی آنست و فرموده شده ام که قایم دار ذات خویش را در دین و راست دار روی خود را بر توجه یقین درین حال که حنیفی یعنی مسلمان باکی ولا تكونن من المشركين معنی آنست و هر آینه مباش از مشرکان خطاب مر پیغمبر راست بر طریق تعریض دیگران یا خطاب با اعتبار قدرت بود بنظر بر حکمت و عصمت نباشد

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ عطف است بر وَلَا تَكُونَنَّ معني آن است ومخوان از غير خداي چيزي را كه ترا خواندن او نفع نكند وناخواندن او زيان ندارد
فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ فا سببيه است معني آن است پس اگر بكني كاري كه از آن نهي كرده مي شوي از مشرك بودن واله باطل را دعوت نمودن پس بدرستي تو
آن هنگام از ظالماني كه برخود ظلم ميكني وخود را در آتش مي افكني تاكيد جمله از جهت ايراد وعيد بر وجه وكادت است مثل اين تاكيد نيز بلغا را عادت است اين همه خطابات
مر پيغمبر را بر وجه تعريض است از امت يا باعتبار قدرت نه باعتبار عصمت وحكمت وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ
معني آن است واگر ترا خداي بزياني ورنجي سبب رساند پس جز او كسي آن را دور كردن نتواند واگر بخواهد خداي ترا كه به پيوندي بخيري وملصق شوي بنعمتي پس نيست مر فضل

عليكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا
يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ
اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

سورة هود مكية وثلاث وعشرون ومائة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشاينده مهربان

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ
مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ

ما يوحي بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ما يوحي امالة بين بين ورش في رواية
وهو باسكان الهاء ابو عمرو والكسائي وقالون
خير بالترقيق ورش
الر الر بالامالة المحضة ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي؛ امالة بين بين ورش في رواية
كتاب احكمت آياته بالنقل معه ثلثة اوجه ورش فيهما
كتاب احكمت آياته خبير الا خبير الا
بالنقل ورش — سكت خلف في رواية فيهما — سكت خلف في رواية خلاد

بذكر مجي قرآن واتباع وحي آن بود افتتاح سورة هود در ذكر احكام
آيات قرآن روي نمود وبدانكه افتتاح سورت بذكر قرآن واحكام
تفصيل آيات آن كرد بعد از آن جمله ان لا تعبدوا الا الله ومعطوفات
او براي تفسير تفصيل مذكور آورد بعد از آن جمله ام يقولون افتريه

حاكمان وبرترين عدل كنندگان است حكم او بعدل مقرونست وازشوايب جور ورشوت مصون است حكم او جز بمحض حق واقع نشود وقضاء او جز بصرف عدل متعلق نبود
انس بن مالك رضي الله عنه روايت كرده است چون اين آيت نازل شد پيغمبر صلى الله عليه وسلم انصار را جمع كرد گفت ستجدون بعدي اثرة فاصبروا حتى تلقوني يعني خواهيد يافت
بعد من گزيدن پادشاهان نفسها خويش را واختيار كردن ايشان براي نفس خود بعضي چيزها پس صبر كنيد تا مرا در روز قيامت به بينيد يعني تا قيامت كه وقت جزا
وسزا است در طاعت باشيد ونيكي از خداي خواهيد اگر اولو الامر شرع عدول مينمايد شما را عدول نشايد وپيغمبر عليه السلام مردمان را بر جفاء امرا صبر فرمود چنانچه به صبر بر جفاء
خلايق مامور بود سورة هود مكي است صد وبيست وسه آيت وهزار ونهصد وپانزده كلمه است وهفت هزار وپانصد وشصت وهفت حرف است ختم سورة يونس

كه در ذكر قرآن است معطوف بر صدر سورت است مذكور كشت بعد از آن جند جمله ديكر در صفت قرآن بذكر پيوست تا آنكه در آخر سورت جمله وجاءك في هذه الحق وموعظة
وذكري للمومنين در ذكر قرآن معطوف بر جملهٔ ام يقولون افتريه آورد بعد سورت را بجند جمله ديكر كه بر وجه تذنيب آورد ختم كرد مقاصد صورت جمل مذكوره كه ميان خويش
اتصال دارند بود وشك نيست جملهايي كه از يك بابست اكر مقاصد آن متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است
هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكريست معترضاتي كه در ميان جمل مذكوره است ميان كلامها متصل است ووجوه جمل ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه
بيان آن روي نمايد بسم الله الرحمن الرحيم الر كتاب احكمت اياته حروف مقطعات مذكوره رموز صفات خدا واسماء اوست

لكمو ربكمو يمتعكمو عليكمو انهمو صدورهمو ثيابهمو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اِنَّنِي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ وَاَنِ اسْتَغْفِرُوا

بدرستي كه من مر شما را از خداي تعالي بيم نماينده ام وبشارت دهنده وآنكه آمرزش خواهيد

رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا

از پروردكار شما پس بازكرديد بطاعت او تا برخورداري دهد شما را برخورداري دادني

حَسَنًا اِلَيٰ اَجَلٍ مُسَمًّي وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي

نيكو تا انتهاي وقت معلوم يعني وقت وفات وبدهد هر خداوند

فَضْلٍ فَضْلَهُ وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنِّي اَخَافُ

عمل صالح را جزاي عمل او واكر اعراض كنيد از اخلاص در عبادت واز استغفار وتوبت بدرستي من مي ترسم

عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ اِلَي اللّٰهِ

بر شما از عذاب روز بزرك با حكم خدايست

مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بازكشتن شما واو بر همه جيزي تواناست

اَلَا اِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ

بدان بدرستي ايشان منحرف ميكردانند سينهاي خود را كاينست از كراهيت استماع حق ميخواهند تا نهان كنند از آن

اَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ

بدان آن استخفا آنكاهست كه بسر درميكشند جامهاي خود را ميداند آنرا كه نهان ميدارند

وَمَا يُعْلِنُونَ اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

وآنرا كه آشكارا ميكنند بدرستي او داناست بآنجه در ضماير است

منهو نذير و — بالاشباع ابن كثير مدغما غير الغنة خلف
بشير و — مدغما غير الغنة خلف
لبشير نذير — بالترقيق ورش فيهما
استغفروا — بالترقيق ورش
اليهي — بالصلة ابن كثير
حسنا الي — بالنقل ورش
حسنا الي — بالسكت خلف في رواية
مسمي و — مدغما غير الغنة خلف
يوت — بالابدال ورش والسوسي
وان تولو — بالتشديد بزي
فاني وهو — نافع وابن كثير وابو عمرو وكسائي ابو عمرو
شي شي — بالمد والتوسط ورش بالسكت خلف في رواية
يعلم ما — بالادغام سوسي
يسرون — بالترقيق ورش

مقصود از همه يكي است … بمشية الله وعونه … رموز صفات خدا واسماء اوست اي انا الله الرب او انا الله اللطيف الرؤف او انا الله الرحيم يا اسم سورة است مبتدا است كتاب خبر اوست يا الر قسم است كتاب خبر مبتدا محذوف است اي اقسم بالله هذا كتاب معني اينست كتابي است كه آيات او استوار كرده شده واز فساد وبطلان ممنوع آمده بنظمي درست كه بهيج وجهي در روي كژيي وخللي نبود ودر و نقصي ونقضي بهيج جهتي تداخل نكند ثم فصلت معني اين است پس جدا جدا كرده است آيات او در نزول يكبارگي فرود نيامد بر حسب حوادث جدا جدا نازل شده يا جدا كرده شده است آيات او بغايات وفصول ووقوف وجز آن يا جدا كرده شده است بانواع مختلفه از وعد ووعيد وامر ونهي وحلال وحرام ومدايح مومنان وذمايم كافران من لدن حكيم خبير معني اين است صفتي ديكرست مر كتاب را يا خبري ديكرست مبتدا را يا متعلق است باحكمت ميان حكيم واحكمت صنعت اشتقاق است ودر ختم بذكر اين دو صفت صنعت تشابه الاطراف است ذكر حكيم با احكمت ملايم بود وذكر خبير با فصلت مناسب باشد معني اينست كتابي كه كاين است از نزد حكيمي كه آكاه است متعالي از استتار واشتباه است ومراد از قرب مذكور قرب مكانت است نه قرب مكان جه خداي عز وجل منزه است از آن الا تعبدوا الا الله معني اين است براي شما را آيات بيان كرده شده وبيان بتفصيل آمده كه شما جز خداي عز وجل را مپرستيد واز عقاب او بترسيد انني لكم منه نذير وبشير معني اينست بدرستي

كه براي شما معين است يعني اجل موت كه هر يكي مبر هزاشت ويؤت كل ذي فضل فضله عطف است بر يمتعكم معني اينست وهر خداوند ثوابي را ثواب او بدهد يعني هر كه مستحق است درجه را از جهت عملي آن درجه اورا برسد وتواند بود كه آن مصدريه باشد ولا تعبدوا فعل مضارع بود لام مقدر دارند اي فصلت اياته لان لا تعبدوا الا الله بر اين تقدير ان در ان استغفروا نيز ان مصدريه باشد از باب دخول ان مصدريه بر امر جنانجه از سيبويه مرويست بود معني جنين آيد

من شما را از خداي ترساننده ام وبشارت رساننده ام وان استغفروا ربكم معني اينست وبيان كرده شد كه جز خدا را مپرستيد واز پروردكار خويش آمرزش خواهيد بدين كه ايمان آريد واز كفر بپرهيزيد ثم توبوا اليه عطف است بر استغفروا معني اينست پس از كفر توبه كنيد وبسوي دين خداي بازكرديد سوال توبه مقدم بر استغفار بايد با اصرار بر كفر استغفار سود مند نبايد جواب استغفار از كفر جز با ايمان آوردن نبود وآمرزش خواستن با بقاء كفر جايز نباشد استغفروا مقتضي امر با ايمان كشت وبر حكم اقتضا بافادت معني امنوا پيوست توبه از معاصي بعد از ايمان باشد تراخي ثم توبوا ظاهر شود يا در عبارت از جهت اهتمام استغفار قلب دارند معني كلام ان توبوا اثر استغفروا ايند رند يمتعكم متاعا حسنا الي اجل مسمي معني اينست برخورداري دهد خداي شما را برخورداري نيكو تا مهلتي

تفصیل کرده شد تا برسید شما مکر خدایرا و از بهر آمرزش خواستن شما از خدای باقی وجوه هم برآن طریق است که کذشته و ذکر آن بالا رفته وَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنِّی اَخَافُ
عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ کَبِیْرٍ معنی اینست واکر ایشان از استغفار و توبه اعراض کنند پس بکوای محمد بدرستی من می ترسم بر شما که خود را در عذاب روزی بزرک افکنید
اِلَی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ جمله الی الله مرجعکم تذییل است متضمن توکید ترس عذاب است وجمله وهو علی کل شیء قدیر تذییلی دیکر است معنی اینست
بازکشت شما سوی حساب و عقاب خداست و او برهمه چیز تواناست سزاوار بود که از و بترسید و از عقاب او خوف کنید اَلَا اِنَّهُمْ یَثْنُوْنَ صُدُوْرَهُمْ لِیَسْتَخْفُوْا
مِنْهُ الاحرف تنبیه است اینجمله معترضه است برای تنبیه بر کمال الجهل ونهایت عداوت ایشان که باپیغمبر علیه السلام کرده اند که اخنس بن شریک

فِی الْاَرْضِ بالنقل ورش — وَیَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا بالسکت خلف و فی روایة خلاد — بالادغام سوسی

باپیغمبر علیه السلام اظهار دوستی کردی و بر پیغمبر علیه السلام آمدی شیرین سخن بود و منطیق و سخن کوی میمود پیش پیغمبر علیه السلام جلیس شدی و در هر نوع حدیث آمدی چون پیغمبر را علیه السلام مجالست و مخالطت او خوش آمدی لیکن باطن مخالف ظاهر داشت و پیغمبر علیه السلام ظاهر و باطن او یکسان می پنداشت این آیت در شان او وارد کشت و حال او بظهور پیوست و بعضی کویند ورود این آیت در شان همه منافقانست و بیان صفت ایشان است و تاکید جمله ابراز تنبیه بر حال ایشان بر وجه و کادتست معنی اینست آکاه باش بدرستی ایشان دوتا میکنند سینهای خویش را و می پیچند تهی کاههای خویش را در مسارت کردن و یکدیکر را از کفتن تا راز از خدای بپوشند و سر از وی پنهان سازند اعتقاد باطل را داشتند و درد لهاء خویش محقق می پنداشتند آنچ پنهان کویند و نهان داشتن آن چونید بر خدای پنهان ماند و خدای اطلاع یافتن بر آن نتواند بر این بر بین جمله سینه بر سینه کرده و لب بکوش یکدیکر آورده میکفتند بر اعتقاد باطل خویش از خدای پنهان میکردند تا خدای پیغمبر و مؤمنان از مقالات ایشان نرساند و ایشان را بر اسرار ایشان مطلع نکرداند اَلَا حِیْنَ یَسْتَغْشُوْنَ ثِیَابَهُمْ معنی اینست آکاه باش سینه را دوتا می کنند در آن هنکام که جامه بر سر و روی می افکنند و پرده می سازند تا کسی سر نشنود و حرکت آن را نه بیند یَعْلَمُ مَا یُسِرُّوْنَ وَمَا یُعْلِنُوْنَ معنی اینست ایشان زاین معامله بیدا می آرند در این حالی که خدای میداند آنچ ایشان

الجزء الثانی عشر

وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ
ونیست هیچ جنبنده در زمین
اِلَّا عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهَا وَیَعْلَمُ
مکر که بر فضل خدایست روزی آن ومیداند
مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا کُلٌّ
آرام جای او را در زمین وامانت جای او را قبل از استقرار او این اشخاص هر یک از واحوال او
از صلب ورحم وبیضه

لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ

پنهان میدارند نمیدانند که خدای همه چیز داند و هیچ چیز بر و پوشیده نماند اِنَّهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ معنی اینست بدرستی خدای داناست بسر این که در سینها جای
کرفته صاحب سینها کشته خدای عزوجل آنرا داند و هیچ سر برو پنهان نماند وَمَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلَّا عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهَا معنی اینست ایشان از جهل راز از خدای می پوشند
ودر عداوت با پیغمبر او میکوشند و او ایشان را روزی میرساند و نیست هیچ جنبنده در زمین مکر آنکه از روی فضل و کرم رزق او بر خود در تحقیق حصول همچو لازم
میداند و این توکید وعده فیض نعم است و بیان لزوم بر وجه فضل و کرم است که خدای عزوجل از وجوب چیزی بروی ممتنع بود و از لزوم چیزی مقدس باشد از الوهیت
نتای فی الوجوب خدای عزوجل بایت یرزقکم من السماء والارض و آیت ان الله هو الرزاق وعده رزق کرد و به علی الله رزقها وعده رزق را در معرض وجوب آورد و بایت وفی السماء

رزقکم وما توعدون فورب السماء والارض انه لحق در رزق تاکیدی بتر آورد وعده مذکور امؤکد بقسم کرد ویعلم مستقرها ومستودعها عطف است بر وما من دابة
في الارض اي ویرزق کل دابة ویعلم مستقرها ومستودعها یا عطف است بر یعلم ما یسرون وما یعلنون برین وجه وما من دابة في الارض الا علی الله رزقها معترضه بود جانب
ذکر آن بالا رفته ومعنی آن گذشته معنی اینست ومیداند جای قرار هر جنبنده از پشت پدران وجای ودیعت داشتن آن از شکم مادران یا جای قرار گرفتن هر یکی از
مساکن اصلی وجای ودیعت داشتن از مواضع اقامت عارضی یا مستقر عبارت از مسکن بود ومستودع عبارت از مدفن باشد یا مستقر را مکان حیات دارند ومستودع را
محل ممات بندارند کل في کتاب مبین جمله تذییل است معنی اینست هر یکی از نفوس جنبندگان وارزاق ومستقر ومستودع ایشان که مذکور رست ثابت

وهو بسکون الهاء ابوعمرو والکسائي وقالون | والارض بالنقل ورش | والارض بالسکت خلف وفی روایة خلاد | ایام رب مدغما غیر الغنة خلف

من کلام الله خالق البشر

في کتاب مبين وهو الذي
در لوح محفوظ است روشن واو آن خدایست
خلق السموات والارض في
که آفرید آسمانها را وزمین را در
ستة ايام وكان عرشه على الماء
شش روز وبود عرش او بر بالای آب

تنزيل من رب العالمين

در لوح محفوظ وکتاب مسطورست
که کتابتی پیدا وخطوطی ظاهر
دارد هیچ کسی در کتابت آن
شك نمی آرد وهو الذي خلق
السموات والارض في ستة
ايام جمله وهو الذي تواند بود
که حال باشد از الا تعبدوا
الا الله وتواند بود که عطف باشد
بر جمله وهو علی کل شيء قدیر
وجمل میانه معترضه بود
معنی اینست که مپرستید خدای را
وحال اینست که او در مقدار
شش روز آسمان وزمین آفریده
است یا گویند خدای قادر ست
بر همه چیز واو آنست که آسمانها
وزمین را در مقدار شش روز
آفریده وبقدرت کامله خویش
پیدا کردانید تفسیر این آیت شرح
بالا گذشته وبیان او بیش
از این رفته وكان عرشه
على الماء معترضه است یا حال
است معنی بتقدیر قد
اینست آفریده است آسمانها
وزمین را وعرش او بر آب بود
وخلقت عرش وآب پیش از
خلقت آسمان وزمین روی
نمود حمله عرش چهار فرشته
وبعضی چهار صف فرشتگان
دارند وبعضی هشت فرشته
وبعضی هشت صف فرشتگان
پندارند بالای آب کفی پیدا
شد از آن زمین ساختند دودی
پیدا آمد از آن آسمانها بر داختند
ليبلوكم ايكم احسن عملا
معنی اینست تا پدید آرد که می
داند کدامی کس از شما نیکوترست
از روی عمل یعنی عمل که نیکوترست
وثواب که اکثرست ولئن
قلت انكم مبعوثون من بعد
الموت ليقولن الذين كفروا
ان هذا الا سحر مبين ساحر
وسحر بر صیغه اسم فاعل ومصدر
خواندند بر قراءت اسم فاعل هذا را
اشارت سوی پیغمبر صلی الله
علیه وسلم وبر قراءت مصدر

اشارت سوی قرآن دانند لام موطیه قسم است لیقولن از روی لفظ جواب قسم است واز روی معنی جواب شرط است انکم مبعوثون من بعد الموت مقول است مر قلت را
ان هذا الا سحر مبین ان نافیه است هذا مبتداست الا سحر مبین خبر مبتداست وجمله مقول است مر لیقولن وجمله ولئن قلت تا آخر معترضه است برای شکایت از کافران
وحکایت شناعت گفتار ایشان معنی اینست واگر بگویی تو بدرستی شما بعد از موت بجات خواهید پیوست وبر انگیخته خواهید شد هر آینه هر آینه بگویند کسانی
که نگرویده اند وکفر ورزیده اند نیست این قرآن که متضمن است خبر بعث واحیا را مگر سحری وجادویی پیدا یا گویند نیست پیغمبر که مخبرست ببعث مردگان از زمین
مگر جادوگری وساحری مبین خبر ترا قبول نکنند ووقوع او را در معرض سحر افکنند یعنی چنانچه دعوی سحر دعوی نابوده است دعوی بعث نیز باطل وبیهوده است

ولئن اخرنا عنهم العذاب الى امة معدودة ليقولن ما يحبسه معني اينست واگر ما از ايشان عذاب را تا مدتي معلوم تاخير كنيم تا زماني كه خواسته ايم فرصت دهيم
هر آينه گويند عذاب را چه چيز باز ميدارد و كدام سبب برباني و تاخير مي آرد و چرا نمي آيد و چرا زود نمي آيد يعني عذاب آخرتي يا عذاب دنيا چنانچه در روز بدر بود
و در بعض مواضع روي نموده الا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم معني اينست آگاه باشيد در آن روز كه بر ايشان عذاب بيايد و بيايد ...
از ايشان مصروف نبود و باز داشته نشود يعني كسي آن عذاب را باز نگرداند و صرف كردن از ايشان نتواند وحاق بهم ما كانوا به يستهزءون معني
اينست و در رسيد بايشان و محيط شود عذابي كه بوعيد آن تسخر ميكردند و وقوع آن را در معرض استبعاد مي آوردند و بشتاب مي جستند ما يحبسه ميگفتند

انكمو يأتيهمو عنهمو بهمو — ليبلوكموا ايكموا احسن — وقالون بالصلة والقصر
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون — والمد وعدها ورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر ٥

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ
تا صورت آزمايش نمايد شما را كه كدام يك از شما نيكوتر ست بكردار و هر آينه اگر گويي بدرستي كه شما
مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ
برانگيزانيده خواهيد بود از پس مردن هر آينه گويند آنان كه
كَفَرُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ وَلَئِنْ أَخَّرْنَا
كافر شدند نيست اين گفتار مگر جادويي هويدا و هر آينه اگر باز پس داريم
عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا
از ايشان عذاب را يعني عذاب آخرت تا مدتي معلومه هر آينه گويند چه
يَحْبِسُهُ أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ
باز ميدارد — مانع مي آيد آن را از وقوع و نزول بدان روزي كه آيد بايشان نيست عذاب باز داشته شده از ايشان
وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَلَئِنْ
و فرود آمد بايشان وبال آنچه بودند كه بآن افسوس مي نمودند و هر آينه اگر
أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ
چشانيم آدمي را از فضل ما آسايش پس زايل گردانيم آن را از او
إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ
بدرستي او هر آينه نوميد باشد ناسپاسي كننده و اگر چشانيم او را نعمتي پس از
ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي
گزندي كه رسيده باو هر آينه گويد رفت بديها از من

سحر ساحر — بالترقيق ورش حمزة الكسائي
ولئن اخرنا — بالنقل ورش
ولئن اخرنا — سكت خلف في رواية
يأتيهم وحاق — بالابدال ورش — بالامالة حمزة والتوبي
ليستهزؤن — بالتسهيل في الوقف حمزة
ليستهزون — بالابدال في الوقف حمزة
ليستهزون — بالحذف في الوقف حمزة
ولئن اذقنا — بالنقل ورش
ولئن اذقنا — بالسكت خلف في رواية
الانسان — بالنقل ورش
الانسان — بالسكت خلف في رواية خلاد
ليؤس — ثلثة اوجه لورش
ولئن اذقناه — بالنقل ورش
ولئن اذقناه — بالسكت خلف في رواية

اذقناهو مستهو السيئات السيئات عني
بالصلة ابن كثير — بالاشباع ابن كثير — لورش ثلثة اوجه — بالابدال في الوقف حمزة — بفتح الياء نافع وابو عمرو

ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه ليؤس كفور عطف است بر جمله سابقه و اين لام نيز موطيه قسم است انه ليؤس كفور از روي لفظ جواب قسم است و از روي معني جواب شرط ... تاكيد جمله از جهت آنست كه رسيدن نعمت و چشيدن لذت و بهره يافتن و مزه در يافتن علامت آنست كه واجد آن آن را فراموش نكرده باشد و كفران نعمت نكند و بعد زوال از يافتن آن كرتي ديگر نوميد نشود و بظهور علامات انكار سامع را تنزيل منزله منكر مصر كرد جمله را موكد بتواكيد آورد و رحمت را تشبيه بمطعوم لذيذ و اذاقت بر وجه تخييل آورد در معني اينست و اگر ما انسان را رحمتي از رحمتهاي خويش يعني اثر رحمتي چون رزق را

ركوع

و شادماني و صحت و عافيت و فراغ و رفاهيت بچشانيم پس از آن نعمت و راحت را نزع كنيم و زايل كنيم هر آينه او نوميد شونده بود و كفران ورزنده باشد چنانچه گاه او را نعمتي نرسيد و روي نعمت نديد بر جاء رجوع ندارد و اميد باز گشت آن در دل نمي آرد ولئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته ليقولن ذهب السيئات عني معني اينست و اگر بچشانيم آدمي را نعمتي بعد مضرتي كه او را رسيده باشد و مشقت

كه بدو رسيده بود چون ارزاني بعد گراني و توانگري بعد درويشي و صحت بعد سقم و لذت بعد الم هر آينه شادمانه گويد ذهب السيئات عني گويد در
دل بيارد كه خداي رهانيد و بكرم خويش سيئات را زايل كردانيد و شكر خداي نگويد و راه سپاس داري نجويد انه لفرح فخور اين جمله تذييل است تاكيد جمله از
جهت رد انكار است كه كافران در مضمون اين جمله انكاري با اصرار است كه ايشان خود را باين صفت نميدانند ... معني اينست
بدرستي آدمي بطبيعت خويش شادي شونده و تفاخر كننده است بسبب شادي كند و تقلب خود را در عجب و فخر افكند الا الذين صبروا وعملوا الصالحات
معني اين استثنا جنس ايشان اين صفت دارند كه ذكر كرديم و در بيان آورد مگر مؤمنان صابر و صالح را كه گويند انسان كافر كه تو كرا و بالارقه و بذكر سابق معهود گشت

این صفت دارد لیکن آنکسانی که صبر کردند و عمل نیک آوردند ایشان را این صفت نیست بلکه ایشان از دیگر خدای کاری و شانی است أُولَٰئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ
معنی اینست ایشان یعنی صابران و صالحان مر ایشان راست غفران و اجر کبیر جلیل و ثواب عظیم جزیل فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْلَا
أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ روایت کرده اند اهل مکه بر پیغمبر علیه السلام آمدند کتابی که در آن مذمت الههٔ ایشان نباشد جستند پیغمبر علیه السلام
را در خاطر گذشت مذمت ایشان بگذارد و ذکر ایشان بر زبان نیارد در آن هنگام این آیت برای تنبیه پیغامبر علیه السلام نازل گشت و این نظم بورود سوست معنی اینست
ایشان چنین و چنین میگویند و معجزات مقترحه میجویند و تو در حصول مطلوب ایشان جهت میمانی و در ایمان آوردن ایشان با هتمام بیش می آیی پس حال تو بدانی ماند

شاید بود که تو ترک دهی بعض چیزی که سوی تو وحی کرده میشود و سینهٔ تو بدانچ وحی کرده میشود سوی تو تنگ خواهد گشت چه دل تو در رسانیدن آن تعلق خواهد پیوست به سبب آنکه ایشان بعد رسانیدن وحی خواهند گفت چرا با او گنجی فرود نیامد و چرا برای گواهی بر صدق او نزول فرشتگان نشد نه تو مگر رسانندهٔ فرمان خدای رسانند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ جمله تذییل است معنی اینست وخدای بر همه چیز وکیل است هرچه کند همو کند و در هرچه افکند همو افکند أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ام منقطعه بمعنی بل است برای اضراب از مفهوم کلام چه از لعلک تارک بعض ما یوحی الیک فهم میشود که ایشان باعث و داعی اند بر ترک بعض چیزی که وحی کرده شده استحیاناً نسبی که گفت یدعونک ای ترک بعض ما یوحی الیک بل یقولون افتریه معنی اینست ایشان ترا داعی میشوند بر ترک بعض چیزی که سوی تو وحی کرده میشود بلکه میگویند که افترا کرده است دعوی وحی نابوده میکند قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ معنی اینست بگوای محمد چون این را مفتری میخوانید و کلام بشر میدانید پس بیارید ده سورتی مثل این افترا کرده و از خود پیدا آورده اگر این را افترا میدانید پس شما چرا افترا کردن نمیتوانید وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم مِّن دُونِ

اِسْتَطَعْتُمْ كُنْتُمُو لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ۝ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا
بدرستی او هرآینه شادانست فخر کننده مگر آنکسان که شکیبایی نمودند و کردند
الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝
کارهای نیکو آن آن مر ایشان راست آمرزشی و مزدی بزرگ
فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ
پس مگر تو ترک کنندهٔ تبلیغ بعض آنرا که وحی فرستاده میشود سوی تو و منقبض است
بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنزٌ
بآن سینهٔ تو که گویند چرا فرونفرستادند برو گنج ملتمس
أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
یا نیامد با او فرشتهٔ که تصدیق او کند بدرستی که تو بیم نمایندهٔ و خدای تعالی بر هر
شَيْءٍ وَكِيلٌ ۝ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا
چیزی نگاهبانست یا نه که میگویند از خود بدید آورد آن قرآنرا بگو پس بیارید
بِعَشْرِ سُوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُم
ده سوره مانند آن در بیان و حسن نظم از خود گفته شده و بخوانید آنرا که توانید از فصحا و بلغا
مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ فَإِلَّمْ
از غیر خدای تعالی اگر هستید راست گویان پس اگر نه
يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ
اجابت کنند بمعارضهٔ قرآن یا بایمان شمارا پس بدانید که بدرستی که فرو فرستاده شد حال آنکه بدانش خدای بوده

فَخُورٌ إِلَّا — بالنقل ورش
فَخُورٌ إِلَّا — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
مَغْفِرَةٌ وَ — مدغما بغير الغنة خلف
مَغْفِرَةٌ — بالترقيق ورش
مَا يُوحَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
مَا يُوحَىٰ — امال بين بين ورش في رواية
أَن يَقُولُوا — مدغما بغير الغنة خلف
عَلَيْهِي — بالاشباع ابن كثير
كَنزٌ أَوْ — بالنقل ورش
كَنزٌ أَوْ — بالسكت خلف في رواية
جَاءَ شَيْءٍ — بالامالة حمزة وابن ذكوان — بالمد والوسط ورش
شَيْءٍ افْتَرَاهُ — بالسكت خلف وفي رواية خلاد — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
افْتَرَاهُ — امال بين بين ورش في رواية
قُلْ فَاتُوا — بالابدال ورش والسوسي

پس اگر مدعیان مفتری بودن قرآن در آوردن ده سورتی مثل آن اجابت نکنند و آوردن کلامی مانند آن نتوانند پس ثابت مانید بر آنچ میدانید که نیست قرآن مگر منزل بعلم کردگار دیان و بدرستی که خدای عزوجل یکی است جز او معبود بحق نیست و بر اعتقادی و انقیادی که دارید مستقیم و ثابت باشید کفر کافران شما را زیان نکند مقتضی در اعتقاد شما نیفکنند و تواند بود که ضمیر فان لم یستجیبوا بر من استطعتم عاید شود و خطاب لکم و فاعلموا و فهل انتم مسلمون مر کافران را باشد

اللَّهِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ وادعوا عطف است بر فاتوا ان کنتم صادقین شرطی است مستغنی از جزاء اکتفاء بما مضی معنی اینست و بخوانید هر کرا توانید از معبودانی که غیر خدای دارید و ایشان را الهه مینداریدا گر هستید شما راست گو در ادعاء مفترا بودن قرآن و یا در دعوی الوهیت ایشان فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ فا عطف است وفاء دوم جزائیه است وفاء سوم عاطفه است جمله شرطیه عطف است بر قل استفهام در فهل انتم مسلمون بمعنی امر است ای فاسلموا و انقادوا و الحقیة القرآن وانتفاء الشرکاء مراد از امر فاعلموا و فاسلموا طلب ثبات بود خطاب جمع در لکم و فاعلموا و فهل انتم مسلمون بعد خطاب واحد در قل شبه التفات باشد بپیغمبر با امت مخاطب شود یا همه خطابها مذکور بپیغمبر را علیه السلام دارند ایراد صیغه جمع برای تعظیم مخاطب بنداوند معنی اینست

وجمله شرطيه يعني فان لم يستجيبوا تا آخر معطوف بر جمله وادعوا من استطعتم بود داخل مقول قل باشد معني چنين آيد بگوای محمد مر کافرانرا ومفترا گوينده گان قرآنرا ده سوره مثل او در بلاغت مفترا بيا ريد وبخوانيد براي ياري دادن خويش هر کرا توانيد پس اگر مدعوان شما مر شما را اجابت نکنند ودم موافقت شما نزنند پس بدانيد که قرآن جز بعلم خدا منزل نبود وهرگز مفترا نباشد وبدرستي خداي يکيست جز او معبودي نيست پس منقاد شويد وبر اعتقاد حقيت قرآن وانتفاء شرکا گردن نهيد من کان يريد الحيوة الدنيا وزينتها نوف اليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون در آيت سابقه حال کافران را ذکر کرد وکفر ايشانرا در بيان آورد چنانستي که کسي از جزاء اعمال ايشان سايل گشت اين آيت بر وجه استيناف بورود پيوست وجمله وهم فيها لا يبخسون عطف است بر جمله شرطيه سابقه معني اينست کافران مقصود ايشان مقصور

اليهمو اعمالهم — لهمو — همو — اعمالهمو
قرا ابن کثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثير بالصلة مع القصر

وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون
وانکه هيچ خداي نيست مگر او پس هيچ هستيد شما از اهل اخلاص وانقياد
من کان يريد الحيوة الدنيا وزينتها نوف
هرکه هست که خواهد زندگاني اين جهانرا وآرايش آنرا تمام ادا کنيم
اليهم اعمالهم فيها وهم فيها لا يبخسون
بايشان جزاي کردار ايشان را درين جهان وايشان درين جهان ناقص حظ نشوند از صحت وکفاف وغير آن از لذات ومنافع
اولئک الذين ليس لهم في الاخرة الا
ايشان آنانند که نيست مر ايشانرا در آن جهان مگر
النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما کانوا
آتش وضايع است آنچه کردند در دنيا وبي حاصل است آنچه هستند
يعملون افمن کان علی بينة من ربه
که ميکنند اي پس آنکه هست بر حجتي روشن که دليل عقليست بر صحت دين اسلام از پروردگار خود
ويتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی
وتابع آن برهان بود گواهي بر صحت آن که قرآنست از خداي وپيش از اين قرآن تابع آن کتاب موسی عليه السلام برهان بوده
اماما ورحمة اولئک يؤمنون به ومن يکفر
حال آنکه مقتدا بوده وسبب بخشايشي آنان ايمان آوردند بقرآن وهرکه کافر شود
به من الاحزاب فالنار موعده فلا تک
بآن از اهل مکه وآنان که منضم اند بايشان از يهود ونصاری ومجوس پس آتش وعده جاي اوست پس مباش

فهل انتم — بالنقل ورش
فهل انتم — بالسکت خلف في رواية
الدنيا — بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والکسايي
اليهم اعمالهم — سکت خلف في رواية
اليهم — بضم الهاء حمزة
في الاخرة — بالنقل مع ثلثة اوجه وبالترقيق ورش
في الاخرة — سکت خلف في رواية خلاد
ويتلوهو — بالاشباع ابن کثير
منهو — بالصلة ابن کثير
موسی — بالامالة المحضة حمزة والکسايي
موسی — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
ورحمه — بالامالة في الوقف کسايي

يومنون — بالابدال ورش والسوسي
ومن يکفر من الاحزاب — مدغما غير الغنة خلف
من الاحزاب — بالنقل ورش
من الاحزاب — بالسکت خلف في رواية

بر دنياست ودل ايشان محروم از طلب اخری است جز حيات دنيا وزينت او نميخواهند وآخرت وثواب آنرا در دل نمي آرند هرکه حيات دنيا وزينت او خواهد ونصيب خود از دنيا جويد ايشان اجزاي عملهاي ايشان در دنيا بدهيم صحت بخشيم وفراخ روزي کنيم رزقهارا فراخ کردانيم مطالب برسانيم وايشانرا در دنيا بدل اعمال ايشان از جزاهاء دنياوي که مقدر شده هيچ کم نکنيم اولئک الذين ليس لهم في الاخرة الا النار وحبط ما صنعوا فيها وباطل ما کانوا يعملون اولئک مبتداست جمله ليس لهم في الاخرة الا النار صله موصول است موصول با صله خبر مبتداست ما صنعوا فاعل است مر حبط وجمله عطف است بر صله ما کانوا يعملون مبتداست وباطل خبرست وتقديم او براي افادت قصرست وابنجمله نيز عطف است بر صله الذين وتواند بود که تذييل باشد وجمله اولئک الذين معلله است مر جمله سابقه معني اينست جزاء اعمال کافران مقصود بر دنياست ودل ايشان محروم از اخری است زيرا که ايشان کساني اند که در آخرت جز آتش نصيب ايشان نشده وآنچه ايشان کرده اند ناچيز گشته وهيچ چيزي نافع نيامده وباطل است وزايل است آنچه بوده اند عمل کننده ودر وجود آرنده افمن کان علی بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله کتاب موسی اماما ورحمة اولئک يؤمنون به معني اينست کساني که حيوة دنيا ميخواهند وعمل براي دنيا ميکنند اجرهاء

ايشان در دنيا بدهيم نعمتها دنيا چون صحت وعافيت وعزت ورفاهيت اموال واولاد وفراخي وفراغ بخشيم اين کسانيکه کافر باشند بر حجتي ظاهر از پروردگار خويش يعني قرآن ودر وي همه چيز را بيان وتبيان است وپس روي کند آن دليل را شاهدي مبلغ از کردگار جليل يعني پيغمبر عليه من الصلوات افضلها ومن التحيات اکملها يا رسانند وحي خداي يعني جبريل وبوده است پيش از قرآن کتاب موسی يعني توريت در حالتي که مر ايشانرا امام بود وخلق در اعلام احکام توجه بدو مينمود همه پس روي او ميکردند ودر احکام روبرو مي آوردند وآن اثر رحمت در شان ايشان بودي ونعمتي عظيمه در حق ايشان بودي ايشان يعني اصحاب حجت بينه برسول وقرآن ايمان مي آرند ودل بر تصديق آن ميدارند ومن يکفر به من الاحزاب فالنار موعده معني اينست وهرکه بخداي نگرود وبدو کفر ورزد

پس آتش جاي وعدۀ او بود وعده ميعاد او باشد خداي با او بدر آمدن آتش وعده كرده وبا او بعذاب از خداي عزوجل ايعاد شده فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ فا سببيه است لا تك نهي حاضرست اصلا ولا تكن بود حذف نون در حالت جزم از جهت شبه حرف علت بر سبيل شذوذ آمده في مرية خبرست مر لا تك ومنه متعلق آست بمرية كه مصدر مري يمري است معني اينست پس مباش از ين موعد در شكي يسير وشبهه مار درين شان خطير إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ جمله معلله است تاكيد جمله از جهت تقديم ملوح است كه نفي شك از خبري ملوح است بر حقيت او وسامع را بتقديم ملوح تنزيل منزله سايل كرد جمله را موكد آورد معني اينست در شك مباش از وزيرا چه بدرستي همين است حق از پروردگار ثابت ومحقق وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ استدراك است چه چون مضمون جمله انه الحق محقق باشد وهم اين ايد كه حق را كسي منكر نشود وهمه كس بدو بگرود دفع اين وهم كرد ولكن اكثر الناس لا يومنون آورد معني اينست لكن بيشتري مردمان ايمان نمي آرند وخود را جز بر كفر وكافري نميدارند وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا معني اينست وكدام كس بر نفس خويش ستمكار تر بود از كسي كه بر خداي دروغ را افترا كند ونا بوده را بر بندد أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ معني اينست ايشان يعني بر خداي افترا كنندگان عرض كرده شوند بر پروردگار ايشان وبگويند گواهان كه ايشان كساني اند كه دروغ گفته اند وبر خداي نابوده بر بسته اند أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا معني اينست آگاه باشيد كه لعنة خداي بر ظالمان است وطرد وخذلان او در شان ايشان است آنانكه از راه دين خداي باز ميدارند وبراي او را كژي ميخواهند كه روندگان اين راه را باز تدارد در كژي آرند وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ معني اين است وايشان بآخرت كافرانند وقيامت را منكر انند أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ

رَبِّهِمُو هُمُو هُمُو لَهُمُو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

در شك از كار قرآن يا موعد بدرستي كه او ثابت وصحيح است از پروردگار تو وليكن بيشتر

النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۞ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى

مردمان نه ايمان آورند وكيست ستمكار تر از آنكه افترا كرد بديد كرد

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ

بر خداي تعالي دروغ را آنانكه عرض كرده شوند بر پروردگار ايشان

وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا

وگويند گواهان از ملايكه وانبيا يا جوارح اينها آنانند كه دروغ گفتند

عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ۞

بر پروردگار ايشان بدانكه دوري از رحمت خداي بر ستمكارانست

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا

آنانكه منع ميكنند از راه دين خداي تعالي وميجويند آنرا

عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ۞ أُولَئِكَ

انحرافي وايشان بآن جهان ايشان كافرانند آنان

لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ

نباشند فوت شوندگان از عذاب خداي در زمين ونبود

لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ

مر ايشانرا از غير خداي تعالي هيچ ياراني دو باره كردانند

منهو — بالاشباع ابن كثير
النّاس — بالامالة دوري عن ابي عمرو في رواية
يومنون — بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة
ومن اظلم — بالنقل ورش مع التغليظ
ومن اظلم — بالسكت خلف في رواية
اظلم ممن — بالادغام سوسي
افترى — بالامالة المحضة ابو عمرو حمزة والكسائي
افترى — امالة بين بين ورش في رواية
يقول الاشهاد — بالنقل ورش
يقول الاشهاد — بالسكت خلف في رواية
بالاخرة — بالنقل والترقيق ورش
بالاخرة — بالسكت خلف في رواية
في الارض — بالنقل ورش

في الارض — بالسكت خلف في رواية خلاد
من اوليا — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
من اوليا — بالسكت خلف في رواية
من اوليا — بالحذف مع المد في الوقف حمزة وهشام
يضعّف — ابن كثير وابن عامر

فِي الْأَرْضِ معني اينست ايشان عاجز كنندگان نيند خدا يرا در عذاب كردن در دنيا يعني قادرست كه هم در دنيا عذاب كند ودر عقاب ونكال افكند ليكن حكمت او مقتضي شد كه تاخير كند وبر حكم الدنيا سجن المومن وجنة الكافر چند گاهي مهلت دهد وعذاب بر و ننهد وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ معني اينست ونه بوده اند مر ايشانرا دوستان وياري دهندگان از غير خدا كه از عذاب باز دارند وعنايت وحمايت در باب ايشان بكار رند يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ معني اينست دو چند كرده شود براي ايشان عذاب تو بر تو آيد دمي تاخير ننمايد

ما كانوا يستطيعون السمع وما كانوا يبصرون معنی اینست شنیدن پند نمی توانستند ومواضع لغزش ومواقع هلاك را نمی دیدند ونمیدانستند ودر
گناه می بودند واصرار می نمودند لاجرم بتضعیف معذب گشتند وبافزونی عذاب پیوستند اولئك الذين خسروا انفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون
معنی اینست ایشان آنکسانی اند که زیان خود راندانستند نفسهاء خویش را زیان زده ساختند وگم شد از ایشان آنچ از معبودان افترا می کردند وبرای خویش
شفاعت نابوده می آوردند توان دانست ایشان را چه زیانکاری بود وچه خیبت وخسارت باشد لا جرم انهم في الآخرة هم الأخسرون در لاجرم چند
وجه است یکی لا برای نفی فایدهٔ ایشان بود وجرم بمعنی کسب برای تعلیل نفی مذکور باشد ای لا فایدة لهم اذ کسب کفرهم الخسارة معنی چنین بود فایده نیست در آخرت مگر کافران را بیکیها وشکوبهاء ایشان چه کسب کرده است کفر زیانکاری ونا امیدی ونا امیدواری وجه دیگر آنکه لا جرم بمعنی لا بد ولا محالة باشد معنی چنین آید چاره نیست ایشان را بسبب دغارت در دین از خسارت در اخری وجه دیگر آنکه بمعنی انقطاع وانفصال بود بتقدیر لا انقطاع لهم ولا انفصال في الآخرة عن الخسران باشد وبعضی گویند لاجرم لفظی مرکب است بمعنی حقا ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات وأخبتوا الى ربهم أولئك أصحاب الجنة هم فيها خالدون معنی اینست بدرستی آنان که ایمان آوردند واعمال صالحه کردند وسوی دین پروردگار خویش بازگشتند وبانابت وتوبه پیوستند وفروتنی بدیرفتند وبر آن آرام گرفتند واز خدای ترسیدند واخلاص ورزیدند ایشان اصحاب جنت اند مستحقان بهشت اند ایشان در بهشت جاودان خواهند بود واین دولت همیشه ایشان را روی خواهد نمود مثل الفريقين كالأعمى والأصم والبصير والسميع معنی اینست مثل دو فریق مذکور وحال دو گروه مسطور یعنی کافران ومؤمنان وبدان ونیکان

انفسهمو عنهمو انهمو همو ربهمو اولیك

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لهم العذاب ط ما كانوا يستطيعون السمع

برای ایشان عذاب را نبودند که می توانستند شنودن خو سخن قول

بسبب کفر وصد یعنی ضلال واضلال

وما كانوا يبصرون أولئك الذين خسروا

وبنودند که ببینند بچشم بصیرت ایشان آنانند که زیان کردند

أنفسهم وضل عنهم ما كانوا يفترون

تنهای خود را وغایب شد ازیشان آنچه بودند که افترا میکردند

لا جرم أنهم في الآخرة هم الأخسرون

هر آینه بدرستی که ایشان درآن جهان ایشانند زیان کاران

إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات

بدرستی آنان که ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو

وأخبتوا إلى ربهم أولئك أصحاب الجنة ج

وآرامیده شدند بعبادت پروردگار ایشان آنها ملازمان بهشت اند

هم فيها خالدون مثل الفريقين كالأعمى

ایشان درآن جاودان باشند داستان دو گروه کفار واهل ایمان چون نابینا

والأصم والبصير والسميع ط هل يستويان

وناشنوا وبینا وشنواست هیچ یکسان باشند

مثلا ط أفلا تذكرون ولقد أرسلنا نوحا

بداستان ای پس پند نمیگیرید شما وبحقیقت فرستادیم نوح را

يبصرون
بالترقيق ورش

خسروا
بالترقيق ورش

في الآخرة
بالسكت خلف وفي رواية خلاد

في الآخرة
بالنقل ثلاثة اوجه وبالترقيق ورش

الأخسرون
بالنقل ورش

الأخسرون
سكت خلف وفي رواية حمزة

آمنوا
ورش ثلاثة اوجه

ربهم أولئك
بالسكت خلف في رواية

الجنة
بالإمالة في الوقف الكسائي

كالأعمى
بالتقليل خلف وفي رواية خلاد

كالأعمى
بالنقل ورش

كالأعمى كالأعمى والأصم والأصم تذكرون ولقد أرسلنا ولقد
نوحا الى نوحا الى نوحا الى

امال بين بين ورش في رواية · بالإمالة المحضة حمزة والكسائي · بالنقل ورش · بالتشديد نافع · بالنقل ورش · بالسكت خلف في رواية · سكت خلف في رواية · بالنقل ورش

همچو مثل کوران وکران وبینندگان وشنوندگان است درین کلام لف ونشر است بالا دو فریق ذکر کرد ودو نوع مشبه به آورد کافرانرا در ناشنیدن کلمات
هدی راه ونا دیدن نشان تمیز راه ازجاه مشبه باعمی واصم ساخت ودرشان مسلمانان مشبه به اضداد آنرا انداخت ودر جمع میان اعمی وبصیر واصم وسمیع صنعت
طباق آمد یعنی جمع میان اضداد شد هل يستويان مثلا معنی اینست هست که برابر باشند یعنی برابر نباشند از روی مثل یعنی مثل یکی مساوی مثل دیگری
نبود وحال یکی با دیگری برابر نشود أفلا تذكرون همزه استفهام است واستفهام برای انکار است وتواند بود که استفهام بمعنی امر باشد بمعنی اسمعوا
واذکروا بود وفا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الا تسمعون فلا تذكرون معنی اینست انمی شنوید پس پند نمیگیرید یعنی اینچنین نشاید

وان کار باید. ولقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین این جمله معترضه است برای بیان قصه که متضمن وعید کافران و وعد مؤمنانست وقبله پیغمبرست
صلی الله علیه وسلم وجمله انی لکم بر قراءت فتح باضمار با متعلق است بارسلنا و بر قراءت کسر محمول است بر تقدیر قال ای ارسلنا نوحا الی قومه فقال انی لکم نذیر مبین
وتاکید جمله ازجهت آنست که دعوی رسالت ملوح بر دعوی انذارست بتقدیم ملوح تاکید کرد وجمله را با آن آورد سوال بر قراءت فتح انی بتقدیر بانی
متعلق ارسلناست وذکر حکایت نفس متکلم بعد حکایت نفس متکلم مقتضی آنست که هر دو حکایت از یک متکلم باشد چنانچه گویند ارسلت زیدا الی عمرو انی محب لک

لکمو علیکمو لکمو نظنکمو انتمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
هموا اراذلنا ارایتموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

الی قومه انی لکم نذیر مبین لا ان لا تعبدوا
سوی گروه او بدرستی من شمارا بیم نماینده ایم هویدا که مپرستید

الا الله ط انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم
مگر خدایرا بدرستی من می ترسم بر شما از عذاب روزی دردناک

فقال الملا الذین کفروا من قومه ما
پس گفتند اشراف آن که کافر شدند از گروه او نه

نریک الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک الا
می بینیم ترا مگر آدمی مانند ما ونه می بینیم ترا که متابعت نمودند مگر

الذین هم اراذلنا بادی الرای ج وما نری
آنان که ایشان زیردستان ما اند در ابتداء رای بی رویت ونه می بینیم

لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین
مر شمارا بر ما هیچ فزونی نه که گمان می بریم شمارا دروغ گویان

قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی
گفت ای گروه من خبر دهید مرا اگر باشم بر حجتی روشن از پروردگار من

وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم ط
وداده باشد مرا بخشایشی از نزد خود پس پوشیده ماند بر شما

انلزمکموها وانتم لها کارهون
ای الزام کنیم شمارا آن هدایت وشما مر آنرا خواهنده نه اید

انی نذیر
ابن کثیر وابو عمرو والکسایی بالترقیق ورش

انی یوم الیم
نافع وابن کثیر وابو عمرو بالنقل ورش

یوم الیم
سکت خلف فی روایة

ما نریک
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه والکسایی

ما نریک
امال بین بین ورش فی روایة

وما نریک
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه والکسایی

وما نریک
امال بین بین ورش فی روایة

هم اراذلنا
بالسکت خلف فی روایة

بادئ الرای
بالهمزة ابو عمرو بالابدال سوسی وفی حمزه

وما نری
بالامالة المحضة ابن عمرو وحمزه والکسایی

وما نری
امال بین بین ورش فی روایة

بل نظنکم
بالادغام کسایی

ارایتم ان
بالسکت خلف فی روایة

گونه محبا صفت فرستنده بود صفت فرستاده نباشد جواب معنی این کلام اینست ارسلنا نوحا بدعوه انی لکم نذیر مبین پس نذیر بودن صفت نوح بود که مدعی است نه صفت مرسل معنی اینست و هر آینه بدرستی فرستادیم نوح را سوی قوم او بدین که او بگوید بدرستی من شمارا ترساننده ام وحق را پیدا آرنده ام وان باطل را جدا کننده ام ان لا تعبدوا الا الله اعرابه آن مفسره است متعلق نذیر یا متعلق ارسلنا که هر دو متضمن معنی قول اند یا مصدریه است بتقدیر با بارسلنا یا بنذیر متعلق شد معنی اینست که مپرستید یا بدین که نپرستید مگر خدای تعالی را او کرد کار رجل وعلا را انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم معنی اینست بدرستی من می ترسم از عذاب روزی که دردناک خواهد بود و هولناک خواهد نمود اسناد الیم سوی یوم از باب اسناد صایم در نهاره صایم سوی نهارست واگر الیم را صفت عذاب دارند جر را ازجهت جوار بدا رند هم اسناد مجازی بود از قبیل سرتنی رویتک چه عذاب سبب درد است نه درد دهنده فقال الملا الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا وما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای وما نری لکم علینا من فضل بل نظنکم کاذبین معنی اینست پس گفتند

ارایتم ارایتم وآتانی وآتانی فعمیت
بالتسهیل نافع بالابدال ورش بالحذف کسایی بالامالة المحضة حمزه والکسایی مع الوجوه الثلثة والامال بین بین ورش فی روایة نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر

مر نوح را جماعتی از قوم او آنانکه نگرویدند وکفر ورزیده بودند و ستیزه وعناد با او می نمودند نمی بینیم ترا مگر آدمی همچو ما ونمی بینیم ترا که پس روی کرده است ترا هیچ قومی مگر کسانی که اراذل ما بودند میان ما فرومایه وکمینه می نمودند در آغاز فکر بی وستندی اندیشه سخنی گفتند برین معنی بادی الرای متعلق مضمون هم اراذلنا بود معنی چنین باشد مگر آنانکه اراذل ما اند که حکم کرده میشود بر ایشان در آغاز فکر بدینکه ایشان اراذلند ونمی بینیم ما مر شمارا بر خویش فضلی وفضیلتی بلکه گمان می بریم که شما دروغ میگویید ونابوده بزرگی میجویید قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی وآتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها وانتم لها کارهون معنی اینست گفت نوح خبر کنید مرا ای گروه من اگر باشم من کاین بر حجتی یعنی بر معجزه ظاهر که از پروردگار من پیدا آید وداده باشد خدای مرا رحمتی از قدرت وعلم خویش یعنی نبوت

كه از رحمت بود و الزام كنيم شما را قبول كردن هر يكي از ان و واجب كردانيم تصديق حجت و برهان ابي حجت الزام كنند باشيم و با كراهيت واجب كردانند شوير الزام ما بي حجت نباشد و ايجاب ما بي دليل و برهان نبود برين وجه افراد ضمير عميت بنا و يل كل واحدة دارند و تواند بود كه از بيّنة حجت ظاهر از هر قضيه كه اثبات آن مطلوب قد و از رحمت اثر رحمت كه همين يافتن حجت ظاهر است مراد بندارند برين تقدير افراد ضمير عميت كه عايد كه بر بيّنه و رحمة است باعتبار اتحاد ما صدق باشد وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ معني اينست وكفت اي قوم من از شما در تبليغ نوح

وحي و نصيحت و پند مالي بر وجه اجر نمي جويم تا متهم شوم كه بطمع مال ميكويم و چون مال نجويم و سخن بطمع مال نكويم اراذل و افاضل درين معني برابر باشند و اعالي و اسافل نزد من درين كار يكسان بوند شعر

اذا لم يكن للمرء في الخلق مطمع
فذو التاج و السقاء و الذر واحد

بيست اجر من مكر بر خداي كردكار جل و علا بفضل و كرم اجر خواهد داد و در كرم بر من خواهد كشاد و نه ام من طرد كننده مومنان تا رضاء شما جويم و از جهت كفتار شما بر ايشان سخني نا خوش كويم بدرستي ايشان رسندكان رحمت پروردكارند اميدوار كرم كردكارند و خداي را خواهند ديد به دولت ديدار خواهند رسيد و ليكن مي بينم شما را كروهي نادان كه اين كلمات فهم نخواهيد كرد و فرق ميان حق و باطل در دل نخواهيد آورد بي سبب عداوت ورزيده ايد و بي جهتي دشمن شده ايد وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ معني اينست اي قوم كه ياري ميدهد مرا و كه باز ميدارد از رسيدن عذاب خداي اكر بكذارم اين مومنان را و بجويم رضاء كافران از شما پند نميكيريد و نصيحت نمي پذيريد كه مرا امر بطرد ايشان ميكنيد و در مخالفت ايشان مي افكنيد وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ معني اينست و كفت نوح نميكويم كه نزديك منست خزانهاء خداي و نميكويم كه ميدانم غيب را و من نميكويم بدرستي كه من فرشته ام

أَسْيَلُكُمُو إِنَّهُمُو رَبِّهِمُو أَرِيكُمُو لَكُمُو أَعْيُنُكُمُو قرا ابن كثير بالصلة و في رواية قالون

وَيَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ
واي كروه من نميخواهم شما را برين ارشاد و تعليم هيچ خواسته نيست مزد من
إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّهُمْ
مكر بر خداي تعالي و نه ام من راننده آنكسان كه ايمان آوردند بدرستي كه ايشان
مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ
رسندكان بثواب پروردكار ايشانند و ليكن من مي بينم شما را كروهي كه نميدانند حق را از باطل
وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ
واي كروه من كدام كس ياري دهد مرا از عذاب خداي تعالي اكر رانم ايشان را
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۞ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي
اي پس پند ني كيريد و نميكويم مر شما را نزد منست
خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ
نكاه داشتهاء خداي تعالي و نميكويم كه ميدانم علم نهاني را و نه ميكويم
إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ
بدرستي من فرشته ام و نمي كويم مر آنان را كه حقير مي شمرد چشمهاي شما ايشان را بسبب فقر ايشان يعني مومنان
لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ
هركز ندهد ايشان را خداي تعالي نيكي خداي تعالي داناترست بانچه در ضماير ايشان است
إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ۞ قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ
بدرستي من آنكاه هر آينه از ستمكاران باشم اكر بكويم چيزي از اينها كفتند اي نوح بحقيقت

أَسَلُكُمْ بالنقل في الوقف حمزة
عَلَيْهِي بالاشباع ابن كثير
إِنَ اَجْرِيَ بالنقل ورش
إِنْ أَجْرِي سكت خلف في رواية
أَجْرِي ابن كثير و حمزة و الكسائي و ابو بكر
آمَنُوا وَلَكِنِّي ثلثة اوجه لورش نافع و ابو عمرو و البزي
أَرَيكُمْ أَرِيكُمْ بالامالة بين بين ورش و بالمحضة ابو عمرو و حمزة و الكسائي
وَيَا قَوْمِ مُدغمًا سوسي
مَنْ يَنْصُرُنِي مدغمًا بغير الغنة خلف
تَذَّكَّرُونَ نافع و ابن كثير و ابو عمرو و ابن عامر و ابو بكر
أَقُولُ لَكُمْ بالادغام سوسي
مَلَكٌ وَلَا مدغمًا بغير الغنة خلف
أَقُولُ لِلَّذِينَ مدغمًا سوسي

لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ مدغمًا بغير الغنة خلف
يُوتِيَهُمُ بالابدال ورش و السوسي
أَعْلَم بِمَا مدغمًا سوسي
إِنِّيَ إِذًا نافع و ابو عمرو
قَدْ جَادَلْتَنَا بالادغام ابو عمرو و حمزة و الكسائي و هشام

و نميكويم كه ميدانم غيب را و من نميكويم بدرستي كه من فرشته ام وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا معني اينست و نميكويم مر كساني را كه عيب ميكنند ايشان را چشمهاء شما از مسلمانان ضعيف كه ايشان را اراذل ميدانيد و اسافل و كمينه ميخوانيد كه هركز خداي ايشان را چيزي نخواهد داد و درهاي كرم و رحمت بر ايشان نخواهد كشاد اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ معني اينست لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خيرا نميكويم بتحقير و اهانت ايشان نميجويم زيرا چه خداي داناترست بدانچ هست در نفسهاء ايشان از ايمان و ايقان و اخلاص و احسان إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ معني اينست بدرستي من اكنون كه از ايشان نفي خيريت كنم هر آينه از ظالمان باشم تاكيد جمله آن جمت

ردّ انکار با اصرارست زیرا چه ایشان در مضمون جمله انکار داشتند طرد مؤمنان از ظلم نمی پنداشتند قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا ان
کنت من الصادقین معنی اینست کفتند ایشان ای نوح با ما مجادله کردی وخود را بسیار در مجادله آوردی مجادله بکذار وآنچه بران وعید میکنی بیار اکر هستی از
راست کویان و راستی وصدق جویان قال انما یاتیکم به الله ان شاء وما انتم بمعجزین معنی اینست کفت نوح بر شما عذاب را نیارد مکر خدا اکر بخواهد که
قدرت آن دارد من نتوانم آوردو دعوی آوردن آن نتوانم کرد وحال اینست که شما عاجز کردانند ونسبت کنند او بعجز از آوردن عذاب نه اید خدای بر همه چیز توانا

وقادر دانید ولا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم معنی این آ[ست]
ونفع نکند شما را نصیحت من اکر بخواهم نصیحت کردن شما ونصیحت کنم یا بر حکم ملازمهٔ ارادت نصیحت یا فعل نصیحت کویند اکر من دم نصیحت شما بزنم هو ربکم جمله معلله شرطیهٔ سابقه است معنی اینست والیه ترجعون جمله عطفاست بر جمله هو ربکم معنی اینست وسوی خدا یعنی سوی حسابکاه او باز کردانیده خواهید کشت وبجزا وسزاء او ونفاذ وعد ووعید او خواهید پیوست
ام یقولون افتریه قل ان افتریته فعلی اجرامی معنی اینست فرستادیم نوح را نوح چنین وچنین کفت پس قوم او آمدن عذابی که وعده میکردند جستند بلکه نسبت با افترا کردند افتری ایعاد العذاب کفتند مانوح را کفتیم که بکو اکر افترا کرده ام پس بر من است بزه کاری کاری واکتساب بدکرداری وانا بریء مما تجرمون معنی اینست من بیزارم از اجرام شما ای کافران واز آنچه مجرم میشوید بکردن آن یعنی کفر وعصیان وفساد وطغیان یا کویند من بیزارم از جریمهٔ شما یعنی از نسبت کردن شما مرا سوی افترا من افترا نکرده ام واین جریمه را مرتکب نشده ام

یاتیکموا انتموا ینفعکموا ربکموا قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وبن کما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر الصلة مع القصر

جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا
خصومت داشتی با ما پس بسیار کردانیدی مخاصمت ما را پس بیار ما آنچه وعده میدهی ما را از عذاب
ان کنت من الصادقین قال انما یاتیکم
اکر هستی از راست کویان در دعوی کفت بدرستی که آرد بشما
به الله ان شاء وما انتم بمعجزین ولا ینفعکم
آنرا خدای تعالی اکر خواهد عاجلا یا آجلا ونه اید شما فوت شوندکان از عذاب خدای وسود ندهد شما را
نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان
نصیحت من اکر خواهم که نصیحت کنم شما را اکر هست خدای تعالی
الله یرید ان یغویکم هو ربکم والیه
که خواهد که بر کمراهی کذارد شما را او پروردکار شماست وسوی حکم او
ترجعون ام یقولون افتریه قل ان
باز کردانند شما را یا نه که میکویند از خود بدید آورد این حدیث نوح یعنی نبوت را بکو اکر
افتریته فعلی اجرامی وانا بریء مما تجرمون
از خود بدید آوردم آنرا پس بر منست وبال کناه کاری من ومن بیزارم از کناه کاری شما
واوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک
ووحی فرستاده شد سوی نوح که کار آنکه هرکز ایمان نیارد از کروه تو
الا من قد امن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون
مکر آنکه بتحقیق ایمان آورد پس اندوهکین مشو بآنچه هستید که میکنند

فاتنا یاتکم
بالابدال ورش والسوسی
ان شاء نصحی
بالامالة حمزة وابن ذکوان — نافع وابو عمرو
ان اردت
بالنقل ورش
ان اردت
بالسکت خلف فی روایة
ان انصح ان انصح
بالنقل ورش — بالسکت خلف فی روایة
لکم ان
بالسکت خلف فی روایة
ان یغویکم
مدغما غیر الغنة خلف
والیهی
بالاشباع ابن کثیر
افتریه
بالمحضة ابو عمرو وحمزة والکسائی
افتریه
وبین بین ورش
قل ان قل ان
بالنقل ورش — بالسکت خلف فی روایة
اجرامی
بالترقیق ورش
قد امن
بالسکت خلف فی روایة

واوحی نوح انه نوح انه لن یؤمن یؤمن قد امن قد امن
ثلثة اوجه لورش — بالنقل ورش — بالسکت خلف فی روایة — مدغما غیر الغنة خلف — بالابدال ورش والسوسی — بالنقل ورش — بالسکت خلف فی روایة

واوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک الا من قد امن معنی اینست ووحی کرده شد بسوی نوح بدرستی شان اینست ایمان نیارد کسی از قوم تو امید ایمان ایشان
مدار ودل بر رجاء آن مدار مکر کسی که ایمان آورده است در ماضی در مستقبل هم او ایمان خواهد آورد وهم او تصدیق خواهد کرد واین دلیل است بر آنکه ایمان
ساعة فساعة حادث میشود وتجدد امثال باقی می باشد فلا تبتئس بما کانوا یفعلون معنی اینست چون دانستی که در زمان آینده ایمان نخواهند آورد وتصدیق
نخواهند کرد ایمان در حق ایشان مقدر نکشته وبارادت وقضا نه پیوسته پس اندوهکین مباش بدانچه ایشان میکنند از اعمال کفر در حق ایشان مقدر است

وواقعاتي كه از ايشان واقع ميشود از آنچ متعلق بقضا و قدرست درمثل است من رضي بالمقدور حظي بالسرور **شعر** ما يقسم الله فاقبل غير ملتبس منه واقعد كريما ناعم البال
وبعضي كويند فلا تبتئس بايذا ئهم ومكرهم وقصدهم قتلك فان الله يحفظك **معنى** چنين باشد اندوهكين مباش از كافران در بدسكالي وايذا وقصد كردن ايشان كشتن ترا
پس بدرستي كه خداي نكاهبان است ترا نكاه خواهد داشت وعنايت وحمايت خويش بر تو خواهد كماشت **نظم** كر دشمنت قويست نكهبان قوي ترست
مي باش معتصم بخداوند مستعان **واصنع الفلك** اى السفينة جمله عطف است بر جمله لا تبتئس **معنى اينست** وكشتي را بساز وبراى نجات خود ومسلمانان
حاله بردار **روايت** كرده اند نوح صلوات الله وسلامه عليه درختان كاشت ودل بر بالودن وافزودن آن كماشت تا درختان بزرك شدند ودر معرض انجه
از ايشان كشتي سازند آمدند
كشتي را نميدانست وساختن
آن نميتوانست صنعت درودكري
درخاطر وصورت ساختن
كشتي بالهام پيوست نوح
عليه السلام اجيران كرفت
وبراى راست كردن كشتي
حرفت درودكري بدپيرفت
چند سال درعمل بود ودرساختن
وپرداختن كشتي سعي مينمود
كشتي برصورت سينه مرغ
سيصد كز طول ونجاه كز عرض
سي كز ارتفاع وبعضي كويند
طول او هزار ودويست كز
وعرض او ششصد كز ساخت
وبراى نجات از طوفان بساخت
كشتي مذكور حيله پرداخت
حكايت آورده اند حواريان
از عيسى خواستند كه كسي را زنده
كرداند كه ايشان اخبار از كشتي
نوح برساند ايشان از ديك
پشته از خاك آورد وكفي از
خاك آن پشته بركرد كفت ميدانيد
كه اين چيست واين خاك كيست
كفتند خدا ورسول خدا داند
ودانستن اين چيزها تواند
كفت اين خاك كعب بن حام
بن نوح است سالهاست كه
مفارق روح است عصا بر
پشته زد وقم باذن الله بر زبان
آورد ناكاه كعب مذكور ايستاد
دست مي جنباند وخاك از
سر مي افشاند چون او را برين
حال ديدند وصفت كشتي نوح
پرسيدند او كفت كه طول او هزار
ودويست كز بود وعرض او
سيصد كز ودر وسه طبقه
مينمود بعد از آن عيسى كفت باز
كرد چنانچ بودي وچنان باش
كه مينمودي او باز خاك كشت
ونجاك پيوست **وبعضي**
كويند كشتي مذكور بقدر
هزار ودويست كز طول ونجاه كز
عرض سي كز ارتفاع ساخت **و**
بعضي كويند بقدر سيصد كز
طول ونجاه كز عرض سي كز ارتفاع

انهمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَاصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبْنِي
وبساز كشتي را حال آنكه محفوظ باشي بعنايت ما والهام ما وسخن مكوى با ما
فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ ۝ وَيَصْنَعُ
درباب آنكسان كه ستم كردند چه بدرستي ايشان غرقه شدكان خواهند بود ومي ساخت
الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا
كشتي را وهر كاه كه كذشتي برو اشرافي چند از كروه او فسوس داشتندي
مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ
ازو كفت در جواب اكر فسوس داريد مارا بدرستي ما فسوس خواهيم داشت از شما
كَمَا تَسْخَرُونَ ۝ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ
چنانچه فسوس ميداريد اكنون پس زود بود كه دانيد آنرا كه آيد باو
عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝
عذابي كه فضيحت كند او را وفرود آيد برو عذابي لازم دايم
حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ
تا چون آمد فرمان ما باهلاك وبرجوشيد تنور كفتيم بردار
فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ
درآن كشتي از هر صنف حيوان نر وماده دوعدد وبردار كسان ترا
إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ
مكر آنكه پيش كرفت برو درازل حكم ما باهلاك وبردار آنانرا كه ايمان آوردند

ظلموا عليهي
بالتغليظ ورش بالاشباع ابن كثير
سخروا من ايته
بالترقيق ورش مدغما غير الغنة خلف
من ياتيهي
بالاشباع ابن كثير
من ياتيه
بالابدال ورش والسوسي
عذاب تخزيه
مدغما غير الغنة خلف
تخزيهي
بالاشباع ابن كثير
عليهي
بالاشباع ابن كثير
اذا جاء
بالامالة حمزة وابن ذكوان
جا امرنا
باسقاط الاولى قالون والبزي وابو عمرو
جاء امرنا
بتسهيل الثانية ورش وقنبل
جاء امرنا
بابدال الثانية ورش وقنبل
من كل
غير حفص
وقال امن
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
ومن امن
بالسكت خلف في رواية

دربلندي دران مرتبه انجاميد كه بر سر بلندترين كوهها بارتفاع بانزده كز وبعضي كويند سي كز رسيد ابي
كرم بود همه سبزيها را بخشكي روي نمود كشتي درتمام زمين در مدت پنج ماه كشت تا آنكه در مدت يكهفته در زمين
حرم كشت بعد از آن بكوه جودي رخ آورد بكوه مذكور رسيد هم آنجا آراميد تا آنكه آب فرو رفت وطوفان
بانتها پيوست در دهم رجب بر كشتي سوار شدند روز عاشورا بيرون آمدند شش ماه راست در كشتي بودند
هر جانبي توجه مي نمودند **باعيننا معنى اينست** وراست بكن كشتي را بحفظ ما چه چيزي را كه در نظر كسي اندازند
برداخت كشتي مذكور از چوب ساك راست كرد ودر وى سه مرتبه فرو وبالا وميانه پيدا آورده آب از تنور همچو فواره بيرون آمدن كرفت واز آسمان تندي انصباب پذيرفت
نوح عليه السلام ديد كه ميعاد غرق رسيد خلق را جمع كرد نزديك كشتي آورد وحق تعالى بروي وحي كرد كه اين كشتي را مشحون ومملو ساز واز هر نوعي جفتي در وانداز
در طبقه فرونه سباع وهوام را انداخت وطبقه ميانه بداشتن بهايم ودواب برداخت طبقه بالاينه مسكن آدميان ساخت وجسد آدم را صلوات الله عليه با خويش
در كشتي برداشت بيكجانب آن مردان را وجانب ديكر زنان را داشت هشتاد تن آدميان كه درآمدند وبر كشتي مذكور سوار شدند هشت تن از آن مهتر نوح ويك زن او
وسه پسر سام وحام ويافث وسه زنان ايشان از خانه نوح بودند وهفتاد ودو تن از مسلمانان ديكر توجه نمودند چهل شبانروز زمين آب خود بيرون ميكشيد وقدر آب

مخصوص بحمایت وحفظ او سازند وبعضی جمل بر حذف مضاف کنند باعین ملایکتنا کویند وَوَحْيِنَا عطف است بر اَعْيُنِنَا معنی اینست وراست بکن کشتی را بحفظ والهام ما که کشتی بدین نوع سازند وبرین صورت پردازند یعنی بتلقین صنعت نجاری وتعیین آلات واقدار بر عمل ودستکاری وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ معنی اینست وخطاب مکن مرا در شان عذاب کسانی که ظلم کرده اند وجریمه ستمکاری بپیدا آورده اند بدرستی ایشان غرق کردانیده خواهند کشت وهمه بهلاک خواهند پیوست وَيَصْنَعُ الْفُلْكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ معنی اینست ونوح کشتی را می ساخت وبتراشیدن چوب وعمل کشتی می پرداخت وهر بار که جماعتی برو میکذشتند از شان او سخر کنند میکذشتند نوح میکفت اکر سخر کنید شما از حال ما شما را غلبه بر ما نبود ورجحانی بر ما نشود زیرا که ما نیز در وقت اغراق شما در دنیا ودر هنکام احراق شما در آخرت سخر خواهیم کرد وشما را در استهزا وسخریت خواهیم آورد در سر انجام خواهند دانست کسی را که خواهد آمد او را عذابی که رسوا کند ودر خواری ونکوساری افکند چون عذاب اغراق در دنیا وفرود خواهد آمد بروی عذابی مقیم وعقوبتی مستقیم که منفک نبود وزایل نشود چون عذاب احراق در اخری حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ معنی اینست پس چون حکم ما آمد ووقت عذاب در آمد وتنور بر جوشید چون عین فواره آب بیرون کشید کفتیم ما بار کن در کشتی از هر یک نوعی دو زوج یعنی نر وماده که دو اند تا این اجناس در جهان مانند. وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ معنی اینست وبرکیر در کشتی اهل خودرا مکر کسی را که سابق شده است برو قول ما که او اختیار کفر خواهد کرد وخودرا بر غرقه شدن خواهد آورد. وَمَنْ آمَنَ معنی اینست وبرکیر در کشتی اهل خودرا وکسانی را که ایمان آورده اند وبه دین تو تصدیق کرده اند وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ معنی اینست وبا او جز جمعی اندک ایمان نیاورده بودند وغیر چند آدمیان طاعت از دل نمی نمودند وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا معنی اینست وکفت بر کشتی

بِهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ربع

وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا
وایمان نیاورد با او مکر اندکی وکفت نوح برنشینید درآن کشتی

بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ ط
بنام خدای است راندن آن وبرجای داشتن آن بدرستی پروردکار من هرآینه آمرزکارست

رَحِيمٌ ۝ وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ
مهربان آن کشتی میرفت حالانکه بایشان بود در ارتفاع آب وانخفاض آن کجون کوهها بود در عظم

وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ
وآواز داد نوح پسرخودرا وبود درجانبی ای پسرک من

ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ۝
برنشین درکشتی با ما ومباش با کافران

قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ ط
کفت پسر او زود بود کجای کوهی که نکاه دارد مرا از آب کفت نوح در جواب

لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ ج
هیچ نکاه دارنده نیست امروز از فرمان خدای یعنی طوفان مکر آنکس که برحمت موصوفست یعنی کریم

وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ۝
وجدایی افکند بدو پسر را ارتفاع آب پس شد پسر او از غرقه کردکان

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي
وکفته شد ای زمین فروخور آب ترا وای آسمان بازایست ازباریدن

وَمَا آمَنَ — ثلثة اوجه لورش
مُجْرِيهَا مَجْرِيهَا — ابن كثير وقالون وابن عامر وابوبكر / بالامالة المحضة حمزة والكسائي وحفص
مُجْرَاهَا مُرْسَاهَا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي / ابوعمرو وبين بين ورش
مُرْسِيهَا وَهِيَ — ابوعمرو والكسائي وقالون / وبين بين ورش في رواية
نَادِي نَادِي — بالمحضة حمزة والكسائي / وبين بين ورش في رواية
مَعْزِلٍ يَا بُنَيِّ — مدغما غير الغنة خلف / بالكسر عاصم
ارْكَبْ مَعَنَا — بالاظهار ابن عامر وورش وابوبكر في رواية قالون والبزي وخلاد
الْكَافِرِينَ — بالامالة المحضة ابوعمرو ودوري عن الكسائي
الْكَافِرِينَ — وبين بين ورش في رواية / خلاف
سَاوِي — مع الوجوه الثلثة ورش
جَبَلٍ يَعْصِمُنِي — مدغما غير الغنة خلف
مِنَ الْمَاءِ مِنَ الْمَاءِ — بالتسهيل مع المد في حمزة وهشام / بالتسهيل مع القصر في حمزة وهشام
مِنَ الْمَا مِنَ الْمَا — بالحذف مع القصر في الوقف حمزة وهشام / بالحذف مع المد في الوقف حمزة وهشام

قَالَ لَا — بالادغام سوسي
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ — بالنقل ورش
مِنْ أَمْرِ اللَّهِ — بالسكت خلف في رواية
وَقِيلَ — بالاشمام كسائي وهشام
وَيَا سَمَاءُ اقْلِعِي — بالابدال في الوصل نافع وابوعمرو وابن كثير

سوار شوید تا از طوفان نجات یابید بِسْمِ اللَّهِ مَجْرِيهَا وَمُرْسَاهَا معنی اینست درین حال که بنام خدا روان کردن ولنکر انداختن درو وبرای ایستاده داشتن إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ معنی اینست بدرستی پروردکار من هرآینه آمرزنده است خطایا بیامرزد بخشنده است عطایا بخشد مومنان را از عذاب برهاند وبنجات برساند وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ معنی اینست واین کشتی جریان او مقدر بود با ایشان در موجی بلند وبزرک همچو کوهها اکران وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ معنی اینست کفت نوح مسلمانان را در کشتی سوار شوید تا از طوفان نجات یابید وندا کرد نوح پسر خود کنعان را واو در مکانی بعید بود ای پسرک من سوار شو با ما در کشتی ومباش بر زمین با کافران او را امر بدر ابا نمود قَالَ سَآوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ معنی اینست کفت پسر نوح زود باشد که باز کردم بسوی کوهی بلند که مرا از آب نکاه دارد وآب را از رسیدن بمن باز دارد

آب هنوز بکوهها نرسیده بود کوهها بلندتر از آب مینمود قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ معنی اینست کفت نوح
نیست نکاه دارنده مر شما را امروز از عذاب خدا لیکن کسی که مرحوم است او معصوم است وحایل شد میان نوح و پسر او هم موج طوفان پس کشت از غرقه شدکان.
وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ معنی اینست وکفته شد ای زمین فرو بر
آب خود را و باز مان از ریختن آب ای سما اضافت ماسوی زمین آورد و زمین را امر بفرو بردن آن کرد و فرو برده شد آب و تمام کرده شد کار عذاب هرکه نجات یافتنی
بود از مؤمنان نجات یافت و هرکه هلاک شدنی بود از کافران بجهنم شتافت و قرار کرفت کشتی بکوه جودی وکفته شد دوری و هلاک باد مر قومی را
که ظالم بودند و بر مسلمانان جفاکاری و ستمکاری مینمودند همه غریق کشتند و بعذاب حریق پیوستند وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ معنی اینست نوح پروردکار خود را نداکرد و خود را پیش او درخواهش آورد کفت ای پروردکار من پسر من از اهل من است جزیی از اجزاء تن است بدرستی وعده تو حق است وقول تو صدق است کفته درکرم بر تو خواهم کشاد و ترا و اهل ترا نجات خواهم داد و تو احکم یعنی اعلم و اعدل حاکمانی چه همه قضایا بعلم قدیم میدانی اِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي کنایت است از این که او محبوب است نجات او و او را مطلوب است برای این که ابراز آن مقصود بر وجه وکادت شود تاکید این جمله سایغ بود و جمله وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ نیز کنایت است از این که این خواهش مقرون با دلعی اجابت است تاکید این جمله نیز ابراز مقصود بر وجه وکادت است قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ معنی اینست کفت خدای عزوجل ای نوح بدرستی که این پسر منافق است از اهل دین تو نیست تر ایمان او کمانی است او را از اهل دین خویش میکویی و نجات او میجویی او عملی است غیر صالح فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ معنی اینست پس مخواه از من آنچه بصحت آن علم نداری و سزاواری آن بخواهش یقین نمی پنداری إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ معنی اینست

وَغِيضَ (بالاشمام کسائی وهشام) قُضِيَ الْأَمْرُ (بالنقل ورش) قُضِيَ الْأَمْرُ (بالسکت خلف فی روایة) وَقِيلَ (بالاشمام کسائی وهشام) وَنَادَى (بالامالة المحضة حمزة والکسائی) وَنَادَى (وبین بین ورش فی روایة) فَقَالَ رَبِّ (بالادغام سوسی)

وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى
و کم کرده شد آب و کزارده شد کار اهلاک کفار و انجاء مؤمنان و قرار کرفت کشتی بر
الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
کوه جودی بقرب شهر موصل یا شام وکفته شد دوری و هلاک باد مر کروه ستمکاران را
وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ
و خواست که بخواند نوح پروردکار خود را پس کفت ای پروردکار من بدرستی پسر من از
أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ
کسان منست و بدرستی که وعده تو بخلاص اهل من راست است و درست و تو عادل ترین
الْحَاكِمِينَ ج قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ
حکم کنندکانی کفت ای نوح بدرستی او نیست از کسان تو
إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ صلی فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ
چه او صاحب کرداریست نه شایسته پس مخواه از من آنرا که نیست ترا بکنه حقیقت آن
عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ
هیچ دانشی بدرستی من پند میدهم ترا که باشی از اهل جهالت
قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ
کفت ای پروردکار من بدرستی من پناه میکیرم بتو که پرسم ترا آنچه نیست
لِي بِهِ عِلْمٌ ط وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ
مرا بآن دانشی و اکر نیامرزی مرا و نبخشایی بر من باشم

مِنْ أَهْلِي (بالنقل ورش) مِنْ أَهْلِي (بالسکت خلف فی روایة) مِنْ أَهْلِكَ (بالنقل ورش) مِنْ أَهْلِكَ عَمَلٌ غَيْرُ (بالسکت خلف، کسائی) غَيْرُ تَسْأَلْنِّ (بالترقیق ورش، ابن عامر و کوفی) تَسْأَلْنِي (فی الوصل ورش) تَسْأَلَنَّ (ابن کثیر) تَسْأَلْنِي (فی الوصل ابو عمرو) إِنِّي قَالَ رَبِّ (بالادغام سوسی، نافع وابن کثیر وابو عمرو) إِنِّي (نافع وابن کثیر وابو عمرو) أَنْ أَسْأَلَكَ (بالنقل ورش)

أَنْ أَسْأَلَكَ (بالسکت خلف فی روایة) أَسْأَلَكَ (بالتقلیل حمزة وهشام) تَغْفِرْ لِي (بالادغام سوسی او فی روایة دوری عن ابی عمرو)

بدرستی من پند میدهم و باز میدارم از این که باشی از جاهلان که بنادانی سخن کویند و در راه جهالت پویند قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ
مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ معنی اینست کفت نوح ای پروردکار من بدرستی من بتو استعاذت میکنم و خود را در پناه تو می افکنم از این که از تو درخواهش آرم چیزی که
بدان علم ندارم وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ معنی اینست اکر مرا نیامرزی و مرا شایسته رحمت نسازی در آنچه در زمان کذشته
مسالت بغیر علم از من صادر کشته باشم من از زیان زدکان و خاسر شدکان. قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ
معنی این است کفته شد ای نوح فرود آی از کشتی بسلامت از آفات و نیل برکات که این اندر تو و بر امتان دیگر از کسانی که با تواند.

وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ معنی اینست وازکسانی که با تواند امّتانی که ایشانرا برخورداری خواهیم رسانید بعد از برخورداری ایشانرا ازما عذاب سخت خواهد رسید یا کویند معنی چنین بود وامّتان دیکرند که ایشانرا برخورداری خواهیم داد بعد از آن عذاب سخت برایشان خواهیم نهاد تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا اینجمله تذییل است تلك مبتداست من انباء الغيب خبرست جمله نوحيها اليك حالست یا خبری دیکرست ما كنت تعلمها انت ولا قومك این جمله نیز بر دو وجه است ومعلّله ومبیّنه بودن او نیز موجّهست معنی اینست این قصّه بعضی از خبرهاء غیبست آنرا سوی تو وحی میکنیم وحقیقت آنرا در دل تو می افکنیم نبودی تو پیش از اخبار ما دانندهٔ آن ونه بوده اند قوم تو شناسندهٔ آن فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ اعرابه فا سببیّه است جمله انّ العاقبة للمتقين معلّله است تاکید برای ایراز وعد بر سبیل وکادتست وتواند بود از جهت تقدیم ملوح باشد که امر بصبر ملوح آنست برینکه صبر متّقیانرا سود دارد وبواسطهٔ او در رعا نیکی رو می آرد تقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد جمله را موکد آورد معنی اینست پس صبر بکن بر جفاء کافران چنانچ نوح صبر کرد بر جفاء ایشان بدرستی خیریّت آخر کار ونیکویی عاقبت کردکار مر متّقیان راست که از شرك وبدی پرهیزند وبابدان وبدکرداران نیامیزند وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا معنی اینست بدرستی سوی عاد برادر ایشانرا یعنی هود را فرستادیم واورا مرتبهٔ پیغمبری دادیم قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ معنی اینست کفت هود علیه السلام ای قوم خدا بپرستید وپرستش اورا باخلاص ورزید نیست مر شما را معبودی سزاوار پرستش

سَنُمَتِّعُهُمُو يَمَسُّهُمُو أَخَاهُمُو مَا لَكُمُو أَسْأَلُكُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

إِنْ أَنْتُمُوا إِلَّا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مدّ الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

قبل — الاشمام کسائی وهشام
عذاب اليم — بالنقل ورش
عذاب اليم — بالسکت خلف وفی روایة
من انباء — بالنقل ورش
من انباء — بالسکت خلف
فاصبر ان — بالنقل ورش
فاصبر ان — بالسکت خلف فی روایة
عاد اخاهم — بالنقل ورش
عاد اخاهم — بالسکت خلف فی روایة
من اله من اله — بالنقل ورش / بالسکت خلف فی روایة
غيره غيره — کسائی / بالترقیق ورش

مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾ قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ
از زیان کاران — کفته شد ای نوح فرود آی از کشتی در حالت سلامت وحفظ بعد از استوا بر جبل ...

مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ
ازما — وخیرات متزاید — بر تو — وبر کروهان متوالد — از آنان که با تواند

وَأُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾
وازآنانکه با تواند کروهانی — که زود بود که برخورداری دهیم ایشانرا در دنیا — پس رسد بایشان — ازما — عذابی — دردناك

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ
آن قصّهٔ نوح — از خبرهای نهانیست — وحی میفرستیم آنرا — سوی تو ای محمّد — نبودی تو

تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ
که دانی آنرا — تو — ونه کروه تو — پیش — ازین — پس شکیبایی نمای بر متابعت رسالت

إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾ وَإِلَى عَادٍ أَخَاهُمْ
که خاتمت حمیده — مر پرهیزکارانراست — وفرستادیم سوی قبیلهٔ عاد یکی از ایشانرا

هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ
هود نام — کفت — ای کروه من — پرستید — خدایرا — نیست شما را

مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ يَا قَوْمِ
هیچ — خدایی جز او — نباید شما در دعوی جسن عبادت — مکر دروغ کویان با آنکه حس وشعوری ندارند — ای کروه من

لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
نمیخواهم از شما — برحدیث تبلیغ — هیچ مزدی — نیست — مزد من — مکر

إِنْ أَنْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ أَنْتُمْ إِلَّا أَنْتُمْ إِلَّا عَلَيْهِ أَجْرِيَ إِنْ أَجْرِيَ أَجْرِيَ
بالنقل ورش — بالسکت خلف فی روایة — بالسکت خلف فی روایة — مکرر بالاشباع ابن کثیر — النقل ورش — بالسکت خلف فی روایة — ابن کثیر وحمزه والکسائی وابو بکر

جزا او نباید شما در دعوی اشراك مکر افترا کنندکان بر خداوند پاك کدام افترا ازین بدتر بود وکدام دروغ ازین بالاتر باشد يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا يا قوم تاکیدست مر نیا قوم سابق را وجملهٔ لا اسألكم تکمیل است برای دفع وهم اینکه این مقال بطمع مال بوده وطلب اجری در حال باشد معنی اینست ای قوم نمیخواهم از شما بمقابله پند ونصیحت وبدل تبلیغ رسالت اجری را یعنی بدلی مالی وعوضی حالی إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي ان نافیه است الا علی الذی استثناء مفرغ است وجمله مستانفه است معنی اینست نیست اجر من مکر بر کسی که مرا آفریده است وبنبوّت برکشیده است.

رَبَّكُمُو عَلَيْكُمُو يَزِدْكُمُو قُوَّتِكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي ط أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝ وَيَا قَوْمِ
بر آن كه آفريد مرا اي پس درنمي يابيد واي كروه من
اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ
آمرزش خواهيد از پروردكار شما پس بازكرديد بالطاعات او تا فرستد
السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً
ابر را بر شما حال آنكه ريزان بود وفزوني كرداند شما را قوتي
إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ۝ قَالُوا يَا هُودُ
سوي قوت شما واعراض مكنيد حال آنكه كناهكار باشيد كفتند اي هود
مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا
نياوردي بر ما هيچ معجزه بر صحت نبوت توكه دال باشد ونه ايم ما كذارندهٔ عبادت خدايان ما
عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ۝ إِنْ نَقُولُ
از كفتار تو ونه ايم ما ترا باوردارندكان نميكوييم
إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ ط قَالَ إِنِّي
مكر كه رسانند بتو بعضي خدايان ما بدي را كفت هود بدرستي من
أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا
كواه ميكردانم خدا را وكواه باشيد شما نيز كه من بيزارم از آنچه
تُشْرِكُونَ ۝ مِنْ دُونِهِ لا فَكِيدُونِي جَمِيعًا
شرك وشركاي شماست كه غير خدايست پس حيله كنيد با من همه

فَطَرَنِيَ في الوصل نافع والبزي
اسْتَغْفِرُوا بالترقيق ورش
إِلَيْهِ بالاشباع ابن كثير
مِدْرَارًا وَّ مدغما غير الغنة خلف
قُوَّةً إِلَى بالنقل ورش
قُوَّةً إِلَى بالسكت خلف في رواية
جِيتَنَا بالابدال سوسي
بِبَيِّنَةٍ وَّمَا مدغما غير الغنة خلف
آلِهَتِنَا لورش ثلثة اوجه
نَحْن لَّكَ مدغما سوسي
بِمُومِنِينَ بالابدال ورش والسوسي وفي حمزة
إِلَّا اعْتَرَاكَ الامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
إِلَّا اعْتَرَاكَ امال بين بين ورش في رواية
آلِهَتِنَا مع الوجوه الثلثة ورش
بِسُو بالنقل مع السكون في حمزة وهشام
بِسُوْ بالنقل مع الروم في حمزة وهشام
بِسُوّ بالادغام مع السكون في الوقف حمزة وهشام
بِسُوّ بالادغام مع الروم في حمزة وهشام
إِنِّيَ نافع

أَفَلَا تَعْقِلُونَ معني اينست آيا تأمل نميكنيد پس درنمي يابيد چه هركه مالي نجويد ودرراه سري دنيا نبويد دروغ براي چه كويد وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ تكرار براي تنبيه است واشارت بر محض نيكخواهي درشان كروه خويش بدي نجويد وسخني كه در آن زيان باشد نكويد معني نيز اينست اي كروه من آمرزش خواهيد از پروردكار خويش با ايمان آوردن وبتوحيد او تصديق كردن چنانچ كويند استعطف مولاك بالخدمة واسترحم الامير بالطاعة از روي معني امر بخدمت مولي وامر بطاعت امير هست امر بجستن غفران از روي معني امر با آوردن ايمانست ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ وابجمله عطفاست بر استغفروا وچه امر باستغفار كنايت از امر با ايمان باشد كه آمرزش بغير ايمان نبود چنانچه كه كفت آمنوا ثم توبوا وتوبه از ايمان متاخر بايد بي تقدم ايمان كار رينايد واكر از استغفار طلب غفر از كفر مراد شود توبه بر وي مقدم بايد حمل عبارت بر تقديم وتاخير سايغ نمايد نكته قلب اظهار اهتمام در غفرانست كه مقصود دست باشد وبعضي ثم را بمعني واو دارند واز عهدهٔ تقديم وتاخير بيرون آرند هم براي استعمال ثم بجاء واو نكته بايد وبيان اعتباري لطيف شايد كسي كه نكتهٔ قلب مذكور را چنانچه بايد وشايد بداند اكر همان را نكتهٔ استعمال ثم سازد تواند معني اينست بعد آن توبه كنيد واز جرايم باز مانيد يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا يرسل جواب امرست بغير فا آمده باضمار آن شرطيه مجزوم شده اي ان تستغفروا ربكم يرسل السماء عليكم مدرارا معني اينست تا بفرستد ابر را ريزنده آب بر شما وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ معني اينست وبيفزايد شما را توانايي كه داريد ونعمتي زيادت بر نعمتي كه در خويش موجود مي بينداريد استغفار را در استكثار نعمت اثري هست على الخصوص او را در طلب باران وتكثر اموال وفرزندشاني معتبر هست چنانچ در محلي ديكر آمده فقلت استغفروا ربكم انه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا ويمددكم باموال وبنين ويجعل لكم جنات ويجعل لكم انهارا روايت كرده اند كسي پيش امير المومنين عمر رضي الله عنه شكايت از خشكي سال كرد امير المومنين عمر او را براستغفار آورد مردي ديكر در شكايت از حالت فقر خويش بود امير المومنين او را نيز استغفار فرمود مردي ديكر را فرزند نبود امير المومنين او را استغفار نمود مردي ديكر از نابار كرفتن بستان وقلت وفاء آن شكايت كرد او را نيز براستغفار آورد مردي ديكر آب در جوي خويش كم ديد از شان او پرسيد او را نيز كفت استغفار كن ودرين كار كاهلي مكن بروي كفتند در مسببات مختلفه يك چيز سبب ميكويي ودر مقاصد متعدده در يك ره مي پويي امير المومنين عمر آيات مذكوره برخواند واين حجت مسطوره بر زبان راند وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ معني اينست ورو مكردانيد از آنچه ميكويم از ايمان وطاعت كه اين تمامي جويم در آن حال كه مصر بر جرم وكناه باشيد واز كناهكاري وبدكرداري توبه نكنيد وباز نياييد قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ

وما نحن لك بمؤمنين معني اينست كفتند اي هود حجتي ظاهر نياوردهٔ معجزه كه دليل رسالت باشد بيدا نكردهٔ ونه ايم ما الههٔ خود را بكفتار تو ترك دهندكان ونه ايم ما مر ترا تصديق كنندكان ان نقول الا اعتريك بعض الهتنا بسوء معني اينست درشان تو نميكوييم ودر حق تو نمي جوييم مكر اين سخن كه بعض الههٔ ما ترا بديي پيش آمده اند و بدل وجان دشمن شده اند بسبب آنكه تو ايشان را بد ميكويي و هوان ايشان ميجويي و دشمني ميكني خود را در كيد ايشان مي افكني كسي كه ديوانه باشد اورا چكونه تصديق كنيم و بر قول او معبودان خويش را چه نوع ترك دهيم قال اني اشهد الله واشهدوا اني بريء مما تشركون من دونه فكيدوني جميعا ثم لا تنظرون معني اينست

كفت هود بدرستي من بدين كه من بيزارم و بدل وجان تبري دارم از آنچ شما با خدا غير او را شريك ميكنيد و نابوده الهه ميخوانيد خداي عز وجل را كواه ميكيرم و او را كواه ميدانيد و شما كواه باشيد پس عداوت ورزيد و همه مكر كنيد بعد از آن مهلت مدهيد و در كيد تاخير مكنيد زيرا چه من از شما و از كيد شما التفات ندارم و از عداوت شما خوفي و ترسي در دل نمي آرم كه عاقل از جمادي نترسد و از كسي كه هيچ توانايي ندارد خوف نكند اني توكلت على الله ربي وربكم معني اينست بدرستي توكل من بر خداست كه پروردكار من و پروردكار شماست ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها معني اينست نيست هيچ جنبنده مكر آنكه خداي عز وجل قادر برو بود و قاهر برو باشد ان ربي على صراط مستقيم معني اينست بدرستي پروردكار من دلالت بر دين اسلام بيان كننده است مر شريعت پيغمبر عليه السلام فان تولوا فقد ابلغتكم ما ارسلت به اليكم معني اينست اكر از دين اعراض كنيد و از اسلام روي كردانيد مرا زياني نكند و در مضرت نيفكند زيرا كه من فرمان خداي عز وجل بجا آوردم و چيزي را كه تبليغ آن سوي شما فرستاده شده بودم تبليغ كردم ويستخلف ربي قوما غيركم ولا تضرونه شيئا معني اينست و پروردكار من

ابلغتكم و اليكم و نجيناهم و ربهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ثم لا تنظرون ۝ اني توكلت على الله
پس مهلت مدهيد مرا — كه بدرستي كه من اعتماد نمودم — بر فضل خداي تعالي

ربي وربكم ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها
پروردكار من — و پروردكار شما هيچ جنبنده نيست مكر كه — او كيرنده موي پيشاني آنست يعني مالك

ان ربي على صراط مستقيم ۝ فان تولوا فقد
بدرستي كه حكم پروردكار من بر جادهٔ — عدالت است — پس اكر اعراض كنيد پس بحقيقت

ابلغتكم ما ارسلت به اليكم ويستخلف
رسانيدم بشما — آنرا كه فرستاده شده ام بتبليغ آن سوي شما — و ساكن كرداند بجاي شما

ربي قوما غيركم ولا تضرونه شيئا ان ربي
پروردكار من كروهي را جز شما — و كزند نتوانيد رسانيد شما او را هيچ كزند بدرستي كه پروردكار من

على كل شيء حفيظ ۝ ولما جاء امرنا نجينا
بر همه چيزي نكه دارست — و آنكاه كه آمد — فرمان ما باهلاك خلاص داديم

هودا والذين امنوا معه برحمة منا ونجيناهم
هود را — و آنان را كه ايمان آوردند — با او بسبب بخشايش از ما — و رهانيديم ايشان را

من عذاب غليظ ۝ وتلك عاد جحدوا بايات
از عذابي سخت — و آن اثاركه مدة بقيه قوم عاد ست انكار كردن معجزاست ميكنند و ردند با ايشان

ربهم وعصوا رسله واتبعوا امر كل جبار عنيد
پروردكار ايشان را و نافرماني نمودند پيغمبران او را — و متابعت نمودند فرمان هر كردن كشي — ستيزنده را

تنظرون بالترقيق ورش
دابة الا بالمد ورش
دابة الا بالتوسط في رواية
اخذ بالادغام … صراط بالسين قنبل
صراط فان تولوا بالتشديد البزي
فقد ابلغتكم بالتبليغ
فقد ابلغتكم … في رواية
غيركم شيئا بالترقيق ورش والتوسط
شيئا شيئا …
شي شي …
ولما جاء بالامالة
حمزة وابن ذكوان
جاء امرنا باسقاط الاولى … ابو عمرو و قالون و البزي

جاء امرنا هودا والذين امنوا بايات جبار جبار
تسهيل الثانية و ابدالها الفا ورش و قنبل — مدغما غير الغنة خلف — لورش ثلثة اوجه — ثلثة اوجه لورش — بالامالة المحضة ابو عمرو و الدوري — وبين بين ورش في رواية

بعد شما قومي ديكر را خليفهٔ شما خواهد ساخت و تكاليفي كه آورده ام در كوش دل ايشان انداخت ايشان انقياد خواهند كرد و سر در ربقهٔ طاعت خواهند آورد و خداي را بتولي خويش هيچ زياني نخواهيد كرد و از مضار منزه است او را زياني نتوانيد آورد ان ربي على كل شيء حفيظ اين جمله تذييل است و تاكيد و از جهت آنست كه بودن حفيظ و رقيب بر هر چيزي كنايت است از نكاه داشتن او پيغمبر را و نكاه داشتن آنچ پيغمبر آورده و بر حكم فرمان تبليغ كرده و چون كلام سابق بمضمون اين جمله باعتبار معني مكني عنه ملوح بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سابق نمود ولما جاء امرنا نجينا هودا والذين امنوا معه برحمة منا ونجيناهم من عذاب غليظ معني اين است و در آن هنكام كه آمد امر ما يعني عذاب ما هود را و مومناني را كه با او بوده اند برحمت خويش نجات داديم و از عذاب درشت و عقوبت سخت نجات و خلاص داديم وتلك عاد جحدوا بايات ربهم

وَعَصَوا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ معني اينست طائفه كه اين قصه ايشانست طائفهٔ عاد يانست كه آيات پروردكار خويش را منكر شدند و فرستادكان او را عاصي كشتند وامر هر جباري ستيزه كاري را اتباع كردند و خود را بر انقياد و پيروي ايشان آوردند وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ معني اينست ومتبوع شدند ايشان لعنتي عظيمه وكثيره را يعني لعنتي عظيمه تابع ايشان كشت و دنبال ايشان كرفت در دنيا فتنه باد كه بدان ذوات ايشان در هلاك افنا ديكايك در آمد هفت شب و هشت روز بياني برين كار ايشان همه بهلاك واستيصال انجاميد و روز قيامت عذاب ابد و عقاب سرمد از اصناف عقوبات نيران كه مستغني از شرح و بيان

أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ معني اينست آكاه باشيد بدرستي عاد كفر ورزيدند وبخداي نكرويدند بدانيد وآكاه باشيد كه فرقهٔ عاد ايشانرا دوري و هلاكي باد كه قوم هود بودند و درخور دوري و هلاكي بودند وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا معني اينست وفرستاديم سوي ثمود برادر ايشانرا كه با ايشان برادري نسبتي داشت نه برادري ديني قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ معني اينست كفت صالح اي كروه من بپرستيد خدايرا درين حال كه نيست مر شمارا معبودي بحق غير خدا هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا معني اينست هو شمارا يعني پدر شما آدم را از زمين آفريد و در دنيا باقي داشت و عمر بخشيد چه ايشان عمرهاء دراز داشتند سيصد ساله را عمر دراز و صد ساله را عمر اندك مي پنداشتند و بعضي استعمر را از عمارت دارند استعمال او و معني طلب منهم العمارة في الارض بنداريد معني چنين بود شما را بعمارات زمين كرد و بسكونت شما زمين را در آباداني آورد فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ معني اينست پس از خداي بايمان آوردن آمرزش خواهيد يعني ايمان آريد پس توبه كنيد باقي وجوه بالارفته و بيان آن كذشته إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ معني اينست بدرستي پروردكار من قريب است حال شما بداند و زاري شما بشنود پس كناهان شما بيامرزد و توبه شما قبول كند مجيب است

أَخَاهُمُو مَا لَكُمُو أَنْشَأَكُمُو وَاسْتَعْمَرَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمدونزكها و ورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَرَأَيْتُمُو إِنْ

وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ط

وازپي درآوردند ايشانرا درين جهان نفرين ودر روز قيامت عذاب

أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ ط أَلَا بُعْدًا لِعَادٍ قَوْمِ

بدان بدرستي قبيلهٔ عاد كافر شدند به پروردكار ايشان بدان دوري وهلاك باد مرين قبيله را

هُودٍ ۝ وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ

كه امت هود اند وفرستاديم سوي ثمود يكي از ايشانرا صالح نام كفت اي كروه من

اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ط هُوَ أَنْشَأَكُمْ

پرستيد خدايرا نيست شما را هيچ خداي جز او او آفريد شمارا

مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ

از زمين وعمارت فرمود شمارا در آن پس آمرزش خواهيد ازو

ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ ط إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ۝ قَالُوا

آنكاه بازكرديد باطاعت او بدرستي پروردكار من نزديكست بعلم واجابت نماينده ناپايانرا كفتند

يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا

اي صالح بحقيقت بودي تو درميان ما اميد داشت بخير وصلاح پيش ازاين

أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ

اي بازميداري ما را كه پرستيم آنچه پرستيدند پدران ما وبدرستي كه ما هر آينه دركمانيم

مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ

از آنچه ميخواني ما را سوي آن بكمان كفت اي كروه من خبر دهيد مرا

الدُّنْيَا الدُّنْيَا

بالامالة المحضة حمزه والكسائي وبين بين ابوعمرو و ورش ورواية قالون

لَعْنَةً وَّيَوْمَ

مذهب الغنة خلف

الْقِيَامَةِ

بالامالة في الوقف كسائي

مِنْ إِلَهٍ مِنْ لِلَهٍ

بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية

غَيْرُهُ غَيْرِهِ

كسائي بالترقيق ورش

مِنَ الْأَرْضِ

بالنقل ورش

مِنَ الْأَرْضِ

بالسكت خلف في رواية

فَاسْتَغْفِرُوهُ

بالترقيق ورش

فَاسْتَغْفِرُوهُو

بالاشباع ابن كثير

أَتَنْهَيٰنَا

بالامالة المحضة حمزه والكسائي

أَتَنْهَانَا

التاسين بين ورش في رواية

آبَاؤُنَا

لورش ثلثة اوجه

أَرَأَيْتُمْ أَرَأَيْتُمْ بِالْإِبْدَالِ أَرَيْتُمْ

بالاشباع ابن كثير بالسكت خلف في رواية بالتسهيل نافع ورش بالحذف كسائي

خواهش غفران بشنود كناهان بيامرزد قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا معني اينست كفتند قوم صالح اي صالح بودي تو پيش ازين در ميان ما اميد داشته شده كه طمع تو برنيكي و نيكويي آمده نيكي تو اميد داشتيم و ترا پيش ازين متصف بصلاح مي پنداشتيم أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا معني اينست آيا باز ميداري ما را از پرستيدن انچ پدران ما مي پرستيدند و منع ميكني از آلهه كه اسلاف ما ايشانرا بالوهيت ميكزيدند وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ معني اينست وبدرستي ما هر آينه در شكيم از انچ ما را سوي آن ميخواني از نفي اشراك و اثبات توحيد و از اعتقاد عقايد ايماني مريب صفت است مر شك مزال را اي صار داريبة يا من آرابه اي اوقعه في ريب بر تقرير اول از باب اسناد سوي مصدر رست از قبيل شعر شاعر و شك شاك و بر تقرير دوم اسناد سوي سبب است

یعنی شکی که در غیر سرایت کند و دیگری را در شك افکند قال یا قوم أرأيتم إن كنت على بينة من ربي وآتاني منه رحمة فمن ينصرني من الله إن عصيته معنی
اینست گفت صالح ای گروه من آمیداید و خبر کردن می توانید دم اعتراف زنید مرا خبر کنید که اگر من کاین باشم بر حجتی ظاهر از کردگار و معجزه از آثار قدرت پروردگار
پس که یاری کند یعنی کسی یاری دهد اگر من پروردگار خود را عاصی شوم و در راه بی فرمانی روم سوال صالح علیه السلام در بودن خویش بر حجت ظاهر
یقین داشت در اثبات آن ایراد کلمهٔ شك چگونه سایغ بید است جواب ایراد کلمهٔ شك باعتبار شاك بودن مخاطبانست نه باعتبار شاك بودن گوینده آن

فیأخذکمو دارکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون
لکمو آیة قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وآتانی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
وآتانی — مع الوجوه الثلثة وامالة بين بين ورش
منهو — بالاشباع ابن کثیر
فمن ینصرنی — مدغما غير الغنة خلف
غیر لکم آیة — بالترقيق ورش / بالسکت خلف في رواية
آیة تأکل — ثلثة اوجه لورش / بالابدال ورش والسوسي
فیأخذکم — بالابدال ورش والسوسي
دارکم — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
دارکم — امالة بين بين ورش في رواية
غیر جاء — بالترقيق ورش / بالامالة حمزة وابن ذکوان
جاء امرنا — باسقاط الاولى
وفيه المد والقصر — ابو عمرو وقالون والبزي
جاء امرنا — بتسهيل الثانية او بابدالها الفا ورش وقنبل

إن كنت على بينة من ربي وآتاني منه رحمة
که اگر باشم بر معجزهٔ ظاهر از پروردگار من و داده باشد مرا از فضل بخشایشی
فمن ينصرني من الله إن عصيته فما تزيدونني
پس کدام کس یاری دهند مرا از عذاب خدای تعالی اگر نافرمانی نمایم او را پس فزون نکردانید مرا / بانچه میگویید در شان من
غير تخسير ويا قوم هذه ناقة الله لكم
جز نسبت کردن من شما را بخسران وضلال — وای گروه من این شتر ماده بدید آورده خدایست برای شما
آية فذروها تأكل في أرض الله ولا
حال آنکه معجزه است و دلالتی بر نبوت من — پس بگذارید آنرا تا چرا کند در زمین خدای عز وجل و مه
تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب قريب
رسانید باو هیچ بدی که فرا گیرد شما را عذابی نزدیك
فعقروها فقال تمتعوا في داركم ثلثة
پس کشتند آنرا پس گفت صالح بزیید در شهر بنای شما تا سه
أيام ذلك وعد غير مكذوب فلما جاء
روز آن وقوع عذاب پس از سه روز — وعده ایست نه دروغ گفته در آن — پس آنگاه که آمد
أمرنا نجينا صالحا والذين آمنوا معه برحمة
فرمان ما باهلاك رهانیدیم صالح را و آنانرا که ایمان آورده بودند با او بسبب بخشایشی
منا ومن خزي يومئذ إن ربك هو القوي
از فضل ما ورهانیداورا و مؤمنانرا از فضیحت آن روز بدرستی پروردگار تو او توانا است

صالحا والذين — مدغما غير الغنة خلف
آمنوا — ثلثة اوجه لورش
خزي یومئذ — مدغما سوسي
یومئذ — نافع وکسائی
یومئذ — بالتسهيل في الوقف حمزة

فما تزيدونني غير تخسير معنی اینست چون شما مرا بر متابعت خود حاصل میشوید و بر عصیان خدای باعث میکردید جز زیان زده خواندن من نمی افزایید و جز نسبت بزیان زدگی نمی نمایید و بر اینکه شما مرا زیان زده گویید و نسبت بزیان زدگی کنید من متابعت شما نخواهم کرد و دل بر موافقت شما نخواهم آورد حاصل مقصود شما جز گفتار مذکور نخواهد بود و حصول مطلوب شما روی نخواهد نمود جز این که شما مرا زیان زده خوانید و منسوب سوی خسران دانید از این گفتار چه حاصل شود و درین سخنان چه فایده بود ويا قوم هذه ناقة الله لكم آية معنی اینست و گفت صالح ای قوم من این ناقة الله است درین حال که علامت قدرت خداست و معجزهٔ پیغمبر برای شماست فذروها تأكل في أرض الله ولا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب قريب معنی اینست پس بگذارید ناقهٔ مذکوره را درین حال که بیخورد در زمین خدای از گیاههایی که در روی رسته و علفهایی که در روی بید اگشته و این ناقه را به بدی مس مکنید و بدست بر وجه ایذا مسایید بدین که شما را عذابی قریب بگیرد و وجود شما فنا و هلاك پذیرد فعقروها فقال تمتعوا في داركم ثلثة أيام معنی اینست صالح بر ایشان در نصیحت سفت و کلمات بند آمیز گفت پس ایشان دل بر آن

بیاوردند ناقهٔ مذکور را پی کردند بچه مادهٔ مذکور بر کوه بر آمد و در آواز کردن در آمد سه بار بانك کرد و آوازی بر طریق ناله و فریاد آورد صالح سه روز مهلت و عید عذاب
ایشان ساخت و ایشانرا در قلق و اضطراب انداخت و از جریمهٔ ایشان بر آشفت تمتعوا في داركم ثلثة أيام گفت یعنی در سراهای خویش تا سه روز برخورداری گیرید
بعد از آن هلاك و فنا پذیرید روایت کرده اند در وعدهٔ عذاب صالح علیه السلام ایشانرا نشانیٔ پیدا آورد و مصداق فی بیان کرد گفت اول روز روهای شما همه
زرد خواهد گشت دوم روز روهاء شما سرخ خواهد پیوست سیوم روز سیاه خواهد شد چهارم روز عذاب خواهد آمد اول روز روهای یکدیگر زرد
دیدند و از رسیدن عذاب ترسیدند روز دیگر روها همه سرخ بود هر یکی دیگری را روی خود مینمود روز سیوم بر خواستند همه روهاء خود سیاه یافتند

علامتی که صالح بیان کرده بود معاینه کردند دل بر تیقن نزول عذاب آوردند روز چهارم عذاب نازل کشت و آنچ از آن می ترسیدند بحصول پیوست ذلك وعد غير مكذوب معنی اینست یعنی وعده مذکور وعده است دروغ نشود و غیر واقع نبود فلما جاء امرنا نجينا صالحا والذين امنوا معه برحمة منا ومن خزي يومئذ معنی اینست پس هرکاه که آمد امر ما یعنی عذابی که بامر ما آمده بود و کافران آنچه موعود بود در روی ثمود صالح را و مومنان برحمت خویش از عذاب و هلاک نجات دادیم و در رسالت و عنایت بر ایشان کشادیم ان ربك هو القوي العزيز معنی اینست بدرستی پروردکار تو هموست توانا بر همه چیز غالب بر همه کس هرچه خواهد کند و هرکرا خواهد بشوی کناهان در عذاب و هلاک افکند واخذ الذين ظلموا الصيحة فاصبحوا في ديارهم جاثمين معنی اینست و کرفت ظالمانرا آواز یعنی جبریل آوازی کرد و ایشان همه را در هلاک آورد بعضی کویند خدای عز و جل آوازی در حیوانی آفرید بدان آواز ایشانرا رسید آنچه رسید بعضی کویند آوازی آفرید و ایشانرا اشنوانید یا آواز آتش آسمانی رسید که ایشانرا سوخته و هلاک شده کردانید پس کشتند در خانهای خویش خفتکان یعنی مردکان و بیجان شدکان یك کس از ایشان در حریم حرم بود ببرکت حرم اورا هلاک روی نمود تا آنکه از حرم بیرون آمد در حین هلاک درآمد راه کذریان چون بر کور او میرسند جانب کور او سنك می فرستند كأن لم يغنوا فيها معنی این جانست که در زمین ساکن نبوده و کابی صورت وجود نبوده الا ان ثمود كفروا ربهم معنی اینست آکاه باشید بدرستی ثمود بپروردکار خویش کافر شدند و وحدانیت پروردکار خود را منکر کشتند یا کفران نعمت پروردکار کردند و شکر آن بجا نیاوردند این جمله تذییل است تاکید او از جهت ابراز مذمت بر وجه و کاد نیست یا از جهت تقدیم ملوح که تقدیم بیان لحوق عذاب بر ایشان ملوح آنست بر صدور کفر و عصیان الا بعدا لثمود معنی اینست آکاه باشید دوری و هلاکی باد مر ثمود که کروهی عاصی و طاغی بودند ولقد جاءت رسلنا ابرهيم بالبشرى معنی اینست و بدرستی فرستادکان ما بابرهیم ببشارت آمدند بعضی کویند فرستادکان مذکور جبریل و میکائیل و اسرافیل بودند و بعضی کویند یازده فرشته دیکر بودند و بعضی کویند جبریل با دوازده فرشته دیکر بتوجه ثمود قالوا سلاما قال سلام معنی اینست

دیارهمو ایدیهمو منهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون نكرهمو

العزيز ۞ واخذ الذين ظلموا الصيحة فاصبحوا

في ديارهم جاثمين ۞ كأن لم يغنوا فيها

الا ان ثمود كفروا ربهم الا بعدا لثمود

ولقد جاءت رسلنا ابرهيم بالبشرى قالوا

سلاما قال سلام فما لبث ان جاء بعجل

حنيذ ۞ فلما رأى ايديهم لا تصل اليه نكرهم

واوجس منهم خيفة قالوا لا تخف انا ارسلنا

الي قوم لوط ۞ وامرأته قائمة فضحكت فبشرناها

باسحق ومن وراء اسحق يعقوب ۞

ظلموا ديارهم — ديارهم — ثمود الثمود — ولقد جاءت — ولقد جاءت — ولقد جاءت — رسلنا — بالبشرى — بالبشرى — قال سلم — ان جاء را — را — اليهي نكرهم

تخف انا — تخف انا — ومن وراء — وراء اسحق — وراء اسحق — وراء اسحق يعقوب

بالنقل ورش — بالسكت خلف في رواية — مد غما غير الغنة خلف — بتسهيل الاولى وفيه القصر والمد قالون والبزي — وبتسهيل الثانية او بابدالها ياء ورش وقنبل — باسقاط الاولى وفيه المد والقصر ابو عمرو — بالرفع والوقف على الحاء نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي

فریشتکان بر وجه تحیت سلاما بتقدیر سلمنا سلاما بصورت جمله فعلیه کفتند ابرهیم سلام بتقدیر علیکم سلام بر صورت جمله اسمیه شنیدند فما لبث ان جاء بعجل حنيذ معنی اینست سلام علیکم کفت و اکرام مهمانان چنانچه عادت بود جست پس در آوردن کوساله بریان کرده درنك نکرد و بر حسب معتاد بر زودی طعام پیش آورد ایشانرا از جنس انس پنداشت کوساله بریان کرده مذکور پیش ایشان داشت فلما رأى ايديهم لا تصل اليه نكرهم واوجس منهم خيفة معنی اینست پس هرکاه که دید کسی از ایشان دست سوی کوساله نمی برد و چون مهمانان دیکر نمی خورد منکر و مخوف داشت و هول تنها کی پنداشت و ترس را در دل پنهان کرد و خاطر بر تردد آورد ایشان ابرهیم را متعلق و متردد پنداشتند دل بر اظهار حال خویش که بنیا نکرده بودند کماشتند از بیم و خوف باز داشتند بر وجه تنبیه ابرهیم لا تخف کفتند و سر خود کشف کردند و حال خود بظهور آوردند

قالوا لا تخف معنی اینست گفتند ایشان از ما ترس مدار و خوف بر دل مگمار انا ارسلنا الی قوم لوط معنی اینست بدرستی که ما فرستاده شدیم بسوی قوم لوط تا ایشانرا
هلاک گردانیم و کار ایشان آخر رسانیم وامرأته قائمة معنی اینست و حال این بود که زن ابرهیم یعنی ساره پس پرده ایستاده بود در کشیدن طعام و خدمت اضیاف چنانچ عادت
داشت اهتمام مینمود فضحکت معنی اینست پس زن ابرهیم خندید از جهت آنکه لا تخف شنید و از جهت آنکه هلاک دشمنان لوط دریافت دل او سرور و بهجت یافت یا
قوم لوط را از عذاب غافل دید از غفلت و ناهوشیاری ایشان بخندید و بعضی ضحکت بمعنی حاضت گویند معنی حایض شدن او چون استعداد فرزند زادن که با یسه شدن
رفته بود بحایضه گشتن رجعت نمود فبشرناها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب معنی اینست پس زن ابرهیم را برادة شدن اسحق و از وراء اسحق بیعقوب

یعنی به پسر و نبسه بشارت دادیم و در فضل و لطف برو گشادیم قالت یا ویلتی ءألد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا معنی اینست گفت زن ابرهیم ای وای من عجب است که من بزایم و حال اینست که من زن زالم و این مشار الیه در حالتی که پیر است یعنی این پیر شوهر منست و آن هنگام ناز ادنست روایت کرده اند ابرهیم صد و بیست ساله و ساره نود و نه ساله و بعضی گویند نود ساله بود که بشارت روی نمود ان هذا لشیء عجیب معنی اینست بدرستی که این یعنی پیدا آمدن فرزند از زن زال و مرد پیر شیء عجیب است و واقعه ایست که واقع شدن آن غریب است قالوا اتعجبین من امر الله معنی اینست فریشتگان گفتند آیا عجب میکنی تو یعنی نشاید که عجب کنی از کار خدای که قادر مطلق است قدرت او بر همه چیز محقق است رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت معنی اینست رحمت خدای و برکتهای او ای اهل این خانه بر شما باد حق سبحانه و تعالی از هر نوعی افزونها نصیب کرد انا ز بدعاء فریشتگان نعمت دنیا و آخرت در خاندان ابرهیم علیه السلام حاصل گشت و آنچ بود باز زیاد و افزونی پیوست صاحب دستگاه و جاه ملقب بلقب خلیل الله شد برای طلب مهمان بیرون آمدنی تا دور رفتی مهمان آوردی از نسل او پیغمبران بسیار آمدند و از فرزند او از اسحق و یعقوب موازنه چهار هزار کس پیغمبر گشتند و از نسل اسمعیل پیغمبر ما

آتيهمو بهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عليكمو اهل وانهمو اتيهم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قالت یا ویلتی ءألد وانا عجوز وهذا بعلی شیخا ط
گفت ای وای من ای فرزند آرم و حال آنکه من پیرم و این شوهر منست حال آنکه پیرست

ان هذا لشیء عجیب قالوا اتعجبین من امر
بدرستی که این کار هر آینه چیزی شگفتست گفتند ای شگفت میداری از کار

الله رحمت الله وبرکاته علیکم اهل
خدای بخشایش خدای و خیرات او بر شماست ای جماعت

البیت انه حمید مجید فلما ذهب عن
خانه خلیل خدای تعالی بدرستی او ستوده است بزرگ مرتبه پس آنگاه که زایل شد از

ابرهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا
ابرهیم ترس که لاحق او شده بود و آمد باو مژده بحصول ولد سوال و جواب میگفت با ملایکه

فی قوم لوط ان ابرهیم لحلیم اواه منیب
در باب اهلاک قوم لوط بدرستی ابرهیم هر آینه جرم فرو گذارنده است آه کننده از ترس خدای باخدای رجوع کننده

یا ابرهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربك
ای ابرهیم اعراض کن ازین جدال که بدرستی که آمد فرمان پروردگار تو

وانهم آتیهم عذاب غیر مردود ولما جاءت
و بدرستی ایشان آینده است بایشان عذابی که باز کرده نخواهد شد بدعا و غیر آن و آنگاه که آمدند

رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا وقال
ملایکه ما سوی لوط اندوهناک شد بسبب ایشان و تنگ آمد بسبب آمدن ایشان بوسع و طاقت و گفت

یا ویلتی بالامالة المحضة حمزة والکسائی
یا ویلتی وبین بین دوری ابو عمرو وفی روایة ورش
ءالد ءالد التسهیل ابن کثیر وابو عمرو وقالون وهشام
ءالد آالد بالابدال ورش التحقیق الباقون
عجوز وهذا ادغام الغنة خلف
لشیء لشی بالنقل ورش بالسکت خلف
من امر الله بالنقل ورش
من امر الله بالسکت خلف فی روایة
رحمت
علیکم اهل بالسکت خلف فی روایة
عن ابرهیم بالنقل ورش
عن ابرهیم بالسکت خلف فی روایة
وجاءته بالامالة حمزة وابن ذکوان

البشری لحلیم اواه قد جاء جاء امر جاء امر ربك
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسائی بین بین ورش وفی روایة بالنقل ورش سکت خلف فی روایة بالامالة حمزة وابن ذکوان کما تقدم کما تقدم مد عاشوی
وانهم آتیهم غیر جاءت رسلنا سیء وضاق ذرعا
بالسکت خلف فی روایة بالترقیق ورش بالامالة حمزة وابن ذکوان بسکون السین ابو عمرو بالاشمام نافع وابن عامر والکسائی بالامالة حمزة بالادغام بلا غنة خلف

محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم که بدل هزارهاست پیغمبر گشت و بصفت افضلیت از همه پیوست زهی رحمت و زهی برکت که خاندان ابرهیم یافت و زهی دولت
و سعادت و عزت و حشمت که آنرا دریافت انه حمید مجید معنی اینست بدرستی خدای ستوده کارست و بزرگوارست که اینچنین نعمتها تواند داد و در های کرم
تواند گشاد بیت پادشاهی است که از خزانه غیب هر دو عالم رسید که بخشد فلما ذهب عن ابرهیم الروع وجاءته البشری یجادلنا فی قوم لوط
معنی اینست هرگاه که رفت از ابرهیم خوف گفت چنین و چنین در حالة که مجادله میکرد با ما یعنی با رسل ما یا گویند در ایستاد که مجادله کند با ما یا گویند مجادله کرد و این مجادله

يعني گفتار با تعليل و بيان مطلوب با اقامت دليل بر وجه مناجات و دعا بود بر وجه مخاصمت و دعوي روي نموده روايت كرده اند چون فرشتگان عليه السلام از پيش ابرهيم صلوات الله
وسلامه عليه رفتند و متوجه باهلاك قوم لوط گشتند و قوم لوط چهار هزار آدمي بودند و بعضي گويند پنج مدينه بود در هر مدينه چهار هزار تيغ زن مبارزت ميمود و تا في خلق
تا چند باشد وجه مقدار بود ابرهيم صلوات الله عليه نرم دل و مهربان بود وضو كرد و نماز گزارد بمناجات توجه نمود گفت اى بارخداي اگر درين شارستانها پنجاه خانه
مسلمان بودي بمن ايشان ايشان را عذاب نمودي فرمان شد آري از آنجا از چهل پنج رسيد همين جواب شنيد همچنين از چهل و سي پنج و سي و بيست پنج تا پنج رسيد همين
سخن برسيد همين جواب شنيد و بعضي گويند مجادله مذكوره مجادله با فرشتگان مراد بود يجادلنا بتقدير رسلنا بر حذف مضاف باشد گفته اند

چون فرشتگان گفتند ما بر قوم لوط نامزد شده ايم و براي اهلاك ايشان آمده ايم ابرهيم عليه السلام سؤالها مذكوره پرسيد جوابهاء مسطوره شنيد بعد از آن گفتند در آن شارستانها غير خانه لوط خانه مسلماني نيست از خانهاء مسلمانان در ايشان همين يكيست بعد از آن ابرهيم گفت در ميان ايشان لوط است حال او و اهل او و بچه خواهد كشيد و بر چه خواهد انجاميد گفتند او را و اهل او را ميدانيم و بيرون آوردن از ايشان ميتوانيم او را با اهل او بيرون خواهيم آورد و از قوم او جدا خواهيم كرد مگر زن او كه با كافران يار است و بهلاك سزاوار است ۞ إِنَّ إِبْرٰهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ معني اينست بدرستي ابرهيم هرآينه حليم است بردبار است بگناه بزودي مواخذه نخواهد آه كننده است بخداي پناهنده بازگردنده است بحق بازگردد و بزاري پيش آيد يَا إِبْرٰهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هٰذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ معني اينست گفتيم اي ابرهيم اعراض بكن از مجادله و مناجات براي دفع عذاب اين كافران بدرستي آمده است عذاب پروردگار تو و بدرستي آينده است بر ايشان عذابي كه مردود نشود و بازگردانيده نشود حكم محكم و قضاء مبرم قابل رد و دفع نيست و دعاء دفع آن انفع نيست وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ معني اينست

مِنْكُمُو بِكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

هٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ۝ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ
اين روزي سخت است — وآمدند باو گروه او حال آنكه شتاب زده بودند

إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
سوي او — وازآن پيش بودند كه ميكردند بديها و فواحش

قَالَ يَا قَوْمِ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ
گفت اي گروه من اينها دختران من اند ايشان بعد از تزوج پاك ترند براي شما

فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ
پس بترسيد از خداي و فضيحت مكنيد مرا در باب مهمانان من اي نيست از شما

رَجُلٌ رَشِيدٌ ۝ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي
مردي راه يافته بحق — گفتند هرآينه دانسته كه نيست مارا در

بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ۝ قَالَ لَوْ أَنَّ
دختران تو هيچ رغبتي و بدرستي كه تو هرآينه ميداني آنچ ما ميخواهيم — گفت لوط كاشكي

لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ۝
مرا بستي بدفع شما طاقتي يا پناه بردمي سوي جانبي استوار يعني اجمعي معاون

قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ
گفتند اي لوط بدرستي كه ما ملائكه پروردگار توايم هرگز نرسند گروه تو بتو نرسانند مكروهي

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ
پس ببر كسان ترا بپاره از شب و بايد كه باز پس ننگرد

وَجَاءَهُ — بالامالة حمزة وابن ذكوان
إِلَيْهِي — بالاشباع ابن كثير
السَّيِّئَاتِ — ثلثة اوجه لورش
السَّيِّيَاتِ — بالابدال في الوقف حمزة
أَطْهَرُ لَكُمْ — بالادغام سوسي
تُخْزُونِي — في الوصل ابو عمرو
ضَيْفِي — في الوصل نافع وابو عمرو
لَتَعْلَمُ مَا — بالادغام سوسي
قَالَ لَو — بالادغام سوسي
لَوَانَّ — بالنقل ورش
لَوْ أَنَّ — بالسكت خلف في رواية
قُوَّةً اوْ قُوَّةَ او — بالنقل ورش / بالسكت خلف في رواية
اَوِي — بالنقل ورش
اَوِي رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا فَاسْرِ بِيَهْلِكَ
سكت خلف في رواية — مدغما غير الغنة خلف — نافع وابن كثير — بالابدال في الوقف حمزة

٣ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ معني اينست وآمدند قوم لوط درين حال كه بسرعت دوندگان و شتابي كنندگان اند در نگذشت كه فنا سراي او ممتلي گشت وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ معني اينست و پيش از ان بديها ميكردند و جرايم مي آوردند قَالَ يَا قَوْمِ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ معني اينست

وهرگاه كه آمدند بالادغام سوسي فرستادگان ما يعني فرشتگان مذكور بر لوط بصورت امردان خوب او را با مدن ايشان عمل قوم در دل گذشت بدين سبب بآمدن ايشان ناخوش و دل تنگ گشت و گفت اين روز روزي دشوارست كه در روي فتنه در كارست روايت كرده اند چون فرشتگان مذكور بصورت امردان آمدند و در شارستان لوط در آمدند دختر لوط عليه السلام ايشان را با هيبت و هولناك ديد از شان ايشان كه از كجا رسيده اند و كجا ميروند پرسيد گفتند ما بكاري آمده و در شارستان در آمده ايم دختر لوط عليه السلام گفت كه اهل اين قريه چنين و چنين كار ميكنند و در عصيان و طغيان ميروند گفتند درين مقام كسي هست كه ما را مهمان بگيرد و بضيافت ما را بپذيرد اشارت بلوط پيغمبر كرد چون هيبت ايشان ديد از حدوث فتنه ترسيد غمگين گشت و باند و ه بود ست زن خود را كه امين راز دشمنان داشت از اخبار كافران برسيدن اضياف مذكور باز داشت زن او منافقه بود بكاري برون آمد با هر كه ملاقات كرد اين حكايت باز نمود كه امردان خوب روآمده اند و در خانه ما مهمان شده اند ۞

ن ايم

وا پیشان از پیش لوط علیه السلام آورد لوط

كفت لوط اي كروه من زنان مشا را ايها دختران من اند مرشمارا پاكتر اند مسلمان شويد نكاح كنيد خود را درين كاري مه افكنيد فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي معني اينست
چون چنين است پس ازخداي بترسيد و ازعذاب او بپرهيزيد و مرا دركار مهمانان من رسوا مكنيد و درشان اضياف من درخواري مه افكنيد أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ
معني اينست آيا نيست ازشما مردي رشيد راه يابنده وسخن حق را دريابنده تا بدانيد كه من چه ميكويم و چه نوع نيكي درشان شما مي جويم قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ
مِنْ حَقٍّ معني اينست كفتند قوم لوط هر اينه دانسته تو مارا در دختران تو حقي نيست مارا با مهمانان تو كاري و شاني نيست وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ معني ايراست
وبدرستي تو هر آينه ميداني آنچه ما ميخواهيم ازفعلي كه ما بران مبتلاييم و كاري كه ما در آن كار اهتمام مي نماييم معني ايراست قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى
رُكْنٍ شَدِيدٍ معني ايراست
كفت لوط اكر ثابت شدي كه مرا بر شما قوتي است ومنعتي وشوكتي است يا سوي ركني قوي باز كشتمي يعني سوي عشاير واقارب كه در قوت بركني از كوه مانند وتقويت ونصرت من توانند رفتمي بر شما بقوت غلبه ميكردم وشما را در ورطهٔ آنچ بدان سزاوار يدي مي آوردم قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ معني اينست كفتند بدرستي كه ما فريشتكانيم وبراي عذاب ايشان از پروردكار تو فرستادكانيم تاكيد ان جهت آنست كه مشاهدهٔ احوال ايشان ملوح اين معني بود ولوط عليه السلام بتقديم ملوح سابل ازمضمون اين جمله ميمود روايت كرده اند لوط عليه السلام بر ايشان درخويش نكشاد ودر دفع ايشان در ايستاد چون فريشتكان

نصف الجزو

حالت لوط را معاينه كردند خود را بظهور … آوردند لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ معني اينست هركز دشمنان بر دوست خداي نتوانند رسيد … كشيد فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ معني اين است پس چون اين دانستي پس برو با اهل خويش يا ببر اهل خويش را در پارهٔ ازشب وبكش رنج بيداري وتعب وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ معني اينست ببر اهل خويش را مكر زن تو كه بردن او ترا واجب نيست وراستا وجايانه ببيند هيچ يكي ازشما كه درين سري وشانيست يا كويند التفات مكند هيچ يكي ازشما مكر زن تو كه او التفات كند وخود را درهلاك افكند

أَخَاهُمُو مَا لَكُمُو أَرِيكُمُو عَلَيْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
مِنْكُمُو أَحَدٌ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها ورش بالصلة كما تقدم قالون

مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا
از شما هيچ يكي مكر زن تو چه بدرستي كه رسند او است آنچه

أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ
رسنده باشد بايشان بدرستي وقت وعدهٔ ايشان است صبح اي نيست صبح

بِقَرِيبٍ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا
نزديك پس آنكاه كه آمد فرمان ما باهلاك ما كردانيديم زبر آن شهر را

سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ
زير آن وبارانيديم در آن ديار سنكها از سنك كِل

مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ
بر هم نهاده نشان كرده براي عذاب نزديك پروردكار تو ونيست آن حجاره بانده از

الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ
ستمكاران يعني كفار مكه دور وفرستاديم سوي قبيلهٔ مدين يكي از ايشان را

شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ
شعيب نام كفت اي كروه من بپرستيد خداي را نيست شما را

مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
هيچ خداي جز او وكم مكنيد پيمانه را وترازو را

إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
بدرستي من ميبينم شما را با مال وسعت وبدرستي من مي ترسم بر شما

مِنْكُمْ أَحَدٌ بالتمكين خلف في رواية
أَحَدٌ إِلَّا بالتسهيل ورش
أَحَدٌ إِلَّا بالتحقيق خلف في رواية
امْرَأَتَكَ ابن كثير وابو عمرو
إِلَّا امْرَأَتَكَ بالتسهيل في الوقف حمزة
فَلَمَّا جَاءَ بالامالة حمزة وابن ذكوان
جَا أَمْرُنَا بانسقاط الاولى
وفيه المد والقصر ابو عمرو وقالون والبزي
جَاءَ امْرُنَا بتسهيل الثانية ابدالها الفا ورش وقنبل
مِنْ إِلَٰهٍ بالتمكين خلف في رواية بالنقل ورش
غَيْرِهِ الكسائي
إِنِّيَ نافع وابن كثير وابو عمرو والبزي

وفرو بنه بالا بنه كديم روايت كرده اند كه جبرئيل عليه السلام پر خويش زير زمين در آورد وبا مزارع واشجار وابنيه وحصار تا باسمان بر آورد جناح سبوار سبو دان نغلطيد

غَيْرِهِ بالترقيق ورش
أَرِيكُمْ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي / بالامالة بين بين ورش في رواية
وَإِنِّيَ نافع وابن كثير وابو عمرو

إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ معني اينست بدرستي شان اينست رسنده است زن لوط را آنچ كافران را خواهد رسيد وبيننده است اوآنچ ايشان خواهند ديد روايت كرده اند كه لوط عليه السلام اهل خويش را از شارستاني كه دران ساكن بود بر حكم فرمان بيرون آورد در شارستان پنجم از شارستانها قوم لوط كه ايشان اين كار نداشتند ودل بر فجور نمي كماشتند بردن زن او كه با كافران يار بود هم آنجا ماند وخداي عز وجل او را از صحبت اهل لوط راند إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ معني اينست بدرستي صبح درعذاب ايشان موعد است وهنكام مذكور موعد مسطور را حدست أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ معني اينست آيا صبح نزديك نيست يعني صبح نزديكست منتظر هلاك ايشان باش ودل خود را بتردد مخراش فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا معني اينست پس هر كاه كه آمد امر ما وصبح دميد هنكام عذاب ايشان رسيد جانب بالاينه چهار شارستان قوم لوط فرو بنه كرد
بنديم

وهيچكس از جاء خود بجنبيد چون نزديك آسمان رسيد ندا آسمانيان آواز سك وخروش ايشان شنيدند نه با لا كرد وزير زبر ساخت واز نزديك آسمان بر زمين انداخت زير زمين رفتند نابديد كشتند وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ معني اينست وبر اهل قري مذكوره سنكها يي از سنك وكل نه بر ته نشسته متحجر كشته بارانيديم وايشان از آن سنكها نشان كرده شده بنام كسي كه او را خواهد رسيد منقوش آمده هلاك كردانيد نيم سنك بزرك هم چند خنبي بود وسنك خرد بر قدر سبوي بود نزديك پروردكار تو يعني معلوم علم او متعلق با ثر خشم او بعضي كويند جبريل عليه السلام اهل اين شهرها از هر جايي كه بودند درين ديهها جمع كرده بود عذاب بار يد سنكها هم ايشان از روي بنمود وبعضي كويند هر جا كه رفته بودند هم آنجا سنك باريد سنكسار شدند وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ معني اينست ونيست عقوبت مذكور از ظالمان ديكر دور

اشياءهمو كنتمو عليكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لكموان ارايتموان
وقالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ۝ وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ
از عذاب روزي هلاك كننده — واي كروه من تمام كنيد پيمانه را

وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا
وترازو را براستي ونقصان مكنيد براي مردمان چيزهاي ايشان را ومه

تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۝ بَقِيَّتُ اللَّهِ
تباهي كنيد در زمين تباه كردني — آنچه الله كرد باقي كذاشت حلالي براي شما

خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ج وَمَا أَنَا
بهترست مرشما را اكر هستيد از اهل ايمان ونيم من

عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ۝ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَوٰتُكَ
برشما نكاه دارنده اعمال كفتند اي شعيب اي نماز تو يعني دين تو

تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ
ميفرمايد ترا كه ترك كنيم آنرا كه مي پرستيدند پدران ما يا ترك كنيم آنكه تصرف كنيم

فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ
در مالهاي ما آنچ خواهيم بدرستي تو هر آينه خداوند حلم ورشد بي خطاييست

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ
كفت اي كروه من خبر دهيد مرا كه اكر باشم بر حجتي روشن

مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ
از پروردكار من وروزي داده باشد مرا از آن روزي نيكو ونه مي خواهم
يعني علم وحكمت يا مال حلال

في الارض — بالنقل ورش
في الارض — بالسكت خلف في رواية
بقيه — بالامالة في الوقف كسائي
خير — بالترقيق ورش
لكم ان — بالسكت خلف في رواية
مؤمنين — بالابدال ورش والسوسي و... حمزة
اصلواتك — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وعاصم ...
اصلوتك — بالتغليظ ورش
تامرك — بالابدال ورش والسوسي
اباؤنا — لورش ثلثة اوجه
او ان — بالنقل ورش
او ان — بالسكت خلف في رواية

ما نشاء — في الوقف لهشام اربعة اوجه ولحمزة تسعة اوجه
ارايتموان — بالسكت خلف في رواية
ارايتم — بالتسهيل نافع
ارايتم — بالابدال ورش
ارايتم — بالحذف كسائي
منهو — بالاشباع ابن كثير

باثانيث هي دليل آنست كه در صيغه فعيل تانيث وتذكير يكسانست چنانچ در آنچه رحمة الله قريب آمده وخبر آن تحقيق شده وتواند بود كه هي عايد بر قري قوم لوط بود وا زظالمان كفار مكه مراد شود معني چنين آيد ديهها قوم لوط از ظالمان مكه دور نه اند در راه قريات مذكوره مي بينند وميروند وهر بار كه بر آنجا مي كذرند حالت آنرا مي بينند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا معني اينست وفرستاد سوي مدين برادر ايشان شعيب را با مدين نسبت اخوة بود ميان ايشان اخوة ديني نمود حق سبحانه وتعالى از جملة ايشان او را بركشيد وبدرجه نبوت بركزيد همچنين صالح را از ثمود وهود را از عاد بيرون آورد وشرف نبوت داد قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ معني اينست كفت اي قوم من خدا را بپرستيد وبندكي وطاعت ورزيد مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ معني اينست خدا را بپرستيد وروبپرستش او آريد معبودي غير او نداريد وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ معني اينست وپيمانه را وترازو را يعني پيموده بپيمانه وسنجيده ترازو كم مكنيد ودر پيمودن وسنجيدن دست بخيانت مزنيد زيرا كه شما مال ملتبسيد وغنا داريد بي حاجت خود را بر خيانت مي آريد كسي كه مال وغنا دارد بي حاجت خود را براي چه بر خيانت آرد إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ معني اينست بدرستي كه من مي ترسم كه شما را عذاب برسد عذاب روزي كه همه را محيط شود يعني روزي كه بعذاب همه را استيصال كند يا روز قيامت كه همه كفار در اضطراب وعذاب افكند وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ معني اينست واي كروه من پيمانه وترازو را بعدل تمام كنيد وهيچ يكي از ايشان بخيانت كم مزنيد وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ معني اينست وكم دهي مكنيد وكم مدهيد مردمان از چيزها يي كه ايشان آنرا بخرند واز تسليم آنچه خريده اند براستي طلب كنند وكم مزنيد بهاء چيزها كه مي خرند عدل ورزيد واز مكان خيانت برخيزيد وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ معني اينست ودر فساد از حد مكذريد وبتباهي بنهايت مرسانيد درين حال كه شما مفسدانيد يعني دزدي مكنيد وره مزنيد ودر كمراهي وبي رهي مه افتيد واز امر ونهي بيرون مشويد كه اين كارها فساد وتباهي است وضلالت وكمراهي است بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

معنی اینست آنچه باقی داشته است خدای برای شما از مثوبة اخروی بهترست مر شمارا از حطام دنیاوی اگر شما مؤمن باشید وبوعد و وعید وبگروید یا گوئید انچ ازحلال برای
شما باقی گذاشته است بهترست مر شمارا از استدن حرام که استدن آن جایز نداشته است اگر باشید شما بحلال وحرام ایمان آرنده بثواب وعقاب تصدیق کننده وما أنا
عليكم بحفيظ معنی اینست من وحی را بر شما رسانندهام نه نگاهبانی کننده کار من وحی رسانیدن است نه مؤمن گردانیدن هر کسی نگاهبانی خویش کنند وخود را با
دانستن در آتش نیفکند قالوا يا شعيب أصلواتك تأمرك أن نترك ما يعبد آباؤنا أو أن نفعل في أموالنا ما نشاء معنی اینست ای شعیب انماز هاء تو بترک چیزی
می پرستیدند آنرا پدران ما میفرماید یا آنچه در مالهاء خویش از کم دهی وبیش ستانی میکردیم باز داشتن بیش می آید و تواند بود و ان نفعل عطف بر ان نترک باشد
وهر یکی متعلق بتکلیف بود تکلیف ترک مذکور بر وجه امر دارند وتکلیف فعل مسطور بر وجه نهی پندارند معنی چنین انماز هاء تو میفرماید ترا تکلیف کردن ترک مذکور بر وجه نهی وتکلیف کردن فعل مسطور بر وجه امر شعیب صلوات الله وسلامه علیه ایشانرا بترک عبادت غیر خدای امر کرد واز نقص در مکیال و میزان واز کم کردن اثمان بر نهی آورد ایشان در هرد و تشنیع کردند و در معرض استهزا او سخر آوردند إنك لأنت الحليم الرشيد معنی اینست بدرستی تو هر آینه هم توئی حلیم بردباری کننده وراه راست یابنده الحلیم الرشید بر وجه استعارت تهکمیه مستعارست از ضد خویش ای انك لأنت السفيه الغاوي و تواند بود هر دو صفت بر حقیقت باشد معنی برین طریق بود بدرستی تو در علم ما بردباری سبکبار نه ورشیدی گمراه نه از تو گفتار سفیهان چگونه آید وکردار گمراهان چه نوع روی نماید قال يا قوم أرأيتم إن كنت على بينة من ربي ورزقني منه رزقا حسنا معنی اینست گفت شعیب ای گروه من ادانسته اید مرا خبر کنید اگر باشم من کاین بر حجتی ظاهره از پروردگار [illegible] وروزی کرده باش[illegible] مرا نبوت ورسالت [illegible] کریم کردگار و در علم شما رسول ونبی بر حقیقت باشم صحیح باشد مرا که امر کنم شما را بترک عبادت اوثان ونهی کنم از بخس وتطفیف در کیل ومیزان واگر از رزقا حسنا روزی شدن مال بغیر ارتکاب خیانت و نصیب شدن حلال بی خروج از حد امانت ودیانت مراد شود در ترکیب لف ونشر باشد معنی چنین آید اگر باشم من بر حجتی ظاهره از پروردگار خویش و روزی شده باشد مرا مال حلال بی خروج از امانت ودیانت صحیح باشد مرا که بحکم حجت امر ظاهره کنم بترک عبادت اوثان وبحکم تجربه این که بی خیانت وبی ترک دیانت مال حلال روزی میشود نهی کنم از خیانت واز ترک امانت ودر کیل ومیزان وما أريد أن أخالفكم إلى ما أنهاكم عنه معنی اینست ونمیخواهم که مخالف شما شوم ودل به مخالفت شما گمارم

أنهيكمو تجرمنكمو يصيبكمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون أخالفكمو إلى ربكمو

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَيكُمْ عَنْهُ
که مخالفت کنم با شما بمیل کردن بآنچه نهی میکنم شمارا از آن
إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا
نمیخواهم مگر سامان آوردن کار چندانکه توانم ونیست
تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
موافق گردانیدن اسباب خیر من مگر بتایید خدای بر فضل او اعتماد نمودم وبا طاعت واخلاص او باز میگردم
وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ
وای گروه من کسب نکند شمارا مخالفت من که رسد بشما از عذاب
مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ
مانند آنچه از عذاب رسید بقوم نوح یا گروه هود یا
قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ
گروه صالح ونیست گروه لوط از شما دور بمکان یا بزمان
وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي
وآمرزش خواهید پروردگار شما آنگاه باز گردید با طاعت او بدرستیکه پروردگار
رَحِيمٌ وَدُودٌ قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ
مهربانست دوست دار مطیعان گفتند ای شعیب در نمی یابیم
كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَيكَ فِينَا ضَعِيفًا
بسیاری از آنچه میگوئی وبدرستی ما هر آینه می بینیم ترا در میان ما عاجز از مقاومت ما

أن أخالفكم — بالنقل ورش
أن أخالفكم — بالسكت خلف في رواية
أخالفكم إلى — بالسكت خلف في رواية
أنهيكم — امالة المحضة حمزة والكسائي
أنهيكم — امال بين بين ورش في رواية
إن أريد — بالنقل ورش
إن أريد — بالسكت خلف في رواية
إلا الإصلاح — بالنقل ورش
إلا الإصلاح — بالسكت خلف في رواية
الإصلاح — بالتغليظ ورش
توفيقي — نافع وابن عامر وابو بكر
عليهي — بالاشباع ابن كثير

واليهي — بالاشباع ابن كثير
شقاقي — نافع وابن كثير وابو عمرو
أن يصيبكم — مدغما غير الغنة خلف
نوح او — بالنقل ورش
نوح او — بالسكت خلف في رواية
هود او — بالسكت خلف
هود او — بالنقل ورش
واستغفروا — بالترقيق ورش

رحيم ودود — مدغما غير الغنة خلف
ودود — بالترقيق ورش
كثيرا لنريك — امالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
لنريك — امال بين بين ورش في رواية

وتوجه کنم بسوی طاعت پروردکاری که دارم إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ معنی اینست نمیخواهم مکر آنکه شمارا موافق شدن با خویش در نیکی صالح کردانم بر اندازه که طاقت دارم
و بدان مقدار که می توانم و نمیخواهم که در بدی دم موافقت با شما بزنم و خود را با ارتکاب جرایم محروم کنم وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ معنی اینست و نیست توفیق من برای اصلاح شما مکر بمدد و عون
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ معنی اینست بر او توکل میکنم نه بر دیکری بسوی او باز میکردم نه سوی غیری وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ
هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ معنی این است ای کروه من مبادا که مخالف شدن و دشمن داشتن برای شما حاصل کند انچ رسیده است قوم نوح را یا قوم هود را یا قوم صالح را وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ
بِبَعِيدٍ معنی اینست و نیست هلاک قوم لوط از شما دور قریب العهد است شما بدان آکاهید بسماع اخبار و مشاهده آثار احوال ایشان میدانید و حمل لفظ بعید بتذکیر و افراد

عَلَيْكُمْ وَرَاءَكُمْ مَعَكُمْ قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون
مَكَانَتِكُمْ إِنِّي قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش الصلة مع مد الطويل وابن کثير الصلة مع القصر

وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا
واکر نه حرمت خویشان تو بودی هر آینه هلاک کردیمی ترا ونه تو بر ما
بِعَزِيزٍ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ
باعزت وکرامت کفت ای کروه من ای خویشان باعزت ترند بر شما
مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا إِنَّ
از خدای تعالی و کرفتید شما فرمان خدارا باز پس شما چون چیزی پس پشت انداخته بدرستی
رَبِّي بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝ وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا
پروردکار من بانچه میکنید داناست وای کروه من کار کنید
عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ
بر انچه هستید از ضلالت که بدرستی من نیز کار کننده ام زود بود که دانید
مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ
آنکس را که آید باو عذابی که خوار کرداند اورا و دانید آنکس را که او دروغ کوینده است
وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ۝ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا
وچشم دارید که بدرستی من نیز با شما نکه بانم وانکاه که آمد فرمان ما با هلاک
نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا
خلاص دادیم شعیب را وآنان را که ایمان آوردند با او بسبب بخشایش از ما
وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا
وکرفت آنانرا که ستم کردند آواز هایل پس کشتند

أَرَهْطِي نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن ذکوان
وَاتَّخَذْتُمُوهُ
وَاتَّخَذْتُمُوهُ بالاشباع ابن کثیر
مَكَانَاتِكُمْ ابو بکر
مَكَانَتِكُمْ إِنِّي بالسکت خلف وفي رواية
مَنْ يَأْتِيهِ مدغما غیر الغنة خلف
فَمَنْ يَأْتِيهِ بالاشباع ابن کثیر
مَنْ يَأْتِيهِ بالابدال ورش والسوسي
عَذَابٌ يُخْزِيهِ مدغما غیر الغنة خلف
يُخْزِيهِ بالاشباع ابن کثیر
وَلَمَّا جَاءَ بالامالة حمزة وابن ذکوان
جَاءَ أَمْرُنَا بالاسقاط ابو عمرو والبزي وقالون
جَاءَ أَمْرُنَا بتسهیل الثانیة ابو الالف ورش وقنبل

شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا ظَلَمُوا
مدغما غیر الغنة خلف — لورش ثلثه اوجه — بالتغليظ ورش

سرانجام خواهد دانست که خواهد آمد و راعذابی که رسوا
خواهد ساخت و در خواری خواهد انداخت و کیست که او
دروغ کوینست یا بوده میکوید و اظهار باطل میکوید وَارْتَقِبُوا
معنی این است عمل کنید و منتظر باشید حکمی را که میان ما و شما
خواهد کشت و نفاذ خواهد یافت إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

بر لفظ قوم مشکل است مکر آنکه
کویند این کلام بحذف مضاف
از قوم یا بحذف موصوف از
بعید ماول است تقدیر کلام
وما هلاک قوم لوط ببعید
باشد یا وما قوم لوط منکم بمکان
او بزمان بعید بود یا کویند
در صیغه فعیل تذکیر و تانیث
برابرست چنانچ در ان رحمت الله
قریب من المحسنين کفته اند
و در حمل قریب بر رحمت برین وجه
رفته اند وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ
ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ معنی اینست
و از پروردکار خویش آمرزش خواهید
بعد انکه ایمان آرید و بدین خدا کروید
پس توبه کنید و سوی او باز کردید
إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ معنی
اینست بدرستی پروردکار
من بخشاینده است دوست دارنده
نیکانست یا دوست داشته
شده مومنانست قَالُوا يَا شُعَيْبُ
مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ
معنی این است کفتند ایشان
ای شعیب ما تو را صادق راست
کو نمی یابیم و بسیاری از انچ میکو
در نمی یابیم وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا
ضَعِيفًا معنی این است ما هر آینه
ترا در میان خویش ضعیف می
بینیم و ناتوان امید انیم که در تو
نه قوت اعضاست و نه قوت
مال و غناست وَلَوْلَا رَهْطُكَ
لَرَجَمْنَاكَ معنی این است و اکر عزت
و قوت کروه که موافق دین ما اند
و مخالف تو اند در دل نمی آوردیم
ترا بسبب مخالفت که با ما کرده
و مخالف دین ما شده سنکسار
میکردیم وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ
معنی این است تو بی که نه بر ما عزیز
وارجمند کروه تو بر ما ارجمندند
از جهت عزت کروه تو ترا بسنک
نمی زنیم و سنکسار نمیکنیم
قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ
مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ
ظِهْرِيًّا معنی این است کفت شعیب
ای کروه من عزیز تر است بر شما
از خدایی که مرا عزیز کردانید و بمرتبه
نبوت رسانید نفی عزت از کسی
که عزیز کرده و بر کشیده و بر آورده
خدایست عز و جل نفی عزت از خدا
بود و عزیز نا دانستن دکری از من عزیز دانستن او را بر پرورنده و بر کشنده من باشد و کرفتید شما فرمان خدا موخر ساخته پس پشت انداخته و عزیز کرده خدا را اعزاز نکردید و در معرض
تحقیر و اهانت آوردید إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ معنی این است بدرستی پروردکار من بعمل شما محیط است یعنی آنچه میکنید میداند و جزا و سزاء آن چنانچه باید و شاید می تواند
وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ معنی این است وای قوم من عمل کنید بر مکان خویش زیرا چه بدرستی من عمل کننده ام
بمکان یا مکانت بمعنی قوتست مصدر فلان مکین معنی چنین بود ای قوم من بر قوت خویش عمل کنید و چنانچ می توانید در کار باشید مرا زیان نخواهد کرد و کمین نخواهد آورد زیرا چه
من نیز عمل کننده ام و دم از کاری زننده ام و تواند بود انی عامل علی مکانتی تقدیر کنند معنی چنین کویند ای قوم عمل کنید بر مکانت ظاهری که دارید و من در کارم بر مکانت باطنی که دا

معنی اینست بدرستی من با شما منتظرم وعاقبت کار شما می نگرم وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ معنی اینست در آن هنگام که فرمان ما آمد و وقت عذاب ایشان در آمد شعیب را و کسانی که ایمان آورده اند با او برحمتی که کان است از ما نجات دادیم و در رحمت بر او کشادیم و کرفت کسانی را که ظلم کرده و کفر ورزیده و بخدای نکرویده صیحه بس همه در سراهای خویش خفتکان و بیجان کشتکان کشتند و بعذاب ابدی و عقوبت سرمدی بیوستند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا كان مخففه از مثقله است بعد از تخفیف ملغی از عمل شده بر فعل در آمده و معنی او تشبیه بر اقامت مردکان که عمری در زمین مقیم بودند و سالها در جهان اقامت نموده اند بعدم اقامت و تشبیه سلامت ایشان که مدتی در جهان صفت سلامت داشتند با نتفاء سلامت است و این جمله مقرر است مر جمل سابقه را معنی این است چنانستی که در دنیا مقیم نبودند و روی باقامت ننمودند أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ معنی اینست آگاه باشید دوری و هلاکی باد مر ظالمان را چنانچه ثمود از رحمت خدای دور رفتند و نانی و هلاک کشتند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ معنی این است و هر آینه بدرستی موسی را بآیات و معجزات خویش و حجتی جدا کننده حق را از باطل سوی فرعون و کروه او فرستادیم و فرعون را بر ایشان بامر و فرمان دهی تسلط دادیم بس امر فرعون و کار او را اتباع کردند و دل بر طاعت او آوردند وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ معنی اینست و نیست کار فرعون کاری رشید و شانی شدید يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ معنی اینست فرعون که کروه خویش را در روز قیامت بیش روی کند و ایشان را در آتش افکند وَبِئْسَ الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ معنی اینست بد در آمد جایی است که در آمد کرده میشود در وی یعنی مردمان در وی در می آیند و بماوی ساختن آن توجه می نمایند وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ معنی این است و لعنت در پی ایشان در دنیا داشته و دنبال ایشان در آخرت کماشته کشت یعنی هم در دنیا لعنت دنبال ایشان کرفت و هم در روز قیامت بر ایشان بیوست در دنیا بصیحه و عذاب هلاک کشتند و در آخرت بعذاب ابدی و عقاب سرمدی بیوستند بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ

دِيَارِهِمُو ظَلَمْنَاهُمُو أَنْفُسَهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ ۝ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۗ أَلَا

در مساکن ایشان بر زانو در آمدکان بی حس و حرکت کویی که هرکز نبودند در آن دیار بدان

بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى

دوری هلاک باد آن قبیله را چنانچه هلاک شد ثمود و بحقیقت فرستادیم موسی را

بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ

بامعجزات ما و حجتی ظاهر که عصا بود سوی فرعون و اشراف قوم او

فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ ۖ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ

پس متابعت نمودند فرمان فرعون را و نیست فرمان فرعون بر نهج صواب

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ ۖ وَبِئْسَ

پیش روی میکند کروه خود را روز قیامت پس در آورد ایشان را در آتش و بد

الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ ۝ وَأُتْبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً

در آمدن جایی در آمده در وی که آتش است و از پی در آورده شدند در این جهان نفرین را

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ۝ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ

و در روز قیامت نیز بد مزدی بزی مزد داده شده که لعنت آنچ کفتیم بعضی از خبرهای

الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ ۖ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ۝ وَمَا

شهرهاست قصه میکویم آنرا بر تو از آن شهرهاست بعضی که از آنش باقیست و بعضی از بن واژ چون زرع درویده و نه

ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ۖ فَمَا أَغْنَتْ

ستم کردیم بر ایشان ولیکن ستم کردند بر خود بتکذیب و اشراک پس باز نداشت

بعدت ثمود ابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي — ولقد ارسلنا بالسكت خلف في رواية — ولقد ارسلنا بالنقل ورش — موسى موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو في رواية ورش — باياتنا مبين بالنقل ورش ولورش ثلثة اوجه — مبين الى بالسكت خلف في رواية — وبيس لعنة بالابدال ورش مدغما غير الغنة خلف — القيامة بالامالة في الوقف الكسائي — بيس بالابدال ورش والسوسي — من انباء بالنقل ورش — من انباء بالسكت خلف في رواية

القرى القرى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي — امال بين بين ورش في رواية — قائم و مدغما غير الغنة خلف — ظلمناهم بالتغليظ ورش — ظلموا بالتغليظ ورش

معنی اینست بد یاری کننده آنست یاری کرده شده لعنت یا بد عطیه اینست داده شده که طرد از رحمت ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ معنی این است آن مذکور در این حال که بعضی از قصهای قری آن قوم مسطور است در حالی که آنرا قصه میکنیم یا کوییم قصه ایشان میکوییم مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ معنی این است بعضی از آن قری قائم است جدران او بر بنیاد خویش همچو کشت نا درویده ایستاده و بعضی ساقط است یعنی دیوارها همچو کشت درویده افتاده است و بعضی کویند بعضی از آن دیهها قایم است یعنی چون قرای عاد و ثمود آباد است و مساکن اضاف و اشتات مردمانست و بعضی چون قری قوم لوط غیر معمور است موطن سباع و ذیاب و سایر وحوش و طیور است وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ معنی اینست و بر ایشان ستم نکرده ایم و ایشان را در مظلومیت نیاورده ایم ولیکن ایشان نفسهای خود را مظلوم خود ساخته اند و خود را خود در هلاک انداخته اند بجرایم عظیمه بقدرت

زادوهم فمنهم لهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عنهم آلهتهم قرا قالون بالصلة والقصر والمدوّر كيها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عنهم آلهتهم التي يدعون من دون الله من

از ایشان خدایان ایشان که پرستیدند از غیر خدای تعالی هیچ

شيء لما جاء أمر ربك وما زادوهم غير تتبيب

چیزرا آنگاه که آمد فرمان پروردگار تو ونیفزودند ایشانرا جز در زیان انداختن

وكذلك أخذ ربك إذا أخذ القرى وهي ظالمة

وهمچنان است گرفتن پروردگار تو چون عقاب خواهد که کند اهل بلادرا و آن ستمکار باشد

إن أخذه أليم شديد إن في ذلك لآية لمن خاف

بدرستی عقاب او دردناکست بغایت سخت بدرستی که درین چه ذکر کردیم هرآینه علامتیست مرانکس را که بترسد

عذاب الآخرة ذلك يوم مجموع له الناس وذلك

از عذاب آن جهان آن روزیست که گرد آورده برای او مردمان و آن

يوم مشهود وما نؤخره إلا لأجل معدود

روزیست که حاضر آورده در روی خلق را و بازپس نمیداریم آن روز را مگر برای انتهای مدتی شمرده

يوم يأت لا تكلم نفس إلا بإذنه فمنهم شقي

در آن روز که آید نتواند سخن گفتن هیچ تنی مگر بفرمان او پس از اهل موقف باشند بعضی از اهل شقاوت

وسعيد فأما الذين شقوا ففي النار لهم

وبعضی از باب سعادت پس اما آنکسان که اهل شقاوت باشند در آتش اند مرایشانراست

فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت

در آن اخراج نفس و بازکردانیدن نفس حال آنکه جاوید باشند در آن تا که باشد

الآخرة نؤخره يأتي لا تكلم نفس إلا نفس إلا شقي النار

النار لهم زفير زفير النار

روايت كرده اند هيچ كسي را جهل سال مجال سخن نبود وقدرت تكلم نباشد انكاه بيغمبر ما را دستوري شود بيغمبر خداي حمد وثنا بعبارتي ممتاز كه كسي نگفته است ونتواند گفت گويد
و درين تقديس وتحميد بويد بعد انبياء ديگر دستوري يابند ودر ثنا ودعا شتابند فمنهم شقي وسعيد معني اينست پس اهل محشر در روز هول شديد بعضي شقي اند وبعضي
سعيد فاما الذين شقوا ففي النار معني اينست پس هر چون كه باشد انانكه شقي گشتند وبه بدبختي پيوستند پس در دوزخ باشند لهم فيها زفير وشهيق معني اينست
جماعت اشقيا جاي ايشان دوزخ بود درين حال كه مر ايشان را زفير وشهيق باشد زفير بانگي باشد سخت همچو آغاز بانگ خران وشهيق دم زدني بود همچو آخر آن خالدين
فيها ما دامت السموات والارض معني اينست در حالة كه جاودان باشند در آتش در مدة بقاي آسمانها و زمين واين در عرف عبارتست از هميشگي چنانچه

گويند ما طلع القمر ازو استصحب الفرقدان وامثال اين وبعضي از سموات سقوف دوزخ واز ارض سفل او مراد دارند وآن ابدي است بدين طريق اين كلام را بيا نخلود نهاد ارند الا ما شاء ربك مستثناست معني اينست مگر بمدتي كه پروردگار تو خواهد وبارادت ومشيت او پيوندد سوال استثناء مذكور موجب نفي خلود بود وآن خلاف مذهب اهل سنت وجماعت باشد جواب الا ما شاء ربك مستثناست از لهم فيها زفير وشهيق پس تقدير مشيت متضمن نفي زفير باشد بس گاهي زفير وشهيق بود وگاهي نبود نه مستثنا از خالدين فيها است تا متضمن نفي خلود شود جواب ديگر انكه استثنا از خلود از جانب ابتدا نه از جانب انتها يعني ايشان در دوزخ جاويد باشند مگر مدتي كه خداي خواهد از وقت بودن ايشان در دنيا ودر گور ودر مواقف روز قيامت جواب ديگر انكه جاويد باشند ايشان در آتش مگر مدتي كه خداي خواهد ايشان را در زمهرير اندازد وبعذابي بالاتر از آتش مبتلا سازد كه چون ايشان را در روي افكنند از سردي آن آتش را آرزو كنند جواب ديگر انكه الا بمعني غير باشد صفت نار بود معني چنين آيد ايشان جاويد باشند در آتشي كه غير عذابهايي است كه خداي در حق ايشان نخواسته وآن را براي ايشان داشته چون ماران وكژدمان وتنگي مكان وسلاسل واغلال وحران چنانچ گويند لك علي الف ماية غير ما تدعيه جواب ديگر انكه تواند بود كه الا ايجاب اي استثنا نبود بمعني واو عاطفه باشد در صحاح لغت الا بمعني

اباؤهمو لموفوهمو نصيبهمو بينهمو انهمو ليوفينهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

والارض
بالنقل ورش في رواية

والارض
بالسكت خلف وفي رواية خلاد

شاء سعدوا
احمزة وابن ذكوان نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

والارض
بالنقل ورش في رواية

والارض
بالسكت خلف في رواية خلاد

ما شاء غير
حمزة وابن ذكوان بالترقيق ورش

هؤلا هؤلا
في الوقف لهشام اربعة اوجه في الوقف لحمزة تسعة اوجه

ركوع

غير ولقد اتينا
بالترقيق ورش بالنقل ورش

ولقد اتينا
بالسكت خلف في رواية

فاختلف فيه
مدغما سوسي

منهو
بالاشباع ابن كثير

وان كلا لما
نافع وابن كثير وابو بكر نافع وابو عمرو والكسائي وابن

اباؤهم
لورش ثلثة اوجه

السموات والارض الا ما شاء ربك ان ربك
آسمانهاي آخرت وزمين آن مگر كه خواسته باشد پروردگار تو بدرستي پروردگار تو
از اخراج فساق مسلم

فعال لما يريد ۞ واما الذين سعدوا ففي الجنة
كننده است هر آنچه خواهد واما انان كه نيكبخت اند در بهشت باشند

خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا
حال آنكه جاويد باشند در آن تا كه باشد آسمانهاي آخرت وزمين آن مگر

ما شاء ربك عطاء غير مجذوذ ۞ فلا تك في مرية
كه خواهد پروردگار تو از رفع بعضي سعدا بامنازل ارفع عطا دادني دايم بي انقطاع پس مباش در گمان

مما يعبد هؤلاء ما يعبدون الا كما يعبد اباؤهم
از آنچه مي پرستند ايشان نمي پرستند مگر چنانچه مي پرستيدند پدران ايشان

من قبل وانا لموفوهم نصيبهم غير منقوص ۞
ازين پيش وبدرستي كه ما هر آينه دهنده ايم بهره ايشان را از عذاب بي نقصاني

ولقد اتينا موسى الكتاب فاختلف فيه ولولا
وبتحقيق داديم موسي را عليه السلام توريت پس خلاف كردند در آن واگر نه

كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم وانهم
حكمي بودي پيشي گرفته از پروردگار تو بامهال تا قيامت هر آينه حكم كرده شدي ميان ايشان وبدرستي ايشان

لفي شك منه مريب ۞ وان كلا لما ليوفينهم
هر آينه در گماني اند از كار قرآن نيك در شك وبدرستي هر يك از خلايق مؤمن وكافر بر و فاجر هر آينه از آنجمله اند كه البته تمام دهد ايشان را

منكر شدند وقايل بفناء جنت ونار گشتند چهار آيت قرآن را منكر شدند ودر نصوص قطعي بانكار پيوستند يكي همين آيت يعني عطاء
غير مجذوذ دوم اكلها دائم سيوم وما عند الله باق چهارم لا مقطوعة ولا ممنوعة از ين جهت ابو حنيفه رضي الله عنه بر آشفت جهم
را در انتحال مذهب مذكور اخرج عني يا كافر گفت فلا تك في مرية مما يعبد هؤلاء معني اينست چون وعيد اشقيا ووعد سعدا
دانستي پس مباش در شك از آنچ مي پرستند ايشان وبطلان آن را بتحقيق بدان ما يعبدون الا كما يعبد اباؤهم من قبل
معني اينست نمي پرستند مشركان مگر چنانچه مي پرستيدند پدران ايشان عبادتي بر باطل ومشقتي بي حاصل وانا لموفوهم نصيبهم غير منقوص

واو عاطفه آورده وتمسك بقول شاعر كرده شعر وارى لها دارا باعذره السيدان لم يدرس لها رسم الا رمادا هامدا دفعت عنه الرياح خوالد سحم معني چنين بود مر ايشان را زفير وشهيق
است وآنچه خداي خواسته است كه اصابت آن نيز بتحقيق حقيق است ان ربك فعال لما يريد معني اينست بدرستي پروردگار تو هر چه بمشيت او پيوندد كننده است ودر عذابي
كه خواهد افكنده است واما الذين سعدوا ففي الجنة خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك معني اينست واما انانكه مسعود شدند ودر
درجه نيكبختي درآمدند پس ايشان در بهشت جاودان باشند مدة بقاء آسمانها و زمين مگر مدتي كه خداي خواهد كه در دنيا باشند ودر گور ودر مواقف قيامت باشند عطاء
غير مجذوذ معني اينست عطا كرد خداي ايشان را بهشت عطايي غير مقطوع وبخششي غير ممنوع كه فتور نپذيرد وانصرام بدو راه نيابد جهميه كه تاييد نار را در حق كافران وتاييد جنت را در حق مسلمانان

معنی اینست و بدرستی ما هر اینه تمام خواهیم داذ و بکمال بر ایشان خواهیم نهاذ آنچ از عذاب نصیب ایشان آمده و بی نقصان و کمی مقدر شده یعنی هیچ کهی کمی نه پذیرد و نقصان و فتور نگیرد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ معنی این است او بتو کند یا د میکنم هر آینه موسی را کتاب یعنی توریت دادیم و ابواب علم و عمل بدادن کتاب مسطور بروی کشادیم پس اختلاف کرده شد دروی بعضی کرویدند و بعضی کفر ورزیدند همچو معامله که در قرآن مشاهده میکنند و اختلافی که در شان او می بینند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ معنی اینست و اگر نبودی سخنی که سابق شده است در وعده تاخیر هلاک کافران بارادت بیدا آمدن کروندکان برگزیدکان از نسل ایشان هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بنجات مومنان و هلاک کافران همچو قوم نوح و قوم صالح و هود و همچو لوط که هلاک شدند چون عاد و ثمود. وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ معنی این است و بدرستی که ایشان

لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة و في رواية قالون

قَبْلَكُمُوا اُولُوا قرا قالون بالصلة والقصر والمدور تركها و ورش الصلة مع مد الطويل و ابن كثير بالصلة مع القصر

رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝ فَاسْتَقِمْ

پروردکار تو جزای اعمال ایشان بدرستی که او بانچه میکنید آگاه است پس بر نهج استقامت ثابت باش

كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا

چنانچه فرموده اند و انکس که بطاعت خدای آمد با تو و از حد و حق تجاوز مکنید که بدرستی او بانچه

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا

میکنید بیناست و میل مکنید بمحبت و هوا سوی آنکسان که ستمکارند

فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

که رسد بشما آتش و نبود شما را از غیر خدای تعالی

مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ۝ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ

هیچ دوستانی پس یاری کرده نشوید از خدای نیز و بپای دار نماز را در دو کناره

النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

روز مراد فجر است و ظهر و عصر و در ساعات از شب مغرب و عشا نزدیک با روز بدرستی نیکیها یعنی نماز پنج کانه محو کنانند

السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ ۝ وَاصْبِرْ

اعمال بد را آن موعظتی است مر یاد کنندگان مبدا و معاد را و شکیبایی نمای

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ فَلَوْلَا كَانَ

که بدرستی خدای تعالی بیهوده نکرداند مزد نیکوکاران را پس چرا نبود

مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ

از اهل یک زمانها پیش از شما خداوندان خیر و فضل و رشد که باز میداشتندی

ظَلَمُوا بالتغليظ ورش

مِنْ أَوْلِيَاءَ بالنقل ورش

مِنْ أَوْلِيَاءَ بالسكت خلف في رواية

الصَّلَاةَ بالتغليظ ورش

الصَّلَاةَ طَرَفَيِ بالادغام سوسی

النَّهَارِ بالامالة المحضة ابو عمرو والدوری

النَّهَارِ امال بين بين ورش في رواية

السَّيِّئَاتِ ثلثة اوجه ورش

السَّيِّئَاتِ الابدال في الوقف حمزة

ذِكْرَى بالامالة المحضة ابو عمرو و حمزة والكسائی

ذِكْرَى امال بين بين ورش في رواية

قَبْلَكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ

بالسكت خلف في رواية

مدغما غير الغنة خلف

مکنید و در رنج طغیان و ترک فرمان مروید إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ معنی این است بدرستی خدای بدانچ میکنید و بعملی که می آرید بیناست هرچه میکنید می بیند و آنچ می اندیشید میداند وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ معنی این است و سوی ظالمان میل مکنید و دم موافقت ایشان مزنید با ظالمان مصاحبت نشاید مرافقت و موافقت ایشان نباید و اگر بسببی صحبت افتد و مصاحبت ایشان نصیب شود در دل عمل زشت ایشان را انکار کنید و بمیل موافقت ایشان خود را در آتش میفکنید. وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ معنی این است بر سد شما را آتش و حال این بود که شما را از غیر خدای دوستان نه اند که شما را از عذاب او نگاه دارند و عقاب او از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ معنی این است پس یاری کرده نخواهید شد و منصور نخواهید گشت بتایید و نصرت کسی نخواهید پیوست وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ روایت کرده اند عورتی در دکان خرما فروشی آمد خرما فروش گفت درون حجره خرما خوبترست عورت برای دیدن در آمد خرما فروش

بیش یاران برخواند بیغمبر صلی الله علیه وسلم برسید نماز دیگر کزارده کفت کزارده ام وان فریضه بجا اورده ام بیغمبر صلی الله علیه وسلم کفت هرکه حسنه صلوة دست داد مکفر سیات افتاد معنی اینست واقامت بکن نماز را ای نبی در دو کرانه روز یعنی در غداة وعشی در طرف غداة نماز فجر ودر طرف عشی نماز ظهر وعصر وزلفا من اللیل معنی اینست وبکزار نماز شام ونماز خفتن در قطعاتی وساعاتی از شب مصراع شب محرم عاشقانست شبهاش طلب وبعضی زلفا بمعنی قربا دارند ومعطوف بر صلوة بندارند معنی چنین کویند وقربتها دیگر بجا آر یعنی مغرب وعشا بکزار ان الحسنات یذهبن السیئات معنی اینست بدرستی حسنات چون ایمان وتوبه وبنج نماز ونماز جمعه وروزه وسایر عبادات سیات را می برند وکناهان را محو میکنند اذ الاسلام یجب ما قبله وهرسیئه که بتوبه متعلق شود بنیکو کاری ومواخذه نرود التایب من الذنب کمن لا ذنب له ذلک ذکری للذاکرین معنی اینست آن یعنی امر ونهی مذکور بندیست مر بندکیرندکان را عظه است مر متعظان را واصبر معنی اینست نماز بکزار وخود را بر طاعت وعبادت دار یا کویند نماز بکزار وخود را دایم در نماز دار یا کویند نماز بکزار وخود را در تبلیغ رسالت بر تحمل جفاء کافران آر یا کویند نماز بکزار وخود را از معاصی محبوس دار فان الله لا یضیع اجر المحسنین معنی اینست زیراک بدرستی خدای اجر نیکوکاران ضایع نکند واندک وبسیار را زحتیر اعتبار فرو دنیفکند اجر عمل بتمام وکمال بسپارد وذره از ذرات فرو نکذارد فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منهم معنی اینست پس چرا نبودند از قرنهایی که بیش از شما بودند خداوند خیر وفضل ودین وعقل که از فساد زمین باز داشتندی ودر حیز عقوبت ونکال نکذاشتندی خیر واحسان وبر وامتنان ونیکویی ونیکوکاری وخردمندی ودین داری را بقیة خواندند از ان جهت که آثار آن را باقیه دانند واز جهت در عادت باقی نمیدارند مکر انکه خوبتر ونافع تری بندارند برین طریق بقیة خیریت را ملزوم است واز ذکر ملزوم لازم مفهوم است لیکن اندکی چنین بوده اند که ایشان را نجات دادیم ودر کرم بر ایشان کشادیم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه معنی اینست اندکی چنین بوده اند وخیر وبر ودین داری ونیکویی ونیکوکاری نموده اند وظالمان غنا وثروت وتنعم وتلذذ وریاست را اتباع کردند وخود را بر امر معروف ونهی منکر که اساس دین است بنا ورزدند وکانوا مجرمین معنی اینست وبوده اند ایشان مجرمان یعنی کافران وما کان ربک لیهلک القری بظلم واهلها مصلحون معنی اینست ونیست پروردکار تو که هلاک کند دیهها را باد بیها اقوامی که ذکر ایشان بالا رفته وبیان حال ایشان کذشته از قوم نوح واز عاد وثمود وقوم لوط ومدین وفرعون را چون در ین حال که متصف بظلم باشند یعنی در اهلاک ایشان ظالم بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا یا کویند نیست پروردکار تو

منهم خلقهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا

از تباهی در زمین مکر اندکی از آنکه رهانیدیم

مِنْهُمْ ج وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا

از ایشان ومتابعت نمودند آنکسان که ستمکار بودند آنرا مترف ومتنعم کردانیدند ایشان را در ان وبودند

مُجْرِمِينَ ۝ وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ

کناه کاران ونخواهد پروردکار تو تا هلاک کند شهرها را بی استحقاق

وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ۝ وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ

وساکنان آن بسامان کار باشند در عمل واکر خواستی پروردکار تو هرآینه کردانیدی مردم را

أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ لا إِلَّا مَنْ رَحِمَ

کروهی یکانه متفق بر اسلام وهمیشه باشند تفرق آرا واهوا مکر آنکه بخشاید

رَبُّكَ ط وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ ط وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ

پروردکار تو واز برای رحمت یا از برای اختلاف یا برای هر دو نسبت با دو طایفه آفرید ایشان را وواجبست حکم پروردکار تو که هرآینه پر کردانم

جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۝ وَكُلًّا

دوزخ را از پری وآدمی همه وهر خبری را

نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ ج

قصه میکوییم بر تو از خبرهای پیغمبران آنرا که برحالت اطمینان ویقین میداریم بآن دل ترا

وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى

وآمد بتو در این سورت صدق وصواب وپندی ویاد داشتنی

فی الارض — بالنقل ورش
فی الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
ممن انجینا — بالنقل ورش
ممن انجینا — سکت خلف فی روایة
ظلموا — بالتغلیط ورش
فیهی — بالاشباع ابن کثیر
القری — امال بین بین ورش
القری — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسایی
بظلم و — مدغما غیر الغنة خلف
ولو شاء — بالامالة ابن ذکوان
امة واحدة — مدغما غیر الغنة خلف

واحدة ولا — مدغما غیر الغنة خلف
جهنم من — مدغما سوسی
والناس — بالامالة دوری فی روایة
من انباء — بالنقل ورش
من انباء — سکت خلف فی روایة
فواد ک — ثلثة اوجه لورش وبالابدال فی الوقف حمزة
وجاءک — بالامالة حمزة وابن ذکوان
وموعظة — مدغما غیر الغنة خلف
وذکری — امال بین بین ورش
وذکری — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسایی

برین صفت که هلاک کند دیهها را بسبب کفر ایشان درین حال که ایشان میان قوم مصالح باشند نه بیراهی وتباهی موصوف نکردند سبب اهلاک فساد وتباهی است نه محض کفر وکمراهی خدای عز وجل نکذارد دنیا بمجرد کفر ایشان بهلاک نیارد بفساد در زمین وایذاء مردمان در نوی وتلف آرد چنانچ قوم نوح با هانت مایه کفتن وایذاء نوح پیغمبر علیه السلام جستن بهلاک پیوستند ومستاصل مسلمانان وسخر کردن بر ایشان واراذل خواندن وفرو کشتند وقوم صالح بقصد ایذاء صالح وپی کردن ناقه تلف شدند وبزوال وفنا آمدند وعاد یعنی قوم هود با یذاء او وایذاء مسلمانان از بیخ بر کنده شدند وهم در عذاب ونکال افتادند وقوم لوط بایذاء لوط وقصد ایذاء مهمانان نه با لاک کشتند وبباریدن سنک آسمانی پیوستند وقوم شعیب که بیکدیکر به پیمانه وترازو بر نجانیدند شعیب را ایذا رسانیدند ولولا رهطک لرجمناک کفتند لاجرم بعذاب پیوستند وهمچنین سایرها لکان بکفر هلاک نکشتند اما بفساد وهلاک شدند ولو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة معنی اینست

واگر خواستی پروردگار تو که همه را مسلمان کند و ایمان در دل همه افکند کردی و خاطر را برین آوردی وَلَا یَزَالُونَ مُخْتَلِفِینَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّکَ معنی اینست همیشه ایشان را در دین مختلف کرد و یکدیگر را بر مخالفت آورد و همیشه در اختلاف باشند و بر یک دین متفق نشوند و در بعض تفاسیر آورده که تواند بود وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً متفقة علی الکفر مراد داشته شود و این معنی ملایم سیاق لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ نبود و در بیان اختلاف چند وجه گفته اند یکی اختلاف ادیان چه کفار ملل مختلفه و ادیان متنوعه دارند و در معبودان مختلف میکمارند کسی بت می پرستد و کسی آفتاب را سجده میکند و کسی پیش آتش سر می نهد و کسی رضا بر کواکب پرستش میدهد دوم اختلاف مذاهب اهل هوا و بدع که مضمون حدیث ستفترق امتی است سیوم آنکه اختلاف در سعادت و شقاوت دارند این بر طریق اختلاف ادیانست معنی اینست همیشه مختلف باشند مگر کسانی که پروردگار تو بر ایشان رحمت کرده و در دین اسلام آورده که ایشان همه مجتمع بر حق اند بر یک دین متفق اند یک کلمه دارند بر عبادت یک معبود روی می آرند یا گویند مگر کسانی که مذهب اهل سنت و جماعت دارند که ایشان متفق بر یک مذهب اند اختلاف میان خویش نمی پسندند وَلِذَٰلِکَ خَلَقَهُمْ معنی اینست برای اختلاف ...

لِلْمُؤْمِنِینَ یُؤْمِنُونَ مَکَانَاتِکُمْ وَانْتَظِرُوا مُنْتَظِرُونَ

بالابدال ورش والسوسی ویقف حمزه — بالابدال ورش والسوسی — قرا ابو بکر — بالترقیق ورش — بالترقیق ورش

وَالْأَرْضِ — بالنقل ورش

وَالْأَرْضِ إِلَیْهِ — یکت خلف وفی الوقف خلاد — الاشبع ابن کثیر

یَرْجِعُ — ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وحمزه والکسائی وابو بکر

الْأَمْرُ — بالنقل ورش

الْأَمْرُ — یکت خلف وفی روایة خلاد

فَاعْبُدْهُو — بالاشباع ابن کثیر

یَعْمَلُونَ — ابن کثیر وابو عمرو وحمزه والکسائی وابو بکر

لِلْمُؤْمِنِینَ ۞ وَقُلْ لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا
مر مؤمنان را — و — بگو مر آنان را که ایمان نمی آرند — کار کنید

عَلَیٰ مَکَانَتِکُمْ إِنَّا عَامِلُونَ ۞ وَانْتَظِرُوا إِنَّا
بر آن حالت که هستید — که ما نیز کار کنندهایم بر آن حال که هستیم — و چشم دارید که ما نیز — از هدایت

مُنْتَظِرُونَ ۞ وَلِلَّهِ غَیْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
منتظرانیم — و مر خدایراست اسرار نهانی آسمانها — و زمین

وَإِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَکَّلْ
و با حکم او بازگردد — کار — همگی آن — پس پرستش نمای او را — و اعتماد کن

عَلَیْهِ وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۞
بر فضل او — و پروردگار تو — آگاه هست — از آنچه میکنند

سورة یوسف مایة واحدی عشرة آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ
بنام — خدای — بخشاینده — مهربان

الر — الر — بالامالة الحمزه ابو عمرو وابن عامر وحمزه والکسائی وابو بکر — امالة بین بین ورش

الر تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ ۞ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
منم خدای بینا بر فرق ستمتر — این حروف قرآن آیتهای نامه ایست پیدا کننده حق و باطل — بدرستی که ما فرو فرستادیم

آیَاتٌ — ثلثة اوجه لورش
أَنْزَلْنَاهُو — اشبع ابن کثیر

معنی اینست و نیست خدای غافل از عمل شما یا از آنچه میکنید آنرا همه عملهای شما میداند و جزا دادن آن میتواند ازین معنی غافل مباشید و خدای عز و جل را علیم و خبیر قوی و قدیر دانید بکوشید تا اعمال شما بصلاح انجامد و امید حسن عاقبت و خیریت خاتمت باشد سورة یوسف مکی است صد و یازده آیت هزار و هفتصد و هفتاد و شش کلمه و هفت هزار و صد و شصت و شش حرف است ربط این سورت با سوره هود آنست که در سوره هود قصها انبیا و معامله کفار که با انبیا گذشته است بود و این سورت مشتمل قصه دیگرست که احسن قصص است

کسانی که مذهب اهل سنت و جماعت دارند که ایشان متفق بر یک مذهب اند اختلاف میان خویش نمی پسندند وَلِذَٰلِکَ خَلَقَهُمْ معنی اینست برای اختلاف ... انست ایشانرا آفرید و تاج سعادت بر سر بعضی نهاد و داغ شقاوت بر جبین بعضی کشید بیت ... وَتَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ معنی اینست ... وَکُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ معنی اینست ... وَجَاءَکَ فِی هَٰذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِکْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِینَ معنی اینست ... وَقُلْ لِلَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلَیٰ مَکَانَتِکُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ معنی اینست ... که که هلاک شود و که نجات یابد یا منتظر باشید آنچه شیطان وعده میکند از اسباب غرور شما بدرستی ما منتظر بر آنچه وعده کرده است از لطف و مرحمت و مثوبت و نعمت خدای عز و جل یا ما یا منتظر باشید وعیدهاء کفر و کفران بدرستی ما منتظریم وعدهاء جزاء ایمان او این هر دو امر برای تهدید است بر طریق افعل ستعلم ما تلقی وَلِلَّهِ غَیْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَیْهِ یُرْجَعُ الْأَمْرُ کُلُّهُ معنی اینست و مر خدایراست علم از آنچه از چشمهای ما غایب بود و آنچه در آسمانها و زمین نهان باشد خدای عز و جل امور ماضیه و حال و استقبال همه را داند پس هیچ عمل شما بروی مخفی نماند و همه کارها سوی علم او بازگردد یا گویند همه چیزها سوی او بازگردانیده شود و بقدرت و توانایی او حاصل کرده هیچ چیز نیست که او نداند و هیچ کار نیست که او نتواند فَاعْبُدْهُ وَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ معنی اینست چون دانستی که خدای عز و جل همه چیز داند و همه کار بقدرت کامله خویش تواند پس بپرست او را و سزاوار پرستش هم اوست و همه انواع عبادت و اصناف قربت مخصوص بدوست زمانی که در آنی در عبادت او بکدار و هنگامی که در اثنای آن خالی از طاعت او مدار و در زمان آینده همه کارها بدو بسپار و دل بر کرم و رحمت او بدار تا همه مطالب تو مهیا سازد و مقاصد تو در دامن امید تو اندازد وَمَا رَبُّکَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

ذکر او متصل قصهاء سابق ملایم است ووجه بودن او احسن قصص بیشتر ازین ذکر خواهد شد بسم الله الرحمن الرحیم الر تلك آیات الکتاب المبین این سورت نیز مصدر بحروف مقطعات است همان سه حرف است که در صدر سورهٔ یونس گذشته وتاویلات آن ببیان پیوسته وبعضی اینجا باولی دیگر آورده ومعنی او انا الله اری من العرش الی الثری بیانکرده معنی اینست این سوره الر است این سورت آیات کتاب است که پیداست خواست حقیقت او محقق است صدق او واضح است ووضوح او لایح است یا گویند کتابی حق را ظاهر کنند ومردمان از آن معارضه در عجز افکنند یا گویند کتابی حق را از باطل جدا کنند وبطلان مخالف را پیدا آرند انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون معنی اینست بدرستی ما فرستادیم کتابی را درین حال که قرآن عربی است یا گویند درین حالکه مقروست درین حال که عربی است تا شما دریابید وبدل وجان در تصدیق او بشتابید نحن نقص علیك احسن القصص بما اوحینا الیك هذا القرآن معنی اینست ما قصه میکنیم برتو نیکوترین قصه کردن قرآن را بوحی کردن وفرستادن ما سوی تو آنرا وان کنت من قبله لمن الغافلین معنی اینست وبدرستی بودی تو از غافلان بیش از وحی وفرستادن قرآن قصه نمیدانستی وحکایت کردن نمی توانستی واگر قصص اسم مقصوص یا مصدر بمعنی مفعول بود احسن القصص بر نقص را مفعول به شود ودر بودن او احسن القصص اقاویل است که هر یکی معتمد بر دلیل است یکی آنکه قصهاء دیگر قصهٔ واقعهٔ دشمنان است واین قصه واقعهٔ میانهٔ دوستان است دیگر آنکه قصهاء دیگر قصهٔ دشمنی بود ودرین قصه دوستی بعضی ودشمنی بعضی روی نمود دیگر آنکه این قصه قصهٔ صرف آمده با او درین سورت او امر ونواهی منضم نشده دیگر آنکه این قصه است که تمام آن در یک سوره آمده بخلاف قصهاء دیگر که بعضی از آن در سورتی وبعضی در سورتی دیگر بیان شده دیگر آنکه درین قصه بعد ایذا جانی ذکر عفو ودر گذشتن یوسف علیه السلام است ودر قصهاء دیگر بعد ایذا ذکر وقوع انتقام است دیگر آنکه این قصه متضمن قصهاست مشتمل بر حکایتهاست گاهی قصهٔ رویاء یوسف واستبعاد آن ومنع کردن یعقوب یوسف را از ذکر این خواب بر برادران وگاهی قصهٔ محنت یعقوب با یوسف وحزن یعقوب در فرقت او وتاسف وگاهی قصه انداختن برادران او را در چاه وبیرون آمدن او بواسطه روندگان راه وفروختن برادران وخریدن سرکاروان ودر مصر بردن وبدست عزیز مصر فروختن وگاهی قصه محنت زلیخا وسایر زنان وگاهی از محبوس شدن او در زندان وکربت دیدن ورنج غربت کشیدن وگاهی قصهٔ نجات یافتن وبپادشاهی رسیدن ودر عاقبت کار جمال یعقوب دیدن وبزلیخا پیوستن واز زلیخا بهره مند گشتن دیگر آنکه این قصه متضمن صبر بلوی وشکر نعما وپیش آمدن احسان بعد ایذا است که آن احسن اخلاق وکرمها است دیگر آنکه درین قصه ذکر ابرار است خالی از ذکر کفار دیگر آنکه این قصه قصه نجات یافتن وبمطلوب رسیدن مبتلا شدگان است خالی از خایب گشتن وبهلاک پیوستن ایشانست دیگر آنکه قصه که در آن ذکر یوسف که احسن الوجه است با سزاوارست که احسن القصص بود دیگر آنکه این قصه متضمن انواع عبرت مشتمل بر اصناف حکمت وقدرتست ومحتویست بر انواع عجایب واصناف بدایع وغرایب وبر تقدیری که مصدر مراد باشد احسنیت او باعتبار طریقه حدیث کردن وعجیبت اسلوب قصه کردن واید عبت تعبیر ولطیفت تقدیر بود هم دانند این قصه که در کتب گذشته ودر کتب تواریخ مذکور گشته هم بدین معنی است اما اسلوب بیان وطریقه

لعلکم رأیتهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

قرآنا عربیا لعلکم تعقلون ۞ نحن نقص

قرآنی تازی بلغت عرب تا مگر شما که عزباید دریابید معانی آن وامر ونهی آن ما میخوانیم

علیك احسن القصص بما اوحینا الیك هذا

بر تو نیکوترین همه قصه کردنی بآنچه وحی فرستادیم سوی تو این

القرآن وان کنت من قبله لمن الغافلین ۞

سورة را وبدرستی که ای انکه بودی پیش ازین وحی هر آینه از بیخبران ازین قصه

اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد

یاد کن آن وقت را که گفت یوسف مر پدر خود را ای پدر من بدرستی من دیدم یاز

عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لي

ده ستاره را وآفتاب را وماه را دیدم ایشانرا برای من

ساجدین ۞ قال یا بني لا تقصص رؤیاك

سجده کنان گفت ای پسرك من قصه مکن خواب ترا

علی اخوتك فیکیدوا لك کیدا ان الشیطان

بر برادران تو که برانگیزند ترا برانگیختنی بدرستی دیو

للانسان عدو مبین ۞ وکذلك یجتبیك

مر آدمی را دشمنی هویداست وهمچنانکه برگزید برترا بدیدن خواب برین برترا بنبوت

ربك ویعلمك من تاویل الاحادیث ویتم نعمته

پروردگار تو وآموزاند ترا از تعبیر خوابها وتمام کرداند انعام خود را

قرآنا بالنقل ابن کثیر

نحن نقص مدغما سوسي

القران بالنقل ابن کثیر وفي الوقف حمزة

لابیهي اشبع ابن کثیر

یا ابت قرا ابن عامر

یا ابه في الوقف ابن کثیر وابن عامر

کوکبا و مدغما غیر الغنة خلف

والقمر رأیتهم مدغما سوسي

یا بني غیر حفص

رؤیاك بالابدال سوسي

رءیاك امال بین بین ابو عمرو وفي روایة ورش

رؤیاك بالادغام سوسي بالامالة المحضة دوري عن الکسائي

لك کیدا بالنقل ورش

للانسان سکت خلف وفي روایة خلاد

تاویل بالابدال ورش وسوسي

الاحادیث بالنقل ورش

الاحادیث سکت خلف وفي روایة خلاد

حدیث کردن وعجیبت اسلوب قصه کردن ... هم بدین معنی است اما اسلوب بیان وطریقه قصه میکنیم بر تو نیکوترین قصص حادثه تبیان او را شانی است که در غیر آن رانیست اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لي ساجدین معنی اینست هنگامی که گفت یوسف مر پدر خویش را او در آن وقت دوازده ساله بود واز وضع کردن ونابوده گفتن باکی نمیکرد بدرستی من یازده ستاره وآفتاب وماهتاب را درحاله که مرا سجده میکنند در خواب دیده ام ودر تخیل خویش بدین منزلت ومرتبه رسیده ام قال یا بني لا تقصص رؤیاك علی اخوتك فیکیدوا لك کیدا معنی این است گفت بدو یعنی یعقوب علیه السلام ای پسرك من خواب خویش را بر برادران خود مگو تعبیر این خواب از ایشان محجوب بود سگالی کنند بدسگالی عظیم وبایذا پیش آیند ومکر کنند مکری عظیم ان الشیطان للانسان عدو مبین معنی اینست وبدرستی شیطان مر آدمی را وسوسه کننده ودر بد کرداری افکننده است دشمنی پیداست دشمنی او ظاهر وهویداست خوابی که دیده اگر بر ایشان بگویی وتعبیر خواب از ایشان بجویی

شک نیست که خوابی از مبشرات است شیطان ایشان را در حسد اندازد و ایشان را دشمن سازد در کید و مکر شوند و در راه مضرت و ایذاء تو روند وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ معنی است وچنانچه خواب دید خدای ترا بملک دنیا بر خواهد گزید و کار تو بمرتبه عالی خواهد رسید چه در آن زمانه اشار
بیش پادشاهان بسجده میکردند و بیش ایشان بتعظیم روی بر زمین می آوردند سجده را تعبیر پادشاهی کرد و دل بر حصول بشارت رؤیا آورد بعضی مفسران تاویل رؤیا همین قدر دارند و یعلمک
من تاویل الاحادیث و یتم نعمته علیک را از جمله سابقه علامت بندارند معطوف بر کذلک یجتبیک گویند تعلق بعلمک و یتم بکذلک نگویند کَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ
معنی اینست و تمام گرداند نعمت خویش را بر تو و بر آل یعقوب چنانچه بر دو جد تو ابرهیم و اسحق تمام کرد اینچ و برساند ترا بدرجه کمال چنانچه ایشان را رسانید إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
معنی اینست بدرستی پروردگار تو علیم است کسی را که باجتبا سزاوار است داند حکیم است اتمام نعمت بر وفق حکمت تواند لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ معنی اینست

كانا لَكُمُو أَبِيكُمُو مِنْهُمُو · قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ
بر تو و بر خاندان یعقوب چنانکه تمام کرد آن نعمت را بر دو جد تو

مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ
از این پیش که ابرهیم و اسحق اند بدرستی پروردگار تو داناست

حَكِيمٌ ۞ لَّقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ
درست کار درست گفتار بتحقیق بود در یوسف و برادران او

آيَاتٌ لِّلسَّائِلِينَ ۞ إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ
دلایل بر قدرت و حکمت خدای مر پرسندگان را چون گفتند هر آینه یوسف و برادر او

أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي
محبوب ترست سوی پدر ما از ما و ما گروهی مردان بکار آینده ایم بدرستی پدر ما هر آینه

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۞ اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ
در عدولست از طریق صواب هویدا بکشید یوسف را یا بیندازید او را

أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن
در زمینی تا خالی ماند برای توجه سوی شما روی پدر شما و باشید از

بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۞ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا
پس آن گروهی تایب از آن خیانت گفت گوینده یهودا از ایشان مکشید

يُوسُفَ وَأَلْقُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطْهُ بَعْضُ
یوسف را و بیفکنید او را در قعر چاه تا یابند او را بعضی

آلْ آيَاتٌ
ثلثة اوجه لورش فيهما
آيَةٌ
في الوقف بالهاء ابن كثير
لِّلسَّائِلِينَ
في الوقف بالتسهيل مع المد والقصر
وَأَخُوهُو
بالاشباع ابن كثير
مُّبِينٍ اقْتُلُوا
نافع وابن كثير والكسائي وهشام
أَوِ اطْرَحُوهُو
بالاشباع ابن كثير
أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ
مدغما سوسي / خلف بغير الغنة
وَأَلْقُوهُو
بالاشباع ابن كثير
غَيَابَاتِ
قرا نافع
غَيَابَهْ
في الوقف بالهاء ابن كثير وابو عمرو والكسائي ... في الوقف كذلك
يَلْتَقِطْهُو
بالاشباع ابن كثير

بتو کند یا دیگر هر آینه هست در قصه یوسف و برادران او مر خواهندگان را آیات قدرت و جویند جهات عبرت یعنی علامات قدرت خدای در ایقاع انواع واقعات و احداث اصناف حادثات مر کسانی را که بیان آیات قدرت خواهند و از علامات توانایی او پرسند و بعضی گویند اینجا آیات ماول بمعجزات است روایت کرده اند و در خبر آورده اند که جبری از احبار یهود پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قصه یوسف پرسید این سورت نازل شد جبر مذکور قصه مسطور از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنید آیتی یهود چون معنی

ركوع

ثلثة ارباع

این دریافت عین آنچ در توریت بود بی زیادت و نقصان یافت گفت من علمک هذه القصة قال علمنی ربی او را صدق پیغمبر هویدا گشت بدولت اسلام پیوست معنی چنین باشد در قصه یوسف و برادران او معجزاتست مر جویندگان او و علامات نبوتست مر سائلان را یعنی مر کسانی را که معجزات جویند و از علامات نبوت پرسند سوال برین وجه بیان قصه مذکوره یک معجزه باشد آیات بچه وجه بود جواب این قصه متضمن چند قصه است هر قصه آیتی است و هر حکایتی علامتی است ازین وجه را اعتبار کرد آیات را بصیغه جمع آورد و بر قراءتی که آیت بصیغه مفرد باشد ورود سوال نبود و بعضی ازین آیت آیات قرآن مراد دارند و آیات این سورت در جواب اسوله مختلفه مصروف بدارند اگر عصاة از حال خود پرسند و از مآل خود باز پرس کنند آیت عفو یوسف بعد جرم برادران که درین سورت است سوال ایشان را جواب شود و اگر اهل عقوق و مبطلان حقوق سایل شوند که ایشان را چه حال خواهد بود وجه و بال روی خواهد نمود آیتی که مشتمل بر ذکر عمل پسران یعقوب و عفو کردن خدای و فیض کرم بر ایشانست جواب این سوال بود و اگر از حال فراق زدگان و مبتلا شدگان بلیت دارند قصه یعقوب بجواب آن پیوندد

دل بمحبت دو پسر خرد گماشته اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوِ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ معنی اینست یوسف را بکشید یا در زمین دیگر اندازید تا خالی شود برای شما روی پدر در توجه بشما و او سوی شما متوجه گردد و جانب دیگری مایل نشود گفته اند که ایشان یوسف را غایب کردند و خود را در نظر یعقوب آوردند تا یعقوب ایشان را بجای یوسف بیند و دیدن ایشان را اکر سند بصر یعقوب کندی پذیرفت از دیدن ایشان نیز محجاب گرفت مقصود ایشان حاصل نگشت مطلوب ایشان بحصول نپیوست چون روز دیدن یوسف رسید بصر باز گشت یعقوب علیه السلام جمال یوسف دید بیت
سعدی چراغ می نکند در شب فراق ترسد که دیده باز کند جز بروی دوست وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ معنی اینست

واگر از حادث عشق و عاشق پرسند و از محنت محب سوال کند حکایت زلیخا و یوسف جواب بود که زلیخا در عشق یوسف چه محنت هجر کشید و چگونه نعمت وصل او رسید و اگر بندیان و زندانیان زاری کنند و دم مسالت از حال خود زنند حالت یوسف میان زندانیان و نجات او از چاه زندان مژده نجات دهد و اساس خلاص بنیاد نهد و اگر قحط زدگان باز پرس کنند و از طعام دهندگان پرسند این سورت مشتمل ذکر آن باشد و متضمن بیان آن بود و همچنین سایر وقایع که مضمون این سورت گشته و درین سورت ببیان پیوسته و از هرچه کسی از آن بگوید آیتی از آیات این سورت از احوال
إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰ أَبِينَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ معنی این است چون گفتند برادران هر آینه یوسف و برادر او ابن یامین بپدر ما محبوب ترند و از ملخوش آیند و مرغوب ترند و حال اینست که ما جماعتی عظیمه و زمره فخیمه ایم صالحان شوکتیم لایق کار و مصلحتیم پدر ما دو برادر خرد را محبوب تر از ما میدارد و بزرگتر از ما می شمارد إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
معنی اینست بدرستی پدر ما هر آینه در خطایی پیداست و شک نیست که او درین کار بر خطاست راه مصلحت دنیا گم کرده و خود را بر کاری که او را مضرت کند آورده ده پسر بزرگ را گذاشته

كُنتُمُو أَنتُمُو لَتُنَبِّئَنَّهُمُو بِأَمْرِهِمُو هُمُو أَبَاهُمُو فَقَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ فِي

رواية قالون

السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ۞ قَالُوا يَا أَبَانَا

مسافران اگر هستيد عازم بردفع او گفتند اي پدر ما

مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ۞

چيست ترا كه استوار نميداري مارا بر يوسف وبدرستي ما مر اورا هرآينه خيرخواهانيم

أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبْ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

بفرست اورا با ما فردا تا خوش باشيم وبازي كنيم وبدرستي ما مر اورا هرآينه نگاه دارندگانيم

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَن تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَن

گفت بدرستي هرآينه اندوهگين كند مرا كه ببريد اورا وميترسم كه

يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ۞ قَالُوا لَئِنْ

بخورد اورا گرگ وشما از وي بيخبر باشيد گفتند اگر

أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَّخَاسِرُونَ ۞

خورد اورا گرگ وما گروهي بقوة ايم بدرستي ما آنگاه هرآينه زيانكاران باشيم

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَأَجْمَعُوا أَن يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ

پس چون بردند اورا باخود وعزم كردند باتفاق كه فكنند اورا در قعر

الْجُبِّ ج وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَٰذَا وَهُمْ

چاه ووحي كرديم بسوي وي كه هرآينه خبر دهي ايشانرا بكار ايشان اين كار وايشان

لَا يَشْعُرُونَ ۞ وَجَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ۞ ط

نداندكه تو برادر ايشاني وآمدند بپدر ايشان شبانگاه ميگريستند

لَا تَأْمَنَّا — بالابدال ورش والسوسي

لَا تَأْمَنَّا — بالادغام مع الاشمام او الاختلاس لكل القراء

أَرْسِلْهُو — اشبع ابن كثير

غَدًا يَّرْتَعْ — مدغم بلا غنة خلف

يَرْتَعِ وَيَلْعَبْ

نَرْتَعْ وَنَلْعَبْ

نَرْتَعِي — ابن كثير في رواية

نَرْتَعْ وَنَلْعَبْ — ابو عمرو وابن عامر

لَيَحْزُنُنِي

أَن يَّأْكُلَهُ — مدغما غير الغنة خلف

أَن يَّاكُلَهُ — بالابدال ورش والسوسي

الذِّيبُ عَنْهُو — بالابدال ورش والسوسي، اشبع ابن كثير

تَجْعَلُوهُو — بالاشباع ابن كثير

لَئِنْ أَكَلَهُ لَيِنَ اكَلَهُ الذِّيبُ عُصْبَةٌ إِنَّا أَن يَجْعَلُوهُ

غَيَابَاتِ غَيَابَةِ الْجُبِّ وَجَاءُوا وَجَاوُا عِشَاءً يَبْكُونَ

پیش پدر رفتند و کیفیت خرمی و اختیار بیرون آمدن یوسف را با خویش که با او قرار داده بودند باز نمودند یعقوب علیه السلام یوسف را نیز راغب دید سخن ایشان اشنید دل بر فرستادن یوسف
نهاد و بدین که یوسف با ایشان فرا بیرون آید دستوری داد بنوید و فرقت تمام شب گریه کرد چون دستوری داده بود با مضا آورد در موی او شانه زد جامهای خوب پوشانید و خوشبوئی مالید
روان کرد تا سر حد کنعان برابر آورد آنجا درختی بود زیر آن توقف نمود گریه کرد و روی به پسران آورد گفت مرا در محبت یوسف و در گریه و تاسف ملامت مکنید و کاری عجیب مدانید که
من در روی آثار پدر و جد خویش در می یابم بطبع دل را سوی او مایل می یابم یعقوب علیه السلام یوسف را وداع کرد دل و زبان بر نصیحت و وصیت او آورد و گفت اگر دشواری پیش آید و بلیه
روی نماید از خدای یاری بجوئی و حسبی الله المولی و نعم الوکیل بسیار بگوئی که جد من ابرهیم صلوات الله علیه در هنگام انداختن در آتش حسبی الله و نعم الوکیل گفت و بدین کلمه از مضرت
آتش نجات جست و یعقوب علیه السلام با پسران خویش معاهده کرد و تاکید مواثیق آورد که او را طعام و آب بروقت دهند و در راه سوار کنند روبیل او را بحضور یعقوب

وارد هم و قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

لکمو انفسکمو امرا — قرا قالون بالصلة والقصر والمد و ترکها و ورش بالصلة مع مد الطویل و ابن کثیر بالصلة مع القصر

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ
کفتند ای پدر ما بدرستی ما رفتیم مسابقت مینمودیم در دویدن و تیر انداختن و کذاشتیم یوسف را
عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ
نزد کالای ما پس خورد او را کرک و نه تو باور دارنده
لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ۝ وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ
ما را و اکر هستیم ما راست کویان و آوردند پیراهن او را
بِدَمٍ كَذِبٍ ط قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ
خونی دروغ کفت نه که آسان کردانیده است مر شما را نفوس اماره شما
أَمْرًا ط فَصَبْرٌ جَمِيلٌ ط وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا
کاری سخت پس کار من صبر است نیکو و معبود بنز او است که از و یاری خواهند بر تحمل آنچه
تَصِفُونَ ۝ وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى
صفت میکنید آن و آمدند روندکان از مدین بجانب مصر پس فرستادند آب کشیده را ایشان را پس فرو کذاشت بچاه
دَلْوَهُ ط قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ ط وَأَسَرُّوهُ بِضَاعَةً ط
دلو خود را کفت ای مژده این کودکیست کار یوسف و پنهان داشتند او را برای متاع تجارت
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ
و خدای تعالی میداند بانچه میکنند و خریدند او را ستان بهای ناقص از برادران یا فروختند او را برادران
دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ ج وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ۝
درمی چند شمرده یعنی اندک و بودند در او از آنانکه بی رغبت بودند در خریدن یوسف

الذیب — بالابدال ورش والسوسی والکسایی
بمومن لنا — بالابدال ورش والسوسی
وجاءوا — بالامالة حمزة و ابن ذکوان
وجاءوا — ثلثة اوجه لورش
بل سولت — بالادغام حمزة و کسایی و هشام
لکم انفسکم — سکت خلف فی روایة
انفسکم امرا — سکت خلف فی روایة
وجاءت — بالامالة حمزة و ابن ذکوان
جاءت سیارة — بالادغام حمزة و کسایی و ابو عمرو
فادلی — بالامالة المحضة حمزة والکسایی
فادلی — امال بین بین ورش فی روایة
یا بشری — بالامالة المحضة حمزة والکسایی

بردوش کرفت و بار کشی او بر خود
بپذیرفت یعقوب علیه السلام
بازکشت بعد بر یوسف کذشت
آنچه کذشت نظم
که کوید این خبر کنعانیان را
که یوسف می برند از پیش یعقوب
روبیل یوسف را مقداری بر دوش
کرفته آورد تا آنکه از نظر یعقوب
غایب کرد او را از دوش خویش
انداخت و با او معامله دیکر برداخت
یوسف مقداری مشی کرد از
نازکی ماندکی آورد از تشنکی
بشکایت آمد و از عاجزی در
زاری در آمد چون ماندکی
زیادت شد بکریه روان کردند
و در توقف از سیر در طپانچه
زدن و لت کردن شدند و در
معرض تشنیع و توبیخ آوردند
بهر برادری که از دست برادری
می بناهید او بیشتر از آن ایذا می رسانید
فریاد یا ابتاه یا ابتاه میکرد و ناله
لو تعلم ما نصنع بابنك هولاء
بر می آورد کسی از ایشان دشنام
و ایلام او نمیکذاشت و پیش ایشان
ناله و زاری هیچ سود نمیداشت
بیت
مهر نایدبد از کریه جفا کاران را
سنك بر سنك نروید چه کنه باران را
تا آنکه در معرض کشتن افتادند
و فتنه موجب هلاك شدن او
زاد یهودا کفت عهد کرده بودید
که این را نکشیم چرا میکشید و آن
عهد و میثاق بچه سبب میکردید
بسخن او اتفاق انداختن در چاه
کردند یوسف را نزدیك چاه آوردند
و آن چاهی بر سر راهی که ممر
کاروانها ست بود بدلالت یلتقطه
بعض السیارة و بعضی کفته اند
آن چاه در چراکاه دور از راه می نمود
رعاة برای آب دادن مواشی سوی
آن چاه روی می نهادند مواشی
را از و آب می دادند نزدیك آن
چاه راه چراکاه بود ستان را در
کذرکاه عام نشانی
از آن چاه نه
می نمود کسانی که
یوسف را کشیدند راه غلط کرده
در چاه رسیدند و بعضی کویند
در راه آب نیافتند در پی
طلب آب شتافتند
و دل برای کشتن
در چاه فرمود چون بر سر چاه آمدند
چاه رسانیدند دستهای او بستند و
کفتند آفتاب و ماهتاب و یازده
بود بر قصد جان وی بر دو

یا بشرای — یا بشری
بالمحضة ابو عمرو فی روایة

یا بشرای یا بشرای و اسروهو بضاعه شروهو دراهم معدوده معدوده فیه
امال بین بین ورش فی روایة — نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر — بالاشباع ابن کثیر — بالامالة فی الوقف کسایی فی روایة — اشبع ابن کثیر — بالادغام سوسی — بالامالة فی الوقف کسایی — اشبع ابن کثیر

برسر چاه رسیدند یوسف را کشیدند چنانچه قصه آن به بیان خواهد پیوست و بیشتر از این معلوم خواهد کشت یهودا که قتل یوسف روا نمیداشت
نمیکماشت بر جای آنکه کاروانی درین راه کذرد شاید یوسف را بیرون آرد و زنده جایی برد انداختن یوسف در چاه او را اختیار نمود بجای کشتن انداختن
آمدند و در انداختن او در چاه شارع شدند دست در جامهاء ایشان انداخت و باعتصام و تعلق بدایشان برداخت خود را از او رها کنانیدند و بر روی
بستند و پیراهن کشیدند تا پیراهن مذکور خون آلوده کنند و در تهمت خوردن کرك افکنند پیراهن باز خواست ندادند و زبان بطعن و تشنیع کشادند
و یازده ستاره را بخوان تا برابر تو روند و ترا درین چاه مونس شوند دل بر بی مهری مصمم کردند بر رسن بسته در چاه فرود آوردند به نیمی چاه رسیده
انداختند رسن بریدند در چاه انداختند چاه مذکور آب داشت یوسف در آب افتاد عمیق بودن آب سختی زمین رسیدن نداد و بعضی کویند

درهنکام افتادن فریشته رسید اورا از رسیدن تختی زمین بار خرید کرانهٔ آب سنکی یافت آنرا مقر خویش ساخت وبعضی کویند فریشته سنک راهمچو تختی کرد یوسف را بالای آن تخت بر آورد
کریان بود وزاری مینمود برادران او شنیدند واورا زنده دیدند از بالا آخ آوردند ندا کردند یوسف دانست ایشانرا مهربانی درکار شد ورحمتی در دل آمد جواب داد وعجز وزاری بنیاد
نهاد خواستند که سنک بزنند واورا هلاک کنند یهودا برادرانرا باز داشت یوسف را از ورطهٔ هلاک نکاه داشت کفته اند آب آنجا تیره وشور بود چون یوسف دروی افتاد شیرین
کشت وصافی نمود هوام چاه رسیدن پیغمبری دانستند وبهیبت او از سوراخها بیرون آمدن نتوانستند مکر ماری افعی قصد کرد وبر یوسف حمله آورد جبریل علیه السلام بانک
بر او زد تا افعی کر کشت وتا قیامت نسل او بکری بوست. ونیز روایت کرده اند آن روز که ابرهیم خلیل الله صلوات الله وسلامه علیه را در آتش انداختند موکلان اندا ختن آتش
جامها ستدند وبرهنه ساختند جبریل علیه السلام پیراهنی از حریر بهشت آورد ودر بر ابرهیم صلوات الله علیه کرد آن پیراهن از ابرهیم باسحق واز اسحق به یعقوب علیه
السلام رسید یعقوب را
پیراهن مذکور متبرک نمود
پیچید تعویذ ساخت ودر کلوی
یوسف انداخت
آن تعویذ کشید
یوسف را پوشانید
وجبریل یوسف را این دعا تعلیم کرد
واورا بر خواندن آن آورد اللهم
یا کاشف کل کربة ویا مجیب کل
دعوة ویا جابر کل کسیر ویا میسر
کل عسیر ویا صاحب کل غربة
ویا مونس کل وحشة یا لا اله
الا انت سبحانک اسالک ان تجعل
لی فرجا ومخرجا وان تقذف حبک
فی قلبی حتی لا یکون لی هم ولا ذکر
غیرک وان تحفظنی وترحمنی یا ارحم
الراحمین چون آفتاب غروب کرد
یهودا رحمتی در دل آورد بر سر چاه
آمد زبان کشاد یوسف را آواز
داد کفت ای یوسف زنده یا مرده
وجان عزیز بجان ستان سپرده
یوسف کفت تو کیستی واین آواز
کیست کفت من یهودا ام حال
تو چیست یوسف کفت حال کسی
که مادر او بی بسر شده واز پدر
مهربان جدا مانده وبرادران بر
وی جفا کرده ودر معرض هلاک
آورده واز وطن دور افتاده و
بیلا وعنا داده تشنه وکرسنه
درمانده وبرهنه نه بر روی
زمین همچو زندکان ونه در زیر زمین
همچو مردکان چه بود وحالت او
چه شود مهر در دل یهودا در آمد
آواز کریه او بر آمد جانب برادران
شنیدند وسوی او دویدند او
در بکا ملامت کردند ودر حین
مخالفت آوردند سنکی عظیم بر
داشتند وبر روی چاه داشتند
یوسف آسمان امید سنک
مذکور آنرا نیز از روی پوشید
کریان کشت وحال او بد شواری
سوست فریاد کرد آسمانها را
وزمینها را در ناله آورد فرشتکان
درد عا شدند وبخواهش آمدند
حق سبحانه وتعالی جبریل را با
طعام وشراب بهشتی فرستاد
ودر رحمت ولطف بروی بکشاد
چاه را روشن کردانید وبشارت

اشْتَرٰیهُ اِشْتَرِیهُ اِشْتَرِیهُو مَثْوٰیهُ مَثْوِیهُ مَثْوٰیهُو عَسٰی

امالا بین بین ورش فی روایة | بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والکسایی | بالاشباع ابن کثیر | بین بین ورش فی روایة | بالامالة المحضة حمزة والکسایی | بالاشباع ابن کثیر | اما لا بین بین ورش فی روایة

عَسٰی بالامالة المحضة حمزة والکسایی
اَنْ یَّنْفَعَنَا بالادغام بلا غنة خلف
لِیُوسُفَ فِی مدغما سوسی
الْاَرْضِ بالنقل ورش
الْاَرْضِ سکت خلف وفی روایة خلاد
تَاْوِیلِ بالابدال ورش والسوسی
الْاَحَادِیثِ بالنقل ورش
الْاَحَادِیثِ سکت خلف وفی روایة خلاد
النَّاسِ بالامالة دوری فی روایة
اٰتَیْنَاهُ اورش ثلثة اوجه
اٰتَیْنَاهُو بالاشباع ابن کثیر
حُکْمًا وَ مدغما بغیر الغنة خلف
عِلْمًا وَ مدغما بغیر الغنة خلف

وَقَالَ الَّذِی اشْتَرٰیهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَاَتِهٖ
وکفت آنکس که خرید یوسف را یعنی عزیز والی مصر مر زن خود را
اَکْرِمِی مَثْوٰیهُ عَسٰی اَنْ یَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ
بزرک دار جای اورا یعنی تعهد او نیکو کن شاید که سود مند آید مارا یا فرا کیریم اورا
وَلَدًا وَکَذٰلِکَ مَکَّنَّا لِیُوسُفَ فِی الْاَرْضِ
فرزندی وهمچنانکه اورا از چاه خلاص دادیم ودل عزیز را بر او مهربان کردانیدیم جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر
وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِیلِ الْاَحَادِیثِ وَاللّٰهُ
وتا بیاموزانیدیم اورا از پایان کار سخنها یعنی علم تعبیر خواب وخدای تعالی
غَالِبٌ عَلٰی اَمْرِهٖ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ
غالب است بر فرمان خود ولیکن بیشتر مردم نمیدانند
وَلَمَّا بَلَغَ اَشُدَّهُ اٰتَیْنَاهُ حُکْمًا وَعِلْمًا وَکَذٰلِکَ
وچون برسید بمنتهای شباب ووقت خود دادیم اورا نبوت ودانش وهمچنان
نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ وَرَاوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی
پاداش دهیم نیکوکارانرا ومعاودت طلب نمود با یوسف آن زنی که یوسف در
بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهٖ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَیْتَ
خانهٔ او بود برای تحصیل غرض شهوت وببست درها را وکفت بیا وبشتاب
لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّی اَحْسَنَ مَثْوَایَ
مر تو کفت پناه میکیرم بخدای پناه کرفتنی بدرستی آنست که سید من نیکو کردانید حال مرا با صناف تربیت

الْاَبْوَابَ الْاَبْوَابَ هَیْتَ هِیْتُ هِیْتَ هَیْتُ مَثْوَایْ رَبِّیَ مَثْوَایَ

بالنقل ورش | سکت خلف وفی روایة خلاد | ابن کثیر | هشام | هشام | نافع وابن ذکوان | نافع وابن کثیر وابو عمرو | بالامالة دوری عن الکسایی | اما لا بین بین ورش فی روایة

مراتب ودرجاتی که برای او موعود بود رسانید جراحت براحت بدل کشت وکربت وغربت بانس یوسف ووحی مذکور بر یوسف در حالت کودکی بود همچو عیسی ویحیی مرتبهٔ
وحی پیش از بعثت روی نمود صاحب وحی کشت ودر انجا تاریکی موانست جبریل یوسف بعضی کویند یوسف در ان ایام هفده ساله وبعضی کویند هشده ساله بود
که دولت وحی اورا روی نمود واین مدت در آن زمانه هنکام صبا بودی وبیش از سی تا چهل سال بلاغت روی نمودی وَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا معنی اینست
وسوی یوسف وحی کردیم وبا وی راز کفتیم که هر آینه هر آینه ای یوسف برادران خویش را بکار ایشان که این کار ست خبر خواهی کرد وکردار ایشان بر روی ایشان خواهی آورد
یعنی خواهی کفت که شما چنین کار با یوسف کرده اید واو را چنین معامله پیش آمده است واین کنایت است از نجات یافتن وبدرجهٔ عالی شتافتن که در ان درجه بدین کفتار
قادر بود واخبار از کردار ناشایستهٔ ایشان تواند وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ معنی اینست وحال اینست که ایشان در ان وقت از تو اکاه نباشند از تکبر جاه وماله

وطول عهد و تغیر حال و بر قضیه طول العهد نیستی تا یوسف ندانند و شناختن تو نتوانند و تواند بود وهم لا یشعرون متعلق واوحینا الیه باشد معنی چنین بود ما سوی یوسف وحی کردیم و مژده
نجات مستظهر کردانیدیم و جبرئیل را در چاه وحشت مونس او ساختیم و قوت و راحتی در باطن او انداختیم و حال اینست که ایشان این معنی نمیدانند و لایق این مرتبه نمیخواندند وجاءوا اباهم
عشاء یبکون معنی اینست ایشان برید رخویش یعنی بر یعقوب علیه السلام شبانگاه آمدند درین حال که گریه میکردند و غم زدگی و آشفته شدگی پیدا می‌آوردند چون یعقوب علیه السلام
آواز ایشان شنید دانست که واقع شده واقعه که از آن می‌ترسید بزرگی گفته تا گریه برادران یوسف شنیدم ام آب دیده کسی نه بسندیده ام حکایت کرده اند زنی پیش قاضی شریح رحمه الله علیه کریان
آمد و در محکمه او در آمد امام شعبی گفت ای شریح نمی بینی این زن گریانست بر صورت مظلومانست قاضی شریح گفت نشنیده برادران یوسف ظالمان شادمان بودند چه نوع محزون و گریان می‌نمود
حکم چنانچه فرمان خداست باید کرد و گریه و زاری کسی در دل نباید آورد روایت کرده اند یعقوب علیه السلام در روز بردن یوسف همه روز نگران بود ملتفت و حیران می‌نمود چون آخر

وقت باز گشتن یوسف رسید صفرا نام کنیزکی داشت او را طلبید گفت دست برد ...

را	را	را	والفحشا	والفحشا	المخلصین	دبر و من	اراد من	اراد
ابوعمرو	حمزه والکسائی وابن ذکوان و ابی بکر فی روایه	انا الیق من ورش	ابن کثیر و ابوعمرو و ابن عامر	بالمد مع القصر فی الوقف حمزه و هشام	بالمد مع الوقف حمزه و هشام	مدغما غیر الغنه خلف	بالنقل ورش	سکت خلف فی روایه

سوء الا
بالنقل ورش

سوء الا
سکت خلف فی روایه

ان یسجن
مدغما غیر الغنه خلف

عذاب الیم
بالنقل ورش

عذاب الیم
سکت خلف فی روایه

شهد شاهد
بالادغام سوسی

من اهلها
بالنقل ورش

من اهلها
سکت خلف فی روایه

وهو
بسکون الهاء ابوعمرو والکسائی و قالون

انه لا یفلح الظالمون ولقد همت به وهم
بدرستی شان رستکاری نیابند ستمکاران که مجازات نیکی بدی کنند و بحقیقت قصد کرد آن زن بدو و قصد کرد یوسف بدو

بها لولا ان رای برهان ربه کذلک لنصرف
بان زن اکر نه آن بودی که دید یوسف حجت پروردکار خود را بنبوت همچنان کردیم تا بکردانیم
قصد کردی بعزیمت

عنه السوء والفحشاء انه من عبادنا المخلصین
از یوسف خیانت سید را و زنا را بدرستی که او از بندکان خالص نیت ماست

واستبقا الباب وقدت قمیصه من دبر
و سابقت نمودند سوی در سرای و پاره کرد آن زن پیراهن یوسف را از جانب پشت

والفیا سیدها لدی الباب قالت ما جزاء
و یافتند شوهر آن زن را نزد در سرای کفت زلیخا پاداش

من اراد باهلك سوءا الا ان یسجن او عذاب
آنکس که خواست بخاندان تو بدی مکر آنکه محبوس کردانند او را یا عذابی

الیم قال هی راودتنی عن نفسی وشهد شاهد
دردناک کفت آن زن معاودت طلب نمود با من از آن روی که بغرض خود رسد و کواهی داد کواهی دهنده

من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل
از کسان آن زن کویند اکر باشد پیراهن او که پاره شده از جانب پیش

فصدقت وهو من الکاذبین وان کان
پس راست کفت آن زن و یوسف از دروغ کویانست و اکر هست

روایت کرده اند چون یعقوب علیه السلام خبر مذکور شنید باواز بلند نالید دل بر دیدن پیراهن کماشت پیراهن بر روی داشت
چون نکاه کرد پیراهن درست یافت از درستی پیراهن نادرستی سخن ایشان دریافت کفت کرك مذکور دریدنی عجیب داشت تن یوسف را و پیراهن سلامت کذاشت
کفته اند برادران یوسف بچه کوسفندی و بعضی کویند آهویی را در ذبح آوردند پیراهن یوسف را بخون آلودند از پاره کردن پیراهن غافل شدند و در تصویر
تزویر قاصر آمدند یعقوب علیه السلام بدست بودن پیراهن کمان حیوة برد و بشنیدن خبر مرگ یوسف نمرد اکر بدین امارات در تردد بیفتادی شاید بخبر
موت یوسف جان دادی در تفسیر آورده که پیراهن یوسف سه اثر داد و سه عقد مشکل کشاده پیراهن خون آلوده یوسف که درست بود بدرستی
...
اکرچه ما راست کو باشیم و قضیه بصدق باز نماییم بر ما بدکمانی داری و دروغ کوی بنداری و برادران یوسف این حیله از زبان یعقوب که اخاف ان یاکله الذئب کفته بود کرفتند اکر این حیله
نمیدانستند این کار نمیتوانستند خدای عز و جل چون بدین قضا یا قضا کرده بود این سخن از یعقوب روی نمود و اعتماد برین سخن ایشان را دلیر کرد و صلاحیت این اعتذار بر دلیری آورد روایت
کرده اند یعقوب علیه السلام چون بهوش آمد و در سخن کردن در آمد ایشان بیش او عذر خوردن کرك کردند و دکر خوردن کرك در میان آوردند یعقوب کفت آن کرك کجاست کرکی کرفته
بودند یعقوب را نمودند یعقوب حال از کرك پرسید کرك کویا شد و تبری ورزید کفت ما کرد کوسفندان تو نمی رویم نزد یک فرزندان تو چکونه شویم یعقوب علیه السلام بر آشفت بسر آن
خویش را کفت شنیدید کرك چه میکوید و شما چه کفتید یعقوب بعد اندوه و غایت ستوه بیرون آمد و ناله کنان در وادی در آمد میکفت یا قرة عینی و یا ثمرة فؤادی فی ای وادٍ
طرحوك و فی ای بحر غرقوك و بای سیف قتلوك چنانچه شاعری کفته بیت ای مونس جان در ین جدایی جویی و چکونه کجایی مثل این کلمات میکفت ۳

... آنها را آوردند بر پیراهن یوسف خونی دروغ یعنی خونی که بزبان حال خبر نابوده میکند و دروغ میکوید که یوسف را کرك خورده و پیراهن بخون آلوده ... وما انت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین معنی این است و حال اینست که تو ما را تصدیق نکنی و راست کرداننده نه ...

وهو را را انك كنت الخاطئين فتيها فتيها قد شغفها

لنريها لنريها ارسلت اليهن ارسلت اليهن واعتدت متكا واتت سكينا وقالت اخرج

قميصه قد من دبر فكذبت وهو من الصادقين

پیراهن او که پاره شده است از جانب پشت پس دروغ گفت آن زن و یوسف از راستگویانست

فلما رأى قميصه قد من دبر قال انه من كيدكن

پس آنگاه که دید پیراهن او را که پاره شده بود از جانب پشت گفت بدرستی آن کار از حیله شما است

ان كيدكن عظيم يوسف اعرض عن

بدرستی که حیله شما بزرگست ای یوسف اعراض کن و بپوش آن را از

هذا واستغفري لذنبك انك كنت من الخاطئين

این کار و ای زلیخا آمرزش خواه مر گناه خود را بدرستی که تو هستی از متعمدان ذنب

وقال نسوة في المدينة امرات العزيز تراود

و گفتند زنانی چند در شهر مصر زن عزیز معاودت طلب میکند

فتيها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنريها في

از بنده خود برای غرض شهوت خود بحقیقت پاره کرد پرده دل آن زن را آن دوستی بدرستی ما می بینیم او را در

ضلال مبين فلما سمعت بمكرهن ارسلت

گمراهی هویدا پس چون شنید غیبت ایشان در حق خود فرستاد

اليهن واعتدت لهن متكا واتت كل واحدة

بسوی ایشان و ساز داد برای ایشان تکیه جایی و داد هر یک را

منهن سكينا وقالت اخرج عليهن فلما رأينه

از ایشان کاردی و گفت یوسف را بیرون آی بر ایشان پس آنگاه که دیدند جمال او را

والله المستعان على ما تصفون

قال يا بشرى هذا غلام

واسروه بضاعة

والله عليم بما يعملون

وشروه بثمن بخس دراهم معدودة

باکویند بوده اند فروشند کان او یعنی برادران یوسف متفکر وغیر راغب در و قاصد ترك او تفکر میکردند که چکونه دفع شود وجه نوع از نظر بدر دور افتد قاصد بوده اند که اورا از نظر بدر دور اندازند واز وصلت اوجدا سازند روایت کرده اند چون برادران مذکور استدند باز کشتند درم مذکور را بر زمین بر نخستند کفتند مطلوب درم نداشتیم آنچه از نظر بدر دور انداختن او را از بدر جدا ساختن مقصود داشتیم یافتیم وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِن مِّصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا روایت کرده اند چون مالك بن ذعر با یوسف در مصر رسید یوسف را بر سر بازار در فروختن کشید جمال یوسفی بر مردمان کشادند خریداران همه روی سوی او نهادند و بر خریداری رغبت کردند و دل بر خریدن او آوردند مالك اکرچه جمال یوسف از نو پوشیده بود چون دید که مردمان در خریداری او رغبت نمودند رسم من یزید بنیاد نهاد و زبان بافزودن بهاء او کشاد تا قیمت او بحکم من یزید بمبلغ بیست هزار درم رسید هنوز در من یزیدی زر تا قیمت او با فزونی رسید کار قیمت او هم چند وزن او از نقره رسید نفروخت تا بر هم چند او از زر انجامید نفروخت تا هم چند او از جواهر قیمت کردند و در نهایت افزونی آوردند چنانچه بازرکانان که برای خریداری آمده بودند از قدر قیمت یوسف عاجز شدند و به تحسر و تاسف باز کشتند و به اندیشه تدبیر تحصیل آنچه بدان خریدن او دست دهد بیوستند زلیخا قطفیر شوهر خود را که خازن پادشاه و امین وعزیز درکاه بود وخلایق او را به ثروت وسماحت می ستود کفت چرا مال نمی بری واین غلام را که شور جمال او در شهر افتاده است نمی خری کفت او را خریدارم لیکن مال بر قدر وقیمت او ندارم زلیخا صندوقی پر از جواهر که هر جوهری بقیمت خراج مصر بود آورد تسلیم قطفیر مذکور کرد و کفت این را با مالی که داری مصموم کردان واین غلام را از مالك که مالك اوست بستان قطفیر کفت ملك قصد خریداری او کرده است ودل بر شراء او آورده است من بسوم بر سوم چکونه کنم ودم خریداری او چه نوع زنم چون ایشان مخلصان او بودند کیفیت مذکور بیش ملك باز نمودند پادشاه زلیخا را کفت اکر مرا مال این بودی بطوع ورغبت به تو بخشیدمی که شما در جهان بی پسر اید و از من بخریداری سزاوارتر قطفیر دوید یوسف را بها خرید بعضی کویند که هم چند او مشك وهم چند او نقره وهم چند او زر حریر دادند وبعضی کویند هم چند او از زر برابر نهادند وقد یوسف هم چند چهار صد رطل شد بر قدر بیست من اینجا آمد بعضی کویند یوسف درین وقت بر آشفت و مالك را کفت این چیزها بهای من نیست کمن حرم واز نقیصه بندکی بر ترم تو نه میدانی که من کیستم و کیم من یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم عبرانی ام مالك کفت وقت فروختن چرا خبر نکردی وشرف نسب وحرمت خویش چرا بیش نیاوردی یوسف کفت وقت آن نبود ومقام اقتضا نمی نمود مالك بن قطفیر مذکور کفت من این را به بیست درم خریده ام از تو که من در سایه دولت تو می باشم بتو شرم و بردست تو بزیادت از آنچه خریده ام چکونه فروشم القصه در دل مالك افتاد که یوسف را به قطفیر داد مالك بر یوسف آمد و کفت من بها بعت کفته نو پرداختم وچند مال از دست انداختم تعظیم نسبت ابرهیم علیه السلام کردم وخود را بر مراعات سخن تو آوردم من پسری ندارم وما الاندك رو زکار باب رومیکذارم تو بزرك وبزرك زاده از خدای بخواه تا مرا فرزندی بخشد ومالی دهد یوسف انتظار آمدن جبریل کرد جبریل علیه السلام دستوری دعا آورد وکفت بکو یا من یعز و یذل یا من یضع و یرفع یا من یعطی ویمنع یا من هو علی کل شئ قدیر ارزق هذا الشیخ اولادا ذکورا وبعضی کویند کفت اکثر الله لك من المال والولد فی غیر فتنة ونقل العز والمنع الیك مالك باز کشت باز نبود زن او حامله کشت دو پسر زاد تا دوازده حمل در هر حملی دو پسر بار نهاد وبعضی کویند مالك مذکور دوازده جاریه داشت حق سبحانه وتعالی در نسل برکت داد هر یك جاریه دو پسر زاد

ی بَدَا لَهُمْ وۛ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ
بزرك داشتند اورا وبریدند دستهای خودرا وکفتند تنزیه مر خدای عز وجل

مَا هَٰذَا بَشَرًا إِنْ هَٰذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ۞ قَالَتْ
نیست این آدمی نیست این مکر فرشته خوب صورت وسیرت کفت

فَذَٰلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ ۖ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَن
آن غلام آنست که ملامت کردید مرا درحق او وبتحقیق معاودت طلب نمودیم ازو از

نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ ۖ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ
برای غرض شهوت پس نکاه داشت خود را واکر نکند آنچه میفرمایم اورا

لَيُسْجَنَنَّ وَلَيَكُونًا مِّنَ الصَّاغِرِينَ ۞ قَالَ رَبِّ
البته محبوس کرده شود وهر آینه باشد از اهل مذلت کفت ای خداوند من

السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ ۖ وَإِلَّا تَصْرِفْ
حبس دوست ترست سوی من از آنچه میخوانند مرا بسوی آن واکر نکردانی

عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ
ازمن مکر ایشانرا میل کنم بایشان وباشم از

الْجَاهِلِينَ ۞ فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ ۚ
اهل جهالت پس اجابت نمود مراورا پروردکار او پس کردانید ازو مکر ایشانرا

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۞ ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّن بَعْدِ
بدرستی او شنواست دانا پس ظاهر شد عزیز را وکسان اورا پس از آنکه

حَاشَا فی الوصل ابو عمرو

آمُرُهُ قَالَ رَبِّ ثلثة اوجه بالاعام سوی لورش

إِلَيْهِ بالاشباع ابن کثیر

عَنْهُ بالاشباع ابن کثیر

أَنَّهُ هُوَ بالادغام سوسی

ومعنی تاویل الحادیث در صدر سورت کذشته وبه بیان پیوسته وبرای تعلیم احادیث واقع شد آنچ واقع شد وکردیم آنچ کردیم از آنجا یوسف وتمکن او در زمین مصر واینکه اورا بر منصب پادشاهی آوردیم وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ معنی اینست وخدای برکار خویش غالب بود هرچه بخواهد همان شود کاهی دشمنانرا مسلط کرداند کاهی از کید ایشان برهاند کاهی محبت کسی در دل مردمان افکند کاهی کسی را بر کشد وتمکن کند کسی را علم وعمل آموزاند وبه درجات اولی واخری برساند بیت

پادشاهی است کز خزانه غیب
هر دو عالم بیك کدا بخشد

ولیکن بیشتر مردمان خدای را غالب برامر نمیدانند واورا بدین صفت نمی خوانند از وی نمی ترسند ودر کارها بی باکی وترسناکی میکنند اکر او را غالب برامر خویش دانند کارهای ناشایسته نکنند وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا معنی اینست وهر کاه که رسید یوسف مدت قوت خویش را اورا حکم وعلم دادیم وکنج حکمت در سینه او نهادیم ودر آن مدت یوسف هشده ساله وبعضی کویند بیست ساله وبعضی بیست ویکساله وبعضی کویند بیست وسه ساله وبعضی بیست وپنج ساله وبعضی کویند سی ساله وبعضی کویند سی وسه ساله وبعضی کویند سی وشش ساله بود وبعضی کویند سی وهشت ساله وبعضی کویند چهل ساله وبعضی کویند عمر او در هنکام بعثت شصت ودو ساله نمود وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ معنی اینست وهمچنین نیکوکاران از اجزا دهیم ونیك کرداران از اعطا بخشیم یعنی چنانچه یوسف را جزاء نیك دادیم ودر علم وحکمت بر او کشادیم ودر زمین مصر ممکن کردانیدیم وبدرجه پادشاهی رسانیدیم همچنین هر محسنی را برحسب حال واستحقاق جزا دهیم ودر حق او برحسب احسان او شکوهی کنیم وَرَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ معنی اینست یوسف را از نفس یوسف

قاد

داشت حق سبحانه وتعالی در نسل برکت داد هر یك جاریه دو پسر زاد وچون قطفیر یوسف را در خانه آورد زن را امر بر اکرام او کرد این آیت اشارت برین قصه است معنی اینست کفت آنکه خریده است اورا درین حالت که او از مصر است یا آنکسی که خریده است در مصر واین تقیید از جهت احتراز از شراء اول است ودر واقع آن خرنده عزیز شهر است اکرام کن جای ومقام او بودن او را شاید از آن جنس بود که ما را نفع کند وسود مند شود یا بدو پردازیم واو را فرزند خویش سازیم واکرام مقام او کنایت است از اکرام او از ارباب کنایات در نسبت کفته اند قطفیر مذکور مسلمان قدیم بود وایمان خود را آشکارا نمینمود وبا پادشاه شرط کرده بود که او را از دین نکرداند وآزار او را سایغ ندانند وبعضی کویند عزیز مذکور کافر بود بیش یوسف علیه السلام مسلمان کشت وبدین اسلام پیوست وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ معنی اینست وچنانچه اورا از کشتن برادران نجات دادیم واز قعر چاه بیرون آوردیم ومحبت او در دلها انداختیم وقیمت او را افزون ساختیم وبرای او بزرکی حاصل کردیم واورا در زمین مصر ممکن کردانیدیم تا آنکه او را بمکانت پادشاهی رسانیدیم وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ معنی اینست ویوسف را نجات بخشیدیم وممکن کردانیدیم از جهت مصالح عظیمه وحکم جسیمه واز جهت آنکه اورا تعلیم کنیم وان تاویل احادیث بیاکاهانیم ٣٠

اهل

زنی که یوسف کاین بود در خانهٔ او درخواست کرد و عشق او که در دل داشت پیش یوسف پیدا آورد چنانچه از عشق رنگ او زرد بود و تن او نزار و لاغر میمود خواب از و رفته و آرام و قرار از و کذشته دایهٔ او چون علامت عشق دید بر طریق سر از حال او پرسید راز دل خویش بر زبان آورد و سر باطن را اظهار کرد و از دایهٔ مذکوره برای حصول مقصود یاری جست دایه در جواب او کفت جمال خود او را بنمای و پردهٔ حسن خویش برو بکشای کفت او سوی من نه می بیند و نزدیک من نمی نشیند **نظم** دلم زاعراض او خون کشت و جانم سوخت از دوری ❁ برون خواهم فتاد اکنون نماند امکان مستوری ❁ دایه کفت من چاره سازم و حیله بردازم که او نزدیک تو آید و مقصود تو بر آید لیکن این کار بی مال بیشمار نشود و این مطلوب بغیر سعی بسیار بسر نرود زلیخا کفتار دایه قبول کرد و مال خطیر پیش آورد دایهٔ مذکور خانه از سنگ رخام برداخت و خلوتخانهٔ لطیف ساخت و در خانهٔ مذکور هفت در داشت و در دیوارها و سقف آن صورت یوسف و زلیخا با شکال مختلفه نکاشت زلیخا در آن خانه فرش حریر و بسط کثیر افراشت و اوانی و امتعهٔ لطیف هر جایی داشت تختی از زر مکلل بجواهر ثمین نصب کرد و خود را با نواع حلل و حلی بیاراست و تاج مرصع بر سر داشت پای بر تخت آورد چون زمان و مکان را سزاوار طلب یوسف دید یوسف را یکایک درون خلوتخانه طلبید یوسف چون درین خانه هفت در دید در آمد و از خبر بترسید و این درها چنان ساخته بود که به بستن یکی هر هفت بسته میشود زلیخا در بست هر هفت بسته کشت چون کار درین معرض بود یوسف چکونه بیرون رود زلیخا با یوسف سخن آغاز کرد و در معرض مخاطبت آورد کفت ای یوسف موی تو خوب بسیار است یوسف کفت تصویر کردهٔ پروردکار است باز کفت موی تو چه زیبا و برچین است یوسف کفت اول که در کور از تن جدا شود همین باز کفت چشمهای تو بغایت خوبست یوسف جواب کفت بدین چشمها دیدن خدای مطلوب است باز کفت دیده بکشا چشم را جمال من بنما کفت اکر تو بر تو نظر اندازد شاید آخر عمر خدای او را کور سازد چون سخن تا اینجا رسانید زلیخا از سبب دوری جستن برنجید یوسف کفت از تو دور میروم تا بخدای نزدیک شوم زلیخا کفت فراش حریر برای تو کسترده ام مشغول شو بکاری که برای آن آورده ام یوسف کفت اکر نزدیک تو روم از جنت بی نصیب شوم زلیخا کفت ای یوسف خشم من کزیدی و رسن طاعت من بریدی یوسف کفت چون درین کار خشم تو کزیدم بدرجهٔ خشنودی خدای رسیدم زلیخا در غضب آمد و در کلمات ناپسندیده در آمد کفت من از بهر اخر و اکرام تو کزیدم تو بر من تکبر میکنی و دم سرکشی میزنی زلیخا باز کفت ای یوسف این کفتارها بکذار و دست بر سینهٔ من بدار یوسف کفت اکر دست بر سینهٔ تو رسانم بر آتشی که بر تن رسد صبر نتوانم زلیخا چون دید که یوسف نزدیک او نمی آید و رغبت بدو نمی نماید از و آب طلبید تا بدین بهانه نزدیک شود و قابل کرفتن کردد یوسف کفت آب دادن نه کاری دشوار لیکن کنیزک تو از من بدین کار سزاوار زلیخا کفت تو بندهٔ خریدهٔ منی ترا شوهر می سازم قبول نمیکنی یوسف جواب کفت کشت دیکری چکونه بکارم مولی خود را چه نوع بیازارم زلیخا کفت ترا بر دست عیفان بسپارم در تشدید و تعذیب آرم یوسف کفت چون خدای از من خشنود شود از هیچ چیز ها هیچ باک نبود زلیخا باز کرمی طبیعت کرد آورد سر می کلمات آغاز کرد کفت ای یوسف بچه سبب از من باز میمانی و بکدام علت روی میکردانی یوسف کفت سبب باز ماندن ازین کار حق پروردکار است که مرا آفرید و حق مولی منت که مرا خریده و به اکرام

وهمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ما رأوا الآيات ليسجننه حتى حين ❁ ودخل دیدند نشانهای که دلالت کننده بود بر عصمت یوسف که حبس فرمایند او را تا مدتی که زبان مردم بسته شود و کوتاه و در آمدند	الآيات بالتقليل ثلاثة اوجه ورش الآيات سكت خلف وفي رواية خلاد
معه السجن فتيان قال أحدهما إني أراني با او بزندان دو بنده ملک شرابی و خباز کفت یکی از ایشان که شرابی بود بدرستی من میدیدم	إني أراني نافع وابو عمرو وابن كثير وابو عمرو
أعصر خمرا وقال الآخر إني أراني أحمل که بیرون می آوردم انکور خمر را و کفت آن دیکر که خباز بود بدرستی که من میدیدم که برداشتمی	أراني أراني الفتح ابن كثير وورش أعصر الآخر بالتقليل بالترقيق ورش
فوق رأسي خبزا تأكل الطير منه نبئنا بالای سر من نانی چند را که میخوردند مرغان از آن بیاکاهان ما را	الآخر سكت خلف
بتأويله إنا نراك من المحسنين ❁ قال لا يأتيكما بعاقبت کار آن بدرستی که می بینیم ترا از نیکوکاران کفت نیاید بشما	أراني نافع وابن كثير وابو عمرو أراني أراني بالامالة
طعام ترزقانه إلا نبأتكما بتأويله قبل هیچ خورشی که روزی دهند شما را مکر که بیاکاهانم شما را بصفت آن پیش که بشما آید	رأسي تأكل بالابدال ورش والسوسي
أن يأتيكما ذلكما مما علمني ربي إني از آنکه آید بشما آن طعام شما از آن چیزیست که آموزانیده مرا پروردکار من بدرستی که من	الطير بتأويله بالترقيق ورش بالابدال ورش والسوسي
تركت ملة قوم لا يؤمنون بالله وهم دست بداشته ام از دین کروهی که نیکروند بخدای تعالی و ایشان	نراك نراك بالامالة ابو عمرو وحمزة والكسائي
بالآخرة هم كافرون ❁ واتبعت ملة آبائي بسرای بازپسین ایشان ناکروندکانند و متابعت نمایم دین پدران خود را	قال لا يأتيكما بالابدال ورش والسوسي بالادغام نبأتكما بالابدال ورش والسوسي

بتأويله بالابدال ورش والسوسي — أن يأتيكما بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزة — ربي نافع وابو عمرو — لا يؤمنون بالابدال ورش والسوسي — بالآخرة بالتقليل ثلاثة اوجه وورش مع الترقيق — سكت خلف وفي رواية خلاد — كافرون بالترقيق ورش

مدغما عن الغنة خلف

آبائي نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر — لورش ثلاثة اوجه

کرد که از وی رضی و بخوف او عزی میرسی کاس زهر در دست داشت کریم و ابریق زرین بدست چیست عمل ساقی او و خود دید مرا بر می مسموم او را ایشان نام و او را بر دیوار خویش فرو کنم و اعزاز کرد زلیخا کفت مولای تو که از تو برود و خوف او از دل تو برود و بنده کان پروردکار ترا چندان مال صدقه بدهم که او از تو خشنود شود و خطهٔ ناخشنودی خدای از دل تو برود یوسف کفت ارتکاب حرام روی سیاهی و فساد و تباهی شر او بکفایت رسد و خوف او از دل تو برود و بنده کان پروردکار ترا چندان مال صدقه بدهم پروردکار است بر من ستر روا مدار و دل بر ظلم مکمار و مرا از رحمت خدای محروم مساز و در خزی و خذلان مه انداز و سبب رسوایی ملا اعلی و مشهد رسل و انبیاست و موجب دخول نار و مستوجب خشم پروردکار است و آن زن درهای بسیار را بست برای کرفتن یوسف برجست **وقالت هيت لك** چون سخن تا اینجا رسید و کار درین مرتبه کشید زلیخا برجست و درهای خانه بر بست **وغلقت الابواب** معنی اینست **قال معاذ الله** معنی اینست کفت یوسف پناه میکیرم بخدای پناه کرفتنی **معنی اینست** و کفت زلیخا بیا من برای تو ام این همه آراستکی برای نمایم همه برای تو ساخته کرده ام و پیش تو آورده ام **انه ربي احسن مثواي** **معني اينست** بدرستی شوهر تو پرورند و بر حکم شرع ظاهر مالک منست و باز داشت میجویم از خدای باز داشت جستنی از آنچه تو از من میخواهی از همه اسباب فساد و تباهی

نیکو کرده است جای مرا واکرام کرده است مرا حق او برمن مبرهن است خیانت بر اهل وی چونه کنم وقدم درین کار چگونه زنم انه لا یفلح الظالمون معنی اینست بدرستی شان اینست رستگار نشوند ظالمان
که بجا وراز حد کنند وچیزی در غیر موضع او افکنند با محسن بدی پیش آیند و با منعم صورت کفران نمایند ایشان را چه نوع فلاح بود وچگونه نجاح باشد و تواند بود که ضمیر انه عاید بر خدای عز وجل
دارند معنی برین جمله بود ارند بدرستی خدای پرورد کار منست نیکو کرده است جای مرا و افاضت کرده است فیوض عطا چگونه او را نا سپاس شوم ودر راهی که از آن نهی کرده است چه نوع روم
بدرستی فلاح نیابند ظالمان یعنی آرندگان اعمال ناروا وتجاوز کنندگان از امر ونهی خدای عز وجل ولقد همت به وهم بها لولا ان رای برهان ربه معنی اینست وسوگند یاد میکنم هر آینه بدرستی
قصد کرد زلیخا بیوسف قصد زنا باختیار وقصد کرد یوسف بزلیخا قصد طبع با ضطرار یا گویند قصد کرد زلیخا هم عزم وجزم وقصد کرد یوسف هم خطرهٔ بی عزم اگر نبودی دیدن او برهان پروردگار خویش را
یعنی برهان عصمت وحفظ حق مرا ورا هر آینه واقع شدی از و آنچ قصد کرده بود وهر آینه کار ناشایسته وعمل ناپسندیده ازو روی مینمود لیکن برهان دید ان قصدی که کرده بود در میدید بعضی گویند

أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ط مَا كَانَ لَنَا أَن
ابرهیم واسحق ویعقوب نسزد ونروا باشد مارا که پیغمبرانیم آنکه
تُشْرِكَ بِاللَّهِ مِن شَيْءٍ ط ذَٰلِكَ مِن فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا
انباز گیریم بخدای تعالی هیچ چیزرا آن از افزونی خدایست برما
وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ
وبر مردمان ولیکن بیشتر مردم سپاس داری نمی نمایند
يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ
ای دو مصاحب من یا ای دوستان زندان آیا خدایان پراکنده یعنی بتان بهتر یا
اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ط مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ
معبود بحق که یکتاست وشکننده کامها نمی پرستید جز معبود بحق را
إِلَّا أَسْمَاءً سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَّا أَنزَلَ اللَّهُ
مگر نامهایی چند بی حقیقت که نام نهادید شما آنرا و پدران شما فرو نفرستاد خدای تعالی
بِهَا مِن سُلْطَانٍ ط إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ط أَمَرَ أَلَّا
بنبوت آن هیچ حجتی نیست حکم مگر خدایرا فرمود خدای که نه
تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ط ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ
پرستید مگر اورا آن عبادت خدای دین راست است ولیکن
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ
بیشتر مردمان نمی دانند ای دو مصاحب من یا ای دوستان زندان

شَيْءٍ
بالمد والوسط ورش
شَيْءٍ
بالنقل والادغام
والوقف وفي كل واحد منهما الروم والاشمام والسكون حمزة وهشام
النَّاسِ النَّاسِ
بالامالة دوري في رواية
ءَأَرْبَابٌ
بالتسهيل ابن كثير وورش
ءَاأَرْبَابٌ
بالتسهيل مع الادخال ابو عمرو وقالون وهشام
ءَاأَرْبَابٌ
المتبع التحقيق هشام
ءَأَرْبَابٌ
بالابدال مع المد ورش
خَيْرُ أَمِ اللَّهُ
بالنقل ورش
خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ
سكت خلف في رواية
خَيْرٌ
بالترقيق ورش

وَآبَاؤُكُمْ النَّاسِ
ثلثة اوجه لورش بالامالة الدوري في رواية

وعصمت ایشان در دل لایح نمود کذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء معنی اینست همچنین که یوسف را گفتیم او را بر عصمت وعفت ثابت داشتیم از یوسف مقدمات زنا وزنا دور کنیم
انه من عبادنا المخلصین معنی اینست بدرستی یوسف از بندگان ماست که خلاص داده شده اند از فساد وتباهی لاجرم این کار نکند وخود را در بلای زنا ومقدمات او نیفکند واستبقا الباب
وقدت قمیصه من دبر والفیا سیدها لدی الباب معنی اینست زلیخا ویوسف بشتاب رفتند یکدیگر سبقت وپیشی جستند وشوهر زلیخا را نزدیک در یافتند ودر یافتن او را در یافتند وزلیخا که
دامن یوسف گرفته بود زور آورد پیراهن او را از پس باز کرد ودر هنگام دویدن شوهر زلیخا زلیخا را دید حالتی که مشاهده کرد نه پسندید گفت این چه حالست واین چه اعمال است روایت کرده اند
چون یوسف علیه السلام برهان دید گریخت اغلاق واقفال درها همه بریخت راه بیرون آمدن یافت زلیخا باشیفتگی دنبال او شتافت پس زلیخا دامن پیراهن او گرفت از کشیدن زلیخا ورمیدن یوسف
دامن پیراهن انشقاق وانخراق پذیرفت هم درین میان که هر دو می شتافتند عزیز مصر را که شوهر زلیخا بود در یافتند قالت ما جزاء من اراد باهلك سوءا الا ان یسجن او عذاب الیم معنی اینست

قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي معنی اینست گفت یوسف زلیخا مرا از نفس من مطالبه کرده وخود را ومرا درین معرض آورده وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا معنی اینست وگواهی داد برای یوسف در آن
مدعی گواهی از اهل زلیخا بعضی گویند ابن اُو دیا او وبعضی گویند پسر عمّ او بود وبعضی گویند حکیمی که در گفتار وکردار معتمد علیه میبود که ملک وعزیز مصر در کارها سوی او رجوع داشتند واورا
حکیم امین وراست گوی می پنداشتند وبعضی گویند شاهد مردیست که با عزیز یکجا نشسته بود وبعضی گویند صغیری بود که عاجز از سخن میبود بر طریق خارق عادت زبان گشاد وبر براهن یوسف
گواهی داد وبعضی گویند مخلوقی بود نه انسی نه جنی خدای بیدا آورد که بر مدعای یوسف اداء شهادت کرد إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ
فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ معنی اینست اگر باشد پیراهن بدین صفت که پاره کرده شده است از پیش زلیخا صادقه بود وبودن یوسف از کاذبان ثابت شود واگر باشد پیراهن یوسف برین صفت که
پاره کرده شده است از پس زلیخا کاذبه ومجرمه بود زیرا چه ظاهر شود که دروغ گفته است ودر راه افترا رفته است وبودن یوسف از صادقان وراست گویان متحقق گردد فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ
مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ معنی اینست
پس هرگاه که شوهر زلیخا یا حکیم یا شخص
که اهل شوهر بود پیراهن یوسف
که پاره شده است از پس دید علامت
صدق یوسف وکذب زلیخا او را
ظاهر شد دلیل کذب زلیخا بر دعوی
جنایت یوسف وصدق یوسف در
دعوی براءت خویش آورد خطاب
مر زلیخا کرد که بدرستی این مکر از مکر شما است
بدرستی این افترا وبهتان از کید
شما است ای طائفه زنان بدرستی
که مکر شما مکریست عظیم وشر
فخیم یُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا
وَاسْتَغْفِرِي لِذَنْبِكِ روایت کرده اند
یوسف میخواست شکایت بنماید
وحکایت را شرح دهد عزیز مصر
با شاهد دریافت سوی او برداشتن
شتافت معنی این گفت شوهر زلیخا
یا شاهد ای یوسف از ین گفتار اعراض
بکن قصه معلوم شده است شرح
وبسط مکن وای زلیخا که خود را
آمرزش جوی وعذر تا بوده مکن وا
گفت مِنَ الْخَاطِئِينَ معنی این است
زیرا که بدرستی تو هستی از خطاکاران
وگناهکاران این خطا از تو زاده
واین گناه از تو افتاده است وَقَالَ
نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ
تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ
شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ
مُبِينٍ معنی
اینست وگفتند جماعتی از زنان در
شهر ... زن خباز وزن
حاجب وزن زندانبان که زن عزیز
مصر غلام خود را از نفس او میجوید و
راه طلب او می پوید بدرستی او آن
غلام از روی محبت فریفته کرده و دل
او را بر او شیفته کرد او بدرستی ...
بر پرده دل او رسیده ... او را
در بین بدرستی ما هر آینه او را در گمراهی
ظاهر میدانیم ... ضلال افتاده که
بهوای او داده بی مخرج هر چند که
غلام با جمال بود بر زنان ... مالک
او را ملامت باشد فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ
أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ معنی اینست
یعنی بدان چنین ... بگر ... کردند
ره مذمت ... که هر که
کشید ... و
وگفتار زنان ... ایشان فرستاد
سوی ایشان کسی را تا طلب کند
بیارد وایشان را در ضیافت او حاضر آرد
تا برهان یوسف بنمایند او را زجر ملامت
ومذمت بیرون آید بعضی گویند

كُنتُمُ

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ
اما یکی از شما یعنی شرابی دهد بسید خود خمررا واما آن دیگر که خبّاز است

فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ
بر دار کرده شود پس خورد مرغ از سر او حکم کرده شد آن کار

الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ۞ وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ
که در باب آن جواب می طلبید وگفت مر آنکس را که گمان برد

أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ
که از آن دو کس او خلاص یابنده است یاد کن مرا نزد سید خود پس فراموش کرد او را

الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ
دیو یاد آوردن سید او پس افتاد در زندان مابین

سِنِينَ ۞ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ
سه سال یا نه سال اکثر بر آیند که هفت سال بوده وگفت پادشاه مصر ریان بن الولید بدرستی من دیدم هفت گاو

سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ
فربه که میخورند آنرا هفت گاو لاغر وهفت خوشه

خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي
سبز وهفت دیگر همه خشک ای اعیان علما وحکما فتوی دهید مرا در باب

رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ۞
خواب من اگر هستید مر خواب را تعبیر کنان

الْآخِرُ بالنقل ورش
الْآخِرُ سكت خلف وفي رواية خلاد
فَيُصْلَبُ بالتغليظ ورش
فَتَاكُلُ بالابدال ورش وسوسي
الطَّيْرُ بالترقيق ورش
رَاسِهِ بالابدال سوسي وفي الوقف حمزة
الْأَمْرُ بالنقل ورش
الْأَمْرُ سكت خلف وفي رواية خلاد
فَيُهِي بالاشباع ابن كثير
وَقَالَ لِلَّذِي بالادغام سوسي
فَأَنْسَيهُ امالها حمزة وكسائي وفي رواية ورش
فَأَنْسِيهُ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

ذِكْرَ رَبِّهِ ذِكْرَ إِنِّيَ أَرَى أَرَيَ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ يَا كُلُّهُنَّ عِجَافٌ وَّ خُضْرٍ وَّ
الْمَلَا وُفْتُونِي رُءْيَايَ رُيَّايَ رُءْيَايَ لِلرُّويَا لِلرُّؤْيَا
بالترقيق ورش · بالامالة · نافع وابن كثير وابو عمرو · ادغم بلا غنة خلف · امالها ابن ابو عمرو وفي رواية ورش · بالابدال سوسي

بالابدال نافع وابن كثير وابو عمرو ودو دمان عظام برای ایشان ضیافت ساخت ومایده برداخت وَأَعْتَدَتْ بالامالة المحضة كسائي بالابدال السوسي وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش چند عورت بودند از زنان کرام
لَهُنَّ مُتَّكَأً معنی اینست وساخته کرد برای ایشان تکیه گاهی باوقری وعظمتی وجاهی وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّينًا معنی اینست
وهر یکی را از ایشان کاردی داد وترنجی بر دست هر یکی نهاد وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ معنی اینست وگفت زلیخا یوسف را بیش این زنان بیرون آی پس یوسف بامر او بیرون آمد ودر نظر ایشان در آمد
فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ معنی اینست پس هرگاه که زنان مذکوره نظر بر او کاشتند از غایت جمال وکمال او بزرگ پنداشتند وببریدند دستهای خویش را چون از شیفتگی بیهوش گشتند
ومیان ترنج ودست فرق نکردند معنی اینست ملامت گوی بی حاصل ترنج از دست نشناسد ۞ در آن معرض که چون یوسف جمال از پرده بنمای وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ معنی این وگفتند جز خدای همه متهم
بعیب اند بی عیب خدا است آگاه نه ایم که این چه صورت وچه سیما است بی عیب چگونه گویم وتنزیه او از منقصت چه نوع جویم مَا هَذَا بَشَرًا معنی اینست یوسف صورت بشر ندارد از دل ما را از خود ملک می پندارد

انّ هذا الّا ملكٌ كريمٌ معنی اینست نیست یوسف مکر فرشته بزرگ کثافت بشری ندارد و دل در روی صفای ملکیت می‌بیند بیت که میگوید تو بی از نسل آدم بدین خوبی نباشد آدمی زاد صورت بشر که دیدی این صورت او نیست ماند لاجرم مردم او را ملک میخواند بیت بشر چگونه بود کاندرو کثافت نیست ملک بود که بچشمش بجز لطافت نیست روایت کرده اند روی یوسف چون آفتاب بودی و رنگ او چون رنگ آتش نمودی وقت تبسم از دندانها انوار ساطع شدی و وقت تکلم از دهن او روشنایی و خوشبویی پیدا آمدی وارث حسن آدم بود و در جمال الزهره آدمیان ممتاز مینمود هرکه دیدی فریفته گشتی و هرکه صفت او شنیدی آشفته شدی زنان بدیدن اینچنین صورت چگونه بی تاب نشوند و از دیدن سرو پای او چه نوع از دست نبرند بیت با جان سلسلهٔ زلف که لیلی دارد حق بدست دل مجنونست که دیوانه شود دیگر هرکه این رخسار دید و این فغان مزشنید گفت اگر رخسار اینست این فغان می‌زیبدت قالت فذلكنّ الّذي لمتنّني فيه معنی اینست گفت زلیخا پس این کس ای زنان آنست که شما مرا در محبت او ملامت میکردید و مراد رشان او در نکوهش می آوردید بیت کیست کز آن زلف پریشان نشود یا که از طرح بیجان تو بیجان نشود

ولقد راودته عن نفسه فاستعصم

قدّمتمو	لعلّهمو حصدتمو	انبّئكمو

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قالوا أضغاث أحلامٍ وما نحن بتأويل الأحلام
گفتند این شوریدهای خوابهاست و نیستیم ما بتعبیر خوابهای شوریده

بعالمين ۝ وقال الّذي نجا منهما وادّكر
دانایان و گفت آنکه خلاص یافته بود از آن دو کس و بیاد آورد

بعد أمّةٍ أنا أنبّئكم بتأويله فأرسلون ۝ يوسف
بعد از مدتی دراز من بیاگاهانم شما را بتعبیر آن خواب پس بفرستید مرا ای یوسف

أيّها الصّدّيق أفتنا في سبع بقراتٍ سمانٍ يأكلهنّ
ای کامل صدق فتوی ده ما را در هفت گاو فربه که میخوردند آن را

سبع عجافٌ وسبع سنبلاتٍ خضرٍ وأخر يابساتٍ
هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و هفت دیگر همه خشک

لعلّي أرجع إلى النّاس لعلّهم يعلمون ۝ قال
تا مگر من بازگردم سوی ملک و اتباع او تا مگر ایشان بدانند منزلت ترا گفت

تزرعون سبع سنين دأبًا فما حصدتّم
زراعت خواهید کرد هفت سال حال آنکه بر عادت خود باشید پس آنچه درو کنید از جد و اجتهاد

فذروه في سنبله إلّا قليلًا ممّا تأكلون
پس بگذارید در خوشه آن مگر اندکی از آنچه میخورید

ثمّ يأتي من بعد ذلك سبعٌ شدادٌ يأكلن ما قدّمتم
پس آید از پس آن هفت سال سخت خورند آنچه از پیش فرستاده اند

بتاويل — بالابدال ورش والسوسي
الاحلام — بالنقل ورش
الاخلام — سكت خلف وفي رواية خلاد
امةٍ انا امة انّا — بالنقل ورش سكت خلف نافع وفي رواية
بتاويله — بالابدال ورش والسوسي
سمانٍ يأكلهن — ادغم بلا غنة خلف
يأكلهن — بالابدال ورش والسوسي
عجاف وّ — ادغم بلا غنة خلف
خضرٍ وّ — ادغم بلا غنة خلف
لعلّي الناس — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر بالاسكان
دأبا دابا — بالابدال السوسي وفي الوقف حمزة
فذروهو — بالاشباع ابن كثير

يأكلن	شدادًا يأكلن	بعد ذلك	ثمّ يأتي	تأكلون	
بالابدال ورش والسوسي	ادغم بلا غنة خلف	بالادغام سوسي	بالابدال ورش وسوسي	بالابدال ورش وسوسي وفي الوقف حمزة	

ذلكما ممّا علّمني ربّي معنی اینست آن یعنی تأویل و اخبار مذکور رای دو جوان از تعلیم کردن خدا و علم دادن اوست مراست انّي تركت ملّة قوم لا يؤمنون بالله معنی اینست

ودخل معه السجن فتيان قال أحدهما إنّي أراني أعصر خمرًا وقال الآخر إنّي أراني أحمل فوق رأسي خبزًا تأكل الطّير منه نبّئنا بتأويله إنّا نراك من المحسنين روایت کرده اند دو بنده پادشاه یکی ساقی و دوم اختلاف است بعضی گویند طباخ بود بعضی گویند خباز بعضی گویند خوان سالار بر آن دو بنده تهمت زهر برای هلاک پادشاه واقع شده بود پادشاه ایشان را حبس در بندیخانه فرمود این حکایت قصهٔ ایشانست معنی اینست و دو بنده از بندگان پادشاه با یوسف در بندیخانه در آمدند و در زندان با او مصاحب شدند و الفت گرفتند و ایشان با یوسف بمصاحبت در بندیخانه انیس گشتند و یوسف را علم تعبیر خواب داده بودند و او را در تعبیر رؤیا هیچ مشاهده و معاینه مینمودند ناگاه ساقی گفت من خواب دیده ام چنانستی که انگور را بشیلیده ام دوم گفت من نیز در خواب سه دسته نان دیده ام که بار آن را بر خود کشیده ام پرندگان که در هوا می پرند نانی که بر سر من آ میخورند بیا کاهان ما را از تعبیر این خواب بدرستی ما می‌بینیم ترا نیکو دانندهٔ چیزها از هر باب قال لا يأتيكما طعامٌ ترزقانه إلّا نبّأتكما بتأويله قبل أن يأتيكما معنی اینست گفت یوسف نباید بر شما الطعامی که روزی کرده شوید از طعام مگر آنکه خبر کنم شما را با آمدن آن پیش از آنکه بیاید بتمام فایدهٔ این گفتار اظهار فضیلت خویش بود تا خلق بهره گیرند

بدرستی من کذاشته ام دین کروهی که ایمان بخدای نمی آرند ودل بردین مسلمانی نمی کمارند وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ معنی اینست وایشان بکار آخرت ملتبس اند ایشان بدو کافرند یعنی
یعنی با آخرت ملابسه کفر دارند بدو وایمان نمی آرند ملابسه ایشان با آخرت همین است جهت تعلق همین معنی شعر است وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ معنی اینست وپس روی دین
پدران خویش برهیم واسحق ویعقوب کرده ام ورد متابعت بر پی ایشان رفته ام مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ معنی اینست نیست شایان ما را که شریک کردانیم بخدای چیزی را از هر چیزی
که باشد واز هر جنس وهر نوع وهر صفت که بود خصوصا سنک وکوهر بی سمع وبی بصر را چگونه اله دانیم وچه نوع معبود کردانیم از زمن ما این کار ناشایسته نیاید واینچنین عملها نپسندیم روی نما
ذَٰلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ معنی اینست آن یعنی اتباع دین از فضل خداست بر ما وان معظم نعم والاء جزالت ابن عطیه را داکر بر وجلالت این نعمت را
شاکر بر ولیکن اکثر مردمان درین سپاسداری نمی پویند وشکر نعمتی کر ایشان فایض کشته نمی کویند يَا صَاحِبَيِ السِّجْنِ أَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ معنی اینست

ثُمَّ يَاتِي بَعْدَ ذَٰلِكَ فِيهِ وَفِيهِي تَعْصِرُونَ يَعْصِرُونَ ائتُونِي
بالابدال ورش وسوسي | بالادغام سوسي | اشبع ابن كثير | اشبع ابن كثير | حمزه والكسايي | بالترتين ورش | بالابدال ورش وسوسي

لِهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ
از ذخیرها برای آن سالها — مکر اندکی — از آنچه نهان کرده باشید — پس آید — پس از آن
عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ وَقَالَ الْمَلِكُ
سالی — باران فرستند — مردم را — ودر آن عصیر کنند انکور وزیتون وکنجد را — وکفت پادشاه مصر
ائْتُونِي بِهِ ج فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ
بیارید بمن — اورا — آنکاه که آمد بیوسف — فرستاده پادشاه — کفت بازکرد سوی — سید تو
فَاسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ ط إِنَّ
پس بپرس او را چیست کار آن زنان — که پاره کردند — دستهای خود را بدرستی
رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ
که پروردکار من بمکر ایشان داناست — کفت چیست کار عظیم شما چون معاودت طلب نمودید
يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ ط قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ
از یوسف — برای غرض شهوت — کفتند — تنزیه — مر خدای را — ندانستیم ما بر او
مِنْ سُوءٍ ط قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ ز أَنَا
هیچ بدی — کفت — زن — عزیز — این زمان در مرکز خود قرار کرفت صدق وصواب — من
رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ
خواستم او را برای تحصیل غرض شهوت از او — وبدرستی که او هر آینه از راستکویانست — در اظهار براءت — آن جد نمودن برای آنست
أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ
که من خیانت ننمودم با او در غیبت او — وبدرستی خدای تعالی راه یافته نکرداند حیله خیانت کنانرا

جَاءَهُ — بالامالة حمزه وابن ذكوان
ارْجِعِ إِلَيْ — بالنقل ورش
ارْجِعْ إِلَيْ — سكت خلف في رواية
فَسَلْهُ — بالنقل ابن كثير والكسايي
فَسْئَلْهُو — بالاشباع ابن كثير
حَاشَا — في الوصل ابو عمرو
عَلَيْهِي — بالاشباع ابن كثير
مِنْ سُوٍّ — بالنقل السكون او الروم في الوقف حمزه وهشام
مِنْ سُوّ — بالادغام مع السكون او الروم حمزه وهشام
امْرَاهْ — بالهاء ابن كثير وابو عمرو والكسايي بالامالة الكسايي
الْآنَ — بالنقل ورش
الْآنَ — سكت خلف في رواية

[illegible]

الْآنَ لَمْ أَخُنْهُ لَمْ أَخُنْهُو الْخَائِنِينَ
ثلثة اوجه لورش | بالنقل ورش | سكت خلف في رواية | بالاشباع ابن كثير | بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزه

او را برداركردند و که براءت ساخت او را از خیانت مبرهن کشت ومعامله او بصیانت ودیانت بیوست او را در عملی که بود داشتند ومرتبه او بیش از آن که بود ساختند

کویند وعید هلاک دیدن خواب را منکر کشت وباعتراف کذب خویش بیوست یوسف صلوات الله وسلامه علیه کفت قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ معنی این است تمام کرده شد ومحکم کردانید
آمد کاری که در آن استفتا میکردید وحکم آن می جستید یعنی تعبیر خواب شما محقق کشت وقصه رویا بروفق خواهد پیوست رویا معتبر به تعبیرست در نیکی وبدی خواب تعبیر را تاثیرست هم از پیغمبر
خوابی که بینند تعبیرا او را زنا دان نپرسند ویبر دشمن نکویند وبیان آن از او نجویند که او برحسب مطلوب خویش تعبیر کند وخواب نیک را بتعبیر بد در حیز بدی افکند کفته اند اکر خوابی مکروه به بیند سه
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم کوید وهر بار آب دهن جانب چپ اندازد بدین تعوذ وخوی انداختن شیطان مطرود ومرجوم سازد واین خواب برکسی نکوید وتعبیر آن از کسی نجوید خواب مذکور او را زیان
نکند واو را در مشقت ومضرتی نیفکند روایت کرده اند بعد سه روز رایان مذکور را از حبس بیرون آوردند واز تعبیه زهر که ایشان را وسمت کرده بودند تفحص کردند شرابی که ساقی آورده بود او را آشا
آشامیدند او را هیچ زیان نرسید لطعامی که خباز یا طباخ ساخته بود او را مر بخوردن کردند بر خوردن آن اقدام نمود جانوری دیگر را خورانیدند بهلاک رسانیدند جنایت او بتحقیق پیوست وخیانت او محقق

وقال للذي ظن انه ناج منهما اذكرني عند ربك فانسيه الشيطان ذكر ربه فلبث في السجن بضع سنين معني اينست كفت يوسف مركسي را كه كمان برده بود كه برستي ونجات
يابنده است ومخلص شونده از ميان آن دو خواب كه ديده بودند واستعبار آن مي نمودند وتواند بود ظن بمعني علم باشد چه تعبير پيغمبر پيش از تقرير ظني است وبعد از تقرير قطعي است ياد كن مرا
نزديك مالك خويش تا مرا ياد آرد واز بند كذارد زير فراموش كردانيد شيطان ناجي را ياد كردن يوسف نزديك مالك خويش ويا در هانيدن آن درنك كه يوسف در بند بخانه چند سال وبعضي كويند
بضع از يكي تا چهار وبعضي كويند از سه تا نه وبعضي كويند از سه تا ده وبعضي كويند بعد از هفت سال بشومي اين حادثه سه سال ديكر در بند بخانه درنك نمود وقال الملك اني ارى سبع بقرات سمان
ياكلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر واخر يابسات يا ايها الملأ افتوني في رؤياي ان كنتم للرؤيا تعبرون معني اينست وكفت ملك آن زمان يعني ريان كه مي بينم
هفت كاوي كه لاغرند هفت كاو فربه را ميخورند وهفت خوشه سبز را وخوشه ديكر خشك در رؤياي كروه اكابر واشراف كه مجالس شما برست ومحافل از شمع جمع شما منور رست درين خواب من
مرا فتوى دهيد ومشكل مرا حل كنيد
شما را براي مصلحت طلبيده ام وفتوى
شما بدين جهت كزيده ام اكر باشيد
شما كه خواب را تعبير ميكنيد
ودم از تعبير خواب مي زنيد قالوا
اضغاث احلام معني اين است
كفتند آن كروه اين خوابها پريشان
از تحديثات نفس ويا تخيلات شيطان
است خوابهاء بالله است كه تعبير
نه پذيرد وره صدق وصواب نكيرد
وما نحن بتأويل الاحلام بعالمين
معني اينست ونه ايم ما تعبير
خوابهاي پريشان را داننده ومعاني
چيزهاي بي معني باز كننده
وقال الذي نجا منهما وادكر
بعد امة انا انبئكم بتأويله معني
اينست وكفت آنكه از جملهٔ
دو بنده محبوس نجات يافته ودولت
قرب پادشاه دريافته يعني ساقي
پيش پادشاه ذكر كرد وبعد مدتي
ذكر يوسف ياد آورد كه من خبر
كنم شما را بتعبير اين خواب وبيارم
درست ترين جواب فارسلون
معني اين است چون وعده بيان اين
خواب كردم ودم اين كار زدم
پس مرا بفرستيد سوي يوسف
كه او فن تعبير ميداند واين كار
نيكو ميتواند از وي تعبير اين خواب
بجويم وآنچه او بكويد بر شما بكويم
يوسف ايها الصديق افتنا
في سبع بقرات سمان ياكلهن
سبع عجاف وسبع سنبلات
خضر واخر يابسات لعلي ارجع
الى الناس لعلهم يعلمون
معني اينست اي يوسف كه كمال
صدق داري وجز راست وصواب
سايغ نمي پنداري فتوى ده ما را و
تعبير كن در رؤيا كه هفت كاوي كه
لاغرند هفت كاو فربه را ميخورند
وهفت خوشه سبز وهفت خوشه
خشك شده ديكر تا باز كردم سوي
مردمان وخبر كنم ايشان را بدان شايد
ايشان از مرتبه تو آكاه شوند وسوي خويش
بخوانند قال تزرعون سبع
سنين دأبا فما حصدتم فذروه
في سنبله الا قليلا مما تاكلون
معني اينست كفت يوسف در
جواب در تعبير اين خواب غلها را
هفت سال بياپي بكاريد در حالي
كه پيوستكي كنيد وكوشش نماييد
ايد يا پيوستكي كنيد وكوشش نماييد
پيوستكي كردني وكوشش نمودني
پس آنچه درو كنيد آنرا در خوشه
بداريد ودر انبار كردن مه آريد

بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو — نفسي نافع وابو عمرو — بالسوء الا بالسو الا بالسو الا بالسو الا ربي

قالون والبزي في رواية بالادغام — قالون والبزي في رواية تسهيل حمزة الاولى مع المد والقصر — بتسهيل الهمزة الثانية او بابدالها الفا ورش وقنبل — باسقاط الاولى مع المد والقصر ابو عمرو

الجزء الثالث عشر

وما ابرئ نفسي ان النفس

ودعوى براءت نفس خود نميكنم از خطا وزلت چه نفس انساني از غلبه حوادث قوى بدني برو

لامارة بالسوء الا ما رحم ربي

هر آينه فرماينده است بيدي كه مقتضي دواعي شهوت وغضب است مكر آنكه بخشايد پروردكار من

ان ربي غفور رحيم وقال

بدرستي كه پروردكار من آمرزكار است وبخشاينده وكفت

لا يمسه الا المطهرون

بيند

معني اينست ملك كفت او را بر من بياريد وبه اعزاز از مجلس بيرون آريد كسي را براي آوردن تعيين كرد واو را فرستاد او رفت وروي بسوي آوردن او نهاد
در آن هنكام كه بر يوسف آمد ودر مقام او در آمد وآنچه بدان فرموده شده بود رسانيد وامر ملك بدو روشن كردانيد يوسف كفت باز كرد از ملك بپرس حال زناني كه
دستهاي خويش بريده بودند چه بوده وقصه مذكوره در دل پادشاه بر چه صورت روي نموده وتا حقيقت تحقيق نشود وتهمت ما از من زدوده نشود بيرون نيايم

مكر اندكي از آنچه بخوريد وسوي احتياج داريد ثم ياتي من بعد ذلك سبع شداد ياكلن ما قدمتم لهن الا قليلا مما تحصنون معني اينست پس بيايد
سالهاي سخت بر مردمان ودشوار بر عالميان كه بخورند آن سالها يعني بخورد خلق در آن سالها آنچه پيش داشته ايد براي خود از ذخيره نداشته ايد مكر اندكي از آنچه نكاه خواهيد داشت
ثم ياتي من بعد ذلك عام فيه يغاث الناس وفيه يعصرون معني اينست پس بيايد بر شما سالي كه مردمان فرياد رسيده شوند وباران داده كردند
وشيرها بياشامند ارزاني پديد آيد وفراخي روي نمايد وقال الملك ائتوني به معني اينست يوسف تعبير خواب كفت ساقي كه سوي يوسف فرستاده شده بود شنيد
وتعبيري كه يوسف كفته بود كذرانيد وبسمع او رسانيد ملك آنرا پسنديد واكرام واعظام يوسف لازم ديد بر تقرير اين چنين عالمي حكيمي داناي عظيم
آورد وكفت ملك او را بر من بياريد وخاطر بر اعزاز او كماريد فلما جاءه الرسول قال ارجع الى ربك فسئله ما بال النسوة اللاتي قطعن ايديهن

اين

چه باتهمت مذکوره حضور مجلس پادشاه رانشایم اِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ معنی این است بدرستی پروردکار من بهدسکالی زنان ومکرایشان علیم است آنچ ایشان کرده اند میداند وآنچ ازایشان ازبدسکالی
وبدکرداری ودروغ کویی وایذاجویی بناحق صادرشده است جزاوسزاء آن می تواند وتواند بود که ان ربی عزیز مصر که مربّی یوسف بود مراد باشد که او بقراین وشواهد کید زنان میدانست
وزلیخا را که دوست میداشت مخالف شدن نمیتوانست که اوراواستغفری لذنبك انك کنت من الخاطئین کفته بود وبشهادت شاهد از کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین اورا
قصه براءت یوسف حق مینمود در حدیث آمده لقد عجبت من یوسف وکرمه وصبره والله یغفرله حین سئل عن البقرات العجاف والسمان ولوکنت مکانه ما اخبرتهم حتی اشترط ان یخرجون ولقد عجبت
منه حین اتاه الرسول فقال ارجع الی ربك ولوکنت مکانه ولبثت فی السجن مالبث لاسرعت الاجابة وبادرتهم الباب ابن عباس رضی الله عنهما کفته اکر یوسف شتابی کردی ملك را بر تحقیق
قضیه نخواندی همیشه در دل ملك کمان تهمت او ماندی قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ معنی اینست کفت ملك مر زنان را که دستهاء خود بریده بودند ویوسف را تهمت مینمودند

ائتونی بالابدال ورش والسوسی — أَسْتَخْلِصْهُو بالاشباع ابن کثیر — مَكِينٌ أَمِينٌ بالنقل ورش — مَكِينْ أَمِينٌ سکت خلف فی روایة

چه بود کاری که منسوب بود سوی شما در وقت طلب کردن شما یوسف را از نفس او راست بکویید وره صدق بجویید قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ معنی این است کفتند زنان مذکوره همه متسم بدی اند جز خدای همه متصف بعیب اند یوسف رابی عیب چونه کوییم وبی عیبی او چکونه جوییم حق اینست که ما در وی بدی ندانسته ایم نسبت بدی که سوی او کرده ایم نابوده کفته ایم قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ معنی اینست کفت زن عزیز مصر یعنی زلیخا اکنون حق ظاهر کشت وصدق بظهور پیوست أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ معنی این است منم که مراوده کردم یوسف را از نفس او واین کار مخصوص بمن است نزاهت یوسف علیه السلام از این تهمت مبرهن است وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ معنی اینست وبدرستی یوسف یا وجا اینست یوسف هرآینه از صادقان است یعنی از راست کویان ودرست کارانست ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ معنی اینست آن یعنی رسول را باز کردانیدن واز ملك خویش پرسیدن زنان بود تا عزیز مصر را معلوم شود که در غیبت او خیانت نکرده ام وجریمه بنیاورده ام وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ معنی این آن یعنی آن کفتار وآن کردار کاین بود از من برای این که بداند عزیز مصر که من اورا در غیبت او خیانت نکرده ام وسمت خیانت بر خود نیاورده ام حق تحقیق شود وکمان بدی من از دل او برود وازجهت آنکه کید خاینان شنیع است قبیح است از آن تبری باید کرد وخود را بر بیزاری از آن باید آورد یا کویند تا بداند که در غیبت او خیانت نکرده ام واین جریمه نیاورده ام وتا بداند که کید خاینان بدچیزیست ونکوهیده فعلی است که من تبری از آن میکنم ودم بیزاری از آن میزنم یا کویند تا بداند که من خیانت نکرده ام وازجهت مراعات حق او که مرتبی منست شوت حق تربیت او در شان من مبرهن است وازجهت آنکه خدای عز وجل کید خاینان نپسندد ومکر ایشان را رواج ندهد وقصد

من کلام الله خالق البشر

الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ
پادشاه مصر — بیارید بمن — اورا — تا خالص کردانم اورا
لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ
برای قرب خود — پس آنکاه که سخن کفت با او — کفت — بدرستی که تو
الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ
امروز — نزد ما — با مکانت ومنزلتی — ومؤتمن

تنزیل من رب العالمین

فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ معنی این است پس هرکاه که سخن کفت یوسف با ملك سخن او ملك را خوش آمد وعزت یوسف وفضیلت او در دل او
درآمد کفت بدرستی تو نزدیك ما امروز رخدا وند مکانتی وصاحب امانتی لایق آنی که ترا ممکن کردانم وبمرتبه جاه ومنزلت برسانم روایت کرده اند چون
فرستاده ملك بریوسف رسید امر ملك با مدن او رسانید کفت الطاعة نمابرخیز بیا زندانیان که با او الفت داشتند دل بر دعاء او کماشتند دعا کردند
ایشان را نفید نکند وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي معنی اینست وخود را از بدی بیزار نمیکردانم ونفس خود را در مرتبه براءت از زشتی نمیرسانم از این روکه نفس است نه از آن روکه مزکی است معصوم کردانید خاست
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي معنی این است بدرستی نفس از آن روکه نفس است هرآینه فرماینده بدیست درین کار مبالغت دارد روح را بالت بر لوث بدی می آرد مکر نفسی که خدای آنرا
رحمت کرده است وبرنیکی ونیکوکاری اورده است و تواند بود که ما مصدریه باشد والمصدر قد یجعل حینا تقدیر چنین بود ان النفس لامارة بالسوء فی جمیع الاوقات الا فی وقت رحمة ربی ایاها
معنی چنین آید نفس اماره بیدی است در همه اوقات مکر در وقت رحمت کردن پروردکار وبازداشتن او از زین کار و تواند بود که این استثنا منقطع باشد معنی چنین بود لیکن نفس مرحومه از بدی بیزار است
وبری از زین کار است إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ معنی این است بدرستی پروردکار من آمرزنده است خطا یا آمرزد بخشنده است عطا یا بخشد وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي معنی
اینست ملك بعد استماع مقال وتحقیق حال وظهور حق ووضوح صدق بار دیکر کفت یوسف را بیارید ودر حضرت من برسانید او را برای ذات خویش خالص کردانم وبقرب منزلت برسانم

وبحمایت وکلایت حق سبحانه وتعالی سپردند یوسف صلوات الله علیه دل بر رفتن آورد بر خواست غسلی کرد و در تنظیف بدن از درن مجلس کوشید وبه نیت رفتن جامهاء نو پوشید وبعضی
کویند ملک هفتاد حاجب را با هفتاد اسپ فرستاد یوسف جامهٔ ملوک بپوشید وتاج که پادشاه فرستاده بود بر سر نهاد با تجمل مذکور سواری کرد ملک که هفتاد زبان میدانست روی
بر وآورد بهفتاد زبان با او تکلم کرد یوسف هر هفتاد زبان دانست وجواب دادن او چنانچه باید وشاید توانست بعد از آن چون یوسف خواست که مراجعت نماید واز پیش پادشاه بیرون
آید برخاست بزبان عبری دعا کرد وزبانی وراء زبانها که ملک میدانست آورد ملک این زبان ندانست وفهم کردن آن نتوانست کفت این کدام زبانست کفت این زبان عم منست زبان پدر
منست یعقوب واسحق وابرهیم که سخن بزبان عبری میکفتند ودر غرر نظام این کلام می سفتند وقت بیرون رفتن سلام بزبان عربی کرد ودرین سخن نیز زبانی که ملک نمیدانست آورد
ملک کفت این زبان کیست یوسف کفت این زبان جلیل است زبان عم من اسمعیل وابرهیم خلیل است ملک از جلایل فضایل او عجب کرد وجزایل شمایل او ملک را در خوشی آورد یوسف علیه
السلام ملک را کفت خواب خود بکوتا از زبان تو بشنوم ودر راه تحقیق تعبیر آن روم ملک خواب خویش بتمام تقریر کرد ویوسف را در تعبیر آن آورد تعبیری که در غیبت کفته بود بحضور کفت وکهر کانی ودر سر معانی سفت کفت هفت سال ارزانی خواهد بود ودر آن وفاء حبوب وثمار بکمال روی خواهد نمود حاصل آنرا همه در خوشه ذخیره کردن فرمای واهتمام در نکاهبانی آن نما هفت سال دیکر قحط خواهد بود وکرانی غله روی خواهد نمود تا ذخیره سالها ارزانی در سالهاء کرانی صرف شود وخلق بکرسنکی تلف نکردد ونیز روایت کرده اند یوسف در وقت تکلیم ودر هنکام تکریم چند سخنی ملکی ودینی پیش آورد وملک را بدان سخنان شیفته کرد کفت چیست حال ملک که تیغ کندی بندد یعنی کاری که سود نکند میکند وآن آنست که در اعمال اعتماد بر عمال دارد وکار ایشان را در تفحص نمی آرد این عمل در قضایاء ملک زبان میکند ودر قواعد سلطنت خلل می افکند باید هر کرا پادشاه عمل دهد دایم دل بر تفحص کار او نهد اکر نیک وسره بیرون آید کار بدو مقرر دارد وشغلی بهتر از آن بسپارد واکر ناسره بیرون آید ومبطل وخاین نماید عمل از و باز ارد وبه کسی که لایق داند بسپارد وچه حال است کسی را که بینش دز کوران وکران وکنکان انصب کرده که از کوری عیب پادشاه را نه بینند واز کری آنچ خلق درباب پادشاه میکویند نشنوند واز کنکی هرچه ناکفتنی که از پادشاه به بینند وهر ناشنیدنی که ازو بشنوند برو نکویند وآن خلاف امانت بانی خیانت منافی نیکخواهی وملازم فساد وتباهی است دوستی آنست که دوست را بر عیب او مطلع کردانند وعیبی را که بر آن مطلع شوند بدو برسانند وچیست حال او که زمین شوره زار میکارد وزیانکاری خویش در دل نمی آرد نمیداند که کاشتن زمین شوره زار ضایع کردن بذر ودر رنج داشتن کاو واضاعت عمر است یعنی بد رعمر را در کار دنیا که بزمین شوره می ماند می ریزد که بدان چیزی بر نمی خیزد زمین زرع آخرت را معطل میدارد ودل بر کماشتن آن نمی آرد در عمل اول خرابی دنیا بود ودر عمل آخر خرابی دین باشد این کلمات پادشاه را خوش آمد وفضل وفضیلت یوسف در دل او در آمد کفت انک الیوم لدینا مکین امین قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ معنی اینست ملک را یوسف کفت مرا برین قدر کار مکدار وخزاین زمین بمن بسپار زیرا که من حفیظم یعنی نکاهبانم علیم ام بدانایی کرد آوردن آن توانم پادشاه بیکسال او را اختیار حال او بود ودر تفویض عمل تانی میمود بعد بیکسال او را بر منصب محافظت خزاین آورد واین شغل عظیم وعمل فخیم بدو تفویض کرد در حدیث است رحم الله اخی یوسف لو لم یقل اجعلنی علی خزاین الارض لاستعمله من ساعته ولکنه اخر ذلک سنة یعنی اکر یوسف سوال مذکور نکردی در ساعت عامل شدی کار مذکور تا بیکسال در تاخیر نیاوردی واین آیت دلیل است برین که مدح خویش بوقت حاجت روا است ونکوهش نفس خود درین حالت خطاست چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفت انا سید ولد آدم ولا فخر ونیز کفت کنت نبیا وآدم بین الماء والطین ونیز اکر دانشمندی کوید که من چنین عالمم امید

فعرفهم هموا لهمو جهزهمو بجهازهمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ابيكمو الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ
کفت یوسف والی کردان مرا بر خزینهای زمین مصر که بدرستی من نکاه دارنده ام

عَلِيمٌ ۝ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
دانا بتدبیر اموال وهمچنان تقریب وخلاص از زندان تمکین دادیم یوسف را در زمین مصر

يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ
جای میکیرد از آن هر جا که بخواست میرسانیم بعطای ما در دنیا از پادشاهی ونیکوئی آنکس را که میخواهیم

وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ
وضایع نمیکنیم مزد نیکوکاران را وهر آینه پاداش آن جهان

خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ وَجَاءَ
بهترست مر آنان را که بکرویدند وبودند که پرهیزکاری می نمودند وآمدند

إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ
برادران یوسف پس درآمدند بر او پس شناخت ایشان را وایشان

لَهُ مُنْكِرُونَ ۝ وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ
مر او را ناشناسنده کان بودند وآنکاه که ساز فرمود برای ایشان آنچه در سفر بدان محتاج شوند

قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي
کفت بیارید بمن برادری مر شما را از پدر شما ای نمی بینید بدرستی من

أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۝ فَإِنْ لَمْ
تمام میرسانم کیل را یعنی پیمانه را ومن بهترین مهمان دارانم پس اگر

في الارض بالنقل وورش
في الارض سكت خلف في رواية خلاد
حيث نشاء ابن كثير
نشاء يشاء
نصيب برحمتنا بالادغام سوسي
الاخرة الاخرة بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
خير بالترقيق ورش
آمنوا وجاء ثلثة اوجه لورش
وجا اخوة بالتسهيل نافع وابن كثير وابو عمرو
يوسف فدخلوا مدغما سوسي
عليهي بالاشباع ابن كثير
منكرون بالترقيق ورش

ائتوني ابيكم الا اني اوفي خير
بالابدال ورش والسوسي — سكت خلف في رواية — فتح اليا نافع — ثلثة اوجه لورش — بالترقيق ورش

ورسانیدن آن بر طالبان میتوانم برای این که مردمان از وی فایده گیرند و اورا باستادی پیدا برند مدح نفس خویش بدین نیت جایز بود و او درین کار مستحق نکوهش نشود و نیز درین آیت اشارتست
کسی که معتقد امانت و دیانت خویش باشد و خداوند استعداد کاری بود او را طلب این کار از پادشاه شاید و باز داشتن او از نا اهلان باید چه یوسف صلوات الله علیه خود را مدح
کرد اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم بر زبان آورد وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ معنی اینست و چنانچ یوسف را نجات دادیم و والی خزائن
زمین مصر کردانیدیم در زمین مصر ممکن کردیم و ملک و مملکت مصر بدو سپردیم تا جا کند و ماوی سازد از زمین هر جا که خواهد یوسف امین یا هر جا که خواهیم و آنجا که جا
دهیم علی اختلاف القراتین نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ معنی اینست برحمت خویش هر کرا خواهیم برسانیم و اجر نیکوکاران را ضایع نکردانیم و ثواب و ثمرات
برایشان برسانیم نیکوکاری غلامی را پادشاه سازد و بدکرداری پادشاه را از ملک براندازد روایت کرده اند چون یوسف پیش پادشاه ممکن گشت و بمراحم و مکارم او پیوست پادشاه
حل و عقد مملکت بدو داد و دوات
و خاتم ملک بوشانید بر تخت
نشاند و افسر سلطنت بر سر او نهاد
یوسف کفت بر تخت نشسته ام
تا ملک ترا استوار کردانم و خلعت
و خاتم پوشیده ام تا کار ترا با تمام
رسانم اما بزرکان
من تاج بر سر
نهاده اند و تن
با فرمان داده اند من از جهت
اجلال پادشاه بر سر میدارم و تن بدین
عمل اعظام پادشاه بجای آرم
تمام زمین مصر در تصرف یوسف
آمد و همه مصر در ربقه طاعت
او در آمد قطفیر عزیز مصر مرد پادشاه
زلیخا را که زن قطفیر بود یوسف
را بنکاح سپرد زلیخا از کریه
بسیار بی بصر شده بود از جهت
چشم آرزو مینمود جبرئیل علیه
السلام باز کشت جوانی و بینایی
او آورد خدای او را باز جوان
و جمیله و بینا کرد یوسف او را
عذرا یافت زلیخا کفت قطفیر کاهی
بر من قدرت نیافت بعد آن هفت
سال الخصب وارزانی بوی داد و هفت
سال قحط افتاد باران نبارید بادی
نبزید جویی روان نکشت پرنده به
هوا نه پیوست کاوی بانک نکرد خری
نهیقی نیاورد عجب حالی و عجایب روز کاری
اعوذ بالله من جهد البلاء و نزول
الشقاء یوسف علیه السلام درین
چنین ایام و در اینچنین هنکام اهل مصر
را طعام میداد و در اطراف نیز غله
میفرستاد برادران یوسف بطلب طعام
رسیدند و زبان طلب کشادند چنانچ
وجه آن بیشتر مبین خواهد کشت
و بتحریر خواهد پیوست روایت
کرده اند یوسف علیه السلام بغله
که ذخیره کرده بود در سال اول درم
و دینار ایشان را استد در سال دوم
پیرایها و جواهر کرد آورد سال سوم
دواب و مراکب و انعام و بهایم قبض
کشت سال چهارم زمینها و سراها
بملک او پیوست سال پنجم در کرد
آوردن غلام و کنیزان ایشان پرداخت
سال ششم زنان و اولاد ایشان ملک
خود ساخت سال هفتم همه اهل
مصر را خرید و خرد و بزرگ را در
بندکی کشید چون سال خصب آمد
و جهان در فراخی در آمد کیفیت اهل
مصر که همه را خریده و مالک کشته
بود پیش پادشاه باز نمود و از و در
کار ایشان رای جست پادشاه کفت

(Marginal notes: ح — شاه — خبر — م — بقة)

لَكُمُو بِضَاعَتَهُمُو رِحَالِهِمُو لَعَلَّهُمُو أَهْلِهِمُو لَعَلَّهُمُو أَبِيهِمُو آمَنُكُمُو أَمِنْتُكُمُو عَلَيْهُمُو
أَمِنْتُكُمُو مَتَاعَهُمُو
قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تَأْتُونِي بالابدال ورش والسوسي
كَيل لَّكم بالادغام سوسي
عَنْهُو بالاشباع ابن كثير
أَبَاهُو بالاشباع ابن كثير
وَقَال لِّفِتْيَانِهِ بالادغام سوسي
لِفِتْيَتِهِ نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
يَكْتَلْ حمزة والكسائي
هَلَ امَنُكُمْ بالنقل ورش
هَلْ آمَنُكُمْ سكت خلف في رواية
عَلَيْهِي بالاشباع ابن كثير
أَخِيهِي بالاشباع ابن كثير

تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ
نیاورید بمن اورا پس نیست هیچ کیلی مرشمارا نزد من و نزدیک مشوید بمن
قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ وَقَالَ
کفتند که مطالبت نماییم از برای تحصیل او پدر اورا و بدرستی ما هر آینه حد نماینده ایم در آن کار و کفت
لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ
مر غلامان خود را بنهید آنرا که با خود آورده اید برای استیفاء کیل در بارهای ایشان تا مکر ایشان
يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
بشناسند حق آنرا چون بازگردند سوی کسان خود تا مکر ایشان بازگردند سوی ما
فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا
پس چون بازکشتند سوی پدر خود ایشان کفتند ای پدر ما باز داشته شد از ما
الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا
کیل در کرت دوم اکر برادر خود را نبریم پس بفرست با ما برادر ما را تا کیل فرا کیریم و بدرستی ما
لَهُ لَحَافِظُونَ قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا
مر او را نکاه دارندکانیم کفت هیچ ایمن دارم شما را برو مکر
كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا
همچنانکه ایمن داشتم شما را بر برادر او ازین پیش پس خدای تعالی بهترست بنکاه داشتن
وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ
و او بخشنده ترین بخشایندکانست و آنکاه که کشادند کالاهای خود را

خَيْرٌ حَافِظًا وَهُو حِفْظًا وَهْوَ
بالترقيق ورش — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر — بسكون الهاء ابو عمرو والكسائي وقالون

رای رای تست یوسف کفت چون کار ایشان بمن سپردی رای من آنست که ایشان را آزاد کردانم و آنچ از ایشان ستده ام باز بدیشان رسانم زهی کرم و زهی ذات مکرم اثر کرم بود که پیغمبر علیه السلام
در شان او فرمود ان الكريم ابن الكريم ابن الكريم ابن الكريم يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ معنی اینست و هر آینه مر کسانی را
که ایمان آوردند و ایشان برین صفت بودند و از کفر و معاصی پرهیز میکردند و احتراز مینمودند اجر اخروی بهترست از منفعت دنیا که این فانی است و آن دایم و این زایل است و آن قایم بیت
حاصل دینار کهن تا به نو چون کذرنده است نیرزد بجو وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ روایت کرده اند چون بر یعقوب و فرزندان او و همه اهل کنعان
قحط سخت کشت و حال ایشان بدان سبب بدشواری پیوست یعقوب علیه السلام پسران خویش را کفت در مصر غله فروخته میشود و هر کسی برای طلب آن میرود میکویند پادشاه که آنجاست
پادشاه کریم است اخلاق او بمثابه اخلاق آل ابرهیم است شاید بر شما احسان کند و دم نیکویی بزند سوی او بروید و از وی طعام بجویید پسران یعقوب روا کشتند و در مصر رفتند

بضاعتهم إليهم معكم بكم موثقهم عنكم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وجدوا بضاعتهم ردت إليهم قالوا يا أبانا
یافتند آن را که با خود برده بودند برای تجارت بازگردانیده بودند سوی ایشان گفتند ای پدر ما

ما نبغي هذه بضاعتنا ردت إلينا ونمير
جز صواب نمیگویم این مال التجارت ماست که بازگردانیده شد سوی ما و آن استظهار ما و طعام خوریم

أهلنا ونحفظ أخانا ونزداد كيل بعير
برای کسان ما و نگاه داریم برادر ما را و فزون آریم باریک شتر بجهت آن

ذلك كيل يسير قال لن أرسله معكم
آن کیلی اندکست نزد ملک گفت هرگز نفرستم اورا با شما

حتى تؤتون موثقا من الله لتأتنني به إلا
تا که دهید مرا عهدی و میثاقی از خدای تعالی که آرید من اورا مگر

أن يحاط بكم فلما آتوه موثقهم قال الله
که هلاک کرده شد شمارا پس آنگاه که دادند ایشان اورا عهدهاشان گفت یعقوب خدای

على ما نقول وكيل وقال يا بني لا تدخلوا
بر آنچه میگویم حافظست و گفت ای پسران من در مروید

من باب واحد وادخلوا من أبواب متفرقة
از یک در و در روید از درهای پراکنده

وما أغني عنكم من الله من شيء إن
و باز نیدارم از شما از قضای خدای عز وجل هیچ چیز نیست

إليهم
ردت إليهم بالنقل ورش
ردت إليهم
ردت إلينا
ردت إلينا بالنقل ورش
ونمير بالترقيق ورش
ذلك كيل بالادغام سوسي
كيل يسير
قال لن بالادغام سوسي
لن أرسله بالنقل ورش
لن أرسله
تؤتون
تؤتوني

لتأتنني أن يحاط آتوه آتوهو باب واحد وادخلوا من أبواب متفرقة شيء

يعني مالي يا كالايي كه ايشان داده اند در بالاي بارها شتران ايشان چنانچه ايشان ندانند تا وقتي كه سوي اهل خويش باز گردند بضاعت خويش را بشناسند بدانند كه اين بضاعت بغلط آورديم وعمل بهشياري
نكرديم شايد براي رسانيدن بضاعت دل بر بازگشت دارند وبرادر مذكور را بر ابر آرند فلما رجعوا الى ابيهم قالوا يا ابانا منع منا الكيل فارسل معنا اخانا نكتل وانا له لحافظون معني اينست
پس هرگاه كه سوي پدر خويش بازگشتند يعني بر يعقوب عليه السلام رفتند ودر حكايت حال خويش شدند گفتند اى پدر ما كيل طعام از ما باز داشتند وبر آوردن برادر معلق ساختند پس بفرست
با ما برادر ما را طعام را به پيمائيم وبا كيل وبا طعام بسيار بيائيم وحال اينست كه ما او را هر آينه حافظانيم وبجان ودل نگاهبانيم روايت كرده اند چون ايشان سوي پدر خويش باز گشتند قصه
باز گفتند كه ما در مصر ملكي ديدم اى پدر بزرگتر از و پادشاهي نديدم ونشنيديم در زمين پادشاهي نيكوتر در خلق خوشتر در خلق بزرگتر در علم برتر در حلم وسخت تر در مهابت وبيشتر در صلابت
واخ تر بدوست ونرم تر بدل وارفق بر اعالي واسافل اعظم از روي بهجت اهدى در صحبت استوار تر از روي مقال ونيكوتر از روي حال اگر در حكم او كوش ميداريم حكم او را جزم مانند

أبوهم عنهمو جهزهمو بجهازهمو انكمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون امرهمو أبوهم

الحكم إلا لله عليه توكلت وعليه فليتوكل
حكم مگر خدايرا بر فضل او اعتماد نمودم وبر فضل وى بايدكه اعتماد نمايند
المتوكلون ولما دخلوا من حيث أمرهم
اعتماد نمايندگان وچون وآنگاه كه درآمدند از آنجا كه فرمودشان
أبوهم ما كان يغني عنهم من الله من شيء
پدر ايشان نه بود كه بازدارد از ايشان از قضاي خداي هيچ چيز بسلامت ماندند
إلا حاجة في نفس يعقوب قضيها وإنه لذو
مگر حاجتي در ضمير يعقوب كه گزارد خداي آنرا وبدرستيكه او هرآينه خداو
علم لما علمناه ولكن أكثر الناس لا يعلمون
دانش بود هرآنچه آموزانيديم ماورا وليكن بيشتر مردمان نميدانند
ولما دخلوا على يوسف آوى إليه أخاه قال
وآنگاه كه درآمدند بر يوسف جاي داد سوي او برادرا ورا گفت
إني أنا أخوك فلا تبتئس بما كانوا يعملون
بدرستي من برادر توام پس اندوهگين مشو بآنچه كردند
فلما جهزهم بجهازهم جعل السقاية في رحل
پس چون ساز فرمود براي ايشان آنچه در سفر بدان محتاج شوند نهاد آن فرمود مشربه را كه بآن آب ميخوردند در بار
أخيه ثم أذن مؤذن أيتها العير إنكم لسارقون
برادر خود پس نداكرد نداكننده اى كاروان بدرستي كشما هرآينه دزدانيد

حكم تو نه مي بنداريم پادشاهي بنظام وباطراز آراسته ونهمه اوصاف خوب بياراسته ليكن ما از خاندان بلائيم وبانواع بلا مبتلائيم ما پيش او رفتيم قصه حزن وضعف تو گفتيم باور نداشت متهم بدروغ گويي پنداشت تا ابن يامين را با رساله خويش نفرستي وسببي كه ترا اين حال از آن زاده وواقعه كه اين واقعه از آن افتاده بزبان عبراني اعلام نكني استوار ندارد ودل بر دادن كيل نگمارد قال هل امنكم عليه الا كما امنتكم على اخيه من قبل فالله خير حافظا وهو ارحم الراحمين معني اينست گفت پدر ايشان يعني يعقوب عليه السلام هست كه شما امين دارم وامانت دار پندارم بر اين برادر كه بردن او ميجوييد ودر باب او اين كلمات ميگوييد مگر چنانچه بر برادر او پيش از اين امين داشتم وامانت دار پنداشتم پس بخداي بسپارم ودل بر حفظ او دارم خداي بهتر هست از آن رو با دريز كه حافظ است حفظ او از حفظ ديگران بهتر ونگاهداشتن او از همه بالاتر ومهربان ترين مهربانان ورحمت كنندگان رحمت كنندگان است ولما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت اليهم معني اينست اين هر گاه كه در خانه خويش كالاء خويش را گشادند بضاعت خود را يعني نقدي يا جنسي كه بدل غله داده بودند يافتند كه سوي ايشان باز گردانيده شده ودر رخت ايشان با ايشان آمده قالوا يا ابانا ما نبغي معني اينست گفتند ايشان اي پدر ما ما تجاوز از حد نميكنيم در مدح ملك راست ميگوييم وراستي ميجوييم يا معني چنين است كدام چيز ميخواهيم وچه چيز ميجوييم همه مقصود حاصل گشته وهمه مطلوب بحصول پيوسته هذه بضاعتنا ردت الينا ونمير اهلنا ونحفظ اخانا ونزداد كيل بعير معني اينست اين بضاعت ماست برابر ما آمده سوي ما رد كرده شده براي رفتن محتاج سوي تدبير بضاعتي ديگر نه ايم خود برويم وبرادر را ببريم طعام براي اهل

أخيي مؤذن أيتها مؤذن أيتها مؤذن العير
بالاشباع ابن كثير — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالابدال مع النقل ورش — بالترقيق ورش

خويش بياريم وبرادر را نگاه داريم درين باب سعي نماييم حصه برادر كيل يكشتر بار بيفزاييم ذلك كيل يسير معني اينست آن مقدار يعني كيل شتر بار كيلي يسير است وبه آساني تحصيل
پذيرست كيل اندكست پادشاه را گران نخواهد بود آسان خواهد نمود حصه مذكور بنام برادر بر حصه هاي ما خواهد افزود قال لن ارسله معكم حتى تؤتون موثقا من الله لتأتنني به
الا ان يحاط بكم معني اينست گفت پدر ايشان هرگز نفرستم برادر يوسف را با شما تا دهيد مرا عهدي از خداي عز وجل هر آينه او را بمن بياريد وآنجا نگذاريد مگر آنكه گرد گرفتن كسي بشما
واقع شود وبودن او بزور حاصل گردد يعني بمحاربه كسي شمار اگرد گيرد ورها شدن از او امكان نپذيرد آن زمان اگر بگذاريد معذور باشيد فلما اتوه موثقهم قال الله على ما نقول وكيل
معني اينست پس هر گاه كه دادند او را يعني يعقوب پدر خويش را عهد وپيمان خويش بر مضموني كه گذشت وبر طريقي كه تحرير پيوست گفت خداي عز وجل بر آنچه ما ميگوييم وكيل است
كار ران وكاردان است مطلع وآگاه بر آنست وقال يا بني لا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب متفرقة معني اينست وگفت اي پسران من چون در مصر بجاشدن دريك در مرويد

متفرق شدن از درهای مختلف درآیید که در اجتماع یازده برادر خوف چشم زخم بود و ترس کینه وضغینهٔ دشمن باشد وشاید که درآمدن جماعت کثیر در کرانی غله خلق را کران نماید و مردمان قحط زده
و کرسنه شدن را آمدن شما دشوار آید وما اغنی عنکم من الله من شیء ان الحکم الا لله معنی اینست ومن شمارا در دفع آنچه خدای خواسته است وشمارا بدان داشته است هیچ سود نتوانم
کرد واز عذاب بر نجات نتوانم آورد خدای هرچه بخواهد کند وآنچه بخواهد دهد زیرا که نیست حکم مکر خدای را ونیست ولایت قضا مکر حق جل وعلا را علیه توکلت معنی اینست
برخدای توکل میکنم نه بر دیکری کار بخدای می سپارم نه بر غیری وعلیه فلیتوکل المتوکلون معنی اینست وبر خدای باید تا بر خدای توکل کنند کان توکل کنند وخود را در حمایت
وعنایت او افکنند کار بدو بسپارند ودل بر اتمام کار او واثق دارند ولما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شیء معنی اینست وهرکاه که درآمدند برادران
یعقوب علیه السلام از ابواب متفرقه که پدر ایشان ایشانرا فرموده وحال این بود که درآمدن بر کیفیت مسطور ونهج مذکور از مشیت خدا ونفاذ قضا ایشانرا هیچ نافعی نبود اکر خدای

عليهمو علمتمو كنتمو باوعيتهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قالوا واقبلوا عليهم ماذا تفقدون ۞
کفتند وحال آنکه روی آوردند برایشان چه چیز میجویید
قالوا نفقد صواع الملك ولمن جاء به حمل
کفتند میجوییم صواع ملک را یعنی مشربه که بجهت اکرام ملک بدان ... ومر آنکس راست که آرد آنرا باری
کرده بودند کو میداند دزد بود در موضع
بعير وانا به زعيم ۞ قالوا تالله لقد علمتم
شتر طعام ومن که منادیم بدان کفیلم کفتند بحق خدای تعالی بحقیقت دانستید شما که
ما جئنا لنفسد في الارض وما كنا
نیامدیم ما تا تباهی کنیم درین زمین ونه بودیم ما منسوب
سارقين ۞ قالوا فما جزاؤه ان كنتم
بدزدی کفتند پس چیست جزای سارق اکر هستید شما
كاذبين ۞ قالوا جزاؤه من وجد في
دروغ کویان کفتند جزای او آنکس است که یافته شود در
رحله فهو جزاؤه ط كذلك نجزي الظالمين ۞
باردان او صواع پس آنکس جزای آن صواع است یعنی آنکه یکسال در معرض رقیت باشد همچنان پاداش دهیم ستمکارانرا
فبدا باوعيتهم قبل وعاء اخيه ثم استخرجها
پس آغاز کرد آن جوینده ببارهای برادران دیکر پیش از باردان برادر او بنیامین پس بیرون آورد صواع را
من وعاء اخيه ط كذلك كدنا ليوسف
از باردان برادر او همچنان تدبیر کردیم برای یوسف

عليهمُ — بضم الهاء حمزة
نفقد صواع — بالادغام سوسي
لمن جاء — بالامالة حمزة وابن ذكوان
بعير وانا — مدغما غير الغنة خلف
جئنا — بالابدال السوسي
في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
في الارض — بالنقل ورش
فوجد فهو — مدغما غير الغنة خلف ابو عمرو والكسائي قالون
جزاؤه — بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة
اخيهي — بالاشباع ابن كثير
وعاء اخيه — بالابدال في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو

من وعاء — مدغما غير الغنة خلف
وعاء اخيه — بالابدال في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
اخيهي — بالاشباع ابن كثير
كذلك كدنا — بالادغام سوسي

مضرت خواسته باشد متفرق
درآمدن چه نفع کند واکر حکم او
بنفع بودی درد درآمدن در زیان
نیفکند مصراع
قضا قضای خدایست حکم حکم خدای
الا حاجة في نفس يعقوب
قضيها معنی اینست درآمدن
مذکور بر کیفیت مسطور هیچ نفعی
نمیکرد وایشانرا فایده نمی آورد مکر
قضا حاجتی که در نفس یعقوب
بود واو را متهم اصلی مینمود از اظهار
یکه خواهی تا افسوس نماند و کسی اورا
مقصر در بند نخواند ودفع چشم زخم
بر جماعت قوی از خوب رویان
ودفع ناخوشی خلق کرسنه در
قحط از جهت کثرت آینده کان
وانه لذو علم لما علمناه ولكن
اكثر الناس لا يعلمون معنی
اینست وبدرستی که یعقوب
علیه السلام هرآینه خداوند علمی
عظیم است که ما اورا تعلیم کردیم
وبر علم ودانش آوردیم یا خداوند
دانستن است مر چیزی که اورا
تعلیم کردیم وبر دانش ودریافتن
آن آوردیم بر بیغمبر کان نادانستن
ونادانستکی نباید برد خود را براین
چنین جهالت نباید سپرد باید که
علم یعقوب را همه دانند وهمه
دانش او را معتقد باشند ولیکن
بیشتر مردمان از اهل دانش نه
نا قدر یعقوب بدانند وبصفتی
که موجب منفعت اوست بخوانند
ولما دخلوا علی یوسف
آوی الیه اخاه معنی
اینست وهرکاه که
برادران یوسف
بر یوسف درآمدند و
بمجلس معلای او درآمدند یوسف
برادر خویش ابن یامین را بسوی خویش
جا داد ورسم اکرام واعظام بنیاد نهاد
قال انی انا اخوک معنی اینست
کفت یوسف مر برادر خویش را بدرستی
من برادر توام وخود را بمصلحتی
پیدا نمیکنم فلا تبتئس بما کانوا
یعملون معنی اینست
چون دانستی که من برادر توام
وخود را بمصلحتی پیدا نمیکنم پس
اندوهکین مباش بدانچه این برادران
میکردند وبر خلاف طبع تو می آوردند
روایت کرده اند ایشان بر یوسف
آمدند وبرادری که یوسف طلب
کرده بود با خویش آوردند یوسف

کفت کار نیکو کردید برادری که من طلب کرده بودم آوردید ایشانرا مهمان داشت ودوکان نفر را بر یکان مایده کذاشت ابن یامین تنها ماند او را بسوی خویش خواند کفت دل خود را تنها بی مخراش در کار هم
خوان من باش یوسف بر جامهٔ ابن یامین نام یوسف بسیار نبشته دید او را از سبب این کتابت پرسید کفت مرا یوسف نام برادری داشتم از شوق او نام او بر جامهٔ خود نکاشتم تا نصب عین من شود وبدین
سبب مقداری حزن مفارقت برود وچون یوسف دست در مایده انداخت ابن یامین دست او را بشناخت چون او را نکران دید از نکرانی او پرسید کفت این دست را مشابه بدست یوسف میدانم از جهت
آن بغایت نکرانم مرا برادری بود از مادر من او را کرک خورد فرقت او قرار وآرام از دل پدر واز دل من ببرد یوسف کفت خوردن او را معاینه کرده واین خبر از معاینه خویش آورده کفت من بر او
نرفته ام این خبر کفتهٔ برادران کفته ام یوسف سوی برادران دید واز این خبر پرسید کفتند این واقعه پیش ما واقع کشت وبمشاهده ما پیوست یوسف کفت شنیده ام یکی از شما دنبال شیر میدود وشیر را
میکیرد وکله او را یان میکند ایشان کفتند همچنین است وشمعون را نمودند که این صفت این است یوسف کفت انکه دنبال شیر میدود وشیر را آزار برساند کرک برادر او را بحضور او چکونه دریدن تواند

کرك هم

بازكفت شنيده ام يكي از شما درخت از بيخ بر ميكند وبرخم باشاخها وجوبهاء او ريزه ريزه ميكند كفتند آري همچنين است واشارت سوي روبيل كردند كه اين است يوسف كفت بحضور برادري كه اينچنين بود
كرك را دريدن برادر او جكونه ميسر شود باز كفت شنيده ام ميان شما كسي است اكر بيش در شهري نعره زند هر حامله كه در شهرست از هيبت آن حمل افكند اكر بار ديكر آوازي بر آرد حوامل بهايم را در افكند
حمل آرد كفتند آري همچنين است اشارت بر يهودا كردند كه اين صفت اين است يوسف كفت نه اينكه اين خبر محال است كرك را بحضور اينچنين كسان درين كار جه مجال است ايشان شرمنده
كشتند وبسكوت وخجالت بيوستند چون يوسف ابن يامين را در محبت راسخ يافت وكمال شوق او را سوي خويش دريافت دل برا اظهار ستر آورد و راز پنهان پيش او آشكارا كرد يعني درج دهان كشاد
از ستر مكنون خبر داد اني انا اخوك كفت در اظهار اخوت سفت ابن يامين ازين عبارت تشبيه فهم كرد خود را بر اظهار شكستكي آورد كفت هرچند كه خود را برادر من ساخته اما يوسف كه زاده يعقوب
وراحيل بود نه كفت من همان يوسف بني اسرائيل زاده يعقوب وراحيلم وامر بكتمان اين ستر كرد وبر اخفاء اين تر برادران آورد تا خداي آنرا پيدا كرداند واخ مخفي داشته است بظهور
رساند يوسف آهسته اين بهجت ومسرت در كوش برادر رسانيد وهمه را سوي خانه كه فرود آورده بود باز كردانيد چون شب در آمد وهنكام فراش آمد بنج فراش فرستاد دوكان برادر را يكان داد ابن يامين تنها ماند او را براي بيتوته در مفا خويش خواند وبر فراش خويش جا داد انبساط برادري بنياد نهاد روز ديكر يوسف برادران كفت آنچه مي كفتم شما بر بدر رسانيد وليك بيش او روشن كردانيد كفتند آنچ كفته بودي بر بدر تبليغ كرده وجواب آن بر زبان بير او كه طلب كرده بودي آورديم يوسف كفت بدر تو درج دهان بچه كشاده است وپيغام مرا چه جواب داده است ابن يامين كفت بدر من سلام رسانيده است وبر خاطر پادشاه روشن كردانيده است وكفته از حزن من وهن عظام بدن وهجوم كبر بيش از آوان وبودن من در كلبه احزان برسانيد وسبب اين امور بيش او روشن كردانيد شك نيست كه بيري وضعيفي وسستي بدن ونحيفي وحزن طويل وبكاء عويل وفسوس وتاسف از فراق يوسف برمن مستولي شده وهموم شديد وغموم مديد در من كرد آمده ما از خاندان انبيا بيمار از اهل بلا وعنا ما را بدان مكرم كردانيده وبدين دولت رسانيده دنيا براي ما صافي نپذيرد وبا ما جز رسم جفا نكيرد هميشه با درد ودردناك باشيم وهمواره باييم وباكيم خداي بسنده است ما را روكه جزا دهنده وعطا بخشنده است وني انده وهكين شدن بادشاه از جهت من مرا بسنده است وكوش من خبر ملتفت بودن ملك بسوي ما شنيده است از كريمان همين آيد وهمين نوع روي نمايد وبدانكه اكرام تو من اكرامي اعظم در صدد وابلغ در حسرت ورفعت قدر رست مامول من آنست كشتاب كسي در ارسال چيزي كه عيال مرا اسير كرد اند وپسري كه براي رسانيدن پيغام فرستاده شده ملك بزودي باز كرداند چون يوسف مقالت بدر از زبان برادر شنيد دل او سوي ملاقات بدر كشيد وجان او براي او طبيد محزون كشت وبكريه وزاري پيوست بعد ابن يامين كفت من از تو نميخواهم كه جدا شوم وبا رفقاء خويش بروم يوسف كفت من غمكين شدن بدر بسبب تو ميدانم بدين سبب داشتن تو نميتوانم در داشتن تو مرا وجهي

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون انتمو لهمو

لياخذ
بالابدال ورش والسوسي

اخاهو
بالاشباع ابن كثير

ان يشاء الله
مدغما غير الغنة خلف

درجات
نافع وابن كثير وابو عمرو

من نشاء
بالتسهيل مع المد والقصر والبدل في الوقف حمزة وهشام

من نشاء
بالحذف مع المد والقصر في الوقف حمزة وهشام

ان يسرق
مدغما بلا غنة خلف

فقد سرق
بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام

يوسف في
بالادغام سوسي

اعلم بما
الادغام سوسي

كبيرا
بالترقيق ورش

فخذ احدنا
بالنقل ورش

مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا
نه بود تا فراكيرد برادر خود را در دين پادشاه مصر مكر
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ
آنكه خواهد خداي تعالي بر ميداريم مرتبها آنراكه ميخواهيم وبالاي
كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ۝ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ
هر خداوند دانشي دانايي است كفتند اكر منسوب ميشود بسرقه
فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي
پس حقيقت منسوب شد بسرقه برادر كه بود مر او را از پيش پس پنهان كردان كلمه را يوسف در
نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا
نفس خود وظاهر نكرد آن كلمه كفتند مر ايشان را كفت شما بدتريد بمنزلت جه سرقه شما يوسف را ظاهرست
وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ۝ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ
وخداي تعالي داناترست بانچه ميكنيد كفتند اي عزيز
إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ
بدرستي مر او راست پدري پير بزرك قدر پس بكير يكي از ما بجاي او
إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۝ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ
بدرستي ما مي بينيم ترا از نيكوكاران كفت پناه ميكيرم بخداي تعالي
أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا
از آنكه بكيريم ما مكر كسي را كه يافتيم رخت ما را نزد او جه بدرستي ما

فخذ احدنا — سكت خلف في رواية
نريك — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي، بين بين ورش
ان ناخذ — بالابدال ورش والسوسي
من وجدنا — مدغما غير الغنة خلف

صحيحي در دل نمي آيد كه بدان وجه داشتن تو مرا شايد جز آنكه ترا بامري شنيع مشهور سازم ودر ورطه تهمتي فظيع اندازم ابن يامين كفت هرچه در راي صايب بكذرد بايد كرد وداشتن من بر خود بهرچه ممكن باشد
خود ابر آن بايد آورد يوسف كفت صاع خود را پنهان كنم در متاع تو بعد آن بسرقه ندا فرمايم وآن صاع از متاع بكشم وبخلق نمايم تا مرا بعد روانكردن تو باز كردانيدن ميسر آيد واين كار بيش خلق بحجت
روي نمايد بعد يوسف ايشان را براي روان شدن ساخته كرد وبر متوجه كردانيدن سوي كنعان آورد فلما جهزهم بجهازهم جعل السقاية في رحل اخيه معني اينست پس هركاه
كه يوسف ايشان را ساختكي كه ملايم ايشان بود ساخته كرد وايشان را بر توجه بكنعان آورد سقايه را يعني مشربه كه بدان آب دهند يا طاسي كه بدان آب خورند بعضي كويند سقايه مذكور مشربه يا طاس خاصه
پادشاه بود وبعضي كويند آوند مسين بود كه كاهي بدان آب ميخوردند وكاهي غله كيل ميكردند وبعضي كويند از زر بود وبعضي كويند از نقره همچو صاع زر زمين مسمود وبعضي كويند ترصيع وتزيين بجواهر داشت
در رخت برادر پنهان ساخت احتمال دارد كه يوسف خود داشته باشد اسناد حقيقي بود وبعضي كويند كسان او بامر او داشته بودند برين تقدير اسناد مجازي باشد چون از آنجا كوچ كردند

ودر منزل فرود آمدند يوسف كسان فرستاد ... [illegible]

أباكمو عليكمو فرطتمو أبيكمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
كبيرهمو الم
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إذا لظالمون فلما استيأسوا منه خلصوا
آنگاه هرآينه ستمكاران باشيم پس چون كه نااميد شدند ازو بالجانبي رفتند
نجيا قال كبيرهم ألم تعلموا أن أباكم
حال آنكه رازگويند گفت بزرگ ايشان درسن يا در عقل ورأي آيا ندانستيد كه بدرستي پدر شما
قد أخذ عليكم موثقا من الله ومن قبل
بتحقيق گرفت بر شما عهدي از خداي تعالي وازين پيش
ما فرطتم في يوسف فلن أبرح الأرض حتى
تقصير كردند دركار يوسف پس البته وا نشوم از زمين مصر تا
يأذن لي أبي أو يحكم الله لي وهو خير
دستوري دهد مرا پدرمن يا حكم كند خداي تعالي مرا بسببي واو بهترين
الحاكمين ارجعوا إلى أبيكم فقولوا
فرمان دهندگانست بازگرديد سوي پدر شما پس بگوييد
يا أبانا إن ابنك سرق وما شهدنا إلا بما علمنا
اي پدرما بدرستي كه پسر تو منسوب شد بدزدي وگواهي نداديم ما مگر بآنچه دانستيم
وما كنا للغيب حافظين واسئل القرية
ونبوديم ما مرنهان را دانايان وبپرس اهل اين شهر را
التي كنا فيها والعير التي أقبلنا فيها وإنا
كه بوديم درآن واز كاروانيكه روي آورديم بشهر مصر ...

استيئسوا بالمد والقصر ورش
استايسوا بزي في رواية
منهو بالاشباع ابن كثير
كبيرهم الم بالسكت خلف في رواية
قد اخذ بالنقل ورش
قد اخذ سكت خلف في رواية
فلن ابرح سكت خلف في رواية
فلن ابرح بالنقل ورش
الارض بالنقل ورش
الارض سكت خلف في رواية
يأذن لي بالابدال سوسي مع الادغام
يأذن لي بالابدال ورش

ابي بفتح الياء نافع وابو عمرو
وهو خير وسل والعير
بالنقل ابن كثير والكسائي

... كذلك كدنا ليوسف ما كان ليأخذ أخاه في دين الملك إلا أن يشاء الله معني اينست ... [illegible]

نمی پنداشت و کرفتن سارق و استعبادا و در دین ملك نبود و این کار در حکم و دیانت او سائغ نمی نمود لیکن مشیت خدای و ارادت او برین نوع روی نمود که چیزی غیر دین ملك پیدا آرد بدان سبب ابن یامین را
بر یوسف بدارد تا حکم سرقه که در شریعت یعقوب علیه السلام استعباد و استخدام است بر ایشان نهند و این کار او را بشریعت یوسف بالتزام برادران و اعتراف ایشان دست دهد نرفع درجات من نشاء
معنی اینست بلند کردانیم درجات هر که خواهیم چنانچ خدای عز و جل یوسف را از ذلت مملوکیت بعزت مالکیت اهل مصر رسانید و از حضیض قعر چاه باوج رفعت منزلت و جاه مخصوص کردانید
در دنیا پادشاه ملك مصر ساخت و در دین اعلام نبوت او افراخت تواند که یوسف را بر داشتن برادر قادر کردانید و بدرجه ظفر یافتن برادران برساند و بعضی کویند مراد ازین رفعت در هر باب است
و بعضی کویند بقرینه و فوق کل ذی علم علیم رفعت در انواع علم و دانستن کاینست و فوق کل ذی علم علیم معنی اینست والا هر خداوند علمی علیم است که در علم مبالغت دارد
و بعلوم بسیار روی می آرد مکر خدای که علم او از علم همه برتر و معلومات او از معلومات همه بیشتر از وی کسی برتر نیست و هیچ یکی از و بیشتر نیست قالوا ان یسرق فقد سرق
اخ له من قبل معنی اینست
کفتند برادران یوسف اکر ابن یامین سرقه واقع شود عجیب و غریب نبود زیرا که برادری که او را بوده از و نیز کار دزدی روی نموده و بدانکه در سرقه که از برادران نسبت بیوسف کرده اند اقاویل است بعضی کویند نانی و بعضی کویند بیضه و بعضی کویند ماکیانی و بعضی کویند بز غاله ماده از خانه پدر دزدید و سایلی را که از و درخواست کرده بود بخشید و بعضی کویند بتی زرین از خانه جد مادرین بخفیه آورد و در زمینی که مردارها بود دفن کرد و بعضی کویند مادر او خواست با یعقوب از حران بفلسطین رود یوسف را در خانه جد مادرین خویش که کافر حربی بود فرستاد یوسف را از آنجا آوردن دشنه زرین برج خفیه دست داد یوسف مادر را سپرد مادر برابر برد و بعضی کویند بتی زرین از خانه نیاء خویش که کافر حربی بود آورد در محلی دفن کرد و بعضی کویند از کنیسه بتی زرین دزدید و دفن آن مصلحت دید و بعضی کویند ابرهیم صلوات الله علیه کمربندی داشت که آنرا باکبر اولاد کذا بعد اسحق خواهر یعقوب که اکبر اولاد اسحق بود بیافت بعد وفات ما در حضانه ابن عمه بود عمه مذکور در شان او محبت و شفقت مینمود او را عزیزتر از جان دانستی و بی او یکساعت ماندن نتوانستی چون از حد حضانه کذشت یعقوب بیر آوردن او برخود لایح کشت
عمه مذکوره منطقه مسطور را او ربری جامهای در کمر یوسف بست و تهمت دزدی بد و بست و قالون عن ابی عمرو فی روایة ورش بر حکم ظهور سرقه او را بر خود داشت و بر یعقوب نکذاشت یوسف تا وقت مردن او برو بود و از خانه او تخلف نمود فاسرها یوسف فی نفسه و لم یبدها لهم معنی این است یوسف این کلمه را یا دعوی سرقه را در نفس خود پنهان داشت و دل بر سبیل آوردن و اظهار کردن آن نکماشت قال انتم شر مکانا معنی اینست کفت یوسف شما بترید از روی مکان یعنی مقام و مرتبه شما در بدی بدترست از مقام در مرتبه آنچه از سرقات با یوسف نسبت میکنید و بدان او را سارق میخوانید و بعضی از ان سرقه نبود و بعضی برای

بهم عنهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
لکم انفسکم امرا قرا قالون بالصلة والقصر والمد و ترکها و ورش بالصلة مع مد الطویل و ابن کثیر بالصلة مع القصر

لَصَادِقُونَ ۝ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ
هر آینه راست کویانیم کفت نه که آسان کردانید است مر شما را نفوس اماره شما از قوت باستراق سارق
أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ
کاری بزرك را پس کار من صبری نیکوست شاید خدای که آرد بمن ایشان را
جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۝ وَتَوَلَّى عَنْهُمْ
همه یوسف و بنیامین و انکه مراجعت نکرده بدرستی او داناست درست کار درست کفتار و اعراض کرد از ایشان
وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ
و کفت واشدة حزن من بر یوسف و به بیاض باز شد سواد حدقه دو چشم او
مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ۝ قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا
از بکا بسبب اندوه پس او مملو بود از حزن و غیظ کفتند سوکند بخدای همیشه باشی که
تَذْكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ
یاد کنی یوسف را تا که باشی مشرف بر هلاك یا باشی
مِنَ الْهَالِكِينَ ۝ قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي
از هالکان کفت بدرستی میکزارم حدیث غم بی طاقت مرا
وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ
و اندوه مرا سوی خدای عز و جل و میدانم از خدای تعالی آنچه شما نمیدانید
يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ
ای پسران من بروید پس تفحص خبر نمایید از یوسف و برادر او

بل سولت بالادغام حمزة والکسائی و هشام
لکم انفسکم سکت خلف فی روایة
انفسکم امرا سکت خلف فی روایة
ان یاتینی مدغما بلا غنة خلف
ان یاتینی بالابدال ورش والسوسی
انه هو بالادغام سوسی
وتولی وتولی بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش
اسفی اسفی بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین دوری
عیناه فهو بالاشباع ابن کثیر ابو عمرو والکسائی و قالون
حرضا او بالنقل ورش
حرضا او سکت خلف فی روایة
وحزنی بفتح الیاء نافع وابو عمرو و ابن عامر
واعلم من الله بالادغام سوسی

مِن يُوسُفَ وَأَخِيهِ
مدغما غیر الغنة خلف بالاشباع ابن کثیر

و مستوجب تبجیل و اکرام است بتجربه بسیار کرده و طاعت و عبادت بسیار آورده کار کرده بارها برده خطها کرفته بهرها بد برفته مشقتها دیده رنجها کشیده خفایاء امور را حاوی شده

تقویت دین و ضعیف کردن اهل حرب بود متضمن احتیاد و ایذاء حربیان میمود شما برادر را از پدر دزدیدید و قصد کشتن او کردید و ترکنا یوسف عند متاعنا فاکله الذئب کفتید پدر را بر رنجانید بد
و باید عقوق و رزیدید والله اعلم بما تصفون معنی اینست و خدای عز و جل داناترست بدانچ او را وصف میکنید و سخن مذمت کسی در میان افکنید قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا فخذ احدنا
مکانه انا نریك من المحسنین معنی اینست برادران یوسف کفتند ای عزیز بدرستی مر ابن یامین را است پدری پیری بزرکی در عمر یا در قدر و او را جهت پیری که کم کرده است کریانست
و ظاهر و باطن او از حرقت و فرقت او سوزانست و دل بردوم پیر بسته بود از جدایی پسر دوم او را چه روی خواهیم نمود و ابرقه مکیر از ما در بد بدرستی ما می بینیم ترا از نیکوی کنندکان و غریبنوازند
بدانکه اینجا پیری و کبری بدر از جهت دفع مضرت ذکر کردند از جهت مهربانی دل او آنرا برزبان آوردند تا از جهت ضعیفی و نحیفی رحم آرد و از جهت کبر و بزرکی عظیم بدارد مضرت نکند
و در زبان سفکند چنانچه در ابونا شیخ کبیر ذکر پیری و بدری برای جلب منفعت است تا چون بدر ایشان را پیر و کبیر داند بدانچه تواند نفع برساند شك نیست که پیری موجب اجلال و اعظام

وسترها مستور را مطلع كشته قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلَّا مَن وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذًا لَّظَالِمُونَ معنی اینست گفت یوسف ما بخدای پناه میگیریم ازین که جز کسی را که کالای خویش
نزدیک او یافته ایم بگیریم و بدرستی ما آن هنگام که بی گنهی را که بجای گناهکار بگیریم از ظالمان باشیم و ازستم کاران کردیم فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا معنی اینست پس هرگاه که
از اجابت یوسف ناامید گشتند و از یافتن بنومیدی پیوستند از اهل مصر جدا شدند و از اختلاط ایشان خلوص ورزیدند در حالتی که راز گوینده بودند یاران میگفتند راز گفتنی یا جدا شدند
از جهت راز گفتن یا در وقت راز گفتن و مشورت کردن چه اگر ابن یامین را بگذاریم بر پدر چگونه روی آریم پیش او و چگوییم و چه حیله جوییم درین قضیه چه باید کرد و دل بر چه باید آورد
قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُم مَّوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ وَمِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فِي يُوسُفَ معنی اینست گفت بزرگ ایشان و در آن اختلاف است بعضی بزرگ در عمر که
روبیل بود گویند و بعضی بزرگ در قدر در آن دو قول است بعضی بزرگ در عقل و کیاست و قدر و ریاست تعین کنند و این قوم دو فرقه اند بعضی اعقل و اکیس شمعون را دانند
و بعضی اعقل و اکیس یهودا را خواندند
ای نمی دانید که پدر شما عهد گرفته است
بر شما عهدی از عهدهای خدای
و حال اینست که پیش از آن در شان
یوسف تقصیر کرده اید و مجرم و خاطی
شده اید یا گویند ثابت است پیش
ازین تقصیر کردن شما در شان یوسف
از چیزها یی که موجب است مر شما
و تاسف فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّىٰ
يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي
معنی اینست پس هرگز این زمین
را نگذارم و دل بر بازگشت نگمارم
تا آنکه پدر مرا دستوری دهد
یا خدای درین باب حکم کند بمقاتله
با زدارنده برادر یا بخشنود کردن
پدر یعنی تا پدر را خشنود کرده اند
و مرا بخشنودی او برساند عذر
من پیش او بپذیرد و عمل ابن یامین
را از سبب گذاشتن او پیش
پدر ما ظاهر کرده اند وَهُوَ خَيْرُ
الْحَاكِمِينَ معنی اینست
و خدای بهترین حاکمان و برترین
حکم کنندگان است حکم او منزه
است از خطا بیزار است از هوا
در حکم او رشوت نبود و بطلان را
مدخل نشود روایت کرده اند چون
مشورت برین انجامید و کار بدین
مرتبه کشید یهودا درین قضیه در
غضب آمد و در معرض محاربه در آمد
موی های تن او همچو خار ایستاده گشت
و در حالتی که در وقت غضب معهود
داشت یوسف و گویند که او چنان
بود چون غضب کردی تن او بغضب
بر شدی چنان منتفخ گشتی که تمام
راه گرفتی برادران را گفت ما بازار
که درین مصر است و اهل اسواق که
درین شهر است بمن تنها بگذارید
پادشاه را شما همه بگیرید یا پادشاه
را بمن بگذارید شما همه حمله باسواق
و اهل آن آرید برادران گفتند کفایت
پادشاه بر خود بگیر و این عمد عظیم
و کار فخیم بر خود بپذیر گفت از من
جدا شوید و دور روید نزدیک شد
که نعره زند و شهر را برهم افکند
حامل نماند که وضع حمل نکند یوسف
چون این حال دید از غضب او ترسید
بچه خویش را فرستاد بچه دست
بر تن او نهاد غضب او فرو نشست
و نیروی او گسست و عادت او این بود
که چون در غضب آمدی بمس
فرزندی از فرزندان یعقوب غضب
او فرو نشستی گفت مگر این بچه
از نسل یعقوب است که از مس او غضب

عَلِمْتُمُو فَعَلْتُمُو أَنْتُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَا تَيْأَسُوا مِن رَّوْحِ اللَّهِ ط إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِن
و ناامید مباشید از فرج فرستادن خدای تعالی بدرستی شان آنست که ناامید نباشند از فرج بعد از شدت
رَّوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ۝
رحمت خدای تعالی مگر گروه ناگروندگان
فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا
پس آنگاه که در آمدند بر عزیز مصر گفتند ای عزیز رسید ما را
وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ
و بخاندان ما شدت و قحط و آوردیم مال التجارت نه مرغوب فیه پس تمام فرمای
لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا ط إِنَّ اللَّهَ
برای ما پیمانه را و تفضل نمای بر ما بدرستی خدای عز و جل
يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ۝ قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا
پاداش میدهد صدقه دهندگان را گفت هیچ دانستید آنچه
فَعَلْتُم بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ ۝
کردید با یوسف و برادر او چون در جهالت جوانی بودید
قَالُوا أَإِنَّكَ لَأَنتَ يُوسُفُ ط قَالَ أَنَا يُوسُفُ
گفتند ای بدرستی تو هر آینه تویی یوسف گفت منم یوسف
وَهَٰذَا أَخِي ز قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا ط إِنَّهُ مَن يَتَّقِ
و این برادر من است بتحقیق انعام فرمود خدای تعالی بر ما بدرستی هر آنکه پرهیزگاری نماید

تايسوا قرأ البزي في رواية
ييأس قرأ البزي في رواية
الكافرون بالترقيق ورش
عليهي بالاشباع ابن كثير
وجينا بالابدال السوسي
مزجيه بالامالة المحضة حمزة والكسائي
مزجة امال بين بين ورش في رواية
واخيهي بالاشباع ابن كثير
اذانتم بالنقل ورش
اذ انتم سكت خلف في رواية
ءانك بالتسهيل ورش
ءانك بالمد والتسهيل ابو عمرو وقالون
انك بالاخبار ابن كثير
ءانك بالمد والتحقيق في رواية ابن هشام
مَنْ يَتَّقِ مدغما غير الغنة خلف
يَتَّقِي في الحالين قنبل

و بپرس برای تحقیق صدق این قضیه اهل قریه را که بوده ایم ما در آن و بپرس اهل کاروانی را که روی آورده ایم بتو در آن کاروان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
معنی اینست بدرستی پسر تو دزدی کرد و خود را بدین تهمت آورد ما هرگز در راه دروغ نپوییم
و بدرستی ما هر آینه راست میگوییم قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنفُسُكُمْ أَمْرًا معنی اینست
گفت یعقوب ابن یامین دزدی نکرده و از وی سرقه واقع نشده بلکه برای شما
نفسهای شما کاری را آراسته و خدای درین قضیه تا چه خواسته فَصَبْرٌ
جَمِيلٌ معنی اینست پس کار من صبر جمیلست یعنی صبر در بلوی
من برفت و فور آن بسکون پیوست گفتند در مصر کسی از آل یعقوب نیست این پسر عزیز مصر است او را با نسل یعقوب چه نسبت بود و با بنی اسرائیل چه وسیلت باشد بار دیگر در غضب آمد خواست تا نعره زند
یوسف رکاب زد نزدیک او رسید سینه بند او را گرفت سوی خود کشید یهودا پیش او رو نهاد زبان عاجزی گشاد بر دن ابن یامین خواست از یوسف جواب یافت بر آشفت برادران گفت
ارْجِعُوا إِلَىٰ أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ معنی اینست شما سوی پدر باز گردید خبر واقعه که واقع شده است برید پدر را باز نمایید که ای پدر ما پسر تو دزدی کرد پادشاه کالا در دید از او
بیرون آورده وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا معنی اینست و گواهی نداده ایم بر سرقه پسر تو مگر بدانچه دانسته ایم وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ معنی اینست و ما مر غیب را نگاه دارنده
نه ایم امور مغیبه را نمیدانیم کالا مسروق در رخت او دیده ایم و صاع ملک از رخت او کشیده ایم این حال دانستیم دفع سرقه از و نتوانستیم و بعضی گویند و نبوده ایم ما غیب را دارنده
در آن وقت که عهد کردیم که او را باز خواهیم آورد و نمیدانستیم که او بدزدی خود را درین ورطه خواهد آورد وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا معنی اینست

لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
باهلكموا اجمعين ابوهموا اني

ويصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين

وصبر كند پس بدرستی خدای تعالی ضایع وناچیز نکرداند پاداش نیکوکاران را

قالوا تالله لقد اثرك الله علينا وان كنا

گفتند سوگند بخدای بحقیقت برگزید خدای ترا بر ما وبدرستی که هستیم ما

لخاطئين قال لا تثريب عليكم اليوم

از متعمدان ذنب گفت هیچ عتاب نیست بر شما امروز

يغفر الله لكم وهو ارحم الراحمين

بیامرزد خدای تعالی مر شما را واو بخشاینده ترین بخشایندگانست

اذهبوا بقميصي هذا فالقوه على وجه ابي

ببرید با خود پیراهن مرا این را پس بیفکنید بر روی پدر من

يات بصيرا واتوني باهلكم اجمعين

تا گردد بینا وآرید بمن کسان شما را همه

ولما فصلت العير قال ابوهم اني لاجد

وآنگاه که جدا شد از مصر کاروان گفت پدر ایشان با حاضران بدرستی من هر آینه می یابم

ريح يوسف لولا ان تفندون قالوا

بوی یوسف اگر نه آنستی که بضعف عقل نسبت کنید مرا از پیری گفتند

تالله انك لفي ضلالك القديم فلما

بحق خدای که بدرستی تو هر آینه در خطای دیرینه تویی از امید دیدار یوسف با عدم حیات او پس آنگاه

لقد اثرك الله بالنقل ورش

لقد اثرك الله بالسكت خلف في رواية

لخاطين بالحذف ابو جعفر

لخاطئين بالتسهيل في الوقف حمزة

قال لا بالادغام سوسي

يغفر الله بالترقيق ورش

وهو فالقوه ابو عمرو والكسائي وقالون بالاشباع ابن كثير

يات بصيرا بالابدال ورش ترقيق ورش

واتوني بالابدال ورش وسوسي

باهلكم اجمعين بالسكت خلف في رواية

فصلت بالتغليظ ورش

العير دوري ورش

ابوهم اني بالسكت خلف في رواية

سليم از شكوي يا صبر جميل عزيز يا ترست كه من بغمبرم وبصبر جميل كه كار پيغمبرانست سزاوارترم عسى الله ان ياتيني بهم جميعا معني اينست مرجوست رجائي قريب كه خداي ايشان همه را
بيارد چه خداي قدرت برهمه چيز دارد انه هو العليم الحكيم معني اينست بدرستي خداي هم وعليم است كذشته وآينده ميداند حكيم است چنانچه برده است رسانيدن مي تواند
وتولى عنهم معني اينست وروي كردانيد يعقوب از پسران از جهت ناخوشي از عمل ايشان ومكروه پنداشتن آن وقال يا اسفى على يوسف معني اينست وكفت اي فسوس وتاسف ودريغ
واي سختي اندوه من بر مفارقت يوسف يوسف را در تاسف ذكر كرد ابن يامين وپسر بزرك را كه از جهت ابن يامين در مصر مانده بود در ذكر نياورد زيرا كه مقام ايشان معلوم بود وفراق ايشان
حديث العهد مينمود وصعوبت اين فرقت يسيرست فراغ وصول بدرست اما يوسف كم كشته ودر فرقت او مدة بسيار برآمده محل تاسف هم او باشد وفسوس ودريغ از جهت او سزد وابيضت
عيناه من الحزن معني اينست وسفيد شد چشمهاي او از غم واندوه و كاهش وستوه حزن كريه بسيار آرد كريه چشم را زيان دارد عجب نبود كه ديده سياه بشستن بسيار
سفيد شود وبكريه بسيار سياهي
چشم برود روايت كرده اند از روز
فرقت يوسف تا روز وصلت هشتاد
سال بود درين مدت چشم يعقوب
از كريه خشك نمود بعضي كويند
نابينا شده بود وبعضي كويند
هنوز اندك چيزي در چشم
اومي نمود و
درين آيت
اشارتست
كه عمي وضعف بصر اكرچه
بلا وعناست ليكن عيب نيست
ووقوع آن در پيغمبران رواست
واكرنه در پيغمبر با عصمت از عيوب
حاصل نشدي ودر ديده يعقوب
نبي بينا نيامدي همه انبيا از عيوب
معصوم اند واز هرچه موجب هوان
وحقارتست محفوظند وبعضي
كويند وبعضي كويند عمي وضعف
بصر نبود به پرده وحايلي قوت ابصار
كم شده مينمود عمي عبارت از
عدم بصرست نه از عدم ابصار همچو
چشم بستن وبرقع فروهشتن وتار
شب تار كه اين همه از اسباب عدم
ابصار باشد موجب عيب ونقصان
نبود وبعضي كويند حجاب چشم
يعقوب امري مطلوب بود ويعقوب
را محبوب مي نمود تا چون يوسف
را نمي بيند كسي را نه بيند ودر هنگام
نا ديدن او ديدار كسي نكزيند بيت
سعدي چراغ مي بكشد در شب فراق
ترسد كه ديده باز شود جز بروي دوست
فهو كظيم معني اينست
وروي كردانيد واظهار تاسف
بر يوسف كرد زيرا كه او فرو خورنده
خشم است پس سزاوار
آن بود كه روي
كرداند واكرنه در
مواجهه شايد از خشم ظاهر شود
قالوا تالله تفتؤا تذكر يوسف
حتى تكون حرضا او تكون من
الهالكين معني اينست
كفتند پسران يعقوب بخداي هميشه
يوسف را ياد خواهي كرد وذكر او بر
زبان خواهي آورد تا باشي در معرض
هلاك آمده و از هالكان شده
قال انما اشكوا بثي
وحزني الى الله
معني اينست
كفت يعقوب شكايت نميكنم
ودم از كله نمي زنم بث خويش را
يعني اندوهي كه پنهان نماند وكسي
پنهان داشتن او نتواند بي قصد بالله
واه بيوند دو پيش مردمان منتشر كرد
واندوه خويش را كه فرو برد از آنست كه آن از اينها نميدارم جز پيش خداي پيدا نمي آرم پيش مردمان شكايت نميكنم ودم كله پيش خلق نميزنم از مردمان چه آيد واز ايشان چه كشايد شكايت پيش ايشان چه سود دارد
وكله كردن پيش ايشان چه فايده آرد واعلم من الله ما لا تعلمون معني اينست وميدانم از رحمت خداي وفضل او آنچه نميدانيد شما ميدانم كه يوسف زنده است كاهي بر من رسنده است اين نعمت
را اميد ميدارم ودل بر خواهش اين مي آرم روايت كرده اند كه يعقوب عليه السلام عزرائيل را در خواب ديد وازوي از قبض روح يوسف پرسيد عزرائيل كفت لا والله هو حي فاطلبه يعني
سوكند ميخورم بخداي كه روح يوسف قبض نكرده ام وجان او را از دار فنا بدار بقا نبرده ام يوسف زنده است بجو تا بيابي بشتاب تا دريابي ودعاي يا ذا المعروف الدائم الذي لا ينقطع ابدا ولا يحصيه
غيرك فرج عني تعليم كرد ويعقوب را بر مداومت برين دعا اورد يا بني اذهبوا فتحسسوا من يوسف واخيه ولا تياسوا من روح الله معني اينست اي پسران من برويد واز يوسف وبرادر او در طلب
شناخت شويد ونوميد مشويد از رحمت خداي وفضل او كه يوسف وبرادر او را برساند ومرا از غم فرقت واندوه حرقت او برهاند انه لا يياس من روح الله الا القوم الكافرون معني اينست
بدرستي نوميد نشوند از رحمت خداي مكر قومي كه كافرانند صفات خداي عز وجل را منكر اند واين قصر افاده است براي نفي شركت ميان
مؤمنان وكافران در صفت چه مؤمنان بصفات خداي دارند ودل بر حصول آثار صفات ميكمارند خداي را قادر بر همه چيز ميخوانند
بر بردن وآوردن قادر ميدانند چون بدين بكروند هركز نوميد نشوند كافران خداي را نمي شناسند لاجرم از رحمت او نااميد باشند تاكيد
جمله از جهت رد انكار قصر مذكور ونفي كمان شركت مسطورست فلما دخلوا عليه قالوا يا ايها العزيز مسنا واهلنا الضر
وجئنا ببضاعة مزجاة معني اينست پس هركاه كه در آمدند بر يوسف كفتند اي عزيز رسيده است ما را واهل ما را فقر وتنكدستي

وکرنیکی و بختی و آورده ایم بارۀ مالی مدفوع و مردود که از جهت رداءت آن مردمان آنرا رد کنند و از جهت معیب و خسیس بودن آن تا چیزی کم نکنند نستانند روایت کرده اند درا هم زیوف بود در
نظر تجار مردود و مبیمود و بعضی کویند کاسد بود رواج نداشت از جهت کساد کسی دل بران نمیکماشت بعضی کویند از متاع بدویان صوف و روغن و ماشدان بود از جهت قلت و حقارت مردود
میشمود و بعضی کویند بست و پینوک از جهت حقارت آن کسی نکیرد و از جهت رداءت کسی آنرا نخرد فاوف لنا الکیل وتصدق علینا معنی اینست چون چنین باشد بضاعت قلیله حقیره
را بکیر از ما بپذیر و در آوردن بضاعت معیبه از ما عیب مکیر بده ما را کیلی که سزاوار ماست و ایفا بکن پیمانه که ملایم کرم و سخاست و تصدق کن بر ما و کیلی با لاتر از مقدار بضاعت
ما فرما تفضل پیدا آر وکرم را در کار دار چشم بر حقارت بضاعت مامنه عطای همچو صدقه بده بتحقیق صدقه نمیخواهند که صدقه بر انبیا و خاندان انبیا حرام بود مکر آنکه خصوصا این حکم
پیغمبر ما ثابت شود پیغمبران دیکر را صدقه استدن روا بود از جهت آن از ایشان طلب صدقه روی نمود ان الله یجزی المتصدقین معنی اینست بدرستی که خدای صدقه دهندکا[ن]

لکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ان جاء البشیر القیه علی وجهه فارتد بصیرا
که آمد بشارت دهنده رسانید پیراهن را بر روی او پس کشت بینا
قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا
کفت یعقوب ای نکفتم شما را بدرستی من میدانم از خدای تعالی آنچه نه
تعلمون ۞ قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
میدانید شما کفتند ای پدر ما آمرزش خواه برای ما کناهان ما را بدرستی که ما هستیم
خاطئین ۞ قال سوف استغفر لکم ربی
کناه کاران کفت زود باشد که آمرزش خواهم برای شما از پروردکار
انه هو الغفور الرحیم ۞ فلما دخلوا علی
که بدرستی او آمرزنده است مهربان پس آنکاه که در شدند بر
یوسف اوی الیه ابویه وقال ادخلوا مصر
یوسف جای داد سوی خود پدر و مادر خود را و کفت در آیید در شهر مصر
ان شاء الله امنین ۞ ورفع ابویه علی
اکر خواهد خدای تعالی حال آنکه ایمن باشید و بر افراشت پدر و مادر خود را بر
العرش وخروا له سجدا وقال یا ابت هذا
سریر مملکت و بروی در آمدند مر او را سجده کنان و کفت ای پدر من این
تاویل رءیای من قبل قد جعلها ربی
عاقبت کار خواب منست از پیش بتحقیق کردانید آن خواب را پروردکار من

ان جاء البشیر — بالامالة حمزة ورش وابن ذکوان
القیه القیه — بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش
القیهو بصیرا — بالاشباع ابن کثیر
الم اقل الم اقل — بالنقل ورش سکت خلف فی روایة
لکم انی — سکت خلف فی روایة
اعلم من الله — بالادغام سوسی
استغفر لنا — بالادغام سوسی وفی روایة دوری
خاطین خاطئین — بالحذف حمزة فی الوقف
استغفر لکم — بالادغام سوسی
استغفر ربی — بالتحقیق ورش نافع وابو عمرو
انه هو اوی — بالادغام سوسی
اوی الیهی — بالامالة حمزة والکسائی
ابویهی ان شاء الله — بالاشباع ابن کثیر
امنین — لورش ثلثة اوجه
ابویهی یا ابت یا ابه تاویل تاویل رویای رویای رءیای رءیای قد جعلها — ابن عامر؛ اشبع ابن کثیر؛ بالادغام سوسی؛ بالامالة المحضة کسائی؛ بالادغام فی الوقف

جزا دهد و بکرم خویش مثوبت عطا در دامن امید ایشان نهد چون یوسف این کلمات از ایشان شنید و شکستکی ایشان دید دل او بر ایشان نرم کشت اثر رقت و مهربانی در دل او کذشت یوسف کریان شد آب از دیدهاء او روان کشت دانست که وقت کشف حال رسید اکنون خود را از ایشان نباید پوشید تا آنکه زمام تمالک بر دست نماند هل علمتم ما فعلتم بیوسف بزبان راند قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون معنی اینست کفت یوسف هست میدانید که بیوسف و برادر او چه کرده این آن هنکام که نادان بوده اید و بر صورت خرد و دانش نمی نمودید و زشتی کارهاء خویش نه می دانستید و فرق میان سود و زیان نمی توانستید هنوز صغیر نارسیده بودید و بقضایای علم و عقل نمی رسیدید قالوا ءانک لانت یوسف معنی اینست کفتند برادران یوسف بدرستی تو هر آینه هم تویی یوسف این خبر تحقیق است و مضمون او در خور تصدیق است قال انا یوسف وهذا اخی قد من الله علینا معنی اینست کفت یوسف من یوسفم و این برادر منست و این معنی محقق و مبرهن است خدای بر ما افضال کرد و عطا داد و در فضل و کرم بر ما کشاد انه من یتق ویصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین معنی اینست بدرستی شان اینست هر که تقوی ورزد و در حوادث و شداید صبر کند جزا و مثوبت یابد و در دنیا و آخرت منفعت دریابد زیرا چه خدای ضایع نکند اجر نیکوکاران را از متقیان و صابران و نیک کرداران را قالوا تالله لقد آثرک الله علینا وان کنا لخاطئین معنی اینست کفتند برادران یوسف بخدای هر آینه خدای ترا بر ما کزید و مرتبه ترا میان ما همه بر کشید بدین و دنیا آراست و بعلم و عمل پیراست و حال اینست که بدرستی بوده ایم ما هر آینه خطا کنندکان و دم از کناهکاری و جفاکاری زنندکان معترف بخطای خود شدند و بر سر صدق و حق آمدند قال

لا تثریب علیکم الیوم یوسف دم عفو و صلح زد و از تثریب و تعییر زبان آمد بزبان حال این بیت کفت و این دریکانه
سفت نظم
بیا که نوبت صلح است و آشتی و عنایت ۞ بشرط آنکه نکویند از آنچه رفت شکایت ۞ معنی اینست کفت یوسف هیچ سرزنشی بر شما امروز نمیکنم و شمار اندک خطایا شما در
خجالت نمی افکنم کاری در وقت نادانی بود در ایام کودکی روی نمود کرم من مقتضی آنست که عفو نمایم و بمکافات و سرزنش پیش نیایم روایت کرده اند پیغمبر علیه السلام روز فتح مکه
بر در کعبه ایستاد بر قریش زبان کرم بکشاد کفت بر من چه کمان دارید که بر شما چه خواهم کرد و چه معامله پیش خواهم آورد کفتند کمان نیکی می بریم و در تو نشان احسان می نکریم
بزرکی بزرک زاده که بر ما قادر شدۀ بر کرم تو نظر داریم و در احسان تو امید کاریم پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفت امروز همان میکویم که برادرم یوسف بر برادران خویش کفته بود
اختیار کفتن لا تثریب علیکم الیوم در رای من صواب نمود ونیز روایت کرده اند چون ابو سفیان این کلام در سمع پیغمبر علیه السلام رسانید و معاملۀ یوسف با برادران یاد دهانید

پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت عفر الله لك ولمن علمك ونیز روایت کرده اند چون یوسف ایشان را خطاهای ایشان بخشید برای طعام بامداد و شبانگاه میطلبید روزی عذر بنیاد نهادند و بر یوسف پیغام فرستادند
که ما را بامداد و شبانگاه پیش خویش طلب میکنی و از خطاهایی که از ما افتاده است بخجالت می افکنی یوسف علیه السلام جواب گفت که از قدوم شما مرا منفعتی میرسد و بقدم شما منتی بر سر من است
چه اهل مصر هرچند که من میان ایشان پادشاهی گرفته ام و ایشان همه را مالك گشته ام هنوز مرا بر حالت اولی میدانند و بنده نیست در مصر خریده و پادشاهی رسیده میخوانند به آمدن
شما در من نسبت نسب ابرهیم پیدا گشت و این شرف در من پیش اهل مصر بظهور پیوست مرا باید که این کار را از شما در حق خویش منتی عظیم شمارم و ظاهر و باطن خویش باعزاز و اکرام
و اجلال و اعظام بکام رسانم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین معنی اینست خدای شما را آمرزاد و خطاهای شما بخشاد بلا تثریب علیکم بنفس خویش عفو کرد و یغفر الله لکم از خدای
عز و جل عفو ایشان درخواست آورد و این کمال کرم و مروت و نهایت مردمی و فتوت است چنانچه پیغمبر را علیه السلام طلب فرمود و چیز آمد قال الله تعالی فاعف عنهم واستغفر لهم
و او مهربان ترین مهربانان و رحمت کننده ترین رحمت کنندگانست بدو روی باید آورد و بخواهش رحمت توجه بسوی او باید کرد اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا واتونی باهلکم اجمعین معنی اینست ببرید پیراهن مرا که این پیراهن است یعنی پیراهن پوشش من یا پیراهنی متوارث از ابرهیم که در تعویذ من است و آن پیراهنی بود که جبرئیل علیه السلام بر ابرهیم علیه السلام از بهشت آورده و آن را در روز انداختن آتش پوشش ابرهیم کرده بود و آن را یعقوب در گلوی یوسف بطریق تعویذ داشت یعقوب را در حق یوسف حرزی عظیم مینمود بر روی پدر من افکنید و از وی مونس حال او گردید

حزب

بینا گردد و بیضارت پیوند د کر بوی بهشت دارد ... لاجرم ... ثمرات می آرد و همه اهل خویش را بر من بیارید و درین کار دل بر شتابی دارید ولما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف معنی اینست وهرگاه که کاروان از مصر جدا شد از آبادانی او بیرون آمد یعقوب در کنعان با فرزندان فرزندان در گوشه نشسته بود گفت بدرستی من بوی یوسف را می یابم و نشان حیات او در می یابم لولا ان تفندون معنی اینست اگر نبودی نسبت کردن شما مرا بکم خردی و خرف شدگی هر آینه مرا تصدیق میکردید و دل بر صدق این خبر می آوردید که خبر من بصدق و تحقیق است سزاوار تصدیق است لیکن شما مرا خرف میخوانید و از پیری کم خرد شده میدانید لاجرم خبر مرا تصدیق نمیکنید و در حیز استبعاد می افکنید

قالوا تالله انك لفی ضلالك القدیم معنی اینست گفتند حاضران مجلس یعقوب بخدای سوگند میخوریم بدرستی تو هر آینه کاینی در حیرت محبت و عدم اصابت رویت که در تو وصفی دیرینه و صفتی پیشینه است ضلال بمعنی

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون | بکموا امرهموا وهموا

لدیهموا اذ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وبترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

حقا وقد احسن بی اذ اخرجنی من السجن وجاء
راست و درست و بتحقیق نیکویی کرد بمن آنگاه که بیرون کرد مرا از زندان و آورد

بکم من البدو من بعد ان نزغ الشیطان
شما را از بیابان و از پس آنکه وحشت بدید کرد دیو

بینی وبین اخوتی ان ربی لطیف لما یشاء
میان من و میان برادران من بدرستی پروردگار من تدبیر نیکو فرماینده است مر آن را که خواهد

انه هو العلیم الحکیم رب قد آتیتنی
بدرستی که اوست او دانا درست کار درست گفتار ای پروردگار من بتحقیق دادی مرا چیزی

من الملك وعلمتنی من تاویل الاحادیث
از پادشاهی و آموزانیدی مرا از پایان کار سخنها یعنی علم تعبیر خواب

فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا
آفریننده آسمانها و زمین تویی یاری دهنده من در این جهان

والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین
و آن جهان بمیران مرا حال آنکه مسلمان باشم و در رسان مرا به نیکان

ذلك من انباء الغیب نوحیه الیك وما کنت
آن از خبرهای پنهانست وحی میکنیم آن را سوی تو و نبودی تو

لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون
نزد ایشان چون عزم کردند بکار ایشان که هلاك یوسف بود و ایشان مکر میکردند

وقد احسن — بالنقل ورش
وقد احسن — سکت خلف فی روایة
بی — بفتح الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو
اذ اخرجنی — بالنقل ورش
اذ اخرجنی — سکت خلف فی روایة
وجاء اخوتی — بالامالة حمزة وابن ذکوان بفتح الیاء نافع
لما یشاء یشاء — بالتسهیل المد والقصر و... حمزة وهشام
انه هو — بالادغام السوسی
قد آتیتنی — بالنقل ورش
قد آتیتنی — سکت خلف فی روایة
تاویل الاحادیث — بالنقل ورش
تاویل الاحادیث — سکت خلف فی روایة خلاد

والارض والارض فی الدنیا فی الدنیا والآخرة والآخرة والآخرة من انباء
بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة خلاد — بالامالة حمزة والکسائی — بالنقل ثلثة اوجه سکت خلف وفی روایة خلاد — بالامالة فی الوقف
من انباء — سکت خلف فی روایة
نوحیه — بالنقل ورش
لدیهم — بضم الهاء حمزة
لدیهمو اذ اجمعوا — بالنقل ورش
اذ اجمعوا — بالسکت خلف فی روایة

فلما ان جاء البشیر القیه علی وجهه فارتد بصیرا معنی اینست پس هرگاه که آمد بشیر نشارت دهنده بالسکت فی روایة خلف
کم راهی پیغمبران نسبت ندارد و هیچ مسلمانی نسبت این معنی بر یعقوب بر زبان نیارد
آرنده از یوسف را بر روی یعقوب علیه السلام یا یعقوب پیراهن یوسف را بر روی خود انداخت پیراهن مذکور در حال و زمان یعقوب را بینا ساخت یعقوب علیه السلام بینا گشت و
چشمهای او به بصارت پیوست بشیر را پرسید یوسف چونست و حالت او چگونه است گفت ملك مصر است پادشاه عالی قدرست یعقوب علیه السلام گفت من با ملك چه کار دارم دل
بر سالت از آن نمی گمارم بگو که یوسف کدام دین دارد و بر کدام ملت می آرد بشیر گفت بر دین اسلام و ملت آبای خویش علیهم السلام یعقوب گفت اکنون دل من شاد گشت و بهجت
و مسرت پیوست بشیر مذکور بعضی گویند شمعون بود و بعضی گویند یهودا که در آغاز کار در حمایت و نگاهداشت او از قتل کوشش مینمود قال الم اقل لکم انی اعلم من الله
ما لا تعلمون معنی اینست گفت یعقوب نگفته ام مر شما را یعنی گفته ام بدرستی من میدانم از کارهای خدای آنچه نمیدانید شما از اتمام نعمت بر یوسف و اجتباء او

که تعبیر خواب دانسته بودم واز اخبار ملک الموت که یوسف زنده است وملک الموت جان او را قبض نکرده است واز اطلاع من بر رحمت خدای که نبی را در غم نخواهد داشت وبر مثل این اندوه نخواهد
گذاشت قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین معنی اینست گفتند برادران یوسف یعقوب را ای پدر ما آمرزش خواه از خدای برای ما گناهان ما بدرستی ما خطاکاران
وگناهکارانیم قال سوف استغفر لکم ربی معنی اینست گفت یعقوب سر انجام آمرزش خواهم خواست از پروردگار استغفار برای ایشان قبول کرد لیکن بر فور بجا نیاورد تا وقت سحر
که هنگام استغفار است وبعضی گویند تا شب جمعه تاخیر کرد وبیش از رسیدن وقت مرجو استغفار بجا نیاورد وبعضی گویند هر شبی برای ایشان استغفار کردی وهر سحری دل
وزبان بر دعا آوردی تا بیست وچند سال در استغفار بود ودر خواهش آمرزش ایشان زاری مینمود وبعضی گویند در وقت سحر نماز کرد چون از نماز فارغ شد دستها برآورد گفت
اللهم اغفر لی جزعی علی یوسف وقلة صبری عنه واغفر لولدی ما اتوا الی اخیهم وحی آمد دعای تو مستجاب کردیم وگناه اولاد ترا آمرزیدیم انه هو الغفور الرحیم معنی
اینست بدرستی هموست آمرزنده که خطایا امرزد هموست بخشاینده که عطایا بخشد فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه روایت کرده اند چون یوسف علیه السلام برادران را ومادر وپدر را با همه اهل خویش در مصر طلب کرد ودل بر آمدن وآوردن ایشان آورد دویست شتر پالان کرده وزاد وخرجی که در آمدن ورفتن ایشان بسنده کند داد چون ایشان متوجه شدند وجانب آمدند یوسف علیه السلام با چهار هزار سوار استقبال کرد واهل مصر با همه بزرگان برایشان روی آوردند چون یعقوب پیغمبر علیه السلام رسید ویکدیگر را دیدند یعقوب علیه السلام تکیه بر یهودا کرده مشی میکرد واز هجوم وشوکت لشکر شگفت می آورد یهودا را پرسید این فرعون مصر است یهودا گفت این یوسف است که ترا پسر است یوسف مواز نه چند گام مانده بود از اسب فرود آمد وپیاده شد پیش یعقوب آمد یعقوب علیه السلام گفت السلام علیک یا مذهب الاحزان وبلقاء او انتفاء حزن وحصول بهجت وشادی جست وآنچه بعضی گویند یوسف بدیدن یعقوب از اسب فرو نیامد از شومی آن ومن انتفاء نبوت در نسل او در آمد این نحو بر یوسف افترا است نسبت یوسف بکاری ناسزا است یوسف که برگزیده خدای بود اینچنین کار ناشایسته از و نیاید وبرین نوع عمل ناگزیده از و روی ننماید بعضی گویند چون یوسف ملاقات یعقوب کرد سوالی که در دل داشت بر زبان آورد گفت ای پدر من چون میدانستی که در قیامت ملاقات حاصل خواهد گشت وهر یکی بلقاء دیگری خواهد پیوست از جهت من چندین برای چه گریستی وچرا اینچنین در غم واندوه زیستی یعقوب جواب گفت آری میدانستم ولی یقین نداشتم که تو پیغمبر خواهی گشت ودین تو بعصمت خواهد پیوست می ترسیدم از دین اسلام در دینی دیگر روی کنی در قیامت هم با من ملاقی نشوی گریه از سبب این بود وغم واندوه ازین ترس روی مینمود معنی اینست

لنسئلهمو اکثرهمو وهمو تأتیهمو وهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الناس بالامالة دوری فی روایة ابی عمرو
بمؤمنین بالابدال ورش وسوسی وفی الوقف حمزة
علیهمو بالاشباع ابن کثیر
من اجر ان بالنقل ورش وفی الوقف حمزة
من اجر ان سکت خلف فی روایة
ذکر وکائن رقق ورش ابن کثیر
وکای فی الوقف ابو عمرو
من آیة من آیة بالنقل ورش سکت خلف فی روایة
والارض بالنقل ورش
والارض سکت خلف وفی روایة خلاد
وما یؤمن بالابدال ورش والسوسی
ان تأتیهم بالابدال ورش والسوسی
او تأتیهم بالابدال ورش والسوسی

وما أكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين
ونه اند بیشتر مردمان یعنی کفار مکه واگرچه حریص باشی که ایشان گروندگان یعنی ایمان آورندگان
وما تسئلهم عليه من أجر إن هو إلا ذكر
ونه میخواهی از ایشان بر ارسال الیشان هیچ مزدی نیست آن مگر موعظتی وپندی
للعالمين وكأين من آية في السموات
مر جهانیان را وچند آنکه از نشان وعلامت قدرتی در آسمانها
والأرض يمرون عليها وهم عنها معرضون
وزمین که میگذرند بر آن وایشان از آن اعراض کننده اند
وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم
وایمان نمی آرند بیشتر ایشان بخدای تعالی مگر وحال آنکه ایشان
مشركون أفأمنوا أن تأتيهم غاشية
انباز گیرندگانند باو غیر او را ای ایمن شدند که بیاید بایشان آیدی
من عذاب الله أو تأتيهم الساعة بغتة
از عذاب خدای تعالی یا بیاید بایشان قیامت ناگاهان
وهم لا يشعرون قل هذه سبيلي أدعوا
وایشان ندانند بگوی این دین منست میخوانم خلق را
إلى الله على بصيرة أنا ومن اتبعني وسبحا
بتوحید خدای حال آنکه بر حجتی واضح ام من وهر آنکس که متابعت کند مرا ومن میدانم

بغتة وهم مدغما غیر الغنة خلف
سبیلی بفتح الیاء نافع
بصیرة بالترقیق ورش
بصیرة انا بالنقل ورش
بصیرة انا سکت خلف فی روایة

وبر تخت آورد وخروا له سجدا معنی اینست وافتادند در حالتی که مر او را بسجده کنندگان اندر روی بر زمین بسجده نهند اند وآن روز سجده تحیت جایز بود ودر آن باکی نمی نمود

پس هرگاه که برادران یوسف بر یوسف در آمدند وپدر ومادر او با همه اهل خویش بر او آمدند پدر ومادر خویش را قریب خویش جا داد واعظام واکرام ایشان چنانچه باید وشاید بنیاد نهاد مادر وپدر
را اکرام کرد وطاعت ایشان بواجبی بپذیرفت بعضی گویند مادر یوسف در آن وقت زنده بود از ابویه مادر وپدر مراد شده واطلاق ابوین بر مادر وپدر بر سبیل تغلیب آمده وبعضی گویند بعد
مردن مادر او خاله او منکوحه یعقوب بود بحکم انما الخالة ام وزوجة الاب ام ایشان را ابوین خواندن سایغ نمود وقال ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین معنی اینست وگفت ان شاء الله
ایمن شده در مصر در آیید وبدیدار یکدیگر بهجت وشادی نمایید روایت کرده اند یعقوب واهل او وفرزندان او هفتاد ودو تن بودند که در در آمدن مصر نهضت نمودند خدای عز وجل در
نسل ایشان چندان برکت داد ودر فضل وکرم بر ایشان گشاد که تا زمان موسی از جوانان غیر پیران وکودکان وزنان ششصد لک وپانصد وهفتاد وچند تن بودند که برابر موسی جانب رود
نیل نهضت نمودند وزنان وذراری هزار هزار ودویست هزار بودند ورفع ابویه علی العرش معنی اینست ویوسف مادر وپدر را بدر وخاله خود را تعظیم کرد وایشان را برداشت

اليهمو قبلهمو انهمو جاءهمو قصصهمو قرا ابن كثير بالصلة في
رواية قالون

اللهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ وَمَا أَرْسَلْنَا
خداي را آنچه نشايد و ندام من از انباز كيرندكان — ونفرستاديم

مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ
پيش از تو مكر مرداني را كه فرستاده مي شد وحي بسوي ايشان از كسان

الْقُرَى ط أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا
شهرها اي پس نرفتند در زمين تا بديدي اعتبار بنكرند

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط وَلَدَارُ
كه چكونه بود پايان كار آنكسان كه ان پيش ايشان بودند و هر آينه سراي

الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ط أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝
بازپسين بهترست مرآنانرا كه پرهيزكاري نمودند اي پس در نمي يابيد

حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
تا چون نااميد شدند پيغمبران وكمان مي بردند آن رسل كه ايشان

قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا ط فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ ط وَلَا يُرَدُّ
تحقيق دروغ كفته مي شدند مي آمد بايشان ياري دادن ما پس نجات داده مي شد آنكه ميخواستيم ما و بازكردانيده

بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ۝ لَقَدْ كَانَ فِي
عذاب ما از كروه ستمكاران تحقيق بود در

قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ط مَا كَانَ
اخبار آن رسل محل اعتباري مرخداوندان خردها را نه بود قرآن

يوحي نوحي — غير حفص بالياء التحتية حمزة والكسائي
نوحي — انا لا بين ورش
من اهل — بالنقل ورش سكت خلف في رواية
القرى القري — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي بين بين ورش
في الارض — بالنقل ورش
في الأرض — سكت خلف في رواية خلاد
الآخرة الآخرة — بالنقل والترقيق ورش سكت خلف في رواية
خير — بالترقيق ورش
يعقلون — ابن كثير وابو عمرو وحمزة والكسائي
استيئس استيئس — بالابدال وقف حمزة في رواية
لننوا جاءهم — نافع وابن كثير وابو عمرو بالامالة وابن عامر وحمزة

فنجي باسنا عبرة لاولي الالباب لاولي الالباب
غير عاصم وابن عامر — بالابدال السوسي — رقق ورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية وفي الوقف حمزة

ذلك من انباء الغيب نوحيه اليك معني اينست آن خبر كه كرديم وآن قصه كه در بيان آوردیم از خبرهاي غيب است يقين بي شبهه وريب است اشارت ميكنيم سوي آن درحالتي كه وحي ميكنيم
آن را سوي تو تا معجز تو بود ودليل بر ثبوت نبوت تو شود وما كنت لديهم اذ اجمعوا امرهم وهم يمكرون معني اين است وحال اينست كه نزديك پسران يعقوب نبودي واز حال ايشان مشاهد نه
نمودي در آن هنگام كه راي خويش جمع كردند وكار خود را در چيز اجتماع آوردند كه يوسف را در چاه كنند وان نظر يعقوب دور افكنند وحال اينست در شان يوسف بد سگالي داشتند وخود را در كار
او بر مكر وخداع گماشتند وما اكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين معني اينست ونه اند بيشتر مردمان اگرچه تو بر ايمان ايشان حريص باشي واهتمام ورزي ايمان آرندگان وتصديق نمايندگان
يعني اكثر ايشان ايمان نيارند وما تسئلهم عليه من اجر ان هو الا ذكر للعالمين معني اينست ونميخواهي از ايشان در تبليغ رسالت اجري ونميجويي در ايصال موعظت منفعتي زيرا كه نيست
قرآن مگر پندي مر همه جهان را وكاين من آية في السموات والارض يمرون عليها وهم عنها معرضون معني اينست وچندا از علامت قدرت خداي ونشان وحدانيت او در آسمانها
وزمين وچندا از علامت نبوت پيغمبر ومعجزات رسالت او مي گذرند بران بيقين وحال اينست كه ايشان از آن اعراض كننده اند وان قرآن رو گردانند

وما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون معني اينست ...

حديثا يفتري يفتري تصديق يديهي شي شي
مد غاية عير الغنة خلف | بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزه والكسائي | امالة بين بين ورش وراوية | بالاشاع احمد والكسائي | بالاشاع ابن كثير | بالمد | والتوسط ورش | سكت في رواية خلاد

حديثا يفتري ولكن تصديق الذي
سخني كه پيغامبر خود گفته باشد ولكن سبب باور داشتن است آن را كه
بين يديه وتفصيل كل شيء وهدى
پيش از آن بوده است از كتب سماوي وبيان هر چيزي از امر دين وراه نمودني
ورحمة لقوم يؤمنون ❁
وبخشايشي مر گروهي را كه بي گمان باشند

شيء و
مد غاية غير الغنة خلف
هدى و
مد غاية غير الغنة خلف
لقوم يؤمنون
مد غاية غير الغنة خلف
يؤمنون
بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزه

سورة الرعد مدنية ثلث واربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

المر تلك آيات الكتاب والذي انزل
انا الله اعلم واري آنچه درين سورت است آيتهاي كتابي كامل است در ذات خود وآنكه فرستاده شد
اليك من ربك الحق ولكن اكثر الناس
سوي تو از پروردگار تو درست وراست وثابت وليكن بيشتر مردمان
لا يؤمنون ❁ الله الذي رفع السموات
نمي ايمان آرند معبود بسزا آنست كه برافراشت آسمانها را

المر المر
امالة بين بين ورش في رواية | بالامالة المحضة ابوعمرو وابن عامر وحمزه والكسائي
آيات الناس
ثلثة اوجه لورش | بالامالة دوري في رواية
لا يؤمنون
بالابدال ورش والسوسي وفي الوقف حمزه

فنجي من نشاء ولا يرد باسنا عن القوم المجرمين معني اينست وبر ايشان كفار ايمان نياوردند تكذيب ايشان قرار گرفت وناگرويدن ايشان ثبات بدرفت آمد پيغمبر را نصرت ما نصرت ما آمد پس نجات داديم هر كرا خواستيم يعني مومنان را رهانيديم و نجات
رسانيديم ورد كرده نشد عذاب ما از گروهي كه كفر ورزيدند وبخداي نگرويدند لاجرم معذب گشتند وبهلاك پيوستند لقد كان في قصصهم عبرة لاولي
الالباب معني اينست سوگند ياد ميكنم هر آينه بدرستي كه بوده است در قصهاء كه شنيدگان كه گفتيم وحكايتهاء ايشان كه در بيان آورديم عبرتي
عظيمه مر خداوندان عقول را تا خود را بدان قياس كنند ودر معرض گرفتن نيايند آنچه ايشان كردند نكنند وخود را در ورطه كه ايشان افتادند نيفكنند
ما كان حديثا يفترى معني آن است نبوده است آنچه ذكر كرديم حكايتي كه بربافته شود وحديثي نابوده كه پرداخته بود

وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم من اهل القرى معني اينست ونفرستاده ايم پيش از تو مگر مردماني كه وحي كرده مي شد بر ايشان مردماني كه از اهل شهرها بودند يا در حالتي كه از اهل شهرها ميشمردند افلم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم معني اينست آيا بيرون
نمي آيند پس سير نميكنند در زمين بس كه بنگرند چگونه بوده است عاقبة كساني كه پيش از ايشان بودند پيغمبر را چگونه تكذيب كردند وچه نوع خود را در ورطه هلاك وعذاب آوردند در
آخر كار ايشان را چه رسيد وحال ايشان بچه انجاميد بنگرند كه بر قوم نوح چه شد بر قوم هود چه افتاد ونظر كنند كه بر قوم صالح وقوم لوط وشعيب چه بلاها از خود را بر ايشان قياس كنند
وعبرت از مآل ايشان در دلها افكنند ولدار الآخرة خير للذين اتقوا معني اينست وهر آينه سراي حيوة آخرت بهترست مر كساني را كه متقي اند از شرك مي پرهيزند وبا معاصي نمي آميزند
افلا تعقلون معني اينست آيا نمي شنويد آنچه ما ميگفتيم پس چرا درنمي يابيد هرچه بيان كرديم واين انكار انكار معني فاسد يعني دريافتن شما بر شنيدن مترتب نميشود وفهم شما باسماع
متعقب نميگردد بعيد شنيدن نادريافتن نشايد وغافل بودن نبايد حتى اذا استيئس الرسل وظنوا انهم قد كذبوا جاءهم نصرنا معني اينست
تا آنكه چون نا اميد گشتند رسل از تصديق كافران وايمان ايشان باخبار خداي نه بعلم غيب چنانچه در حق نوح خبر كرد لن يؤمن من قومك الا من قد آمن ودانستند بدرستي ايشان تكذيب كرده شد رسل رسالت آوردند ودر تبليغ آن مبالغت كردند

وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ معنی اینست ولیکن بوده است آنچ ذکر کردیم از قصها تصدیق کتابی که پیش اوست که در آن این قصه
بود و بعد قصه کردن مطابق و موافق نمود مصدق آن افتاد و گواهی بصدق آن داد و بوده است بیان کردن مرهر چیزی که در ان واقعه واقع شود و خیر و شر آن هویدا آمده و بوده است راه نماینده
و رهاننده از ضلالت یا عین هدی بر وجه مبالغت و بوده است رحمت و ارادت افاضت نعمت مر قومی را که ایمان بخدای می آرند و حق دریافتن آیات کلام میکدارند در راه فهم معانی و فحاوای آن
می شتابند و غوامض فواید و خفایا منافع و عواید آن در می یابند فطوبی لهم ثم طوبی لهم و حالهم و عظم شان آیاته لدیهم و رزقهم اصابة کمال رحمته و افاض تمام نعمته علیهم
وبدانکه درین سورت ذکر مسرت یوسف بعد مضرت و ذکر وصلت یعقوب بیوسف بعد فرقت آمده و بیان رسیدن یوسف بعد عبودیت بسلطنت و بعد مملوکیت بمالکیت و رسیدن زلیخا بامنیت
و حصول زوجیت شده این سورت متضمن نیل مارب مطالب و مشتمل بر نجح مرادات و ماربست و مقطع بدرجه رسیده و بمرتبه انجامیده که بیش از آن مرتبه نبود و بیشتر از آن
حاجتی نباشد اینچنین مقطع حسن باشد و اینچنین منتهی مستحسن بود
والله اعلم بمراد الله الخفیة و اراد العلیة لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سُورَةُ الرَّعْدِ
این سورت مکی است مگر دو آیت آیت و لا یزال الذین کفروا و آیت قل کفی بالله شهیدا الی تمام الآیتین
چهل و سه آیت و هشتصد و پنجاه و پنج کلمه و سه هزار و پانصد و شش حرفست بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
المر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ معنی اینست سورت المر این سورت عظیمه است آیات کتابیست حق ظاهر کننده میان حق و باطل جدا افکننده و بر سایر وجوه معنی بر حسب آن گویند و تلفیق برو آن جویند وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ الْحَقُّ معنی اینست وانچه فرستاده شده است بر تو از پروردگار تو حق است درست است صدق است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ معنی این آ ولیکن اکثر مردمان ایمان نمی آرند و دل بر تصدیق آن نمیگمارند ادبار بیشوای آن گشته دولت و اقبال از ایشان رفته اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ معنی اینست خدای آنست که آسمانها را بلند ساخت بغیر ستون معلق داشت تَرَوْنَهَا معنی اینست می بینید شما او را همچنین یعنی بی اعمده و اساطین و تواند بود بغیر عمد متعلق ترونها باشد ترونها حال از سموات بود معنی چنین باشد درین حال که آسمان را بغیر ستون می بینید و عمد او را بحاسه بصر احساس نمیکنید و تواند بود که ترونها صفت عمد دارند ضمیر منصوب عاید بر عمد معنی چنین بود برداشت آسمانها را بغیر ستونی که آن را شما به بینید و بحاسه بصر احساس کنید چون نمی بینید معلوم شود که نیست چه اگر آسمان را ستون بودی همچو آسمان در حاسه بصر نمودی ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ عطف است بر رفع و این آیت متشابه است چنانچه در سورة اعراف گذشت و تاویل آن بالارفته متشابه راسلف تاویل نکنند و خود را در طلب آنچ خدا مخفی داشته است نیفکنند فهم کردن مراد او نتوانند و آنچ مراد

لَعَلَّكُمُو رَبِّكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ
اسْتَوَىٰ بالامالة المحضة حمزة والکسایی اما لبین بین ورش فی روایة اسْتَوَى

مُسَمًّى مُسَمَّى بالامالة المحضة حمزة والکسایی اما لبین بین ورش فی روایة
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ بالتفخیم الترقیق ورش
يُدَبِّر الْأَمْر سکت خلف و فی روایة خلاد
الْآيَاتِ الْآيَاتِ بالتفخیم ثلثة اوجه ورش سکت خلف فی روایة
وَهُوَ الْأَرْضَ ابو عمرو والکسایی وقالون بالنقل ورش
الْأَرْضَ سکت خلف فی روایة خلاد
الثَّمَرَاتِ جَعَلَ بالادغام سوسی
يُغَشِّي لَآيَاتٍ حمزة والکسایی وابو بکر ثلثة اوجه لورش
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مدغما غیر الغنة خلف
وَفِي الْأَرْضِ سکت خلف و فی روایة خلاد
وَفِي الْأَرْضِ بالنقل ورش

بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
بی ستونی می بینید آن را پس مزید ظهور تصرف در مخلوقات شد

وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ط كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ
و منقاد امر خود گردانید آفتاب را و ماه را هر یک از آفتاب و ماه میرود برای هنگام

مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ط يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُم
نام برده که انقضای مدت دنیاست اظهار میفرماید کار را بر حسب حکمت و صواب بیان میکند آیتها را در کتب منزل تا مگر شما

بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ۝ وَهُوَ الَّذِي مَدَّ
برسیدن بجزای پروردگار شما بی گمان باشید و اوست آن خداوندی که گسترانید

الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا ط وَمِن
زمین را و بدید کرد در آن زمین کوههای ثابت را و جویهای آب را و از

كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ
اصناف میوها بدید کرد در آن دو دو صنف

يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ ط إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
در میپوشاند شب را بروز هر آینه دلایل قدرتست در آن بدرستی که

لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ
مر گروهی را که اندیشه و تدبر کنند و در زمین است بقاعی مختلفه در جودت و ردائت

مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ
متلاصق و متقارب بیکدیگر و بوستانهایی از انگورها و کشت
یعنی بهم پیوسته و بهم جدا

مُتَجَاوِرَاتٌ بالترقیق ورش مُتَجَاوِرَاتٌ مدغما غیر الغنة خلف مِنْ أَعْنَابٍ بالنقل ورش مِنْ أَعْنَابٍ سکت خلف فی روایة أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ مدغما غیر الغنة خلف زَرْعٌ وَ مدغما غیر الغنة زَرْعٌ بالکسر ابن کثیر و ابن عامر

خدا است خواهند خلق در تاویل زنند و از ابداع سر او از صفت خواست تاویل کند استوی را بمعنی استولی گویند و معنی او بر وجه ظن بدین تاویل جویند والکسایی و ابو بکر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
معنی اینست آفتاب و ماهتاب را مذلل گردانید و ایشان را بر ساحت چرخ دوانید كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى معنی اینست هر یکی از آفتاب و ماهتاب روان شود بمهلتی معین یعنی مدت بقاء زمین
و زمن بعد از آن آفتاب و ماهتاب مکون و مکدر گردد و آسمانها بپیچد شود و بعضی اجل معین مدت تمام شدن سیر در همه منازل دارند و زمان استیفاء سیر ایشان در همه بروج پندارند
که آفتاب استیفاء سیر در همه بروج بیکسال کند و هر ماهی در برجی در سیر باشد و ماهتاب را سرعت سیر بود و قطع منازل سیر بیکماه شود و همچنین کواکب دیگر در سیر مدت معینه دارند
در هر برجی مدت معینه سیر می آرند يُدَبِّرُ الْأَمْرَ معنی اینست تدبیر میکند کار ملکوت خویش کسی را بمیراند کسی را می میراند یکی را غنا میدهد دیگری را فقیر میکرداند بعضی را صحیح
و تن درست میدارد و بعضی را رنجوری و بیماری می آرد و بعضی را قوی می سازد و بعضی را در ضعف و سستی می اندازد یکی را صاحب جاه میکند و دیگری را خواری و نگونساری می افکند

بن بهمو اعناقهمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قولهم ءاذا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ

ودرختان خرما از یک بیخ رسته و متفرقة الاصول آب داده میشود بآبی

وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ

یکانه وافزون میدهیم در لذت بعضی میوهارا بر بعضی در خورش

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَإِنْ

بدرستی در آن هرآینه دلایل قدرتست برای گروهی که دریابند واگر

تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي

شگفت آری ای محمد پس سزاوار شگفت است گفتار ایشان آیا چون باشیم خاکی ای بدرستی ما هرآینه در

خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

آفرینشی ایم نو ایشانند آنکسان که کافر شدند به خداوندیشان

وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ

وایشانند قیدها در گردنهاشان وایشان

أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ

ملازمان دوزخ اند ایشان درآن دوزخ همیشه جاوید باشند وشتاب می نمایند ترا

بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ

بعقوبت پیش از رحمت یا مهال وبتحقیق گذشت از پیش ایشان

الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ

عقوبات امثال ایشان مکذبان وبدرستی پروردگار تو خداوند آمرزشی است مردمانرا با آنکه

قولهم ءاذا انا ءاذا انا ءاذا ءانا اذا ءاينا اذا ءاينا ءاذا انا

الاغلال الاغلال النار النار مغفرة للناس

ظلمهمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ۞ وَيَقُولُ

ظالم اند برخود باقدام وبدرستی که خداوند تو سخت عقوبت است ومیگوید

الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ

آنانکه کافر شدند چرا نه فرو فرستاده شد برو معجزهٔ از پروردگار او

إِنَّمَا أَنتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۞ اللَّهُ يَعْلَمُ

بدرستی تو بیم نماینده ومر هر گروهی را راه نماینده ایست معبود بسزا است میداند

مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا

آنرا که بردارد در شکم هر مادینه وآنچه کم میکند آنرا رحمها از مدت وضع حمل وآنچه

تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ ۞ عَالِمُ الْغَيْبِ

زیادت میکند برآن وهر چیزی نزد علم خدای باندازهٔ معین است داناى نهان

وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ۞ سَوَاءٌ مِّنكُم

وآشکارا بزرگوار بلند مرتبه یکسانست از شما نزد علم خدای

مَّنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَن جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ

آنکس که پنهان کرد آواز را وآنکس که بلند گفت وآنکه او پوشانده است

بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ۞ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن

بظلام شب وآنکه رونده است بروز در طلب حوایج مر اوراست ملائکه متعاقب از

بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ

جانب پیش او وازجانب پشت او نگاه میدارند اورا از فرمان خدای

عليهي آية — بالاشباع ابن كثير

آية منذر — بالابدال

هادي — في الوقف ابن كثير

يعلم ما — بالادغام سوسي

انثي انثي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش

الارحام — بالنقل ورش

الارحام — سكت خلف وفي رواية خلاد

شيء شي — بالمد والتوسط ورش سكت خلف وفي رواية خلاد

بمقدار — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري

بمقدار — وبين بين ورش

المتعالي — في الوقف ابن كثير

من اسر — بالنقل ورش · من اسر — سكت خلف وفي رواية · بالنهار — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري · بالنهار — بين بين ورش · يديهي — ابن كثير · من امر الله — اشمام · من امر الله — بالنقل ورش

بيغمبري راه نما بود كه ايشانرا هدايت مينمود تبليغ رسالت ميكرد وايشانرا بايمان وتصديق مي آورد وايمان دادن نمي توانست وخود را قادر بر آوردن معجزه نميدانست جنانجه نوابن
قوم را راه مي نمايي وكوشش در اسلام ايشان ميفرمايي ايمان دادن نمتواني راه ميدا آوردن معجزه مفترح نمي داني سيدا آوردن آن كار خداست ميندار كه اين كار انبياست
از ناشدن آن محزون مباش دلخود را باندوه وغم مخراش اللهُ يعلمُ ما تحملُ كلُّ أنثى وما تغيضُ الأرحامُ وما تزدادُ معنى اينست خداي عز وجل ميداند آنجه هر ماده در شكم
بار ميكيرد كه اكنون بر جه صفت است ودر آينده بر كدام حالت خواهد كشت زشت است يا خوب مكروه است يا مرغوب سپيد است يا سياه دراز خواهد بود يا كوتاه مجنون يا عاقل
ناقص الاعضا يا كامل وميداند آنجه زهدانها مدت آنرا كم ميكند وبيش از مدت مي افكند وآنجه بر مدت حمل مي افزايد وزيادت از مدت معتاد در شكم توقف مينمايد جنانجه
روايت كرده اند ضحاك بدو سال زاده شد ومحمد بن عجلان بعد سه سال وهرم بن حيان بجهار سال وتواند بود كه زيادت ونقصان در عدد مراد شود مدت مراد نبود وكلُّ شيءٍ
عندهُ بمقدارٍ معنى اينست

بأنفسهمو لهمو وهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إنّ اللهَ لا يُغيّرُ ما بقومٍ حتّى يُغيّروا ما
بدرستي كه خداي تغيير نميكند آن حال نيك را كه بكروهي بود تا كه تغيير كنند آن حال را

بأنفسِهم ط وإذا أرادَ اللهُ بقومٍ سوءًا فلا
كه بايشان بود از سيرت وچون خواهد خداي تعالى بكروهي بدي بس نيست

مردَّ له ج وما لهم من دونِهِ من والٍ
بازكو هيچ دفعي مر آنرا ونيست مر ايشانرا از جز او هيچ متولي امري

هو الذي يُريكمُ البرقَ خوفًا وطمعًا
اوست آن خدايي كه مي نمايد بشما آتش را از ابر بجهد حال آنكه خايف اند از صاعقه وطامع آيند در باران

ويُنشئُ السحابَ الثقالَ ج ويُسبّحُ الرعدُ
وبديد مي آرد ابرهاي كران بار را وبياكي ياد مي آرد مستمعان رعد خداي را

بحمدِهِ والملائكةُ من خيفتِهِ ويُرسلُ
حال آنكه مشغول اند بستايش ونيز تسبيح ميكويند وفرشتكان از هيبت جلال او وفرو مي فرستد
او وزو رعد نام فرشته ايست

الصواعقَ فيُصيبُ بها من يشاءُ وهم
جرمهاي جون آتش را از ابر بس مي رساند آنرا بآنكه ميخواهد وايشان كه كفار اند

يُجادلونَ في اللهِ ج وهو شديدُ المحالِ ط
جدال ميكنند دركار خداي از انكار بعث واتخاذ شركا واو بغايت قادرست بر مجازاة أهل مكر

له دعوةُ الحقِّ ط والذين يدعونَ من دونِهِ
مراوراست خواندن بسزا جه بر اجابت قادرست وآن كفار كه مي خوانند غير اورا

لا يُغيّرُ
بالترقيق ورش
يُغيّروا
بالترقيق ورش
بِنفسِهم
بالابدال ياء في الوقف حمزة في رواية
من والٍ
مدغما بغير الغنة خلف
والي
في الوقف ابن كثير
خوفًا و
مدغما بغير الغنة خلف
طمعًا و
مدغما بغير الغنة خلف
فيُصيبُ بها
بالادغام سوسي
من يشاءُ
مدغما بغير الغنة خلف
من يشاء
بالحذف مع المد والقصر في الوقف حمزة وهشام
من يشاء
بالتسهيل مع الروم ومنه المد والقصر في الوقف حمزة وهشام
وهْو
بسكون الهاء ابو عمرو وقالون والكسائي

وهر جيز نزديك خداي عز وجل ملتبس است بمقداري معين واندازه مستقر كه خداي عز وجل از ابتدا وبانتهاء مدت ظاهر ميكرداند عالمُ الغيبِ والشهادةِ الكبيرُ المتعالِ معنى اين اسم آنست كه او داننده غيب وشهادت است بزركست متصف است بصفات كمال متعالي است برترست از نقايص وسمات حدوث وزوال سواءٌ منكم من أسرَّ القولَ ومن جهرَ به ومن هو مستخفٍ بالليلِ وساربٌ بالنهارِ روايت كرده اند وهب بن عمير بن وهب بن صفوان در حجره خود كفت كه اگر مرا عيال نبودي ودين بر كردن نبودي قتل محمد كه دعوي بيغمبري ميكند مرا آسان نمودي صفوان كفت جكونه تواني وبرو تيغ جكونه برساني وهب كفت من مردي دلاورم ودر دويدن از همه برترم بر محمد تيغ برسانم وبه تيزروي خود را برهانم صفوان كفت اگر تو اين كار كني وتيغ برو بزني عيال تو با عيال من باشد ودين تو در ذمه من بود وهب تيغ را آب زهر آلود داد وبقصد كشتن بيغمبر تيغ بر كتف خود نهاد صفوان كفت جون قدم تو بر در او رسد بروردكار او اورا خبر كند كفت جنان بنهان روم كه بروردكار اورا نيز خبر نشود وجون اورا خبر نشود اورا جكونه خبر كند عرب اين نوع اعتقاد باطل داشتند وسر بنهان خدا مخفي مي بنداشتند وهب در مدينه رسيد عمر رضي الله عنه اورا ديد كفت اين وهب غدار رشت بيغمبر عليه السلام را پاس دارند وهمت بر نكاهباني كماريد بيغامبر عليه السلام وهب را تيغ در كتف كرده ديد از سبب آمدن او در مدينه برسيد كفت براي فدا دادن بعضي اسيران آمده ام وبراي اين كار قصد كرده ام بيغامبر كفت اگر براي باز خريدن اسيران آمده تيغ بر تو براي جيست وراست بكو كه براي قصد كشتن كيست كفت ما در جنگ بدر كه تيغ بر داشته ايم هنوز از دست ننهاده ايم كفت در حجره صفوان با صفوان جه كفته واو جه قبول كرده وتو كدام كار بر رفته كفته اگر عيال ودين بر من نبودي كشتن محمد مرا آسان نمودي وهب كفت كفتار من باز كو تا در يابم ودر ايمان آوردن بتو شتابم بيغمبر صلى الله عليه وسلم تقرير كرد وهب در حال اسلام آورد واين آيت درباب او وارد كشت ودرين قصه بنزول بيوست معنى اينست برابرست در حق دانستن خداي هر كه از جمله شما قول را بنهان دارد وكسي كه آشكارا آرد وهركه در شب بنهان شوند وكسي كه در روز در راه روند كه مختفي در تاريكي شب بنهان بود وراه روند در روز آشكارا باشد بعضي معنى بر عكس دارند واختفا را بمعنى ظهور بندارند سارب در آينده در سرب باشد وسرب راهي را كويند كه در زير زمين بود مختفي در روز در سمت زير زمين باشد جون شب تاريك شود بر روي زمين آيد بروز وقت بنهان شدن مختفي بود وشب هنكام بيدا آمدن او باشد خداي هر دو را داند وخبر از اين هر دو كس را در تعلق بعلم خداي برابر خواند لهُ معقّباتٌ من بينِ يديهِ ومن خلفِهِ يحفظونَهُ من أمرِ اللهِ معنى اينست كه اين اند مر خدا بر اجماعتي از فرشتكان كه بس يكديكر بنوبت مي آيند از بيش كسي كه سخن را بنهان ميدارد وكسي كه آشكارا مي آرد وكسي كه در شب بنهان

شوند است وكسي كه در روز در راه روند است از بيش او واز بس او از جهت رجاء توبه وانابت او بر حفظ او اقدام مينمايند بعضي كويند بر هر يكي جهار فرشته دو در روز نكهباني ميكنند ودو در شب محافظ مي باشند بعضي كويند هر يكي را شصت فرشته نكاهبانست كه معد براي آنست إنّ اللهَ لا يُغيّرُ ما بقومٍ حتّى يُغيّروا ما بأنفسِهم معنى اينست بدرستي كه خداي تغيير نكند آنجه در قومي است از انعام بانتقام تا بكردانند ايشان آنجه بود در نفسهاء ايشان از شكر وتبديل كنند از بكفران نعمت ذو الجلال والاكرام وإذا أرادَ اللهُ بقومٍ سوءًا فلا مردَّ لهُ وما لهم من دونِهِ من والٍ معنى اينست

خدای عز وجل حال کسی تغییر نکند وانعام بانتقام بنفکند مکر آنکه او حال خود بکرداند واز شکر نعمت بازماند وچون خدای بنده بسبب کفران بدی خواهد پس در رد آن چاره وحیله نباشد ومرآن کروه راکه خدای درحق ایشان بدی خواهد دوستی وصاحب ولایتی که از آن بازدارد نبود هو الذي يريكم البرق خوفا وطمعا معنی اینست او آنست که می نماید شمارا درخش نورانی از آتش آسمانی در حالت که شما با فتادن آن از هلاک خویش خایفید وازجهت آنکه او نشان بارانست که منشاء نعمتهاست طمع دارید چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم برق دیدی وآواز رعد شنیدی کفتی اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك یا خایفید در آن وقت که باران نخواهید چون مسافران در بیابان ومقیمان بی استعداد باران وطمع دارید در آن هنکام که حاجت باران در دل می آرید چون مزارعان زمین کاشته ودل بوفاء آن داشته یا معنی چنین کویند می نماید شمارا برق تا شما خایف نقمت باشید وطمع نعمت دارید یا کویند مینماید شمارا برق نمودن بوجه ترسیدن یا بوجه طمع کردن یا کویند مینماید شمارا برق در وقتی که شمارا خوف بود ودر هنکامی که شمارا طمع باشد وينشئ السحاب الثقال معنی اینست شمارا برق مینماید وابرهاء کران پیدا می آرد ويسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته معنی اینست وتسبیح میکوید وبپاکی یاد میکند رعد در حالة که ملتبس است بحمد خدای وآن فرشته است موکل بر ابرها که ابرها را می راند ودر محلی که فرمان خداست میرساند واز حسن رضی الله عنه مرویست که رعد را آفریدکان خدای آفرید است از جملهٔ فرشتکان نیست وبپاکی یاد میکند فرشتکان از سبب ترس او وخوف وعظمت وجلال او ويرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء معنی اینست وآتش آسمانی فرستد پس بر هر که خدای خواهد افکند وهر کرا خواهد برساند واورا بدان هلاک کرداند وهم يجادلون في الله روایت کرده اند عامر بن طفیل پیش پیغمبر علیه السلام آمد ودر مجلس معلا در آمد کفت پروردکار خود را پیش ما صفت بکن که از زر است یا از نقره یا از آهن یا از شبه وکفت بتو ایمان می آرم بشرط آنکه ربع خلیفهٔ تو باشم پیغمبر علیه السلام فرمود کار بر دست من نیست طلب این از من بی معنی است باز کفت بتو ایمان می آرم بشرط آنکه تو نبی باشی در شهرها ومن نبی باشم در قری پیغمبر علیه السلام فرمود قسام خداست مراقسمت قدرت کجاست غضب کرده بیرون آمد کفت این مرد سلیم القلب است همچو منی بشرط ایمان می آرد واو دل بر قبول آن نمی کمارد یاری را کفت من اورا بکشم وکار او بر خود کشم یار کفت چکونه اورا بکشی وچه نوع کار او بر خود کشی کفت اورا بکویم بیرون آی با تو سری دارم وبدین بهانه با خویش بیرون آرم چون بیرون آید وصحبت با من نماید

سجده

لهم لانفسهم افاتخذتم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية

قالون

بشي الا باشي الا

بالنقل ورش

لشي الا كفيه

فهو الكافرين

الكافرين

والارض

بالنقل ورش

والارض

طوعا وكرها

والاصال

والاصال

والارض

والارض

قل افاتخذتم

قل افاتخذتم

لا يستجيبون لهم بشيء الا كباسط كفيه

الى الماء ليبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء

الكافرين الا في ضلال ۞ ولله يسجد

من في السموات والارض طوعا وكرها

وظلالهم بالغدو والاصال ۞ قل من

رب السموات والارض قل الله قل

افاتخذتم من دونه اولياء لا يملكون

لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل يستوي

الاعمى والبصير ۞ ام هل تستوي الظلمات

قل افاتخذتم لانفسهم نفعا ولا الاعمى الاعمى والبصير

يستوي الظلمات

بالادغام غير ابن كثير وحفص بالابدال في الوقف حمزة في رواية مدغما غير الغنة خلف بالنقل ورش بالامالة المحضة حمزة والكسائي سكت خلف في رواية بالترقيق ورش

با او الفت بدیرم وکنارکیرم تو اورا از پس تیغ زنی ودر توی وتلف فکنی این کار اختیار کرد پیغمبر علیه السلام را بدین بهانه بیرون آورد کنار کرفت مشلید یار او تیغ کشید نکاه با نان آسمانی رسیدند ونجات پیغمبر کوشیدند تیغ کشنده با آتش آسمانی بر جا سوخته کشت بزوال وهلاک پیوست عامر بن طفیل بکریزد وآورد در قبیله سلول در خانه کنده پیری نزول کرد در کلوی او زخمی حادث کشت که شتر را در کلوی میکیرد وشتر در آن زحمت می میرد کفت مرضی همچو مرض بعیر موتی در خانهٔ سلولیه کنده پیر اسب طلبید سوار شده نیزه کشید کفت ای ملک الموت پنهان چه می آیی ونخفیه چه قصد میمایی پیدا شو تا حرب کنیم ومردانه تیغ زنیم این کفت افتاد مرد وجان در کافری بجات وعقارب دوزخ سپرد این آیت در شان او نازل کشت واین نظم در حق او بورود پیوست معنی اینست وایشان در قدرت خدای مجادله میکنند وخود را در وحدانیت او در مخاصمه می افکنند وهو شديد المحال معنی اینست وخدای تعالی سخت کیرنده وعقوبت سخت کننده است در حدیث است ان الله ليملي الظالم حتى اذا اخذه لم يفلته یعنی خدای ظالم را مهلت دهد چون بکیرد نکذارد واو از کرفت او نرهد

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ معني اينست دعوت درست وراست مرخدايرا است يعني دعوت بحق وتيز اجابت بقدرت مطلق مخصوص بخداست وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ معني اينست وآنانكه كافران ايشانرا از غير خداي ميخوانند ايشان مركافرانرا اجابت كردن هيچ دعوتي نميتوانند مكر همچو استجابت كسي كه فراز كند دستها سوي آب بود آب بدهن او نرسد واو از جهت كوتاهي دست ودوري آب به آب نرسد وبدين سبب آب بدست او نيفتد وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ معني اينست ونيست دعاء كافران مكر در كمراهي وعين فساد وتباهي كه ايشانرا هيچ سود نكند وهيچ نفعي در دامن اميد ايشان نيفكند بعضي بدين آيت تمسك كنند دعاء كافر مستجاب نكويند وبعضي كويند دعاء كافر تواند بود كه مستجاب شود وباجابت مقرون كردد چنانچه شيطان بعد كافر شدن وارتداد ودور ميدن رَبِّ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ كفت دعاء او مستجاب كشت وباستجابت پيوست فريق دوم جواب كويند اجابت در امور دنياوي كه در آخرت مثمر نبود ازروي تحقيق بي فايده باشد

عَلَيْهِمْ	خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ	شَيْ	شَيْءٍ وَهُوَ	وَهُوَ	فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ
بالضم حمزة	بالادغام سوسي	سكت خلف وفي رواية خلاد	بالمد والتوسط ورش	مد عند غير الخفة خلف	ابو عمرو وقالون والكسائي
					بالنقل ورش

فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ — سكت خلف وفي رواية

تُوقِدُونَ — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر

عَلَيْهِي — بالاشباع ابن كثير

فِي النَّارِ — بالامالة ابو عمرو والكسائي

فِي النَّارِ — الامالة بين بين ورش وفي رواية

حِلْيَةٍ أَوْ — بالنقل ورش

حِلْيَةٍ أَوْ — سكت خلف وفي رواية

جُفَاءً — بالتسهيل مع المد والقصر وقالون حمزة

فِي الْأَرْضِ — بالنقل ورش

فِي الْأَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد

الْأَمْثَالَ — بالنقل ورش

الْأَمْثَالَ — سكت خلف وفي الوقف حمزة

وَالنُّورُ ۞ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا

ور وشنايي يا بديد كردند مرخدايرا انبازاني كه آفريدند

كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ

چون آفرينش خداي پس مانند شد آفرينش برايشان بكو خداي تعالى آفريننده

كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۞ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ

همه چيزست واو يكانه است غالب وفرو فرستاد از آسمان

مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ

آبي را پس روان شد رودخانهايي چند باندازه خودشان پس برداشت آب رودان كف را

زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ

كه بر روي آب بود منتفخ ومستعلي واز آنست كه بر مي فروزند بر آن در آتش براي طلب زيور

حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ

چون زر ونقره يا براي طلب انتفاع چون فلزات كفي مانند آنچه بر روي سيل بود همچنان بديد مي آرد

اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً

خداي تعالى مرحق را وباطل را پس اما آنچه كفست بر سر سيل ناچيز ميكردد حال آنكه افكنده ميشود

وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ

واما آنچه نفع رساند مردم را از آب صافي وفلز پس باقي ماند در زمين

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ۞ لِلَّذِينَ

همچنان بديد مي آرد خداي تعالى داستانها را مر آنانراست كه

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ معني اينست مرخدايرا سجده ميكند ... قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ معني اينست بكواي محمد پروردكار آسمانها وزمين كيست ... قُلِ اللَّهُ معني اينست بكواي محمد پروردكار آسمانها وزمين خداست ... قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا معني اينست بكواي محمد ... قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ معني اينست بكواي محمد هست كه برابر شود يعني برابر نشود نابينا وبينا ... [illegible]

است قهار و وحدت او بحقيقت است نه بشمار وواحد بشمار راثاني بود وواحد بحقيقت راثاني نباشد چه واحد بحقيقت متصف بتوحدست منافي تجزي وتعدد در ذكر واحد نفي اشراك واثبات وحدانيت پروردكار پاكست ودر ذكر قهار ترهيب كفار ... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا معني اينست فرستاد از آسمان آبي را پس روان شد رودبارها باندازه خويش هريكي برحسب مقدار خود باب اندك بزرك باب بسيار پس كرفت سيلاب كفي مرتفع را عالي برسر هر آب وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ معني اينست واز آنچه ايقاع ميكنيد بر افروختن را در آتش يعني آتش بر وي افروزيد يا كويند ايقاع ميكنند بر افروختن را در آتش وكاين است وناشي است ...

وهدي بلكه برابر نبود تاريكيهاي شبهات ملل كافري وروشنايي يعني هدي پيغمبري أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ معني اينست يا شناخت خدا كرفته اند ايشان دوستاني كه مالك نفع وزيان نيند يا خود كردانيده اند يعني نكردانيده اند مرخدايرا شريكاني كه بظاهر صورت كشيده همچو صورت كردن خداي وچيزي بيدا آرند همچو بيدا آوردن حق سبحانه تعالى پس بسبب بيدا آوردن وصورت كردن مذكور برايشان كمان خالقيت رود ووصف خلق برايشان مشتبه شود واصنام ايشان اينچنين هم نيند كه چيزي را صورت كنند شركا را نشناخته اند بشريك ساختن عاجزاني كه از ايشان كاري نيايد وعملي روي نمايد بلكه زخم سنك شكن را از سر خود دفع نكنند وتيشه بت تراش را از تن خود باز ندارند برداخته ايشانرا بر ايشان مخلوق نيز قدرت نبود شريك خالق كي باشند تا اينچنين عاجزي سزاوار خالقيت ومعبوديت كي شوند قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ معني اينست چون تا اينجا سخن رسيد وكار حجت بدين مرتبه كشيد بكواي محمد خداي آفريننده هرچيزيست در نسبت خلقت كاينات بسوي او اشتباهي نيست همه جواهر واجسام واعراض ٣

وهمه ذوات واقوال وافعال آفريده اوست واز عدم بوجود رسانيده اوست واو واحد

٣

يعني آتش بر وي مي افروزند براي گداختن اجساد چون مس و نقره و زر از جهت جستن پيرايه و اواني و اسلحه و متاع ديگر كفي مثل كف آب در بالا آمدن و بي فايده بودن و بي حاصل نمودن كَذٰلِكَ
يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ معني اينست همچنين بديد مي آرد خداي مثل حق و باطل را حق را به آب نافع و اجساد نافعه ممثل ساخته باطل بكف و ريم و اجساد مذاب مشبه انداخته و بلغا
توضيح اقوال بامثال جسته اند و الامثال مصابيح الاقوال گفته اند فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَاَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ معني اينست پس هر چون كه باشد
جزي پس كف ميرود در حالة كه جفاست و در حيز زوال و فناست يعني در حالة كه او را آب در كنار و آفتاب او را خشك ساخته پيش مردمان وقري نگيرد و باندك زمان
فنا پذيرد و اما آنچه نفع ميكند مردمان را چون آب نفع كننده و اجساد سود رسانند پس در زمين درنگ كند و دير ماند كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ معني اينست همچنين خداي عز
و جل ضرب مثل ميكند و به امور نافعه و غير نافعه مثل زند لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنٰى معني اينست مر كساني را كه مر پروردگار خويش را اجابت كرده اند و خود را بر ايمان و عمل صالح آورده اند حسني است يعني ايشان را بفضل حق سبحانه و تعالي بهشت ماوي است وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ اُولٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ معني اينست و آنكساني كه مر پروردگار خود را استجابت نه كرده اند و خود را بر اجابت از امر و نواهي بر فعل و ترك نياورده اند اگر ثابت شود مر ايشان راست هم آنچ از كنوز و معادن و ركايز و جز آن كه در زمين است و هم چندان با آن از اكساب و اموال قرينست هر آينه آن را در بازند و در باختن آن را فداء نفس خويش سازند فداء ايشان مردود شود و ايشان را از اسيري نجاة و فكاك نبود و جاي بازگشت ايشان دوزخ باشد و تواند بود للذين استجابوا متعلق يضرب الله الامثال باشد والحسني صفت مصدر محذوف بالام بود والذين لم يستجيبوا عطف بر للذين استجابوا [illegible] دارند و ضرب [illegible] مثل مذكور براي هر دو طايفه پندارند معني چنين آيد همچنين ضرب امثال ميكند و مثل ميزند مر كساني را كه مر پروردگار خويش را اجابتي نيكوتر كردند و خود را بر اعمال صالحه آوردند كه ايشان به آب نافع و اجساد نافع مي مانند و از جهت نفع رسانيدن در جهان دير مي مانند بعد از آن آثار صلاح باقي بود و انوار فلاح لايح باشد بيت
سعديا مرد نكونام نميرد هرگز
مرده آنست كه نامش بنكويي نبرند
معني اينست و مر كساني را

لَهُمْ لَهُمْ مَاْوٰيهُمْ رَبَّهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لِرَبِّهِمْ لِرَبِّهِمْ حمزة والكسائي ابو عمرو
الْحُسْنٰى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْحُسْنٰى امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
لَوْ اَنَّ بالنقل ورش
لَوْ اَنَّ سكت خلف وفي رواية خلاد
نصف الجزو
فِي الْاَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْاَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
جَمِيعًا وَّ مدغما غير الغنة خلف
وَمَاْوٰيهُمْ بالابدال السوسي
وَمَاْوٰيهُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَمَاْوٰيهُمْ امال بين بين ورش في رواية
وَبِئْسَ بالابدال ورش والسوسي

اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنٰى ط وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا
اجابت نمودند بطاعت و ايمان مر پروردگار خود را پاداش نيكوتر كه بهشت است و آنانكه اجابت ننمودند

لَهُ لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ
مر او را اگر آنستي كه ايشان را باشد آنچه در زمين است همه و مانند آن با آن

لَافْتَدَوْا بِهِ ط اُولٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ ۝
هر آينه باز خريدندي بآن خود را از عذاب خداي تعالي آنانكه مر ايشان راست مناقشه در حساب و مجازات بجميع ذنوب

وَمَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ ط وَبِئْسَ الْمِهَادُ ۝ اَفَمَنْ يَعْلَمُ
و جاي ايشان دوزخ است و بد آرامگاهي است آن اي پس آنكس كه ميداند

اَنَّمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ
بدرستي آنچه فرو فرستاده شد سوي تو از پروردگار تو حق است و صدق چون آنكس است كه او

اَعْمٰى ط اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ اَلَّذِينَ
نابينا بود بدرستي پند مي پذيرد خداوندان خردها را آنانكه

يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ لا
وفا ميكنند يا مي نمايند به پيمان خداي تعالي و مي شكنند عهد و پيمان استوار را

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ يُوصَلَ
و آنانكه مي پيوندند آن را كه فرمود خداي تعالي بآن كه پيوندند از ارحام و ديگر حقوق و تعلقات دين

وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ط ۝
و مي ترسند از پروردگار ايشان و مي ترسند از بدي حساب و مناقشه در آن

اَفَمَنْ يَعْلَمُ اَعْمٰى اَعْمٰى الْاَلْبَابِ اُولُوا الْاَلْبَابِ اَنْ يُوصَلَ اَنْ يُوصَلَ
مدغما غير الغنة خلف — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالتغليظ ورش — مدغما غير الغنة خلف

كه مر پروردگار خود را اجابت نكردند و خود را در كار حق نسپردند حيات ايشان ضايع گشت و عمر ايشان بي فايده گذشت بي آب شدند و بهيچ آمدند بزودي بروند بي نام و نشان شوند چون كف آب پيدا آيند و باد او را در ساحل اندازد و آفتاب خشك سازد و در اندك روز بزود ناپيدا شود وَبِئْسَ الْمِهَادُ معني اينست و بد قرارگاهي است جهنم براي كفار و بد جايي است مر ايشان را آثار اَفَمَنْ يَعْلَمُ اَنَّمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ اَعْمٰى معني اينست آيا كسي كه كوشش كند همچو كسي است كه در كوشش نبود پس كسي كه فرستاده شده است سوي تو از پروردگار تو يعني قرآن حق است بداند همچو كسي است كه اعمي است يعني جمال آيات قرآني و صورت معاني فرقاني نه بيند و آن را حق نخواند اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ معني اينست پند نگيرند مگر خداوندان خرد كه بعقل خويش مضمون پند دريابند و بپذيرفتن آن بشتابند كسي كه خرد او دم دريافتن نزند پند كسي او را چه سود كند اَلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللّٰهِ

وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا
وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ معني اين آيت بند نگيرند صورت حق نه بينند مكر اولوا الالبابي كه چنين اند يا كويند ايشان يعني اولوا الالباب يا مرا ميدارم با اولوا الالباب كساني
راكه ايفا ميكنند وبي فا مير سانند عهد خدايرا وآن عهد الست بربكم قالوا بلي است ونمي شكنند ميثاق را واين عطف تفسيريست كه عهد را وفا كردن عبارتست از نا شكستن ودر لا ينقضون
الميثاق وضع مظهر مضمر هست ازجهت انكه ميثاق دلالت بر وثوق دارد ووثوق بر وفا حاصل تر ود را قتضاء وفا كاملترست بعضي كويند از يوفون بعهد الله عهد روز ميثاق مرادست
ولا ينقضون الميثاق بلام استغراق جمله عهود ومواثيق را شامل است از عهد ايمان وجز آن از مواثيق با خداي وبندكان بر بن وجه وضع مظهر موضع مضمر نبود ذكر عام بعد از خاص باشد

رَبِّهِمُو رَزَقْنَاهُمُو لَهُمُو آبَائِهِمُو أَزْوَاجِهِمُو ذُرِّيَّاتِهِمُو عَلَيْهِمُو عَلَيْكُمُو صَبَرْتُمُو

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا
وآنان كه صبر ميكنند بر انواع مصايب واصناف تكاليف براي جستن رضاي پروردگار ايشان وبپاي ميدارند

الصَّلٰوةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
نماز را ونفقه ميكنند از آنچه روزي داديم ايشانرا پنهان وآشكارا

وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى
ودفع ميكنند بخصلت نيكو خصلت بد را كه از ديگران صادر شود ظاهر [illegible] ايشان مر ايشانراست عاقبت

الدَّارِ لا جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ
سراي آن دنيا كه جنت است بوستانهاي اقامت درآيند درآن ايشان وهركه بصلاح وبنا [illegible]

مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ
از پدران ايشان وزنان ايشان وفرزندان ايشان وفرشتگان

يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ج سَلَامٌ
درآيند برايشان از هر دري از درهاي آن سلام

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ط
برشما بآنچه صبر كرديد در دنيا بر تكاليف پس نيكا عاقبت سراي آن دنيا كه جنت است آن

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ
وآنانكه مي شكنند عهد خداي تعالي از پس

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ
پيمان او وميبرند آنرا كه فرمود خداي تعالي كه وصل كنند

الصَّلٰوة — بالتغليظ ورش
سرًّا وَّ — مدغما بغير الغنة خلف — سرًّا ترقيق ورش
علانيةً وَّ — مدغما بغير الغنة خلف
يدرءون — مع الوجوه الثلثة ورش
الدار الدار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — بين بين ورش
عدنٍ يدخلونها — مدغما بلا غنة خلف
ومن صلح — بالتغليظ ورش
من آبائهم — بالتثليث مع ثلثة اوجه ورش
من آبائهم — بالسكت في رواية خلف
عليهُم — بضم الهاء حمزة
الدار الدار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — بين بين ورش في رواية
ان يوصل — مدغما بغير الغنة خلف
يوصل — بالتغليظ ورش

وانان كه مي پيوندند چيزي راكه خداي فرموده است بدين كه بپيوستن شود يعني رحم كه خداي نه پسنديد است كه بريده كردن وهمچنين اخوت اسلام رعايت بايد كرد وحقوق آن بجا بايد آورد از اكرام وافشاء سلام وبرقدر طاقت خويش احسان وبرقدر قدرت امتنان وقت كار ياري دادن وظالم را از ايذاء ايشان بازداشتن ومشفق بودن ورفق نمودن ونيكخواهي كردن بنصيحت وپند پيش آمدن وجدايي ميان خويش نا پسنديدن ومواصلت وموافقت نمودن وعيادت بيماران كردن وروبتشييع جنازه آوردن ونماز جنازه گزاردن ودردفن حاضر شدن وهمچنين حقوق صحبت اصحاب ومراعات ازهر باب وهمچنين حقوق اهل منزل وجمع شدكان مجلس ومحفل وحقوق مماليك وحقوق جيران وضيفان وصعاليك واصحاب حاجات وارباب احتياجات تا گربه كه درخانه باشد وجانوري كه درقفص مي ماند اين همه انواع مواصلت واصناف مراعات ومحامدت است واز فضيل بن عياض محكي است وبروايت ثقات مرويست كه اگر بنده همه احسانها ورزد وما كياني را كه درخانه اوست گرسنه داشته ودل بر احسان نگماشته باشد اورا از محسنان ندانند ونيكوكار نخوانند از بزرگي حكايت كرده اند واز شمايل ومناقب او آورده اند پياده گشتي ودل بر سواري نگماشتي ومركبي درخويش نداشتي معتقد مركبي آوردند واورا بالحاح وعجز بران سوار كردند آن بزرگ مركب مذكور را درمسافت اندك بسيار بار آب نمود وعلف دادن فرمود تا بايد كه تشنه باشد بسبب سواري من اورا ايذا رسد واز پروردگار خويش مي ترسند وبترس خداي خود را در معصيت وگناه نمي افگنند وخايف مي باشند از سختي حساب ومناقشت درآن پس توبه ميكنند واز وقوع

امير المومنين حسين علي رضي الله عنهما شيد خواندن واذا المنية انشبت اظفارها الفيت الف تميمة لا تنفع بواسطه حال سابغ ديد ونماز برپاي داشتند وآنچ روزي كرده ايم پنهان وآشكارا دل برانفاق آن كما ونيكي توبه بدي گناه را دفع ميكنند يا بكلمه حسنه ازآزار ردسالي مي پرهيزند يا مجمل تحمل از جمله مكافات باز مي دارند يا بحلم سفيه را از سفاهت باز مي دارند يا بحسنه عفو سيئه ظلم ظالمان را مي برند وبحسن امر معروف ونهي منكر قبيح زشتكاري وگناه كاري دور ميكنند أُولٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ معني اينست اين خردمندان كه صفت مذكوره دارند وخود را برين نيكيها مي آرند ثابت است مرايشان عاقبت كار كردكار

روز شمار مي انديشند با خويش هم اينجا در حساب مي باشند شعر حساب خويش هم اينجا بساز زمان ميكن كه تا بروز شمارت شود حساب آسان در تفسير آورده اند كه حسنه بيش از گناه بايد تا در گناه بنفتد وخوف بعد از گناه بود تا توبه كند وبعضي گويند يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بر سبيل عموم است وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ بر وجه خصوص ذكر خوف دو بار برين معني است فرق كرد بقبل الذنب وبعد الذنب حاجت نيست وآنانكه از معاصي خود را حبس كردند وازخطايا باز داشتند يا بر مصايب وشدايد صابر بودند وجزع وفزع ننمودند از جهت جستن رضاء پروردگار وطلب مرضاة كردگار نه از جهت سمعه وريا وخواهش ناموري وحسب ثنا وتحرز از لحوق عيب ووسمت فزع واحتراز از شماتت اعدا واظهار تحمل عنا وبلا چنانچه معاويه در مرض خويش در وقت عيادت حسين بن علي رضي الله عنه كرد وخود را بر اظهار صورت صحت وتندرستي آورد چون حسين از كشت اين بيت گفت شعر وتجلدي للشامتين اريهم اني لريب الدهر لا اتضعضع

رضي الله عنه

باكويند عقبي دار الدنيا و تواند بود الذين يوفون بعهد الله با معطوف خويش مبتدا باشد و اولئك لهم عقبى الدار خبر بود جمله مستانفه باشد براي بيان جزا پند كيرندكان ونصيحت بدبرندكان كه عملهاي نيك
كنند وا ز كارهاي بد بازمانند جنات عدن يدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم معني اينست مرايشانراست دار عقبى جنات عدن بر وجه جزا يعني جنات آرام و قرار كه در آيند
ايشان در آن جنات در آمدني بي بيرون آمدن از آن وكساني كه صالح باشند براي در آمدن بهشت از پدران ومادران وزنان و فرزندان ايشان والملائكة يدخلون عليهم من كل باب
سلام عليكم بما صبرتم معني اينست وبيايد فرشتكان با مژده وبشري از هر دري بر بهشتيان كفته اند منزل بهشتي را هفتاد هزار در باشد در هر دري فرشته در آيد وهيچ فرشته
خالي دست نيايد وهر يكي از جهت اذن بر در توقف كنند تا از صاحب درخانه قدم نزنند بيايند در راه اعزاز واكرام بويان سلام عليكم بما صبرتم كويان فنعم عقبى الدار معني اينست

پس نيكو سرانجام كار رستم مومنانرا
بهشت كه جاي راحتست ايشانرا
والذين ينقضون عهد الله من
بعد ميثاقه ويقطعون ما امر
الله به ان يوصل ويفسدون
في الارض اولئك لهم اللعنة
ولهم سوء الدار معني
اينست وآنانكه
عهد خدايرا
يعني عهد روز ميثاق
يا جنس عهد پس از استواري آن
بشكنند وعهد وميثاق را پس پشت
افكنند ومي برند از جنس رحم
چيزي را كه فرموده است خداي
كه بپيوندد وموافقت وصحبت
واخوت اسلام وجز آن از اسباب
وصلت والتيام نميكنند وفساد
ميكنند ودر زمين تباهي مي افكنند
كاين است مرايشانرا جنس لعنت
يعني لعنت خداي وفرشتكان
وآدميان وپريان ومرايشانراست
سختي عذاب اخرى بايد حالي در
دار دنيا الله يبسط الرزق لمن
يشاء ويقدر بر قول سكاكي
معني آيت چنين آيد خداي البته
رزق را براي هر كه خواهد بفراخي
رساند وبراي هر كه خواهد تنك
كرداند وبيان معني بر قول زمخشري
برين طريق شايد خداي نه غير او
رزق را براي هر كه خواهد فراخ
كرداند وبراي هر كه خواهد تنك
كرداند معترضه است براي بيان
اين كه فراخي رزق بسعي وجهد
نبود وبترك سعي وتوكل تنك
نشود در تفسير آورده رب كسوب
صفر الكف ورب فارغ صاحب
مائة والف بيت
اكر بپاي بكوبي وكر بسر بدوي
مقسمت ندهد روزيي كه ننهادست
قطعه مؤلف راست
ترا نوراست همتا هر دو بلبه
يكي زان سنك برده ودوم غله
ز تقسيم قسمنا بينهم كرد
خرد از عاجزي بر خاك كله
ونيز فراخي وتنكي رزق بهنر
وبيهنري نيست خرد را تحرز ازين معني است

لهمو قلوبهمو لهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف في رواية خلاد
الدار الدار — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري · بين بين ورش
الدنيا — بالامالة حمزة والكسائي
الدنيا — بين بين ابو عمرو في رواية ورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدنيا — بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
في الاخرة — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش
في الاخرة — سكت خلف في رواية
عليه اية — بالاشباع ابن كثير · ثلثة اوجه لورش
قل ان قل ان — بالنقل ورش · سكت خلف في رواية
من يشاء — مدغما غير الغنة خلف

وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ ۙ
وتباهي ميكنند در زمين آنان مرايشانراست دوري از رحمت

وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۞ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ
ومرايشانراست بدي خانه دنيا معبود بسزا مي كستراند روزي مرآنراكه

يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ وَفَرِحُوا بِالْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَوٰةُ
ميخواهد وتنك ميكرداند وشاد شدند بزندكاني اين جهان ونيست زندكاني

الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ۞ وَيَقُولُ الَّذِينَ
اين جهان در جنب آن جهان مكر نفعي اندك وكويند آنان كه

كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۚ قُلْ إِنَّ
كافر شدند چرا فرو نفرستادند برو معجزه از پروردكار او بكو بدرستي

اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ ۞
خداي تعالى بيراه ميكند آنراكه ميخواهد وراه مي نمايد سوي ثواب خود آنراكه بازكشت بطاعت

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ۗ
آنانكه ايمان آوردند وآرام ميشوند دلهاي ايشان بياد كردن خداي عز وجل

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ۞ الَّذِينَ
بدان بياد كردن خداي عز وجل آرام يابد دلها آنان كه

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ
كرويدند وكردند كارهاي نيك خير بسيار مرايشانراست

الهدي من اناب — بالاشباع ابن كثير · بالنقل ورش
من اناب — ثلثة اوجه لورش
امنوا — سكت خلف في رواية
امنوا — ثلثة اوجه لورش
الصالحات طوبى — مدغما سوسي
طوبى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
طوبى — بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

چنانچه شاعر كويد وتوضيح اين معني جويد شعر كم عاقل عاقل اعيت مذاهبه وجاهل جاهل تلقاه مرزوقا امام شافعي است رحمة الله عليه شعر ومن الدليل على الاله وكونه بؤس اللبيب وطيب عيش
وفرحوا بالحيوة الدنيا وما الحيوة الدنيا في الآخرة الا متاع معني اينست وشاد شدند بحيات دنيا يعني بحياتي كه نزديكتر بود بر نسبت حيات آخرت كه دورتر باشد وحال اينست كه نيست
حيات دنيا در مقابله حيات اخرى مكر متاعي قليل وحقير وشي دني ويسير دير آيد زود برود وبدشواري حصول پذيرد وبآساني زوال كيرد ويقول الذين كفروا لولا انزل عليه
آية من ربه معني اينست وكفتند آنانكه كفر ورزيدند وبدين خداي نكرويدند چرا فرستاده نشد بر محمد از پروردكار او آيتي كه ازو ميجوييم ومعجزي كه ازو طلب ميكنيم قل ان الله
يضل من يشاء ويهدي اليه من اناب معني اينست بكواي محمد بدرستي خداي عز وجل كمراه كرداند هر كرا خواهد وره نمايد سوي دين خويش يعني دين اسلام كسي را كه سوي او باز
كردد وتوجه بدو كند وشك نيست كه خداي عز وجل كفار را كمره كرده است الذين آمنوا وتطمئن قلوبهم بذكر الله معني اينست

وراه نمايند آنانرا كه مستعد بودند براى ايمان وطمينان يارا نمايد آنانرا كه ايمان آورده اند وآرام كرفته اند بذكر خداى دلهاى ايشان ومستعد شده اند براى ايمان ودلنهاده اند برآن ومراد
بذكر ايمانست بيقين چنانچه جاى ديكر كفت واذا ذكر الله وحده اشمازت اى اذا اومن بالله وحده بلا شريك اشمازت قلوب المشركين واز ذكر طاعت خداى چنانچ جاى ديكر كفت رجال
لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اى عن طاعة الله مراد دارند و بعضى از ذكر نماز چنانچه جاى ديكر آمده انى احببت حب الخير عن ذكر ربى اى عن الصلوة مراد بنداراند و بعضى
كفته اند مراد از وحقيقة ياد كردن خداست چنانچه در الذين يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم مذكورست الا بذكر الله تطمئن القلوب معنى اينست آكاه باشيد
بذكر خداى دلها آرام ميكيرد وسكون وقرار مى پذيرد الذين آمنوا وعملوا الصالحات طوبى لهم وحسن مآب معنى اينست انانكه ايمان آوردند وعمل صالح كردند
ايشانرا خوشى وخرمى باد وبازكشت نيك برساد كذلك ارسلناك فى امة قد خلت من قبلها امم لتتلوا عليهم الذى اوحينا اليك معنى اينست

چنانچه فرستاده ايم هاديان كذشته وپيغمبرانى كه پيش از تو آمده ورفته فرستاده ايم ترا دركروهى كه كذشته است پيش از ايشان بسيارى از امت آن تا برخوانى برايشان كتابى آنكه سوى تو وحى كرده ايم وقرآنى كه ترا داده ايم كار تو ترسانيدن وبيم كنانيدن ووحى مارسانيدن است نه تحصيل ايمان در دلهاء مردمان وپيدا آوردن دلايل ومعجزات وپديد كردن آيات مقترحات كار خداست عز وجل خارج از طاقت انبياست وهم يكفرون بالرحمن قل هو ربى روايت كرده اند در عام حديبه هنكام نبشتن صلحنامه امير المومنين على رضى الله عنه افتتاح كتابت صلحنامه كرد بسم الله الرحمن الرحيم دركتابت آورد مشركان از شنيدن اسم رحمن برآشفتند وبروجه انكار كفتند محمد تا اين زمان خدايرا باسم الله ذكر ميكرد اين زمان نام رحمان آورد چون مدتى برآيد نام بتان ما نيز بياورد ودرآن وقت مسيلمه كذاب در يمن بدعوى نبوت پيدا شده بود وبا پيغمبر عليه السلام معادات ومخالفت مينمود واورا قوم او رحمان ميكفتند باسم رحمان ميدانستند وبكفر خويش درشان او آيت رحمان اليمامة لا زالت رحمانا ميكفتند مشركان مكه تسمية بالملك را پيشوا ساختند وبكفتار باز ايستيدند انا لا نعرف الرحمان الا رحمان اليمامة برداختند اين آيت درشان ايشان نازل كشت واين نظم بوروو پيوست معنى اينست وايشان برحمن كفر مى ورزند ورحمن را منكر ميشوند بكواى محمد رحمان پروردكار منست ثبوت اين صفت مراورا مبرهن است لا اله الا هو معنى اينست او يكى است جز او معبودى نيست عليه توكلت واليه متاب معنى اينست بر او توكل كردم وكارها بدو سپردم در ايام حيات وسوى اوست بازكشت درهنكام ممات ولو ان قرآنا سيرت به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى

وهمو تصيبهمو دارهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليهُم بضم الهاء حمزة وبكسر الميم ابوعمرو

عليهي اليهي بالاشباع ابن كثير فيهما

ولوانَ ولوانّ بالنقل ورش سكت خلف فى رواية

قرانا سيرت بالنقل ابن كثير بالترقيق ورش

به الارض بالنقل ورش

به الارض سكت خلف وفى رواية خلاد

او كلمبه بالادغام سوسى

الموتى بالامالة المحضة حمزة والكسائى

الموتى وبين بين ابوعمرو وفى رواية ورش

الامر الامر بالنقل ورش سكت خلف فى رواية

بيايس بالمد والوسط ورش

يايس امنوا ابن كثير فى رواية ثلثة اوجه لورش

قارعة او بالنقل ورش

قارعة او بالسكت خلف فى رواية

من دارهم بالامالة المحضة ابو عمرو ودورى

من دارهم امالة بين بين ورش فى رواية

وحسن مآب ۞ كذلك ارسلناك فى
ونيكويى بازكشتن هميچنان فرستادن كه يابد فرستاديم ترا درميان
امة قد خلت من قبلها امم لتتلوا عليهم
كروهى كه بحقيقت كذشتند پيش از آن كروههايى تا خوانى برايشان
الذى اوحينا اليك وهم يكفرون بالرحمن ط
آنچه وحى فرستاديم سوى تو وايشان نميكروند بخداوند اين نام
قل هو ربى لا اله الا هو ج عليه توكلت واليه
بكوى او پروردكار منست نيست هيچ معبود بسزا مكر او برفضل او اعتماد كردم وبسوى اوست
متاب ۞ ولو ان قرآنا سيرت به الجبال او
بازكشت من واكر آنستى كه بودى قرآنى كه زايل شدى بآن كوهها از جاى خود ايا
قطعت به الارض او كلم به الموتى ط بل لله
پاره پاره شدى بآن زمين يا سخن كفتندى بركت آن با مردكان هرآينه اين قرآن بودى نه كه مرخدايراست
الامر جميعا ط افلم ييأس الذين آمنوا ان لو يشاء
ارادت وقدرت همه اى پس ندانستند آنان كه ايمان آوردند آنكه اكر خواستى
الله لهدى الناس جميعا ط ولا يزال الذين كفروا
خداى تعالى هرآينه راه نمودى مردمانرا همه وهميشه باشند آنان كه كافر شدند از اهل مكه
تصيبهم بما صنعوا قارعة او تحل قريبا من دارهم
كه رسد بايشان بآنچه كردند از عداوت با رسول تو وتكذيب او داهيه كه ميكوبيد ايشانرا از غارت وقتل يا فرود آيى تو اى محمد با لشكر تو نزديك بشهر ايشان

لو كان هذا القرآن تقدير كنند معنى چنين بود واكر ثابت شدى كه قرآنى بدين صفاتست همين قرآن بودى با اينكه اينچنين قرآنى منزل شده ايمان نمى آريد ودلپر اعجاز آن نمى كماريد اكر معجزاتى كه ميطلبيد بيايد بوين استبداد نه داريد ازشما ايمان روى نمايد بل لله الامر جميعا معنى اينست حصول ايمان ايشان كردن معجزه مقترحه آوردن كار تو نيست بلكه همه امر مرخدايراست طلب حصول اين كار از ديكران بى معنى است افلم ييأس الذين آمنوا ان لو يشاء الله لهدى الناس جميعا معنى اينست اكر خداى خواستى همه مردمانرا بنور هدايت آراستى

روايت كرده اند چون كافران لولا انزل عليه آية من ربه كفتند ومعجزات مقترحه جستند كه كوههارا از مكه روان دار فراخى در زمين مكه پديد آر تا ما بساتين وباغات بسازيم وجويها وچاهها پديد آريم چنانچه كوهها داود را مسخر بود وامر اورا اطاعت مينمود يا باد را مسخر كردان تا برآن سوار شويم در زمين شام بتجارت رويم ومسافت بعيد در زمان قريب قطع كنيم غرض حاصل كرده در روز بر زودى باز كرديم چنانچه سليمان باد را مسخر داشت ومركب خويش مى ساخت يا دوسه مرده از پيران ما زنده كردان چون قصى بن كلاب وجدعان بن عمران تا ايشان به نبوت تو كواهى دهند وانصدق تو خبر كنند وراستى تو در دل ما افكنند چنانچ تو كمان مى برى كه عيسى مرده را زنده كرد واين معجزه عظيمه مى آورد اين آيت نازل كشت واين نظم بورود پيوست معنى اينست واكر ثابت شدى قرآنى بدو كوهها رانده ودر سير آورده شدى يا بدو قطع مسافت اندك حاصل آمدى يا سخن كفته شدى بدو با مردكان بعد احياء ايشان هم ايشان ايمان نمى آوردند وتصديق نمى كردند وتو آنند بودكه جواب

خواست بنا راست لاجرم راه بنیافتند و در گمراهی شتافتند چنانچه انتفاء ایمان معلوم گشت وحصول ایمان ایشان بنومیدی بپیوست وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا
قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ معنی اینست وهمیشه باشند آنان که کفر ورزیدند و بخدا انکار آورند بدین صفت که بپرسد ایشانرا بدانچه از کارهاء زشت وعملها
بد کردند وکفر ومعاصی آوردند عقوبتی کوبنده ایشان و دور کننده کفر وعصیان چنانچه عامر بن طفیل وامثال او را برسید وشر ایشانرا بکفایت رسانید چنانچه قصه با لارقة
وذکر آن در آیت ویرسل الصواعق گذشته یا فرود آید قارعه مذکوره نزدیك از سرای ایشان که در معرض رسیدن باشد و در حیز هلاك گردانیدن بود تا آمدن وعده خدا و رسید
هنگام جزا چنانچه روایت کرده اند که چهار کس اسود بن عبد الله واسود بن عبد یغوث وولید بن مغیره وعاص بن وایل علیهم اللعنة با پیغمبر صلی الله علیه وسلم سخت دشمن بودند وتنها
صورت دشمنی مینمودند استهزا میکردند و در سخر می آوردند جبرئیل علیه السلام در شان ایشان آیت إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ آورد واز کفایت شر ایشان خبر کرد پیغمبر گفت

أَخَذْتُهُمُو مَكْرُهُمُو لَهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ
سَمُّوهُمُوا أَمْ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يَأْتِي وَلَقَدْ بالابدال ورش وسوسی — بضم الدال نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي

حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ
تا که آید وعده خدای عز وجل که فتح مکه است بدرستی خدای تعالی خلاف نکند وعده را

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ
وبحقیقت افسوس کرده شد پیغمبران پیش از تو پس مهلت دادم مر آنانرا که

كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ
کافر شدند پس گرفتم ایشانرا پس چگونه بود عقاب فرمودن من

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۗ
ایا پس آنکه او رقیب است بر هر تنی بانچه کرد چون آنکه لا است که نه بدین صفت بود

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ ۚ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ
وبد بد کردند خدا برا انبازانی بگو نام نهید ایشانرا یا آگاهانید خدای را جز آن
تنبیه استعانت

بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ ۗ
بانچه متعلق علم او نیست در زمین یا بظاهری یا سخنی نامی نهید از گفتار بی آنکه او را حقیقتی
شرکا را

بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا
نه که آراسته شد مر آنانرا که کافر شدند مکر ایشان ومنع کرده شده اند

عَنِ السَّبِيلِ ۗ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ
از راه وهر که گمراه کرداند خدای تعالی پس نیست مر او را هیچ راه نماینده

لَّهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
مر ایشانراست عذابی در زندگانی این جهان وهر آینه عذاب آن جهان

أَخَذْتُهُم غير ابن كثير وحفص

شُرَكَاءُ الحذف مع المد والقصر في الوقف حمزة وهشام

سَمُّوهُمْ أَمْ بالسكت خلف في رواية

تُنَبِّئُونَهُ ثلثة اوجه لورش

فِي الْأَرْضِ النقل ورش

فِي الْأَرْضِ بالسكت خلف في رواية خلاد

بَلْ زُيِّنَ

زُيِّنَ لِلَّذِينَ بادغام اللام في الزاي الكسائي وهشام

وَصُدُّوا بضم الصاد ابن كثير وابن عامر وابو عمرو ونافع

وَمَن يُضْلِلِ مدغما بغير الغنة خلف

هَادٍ في الوقف ابن كثير

الدُّنْيَا الدُّنْيَا الْآخِرَةِ الْآخِرَةِ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش — بسكت خلف وفي رواية خلاد

کفایت شر ایشان کجاست که هنوز هر یکی زنده برجاست جبرئیل گفت روز بشب نه پیوند که شر ایشان بکفایت رسد اسود بن عبد الله با غلامی در چراگاه اشتران رفت جبرئیل سر او را بدو دست گرفت بر درختی زد نگرفت یکایك کار او حالتی عجیب بدید رفت او فریاد اعتی باغلام بر آورد وبرای دستگیری التجا بغلام کرد غلام گفت بدست خود میبینی فریاد از دست که میکنی فیا رب محمد گفت ومرد وجان بحیات وعقارب دوزخ سپرد نظم
چو مرد دست بر آرد که دستگیر بود
چو موت پای بر آرد که پای گیر شود
واسود بن یغوث سفید روی بود بادسموم زد چنانچه روی او سیاه نمود در خانه آمد در زد زنا و گفت کیست و در زدن برای چیست گفت من سید توام در بگشا تا در وزخانه شوم زن گفت صاحب من سفید پوست است تو سیاه رویی خودرا صاحب من دروغ میگویی غضب کرد و دل بر غیظ او در سر بر آستانه زدن گرفت شر او بکفایت پذیرفت بیت
حیات چون بسر آید بسر رسد سنگی
برو ز صلح زد دست یا شود جنگی
وولید ببازار رفت و بر در دکان تیرگری گذشت ردا از سر او افتاد و با تیری آویخت و با پیکان او نیك آمیخت ردا بر داشت وبه شتابی بر سر داشت پیکان تیر برك جان رسید از رك مذکور خون کشید روانی خون نماند تا او سوی دوزخ براند بیت
تیر تقدیر کی توان رد کرد
مرد را چون حیات شد سپری
وعاص بن وایل ماهی شور خرید وخورد تشنگی گرفت چندان آب آشامید که روده ترقید مرد بیت
بس لقمه که ناگلو گرفته بر دبیش مرك
بس جرعه که حلق گرفته برای جان
إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ معنی اینست بدرستی که خدای عز وجل وعده را خلاف نکند ودر وعد ووعید خویش خلف نکند واین آیت دلیلی است صریح بر مذهب

کردند ومر خدا را شریکان گردانیدند قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَم بِظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ معنی این است بگوای محمد کسانی را که گردانیده اید مر خدا را شرکا نام برید و تعیین ذکر کنید تا ظاهر شود که ایشان کیستند ولایق چه اند در خور چیستند بلکه یا خود خبر میکنید خدا را بدانچ نمیداند یعنی بنا بود که وجود او بعلم او

صحیح که چنانچ خلف در وعده خدای روا نیست در وعید نیز روا نباشد که نفی مذکور وارد در وعید مسطور است مورد لا یحال مراد بود نفی خلف در وعید ثابت کرد وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ
بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ روایت کرده اند چون وعیدی که مضمون آیت سابقه است نزول یافت جماعت کفار باستهزا و سخر شتافت
که این عذاب کی خواهد بود واین وعید کی روی خواهد نمود این آیت نازل گشت واین نظم بورود پیوست معنی اینست وهر آینه سخر کرده شد پیغمبرانی که پیش از تو بودند پس مهلت
دادم مر کسانی را که بخدای نگرویدند وبآیات خدای تعالی استهزا ورزیدند یعنی تاخیر عذاب کردم وچندگاه در مواخذت نیاوردم پس از دیری ایشانرا گرفتم ودر عقوبت افکندم
ورسید ایشانرا عذابی که مردمانرا عجب سازد ودر شگفت اندازد أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ معنی اینست ایا پس کسی که او قائم است بر هر نفسی که
ملتبس است بکسب خویش یا ملتبس است بچیزی که آنرا کسب کرده است یعنی عالم است بکار وحال هر کسی همچو کسی بود که هیچ چیز نداند وهیچ چیز نتواند اینچنین تشبیه نابوده

به پیوسته و در خارج محقق نگشته بلکه یا خود خبر میکند خدا را بظاهری از گفتار که معنی ندارد و خرد آن را مفهومی نه می پندارد چون چنین باشد گر نام بستانند وگر تعیین کنند در
کلام بی معنی دم بیان چگونه زنند و نابوده را چگونه نام برند بل زین للذین کفروا مکرهم وصدوا عن السبیل معنی اینست بلکه آراسته کرده شده است مر کافران را مکر و بدسگالی
ایشان و از سبیل حق باز داشته شدند یا باز داشتند و آراینده مکر در نظر ایشان تواند بود که خدای باشد بوجه ابتلا و تواند بود شیطان بود بوجه اغوا ومن یضلل الله فما له
من هاد معنی اینست و هر کرا خدای گمراه کند پس مر او را راهنماینده نبود لهم عذاب فی الحیوة الدنیا معنی اینست مر ایشان راست عذابی از قتل و اسر و محنت و عنا و سایر بلا
[illegible]ات دنیا ولعذاب الاخرة اشق معنی اینست و بتو کند یاد میکنم هر آینه عذاب آخرت دشوارتر است و شدید و اکثر است وما لهم من الله من واق معنی اینست
و نیست مر ایشان را از عذاب خدای نگاه دارنده و او را از عقوبات ایشان باز دارنده مثل الجنة التی وعد المتقون تجری من تحتها الانهار معنی اینست صفت جنت آنکه

لهم اهواءهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

أشق ۚ وما لهم من الله من واق ۞ مثل
دشوارتر است و نیست مر ایشانرا از عذاب خدای تعالی هیچ نگاه دارنده داستان

الجنة التي وعد المتقون ۖ تجري من تحتها الأنهار
بهشت که وعده داده اند پرهیزکارانرا میرود از زیر درختان آن جویها

أكلها دائم وظلها ۚ تلك عقبى الذين اتقوا ۖ
خوردن آن بی انقطاع است و سایه آن بی زوال آنست خاتمت کار آنکسانی که پرهیزکاری نمودند

وعقبى الكافرين النار ۞ والذين آتيناهم
و خاتمت کار کافران دوزخ است و آنانکه دادیم ایشانرا

الكتاب يفرحون بما أنزل إليك ۖ ومن الأحزاب
نامه آسمانی شادی شوند بآنچه فرستاده شد سوی تو و از گروههای مجتمع

من ينكر بعضه ۚ قل إنما أمرت أن أعبد الله
هست کسی که انکار میکند بعضی از قرآن را بگو جز این نیست که فرموده اند مرا که پرستم خدایرا

ولا أشرك به ۚ إليه أدعوا وإليه مآب ۞ وكذلك
و شرک نیارم باو سوی دین او میخوانم خلق را و بسوی اوست بازگشتن من و همچنان

أنزلناه حكما عربيا ۚ ولئن اتبعت أهواءهم
فرو فرستادیم قرآن را حال آنکه حکمیست منزل بلغت عرب و اگر متابعت نمائی هواهای باطل ایشانرا

بعد ما جاءك من العلم ما لك من الله من ولي
پس از آنکه آمده بتو چیزی از دانش اسلام نیست ترا از عذاب خدای هیچ دوستی

من واق
من واقي في الوقف ابن كثير
الانهار
الانهار اكلها
الكافرين
الكافرين
آتيناهم
الاحزاب
الاحزاب
من ينكر
قل إنما
قل إنما
ان اعبد
ان اعبد

اليهي واليهي ماب ماب انزلناهو جاءك العلم والله
من ولي ولا

وعده کرده شده اند بدان متقیان سرانجام مذکور خواهد گشت و به بیان خواهد پیوست بعد از آن صفت مذکور را ذکر کرد تجری من تحتها الانهار در بیان آورد یعنی صفت او آن بود که زیر درختان او جویهای روان باشد و اگر تجری منزل منزله مصدر دارند معنی بر این جمله پندارند صفت بهشتی که وعده کرده شده اند آنرا متقیان روانی جویهاست از فرود آن اکلها دائم وظلها معنی اینست میوهاء خوردنی او دائم است انقطاع نه پذیرد و انصرام نگیرد هر میوه که از و شکسته پیش از آنکه بدهن رسد بجای او دیگری پیدا آید و محل نزدیکی خالی نماید و سایه او همچنانست یعنی میوه خوردنی اوست در دوام و استقرار انصرام یعنی سایه او نیز [illegible] مستقل [illegible] تلك عقبى الذين اتقوا وعقبى الكافرين النار معنی اینست آن بهشت خاتمت کار متقیانست و عاقبت کار کافران و آخر کار ایشان دوزخ است که در وی درآیند و همیشه در آن باشند والذين آتيناهم الكتاب يفرحون بما انزل اليك معنی اینست و آنکسانی که دادیم ایشانرا الکتاب یعنی توریت و انجیل و جز آن شاد میشوند بجمیع چیزی که فرستاده است سوی تو از قرآن ومن الاحزاب من ينكر بعضه معنی اینست و بعضی از گروه که در عداوت پیغمبر علیه السلام جمع شده اند و در معرکه عداوت پیغمبر آمده اند بعضی قرآن انکار میشوند و برحقیت آن نمی گروند [illegible] قل انما امرت ان اعبد الله ولا اشرك به اليه ادعوا واليه ماب معنی اینست [illegible]

[illegible] وكذلك انزلناه حكما عربيا معنی اینست [illegible]
[illegible] ولئن اتبعت اهواءهم بعد الذي جاءك من العلم ما لك من الله من ولي ولا واق معنی اینست [illegible]
[illegible]

وفرزند

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً روايت كرده اند كافران بيغمبر را عليه السلام در نكاح كردن ودل برزن بستن واحكام را بنسخ وتبديل رسانيدن عيب ميكردند ونيز ازوى آيات مقترحه چون تسيير جبال وقطع زمين وتكليم موتى ميجستند اين آيت بر طريق اعتراض براي رد ايشان نازل كشت وبورود بيوست معنى اينست وبسوكند ياد ميكنم بدرستي فرستادكان بسيار عظيم الاقدار را بيش از تو فرستاده ايم ونعمت نبوت وعظمت ورسالت داده ايم وفرزندان براي ايشان كردانيده ايم ومحظوظ داريم رسانيده ايم محمد را كه بيغمبر است اكر زن وفرزند باشد چه عيب بود واكر متعلق تدبيرات ومصالح ايشان باشد چنانچه بيغمبران ديكر داشتند چه نقص آيد وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ معنى اينست ونبوده است مر هيچ بيغمبري را كه بيارد معجزه را مكر باذن خداي عز وجل محمد بغير خواست خدا چونه آرد وبكاري كه خارج از طاقت اوست دل بر آن چكونه كمارد لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ معنى اينست مر هر وقتي وزماني كتابي است كه در لوح محفوظ نبشته شده است وحكمي ملايم مصالح آن وقت وآن زمان آمد بيان مدت حكم بود تغيير وتبديل نباشد يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ معنى اينست آنچه خداي خواهد در محو آرد وآنچه او خواهد ثابت دارد ونزديك اوست ام الكتاب يعني لوح محفوظ كه در وهمه چيز نبشته اند وآنچ شده است وميشود وخواهد شد بتفصيل وتشريح آن باز ديده اند وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ معنى اينست واكر بنماييم ترا بعضي چيزكه وعيد ميكنيم ايشان را از عذاب يا ترا متوفي كردانيم وبعد از آن ايشان را بعذاب برسانيم ترا زياني ونقصاني نبود وايشان را نفعي وكمالي نباشد زيراچه بر تو رسانيدن وحي بود وآنچه وظيفه تو بود روشن كردانيدي وحساب ايشان بر ماست بعضي را هم در دنيا بكيريم وعذاب بعضي تا قيامت تاخير كنيم بر كاينات حكم حكم ماست مقام چون وچرا در حكم ما كرا است أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا معنى اينست اوفكر نكردند ومعتقد نكشتند نشايد كه فكر نكنند ومعتقد نشوند بدرستي مي آييد امر ما يا مي آيند فرشتكان ما در زمين حرب درين حال كه زمين حرب را بفتح مسلمانان از اطراف آن كم ميكنيم وبفضل وكرم غلبه غازيان در زمين دار اسلام روز بروز مي افزاييم وَاللَّهُ يَحْكُمُ معنى اينست وخداي بظفر وفتح مسلمانان حكم ميكند ونداء اعلا لواء معلاء اسلام در كوش جهان ودل كيهان مي افكند لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ معنى اينست وخداي حكم ميكند بمنصوري مسلمانان ومقهوري كافران درين حال كه نيست مر حكم او را دنبال كيرنده چون متوجه شود وباز كرداننده چون رسيد ني بود وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ معنى اينست وخداي شتابست حساب او كه حساب در روز قيامت است وروز قيامت قريب است پس حساب او سريع بود درنكي ندارد چون حساب كند براندان عمل جزا دهد نيكان را به نيكي رساند بدان را بسوي دوزخ راند وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ معنى اينست آراسته شده است در نظر كافران مكر ايشان مكر ميكنند اين كفار وحال اينست آنانكه پيش از ايشان بودند مكر كردند وكفتار زشت وكردار بد آوردند ومكر عبارتست از خير بيدا آوردن وشر مخفي كردن وكفار همان اين صفت دارند وداشتند ودايم دل بربند سكالي ميكماشتند فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا معنى اينست

قَبْلِهِمْ و قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نَعِدُهُمْ أَوْ لَهُمْ أَزْوَاجًا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطول وابن كثير بالصلة مع القصر

وَلَا وَاقٍ ۞ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ

ونه نكاه دارنده و بتحقيق فرستاديم پيغمبراني پيش از تو

وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ط وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ

وبديد كرديم مر ايشان را زناني وفرزنداني ونسزد ونباشد هيچ فرستاده را

أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ط لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ۞

كه آرد معجزه را مكر بفرمان خداي عز وجل هر وقتي را حكمي مفروض است بحسب مصلحت آن وقت

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ج صلى وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

منسوخ ميكرداند خداي تعالى آنچه ميخواهد از شرايع وثابت ميكرداند ونزد اوست اصل كتاب كه لوح محفوظ است

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ

واكر نماييم بتو البته بعضي از آن عذاب كه وعده كرده ايم بآن كفار را يا بميرانيم ترا

فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ۞ أَوَلَمْ يَرَوْا

پس نيست بر تو مكر اداي رسالت وبر حكمت وعلم ماست شمار اعمال مكلفان اي نديدند

أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ط وَاللَّهُ

كه ما مي آييم بارادت وقدرت بزمين كفر كم ميكردانيم آن را از جوانب آن وخداي تعالى

يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ط وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۞

فرمان ميدهد هيچ مبطلي نيست مر فرمان او را واو زود شمارست

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا ط

وبتحقيق بد فعلي كردند آنان كه از پيش ايشان بودند پس مر خدا راست جزاي فعل بد همه

رأس الربع

وَلِي في الوقف ابن كثير

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بالنقل ورش

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

سكت خلف في رواية

لَهُمْ أَزْوَاجًا بالسكت خلف في رواية

أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً مدغما بغير الغنة خلف بالابدال في الوقف كسائي

لِرَسُولٍ أَنْ بالنقل ورش

لِرَسُولٍ أَنْ سكت خلف في رواية

أَنْ يَأْتِيَ مدغما بغير الغنة خلف

أَنْ يَأْتِيَ بالابدال ورش والسوسي

بِآيَةٍ إِلَّا بِآيَةٍ إِلَّا بالنقل ورش سكت خلف في رواية

وَيُثْبِتُ نافع وابن عامر وحمزة والكسائي

نَعِدُهُمْ أَوْ سكت خلف في رواية

يَرَوْا أَنَّا بالنقل ورش سكت خلف في رواية

نَأْتِي بالابدال ورش والسوسي

الْأَرْضَ بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد

مِنْ أَطْرَافِهَا بالنقل ورش سكت خلف في رواية

وَهُوَ ابو عمرو والكسائي وقالون

يعني كار اوست

مكر ميكنند با توانِ كفّار وحال اينست بدرستي كافران كذشته مكر كرده بودند با پيغمبران ابطال شر واعلان خير مينمودند پس مرخداير است خاوست دفع كردن همه مكر ومقهور ساختن
كافران بقهر وقسر يَعلم ما تكسِبُ كلّ نفسٍ معنيٰ اينست خداي عز وجل انچه كسب ميكند هر نفسي ميداند وجزا دادن آن مي تواند وليكن مهلت ميدهد ودرحال بار مواخذه
برسرِ وقت ايشان نمي نهد وَسَيَعلمُ الكُفّارُ لِمَن عُقبَى الدّار معني اينست وزود باشد كه كافران بدانند كه عاقبت كار كرا خواهد بود وعقبي دار آخرت كرا روي خواهد نمود
واين دولت كه خواهد يافت وسوي بهشت كه خواهد شتافت وَيقول الّذين كفروا لستَ مُرسلاً در آيت سابقه ذكر كردار قبيح ايشان كه مكر است بود درين آيت صورت
كفتار زشت ايشانرا نمود معني اينست مكر ميكنند وميكويند آنان كه كفر ورزيد وبرسالت تو نكرويد تو از غير مرسلاني دعوي رسالت چرا ميكني قل كفي بالله شهيدا
بيني وبينكم معني اينست
بكواي محمد بسند است خداي
عز وجل درين حالت كه كواهست
يا ازآن رو كه كواهست ميان من
وميان شما وَمَن عِندَهُ عِلمُ
الكتاب معني اينست
وبسند است كسي كه نزديك او
علم كتاب چون عبد الله بن
سلام وامثال او از ارباب الباب
درحالة كه كواهند يا از آن رو
كه بر رسالت من كواهي ميدهند
وشما بر سخن ايشان اعتماد ميكنيد
وكواهي ايشانرا معتبر ميداريد
كواهي اينچنين كسان بي شبهه
مقبول بود وبا خبار ايشان ثابت
شود با شهادت خداي وشهادت
داشتكان خداي نفي رسالت من
چگونه كنند ودم انتفا آنچه
نوع زنند بدين سخن مقالت آخر
رسد وحجت ثبوت رسالت تمام
كردد وبدانكه درآخر سورت
اعتقاد نفات رسالت كه نهايت
جرات كافران بود آورد پس شهادت
خداي عز وجل وشهادت كسي
كه نزد اوست علم كتاب خدا
كه در اثبات رسالت كافي است
ذكر كرد كلام تمام كشت ومرام
باتمام پيوست مقطعي حسن بود
منتهايي مستحسن باشد والله اعلم
بشان كلامه ولا يبلغ احد بيانه
بتمامه لا اله الا هو ربي وتوكلي
عليه وهو حسبي سورة ابرهيم
سورة ابرهيم مكي است پنجاه ودو
آيت وبعضي كويند پنجاه
وشش آيت است هشصد وسي
ويك كلمه وسه هزار وچهار
صد وچهار حرف است
وربط او با سورة رعد آنست
كه سورة رعد در توحيد وبيان
اوصاف خداي وقرآن مجيد
واولوا الالباب ومدح ايشان
از هر باب است وذكر كفر وبيان
زشتي افعال كافران وقبح اعمال
ايشان بود وسورة ابرهيم در
تسليهٔ دل پيغمبر عليه السلام
وذكر اوصاف ومديح او واحوال
انبيا وبيش آمدن قوم ايشان
وصبر پيغمبران بر آن وهلاك
شدن امتان روي نمود و

بينكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

رَبّهمو اِلي — يَعلم ما الكافر — الدّار الدّار — كفي كفي

يَعلَمُ مَا تَكسِبُ كُلُّ نَفسٍ ط وَسَيَعلَمُ الكُفّارُ

ميداند آنچه اندوزد هر تني — وزود باشد كه داند آن كروه ناكروندكان

لِمَن عُقبَى الدّارِ وَيَقُولُ الّذِينَ كَفَرُوا

كه كدام كراست عاقبت سراي فرابي ط — وميكويند آنان كه كافر شدند

لَستَ مُرسَلاً قُل كَفَى بِاللّهِ شَهِيدًا

نيستي تو پيغمبر فرستاده بكو بسنده است خداي تعالي كواهي

بَينِي وَبَينَكُم وَمَن عِندَهُ عِلمُ الكِتَابِ

ميان من وميان شما وآنكه نزد اوست دانش لوح محفوظ

سورة ابراهيم مكية اثنان وخمسون آية

بِسمِ اللّهِ الرّحمنِ الرّحيمِ

بنام خداي بخشاينده مهربان

الر كتاب انزلناه — كتاب انزلنا — انزلناهو — ربهم الي

الر قف كِتَابٌ أَنزَلنَاهُ إِلَيكَ لِتُخرِجَ النّاسَ مِنَ

منم خداي ميدانم وبينم — اين كتابيست فرو فرستاديم آنرا سوي تو تا بيرون آري مردمانرا از

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذنِ رَبِّهِم إِلَى صِرَاطِ

تاريكيهاي كفر وجهل وشبهت وشكوك سوي روشنايي ايمان — بفرمان پروردكار ايشان سوي راه

صراط — سراط

مومنان بجمله قل لعبادي الّذين آمنوا يقيموا الصّلوة كرد بعد هم برين طريق تا آخر سورت ذكر وعلم بيقين ومعرفت
فريقين آورد تا آنكه در آخر سورت بجمله ولا تحسبن الله غافلا عمّا يعمل الظالمون الي آخره كافران كوهش كرد
وسورت رابدين تذكر واولوا الالباب كه كنايت از مومنانست ختم كرد وشك نيست جملهايي كه از يك
بابست اكر مقاصد ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود
از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكريست ومعترضاتي كه ميان جمل مذكور آمد ميان كلامها

بدانكه در اغاز سورت مدح كتاب آورد بعد همه رسل را در بيان احكام كه از روي يعني اخراج از ظلمات سوي نور ست با پيغمبر عليه السلام شريك كرد بعد در امتان ايشان ميان ضالّ ومهتدي
فرق نهاد سخن در احوال فريقين افتاد بعد ذكر قصهٔ موسي عليه السلام وبعضي پيغمبران عليهم السلام بوجه ذكر خاص بعد عام كرد تا ذكر قوم ايشان كه از اهل ضلال بوده اند حاصل شود وذكر
قوم ايشان بعد ذكر فيضل الله من يشاء ويهدي من يشاء وبر وجه ايراد مثال بود بعد از جملهٔ وخاب كل جبار عنيد تا جملهٔ ان الظالمين لهم عذاب اليم وعيد اهل ضلال وعذاب ايشان مذكور
كشت بعد بجمله وادخل الّذين آمنوا وعملوا الصّالحات الآية نجات مومنان ودرجات مهتديان ببيان بيوست بعد تفرقه ميان فريقين بحكم الامثال مصابيح الاقوال بضرب مثل در
شان ايمان وكفر روشن كردانيد تمثيل ايمان بشجرهٔ طيّبه وتمثيل كفر بشجرهٔ خبيثه بوضوح انجاميد بعد بر قانون ذكر فريقين ذكر كافران بجملهٔ الم تر الي الّذين بدّلوا نعمة الله الآية وذكر

بسم الله الرحمن الرحيم الر كتاب و متصل واقع شد وجمله دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
ذکر تاویلات الر بالا کذشته آن در سورة کذشته اکر الر اسم سورة باشد مبتدا بود کتاب بر طریق اسم جنس کالماء والعسل بر جزء وکل واقع شود خبر مبتدا باشد
ای هذه السورة کتاب واکر مقسم به باشد کتاب خبر مبتدا محذوف دارند وجمله را جواب قسم بندارند ای اقسم بهذه السورة لهذا کتاب واکر الر بتاویل انا الله اری کویند یا مانند
این تاویلی دیکر جویند کتاب بتقدیر هذا کتاب ابتداء کلام باشد وسر سخن بود تنکیر کتاب برای تعظیم است ای وهذا کتاب عظیم الشان عجیب البیان انزلناه الیک
لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم معنی اینست کتابی که ما آنرا سوی تو فرستاده ایم واین شرف وعظمت که ترا داده ایم تا بیرون آری مردمانرا از تاریکیهاء

ضلال سوی نور هدی بمشیت پروردکار جل وعلا واسناد اخراج سوی پیغمبر مجاز عقلی از باب اسناد سوی سبب است ای لتخرج الناس من الظلمات الی النور بسببک ای بسبب تلاوتک ایاه وتبلیغک لفظه ومعناه ووجه جمع آوردن ظلمات ومفرد آوردن نور در سورة انعام رفته وذکر او کذشته الی صراط العزیز الحمید معنی اینست تا بیرون آری مردمانرا از ظلمات سوی نور باذن پروردکار ایشان سوی دین خدایی که قویست وغالب است هرچه خواهد تواند کرد ستوده است موصوف است بصفات پسندیده منزه است از صفات ناکزیده نیکی ونیکویی بید اتواند آورد وجانستی که ذکر حمید بعد ذکر عزیز ذکر عام بعد از خاص است ذکر عزیز ثنا بصفت عزت وغلبه است وذکر حمید متضمن همه صفات حمیده وهمه اوصاف کزیده است یا کویند که عزیز متضمن نفی نقایص است وحمید متضمن ذکر کمالات این هر دو اسم متضمن ذکر صفات ثبوتی وسلبی است الله الذی له ما فی السموات وما فی الارض معنی اینست خدایی که عزیز وحکیم است بیقین خدایی که ملک اوست آنچه در آسمانها وآنچه در زمین است وویل للکافرین من عذاب شدید معنی اینست از عذاب سخت کافرانرا رنج وسختی باد چه کسی از ایشان بثنای خدای بعزت وغلبه وستایش او بثنای صفات حمیده زبان نکشاد الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة ویصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا اولئک فی ضلال بعید معنی اینست رنج وسختی باد مر کافرانرا آنکه حیات دنیا را دوست میدارند وبر آخرت راجح میپندارند وباز میدارند از راه رضاء خدای که دین اسلام ومتابعت شریعت پیغمبر

لهمو — قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۝ اللّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ
خدای غالب ستوده — آن معبود بسزا که مر وراست آنچه در آسمانهاست
وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ
وآنچه در زمین است ووای مر کافرانرا از عذابی
شَدِيدٍ ۝ الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا
بغایت سخت — آنکسان که اختیار میکنند زندگانی این جهانرا
عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ
بر آن جهان ومنع میکنند از راه دین خدای تعالی
وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۝
ومیجویند آنرا انحرافی آنان در کمراهی اند دور از صواب
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ
ونفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بلغت کروه او
لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي
تا بیان روشن کند رسول مر ایشانرا پس کمراه میکرداند خدای تعالی آنرا که خواهد وراه نماید
مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ وَلَقَدْ
هر کرا خواهد واو غالبست درست کار درست کفتار وبتحقیق
أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ
فرستادیم موسی را بآیتهای تا یعنی معجزات واضحات که بیرون آر کروه خود را

اللهُ الذي (بالرفع نافع وابن عامر) — في الارض (بالنقل ورش) — في الارض (سكت خلف وفي رواية خلاد) — للكافرين (بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري) — للكافرين — الدنيا الدنيا (المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو) — على الاخرة (بالنقل ورش) — على الاخرة (سكت خلف وفي رواية خلاد) — رسول الا رسولا (بالنقل ورش، سكت خلف) — ليبين لهم (بالادغام سوسي) — من يشاء (مدغما غير الغنة خلف) — من يشا من يشا (بالحذف ... وقفوا حمزة وهشام) — وهو العزيز (ابو عمرو والكسائي وقالون)

ولقد ارسلنا ولقد ارسلنا موسى موسى باياتنا ان اخرج ان اخرج
بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش — ثلثة اوجه لورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

علیه السلام است کژی این راه را میجویند ودر راه عیب جویی ویاوه کویی میپویند ایشان در کمراهی شدیدند وضلالی بعیدند بعید سوی ضلال مجاز یست از باب جد جده وحقیقت آنست
فی ضلال بعید عن الطریق صاحبه کویند وآن کنایتست ازین که دور افتادکان از راه بدشواری راه یابند وره مقصد را بآسانی در نیابند بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی
کاین که تو میروی بترکستانست وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم معنی اینست وهر پیغمبری را که پیغمبری داده ایم جز بزبان قوم او به پیغامکزاری نفرستاده ایم
تا برای ایشان بیان کند وسخن در دل ایشان افکند چون یکزبان باشند یکدیگر را سخن فهم کنند مقصود تبلیغ حاصل شود غرض بحصول پیوندد پیغمبران از عهدة تبلیغ بیرون آیند
وبادای آنچه فرموده شده اند از تکلیف فارغ شوند فیضل الله من یشاء ویهدی من یشاء معنی اینست فرمان رسانیدن وفهم کنانیدن کار انبیاست بعد از آن کمراه کرد

ويهدي رسانيدن كار خداست بس چون اضلال وهدايت كار او باشد هر كرا خواهد كمراه كرداند وهر كرا خواهد بهدايت برساند وهو العزيز الحكيم معني اينست وخداي عز وجل
قوي است غالب است هرچه خواهد كند حكيم است استوار كار ست وكار او از كمراه كردن وراه راست نمودن همه حكمت بود ولقد ارسلنا موسى باياتنا ان اخرج
قومك من الظلمات الى النور وذكرهم بايام الله معني اينست وبتحقيق فرستاده ايم ما موسى را با آيات ظاهره ومعجزات متظاهره ان نه معجزه مشهور
كه در سورة اعراف مذكور ست كه بيرون آر قوم خويش را از تاريكيهاء كفر بسوي روشنايي اسلام وپند ده ايشانرا بايام خداي ذوالجلال والاكرام يعني باياي كه خداي آنرا بر ايشان
غمي مخصوص كرده يا در آن ايام بهجتي وشادي آورده بر هر تقديري ذكر آن ايام موجب پند بصير بود يا بشكر باشد ان في ذلك لايات لكل صبار شكور معني
اينست بدرستي در ايام سرا وضرا وهنكام نعم ونقم هر آينه علامات قدرت خداست مر هر صبر كننده بر شكوي وشكر كوينده بر نعمي

ذكرهمو انجيكمو يسومونكمو ابناءكمو نساءكمو ذلكمو ربكمو ربكمو
شكرتمو لازيدنكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون عليكمو اذ كفرتمو
بالصلة والمد ورش وفي رواية قالون

مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ ۞ وَذَكِّرْهُمْ
از تاريكيهاي شبهت سوي روشنايي يقين وياد آور وپند ده ايشانرا
بِاَيَّامِ اللّٰهِ ط اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ
وقايع امم ماضيه بدرستي در آن مذكور از وقايع هر آينه محل اعتباريست مر هر صبر كننده
شَكُورٍ ۞ وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا
سپاس دارنده را وياد كن آن وقت را كه كفت موسي مر كروه خود را ياد كنيد
نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجٰيكُمْ مِنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ
نعمت خدايرا عز وجل بر شما چون رهانيد شمارا از كسان فرعون
يَسُومُونَكُمْ سُوٓءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَكُمْ
تكليف مي نمودند ومي چشانيدند سخت ترين عذابي وميكشتند پسران شمارا
وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ط وَفِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ
وزنده ميكذاشتند زنان شمارا ودر آن رهانيدن ما شمارا از آن عذاب نعمتي بود يا محنتي
مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۞ وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكُمْ
از پروردكار شما بزرك وچون اعلام فرمود پروردكار شما
لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ
هر آينه اكر سپاسداري نماييد البته زيادت كردانم شمارا نعمت سابق يا نعمت لاحق واكر ناسپاسي كنيد وكفران نعمت ورزيد
اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۞ وَقَالَ مُوسٰى اِنْ تَكْفُرُوا
بدرستي عذاب من هر آينه سخت است وكفت موسي اكر كافر شويد

لايات
ثلثة اوجه لورش
صبار
امال ابن بين ورش في رواية
صبار
بالامالة المحضة ابو عمرو والكسائي
موسى موسى
بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش بالامالة المحضة حمزة والكسائي
عليكم اذ
سكت خلف في رواية
انجيكم
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
انجيكم
امال بين بين في رواية ورش
من ال من ال
سكت خلف في رواية بالتقليل ثلثة اوجه ورش
يستحيون نساءكم
بالادغام سوسي
واذ تاذن
بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي
تاذن ربكم
بادغام النون في الراء سوسي
كفرتم ان
سكت خلف في رواية
موسى موسى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

اينست بدرستي در ايام سرا وضرا وهنكام نعم ونقم هر آينه علامات قدرت خداست مر هر صبر كننده بر شكوي وشكر كوينده بر نعمي واذ قال موسى لقومه اذكروا نعمة الله عليكم اذ انجيكم من ال فرعون يسومونكم سوء العذاب ويذبحون ابناءكم ويستحيون نساءكم وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم معني اينست وياد كن وفراموش مكن اي محمد آن هنكام كه كفت موسي مر كروه خويش را ياد كنيد نعمت خدايرا در حاله كه كاين است بر شما در آن وقت كه خداي شما را از آل فرعون رهانيد واز خواري وكرفتاري نجات بخشيد درين حال كه عذاب بد ميكردند ودر ابتلاء بلاء عظيمي مي آوردند پسران را مذبوح مي ساختند ودختران را براي خدمت كنانيدن ودر كار ومصلحت وايذن زنده ميداشتند وحال اينست كه در ذبح كردن پسران وزنده داشتن دختران از پروردكار شما بلايي است عظيم وابتلايي است بخيم واذ تاذن ربكم لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد معني اينست وياد كنيد نعمت خدايرا وهنكامي را كه آكاهانيد شما را پروردكار شما اكر نعمت خدايرا شكر كوييد وبشكر افزوني نعمت جوييد هر آينه نعمت شما را مزيد كردانم وبافزوني برسانم واكر كفران نعمت ورزيد وشكر نكزاريد هر آينه شما را عذاب كنم ودر عقاب افكنم بدرستي عذاب من سخت است از آن ترسناك بايد ودر آن بي باكي نشايد وقال موسى ان تكفروا

۲ از شكر واز سپاس شما غني است حميد است بذات وصفات خويش از ستايش شما مستغني
الم ياتكم نبؤا الذين من قبلكم قوم نوح وعاد وثمود معني اينست آيا نيامده است
بر شما يعني آمده است خبر كروهي كه پيش از شما بود قوم نوح وعاد وثمود والذين
من بعدهم معني اينست آيا نيامده است خبر كروه ديكر كه پس از ايشان بودند قوم نوح وعاد وثمود

انتم ومن في الارض جميعا فان الله لغني حميد وقال موسى عطف است بر تاذن ربكم كه آن ذكر آكاهانيدن خداي واخبار از قول خداي بود كه نفع وزيان شكر وكفر
بشما راجع است كه شكر موجب مزيد وكفر مستوجب عذاب شديد است واين ذكر آكاهانيدن موسي پيغمبر وخبر از قول اوست كه شكر شما خدايرا سودي ندارد وكفران شما وهمه
مردمان او را زياني نمي آرد ومن في الارض جميعا عطف است بر ضمير تكفروا وهم از اين جهت ضمير متصل را تاكيد بضمير منفصل كرده ان تكفروا انتم موكد آورده وجزاء شرط محذوف
است اي ان تكفروا انتم ومن في الارض جميعا لا يضر الله شيا وجمله فان الله لغني حميد تعليل است تاكيدا او از جهت تقدير ملوح است معني اينست ياد كن چون خداي
آن كفت وموسي اين كفت اكر شما وهمه كس كه در زمين است كافر شويد وكفران نعمت خداي ورزيد خدايرا هيچ زياني نكند وهيچ نقصاني در ملك نيفكند زيرا كه بدرستي كه او

وجز آن آنکسانی که بعد ایشان بودند که چه کردند وچه حاصل آوردند لا یعلمهم الا الله معنی اینست عدد ایشان از جز خدای کسی نداند وعدد واحصاء آن جز او کسی نتواند و
تواند بود الذین من بعدهم مبتدا بود لا یعلمهم الا الله خبر باشد وجمله اسمیه معترضه بود معنی چنین آید وآنان که پس از قوم نوح وعاد وثمود بودند ودر جهان بسیاری نمودند
جز خدای کسی عدد ایشان نداند واحصاء آن جز او کسی نتواند جاءتهم رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی افواههم معنی اینست آوردند رسل ایشان معجزات ظاهره وآیات
متظاهره یا آمدند با معجزات ظاهره ودلایل متظاهره پس رد کردند دستهاء خویش را بر دهنهای خویش برای گزیدن بغیظ وخشم بدان یا برای داشتن بر آب بر وجه اشارت
بسکوت بر پیغمبران یا از سخن پیغمبران دهان بخنده کشادند چنانچه در خنده دست بر دهن نهادند یا بدست اشارت سوی زبان کردند وپیغمبر را از برشنیدن گفتار خویش

انتم وانکم و قبلکم و بعدهم و جاءتهم و رسلهم و ایدیهم و افواههم و ارسلتم و
یدعوکم و لکم و ذنوبکم و قرا ابن کثیر بالصلة فی روایة قالون بعلمهم و الا

أَنتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ
شما وهرکه در زمین است همه پس بدرستی خدای تعالی هرآینه بی نیاز است ستوده

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ
ای نیامد بشما خبر آنان که پیش از شما بودند گروه نوح

وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِن بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ
وعاد وثمود وآنان که پس از ایشان بودند نمیداند ایشانرا

إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ
مگر خدای آمدند بدیشان پیغمبران ایشان با معجزات روشن باز بر گردانیدند دستهای خود

فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا
در دهانهاشان یعنی انگشت بدندان گرفتند از خشم وگفتند بدرستی نگرویدیم بانچه فرستادند شمارا بآن وبدرستی

لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ قَالَتْ رُسُلُهُمْ
هرآینه در گمانیم ازانچه میخوانیم مارا سوی آن بیک گمان گفتند پیغمبران ایشان

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آیا در وجود واجب الوجود هست گمانی آفریننده آسمانها وزمین

يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ
میخواند شمارا تا بیامرزد مر شمارا از گناهان شما ومهلت دهد شمارا

إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا
تا هنگامی نام برده گفتند نه اید شما مگر آدمی چند مانند شما

حمید — ستوده
الارض الارض — بالنقل ورش سکت خلف فی روایة خلاد
یاتکم — بالابدال ورش والسوسی
نوح وعاد
لا یعلمهم الا الله
جاءتهم رسلهم — ابو عمرو
الیهی رسلهم — ابو عمرو
والارض — بالنقل ورش
والارض — سکت خلف فی روایة خلاد
لیغفر لکم — بالادغام السوسی
لیغفر — بالترقیق ورش
ویؤخرکم — بالابدال الترقیق ورش

یؤخرکم الی — سکت خلف فی روایة
مسمی — بالامالة حمزة والکسائی
مسمی — المحضة اما بین بین ورش فی روایة
ان انتم — بالنقل ورش
ان انتم — سکت خلف فی روایة
انتم الا — بلا صلة قالون فی روایة

انا کفرنا بما ارسلتم به آورده اند و تواند بود ضمیر افواههم بر انبیا عاید بود و دست داشتن بر دهن انبیا برای اسکات مراد شود دستها بر دهنهاء انبیا داشتند تا ساکت شوند وبدعوت دم نزنند و تواند بود ید بمعنی نعمت باشد معنی چنین آید رد کردند نعمتها پیغمبران از دعوت ونصیحت ورسانیدن فرمان وباعث شدن بر توحید وطاعت ومانع بودن کفر وعصیان در دهنهاء خویش یعنی تکذیب کردن وانکار آوردن که از دهن ایشان صادر گشت بر زبان ایشان بظهور پیوست و تواند بود ضمیر فی افواههم بر پیغمبران عاید شود و معنی آیت چنین بود رد کردند نعمتها پیغمبران را که نعمتهاء قولی بود در دهنهاء پیغمبران یعنی بسخنان ایشان نبرداختند وگفته ایشان ناگفته ساختند وقالوا انا کفرنا بما ارسلتم به وانا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب معنی اینست وگفتند ایشان بدرستی ما کفر ورزیدیم ونگرویدیم بدانچه فرستاده شده اید شما بدان یعنی بتوحید وایمان ونفی اشراک ایشان وبدرستی از آنچه دعوت میکنید سوی آن شما هرآینه ما کائنیم در شکی که از ما سرایت کند ودیگران را در شک افکند یا مریب از اراب بمعنی صار ذا ریب باشد واسناد او سوی شک از قبل اسناد مجازی دارند وکلام را بمعنی فی شک صاحبه ذا ریب پندارند معنی چنین آید ما کائنیم در شکی که خداوند ریب است صاحب او وریبت قلق نفس واضطراب دل است وشک استواء طرفین است واکر میان ریبت وشک فرق نبود این کلام بمعنی ذی شک صاحبه شود ودرین شک نیست که این تقدیری بی معنی است قالت رسلهم افی الله شک فاطر

السموات والارض معنی اینست گفتند پیغمبران ایشان ادر ذات خدای شک است که افعال محکمات ومخلوقات موجب یقین بوجود خالق وقدم اوست ومستوجب تیقن بدین که عالم علوی وسفلی از جزیی وکلی حاصل وقایم بدوست در وی چه جای شک باشد وچه مقام ریب بود خدایی که آفریننده آسمانها وزمین است ومخلوقات دلیل بر وجود او بیقین است یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم معنی اینست خدای شمارا دعوت به ایمان میکند تا بعض گناهان شما یعنی گناهانی که در حالت کفر کرده اید بیامرزد ویؤخرکم الی اجل مسمی معنی اینست میخواند تا آمرزد بعض گناهان شما که در حالة کفر کرده بودید وتا مهلتی معین تاخیر کند وفرصت دهد وبیش از اجل نبرد تا از گناهانی که در حالة اسلام واقع شده توبه کنید قالوا ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد اباؤنا معنی اینست گفتند ایشان نه اید شما مگر آدمیان همچو ما فرشتگان نه اید که رسول شوید

میخواهید که باز دارید ما را از آنچ می پرستید ندا آن پدران ما **فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ** معنی اینست پس بیارید بر ما بر رسالت خویش حجتی ظاهر تا ما آن حجت را در یابیم و بتصدیق شما بشتابیم **قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ** معنی اینست کفتند رسل ایشان مر ایشان را همچنین است نه ایم ما مکر بشر همچو شما و ایراد قصر با موافقت مخاطبان از باب مجارات و مساهلت است با خصمان با رادت الزام و تبکیت و الحام بتسلیم مقصور بودن خویش بر بشریت جانب ایشان کفتند و نفی منافات بشریت با رسالت که بدان ایشان قایل میکشتند **وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ** معنی اینست و لیکن خدای بر کسانی که بخواهد از بندکان خویش منت نهد و ایشان را نصیبی از فضل خویش دهد بشر را بر رسالت بر کزیند و در هر که خواهد بنظر لطف و کرم بیند رسالت را با بشریت چه منافات بود و با ملکیت چه ملازمت باشد و این کلام از باب قول بموجب علت بود و با موافقت در علت مخالفت در مدعا باشد **وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** ان نأتیکم اسم کان است بسلطان متعلق است بدو لنا خبر است الا باذن الله استثناء مفرغ است اینجمله عطف است بر ان نحن الا بشر مثلکم جواب است از طلب حجت که ایشان میکردند پیغمبران را بر بیا آوردن معجزه اقتراحی می آوردند معنی اینست و نیست ما را که حجت [illegible]

ثلثة ارباع

خدای و ارادت او حجتی آریم یا دل بر آوردن حجت کماریم این کار خداست کار ما نیست از ما خواهش بیا آوردن حجت بی معنی است **وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** فا زایده است یا در جواب اما است ای اما علی الله فلیتوکل المومنون تاویل هذا القول عطف است بر مقولات سابقه عطف مفرد بر مفرد بود عطف انشا بر خبر معنی اینست و بر خدای عز و جل کو توکل کنند مومنان و بدو کار بسپارند کروندکان **وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ** معنی این است و چیست ما را که توکل بر خدای نکنیم و کار خود بدو نسپاریم و حال اینست که او ما را راههاء ما نموده است و رفتن در آن راهها فرموده است و سوکند میخوریم که بر ایذاء شما صابر باشیم و بر خدای کو توکل کنند متوکلان و بدوام ثابت باشند بر آن باید همه دل بر توکل دارند و همه کار بخدا بسپارند **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا** معنی این است کفتند کافران مر رسل خویش را بسو کند یاد میکنیم هر آینه هر آینه شما را از زمین خویش بیرون خواهیم کرد

لَهُمْ مِثْلُكُمْ تَأْتِيكُمْ لِرُسْلِهِمْ لِنُخْرِجَنَّكُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا

میخواهید که باز دارید ما را از آنچه بود که پرستیدند پدران ما

فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝ قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ

پس بیارید بما حجتی هویدا یعنی روشن کفتند مر ایشان را پیغمبران ایشان نه ایم

نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى

ما مکر آدمی چند مانند شما در صورت و لیکن خدای تعالی انعام میکند و هبات بر

مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ

هر که خواهد از بندکان خود و نیست و نسزد ما را که آریم بشما

بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ

حجتی و معجزه مکر بفرمان خدای تعالی و بر فضل خدای تعالی باید که اعتماد کنند

الْمُؤْمِنُونَ ۝ وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ

اهل ایمان و چیست ما را که اعتماد نکنیم بر فضل خدای و بتحقیق

هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى

راه نمود ما را راههای ما و هر آینه شکیبایی نماییم بر آنچه رنجانید ما را و بر

اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۝ وَقَالَ الَّذِينَ

خدای باید که اعتماد کنند و کار خود بوی باز کذارند ارباب توکل و کفتند آنان که

كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ

کافر شدند مر پیغمبران خود را هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین ما یا در آیید

آبَاؤُنَا فَأْتُونَا ثلثة اوجه لورش بالابدال و التسهيل

رُسُلُهُمْ إِنْ بالسكون طلق في رواية

رُسْلُهُمْ بسكون السين ابو عمرو

مَنْ يَشَاءُ مد غاير الفته خلف

أَنْ نَأْتِيَكُمْ بالابدال ورش و السوسي

بِسُلْطَانٍ إِلَّا بالنقل ورش

بِسُلْطَانٍ إِلَّا سكت خلف في رواية

الْمُؤْمِنُونَ بالابدال ورش و السوسي و في النقل حمزة

هَدَانَا هَدَيْنَا بين بين ورش بالامالة حمزة و الكسائي و خلف

سُبْلَنَا بسكون الباء ابو عمرو

وَلَنَصْبِرَنَّ بالترقيق ورش

آذَيْتُمُونَا ثلثة اوجه لورش

لِرُسْلِهِمْ بسكون السين ابو عمرو

مِنْ أَرْضِنَا بالنقل ورش

مِنْ أَرْضِنَا سكت خلف في رواية

و فتح جستند و نصرت خواستند پس فتح و نصرت یافتند پس نومید کشت و بخیبت و خسران پیوست از فرقه کفار هر جبار ستیزه کار که از پیش او دوزخ بود معذب بعذاب دوزخ شود و بعضی کویند استفتحوا مشتق از فتاحت است بمعنی حکومت یعنی حکم خواستند و دل بر حکم

از زمین خویش بیرون خواهیم کرد یا هر آینه سوی ملت ما باز خواهید کشت و دل بر دین ما خواهید آورد **فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ** معنی اینست پس وحی کرد سوی پیغمبران مذکور پروردکار ایشان هر آینه هر آینه ظالمان را در هلاک و فنا خواهیم آورد و شما را در زمین ایشان ساکن خواهیم کرد **ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ** اینجمله تذییل است ظفر دادن بر دشمنان و ساکن کردانیدن در زمین ایشان مر کسی راست که از حسابکاه من و از وعید من ترسیده است بدین خوف بمن کرویده و اخلاص ورزیده **وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ** واستفتحوا عطف است بر اوحی الیهم و خاب عطف است بر محذوف ای و استفتحوا فحصل لهم الفتح و خاب کل جبار عنید من ورائه جهنم جمله ظرفیه است یا اسمیه صفتی دیکر است مر جبار عنید را معنی اینست

حق داشتند پس حکم کرده شد براي ايشان وبخيبت بيوست هر جباري ستيزه کاري عناد ورزنده وازحد خويش بيرون شونده وبعضي کويند ضمير استفتحوا عايد بر کفارست معني اينست خداي وحي کرد بر پيغمبران ما کفار را هلاك خواهيم کرد وکفار بگمان حقيت خويش فتح از خداي بر پيغمبران خواستند وفتح ونصرت جستند جستن ايشان به اجابت نبرسيد ودعوت ايشان مقبول نکشت خايب وخاسر کشتند وبنوميدي بيوستند ويسقى من ماء صديد يتجرعه معني اينست وآشاميده شوند بعضي آدميان مثل زرداب که از آن جرعه که خورد بکراهيت ومشقت درحلق فرو رود ولا يكاد يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان وما هو بميت معني اينست ونزديك نيست که آنرا سايغ دارند وکوارا پندارند وازهر جانبي اورا اسباب موت بيايد ونيست او ميرنده ومرك بدبرنده ومن ورائه عذاب غليظ عذاب غليظ مبتداست من ورائه خبر مبتداست وجمله عطف است بر جمله يأتيه الموت من كل مكان معني اين است وازپيش او عذابي سخت بود وعقوبتي درشت باشد مثل الذين كفروا بربهم اعمالهم كرماد اشتدت به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا على شيء مثل مبتدايست محذوف الخبر اي مثل اعمال الذين كفروا سيذكر اعمالهم مبتداست كرماد خبرست وجملهٔ اعمالهم كرماد مستانفه است براي بيان مثل مسطور وجملهٔ اشتدت به الريح في يوم عاصف صفتاست مر رماد عاصف صفت يوم است واسناد عاصف سوي يوم اسناد مجازي است بر طريق نهاره صايم ويوم ماطر اي عاصف ريحه وجمله لا يقدرون مما كسبوا بيان وجه تشبيه مذکورست وجمله مثل الذين كفروا تا آخر معترضه است براي بيان خيبت کافران وذکر خسران ايشان معني اين است مثل اعمال کافران مذکور خواهد کشت وبيشتر ازين بيان نخواهد بيوست اعمال کافران همچو خاکستريست که باد بران سخت کشت وبر تيزي وتندي بيوست روزي که صبا وباد سخت بود ودر آن تندي وتيزي برد يعني قادر نشوند کافران از آنچ کسب کرده اند ايشان بر هيچ چيزي از آثار مثوبات وثمرات درجات چنانچه قادر نباشد کسي بر خاکستري که باد ببرد ورا عدم سپرد ذلك هو الضلال

اليهمو ربهمو بعدهمو اعمالهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بن بهمو اعمالهمو — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فاوحى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

فاوحي — بالامالة بين بين ورش وفي رواية

اليهم — بضم الهاء حمزة

الارض — بالنقل ورش

الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

خاف وخاف — بالامالة المحضة حمزة فيهما

وعيدي — في الوصل ورش

وخاب — بالامالة حمزة

جبار جبار — بالامالة المحضة الدوري — بين بين ورش وفي رواية

من ورائه — مدغما غير الغنة خلف

ويسقى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

ويسقي — بالامالة بين بين ورش وفي رواية

صديد يتجرعه — مدغما غير الغنة خلف

ويأتيه — بالابدال ورش والسوسي

في ملتنا فاوحى اليهم ربهم لنهلكن الظالمين

در دين ما — پس وحي کرد — سوي ايشان پروردکار ايشان که هر آينه هلاك کنيم ستمکاران را

ولنسكننكم الارض من بعدهم ذلك لمن

وساکن کردانيم شما را اي پيغمبران در ديار ظالمان پس از هلاك ايشان آن کار هلاك براي کسيست

خاف مقامي وخاف وعيد واستفتحوا

که بترسد از موقف حساب من — وبترسد از تخويف وانذار من — ونصرت طلبيدند آن رسولان

وخاب كل جبار عنيد من ورائه جهنم

ونوميد شد از رحمت — هر متکبري ستيزه روي — از پس اوست — دوزخ — مکذبان

ويسقى من ماء صديد يتجرعه ولا يكاد

وآب دهند اورا — از آبي که از ريم دوزخيان برود — آشامد آنرا — ونزديك نبود

يسيغه ويأتيه الموت من كل مكان وما هو

که بکوارند آنرا — وآيد باو — اسباب مردن — از هر جهتي — ونبود

بميت ومن ورائه عذاب غليظ مثل الذين

مرده که برهد — واز پس اوست — عذابي سخت خلود در آتش با قطع نفس — داستان آنانکه

كفروا بربهم اعمالهم كرماد اشتدت

کافر شدند — بخداي شان — حسنات ظاهر ايشان — چون خاکستريست که بر — هوا برد

به الريح في يوم عاصف لا يقدرون مما كسبوا

آنرا باد — در روزي که باد جهنده باشد در آن — توانا نباشند — از آنچه اندوختند

مكان قها ومن ورائه بربهم اعمالهم الرياح يقدرون

مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلاد — سكت خلف في رواية — نافع — بالترقيق ورش

البعيد ذلك مبتداست هو ضمير فصل است الضلال خبر مبتداست البعيد صفت اوست اي ضلال الكفار هو الضلال البعيد صاحبه عن طريق الحق او عن منهج الصواب واين جمله تذييل است معني اينست آن کمراهي کافران در هر طريق ودر هر باب همان کمراهي است که بعيدست صاحب او از طريق حق وجدا است از راه صواب الم تر ان الله خلق السموات والارض بالحق استفهام براي انکارست ان با اسم وخبر خويش قايم است مقام دو مفعول الم تر نزديك سيبويه ونزديك اخفش او مفعول است مفعول دوم مقدرست اي الم تر خلق السموات والارض بالحق حاصلا اينجمله معترضه است براي بيان کمال قدرت خدا واظهار جلال وعظمت حق جل وعلا اينچنين هيکل علوي واينچنين مرکز سفلي با اين کيفيات وکميات وبا اين کرايم وعظايم صفات جز از قادر کردکار مقتدر عالي اقتدار روي نمايد معني اينست

انه می بینی یعنی می بینی بدرستی که خدای آسمانها و زمین را بحق پیدا کرده و بحکمت و صواب در وجود آورده إن يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد يشأ مجزوم است بر شرط يذهبكم
جواب شرطاست ویأت عطف است بر یذهبکم علامت جزم سقوط یاست بخلق جدید متعلق است بیأت وجمله شرطیه مضمون جمله سابقه را اثرست و کمال قدرت را که فهم شد
مقدرست معنی اینست اگر بخواهد شما را ببرد و بجای شما خلقی جدید آرد وما ذلك على الله بعزيز ما بمعنی لیس است ذلک اسم اوست بعزیز خبرست جمله تذییل است معنی
اینست ونیست این یعنی آفریدن آسمانها و زمین و بردن شما و آوردن خلق جدید دشوار بر خدا هرچه کند بر و آسانست ایجاد و اعدام ممکنات بر و یکسانست وبرزوا لله جميعا

يذهبكمو لكمو أنتمو لهديناكمو وعدكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بالنقل او بالادغام ريب في كل واحد منهما الروم او السكون في الوقف حمزة وهشام

على شىء ذلك هو الضلال البعيد ⁂ ألم تر
بر چیزی آن آنست گمراهی دور از صواب ای ندانستی
أن الله خلق السموات والأرض بالحق إن يشأ
که خدای تعالی آفرید آسمانها را و زمین را بامنافع و فواید بر قانون حکمت و صواب اگر خواهد
يذهبكم ويأت بخلق جديد ⁂ وما ذلك على
فانی گرداند شما را و بیارد آفرینشی نو وآن اعدام و ایجاد بر
الله بعزيز ⁂ وبرزوا لله جميعا فقال الضعفا
خدای تعالی دشوار نیست وبیرون آیند از قبور برای حساب خدای همه پس گویند ضعیفان کفار
للذين استكبروا إنا كنا لكم تبعا فهل
مر آنان را که بزرگی نمودند بدرستی ما بودیم شما را پی روان پس هیچ هستید
أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شىء قالوا
شما بازدارندگان از ما از عذاب خدای تعالی هیچ چیز گویند بزرگان
لو هدينا الله لهديناكم سواء علينا أجزعنا
اگر بخلاص راه نمودی ما را خدای هر آینه راه نمودیمی شما را یکسانست بر ما آنکه شکیبایی ننماییم
أم صبرنا ما لنا من محيص ⁂ وقال الشيطان
یا شکیبایی نماییم نیست ما را هیچ گریزگاهی و گوید دیو بقیامت
لما قضي الأمر إن الله وعدكم وعد الحق
آنگاه که گزارده شود کار حساب خلایق بدرستی خدای وعده داد شما را وعدهٔ راست

شيء شيء بالمد والتوسط ورش
خالق والأرض حمزة والكسائي فيهما سكت خلف في رواية
والأرض بالنقل ورش
والأرض سكت خلف وفي رواية خلاد
إن يشأ يأت بالابدال ورش وسوسي
جديد وما مدغما غير الغنة خلف مدغما غير الغنة خلف
فهل أنتم بالنقل ورش
فهل أنتم سكت خلف في رواية
شيء شيء بالمد والتوسط ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
هدينا الله بالامالة المحضة حمزة والكسائي
هدينا الله بالامالة بين بين ورش في رواية
الأمر الأمر بالنقل ورش سكت خلف في رواية

بر زوا بمعنی بیرون است مستقبل مستقر را در تحقیق وقوع همچو ماضی داشت بصیغهٔ ماضی ذکر کرد چون ونفخ في الصور ونادى أصحاب الجنة ونادى أصحاب النار و امثال آن آورد و اینجمله معترضه است برای بیان حال و فظاعت زاری و خواری و نگونساری ایشان معنی اینست و همه پیش خدای ظاهر شوند و در حسابگاه او روند فقال الضعفاء للذين استكبروا إنا كنا لكم تبعا فقال عطف است بر برزوا وقال بمعنی یقول است چنانچه در برزوا گذشت وجمله إنا كنا لكم تبعا [illegible] مقول قال است [illegible] تبع جمع تابع است چون خدم جمع خادم یا مصدرست بمعنی اتباع بحذف مضاف ای ذوی تبع بالحذف عامل بتقدیر کنا تابعین معنی اینست بگویند ضعیفان یعنی متابعان مقلدان مر متبوعان و سران را که ما شما را تابعان بودیم و در کارها متابعت شما می نمودیم فهل أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء معنی اینست پس هست که شما نفع کننده اید و از ما بعض چیزی از عذاب خدای بازدارنده اید قالوا لو هدينا الله لهديناكم قالوا بمعنی یقولون است هم بر آن طریق که بالا رفت با نظایری که گذشت وجمله مستانفه است در جواب ماذا یقولون حین یقولون الضعفاء ذلك معنی اینست بگویند متبوعان کافران و سران ایشان که اگر خدای ما را راه راست نمودی و هدا نصیب ما بودی هر آینه ما شما را راه راست مینمودیم و هادی شما می بودیم

ودوزخیان در دوزخ در آیند قضایی که رفته بود بتمام شود و هر قومی در مقام خویش قرار گیرد دوزخیان با شیطان زبان ملامت گشایند و از
گمراه کردن او صورت شکایت نمایند شیطان بر منبری از آتش بر رسم خطیب رود و در گفتن این کلمات شود معنی اینست و بگوید شیطان
آن هنگام که تمام کرده شود کار و قرار گیرند بهشتیان در بهشت و دوزخیان در نار شیطان دفع ملامت از خویش جوید و بر دوزخیان گوید
بدرستی خدای با شما وعده بحق کرد و آنچ وعده کرده بود صدق آن پیدا آورد و من با شما وعده خلاص و نجات کردم و آنرا بوفا نیاوردم

سواء علينا أجزعنا أم صبرنا روایت کرده اند که دوزخیان در دوزخ در جزع شوند و پانصد سال ناله و زاری کنند و پانصد سال صبر پیش
گیرند و صبوری پذیرند آخر به بینند که جزع هیچ سود نیاورد و صبر هیچ نفع نکرد سواء علينا أجزعنا أم صبرنا گویند و در ره تسویه میان جزع و صبر پویند معنی اینست
برابرست بر ما در جزع بودن و شکیبایی نمودن نه آن دشواری می آرد و نه این نفعی دارد ما لنا من محيص ای ملجأ و مهرب و من زایده است در اسم ما لنا خبرست جمله
تذییل است موکد است مر مضمون جمله سابقه معنی اینست نیست ما را از عذاب خدای پناهی و از عقاب بگریزگاهی با حکم خدای چه توان کرد و با قضاء او
چه دفع توان آورد وقال الشيطان لما قضي الأمر إن الله وعدكم وعد الحق ووعدتكم فأخلفتكم روایت کرده اند چون بهشتیان در بهشت آیند

وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ اینجمله عطف است یا حال است ومن در مِن سُلطانٍ زایده است معنی اینست ونبوده است مرا بر شما تسلطی وتغلبی إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي استثنا منقطع است فاستجبتم لی عطف است بر دعوتکم معنی اینست لیکن دعوت کردن من شما را واجابت کردن شما دعوت مرا ثابت بود ووقوع این هردو کار میر هن میشود فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ فا سببیه است ولوموا انفسکم عطف است بر لا تلوموني معنی اینست پس مرا ملامت مکنید وگناه خویش بر من مه افکنید ونفسهاء خود را ملامت کنید که اجابت مرا باختیار خویش کرده اید وخود را درین معرض آورده اید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ بمصرخیَّ بفتح یا وادغام یا جمع در یا متکلم بر طریق مسلمی وبکسر یا باتباع یا مرکسرت خا خوانند ومعنی هردو قران یکی دانند مستانفه است در

وَوَعَدتُّكُمُو فَأَخْلَفْتُكُمُو عَلَيْكُمُو دَعَوْتُكُمُو فَاسْتَجَبْتُمُو أَنْفُسَكُمُو بِمُصْرِخِكُمُو أَنْتُمُو لَهُمُو رَبِّهِمُو تَحِيَّتُهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَوَعَدتُّكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ ط وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ

وعده دادم من شما را بعدم بعث وجزا پس خلاف کردم با شما ونیست مرا بر شما

مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ

هیچ حجتی مگر آنکه خواندم شما را پس اجابت نمودید

لِي ج فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ ط مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ

مرا پس ملامت مکنید مرا وملامت کنید خود را نیستم من فریاد رسنده شما

وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ ط إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ

ونه اید شما فریاد رسنده من بدرستی بیزار نمودم از آنچه شریک کردانید شما مرا با خدا

مِنْ قَبْلُ ط إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ازین پیش وبدرستی ستمکاران مر ایشان راست عذابی دردناک

وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ

ودر آرند آنان را که ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو در بهشتهائی که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ

میرود از زیر درختان آن جویها جاویدان باشند در آن بفرمان

رَبِّهِمْ ط تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ط أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ

پروردگار ایشان درود ایشان در آن بهشت سلام بود بیکدیگر ای ندیدی که چگونه بدید کرد

اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا

خدای تعالی داستان هر کلمهٔ نیکو یا کلمهٔ توحید را مانند درخت نیکو شد بیخ آن در زمین

كَانَ لِيَ غير حفص
سُلْطَانِ إِلَّا بالنقل ورش
سُلْطَانٍ إِلَّا سكت خلف وفي رواية خلاد
بِمُصْرِخِيِّ حمزة
أَشْرَكْتُمُونِي في الوصل ابو عمرو
عَذَابٌ أَلِيمٌ بالنقل ورش وفي الوقف حمزة
عَذَابٌ أَلِيمٌ سكت خلف في رواية
آمَنُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ ثلثة اوجه لورش بالادغام سوسي
الْأَنْهَارُ بالنقل ورش
الْأَنْهَارُ سكت خلف في رواية
طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا سكت خلف في رواية
طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا بالنقل ورش

جواب هب انك لست بملوم الست بمصرخ ومغیث معنی اینست نه ام من فریاد رسنده شما درین شدائد ومحن ونه اید شما در عذابی که خدای خواهد فریاد رسنده من إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ بما اشرکتمونی متعلق بکفرت جمله کفرت با متعلقات خویش خبر انی است ان با اسم وخبر خویش مقول قال است تاکید او از جهت تقدیم ملوح است چه گفتار ما انا بمصرخکم از شیطان ملوح است مر بیزار شدن او از کافران بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزلهٔ سایل کرد جمله را موکد آورد معنی اینست بدرستی من بیزار شدم وکفر ورزیدم بدین که شما مرا با خدای پیش ازین شریک کردانید ایدو مقهوری مصنوعی مخلوقی را در معرض شرکت با خالقی قاهره آورده اید إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ جمله تذییل است مقول خداست تا مقول شیطان ناسزا است تاکید اینجمله نیز از جهت تقدیم ملوح است چه گفتن کفرت بما اشرکتمونی من قبل ملوح است بدین که کافران را عذاب الیم است معنی اینست وبدرستی ظالمان یعنی کافران را عذاب دردناکست واین سزای کسی است که ناگرویده بخدای باکست وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ معنی اینست ظاهر شوند ایشان پیش خدای تعالی پس در گفت وشنید مذکور باشند ودر آورده شوند آنکسانی که ایمان آورده اند وکارهاء نیک کرده اند در جنانی که میروند فرود آن جویهاء روان در آن حالکه مقدر بود جاوید بودن ایشان

در کیف ضرب الله مثلا برای تعجیب است در آمدن استفهام در مفعول الم تر از باب تعلق باستفهام است چون علمت ازید قایم مثلا مفعول به است مر ضرب کیف حال است از وچون متضمن صدر کلام آمد بر عامل مقدم شد کلمهٔ طیبه مفعول است مرجعل محذوف را وجمله بیان است مر مثل مذکور را و تواند بود که کلمه مفعول ضرب بود مثلا حال باشد وکشجرة طیبة خبر مبتدا محذوف بود وجمله مثل باشد و تواند بود کلمهٔ طیبه بحذف مضاف بدل از مثلا بود بتقدیر ضرب الله مثلا مثل کلمة طیبة وجمله اصلها ثابت وفرعها في السماء صفتی دیگرست مر شجرة وجملهٔ

بهشت پروردگار وارادت کردگار بتحقیق مشیت یعنی جاوید باشند پس آنکه خلود ایشان در جنات بارادت ومتعلق کشته وبمشیت او پیوسته واکر ان الظالمین لهم عذاب الیم مقول خدای باشد اینجمله عطف بر وی یا حال از و تواند بود معنی چنین باشد بدرستی ظالمان مر ایشان را عذاب دردناک بود ودر آورده شوند مومنان در جناتی که چنین باشد تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ تحیتهم مبتداست فیها متعلق است بدو وسلام خبر مبتداست جمله مستانفه است در جواب ما تحیتهم معنی اینست تحیت ایشان یعنی آنچه ایشان بیکدیگر بدان تحیت خواهد کرد وثنایی که نزدیک ملاقات بیکدیگر بر زبان خواهند آورد سلام خواهد بود ومیان ایشان بیکدیگر هنگام ملاقات این تحیت روی خواهد نمود أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا استفهام بمعنی امر بود معنی او طلب دانستن باشد واستفهام

تؤتي حال است یا صفتی دیگرست معنی اینست بنکر وبدان خدای عزوجل بر کدام کیفیت بیدا آورده است مثل را کردانید است کلمهٔ طیبه را همچو شجرهٔ طیبه که بیخ او ثابت
است فرع اوست در سما یا چه کونه بیدا آورده است مثل را مثل کلمهٔ طیبه که آن همچو شجرهٔ طیبه دایم در نشو ونماست بدهد میوه را که معدّ ست برای آوردن آن در هر وقتی که
معین است برای او باذن پروردکار دیان چه کلمهٔ طیبه نیز همچو شجرهٔ طیبه اصل او ثبات دارد وهمیشه ثمرات کونا کون می آرد ابدا لآباد خواهد بود وهمیشه بهره آوری خواهد
نمود ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون واینجمله تذییل است لعلهم یتذکرون بمعنی لکی یتذکر وامتعلق است بیضرب الله الامثال معنی این است
وبدید می آرد خدای برای مردمان در احکام احکام امثال چه کفته اند الامثال مصابیح الاقوال شك نیست که اقوال بدان روشنایی کیرد ودر دلها بدان ثبات
وقرار بذیرد تا مردمان پند

لعلهمو قومهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ثابت وفرعها في السماء لا تؤتي اكلها كل حين

استوار بود وشاخ آن مرتفع در جانب آسمان دهد خورش خود را هر گاهی

باذن ربها ويضرب الله الامثال للناس لعلهم

بفرمان پروردگار او وبدید میکند خدای تعالی داستانها برای مردمان تا مگر ایشان

يتذكرون ومثل كلمة خبيثة كشجرة

پند گیرند وداستان هر کلمهٔ بد چون درختی است که

خبيثة اجتثت من فوق الارض ما لها من

زمین آن نیکو نبود ومنقطع الاصل بود از سطح زمین نبود مر آنرا هیچ

قرار يثبت الله الذين امنوا بالقول الثابت

ثباتی وبقایی ثابت دارد خدای تعالی آنانرا که ایمان آوردند بر اصل واعتقاد صحیح

في الحيوة الدنيا وفي الاخرة ويضل الله الظالمين

در زندگانی این جهان ودر آن جهان وبگمراهی دارد خدای تعالی ستمکارانرا

ويفعل الله ما يشاء الم تر الى الذين بدلوا

ومیکند خدای تعالی آنچه میخواهد ای ننگرستی سوی آنانکه تغییر کردند

نعمت الله كفرا واحلوا قومهم دار البوار

جزای انعام خدایرا بکفران وفرود آوردند اتباع خود را در سرای هلاك

جهنم يصلونها وبئس القرار وجعلوا لله

که دوزخ است در آیند در آن وبد قرارگاهی آن وبدید کردند مر خدایرا

الدنيا في الاخرة في الاخرة يشاء الم يشاء الم كفرا و البوار البوار
يصلونها وبئس

ثابت ثابت في السما في السما في السما في السما تؤتي اكلها الامثال الامثال الامثال للناس للناس خبيثة الارض الارض قرار قرار امنوا الدنيا

معنی اینست خدای عزوجل مومنانرا بر قول ثابت یعنی قول لا اله الا الله محمد رسول الله در حیات دنیا ثابت دارد
ودر کور سوال منکر از ایشان همین جواب بدید آرد ودر آخرت از کورهم برین کلمه برآرد وکمراه کرداند خدا ظالمانرا تا ندانند که چه کویند ودر کدام راه بویند وبکند خدای تعالی آنچه
خواهد وبدید آرد از هدی وضلال آنچ بارادت ومشیت او پیوندد الم تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار معنی این است
اندیم یعنی دیدی سوی کسانی که نعمت خدایرا که نعمت فطرت اسلام واستعداد متابعت پیغمبر علیه السلام است بناکرویدن وناسپاسی ورزیدن بتبدیل کردند وکروه خود را
در محلی که معد برای هلاکست یعنی جهنم فرود آوردند وسبب شدند برای این که کروه ایشان متابعت ایشان کنند وبد قرارگاهی است دوزخ که همیشه در وی بجوشند وهمان

از درد و عذاب بخروشند وَجَعَلُوا لِلّٰهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ اندادا مفعول اولست مر جعلوا لله مفعول دوم است ليضلوا متعلق است بجعلوا عن سبيله متعلق است بليضلوا جمله عطف است بر بدلوا معني اينست ومر خداي را شركا كردانيدند ونعمت توحيد را باشراك بدل كردند تا خود را از دين خدا كمراه سازند وازطريق راه مستقيم توحيد دور اندازند قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حين اشركوا وجعلوا لله اندادا تمتعوا مقول قل است وامر براي توبيخ وتهديد است بر طريق انزل ستعلم ما تلقى واعملوا ما شئتم فان مصيركم الى النار تعليل است مر توبيخ وتهديد كه مفهوم تمتعوا است وتاكيد او از جهت رد انكار رست

مصيركمو رزقناهمو لكمو آتيكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
إلى النار قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ

همتايان تا گمراه كنند از راه خداي تعالى بگوي تمتع گيريد بنعيم حاضره كه بدرستي بازگشت شما

إِلَى النَّارِ ● قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا

سوي دوزخ است بگو مر بندگان مرا آنان كه ايمان آوردند تا بپاي دارند

الصَّلٰوةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

نماز را ونفقه كنند از آنچه روزي داديم ايشانرا پنهان وآشكارا

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ ●

پيش از آنكه آيد روزي كه هيچ خريد وفروخت نباشد در آن ونه دوستي با يكديگر

اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ

معبود بسزا آنست كه آفريد آسمانها وزمين را وفرو فرستاد

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا

از آسمان آبي را پس بيرون آورد بسبب آن آب چيزي از ميوها براي روزي دادن

لَكُمْ ج وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ

شما ورام كرداند مر شما را كشتيها تا رود در دريا بفرمان او

وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ج وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

ورام كرداند مر شما را جويها ورام كرداند بسبب انتفاع براي شما آفتاب وماه را

دَائِبَيْنِ ج وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ● وَآتَاكُمْ

حال آنكه مجد اند در سير خود وبسبب سكون وتعيش كرداند مر شما را شب وروز وداد شما را

ليضلوا ابن كثير وابو عمرو
مصيركم إلى بالسكت خلف في رواية
مصيركم إلى بالترقيق ورش
النار بالامالة المحضة ابو عمرو والكسائي وبين بين ورش
قل لعبادي ابن عامر وحمزة والكسائي
آمنوا الصلوة بالتغليظ ورش
سرا و سرا بالترقيق ورش
أن يأتي بالابدال ورش
يأتي يوم بالادغام سوسي
بيع فيه ابن كثير وابو عمرو
خلال ابن كثير وابو عمرو
والأرض بالنقل ورش
والأرض بالسكت خلف في رواية خلاد

وسخر لكم بأمره بالادغام سوسي
بأمره بالابدال في الوقف حمزة في رواية
وسخر لكم بالادغام سوسي
الأنهار بالنقل ورش
وسخر لكم بالادغام سوسي
دائبين سكت خلف وفي رواية خلاد
وآتيكم بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة
وسخر لكم مدغما سوسي

معني اينست بگواي محمد تمتع ورزيد وبرخورداري كيريد خواهيد ديد آنچ خواهيد ديد وخواهد رسيد آنچه خواهد رسيد زيرا كه جاي بازكشت شما آتش است توان دانست آنانكه بازكشت ايشان آتش باشد حال ايشان چه بود قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ لعبادي بفتح يا بر اصل وحذف يا ساكنه از جهت التقاء ساكنين لا بيع ولا خلال بفتح هردو وبرفع هردو با تنوين خوانند ومعني بر حسب آن دانند قل جمله مستانفه است در جواب امرت ان اقول ذلك للمشركين فما اقول للمؤمنين واضافت عبادي براي تعظيم مضاف است موصول با صله يعني الذين امنوا صفت عبادي است مقول قل محذوفست اي اقيموا الصلوة وانفقوا يقيموا وينفقوا جواب قل بغير فا آمد بتقدير آن مجزوم شده وتواند بود يقيموا وينفقوا بتقدير لام امر بود مقول قل باشد اي قل لعبادي ليقيموا الصلوة ولينفقوا سرا وعلانية حال است اي ذوي سر وعلانية يا ظرف است اي وقت سر وعلانية يا مصدر است بر طريق ضربته سوطا بمعني انفاق سر وعلانية معني اينست بگواي محمد مر بندگان مرا آنكساني كه ايمان آورده اند اقامت كنيد نماز را تا اقامت كنند وانفاق كنيد مال را تا انفاق كنند انفاق پنهان

وآشكارا پيش از آنكه روزي يعني روز قيامت كه در آن روز بيعي نبود ويكديگر دوستي نباشد اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ معني اينست خداي آنست كه آسمانها وزمين را پيدا كرده وآب از آسمان فرود آورده پس بيرون آورد از انواع ميوها رزق وروزي براي شما ومسخر كرد كشتي را براي مصالح شما در دريا، روان وانهار را براي منافع شما ومسخر كرد براي شما آفتاب وماهتاب را كه هريكي در كار شما بر ساحت آسمان دوانست كه آمدن ورفتن را عادت ودأب خويش ساخته وچون مسخر شد كان خود را

درجريانستم

در آمد و شد انداخته و مسخّر کرد برای شما شب و روز که دایم بیایند و چون مسخّر شد کار ملازمت نمایند و داد شما را از هرچه خواستید یعنی هرچه خواستید یافتید وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا ان تعدوا شرط است لاتحصوها جزاء شرط است اینجمله معترضه است برای بیان کثرت نعمتهای خدا و بیرون آمدن آن از حدّ عدّ و احصا معنی اینست و اگر بخواهید شما نعمتهاء خدا بشمارید شمار کردن آن نتوانید إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ اینجمله تذییل است و تأکید از جهت تقدیم ملوّح است چه ذکر کثرت نعمت بعد ذکر کفران کفّار ملوّح بمضمون اینجمله بود بتقدیم ملوّح تأکید جمله سایغ نمود معنی اینست بدرستی آدمی هرآینه کثیر الظلم است بنا آوردن سپاسی که برقدر نعمتها شاید وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا معنی اینست و یاد کن ای محمّد چون گفت ابرهیم ای پروردگار من بگردان این شهر را یعنی مکّه را ایمن از کید دشمن وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ معنی اینست و دور دار مرا و پسران مرا ازین که بتان را پرستیم و ازین که ایشان را در پرستش با تو شریک کنیم با وجود آنکه ابرهیم انبیا را از کفر معصوم میداند این دعا را مبنی بر امکان قدرت یا از جهت تعلیم امّت بر زبان میراند یا در شان اسلام اظهار جلال و عظمت است که از نکاهداشت امور عظیمه در حالت امن نیز ترسند و در محافظت آن زیادت اهتمام کنند رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ معنی اینست ای پروردگار من دوری از ایشان می جویم و اجنبني وبني ان نعبد الاصنام میکویم زیرا که بدرستی ایشان بسیاری را از مردمان گمراه کرده اند و اسناد مجازیست یعنی بر ضلال بسیاری از مردمان سبب شده اند فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي معنی از آن چون از پرستش اصنام دوری جستم و اجنبني وبني ان نعبد الاصنام گفتم پس هر که در ملّت پس رو من باشد ناجی و رستگار شود زیرا که او از گروه من بود و از زمرهٔ که بمن مخصوص اند باشد وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ معنی اینست و هر که مرا عاصی شود و گنه کار گردد پس بدرستی تو آمرزنده گناهانی بخشنده گناهکارانی رَّبَّنَا إِنِّي أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ معنی اینست ای پروردگار ما بدرستی که من ساکن کرده ام بعضی فرزندان خویش را در وادیی که محلّ مجاعت است غیر خداوند زراعت است چه زمینی سنگناکست در وی زراعتی نبود بی آب است در وی غلّه حاصل نشود نزدیک خانه که او را معظّم کرده و مردمان را بر اعتقاد حرمت و عظمت او آورده در وی حرام گردانیده شده است قتال و منع کرده شده است در وی رفث و فسوق و جدال و حرم او محترم آمده حرام التعرّض شده تا آنکه شکاری نکنند و خار و گیاه او نشکنند یا از جهت آنکه از طوفان محترم بود طوفان در وی روی ننمود یا گویند خانه با احترام است هتک احترام او حرام است

اِلَيْهِمُو وَارْزُقْهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ط وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ
از هرچه خواستید شما آن را و اگر خواهید که برشمرید نعمت خدای تعالی را
لَا تُحْصُوهَا ط إِنَّ الْإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ
نتوانید برشمرد آن را بدرستی آدمی هرآینه ستم کننده است بر نفس خود بسیار ناسپاس
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا
و چون گفت ابرهیم علیه السلام ای پروردگار من بگردان این شهر مکّه را با امن و سلامت
وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَن نَّعْبُدَ الْأَصْنَامَ ط رَبِّ
و دور دار مرا و پسران مرا که پرستیم ما بتان را ای پروردگار من
إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ ج فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُ
بدرستی آن بتان سبب ضلالت گشتند بسیاری را از مردمان پس هر که پیروی من کند بدرستی که او
مِنِّي ج وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ رَّبَّنَا إِنِّي
از امّت منست و هر که نافرمانی کند مرا بدرستی تو آمرزنده و مهربان ای پروردگار ما بدرستی من
وعصیان ورزد
أَسْكَنتُ مِن ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ
ساکن کردانیدم بعضی از فرزندان را اسمعیل و فرزندان او به مکّه که نه قابل زراعت است
عِندَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ لا رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ
نزد خانه تو که با مهابت و احترام است ای پروردگار ما تا بپای دارند نماز را پس بگردان
أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُم
دلهایی را از مردمان که شتابان بود سوی آن و روزی ده ایشان را از غایت نزاع و اشتیاق

نِعْمَه بالامالة في الوقف كسائي
الانسان بالنقل ورش
الانسان سكت خلف وفي رواية خلاد
ابراهام بالالف هشام
آمنا واجنبني مدغما غير الغنة خلف
آمنا ثلثة اوجه لورش
الاصنام بالنقل ورش
الاصنام سكت خلف في رواية خلاد
كثيرا من الناس بالترقيق ورش بالامالة دوري في رواية
عصاني بالامالة المحضة كسائي
عصاني بين بين ورش
انّي الصلوة نافع وابن كثير وابو عمرو بالتغليظ ورش
فاجعل افئدة بالنقل ورش

فاجعل افئدة سكت خلف في رواية
افدة على وزن افعلة هشام
من الناس بالامالة دوري في رواية
اليهم بضم الهاء حمزة

اي پروردگار ما ساكن ميكنيم ايشانرا در وي تا نماز بگزارند و پرستش تو بجا آرند پس بگردان دلهايي از مردمان كه ميل سوي فرزندان من كنند برايشان بيايند موافقت
بنمايند و در مراعات و معاونت ايشان دهي و قدري بنند و روزي بكن ايشانرا بعضي ميوه‌ها تا نعمت ترا سپاس دارند و شكر آن بجا آرند ربنا انك تعلم ما نخفي وما نعلن
موصول با صله مفعول تعلم است و ما نعلن عطف است بر وجه نداييه مكرر است براي تاكيد تضرع و زاري و تحقيق التجا بحضرت باري و تاكيد جمله از جهت ابراز ثناء
خداي عز و جل بر وجه و كادتست معني اينست اي پروردگار ما بدرستي كه ميداني آنچ ما مي پوشيم و آنچ آشكارا ميكنيم از دوستي هاجر و اسمعيل چنانچ ابرهيم صلوات

لعلهمو يؤخرهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

من الثمرات لعلهم يشكرون ۞ ربنا انك
از ميوه‌ها تا مگر ايشان سپاس داري نمايند اي پروردگار ما بدرستي تو

تعلم ما نخفي وما نعلن ط وما يخفى على الله من
ميداني آنچه پنهان ميكنيم و آنرا كه آشكارا كنيم و پنهان نماند بر خداي تعالي هيچ

شيء في الارض ولا في السماء ۞ الحمد لله الذي
چيز در زمين و نه در آسمان ستايش مطلق مر خدايرا كه

وهب لي على الكبر اسمعيل واسحق ط ان ربي
بخشيد مرا بر حالت پيري اسمعيل و اسحق بدرستي پروردگار من

لسميع الدعاء ۞ رب اجعلني مقيم الصلوة ومن
اجابت كننده دعاست اي پروردگار من بگردان مرا پاي دارنده نماز و بعضي از

ذريتي ربنا وتقبل دعاء ط ربنا اغفر لي ولوالدي
فرزندان مرا نيز اي پروردگار ما و قبول فرماي دعاي مرا اي پروردگار ما بيامرز مرا و پدر و مادر مرا

وللمؤمنين يوم يقوم الحساب ۞ ولا تحسبن
و مؤمنانرا در آن روز كه ثابت شود حساب خلايق و البته ميندار خدايرا

غافلا عما يعمل الظالمون ط ۞ انما يؤخرهم ليوم
ناآگاه از آنچه ميكنند ستمكاران بدرستي تا پس ميدارد عذاب ايشانرا براي روزي

تشخص فيه الابصار ۞ مهطعين مقنعي
كه كشاده ماند در آن چشمها حال آنكه اصحاب ابصار دونده باشند سوي داعي ايشان برافرازنده

تعلم ما — بالادغام سوسي
نخفي تخفي — بالاشمام الكسائي
من شيء — شيء — مع المد والوسط
في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
في السما — بالحذف مع القصر والمد في الوقف حمزة وهشام
في السما — بالحذف مع المد في الوقف حمزة وهشام
في السما — بالتسهيل مع الروم وفيه المد في الوقف حمزة وهشام
في السما — بالتسهيل مع الروم وفيه القصر في الوقف حمزة وهشام
واسحق — بالتسهيل في الوقف حمزة
الدعا الدعا — مثل في السماء

الله عليه پنهان داشتي و آشكارا كردن از جهت رعايت ساره ساقي نه بنداشتي وما يخفى على الله من شيء في الارض ولا في السماء معني اينست و پنهان و آشكارا پيش او ظاهر بود آنچ در زمين و آسمانست بر خداي پوشيده نشود الحمد لله الذي وهب لي على الكبر اسمعيل واسحق معني اينست ستودگي مر خدايراست آنكه بخشيد مرا در حالتي كه من بصفت كبر در خود هنگام زادن نمي كنم فرزندان شايسته باتفاق اسمعيل و اسحق و روايت كرده اند اسمعيل در عمر هفتاد ساله كه زاده گشت و اسحاق و نود ساله كه بولادت پيوست و بعضي گويند ابرهيم عليه السلام نود و نه ساله بود كه ولادت اسمعيل روي نمود و چون عمر ابرهيم عليه السلام صد و دوازده ساله گشت ولادت اسحاق بحصول پيوست و بعضي گويند كه ولادت اسمعيل در شصت سالگي بود و ولادت اسحق در نود سالگي روي نمود ان ربي لسميع الدعاء معني اينست بدرستي پروردگار من كه خداست هر آينه شنونده خواهش و خواست و دعا بندگان قبول كند و دعي را نافع آيد رب اجعلني مقيم الصلوة ومن ذريتي معني اينست اي پروردگار من بگردان مرا تمام را برپاي دارنده و با اركان و شرايط و آداب بجا آرنده كه در اوقات آن بگزارم و خاضع و خاشع باشد و شايد بجا آرم و بگردان بعضي فرزندان مرا برپاي دارندگان نماز و ايشانرا در ورطه ترك نماز منه

الدعا الصلوة دعائي اغفر لي وللمؤمنين تحسبن يؤخرهم الابصار
بالتسهيل مع الروم — بالتغليظ ورش — في الحالين بزي — بالادغام سوسي — سكت خلف — نافع وابن كثير — بالترقيق مع الابدال ورش — بالنقل ورش — الابصار

و تقييد بعض از جهت آنست كه ابرهيم عليه السلام دانسته بود در بعض فرزندان او كفر و كافري روي خواهد نمود دعا اقامت صلوة در حق ايشان سود مند نباشد و هيچ فايده ندهد
ربنا وتقبل دعاء معني اينست اي پروردگار ما دعاء مرا قبول گردان و قبول ستان و از دعا دعاء معهود مراد بود يا بارادت استغراق استجابت همه دعاها مقصود شود
ربنا اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين يوم يقوم الحساب معني اينست اي پروردگار ما بيامرز مرا و مادر و پدر مرا و همه مؤمنانرا در آن روز كه حساب قايم شود
كردن مقدار اعمال بحصول پيوندد ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون معني اينست و هر آينه مپندار اي محمد خدايرا غافل از آنچ ظالمان ميكنند و عملهاء بدي
كه كافران خود را در آن مي افكنند انما يؤخرهم ليوم تشخص فيه الابصار معني اينست خداي عز و جل تاخير ميكند و زود زود نمي افكند مكر براي روزي كه چشمها در و

عذاب ايشان

کشاده ماند ودرنکریستن از پلکها بر نزشود. مهطعین مقنعی رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم معنی اینست درحالکه درسیر شتابی کنند باشند ازجهت آنکه ایشان برندکان
درشتابی آیند براي دیدن عذاب سر برآرند وبرنمودار عذاب چشم دارند وافئدتهم هواء معنی اینست وحال اینست دلهاء ایشان خالی ازخبر بود از تعلق با لطف هیچ چیز را
درنیابد وانذر الناس یوم یاتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب دعوتک ونتبع الرسل معنی اینست وبترسان مردمانرا از روزی که ایشانرا
عذاب آید وعقاب روی نماید پس بکویند آنانکه ظلم کرده اند وستمکاری آورده اند ای پروردکار ما تاخیر بکن مارا تا مهلتی قریب دعوت ترا اجابت کنیم رسل ترا متابعت

رؤسهمو الیهمو طرفهمو افئدتهمو اقسمتمو ما لکمو سکنتمو انفسهمو
لکمو بهمو مکرهمو مکرهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

رؤسهم لا یرتد الیهم طرفهم ج وافئدتهم
برافرازنده سرهای خویش را بازنکردد سوی ایشان چشمهای ایشان از تحیر ودلهای ایشان
هواء ۝ وانذر الناس یوم یاتیهم العذاب فیقول
خالیست از فهم وعقل وبیم نمای مردمانرا از آن روز که آید بدیشان عذاب پس کویند
الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب نجب
آنکسان که ستم کردند ای پروردکار ما تاخیر کن مارا تا هنکامی نزدیک تا اجابت نماییم
دعوتک ونتبع الرسل اولم تکونوا اقسمتم
دعوت ترا ومتابعت نماییم پیغمبران فرستاده را ای نبودید که سوکند خوردید شما
من قبل ما لکم من زوال ۝ وسکنتم
ازین پیش دردنیا که نیست شمارا ونعیم شمارا هیچ انقطاعی وفنایی وساکن شدید شما
فی مساکن الذین ظلموا انفسهم وتبین
در دیار آنکسان که ستم کردند برخود چون قوم نوح وعاد وثمود وظاهر شد
لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال
مرشمارا که چکونه عقاب فرمودیم ایشانرا وبدید کردیم برای شما از وصف حال ایشان داستانهاء عجیب
وقد مکروا مکرهم وعند الله مکرهم وان کان
وبحقیقت مکر کردند مکر کردن ایشان ونزد خدای تعالی مکتوبست مکر ایشان ونیست که باشد
مکرهم لتزول منه الجبال ۝ فلا تحسبن الله
مکر ایشان بحدی که از جای بشود از عظم آن کوهها پس مپندار خدای تعالی را

رؤسهم — ثلثة اوجه لورش
الیهم — بضم الهاء حمزة
هواء هواء — بالحذف وفیه المد والقصر فی الوقف حمزة وهشام — بالتسهیل مع الروم وفیه المد والقصر فی الوقف
یاتیهم یاتیهم — حمزة والکسایی — ابو عمرو
یاتیهم ظلموا — بالابدال ورش والسوسی — بالتغلیظ ورش
زوالٍ وظلموا — مدغما غیر الغنة خلف — بالتغلیظ ورش
وتبین لکم — بالادغام سوسی
کیف فعلنا — بالادغام سوسی
الامثال — بالنقل ورش وفی الوقف حمزة فی روایة
الامثال — سکت خلف وفی روایة خلاد
لتزول — بفتح اللام الاولی وضم الثانیة کسایی
تحسبن الله — بکسر السین نافع وابن کثیر وابو عمرو والکسایی

نماییم ودردنیا بشتابیم آنچ قوت کرده ایم دریابیم. اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال معنی اینست کفته شود مرایشانرا نبوده اید شما که وعده میکردید ونبودید که بخدای پیش ازین سوکند میخوردید که نخواهد بود شمارا زوالی ونخواهید کشت از حالی بحالی. وسکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم وتبین لکم کیف فعلنا بهم معنی اینست چون کافران مر رسل خویش را لنخرجنکم من ارضنا تا آخر کفتند خدای وحی کرد سوی ایشان که ظالمانرا بهلاک خواهیم رسانید. وبعد از ایشان شمارا در زمین ایشان ساکن خواهیم کردانید. ایشان هلاک شدند وهمه در زوال وفنا آمدند وساکن شدید شما در مساکن کسانی که بر نفسهای خویش ظلم کردند. ودل بر ستمکاری آوردند. وحاصل شد مرشمارا تبین حال که چه کردیم با ایشان در ... وضربنا لکم الامثال معنی اینست چه کردیم وچکونه پیدا آوردیم برای شما امثال چنانچه کذشت وذکر او بالا رفت. وقد مکروا مکرهم وعند الله مکرهم معنی اینست ومکر کردند ایشان مکری کاملی که نسبت بدیشان دارد وطبع ایشان آنرا هر بار پیدا می آرد. ومکتوبست نزدیک خدای ثابتست در علم او ومکر کردن ایشان مقدور اوست جزاء آن ونزد خداست مکر او با ایشان یعنی عذابی وجزایی که بعد غافل کردن یکایک برساند که آن در اظهار ناکرفتن وابطان ارادت کرفتن بمکری ماند وان کان مکرهم لتزول منه الجبال معنی اینست

ونیست مکر ایشان که زایل شود بدو آیتها، قرآنی ومعجزات آسمانی که در رسوخ وثبات همچو کوهها اند با وجود عظایم آیات وکرایم معجزات از مکر ایشان چه آید واز کید ایشان چه کشاید
وبر قراءت آن مخففه ولام مفتوحه فارقه میان آن مخففه ونافیه خیال بر حقیقت بود ومقصود استعظام مکر ایشان باشد معنی چنین آید بدرستی مکر ایشان از آنهاست که کوهها
از آن زایل شود بصدمه مکر ایشان برجا نماند فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله معنی اینست جزاء مکر ایشان ونصرت مؤمنان معلوم کشت ووعید جزا وسزاء ایشان بعلم تو پیوست
پس مپندار ای محمد خدایرا با پیغمبران خویش وعده خود را خلاف کننده ووعده خویش در خلف افکننده یعنی جزا وسزا مکر کافران ونوید نصرت مؤمنان که کرده است خلاف نخواهد
کرد وهر چه بوعد ووعید وابسته است بظهور خواهد آورد علی الخصوص وعده با پیغمبران کرده چکونه برخلاف شود وچه نوع متخلف کردد ان الله عزیز ذو انتقام معنی اینست

بدرستی خدای قویست غالب است مکر کسی برو غالب نیاید وعمل کسی را بر عمل او تمامی نباشد چنانچه با دوستان خداوند
انعام است با دشمنان خداوند انتقام است دشمنی دشمنان داند وانتقام کردن با ایشان تواند یوم تبدل الارض غیر الارض
والسموات معنی اینست روزی که کردانیده شود زمین غیر زمین واسمانها برابر شود که در وی نشیبی وبلندی نبود
چنانچه کفت لا تری فیها عوجا ولا امتا کوهها در سیر آید واز دریا چشمها کشاید همچنین اسمان صفات او
بکردد موصوف بصفات دیکر شود ستارهاء او پراکنده شود آفتاب وماهتاب مکور کردد در اسمانها درها پدید آید

هد

وراههای بسیار روی نماید شعر وما الناس بالناس الذین عهدتهم ٭ وما الدار بالدار التی کنت تعلم ٭ وبعضی کویند مغایرت ذاتی است بجای زمین زمینی دیکر مخلوق شود
وبجای این آسمانها آسمانی دیکر پدید آید وبعضی کویند زمین نقره بدید آید وآسمان زرین نماید از قدرت او هیچ عجیب نباشد واز خلقت او هیچ غریب نبود نظم
از قدرت او هر آنچ کوئی نه عجیب ٭ واز حکمت او هر آنچه بینی نه غریب ٭ وبرزوا لله الواحد القهار معنی اینست واز زوایای قبور بیرون آیند در صحرا نشور برون نمایند مر خدای
را که یکی است عظیم القهر است توصیف خدای تعالی بدو صفت از صفات عظام ملایم محل و مقتضاء مقام است چنانچه جای دیکر کفت لمن الملك الیوم لله الواحد القهار وتری
المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد معنی اینست وببینی تو کافران وبد کرداران را بعضی با بعضی پیوسته دستها وپایها در بندها موثوق کردانیده

سرابیلهم من قطران وتغشی وجوههم النار معنی اینست درین حالت که پیرهنها ایشان از قطران باشد وآن دارویی است که شتران کرکین را طلا کنند ودر اندام ایشان بچفسانند تا آتش ایشان زود اثر کند وشتاب تر بسوزد وتیز تر کردد وسوزان تر شود لیجزی الله کل نفس ما کسبت معنی اینست تا جزا دهد خدای هر نفسی را بدانچ کسب کرده است از کفر وکافری واز فجور وفاجری ان الله سریع الحساب معنی اینست بدرستی خدای شتاب است حساب او وروز قیامت موعد حساب است وآمدن او نیك شتابست یا کویند معنی سرعت حساب آنست که بطرفة العین حساب بیشینان وپیسینان بستاند ومحاسبه اولین وآخرین آخر کرداند کدام سرعت ازین بالا تر بود وکدام شتابی ازین بیشتر باشد هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب معنی اینست این همه که کفتیم وانجمله که بیان آوردیم تبلیغ است ورسانیدن این وحی است مر مردمان برای این که نصیحت کرده شوند وترسانیده وبیم کنانیده کردند تا بترسند ودر فکر شوند خدای تعالی وتقدس را بشناسند وبدانند که خدای تعالی وتقدس یکیست جزا ومعبودی بحق نیست وتا خداوند عقول پند کیرند ومواعظ ونصایح او پذیرند وبدانکه در آخر سورت ذکر روز قیامت را که منتهای جهان وجهانیانست آورد وآن تبلیغ بلیغ جملهٔ هذا بلاغ للناس مذیل

سرابیلهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

مخلف وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام ٭
خلاف کننده وعدهٔ خود پیغمبران اینصرت وتایید بدرستی خدای تعالی غالبست خداوند عقوبت

یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات
روزی که تغییر کنند زمین بجز این زمین وآسمانها را

وبرزوا لله الواحد القهار ٭ وتری المجرمین
وبیرون آیند خلایق از قبور برای خدای یکانه غالب قهر کننده وبینی تو کناهکاران را

یومئذ مقرنین فی الاصفاد ٭ سرابیلهم
دران روز قرین کردانیده بایکدیکر وباشیاطین در قیود واغلال پیرهنهای ایشان

من قطران وتغشی وجوههم النار ٭
از عصاره ایست که بر شتر طلا کنند کریه اللون والطعم مانند نفط ودرسد برویهای ایشان آتش

لیجزی الله کل نفس ما کسبت
تا جزا دهد خدای تعالی هر تنی را آنچه اندوخت

ان الله سریع الحساب ٭ هذا بلاغ للناس
بدرستی خدای تعالی زود شمارست آنچه کفتیم کفایتست مردمانرا در وعظ وتذکیر تا پند کیرند

ولینذروا به ولیعلموا انما هو اله
وتا بیم کرده شوند بآن وتا بدانند که بدرستی اوست معبود بسزا

واحد ولیذکر اولوا الالباب ٭
یکانه وتا پند کیرند خداوندان خردها

الارض — بالنقل ورش
الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
غیر — بالترقیق ورش
الارض — بالنقل ورش
الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
القهار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
القهار — امال بین بین حمزة وورش
فی الاصفاد — بالنقل ورش
فی الاصفاد — بالسکت وبالنقل فی الوقف حمزة
قطران و — مدغما غیر الغنة خلف
قطران — بالترقیق ورش
وتغشی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی

وتغشی — امال بین بین ورش فی روایة
النار لیجزی — بالادغام سوسی
للناس — بالامالة دوری فی روایة
اله واحد و — مدغما فیهما بلا غنة خلف
اولوا الالبا — بالسکت وبالنقل فی الوقف حمزة
اولوا الالباب — بالنقل ورش

کرد نصیحت وانذار را بابلاغ مذکور متعلق کردانید ودلهای مردمان در مقام خوف وخشیت رسانید خوف در فکر انداخت فکر در اسباب معرفت موحد ساخت آنکه در اولوا الالبا
دررِ خبر شناختند ونیکوئی یافتند وکلام تمام کشت مرام باتمام سورت وشك نیست مقطعی که چنین بود مقطعی حسن ومختمی مستحسن باشد والله اعلم باسرار کلامه وخفیات
مرامه لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة الحجر مکی است نود ونه آیت است وششصد وپنجاه وچهار کلمه است ودو هزار وهفصد وهفتاد
ویك حرفست ربط این سوره با سورة ابرهیم آنست که ختم سورة ابرهیم بذکر وحی وتبلیغ بود ابتداء سورة حجر بذکر حمید وفرقان مجید سایغ نمود وبدانکه در آغاز سورت
ذکر کتاب وقران بروجه عنوان آورد بعده بذکر کافران ونکوهش ایشان وبیان تاخیر عذاب ووعید عقاب افتتاح سورت کرد بعد جملهٔ وقالوا یا ایها الذی نزل

عَلَيهِ الذِّكرُ اِنَّكَ لَمَجنُونٌ وجمله ولقد أرسلنا من قبلك في شيع الأولين وما يأتيهم من رسول الا كانوا به يستهزؤن متضمن ذكر كفار گذشته بنكر نبوت بعد قصه
ابليس كه سر كافرانست ومشتمل بر ذكر متابعان او از غاويان وذكر جهنم وعذاب ايشان است مذكور گشت بعد قصه ضيف ابرهيم كه متضمن عذاب قوم لوط بود در ذيل
ذكر كفار روي نمود بعد قصه اصحاب الايكه واصحاب حجر كه از غلاظ كافران بودند مذكور گشت وهمچنين تا آخر سورت حال كافران بر بيان بيوست تا آنكه جمله ولقد نعلم انك يضيق
صدرك تا آخر بر وجه تذنيب آورد وسورة مسطوره را بجمل مذكوره كه متضمن تلقين پيغمبر عليه السلام بسجود وعبادت آمد ختم كرد وشك نيست جملهايي كه از يكديگر بسيار
ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديگريست معترضاتي كه ميان جمل مذكوره آمد

ميان كلامها متصل واقع شده وجمل ديگر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

الر الر آيات وقرآن ربما
بالامالة المحضة — وبين بين ورش — ابو عمرو وابن عامر وحمزه والكسائي — بالنقل ابن كثير — ثلثة اوجه لورش — غير عاصم

سُورَةُ الحِجرِ مَكِيّة

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشاينده مهربان

الٓرٰ تِلكَ آيَاتُ الكِتَابِ وَقُرآنٍ
منم خداي داننده وبيننده آنچه درين سورتست آيتهاي كتابي كاملست در ذات خود وقراني

مُبِينٍ رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
روشن كننده حق را از باطل وحلال را از حرام بسا كه دوست دارند بقيامت آنكسها كه كافر شدند

لَا يَمَسُّهُ اِلَّا المُطَهَّرُونَ

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ الٓرٰ تِلكَ آيَاتُ الكِتَابِ وَقُرآنٍ مُبِينٍ الر تلك آيات الكتاب وجوه وتاويلات آن گذشته وربط ومعني او بالا رفته وتكرار حاجت نبود وبه تحقيق معني آن تحقيق اين كلام ظاهر شود وقرآن مبين عطف است بر الكتاب اي تلك آيات الكتاب وآيات قرآن مبين وتنكير قرآن مفيد اعظام است نه مفيد ابهام معني اينست آن سورة آيات كتاب وآيات قرآنيست بيان كننده ميان حق وباطل جدايي افكننده بر زبان جهان معجز وگشته اجزاء او بيكديگر پيوسته. رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَو كَانُوا مُسلِمِينَ ربما بتشديد يا وتخفيف او خوانند ومعني يكي دانند آيت الر تلك آيات الكتاب وقرآن مبين براي مدح سورة مذكورست وبر طريق عنوان صحيفه مسطور آيت ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين مفتتح سوره معهوده ومطلع آيات موعوده است ولو در لو كانوا مسلمين براي تمني كافران وبيان وكادت ايشانست وذكر وكادت كافران ومسلمان بودن خويش را درين كلام كنايت است از بطلان كفر وحقيت دين اسلام وندامت كافران وپشيمان گشتن ايشان چنانكه گفت الكفار مبطلون من حيث انهم يودون لو كانوا مسلمين معني اينست بسا بود كه كافران بعد مردن ومشاهده عذاب كردن مسلمان بودن خويش را دوست دارند ودرين آرزو لو كانوا مسلمين بر زبان آرند.

وبر وجه دوم معني چنين باشد كافران گذشته وبهلاك وفنا پيوسته بعد عذاب ديدن ورنج عقوبت كشيدن بسي دوست داشتند ودل بر آرزو گماشتند كه كاشكي كه مسلمان مي بودند وبدين اسلام اعتراف مي نمودند سوال رب براي تقليل است واين آرزو همه كافران خواهد بود واين معني ايشان را بسيار بار روي خواهد نمود ايراد صيغه تقليل چراست وبا ثبوت كثرت اثبات قلت چگونه رواست جواب اهوال وافزاع قيامت كفار را از تمني ودت مذكور شاغل افتد بدين جهت در تمني وادت كثرت نبود تعبير از آن بصيغه قلت مستقيم باشد جواب ديگر آنكه بر تقدير كثرت ودادت اسلام وبسياري تمني ايمان استعمال الصيغه قلت اشارت برين است كه اسلام مطلوبيست كه ودادت حصول آن وآرزو بردن در آن اگرچه بسيار بود بر اندازه آنكه بايد اندك نمايد بدين اعتبار ايراد كثير بصورت تقليل شايد

ذَرهُم يَأكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلهِهِمُ الأَمَلُ اینجمله معترضه است برای تهدید والحاق وعید یاکلوا متعلق است بذرهم ویتمتعوا عطفست بر یاکلوا ویلههم عطفست
بر یتمتعوا الامل فاعل یلههم است مفعول دوم محذوف است ای یلههم الامل الطویل عن الاجل القریب او یلههم املهم عن عملهم وامر مذکور درشان کافران بقرینه
فسوف یعلمون برای تهدید وترهیب است نه تجویز وترغیب برطریق افعل ماشئت فسوف تعلم معنی اینست بکذار ایشانرا تا بخورند وبرخورداری کیرند ومشغول دارد
و بغفلت در بازی آرد امید حیوة از قرب مهلت ممات یا مشغول کرداند ایشانرا امل از حسن عمل فَسَوفَ یَعلَمُونَ اینجمله تعلیل است بر ندامت ایشان دلیل است

ذَرهُمُ قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

تسع وتسعون آیة

لَو كَانُوا مُسلِمِينَ ذَرهُم يَأكُلُوا
آنکه بودندی مسلمانان وکردن نهادکان فرمان خدایرا بکذار ایشانرا تا خورند
وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلهِهِمُ الأَمَلُ
وتمتع کیرند وبرخورداری ومشغول کند ایشانرا آرزوی باطل وزندکانی دراز
فَسَوفَ يَعلَمُونَ وَمَا أَهلَكنَا
پس زود باشد که بدانند خاتمت عاقبت کار خود را
وهلاک نکردیم ما

تنزيل من رب العالمين

معنی این است پس سرانجام
ازین خوردن وبرخورداری
کرفتن وبه درازی امید غافل
کشتن آنچه بیش خواهد آمد
خواهند دانست ودرو رطه
که خواهند افتاد تفصی از آن
نخواهند توانست وَمَا
أَهلَكنَا مِن قَريَةٍ إِلَّا وَلَهَا
كِتَابٌ مَعلُومٌ جمله وما
اهلکنا من قریة معترضه است
برای بیان جهت تاخیر عذاب
به بیان این که هر قومی که
هلاک کشته وهر کروهی که
بفنا پیوسته برای او وقتی
مقدر بود در آن وقت اورا
هلاک روی نمود برای ایشان
نیز وقتی معین است که خواهد
رسید وایشان حال خویش درآن
وقت خواهند دید و تواند بود
که تذییل بود بر وجه تعریض
تو کید تهدید که مضمون جمله
سابق است باشد من در من
قریة برای تاکید زایده است
ودر زیادت حروف زایده
همین فایده است الا ولها
کتاب معلوم مستثنی
مفرغ است منصوبست بر
حالیت یا مجرورست از جهت
وصفیت چه صفت قریه واقع
شده واو در صفت برای تاکید
لصوق او بموصوف آمده
معنی اینست وهلاک نکردیم
هیچ دیهی را یعنی اهل آنرا
مکر درین حال که اورا کتابی
معلوم که در آن اجلی معین مرقوم
است بود ودر هنکام رسیدن
آن ایشانرا هلاکی که مقدر بود
روی نمود مَا تَسبِقُ مِن أُمَّةٍ
أَجَلَهَا وَمَا يَستَأخِرُونَ
اینجمله ما معطوف خویش
تقریر تقدیر مهلت است

یَأكُلُوا بالابدال ورش والسوسی وَيُلهِهِم بکسر المیم ابو عمرو وَيُلهِهُمُ حمزة والکسایی الأَمَلُ بالنقل ورش
سکن خلف فی روایة

که از آیت سابق فهم شده وتحقیق تعیین اجل آنست که در کتاب آمده معنی اینست هیچ امتی از مهلت خویش سابق نمیشود واز اجل خود متاخر نمیکردد یعنی بیش از آن هلاک
وفنا نمیکردد وبیش از آن بقا نمی پذیرد ولفظ امت مؤنث مفرد است ومعنی او جمع مذکرست در تسبق واجلها اعتبار لفظ کرده ودر یستاخرون صیغه جمع مذکر بر وفق معنی آورده
وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيهِ الذِّكرُ إِنَّكَ لَمَجنُونٌ روایت کرده اند بیغمبر صلی الله علیه وسلم روزی درنماز به آواز بلند درقراءة قرآن بود ابو جهل واصحاب او را دشوار
نمود بر بیغمبر علیه السلام رفتند ویا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون کفتند این آیت درشان حکایت ایشان نازل کشت ودر شکایت از ایشان بنزول پیوست

معنی اینست تنزیل ذکررا منکر گشتند و بیغمبر علیه السلام را باء تهما الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون گفتند پیغمبررا در دعوی تنزیل قرآن نسبت بجنون کردند و در معرض دیوانگی آوردند و گفتند کفار مکه ابوجهل و چندی از جاهلان ای آنکسی که فرستاده شده است برو ذکر یعنی قرآن بدرستی هر آینه دیوانه از جمله عقلانه ونداء مذکور و توصیف بتنزیل مسطور از کافران در حق پیغمبر علیه السلام بروجه استهزا و سخریت بود چنانچه خطاب ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون از فرعون در حق موسی علیه السلام روی نمود واین را در قرآن نظایر بسیارست و در کلام عرب امثال این بی شمارست لوما تأتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین معنی اینست چرا بر ما فرشتکان را برای گواهی نبوت خویش نمی آری و دل بر معجزه که میطلبیم نمیگماری اگر هستی ازراست گویان معجزه که میخواهیم بیار و دل برآورد حجتی که میجوییم بدار بی ظهور حجت ایمان چگونه آریم و ترا بکدام حجت در دعوی صادق بنداریم ما ننزل الملائکة الا بالحق معنی اینست فرشتکان فرود نیایند یا فرود نیاریم فرشتکان را یا فرود آورده نشوند مگر بکاری که حق است یعنی بقبض جان یا تبلیغ وحی از خدا یا بعذاب بر مجرمان برای گواهی دادن نبوت اگر بر صورت فرشتکی آیند طاقت نیارید و اگر بصورت آدمی آیند فرشتکی ایشان را استوار ندارید فرستادن فرشتکان بی فایده بود و هیچ سود نکند وما کانوا اذا منظرین معنی اینست و نباشند اکنون که فرشتکان فرود آیند ایشان را صورت هلاک و فنا تمامست کافران از مهلت داده شدکان نباشند و بی توقف در هلاک و فنا آیند انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون معنی اینست بدرستی که ما فرستادیم بر تو قرآن را و بدرستی ما نگاهدارندهایم آنرا که کسی به تبدیل و تحریف بروی دست نیابد و بوجهی از وجوه یا به سببی از اسباب بر اثبات کژی و عیبی نشتابد ولقد ارسلنا من قبلک

یأتیهم

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

من قریة الا ولها کتاب معلوم ما تسبق
از اهل هیچ شهری را مگر که حال آن بودی که او را بوده نبشتهٔ دانسته یعنی وقتی مقدر پیشی نگیرد

قریة الا — بالنقل ورش
قریة الا — بالسکت فی روایة خلف

من امة اجلها وما یستأخرون وقالوا
هیچ گروهی بروقت محدود خود و بازپس نمانند و گفتند

من امة — بالنقل ورش
من امة — سکت خلف فی روایة

یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون
ای آنکه فرو فرستادن برو قرآن را بدرستی تو نسبت کرده بمجنون

امة اجلها — بالنقل ورش
امة اجلها — سکت خلف فی روایة

لوما تأتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین
چرا نمی آری بما فرشتکان را برای تصدیق تو اگر هستی از راست گویان

یستأخرون — بالابدال ورش والسوسی وحمزة
یستاخرون — بالتحقیق ... الابدال ورش

ما ننزل الملائکة الا بالحق وما کانوا اذا
نه می فرستیم فرشتکان را مگر بحسب حکمت و صواب ونه بودندی آنگاه

منظرین انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
مهلت یافتکان بدرستی ما فرو فرستادیم قرآن را و بدرستی ما او را هر آینه نگاه دارنده ایم از تغییر و تحریف

الذکر تأتینا — بالابدال ورش — ترقیق ورش

ولقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین
و بحقیقت فرو فرستادیم از پیش زمان تو در میان طوایف پیشینیان

ما تنزل الملائکة — ابوبکر
ما ننزل الملائکة — نافع وقنبل وابو عمرو وابن عامر
ما تنزل الملائکة — بالتاء

وما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون
ونمی آمد بایشان هیچ پیغمبری مگر بودند که بدان افسوس میمودند

کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون
همچنان می درآریم قرآن را در دلهای گناهکاران ایمان نمیکنند

نحن نزلنا — بالادغام سوسی

الذکر — بالترقیق ورش
ولقد ارسلنا — بالنقل ورش
ولقد ارسلنا — سکت خلف فی روایة
یأتیهم — بالابدال ورش والسوسی
رسول الا — بالنقل ورش
یستهزءون — بالحذف فی الوقف حمزة
یستهزءون — سکت خلف فی روایة
یؤمنون — بالتسهیل فی الوقف حمزة
یستهزءون — بالابدال فی الوقف حمزة

فی شیع الاولین معنی اینست وبسوگند یاد میکنیم هر آینه فرستادیم بیش از تو رسولان در گروه باشکوه پیشینیان وما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون معنی اینست ونفرستادیم هیچ رسولی را مگر آنکه بوده اند کافران که بدو استهزا میکردند واو را در حین سخریی آوردند کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین معنی اینست چنانچه در آوردیم کفر و گمراهی واستهزا و تباهی در دلهاء پیشینیان در می آریم تکذیب قرآن واستهزا با آیات فرقان در خواطر مجرمان این زمان لا یؤمنون به معنی اینست ایمان نمی آرند بقرآن مبتلا می شوند بتکذیب واستهزا و اهانت آن وقد خلت سنة الاولین معنی اینست

ایمان نمی آرند وحال اینست کذشته است ره بیشینیان در کَنه کردن وهلاك شدن ایشان حال ایشان شنیدند در خویش عبرتی ندیدند ایمان نیاوردند بهلاك پیوستند
ولو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون لقالوا جواب لو فتحناست فظلوا عطف است بر فتحنا یعرجون
خبر ظلوا است جمله شرطیه یعنی لو فتحنا بالجزاء خویش معترضه است برای رد اقتراحی که از پیغمبر علیه السلام میکردند ومعجزه که برای خویش میجستند که بر آسمان
برای ما کتابی فرود آر ومارا بنمای تا ما آنرا بخوانیم انکاه ترا پیغمبر دانیم بدین آیت آنرا رد کرد وحال مقترح ایشان در بیان آورد که اکرچه معجز است اقتراحی بیدا آید

ایشانرا خدای روی هدی نماید معنی اینست واکر ما بر ایشان دری از آسمان بکشاییم وراه درآمدن آن در نماییم بر ایشان در برآمدن وورد در مذکور درآمدن روآرند وهمه روز رجوع را در بن کار دارند هر آینه در ره عناد وفساد بویند وان اثر جهالت وضلالت کویند بدرستی چشمهای ما بیهوش شد ودلهای ما بحیرت آمد این همه اثر چشم بندی محمد می نماید وشعوذه اوست که بیدا می آید بلکه ما کروهی سحر زدکانیم وقومی مسحور شدکانیم ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین معنی اینست وبسوکند یاد میکنیم هر آینه بدرستی بروجی را کاین در آسمان کردانیدیم وآنرا در نظر بینندکان ونکرندکان آراستیم وحفظناها من کل شیطان رجیم عطف است بر جعلنا معنی اینست واز هر دیوی سنکسار نکاشتیم وآسمانرا از درآمدن دیوان مصون ومحروس ساختیم الا من استرق السمع معنی اینست مکر شیطانی که بدزدد مسموع را از فریشتکان نزدیك آسمان کوش آرد کلام فریشتکان کرد آرد بکاهن برساند کاهن با آن صد دروغ مقرون کرداند آن یك سخن کر از فریشتکان شنیده دوست آید براستی آن دروغهای دیکر از وی نیز راست نماید روایت کرده اند دیوان بر همه آسمانها میرفتند وواقعات از فریشتکان که بر لوح المحفوظ دارندی جستند واز ایشان می شنیدند وبر کاهنان میکفتند

علیهم لکم لستم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

به وقد خلت سنة الاولین ولو فتحنا علیهم
بان وبحقیقت کذشت نهاد خدای بیشینانرا از هلاك ایشان بر از تکذیب واکر کشاییم ما بر ایشان
بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما
دری از آسمان پس زود بکدرند در آن بر بالا میروند هر آینه کویند بدرستی کفار با ملائکه
سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون
متحیر کردانیده اند چشمهای ما را نه که ما کروهی جادو کرده شده ایم
ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزیناها للناظرین
وبحقیقت بدید کردیم در آسمان برجهای دوازده کانه را وآراستیم آنرا برای نکرندکان
وحفظناها من کل شیطان رجیم
ونکاه داشتیم آنرا از هر دیوی رانده
الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین
مکر آنکه نهان فرا دارد کوش را ازپی در آید اورا آتشی ظاهر مانند ستاره
والارض مددناها والقینا فیها رواسی وانبتنا
وزمین کشیدیم آنرا وافکندیم در آن کوههای ثابت را ورویانیدیم
فیها من کل شیء موزون وجعلنا لکم
در زمین از هر چیزی وزن کرده بمیزان حکمت وبدید کردیم مر شما را
فیها معایش ومن لستم له برازقین
در آن اسباب زیستن وآنکسانی را که نه اید شما مر ایشانرا روزی دهندکان از عبید واما واطفال ودیکر عیال

خلت سنة بالادغام حمزه وابوعمرو والکسائی وهشام
الاولین بالسکت او بالنقل توجزة
الاولین بالنقل ورش
علیهم بضم الهاء حمزة
فیهی بالاشباع ابن کثیر
سکرت بالترقیق ورش
سکرت ابصارنا بالنقل ورش
سکرت ابصارنا سکت خلف فی روایتیر
سکرت بل نحن ابن کثیر بالادغام کسائی
ولقد جعلنا بالادغام ابوعمرو وحمزه والکسائی وهشام
بروجا و مدغما غیر الغنة خلف
رجیم الا بالنقل ورش
رجیم الا سکت خلف فی روایة

والارض والارض شیء موزون و
بالنقل ورش سکت خلف وفی روایة خلاد بالسکت خلف فی روایة خلاد بالوجهین ورش مدغما غیر الغنة خلف
ومن لستم له برازقین
۷ زمین رسته وبنشو ونما پیوسته از اسباب معیشتها یعنی اسباب زندکانی وجهات عیش وکامرانی

بولادت عیسی علیه السلام از سه آسمانها بالاینه ممنوع کشتند تا چهارم آسمان میرفتند بعد پیغمبر علیه السلام از همه آسمانها ممنوع شدند ولیکن بعضی از ایشان نزدیك آسمان میرفتند
کلام فریشتکان یکی یکی میکویند می شنیدند بر کاهنان می آوردند فاتبعه شهاب مبین معنی اینست پس از پی او شهاب مبین یعنی ستاره بیدا آمدی سنکسار ساختی وبر زمین
انداختی استثناء مذکور که مسطور در بن آیات است تلمیح آن قصه وتضمین این حکایت است والارض مددناها والقینا فیها رواسی معنی اینست وزمین را بکسترانیدیم از بلند
کرد مکان بناء کعبه بود وبسط تمام بسیطه جوانب اربع از آن روی نمود ودر روی کوههاء بلند واستوار افکندیم که بر آن قرار کیرد و بکرانی آن زمین ثبات پذیرد وانبتنا فیها
من کل شیء موزون معنی اینست وورویانیدیم در زمین از هر چیزی که بترازو کشیده میشود چون حبوب وثمار حاصل مزارع واشجار وچون احجار کانی چون زر
ونقره ومس وسرب وسایر موزونات میزان وزن کرده می آید وجعلنا لکم فیها معایش معنی اینست وکردانیدیم برای شما را زچیزهایی که از ۷

معنی اینست وكردانيديم ما براي شما اسباب معيشتهاي شما وذواتي آنكه نبايد شما روزي دهيد آن از زنان وفرزندان وبردكان وچهارپايان رازقهمه خدااست ديكري را نسبت قسمت روزي ايشان سوي ايشان خطاست و تواند بودكه ومن لستم له برازقين معطوف بر محل لكم بود كلام بمعنى وجعلنا فيها معايش كائنة لكم وذوا انّا لستم له برازقين انتفعتم بها من النسوان والولدان والجواري والغلمان والانعام والمواشي من الاناث والذكران و تواند بودكه عطف باشد بر ضمير مجرور لكم كه عطف بر ضمير مجرور بغير اعادت جار روا نيست مكر آنكه حمل بر شذوذ كنند و دركلامي كه بيش از وضع قاعدهٔ نحو است بر سبيل شذوذ جايز دارند چنانچ در تساءلون به والارحام بدين رفته اند ويك وجه در تصحيح همين كفته اند

انتمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وان من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا

ونيست هيچ چيز مكر كه نزد ماست تصرف در آن وفرو نفرستيم آنرا مكر

بقدر معلوم وارسلنا الرياح لواقح فانزلنا

بحسب حاجت وفرستاديم بادهارا حال آنكه آرندهٔ بادها باران اند پس فرستاديم

من السماء ماء فاسقيناكموه وما انتم له

از جانب آسمان آبي پس مشرب شما كرديم آن آب را ونه ايد شما مر آنرا

بخازنين وانا لنحن نحيي ونميت ونحن الوارثون

از اهل ايجاد بلكه ما موجد آنيم وبدرستي ما زنده ميكنيم ومي ميرانيم وما موصوفيم ببقاي ابدي بعد از فناء

ولقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا

وبحقيقت دانايم ما بحال متقدمان در ولادت ووفات از شما وبحقيقت دانايم

المستأخرين وان ربك هو يحشرهم انه

بحال متأخران وبدرستي پروردگار تو او برانگيزاند ايشانرا بدرستي او

حكيم عليم ولقد خلقنا الانسان من

درست كار ودرست كفتار است دانا وبحقيقت آفريديم ما آدمي يعني پدر ايشانرا كه آدم است

صلصال من حمإ مسنون والجان خلقناه

از كلي خشك از كلي سياه متغير مصور بصورت آدمي وپدر پريان را آفريديم

من قبل من نار السموم واذ قال ربك

از پيش از آتش كرم سخت ويادكن آن وقت را كه كفت پروردگار تو

شيء شيء — بالمد والوسط ورش، بالسكت خلف وفي رواية خلاد
شي الاشي الا — بالنقل ورش، بالسكت في رواية خلف
خزائنه — بالتسهيل وفيه المد والقصر في حمزة
الريح — بالتوحيد حمزة
فاسقيناكموه — بالتسهيل في رواية حمزة في الوقف
لنحن نحيي — بالادغام سوسي
المستأخرين — بالابدال حمزة وورش وسوسي
الانسان — بالنقل ورش
الانسان — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
خلقناهو — بالاشباع ابن كثير
من نار من نار — المخفة ابو عمرو ودوري، وبين بين ورش
قال ربك — بالادغام سوسي

وان من شيء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم معني اينست ونيست هيچ چيزي از عطاء ما بر عالميان مكر آنكه نزديك ماست خزاينهاي آن يعني هرچه ميدهيم بر بسياري از جنس آن قدرت داريم ميتوانيم بسياري از آن نوع بيدا آريم ونه ميفرستيم عطايا مكر بر قدر معلوم بر اندازهٔ مقسوم چنانچه خزاين باران بيد قدرت خدا بود واز آن خزاين آن قدر كه مقتضاء حكمت اوست مي فرستد وهمچنين ساير عطايا كه ظاهر ميشود بر كافه برايا اندكي است از بسياري منزل است بر اندازه ومقداري كه حكمت حق آنرا اقتضا كرده وارادت قديمه در حيز وجود آورده وارسلنا الرياح لواقح معني اينست وفرستاديم بادها را باردار كه بار ابر بديرد وابر را چون حمل در شكم كيرد وبعضي لواقح بمعني ملقحات دارند يعني باروركننده درختان بميوه وباروركننده ابر بندارند فانزلنا من السماء ماء فاسقيناكموه وما انتم له بخازنين معني اينست پس فرود آورديم از آسمان آبي پس شما را آن آب را ايشانيد ومسقي شما كردانيديم وحال آنكه نه ايد شما مر اورا كرد آرنده وجمع كننده وانا لنحن نحيي ونميت ونحن الوارثون معني اينست وبدرستي ما هر آينه زنده كنيم وميرانيم بعد فنا همه باقي مانيم املاك همه بملك ما بازكردد همه ملكهاء حادث بملك قديم بيوندد ولقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا المستأخرين معني اينست وبسوكند ياد ميكنيم هر آينه بيشينيان وبسينيان شمارا ميدانيم وان ربك هو يحشرهم انه حكيم عليم معني اينست

باب

٣ شريطهٔ تفسير است اي خلقنا الجان وخلقناه تفسير محذوف است مشتعل بضمير مفعول است وجمله عطف است بر ولقد خلقنا الانسان يا حال است وجان مر جنيان را همچو آدم است مر آدميان را چنانچه همه آدميان از آدم اند همه جنيان از جان اند و بعضي كويند جان اسم شيطانست واو در اصل از پريانست وسموم كرمي هوا بود كرمي از حد بتجاوز كننده باشد چنانچه بادي كه از آن كرم شود سوزنده وبريان سازنده بود وآن كرمي در هوا اثر آتشي است كه مخلوق ميان آسمان وزمين است بعضي كويند منشاء صاعقهٔ آسماني همين است وكرمي سموم هفتاد جزء است از كرمي آتش مذكور اضافت نار بسوي

وبدرستي پروردگار تو جل وعلا همو جمع كند ايشانرا بدرستي كه او حكيم است استواركار است هر كارا و بحكمت است عليم است همه چيز را داند وهمه كار تواند حشر كه حكمت او آنرا مقتضي كشته مقرون بوجود خواهد كشت ونشر كه بعلم او بيوسته بحصول خواهد بيوست ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حمإ مسنون معني اينست وبسوكند ياد ميكنيم هر آينه بدرستي كه آفريده ايم انسانرا از كل خام خشك كه از خشكي چون سفال بخته آواز كند بود كه در اصل كل تر كه آن در رنگ سياه بود كه نشته مي نمود كلي بتخمير چهل صباح بيوسته وبشرف اضافت خمرت طينة آدم بيدي مشرف كشته خاكي بغربيل كرم بيخته وباب لطف آميخته وباحسن تقويم مصور شده وبه تعبيه اسرار الهي مخصوص آمده بيت

رخ تو رشك خوبان چكل شد ❊ سرشت تو ندانم از چه كل شد

والجان خلقناه من قبل من نار السموم الجان از باب ٣

سموم بملابسه مسطورست جان را از آن نار آفرید اند وپیش از انکه آدمیان آفریده شوند جان ابو الجن را از کتم عدم کشیده اند معنی اینست وآفریدیم جان ابو الجن را آفریدیم او را
از آتشی که منشا سموم است پیدا کردانیدیم **وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ** از متعلق است باذکر محذوف واینجمله نیز معترضه است برای اظهار قدرت واعلان منت **معنی اینست**
ویاد کن ای محمد آن هنکام که پروردکار تو مر فریشتکان را از خلقت آدم خبر کرد وایشان را بدین خبر کردن بر دانستن حال او آورد **إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ**
اینجمله مقول قالست تا کید او از جهت ابراز وعد بر وجه وکادتست نه از جهت رد انکار وتردد **معنی اینست** بدرستی من آفریننده ام یعنی خواهم آفرید انسانی را
از کل خام خشک از خشکی همچو سفال پخته آواز کننده که این است از کلی که از دیر ماندن بو نیاک کردد وبسیاهی زند هرچند که کل تر دیر ماند وسیاه وا

کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة
مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لِلْمَلَآئِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ
مر فریشتکان را بدرستی من آفریننده ام آدمی را از کل خشک از کلی سیاه

مَسْنُونٍ ۞ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي
متغیر پس چون مکمل کردانم خلقت او را وزنده کردانم آن مخلوق را از جان که بدید آورنده

فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۞ فَسَجَدَ الْمَلَآئِكَةُ كُلُّهُمْ
پس واقع آیید مر او را حال آنکه سجده کنان باشید پس سجده کرامت کردند فریشتکان همه ایشان

أَجْمَعُونَ ۞ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ
مجتمع با هم مکر ابلیس امتناع نمود از آنکه باشد با

السَّاجِدِينَ ۞ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ
سجده کنان کفت ای ابلیس چیست ترا که امتناع نمودی از آنکه با

مَعَ السَّاجِدِينَ ۞ قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ
با سجود آرندکان کفت نیستم من که سجده کنم

لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۞
مر آدمی را که آفریدی او را از کلی خشک از کلی سیاه متغیر

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۞ وَإِنَّ عَلَيْكَ
کفت خدای پس بیرون رو از بهشت یا از صورت ملکی که بدرستی تو رانده وبدرستی بر تو راست

اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۞ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي
نفرین ودوری از رحمت تا روز قیامت که روز جزاست کفت ابلیس ای پروردکار من پس مهلت ده مرا

فيهم
بالاشباع ابن كثير
كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
بالسكت خلف في رواية
أَبَى أَبَى
بالامالة المحضة ... وبين بين ورش ... ابو عمرو
أَنْ يَكُونَ
مدغما في النون خلف
قَالَ لَمْ
بالادغام سوسي
لَمْ أَكُنْ
بالنقل ورش
لَمْ أَكُنْ
سكت خلف في رواية
قَالَ رَبِّ
بالادغام سوسي

معنی اینست وبدرستی ترا تا روز قیامت لعنت بود ودوری از رحمت خدا باشد **سوال** الی در الی یوم الدین امتدادیست وان برای انتهاء غایتست مابعد او در ماقبل در نیاید پس در روز قیامت انتفاء لعنت لازم آید **جواب**

بو نیاک شود آنچ از و سازند محکم آید واستوارتر نماید خزف کلی را که از و آوندی سازند مدتی تخمیر او پردازد واین اشارتست که فرع اکرچون آدم پسندیده اند معیب بود از اصل چون حما مسنون عیبا ونتماید واکرچون ابلیس ناکزیده بود کزیدکی اصل چون جوهر علوی نار موجب کزیدکی او نشود **بیت**
زخط خار چه کم آید از ین که فرع نیست بشان می چه فزاید که اصلش انکور است
فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ
معنی اینست پس راست کنیم وتمام کردانیم وبدمم در وی از روح خود یعنی از روحی که آفریده وکزیده منست اضافت روح سوی متکلم برای تعظیم مضافست همچو بیت الله وناقة الله پس بیفتید وسر بر خاک نهید درین حال که مر او را یا از جهت خلقت او مر خدا را سجده کنندکان
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ
معنی اینست وسجده کردند فریشتکان یا سجده کردند جماعت روحانیان همه یکبارکی مکر ابلیس زیرا که او سر باز زد وابا آورد از ین که با سجده کنندکان از سجده **یا** کویند سجده کردند همه فریشتکان لیکن ابلیس که از جنیان بود سجده نکرد وطاعت نه نمود **قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ** معنی اینست کفت خدای عز وجل مر ابلیس را ای ابلیس چه بود مر ترا درین که نباشی با سجده کنندکان **یا** کویند نبود مر ترا که نباشی از سجده آرندکان روی بر زمین نهندکان **قَالَ لَمْ أَكُنْ**

درعرف معنیا شدن چیزی را تا روز قیامت عبارت از تابید داشته اند چنانچ ائمه تفسیر در وَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ کفته اند **جواب دیکر** انکه تواند بود که از لعنت دعا بلعنت مراد بود ودعا بلعنت تا روز قیامت است در قیامت حصول
لعنت خواهد بود دعا آن طلب تحصیل خواهد نمود **قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** معنی اینست کفت ابلیس ای پروردکار من چون
مرا راندی ورجیم خواندی ملعون کردی در نکال وعذاب آوردی بدین رسانیدی که از آخرت بکلی بی نصیب کردانیدی در خیبت وخسران من نظر
انداز وآنرا برای درنک من در دنیا سبب ساز پس مهلت ده مرا تا روز جزا وهنکام تمیز میان ارباب ضلال واصحاب هدی

لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ معنی اینست کفت ابلیس نبود شان من سجده کردن مر بشری یا نبودم من خداوند سجده کردن مر بشری که آفریدی تو او را از صلصال
که حاصل است از کل سیاه شده واز غایت دیر ماندن در بو ناکی در آمده **قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ** جمله مستانفه است در جواب ماذا قال الله حین قال ابلیس ذلک فاخرج
فاسببیه است وضمیر منها عایدست برجاعت فریشتکان یا بر سما یا بر جنت یا بر صورت فریشتکی وجمله مقول قالست فانک رجیم فا تعلیل است مر امر بخروج وتاکید او از جهت
ابراز وعید بر وجه وکادتست معنی اینست چون تکبر کردی وبتکبر مر آدم را سجده نیاوردی پس بیرون آی از جماعت فریشتکان یا از صورت فریشتکی یا از بهشت یا از آسمان
زیرا که تو رانده کشته وبرجم ولعنت پیوسته **وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ** اینجمله عطف است بر انک رجیم وتاکیدا او از جهت

حاصله

قال فانك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم معنی اینست گفت خدای عز وجل دعائی که کردی سبب شد برای آنکه گویند تو تا روز وقت معلوم از مهلت داده شدگانی یعنی تا روز نفخهٔ اولی که در آن همه زندگان خواهند مرد و جان بملک الموت خواهند سپرد ایرا د جمله اسمیه دلالت میکند که مهلت تا روز معلوم در شان تو ثابت است حادث بدعای تو نیست متعلق بقضای ازلی و حکم لم یزلی است تعلق باجابت دعا ندارد و نشاید که کسی آنرا اثر دعای تو نه پندارد و آنچه از مهلت یافتن تا روز بعث و هنگام نفخهٔ ثانیه دعا کردی و آنرا درخواهش آوردی بحصول موصول نخواهد گشت و باجابت نه پیوسته و نخواهد پیوست و هم در روز نفخهٔ اولی که روز فناء خلایق است فناء تو خواهد بود بیشتر از روز بعث بچهل سال یعنی در روز نفخهٔ اولی ترا مرگ روی خواهد نمود بر حکم این معنی دعای تو مردود است و مهلت بقای تو تا روز قیامت تا روز فنای خلایق بفضل قدیم موعود شت

لهم عليهم منهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لاغوينهم اجمعين لموعدهم اجمعين قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الى يوم يبعثون ۞ قال فانك من المنظرين ۞

تا روزی که برانگیخته شوند — گفت خدای بدرستی تو از مهلت دادگانی

الى يوم الوقت المعلوم ۞ قال رب بما اغويتني

تا روز وقت دانسته یعنی وقت نفخهٔ اولی — گفت ابلیس ای پروردگار من بسبب آنکه بی راه کردی مرا

لازينن لهم في الارض ولاغوينهم اجمعين ۞

هر آینه بیارایم مر ایشان را معاصی در زمین و هر آینه بی راه گردانم ایشان را همه

الا عبادك منهم المخلصين ۞ قال هذا صراط

مگر بندگان از ایشان که خالص نیت باشند — گفت این راه راست خاص تو

علي مستقيم ۞ ان عبادي ليس لك عليهم

که واجب است بر حکمت من رعایت آن — بدرستی بندگان من نیست مر ترا بر ایشان

سلطان الا من اتبعك من الغاوين ۞ وان

هیچ حجتی مگر آنکس که پیروی کند ترا از بی راهان — و بدرستی

جهنم لموعدهم اجمعين ۞ لها سبعة ابواب

دوزخ هر آینه وعده گاه ایشان است همه — مر آنرا است هفت درها

لكل باب منهم جزء مقسوم ۞ ان المتقين

مر هر دری راست از ابلیس و جنود او بعضی قسمت کرده — بدرستی پرهیزکاران

في جنات وعيون ۞ ادخلوها بسلام امنين

در بوستانها باشند و چشمها — در آیند در آن گویند حال آنکه بسلامت باشید و ایمن از آفات مخاوف

بدرستی که متقیان یعنی کسانی که از کفر پرهیزند و با معاصی بنا میزند در بوستانها بوند و در چشمهاء روان باشند که گفته شود در شان ایشان در آیید در آن تحیت سلام انکردگار علام یا از فرشتگان یا دار سلام یا بسلامت

قال رب — بالادغام سوسي

في الارض — بالنقل ورش

في الارض — سكت خلف في رواية خلاد

ولاغوينهم اجمعين — سكت خلف في رواية

صراط صراط — بالسين قنبل بالاشمام خلف

عليهم — بضم الهاء حمزة

سلطان الا — بالنقل ورش

سلطان الا — سكت خلف في رواية

لموعدهم اجمعين — سكت خلف في رواية

جزء جز — ابو بكر مدغم غير الهمزة خلف

عيون — ابن كثير وحمزة والكسائي وابن ذكوان وابو بكر

عيون ادخلوها — بضم التنوين في الوصل نافع وابن كثير والكسائي وهشام

بسلام امنين بسلام امنين امنين — بالنقل ورش وفي الوقف حمزة — بالسكت في رواية خلف — ثلثة اوجه لورش

قال رب بما اغويتني لازينن لهم في الارض ولاغوينهم اجمعين معنی اینست گفت ابلیس ای پروردگار من سوگند میخورم بگمراه کردن تو مرا هر آینه بیارایم برای ایشان معاصی و قبایح را در زمین یعنی در دنیا و هر آینه ایشان را گمراه کنم و در گمراهی افکنم الا عبادك منهم المخلصين مستثنی است از لاغوينهم اجمعين معنی اینست همه را گمراه کنم و در گمراهی افکنم مگر بندگان خاص خداوندان اخلاص از جمله بندگان که ایشان را اغواء نتوانم و ره در آمدن بر ایشان ندانم

خواجه شاه راست
بندهٔ خاص ملک باش که با داغ ملک
روزها ایمنی از شحنه و شبها ز عسس

قال هذا صراط علي مستقيم مستانفه است در جواب ماذا قال الله حين قال ابليس ذلك هذا صراط علي مستقيم مقول قال است معنی اینست گفت خدای این یعنی نگاهداشت بندگان خاص مراعات ارباب اخلاص راهی است بر من ملتزم بر وجه فضل و کرم مستقیم است راستی و درستی دارد مستدیم است تغییر و تحول روی نیارد ان عبادي ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين معنی اینست بدرستی بندگان من نیست ترا بر بندگان من قوتی و نیست ترا بر مخلصان من حجتی ایشان کار باختیار خویش دارند دل بر وسوسهٔ تو ننهند و گمارند مگر کسانی که ترا پس روی کنند و دم و قدم در متابعت تو زنند از بی راه کردگان و گمراه شدگان وان جهنم لموعدهم اجمعين معنی اینست

و بدرستی دوزخ وعده گاه همه متابعان ابلیس است همه در دوزخ خواهند بود و همه را عذاب و عقاب روی خواهد نمود لها سبعة ابواب سبعة ابواب مبتداست لها خبرست جمله مستانفه است در جواب ما صفت جهنم معنی اینست مر دوزخ راست هفت درکه کفار راست بر هر یکی گذر لكل باب منهم جزء مقسوم معنی اینست مر هر دری را از آن هفت در جزیی است مقسوم که آن در قسمت او آمد و آن هفت در در هفت طبق و هفت درکه است درکهٔ اول مر مؤمنان عاصی راست که برانداز گنه معذب شوند آخر در بهشت روند درکهٔ دوم مر یهود راست و سیوم مر ترسایان راست و چهارم مر صابیان راست یعنی ستاره پرستان و پنجم مر آتش پرستان ششم مر مشرکان راست و هفتم مر منافقان راست ان المنافقين في الدرك الاسفل من النار ان المتقين في جنات وعيون ادخلوها بسلام امنين معنی اینست

از آفات وبلیات وامراض واسقام واوجاع والام وسایر مکروهات درحالی که از هر خوف وحزن ایمن مانند وازهمه تعلقات فارغ باشید وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ معنی اینست وحال اینست که کشیدیم باشیم آنچ درسینهاء ایشان بود از غلّ یعنی کینه درحالتی که ایشان همچو برادرند یا درحالة که یکدیگر دوآرند بوند ومیان خویش نکرند وروی برابر روی دارند باشند سؤال بهشتیان در درجات خویش متفاوت اند بعضی درجنت وبعضی درغرف باشند در حدیث است ان اهل الجنة لیرون اهل الغرف کما ترون نجوم السماء میان ایشان تقارن کجا بود تقابل کجا شود جواب شك نیست که درجات اهل جنت متفاوت ومقامات از یکدیگر متباعد لیکن یکدیگر در زیارت وضیافت وجمع شدن در محافل دعوت ومجالس موانست میان ایشان تقارن شود وتقابل بود بعد از آن متفرق شوند ودر مقامات خویش بروند چنانچه در دنیا علما وعوام وصلحا وسایر انام واغنیا وفقرا وکبرا وصغرا در مجلس کرد آیند ودر مجلس الفت وموانست نمایند بعد از آن هر یکی در مقام خویش باز کردد وبدرجات خویش بوند ذو بهشتیان از احوال است واین سخن حل اشکال است

صُدُورِهِمُو يَمَسُّهُمُو وَمَا هُمُو بَيْنَهُمُو مِنْكُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ

وزایل کردانیدیم آنچه در سینهای ایشان بوده از کینه حالانکه چون برادران بر تختها باشند

مُتَقَابِلِينَ ۞ لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا

روبا روی ترسد بایشان در آن بهشت هیچ رنجی ونه ایشان از آن

غِلٍّ إِخْوَانًا بالنقل ورش

غِلٍّ إِخْوَانًا سکت خلف في رواية

نَصَبٌ وَمَا مدغما بغیر الغنة خلف

بِمُخْرَجِينَ ۞ نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

بیرون کرده شدکان باشند خبر ده ای محمد بندکان مرا که بدرستی من منم آمرزنده مهربان

عِبَادِيَ أَنِّي بفتح الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ۞ وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ

وبدرستی عذاب من آن عذابی دردناکست وبیاکاهان ایشان را از مهمانان

الْأَلِيمُ الْأَلِيمُ بالنقل ورش سکت خلف في رواية

إِبْرَاهِيمَ ۞ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا

ابرهیم که ملایکه بودند یاد کن چون در آمدند ملایکه مهمانان بر ابرهیم پس کفتند سلام بر توسلام کفت بدرستی

إِذْ دَخَلُوا ابو عمرو وهشام وحمزة والکسائي

عَلَيْهِ اشبع ابن کثیر

مِنْكُمْ وَجِلُونَ ۞ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ

از شما ترسندکانیم کفتند ملایکه مترس بدرستی ما بشارت دهندکا

تَوْجَلْ إِنَّا بالنقل ورش

تَوْجَلْ إِنَّا سکت خلف في رواية

نَبْشُرُكَ حمزة

بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ۞ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ

به پسری دانا کفت ای بشارت میدهید مرا برآن حالت که رسیده من

نُبَشِّرُكَ بالترقیق ورش

الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ ۞ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ

پیری پس بچه کار عجیب بشارت میدهید مرا کفتند بشارت میدهیم ترا براستی

تُبَشِّرُونِ نافع والترقیق ورش

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ ۞ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ

پس مباش از اهل نومیدی کفت وکیست که ناامید شود

تُبَشِّرُونِّ ابن کثیر

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ این جمله حالی دیگرست یا مستانفه است در جواب زدلتا فی وصفهم معنی اینست نرسد بهشتیان را هیچ رنجی ودشواریی وبیمی وبیماریی وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ عطف است بر لا يمسهم یا حال مقدره است معنی اینست ونه ایشان از بهشت بیرون آورده شوند ونه از دار جاوید معزول کردند نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ جمله مستانفه است چنانستی که پیغمبر چون وعده متقیان شنید از خبر کردن خویش ایشان را بوعده مذکور باز پرسید جمله نبئ عبادی بر سبیل استیناف وارد کشت ومسالت بجواب پیوست یا تقریرست مر وعد ووعید که کذشته است وذکر نعمت ونقمت کما لا رفته انی انا الغفور الرحیم مفعول ثانی است مر نبئ وانا ضمیر فصل است معنی اینست خبر کن بندکان مرا بدرستی من همین منم در هنکام فیض رحمت آمرزکار خطایا بخشنده عطایا دهنده

کفتند وتحیت وتکریم او بجستند ابرهیم کفت بدرستی ما از شما ترسانیم فریشتکان کفتند از ما مترس زیراکه بدرستی ما ترا بکودکی دانایی بشارت میرسانیم ابرهیم کفت ابشارت میدهید مرا بفرزند درین حال که کاشم من برسیدن پیری مشابه که امید فرزند نبود واین نعمت مرحق ومامول نشود بین بچه بشارت میدهید وبکدام امید امیدوار میکنید فریشتکان کفتند ترا بحق بشارت داده ایم وسخنی که حق است وصدق است بنیاد نهاده ایم پس چون این دانستی مباش از ناامید شدکان وباش بکرم وقدرت خدای عز وجل از امید دارندکان کفت ابرهیم وکیاشند که خود را از رحمت پروردکار خویش ناامید دانند مکر راه کم کردکان وکمراه شدکان از رحمت خدای ناامید نشوند

وبدرستی عذاب من در هنکام قهر هموست عذابی دردناک مستوجب حصول بیم وهلاک کسی که بفعل الله ما یشاء صفت او بود فعال لما یرید نعت او باشد اکر خواهش عذاب آورد واورا که باز دارد بیت کر آب کند جکر که کوید که مکن ور خاك کند کهر که کوید که مکن صفت قهر را با صفت رحمت جمع میکند تا ایمان بین الخوف والرجا بود نظر بسوی صفت رحمت ایمن نشود وبنظر بسوی صفت قهر نومید نکردد وَنَبِّئْهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمَ تُبَشِّرُونَ قَالُوا بَشَّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ معنی اینست وخبر کن بندکان مرا از مهمانان ابرهیم یعنی فریشتکان که درخانه ابرهیم بر صورت مهمانان آمدند چون در مجلس وی در آمدند سلام

وخود را در راه نا اميدي نمي آرم اما چون در پيري خويش مينگرم اين كار را عجيب وغريب مي شمرم قال فما خطبكم ايها المرسلون قال نيز مستانفه است فما خطبكم ايها المرسلون مقول قال است استفهام بر حقيقت است فا سببيه است بگفتار وكردار مذكور فريشتگان سبب است براي پرسش از ايشان ايها المرسلون جمله ندائيه است متضمن مدح ايشان معترضه است از جهت اظهار اهتمام معنى اينست ابرهيم گفت چيست شان شما وكدام كارست كار شما اي فرستادگان خدا برين شكل وبرين سيما قالوا انا ارسلنا الى قوم مجرمين الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعين الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرين قدرنا بتخفيف دال وتشديد او خوانند معنى رحسب آن دانند قالوا مستانفه است در جواب ما قالوا قدرنا بمعنى قد رسلنا بود محمول بر مجاز يا حذف مضاف باشد جمله قدرنا تعليل است بر استثنا دليل است انا ارسلنا تا آخر مقول قالوا است تاكيد او از جهت تقديم ملوح است كه هيبت ايشان ملوح بر رسالت بود ومشير سوي اين صفت مي نمود ابرهيم را تنزيل منزله سايل كردند جمله را موكد آوردند آل لوط مستثني منقطع است چه آل لوط داخل مجرمان نبود ليكن بسكني در شهرها مجرمان در شان ايشان وهم هلاك روي مينمود از جهت دفع وهم استثنا منقطع آوردند بيان نجات ايشان كردند اي لكن آل لوط لا يلحقهم العذاب جمله انا لمنجوهم اجمعين تعليل است بر استثنا وتاكيد او از جهت آنست كه مخالطت كفار سبب تنزيل ايشان منزله منكر است الا امرأته مستثنا از آل لوط انها لمن الغابرين معقول قدرنا است بر وجه تعليق بتضمين معني علم چه تقدير بي علم نيست وجمله تعليل استثنا است معنى اينست گفتند فريشتگان بدرستي ما فرستاده شده ايم سوي قومي گناه كار گروهي بدكردار ليكن آل لوط هلاك نخواهند گشت بدرستي ما ايشان همه را از عذاب نجات دهنده ايم ودر مامن ومنجا آرنده ايم مگر زن لوط تقدير كرده ايم ودانسته ايم كه او از پس ماندگان است واز هلاك شدگان است فلما جاء آل لوط المرسلون قال انكم قوم منكرون معنى اينست پس هر گاه كه فرستادگان خداي عز وجل بر آل لوط آمدند ودر خانه لوط در آمدند لوط عليه السلام گفت بدرستي شما گروهي ناشناخته ايد وناخوش آينده مينماييد

مِن رَّحمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضَّالُّونَ قالَ فَما خَطبُكُم

از بخشايش خداوند خود مگر گمراهان گفت پس چيست مهم بزرگ شما

اَيُّهَا المُرسَلُونَ قالُوا اِنّا اُرسِلنا اِلى قَومٍ مُجرِمِينَ

اي فرستادگان گفتند بدرستي ما فرستاده شده ايم سوي گروهي گناه كاران

اِلَّا آلَ لُوطٍ اِنّا لَمُنَجُّوهُم اَجمَعِينَ اِلَّا امرَاَتَهُ

مگر خاندان لوط بدرستي ما هر آينه رهانندگانيم ايشان را همه مگر زن او را

قَدَّرنا اِنَّها لَمِنَ الغابِرِينَ فَلَمّا جاءَ آلَ لُوطٍ

تقدير فرموده ايم كه او هر آينه از باقي ماندگان خواهد بود در ميان هالكان پس آنگاه كه آمد بخاندان لوط

المُرسَلُونَ قالَ اِنَّكُم قَومٌ مُنكَرُونَ

فرستادگان گفت بدرستي شما گروهي ايد بي سابقه معرفت

قالُوا بَل جِئناكَ بِما كانُوا فِيهِ يَمتَرُونَ

گفتند نه كه آمديم بتو با آنچه بودند كه در آن شك مي آوردند

وَاَتَيناكَ بِالحَقِّ وَاِنّا لَصادِقُونَ فَاَسرِ بِاَهلِكَ

وآمديم بتو بايقين ثابت وبدرستي ما هر آينه راست گويانيم پس ببر كسان خود را

بِقِطعٍ مِنَ اللَّيلِ وَاتَّبِع اَدبارَهُم وَلا يَلتَفِت

بپاره از شب وبمقدم دار ايشان را در طريق وبايد كه ننگرد

مِنكُم اَحَدٌ وَامضُوا حَيثُ تُؤمَرُونَ

از شما هيچ يك وبگذريد آنجا كه ميفرمايند شما را

انكمو ادبارهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
خطبكمو ايها المنجوهمو اجمعين منكمو احد
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطول وابن كثير بالصلة مع القصر

خطبكم ايها — سكت خلف في رواية
آل لوط آل — بالادغام سوسي
لمنجوهم — سكون النون وتخفيف الجيم حمزة والكسائي
لمنجوهم اجمعين — سكت خلف في رواية
قدرنا جاء — بالتخفيف ابوبكر
جاء آل جاء آل — بالاسقاط [illegible]
آل لوط — بالادغام سوسي وفي رواية دوري
بل جئناك — بالابدال سوسي
فيه فاسر — بالاشباع ابن كثير، بالوصل نافع وابن كثير
واتبع ادبارهم — بالنقل ورش
واتبع ادبارهم — بالسكت خلف في رواية

منكم احد وامضوا حيث تؤمرون تؤمرون
بالسكت خلف في رواية — مدغما غير الغنة خلف — بالادغام مع الابدال سوسي — بالابدال ورش وفي الوقف حمزة

قالوا بل جئناك بما كانوا فيه يمترون معنى اينست گفتند ما ناشناخته وناخوش آينده نه ايم بلكه آمده ايم بر تو بعذابي بر دشمنان تو كه ايشان از آن وعيد ميكردي وايشان در آن شك مي آوردند واعتقاد نميكردند ما را مخالف خويش مدان وناخوش آينده مخوان وآتيناك بالحق معنى اينست وآمده ايم با خبري كه حق است يا آورده ايم خبري را كه حق وصدق است يعني خبر رسيدن لحوق تعذيب بر دشمنان تو رسيد نزديك وانا لصادقون معنى اينست وبدرستي ما هر آينه راست گويانيم وراست كاريم در صدق ما انكار نبايد كرد ودر نزول عذاب شك نبايد آورد فاسر باهلك بقطع من الليل واتبع ادبارهم ولا يلتفت منكم احد وامضوا حيث تؤمرون معنى اينست اي لوط چون نزول عذاب محقق گشت وپيوستن ايشان بهلاك بعلم تو پيوست پس در پاره از شب اهل خود را ببر وبيرون آمدن خود غنيمت شمر وپشتها ايشان را بس روشن

دنبال ايشان برو وهيچ يكي از شما التفات نكند و راست او چيا نه بينيد وبرويد آنجاكه فرموده مي شويد وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ معني
اينست قضا كرديم و رسانيديم سوي لوط آن كار را يعني كار وعيد عذاب را بدرستي آخر اين طايفه بريده و از بيخ بركنده شده در حالة كه صبح كننده بوده و در صباح
درآيند باشد چنانچ جاي ديگر گفته انّ موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب واستيصال آخر ايشان عبارت است از استيصال كل بتمام وكمال چنانچ هيچكس نماند و كار ايشان
باخر رسد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ معني اينست وآمدند اهل مدينه در خانه لوط مستبشر شده شادي كننده خوش نمايند كه فرشتگان صورت امردان صبيح الوجه
بوده اند لوطيان اشتياق در طمع فاحشه بهجت مي نمودند قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ قال مستانفه است انّ هولاء ضيفي مقول قال است تاكيد

او از جهت ردّ انكار كافر انست كه ايشان ايشان اضيف نميدانستند كريخته از خويش بلوط پناه كرفته مي پنداشتند فا در فلا تفضحون براي سببيه آمده ويا لا تفضحوني ولا تخزوني بدلالت كسرت محذوف شده واتقوا الله عطف است بر فلا تفضحون عطف امر بر نهي معني اينست كفت لوط بدرستي ايشان مهمانان من اند چون مهمانان من باشند بفضيحت كردن ايشان مرا فضيحت مكنيد واز خداي عز وجل بترسيد ومرا خوار مكنيد و در رسوايي مه افكنيد قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ استفهام براي تقرير است بمعني اقرار كنانيدن واو عطف است وان جمله معطوف بر محذوف است اي الم نمنعك ولم ننهك عن الحاء العالمين او عن ضيافة العالمين وآنچنان بود هركه از ايشان فاحشه معهود مي آورد لوط عليه السلام اورا ازين كار نهي ميكرد واورا از نهي كردن باز ميداشتند ودل بر ايذاء او مي گماشتند وميگفتند لئن لم تنته يا لوط لتكونن من المخرجين واز پناه كرفتن كسان ومهمان داشتن مردمان نهي ميكرديد واز تعرض رسانيدن باز ميداشتند آن ايشان ياد ميدهانيد ونهي كردن خويش اقرار مي كنانيد معني اينست كفتند قوم لوط اباز نداشته ايم ما ترا از تعرض جهانيان وپناه كرفتن كسان ومهمان داشتن مردمان كه ما ترا از آن چيزي نهي كرده ايم چرا ميكني وخود را بر آزار ورنج چرا مي افكني قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ معني اينست كفت لوط عليه السلام زنان اين مدينه همه مرا دختران اند ومردان همه مرا پسران اند دختران را نكاح كنيد از پسران باز مانيد

كُنْتُمُو إِنَّهُمُو سَكْرَتِهِمُو عَلَيْهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إِلَيْهِي بالاشباع ابن كثير
الْأَمْرُ الْأَمْرَ بالنقل ورش سكت خلف في رواية
دَابِرَ وَجَاءَ بالترقيق ورش بالاماله حمزه وابن ذكوان
وَجَا أَهْلُ بالحذف وفيه المد والقصر ابو عمرو وقالون وبزي
وَجَاءَ أَهْلُ بتسهيل الثانية او بابدالها الفا ورش وقنبل
يَسْتَبْشِرُونَ بالترقيق ورش
بَنَاتِيَ بفتح الياء نافع
عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزه
لَآيَاتٍ ثلثة اوجه لورش

۳ كذشته وذكر آن بالارفته وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ معني اينست وباريديم برايشان سنگها از سنگ گل وبعضي گويند باريدن سنگ هم بود و ته بالاشك هم ميبود وبعضي گويند هركه در شهر ايشان بود ته بالا گشت وهركه از شهر ايشان بجاي ديگر رفته بود بروي

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَٰلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ
ووحي فرستاديم سوي او آن كار را كه آخر نسل ايشان بريده شده است
مُصْبِحِينَ ۝ وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ
حال آنكه در وقت صبح آيند وآمدند اهل شهر سدوم حال آنكه شادمان بودند به مهمانان لوط
قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ۝ لا وَاتَّقُوا اللَّهَ
گفت بدرستي ايشان مهمانان من پس رسوا مكنيد مرا وبترسيد از خداي تعالي
وَلَا تُخْزُونِ ۝ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ
وذليل مكنيد مرا گفتند اي نهي نكرده ام ترا از آنكه جهانيان را حمايت كني
قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ۝ ط لَعَمْرُكَ
گفت لوط ايشان دختران من اند اگر هستيد شما راغب در آنكه نكاح كنيد ايشان را اگر كنند ملائكه لوط را بجان تست قسم
إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ
بدرستي ايشان در سكرت جهالت ايشان سرگشته ميشوند پس فرا گرفت ايشان را
الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ۝ لا فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا
آواز هايل حال آنكه در وقت طلوع آفتاب آمده بودند پس گردانيديم زبر آن شهر را زير آن شهر
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ۝ ط إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
وباريديم برايشان سنگ باران نوع از سنگ گل بدرستي در آن
لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ ۝ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ
محل اعتبارهاست مر معتبران را وبدرستي آن هر آينه بر راه گذريست ثابت نه مندرس

بيارهين سنگ هلاك وفنا روي نمود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ معني اينست بدرستي در آنچ ذكر كرديم بشارت ابرهيم ونجات لوط
وفرزندان او وهلاك قوم لوط نشانهاست مر كساني كه چيزها بعلامت بشناسند وبنشانها دريابند چنانچ شاعر گويد شعر
اوكلما وردت عكاظ قبيلة ۞ بعثوا الي عريفهم يتوسم ۞ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ معني اينست وبدرستي كه آثار دهها قوم لوط كه ته بالا
شده وآثار آن بر زمين مانده است هر آينه ملتبس است بكذرگاهي كه مقيم است زايل نشده هنوز ممر خلايق مانده راه مذكور باقي است

اگر شما قضاي شهوت بروجه حلال كنند ايد بر نهج شرع نتدي شهوت شكنند ايد يا گويند اگر شما طاعت من كنند ايد ودم قبول امر ونهي زننده ايد لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ
معني اينست هر آينه بقاي تو اي محمد سوگند منست بدرستي ايشان در مستي خويش حيران اند ودر غفلت خويش سرگردان اند كور دلي دارند وخود را در كم ...
چه سود كند ونيكي در دل ايشان كه افكند واز كور دلي كه رهاند وبدانايي وبينايي كه رساند فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ معني اينست لوط عليه السلام در نصيحت سخن ...
ايشان در گوش نكردند در قبول نياوردند پس گرفت ايشان را بانگ جبرئيل يعني گرفتار شدند بوبال رسيدند مُشْرِقِينَ معني اينست در حالة كه در روشنايي ...
وبوقت برآمدن آفتاب رسنده اند فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا معني اينست پس طرف بالاينه آن مداين را فرودينه گردانيديم وشهرهاء مذكور را ته ...

منهم عنهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

آتيناهم آياتنا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ وَإِنْ كَانَ

بدرستي در آن كه ذكر كرده شد حجتي دلالتيست مرمؤمنانرا — وبدرستي كه اينكه بودند

أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لَظَالِمِينَ ۝ فَانْتَقَمْنَا

اهل آن موضع كه در آن درختان انبوه بوده يعني قوم شعيب هر آينه ستمكاران بودند — پس عقاب فرموديم ما

مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُبِينٍ ۝ وَلَقَدْ كَذَّبَ

ايشانرا وبدرستي آثار قوم لوط وقوم شعيب هر آينه بر راه گذري اند روشن — وبتحقيق تكذيب نمودند

أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ ۝ وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا

اهل حجر وادي است ميان مدينه وشام پيغمبرانرا يعني صالح را — ودادیم ایشانرا دلایل ما كه در ايجاد ناقه بودند

فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۝ وَكَانُوا يَنْحِتُونَ

پس بودند از آن اعراض كنندگان — وبودند كه مي تراشيدند

مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ ۝ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ

از كوهها خانها حال آنكه ايمن بودند از خراب آن — پس فرا گرفت ايشانرا آواز هايل

مُصْبِحِينَ ۝ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

حال آنكه در وقت بامداد آمده بودند — پس دفع نكرد از ايشان آنچه بودند كه مي اندوختند

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا

ونيافريديم ما آسمانهارا وزمين را وآنچه ميان هر دو است

إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ

مگر بحكمت نه عبث وبدرستي كه قيامت هر آينه آينده است پس اعراض كن از ايشان كردن اعراضي

لآية لآية — ثلثة اوجه لورش بالابدال والياء كالكسائي

للمؤمنين — بالابدال لورش والسوسي

الأيكة — بالنقل ورش

الأيكة — سكت خلف وفي رواية خلاد

آتيناهم آياتنا — بالسكت خلف وفي رواية

آتيناهم آياتنا — ثلثة اوجه لورش

بيوتا آمنين — بالنقل ورش

بيوتا آمنين — سكت خلف

بيوتا — ابن كثير وابن عامر وحمزة والكسائي بكسر الباء

أغنى أغنى — بالامالة

والأرض — بالنقل ورش

والأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد

[illegible]

با کافران چند بود صورت صفح و اعراض روی مینمود بعد از آن بنسخ پیوست و به آیت قتال منسوخ کشت و بعضی کویند پیغمبر را و مسلمانان را از صحبت و مخالطت با کفار از جهت دعوت و اقامت حجت بود بحجت غلبه حاصل کشت و دعوی صدق و حق بثبوت پیوست بعد از آن صحبت ایشان چه حاجت بود و مخالطت با ایشان برای چه باشد پس اعراض بکن از ایشان اعراض کردن جمیل و باز ماندن از مخالطت ایشان از قلیل و کثیر و اکر این معنی مراد است آیت منسوخ نیست که ترک مخالطت ایشان تا این زمان معتادست انّ ربّك هو الخلّاق العليم معنی اینست بدرستی پروردکار تو همو آفریدکار دانا است آفریدن تواند و عاقبت کار آفریدکان خویش داند خلاق و علیم هر دو صیغهٔ مبالغت است توصیف است به بسیار آفریدن و بسیار دانستن میان خلق و علم بر حکم الا یعلم من خلق ملازمة است بدین اعتبار میان ذکر خلق و علم ملاءمت است ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم لام در جواب قسم محذوف است

منهم علیهم | قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لنسئلنهم اجمعين | قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

الجميل ۞ انّ ربّك هو الخلّاق العليم ۞ ربع

نیکو مشتمل بر حکم و مساهله | بدرستی پروردکار تو او بسیار آفریننده است دانا

ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن

وبتحقیق دادیم | ترا بطریق تشریف هفت آیة | از آنچه مکرر کردانیده در نماز و غیر آن | و قرآن

العظيم ۞ لا تمدّنّ عينيك الى ما متّعنا به لا

بزرك قدر | ملتفت مکردان | دو چشم ترا | سوی | آنچه | برخورداری دادیم بآن

ازواجا منهم ولا تحزن عليهم واخفض

اصنافی را | از کفار | و اندوهکین مباش | بر ایشان اکر ایمان نیارند | و تواضع کن

جناحك للمؤمنين ۞ وقل انّي انا النذير المبين ۞ صلی ربع ٥

و بلطف نمای | مر فقرای مؤمنان را | و بکو | بدرستی من بیم نماینده ام | روشن

كما انزلنا على المقتسمين ۞ الذين جعلوا القرآن لا

چنانکه فرو فرستادیم برای تشریف تو برقسمت کنندکان | آنانکه کردانیدند قرآن را

عضين ۞ فوربّك لنسئلنّهم اجمعين ۞ لا

انفاس بعضی سحر و بعضی شعر و بعضی افسانها | پس بحق پروردکار تو هر آینه بپرسیم ایشان را همه

عمّا كانوا يعملون ۞ فاصدع بما تؤمر واعرض

از آنچه | بودند | که میکردند | پس اظهار کن آنرا که فرموده شد باز شرایع | و اعراض کن

عن المشركين ۞ انّا كفيناك المستهزئين لا

از مشرکان بترك ملامت | بدرستی ما کفایت کردیم ترا | از شر استهزا نمایندکان

ولقد اتيناك — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
ولقد اتيناك — سكت خلف في رواية
والقران — بالنقل ابن كثير
عليهم — بضم الهاء حمزة
للمومنين — بالابدال ورش والسوسي
وقل اني — بالنقل ورش
وقل اني — سكت خلف في رواية
اني — بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو
النذير — بالترقيق ورش
القران — بالنقل ابن كثير
لنسئلنهم اجمعين — بالسكت خلف في رواية
فاصدع — بالاشمام حمزة والكسائي
بما تومر — بالابدال ورش والسوسي
المستهزئين — ثلثة اوجه لورش

وجمله تایید دیکرست مر مبطل بودن کافران و بطلان انکار قرآن عطف تایید بر تایید متضمن ذکر منت بر پیغمبر بدادن سبع مثانی و قرآن عظیم که مشتمل بیان شریعت که بمعاش متعلق است و ملامت او مزدکر مبدا و معاد که بالاکذشته متحقق است و برای تنبیه پیغمبر تا با اینچنین عطای جزیل بسوی دنیا که متاع قلیل است نکند و از مشاهدهٔ دستکاه کافران و تنکدستی مسلمانان محزون نکردد روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه و سلم روزی با یاران در صحراء مکه بیرون آمده بود هفت قافلهٔ کاروان با اموال بسیار کذشت غنای کافران و فقر مسلمانان پیغمبر و یاران دشوار نمود برای تسلیهٔ پیغمبر صلی الله علیه و سلم این آیت نازل کشت و حزن و دشواری غنای کافران و فقر مسلمانان از خاطر پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفت چنانکه در سورهٔ فاتحه ذکر آن رفته و بیان آن کذشته و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود نیست و کاد معنی اینست و سوکند یاد میکنم هر آینه داده ایم ترا هفت آیت سورهٔ فاتحه که متضمن است مر ثنای خدای یا هفت سورهٔ طوال از بقره تا انفال هر هفت سوره را مثانی کویند که در هر هفت ثنای خدای آمده و مکرر شده و بعضی کویند از سبع مثانی هفت صفت مرادست که میان مردمان شنا بدان معتادست نبوت و هدایت و رحمت و شفقت و سکونت و مودت و الفت و بعضی کویند از سبع مثانی مراد هفت سبع قرآنست که جمله قرآن مشتمل بر آنست و داده ایم ترا قرآن عظیم و فرقان کریم

٣ از خاطر ایشان برود وقل انّي انا النذير المبين معنی اینست بکوای محمد مر مومنان را بدرستی من ترسانندهام حق را بظهور رسانندهام کار من اینست که دعوت کنم حق را آن با لطلجا کردانم غنا دادن کار من نبود و دور کردن فقرا زمن نشود و تواند بود این کفتار پیش کافران باشد و تخصیص بند دادن بر نسبت قبول کنانیدن و بایمان رسانیدن بود معنی چنین آید و بکو مر کافران را که شما بر سخن من کوش ندارید مراجعه زبان باشد و بدین که ایمان نیارید مراجعه ضرر بود من مخصوصم بدعوت کردن و وحی رسانیدن نه قبول کنانیدن و بایمان رسانیدن که این کار خداست مخصوص بخداوند تعالی است كما انزلنا على المقتسمين الذين جعلوا القرآن عضين معنی اینست ترا سبع مثانی به معاینی که بالاکذشته

لا تمدّنّ عينيك الى ما متّعنا به ازواجا منهم ولا تحزن عليهم معنی اینست دو چشم خود را نکران مساز و در میدان و کشش مده انداز بسوی متاع دنیا که بدان برخورداری داده ایم و ابواب تمتع کشاده ایم اصنافی را از کافران یا اشباهی و امثالی را از ایشان که در ثروت و غنا یکدیکر ما نند شده و هر یکی در دستکاه همدست دیکری آمده چه جفت هر چیزی مثل او می باشد و هر یکی از دو زوج بدیکری می ماند و اندوهکین مباش بر فقر و بی نوایی مومنان یا اند و هکین مباش بر کفر و کافران و کفران ایشان واخفض جناحك للمؤمنين معنی اینست و خود را با مومنان بر تواضع دار و دل بر نرمی و رفق بکمار از همچو تو رفیع القدری تواضع خوب آید و از همچو تو رفیع الشانی فروتنی زیبا نماید بیت ٣ تواضع زکردن فرازان نکوست ۞ کدا کر تواضع کند خوی اوست ۞ فقرا را بتواضع تو خرمی حاصل آید که بمال دادن روی نماید چه تواضع تو دل ایشان خوش شود و اندوه فقرا

وقرآن عظیم دادیم چنانچه سوی اهل کتاب که آنکسانند که کردانیدند کتابی را که مقروء ایشانست ابعاض متفرق و تحریف بعض و تثبیت بعض و اقرار بقسمی و انکار بقسمی فرستادیم تا از دادن کتاب بهره حاصل کشت وایشانرا از فرستادن کتاب نصیبی بحصول نه پیوست استعمال آتینا آنجا و انزلنا اینجا اشارت بدین معنی است و بر تقدیری که از قرآن کتابی که منزل بر پیغمبر ماست مراد شود و استعمال قرآن هم بمعنی مشهور باشد از المقتسمین اهل مکه مراد باشند اهل مکه را مقتسمان کویند از آن جهت که ایشان قرآنرا قسمت کردند و اجزاء قرآنرا در تفرق آوردند بعضی که موافق ایشان بود کرویدند و بعضی که مخالف طبع ایشان نمود کفر ورزیدند یا از جهت آنکه ایشان راههاء مکه را که دوازده راه بود قسمت کردند و بر سر هر راهی فرقه را در مذمت و نکوهش پیغمبر آوردند که کاهن و ساحر و کذاب و مفتری کویند و رمانیدن دلهاء آیندکان جویند تا آیندکان بر کفتار ایشان

کوش دارند برین طریق تا ایشان را از وی باز دارند هر روز بر سر راههای مذکور می نشستند یکدیکر میان خویش میکفتند و اکر آیندکان را ملاقات او حاصل آید بکلامی که دارد و بر نهجی که سخن میکزارد دل ایشان بر باید درین کار اهتمام باید کماشت و نباید که دست دهد مردمانرا از ملاقات او باز باید داشت فوربك لنسئلنهم اجمعين عما كانوا يعملون معنی اینست چون اهل مکه قرآنرا تفریق کردند یا کویند چون اهل کتاب کتابی را که مقروء ایشان بود در تفرق آوردند سوکند یاد میکنیم بپروردکار تو هر آینه ایشان همه را از آن بپرسیم و از آنچه عمل میکردند باز پرس کنیم فاصدع بما تؤمر واعرض عن المشركين معنی اینست چون حال مشرکان از آشنا نا ختی و مبطل بودن ایشان دریافتی و معلوم شد که اعمال ناپسندیده که میکنند و اقوال ناکزیده که میکویند پرسیده خواهند شد پس شیشه بشکن در تبلیغ آنچه فرموده شده یعنی آنرا ظاهر کردان و بظهور برسان حق را از باطل جدا دار و میان حق و باطل تفرقه پیدا آر و روی بکردان از مشرکان و دل خود را باندوه کفر ایشان متعلق مکردان انا كفيناك المستهزئين الذين يجعلون مع الله الها آخر معنی اینست بدرستی ما کفایت خواهیم کرد شر مشرکانرا و باز خواهیم داشت از تو کید و مکر کافرانرا که استهزا میکنند و دم سخریه میزنند آنانکه با خدای الهی دیکر شریک میکردانند و خود را در ورطهء اشراک می رسانند فسوف يعلمون معنی اینست چون استهزا میکنند و مشرک میشوند سرانجام حال خود خواهند دانست و بسزا خواهند پیوست و این عبارتست از وعید و اشارتست بر تهدید ولقد نعلم انك يضيق صدرك بما يقولون فسبح بحمد ربك وكن من الساجدين واعبد ربك حتى يأتيك اليقين

٢ ودر سوره نحل اغلب وعدها در حق صحابه و سایر مؤمنان روی نمود و نیز ختم سوره حجر بذکر موت و افتتاح سوره نحل بذکر قیامت است و شك نیست میان ذکر موت و ذکر قیامت ملائمت است و بدانکه سورت را باخبار از آمدن قیامت با عذاب و نهی از استعجال آن که بی شك امری آمدنی است و بی شبهه شائی شدنی است افتتاح کرد بعد چند جمله در تنزیه خدا از شرك مشرکان و تمهید حجج و دلایل آن آورد و چون دلایل مذکوره متضمن ثناء خدای که مشتمل بر آیات وحدانیت و قدرتست ٧

الها آخر — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
الها آخر — سكت خلف في رواية
يأتيك — بالابدال ورش والسوسي

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهًا آخَرَ ج فَسَوْفَ
آنکسان که اعتقاد میدارند با خدای تعالی خدایی دیگر را پس زود باشد که

يَعْلَمُونَ ۞ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا
بدانند و بحقیقت میدانیم که تو منقبض میشود سینهٔ تو بآنچه
و باك اين اعتقاد و آن استهزا را

يَقُولُونَ ۞ فَسَبِّحْ لا بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۞
میکویند از مطاعن در حق تو و قرآن — پس پاکی یادکن حال آنکه بستایش پروردکار تو مقرون بود — و باش از سجود کنندگان

وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ۞
و پرستش کن پروردکار تو را تا که آید بتو وفات

روی نمود جمله هو الذی انزل من السماء ماء لكم منه الآية وجمله وهو الذی سخر البحر لتاكلوا منه وجمل دیکر که متضمن ثناء خداست مشتمل بر صفات کامله حق جل و علاست مذکور کشت تا آنکه در آخر جمله والله جعل لكم مما خلق ظلالا الآية بذکر پیوست بعد کلامی مشتمل جدی از جمل مربوطه مؤتلفه متضمن فواید مختلفه بعد اختتام اثنیه مذکوره بوجه تذییل آورد و جمل مذکوره و سورت مسطوره بجمله ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون که جامع امتثال همه اوامر و نواهی است و مانع همه اسباب فساد و تباهی است ختم کرد و شك نیست جملهایی که از یکباب اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اکر مقصود از هر یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکری است معترضات که میان مقاصد مذکوره آمده میان کلامها متصل مذکور شده و جمل دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب

سورة النحل مكية مائة وثمان وعشرون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

أَتَىٰ أَمْرُ اللّٰهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ط سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ
نزدیک شد فرمان خدای یعنی آمدن قیامت پس طلب مکنید آمدن آن پیش از هنگام آن — پاکست منزه او و بزرگ قدر است

عَمَّا يُشْرِكُونَ ۞ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ
از آنچه انباز می آرند — فرو می فرستد فرشتگان را بآنچه دلهای مرده زنده میکرداند — از وحی او

اتى اتى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي / ورش بين بين / في رواية
وتعالى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وتعالى — بالامالة بين بين ورش في رواية
تشركون — بالخطاب حمزة والكسائي
ينزل — ابن كثير
من امره — بالنقل ورش
من امره — سكت خلف في رواية

٣ للذين هاجروا من بعد ما فتنوا الى آخرها و آیت واصبر وما صبرك الا بالله الى آخرها که از چهار آیت مدنی است صد و بیست و هشت آیت هزار و هشتصد و چهل و یك کلمه هفت هزار و هفتصد و نه حرف است. ربط او با سورت حجر آنست که سوره حجر در ذکر وعید کافران بود ٤

معنی اینست و بسوکند یاد میکنیم هر آینه میدانیم بدرستی سینه تو به تنکی آید و دل غمناك می نماید بدانچ ایشان میکویند و مخالفت تو میجویند چون چنین است خود را از دلتنکی باز دار و دل را بذکر خدای در شادمانی آر و خدای را پاکی از نقایص یاد کن و ذکر ستودکی صفات کامله فراموش مکن و باش از کسانی که سجدهاء شکر بجا آرند یا کویند باش از کسانی که نماز میکزارند و بپرست پروردکار خود را تا بیاید بر تو شانی که آمدنی است و حاصل شود تر امری که بیقین شدنی است یعنی تا ایام حیات تمام شود و عمر بآخر رسد و بدانکه ختم سوره بانتهاء عبادت بموت که منتهاست دال بر تمام شدن کلام و رسیدن او بانتهاست مقطع حسن است و منتهایی مستحسن است والله اعلم بما افهم و بما ابهم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

سورة النحل سوره نحل مکی است جز چهار آیت وان عاقبتم فعاقبوا الی آخرها و آیت والذين هاجروا من بعد ما ظلموا الى آخرها و آیت ثم ان ربك ٣

بسم الله الرحمن الرحيم اتى امر الله فلا تستعجلوه اتى امر الله ابتداء سورتست در ذکر معاد و رد منکران قیامت و حساب متضمن وعید عقاب و عذاب روایت کرده اند چون اقتربت الساعة فرود آمد کفار میان خویش گفتند این مرد قیامت را نزدیک میکوید ما او را همیشه دیده ایم که راستی میجوید از بعض عملها باز مانید قیام قیامت را منتظر باشید بعد از آن چون در رسید قیامت و عذاب تاخیر دانستند در کارهای ناشایسته شتافتند آیت اقترب للناس حسابهم وارد کشت باز ترسان شدند و انتظار قیامت و عذاب سایغ دیدند چون روزهای بسیار کرفت و مدتی مدید در سلامتی کذشت گفتند یا محمد از آنچ می ترسانی هیچ چیزی نمی بینیم تصدیق تو چگونه بکنیم آیت اتى امر الله فلا تستعجلوه نازل کشت و خبر آمدن قیامت و ظهور پیوست بپیغمبر علیه السلام برجست و از یاران هر یکی سر بر آورد و آمدن قیامت و عذاب را ناظر کشت فلا تستعجلوه شنیدند از نکریستن سوی عذاب آرامیدند دانستند که ایشان امر خدای هنوز مستقبل است در اتى امر الله ماضی بمستقبل ماول است چه مستقبل متیقن الوقوع را بر طریق نفخ فی الصور بر صیغه ماضی آرند و از جهت تیقن وقوع بمنزله واقع بندارند برین وجه حقیقت صیغه منزوک بود اتی بمعنی یاتی شود و تواند بود که مجاز در ماده آیتا بود از آیتان قرب آیتان یا ارادت آیتان مراد شود صیغه ماضی بر حقیقت ماند معنی چنین آمد است امر خدای از قیامت و عذاب یعنی نزدیک شد است که بیاید و قریب است که روی نماید امر قیامت و عذاب بشتابی مجویید بطریق استهزا و استبعاد

لَكُمُو لَكُمُو رَبُّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَثْقَالَكُمُو إِلَى قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مَنْ يَشَاءُ مدغما بغير الغنة خلف

عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ

بر آنکس که میخواهد از بندکان خود که بیم نمایید خلایق را که بدرستی آنکه

أَنْ أَنْذِرُوا بالنقل ورش

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ۝ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ

هیچ معبود بسزا نیست مگر من پس بترسید از من آفرید آسمانها را و زمین را

أَنْ أَنْذِرُوا سکت خلف في رواية

وَالْأَرْضَ بالنقل ورش

بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ خَلَقَ الْإِنْسَانَ

بکمال حکمت بلند مرتبه است از آنچه انباز می آرند آفرید آدمی را

وَالْأَرْضَ سکت خلف وفي رواية خلاد

مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ۝ وَالْأَنْعَامَ

از آب چکیده انکه پس ناگاه جدال کننده است در کار مبدا و معاد هویدا و چهارپایان

تَعَالَى تَعَالَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي بين بين ورش

خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا

آفرید آنرا برای شما در آن انعام است لباسهایی که گرم سازد و منفعتهای چون شیر و از آن اجناس

تُشْرِكُونَ بالخطاب حمزة والكسائي

تَأْكُلُونَ ۝ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ

میخورید بطریق عادت و مر شما راست در آن اجناس تجملی آنگاه که بجای شب گذاشتن می آرید آنرا

الْإِنْسَانَ بالنقل ورش

الْإِنْسَانَ سکت خلف وفي رواية خلاد

وَحِينَ تَسْرَحُونَ ۝ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَى

و آنگاه که بصحرا میبرید ایشان را و برمی دارند شتران بارهای گران شما را سوی

وَالْأَنْعَامَ بالنقل ورش

وَالْأَنْعَامَ سکت خلف وفي رواية خلاد

بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ

شهری که نه اید برنده بر آنکه شتر نبود رسیده آن مگر بمشقت تنها بدرستی

دِفْءٌ وَ مدغما بغير الغنة خلف

رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۝ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ

پروردگار شما هر آینه مهربانست بخشاینده و اسپان و استران را

تَأْكُلُونَ بالابدال ورش والسوسي وحمزة في الوقف

أَثْقَالَكُمْ إِلَى بِالْغِيهِ الْأَنْفُسِ لَرَوُفٌ لَرَءُفٌ رَحِيمٌ وَالْخَيْلَ

بالسكت خلف في رواية بالاشباع ابن كثير بالنقل ورش سکت خلف في رواية ابو عمرو وحمزة والكسائي وابو بكر مع الوجوه الثلثة ورش مدغما بغير الغنة خلف

از کفر و معاصی و مناهی پرهیزید و بامر شما اعتبار کنید ... یعنی ... عبادت باید ... بیم دادن بعبادت ... تقوی ... هر آن ... مشرکان تسبیح و تنزیه گفتند ... سبحانه و تعالى عما یشرکون معنی اینست خدایرا عز و جل پاک کرد ... بتقدیس ... ینزل الملائکة بالروح من امره على من یشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون معنی اینست می فرستد خدای فرشتگان را ... رسالت ... میرساند باصطفا و اجتبا ... وحی میکرد اندکه اعلام کنید و علم دهید که بدرستی شان اینست

بنست معبودی بحق مگر من پس از من بترسید و از کفر و معاصی بپرهیزید و امر بتقوی امری جامع است مر همه اوامر و نواهی مشتمل است بر بازداشت از کفر و همه اصناف مناهی پس اینچنین میفرستد فرشتگان و حال اینست آفرید است ذات را تنزیه از اشراک باید کرد و بتوحید او بدل و زبان باید آورد خلق السموات والارض بالحق تعالى عما یشرکون معنی اینست آسمانها و زمین را درین حال که برترست از اشراک مشرکان و از شرکت انکه او را شریک میکردانند ایشان در آفریدن اینچنین امور عظام و بیدا آوردن اینچنین هیاکل و اجرام خدای عز و جل و علامتی است از شرکا خلق الانسان من نطفة معنی اینست از نطفه بی حستی و بی دمی و بی دستی و بی قدمی که در وی مشیتی و ارادتی نبود و او را علمی و قدرتی روی نمی نمود آدمی بیدا آورد و او روی را بصاحب نعوت مذکوره متصف بصفات مسطوره موجود کرد فاذا هو خصیم مبین معنی اینست آفرید آدمی را از نطفه پس ناگاه او خصومت کننده و منازعت بیدا آرنده است کاهی با آدمیان خصومت جوید و کاهی با خدای من یحیی العظام وهی رمیم کوید نظم این خاک را چه شد که هوا در سرش فتاد

لكمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لهديكمو اجمعين قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً ط وَيَخْلُقُ مَا لَا
وآن خران را تا سوار شوید بر آنها و برای زینتی و می آفریند آنراکه نه

تَعْلَمُونَ ۝ وَعَلَى اللّٰهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا
میدانید شما و بر کرم و فضل خدایست بیان راه متوسط و از آن راههاست

جَائِرٌ ط وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ ۝ هُوَ الَّذِي
بعضی مایل از وسط و اگر خواستی خدای هر آینه راه نمودی شما را همه اوست آن خدایی

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ
که فرو فرستاد از آسمان آبی را مر شما راست از آن آب آشامیدنی و از آن

شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ۝ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ
درختی را که در آن میچرانید مواشی را می رویانیم برای شما بآن آب کشت را

وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ
و زیتون را و خرمابنان را و انگورها را و از هر جنس

الثَّمَرَاتِ ط إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝
میوها بدرستی در آن هر آینه دلالتیست مر گروهی را که اندیشه کنند

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
و رام گردانید مر شما را شب و روز و آفتاب و ماه

وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ ط إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ
و ستارگان حال آنکه مصدر و مظهر آن منافع اند بفرمان او بدرستی در آن هر آینه محل اعتباریست

والحمير بالترقيق ورش
وزينة بالامالة والوقف كسائي
ركوع
قصد جائر
ولو شاء لهديكم
لهديكم
لهديكم اجمعين
منهو ومنهو
فيهي ننبت
والاعناب
والاعناب
لاية

وسخر لكم والشمس والقمر والنجوم مسخرات والنجوم مسخرات
بيمره لايات

از راستی بسوی کژی که آن راه شیطانست راه کفر وطغیان وراه فسق وعصیانست **وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ** معنی اینست درحق بعضی کفر خواست ودرحق بعضی دین درحق بعضی آنخواست
ودرحق بعضی این واکر خواستی همه را براه راست نمودی ومسلمان کردی وهمه رابردین اسلام آوردی لکن تفرقه را حکمت اقتضا کرد وبرتقدیر راه آورد **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ**
شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ معنی اینست اوخدایی است انکه فرستاده از اسمان آبی راکه مرشما راست از آن آشامیدن وهم از آن آب درختا شد که مرشمار از آنست انعام خویش
چرانیدن **يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ** معنی اینست باران مذکور وآب مسطور کشت ودرختان زیتون وخرماستان وانکورستان را خدای میرویاند
وطعام وادام وثمار وفواکه از آن روزی میکرداند **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** معنی اینست بدرستی درانچه ذکر کردیم از فرستادن باران ورویانیدن کشتها ودرختان
زیتون ونخلستان وخرماستان وانکورستان هرآینه علامتی از علامتهاء قدرت خداست ودلیلی از دلایل وحدانیت کردکار جل وعلاست مرکروهی را که تفکر کنند وخود را دراندیشه افکنند
نه بر قومی که غافل باشند نظر تامل نه بینند **مصراع**
محجوب را زهیچ چراغی نصیب نیست
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ معنی اینست ومسخر کرد برای شما درکار شما داشت ودر ایصال منافع بشما ساخت شب را که در آن آرام کیرید وآسایش پذیرید وروز راکه در آن فضل خدای بجویید ودر طلب رزق ومعاش بپویید وحوایج را حاصل کنید ودر سعی وکوشش قدم زنید ومسخر کرد آفتاب را تا هر روز برآید وتاب وتابش نماید وجهان را روشن کرداند وحبوب وثمار را بپخشکی وشایستکی انتفاع برساند وجامهها کازران وچرمهاء دباغان وحبوب مزارعان راخشک کند ودر فلک طباخی ورزد وماهتاب راکه شبهاء تاریک روشن کرداند بسیر سریع بروج ومنازل فلک را در ماهی بآخر رساند وحبوب وکلها ومیوهها را رنک دهد وخود راصباغ سازد ومسخر خدای نما خلق پردازد شهور واعوام قمری بدو متعلق ومعرفت مواقیت وآجال وکمال ونقصان بدو متحقق وستارکان را که هر شب بر آسمان برآیند کم کردکان راه در بر وبحر راه نمایند عمل رهبری کنند بعضی بر فلک بکردند وبعضی بیکجا نشینند بطلوع وغروب خویش قدرت خدا اظهار کنند وبهدایت راهها ظاهر هدایت راه باطن را مقرون کرد اند این چیزها را مسخر چون خادم وملازم ساخت وبامر خدای واظهار فرمان روایی درکار داشت وبعضی قراء همه الفاظ رامفعول سخر دانند مسخرات را مصدر یا حال مقید بقید امره پندارند وبعضی چهار لفظ را بنصب بر مفعول خوانند وبر والقمر وقف خوانند والنجوم مسخرات رامبتدا وخبر کویند وبعضی دو لفظ رامفعول دارند وسه لفظ یعنی والشمس والقمر والنجوم را مبتدا مسخرات را خبر مبتدا پندارند وصاحب کشاف نجوم رامفعول جعل محذوف میدارد مسخرات بامره مفعول جعل النجوم می پندارد معنی اینست ومسخر کرد

لکمو لعلکمو بکمو لعلکمو همو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

لقوم یعقلون — مدغما غیر الغنة خلف
فی الارض — بالنقل ورش
فی الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
مختلفا الوانه — بالنقل ورش
مختلفا الوانه — سکت خلف فی روایة
لآیة لآیة — ثلثة اوجه لورش — بالامالة فی الوقف کسایی
لقوم یذکرون — مدغما غیر الغنة خلف
وهو لتاکلوا — بالسکون ابو عمرو والکسایی وقالون — بالابدال دوری وسوسی
منه طریا — اشبع ابن کثیر — مدغما غیر الغنة
وتری وتری — بالامالة المحضة فی الوصل سوسی فی روایة — وفی الوقف حمزة والکسایی وابو عمرو وبین بین ورش
مواخر فیه — بالترقیق ورش — اشبع ابن کثیر
والقی والقی — بالامالة المحضة حمزة والکسایی — وبین بین ورش فی روایة
تذکرون — بتشدید الذال غیر حفص وحمزة وکسایی

لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ
برای کروهی که دریابند — ومسخر کرداید آنراکه آفرید برای شما در زمین
مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ۝
حال آنکه مختلف است رنکهای او — بدرستی در آن — هرآینه دلالتیست مرکروهی راکه پند کیرند
وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا
واوست آن خدایی که محل انتفاع کرداند دریا را — تا خورید — از آن کوشتی — تازه
وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ
وبیرون آرید از آن صنعت — از آن زیوری — لؤلؤ ومرجان پوشید آنرا — وبینی کشتیها را
مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ
روندکان دردریا — وتاجوید چیزی — از فضل خدای برنج از تجارت — وتامکر شما
تَشْكُرُونَ ۝ وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ
سپاس دارید نما — وافکند — در — زمین — کوههای ثابت را
أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ
برای عدم ارادت آنکه در اضطراب آرد زمین شما را — وبدید کرد جویها را — وراهها — تامکر شما
تَهْتَدُونَ ۝ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ۝
راه یابید — وبدید کرد نشانهای راه را — وبستاره آن مسافران دریا — راه می یابند
أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
ای پس آنکس که می آفریند چون آنکس بود که نتواند آفریدن ای پس پند نمی کیرید

فی الارض — بالنقل ورش
فی الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
وانهارا — مدغما غیر الغنة خلف
افمن یخلق — مدغما غیر الغنة خلف
یخلق کمن — بالادغام سوسی
تذکرون — بتشدید الذال غیر حفص وحمزة وکسایی

برای شما شب وروز را وآفتاب وماهتاب را وستارکان بفرمان او مسخرند درمنفعت شما درکارند ودر مصلحت شما سعی دارند چنانکه بالا رفت وذکر آن کذشت **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**
معنی اینست بدرستی در تسخیرات امور عظام برای شما هر آینه علامات قدرت ودلایل وحدانیت خداست مرقومی را که دریابند ودر راه دریافتن شتابند وچون آیات عالم علوی از آیات عالم
سفلی روشن تر وبالاتر است در آیات عالم سفلی که بالا کذشت ذکر اندیشیدن وفکر کردن کرد ودر آیات عالم علوی بی توسط فکر متعلق بعقل ودریافتن آورد **وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ**
معنی اینست ومسخر کرداید آنچه آفریده است از برای شما در زمین از حیوان ودرخت ومیوه وسنک وکان در حالتیکه مختلف است الوان واشکال آن چه حیوانات رنکهاء مختلف دارد وهمچنین
نباتات از اشجار وثمار وهمچنین معدنیات واحجار مسخر شما اند همه کاری می آیند ومنفعت روی می نمایند **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ** جمله تذییل است تاکید اول وازجهت آنست که
کفر کافران ونا حاصل شدن معرفت خدای در ایشان امارت آنست که ایشان آن چیزها را علامت معرفت نمیدانستند وامارت قدرت نمیخواستند تنزیل منزله منکر کرد جمله را موکد آورد وچون

آیات عالم سفلی بما ز دیکترند بدایت وختم بذکر آیات سفلی کرد وآیات علوی را که روشن تر وظاهر ترند واعلی واکثرند همچو فص خاتم درمیانه آورد وچون آیات عالم علوی آیات
عظام اند بر نسبت آیات عالم سفلی عظمت وکثرت دارند چه زمین وانچه در وست بقدر سهاکه خرد ترین ستارهاست نمی رسد تا ماه وآفتاب چه مقدار بود نظم
آنکه سها را نکری ذره وار هست بمقدار زمین هشت بار ✿ وآیات را که هر یکی از آن آیتی عظیم است آیات داشت بصیغه جمع ذکر کرد وآیات سفلی را د ر هر دو محل بهیئت مجموعی
بیکان آیت ساخت بصیغه مفرد آورد وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا معنی اینست واوآنست که دریا را برای شما مسخر کرد و در
تحت وتصرف شما آورد تا کوشت تازه یعنی کوشت ماهی بی توقف بر ذبح بخورید وازان معظمات نعم خوردنی است چه درمیانه آسمان ماهی بریان روی نمود و نزل اهل جنت حکم
حوت خواهد بود وغواصی کنید تا ازوی پیرایه بیرون آرید چون مروارید ومرجان که آنرا بپوشید واین از معظمات نعم پوشیدنی است که حلیه است بپوشید نه آن مردان وزنان را

وَهُمُو قُلُوبُهُمُو وَهُمُو لَهُمُو	قَرَا ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ	
إِلَٰهُكُمُو إِلَٰهٌ	قَرَا قَالُونَ بِالصِّلَةِ وَالْقَصْرِ وَالْمَدِّ وَتَرَكَهَا وَوَرْشٌ بِالصِّلَةِ مَعَ الْمَدِّ الطَّوِيلِ وَابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ مَعَ الْقَصْرِ	

وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ

واکر خواهید که برشمرید انعام خدا را نتوانید شمردن بدرستی خدای تعالی

لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ✿ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا

هر آینه آمرزکارست مهربان ✿ و خدای تعالی میداند آنراکه پنهان میدارید وآنراکه

تُعْلِنُونَ ✿ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ

آشکارا میکنید ✿ وآنان که میخوانند از جز خدای تعالی

لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ✿ أَمْوَاتٌ غَيْرُ

نمی توانند آفرید هیچ چیز را وایشان مخلوق اند ✿ مردکانند نه

أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ✿ إِلَٰهُكُمْ

زندکان ونمیدانند که کدام وقت برانکیزانند پرستندکان ایشانرا ✿ خدای شما

إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم

خدای یکانه است پس آنان که نمیکروند بسرای بازپسین دلهای ایشان

مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ ✿ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ

ناکرونده است بصانع وایشان بزرکی نماینده اند وکردن کشان ✿ هر آینه که بدرستی که خدای تعالی

يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

میداند آنراکه پنهان میدارید وآنراکه آشکارا میکنید بدرستی خدای دوست نمیدارد

الْمُسْتَكْبِرِينَ ✿ وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ

کردنکشان را از بعبودیت او ✿ وچون کفته شود مرایشان را چه چیز فرو فرستاد

يَعْلَمُ مَا — بالادغام سوسی
تُسِرُّونَ — بالترقیق ورش
تَدْعُونَ — غیر عاصم
شَيْئًا شَيْئًا — بالمد والتوسط بالتسهیل ورش وفی روایة خلاد
شَيْئًا وَهُمْ — مدغما غیر الغنة خلف
غَيْرُ أَحْيَاءٍ — بالترقیق ورش بالحذف وفیه
أَحْيَاءٍ — بالتسهیل الروم وفیه المد والقصر ... هشام
إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ — بالسکت خلف فی روایة
إِلَٰهٌ وَاحِدٌ — مدغما غیر الغنة خلف
لَا يُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش وسوسی
بِالْآخِرَةِ — بالنقل والترقیق مع المد ... ورش
بِالْآخِرَةِ — سکت خلف وفی روایة خلاد
مُنكِرَةٌ — بالترقیق ورش
وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ — مدغما غیر الغنة خلف
مُسْتَكْبِرُونَ — بالترقیق ورش
يَعْلَمُ مَا — بالادغام سوسی
يُسِرُّونَ — بالترقیق ورش
قِيلَ لَهُمْ — بالادغام سوسی
قِيلَ — بالاشمام کسائی وهشام

حلال است نه زر وابریشم
که محرم بر رجال است
خطاب مذکور در تلبسونها
ظاهرست که مردان قبا وکلاه
وکمر مرصع کرده بلالی ومرجا
وکهر پوشند ودر آراستن
خویش بدان کوشند همچو آراستن
به ثیاب خوب دارند وساختن
اکسیر مرغوب پندارند ✿
وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ معنی
اینست ومسخر کردانید برای
شما دریا را تا کوشت تازه بخورید
وبیرون آرید پیرایه که آنرا بپوشید
وبه بینی تو ای مخاطب غیر معین
کشتیها را بر آب روند ومی بینی
درو ی شکافنده است وَلِتَبْتَغُوا
مِن فَضْلِهِ معنی اینست ومی بینی
تو کشتیها را بر روی آب روان
شونده سطح آب را شکافنده تا
شما عبرت کیرید واز فضل خدا
سود سود را بجویید وتواند
بود که لتبتغوا
عطف باشد بر
لتاکلوا معنی
چنین آید مسخر
کردانید برای شما دریا را تا کوشت
تازه بخورید وپیرایه بیرون آرید
وبجویید از فضل خدای یعنی سود
سود ابرین تقدیر جمله وَتَرَى
الْفُلْكَ مَوَاخِرَ تواند بود که معترضه
میان معطوف ومعطوف علیه باشد
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ معنی
اینست وفضل خدای بجویید
تا شما آن نعمت را شکر کویید
شک نیست که کشتی نعمتی جلیله
ومکرمتی جزیله است بارهای
کران بسیار بردارد ودر مدت
قریبه در مسافت بعیده آرد زمین
بی پایانست وضعفا را قوات
ساکنان از روان کرداند وشستکان
را وخفتکان را بمقصد رساند منافع
او بسیارست از حد احصا وشمار
وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن
تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا
روایت کرده اند چون خدای عز وجل
زمین را بر آب کسترانید زمین بر
روی آب می جنبید فرشتکان
کفتند که این آرام نشد برد واهل
او قرار نکیرد خدای عز وجل فرشته
آفرید که بروی پا داشت زمین را از
جنبش باز داشت تا آنکه در روی
کوهها بزرک بیدا آورد زمین را
از جنبش ساکن کرد چنانچه
فرشتکان ندانستند که کوهها را از
چه بنا کرد وچکونه پیدا آورد ✿
معنی اینست وافکند در زمین کوههای بزرک درازرا از جهت ناخوش آمدن جنبیدن او یا از جهت خوش آمد نا جنبیدن او وملتبس با هل خویش با اهل خویش وکردانیدن در آن جویبارها وراهها
را جوی بجویی پیوسته وراهی براهی مقرون کشته لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ معنی اینست این همه امور که نمودار کردیم برای اهتداء شما پیدا آوردیم
تا در مناهج بمشاهده آیات قدرت راه یابید ودر مسالک زمین بمعاینه کوه بلند که از دور دیده شود وجوها وجاده راهها که سوی مقاصد رود بشتابید وعلامات ای وجعلنا طرق الفکرة
والسفر لاهتداء کم علامات آخر بسایر آیات القدرة الکاملة وسایر علامات السبل السابلة من تل وغار والنجم السیار معنی اینست وکردانیدیم در طرق فکر وسبل سفر غیر علامات مذکوره
علامات دیکر در زمین چون تلها وغارها ودر آسمان ستارها علی الخصوص وبستاره چه ستاره از معظم نشانهای راهست در بیابان بی نشان ودریای بی کران ایشان راه یابند وبر بری
وراهنمایی او در دریا وبیابان شتابند واز نجم مذکور بعضی ستاره مراد دارند وبعضی قطب را که ستاره ثابت است معهود پندارند چه ستاره است که از جای نمی جنبد وبعلامت بنات نعش

پس کسی که معنی اینست أفمن یخلق کمن لا یخلق می‌آفریند همچون کسی بود که نیافریند خرد تشبیه قادر بعاجز نکنید أفلا تذکرون معنی اینست نمی‌شنوید آنچ ذکر میکنیم و در گوش شما افکنیم پس موعظت نمیگیرید و پند نمی‌پذیرید وإن تعدوا نعمة الله لا تحصوها معنی اینست واگر خواهید که نعمت خدای را شمارید شمار آن نتوانید که نعمتهای خدای از حد عد بیرون است و از غایت احصاء افزون چون شمار نتوانید شکر چگونه توانید معنی این فضل خدای اگر توانند شمار کرد باکیست آنکه شکر یکی از هزار کرد إن الله لغفور رحیم معنی اینست ندبدرستی خدای هر اینه آمرزگار است تقصیرات شما بیامرزد و بخشاینده است جریمه افراط کفران بخشد والله یعلم ما تسرون وما تعلنون معنی اینست و خدای میداند آنچه پنهان میدارید از اعمال و آنچه آشکارا میکنید از افعال همه چیز داند و هیچ چیز برو پوشیده نماند والذین یدعون من دون الله لا یخلقون شیئا معنی اینست و آنانکه شما ایشان را از غیر خدای بالوهیت میخوانید و معبودان خویش میدانید چیزی را نمی آفرینند و وجود چیزی را از عدم نمی کنند ...

رَبُّكُمُوۤ اَوْزَارَهُمُوۤ يُضِلُّونَهُمُو قَبْلِهِمُو بُنْيَانَهُمُو فَوْقِهِمُو تُخْزِيهِمُو كُنْتُمُو فِيهِمُو

وابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

رَبُّكُمْ قَالُوٓا اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ۝ لِيَحْمِلُوٓا اَوْزَارَهُمْ

پروردگار شما گفتند افسانهای پیشینیان تا بردارند گناههای ایشان را

كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ اَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ

حال آنکه تمام بود در روز قیامت و چیزی از جنس بارهای گناه آنانکه بی راه کرده اند ایشان را

بِغَيْرِ عِلْمٍ اَلَا سَاۤءَ مَا يَزِرُونَ ۝ قَدْ مَكَرَ

بی دانشی بدان بدا آنچه برخواهند داشت تحقیق مکر کردند

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَتَى اللّٰهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ

آنکسان که از پیش ایشان بودند پس آمد عذاب خدای تعالی بناء مکر ایشان از

الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ

جهت ستونهای آن بنا پس بروی درآمد بر ایشان آسمانه مکر ایشان از زبر ایشان تمثیل ابطال الکید

وَاَتٰيهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۝

وآمد بایشان عذاب از آنجا که نمیدانستند

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ اَيْنَ شُرَكَاۤءِيَ

پس روز قیامت خوار و رسوا کرداند ایشان را و گوید خدای کجااند انبازان من

الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاۤقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ

آنانکه بودید شما که مخالفت میکردید با اهل توحید در باب ایشان گویند آنانکه

اُوتُوا الْعِلْمَ اِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوٓءَ

داده اند ایشان را دانش بدرستی که اهانت امروز و بدحالی لازم است

از ملایکه و علماء امت

اَنْزَلَ رَبُّكُمْ — بالادغام سوسی

الْاَوَّلِينَ — بالنقل ورش

الْاَوَّلِينَ — سکت خلف و فی روایة خلاد

رکوع

كَامِلَةً يَّوْمَ — مدغما بغیر الغنة خلف

وَمِنْ اَوْزَارِ — بالنقل ورش

وَمِنْ اَوْزَارِ — سکت خلف فی روایة

وَمِنْ اَوْزَارِ — بالامالة المحضة ابوعمرو دوری

وَمِنْ اَوْزَارِ — امالة بین بین ورش فی روایة

يَزِرُونَ — بالترقیق ورش

عَلَيْهِمُ — بضم الهاء والمیم حمزه والکسایی

عَلَيْهِمِ — بکسر الهاء والمیم ابوعمرو

وَاَتٰيهُمُ شُرَكَاۤءِيَ تُشَاۤقُّونِ اُوتُوا

بالامالة المحضة حمزه والکسایی — امالة بین بین فی روایة ورش — بغیر الهمزة فی روایة بزی — بکسر النون نافع — ثلثة اوجه لورش

اینست و آنانکه شما ایشان را از غیر خدای بالوهیت میخوانید و معبودان خویش میدانید چیزی را نمی آفرینند و وجود چیزی را از عدم نمی کنند و هیچ چیز نتوانند کرد قدرت ندارند بر قول و فعل عجز دارند هیچ چیز نتوانند کرد و هم یخلقون معنی اینست و ایشان البته آفریده شده اند و بخود پیدا نیامده اند ... اموات غیر احیاء معنی اینست ایشان مردگانند ... ایان یبعثون معنی اینست ... الهکم اله واحد معنی اینست معبود شما معبود یکی است ... فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم منکرة وهم مستکبرون معنی اینست ...

لا جرم أن الله یعلم ما یسرون وما یعلنون معنی اینست حقا راست و درست است چاره نیست که هر آینه باشد ایشان را عذاب دوزخ زیرا که خدای میداند آنچ ایشان پنهان میدارند و آنچه آشکارا می‌آرند همه چیز داند و هیچ چیز از و پوشیده نماند آشکارا و نهان دلهاء ایشان آگاه شود و خودبینی و استکبار ایشان را عالم بود و چون بعصیان ایشان آن ایشان را عقوبت کند إنه لا یحب المستکبرین معنی اینست بدرستی خدای دوست ندارد کبر کنندگان و بزرگی جویندگان را که از قدر و از حد مرتبه خویش بیشتر بوند از اذعان و انقیاد بحق تکبر کنند و از قبول و تسلیم صدق ترفع نمایند وإذا قیل لهم ماذا أنزل ربکم قالوا أساطیر الأولین لیحملوا أوزارهم کاملة یوم القیامة ومن أوزار الذین یضلونهم بغیر علم روایت کرده اند در آغاز چون آوازه بعث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آمد هر کسی از اطراف برای تحقیق حال و شنیدن مقال پیغمبر می آمد راههاء درآمد مکه دوازده بود و آیندگان درین دوازده راه توجه میمودند کفار مکه دوازده راه مذکور را بر خویش قسمت کردند

در هر راهي جماعتي براي باز داشتن آيندگان از ملاقات پيغمبر مترصد نشستند چون كسي از بيرون بقصد ملاقات پيغمبر آمدي و در شهر در آمدي مقتسمان مذكور نكوهش پيغمبر عليه السلام
ميكردند و او را در مذمت مي آوردند و اگر از آيندگان كسي از آنچ بر پيغمبر منزلست سوال كردي ايشان منكر مي شدند و انكار نزول ميكردند ميگفتند بر وي چيزي منزل نشده و بر وي كتابي
نيامده آنچ او منزل ميگويد نبشتهاي پيشينان و گفتهاي ديگرانست تا آيندگان باز گردند و بشرف ملاقات مشرف نگردند پيغمبر صلى الله عليه وسلم ابو بكر صديق و عمر و حمزه و طلحه
و زبير و غير ايشانرا تعين كرد و ايشانرا بر آن آورد تا در راههايي كه ايشان مي نشستند بروند و پيش آيندگان ايشان بمدح و ثناء پيغمبر مشغول شوند نكوهش كافرانرا رد كنند
و ستايش پيغمبر عليه السلام در گوش آيندگان افكنند و بعضي گويند در مكه چهار راه بود اهل مكه در هر راهي چهار كس را بنشستن فرمود همه نشستندگان راهها شانزده كس
بودند كه پيش آيندگان نكوهش پيغمبر ميكردند مجنون و كاهن و ساحر و شاعر و كذاب ميگفتند و چيزي كه منزلست بر وي نفي نزول آن ميكردند و اساطير پيشينان
ميخواندند پيغمبر نيز همچند ايشان تعين كرد و ايشانرا بر ستودن پيغمبر و تكذيب كافران آورد تا گويند محمد عاقلترين مردمانست همه كارهاء او بر طريق عاقلانست اينچنين كسي را مجنون چگونه گويند و قتي در مدت عمر دروغ نگفته است او را كذاب چه نوع خوانند كهانت و ساحري و شاعري نياموخته كاهن و ساحر از كجاست با اينچنين عقل و هوشياري او صفت كردن بجنون سخن دروغ نابوده و ناروا است چون آيندگان از ياران پيغمبر عليه السلام بشنوند خود را از ملاقات پيغمبر محروم نكنند غرض كافران حاصل نشود مقصود بحصول نه پيوندد در اين آيت در شان مقتسمان مذكور و دشمنان مسطور نازل گشت و در حق ايشان بوروديوست معني اينست وچون گفته شود مر ايشانرا چيست آنك فرستاده است پروردگار شما يا كدام چيز را فرستاده است پروردگار شما بگويند بر محمد چيزي منزل نشده و بر وي وحي نيامده آنچه از دعوي نزول آن ميكند نبشتها و گفتهاء پيشينانست اباطيل و اكاذيب ايشانست تا بار اضلال بتمام و كمال در روز قيامت بر گيرند و بعض بارهاء كساني كه ايشانرا بغير علم يعني بجهل اضلال كرده اند و ندانى بر گمراهي و تباهي آورده اند بر خود نهند و در تحمل بارهاي متابعان تقييد ببعض كرد كلمه تبعيض آوردن براي آنست كه بعض گناهان كه كسي بنفس خويش [illegible] بغير تسبيب ايشان مي آرد او زار آن گناه با ايشان تعلق ندارد ألا ساء ما يزرون معني اينست هوشدار كه بد بارهايي است كه بر ميگيرند كافران گناهان ايشان
قد مكر الذين من قبلهم فأتى الله بنيانهم من القواعد فخر عليهم السقف من فوقهم

كنتمو ربكمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

على الكافرين لا الذين تتوفيهم الملائكة
بر كافران — آنان كه قبض روح نمايند ايشانرا فريشتگان
ظالمي أنفسهم صـ فألقوا السلم ما كنا نعمل
حال آنكه ستمكاران باشند بر نفسهاي خود پس مصالحت جويند و گويند نبوديم ما كه كرديم
من سوء ط بلى إن الله عليم بما كنتم تعملون
هيچ بدي آري بدرستي خداي تعالى داناست بآنچه بوديد كه ميكرديد
فادخلوا أبواب جهنم ط خالدين فيها فلبئس
پس درآييد بدرهاي دوزخ حال آنكه جاويد باشيد در آن پس بد جاي
مثوى المتكبرين وقيل للذين اتقوا
بازگشتن بزرگي نمايندگان نه باستحقاق وگفته شود مر آنانرا كه پرهيزكاري نمودند
ماذا أنزل ربكم ط قالوا خيرا ط للذين أحسنوا
چه چيز فرو فرستاد پروردگار شما گويند فرو فرستاد نيكي مر آنانراست كه نيكوي كردند
في هذه الدنيا حسنة ط ولدار الآخرة خير ط
در اين جهان نيكوي وهر آينه سراي بازپسين است بهترست
ولنعم دار المتقين لا جنات عدن يدخلونها
ونيكا سراي پرهيزكاران بوستانهاي اقامت درآيند در آن
تجري من تحتها الأنهار لهم فيها ما يشاءون ط
ميرود از زير درختان وقصرهاء آن جويها مرايشانراست در آن آنچه خواهند

الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو و دوري
الكافرين — بالامالة بين بين ورش
تتوفيهم — بالياء الامالة المحضة حمزة
تتوفيهم — بالامالة المحضة كسائي
تتوفيهم — امال بين بين ورش في رواية
الملائكة ظالمي — بالادغام سوسي
السلم ما — بالادغام سوسي
سوء سو — بالنقل مع الروم والادغام في الروم والاشمام والسكون
بلى بلى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش في رواية
فلبئس — بالابدال ورش وسوسي
وقيل للذين — بالادغام سوسي
أنزل ربكم — بالادغام سوسي
خير الدنيا — بالترقيق ورش
الدنيا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو و ورش
حسنة — بالامالة في الوقف كسائي
الآخرة — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش
الآخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد
عدن يدخلونها — مدغما غير الغنة خلف
الانهار — بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
الانهار لهم — ادغم سوسي
يشاءون — بالتسهيل ثلثة اوجه لورش

معني اينست بدرستي مكر كردند و بدسگالي نمودند آنانك پيشتر از شما بودند و با پيغمبران تكذيب پيش آمدند پس ايشان را مكر شد پس حكم خداي و عذاب او آمد و خشم و قهر او در آمد در بناها از ستونها و بنيادها ايشان كه بناها مبني بر آن بود و قرار و استواري بر اعتماد آن مينمود ديگر آنك
اضطرابي و زلزله زاد تا آنگاه سقفها از بالا بر ايشان افتاد و قهر او در آمد از آنجا كه نمي دانستند و خود را ايمن و فارغ مي پنداشتند سوي هلاك شتافتند و فرصت دم زدن نيافتند
روايت كرده اند نمرود بن كنعان در بابل كوشكي بطول او پنج هزار گز و بعضي گويند دو فرسنگ بود ساخت و براي او ستونها و بنيادها بر داخت حق سبحانه و تعالى بادي سخت را
در وزيدن آورد چنانچه ستونها و بنيادها او را جنبانيد بنا را خراب كرد و كساني كه زير آن بودند هلاك شدند پست و نيست گشتند ثم يوم القيامة يخزيهم معني اينست
بر عذاب دنيا بسنده نخواهد بود و بيشتر عذابي ديگر روي خواهد نمود و در روز قيامت خداي ايشانرا رسوا خواهد كرد و ايشانرا بر فضوح و رسوايي خواهد آورد ويقول أين شركائي

الذين كنتم تشاقون فيهم معني اينست وبگويد خداي مركافرانرا كجا اند كساني كه شما ايشانرا شريك من ميگفتيد شركت ايشان با من مي جستيد آنانكه بوديد كه در شان ايشان
مخالفت ميكرديد وخود را در تخالف وتنازع مي آورديد قال الذين اوتوا العلم ان الخزي اليوم والسوء علي الكافرين معني اينست گفتند آنانكه علم داده شده اند يعني انبيا وعلما كه در دنيا در
دعوت ايشان بوده اند بدرستي رسوايي امروز يعني در روز جزا ومشهد رسل وانبيا مجمع پيشينيان وپسينيان ومحضر سابقان ومتاخران وبدحالي ولحوق عقوبت متوالي بر كافرانست
وان آيت متضمن شرف وعظمت علماست كه ايشان را در اولي واخري مقام افتا وقضاست الذين تتوفيهم الملائكة ظالمي انفسهم فالقوا السلم معني اينست كافران آنكه استد
فريشتگان جان ايشان درحالتي كه ايشان برنفس خويش ظلم دارند وبرخويش ستمكارند يعني كافراني كه كافر مردند ودرحالت ظلم وكفر جان بملائكه موت سپردند پس در وقتي كه ايمان را فايده نبود
ودر گرويدن هيچ سود نباشد يعني بعد از مرگ بخدا گرويدند وانقياد دين خدا ورزيدند ما كنا نعمل من سوء بلي ان الله عليم بما كنتم تعملون معني اينست
بگويند كافران بوديم ما بدي كننده
وخود را درسزاي بدي افكننده
بگويند آنانكه داده شده اند
علم از انبيا وعلما بلي بوده ايد شما
بدي كننده وخود را در ورطه
عقوبت افكننده بدرستي كه خداي
عليم است بر آنچه شما ميكرديد ميد
كارهايي كه شما مي آورديد با علم حاكم
انكار چه فايده كند ودر نفي چه سود
بود فادخلوا ابواب جهنم
خالدين فيها معني اينست
چون از شما عمل ناشايسته صادر
گشت وكار ناپسنديده بظهور
پيوست پس در درهاي دوزخ در
آييد درحالتي كه مقدرست كه در
دوزخ جاويد باشيد فلبئس
مثوي المتكبرين معني
اينست پس بد كه جاي
كينم هر آينه بد موضع قرار
ومحل استقرارست مر متكبران
وكبر كنندگان وآن دوزخ و
عذاب نارست وقيل للذين
اتقوا ماذا انزل ربكم قالوا
خيرا معني اينست وچون
گفته شدي مرمتقيان را يعني
صحابه پيغمبر را عليه السلام
چه فرستاده است پروردگار
شما ميگفتند همه خير وهمه نيكي
را فرستاده در خير وخيريت بر
مردمان گشاده است اختصار
ميكردند ولفظ خير كه جامع
همه نيكيهاست مي آوردند كه اگر
تفسير ميكردند اطناب آمدي
سخن دراز شدي للذين
احسنوا في هذه الدنيا
حسنة ولدار الآخرة خير
معني اينست كاين است
مر كساني را كه بايمان وطاعت
درين دنيا نيكي كردند وكار
نيك آوردند عطيه حسنه
يعني مثوبت جنت مستحسنه
وهر آينه سراي نعمتهاء آخرت
يعني بهشت جاودان بهترست
از همه نعمتهاي دنيا ونيكيهاء
اين جهان ولنعم دار
المتقين معني اينست
وهر آينه نيكوست سراي متقيان
سراي نعم آخرت يعني بهشت
جاودان مقام نعمت جاويد

كنتم انفسهمو فاصابهمو بهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كذلك يجزي الله المتقين ۝ الذين تتوفيهم
همچنان پاداش ميدهد خداي تعالي پرهيزكارانرا آنان كه قبض روح نمايند ايشانرا

الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم
فريشتگان حال آنكه پاك باشند از معاصي گويند سلام برشما يعني سلام از آفات

ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون ۝ هل ينظرون
در رويد در بهشت بسبب آنچه بوديد كه ميكرديد هيچ چشم ميدارند

الا ان تأتيهم الملائكة او يأتي امر ربك كذلك
مگر آنكه آيد بايشان فريشتگان يا آيد فرمان پروردگار تو همچنان

فعل الذين من قبلهم وما ظلمهم الله ولكن
كردند آنان كه پيش از ايشان بودند وستم نكرد برايشان بعذاب خداي تعالي وليكن

كانوا انفسهم يظلمون ۝ فاصابهم سيئات
بودند كه برتنهاي خود ستم كردند پس رسيد بايشان بديهاي

ما عملوا وحاق بهم ما كانوا به يستهزءون ۝
آنچه كردند وفرود آمد بايشان وبال آنچه بودند كه بآن افسوس مينمودند

وقال الذين اشركوا لو شاء الله ما عبدنا
وگويند آنانكه انباز گرفتند بخداي اگر خواستي خداي نپرستيديمي ما

من دونه من شيء نحن ولا آباؤنا ولا حرمنا
جز خدايرا هيچ چيزي ما ونه پدران ما وحرام نكرديمي

يتوفيهم بالياء مع امالة المحضة حمزة
تتوفيهم مع امالة المحضة الكسائي
تتوفيهم بين بين ورش وفي رواية
الملائكة طيبين بالادغام سوسي
ان ياتيهم بالياء خلاد والكسائي وبالابدال ورش والسوسي
ان تاتيهم بالابدال ورش والسوسي
او ياتي بالابدال ورش والسوسي
امر ربك بالادغام سوسي
ظلمهم بالتغليظ ورش
ركوع
سيات اورش ثلاثة اوجه
وحاق بالامالة حمزة

يستهزءون بالتسهيل في الوقف حمزة
يستهزيون بالابدال في الوقف حمزة
يستهزون بالحذف في الوقف حمزة
لو شاء بالامالة حمزة وابن ذكوان
شي بالمد والتوسط ورش
شي بالنقل والادغام في كل واحد منهما الروم والسكون في حمزة وهشام

ومكان حصول اميد موضع ملك لايبلي مثال ثواب نعيم لاينفني جاي آرام وقرار موعد رويت كردگار كدام موعد از وي بمدح سزاوارتر بود وكدام جا بستايش از وي لايقتر باشد جنات
عدن يدخلونها تجري من تحتها الانهار لهم فيها ما يشاءون معني اينست جنات عدن يعني جنات اقامت وقرار در آيند در آن روان باشد فرود آن انهار باشد مر ايشانرا در جنات مذكور
آنچه خواهند بيابند از نعيم بهشت آنچه در خاطر بگذرانند كذلك يجزي الله المتقين الذين تتوفيهم الملائكة طيبين معني اينست همچنين جزا دهد خداي متقيانرا كه فريشتگان
جان ايشان بستانند درين حالت كه ايشان پاك باشند از لوث ومعاصي طاهر باشند يقولون سلام عليكم ادخلوا الجنة بما كنتم تعملون معني اينست فريشتگان گويند سلام
بادر شما در بهشت در آييد بدانچه عمل ميكرديد وباعمالي كه مي ورزيد هل ينظرون الا ان تاتيهم الملائكة او ياتي امر ربك معني اينست كه كافران منتظر نديعني منتظر نانند
مگر بآمدن فريشتگان يا آمدن فرمان خدا بعذاب ايشان كذلك فعل الذين من قبلهم معني اينست كاري مثل اين كار كه كفار زمانه ميكنند كرده اند كساني كه پيش از ايشان بود

يعني انبيارا تكذيب كرده اند وبا ايشان دشمني نموده اند ايشان از مشاق ومتاعب ديدند آنچ ديدند واز رنج وعذاب كشيدند آنچ كشيدند وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ معني اينست
وحال اينست ظلم نكرده است خداي عز وجل برايشان جه فرود آورد كه كاري بر محل بود وبه استحقاق وسزاواري روي نمود وضع الشئ في محله ظلم نبود وكاري كه باستحقاق باشد ستم
نباشد وليكن بوده اند ايشان برنفسهاي خويش ستم كنند وبعمل خود خود را در هلاك افكنند بيت جو خواستي كه كشي بار رنج بار كشي ستم بود زتو بر تو ندا زنهند بار
فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ معني اينست پس رسيد ايشانرا عقوبات عملهاي زشت كه ايشان ميكردند وكارها كه بدان استهزا ميكردند
ودر نزول آن شتابي مي جستند وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ معني اينست مشركان در اشراك
خويش مشيت خدايرا حجت ساختند وبوقوع عمل باختيار واقتدار خويش نپرداختند لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شيء كفتند بدين عذر اثبات معذور بودن خويش در اشراك
وكفر خود جستند يعني اكر خداي خواستي كه ما وپدران ما چيزي جز اونه پرستيم نمي پرستيد ودر پرستش او ما وپدران ما شرك نمي كشتيم وچيزي را بغير حكم او از بحيره وسائبه ووصيله وحام وجز آن حرام نميكردانيدي وخود را از نعمتهاء خداي محروم نمي رسانيديم ليكن خداي خواسته بود كه اين كارها از ما آيد واين بدينها روي نمايد چه كنيم كه خود را درخواست خداي بيفكنيم اختيار واقتدار خويش نديدند در بناء فعل اختياري قدرت واختيار نرسيدند خود را بر اختيار نيكي واختيار باز ماندن از بدي نياوردند باختيار وقدرت خويش عملهاي ناشايسته آوردند با قادر مطلق وحكيم بحق بحجت نادرست پيش آمدند لاجرم مخذول ومردود شدند بيت
باختيار تو كركس نهد به پشت تو بار
كراني كر رسد جرم خويشتن بندار
هر كه كاري باختيار تو كند وبخواست
تو ترا در رنج افكند اين رنج را از
خويش بايد داشت وكرده خويش بايد بنداشت بيت
از كرده ماست هرچه بر ماست
فرياد ز دست خويش فرياد
كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ معني اينست همچنين كردند كساني كه پيش از شما بودند ومثل اين اعتذار مينمودند معلوم است چه سزا يافتند وبكدام ما واشا فتند فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ معني اينست كار بد ايشان ترا زيان نكند زيرا كه نيست بر فرستادكان مكر رسانيدن پيغام ظاهر وپيدا جدا كننده ميان حق وباطل وضلال وهدي وآن كرده وحق تبليغ بجا آورده اكر كسي فرمان بجا نيارد مبلغ را چه زيان دارد وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ معني اينست وبسوكند ياد ميكنم هرآينه

فمنهمو منهمو هديهمو لهمو ايمانهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ
از غير او هيچ چيز را همچنان كردند آنكسان كه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
پيش از ايشان بودند پس هيچ هست بر پيغمبران فرستاده مكر رسانيدن هويدا

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا
وبحقيقت فرستاديم در ميان هر كروهي پيغمبري را كه بپرستيد

اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى
خدايرا ودور شويد از پرستيدن هرچه جز معبود بحق است پس از ايشان كس هست كه راه نمود اورا

اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا
خداي تعالي واز ايشان است كسي كه ثابت شد برو كمراهي پس برويد

فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
در زمين پس بنكريد كه چكونه بود سرانجام كار دروغ دارندكان

إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
اكر حرص نمايي بر راه راست نمودن ايشان پس بدرستي خداي تعالي راه ننمايد

مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ وَأَقْسَمُوا
آنرا كه كمراه كرد ونيست مر ايشانرا هيچ ياري دهندكاني وسوكند خوردند

بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ
بخداي تعالي غايت سوكندهاي ايشان كه برنه انكيزاند خداي تعالي آنرا كه ميرد

شيء شي بالمد والتوسط ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
رسولا ان بالنقل ورش
رسولا ان سكت خلف وفي رواية
ان اعبدوا نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي
الضلالة بالامالة في الوقف كسائي
فسيروا بالترقيق ورش
في الارض بالنقل ورش
في الارض سكت خلف وفي رواية خلاد
هديهم بالامالة المحضة حمزة والكسائي
هديهم وبين بين ورش في رواية
لا يهدي نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
لا يهدى بين بين في رواية ورش
من يضل مدغما غير الغنة خلف
من يموت مدغما غير الغنة خلف

بدرستي برانكيختيم در هر كروهي رسولي را وكفتيم خدايرا بپرستيد واز طاغوت احتراز كنيد يعني از معبود باطل كه مي پرستيد باز مانيد واجتناب نماييد پس دو فرقه شدند ودر افتراق
واختلاف آمدند بعضي را خداي راه راست نمود وراه راست يافتند وبعضي بقضاء ازلي وتقدير لم يزلي برايشان ضلال ثابت كشت وكار ايشان بسوي خلل وزشتي باز پيوست فَسِيرُوا
فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ معني اينست چون پيغمبررا تكذيب كرديد وخود در كمراهي آورديد در زمين سير كنيد ونظر عبرت به بينيد در اين
كه عاقبت تكذيب كنندكان وآخر كار ايشان بر چه كيفيت بود وايشانرا بشومي تكذيب چه عذاب وهلاك روي نمود آثار خرابي شهرها به بينيد وخالي بودن مساكن
ايشان معاينه كنيد إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ روايت كرده اند پيغمبر عليه السلام برايمان آوردن مردمان حريص بودي در ايمان ابي طالب ودر خويش
وقرابتان ديكر كوشش مينمود در ناكرويدن ايشان محزون بودي ودر راهنمايي ايشان جد وجهد نمودي اينجمله بر سبيل اعتراض براي تنبيه پيغمبر نازل كشت مضمون آيه

غير

بيان سونه

إن تحرص شرط است جزاء شرط محذوف است اي ان تحرص على هديهم لا يحصل لهم الاهتداء وجمله فإن الله لا يهدي من يضل تعليل است من يضل بمعني من اضله مفعول لا يهدي است معني چنين آيد بدرستي كه خداي راه راست ننمايد كسي را كه گمراه كرده است واز ازل او را بگمراهي ابد آورده است وبعضي لا يهدي بمعني لا يهتدي گويند وتصحيح آن از استعمال الهدية فهدي جويند من تقدير من يضل در محل رفع بود فاعل لا يهدي باشد قراءت عبد الله لا يهدي با دغام با ادغام تا در دال كه اصل لا يهتدي بود مويد اين معني است معني چنين آيد بدرستي راه نيابد كسي كه خداي او را گمراه كند ويضل بر هر تقديري جاريست بر غير من هو له مسندي جاري بر غير من هو له باشد اگر صفت است ابراز ضمير او مطلقا در التباس وعدم التباس واقع شود واگر فعل است ابراز ضمير او در غير محل التباس واقع نشود واينجا محل التباس نيست معلوم است كه فاعل فعل اضلال خداست وتاكيد جمله از جهت تقديم ملوح است زيرا جمله نفي حريص بودن پيغمبر بر هدي ايشان ملوح است بر اين كه ايشان را خداي راه راست نخواهد نمود

أنهمو لنبوئنهمو ربهمو إليهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بلى وعدا عليه حقا ولكن أكثر الناس

آري وعده كرد خداي بعث را وعده كردني واجب برحكمت او وليكن بيشتر مردمان

لا يعلمون ۝ ليبين لهم الذي يختلفون فيه

نمي دانند تا بيان روشن كند مر ايشان را آنرا كه اختلاف ميكنند در آن

وليعلم الذين كفروا أنهم كانوا كاذبين ۝ نصف

وتا بدانند آنان كه كافر شدند كه ايشان بودند دروغ گويان

إنما قولنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن

بدرستي كه گفتار ما وحكم ما مر چيزي را چون خواهيم ايجاد آنرا آنست كه گوييم مر او را موجود شو

فيكون ۝ والذين هاجروا في الله من بعد

پس موجود شود وآنان كه مفارقت نمودند از اوطان خود در راه دين خداي از پس

ما ظلموا لنبوئنهم في الدنيا حسنة ولأجر

آنچه ستم كرده شده بودند هر آينه جاي دهيم ايشانرا در اين جهان جاي دادن نيكو وهر آينه پاداش

الآخرة أكبر لو كانوا يعلمون ۝ الذين

آن جهان بزرگترست اگر باشند كه دانند آنكسان كه

صبروا وعلى ربهم يتوكلون ۝ وما

شكيبايي نمودند بر فراق اقارب واوطان وبر فضل پروردگار خود اعتماد كردند ونه

أرسلنا من قبلك إلا رجالا نوحي إليهم

فرستاديم ما پيش از تو مگر مردماني را كه وحي فرستاده مي شد سوي ايشان

بلى بلى بالإمالة حمزة والكسائي وبين بين ورش وفي رواية أبو بكر

عليهي حقا ق بالإشباع ابن كثير مدغما غير الغنة خلف

الناس بالإمالة في رواية الدوري

ليبين لهم بالإدغام السوسي

فهي بالإشباع ابن كثير

ركوع

لشي لشي بالمد والتوسط بالسكت خلف ورش وفي رواية خلاد

لشيء إذا بالنقل ورش

لشيء إذا بسكت خلف في رواية

أردناهو بالإشباع ابن كثير

أن نقول له بالإدغام السوسي

فيكون بالنصب ابن عامر والكسائي في الدنيا بالإمالة حمزة والكسائي وبين بين أبو عمرو وفي رواية ورش حسنة الآخرة بالإمالة في الوقف الكسائي بالنقل والترقيق ورش مع ثلاثة أوجه رجالا يوحي مدغما غير الغنة خلف يوحي بالياء غير حفص يوحي بالإمالة حمزة والكسائي أمال ابن بين ورش في رواية إليهم بضم الهاء حمزة

ملوح است بر اين كه ايشان را خداي راه راست نخواهد نمود تقديم ملوح سامع را است بمنزله سائل كه جمله را مؤكد آورد ونقيض من يضل را مسند دارند جمله لا يهدي را خبر مبتدا سازند جمله خبر آن گويند وآن از جهت فاعل نحو مشكل است ... فعل مبتدا باشد تقديم ... جايز نبيند ... معني اينست كه ... وعدا عليه حقا معني اينست وعده كرده است خداي بعث وعده كردني حق پس ثابت ومحقق ولكن أكثر الناس لا يعلمون معني اينست وليكن بيشتر مردمان وقوع بعث را نميدانند وثابت وكا

نميدانند ليبين لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا أنهم كانوا كاذبين معني اين آيت خداي عز وجل مردگان را بعث خواهد كرد ودر محشر حاضر خواهد آورد تا بيان كند وظاهر كرداند براي ايشان آنچه از قيام قيامت ولحوق عذاب اختلاف ميكردند در آن وتا بدانند كافران كه بوده اند در انكار قيام قيامت از دروغ گويان ومكابران يعني چون بعث وحشر شود وآنچه پيغمبران از آن خبر كرده اند ظاهر گردد كافران بدانند انكار قيامت را كه انكار ميكرديم ودر حيز امتناع مي آورديم ما در آن از دروغ گويان بوديم ودر انكار آن توجيه باطل مينموديم إنما قولنا لشيء إذا أردناه أن نقول له كن فيكون معني اينست چون چيزي را كلمه كن بگوييم پس او موجود شود وبحصول پيوندد چون نابوده بكلمه كن موجود شود معدوم صرف وجود يابد مرده چرا زنده نگردد ميت چرا مبعوث نشود چنانچه جاي ديگر گفت قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم والذين هاجروا في الله

ای فی رضاء الله مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً معنی اینست و آنانکه از اوطان در رضاء خدای هجرت نمودند پس از آنکه بظلم اهل مکه مظلوم شدند بسوگند یاد میکنم هر آینه ایشان را در دنیا جای دادنی نیکو جا دهیم همچو مدینه مقام پاکیزه بخشیم که خلق مدینه ایشان را جا دادند و یاری کردند که هم ایشان را میسر آید و هم از ایشان روی نماید وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ
معنی اینست و هر آینه اجر آخرت اکبرست یعنی اجر مذکور مر ایشان را بزرگترست لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ معنی اینست اگر مشرکان باجر آخرت عالم می بودند هر آینه دو کار دین رغبت مینمودند یا ضمیر عاید بر مهاجرانست ای لو کان المهاجرون عالمین باجرهم لازادوا فی اجتهادهم وصبرهم وکما اخر الهجرة احد منهم معنی این بود اگر زمرهٔ مهاجران بمقدار اجر هجرت عالم میبودند در کوشش در آن و صبر بر مشاق آن می افزودند هریکی جهد بر سبقت کردی هیچ یکی دل بر تاخیر ننهادی و جمله شرطیه معترضه بود متضمن ترغیب کافران یا افزونی رغبت مهاجران و تثبیت ایشان باشد
الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ معنی اینست ایشان یعنی مهاجران آنانند که در وقت هجرت اوطان و مفارقت اقران و مشقت ایذاء دشمنان و گذاشتن خانمان صبر کردند و بخدا کارهاء خود سپردند و بهرچه از خدای تعالی رسید خشنود شدند و بهرچه خدای داد راضی گشتند مصراع دولت این دولت است کار این کار
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ روایت کرده اند که کفار نبوت پیغمبر را منکر شدند و برای نفی آن تمسک باطل کردند ابشر یهدوننا ابعث الله بشرا رسولا و رسالت را استبعاد کفتند و برای رسالت تعیین ملکیت جستند این آیت بر سبیل اعتراض در رد مقالت ایشان نازل شد معنی اینست و فرستادیم پیش از تو مگر مردانی که وحی کرده میشود سوی ایشان و رجال آدمیان باشند فرشتگان نبوند و تو رسولی از رسولانی چه استبعاد بود درین که از آدمیانی و قصر ارسال بر رجال رد قول کسی استکه او مادر موسی و مادر عیسی علیهما السلام والصلوات را نبیه دانند در باب نبوت مادر موسی آیت وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ و در باب نبوت مادر عیسی قول جبرئیل إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ برخوانند و این تمسک خطاست وجه غلط در وی بدانستی چه این وجه مستلزم نبوت نیست آیت وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ دال برین معنی است معلوم است ازینکه نحل را وحی رو نمود کسی نگوید که نحل پیغمبر بود و ارسال جبرئیل بر غیر انبیا برای کاری و حمایتی روا بود چون آمدن او بر یوسف در چاه در حالهٔ صبا یا برای عقوبتی و شکاتی چون آمدن او بر قوم لوط برای اهلاک و افنا فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ معنی اینست

كنتمو اليهمو ولعلهمو يأخذهمو تقلبهمو همو يأخذهمو ربكمو
قرا ابن كثير الصلة وفي رواية قالون

فَسْـَٔلُوٓا۟ أَهْلَ ٱلذِّكْرِ إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝
پس بپرسید ای اهل مکه از اهل کتاب را یعنی یهود و نصاری اگر هستید که نمیدانید
بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ ۗ وَأَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ
بدلایل روشن و کتابها و فرو فرستادیم سوی تو قرآن را تا بیان روشن کنی
لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝
برای مردمان آنرا که فرو فرستاده شد سوی ایشان و تا مگر ایشان اندیشه کنند و تفکر و تامل نمایند در آن
أَفَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُوا۟ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَخْسِفَ
ای پس ایمن شدند آنکسان که مکر کردند بدیها را که فرو برد
ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ
خدای تعالی ایشان را بزمین یا آرد بایشان عذاب را از
حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۝ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِى تَقَلُّبِهِمْ
آنجا که ندانند یا گیرد ایشان را در وقت تردد ایشان بجهت معاش
فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ ۝ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ
چه نه اند ایشان فوت شوندگان از عذاب خدای یا عقاب فرماید ایشان را بر حالتی که متوقع باشند و خائف از آن
فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝ أَوَلَمْ يَرَوْا۟
پس بدرستی پروردگار شما هر آینه مهربانست بخشاینده ای ننگرستند
إِلَىٰ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَىْءٍ يَتَفَيَّؤُا۟ ظِلَٰلُهُۥ
سوی آنچه آفرید خدای عز و جل از هرچه هست منتقل میشود سایهٔ آن

فسلوا الذكر — بالنقل ابن كثير والكسائي — بالنقل ورش
لتبين للناس — بالادغام السوسي
للناس اليهم — بالامالة دوري وبضم الهاء حمزة
السيئات — ثلثة اوجه لورش
ان نخسف — مدغما بغير الغنة خلف
بهم بهم — بضم الهاء حمزة ابو عمرو
الارض — بالنقل ورش
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
اويأتيهم — بالابدال ورش والسوسي
اويأخذهم — بالابدال ورش والسوسي
اويأخذهم — بالابدال ورش والسوسي

لرءف — ابو عمرو وحمزة والكسائي وابو بكر
لروف — ثلثة اوجه لورش
يروا الي — النقل ورش
يروا الي — سكت خلف في رواية
تروا — بالتاء حمزة والكسائي
شي شي
شي يتفيؤا — مدغما بغير الغنة خلف
تتفيو — بالتاء ابو عمرو

و نفرستاده ایم پیش از تو مگر مردانی را که وحی کرده میشد بر ایشان یا وحی میکردیم بر ایشان پس بپرسید خداوندان یادداشت را چون عبد الله سلام و یاران او که حالهٔ گذشتگان میدانستند و بیان آن می توانستند اگر باشید شما که نمیدانید که پیغمبران گذشته بر کدام صفت بودند و بر کدام صورت مینمودند فرستاده بودیم ایشان را با معجزات ظاهره و کتابهاء متظاهره تو نیز بغا چه استبعاد بود در نبوت تو بدین که بشری وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ معنی اینست و فرود آوردیم بر تو ذکر را یعنی قرآن را که متضمن ذکر ذات خدای و صفات او و ذکر احکام و شرایع و وعد و وعید و مبدأ و معاد و سایر آنچه متضمن است قرآن ذکر آنرا تا بیان کنی برای مردمان آنچه فرستاده شده است سوی ایشان از امر و نهی و حلال و حرام و فرایض و نوافل و سایر شرایع و احکام و تا ایشان تفکر کنند و خود را در تامل و اندیشه افکنند در مقام تحقیق حق بنشینند و بامعان نظر و احسان فکر به بینند که کلامی

ازهمه کلامهای بمتاز جامع مرعلم بیشینیان وپسینیان بروجه ایجاز نظمی بلیغ که بطرف اعلی بلاغت رسید مثل این کلام را کوش سال وبشر نشنیده شامل انواع جلالت وجزالت معجز مثبته مرتب
ورسالت محتوی باخبار ازمغیبات مشتمل برخواص حروف وآیات فاتحة الکتاب شفاء من کل داء حرزی ازآنست وعوده معوذتین بر آثار وبرهانست ان الشیاطین لایدخل بیتا یقرا فیه سورة
البقرة مؤید همین شانست کلامی که هیچ کژی ندارد وبهیچ جهت صورت اعوجاج نیارد مبین دینی وشرعی یعنی است که با هردینی که مقابله کند راجح آید وبا هر ملتی که برابر کنند بعقل افزون
نماید چون تفکر کنند وخود را درین اندیشه افکنند معلوم شود که این چنین کلام کلام بشر نباشد وجز کلام خالق قوی وقدیر نبود پس بدو باید گروید وقبول آن لازم باید دید **افامن الذین**
مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض او یاتیهم العذاب من حیث لایشعرون معنی اینست آیا کافران مکر کردند پس ایمن شدند ازین که ایشان را خدای در زمین

وهمو وهمون ربهمو فوقهمو بکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم
از دست راست ودست چپ حال آنکه منقادند فرمان خدا را در تزاید وتناقص وانتقال وایشان
داخرون ۝ ولله یسجد ما فی السموات
در معرض ذل انقیاد اند ومر خدای را سجده میکند آنچه در آسمانها
وما فی الارض من دابة والملائکة وهم
وآنچه در زمین است از هر جنبنده وفریشتگان وایشان
لا یستکبرون ۝ یخافون ربهم من
بزرگی نی نمایند از طاعت خدای تعالی می ترسند از پروردگار ایشان از آنکه
فوقهم ویفعلون ما یؤمرون ۝ وقال الله
قاهرست وغالب بر ایشان ومیکنند آنچه مأمورند بآن وگفت خدای تعالی
لا تتخذوا الهین اثنین ج انما هو اله واحد ج
مگیرید دو خدای بدرستی او خدای یگانه است
فایای فارهبون ۝ وله ما فی السموات
پس خاص از من بترسید وبس ومر اوراست آنچه در آسمانها
والارض وله الدین واصبا ط افغیر الله
وزمین است ومر اوراست روز جزا حال آنکه دایم وثابت است ای پس جز از خدای تعالی
تتقون ۝ وما بکم من نعمة فمن الله
می ترسید وآنچه شما را حاصل است که هست از هر نعمتی از خدایست
ثم اذا مسکم الضر فالیه تجارون ج ۝
پس چون رسد بشما گزندی پس بسوی رحمت او تضرع می نمایید

داخرون بالترقیق ورش
فی الارض بالنقل ورش
فی الارض سکت خلف وفی روایة خلاد
دابة والملائکة مدغما عن الغنة خلف
یستکبرون بالترقیق ورش
رکوع
یؤمرون بالابدال ورش والسوسی وفی الوقف حمزة
اله واحد مدغما عن الغنة خلف
والارض بالنقل ورش
والارض سکت خلف وفی روایة خلاد
فالیهی بالاشباع ابن کثیر
تجرون بالنقل فی الوقف حمزة

همچو قارون فرو برد یا ایشان را عذاب از آنجا که نمیدانند همچو قوم لوط وقوم صالح وهود بیاید **او یاخذهم فی تقلبهم** معنی اینست اخذ ای ایشان را در وقت گشت یا در حالی که ایشان اند در گشت در مواضع سیر ومحلهای تجارت بگیرد وکسی از ایشان فرصت دم زدن نیابد **فما هم بمعجزین** معنی اینست خدای ایشان را بگیرد زیرا که نبیند خدای را از تعذیب خود عاجز کنند وان گرفتن وهلاک گردانیدن باز دارند خدای قادر مطلق است هرچه خواهد بکند وهر کرا خواهد در عذاب وهلاک افکند **بیت** گر خاک کند کهر که گوید که مکن ور آب کند جگر که گوید که مکن **او یاخذهم علی تخوف** معنی اینست یا بگیرد ایشان را در ترسیدن یا در حالتی که این اند بر صفت ترسیدن بدین که هلاک وعذاب قومی معاینه کرده باشند **سجده** وبر وجه اعتبار اند رسیدن مثل آن در خویش ترسناک بوند برین معنی اینجمله مقابل او یاخذهم فی تقلبهم واو یاتیهم العذاب من حیث لایشعرون باشد **فان ربکم لرؤف رحیم** معنی اینست پس بدرستی پروردگار شما هر آینه مهربان است بخشاینده است با استحقاق استیصال امهال میکند وعذابی را که لایق تعجیل است در تأخیر می افکند **اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤا ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون** معنی اینست آیا کور شده اند وندیده اند بسوی آنچه آفریده است خدای از هر چیزی که باز میگردد سایهاء او یا درین حال که باز میگردد سایهاء هر چیزی از جوانب راست آن وجوانب چپ آن در حالی که سجده کننده است مر خدای را یعنی منقاد مسخر مطیع

بعظمتی وفوقی که دارند از عبادت خدای استکبار نمی آرند بزرگی نمیکنند وخود را در تکبر نه می افکنند از پروردگار خویش که قاهر وغالب است می ترسند میکنند آنچه فرموده میشوند **وقال الله لا تتخذوا الهین اثنین انما هو اله واحد فایای فارهبون** معنی اینست مشرکان را نشاید که ایمن شوند ودر راه شرک بی غم شک روند وحال اینست که خدای گفته است مگیرید دو اله معدود بعد داشتن

مر او را یا درین حال که متصل زمین است همچو سجده کننده وحال اینست که آن سایها یا صاحب سایها خوار شوند وبر روی زمین روند است **ولله یسجد ما فی السموات وما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون** معنی اینست ومر خدای را سجده میکنند وخود را بپیش او در تذلل می افکنند آنچه در آسمان وزمین جنبش دارد وحرکتی که ملایم اوست می آرد وفریشتگان کرام که از مخلوقات عظام اند اقوی مخلوق شدگان واعبد همه بندگان اند سجده می آرند وسر در محل سجده میدارند سجود بحقیقت همانست وسجده از اهل سجده عبارت از آنست وسجود از غیر اهل سجده بمعنی انقیاد کردن خداست وگردن نهادن قضاء خداوند تعالی است سجده در معنی اول حقیقت است ودر معنی دوم مجاز ومراد داشتن حقیقت ومجاز از لفظ واحد بر سبیل عموم مجاز در حد جواز است وچون سجده مجاز از طاعت کردن وانقیاد آوردن باشد سر بر زمین نهادن را که حقیقت اوست وقبول کردن ورضا دادن را که مجاز نیست متناول بود عموم مجاز باشد ودرو فسادی نیست صحت او برین معنی است **یخافون ربهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون** معنی اینست وحال اینست که فریشتگان

نیست الهی سزای پرستش مکر الهی که یکیست جز او الهی سزای پرستش نیست پس ازمن بترسید کسی را در عبادت بامن شریك مکنید و در اتای بعد انما هو اله واحد
التفاتست از غیبت سوی تکلم از جهت ایقاظ سامع و تازه کردن نشاط او و از جهت آنکه ترهیب از متکلم قادر مطلق قایم بعدل و حق ادخل است در ادخال مخافت و رهبت در دل
سامعان از ترسانیدن و بیم کنانیدن از مذکور بغیبت وله ما فی السموات والارض معنی اینست و مرخدایراست و ملك او و بقبض است آنچ در آسمان و زمین
است مملوك جرا سجده نکند و خود را بجه وجه در تذلل نیفکند وله الدین واصبا معنی ثبت و حصل له خبرست له طرف مستقرست و اصبا بمعنی واجبا و ثابتا حال است
از ضمیر خبر که مستترست در ظرف مستقر و عاید ست بر مبتدا و این جمله عطف است بر جمله سابقه دین بمعنی طاعت است و تواند بود برین وجه و اصبا مشتق از وصب
بمعنی کلفت و تعب باشد
ای له الدین ذا کلفه و وصب
و از جهت کلفت او امر و نواهی
دین را تکلیف خوانند و مامور
و منهی را مکلف دانند و تواند
بود از دین ثواب و عقاب
مراد شود و اصبا بمعنی دایما
موبدا باشد معنی چنین آید
و مرخدایراست طاعت یعنی
طاعت مر او را سزد و ذات
او سزاوار آن بود در ین حالی
که واجب و ثابت است و لزوم
او پیش عقلا از ثوابت است
یا کویند مرخدایراست
جزا سرمد مخلد و
موید جزاء
نیکی و بدی از ثواب
موبد و عقاب مخلد هم او تواند
داد و در رحمت و قهر هم او
تواند کشاد افغیر الله
تتقون معنی اینست
به بودن دین مرخدایرا عالمیند
بر ان غیر خدای می ترسید
طاعت مر او را باید و جز از و
روی نماید از دیکری برای
چه ترسند و از غیر او بجه
جهت پرهیز کنند وما بکم
من نعمة فمن الله معنی
اینست و هرچه حاصل آ
در شما ملتبس بشما از جنس
نعمت از خداست عطیه
از عطایا حق سبحانه و تعالی
است ثم اذا مسکم الضر
فالیه تجارون معنی اینست
آنچ در شماست از نعمت از
خدای پیدا آمد و از سحاب
کرم او فایض شد بعد از
چندکاه چون برسد شما را زیانی
و مضرتی و فقری و مشقتی
برای دفع آن بسوی وی زاری
میکنید و نالش پیش می آیید
حصول نعمت از وست و دافع
مضرت و مشقت هم از وست
ثم اذا کشف الضر عنکم
اذا فریق منکم بربهم یشرکون
معنی اینست پس چون دور
کند خدای زیان و مضرت
و فقر و عسرت ناکاه کروهی

منکمو بربهمو کنتمو لهمو احدهمو قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمدور کهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ
پس چون زایل کرداند آن کزندرا از شما ناکاه کروهی از شما

بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ
بپروردکار خویش انباز میکیرند تا کافر شوند بآنچه دادیم ایشانرا

فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا
پس برخورداری کیرید که زود باشد که دانید و بدید میکنند مر آن اصنام راکه

يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ
موصوف نه اند بعلم نصیب از انعام و زروع که روزی دادیم ایشانرا سوکند بخدای که هرآینه پرسند

عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ
از آنچه هستید که دروغ بدید میکنید و بدید میکنند مرخدایرا جل جلاله

الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ وَإِذَا
دختران پاکا او از نسبت فرزند و مر ایشانراست آنچه آرزو خواهند از ذکور اولاد و چون

بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ
مژده دهند یکی از ایشانرا به مادینه کردد روی او سیاه و او ممتلی بود

كَظِيمٌ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ
از خشم نهان شود از کروه خود از بدی

مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ
آنچه مژده داده شده باشد بآن ای نکاه دارد آن ولدرا بر حالت ذلت یا نهان کند آنرا زنده

عنکمو اذا
عنکم اذا
بالسکت خلف فی روایة
آتیناهمو
ثلثة اوجه لورش
یعلمون نصیبا
بالادغام سوسی
البنات سبحانه
بالادغام سوسی
بشر بالانثی
بالترقیق ورش بالتقلیل
بالانثی بالانثی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
بالانثی ظل
بالتغلیظ ورش
مسودا و
مدغما بغیر الغنة خلف
وهو یتواری
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
یتواری یتواری
القوم من
بالادغام سوسی
بشر
بالترقیق ورش
هون امر
بالنقل ورش
هون امر
بالسکت خلف فی روایة

لایعلمون کو ضمیر عقلاست بر جمادات بر حسب اعتقادات کافرانست که ایشانرا اهل دانش میخوا
و از ایشان صدور افعال اهل علم میدانند تالله لتسئلن عما کنتم تفترون معنی اینست
بخدای هرآینه پرسیده خواهید شد از آنچ شما از شریك بودن غیر با خدای افترا میکردید و در دعوی
اشراك کفتار بیهوده میکفتید ویجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون
معنی اینست و میکردانند مرخدایرا دختران یعنی فرشتکان را بنات میخوانند و اناث میدانند

از شما با پروردکار خویش دیکری را شریك میکردانند و در دفع کردن آن دیکری را با خدای انباز میدانند لیکفروا بما آتیناهم فتمتعوا فسوف تعلمون معنی اینست اشراك می ورزند
تا بودن نعمت از ما منکر شوند و داده ما را بپوشند و کفران نعمت و رزند پس کفته شود مر ایشانرا برخورداری کیرید پس خواهید دانست سزای آنکه میکنید و تواند بود لام لیکفروا
لام امر بود امر غایب بر وجه اعتراض باشد امر فتمتعوا بقرینه فسوف تعلمون برای تهدید دارند و بقرینه تهدید مذکور امر لیکفروا نیز برای تهدید پندارند معنی چنین آید کو کافر شوند و کفران نعمت
و رزند پس کفته شود مر ایشانرا برخورداری کیرید پس خواهید دانست سزای آنکه میکنید ویجعلون لما لایعلمون نصیبا مما رزقناهم معنی اینست میکردانند مر چیزی را که نمیدانند یعنی بجهل
آن را اله میخوانند نصیبی و حصه از نعمتی که ما ایشانرا روزی کرده ایم و بفضل خویش برای ایشان پیدا آورده ایم از حاصل چهارپایان و کردها مزارعان که آنرا برای بتان صرف میکنند و بکار
بتخانها را نصیبی از آن میکردانند و تواند بود ضمیر لایعلمون عاید بر بتان باشد معنی چنین آید و میکردانند برای بتانی که از اهل دانش نه اند جماد ند هیچ نمیدانند لیکن عود ضمیر

پاکی یاد میکنم خدایرا از زن و فرزند و میکردانند برای خویش پسرانی که آرزو دارند و همت بر ولادت آن میکمارند وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ معنی اینست و چون یکی از ایشان بزاده شدن دختر خبر کرده شود روی او از ناخوشی و غمناکی سیاه کردد و او غمناک بود و خشمناک باشد و از قوم خویش از بدی و ناخوشی آنچه خبر کرده شده است بدان شرم دارد و خود را در کوشه شده براندیشه و تامل آرد که این ولد را چه کند و کجا افکند بر خواری بدارد یا بخاک بسپارد یعنی برای خدایرا دختران میکردانند و برای زادن خویش زادن دختران مکروه و مبغوض میدارند أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ معنی اینست آکاه باش بد حکمی است که ایشان بدان حکم میکنند دختری که زاده میشود در خواری میدارند یا در خاک میکنند چه در خوار داشتن دختر و بی کناه کشتن آن ظلم محض بود و ستم صرف باشد چنانچه جای دیکر کفت وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ یا معنی چنین کوئید آکاه باشید بد حکمی است که ایشان دختران نسبت بخدا میکنند و خود را از ننک و عار ایشان خوار میدارند یا میکشند نسبت بنات بخدای میکنند و دروغی غیر ملایم در میان می افکنند و ازین نسبت خدای منزه و مبرّاست که زن و فرزند چه ملایم عظمت حق سبحانه و تعالی است لا سیما ولدی که خود از آن شرم دارند و آنرا عار عظیم میندارند لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ معنی اینست مر کسانی که باخرت ایمان ندارند و جزای و سزای اخروی در دل نمی آرند ... دختران زنده در کور میکنند و بجاهلیت بی جرمی و بی کناهی میکشند صفت رستکاری و عمل بد کرداری یعنی صفت بی باکی و سمت نا شناکی ظلم صرف و جور محض صفتی منافی فتوت و مناقض مروت این همه صفتها ناکزیر مستلزم خصلتها ناپسندیده است وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ معنی اینست و مر خدا راست عز و علا صفت اعلی غنی مطلق و علم و قدرت محقق و امهال او بموجب نعمت مواخذه و نکال او بمقتضاء حکمت منزه بودن بصفات کمال و جلال وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ معنی اینست و او قوی است غالب است سزا دادن مجرمان تواند محسنانرا بجزاء احسان ایشان برساند حکیم است از عفو و اخذ هرچه کند بحکمت کند وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ معنی اینست و اکر خدای مردمانرا بکفر و معصیت ایشان کرفتی بر روی زمین هیچ جنبنده را بشومی کناه ایشان نکذاشتی از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده اند کسی بیش او کفت ظلم ظالم را زیان کند و در هلاک و فنا افکند و بر موجب لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ غیر او را زیان ندارد و بهلاک و فنا نیارد ابو هریره کفت بلی شومی ظلم او غیر ظالم را در مضرت آرد شاید بشومی ظلم ظالم حباری در آشیانه خویش بمیرد و فنا و هلاک بدیرد و ابن مسعود رضی الله عنه کفت بشومی ظلم ظالم نزدیک است خبزدوک در سوراخ خویش بمیرد و فنا و هلاک بدیرد چنانچه جای دیکر کفت وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً یعنی از فتنه بترسید که مخصوص ظالمان نبود و غیر ظالمانرا برسد وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ معنی اینست ولیکن تاخیر میکند تا مهلتی معین چون آن مهلت انصرام بدیرد ظالمانرا بظلم ایشان بکیرد بیشین نمی جویند و سابق بر اجل نمیشوند چنانچه بیش از اجل بقا نیابند بیش از اجل نمیرند وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ معنی اینست و میکردانند برای خدایرا آنچه آنرا خوش نمیکنند و مبغوض و مکروه میداشتند از دختران و از شرکا چه دختران برای خود نه پسندند و بخدای نسبت کنند و با خویش در عظمت و کرامت شرکا نخواهند و برای خدای شرکا قایل شوند زهی خروج از انصاف قوله

بِظُلْمِهِمْ أَجَلُهُمْ وَأَنَّهُمْ — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون يؤخرهم الى

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝ لِلَّذِينَ

در خاك — بدان — بدا — آنچه — حکم میکنند — مرآنهاراست

لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ ۖ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ

که نمیگروند — بآن جهان — داستان — بدی (از کفر و بخیل بنات و دمیمه) — و مرخدایراست — داستان

الْأَعْلَىٰ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ وَلَوْ يُؤَاخِذُ

برترکه از شنوت صفات کمالی ذات اورا — و او غالب است — درست کار درست کفتار — واکر عقوبت فرمود

اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ

خدای تعالی مردمانرا — بکفر و معاصی ایشان — باز نکذاشتی — بر روی زمین — هیچ جنبنده

وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ۖ فَإِذَا جَاءَ

ولیکن — تاخیر میفرماید عقوبت ایشانرا — تا هنکامی — نام برده — پس چون آید

أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

وقت ایشان — متاخر نشوند — یکساعت — ونه متقدم شوند

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ

وبدید میکنند — مرخدایرا — آنراکه نمیخواهند بنات و شرکا — وصفت میکنند

أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ ۖ لَا جَرَمَ

زبانهای ایشان — دروغ را — که ایشانراست — حالت نیکو — حقا

أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ ۝ تَاللَّهِ

که بدرستی مرایشانراست آتش دوزخ — و ایشان مقدم اند بدر آمدن آتش — سوکند بخدای تعالی

يُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
بِالْآخِرَةِ — بالنقل والترقيق ... ورش
بِالْآخِرَةِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
السَّوْءِ — بالنقل الروم والسكون وقف حمزة وهشام
السَّوّ — بالادغام مع الروم والسكون حمزة وهشام
الْأَعْلَىٰ الْأَعْلَىٰ — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
الْأَعْلَىٰ الْأَعْلَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش في رواية
وَهْوَ — ابوعمرو والكسائي وقالون
يُوَاخِذُ اللَّهُ — بالابدال ورش
دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ — مدغما غير الغنة خلف
يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ — سكت خلف في رواية
يُوَخِّرُهُمْ — بالابدال مع الترقيق ورش
مُسَمًّى مُسَمًّى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش في رواية
الْحُسْنَىٰ — امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

جَاءَ — بالامالة حمزة وابن ذكوان
جَاءَ أَجَلُهُمْ — بالتسهيل في رواية ورش
جَا أَجَلُهُمْ — بالابدال الفا في رواية ورش وبالصلة قنبل
يَسْتَاخِرُونَ — بالابدال ورش
يَسْتَاخِرُونَ — بالترقيق ورش
سَاعَةً وَلَا — مدغما غير الغنة خلف
الْحُسْنَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْحُسْنَىٰ — امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

وتصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی معنی اینست وصفت میکنند زبانهای ایشان صفت کردنی دروغ بدرستی مر ایشان راست سزای نیکو یعنی دار جنان یا مثوبتی نیکو یعنی
حظوظ ولذات نعیم آن لا جرم ان لهم النار وانهم مفرطون معنی اینست حقا هرآینه ایشان معذب شوند وبعقوبت آتش بیوندند وبدرستی ایشان مفرطانند در عذاب مقدم شدگانند
یا گویند مفرطانند از حد تجاوز کنندگان اند تالله لقد ارسلنا الی امم من قبلك فزین لهم الشیطان اعمالهم تالله قسم است لقد ارسلنا جواب قسم است جمله قسمیه با جواب
معترضه است برای تسلیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم ووعید کافران بجهنم وجمله وزین لهم الشیطان اعمالهم عطف است بر ارسلنا معنی اینست سوگند میخورم بخدای هرآینه فرستادیم سوی
امتانی که پیش از تو بودند که صورت انکار رسالت میمودند پس آراست مر ایشان را شیطان عملهای زشت ایشان بدرا نیکو داشتند وقبیح را حسن پنداشتند فهو ولیهم الیوم ولهم
عذاب الیم معنی اینست

اعمالهمو لهمو نسقیکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

لقد ارسلنا الی امم من قبلك فزين لهم
بحقیقت فرستادیم ما سوی گروههائی که پیش از تو بودند پس بر آراست مر ایشان را
الشيطان اعمالهم فهو وليهم اليوم ولهم
دیو کردارهای ایشان پس او دوست ایشانست امروز ومر ایشان راست
عذاب اليم ۞ وما انزلنا عليك الكتاب
عذابی دردناك وفرو نفرستادیم ما بر تو قرآن را
الا لتبين لهم الذي اختلفوا فيه وهدى
مگر برای آنکه بیان روشن کنی ایشان را که اختلاف نمودند در آن چون شرك وتوحید وغیر آن وبرای راه نمودنی
ورحمة لقوم يؤمنون ۞ والله انزل من
وبخشایشی مر گروهی را که بگروند وخدای تعالی فرو فرستاد از
السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها
آسمان آبی را پس زنده گردانید بآن زمین را پس از مردن آن که بی نبات بود
ان في ذلك لاية لقوم يسمعون ۞ وان
بدرستی در آن هرآینه دلیل روشنست مر گروهی را که شنوند بسمع وقبول وبدرستی که
لكم في الانعام لعبرة نسقيكم مما
مر شما راست در شتر وگاو وگوسفند هرآینه محل اعتباری می آشامانیم شما را آنچه
في بطونه من بين فرث ودم لبنا خالصا
در شکمهای آن بعضاست از میان ثقل وخون شیری پاك از فضلات

لقد ارسلنا — لقد ارسلنا — فزين لهم — فهو وليهم — فهو عذاب اليم — عذاب اليم — لتبين لهم — فيهي — وهدى و — لقوم يؤمنون — يومنون — فاحيا فاحيا — الارض — الارض — لاية لاية — لقوم يسمعون

في الانعام لعبرة نسقيكم فرث و

بدرستی که در فرود آوردن باران وفرستادن آب از آسمان وزنده گردانیدن زمین موات وبیرون آوردن انواع نبات علامتی است از علامات قدرت ونشانیست از نشانهاء وحدانیت
مر گروهی را که شنوا اند بدل وجان بشنوند ودر آن تدبیر وتفکر روند قدرت خدای دریابند وبتصدیق وحدانیت بشتابند وان لکم في الانعام لعبرة معنی اینست بدرستی
که مر شما را در چهارپایان یعنی گوسفند وگاو وشتر وجز آن هرآینه عبرتی است ومحل اعتباری وفکرتی است که بدان قدرت خدای دریابید وبتصدیق وحدانیت او بشتابید
نسقیکم مما في بطونه من بین فرث ودم لبنا خالصا سائغا للشاربین معنی اینست می آشامانیم ومیخورانیم شما را از آنچه در شکمهای انعام مذکورست یعنی
شیر خالص که از میان سرگین وخون آید یا میخورانیم شما را شیر خالص در حالی که ناشی از مکانی که میان سرگین وخونست روی نماید با این مجاورت بوی سرگین ورنگ خون نگیرد

وباهیچ نیامیزد ومن هیچ یکی نپذیرد خدای بقدرت خویش با کمال اتصال منفصل دارد وبا هیچ یکی در اختلاط نیارد شربتی کوارا مر آشامندگان را باسانی روند در گلوی ایشان کفته اند شیر در آشامیدن کسی را گلو نکرفته وچون طعام کرفتن گلو نپذیرفته حکما کفته اند چون بهیمه علف بخورد وآن بقوت انباع در کرش بود علفا واز هضم سه قسم شود خون وشیر وسرکین خون بالا رود وسرکین فرو شود شیر میان هردو باشد جگر بخاصیتی که خدای او را داده است بر ایشان تصرف یافته خون را در عروق برده وشیر را به پستان سپرده و سرکین را در کرش گذاخته مخدر ساخته واز شکم بیرون انداخته ومن ثمرات النخيل والاعناب تتخذون منه سكرا ورزقا حسنا من ثمرات النخيل متعلق است بنسقيكم محذوف كاو عطف است بر نسقيكم سابق ودر من ثمرات النخيل مضاف محذوف است اي من عصير ثمرات النخيل والاعناب ونقيعها تتخذون منه معلله است یا مبینه سکرا مصدر است بمعنی سُکر من سکر یسکر سکرا وسکرا بر طریق رشد یرشد رشدا ورشدا وسکرا اینجا بمعنی ما به السکر است چنانچ بیان بمعنی ما به البیان است و بعضی کویند سکر نبیذ خرما وانکور است چون بخته شود چندانکه دو حصه او آتش نزدیک حصه ماند وآنرا در آوند اندازند تا سکر سازد واین نزدیک امام اعظم وابو یوسف حلال است تا آنکه آن قدر خورد بالفعل سکر آرد وآیت متضمن امتنان است و بعضی کویند از سکر خمر مراد است یعنی آب انکور خام چون مسکر شود وکفته اند بود این آیت بیش از تحریم خمر وارد بود بآیت تحریم خمر منسوخ کشت وحرمت او روی نمود یا آیت نزدیک ایشان محمول بر توبیخ است بر جمع میان آشامیدن مسکر وغیر مسکر ورزقا حسنا عطف است بر سکرا ومراد از رزق حسن حلال بی شبهه است چون نقیع خرما ومویز بیش از آنکه مسکر شود ودر حد حرمت در آید و بعضی صحابه کرام چون درین آیت سکر را مقابل رزق حسن یافتند بیش از نشو حرمت بسوی او شتافتند معنی اینست واز عصیر میوها درختان خرما وانکور وشرابی مست کننده ورزقی نیکو حلال درخور آشامنده ان في ذلك لاية لقوم يعقلون معنی اینست بدرستی که در آفرید آنچه در بطون انعام است از لبن وآنچ متخذ است از ثمرات نخلستان وانکورستان از سکر ورزق حسن نشان کمال قدرت خداست وعجیب فطرت حق جل وعلا است مر کروهی را که دریابند ودر ادراک آن بشتابند واوحى ربك الى النحل ان اتخذي من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما يعرشون ثم كلي من كل الثمرات فاسلكي سبل ربك ذللا يخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس معنی اینست پروردگار تو زنبور شهد را الهام کرد ودر باطن او پیدا آورد بکیر

خلقكمو ثم يتوفيكمو منكمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سائغا للشاربين ۞ ومن ثمرات النخيل والاعناب
خوش کوارنده مر آشامندکان را — واز میوها خرمابنان وانکورها

تتخذون منه سكرا ورزقا حسنا ط ان في ذلك
فرا میکیرید از آن خمر — وروزی نیکو یعنی خرما ومویز بدرستی در آن

لاية لقوم يعقلون ۞ واوحى ربك الى النحل
هرآینه دلیل روشن است مر کروهی را که دریابند — والهام کرد پروردگار تو سوی زنبور عسل

ان اتخذي من الجبال بيوتا ومن الشجر ومما
برتوجیه که فراکیرید از کوهها خانها واز درخت واز آنچه

يعرشون ۞ لا ثم كلي من كل الثمرات
بنا میکنند از ساکن مخصوص بتو — پس بخور از هر میوها

فاسلكي سبل ربك ذللا ط يخرج من بطونها
پس راه سپر سوی مسکن خود راههای پروردکار تو از روی تواضع — بیرون می آید از تجاویف دهنهای آن

شراب مختلف الوانه فيه شفاء للناس ط ان
آشامیدنی متنوع رنکهای آن در آنست به شفای مردمان را بدرستی

في ذلك لاية لقوم يتفكرون ۞ والله
در آن هرآینه دلیل روشن است مر کروهی را که اندیشه کنند — وخدای تعالی

خلقكم ثم يتوفيكم ومنكم من يرد
آفرید شما را پس میراند شما را — واز شما هست کسی که باز کردانیده شود

والاعناب — بالتدوین
والاعناب — تکت خلف وفي رواية خلاد
منهو سكرا و — اشبع ابن كثير ادغم بلاغنة خلف
لاية لاية — ثلثة اوجه الابالة في الوقف لورش الكسائي
لقوم يعقلون — مد غا غير الغنة خلف
واوحي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
واوحى — الالالة بين بين ورش في رواية
بيوتا و بيوتا — مدغا غير الغنة خلف بكسر الباء غير ورش وابو عمرو وحفص
يعرشون — بضم الراء ابن عامر وابو بكر
سبل ربك — ادغم سوسي
مختلف الوانه — بالنقل ورش
مختلف الوانه — تکت خلف في رواية
فيهي للناس — اشبع ابن كثير بالامالة في ورش
لاية لاية — ثلثة اوجه لورش الامالة في الوقف الكسائي

لقوم يتفكرون — ادغم بلاغنة خلف
خلقكم — ادغم سوسي
يتوفيكم — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
يتوفيكم — بالامالة بين بين في رواية ورش
من يرد — ادغم بلاغنة خلف

ای جماعت نحل برای خویش خانها بعضی از کوهها وبعضی از درخت وبعضی از آنچ بر می آرند وبلند میکنند از سقفها یا آنچ بنا میکنند از زنبور خانها پس دیر وسیر بخور از همه میوها پس در رای در راههایی که پروردگار تو برای تو تعیین کرده است وتر ابر سلوک آن آورده است درین حال که آن راهها با مد وشد مذلل است ومسیر در وی میسر ومسهل بیرون می آید از شکمهای ایشان مشروبی یعنی شهدی که مختلف است رنکهای آن در آن شراب یعنی در شهد مر مردمان را شفاست وشهد در امراض واسقام دواست ان في ذلك لاية لقوم يتفكرون معنی اینست بدرستی که در الهام نحل بخانها کرفتن ومیوها خوردن ودر راههاء ذلول بسوی خانها بازکشتن هرآینه آیتی است از آیات قدرت وجهتی است از جهات عبرت مر کروهی را که در آیات او تفکر کنند ودر دلایل وحدانیت دم تامل زنند واکر نه کور را با انوار چه کار بود وکر را از موسیقار چه منفعت باشد ۞ مصراع محجوب را زهیچ چراغی نصیب نیست ۞ والله خلقكم ثم يتوفيكم معنی اینست

وخدای شما را بیافرید و از عدم بوجود آورد پس شما را خواهد میراند و متوفی خواهد کرد اید وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَىْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْـًٔا معنی اینست و بعضی از شما کسی است
که رد کرده شود و باز کردانیده آید بسوی کمترین عمر بعد فوت شدن کمال دانائی و توانائی و باز کشتن سوی حالت کودکی و ناتوانی و نادانی و این از عمر کودکی ناقص و احقر است و رذالت
و حقارت او بیشتر که در آن نقصانی است منضم با ترقب فنا و زوال و آنرا بعضی بضعیفی و ناتوانی و بی عقلی و نادانی اگرچه به آفت مرض بود بر پیری و فرتوتی حمل کنند حد آن بعضی هفتاد
و پنج کویند و بعضی این حالت را بعد هشتاد سال جویند و بعضی بعد نود سال که دانند و بیشتر قول اول صحیح خوانند إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ معنی اینست بدرستی خدای داناست همه چیز
داند قادر است همه چیز تواند کسی را در کودکی بمیراند کسی را تا فرتوتی برساند سوال در حدیث است المؤمن لا یزید عمره الا خیرا در دی از عمر چیزی تواند که آن دم را عمر آری

بَعْضَكُمُو رِزْقِهِمُو أَيْمَٰنُهُمُو فَهُمُو لَكُمُو أَزْوَٰجِكُمُو رَزَقَكُمُو هُمُو
أَنفُسِكُمُو أَزْوَٰجًا

إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَىْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْـًٔا

با خسیس تر زیستی قریب هشتاد تا نه داند بعد از دانش چیزی را

إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ۝ وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ

بدرستی خدای داناست توانا وخدای تعالی تفضیل نهاد بعضی از شما را که موالی اند

عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلرِّزْقِ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُوا۟

بر بعضی دیگر که در روزی نیستند آنانکه تفضیل نهادند ایشانرا عبید اند

بِرَآدِّى رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُمْ

باز کردانند افزونی رزق ایشان برانکه مالک تصرف شد بر آن دستهای ایشان

فَهُمْ فِيهِ سَوَآءٌ ۚ أَفَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَجْحَدُونَ ۝

پس ایشان یعنی در آن رزق یکسان باشند ای پس بنعمت خدای تعالی انکار مینمایند عبید و موالی

وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا

وخدای تعالی بدید کرد برای شما از جنس شما زنانی را

وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً

و بدید کرد مر شما را از زنان شما پسران و نواد کان

وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ ۚ أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ

و روزی داد شما را از خورشهای پاک لذید ای پس بانکه هیچ اصلی ندارد میکروند

وَبِنِعْمَتِ ٱللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ۝ وَيَعْبُدُونَ

و بنعمت خدای که قرآن و اسلام است ایشان کافر میشوند و می پرستند

جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم حَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ ٱللَّهِ هُم

بالادغام سوسی بالنقل ورش سکت خلف فی روایة مدغما غیر الغنة خلف بالادغام سوسی بالابدال ورش والسوسی ادغم سوسی

نباید روایت کرده اند که این آیت در شان نصاری است که عیسی را پسر خدای خواندند تا إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْمَسِيحُ ٱبْنُ مَرْيَمَ کفتند یعنی چون مالک با مملوک برابری در رزق جایز ندارد و مملوک را
در مرتبه شرکت با خویش چگونه آرد وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ معنی اینست وخدای آفرید و موجود
کردانید است برای شما ای مردمان از جنس نفسهای شما زنان و کردانید برای شما از زنان پسران و نبسکان و روزی کرد شما را از رزقهای پاک و پاکیزه و حلال و نیسند
أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ ٱللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ معنی اینست آیا خدای دیگر را شریک میدارند یعنی بالله باطل ایمان می آرند و بنعمت خدای کفران می ورزند شکر آن
نمیکزارند وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ شَيْـًٔا معنی اینست و می پرستند اصنام را غیر خدای جل و علا که مالک نبوند روزی کردن

ودادن جیزی را از آسمانها چون امطار و از زمین چون حبوب و ثمار، وَلَا يَسْتَطِيعُونَ معنی اینست چیزها را می پرستند که برای ایشان رزقی مالك نه اندبرین تقدیر عطف تفسیری بود
مفید تاکید شود و اگر معنی او لا یستطیعون ان یملکوا لهم رزقا دارند کلام را از باب تا سیس پندارند معنی چنین بود چیزهایی را که رزق را مالك نیند می پرستند و مالك شدن
آن را نتوانند که جمادند از اهل ملك نیند و تواند بود مفعول معین تقدیر نکنند و بتقدیر لا یستطیعون شیئا دارند کلام از باب ذکر عام بعد خاص باشد معنی چنین آید مالك رزق نیند
وهیچ چیز را نمی توانند که بجاره چه داند و جماد ات چه تواند فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ فاسببیه است معنی اینست پس چون بطلان شریك خدای دانستید مر خدا یرا امثال و اشبا
سد مه آرید و دل بر یکانکی و توحید او دارید إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اینجمله تذییل است تا کید جمله از جهت آنست که علم خدای بحال همه مستلزم است بر جزا دادن
نیکو و سزا کردن بیدی جمله را
باعتبار آنکه ارتکاب کفر امارت
آنست که ایشان منکرند مر جزا
بظهور امارت انکار ایشانرا
تنزیل منزله منکران کرد جمله را
موکد آورد وانتم لا تعلمون
عطف انست یا حال است معنی
اینست بدرستی خدا همه چیز
میداند عقوبت اعمال زشت
می تواند و شما نمی دانید که اگر بدانید
بدی نکنید و کافر نشوید ضَرَبَ
اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا
لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ
مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ
مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ
معنی اینست پیدا آورده است
خدای تعالی برای شرکا یا برای
مشرکان یا برای برابر مشرکان شرکا
را با خدا مثلی مثل بنده خدای تعا
که مملوك مردمان باشد و قا
بر هیچ تصرف نبود یعنی ما دون
نکشته و عقد کتابت نیذیرفته
عاجز بود قادر بر تصرف نشود
و کسی را از فضل خویش رزق
حسن یعنی حلال طیب داده ایم
و در هاء لطف و کرم برو کشاده
ایم پس او انفاق میکند داده
خدا را پنهان و آشکارا هست که
افراد این دو نوع برابر باشد یعنی
برابر باشد باهم تو بکو افراد این
دو نوع برابرند یا متفاوت و
متغایرند الْحَمْدُ لِلَّهِ انشاء حمد است
از خدای یا تلقین حمد است
مر پیغمبر علیه
الصلوة والسلام
یا بر الزام مشرکان
و افحام مخالفان واینجمله تذییل است
موکد است مر ظهور حق محقق
و وضوح صدق مطلق و از باب
وضع مظهر موضع مضمر بجای الحمد
لی آمد از قبیل الامیر یا مرك بکذا
بجای انا امرك واقع شد یا کویند
بکوای محمد الحمد لله که صدق ظاهر
کشت و حق بوضوح پیوست
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ معنی
اینست بلکه ایشان همه علمی جا
ندارند و خود را بر دانستن نمی آرند
یا کویند بلکه اکثر ایشان

هُمُو أَنْتُمُو أَكْثَرُهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَالْأَرْضِ بالنقل ورش	مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ
	از جز خدای عز وجل آنرا که مالك نه اند ایشانرا روزی از
وَالْأَرْضِ سکت خلف وفي رواية خلاد	السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ
	آسمانها وزمین چیزی و نه نیز می توانند که مالك شوند
شَيًّا شَيًا بالمد والوسط ورش / بالسكت خلف وفي رواية خلاد	فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ
شَيًّا وَلَا مدغما بغير الغنة خلف	پس بدید مکنید مرخدایرا داستانها بدرستی که خدای تعالی میداند وشما
الْأَمْثَالَ بالنقل ورش وحمزة في الوقف	لَا تَعْلَمُونَ ۞ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا
الْأَمْثَالَ سکت خلف وفي رواية خلاد	نمیدانید کاو را بغیر نسبت نشاید بدید کرد خدای تعالی داستانی بنده را درم خریده
لَا يَقْدِرُ بالترقيق ورش	لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا
شَيْءٍ شَيْ سکت خلف وفي رواية خلاد / بالمد والوسط ورش	که توانا نبود بر هیچ چیز وآنکه روزی دادیم اورا از فضل ما روزی
شَيْءٍ وَمَنْ سکت ادغم بلا غنة خلف	حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا ۖ هَلْ يَسْتَوُونَ ۚ
رَزَقْنَاهُو بالاشباع ابن كثير	حلال نیکو پس او نفقه میکند از آن پنهان وآشکارا هیچ یکسان باشند
فَهْوَ مِنْهُو قالون وابو عمرو والكسائي / بالاشباع ابن كثير	الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۞ وَضَرَبَ
	سپاس مرخدایرا نه که بیشتر ایشان نمیدانند وبدید کرد
سِرًّا بالترقيق ورش / سِرًّا وَ مدغما بغير الغنة خلف	اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ
	خدای تعالی داستانی را دو مرد را یکی از آن دو ناکویا نبود توانا
بَلْ أَكْثَرُهُمْ بالنقل ورش	عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ
	بر چیزی واو عیال بود بر متولی کار او هرجا که فرستد او را نیارد

بَلْ أَكْثَرُهُمْ سکت خلف في رواية — لَا يَقْدِرُ رقق ورش — عَلَىٰ شَيْءٍ بالوجهين ورش — شَيْءٍ سکت خلف وفي رواية خلاد — وَهُوَ مدغما بغير الغنة خلف — قالون وابو عمرو والكسائي — مَوْلَاهُ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش — مَوْلَاهُو بالاشباع ابن كثير — يُوَجِّهْهُو بالاشباع ابن كثير — لَا يَاتِ ابدل ورش والسوسي

اهل دانش نیند استعداد دانستن ندارند وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ
عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ معنی اینست پیدا آورده است خدای عز وجل برای شرکا یا برای مشرکان یا برای تسویه کردن مشرکان خدای عز وجل را با شرکا مثلی مثل دو مرد یا مثل تسویه کردن دو مرد یا مثل
تسویه کردن دو مردی که یکی از ایشان کنك است بر هیچ چیز قادر نیست و او بار کرانست بر مولی خویش کار نکند و نفقه بطلبد و در هر سمتی که مولی او را دواند و هر جایی که متوجه کرداند چیزی
نیارد و فرستادن او و مولی را سود ندارد هستکه برابر باشد و با این بی کاری و خواری وکسی که لایق کار رست صاحب کفتار رستکار کردن داند و مولی را سود رسانیدن تواند امر بعدل
[illegible] دو مرد هرکز برابر نباشند و در نظر عقل هیچ که برابر نبوند همچنین شرکایی که مشرکان ایشانرا معبود میدارند

والله نه بندارند و هیچ جیز نداند و هیچ کار نتوانند باخدای که قادر مطلق و قایم بعدل وحق است هم جیز داند و همه جیز تواند برابر نباشند و مبادی او نشوند و مسوی ایشان مبطل بود و تسویه میان او و ایشان باطل باشد وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اینجمله متصلست بآیة اَللهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ معطوف است بروی معترضاتی که درمیانه آمده میان دو کلام متصل واقع شد
معنی اینست خدای میداند و شما نمیدانید و مر خدایراست غیب آسمانها و زمین یعنی مخصوص است علم آن بخدای رب العالمین دانستن آنچه غیب است از شما مخصوص بدوست عالم الغیب والشهادة هموست وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ اینجمله عطف است برجمله سابقه درجمله سابقه ذکر غیب سموات و ارض بود و قیامت جزئیی از جزئیات غیب است ذکر او بعد ذکر غیب بر طریق ذکر تخصیص بعد تعمیم سائغ نمود و اکر از غیب السموات والارض قیام قیامت مراد شود وما امر الساعة بیان هیئت او بود حال باشد جملهٔ هو اقرب بمعنی بل هو اقرب معطوف است بر جمله وما امر الساعة الا کلمح البصر اضرابست از وی جه از جمله معطوف علیها که در وی لمح بصر را مشبه به ساخته و امر ساعت را مشبه انداخته که لمح بصر اعلی است از امر قیامت در قرب و اقربست از وی درین جمله از آن اعراض کرد امر قیامت را در چیز اقربیت از لمح بصر آورد معنی اینست کار قیامت در قرب حصول و سرعت وصول همچو لمح بصرست یا آن نزدیکترست إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اینجمله تذییل است تاکید او از جهت تقدیم ملوح است که بودن امر قیامت همچو لمح بصر بلکه اقرب از آن ملوح بر اثبات قدرتست بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سائل کرد جمله را بر وجه استیناف مؤکد آورد معنی اینست بدرستی خدای هر چیزی که کردن آن خواهد تواند کرد و از عدم بوجود تواند آورد وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ معنی اینست وخدای عز وجل شما را از شکمهای مادران شما بیرون آورد و میان جهان و جهانیان پیدا کرد درین حال که شما چیزی را نمیدانستید و هیچ کاری نمیتوانستید و کرد ساخت برای شما شنوایی و بینایی تا شما شکر کویید و سپاس داری بجای آرید أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ استفهام برای انکارست و انکار نفی اثبات بود و الم یروا بدو قراءت خوانده شده و بصیغهٔ غیبت و خطاب آمده و جملهٔ سابقه که بیان قدرت بود اینجمله متضمن بیان قدرت مقررا او نمود مسخرات حالست از الطیر و جملهٔ ما یمسکهن الا الله حالست معنی اینست

اَخْرَجَكُمُو اُمَّهَاتِكُمُو لَعَلَّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ	هُوَ وَمَن ادغم سوسي في رواية
هيچ نیکی را هیچ یکسان بود او و آنکه فرماید براستی مردم را	ركوع
وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ	
واو بر راه راست بود و مرخدایراست نهانی آسمانها	يَأْمُرُ وَهُوَ قالون وابو عمرو والكسائي / ابدل ورش وسوسي
وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ	سِرَاطٍ صِرَاطٍ بالسين قنبل / باشمام الصاد خلف
و زمین و نیست کار قیامت مگر چون باز نگریستن چشم	وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ	وَالْأَرْضِ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
یا آن نزدیکترست بدرستی خدای تعالی بر همه چیزی تواناست	شَيْءٍ شَيْ بالوجهين ورش / سكت خلف وفي رواية
وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ	إِمَّهَاتِكُمْ بكسر الهمزة والميم حمزة
و خدای تعالی بیرون می آورد شما را از شکمهای مادران شما	إِمَّهَاتِكُمْ بكسر الهمزة وفتح الميم الكسائي
لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ	شَيْئًا شَيًّا بالوجهين ورش
حال آنکه نمیدانستید هیچ چیزرا و بدید کرد مر شما را شنوایی و بینایها	شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمْ مدغما في الغنة خلف / سوسي
وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ أَلَمْ يَرَوْا	وَالْأَبْصَارَ بالنقل ورش
و دلها تا مگر شما سپاسداری نمایید ای ننگرستند	وَالْأَبْصَارَ سكت خلف وفي رواية خلاد
إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ	
سوی مرغان حال آنکه آسان کرده اند ایشانرا پریدن در هوای که از جانب آسمانست نگاه نمیدارد ایشانرا	
إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ	
مگر خدای تعالی بدرستی در آن هر آینه علامتهای روشن است بر قدرت مر کروهی را که ایمان آرند	

وَالْأَفْئِدَةَ بالنقل ورش — وَالْأَفْئِدَةَ سكت خلف وفي رواية خلاد — وَالْأَفِيدَةَ بزيادة الياء هشام — أَلَمْ تَرَوْا بالخطاب ابن عامر وحمزة — بِرَوْا — وَإِلَى بالنقل ورش — السَّمَاءِ سكت خلف في رواية حمزة وهشام — السَّمَا بالحذف مع المد في الوقف حمزة وهشام

اندیده اند یعنی دیده اند یا کویند اندیده اند یعنی دیده اند بسوی پرندکان درین حال که کار داشته شده اند در هوای آسمان درین حال که نگه نمیدارد ایشانرا در هوا مگر خدای تبارک و تعالی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ اینجمله تذییل است تاکید او از جهت آنست که کفر کافران امارت انکار مضمون جمله است کافر را تنزیل منزله منکر مصر کرد جمله را مؤکد بتاکید آورد و بر وجه استیناف فصل کرد معنی اینست بدرستی در تسخیر پرندکان در هوا و بودن امساک ایشان

السَّمَا السَّمَاءِ بالتسهيل مع الروم وفيه المد في الوقف حمزة وهشام / بالتسهيل مع الروم وفيه القصر في الوقف حمزة وهشام — لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ادغم خلف بلا غنة — يُومِنُونَ بالابدال ورش وسوسي وفي الوقف حمزة

در

بقدرت خداهر آینه علاماتی است بر قدرت وجهاتی است از عبرت مر قومی را که استعداد ایمان دارند ودل بر ایمان میکمارند یا کویند آیات است مر مؤمنان را بیش از ایمان
بر طریق ان صنعت هذه المراة هولاء الشاب وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ
أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ وجه اعراب ظعنكم بفتح عین وسکون او خوانند و بهر دو قراءة بمعنی ارتحال داند اینجمله عطف است بر والله
اخرجکم من بیوتکم حال است از سکنا از جهت نکارت او مقدم شده وجعل لکم من جلود الانعام عطف است بر جعل لکم من بیوتکم که خبر مبتدا است وجمله تستخفونها

كلكمو بيوتكمو لكمو ظعنكمو اقامتكمو لكمو لكمو تقيكمو عليكمو لعلكمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ
وخدای تعالی بدید کرد شما را از خانهای شما آرام جایی وبدید کرد
لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا
مر شما را از پوستهای کاو و کوسفند وشتر خانهایی که سبک می شمارید آنرا
يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ ۙ وَمِنْ أَصْوَافِهَا
روز سفر شما وروز حضر شما واز پشمهای آن کوسفندان
وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ
واز پشمهای آن شتران وموهای بزان آن متاع خانه وآنچه بدان انتفاع کیرند تا هنکام کهنه شدن
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ
وخدای تعالی بدید کرد مر شما را از آنچ آفرید سایه بانها وبدید کرد
لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ
مر شما را از کوهها آنچه بدان پوشیده شوید از غارها وبدید کرد شما را
سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ ۚ ط
جامهایی که نکاه میدارد شما را از کرما وپیراهنهایی که نکاه میدارد شما را از سختی حرب شما یعنی زرهها
كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ
همچنان تمام میکرداند نعمت خود بر شما تا مکر شما طاعت نمایید باخلاص
فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ
پس اکر اعراض کنند پس نیست بر تو مکر رسانیدن هویدا

جَعَل لَّكُم — ادغم سوسي
مِّن بُيُوتِكُمْ — بکسر الباء غیر ورش وابي عمرو وحفص
سَكَنًا وَّ — مدغما غير الغنة خلف
الَانعام — بالنقل ورش
الأَنعام — سکت خلف في رواية خلاد
بُيُوتًا ظَعَنِكُمْ — بکسر الباء غير ورش وابي عمرو وحفص — بفتح العين نافع وابن كثير وابو عمرو
وَمِنَ اَصْوافِها — بالنقل ورش
وَمِنْ اَصْوافِها — سکت خلف في رواية
وَأَوْبارِها — الامالة بين بين ورش في رواية
وَأَوْبارِها — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
وَأَشْعارِها — امالة بين بين ورش في رواية
وَأَشْعارِها — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
أَثاثًا وَّمَتاعًا — ادغم خلف بلا الغنة بالنقل ورش

مَتَاعًا اِلَى — سکت خلف في رواية
جَعَل لَّكُم — بالادغام سوسي
ظِلَالًا وَّ — مدغما غير الغنة خلف
جَعَل لَّكُم — بالادغام سوسي
أَكْنَانًا وَّ — مدغما غير الغنة خلف
جَعَل لَّكُم — بالادغام سوسي
بَأْسَكُمْ — بالابدال سوسي

صفت است مر بیوتا ومن اصوافها
عطف است بر جلود الانعام
واثاثا عطف است بر بیوتا از
باب عطف برد ومعمولیک
عامل بحرف واحد واین باتفاق
رواست بر طریق جعل الشمس
ضیاء والقمر نورا معنی
اینست وخدای کردانیده است
برای شما آرامکاهی از خانهاء
شما وکردانیده است برای شما
را از پوستهای چهارپایان خانها
یعنی خیمها که از چرم بهایم یا
از مویهایی که در چرمهاء آنست
پردازید وآنرا مسکن سازید که
سبک بندارید شما آنرا در سفر
خویش در برداشتن وبار کران
در روز اقامت خویش در فرود
آوردن وباز
نصب کردن
یا کردن اوردن

قرا ابن کثیر وابو عمرو

وکردانیده است از
صوفهاء شتران و
پشمهاء میشان وموبهاء کوسفندان
متاع خانه از بساطها وفراشها
وزنبیلها وجوالها ومندیلها
تا روزکاری برخورداری کیرید
وتا هنکام موت بهره مند شوید
چه تا وقت موت نرسد از اینها
چاره نبود وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم
مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم
مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ
سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ
تَقِيكُم بَأْسَكُمْ معنی اینست
وخدای برای شما کردانیده است
سایها از آنچ آفریده است چون
سایهاء سقوف وخیام ودر خان
وسایه غارها ودیوارها وشتر
عرب در صحراها در سایه شتر
نشینند وبرای سرد کردن آب
مشکیزه زیر سایه شکم شتر
آویزان کنند وکردانید برای
شما را از کوهها جایهاء پنهان
شدن چون غارها وبلندیها
برای پناه کرفتن از کرما نکاه دا
وتفرقه حال شما را بسامان آرد
کرما را ذکر کرد سرما را در
ذکر نیاورد چه پوششی که دافع

کرماست دافع سرماست ذکر یکی وترک دیکری از باب اکتفاست وبعضی کویند در عرب کرما بسیار است حرارت آن ایشان را زیان کار است سرما اندک است ایشان را چندان زیان نمیکند ودر
یخ ومشقت نمی افکند از ین جهت حر را ذکر کرد برد را در بیان نیاورد وکردانید برای شما را پیراهنهاء زره وجوشن که از زخم تیغ وتیر نکاه دارد وتن را از زوبین ونیزه در پیکار
آرد باس اکاهی همچو نجاء ها باس ما اضافت سوی فاعل کنند یا همچو اصابت زیدا باس فکرهت یا سه مضاف سوی قایل کویند اینجا از قبیل ثانی است یعنی نکاه دارد باس تیغ وتیر را که بشما
رو آرد كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ معنی اینست چنانچه تمام کرده است نعمتهاء موجود را در ماضی وحال همچنان تمام خواهد کرد نعمت خویش بر شما در زمان استقبال شعر
لقد احسن الله فيما مضى كذلك يحسن فيما بقى لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ بیدا کرد برای شما را آیات عظام وانعام کرد انواع انعام وآنرا تمام خواهد کرد ذویدرجه کمال خواهد آورد
تا حاصل شود از شما اسلام وقرار کیرد بر صفت دوام فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ معنی اینست پس اکر روی کرداند ایشان از قبول اجابت دعوت تو

وقبول کردن نبوت تو تراز یان ندارد و در کار تو کمی نیارد زیرا چه بر تو رسانیدن وحی است و آنرا آشکارا بیان کردی و در کاری که مکلف بودی بجا آوردی اگر ایشان ادبار
بپیشوا کردند و سعادت مساعدت نکند که تبلیغ ترا قبول نکنند و خود را باختیار در آتش افکنند چه نقصان آرد و ترا چه زیان دارد یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها واکثرهم
الکافرون معنی اینست ایشان نعمت خدایرا می شناسند و فیض نعمت از خدای عز و جل میدانند و بر وجه مکابره منکر میشوند و در راه عناد و ستیزه میروند و نعمتها
از دیگران میدانند و او را شریک میخوانند و یا شفیع میدانند اگر فلان نبودی آن نعمت روی ننمودی و اگر فلان شفاعت نکردی این دولت روی ننمودی و بیشتر ایشان
کافرند نعمتهاء خدایرا غیر شاکرند و بدانکه ظاهر این آیت متمسک اشعری است چه ایشان در کفر و ایمان اعتبار ختم میکنند کافری که ختم او بر ایمان
مقدر است او را عند الله کافر نمی خوانند و در حال حکم بکفر او نمیکنند برین معنی همه کافران عند الله کافر نباشند بلکه عند الله کافر هم ایشانند که ختم ایشان بر کفر خواهد شد نه کافران که ختم ایشان بر ایمان مقدر شده و ختم بسعادت نصیب ایشان آمده و بر مذهب ایشان اکثرهم الکافرون مستقیم آید و کلهم کافرون صحیح نماید اهل سنت حال و مال را اعتبار کنند کسی که مؤمن است او را در حال مؤمن دانند و کسی که کافر است او را در حال کافر خوانند و بعد از آن اگر مقدر باشد شقی سعید شود و سعید شقی گردد کافر باسلام پیوندد و مسلمان معاذ الله ارتداد ورزد چنانچه حی در حالت حیات حی است اگر بعد از آن خواهد مرد و در حال زنده است اگر چه در استقبال جان بملک الموت خواهد سپرد ختم او بر موت حیات حالی را در تردد دنیا نیندازد و زنده را باحتمال مردن مرده نسازد برین اعتبار بعضی ائمه تفسیر اکثرهم بمعنی کلهم دانند بر حقیقت نه پندارند یا اکثرهم بر حقیقت دارند الکافرون را ماول بالثابتون علی الکفر الدایمون فیه کرده اند و تواند بود که بر مذهب اهل سنت ضمیر اکثرهم بر کافران عاید نکویند بعود ضمیر بر ناس که اعم است از کافران صحت مذهب خویش جویند کلام بمعنی اکثر الناس الکافرون باشد اشکال وارد نشود ویوم نبعث من کل امة شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا ولا هم یستعتبون واذا رای الذین ظلموا العذاب فلا یخفف عنهم ولا هم ینظرون معنی اینست و یاد کن آن روز را که مر هر امتی گواهی انگیزیم و گواهی دهنده بر
کردار ایشان حاضر کنیم و گواه مذکور پیغمبر از امت مسطور باشد و نبی آن قوم بود گواهی بدهد برای مؤمنان آن امت بتصدیق و ایمان و بر کافران آن امت بتکذیب و طغیان پس آن
ایشانرا در گفتار یاد را احتجاج و اعتذار دستوری داده نشود و مجال گفتار نبود واذا رای الذین اشرکوا شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء شرکاؤنا الذین کنا ندعوا
من دونک فالقوا الیهم القول انکم لکاذبون معنی اینست و چون به بینند مشرکان شرکاء خویش را یعنی شرکا بی که پیدا آورده مشرکانند و معبود ساخته ایشانند
بگویند ای پروردگار ما ایشان شرکاء مااند یعنی شرکا بی اند که ما پرستش ایشان داشتیم و ایشانرا معبود خویش می پنداشتیم آنانکه بوده ایم ما که ایشانرا از غیر خدای الله میگفتیم
و در دعای باطل میرفتیم پس این قول را یعنی انکم لکاذبون سوی ایشان افکنند و بتکذیب ایشان پیش آیند والقوا الی الله یومئذ السلم وضل عنهم ما کانوا یفترون

هموٌ عنهموٌ هموٌ شرکاء هموٌ انکموٌ عنهموٌ قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة
یعرفون نعمه الکافرون قالون
بالادغام سوسی بالترقیق ورش
ینکرونها
بالترقیق ورش

یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها واکثرهم
می شناسند نعمت خدای تعالی را پس انکار میکنند آنرا و بیشتر ایشان
ثلثه ارباع
الکافرون ویوم نبعث من کل امة
کافرانند و یاد کن روزی که بر انگیزانیم از هر گروهی بر ایشان
شهیدا ثم لا یؤذن للذین کفروا ولا هم
گواهی پس دستوری ندهند باعتذار مر آنانرا که کافر شدند و نه ایشان
یستعتبون واذا را الذین ظلموا العذاب
در معرض طلب رضا آیند و چون بینند آنان که ستم کردند عذاب را
فلا یخفف عنهم ولا هم ینظرون واذا را
پس سبک نکنند عذاب را از ایشان و نه ایشان مهلت داده شوند و چون بینند
الذین اشرکوا شرکاءهم قالوا ربنا هؤلاء
آنان که انباز گرفتند انبازان ایشانرا گفتند ای پروردگار ما ایشان
شرکاؤنا الذین کنا ندعوا من دونک فالقوا
انبازان مااند آنان که بودیم که میپرستیدیم از بیرون تو پس بیندازند بدیشان
الیهم القول انکم لکاذبون والقوا الی
سوی ایشان گفتار را بدرستی که شما کاذب بودید که ما را انباز گرفتید و بیفکنند آن
الله یومئذ السلم وضل عنهم ما کانوا یفترون
خدای تعالی در آن روز انقیاد را و غایب شد از ایشان آنچه بودند که افترای حقیقت میکردند

ع
یؤذن للذین بالابدال والادغام سوسی
یوذن بالابدال ورش
را الذین
را الذین
ظلموا فالقوا الیهم بالتغلیظ ورش
فالقوا الیهم
الیهم الیهم
والقوا الی الله
والقوا الی الله
را الذین بامالة الراء وفتح الهمزة
را الذین بامالة الراء والهمزة فی روایة سوسی وابوبکر
را الذین بفتح الراء والهمزة فی روایة سوسی

معنی اینست و سوی جایگاه خدای آن روز آشتی را بیفکنند و بتصدیق پیش آیند و کم شود از ایشان آنچ افترا میکردند و بدروغ و افترا ایشانرا اله میگفتند الذین کفروا و
صدوا عن سبیل الله زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون معنی اینست آنانکه کفر ورزیدند و با آیات ما نگرویدند و باز داشتند مردمانرا از راه راست ایمان و اتباع

بقرآن افزودیم ایشانرا عذابی بسبب آنکه بوده اند ایشان مفسدان یعنی مردمانرا در تباهی افکنند بباز داشتن از راه رضاء خدای که ایمان واحسانست ودر فساد افکندن بکفر وطغیان که کار
شیطانست زاید بر عذاب کفر وکفران یعنی بداخ بوده اند ایشان تا کرویند وبنفس خویش کفر ورزند و بعضی کویند افزونی عذاب آن باشد که ماران همچو شتران بختی وکژدمان
برموازنه استران بیدا آرند وبرایشان بکزیدن ونیش زدن بکمارند که صاحب آن چهل سال دَرد یک کزیدن ویک نیش زدن یابد وبلای الم آن مبتلا کردد و بعضی کویند افزونی
عذاب آن باشد که ایشانرا از آتش بیرون آرند ودر زمهریر اندازند تا بعذاب سردی مبتلا شوند این عذاب از عذاب آتش سخت تر آید وبرایشان درد ورنج آن از آتش برتر نماید
ایشان از سردی درناله شوند باز در آتش روند وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ معنی اینست ویاد کن آن روز که

زِدْنَاهُمُو عَلَيْهِمُو أَنفُسِهِمُو يَعِظُكُمُو لَعَلَّكُمُو عَاهَدتُّمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ

آنان که کافر شدند ومنع کردند از راه دین خدای تعالی

زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ

فزون کردانیم ایشانرا عذابی بالای عذابی بسبب آنچه بودند افساد میکردند

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ

وروزی که برانگیزانیم در میان هر گروهی گواهی برایشان ازجنس ایشان

وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ ط وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ

وآوریم ترا حال آنکه گواهی باشی بر اینان که امت تواند وفرو فرستادیم بر تو

الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً

قرآن را برای بیان تبلیغ مرهر چیزی را وراه نمونی وبخشایش

وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

وبشارتی بهشت مراهل اسلام را بدرستی خدای تعالی میفرماید براستی وعدالت در هر کاری

وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ

واخلاص در طاعت ونیکویی باخلق وخاصه دادن مال بخداوند خویشی وباز میدارد از

الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ ج يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ

مجاوزت حدود خود وآنچه ناپسندیده بود در عقل وشرع وازظلم خاصه پند میدهد شمارا تا مگر شما

تَذَكَّرُونَ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ

پند گیرید ووفا کنید بعهد خدای تعالی چون عهد کنید شما

الْعَذَابَ بِمَا — بالادغام سوسی
عَلَيْهُمْ — بضم الهاء حمزة
مِنَ انفُسِهِمْ — بالنقل ورش
مِنْ أَنفُسِهِمْ — سکت خلف في رواية
وَجِيْنَا — بالابدال سوسی
هَؤُلَا اءِ هَؤُلَاءِ — في لهشام اربعة اوجه / في حمزة ثلثة اوجه
شَيْ — بالمد والتوسط ورش / سکت خلف وفي رواية خلاد

رکوع

شَيْءٍ وَّهُدًى وَّ — مدغما غير الغنة خلف
رَحْمَةً وَّ — مدغما غير الغنة خلف
لِّلْمُسْلِمِينَ بُشْرَىٰ — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
بُشْرَىٰ — بالبين بين ورش في رواية
يَامُرُ وَالْإِحْسَانِ — ابدل ورش وسوسی

وَالاِحْسَانِ — بالسکت خلف وفي رواية خلاد
وَإِيتَاءِ — ثلثة اوجه لورش
الْقُرْبَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والکسائي
وَإِيتَاءِ الْقُرْبَىٰ — وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
وَيَنْهَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والکسائي / وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
وَالْبَغْيِ يَّعِظُكُم — مدغما سوسی
تَذَّكَّرُونَ — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر

برانگیزیم هر امتی را کواهی از نفسهای ایشان یعنی نبی آن امت که از کروه وعشایر ایشان بودی ومیان ایشان نشو ونما نمودی براعمال ایشان کواهی دهد از تصدیق وتکذیب وکفر وایمان وطاعت وعصیان وبیاریم ترا ای محمد کواه برایشان یعنی بر امت تو یا بر همه امتان برایشان وبرای ایشان وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ معنی اینست وفرو فرستادیم بر تو کتابی را یعنی قرآن را در حالی که بیانست مرهر چیزی را ابما لغت بیان کنند است وراه راست یعنی دین اسلام وشریعت پیغمبر علیه السلم نماینده است واثر رحمتست وبیان نعمتست ومر مسلمانان مژده بجنان دهنده وبه رضوان بشارت رساننده إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ معنی اینست بدرستی که خدای در اداء حقوق بعدل میفرماید وبر احسان بغیر لزوم حقی بلکه بااسات محسن الیه بر موجب أَحْسِنْ إِلَىٰ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْكَ تحریض می نماید خدای عز وجل شمارا پند میدهد تا شما پند کیرید نصیحت میکند تا شما بشنوید واین جمع میان واجب وندب بود ویا مر بر وجه عموم مجاز بمعنی بطلب شود وروا باشد که از عدل توحید وانتفاء شرک مراد بود توحید را که ضد شرک است ... عدل خوانند ... چه شرک را بر حکم ان الشرک لظلم عظیم ظلم دانند وآن احسان طاعت

وعبادت مراد بود وهر دو واجب باشد ویا مر بر حقیقت بود وایتاء ذی القربی عطف است بر بالعدل والاحسان وانفاق واجب در حق قربیان داخل عدل بود وانفاق غیر واجب داخل
احسان باشد وبر هر تقدیری ذکر صلهٔ ارحام بعد ذکر عدل واحسان ذکر خاص بعد عام است وهمچنین ذکر بغی بعد ذکر فحشا ومنکر چه فحشا ومنکر عبارت از کارهاء
ناشایسته است بغی از جملهٔ آنست یا از فحشا شرک وکفر که مقابل توحید است واز منکر معصیت مراد بود برین تقدیر نیز ذکر بغی که یکی از معاصی است ذکر خاص بعد
عام باشد واین آیت جامع است مر ذکر امر بانواع خیر ونهی از اصناف شر هم ازین جهت خطباء کرام در بلاد اسلام در آخر خطبه این آیت خوانند واین را در ختم خطبه حسن مقطع
دانند روایت کرده اند که عثمان مطعون رضی الله عنه کفته اسلام من بغیر استقرار باطن بود ودولت ایمان در دل من روی نمی نمود بشرم پیغمبر صلی الله علیه وسلم

كه اسلام را بر من عرض كردی و بسيار مرا بر قبول اسلام آوردی بغير استقرار باطن اقرار با ايمان مينمودم و بزبان مسلمان می بودم تا آنكه روزی بيغمبر عليه السلام پيش در خويش نشسته
بود من در راه ميكذشتم مرا طلب فرمود آمدم و با بيغمبر عليه السلام در حكايت شدم در اثناء آن يكبارگی بيغمبر صلی الله عليه وسلم سوی آسمان ديدن گرفت و حالت او تغيير پذيرفت
چنانستی كه كسی چيزی ميكويد و او گوش كرده آوردن آن ميجويد چون بحال خويش آمد حالی كه در وی ديدم از وی پرسيدم كفت اين حال آن بود كه جبريل نزول كرد آيت انّ الله يامر
بالعدل والاحسان آورد از شنيدن اين آيت ايمان در دل من متمكن كشت و باطمينان و استقرار پيوست در ايمان بطيب نفس بيوستم و مومن صادق كشتم بر ابوطالب
رفتم و اين قصه بكفتم ابوطالب كفت شما را اتباع او شايد كه الله او بمكارم اخلاق ميفرمايد بيغمبر عليه السلام اين سخن شنيد ابوطالب را راغب ديد بر ايمان و نظر داشت
و دل بر دعوت كماشت كفت
مردمان را متابعت من ميفرمائی
خود چرا بدين اقدام نمی نمائی
ابوطالب را سعادت مساعدت
نكرد دل را بر اجابت بيغمبر
عليه السلام نياورد انّك لا
تهدي من احببت بنزول بيوست
بيغمبر عليه السلام از ايمان
ابوطالب نوميد كشت و در
بعضی تفاسير آورده كه عثمان
بن مطعون رضی الله عنه بعد
شنيدن اين آيت از قرآن و استوار
شدن ايمان اين آيت بيش
وليد مغيره خواند وليد مغيره
كفت والله انّ له لحلاوة وانّ
عليه لطلاوة وانّ اعلاه لمثمر
وانّ اسفله لمغدق وما هو بقول
البشر و ابوجهل كفت انّ الهه
ليامر بمكارم الاخلاق واوفوا
بعهد الله اذا عاهدتم ولا
تنقضوا الايمان بعد توكيدها
وقد جعلتم الله عليكم
كفيلا روايت كرده اند مسلمان
با كافران در هنكام ضعف
اسلام عهدهای امان بيكديكر
كردند چون اسلام قوی شد
خواستند بيش از انصرام مدت
باز كردند اين آيت در شان ايشان
بلفظ عام نازل كشت و در باب ايشان
بورود پيوست اين جمله معترضه
است برای طلب ايفای عهد
و پيمان و نهی كردن از نقض آن
ولا تنقضوا الايمان عطف است
بر اوفوا معنی اينست و عهد
خدای او فا كنيد ميثاق او را بعد
استوار مشكنيد و اين بعموم
و الطلاق متناولست مر عهد
روز ميثاق و عهد ايمانی
و عهد تكاليف ربانی و عهدهای
كه يكديكر كرده اند و ميان خويش
آن را در استواری آورده اند
برين وجه اذا برای استقبال
نباشد بمعنی اذ بود چه عهد
و ميثاق مذكور كذشته است
و در زمان ماضی رفته و در
سوكندهای حانث نشويد بعد
آنكه استوار كرده ايد و ازين
ايمان انواع محلوف عليه مراد

عليكمو ايمانكمو لكمو كنتمو كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بينكموان لجعلكمو امة قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَلَا تَنقُضُوا۟ ٱلْأَيْمَٰنَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ
وشكنيد سوكندها را پس از استوار كردن آن وحال آنكه
جَعَلْتُمُ ٱللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ
كردانيده باشيد شما خدا را بر خود حافظ و شاهد بدرستی خدای تعالی ميداند
مَا تَفْعَلُونَ ۝ وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّتِى نَقَضَتْ غَزْلَهَا
آنچ ميكنيد ومباشيد چون آن زنی كه تاب باز دهد ريسمان خود را
مِنۢ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَٰنَكُمْ دَخَلًۢا
پس از احكام حال آنكه ريسمان تاب باز داده باشد ميكيريد سوكندهای خود را مفسده
بَيْنَكُمْ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِىَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ ۚ إِنَّمَا
درميان شما بسبب آنكه باشد جماعتی كه اهل قريش اند زيادت تر از جماعتی كه مومنان اند بدرستی كه
يَبْلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦ ۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ
آزمايش ميكند شما را خدای بآنكه بعضی را و تا بيان روشن كند برای شما روز قيامت
مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ
آن را كه هستيد كه در آن اختلاف می نماييد و اكر خواستی خدای تعالی
لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن
هر آينه كردانيدی شما را كروهی يكانه متفق بر دين حق وليكن بی راه ميكند آنكه را كه
يَشَآءُ وَيَهْدِى مَن يَشَآءُ ۚ وَلَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ
ميخواهد و راه می نمايد آن را كه ميخواهد و هر آينه پرسند شما را از آنچه هستيد

الايمان الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله يعلم ما قوة انكاثا قوة انكاثا بينكم ان اربى اربى من امة ومن امة امة انما امة انما فيهي ولوشا لجعلكم امة واحدة ولكن يضل
من يشا من يشاء من يشا من يشا من يشا ولتسلن
مدغما غير الغنة خلف — لعامر و حمزة جميع الاوجه الاربعة في الوقف — الحذف في الوقف فيه القصر حمزة وهشام — الحذف مع المد والقصر حمزة وهشام — بالنقل في الوقف حمزة

است بعد توكيدها ای لا تنقضوا الاخبار المقترنة بالايمان بعد توكيدها باخر يضاعف هتك حرمته اسم الله و اكر از ايمان حقيقت مراد باشد توكيد او بصيانت از احتمال التغيير
بود چه آنكه سوكند را با انشاء الله و جز آن كه احتمال تغيير هست موكد نيست تغيير پذير است و تواند بود كه از ايمان عهود مراد بود معنی چنين باشد و مشكنيد عهدها را بعد توكيد او
بسوكندها و اين قيد غالبی باشد احترازی نبود كه در غالب عهد مقرون باسوكندی باشد و قد جعلتم الله عليكم كفيلا اين جمله حال است معنی اينست و عهد خدای وفا كنيد
و سوكندها و عهدها را مشكنيد و حال اينست كه كردانيده ايد خدا را كفيل يعنی ذكر خدا را با كار خويش ضم كرده ايد و كار را بذكر او موكد كردانيده ايد و او را شاهد
و حاضر و وكيل و رقيب دانسته ايد انّ الله يعلم ما تفعلون معنی اينست بدرستی خدای الخ ميكنيد شما از عهد كردن و موجب آن بسر بردن و سوكند خوردن

روایت کرده اند که در عرب زنی حمقا بود ریطه نام ولا تكونوا كالتي نقضت غزلها من بعد قوة انكاثا بر آن می تواند جزا دادن میداند و باز رشدن و حالت گشتن
رشتن مشغول گشتی رشته خویش نقض کردی بعد تمام از بامداد تا نماز پیشین بشم و صوف رسیده خود با جواری خویش در تنگ کار مشقت دیدی باز از نماز پیشین در نقض آن
خویش ابشم و صوف ساختی کسی که سعی کند در نقض آنچه بسعی او تمام شده و کوشش نماید در شکستن آنچه بکوشش او بیدا آمده در ضایع کردن مشقت و بی فایده ساختن سعی و استعمال
قوت مشبه بدو کرده اند و غرض تشبیه بیان حال مشبه داند معنی چنین باشد عهد و سوگند مشکنید و آنچه استوار کرده اید سعی در نقض آن مکنید و مباشید همچو زنی
که صوف و شعر رسیده را نقض کرد و چرخ باز گونه کرد آید تا فته خویش را بصورت صوف و شعر رساید در ابطال عمل خویش پرداخت ریسمانهاء تافته را انکاث یعنی

ايمانكم بينكم صددتم ولكم كنتم عندكم اجرهم واجرهم قرا ابن كثير بالصلة
لكم ان ولنجزينهم اجرهم وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الكوبل
وابن كثير بالصلة مع القصر

تعملون ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم
که میکنید ومرا مگیرید سوگندهای شما را مفسده در میان شما
فتزل قدم بعد ثبوتها وتذوقوا السوء بما
که از جای برود قدم شما پس از ثبات آن بر اسلام وبچشید بدی را بسبب آنچه
صددتم عن سبيل الله ولكم عذاب عظيم
منع کردید از راه دین خدای تعالی ومر شما راست عذابی بزرگ در آخرت
ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قليلا انما عند
وبدل مکنید بعهد خدای تعالی بهای اندک را بدرستی نزد
الله هو خير لكم ان كنتم تعلمون ما عندكم
خدایست آن بهتر مر شما را اگر هستید که میدانید آنچه نزد شماست
ينفد وما عند الله باق ولنجزين الذين صبروا
از متاع دنیا بآخر رسد وآنچه نزد خداست از ثواب باینده است وهر آینه پاداش دهیم آنانرا که شکیبایی نمودند بر تکالیف
اجرهم باحسن ما كانوا يعملون من عمل
پاداش ایشان به نیکوتر آنچه بوده باشند که میکردند هر که کند
صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن فلنحيينه
کاری نکو از نرینه یا مادینه واو بر حالت ایمان بود پس هر آینه زنده داریم اورا
حيوة طيبة ولنجزينهم اجرهم باحسن ما كانوا
زندگی خوش وهر آینه جزا دهیم ایشانرا مزد ایشان به نیکوتر آنچه بودند

عند الله هو
مدغما سوسی
لكم ان
بالسکت خلف فی روایة
باق ولنجزين
بالیاء ابن کثیر
ذكر او
بالنقل ورش
ذكر او
سکت خلف فی روایة
او انثى او انثى
ولنجزينهم اجرهم
وهو مؤمن
طيبة

تا تافته ساخت تتخذون ايمانكم دخلا بينكم ان تكون امة هي اربى من امة معنی اینست نقض مکنید سوگندها را درین حال که سوگندهاء خویش را میان خویش خیانت ودغلکاری وفریب بنمودار استواری سازید بسبب آنکه باشد گروهی که آن فاضلتر است از گروهی دیگر در کثرت رجال وافزونی مال چنانچه قریش از مسلمانان بیشتر بودند و در بسیار رجال وافزونی اموال غالبتر از مسلمانان بودند بدین سبب با ایشان عهد میکنید وبسر نمی برید وسوگندها دروغ میخورید انما يبلوكم الله به معنی اینست بدرستی شما را می آزماییم وآنچه از حال شما میدانیم مردمان را می نماییم که باافزونی کافران میل سوی ایشان خواهید کرد یا با ضعف وفقر خود را بر ثبات وقرار بر دین خواهید آورد وبعد اختیار دین دل بر تحمل جفای ایشان خواهید نهاد یا بر خلط عهد مصالحه وسوگند خواهید داد وبعد عهد چون قوت یابید بر عهد سوگند مایید یا در نقض آن بشتابید وليبينن لكم يوم القيامة ما كنتم فيه تختلفون معنی اینست بالله هر آینه وهر آینه خدای عز وجل بیان خواهد کرد وآنچه حق حقیقی است بظهور خواهد آورد در چیزی که شما میان خویش اختلاف دارید ودل بر مخالفت یکدیگر میگمارید بدین که بر مومنان در نعمت خواهد گشاد وکافران را بر بادیه دوزخ خواهد داد حقیت ایمان ونافع بودن آن بظهور خواهد پیوست وبطلان کفر وطغیان وزیانکاری آن هویدا خواهد گشت ولو شاء الله لجعلكم امة واحدة ولكن يضل من يشاء ويهدي من يشاء معنی اینست واگر خدا خواستی هر آینه شما را هر آینه گروه یک گروه کردانیدی

قدم وبچشید شما بلا ومحنت در دنیا بسبب آنکه از راه خدا باز ماندید دیگران را بر متابعت آوردید وسبب گشتید و دیگران را باز داشتید بر طریق

کنایت مراد شود نه بر وجه عموم مشترك ومر شما را در آخرت استحقاق عتاب عظیم بود وسزاواری عقاب دردناك شود ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قليلا معنی اینست وبهای اندك بعهد خدای بدل مکنید وشکستن عهد را برای منفعت دنیاوی مپسندید انما عند الله هو خير لكم ان كنتم تعلمون معنی اینست بدرستی آنچه نزد خداست آن بهترست مر شما را اگر شما از اهل دانشید پس متاع اخروی باقی بحطام دنیاوی فانی مفروشید ما عندكم ينفد وما عند الله باق معنی اینست آنچه نزدیك شماست بنهایت برسد وبفنا دید برد وآنچه نزدیك خداست باقی است همیشه ماند وهیچ چیز آنرا فانی نکرداند وشك نیست باقی از فانی اولیست ودایم از زایل برترست ولنجزين الذين صبروا اجرهم باحسن ما كانوا يعملون

همه را بنعیم جنان رسانیدی وکسی را در کفر وطغیان بند لختی وسزاوار خلود در نیران نساختی لیکن صفت او اینست که هر کرا خواهد گمراه کرداند وهر کرا خواهد بحکمت کند کسی را در ایمان آرد ودیگری را در کفر افکند لا يسئل عما يفعل مصراع کس را چه وچون نرسد در قضاء ما ولتسئلن عما كنتم تعملون معنی اینست وسوگند میخورم بخدای هر آینه هر آینه شما در روز قیامت پرسیده شوید از آنچه در دنیا عمل کننده بودید ولا تتخذوا ايمانكم دخلا بينكم فتزل قدم بعد ثبوتها سوگندهای خویش را سبب فریب وغدر ومغرور کردانیدن شنوندگان پس که بلغزد قدم عهد یا بلغزد قدم شما از ره اسلام یا بلغزد قدم عافیت بسوی هر که بعد عافیت مبتلا ببلا شود وبعد سلامت بغنا بپیوندد عرب زلت قدم گویند وتذوقوا السوء بما صددتم عن سبيل الله ولكم عذاب عظيم

معنی اینست وبخدای سوکند خورم هرآینه هرآینه جزا دهد خدای یا کویند جزا دهیم ما کسانی را که برادای کفار صبر کنند وبر بخ کشی دل نهند جزا اجرهاء عمل کنندکان نیکترین عملهاء ایشان مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معنی اینست هر که از مرد یا زن عمل صالح کند وحال اینست که او مومن بود پس هرآینه هرآینه ایشانرا احیاتی پاکیزه معترون بخوشی وخوشدلی بخشیم وهرآینه هرآینه ایشانرا جزای نیکوترین آنچه میکردند دهیم چه مومن در فقر وغنا بنعمت ایمان خوش بود وبدولت عرفان شاد وشادمان باشد وکافر همه وقت در ناخوشی است جز دنیا د کرندارد مقامی دیگر برای خوشی وراحت در دل نمی آرد اگر فقیر باشد ناخوشی او ظاهر است واگر غنی بود از حرص فزودن مال وخوف تغیر احوال برناخوشی دارد وهمیشه در غم واندوه بود ودر تنکدلی اندوهکین باشد نظم ممسک برای مال همه سال تنکدل سعدی بروی دوست همه وقت خرم مست وبعضی حیات طیبه زندکانی بهشت که زندکانی جاودانیست بندارند وبعضی حیات طیبه فراغ دل را دارند که همیشه دل را برخدای آرد واز تعلقات علایق ماسوی الله بازدارد نظم تعلق حجابست وبی حاصلی چو پیوندها بکسلی واصلی

رَبِّهِمْ هُمْ اَكْثَرُهُمْ اَنَّهُمْ قرا ابن كثير بالصلة في رواية قالون

يَعْلَمُونَ فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ
که میکردند پس چون خواهی که بخوانی قرآن را پس پناه کیر برحمت خدای

مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى
از دیو رانده بدرستی که آنست که نیست مر او را هیچ تسلطی بر

الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ اِنَّمَا سُلْطَانُهُ
آنان که ایمان آوردند و بر پروردکار خود اعتماد نمودند نیست تسلط او

عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ
مکر بر آنان که فرمان برند او را و آنانکه ایشان بسبب شیطان شرك آورده اند

وَاِذَا بَدَّلْنَا اٰيَةً مَكَانَ اٰيَةٍ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا
وچون بدل کنیم بحسب مصلحت بعضی قرآنرا بجای بعضی دیگر وخدای تعالی داناتر است بانچ فرو میفرستد کویند

اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ نَزَّلَهُ
بدرستی تو از خود بدیدآرندهٔ نه که بیشتر ایشان نمیدانند بکو فرود آورد آنرا

رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ اٰمَنُوا
جبرئیل پاك از پروردکار تو براستی تا بر ایمان ثابت دارد آنانرا که ایمان آوردند

وَهُدًى وَبُشْرٰى لِلْمُسْلِمِينَ وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ
وبراه نمونی ومژده مر اهل انقیاد را وبحقیقت میدانیم که ایشان میکویند

اِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ
بدرستی می آموزاند او را آدمی لغت آن مرد که مایل میکرداند کفتار خود را سوی او غیر لغت عربی است
کویند مراد سلمان فارسی است

قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ ابدل السوسی بالنقل ابن کثیر وحمزة فی الوقف
اٰمَنُوا اٰيَةً وَاللّٰهُ ثلثة اوجه لورش مدغما فی الغنة خلف
اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ ادغم السوسی ابن کثیر وابو عمرو
بَلْ اَكْثَرُهُمْ بالنقل ورش
بَلْ اَكْثَرُهُمْ سکت خلف فی روایة
رکوع
الْقُدُسِ اٰمَنُوا بسکون الدال ابن کثیر ثلثة اوجه لورش
وَهُدًى وَ مدغما غیر الغنة خلف
بُشْرٰى بُشْرَى ابو عمرو وحمزة والکسائی وبین بین ورش
يَلْحَدُونَ بفتح الیاء والحاء حمزة والکسائی
اِلَيْهِ بالاشباع ابن کثیر
اَعْجَمِيٌّ وَ مدغما غیر الغنة خلف ۳

فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ معنی اینست پس چون خواهی که قرآن بخوانی از شیطان رانده بخدای عز وجل پناه کیر ومدخل وسوسهٔ او را از خود مبند اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ معنی اینست بدرستی شان اینست یا بدرستی شیطان نیست مر او را تسلطی وقوتی بر کسانی که ایمان آوردند وبر پروردکار خویش توکل کردند استعاده برای دفع وسوسه وتسبیب بود بناه کرفتن از تسلط شیطان نباشد چنانچ جای دیکر تسلط او را نفی کرده اِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ کفته است او را چون دلالت سارق سبب محض دارند اختیار فاعل را علت وجود فعل نیدارند فاعل مختار بوسوسه او مجبور نشد ودر تحت تسلط وقوت او در نیامد اِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ معنی اینست نیست تسلط وقوت او مکر بر کسانی که او را ولی خود میکیرند ودوستی او می پذیرند وآنانی که بطاعت او مشرك میشوند ودر راهی که بر دی روند اختیار خویش بر دست او داده اند ودر طاعت او کردن نهاده اند اختیار ایشان که علت فعل بود مضاف سوی سبب شد وحکم بر طریق قول دایر وسوق او مضاف سوی سبب آمد

آکر از لا یعلمون انتفاء علم بالفعل بود اکثرهم بمعنی کلهم باشد چه کافران همه نادانانند وهم جاهلانند وراه دین نمی دانند واکر بمعنی او نفی استعداد علم دارند وسلب علم بندارند اکثر بر حقیقت باشد چه بعضی از ایشان که خدای ایمان ایشان خواسته ودر ایشان استعداد دانش دانسته چون عبد الله سلام ویاران او ومحاسن اسلام دریافتند بسوی شرف ایمان شتافتند ایشانرا استعداد علم بود از آن جهت ایشانرا دولت علم وتصدیق ایمانی روی نمود
وتغییر شده تا حکم منسوخ باختلاف زمان متناقض ومعارض نبود برای تناقض وحدت زمان باید با اختلاف زمان حکم متناقض نباشد

وَاِذَا بَدَّلْنَا اٰيَةً مَكَانَ اٰيَةٍ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ معنی اینست وچون ایتی را بجای آیتی بدل کردانیم حکمی را از احکام شریعت بنسخ وتبدیل برسانیم وخدای عالمتر است بدانچ فرستاده است مدت هر حکمی را داند وبیان مدت آن تواند نسخ بر نسبت او بیان مدت باشد وبر نسبت ما تبدیل ونسخ بود بکویند کافران محمد را نه تو مکر افترا کنندهٔ ودروغ نابوده را در میان افکنندهٔ چه کلام متناقض می آری وآنرا از حق می بنداری کاهی متعهٔ زنان حلال میکونی وکاهی در آن تحریم می بوئی کاهی از خمر منع نمیکنی وکاهی در نهی آن می زنی کاهی روی سوی بیت المقدس می آری کاهی از توجه آن باز میداری کلام حق متناقض نبود ومتعارض نشود ونمیدانند حکمی که متعلق بمدتی معین بود بیش از بیان مدت شما را مطلق مینمود نسخ او بر نسبت ما بیان مدت آمد وبنسبت شما تبدیل ۳

معني چنين بود بلكه كل كافران نميدانند بدانچه بايد دانست جاهلانند يا گويند بلكه اكثر كافران استعداد علم ندارند عقلا در ايشان قابليت علم نمي پندارند و بعضي كه خداي بايمان ايشان خواسته ودر استعداد علم داشته بدان استعداد ايشان ايمان خواهند آورد ودين اسلام را تصديق خواهند كرد ازين استعداد علم را در ايشان نفي بايد كرد و بعضي را ازين حكم بيرون بايد آورد مثل آن كفار از ايشان عجيب نبود وسخن ناشايسته از ايشان غريب نباشد يا گويند بلكه كل ايشان يا اكثر ايشان بسبب نادانى آنچه از مفتري خواندن شنيع ترست كذاب وساحر وكاهن ومجنون گويند ودر رهي كه باطل تر ازين است مي پويند قل نزله روح القدس من ربك بالحق ليثبت الذين آمنوا وهدى وبشرى للمسلمين معني اينست بگواي محمد فرود آورده است قرآن را روح قدس يعني جبرئيل از پروردگار تو بحق يعني بمعاني درست تا ثابت دارد مؤمنان را بر صراط مستقيم وثبات دهد ايشان را بر دين قويم واز جهت راه نمودن ومژده دادن مرمسلمانان را وكساني كه تصديق ميكنند آن را ولقد نعلم انهم يقولون انما يعلمه بشر معني اينست وبسوگند ياد ميكنم كه هر آينه ميدانيم بدرستي كه كافران ميگويند محمد را اين كلام نمي آموزد مگر آدمي كه آن را پيش او ميخواند

لمهم فعليهم وطمهم قلوبهم سمعهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وهذا لسان عربي مبين ان الذين لا يؤمنون بايات

الله لا يهديهم الله ولهم عذاب اليم انما يفتري

الكذب الذين لا يؤمنون بايات الله واولئك

هم الكاذبون من كفر بالله من بعد ايمانه الا

من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح

بالكفر صدرا فعليهم غضب من الله ولهم

عذاب عظيم ذلك بانهم استحبوا الحيوة الدنيا على

الاخرة وان الله لا يهدي القوم الكافرين

اولئك الذين طبع الله على قلوبهم وسمعهم وابصارهم

بالايمان فعليهم بينهم الدنيا الدنيا الاخرة الاخرة الكافرين الكافرين

ابصارهم ابصارهم

بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — اما لابين بين ورش في رواية

من كفر بالله من بعد ايمانه معني اينست كسي كه از پس ايمان خويش كفر ورزيد وبعد رسيدن بمقصد ايمان به پيشواي ادبار راه كفر گزيد بكذب وافترا لايق گشت وبوبال ارتداد وضلال ابعد پيوست چه بعد ره يافتن راه گم كرد بعد وجد لان خود را بحرمان آورد الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان روايت كرده اند كه عمار بن ياسر رضي الله عنه وما در ويدر او وجماعتي از مسلمانان از مكه هجرت كرده بمدينه ميرفتند كافران ايشان را گرفتند وبر اجراء كلمه كفر اكراه كردند وبر ارتداد از دين اسلام وبازگشت سوي كفر آوردند بعضي بظاهر وباطن بر دين ثابت ماندند وكلمه كفر بر زبان نراندند كشته گشتند وبسعادت شهادت پيوستند وبعضي ديگر چون عمار بن ياسر در دل بر دين ثابت ماندند وبر زبان كلمه كفر راندند خود را نگشايند از ايشان خود را رها نيدند پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم خبر رسيد كه عمار بن ياسر مرتد شد وكفر زيد پيغمبر فرمود صلى الله عليه وسلم كلا ان عمارا ملا ايمانا من قرنه الى قدمه واختلط ايمانه بلحمه ودمه عمار رضي الله عنه در مدينه آمد

پیش مجلس معلا پیغمبر علیه السلام درآمد گریه میکرد و بیان عذر خویش بر زبان می آورد پیغمبر علیه السلام دست مبارک بر چشم او فرود می آورد در مرحمت می گفت مالک یا عمار میگفت و آب از چشم او دور میکرد معنی اینست مگر کسی که اکراه کرده شود تا کلمه کفر بر زبان آورد و دل او بر قرار باشد و در تصدیق او مدخل خللی نبود باجراء کلمه کفر بر زبان مستحق غضب خدای نگردد ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم روایت کرده اند بعضی از مصاحبان عمار بن یاسر گرفتار کافران شده بر دین ثابت ماندند و بقتل رسیدند و بعضی در دل ثابت ماندند و در زبان اجراء کلمه کفر کردند و از شر کافران رستند و بعضی را ادبار پیش آمد در دل اعتقاد کفر کردند و ارتداد آوردند این آیت در شان ایشان وارد گشت و حکم ایشان به بیان پیوست و بعضی گویند عبد الله بن سعد و طعمه سارق و قیس بن ولید ارتداد ورزیدند و با نشراح دل دین کافری گزیدند این آیت در شان ایشان نازل گشت و این حکم در حق ایشان بود و به پیوست در اخبار آمده مسیلمه کذاب که مدعی نبوت بود و در دعوی نبوت با پیغمبر علیه السلام صورت دعوی شرکت مینمود دو نفر را از مسلمانان اسیر کرد و روی سوی یکی از ایشان آورد گفت

أَنَّهُمْ وَهُمْ جَاءَهُمْ مِنْهُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ

وایشانند ایشان ناآگاهان هرآینه والبته بدرستی ایشان در آن جهان

هُمُ الْخَاسِرُونَ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ

ایشان زیان کارانند پس بدرستی پروردگار تو مر آنان را که دوری گزیدند از اوطان خود و ازاوطان

بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ

پس آنکه در فتنه افکنده شدند پس کوشش نمودند وصبر کردند در آن بدرستی پروردگار تو از

بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ

پس آن هرآینه آمرزنده است مهربان روزی که آید هر تنی حال آنکه مجادله کند بطریق اعتذار

عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا

از ذات خود وتمام داده شود هر تنی را جزای آنچه کرده باشد وایشان نه

يُظْلَمُونَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً

ستم کرده شوند وبدید کرد خدای تعالی داستانی را شهری را بود ایمن از عذاب

مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ

آرمیده از سایر آفات می آید آن اسباب معایش ساکنان تمام از هر جایی پس کافر شدند اهل آن

بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ

نعمتهای خدای عزوجل پس چشانید اهل آنرا خدای المراشتمال بود حالت گرسنگی وترس

بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ

بسبب آنچه بودند که میکردند وبتحقیق آمد بایشان پیغمبری از جنس ایشان

فِي الْآخِرَةِ بالنقل والترقيق ورش

فِي الْآخِرَةِ بالسكت خلف

الْخَاسِرُونَ بالترقيق ورش

مَا فُتِنُوا بفتح الفاء والتاء ابن عامر

رُكُوع

تَأْتِي تُوَفَّىٰ بالابدال ورش والسوسي بالامالة المحضة

تُوَفَّىٰ

يُظْلَمُونَ بالتغليظ ورش

كَانَتْ آمِنَةً بالنقل ورش

مُطْمَئِنَّةً

يَأْتِيهَا بالابدال ورش والسوسي

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ بالامالة المحضة ابن ذكوان

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ بالادغام ابو عمرو وهشام والكسائي

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ بالامالة المحضة مع الادغام حمزة

معنی اینست هرآینه آمرزنده است ... باید یاد کن روزی که بیاید هر نفسی جانبه در حالی که مجادله میکند از قبل خویش چون بهشت و دوزخ نمودار شود هر نفسی با خویش

راه نمی یابد زیرا که ایشان آنانند که خدای مهر کرده است بر دلهاء ایشان تا نبدی وهدایتی در دلهاء ایشان در نیاید و اهتدا روی ننماید و مهر کرده است بر شنوایی ایشان تا راه نمایی کسی نشنوند وبگفتار کسی در راه راست نروند و مهر کرده است بر بینایی ایشان تا علامات راه نه بینند و بدین علامات راه راست نگرند و ایشان همین غافلانند و بر غفلت مقصورانند هوشیاری ندارند در نیکی و نیکوکاری نشتابند چاره نیست ایشان را از آنکه مقصور بر خیبت و خسران باشند و بسودی و امیدی نرسند ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ معنی اینست بدرستی پروردگار تو بخشنده است مر کسانی را که هجرت کردند و بجهاد و صبر موفق گشتند جریمه مذکور را که متضمن نگاه داشت جان و هتک وعظمت ایمانست ببخشد و برحمت خویش خطیه مسطوره را بیامرزد يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ روایت کرده اند روز قیامت میان روح و نفس مجادله شود و هر یکی تهمت گناه بر دیگری نهد روح گوید سالها در عالم علوی بودم از من گناهی صادر نشد گناه از صحبت تو بود و از شومی تو روی نمود جسد گوید گناه از تو بود که بعد رفتن در کور

مجادله کند نفس عاصیه کوید جرا عصیان کردم وخود را درین ورطه آوردم نفس مطیع کوید جرا در طاعت نیفزودم تا مستحق مزید می بودم هر نفسی از جزاء نیکی وبدی تمام داده شود یعنی کم بودن ثواب از نیکی وبیش بودن عقاب از بدی نبود بیکبار اجزاء نیکی دهند بدیشان بازیدی نهند وایشان مظلوم نباشند یعنی جنایتی معذب نکردند وضرب الله مثلا قرية كانت آمنة مطمئنة يأتيها رزقها رغدا من كل مكان فكفرت بأنعم الله فأذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون معنی اینست بدید کرد خدای برای عبرت مردمان مثلی را مثل دهی ایمن کشته آرام بدیرفته اهل او را رزق فراخ از هر جای آید ونعمتی واسع از هر طرفی روی نماید بنعمتهاء خدای کفران ورزند پس خدای ورا لباس جوع وخوف که همچو مطعوم تلخ میمود بشومی کناه ایشان چشانید دیکران را باید که عبرت کیرند وا بحنین بلیه برخود ببندند ولقد جاءهم رسول منهم فكذبوه فأخذهم العذاب وهم ظالمون معنی اینست وبدرستی که آمد برایشان رسولی هم از جنس ایشان یعنی محمد علیه السلام پس او را تکذیب کردند ودر حق تصدیق ناوردند پس ایشان را عذاب کرفت وروزکار ایشان بدحالی بدیرفت درین حال که ایشان ظالم بودند وبرخویش وبر خلق تعدی مینمودند فكلوا مما رزقكم الله حلالا طيبا واشكروا نعمت الله إن كنتم إياه تعبدون معنی اینست چون این معنی شنیدند وآثار کفران نعمت دیدند پس بخورید حلال طیب از آنچ خدای تعالی شما را روزی کرده است وبفضل خویش بردست شما آورده است وکفران نعمت مکنید وآنچه خدای حلال کردانیده است حرام مه پندارید که در تحریم آن انکار نعمت بود وانکار نعمت کفران باشد کر شما او را می پرستید دیکری را با او شریک مکنید إنما حرم عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما أهل لغير الله به معنی اینست حرام نکردانید خدای عز وجل برشما مکر مردار وخون وکوشت خوک وآنچ آواز برآورده شده است بود در هنکام ذبح بنام غیر خدای از خویش چیزی چون بحیره وسائبه حرام مکنید وازخود چیزی بیدا مه آرید فمن اضطر غير باغ ولا عاد فإن الله غفور رحيم معنی اینست پس هر که مضطر شود وملجا کردد در حالی که غیر جوینده لذت بود وغیر تجاوز کننده از حد باشد پس بدرستی که خدا بخشاینده است برین مقدار خوردن نکیرد وعذر خوردن بپذیرد باقی شرح این هر دو آیة در سوره مائده مشرح کذشته وبیان آن بتشریح بیوسته ولا تقولوا لما تصف ألسنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله الكذب معنی اینست در شان بهائمی که صفت میکند آن را زبانها شما بحل وحرمت صفت کردنی دروغ که این حلال است واین حرام مکویید واحداث واختراع حکمی نا کزیده وناپسندیده از هوای نفس خویش مجوییدان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون معنی اینست بدرستی آنانکه افترا میکنند بر خدای دروغ را فلاح نیابند وبسوی فوز نشتابند

وهمو لهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
كنتمو إياه — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالقلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

فكذبوه — بالاشباع ابن كثير
رزقكم الله — مدغما سوسي
إن كنتم إياه — سكت خلف في رواية
إياه هو — بالاشباع ابن كثير
فمن اضطر — بضم النون نافع وابن كثير وابن عامر والكسائي
غير باغ ولا — بالترقيق ورش
حلال و — مدغما بغير الغنة خلف
عذاب أليم — بالنقل ورش
عذاب أليم — سكت خلف في رواية

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ
پس بدروغ داشتند اورا پس فراکرفت ایشان را عذاب وحال آنکه ایشان ستمکاران بودند

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا
پس بخورید از آنچه روزی داد شما را خدای تعالی حال آنکه حلال است پاکیزه وسپاسداری نمایید

نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ إِنَّمَا حَرَّمَ
انعام خدای را جل جلاله اکر هستید شما که اورا می پرستید بدرستی که حرام کردانید

عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ
بر شما آن را که نبخش رسیده بایید وخون را وکوشت این جانور را وآن را که رفع صوت کرده شد مر غیر

اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ
خدای را بآن پس آنکه بیچاره کردید در حالی که نه بجاوز کننده وضرورت را نه پس بدرستی که خدای
ستم کننده ونه ستم کننده بسوی مضطر بهو

غَفُورٌ رَحِيمٌ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ
آمرزنده است مهربان ومکویید برای صفت کردن زبانهای شما

الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى
دروغ را که این حلال است واین حرام است تا افترا کنید بر

اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
خدای تعالی دروغ را بدرستی آنان که افترا میکنند بر خدای تعالی دروغ را

لَا يُفْلِحُونَ مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
رستکاری نیابند برخورداری اندکست ومر ایشان راست عذابی دردناک

وخود را در عصیان افکند پس بتوبه پیش آید وصلاح نماید بدرستی پروردکار تو بعد توبه از سیئات هر آینه آمرزنده است بخشاینده است دروغها وافتراهاء شما بخشد واز جرایم وکناهان در کذرد إن إبراهيم كان أمة قانتا لله حنيفا ولم يك من المشركين شاكرا لأنعمه معنی اینست بدرستی ابرهیم بوده است امتی بطاعت ایستنده مر خدای را طاعت کننده مسلمان باک نه از صاحبان شرک مر نعمتهاء خدا را سپاس دارنده مر احسانهاء او را شکر کزارنده روایت کرده اند که ابرهیم علیه السلام شکر نعمتهای خدای بجا آوردی وبغیر مهمان طعام نخوردی اکر مهمان نیافتی طعام خویش را تاخیر کردی بیرون آمدی تتبع آینده کردی روزی از روزها مهمان نیافت در جستن مهمان شتافت فرشتکانی برصورت آدمی دید برای طعام خوردن طلبید ایشان فرشتکان بودند

متاع قليل ولهم عذاب أليم معنی اینست مر ایشان راست برخورداری اندک در دنیا ومر ایشان راست عذاب دردناک در اخری وعلى الذين هادوا حرمنا ما قصصنا عليك من قبل وما ظلمناهم ولكن كانوا أنفسهم يظلمون معنی اینست وبر کسانی که یهودی شدند وملت یهودیت اختیار کردند حرام کردانیده ایم آنچه قصه کرده ایم وبیش ازین بر تو رسانیده ایم چنانچه در سورة انعام کذشته وذکر آن بالا رفته آنچه بر آن زیادت میکنند بغیر نهی ما برخود حرام میکردانند از هواست ونسبت تحریم آن بر ما افتراست وتحریم آنچه بر ایشان حرام کردانیده ایم ظلم نکرده ایم وبغیر استحقاق نیاورده ایم ولیکن ایشان بارتکاب معاصی که مستوجب منع نعم وسبب استحقاق نقم است برخود ظلم میکنند ونفسهاء خود را بتحریم در حرمان از نعم می افکنند ثم إن ربك للذين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من بعد ذلك وأصلحوا إن ربك من بعدها لغفور رحيم معنی اینست بدرستی بروردکار تو بیامرزد مر کسانی را که بنادانی بدی کنند

بیش ابرهیم علیه السلام بصورت بیستی وهیئت جذام نمودند تا سوی طعام نخواند واز استدعا باز ماند ابرهیم کفت اکنون شکری دیکر واجب کشت وطعام خوردن باشما بلزوم بیوست باشکر عافیت
شکر عافیت اتصال کرفت وسپاس نعمت باسپاس سلامت از نقمت انضمام بذیرفت چکونه شکر نکزارم وچه نوع سپاس بجا نیارم اجتبیه وهدیه الی صراط مستقیم معنی اینست بر کزید خدای
عز وجل اورا بنبوت ورسالت وبوصول مرتبه خلت هم در آغاز در کودکی که آنجا نشو ونمای او بود واو را سوی ملت اسلام هدایت روی نمود وآتیناه في الدنیا حسنة معنی اینست
ودادیم او را در دنیا نیکی یعنی بر آوردن نام او ونکو کاری تا جهانیان بدو روی آرند وبمقام او متوجه کردند ودرجه نبوت ورسالت ومقام خلت وبقاء نام او در میان امتان محمد که بر وی شرف وبزرگی
جو بینند در هر نمازی اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد وبارك وسلم کما صلیت وسلمت وبارکت ورحمت وترحمت علی ابرهیم وعلی آل ابرهیم کویند وکثرت مال چنانچه از بامداد تا شبانکاه آرمغان
مهمانان که آمدی ودر ساحت باراحت خانه او در آمدی محظوظ بلذائذ اطعمه واشربه کشتی وهیچ یکی از اکرام وانعام او محروم نرفتی واکر روزی مهمانان نمی رسیدند

ظلمناهمو انفسهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

وعلى الذين هادوا حرمنا ما قصصنا عليك
وبر آنانکه جهود شدند حرام کردیم آنراکه قصه کردیم برتو
من قبل وما ظلمناهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون
بیش ازین در سورة الانعام در این آیه که وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذي ظفر وستم نکردیم برایشان ولیکن بودند که بر نفسهای خود ستم میکردند
ثم ان ربك للذين عملوا السوء بجهالة ثم تابوا
پس بدرستی پروردکار تو مر آنانراکه کردند بدی بسبب نادانی پس بازکشتند
من بعد ذلك واصلحوا ان ربك من بعدها لغفور
پس از آن وبسامان آوردند کار را بدرستی پروردکار تو از پس آن هر آینه آمرزنده است
رحيم ان ابرهيم كان امة قانتا لله حنيفا ولم
مهربان بدرستی ابرهیم بود قایم مقام جماعتی مطیع مر خدای را مایل از دین باطل
يك من المشركين شاكرا لانعمه اجتبيه وهديه
ونه بود از انبازکیرندکان سپاس دارنده مر نعمتهای خدای را بر کزید خدای وی را وراه نمود اورا
الى صراط مستقيم واتيناه في الدنيا حسنة
سوی راه راست ودادیم اورا در جهان نیکوی
وانه في الاخرة لمن الصالحين ثم اوحينا
وبدرستی او در آن جهان هر آینه از نیکانست پس وحی فرستادیم ما
اليك ان اتبع ملة ابرهيم حنيفا وما كان
سوی تو که پیروی کن در اصول دین کیش ابرهیم را حال آنکه مایل است ونه بود
از ملتهای باطله

ظلمناهم بالتغليظ ورش
السو السو بالتسهيل الرّوم أو بالادغام أو النقل السكون حمزة وهشام
بعد ذلك بالادغام سوسي
واصلحوا بالتغليظ ورش
ان ابراهام بالالف هشام
ركوع
شاكرا النعمه بالترقيق ورش في الوقف حمزة
اجتبيه بالامالة المحضة حمزة وكسائي
اجتبيه اما بين بين ورش في رواية
اجتبهو بالاشباع ابن كثير
هدهو هديه بالاشباع ابن كثير
هديه سراط بالاشمام خلف
صراط اتيناه

اتيناهو في الدنيا في الدنيا حسنه في الاخرة في الاخرة ابراهام
بالامالة في الوقف كسائي بالسكت خلف في رواية بالالف هشام

بزرکوار وابراهیم نعمتی جزیله وبهتی جلیله است که فرزندی از فرزندان او ومیان همه بیغمبران بسروری رسانید واورا با این سروری متابع ملت او کردانید انما جعل السبت علی الذین اختلفوا فیه
معنی اینست کردانیده نشده است روز شنبه یا آوردن اعمال روز شنبه که بر ایشان تعین شده بود مکر وبال وفتنه بر کسانی که اختلاف کرده اند در آن با نفسهای خویش کاهی شکار را در روز
شنبه تحریم کردند کاهی شکار را در وبحال آوردند وبعضی کویند اختلاف میان ایشان آن بود که بعضی از ایشان شکار را بر وفق نهی خدای حرام دانستند وآن را بسر بردن نتوانستند وبعضی کویند
اختلاف درست آن بود که چون موسی علیه السلام ایشان را امر کرد باختیار روز جمعه تفریغ برای عبادت ایشان مخالف شدند کفتند روز شنبه سزاوارتر است بتفریغ برای عبادت که خدای
عز وجل شش روز بخلق سموات وارض مشغول کرده روز شنبه را از شغل خلق در فراغ آورد شنبه را اختیار کردند اختیار موسی علیه السلام را مخالف شدند وبعضی اختیار جمعه کردند
سبت را در اختیار نیاوردند اختیار در سبت آن بود مخالفان از شومی آن روی نمود وان ربك ليحكم بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون

او وکسان او در همه راهها به
طلب مهمانان بیدویدند هر کز
بغیر مهمانان دست در طعام نبردی
وبغیر ضیافت ایشان نخوردی
توان دانست این چه جاهست واز
جهت دنیا چه دستکاهست وکثرت
اولاد واحفاد ونبوت وپادشاهی
رسیدن بعضی اولاد روایت کرده
اند که برابر موسی صلوات الله وسلامه
علیه در آن شب که بنی اسرائیل از مصر
بیرون آمدند ششصد هزار مرد
از فرزندان یعقوب بودند فروتر
هشده ساله وبالای شصت ساله
در شمار نبود ونسوان واطفال
حضر روی نمی نمود در رود نیل
با فتند لشکر فرعون با فرعون
که دنبال ایشان کرده بودند غرق
کشتند از نسل ابرهیم علیه السلام
تا عهد پیغمبر ما چهار هزار پیغمبر
بودند وبعضی کفتند هشت هزار
بیغمبر روی نمودند یوسف علیه
السلام از فرزندان او پادشاه مصر
بود داود نبی را که از نسل اوست خطاب
یا داود انا جعلناك خليفة في الارض
روی نمود سلیمن بن داود صاحب
دعاء رب هب لی ملکا لا ینبغی
لاحد من بعدی از
جمله اولاد او
موسی کلیم الله عیسی
روح الله محمد رسول الله وحبیب الله
از زمره احفاد اوست ونعمت
رهایش از نار نمرود در جحیم چنانچه
کفت قلنا یا نار کونی بردا و
سلاما علی ابرهیم ودر محاجه
نمرود غالب آمدن وصورت
زنده شدن مردکان مشاهده کرد
وبناء قبله ایام وشکستن اصنام
ونداء عالمیان بحج اسلام وسایر نعم
مخصوصه با ابرهیم علیه السلام است
وانه في الاخرة لمن الصالحين
معنی اینست وبدرستی ابرهیم
در آخرت از صالحانست صاحب
صلاح وفلاح است درجاتی که
برای صالحان موعودست بدان
خواهد رسید وبهره آن خواهد بود
شمار آن که داند واحصاء آنکه تواند
ثم اوحينا اليك ان اتبع ملة ابرهيم
حنيفا وما كان من المشركين
معنی اینست پس وحی کردیم
سوی تو که مصطفایی فاضلترین
رسل وانبیایی که پیروی
بکن ملت ابرهیم را در حالتی که ابرهیم
مسلمان پاک کشت واو بری از
اشراك است شك نیست آن
نیز در شان ابرهیم نعمتی جزیله وبهتی جلیله

معني اينست وبدرستي پروردكار تو هرآينه حكم خواهد كرد ميان ايشان در روز قيامت در آنچه اختلاف ميكنند وخود را در مخالفت مي افكنند ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم
بالتي هي احسن معني اينست دعوت بكن ايشانرا سوي دين پروردكار خويش تبارك وتعالى بحكمت وموعظت حسنه وتفهيم حجج بيّنه متضمن بيان حق وصدق مقرون بانرمي ورفق بچيزي كه ميتر
آيد نه بچيزي كه كران نمايد ومجادله بكن با ايشان بطريقه كه نيكوترست وموافق عقول تبشرست چنانچه بپذيرند ونفرت نكيرند ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين
معني اينست بدرستي پروردكار تو همو داناترست بكسي كه كمراه شود راه نيك كذاشته در راه بد رود وداناترست بكساني كه راه راست يابند ودر طلب رضاء حق شتابند
وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين روايت كرده اند در روز احد كافران مقتولان احد را مثله كردند وآلت وخصيه بريدند وحمزه عبد المطلب
شكم دريدند جكر كشيدند پيغمبر صلى الله عليه وسلم بعد باز كشتن در تفحص كشتكان وشهيد شدكان در معركه شتافت همه را وحمزه عبد المطلب را مثله كرده يافت بسوكند

بينهمو جادلهمو عاقبتمو عوقبتمو صبرتمو عليهمو همو قرا ابن كثير بالصلة في رواية قالون

ليحكم بينهم بالادغام سوسي

فهي وهو قالون وابوعمرو والكسائي اشبع ابن كثير

لهو خير ابوعمرو وقالون بالتخفيف والكسائي

عليهم بضم الهاء حمزة

في ضيق بكسر الضاد ابن كثير

من المشركين انما جعل السبت على الذين
ان اهل شرك — بدرستي كه فريضه كرده اند روز شنبه كردن برانانكه

اختلفوا فيه ط وان ربك ليحكم بينهم يوم القيامة
اختلاف كردند در آن باب — وبدرستي پروردكار تو — هرآينه حكم ميفرمايد ميان ايشان روز قيامت

فيما كانوا فيه يختلفون ادع الى سبيل ربك
در آنچه بودند كه در آن باب اختلاف ميكردند — بخوان اي محمد سوي راه دين پروردكار خود

بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي
بدلايل يقيني كه اهل علم را مقبول بود — وبدلايل اقناعي كه عوام را فايده دهد يعني بدلايل الزامي كه خصم را ملزم كند — وخصومت كن با ايشان بآنچه او — معاندانباشد

احسن ط ان ربك هو اعلم بمن ضل عن سبيله
نيكوترست — بدرستي پروردكار تو — او داناترست بآنكه بي راه شد از راه دين او

وهو اعلم بالمهتدين وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما
واو داناترست براه يافتكان — واكر عقوبت كنيد بطريق قصاص پس عقوبت كنيد — بمانند آنچه

عوقبتم به ط ولئن صبرتم لهو خير للصابرين واصبر
عقوبت كرده شده باشيد بآن — واكر شكيبايي نماييد هرآينه آن بهترست مر صبر كنندكان را — وشكيبايي نماي محمد

وما صبرك الا بالله ولا تحزن عليهم ولا تك في ضيق
ونيست صبر كردن — مكر بتوفيق خداي — واندوهكين مباش برايشان اعراض — ومباش در تنك دلي

مما يمكرون ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون
از آنچه بدفعالي ميكنند — بدرستي خداي تعالى با — آنكسانست كه پرهيزكاري نمودند وآنانكه ايشان نيكوكارانند

ياد كرد بر زبان مبارك آورد كه اكر
خداي برايشان ظفر دهد وغلبه بخشد
بدل يك تن حمزه هفتاد تن ايشانرا در
زندكي همان كنم كه ايشان در مرده كي
كردند اين آيت فرود آمد پيغمبر صلى الله
عليه وسلم آن سوكند را كفارت داد
وبر قصدي كه كرده بود دل ننهاد
واين جمله معترضه است براي تنبيه
پيغمبر صلى الله عليه وسلم در اختيار
مختار صفات بر منع كردن وباز داشتن
از زيادت در مكافات ولئن صبرتم
لهو خير للصابرين وهو در لهو خير
للصابرين عايدست بر صبر كه مذكورست
بدلالة صبرتم بر طريق اعدلوا هو اقرب
للتقوى كه عايدست بر عدل والف
ولام در الصابرين براي جنس است
ولام در لئن صبرتم موطيه قسم است
اي والله لئن صبرتم من المكافات
الصبر خير للصابرين وتواند بود كه
از صابران بر وجه التفات مخاطبان
مراد شوند اي لصبركم خير لكم انها
الصابرون ولام در لهو خير للصابرين
لام جواب قسم است معني
اينست واكر عقوبت كنيد
ومكافات خواهيد پس عقوبت كنيد
بمثل آنكه عقوبت كرده شده ايد شما
شما زيادت مكنيد بدل يكي عقوبت
هفتاد تن مرسانيد ومكافات آنچه
ايشان با مردكان كرده اند با زندكان
جايز مداريد واكر صبر كنيد
وخود را از مكافات
ومعاقبه باز داريد
هرآينه صبر مر جنس صابرانرا
بهترست يا مر شما اي صابران صبر
اوفرست ودر عوقبتم صنعت مشاكله
آمد بر طريق كما تدين تدان ذكر
لفظي بصورت لفظي كه مصاحب اوست
واقف شده واصبر وما صبرك الا
بالله ولا تحزن عليهم ولا تك
في ضيق مما يمكرون معني
اينست وصبر بكن نيت مكافاة
ومثله كردن مكن يا كويند صبر
بكن بر مصايب مسلمانان شد ايذاي
كه رسيد مومنانرا از قتل كافران
وصبر تو نيست مكر بايجاد خدا متعلق
بقدر وقضا تو اختيار بكن كار
ما خواهيم كرد تو بكوش كار ما
بيد ما خواهيم آورد ودرين قصر رد
قول معتزله است كه فعل اختياري را
بايجاد بنده دانند وبنده را خالق

بانقي نماند سخن تمام كشت وكلام

كه دال بر انتها وتمام است كه آنچه بايد از اوامر ونواهي بر خواند
چنانچه هيچ چيزي براي كفتن
بانتها پيوست زهي مقطع وزهي
اختتام وانتها اعطانا الله نعما

تامه دايمة وارزقنا حسن العاقبة وخير الخاتمة سورة بني اسرائيل همه مكي است مكر چهار آيت كه مدني است يكي آيت وان كادوا ليستفزونك من الارض ليخرجوك منها
دوم وقل رب ادخلني مدخل صدق سيوم وان كادوا ليفتنونك عن الذي اوحينا اليك چهارم ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئا قليلا واين سورت را صد
ويازده آيت است بر قراءة كوفيان وصد وده آيت است بر قراءة بصريان وهزار وپانصد وسي وسه كلمه وشش هزار وچهار صد وسي وشش حرف است وربط اين
سورت با سورة نحل آنست كه در مقطع ذكر صبر وتقوي بود ودر مطلع اين سورت ذكر معراج پيغمبر صلى الله عليه وسلم روي نمود بر حكم الصبر مفتاح الفرج سبب فرج هموم
وتقوي بر قضيه ومن يتق الله يجعل له مخرجا وسيلت مخرج از غموم است برين اعتبار ذكر معراج بعد ذكر صبر وتقوي ملايم بود ميان مطلع اين ومقطع آن ملائمت با

افعال اختياريه خوانند فعل بنده را نسبت بخدا نكنند واند وهكين مباش بر كافران درين كه ايشان ايمان نياوردند وجفا بر مومنان كردند ايشانرا زار زار كشتند وبعد از كشتن مثله ساختند يا كويند اند وهكين
مباش بر مومنان در ضعف حال وقلت مال ومعاداة دشمنان وغالب آمدن كافران برايشان يا كويند اند وهكين مباش بر شهدا درين كه كشته كشتند ومثله شدند كه ايشان سوي مطلوب
خويش شتافتند وعند مليك مقتدر يافتند چنانچه آرزو مي برند كاشكي كه باز زنده شوند بار ديكر كشته كردند وآرزو مي برند كه زندكان بسوي ادراك شهادت شتابند تا آن درجات كه ما يافتيم
يابند ومباش در تنكي دل يا در عيش تنك از مكر كافران وبدسكالي ايشان ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون معني اينست بدرستي كه خداي عالم بحال متقيان ومحسنانست ناصر
ومعين ايشانست وبدانكه تقوي عبارتست از دين اسلام ورزيدن واز كفر ومعاصي پرهيز بدين جامع است مر آيتان همه اوامر واجتناب از همه نواهي شامل است مر ثبوت موجبات صلاح وفلاح
وانتفاء اسباب فساد وتباهي واحسان عبارتست از نيكي كردن وهر كاري را نيكو آوردن ختم سورت بذكر تقوي واحسان وانهاء كلام بذكر آن از باب حسن مقطع واختتام است منتهايي است

مرتبه

فتقعد مذموما مخذولا وجمل ديگر تا جمله ولا تجعل مع الله الها آخر

و بدانكه سورة بني اسرائيل را بقصهٔ اسرا از مسجد حرام تا مسجد اقصا كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم را در شب معراج بود افتتاح كرد بعد ذكر ايتاء كتاب يعني توريت مر موسى را عليه السلام از رب جليل و كردا
و كردانيدن او هدى مر بني اسرائيل كه در موسى صلوات الله عليه همچو معراج بود در بيان آورد بعد جمله وقضينا الى بني اسرائيل ومعطوفات او بر جمله سابقه معطوف كشت و چند جمله ديگر از افعال محكمه
باري جل و علا هم برين نسق بذكر پيوست تا كلام بجمله من كان يريد العاجلة عجلنا له الى قوله فاولئك كان سعيهم مشكورا رسيد ذكر جمله لا تجعل مع الله الها آخر فتلقى في جهنم در بيان سعي
مذكور بر صيغهٔ امر و نهي انجاميد بعد جمله واذا قرأت القرآن جعلنا تا آخر جمل ديگر تا جمله وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث ونزلناه تنزيلا كه در آخر سورت است هم برين اسلوب مذكور شد بجمله
من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء ومعطوف او يعني ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها الآية متصل آمد بعد جمله قل آمنوا به او لا تؤمنوا و چند جمله ديگر در آخر سورت بر وجه تذنيب براي تلقين
پيغمبر كه بر ايشان چه كويد و صلاح كار خويش چه جويد مذكور كشت و بدين تذنيب سورت مذكوره با تمام حسن و با اختتام مستحسن با نتها پيوست و شك نيست جملهايي كه از يكبا بست اكر

اسرى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي — اسرى — امال بين بين ورش في رواية

سورة بني اسرائيل مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشايندهٔ مهربان

سبحان الذي اسرى بعبده

پاكا آن خدايي كه در شب برد بندهٔ خود را

ليلا من المسجد الحرام الى

در بعضي از شب از مسجد مكه سوي

لا يمسه الا المطهرون

مقاصد ايشان متغاير بود از جهت
اتحاد باب ميان ايشان ارتباط و
اتصال باشد و اكر مقصود از همه
يكي است هر يكي در مقصود كلي
مقرر ديكري است معترضاتي كه
در ميان جمل مذكوره آمد ميان
كلامهاء متصل مذكور شد و جمل
ديكر از هر نوع در محلهايي كه بايد
بمشيئة الله وعونه بيان آن روي
نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع
بسم الله الرحمن الرحيم
سبحان الذي اسرى بعبده ليلا
من المسجد الحرام الى المسجد الاقصا
الذي باركنا حوله لنريه من
آياتنا معنى اينست بپاكي ياد
ميكنم خدايي راكه برد بندهٔ خويش
محمد را در شبي عظيم از مسجد حرام
تا مسجد اقصا آنكه بركت نهاده
ايم و افزوني داده ايم در شهرها
كه كرد بر كرد اوست و ديهها يي
كه مضاف اوست بركات دين
ودنيا چون بودن آن مهبط وحي
ومقر پيغمبران و بودن عبادتگاه
ايشان و بودن آن محل انهار و اشجار
ومنشا حبوب وثمار تا بنماييم
بندهٔ خويش را بعضي از علامات
قدرت و محال فكرت و عبرت
انه هو السميع البصير معنى
اينست بدرستي خداي عز
وجل همو شنونده كفتارها
بينندهٔ كردارهاست كفتار پيغمبر
ميشنود كردار او مي بيند و ميدا
پيغمبر عليه السلام در وقت عروج
ندانست كه دنيا ميكذارم در
خاطر نيا ورد كجا روي مي آرم
دل او بر قدم او سابق نكشت و قدم
او بر دل تقدم نه پيوست رسيد
تا آنجاكه رسيد كفت آنچ كفت
شنيد آنچ شنيد و تواند بود كه
معنى چنين كويند و تحقيق او
برين طريق جويند انه هو السميع
الاقوال معانديه والبصير باقوال
مخالفيه فيجازيهم على اقوالهم
وافعالهم ويعاقبهم على مخالفتهم
ومعاداتهم اياه اينجمله بر هر دو وجه
كنايت است از سزا دادن مخالفان
پيغمبر و عقوبت كردن معاندان او
وچون اقدام كافران بر مخالفت
پيغمبر و ارتكاب ايشان معادات
او را امارت انكار جزاوسزا باشد
بر هر دو وجه تاكيد جمله از جهت
تنزيل سامعان منزله منكران معنى
مكني عنه كه لازم مضمون جمله است
بود روايت كرده اندكه پيغمبر

صلى الله عليه وسلم در خانهٔ امهاني عمهٔ خويش خفته بود جبريل آمد بيدار كرد قصه باز نمود كفت اين شب شب خواب نيست شب كاري وشانيست وضو كرد و روحاني در خانه آورد برد در رسيد اسرافيل
را با براق ايستاده ديد يك ركاب او بتعظيم و تبجيل جبريل كرفت و ركاب ديكر اسرافيل پيغمبر صلى الله عليه وسلم سوار شد براق رميد جبريل كفت اسكن براق رميدن آرام يد و نيز كفت اي براق امشب
كسي پاي در ركاب تو آورده تا تو مخلوق شده هيچكسي همچو او بر تو سواري نكرده براق مذكور دو بر داشت تا آنجاكه چشم پيغمبر ميديد كامي كه براق مذكور ميداشت آنجا مي رسيد تا آنكه
پيغمبر عليه السلام در بيت المقدس آمد و براق را در حلقه بست در مسجد در آمد دو ركعت نماز كرد و سر بسجود آورد بعد آن معراج آوردند پيغمبر عليه السلام را بر آسمان بردند سوال
آيت سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام موجب آنست كه اسرى از مسجد حرام بود و روايت مذكور مقتضي آنست كه اسرا از خانهٔ امهاني روي نمود وجه توفيق چيست
و تلفيق آيت و روايت بر چه مبني است جواب چون خانهٔ امهاني نزديك مسجد حرام باشد تواند بود من المسجد الحرام ماول بمن جوار المسجد الحرام بود آيت و روايت موافق شود

و تواند بود از مسجد حرام که در زمین حرم است حرم مراد دارند خانهٔ امهانی که داخل حرم است بردن از حرم بندارند و تواند بود که از خانهٔ امهانی برخواسته در مسجد رفته باشد از آنجا توجه سوی براق نمود
بود باید قصه از کتب تفاسیر و نسخ احادیث مشرح مذکور شت و تفصیل آن در صحاح اخبار مسطور شت و بدانکه برمذهب اهل سنت و جماعت اسراء پیغمبر تا بیت المقدس و معراج تن او از بیت المقدس
در بیابی و بالا رفتن او از هفت آسمان گذشتن و دیدن پیغمبران و فرشتگان و نمودار جنان و نیران و رسیدن او بسدرة المنتهی و گذشتن او از آن و رسیدن او تا آنجا که رسید و دیدن او آنچ دید و شنیدن او آنچ شنید
و باز گشتن او هم در آن شب حق است و بودن این همه امور و وقوع واقعات مسطور در بیداری صواب و صدق محقق است جایز ست عقلا و واقع است سمعا جواز عقلی ظاهر ست از آنچ شک نیست حرکت جسم
بسرعت در هر جهتی که باشد امری ممکن است امکان آن بیرا هین عقلی مبرهن است چون حرکت شمس از مشرق تا مغرب بحسب طول و قصر ایام و حرکت جبریل از عالم علوی تا بپیغمبر علیه

الاقصا بالامالة المحضة في الوقف حمزة والكسائي وبين بين ورش في رواية من اياتنا بالتقليل ثلثة اوجه ورش من اياتنا في رواية انه هو سكت خلف مدعا سوسي اتينا ثلثة

السلام و شک نیست که خدای تعالی قادر ست بر همهٔ ممکنات و اگر صعود جسم کثیف را استبعاد کنند نزول جسم لطیف را نیز در حیز استبعاد افکنند طعن در اصل نبوت ثابت شود و اگر نزول جسم لطیف را بقدرة الله تعالی با آنکه خلاف طبیعت جسم لطیف است جایز بود صعود جسم کثیف اگرچه خلاف طبیعت اوست بقدرة الله تعالی جایز باشد و وقوع آن سمعا بعضی از آن بنصوص صریحه و بعضی باخبار صحیحه نصوص صریحه چون آیت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصا الذی بارکنا حوله لنریه من ایاتنا و آیت لترکبن طبقا عن طبق بر قراءة فتح با و آیت و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی و صحاح اخبار از احادیث صحیحین و مصابیح و مشارق الانوار چون حدیث بینا انا نایم اذا اتانی جبریل الحدیث وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا روایت کرده اند که با نوح علیه السلام سه پسر او هام و سام و یافث در کشتی سوار بودند همه آدمیان از نسل ایشان اند بربن طریق یا ذریة من حملنا مع نوح بمنزله یا ایها الناس باشد انه کان عبدا شکورا معترضه است برای مدح نوح علیه السلام و تاکید او از جهت ابراز مدح بر صورت و کا دست معنی اینست و موسی را کتاب یعنی توریت دادیم و آن را یعنی توریت را راه نماینده یا عین هدی بوجه مبالغت برای بنی اسرائیل گردانیدیم که غیر من وکیلی مگیرید و با من شرکت کسی میدرید میخواهم مخصوص میکنم ذریة کسانی را یا گویند ای ذریة کسانی که ایشان را با نوح در کشتی حمل کردیم و از عذاب طوفان بسلامت آوردیم بدرستی نوح بنده شکر کوینده و در راه سپاس بوینده بود درین باب دم صدق و قدم استوار نمود شما را اقتدا بدو باید و اشراک که متضمن

مائة واحدى عشرة آية

الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَارَكْنَا
مسجد بیت المقدس که وضع خیر و کمالات فرمودیم
حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
در نواحی آن تا نماییم او را از غرایب قدرت بدرستی او شنواست
الْبَصِيرُ ۝ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
بینا و دادیم موسی را علیه السلام کتاب توریت

تنزيل من رب العالمين

کفران نعمت است نشاید روایت کرده اند نوح علیه السلام همیشه در شکر بودی و همان سپاس نمودی چون طعام خوردی الحمد لله الذی اطعمنی و لو شاء اجاعنی گفتی و چون آب آشامیدی
گفتی الحمد لله الذی سقانی و لو شاء اظمانی لازم دیدی و چون مکتسی بکسوتی گشتی الحمد لله الذی کسانی و لو شاء اعرانی گفتی و قتی که نعلین در پا کردی الحمد لله الذی حذانی و لو شاء اخفانی
بر زبان راندی و چون از قضا حاجت فارغ شدی الحمد لله الذی اخرج عنی ما اذانی فی عافیة و لو شاء حبسه ذکر کردی وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ
مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا الی بنی اسرائیل متعلق است بقضینا بتضمین اوحینا و لام در لتفسدن درجواب قسم محذوف است یا درجواب قسم حکمی چه قضینا در تحقیق قضیه در حکم اقسمنا است
مرتین متعلق است بلتفسدن و لتعلن علوا کبیرا عطف است بر لتفسدن جمله و قضینا عطف است بر جعلناه هدی لبنی اسرائیل معنی اینست و حکم کردیم و در قطعیت و ثبات آوردیم

ووحي كرديم سوي بني اسرائيل در كتاب يعني در توريت هر آينه شما در زمين دوبار فساد خواهيد ورزيد وكارشما بتباهي خواهد انجاميد وهر آينه شما بزركي خواهيد كرد وخود را
در بلندي بزرك خواهيد آورد در كشاف آورده ودر مدارك نيز ذكر كرده فساد نخستين قتل زكريا وجراحت مياست عليهما السلام وفساد دوم قتل يحيي وقصد قتل عيسي است عليهم السلام
واين تقرير مشكل است چه قتل يحيي در حيات زكرياست وقتل زكريا بعد قتل يحيي است قتل زكريا فساد نخستين چكونه بود وسابق چه نوع شود مكر آنكه بدايت شمار از آخر دارند
نخستين را دوم پندارند چنانچه در قالوا ان الله ثالث ثلاثة كفته اند در ثالث كفتن خداي همبرين وجه رفته اند فاذا جاء وعد اولىهما بعثنا عليكم عبادا لنا
اولي باس شديد فجاسوا خلال الديار وكان وعدا مفعولا اذا براي استقبال نيست زيرا چه حكايت واقعه كذشته است ماضي بمعني مستقبل نشده بر طريق اذا بلغ مطلع الشمس

عليكمو عليهمو امددناكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
جعلناكمو اكثر قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا
وكردانيديم آنرا راهنموني مر پسران يعقوب را كه فرا مكيريد
مِنْ دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ
از جز من معبودي كه كار شما مفوض برحمت او بود اي اعقاب آنانكه حامل ايشان كردانيديم كشتي را با نوح
إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ۝ وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي
بدرستي او بود بنده سپاس دار ووحي فرستاديم سوي پسران
إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ
يعقوب در توريت كه هر آينه تباهي خواهيد كرد در زمين شام وبيت المقدس
مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۝ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ
دوبار اول بقتل زكريا وديكر بقتل يحيي وقصد عيسي وهر آينه تسلط نمايند تسلط زيادت از حد پس چون آيد وعده عقاب
أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ
نخستين آن دوبار فرستيم برشما بندكاني كه مارا اند خداوندان حرب
شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا
سخت پس تردد نمايند درميان سراها براي غارت وقتل واسر وهست وعده خداي
مَفْعُولًا ۝ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ
وعده واجب الوقوع پس باز كردانيديم براي شما دولت را برايشان
وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ
ومدد كرديم شمارا بمالها وپسران وكردانيديم

جعلناه هدى
مدغما سوسي
جعلناهو
بالاشباع ابن كثير
يتخذوا
بالياء ابو عمرو
في الارض
بالنقل ورش
في الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد
فاذا جاء
بالامالة حمزة وابن ذكوان
اوليهما
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
اولىهما
وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
اوليهما
لورش ثلثة اوجه
باس الديار
بالابدال سوسي وبالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
الديار عليهم
وبين بين ورش وفي رواية حمزة
باموال وبنين
مدغما غير الغنة خلف
بموال
بالابدال في الوقف حمزة
جعلناكم اكثر
سكت خلف في رواية

واذا ساوي بين الصدفين آمده بعثنا جواب اذاست عليكم خطاب مر حاضران راست بحذف مضاف بمعني على اجدادكم عبادا لنا اضافت ملك است نه اضافت كرامت تنكير براي تكثير است اولي باس شديد صفت است مر عبادا فجاسوا يعني فطافوا واستقصوا في طلب القتل قايلين هل بقي احد فنقتله عطف است بر بعثنا وكان وعدا مفعولا عطف است بر شرطيه سابقه تا تذييل است وجمله فاذا جاء وعد اوليهما با متعلقات خويش معترضه است براي بيان حال مفسدان وذكر شان معاندان وفا اعتراضيه است معني اينست پس چون آمد وعده عقوبت فساد نخستين وهنكام آن رسيد كه هويدا شود عذاب ايشان بر روي زمين بندكاني كه مارا خداوند قوت وشوكت بودند يعني بخت نصر بالشكر او بر شما يعني بر اجداد شما فرستاديم وايشان را بر مفسدان مذكور استيلا داديم در شهر آمدند ودر مساكن ايشان وكرد بر كرد خانهاء ايشان كشتند اول ايشانرا باستقصا كشتند وهفتاد هزار آدمي را بستند براه خويش بردند وبوده است واقع شدن اين واقعه موعودي از ما واقع شد وحادثه آمدني آمد يفعل ما يشاء ويحكم ما يريد
بيت
كرخاك كند كهر كه كويد كه مكن
ور آب كند جكر كه كويد كه مكن
ثم رددنا لكم الكرة عليهم وامددناكم باموال وبنين وجعلناكم اكثر نفيرا
ثم رددنا عطف است بر بعثنا لكم حال است از كرة كه مفعول رددناست اي رددنا الدولة والغلبة عليهم حال كونها لكم وامددناكم عطف است بر رددنا وجعلناكم عطف است بر امددناكم نفيرا تميز است جمع نفر است چنانچ عبيد جمع عبد است نفير جماعتي متابعان را كويند كه چون مرد از مقامي بيرون آيد با ايشان بيرون آيد از ايشان جدا شدن نتوانند همچو اعضاء خويش دانند معني اينست پس بعد مدتي رد كرديم وبراي شما را دولت وغلبه بر كافران باز كردانيديم ومدد كرديم بمالها بسيار وپسران اقويا وكبار وكردانيديم شما را بيشتر از روي متابعان وپس روي كنندكان آنچ برده بوديم داديم ودرهاي كرم بر شما كشاديم بيشتر از آن كه بوديد شديد ومرتبه كه داشتيد بالا تر از آن يافتيد بقتل بخت نصر وغلبه بني اسرائيل وكافران وتحويل ملك وملك از ايشان ان احسنتم احسنتم لانفسكم وان اساتم فلها اين شرطيه معترضه است براي تحريض بر احسان وبر شكر نعمت باز كشت دولت وترهيب بر اسارت وكفران فلها اي عليها استعمال لام بجاي على بوجه تهكم است بر طريق فبشرهم بعذاب اليم وبعضي لام هر دوجا بمعني الي دارند بر طريق بان ربك اوحى لها
بندارند چه استعمال احسان واساءت با الى آمده چنانچ احسنت الى زيد واساءت الى زيد وبعضي لام هر دو جاي بر حقيقت كويند ودر جزاء هر دو كار اختصاص نفس عامل جويند وتكرار لفظ احسان در شرط وجزا بر حكم من احب شيئا اكثر ذكره دلالت بر حسن احسان ومحبوب بودن آن ميكند وترك تكرار در ذكر اساءت اشارت سوي مبغوض بودن ومكروه نمودن او ميشود معني اينست ما شما را نعمت باز كشت دولت داده ايم

وابواب احسان وانعام بر شما كشاده ايم اكر نيكي كنيد وشكر نعمت ما بجا آريد نفع آن مر نفسهاء شما را رسد وبهره آن كيريد مستحق بقاء نعمت ومستوجب نماء آن كرديد واكر بدي كنيد وخود را در كفران نعمت افكنيد پس مضرت آن مر نفسهاء شما را بود ووبال آن بر شما باز كردد فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا معني اينست پس چون بيامد وعده عقوبت مره دوم از دو مره فساد كه بدان وحي شده بود ومفسده كه وقوع آن در شان شما موعود بود روي نمود ططوس رومي ولشكر او را كماشتيم تا روهاء شما زشت كردانند يعني شما را بكشند در عرب ساء وجه فلان كويند ومعني كشته شدن جويند وتا در مسجد در آيند چنانچ در آمده بودند در اول بار با غلبه وشوكت بسيار وتا هلاك كردانند آنچه بران غالب آيند ودست يابند هلاك كردني وخراب كردانند آنچ بدان برسند خراب كردانيد عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ عسي از افعال مقاربه است ربكم اسم اوست أن يرحمكم خبر وست واين جمله معترضه است براي ترجيه واميدوار كردانيدن كساني كه ايشان را عقوبت رسيده وايشان سزاي كناهان وجزاي خويش ديده وابنجا بدلالت وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا شرطي محذوف است اي عسي ربكم أن يرحمكم ان تبتم توبة او انزجرتم عن المعاصي معني اينست اميدوار باشيد كه پروردكار شما بر شما رحمت كند ونظر كرم ولطف افكند اكر شما توبه كنيد واز كناهان باز مانيد. وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا اي وان عدتم الى المعاصي في المرة الثالثة عدنا الى العقوبة وقد عادوا فاعاد الله عليهم النقمة بتسليط الاكاسرة وضرب الاتاوة عليهم اين جمله عطف است بر جمله سابقه معني اينست واكر شما كرت ديكر سوي كناهكاري وتباه كاري باز كرديد ومعاصي ومناهي را همچو كرت اول مرتكب شويد عقوبت ما باز كردد وبار ديكر كار شما بهلاك بيوندد روايت كرده اند بعد از ورود اين فرمان ايشان سوي عصيان باز كشتند بكناهكاري وتباه كاري بيوستند حق سبحانه وتعالي عقوبت باز كردانيد وبه تسلط اكاسره وكماشتن جابره تا كه بر ايشان وضع خراج كردند وبر ذلت وخواري آوردند رسانيد ايشان مقهور شدند وبذلت جزيه وخراج بيوستند وتا قيامت همچنان خواهند بود وايشان از اين ذلت رهايش نخواهد نمود وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا معني اينست وكردانيديم دوزخ را بشومي كفر وكفران بنديخانه براي كافران إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا معني اينست بدرستي اين قرآن بطريقه كه آن راست تر ودرست تر واستوارتر است رهنموني ميكند ومؤمنانرا كه اعمال صالحه ميكنند ودم صلاح ونيكي ميزنند بشارت ميدهد بدين كه مر ايشانراست ثواب كثير واجري جزيل وخطير وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا معني اينست ومؤمنانرا كه اعمال صالحه كردند وكردار نيك آوردند باجر بزرك مژده ميرساند وبعذاب دشمنان

أَحْسَنْتُمُو لِأَنْفُسِكُمُو أَسَأْتُمُو وُجُوهَكُمُو يَرْحَمَكُمُو عُدْتُمُو لَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة
أَحْسَنْتُمُو تَكُونَ أَنْ لَهُمُو أَجْرًا قرا قالون بالصلة والقصر والمد أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ في رواية قالون
سكت خلف و رواية كما تقدم

أَكْثَرَ نَفِيرًا ۝ إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ
بيشتر از آنكه بوديد كروها — اكر نيكوئي كنيد — نيكوئي كنيد — مر تنهاي خودرا
وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا
واكر بدي كنيد — پس مر آن نفس را بود — پس چون آيد وعده عقاب مره بازپسين — وزشتيم ايشانرا
وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ
تا آثار بدحالي ظاهر كردد از فرستادن آن — وتا در آيند در — مسجد بيت المقدس — چنانكه در آمدند در آن نخست
مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ۝ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ
بار — وتا هلاك كردانند — آنرا كه غالب شده بودند بني اسرائيل بر آن هلاك كردني — شايد پروردكار شما كه
يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ
بخشايد — بر شما بعد از آن — واكر باز كرديد بافساد دوم — عود كنيم بعقاب — وكردانيم — دوزخ را
لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ۝ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي
براي كافران — زنداني — بدرستي اين — قرآن — راه مي نمايد
لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
مر آن طايفه را كه راست ترند — ومژده ميدهد اهل ايمانرا — آنانكه ميكنند
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝ وَأَنَّ الَّذِينَ
كارهاي نيك — كه مر ايشانراست — مزدي — بزرك — وبدرستي آنان كه
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝
نميكروند — بدان جهان — ساخته ايم — مر ايشانرا — عذابي — دردناك

إِنْ أَحْسَنْتُمْ بالنقل ورش
إِنْ أَحْسَنْتُمْ سكت خلف وفي رواية
لِأَنْفُسِكُمْ بالابدال والتوقف حمزة
وَإِنْ أَسَأْتُمْ بالنقل ورش
وَإِنْ أَسَأْتُمْ سكت خلف وفي رواية
أَسَأْتُمْ بالابدال السوسي
فَإِذَا جَاءَ بالامالة حمزة وابن ذكوان
الْآخِرَةِ سكت خلف وفي رواية
الْآخِرَةِ بالنقل والترقيق ورش
لِيَسُوءُوا لِنَسُوءَ ابن عامر وحمزة والكسائي
دَخَلُوهُ بالاشباع ابن كثير
مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مدغما بغير الغنة خلف
تَتْبِيرًا بالترقيق ورش
عَسَىٰ عَسَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش

رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا الْقُرْآنَ وَيُبَشِّرُ وَيَبْشُرُ الْمُؤْمِنِينَ
لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا وَأَنَّ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بِالْآخِرَةِ عَذَابًا أَلِيمًا عَذَابًا أَلِيمًا
سكت خلف و رواية — مدغما بغير الغنة خلف — بالابدال ورش والسوسي — بالنقل والترقيق — ثلثة اوجه ورش — سكت خلف وفي — رواية خلاد — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد

یعنی بدین که آنکسانی که باخرت نمیکروند وکفری ورزند ساخته کرده ایم برای ایشان عذابی دردناک مبشر میکرداند وَيَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنسَانُ عَجُولًا
دعاءه مفعول مطلق است برای تشبیه ای یدع الانسان بالشر دعاء مثل دعائه بالخیر وجمله معترضه است برای بیان اینکه آدمی نادانی دارد ودر حال ناخوشی وتنگدلی برای خود
یا فرزند یا زن یا مال خود دعاء بد بر زبان آرد لعنت کند ودر معرض هلاک افکند ونداند اگر مستجاب شود او را چه حال بود وچه وبال باشد بعضی کویند این آیت در شان نضر بن
حارث نازل شده در آن هنکام که او کفت ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة فرود آمدن مقصود او دعا بهلاک بود بجای سنک باریدن کردن زدن روی نمود
و بعضی کویند کاهی مردم چیزی که آنرا بظاهر خیر میدانند از خدای باهتمام وزاری میخواهد ودر حصول آن باهتمام تمام کوشش مینماید وآن مطلوب در واقع
در حق او شرست وحصول آن در شان او زیان وضررست دعا میکند برای چیزی که خیرست یا مال یا غنی که در دعا باید واهتمامی که در خواهش شاید

ربكمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَيَدْعُ الْإِنسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ
ودعا میکند آدمی در حالت غضب بدی برخود وعیال خود مانند دعا کردن او به نیکی وهست
الْإِنسَانُ عَجُولًا ۝ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
آدمی شتابان وکردانیدیم شب را وروز را
آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً
دو علامت بر قدرت صانع پس محو کردیم آیة شب را وکردانیدیم آیة روز را روشن چنانکه درو توان دید
لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ
تا جویید فزونی در معاش از پروردگار شما وتا دانید شمار ماهها
وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا ۝
ومعاملات وهر چیزی را که بدان محتاج بیان کردیم آنرا بیان کردنی
وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ
وهر آدمی لازم او کردیم عمل او را بمنزلهٔ قلاده در کردن او وبیرون آریم
لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ۝ اقْرَأْ
مر او را روز قیامت نامهٔ نبشته که بیند آنرا مبین ومشروح کویند او را بخوان
كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۝
نامهٔ ترا بسنده است ذات تو امروز بر تو شمار کننده
مَّنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ
هرکه راه یافته شود پس درست که راه می یابد برای خود وهرکه بی راه شد

الانسان — بالنقل ورش
الانسان — سکت خلف وفي رواية خلاد
الانسان — بالنقل ورش
الانسان — سکت خلف وفي رواية خلاد
ايتين اية اية
النهار النهار
مبصرة شي
شي فصلناهو
انسان الزمناه — بالنقل ورش
انسان الزمناهو — سکت خلف في رواية
الزمناهو — بالاشباع ابن کثیر
طايره طايره

كتابا يلقيه — مدغما غير الغنة خلف
يلقيه — اشبع ابن كثير
يلقيهو — ابن عامر
يلقّيه
اقرا — بين ورش في رواية
كفى — اما لا بين
كفي
من اهتدى
من اهتدى — وبين بين ورش

از صور اشیا وکردانیدیم آیت روز را مبصر بر چشمها مرئی ومظهر صور اشیا و بعضی کویند وجعلنا اللیل والنهار بتقدیر مضاف است ای وجعلنا نیری اللیل والنهار آیتین معنی چنین باید
وکردانیدیم آفتاب را که نیّر روزست وماهتاب را که نیّر شب است دو آیتی از آیات قدرت ودو علامتی از علامات فطرت وآیت شب را یعنی ماهتاب را بکم کردن تا حد محاق محو کردیم
ودر حد اختفا واستتار آوردیم و بعضی کویند حق سبحانه وتعالی ماهتاب را در نور مساوی آفتاب آفریده بود بعد از آن از نور ماهتاب بشصت ونه جزو محو کرد یک جزء از هفتاد جزء
باقی داشت فرمود بعد آن بیان فایده آفریدن شب وروز وآفریدن آفتاب وماهتاب کرد لتبتغوا فضلا من ربکم آوردیم یعنی این کار کردیم وشب وروز وآفتاب وماهتاب پیدا آوردیم
تا از فضل پروردگار خویش ارزاق بجویید ودر راه اکتساب اسباب بپویید بظهور حد روز از طلوع آفتاب تا غروب او وظهور حد شب از غروب آفتاب تا طلوع او وشمار سالها

وحساب مالها از خراج وعشر وآجال دیون وعدد مطلقات وجز آن بحد تمام وکمال برساند وكل شيء فصلناه تفصيلا معنی اینست وهر چیزی را تفصیل کردیم وبیان آن جدا جدا آوردیم وكل انسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له يوم القيامة كتابا يلقيه منشورا يلقيه بر صیغه مضارع مجهول از باب تفعیل ومضارع معروف از باب سمع خوانند ومعنی بحسب آن داند کل شيء منصوب است بفعلی که مضمر ست واین جمله عطف است بر جمله سابقه ای الزمناه کل انسان طائره الزمناه بر طریق وفصلنا کل شيء فصلناه وطایر در اصل پرنده را کویند وعادت عرب بود که در وقت بیرون آمدن وسفر کردن در راستد لال خیر وشر نظر حال پرنده میکردند ودل بر یمن طایر ونحوست او می آوردند چون کبوتری یا قمری یا طوطی یا عندلیبی از پرندکان میمون میدیدند فال میکرفتند وآن کار را میمون میدانستند واکر زاغی یا جغدی یا بومی میدیدند بخسری میدا

بار میکشتند وآن کار را می کذاشتند بعد از آن طایر بمعنی سعادت ونحوست وخیر وشر وسود وزیان که طایر را دلیل بر آن میکفتند استعمال کردند والزام آن رجعیا کردن کنایه است آنچه مقدر کشته آنچه بقضا پیوسته بیدن آن در ازیتی حصول ولزوم ووقوع از خیر وشر ونفع وضر معنی اینست وهر آدمی را در آن هنکام که در شکم مادر بید آوردیم طایر اورا یعنی عمل اورا از خیر وشر ونفع وضر الزام کردیم وآن چون قلاده ساختیم ودر کردن او انداختیم همان خواهد کرد وباخویش همان خواهد آورد هرکه سر در کاری نهاد آن کار در کلوی او افتاد وبیرون آریم برای او روز قیامت کتابی که او را منشور بیند واستطلاع مضمون آن اکر بیند اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا معنی اینست کفته شود در حسابکاه آخرت مر انسان را صحیفه اعمال خود را بخوان آن روز همه قاری شوند نامه اعمال خویش خوانند بسنده است نفس تو امروز از آن رو که بر تو حساب کننده باشد وعلمهاء خوب وکارهای زشت را که از تو صادر شده است در شمار آید بودیا پسنده است جوارح تو از آن رو که کواه باشند وبر عملها تو کواهی دهند، من اهتدى فانما يهتدي لنفسه ومن ضل فانما يضل عليها ولا تزر وازرة وزر اخرى معنی اینست هرکه مهتدی شود ودر راه راست رود جز برای نفس خویش مهتدی نشود وراه راست نرود آنچ از خیرات کرده وآنچه از مبرات بجا آورده نفع آن راجع بسوی او باشد وسود آن او را بود خدای عز وجل از سود وزیان منزه ومبرا است وهرکه کمراه شود کمراهی او جز برای نفس او نبود ونفسی

تزر (بالترقيق ورش) وازرة وزر (مدغما غير الغنة خلف) وازرة (بالترقيق ورش) وزر (بالترقيق ورش) اخرى (بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي) (وبين بين ورش في رواية) نهلك قرية (مدغما نونه ...) قرية امرنا (بالترقيق ورش)

قرية امرنا (سكت خلف في رواية)
تدميرا (بالترقيق ورش)
وكم اهلكنا (بالنقل ورش)
وكم اهلكنا (سكت خلف في رواية)
وكفى وكفى (بالامالة المحضة حمزة والكسائي) (وبين بين ورش)
خبيرا بصيرا (بالترقيق ورش فيهما)
نريد ثم (مدغما سوسي)
يصليها (بالامالة المحضة حمزة والكسائي)
يصليها (وبين بين ورش في رواية)
يصليها (بالتغليظ ورش)
ومن اراد (بالنقل ورش)
ومن اراد (سكت خلف في رواية)
اراد الاخرة (بالنقل والترقيق ثلثة اوجه لورش)

فانما يضل عليها ولا تزر وازرة وزر اخرى
پس بدرستی که گمراهی ووبال ضلالت بر نفس اوست وبر ندارد هیچ نفسی بردارنده بار گناه نفس دیگر را
وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا واذا
ونیستیم ما عذاب کنندکان تا که فرستیم پیغمبری را وچون
اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا
خواهیم که هلاک کردانیم شهری را بسیار کردانیم متنعمان آنرا که خروج نمایند از طاعت
فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا
در آن شهر پس ثابت شود بر آن کفتار ما بعذاب پس هلاک کنانیم اهل آنرا هلاک کردانیدنی
وكم اهلكنا من القرون من بعد نوح
وچند آکه هلاک کردیم از اهل قرنها پس از زمان نوح
وكفى بربك بذنوب عباده خبيرا بصيرا
وبسنده است پروردگار تو بگناهان بندکان خود دانا بچیزها آگاه دانا بینا
من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء
هرکه هست که بخواهد بجوامع همت منافع دنیوی را بزودی برسانیم برای او در این جهان آنرا که خواهیم
لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما
مر آنکس را که خواهیم پس کردانیم مر او را دوزخ که در آید در آن نکوهیده
مدحورا ومن اراد الاخرة وسعى لها سعيها
دور از رحمت وهرکه خواهد منافع اخروی را وکوشد برای آن حق سعی آن از التزام اعمال صالحه

وچند هلاک کردیم وبفنا وزوال رسانیدیم از قرنهایی که بعد نوح بود وقوت وشوکت مینمود وبسنده است پروردکار تو از آن رو که آگاه است بینا ست باحوال بندکان داناست معاصی ایشان داند وجزا دادن تواند من كان يريد العاجلة عجلنا

اراد الاخرة (سكت خلف وفي رواية خلاد) وسعى (بالامالة المحضة حمزة والكسائي) وسعي (وبين بين ورش في رواية)

وازره یعنی بار بر کیرنده بار نفسی دیکر بر نکیرد وهیچکس عقوبت کناه دیکری بر خود نه پذیرد یعنی کناه دیکری بر دیکری نه نویسند وبار دیکری بر دیکری ننهند وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا معنی اینست ونیستیم ما عذاب کننده مردمان تا بفرستیم فرستاده بر ایشان که بیان شریعت کند وامر ونهی ما برساند واذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا معنی اینست ما پیش از ظهور فسق وعصیان کسی را در عذاب نیاریم وبعقوبت وهلاک نسپاریم وچون بخواهیم که اهل دیهی را هلاک کردانیم نعمت داده شدکان وبزرکان آن دیه را فرمانها کارها بر سانیم پس فاسق شوند وعصیان ورزند پس ثابت شود بر ایشان وعده عذاب متوجه شود عقاب پس مستاصل کردانیم مستاصل کردانیدنی وهلاک کنیم هلاک کردنی وكم اهلكنا من القرون من بعد نوح وكفى بربك بذنوب عباده خبيرا بصيرا معنی اینست

له فيها ما نشآء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا معني اينست هر كه بدين صفت باشد كه عاجله را يعني دنيا را خواهد وهمت او همين يافتن دنيا بود ورا از دنيا بدهيم آنچه دادن آن خواهيم نه تمام آنچه خواهد وكل آنكه جويد مر كسي را كه مرا ورا دادن ارادت كنيم نه اين كه همه خواهند كان خواسته ايشان برسانيم هر كس كه خواهد سا بد وهمه چيز را كه خواهد حاصل نشود ومن اراد الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا معني اينست وهر كه آخرت را خواهد وشتافتني كه در خور آخرتست براي يافتن بشتابد چنانچه بايد در پي آن پويد وچنانچه جستن آن شايد جويد وحال اينست كه او مومن است با آخرت ايمان دارد وآن را يقين آمدني مي بيند ايشان سعي ايشان مشكور بود وعمل ايشان ماجور باشد كلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربك وما كان عطاء ربك محظورا معني اينست هر فريقي را يعني طالبان دنيا وآخرت

سعيهمو بعضهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وهو مؤمن فاولئك كان سعيهم مشكورا
كلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربك وما كان
عطاء ربك محظورا انظر كيف فضلنا بعضهم
على بعض وللآخرة اكبر درجات واكبر
تفضيلا لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد
مذموما مخذولا وقضى ربك الا تعبدوا الا
اياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندك الكبر
احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا
تنهرهما وقل لهما قولا كريما واخفض

قالون وابو عمرو والكسائي وهو مؤمن
فاولئك كان
محظورا انظر
في الوصل نافع وابن كثير وهشام والكسائي
كيف فضلنا
وللآخرة
وللآخرة
درجات
ربع
الها آخر
الها آخر
وقضى
وقضى
يبلغان
حمزة والكسائي
اوكلاهما اف اف
بفتح الفاء ابن كثير وابو عمرو
حمزة والكسائي
ابو عمرو وابو بكر وحمزة والكسائي

درجات مادر وپدر با ايشان تواضع بكن ودل ايشان ابتداي ادب مخراش وبعد از نعمات براي ايشان در دعا برحمت باش وبكوي پروردگار من رحمت بكن ايشان را چنانچه مرا در حالتي كه صغير بوده ام پرورش واحسان بكن در حق ايشان چنانچه ايشان بر من در طفوليت احسان

نزديك تو پيري وكبر يكي از ايشان يا هر دو يعني مادر وپدر وبر قراءة اما يبلغان بر صيغه تثنيه معني چنين بود اگر مادر وپدر يكي از ايشان يا هر دو كبر سن را رسند در نشست وخواست محتاج سوي بر داشتن وياري دادن تو كردند پس تو در شان ايشان اف مكو ولب با خوشي مجنبان ولا تنهرهما وقل لهما قولا كريما معني اينست وبكو مر ايشان را گفتاري سود كننده بنرمي ورفق نه بسختي وعنف كه آن سود نكند ودر آزار افكند با ايشان سخن چنان كوي چنانچه ابراهيم با پدر خويش گفت براي اظهار نيكخواهي يا ابت تكرار كرد ودر نصيحت سفت واخفض لهما جناح الذل من الرحمة معني اينست وبراي ايشان بر ذلت فرود آر وذلت خود را پيش ايشان بمبالغت بنداز از سبب مهري كه ايشان بر تو دارند بتذلل شكري بگزار يا از سبب مهري كه تو بر ايشان داري دل ايشان بر بخش واز ان مه آر وقل رب ارحمهما كما ربياني صغيرا

رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ معني اينست پروردكار شما داناترست بدانچ در ضماير شماست از اخلاص وخلوص اعتقاد در مراعات حقوق وانچ در بواطن شماست از قصد سركشي ونيت حقوق در حديثست يفعل البار ما يشاء ان يفعل فلن يدخل النار ويفعل العاق ما يشاء ان يفعل فلن يدخل الجنة روايت كرده اند از سعيد بن مسيب ان البار لا يموت ميتة سوء ونيز روايت كرده اند مردي پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم آمد وكفت مادر وپدر من بكبر سن وضعف بدن رسيده اند ومن از ايشان آن رنج ميكشم كه ايشان در كودكي از من كشيده اند يا رسول الله اين رنج مكافات رنج ايشان باشد ومراعات حقوق ايشان بود يا نه پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود ني زيرا چه ايشان در رنج ديدن خوش بودند وبيقاي تو بهجت مي نمودند وتو به ناخوشي رنج ميكشي ومنتظر مرك ايشان مي باشي اِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَاِنَّهُ كَانَ لِلْاَوَّابِينَ غَفُورًا معني اينست اكر بتوبه بعد از كناه صالحان باشيد وصالح براي رحمت كرديد خداي تعالى شما را بيامرزد وكناه شما را عفو كند زيرا كه خداي آمرزنده است مر باز كردندكان وبخشنده است مر توبه كنندكان وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ اين جمله عطفست بر قل رب ارحمهما واشارتست كه حق خداوندان قربتي دادن وصله رحم بجا آوردن از جمله احسان در حق والدين ومبرت در شان ابوين است چه خداوندان قرابتي يا از جانب پدرند يا از جانب مادر يا از جانب مادر وپدر رعايت قرابتان پدر رعايت پدرست ورعايت قرابتان مادر رعايت مادرست مراعات ايشان در حيات ومماتت مراعات حقوق مادر وپدرست

بيت

اي سرو ذهن تو شادم شكلت
واي كلزن توخشنودم
درحدثست
من اراد ان يبسط له في رزقه وينسا له في اثره فليصل

اقارب را اكرچه كالعقارب كفته اند نيش ايشان بهترست از نوش اجانب خود هرچند بجان ودل دشمن دارند جفاء اجانب سايغ بندارند هرچند كه ميان خويش خروشند در استيصال خاندان خويش نكوشند با آنكه ميان خويش مخالف بودند در هنكام ظهور مخالفي ديكر موافق شوند معني اينست وبده خداوند قرابتي را حق او يعني نفقه وآنچ دانستني كه در كتب فقه آورده وبر تفصيل وتقديريست كه فقها بيان كرده وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ معني اينست وآنچ مسكين حق دارد بكزار وآنچه راه كذري استحقاق دارد بجاي آر وذكر مسكين وراه كذري بعد ذكر اقارب ضمني واستطرادي است قصدي نيست سخن در احسان بر والدين بود ذكر حقوق قرابتان مندرج حقوق والدين نمود ذكر مسكين وابن

لهمو	قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ربكمو اعلم	قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا

براي ايشان بال تواضع را از مهرباني وبكوي پروردكارا من ببخشاي ايشان را

كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ط رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ ط

چنانچه پرورش فرمودند مرا در حالت خردي پروردكار شما داناترست بآنچه در ضماير شماست

اِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَاِنَّهُ كَانَ لِلْاَوَّابِينَ

اكر باشيد نيكوكاران پس بدرستي او هست مر بازكردندكان از ابطاعت او

غَفُورًا وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ

آمرزنده وبده خداوند خويشي را آنچه استحقاق دارد ازصله رحم وانفاق وبيچاره را ومحتاج باشد وره

السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا

كذري را وبپاش مال را پاشيدني بدرستي پاشندكان مال نابا وجه هستند

اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ ط وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ

امثال ديوان وهست شيطان مر پروردكار خود را درافتاد

كَفُورًا وَاِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ

بغايت ناسپاس واكر اعراض كني ازين مستحقان براي جستن بخشايشي

مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا

از پروردكار تو كه اميد داري آن را پس بكوي مر ايشان را كفتاري آسان مشتمل بر وعده جميل

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا

ومكردان دست خود را بسته سوي كردن خود كنايتست از بخل ومكشتران آن را

صغيرا	بالترقيق ورش
ربكم اعلم	سكت خلف في رواية
اعلم بما	بالادغام السوسي
للاوابين	بالنقل ورش
للاوابين	سكت خلف في رواية
وآت ذا القربى	بالادغام سوسي
وآت القربى	ثلثة اوجه لورش بين بين ورش
القربى تبذيرا	بالامالة المحضة حمزة والكسائي / دقق ورش
مغلولة الى	بالنقل ورش
مغلولة الى	سكت خلف في رواية

۷ واكر درمي در معصيت وني منفعت مصروف سازد خود را در ورطه اسراف انداز روزي سعد رضي الله عنه وضو ميكرد آب را بسيار در استعمال مي آورد پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود يا سعد ما هذا السرف سعد رضي الله عنه كفت او في الوضوء سرف پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرمود نعم ولو كنت في نهر جار اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا معني اينست اسراف خصلتي نكوهيده وتبذير كاري ناپسنديده است بدرستي مسرفان مال را ضايع كنندكان انديا ران شياطين وهمه كاران ايشان اند يعني از فرمان خداي بيرون آينده كان اند حاصل عمر را ضايع كنندكان يا كويند بدرستي مبذران دوستان شياطين اند در عمل اسراف طاعت ايشان ميكنند مصراع ان المحب لمن يحب مطيع و بعضي اخوان را بمعني اشباه

السبيل اجنبي جز ضمني واستطرادي نبود باعتبار مقام مقصود نباشد واكر از ذوي القربى خداوند قرابتي پيغمبر عليه السلام مراد دارند وخطاب آية ذي القربى پيغمبر را بندارند جمله معترضه بود معطوف بر قل رب ارحمهما باشد ذكر ذوي القربى همچو ذكر مسكين وابن السبيل نيز ضمني بود واستطرادي باشد وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا معني اينست واسراف مكن اسراف كردني يعني مال را در غير محل مصروف مساز وبريا وسمعه در غير محل از دست مه انداز ومفاخرت ومباهات انفاق روا مدار حجه وشعري قليلي وكثيري در ضايع شدن مه آر بي حاجتي مر بزاز پيش آخرت بپرهيز روايت كرده اند مردي مال را در خيرات بسيار خرج كردي وهمه مال در اتلاف آوردي كسي او را كفت لا خير في السرف او جواب كفت لا سرف في خير روزي عثمان بن اسود با مجاهد طواف خانه كعبه ميكرد مجاهد روي سوي كوه ابو قبيس آورد كفت اكر مردي هم چند اين كوه زر انفاق در خير كند اسراف نباشد ۷

واشال دارند ومبذران را در شرارت و در د عارت مانند شیطان بندارند و بعضی کویند ملازم چیزی را اخ کویند چنانچ در اخوالذ الدنیا بتطها واخوالد اخو مکاشرة وضحاك ام ع اخوان شا
بمعنی ملازمان شیاطین مستعمل شده واین مبالغتاست در مذمت چه هیچ بدی بدتر از شیاطین نبود وهیج بدی بالاتر از یاری وهمکاری ومصاحبت وملازمت با ایشان نباشد وهست شیطان
مر پروردکار خویش را کفران ورزنده وبترك دادن دین او کافر شونده شیطان نعمت خدایرا قدر نمیدانند در غیر محل مصروف میکردانند باید که صاحب مال وجاه مال وجاه را در منافع
خلق صرف کند وبمال وجاه خویش مردمان را نفع رساند واکر مال را در عصیان خرج کند وجاه را در ایذاء مردمان مصروف کرداند نعمت مال وجاه را ضایع کرده خود را در معرض کفران
نعمت آورده باشد خوش وقت کسی که بقوت جاه خود را در جاه ایذاء مردمان نینداخت ونعمت را سبب وبال نساخت قدر این هر دو نعمت دانست وبنعمت دنیا حاصل کردن

درجه اخری توانست بیت
بدنیا توانی که عقبی خری
بخر جان من ورنه حسرت بری
وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا روایت کرده اند چون سایلان بیش بیغمبر علیه السلام می آمدند از بیغمبر چیزی در خواست میکردند روی سوی ایشان نهادی وآنچ میسر شدی دادی واکر چیزی موجود نبودی بحیا از سایل اعراض نمودی سایلی اعراض مذکور را حمل بر تعظیم کرد ناخوش کشت بدین کمان غمکین شد باز کشت این آیت نازل کشت واین نظم بود ودیوشت معنی اینست واکر اعراض کنی ای محمد از سایلان وروی کردانی از ایشان اعراض کردنی بنا بودن رزقی که آنرا امید میداری نه بتعظیم نمودن وعدم التفات بتایشان کردن که نسبت نداری پس بکو مر سایلانرا کفتاری نرم متضمن آسانی که سایلانرا دشوار نیاید وکران نماید چنانچ کویی رزقنا الله وایاکم یا اعطاکم الله واغناکم اکر باشد از شما دریغ ندارم واعظام واکرام شما بجا آرم معذور دارید دل بر آن زارم آرید من از شما دعا میخواهم بیمن دم وقدم با شما می بناهم اکر من قدرت عطا ندارم شما قدرت دعا دارید دل بر من بکمارید وامثال آن از سخنان که متضمن رفق باشد وموجب آزار نباشد وسایلانرا بهتر از عطیه شود امثال این کلمات بهترست ازین که اعراض کنی وایشانرا در رنجش وکا تعظیم وعدم التفات افکنی وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا روایت کرده اند زنی که شوهر او در لشکر بیغمبر علیه السلام شهید شده بود پسر خود را بر بیغمبر

أَوْلَادَكُمُو نَرْزُقُهُمُو قَتْلَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا ۝ إِنَّ رَبَّكَ
همه کستردن که باشی ملامت زده بوقت بخل بی ناده واستطاعت بوقت اسراف بدرستی پروردکار تو

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُ كَانَ
میکستراند روزی را برای آنکس که میخواهد وتنك میکرداند بدرستی او هست

بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ۝ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ
بحال بندکان خود آکاه بینا ومکشید فرزندان خود را

خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ ۖ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ
از بیم درویشی ما روزی میدهیم ایشانرا وشما را نیز بدرستی

قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا ۝ وَلَا تَقْرَبُوا
کشتن ایشان هست کناهی بزرك ونزدیك مشوید

الزِّنَىٰ ۖ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ۝
بزنا بدرستی آن هست کاری بغایت زشت وبدا راهی آن

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ۗ
ومکشید تنی را که حرام کرد خدای کشتن آنرا مکر باستحقاق قتل چون قصاص وغیر آن

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا
وهر که کشته شود حال آنکه بظلم کشته شده باشد پس بتحقیق بدید کردیم مر ولی اورا تسلیط بحکم قصاص

فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ ۖ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ۝
پس باید که ولی اسراف نکند در قصاص بدرستی او هست نصرت یافته بحکم شرع

لمن يشاء ما غير الغنة خلف
يشا يشا
خبيرا بصيرا بالترقيق ورش
ربع
نحن نرزقهم بالادغام سوسي
خطأ خطاء فتح الخاء والطاء ابن ذكوان خطاء ابن كثير
كبيرا بالترقيق ورش
الزنى الزنى بالامالة
فاحشة بالامالة في الوقف الكسائي
فقد جعلنا بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
تسرف بالتاء حمزة والكسائي

۴ بعضی یاران زبان بملامت کشادند ودل بر نصیحت نهادند چه اینچنین عطا نتاردکار از حاضر شدن بمسجد

باز دار دایـن آیت نازل کشت واین نهی بود وبیوشت معنی اینست ومکردان دست خویش را بسته باکردن خویش که بدادن هیچکس نکشایی وفراخ مکن دست خویش را تمام فراخی که باحتیاج خویش جوانمردی بنمایی پس نشینی بدین عمل ملامت زده واز رفتن مسجد باز مانده بی بیراهن کشته وبرهنه نشسته جوانمردی کردن چنانچه خود محتاج کردند وداد بر آن اندازه که خود در مانده ماند افراط بود واز دادن دست بکلی کشیدن تفریط باشد وافراط در هیچ کاری نباید وتفریط در هیچ عملی نشاید اقتصاد در همه کار ستوده بود ومیانه روی پسندیده باشد إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ معنی اینست

علیه السلام فرستاد واز حال عسرت ودرماندکی خود وفرزندان خود خبر داد وکفت اکر بیغمبر چیزی ندهد ودل بر وعده نهد سخنی دیکر بکویی که بیراهنی که بوشیده است بکو بی بسر او بپوشی بیغمبر آمد ودر مجلس معلای نبوی در آمد آنچ مادر از شهید شدن شوهر وعجز خود وفرزندان خود کفته بود هیچ ننهفت یك یك بیش بیغمبر علیه السلام باز کفت بیغمبر چیزی حاضر نداشت دل بر وعده کماشت پسر مذکور بوعده باز نکشت بیراهنی را که بیغمبر صلی الله علیه وسلم بوشیده بود سایل کشت بیغمبر از کمال کرم بیراهن کشید فرستاد فرستادن بیراهن بر مادر او شایع دید وقت نماز در آمد بیغمبر علیه السلام از جهت آنکه بیراهنی دیکر نداشت برای نماز بیرون نیامد ابو بکر را کمان مرض در خاطر افتاد خاطرش مشوش کشت روی بتفحص نهاد در خانه در آمد حالت بیغمبر علیه السلام دید از عایشه رضی الله عنها قصه حال بتمام شنید ابو بکر رضی الله عنه بیراهن خود کشید بیش بیغمبر علیه السلام عرضه کرد بیغمبر بوشید روی بمسجد آورد ۴

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون — كلتمو

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى

ونزديك مشويد بتصرف مال طفل بي پدر نابالغ را مگر بخصلتي وحالتي كه آن نيكوتر بود چون حفظ تا آنكه

يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ

رسد بحالت قوت خود يعني بلوغ ووفا كنيد بهر عهدي كه بسته باشيد بدرستي كه عهد هست

مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا

پرسيده يعني سؤال كرده شده وتمام كنيد پيمانه را چون بپيماييد شما ووزن كنيد

بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ

بترازوي راست آن تمامي كيل بهترست ونيكوتر

تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ

بعاقبت ومتابعت منماي آنراكه نيست مر ترا بآن دانش بدرستي كه گوش

وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

وچشم ودل هريك از آن هست ازو سؤال كرده شده

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ

ومرو در زمين حال آنكه بانشاط باشي بدرستي تو هرگز نتواني پاره كردن

الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا كُلُّ ذَلِكَ

زمين وهرگز نرسي بكوهها بتطاول وكبر همه آنها

كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى

هست ناپسنديده آن نزد پروردگار تو دوست ناداشته آن اوامر ونواهي از آن جمله است

مسئولا ولا — مدغما غير الغنة خلف
مسئولا — بالنقل الى الوقف حمزة
بالقسطاس — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
خير و — مدغما غير الغنة
خيرا ولا — بالترقيق ورش
والفؤاد والفواد — بالابدال في الوقف حمزة
اولئك كان — بالادغام سوسي
عنهو — بالاشباع ابن كثير
في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
الارض — بالنقل ورش

الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
ذلك كان — بالادغام سوسي
سيئه — نافع وابن كثير وابو عمرو
سيئة — بالابدال في الوقف حمزة
اوحي — بالامالة حمزة والكسائي
اوحي — بالامالة بين بين ورش

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا معني اينست

أفأصفيكم ربكم انكم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ين يدهم الا قرأ قالون بالصلة والقصر والمدو تركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ
سوی تو پروردگار تو از دانستنی واعتقاد مکن با معبود بنا

إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا
خدایی دیگر که افکنده شوی در دوزخ ملامت زده دور از رحمت

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ
ای بس برگزید شما را پروردگار شما به پسران وفرا گرفت از فرشتگان

إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا وَلَقَدْ صَرَّفْنَا
فرزندان مادینه بدرستی شما هر آینه میگویید گفتاری بزرگ وبحقیقت مکرر کردیم

فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا
درین قرآن تا پند گیرند ونیفزود ایشان را آن تکرار مگر رمیدن

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا تَقُولُونَ إِذًا لَابْتَغَوْا
بگو اگر بودی با او خدایانی چنانکه میگویید آنگاه هر آینه جستندی

إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا
سوی خداوند عرش راهی را پاکا او وبلند مرتبه است از آنچه

يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ
میگویند بلند شدنی بغایت بزرگ تسبیح میکنند مر ورا آسمانهای هفتگانه

وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ
و زمین وهرکه ساکن اند درایشان ونیست هیچ چیز مگر که تسبیح میکند خدای را

العرش سبيلا تعالى وتعالى تقولون كبيرا يسبح والارض والارض شيئا
شي الا شي

وجلاء حضرت دم کو بابی وقدم توانایی نزدندم

بیان مذکور وتبیین مسطور کافران امکر بر میدن وبا آوردن از شنیدن مصراع چو کوش وهوش نباشد چه سود حسن مقال قل لو كان معه آلهة كما يقولون اذا لابتغوا الى ذي العرش سبيلا
سبحانه وتعالى عما يقولون علوا كبيرا تسبح له السموات السبع والارض ومن فيهن معنی اینست بکوای محمد اکر باخدای الهه دیکر چنانچه شما ای کافران میکویید بود
وبا الله حق چنانچه شما اعتقاد میکنید شرکا روی نمودی وبر قراءه يقولون بصیغهٔ غیبت بکویند چنانچه کافران میکویند معبودان دیکر می بودند اکنون هر آینه سوی اله حق که خداوند عرش است
راهی را از منازعت وطریقی را از مخالفت می جستند وشك نیست که همیشه سر زندهٔ قدرت ومقهور قهر او ناتوان وبی زبان ماندند وبیش کمال قدرت وآنچه از ایشان شرکا بود چیزی پیدا نیاوردند
وآنچه از ایشان انداد واضداد بود مخالفتی ومشارکتی ظاهر نکردند ظاهر شد که ایشان الهه نه اند درخور الوهیت وشرکت نیستند چه شریکی که تا درست بی منازعت نماند وبر انفراد
شریك در تصرف صبر نتواند بپاکی یاد میکنم او را بپاکی یاد کردنی واو بری است از آنچه ظالمان یعنی کافران میکویند ورای او شریکی ومانندی میجویند برتری که کبیر وعظیم است وبزرکی
که جلیل وفخیم است بپاکی یاد می آرد واز همه عیوب ونقایص تنزیه میکند مر خدا را هفت آسمان وزمین وهر که کائن است از فریشتکان وانس وجن وحیوان ونبات در آن ودر بین
وان من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم معنی اینست ونیست هیچ چیزی مکر آنکه تسبیح میکوید وتنزیه از نقایص میکند در حالتی که ملتبس است بستودن خدای بصفات کامله وبنعوت شامله می ستاید ولیکن شما تسبیح ایشان را درنمی یابید ودرك وفهم آن نمیکنید انه كان حليما غفورا معنی اینست بدرستی که خدای حلیم است در عقاب شتابی نکند وعذاب حیرت ودرنا افکند غفور کناهان بیامرزد خطایا وجرایم بخشد
واذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا روایت کرده اند جماعتی از کفار بودند در ایذای پیغامبر علیه السلام کوشش مینمودند علی الخصوص در زمان قراءة قرآن وتلاوت آیات فرقان هر بار که پیغمبر صلی الله علیه وسلم تلاوت قرآن کردی ودل بر تبلیغ آیات فرقان آوردی چهار کس از اولاد قصی می آمدند دو کس در راست ودو کس در چپ پیغمبر صلی الله علیه وسلم ایستاده می شدند ودل بر سبیلك ودستك زدن وشور کردن واشعار عرب خواندن می نهادند وپیغمبر را صلی الله علیه وسلم در قراءة قرآن تشویش می دادند وکلمات غیر نوع میکفتند وتخلیط در قرآن می جستند واسما رضی الله عنها کفته روزی پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابو بکر رضی الله عنه نشسته بود زن ابو لهب سنکی بر دست کرد سوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم اقدام نمود ابو بکر رضی الله عنه کفت زن ابو لهب سنکی بر دست کرده می آید وقصد او سوی پیغمبر علیه السلام می نماید پیغمبر علیه السلام بر جا ماند واین آیت برخواند زن ابو لهب پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسید پیغمبر علیه السلام وابو بکر رضی الله عنه را نشسته

آذانهم وادبارهم هو هو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قلوبهم اكنة — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

قرأت القرآن — بالابدال السوسي في الوقف حمزة بالنقل ابن كثير

يومنون — بالابدال ورش والسوسي

بالاخرة — بالنقل مع ثلثة اوجه مع الترقيق ورش

بالاخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد

مستورا — مدغما غير الغنة خلف

قلوبهم اكنة — سكت خلف في رواية

اكنتان — بالنقل ورش

اكنة ان — سكت خلف في رواية

ان يفقهوه — مدغما غير الغنة خلف

يفقهوهو — بالاشباع ابن كثير

اذانهم اذانهم — بالامالة دوري ثلثة اوجه لورش

في القران — بالنقل ابن كثير

ادبارهم — بالامالة ابو عمرو ودوري

ادبارهم — امال بين بين ورش في رواية

ولكن لا تفقهون تسبيحهم انه كان حليما

ولیکن اعتبار نمیکنید تسبیح ایشان را که بدیدع بدرستی او هست بردبار

غفورا ۞ واذا قرأت القرآن جعلنا بينك وبين

آمرزنده وچون خوانی قرآن را بدید کنیم میان تو ومیان

الذين لا يؤمنون بالآخرة حجابا مستورا ۞

آنانکه نمیکروند بدان جهان حجابی وساتری باپوشش

وجعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي

وبدید کردیم بر دلهای ایشان پوششها برای عدم ارادت آنکه دریابند آن را ودر

آذانهم وقرا واذا ذكرت ربك في القرآن

کوشهای ایشان کرانیست وچون یاد کنی پروردکار ترا در قرآن

وحده ولوا على ادبارهم نفورا ۞ نحن اعلم

حال آنکه یکانه است روی کردانند بر جانب پشتهاشان حال آنکه متنفر باشند ما داناتریم

بما يستمعون به اذ يستمعون اليك واذ هم

بآنچه کوش میدارند بآن چون کوش میدارند سوی تو وچون ایشان

نجوى اذ يقول الظالمون ان تتبعون الا

اصحاب رازند چون میکویند ستمکاران پی روی نمی‌نمایید شما مکر

رجلا مسحورا ۞ انظر كيف ضربوا لك الامثال

مردی را جادو کرده شده نیکر که چکونه بدید کردند مر ترا داستانها

بالامالة المحضة حمزة والكسائي

اعلم بما نجوى نجوى مسحورا انظر لك الامثال لك الامثال

بالادغام سوسي — امال بين بين ابو عمرو وفي روايته ورش — في الوصل نافع وابن كثير والكسائي وهشام — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد

دیدی زبان بمذمت کشاد وکلمات ناشایسته بنیاد نهاد واکرچه از سنك انداختن باز ماند بجای سنك زدن محمد را مذمم خواند از خشم وغیظ بر آشفت مذمما ابینا ودینه قلینا وامره
عصینا کفت ونیز کفت همه قریش میدانند من دختر بهترین ایشانم واز جمله بزرك زاد کانم چه کونه باشد که او را تو را هجو کند در ورطهٔ هوان افکند ابو بکر کفت سوکند میخورم به پروردکار
این بیت او ترا هجو نکرده وخود را در معرض تو نیاورده وحجابا مستورا مجاز عقلی است از باب سیل مفعم ای حجابا مستورا صاحبه یا مفعول بمعنی فاعل باشد چون میمون ومشئوم بمعنی
یامن وشائم یا کویند این حجابی است که خدای بر چشمهاء ایشان پیدا می آرد وپیغمبر را صلی الله علیه وسلم بدان از نظر ایشان باز میدارد وآن حجاب را کسی نمیدید اند وهیچکس دیدن آن نمیتو
محجابیست پنهان کرده شده مستور آمده از این آیت بدین معنی می آید که تواند بود محسوس حاضر بقدرت حق سبحانه وتعالی در حرم سلیم نیاید معنی اینست وچون بخوانی تو قرآن را
نکردانیم میان تو کسانی که ایمان با آخرت ندارند واز جزاء روز جزا بیمی آرند حجابی پوشیده شده واز نظرها پنهان آمده وجعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي آذانهم وقرا معنی اینست

وکردانیدیم بر دلهای ایشان پردها باز دارنده از دریافتن قران و در کوشهاء ایشان کرانی که باز دارد از شنیدن آن و مراد باز داشتن از انتفاع بقران بر وجه تمثیل است چه حال کسی که بقران نفع نکیرد بحال کسی می ماند که در دل او پرده باشد قرآن در نیابد یا در کوش او کرانی باشد قرآن نشنود وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا معنی اینست چون ذکر کنی تو پروردکار خویش را در قرآن و در حالة که اله واحدست بالوهیت متوحدست روی کردانند بر پشتهای خویش یعنی بر سمت پشتها خویش روند در حالة که رمنده و نفرت ورزنده اند نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا معنی اینست ما داناتریم و بیشتر علم داریم بوجهی که ایشان بدان وجه قرآن می شنوند و آکه که در هنکام شنیدن دران میروند از استهزا و افترا و عیب جویی و کزاف کویی دران هنکام که کوش میدارند سوی تو تا قرآن بشنوند و سامع فرقان شوند و دران هنکام که ایشان خداوندان راز ند یکدیکر راز میکویند عیب پیغمبر و بدی در شان او میجویند در هنکامی که میکویند ظالمان یعنی کافران پس روی نمیکنید شما مکر مردی مسحور را مسحور بمعنی ساحر چنانچ مستور در حجابا مستورا بمعنی ساترست که ایشان پیغمبر را ساحر میکفتند نه مسحور و تواند بود بر حقیقت باشد که مسحور بودن سبب مجنون شدن است و چنانچ ایشان پیغمبر را ساحر میکفتند مجنون نیز میکفتند انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا معنی اینست بنکر ای محمد چکونه بیدا کردند برای تو امثلها کاهی ساحر کفتند کاهی در راه کاهن خواندن رفتند کاهی مجنون دانستند کاهی شاعر پنداشتند پس کمراه کشتند بسبب باطل پیوستند پس نتوانند ایشان اتباع راه راست و باز ماندند از راهی که خدای در حق ایشان خواست و نفی استطاعت بمعنی اثبات حرج و دشوار یست نه بمعنی نفی طاقت تا تکلیف ما لا یطاق آید و نهی عاجز روی نماید وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا معنی اینست و کفتند آنکسانی که باخرت نکرویدند منکران بعث و حشر چون باشیم ما استخوان ریخته و اجزاء ریزه ریزه کشته آیا درستی ما هر آینه برانکیخته شویم آفرینشی جدید نو پیدا شده و بعد نابیدا شدن پیدا آمده قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ معنی اینست ای محمد این کافرانرا که در زنده شدن عظام و رفات استبعاد میکنند بکو سنک یا آهن کردید یا آفرینش دیکر باشید از آنچ بزرکست در سینهاء شما و بعید که بر فرض آنکه شما را زنده کند و سوی حیات باز کرداند بر هر صورتی که کردید و بر هر شکلی که شوید زنده کردن شما تواند شما را زنده کرداند

ربع

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا معنی اینست أإنا لمبعوثون کفته اند پس از آن من یعیدنا خواهند کفت انکار اعادت کرده اند انکار نیز در معید خواهند جست قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ معنی اینست بکو ای محمد باز خواهد کرداند شما را آفریدکار که آفریننده است شما را اول بار

رُؤُسَهُمُو يَدْعُوكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَطَرَكُمُو أَوَّلَ لَبِثْتُمُو إِلَّا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مدة الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا وَقَالُوا أَإِذَا
پس کمراه شدند پس نتوانند هیچ راهی را و کفتند ای چون

كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا
باشیم ما استخوانها و اجزای ریزیده ای ما هر آینه برانکیخته شده ایم آفرینشی

جَدِيدًا قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا
نو بکو باشید سنک یا آهن یا آفریده

مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ
از آنچه بزرک نماید در دلهای شما پس زود باشد که کویند کیست

يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ
که دوم بار آفریند ما را بکو آنکسی است که آفرید شما را نخست بار پس زود باشد که تحریک دهند از تعجب

إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ
سوی تو سرهای خود را و کویند کدام وقت خواهد بود بکو شاید که

يَكُونَ قَرِيبًا يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ
باشد نزدیک یاد کن روزی که خواند شما را از حشر پس اجابت نمائید حال آنکه از غایت انقیاد اورا ستایش نمایند

وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا وَقُلْ لِعِبَادِي
و کمان برید که درنک نکردند مکر اندکی و بکوی مر بندکان مرا

يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزَغُ
تا کویند آن کلمه که بیکوترست بدرستی دیو افساد میکند
بایکدیکر

أَإِذَا أَنَا بالتسهيل المد قالون
أَإِذَا أَنَّا بالتسهيل ورش
أَإِذَا أَإِنَّا بالتسهيل منهما ابن كثير
آإِذَا آإِنَّا بالتسهيل المد فيهما ابو عمرو
إِذَا أَإِنَّا بالمد بغير التسهيل هشام
أَإِذَا أَإِنَّا ابن ذكوان
إِذَا إِنَّا كسائي
عِظَامًا وَ مدغما غير الغنة خلف
رُفَاتًا أَإِنَّا بالنقل ورش
رُفَاتًا أَإِنَّا سكت خلف في رواية
حِجَارَةً أَوْ بالنقل ورش

رُكُوع

حِجَارَةً أَوْ بالسكت خلف في رواية
مَنْ يُعِيدُنَا مدغما غير الغنة خلف

فَطَرَكُمْ أَوَّلَ رُءُوسَهُمْ مَتَى مَتَى عَسَى عَسَى أَنْ يَكُونَ إِنْ لَبِثْتُمْ لَبِثْتُمْ إِلَّا
سكت خلف في رواية — ثلاثة اوجه لورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — مدغما غير الغنة خلف — بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة وكسائي — سكت خلف في رواية

فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ معنی اینست پس زود باشد که بجنبانند سوی تو سرهای خویش را بر وجه استهزا یا بر وجه استبعاد و کویند که بعث کی خواهد بود و این موعود کی روی خواهد نمود قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا معنی اینست بکوی ای محمد تحقیق است که قیامت نزدیک خواهد بود و بزودی روی خواهد نمود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا معنی اینست روزی که اسرافیل شما را بخواند و به بیرون آمدن از کورها ندا کند چنانچه کذشته و ذکر آن بالا رفته در ین حال که شما ملتبس بحمد خدای باشید سبحانك اللهم وبحمدك کویید یا کویند روزی که خدای شما را سوی حسابکاه خویش بخواند پس شما دعوت او را اجابت کنید در ین حال که ملتبس بحمد و شکر او باشید بعد بعث کمان برید در دنیا و در کور جز زمان اندک درنک نکرده اید و تواند بود که لبث مذکور لبث در عرصهٔ قیامت باشد که آنرا اکر چه پنجاه هزار ساله بود بر نسبت خلود عذاب دوزخ اندک نماید روایت کرده اند که اسرافیل صلوات الله علیه ندا کند و دعوت خود برساند بکوید ایتها الاجساد البالیة والعظام النخرة والاجزاء المتفرقة عودي كما كنت بقدرة الله تعالى ایشان همه

زنده شوند ودر محشر روند دران حالت سبحانك اللهم وبحمدك گويند وحمد گويان سوی حسابگاه پويند وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ روايت كرده اند چون كافران دلايل طاهره وحجج متظاهره از پيغمبر صلی الله عليه وسلم شنيدند وبا تكثير بيان وتكرار تبيان بر پيغمبر وقران نكرويدند وبمكابره پيش آمدند ودر معاندت وستيزه شدند اجلا واقوياء صحابه چون عمر بن خطاب وامثال او در خشم شدند خواستند بغلظت وصلابت پيش آيند وايشان قوت وجلادت نمايند اين آيت نازل گشت واين نظم بود ودوست معنی اينست بگوای محمد مر كافران آن كلمات كه با لا گذشته وذكر آن رفته وبگو بر بندگان خاص ما كه ايمان آورده اند و كفر وكافري را ترك كرده اند تا بگويند ايشان مر كافران را مقالتي كه آن نيكوترست مقالتي متضمن حق وصدق با نرمی وسهولت ورفق كلامي مصلحت آميز كفتاري شور انگيز بيت بشيرين زباني ولطف وخوشي ٭ توانی كه پيلی بمويی كشی هنگام شنوانيدن آيات ووقت رسانيدن حجج وبينات هنگام رنجانيدن وايذا رسانيدن نيست رفق وعنف وصلح وجنگ هر يكي را وقتي ومقامي است إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنزَغُ بَيْنَهُمْ معنی اينست بدرستی كه شيطان ميان مردمان القاء عداوت ميكند ويكديگر را دشمني مي افكند وبر بدي بر مي انگيزاند وفتنه را مي شوراند إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا معنی اينست بدرستی كه شيطان هست مر آدمي را وسوسه كننده ميان دوستان دشمني افكند رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ معنی اينست بگوای محمد مومنان با كافران مسالمه كنند دم مخالفة نزنند وگفتار خوب گويند وراه اظهار رفق وصلابت نجويند زيرا كه پروردگار شما اعلم است ووقوع آنچ مراد اوست محكم است حال شما متعلق بمشيت اوست كار شما متعلق بارادت اوست اگر بخواهد بر شما رحمت كند يعني بر كفار مكه نصرت دهد واز اذای ايشان نجات بخشد واگر بخواهد بغالب كرداند ايشان شمارا در هزيمت وعذاب افكند چون حال خود ندانيد آورد كار بر حسب مطلوب خويش نتوانيد شمارا مسالمه بايد واظهار قوت وصلابت نشايد وتواند بود كه از عبادي در وَقُل لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ كافران مراد شوند واز الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ كلمهٔ توحيد واعتراف ببعث وحشر مراد بود واضافت ايشان سوی خدا در مقام دعوت برای ترغيب وتطييب خاطر ايشان بود وخطاب رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ نيز مر كافران را باشد واز رحمت در إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ تاخير عذاب مراد دارند واز عذاب در إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ عذاب در دنيا مراد دارند وعذاب ايشان در آخرت حتم وجزم بود در روی ترديد وتعليق بمشيت نباشد معنی چنين آيد بگوای محمد مر بندگان مرا كه ايشان را دعوت ميكني بگويند مقالتي كه نيكترست وكلمه كه ايشان را بهترست يعني كلمهٔ توحيد گويند واعتراف ببعث وحشر كنند گفت دشمن نشنوند ودر ره باطل روند پروردگار شما عالم ترست بحال شما حال خود نميدانيد كه چه پيش آيد وكار شما چه نوع روی نمايد كار شما معلق است به مشيت خدا نه بمشيت شما اگر بخواهد بتاخير عذاب تا آخرت رحمت كند واگر بخواهد در دنيا بهزيمت واسر وقتل وغالب آمدن مسلمانان شمارا در عذاب افكند چون حال خود ندانيد ودفع عذاب از خود نتوانيد

عَلَيْهِمْ زَعَمْتُمْ عَنكُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ أَوْ إِن يَرْحَمْكُمْ أَوْ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترك كما وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

بَيْنَهُمْ ط إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنسَانِ عَدُوًّا

ميان ايشان بدرستي ديو هست مر آدمي را دشمني

مُّبِينًا رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ ط إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ

هويدا پروردگار شما داناترست بحال شما اگر خواهد ببخشايد شما را

أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ ط وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ

يا اگر خواهد عذاب كند شمارا ونفرستاديم ترا بر ايشان

وَكِيلًا وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ

نگاهباني وپروردگار تو داناترست بدانچه در آسمانها

وَالْأَرْضِ ط وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ

وزمين است وبتحقيق افزوني نهاديم بعض پيغمبران را بر

بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ

بعضي وداديم داود را نامهٔ آسماني كه زبور است بگو بخوانيد آنهارا

زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ

كه دعوی الهيت كرديد ايشان را از جز او پس مالك نه اند ايشان زايل كردانيدن گزند

عَنكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ

از شما ونه تبديل آن بحالي ديگر ايشانند آنكسان كه ميخوانند ايشان مشركان ايشان را وغيره آن

يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ

ميجويند سوی پروردگار ايشان نزديكي هر كدام شان بحضرت او كه نزديكترند

لِلْإِنسَانِ بالنقل وورش

لِلْإِنسَانِ سكت خلف في رواية

رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بالسكت خلف في رواية

أَعْلَمُ بِكُمْ بِكُمْ إِن مدغما ابوعمرو سكت خلف في رواية

إِن يَشَأْ مدغما غير الغنة خلف

إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ بالابدال ورش وابوعمرو سكت خلف في رواية

أَوْ إِنْ أَوْ إِنْ بالنقل ورش سكت خلف في رواية

يَشَأْ أَن يَشَأْ بالابدال وفي الوقف حمزة وهشام مدغما غير الغنة خلف

عَلَيْهِمْ أَعْلَمُ بِمَن بالضم حمزة مدغما سوسي

وَالْأَرْضِ بالنقل وورش

وَالْأَرْضِ سكت خلف

وفي رواية خلاد

النَّبِيئِينَ بالمد والهمز نافع

النَّبِيئِينَ ثلثة اوجه لورش | بَعْضٍ وَّ مدغما غير الغنة خلف | آتَيْنَا ثلثة اوجه لورش | زُبُورًا بضم الزاء حمزة | قُلُ ادْعُوا نافع وابن كثير وابوعمرو وابن عامر وكسائي | رَبَّهُمْ فعن حمزة والكسائي | رَبِّهِمُ ابوعمرو | أَيُّهُمْ أَقْرَبُ سكت خلف في رواية

شمارا جريمهٔ اشراك نبايد واختيار كلمهٔ توحيد شايد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا اگر خطاب در جملهٔ سابقه مر كافران را باشد اين جمله تذييل بود ودر عليهم التفات از خطاب سوی غيبت شود معنی چنين آيد كار كافران متعلق بمشيت خداست هرچه خواهد كند اگر بخواهد ايمان بخشد يا تاخير عذاب كند يا هم در دنيا در عقوبت افكند نفرستاده ايم ترا بر كافران نگاهبان كه ايمان در ايشان در آری واز عذاب نگاه داری وهمچنين اگر در جملهٔ سابقه خطاب مر مسلمانان را باشد اين جمله تذييل بود معنی چنين آيد كار مسلمانان از نوع هزيمت يا حصول غنيمت متعلق بمشيت خداست نفرستاده ايم ترا بر مسلمانان نگاهبان ووكيل كه فتح دهی وظفر بخشی فتح وظفر بر دست تو نيست متعلق بمشيت مولی است وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ معنی اينست وپروردگار تو عالم ترست بهر كه در آسمانها وزمين است حال همه ميداند كه او چنان وچنين است حق تعالی پيغمبر عليه السلام ومراتب مومنان او داند واعزاز واكرام براندازه مرتبه ايشان او تواند شما مرتبهٔ پيغمبر ومؤمنان چه دانيد ودر يافتن قدر ومرتبهٔ ايشان كی توانيد وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ معنی اينست وبسوگند ياد ميكنيم

هر آینه بدرستی که بعضی پیغمبران را بر بعضی تفضیل کرده ایم و درجات بعضی بر بعضی افزوده ایم ابرهیم را بخلت بر کشیدیم و موسی را بکلام برگزیدیم داود را زبور داده خلیفه کردانیدیم سلیمان را بادشاهی دین بملك عظیم بر مضمون رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد رسانیدیم عیسی را صاحب انجیل کردیم و درجه او بر آسمان بر آوردیم اکر محمد را فضل بخشیدیم و سری دهیم و بدرجه انا سید ولد آدم و امام المرسلین و خاتم النبیین رسانیدیم چه محل استبعاد بود و چه جای استعجاب باشد وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُورًا معنی اینست و داده ایم داود را زبور کتابی مسطور قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا معنی اینست بکوای محمد بخوانید آنکسان را که بکمان خویش ایشان را از غیر خدای معبود ان میدانید تا از شما مضرت و زیان دور کنند پس چون ایشان را بخوانید ایشان کشف ضر و دفع رنج و تحویل بجای سوی رنجی نتوانید عجز ایشان ظاهر شود و هیچ یکی از ایشان از جهت عجز لایق الوهیت نبود حجت تمام کردد مدعی بشکست و الزام پیوندد أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ معنی اینست آنانکه میخوانید شما ایشان را معبودان از فرشتکان و عزیر و عیسی و بعضی جنیان که مسلمان شده اند و کافران که بعد اسلام در پرستش ایشان مانده اند ایشان پروردکار خویش را میجویند و درر آثار رحمت او می پویند و بر تقدیری که ای استفهام باشد معنی چنین آید آنانکه شما ایشان را میخوانید و آلهه خویش میدانید بجد و جهد جویانید که کدام کس میان ایشان با آثار رحمت او نزدیکتر بود و کیست که بمرتبه قرب زلفت او برسد إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا معنی اینست بدرستی که عذاب پروردکار تو از آنهاست که از وی بترسند و از هیبت آن در خوف و بیم باشند وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا معنی اینست و نیست هیچ قریه مکر آنکه ما ایم هلاك کننده اهل آن بموت اکر صالح بوند یا عذاب کننده و در بلا افکننده ایم اکر عاصی باشند یا کویند که در آخر اهل همه شهرها عاصی خواهند کشت و بهلاك و عذاب خواهند پیوست لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس عبارت از آنست و لا تقوم الساعة حتی یقال الله الله این معنی را بیان كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا معنی اینست هست این معنی در کتاب نبشته شده یعنی در لوح محفوظ مسطور آمده وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ روایت کرده اند کفار قریش وعیدهایی که شنیدند نترسیدند و نکرویدند کفتند وعید چه میرسانی و چندین چه می ترسانی اکر صادقی کوه صفا را زرین ساز و کوههای دیکر را از مکه ببر جای دیکر انداز تا ایمان آریم و ترا صادق بنداریم این آیت در شان ایشان نازل کشت و این نظم بود پیوست معنی اینست و باز نداشته است ازین که آیاتی که میجویند و معجزاتی که ایشان در طلب آن می پویند متعلق بایجاد ما شود و با کمال قدرت ما مطلوب ایشان بحصول نه پیوندد مکر پیشینیان بعد ظهور آیاتی که کفتند و بیا آمدن مقترحاتی که جستند ایمان نیاوردند پیغمبران را

رَبِّكَ كَانَ | قَرْيَةٍ إِلَّا | بِالْآيَاتِ | إِلَّا | كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ

بالادغام سوسی — بالنقل ورش — سکت خلف و روایة خلاد — بالتقلیل ورش مع اثلثة اوجه — سکت خلف فی روایة خلاد — مدعا غیر الفنة خلف — بالنقل ورش

وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ

و امید میدارند بخشایش او را و میترسند از عذاب او بدرستی عذاب

رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ۞ وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا

پروردکار تو هست حذر کرده شده و نیست هیچ شهری مکر که

نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا

ما هلاك کننده آنیم پیش از روز قیامت یا عذاب کننده ایم آن را

عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

عذابی سخت هست آن در لوح محفوظ نبشته شده

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ

و سبب نا فرستادن ما نشد آیتها را که ملتمس ایشان است مکر آنکه تکذیب کردند آیات

بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا

را پیشینیان و دادیم ثمود را آن ماده شتر حال آنکه معجزه بود بدان پس ستم کردند برخود

بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ۞ وَإِذْ قُلْنَا

بکشتن آن و نمیفرستیم آیات را مکر برای ترسانیدن از عذاب و چون کفتیم

لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا

مر ترا بدرستی پروردکار تو علم کامل و قدرت شامل بحال آدمیان و نکردانیدیم ما خوابی را

الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ

که نمودیم بتو کویند مراد معراج است مکر برای ابتلای مردم را و نکردانیدیم درخت زقوم را که اصحاب آن بلعنت اند

الْأَوَّلُونَ — سکت خلف و روایة خلاد
وَآتَيْنَا — ثلثة اوجه لورش
مُبْصِرَةً — بالترقیق ورش
فَظَلَمُوا بِهَا — بالتغلیظ ورش
بِالْآيَاتِ — بالتقلیل ثلثة اوجه ورش
بِالْآيَاتِ — سکت خلف و فی روایة خلاد
بِالنَّاسِ — بالامالة المحضة الدوری
الرُّيَا — بالابدال سوسی
الرُّويَا — بالامالة فی الوقف کسائی
الرُّؤْيَا — و بین بین ابو عمرو فی روایة و ورش فی الوقف
لِلنَّاسِ — بالامالة دوری فی روایة
الْمَلْعُونَةَ — بالامالة فی الوقف کسائی

علیه و سلم واقعه بدر را و حال کافران را در خواب دید بیاران کفت و اشارت بر زمین معرکه بدر میکرد و مواضع هلاك شدن کافران مینمود و میکفت در اینجا فلان خواهد مرد و درین زمین فلان خود را بهلاك خواهد سپرد درین مکان فلان سر خود خواهد نهاد درین محل فلان جان خواهد داد کافران شنیدند در استهزاء و سخر کشیدند و نیز پیغمبر صلی الله علیه و سلم در خواب دید که در مکه آمده و بالشکر بقهر و غلبه در آمده اهل مکه شنیدند این خبر را نه بسندیدند و نه که از ما بضعیفی کریخته و به اهل مدینه پناه جسته او را با آمدن مکه چه نسبت و در در آمدن آن چه قدرت چون پیغمبر علیه السلام برای عمره در مکه آمد و در حدیبیه فرود آمد مکیان از در آمدن مکه باز داشتند و منافقان دلیر بتکذیب خواب مذکور و استهزا کماشتند و بعضی کویند پیغمبر علیه السلام

تکذیب کردند همه هلاك کشتند و باستیصال پیوستند سنت الهی چنین است و وقوع آن در واقع یقین است اکر مقترحات این امت نیز بوجود پیوستی و آنچه از معجزات میطلبند حاصل کشتی بعد از آن ایشان ایمان نه می آوردند و عهد ایمان را وفا نمیکردند بهلاك می پیوستند و مستاصل میکشتند و حق سبحانه و تعالی این امت را تا قیامت داشته و هلاك و استیصال ایشان نخواسته وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا معنی اینست و دادیم ثمود را ناقه که قوم صالح پیغمبر بودند و بیرون آمدن ناقه از سنك اقتراح نمودند پس در لب بر ظلم آوردند و ناقه مذکور را پی کردند پس هلاك کشتند و باستیصال پیوستند وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا معنی اینست و نه می فرستادیم ما آیات مقترحه را مکر از جهت ترسانیدن یا مکر بوجه ترسانیدن یا مکر در حالة که ترساننده ایم اکر بترسند و ایمان آرند نجات یابند و اکر نترسند و ایمان نیارند یابند آنچه یابند هلاك شوند و مستاصل کردند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله

خبر معراج کفت کافران استبعاد کردند و در معرض تکذیب آوردند و نیز چون پیغمبر علیه السلام درخت زقوم را ذکر کرد و خوردن دوزخیان و پر کردن شکم از آن در بیان آورد کفار این را
تحفه ساختند و در معرض استبعاد انداختند آتشی که سنگ را بسوزد در وی درخت نروید عاقل این چنین سخن نا پسندیده نکوید درین آیت تلمیح این قصهاست و جملهٔ ونخوفهم عطف است
برجملهٔ وما نرسل بالآیات الا تخویفا و جملهٔ میانه معترضه است برای تلمیح قصهای مذکور و ضمیر فما یزیدهم عاید است بر تخویف که مدلول است مر نخوفهم بر طریق اعدلوا هو اقرب
وجمله عطف است بفا والشجرة الملعونة عطف است بر رؤیا که مفعول اول است بر طریق ما علمت زیدا الا فاضلا وعمروا واذ در واذ قلنا متعلق است باذکر محذوف معنی اینست
و یاد کن ای محمد چون کفتیم مر ترا بدرستی که پروردکار تو محیط خواهد شد قهر او مر مردمان را یعنی قریش و اهل مکه را و هلاک شدن ایشان ترا در خواب نمود تو بر یاران کفتی و مصارع
کافران که دیده بودی بتعیین هر یکی نمودی ایشان نترسیدند و در سخر کشیدند و نکردانیدیم نمودار شب معراج را که نموده ایم ترا مکر فتنه مر مردمان را که بعضی بکروند و تصدیق
کنند و بعضی تکذیب کنند و منکر شوند بعضی بظاهر این آیت تمسک کنند نمودار شب معراج را رویا خوانند در بیداری ندانند اجلهٔ صحابه برین اند نمودار شب معراج در بیداری بود رویا نبود رویا میخوانند از آن جهت که از عالم غیبست چون رویا مینماید و بعضی رویاء مذکور حقیقت دارند رویا واقعه بدر که بالا کذشته با رویاء در آمدن در مکه بند دارند و نکردانیدیم شجرهٔ ملعونه را که مذکور در قرآن مکر فتنه برای مردمان رستن درخت را در آتش استعمال کنند و دم استنکار زنند و ندانند که خدای بر همه چیز قادر است کمال قدرت او ظاهر است که نعامه انکشت و آهن سوزان در حلق فرو برد و او را هیچ زیان نکند و آتش را در نی آفریده و نی را نه میسوزد و مندیل از پشم سمندر چون ریمکین شود در آتش اندازند آتش ریم را برد و مندیل را نسوزد از عجایب قدرت خدای غافل شوند رستن درخت را در مکان آتش استبعاد کنند و می ترسانیم ایشان را پس نمی افزاید ایشان را ترسانیدن مکر طغیانی کبیر و سرکشی عظیم و خطیر نمی ترسند والتفات نمیکنند طغیانی افزا و سرکشی مینمایند واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس اذ متعلق است باذکر محذوف جمله معترضه دیکر است برای ذکر نظیری که کافران اکر کبر می ورزند و حسد میکنند و بکبر و حسد در کفر می افتند یا برای ذکر نظیری از کسانی که با پیغمبران دشمنی ورزیدند و تصمیم عداوت کزیدند آدم که اول پیغمبران بود ابلیس با او عداوت نمود تو که آخر پیغمبرانی اکر کفار با تو عداوت ورزند اعداء دشمنی کنند عجب نبود و مستبعد نباشد و نیز چون ذکر طغیان کافران کرد سبب آن را که وسوسه شیطانست در ذکر آورد و نیز بالا ذکر کفر اصلی بود درین آیت ذکر صورت کفر ارتدادی روی نمود چه ابلیس ایمان داشت و بیست و چهار هزار سال عبادت آورد و خود را معلم فریشتکان و سر ایشان می پنداشت با این همه کافر کشت و بخذلان پیوست اکر کافرانی

منهمو جزاؤكمو منهمو عليهمو شاركهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
يزيدهمو الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

في القرآن ونخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا
در قرآن مکر برای وی ترسانیم ایشان را پس نمی افزاید ایشان را آن تخویف مکر کمراهی
کبيرا ۞ وإذ قلنا للملائكة اسجدوا
بزرک ابتدایی وچون کفتیم مر فریشتکان را سجده کرامت کنید
لآدم فسجدوا الا ابليس قال أأسجد لمن خلقت
مر آدم را پس سجده کردند مکر ابلیس کفت ای سجده کنم مر آنکس را که آفریدی او را
طينا ۞ قال أرأيتك هذا الذي كرمت علي
حال آنکه کل بود کفت خبر ده مرا این که تفضیل نهادی بر من
لئن أخرتن الى يوم القيامة لأحتنكن ذريته
هر آینه اکر مهلت دهی مرا تا روز قیامت هر آینه ناچیز کردانم اولاد او را اخفا داد او را و به اغوا و اضلال
الا قليلا ۞ قال اذهب فمن تبعك منهم فإن
مکر اندکی کفت خدای تعالی مشغول شو بکار خود پس پیروی کند ترا از ایشان پس بدرستی
جهنم جزاؤكم جزاء موفورا ۞ واستفزز
دوزخ پاداش شماست پاداشی تمام وسبکسار کردان
من استطعت منهم بصوتك وأجلب عليهم
آن را که توانی از ایشان بآواز تو و بر انکیز بر ایشان
بخيلك ورجلك وشاركهم في الأموال
سواران تو و پیادکان تو و انبازی نمای ایشان را در مالها

في القرآن بالنقل في الوقف حمزة

یزیدهم الا سکت خلف في رواية
کبیرا بالترقیق ورش
لآدم أسجد ثلثة اوجه لورش ابن کثیر
ءاسجد آسجد بالابدال ورش قالون وابو
عاسجد أرأیتك هشام في رواية بالتسهیل وفي الوقف حمزة
أرآیتك أریتك بالابدال الفا في رواية ورش بالاسقاط کسائی
لئن اخرتن بالنقل ورش
لئن اخرتن سکت خلف في رواية
اخرتني باثبات الياء في الوصل نافع وابو عمرو وفي الحالين ابن كثير

اذهب فمن بالادغام ابو عمرو وخلاد وكسائي
عليهم بضم الهاء حمزة
ورجلك بسکون الجیم غیر حفص
في الاموال بالنقل ورش
في الاموال سکت خلف في رواية خلاد

که همیشه کافر بودند بر کفر باشند شکفت نباشد عجب نبود اسجدوا مقول قلنا ست فسجدوا عطف است بر قلنا الا ابلیس مستثنی است معنی اینست وچون کفتیم مر فریشتکان را که مر آدم را سجده
کنید و پیش او پیشانی بر زمین نهید همه سجده آوردند و اطاعت خدای کردند مکر ابلیس با تلبیس که سجده نکرد و امر خدا را ابا ورد قال أأسجد لمن خلقت طينا معنی اینست کفت ابلیس
أسجد کنم یعنی نشاید که سجده کنم مر کسی را که آفریدی در حالتی که او کل بود و مخلوق از جوهر سفلی مینمود و من از جوهر علوی نورانیم مفضول را چکونه فاضل میکردانی و این از خطا بود جز در ا
نحو مذکور سایغ نمود قال أرأيتك هذا الذي كرمت علي معنی اینست ابلیس بی مراعات ادب حضرت و بی محافظت حق عظمت از تقدیم ثناء رب الارباب بیش از شروع در خطاب
کفت دیدی و دانستی خبر کن مرا این آنست که او را از من بزرکی داده و در شان او مرتبه برتر از من نهاده او کیست و بزرکی او بسبب چیست یا کویند خبر بکن مرا این آنست که او را
از من بزرک داشته و بر من فضل داده و بدرجه برتر از درجه من رسانیده لئن أخرتن الى يوم القيامة لأحتنكن ذريته الا قليلا معنی اینست بسوکند یاد میکنم هر آینه

اگر تاخیر کنی مرا ومهلت دهی هر اینه هر اینه فرزندان اورا مستاصل گردانم وهمه را از بیخ برکنم مگر اندکی که اگرچه در اینشان بشتابم قدرت نیابم ماخوذ است از احتنك الجراد الزرع
ای استاصله واکل کله یا معنی چنین بود که فروبین ایشان برسر بندم وبردن ایشان در محلهای ناشایسته بپسندم ماخوذ باشد از احتنکت الدابة ای شدّ حنکها الاسفل للقیاد قال اذهب
فمن تبعك منهم فان جهنم جزاؤكم جزاء موفورا معنی اینست کفت خدای عزوجل مر ابلیس پرتلبیس را برو از رحمت ما دور شو زیرا که هرکه پس روی کند از میان ایشان
ترا پس بدرستی که دوزخ جزاء شماست جزایی موفور شده مکمّل ومکرر آمده و تواند بود موفورا بمعنی وافر باشد و وافر بمعنی کامل متکاثر باشد واستفزز من استطعت
منهم بصوتك معنی اینست وبلغزان هرکرا توانی از ایشان باواز خویش هر کلامی که متضمن شرّ وعصیانست آن نسبت بشیطان کنند وآواز شیطان گویند وهمچنین هر
آوازی که نامشروع است دروی تبعه واثمی مسموع است منسوب سوی شیطانست چون سرود وآواز چنگ ودف وطنبور وبربط ورباب وعود ونی اگر بر طریق
لهو باشد حرام بود اما اگر متضمن فایدة دارند از حیز لهو بیرون آرند چون سرود راندن شتر ودف اعلان نکاح وطبل غزاة وسرود برای دفع وحشت چنانچ خود بشنود یا برای اظهار بهجت در روز عید داخل لهو نبود وحکم لهو در وی ثابت نشود واجلب علیهم بخیلك ورجلك وشارکهم فی الاموال والاولاد وعدهم وما یعدهم الشیطان الا غرورا معنی اینست وبکش برایشان سواران وپیادگان بعضی گویند هرسواری وپیاده که در کار زلحق بود سوار وپیاده لشکر شیطان باشد و تواند بود شیطان را لشکری باشد از سواران وپیادگان وظاهر آنست که این استعارة تمثیلی است مراد از خیل ورجل اهتمام در کار بود که حال او بحال جلب خیل ورجل ماند وشریك شو با مردمان در اموال بتسلیط بر تخلیط حرام بحلال بخیانت در اکتساب وخرج کردن ناحق وناصواب و بعضی گویند مشارکت او در اموال آنست که کافران چیزی از اموال خویش برای خدای دارند وچیزی برای شرکاء خویش بدارند چنانچه جای دیگر گفت قالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشرکائنا و شرکت در اولاد آنست که در استیلاد اولاد ارتکاب محظوری کنند یا اشتباه در زوجیت وملك فرزند زاید یا ولد را باضافت سوی معبودان باطل چون تسمیه عبد الشمس وعبد العزی در شرکت افکند یا اولاد را خمر خورانند وزر وحریر پوشانند واعتقادهاء باطل در خاطر او بنشاند وبحرفتهاء دنیه محترف سازد ومرتکب کارها محرّم گرداند که یهودی سازد ودر ملت ترسایی اندازد مغ آتش پرست کند ودر متابعت شیطان افکند ووعده بکن با ایشان وعدهای ناسزا چون وعده شفاعت اصنام ووعده منفعت انساب ودر تاخیر توبه وعده طول بقا وامثال این از وعدهاء باطل وامید وار ساختن بیحاصل ووعده نمیکند شیطان

جلب

علیهمو بکمو بکمو علیکمو لکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
نجیکمو الی افامنتمو ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ ۚ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا
وفرزندان بآنکه آنرا اسباب ملاهی وبنا هی کردانی وعده ده ایشانرا ووعده ندهد ایشانرا دیو مگر
غُرُورًا ۝ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ
بفریفتن بدرستی بندگان حقیقی من نیست مر ترا برایشان
سُلْطَانٌ ۚ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ۝ رَبُّكُمُ
هیچ تسلطی وبسنده است پروردگار تو نگهدار هر متوکلی پروردگار شما
الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا
آنست که میراند برای شما کشتی را در دریا تا بجویید چیزی
مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝ وَإِذَا مَسَّكُمُ
از فضل او یعنی ربح تجارت بدرستی او هست بشما مهربان وچون رسد بشما
الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ ۖ فَلَمَّا
گزند در دریا غایب شود از خواطر شما هرکه میخوانید اورا مگر خدای پس چون
نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ ۚ وَكَانَ الْإِنْسَانُ
رهانید باشد شما را سوی خشکی اعراض کنید از طاعت او وهست آدمی
كَفُورًا ۝ أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ
ناسپاس ای پس ایمن شدید که منقلب کرداند حال آنکه باشما بود جهات
الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ
خشکی را یا فرستد برشما بادی با سنگ ریزه پس نیابید مر شما را

والاولاد
بالنقل ورش
والاولاد
سکت خلف وفی روایة خلاد
علیهم سلطان او
بضم الهاء حمزة
مدغما غیر الغنة خلف
کفی
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
کفی
وبین بین ورش فی روایة
البحر لتبتغوا
بالادغام سوسی
نجیکم الی
سکت خلف فی روایة
نجیکم نجیکم
حمزة والکسائی وبین بین ورش فی روایة
افامنتم ان
سکت خلف فی روایة
ان نخسف
بالادغام خلف
نخسف
بالنون ابن کثیر وابو عمرو
نرسل
بالنون ابن کثیر وابو عمرو

روانی کشتی آفریند وشما را بنیل فضل وربح گزید واذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه معنی اینست
وچون برسد شما را سبب هلاك در دریا از باد مخالف وموج متلف وپیدا آمدن کوه ورسیدن دشمن با شکوه وشکستن آلات
وخطا کردن دیدبان وامثال آن که در خوف غرق اندازد ومتحیّر ومتعلق سازد کم شود واز خاطر برود هرکه اورا بالوهیت میستایید
واله میخوانید مگر خدای عزوجل که در دل یاد آید وپناه گرفتن بدو ونجاة خواستن ازو لازم نماید فلما نجاکم الی البر
اعرضتم معنی اینست پس دعا کردید وتضرع وزاری آوردید خدای در کرم کشاد ونجات داد پس هرگاه که نجات داد

مگر بوجه فریفتن ومغرور ساختن وعشوه دادن وراه گمراهی کشادن هرکه شیطان را در وعدهایی که میکند استوار دارد ودل بر متابعت آن آرد خود را گمراه سازد ودر راه باطل اندازد
ان عبادی لیس لك علیهم سلطان معنی اینست بدرستی که بندگان خاص من نیست مر ترا ای ابلیس برایشان تسلطی وقوتی ودستگاهی وحجتی بندگان من کار باختیار خویش میکنند وفاعل
فعل اختیاری ایشانند شیطان در کار ایشان کاری ندارد وچون دلالت سارق جز سبب محض نمی آرد وصاحب سبب را بر فاعل فعل قوتی نبود ودر حاصل شدن آن حجتی نباشد وکفی بربك
وکیلا معنی اینست وبسنده است پروردگار تو از آن روکه وکیل است از اتباع وسوسه شیطان نگاهدارد واز متابعت رهنمونی او باز آرد کسی را که در کار او خدای عزوجل
وکیل بود شك نیست شیطان را در درآمدن در کار او هیچ سبیل نباشد ربکم الذی یزجی لکم الفلك فی البحر لتبتغوا من فضله معنی اینست پروردگار شما آنست که میراند
در دریا کشتی را تا بجویید از فضل خدا ربح تجارت ومنافع مباشرت سفر دریا انه کان بکم رحیما معنی اینست بدرستی که هست خدا بشما رحمت کننده وانواع نعمت دهنده

اعراض کردید و بکفران مشغول شدید وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا معنی اینست وهست ایشان کافر کفران نعمت ور رنج و ترك سپاس و شکر کنندهٔ طبیعت او اینست و عادت او
برین است مگر کسی که خدای او را شاکر کرداند و بدولت حق گزاری و سپاس داری برساند أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا
معنی اینست ا ایمید بسوی خشکی پس ایمن شدید ازین که فرو برد شما را خدا در جانب خشکی در زمین یا فرستد بر شما بادی را که سنگ بارد و هلاك کند پس نیابید برای خود را وکیلی
که رنجات آرد وان هلاك باز دارد أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا معنی
اینست یا خود ایمن شدید که باز کرداند شما را در دریا کرتی دیگر پس بفرستد بر شما بادی شکننده کشتی پس غرق کرداند و در قعر دریا رساند پس نیابید برای خویش بر ما کینه کشی و یاری
وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ معنی اینست وبسو کند یاد میکنیم و مؤکد بقسم میکردانیم هر آینه فرزندان آدم را مکرم کرده ایم و در فیض کرامت آورده ایم بر وجه تغلیب

يُعِيدَكُمُو عَلَيْكُمُو فَيُغْرِقَكُمُو كَفَرْتُمُو لَكُمُو حَمَلْنَاهُمُو رَزَقْنَاهُمُو فَضَّلْنَاهُمُو
كِتَابَهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ أَمْ أَمِنْتُمُو أَنْ

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثير بالصلة مع القصر
وَكِيلًا أَمْ بالنقل ورش
وَكِيلًا أَمْ سكت خلف في رواية
أَمْ أَمِنْتُمْ بالنقل ورش
أَمْ أَمِنْتُمْ سكت خلف في رواية
أَمِنْتُمْ أَنْ سكت خلف في روايتين
أَنْ يُعِيدَكُمْ مدغما غير الغنة خلف
نُعِيدَكُمْ بالنون ابن كثير وابو عمرو
ركوع
فِيهِ اشبع ابن كثير
تَارَةً أُخْرَى بالنقل ورش
تَارَةً أُخْرَى سكت خلف في رواية
أُخْرَى أُخْرَى وبين بين ورش حمزة والكسائي
أَعْمَى أَعْمَى وبين بين ورش في رواية بالامالة المحضة ابو بكر وابو عمرو وحمزة والكسائي

وَكِيلًا ۝ أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ
کیی که دافع آن بود ای ایمن شدید که باز کرداند شما را در آن
تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ
یکبار دیگر پس بفرستد بر شما شکننده از باد
فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا
پس غرق کند شما را بسبب آنچه ناسپاسی پس نیابید مر شما را بر ما
بِهِ تَبِيعًا ۝ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ
بآنچه کرده باشیم مطالبت نماینده و بتحقیق بزرك داشتیم پسران آدم را و محمول شان کردانیدیم
فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ۝
در خشکی و دریا و روزی دادیم شان از خورشهای لذید
وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا
و افزونی دادیم شان بر بسیاری از آنکسان که آفریدیم افزونی دادنی
يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ
یاد کن روزی را که خوانیم هر آدمی را بمقتدای خود پس هر که داده شود
كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ
نامهٔ او بدست راست او پس آنان خوانند نامهٔ خود را
وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ۝ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى
وستم کرده نشوند بمقدار آنچه در شق استهٔ خرما بود و هر که باشد در این جهان بی بصیرت

فَيُرْسِلَ بالنون ابن كثير وابو عمرو — فَيُغْرِقَكُمْ بالنون ابن كثير وابو عمرو — فَيُغْرِقَكُمْ بالادغام سوسي — آدَمَ ثلثة اوجه لورش — فَمَنْ أُوتِيَ بالنقل ورش — فَمَنْ أُوتِيَ سكت خلف في رواية — أُوتِيَ ثلثة اوجه لورش — يَقْرَءُونَ ثلثة اوجه — يُظْلَمُونَ بالتغليظ ورش

ذکور بر اناث نیز و بنات
هُمُو اشامل است جهة تکریم تفضیل انسان ذکور و اناث را شامل
است و بدانکه انسان مخلوقی جلیل
الاقدار است جهات تکریم و تفضیل
او بسیار است مخصوص نطق و ادراک
است موصوف بفکر و عقل در
ادراک است قامت معتدله مستویه
و بشره بادیه غیر مختفیه و احد صورت
خوب نایل شکل مرغوب ممیز میان
خیر و شر و فاصل میان نفع و ضر و مدرک
معاد و معاش بدانستن کلیات
و جزئیات دینویات و اخرویات
و تسلط بر سایر حیوانات و انتفاع
بهمه موالید و امهات و خوردن
با نکشتان نه بدهن همچو سایر حیوانات
بودن او مخلوقی که بر حکم خمرت طینة
آدم بیدی اربعین صباحا مخصوص
بقدرت حق بی واسطهٔ دیگری مخلوق
کشته و طینت بتخمیر جهل صبح
تعبیه انواع حکم و باضافت کرم
پیوسته وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
معنی اینست و محمول کردانیدیم
ایشان را در خشکی و تری در خشکی
بر اسب و اشتر و در تری بر جهاز
و کشتی که بار ایشان کشد و بمدت
اندك در مسافت بسیار برد و بی
رنج قطع مسافت کند و باسانی در
لجهٔ بحر بکذرند
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ معنی
اینست و روزی کردیم ایشان را
بعضی از طیبات یعنی حلال پاك
رزقی جاری باسانی عاری از بیم
و باك وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ
مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا معنی اینست
و بنی آدم را فضل داده ایم در امور مذکور
فضل دادنی و بزرکی رسانیده ایم
بزرکی رسیدنی چنانچه باید و بر صفتی
که شاید بر بسیاری از کسانی که آفریده
ایم و ایشان را شرف وجود رسانیده ایم
و این فضیلت جز بی است در خلقت و محمول
و مرزوق بودن نه در مرتبه و فضیلت
تا افضل همه بنی آدم بر همه فرشتگان
لازم نیاید و حکم تفضیل میان ایشان
و میان فرشتگان بر تفضیلی که در کتب
کلامیه آمده است باشد
معنی اینست وفضل دادیم
بنی آدم را بر غیر ایشان و غیر ایشان
بسیارند از پریان و شیاطین و فرشتگان

در تفسیر آورده مخلوقاتی که از اهل دانش اند چهار صنف اند فرشتگان و شیاطین و جنی و آدمی و این چهار صنف ده جزء است نه جزء فرشتگانند یکجزو شیاطین و پریان و آدمیانند باز این سه صنف
ده جزاند نه جز شیاطین یکجزو آدمیان و پریان باز این دو جزو ده جزء اند نه جز پریان یکجزو آدمیان روایت کرده اند در بیت المعمور هر روز هفتاد هزار فرشته می آیند و کرد آن طواف می نمایند و فرشتگانی
که می آیند در بیت المعمور طواف می نمایند باز تا قیامت نوبت ایشان نخواهد رسید و بیت المعمور را نخواهند دید و ایشان تا قیامت باز نخواهند کشت و آمدن هفتاد هزار هر روز را انقطاع
نخواهد بوست معلوم شد که غیر آدمیان از آدمیان بدین حد کثرتست لیکن آدمی میان مخلوقات از بدایع فطرت است يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ معنی اینست یاد کن
و در دل از آن روز که خوانیم ما هر جماعتی را از مردمان باضافت سوی امام ایشان بحسب اختلاف یعنی امام که کذشته و ذکر آن بالا رفته فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ
بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا معنی اینست پس کسانی که نامهٔ اعمال بدست راست دا ده شوند پس ایشان نامهٔ خویش بخوانند و بر قدر فتیك

ظلم کرده نشود و فتیل پوستی تنک را که در شکاف خستهٔ خرما ست گویند و در بیان معنی قلت بدان مثل جویند و بعضی گویند فتیل ریمی است که بمالیدن ست با به وابهام پیدا آید و آن مثل در حقارت بود ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا معني اينست وهرکه در دنیا نابینا یعنی جاهل از آیات و بینات بود در آخرت نیز کور دل و جاهل باشد و این اشارت سوی قسم دوم است که عبارتست از کسانی که سوگند دروغ خورند والله ربنا ما كنا مشركين گویند مکابره کنند مضمون صحیفه را منکر شوند در حدیث است يحشر الناس على ما ماتوا العالم عالما والجاهل جاهلا وإن كادوا ليفتنونك عن الذي أوحينا إليك لتفتري علينا غيره وإذا لاتخذوك خليلا روایت کرده اند آنکه ثقیف پیش پیغمبر علیه السلام آمدند غرض خویش عرض کردند گفتند ما در کار تو در نیاییم تا ما را بچیزی مخصوص نکنی که بر عرب مفاخرت نماییم و آن آنست که ما را سالی در عبادت لات بگذاری اگر کسی قصد ما کند بازداری تعرض زمین ما چون حرم مکه کردانی و اگر از عرب پرسند این را که ایشان را طریق امر خدای بر سالت پیغمبر علیه السلام غضب ناک گشت و دل او با خوشی پیوست لیکن زبان

إليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فهو في الآخرة أعمى وأضل سبيلا وإن

کادوا ليفتنونك عن الذي أوحينا

إليك لتفتري علينا غيره وإذا لاتخذوك

خليلا ولولا أن ثبتناك لقد كدت

تركن إليهم شيئا قليلا إذا لأذقناك

ضعف الحيوة وضعف الممات ثم لا تجد

لك علينا نصيرا وإن كادوا ليستفزونك

من الأرض ليخرجوك منها وإذا لا يلبثون

خلافك إلا قليلا سنة من قد أرسلنا

پیران تو در آن دیار مگر اندکی وضع طریق کردیم برای تو مانند وضع آنان که بحقیقت فرستادیم

تا آنکه امر خدای رسید پیغمبر علیه السلام در بیرون آمدن مصلحت دید سنة من قد أرسلنا قبلك من رسلنا ولا تجد لسنتنا تحويلا معني اينست سنت کردانید بر سنت کسانی که از رسولان خویش پیش از تو فرستاده ایم و ایشان را شرف نبوت و رسالت داده ایم و آن سنت آن بود که چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم را امت بیرون کردی امت مذکور بعد بیرون کردن پیغمبر نبودی و رو بهلاک آوردی و نیابی سنت خدا را یعنی سنتی که خدای پیدا کرده و آنرا بر ثبات و قرار آورده کردانیدن و تبدیل و تحویل رساندن سنت خدا را که تبدیل تواند و که از حال بحال کرداند أقم الصلوة لدلوك الشمس إلى غسق الليل معنی اینست چون بر تو در لطف و کرم کشادیم و از میل سوی کافران عصمت دادیم و ترا از بیرون کردن دشمنان

کنی از تو بدیر برند و ترا دوست گیرند دوستی ایشان ترا چه کار آید و عمل تو مخالف حکم قرآن شود ولولا أن ثبتناك لقد كدت تركن إليهم شيئا قليلا معني اينست و اگر ثبات داشتن ما ترا نبودی هر آینه نزدیک بودی که طبع تو سوی گفتار کافران اندک میلی نمودی إذا لأذقناك ضعف الحيوة وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيرا معني اينست بسوگند یاد میکنم آن هنگام که تو میل کنی سوی کافران و متابعت گفتار ایشان هر آینه بچشانیم ترا دو چند عذاب حیات یعنی عذاب دنیا و دو چند عذاب ممات یعنی عذاب اخروی پس نیابی برای خود غالب و قادر بر ما یاری دهنده که عذاب ما را از تو باز دارد و ترا از عقاب ما نگاه دارد چون عذاب را تشبیه بمطعوم تلخ در مکروه بودن و مبغوض نمودن کرد أذاق بروح تخییل آورد وإن كادوا ليستفزونك من الأرض ليخرجوك منها وإذا لا يلبثون خلافك إلا قليلا معني اينست و بدرستی که کافران نزدیک بودند که ترا بلغزانند و بجنبانند از زمین مکه بیرون کنند و آن هنگام که ترا از زمین مکه بیرون می آورند در مکه از پس تو جز در زمان اندک درنگ نمیکردند لیکن ایشان بیرون نکردند و در بیرون کردن بظاهر حمله نیاوردند

ازین نکاه داشتیم و رعب بود در دل ایشان انداختیم اکنون شکر ما بکزار نماز را بپای دار در وقت کشتن آفتاب وتجاوز او از استوا تا وقت تاریکی شب یعنی وقت نماز پیشین و نماز دیکر
و نماز شام و نماز عشا وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا قران بمعنی قراءة است ومراد ازو صلوة است از باب ذکر جزء واراده کل ونصب او از جهت عطف بر الصلوة است ای
واقم صلوة الفجر وقت پنج نماز مذکور کشت وقت نماز پیشین ونماز دیکر ونماز شام بذکر دلوک شمس بمعنی زوال وکشتن او از استوا ووقت نماز خفتن بذکر غسق ووقت نماز بامداد
بذکر وقران الفجر بیان پیوست وجمله ان قران الفجر کان مشهودا تذییل است چه انجمله کنایتست از فضل این نماز افراد او بذکر وشدت تعلق او بقراءة چنانچ هیچ رکعت از قراءت خالی
نیست ملوح بمضمون اینجمله بود بتقدیم ملوح باعتبار معنی مکنی عنه تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست وا قامت بکن نماز بامداد را بدرستی نماز بامداد نمازیست مشهود یعنی
ملایکه شب وروز در وی حاضر شده چه ملایکه شب هنوز نرفته بودند که ملایکه روز فرود آمدند وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ معنی اینست ولازم کیر نماز را در بعضی
از شب پس ترک ده خواب را
برای نماز در حالتی که نماز مذکور
برای تو زاید بر پنج فرض بود
فرضیت نماز مذکور مخصوص بذا
تست بر امت تو فرض نباشد
وتخصیص امر تهجد بیان اختصاص
پیغمبر اشارت میکند که امر اقم
الصلوة مخصوص به پیغمبر نبود
پیغمبر وامت را متناول باشد
عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا
مَحْمُودًا معنی اینست تحقیقاست
که بر انکیزد ای محمد ترا پروردکار
جل وعلا در مقامی که ستوده از
همه مقامها در مرتبه افزوده
وآنرا بعضی مقام شفاعت دارند
یا مقامی که ستایند آنرا پیشینیان
وپسینیان وآرزو برند سابقان
ومتاخران مراد بدان مقامی بود
برتر همه مقامات صاحب اورا
کرامتی باشد بالاتر همه کرامات
و بعضی کویند مقام عطا لوا
معلا وآمدن همه انبیا ورسل
زیر آن لوا بعضی کویند مقام
محمود آنست که بعد از حشر در وقتی
که کسی را مقام سخن نباشد ومجال
کفتار نبود اول پیغمبر را علیه السلام
بخوانند بدین مرتبه مخصوص کردانند
پیغمبر صلی الله علیه وسلم در ره
امتثال واجابت بوید لبیک وسعدیک
والخیر فی یدیک والشر لیس الیک
والمهدی من هدیت
وعبدک وابن عبدک بین
یدیک وبک
والیک لا ملجا ولا منجا منک الا الیک
تبارکت ربنا وتعالیت سبحانک رب
البیت کوید این مقام محمود
بود ومقام پیغمبر ما باشد علیه
السلام وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ
صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ
وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا
نَصِيرًا معنی اینست بکوای محمد
در آر مرا در نماز در آوردنی که بدان
حصول در آمدن بصدق بود وبیرون
آر مرا از نماز بیرون آوردنی که
بدان حصول بیرون آمدن بصدق
باشد یعنی اول وآخر نماز بصدق
بندکی حاصل آید براستی

رُسُلِنَا الصَّلَوٰةَ وَقُرْآنَ إِنَّ قُرْآنَ عَسَىٰ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ
بسکون السین ابو عمرو | بالتغلیظ ورش | بالنقل ابن کثیر وفی الوقف حمزة | بالنقل ابن کثیر وفی الوقف حمزة | بالامالة المحضة حمزة والکسائی | امال بین بین ورش فی روایة | مدغما غیر الغنة خلف | مدغما غیر الغنة خلف

وَقُلْ جَاءَ
بالامالة المحضة ابن ذکوان وحمزة

وَنُنَزِّلُ
بسکون النون ابو عمرو
مِنَ الْقُرْآنِ
بالنقل ابن کثیر وفی الوقف حمزة
شِفَاءٌ وَ
مدغما غیر الغنة خلف
وَرَحْمَةٌ
بالامالة فی الوقف کسائی
لِلْمُؤْمِنِينَ
بالابدال ورش والسوسی

قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا ۝
پیش از تو از پیغمبران ما ونه یابی مر طریق موضوع ما را که اهلاک قوم است پس از اخراج نبی هیچ تغیری

أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ
بپای دار نماز را وقت زوال آفتاب تا هنکام ظلمت شب که وقت نماز خفتن است

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ۝
ونماز بامداد بدرستی نماز بامداد هست حاضر شده ملایکه شب وروز

وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ
واز شب بی خواب باش بسبب قرآن یعنی نماز حال آنکه عبادتیست مر ترا زاید بر نماز پنجکانه شاید که رساند ترا

رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا ۝ وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ
پروردکار تو بمرتبه ستوده کویند آن مرتبه شفاعت است وبکوای پروردکار من در آر مرا در هر کار که در آوردنی شروع نمایم

صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي
راستی وبیرون آر مرا از عهده آن کار بیرون آوردنی راستی وبدید کن مرا

مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا ۝ وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ
از نزد تو حجتی یاری دهنده وبکوای محمد آمد اسلام

وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ۝
وبشد کفر بدرستی که کفر وهر آنچه حقیقتی ندارد هست در معرض فنا وزوال

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ
وفرو فرستیم از قرآن آنرا که او داروی درد جهالتست وبخشایش مر مومنان را

که اسلام را نصرت کند
ورعب در دل کفار افکند
وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ معنی اینست
وبکو حق آمد یعنی اسلام
بحصول پیوست وباطل یعنی
کفر زایل کشت روایت
کرده اند که پیغمبر صلی الله
علیه وسلم چون فتح مکه کرد
ودر روی در آمد ودر خانه کعبه
آمد کرد بر کرد کعبه سیصد
وشصت بت یافت چوبی
بر داشت بتان مذکور را
بدرستی که باطل رونده
بر روی می انداخت در آن وقت این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا
است وناحق زایل شونده است باطل بقا ندارد ناحق بزودی روی بفنا آرد وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ معنی اینست
ومیفرستیم از جنس قرآن آنچ شفاست ورحمتست مر مومنان بدانکه قرآن ببیان عقاید مرضیه ومذاهب سنیه شفاست از امراض باطنه از اعتقادات
فاسده ومذاهب باطله واخلاق ناپسندیده واوصاف ناکزیده وهمچنین باعتبار خواص حروف امراض را دفع میکرداند واسقام بدن را دور میکند
فاتحة الکتاب شفاء من کل داء اشارت با این معنی را بیانست تسمیه سوره فاتحه بشافیه حجت آنست از جهت تضمن منافع دین ودنیا واشتمال
و در ستی عبودیت روی نماید و بعضی این کفتار را در وقت هجرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مکه سوی مدینه دارند بمعنی در آر مرا در مدینه در آوردنی نیک وبیرون آر مرا از مکه بیرون
آوردنی نیک پندارند و بعضی این کفتار در وقت مراجعت پیغمبر علیه السلام در مدینه بعد بیرون آمدن بعزیمت سفر سوی زمین شام کویند از کلام معنی در آر مرا در مدینه در آوردنی بصدق
تا براستی در آییم وبیرون آر از مدینه برای فتح مکه بیرون آوردنی بصدق تا براستی بیرون آییم جویند و بعضی بقرینه ذکر این کلام بعد ذکر بعث از ادخال واخراج مذکور ادخال در کور
واخراج از آن در بعث ارادت کنند بمعنی در آر مرا در کور در آوردنی باشکی وبیرون آر مرا از کور بیرون آوردنی باشکی کویند و بعضی ادخال واخراج عام دارند ودر آمدن وبیرون آمدن
در هر شانی ودر هر مکانی پندارند معنی چنین آید در آر مرا در آوردن صدق در هر شانی ودر هر مکانی که در آری وبیرون آر مرا بیرون آوردن صدق از هر شانی واز هر مکانی که
بیرون آری وجمله وقل رب ادخلنی بر معنی اول معطوف بر اقم الصلوة بود وبر معانی دیکر معترضه باشد وبکردان برای ما را از نزد رافت ومکرمت خویش حجتی وقوتی عظیم وعزتی وملکی فخیم

برفوايد اوبي واخري رحمت است يبودن قران شفا ورحمت تخصيص بمومنان كرد ودربيان آن ذكر قيد للمومنين آورد زيرا كه مومنان دارو وي قرآني را مي پسندند وبراي شفا از امراض
مذكوره دركار مي بندند درحق ايشان شفا ورحمت ميشود كافران بدونه ميكروند در راه معالجت بدو نمي روند درحق ايشان شفا چكونه بود ورحمت چه نوع شود ولا يزيد الظالمين
الا خسارا معني اينست ونيفزايد ظالمانرا يعني كافرانرا مكر زيانكاري چه كافران بقرآن نميكروند ومعتقد منفعت او نميشوند نمي پسندند ودركار نمي بندند آيات را
درحالت مي پرند وازسبب موجب زندكاني جاوداني بي خبرند چون اينچنين نعمت را ضايع كنند لاجرم خود را در زيان افكنند واذا انعمنا علي الانسان اعرض ونا بجانبه
واذا مسه الشر كان يوسا معني اينست وقتي كه انعام كنيم بر انسان نعمتي ديني چون ارسال رسل وتنزيل قرآن يا نعمت دنياوي چون صحت وامن وفراغ وارزاني
وفراخي عيش وشادماني اعراض از ذكر وسپاس كند قدر نعمت واحسان نداند بر منعم اقبال نكند بجانب خويش دور رود وتكبر پيش آيد كفر ورزد وچون برسد اورا بلايي

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ولا يزيد الظالمين الا خسارا ۝ واذا انعمنا
ونيفزايد مرآن ستمكاران را مكر شقاوت ونقصان — وچون نيكويي فرماييم

علي الانسان اعرض ونا بجانبه واذا
بر آدمي بصحت وكفاف اعراض كند ومايل كرداند خود را از حق وچون

مسه الشر كان يوسا ۝ قل كل يعمل
رسد باو بدي باشد نوميد از رحمتي بكو هر كسي كاري كند

علي شاكلته فربكم اعلم بمن هو اهدي
بر طريقه وعادت خود پس پروردكار شما داناترست بآنكه او راه راست ترست

سبيلا ۝ ويسئلونك عن الروح قل الروح
براه — ومي پرسند ترا از حقيقت جان بكو حقيقت جان

من امر ربي وما اوتيتم من العلم الا قليلا
از آنهاست كه بدانش پروردكار مفوض است ونه داده اند شما را از دانش مكر اندكي

ولئن شئنا لنذهبن بالذي اوحينا اليك
وهر آينه اكر خواهيم ما دور كردانيم آنچه آنرا كه وحي فرستاديم سوي تو

ثم لا تجد لك به علينا وكيلا ۝ الا رحمة
پس نيابي مر ترا باسترداد واعادت آن بر ما هيچ كاركزاري مكر بخشايش بود

من ربك ان فضله كان عليك كبيرا
از پروردكار تو بدرستي فضل او هست بر تو بزرك

اوتيتمو
فربكمو اعلم
الانسان — بالنقل ورش
الانسان — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
ونا ونآء — بامالة الالف ابن ذكوان — ابو بكر وخلاد وحمزه
ونا يوسا — ثلثة اوجه لورش — خلف وكسايي
كل يعمل — مدغما غير الغنة خلف
فربكم اعلم — بالسكت خلف في رواية
اعلم بمن — بالادغام سوسي
اهدي اهدي — ورش بين بين — حمزه وكسايي في رواية
ويسلونك — بالنقل في الوقف حمزه
وامر وامر — بالنقل ورش سكت خلف في رواية
اوتيتم شينا — سوسي — ثلثة اوجه لورش بالابدال
وكيلا الا — بالنقل ورش
وكيلا الا — سكت خلف في رواية
عليك كبيرا — بالادغام سوسي
كبيرا — بالترقيق ورش

وتعلق خاطر وقحط وكراني وفقر وتنكي عيش وغم وحيراني وبيماري كردد نوميد از رحمت خداي تو كردد ودر كفر كردد ودر كفر افتد چه يأس از رحمت خداي كار كافران بود قل كل يعمل علي شاكلته فربكم اعلم بمن هو اهدي سبيلا معني اينست بكواي محمد هر يكي از شما عمل ميكند بر وفق طريقه كه مشاكل طبيعت اوست وملايم سرشت اوست كسي را كه طبيعت بهميت داده اند از وجز كار بهايم نيايد ودر نهاد كسي كه سبعيت نهاده اند وحشي ورش في رواية از وجز عمل سباع روي ننمايد كسي را كه بر جبلت انساني آفريده اند صفت جوانمردي ومردمي بود واز آدمي كه بر سرشت فرشتكي سرشته اند جز لطافت ونظافت نشود دانا ترست پروردكار شما بكسي كه راه يافته تر بود ودر مهدي بودن وراه يافتن بيشتر وبيشتر باشد وتوان بود كه سبيلا تمييز باشد نسبت مجازي از باب نسبت سوي مكان بود ويسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربي روايت كرده اند چون مشركان بر اهل كتاب فرستادند كه مردي پيدا شده دعوي پيغمبري پيدا آورده در كتاب شما اكر از اين معني چيزي مذكورست ونشاني وامارت آن مسطورست ما را خبر كنيد وعلم دهيد اهل كتاب ايشان را باسخ داوند وجواب فرستادند كه وقت ظاهر شدن پيغمبر عربي رسيده است كتاب ما وقت او را وصفت او را باز ديده است شخصي كه در عرب پيدا آمده ودعوي پيغمبري كرده شما او را از سه چيز باز پرسيد كنيد از روح واز قصه اصحاب كهف وذو القرنين پرسيد اكر هر سه را بيان كند يا از هر سه ساكت ماند او را لغا مشانيد واكر قصه اصحاب كهف وذو القرنين بيان كند واز بيان روح ساكت ماند چنانچه در تورية است به پيغمبري او اعتقاد كنيد

وسوال تناقض وارد نشود وجمله ويسئلونك عن الروح معترضه براي حكايت از سوال كافرانست قل الروح الخ
است در جواب ماذا اقول حين يسالونك عن الروح جمله اسميه كه بعد از وت مقول قل است معني اينست
ومي پرسند ترا اي محمد از روح كه چيست بكو روح از امر خدايست وما مختص است چيزي از عالم غيب
ما دانستن آن ما را چه عيب است و تواند بود كه امر بمعني فعل باشد واين كلام بيان حدوث روح بود
چه هرچه ناشي از فاعل مختار بود قديم نبود حادث باشد بدين تقدير اكر سوال روح بمعني حادث ام قديم با

ايشان بر حكم نبشته اهل كتاب از پيغمبر عليه السلام هر سه سوال كردند وهر سه چيز در رسالت آوردند پيغمبر صلي الله عليه وسلم كفت جواب آن از خداي عز وجل بجويم فردا جواب كويم وعده
بي وجه قطع كرد ان شاء الله تعالي بر زبان نياورد چهل روز در توقف افتاد وايشان از جواب نداد بعد چهل روز آيت ولا تقولن لشيء اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله نازل كشت ويسئلونك عن ذي القر
تا آخر نيز نزول يافت پيغمبر صلي الله عليه وسلم قصه اصحاب كهف وذو القرنين ذكر كرد وروح را در بيان نياورد كفتند پيغمبر را آنچ پرسيم چكونه نداند وانچ ديكران را مجهول است روي
چه نوع مجهول ماند آيت وما اوتيتم من العلم الا قليلا نازل كشت وتظم مذكور بود وديوست كفتند حال عجيبي است كاهي ميكويي ومن يؤت الحكمة فقد اوتي خيرا كثيرا وكاهي ميكويي
وما اوتيتم من العلم الا قليلا آيت ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله فرود آمد يعني قلت وكثرت از امور نسبي است هرچند كه حكمت
وشريعت بر نسبت لذات وشهوات چيزي كثير است كلمات خداي كه مضمون آيت مذكوره بيان شان آنست قليل است كثرت حكمت وشريعت منافي وما اوتيتم من العلم الا قليلا بود

جواب به بیان حدوث مطابق سوال بود واگر سوال از روح سوال از ماهیت او دارند بیان حدوث از قبیل تلقی سایل بغیر ما یتطلب بندارند تنبیها علی انه اولی بالسوال والیق بالمقال و بعضی گویند روح فرشته ایست از فرشتگان آسمان که از روی قدر وقوة اعظم ایشانست واز روح در آیت یوم یقوم الروح والملائکة صفا همو را مراد گفته اند واز امیر المومنین علی رضی الله روایت کرده اند روح فرشته ایست هفتاد هزار رو ودر هر روی هفتاد هزار زبان دارد ودر هر زبانی بهفتاد هزار لغت تسبیح خدای می‌کرد بهر تسبیحی خدای عز وجل فرشته می‌آفرید وآن فرشته با فرشتگان تا قیامت در پریدن می باشد گفته اند بعد عرش عظیم مخلوقی بزرگتر از و نیست اگر خواهد آسمانها وزمین وآنچه در ایشانست یك لقمه کرد وا را یکبارگی فرو برد تواند و بعضی گویند روح اینجا یعنی قرآنست چنانچه در و کذلك اوحینا الیك روحا از روح قرآن مراد شد سوال مذکور از قرآن دارند وامر در من امر ربی بمعنی وحی پندارند معنی چنین آید می پرسند ترا ای محمد از قرآن که چیست و کلام کیست بگو از وحی خداست نازل بفرمان حق جل وعلاست ومعلوم است که این وجه با قصه مذکوره مطابق نیست وقصه مذکوره مخالف این معنی است و بدانکه روح را فلاسفه بیان کرده اند ومتکلمان در ذکر آورده اند فلاسفه گفته اند روح جوهر مجردست جسم وجسمانی نبود حیز و متحیز نباشد در بدن تصرف تدبیر دارد خرد تصرف ورا همچو تصرف ملك در مدینه پندارد وامام رازی این قول را از جماعتی از اهل اسلام چون شیخ ابو حامد غزالی وشیخ راغب اصفهانی روایت کرده واین معنی منقول از ایشان آورده و بعضی متکلمان گویند روح جسمی لطیف است در بدن همچو نفوذ روغن در کنجد وآتش در انگشت وآب در پنبه نفود یافته این قول را امام رازی قوی و مختار داشته بعضی گویند روح جسمی است حاصل از امتزاج عناصر اربعه که آنرا مزاج گویند وکسی دم را روح خواند که چون آدمی بمیرد چون نمی آید وکسی روح را جسم هوایی در دل دارد و بعضی جزء لا یتجزی از اجزاء هوایی که در دل است پندارد وکسی دماغ را روح داند وکسی جزء لا یتجزی از اجزاء آنرا روح خواند وکسی اجزاء مائیه را که آنرا اخلاط گویند روح گوید وکسی اجزاء ناریه که آنرا حرارت غریزه نام کنند روح خواند بعضی اینجا سوال کنند که آنچه ایشانرا معلوم است بر پیغمبر چه نوع مخفی ماند وپیغمبر آنرا چگونه نداند جواب آنست بیان فلاسفه وبعضی متکلمان روح را از علمی که بر اسباب علم مبنی نیست بلکه ظنی وحسبانی است ولهذا میان خویش اختلاف کرده اند ویکدیگر در حیز تخطیه آورده اند پیغمبر جز از علم خبر نکند وجز با علام خدای خبر نرساند

بعضهم — قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

۝ قُل لَّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَن
بگو اگر گرد آیند آدمی وپری بر آنکه
يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ
آرند مانند این قرآن نتوانند آورد مانند آن واگر
كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ۝ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا
باشد بعضی از ایشان مر بعضی را یاری دهنده وبتحقیق مکرر گردانیدیم
لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ
برای مردمان در این قرآن از هر داستانی
فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۝ وَقَالُوا
پس نخواستند بیشتر مردمان مگر انکار حق را وگفتند
لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنبُوعًا ۝
هرگز راست گوی نداریم ترا تا که روان کنی برای ما از زمین چشمه
أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ
یا باشد مر ترا بهشتی از خرمابنان وانگور پس روان کردانی
الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ۝ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا
جویها درمیان آن روان کردانیدنی یا افکنی آسمان را چنانکه
زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسَفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
دعوی کردی بر ما پاره پاره یا آری خدای را وفریشتگان

الانس — بالنقل ورش
الانس — سکت خلف في روایة خلاد
ان یاتوا — مدغما غیر الغنة خلف
ان یاتوا — بالابدال ورش والسوسي
القران — ابن کثیر في الحالین وفي الوقف حمزة
یاتون ظهیرا — بالابدال ورش والسوسي
ولقد صرفنا — ابو عمرو وهشام وحمزة والکسائي
للناس القران — بالامالة دوري، بالنقل وفي الوقف حمزة
فابی فابی — حمزة والکسائي، وبین بین ورش في روایة
الناس لن نؤمن — بالامالة دوري، ورش والسوسي
نؤمن لك — بالابدال والادغام سوسي
تفجر تفجر — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر، دقق ورش
تفجر لنا الارض الارض نخیل فتفجر الانهار الانهار تفجیرا او تفجیرا او
بالادغام سوسي، بالنقل ورش، سکت خلف في روایة خلاد، مدغما غیر الغنة خلف، دقق ورش، بالنقل ورش، سکت خلف في روایة خلاد، بالنقل ورش، سکت خلف في روایة
تفجیرا — رقق ورش
کسفا — ابن کثیر وابو عمرو وحمزة والکسائي، بالنقل ورش
کسفا او کسفا او — بالسکت خلف في روایة
تاتي — بالابدال ورش والسوسي

لاجرم اخبار از چیزی که او را اعلام نشده توقف کند در باب علم بغیر اعلام دم نزند وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا معنی اینست بگو ای محمد روح از امر پروردگار منست از عالم غیب است وحال اینست که داده نشده اید شما از علم مگر اندکی ای پیغمبران یا ای عالمان یا ای مومنان یا ای مردمان چه از کیاهها بیابان تجزاند کی نمی شناسید واز خواص آن جز چیزی نمیدانید شما از موی خویش نماید وخطوط دست خویش نمیخوانید از بیشتر امور گذشته وآنکه نیاید واز اماکن نائیه وبلدان قاصیه خبر ندارید بدین علم اندك چه دعوی علم کنید وبدین دانش قلیل چه سان دم دانش زنید لا اسیما دانستن قدرت وحکمت خدا واسرار الوهیت که دریاییست بی انتها بیت گر صد هزار قرن همه خلق کاینات فکرت کنند در صفت عزت خدا آخر بعجز معترف آیند کای اله دانسته شد که هیچ ندانسته ایم ما بیت خولیش را نمیدانند معرفت کردگار کی تواند بیت چون تو در خویشتن زبونی با عارف کردگار چون باشی والله در من قال من عجز عن درك بفقه ودابا فما له دعوی معرفت رب الارباب وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ معنی اینست

وهر آينه اگر بخواهيم هر آينه هر آينه ببريم آنچ بسوی تو وحی كرده ايم از دلها فراموش كردانيم واز كاغذها نقوش آنرا محو كنيم علم اندك كه داده ايم ودانش اندك كه در شما نهاده ايم
آنرا نيز برداريم باشتقا والمحا آريم ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ معني اينست پس نيابي براي خويش وكيلي بر ما كه برده مارا باز كرداند وباز داشته مارا
باز رساند مگر رحمتي از پروردگار تو كه وكيل باشد براي باز كردانيدن ورسانيدن واين از قبيل وبلده ليس بها انيس الا اليعافير والا العيس باشد وكيل دركار دارند
داخل در جنس وكيل بندارند وتواند بود مستثنا منقطع باشد معني چنين بود وكيل نيابي ليكن رحمتي از پروردگار خويش در يابي رفته را باز كرداند وكم شده را بتو رساند
اين آيت متضمن منتي عظيمه است بر پيغمبر در نعمت قرآن بابقا بعد توجه منت باعطا چنانچه جاي ديگر گفت انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون وهمچنين در شان
همه اهل علم اين دو منت متوجه است منت اعطاء علم در ابتدا ومنت ابقاء آن در انتها إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا معني اينست بدرستي فضل پروردگار تو

زخرف او زخرفاو ترقي ترقي في السما في السما في السما في السماء

عليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بالحذف مع القصر في الوقف حمزة وهشام — سكت خلف وفي رواية حمزة والكسائي — بين بين ورش — بالنقل ورش — بالتسهيل مع الروم — وفيه القصر في الوقف حمزة وهشام — بالحذف مع المد في الوقف حمزة وهشام

قبيلا ۝ أو يكون لك بيت من زخرف
حال آنكه شاهد باشند بر صحت دعوى تو — يا باشد — مر ترا خانه — از زر

أو ترقي في السماء ولن نؤمن لرقيك حتي
يا بر شوي بر معارج آسمان — وهرگز باور نداريم — برآمدن ترا بر آسمان يا ايمان نياريم تو براي برآمدن تو تا

تنزل علينا كتابا نقرؤه قل سبحان ربي
فرود آري بر ما نامه نبشته كه خوانيم اورا بگو پاكا پروردگار من

هل كنت إلا بشرا رسولا ۝ وما منع الناس
هيچ هستم من مگر آدمى فرستاده از حق — وباز نداشت كفار مكه وامثال ايشان را

أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدي إلا أن قالوا
از آنكه ايمان آرند چون آمد بايشان دين راست مگر آنكه گفتند

أبعث الله بشرا رسولا ۝ قل لو كان
اي فرستاده خداي آدمي را برسالت بگو اگر بودي

في الأرض ملائكة يمشون مطمئنين لنزلنا
در زمين فرشتگان كه روند بر اقدام مانند آدمي آرام گرفته هر آينه فرو فرستاديمي

عليهم من السماء ملكا رسولا ۝ قل كفي
برايشان از آسمان ملكي را كه پيغمبر بودي بگو بسنده است

بالله شهيدا بيني وبينكم إنه كان بعباده
خداي تعالى بگواهي ميان من وميان شما بدرستي او هست بندگان خود

ولن نؤمن — بالابدال ورش والسوسي
نؤمن لرقيك — بالادغام سوسي
تنزل — بسكون النون ابو عمرو وابن كثير
قال سبحان — ابن كثير وابن عامر
يؤمنوا — مدغما بغير الغنة خلف
يومنوا — بالابدال ورش والسوسي
اذ جاءهم — ابو عمرو وهشام
اذجاءهم — بالامالة حمزة وابن ذكوان
الهدي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الهدي — بالتقليل بين بين ورش
في الأرض — بالنقل ورش
في الأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد

ملائكة يمشون عليهم السما السما السما كفي كفي
سكت خلف وفي رواية خلاد — مدغما بغير الغنة خلف — بضم الهاء حمزة — بالحذف مع المد في الوقف حمزة وهشام — بالتسهيل مع الروم وفيه القصر في الوقف حمزة وهشام — حمزة والكسائي — بين بين ورش وفي رواية

أو تكون لك جنة من نخيل وعنب فتفجر الأنهار خلالها تفجيرا معني اينست يا باشد ترا باغي از نخلستان وانگورستان پس بيرون آري وروان كني جويهارا در ميان آن باغ بيرون آوردني وروان كردني
أو تسقط السماء كما زعمت علينا كسفا معني اينست نگرويم مومن نشويم ترا چنين كني يا چنين بود يا بيفكني آسمان بار بار چنانچه گمان برده ودعوى كرده در آنجه ذكر
قول خداي كرده ان نشا نخسف بهم الأرض او نسقط عليهم كسفا من السماء بيفكني آسمان را بارها شده وپاره پاره گشته أو تأتي بالله والملائكة قبيلا
يا بياري خدا وفرشتگان را دو باروي كه يكبار گويد برسالت تو گواهي دهند وبر روي روز كار مصداق صدق ترا بنياد نهند أو يكون لك بيت من زخرف أو ترقي في السماء
معني اينست يا باشد مر ترا خانه از زر يا برروي بر طارم اخضر ولن نؤمن لرقيك حتي تنزل علينا كتابا نقرؤه معني اينست وهرگز از جهت بر رفتن تو تصديق
نكنيم ودم ايمان آوردن نزنيم تا فرود آري كتابي اگه در آن هذا كتاب من الله الى فلان بن فلان نبشته باشد كه ما آنرا بخوانيم وترا راستگو دانيم قل سبحان ربي معني اينست

كفت محمد را كويند بكواي محمد باكست پروردكار من منزه است كرد كار من هل كنت الا بشرا رسولا معني اينست نيستم من مكر بشري فرستاده شده براي تبليغ وحي من بيدا اوردن اين امور
بشرا معتقد ونبود واين چيزها از آدمي حاصل نشود كارهاي خدايي بارادت وقدرت وايجاد او تعلق دارد جز او كسي نتواند كه بيارد وما منع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم الهدى الا ان
قالوا ابعث الله بشرا رسولا معني اينست وباز نداشته است مردمان را از آن كه ايمان آرند وكفر وكافري بكذارند در آن هنكام كه آمده است ايشان را هدي يعني رهنموني راه راست
از خدا مكر آنكه ابعث الله بشرا رسولا كفتند وبعثت بشر را بر رسالت منكر كشتند يعني بشر كه همچو ما باشد فرستاده خدا چكونه بود ما چه نوع او را تصديق داريم وبدو ايمان آريم و
معلومست كه بشريت منافي رسالت نبود ورسالت مخصوص بملك نباشد اكر فرشته رسول شود معرفت صدق او در دعوي رسالت مبني بر دليل بود نه بمحض دعوي صدق او معلوم
نشود وحجت در شان بشر نيز بر رسالت او دليل قايم شود ميان او وميان ملك فرق نبود فرق كردن ميان ايشان تحكم محض بود وناحق صرف باشد مالك مطلق وولي برحق هر مملوكي

را كه كاري فرمايد مي سزد وي
شايد اكر فرشته بر آدميان
يا آدمي بر پريان پيغام كزار كرداند
يا آدمي بر آدميان فرستد تواند
سليماني را منطق طير آموزاند بر
پرندكان آمر وناهي كرداند هدهد
مبلغ نامه سليمان شود موري
آمر موران كرداند انكار رسالت آدمي
انكار قدرت خداي باشد و محا
با حكم وحكمت حق بود قل لو كان
في الارض ملائكة يمشون
مطمئنين لنزلنا عليهم من
السماء ملكا رسولا معني
اينست بكواي محمد اكر بودي
در زمين فرشتكان كه با مشي
ميكردند ونمي پريدند آرام كيرند
قرار پذيرندكان هر آينه ميفرستاد
فرشته را كه رسول باشد يا رسولي
را درين حال كه فرشته بود فرستا
جنس بر جنس را نافع ترست انس
با انس ملايم ترست اكر ساكنان
زمين فرشته مي بود
رسالت فرشته
مناسب بودي
ودر رسالت بشر مظنه عدم نسبت
روي نمودي اما چون ساكنان
زمين آدميان باشند در رسالت
بشر سوي بشر مظنه استبعاد
نباشد بر حكم الجنس الى الجنس كل شي يميل
رسالت بشر سوي بشر نافع تر باشد
وملايم تر بود قل كفى بالله شهيدا
بيني وبينكم معني اينست
بكواي محمد بسند است خداي
درين حال كه بر صدق من آكاهست
وبر رسالت من كواه است چون
خداي بر چيزي كواه باشد كسي
را چه جاي وهم وچه محل طعن باشد
انه كان بعباده خبيرا بصيرا
معني اينست بدرستي كه خداي
به بندكان خويش آكاهست
وبر حال ايشان كواهست بيناست
آنچه ميكنند ميداند ومي بيند وبراي
هر يكي عقوبتي بر اندازه كناه
ميكنند ومن يهد الله فهو
المهتد ومن يضلل فلن تجد لهم
اولياء من دونه ونحشرهم
يوم القيامة على وجوههم

نحشرهم وجوههم ماويهم زدناهم جزاؤهم بانهم مثلهم قرا ابن كثير بالصلة
لهم اولياء لهم اجلا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر وفي رواية قالون

خبيرا بصيرا بالترقيق ورش فيهما	خبيرا بصيرا ۝ ومن يهد الله فهو المهتد
	آكاه وبينا وهركه راه نمايد خداي او را پس اوست راه يافته شده راست
ومن يهد الله مدغما بغير الغنة خلف	ومن يضلل فلن تجد لهم اولياء من دونه
فهو المهتدي قالون وابو عمرو بالياء في الوصل نافع وابو عمرو والكسائي	وهر كرا بي راه كند پس هركز نيابي تو ايشان را دوستاني از جز او
ومن يضلل لهم اوليا مدغما بغير الغنة بالسكت خلف	ونحشرهم يوم القيامة على وجوههم
عميا وبكما	وبرانكيزانيم ايشان را روز قيامت بر رويهاشان
مدغما بغير الغنة خلف فيهما	عميا وبكما وصما ماويهم جهنم كلما خبت
ماويهم ماويهم بالامالة المحضة حمزة والكسائي بين بين ورش	نابينايان وناكويايان وناشنوايان جاي ايشان دوزخ است هركاه ساكن كردد افروخته
ماويهم خبت حمزة بالابدال سوسي	زدناهم سعيرا ۝ نصف ذلك جزاؤهم بانهم كفروا
سعيرا باياتنا بالترقيق ورش ثلثة او جه لورش	زيادت كنيم ايشان را آتش افروخته آن پاداش ايشان است بسبب آنكه ايشان كافر شدند
ءاذا انا بالتسهيل مع المد قالون	باياتنا وقالوا ءاذا كنا عظاما ورفاتا ءانا
ءاذا انا بالتسهيل ورش	بآيتهاي ما وكفتند اي چون باشيم استخوانها واجزاي ريزيده اي ما
ءاذا ءانا بالتسهيل فيهما ابن كثير	لمبعوثون خلقا جديدا ۝ اولم يروا ان الله
ءاذا ءانا بالتسهيل مع المد فيهما ابو عمرو	هر آينه برانكيخته شويم آفرينش نو اي ندانستند كه خداي
اذا ءانا بالمد بغير التسهيل هشام	الذي خلق السموات والارض قادر على
اذا ءانا ابن ذكوان	كه آفريد آسمانها وزمين تواناست بر
ءاذا انا كسائي	ان يخلق مثلهم وجعل لهم اجلا لا ريب فيه
	آنكه آفريند مانند ايشان وبديد كرد مر ايشان را وقتي كه هيچ شك نيست در وقوع آن

عظاما ق رفاتا ءانا رفاتا ءانا يروا ان يروا ان والارض والارض قادر ان يخلق
مدغما بغير الغنة خلف — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — مدغما بغير الغنة خلف
وجعل لهم لهم اجلا — بالادغام سوسي — بالسكت خلف في رواية

عميا وبكما وصما ماويهم جهنم كلما خبت زدناهم سعيرا معني اينست وهركه راه نمايد خداي او را هموست راه يابنده در راه اهتدا شتابنده وكساني كه كمراه كرداند خداي
ايشان را پس هركز نيابي تو مر ايشان را دوستان از غير خدا ونحشر كنيم در روز قيامت بر رويهاي ايشان در حالتي كه كوران وكنكان باشند چيزي نه بينند نه كويند ونشنوند جاي
بازكشت ايشان دوزخ باشد هر باركه آتش فرو ميرود وكشته شدن كيرد ايشان را از روي توقد يعني افروخته شدن آتش ايشان بيفزاييم وبدان ايشان را عقوبت نماييم ذلك
جزاؤهم بانهم كفروا باياتنا وقالوا اذا كنا عظاما ورفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جديدا معني اينست آن وعيد جزاء ايشانست بسبب آنكه ايشان كفر ورزيدند وبآيات
كتاب ما منكر وبدند ومعاش بر شريعت قرآني نه پذيرفتند ومعاد را منكر شدند وكفتند چون باشيم استخوانها ريزه ريزه كشته وبر يخته شدن پيوسته اما آفريده شده ني
جديدا آفريده خواهيم كشت وبعد از فنا بوجود وبقا خواهيم پيوست اولم يروا ان الله الذي خلق السموات والارض قادر على ان يخلق مثلهم وجعل لهم اجلا لا ريب فيه

معني اينست أنديج اند ونادانسته اند يعني ديج اند ودانسته اند بدرستي خدايي انكه آفريده است آسمانها وزمين را كه بزرگتر است در خلقت از اجساد ايشان قادرست برين كه بعداز فنا اجساد ايشان بيافريند وبعداز افناء اجساد ايشان چنانچه بودند وبرصفتي كه داشتند اعادت وجود كند كسي كه آسمان وزمين را آفريند واجساد ايشان را از عدم بوجود رساند بقدرت كاملهٔ خويش تواند كه اجساد ايشان را بعداز فنا باعادت رساند وكرد انيد مر ايشان را مهلتي كه در آن شكي نيست يعني آن مهلت بشبهه رسيدني است وحيات ايشان بانقضاء مهلت مذكور بسر رفتني است پس او قادر بر ايجاد وافناء ايشان بود قادر بر اعادت وبعث بعد موت نيز باشد فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا معني اينست خداي را قادر بر ايجاد وافنا واعادت دانستند پس ظالمان ابا آوردند ونپسنديدند مگر كفر ورزيدن ومنكر شدن ومكابره كردن قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ معني اينست بگواي محمد اگر شما خزانهاء رحمت پروردگار مرا مالك شويد آن هنگام هرآينه امساك كنيد وبخيلي ورزيد بترسيد بترسيدني از انفاق كه مال را در فنا آرد ومنفق را

أنتم لامسكتم جاءهم يستفزهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فقير وبي نوا سازد وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا معني اينست وهست انسان در طبيعت خويش قتور يعني بخيل بطبع او را دادن خوش نيايد وخرج كردن مال او را جز بطمع ثواب اخروي يا خواهش ناموري دنيوي مكروه نمايد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ معني اينست وهرآينه بدرستي ابواب لطف وكرم بر موسي كشاديم موسي را نه معجزهٔ ظاهر داديم از يد بيضا وعصا وملخ وشپش وغوكان وقحط وخون ومحو شدن مالها وطوفان كه قصهٔ هريكي بالافتتان وبيان آن پيشتر گذشته وبعضي معجزات موسي شانزده شمارند نه مذكور از جملهٔ آن بندارند شانزده مذكور اينست حل عقدهٔ زبان موسي عليه السلام مار شدن عصا وبردن مار جادوان وعصي ساحران يد بيضا طوفان باران ملخ شپش خون غوكان شكافتن دريا بيرون آمدن چشمها آب از سنگ رفع طور بالاي ايشان فرود آوردن من وسلوي قحط ونقصان ميوها ومحو شدن مالها روايت كرده اند مالها ايشان همه سنگ گشت وبضاعت بوست تنصيص بر عدد منافي زيادت نيست تنكير تسع آيات مشير بدين معني است فَسْئَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا معني اينست پس گفتيم مر موسي را از فرعون بني اسرائيل را بخواه وارسل معنا بني اسرائيل بگو با اين نه معجزات ظاهر وآيات متظاهر بروي برو پس چون بر فرعون آمد وازوي بردن بني اسرائيل با خويش جست پس در آن هنگام فرعون گفت بدرستي كه من هرآينه گمان مي برم ترا اي موسي سحر زده مغلوب العقل شده قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا معني اينست

فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ۞ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ
پس نخواستند ستمكاران مگر ناسپاسي را بگو اگر شما مالك باشيد

خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ
خزينهاي بخشايش پروردگار مرا آنگاه هرآينه بخل ميفرموديد از ترس

الْإِنْفَاقِ ۞ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ۞ وَلَقَدْ
درويشي وهست آدمي بغايت بخيل وبتحقيق

آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْئَلْ بَنِي
داديم موسي را نه معجزات بغايت روشن پس بپرس پسران

إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي
يعقوب را چون آمد بايشان موسي پس گفت مر او را فرعون بدرستي من

لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَى مَسْحُورًا ۞ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ
هرآينه گمان مي برم ترا اي موسي سحر كرده گفت موسي بحقيقت دانستي بعلامات ومعجزات

مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
فرو نفرستاد اين معجزات را مگر پروردگار آسمانها وزمين

بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ۞
حال آنكه سبب بينايي وبدرستي من گمان مي برم ترا اي فرعون هالك ممنوع از خيرات

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ
پس خواست كه دور كرداند ايشان را بالقتل واستيصال از زمين بسيط يا از زمين مصر پس غرق كرديم او را

لو انتم لو انتم (بالفتح ورش، سكت خلف في رواية)
خزاين رحمة (بالاخفا سوسي)
ربي الانفاق (بالنقل ورش، نافع وابو عمرو)
رکوع
الانفاق (سكت خلف وفي رواية خلاد)
الانسان (بالنقل ورش)
الانسان (سكت خلف وفي رواية خلاد)
ولقد آتينا (بالنقل ورش)
ولقد آتينا (سكت خلف في رواية)
موسي موسي (بالامالة حمزة والكسائي)
آيات فسل (التقليل ورش، النقل)
اذ جاء هم (بالادغام مع الامالة حمزة)
اذ جاءهم (بالادغام ابو عمرو وهشام)
اذ جاءهم (بالاظهار ابن ذكوان)
فقال له يا موسي (بالامالة حمزة والكسائي، مدغما سوسي)

يا موسي قال لقد علمت هؤلاء الا هؤلاء الا هؤلاء الا هؤلاء الا هؤلاء الا هؤلاء الا
هؤلاء الا والارض والارض بصائر ان يستفزهم من الارض

من الارض فاغرقناهو

گفت موسي عليه السلام بتو كه بدرستي هرآينه ميداني كه نفرستاده اين آيات معجزات را مگر پروردگار آسمانها وزمين در حالت كه اين آيات بر مطلوب دلالت كننده است همچو بصيرتهاء عقل وهمچو نظرهاء دل بر صدق وحقيت رسالت من حجتهاست بيقين وبدرستي كه من هرآينه گمان مي برم ترا اي فرعون هلاك كشته بقهر ومنع پيوسته فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ معني اينست پس خواست كه موسي ومتابعان او را از زمين خويش دور كند واز محلي كه سكونت داشتند دور افكند فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا پس فرعون را وهمه كساني كه با او بودند غرق كردانيديم واين همه آتش آب را از روي آب با آتش رسانيديم بيت
فرعون كه شد بآب آتش زد × پس خاك بسر باد ش زين سركشي وطغيان

وقلنا من بعده لبني اسرائيل اسكنوا الارض فاذا جاء وعد الاخرة جئنا بكم لفيفا معني اينست وكفتيم بعد غرق شدن فرعون مر بني سرايل را در مساكني كه سكونت داشتند ساكن شويد ودر زمين مصر كه موطن قديم شماست باشد فرعون ميخواست شما را از آن زمين دور راند ازدواز اوطان وقرارگاه قديم خويش بر ايشان سازد پس جون وعده قيامت بيايد بياريم شما را ايكديكر جمع شده مختلط كشته بعد از آن ميان سعدا واشقيا بروجه وامتازوا اليوم ايها المجرمون امتياز كنيم وميان احبا واعدا بر حكم فريق في الجنة وفريق في السعير جدايي افكنيم وبالحق انزلناه وبالحق نزل وما ارسلناك الا مبشرا ونذيرا وقرانا فرقناه لتقراه على الناس على مكث ونزلناه تنزيلا معني اينست ونحن فرستاديم قرآن را وبصدق منزل شده وبراستي ودرستي وصدق وصواب فرود آمد ونفرستاده ايم ما ترا مكر بشارت رسانند وترساننده نه ايمان دهنده وتصديق در دل نهنده كه اين كار تو نيست كار خداست وازيكديكر جدا كرديم در فرستادن اجزاء قرآن بر درنكي وآهستكي بر مردمان تا بخواني در هر حاجتي ومصلحتي كه براي آن محتاج شوند برساني وفرستاديم او را بدفعات فرستادني وفرود آورديم بنجما نجما سورة سورة فرو آوردني قل امنوا به اولا تؤمنوا معني اينست بكواي محمد ايمان بقرآن آريد يا نيا ريد كرويدن و نا كرويدن خويش در بين كه هر دو مراهيچ زيان نميكند برابر دانيد ومن در تبليغ آنچ فرموده شده بودم شتافتم وثواب تبليغ وحي يافتم ان الذين اوتوا العلم من قبله اذا يتلى عليهم يخرون للاذقان سجدا معني اينست بدرستي آنان كه علم بحقيقت قرآن پيش از ايشان داده شده اند وصدق قرآن را تصديق كرده اند چون خوانده ميشود بر ايشان قرآن بيفتند بر اذقان سجده كنان ويقولون سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا معني اين است وميكويند خدا را به پاكي ياد ميكنيم وازهر بدي منزه ميدانيم يعني انعام دوستان كرونده كان وايلام كفر ورزندكان هر اينه مفعولست وبيقين حصول موصولست ويخرون للاذقان يبكون ويزيدهم خشوعا معني اينست وفي الحالين ابن كثير وميافتند ايشان بر اذقان يعني بر روي مي افتند چنانچه روي در خاك در رود بحدي كه رخ در خاك برسد كريه ميكنند واشك مي ريزند ومي افزايد ايشان از قرآن خشوع باطن وآرام خاطر بر ايشان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى روايت كرده اند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم در شبي از شبها به يا الله يا رحمن ذكر خداي عزوجل ميكرد ابوجهل شنيد تعدد اسم را بر ارادت تعدد مسمى آورد كفت محمد ما را از دو اله باز ميدارد وخود دعوت دو اله الله ورحمن بجاي مي آرد اين آيت براي رد سخن او نازل كشت واين نظم در نجات او بورود پيوست معني اينست بكواي محمد خداي را بنام الله يا بنام الرحمن بخوانيد هر كدام نام كه خواهيد زيرا كه مر خداي را نامهاء نيكو ترست مسماء همه كردكار

بكمو عليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ۞ وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي

وآنان را كه با او بودند همه — وكفتيم ما — از پس او — مر پسران

إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ

يعقوب را — آرام كيريد — در زمين — پس چون آيد — وعدهٔ

الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ۞ وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ

قيامت — آريم شما را در حال آنكه همه اصناف مجتمع باشيد — وبحكمت فرو فرستاديم قرآن را

وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۞

وبحكمت فرود آمد — ونفرستاديم ترا — مكر مژده دهنده وبيم نماينده

وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ

وقرآن را نجم نجم كردانيديم آن را — تا خواني آن را بر — مردم — بر حال تاني ودرنك

وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ۞ قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ

وفرو فرستاديم قرآن را بتدريج فرو فرستادني — بكو بكرويد بقرآن يا ايمان نياريد — بدرستي

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ

آنان كه — داده شد ايشان را — دانش باحكام — پيش از نزول قرآن — وشرايع از مومنان اهل كتاب — چون خوانده ميشود بر ايشان

يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ۞ وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ

بروي در مي آيند براي محاسن در خاك ماليدن سجده كنان — وميكويند پاكا ومنزها

رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ۞

پروردكار ما بدرستي كار آنكه هست وعدهٔ پروردكار ما هر آينه واجب الوقوع

جميعا و — مدغما غير الغنة خلف
الارض — بالنقل ورش
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
فاذا جاء الاخرة — بالامالة حمزة وابن ذكوان
الاخرة جئنا — سكت خلف
جئنا — بالابدال السوسي
انزلناهو — بالاشباع ابن كثير
مبشرا و مبشر — بالترقيق ورش / ادغام بلا غنة خلف
ونذيرا وقرانا — بالنقل ابن كثير / الترقيق ورش
فرقناهو الناس — بالاشباع ابن كثير / بالامالة دوري
مكث و — مدغما غير الغنة خلف
نزلناهو — بالاشباع ابن كثير
قل امنوا — بالنقل في رواية ورش
قل امنوا — سكت خلف في رواية
قل امنوا — ثلثة اوجه لورش

تؤمنوا اوتوا يتلى عليهم يخرون للاذقان سجدا و
بالابدال ورش والسوسي — ثلثة اوجه لورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بضم الهاء حمزة — بالترقيق ورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — مدغما غير الغنة خلف

اكر رست پس مسمي هر اسمي كه خوانيد خدا را خوانده باشيد ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها وابتغ بين ذلك سبيلا روايت كرده اند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم قرآن بلند ميخواند مشركان ناخوش ميكشتند پيغمبر را عليه السلام دشنام ميكفتند اين آيت نازل كشت واين نظم بورود پيوست واز صلوة قراءة مرادست از باب ذكر كل وارادت جزء شريف معني اينست وآواز بلند مكن بقراءة خويش چنانچ دشمنان بشنوند وآهستكي مكن در قراءة وپنهان خواني بدان چنانچه دوستان هم نشنوند وبجوي ميان جهر واخفا راه ميانه روي را يعني چنان بخوان كه دوستان بشنوند ودشمنان مطلع نشوند وبعضي كويند پيغمبر صلى الله عليه وسلم شبها در خانهٔ ياران خويش رفتي وخبر ايشان باز جستي شبي ابوبكر را رضي الله عنه در نماز ديد وآواز قرآن ازو نشنيد وعمر رضي الله عنه را ديد كه نماز ميكزارد وقراءة قرآن بجهر ميخواند چون روز شد ابوبكر را كفت قرآن چرا آهسته ميخواني ابوبكر رضي الله عنه كفت با كسي كه راز ميكويم ميشنود وحاجت مرا ميداند وعمر رضي الله عنه را كفت قرآن چرا بلند ميخواني ودر بلند خواندن چه فايده ميدانی عمر رضي الله عنه كفت شيطان را زجر ميكنم ودشمنان را در قلق وتعلق مي افكنم پيغامبر صلى الله

علیه وسلم را فرمان شد که ایشان این سخن بگو واز ایشان میانه روی بجو وبعضی گویند در همه نمازها بلند میخواندند وهمه نمازها را یکسان می آوردند این آیت آمد فرمان شد در همه نمازها بلند
مخوان ودر همه نمازها آهسته خواندن سایغ مدان در نماز روز آهسته بگوی ودر نماز شب در رنج جهر بگوی وبعضی را این اعتقاد ست که از صلوة ایجاد عا که معنی لغوی اوست مرادست
در دعا نیز در جهر ومخافته بتوسیط شاید ومیانه روی باید وبعضی گویند حکم دعا پیش ازین همچنین بود بعد از آن بآیت ادعوا ربکم تضرعا وخفیة این حکم منسوخ گشت اخفاء دعا سایغ بود
وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل معنی اینست وبگو حمدها مر خدایرا است که فرزندی نگرفته ودر ملك او کسی
با او شریك نگشته ونیست مر او را از سبب ذلت ولیی یعنی او منزه است از ذلت که برای دفع آن محتاج سوی والی گردد وبنصرت ودوستی حاجت شود وکبره تکبیرا
معنی اینست در انعام غلغلهٔ الحمد لله بر آر ودر اعظام نظر بر کبریاء او دار خدایرا بزرگی یاد کن وذکر بزرگی او بیار وغلغلهٔ الله اکبر بر آر یعنی ذاتی با عظمت وعلاءست

ویزیدهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ

وبروی در می آیند برای محاسن در خاك مالیدن حال آنکه گریان اند وفزاید ایشانرا

خُشُوعًا ۞ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ

تواضع بگوی بخوانید خدایرا یا بخوانید رحمن را

أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرْ

هر کدام ازین دو اسم را که یاد کنید پس مر او راست نامهای نیکوتر وآواز بلند مکن

بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ

بقراءت نماز تو وآهسته مگوی آنرا وبجوی میان آنکه گفتیم از جهر

سَبِيلًا ۞ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ

طریقی وبگو ستایش مطلق مر خدایرا که فرا نگرفت

وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ

هیچ فرزندی ونه بود مر او را هیچ انبازی در پادشاهی

وَلَمْ يَكُن لَّهُ وَلِيٌّ مِّنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا ۞

ونبود مر او را هیچ نصرت کننده از شدهٔ احتیاج وبزرگی نسبت کن خدایرا ایزد بزرگی نسبت بذات وصفات وافعال

سورة الكهف مكية مائة وعشر آية

ويخرّون — بالترقيق ورش
للاذقان — بالنقل ورش
للاذقان — سكت خلف وفی روایة خلاد
قل ادعوا الله — بضم اللام نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسائی
او ادعوا الرحمن — بضم الواو نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسائی
فله الاسماء — سكت خلف وفی روایة خلاد
فله الاسماء — بالنقل ورش
الحسنی — بالامالة حمزة والكسائی
الحسنی — بالبین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
بصلاتك — بالتغلیظ ورش
ولدا ولم — مدغما غیر الغنة خلف
وكبّرهو — بالاشباع ابن كثير
تكبیرا — بالترقیق ورش

بذات خود مستحق کبریاست
ذاتی بی انباز نست از همه بی نیازست
سزاوار بزرگی هموست الله اکبر
وله الکبریاء صفت اوست وثنا
است بر بزرگی بصفات یعنی
همه صفات او کبیرهٔ عظیمه وهمه
نعوت او کاملهٔ قدیمه است آثار
همه صفات بی منتها ومتعلقات
همه نعوت بی انتها نه مقدورات
او را نهایتی نه معلومات او را غایتی
نه متعلقات ایجاد او را تناهی
نه آثار ارادت ومشیت او متناهی
نه آثار قهر او راحدی نه مستیبات
او را عدی قطعه
ذاتی که لایق است صفات کمال او
با اینچنین صفات سزاوار کبریاست
الله اکبر این چه بزرگی وکبریاست
کان برتر از احاطت فهم اولی النهاست
بر نسبت سرادق عز وجلال او
سطح سپهر چون اثر دود در هواست
در پیش بحر قدرت بی منتهای او
بحر محیط گر نگری شبحهٔ نداست
الحق محیط کرهٔ عالم ز علو وسفل
پیش قضای وی چو یکی گوی در قضاست
منزه است ازین که کبریاء او
در احاطت فهم ما در آید والحق
بزرگی او بپایان ما میسر آید فهم
متناهی با دراك کبریاء غیر متناهی
کی رسد عقل حادث از دریافت
بزرگی قدیم چگونه دم زند بدانکه
ختم این سورة بذکر تحمید
واستحقاق حق سبحانه وتعالی
همه حمدها وهمه ثناها را وتکبیر
خدای بهمه انواع تکبیر علی الخصوص
بزرگ داشتن او ازین که ما
تکبیر او حق تکبیر ست توانیم
وصفات او چنانچه حق دانستن
است بدانیم در تکبیر بنهایت
رسیده وذکر افراد تحمید وتکبیر
را بمنتها رسانیده مقطع است
دلالت بر تمام کلام میکند ومحتمی
که دم انتهاء سخن میزند مقطعی که
چنین باشد حسن است ومختمی
که چنین بود مستحسن است
والله اعلم بمعانی کلامه ولا
یبلغ احد تمام مرامه لا اله الا
هو ربی توکلی علیه وهو حسبی
سورة کهف مکیست
مگر دو آیة که مدنیست یکی واصبر
نفسك مع الذین یدعون الآیة
دوم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء
فلیکفر الآیة صد وده آیتست هزار وپانصد وهفتاد وهفت کلمه است وشش هزار وسیصد وشصت حرف است نظم این سورة با سورة بنی اسرائیل آنست که در آخر سورة بنی اسرائیل

٣ بندهٔ خاص ملك باش که با داغ ملك • روزها ایمنی از شحنه وشبها ز عسس • نسبت بندگی بر بن کریم شك نیست که شریف است عظیم شعر
خواجگی را خواجگی از بندگیست • بندگی کردن کمال خواجگیست • ولم یجعل له عوجا قیما معنی اینست ونگردانید است مر قرآنرا کژیی هیچ
وجهی نه در لفظ ونه در معنی از تناقض وتعارض سلیم وکردانیده است او را راست مستقیم یا گویند کردانیده است او را قایم بمنافع مردمان مقوم صلاح وفلاح
ایشان در حاله کمذات خویش کاملست مردمانرا مکملست وبدانکه حمد مذکور اگر ثنا گفتن خدای مر ذات خود راست متضمن معنی شکر نیست مجرد
ثناست واگر تلقین پیغمبر وامتانست ودارند وکلام محمول بر تقدیر قولوا الحمد لله بندارند حمد مذکور بمقابله نعمت باشد شکر نعمت شود چه انزال کتاب

امر بتحمید وتکبیر کرده ودر اول سورة کهف تحمید وثناء خدا آورده ونیز افتتاح سورة بنی اسرائیل بتسبیح بود وافتتاح سورة کهف بتحمید نمود وتسبیح تنزیه از نقایص است وتحمید توصیف
بکمالاتست بعد تنزیه از نقایص هنگام توصیف بکمالاتست ونیز افتتاح سورة بنی اسرائیل اسری بعبده گفت وپیغمبر را باضافت سوی ذات خویش کرد ودر افتتاح سورة کهف هم بر وجه
اضافت پیغمبر صلی الله علیه وسلم سوی خویش الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب آورد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب معنی اینست
همه حمدها مر خدایراست عز وجل آنکه فرستاده است بر بندهٔ خویش کتاب را یعنی قرآنرا که جامع است مر علم پیشینیان وپسینیانرا ذکر پیغمبر علیه السلام بلفظ عبده تکریم
خاص وتعظیم اختصاص است چنانچه در اشهد ان محمدا عبده ورسوله آمده وسر اضافت آنجا تحقیق شده که بندگی خدا اول وسایل واقدم شمایل است ۲

324

درحق پیغمبر ودرحق امت نعمتی جزیله ومنفعتی جلیله است علم بمهمات دین ودنیا ومقاصد اولی واخری است لینذر بأسا شدیدا من لدنه ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات
ان لهم اجرا حسنا ماکثین فیه ابدا وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم به من علم ولا لآبائهم کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذبا معنی اینست
تا بترساند بنده خدای یعنی پیغمبر کافرانرا ازعذاب سخت که برای ایشان درقرآن مجید مسطورست ودر فرقان حمید مذکورست وبشارت دهد مومنانرا که عمل صالح میکنند ودم صلاح میزنند
که مرایشانراست ثوابی نیکو یعنی بهشت ونزهتگاه زرین خشت درین حال که درروی همیشه مکث کنند وجاوید باشنده اند وتا بترساند کسانیرا که گفته اند خدای فرزندی گرفته
وبجزئی وتغیر وملابسه محدثات بذیرفته وحال اینست که نیست مرایشانرا علمی بدانچ میگویند ونه مراسلاف ایشانرا آگاهی ازراهی که ایشان درآن می پویند بزرگست این مقالت ازان
روکه کلمه عظیم است که بیرون می اندازد دهنهای ایشان وایشان جز دروغ نمیگویند وجز دره کبر نمی پویند دعوی اتخاذ ولد ازاله احد صمد چنانچه ایشان میگویند صدق نیست
دروغی بی فروغ وشانی بی معنی است
فلعلك باخع نفسك علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا
معنی اینست مبعوث شدی برای تبشیر مؤمنان وانذار کافران پس تو اهتمام میکنی درتحصیل ایمان پس بدان کس میمانی که دوستان او ازوجدا شوند واو دنبال ایشان کیرد ودرپی ایشان ازجهت حزن وتأسف کشته شدن وهلاك کشتن پذیرد پس کمان برده میشود اکر ایشان بدین حدیث یعنی بقرآن ایمان نخواهند آورد وحقیت اورا تصدیق نخواهند کرد درپی ایشان ازجهت تأسف وشدت حزن خودرا خواهی کشت وهلاك خواهی کشت واطلاق اسم حدیث برقرآن باعتبار اشتقاق ازحدوث که مبنی ازحادث بودن بود باعتبار حروف والفاظ دال که مسموعه متناهیه است باشد نه باعتبار قرآن کریم وکلام قدیم
انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا وانا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا معنی اینست بدرستی ما آنچ برزمین است ازحیوانات ومعادن ونباتات مرزمین را آرایش کردانیدیم وروی زمین را برونق موالید ثلثه مسطوره بزینت وآراستکی رسانیدیم تا بیازماییم آنچ درایشان میدانیم که احسن درعمل کیست ودل هرکسی راغب درچیست کیست که اعراض اززینت دنیا میکند وکیست که خودرا بدنیا می افکند به آرایش خوش آینده شیفته میشود وبزینت فریفته میکردد تا باشنده بدرستی ما آکرداننده ایم منشأ ومنبت موالید ثلثه مذکوره راصعید یعنی زمین هموار که درو آبی نماند جرز یعنی زمین شوره زار که درو کیاهی نروید واین هردو جمله تمثیل اند ازحال دلهاء مردمان درقابلیت انواع معارف واصناف هدی وناقابلیت آن کلام برمعنی

ما لهمو — قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

لهمو اجرا آثارهمو — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم
ستایش مطلق معبود بسزاراست که فروفرستاد بر بنده خود محمد قرآنرا ونه

یجعل له عوجا قیما لینذر بأسا شدیدا من لدنه
کردانید برای او هیچ میل ازاستقامت کردانید آنرا باستقامت تمام تا بیم نماید کافرانرا عذابی سخت از نزد او

ویبشر المؤمنین الذین یعملون الصالحات
ومژده دهد مؤمنانرا آنکسان که کنند کارهای نیکو

ان لهم اجرا حسنا ماکثین فیه ابدا
بدرستی که ایشانراست مزدی نیکو حال آنکه مقیم باشند درآن نعیم همیشه

وینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا ما لهم
وبیم کند آنانرا که کفتند کرفت خدای تعالی فرزندی نیست مرایشانرا

به من علم ولا لآبائهم کبرت کلمة تخرج
بآن کفتار هیچ دانشی ونه پدران ایشانرا بزرکست آن کفتار سخنی که بیرون می آید

من افواههم ان یقولون الا کذبا فلعلك
از دهنهای ایشان نمیکویند مکر دروغ پس مکر تو

باخع نفسك علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا
هلاك کرداننده خودرا برپی آن کفتار اکر ایمان نیارند بدین

لینذر بأسا — بالابدال ورش والسوسی
لدنه لدنهو — بالاشباع ابن کثیر، ابو بکر
یبشر یبشر — بالتخفیف حمزة والکسائی
المؤمنین — بالابدال ورش والسوسی
لهم اجرا فیه — مکث خلف فی روایة، الاشباع ابن کثیر
ابدا وینذر — رقق ورش، مدغم خلف الغنة
علم ولا لآبائهم — مدغم خلف الغنة، ثلثة اوجه لورش
لآبائهم — کالکسائی والوقف حمزة
من افواههم — سکت خلف فی روایة
من افواههم — بالنقل ورش
آثارهم — ثلاثة اوجه لورش

آثارهم آثارهم ان لم یؤمنوا
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری — امالة بین بین ورش فی روایة — بالابدال ورش والسوسی

تمثیلی تعلیل است وبرباز داشتن پیغمبر علیه السلام ازمحزون شدن دلیل است یعنی درناکرویدن کافران اندوهکین مباش وازکفر ورزیدن ایشان دل خودرا مخراش زیرا چه خدای عز وجل بعضی
دلهارا قابلیت زینت هدی همچو زمین صالح داده ودربعضی استعداد وقابلیت آن همچو زمین سبخه یعنی شوره زار نهاده ایجاد واحیا واعدام وافنا کار ماست نه کار رسل وانبیاست تو که
محمدی ایجاد ایمان دردل کافران نتوانی وراه ازالت زنك کفر ازسینهاء ایشان ندانی ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا روایت کرده اند
اصحاب کهف جوانی چندی ازابناء ملوك وبعضی کویند ازجمله دهقانان وبعضی کویند ازصرافان بودند درخدمت دقیانوس که درعهد ایشان پادشاهی جبار بود ودعوی
خدایی میکرد ملازمت مینمودند دوکره میان خویش جنك کنان نا زبام قصر بیش وافتادند بخشیت وخوف بیوست چنانچه ازحال خود متغیر کشتند وبعضی کویند کسی خبر آورد که تخصیص
بالشکر تا هرکه را طاقت مقاومت با اونیست لشکر کشیده وبرای محاربه با تو رسیده او بترسید تا کار به بیهوشی کشید ایشان عاقلان بودند درحال او نظر وتأمل نمودند دانستند

وباخویش گفتند کسی که از کرب بترسد تا بشنید زخبر لشکر بهوش شود لایق خدایی نباشد وسزاوار این دعوی نبود پروردگار ما پروردگار آسمان و زمین است پروردگاری و آفریدگاری بیقین است
هر یکی از ایشان برگشت و بسعادت اسلام بپیوست و از شهر بیرون رفت یکدیگر را در راه ملاقات شدند ومیان خویش یکدیگر را ز برپوشیدند تا آنکه میان خویش معاهده کردند خود را بر میثاق
این که کسی این راز را فاش نکند آوردند و بعضی گویند یکی از اهل آن شهر را خدای هدایت بایمان داد و در فهم دین حق گشاد باسلام بپیوست ومسلمان گشت او پنهان هر کسی را دعوت
بر دین میکرد و بر مطاوعت دین اسلام می آورد تا آنکه هفت جوان موافق شدند و بر دین حق آمدند دقیانوس دریافت و بگرفتن او شتافت ایشان بگریختند و از شهر بیرون آمدند براعی
رسیدند بروی سر خویش کشادن مصلحت دیدند گفتند از تو امان میجوییم و با تو راز خود میگوییم دقیانوس دعوی ربوبیت دارد و خود را اله پندارد و او اله نیست دعوی او بی
معنی است راعی گفت پروردگار شما کیست و صفت او چیست گفتند پروردگار ما پروردگاریست که آسمان و زمین را پیدا آورده و بقدرت کامله و فطرت شامله موجود

اذانهمو بعثناهمو نباهمو انهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون
لنبلوهمو ايهمو احسن — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الْحَدِيثِ أَسَفًا ۝ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً
قرآن ازاندوه بسیار بدرستی ما گردانیدیم آنچه بر زمین است آرایشی
لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۝ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ
مر آنرا تا شبه آزمایش نماییم ایشانرا که کدام یک از ایشان نیکوترند بکردار وبدرستی که ما هر آینه گرداننده ایم
مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ۝ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ
آنرا که بر زمین است خاکی بی نبات یا نه که پنداشتی ای آدمی که اهل
الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ۝
غار در کوه ولوحی از رصاص که بر آن منقوش است اسماء ایشان بودند از دلایل قدرت ما شگفتی
إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا
چون جای گرفتند آن جوانان سوی آن غار پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را
مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ۝
از نزد تو بخشایشی وسازده برای ما از کار دین ما راه راستی
فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ۝ لا
پس خوابانیدیم ایشانرا بر گوشهاشان در غار سالهای شمرده
ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا
پس برانگیزانیدیم ایشانرا تا معلوم خود ظاهر گردانیم که کدام یک از دو فریق در مدت لبث ایشان بر شمرده مر آن مدت را که اقامت نمودند
أَمَدًا ۝ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ
غایتی ما قصه میگوییم بر تو خبر ایشانرا براستی بدرستی که ایشان

الارض — بالنقل ورش
الارض — سکت خلف في رواية خلاد
لنبلوهم ايهم — سکت خلف في رواية
ايهم احسن — سکت خلف في رواية
من اياتنا من اياتنا — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش سکت خلف في رواية
اذ اوى — بالنقل ورش
اذ اوى — سکت خلف في رواية
آتنا رحمة و — ثلثة اوجه لورش مدغما غير الغنة خلف
من امرنا من امرنا — بالنقل ورش سکت خلف في رواية
اذانهم اذانهم — بالامالة الدوري لورش ثلثة اوجه
احصى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ركوع
احصى — اما لا بين بين ورش في رواية
نحن نقص — بالادغام سوسي

معنی اینست یاد کن ای محمد هنگام آمدن جوانان مذکور سوی غار یا گویند بوده اند جوانان مذکور
عجبی از عجایب آیات قدرت ما در آن هنگام که سوی غار آمدند و دعاء ربنا آتنا من لدنک رحمة وهيئ
لنا من أمرنا رشدا کردند یعنی تضرع و زاری داعی کشتند ای پروردگار ما بده ما را نعمتی از فیض نعم
و عطیه از آثار کرم و مهیا ساز برای ما را از جهت برآمد کار ما راه نیکی و طریق خشنودی
فضربنا على آذانهم في الكهف سنين عددا معنی اینست پس پیدا آوردیم ما بر گوشهاء

کرده راعی ایمان آورد و با ایشان
موافقت کرد گفت اینجا غاریست
بیایید تا آنجا رویم و در آن غار
پنهان شویم تا خدای ما از امر خویش
راهی پدید آرد و از شر دقیانوس
در امان دارد ایشان سوی غار
روی آوردند و برای پنهان شدن
توجه کردند قطمیر نام سگی بود
با ایشان موافقت نمود درون غار
رفتند پناه گرفتند یکی را از میان
خویش برای طعام در بازار فرستادند
او در بازار رفت چیزی طعام
خرید یکبار یک شوری شنید
که دقیانوس سواری کرده
در طلب گریختگان شده مقداری
طعام که خریده بود ستده باز
گشت بخریدن دیگر طعام که حاجت
بود مشغول نگشت بر ایشان
رسید این خبر رسانید ایشان
این طعام خوردند دعاء ربنا
آتنا من لدنک رحمة وهيئ لنا
من أمرنا رشدا کردند خدای تعالی
دعای ایشان را اجابت کرد و ایشان را
در حمایت و کلایت خویش آورد
خواب بر ایشان گماشت مدتی در
غار در خواب زنده داشت هیچ
یکی از ایشان پهلو بر پهلو ننهاده
و باد را بر ایشان
ره داد تا بر ایشان
راحت رساند چون
آفتاب را از ایشان باز داشته تا ایشان
را گرما زده نگرداند دقیانوس که
سواری کرده بود و تفحص ایشان
مینمود پی گرفته بر سر غار رسید
پی در آمدن یافت پی بیرون
آمدن ندید کسان را گفت در غار
در آیید ایشان را بیرون آرید کسان
در آمدند درون غار در طلب ایشان
شدند خدای تعالی چشم ایشان را
کور گردانید خفتگان مذکور
را از چشم ایشان پوشید ایشان
بیرون آمدند قصه بر ملک باز
گفتند که ایشان را بسیار جستیم
درون غار نیافتیم ملک فرمود
در غار مسدود کنند تا ایشان
بگرسنگی بمیرند چون ملک باز
گشت دو مردی اهل آن شهر
که مسلمان بودند و صورت اسلام

خود کسی را نمینمودند در لوحی از سنگ و بعضی گویند از رصاص نامها آن جوانان و نامهاء آباء ایشان و قصه و تاریخ در آمدن ایشان در غار نقش کردند و لوح مرقوم مذکور را
جانب فرودینه این سگ در آوردند تا قصه ایشان باقی ماند که گاهی کسی این نبشته را بخواند سیصد و نه سال درون غار خفته ماندند بعد سیصد و نه سال بیدار شدند باقی قصه
پیشتر مبرهن خواهد گشت و به بیان خواهد پیوست معنی اینست اعجب کرده از کفر کافران و ناگرویدن ایشان بقرآن با جهد کردن تو همچو تو پیغمبری و انذار مثل تو منذری با وجود
بنداشته ایمان اصحاب کهف بی جهد کردن کسی عجب امری و بی کوشش نمودن کسی غریب خبری و نظر بقدرت خدای هیچ یکی از ایشان عجیب نبود و از بدیع فطرت او غریب نباشد
و بر وجه دوم معنی چنین آید ایمان اصحاب کهف را که بغیر جهد کردن جهد کننده حاصل شده عجیب نمی داری نشاید که کفر کافران قریش را عجب پنداری و از ناگرویدن
ایشان اندوه گینی چنانچه خود را در معرض هلاک افکنی اذ اوى الفتية الى الكهف فقالوا ربنا آتنا من لدنک رحمة وهيئ لنا من أمرنا رشدا

برای

ایشان همچنین را تا آواز کسی نشنوند وچند سالی معدوده بیدار نشوند ثم بعثناهم لنعلم أي الحزبين أحصى لما لبثوا أمدا بیان آنست که چون در غار بستند وبطول مدت بتحول وتبدیل
پیوستند وکوهی که در آن کوه غار مذکور بود در تصرف کسی در آمد ودر تحت ولایت والیی آمد والی مذکور در غار کشاد وزردیک آن مربط کوسپندان بنیاد نهاد چون اصحاب کهف
بعد از سیصد ونه سال از خواب بیدار شدند وقتی که در غار در آمده بودند یاد داشتند آفتاب را در محلی که دیده بودند تجاوز کرده یافتند میان خویش کفتند چه مقدار مدت در رنک
کرده ایم وچه مقدار زمان در غار رستم آورده ایم اختلاف کردند بعضی از ایشان کفتند یک روز یا بعض روز بی درنک کرده ایم بعضی کفتند خدای دانا ترست بمدتی که در غار توقف
نموده ایم بعضی کویند ایشان کرسنه خفته بودند کرسنه بیدار شدند رغبت بطعام کردند یکی را درم نقره دادند برای خریدن طعام فرستادند چون بر در غار رسید سنکها
افتاده دید راه غار چنانچه دیده بود همچنان نیافت راه را نشناخت باز بر یاران آمد از این حالت خبر کرد یاران تا در غار آمدند حالت دروازه را متغیر دیدند دران وقت که مکسلمینا

بربهم وزدناهم واذ اعتزلتموهم ولکم ربکم ولکم امرکم قرا ابن کثیر بالصلة
قلوبهم اذ — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثير بالصلة مع القصر — وفي رواية قالون

صلی

فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ۝ وَرَبَطْنَا
جوانانی بودند که ایمان آوردند بپروردکار خویش وفزون کردانیدیم ایشان را راه نمونی در دین توفیق وقوی دل کردانیدیم
وتثبیت
عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ
بر مفارقت اوطان چون برخواستند از نزد متغلب کافر پس کفتند پروردکار ما پروردکار آسمانها
وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ
وزمین است هرکز نپرستیم از غیر او هیچ خدایی را بحقیقت
قُلْنَا إِذًا شَطَطًا ۝ هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا
کفته باشیم آنکاه کفتاری بافراط بکفر وابعاد در ظلم ایشان که کروه ما اند کرفتند
ط
مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ
از غیر خدای عز وجل خدایانی چرا نمی آرند برحقیقت آن خدایان حجتی
ط
بَيِّنٍ ط فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
روشن را پس کیست ستمکارتر از آنکه از خود بدید آرد برخدای تعالی دروغ را
وَإِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ
وکفتند بعضی مر بعضی را چون دوری کزیدند از ایشان ونمی پرستیدند مکر خدای را
فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ
پس پناه برید سوی غار تا شما را فرماید برای شما پروردکار شما چیزی از بخشایش خود
وَيُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ۝
وساخته کرداند سوی شما از کار شما اعتمادی را

فتية آمنوا — بالنقل وورش مع ثلثة أوجه
فتية آمنوا — سکت خلف في رواية
قلوبهم اذ — سکت خلف في رواية
والارض — بالنقل وورش
والأرض — بالسکت خلف وفي رواية خلاد
آلهة آلهة — ثلثة أوجه لورش بالإمالة في الوقف
يأتون عليهم — بالإبدال ورش والسوسي بضم الهاء حمزة
فمن أظلم فمن أظلم — بالنقل ورش سکت خلف في رواية
أظلم ممن أظلم — مدغما سوسي غلظ ورش
افترى افترى — بين بين ورش أبو عمرو وحمزة وکسائي
فأووا ينشر لکم — أبدل سوسي بالإدغام سوسي ودوري
من امرکم — بالنقل ورش
من امرکم — سکت خلف في رواية
مرفقا — بفتح الميم وکسر الفاء نافع وابن عامر

که بزرک ایشان بود کفت ربکم أعلم بما لبثتم از روی نمود وتواند بود از دو کروه مذکور دو کروهی غیر ایشان مراد شود بیان آنست چون یملیخا با درم نقره برای خریدن طعام در شهر آمد شهر را بر وضعی دیکر دید چون درون شهر در آمد ودر بازار در آمد دید خلقی را که نکذاشته بودند دید قومی دیکر دید وکلام ایشان بر طریق دیکر شنید طبّاخ دید درم داد طعام طلبید طبّاخ کفت این درم از این شهر نیست از کنجی است مرا بکوی تو از کجا تا نکذارم تا آن کنج نمایی واکر نه ترا بر پادشاه برسانم واز حال تو آکاه کردانم یملیخا کفت هم از این شهر مر دینه روز از این شهر بیرون آمدم باز امروز در آمدم طبّاخ بسیار جهد کرد که سرّ خود بر من بکشا واین کنجی که یافته مرا بنما چون دانست این نخواهد کفت واین راز را از من نخواهد نمفت یملیخا را کرفته روان کرد پیش قاضی شهر آورد ودر آن شهر پادشاهی مسلمان متعبّد دین دار حق کزار بود ودو قاضی داشت اعتماد بر ایشان می نمود چون یملیخا را طبّاخ مذکور پیش قاضی آورد قاضی استغفار از حال او کرد او همان جوابی که پیش طبّاخ کفته بود پیش آورد درمی که نقش آن در زمان نیست روان آن نمی جوید دینه روز از این شهر برده ام باز امروز آورده ام میکوید سخن او بر طریق سخن مجانین مینماید با عقل موافق نمی آید قاضی پیش پادشاه برد پادشاه مردمان را در تحقیق وتفحص حال آورد یملیخا خبر یاران خویش کفت واز قصه ایشان هیچ نه نهفت مردمان دو کروه شدند بعضی را خبر اصحاب کهف از عیسی علیه السلام بعنعنه رسیده بود وایشان آن را یاد داشتند تصد

در آن داشت خواب دید که ایشان از تابوت زرین نا خوش اند تابوت بها چوب ساز کرد وایشان را در آن در آورد کهف را مقبره ایشان ساخت وبنوی مسجدی وعبادت کاهی برای مسلمانان پرداخت وبعضی کویند یملیخا بر پادشاه کفت که یاران خویش را خبر کنم یملیخا بر یاران خویش در غار آمد وایشان را خبر کرد که بر در رنک ما در غار مدت بسیار کذشته است در میان این مدت عیسی مبعوث شد وبسیاران بدو ایمان آورده واو بر آسمان رفته ایشان شنیدند در حال مردند یا چنانچه خفته بودند خفتند وبر هر دو قول روایت کرده اند که ایشان در غار می افزایند ومی بالایند چون عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید ایشان برخیزند وبالشکر عیسی بیامیزند

کردند پادشاه را کفتند وبر سواری باعث کشتند وکروهی که عیسی را تصدیق نکرده بودند ودر یاد داشت این خبر اهتمام ننمودند کفتند این سخن طریق دیوانکان میکوید عاقل در راه متابعت او نبوید پادشاه سواری کرد مسلمانان وکافران برابر او شدند وبر سر غار آمدند یملیخا در غار در آمد وبر یاران خویش آمد حالی که او رایش آمده بوده پیش ایشان باز نمود وکفت ملک سواری کرده ایشان کمان بردند که همان دقیانوس آمده وبرای کرفتن ایشان در آمده یکدیکر کنار کرفتند واز کرفتاری خویش کریستند پادشاه ومردمان در درون غار در آمدند وسوی اصحاب کهف آمدند جانب ایشان شتافتند وایشان را دریافتند از ایشان باز پرس کردند وایشان را در جواب آوردند ایشان قصه خویش کفتند ناکاه قصه ایشان در لوحی که در میان سنکها افتاده بود نبشته یافتند دل بر تصدیق کماشتند ملک کفت قومی که در زمان دقیانوس مرده بودند در زمان من زنده شدند وبعد از سیصد ونه سال باز در جهان پیدا آمدند با ملک هرکه بود مسلمان کشت وبدین اسلام بیوست اصحاب کهف هم در میان که با ایشان حکایت میکفتند ناکاه بیکبار مردند یا چنانچه خفته بودند خفتند پادشاه برای ایشان را تابوتها زرین ساخت وایشان را

هیچ حصاری از سینه ایشان نکذرد و بقوت حصارها کافران بحفاشتند و ویران سازند و بعضی کویند مسلمانان و کافران آمیخته بودند میان خویش صورت اختلاف نمودند کافران خواستند کلیسیا
بر دارند و مسلمانان خواستند مسجد سازند مسلمانان غالب آمدند مسجد کردند نشان اسلام بیدا آوردند معنی اینست پس برانکیختیم وایشان را بعد سیصد و نه سال بیدا کردیم تا بدانیم یعنی تا ظاهر شود
تعلق علم ما بدین که کدام کروه از دو کروهی که در مدت درنک اصحاب کهف در میان خویش اختلاف کردند و خود را در تعیین مهلت در تردد آوردند یا کویند کدام دو کروه از دو کروهی که اخبار عیسی علیه
السلام بمدت مکث اصحاب کهف ایشان رسیده بود کروهی از ایشان اسلام داشت دل بر یاد داشتن آن خبر کماشت کروهی دیکر کافر بود و یاد داشت این خبر اهتمام نمود شمار کرده است و یاد
داشته است مدتی را که درنک ایشان بود و خبر کدام فریق از این دو فریق مطابق واقع نمود نحن نقص علیک نباهم بالحق معنی اینست ما قصه میکنیم بر تو خبر اصحاب کهف بحق براستی
و درستی محقق انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم هدی معنی اینست بدرستی اصحاب کهف بوده اند جوانانی که پروردکار خویش را ایمان آوردند و بدین اسلام تصدیق کردند
و ایشان را هدایت کردیم و در آثار هدی ایشان افزودیم وربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعوا من دونه الها لقد قلنا اذا شططا معنی اینست و ایمان را در دلهاء ایشان مربوط کردانیدیم یعنی عهد ایمانی را در دلهاء ایشان به استواری رسانیدیم و دلهاء ایشان را بر میثاق واثق داشتیم و از زوال بدیرفتن نکاه داشتیم در آن هنکام که در ایستادند و دل بر هدی و ایمان نهادند و بعضی معنی چنین کویند در ایشاء آنکه ایشان در خدمت دقیانوس بودند و در طاعت او ملازمت مینمودند ناکاه سعادت مساعدت کرد و از مخالطت شقاوت بیرون آورد خدای عز و جل را شناختند ربنا رب السموات والارض کفتند یعنی پروردکار ما پروردکار آسمانها و زمین است آفریدکار عالم هموست هرکز از غیر او معبودی نخوانیم و جز او را معبود خویش ندانیم بسوکند یاد میکنیم و بخدای سوکند میخوریم اکر غیر خدای الهی خوانیم هر آینه ما آن هنکام سخنی از حق تجاوز کننده و از حق بیرون رونده کفته باشیم هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه آلهة لولا یأتون علیهم بسلطان بین معنی اینست این کروه اصحاب ضلال یعنی دقیانوس پرستان کروه ما اند کرفته اند از غیر خدای پرستیده شدکان کاهی بر دعوی خویش حجت نکفتند و در دین خویش بیان صحت نجستند اکر حجتی ظاهر دارند چرا نمی آرند و چرا دلیل بر اظهار آن نه می کمارند فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا معنی اینست چون ثابت شد که شریک کردانیدن بتان کذب و افتراست و عبادت اصنام کاری بی دلیل و مبنی بر هواست پس کیست ظالم تر از کسی که افترا کننده است و دروغ بر خدا و شریک کرداننده است کسی را با او بهوا هیچکس ظالم تر از و نبود و ستمکار تر از و نباشد

کهفهمو تقرضهمو وهمو وهمو نقلبهمو کلبهمو علیهمو منهمو منهمو بعثناهمو
تحسبهمو ایقاظا قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَاوَرُ عَن كَهْفِهِمْ
وبیني تو اي محمد آفتاب را چون برآید مایل شود از غار ایشان
ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَت تَّقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ
درجهت دست راست کم باب کهف مواجه بنات نعش است وچون فرو رود قطع کند ایشان را درجهت دست چپ ارباب کهف
وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِّنْهُ ۚ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ ۗ مَن
وایشان در فراخنای اند از غار که مانع نسیم آن نکاه داشتن ایشان در غار بحال خود نیست از دلایل قدرت خدایست هر کرا
يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ
راه نماید خدای تعالی پس او راه یافته است و هر کرا کمراه کند هرکز نیابی تو
لَهُ وَلِيًّا مُّرْشِدًا ۞ وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ
مر او را یاری راه نماینده وپنداری ایشان را بیداران وایشان
رُقُودٌ ۚ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ ۖ
خفتکانند ومیکردانیم ایشان را درجهت دست راست وجهت دست چپ
وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ ۚ لَوِ اطَّلَعْتَ
وسک ایشان کسترانیده بود دوارش خود را پیش در غار اکر دیدی و رسیدی
عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ
بر ایشان هر آینه باز کردی از ایشان حال آنکه کریزان باشی و هر آینه کرده شوی از ایشان
رُعْبًا ۞ وَكَذَٰلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا
بترس وهمچنانکه خوابانیدیم برانکیختیم ایشان را تا پرسش افتد از حال یکدیکر

وتری والوقف جمزة وکسایي وابو عمرو
وتری بین بین ورش وفتح سوسي
تزاور نافع وابن کثیر وابو عمرو
تزور ابن عامر
من آیات الله التقلیل کنبلة ابوعمرو وورش

من آیات الله سکت خلف
من یهد الله مدغم بغیر غنه خلف
فهو المهتدي قالون وابو عمرو وکسایي
ومن یضلل مدغما بغیر الغنة خلف
وتحسبهم نافع وابن کثیر وابو عمرو وکسایي
وتحسبهم ایقاظا سکت خلف
ایقاظا وهم مدغما بغیر الغنة خلف
ذراعیه الاشباع ابن کثیر

لو اطلعت علیهم فرارا ولملئت ولملئت رعبا
التغلیظ ورش بضم الهاء حمزة مدغما بغیر الغنة خلف بالابدال سوسي نافع وابن کثیر ابن عامر وکسایي بضم العین

واذ اعتزلتموهم وما یعبدون الا الله فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ لکم من امرکم مرفقا معنی اینست و در آن هنکام که کذاشتید شما دقیانوس و قوم او را از کافران و آنچه می پرستید
ایشان جز خدای از معبودان سوی غار باز کردید دل بر رحمت خدای دارید پروردکار شما بعضی از آثار رحمت خویش بر شما نشر کند و نظر رحمت در باب شما افکند سودی و منفعتی برای شما آماده
کرداند و شما را به یسر و آسانی برساند و تواند بود که ما در ما یعبدون نافیه بود و ضمیر یعبدون عاید بر فتیه باشد و جمله معترضه دارند برای مدح فتیه بندارند معنی آنست چنین آید و نه
می پرستیدند این فتیه مکر خدا را معبود نمیکفتند مکر حق جل و علا را وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات الشمال معنی اینست
و میدیدی آفتاب را ای محمد یا ای مخاطب غیر معین اکر در آن غار می بودی که میل میکند از غار ایشان در جهتی که خداوند نام یمین است یعنی جهت راستا و در هنکام فرو رفتن میکذرد
و تجاوز میکند از ایشان در جهتی که خداوند نام شمال است یعنی جهت چپا زیرا چه روی آن غار یعنی در او سوی شمال بود و جانب شرق راستا و جانب غرب چپای نمود

آفتاب از جانب راست غار بر آمدی وجانب چپ فرو شدی در هیچ وقتی گرماء او بر ایشان نیفتادی وحرارت او بر ایشان نرسیدی وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ معنی اینست وحال اینست که مقر ایشان در غار مذکور در بلندی و فراخی بود و تنگی جا وعفونت هوا ایشان را مزاحمت نمیمود باد بر ایشان نرسیدی ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ معنی اینست آن یعنی خوارق مذکور با اهتداء فتیه مسطور از علامت قدرت خداست عز وجل ونشانهاء قوت بی انتهاست مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا معنی اینست هر که خدای او را راه نمونی کند پس هموست راه راست یابنده وهر که خدای او را گمراه گرداند پس هرگز نیابی مر او را دوستی راه نماینده وبه مقصد رساننده معنی اینست با هر که حظ کنی کیست که بر کشد سرش ٭ ور سر کس بر آوری دست که را بود بخط ٭ اصحاب کهف راه نمونی کرد راه راست یافتند سوی مقصد دین شتافتند دقیانوس را گمراه کرد باید بمقصد دین نرسانید هیچکسی او را یاری نکرد و براه راست نیاورد وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ

مِنهُمُو لَبِثْتُمُو أَحَدُكُمُو بِوَرِقِكُمُو فَلْيَأْتِكُمُو إِنَّهُمُو عَلَيْكُمُو يُعِيدُوكُمُو مِلَّتِهِمُو عَلَيْهِمُو بِكُمُو أَحَدًا يَرْجُمُوكُمُو بَيْنَهُمُو أَمْرَهُمُو

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثير بالصلة مع القصر

قرأ ابن کثير الصلة في رواية قالون

بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا
میان ایشان گفت گوینده از ایشان چند مدت درنگ کردید در غار گفتند درنگ کردیم

يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ
روزی یا بعض روزی گفتند پروردگار شما داناترست بمدت درنگ شما

فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ
پس فرستید یکی از شما را باسیم شما این سیم را سوی شهر طرسوس

فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ
پس باید که بنگرد که کدام کس از اهل مدینه حلال ترست بطعام پس باید که آرد بشما روزی را

مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا
از آن و باید که دقایق لطف وحیل عایت کند تا او را باز نشناسند ودانا نکرداند بحال شما هیچ کس را

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ
بدرستی که ایشان اگر مطلع شوند وظفر یابند بر شما برزنند شما را بسنگ یا باز گردانند شما را باکراه

فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا وَكَذَلِكَ
در دین ایشان ورستگاری نیابید آنگاه هرگز وهمچنانکه خوابانیدیم وبرانگیزانیدیم ایشانرا

أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ
مطلع کردانیدیم بر حال ایشان قوم ایشانرا تا دانند که وعده خدای تعالی حق است بیعث وآنکه

السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَازَعُونَ بَيْنَهُمْ
قیامت هیچ شک نیست در آن چون منازعت میکردند اهل مدینه در میان خود

رواية قالون
كَمْ لَبِثْتُمْ
حمزة والكسائي وأبو عمرو وابن عامر
يَوْمًا أَوْ يَوْمًا
سكت خلف في رواية
رَبُّكُمْ أَعْلَمُ
سكت خلف في رواية
بِمَا لَبِثْتُمْ
أبو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي
بِوَرْقِكُمْ
أبو عمرو وحمزة وأبو بكر
فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا
بالنقل ورش
فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا
سكت خلف في رواية
أَزْكَى أَزْكَى
حمزة والكسائي وبين بين ورش
فَلْيَأْتِكُمْ
بالابدال ورش وأبو عمرو والسوسي
مِنْهُمُو
اشبع ابن كثير
يُشْعِرَنَّ
بالترقيق ورش
بِكُمْ أَحَدًا
سكت خلف في رواية
إِنَّهُمُ إِنْ
سكت خلف في رواية
أَنْ يَظْهَرُوا
مدغما غير الغنة خلف

معنی اینست و می پنداری ایشانرا بیدار که پلکها کشاده داشتند بینندگان ایشانرا بیدار می پنداشتند ومیگوید ایدیم ایشانرا وحتی که خداوند نام میبرانست یعنی جفت راست وجفت چپ کرداوند نام شمال آنست یعنی جهت چپ آن جهت سلامتی تن واغصا از آسیب زمین وهوا وبعضی گویند هر هفته وبعضی گویند هر شش ماهی میکشت وبعضی گویند هر چهار سالی وبعضی گویند هر هفت سالی از پهلو به پهلو میبرفتند واسناد تقلیبهم اسناد مجازی است ومراد تقلیب فرشتگان بامر خداست وحال اینست که سگ ایشان بازوهاء خویش بر در غار و بعضی گفته در زمینی که پیش در غار بست بود برین صفت مراقب ومحافظ میمود لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا معنی اینست اگر مطلع بر حال ایشان شوی روی گردانی از ایشان که بگریخته روی وهر آینه پر کرده شوی از رعب این جوانان وترسناک گردی از هیبت ایشان بعضی گویند ایشان هیبت سبب آن بودند که درازی ناخنها وسبلت ایشان وکشادگی چشمها بصورت عجیب میبودند وبعضی گویند خدای تعالی در ایشان هیبتی داشته است و رعب ایشان در دل کاشته است ... تفصیل معلوم نیست ... کسب ... معنی ... کرده اند معاویه وابن عباس رضی الله عنهما در زمین روم بغزایی میرفتند در غار اصحاب کهف رسیدند معاویه جماعتی را در غار فرستاد جماعتی را منع کرد ابن عباس با مر معاویه در غار رفتند هیبت زد هر هلاک گشتند وبعضی گویند بادی گرم بوزید که کار ایشان تهلک انجامید وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ

شما داناترست بمدتی که شما در غار درنگ کرده اید ویطعام وآب خفته ماندید پس یکی را با این نقره که دارید بفرستید بطعام از بازار بیارانید پس کو فرستاده مذکور نگه کند وبر طبلخان مدینه نظر افکند که از ایشان طعام که اطهر است وخوشتر است وارزان ترست پس کو از آن طعام رزق شما بیارد و در خرید

يَرْجُمُوكُمْ أَوْ عَلَيْهِمْ حَقٌّ وَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ
سكت خلف في رواية — بضم الهاء حمزة — مدغما غير الغنة خلف — سكت خلف في رواية

فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا معنی اینست چون در رهدی ایشان افزودیم ودل ایشانرا بایمان مربوط کردانیدیم وایشانرا خوابانیدیم واز دقیانوس رهانیدیم همچنان برانگیزانیدیم وبیدار کنیم تا میان خویش یکدیگر بپرسند وبمعرفت قدرت خدای پرزنده داشتن در مدت مدید بی طعام وآب برسند بعد از آن آنچ ایشان میان خویش یکدیگر سوال کردند ودر حین پرسش آوردند ذکر آن کرد وسوال وجواب را در بیان آورد وگفت قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ یعنی گفت گوینده از ایشان چند مدت درنگ کرده اید ودر غار خفته مانده اید بعضی از ایشان گفتند یکروز یا بعضی اندوری درنگ کرده وهمین مقدار مدت درون غار مانده ایم چه ایشان در وقت برآمدن آفتاب درون غار در آمده بودند وآخر وقت روز بود که بیدار شدند مدت مکث یکروز دانستند لَبِثْنَا يَوْمًا گفتند چون بر آفتاب نظر افتاد که هنوز فرو نرفته است أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گفتند وبعضی دیگر چون درازی ناخنان ودرازی موهاء خویش دیدند کمان قلت مکث نه پسندیدند گفتند پروردگار

نمي كند وخود را در غلطت ودرشتي نيفكند ونجز شما كسي را علم ندهد وبرسيد او ودر حال ما دل ننهد زيرا كه بدرستي ايشان اكر بر شما مطلع شوند شما هم را بسنك بسار كنند يا شما در ملتي كه داشتيد شمارا در ان ملت باز كردانند وشما چون در ملت ايشان باز كرديد هركز فلاح نيابيد رستكار نشويد وكذلك اعثرنا عليهم ليعلموا ان وعد الله حق وان الساعة لا ريب فيها اذ يتنازعون بينهم امرهم فقالوا ابنوا عليهم بنيانا ربهم اعلم بهم قال الذين غلبوا على امرهم لنتخذن عليهم مسجدا معني اينست وچنانچه خوابانيديم وازخواب بيدار خويش برانكيزانيديم همچنان برحال ايشان مطلع كردانيديم وبمبعوث شدن ازخواب كه مشابه موت بود اكاهانيديم تا بدانند كه وعد خداي بيعث بعد ازموت حق است وبدرستي كه قيامت آمدني است وعد او صدق است بي شبهه شديست مطلع كردانيديم در آن وقت كه ايشان منازعت ومذاهب برخلاف يكديكر بيايي آوردند بعضي ميكفتند بعث نخواهد بود وقيامت روي نخواهد نمود وبعضي بعث ارواح بغير اجساد ميكفتند وبعضي بر بعث ارواح واجساد چنانچه مذهب حق است ميرفتند يا اختلاف در دين بود كه كافران ميكفتند

أمرهم عليهم أمرهم عليهم رابعهم سادسهم كلبهم ثامنهم بعدتهم فيهم منهم

ربهم أعلم بهم يعلمهم الا تمار فيهم الا — قرا ابن كثير بالصلة — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر — وفي رواية قالون

أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ

كار اصحاب كهف يا كار نامه اند يا ميت مسلم يا كافر — پس كفتند اهل مدينه — بنا كنيد — برايشان بنايي — پروردكار ايشان داناترست بحال ايشان

قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ

كفتند — آنانكه غالب بودند — بر اسلام كار اصحاب كهف — هر آينه بسازيم — برايشان نزديك كهف

مَسْجِدًا ۝ سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ

مسجدي — زود بود كه كويند ايشان سه شخص اند — چهارم شان — كلب شان بود

وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ

وكويند ايشان — پنج تن بودند — ششم شان — كلب شان بود — از كمان بجد پوشيده

وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي

وكويند مسلمانان ايشان — هفتم بودند — وهشتم شان كلب شان بود — بكو پروردكار من

أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ۝ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ

داناترست — بشمار ايشان — نداند عدد شان — مكر اندكي كه مسلمانان بودند — پس جدال مكن با يهود در كار اصحاب كهف

إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ۝

مكر جدالي — ظاهر بطريق قصه نه بطريق الزام در تصديق آن — وفتوي مطلب در كار اصحاب كهف چه ما ترا بر آن مطلع كردانيديم — از يهود — هيچ كس را

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ۝ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ

ومكوي البته — هيچ چيز را كه بدرستي كه من كننده ام آنرا در زمان استقبال — فردا — مكر كه آنرا مقرون كرداني

اللَّهُ وَاذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ

بمشيت خداي وكويي كه انشاالله — وياد كن پروردكار خود را باستغفار وتسبيح — چون فراموش كردي انشاء الله كفتن را — وبكو شايد

ولا تقولن لشايء اني فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله روايت كرده اند اهل كتاب مشركان را كفتند كه محمد را از شان روح وقصهٔ اصحاب كهف وقصهٔ ذوالقرنين بپرسيد اكر بيان يكي را توقف دارد ودو ديكر را در بيان آرد او را پيغمبر بدانيد مشركان از پيغمبر صلي الله عليه وسلم پرسيدند پيغمبر عليه السلام در اخبار ايشان وعده بفردا كرد وانشا الله تعالي بر زبان نياورد وحي پانزده روز وبعضي كويند چهل روز موقوف كشت واعلام مسول در تنك پيوست پيغمبر صلي الله عليه وسلم را دشواري پيش آمد ودر دل ناخوشي عظيم در آمد مشركان تكذيب كردند ودر معرض خلف وعده آوردند بعد پانزده روز يا بعد چهل روز اين آيت نازل كشت وسبب توقف وحي بيان پيوست معني اينست وهر آينه مكو مر چيزي را بدرستي كه من كننده ام آنرا فردا يعني در زمان آينده مكر در حالهٔ

قل ربي اعلم بعدتهم ما يعلمهم الا قليل معني اينست بكواي محمد پروردكار من داناترست بشمار ايشان نميداند ايشان را وشمار ايشان را مكر اندكي از مردمان قولي كه معتمد بر وحي خداي است حق بود وصواب باشد ابن عباس رضي الله عنه كفت يكي از جملهٔ آن قليل كه ايشان را وعدد ايشان را ميداند منم عدد ايشان را بتحقيق ميدانم كه اصحاب كهف هفتند هشتم ايشان سك ايشانست ابن عباس عدد ايشان را ابدانند وعلي تعين عدد ايشان نتوانند مكر بخبر واسماع آن از پيغمبر عليه امير المومنين علي كرم الله وجهه كفت اكملها فلا تمار فيهم الا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم منهم احدا معني اينست چون ترا علم بعدد اصحاب كهف بوحي آمد وبشمار ايشان علم باعلام خداي جل وعلا پس در شان ايشان ستيزه مكن مكر ستيزهٔ ظاهر كه ايشان در آن معارضه نتوانند كرد وترا در منازعت ومناقشت نتوانند آورد وازايشان ميرس واستفتا مكن در شان اصحاب كهف از ايشان هيچ يكي را نه سوال عناد كه در جدال اندازد وترا با ايشان مجادل ومنازع سازد ونه سوال استرشاد واستعلام كه از ايشان استرشاد چه نسبت بود واستعلام چه ملايم ايشان

كه مقرون باشد بذكر مشيّة خدا يعني بدين كه انشا الله كوبي وبرين طريق بر تقدير عدم وقوع تعلق صيانت از كذب جوبي وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ معني اينست وياد كن پروردكار خويش را يعني انشاء الله
بروجه تبرّك برطريق قضا فايت بيار جون فراموش كني بترك بانشا الله در كفتن اني فاعل ذلك غدا در هنكام اخبار نه بروجه تغيّر كه آن موصول لا روا باشد مفصول لا روا بدوجه تصرف جون بسكون
ثابت شود بانشاء الله زجرآن متغير ومتبدل نكردد وَقُلْ عَسَى اَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِاَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا معني اينست وياد كن اي محمد جون فراموش كني وبكو اميد وارم كه رهنموني كند مرا پروردكار من
رهي عجيبي ودليلي عظيمي كه نزديكتر است از خبر اصحاب كهف از روي راه نيك يافتن وبسوي هدي شتافتن چه خبر از مغيبات ومعظمات معجزات برتر از خبر عجيب اصحاب كهف است كه پيغمبر را داد
وعلم پيشينيان وپسينيان برخاطر ميمون ودل همايون او كشاد يا كويند هذا اشارتست سوي منسي معني چنين آيد وياد كن خدا را جون چيزي فراموش كني وبكو اميد دارم كه ره نمايد پروردكار

كَهْفِهِمُو رَبُّهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا ۝
كه راه نمايد مرا پروردكار من آنچه نزديكتر وروشنتر از دلايل بر نبوّت من بر راه راست
وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا
ودرنك كردند در غارشان سيصد سال وزيادت شدند
تِسْعًا ۝ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ
نه سال ديكر بكو خداي تعالي وتقدّس داناترست بدانچه درنك كردند چنانكه از آن اخبار فرمود مراوراست اسرار پوشيده آسمانها
وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ
وزمين چه بيناست باو وچه شنواست نيست مراهل آسمان وزمين را از غير او
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ۝ وَاتْلُ
هيچ ياري وانباز نكرداند در فرمان خود هيچ يك را وبخوان
مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ
آنراكه وحي فرستاده ميشود سوي تو از نامه پروردكار تو هيچ تغييركننده نيست
لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۝
احكام اورا وهركز نيابي از غير او هيچ پناه جايي
وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ
وشكيبايي فرماي نفس خود را با آنانكه مي پرستند پروردكار خويش را بامدادان
وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ
وشبانكاهان ميخواهند رضا وطاعت خداي را وبايد كه تجاوز نكند دو چشم تو از ايشان

أَنْ يَهْدِيَنِ
مدغما غير الغنة خلف
أَنْ يَهْدِيَنِي
في الوصل نافع وابو عمرو وفي الحالين ابن كثير
ثَلَثَ مِائَةِ
حمزه وكسائي
أَعْلَمُ بِمَا
مدغما سوسي
وَالَارْضِ
بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
مِنْ وَلِيٍّ
مدغما غير الغنة خلف
مَا أُوحِي
ثلثة اوجه لورش
مُبَدِّلَ لِّكَلِمَاتِهِ
مدغما سوسي
بِالْغُدْوَةِ
بضم الغين وسكون الدال وفتح الواو ابن عامر

من هر چيزي كه نزديكتر است از چيزي كه فراموش كشته وبنسيان پيوسته از رهنموني كردن وبر راه راست آوردن وبنيل مقصود بهره مند كردانيدن وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا معني اينست اصحاب كهف در غار خويش سيصد سال درنك نمودند وبر سيصد سال نه سال ديكر افزودند قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا روايت كرده اند كه اهل كتاب در عدد درنك ايشان در غار مضمون اين خبر را مخالف شدند بعضي كم وبعضي زيادت كردند قل الله اعلم بما لبثوا براي تحقيق اين خبر وارد كشت ومدت مذكور بحقيقت بپيوست واين تقدير كه لبثوا في كهفهم ثلثماية سنين وازدادوا تسعا اخبار خداي باشد واكر لبثوا تا آخر حكايت وَلَا تُشْرِكْ بالخطاب والجزم ابن عامر از مقول اهل كتاب وبيان اختلاف ايشان بود اين آيت رد ايشان دارند وجمله بر هر دو وجه مستانف پندارند وبر تقديري كه جمله ولبثوا في كهفهم تا آخر قول الله است اين جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حين يخالفون ذلك وبر تقديري كه جمله ولبثوا في كهفهم قول اهل كتابست اين جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حين يقولون ذلك معني اينست بكو اي محمد خداي بمدت لبث داناترست خبر او بقبول سزاوارترست لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ معني اينست خداي داننده ترست مر مدت لبث ايشانرا كه مراوراست علم آنچه غايبست از امور آسمانها وزمين بعلم قديم خويش عالم است بخفيات آن وايشان أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ معني اينست چه بيناست خداي وچه شنواست او بيند آنچه كسي نتواند ديد بشنود آنچه كسي نتواند شنيد مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ معني اينست نيست مراهل آسمانها وزمين را از غير خداي وليّي كه متولي باشد مر امري از امور آن واين وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا لا يشرك بصيغه نفي مضارع غايب وبصيغه نهي حاضر

در ايمان سابق شده اند ودر دين اسلام بيش از ما در آمده اند وسوي مجلس تو شتافته اند جايي ومقامي يافته اند مارا از ايشان ننك مي آيد ومخالطت با ايشان ذلت شمارد تو كه مارا سوي خويش ميخواني اكر از ايشان روي بكرداني از مجلس باز داري وبا ما در مجلس نياري ما بتو ايمان آريم

وخود را بتو سپاريم همه كار تو راست آيد وهمه فراخي وبهجت روي نمايد آيت وَاصْبِرْ نَفْسَكَ نازل كشت وتنبيه پيغمبر صلي الله عليه وسلم بحصول پيوست
معني اينست وحبس بكن اي محمد نفس خود را با كساني كه پروردكار خود را در بامداد وشبانكاه ميخوانند ومسكنت وفقر را برتر از ثروت وغنا ميدانند
رضاي او ميجويند ذات او ميخواهند وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا روايت كرده اند چون كافران مذكور آيت واصبر نفسك تا آخر
شنيدند دور كردن پيغمبر ايشان از مجلس خويش نا ممكن ديدند يك مرتبه تنزل كردند واين خواهش پيش آوردند كه اكر حضور ايشان در مجلس باشد
توجه تو سوي ما بود پيغمبر عليه السلام ميل دل سوي ايمان اغنيا بود ودل پيغمبر عليه السلام سوي اسلام ايشان رغبت مينمود كه ايشان سر اشد

از اشراك خوانند وبرحسب اختلاف قراءة معني مختلف دانند بر قراءة نفي عطف است بر له غيب السموات معني چنين آيد وشريك نميكرداند خداي عز وجل در حكم خويش هيچ كس را حكم او
حاكم بحق همو ست وبر قراءة صيغه نهي حاضر عطف است بر قل معني چنين بود وشريك مكردان هيچكس را در حكم خداي عز وجل ونهي پيغمبر عليه السلام بنظر در تحقق
عصمت واهتدا جانچه در لا تدع مع الله الها آخر تحقق شده ودر لئن اشركت ليحبطن عملك آمده يا بروجه تعريض از امّت بود وتعريض مذكور بر طريق آذيتني
بروجه مجاز باشد وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا معني اينست وبخوان يا كويند بس روي بكن آنچه سوي تو وحي كرده شده
در حاله كه از پروردكار تو آمده نيست بدل كننده مر كلمات كتاب او وكسي آنرا انكار نتواند وهركز نيابي از غير او پناهي كه بدو ميل كني وخود
وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ روايت كرده اند رؤساء مكه فوقيت بر فقرا جستند پيش پيغمبر عليه السلام

تو انکراند متابعان بسیار دارند با ایمان آوردن ایشان بسیاران ایمان آرند این میل سوی دین بود لیکن رونق دنیا نیز ملحوظ مینمود این آیت نازل گشت ترك توجه بیغمبر صلی الله علیه وسلم
سوی فقرا که مسؤل کافران بود بمنع بیوست ولا تعد نهی غایب است عیناك فاعل اوست زینة الحیوة الدنیا مفعول است مر ترید بحذف دو مضاف ای ترید صحبة اصحاب زینة الحیوة
الدنیا وجمله تریدحال است جمله ولا تعد عیناك عطف است برجمله واصبر نفسك معنی اینست و مگذر دو چشم تو از دیدن روی درویشان و مگردان روی خویش
از ایشان درین حال که میخواهی صحبت اصحاب زینة دنیا و اعراض میکنی از الفت ارباب مکنت اخری ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره فرطا معنی اینست و اطاعت
مکن کسی را که دل او را از یاد خویش غافل گردانیده ایم و پس روی کرده است هوای نفس خود را و او را بر حسب هواء او بکام دل رسانیده ایم و هست کار کسی که دل او غافل است
ومتبع هواء نفس وخطاء دل است بتفریط یا افراط پیوسته یعنی کاری که در و تقصیر رفته

ربکم بهو لهو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

تريد زينة الحيوة الدنيا ولا تطع من اغفلنا قلبه
حال آنکه خواهی آرایش زندگانی این جهان را و فرمان برداری منمای آنرا که غافل کردانیدیم دل او را
عن ذكرنا واتبع هويه وكان امره فرطا
از یاد ما و متابعت نموده رای باطل خود را و بود کار او گذشته از حد صواب
وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن ومن شاء
و بگوی این دین حق راست از پروردگار شما پس هر که خواهد گو ایمان آر و هر که خواهد
فليكفر انا اعتدنا للظالمين نارا احاط بهم
گو کافر شو بدرستی ما ساخته ایم برای ستمکاران آتشی را که گرد ایشان در آمده است
سرادقها وان يستغيثوا يغاثوا بماء كالمهل
سراپرده آن و اگر فریاد خواهند از غایت عطش فریاد رسند ایشان را به آبی چون مس گداخته
يشوي الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا
که بریان کند رویها را بد آشامیدنی آن و بد تکیه جایی آن
ان الذين امنوا وعملوا الصالحات انا لا نضيع
بدرستی که آنکسان که ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو بدرستی ما ضایع نگردانیم
اجر من احسن عملا اولئك لهم جنات عدن
مزد آنکس که نیکو کرداند کردار را آنان مر ایشان راست بوستانهای عدن نام
تجري من تحتهم الانهار يحلون فيها من اساور
که رود از فرود مکان ایشان جویها زیور بر کنند ایشان را در آن جنات از دست و

تريد زينة — بالادغام سوسی
الدنيا — بالامالة حمزة والكسائي
من اغفلنا — بالنقل ورش
هويه هوية — حمزة والكسائي
فمن شا — بالابدال
فليؤمن — بالابدال ورش
ومن شاء — بالامالة
فليكفر انا — بالنقل ورش
للظالمين نارا — بالادغام سوسی
نارا احاط — بالنقل ورش
وان يستغيثوا
بئس امنوا — بالابدال ورش

من احسن — بالنقل ورش
من احسن — سكت خلف في رواية
تحتهم — بضم الهاء والميم حمزة والكسائي
تحتهم — بكسر الهاء والميم ابو عمرو
الانهار من — سكت خلف وفي رواية خلاد
اساور — بالنقل ورش
اساور — بالترقيق ورش

ومعد گشته برای تعذیب کفار و تهدید فجار آبی است کار آتش کند و خورند کان را در سوز و تاب افکند ان الذين امنوا وعملوا الصالحات انا لا نضيع اجر من احسن عملا
معنی اینست بدرستی آنانکه ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند جزا داده خواهند شد و با جر جزا خواهند پیوست بدرستی ما اجر نیکوکاران ضایع نکنیم و ذره ذره اعمال
حسنه را جزا و ثواب بدهیم اولئك لهم جنات عدن تجري من تحتهم الانهار يحلون فيها من اساور من ذهب ويلبسون ثيابا خضرا من سندس واستبرق
متكئين فيها على الارائك معنی اینست ایشان یعنی کسانی که گرویدند و اعمال صالحه کنند مر ایشانراست بهشتهایی که محل اقامت و قرار بود که فرود
خانهای ایشان جویها روان باشد آراسته کرده شوند در جنان بفضل رب العالمین از دست و رنجهاء زرین و جامهاء سبز از دیباء باریك و سطبر بوشند بر تختهاء زرین نشسته

وبر تکاهای آن تکیه کنند نعم الثواب وحسنت مرتفقا معنی اینست نیکو ثوابی است بهشت که بقا دارد و روی فنا نمی آرد و نیکواست بهشت از آن روکه جای جمع شدن رفقاست یا از آن روکه عشرت گاه و منفعت جاست یا از آن روکه قرارگاهست ملجا و پناه هست واضرب لهم مثلا رجلين جعلنا لاحدهما جنتين من اعناب وحففناهما بنخل وجعلنا بينهما زرعا واضرب لهم مثلا معترضه است رجلين بدل است از مثلا جمله جعلنا با متعلقات خویش صفت است مر رجلين وحففناهما عطف است بر جعلنا وجعلنا بينهما عطف برجمله سابقه معنی اینست وبیاکن ای محمد مر ایشان را یعنی کافران و مؤمنان را مثلی مثل دو مردی که در زمان گذشته بودند و بعضی گویند دو شریک بودند دو نفر در حرفت آهنگری شریک شدند بدین حرفت هشت هزار دینار حاصل کردند و بعضی گویند دو برادر بودند از پدر مبلغ مذکور را بوجه میراث یافتند هر یکی را چهار هزار دینار آمد یکی حصه خود را در مصالح دنیا صرف کرد و دوم حصه خویش را در تصدق و تحصیل ثواب اخروی در خرج آورد و مفلس گشت و باحتیاج مؤنت برادر را یا شریک بنوشت گردانیده بودیم برای یکی از ایشان که مال خود در منافع دنیا صرف کرده بود دو بستان از انگور ستان خوب و آن دو بستان را بدرختان انگور گرد گرفته بودیم و گردانیده بودیم میان این دو بوستان کشتهاء حبوب و مزارع مرغوب کلتا الجنتين آتت اکلها ولم تظلم منه شيا وفجرنا خلالهما نهرا وكان له ثمر معنی اینست هر دو باغ خورش خویش را یعنی بر و بار از انواع ثمار آورد و از بر و بار خویش چیزی کم کرده و میان آن دو بوستان جوی بیرون آوردیم و آب در آن جوی روان کردیم و بوده است مر آن مرد را میوه بسیار از اصناف و انواع بی شمار فقال لصاحبه وهو يحاوره انا اكثر منك مالا واعز نفرا فقال لصاحبه عطف است بر كان له ثمر وجمله وهو يحاوره حال است جمله انا اكثر منك مالا مقول قال است واعز نفرا عطف است بر اكثر معنی اینست پس گفت مر صاحب خویش را یعنی برادر یا شریک را و حال این بود که با او محاوره میکرد و مقدمات مناظره می آورد که من از تو از روی مال اوفر و اکثرم و از روی نفر اقوی و اقدم ودخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبيد هذه ابدا وما اظن الساعة قائمة ودخل

رکوع

قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون لهمو

ذهبو
مدغما غير الغنة خلف

سندسو
مدغما غير الغنة خلف

متكين
كالياء في الوقف حمزة

متكئين
ثلثة او حركة لورش

الارايك
بالنقل ورش

الارائك
سكت خلف في رواية خلاد

من اعناب
بالنقل ورش

من اعناب
سكت خلف في رواية

بنخلو وكلتا
مدغما غير الغنة خلف
وكلتى حمزة والكسائي

كلتا
وبالامالة المحضة ابو عمرو ودوري في رواية

آتت اكلها
بالنقل ورش

آتت اكلها
سكت خلف في رواية

اكلها منهو
نافع وابن كثير وابو عمرو
اشبع ابن كثير

شيا وشيا
مدغما غير الغنة خلف
بالوجهين

شيا شيا
سكت خلف في رواية
بالنقل وبالادغام في الوقف حمزة

مِن ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ

از زر و پوشند جامهای سبز را از دیبای تنک

وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ ط نِعْمَ

و دیبای ستبر حال آنکه تکیه زده باشند در آن جایها بر تختهای آراسته نیکا

الثَّوَابُ ط وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ۝ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا

پاداش آن نعم جنت و چه نیکوست از آن که تکیه جایی بود و بیان کن برای ایشان داستان

رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ ط

دو مرد را که بدید کردیم برای یکی از آن دو بوستان از انگورها

وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ۝

و محیط گردانیدیم بآن دو بوستان خرما بنان را و بدید کردیم در میان آن دو بوستان کشت را

كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا

هر دو بوستان دادند بار خود را و نقصان نکرد از آن بار هیچ چیز را

وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا ۝ ج وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ

و روان گردانیدیم در میان آن دو بوستان جوی آب و بود مر صاحب بوستان را میوها پس گفت

لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا

مر آن مرد دیگر را که مؤمن بود و حال آنکه آن کافر مراجعت مینمود با مؤمن در سخن بطریق مفاخرت من بیشترم از تو بمال ج

وَأَعَزُّ نَفَرًا ۝ وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ

و غالب ترم بحشم و اولاد و در آمد در بوستان خود و حال آنکه او ستمکار بود بر خود بکفر و عجب

نهراو
مدغما غير الغنة خلف

ثمر
بضم الثاء والميم نافع وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي

ثمر
بضم الثاء وسكون الميم ابو عمرو

فقال لصاحبه
مدغما سوسي

وهو
قالون وابو عمرو وكسائي

يحاوره
بالترقيق ورش

انا
الاثبات في الوصل نافع

مالا و
مدغما غير الغنة خلف

وهو
قالون وابو عمرو وكسائي

جنته عطف است بر قال و افراد جنته بعد آنکه جعلنا له جنتين گذشته از جهت آنست که او در یکی از دو در آمده بود نه در هر دو که در آمدن در هر دو بیک دفعت ممکن نیست یا گویند جنت مذکور یکی بود از جهت فصل بجوی روان دو جنت داشت تثنیه کرد و یا گویند دو جنت را یک دیوار بود از جهت اتحاد دیوار صیغه واحد آورد و جمله وهو ظالم حال است یا معترضه است برای نکوهش او و جمله قال ما اظن معلله است مر ظالم را یا مستانفه است در جواب ماذا قال حین دخل الجنة و جمله ما اظن ان تبيد هذه ابدا مقول قال است و ابدا ظرف است معنی اینست و صاحب بوستان آمد و در بوستان خویش در آمد و او بر نفس خویش ظالم بود فناء دنیا و قیام قیامت را انکار مینمود گفت گمان نمی برم که این بوستان هلاک شود یعنی هلاک او همیشه منتفی بود و همچنین در شان این که قیامت قایم شدنی است گمان من منتفی است

وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا لام موطیه قسم است بر شرط درآمده جزاء شرط را اندوی لفظ جواب قسم کرداینده واز روی معنی جزاء شرط داشته وجمله
عطف است بر مقول قال لصاحبه معنی این است وبسوگند یاد میکنم که اگر سوی جایگاه پروردگار خویش بازکرداینده شوم هرآینه هرآینه چیزی راکه بهتر است ازبوستان دنیا از روی
جای بازگشت بیابم واوین سخن از آن جهت گفته که خود را بمرتبه میداشت وبگمان فاسد خویش را از اهل بهشت می پنداشت قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ
مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا قال جمله مستانفه است درجواب ماذا قال صاحبه حین قال صاحب البستان ذلك اكفرت استفهام برای انکار بروجه توبیخ است
ای لم یکن ینبغی لك ان تکفر بالذی خلقك من تراب این جمله مقول قال است وهو یحاوره حال است بالذی جار ومجرور متعلق است بکفرت ثم سویك عطف است بر خلقك رجلا تمییز است

ابدا وما قائمة وخيرا منها قال له وهو يحاوره سويك سويك

مدغما غیر الفه خلف — بالترقیق ورش — مدغما غیرالفه خلف — نافع وابن کثیر وابن عامر — مدغما لیبی — قالون وابوعمرو وکسایی — بالترقیق ورش — بالامالة حمزة والکسائی — وبین بین ورش ذی روایة

قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَٰذِهِ أَبَدًا ۝ وَمَا أَظُنُّ
گفت گمان نمی برم که فانی ومعدوم شود این جنت هرگز وگمان نمی برم
السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ
قیامت را برخواسته وهرآینه اگر بازکرداینده شوم سوی پروردگار من هرآینه بیابم
خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ۝ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ
بهتر ازین بوستان جای بازگشتنی گفت مراورا آن مرد دیگر که مؤمن بود
يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ
مراجعت مینمود با او در سخن ای کافر شدی با نکار قیامت بانکه آفرید ترا از خاك
ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ۝ لَٰكِنَّا هُوَ اللَّهُ
پس از آب مرد که پس تمام خلق کرداینده ترا رسیده لیکن من کار آنکه خدای تعالی
رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ۝ وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ
پروردگار منست وانباز نمیکرم باپروردگار خود هیچ کس را وچرا نه چون درآمدی
جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ۚ إِنْ
دربوستان خود گفتی کار آنست که خواست خدای تعالی هیچ توانایی واعتماد نیست مگر تایید خدای اگر
تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ۝ فَعَسَىٰ رَبِّي
می بینی مرا که من کمتر از توام بخواسته وفرزند پس شاید که پروردگار من
أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا
که دهد مرا بهتر از بوستان تو وفرستد برآن بوستان تو

لكنا بي — اذ دخلت — جنتك قلت — ما شاء الله — ان ترني — انا اقل مالا و — فعسى فعسى — ربي ان يؤتين — يؤتين يؤتيني — خيرا

در روزی پس نتوانی مرا او راجستن ودل در طلب او داشتن حاصل آنست اگر مرا فقیر می بینی وخود را
غنی میدانی خدای قادر است قضیه بر عکس کند وهیچ نتوانی شعر ولاتهن الفقیر علك ان
تخفض یوما والدهر قد رفعه وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ
عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا

وبپروردگار خویش هیچ یکی را شریك نمیکردانم وهیچکسی راهمتاء او نمیدانم وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا
فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا معنی اینست
چون دربستان درآمدی چرا سپاس وثناء خدا نگفتی ما شاء الله ولا قوة الا بالله نگفتی یعنی آنچ خدای خواسته است شدنی است وآنچه بمشیت او بپیوسته است آمدنی است
نیست قوت هیچکسی را مگر بتقویت خدا اگر به بینی مرا که منم اندکتر از تو از روی مال وولد پس امید دارم پروردگار من مراچیزی بهتر از بوستان تو بدهد یا برین
بوستان آفتی شمار کرده بلایی مقدر گشته از آسمان بفرستد پس بگردد این جنت زمین هموار لخشان که از لخشانی پای رونده در وی بلغزد یا بگردد آب آن بوستان در زمین

ولیکن یا وتا خوانند معنی یکی دانند واحیط بثمره مجازست از اتلاف ثمر که چون دشمن کسی را گرد بگیرد و برو قادر شود در هلاک آرد احیط بمعنی هلک عطف باشد بر یصبح
وتواند بود که حال بود بتقدیر قد فاصبح عطف است بر احیط یقلب کفیه خبرست مر اصبح را وتقلیب کفین یعنی دست بر دست مالیدن که در عادت علامت پشیمانی
است کنایت از پشیمان ونادم شدن است علی ما انفق متعلق است به یقلب کفیه که بمعنی تندم است فیها ای فی تلک الجنة انما بها و ریعها وجمله وهی خاویة علی عروشها
حال است خاویة ای ساقطة وجمله یقول عطف است بر یصبح یا لیتنی بحذف منادی است ای یا قوم لیتنی وجمله مقول یقول است وجمله ولم تکن له فئة حال است از ضمیر
یقول ینصرونه صفت است مر فئة وجمله وما کان منتصرا عطف است بر لم تکن له فئة یا عطف است بر یقول معنی اینست وگرد گرفته شد بمال صاحب بستان وتلف کرده شد پس گشت برین صفت که کف دستها را می کرد ودست بر دست از پشیمانی می مالید بر آنچه نفقه کرد در بالودن وافزودن بستان وحال اینست که میوهاء آن بستان افتاده است بر عروش آن یعنی بر چوبهایی که زیر درختان آن بستان داشته اند تکیه شاخهاء آن ساخته اند عروش بر زمین افتاده میوها بر آن ساقط شده وبگوید ای قوم کاشکی که شریک نمیکردانیدم بپروردگار جل وعلا هیچ یکی را از شرکا تا آفت نزدی واین حال پیش نیامدی ونبوده اند مر او را گروهی که او را یاری دهند بستان او را از رسیدن آفت باز دارند ونبوده است او نصرت یابنده واز کسی داد خواهنده هنالك الولایة لله الحق هو خیر ثوابا وخیر عقبا معنی اینست آنجا یعنی در مقام غلبه مؤمن ضعیف بر کافر قوی وغلبه مسلمان فقیر بر کافر غنی که مثل مذکور متضمن آنست وکلام مسطور مشتمل بر آنست ولایت مر خدای را که حق است وتصرف او درست وصدق است جز او ضعیف را بر قوی که غلبه دهد وغیر او عاجز را که یاری دهد او یعنی خدای عز وجل بهترست از روی ثواب وبهترست از روی عاقبت وما وتواند بود که هنالك اشارت سوی مقام عجز ودرماندگی باشد که قصه صاحب بستان مذکور متضمن آنست معنی چنین باشد در مقام عجز ودرماندگی ولایت مر خدا دوستی ویاری دهی مر حق جل وعلا است جز او کسی یاری نتواند داد ودر نجات

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ۙ أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا
از آسمان پس گردد آن بوستان زمینی بی نبات یا گردد آب آن بوستان
غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا ۝ وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ
بزمین فرو شده پس هرگز نتوانی مر او را جستن وناچیز گردانیده شد میوه آن کافر پس بامداد
يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ
بر میگردانید هر دو پنجه خود را از پشیمانی وتحسر بر آنچه خرج کرده در آن بوستان وآن افتاده بود
عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا
بر ستونهای آن ومیگفت ای کاشکی من انباز نگردانیدمی با پروردگار من هیچ یکی را
وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا
ونه مر او را گروهی که یاری نمایند او را از غیر خدای عز وجل ونبود
كَانَ مُنْتَصِرًا ۘ هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ ۚ
باز داشته بقوت خود از عذاب خدای در آن مقام که هیچ نصرت نبود رتبت نصرت مر خدای راست سزاوار خدایی بود
هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ۝ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ
او بهترست بثواب دادن وبهترست بعاقبت حمیده ارزانی داشتن مر مؤمنان را وبیان کن برای ایشان داستان
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ
زندگانی این جهان را چون آبی که فرو فرستادیم آن را از آسمان پس آمیخته شد بسبب آن
نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ ۗ وَكَانَ
رویانیدنهای زمین پس گشت گیاه ریزه خشک که متفرق گرداند آن را بادها وهست

فئة منتصرا الولایة الحق خیر ثوابا وخیر عقبا الدنیا الدنیا کماء انزلناه
کماء انزلناه انزلناهو من السماء من السما من السما الارض الارض فاصبح الر

نتواند گشاد وتواند بود که هنالك اشارت بر آخرت باشد معنی چنین آید آنجا یعنی در آخرت ولایت مر خدای راست دوستی ویاری دهی مخصوص بحق جل وعلا است کسی
در کار کسی ولایت نبود ودوستی کسی سود نکند واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح هشیما تذروه الریاح
معنی اینست وپیدا از برای کافران را که فخر بحیوة وباموال واسباب دنیا میکنند وبناز ونعیم او می نازند وخرد حیوة دنیا را شبیه آن بیخواند حیوة دنیا همچو گیاهی است
که حاصل آید از آبی که آن را از آسمان فرستادیم ودر وی خاصیت رویانیدن نبات نهادیم تا ظهور یافت وبیالود وافزود وبزرگ شد وبسبب آن نبات زمین با یکدیگر بیامیخت

وهر كياهي صورتي كه دارد نمود بس كشت بزودي شكسته و ريزه ريزه كشته كه بادها آنرا مي برانند و پراكنده ميكردانند وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا اينجمله تذييل است معني
اينست وهست خداي جل وعلا بر هر چيزي توانا كياهها بيشمار موجود كند وهمه را ناچيز كرداند نابوده را بهستي آرد هست را به نيستي برساند الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا اينجمله مقررست مر مقصود جمله سابقه را كه بيان فناء دنيا وزوال آنست معني اينست مال و پسران آرايش زندكاني دنيا اند حيات مرد بدان زينت كيرد بعد از آن دير نبود
كه بفنا پيوندد و زوال پذيرد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا والباقيات مبتداست خير خبرست جمله عطف است بر جمله سابقه بجامع تضاد وبضدها
تتبين الاشياء ثوابا تميزست عند ربك ظرف است وخير عطف است بر خير واملا تميزست معني اينست وامور باقيه صالحه ساميه يعني اعمال حسنه وافعال واقوال مستحسنات چون صلوات خمس وصيام رمضان ومناسك حج وزكوات وتسبيحات وتحميدات وتهليلات وتكبيرات وتمجيدات وجز آن از طاعات وعبادات وحسنات ومبرات نزديك پروردكار تو يعني در علم او از روي ثواب بهترست واز روي اميدواري منافع آن اكثر واوفرست وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا تسير بلفظ مضارع از باب تفعيل بر صيغه معروف مر متكلم جمع وبر صيغه مجهول مر مونث غايب خواندند ومعني بر حسب آن داشت در آيت سابقه تنبيه كرد كه در حاصل كردن آرايش دنيا كه بزودي فنا پذيرد وانصرام كيرد مشقت نبايد ديد ودر تحصيل اسباب آن كه بقا ندارد رنج نبايد كشيد در اين آيت امر كرد بياد آوردن روز قيامت براي تحريض بر كارهايي كه در آن روز بكار آيد ومنافع وآثار در آن روز روي نمايد سود آن روز باقي بود ونفع او غير متناهي باشد يوم معمول اذكروا يا اتقوا است وجمله تفسير مضاف اليه است مر ظرف مذكور بهر دو قراءت وجمله وتري الارض عطف است بر نسير وحشرناهم يعني نحشرهم از قبيل ونفخ في الصور عطف است بر وتري الارض بارزة فلم نغادر عطف است بر حشرناهم معني اينست وياد كنيد روزي را يا وبترسيد از روزي كه هم كوهها را از جاي بر كنيم ودر نهاد ايشان جنبش افكنيم روان داريم ودر سير آريم وبيني زمين را پيدا شده وآن زير كوهها بيرون آمده ومردكان را حشر كنيم واز ميان ايشان هيچ يكي را نا حشر كرده ونا حاضر آورده نكذاريم

حَشَرْنَاهُمْ ولكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
مِنْهُمْ أَحَدًا خلقناكمو اول زعمتمو ان
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وكذا ورش الصلة مع مد الطول وابن كثير الصلة مع القصر

شَيْءٍ شي
مُقْتَدِرًا
الدُّنْيَا الدنيا
خَيْرٌ
ثَوَابًا وَخَيْرٌ
خَيْرٌ أَمَلًا خير املا
تُسَيَّرُ الْجِبَالُ
الْأَرْضَ الارض
بَارِزَةً وَ
غير الغنة
مِنْهُمْ أَحَدًا
خلف
لَقَدْ جِئْتُمُونَا
جئتمونا

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا ۞ الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ
بر هر چيزي توانا اتوانا است خواسته وپسران آرايش
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ
زندكاني اين جهان است واعمال خير كه ثمرات آن باقي ماند ابد الآباد بهترست نزد
رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ۞ وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَتَرَى
پروردكار تو بپاداش وبهتر باميد وياد كن روزي را كه روان كردانيم كوهها را وبيني تو اي محمد
الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ۞
زمين را ظاهر ومكشوف وكرد آريم خلايق را پس فرو نكذاريم در شمار از ايشان هيچ كس را
وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ
ودر مقام عرض آرند بر حكم پروردكار تو حال آنكه صف زده باشند بتحقيق كويند با ايشان آمديد با چنانكه آفريديم
أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا
نخست بار برهنه وعريان نه كه دعوي كرديد كه هركز نديد نكنيم براي شما وقت انجاز آنچه موعود بود بر السنه انبيا از بعث ونشور
وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ
ونهند نامه اعمال را در دست هر كسي پس بيني كناهكاران را ترسندكان
مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ
از آنچه در آن نامه بود وكويند اي واي بر ما چيست مر اين نامه را
لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا
كه فرو نكذارد هيچ كناهي را نه خرد ونه بزرك را مكر كه برشمرده است آنرا ويابند

خلقناكم اول مرة بل زعمتم زعمتم الن نجعل لكم فيهي لا يغادر صغيرة
صغيرة ولا كبيرة الا كبيرة الا احصيها احصيها

وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا معني اينست وعرضه كرده شوند بر پروردكار تو يك صف كرده ويكبار كي در معرض عرض آورده
يا كويند وعرض كرده شوند صفوف كرده يعني بدفعات در عرض آورده لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا معني اينست وكويم مر ايشان
بنوكند ياد ميكنيم ما هر آينه شما آمديد برهنه ناختنه كرده تنها خالي از اموال واسباب چنانچه شما را آفريده بوديم در ابتدا واين حال را در دنيا تصديق نميكرديد بلكه
باداني كمان ميبرديد شما كه بد رستي شان اينست كه نخواهيم كردانيم براي شما موعدي يعني ميقات وعيدي ووعدي كه قيامت را انكار مي آورديد چيزي را كه منكري شديد
ديديد ودر چيزي كه انكار مي ورزيديد مشاهده كرديد وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا

معنی اینست ونهاده شود کتاب یعنی نامهٔ اعمال که مشتمل بود بر همه افعال واقوال پس به بینی همه گناهکاران را از آنچ در آنست ترسان وبگویند ای وای ما چیست
مر این نامه را که نمیگذارد خطیهٔ صغیره ونه کبیره را مگر آنکه آنرا می شمارد ودر بیان می آرد وآنچ در دنیا عمل کرده اند حاضر در کتاب یابند وپروردگار تو بر هیچ یکی ظلم نکند
وبی گنه وبی جرم کسی را در عذاب وعقاب نیفکند وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ
وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا معنی اینست ویاد کن ای محمد چون گفتیم ما مر فریشتگان را سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند
مگر ابلیس که او سجده نکرد وامر بجای نیاورد زیرا که بوده است از جنیان پس از امر خدا بیرون آمد ودم عصیان خدای زد از کفری ورزید پس اینچنین دشمنی را وفرزندان او را از غیر من دوست میگیرید ودوستی ایشان را می پذیرید وحال اینست که ایشان یعنی شیطان وفرزندان او مر شما را دشمنانند در پی ایذاء جان وایمان اند کار مذکور مر ظالمان را بد بدلی است از علی که باید واز کاری وشانی که از نیکوکاران روی نماید مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا معنی اینست نشاید که بگیرند شیطان واو وذریت او را دوستان یا خداوندان زیرا که حاضر نه کرده ام ایشان را در هنگام آفریدن آسمان وزمین وهنگام آفریدن نفسهاء ایشان بر وجه یاری جستن ومدد گرفتن ونه ام من گیرنده گمراهان عضد خویش یعنی قوت دهنده ویاری کننده چون ایشان در وقت آفریدن آسمان وزمین ودر هنگام آفریده شدن انفس ایشان حاضر نبوده اند ودر آفریدن یاری ننموده اند شریک خدای بهیچ وجه یا شریک در عبادت بهیچ وجه شوند ایشان را دوست برای چه گیرند وخداوندی ایشان بهیچ وجه بپذیرند وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا ويوم يقول عطف است بر واذ قلنا که معمول اذکر محذوفست ونقول بیا ونون خوانند معنی بر حسب آن داند جمله نادوا با متعلقات خویش مقول یقول است شرکائی مفعول نادوا است موصول باصله صفت آنست

٥

وَهُوَ لَكُمُو أَشْهَدْتُهُمُو زَعَمْتُمُو فَدَعَوْهُمُو لَهُمُو بَيْنَهُمُو أَنَّهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

رکوع

حاضرا حاضر قرأ لا … لآدم عزام … عزام امر ربه … أولياء … بئس والأرض … والأرض … نقول وراء … بالنون حمزة … وراء … بفتح الراء وكسر الهمزة في رواية سوسي

مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا وَإِذْ قُلْنَا
هر آن چیز را که کرده اند ثابت در نامه وستم نکند پروردگار تو هیچ کس را وچون گفتیم ما

لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ
مر فریشتگان را سجده کنید آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس بود

مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ
از پری پس خارج شد بیرون از طاعت پروردگار او ای پس میگیرید او را واتباع وفرزندان او را

أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا
یاران ودوستان از غیر من وایشان مر شما را دشمن اند بد است مر ستمکاران را ابلیس وذریت او بجای خدا

مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ
حاضر نکردم ایشان را آنرا که شریک سازند در آفرینش آسمانها وزمین ونه آفریدن

أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا وَيَوْمَ
آن شرکا ونه ام من فرا گیرنده گمراهان یاران واعوان ویاد کن روزی را

يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ
که گوید خدای تعالی بخوانید انبازان مرا که گمان می بردید پس خواندند ایشان

فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا وَرَأَى
پس اجابت ننمایند مر ایشان را وبدید کردیم میان شرکان جای هلاک یعنی وادی از اودیه جهنم که مجمع ایشان باشد وببیند

الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا
گناه کاران آتش را پس گمان برند که ایشان واقع آینده اند آنرا ونیابند

٣ ونیابند از دوزخ جای گشتن وبازگشت کردن وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ
أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا لام در جواب قسم محذوفست ای ونقسم لقد صرفنا ای عبرنا في هذا القرآن للناس ای لیفهم الناس عبارات مختلفة
في بيان كل مثل وكان الانسان اكثر شي حال است جدلا تمیز است جمله ولقد صرفنا تا آخر تذییل است مؤکد تصریف آیات قرآن
وتفصیل آنست معنی اینست وبسوگند یاد میکنیم بدرستی عبارت هر مثلی درین قرآن برای تفهیم مردمان چندگان نوع تعبیر
کردیم ومقاصد ایشان بعبارت مختلفه آوردیم وهست انسان بیشتر از روی جدل یعنی آدمی در مجادله از همه بیشتر بود

مر شرکائی فدعوهم یعنی یدعونهم عطف است بر یقول فلم یستجیبوا لهم عطف است بر دعوهم وجعلنا بینهم موبقا ای بجعل بینهم مهلکا بمنع الاجابة معنی این است
ویاد کن آن روز را که بگوید خدای یا بگوییم ما مر کافران را آواز کنید شریکان مرا آنان که گمان می بردید شما که ایشان شریکان مرا اند پس ایشان معبودان خویش را بخوانند
پس ایشان اجابت نکنند وبگردانیم ما میان ایشان مهلکه که از اجابت مانع شود ومیان ایشان جدایی افکند وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا
عَنْهَا مَصْرِفًا رای بمعنی یری عطف است بر جعلنا بینهم موبقا فظنوا عطف است بر رای مواقعوها ای مخالطوها من ساعتهم من غیر توقف جمله ولم یجدوا عطف
است بر ظنوا معنی اینست وببینند گناهکاران وبدکرداران آتش را پس گمان برند بدرستی ایشان در حال در دوزخ روند اند وبر آتش مخالط شونده اند ونیابند ٣

وازهمه اشیا هیچ شیئی در جدل برابر انسان نباشد وما منع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم الهدى ويستغفروا ربهم الا ان تاتيهم سنة الاولين او ياتيهم العذاب قبلا منع متعدی سوی دو مفعول است الناس مفعول اول است ان یؤمنوا مفعول دوم است اذ ظرف ان یؤمنوا است ویستغفروا ربهم عطف است بر ان یؤمنوا الا ان تاتیهم مستثنی مفرغ است فاعل است مر منع را او یاتیهم العذاب عطف است بر تاتیهم قبلا منصوب جمع قبیل است چنانچه سبل جمع سبیل است نصبا از جهت حال باشد از ضمیر منصوب در یاتیهم ای یاتیهم العذاب حال کونهم انواعا مختلفة یا از عذاب ای حال کون العذاب انواعا مختلفة وضروبا متنوعة قبل بکسر قاف وفتح با بمعنی معاینه ومشاهده بدین وجه مفعول مطلق باشد از قبیل ضربته سوطا بود ای یاتیهم العذاب ایتانا مشاهدة ومعاینة جمله وما منع الناس عطف بر جمله ولقد صرفنا معنی

تأتيهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ربهم الا

ركوع

عنها مصرفا ۞ ولقد صرفنا في هذا القران

از آن موضع عدول وبتحقیق تکرار کردانیدیم در این قرآن

للناس من كل مثل وكان الانسان اكثر

برای مردم از هر داستانی وهست آدمی بسیارترین

شيء جدلا ۞ وما منع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم

چیزی بخصومت وباز نداشت مردم را از آنکه ایمان آرند چون آمد بایشان

الهدى ويستغفروا ربهم الا ان تاتيهم سنة

دین راست وازآنکه طلب آمرزش کنند از پروردکار ایشان مکر انتظار آنکه آید بایشان طریق

الاولين او ياتيهم العذاب قبلا ۞ وما نرسل

پیشینان که هلاک است یا آید بایشان عذاب آخرت معاینه ونمی فرستیم

المرسلين الا مبشرين ومنذرين ويجادل

پیغمبران را مکر مژده دهندکان وبیم نمایندکان ومخاصمت میکنند

الذين كفروا بالباطل ليدحضوا به الحق

آنان که کافر شدند بباطل تا ناچیز کردانند بآن دین درست وثابت

واتخذوا اياتي وما انذروا هزوا ۞ ومن

وفرا کیرند آیتهای مرا وآنرا که بیم کرده میشوند بآن محل فسوس وکیست

اظلم ممن ذكر بايات ربه فاعرض عنها

ستمکارتر از آنکس که پند داده شود بآیتهای پروردکار او پس اعراض کند وروی کرداند از آن

ولقد صرفنا — القران للناس — الانسان — الانسان — شي شي — ان يؤمنوا — يؤمنوا اذ — اذ جاءهم — اذ جاءهم — اذ جاءهم — الهدى الهدى — ويستغفروا — ربهم الا ان تاتيهم

الاولين او ياتيهم قبلا بالباطل ليدحضوا اياتي انذروا هزؤا هزؤا هزا هزوا ومن اظلم

باياتِ بيايات ذكر اظلم من اظلم

أست رابط محذوفست ای وما انذروا به یاء مصدریه است ای وانذارهم هزوا مفعول دوم است مر اتخذوا را ومعنی اینست ... واتخذوا ایاتی والذی انذروا به من العقاب ... هزوا مفعول دوم است مر اتخذوا ومعنی اینست ومجادله میکنند کافران باسلمان بنا باطل تا حق را باطل کردانند وصدق را تعریض ... وکرفتند آیات کتاب مرا وآنچه بدان ترسانیده شدند از عذاب محل تمسخر واستهزا ومن اظلم ممن ذکر بایات ربه فاعرض عنها ونسی ما قدمت یداه معنی اینست وکیست ظالم تر از آنکس که پند داده شده است بآیات پس روی از آن اعراض کرد وروی کردانید وپند نکرفت ووعظ نه پذیرفت وسرکشی ورزید آنچه پیش فرستاده است ... آزاد ستهزا او فراموش کرده وملایکه آزاد کردند کتاب آورده انا جعلنا على قلوبهم اكنة ان يفقهوه وفي اذانهم وقرا این جمله تعلیل است مر اعراض وکفر ورزیدن

ایشان تاکید جمله از جهت تقدیم ملوح است چه اعراض از پند گرفتن وگناهان خویش فراموش کردن ملوح است بر مضمون این جمله که در دل ایشان پوشیدگیست که پند نمیگیرند در گوش ایشان گرانیست که وعظ نمیشنوند بتقدیم ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد جمله را موکد آورد اکنة مفعول اول است مر جعلنا علی قلوبهم مفعول دوم است ان یفقهوه بتقدیر من ان یفقهوه متعلق است بجعلنا بتضمین معنی منعنا ای جعلنا علی قلوبهم اکنة ومنعناهم من ان یفقهوه ای یفقه القران او یفقه التذکیر وفی اذانهم وقرا عطف است بر علی قلوبهم از باب عطف دو معمول بر دو عامل بحرف واحد معنی اینست وبدرستی ما کردانیدیم بر دلهای ایشان پردها تا باز دارد از دریافتن آنچه بر ایشان گویند ودانستن آنچه از ایشان جویند وکردانیدیم در گوشهاء ایشان گرانی تا باز دارد از سخن شنیدن وپند گرفتن وان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذا ابدا معنی اینست

واگر بخوانی ایشانرا سوی هدی یعنی سوی ایمان اجابت نکنند ومهتدی نشوند زیرا که ایشان اکنون یعنی چون خدای بر دلهاء ایشان پردها نهاد ودر گوشهاء ایشان گرانی داد راه راست نیابند وسوی مقصد اسلام همیشه نشتابند یعنی در مدت عمر تا آنکه بمیرند راه هدی ودین اسلام نگیرند پس ایشان از قابلیت اسلام بیرون آمده اند ومستعد برای اهتدا نمانده اند اجابت دعوت چگونه کنند ومهتدی چه نوع شوند واین در حق کافرانی مخصوص است که خدای عز وجل در حق ایشان دوام کفر خواسته ومردن ایشان بر کفر دانسته نه در حق مطلق کافران که بعضی از ایشان مسلمان خواهند گشت وبشرف اسلام خواهند پیوست وبدانکه ومن اظلم ممن ذکر بایات ربه فاعرض عنها ونسی ما قدمت یداه اشارتست بسوی این که بنده مختارست فاعل فعل باختیارست وانا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا مشیر بسوی جبرست ومذهب اهل سنت ثبوت هر دو صفت است شعر
بجبر معنی واختیار بصورة
فلا تترك المعنی ولا تهدر الصورة
بخلاف قدریه که ایشان در راه تعیین اختیار پویند تا آنکه بنده را خالق افعال اختیاری گویند وبخلاف جبریه بنده را بیقین مجبور دانند وبهیچ جهتی مختار نخوانند ومذهب اهل سنت جمع جبر واختیارست واین قول مختارست وربك الغفور ذو الرحمة معنی اینست وپروردگار تو آمرزگارست خداوند رحمتست کسی که آمرزیدن تواند تاخیر عذاب چرا نکند لو یؤاخذهم بما

آذانهم یؤاخذهم لهم اهلکناهم لمهلکهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
قلوبهم تدعهم الی الهدی
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن کثير بالصلة مع القصر

ونسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم
وفراموش کند آنرا که پیش فرستاد از کفر ومعاصی دو دست او بدرستی ما بدید کردیم بر دلهای ایشان
اکنة ان یفقهوه وفی اذانهم وقرا وان
پوششها برای عدم ارادت آنکه دریابند آنرا ودر گوشهای ایشان گرانیست واگر
تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذا ابدا
خوانی ایشانرا سوی راه راست پس هرگز راه نیابند آنگاه هرگز
وربك الغفور ذو الرحمة لو یؤاخذهم بما
وپروردگار تو آمرزنده است خداوند بخشایش اگر مؤاخذه کردی اهل مکه را یا مطلق خلق را بآنچه
کسبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد
کسب کردند هرآینه زود رسانیدی مر ایشانرا عذاب نه که ایشانراست جای وعده
لن یجدوا من دونه موئلا وتلك القری
هرگز نیابند از غیر آن وقت یا غیر خدای هیچ پناهی وآن شهرها
اهلکناهم لما ظلموا وجعلنا لمهلکهم موعدا
هلاك کردیم اهل آنرا چون ستم کردند وبدید کردیم مر هلاك ایشانرا وقتی معلوم
واذ قال موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع
وچون گفت موسی علیه السلام مر خادم خود را یوشع بن نون هیشه باشم کردم تا که برسم بملتقی
البحرین او امضی حقبا فلما بلغا مجمع بینهما
دو بحر فارس وروم از جانب شرق یا دو بحر فارس ورومه با روم سالهای بسیار پس چون رسیدند بملتقی دو بحر

قلوبهم اکنة — سکت خلف وفی روایة
اکنة ان — بالنقل ورش
اکنة ان — سکت خلف وفی روایة
ان یفقهوه — مدغما غیر الغنة خلف
یفقهوهو — بالاشباع ابن کثیر
اذانهم — بالامالة الدوری
اذانهم — ثلثة اوجه لورش
تدعهم الی — سکت خلف وفی روایة
الهدی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
الهدی — بالتقلیل ورش وفی روایة
فلن یهتدوا — مدغما غیر الغنة خلف
اذا ابدا اذا ابدا — بالنقل ورش سکت خلف وفی الوقف
ذو الرحمه — بالامالة فی الوقف الکسائی
لعجل لهم — مدغما سوسی

لن یجدوا موئلا موئلا موئلا القری القری ظلموا ظلموا مهلکهم لمهلکهم
بالامالة المحضة حمزة والکسائی — بین بین ورش فی روایة — بالامالة المحضة حمزة والکسائی — وبین بین ورش فی روایة — بالتغلیظ ورش — ابوبکر — غیر عاصم بضم المیم وفتح اللام
موسی موسی لفتیه لفتیهو ابرح حتی
مدغما غیر الغنة خلف — بالتقلیل فی الوقف حمزة — بالادغام فی الوقف حمزة — بالاشباع ابن کثیر — مدغما سوسی

کسبوا لعجل لهم العذاب معنی اینست اگر بگرفتی خدای ایشانرا بدانچه کسب کرده اند وبگناهانی که آورده اند علی الخصوص کفار مکه که با پیغمبر علیه السلام دشمن تر بودند وایذا وعداوت بیشتر مینمودند هرآینه در عذاب شتاب کردی ونکال وعذاب بزودی آوردی بل لهم موعد معنی اینست بلکه مر وعده عذاب ایشانرا هنگامی معین در روز قیامت یا در دنیا در هزیمت چنانچه در روز بدر وروز فتح مکه وسایر ایام فتح وظفر پیغمبر صلی الله علیه وسلم در آن هنگام خواهد رسید وایشان در آن هنگام عذابی که برای ایشان معین است خواهند دید لن یجدوا من دونه موئلا معنی اینست هرگز نیابند از غیر خدای برای دفع عذاب وعنا پناهگاهی ومحل پناهی وتلك القری اهلکناهم لما ظلموا وجعلنا لمهلکهم موعدا معنی اینست وآن دیهها که همچو اهل مکه گناهکار گشته وبشومی گناهان بهلاك پیوسته

چون قرى عاد وثمود وساير قرى كه در عصيان وهلاك همچو ايشان بود هلاك كردانيديم ايشانرا هركاه كه ظلم كردند وستمكاري آوردند وكردانيديم مر هلاك كردانيدن ايشان يا مر هلاك ايشان
يا مر وقت هلاك ايشان وعده معين وموعدي متيقن وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا معنى اينست ويادكن اي محمد آن هنكام كه كفت
موسى مر خادم يا برادر يابنده خويش را هميشه در سير باشم يا جاي جمع شدن دو دريا يعني تا درياء فارس وروم برسم يا حقبي يعني هشتاد سال يا زمان دراز در سير بكذرانم تا دل خود را
بمقصود برسانم درياء فارس جانب مشرق شيرين است ودرياء دوم جانب غربست تمكين است واولى درين محل سكوت از تعيين است فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ
سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا روايت كرده اند چون موسى عليه السلام ويوشع در سير سر بساحل كشيدند در مجمع درياء فارس وروم رسيدند نزديك آن مقام چشمه آب حيات بود يوشع

فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ قَالَ لِفَتَنِهِ لِفَتِيهِ لِفَتَيْهِ لِفَتَيهُو اتِنَا اَرَايتَ اَرَآيْتَ اَرَيْتَ

مدغما سوسي — الاشباع ابن كثير — الامالة المحضة حمزة والكسائي — وبين بين ورش في رواية — ثلثة اوجه لورش — تسهيل الهمزة الثانية نافع — ابدال الهمزة الثانية — بالاسقاط كسائي — الفاتح المد في رواية ورش

نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا

فراموش كردند ماهي خود را كرفت — پس فراكرفت ماهي راه خود را — در دريا راهي چون سرب — پس آنكاه كه كذشتند از مجمع البحرين

قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا

كفت موسى مر خادم خود را بيار ما را غداء اول روز ما را بحقيقت ديديم از اين سفر ما بعد از مجاوزت تعب ورنج

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ

كفت يوشع اي ديدي — چون جاي كرفتيم — نزد صخره بر ساحل — پس بدرستي من فراموش كردم ماهي را

وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ

وفراموش نكردانيد مرا آن چيز مكر — ديو — كه ياد كنم حال آنرا نزد تو — وفراكرفت ماهي

سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا

راه خود را — در دريا راهي عجيب — كفت موسى آن حالت بودن آنست كه ما جستيم آنرا — پس بازكشتند

عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ

بر آثار سير خود — از پي رفتني — پس يافتند — بنده را — از بندكان ما كويند خضر بود — كه داديم اورا

رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا قَالَ

وحي ونبوت — از نزد ما — وآموزانيديم اورا چيزي از آنچه مخصوص است بما از دانش — علم غيب — كفت

لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا

مر اورا موسى — هيچ متابعت نمايم ترا — بر آن شرط كه آموزاني — مرا — از آنچه آموزانيده اند ترا علمي صواب

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَكَيْفَ تَصْبِرُ

كفت خضر بدرستي تو هركز نتواني — با من شكيبايي را — وچكونه صبر كني

اِذ اَوَيْنَا — بالنقل ورش
اِذَاوَيْنَا — سكت خلف في رواية
اَنْسَانِيهِ — بكسر الهاء غير حفص
اَنْسَانِيهُ — بالامالة المحضة كسائي
اَنْسَانِيهِ — الامالة بين بين ورش في رواية
اَنْسَانِيهِي اَنْ اَذْكُرَهُ — الاشباع ابن كثير بالنقل ورش
اَنِ اذْكُرَهُ — سكت خلف في رواية
وَاتَّخَذْ سَبِيلَهُ — مدغما سوسي
نَبْغِي آثَارِهِمَا — باثبات الياء ابن كثير في الوصل نافع وابو عمرو والكسائي
آثَارِهِمَا — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
آثَارِهِمَا — الامالة بين بين ورش في رواية
آتَيْنَاهُ — لورش ثلثة اوجه
آتَيْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
وَعَلَّمْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
قَالَ لَهُ — مدغما سوسي
مُوسَىٰ — حمزة والكسائي

عليه السلام زنبيل ماهي بريان در كرانه آن داشت دل بر وضو كردن كماشت سر شكيهاء چشمه آب حيات بدان ماهي رسيد ماهي زنده شد جنبيد حركت بد برفت راه دريا كرفت وبعضي كويند برسيدن هواء آن چشمه واصابت روح آن ماهي مذكور روح يافت زنده شد بسوي دريا شتافت وبعضي كويند يوشع عليه السلام ماهي مذكور را در آب انداخت مي شست وتنظيف آن مي جست زنده كشت از دست او بر جست سوي دريا رفت يوشع عليه السلام ايشان را اين حال متحير كشت وتعجب وشكفت پيوست چون موسى عليه السلام دران مقام كبراي دفع ملالت سفر آرام كرفته بود وبر صورت خفته در خواب رفته ميمون بيدار رسيد بشتابي قدم برسنك آورد يوشع عليه السلام تنبيل حال كرد موسى بر درسير متابعت كرد درين جمله ذكر آنست واين حادثه بيان آن شانست مناظر است مر نسيا حوتهما جمله عطف است بر جمله قال موسى لفتيه واضافت حوت بسوي ضمير تثنيه با دني ملابسه است يعني ماهي كه توشه هر دو بود وفقد او نشان مقصد سفر ايشان ميمون وبين مصدر است از اضداد بمعني فصل ووصل اى مجمع البحرين من فصلهما او وصلهما واز فصل ووصل بابه الفصل وبابه الوصل مراد بود جانخ از بيان مابه البيان مراد مي باشد مابين طرف دارند وقلنا بلغا مجمع بينهما بمعني فلما بلغا موضع الجمع بينهما بنا رند جانخ جلست مجلس خلف المسجد واتخذ حال است او حوتهما بتقدير قد سرب بمعني ذهابست مفعول مطلق است مر مضمون اتخذ سبيله اى ذهب ذهابا بر معني

مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ هَلْ اَتَّبِعُكَ تُعَلِّمَنِي رَشَدًا مَعِيْ تَصْبِرُ

سكت خلف في رواية — في الحالين ابن كثير — في الوصل نافع وابو عمرو — بالنقل ورش — ابو عمرو — غير حفص — بالترقيق ورش

اول معنى چنين باشد هركاه كه رسيد موسى وفتى او در مجمع وصل دو دريا يا مجمع فصل دو دريا يا در موضع جمع شدن ميان ايشان فراموش كردند حال ماهي خود را وحال اينست كه كرفته بود ماهي
مذكور راه خويش را در دريا يعني رفته بود در دريا رفتني وراه كرفته بود راه كرفتني چنانچ در روايت قصه آمده ودر حكايت سابق بيان شده فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ
لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا معنى اينست پس هركاه كه موسى وفتى او از مجمع البحرين تجاوز كردند وراه بسيار رفتند ومشقت بسيار ديدند كفت موسى مر فتي خويش را الطعام چاشت ما بيار
بدرستي ديده ايم ما از سفر خويش كه اين سفرست رنجي عظيم وكشيده ايم در سير اين راه مشقتي فخيم قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا
الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا معنى اينست كفت اميدا بي خبر بكن مرا از بن شان من متحير كشته ام از وقوع اين نسيان چون در صخره كه نزديك مجمع البحرين بود

آمدیم ماهی زنده گشت بدریا پیوست ازمن فراموشی عجب واقع شد زیراچه بدرستی که من حادثهٔ حوت که عجیبه بود فراموش کردم و تا توحوت را یادکردی دردل نیاوردم وفراموش نکردانید مرامکر شیطان وسوسها دردل من آورد دل بدان مشغول شد حادثهٔ حوت فراموش کردم وحال این بود که حوت دردریا درره عجیب سیر نمود یا کویند ماهی درذریا نه کرفت بدریا سوی ازین حال عجیب من عجب کردم وشکفتی عظیم آوردم روایت کرده اند چون ماهی در آب افتاد آب طریقهٔ طاق کشت اورا راه داد وماهی تا آنجا که رسید یوشع در آب راهی چون طاق میدید کدام راه ازین عجیبه بود و کدام عجب ازین غریب تر باشد قال ذلك ما كنا نبغ فارتدا على آثارهما قصصا معنی آیت است کفت موسی آن یعنی کم کردن حوت بجای کم کردن حوت همانست که ما می جستیم واز انشان نیل مقصود وسفر میدانستیم پس بازکشتند بر نشانهاء خویش قصه کویان وپویان ونشانهاء راه جویان یعنی دررهی که آمده بودند همدر آن راه او رفتند وپیهایی که بر آمده بودند همانرا پی سپر ساختند در ره قصه میکفتند که این همان درخت است واین همان خوابکه است واین همان نجه است واین همان ره است میرفتند تا در می یافتند وهشیار شده حکایت کویان میرفتند فوجدا عبدا من عبادنا آتيناه رحمة من عندنا وعلمناه من لدنا علما معنی آیراست پس سیر کردند بمعنا آمدند بنده را از بندکان ما یافتند که او را اثر از آثار رحمت خویش داده ایم واورا تعلیم کرده ایم وتعلیم خویش دردل او علمی عظیم نهاده ایم و بدانکه بعضی کویند خضر پیغمبر [illegible] خدا است وبعضی [illegible] کویند عالمی از [illegible] علما وولیی از اولیاست زمرهٔ او که او را پیغمبر کویند بچند چیز تمسك کنند یکی آیت وآتیناه رحمة من عندنا که رحمت عبارتست از نبوتست چنانچ در اهم یقسمون رحمت ربك ثابت شد ودر وما كنت ترجوا أن يلقى إليك الكتاب إلا رحمة من ربك آمده دوم آیت وآتیناه من لدنا علما چه علم از خدای بی واسطه معلمی وتبلیغ رسولی صفت انبیاست سیوم آنکه موسی علیه السلام اتباع او جست هل اتبعك کفت پیغمبر غیر پیغمبر را متابع نشود و پیروی نکرد چهارم آنکه خضر اظهار کرد نادانستن موسی را چیزهایی که خضر باعلام خدای میداند وغیر پیغمبر مثل این سخن کفتن با پیغمبر نتواند چه کفتن این سخن که کار از خود نیاورده ام باعلام خدای تعالی کرده ام لایق انبیاست ودر خور فرستادکان خداست ششم آنکه روایت کرده اند چون موسی علیه السلام در وقت ملاقات با خضر زبان بسلام کشاد خضر بعلیك السلام یا نبي بني اسرائيل جواب داد موسی کفت من عرفك خضر کفت الذی بعثك فرستاد

وبحذف الياء ابن ذكوان في الحالين

ستجدني إن شاء ۝ صابرا ولا ۝ صابرا ۝ فلا تسألني تسألني عن شيء عن شيء

بفتح الياء نافع — حمزة وابن ذكوان — بالترقيق ورش — مدغما عن الفتح خلف — بالتغليظ ورش — بفتح اللام وتشديد النون نافع وابن عامر — بالوجهين ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد

فانطلقا — بالتغليظ ورش

لتغرق أهلها — حمزة والكسائي

لقد جيت — حمزة والكسائي وأبو عمرو وهشام

جيت — بالإبدال سوسي

ركوع

شيئا شيئا — بالوجهين ورش — سكت خلف وفي رواية

شيا إمرا — بالنقل ورش

شيئا إمرا — سكت خلف في رواية

ألم أقل إنك

ألم أقل إنك

معي قال لا — عن حفص — مدغما سوسي

تؤاخذني — بالإبدال وأبو عمرو وأبو جعفر وورش

من أمري — بالنقل ورش

عَلى ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ۝ قالَ سَتَجِدُني إنْ شاءَ

بر آنچه دانا نشدی بآن دانشی — کفت موسی زود باشد که یابی مرا اکر خواهد

اللهُ صابِرًا وَلا أعْصي لَكَ أمْرًا ۝ قالَ فَإنِ اتَّبَعْتَني

خدای صبر کننده ونافرمانی نکنم برای تو هیچ کاررا — کفت اکر پیروی کنی مرا

فَلا تَسْئَلْني عَنْ شَيْءٍ حَتّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ

پس مپرس مرا از هیچ چیز تاکه بدید آرم برای تو از آن

ذِكْرًا ۝ فَانْطَلَقا حَتّى إذا رَكِبا فِي السَّفينَةِ

یاد کردنی — پس رفتند بر ساحل تا چون بر نشستند در کشتی

خَرَقَها قالَ أخَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا

سوراخ کرد آنرا کفت موسی ای سوراخ کردی آنرا تا غرق کنی ساکنان آنرا تحقیق آمدی بکار

إمْرًا ۝ قالَ ألَمْ أقُلْ إنَّكَ لَنْ تَسْتَطيعَ مَعِيَ صَبْرًا

دشوار — کفت خضر ای نکفتم بدرستی تو هرکز نتوانی با من صبر کردن

قالَ لا تُؤاخِذْني بِما نَسيتُ وَلا تُرْهِقْني مِنْ أمْري

کفت موسی بازخواست مکن مرا بآنچه فراموش کردم ومرسان بمن از کار من

عُسْرًا ۝ فَانْطَلَقا حَتّى إذا لَقِيا غُلامًا فَقَتَلَهُ قالَ أقَتَلْتَ

دشواری را — پس رفتند پس از خروج از سفینه تا چون دیدند کودکی را پس کشت خضر اورا کفت موسی ای کشتی

نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا

تنی را پاك از کناه نه بقصاص تنی دیکر بتحقیق آمدی بچیزی ناکردنی

حمزة والكسائي وأبو عمرو وهشام — سكت خلف في رواية

من أمري ۝ فانطلقا ۝ زاكية ۝ لقد جيت ۝ شيا ۝ شيا ۝ شيئا ۝ نكرا

سكت خلف في رواية — بالتغليظ ورش — نافع وابن كثير وأبو عمرو — بالإبدال سوسي — بالمد والتوسط ورش — بالنقل وبالإدغام في الوقف حمزة — نافع وأبو بكر وابن ذكوان

خدای موسی را ازوی درغیب بود معرفت غیب جز بوحی روی نمود واین تمسکات درست نیست بعضی از آن تمسك بی معنی است چه این که از رحمت جای نبوت مراد شود هم رحمت بمعنی نبوت نبود وهمچنین تمسك بآیت وعلمناه من لدنا علما چه هم علماء ضروری اهل علم را بغیر واسطهٔ معلم حاصل میشود ودلیل نبوت نمی باشد ونیز پیغمبر صلی الله علیه وسلم همه دان نیست در چیزی که نداند خود را جز متابع نخواند وهمچنین نادانستن پیغمبر بعضی چیزی را که نبوت با آن تعلق ندارد زیان نه میکند ضعفی ووهنی در نبوت نمی فکند وهمچنین بودن کار او بامر خدای والهام یافتن او برین که موسی فرستادهٔ خدای است تواند بود بواسطه باشد ونتواند بود بغیر واسطه بود دلیل بر نبوت او نشود فقره دوم میکویند دلیلی بر نبوت او پیدا نیامده وحجتی بر نبوت او معلوم نشده چون حجتی بر نبوت نبود نبوت ثابت نشود قال له موسى هل أتبعك على أن تعلمن مما علمت رشدا

معنی اینست کفت موسی مر خضر را هست که در سپیر ترا پس روی کنم و برابر تو باشم برین شرط که تعلیم کنی تو از آنچ بدان تعلیم کرده شده ازجهت رشد یا فتن یا در
حالتی که رشیدی یا در هنکام رشید کشتن و این آیت اشارتست بر کمال تواضع موسی علیه السلام که خود را متابع داشت و در متابعت دستوری خواست و تضرع
بتعلیم کرد و اورا در منصب متبوعیت آورد بیت تواضع زکردن فرازان نکوست کدا کر تواضع کند خوی اوست ∴ قال انك لن تستطیع معی صبرا
وكيف تصبر على ما لم تحط به خبرا معنی اینست کفت خضر مر موسی را بدرستی تو هرکز نتوانی با من صبر کردن و خود را از اعتراض و سوال باز آوردن و چکونه صبر
کنی بر چیزی که آکاهی تو بدان محیط نبود و علم تو بدان محقق نباشد چیزی که بر حکم ظاهر شریعت است آنرا منکر خواهی دانست از منع و نهی آن باز ماندن چکونه
خواهی توانست قال ستجدني ان شاء الله صابرا ولا اعصي لك امرا معنی اینست
کفت موسی تحقیق است که خواهی یافت مرا ان شاء الله صبر کننده و از اعتراض و سوال خود را باز دارنده و عاصی نشوم امری را در این حال که مر ترا بود و از تو صادر شود سوال موسی علیه السلام اینجین وعده موکد کند چکونه باشد که بر آن نه رود و ان شاء برطریق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله برای تبرک ذکر کرده و برای ایقاع شک و تردد نیاورد جواب ترك عمل موعود بداعیه امر شرع منهی نبود چنانچه در یمین بداعیه شرع بحکم من حلف علی یمین فرای غیرها خیرا منها فلیکفر عن یمینه ولیات بالذی هو خیر واجب باشد موسی از روی ظاهر منکر دید امر معروف واجب دانست اکرچه وعده کرده صبر کرده بود صبر نتوانست قال فان اتبعتني فلا تسئلني عن شيء حتى احدث لك منه ذكرا معنی اینست کفت خضر پس اکر مرا پس روی کنی و دم از صحبت من بزنی مپرس مرا از هیچ امری و دل بر پرسش منه و زبان را از سوال و اعتراض باز دار تا من از آنچه مطلوب داری بید آرم ذکری منتظر باش تا چه کویم دریاب از کاری که میکنم چه یی جویم ادب متعلم پیش عالم همین است و شان تابع با متبوع همچنین است فانطلقا حتى اذا ركبا في السفينة خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شيئا امرا معنی اینست پس موسی و خضر در کرانه دریا مشی کردند تا کشتی آمد اهل کشتی سیمای نبوت دیدند بغیر اجری سوار کردند تا آنکه چون موسی و خضر در کشتی سوار شدند و در کرانه آمدند خضر یک یا دو تخته از فرود کشتی بر کند و کشتی را در معرض غرقه شدن آورد موسی خرق او را سد کردن کرفت و عهد صبر را فراموش کرد زبان را در کفتار آورد و بسوال زبان کشاد امر شریعت خویش را تاب داد
کفت اکشتی را تا ان کردی اهل او را در ورطه غرقه شدن آوردی بشو کند یاد میکنم هر آینه آوردی کاری نخیم و کرداری عظیم قال الم اقل انك لن تستطيع معي صبرا قال
لا تؤاخذني بما نسيت ولا ترهقني من امري عسرا معنی اینست کفت خضر مر موسی را نکفته ام بدرستی تو نتوانی با من صبر را یعنی نتوانی که خود را از اعتراض باز داری
و از سوال کردن نکاه داری موسی کفت مرا بدانچه فراموش کردم مکیر و بر من در کار من دشواری مینه فانطلقا حتى اذا لقيا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زكية بغير نفس
لقد جئت شيئا نكرا معنی اینست پس موسی و خضر رفتند و در سیر مصاحب کشتند تا چون دیدند غلامی را بعضی کویند جوان و بعضی کویند کودک بود پس خضر بر ذبح غلام مذکور

المراقل بالنقل ورش المراقل سكت خلف في رواية معي غير حفص شي بالمد والتوسط ورش شي سكت خلف وفي رواية خلاد

الجزء السادس عشر

قال الم اقل لك انك لن تستطيع
کفت خضر ای موسی مر ترا بدرستی تو نتوانی
معي صبرا ۞ قال ان سالتك
با من صبر نمودن کفت موسی اکر پرسم ترا
عن شيء بعدها فلا تصاحبني
از چیزی بعد از این مسئله پس مصاحبت مکن با من

لا يمسه الا المطهرون

اقدام نمود بعضی کویند نزدیک او آمد سر او کرفت بر دیوار زد و بعضی کویند زور آورد کلوی او خفه کرد موسی علیه السلام طاقت نیاورد و این عمل را نه پسندید لاجرم با نکار او باعتراض کشید
کفت اکشتی نفسی پاک را که جرمی از و نیامده و کناهی از و ظاهر نشده معظم اسباب کشتن کسی قتل نفسی است که موجب قصاص از وی افتد آنرا نفی کرده و اسباب دیکر در تیغ
منتفی شده سوکند میخورم هر آینه چیزی منکر آوردی و عملی ناشایسته کردی یعنی عملی ناپسندیده شرع و ناکزیده عقل و طبع سوال درخرق کشتی شیئا امرا آورد
و در کشتن نفس شیئا نکرا ذکر کرد فرق چیست و این تفرقه بر چه مبنی است جواب نکر در تنکیر فرو دتر از امر بود چه اغراق سفینه قتل جماعتی است و این قتل نفس
واحد باشد و بعضی نکر در ناشایستکی بدتر از امر کویند زیرا چه پاره کردن کشتی تسبیب کشتن بود کشتن بالفعل نمود چه احتمال دارد که خرق کشتی زود باصلاح

من لدني بسكون الدال ابو بكر — لدني بضم الدال وبتخفيف النون نافع — فانطلقا بالتغليظ ورش — فابوان بالنقل ورش — فابوان سكت خلف

من كلام الله خالق البشر

قد بلغت من لدني عذرا ۞ فانطلقا
حقیقت رسیده باشی از نزد من بعذر مفارقت — پس رفتند
حتى اذا اتيا اهل قرية استطعما
تا چون آمدند باهل شهری از شهرها طلب خورش کردند
اهلها فابوا ان يضيفوهما فوجدا
از کسان آن شهر پس امتناع نمودند از آنکه مهمان شوند ایشانرا پس یافتند

تنزيل من رب العالمين

ان يضيفوهما مدغما غير الغنة خلف

پیوند دهیچ کسی غرق نشود
واین کشتن بالفعل است بالا
تر از پاره کردن کشتی باشد
چه کشته را زنده نتوان کرد
و روح رفته را باز نتوان آورد
قال الم اقل لك انك لن تستطيع
معي صبرا معنی اینست کفت خضر
موسی را نکفته ام مر ترا با من
صبر نتوانی و از سوال و اعتراض
باز نمانی سوال در مره اولی
الم اقل انك لن تستطيع آورده
لفظ لك نبود در مره ثانیه لك
زیادت کرد فرق چیست و این
تفرقه بر وجه مبنی است جواب
در مره ثانیه عتاب افزود
افزودن در مواجهه وخطاب
نیز سایغ نمود قال ان سالتك
عن شيء بعدها فلا تصاحبني
قد بلغت من لدني عذرا معنی
اینست موسی کفت اکر بعد
ازین چیزی پرسم و از کفته
وکرده تو باز پرسی کنم با من صحبت
نکنی و دم الفت مزنی فانطلقا
حتى اذا اتيا اهل قرية استطعما
اهلها فابوا ان يضيفوهما فوجدا
فيها جدارا يريد ان ينقض فاقامه
قال لو شئت لاتخذت عليه
اجرا معنی اینست پس موسی
و خضر علیه السلام رفتند تا چون
آمدند اهل قریه را از اهل آن قریه
طعام خواستند اهل آن قریه ابا
آوردند و سر باز زدند ازینکه
ایشان مهمان دارند و دل بر رعایت
ایشان کمارند پس یافتند
در آن قریه دیواری که نزدیک
افتادن شده بود و در معرض
شکستن مینمود پس راست کرد
خضر آن دیوار را و ایستانید و بدرستی
و راستی رسانید موسی کفت
اکر میخواستی بمقابله این کار اجری
میکرفتی حقی سابق ندارند که بدان
این رعایت را سزاوارند اکر بدل
آن اجر لاحق بودی سزاوار مینمود
سوال کسی که قادر بر اقامت
دیوار باشد عاجز از کسب نبود
و او را طعام خواستن چکونه روا باشد

و اکر غلبه جوع بود و حاجت ماسه که مجوز سوال افتد مینمود کسی که عاجز از کار باشد لو شئت لاتخذت علیه اجرا چکونه کوید جواب تواند بود که ایشان را قدرت بر کسب باشد و توانایی
عمل بود لطعام خواستن ایشان بر وجه سوال ندارند بر وجه فرمایش ضیافت واجبه بدارند بدین که در زمانه ایشان بر اهل دیه ضیافت آیندکان واجب بود و مهمان داشتن لازم
باشد قال هذا فراق بيني وبينك سانبئك بتاويل ما لم تستطع عليه صبرا معنی اینست کفت خضر این سبب مفارقت پیوند من و پیوند تست زود باشد که خبر کنم ترا آنچه ندانستی
و صبر کردن بر آن نتوانستی بدانچه مشاهده کرده و وجه عمل آن در خاطر نیاورده اما السفينة فكانت لمساكين يعملون في البحر فاردت ان اعيبها وكان وراءهم
ملك ياخذ كل سفينة غصبا معنی اینست اما کشتی مذکور رئیس بوده است مرچند مسکینی که بدان در دریا عمل میکردند و روزکار بسر می آوردند پس خواستم عیب دار کنم و در معرض شکسته

افکنم وحال اینست که بوده است وراء آن مسکینان قادر بر ایشان پادشاهی هر کشتی صحیحه سلیمه را بزور گرفتی وغصب کردی وازدست مالکان کشتیها بردست کسان خود آوردی پس عیب دار کردن آن خواستم وباحداث این عیب از غصب غاصب نگاه داشتم بعد از امان تخته زنند وکشتی خویش راست کنند ۞ واما الغلام فکان ابواه مومنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا وکفرا معنی اینست واما غلام پس بوده اند مادر و پدر او مومنان واو شریری بود مجبول بر کفر وطغیان ۞ در حدیث صحیح آمده است ان الغلام الذی قتله الخضر طبع کافرا پس ترسیدیم ما که تکلیف کند ایشان را بکفر وطغیان وباعث شود ایشان را بر ارتداد بعد ایمان واین خبر تواند بود بمشاهده علامت باشد که ایشان آن پسر را دوست میداشتند ودل بر اصلاح کار زشت او میگماشتند ظاهر منکر می شدند که او این کار نکرده است واین عمل ناشایسته بیاورده است وبگمان بر اق او سوگند میخوردند وبسوگند

جدارا یرید	ان ینقض	قال لو شئت	لتخذت	لتخذت	لتخذت	علیهی
مدغما غیر الغنة خلف	مدغما غیر الغنة خلف	مدغما السوسی	بالابدال السوسی / نافع وابن عامر وحمزه وکسائی وابو بکر	ابن کثیر	ابو عمرو	بالاشباع ابن کثیر

فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه قال لو شئت

در آن قریه دیواری را که میخواست که بیفتد پس راست کرد آن را گفت موسی اگر خواستی

لاتخذت علیه اجرا ۞ قال هذا فراق بینی

هر آینه گرفتی بر آن کار مزدی را گفت خضر این جدایی میان من

وبینک سانبئک بتاویل ما لم تستطع علیه

و میان تو است زود باشد که آگاه کنم ترا بعاقبت کار آنچه نتوانستی بر آن

صبرا ۞ اما السفینة فکانت لمساکین

صبر کردن اما آن کشتی پس بود مر بیچارگانی را

یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها وکان

که کار میکردند در دریا پس خواستم تا عیب کنم آن را و بود

وراءهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا ۞

در پیش ایشان پادشاهی که میگرفت هر کشتی را بقهر و استیلا

واما الغلام فکان ابواه مومنین فخشینا

واما آن کودک پس بود پدر و مادر او گروندگان پس ترسیدیم

ان یرهقهما طغیانا وکفرا ۞ فاردنا ان

که رساند بایشان از حد تجاوز کردن و ناسپاسی نعمت را پس خواستیم که

یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة واقرب رحما

بدل آرد ایشان را پروردگار ایشان بهتر از آن فرزندی پاکیزه تر از اخلاق و مهربانی تر بر والدین

بتاویل علیه — بالابدال السوسی، بالاشباع ابن کثیر
ان اعیبها — بالنقل ورش
ان اعیبها — سکت خلف فی روایة
یاخذ — بالابدال ورش والسوسی
ملک یاخذ — مدغما غیر الغنة خلف
ابواهو — بالاشباع ابن کثیر
مومنین — بالابدال ورش والسوسی
ان یرهقهما — مدغما غیر الغنة خلف
طغیانا و — مدغما غیر الغنة خلف
ان یبدلهما — مدغما غیر الغنة خلف
یبدلهما — بفتح الباء وکسر الدال نافع وابو عمرو
خیرا — رقق ورش فی روایة

منهو — بالاشباع ابن کثیر
زکوة و — مدغما غیر الغنة خلف
رحما — بضم الحاء ابن عامر

تهمت کار زشت از وی برزند این علامت آنست بیشتر اهتمام بیشتر شود وکار دین ایشان از دست رود زیادت محذور موافقت در دین او کنند خود را در ارتداد افکنند وتواند بود که خضر این معنی بوحی داند وصحیفه وآتیناه من لدنا علما برخواند وخضر بر قول کسی که پیغمبر است در یافتن او این معنی را بوحی ظاهر است وبر قول کسی که پیغمبر نیست عالمی از علماست یا ولیی از اولیا است در زمان جواز تعدد انبیا اگر او نبیی غیر موسی علیه السلام بود این معنی او را بتلقی از وباشد فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة واقرب رحما معنی اینست پس خواستیم که بدل دهد ایشان را پروردگار ایشان فرزندی بهتر ازین پسر از روی پاکی وپاکیزگی ونزدیکتر از روی مهربانی کردن وصلهٔ رحم بجا آوردن در قصه آورده اند بعد کشتن او مادر و پدر او را دختری نصیب شد بود که از شکم آن دختر بعضی گویند چهل پیغمبر وبعضی گویند هفتاد پیغمبر روی نمود دختر مذکور نافع تر از آن پسر آمد ودر نیکی ونیکوکاری بهتر از و شد واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا فاراد ربک ان یبلغا اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربک معنی اینست واما دیوار مذکور که مایل می نمود مر دو کودک یتیم را که در آن دیه بودند بود فروی دیوار گنجی عظیم مرین دو کودک یتیم وبعضی گویند گنج مال وبعضی گویند گنج علم یعنی تختهٔ زرین که درو پنج سطر مکتوب بود سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم وسطر دوم عجبت لمن یوقن بالموت کیف یفرح وسطر سیوم

عجبت لمن ایقن بالقدر کیف یحزن وسطر چهارم عجبت لمن ایقن بزوال الدنیا کیف یطمئن الیها وسطر پنجم لا اله الا الله محمد رسول الله واین در تفسیر امام زاهد ذکر کرده ودر مدارک منقوش لوح این عبارت بغیر تعیین پنج سطر آورده عجبت لمن یومن بالقدر کیف یحزن وعجبت لمن یومن بالرزق کیف یتعب وعجبت لمن یومن بالحساب کیف یغفل وعجبت لمن یعرف الدنیا وتقلبها باهلها کیف یطمئن الیها لا اله الا الله محمد رسول الله مناسب صلاح پدر ایشان ذخیره کردن گنج علم است نه ذخیره کردن گنج مال چه گنج علم بالاتر است از گنج مال ومنال شعر فکنز المال یفنی عن قریب ۞ وکنز العلم باق لایزال ۞ وبود پدر ایشان صالح بعضی گویند آن ابوهما جدهما مراد است وصالحی که برکت او روی نمود هفتم جد ایشان بود وصلاح الآباء سلاح الابناء پس خواست پروردگار تو خواستنی برحمت که کاین است از کردگار تو که هر دو یتیم هنگام بلاغت وحصول قوت را برسند بزرگ شوند وقوت گیرند ودل بر گنج

خویش گمارند از زیر دیوار بیرون آرند ۞ وما فعلته عن امری معنی اینست ونکرده ام این کار را از امر خویش بلکه این همه ناشی از امر پروردگار بود بفرمان او از من روی نمود ذلک تاویل ما لم تسطع علیه صبرا معنی اینست این همه که گفتیم تاویل چیزهایی است که نتوانستی که صبر کنی می بایست که به بینی وبشنوی ودم نزنی پیغمبر علیه السلام گفت

کاشکی که برادرم موسی تحمّل کردی زبان خود را بر سکوت آوردی دم درکشیدی امور عجیبه دیدی وشنیدی خدای عزّوجل وحی فرود آوردی وبر من قصّه کردی و بدانکه موسی صلوات الله
علیه پیش خضر انواع تواضع کرد واصناف رسوم ادب بجا آورد هل اتّبعك گفت خود را متابع او ساخت وباختیار اتباع او پرداخت بالاثر آن که برای اختیار اتباع از ودستوری
خواست خود را با کمالی که داشت بی دستوری او در پایهٔ متابعت او نداشت ونیز علی ان تعلّمنی گفت تعلّم خویش وتعلیم او را تهیّه نهفت ونیز آوردن من تبغیض در مما علّمت مشعر بطلب بعض
از علم او بود ومبنی از کثرت علم او باشد و نیز چیزی را که از و خواهد آموخت رشد نام کرد وخود را در معرض استرشاد آورد و نیز او را عالم داشت برخویش صاحب حق بند اشت
و نیز اتباع را اطلاق کرد هل اتّبعك بغیر قید آورد واین کمال است در اختیار متابعت ونهایت است در التزام موافقت و نیز اوّل سری از سر دور کرد وخود را بر بس روی آورد بعد از آن
فیض جست علی ان تعلّمنی ممّا علّمت رشدا گفت ویسئلونك عن ذی القرنین قل سأتلوا علیکم منه ذکرا روایت کرده اند اهل کتاب پیغمبر علیه السّلام را از روح وقصّهٔ اصحاب کهف وقصّهٔ ذی القرنین پرسیدند روح به بیان نه پیوست ودر آغاز سورة قصّهٔ اصحاب کهف در ضمن بدایع قدرت وعجایب فطرت مبین گشت اینجا حکایت سؤال کفّار از قصّه ذوالقرنین وتلقین پیغمبر صلّی الله علیه وسلّم بذکر آن بر وجه اعتراض آورد ومسئول ایشان را بتوضیح وتشریح چنانچه ایشان میدانستند بیان کرد وقل جمله مستأنفه است درجواب ماذا اقول حین یسألون عن ذلك وجملهٔ سأتلوا علیکم منه ذکرا مقول قل است معنی اینست ومی پرسند از تو ای محمّد از قصّهٔ ذی القرنین بگو ای محمّد برخواهم خواند برشما از ذوالقرنین ذکری عظیم وخبر خواهم کرد شما را از قصّهٔ او خبری فخیم در تفسیر آورده اند که اصحاب کتب تاریخ در تواریخ خویش قصّهٔ ذی القرنین ذکر کرده اند در تعیین این که او کیست ومعرفت او بچیست اقوال مختلف آورده اند بعضی بر آن اند اسکندر بن فیلقوس یونانی است پادشاهی مشهور بجهانگیری وجهانبانی است واو در جهان پادشاهی بود که در مشرق ومغرب فر پادشاهی خویش نمود دو آیت حتّی اذا بلغ مغرب الشّمس وجدها تغرب فی عین حمئة دلالت بر رسیدن او در مغرب میکند وآیت حتّی اذا بلغ مطلع الشّمس خبر رسیدن او در مشرق میرساند از این هر دو آیت مفهوم گشت که اسکندر در اقاصی جهان علم ملك برکشید وملك او در مشرق ومغرب رسید وخبر سدّی که ذوالقرنین کرده میان یأجوج ومأجوج وخلق دیگر برآورده باتفاق اقوال است که بناء آن در اقصای شمال است

علیکمو قرأ ابن کثیر بالصّلة وفی روایة قالون

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ	اَنْ یَبْلُغَا
واما آن دیوار پس بود مر دو کودک را دو بی پدر در آن شهر ج	مدغما غیر الغنة خلف
وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا	عن امری بالنقل ورش
وبود زیر آن دیوار گنجی برای ایشان وبود پدر ایشان از اهل صلاح	عن امری بالسکت
فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا	خلف فی روایة
پس خواست پروردگار تو که رسند بحالت بلوغ وقوّت ایشان وبیرون آرند گنج ایشان را	
رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ ج وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ط ذَلِكَ	تأویل علیهی بالابدال ورش والسّوسی بالاشباع ابن کثیر
برای بخشایشی از پروردگار تو ونکردم آن کار را از اجتهاد خود آنچه گفتیم	
تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ۝ وَيَسْأَلُونَكَ	ركوع
عاقبت کار آنست که نتوانستی بر آن صبر کردن ومی پرسند ترا ط	ویسلونك بالنقل فی الوقف حمزة
عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ط قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ط	منهو بالاشباع ابن کثیر
از خبر این شخص که بر قول بیشتر اسکندر رست بگوی زود بود که خوانیم بر شما چیزی از خبر او ویاد کردنی	
إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ	فی الارض بالنقل ورش
بدرستی ما جای دادیم اورا در زمین ۝ ودادیم ما اورا از همه چیزی	فی الارض سکت خلف فی روایة خلاد
سَبَبًا ۝ لا فَأَتْبَعَ سَبَبًا ۝ حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ	وآتیناه ثلثة اوجه لورش
از اسباب دین طریقی رساننده بمقصود پس متابعت نمود سببی را که رساننده بود او را بسوی مغرب تا چون رسید بجای فرو شدن آفتاب	
وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا	
یافت آن را که فرو می برد در چشمهٔ با گل سیاه یا بغایت گرم ویافت نزد آن چشمه	

وآتیناهو بالاشباع ابن کثیر — شیء بالمدّ الوسط ورش — شیء سکت خلف وفی روایة خلاد — فاتّبع نافع وابن کثیر وابو عمرو — حمیة وحامیة ابن عامر وحمزة والکسائی وابوبکر — مدغما غیر الغنة خلف

دلالت میکند که او شمال نیز در ضبط داشت ودست تصرّف در روی میکاشت ومعمور در عالم همین حدّ است بدلایل مذکور ذوالقرنین را ملك تمام دنیا ثابت گشت وبر حکم آنکه این صفت در اسکندر بن
فیلقوس بود لقب ذوالقرنین بنام آن نظهور پیوست روایت کرده اند چون فیلقوس مرد اسکندر ملك روم را که آورد وهم ملك روم را بعد آنکه ملکها متفرّق شده بود یك ملك کرد بعد آن سوی
زمین مغرب شتافت بر ممالك آن سمت استیلا یافت از آنجا کار بیشتر رسانید تا در دریاء اخضر رسید از آنجا بازگشت بزمین مصر پیوست زمین مصر در ضبط آورد شهر اسکندریه بنا کرد پس
از آن در زمین شام آمد ودر ممالك آن در آمد بنی اسرائیل را در ضبط آورد ودر بیت المقدس ذبحی که معهود بود بجا آورد بعد از آن در زمین ارمنیه وباب الابواب در آمد وعلم دولت او میان
ایشان در زمین عبرانیان وقبطیان بر آمد بعد از آن بر دارا بن دارا بجهاد متوجّه گشت واو بقتال پیوست چند بار در لشکر او هزیمت انداخت واو را منهزم ساخت آخر اصحاب حراست دارا را

با اسکندر یار کشتند دارا مذکور را کشتند بعده سکندر زمین پارس کرفت و مملکت مذکور بیمن قدم او آرام پذیرفت بعد از آن قصد هند وچین کرد و ممالك بعید را واراضي مسافة مدید را در ضبط وتصرف آورد از آنجا سایهٔ اعلام عالیه بر زمین خراسان انداخت ودر خرابهای زمین خراسان شهرها معمور ساخت بعد معماری خراسان وآبادان کردن شهرهاء آن در عراق آمد بکایت درتن او ملالی در آمد بکماه مریض کشت عمر او با نصرام پیوست واو دو قرن ملك داشت ودست تصرف ملك بر دو جانب عالم یعنی شرق وغرب کماشت ازین جهت او را ذو القرنین کویند وبعضی در تسمیهٔ ذو القرنین وجوه دیکر کویند کبدان وجوه مناسبت اسم بامسمی جویند بعضی برین اندکه تاج او دو شاخ داشت ملقب بدین سبب او را ذو القرنین بنداشت وبعضی برین اندکه او کافرانرا بر نیکی ونیکوکاری خواند او را بریك جانب تیر زدند بهلاك پیوست باز بقدرت محیی الموتی عز وجل زنده کشت بار دیکر بر جانب دوم از سر او زدند مرد ورخت هستی ازین جهان برد باز حی حیات بخش جان بخشید او را باز در جهان زنده کردانید ازین جهت او را ذو القرنین خواندند ودرخور این لقب دانند وبعضی کویند درد وجا سر او دو استخوانی مرتفع هم چو شاخ مینمود دو شاخ در تاج او ستر آن دو شاخ بود وبعضی کویند دو جانب سر او نحاس مینمود سبب تلقیب ذو القرنین این بود وبعضی کویند یك جانب او در هنکام شب رفتن تاریکی بودی ویك جانب روشنایی روی نمودی تاریکی او را از دشمن پوشیدی وبر روشنایی راه وچاه دیدی ازین جهت او را ذو القرنین خواندند ودرخور این نام دانند وبعضی کویند هر که خداوند دو سر و نشست از و بترسند وبه مهابت او نزدیك او نرسند مرد شجاع را بدین مناسبت ذو القرنین کویند وباطلاق این لفظ فهم این معنی جویند وبدانکه ذو القرنین را ظهور خوارق عادت در زمان جواز نبوت وبودن او خبر متقی چون رفتن در زمان اندك بمسافت دور وتسخیر ظلمت ونور نبی خوانند ونیز تمسك باطلاق انا مكنا له في الارض که مطلق واقع بر کامل شود وتمکین کامل نبی را بود ونیز دل بر عموم آتیناه من کل شیء سببا دارند ونبوت کر شیء از اشیاست داخل عموم کل شیء بندارند ونیز کویند خطاب او به یا ذا القرنین اما ان تعذب واما ان تتخذ فیهم حسنا اجرا بر طریق یا موسی یا یحیی خطابات انبیاست وکسانی که بنبوت او قایل نشوند بتمکین او بشهریاری

ظلم	نكرا	واما من امن	ولفام امن	فله جزاء	الحسنى	الحسنى
بالتغليظ ورش	بضم الكاف نافع وابن عامر وابوبكر وابن ذكوان	بالتقليل ورش بالمقامع ثلثة اوجه	سكت خلف في رواية	نافع وابن كثير وابوبكر وابن عامر وابو عمرو	بالامالة المحضة حمزة والكسائي	وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

قوما ۞ قلنا يا ذا القرنين اما ان تعذب واما

گروهي را گفتيم اي ذو القرنين يا آنكه عذاب كني ايشانرا و يا

ان تتخذ فيهم حسنا ۞ قال اما من ظلم فسوف

آنكه رعايت كني در حق ايشان طريق عفو و مجاملت گفت اما هركه ستمكار بود باصرار بركفر پس زود باشد

نعذبه ثم يرد الى ربه فيعذبه عذابا نكرا ۞

كه عذاب كنيم اورا پس باز گردانيده شود سوي پروردگار او پس عذاب فرمايد اورا عذابي بغايت دشوار

واما من امن وعمل صالحا فله جزاء الحسنى

واما هركه گرويده بود و كرده كار نيكو ۞ پس مراورا است خصلت نيكو كه كلمه توحيد

وسنقول له من امرنا يسرا ۞ ثم اتبع سببا

وزود باشد كه گوييم مراورا از فرمان ما برزكوة وخراج آنچه باسهولت بود ذو القرنين پس پيروي نمود سببي را كه رساند سوي شرق

حتى اذا بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع

تا چون رسيد بجاي برآمدن آفتاب يافت آنرا كه برمي آيد

على قوم لم نجعل لهم من دونها سترا ۞

بر گروهي كه پديد نكرديم مرايشانرا از پيش آفتاب هيچ پوششي

كذلك وقد احطنا بما لديه خبرا ثم اتبع

كار ذو القرنين همچنانست كه وصف كرديم وبتحقيق دانا بوديم بدانچه نزد او بود ودانش از اسباب ملك پس پيروي نمود

سببا ۞ حتى اذا بلغ بين السدين وجد

سببي ديگررا تا چون رسيد بميان دو كوه يافت

وسنقول له — مدعا سوسي
من امرنا — بالنقل ورش
من امرنا — سكت خلف في رواية
ثم اتبع — نافع وابن كثير وابو عمرو
تطلع على — بالادغام سوسي
وقد احطنا — بالنقل ورش
وقد احطنا — سكت خلف في رواية
بما لديهي — بالاشباع ابن كثير
ثم اتبع — نافع وابن كثير وابو عمرو
بين السدين — بضم السين نافع وابن عامر وحمزة والكسائي وابوبكر

او نهادیم ومملکت مشرق ومغرب او را دادیم وآتیناه من کل شیء سببا معنی اینست ودادیم ذو القرنین را از برای هر چیزی سببی یعنی وسیلتی که بدان چیز برساند چون علم قدرت وتدبیر وحکمت وجز آن از اموری که خرد آنرا موصل سوی آن چیز داند فاتبع سببا معنی اینست پس خواست که سوی غرب رود وبمغرب شمس رسد پس اتباع سبب آن کرد وباعث بر آن وموصل سوی آن در دل آورد وسوی مغرب لشکر کشید تا آنکه بمغرب شمس رسید حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب في عين حمئة ووجد عندها قوما معنی اینست تا چون رسید در مغرب شمس یافت آنرا بدین صفت که فرو میرود در چشمهٔ حمئه یعنی خداوند خلاب وخلیش یا چشمهٔ کرم آن چشمه را هر دو صفت است

وممکن بودن او بجهانداری کویند ونیز کویند وآتیناه من کل شیء سببا باجماع عام مخصوص البعض باید پنداشت چه همه دانند که سکندر را همه اشیا وسیلت نداشت وبامکان مثل این خطابات در غیر انبیا بالهامات حقانی وتلقینات ربانی آمده درو اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه في الیم ولا تخافي ولا تحزني انا رادوه الیك تحقیق شده في الجمله باحتمالات مذکوره ودلایل مسطوره نبوت او را از قطع باحتمال می آرد وخرد بغیر قیام دلیل قاطع در شان کسی ثبوت در رجهٔ نبوت حکم قطعی نمی بندارد لیکن در جواز نبوت ظن نبوت در مقام اختلاف ممنوع نبود وبی قطعیت حجت نبوت ثابت نشود وبعضی کویند نبی نبود زمین را از مغرب تا مشرق بحکمت وکرامت بیمود دین پاك داشت زمان باوجود ملك جهان دل بر صلاح وتقوی میکماشت انا مكنا له في الارض معنی اینست بدرستی ما ذو القرنین را بمسکنت رسانیدیم ودر زمین ممکن کردانیدیم تاج ملك بر سر

نبت سهالهن

بعزاء ني بيان يك صفت شد بعزاء تي ديكر بيان صفت ديكر آمد سؤال سها كه خردترين ستارهاست هژده چند زمين است بيت آنكه سها را بكري ذره وار هست بمقدار زمين هژده بار
چون زمين بر مقدار بود توان دانست كه بر نسبت آفتاب چه قدر باشد و چشمه از چشمهای زمين بر نسبت زمين چه مقدار بود آفتاب با اين عظمت در آن چشمه چه نوع فرو رود و اين معاني چگونه متصور
شود و نيز آفتاب در فلك رابع است غروب و طلوع آفتاب متصف بدو وست بجا زمين و چشمه آب كجا آسمان چهارم و آفتاب جواب ذو القرنين در سمت غرب مسير را بمنتهاء آباداني عالم
كه بيشتر از آن آباداني نيست رسانيد بچشمه آب كرم يا خدا وند خلاب و خليش رسيد كه جز آن بيشتر چيزي در نظر نمي آيد در مراي و منظر غروب آفتاب در ميان عين حمئة ميما
چنانچه كسي در بحر بر كشتي بر نشيند آفتاب را غروب در مراي و منظر در دريا ببيند و كلام محمول است بر حذف ظرف اي وجدها تغرب في عين حمئة لا في الواقع و نزديك آن چشمه

يَنَهُمُو بَيْنَكُمُو بَيْنَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ
از پيش آن كوه گروهي را كه نزديك نبودند كه دريابند

قَوْلًا قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ
هيچ گفتاري را گفتند اي ذو القرنين بدرستي اين دو قبيله ياجوج و ماجوج

مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا
تباهي كنندگان اند در زمين پس هيچ قبول كنيم براي تو مالي معين

عَلَىٰ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا قَالَ مَا مَكَّنِّي
بر آنكه بديد آري ميان ما و ميان ايشان حاجزي استوار گفت تقويت فرمود مرا

فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ
در او پروردگار من از علم و هنر پس ياري دهيد مرا بالات و صناع تا بديد كنم ميان شما
و مال و طلب ثواب

وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ
و ميان ايشان حاجزي بغايت حصين بدهيد مرا پارهاي آهن تا چون مساوي گردانيد

بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا
ميان دو جانب كوه را گفت در دميد منافخ را تا چون گردانيد آهن را چون آتش

قَالَ آتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا فَمَا اسْطَاعُوا
گفت بدهيد مرا تا بريزم بر او مس گداخته را پس هرگز نتوانستند

أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا قَالَ هَٰذَا
كه بر آيند بر آن سد و هرگز نتوانند مر او را سوراخ كردن گفت اين سد

يُفْقِهُونَ — بضم الياء وكسر القاف حمزه والكسائي
يَاجُوجَ — بالالف كان الهمز غير عاصم
وَمَاجُوجَ — بالالف كان الهمز غير عاصم
فِي الْأَرْضِ — بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ — بالسكت خلف و في رواية خلاد
فَهَل نَّجْعَلُ — بالادغام كسائي
نَجْعَل لَّكَ — مدغما ابو عمرو
خَرَاجًا سُدًّا — حمزه والكسائي بضم السين نافع وابن عامر وابو بكر
مَكَّنَنِي فِيهِ — ابن كثير
خَيْرٌ — بالترقيق ورش
بِقُوَّةِ اجْعَلْ — بالنقل ورش
بِقُوَّةٍ اجْعَلْ — بالسكت خلف في رواية
رَدْمًا ائْتُونِي — بقلب الثانية واوا ورش

رَدْمًا ائْتُونِي رَدْمًا ايتو سَاوَىٰ سَاوَىٰ الصُّدُفَيْنِ الصَّدْفَيْنِ قَالَ ائْتُونِي
ائْتُونِي عَلَيْهِ فَمَا اسْطَّاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ يَظْهَرُوهُو
بالسكت خلف في رواية — بكسر التنوين وهمزة ساكنة ابو بكر — يعني بين ورش في رواية — بضم الصاد والدال ابن كثير وابو عمرو وابن عامر — بضم الصاد وسكون الدال ابو بكر — بهمزة ساكنة بعد اللام حمزة وفي رواية ابو بكر — بتشديد الطاء حمزة
ثلثة اوجه لورش — بالاشباع ابن كثير — مدغما غير الغنة خلف — بالاشباع ابن كثير

غرب مسير را بمنتهاء آباداني عالم آفتاب در ميان عين حمئة ميما حمئة لا في الواقع و نزديك آن چشمه قومي را يافت و گروهي را از آدميان دريافت در حكايت آورده اند و در اخبار اقطار زمين ذكر كرده اند نزديك مغرب شمس شهريست آباداني كه آنرا دوازده هزار دروازه است غوغاء اصوات خلق آن شهر اشنيد آواز غروب آفتاب باز ميدارد و با عتبار نظر بر كمال قدرت خداي خرد از امكان وقوع امثال اين عجايب ابا نمي آرد از قدرت قادر مطلق مقدر بحق عجيب تر از ين غريب نبود و غريب تر ازين عجيب نباشد بيت از قدرت او هر آنچ كويي نه غريب وز حكمت او هر انچ بيني نه عجيب

قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا

معني اينست كفتيم ما اي ذو القرنين كار تو اينست كه ايشان را بقتل عذاب كني ز نهار نكذاري يا ره نكويي بكيري و نظر عفو كاري نكشي و رها كني يا در اسير و بند كني افكني چه اين نيز بر نسبت قتل اتخا حسن است و بر نسبت آن نيكي مبرهن است و اين خطاب بر تقدير نبوت او وحي برو بود و بر تقدير ولايت بواسطه نبي زمانه او يا الها مقرون بتقرير نبي باشد

قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكْرًا وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءً الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا

معني اين است كفت ذو القرنين اما كسي كه بر نفس خود ستم كند خود را بر جريمه كفر افكند پس سرانجام او در دنيا عذاب كنيم بكشيم يا اسير كرده برده كردانيم پس باز كردا شود بسوي حسابگاه پروردگار او پس عذاب كند او را در دوزخ عذا منكر و عقوبتي سخت تر و اما كسي كه ايمان آرد و عمل صالح كند پس مر او را جزا فعله حسني و كلمه عليا بود يا كويند بر وجه جزاء مثوبت حسني يعني جنت جزا او باشد و زود باشد كه بكوييم ما مر او را از امر و فرمان خويش امري خداوند آساني متضمن لطف و كرم و مهرباني

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا

معني اين است پس سپهي ديكر را اتباع و روي در سمت شرق آورد تا چون در مطلع شمس و جاي بر آمدن آفتاب رسيد و لشكر كشي او بدين مثابه كشيد پس يافت آفتاب را كه بر مي آيد بر قومي براي ايشان از پيش آفتاب پرده و پناهي و كوهي و درختي نكردانيده ايم و سايه نداده ايم و جامه نپوشانيده ايم و چون آفتاب بر مي آيد كار ايشان در آمدن در سرابست يا غوطه خوردن در آبست چون آفتاب فرو رود در كار و مصلحت شوند و در طلب معاش روند همه هميشه در ستر اندام نكوشند و برهنه باشند و جامه نپوشند حكايت كويند كه سياهي حكايت كرده و قصه قومي كه نزديك بر آمدن آفتاب اند در ذكر آورده كه در سياهي و ران بر اقليم چين بر قومي رسيدم از ايشان از حكايت قومي كه نزديك بر آمدن آفتاب اند بر سيدم

ایشان کفتند اکر بشتابی یکشبانروزه مانده است کایشانرا دریابی یکی را اجیر کرفتم و برهبری بپذیرفتم قومی عجیب دیدم که یك کوش فراز میکنند و کوش دیکر بالا خویش میکشند اجیر من که مصاحب
من بود زبان ایشان میدانست و بیان آن می توانست ایشانرا از کیفیت بر آمدن آفتاب پرسید ایشان کفتند چون آفتاب برخواهد آمد خواهید دید هم درین میان آوازی بر آمد که مرا از
شنیدن آن بیهوشی آمد چون بهوش در آمدم و برحالت خود آمدم دیدم که ایشان در اندام روغن می مالند و تفقد من میکنند چون آفتاب بر آب بر آمد دیدم که آب بر طریق روغن زیت مینما
و آفتاب طریقه خرکاه در نظر می آید و چون آفتاب بلند شد مرا در رهی از زمین در آوردند و از تاب آفتاب مرا و مصاحب مرا نهٔ کردند و چون آفتاب بلند تر کشت بعضی از ایشان
بیرون آمدند ماهی را در آفتاب انداختند بریان ساختند کذلك وقد احطنا بما لدیه خبرا معنی اینست کار ذا القرنین چنانست که ذکر کردیم یا کویند کار کروه

مذکور همچنانست که در بیان آورد
یا همچو شان ذوالقرنین است با
اهل مغرب شان او با اهل مشرق
در تخییر میان اختیار تعذیب
و احسان و تفرقه کردن میان
کافران و مؤمنان و محیط شده
ایم ما از روی آکاهی یعنی محیط
شده است آکاهی ما بدانچ نزدیك
ذوالقرنین است یا بدانچه نزدیك
آن قوم است همه حال ایشان
میدانیم یا تصرف در ایشان
میتوانیم ثم اتبع سببا حتی اذا
بلغ بین السدین وجد من
دونهما قوما لا یکادون
یفقهون قولا معنی اینست
پس اتباع کرد سببی دیکر را که باعث
بر رفتن جانب شمال بود و با
لشکرهاء خویش آن سمت نهضت
نمود تا چون رسید میان دو سد
و آن دو کوهی است
در نزد منتهاء
زمین ترکستان
و بعضی کویند
دو کوهی است میان زمین ارمینیه
و آذربیجان پس یافت نزدیك دو
سد مذکور قومی را که نزدیك
نبند که دریابند یا کویند نزدیك
نبند که دریابند کفتاری نه
ایشان کفتار کسی دریابند نه
کسی کفتار ایشان دریابند مکر
باشارتی و کاری در تفسیر آورده
پادشاهی کسانرا فرستاد تا صورت
سد مذکور مشاهده کنند و راه
و چاه و کوه و کاه معاینه کرده باز
کردند ایشان از باب الابواب بیرون
آمدند و در آن ناحیه در شدند
تا آنکه در سد مذکور رسیدند
حصنی بس منیع و رفیع دیدند جا
او شتافتند سدی از خشتهاء
آهنین سرب کداخته یکدیکر
جفسانیده درو دری حصین
مناسب دیوار آهنین مقفل
بقفلی استوار ملایم در و دیوار
یافتند صورت آن را در دل نقش
کردند بر فرستنده خویش خبر
آوردند قالوا یا ذا القرنین
ان یاجوج و ماجوج مفسدون
فی الارض فهل نجعل لك
خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم
سدا معنی اینست کفتند کروه
آن ناحیه ای ذوالقرنین بدرستی

دیم
بَعْضُهُمُو فَجَمَعْنَاهُمُو أَعْيُنُهُمُو نُنَبِّئُكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي ج فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ ج
نعمتیست بومن و بر مردم از پروردکار من پس چون نزدیك آید وعده پروردکار من کرداندآنرا ارمینی مستوی
وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ط وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ
وهست وعده پروردکار من راست و درست و کذاشتیم ما بعضی ازین دو صنف یاجوج و ماجوج
يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ
در آن روز که سد بستند مختلط درمیان بعضی دیکر یا در آن روز که سد ویران کنند و دمیده شود در صور پس کرد آریم ایشانرا
جَمْعًا لا وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ
کرد آوردنی و آشکارا کنیم دوزخ را آن روز برای کافران
عَرْضًا لا الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن
آشکارا کردنی آنانکه هست چشمهای ایشان در پوششی از
ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا
نظر در دلایل من و بودند که نتوانستند شنودن بسمع قبول
أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي
ای پنداشتند آنانکه کافر شدند که کیرند بندکان مرا چون عیسی
مِن دُونِي أَوْلِيَاءَ ط إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
از غیر من دوستان و معبودان بدرستی ما ساخته ایم دوزخ را برای کافران
نُزُلًا قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ط
ماحضری بکو هیچ بیاکاهانیم شما را باآنها که زیان کارترند باصناف عمل

فَإِذَا جَاءَ
بالامالة حمزة وابن ذكوان
دَكًّا
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
يَوْمَئِذٍ يَّمُوجُ
مدغما غير الغنة خلف
بَعْضٍ وَّنُفِخَ
مدغما غير الغنة خلف
جَمْعًا وَّ
مدغما غير الغنة خلف
لِلْكَافِرِينَ
بالامالة ابو عمرو ودوری
لِلْكَافِرِينَ
وبين بين ورش في رواية
كَانَت أَعْيُنُهُمُو
بالنقل ورش
ركوع
كَانَت أَعْيُنُهُم
سكت خلف في رواية
أَن يَتَّخِذُوا
مدغما غير الغنة خلف
مِن دُونِيَ
بفتح الياء نافع وابو عمرو

ثلثة اوجه في الوقف حمزة وهشام — بالنقل ورش
أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَوْلِيَاءَ إِنَّا لِلْكَافِرِينَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا هَلْ نُنَبِّئُكُم بِالْأَخْسَرِينَ بِالْأَخْسَرِينَ
في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو — ابو عمرو و دوری — وبين بين ورش في رواية — مدغما سوسي — بالادغام كسائي — سكت خلف وفي روايته خلاد

که یاجوج و ماجوج در زمین فساد کنندکانند و این نواحی را نظام و جور در خرابی زنندکانند پس هست که برای تو جعلی و مالی بکردانیم و خرجی از خویش جمع کرده برای تو برسانیم که بکردانی
میان ما و میان یاجوج و ماجوج حایلی حصینی و سدی منیعی و مکینی قال ما مکنی فیه ربی خیر فاعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم ردما معنی اینست کفت ذوالقرنین آنچ قدرت
داده است مرا پروردکار من در آن و ممکن کردانیده است مرا بدادن آن از کاه و دستکاه بهترست از مالی که شما بدهید و خرجی که پیش می آرید این کار خواهم کرد و دل براستدن مال
شما نخواهم آورد پس یاری کنید مرا بقوتی میان شما و میان یاجوج و ماجوج سدی منیع و حصینی رفیع حایل کردانم و شما را بدانچه درخواسته کرده اید و دل برخواهش آن آورده اید برسانم
اتونی زبر الحدید معنی اینست بیارید بر من یا بدهید مرا پرکالهاء بزرك و پهن از کوههاء آهن حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا قال اتونی افرغ علیه قطرا

معنی اینست برکالهاء حدید آوردند ذوالقرنین آنرا استد ودل بربناء سد کماشت وبرکالهاء حدید بعضی بربعضی داشت تاچون سد رامیان دوکوه برآورد ودر ارتفاع برابر دوکوه مذکور کرد کفت ذوالقرنین هیزم وانکشت وآتش بیارید ودروی بدمید تا آنکه چون هیزم وانکشت را آتش ساخت وریزهاء مس را در کداخت ذوالقرنین کفت مس کداخته برمن بیارید تامس را برآهن بریزم برکالهای آهن را بمس بیامیزم فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا معنی اینست چون سد مذکور تمام کشت وذوالقرنین از عمل او بفراغ پیوست پس از آن یاجوج وماجوج نتوانستند که بران سد غالب آیند وبروی برآیند ونتوانستند مراورا که سوراخی کنند ورخنه افکنند قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا معنی اینست کفت ذوالقرنین این سد رحمتی است از پروردکار من یعنی اثر رحمت اوست پس چون وعدهٔ پروردکار من بیاید وهنکام خرابی آن وخرابی جهان روی نماید بکرداند پروردکار من سد مذکور را کوفته وبازمین برابر کشته وهست وعدهٔ پروردکار من حق وواقع شدن آن محقق وعدهٔ او وخلاف نه پذیرد وخبر او خلاف نکیرد در حدیث است

سَعْيُهُمْ هُمْ أَنَّهُمْ رَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ لَهُمْ جَزَاؤُهُمْ — قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ
آنانکه ضایع شد کوشش ایشان در زندگانی این جهان وایشان

يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۝ أُولَٰئِكَ
می پندارند که ایشان نیکو میکنند کردار را ایشان

الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ
آنان اند که کافر شدند بآیتهای پروردکار ایشان ورسیدن بجزای او پس باطل شد

أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ۝
کردارهای ایشان پس ثابت نکردانیم مرایشانرا روز قیامت هیچ قدری ومنزلتی

ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا
آن پاداش ایشانست دوزخ بسبب آنکه کافر شدند وفرا کرفتند

آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ۝ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
آیتهای مرا وپیغمبران فرستادهٔ مرا محل افسوس بدرستی آنانکه ایمان آوردند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ
وکردند کارهای نیکو هست مرایشانرا بوستانها عالی تر

نُزُلًا ۝ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ۝
ماحضری حال آنکه همیشه باشند در آن نجویند از آن انتقالی

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي
بکو اکر بود دریا آنچه بدان نویسند مرمعلومات پروردکار مرا

الدنيا وهم — الدُّنْيَا الدُّنْيَا — وفي رواية ورش
يَحْسَبُونَ — كسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي
بِآيَاتِ بِيَايَاتِ — ثلثة اوجه لورش
فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ — سكت خلف في رواية
فَحَبِطَ أَعْمَالُهُمْ — بالنقل ورش
جَهَنَّمْ بِمَا — بالادغام سوسي
آيَاتِي هُزُؤًا — ثلثة اوجه لورش
هُزُؤًا — بسكون الزاء حمزة في الوقف
هُزًا هُزُوًا — بالنقل في الوقف حمزة
آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش

في الحيوة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا معنی اینست زیانکارا وخاسر شدکان آنانند که کوشش وعمل ایشان ضایع کشته درحق دنیا وعملهاشان فانی شد چون ایمان ندارند

که یاجوج وماجوج هر روز سد مذکور را می کاوند ودر کافتن او مشقت می بینند وشکسته می کردانند وبسوراخ شدن نزدیک میرسانند چون شبانکاه میشود بازمیکردند وبغیر کفتن انشاء الله وعده برفردا میکنند بروز دوم می شاسالم مرتب شده چنانچ بود می یابند چون وقت وعده برسد وهنکام خرابی جهان آید در وعده شکافتن ورا یافتن فردا انشاء الله کو ودر حصول مطلوب بذکر این کلمه تبرک جویند دوم روز که بیایند چنانچه کذاشته بودند یابند سوراخ کنند درآیند در خراب کردن جهان بشتابند ونکذرند برسلی وخوکی ووحشی وآدمی مکر آنکه اورا بخورند چون در دریا رسند آب همه دریا بیاشامند وهمه جانوران دریا را بی باق کنند بعد از آن درختان خوردن کیرند همه عالم سیر کنند ودر همه شهرها فتنه افکنند مکر در مکه ومدینه وبیت المقدس وکوه طور شش ماه در جهان باشند مقدمهٔ ایشان در شام بود وساقه در خراسان باشد آخر کردن در قفاء ایشان پیدا شود همه هلاک کردند آدمیانی که کریخته جابجا پناه کرفته مانده باشند جای باداشتن نیابند چهل روز اجساد مردکان ایشان در زمین کیرد جهان بوی اجساد ایشان کنده کردد خدای عز وجل ابری پیدا آرد که چهل روز ببارد سیلاب ایشانرا روان کند در دریا اندازد دریاها چنانچ بوده اند همچنان بر شوند جهان از شر ایشان خلاص یابد هرکسی سوی مقام خویش بشتابد وبعضی کویند خدای بادرا کارد تا ایشانرا از زمین بردارد در جایی که خدای خواهد بیندازد زمینرا از ایشان پاک سازد وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ معنی اینست وترک دهیم بعضی از یاجوج وماجوج را در آن روز که سد مذکور کرفته کرد وایشانرا برای برآمدن راه شود در حالة که موج زنند یعنی میان خویش جنبشی واضطرابی همچو موج پیدا آرند این حالت همچو موج دریا بود موج مستعار برای این حالت شود ترک مذکور بمعنی کذاشتن بر حالی ونا بازداشتن از آن باشد چنانچ ترکه یذهب ویلعب ویشرب ویطرب ای لم امنعه عن ذلك ومعنی

جزایی نیافتند وحال اینست که کمان می برند که ایشان کاری نیک میکنند بیت خواجه پندارد که دارد حاصلی ۝ حاصل خواجه بجز پندار نیست أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ معنی اینست ایشان آنانند که بآیات پروردکار خویش ولقاء او کفر ورزیدند وبدان ایمان نیاوردند پس ناچیز شد عملهای ایشان بثبوت کفر واستغناء ایمان فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا معنی اینست پس حاصل نکنیم وپیدا نیاریم برای ایشان را در روز قیامت وزنی یعنی قدری وقیمتی ووقری وعزتی نفی قدر وقیمت اعمالست نفی وزن اعمال نیست بدین آیت تمسک معتزله در نفی وزن اعمال وحمل نصوص اثبات وزن ومیزان با صحت حقیقت بر تمثیل بی معناست ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا معنی اینست آن یعنی آنچه وعده کرده ایم ما بدان یعنی جهنم جزاء کافرانست بسبب کفر ایشان عموما وبسبب اتخاذ آیات من وفرستادکان من جاء بتخز واستهزا خصوصا ۝

بروجه دوم چنین باشد کذاشتیم وبازنداشتیم بعضی از ایشانرا درین حال که موج میزدند در بعضی در آن روز که سد تمام کشت وقدرت ایشان بر غالب آمدن وشکستن وسوراخ کردن آن بعدم پیوست وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۝ وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ۝ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا معنی اینست ونفخ کرده شود در صور پس جمع کنیم ایشانرا جمع کردنی وعرض کنیم آن روز که جمع کنیم ایشانرا دوزخ پیش کافران عرضه کردنی چنانکه دوزخ ایشانرا بنماییم هول وحزن ایشان بیفزاییم آنانکه بوده است چشمهای ایشان در پوشش از دیدن آنچه سبب یاد کردن من بود وبودند ایشان که نمی توانستند شنیدن چیزی که پند ایشان باشد أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا معنی اینست اغافل شدند پس پنداشتند کافران که کرفتن ایشان بندکان خاص مرا یعنی فریشتکان وعیسی وعزیر را غیر من خدا وندان تصرف کنندکان سود کننده ونجات دهنده ایشان قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا معنی اینست بکو ای محمد خبر میکنیم شمارا بکسانی که زیان زده ترند از روی اعمال یعنی عملهای ایشان سود نمیکند وهیچ کار نمی آید الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا معنی اینست بدرستی آنانکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند باشد مرایشانرا باغهای بهشتی که نام او فردوس باشد درحالة که میوهای آن باغها نزل یعنی اول طعام ضیافت بود یا کویند همه نعیم جنات برنسبت نعمت دیدار بمنزلهٔ نزل است مقصود اصلی ومطلوب کلی از بهشت دیدار خدای عز وجل است درحالة که در آن جاوید باشند از وی تحول وتجاوز نجویند در حدیث است بهشت را صد درجه است میان هر درجه تا درجهٔ دیگر صد سال راهست وفردوس اعلی همه بهشتها است از روی درجات جویهای بهشت از فردوس شکافته چون از خدای عز وجل بهشت بخواهید فردوس بخواهید زیراکه او اعلی جنانست بالاء او عرش رحمان مرویست از کعب لیس فی الجنان جنة اعلی من جنة الفردوس وقیل هی وسط الجنان اوسط بمعنی اشرف است بدلیل آنکه در تفسیر آورده هی اوسط الجنان وافضلها وقیل هی ادنی الجنان واین قول غیر ظاهرست چه مؤمنانی که اعمال صالحه کردند درخور آن باشند از ادنی جنان برتر روند وبواسطه اعمال صالحه بالا تر شوند ونیز در احادیث صحیحه تصریح است بدینکه فردوس اعلی جنان است وشك نیست که این قول مخالف آنست مکر آنکه ادنی را بمعنی اقرب دارند وادنی الجنان یعنی واقرب الجنان الی عرش الرحمن پندارند برین معنی این موافق قول اول باشد میان دو قول مخالفت نبود

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا معنی اینست بکوای محمد اکر بودی دریا سیاهی برای کتابت کلمات پروردکار که غیر متناهی است هر آینه دریا تمام شدی وسیاهی مذکور آخر آمدی پیش از آنکه کلمات پروردکار من آخر رسد وکتابت آن منتهی شود چه بحر هر چند که بسیارست لیکن مقدر بتعیین مقدارست اما کلام خدای تعالی وتقدس غایت ونهایت ندارد لاجرم دریا پیش از انتهاء آن بسر رسد وروی بنهایت آرد چنانچ جای دیکر کفت ولو أن ما في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ معنی اینست بکوای محمد نه ام من مکر آدمی همچو شما وحی کرده میشود بسوی من نیست اله شما مکر یکی معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق نیست مر اورا شریکی فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا معنی اینست چون ثابت شد که آفریدکار عالم یکیست یا او انبازی وشریکی نیست پس هر که امیدوار وراضی بود لقاء پروردکار خود را ورسیدن بخویش را بحساب کاه خدای پس کو عمل صالح کند وخود را در عمل بد نیفکند وهیچکس را در پرستش پروردکار خود شریك نکرداند وبدانکه ختم سورت بجمل مذکوره وکلمات مسطوره مقطع حسن ومنتهاء مستحسن است که چون ذکر کرد که کلمات خدایرا نهایت نبود اکر دریا سیاهی شود کتابت کلمات خدای متناهی نبود کلمهٔ که مقصود اعلی ومطلوب کلی است یعنی امر بعمل صالح واخبار آن توحید خدای ونهی از اشراك غیر با حق جل وعلا بسنده کند وسخن را بدان تمام کرد تا بدین حاجت بسخنی دیکر نماند وسامع را سخن را بنهایت رسیده داند مقطعی که چنین باشد حسن بود ومنتهایی که چنین بود مستحسن باشد والله اعلم بمراداته ولا يبلغ احد الى تمام اراداته لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي

مِثْلُكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِلَهُكُمُو إِلَهٌ

أَنْ تَنْفَدَ — مدغما غير الغنة خلف

أَنْ يَنْفَدَ — حمزة والكسائي

جِيْنَا قُلِ انَّمَا — بالابدال سوسی — بالنقل ورش

قُلْ إِنَّمَا يُوحَى — سكت خلف في رواية — حمزة والكسائي

يُوحَى إِلَهُكُمْ إِلَهٌ — سكت خلف في رواية — وبين بين ورش في رواية

إِلَهٌ وَاحِدٌ — مدغما غير الغنة خلف

صَالِحًا وَلَا — مدغما غير الغنة خلف

لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ

هر آینه بنهایت رسیدی دریا پیش از آنکه منتهی شود معلومات پروردکار من واکرچه

جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ۝ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ

آوردیمی بمانند آن مدادی را بکو بدرستی من آدمیم مانند شما در صورت

يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ

وحی فرستاده اند سوی من آنکه بدرستی معبود شما خداییست یکانه پس هر که هست

يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا

که امید میدارد بدیدار پروردکار خود پس بایدکه کند کار نیکو

وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ۝

و انباز نکرداند در پرستیدن پروردکار خود هیچ یکیرا

سورة مريم مكية ثمان وتسعون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

كهيعص ۝ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ

کریم کفایت کننده هادی اهل آسمان وزمین عالم مر اشکارا ونهان این یاد کردن بخشایش پروردکار تست بندهٔ خودرا

كهيعص — بامالة الهاء والياء محضة كسائی وابو بكر

كهيعص — بامالة الياء ابن عامر وحمزه وفي رواية سوسی امالة محضة

كهيعص — وبامالة الهاء فقط ابو عمرو

كهيعص — وبامالة بين بين في الهاء والياء نافع

ذِكْرُ رَّحْمَتِ — بالادغام سوسی

ذِكْرُ — بالترقيق ورش

رَحْمَهْ — بالامالة في الوقف كسائی

كهيعص ذِّكْرُ — بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزه والكسائی

سورة مريم سورة مريم بتمام مكيست نود وهفت آیت وبعضی کویند نود وهشت آیت است وبعضی کویند نود ونه آیت است نهصد وهفتاد دو کلمه سه هزار وهشصد ودو حرف نظم این سورة با سورة کهف آنست که ختم سوره کهف بذکر توحید وثناء خداست وافتتاح سورة مریم بذکر بعضی قصص انبیاست وبدانکه افتتاح سورة مریم بقصهٔ زکریا علیه الصلوة والسلام کرد بعد قصهٔ مریم بنت عمران که زکریا در پرورش او تکفل نموده وخواهر بزرك او زن زکریا بوده آورد بعد قصه عیسی صلوات الله علیه که تعلق با قصه مریم دارد مذکور کشت بعد آن قصه ابرهیم خلیل که جد ایشان وجد بنی اسراییل است وچند پیغمبر دیکر بییان پیوست بعد ذکر پیغمبران بجمله اولئك الذين انعم الله عليهم من النبيين

بیرایه که متضمن مدح ایشان است مذیل کرداند وعظمة ایشانرا بتقریر وتوکید رساند بعد کسانی راکه بعد ایشان آمدند ومخالف ایشان شدند مذمت کرد بعد تائبان وصالحانرا از نکوهش بیرون آورد پس ایشانرا وعده دخول جنت حاصل کشت بذکر جنت تخلص سوی ذکر نعیم جنت بحصول پیوست بعد از آن جندجای دیکر زینت ووعد ووعید ایشان مکرر کرداند وجزاء وسزاء ایشانرا بشرح وبیان رساند تا انکه آیة ان الذین امنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا تا آخر سورت آورد وسورت را بذکر مؤمنان ووعده تبشیر وذکر کافران وانذار واخبار بهلاک ایشان ختم کرد وشک نیست جملهایی که از یک باب است اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واکر مقصود همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکر بیست معترضایی که در میان این جمل است شک نیست میان کلامها متصل است وجمل دیکر از هر نوع در محال خویش متمیز کردد وبتوفیق الله بشرح وبیان بیوندد والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم كهيعص ذكر رحمت ربك عبده زكريا اذ نادى ربه نداء خفيا معنی اینست خدای عز وجل کافی است هادی است حکیم است علیم است صادق است یعنی لامحالة کلام او حق واقعی را مطابق است مضمون این سورت ذکر رحمة کردن پروردکار تست بنده خویش را یعنی بنده خاص در خور قرب واختصاص بدو زکریا و بر تقدیری که عبد فاعل ذکر باشد واضافت مصدر سوی مفعول بود معنی چنین آید ذکر کردن بنده خدا زکریا پروردکار خود را ذکر کردنی در آن زمان که ندا کرد زکریا پروردکار خود را ندایی پنهان قال رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شيبا معنی اینست کفت زکریا ای پروردکار من سست شده است در من همه استخوان بدن آتش پیری بر سر من شعله زد وبر سر من این نایره افروخته شد وزکریا در آن وقت که این خواهش وتضرع مینمود بعضی کویند عمر او شصت وپنج ساله وبعضی کویند هفتاد وپنج ساله وبعضی کویند هشتاد وپنج ساله بود ولم اكن بدعائك رب شقيا معنی اینست ومن در خواندن خویش ترا ای پروردکار من غیر مستجاب الدعوه نبوده ام تا دعاء من مردود شود وخواهش من نامقبول بود که رد دعا اثر شقاوت است واجابت آن از آثار سعادت است یقال شقی فلان فی دعایه ای لم ینل الاجابة وانی خفت الموالی من ورائی وكانت امرأتی عاقرا معنی اینست وبدرستی من از وارثان خویش که از غیر نسل من باشند ترسانم چه شهرت وبدکرداری ایشان میدانم وهست زن من نازاینده سترون فهب لی من لدنك وليا يرثنی ويرث من آل يعقوب

زكريا اذ نادى · زكريا اذ نادى · قال رب · العظم منی · الراس · ولم اكن

تسهیل الهمزة الثانیة نافع وابن کثیر وابو عمرو · بالهمزة ابن عامر وابو بکر · بالامالة المحضة حمزة والکسائی · وبین بین ورش وفی روایة · مدغما سوسی · مدغما سوسی · مدغما سوسی · بالابدال سوسی · بالنقل ورش

زَكَرِيَّآ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيًّا ۝ قَالَ رَبِّ
زکریا · چون خواند · پروردکار خود را خواندنی نهانی · کفت ای پروردکار من

إِنِّى وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّى وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا ۝
بدرستی من ضعیف شد · استخوان · از من · وافروخته شد · سر من · به پیری

وَلَمْ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا ۝ وَإِنِّى خِفْتُ
ونبودم من · بخواندن من ترا · ای پروردکار من بی سعادت اجابت · وبدرستی من ترسیدم

ٱلْمَوَٰلِىَ مِن وَرَآءِى وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِى عَاقِرًا فَهَبْ
از برادران وابناء عم در رعایت حقوق خلافت نکنند · از پس وفات من · وهست زن من · نازاینده · پس بخش

لِى مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا ۝ يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ
مرا · از نزد قدرت تو فرزندی با ولایت · که میراث کیرد از من علم · ومیراث کیرد · از خاندان

يَعْقُوبَ ۖ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ۝ يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا
یعقوب · وبکردان او را · ای پروردکار من پسندیده · ای زکریا · بدرستی ما

نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسْمُهُۥ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُۥ مِن
بشارت میدهیم ترا · به پسری · نام او · یحیی · نکردانیم · مر او را · از پیش

قَبْلُ سَمِيًّا ۝ قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِى غُلَٰمٌ
پیش · هم نامی · کفت · ای پروردکار من · از کجا باشد · مرا · پسری

وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِى عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ ٱلْكِبَرِ
وحال آنکه هست زن من · نازاینده · وبحقیقت رسیدم من · از بزرکی سال

ولم اكن · من ورائی · وراءی · عاقرا · وليا يرثنی · يرثنی ويرث · من آل · واجعله · يا زكرياء انا · يا زكرياء انا يا زكريا · نبشرك · نبشرك · يحيى يحيى

سکت خلف فی روایة · مدغما غیر الغنة خلف · بفتح الیاء ابن کثیر · بالترقیق ورش · مدغما غیر الغنة خلف · ابو عمرو والکسائی · بالقلقلة سکت خلف فی روایة · بالاشباع ابن کثیر · بالهمزة ابو عمرو وابو بکر · تسهیل الهمزة الثانیة · بالترقیق ورش · بفتح النون وسکون الباء وضم الشین حمزة · حمزة والکسائی · وبین بین ابو عمرو وفی روایة ورش

قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ غُلَٰمٌ وَعَاقِرًا

مدغما سوسی · حمزة والکسائی · وبین بین دوری وفی روایة ورش · مدغما غیر الغنة خلف · مدغما غیر الغنة خلف · بالترقیق ورش

وقد بلغت من الكبر عتيا معنی اینست کفته زکریا مرا فرزند بر چه کیفیت باشد با بقاء مشیب یا باعادت شباب بود وحال اینست که زن من سترون است وبدرستی من رسیده ام

واجعله رب رضيا معنی اینست پس بخش از نزد خویش مرا فرزندی صاحب ولایت از من وارث آل یعقوب وارث علم ونبوت وهدایت وبکردان او را ای پروردکار من بفیض رحمة مرضی خویش ومرضی امت خدای عز وجل این دعا مستجاب کرداند ویحیی صلوات الله علیه را بدرجه مرضی بودن رساند روایت کرده اند یحیی زکریا صلوات الله علیه در مدت عمر کناهی نکرده ومعصیتی بندیشید با وجود این عفت از کمال خشیت در کریه بودی دردمندی وزاری نمودی یا زكريا انا نبشرك بغلام اسمه يحيى لم نجعل له من قبل سميا معنی اینست کفت خدای ای زکریا بدرستی ما بشارت میدهیم ترا بکودکی که نام اوست یحیی از جهة تفال باتصاف او بحیات یا یحیی یا از جهة حیات دل او بعلم وطاعت یا بنیل حیات ابدی بشهادة که نکردانیده ایم مر او را پیش از این هنکام هیچکسی هم نام بدین آیت ظاهر میشود که اسم غیر مشترک وعلم مختص از اسباب مکرمت ووجهات شرف وعظمة است قال رب انى يكون لى غلام وكانت امرأتی عاقرا

از سبب کبر خشکی اعضا را سر بسر. قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ معنی اینست گفت پروردگار تو کار مذکور و شان مسطور همچنانست بعد از آن گفت پروردگار توان کار در عادت عجیب و غریب است بر من آسانست دشوار و آسان بر من یکسانست و تواند بود که کذلک معقول قال باشد و ذلک اشارت بر مشار الیه مبهم بود ای قال مثل ما تسمع جمله قال ربک هو علی هین بیان قال کذلک بود و کذلک بمعنی ذلک بر طریق خدمتک مثلک فاصبت نولک بمعنی خدمتک چنانچه در مثلک لا یبخل در کتب علم معانی تحقیق شده که بمعنی انت لا تبخل آمده معنی چنین آید گفت پروردگار تو کار چنانست گفته خواهد گشت و شان چنانست که بیان خواهد بود گفت پروردگار تو این کار بر من آسانست اگر چه نزد شما عجیب الشانست و تواند بود قال کذلک بمعنی قال زکریا ذلک باشد و جمله برای تاکید مکرر بود و جمله قال مستانفه دارند در جواب ما ذا قال الله حین قال زکریا ذلک پندارند معنی چنین آید

الیهموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وعدمها و ورش بالصلة مع مد الطویل و ابن کثیر بالصلة مع القصر

عِتِيًّا ۞ قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ

بحالت انتها گفت جبرئیل کار همچنانست از روی عادت گفت پروردگار تو آن بدید آوردن فرزند بر قدرت من

هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ۞

آسانست و بتحقیق آفریدم ترا از این پیش و نبودی چیزی

قَالَ رَبِّ اجْعَل لِّي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ

گفت ای پروردگار من بدید گردان مرا دلالتی بر حمل گفت نشان تو که سخن نتوانی گفت

النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ۞ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ

با مردم سه شبانروز حال آنکه بر کمال خلقت خود باشی پس بیرون آمد بر گروه خود

مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً

از موضع نماز پس اشارت کرد سوی ایشان که پاکی یاد کنید خدا را بامداد

وَعَشِيًّا ۞ يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ

و شبانگاه گفتیم ای یحیی فرا گیر توریت را بجد و عزیمت تمام و دادیم او را

الْحُكْمَ صَبِيًّا ۞ وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَاةً

حکمت و فهم توریت حال آنکه کودک بود و شفقتی بر خلق از نزد ما و طهارتی یا تصدیق بر اهل احیا

وَكَانَ تَقِيًّا ۞ وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن

و بود پرهیزکار و نیکوکار با مادر و پدر خود و نه بود

جَبَّارًا عَصِيًّا ۞ وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ

گردنکش نافرمان و سلام بر وی آن روز که زاده شد و آن روز که

عتیا قال ربک مدغما بوبی هین وقد مدغما غیر الغنة خلف خلقناک حمزة والکسائی شیئا شیئا بالمد والتوسط ورش شیئا قال رب بالنقل والادغام لی آیة آیة آیتک المحراب فاوحی فاوحی حمزة والکسائی الیهم الیهم ان بکرة و مدغما غیر الغنة خلف یا یحیی یا یحیی حمزة والکسائی الکتاب بقوة مدغما غیر الغنة خلف بقوة آتیناه صبیا و مدغما غیر الغنة خلف

تقیا و بوالدیه علیهی مدغما غیر الغنة خلف بالاشباع ابن کثیر

آنست از انواع خطاب قوله وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا معنی ازینست و دادیم یحیی را حکم یعنی حکمت و علم شریعت و فهم احکام توریت و استواری در مدت در حالی که کودک بود و بصورت کودکان سینمود روایت کرده اند که هیچ گاه در کودکی بازی نکرد و دل بر لعب نیاورد و گفت ما للعب خلقنا و بعضی گویند مراد از حکم درجه پیغمبری

کفت زکریا مثل این سخن که گذشت و ذکر آن با لا رفت و تواند بود که ضمیر قال اول عاید بر جبرئیل بود ... قال ربک ... معنی چنین شود جبرئیل گفت ای زکریا کار چنانست که تو میگویی پروردگار گفت بر من آسانست ... وقد خلقتک من قبل ولم تک شیئا معنی اینست ... قال رب اجعل لی آیة ... قال آیتک الا تکلم الناس ثلث لیال سویا معنی اینست ... فخرج علی قومه من المحراب معنی اینست آیت مذکور پیدا گشت و نشانی مسطور بظهور

پیوست پس بیرون آمد زکریا از محراب یعنی از موضعی که برای عبادت و ذکر او در مسجد معین بود و او در ان موضع در حضرت حق تضرع و مناجات مینمود و پیدا شد بر قوم خویش درین حالت که وضع گشته و سامان او رفته با کسی سخن نمیگوید و از ایشان کاری نمیجوید گفتند ای زکریا بغیر حال از کجاست و ترک مقالت چراست فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ معنی اینست پس از گفت و سخن خویش از ایشان نهفت اشارت کرد و خاموشی خویش با اشارت در میان آورد أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا گفت و از ایشان مشغولی تسبیح و نماز جست أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا معنی اینست با شارت امر بسبحوا بکرة و عشیا کرد اگر چه این لفظ بر زبان نیاورد یعنی خدا را پاکی یاد کنید بامداد و شبانگاه نماز گزارید از من سخن مجوئید با من سخن مگوئید يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ معنی اینست ای یحیی بگیر کتاب را بقوة و آن کتاب همین توریة بود و بعضی گویند کتابی دیگر غیر توریت بخصوص یحیی را وحی نموده و مراد از قوت ملکه قیام باداء حقوق کتاب و طاقت امتثال مضمون

ومرتبهٔ فرمایش وامری است که از جملهٔ پیغمبران عیسی ویحیی در کودکی در درجهٔ پیغمبری رسیدند و درحاله صبا علم علم ورایت نبوت برکشیدند وبلوغ صبی در درجهٔ کمال و رسیدن
او بکمال عقل ونیل اعظم احوال بنظر برکمال قدرت خدای مستبعد نباشد و مستعجب نبود وحنانا من لدنا وزكوة معنی اینست وداديم اورا مهربانیء از عطای خویش یعنی اورا مهربان
برخلق کردانیدیم وبمرتبه رافت وحمایت خلق رسانیدیم ودادیم اورا پاکی و پاکیزکی که لوث کناه بدامن وجود او نرسد چنانچ کاهی کناه نکرد و کاهی نه اندیشید وكان
تقيا وبرا بوالديه ولم يكن جبارا عصيا معنی اینست وبوده است پرهیزکار نیکوکار مادر و پدر خویش را فرمان بردار و نبوده است ستمکار ناحق شناس سرکشی کننده
وبی فرمانی ورزنده وسلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حيا اینجمله معترضه است برای تحیت یحیی معنی اینست وسلام برو در آن روز
که زاده شده است و در آن روز که بمیرد و در آن روز که برانگیخته شود در آن حال که زنده باشد واذكر في الكتاب مريم اذ انتبذت من اهلها مكانا شرقيا فاتخذت من دونهم حجابا معنی ازاست ویاد کن ای محمد در قرآن قصهٔ مریم را که حدیثی است عجیب الشان چون دور رفت مریم از اهل خویش در مکانی شرقی از مسجد بیت المقدس یا از سرائی که در آن ساکن بود یا خانه که در آن از روی عبادت پروردکار عز وعلا روی مینمود پس از پیش اهل خود حجابی کرد بدیواری یا بکوهی خود را در استتار آورد و بعضی کویند در کوشه از درون خانه نشست ریسمانی برآن بربست چادری بر آن انداخت برای خود پرده ساخت تا آنجا پنهان شود و غسل کند فارسلنا اليها روحنا فتمثل لها بشرا سويا معنی اینست پس فرستادیم بسوی مریم ملکی جلیل روح ما برکزیده یعنی جبرئیل پس نمودار کرد مر مریم را صورت آدمی درست خلقت نیکو اعضا تا صورت او تواند دید و سخن او تواند شنید واکر بر صورت فرشته نمودی مریم را طاقت دیدن او نبودی بعضی کویند فرشته مذکور بصورت امردی خوب رو بود و بعضی کویند بصورت خادمی از خدم بیت المقدس که یوسف نام داشت نمود قالت اني اعوذ بالرحمن منك ان كنت تقيا معنی اینست کفت مریم بدرستی من پناه میکیرم بخدای مهربان اکرچه تو باشی تقی یعنی از جمله پرهیزکاران یا کویند

من اهلها من اهلها فتمثل لها قالت اني قالت انى انى رسول ربك

بالنقل ورش — سکت خلف في رواية — مدغما سوسي — بالنقل ورش — سکت خلف في رواية — بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو — مدغما سوسي

يموت ويوم يبعث حيا ۝ واذكر في الكتاب

وفات می‌یافت وروزی که برانکیزانیده او را حال آنکه زنده بود ویاد کن در قرآن

مريم اذ انتبذت من اهلها مكانا شرقيا ۝ لا

مریم را چون منفرد شد از کسان خود در جایی حایل از شرق بیت المقدس

فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا اليها روحنا

پس فرا کرفت از بهر اغتسال از پیش اهل خود ساتری پس فرستادیم سوی او جبرئیل را

فتمثل لها بشرا سويا ۝ قالت اني اعوذ

پس مصور شد جبرئیل مر او را حال آنکه آدمی بود تمام خلقت نیکو صورت کفت بدرستی من پناه میکیرم

بالرحمن منك ان كنت تقيا ۝ قال انما

بخدای بخشاینده از تو اکر هستی پرهیزکار کفت بدرستی

انا رسول ربك لاهب لك غلاما زكيا ۝ قلے صلے

من فرستادهٔ پروردکار توام تا ببخشم ترا پسری پاکیزه از کناه

قالت انى يكون لي غلام ولم يمسسني

کفت از کجا باشد مرا پسری و نرسیده بمن

بشر ولم اك بغيا ۝ قال كذلك قال ربك ج

هیچ آدمی و نبوده‌ام من فاجره کفت جبرئیل همچنانست کفت پروردکار تو

هو علي هين ج ولنجعله اية للناس ورحمة منا ج

آن بر قدرت من آسانست و تا کردانیم آن را دلالتی برای مردمان و بخشایشی از ما

لیهب — في الحالين ورش وابو عمرو وقالون وفي الوقف حمزة
قالت انى — بالنقل ورش
قالت انى — سکت خلف في رواية
انى انى — حمزة والكسائي — وبين بين دوري وفي رواية ورش
غلام ولم — مدغما غير الغنة خلف
بشر ولم — مدغما غير الغنة خلف
ولم اك — بالنقل ورش
ولم اك — سکت خلف في رواية
كذلك قال — مدغما سوسي
قال ربك — مدغما سوسي
اية للناس — ثلثة اوجه لورش — بالامالة دوري

تا رسیده باشد مرا مردی بسفاح و در عادت فرزند بی این نمی باشد و تولد فرزند بغیر این نمی شود قال كذلك قال ربك هو علي هين معنی ازاست قضیهٔ مریم همچنین است که پیش تو لایح میماید و از وی انتفاء ولد نمی آید و حال اینست که کفته است پروردکار تو یا زیراچه کفته است پروردکار تو آفریدن پسر بغیر مسیس بشر بر من آسان است و بید آوردن فرزند از مادهٔ تنها و از نر و ماده برنسبت قدرت من یکسانست ولنجعله اية للناس ورحمة منا

پناه میکیرم بخدای از تو اکر پرهیزکار باشی پس چه کمان بری اکر پرهیزکار نباشی یعنی آن زمان بیشتر پناه کیرم و سخت تر ترسم قال انما انا رسول ربك لاهب لك غلاما زكيا معنی اینست جبرئیل کفت نه آنم من که تو فکر میکنی من فرستادهٔ پروردکار توام نه مردی که از وی ترسی یا حال او بترسی تا ببخشم مر همچو تو زنی دوشیزه فرزندی پاک و پاکیزه ونسبت هبه سوی جبرئیل مجازست چه نسبت عطا سوی مبلغ در حیز جوازست وبر قراءة ليهب اسناد حقیقی بود معنی کلام ليهب الله باشد قالت انى يكون لي غلام ولم يمسسني بشر ولم اك بغيا معنی ازاست کفت مریم از کجا باشد مرا فرزند و حال اینست مس نکرده است مرا هیچ آدمی بنکاح و نبوده‌ام من زنی بدکاره

معني اینست کردیم آنچه کردیم از خلق عیسی بغیر پدر و آفریدن فرزند در شکم زنی بی مسیس بشر از برای کردانیدن آن مولود آیت قدرت و علامت فطرت و از جهت فیض رحمة بر مردمان باظهار اینچنین قصهٔ عجیب الشان وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا اینجمله تذییل است معني اینست و بوده است این کار کاری بحکم پیوسته و بقضا مقرون کشته لاجرم موجود کشت آنچه شدنی بود بظهور پیوست فَحَمَلَتْهُ معني اینست میان مریم و ملك مقالات مذکور کذشت و کفت و شنید مسطور رفت دل مریم بر کفتار فرشته آرامید و فرشته کلمه در جیب بعضی کویند در دامن و بعضی کویند در دهن وی دمید بقدرت خدای عز و جل بتنها آب زن علوق کرفت حامله عیسی کشت بعضی کویند بمحض قدرت الله حمل کرفت و بی واسطه عمل دیگری علوق بدیرفت آن فرشته بدو چیزی نرسید جز آنکه همچو سار بجکان روح در روی دمید و در مدت حمل اقوالست

بعضی کویند شش ماه و بعضی کویند هفت ماه و بعضی کویند هشت ماه بود و زیستن فرزند هشت ماهه نیز خارق عادت نمود و بعضی مدت حمل سه ساعت کویند یکساعت بار کرفت ساعت دوم صورت پدیرفت ساعت سیوم بستکی رحم کشاد بار نهاد و بعضی کویند بار کرفتن و زادن در یکساعت بود پیدا آمدن عیسی تا ساعت دوم در نك نمود و در وقت بار کرفتن مریم نیز اختلاف است بعضی کویند بهژده ساله بعضی کویند بیست ساله بعضی کویند ده ساله بود بعد بالاتر شد از حیضه ثانیه این حالت او را روی نمود فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا معني اینست پس مریم با حمل خویش در مکانی دور رفت و از اهل خویش کوشه کرفت روایت کرده اند مریم و یوسف ابن عم او در خدمت بیت المقدس بودند و همیشه صلاح و تقوی بکمال مینمودند عمری صحبت داشتند و یکدیگر را صالح و متقی میدانستند یوسف بر مریم باحساس کمان حمل برد باعتقاد بر هیز کاری مریم کمان خود را در معرض کذب آورد تا آنکه کار بجایی کشید که کمان در مرتبه یقین رسید یوسف پرسید ای مریم این چه حالست که در نظر می آید و این چه چیزست که پیدا می نماید هیچ کشتی بی تخم بر آید و هیچ فرزندی بی آب مرد پیدا آید مریم کفت کشت اول در جهان پیدا آمد بقدرت خدای بود و بی انداختن تخمی سابق در جهان روی نمود نمیدانی که آدم و حوا بی پدر پیدا شدند و بی مادر در جهان پیدا آمدند یوسف را دل قرار کرفت و خاطر او با کی مریم بدیرفت مریم را بر خر خویش سوار کرد در زمین مصر که از زمین ایشان دور بود آورد بعضی کویند مریم مشهور بزهادت و پارسایی بود از خوف تهمت تحاشی نمود و بعضی کویند مریم در پرورش زکریا بود

قَدْ جَعَلَ	مِنْ تَحْتِهَا	فَنَادِيهَا	مُتُّ نَسْيًا	النَّخْلَه	فَحَمَلَتْهُو	
بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي	ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و ابو بکر	بالامالة حمزة والكسائي وبين بين ورش	بضم الميم ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و ابو بکر	بالامالة في الوقف كسائي	بالاشباع ابن کثیر	

بکسر النون نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و ابو بکر و کسائي

ربع

وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ۝ فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ
وهست آن کاری مقدر پس حامل شد بعیسی پس منفرد شد حال آنکه مصاحب او بود
مَكَانًا قَصِيًّا ۝ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ
در جایکاهی دور از اهل خود پس آورد او را از راه ضرورت وجع ولادت سوی تنهٔ درخت خرما
قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا
کفت ای کاشکی من مرده بودمی پیش از این و بودمی چیزی که او را فراموش کنند از حقارت فراموش کرده شده
فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ
پس آواز داد او را آنکه بمکان فرود او بود جبریل که اندوه مخور بتحقیق بدید کرد پروردکار تو فرود تو
سَرِيًّا ۝ وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ
جوی آب یا بهتری یعنی عیسی و بجنبان سوی تو تنهٔ درخت خرما را تا افتد
عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا ۝ فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي
بر تو خرماء تر تازه چیده پس بخور از این میوه و بیاشام از این آب و روشن شو
عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا ۝ فَقُولِي إِنِّي
بچشم پس اکر بینی تو از هر آدمی هیچ یکی را پس بکو بدرستی من
نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا
نذر کرفتم برای خدای بخشاینده سکوت را پس هرکز سخن نکویم امروز با هیچ آدمی
فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا
پس آورد عیسی را بکروه خود حال آنکه برداشته کفتند ای مریم بتحقیق آمدی بچیزی

جَعَلَ رَبُّكَ
مدغما سوسي
النَّخْلَة تُسَّاقَطْ
مدغما سوسي
تَسَّاقَطْ
ابو بکر و نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و کسائي
تَسَاقَطْ
بفتح التاء والقاف حمزة
فَلَنْ اُكَلِّمْ
بالنقل ورش
فَلَنْ اُكَلِّمْ
سکت خلف في روايته
لَقَدْ جِّئْتِ
بالادغام ابو عمرو و هشام و حمزة والكسائي
جِئْتِ شَيًّا
بالابدال الاظهار و الادغام
جِئْتِ شَيْئًا
بالمد والتوسط ورش
شَيْئًا
سکت خلف في روايته

که فرود تر از مکان مریم بود و محلی که نشیب تر از آن می نمود یا ندا کرد مولود مذکور از زیر دامن مریم برای باز داشت از اندوه و غم که اندوهکین مباش و دل خود را بغم مخراش و بدرستی پروردکار تو فرود تو یعنی در مکانی که نشیب است از مکان تو جوئی آفریده و ترا از بلایی بی آبی رهانید یا کویند اندوه مکن از این که در کربت غربت افتاده و تن بمحنت و مشقت داده و میان مردمان تهمت زده شده و از اهل خویش در مکانی دور آمده زیرا که پروردکار تو بهتری و بزرکی و بهتری فرو دامن تو کردانید و بسبب آن ترا بزرکی و بهتری رسانید وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا معني اینست و بجنبان ای مریم بسوی خویش تا بیفتد جذع نخلة از روی رطب یعنی بیفتد رطب او یا بیفکند رطب پاکیزه را رطبی پاکیزه

خوارق عادت می نمود از زکریا شرم کرد خود را با حمل در مکانی دور آورد فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ معني اینست پس آورد مریم را درد ولادت یعنی درد هنکام زادن بحسب طبع و عادت و حقیقت آنست که کویند آورد خدای او را نزدیك درد زادن و در هنکام با رنهادن سوی تنهٔ درخت خرما برای سایه کرفتن یا در صحرا حجاب ساختن یا تکیه کردن و قوت جستن روایت کرده اند درخت مذکور در آن زمین درختی مشهور بود سر بریده و خشك شده هیزم کشته مینمود بمجرد آنکه مریم برای زادن بدو تکیه کردن کرفت سبز شد و بار ور کشت قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنْتُ نَسْيًا مَنْسِيًّا معني اینست کفت مریم برای کروه من کاشکی که من پیش از این وقت مرده بودمی یا چیزی منسی بودمی یعنی یا چیزی از دست انداخته فراموش کشته چون جامه حیض زنان یا افکنده خوار تر فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا معني اینست پس ندا کرد جبریل از زیر نخلة از مکانی

وچنان وبطبع خوش آيند درين آيت بيان چند خارق عادتست يكي پيدا آمدن جوي در پي آبي وندا كردن مولود در آن وزاده شدن بشتابي وتر وتازه شدن درخت خشك كشته وميوه دار شدن
درختي كه نو بار رفته بيش از تلقيح وتابير وپيدا آمدن بري كه زنانرا بعد زادن وبار نهادن خوردن آن شايد وبخاصيت طبيعة نفسا را موافق آيد خرما بغير تلقيح شبيه ولادت بي سبب
لش ونظير ولادت مسيح است بظهور ميوه بدين وجه پاكي مريم ظاهر كشت وبرهان امكان حصول بسر بي پدر وبار ور شدن ماده بي وصول نر بوضوح پيوست فَكُلِي وَاشْرَبِي
وَقَرِّي عَيْنًا معني اينست پس بخور اي مريم خرما وبياشام آب كوار وروشن كردان ديد بفرزند پسنديده فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا
فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا معني اينست پس اگر هر آينه ببيني كسي را از مردمان پس بكو من نذر كرده ام روزه براي خداوند مهربان پس سخن نخواهم كفت با هيچ آدمي
امروز از جهت آنكه روزه دارم امروز با هر كه حاجت افتد سخن بزبان نيارم فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا معني اينست پس مريم عيسي را در حالتيكه بدستهاء خود بر كرده بر قوم خود آورده بر اعتماد انتفاء تهمت بشهرت خويش بزهادت وعبادت وطهارت مولود پاكيزه وظهور خوارق عادت قوم او ان تهمت نكذشتند بر روي او كفتند اي مريم كاري عجيب آوردي وعملي ناكردني كردي امري عظيم از تو ظاهر كشت وشاني فخيم از تو بوقوع پيوست خود را بزادن اين پسر متهم ساختي وبدين شان نكوهيده كه كسي نديده ونشنيده خود را بر زبان خلق انداختي كفتار ترا كه تصديق دارد وبر زهادت وعبادت تو كه دل بكمارد يَا أُخْتَ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا معني اينست اي خواهر هرون نبوده است پدر تو مردم بد نبي يعني بدكرداري آواره ونبوده است مادر تو زني بدكاره اين زادن از كجا زاد واين بلا از چه افتاد ودر هارون مذكور اقوالست هر يكي در خور احتمالست بعضي كويند هارون مذكور هارون پيغمبرست ومريم اعقاب واو او را خواهرست مريم را اضافت سوي هرون كرد وذكر او مضاف سوي هرون آورد چه مثل اين كار از دختر پيغمبر شنيع تر بود ودر تشنيع بالاتر باشد وبعضي كويند در زمانه او هروني مردي صالح بود خلق بنام او تبرك مي نمود فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ معني اينست قوم او زبان بطعن كشادند وملامت بنياد نهادند مريم سكوت مصلحت ديد خاموشي ورزيد اشارت سوي عيسي كرد وحال او را مبني از پاكي خويش آورد يعني برمز اين كلمات مكو

فاشارت اليه	فاشارت اليه	كانت امك	كانت امك	وما	ابوك امرا سوء
سكت خلف في رواية	بالنقل ورش	سكت خلف في رواية	بالنقل ورش	مدغما بغير الغنة خلف	بالابدال وحمزة وهشام

فَرِيًّا ۝ يَا أُخْتَ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ

بديع — اي خواهر هرون اشرف بني اسرائيل بود — نبود — پدر تو — مردي

در آن زمان وكويند مراد هرون است برادر موسي چه مريم از اعقاب او بود

سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا ج ۝ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ

بد — ونبود — مادر تو بي سامان كار — پس اشارت كرد مريم بسوي عيسي كه از و سخن پرسند

قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۝

كفتند — چكونه سخن كوييم — با آنكه هست — در كهواره — طفل يكروزه يا چهل روزه

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ قف آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي

كفت عيسي — بدرستي من بنده خدايم — داد مرا — انجيل يا فهم انجيل — وكردانيد مرا

نَبِيًّا ۝ لا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ ص وَأَوْصَانِي

پيغمبري — وكردانيد مرا نفع رساننده — هر كجا باشم — ووصيت فرمود مرا

بِالصَّلَوةِ وَالزَّكَوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ۝ وَبَرًّا

بنماز — ودادن زكوة — مادام كه باشم زنده — ونيكوكار

بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۝ وَالسَّلَامُ

با مادر من — ونه كردانيد مرا — كردنكش بي سعادت بمخالفت والده — وسلام خداي

عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ

بر من است در آن روز كه زاده مرا — وروزي كه ميرم — وروزي كه بر انكيزانند مرا

حَيًّا ۝ ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ج قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي

حال آنكه زنده باشم — آن آنكه وصف كرديم عيسي — پسر — مريم است — كلمة خداي تعالى — آنكه

تُكَلِّمُ مَنْ كَان — مدغما نويس

آتَانِيَ آتَانِي — بالامالة المحضة كسائي — وبين بين ورش في رواية

آتَانِي آتَانِي — ثلثة اوجه لورش — بسكون النون حمزة

نَبِيًّا و — مدغما بغير الغنة خلف

نَبِيئًا — بالمد والهمزة نافع

مُبَارَكًا أَيْنَ مَا — بالنقل ورش

مُبَارَكًا أَيْنَ مَا — سكت خلف في رواية

وَأَوْصَانِي — بالامالة المحضة كسائي

وَأَوْصَانِي — وبين بين ورش في رواية

بِالصَّلَوةِ — بالتغليظ ورش

قَوْلُ الْحَقِّ — بضم اللام نافع وابن كثير وابو عمرو وحمزة والكسائي

كه عيسي عليه السلام در كودكي پيغمبر شده بود وهم در طفولت او را اين درجه روي نمود ماضي بر حقيقت بود وبر قول كسي كه در كودكي پيغمبر نشده بود ماضي بمعني مستقبل باشد چنانچه در آتاني الكتاب كذشته وذكر آن بالارفته يا ماضي باعتبار قضا وقدر دارند يا نبيا بمعني رفيع القدر بدارند چنانچه در حديث است از سيد المرسلين كنت نبيا وآدم بين الماء والطين وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَمَا كُنْتُ معني اينست ومرا هر جا كه باشيم مبارك كردانيد وبعظمة وبزركي رسانيد قرار وثبات داد ودر من بركت وافزوني وبزركي نهاد وتمودتم بهوديان وتنصر نصرانيان وحدوث حديث تثليث وجز آن بعد ولادت

خبر ياكي من از ين كودك بجوييد حال او قطيع بود ومقال او عجيب نمود بر روي غضب كردند ودر معرض كزاف كويي ومجادجويي آوردند قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا معني اينست كفتند ايشان چكونه سخن كوييد كودكي كه در كنار بود ونتواند بود مهد بر حقيقت باشد واستقرار او در مهد بالقوة بود معني چنين آيد چكونه تكلم كند كسي كه در شان او اينست كه در مهد باشد قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ معني اينست عيسي كه از جهت طفلي زبان نداشت بقدرت خداي زبان بكشاد وا زحال خود خبر داد كفت بدرستي من بنده خدايم مكرم كرده مولا بمخصوص بعظايم عطايم آتَانِيَ الْكِتَابَ معني اينست بدرستي خداي مرا مكرم كردانيد وبشرف وعظمت رسانيد وحال اينست كه داده است مرا كتاب يعني توريت كه در آن زمانه كتاب توريت بود وبعضي كويند انجيل وبعضي كويند جنس كتاب روي نمود كه بر هر دو مشتمل بود متناول هر دو باشد وَجَعَلَنِي نَبِيًّا معني اينست وكردانيد مرا پيغمبر بر قول كسي

ولادت عيسى مراحم مبارك بودن او نبود چه صلاح در هنكام فساد زمان وثبات دين در ايام تغير احوال وازمان در بركت اكمل ودر مبارك بودن ادخل است بدم كسي كه مرده زنده شود وبلمس كسي كه اكمه بينا كردد كدام بركت ازين بيشتر بود وكدام مبارك ازين بيشتر باشد وَأَوْصَانِي بِالصَّلَوةِ وَالزَّكَوةِ مَا دُمْتُ حَيًّا معني اينست ووصيت كرده است وپند داده است مرا بدين كه نماز بكزارم ومال در زكوة مصروف دارم تا آنكه زنده ام ودم زندكي ميزنم وَبَرًّا بِوَالِدَتِي معني اينست وكردانيد مرا نيكوكار وفرمان بردار امر ما در خويش را بجا آرنده وحق اورا كزارنده وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا معني اينست ونكردانيد است مرا خداي تبارك وتعالى جباري كردن كشي بدبختي ناپسنديده ورزشي عاق مادر ويدرا زهمه كردنكشان در كردنكشي بالاترست ودر جباري وشقاوت بيشتر وبيشترست چه پيش كساني كه خوار بود عزت مينمايد وبا كساني كه زاده اند وپرورده اند وبانواع نيكويي ونيكخواهي احسان كرده بايذا پيش مي آيد وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا معني اينست سلام در اوقات ثلثه كه بر يحيى بود همان نوع سلام بر من باد چنانچه براي دشمنان هيچ سلامي نماند وبر ايشان كسي جز لعنت وملامت نكند ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ معني اينست آن مذكور يعني كوينده آتاني الكتاب وجعلني نبيا تا آخر كه مسطورست عيسى است كه پسر مريم است وبكرايم صفات مكرم است قول حق است حاصل بكلمه اوست يا كويند ميكويم درحق او قول مذكور حق وكفتار صدق آنكه شما در آن شك داريد ويقين نمي پنداريد روايت كرده اند چون عيسى را بالاء آسمان بردند چهار كس از علماء نصارى حاضر شدند در شان عيسى در كفتار آمدند يكي كفت كه عيسى خداست موصوف بصفه خلق واحياست در زمين فرود آمده بود باز سوي آسمان مراجعت نمود وجماعتي متابع او كشتند وعيسى را اله كفتند وايشان صنفي از نصارى اند كه ايشانرا يعقوبيه خوانند دوم از آن تن اكر كرد از خدايي پسري آورد نابوده پرداخت عيسى را پسر خدا ساخت جماعتي سخن او پذيرفتند ومتابعت او كردند وايشانرا باسم مسطوريه دانند سوم هر دو را اله نام كرد كفتار ان الله ثالث ثلاثة بيدا آورد جماعتي در پي او رفتند متابع او كشتند وايشان نصارى اسرائيليه اند چهارم كفت عيسى بنده خداست ورسول ... حق جل وعلا وايشان ... كو يند كه ... از فرقه ... مومنان ... قول رابع قول مسلمانانست ولما الثلثه سابقه ومذاهب نصاري اينجا ظاهر البطلانست كه محدثي را با ظهور علامات حدوث اله كويند وبا قرار واعتراف او بندكي الوهيت اوجويند

ربكم بهم — أنذرهم — وهم — وهم — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِيهِ يَمْتَرُونَ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ

درو شك مي آوردند نسزد مرخدايرا كه فراكيرد هيچ

وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ

فرزندي پاكا او چون حكم فرمايد كاري را پس بدرستي كويد مراورا باش

فَيَكُونُ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ

پس بشود وبدرستي خداي پروردگار منست وپروردگار شما پس بپرستيد اورا

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ

اين راه راست است پس اختلاف كردند طوايف در كار عيسى از

بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ

ميان نصارى پس واي مرايشانرا كه كافر شدند از حاضر شدن روزي

عَظِيمٍ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ

بزرك چه شنوا اند ايشان وچه بينا اند در آن روز كه آيند بما ليكن

الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَأَنْذِرْهُمْ

ستمكاران امروز در كمراهي اند هويدا وبيم كن ايشانرا

يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

از روز تحسر چون حكم كرده شود كار حساب اهل جنت ونار وايشان نكروند

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ

بدرستي ما بالي ميمانيم بعد از خراب زمين وهلاك آنان كبروي اند وبجزاي ما باز كردانند ايشانرا

فيهي — بالاشباع ابن كثير
أن يتخذ — مدغما غير الغنة خلف
من ولد — مدغما غير الغنة خلف
قضى أمرا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
قضا أمرا — وبين بين ورش في رواية
يقول له — مدغما سوسي
فيكون — بفتح النون ابن عامر
وأن الله — بفتح الالف نافع وابن كثير وابو عمرو
سراط صراط — بالسين قنبل وبالاشمام خلف
الاحزاب — بالنقل ورش
الاحزاب — سكت خلف وفي رواية خلاد

يأتونا — بالابدال ورش والسوسي
الامر — بالنقل ورش
الامر — سكت خلف في رواية خلاد
غفلة وهم — مدغما غير الغنة خلف
يؤمنون — بالابدال ورش والسوسي
نحن نرث — مدغما سوسي
الارض — بالنقل ورش
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ معني اينست نيست مرخدايرا كه بكيرد فرزندي را كه فرزند كرفتن مبني از حاجت است مستلزم جزئية بودن حادث مرقديم راست ومماسه محدث باحضرت خداست پاكي باد ميكنم خدايرا از هر عيبي ونقصاني چون قضا كند كاري را پس بدرستي كويد مراورا كلمه كن پس موجود شود وحاصل بايجاد او بنده او باشد پسر او نبود وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ معني اينست بدرستي عيسى كفت من بنده خداي وبدرستي خداي تقدس وتعالى پروردگار منست وپروردگار شما پس چون چنين باشد اورا بپرستيد اين راه مستقيم است راه رسيدن در جنات نعيم است فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ معني اينست پس اختلاف كردند كروهها نصارى بعضي عيسى را خداي كفتند وبعضي پسر خدا دانستند وبعضي در ورطه

ثالث ثلاثه آمدند بعضی مسلمان شدند پس واي بر کافران از حاضر شدن روز عظیم یعني روز قیامت یا موقف شهادت گواهان بر ایشان گواهي دهند یا دست وپاي ایشان شاهد ایشان کردند اسمع
بهم وابصر معني اینست گفته شود در شان ایشان اسمع بهم وابصر یعني کساني که در دنیا کور وکران بودند از ناشنیدن آیات کتاب خداي وبا نادیدن علامات قدرت او کر وکوري بود ند
چه شنوا گشته چه بینا شده در حیز شنوایي وبینایي آمده کر بدین حد شنوا گردد وکور که بدین مثابه بینا شود امري عجیب باشد ودر خور تعجب بود وقت دیدن وشنیدن نشناختند ودر
هنگام منفعت بدان نپرداختند این زمان ایشان را شنیدن ودیدن سود نمیکند چون در غیر وقت افتاده است فایده نمیدهد یوم یاتوننا معنی اینست تعجب کرده شود از بینایي وشنوایي
ایشان در روزي که در حسابگاه ما بیایند وایشان اخبار ایشان بشنوانند واعمال ایشان بنمایند حال خویش در یابند ودر پشیماني بشتابند لکن الظالمون الیوم في ضلال مبین

معنی اینست لیکن ظالمان در
روز قیامت در کمراهي ظاهر
باشند وخطایی را وهم برند
وآن آنست اعتراف را نافع دانند
ودر پشیماني سود پندارند وقت
پشیماني نشناختند در دنیا بتوبه
نپرداختند کار در غیر وقت چه سود
دارد ودر غیر هنگام چه فایده آرد
بیت
وقت هر کار نگه دار که نافع نبود
نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهند
وانذرهم یوم الحسرة اذ قضي
الامر وهم في غفلة وهم
لا یؤمنون معنی اینست
وبترسان کافران را از روز حسرت
یعني روز قیامت در آن هنگام
که تمام کرده شود کار وحال این
ایشان آن روز در غفلت اند
وحال اینست که ایشان بدو نمي گروند
وتصدیق نمیکنند وتمام شدن
کار عبارتست از رفتن مؤمنان
در بهشت ورفتن کافران در نار
پیغمبر را از معني اذ قضي الامر
پرسیدند این جواب شنیدند
یجاء بالموت في صورة کبش املح
فیذبح والفریقان ینظران فیزداد
اهل الجنة فرحا الی فرحهم واهل
النار غما الی غمهم انا نحن نرث
الارض ومن علیها والینا
یرجعون معنی اینست بدرستي
ما وارث خواهیم شد زمین را
وکساني را که بر زمین اند زمین
بملك حادث بملوك گشته بود
وایشان بمالکیت حادث زمین
را مالك گشته بودند چون مردند
وازجهان رفتند زمین ومالکان
او که همیشه ملك خدا بودند
بملك قدیم باز گشتند
وراثت بدین
معنی است هیچ ورا
مردمان بحدوث ملك نیست
واذکر في الکتاب ابرهیم
معنی اینست ویاد کن اي محمد
در کتاب یعني در قرآن ابرهیم
را که ابو العرب است صاحب کار
عجب است عرب بزرکي ابرهیم
اعتقاد داشتند واو را بزرك
ومتبع مي پنداشتند ذکر اعمال
واقوال ابرهیم الزام مشرکان در حسب
اعتقاد ایشانست انه کان

ابراهام نبئا قال لابیه لابیهي یا ابت یا ابه ولایبصر شیا

بالالف مکان الیاء هشام · بالهمز نافع · ادغم سوسي · بالاشباع ابن کثیر · بفتح التاء ابن عامر · والوقف بالهاء ابن کثیر وابن عامر · بالنقل ورش · بالمد بین ورش

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا
ویاد کن · در · قرآن · ابرهیم را · بدرستي او بود بغایت راست گوي

نَبِيًّا ۝ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ
پیغمبري · چون گفت · مر پدر خود را · اي پدر من · چرا مي پرستي آنرا که نمیشنود

وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئًا ۝ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ
ونه مي بیند · وباز نمیدارد · از تو · هیچ چیز را از مضرت وعذاب · اي پدر من بدرستي من بتحقیقت

جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ
آمد بمن · از دانش · آنچه · نیامد بتو · پس متابعت کن مرا · تا بنمایم ترا

صِرَاطًا سَوِيًّا ۝ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ
راهي · راست · اي پدر من مپرست · دیو را · بدرستي که

الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا ۝ يَا أَبَتِ
دیو · هست · مر خداي بخشاینده را فرمان نابرنده · اي پدر من

إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ
بدرستي من مي ترسم که رسد بتو · عذابي · از خداي بخشاینده پس باشي

لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ۝ قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي
مر دیو را · مصاحب وموافق · گفت · اي رغبت کرداننده تو · از خدایان من

يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ۝
اي ابرهیم · اگر باز نه ایستي از این گفتار البته سنگسار کنم ترا یا بکشم ترا ودوري کن از من زماني دراز

رکوع

شیئا شیا
بالنقل والمد · بالادغام ابو جعفر وحمزة

یا ابت یا ابه
بفتح التاء ابن عامر · في الوقف ابن کثیر وابن عامر

قد جاءني
بالادغام ابو عمرو وحمزة والکسائي وهشام

قد جاءني
بالامالة حمزة وابن ذکوان

العلم مالم
ادغم سوسي

یاتك
بالابدال ورش والسوسي

سراط صراط
بالسین قنبل · بالاشمام خلف

یا ابت یا ابه
بفتح التاء ابن عامر · في الوقف ابن کثیر وابن عامر

یا ابت یا ابه
بفتح التاء ابن عامر · في الوقف ابن کثیر وابن عامر

اني ان یمسك
بفتح الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو · ادغام الغنة خلف

اراغب انت اراغب انت عن الهتي عن الهتي
بالنقل ورش · سکت خلف في روایة · بالنقل مع ثلثة اوجه ورش · سکت خلف في روایة · بالالف مکان الیاء هشام

صدیقا نبیا معنی اینست بدرستي ابرهیم راست کوي پیغام کزاري بود صدق وحق خلق را مي نمود صفت صدق را بر صفت نبوت مقدم کرد ذکر صدیق بیشتر از ذکر نبي آورد زیرا که ثبوت نبوت مبني
بر ثبوت صدق است انبیا چنانچه از کفر معصوم اند از کذب نیز معصوم اند کفر نوعي از کذبست عصمة از کذب عصمة از کفر ست صدق صفتي عظیم ومدحي فخیم است نظم
از راستي است جاي الف در میان جان واو از کژي همیشه بود در میان خون اذ قال لابیه یا ابت لم تعبد ما لا یسمع ولا یبصر ولا یغني عنك شیئا معني اینست ابرهیم در موعظت
ونصیحت سفت همچو صدیقان وانبیا مر پدر خویش را گفت اي پدر من چرا پرستش میکني وازبهر چه بزرکي میدهي جمادي را که نمیشنود ونمي بیند وهیچ سودي نمیکند یا کوبید هیچ مضرتي را دور
نمیکرداند وهیچ زیاني را بدوري نمي رساند یا ابت اني قد جاءني من العلم مالم یاتك فاتبعني اهدك صراطا سویا معني اینست اي پدر من بدرستي آمده است ورسیده است مرا از

آنچه ترا نرسیده خدا مرا شنوانیده و نموده آنچ کوش و چشم تو ندیده و نشنوده چون دانستی که چنین است و حال من و تو اینست پس پیروی بکن مرا بنمایم ترا راه راست که از کژی بیرا است یعنی راه دین اسلام و طریق وصول دار سلام رهی که بهشت رساند و برضوان رحمن واصل کرداند یا ابت لا تعبد الشیطان ان الشیطان کان للرحمن عصیا معنی اینست ای پدر من پرستش مکن بت را که شیطان ترا بر پرستش آن می آرد و بوسوسه دل ترا بر عبادت او میکمارد و در راه طاعت شیطان مرو و موافقت او مشو زیرا که شیطان هست عاصی مر رحمن غایتی در عصیان عاصی امر رحمن را طاعت نباید کرد و دل بر انقیاد او نباید آورد و اختیار ذکر اسم رحمن نزدیک عصیان از جهت آنست که عصیان کسی که صفت او رحمت و فیض نعمت است قبیح تر و شنیع تر باشد و در شناعت و قباحت و کفران و طغیان ادخل بود یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمن فتکون للشیطان ولیا معنی اینست ای پدر من بدرستی من می ترسم و خوف میکنم ازین که برساید ترا عذاب عصیان از کردکار مهربان که با وجود صفت مهربانی بر تو مهربانی نکند و ترا در عذاب عظیم افکند پس شیطان را در دوزخ قرین شوی و در آتش نزدیک وی روی زهی حسن خلق خلقی و زهی لطف طبع طبعی و حهی مراعات ادب پدر با وجود تحقق کفر و تیقن شر و زهی لینت در موعظت و زهی رفق در نصیحت که در صدد آن و آغاز بیان لفظ یا ابت که مبنی از کمال شفقت از جانب پدر و کمال موافقت از جانب پسر در آن مظنه خلاف نباشد و توهم تعنت و عنا نبود ذکر کرد و لفظ یا ابت با مبالغه که مبنی از کمال عطف و نهایت مهربانی است آورد و در آغاز نصیحت امری و نهیی نکرد و بیان قباحت عمل او بر روی او و نیاوردهم از و پرسید و بیان وجه از وطلبید بر ناشایستکی کار و ناپسندیدکی کردار او و بیان صفتی که او در معبودان خویش میداند و هرکز انکار آن نتواند تنبیه کرد و او را بر تفکر و تامل در صفات مذکوره آورد تا قباحت عمل خود بتفکر خویش دریابد بداعیه خاطر خویش سوی قبول حق بشتابد بار دیگر یا ابت کفت عطف و مهربانی جست اظهار آن کرد که من نیکخواه و نیکی تو میخواهم ... بیان کرد کفت ... من مبنی بر ... علی که ... مرا رسیده است از جهل نیست کلامی که از علم است آن اقدری و شانی است بیش خرد مقبول و سزاوار قبول است از خود نه بیکو بیر اتباع علم میجویم حواله بر علم کرد خود را بر کار رهنمونی آورد چه هرکه ره نداند چاره نبود که رهبر را اتباع کند باز ره را صفت باستقامت کرد بر استی راه او را در اتباع آورد باز یا ابت کفت استصغار خویش و استعظام پدر جست استعطاف و انکار کرد و غضب را فرو آورد شیطان را بعصیان نکوهید مصلحت مخالف با او باز دید بذکر شیطان که عصیان او را زبان داشت بحسن عبارت در عصیان زبان داشت بیاد آوردن حال شیطان بر عبرت کماشت باز یا ابت کفت در رفق و مردمی سفت خوف خویش را از معذب شدن او ذکر کرد و خود را در مقام دوستی و نیکخواهی آورد که مخافت مضرت کسی از دوستی باشد و محض نیکخواهی بود و در ضمن مخافت خویش او را تخویف کرد خبر از لحوق عذاب و توجه عقاب بتصریح نیاورد نکفت معذب خواهی کشت و بعقوبت خواهی پیوست و در تخویف از عذاب لفظ مس که مبنی از قلت است و لفظ رحمن که ملایم تیسیر است آورد لفظی که مبنی از تشدید و تهدید بود ذکر نکرد رفق و نرمی در سخن مصلحت دید غلظت و سخن سخت نه پسندید زهی حسن طلب و حهی مراعات رفق و ادب قال اراغب انت عن الهتی یا ابرهیم لئن لم تنته لارجمنک واهجرنی ملیا معنی اینست کفت پدر ابرهیم در جواب او ای ابرهیم از معبودان اعراض کننده و از ره مردمان تهاشده

اعتزلكموا اعتزلهموا لهموا لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّيٓ إِنَّهُ

کفت ابرهیم سلام تودیع و مفارقت بر تو زود باشد که طلب آمرزش کنم برای تو از پروردکار من بدرستی او

كَانَ بِي حَفِيًّا ۝ وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن

هست بمن مهربان بالطف و کوشه می کزینم از شما و از آنچه می پرستید از

دُونِ ٱللَّهِ وَأَدْعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ

بیرون خدای تعالی و می پرستم پروردکار خود را شاید که نباشم به پرستش

رَبِّي شَقِيًّا ۝ فَلَمَّا ٱعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ

پروردکار من بی سعادت ثواب پس چون کناره کرفت از ایشان و از آنچه می پرستیدند از غیر

ٱللَّهِ وَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا

خدای عز و جل بخشیدیم مر او را اسحق و یعقوب و هریک را کردانیدیم پیغمبر

وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ

و بخشیدیم مر ایشان را چیزی از بخشایش ما و کردانیدیم مر ایشان را زبان راستی

عَلِيًّا ۝ وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَٰبِ مُوسَىٰٓ إِنَّهُۥ كَانَ مُخْلَصًا

بلند یعنی ذکر جمیل در همه ادیان و یاد کن در قرآن موسی را بدرستی او بود خالص کردانیده از شرک و ریا

وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ۝ وَنَٰدَيْنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ

و بود پیغمبری فرستاده خبر دهنده و ندا فرمودیم او را از جهت کوه طور

ٱلْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَٰهُ نَجِيًّا ۝ وَوَهَبْنَا لَهُۥ مِن رَّحْمَتِنَآ

که بر یمین موسی بود و نزدیک کردانیدیم او را حال آنکه همراز ما بود و بخشیدیم مر او را از بخشایش ما

سأستغفر لي — مدغما سوسی

ربی عسی — بفتح الیاء فی الوصل نافع و ابن کثیر و ابو عمرو — بالامالة المحضة حمزة والکسائی

عسی نبیا — بالهمز نافع — و بین بین ابو عمرو و فیه روایة ورش

موسی موسی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی — و بین بین ابو عمرو ورش

مخلصا مخلص — بکسر اللام نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر

نبیا — بالهمز نافع

ونادیناهو — بالاشباع ابن کثیر

رکوع

الایمن — بالنقل ورش

الایمن — سکت خلف و فی روایة خلاد

وقربناهو — بالاشباع ابن کثیر

ترتیب مکالمه

از ایشان روی کردانیده از معبودان من که پدر توام چگونه اعراض میکنی و چه نوع خود را در مخالفت من می افکنی سوکند میخورم اکر باز نمانی از نکوهش ایشان و ترا با زبدین صفة می بینم هر آینه ترا سنک بزنم و سنکسار بکنم و چون از رجم معنی شتم خواهند معنی برین طریق کویند تو اکر از دشنام ایشان باز نمانی ترا در جزء دشنام آرم و در خور نکوهش بدارم پس از نزد من دور شو و از پیش من برو چندکاه مرا بکذار و خود را پیش من میار قال سلام علیک سأستغفر لک ربی انه کان بی حفیا معنی اینست ابرهیم سلام علیک کفت وداع با پدر جست زجر و دشنام که از پدر آید از پسر مکافات

بدعا و سلام شاید و امر ترا که هجران فرمودی و رغبت بر دوری من نمودی تسلیم و انقیاد کردم و امر ترا در امتثال و الطاعة آوردم تحقیق است که برای تو از پروردگار خویش خواهش ایمان
و سالت مغفرت عصیان خواهیم کرد و خود را در هنگام مهجوری و نیکخواهی تو خواهم آورد بدرستی خدای رحمن است در شان من مهربانیت نیکو بی کسته است یاری دهنده است
خواهش مرا دادنده است و باجابت رساننده است وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَى أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا معنی اینست و شما را خواهم
گذاشت و دل بر مهجوری و دوری خواهم داشت با چیزی که آنرا از غیر خدای می پرستید و کسانی که ایشانرا با خدای در پرستش شرکت میکنید یعنی مفارقت در مکان
خواهم کزید و از زمین بابل سوی زمین شام خواهم کشید و پروردگار خود را خواهم خواند و در پرستش و دعوت او خواهم ماند امید دارم که نباشم در خواندن پروردگار خویش
مردود و نامقبول و نومید از مرتبه قبول که آن علامت شقاوت و معاملهٔ ارباب عداوتست فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا معنی اینست پس هر گاه که دل بر دوری از ایشان کماشت و فریق ایشانرا و آنچه از غیر خدای می پرستید ایشانرا گذاشت بخشیدیم اورا فرزندان مرغوب و محبوب با سحاق و یعقوب و هر یکی را از ایشان پیغمبر گردانیدیم بدرجه عالی نبوت رسانیدیم وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا معنی آنست و بخشیدیم مر ایشانرا یعنی مر ابرهیم و فرزند او و فرزند فرزند او را بعضی از آثار رحمت خویش از مال و ولد و کثرت نسل و سایر نعم دنیا و نبوت و رسالت و انواع فضایل اخری یا گویند بخشیدیم ایشانرا آنچه بخشیدیم بسبب رحمتی که بر ایشان داریم و رافتی که درباره ایشان میکماریم وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا معنی اینست و گردانیدیم مر ابرهیم و فرزندان او را ثناء صدق در حالة که مرتبه رفیع است و درجه منیع است که تا قیامت مؤمنان در نمازها کما صلیت علی ابرهیم و علی آل ابرهیم خواهند گفت و تا جهان خواهد بود در ثناء او خواهند سفت و اضافت لسان سوی صدق بادنی ملابسه است چه آن ثنا بصدق خواهد بود و براستی رو خواهد نمود ثناء معتبر آنست که صادق بود و مدح معتد به آنست که واقع را مطابق با و بعضی از لسان صدق کلام راست و درست مراد دارند و این را دعاء راست گویی و صدق جویی پندارند معنی چنین آید و گردانید برای ایشان لسان صدق یعنی کلام صادق و واقع را مطابق انبیا معصوم اند از کذب کار ایشان صدق است گفتار ایشان حق است گفته اند صادق ترین زبانها زبان پیغمبرانست بعد از زبان اولیا و صالحانست

عَلَيْهُمُو عَلَيْهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليهمو آيات قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ۝ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ

برادر او هرون که پیغمبری بود و یاد کن در قرآن اسمعیل را

إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

بدرستی او بود راست وعده و بود پیغمبری فرستاده خبر دهنده

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ

و بود که میفرمود کسان خود را بنماز و بدادن حق خدای از مال و بود

عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ۝ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ

نزد پروردگار خود پسندیده و یاد کن در قرآن ادریس را

إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۝ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝

بدرستی او بود بغایت راستگوی پیغمبری و بلند مرتبه گردانیدیم او را در مقام بلند بالاجتنا آسمان چهارم

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ

آن انبیا آنانند که نیکویی فرمود خدای بر ایشان از پیغمبران که از

ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ

ذریت آدم بودند و نزدیک او و از ذریت آنانکه حامل ایشان کردانیدیم بر کشتی با نوح چون ابرهیم و از ذریت

إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا

ابرهیم و یعقوب چون موسی و هرون و یحیی و عیسی و از ذریت آنان که راه نمودیم ایشانرا و برگزیدیم چون

تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۝

خوانده می شد بر ایشان آیتهای خدای بخشاینده بروی در می افتادند سجده کنان و گریان

أَخَاهُ هَرُونَ بالادغام سوسی

أَخَاهُو بالاشباع ابن كثير

هَرُونَ نَبِيًّا مدغما سوسی

نَبِيئًا نَبِيًّا بالهمز نافع بالمنزانع

يَأْمُرُ بِالصَّلَوٰةِ بالابدال ورش والسوسی بالتغليظ ورش

نَبِيئًا بالهمز نافع

وَرَفَعْنَاهُو بالاشباع ابن كثير

عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة

مِنَ النَّبِيئِينَ بالهمز نافع وبثلاثة اوجه ورش

آدَمَ إِبْرَاهَامَ ثلثة اوجه لورش بالالف كه

تُتْلَى تُتْلِى بالامالة المحضة حمزة و الكسائي وبين بين ورش وفي رواية

عَلَيْهُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ سُجَّدًا وَبُكِيًّا

بضم الهاء حمزة سكت خلف في رواية ثلثة اوجه لورش مد غام غير الغنة خلف بكسر الباء حمزة و كسائي

تا آنکه روایت کنند که موسی در قرب ملایکه بدرجه رسید که صریر قلم کتابت الواح شنید وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا معنی آنست و بخشیدیم او را از سبب رحمت خویش که بر او داریم و رافتی که درباره او میکماریم برادر او هرون را در حالتی که پیغمبر است اخوت او

بیت هان راست باش راست بگو راستی گزین تا هر که نیست راست مشو نکدمی قرین وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى معنی اینست و یاد کن ای محمد در کتاب یعنی در قرآن موسی را که جامع است
مر فضایل دنیا و اخری را إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا مخلصا بکسر لام و فتح او خوانده اند معنی بر حسب آن دانند بر قراءت کسر معنی اینست بدرستی موسی با حضرت حق خلوص اخلاص داشت
اعلام انواع دولت بر داشت و بوده است موسی رسولی از بنی اسرائیل از انبیایی که در خور انبا بود و بر قراءت فتح معنی اینست از ذمائم خالص کردانیده شده و از عیوب مبرا و منزه آمده وَنَادَيْنَاهُ
مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا معنی اینست موسی را فرستادیم و درجه رسالت و نبوت دادیم و او را از جانب راست او که بر سمت طور بود ندا کردیم و قریب گردانیدیم او را قرب
تکریم نه قرب مکان که حق جل جلاله منزه است از آن در حالة که موسی ناجی است با خدا و بعضی تقریب مذکور تقریب از مقام ملایکه دارند و حصول قرب با ملایکه پندارند

معزون بانبوة كرديم واورا برياري دهي موسي آورديم واين از آثار رحمت بود كه موسي عليه السلام را اينچنين برادري روزي نمود برادر باز وباشد دركار تيغ وتير همدم بود بيت برادر بهنگام هيجا بازو
بهرچون كه باشد عزيز است از بن رو ياد كار ما در ويدرست در تقويت وتاييد برتر از پيرست چنانچه جاي ديگر برين معني رفته سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ كفته وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ
إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا معني اينست وياد كن اي محمد در كتاب يعني در قرآن اسمعيل را بدرستي اسمعيل بوده است صادق الوعد پيغمبري باعظمت وعدها هرچه
كه كردي بوفا آوردي روايت كرده اند اسمعيل صلوات الله عليه باكسي وعده كرد تا آنكه بيايي من اينجا خواهم بود وانتظار آمدن تو خواهم نمود تا يكسال آن مكان نگذاشت انتظار آمدن
او داشت بعد يكسال چون آن مرد باز گشت اسمعيل از حبس وعده بفراغ پيوست ونيز چون فرمان ذبح او صادر شد وعده صبر بر آن كرد سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ بر زبان آورد
از ذبح روي نكردانيد وعده صبر بر ذبح بوفا رسانيد بعضي روايت كرده اند در وقت چاشت باكسي كفت اينجا تا آمدن تو خواهم بود وباز كشت ترا انتظار خواهم نمود آن مرد وعده فراموش كرد وعده باز كشتن در دل نياورد اسمعيل تا غروب شمس منتظر او بود واز مكان باز كشت روي نمود و بعضي كويند سه كاه كرسنه ماند بي طعام كه جز برك وپوست درخت خوردني نداشت واز جهت وعده آن مكان نكذاشت چون آن مرد بحاجتي باز كشت اسمعيل را آنجا منتظر ديد شرمنده كشت وعذرخواهي پيوست وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا معني اينست وبوده است اسمعيل كه اهل خويش را باداء صلوة وايتاء زكوة امر كردي وبر عبادت خدا وطاعت او آوردي وبوده است نزديك پروردگار خويش يعني در علم او برصفتي كه خداي از وخشنود باشد ودر اعمال او راضي بود واين در نيابد كمال مدح وثناست كه بحكم وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ رضوان خداي بهتر از همه چيزهاست تا كسي در همه اعمال واقوال واوصاف واخلاق واحوال نيكي نه ورزد لايق مرتبه خشنودي خدا نشود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ روايت كرده اند ادريس صلوات الله عليه اول پيغمبر است كه بعد آدم وشيث علم را نبشت وجامه را دوخت واول كسي كه نظر در علم نجوم كرد وعلم حساب را پيدا آورد وميزان ساخت وبه مكيال پرداخت واول كسي كه اسلحه پيدا آورد وبا اولاد قابيل مقاتله كردسي صحيفه يافته بود وعمل بدان مي نمود ودرس كردي وكتاب خداي را در شرح وبيان آوردي جد پدر نوح بود اخنوخ نام داشت دل بر درست علم كماشت بعضي اسم ادريس را مشتق از درس كويند ودر وجه تسميه او درين معني كويند واين صحيح نيست زيرا كه ادريس غير منصرف است از جهة علم وعجمه واكر مشتق از

بَعْدِهِمُو لَهُمُو رِزْقُهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَوٰةَ وَاتَّبَعُوا

پس قايم مقام شد پس از ايشان اعقابي بد سيرت يعني فرزندان بد كه بپاي نداشتند نماز را وپيروي نمودند

الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا لا إِلَّا مَنْ تَابَ

آرزوهاي نفس اماره را پس زود بود كه ببينند بدي عاقبت مگر آنكه كه باز گشت بخداي

وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ

وگرويد وكرد كار نيكو كه آنان كه در روند در بهشت

وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا لا جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ

وستم كرده نشوند بنقصان چيزي از ثواب اعمال بهشتهاي اقامت كه وعده داده خداي بخشاينده

عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ ط إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا

بندگان خود را حال آنكه آن جنات از نظر غايب بود بدرستي كار آنكه هست وعده خداي آمده آن

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا ط وَلَهُمْ

نشنوند در آن جنات هيچ سخن بي فايده مگر سلام كردن بر يكديگر ومر ايشانراست

رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا تِلْكَ الْجَنَّةُ

روزي ايشان در آن بامداد وشبانگاه آن بهشت است

الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا وَمَا

كه بميراث ميدهيم از بندگان ما آنرا كه هست پرهيزكار ونه

نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ ج لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا

فرو مي آييم ما مگر بفرمان پروردگار تو مر او راست آنچه پيش ماست از زمان ماضي وآنچه پس ماست از زمان مستقبل حكايت قول جبرئيل است پس از چند روز كه وحي منقطع شده بود

خلف اضلعوا — بالنقل ورش
خلف اضاعوا — سكت خلف في رواية
الصلوة — بالتغليظ ورش
غيا الا — بالنقل ورش
غيا الا — سكت خلف في رواية
وآمن — ثلثة اوجه لورش
يدخلون — بضم الياء وفتح الخاء ابن كثير وابو عمرو وابو بكر
يظلمون شيا — بالتغليظ ورش
شيئا شيئا — سكت خلف في رواية
ماتيا لغوا الا — بالابدال ورش والنقل ورش
لغوا الا — سكت خلف وفي رواية خلاد
بكرة و — مدغما بغير الغنة خلف
بامر ربك — مدغما سوسي

هنوز مامور بقبض جان نشده ام كفت صورت قبض جان مرا بنما امتثال كرد وباذن حق او را بر چشيدن تلخي مرك آورد باز بفرمان خداي زنده كشت بنجات پيوست كفت اي ملك الموت تواني مرا دوزخ نمايي نمود ديد باز آمد كفت تواني كه مرا بهشت نمايي در بهشت برد در آمد وديد كه جايي خوش است دل او را خوش آمد ملك الموت كفت بيرون آي سوي دنيا باز كرد مشاهده نزاهت بهشت او را ماندن آورد نخواست كه بيرون آيد سوي محنت دنيا مراجعت نمايد كفت مرك چشيدم وبر آتش كذشتم وبه بهشت رسيدم براي چه بيرون آيم وبراي چه بدنيا توجه نمايم آيت وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ بر وجه تمسك خواند بفرمان خداي

درس باشد عربي بود سبب دوم براي منع صرف كه عجمه است منتفي باشد معني اينست وياد كن اي محمد در كتاب يعني در قرآن ادريس را كه رسولي است از اجله انبيا إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا معني اينست بدرستي بوده است صديق پيغام كذار راست كو راست كار صادق در كفتار وكردار وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا معني اينست وبلند كردانيديم وبرفعت منزلة رسانيديم نبوت داديم وبدعوت خلق فرستاديم وبر آسمان برداشتيم ودر مكان اعلي داشتيم و بعضي كويند مراد از رفع مكان آنست كه او را فرشتكان در آسمان چهارم بردند و بعضي كويند بر آسمان ششم بر آورده شد وپيغمبر عليه السلام او را در شب معراج در آسمان چهارم ديد و بعضي كويند در بهشت رسيد روايت كرده اند عبادت بسيار كردي نماز بسيار كزاردي فرشتكان او را محبت والفت بود واو با ايشان صحبت وموانست مي نمود روزي ملك الموت آمد ودر خانه او در آمد ادريس كفت آمدن تو برطريق زيارت است يا براي قبض جان است كفت براي زيارت آمده ام

در بهشت ماند بعضی کویند زنده است بعضی کویند مرده است أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا
إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا معنی این است این مذکوران یعنی انکسانی که درین سورة مسطورند بیش ازین کلام مذکور شد کسانی اند که خدای عز وجل بر ایشان در انعام کشاد
است و اصناف نعم داده است از پیغمبرانی که از ذریت آدم بوده اند چون شیث و ادریس مشهور بنسبت سوی دیگری نشده اند و از ذریة کسانی که ایشان را با نوح در کشتی سوار کردیم و از
طوفان در حیز نجاة آوردیم چون هود و صالح که از فرزندان اهل کشتی بودند و شهرت بنسبت ایشان یافتند و از فرزندان ابرهیم چون اسحق و اسمعیل و از فرزندان یعقوب چون یوسف
وموسی و سایر انبیاء بنی اسرایل و از فرزندان غیر ایشان که ذکر کردیم از کسانی که ایشان را راه نیک نمودیم و پاک از معصیت برگزیدیم یا گویند نمودیم ایشان را راه شریعت و برگزیدیم ایشان را

لَنَحْشُرَنَّهُمُو لَنُحْضِرَنَّهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أَيُّهُمُو أَشَدُّ الَّذِينَ هُمُو أَوْلَى قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها ورش بالصلة مع المد التطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ
وآنچه میان آنچه دو قسم است از زمان و نیست پروردکار تو مانع الطاف از تو خداوند آسمانها
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ
و زمین و آنچه میان هر دو است پس پرستش نمای او را و صبر کن برای پرستیدن او
هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ۝ وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا
هیچ میدانی مر او را همنامی باستحقاق و میگوید آدمی ای چون
مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ۝ أَوَلَا يَذْكُرُ
میریم هر آینه زود باشد که بیرون آورده شوم از قبر حال آنکه زنده باشم ای یاد نمی آرد
الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ۝
آدمی آنکه بدرستی آفریدیم او را از این پیش و حال آنکه نبود چیزی
فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ
پس بحق پروردکار تو هر آینه کرد آریم ایشان را با شیاطین که قرین هریک بود. پس هر آینه حاضر کردانیم ایشان را
حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ۝ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ
در حوالی دوزخ حال آنکه بزانو در آمده باشند پس جدا کردانیم بعنف از هر
شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا ۝
فرقه که متابعت مقتدا کرده در ضلالت هرکدام از ایشان که سخت‌تر ند بر خدای بخشاینده بطغیان و عصیان
ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا ۝
پس هر آینه ما داناتریم بآنانکه ایشان سزاوارترند بدوزخ بدخول

والارض بالنقل ورش
والارض سكت خلف وفي رواية خلاد
فاعبدهو بالاشباع ابن كثير
واصطبر لعباته
هل تعلم بالادغام هشام وحمزة والكسائي
الانسان الا بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
اءذا اذا
اءذا اذا
مت يذكر
الانسان الانسان بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
خلقناهو بالاشباع ابن كثير

شيا شيا جثيا شيعة ايهم شيعة ايهم اشد عتيا اعلم بالذين هم اولى اولى صليا
بالحذف ورش بالنقل ورش بالنقل والحذف بضم الجيم نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر سكت خلف في رواية سكت خلف في رواية بضم العين نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر بالادغام اسوسي بالسكت خلف في رواية اما البين بين ورش في رواية

بکشف حقیقت چون خوانده
شود بر ایشان آیات رحمن برو
افتند سجده کنان و کریان
از جهة اجلال پروردکار و خشیت
کردکار قهار فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ
خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا
الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ
غَيًّا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ
صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ
الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا معنی
این است پس در عقب ایشان آمدند
زشت کاران و بدکرداران
اوقات نماز را ضایع کردند و غنا
بکزاردند و این مقابل خروا سجدا
آمده و برابر او مذکور شده
و پیروی کردند شهوتها را
یعنی دنبال
خواهشهاء نفس خویش
شدند آنچه نفس اماره امر
کرد کردند چنانچه یهود نماز مفروض
بکزاردند خمر خوردند و نکاح اخوات
را استحلال کردند پس سر انجام
جزاء کمراهی ببینند و سزاء آنچه می
کنند برسند مکر کسانی که توبه
کردند و ایمان آوردند
و بعد ایمان بعمل صالح
پرداختند خود را از نیکوکاران
ساختند چون توبه و ایمان و عمل
نیک کزینند جزاء سزا و کرا
نه بینند چون ایشان برین صفت
اند در بهشت در آیند چیزی از
ظلم بر ایشان نرود و هیچ یکی منع
ثواب یا بنقص آن مظلوم نشود
جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ
عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ
مَأْتِيًّا معنی این است جنات عدن
آنکه وعده کرده است بدان بندکان
خویش را کردکار رحمن در حالتی
که بندکان او ملتبس اند بغیبت
از آن حاضر در وی نه اند مشاهده
آن نمیکنند یا در حالتی که
ملتبس است جنت بغایب بودن
از ایشان یا در حالتی که ملتبس اند
ایشان بتصدیق غیب و ایمان
بدرستی خدای
وعده او آمد
شده یا کرده
شده مؤمنان
بجنت آیند و در وی در آیند
یا بدرستی خدای هست وعده
او کرده شده که بجنت آیند و در
وی در آیند یا بدرستی هست
وعده کرده شده یعنی آنچه

خدای وعده کرده است آنرا خواهد کرد و بر حکم وفاء وعده در وجود خواهد آورد لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا معنی
این است نشنوند بندکان خدای در بهشت لغوی یعنی کلامی مبنی بر خطایی و سهوی مکر سلام که یکدیکر سلام کویند و بدان نیکخواهی و اکرام جویند و حال
این بود که مر ایشان را رزق ایشان در بامداد و شبانکاه باشد و بامداد و شبانکاه عبارت از دوام و توالی انضرام بود یا کویند اکل انواع است یک نوع آنست که در تمام روز
و شب یکبار نخورند جز یکبار در خوردن دست بدهن نبرند نوع دیکر آنکه هر بار که طعام پیش آید دل رغبة نماید مولع بر طعام باشند از نا کوارد نه اندیشند نوع دیکر آنست که غدا و عشا
خورند برای اکل دو وقت مذکور معتاد کنند این نوع اوسط در خوردن طعام است مختار حکماء عظام است در بهشت همین نوع معین بود و همین نوع معمول باشد

تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا معني اينست آن بهشتي است يا كويند آن بهشت آنست كه از بندكان خويش كسي راكه متقي است يعني از شرك وكفر بري است وارث آن كردانيم ومساكني كه براي كافران بتقدير مومن شدن ايشان مهيا بود بر طريق ميراث بمتقيان برسانيم وما نتنزل الا بامر ربك روايت كرده اند پيغمبر صلي الله عليه وسلم از جبرئيل آمدن او زيادت بران كه مي آمد جست الا تزورنا باكثر مما تزورنا كفت اين آيت نازل كشت وعذر جبرئيل از نا آمدن بظهور پيوست معني اينست ما فرود نمي آييم ودر فرود آمدن بغير امر بسبكي نمي نماييم بندكان ماموريم در نا آمدن ودرنك كردن معذوريم له ما بين ايدينا وما خلفنا وما بين ذلك معني اينست بغير امر او فرود نياييم وبغير اذن او از مكان خويش انتقال نمي نماييم زيراكه ملك اوست مكاني كه پيش ماست ومكاني كه پس ماست وآنچه ميان اين دو مكانست يعني كه مقام ما در آنست همه مكانها ملك اوست ودر همه جاها نفاذ تصرف وملك اوست بغير او پيش وپس چكونه رويم وبغير اذن او جايي كه در آنيم چه نوع كذرانيم يا كويند آنچ پيش ماست از دنيا وآنچه پس ماست از اخري وآنچ ميان هر دو است از زماني كه ميان دو نفخ صورست وآن تعيين چهل سال مسطورست يا كويند مر خدا راست آنچ پيش ماست از عمر آينده وآنچه پس ماست از عمر كذشته وآنچ ميان هر دو است از زماني كه در اينيم وآنرا زمان حال ميدانيم يا كويند آنچ پيش ماست از معاد وآنچ پس ماست از مبدا ايجاد خدايي كه همه چيز داند بنده كار بغير فرمان او كي تواند وما كان ربك نسيا معني اينست ونيست پروردكار تو فراموش كننده وغافل شونده از ما تا ما فرصت يابيم بجايي نشتابيم يا كويند نيست پروردكار تو ترا ترك دهنده وكار ترا فراموش كننده ما ميدانيم مارا بر تو خواهد فرستاد وبآمدن بر تو فرمان نخواهد داد نافرستاده برا چه آييم شتابي براي چه نماييم فراموشي بدو نسبت ندارد ونسيان بروي روي نيارد رب السموات والارض وما بينهما معني اينست اوست پروردكار آسمان وزمين وآنچه ميان ايشانست واين همه را بقدرت خود نكاه داشت فراموشي لايق او نبود وغفلت بروطاري نشود فاعبده واصطبر لعبادته معني اينست چون حال اينست وشان تو چنين است خدا پرستش كن در عبادت او باش وكار عبادت او كير وبر شدايد عبادت صبر كن ومشاق آن بپذير هل تعلم له سميا معني اينست هست كه مانندي بدو ومثلي مر او را ميداني وهست كسي كه او را بنام او ميخواني كسي را كه در صفات مانندي باشد ودر اسم او شريك نبود همكار ندارد هيچكس كسي را او هم نام نمي ندارد سزاوارست كه او را بپرستند ومشاق عبادت او تحمل كنند ويقول الانسان ائذا ما مت لسوف اخرج حيا روايت كرده اند كه ابي بن خلف استخواني را ريزه ريزه كرد

قبلهم	قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
منكم الا عليهم اياتنا	قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا

ونيست هيچ يك از شما مگر كه درآينده بود در آتش هست بر پروردگار تو وجوبي

مَّقْضِيًّا ۝ ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوا وَّنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا

مقدر پس نجات دهيم آنان را كه پرهيزكاري نمودند وگذاريم ستمكاران را در آن

جِثِيًّا ۝ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ

برانو درآمده وچون خوانده شود برايشان آيتهاي ما حال آنكه روشن اند گويند آنانكه

كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا

كافر شدند مر آنان را كه ايمان آوردند كدام يك از اين دو بهترست مواضع اقامت

وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ۝ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ

ونيكوتر بمحفل وبسا كه هلاك كردانيديم پيش از ايشان اهل يك زمان را

هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا ۝ قُلْ مَن كَانَ فِي الضَّلَالَةِ

كه ايشان نيكوتر بودند بمتاع خانه ومنظر نيكو بگو هركه هست در گمراهي

فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا ۝ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ

پس مهلت دهد مر او را خداي بخشاينده مهلت دادني تا چون ببينند آنرا كه وعده ميدهندشان

إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ

يا عذاب عاجل از قتل واسر ويا عذاب قيامت پس زود باشد كه بدانند آنرا كه او

شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا ۝ وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ

بدترست بجايگاه وضعيف تر باعوان وانصار وزياده كرداند خداي تعالي آنانرا

منكم الا — بالسكت خلف في رواية

ثم ننجي — بسكون النون الكسائي

جثيا — بضم الجيم نافع وابن كثير وابو عمرو

تتلي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

تتلي — وبين بين ورش في رواية

عليهم — بضم الهاء حمزة

عليهم اياتنا — سكت خلف في روايته

اياتنا امنوا — ثلثه اوجه لورش

مقاما مقاما — مدغما غير الغنة خلف

واحسن نديا — مدغما سوسي

وكم اهلكنا — بالنقل ورش

وكم اهلكنا — سكت خلف في رواية

بالادغام قالون وابن ذكوان

هم احسن — بالسكت خلف في رواية

اثاثا و — مدغما غير الغنة خلف

وريا — بالابدال قالون وابن ذكوان

وريا — بالابدال والوقف حمزة

الساعة — بالامالة الي الرقف الكسائي

مكانا و — مدغما غير الغنة خلف

وبيش مردمان آورد كفت چكونه برانكيخته شويم بعد آنكه اينچنين كرديم اين آيت نازل كشت واين نظم بورود پيوست معني اينست ومردم كافر بعث را بعد الموت منكر ميشود وبرآمدن روز جزا اعتقاد نمي كند وميكويد آچون بميرم هر آينه سرانجام مبعوث كردم آبعد خالد شدن حيات بپذيرم هيهات اين كار نبود واين شان واقع نشود كسي كه اينچنين سخنان كويد در ره انكار روز جزا پويد عبادت بچه اميد كند وبكدام طمع خود را در مشقت بيفكند اولا يذكر الانسان انا خلقناه من قبل ولم يك شيئا معنا اينست انسان چنين چنين ميكويد واين كفتار را بانا ياد آوردن اين معني جمع ميكند اين معني نمي بايد واين شان از وي نشايد كه بدرستي آفريده ايم او را در اين حال كه چيزي نبود در ابتدا وجود از عدم محض روي نمود همه دانند كه اعادت آسان ترست از ابتدا واحياء ماده آهون است از انشا وابتدا وانشا وجود از عدم محض دانند اعادت واحيا را چكونه مستبعد خوانند حجتي برين مدعي روشن تر ازين نبود ودليلي ظاهر تر ازين نباشد حجتي قويست دليلي جلي است او را نزديك عقل شايسته

مخالف را بعد تعقل این مجال دم زدن نیست فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا معنی ازاست پس سوگند منست به پروردگار تو ای محمد هرآینه جمع کنیم کافرانرا و شیا
یا جمع کنیم ایشانرا با شیاطین هر یکی را با دیوی در یک سلک کنیم و قرینان ایشان سازیم پس ایشانرا حاضر کردانیم و بسختی و خواری بزانو روند نه بپا مشی کنند گرد بر گرد دوزخ برسانیم ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ
مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا معنی اینست پس هرآینه بکشیم از هر کروهی آنکه او سخت ترست بر رحمن از روی سرکشی کردن و سر از فرمان بیرون آوردن از جمله کروه بیرون
آریم و اورا از آن کروه اول در دوزخ در آریم باقی کروه را نیز هم برین ترتیب جدا سازند و بعد جدا کردن در دوزخ اندازند ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا معنی ازاست پس هرآینه
ما مر اوار بنار میدانیم کسانی را که از هر کروهی مخصوص میکردانیم وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا معنی اینست ونیست از شما ای کافران یا نیست از شما ای
مردمان هیچ یکی مگر آنکه در دوزخ
در آید و ورود در نار ایشانرا پیش
آید مؤمنان بزودی بگذرند و کا
در آن معذب شوند بعضی گویند
آتش بر مؤمنان چنانچ ابرهیم علیه
السلام سرد شده بود سرد شود
و در آتش در آیند سلامت بگذرند
ایشانرا آزاری نبود ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ
اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا
معنی ازاست همه را در دوزخ
در آریم پس آنرا پرهیزکارانرا
نجات دهیم و خلاص بخشیم
و بگذاریم کافرانرا در دوزخ بزانو
روند و بزبانهٔ آتش سوزان
رسند کافران همه در دوزخ
مانند مؤمنان بی گناه و تائبان
همه بیرون آیند و گناهکاران
غیر تایب بعضی بمشیت عفو بعفو
شوند و بعضی بمشیت تعذیب
بر اندازهٔ گناه معذب کردند
بعد بی شبهه بیرون آیند به
یمن ایمان در بهشت در آیند
و مرجیه بتعذیب گناهکار قایل
نشوند بر مذهب باطل لا یضر
مع الایمان ذنب کما لا ینفع مع
الکفر طاعة روند و معتزله صاحب
کبیرهٔ غیر تایب را مخلد در نار دانند
گناهکاری که بی توبه مرده داخل
در کفر خوانند
و هر ... فرقه
مبطل ... یعنی
مرجیه و معتزله
بر باطل اند در حیز افراط و تفریط
داخل اند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ
مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا روایت کرده
اند کفار قریش موها را شانه کرده
روها را روغن خوشبو مالیده و
جامهاء خوب پوشیده مجلس خوب
ساخته خود را احسن حال داشته
فخر بتوانگری و نیکویی میکردند
و یاران پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
و رضی الله عنهم چون آیات قرآن
میخواندند سبب فقر در اخطاط
می آوردند این حکایت حال کافرانست
و ذکر مقال ایشانست معنی
اینست و چون خوانده شود
بر ایشان آیات ما که حجج ظاهره است
کافران مر مؤمنانرا گویند کدام

لَهُمْ بِعِبَادَتِهِمْ عَلَيْهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
تَؤُزُّهُمْ أَزًّا
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

هُدًى هُدًى — حمزة والكسائي / وبين بين ورش وابو عمرو في رواية
خَيْرٌ ثَوَابًا — بالترقيق ورش / مدغم غير الغنة خلف
خَيْرٌ أَفَرَأَيْتَ — بالترقيق ورش / بتسهيل الهمزة الثانية نافع
أَفَرَأَيْتَ أَفَرَيْتَ — بالابدال القايع / بالاسقاط الكسائي
بِآيَاتِنَا بِيَايَاتِنَا — ثلثة اوجه لورش / بالابدال فالوقف حمزة
وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ — مدغم سوسي
لَأُوتَيَنَّ — ثلثة اوجه لورش
مَالًا وَوَلَدًا — مدغم غير الغنة حمزة والكسائي
أَطَّلَعَ مَدًّا — بالتغليظ ورش / مدغم غير الغنة خلف
ركوع
وَيَأْتِينَا — بالابدال ورش والسوسي

اهْتَدَوْا هُدًى ۗ وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ
که راه یافتند راه نمودنی و خصلتهای نیکو که موجب سعادت ابدی بود بهترست
عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ۞ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ
نزد پروردگار تو پاداش و بهتر بجای بازگشتن ای پس دیدی آنرا که کافر شد
بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ۞ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ
بآیتهای ما و گفت هرآینه دهند مرا مال و فرزند ای دیده ورشد بر علم نهانی
أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۞ كَلَّا ۚ سَنَكْتُبُ
یا گرفت نزد خدای بخشاینده عهدی را بخولجت باقرار کلمهٔ شهادت حقا زود باشد که بنویسیم در جریده اعمال
مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ۞ وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ
آنرا که میگوید و زیادت کنیم مر اورا از عذاب زیادت کردنی و منع کنیم آنرا که میگوید از مال و فرزند
وَيَأْتِينَا فَرْدًا ۞ نصف وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً
و آید بما حال آنکه تنها بود و فرا گرفتند از غیر خدای عزوجل خدایانی
لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ۞ كَلَّا ۚ سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ
تا باشند مر ایشانرا سبب عزت نی بخداست زود باشد که انکار کنند آن آلهه از پرستیدن ایشان
وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ۞ أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا
و باشند بر ایشان خلاف آنچه تصور کرده اند از شفاعت و نصرت ای ندانستی بدرستی ما فرستادیم
الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا ۞
دیوانرا بر کافران تحریک میدهند ایشانرا تحریک دادنی

آلِهَةً عَلَيْهِمْ الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا
ثلثة اوجه لورش — بضم الهاء حمزة — بالامالة المحضة دوري — وبين بين ورش في رواية — بالسكت خلف في رواية

فریق از دو فریق ما یا شما بهترست از روی مقام یعنی جای ایستادن که بهترست و مکان قدم نهادن که بدترست و برقراءت ضم میم گویند جای اقامت و محل قرارگاه که بالاترست و از روی مجلس یعنی
جای نشستن و آرام گرفتن که نیکوترست تحمل و غناء ما به بینید و تحمل فقر و عناء خویش بنگرید اگر شما بر حق باشید شما را چنین حال بود و اگر ما بر باطل باشیم چه نوع ما را اینچنین ثروت
و کثرت مال باشد و نمیدانند که دنیا و آرایش دنیا معتبر نیست عاقل را افتخار و ابتهاج بدان بی معنی است بیت دنیی آن قدر ندارد که برو رشک برند یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند
وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِئْيًا معنی اینست و چند هلاک کرده ایم پیش از ایشان از قرنها یعنی چندین را از قرن و عصر پیش از ایشان هلاک کردانیده ایم و به
استیصال و فنا رسانیده ایم که ایشان نیکوتر بودند از روی متاع خانها و خوبتر بودند از روی منظر و سیما آخر همه هلاک شدند و زیر خاک آمدند قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا

معنی اینست بگوای محمد هر که در گمراهی باشد و در فساد و تباهی بود پس گو بیفزاید برای او رحمن یعنی کردگار مهربان بر عمر او و بر مال او و در دنیا بسامان شدن حال او که در شان او استدراج
بود و مبتلا داشتن او و بلاء دنیا باشد قطعه دعاء غنیت دنیا دعاء خیر مدان چه آورد ز کمالات آخرت نقصان غنا غنا بود ای دوست جاه باشد جاه بزرگی است فقیری نه انحطاط و هوان
بحند روز مشقت نوید عید بود بدین امید که باشی گرسنه رنج مدان دعاء درازی عمر و کثرت مال در حق کافران دعاء نکال و وبال است در باب ایشان حتى اذا راوا ما يوعدون
اما العذاب واما الساعة فسيعلمون من هو شر مكانا واضعف جندا معنی اینست تا آنکه کار ایشان تا اینجا رسید و وعید ایشان بمرتبه انجامید که کار شناخت حال هم از ایشان
جویند و در شان حتى اذا راوا ما يوعدون تا آخر گویند یعنی تا آنکه چون ببینند یا عذاب دنیا را از کشته شدن و اسیر گشتن بر دست مسلمانان یا قیام قیامت و مشاهده اهوال ساعة و معاینه

لهمو جئتمو احصيهمو عدهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ ۖ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ۝ يَوْمَ نَحْشُرُ
پس شتاب مکن بر کار هلاک ایشان بدرستی می شماریم ما انفاس و ایام و اعمال ایشان را روزی که گرد آریم

الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا ۝ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ
پرهیزگاران را سوی خدای بخشاینده حال آنکه آینده باشند و رانیم گناه کاران را

إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا ۝ لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ
سوی دوزخ بر مثال اشتران تشنه که سوی آب رانند مالک نشوند مطیع و عاصی شفاعت را در حضرت مگر آنکس که باب ایشان

اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۝ وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا ۝
گرفت نزد خدای بخشاینده عهدی را یا آنکه شهادت و گویند فرا گرفت خدای بخشاینده فرزندی

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ۝ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ
بحقیقت آمدند با ایشان چیزی عجیب که خواهند آسمانها که شکافته شود

مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ۝ أَنْ دَعَوْا
از هول آن سخن و شکافته شود زمین و بر روی در افتند کوهها حال آنکه شکسته شوند برای آنکه نام دند

لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا ۝ وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ۝
برای خدای بخشاینده فرزندی و نسزد مر خدای بخشاینده را که گیرد فرزندی

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي
نیست هر که در آسمانها و زمین است مگر آینده

الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا ۝ لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ۝
حضرت خدای تعالی را حال آنکه در مقام داعیت بحقیقت اند بر شمرد ایشان را و ضبط اعداد ایشان فرمود ضبط تمام

عليهم بضم الهاء حمزة
وفدا ولدا بضم الواو وسكون اللام حمزة والكسائي
لقد جئتم بالادغام ابو عمرو وحمزة والكسائي وهشام
جيتم شيا بالابدال السوسي
شيا شيئا ادا بالنقل ورش سكت خلف
شيا ادا سكت خلف في رواية
يكاد ينفطرن نافع والكسائي ابو عمرو وابن عامر وحمزة وابو بكر
الارض بالنقل ورش
الارض وتخر سكت خلف في رواية خلاد
هدا ان هدا بالنقل ورش سكت خلف في رواية
ولدا ان تخذ حمزة والكسائي

ولدا والارض والارض الاتي لقد احصيهم لقد احصيهم لقد احصيهم
بضم الواو وسكون اللام بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد بالنقل ورش مع ابدال الياء بالسكت خلف في رواية بالامالة المحضة حمزة والكسائي

افزاع آن پس زود بود که بدانند کیست که بد ترست از روی مکان و مقر و کیست که ضعیف ترست از روی لشکر و کدام دوزخ خواهد بود و کدام کس را مکان بدتر از آن روی خواهد نمود ویزید الله الذين اهتدوا هدى معنی اینست و خدای مهتدیان را هدی بیفزاید ... والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير مردا معنی اینست و باقیات صالحات یعنی اعمال صالحه که ثوبات آن باقی است چون صلوات خمس ... افرايت الذي كفر باياتنا وقال لاوتين مالا وولدا اطلع الغيب ام اتخذ عند الرحمن عهدا ...

است و خانها مذکور برای ایشانست نو کافری بهشت برای کافران نخواهد بود تا در آخرت مال و زر روی نخواهد نمود عاص بن وائل غضب کرد و با وی گوئی بر بین اندازه آورد که محمد دروغ میگوید
در راه ناحق می بود تا دین محمد را انکار نکنی و خود را در مخالفت او ببنی مال تو بدهم و تسلیم نکنم خباب گفت من بمحمد کروید ام و دین او را گزیده ام در حیات و ممات او را مخالف نشوم و از دین او
بیرون نروم این آیت در باب عاص بن وائل مذکور وارد گشت و این نظم در حق او بورود پیوست معنی آنست ابر دیدی تو کوینده لی خردی یعنی عاص بن وائل آنکه باآیات ما کفر ورزید بروز جزا و منکر او
و گفت هر آینه داده خواهیم شد مال و عطا کرده خواهیم شد کلا معنی آنست نه چنین است که او گفته است ره نیست رهی که او در آن راه رفته است سنكتب ما يقول
ونمد له من العذاب مدا معنی اینست تحقیق است که خواهیم نبشت آنچه میگوید کفر و زندقه مسطور و در نار خواهیم کرد و در افزونی وا زدیاد خواهیم آورد آنچه
مستحق است آن را از عذاب و آنچه سزاوار است بدان از عقاب افزودنی عظیم و زیادت کردنی بجیم ونرثه ما يقول ويأتينا فردا معنی اینست و وارث خواهیم شد از بعد موت او

آنچه میگفت ومال و ولدی که بگفت لاوتین مالا وولدا میخست وبیاید برما یعنی برعذاب ونکال ما از فرزند ومال تنها وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا معنی ازاست مشرکان از غیر خدای معبودان کرفتند وایشانرا شرکاء خدا ساختند تا باشد معبودان مذکور مر پرستندکان مسطور را عزی و بزرکی نه چنین است یعنی این کار نشاید واین عمل نباید بتحقیق است معبودان عبادت عابدانرا منکر خواهند کشت وبنفی عبادت خواهند پیوست ومخالف ایشان خواهند بود مخالفت خواهند نمود جا نچه جای دیگر کفته اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا معنی ازاست وندانستی بدرستی شیاطین را برایشان فرستاده ایم وبرایشان تسلط واستیلا داده ایم درحالة که شیاطین ایشانرا جنبانند ومی جنبانند وبوسوسه بر معاصی اغرا میکنند وبرمی انکیزانند چون حال ایشان چنین میدانی پس شتاب مکن وشتاب مشو ازجهة هلاک ایشان درره عجلت مرو بدرستی می شماریم مدت هلاک ایشان شمردنی وتعداد میکنیم تعداد کردنی که کذشتن ایام معدوده دور نبود ورفتن اوقات شمرده دیر نباشد

قَبْلَهُمُو مِنْهُمُو لَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كُلُّهُمُو آتِيهِ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

آتِيهِ آتِيهِ اشبع ابن كثير ثلثة اوجه لورش

آمَنُوا ثلثة اوجه لورش

الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ مدغما سوسي

سَيَجْعَلْ لَهُمْ مدغما سوسي

لِتُبَشِّرَ تُنْذِرَ حمزه رقق ورش

وَكَمْ أَهْلَكْنَا بالنقل ورش

وَكَمْ أَهْلَكْنَا سكت خلف في رواية

مِنْ أَحَدٍ أَوْ بالنقل ورش

مِنْ أَحَدٍ أَوْ سكت خلف في رواية

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ۝ إِنَّ الَّذِينَ

وهمهٔ ایشان آینده اند اورا روز قیامت حال آنکه منفرد باشند از متعلقات دنیوی بدرستی آنان که

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ

ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو زود باشد که بدید کند برای ایشان خدای بخشاینده

وُدًّا ۝ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ

دوستی در دلها پس بدرستی که آسان کردانیدیم قرآنرا بلغت تو تا بشارت دهی مر آن پرهیزکارانرا

وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ۝ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ

وبیم نمایی بآن کروهی را که مجادلان اند وبسا که هلاک کردانیدیم پیش از ایشان اهل زمانه را

هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

هیچ می بینی از ایشان هیچ یک را یا می شنوی مر ایشانرا آوازی آهسته

سورة طه مكية مائة وخمس وثلثون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشایندهٔ مهربان

طه ۝ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ۝ إِلَّا تَذْكِرَةً

اسم سوره است یا اشارت بطهارت وهدایت وغیر آن فرو نفرستادیم بر تو قرآنرا تا رنجه شوی بتاسف بر عدم ایمان کفار مکر موعظتی و پند

طه طه بفتح الطاء والهاء ورش وابو عمرو بالتقليل في الهاء وامالة الهاء ... بامالة الطاء والهاء ابو بكر وحمزه وكسائي

الْقُرْآنَ بالنقل

لِتَشْقَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

لِتَشْقَىٰ بالامالة بين بين ورش في رواية

تَذْكِرَةً بالترقيق ورش

دیر نباشد يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا معنی اینست روزی که حشر کنیم متقیانرا بسوی جنات رحمن ومحال رضوان چون آیندکان که بر ملوک آیند وملوک ایشانرا اعظام واکرام نمایند وسوق کنیم یعنی همچو انعام برانیم بدکردارانرا سوی دوزخ ونیران درحالهٔ که باشند ایشان تشنکان بکنیم در شان دو فریق مذکور ودو کروه مسطور آنچ کنیم وبرسانیم از انعام وایلام بدانچ برسانیم لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا معنی اینست مالک نه اند بندکان شفاعت را شفاعت خویش برای دیکری یا شفاعت دیکری برای خویش مکر کسی که بکیرد نزد رحمن یعنی در علم وحکم او عهدی یعنی اذن بشفاعت کسی یا اذن کسی بشفاعت او یا کویند مکر کسی که بکیرد نزد خدا عهدی یعنی عهد ایمانی ومیثاق اسلامی وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا معنی اینست کافران چنین سخن کفتند ودر ره باطل رفتند هر آینه آمدید کاری عجب را شانی بزرک را امری دشوار کفتار نا سزاوار تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا معنی ازاست نزدیک است آسمانها از فظاعت این معصیة واز شناعت این خطیئة که بشکافند قطعها وپارها بی شمار کردند ونزدیکست زمین که بشکافد ونزدیکست کوهها که بزوری فرو افتند یا افتادنی با آواز آتش از جهة اینکه برای رحمن دعوی ولد کردند واینچنین سخن نابوده ونا پسندیده بر زبان آوردند وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا معنی اینست وشایان نیست مر رحمن را که ولد کیرد وبکمال الجلال او لایق نیست که نقیصه بپذیرد إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا معنی ازاست مر رحمن را اتخاذ ولد نباید واین نقیصه بکمال جلال او نشاید زیرا که نیست هر که در آسمان وزمین است مکر آینده حضرتکاه رحمن درین حال که بنده است سر افکنده است با ذلت وهوان فرزند چکونه بود وبا ذلت بندکی ولد چه نوع شود لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا

۲ بر زبان تو یعنی بلغت عرب که زبان تست مکر آنکه بشارت دهی بقرآن متقیانرا که شمارا در بهشت چنین درجاتست وثوابهای ثابت متنعمی را که مخالف شوند وخصومت کنند یعنی مجرمان وکافران را که شمارا در دنیا موت وهلاک است ودر دوزخ چنین درکات است وچندا از قرنهاء کذشته واهل عصرهاء رفته ایشانرا هلاک کردانیدیم وبزوال رسانیدیم پیش از این کفار که ایشانرا انذار میکنی ومخافت در دل ایشان می افکنی هست که احساس میکنی هیچ یکی را از اهل قرون هالکه یعنی احساس نمیکنی ودر نظر تو نمی آید یا آواز نهانی مر ایشانرا میشنوی یعنی نمیشنوی وآواز ایشان در کوش تو حاصل نمی نماید

معنی اینست هر آینه بدرستی کسانی که در آسمان وزمین اند شمرده است وبعلم خویش همه را در شمار آورده است عدد همه داند اطلاع بر اسرار وسرایر تواند این معنی مبنی از کمال قدرت وعظم مقدرت است هر که غیر اوست مقهور ومقدور اوست در خور شرکت نبود لایق فرزند نشود وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا معنی اینست وهر یکی از ایشان آینده است برو در روز قیامت درحالهٔ که تنهاست وازیار ومونس جداست کسانی که در مبدا ومعاش چنین باشد ودر معاد وآخر کار مقهور قهر او بوند ایشانرا با شرکت او چه ملامت بود وبا فرزند بودن او چه مناسبت باشد تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ وُدًّا معنی اینست بدرستی آنان که ایمان آورده اند واعمال صالحه کرده اند زود باشد که بکردانید برای ایشان از رحمت خویش رحمن دوستی برد لهاء مردمان که مردمان ایشانرا بی سابقهٔ تودد دوست دارند وخاطر جانب ایشان کمارند واین اثر محبة خداست وان موجبات لطف کردکار تعالی است فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا معنی اینست آسان نکردانیدیم قرآنرا

لمن تخشى تخشى الارض الارض العلى العلى استوى استوى

لمن تخشى ❁ تنزيلا ممن خلق الارض والسموات

مر آنكس را كه اهل خشيت است فرو فرستاده شد فرو فرستادني از آنكه آفريد زمين را و آسمانها را

العلى ❁ الرحمن على العرش استوى ❁ له ما في

بزرگتر را خداي بخشاينده بر عرش قادر و قاهر است او راست آنچه در

السموات وما في الارض وما تحت الثرى ❁

آسمانها و آنچه در زمين است و آنچه فرود خاك نمناك است

وان تجهر بالقول فانه يعلم السر واخفى ❁

و اگر آشكارا كرداني كفتار را پس بدرستي او ميداند نهان را در ضماير و نهان تر را كه هنوز بخاطر نكذرانيده

الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنى ❁ وهل اتيك

هيچ معبود نيست مكر او مر او راست نامهاي نيكوتر و هيچ آمد بتو

حديث موسى ❁ اذ رءا نارا فقال لاهله امكثوا

سخن موسي و قصه او چون ديد آتشي را پس كفت مر كسان خود را درنك كنيد

اني انست نارا لعلي اتيكم منها بقبس او اجد

بدرستي من ديدم آتشي را تا مكر من آرم شما را از آن آتش شعله را يا يابم

على النار هدى ❁ فلما اتيها نودي يا موسى ❁

بر آن آتش راه نماينده پس آنكاه كه آمد بدان آتش نداداده شد كه اي موسي

اني انا ربك فاخلع نعليك انك بالواد المقدس

بدرستي من منم پروردكار تو پس بيرون كن نعلين خود را بدرستي تو بوادي پاكي

اتيكم في الارض في الارض الثرى الثرى السر اخفى واخفى له الاسماء الحسنى الحسنى هل اتيك هل اتك اتيك اتيك موسى موسى اذ رءا اذ رءا

فقال لاهله لاهله اني انست لعلي اتيكم بقبس او بقبس او
اجد او اجد النار النار هدى اتيها نودي يا موسى موسى اني اني

ازآن

وزمین را بانوار آسمانی وتنزیل آیات قرآنی روشن کردانید الرحمن علی العرش استوی استوابرعرش متشابه است متضمن اثبات مکانست وحق تعالی منزه است ذکراو کذشته وبیان وبالارفته معنی اینست رحمن برعرش استیلا دارد وهیچ یکی ازاهل سنت از استوا ارادت استقرار جایز نبینداردله ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری وان تجهر بالقول فانه یعلم السر واخفی الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی معنی اینست مرخدایراست آنچ در آسمانهاست از فرشتکان وستارکان وجز آن وآنچ در زمین است ازکان ونبات وحیوان وجماد واثمار واصناف اشجار وآنچه میان آسمان وزمین است چون نار وهوا وسحاب ومطر وسایر کاینات هوایی از آثار قدرت قادر اکبر وآنچه فرو زیر ثری است ان معدن وکاو وحوت وباد وسایر آنچه معلوم خداست نیست معبودی بحق جز او ومراوراست اسماء نیکو نیکی است جز او الهی دیکر نیست اکرچه نامها متعدد میشماید از تعدد اسما تعدد مسمی نمی آید

وهل اتاک حدیث موسی اذ رای نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی فلما اتاها نودی یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی روایت کرده اند موسی صلوات الله وسلامه علیه از شعیب علیه السلام دستوری خواست تا با اهل خویش از مدین بمصر رود بسوی مولد ومنشا خویش بازکرد شعیب علیه السلام دستوری داد موسی علیه السلام از مدین بیرون آمد روی براه مصر نهاد اندراه در بیابان افتاد دیکا بلحاظ شب قطیع زاد ره غلط کرده دربیابان در سیر بود وابر وباران وظلمه وبرودت هوا روی نمود در اثناء آن صفورا زن موسی علیه السلام را که حامله بود درد زه حادث کشت بشب که بدو حامله بود بولادت پیوست از ظلمه وبرودت هوا شکایت داشتند دل برطلب آتش کاشتند موسی چقمق برسنگ نهاد هرچند کوشید آهن وسنگ آتش بیرون نداد چون موسی را چقمق از آتش نومید ساخت غضب کرد از دست انداخت آهن بسخن آمد ودرکویا بی درآمد سنک وآهن از بیرون آمدن آتش ممنوع کشته واز حضرت حق بمنع سوی که این شب سطوع نوری دیکرست که آن نه درخور آهن وحجرست ناکاه موسی علیه السلام از جانب جبل وادی روشنایی دید مژده یافتن آتش او را رسید اهل خویش را کفت همین جا باشید هیچ جایی مجنبید من آتشی دیده ام اچشم بر آن دارم شاید بود چون بروم پاره ازآن برسرچوبی سوخته یا بلیته افروخته بیارم موسی سوی آتش دوید درختی سبز از سر تا بانور کرفته دید چون این حال در یافت کمان برد که آتش یافت در اقتباس قبسی از فروی درخت کوشید

طوی طوی وانا اخترناک یوحی یوحی اننی الصلوة

بالامالة المحضة حمزة والکسائی | ابوعمرو وورش بین بین | بتشدید النون ونون مفتوحة ثم الالف علی صیغة التعظیم حمزة | بالامالة المحضة حمزة والکسائی | بین بین ورش وابوعمرو | بفتح الیاء نافع وابن کثیر وابوعمرو | بالتغلیظ ورش

طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی اننی

طوی نام ومن بر کزیدیم ترا برای رسالت پس استماع نمای مرآنرا که وحی فرستاده میشود بدرستی

انا الله لا اله الا انا فاعبدنی واقم الصلوة لذکری

منم پروردکار هیچ خدایی نیست جز من پس پرستش نمای مرا وبپای دار نماز را خالص برای ذکر من

ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس

بدرستی قیامت آینده است میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا تا جزا داده شود هر تنی را

بما تسعی فلا یصدنک عنها من لا یؤمن بها واتبع

بانچه سعی نماید پس باز ندارد ترا از ایمان بقیامت آنکس که ایمان نمی آرد بدان ومتابعت نمود

لذکری بفتح الیاء نافع وابن کثیر وابوعمرو

آتیة اکاد بالتقلیل ثلثة اوجه لورش

آتیة اکاد سکت خلف فی روایة

آتیة بالامالة فی الوقف کسائی

هویه فتردی وما تلک بیمینک یا موسی

آرزوی نفس خود را که هلاک شوی وچیست آنکه بدست راست تست ای موسی

قال هی عصای اتوکؤا علیها واهش بها

کفت موسی آن عصای منست اعتماد مینمایم برآن ومیریزم برک از درخت بدان

لتجزی لتجزی حمزة والکسائی بین بین ورش وابوعمرو

تسعی تسعی حمزة والکسائی وبین بین ورش وابوعمرو

من لا یؤمن بالابدال ورش والسوسی

هویه هویه بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش فی روایة

هوی فتردی حمزة والکسائی

علی غنمی ولی فیها مارب اخری قال القها

برای کوسفندان من ومراست درآن حاجتهای دیکر کفت بیفکن آنرا

یا موسی فالقیها فاذا هی حیة تسعی قال

ای موسی پس افکند موسی آنرا پس ناکهان آن عصا ماری بود که می شتافت کفت

خذها ولا تخف سنعیدها سیرتها الاولی

فرا کیر آنرا ومترس زود باشد که بازکردانیم درآن حالت نخستین

فتردی یا موسی حمزة والکسائی وبین بین ورش وابوعمرو

یا موسی ولی بالاشباع ابن کثیر

ولی بسکون الیاء عن ورش وحفص

یا موسی ولی وبین بین ورش وابوعمرو

مارب اخری اخری یا موسی فالقیها فالقیها تسعی تسعی سیرتها

الاولی الاولی الاولی

حمزة والکسائی | بین بین ورش فی روایة | بالامالة المحضة حمزة والکسائی | بین بین ورش وابوعمرو | بالامالة المحضة حمزة والکسائی | سکت خلف وفی روایة خلاد | بالتغلیظ ثلثة اوجه لورش | ثلثة اوجه لورش

دردم زدنی آتش را از فرو بالا رفته دید قصد کرد مردرخت برآمد آتش را دید که فرو درخت آمد در حیرت این حالت عجیبه بود دولتی از غیب روی نمود ندا یا موسی شنید از شان قایل بلفظ من المتکلم برسید خطاب انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی وانا اخترتک فاستمع لما یوحی شنید مکرم بتکریم کشت وبجلالت مرتبه رسالت پیوست رنج ومحنت کشید بلا وعنا دید در طلب شعاعی نعمة ودولت یافت این آیت متضمن ذکر این قصه آمده متن این حدیث عجیب شد معنی اینست هست که آمده است بتو حکایت واقعه موسی در آن هنکام که دربیابان آتشی را دید اهل خویش را کفت در بیابان مکث کنند وازین محل مجنبید من آتشی دیده ام که موجب انس شود وحشت ظلمت وآفت برودت ببرد شاید بود که قبسی از آن اقتباس کنم بچوبی سوخته یا بلیته افروخته برشما بیارم یا بر آتش راهنمونی یابم که بسوی آن بشتابم پس هرکاه که آمد آتشی را که دیده بود ودر چشم او از دور می نمود ندا کرده شد ای موسی منم پروردکار تو نعلین از پای بیرون آر تعظیم این مکان معظم نکاه دار ره که باید پای از نعلین خالی کنی این وادی برکت برکزیده بدرستی تو پای در وادی پاکی که نام او طوی است محل نیل مجد وعلاست ومن ترا برسالت برکزیده ام ودرجه ترا بمرتبه تکلیم برکشیده ام پس برای شنید چیزی

سُوءٍ آيَةً سُوءٍ آيَةً آيَةً أُخْرَى أُخْرَى أُخْرَى مِنْ آيَاتِنَا مِنْ آيَاتِنَا

وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ

وباهم آر دست ترا سوی دو پهلوی تو زیر بازو تا بیرون آید حال آنکه سفیدی بود بی

سُوءٍ آيَةً أُخْرَى لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى

عیب معجزهٔ دیگر تا نمائیم ترا چیزی از دلائل بزرگتر ما

اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى قَالَ رَبِّ اشْرَحْ

برو سوی فرعون بدرستی او از حد عبودیت تجاوز کرد گفت ای پروردگار من گشاده گردان

لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً

انوار معرفت سینه مرا وآسان گردان برای من کار مرا که تحمل اعباء رسالتست وبگشای بندی را

مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا

از زبان من تا دریابند گفتار مرا وبدید کن مرا یاری دهنده

مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي

از کسان من هارون که برادر منست استوار گردان باو پشت مرا

وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا

وانباز گردان اورا در کار من تا پاکی یاد کنیم ترا بسیاری

وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا

ویاد کنیم ترا بسیار بدرستی تو هستی بحال ما بینا

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى وَلَقَدْ مَنَنَّا

گفت بحقیقت داده شد ترا آنچه خواستی ای موسی وبتحقیق انعام کردیم

كي نسبحك كثيرا ونذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا معني اين است موسي صلوات الله وسلامه عليه خطاب تكليف شنيد تكليف بكاري صعب ديد زبان بدعا كشاد و دل بر خواهش نهاد گفت
اي پروردگار من كشاده كردان براي مرا سينه من دل تنگي و غمناكي از سينه من بيرون افكن و كار رسالت و تبليغ آن براي مرا آسان كردان و از زبان من استكي را بگشاي تا مردمان گفتار مرا دريابند و گفت
از گفتار من دور كن تا خلق بيد برفتن آن بشتابند و براي مرا هرون را كه برادر منست وزير كردان استوار بكن پشت مرا يا گويند قوي كنم پشت خود را بدان و شريك كردان او را در كار من تا با من
كار كند در پيغام گزاري و امانت داري با من مشقت بيند تا تسبيح گوييم تسبيح گفتن بسيار و ياد كنيم ترا ياد كردني بي شمار بدرستي تو هستي بينا بحال ما و آگاه باعمال ما عالم بحاجتها
و قادري باعانت ما قال قد اوتيت سؤلك يا موسي معني اينست خداي عز و جل گفت هر آينه بدرستي اي موسي داده شدي آنچه خواهش كردي آنچه خواستي يافتي و آنچه جستي
دريافتي مقصود حاصل گشت و مطلوب بحصول پيوست ولقد مننا عليك مرة اخري اذ اوحينا الي امك ما يوحي معني اينست و هر آينه بدرستي كه ...

ادلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليك مرة اخري ۝ اذ اوحينا الي امك ما يوحي

بر تو يكبار ديگر — چون وحي كرديم در منام سوي مادر تو آنچه وحي كرده شد يا به الهام

ان اقذفيه في التابوت فاقذفيه في اليم فليلقه

كه بينداز آن فرزند را در صندوق پس بيفكن او را با صندوق در رود نيل پس بايد كه بيندازد

اليم بالساحل يأخذه عدو لي وعدو له والقيت

رود بكناره تا فرا گيرد او را دشمني كه مراست و دشمني ترا — و افكندم بر تو — تا به آنجا كه جوي ميرود براي فرعون

عليك محبة مني ۝ ولتصنع علي عيني ۝ اذ تمشي

بر تو دوستي از من در دلها و تا تربيت نمايند ترا بر حالت حفظ و عنايت چون همان ميرفت

اختك فتقول هل ادلكم علي من يكفله

خواهر تو براي فرعون پس ميگفت با ايشان هيچ راه نمونيم شما را بر كسي كه كفالت ارضاع آن فرزند كند — بجست تفحص احوال تو — فرعون چون طلب ضعه ميكردند

فرجعناك الي امك كي تقر عينها ولا تحزن

پس باز گردانيديم ترا سوي مادر تو تا روشن شود چشم او و اندوهگين نباشد

۝ وقتلت نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا

و چون كشتي تن قبطي را پس رهانيديم ترا از غم و امتحان نموديم ترا در وقايع امتحاني

۝ فلبثت سنين في اهل مدين ثم جئت علي قدر

پس درنگ كردي سالها در ميان اهل مدين پس آمدي بر وقت مقدر

يا موسي ۝ واصطنعتك لنفسي ۝ اذهب انت

اي موسي — و مخصوص كردم ترا بكرامت تبليغ رسالت من — برو تو

هل ادلكم علي من يكفله امك كي فلبثت جيت قدر يا موسي موسي — لنفسي — اذهب انت — اذهب انت

مرة اخري بالنقل ورش — مرة اخري سكت خلف في رواية — اخري اخري بالامالة المحضة بالتقليل — اذ اوحينا بالنقل ورش — اذ اوحينا السكت خلف في رواية — يوحي يوحي بالامالة المحضة وبين بين — ان اقذفيهي الاشباع ابن كثير — فاقذفيهي بالاشباع ابن كثير — يأخذه يأخذهو — ولتصنع علي بالادغام — عيني اذ تمشي بفتح الياء نافع وابو عمرو

هل ادلكم علي من يكفله معني اينست دران هنگام كه خواهر تو اي موسي در تعرف و تجسس مشي ميكرد هل ادلكم علي من يكفله گفت و خود را بر دلالت بر مرضعه آورد.
فرجعناك الي امك كي تقر عينها ولا تحزن معني اينست ترا سوي مادر تو باز گردانيديم و بعد از فرقت بدو رسانيديم تا چشم مادر تو روشن شود و او اندوهگين نبود. وقتلت
نفسا فنجيناك من الغم وفتناك فتونا معني اينست نفسي را يعني قبطي كافر را كشتي و باندوه و غم مبتلا گشتي غم آخرت كه جزاء اين چه خواهد بود و غم دنيا كه از فرعون چه سزا روي
خواهد نمود پس ترا از غم نجات داديم و در كرم بر تو گشاديم از مصر بمدين پيوستي و از شر فرعون رستي و خطاء او ترا بخشيديم و جرم ترا آمرزيديم و ترا در فتنه انداختيم و مبتلا و مفتون
ساختيم فلبثت سنين في اهل مدين ثم جئت علي قدر يا موسي معني اين است پس درنگ كردي اي موسي در موطن اهل مدين سالها پس بر اندازه معلوم از عمر كه هنگام
وعده رسالت بود آمدي و لايق تكريم و تكليم و در خور اجلال و تعظيم شدي اي موسي هوش دار بدانچه ميگوييم گوش دار و موطن اهل مدين كنايت است

از مدین که شهر شعیب علیه السلام بود در وی انوار وحی و رسالت روی مینمود از مصر هشت مرحله راه داشت موسی دل بر ساکن شدن در آن کماشت واصطنعتك لنفسی معنی اینست تر ابرای کار
ذات خویش برگزیدیم وتبلیغ وحی خویش برکشیدیم تا بندکان مرا دعوة کنی وازگمراهی در راه راست افکنی اذهب انت واخوك بآیاتی ولا تنیا فی ذکری معنی اینست تو وبرادر
تو با آیات من بروید یا آیات مرا بیرید ودر ذکر من یا در رسانیدن مذکور من ویاد در هنکام ذکر من سستی مکنید اذهبا الی فرعون انه طغی معنی اینست بروید سوی فرعون زیرا که
بدرستی او طغیان ورزید وبخدای عز وعلا وکردکار تقدس وتعالی نکرویده مردمان امر بعبادت خویش کرده وخود را در دعوی معبودیت آورده فقولا له قولا لینا لعله یتذکر
او یخشی معنی اینست فرعون را چون بروی برسید سخن نرم بکویید که سخن سخت در غضب آرد از شنیدن حق باز دارد سود نکند کوینده را در زیان افکند معنی اینست

بآیاتی	ذکری	طغی	طغی	تخشی	یخشی	ان یفرط	او ان	او ان	یطغی
ثلثة اوجه لورش	نافع وابن کثیر وابو عمرو	الحضة حمزة والکسائی	امال بین بین ورش وابو عمرو	الحضة حمزة والکسائی	امال بین بین ورش وابو عمرو	مدغما غیر الغنة خلف		بالنقل ورش وبالسکت خلف فی روایة	الحضة حمزة والکسائی

وَاَخُوكَ بِاٰيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي اِذْهَبَا
وبرادر تو با معجزات من وفتور منمایید در یاد آوردن من بروید

اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ
سوی فرعون بدرستی او از حد عبودیت تجاوز نمود پس بکوید مر او را کفتاری مشتمل بر رفق ولطف تا باشد او

يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى قَالَا رَبَّنَا اِنَّنَا نَخَافُ اَنْ يَفْرُطَ
پند کیرد یا بترسد کفتند موسی وهرون ای پروردکار ما بدرستی ما می ترسیم که سابق شود فرعون بتعجیل عقوبت

عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغَى قَالَ لَا تَخَافَا اِنَّنِي مَعَكُمَا اَسْمَعُ
بر ما یا از حد اعتدال تجاوز کند کفت مترسید بدرستی من با شما ام بحفظ ونصرت می شنوم

وَاَرَى فَاْتِيَاهُ فَقُولَا اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَاَرْسِلْ مَعَنَا
ومی بینم بیایید باو پس بکوید بدرستی ما دو فرستاده پروردکار توایم پس بفرست با ما

بَنِي اِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِاٰيَةٍ مِنْ
پسران یعقوب را وعذاب مکن ایشان را بحقیقت آوردیم بتو معجزه از

رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى اِنَّا قَدْ
پروردکار تو وسلام اهل جنت بر آنکس است که متابعت نمود راه راست را بدرستی ما بحقیقت

اُوحِيَ اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى
وحی فرستاده شد سوی ما که عذاب خیلی واقع است بر آنکه تکذیب نمود واعراض کرد از قبول حق

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى قَالَ رَبُّنَا الَّذِي
کفت فرعون پس کیست پروردکار شما ای موسی کفت موسی پروردکار ما آن معبودی است

يطغى — امال بين بين ورش وابو عمرو
ان يطغى — مدغما غير الغنة خلف
قال لا — الحضة حمزة والکسائی — مدغما سوسی
واری فاتیاه — امال بین بین ورش وابو عمرو — اشبع ابن کثیر وفی الوقف حمزة
فأتیاه جئناك — ابدل سوسی — ابدل ورش والسوسی
قد جئناك بآية — بالادغام ابو عمرو وحمزة والکسائی وهشام — ثلثة اوجه لورش
الهدی الهدی — الحضة حمزة والکسائی — وبین بین ورش وابو عمرو
قد اوحی — بالنقل ثلثة اوجه ورش
قد اوحی — بالسکت خلف فی روایة
وتولى — بالامالة الحضة حمزة والکسائی
وتولى — وبین بین ورش وابو عمرو
یا موسی — الامالة الحضة لحمزة والکسائی
یا موسی — امال بین بین ورش وابو عمرو
قال ربنا — بالادغام سوسی

بشیرین زبانی ولطف وخوشی بموسی توانی که بیلی کشتی تا او تامل کند دریابد وپند پذیرد وسوی حق شتابد یا بترسد شاید ... ارنا ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی معنی ... انی معکما اسمع واری معنی ایاست ... فأتیاه فقولا انا رسولا ربك فارسل معنا بنی اسرائیل ولا تعذبهم قد جئناك بآية من ربك والسلام علی من اتبع الهدی معنی اراهست پس بر فرعون بیایید ومر او را بکویید بدرستی ما فرستادکان پروردکار توییم

... یا موسی معنی اراست کفت فرعون چون فرستاده خویش را پروردکار من کفتی ... او را اضافت بمن کردی پس کیست پروردکار شما ای موسی صفت کنید او را بیش ما قال ربنا الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی معنی اراست کفت موسی پروردکار ما یعنی من وتو خداست آنکه داده است هر چیزی را خلقت او یعنی صورت وهیئت

ورسولان آفریدکار توییم چون چنین باشد با ما بنی اسرائیل را بکذار وایشان را در عذاب وخواری استعباد واسترقاق مدار زیرا چه ما آورده ایم بر تو آیتی عظیمه ومعجزه فخیمه از پروردکار تو وسلامت
از عذاب ونجات از عقاب بر کسانی که راه راست را پس روی کرده اند وبایمان واسلام مهتدی شده اند این خبر بشارت مومنان بود یا دعاء امت مر ایشان را بر وجه تحیت باشد یا تحیت
بر فریشتکان حفظه یا کسانی که از قوم فرعون بدل مومن بودند از خوف فرعون خود را کافر مینمودند انا قد اوحی الینا ان العذاب علی من کذب وتولی معنی اراست بدرستی وحی کرده شده
است بسوی ما که بدرستی عذاب کاین است بر کسانی که تکذیب کردند پیغمبران را علیهم السلام وروی کردانیدند از دین وجادهٔ اسلام بظاهر این آیت معتزله تمسک کنند اصحاب کبیره را در معرض
عذاب ابد وحیز کفر افکنند چون بر حکم لام جنس جنس عذاب بر کافران بود لاجرم هر که معذب شود از جمله کافران باشد اهل سنت لام عهد دارند معهود عذاب موبد پندارند ٣

وخاصيت وطبيعت يا كويند پروردكار ما كسي است كه داده است آفريدكان خويش را هر چيزي كه ايشان بدان حاجت داشتند تمام وكمال خود بدان مي بنداشتند پس رهنموني كرد او را سوي چيزي
كه براي انتفاع او مخلوق شده وبراي حقوق وحظوظ او پيدا آمده چنانچه بچه بعد زاده شدن پستان در يابد وبچه مرغ بعد بيرون آمدن از بيضه سوي دانه بشتابد چون برانهمه مطلع شود در
معاش دنيوي ومثوبت اخروي دريابد آن برود منفعتي كه نصيب است بكيرد چنانچه مقدرست بهره يدبرد و تواند بود كه از خلقت پيدا كردن قالب مراد بود واز هدايت دادن قواي با
چون ارادت محركه وقواء مدركه مراد اين معني قريب بمعني اول است ارادت او را كلام محتمل است قال فما بال القرون الاولى معني اينست فرعون كفت حال قرون پيشينه
چيست واز ايشان شقي وسعيد كيست قال علمها عند ربي في كتاب لا يضل ربي ولا ينسى معني اينست موسي كفت علم بحال قرون كذشته نزد پروردكار ست صفتي
از صفات كردكارست يعني از صفات اوست كه بيان كرده شده است در كتاب مشتملست بر معلومات او از هر باب يعني در لوح محفوظ كه پروردكار آنرا كم نكند

وعلام الغيوب تعالى وتقدس آنرا در فراموشي نيفكند الذي جعل لكم الارض مهدا وسلك لكم فيها سبلا معني اينست پروردكار ...

لكمو خلقناكمو نعيدكمو نخرجكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

انعامكمو آن قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى ۞ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ
كه داد هر چيزي را خلقت او چنانكه مناسب حال او بود پس راه نمود او را بمصالح او وكفت فرعون چيست حال زمانهاي

الْأُولَى ۞ قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ
پيشين كفت موسي براي دانش آن نزد پروردكار منست در لوح محفوظ خطا نشود

رَبِّي وَلَا يَنْسَى ۞ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
پروردكار من وهيچ چيز از علم او غايب نه آنكه كردانيد براي شما زمين را

مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
چون فراشي در آن وقابل سلوك كردانيد براي شما در آن راههارا وفرو فرستاد از جانب آسمان

مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ۞
آبي را پس بيرون آورديم بسبب آب اصنافي را از رستني مختلف در اغراض واعراض

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
بخوريد وچرا كنيد چهارپايان خود را بدرستي در آن هر آينه دلايل روشنست

لِأُولِي النُّهَى ۞ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ
خردمندان عقول را بر وجود صانع ووحدت از آن زمين آفريديم شما را ودر آن اعادت فرماييم شما را

وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ۞ وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا
واز آن بيرون آريم شما را يكبار ديكر وبتحقيق نموديم فرعون را معجزات ما

كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ۞ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا
همه آن پس تكذيب كرد او وامتناع نمود از قبول حق كفت يا موسي آمدي با تا بيرون كني ما را

وارعوا انعامكم وارعوا انعامكم لآيات النهى النهى تارة أخرى تارة أخرى
ولقد أريناه ولقد أريناه أريناهو آياتنا وأبى وأبي

... ودفن پيغمبر صلى الله عليه وسلم در مدينه روي نمود جاي بر كرفتن خاك وجاي دفن باتحاد پيوست قاعده مذكور مطرد نكشت جواب خاك پيغمبر عليه السلام در زمين كعبه بود بر آب طوفان
در مدينه انتقال نمود از مدينه بر كرفتند در مدينه مدفون ساختند قاعده منطق كشت وبانتقاض نه پيوست نظم كر تو انجام اصل خود بيني ۞ هان نكردي بكرد خودبيني
خاك بودي وخاك خواهي كشت ۞ رسم نخوت چكونه بكزيني ۞ ولقد أريناه آياتنا كلها فكذب وأبى معني اينست هر آينه بدرستي نموديم فرعون را آيات خويش نه آيات مخصوصه
كه در عهد او بوده ودر زمانه او روي نموده با همه آيات ومعجزات پيغمبران ديكر از كذشته وآينده بذكر وبيان نه بمشاهده وعيان پس فرعون موسي را تكذيب كرد واز قبول آيات ابا

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى معنی اینست کفت فرعون آمدی تو بر ما تا بیرون آری از زمین ما ما را از زمینی که در آن می باشیم و ما لک اینیم بسحر خود ای موسی حقیقت
موسی بر دل او نمودار کرده بود و انوار رسالت بر دل او لامع و لایح مینمود از قبیل وجحدوا بها واستیقنتها بحب ریاست و فقد کیاست انکار و رزید و از افراط شقاوت و فرط عدوان
و عداوت بموسی نکروید حقیقت او بیقین میدانست از جهت فرصت جوی بکزاف کویی مشغول کشت و بدفع نابوده ساحری و تهمت و سخن ناپسندیده جادوکری پیوست که همه دانند
هیچ ساحر بسحر هیچ بادشاهی را از زمین مملکت او بیرون نیاورده هیچ جادوکری بتمویه جادوکری از الت ملک شهریاری نکرده اجئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسی کفت و بدین تعلل
فرصت جست از ین مجلس بمجلسی دیکر حواله کرد موسی را ضعیفی که در ظاهر داشت از سطوه و حمله خویش سالم بیرون آورد و لیل صورت غلبهٔ موسی نمود نخستین فتح و ظفر موسی برو
این بود که بر دشمن قوی در آمد و از وی سلامة بیرون آمدن ظفر بود و غالب آمدن بر دشمن اگرچه بیک سخن بود فتح باشد فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى معنی اینست چون تو بقوت سحر آمدی و بجادوکری در آمدی پس ما سوکند میخوریم هر آینه بیاریم برای قهر تو سحری مانند سحر تو ما چون این وعده کردیم و دل برین آوردیم پس بکردان میان ما و میان خویش وعده حاضر شدن یا جای وعده حاضر آمدن یا وقت وعده جمع شدن که خلاف نکنیم ما و نه تو آن را مکانی که او را برابری بود در مسافت تا هر دو فریق در موعد یکجا برسند و هموار ی ساحت تا نظر همکنان افتد و شیب و فراز نظر مانع نشود قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى

معنی اینست کفت موسی ای فرعون و قوم او موعد شما روز زینت است برای تماشای قدرت خدای و روز جمع شدن مردمان در وقت ضحی روزی که شما خود را می آرایید و در وقت ضحی بیرون می آیید ویوم الزینة روزی بود در میان ایشان که در آن روز خود را می آراستند و بتفرج در مکانی میرفتند یا روز عیدی ایشان بود که هر یکی از زینت و بهجة روی مینمود یا روز سوق داشتند که همه دل برای خرید و فروخت در آن روز میکماشتند روز اجتماع در عادت روز زینت باشد که هر یکی برای اجتماع خویش و بیکانه بدانچ تواند زینت کند فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى تولی عطف است بر قال لا بی قال موسی ما قال فتولی فرعون بعد سماع هذا المقال و تولی مذکور معنی اعراض از قبول حق بعینه است یا بمعنی انصراف از مجلس

مَوْعِدُكُمُو لَهُمُو وَيْلَكُمُو فَيُسْحِتَكُمُو أَمْرَهُمُو بَيْنَهُمُو يُخْرِجَاكُمُو أَرْضِكُمُو
قَرَأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ۞ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ
از زمین ما بسبب جادویی تو ای موسی پس هر آینه آریم ما بتو جادویی

مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ
مانند آن پس بدید کن میان ما و میان تو وقت وعده که خلاف نکنیم آن را

نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ۞ قَالَ مَوْعِدُكُمْ
ما و نه تو بمکانی مستوی در ارتفاع و انخفاض کفت وقت وعده شما

يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى ۞ فَتَوَلَّى
روز نوروز است یا عیدی معهود مر ایشان را و آنکه جمع شوند مردم بوقت چاشت پس اعراض کرد

فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ۞ قَالَ لَهُمْ مُوسَى
فرعون پس جمع کرد اسباب حیلت را پس آمد کفت مر ایشان را موسی

وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ
ای وای بر شما از خود برمبندید بر خدای تعالی دروغ را که بکلی هلاک کرداند شما را

بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى ۞ فَتَنَازَعُوا
بعذاب و بتحقیق بی بهره ماند آنکه از خود بربندد دروغ را پس مشورت کردند با یکدیکر

أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى ۞ قَالُوا إِنْ هَذَانِ
کار ایشان را در میان ایشان و نهان کردانیدند آن راز را کفتند بدرستی این دو مرد

لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ
هر آینه جادوانند میخواهند که بیرون کنند شما را از زمین شما

مِنْ أَرْضِنَا بالنقل ورش
مِنْ أَرْضِنَا سكت خلف في رواية
يَا مُوسَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش في رواية
فَلَنَأْتِيَنَّكَ بالابدال ورش وابو عمرو والسوسي
سُوًى سِوًى بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي
سُوًى أَنْ يُحْشَرَ وبين بين ابو عمرو وورش في رواية مدغما بغير الغنة خلف
ضُحًى فَتَوَلَّى فتح بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش
فَتَوَلَّى أَتَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش في رواية
أَتَى قَالَ لَهُمْ مدغما وبين بين ورش وابو عمرو
وَ مُوسَى حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش
فَيُسْحِتَكُمْ نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
وَقَدْ خَابَ بالامالة حمزة
افْتَرَى افْتَرَى المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي وبين بين ورش
النَّجْوَى النَّجْوَى المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش وابو عمرو
قَالُوا إِنَّ هَذَيْنِ نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي وابو بكر ابو عمرو
إِنْ هَذَانِّ بسكون النون وتشديد النون الثانية ابن كثير
هَذَانِ باسكان الالف ابو عمرو
أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ مدغما بغير الغنة خلف
مِنْ أَرْضِكُمْ بالنقل ورش
مِنْ أَرْضِكُمْ سكت خلف في رواية

برای استعداد اظهار دینی فجمع کیده عطف است بر فتولی و کیده بمعنی ما به الکید است از ساحران و اسباب و آلات ایشان چنانچه بیان بمعنی ما به البیان ثم اتی ای الی الموضع الذی وعده
روایت کرده اند فرعون در موضع قبه برداشت که هفتاد کز طول داشت قبه مذکور را برآورد و در قبه مذکور نشسته معاینه معامله ساحران میکرد و استعمال ثم دلالت میکند برین که
آمدن فرعون در موعد بر فور وعد نبود بلکه بعد مهلت استعداد عمل ساحران و فرصت اتمام کید ایشان روی نمود قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ
وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى معنی اینست کفت موسی مر ساحران را ای وای شما را یا کویند هلاک باد شما را افترا بر خدای مکنید و بروی دروغ مربندید پس که شما را بعذاب هلاک کند و بفنا و زوال
رساند و بدرستی که خایب کشت و بخسران پیوست کسی که بر خدای افترا کرد و نابوده بربست فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى قَالُوا إِنْ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ
يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى معنی اینست پس بیکدیکر تنازع کردند و کار موسی و هرون را در منازعت و بیکدیکر راز کفتند

كيدكمو جا الهمو عصيهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
سحرهمو انهما قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطول وابن كثير بالصلة مع القصر

بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى فَأَجْمِعُوا
بجادویی ایشان وزایل کنند روش شما که نیکوتر وبهترست پس متفق شوید

كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى
بر مکر شما پس بیایید حال آنکه صف زده باشید وبحقیقت رستگاری یافت امروز آنکه غالب شد

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ
گفتند ای موسی یا آنکه افکنی تو عصارا ویا آنکه باشیم ما

أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ
نخستین آنکه افکند اسباب غلبه را گفت نه که افکنید پس ناگهان رسنهای ایشان

وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى
وعصاهای ایشان نموده می شد سوی او از جادویی ایشان که آن رسنها وعصاها حرکت میکرد

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى قُلْنَا لَا تَخَفْ
پس احساس کرد در دل خود ترسی موسی گفتیم مترس

إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ
بدرستی که تو تویی غالب تر وبیفکن آنچه در دست راست تست تا بگلو فرو برد

مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ
آنرا که ساز داده اند بدرستی آنچه ساز داده اند وبر ساخته اند مکر جادوکننده است وپیروزی نیابند

السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا
جادوگر هرجا که آید پس انداخته شدند جادوان حال آنکه سجده آرندگان بودند خدا را گفتند

المثلى المثلى — بالامالة المحضة / ابن ذكوان
فاجمعوا — بهمزة الوصل وفتح الميم ابو عمرو
ثم ائتوا قد افلح — بالنقل ورش
قد افلح اليوم — بالسكت خلف في رواية
استعلى استعلى — بالامالة المحضة
يا موسى يا موسى
من القى من القى — بالنقل ورش
القى القى
بل القوا بل القوا — بالنقل ورش
تخيل اليهي — ابن ذكوان / بالاشباع
سحرهم انها — بالسكت خلف في رواية

تسعى تسعى موسى موسى لا تخف انك انت الاعلى انت الاعلى الاعلى
الاعلى يمينك تلقف تلقف تلقف كيد ساحر كيد سحر ولا سحر الساحر
اتى اتى السحرة سجدا

ساحر هر جا که بیاید و آرزو نماید هر جا که روی نماید او را از مردمان امان برخیزد دوست و دشمن از و بپرهیزد طبیعت او چون مار و کژدم شود مزاج او چون شیر و پلنگ کرد فالقی السحرة
سجدا قالوا آمنا برب هرون وموسی معنی این است موسی عصا القا کرد عصا صورت ماری بیافرید آوردند مار مذکور رسنها و چوب دستیهای ایشان فرو برد و همه را بخورد و نوال سر
باز او را گرفت عصا گشت و بصورتی که داشت بیوست ساحران معجزه موسی دیدند بصدق تصدیق کردند بشتاب سجده آوردند بزبان حال سجود بلیغ تصدیق کرده بودند اقرار
کردند و بدولت ایمان رسیدند تا آنکه گویند در سجده مقام خویش در بهشت دیدند و ایمان مذکور که ایمان فکری واستدلالی نبود مبنی بر مشاهده معجزه بود و ایشان را ساعدات سعادت
ارغیب روی نمود و چون دیدن ایشان مقامات خویش را در بهشت بعد از ایمان باشد ایمان ایشان بعد از مشاهده بر طریق ایمان باس نبود موسی از هرون بلند مرتبه و عالی
منزلة است اینجا تاخیر موسی از هرون از جهة رعایت فاصله است قال آمنتم له قبل ان آذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر

آمنتمو ایدیکمو ارجلکمو ولاصلبنکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون لکموانه

قرا قالون بالصلة والقصر والمد و ترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

آمنا برب هرون وموسی قال آمنتم له قبل

ایمان آوردیم بخداوند هرون وموسی گفت فرعون ای ایمان آوردید مر اورا پیش از

ان آذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم

آنکه دستوری دهم من شمارا بدرستی او هرآینه بزرگ شماست که آموزانید شمارا

السحر فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف

جادویی پس هرآینه والبته ببرم دستهای شمارا و پایهای شمارا از خلاف یکدیگر

ولاصلبنکم فی جذوع النخل ولتعلمن

و بردار کنم شمارا در شاخهای درخت خرما و هرآینه بدانید که

اینا اشد عذابا وابقی قالوا لن نؤثرک

کدام یک از من و موسی سخت تریم بعذاب و دایم تر گفتند هرگز اختیار نکنیم

علی ما جاءنا من البینات والذی فطرنا

بر آنچه آمد بما از دلالات ظاهر و بحق آن خدای که آفرید مارا

فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة

پس حکم کن آنچه تو حکم کننده بدرستی تو حکم میکنی در زندگانی

الدنیا انا آمنا بربنا لیغفر لنا خطایانا وما

این جهان بدرستی ما ایمان آوردیم بپروردگار ما تا بیامرزد مارا گناهان ما و آنچه

اکرهتنا علیه من السحر والله خیر وابقی

بخلاف ارادت ما بر آن داشتی مارا از جادویی و خدای تعالی بهترست و پاینده تر بعقاب

آمنا موسی — ثلثة اوجه لورش اما البین بین او بالفتح وفی روایة

موسی ءامنتم — المحضة حمزة والکسائی وابو بکر

ءامنتم — بالتسهیل نافع والبزی وابو عمرو وابن عامر

آن اذن ان آذن — بالنقل ورش

آذن لکم — مدغما سوسی

لکم انه — بالسکت خلف فی روایة

لکبیرکم — بالترقیق ورش

السحر خلاف — بالترقیق ورش مدغما غیر الغنة خلف

عذابا وابقی — مدغما غیر الغنة خلف بین بین ابو عمرو

وابقی نؤثرک — بالابدال ورش بالامالة المحضة حمزة والکسائی

ماجاءنا — بالامالة حمزة وابن ذکوان

الدنیا الدنیا — اما البین بین ورش وابو عمرو بالامالة المحضة حمزة والکسائی

لیغفر لنا لیغفر خطایانا خطایانا علیهی خیر خیر وابقی ابقی

مدغما غیر الغنة خلف — بالترقیق ورش — المحضة کسائی — وبین بین ورش — بالاشباع ابن کثیر — بالترقیق ورش — مدغما غیر الغنة خلف — بالامالة المحضة حمزة والکسائی

فلاقطعن ایدیکم وارجلکم من خلاف ولاصلبنکم فی جذوع النخل معنی این است هرآینه هرآینه شمارا از رکنیم و متمکن کردانیدیم در رتبه درخت خرما از جهت بلندی از دور نموده شود و عبرت دیگران بود ولتعلمن اینا اشد عذابا وابقی معنی این است و هرآینه خواهید دانست که کدام عذاب کننده من یا موسی یا کوید من یا اله موسی سخت ترست و باقی و باینده ترست یعنی عذاب که سخت تر باشد و دیر بماند تر بود و این تهدید است بر ساحران و تشنیع است بر ایشان در آوردن ایمان و زیان آوری کردن و لاف و گزاف زدن است از فرعون چنانچه عادت او بود که بسیار قدرت و قوت نمودی نسبت بخویش سوی یکی از دروغهای فرعون است با قوم خویش دروغ گفتی و بید روغ ترویج کار خویش جستی بیشتر بر داشت زبان بر دروغ گفتن بکمال است دروغ گوی بی شرم بود که از ظهور دروغ نترسید قالوا لن نؤثرک علی ما جاءنا من البینات والذی فطرنا فاقض ما انت قاض معنی این است گفتند سحره که مسلمان شده بودند و موسی را تصدیق کرده بودند مر اورا ای فرعون هرگز برنگزینیم تر چیزی که آمده است ما را از حجج ظاهره بر صدق موسی و آنرا حق و صدق میبینیم و هرگز ترا نگزینیم و کسی که ما را آفرید و از عدم بوجود رسانید یعنی هرگز نمی پسندیم که آیات بینات به بینیم و از آن بگذریم و ترا بگزینیم و هرگز اختیار نکنیم که دل بپرستش تو نهیم و پرستش آفریننده خویش ترک دهیم پس بکن آنچه کننده و بیفکن ما را در عذابی که افکنی

کننده مردانه خندید ند و از جان و تن نترسیدند لاجرم بدرجه علیا شتافتند و مثوبت حسنی یافتند انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا آمنا بربنا لیغفر لنا خطایانا وما
اکرهتنا علیه من السحر والله خیر وابقی معنی این است حکم نکنی و کیسی را در جور نیفکنی مگر درین حیوة دنیا و زندگانی که نزدیکترست بما چون این حیوة منصرم شود هیچ
حکمی از احکام تو بر ما نافذ نبود هیچ جوری نتوانی کرد و هیچ ستمی نتوانی آورد بدرستی ما ایمان آورده ایم بپروردگار و آفریدگار خویش تا بیامرزد برای ما خطاهاء ما را و بیامرزد برای ما آنچه
اکراه کرده تو ما را بقهر و جبر از کرده فعل ناشایسته و کار ناپسندیده سحر و خدای بهتر و باقی ترست و خوف و رجاء او اکثرست مطیعان ثواب دهد و عاصیان عذاب کند

إنّه من يأت ربّه مجرما فإنّ له جهنّم لا يموت فيها ولا يحيى مَنْ شرطيه است مرفوع المحل بابتدا است يأت شرط است ربّه مفعول است مر يأت مجرما حال است جهنّم اسم آنست له خبر اوست جمله خبر مبتداست مبتدا باخبر خبرست مر ان لا يموت فيها حالاست از فاعل الظرف مستقر يعني له يا صفت است مر جهنّم را يا مستانفه است ولا يحيى عطف است بر لا يموت
معنى اين است بدرستي شان اينست هركه بيايد بحسابگاه پروردگار خويش درحالة كه مجرم است لجرام كفر دارد پس بدرستي كه مر اوراست دوزخ نميرد در آن ونزيد
نه راحت حيات يابد نه فراغ موت دريابد ومن يأته مؤمنا قد عمل الصالحات فأولئك لهم الدرجات العلى شرطيه عطف است بر شرطيه سابقه العلى جمع
علياست چنانچه فضل جمع فضلي است مَنْ شرطيه مرفوع المحل بر ابتدا است فاولئك مبتدا دوم است لهم الدرجات العلى بتقدير لهم الرتب العلى خبر مبتدا است جمله خبر مبتداء اول است معنى اين است وهركه بحسابگاه پروردگار خويش بيايد درحالة كه ايمان آرنده بخداي كروند بود كه بدرستي عملهاء نيك كرده وكارهاء نيك آورده پس اين زمره مر ايشانرا مقامات بلند بود ومراتب سامية ومعاني عالية باشد
جنات عدن تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها وذلك جزاء من تزكى
جنات بدل است از الدرجات العلى خالدين حال است از ضمير مجرور در لهم حال از جنات وفاعل ظرف مستقر يعني ضمير مستكن كه عايد است بر جنات نباشد زيرا كه برين تقدير جاري بر غير من هي له بود ابراز ضمير واجب شود جمله وذلك جزاء من تزكى تذييل است معنى اينست مر ايشانراست درجات بلند ومراتب عظام جنات قرار وارام درحال كه ايشان در آن جاويد باشند ودايم ساكن بوند وآن يعني نيل جنان جزاء كسي است كه از لوث كفر پاك شده واز نجاست شرك مطهر آمده
ولقد أوحينا إلى موسى أن أسر بعبادي فاضرب لهم طريقا في البحر يبسا لا تخاف دركا ولا تخشى
معنى اينست وهر آينه بدرستي وحي كرديم سوي موسى كه بشب ببر بندگان مرا يعني بني اسرائيل را كه بر دست فرعون گرفتارند واز عذاب او ناله وزاري دارند پس بيا آر براي ايشانرا راهي در دريا كه خشك بود تا خلاص از سير مانع نشود در

لهمو فأتبعهمو فغشيهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إنّه من يأت ربّه مجرما فإنّ له جهنّم ط لا يموت
بدرستي كار آنكه هركه آيد بحضرت پروردگار خود وگناهكار بود پس بدرستي اوراست دوزخ كه نميرد
فيها ولا يحيى ۝ ومن يأته مؤمنا قد عمل الصالحات
در آن تا برهد ونه زنده ماند كه راحت زندگي يابد وهركه آيد بحضرت او وحال آنكه با ايمان بود وكرده باشد كارهاي نيكو
فأولئك لهم الدرجات العلى لا ۝ جنات عدن
پس آنان مر ايشانراست مراتب بلندتر بهشتهاي اقامت
تجري من تحتها الأنهار خالدين فيها ط وذلك
كه ميرود از فرود اشجار وقصور آن جويها حال آنكه جاويد باشند در آن وآنست
جزاء من تزكى ۝ ولقد أوحينا إلى موسى ۝
پاداش آنكه پاك بود از گناه وبتحقيق وحي فرستاديم سوي موسى
أن أسر بعبادي فاضرب لهم طريقا في البحر
كه بشب ببر بندگان مرا پس بديد كن مر ايشانرا راهي در دريا
يبسا ج لا تخاف دركا ولا تخشى ۝ فأتبعهم
راهي خشك حال آنكه نترسي از رسيدن فرعون بشما ونه ايمن باشي از غرق پس از پي در آمد ايشانرا
فرعون بجنوده فغشيهم من اليم ما غشيهم ۝
فرعون با لشكرهاي او پس رسيد ايشانرا از درياي عميق آنچه رسيد شان
وأضل فرعون قومه وما هدى ۝ يا بني إسرائيل
وگمراه كردانيد فرعون گروه خودرا وراه ننمود اي پسران يعقوب

من يات يأت — مدغما غير الغنة خلف — بالابدال ورش والسوسي
ومن يأته — مدغما غير الغنة خلف
يأته يأته
يأته مؤمنا العلى — بالابدال ورش والسوسي — بالابدال ورش والسوسي
العلى الأنهار — امال بين بين ورش وابو عمرو — بالنقل ورش
ركوع
الأنهار تزكى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — سكت خلف وفي رواية خلاد
تزكى ولقد أوحينا — امال بين بين ورش وابو عمرو — بالنقل ورش
ولقد أوحينا — سكت خلف في رواية
موسى موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امال بين بين ابو عمرو وورش
أن اسر أن اسر — بكسر النون وهمزة الوصل نافع وابن كثير

لا تخف دركا ولا تخشى تخشى وما هدى وما هدى
بغير الالف والجزم حمزة — مدغما غير الغنة خلف — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بين بين ورش وابو عمرو — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امال بين بين ورش وابو عمرو

درحالت كه نترسي از دريافتن فرعون لطاغي وايمني ونترسي از آفت آب وجانوران آبي فأتبعهم فرعون بجنوده فغشيهم من اليم ما غشيهم وأضل فرعون قومه وما هدى
معنى اينست پس فرعون با لشكرهاء خويش دنبال كرد وايشانرا در تعلق وتردد آورد پيش دريا وپس فرعون ولشكرها تا كار بچه خواهد كشيد وحال بچه خواهد انجاميد
پس پوشيد فرعون ولشكرهاء اورا از دريا آنچه پوشيد وكار فرعون رسيد بدانچ رسيد فرعون با لشكرها غرقه كشت وموسى با بني اسرائيل بنجات پيوست فرعون كاري خوب نكرد
لشكرهاء خود را درهلاك آورد قوم خويش را گمراه كردانيد ونمودني نكرد وبر راه راست نرسانيد بيت فرعون كه شد آبي بش ره آتش زده برحال بسر باد شش زين سر كشتي
باقي قصه در سوره بقره كذشته وشرح آن بالا رفته ۵

يا بني اسرائيل قد انجيناكم من عدوكم وواعدناكم جانب الطور الايمن ونزلنا عليكم المن والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم ولا تطغوا فيه فيحل عليكم غضبي ومن يحلل عليه غضبي فقد هوى معنى اين است اي بني اسرائيل شما را از دشمن خلاص داديم و بفرستادن توريت در جانب راست ناء موسى
بر سمت طور وعده كرديم و فرود آورديم بر شما از جهت غذا منّ و سلوى بيان آن در سوره بقره گذشته و ذكر آن بالا رفته و بخوريد از خوردنيهاء پاك و پاكيزه آنچه روزى
كرديم و براي خوردن شما فرود آورده ايم از لذايذ خوش آينده طبع و حلال و پاك از جهت شرع و تجاوز از حد مكنيد همان قدر بگيريد كه بخوريد نه آن قدر كه خوردن نتوانيد
و بذخيره كردن كنده كردانيد

اَنجَيناكُمو عَدوّكُمو وَواعَدناكُمو رَزَقناكُمو عَلَيكُمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالنقل مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قَدْ اَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَاعَدْنَاكُمْ
حقيقت رهانيديم شما را از دشمنان شما و وعده داديم شما را
جَانِبَ الطُّورِ الْاَيْمَنَ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى
جهت طور كه بر يمين روندۀ است از مصر بشام و فرود فرستاديم بر شما ترنجبين و مرغ را سماني
كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ
بخوريد از حلالها آنچه روزي داديم شما را و از حد در مگذريد در آن
فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ
كه واجب شود بر شما اراده عقوبت من و هر كه واجب شود بر و اراده عقوبت من پس بتحقيق
هَوَى وَاِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا
كه هلاك شد و بدرستي من هر آينه آمرزنده ام مر آن را كه باز گشت و ايمان آورد بخداي و كرد كار نيكو
ثُمَّ اهْتَدَى وَمَا اَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى
پس ثابت بود بر آن و چه بشتاب آورد ترا از گروه تو اي موسى
قَالَ هُمْ اُولَاءِ عَلَى اَثَرِي وَعَجِلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ
گفت اينها اند بر عقب من و بشتاب نمودم سوي حضرت تو اي پروردگار من
لِتَرْضَى قَالَ فَاِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ
براي طلب رضاي تو اظهار شوق گفت خداي پس بدرستي ما ابتلا فرموديم با فريفتن گروه ترا پس از آمدن تو
وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسَى اِلَى قَوْمِهِ
وسبب ضلالت ايشان شد سامري منسوب بقبيلۀ از بني اسرائيل معروف بسامره باز گشت موسى عليه السلام سوي گروه خود

قد انجيناكم بالنقل ورش
قد انجيناكم بالسكت خلف في رواية
انجيتكم حمزة والكسائي
وواعدتكم حمزة والكسائي
ووعدناكم بغير الالف ابو عمرو
الايمن الايمن بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية
والسلوى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
والسلوى اما بين بين ورش وابو عمرو
ما رزقتكم حمزة والكسائي
فيحل بضم الحاء الكسائي
ومن يحلل مدغما وغير الغنة خلف
عليهو بضم اللام بالاشباع ابن كثير
هوى هوى

ولمن اهتدى اهتدى يا موسى يا موسى هم اولاء لترضى لترضى موسى موسى

بس كه غضب من بر شما فرود آيد و خشم من شما را روي نمايد و هر كه بروي غضب من فرود آيد عذاب من او را روي نمايد زيرا كه او بدان ماند كه از بلندي افتاد و خود را بهلاك و فنا داد وَاِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى در جمله سابقه گفت بر كسي كه غضب من رسد در عذاب افتد سامع را وهم زده كه افتاده برنخيزد كار او بفلاح و نجاح نيامیزد درين جمله دفع اين وهم كرد جمله را بر وجه تكميل آورد و تاكيد جمله از جهت ابراز مقصود وعد بر سبيل و كادتست در باب تاكيد اين معنى نيز نوعي از افادتست چون تاكيد تحسر در رب اني وضعتها انثى و تاكيد شكايت در رب ان قومي كذبون معنى اينست و بدرستي هر آينه من آمرزگارم گناهان در ميگذارم مر كسي را كه توبه كند و دم انابت و ملامت بزند و ايمان آرد و اعمال صالحه بجا آرد پس افعال ماضيه مذكوره بمعنى مستقبل است استعمال صيغه ماضي از جهة تفالست وَمَا اَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ما استفهاميه است براي انكار متصل است بقوله وواعدناكم روايت كرده اند چون موسى صلوات الله وسلامه عليه نزديك كوهي كه ميعاد بود با هفتاد تن رسيد بشوق شنيدن كلام خداي دل بر شتابي گماشت بر كوه بر آمد رفيقان او در وي كوه گذاشت اين خطاب در آن هنگام رسيد و اين عتاب در آن وقت شنيد معنى اينست وعده كرديم با شما در جانب طور اي موسى از قوم خود در آمدن

ميعاد شتاب كردي و پيش از ايشان آمدي و گفتيم اي موسى چه چيز ترا شتابانيد و در آمدن ميعاد سابق گردانيد قَالَ هُمْ اُولَاءِ عَلَى اَثَرِي وَعَجِلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى حمزة والكسائي
معنى اينست گفت موسى ايشان يعني اين رفيقان در پي من بودند و در عقب من آمدند و من شتابي كردم سوي ميعاد تو آمدم تا تو از من خشنود شوي و مرا بسرعت من در كار دين بپسندي قَالَ فَاِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَاَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسَى اِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ اَسِفًا بعضي گويند سامري كافري از كافران عجم بود نسبت بكرمان داشت نام او موسى بن ظفر ميگفتند و بعضي گويند مردي از گوساله پرستان بود موسى عليه السلام را باتفاق صورت اسلام خويش نمود ميان مسلمانان مي ماند و خود مسلم ميخواند در غيبت موسى عليه السلام فرصت يافت بضلالي كه داشت در راه اضلال مردمان شتافت گويند زرگري دانستي زر را گداختي و در قالب ريختن توانستي

در روز هلاك فرعون جبرئيل را عليه السلام بر اسپي سوار ديد هر جا كه اسب جبرئيل پاي مي نهاد سبزه ميدميد از زير سم او خاك برداشت دانست كه اين خاك در احياء اموات چون آب حياتست بركرفت برخود داشت ودل بر محافظت او كماشت از زرهاء قبطيان كه بني اسرائيل بعاريت استده بودند كوساله برداخت خاك مذكور در حلق او انداخت بمجرد آنكه خاك مذكور در حلق او كرد كوساله مذكور را در بانك آورد كفت اله شما واله موسي اينست پرستش او واجب بيقين است كوساله مذكور فتنه كشت دين ايشان بواسطه او بخلل پيوست از ششصد هزار مرد بني اسرائيل دوازده هزار مرد خداي پرست ماندند باقي همه كوساله پرست شدند اينچنين فتنه عظيم بسعي سامري زاد واينچنين بلايي فخيم در دين افتاد معني اينست موسي چون سوي ميعاد شتافت كتاب يعني توريت كه موعود بود يافت حكايت كفته اند كه در توريت هزار سورتست در هر سورتي هزار آيت وكتاب مذكور هفتاد شتر بار بود كتابي از اعجب كتابها مينمود موسي يافت آنچ يافت دريافت آنچ در يافت معني اينست خداي عز وجل كفت بازكرد زيرا چه بدرستي ما قوم ترا بعد از جدا شدن تو مبتلا كرديم در فتنه آورديم يعني كروهي را با هرون كذاشتي وهرون را بر ايشان خليفه داشتي وسامري ايشانرا كمراه ساخت ودر كوساله پرستي انداخت از جمله ششصد هزار مرد دوازده هزار مرد خداي پرست ماندند باقي همه در كوساله پرستي افتادند چنانچ بالا كذشت وذكر آن در قصه رفت پس بازكشت موسي غضبان خشمناك شده تاسف كنان قال يا قوم الم يعدكم ربكم وعدا حسنا معني اينست كفت موسي مر قوم خويش را اوعده نكرده بود وعده نيكو پروردكار شما يعني وعده راست وصدق وحقي متحقق يا وعده نيكو باعتبار حسن موعود كه كتابي متضمن توحيد واسلام وشرايع واحكام بود يا وعده حسن باعتبار قرب مدة وتعين مهلت وعده قريب بتعين مدة حسن دارد بنسبت وعده بعيد يا مجهول كه در اندك مدت در خلف آرد افطال عليكم العهد ام اردتم ان يحل عليكم غضب من ربكم فاخلفتم موعدي معني اينست او وعده كرديد شما با من بتوحيد وايمان يا كويند وعده كردم من با شما آوردن كتاب خدا ايس دراز شد بر شما زمان مفارقت پس وعده را در حين فراموشي انداختيد وبرقضيه طول العهد نسيي منسيا ساختيد يا خود ميخواهيد فرود آيد بر شما غضبي عظيم

يعدكمو ربكمو عليكمو ربكمو فاخلفتمو لهمو الهكمو اليهمو لهمو
اردتموان
قرا قالون بالصلة والقصر والمد ونكها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

غضبان اسفا قال يا قوم الم يعدكم
خشمكين اندوهناك كفت اي كروه من هيچ وعده نداد شمارا
ربكم وعدا حسنا ط افطال عليكم العهد
پروردكار شما وعده نيكو اي پس دراز شد برشما مدت مفارقت من
ام اردتم ان يحل عليكم غضب من ربكم
يا نه كه خواستيد كه ثابت بود برشما ارادت عذابي از پروردكار شما
فاخلفتم موعدي قالوا ما اخلفنا موعدك
پس خلاف كرديد زمان وعده مرا كفتند خلاف نكرديم وعده ترا
بملكنا ولكنا حملنا اوزارا من زينة القوم
باختيار ما وليكن ما برداشتيم اثقالي را از زيورهاي كروه فرعون
فقذفناها فكذلك القي السامري لا فاخرج
پس فكنديم آنرا در آتش سامري همچنان القا افكند سامري نيز از تربت اسب جبرئيل را بيرون آورد
لهم عجلا جسدا له خوار فقالوا هذا الهكم لا
براي ايشان كوساله تني كه آنرا بود صوتي پس كفتند اين خداي شماست
واله موسي ط فنسي افلا يرون الا يرجع
وخداي موسي پس فراموش كرد خدايرا اينجا وبطلب او بكوه طور رفت اي پس نمي دانستند كه بازنكردد
اليهم قولا ولا يملك لهم ضرا ولا نفعا
سوي ايشان هيچ جوابي ومالك نتواند بود مرايشانرا هيچ كزند ونه هيچ سودي

افطال — بالتغليظ ورش
امارادتم — بالنقل ورش
ام اردتم — بالسكت خلف في رواية
اردتمان — بالسكت خلف في رواية
ان يحل — مدغما غير الغنة خلف
بملكنا — بكسر الميم ابن كثير وابو عمرو وابن عامر
حملنا — بفتح الحاء والميم مع التخفيف ابو عمرو وابو بكر وحمزة والكسائي
موسي — بالامالة ... ابو عمرو ... حمزة والكسائي
اليهم — بضم الهاء حمزة
قولا لا — مدغما غير الغنة خلف
ضرا ولا — مدغما غير الغنة خلف

فقالوا هذا الهكم واله موسي فنسي معنا اينست كفت سامري ومتابعان او اين كوساله اله شماست واله موسي پس فراموشي كرد سامري ايماني كه داشت ودل بر كفر وكافري كماشت وفراموش كرد دليل بطلان اين قول را وندانست كه اين كوساله حادث شده است بصياغت من پيدا آمده لايق الوهيت چكونه بود واله عالم چكونه شود وبعضي كويند سامري كفت اين كوساله اله شماست واله موسي پس فراموش كرده است موسي اله خود را اينجا خود سوي طور رفته واله را اينجا كذاشته افلا يرون الا يرجع اليهم قولا ولا يملك لهم ضرا ولا نفعا

از پروردكار جل وعلا وانكار مذكور متوجه سوي معني فا بود راجع سوي نفي ترتب معطوف بر معطوف عليه باشد قالوا ما اخلفنا موعدك بملكنا معني اينست كفتند ايشان مر موسي را وعده ترا بقوت وقدرت خويش خلف نكرديم ودر حين مخالفت نياورديم ولكنا حملنا اوزارا من زينة القوم فقذفناها معنا اينست ليكن بركرفتيم ما بار كرده شده ايم بار زرهاء كران از پيرايه كروه قبطيان كه عاريتي كرفتيم وبرابر خود آورديم اكر مستامن بوديم مال ايشان بغير ولايت آورديم واكر اسير بوديم مال ايشانرا غنيمت كرديم وغنيمت در شريعت ايشان سوختني بود تصرف ديكر در روي سايغ نمي نمود بداشتن آن نپرداختيم در آتش انداختيم فكذلك القي السامري فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار معني اينست افكندي همچو افكندن ما زرها را در آتش سامري افكند واز آتش كوساله را يعني جسدي را كه مر او را آواز كوساله بود بيرون آورد

معنی اینست انظر نمیکنند پس نمی بینند که باز نمیگرداند گوساله گفتاری را یعنی یکبار آواز کرد بار دیگر آواز نمیکند سؤال شمارا جوابی نمیدهد و مالک نیست زیانی را یعنی قادر نیست بر این که زیانی رساند و مالک نیست نفعی را یعنی نفع رسانیدن نتواند این چنین عاجزی را چگونه معبود داشتند و چه نوع اله خواندند وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَٰرُونُ مِن قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي معنی اینست و بتو گفت یاد میکنیم هر آینه بدرستی هرون مر گوساله پرستان را پیش از آمدن موسی گفت و در نصیحت و موعظت چنانچه باید و شاید سفت که ای قوم هر آینه شما بدین گوساله آزموده شده اید و مفتون گشته اید و بدرستی پروردگار شما رحمن است اگر توبه کنید بخشد و اگر پشیمان شوید بیامرزد پس متابعت من کنید و طاعت امر من ورزید از خدای بترسید و ازین کار باز مانید

قالوا لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع الينا موسى معنی اینست گفتند ایشان ما جای نگذاریم همیشه بر گوساله معتکف باشیم تا موسی سوی ما باز گردد و بما باز پیوندد و دم طاعت او زنیم و هر چه او فرماید بکنیم قال يا هرون ما منعك اذ رايتهم ضلوا الا تتبعن معنی اینست گفت موسی مر هرون را که خلیفه او بود و قوم او را بجای او راه راست مینمود ای هرون چه باز داشت ترا در آن هنگام که دیدی که ایشان گمراه گشتند گوساله پرستی پیوستند ازین که مرا پیروی کنی و دم متابعت من زنی در باز داشتن از کافری و منع کردن از متابعت سامری و ازین که از جهت دین خدای غضب کنی و خود را از جهت کار دین در رنج افکنی کارزار نکردی و خود را برای اعلاء دین در محاربه نیاوردی دلیری نکردی ضعیفی و سستی ورزیدی همچو من صلابت تمود بکوچه کار کردی و درجه عمل بودی افعصيت امري معنی اینست امر امخالف شدی پس امر مرا عاصی گشتی و در عمل آن و رسم من نکرفتی قال يا بنؤم لا تاخذ بلحيتي ولا براسي اني خشيت ان تقول فرقت بين بني اسرائيل ولم ترقب قولي معنی ایراهرون گفت ای پسر مادر من مگیر موی ریش و سر من و مرا خالی مخوان و درین کار مقصر و مخطی مدان بدرستی من صلابت و قتال با ایشان نپسندیدم ازین که بگویی میان من و بنی اسرائیل جدایی افکند ترسیدم گفته اند موسی صلوات الله وسلامه علیه حدت طبیعت داشت و از او در دین هنر نمی پنداشت در رنج فتور و قصور در کار دین تحمل نکردی و بطبع غضب و صلابت پیدا آوردی چون جریمه عظیم پرستیدن گوساله از قوم مشاهده کرد و دید که هرون درین کار با ایشان قتالی نیاورد و این کار از هرون نپسندید بیک دست موی ریش بدست دیگر موی سر او گرفت سوی خود کشید قال فما خطبك يا سامري معنی اینست چون از هرون که قوم را از گوساله پرستی مانع نگشت فارغ شد بخطاب سامری پیوست گفت پس چه بود کار تو ای سامری که برین کار داعی بودی و سعی مینمودی مطلوب چه داشتی و مقصود این سعی چه بود اشتی قوله تعالی قال بصرت بما لم يبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها وكذلك سولت لي نفسي و اکثر مفسران برین اند مراد از رسول مذکور جبرئیل است در روز غرق شدن فرعون بر اسبی سوار آمده بود هر جا که اثر سم آن اسب پیدا آمدی سبزه بر نمود ارشدی بعضی گویند در آن روز که موسی صلوات الله علیه

لهمو فتنتمو رايتهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ولقد قال لهم هرون من قبل يا قوم انما

وبتحقیق گفت مر ایشان را هرون پیش از رجوع موسی پیش از آن ای گروه من بدرستی

فتنتم به وان ربكم الرحمن فاتبعوني

ابتلا نمودند شما را بآن عجل و بدرستی گفتار سامری پروردگار شما خدای بخشاینده است پس متابعت نمایید مرا

واطيعوا امري قالوا لن نبرح عليه عاكفين

وطاعت دارید فرمان مرا گفتند همیشه باشیم بر عبادت او ثابت و مقیم

حتى يرجع الينا موسى قال يا هرون ما منعك

تا که باز گردد سوی ما موسی گفت ای هرون چه چیز مانع آمد ترا

اذ رايتهم ضلوا الا تتبعن افعصيت امري

چون دیدی ایشان را که گمراه شدند که پی روی نامی مرا بر خبر ایشان بر شتافتی ای مخالفت کردی فرمان مرا

قال يا بنؤم لا تاخذ بلحيتي ولا براسي اني خشيت

گفت ای پسر مادر من مگیر موی روی مرا ونه موی سر مرا بدرستی بترسیدم

ان تقول فرقت بين بني اسرائيل ولم ترقب قولي

که گویی جدایی افکندی میان پسران یعقوب و انتظار نکردی گفتار مرا

قال فما خطبك يا سامري قال بصرت

گفت پس چه بود مطلوب تو ای سامری گفت دانا شدم

بما لم يبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول

بآنچه دانا نشدند دیگران بآن پس فرا گرفتم مقدار آنچه بکف بر گیرند از خاصیت خاک سم اسب جبریل از خاک اثر جبریل

قال لهم — بالادغام سوسي
عليهي — بالاشباع ابن كثير
موسى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى — امالة بين بين ابو عمرو وورش
الا تتبعني — باثبات الياء في الوصل نافع وابو عمرو وفي الحالين ابن كثير
يا بنؤم — بكسر الميم ابن عامر وابو بكر وحمزة والكسائي
لا تاخذ — بالابدال ورش والسوسي
ولا براسي — بالابدال سوسي
ولا براسي — بفتح الياء في الوصل نافع وابو عمرو
بما لم تبصروا — بالتاء حمزة والكسائي
من اثر من اثر — بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية

۳ در طور میرفت جبرئیل بر اسبی سوار برای بردن او آمده بود این خاک از اثر سم او لایح نمود معنی اینست سامری گفت دیدم من آنچه ندیدند شما نه شنوسته و لایح شد بر من آنچه بر شما لایح نگشته و بر قراءت صیغه غایب گویند دیدم من آنچ ندیدند مردمان و دانستم من آنچ ندانستند ایشان یعنی پیدا آمدن سبزه بر و تازه از محل پی سم اسب جبرئیل و استدلال کردم بر خاصیت احیا بدین دلیل مشتی خاک آن موضع بر گرفتم محافظت و نگاهداشت آن بر خود گرفتم پس قبضه خاک را که داشته بودم و محافظت مینمودم در آن عجل انداختم و آن را معبود خلق ساختم و همچنین عملی خارق عادت پیدا آوردم یا گویند همچنین عملی ناشایسته نفس من برای من آراست

ودلیل من پیدا آوردن آن خواست اعتراف میکنم عذر من بپذیر بدی معترف میشوم بدین کار مرا مکیر قال فاذهب فان لك في الحيوة ان تقول لا مساس وان لك موعدا
لن تخلفه معنی ازاست موسی مر سامری را گفت چون این کار ناشایسته کردی وا اینچنین جریمه عظیمه آوردی پس برو رانده کشته و بطرد پیوسته زیرا که بدرستی
مر تراست در مدت حیات تو لا مساس یعنی کسی را با تو و ترا با کسی مماسة بگوه و بیابان بروی وازمردمان بدین طریق انفراد وجدایی بجویی ازمماسه پرهیزی
وبا کسی نیامیزی وبدرستی مر تراست در آخرت وعید کاهی یعنی دوزخ که در آمدن دران خلاف نخواهی کرد و خود را بر حاضر شدن در آن وراست کردن وعد آن خواهی آو
با گویند برای تر از خدای وعده ایست بیقین بر اشراك وفساد در زمین خلاف نخوا کرد وبعد آنکه در دنیا عقوبت کرده در آخرت نیز عقوبت بیش خواهد آورد مخالطت او بر مردمان حرام گشت و آمیزش او با خلق ممنوع بپیوست بیابان گرفت لطبیعت وحوش بپذیرفت بطبیعت جان شد که مماسه او موجب حمی بود وهر که او را مس کند محموم کرد در روایت کرده اند که این خا در اولاد او سرایت کرده ودر نسل او این طبیعت ثابت شده وسامری بعد آنکه موسی با او این سخن گفت کنك گشت جز لفظ لا مساس نگفتی وصحبت کسی نجستی وانظر الى الهك الذي ظلت عليه عاكفا لنحرقنه ثم لننسفنه في اليم نسفا معنی اینست ونگاه کن بسوی اله باطل خویش که همه روز معتکف بر او بودی ودر ملازمت او پرستش مینمودی هر آینه او را بسوزیم وخاکستر سازیم پس هر آینه هر آینه پراکنده کنیم خاکستر او را در دریا اندازیم سوال کوساله زرین بود وزر نکداز د آتش او را نسوزد وخاکستر نسازد جواب در بعضی کتب تفسیر گفته این آیت دلیل است بر تاثیر خاك حیات که سامری از زیر سم اسب جبریل برگرفته بود کوساله مذکور بحیات بپیوست صاحب گوشت وپوست گشت وگوشت وپوست قابل سوختن ولایق خاکستر شدن باشد بعضی گویند زر را طبا با چیزی می آمیز در آتش می اندازند می سوزند وخاکستر می سازند سوختن کوساله زرین بر حیوانی کشتن وزنده کشتن دلالت نکند موید را بسوهان براده کردند ودر آتش در آوردند واین صریح ا

لهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فنبذتها وكذلك سولت لي نفسي قال فاذهب

پس افکندم آنرا بر عجل وهمچنانکه گفتیم آسان کرد وبیاراست آن کار را برای من نفس اماره گفت برو پس گشت در بیابان

فان لك في الحيوة ان تقول لا مساس وان

که بدرستی مر تراست در زندگانی تو اولاد تو که گویی هر کرا بینی هیچ ملامست نیست میان ما جز هر دو را در آن حالت تب کرد وبدرستی

لك موعدا لن تخلفه وانظر الى الهك الذي

مر تراست وعده عذابی که هرگز خلاف نکند با تو آنرا ونگر سوی خدای تو که

ظلت عليه عاكفا لنحرقنه ثم لننسفنه في اليم

بقیامت بر عبادت آن ثابت هر آینه بسوزیم آنرا پس بر باد دهیم آنرا در دریا کشتی بسوهان با بسوزانیم آنرا بیا بران تو قول که گوشت بود

نسفا انما الهكم الله الذي لا اله الا هو

بر باد دادنی بدرستی خدای شما معبود بنراست که نیست هیچ معبودی جز او باستحقاق

وسع كل شيء علما كذلك نقص عليك

وفرا رسیده است همه چیز را بدانش همچنان قصه میکوییم بر تو

من انباء ما قد سبق وقد اتيناك من لدنا ذكرا

از خبرهای آنچه بتحقیق گذشت وبتحقیق دادیم ترا از نزد ما قرآنی

من اعرض عنه فانه يحمل يوم القيامة وزرا

هرکه اعراض کند از آن پس بدرستی بر دارد روز قیامت ثقل عقاب آن اثر را

خالدين فيه وساء لهم يوم القيامة حملا

حال آنکه جاوید باشند در آن وبدا مر ایشانرا روز قیامت باری

فنبذتها — بالادغام ابو عمرو وحمزه وکسائی
فاذهب فان — بالادغام ابو عمرو وخلاد وکسائی
تقول لا مساس — مد عمل تونی
لن تخلفه — بکسر اللام ابن کثیر وابو عمرو
وانظر الى — سکت خلف فی روایة
وانظر الى — بالنقل ورش
عليهي — بالاشباع ابن كثير
شي شي — بالوجهین ورش سکت خلف فی روایة
من انباء — بالنقل ورش
من انباء — سکت خلف فی روایة
ما قد سبق — بالادغام ابو عمرو وحمزه وکسائی
عنهو — بالاشباع ابن كثير

وقد اتيناك — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — سکت خلف فی روایة
وقد اتيناك — بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة
من اعرض — مدغما غیر الغنة خلف
حملا يوم

برین که حیوان نشده بود صفت حیوان روی نمود وقراءة ابن مسعود لاذبحنه بجای لاحرقنه وقول کسی که روایت کند که کوساله مذکور را ذبح کردند وازو خون مفسوح
بیرون آوردند موید وجه اول است لیکن سوختن وخاکستر ساختن بر هر دو وجه حاصل است انما الهكم الله الذي لا اله الا هو وسع كل شيء علما معنی ازاست بیست اله شما مگر خدا
نیست سزاوار پرستش مگر حق سبحانه وتعالی در گرفته است علم او هر چیزی را همه چیز داند هیچ چیز برو مخفی نماند كذلك نقص عليك من انباء ما قد سبق وقد
اتيناك من لدنا ذكرا معنی ازاست قصه کردنی همچو قصه کردن مذکور قصه میکنیم وتحدیثی همچو تحدیث مسطور بر تو در بیان می آریم از بعضی خبرها وواقعات
گذشته وبانصرام پیوسته وترا از نزد خویش قرآن دادیم وبر تو فرقان فرستادیم یاداده ایم ترا ذکر یعنی شرف وعظمت وحشمت ومکرمت من اعرض عنه فانه يحمل يوم القيامة وزرا

خالدين فيه وساء لهم يوم القيامة حملا

معنی اینست هر که اعراض کند از قرآن و نکرود و عمل نکند بدان بدرستی که در روز قیامت بار گران عقوبت بر گیرد و گرانی اثم و عذاب بر خود ببرد در حالة که در بار گران عقوبت جاوید ماند
وهمیشه در رنج و مشقت آن باشند و حال اینست که بد است آن بار مر معرضان از روز قیامت از روی بار یوم ینفخ فی الصور ونحشر المجرمین یومئذ زرقا معنی اینست
در روزی که دمیده شود در صور و صور آواز کند و صور بر صورت شاخ گاو است که اسرافیل علیه السلام برای حشر مردمان خواهد دمید و بر طریق آواز بوق کوچ لشکر آواز
عظیم خواهد کشید و در آن روز کبر انگیزیم کافران را کبود چشم و رویهاء ایشان سیاه باشد چشمهاء ایشان کبود کرده و بعضی زرقا بمعنی عمیا دارند و حشر کفار
بر صفت عمی پندارند سوال این آیت را بدین وجه که زرقا باشد با آیت لیوم تشخص فیه الابصار معارضه می آید و با آیت اقرا کتابك مخالفت می نماید جواب تواند بود

قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون امثلهمو

بینهمو ان لبثتمو الا لبثتمو الا

یوم ینفخ في الصور ونحشر المجرمین یومئذ
آن روز که بدمند در صور و بر انگیزیم گناه کاران را در آن روز

زرقا یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عشرا
نابینایان با خود سمت اهل نار رست آهسته گویند درنگ نکردید مگر ده شبانروز

نحن اعلم بما یقولون اذ یقول امثلهم طریقة
ما دانا تریم بآنچه میگویند چون گوید بهترین ایشان بسیرت

ان لبثتم الا یوما ویسئلونك عن الجبال
درنگ نکردید مگر روزی ومی پرسند ترا از کوهها

فقل ینسفها ربي نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا
پس بگو برباد دهد آن را پروردگار من برباد دادنی پس بگذارد مر آن را حال آنکه زمین بود مستوی یا مجموع زمین را

تری فیها عوجا ولا امتا یومئذ یتبعون
نه بینی در آن انحرافی ونه زیر بالایی در آن روز پیروی نمایند

الداعي لا عوج له وخشعت الاصوات للرحمن
خواننده را یعنی صوت اسرافیل هیچ انحراف نیست مر آن داعی را یعنی همیشه بر استقامت و آرمیده شود آوازها مر خداوند بخشنده را

فلا تسمع الا همسا یومئذ لا تنفع الشفعة
پس نشنوی مگر آوازهای نهانی در آن روز فایده نکند هیچ خواهش

الا من اذن له الرحمن ورضي له قولا
مگر آن کس را که دستوری داده باشد مر او را خداوند بخشاینده و پسندیده باشد مر او را گفتاری که کلمهٔ شهادتست

نفخ بینهمو ان
بالسکت خلف في روایة ابو عمرو

لبثتم الا
بالسکت خلف في روایة

لبثتم اعلم بما
حمزه وکسایی وابن عامر ادغم ثوبی وابو عمرو

طریقة ان
بالنقل ورش

طریقة ان
سکت خلف في روایة

لبثتم الا
بالسکت خلف في روایة

لبثتم یسئلونك
حمزه وکسایی وابن عامر وابو عمرو بالنقل ورش

لا تری لا تری
المحضة ابو عمرو وحمزه وکسایی وبین بین ورش

عوجا ولا
مدغما غیر الغنة خلف

یومئذ یتبعون
مدغما غیر الغنة خلف

الاصوات
بالنقل ورش

الاصوات من اذن من اذن اذن له
سکت خلف وفي روایة خلاد بالنقل ورش سکت خلف في روایة مدغما سوسی

کاهی کور باشند و کاهی بینا گردند وقتی بینند و وقتی نه بینند تا نبود و تعارض نشود یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عشرا نحن اعلم بما یقولون اذ یقول امثلهم طریقة ان لبثتم الا یوما معنی اینست یکدیگر میان خویش مسارة میکنند و سخن از جهت خوف یا از جهت ضعف آهسته میگویند درنگ نکرده اید شما در دنیا مگر ده روز و این از جهة آن بود که بهول قیامت مدة اقامت در دنیا و اقامت در گور فراموش کنند ده روزی دانند یا بدانند بر نسبت عمر آخرت اندك تصور کنند یا ده روز بمعنی اندك گذاشتن و قلیل پنداشتن گویند و خدای داناترست بدانچه خواهند گفت در آن هنگام که بگوید راست تر و درست تر ایشان از روی وقوفی تر و بیزار ایشان از روی عقل درنگ نکرده اید شما مگر یکروز کسی که در تقلیل مبالغت کند مستحق توصیف بامثلیت شود و عشرا بمعنی عشر ساعات دارند و الا عشرا کمتر از الا یوما پندارند چنانچه جای دیگر گفته کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها و نیز گفته کم لبثتم في الارض عدد سنین قالوا لبثنا یوما او بعض یوم و جای دیگر گفته یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة بر این قول قدر یوم اکثر باشد و قول امثل و اعقل همان بود و راجح بر قول قائلان بدرنك ده ساعت یا کمتر از آن باشد ویسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربي نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا معنی اینست می پرسند ترا ای محمد کافران از کوهها و احوال ایشان که در روز قیامت چگونه خواهد بود و بر کدام صفت خواهد نمود پس بگو که پروردگار من کوهها را بر کند و پراکنده و ناچیز گرداند اما فکند قادر مطلق است

پس نشنوی تو ای شنونده مگر سخن آهسته و پنهان گشته و چون آواز پای شتران هنگام مسیر در ریگستان در آواز ایشان این آهستگی و پستی از جهت هول و خوف بود یا از جهت ضعف و سستی باشد یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن ورضي له قولا معنی اینست در آن روز که حشر کنیم

قدرت او بر همه چیز محقق است که کوه را هبا سازد که از هبا کوهی پرداز از قدرت او هیچ چیز عجب نیست و بر نسبت توانایی او هیچ کاری غریب نیست زمین را با مواضع کوهها کنده
صحرایی هموار سازد شیب و فراز از آن براندازد زمین همه هموار بود سراسر برابر شود یومئذ یتبعون الداعي لا عوج له وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا معنی
اینست در آن روز که مجرمان را حشر کنیم و برای جزاء اعمال زنده گردانیم مجرمان آواز داعی را یعنی آواز اسرافیل را که بر صخره بیت المقدس پا نهد و برای دعوت ایشان
آواز کند اتباع کنند و بر جانب آواز او بروند و متوجه سمت آواز شوند در سمت آواز داعی کژی نبود کسی از آن سمت منحرف نشود و راست و جا برود فروتن شود و ترسان گردد
آوازها یعنی صاحبان آواز و دلالت او بر فروتنی و ترسانی ایشان پیش رحمان و ترسیدن ایشان از کردگار دیان از هیبت او آواز بلند نیاید و جز جنبیدن لب ننماید

مجرمانرا نفع نکند شفاعت شافعان مگر شفاعت کسی که دستوری داده باشد بشفاعت مراورا رحمن یا گویند نفع نکند شفاعت شافعان مگر کسی که رحمن دستوری داده است ولشفا
اوخشنود شده است یعنی بکفار را وراضی شده وبشفاعت او رضا داده یَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا معنی ایراست ایشان صورت داعی رابس روی
کنند وسمت آواز او بروند درین حال که خدای میداند آنچه پیش ایشانست از آنچ خدای برایشان خواهد کرد. وآنچه ایشا نرا پیش خواهد آورد وآنچ پس ایشا نست از
عملهایی که در دنیا کرده اند وکارهایی که در وجود آورده اند مستحق چیزی که شده اند ودر معرض جزایی که آمده اند ودر نگرفته است علم ایشان بخدای بدین که در
حق ایشان چه خواسته است وچه خواهد کرد ودر حق ایشان چه تقدیر کرده است وچه پیدا خواهد آورد متابعت داعی کنند یعنی برسمت آواز صور قدم

أَيْدِيهِمُو خَلْفَهُمُو لَعَلَّهُمُو لَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ

میداند آنرا که مقدم است از احوال خلایق وآنچه مستقبل است وشامل نشوند بمعلومات خدای

عِلْمًا ۞ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ ۖ وَقَدْ خَابَ

بدانش وذلیل شود رویهای عاصیان برای خدای زنده پاینده ۞ وبحقیقت نا امید است

مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ۞ وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ

آنکه ثقل شرک را بر داخت وهر که کند چیزی از کارهای نیک

وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ۞ وَكَذَٰلِكَ

وحال آنکه او با ایمان بود پس نترسد از نقصان چیزی از حسنات ونه از کم چیزی از ثواب وهمچنان که آن آثار

أَنزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ

فرستادیم مجموع قرآنرا بلغت عرب ومکرر کردانیدیم در آن چیزی از آثار وعید تا مگر ایشان فرستادیم مشتمل بر وعد ووعید

يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ۞ فَتَعَالَى اللَّهُ

اجتناب نمایند از معاصی یا بدید آرد قرآن برای ایشان پندی واعتباری مواظبت بر طاعت پس بلند مرتبه است خدای

الْمَلِكُ الْحَقُّ ۗ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ

پادشاه باستحقاق وشتاب مکن بخواندن قرآن پیش از آنکه گزارده شود

إِلَيْكَ وَحْيُهُ ۖ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا ۞ وَلَقَدْ عَهِدْنَا

سوی تو وحی او وبگوای پروردگار من زیادت کن مرا دانش وبحقیقت امر فرمودیم

إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ۞ وَإِذْ قُلْنَا

آدم را باجتناب از اکل شجره از پیش پس فراموش کرد ونیافتیم مراورا عزیمتی بر محافظت وچون گفتیم

أَن يُقْضَى آدَمُ ۞ آدَمُ مِن

بالامالة المحضة حمزة والكسائي ۞ الامالة بين بين ورش في رواية ۞ ثلثة اوجه لورش ۞ ادغام سوسي

شک خلق ایرسانی وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ معنی ایراست

پس عهد ما را فراموش کرد وبشیان کار منهی عنها آورد. وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا

ودر تالیف کلام عربی است که تالیفی عجب است وتکرار کرده ایم وعبارات مختلفه آورده ایم از وعید بعذابهاء شدید تا از شرک برهیزند وباشراک دنیا میرند چون شرک آورده باشند بیدا کند قرآن
برای ایشان ازیادی که از شرک باز آیند وبتوحید ویگانگی توجه نمایند فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ معنی اینست قصه کردن قصهای عظام وفرستادن اینچنین کلام سبب است برای ثناء کردگار متعال
بکمال عظمت وتعالی وبودن او ملک مطلق کردگار بحق وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ معنی ایراست وشتابی مکن بقرات پیش از آنکه وحی او سوی تو تمام کرده شود وتلاوت
وکتابت او آخر رسد یا گویند شتاب مکن در خواندن قرآن وخواندن آن پیش مردمان پیش از بیان کوش دار زیرا در کار مه آز دران هنگام که شنوند کوینده مشو ودر وقت تلقین سخن درراه
تلقین مرو همین معنی جای دیگر کفته لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا معنی ایراست بیش از آنکه وحی فرشته تمام شود وآخر
رسد پیش از وقت در ضبط مشغول مشو ودر ره تلاوت آن مرو وافزونی علم از خدای بجو رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا بگو تا خدای علم تو بیفزاید ومعانی ظاهری وباطنی بنماید ومجملات بیان کند ۳

معنی اینست وبناء فقیم مر او را عزم معصیت ودر ارتکاب منهی عنه قصد وعزیمت عمل او بفراموشی بود یا بنا ولیکه او را روی نمود بعضی بظاهر نفی عزم از آدم صلوات الله علیه نابودن او را از اولی
العزم جویند ودر شان او بنفی درجه اولی العزم قایل شوند واین صحیح نیست تمسک بی معنی است در تفسیر مغنی از تفسیر نسفی روایت کرده وبودن همه پیغمبران اولی العزم قول صحیح
آورده وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوٓا اِلَّآ اِبْلِيسَ اَبٰى معنی اینست ویاد کن چون گفتیم مر فرشتگانرا که آدم را سجده کنید وبر وجه تحیت سر پیش او افکنید پس همه
سجده کردند وروی بر زمین آوردند مگر ابلیس که ابا آورد وسجده نکرد بحثها که بدین آیت متعلق است در سوره بقره گذشته وبتشریح وتوضیح رفته فَقُلْنَا يٰٓاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا
عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰى معنی اینست پس گفتیم ما ای آدم بدرستی این یعنی ابلیس لعین مر ترا وزن ترا دشمن است چنانچه

لآدم — ابى — ابى — يا آدم — فتشقى — فتشقى — تعرى — تعرى — وانك — تضحى

للملٰٓئكة اسجدوا لآدم فسجدوٓا الّآ
مر فرشتگان را سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر
ابليس ابى ۝ فقلنا يٰآدم انّ هذا عدوٌّ
ابلیس امتناع نمود پس گفتیم ای آدم بدرستی این دشمنی است
لك ولزوجك فلا يخرجنّكما من الجنّة فتشقى
مر ترا ومر جفت ترا نباید که بیرون کند شمارا از بهشت که رنجه شوی بسبب تحصیل معاش
انّ لك الّا تجوع فيها ولا تعرى ۝ وانّك
بدرستی مر تراست که گرسنه نشوی در آن ونه برهنه شوی وآنکه تو
لا تظمؤا فيها ولا تضحى ۝ فوسوس اليه الشّيطٰن
نه تشنه نمانی در آن ونه حرارت آفتاب یابی پس مکر کرد سخن نهان سوی او دیو
قال يٰٓآدم هل ادلّك على شجرة الخلد وملك
گفت ای آدم هیچ راه نمونی کنم ترا بر درخت جاودانی وبر پادشاهی
لا يبلى ۝ فاكلا منها فبدت لهما سوٰتهما
که زایل نشود پس خوردند آدم وحوا از آن درخت پس ظاهر شد مر ایشانرا عورات ایشان
وطفقا يخصفان عليهما من ورق الجنّة
ودر ایستادند پیوستند بر تن خود چیزی برای پوشش از برگهای درخت بهشت گویند انجیر بود
وعصى آدم ربّه فغوى ۝ ثمّ اجتبيه ربّه فتاب
ونا فرمانی کرد آدم پروردگار خود را پس از جاده صواب انحراف نمود پس برگزید او را پروردگار او پس توبه پذیرفت

تضحى — يا آدم — هل ادلك — هل ادلّك — لا يبلى لا يبلى — سوٰتهما — سوٰتهما — سوٰتهما — سوٰتهما — من ورق الجنة — وعصى وعصى — فغوى فغوى — ثم اجتبيهو

ثمّ اجتبيه — ثمّ اجتبيه
بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش في رواية

دشمنی او ظاهر ومبرهن است حسد شمارا دارد وخود را برو شما می آرد پس شمارا ابلیس از بهشت بیرون نکند یعنی شما متابعت وسوسه او مکنید تا شمارا در این معرض نفکند پس رنج معاش بینی وحاجت شود که کد وکسب کنی از خوردن جان نبود احتیاج سوی معاش ... اِنَّ لَكَ اَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرٰى معنی اینست ... وَاَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا فِيهَا وَلَا تَضْحٰى معنی اینست ... فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطٰنُ قَالَ يٰٓاٰدَمُ هَلْ اَدُلُّكَ عَلٰى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلٰى معنی اینست ... فَاَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْاٰتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفٰنِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصٰٓى اٰدَمُ
رَبَّهُ فَغَوٰى معنی اینست پس آدم وحوا سوی وسوسه شیطان میل کردند از شجره مذکور خوردند پس اعضاء نهانی ایشان پیش ایشان پیدا گشت وعورت ایشان که از چشم ایشان
بحلل وانوار پوشیده بود بظهور پیوست ودر ایستادند که برگ درختان بهشت را بپیوند میکردند بر اندام خویش می نهادند وآدم بتاویل یا بنسیان کار بر خلاف امر پروردگار خویش آورد پس راه
مصلحت معاش خویش گم کرد وبعضی گویند غوی بمعنی بشم آمدن من الطعام یعنی بشجره منهی عنها خورد پس صورت هیضه وناگوار دید آورد واز نعیم بهشت دور افتاد در برزخ
دنیا نهاد ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدٰى جمله ثم اجتبیه بامعطوفات خویش عطف است بر عصی معنی اینست پس پروردگار او را برگزید وتوفیق ندامت وتوبه بخشید
وتوبه روزی کرد ودر پشیمانی آورد توبه او مقبول گشت وکار او بصلاح وفلاح پیوست او را راه نمود ودر درجات او افزود معنی اینست

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ قال ای قال الله جله مستانفه است اهبطا منها ای من الجنة مقول قال است خطاب مر آدم وحوا راست با ذریة که مقدر مر آدم وحوا است بدلالت ایراد صیغه جمع در بعضکم و یاتینکم چون بعضی مخاطبان موجود اند و بعضی معدوم بتغلیب موجود بر معدوم همه در خطاب در آمدند و بتبع موجود آن معدوم مخاطب شدند جمیعا حال است بعضکم لبعض عدو معلله است معنی اینست خدای عز و جل گفت فرود روید ای آدم و حوا از بهشت همه یعنی با ذریة که مقدر است با شما زیرا که بعضی از شما مر بعضی دیگر را دشمن آید و بهشت جای عدوان نبود و مقر کسانی که با یکدیگر دشمن اند و میان خویش عداوت دارند نباشد فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى فا سببیه است یاتینکم شرطی است که حرف او بما زایده موکد باشده هم از ین جهت مشابهت بنفی در شرط او بنون تاکید در آمده فمن اتبع هدای مرفوع بر ابتدا است فلا یضل و لا یشقی خبر مبتدا است جمله جزاء شرط اول است معنی این است پس اگر بیاید شما را هدی یعنی هادی یعنی پیغمبر یا قرآن یا دلیل قدرت و وحدانیت خدا پس هر که هدای ما را پیروی کند گمراه نشود و در رنج و تعب نیفتد بعضی لا یضل و لا یشقی را محمول بر دنیا دارند و بعضی هر دو را در آخرت بندارند و بعضی اول را در دنیا گویند و آخر را در آخرت دانند. وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى معنی این است اگر بیاید بر شما رهنمونی من پس هر که پیروی رهنمونی من کند ره گم نکند و در رنج نیفتد و هر که از ذکر من یعنی از قرآن اعراض کند خود را در ضلال افکند پس بدرستی مر او را معیشت تنگ بود مبتلا بتنگی حال شود تنگی فقر در حیات و تنگی گور در ممات و در سقر بتنگی محبس و مقر و بعضی گویند معیشت تنگ معیشت کسی است که قناعت ندارد و همیشه دل بر حرص میگمارد و هر چه یابد قانع نگردد از حرص برای زیادت بدود اگر گنجی یابد برای گنجی دیگر رنج بیند در حدیث است لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی ثالثا لا یملا جوف ابن آدم الا التراب او را در روز قیامت حشر کنیم و در رنج و مشقت کوری افکنیم در عرصات قیامت راه نه بیند و سمت نداند بی قاید حیران گشته بر جا ماند گاهی سمتی دیگر رود گاهی برو افتد و بعضی کوری چشم مراد ندارند کوری از بیان حجت پندارند زیرا که روز قیامت روز قراءت کتب اعمال و مشاهده افزع و اهوال است مستلزم بصیر و منافی عمی است جواب آنست روا باشد گاهی اعمی باشند گاهی بصیر کردند

بعضکمو یاتینکمو یهدلهمو قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

عَلَيْهِ وَهَدَى ۝ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ

ارو وتوفیق ارزانی فرمود بر محافظت گفت فرو روید از بهشت همه بعضی از ذریات شما

لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى ۝ فَمَنِ اتَّبَعَ

مر بعضی را دشمن اند پس اگر آید بشما از من راه نمونی پس هر که متابعت نماید

هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ۝ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ

شریعت مرا پس منحرف نشود از نهج صواب و بر وبال آن ماخوذ نشود و هر که اعراض کند از

ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ

شریعت من یا قرآن من پس بدرستی مر او راست زیستنی نه با برکت و بر انگیزانیم او را روز

الْقِيَامَةِ أَعْمَى ۝ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى

قیامت نابینا ای پروردگار من چرا بر انگیزانیدی مرا نابینا

وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ۝ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا

و بتحقیق بودم من بینا گوید خدای همچنان است آمد بتو آیتهای من

فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ۝ وَكَذَلِكَ

پس فراموش کردی آنرا و همچنان امروز ترک کرده شوی بر آن نابینایی و همچنان

نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ

جزا میدهیم آنرا که از حد بگذرد و نگروید بآیتهای پروردگار خود

وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ۝ أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ

و هر آینه عذاب آن جهان سخت ترست و پاینده تر ای راه نمود مر ایشانرا

علیهی بالاتباع ابن کثیر
وهدی وهدی بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش وابو عمرو
یاتینکم بالابدال ورش والسوسی
هدی هدی بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش وابو عمرو
هدای هدای بالامالة المحضة دوری فی روایة وبین بین ورش
یشقی یشقی بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش وابو عمرو
ومن اعرض بالنقل ورش
ومن اعرض سکت خلف فی روایة
ضنکا و مدغما بغیر الغنة خلف
اعمی قال رب بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش وابو عمرو
اعمی ایاتنا ثلثة اوجه لورش بالامالة المحضة حمزة والکسائی
تنسی تنسی بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ابو عمرو و ورش فی روایة
من اسرف بالنقل ورش
من اسرف سکت خلف فی روایة
یومن بایات بالابدال ورش والسوسی
الاخرة ثلثة اوجه لورش
الاخرة بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه ورش
وابقی سکت خلف فی روایة خلاد

در دو زمان متصف بهر دو صفت بود ند قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا معنی اینست بگوید کافر کور شده و بصفت کوری آمده چرا بر انگیختی مرا اعمی و حال اینست که بوده ام بینا راهها میدانستم و در کارهاء دنیا اقامت حجتها می توانستم قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا معنی اینست خدای گفت مثل این کاری که ذکر خواهیم کرد آورد آیات ما بر تو آمد فراموش کردی یعنی عمل بدان ترک دادی و دل بر محافظت آن ننهادی وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى معنی این است و چنانچه آیات ما را ترک کردی و بر محافظت آن دل ننهادی همچنان امروز ترک داده شوی و کور شده حیران مانده و عاجز گشته و راه نادانسته بروی وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ معنی این است و همچو جزاء کسی که از ذکر ما معرض شد جزا دهیم مر کسی را که اضاعت عمر کرده و بآیات پروردگار خویش ایمان نیاورده وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى معنی این است هر که از ذکر ما اعراض کند و عمل بآیات ما

و قدر نعمت ندانسته و شکر آن نتوانسته

ترك دهد مراورا تنكي دنيا بيش آيد وتنكي وضغطه كور روي نمايد وهر آينه عذاب آخرت از عذاب دنيا سخت ترست از آن جهت كه عظيم است بغايت اليم است وباقي ترست از آنكه جاودان است
عذابي بي كرانست • اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ معني اينست اخداي بيان نكرده است بس راه را تنموده است يا كويند حال مومنان
وكافران در بيان آورده ابس بدين بيان مر ايشا نرا نمونه نكرد چون اينچنين بيان با شدد رهموني نبود چندين كا فر از بيش از ايشان يعني بيش از كفار مكه از اهل قرنها هلاك
كردانيدم وبفنا وتلف وتوي رسانيدم در دين حال كه در مساكن خويش مشي ميكردند واز هلاك وعذاب ياد نمي آوردند اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِاُولِي النُّهٰي معني اينست
بدرستي در انچه ذكر كرديم از هلاك قرون كذشته هر آينه علامات قدرت واسباب عبرتست مرخداوندان عقول در يابند كان منقول و معقول

قبلهمو منهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ
بسا كه هلاك كرديم بيش از ايشان از كروهها

يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ
ميروند در ديار ايشان بدرستي در آنچه كفتيم يا كرديم

لَاٰيَاتٍ لِاُولِي النُّهٰي ۞ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ
هر آينه دلايلست مرخداوندان عقول را واكرنه حكمي بودي

سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَاَجَلٌ
سابق شده بتاخير عذاب از برورد كارتو هر آينه بودي عذاب عاجل ملازم ايشان واكرنه وقتي

مُسَمًّي ۞ ط فَاصْبِرْ عَلٰي مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ
معلوم بودي بس صبر كن برانچه ميكويند وبباكي يادكن

ج
بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا
حال آنكه مقرون بستايش بود برورد كارترا بيش از بر آمدن آفتاب بنماز بامداد وبيش از فرو شدن آن ظهر وعصر

وَمِنْ اٰنَاءِ الَّيْلِ فَسَبِّحْ وَاَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ
وجزي از ساعات شب بس نماز كزار يعني نماز شام وخفتن ودر دو طرف روز وكناريهاي روز مراد نماز فجر ومغرب تكرار بجهت فضيلتست تا مكر تو

تَرْضٰي ۞ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰي مَا مَتَّعْنَا
راضي شوي بيافتن عذاب ومايل مكردان دو چشم ترا سوي آنچه برخورداري داديم

بِهٖ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۞
بان اصنافي از كفار را زينت وبهجت زندكاني اين جهان

كم اهلكنا
بالتفخيم ورش

كم اهلكنا
بالسكت خلف في رواية

ركوع

لايات
ثلثة اوجه لورش

النهي النهي
بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش وابو عمرو

لزاماو
مدغما بغير الغنة خلف

مسمي
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

مسمي
امالة بين بين ورش وابو عمرو

ربك قبل
بالادغام سوسي

ومن اناء
بالتقليل ثلثة اوجه لورش

ومن اناء
بالسكت خلف في رواية

النهار لعلك النهار النهار ترضي ترضي الدنيا الدنيا
ادغم سوسي — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — امالة بين بين ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش وابو عمرو — بضم التاء ابو بكر والكسائي — حمزة والكسائي — وبين بين ورش وابو عمرو في رواية

شب محرم عاشقانست شبهاش طلب • والطراف النهار معني طرفي النهار ست چنانچه جاي ديكر كفت اَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَقَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا تكرار كرده وبراي تاكيد مكرر
آورده وبعضي كويند قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا مشتمل ذكر صلوة خمسه است قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ ذكر بامداد وخفتن وشام وقبل غروبها ذكر نماز ديكر ونماز بيشين ومن آناء الليل واطراف النهار
ذكر نوافل عبادات وكزاردن تطوعات ولهذا سنن كردانيده در جمله سابقه فعل را بر ظرف مقدم كرده ودرين جمله ظرف را بر فعل مقدم آورده حاصل اين بيان محافظة اوقاتست وطلب صرف
آن عبادات وطاعاتست بيت هر يك نفس كه ميرود از عمر كوهريست • كاز اخراج ملك دو عالم بود بها • مپسند كين خزانه دهي رايكان بباد • وانكه روي بخاك تهي دست بي نوا نظم
انكس كه زدنيا نزهد واي برو • برخاق جهان دل بنهد واي برو • بردست فقير نيست نقدي جز وقت • آن نيز كرا زدست دهد واي برو • وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰي مَا مَتَّعْنَا بِهٖ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَاَجَلٌ مُسَمًّي معني اينست اكر سخني كه سابق شده است از برورد كار تو در بقاء امت تو تا قيامت وحكم بعدم استيصال ايشان در دنيا وقضا ببقا وسلامت ومهلت معين در استيصال مذكور تا نفخ صور نبودي هر آينه ايشان را از جهت كناهاني كه ميكنند وخود را در ورطهٔ عذابي كه مي افكنند عذاب ملازم بودي وانفصال وتاخير نمودي همه همچو قرون ماضيه هلاك مي شدند ودر فنا وزوال مي آمدند فَاصْبِرْ عَلٰي مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ اٰنَاءِ الَّيْلِ فَسَبِّحْ وَاَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰي معني اينست چون دانستي كه هلاك كافران بوقت بر بسته وبمهلتي معين متعلق كشته بس صبر بكن بدانچه درشان تو ميكويند وهلاك تو ميجويند خداي ترا نكاه خواهد داشت ودر جفاء ايشان نخواهد كذاشت خداي را بباكي ياد بكن در ذكر وشكر خداي باش دل را به اندوه ناكرويدن وكفر ورزيدن ايشان مخراش وتواند بود كه از تسبيح صل مراد شود ودر ذكر اين اوقات مذكور اشارت سوي بنج نماز باشد معني چنين بود ونماز بكزار ودل وتن را بنماز مشغول دار بيش از بر آمدن آفتاب يعني نماز فجر وبيش از فرو شدن آفتاب يعني نماز ظهر وعصر ودر ساعات شب يعني نماز شام ونماز خفتن علي الخصوص بكزار در شب افضل اوقات عبادتست كه در خلوت دل از ساير افعال عباداتست نظم
اي لولو كوچه كرد او باش طلب
اين عشوه كه دادست كه فراش طلب
كر روز زدنيا بيش زغوغاء جهان

يعني نماز بامداد ونماز شام ونماز خفتن

زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم فيه ورزق ربك خير وابقى روايت كرده اند روزي بر بيغمبر صلى الله عليه وسلم ميهماني رسيد بيغمبر صلى الله عليه وسلم از جهودي يكصاع جو وام طلبيد جهود مذكور بغير كرو ندا د بيغمبر عليه السلام زره خويش كرو فرستاد بيغمبر عليه الصلوة والسلام را دران معرض ميلي سوي مال در خاطر كذشت براي تنبيه بيغمبر صلى الله عليه وسلم اين آيت نازل كشت معني ابن است ونظر مكما روچشم مدار سوي چيزي كه برخورداري داده ايم بدان اصنافي را از كافران خداوندان آرايش زندكاني دنيا تا بيازماييم يعني تا بيدا كنيم انچه در ايشان ميدانيم وايشان را مفتون ومبتلا كردانيم ورزق بروردكار تو يعني رزقي كه تعيين كرده بروردكار تست روز بروز برسد وقت حاجت مصروف شود يا انچه نصيب كرده است ترا از ثواب آخرت مر ترا و بهتر واعلى است وادوم وابقى است بيت دني آن قدر ندارد كه بر و رشك برند خورند يا وجود وعدمش را غم بيهوده دنيا بيايد و برود و بال و سؤال آن باقي بود شعر

زيادة المرء في دنياه نقصان
وربحه دون محض الخير خسران

وأمر أهلك بالصلوة واصطبر عليها لا نسئلك رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى روايت كرده اند كه روزي بيغمبر عليه السلام والصلوة در خانه در آمد عايشه را رضي الله عنها غمناك ديد از سبب غمناكي او برسيد عايشه كفت چكونه غمناك نباشم ودل خود را باندوه نخراشم سه روز است طعام نداريم وسببي نيست كه دل بدان بكماريم وتو صدقه كسي قبول نميكني وخود را درين ورطه مي افكني اين آيت نازل كشت واين نظم بوده بيوست معني اينست ميل سوي دنيا مكن ونظر در دنيا مكمار اهل خويش يعني اهل بيت خود را نماز بفرما خود را بر نماز بدار فعل تو بر اين حال ديكران را امر بود ودعوت بكار دين باشد بقول وفعل بكار دين بردار و خود را فاعل وداعي بسا از جهت رزق اندوهكين مباش دل خود را بغم واندوه مخراش زيرا كه ما از تو دركاري كه ميفرما منفعتي براي خود نميخواهيم رزق تو واهل تو از حاصل كار تو تعيين نميكنيم چنانچه مالكان مجازي از بندكان خويش منفعت خويش جويند ورزق ايشان از حاصل كار ايشان تعيين كنند بكويند كار بكن بخور و اهل خود را بخوران باقي براي من بيار ونصيب من كردان نه ما نيم كه ترا رزق ميدهيم رنج رزق تو بر تو نمي نهيم از جهت رزق براي چه اندوه ميكني تعلق دل براي چه مي افكني وبعضي از اهل قرابتان مراد دارند وبعضي مراد از اهل همه امت بندارند ودر امر بصلوة تعميم امت اولى تخصيص با اهل بيت وقرابتان

لنفتنهم تاتهم أهلكناهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لنفتنهم فيه ورزق ربك خير وأبقى
تا شبه امتحان نماييم ايشان را در آن و ثواب پروردگار تو بهتر است و پاينده تر

وأمر أهلك بالصلوة واصطبر عليها لا نسئلك
و بفرماي كسان ترا به نماز صبور باش و شكيبايي نماي بر تكليف آن نميخواهيم از تو

رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى وقالوا
روزي دادن تو واهل تو ما روزي ميدهيم ترا و خاتمت حميده مر پرهيزكاري راست و كفتند

لولا يأتينا بآية من ربه أولم تأتهم بينة ما في الصحف
چرا نيامد بما حجتي ودليلي ومعجزه از پروردكار او آيا نيامد بايشان حجتي آنچه در كتب

الأولى ولو أنا أهلكناهم بعذاب من
پيشين است چه قرآن معجزات وآنها نه واكر نه آنستي كه ما هلاك كرديمي ايشان را بعذابي از

قبله لقالوا ربنا لولا أرسلت إلينا رسولا
پيش آنكه پيغمبر فرستيم هر آينه كفتندي اي پروردكار ما چرا نفرستادي سوي ما پيغمبري فرستاده

فنتبع آياتك من قبل أن نذل ونخزى
كه پيروي نموديمي آيتهاي ترا پيش از آنكه ذليل شويم بقتل وهتك در دنيا و فضيحت يابيم بقيامت

قل كل متربص فتربصوا فستعلمون
بكو هر يك از ما و شما چشم دارنده عاقبت اند پس بر حالت مراقبت باشيد بر زود باشد كه بدانيد

من أصحاب الصراط السوي ومن اهتدى
كه كيست اهل طريق مستقيم وكيست موصوف بهدايت

خير خير — مدغما عند الغين وخلف في التنوين
أبقى أبقى — بين بين ورش وأبو عمرو، المحضة حمزة والكسائي
وأمر أهلك — بالنقل ورش
وأمر أهلك — بالسكت خلف في رواية
وأمر بالصلوة — بالابدال ورش وأبو عمرو، بالتغليظ ورش
لا نسئلك — بالنقل في الوقف حمزة
نحن نرزقك — مدغما سوسي
للتقوى للتقوى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي، بين بين ورش وأبو عمرو
يأتينا بآية — بالابدال ورش والسوسي، ثلثة أوجه لورش
تأتهم يأتيهم — بالابدال ورش والسوسي، بالياء نافع وأبو عمرو وحفص
الأولى — بالنقل ثلثة أوجه مع امالتين بين بين ورش، بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الأولى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ولو أنا ولو أنا — بالنقل ورش، بالسكت خلف في روايته

آياتك	ونخزى ونخزي	من أصحاب	من أصحا	الصراط السراط	الصراط	اهتدى	اهتدى
ثلثة أوجه لورش	بالامالة المحضة حمزة والكسائي	امالة بين بين ورش وأبو عمرو	بالنقل ورش	بالسكت خلف في روايته	بالسين قنبل	باشمام الصاد زا يا خلف	بالامالة المحضة حمزة والكسائي، امالة بين بين ورش وأبو عمرو

ملايم نيست مكر آنكه كويند امر بصلوة ومحافظت اوقات وبازداشتن از فوات مناسب اهل بيت واقارب وجيران است در حق همه امت امر بصلوة در هر وقتي بيرون از حد امكان است تخصيص بدين وجه انسب بود تعميم مناسب نباشد وعاقبت حميده واخر كار پسنديده مر تقوى راست كه آن دليل قوي بر ثبات ايمان وهدى است تقوي ثمره خواهد داد ودر فراخي نعمت خواهد كشاد چنانچ جاي ديكر كفت ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب الصبر مفتاح الفرج مصراع بايان شب سيه سپيد است وقالوا لولا يأتينا بآية من ربه معني ابنست كه بر آنچه كافران در شان تو ميكويند وبر آنچه كفته اند چرا نمي آرد آيتي يعني معجزه وعلامتي كه دلالت بر نبوت او كند وشبهه از خاطر ما بيرون افكند معجزه اقتراحي ميطلبند ومعجزاتي كه ظاهر شده وحجتهايي كه همچو ماه روشن آمده اكتفا نميكنند أولم تأتهم بينة ما في الصحف الأولى معني ابنست احاصل نشده است ابر ايشان نيامده است قرآن كه حجت صدق كتابهاء پيشينه

ومصدق صحف ديرينه كدام معجزه از معجزه قرآني بالاتر بود وكدام حجت از حجت فرقاني كوياتر باشد وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا
فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَنَخْزَىٰ معني اينست واكر ثابت شدي بدرستي ما هلاك كرده ايم بعذابي ايشانرا پيش از رسال پيغمبر يا پيش از انزال القران هر اينه ميكفتندي اي پروردكا
ما چرا رسولي نفرستادي بزبان او وبيان او وچرا خبر ندادي پس كه آيات كتاب ترا پس روي ميكرديم ودل براعتقاد بر آن مي آورديم پيش از آنكه كمراه شويم ورسوا كرديم قُلْ كُلٌّ
مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ معني اينست بكواي محمد هر فريقي از مسلمانان وكافران منتظر هلاك ديكري اند پس منتظر باشيد وچشم
بر انتظار كماريد چه زود خواهيد دانست كسانيكه در راه راست رفته اند وكساني كه مهتدي كشته اند يا كوييد زود خواهيد دانست كيانند اصحاب صراط مستقيم
وارباب اهتداء راه دين قويم يعني خواهيد دانست كه اهل هدي زمره ماست يا فرقه شما در فرق ميان فريقين شبهه نخواهد بود ودر معرفت حال هر اشتباهي روي نخواهد نمود سالك چون راه كم كند وخود را در ضلالت افكند هرچند بشتابد راه مقصد نيابد در سرکرداني قدم سير او بنهايت نرسد وچون سالك در راه شتابد بزعم خويش راه مقصد يابد چون در آخر كار بمقصد رسد اهتداء او معلوم شود سالك را منتها مقصود اهتدا است طالب را نهايت مطلوب نيل هدا است چون بنهايت كار بمقصد برسد لاجرم سير او منتهي شود در خاتمه سوره جمله فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَىٰ آورد وسورت را بذكر روز قيامت واصحاب صراط مستقيم وارباب اهتدا سوي دين قويم ختم كرد و بدانكه مقطع اين سورت مقطع حسن است دال بر انتهاء سخن است كه چون علم بمعلومي كه حق است وتحقيق حقي كه محقق است بزمان آينده حواله شود در حالت مقام كلام بدين نما سخن بانتها برسد والله اعلم وفطنه اعظم لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي

سورة الانبياء

سوره انبيا مكي است صد ودوازده آيت است ونزديك بعضي صد ويازده آيت هزار وصد وشصت وهشت كلمه چهار هزار وهشتصد ونود حرف است ربط اين سورت باسورت طه آنست كه ختم سوره طه بوعد دانستن حال راه راست روندكان وراه راست يابندكان است وآن در روز حساب خواهد بود وابتداء اين سورت باخبار از قرب حساب روي نمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

معني اين است نزديك شده است مردمانرا حساب ايشان يا قرب حساب حاصل شده است مر مردمانرا وحال اينست كه ايشان در غفلت اند معرض اند از استعداد براي آن يعني از جهت آن ساختكي نميكنند ودم استعداد آن نمي زنند از ذكر آن روي ميكردانند واز آن اعراض كنند وثابت نميدانند سوال از وقت ورود آيت وزمان صدور اين حكايت تا زمان ما هشتصد وچند سال كذشته هنوز معلوم نيست تا قيامت كي واقع شود ووقوع او تا كي باشد با اين دوري نزديك چكونه بود وخبر از قرب او چه نوع باشد جواب از مهلت قيامت بسيار كذشته اندك مانده وهر چيز كه مهلت او اكثر كذشته واندك مانده نزديك بود باقي اكرچه بذات خويش بسيار بود بر نسبت كذشته اندك باشد جواب ديكر مهلت قيامت چون عند الله مقدر است تا بود بر نسبت انكه نهايت ندارد هرچند بذات خويش بسيار است اندك باشد وهرچند كه دور است نزديك بود و تواند بود اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ بقرينه حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ الي قوله وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ كه بدر آمدن اذا مستقبل شده بمعني مستقبل بود وقرب مذكور بر طريق ونفخ في الصور باشد

حسابهمو وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سورة الانبياء عليهم السلام

لبسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

اقترب للناس حسابهم

نزديك شد مر مردم را وقت حساب ايشان

وهم في غفلة معرضون

وايشان در بيخبري اند اعراض كننده از تامل در آن باب

لا يمسه الا المطهرون

للناس بالامالة المحضة دوري

ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه وهم یلعبون لاهیة قلوبهم معنی اینست نمی آید ایشانرا ذکری از پروردکار ایشان یعنی آیتی از آیات قرآن که محدث است
در تنزیل مکر آنکه آن را بشنوند درین حال که بازی کنند باشند دلهای ایشان در لهو باشد مشغول ببازی بوند واسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم
افتأتون السحر وانتم تبصرون معنی این است ظالمان راز پنهان کردند و کفتند که هست محمد یعنی نیست محمد مکر آدمی همچو شما در قضیه انکار رسالت او کفتند
رسالت را مقصور بر ملك دانستند معجزه را که دلیل رسالت است سحر ساختند و توبیخ افتأتون السحر وانتم تبصرون پرداختند یعنی اقصد میکنید پس می آیید شما بر سحر
کویند می آیید شما بر محمد از جهت سحر و حال اینست که شما می بینید و صورت سحری دانید شك نیست که این سخن باطل میکفتید و در دره بطلان میرفتید

یأتیهم ربهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

مکیة و مایة واثنان عشرة ایة

ما یأتیهم من ذکر من ربهم
نیامد بایشان هیچ بعضی از قرآن از پروردکار ایشان
محدث الا استمعوه وهم
نو در نزول مکر شنیدند آنرا وحال آنکه ایشان
یلعبون لاهیة قلوبهم واسروا النجوی
استهزای کنند بآن حال آنکه بیخبرست دلهای ایشان ونهان کردانیدند راز را

تنزیل من رب العالمین

یأتیهم محدث الا محدث الا استمعوهو النجوی النجوی

بالابدال ورش والسوسی بالنقل ورش بالسکت خلف بالاشباع ابن کثیر فی الوقف حمزة وکسائی بالامالة بین بین ابو عمرو وورش

که سحر بی اتباع اسباب
نبود بی استعدادی و عملی
حاصل نشود و معجزه در مجلس
بی اتباع اسباب حاصل بود و
بی فرصت اکتساب روی
مینمود و نیز سحر ساحری دیکری
را از معارضه مانع نشود و از
آوردن مثل او عاجز نکند و معجزه
همه را از معارضه عاجز میسا
و از آوردن مثل او در عجز می انداخت
لاسیما معجزه قرآنی و آیات
بینات فرقانی که معجزه باقیه
با قیام ساعت خواهد بود و تا
قیامت هرکه دلیل رسالت جوید
برهان قاطع خواهد نمود معجزه
را با سحر چه نسبت باشد و سحر
را با معجزه چه مشابهت بود
قل ربی یعلم القول فی
السماء والارض وهو السمیع
العلیم درین آیه قل و قال
مقروست قل در جواب ما اقول
وقال در جواب ما قال محمد حین
قالوا ذلك مستانفه آمده ربی
یعلم القول مقول
قل یا قال است لام در القول
برای استغراق است ای یعلم
کل قول و این آکدست از ربی
یعلم السر فی السماء والارض
صفت القول است یا حال است
ای القول الواقع فی السماء والارض
او واقعا وجمله وهو السمیع العلیم
تذییل است معنی اینست
بکو مر ایشانرا یا کفت پیغمبر ایشانرا
پروردکار من هر کفتاری را
که واقع است یا در حالت
صو اقع است در آسمان و زمین
میداند و هیچ چیز از وی مخفی
و پوشیده نمی ماند و او شنوا است
شنوا آنچ کویند بشنود دانا
اندیشه پنهان را عالم شود
بل قالوا اضغاث احلام بل
افتریه بل هو شاعر معنی
اینست کفتند آنچه محمد آنرا
می آرد سحرست بلکه خوابهاء
پریشانست بلکه کلام
مفتری است بلکه حاصل بقوت
شعرست یعنی کفتند سحر
میکند مردمانرا در حیرت می
افکند بلکه کفتند آنچ درخواب
می بیند برای رسانیدن به مردمان

کرنند بلکه کفتند ایشان که افترا کرده است نابوده آورده است بلکه کفتند از شاعری است کلماتی مربوط می سازد و کلامی مضبوط می پردازد تخیلات شاعری میکند و در نظام
نظام می افکند از کفته خویش چند بار اعراض کردند و هر باری کفتاری منیع تر آوردند کثرت اعراض و بسیاری اضراب دلیل بر آنست که سخن بی تحقیق میکویند و در راه کمان و حسبان
می پویند کلام ایشان ثبات ندارد و بیان ایشان چیزی از یقین نمی آرد بیت سخن که عزت تحقیق نیست اندروی چو بانك کاو بنزدیك عاقلان خوارست
فلیأتنا بآیة کما ارسل الاولون فاء در فلیأتنا سببیه است لیأتنا امر غایب است نا ضمیر متکلم مفعول اوست بآیة مفعول دوم است کلمه ما موصوله یا موصوفه است

وجملهٔ ارسل الاولون صلهٔ اوست یا صفهٔ اوست معطوف او محذوف است ای کآیة او کالایة التی ارسل المرسلون فاتوابها معنی اینست پس چون بر سخن تو اعتماد نمیشود
ودر کفتار او استواری حاصل نمیکردد پس کو بیارد معجزه که دلالت بر نبوت او کند وصدق دعوی او در دل ما افکند چنانچه فرستاده شده اند فرستادکان پیشین
پس آوردند حجتهاء متین ومعجزهاء یقین ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها افهم یؤمنون من قریة فاعل است مر آمنت را بزیادت من وحذف مضاف ای ما
آمنت اهل قریة جمله اهلکناها صفة است مر قریة فاعاطفه است بر جمله معطوف است بر جمله ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها واستفهام برای انکارست وانکار
راجع است سوی معنی فا ای ما آمنت قریة اهلکناها افیتعقب انتفاء ایمان هولاء ثبوت ایمان کفار مکه وجمله ما آمنت مستانفه است درجواب هل یؤمن

أنتم قبلهم أفهم إليهم كنتم جعلناهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الذين ظلموا هل هذا الا بشر مثلكم أفتأتون
آنان که ستم کردند هیچ هست این مگر آدمی مانند شما ای قبول میکنید

السحر وأنتم تبصرون ۝ قال ربي يعلم القول
جادویی را حال آنکه می بینید شما امارات سحر را کوید پروردکار من میداند هر کفتار را که هست

في السماء والأرض وهو السميع العليم ۝
در آسمان وزمین واو شنواست وداناست

بل قالوا أضغاث أحلام بل افتريه بل هو
نه که کفتند این قرآن شوریدهای خوابهاست نه که بر ساخت محمد آن را نه که او

شاعر فليأتنا بآية كما أرسل الأولون ۝ ما آمنت
کوینده سخنان مخیل است کو بیارد ما معجزه چنانکه فرستاده شدند پیشینیان نکرویدند

قبلهم من قرية أهلكناها أفهم يؤمنون ۝
پیش از ایشان اهل هیچ شهری که هلاک کردیم ما آن را ای پس این کفار عرب با آنکه سیتهنده ترند

وما أرسلنا قبلك الا رجالا نوحي إليهم فسئلوا
ونفرستادیم ما پیش از زمان تو مگر مردانی که وحی فرستادیم سوی ایشان پس بپرسید

أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون ۝ وما جعلناهم
از اهل دانش بکتب منزل براوایل اگر هستید شما که نمی دانید ونکردانیدیم پیغمبر ان را

جسدا لا يأكلون الطعام وما كانوا خالدين ۝
اهل ابدانی که نخورند خورش را ونبودند در دنیا جاودان

ظلموا أفتأتون
بالتغليظ ورش بالابدال ورش والسوسي

السحر قل
بالترقيق ورش غير حفص وحمزة والكسائي

والأرض والأرض
بالنقل ورش سکت خلف وفي رواية خلاد

وهو افتريه هو
قالون وابو عمرو والكسائي بالاشباع ابن كثير

افتريه شاعر
دقيق ورش المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي وبين بين ورش

فليأتنا بآية
بالابدال ورش والسوسي ثلثة اوجه لورش وبالابدال

الأولون
بالنقل ورش

الأولون
سکت خلف وفي رواية خلاد

ما آمنت
ثلثة اوجه لورش

قرية أهلكناها
بالنقل ورش

قرية أهلكناها
بالسکت خلف وفي رواية

يؤمنون
بالابدال ورش والسوسي

رجالا نوحي يوحي يوحي إليهم فسلوا يأكلون
مد غما غير الغنة خلف — انا الذين بن ورش — حمزة والكسائي بالامالة المحضة — ابن كثير بالياء وفتح الحاء — وابو عمرو وقالون وابن عامر وابو بكر — بضم الهاء حمزة — بالنقل مع الحذف ابن كثير والكسائي — بالابدال ورش والسوسي

کفار مکه ای لا یؤمنون
وان ظهرت مقترحاتهم کما لم
یؤمن الذین من قبلهم معنی
اینست ایمان نیاوردند
پیش از کفار مکه اهل دهی
که هلاک کردیم ایشان را از آنکه
ایمان نیاوردند بعد ظهور
معجزاتی که طلب کردند ایس
ایمان آرند کفار مکه اگرچه
ظاهر شود معجزاتی که میجویند
وحاصل شود آنچه میکویند
یعنی ایمان نیارند چنانچه
کذشتکان ایمان نیاوردند
وطاعت نکنند چنانچ ایشان
طاعت نکردند وما ارسلنا
قبلك الا رجالا نوحي اليهم
الا رجالا مستثنی مفرغ
است مفعول ما ارسلنا است
یوحی الیهم صیغه مضارع
معروف برای متکلم جمع
وصیغهٔ مضارع مجهول
برای مذکر غایب خوانند
ومعنی بر حسب آن دو
جملهٔ یوحی
بر هر دو قراءت
صفة است مر رجالا وجمله
وما ارسلنا تا آخر معترضه
است برای رد طعن کفار
در نبوت پیغمبر علیه السلام
باثبات بشریت ونفی ملکیت
وقصر مذکور قصر قلب است
چه قصر کردن ایشان رسالات
را بر ملکیت منزلست منزله
اعتقاد ایشان بر ملکیت رسل
کذشته را بر بشریت قصر کرد
وجملهٔ مذکور بر صورت قصر
قلب آورد معنی اینست
ونفرستاده ایم پیش از تو مگر
مردانی را که وحی کرده می شد
یا وحی میکردیم سوی ایشان
وایشان اناسی بودند نه فرشتکان
بشریت رسالت را منافی نبود
بثبوت بشریت طعن در نبوت
نشود ارسال رسولی از خدا
برای اعلام وانبا سوی قومی
از ملک یا از انس از جنس و یا
از خلاف جنس امکان دارد و
عقل از امتنع نمی پندارد معتبر

در ثبوت آن دلیل معجزه بود وبعد اقامت دلیل صدق ثابت شود فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون معنی اینست از علماء یهود ونصاری که کتاب خدای میخوانند واخبار
کذشتکان میدانند بپرسید اگر شما حال پیغمبران کذشته که همه بشر بودند نمیدانید وما جعلناهم جسدا لا يأكلون الطعام وما كانوا خالدين این معترضه
دیکریست در رد طعنی دیکر که کفار در شان پیغمبر علیه الصلوة والسلام میکردند ودر شان پیغمبر علیه السلام مال هذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق کفتند
ضمیر منصوب در وما جعلناهم مفعول اولست عاید است بر پیغمبران جسدا بارادت جنس یا بتقدیر ذوی جسد مفعول دوم است جمله لا یأکلون صفة اوست یا لا یأکلون
مفعول دوم است جسدا بمعنی ذوی جسد حال است وما کانوا خالدین عطف است بر وما جعلناهم معنی اینست ونکردانیدیم پیغمبران را خداوندان جسد

که طعام نخورند یا کردانیدیم پیغمبرانرا که طعام نخورند در ان حال که خداوندان جسدند و نبوده اند پیغمبران در دنیا جاوید باشندکان ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم ومن نشاء
واهلکنا المسرفین معنی اینست بوده اند کافران در طعن پیغمبران وعیب جوئی ایشان بطعنهاء غیر واقعه وعیبهاء غیر ثابته بعد چندکاه وعده نصرت که با پیغمبران انیست
کرده بودیم ایشانرا راست کردیم و کسانی را که میخواهیم یعنی مومنانرا نجات بخشیدیم واز معرض هلاک کشیدیم ومسرفانرا یعنی کافرانرا هلاک کردانیدیم ودر قعر
دوزخ رسانیدیم لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون معنی اینست هر آینه بدرستی که فرستادیم ما سوی شما کتابی را یعنی قرآنرا
که در آن شرف شماست چه بر کسی که اینچنین کتابی بفرستند شرف او بود وظهور فضل او باشد یا آنکه ازو ذکر دین مراد شود یعنی ذکر حلال وحرام

الیکمو همو اترفتمو مساکنکمو لعلکمو دعویهمو جعلناهمو — قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون
ذکرکموا افلا — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترک بها ورش الصلة معند الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

لقد انزلنا — بالنقل ورش
لقد انزلنا — سکت خلف في روایة
ذکرکم — بالترقیق ورش
کانت ظالمة — بالادغام ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزة والکسائی
ظالمة وق — مدغما غیر الغنة خلف
انشانا — بالابدال سوسی
قوما آخرین — بالتقلیل ثلثة اوجه ورش
قوما آخرین — سکت خلف في روایة
باسنا فهی — بالابدال سوسی — بالاشباع ابن کثیر
تسلون — بالتقلیل الحذف في الوقف حمزة

ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم ومن نشاء
پس راست کفتیم ایشانرا در وعدهٔ نصرت — پس رهانیدیم ایشانرا — وهر کرا خواستیم از مومنان
واهلکنا المسرفین لقد انزلنا الیکم کتابا
وهلاک کردیم از حد درکذرندکانرا — بتحقیق — فرو فرستادیم سوی شما قرآنی
فیه ذکرکم افلا تعقلون وکم قصمنا
که درو شرف شماست وبیان مصالح دین ودنیای شما — ای پس در نمی یابید — وبسا که منکر وستاصل کردیم
من قریة کانت ظالمة وانشانا بعدها قوما آخرین
اهل شهری را که بودند ستمکار برخود — وبدید کردیم پس از هلاک ایشان کروهی دیکران
فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون
پس چون مشاهده کردند شدت عذاب ما ناکهان ایشان از آن دیار بشتاب میکریختند
لا ترکضوا وارجعوا الی ما اترفتم فیه ومساکنکم
کفتند ایشانرا مکریزید — وباز کردید — سوی آنچه متنعم کردانیده شمارا در آن و دیار شما
لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین
تا مکر پرسند از شما خدم وحشم شما آنچه نقاد امر بدان متعلق بود — کفتند ای وای بر ما بدرستی ما بودیم ستمکنندکان برخود
فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا
پس همیشه بود آن ندا ووا ویلاه خواندن ایشان — تا کردانیدیم ایشانرا مانند زرع درووده
خامدین وما خلقنا السماء والارض وما بینهما
بی حس وحرکت — ونیافریدیم ما آسمان — وزمین را وآنچه میانهٔ هر دو واستاوات ومرکبات

دعویهم — بالامالة الحمزة حمزة والکسائی — بالتقلیل بین ابو عمرو وورش في روایة
والارض — بالنقل ورش — سکت خلف في روایة خلاد

میفرمایید چه کنیم ودر چه کار باشیم یا کویند تا سوال کنند از شما مستشیران ورای جویندکان ودر ره صواب پویندکان تدابیر کارها واصلاح کردارها یا کویند تا بخواهند از شما آیندکان
عطاء شمارا خواهندکان تا ایشار ایدهید [illegible] بعضی از ایشان مر بعضی را کویند وبطمع خام راه رهایی جویند در مساکن خویش بوید ودر کار وبار خویش مشغول شوید
آخر از شما طلب کنند دهید واز عذاب برهید قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین معنی اینست کفتند ای وای بر ما بدرستی ما ظالم بودیم بدکرداری وجفاکاری نمودیم بر خویشتن
وسزاوار عذاب شدیم معترف بکفر وعصیان شدند وتوبه وزاری کنند چون در غیر وقت بود سود نکند فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین معنی اینست
پس همیشه بود دعوت مذکور دعوت ایشان تا آنکه کردانیدیم ایشانرا همچو کشت درووده شده همچو آتش فرومرده وما خلقنا السماء والارض وما بینهما لاعبین معنی اینست

وما بازي نيا فريده ايم آسمان وزمين وآنچ كاين است ميان آن وازجه لهو ملايم ما نبود ولعب لايق ما نباشد لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان كنا فاعلين معني اينست واكر بفرض محال ميخواستيم كه محالي موجود كنيم ولهو را يعني زن وفرزند را بكيريم ميكرفتيم هر آينه ازآنچه او را با ما قرب مكانت بود ولايق عظمت وجلال ما باشد چون حور با لطافت مويد وولدان با لطافت مخلد درين شان چه ملايم بود كه بعالم سفلي پردازيم وزن وفرزند از جوهر خاك سازيم كه ايشان عن قريب بميرند وبزودي فنا وزوال پذيرند اكر ما كننده اين كاري بوديم زن وفرزند از نوع اعلي اختيار ميكرديم وبر تقدير آن نافيه معني چنين آيد نه ايم ما كننده اين كار بل نقذف بالحق علي الباطل فيدمغه معني اينست لعب را نمايد وباطل از ما روي نمايد بلكه ما حق را بر باطل مي افكنيم يعني حق بر باطل ميزنيم پس حق بصلابت وسختي مي رسد ودماغ باطل را مي شكند واين كنايت است از ازالت وآفت يعني حق باطل را زايل ميكرداند وبفنا وزوال مي رساند ودرين هر دو جمله استعارتست حق را بجسمي درست استوار كران تشبيه ميكند وقذف را بر وجه تخييل متعلق او ميكرداند وباطل را بجسمي ضعيف سبك مشتبه مي سازد وبراي او دماغي وشكستن دماغي بر وجه تخييل اثبات ميكند واين هر دو جمله را از غالب آمدن وثابت ماندن حق ومغلوب شدن وزايل كشتن باطل كنايت ميدارد ومعني مكني عنه را بدين عبارت مي آرد فاذا هو زاهق ولكم الويل مما تصفون معني اينست پس ناكاه آنچ باطل زايل است رونده است محو شونده است ومر شما راست عذاب شديد وعقاب مديد از سبب صفت كردن شما خدا را بصفات ناسزا وكلمات ناشي از هوا بصفت كردن احد صمد باتخاذ زوجه وولد وبصفت كردن قرآن بسحر بودن ... او سحر وناشي از قوت شعر وبصفت كردن حضرت مصطفي بكهانت وكذب وافترا وله من في السموات والارض ومن عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحسرون معني اينست ومر خداي راست وملك خدا يقين است هر كه در آسمان وزمين است وكساني كه نزد خدا اند از فرشتكان بقرب مكانت نه قرب مكان از عبادت خداي تكبر نميكنند وماند ه نمي شوند واز پرستش ملول نميكردند او را از طعن طاعنان چه التفات بود وبيغامبر او را بتصديق ايشان چه حاجت باشد يسبحون الليل والنهار لا يفترون معني اينست مر او را فرشتكان تسبيح ميكويند يعني همه شب وهمه روز بپاكي ياد ميكنند درين حال كه فتور نمي پذيرند وسستي نميكيرند ام اتخذوا الهة من الارض هم ينشرون معني اينست طعن در نبوت كردند يا خود شرك آوردند آلهه از زمين كرفتند در ره ايشان رفتند ايشان را بر صفت نشر اموات واحياء موتي دانستند واين معني ايشان را نمي بايست ونمي شايست لو كان فيهما الهة الا الله معني اينست نبايد كه آلهه غير خداي بكيرند ونشايد كه با او شريكي در پرستش بيد برند چه اكر در آسمان وزمين آلهه غير خداي بودي ميان ايشان تمانع روي نمودي هر آينه آسمان وزمين خراب شدي واز بن انتظامي كه دارد بيرون آمدي مصراع غوغا بود دو پادشه اندر ولايتي فسبحان الله رب العرش عما يصفون معني اينست بپاكي ياد ميكنم خداي را كه قديم است پروردكار عرش عظيم است از آنچه صفت ميكنند كافران واو را بدان از نسبت شركا وانداد واتخاذ زوجه واولاد لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون

هو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لاعبين لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه

حال آنكه نه حكيم بوديم اكر خواستيمي ما كه كيريم آنرا كه مشتمل بر حكمتي هر آينه كرفتيمي آنرا

من لدنا ان كنا فاعلين بل نقذف بالحق

از نزد قدرت ما اكر بوديمي كننده چنان كار نه كه مستعلي ميكردانيم حكمت وصواب را

علي الباطل فيدمغه فاذا هو زاهق ولكم

بر عبث وقبيح پس ميرساند زخم را بدماغ آن پس ناكهان باطل ناچيز شونده است ومر شما راست

الويل مما تصفون وله من في السموات والارض

عقوبت از آنچه صفت ميكنيد خدا را بآن ناسزا ومر او راست هركه در آسمانها وزمين است

ومن عنده لا يستكبرون عن عبادته ولا

وآنان كه مقربان حضرت او اند تكبر نمي نمايند از عبادت وخدمت او ونه

يستحسرون يسبحون الليل والنهار لا يفترون

رنجه مي شمرند خود را در آن باب تسبيح ميكويند در شب ودر روز هيچ ساكن نميشوند

ام اتخذوا الهة من الارض هم ينشرون

فرا كرفتند خدايان از اجرام زمين كه ايشان زنده كردانند اموات را

لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا فسبحان

اكر باشد در آسمان وزمين خدايان بجز معبود بنا هر آينه بر وجه نكو نباشد پس پاكا

الله رب العرش عما يصفون لا يسئل

خداي تعالي پروردكار عرش از آنچه صفت ميكنند اين كفار نه پرسند

لو اردنا

بالنقل ورش

لو اردنا

بالسكت خلف في رواية

لاتخذناهو

بالاشباع ابن كثير

بل نقذف

بالادغام كسايي

والارض

بالنقل ورش

والارض

بالسكت خلف وفي رواية خلاد

يستكبرون

بالترقيق ورش

يستحسرون

بالترقيق ورش

الهة من الارض

ثلثة اوجه لورش بالنقل

من الارض

سكت خلف وفي رواية خلاد

ينشرون

بالترقيق ورش

الهة الا الله

بالنقل مع ثلثة اوجه لورش

الهة الا الله

سكت خلف في رواية

لا يسئل

بالنقل مع الحذف في الوقف حمزة

الهه

بالامالة في الوقف كسائي

اين آيت تعليل مضمون كلام سابق است چه از كلام سابق مفهوم شد غير الله ليس باله وليس له شركاء فعلله بقوله لا يسئل عما يفعل وهم يسئلون وجمله وهم يسئلون حال است يا عطف است معني اينست خداي پرسيده نشود از آنچ بكند وبندكان از هر چه كنند پرسيده شوند چه كرديد وچرا كرديد وجريمه چرا آورديد

بعضی گویند هم راجع بر بندگانیست که بعضی مردمان ایشان را معبود ساخته اند و بپرستش ایشان پرداخته اند چون عیسی و فریشتگان و بعضی جنیان مسلمانان معبودان بعضی جنیان
ایشان بداخ کند مسئول باشند و کسی که مسئول باشد اله نبود با خدای عزّ و جلّ مجال چون و چرا کرا است و در فعل او و مقام برسیدن کجاست چون از پادشاه مجازی نمیتوان
برسید و در عمل او و بیان سبب و غرض نمیتوان جست بیش پادشاه حقیقی که یفعل ما یشاء و فعّال لما یرید صفت اوست چونه و چرا چگونه توان گفت پرسش از سبب و غرض
چه نوع توان کرد در معرض اعتراض چگونه توان آورد ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم ام اتخذوا من دونه آلهة تاکیدست مر ام اتخذوا آلهة من الارض
هم ینشرون قل در جواب ما اقول لهم حین اتخذوا من دونه آلهة مستانفه است هاتوا برهانکم مقول قل است معنی اینست یا خود گرفته اند ان غیر خدای الهه را بگو ای محمد بیارید حجت خویش را اگر هستید شما راست گویان حق و صدق جویان هذا ذکر من معي وذکر من قبلي بل اکثرهم لا یعلمون الحق فهم معرضون معنی این است آن یعنی قرآن پندست مر کسانی را که با من اند و پندست مر امتانی را که بیش از من بوده اند بلکه بیشتر مردمان از امتان من و پیشینیان از اهل دانش نه اند حق را نه می دانند یا گویند نادان بودن ایشان باید بودن قرآن حق است درست است ثابت است صدق آن پس چون ایشان نادانند قرآن الحق نمیدانند از قرآن اعراض میکنند سوال قرآن بیشینیان را که گذشته اند و از جهان رفته اند چگونه پند شود و مردگان را چگونه نصیحت بود جواب پند گذشتگان بر تقدیر بودن ایشان درین زمان و بر فرض شنودن آیات قرآن بود و اگر ذکر مذکور بمعنی شرف دارند سوال وارد نشود چه قرآن شرف حاضرانست به اعتبار آنکه نازل بر ایشانست و باعتبار این که متضمن قصهاء گذشتگانست شرف گذشتگانست یا گویند مضمون آن به پند حاضرانست پند گذشتگان نیز بود و ایشان را صلاح و فلاح باتباع مضمون او روی می نمود وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحي الیه انه لا اله الا انا فاعبدون معنی اینست و بیش از تو هیچ رسولی را نفرستاده ایم مگر آنکه بسوی او وحی کرده شده است یا او وحی کرده ایم بدرستی شان

وهمو اکثرهمو فهمو وهمو ایدیهمو خلفهمو وهمو قرا ابن کثیر بالصلة في روایة قالون

یسلون بالنقل مع الحذف في الوقف حمزة
الهة معی ثلثة اوجه لورد غیر حفص
وذکر بل اکثرهم بالترقیق ورش بالنقل ورش
بل اکثرهم بالسکت خلف في روایة
رسول الا رسولا بالنقل ورش بالسکت خلف في روایة
یوحی نوحی بضم الیاء وفتح الحاء غیر ورش وحفص وحمزة وکسائی والامالة بین بین ورش خلف عنه
الیهی یعلم ما بالاشباع ابن کثیر مدغما سوسی
ارتضی بالامالة المحضة حمزة والکسائی
ارتضی امال بین بین ورش في روایة

عما یفعل وهم یسئلون ● ام اتخذوا من دونه
از آنچه کند چنانکه طریق رعیا بود با ملوک وایشان پرسیده شوند از اقوال وافعال ایشان یا نه که بخدایی گرفتند از جز او

آلهة قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معي
خدایانی بگو بیارید حجت شمارا این وحی که واردست در باب توحید موعظت آنکسانست کاز امت منست

وذکر من قبلي بل اکثرهم لا یعلمون الحق
وموعظت پیش از من بوده نه که بیشتر ایشان نمیدانند حق را که چون توحید

فهم معرضون ● وما ارسلنا من قبلك من
پس ایشان اعراض کننده اند از اعتبار واستدلال آن از عقل ونقل ونفرستادیم ما پیش از تو هیچ

رسول الا نوحي الیه انه لا اله الا انا فاعبدون ●
پیغمبری فرستاده مگر وحی کردیم بسوی او که کار آنست که نیست هیچ معبود حق جز من پس بپرستید مرا

وقالوا اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مکرمون ●
وگفتند فرا گرفت خدای بخشاینده فرزندی پاکا ومنزها او نه که فریشتگان بندگانی اند مخصوص باکرام وتقویت

لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون ● یعلم
متسابق نمیشوند او را هیچ گفتاری وایشان بفرمان او کار میکنند میداند

ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا
آنرا که متقدم است از احوال ایشان وآنچه متاخرست وشفاعت وخواهش نکنند فریشتگان مگر

لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون ●
برای آنکس که خدای تعالی وایشان از ترس جلال او خائف اند

سابق بر قول او نشوند و ایشان بامر و فرمان خدای عمل کنند و خود را در خود رای بیفکنند چنانچه تابع قول خدا اند در گفتار تابع اند قول او را در کردار
یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم معنی این است میداند خدای آنچه میان دستهای ایشان است یعنی آنچه بیش ایشانست از اعمال گذشته و آنچه پس
ایشانست از اعمال آینده ولا یشفعون الا لمن ارتضی معنی این است شفاعت نکنند فریشتگان مگر برای کسی که خشنودست خدا ازو
و راضی باشد بشفاعت ایشان برای او وهم من خشیته مشفقون معنی این است و از ترس خدای تعالی فریشتگان مشفقاشد یعنی ترسندگان

اینست نیست معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق مگر من پس مرا بپرستید و توحید ورزید وقالوا اتخذ الرحمن ولدا روایت کرده اند که بنی خزاعه قایل شدند بدین که فریشتگان
فرزندان خدای تعالی اند بر متابعت آنمی باشند این آیت برای رد قول ایشان نازل گشت معنی این است و گفتند کافران گرفته است رحمن فریشتگان را فرزندان
این سخن از اشراك بدتر بود و از اتخاذ انداد با لات باشد چه اشراك قایل شدن بشرکت در کمال است و اتخاذ ولد قایل شدن بنقصان جلال است سبحانه معنی این است
خدا را پاکی یاد میکنم و نزاهت وی از همه نقایص قایل میشوم بل عباد مکرمون معنی این است بلکه فریشتگان که کافران ایشانرا فرزند خدای میگویند
بندگان مکرم اند مخلوقان معظم اند لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون معنی این است سابق نمیشوند خدای را بگفتار یعنی گفتار ایشان تابع قول خدا بود

وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ معنی اینست وهرکه بکوید از فریشتکان بدرستی از غیر خدای من الهم پس آنکه کویند
رادوزخ جزادهیم همچنین جزا دهیم ظالمانرا وسزا کنیم ستمکارانرا أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا معنی اینست آکافران نشنیده اند
وندانسته اند بدرستی بوده است جماعت آسمانها و زمینها یکدیکر پیوسته وتو بر تو نشسته ومیان آسمان و زمین هوایی فاصل نبود ومیان ایشان فرجه نمی نمود پس این
هر دو از یکدیکر جدا کردیم ومیان ایشان فرجه بیدا آوردیم وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ معنی اینست هرچیزی را که زنده است از آب زنده کردانیده ایم
وبصفت احیا رسانیده ایم بعد آن که این معنی یقین دارند نشاید که آشکار کنند پس ایمان نیارند وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ معنی اینست وکردانیدیم در زمین کوههای راسخهٔ ثابته را از جهة کراهت این که زمین بجنبد ومردمانرا بجنباند یا از جهت ارادت این که نجنبد ومردمانرا مضطرب نکرداند وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ معنی اینست وکردانیدیم در زمین یا در کوهها راهها را در حالت که راهها فراخ است تا از شهری بشهری واز ملکی بملکی واز اقلیمی باقلیمی راه یابند بانحف وظرف ونعم واقمشه هر طرف از ین جانب بدان جانب واز آن سمت درین سمت بشتابند وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ وجعلنا عطف است بر جعلنا سابقه السما مفعول اولست سقفا مفعول دوم است واکر جعلنا بمعنی خلقنا باشد سقفا محفوظا حال بود وجمله وهم عن آیاتها معرضون حالست از السماء که مفعول جعلنا رابط ضمیر آیاتهاست وعن آیاتها متعلق معرضون آمده از جهة رعایت فاصله مقدم شده معنی اینست وکردانیدیم آسمانرا سقفی محفوظ از شیاطین یا محفوظ از افتادن بر زمین چنانچ کفت وحفظناها من کل شیطان رجیم ویمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه وحال اینست که کافران از آیات آسمان وعلامات قدرت

بِهِمْ لَعَلَّهُمْ وَهُمْ وَهُمْ — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
مِنْهُمْ إِنِّي — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِ فَذَٰلِكَ
وهرکه کوید از ملایکه بدرستی من خدایم جز معبود بحق پس آنکس که
نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ أَوَلَمْ
جزا دهیم اورا دوزخ همچنان جزای دهیم ستمکارانرا اهل شرک واهل ظلم را آیا نه
يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا
دیدند آنانکه کافر شدند که آسمانها یعنی ابرها وزمین بودند
رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ
صلب ومصمت پس کشاده کردانیدیم آنهارا بانزال المطر واخراج نبات وبدید کردیم از آب هر چیزی نامیه را چون حیوان
أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ
ای پس نمیکروند وبدید کردیم در زمین کوههای ثابت استوار برای آنکه نجنباند
بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ
زمین ایشانرا وبدید کردیم درآن زمین یا کوهها حالا آنکه کشاده اند راهها را تا مکر ایشان راه یابند بمصالح
وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا
وکردانیدیم آسمانرا سقف خانه مرتفع از سطح زمین مانند نگاه داشته از وقوع بر زمین یا از استراق سمع شیاطین وایشان از اعاجیب هیأت وحرکات
مُعْرِضُونَ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ
اعراض کنندگان اند واو آن معبودیست که آفرید شب را وروز را
وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ
وآفتاب را وماه را هریک از آفتاب وماه در آسمانی سیر میکنند

ركوع

مِنْهُمْ إِنِّي — بالسكت خلف في رواية
إِنِّي نَجْزِيهِ — بفتح الياء نافع وابو عمرو واشبع ابن كثير
أَلَمْ يَرَ الَّذِينَ — بغير الواو ابن كثير
وَالْأَرْضَ — بالنقل ورش
وَالْأَرْضَ — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
شَيْءٍ — بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
يُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
فِي الْأَرْضِ — بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
عَنْ آيَاتِهَا — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
عَنْ آيَاتِهَا — سكت خلف في رواية
وَهُوَ فَلَكٍ يَسْبَحُونَ — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسايي
مدعنا غير الغنة خلف

یا بقوت باد وموج ومانند آن سمتی دیکر آرد سوال جسم را یکزمان دو حرکت مختلف نبود وذ یک آوان بدو ضد موصوف نشود جواب امتناع اجتماع میان دو حرکت قصدی است اما اجتماع میان دو حرکت یکی قصدی یا طبیعی بود ودوم قسری وجبری باشد ممتنع نبود چنانچ مورچه بر آسیا بر غیر سمت

خدای که در آن است اعراض کننده واز اندیشه وتامل در آن روی کردانیده اند وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ معنی اینست
وخدای آفریدکاریست آنکه شب وروز وآفتاب وماهتاب را آفرید ودر آسمان علامات قدرت وامارات فطرت روشن ومبرهن کردانید همه سیارات وکواکب یعنی آفتاب وماهتاب
وسایر نجوم ثوابت در فلکی عظیم وموضعی فخیم اشنا می کنند یعنی حرکتی همچو حرکت اشنا کردن دارند حرکت قسری وطبیعی بجا می آرند یعنی کواکب دو حرکت دارند طبیعی بسوی
شرق وحرکت قسری بتبع فلک که متحرک بحرکت سوی غربست دارند چنانکه اشنا کننده حرکت قصدی بسوی جانبی که قصد کرده است دارد وحرکت قسری بروانی آب

آسیا رود و حرکت کواکب ازین قبیل است صحت او راهیچ سبیل است وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ روایت کرده اند که بعضی از کفار میکفتند که محمد خواهد مرد و کار خویش با خویش خواهد برد به مردن پیغمبر علیه السلام شماتت میکردند و بدین شماتت در اندوه دل خویش تسلیه می آوردند این آیت برای رد شماتت ایشان وارد کشت و شماتت ایشان بردّ پیوست که مرک بلاء عام و ابتلاء همه اقوام است بر قضیه البلیة اذا عمّت طابت در مرک جای شماتت نبود و سبب شادی دشمن نباشد و بعضی روایت کرده اند که بعضی مسلمانان کمان می بردند پیغمبر را علیه السلام موت نخواهد بود و چون شرع او تا قیامت است بقای او تا قیامت روی خواهد نمود این آیت برای تنبیه ایشان آمده و برای رد این کمان وارد شده معنی اینست و نکردانیده ایم برای هیچ بشری که پیش از تو بودند جاویدی و حیوة ابدی و عمر سرمد یعنی همه مردند و جان به ملک الموت سپردند و از جهان رفتند موصوف بصفت قبلیت و سبقت کشتند أیس از موت تو ایشان یعنی کافران جاویدی خواهند بود و ایشان را خلود روی خواهد نمود یعنی چنانچ تو خواهی مرد ایشان نیز خواهند مرد و جان بملک الموت خواهند سپرد چون ایشان را بعد موت تو خلود نیست خواهش موت تو ایشان را بی معنی است كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ معنی اینست هر نفسی چشنده تلخی مرک است مکر کسی را که خدای خواهد چون حمله عرش و خزنه جنان و زبانیه نیران ایشان را موت نرسد و بیازماییم شما را آزمودنی بشر و خیر یعنی بفقر و غنا و مرض و شفا و دشواری و آسانی و کرانی و ارزانی و مخافت و امان و تعلق و فراغ و مانند آن تا پیدا کنیم در شما آنچ میدانیم از صبر بر بلا و شکر بر نعما و رضا بقضا یا شکوی از بلوی و سوی حساب کاه ما باز خواهید کشت یا کویند باز کردانیده خواهید شد و حال هر یکی بظهور خواهد پیوست وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ معنی اینست و چون می بینند ترا ارباب کفر نمیکیرند ترا مکر محل استهزا و سخر میکویند این آنست که ذکر میکند الهه شما را بعیب و نقصان و کافران مذکور

فع

ي

ن

في

ي

ر

بَلَوْكُمُو هُمُو هُمُو كُنْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون سَأُرِيكُمُو آيَاتِي قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مُتَّ فتنه بضم الميم ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر بالامالة الكسائي

رَاكَ رَآكَ حمزه وكسائي وابو ابو عمرو وسوسي وابن ذكوان

انْ يَتَّخِذُونَكَ مد عما غير الغنة خلف

هُزْؤًا هُزُؤًا نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسائي وابو بكر في الوصل حمزة

هُزًا هُزُوًا بالنقل في الوقف بالابدال حمزة

آلِهَتَكُمُ الانسان ثلثة اوجه لورش بالنقل ورش

الانسان سكت خلف وفي رواية خلاد

سَأُورِيكُمْ آيَاتِي كالواو في الوقف حمزة

سَأُرِيكُمْ آيَاتِي بالسكت خلف في رواية

آيَاتِي ثلثة اوجه لورش

مَتَى بالامالة المحضة حمزه والكسائي

مَتَى اما الدين بين ورش في رواية

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ ط أَفَإِنْ مِتَّ

و تقدیر نکردیم هیچ آدمی را پیش از زمان تو جاویدی در دنیا ای پس اکر مفارقت کنی از دنیا

فَهُمُ الْخَالِدُونَ ۝ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ط

پس ایشان جاوید مانده کانند هر تنی چشنده المر مفارقت روح است از بدن

۝ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً ط وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ

و می آزماییم شما را یعنی صورت آزمایش مینماییم ببدی و نیکی بجهت خبر امتحانی و با سوی جزای ما باز کردانند شما را

وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا

و چون بینند ترا آنان که کافر شدند فرا نکیرند ترا مکر

هُزُوًا ط أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ ج وَهُمْ بِذِكْرِ

محل فسوس کویندای نیست آنکه بدی یاد میکند خدایان شما را و ایشان بسبب یاد کردن

الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ ۝ خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ

خدای بخشاینده نه بر وجه شایسته ایشان کافر اند آفریده شد جنس آدمی از

عَجَلٍ ط سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ۝

شتاب زود باشد که نمایم شما را نشانهای عذاب من پس شتاب منمایید مرا

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

و میکویند کدام وقت خواهد بود این وعده عذاب اکر هستید شما راست کویان

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ

اکر دانستندی آنان که کافر شدند آن وقت را که باز نتوانند داشت

ملازم اوست غیر منفک از وست چنانستی که سرشت او از شتابی است و طبیعت او از هستکی آبی است زود باشد که بنماییم شما را آیات و علامات قدرت در دنیا و آخرت از انواع انتقام و اصناف عقوبت و ایلام یا مراد از آیات مذکوره آثار هلاک قرون کذشته بود و علامات خرابی شهرها خراب کشته باشد و تواند بود که از آیات مذکوره ادله توحید و صدق رسول از موجبات افکار و مستوجبات عقول مراد باشد بر ین وجه معنی کلام چنین بود زود باشد که بنماییم جلایل دلایل توحید و جزایل براهین صدق رسول از مثبتات فکر و موجبات عقول تا بوحدانیت خدا و صدق رسالت

بذکر رحمن یعنی بدایع رحمن را ذکر باید کرد ثناء او در دل و زبان باید آورد کافر اند و تحقق و ثبوت آن را منکر اند و تواند بود که از ذکر مذکور ذکری فرستاده رحمن یعنی قرآن مراد بود و مراد از کفر بدان انکار آن باشد خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ روایت کرده اند چون روح در قالب آدم علیه السلام در آمد اعضاء علوی او بزندکانی در آمد هنوز روح در اعضاء سفلی نرسیده بود که او در نشستن شتابی نمود چون دید که اثر روح در اعضاء سفلی نرسیده و هنوز روح تمام تن او را نرسیده بود کانی نه سانیده دل بر شتابی آورد یا رب استعجل بخلقی دعا کرد آن از آدم علیه السلام عجلت بود از ین جهت او را صفت خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ روی نمود و بعضی کویند معهود نضر بن حارث است که در طلب عذاب استعجال نمود و ورود این آیت در شان او بود معنی اینست آفریده شده است آدمی از شتابی یعنی شتابی

مصطفی ایمان آرند و اصناف کفر چون استبعاد مواعید و استعجال الخوف وعید بکذارید چون چنین بدانید استعجال العذاب مکنید عذاب را بشتابی مجویید کی بی شبهه آمدنی است والبته
واقع شدنی است وایشان وعده عذاب را صدق نمیداشتند بر وجه استبطا متی هذا الوعد ان کنتم صادقین میکویند یعنی وفاء این وعده کی خواهد بود و حصول وی کی روی
خواهد نمود بیا رید آنچ می کویید اکر شما راست کویانید لو یعلم الذین کفروا حین لایکفون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم ینصرون جواب لو
محذوف است ای لو لم تعلم الکافرون الوقت الذي یستعجلونه لقولهم متی هذا الوعد وهو حین لا یکفون ای وذلک حین لا یکفون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم

ظهورهمو همو تأتیهمو فتبهتهمو همو منهمو یکلؤکمو همو ربهمو
تمنعهمو انفسهمو همو آباءهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ
از روهای خود آتش را ونه از پشتهای خویش ونه ایشان
يُنْصَرُونَ بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
یاری داده شوند نه که آمد بایشان ناکهان پس مغلوب کرداند ایشانرا پس نتوانند کرد
رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ
دفع آن ونه ایشان مهلت داده شوند وبحقیقت فسوس کرده شد بپیغمبری فرستاده
مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا
که بیش از زمان تو بودند پس فرود آمد بآنان که افسوس میداشتند از ایشان جزا آنچه بودند
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ
که بدان افسوس میداشتند بکو کدام کس نکاه میدارد شمارا بشب
وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ
وروز از عذاب خدای بخشاینده نه که ایشان از یاد کردن پروردکار ایشان
مُعْرِضُونَ أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا
روی کردانیده اند نه که ایشانراست خدایانی که باز دارد از ایشان عذاب جز ما
لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ
نتوانند یاری دادن در کار خود ونه ایشان از ما مصحوب اند بنصرت
بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ
نه که برخورداری دادیم ایشانرا وپدران ایشانرا تا دراز شد برایشان مدت حیوة

من یکلؤکم والنهار ذکر ربهم ام لهم آلهة لایستطیعون نصر
مدغما غیر الغنة خلف · المحضة ابو عمرو ودوري · وبین بین ورش في روایة · مدغما سوسي · بالسکت خلف في روایة · مدغما سوسي

وآباءهم ثلثة اوجه لورش · حتی طال بالتغلیظ ورش · علیهم بضم الهاء والمیم حمزه وکسائي · علیهم بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
جزاء آنچ بدان استهزا میکردند بیش آمد و بر کد شتکان قیاس میکنند وخود را در ورطه عذاب نمیدانند قل من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن معنی این است
کفار زمانه تو با ستهزا بیش می آیند وصورت سخریه می نمایند بکو ایشانرا ای محمد اکر خدای جل وعلا این جریمه شما را در مواخذه آرد کیست که شما را از عذاب رحمن وقهر کردکار
مهربان نکاه دارد شب که شما در خوابید یا در روز که در تدبیر معاش می شتابید این سخن ایشانرا بر وجه تهدید بکو واز ایشان باز ماندن ازین جریمه بجو در محل ذکر عذاب

ینصرون لما کانوا بتلک الصفة تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی بایلاء حرف نفي مفید تخصیص نفي بمسند الیه است یعنی انتفاء نصرت نامری مخصوص بکافران بود ومسلمانان کناه کار را ناصران وشفیعان باشند که در حق ایشان نصرت وشفاعت کنند وجمله ولا هم ینصرون عطف است بر جمله لا یکفون عن وجوههم النار وجمله شرطیه یعنی لو یعلم الذین تا آخر ... معترضه ... بیان ... کافران وصدور استعجال عذاب بجهل ودانستن حال خویش در اصابت عذاب نیران ویعلم بمعنی ماضی است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت قطعیه علم مذکورست معنی اینست اکر میدانستند کافران هنکامی را که آتش بدیشان رسد وعذاب نار واقع شود آتش را از رویهای خویش وپشتهای خویش یعنی از بیش وبس باز نتوانند داشت وهم ایشانند که یاری کرده نشوند وهیچ کسی دل بر حیات ونصرت ایشان نتواند کماشت هر آینه نمی بودند بدان صفت بل تأتیهم بغتة فتبهتهم فلا یستطیعون ردها ولا هم ینظرون معنی اینست نه چنین است که قیام قیامت مستبعدست بلکه بیکبارکی خواهد رسید وایشانرا مبهوت ومتحیر خواهد کردانید پس نخواهند توانست که آنرا رد کنند واز خویش دور افکنند وهم ایشانند که مهلت داده نشوند وبیاری دادن کسی دمی از عذاب فرصت نیابند ولقد استهزئ برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزؤن معنی اینست وبسو کند یاد میکنم هر آینه بدرستی پیغمبرانی که بیش از تو بوده اند استهزا کرده شد پس استهزا کنندکانرا

أم لهم آلهة قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر
عن وجوههم مدغما غیر الغنة خلف
وجوههم بکسر المیم ابو عمرو
وجوههم بضم المیم حمزه والکسائي
رکوع
بل تأتیهم بالادغام حمزه وکسائي وهشام
بل تاتیهم بالابدال ورش والسوسي
ولقد استهزئ بضم الدال نافع وابن کثیر وابن عامر وکسائي
سخروا بالترقیق ورش
یستهزون بالتسهیل حمزة في الوقف
یستهزیون بالابدال حمزة في الوقف
یستهزون بالحذف حمزة

ذکر رحمن اشارت بر فظاعت جرم است وبیان این که کناه در غایت عظیم است بمثابهٔ که رحمن نیز عذاب کند واز مهربان آثار قهر واقع شود بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ
معنی آنست نه چنین است که ایشان خدایرا یاد کنند بلکه از ذکر پروردکار خویش معرض شده اند أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا
يُصْحَبُونَ معنی آنست اعراض ایشان از ذکر پروردکار مبنی بر چیست وبر اعتماد کیست یا خود کرفته اند ایشان آلهه را از غیر ما که باز دارد ایشانرا از عذاب ما نتوانند ایشان یاری
دادن نفسهای خویش را در باز داشتن زخم وتراش از دست وتیشه سنگ تراش واز تبر شکستن وکلند بر کندن ونه ایشان یعنی کافران که نمیکروند از عذاب ما نکاه داشته شوند
بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ نه چنین است بلکه ایشانرا برخورداری داده ایم ودرهای راحت ونعمت بر ایشان کشاده ایم تا آنکه دراز شده

أَنذِرُكُمْ مَسَّتْهُمُو رَبُّهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ط

ای پس نمی بینند که بدرستی ما می آییم بارادت وقدرت بزمین کفر کم میکردانیم آنرا از کنارهای آن

أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ۝ قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ صلے وَلَا

ای پس ایشان غلبه کنندکانند بکو بدرستی بیم می نمایم شما را بوحی ونه

يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ ۝ وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ

شنوند آنها که کرانند خواندن را چون بیم کرده شوند وهرآینه اکر رسد بایشان

نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا

اثری اندك از عذاب پروردکار تو هرآینه کویند ای وای ما بدرستی ما هستیم

ظَالِمِينَ ۝ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ

ستمکاران وحاضر کردانیم ترازوهای باعدالت را برای روز قیامت

فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا ط وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ

پس ستم کرده نشود هیچ تنی چیزی از ستم واکر باشد بوزن یکدانه

مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا ط وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ۝

از سپندان خرد حاضر آریم آن حبه را وبسنده ایم ما شمار کنندکان

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً

وبحقیقت دادیم موسی را وهرون را توریت که فارق بود میان حق وباطل وروشنی بدلایل

وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ ۝ لا الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ

وپندی وموعظتی مر پرهیزکاران را آنان که می ترسیدند از پروردکار ایشان

أَنَّا نَأْتِي — بالابدال ورش والسوسي
الْأَرْضَ — بالنقل ورش
الْأَرْضَ — سكت خلف وفي رواية خلاد
مِنْ أَطْرَافِهَا — بالنقل ورش
مِنْ أَطْرَافِهَا — بالسكت خلف في رواية
قُلِ انَّمَا قُلْ إِنَّمَا — بالنقل ورش، سكت خلف في رواية
أُنذِرْكُمْ — بالترقيق ورش
تُسْمِعُ الصُّمَّ — بالتاء المضمومة وكسر الميم ونصب الصم ابن عامر
الدُّعَاءَ إِذَا — بالتسهيل في الوقف حمزة وهشام
الدُّعَاءَ يِذَا — كالياء في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
شَيَّا شَيْئًا — بالنقل في الوقف حمزة، بالادغام في الوقف حمزة

شَيَّا وَ مِثْقَالُ خَرْدَلٍ اتَيْنَا وَكَفِي وَلَقَدْ اتَيْنَا وَلَقَد آتَيْنَا
مدغما غير الغنة خلف — بضم اللام نافع — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — سكت خلف في رواية — حمزة والكسائي وبين بين ورش
مُوسَى مُوسِي وَضِئَاءً وَضِيَاءً وَ ذِكْرًا
بالهمز مكان الياء قنبل — مدغما غير الغنة خلف — بالترقيق ورش

برایشان عمر وافزوده برای ایشان انواع جاه وقدر ودر جهان زندکانی دراز یافتند وهمه عمر در روح وراحت یافتند مغرور کشتند ودل بر عافیت ورفاهیت که یافتند بستند وکفتند کسی از ما صورت عذاب ندید وبیشتر نیز کار ما بسلامت وعافیت خواهد انجامید بدین سبب از عذاب نترسیدند واستبعاد واستعجال کزیدند أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ معنی اینست آیا نمی نکرند پس نمی بینند بدرستی می آید امر ما در زمین کافران درین حال که کم میکنیم زمین ایشان ومی افزاییم زمین مسلمانان بفتح ایشان شهر کفار را وغالب آمدن مسلمانان بران واین علامت مغلوب شدن کافرانست چون اینچنین معاینه کنند ایس ایشان غالب آیند یعنی در عقب این معنی غلبهٔ ایشان نبود وبر مشاهدهٔ مغلوبیت غلبه مترتب نکردد قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ معنی اینست بکوای محمد شما را انذار نمیکنم ودر ترس نمی افکنم مکر بوحی خدا واخبار کردکار تقدس وتعالی چیزی را که متعلق بقدرت خداست استبعاد آن نسزد آخر از من بود استعجال آن از من نشاید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ معنی آنست وکران خواندن کسی را نشنوند در آن هنکام که ترسانیده شوند وبر قراءت خطاب معنی چنین آید ونشنوانی تو ای محمد خواندن خویش کرانرا چنانچه ننمایی عجایب قدرت بی بصرانرا وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ معنی آنست بسوکند یاد میکنیم هرآینه اکر برسد ایشانرا بویی از عذاب پروردکار واثری از آثار آن وابن عبارتست

ازرسیدن عذاب قلیل واشارتست بر تقلیل بکویند ای وای ما بدرستی ما ظالم بودیم بر نفس خویش ستمکاری نمودیم هرآینه اعتراف کنند ودم پشیمانی زنند واین پشیمانی ایشانرا
سود نکند چون توبه در غیر وقتست نافع نبود وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ
معنی آنست وبنهیم در روز قیامت ترازوهایی که خدا وند عدلست که روز جدا کردن میان حق وباطلست مظلوم نشود هیچ نفسی وهیچ چیزی از ظلم یعنی کم کردن اجر نیکی
وافزودن عقوبت جرم واکر او را عمل مقدار حبه از خردل بود آنرا برای او حاضر کنیم وبسنده ایم ما از آن رو یا در حالی که حساب کننده ایم وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ
الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ

معنی اینست وبسوکند یاد میکنم هر آینه داده ایم موسی وهرون را توریت که فرقانست وآورده ایم برایشان کتابی که فارق میان حقیّت وبطلانست وروشنایی عظیم وبندی نجیم است مر پرهیز کنندگان وازشرک ومعاصی تقوی ورزندگان آنانکه از پروردکار خویش درخلوت وغیبت مردمان محض خوف حق می ترسند وایشان از اهوال وافزاع قیامت خوف میکنند واین کتاب یعنی قرآن ذکری مبارکست برگزیده خدای تعالی وتبارکست کلامی کشاینده راه دین رساننده مقصد یقین جامع علوم پیشینیا وپسینیان ببرکات اوتبرك آسمانیان وزمینیان که آنرا فرستاده ایم وبهره آن شمارا داده ایم ثابت شده ذکر مبارکست ایس از آن شما مراورا منکر میشوید ودر صدق او انکار می ورزید این معنی نباید ونشاید وازاصحاب خرد پسندیده ننماید وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ معنی اینست وبسوکند یاد میکنم هر آینه ابرهیم راهدی یا اهتدا او دادیم وا ورا بنبوت ورسالت فرستادیم وما بحال او عالم بودیم وبر حسب استعداد اورا بانواع کرامت اکرام نمودیم می دانستیم آنچ از اعمال خواهد کرد آگاه بودیم بدانچه از اقوال وافعال خواهد آورد إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ معنی اینست دادیم ما ابرهیم را رشد او وبودیم ما عالم بدو چون گفت مر پدر خویش وقوم خود را که بت می پرستیدند وصورتی پرستی می ورزیدند چیست این صورتها که شما برای پرستش آن خود را بر ملازمت میدارید ومقیم ومترتّب بر آن می باشید قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ معنی اینست گفتند ایشان در جواب یافتیم ما پدران خویش را مر این تماثیل را پرستنده و پیش ایشان روی بر خاك نهنده چون دریں باب تحقیق نداشتند بتقلید آبا واجدا در آویختند اعتراف بجهل خویش کردند وعذر نادانی پیش آوردند قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ معنی اینست گفت ابرهیم هر آینه بودستی شما وپدران شما گمراهید همه در ظاهرید قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ معنی اینست گفتند ایشان مر ابرهیم را آورده بر ما

وَهُمُوا فَأَنْتُمُوا أَنْتُمُو آبَاؤُكُمُو رَبُّكُمُو ذَٰلِكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

قرأ قالون بالصلة والقصر والمدّ وتركها وورش الصلة مع مدّ الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كُنْتُمُوا أَنْتُمُو
كُنْتُمْ أَنْتُمْ
سكت خلف في رواية
ذِكْرٌ
بالترقيق ورش

ركوع

مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ
بالنقل ورش
مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ
سكت خلف في رواية
وَلَقَدَ اٰتَيْنَا
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
وَلَقَدْ آتَيْنَا
سكت خلف في رواية
قَالَ لِأَبِيهِ
مدغما سوسي
لِبِيهْ
بالابدال في الوقف حمزة
لِأَبِيهِي
بالاشباع ابن كثير
آبَاءَنَا
ثلثة اوجه لورش
قَالَ لَقَدْ
مدغما سوسي

بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ۝ وَهَٰذَا ذِكْرٌ
حال آنکه غایب اند وایشان از قیامت ترسندگان بودند واین قرآنیست
مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ ط أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا
بسیار منافع وفواید فرو فرستادیم اورا ای پس شما مر آن قرآن را واعجاز آنرا انکار کنندگانید وبحقیقت دادیم
إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ج إِذْ قَالَ
ابرهیم را نبوّت اوراه یافتن او پیش از موسی وبودیم باحوال او وازسیرت پسندیده واخلاق حمیده داناییان چون گفت
لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا
مر پدر خود را وگروه خود را چیست این صورتهای بی روح که شما مر آنرا
عَاكِفُونَ ۝ قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ۝
قیام نماینده اید بطاعت وعبادت گفتند یافتیم پدران خود را مر آن صورتها را پرستندگان
قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝
گفت بحقیقت هستید شما وپدران شما در گمراهی هویدا
قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ۝
گفتند آیا آمدی بما براستی وحقیقت آنرا که درستست وراست وثابت یا نه تو از اهل مزاح وبازی
قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
گفت نه که پروردگار شما پروردگار آسمانها وزمین است
الَّذِي فَطَرَهُنَّ زصلی وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝
آن پروردگاری که آفرید آسمانها را وزمین را یا اصنام را وبدرستی من بر صحت آنچه با شما گفتم از گواهانیم با قامت

آبَاؤُكُمْ
ثلثة اوجه لورش
أَجِيتَنَا
بالابدال سوسي
أَمَ انْتَ
بالنقل ورش
أَمْ أَنْتَ
سكت خلف في رواية
وَالَارْضِ
بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

حقی را وسخن بجد میگویی یا تو از بازی کنندگانی لهو ولعب بجوبی احادث شده است در تو آوردن حق یا بودن تو از لاعبان بر وفق حال کودکی مستمرست ومحقق قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ معنی اینست گفت ابرهیم نحق آمده ام ولاعب نه آم بلکه در راه صدق می رو سخن حق میگویم پروردگار شما پروردگار آسمان وزمین است صفت پروردگاری او راسیقین است پروردگاری آنکه آسمان وزمین را آفریده واز عدم بوجود بیرون کشیده ومن بر ربوبیت خدا والوهیت خالق ارض وسما بر نفی شرکا ووحدانیت پروردگار تعالی از گواهانم وآنرا بی شك وشبهه میدانم

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ معني اينست كفت ابرهيم اين سخن يعني ربكم رب السموات والارض واين سخن يعني وتالله لاكيدن اصنامكم اي بخداي بتان شمارا بدخواهي كنم وچاره سازم وحيله پردازم تا همه را بشكنم ورنج ريزه كنم تا شما بشناسيد حال عجز وشكستگي معبودان خويش دريابيد اين سخن آهسته ميكفت وازجهت خويش ازيشان مي نهفت روايت كرده اند كه كفار دران زمانه روز عيدي داشتند همه بيرون مي آمدند جز مريض كسي درشهر نميكذاشتند ابرهيم صلوات الله وسلامه عليه اني سقيم بر زبان آورد وبراي ماندن درشهر حيله پيدا كرد وباخويش آهسته تالله لاكيدن اصنامكم كفت يعني بزبان كهربار درج عزم اين كار سفت مردي اين سخن بشنيد دردل داشت ابرهيم را قاصد اين كار بنداشت ابرهيم جانب بتخانه رخ كرد وتبري وبعضي كويند تيشه باخود برد در بتخانه آمد وچون بتان منداز درون بتخانه درآمد وكفار در روز عيد بيش بتان الوان طعامها مي داشتند وچون از عيد بار ميكشتند طعام ازبيش بتان به تبرك برميداشتند هفتاد بت وبعضي كويند هشتصد بت صف زده منضود كرده بودند ميان ايشان بكي بزركتر از همه مينمود تن او از زر وچشم از كوهر داشت مردم چشم او را درشب چراغ مي بنداشتند ابرهيم برايشان كفت چرا طعام نميخوريد چون سخن نكفتند كفت چرا سخن نميكوييد تبرئي با تيشه در كار آورد در شكستن بتان شروع كرد فجعلهم جذاذا الا كبيرا لهم لعلهم اليه يرجعون معني اينست ابرهيم عليه السلام به تيزي تبر وقوت دست جرب بزرك هر را شكست دل برشكستن او نكماشت او را سالم داشت تبر از كردن او آويخت حيله شكستن بتان سوي او انكيخت وبعضي كويند سر همه را ببريد وبعضي كويند دوي همه را تراشيد وبعضي كويند بحسب اتفاق كسي را پاي شكست كسي را سر كسي را دست وبازو كسي را چشم وابرو كسي را كوش بريد كسي را بيني وپيشاني تراشيد بر ايشان قوالب را رها شد وقطعات كشت متعلق ومجموع باشد متعلق بهر يك ببود وبعضي كويند شكست چنانچه هر يكي قطعه قطعه وپاره پاره كشت مكر بت بزرك را سالم كذاشت تبر در كردن او داشت شايد بود ايشان سوي اين بت باز كردند حال او را ببينند خطاء خويش دريابند وباقرار حق وصواب شتابند وبعضي همين طريق معني اين كلام لعلهم يرجعون الي دين الاسلام دارند والي ملة ابرهيم عليه السلام

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَصْنَامَكُمُو فَجَعَلَهُمُو لَهُمُو يَذْكُرُهُمُو لَعَلَّهُمُو كَبِيرُهُمُو أَنْفُسِهِمُو

لَعَلَّهُمُو إِلَيْهِ فَسْئَلُوهُمُو إِنْ أَنْتُمُو

قرا قالون الصلة والقصر والمد وترك كلها وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

جُذَاذًا إِلَّا — بالنقل ورش

جِذَاذًا إِلَّا — بالكسر الكسائي ... وفي رواية خلاد

جُذَاذًا كَبِيرًا — ... بالترقيق ورش

لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ — بالسكت خلف في رواية

بِآلِهَتِنَا — ثلاثة اوجه لورش

فَتًى يَذْكُرُهُمْ — مدغما ابو الفتح خلف

يُقَالُ لَهُ فَأْتُوا — مدغما سوسي والدوري

النَّاسِ أَأَنْتَ — بالاماله الدوري ... ابن كثير

أَنْتَ أَأَنْتَ — بالابدال ورش ... بالتسهيل قالون وابو عمرو وابن كثير

أَأَنْتَ بِآلِهَتِنَا — هشام في رواية ثلاثة اوجه لورش

كَبِيرُهُمْ — بالترقيق ورش

فَسَلُوهُمْ إِنْ — بالسكت خلف في رواية

فَسَلُوهُمْ — بالنقل ابن كثير والكسائي في الحالين وفي الوقف حمزة

إِنَّكُمْ أَنْتُمْ — بالسكت خلف في رواية

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ

وسوكند بخداي تعالي كه هر آينه تاكيد نمايم باتبان شما بس از آنكه

تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ

روي بكردانيد حال آنكه متوجه باشيد سوي آن پس كردانيد ابرهيم آن اصنام را قطعه قطعه مكر بت بزرك را كه آن كفار را

لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا

تا مكر ايشان باصنم بزرك رجوع كنند از استعلام آن كار يا باين ابرهيم رجوع كنند كفتند كه كرد اين حال بخدايان ما

إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ

بدرستي او هر آينه از ستمكارانست كفتند شنيديم جواني را پيدا ميكرد ايشان را

يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ

نام نهاده اند او را ابرهيم كفتند بياريد او را برحالت ديدار مردم

لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَٰذَا

تا مكر ايشان كواهي دهند كفتند اي تو كردي اين حال

بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا

بخدايان ما اي ابرهيم كفت براي الزام حجت نه كه كرد آن را بزرك ايشان اين بزرك

فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فَرَجَعُوا

پس بپرسيد شان اكر هستند كه كويند پس باز كشت نمودند

إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ

با نكار خود پس كفتند از راه انصاف بدرستي شما بيد ستمكاران بوضع عبادت در موضع خود

قالوا أأنت فعلت هذا بآلهتنا يا ابرهيم معني اينست كفتند ايشان آيا تو كردي اين كار عظيم بآلهه ما اي ابرهيم قال بل فعله كبيرهم هذا فسئلوهم ان كانوا ينطقون معني اينست كفت ابرهيم بر من چه ميكوييد واز من چه مي پرسيد بلكه كرده است اين كار را بزرك ايشان كه اينست پس از ايشان بپرسيد وصورت واقعه از ايشان تحقيق كنيد اكر كويا باشند وخبر كردن از حادثه بتوانند فرجعوا الي انفسهم فقالوا انكم انتم الظالمون معني اينست برهمه بسوي نفسهاء خويش باز كشتند ودر حجت ابرهيم متامل ومتفكر كشتند دل را بر انديشه آوردند

دارند والي ملة ابرهيم عليه السلام بندارند چون ابرهيم عليه السلام اين كار كرد روي بر مراجعت آورد ناكهانان در بتخانه آمدند حال بت معاينه كردند چون بتان را بر خواري ونكوساري يافتند بركافران در عيدكاه بفرياد شتافتند كافران عيدكاه كذاشتند دل بر جستن كننده اين كار كماشتند قالوا من فعل هذا بآلهتنا انه لمن الظالمين معني اينست كفتند كافران در شان معبودان ما اين كار كه كرده است واينچنين ظلم برايشان كه پيدا آورده است بدرستي وراستي كه او از جمله ظالمانست واز فرقه ستمكارانست دل بر دليري داشته واز جان خويش دل بر داشته قالوا سمعنا فتي يذكرهم يقال له ابرهيم معني اينست كفتند ايشان بدرستي ما شنيديم جواني كه اصنام را ذكر بدي ميكند ودم شكستن ايشان ميزند قالوا فأتوا به علي اعين الناس لعلهم يشهدون معني اينست كفتند كافران او را بياريد بر چشمهاي مردمان عرض كنيد شايد بشناسند وبر كفتار او كواه باشند تا حجت ظاهر شود وعقوبت او بي بينه بنو

وبا عقل خويش مباحثه كردند بعد فكر بر حق وا مدند ودر حال خويش منصف شدند چه كسي كه از سر خود زخم تير دفع نكند ديگري را چگونه دستگير شود من لا يدافع عن راسه الفاس كيف يمنع عن الناس الباس
ميان خويش يكديگر را جستند همه با خويش انكم انتم الظالمون گفتند يعني شما هم بر پرستيد آنچ پرستش او سودي بار ندارد وبا پرستش وهيچ زبان ندارد وبه تيشه وتبر شكسته شود واز دست كسان بچنين
خوار ونگوسار گردد درين كار هم شما ظالمانيد وشكستن آن ظالم ميدانيد ثم نكسوا على رءوسهم لقد علمت ما هؤلاء ينطقون معني اينست ايشان چون دل بر تامل كماشتند بحث
ابرهيم را دريافتند اعتراف بحق كردند در حق خويش انكم انتم الظالمون بر زبان آوردند پس از آن باز گونه كردند خود را بر سرهاء خويش يعني سعادت را بشقاوت بدل كردند وحق را باطل آوردند
مجادله بي فهم ومكابره بي علم بيش آمدند تو عدم نطق ايشان ميدانستي فاسالهم ان كانوا ينطقون چگونه گفتي اين حال باز گونه ساختن وسر زير وپاي بالا كردن مي ماند برين وجه درين كلام

ينفعكمو لكمو كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تمثيل بر وجه استعارت بود بر طريق ارادة ايها المفتي تقدم جلد وتوخر اخري يا شد يا گويند پس سر فرو افكندند بخجالت وشرمند وسرنگون شدند بسياه رويي وسر افكندگي برين وجه سر فرو كردن بتحقيق ...

ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ
پس نگوسار كردانيدند ايشانرا بر رويهاي خود بتحقيق دانستي تو آنرا كه اينان

يَنطِقُونَ قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ
ميگويند گفت اي پس پرستيد از غير خداي تعالي

مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أُفٍّ لَّكُمْ
آنرا كه سود نميرسانند بشما هيچ چيز را از منفعت ونه مضرت رسانند شما را متضجر وكاره ام مر شما را

وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ ۖ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
ومر آنرا كه مي پرستيد از غير خداي تعالي اي پس در نمي يابيد قبح صنيع خود را

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ
گفتند بسوزانيد اورا وياري ونصرت نماييد خدايان شما را اگر هستيد بر عزيمت نصرت وانتقام

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
گفتيم اي آتش باش تو سرد وسلامت دارنده بر ابرهيم

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ
وخواستند بدو مكر وحيلت باحراق پس كردانيديم ايشانرا زيانكاران

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
ورهانيديم اورا ولوط را نيز براديم سوي زمين شام كه وضع خيرات فرموديم در حوالي آن

لِلْعَالَمِينَ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً
مر جهانيان را وبخشيديم ابرهيم را اسحق را ويعقوب را حال آنكه يعقوب زيادتي بوده بي چه فرزند فرزند بود

رؤسهم
شيا شيا — بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية
شيا شيا ولا — بالادغام من خلف مدهما غير الهنة
اف لكم — ابو عمرو وحمزة والكسائي وابو بكر
اف لكم — ابن كثير وابن عامر بفتح الفا
حرقوهو — بالاشباع ابن كثير
الهتكم ان — سكت خلف وفي رواية
الاخسرين — بالنقل ورش
الاخسرين — سكت خلف وفي رواية خلاد
ولوطا الي — بالنقل ورش
ولوطا الي — سكت خلف وفي رواية
الارض — بالنقل ورش
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

بيشتر از ين جمع آمد در هيزم مذكور آتش زدند در اشتعال والتهاب آوردند چنان شد كه جانوران در هواء آن
نه ميگذشتند ودواب نزديك آن نمي رفتند چون ابرهيم را در آتش انداختن خواستند از غايت حرارت براي انداختن
نزديك شدن نميتوانستند در ماندند وبعجز بيش آمدند ابليس لعين كه دشمن يقين است منجنيق پيدا آورد وايشانرا
راهنموني كرد كه اين نوع منجنيق سازند ابرهيم را در آتش اندازند ابرهيم را مقيد ومغلوب كرده بر داشتند در
كفه منجنيق داشتند تلقين ابليس اين حيله ساختند ابرهيم عليه السلام را در آتش انداختند در وقت انداختن

نافلة — بالامالة كسائي في الوقف

... ظاهر كردانيد ايشانرا معلوم شد كه اين كار همو كرده است وبتانرا اين حال همو آورده است قصد كردند وآهنگ اذي آوردند بادرو شير گرسنه در چاه انداختند وآنرا

سبب هلاك او ساختند شيران بيش ابرهيم عليه السلام سر بر زمين نهادند واز شر خويش امان دادند چون زنده ديدند بيرون آوردند قصد سوختن كردند بعضي گويند راي سوختن از نمرود بود وبعضي گويند
مردي از طايفه كردان فارس برين راي راه نمود بعضي گويند مردي بود كه هزبر نام داشت دل برين راي كماشت بخسف پيوست زير زمين رفت تا قيامت مي جنبد وفرو مي رود چون راي تحريق قرار گرفت
وقصد سوختن استقامت پذيرفت نمرود در وادي بنايي بر داشت مردمان را بجمع هيزم كماشت بت پرستان از شكستن بتان با ابرهيم غيظ وكينه داشتند وهمه او را دشمن مي پنداشتند دل بجمع كردن او
آوردند وهمه درين كار اهتمام كردند تا آنكه زني كه ريسمان رسيدي ببهاء آن هيزم خريدي واگر زني مريضه بودي در طلب شفا آوردن هيزم التزام نمودي چهل روز هيزم جمع كردند واز هر
نوع چوبها آوردند واگر كسي را موت بيش آمدي بمالي كه بدان هيزم بخرند وصيت كردي بعضي گويند چهار فرسنگ در فرسنگ بعضي گويند فرسنگ در چهار فرسنگ هيزم انبار شد وبعضي گويند

درين مدت

حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ میکفت ومدد از خدای می جست و از ابن عبّاس روایت کرده اند نجات یافتن ابرهیم صلوات الله علیه هم بدین کلمه بود وسرد شدن آتش هم ببرکت این سخن روی نمود فریشتکان در
ناله شدند وبزاری وخواهش آمدند ای بار خدای درتمام زمین همین یك بنده ترا می پرستد واز جهت کار دین تو دریغ وعنا می افتد اکر فرمان دهی برویم در یاری دادن او وشو نیز فرمان شد بروید
اکر ازشما یاری جوید یاری دهید ابرهیم صلوات الله علیه حسبی الله میکفت بله درهوا رفت ابرهیم در معرض افتادن در آتش کشت فریشته که موکل بر باد است رسید از برایدن نیران
ورهانیدن آواز آن برسید توجه بدو نیاورد والتفات بدو نکرد جبریل آمد زمزمهٔ هَلْ لَكَ حَاجَةٌ درکوش او دمید جواب اَمَّا اِلَيْكَ فَلَا شنید سَلْ رَبَّكَ کفت برخواهش از پروردکار آورد
ابرهیم علیه السّلام توکل را حَسْبِي مِنْ سُؤَالِي عِلْمُهُ بِحَالِي بیان کرد زهی توکل متوکل زهی قرار وآرام دل لایق منصب خلت چنین توکل بود ودرخور مرتبهٔ خلیل جلیل این چنین کفتار باشد قُلْنَا
يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى اِبْرٰهِيمَ معنی اینست کفتیم ما ای
آتش سرد باش وسالم دارنده ابرهیم شو واز خاصیت حرارت وسوز بیرون رو آتش سرد معتدل کشت ابرهیم از آفت حر وبرد بسلامت بپیوست بعضی کفته اند که اکر سلاما نکفتی آتش چنان سرد شدی که ابرهیم سردی آن را طاقت نیاوردی حق سبحانه وتعالی سلاما را با بردا ضم کرد آتش را بر برودت واعتدال آورد فریشته بر صورت ابرهیم شده آمد درمحلی که ابرهیم بود درآمد درآن حالت با ابرهیم بپیوست مونس حال او کشت جبریل علیه السّلام پیراهنی از حریر بهشت آورد ابرهیم را بپوشانید وفرمان خدای متضمن قبله با ابرهیم رسانید باز جبرئیل پر زد زمین ظاهر کرد خدای دران زمین همان زمان آبی وسبزه وکل لعل ونرکس پدید آورد فریشتکان بازوی ابرهیم کرفتند درآن زمین داشتند وروح وراحت نامزد او ساختند چهل یا پنجاه روز آنجا بود درین مدت عیش خوش چنانچ وقتی نداشت روی نمود پادشاه از بالای قصر خویش نظر بر آتش کرد وخود را بر استطلاع آورد دکر برکرد ابرهیم آتشی سوزان ومیانهٔ آن تر وتازه بستانی دید کار او بمشاهده این حال بحیرت انجامید بانك بر آورد وندا کرد که ای ابرهیم توانی که ازینجا میان آتش بیرون آیی عجیبی دیکر جهانیان را بنمایی ابرهیم کفت توانم چه فضل خدای برخویش میدانم از آتش بیرون آمد درمجلس نمرود درآمد نمرود کفت دوم کس با تو که بود که بر صورت تو می نمود ابرهیم کفت فریشته فرستاده خدای برای مونست من آمد مونس حال من شد کفته اند از مجلس نمرود لوط برادرزاده ابرهیم وبعضی کویند او در ابرهیم چون ظهور ملکوت خدای مشاهده کرد از حال ابرهیم در تعجب شد وبابرهیم ایمان آورد وکفت چهار هزار کاو بنام پروردکار تو قربانی کنم که قدرت او در شان تو مشاهده کردم

اَلَيْهُمُوْ اِنَّهُمُوْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
وَجَعَلْنَاهُمُوْ اَئِمَّةً قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ۝ وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً
وهریك از ایشان وپسر ایشان را کردانیدیم نیکان از اهل صلاح وکردانیدیم ایشان را مقتدایانی
يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ ۝
که راه می نمایند در دین بفرمان ما ووحی فرستادیم سوی ایشان التزام اعمال صالحه را
وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ وَاِيتَاءَ الزَّكٰوةِ ج وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ
ومداومت برنماز را ودادن آنچه واجبست از مال وبودند خاص ما را بندکان
وَلُوطًا اٰتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ
ولوط دادیم او را نبوت ودانش ورهانیدیم او را از اهل شهری سدوم
الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ ط اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ
آنکه بودند که میکردند کارهای ناشایست بدرستی ایشان بودند کروهی
سَوْءٍ فَاسِقِينَ ۝ لا وَاَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا ط اِنَّهُ
بد خروج نمایندکان از طاعت خدای ودرآوردیم او را در اهل بخشایش ما یا در جنت وثواب یا نبوت بدرستی او
مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَنُوحًا اِذْ نَادٰى مِنْ قَبْلُ
از نیکان ونوح را یاد کن چون دعا خواند پیش از ابرهیم ولوط
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ج ۝
پس اجابت فرمودیم مر او را پس رهانیدیم او را وکسان او را از اندوه بزرك طوفان وفضیحت کفار
وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا ط
ونصرت فرمودیم او را از کروه آنان که تکذیب نمودند بآیتها ومعجزات ما

وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً — بالسکت خلف في رواية
اَئِمَّةً آئِمَّةً — بالقصر مع التسهيل نافع وابن كثير وابو عمرو / بالمد والتخفيف هشام في رواية
اَئِمَّةً يَهْدُونَ — مدغما غير الغنة خلف
اِلَيْهُمُ الْخَيْرَاتِ — بضم الهاء حمزة / بالترقيق ورش
الصَّلٰوةِ اِيتَاءَ — بالتغليظ ورش / ثلثة اوجه ولورش
لُوطًا اٰتَيْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
لُوطًا اٰتَيْنَاهُ — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

رکوع

لُوطًا اٰتَيْنَاهُ — سکت خلف في رواية
حُكْمًا وَ — مدغما غير الغنة خلف
عِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُو — مدغما غير الغنة خلف / بالاشباع ابن كثير

اَدْخَلْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
نُوحًا اِذْ — بالنقل ورش
نُوحًا اِذْ — سکت خلف في رواية
نَادٰى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
نَادٰى — اما لين بين ورش في رواية
فَنَجَّيْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
وَنَصَرْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
بِاٰيَاتِنَا — ثلثة اوجه لورش

ولطف او درباب تو دیدم بعضی کویند پسر آزر برادر ابرهیم عداوت ظاهر کرد کفت آتش درخاندان آتش پرستان از جهت آنکه ایشان را می پرستند زیان نکند وخاندان بیشان را مسخر باشد شراره از آتش برید بدو رسید
درحال سوخته کشت بهلاك پیوست تا ظاهر شود که آتش مسخر خاندان ایشان نبوده وپسر آزر سخن نابوده باز نموده وَاَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَخْسَرِينَ معنی اینست وایشان درشان
ابرهیم بدسکالی ولحوق بدحالی خواستند ودر تمام این عمل خود را در رنج وعنا انداختند پس ما ایشان را زیان زده ساختیم ودر خیبت وخسران انداختیم عمل ایشان هیچ سود نکرد درشان ابرهیم هیچ زیانی
نیاورد چون نمرود علامات قدرت خدای دید معامله ابرهیم تا اینجا کشید کفت او را بکویید با توابع خویش بیرون آید ودر زمینی دیکر هجرت وانتقال نماید وابرهیم با توابع ولواحق مهاجر کشت لوط
برادرزاده یا آزر زاده بود بدو پیوست با او هجرت اختیار کرد خود را در رفتار بعث آورد وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ معنی آن اینست

وابرهیم ولوط را از کید کفار نجات بخشیدیم واز مکر ایشان رهانیدیم وبردیم ایشان را سوی زمین شام که آنرا برکت داده ایم ودر آن مرجهانیان را نعمت کشاده ایم از جهت دین بکردانیدن او منشا
وموطن انبیا ومرسلین وازجهت دنیا بکردانیدن او منبع انهار ومنبت اشجار وموضع خصب ویسار چنانچ جای دیکر کفت سُبحَانَ الّذِی اَسرَی بِعَبدِهٖ لَیلًا مِنَ المَسجِدِ الحَرَامِ اِلَی المَسجِدِ الاَقصَی الّذِی بَارَکنَا
حَولَهُ وَوَهَبنَا لَهُ اِسحٰقَ وَیَعقُوبَ نَافِلَةً وَکُلًّا جَعَلنَا صَالِحِینَ معنی اینست وبخشیدیم مر ابرهیم را در حالت کبر اسحق ویعقوب پسر پسر را عطیهٔ عظیم زاید بر خواهش ابرهیم وهر
یکی را از ابرهیم واسحق ویعقوب صالح کردانیدیم وبمعالی دین ودنیا رسانیدیم وَجَعَلنَاهُم اَئِمّةً یَهدُونَ بِاَمرِنَا وَاَوحَینَا اِلَیهِم فِعلَ الخَیرَاتِ وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ وَاِیتَاءَ الزَّکٰوةِ
وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ معنی این است وکردانیدیم ایشان را پیشوایان بوحی ما که در راه دین رهنمونی کنند واز کمراهی در راه راست افکنند وسوی ابرهیم واسحق ویعقوب کارهای خیرات
را وحی کردیم وایشان را بر نیکی ونیکوکاری آوردیم ووحی کردیم سوی ایشان بر پای داشتن نما[ز] که اصل عبادات بدنی است ودادن زکوة که اصل عبادات مالی است وبوده اند ایشان مارا پرستنده وعبادت ما کننده وَلُوطًا آتَینَاهُ حُکمًا وَعِلمًا وَنَجّینَاهُ مِنَ القَریَةِ الّتِی کَانَت تَعمَلُ الخَبَائِثَ معنی این است ولوط را حکم وعلم دادیم واورا از دیهی که اهل آن تباه کاران بودند وبدکرداری می نمودند خلاص بخشیدیم اِنّهُم کَانُوا قَومَ سَوءٍ فَاسِقِینَ معنی اینست بدرستی که ایشان یعنی اهل قریه مذکوره کروه بدی یعنی کروهی منسوب سوی بدی بودند ودر کارهای زشت وعملهای بدجرأت می نمودند لاجرم سزا یافتند سوی دوزخ شتافتند وَاَدخَلنَاهُ فِی رَحمَتِنَا اِنّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ معنی اینست واورا در زمرهٔ اهل رحمت خویش در آوردیم ودرباب او احسان کردیم چه بدرستی او از صالحان بود کارهای صلاح واعمال فلاح از وروی مینمود وَنُوحًا اِذ نَادَی مِن قَبلُ فَاستَجَبنَا لَهُ فَنَجّینَاهُ وَاَهلَهُ مِنَ الکَربِ العَظِیمِ وَنَصَرنَاهُ مِنَ القَومِ الّذِینَ کَذّبُوا بِآیَاتِنَا اِنّهُم کَانُوا قَومَ سَوءٍ فَاَغرَقنَاهُم اَجمَعِینَ معنی این است لوط را حکم وعلم دادیم ونوح را یاد کن ای محمد هنکامی که نوح ندا کرد ودل بر خواهش از ما آورد هلاک قوم خویش جست رَبِّ اِنّی مَغلُوبٌ فَانتَصِر ورَبِّ لَا تَذَر عَلَی الاَرضِ مِنَ الکَافِرِینَ دَیّارًا کفت پس دعاء اورا اجابت کردیم ومطلوب اورا در حصول آوردیم پس خلاص دادیم نوح را واهل اورا از سختی عظیم وبلای فخیم یعنی طوفان وهلاک شدن ایشان در آن واورا یاری دادیم ونکاهداشتیم از کروهی آنکه آیات مارا تکذیب کردند ودر معرض افترا آوردند بدرستی ایشان کروه بدی یعنی منسوب سوی بدی بودند بر نوح وبر مسلمانان جفا مینمودند پس ایشان را در طوفان انداختیم همه را غرق ساختیم

اِنَّهُمُو لِحُکمِهِمُو لَکُمُو لِتُحصِنَکُمُو اَنتُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
فَاَغرَقنَاهُمُو اَجمَعِینَ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

اِنّهُم کَانُوا قَومَ سَوءٍ فَاَغرَقنَاهُم اَجمَعِینَ
بدرستی ایشان بودند کروهی بد پس آب غرق کردیم ایشان را همه

وَدَاوُدَ وَسُلَیمٰنَ اِذ یَحکُمَانِ فِی الحَرثِ
وداود وسلیمن را یاد کن چون حکم میکردند در قضیهٔ زرع

اِذ نَفَشَت فِیهِ غَنَمُ القَومِ وَکُنّا لِحُکمِهِم ج
چون چرا کرد بشب بی شبان در آن زرع کوسفندان آن کروه وبودیم ما مر حکم داود وسلیمن وآن دو متخاصمین را

شَاهِدِینَ صلی فَفَهّمنَاهَا سُلَیمٰنَ ج وَکُلًّا آتَینَا
از کواهان پس فرادل دادیم حکومت صواب را بر سلیمن وهر یک از داود وسلیمن دادیم

حُکمًا وَعِلمًا ز وَسَخّرنَا مَعَ دَاوُدَ الجِبَالَ یُسَبِّحنَ
حکمت بانبوت وعلم دانش ومسخر کردانیدیم با داود کوهها را حال آنکه تسبیح میکفتند

وَالطَّیرَ ط وَکُنّا فَاعِلِینَ وَعَلّمنَاهُ صَنعَةَ لَبُوسٍ
با مرغان وهستیم ما بر آنچه میکفتیم از تسبیح جمادات وآموزانیدیم اورا یعنی داود را ساختن زره

لَکُم لِتُحصِنَکُم مِن بَاسِکُم ط فَهَل اَنتُم شَاکِرُونَ
برای شما تا نکاه داریم شمارا از سختی حرب پس آیا هیچ هستید شما شکر کوینده کان

وَلِسُلَیمٰنَ الرِّیحَ عَاصِفَةً تَجرِی بِاَمرِهٖ اِلَی الاَرضِ
ومسخر کردانیدیم برای سلیمن باد را حال آنکه بغایت جنبنده بود میرفت بفرمان او سوی زمین شام

الّتِی بَارَکنَا فِیهَا ط وَکُنّا بِکُلِّ شَیءٍ عَالِمِینَ
که وضع خیرات وبرکات فرمودیم در آن وهستیم ما بهر چیزی که هست دانایان

فَاَغرَقنَاهُم اَجمَعِین
بالسکت خلف فی روایة
فَفِهِی کُلًّا آتَینَا
بالاشباع ابن کثیر — بالتقلیل ثلثة اوجه ورش
کُلًّا آتَینَا
بالسکت خلف فی روایة
حُکمًا وَعِلمًا
مدغما غیر الغنة خلف فیهما
عَلّمنَاهُو
بالاشباع ابن کثیر
لِنُحصِنَکُم
بالنون ابوبکر
لِیُحصِنَکُم
بالیاء نافع وابن کثیر وابوعمرو وحمزه وکسایی
مِن بَاسِکُم
بالابدال السوسی
فَهَل اَنتُم
بالنقل ورش
فَهَل اَنتُم
بالسکت خلف فی روایة
شَاکِرُون
بالترقیق ورش
اِلَی الاَرض
بالنقل ورش
اِلَی الاَرض شَیءٍ
بالسکت خلف فی روایة
شَیءٍ
بالوجهین ورش
شَیءٍ
سکت خلف فی روایة خلاد

وَکُنّا فَاعِلِینَ معنی اینست ومسخر کردیم ومطیع کردانیدیم با داود کوهها را در ین حال که تسبیح میکفتند وباوی میرفتند ومسخر کردانیدیم پرندکان را یا مسخر کردانیدیم جبال را با پرندکان جبال با او سیر میکردند پرندکان بر سر او سایه کنان می پریدند وبودیم ما کنندهٔ افعال مذکوره وامور مسطوره افعال مذکوره شایان آنست که بکنیم وعجایب مسطوره سزاوار آنست که پیدا آریم روایت کرده اند چون داود علیه السلام بر کوه کذشتی وتسبیح کفتی آواز تسبیح کوه در کوش او رسیدی وتسبیحات او شنیدی وبعضی کویند سیر اوکوه را در جنبش آوردی

پس ایشان را در طوفان انداختیم همه را غرق ساختیم وَدَاوُدَ وَسُلَیمٰنَ اِذ یَحکُمَانِ فِی الحَرثِ اِذ نَفَشَت فِیهِ غَنَمُ القَومِ وَکُنّا لِحُکمِهِم شَاهِدِینَ معنی این است ویاد کن ای محمد داود وسلیمان را وقت حکم کردن ایشان را در قضیهٔ خراب کردن کشت کسی چون کوسپندان قومی شبی بغیر راعی آمدند کشت را چریدند وخراب کردند وبودیم ما شاهد وعالم حکم داود وسلیمان یا کویند حکمی که ملابس است داود وسلیمن وخصمان را فَفَهّمنَاهَا سُلَیمٰنَ وَکُلًّا آتَینَا حُکمًا وَعِلمًا معنی اینست پس فهم کنانیدیم ما دعوی حکومت مذکوره یا فتوی قضیهٔ مسطوره سلیمان را پس بچیزی دیکر حکم کرد وداود علیه السلام آنرا در امضا وتنفید آورد وحکمی که خود کرده بود نقض آن فرمود وهر یکی را از داود وسلیما حکم وعلم داده ایم ودر حق وصدق بر ایشان کشاده ایم ومجتهد را خطا در اجتهاد موجب منقصت نبود ومستوجب وهن وازدرا نشود وَسَخّرنَا مَعَ دَاوُدَ الجِبَالَ یُسَبِّحنَ وَالطَّیرَ

کوه با او سیر کردی وچون تسبیح کوه که جمادست از تسبیح طیر که حیوانست عجب تر وغریب تر بود تقدیم جبال در تقدیم ذکر تسبیح آن بر تسبیح طیر سایغ نمود وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ
فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ معنی اینست وداود را صنعت زرهی که بپوشید نیست مرشما را آموزانیدیم وآنرا سبب نگاهداشت شما کردانیدیم تا کویند تا نگاه دارد یم شما را از مخافت رسیدن
تیغ وتیر در محاربه ورسیدن زخم در مقابله وزخمی کشتن ودردمند شدن پس مرخدای را شکر کویند ودر راه سپاس وی پویند وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ
الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ معنی اینست مسخر کردیم مر سلیمان بادرا در حالهٔ که تیز بزنده بود وبشتاب رونده می نمود روان می شد بامر سلیمن
ان زمین مبارک که آنرا برکت داده ایم ودرو افزونی نهاده ایم از اشجار وروانی انهار وکثرت حبوب وثمار وسایر جلایل آثار وبودن او موطن رسل وانبیا ومسکن عباد
واتقیا وهستیم ما دانندهٔ همه اشیا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ معنی اینست مسخر کردیم انان که از شیاطین
غواصی میکنند ودر قعر دریا فرود میروند تا جواهر وآنچه در قعر دریاست برای سلیمن صلوات الله علیه بیرون آرند وپیش سلیمان بدارند ومیکنند عملی غیر آن نیز چون زمین کافتن وقصر رفیع برداشتن ومکان نهموار ساختن وجز آن از اعمال شاق وکارهاء متضمن مشاق وبودیم ما درین امور شافی از هلاک نگاهدارندهٔ وار طغیان وفساد وعصیان وعناد بازدارنده
وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ معنی اینست وایوب را داد یم حکم وعلم یاد کن ای محمد آن هنگام که او پروردکار خود را ندا کرد وخود را در رسالت وخواهش آورد یعنی کفت ای پروردکار من بدرستی که رسیده است مرا ضر یعنی مرضی جانی وتو مهربان ترین مهربانانی از تو رحمة آید علی الخصوص چون بندهٔ عاجزی وزاری نماید فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ معنی اینست پس ایوب را اجابت کردیم ومطلوب او را در محل قبول آوردیم پس دور کردیم آنچه در وی بود از زیان تن از مرض ودرد وکرم وسایر محن ودادیم او را اهل او یعنی زن وفرزندان وخویشاوندان ودیگر همچند ایشان با آن از جهة رحمتی که داریم وپند با ... که در باب بندکان نیکمان یم وار جهت پند دادن مر پرستندکان وعبادت کنندکان روایت کرده اند که پدر ایوب از اولاد عیص بن اسحق ومادر او از نسل لوط پیغمبر صلوات الله علیه وسلامه بود خدای عز وجل ایوب صلوات الله وسلامه علیه را معالی دارین نمود ابواب دنیا وآخرت برو کشاد وکرم مراتب اولی واخری داد بنبوت ورسالت برکزید واو را در دنیا با ثروت مال وکثرت اولاد برکشید هفت پسر وهفت دختر وبعضی هفت پسر وسه دختر روزی کرد واصناف اموال در قبض وتصرف او آورد سه هزار شتر وهفت هزار کوسفند وپانصد جفت زراعت وپانصد

لَهُمْ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ وَأَدْخَلْنَاهُمْ وَأَنَّهُمْ	قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
مَنْ يَغُوصُونَ — مدغما غير الغنة خلف	وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ
	واز دیوان بودند انکسان که بدریا فرو شدند بطلب جواهر برای او ومیکردند
نَادِي نَادِي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي / بالامالة بين بين ورش في رواية	عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ ۚ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ۝
	کاری فروتر از آن وبودیم مر شیاطین را نگاه دارندکان از تمرد برو
أَنِّي مَسَّنِي — بسكون الياء مالحذف حمزة	وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ
	ویاد کن ایوب را چون خواند پروردکار خود را که بدرستی رسید بتن من کزند مرض وتو مهربان ترین
مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ — مدغما غير الغنة خلف / اشمة اوجه لورش	الرَّاحِمِينَ ۝ ۚ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ
	بخشایندکانی پس اجابت فرمودیم او را پس زایل کردانیدیم آنچه با او بود از کزند
آتَيْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير	وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
	ودادیم او را کسان او ومانند آن با ایشان برای بخشایشی از نزد ما
وَذِكْرَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي	وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ۝ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ
	واعتباری مر عبادت کنان را ویاد کن اسمعیل وادریس
وَذِكْرَى — اماله بين بين ورش في رواية	وَذَا الْكِفْلِ ۖ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ۝ ۖ وَأَدْخَلْنَاهُمْ
نَقْدِرَ عَلَيْهِ — بالترقيق ورش / الاشباع ابن كثير	والیاس یا غیر او را هر یک ازین انبیا بودند از صبر کنندکان ودر آوردیم ایشان را
فَنَادَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي	فِي رَحْمَتِنَا ۖ إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَذَا النُّونِ
فَنَادَى — امالة بين بين ورش في رواية	در بخشایش ما بدرستی ایشان بودند از نیکان ویاد کن یونس را
	إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى
	چون رفت بطریق خشم پس کمان برد که هرکز مضیق نکردانیم برو حبس را پس خواند

۳ ذر فتور وقصور بنا ورد یکبارک در اندام او جذری پیدا کشت وصحت تن بسقم پیوست چنانچه در تن کرم افتاد بلای عظیم زاد از اندام او بوی جراحت پیدا کشت چنانچه همه اقارب واحباب بغرار پیوستند همسایکان غوغا کردند ایوب را از شهر بیرون آوردند جز رحیمه زن او صحبت او اختیار نکرد واو باختیار وطوع خود را بر خدمت او آورد مزدوری کردی برای ایوب علیه السلام قوت آوردی وجز دو یار که بامداد وشبانگاه می آمدند وباز پرسی او میکردند تا آنکه برین حالت مدتی مدید کذشت بعضی کویند سه سال وبعضی کویند هفت سال وهفت ماه وهفت ساعت برین محنت رفت وبعضی کویند ده سال وبعضی کویند سیزده سال وبعضی کویند هژده سال برین صعوبت بود واز وی جز صبر روی ننمود تا آنکه ایوب علیه السلام کو هر تضرع ودعا سفت

بند که هر یکی را زنی وفرزندی بود واموال واسباب ومما لیک وخدم وسوایر نعم وزروع وثمار وبساتین واشجار روز بروز می افزود وبندکان او در کار زراعت می بودند ودر رعی سوایم از شتران وکوسفندان ومحافظت آن قیام میمودند وایوب صلوات الله علیه در عبادت خدای مشغول بودی ودر پرستش حق جد واجتهاد نمودی واموال را برای صدقه بیرون آوردی بر بیوکان ویتیمان انفاق کردی در عبادت بدنی ومالی اهتمام تمام داشت وهموارهٔ دل وتن بر طاعات وخیرات می کماشت ابلیس علیه اللعنه حسد کرد مشغولی تن او را مبنی بر فراغ دل دانسته در معرض سهولت او کفت اکر او را صحت وعافیت وثروت ورفاهت نبود طاعت وعبادت از وحاصل نشود خدای عز وجل بحکمت بالغه از جهت رد دعوی دشمن او را بانواع شداید ومحن مبتلا کرد وخلوص خلاص واستعداد صبر او باختصاص پیدا آورد ناکاه همه اموال او از شتران وکوسفندان صفت زوال کرفت وکشت وبستان وجز آن فنا پذیرفت صبر کرد وخود را بر جزع بنیاورد با طن او متعلق نکشت وقصور در عبادت بظهور نه پیوست تا کاه پسران ودختران او همه زیر سقفی آمدند همه هلاک شدند این معنی شنید دل او بر صبر انجامید عبادت را کم نکرد ودر پرستش ۳

اني مسني الضر وانت ارحم الراحمين كفت ودر سبب كفتن اين سخن اختلاف كرده اند واقوال مختلف آورده اند بعضي كويند آن دو ياري كه آمد وشد ميكردند وخود را بر ايوب عرض مي آوردند يكي از ايشان
بر آشفت ودرشان ايوب كفت كه ايوب كنهي كرده كه مثل آن كسي در جهان نياورده ديكري كفت كدام كناهست كفت همانا كناهي كه اورا بدان كرفته اند وچندين كاهست از وعافيت باز
داشته اند اين خبر ايوب را رسيد بدين سبب تاكيد و بعضي كويند چون ايوب را از شهر بيرون آوردند ودر رفته كاهي انداختند زن او چند كاه مزدوري كردي براي او قوت آوردي
بعد آن بوسوسه ابليس كه زن ايوب در خانها شمار دري آيد بنايد زحمت ايوب بر حكم عدوي شمار اروي نمايد از مزدوري باز داشتند وحرمان از كار ومصلحت برو كماشتند چند
كاه سوال كردي وقوت را براي ايوب آوردي تا آنكه روزي كسي چيزي نداد وقوتي بر دست او چيزي نيفتاد يك كيسوي خويش بريد بيع كرد براي ايوب قوت آورد
تا سيوم روز هر سه كيسو بريد فروخت براي ايوب قوت خريد نان وكوشتي حاصل كرده بيش ايوب آورد ايوب حال سه كيسوها باز جست زن ايوب قصه كفت

إنهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

في الظلمات أن لا إله إلا أنت سبحانك إني

در ميان تاريكيهاي شب وبحر وبطن حوت كه هيچ معبود بحق نيست جز تو منزهي وپاك ميدانم ترا از جميع نقايص بدرستي من

كنت من الظالمين ج فاستجبنا له ونجيناه

هستم از ستمكاران پس اجابت فرموديم مر اورا ورهانيديم اورا

من الغم وكذلك ننجي المؤمنين وزكريا

از اندوه وهمچنان نجات دهيم از ظلمات بليات مؤمنان را وياد كن زكريا را

إذ نادى ربه رب لا تذرني فردا وأنت خير

چون خواند پروردكار خودرا اي پروردكار من مكذار مرا تنها وتو بهترين

الوارثين ج فاستجبنا له ووهبنا له يحيى وأصلحنا

باقياني پس اجابت فرموديم مر اورا وبخشيديم مر اورا يحيى وقابل حمل كردانيديم

له زوجه إنهم كانوا يسارعون في الخيرات

براي او زن اورا چه زكريا ويحيى وآن زوج يا انبياي مذكور بدرستي ايشان بودند كه تعجيل مينمودند در افعال خير

ويدعوننا رغبا ورهبا وكانوا لنا خاشعين

وميخواندند مارا براي رغبت در ثواب وخوف از عقاب وبودند خاص براي ما متواضع وخاشع در جميع احوال

والتي أحصنت فرجها فنفخنا فيها من روحنا

وآن زن را كه نكاه داشت فرج خودرا از حلال وحرام يعني مريم پس ايجاد كرديم نفخ را در وي از قبل جبريل

وجعلناها وابنها آية للعالمين إن هذه

وكردانيديم اورا وپسر اورا محل اعتباري براي جهانيان بدرستي اين ملت اسلام

ونجيناهو بالاشباع ابن كثير

نجي بنون واحدة وتشديد الجيم ابو بكر وابن عامر

المومنين بالابدال ورش والسوسي

وزكرياء اذ بالتسهيل نافع وابن كثير وابو عمرو

وزكرياء اذ ابن عامر وابو بكر

نادي نادي بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش في رواية

فردا وخير مدغما غير الغنة خلف بالترقيق ورش

يحيى يحيى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش في رواية

واصلحنا بالتغليظ ورش

يسارعون بالامالة المحضة دوري

في الخيرات بالترقيق ورش

رغبا و مدغما غير الغنة خلف

ايوب را دشوار آمد در زاري ودعا در آمد و بعضي كويند روزي ايوب چيزي آرزو كرد زن ايوب از جهت حاصل كردن آن آرزو روي بخانه غني آورد حاجت مذكوره را باز نمود زن توانكر مذكور نظر بر كيسوي زن ايوب كرد چيزي را كه خواسته بود بر معارضه كيسو آورد زن ايوب بمقراض كيسو بريد تسليم او كرد آنچ ايوب آرزو كرده بود برداشتند بيش ايوب آورد از شان او برسيد واو قصه باز ديد ايوب دعا كرد خود را بزاري آورد بعضي كويند روزي از اندام ايوب عليه السلم كرمي بزمين افتاده ايوب آنرا از زمين بر كرفت از محلي كه افتاده بود در آن محل نهاد نيش آن كرم چنان درد كرد كه ايوب را بزاري وخواهش آورد و بعضي كويند ابليس عليه اللعنة بر صورت طبيبي شده بر زن ايوب آمد وبه نيكخواهي در آمد كفت اكر ميخواهي كه شوهر تو به شود واين رنج از وبرود اورا بفرماي تا خمر خورد والطاعت سخن من كند وبره كوسفند كه آورده بود بذبح كردن آن فرمود زن ايوب بر ايوب بانك زنان آمد وحتى متى يعذبك ربك كويان در آمد وار مال وشتر از وكوسفند وفرزندان ودستكاه وجاه وشباب وجمال وجلال وكمال واصحاب واحباب واخوان واصدقا ياد دهانيد وحال او در نظر او روشن كردانيد ودار وعرض كرد بذبح مذكور را بذبح كردن آورد ايوب صلوات الله عليه كفت او طبيب نيست ابليس است كار او هميشه تلبيس است از دشمن خداي بپرهيز به كفت دشمن فتنه در دين مه انكيز زن ايوب در خواهش اين كار كشت تا بالحاح وزاري بيوست ايوب عليه السلم غضب كرد سوكند خورد كه اكر ازين زحمت دم صحت زنم ترا صد چوب بزنم بعد از آن طعام وآب كه بياري بخورم وآن را بر خود حرام شمرم زن را از نزد خويش بيرون كرد وخود را بر تنهايي آورد ايوب چون خود را تنها بي طعام وآب ديد سر بسجده نهاد تاكيد در تضرع وزاري سفت اني مسني الضر وانت ارحم الراحمين كفت

ابتلا را براسباب مذكوره متوقف نبود بنده عاجزست عاجزي از وظايف بندكي باشد مبتلا را چه نسبت دارد كه خواهش نجات بر سببي متوقف بندارد واسمعيل وادريس وذا الكفل كل من الصابرين معني اينست وياد كن اي محمد قصه اسمعيل وادريس وذا الكفل هر يكي از ايشان از صابران بود بر شدايد ومحن صبر مينمود اسمعيل عليه السلام در هنكام ذبح كردن وكارد در كلو راندن صبر كرد نداء يا ابت افعل ما تؤمر ستجدني ان شاء الله من الصابرين بر آورد وخود را در وادي غير ذي زرع كوهستان بي آب وضع داشت وبر مشاق آن صبر كرد مقام مذكور نكذاشت بركت صبر بر مشقت وبتاثير تحمل كربت غربت مرتبه عاليه يا

حق سبحانه وتعالى خواهش او را استجاب كرد واورا صحت وعافيت آورد فرمان شد بر زمين پاي زد چشمه بيرون آمد بعد ايوب در آن غسل كردن اورا روي بصحت آورد ديكر بار از چشمه ديكر بيرون آمد آن را آشاميد رنجي كه درون شكم بود بشفا انجاميد جمالي كه داشت باز كشت بجلايي كه داشت بيوست جامه بوشيد در مقام مرتفع نشست نعمتي وعظمتي كه بيش از آن داشت بيش از آن دريافت زن ايوب هرچند كه آزرده كرده بود شخص وتفقد او مراجعت نمود ايوب را آنجا نديد راست وچپا طلبيد كريان كشت وبناله وزاري بيوست ايوب را در مقام عالي نشناخت واز هيبت نتوانست پرسيد ايوب كفت چه ميكويي وهر جانبي براي چه مي پويي كفت آنجا مبتلايي افتاده بود اورا ميجويم ودر راه يافتن اومي پويم ايوب تبسم كردن اورا شناخت دل بيهجت آورد ايوب كفت تو مرا بذبح كردن بره كوسبند نام شيطان امر كردي وبه نا داني خود را برين كار آوردي من شيطان را عصيان ورزيدم وطاعت خداي كريم در خواستم شفا از خداي شافتم از فضل خداي صحت وشفا يافتم آنچه از مال وفرزندان وخويشاوندان برده بودند ايشان با همچندان روي نمودند وبدانكه دعاء نجات از بلا وخواهش خلاص از عنا صاحب

ودرجهٔ سامیه دریافت از نسل اوافضل پیغمبران خلاصه عالم وعالمیان محمد صاحب مجد وکرم مبعوث سوی عرب وعجم مخاطب بخطاب لولاك لماخلقت الافلاك درخور تشریف اعطیناك واتیناك رافع رایات
هدی جامع اخلاق انبیا فخر اولاد آدم صلی الله علیه وسلم ونیز مقام اسمعیل محل تکریم وتبجیل زیارتگاه جهان مرجع عالمیان گشت وبدرجهٔ ومن دخله كان آمنا پیوست مكان عبادت خدا محل
برکت وهدی موضع صدق وصفا مکرم بتکریم واذ جعلنا البیت مثابة للناس وامنا ست وادریس صاحب صدر تدریس برسالت مبعوث گشت وبجفا وعناء تکذیب امت پیوست صبر
کرد رسم شکیبایی پیدا آورد قصهٔ او درسورهٔ مریم گذشته وصفت او با لا مسرح رفته **وادخلناهم في رحمتنا انهم من الصالحين** معنی اینست ودرآوردیم ما ایشانرا در
رحمت خویش نبوت دادیم وبرسالت فرستادیم انواع نعمت فیض کردیم وبردرجهٔ حشمت وعظمت آوردیم بدرستی که ایشان از صالحان بودند درصلاح ظاهر وباطن کوشش
نمودند **وذا النون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه** معنی اینست ویادکن ای محمد ذا النون را یعنی یونس را چون برفت از قوم خویش با ایشان غضب کرد

ربکمو ام هموو انهمو وهمو انکمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
امتکمو امة قرا قالون بالصلة والقصر والمدغتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل كما تقدم قالون

امتكم امة واحدة وانا ربكم فاعبدون
ملت شماست که بر آن ثابت می بایدبود حال آنکه یك ملت باشید ومن پروردگار شماام پس پرستید مرا
وتقطعوا امرهم بينهم كل الينا راجعون
ومتفرق گردانیدند کار دین ایشانرا درمیان ایشان هریك از اصناف مردم باجزای ما باز گردنده اند
فمن يعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا
پس هر که کند از کارهای کردنی وحال آنکه او با ایمان بود پس نیست
كفران لسعيه وانا له كاتبون وحرام
هیچ حرمان ثواب مر عمل اورا وبدرستی ما هر آینه سعی اورا نویسنده ایم در صحایف اعمال وممتنع است
على قرية اهلكناها انهم لا يرجعون حتى اذا
بر اهل شهری که هلاك کردیم ایشانرا آنکه ایشان رجوع نمایند از کفر تا چون
فتحت ياجوج وماجوج وهم من كل حدب
گشایند باین دو صنف از آدمیان را وایشان از هر زمینی مرتفع
ينسلون واقترب الوعد الحق فاذا هي شاخصة
بزیر دوند پس نزدیك شود قیامت پس ناگهان قصه آنکه گشاده مانده باشد از خوف
ابصار الذين كفروا يا ويلنا قد كنا في غفلة
دیدهای آنان که کافر شدند گویند ای وای بر ما بتحقیق بودیم در بی خبری
من هذا بل كنا ظالمين انكم وما تعبدون
از این روز نه که بودیم ما ستمکاران بدرستی شما وآنچه می پرستید از اشیا لمتن واصنام

امتكم امة
بالسکت خلف في رواية
امة واحدة
مدغما غير القتة خلف

ركوع

واحدة
بالامالة في الوقف كسائي
كل الينا كل الينا
بالنقل ورش سكت خلف في رواية
فمن يعمل
مدغما غير القتة خلف
وهو مؤمن
قالون وابو عمرو وكسائي بالابدال ورش والسوسي
وحرم
حمزه وكسائي وابو بكر
قرية اهلكناها
بالنقل ورش
قرية اهلكناها
سکت خلف في روایة

وازامر او ایشان برکفر خود را
برخشم آورده پس گمان برد که
ما بر وتنگ نخواهیم گرفت ودر
تنگی نخواهیم انداخت وکار اورا
در ورطه که افتاده نخواهیم
ساخت لن نقدر علیه بمعنی ان
نضیق علیه است نه بمعنی نفی قدرت
خدای از پیغمبران روا نبود از
جهة عصمة قصه ذا النون
صلوات الله وسلامه علیه بالاکمل
ودکر آن پیش ازین رفته که یونس
علیه السلام درشکم ماهی افتاد
بعد از آن خدای عز وجل اورا نجات
داد درساحل دریا آمد درحال زرد
اورا زحمت کدو برآمد اورا زیر برگهای
خویش آورد سایه کرد بعد نیکو
گشت وبصحت پیوست لیکن ذکر
این واقعه پیش از دعوت قوم بود
فنادى في الظلمات ان لا اله
الا انت سبحانك اني كنت
من الظالمين فاستجبنا له
ونجيناه من الغم وكذلك
ننجي المؤمنين معنی اینست
پس ندا کرد یونس در تاریکیها یا درین
حال که در تاریکیها بود تاریکی دود
ماهی وتاریکی شکم ماهی
وتاریکی قعر آب
وتاریکی در آمدن
ماهی در خدای نیست
معبودی بحق سزاوار پرستش مطلق
مگر تو یا کی یاد میکنم ترا ازین که
بغیر جرم عقوبت کنی وبغیر ظلم در
ظلمات افکنی این همه بواسطه جرم
من آمده وبسبب ظلم من معین شد
وبدرستی که من از ظالمان بودم تو
وزاری نمودم بدعاء خلاص تصریح
نکرد وخواهش نجات صریح نیاورد
جه کنایت از تصریح ابلغ باشد وایما
از تصریح اولی بود پس یونس را
اجابت کردیم واز غم برهانیدیم
وهم همچنین مؤمنان را نجات دهیم
وایشانرا از هموم عموم خلاص
بخشیم في الحديث ما من مكروب
يدعو بهذا الدعاء لا استجيب له
وزكريا اذ نادى ربه رب لا
تذرني فردا وانت خير الوارثين
معنی این است ویادکن ای
محمد زکریا را هنگام ندا کردن او پرورد
خویش را ای پروردگار من مرا تنها
مگذار فرزندی که مرا یاری دهد بود
واز من وارث شود پدید آر وحال
اینست که تو بهترین وارثانی بعد

فتحت ياجوج وماجوج حدب ينسلون شاخصة ابصار شاخصة
بتشدید التاء ابن عامر غیر عاصم غیر عاصم مدغما غير القتة خلف بالنقل ورش سکت خلف في روایة
تو

همه موروثان ووارثان باقی مانی هر وارثی که ماند همیشه باقی نخواهد بود جز چند روز صورت بقا نخواهد نمود **فاستجبنا له ووهبنا له يحيى واصلحنا له زوجه** پس خواهش زکریا را اجابت
کردیم ودعاء اورا مستجاب کردانیدیم پسر وار فرزندی شایسته همچو یحیی بخشیدیم واورا بحصوریت ونبوت وشهادت گزیدیم وزن زکریا که نازاینده بود صالحه برای ولادت کردانیدیم
یا بعد آنکه سیئة المزاج بود بخوشخویی وخوش مزاجی رسانیدیم یا صالحه برای مدد دین ساختیم ومحبت دین در دل او انداختیم **انهم كانوا يسارعون في الخيرات ويدعوننا رغبا ورهبا**
وكانوا لنا خاشعين معنی این است بدرستی ایشان بودند که در خیرات مسارعت مینمودند ومیخواندند مارا از جهت رغبت برنیکویی ونیکی وترس از مضرت وبدی وبودند ایشان
مارا فروتنی کننده وطاعت وعبادت ما ورزنده **والتي احصنت فرجها فنفخنا فيها من روحنا وجعلناها وابنها آية للعالمين** معنی این است ویادکن ای محمد زنی را که فرج خود را

نکاه داشت وهیچ مردی را از حلال وحرام بر نفس خود نکماشت پس نفخ کردیم ما در ان زن از روحی که برگزیده ماست که آن روح پاک وپاکیزه عیسی است ۰ إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ معنی اینست بدرستی که این امت یعنی ملة اسلام ملت شماست ملتی است که شما همه را بدان باید گروید واعتقا
حقیقت آن باید گزید واین ملة یکی است اصل عقاید ملت اسلام مختلف نیست ومنم پروردگار شما ام وشمارا عبادت میفرمایم پس چون چنین است مرا عبادت کنید وپرستش من ورزید
وگردانیدند مردمان کار خویش را پاره پاره متفرق وپریشان یعنی میان خویش اختلاف کردند وادیان مختلف پیدا آوردند کسی از جهودان گشت وکسی ترسایان سوست کسی آتش پرست
کسی پرستش ستاره را گزید خوش آنکه بسوی ملة اسلام شتافت ودولت ایمان واحسان دریافت فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ

معنی اینست پس هرکه از مردمان اعمال صالحه بکند وحال اینست که او ایمان دارد وکفر نمی ورزد وکافری نمی آرد پس نیست ناسپاسی ونا قدر شناسی مر سعی اورا یعنی ناداد ثواب وکم کردن جزا که کفران برین معنی مشهور است وهیچ شک نیست که بمعنی نادادن مذکور است بدرستی ما مر سعی اورا می نویسیم ودر صحایف ثبت میکنیم یعنی فرشتکان بامر ما می نویسند واعمال را در صحایف ثبت میکنند چنانچه جای دیگر گفت فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ معنی اینست وحرامست بر اهل قریه که ایشانرا هلاک کرده ایم وبزوال وفنا آورده ایم یعنی منتفی است از ایشان که بعد از هلاک بیعث باز نگردند وبحسابگاه نه پیوندند چون بازگشتن ایشان منتفی بود بازگشتن سوی حیات یعنی بعث بعد الموت متحقق باشد واگرنه ارتفاع نقیضین آید ولزوم محال روی نماید حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ وَاقْتَرَبَ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ معنی اینست تا آنکه چون گشاده شود سد یاجوج وماجوج وحال این باشد که ایشان از هر بلندی شتابان می آیند واز جانب سد روی می نمایند ونزدیک شود وعده که حق است یعنی قیام قیامت که البته متحقق است پس ناگاه آن بود که چشمها کافران باز شده ودر نگریستن از ایشان مرتفع آمده وای وهلاک جویند ودرین حال یا ویلنا تا آخر گویند یعنی ای وای بر ما بدرستی که ما ازین روز در غفلت بودیم وغافل وناهشیاری نمودیم بلکه بودیم ما بوضع عبادت در

الوعد

أَنْتُمُو لَهُمُو وَهُمُو لَهُمُو وَهُمُو أَنْفُسُهُمُو كُنْتُمُو — قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

هؤلاء آلهة — ثلثة اوجه لورش

هؤلاء يالهة — بابدال الهمزة الثانية ياء

زفير وزفير — بالترقيق ورش

الحسنى الحسنى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

اشتهت انفسهم — بالنقل ورش

اشتهت انفسهم — سكت خلف في رواية

الاكبر — بالنقل ورش

الاكبر — سكت خلف وفي رواية خلاد

وتتلقيهم — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

وتتلقيهم — في رواية

الملائكة — بالامالة في الوقف لكسائي

للكتاب — بالتوحيد غير حفص وحمزة والكسائي

كما بدانا — بالابدال لسوسي

مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ
از جز خدای عز وجل افکنده در دوزخ اندیشای هیزم شما مر اورا ان درآیندگانید

لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا
اگر بودندی ایشان خدایانی نیامدندی در دوزخ وهر یک از عابد ومعبود

خَالِدُونَ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ۵
در آن جاودان خواهند بود مر ایشانراست در دوزخ ادخال النفس مانند اول صوت حمار وایشان در آن شنوا نباشند

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا
بدرستی آنکسانکه پیش رفت مر ایشانرا از ما حالت نیکوتر یعنی سعادت ایشان از دوزخ

مُبْعَدُونَ لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ
دور کرده شده اند نشنوند صورت خفی آنرا وایشان

فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ لَا يَحْزُنُهُمُ
در آنچه آرزو خواهند نفوس مطمئنه ایشان جاوید باشند اندوهگین نکرداند ایشانرا

الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا
ترس بزرگ نفخه اخیره یا لحالت تمیز اهل جنت ونار واستقبال نمایند ایشانرا فرشتکان اکویند این بود

يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ يَوْمَ نَطْوِي
روز شماست که بودید که شمارا وعده می دادند روزی که در نوردیم

السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ
آسمانرا چون در نوردیدن طومار برای مکتوبات چنانچه آغاز بر نخست آفرینش

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ معنی اینست بدرستی آنان که سابق شده است
برای ایشان از فضل ما مثوبة حسنی که در بهشت است یا صفت حسنی که سعادت در سرشت است ایشان از آتش
دور داشته شوند چنانچه آواز آتش که دوزخیان را از هفتاد ساله راه در گوش افتد نشنوند وایشان در چیزی که آرزو برد
نفسهاء ایشان جاوید باشند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ
تُوعَدُونَ معنی اینست وفزع اکبر یعنی هول بزرگ بعضی گویند موت بود که از جمله افزاع موت بالاترست

غیر محل واشراک اصنام با خدای عز وجل ظالمان وبر نفسهاء خویش درین کار ناشایسته ستمکاران إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ معنی اینست
بدرستی چنانکه إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ الى آخرها گفته شما ای مشرکان وآنچه می پرستید شما از بتان از غیر خدای عز وعلا میگردانید شریک حق سبحانه وتعالی هیزم دوزخید همه معذب در آتشید وشما
در دوزخ در آینده اید لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ معنی اینست اگر ایشان آلهه می بودند در آتش در نمی آمدند چون حال ایشان بدرآمدن نار ظهور
پیوست انتفاء الوهیت ایشان محقق گشت وهریکی از ایشان در آتش جاویدست از خلاص یافتن ناامیدست لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ معنی اینست مر ایشانرا در
دوزخ آوازی بود همچو آواز حمار وناله وفریاد از اصابت نار وایشان چنانچه در آتش کور باشند کر نا شنوا بوند إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ

اهل سعادت نزديك موت مبشر خواهند بود وايشان را ببشارت در آن حالت روي خواهد نمود راغب سوي موت خواهند گشت وباستيناف نعمة اخروي خواهند پيوست لاجرم موت ايشان را
اندوهگين نخواهند كرد ودر قلق واضطراب نخواهد آورد وبعضي گويند نفخه ثانيه كه هنگام قيام قيامت وتغير احوال الزمين واسمان وظهور اهوال وافزاع وشدايد ومشاق آن است وبعضي گويند
هنگام طلب سوي حسابگاه خدا ووقت ظهور جزا وسزا وبعضي گويند وقت پيدا آمدن نامهاء اعمال كه بر كدام دست آيد واضطراب همه در روي كه بكدام اعمال روي نمايد وبعضي گويند
وقت نداء فريق في الجنة وفريق في السعير همه در اضطراب شوند كه ايشان را در كدام راه برند بيت از هيبت آن دو راه خون شد دل من تا خود بكدام ره بود منزل من
وبعضي گويند فزع اكبر مشاهده نار است وبعضي گويند جدا كردن ابرار از فجار است وبعضي گويند هنگام گذشتن بر صراط كه آن پلي بر سر نيرانست وآن وقت مشاهده صعوبت مرور
عاصيانست اهل سعادت در آن مقامات بر اعتماد مشاهده كرده اند وهگين نشوند ومحزون نگردد وايشان را فريشتگان پيش آيند هذا يومكم الذي كنتم توعدون گويند وتلقي مذكور در هنگام بعث از قبور بود وبعضي گويند پيش درهاي بهشت باشد. يوم نطوي السماء كطي السجل للكتب معني اينست اندوهگين نكند ايشان را فزع اكبر وهول محشر در روز پيچيدن ما آسمان را همچو پيچيدن طومار كاغذ تا كتابت كند يا كو در درون پيچيدن ما آسمان را همچو پيچيدن فريشته كه نام او سجل است نامهٔ اعمال مردمان را كما بدانا اول خلق نعيده وعدا علينا انا كنا فاعلين معني اينست مثل خلقي كه آغاز كرده بوديم آن را در اول آفرينش يا در حالت كه او اول آفريد نشست باز گردانيدم چنانچه در آغاز از عدم سوي وجود آورديم اجزاء متفرقه را جمع كرده وعده كرده ايم وعده كه البته بوفا پيوندد همچو لازم بر ما بود بدرستي كه ما هستيم اعادت كننده وبعد از موت زنده كرداننده وحساب اعمال كننده عاقل براي اين روز استعداد كند وبراي آن وقت مستعد باشد. ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون معني اينست وبتحقيق يا سوگند ياد ميكنيم هر آينه نبشته ايم در زبور يعني كتاب داود يا كتابي نبشته شده كتاب داود يا غير آن يعني نبشته ايم در كتابهايي كه فرستاده ايم پس از ذكر يعني پس از توريت يا پس از ذكر يعني در كتابهايي كه سابق است بر آن يا پس از ذكر در لوح محفوظ چه همه كتابها شامل همه كتابها بدرستي كه زمين يعني زمين بهشت كه آن را همه مسلمانان خواهند يافت وهمه مومنان سوي آن خواهند شتافت يا زمين شام كه آن را امت پيغمبر ما قابض گشت وبظهور شعاير اسلام پيوست يا زمين دنيا كه آن را بر حكم حديث زوي لي الارض فاريت مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي منها امت پيغمبر ما خواهد

انتم واذنتكمو لكمو	قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
الهكمو اله	قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

نعيده وعدا علينا انا كنا فاعلين ولقد كتبنا
اعادت كنيم آنرا وعده بر ما بدرستي ما هستيم قادر بر آن وبتحقيق ثبت فرموديم وحكم كرديم

في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها
در جميع كتابها پيش از آنكه در لوح محفوظ ثبت كرده كه جنت يا زمين دنيا بميراث يابند آن را از كفار بود بر

عبادي الصالحون ان في هذا لبلاغا لقوم
بندگان من كه موصوف اند بصلاح بدرستي كه در آنست كه درين سوره ياد كرديم هر آينه كفايتي مر گروهي را

عابدين وما ارسلناك الا رحمة للعالمين
كه اهل عبادت اند وعبوديت ونفرستاديم ترا مگر بخشايشي مر جهانيان را

قل انما يوحى الي انما الهكم اله واحد فهل انتم
بگو بدرستي وحي كرده ميشود سوي من كه بدرستي خداي شما خداييست يگانه پس هيچ هستيد شما

مسلمون فان تولوا فقل اذنتكم على سواء وان
گردن نهندگان اين گفتار را پس اگر اعراض نمايند پس بگو اعلام كردم حرب شما را بر حالت استوا وعموم ونه

ادري اقريب ام بعيد ما توعدون انه يعلم
ميدانم كه ايا نزديكست يا دور آنچه وعده ميدهند شما را از قتال بدرستي خداي ميداند

الجهر من القول ويعلم ما تكتمون وان ادري
آنچه آشكارا است از هر گفتاري وميداند آنكه پوشيده ميداريد ونه ميدانم

لعله فتنة لكم ومتاع الى حين قال رب احكم
تا مگر تأخير عذاب از شما شده امتحانست مر شما را وبرخورداري اندك تا هنگام مصلحت بگو اي پروردگار من فصل كن با مومنان كفار قريش

في الزبور — بضم الزاء حمزة
ان الارض — بالنقل ورش
ان الارض عبادي — سكنت خلف وفي روايته
قل انما يوحي — بالنقل ورش / بالامالة المحض حمزة والكسائي
قل انما يوحي — سكت خلف في روايته
الهكم اله — سكت خلف وفي رواية
اله واحد — مد عما فير العنه خلف
فهل انتم فهل انتم — بالنقل ورش / سكت خلف وفي رواية
فقل اذنتكم — بالنقل ثلثة اوجه ورش
فقل اذنتكم — سكت خلف في رواية

علي سوا — حمزة وهشام
وان ادري وان ادري — بالنقل ورش
وان ادري
اقريب ام اقريب ام — سكت خلف في رواية / بالنقل ورش
ويعلم ما — ادغم سوسي
ومتاع الى ومتاع الى — سكت خلف في رواية
قل رب — غير حفص

گرفت علي الخصوص بعد نزول عيسي عليه السلام همه اهل زمين از شرق تا غرب دين اسلام يا طاعة اهل اسلام خواهند پذيرفت ان في هذا لبلاغا لقوم عابدين معني اينست بدرستي در مضمون
آيت مذكوره يا در مضامين همه آيات اين سورت يا در قرآن هر آينه كفايت بود يا چيزي است كه سالك بدان بمقصد برسد وطالب بمطلوب ومقصود پيوندد مر گروه عابدان وزمرهٔ موحدان
وما ارسلناك الا رحمة للعالمين ونفرستاده ايم ترا اي خاتم پيغمبران مگر از جهت رحمت يا در حالة كه خداوند رحمتي مر جهانيان بر مومنان در دنيا وآخرت در همه احوال
ومر كافران در دنيا بتاخير عقوبت استيصال يعني در حق مومنان بعثت او نعمت است وذات او رحمت است بدعوت سوي دين وهدايت براه يقين وتلقين حجت وتعليم شريعت بياني چنانچه
بايد وتبياني چنانچه شايد وپند وعظت ونصيحت وموعظت وتاييد ونصرت ومدد ومعونت ودر آخرت بشفاعت بقدر طاقت واستطاعت امتي امتي گفتن وهمت بر نجات ايشان
بستن ودعا وزاري كردن ودل بر رفعت وانقلب ايشان آوردن ودر حق كافران در دنيا نيكخواهي كردن وسوي دين اسلام خواندن وبعد ضلال ايشان اللهم اهد قومي گفتن

وازجفاء ایشان درکذشتن اما محاربه که دعوت سوی اسلام است بابی از رحمت بود بر طریق آشامانیدن داروی تلخ باشد وچون پیغمبر علیه السلام رحمة برای عالمیان است ونفع رساننده ایشانست
ایشان از وبهره میکیرند وازنفاق وانتفاع می پذیرند آورا بر عالمیان فضل بود واو افضل همه جهانیان باشد وفرشتکان نیز داخل عالمیاند وبعضی ازجهانیانند فضل او بر فرشتکان بدین آیت نیز
ثابت شود قول معتزله بتفضیل خواص ملکیه باطل کردد واکر کسی به آیت اِنَّ اللهَ وَمَلٰئِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ وآیت وَیَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا معارضه کند خود را درخطا وزلل افکند زیرا چه رحمت
مهربانی است ومهربانی ادنی مراعلی بود وصلوة واستغفار دعاست ودعا ازادنی چون دعاء مادر حق پیغمبران روا باشد قُلْ اِنَّمَا یُوحٰی اِلَیَّ اَنَّمَا اِلٰهُکُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ
معنی اینست بکوای محمد وحی کرده نشد مکر آنکه نیست اله شما مکر الهی که یکیست جز او الهی سزاوار الوهیت وشایان معبودیت نیست یا کویند انچه وحی کرده شده است سوی من
نیست معبود شما مکر الهی که یکیست تقدس وتعالی پس چون این دانستید دل براسلام کماریدو ایمان آرید فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُکُمْ عَلٰی سَوَاءٍ معنی اینست پس اکر روی کردانند
ازایمان پس بکوای محمد برایشان شمارا آکاهانیدم وازخدا خبر رسانیدم دراین حالت که من در زمین هموارم اختفا واستتار بغور نشیب وحجاب بلندی ندارم یعنی سخن آشکارا میکویم وپرده کردن چیزی نمیجویم یا کویند درحالة که برعدل وبرجادهٔ علم وعقلم از حق تجاوز نمیکنم ودم راستی ودرستی میزنم وبر تقدیر حالیه ازمفعول معنی چنین آید آکاهانیدم شمارا در حالت که شما واقعید بر استوا در هنکام اعلام وانبا بعضی را بر بعضی تفضیل نمیدهم ودل برفرق نمی نهم همه را سخن یکسان میکویم ونیکو همه میجویم وَاِنْ اَدْرِی اَقَرِیبٌ اَمْ بَعِیدٌ مَا تُوعَدُونَ معنی اینست ونمیدانم نزدیکست یا دورست آنچه وعده کرده میشود یعنی نمیدانم قیامت نزدیکست یا دورست ازو ترسناک باشید اِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَیَعْلَمُ مَا تَکْتُمُونَ معنی اینست بدرستی خدای میداند آنچ آشکار است از کفتار ومیداند آنچ می پوشید از اسرار یعنی میداند که آشکارا کفر می ورزید وکه باآواز بلند تکذیب پیغمبر میکنید ومیداند آنچ در سینها از کینها با اهل اسلام وبا پیغمبر علیه السلام پنهان میدارید چه کسی که پنهان واشکارا بد اندیش او کسی نفاق ورزیدن نتواند چاره نیست که با او اخلاص ورزیدن ودرایمان دل وزبان با وی یکسان کنید وَاِنْ اَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَکُمْ وَمَتَاعٌ اِلٰی حِینٍ معنی اینست ونمیدانم جهت تاخیر عذاب شما ای کافران وترک شتابی در کرفتن همچو شما مجرمان کمان می برم که تاخیر عذاب جرم وخطا فتنه وآفتست برای شما که بنا کرفتن وتاخیر عذاب مغرور میشوید وبر کناه دلیر میکردید کدام فتنه ازین بالاتر بود وکدام آفت ازین بتر باشد وبرخورداریی سهلی است تا زمانی قلیل که نهایت تا زمان حیاتست وآن شک نیست که مشعر بتقلیل قَالَ رَبِّ احْکُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ معنی اینست بکوای محمد ای پروردکار حکم بکن بحق میان ما ومیان کفار حق را بغلبه برسان وباطل را محو کردان

وَمَا هُمْ قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بِالْحَقِّ ط وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ

براستی وپروردکار ما خدای بخشاینده است که ازو یاری خواهند بر دفع انچه امید میدارید از غلبه

سُورَةُ الْحَجِّ مَدَنِیَّةٌ ثَمَانٌ وَسَبْعُونَ آیَةً

النصف الجزو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

یَا اَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ ج اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ

ای مردمان بترسید از پروردکار شما بدرستی شدت تحریک زمین بقیامت حالتی

عَظِیمٌ ۞ یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا

صعب است در روزی که بینند آنرا غافل شوند از تحیر هر زنی که در حالت شیر دادن کودک بود از آن

اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا

طفل که شیرش دهد وبنهد هر زنی آبستن بار خود را پیش از وقت

وَتَرَی النَّاسَ سُکَارٰی وَمَا هُمْ بِسُکَارٰی

وبینی تو ای بیننده مردم را مانند مستان از غایت دهشت وناباشند ایشان از روی حقیقت مستان

وَلٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیدٌ ۞ وَمِنَ النَّاسِ

ولیکن عذاب خدای تعالی سخت است واز مردمان است

السَّاعَةِ شَیْءٌ — بالادغام سوسی
شَیْ شَیْ — بالوجهین ورش، سکت خلف وروایة خلاد
وَتَرٰی — فی الوقف حمزه وکسایی وابو عمرو
وَتَرٰی — امال بین بین ورش وفی الوصل سوسی
النَّاسَ سُّکَارٰی — مدغما سوسی
سُکَارٰی — بالامالة المحضة ابو عمرو
سُکَارٰی — امال بین بین ورش
بِسُکَارٰی — بالامالة المحضة ابو عمرو
بِسُکَارٰی — امال بین بین ورش فی روایة
سَکْرٰی بِسَکْرٰی — بالامالة المحضة علی وزن فعلی حمزه وکسایی
وَمِنَ النَّاسِ — بالامالة دوری

وپروردکار ما مهربانست بر رد آنکه شما او را بدان صفت میکنید مستعانست بر دفع کار شما ودر رد کفتار شما ازو یاری خواسته شود وبدو پناه کرفته آید ونهایت کار بدوست وانتهاء امید کرم اوست
وپذاکید نیست که مقطع مذکور مقطعی حسن ومختمی مستحسن است دال بر نهایت کلام ودلیل براختتام وتمام است والله اعلم بمضامین کلامه من مفتتحه الی تمامه لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو
سورة الحج سوره حج هفتاد وپنج آیة است بعضی کویند هفتاد وچهار وبعضی کویند هفتاد وسه وبعضی کویند هفتاد وهفت وبعضی کویند هفتاد وهشت همه مکی است مکر شش آیت
از آیت هٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا تا اِلٰی صِرَاطِ الْحَمِیدِ که مدنی است وبعضی کویند همه مکی است مکر دو آیت یکی آیت وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ عَلٰی حَرْفٍ الایة دوم آیت اُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَاتَلُونَ الایة
هزار ودویست ونود ویک کلمه پنج هزار وصد ونود حرفست ربط این سورت با سورة انبیا آنست که مقطع سورة انبیا بیان برخورداری کافران که تا هنکام انتهاء دنیا بود ذکر کرد
در مبدا سورة حج ذکر زلزله قیامت که منتهاء دنیاست آورد ونیز در سورة انبیا ذکر توحید خدا وذکر نبوات ومعجزات انبیا واخبار کذشتکان وتنبیه حاضران وهلاک

کافران ونجات مومنان بود در سورۀ حج همین معانی با زیادت ذکر حج وعبادات دیگر وامر معروف ونهی منکر روی نمود و بدانکه سورۀ حج را بامر مردمان بتقوی که جامع همه اوامر ونواهی است ومانع همه اصناف فساد وتباهی است افتتاح کرد بعد مخافت وعید شدید زلزلۀ روز قیامت داد زیرا که باعث سوی تقوی آورد بعد از ذکر زلزلۀ ساعت تخلص سوی ذکر روز قیامت حاصل گشت باجمله بعث من فی القبور اهوال واحوال قیامت مذکور سوست بعد جمله ومن الناس من یجادل فی الله معنی یجادل فی دین الله متناول منکران قرآن ورسول وحرف آن از امور دین بود از ذکر او سوی مطلق کافران وتشنیعات ایشان تخلص روی نمود از آنجا جملۀ یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه ذکر کافران آمد ودر اثنای ذکر کافران بحکم مضاده جملۀ ان الله یدخل الذین آمنوا الآیة ذکر مومنان واقع شد بعد چون کلام مشتمل بر ذکر فریقین گشت تخلص سوی ذکر جزای ایشان بحصول پیوست بعد از جملۀ ان الذین آمنوا والذین هادوا الآیة تا آخر سورت ذکر مومنان وکافران بکرد وذکر یکی از دو فریق با دیگری آورد تا آنکه در آخر ذکر کافران بجملۀ ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا الآیة وذکر مومنان بجملۀ یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا الآیة آورد وسورت تمام کرد ...

كُنتُم خَلَقْنَاكُم نُخْرِجُكُم مِنكُم مِنكُم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مَن يُجَادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ
کسی که جدال مینماید در امور الهی چون حشر وغیر آن بی دانشی وپی روی مینماید از جن وانس هر دیوی

مَرِيدٍ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ
متمرد را که حکم رفته بروی آنکه هر که دوستی نماید با او پس کار آنکه بی راه کند اورا

وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن
وراه نمایدش سوی عذاب آتش فروزان ای مردمان اگر

كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم
هستید شما در گمان از کار برانگیختن در قیامت پس بدرستی ما آفریدیم شما را

مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن
از خاک پس از آب مرد پس از خون منجمد یعنی بسته پس از

مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ط وَنُقِرُّ
پارۀ گوشت تمام خلقت ونا تمام خلقت تا بیان کنیم بر تدریج قدرت وحکمت ما را برای شما وقرار میدهیم

فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ
در رحمها آنرا که میخواهیم که قرار گیرد تا وقت معلوم که هنگام ولادت بود پس بیرون می آریم شما را

طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ج وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ
حال آنکه کودک باشید پس تربیت مینماییم تا که رسید بکمال عقل وقوت شما وازشما کسی است که قبض روح نمایند اورا

وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ
وازشما است کسی که باز گردانند اورا با منافق تر زیستنی تا که نه داند

فيجادل — مدغما غير الغنة خلف
علم ولا — مدغما غير الغنة خلف
عليه — بالاشباع ابن كثير
تولاه تولاه — بالامالة المحضة حمزة والكسائي / ابا البينين ورش في رواية
تولاه هو — بالاشباع ابن كثير
ويهديهي — بالاشباع ابن كثير
مخلقة و — مدغما غير الغنة خلف
لنبين لكم — مدغما سوسي
ونقر — بالترقيق ورش
في الارحام — بالنقل ورش
في الارحام — سكت خلف وفي رواية خلاد

ما نشاء الى — نافع وابن كثير وابو عمرو في الوصل
ولي — مدغما غير الغنة خلف
من يتوفى — مدغما غير الغنة
يتوفى — الامالة المحضة حمزة والكسائي / ابا البينين ورش في رواية
يتوفى من — مدغما غير الغنة خلف
يرد — مدغما سوسي
العمر لكيلا يعلم

گشت هر شب برایشان بدشواری گذشت کسی را که بخیزد هیچی در گوش رسید واین نوع قلقی در دل افتاد لاجرم خواب از چشم رفت ودل وی قرار وی آرام شود ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ویتبع کل شیطان مرید معنی اینست وبعضی از مردمان کسانی اند که بغیر علم در دین خدا مجادله میکنند ودم متابعت هر دیوی ستیزه کار روشیطانی پدکردار زنند روایت کرده اند که این آیت در شان نضر بن حارث که جدال داشت بغیر علم در بحث ومجادله ناپسندیده میکاشت ملائکه را بنات الله گفتی وقرآن را افسانۀ پیشینیان خواندی وخدا را بر احیاء عظام رمیم قادر ندانستی وبدین امور با طائفه مجادله کردی وخود را بر وجه مکابره برمناظره آوردی واین آیه اگرچه وارد در شان اوست مخصوص بدو نیست بلکه این نکوهش در شان مجادله هر مکاری کتب علیه انه من تولاه فانه یضله ویهدیه الی عذاب السعیر معنی اینست بدرستی شیطان کسی است که دوست گرفته است آن تابع را

پس بدرستی شیطان اورا کمراه خواهد کرد ورهنمونی کرده سوی عذاب دوزخ خواهد آورد واکر عود ضمیر بر عکس باشد معنی بر عکس آید یعنی بدرستی تابع شیطان کسی است که دوست کرفته
است شیطانرا پس بدرستی شیطان اورا کمراه خواهد کرد وخواهد نمود راه عذاب نیران را بر وجه دوم معنی چنین آید حکم کرده شد است بر شیطان بدرستی هرکه شیطانرا دوست کیرد
واورا بدرستی بید برد پس ثابت است که شیطان اورا کمراه کرداند ورهبری دوزخ کند تا بدوزخ برساند یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب
ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة وغیر مخلقة معنی این است ای مردمان اکر شما از بعث بعد از موت در شک باشید شک را از دلهای خویش ببرید یعنی تفکر در آن
خلق کنید تا چون در بدا خلق خلقت از تراب داینید اعادت راکه اهون از بدایت است در حیز استبعاد نیارید اشکال زایل شود واشتباه برود پس بدرستی که شمارا یعنی اصل شمارا که
آدم است از خاک آفریده ایم وخاک را در خلقت آدم چند طور کردانیده ایم آب را در خاک انداختیم کل تر را خلاص بوناک کردیم باز بخشکی آوردیم صلصال کشت با آواز کردن چون آواز سفال پیوست بعد آن در وی نفخ روح شد زندکی پذیرفت قوت حس وحرکت وسایر قواء انسانیه کرفت پس شمارا که فرزندان آدم اید از نطفه آفریدیم ونطفه را نیز چند طور کردانیدیم نطفه را علقه یعنی خون بسته کردیم بعد خون بسته را مضغه یعنی پاره کوشت بر قدر لقمه خاییده پیدا آوردیم بعد صورت ساختیم وجان در قالب شما انداختیم مضغه دو نوع است مخلقه که تامة الخلق بود وغیر مخلقه که ناقصة الخلق باشد وبعضی کویند مخلقه آنست که صورت پذیرد وغیر مخلقه آن است که قرار نکیرد پیش از صورت کرفتن از رحم بیفتد وبحیات نه پیوندد وبعضی کویند مخلقه وغیر مخلقه صفت است مر نطفه را که نطفه در نفس امر دو نوع است نطفه ایست که متعلق شود ونطفه ایست که ضایع رود لنبین لکم ونقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم معنی این است شمارا از چنین وچنین آفریده ایم ودر خلقت شمارا اطوار کردانیدیم تا قدرت خود را برای شما بیان کنیم وحکمت خود را پیدا آریم وشمارا در زهدان نهاده میداریم آن مقدار مدت که میخواهیم شش ماه وزیادت بدان از مدتی که برای ماندن او در زهدان تعین کرده ایم تا مهلتی معین باستقرار کردانیم قرار دهیم پس تر از آن شمارا در حالت که طفل باشید از زهدان بیرون آریم پس تا قوتها ظاهر وباطن خویش را برسید وبزرک وقوی شوید پرورانیم ومنکم من یتوفی ومنکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا معنی این است وبعضی از شما متوفی میشوند وبیش از ارذل عمر می میرند وباسلامت

ختم شیأ	شیا	شیا	شیا	وتری	وتری	الارض	الارض
بالنقل فی روایة حمزة	بالوجهین ورش	بالادغام فی الوقف حمزة	فی الوقف حمزة وکسائی وابو عمرو	اماله بین بین ورش وفی الوصل سوسی		بالنقل ورش	سکت خلف وبینه روایة خلاد

مدغما غیر الغنة خلف

من بعد علم شیئا وتری الارض هامدة
پس از دانایی هیچ چیزرا ومی بینی تو ای بیننده زمین را حال آنکه بی حرکت وبی نبات باشد

فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت
پس چون فرستیم فرو بر زمین آب بارانرا متحرک شود به نبات وفزون شود بتخلخل وبرویاند

من کل زوج بهیج ذلک بان الله هو الحق
از هر صنفی زیبا نظر آنچه کفتیم از خلق بنی آدم واحیاء زمین بسبب آنست که او وست سزاوار خدایی معبود بنا

وانه یحیی الموتی وانه علی کل شیء قدیر
وآنکه او میتواند که زنده کرداند مردکانرا وآنکه او بر هر چیزی تواناست

وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله
وآنکه قیامت آینده است هیچ شک نیست در آن وآنکه خدای عز وجل

یبعث من فی القبور ومن الناس من یجادل
برانکیزاند همه آنانرا که در کورهااند واز مردمان است کسی که جدل مینماید

فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر
در کارهای خدای بی دانشی وبی هدایت حجتی ونه وحی هویدا

ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا
حال آنکه مایل است منکب خود است از تکبر تا کمراه کرداند دیکرانرا از راه دین خدای تعالی مر اوراست در این جهان

خزی ونذیقه یوم القیامة عذاب الحریق
اهانت بقتل وچشانیدیم اورا روز قیامت عذاب آتش سوزان

بان الله هو — بالادغام سوسی
الموتی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
الموتی — امالة بین بین ابو عمرو وورش فی روایة
شیء شیء — بالوجهین ورش سکت خلف فی روایة
قدیر و — مدغما غیر الغنة خلف
قدیر آتیة — بالترقیق ورش ثلثة اوجه لورش
ومن الناس — بالامالة المحضة دوری
من یجادل — مدغما غیر الغنة خلف
بغیر علم ولا — مدغما غیر الغنة خلف
هدی ولا — مدغما غیر الغنة خلف
لیضل — بفتح الیاء ابن کثیر وابو عمرو
فی الدنیا — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
فی الدنیا — امالة بین بین ابو عمرو وورش فی روایة
خزی و — مدغما غیر الغنة خلف
یوم القیامه — بالامالة فی الوقف کسایی

وآفتاب تابانست که کیاه هر سال پیدا می آید باز ناپدید می شود وسال دیکر روی می نماید ۳
صورت بعث همین است واین بر بعث دلیلی متین است ذلک بان الله هو الحق وانه
یحیی الموتی وانه علی کل شیء قدیر وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله
یبعث من فی القبور معنی اینست آن یعنی آنچه از خلق آدمی وبنات واحیاء ارض موات
ذکر کردیم واز بدا خلق واعادت در بیان آوردیم میآکاهاند خبر میکند بدین که خدای

قوی باجل میرسند فنا وزوالی می پذیرند وبعضی از شما سوی ارذل عمر واحقر اطوار حیوة باز کردانیده میشوند آهسته آهسته قوای ظاهر وباطن او میرود تا آنکه چون طفلان ضعیف وناتوان می شود وحال او
بمثابه حال کودکی میکردد نداند آنچه میکویند یاد ندارد آنچه میشنود چند بار کوید که این چیست وچند کرت پرسد که این کیست قطعة چند کاهی نطفه بودی در رحم چند کاهی طفل کشتی شیرخوار
بعد از آن بالاکرفتی تا بلوغ سر وبالایی شدی سیمین عذار هرچه دیدی برقرار خود نماند واینچ بینی هم نماند برقرار وتری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت
من کل زوج بهیج معنی این است ومی بینی تو زمین را هامده خراب یعنی خشک بی آب خالی از نبات چون اموات پس چون بر او از آسمان آب را بفرستیم وبه باران او را آب دهیم تخم تر شود منتفخ
کردد بانتفاخ او زمین بجنبد ومرتفع شود وهر نوعی از کیاه از کشت ودرخت که بهجت رسانیده است برویاند وبسبزی ونازکی آن دلها را ابهجت رساند واین نیز بر بعث برهانست چون ماه ۳

عز وجل حق است وجود او لا محالة متحقق است چه این مصنوعات بغیر صانع بود و این مخلوقات بغیر خالق حاصل نشود و بدرستی که خدای مردگان را زنده خواهد کرد و بعد از موت در زندگی خواهد
آورد و بدرستی خدای بر هر چیزی توانا ست پس قادر بر احیاء موتی است بدرستی قیامت آمدنی است و واقع شدنی ست در وی شک و شبهه نیست انکار آن خطا و بی معنی است و بدرستی خدا بر خواهد
انگیخت اهل قبور را از قبور و جمع خواهد کرد در روز نشور ومن الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله معنی این است و بعضی
از مردمان کسانی اند که بغیر علمی و رهنمونی کسی و بغیر کتابی روشن در دین خدای مجادله میکنند و دم منازعت و مخاصمت با اهل عقل و دین میزنند در حالة که دو تا کننده اند دوش
خود را و این عبارت است از تکبر و اعراض از حق تا از دین خدای گمراه شود یا گویند تا گمراه کند له في الدنيا خزي ونذيقه يوم القيامة عذاب الحريق معنی این است
مر این مجادله کننده مذکور راست
رسوایی عظیم و خواری فخیم در
دنیا و خواهیم چشانید او را عذاب
آتش در اخری ذلك بما قدمت
يداك وأن الله ليس بظلام للعبيد
معنی این است آن یعنی رسوایی
و عذاب مر ایشان را بسبب چیزی
است که پیش فرستاده است از
دستهای تو ای کسی که بغیر علم
در دین خدای مجادله
میکنی و خود را
با اهل دین در
مجادله می افکنی و بسبب
آنست که خدای نا ظلم کننده بر بندگان
است عادل در کار ایشانست
ومن الناس من يعبد الله على
حرف فإن أصابه خير اطمأن
به وإن أصابته فتنة انقلب
على وجهه خسر الدنيا والآخرة
ذلك هو الخسران المبين
روایت کرده اند که بعضی از اعراب
از بادیه هجرت کرده آمدند و در
مدینه مسلمان شده ساکن شدند
بقصد این که اگر مادیان ایشان
کره خوب آید و زن ایشان
پسری مرغوب زاید و درمی
و دیناری بر دست ایشان افتد
دین را میمون و مبارک دانند
در مدینه مبارک بر قرار و آرام
بر متابعت دین پیغمبر علیه السلام
مانند و اگر وبایی متوجه گردد
و آفتی و بلایی واقع شود چنانچه
مادیان پیش از وقت بار نهد و یا
حمل از زهدان پیش از وقت بیرون
افتد یا زحمتی در تن حادث گردد
یا مضرتی و مشقتی بحصول پیوندد
نحوست بر دین بندند و از اسلام
برگردند مرتد شده در موطن خویش
باز گردند با عداوت و شقاوت
بپیوندند این آیت نازل گشت و این
نظم بوروده پیوست معنی این است
و بعضی از مردمان کسانی اند که
مر خدا را پرستند و بیگانگی یاد کنند
در حالة که بر کرانه از اسلام باشند
در وسط اسلام در نیایند و بر ثبت
ثبات و قرار نباشند یعنی اگر او را
نیکی رسد در دین آرام گیرد و استقامت
بپذیرد و اگر او را فتنه و بلایی حادث

بظلام (بالتغليظ ورش) ومن الناس (بالامالة المحضة دوري) من يعبد الله (مدغما غير الغنة خلف) فإن اصابه (بالنقل ورش) فإن اصابه خير (سكت خلف في رواية) وإن أصابته (بالترقيق ورش) (بالسكت خلف في رواية)

وإن اصابته (بالنقل ورش)
أصابتهو (اشبع ابن كثير)
ركوع
الدنيا (امال بين بين ابو عمرو و ورش)
الدنيا (بالامالة المحضة حمزة والكسائي)
والآخرة (بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش)
والآخرة (سكت خلف وفي رواية خلاد)
والآخرة (بالامالة في الوقف كسائي)
لبيس (بالابدال ورش والسوسي)
المولى (بالامالة المحضة حمزة والكسائي)
المولى (امال بين بين ورش في رواية)

ذلك بما قدمت يداك وأن الله ليس بظلام
آن عذاب بسبب آنست که پیش فرستاده دو دست تو یعنی بسبب عمل تو و آنکه خدای تعالی هیچ ستم نماینده نیست
للعبيد ۝ ومن الناس من يعبد الله على حرف
مر بندگان خود را و از مردمان است کسی که می پرستد خدا را بر طرفی از دین با خلل
فإن أصابه خير اطمأن به وإن أصابته فتنة
پس اگر رسد باو نیکی آرامش یابد بدان و اگر رسد بدو محنتی
انقلب على وجهه خسر الدنيا والآخرة ذلك
باز گردد بر جهت کفر خود زیان کرد این جهان از اصابت محنت و آن جهان از حرمان آن از ثواب صبر خسران
هو الخسران المبين ۝ يدعوا من دون الله
آنست زیان کاری هویدا یعنی روشن می پرستد از غیر خدای عز و جل
ما لا يضره وما لا ينفعه ذلك هو الضلال
آن صنم را که گزند نتواند رسانید او را و آنرا که سود نتواند رسانید او را آن پرستش آنست گمراهی
البعيد ۝ يدعوا لمن ضره أقرب من نفعه
دور از صواب گویند آن کافر بقیامت هر آینه آنکه مضرت او باستحقاق آتش از جهت عبادت او نزدیکتر است از منفعت او که امید شفاعت است
لبئس المولى ولبئس العشير ۝ إن الله يدخل
هر آینه بد یاری کننده و بد مصاحبی بدرستی خدای تعالی می در آرد
الذين آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجري
آنانرا که ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو در بوستانهایی گرود

ولبيس العشير (بالابدال ورش والسوسي) آمنوا (ثلثة اوجه لورش) الصالحات (بالترقيق ورش) جنات (بالادغام سوسي)

شود روی گرداند و فرار نماید اینچنین جفاکار و اینچنین بدکردار زیان زده شد در دنیا خایب و خاسر گشت و در اخری در دنیا کرامت اسلام و عظمت متابعت پیغمبر علیه السلام گم کرد و خود را
بر خواری کفر و ذلت اسر و قتل آورد و در آخرت از نعیم ملک لا یبلی محروم گشت و بعذاب الیم نار جحیم پیوست آن یعنی زیان کاری مذکور و نگوساری مسطور خسرانی پیداست در روی چه جای
اختفاست يدعوا من دون الله ما لا يضره وما لا ينفعه ذلك هو الضلال البعيد يدعوا لمن ضره أقرب من نفعه لبئس المولى ولبئس العشير معنی این است میخواند آن خاسر از
غیر خدای آنرا که سودی ندارد و زیانی نیارد این گمراهی است که از راه راست بعید است و صاحب او غیر رشید است اینچنین کسی را میخواند و پرستش او را نافع میداند هر آینه کسی که
زیان او نزدیکتر است از سود او و چه زیان پرستش جماد و ذل گمراهی و فنا در حال است و عذاب ابد و عقاب سرمد در مآل است هر آینه بد ناصری است اینچنین ناصر که از و نصرتی نیاید

وبدیاری است اینچنین که از و یاری روی نماید عاقل اینچنین کسی را دعوت نکند و خود را درین ورطه نیفکند إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ معنی اینست بدرستی خدای عز و جل در آرد کسانی را که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند در جنان که روانست جویها از فرود درختانها و در خاز آن بدرستی خدای عز و جل بکند آنچه بارادت او متعلق شود مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ معنی اینست هرکه از حاسدان و دشمنان گمان برد که خدای عز و جل محمد را در دنیا و آخرت نصرت نخواهد کرد و در شان او مدد و کرم نخواهد آورد پس گو استقصا کند چنانچه از جان خود بر خیزد خود را بسقف خانه بیاویزد پس خود را خفه کند و بکشد و رشته حیات خود ببرد پس بنگرد که هست که کید و مکر او رفعت قدر محمد را که او را خشمگین میکند می برد این معنی تصور کند و این فکرت در دل افکند از بدخواهی باز ماند و درین کار نفع خویش و زیان پیغمبر علیه السلام نداند و بعضی گویند جماعتی از کفار میخواستند که بر پیغمبر علیه السلام آیند و در دین اسلام در آیند لیکن گمان می بردند و خوف میکردند که خدای او را یاری نخواهد کرد و غلبه و رجحانی در کار او نخواهد آورد و یهود ما را دشمن خواهند داشت و مضرت و عداوت خواهند کرد این آیت در تنبیه ایشان نازل گشت و خطاء ایشان بر بیان بنوشت معنی اینست هرکه گمان برد که خدای عز و جل محمد را یاری نخواهد و در شان او عظمتی و مکرمتی پیدا نخواهد آورد گو برای تحقیق این معنی بجان آیند و در معرفت آن استحصا کند در طلب صدق گمان خویش خود را در هلاک اندازد و در طلب صدق خویش خود را بیجان سازد پس گو رسنی اندازد و خود را هالک سازد تا آخر معنی آیت چون بعد اینچنین استقصا و اینچنین اهتمام و اعتنا گمان انتفا نصر خدا تحقیق نشود و راستی گمان هویدا نگردد دل بر رجحان پیغمبر علیه السلام و دین او آرد دل بر ایمان و اخلاص گمارد و از عداوت جهودان که می ترسد باک ندارد وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ معنی اینست همچو فرود آوردن آیات مذکوره فرود آوردیم همه قرآن را در حالیکه قرآن آیات روشن است و حقیقت آن مبرهن است برای مصالح جهان و منافعی که متعلق است بدان و برای آنکه خدای عز و جل راه نماید کسی را که هدایت او خواهد بدین آیت ظاهر شد که اصلح بر خدای واجب نبود هرچه بخواهد بکند چه هدایت که اصلح است متعلق بارادت کرد و در حیز وجوب نبود معتزله در قائل شدن بوجوب اصلح بر خدای خطا میخورند و اعتقاد خود را در بطلان می افکنند

بَيْنَهُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ مَنْ كَانَ

از فرود اشجار آن جویها بدرستی خدای تعالی میکند آنچه میخواهد هرکه هست

يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ

که گمان می برد که هرگز یاری نمیکند محمد را خدای درین جهان و آن جهان پس باید که کشد

بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ

رسمانی تا سقف خانه خود پس باید که خود را مختنق کرداند پس بنگرد که هیچ زایل میکرداند

كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ

آن حیله او آنرا که بخشم آورد او را وهمچنان انزال کردیم این سورت فرو فرستادیم قرآن را حال آنکه

بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ إِنَّ الَّذِينَ

روشن و برای آنکه خدای تعالی راه نماید آنکس را که خواهد بدرستی این بیان آنان که

آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ

ایمان آوردند و آنان که جهود شدند و جنس دیگر از نصاری یا عبده کواکب و ترسایان

وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ

و گبران و آنان که انباز گفتند خدای را بدرستی که خدای حکم میکند

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

میان ایشان روز قیامت بدرستی که خدای تعالی بر هر چیزی گواه و حاضر

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ

ای ندانستی باخبار خدا که بدرستی که خدای انقیاد می نماید مر او را هرکه در آسمانها

الْأَنْهَارُ بالنقل ورش

الْأَنْهَارُ بالسكت خلف وفي رواية خلاد

أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ مدغما بغير الغنة خلف

فِي الدُّنْيَا فِي الدُّنْيَا حمزة والكسائي

وَالْآخِرَةِ بالنقل والترقيق ثلثة اوجه ورش

وَالْآخِرَةِ بالسكت خلف وفي رواية خلاد

وَالْآخِرَةِ بالامالة في الوقف كسائي

لِيَقْطَعْ بِسَبَبٍ إِلَى بالنقل ورش

بِسَبَبٍ إِلَى بالسكت خلف وفي رواية

ثُمَّ لِيَقْطَعْ أَنْزَلْنَاهُو بكسر اللام ورش بالاشباع ابن كثير وابو عمرو وابن عامر

آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ثلثة اوجه لورش مدغما بغير الغنة

مَنْ يُرِيدُ آمَنُوا مدغما بالغنة خلف ثلثة اوجه لورش

وَالصَّابِئِينَ وَالصَّابِينَ وَالصَّابِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالنَّصَارَىٰ الْقِيَامَةِ شَيْءٍ

بالتسهيل في الوقف حمزة · بغير الهمزة بعد الباء نافع · بالابدال في الوقف حمزة · بالامالة ابو عمرو وحمزة والكسائي · بالتقليل ورش · بالامالة في الوقف كسائي · بالسكت خلف

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ معنی اینست بدرستی آنان که ایمان آوردند و دین اسلام را تصدیق کردند و کسانی که یهودی گشتند و آنان که بستاره پرستی بیوستند و ترسایان و مغان و مشرکان یعنی بت پرستان بدرستی خدای میان ایشان فرق کند و در روز قیامت در جدایی افکند مومنان را بنعیم جنان و درجه رضوان و ملک لا یبلی و شباب لا یفنی و انواع لذات و اصناف مسرات برساند و غیر ایشان را از اصناف کافران بعذاب نیران و عقاب جاوید و اصناف رنج و عنا و انواع شدت و بلا مبتلا گرداند إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ معنی اینست بدرستی خدای بر همه چیز گواهست و بحال همه داناست اعمال همه داند و جزاء آن تواند أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ

حق علیه العذاب انه میدانی ای محمد یعنی میدانی بدرستی خدای عز وجل مر او را هرکه در آسمان وهرکه در زمین است وآفتاب وماهتاب وستارکان وکوهها ودرختان وجنبندکان سجده میکنند یعنی هرحکمی که درشان ایشان میشود وهرقضایی که درباب ایشان میرود منقاد میشوند وکردن می نهند وبسیاری از مردمان ثابت شده است برای ایشان ثواب باختیار طاعت وانقیاد واذعان وبسیاری از مردمان ثابت شده است برای ایشان عذاب باختیار ایشان تکبر وطغیان ومن یهن الله فما له من مکرم ان الله یفعل ما یشاء وهرکرا خدای خوار کند ودر ذلت شقاوت افکند او را اکرام کننده تا عطا سعادت نبود بدرستی خدای آنچ خواهد از اهانت واکرام وحرمان وانعام بکند وهرچه برای کسی از سعادت وشقاوت ورفعت وضعة خواسته بدان برساند هذان خصمان اختصموا فی ربهم هذان مبتدا است اشارت است سوی دو فریق مذکور که فریق مؤمنان وفریق کافران که در آیت ان الذین آمنوا والذین هادوا والصابئین والنصاری والمجوس والذین اشرکوا مذکور شدند خصمان بمعنی فریقان مختصمان خبر مبتدا است جمله بیانست وتعلیل است مر مضمون ان الله یفصل بینهم یوم القیامة یا تقریرست مر جمله وکثیر من الناس وکثیر حق علیه العذاب یا جمع است مر هر دو قسم مذکور ای کثیر من الناس حق لهم الثواب وکثیر حق علیهم العذاب اختصموا صفت است مر خصمان تثنیه کردن خصمان باعتبار لفظ هذا است وجمع آوردن اختصموا باعتبار معنی هذانست که هذان اشارت سوی دو فریق است وهر فریقی افراد دارد جمع باعتبار افراد درست باشد صفت او بر صیغه جمع آرد خصومت میان مؤمنان وکافران پوشیده نیست هر یکی در رد دعوی دیگر بست چه مومنان بطلان معتقدات اصناف کافران دعوی میکنند وکافران دعوی مؤمنان را منکر می شوند وبعضی گویند جهودان میگفتند ما بدین خدای از شما سزاوارتریم واز شما بنزول کتاب وبعثت پیغمبر سابقیم مؤمنان با ایشان میگفتند ما بدین خدای احقیم ورحمت وکرم او را مستحقتریم چه ما به پیغمبری که بر ما مبعوث شده وکتابی که سوی او آمده ایمان آورده ایم وکتاب وپیغمبر شما وهمه [illegible] کتابها وهمه [illegible] پیغمبران را تصدیق [illegible] کرده ا[illegible] درین وجه بیان خصومت بایک فریق است وبر وجه اول با همه فرق وجه اول بتحقیق حقیق است وبعضی گویند این آیت وارد شده است در شان جماعتی از صحابه حمزه بن عبد المطلب وعلی بن ابی طالب وعبیده بن الحارث که در روز بدر با جمعی از کفار یعنی حمزه با عتبه وعلی با شیبه وعبیده با ولید در صف قتال مبارز گشتند وایشان را کشتند که صحابه سوگند خورده که این آیت وارد در شان شش نفر مذکورست وهذان خصمان عبارت از دو جماعت مسطورست واز علی بن ابی طالب مرویست انا اول من یجثو للخصومة یوم القیامة بین یدی الله اولی آنست که این لفظ عام بود که بخصوص سبب لفظ خاص نمی شود وبعضی گویند هذان خصمان اشارتست سوی جنت ونارست نار گوید خدای مرا آورده است برای انتقام وجنت گوید خدای مرا آفریده است برای انعام معنی اینست این دو فریق هر دو یکدیگر خصمانند یعنی میان خویش خصومت کنند که کافران یزدان را انکار کنند چنانچه بالا رفته وذکر آن پیشتر گذشته فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار معنی اینست پس آنانکه کافر شدند وکفر ورزیدند تقطیع کرده شود براندازه جثهای ایشان جامها از آتش که بدن ایشان را همچو جامه محیط گردد وهمه بدن ایشان را از جهات ست محیط باشد یصب من فوق رؤسهم الحمیم یصهر به ما فی بطونهم والجلود ولهم مقامع من حدید معنی اینست ریخته شود از بالای سرهای ایشان آب گرم گداخته شود بدان حمیم چیزی که در شکمهای ایشانست وپوستها بران مثابه که اگر ریزند قطعه از آن بر کوهها اندازد همه کوهها از گرمی آن بگدازد وبرای ایشانست تازیانها

لهمو بطونهمو لهمو — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ

وهرکه در زمین است وآفتاب وماه وستارکان

وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ط

وکوهها ودرختان وجنبندکان در زمین وسجده می آرد او را بسیاری از مردم

وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ط وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

وبسیاری از ایشان واجب شد برو عذاب بسبب کفر وهرکه اهانت نهاده باشد او را خدای پس نیست مرو را

مِنْ مُكْرِمٍ ط إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ هَٰذَانِ خَصْمَانِ

هیچ گرامی دارنده بدرستی که خدای تعالی میکند آنچه می خواهد آن دو فریق مؤمن وکافر دو متخاصم اند

اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ ز فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ

که خصومت نمودند در وصف پروردکار ایشان پس آنان که کافر شدند بریده اند

لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ ط يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ

برای ایشان بر قد ایشان قدر عذاب هر یک جامهایی از آتش ریخته شود از بالای سرهای ایشان

الْحَمِيمُ ج يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ط

آب گرم که گداخته شود بدان آنچه در شکمهای ایشان است وپوستها

وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا أَرَادُوا

ومر ایشان را گرزها از آهن هرآنکه که خواهند

أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا

که بیرون آیند از آتش از غایت اندوه بازگردانند ایشان را دران وگویند بچشید

فی الارض — بالنقل ورش
فی الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
وکثیر — بالترقیق ورش
من الناس — بالامالة المحضة دوری
وکثیر — بالترقیق ورش
ومن یهن الله — مدغما غیر الغنة خلف
یشاء یشا — بالتسهیل مع المد والقصر — بالخفیف القصر والمتحرک وهشام — لحمزة وهشام فی الوقف
هذآن — بالتشدید والمد ابن کثیر
من نار من نار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری — امالة بین بین ورش فی روایة
رؤسهم — بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
رؤسهم — بضم الهاء والمیم حمزة وکسائی

رؤسهم ان یخرجوا غم اعیدوا غم اعیدوا

ثلثة اوجه لورش — مدغما غیر الغنة خلف — بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة

از آهن که چون ایشان همی گه سوخته برابر زبانهٔ آتش در هوا بر آیند و خواهند که بقوت زبانهٔ آتش بیرون آیند بتازیانهای مذکور بزنند و هفتاد ساله راه فرو برند در خبر آمده که اگر تازیانها در زمین اندازند همه کوهها از بن ریزه و هبا سازد و اگر همهٔ جن و انس جمع شوند جنبانیدن آن نتوانند و امام زاهد بخاری رحمة الله علیه در تفسیر خود آورده که درین آیت تقدیم و تأخیرست ای فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار ولهم مقامع من حدید یصب من فوق رؤسهم الحمیم یعنی ایشان را مقامع حدید بزنند و بدن مذکور در آن سوراخ پیدا کند بعد آن آب گرم ریزند و برین طریق ایشان را عذاب بیفزاید و محنت تر نماید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها وذوقوا عذاب الحریق معنی این است هر بار که بخواهند که از آتش از سبب غم بیرون آیند و در خلاص و نجات خویش سعی نمایند بتازیانهای آهنی مضروب کردند باز در آتش مردود شوند ان الله یدخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر وهدوا الی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید معنی این است بدرستی که خدای درآرد کسانی را که ایمان آوردند و اعمال صالحه و افعال حسنه کردند در بهشتها با جنات باغها که روانست فرود خانهاء آن یا فرود درختان آن انهار در بهشت بهشتیان پیرایه پوشانیده شوند از دست ورنجها از زر و مروارید آراسته کردند ولباس ایشان از حریر بود و در غایت نرمی و لطافت باشد و راه نموده ایشان بر گفتار پاکیزه و خوب از سخنان پسندیده و مرغوب چه خدا ایشان را بر گفتن الحمد لله الذی صدقنا وعده الهام کند و شکر و ثناء خویش در دل و زبان ایشان افکند و راه نموده شوند سوی رضوان پروردگار حمید و دیدار کردگار مجید که ستوده بهر شانی است و محمود بهر زبانی است در بهشت اگرچه مکلف نباشند و مأمور و منهی نبوند از ایشان جز کار پسندیده نیاید و جز کردار گزیده روی ننماید و تواند بود هدوا در هر دو محل بمعنی ماضی بود حکایت از حال ایشان که در دنیا بود باشد معنی چنین آید و راه نموده شدند در دنیا سوی سخن پاکیزه یعنی کلمهٔ اسلام و راه نموده شدند سوی صراط کردگار حمید یعنی دین پیغمبر علیه السلام ان الذین کفروا ویصدون عن سبیل الله والمسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه والباد معنی این است بدرستی آنان که کفر ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند و باز داشتند از راه خدای عزوجل یعنی غزو و حج و جهاد منع کردند پیغمبر و مسلمانان را از درآمدن مسجد حرام آنکه کردانیدیم آنرا برای همهٔ مردمان چنانچه عاکف در وی یعنی متوطن او و آینده از بدو در وی یکسانست و این آیه دلیل است برین که بیوت مکه مخصوص ملک کسی نیست منع بیع بیوت مکه مبنی برین معنی است هر که بسکنی سابق شود دنبال او بگذارند و او را از انتفاع بدان باز دارند و بعضی از مسجد حرام از جهت این که مسجد در مکه است مکه را گویند و بعضی تمام زمین حرم مراد دارند و این را موافق آیت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام و آیت الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام پندارند میان رواة اخبار مشهور رشت که معاهده نزدیک حدیبیه بود و آن در اقصاء حرم است

لباسهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عذاب الحريق ۞ إن الله يدخل الذين آمنوا

عذاب آتش سوزان بدرستی خدای تعالی می درآرد آنان که ایمان آوردند

وعملوا الصالحات جنات تجري من تحتها

و کردند کارهای نیکو در بوستانها که می رود از زیر درختها و قصرهای آن

الأنهار يحلون فيها من أساور من ذهب

جویها بازیور کرده شوند ایشان در آن جنت از دست اورنجها از زر

ولؤلؤا ولباسهم فيها حرير ۞ وهدوا إلى الطيب

و بدهند ایشان مروارید و پوشش ایشان در آن جنت جامهٔ ابریشمین بود و راه نمایند ایشان را به نیکو

من القول وهدوا إلى صراط الحميد ۞ إن الذين

از گفتار نیکو و راه نمایند ایشان بدین خدای ستوده یا بطریق جنت بدرستی که آنان که

كفروا ويصدون عن سبيل الله والمسجد

کافر شدند و ثابت اند بر منع از دین خدای عزوجل و از مسجد

الحرام الذي جعلناه للناس سواء العاكف

حرام مجموع حرم یا کعبه آن موضعی که کرده‌ایم آنرا برای مردم متساوی در سکونت یا عبادت مقیم

فيه والباد ومن يرد فيه بإلحاد بظلم نذقه

در آن و مسافر و هر که خواهد مرادی را در حرم حال آنکه باجور بود و با ظلم چشانیم او را

من عذاب أليم ۞ وإذ بوأنا لإبراهيم مكان

از عذابی دردناک و یاد کن چون محل عمارت ساختیم برای ابرهیم جای

ركوع

آمنوا — ثلثة اوجه لورش

الصالحات جنات — مدغما سوسی

الأنهار — بالتقلیل ورش

الأنهار — سکت خلف وفی روایة خلاد

من اساور — بالتقلیل ورش

من اساور — سکت خلف فی روایة

اساور — بالترقیق ورش

من ذهب ق — مدغما غیر الغنة خلف

لؤلؤا لولوا — ابو بکر

ركوع

صراط سراط — الیزید قنبل، بالاشمام زای خلف

جعلناهو — بالاشباع ابن کثیر

للناس سوا سواء العاكف فيه فيهي والبادي والبادي ومن يرد فيهي

بالامالة دوری، مدغما سوسی، بالابدال سوسی، نافع ابن کثیر وابو عمرو، اشمم ابن کثیر، وقف ابن کثیر، مدغما غیر الغنة خلف

نذقهو عذاب اليم عذاب اليم وإذ بوانا لابرهيم مكان

بالاشباع ابن کثیر، بالنقل ورش، سکت خلف فی روایة، بالابدال سوسی، مدغما سوسی

از مسجد حرام دورست وتسویه متوطن وبدوی وشهری وقروی در سکنی مکه برای اتنفاء خصوص ملک بیوت مکه وحرمت بیع واجارت آن تمسک کنند واین را وقف ابرهیم علیه السلام دانند
وهمه مسجد حق عامه خوانند واین قول ابی حنیفه رضی الله عنه واسحق حنظلی است برین آیت وبرحدیث مکه مباح لمن سبق الیه مبنی است امام شافعی رحمه الله درین مسئله خلاف دارد در بیع بیوت
مکه واجارت آن جایز می پندارد واین قول بروایت حسن از ابوحنیفه نیز مرویست برین روایت قول ایشان بر وفق قول امام شافعی است آیت اخرجوا من دیارهم واموالهم وحدیث هل ترك لنا عقیل
من ربع متمسك ایشانست وخریدن عمر رضی الله عنه دار سجن را برای قول ایشان برهانست وَمَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ معنی اینست وهرکه بخواهد زیانی
وبدیی در حرم یا در مسجد حرام یا در مکه در حالة که ملتبس است بالحاد یعنی میل کردن از حق باشراك وهتك دین اسلام وبعضی گویند ارتکاب آنچ حرام است در حرم چون قتل
صید ودلالت بر آن وآفاقی را
دخول مکه بغیر احرام وهتك
حرمتی از حرمات بیت حرام
وبعضی گویند الحاد در حرم
ارتکاب معاصی است وافتراق
مناهی هر معصیتی که بود وهر
منهی که باشد زیرا که چنانچه
حسنات حرم متضاعف بود
سیئات او نیز متعاظم باشد
عصیان در و دو عصیانست
یکی هتك حرمت نهی دوم
هتك حرمت مکان در حالة
ملتبس است بظلم یعنی از حد
گذشتن یا نسبت ستم کردن
بچشانیم او را از عذاب دردرسا
وعقاب دردمند کرداننده وَإِذْ
بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِیمَ مَكَانَ الْبَیْتِ
روایت کرده اند چون آدم صلوات
الله علیه از بهشت در زمین آمد
زمین او را خرابه نمود انیسی نداشت
متوحش می بود فرشتگان خانه
از یاقوت سرخ آوردند در محلی
که کعبه است نهادند آدم او را
طواف کردی وتوجه سوی او
آوردی با او الفت گرفتی واستیناس
بدین یافت بعد وفات آدم صلوات
الله علیه شیث بود وبهجت او در
دنیا رونق می نمود در وقت
طوفان نوح بر آسمان بردند
ومقابل خانه کعبه نهادند هر روز
هفتاد هزار فرشته در روز در
می آیند گرد بر گرد او طواف
میکنند خدای عز و
جل مکان آن را ابرهیم را
نمود وعمارت او وعبا
در و فرمود این آیت ذکر آن
قصه است وحکایت آن واقعه
است معنی اینست یاد کن
ای محمد آن هنگام که
کردانیدیم ما برای ابرهیم
مکان کعبه جای بازگشتن
برای عمارت کردن وعبادت
کاهی پرداختن وآزاد رهنگام عبادت
جهة توجه جهانیان واستقبال
عالمیان ساختن أَن لَّا تُشْرِكْ بِی شَیْئًا
وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ وَالْقَائِمِینَ
وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ معنی
اینست گفتیم که بمن شرك مه
وفرمودیم که بیت عبادت مرا پاك
دار از الوات بتان وبت پرستان
وارواني واقذاری که پاك داشته
می شود بنیان از آن برای طواف کنند

لَهُمْ رِزْقَهُمْ نَفَقَتَهُمْ نُذُورَهُمْ قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الْبَیْتِ أَلَّا تُشْرِكْ بِی شَیْئًا وَطَهِّرْ بَیْتِیَ لِلطَّائِفِینَ
خانه که وقت طوفان باسمان شده یعنی ابنا زمکردان با من در خدایی هیچ چیز را وپاك کردان خانه مرا از ارجاس وانجاس برای طواف کنندگان غریب

وَالْقَائِمِینَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ۞ وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ
ومجاوران ورکوع کنندگان سجده کنندگان ونداکن درمیان مردم

بِالْحَجِّ یَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِن كُلِّ
بحج کردن تا بیایند بتو پیادگان وبر هر شتر باریك میان از اثر سفر که آیند آن شتران از هر

فَجٍّ عَمِیقٍ ۞ لِّیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَیَذْكُرُوا
طریقی دور تا مشاهده کنند منفعتهای دینی ودنیوی را برای ایشان ویاد کنند

اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن
نام خدای را نزد ذبح در روزهای معلوم عشر ذی الحجه بر آنچه روزی داد ایشان را از

بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ
ذوات اربع که از ازواج ثمانیه بود شتر وگاو وگوسفند ضاین وماعز پس بخورید از آن قربانها وطعام دهید از آن سختی رسیده

الْفَقِیرَ ۞ ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْیُوفُوا نُذُورَهُمْ
درویش را پس باید که بگزارند مناسك ایشان اگر مانند قص اسفار وحلق راس بود وباید که وفا کنند بر چیزهایی که بر خود حرام کرده اند

وَلْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ ۞ ذَٰلِكَ وَمَن یُعَظِّمْ
وباید که طواف کنند گرد خانه دیرینه یعنی کعبه کار آنست که گفتیم وهرکه تعظیم کند

حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَیْرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ ۗ وَأُحِلَّتْ
محارم خدای را پس آن تعظیم بهترست مر او را نزد پروردگار او وحلال کردانیده

شَیْئًا شَیًّا — بالوجهین ورش / سکت خلف وفی روایة خلاد
بَیْتِیَ شَیًّا — مدغما غیر الغنة خلف / بسکون الیاء ابن کثیر وابو عمرو وحمزه وکسایی وابن ذکوان وابو بکر
فِی النَّاس — بالامالة دوری
یَأْتُوكَ رِجَالًا — بالابدال ورش والسوسی / مدغما غیر الغنة خلف
ضَامِرٍ یَأْتِینَ — مدغما غیر الغنة خلف
یَاتِینَ — بالابدال ورش والسوسی
بَهِیمَةِ الْأَنْعَامِ — بالنقل ورش
بَهِیمَةِ الانْعَام — بالسکت خلف وفی روایة خلاد
ثُمَّ لْیَقْضُوا — بکسر اللام ابو عمرو وابن عامر ورویس وقنبل
وَلْیُوفُوا — بکسر اللام ابن ذکوان
وَلْیُوَفُّوا — ابو بکر
وَلْیَطَّوَّفُوا — بکسر اللام ابن ذکوان
وَمَن یُعَظِّمْ — مدغما غیر الغنة خلف

کوشت قربانی بخورند خورد نواجب دارند امر کلوا برای وجوب
پندارند وخوردن کوشت ذبایح حج برحسب اختلاف در
اباحت یا وجوب در بعض قربانهاست در بعض خورانیدن باید خوردن نار واست چنانچه
تفصیل آن در کتب فقه آمده ومشرح بیان شده ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ معنی
اینست ونداکن در مردمان بحج که بر تو پیاده وسوار بیایند بکوی کو حاضر شوند

فَهُوَ — بسکون الهاء قالون وابو عمرو وکسایی
خَیْرٌ — بالترقیق ورش

وقیام نمایندکان ورکوع کنندکانی که سجده کنند کاشد ودر عبادت روی بر زمین نهند کاشد وَأَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِینَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِیقٍ معنی اینست وندا در ده
بر مردمان بحج یعنی بقصد زیارت این خانه وقصد قربان بیایند بر تو پیادگان وسواران بر هر ماده شتر لاغر وباریك میان که از کثرت سیر لاغر کشته وبضعف وضمور پیوسته از هر راهی
دور که طول وعرض وعمق دارست فرود آمدن در عمق وبر آمدن بر سمك او دشوارست لِّیَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَیَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِی أَیَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِیمَةِ
الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِیرَ معنی اینست وتا ذکر کنند نام خدا را در ایام معدودات یعنی در ایام که برای ذبح معین است وآن آخر عشر ذی الحجه است یعنی روز عید
ودو روز دیگر یا سه روز بعد او برحسب اختلاف چون ذبح کنید بخورید وفقیر سختی کشنده ورنج احتیاج بیننده را خورانید وامر خوردن برای اباحة بود وبعضی از جهت مخالفت منکران که در جاهلیت

وکونام خدای عزوجل را ذکر کنند وکو واجب ازالت تفث خویش دائما یند یعنی ریمرکه دربدن پیدا آمده وآنچ در مدت احرام از ناشستن سر وناب بریدن ناخن وناکم کردن سبلت وترك تنف ابط وحلق عانه زیادت شده امام رازی رحمه الله در تفسیر خویش آورده معنی تفث اهل لغة نمی دانستند واین لفظ را جز در قرآن نمی یافتند بازدر تفسیر مذکور ذکر کرده ومروی از امام قفال آورده که اوان نفطویه برسید وازوی جواب شنید که او کفت من از اعرابی فصیحی پرسیدم که معنی لیقضوا تفثهم چیست که مراد در فهم آن اشتباه قویست اعرابی کفت تفسیر قرآن نمیکنم ودم از زبان آن نمی زنم لیکن ما میان خویش ما أتفثك وما أدرنك میکوییم وبدین لفظ اظهار تعجب از وسخ تن وریم بدن میجوییم بعد از آن کفته این اول اولی است چه اثبات از نفی اعلی است وليوفوا نذورهم وليطوفوا بالبيت العتيق معنی اینست وکونذرهای خویش را وفا کنند وآنچه برخود واجب کرداینده اند بتبرز رسانند ذلك ومن يعظم حرمات الله فهو خير له عند ربه معنی

علیکمو لکمو رزقهمو قرأ ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

لكم الأنعام إلا ما يتلى عليكم فاجتنبوا الرجس

مرشما را شتر وکاو وکوسفند مکر آنچه خوانده شد تحریم آن برشما پس دوری کزینید ازخبث

من الأوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله

که آن اصنام اند ودوری کزینید از کفتار دروغ حال آنکه مخلص باشید برای خدا

غير مشركين به ومن يشرك بالله فكأنما

نه شرك آرنده بدو وهرکه انباز کوید خدا را پس چنانستی که کوییا

خر من السماء فتخطفه الطير أو تهوي به الريح

افتاد از آسمان پس برباید بعضی مرغان شکاری تا بیفکند اورا باد

في مكان سحيق ذلك ومن يعظم شعائر

در جایکاهی بعید مهلك کار آنست که کفتیم وهرکه بزرك دارد قربانهای

الله فإنها من تقوى القلوب لكم فيها منافع

خدای را یا که هرچه پس بدرستی که آن خصلت ازانها از خشیت دلهاست مرشماراست درآن قربانها منفعتهای دینوی چون برنشستن و

إلى أجل مسمى ثم محلها إلى البيت العتيق

تا وقتی معلوم کهنکام نحروتصدق بود پس مکان نحرآن قربانها منتهی است تا حدود خانه کعبه یعنی مجموع حرم

ولكل أمة جعلنا منسكا ليذكروا

وبرای هرکروهی کردانیدیم نوع تقرب بقربان تایاد کنند

اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الأنعام

نام خدای را بر آنچه روزی داد ایشان را از ذوات اربع از جنس شتر وکاو وکوسفند

الأنعام بالنقل ورش — الأنعام سكت خلف وفي رواية خلاد — تتلي يتلي بالامالة حمزة والكسائي — من الأوثان بالنقل ورش — من الأوثان سكت خلف وفي رواية خلاد — غير ومن يشرك بالترقيق ورش مدغما بلا غنة خلف — فتخطفه بفتح الخاء وتشديد الطاء نافع — الطير بالترقيق ورش — ومن يعظم مدغما بلا غنة خلف — ركوع — منسكا بكسر السين حمزة والكسائي — الأنعام بالنقل ورش — الأنعام السكت خلف وفي رواية خلاد

ایناست آنچه کفتیم ثابتاست یا کویند شان وامر چنانست که کفتیم ثابت وظاهر کشت آنچ ذکر کردیم یا شناختی ودانستی آنچ دربیان آوردیم وهرکه خدای را بتعظیم کند وآن تعرض را که آن برسد تعظیم وترس مذکور او نزد عالم پروردکار او بهتر است واحلت لكم الأنعام إلا ما يتلى عليكم فاجتنبوا الرجس من الأوثان واجتنبوا قول الزور حنفاء لله غير مشركين به معنی ایناست ... ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير أو تهوي به الريح في مكان سحيق معنی ایناست ...

میشود تا مهلت معین یعنی تا وقت مردن وقربانی کردن ثم محلها إلى البيت العتيق معنی ایناست مرشماراست درهدایا وضحایا منافع عظیمه وفواید کریمه ازجهت آخرت جلالت مثوبات وجزالت عطیات در حدیث است سمنوا ضحایاکم فإنها على الصراط مطایاکم وازجهت دنیا فداء تن وصیانت بدن واستحصال عافیت واستکمال رفاهیت وبدانکه حج رکنی است از ارکان اسلام ونعمتی است مخصوص باجلهٔ انام دلیلی از دلایل قوت ایمان وبرهانی از براهین صدق ایقان عبادتی است شاقه باطباق متضمن بلیهٔ هجرت اوطان وفراق مشتمل امتثال موتوا قبل أن تموتوا والحجاج يلبسون الأكفان قبل أن يموتوا قریبی در نهایت تعب است لاجرم اجر آن برقدر تعب ونصب

بادی که بیراند در وادی دور اندازد وبی نام ونشان سازد چنانچه آنرا کسی نداند وازوی نامی ونشانی نماند ذلك ومن يعظم شعائر الله فإنها من تقوى القلوب لكم فيها منافع إلى أجل مسمى معنی ایناست آنچ کفتیم ثابت است یا کویند امر همانست که کفتیم یا کویند ثابت شد آنچ ذکر کردیم یا کویند شناختی آنچ دربیان آوردیم وهرکه تعظیم کند شعایر خدا را یعنی شعایر اورا متابعت یا کویند هرکه تعظیم کند شرایعی که علامات دین است میان شرایع بطاعت مشتهر ومستدیم است یا کویند هرکه تعظیم کند مناسك حج واحکام آنرا بجا آوردن واهتمام واعتنا در آن کردن یا کویند هرکه تعظیم کند هدایا وضحایا را یعنی باثمان غالیه بخرد وسمان عظام حاصل کند پس بدرستی تعظیم شعایر خدا وتبجیل شرایع او عموما وخصوصا از اعمال خداوندان تقوی وترسناکی دلهاست واز معظم محاسن عملهاست مرشماراست درهدایا منفعتها دینی از مثوبات جلیله وعطیات جزیله ودردنیا از رکوب وقت حاجت ونفع کرفتن بشیر هنکام ضرورت که حاصل

در حديثي از احاديث جليلهٔ نبوي ودر خبري از اخبار جزيلهٔ مصطفوي آمده وثوب حجاج بيت حرام وبيان مثوبت مقبلان قبلهٔ اسلام مبين شده كه چون حاجي يا معتمري بنيت حج يا عمره از خانه بيرون آيد وبسوي امكنهٔ عظام ومناسك حج اسلام توجه نمايد بار كناهان از خويش فرو دآرد كناهان او چون برك درختان بريزد ومخوسات سيآت را بسعادت حسنات مي بردد از آنجا چون بمنزلي برسد ودر شهري از شهرها سر كشد فرشتكان با او بسلام بيش آيند وبتحيت وترهيب او مبالغت نمايند وچون در موافقت احرام آيد ودر مواضع احرام رسد ونيت بستن احرام در دل افكند براي احرام غسل كند خداي اورا از سر تا قدم از كناهان پاك كرداند وظاهر وباطن اورا بپاكي وپاكيزكي رساند وچون جامهٔ نو بوشد حسنات او نو كردد وچون تلبيه كند لبيك لبيك عبدي از خداي او را جواب رسد وچون احرام بسته در مكه درآيد وطواف قدوم كند وميان صفا ومروه سعي نمايد سوي خيرات ومبرات شتابد همه نيكي ونيكويي دريابد پس چون در عرفات بايستد وآواز دعا بر آيد خداي در آن وقت بافرشتكان هفت آسمان مباهات نمايد كه اي كروه فرشتكان واي ساكنان آسمان نمي بينيد سوي بندكان من نمي نكريد حال خواهندكان من مي آيند براكنده موي آلوده روي از امكنه سحيق در هر رهي عميق مالها صرف كرده ابدان واجسام در تعب آورده بعزت وجلال خويش بدكردار ايشانرا به نيكوكار ايشان بخشم وهمه را نجات وخلاص دهم وهمه را از لوث كناهان پاك كردانم وبصفتي كه بدان صفت از مادر زاده شده بودند برسانم ودر حديثي ديكرست كه فرشتكان حاجيان را بيش آيند سواران شتران را سلام كويند وسواران خران وآستران مصافحه كنند وپيادكانرا كنار كيرند وبا ايشان قربت والفت بذيرند ودر حديثي ديكرست هر مسلماني كه از خانه خويش درسمت خانه كعبه بيرون آيد وسوي قبلهٔ اسلام اقبال نمايد بيش از انكه در كعبه رسد اورا عمر بسر آيد خداي عز وجل اورا باجر آنچه رساند وبراي او بهشت واجب كرداند قال الله تعالى ومن يخرج من بيته مهاجرا الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع اجره على الله وكان الله غفورا وشك نيست حج پياده در اعتبار بالاتر است از حج كردن سواره كه اجر بر اندازهٔ تعب است وپياده بالاتر در تعب وسخت تر در رنج ونصب است وبعضي كويند حج راكب افضل است زيرا چه غير ممل است وحج پياده در ملال آرد وانشراح از خاطر بردارد وعمل بي انشراح را رونق نبود وملال در عمل سبب نقصان ثواب شود اما كسي را كه مشي ايمني از ملال بود وپيادكي او موجب كلال نشود پيادكي او بهتر از سواري باشد روايت كرده اند حسن بن علي رضي الله عنه بيست وپنج حج آورد از مدينه تا مكه پياده بپاي خود سير كرد وجنيبتها برابر او بود ودر راه جاي سواري ننمود ولكل امة جعلنا منسكا ليذكروا اسم الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام معني اينست ومر هر امتي را از امم مسلمانان كذشته قرباني كردانيده ايم وهر قومي را بتقرب از قربت قربان رسانيده ايم تا ذكر كنند نام خدا

قلوبهم واصابهم رزقناهم لكم لكم لعلكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فالهكم اله قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترك كما وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فالهكم اله واحد فله اسلموا وبشر المخبتين

پس معبود شما خدايي يكانه است پس خاص مر اورا انقياد نماييد وبشارت ده اي محمد مطيعان متواضع را

الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم والصابرين

آنان كه چون ياد آرند خداي تعالى را بترسد از هيبت دلهاي ايشان وصبر نمايندكانرا

على ما اصابهم والمقيمي الصلوة ومما رزقناهم

بر كاري كه رسيد بديشان ومداومت نمايندكان را بر نماز وازآنچه روزي داديم ايشانرا

ينفقون والبدن جعلناها لكم من شعائر

نفقه ميكنند در وجوه خير وشتران قرباني را كردانيديم آنهارا براي شما از نشانهاي دين

الله لكم فيها خير فاذكروا اسم الله عليها

خداي تعالى مرشمارا است در آن قربانها ثواب آخرت پس ياد كنيد نام خداي تعالى را بر آن

صواف فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها واطعموا

در نحر حال آنكه صف زده باشند ايستاده پس چون بيفتد پهلوهاي آن شتران بر زمين پس بخوريد از آن وبدهيد

القانع والمعتر كذلك سخرناها لكم لعلكم

فقير غير سايل را وفقير سايل را همچنان تسخير در وقت نحر رام كرديم آن شتران را براي شما در ساير احوال تا مكر شما

تشكرون لن ينال الله لحومها ولا دماؤها

شكر كوييد وسپاس داري نماييد هركز سبب يافتن مرضاي خداي تعالى نشود كوشتهاي آن ونه خونهاي آن قربانها

ولكن يناله التقوى منكم كذلك سخرها

ولكن سبب نيل رضاي حق شود خشيت واخلاص از شما همچنان رام كردانيديم آنهارا

فالهكم اله بالسكت خلف في رواية

اله واحد مدغم بغير الغنة خلف

ذكر الله بالترقيق ورش

الصلوة خير بالتغليظ ورش دقق ورش

وجبت جنوبها ابو عمرو وحمزة وكسائي وابن ذكوان

لن ينال الله مدغم بغير الغنة خلف

ولكن يناله مدغم بغير الغنة خلف

التقوى بالامالة المحضة حمزة والكسائي

التقوى امال بين بين ابو عمرو وورش في رواية

از شعاري كه خداي بيد آورده وتقرب بخران آن علامات دين كرده مر شمارا در شتران خيري ونفعي در دنيا بخوردن ونفع كرفتن ودر آخرت بثواب يافتن پس نام خداي بران ذكر كنيد وآنرا ايستاده صف زده در نحر آريد مسنون در شتر نحرست وذبح در هدايا ديكرست فاذا وجبت جنوبها فكلوا منها واطعموا القانع والمعتر معني اينست پس چون بيفتد پهلوها بعد نحر بر زمين وبميرد وبي جان شود بيقين پس كوشت او بخوريد وقانع را يعني صاحب سوال بزبان قال ومعتر را يعني فقير نماينده وحال خود عرض كننده ساكت از سوال سايل بزبان حال كذلك سخرناها لكم لعلكم تشكرون معني اينست همچنين بدن را براي شما مسخر كرديم ومذلل كردانيديم تا شما شاكر شويد وسپاس نعمت بجا آريد لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم روايت كرده اند كفار كه در كعبه قرباني ميدادند وانعام را ذبح ميكردند بنا را بخون ملطخ مي ساختند

برمذبوحي كه روزي كرده است ايشانرا از زبان بسته چهارپايان از شتران وكوسفندان وكاوان فالهكم اله واحد فله اسلموا معني اينست زيرا كه الهٔ شما يك اله است اكرچه شما كروهها مختلفيد هرچه براي شما كرداند از مناسك وجز آن پس مر او را انقياد كنيد ودر امر ونهي او كردن نهيد نام خداي بر ذبايح ترك مدهيد ودر تسميه وتلبيه نام ديكري مكيريد واز شركت سالم داريد وبشر المخبتين الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم والصابرين على ما اصابهم والمقيمي الصلوة ومما رزقناهم ينفقون معني اينست ومژده ده مخبتانرا كه چون ذكر كرده شود خداي جل وعلا دلهاي ايشان بترسد ومژده مر كساني را كه صبر كنند بدانچ ايشانرا از آفت وبلا برسد ومژده مر كساني را كه نماز را اقامت كنند واز آنچ ايشانرا روزي كرده ايم بفقرا بدهند والبدن جعلناها لكم من شعائر الله لكم فيها خير فاذكروا اسم الله عليها صواف معني اينست وشتران وكاوان كردانيده ايم آنرا براي شما را

و ديوارهاء كعبه راخون ميزدند مسلمانان نيز خواستند همچنين كنند خون بر ديوارهاء كعبه زنند اين آيت در شان ايشان فرود آمد معني اينست هركز نيابد ثواب خدا و رضاء او را كوشتهاء هدايا وضحايا كه بخورند ونه خونهاء ايشان كه بر ديوارها زنند وليكن بيابد ثواب خداي و رضاء او را تقوي يعني پرهيزكاري و ترسناكي از طاعت ورزيدن واز معاصي پرهيزيدن واسناد نيل سوي لحوم ودما ونسبت سوي تقوي مجازي است يعني لحوم ودما سبب براي ثواب ورضا نبود سبب براي نيل ثواب ورضاء تقوي باشد كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ معني اينست مثل تسخير مذكور شتران را مسخر كرديم ومذلل شما كردانيديم با وجود آنكه قوت ايشان بيشتر از قوت شما بود وكرفتن ايشان مقدور شما نمي نمود تا خداي را ببزركي ياد كنيد ودر وقت ذبح ايشان نام خداي كيريد وبسم الله والله اكبر بكوييد براي شما را رهنموني كرد سوي احكام دين وشرع مستقيم ومستبين واحكام مناسك وقرابين وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ معني اينست ومژده ده مر نيكوكاران وبشارت رسان مرغوب كردان كه جزاء حسن عمل خواهند يافت وبامتثال اوامر ونواهي مطالب ومتاعب خواهند شتافت إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا معني اينست بدرستي خداي عزوجل دفع كند از مؤمنان بازداشت كافران ومخافت ايشان بنصر رباني وتاييد رحماني بفضل خويش مؤمنان را غالب كرداند ومطالب ايشان برساند اين آيت وعده است در حق مؤمنان بغالب آمدن ووعيدست در شان كافران بمغلوب شدن إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ معني اينست بدرستي خداي دوست ندارد هر خيانت كنند كفران ورزنده را وهر كرا دوست ندارد سزاوار دررفع وقلع آرد وشك نيست كه كفار خيانت كرانند در نعمتهاء خداي كفران ورزندكانند باخداي ورسول خيانت دارند وخود را بر كفر وكافري مي آرند بدفع وقطع سزاوارند أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ روايت كرده اند كه مشركان مكه مؤمنان را مي رنجانيدند وبانواع ايذا ميرسانيدند مؤمنان پيش پيغمبر عليه السلام بفرياد مي آمدند واز ظلم ايشان تظلم ميكردند بقتال اذن ميخواستند دل بركشتن وكشته كشتن ميكماشتند پيغمبر صلى الله عليه وسلم امر بصبر كردي وايشان را بر تحمل جفا آوردي كفتي ماذون بقتال نكشته ام ودستوري جهاد نيافته ام شما صبر مكيند منتظر فرمان باشيد وبعضي كويند جمعي از مؤمنان مكه بمصلحتي بيرون آمدند جماعتي از كفار ايشان را پيش آمدند كافران مذكور مر مسلمانان مسطور را متعرض شدند مسلمانان مذكور با ايشان بقتال پيش آمدند اين آيت در شان ايشان آمد واين اول آيتهاست كه در باب اذن بقتال وارد شد بعد هفتاد وچند ست كه در منع قتال وارد شده بود در اذن بقتال فرود آمد معني اينست دستوري داد خداي يا كويند دستوري داده شده است در قتال با كافران مر كساني را كه ميخواهند قتال كنند واذن بقتال بسبب آنست كه ايشان مظلوم مانند مظلومان اكر قتال كنند سزاوار اند وحال آنست خداي عزوجل بر ياري كردن وظفر آوردن هر آينه تواناست نصر مؤمنان بر حكم وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ كار خداست معني اينست نصر از فيض فضل تست فتح وظفر تو ميدهي هست بهانه در وغا تير خطا ورمح خطا الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ معني اينست آنانكه بيرون آورده شده اند از ديار خويش بغير حقي كه موجب استحقاق بيرون آوردن باشد وبغير جرمي كه از ايشان صادر شود مكر آنكه كفتند كه پروردكار ما خداست كه او مالك ومولي ماست همه دانند كه اين كفتار جرم نباشد وحقي موجب استحقاق بيرون آوردن نبود وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ وبدانكه صوامع معابد ترسايانست وبيع معابد جهودان

لكمو هديكمو نصرهمو ديارهمو بعضهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ

براي شما تا ببزركي ياد كنيد خدايرا بر آنچه راه نمود شما را بمناسك حج خود وبشارت ده نيكوكارانرا

لتكبروا الله بالتوفيق ورش

إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

بدرستي خداي تعالي دفع ميكند شرور واذيات كفار را از آنانكه ايمان آوردند بدرستي خداي تعالي دوست نميدارد

هديكم بالامالة المحضة حمزة والكسائي — هديكم وبين بين ورش في رواية

كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ۞ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ

هر خيانت كننده ناسپاس را فرمان داده شد بقتال مر آن مؤمنانرا كه قتال ميخواهند با كفار

بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ۞ الَّذِينَ

بسبب آنكه ظلم كرده شد بر ايشان وبدرستي خداي تعالي بر ياري نمودن ايشان هر آينه تواناست آنانكه

يدفع يدافع بفتح الياء وسكون الدال وفتح الفاء ابن كثير وابو عمرو

أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا

بيرون كردند ايشانرا از سراهاي ايشان بي استحقاق مكر بسبب آنكه ميكويند پروردكار ما

امنوا اذن — اذن للذين

اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ

خداي است واكر نه دفع كردن خداي تعالي مردمانرا بعضي از ايشان كه كفار بعضي كه مسلمانان اهل دين اند

يقاتلون بكسر التاء غير نافع وابن عامر وحفص

لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ

هر آينه ويران كرده شدي متعبدات رهابين را وكليساهاي نصاري را وكنشتهاي جهود را ومسجدهاي مسلمانانرا

لقدير بالترقيق ورش — من ديارهم بالامالة

يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ

كه ياد ميكنند در آن مساجد نام خداي تعالي ياد كردن بسيار وهر آينه نصرت نمايد خداي تعالي

حق الا

مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۞ الَّذِينَ

آنرا كه نصرت دين او كند بدرستي كه خداي تعالي هر آينه تواناست غالب بر همه چيزها آنكسانكه

حق الا سكت خلف في رواية — ان يقولوا مدغما غير الغنة خلف

دفاع الله بكسر الدال وفتح الفاء والف بعدها نافع — لهدمت صوامع لهدمت تخفيف الدال نافع وابن كثير — بيع وصلوات — صلوات بالتغليظ ورش — كثيرا من ينصره مدغما غير الغنة خلف

وصلوات بمعني مواضع صلوات معابد صابيان ومساجد معابد مسلمانانست وبعضي كويند صوامع وبيع معابد ترسايانست صوامع براي رهبانان بيرون شهر مي سازند وبيع معابدي است كه درون شهر براي عبادت بدان مي پردازند وصلوات معابد جهودانست ومساجد معابد مسلمانانست وبعضي كويند صوامع معابد صابيانست وبيع معابد ترسايانست ومواضع صلوات مرجهودان ومساجد مرمسلمانانست وبعضي كويند اين همه اسماء مساجد مسلمانانست چه معبد مسلمانان را در زمان موسي بيع ميكفتند ودر زمان عيسي صومعه ميخواندند ودر زمان پيغمبر ما مواضع صلوات ومساجد نام ميكنند وبذكر مساجد بعد از ذكر مواضع صلوات تخصيص بعد از تعميم ميجويند وجمله ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع عطف است بر ان الله يدافع عن الذين امنوا معني اينست واكر دفع كردن خداي مردمانرا بعضي از ايشان ببعضي يعني مشركان نزا بمومنان نبودي نصر خداي مسلمانانرا بر كافران روي نمودي مشركان كه مخالف همه اديانند اهل هر ديني را دشمنانند غالب مي آمدند ومستولي ميشدندي هر آينه خراب كرده ميشد صوامع وبيع ومواضع صلوات همه مصليان ومساجد مسلمانان كه ساخته شده است براي عبادت ايشان وبعضي كويند اكر خداي در هر زمانه كافرانرا به مسلمانان دفع نكردي ومسلمانانرا بر ايشان غالب نمدي ورائج شدن نياوردي صومعه در زمان موسي وبيعه در زمان عيسي ومساجد در زمان محمد باقي نماندي همه خراب كرده شدي وهمه بويراني آمدي يذكر فيها اسم الله كثيرا معني اينست مساجدي كه ذكر كرده ميشود دران نام خدا ذكر كردني بسيار كه مواضع است موضوعه براي صلوات واذكار ولينصرن الله من ينصره معني اينست وهر اينه هر اينه خداي عز وجل نصرت كند كسي را كه دين او را يا نبي او را يا دوستان او را ياري دهد ان الله لقوي عزيز معني اينست بدرستي خداي هر آينه قويست عزيز است يعني غالب است مسلمانان بتقويت وتاييد او قوي شوند وبتاييد رباني وتقويت رحماني در قتال بر كفار غالب آيند الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلوة واتوا الزكوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر معني اينست آنانكه اكر ايشانرا در زمين ممكن كردانيم وبدرجه مكنت وقوت وولايت وسلطنت رسانيم نماز را برپاي دارند وزكوة مفروضه بجاي آرند وبر كارهاء شايسته ونيك آمر بوند واز كارهايي كه ناپسنديده شرع است مانع شوند واين وارد در شان خلفاست وبيان ابو بكر صديق وعمر فاروق وعثمان بن عفان وعلي مرتضي است من الخلفاء الراشدين رضي الله عنهم اجمعين ولله عاقبة الامور معني اينست آخر همه امور مخصوص بخداست وهمه را بدو

مكناهمو قبلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اِنْ مَكَّنّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقامُوا الصَّلوةَ وَاٰتَوُا
اكر ممكنت وبسطت دهيم ايشانرا در زمين بپاي دارند بر دوام نماز را وبدهند

الزَّكوةَ وَاَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ط
آنچه بر مال واجب شود وفرمايند رعيت را بكارهاي كردني وباز دارندشان از نا كردني

وَلِلّهِ عاقِبَةُ الْاُمُورِ ۞ وَاِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ
ومر خدايراست بحكم فرمان خاتمت كارها واكر بدروغ نسبت كنند ترا كفار پس بحقيقت

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعادٌ وَثَمُودُ ۞ لا
تكذيب نمودند پيش از ايشان كروه نوح وقبيله عاد وثمود

وَقَوْمُ اِبْرٰهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ لا وَاَصْحابُ مَدْيَنَ ج
وامت ابرهيم وامت لوط وملازمان اين قبيله

وَكُذِّبَ مُوسٰي فَاَمْلَيْتُ لِلْكافِرِينَ ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ ج
وتكذيب نمودند موسي را باكثرت معجزات او پس مهلت دادم كافرانرا پس عقاب نمودم ايشانرا

فَكَيْفَ كانَ نَكِيرِ ۞ فَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ
پس چكونه بود انكار من حال ايشانرا پس چندا اهل ديهي

اَهْلَكْناها وَهِيَ ظالِمَةٌ فَهِيَ خاوِيَةٌ عَلي
كه هلاك كردانيديم ايشانرا واهل آن ستمكار بودند برخود بكفر پس آن افتاده بود بر

عُرُوشِها وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ۞
سقفهاي آن وچاهي متروك مهمل بسبب آب كشندكان آن وكوشكي مرتفع محكم خالي از اهل آن

في الارض بالتفخيم ورش
في الارض سكت خلف وفي رواية خلاد
الصلوة واتوا بالتغليظ ورش ثلثة اوجه
الامور الامور بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
وان يكذبوك مدغما غير الغنة خلف
نوح وعاد مدغما غير الغنة خلف
لوط واصحاب مدغما غير الغنة خلف
موسي موسي بالامالة المحضة حمزة والكسائي بين بين ابو عمرو وورش
للكافرين بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
للكافرين وبين بين ورش
ثم اخذتهم بالادغام غير ابن كثير وحفص
كان نكير مدغما سوسي
نكيري باثبات الياء ورش
فكاين فكاي وقف عليه بالياء ابو عمرو
قرية اهلكناها بالنقل ورش
اهلكناها وهي بسكون الهاء ابو عمرو وقالون والكسائي
فهي بسكون الهاء ابو عمرو وقالون والكسائي
معطلة بالتغليظ ورش
وبير بالابدال ورش والسوسي
معطلة تنوين مضمومة بغير الالف ابو عمرو

تواند وان يكذبوك فقد كذبت قبلهم قوم نوح وعاد وثمود وقوم ابرهيم وقوم لوط واصحاب مدين وكذب موسي فامليت للكافرين ثم اخذتهم فكيف كان نكير معني اينست واكر ترا اي محمد امت تو منتهاست همه ملكها برود وهمه ملكها زايل كردد ملك او ابديست وملك او سرمديست بعد فناء همه همو ماند افناء همه همو تواند تكذيب كنند ودر دعوت نبوت وتبليغ وحي دروغ كو خوانند اندوهكين مباش ودل را بدين اندوه وغم مخراش زيرا كه تكذيب كرده اند پيش از امت تو پيغمبران خويش را قوم نوح وطايفه عاد وثمود وقوم ابرهيم وقوم لوط واصحاب مدين كه امت او را با شعيب عليه السلام عداوت بود وتكذيب كرده شد موسي با ظهور معجزات كبري پس مهلت دادم كسانيكه نكرويدند وكفر ورزيدند پس چكونه است عذاب من كه آفت وبلاست ناخوش آينده طبع شماست هيچ طبعي آنرا تحمل نكند وهيچ عاقلي خود را در آن نيفكند فكاين من قرية اهلكناها وهي ظالمة فهي خاوية علي عروشها وبير معطلة وقصر مشيد

معنی اینست وچندا ازجنس قریه یعنی اهل آنرا هلاك كردیم وبتوی وتلف رسانیدیم وحال اینست كه اهل آن قریه ظالم بودند جور وستم بر مردمان مینمودند پس آن قریه یعنی دیوارها او بر سقفها او ساقط شده یعنی بعد افتادن سقفها افتاده وسقفها آن زیر دیوارها آمده وهلاك كردیم بسیاری از اهل چاهی كه برفتن اهل بیكار گشته وبسیاری از اهل قصر كج كرده كه بمردن آدمیان روی بخرابی آورده أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ معنی آنست
آیا بیرون نیامدند پس در زمین سیر نكردند تا بر شهرهاء خراب شده برسند خرابی كذشتگان معاینه كنند پس باشد مر ایشانرا دلهایی كه بدان صدق خبر مذكور بمشاهده دریابند تا در شهرهاء آبادان برسند خبرهاء كذشتگان كه ایشانرا رسیده بشنوند كه بدان سماع حق حاصل شود وصدق محقق مسموع كردد پس بدرستی قصه اینست چشمهاء ایشان كور نیست

لهمو لكمو لهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ
ای پس نرفتند در زمین جهت اعتبار تا باشد بایدید كردد مر ایشانرا دلهایی
يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى
كه دریابند دلایل را یا آن یا كوشهایی كه شنوند نصایح را بدان جه قصه آنكه نابینا نیست
الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ
چشمهای ایشان ولیكن نابیناست دلهای ایشان كه در سینهاست
وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ
واستعجال می نمایند ترا بعذاب عاجل وآجل وهركز خلاف نكند خدای عزوجل
وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا
وعده خودرا وبدرستی كه روزی نزد پروردكار تو چون هزار سالست اشارتست
لاجرم هیچ چیز از وقت خود مستقدم ومتاخر نشود بلا تناهی طرف ابد كه مستلزم تزاید آحاد اعداد است
تَعُدُّونَ وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا
شمرید وچندا ان اهل شهری كه مهلت دادیم مر ایشانرا
وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ
وحال آنكه ایشان ستمكار بودند پس عقاب فرمودیم ایشانرا وبحكم منست بازكشت همه
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ
بكو ای مردمان بدرستی من شمارا بیم كننده هویدام
فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
پس آنانكه ایمان آوردند وكردند كارهای نیكو مر ایشانراست آمرزشی

يسيروا بالترقيق ورش
في الارض بالنقل ورش
في الارض سكت خلف وفي رواية خلاد
قلوب يعقلون مدغما غير الغنة خلف
او اذان بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
او اذان سكت خلف في رواية
اذان يسمعون مدغما غير الغنة خلف
تعمى الابصار بالنقل ورش
تعمى الابصار سكت خلف في رواية خلاد
ركوع
ولن يخلف الله مدغما غير الغنة خلف
ربك كالف سنة مدغما سوسي

مما يعدون بالياء ابن كثير وحمزة والكسائي
وكاين وكاي وكائن قرية امليت نذير بالترقيق ورش
قرية امليت وهي اخذتها بالادغام غير ابن كثير وحفص
امنوا ثلثة اوجه لورش

كه در سفر سیر نكنند تا مانع مشاهده افتد ودر سیر خرابی شهرها مشاهده نشود تا در سیر چون بشهرهاء خراب بكذرند مشاهده خرابی كنند لیكن دلها كه در سینهاء ایشانست كور ست بمعاینه چشم نیز دریابد وبهیچ وجه راه ادراك حق دریابد وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ در آیات سابقه ذكر كوری دلهاء ایشان كرد در این آیت اثری از آثار كوردلی در بیان آورد چه كسی راكه در دل چیزی بینایی بود ودر خاطر مقداری دریافت باشد عذاب راشتاب نجوید وایتنا بما تعدنا نكوید این اثری از آثار كوری دل است واز نایافتن وناشناختن حاصل آمست معنی اینست ومیجویند از تو شتابی بعذاب خدا وخدای هرکز خلاف نكند وعده خویش را ایج خدای عزوجل وعده كرده است لامحالة خواهد بود والبته روی خواهد نمود وبدرستی یكروز عذاب نزدیك پروردكار تو همچو هزار سال است از سالهایی كه شما می شمارید ومیان خویش در شمار می آرید یا كویند ایام آخرت دراز ست چنانچ یكروز او همچو هزار سال این جهان باشد توان دانست عذاب در مدت دراز چه فظیع وهایل بود بیت عمری كه فانی است مرنج از زود دیر در عمر جاودانت مبادا عنا ورنج وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ معنی اینست وچندا از قریه مهلت دادیم مر اورا وحال اینست كه او ظالمه بود وستمكاری نمود پس اورا كرفتم ودر دنیا عذاب كردم وسوی حسابكاه من بازكشت اوست تا چه عذابها خواهد دید وچه عقوبتها بدو خواهد رسید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ معنی این است
بكوای محمد ای مردمان كه از من شتابی عذاب میجویید وایتنا بما تعدنا میكویید نه ام مكر ترساننده ظاهر فرمان خدا را بیان كننده حق را از باطل جدا افكننده نه ایمان دهنده ونه عذاب آرنده این كار خداست نه كار انبیاست پس من چه میكویید واز من چه می جویید ودرین جمله ذكر نذارت وترك ذكر بشارت با ذكر مومنان وكافران بعد این آیات جهت آنست كه جمله یا ایها الناس انما انا لكم نذیر مسبوق برای خطاب كافران است وذكر مومنان وثواب ایشان برای آزردن كافران آمده واز جهت غیظ ایشان مذكور شده یا كویند بشیر بودن پیغمبر علیه السلام درحق مومنان مومنانرا معلوم بود اخبار بشیر بودن پیغمبر علیه السلام درشان ایشان غیر مفید نمود فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
پس چون پیغام خدای كزاردم پس كسانی كه كرویدند واعمال صالحه ورزیدند مر ایشانراست آمرزش خدای وروزی كریم وعظیم از نیل نوال جنات نعیم

در
ایام
هم

والذين سعوا في اياتنا معاجزين اولئك اصحاب الجحيم معني اين است وآنان كه در تكذيب ايات ما سعي كردند وآنرا در معرض كذب آوردند كاهي سحر گفتند كاهي شعر خواندند كاهي نبشته پيشينيان دانستند عيب كردند بدانچه توانستند ازخداي نترسيدند بوعيد عذاب نكرويدند درحالت كه مارا از بعث خويش عاجزي خواندند وازنده كردن بعد موت غير قادر ميداشتند عاجزخواندن قادر مطلق خرد چگونه جايز دارد وعقل چه نوع سايغ پندارد لاجرم ايشان اصحاب جحيم اند مستحق عذاب اليم اند جزاء اينچنين مبطلان نار جحيم بود وسزاي ايشان جاويدي عذاب اليم باشد وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى القى الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله اياته والله عليم حكيم روايت كرده اند كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم سورة والنجم مي خواندند تا آنكه درآيت افرايتم اللات والعزى ومناة الثالثة الاخرى رسيد هر كسي در آن مجلس آوازي غير ملايم منصب پيغمبر شنيد چنان دانستند كه كسي بعد ذكر لات وعزي ميگويد تلك الغرانيق العلى منها الشفاعة ترتجي چون پيغمبر عليه الصلوة والسلام در قراءت بود اين سخن از جمله قراءت پيغمبر عليه السلام نمود كافران خوش شدند ودر ابتهاج آمدند گفتند محمد الهه ما را بستود ودرشان ايشان ستايش نمود ياران از پيغمبر پرسيدند بنفي صدور اين گفتار جواب شنيدند پيغمبر صلى الله عليه وسلم اين گفتار را نسبت بشيطان كرد وازين گفتار من كل وجه تبري آورد ودر آغاز اسلام شيطان را اين استدراج بود كه خود را بصورت آدمي مردمان را مي نمود در مجلس در آمدي ودر سخن آمدي در جنگ احد بصورت صحابه شد ندا ء الا ان محمدا قد قتل برآورد وميان صحابه شور وغوغا وهزيمت پيدا كرد در جنگ بدر بصورت سراقه كه مرد جنگي بود براي دليركردانيدن كافران وترسانيدن مسلمانان نمود درين مجلس نيز در آمد واين آواز شنوانيد وخاطر مشوش كردانيد پيغمبر صلى الله عليه وسلم محزون گشت وبترس واندوه پيوست اين آيت براي تسليه پيغمبر فرود آمد وآرام در دل مسلمانان در آمد وآنگاه بعضي مفسران مروي است كه گفتار مذكور بر زبان پيغمبر رفت ودر قراءت او جاري گشت موضوع ومفتراست نسبت آن به پيغمبر عليه السلام خطاست كه اين لفظ كفرست ووقوع او منافي عصمت پيغمبرست همه پيغمبر از عصمت از كفر قبل الوحي وبعده ثابت است وبراءت ساحت منصب نبوت از مثل وماننداين گفتار از ثوابت است آيت ان عبادي ليس لك عليهم سلطان اين معني را نفي ميكند چگونه تواند كه اينچنين سخن بر زبان پيغمبر افكند جريان اين سخن بر زبان پيغمبر اعتقاد نبايد كرد جلال وعظمت منصب نبوت را در معرض تسلط شيطان نبايد آورد

قلوبهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

آياتنا — ثلثة اوجه لورش	ورزق كريم ۞ والذين سعوا في اياتنا
	وروزي جامع اسباب كرامت — وآنان كه — سعي نمودند — در ابطال آيات ما
معجزين — ابن كثير وابو عمرو	معاجزين اولئك اصحاب الجحيم ۞ وما ارسلنا
	حال آنكه طمع مسابقت ميكنند بر اهل حق — ايشان — ملازمان آتش عظيم اند — ونفرستاديم
رسول ولا — مدغما غير الغنة خلف	من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى القى
نبيء — بالمد والهمز نافع	پيش از تو — هيچ — پيغمبر صاحب كتاب ونه پيغمبر بي كتاب — مگر چون خواند كتاب را يا خواهد چيزي را
نبي الا نبي الا — بالنقل ورش — سكت خلف	الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي الشيطان
	افكند شيطان سهوي يا وسوسهء — در — قراءة او يا در خاطر او — برزايل كرداند خداي تعالى — آنرا كه افكنده باشد شيطان
تمني تمني — بالامالة المحضة حمزة والكسائي	ثم يحكم الله اياته والله عليم حكيم ۞
	پس ثابت كرداند — خداي تعالى — آيات خود را — وخداي تعالى داناست — درست كار درست گفتار
آياته فتنه — ثلثة اوجه لورش — بالامالة في الوقف	ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة للذين في قلوبهم
	تا كرداند — آنرا كه افكنده باشد شيطان — سبب ابتلايي — مر آنانرا كه در دلهاي ايشانست
بعيد و — مدغما غير الغنة خلف	مرض والقاسية قلوبهم وان الظالمين لفي
	شك ونفاق — ومر آنانرا كه سخت است دلهاي ايشان از مشركان — وبدرستي همهء ظالمان از منافق ومشرك هر آينه در
اوتوا فيؤمنوا — ثلثة اوجه لورش — بالابدال ورش والسوسي	شقاق بعيد ۞ وليعلم الذين اوتوا العلم
	خلافي اند دور از صواب — وتا بدانند — آنان كه — دادند ايشانرا — دانش
	انه الحق من ربك فيؤمنوا به فتخبت له قلوبهم
	كه آن نسخ يا قرآن يا تمكين شيطان — از القاء حكمت وصوابست از پروردگار تو — پس گروند بدان قرآن — پس تواضع نمايد مر آنرا — دلهاي ايشان

وبت پرستان وبدرستي ستمكاران مسطور وبدكرداران مذكور از ارباب نفاق هر آينه كاينند در خلافي دور از وفاق وليعلم الذين اوتوا العلم انه الحق من ربك فيؤمنوا به فتخبت له قلوبهم معني اين است وتا بدانند آنان كه علم داده شده اند ودر نور عقل وكمال دانش آمده اند بدرستي حق است كاين است از پروردگار تو پس بدو ايمان آرند ودل بر تصديق او دارند پس دلهاي ايشان قرار گيرد وخاطر ايشان اطمينان پذيرد

معني اين است ونفرستاديم پيش از تو هيچ رسولي ونه هيچ نبيي مگر آنكه القا كند شيطان در قراءت آن پيغمبر چيزي كه لايق منصب او نيست ودروي از خلاف دين نشانه نيست آن هنگام كه آيات خداي بخواند وسخن از بيان دين براند پس دور كند خداي آنچ شيطان القا كند وآيات خويش را محكم سازد وبراستواري آرد وخداي عليم است همه چيز داند حكيم است همه كار بحكمت تواند هر چه كند بمقتضاء علم وحكمت كند غم را بشادي وبدي را به نيكي بدل كرداند ليجعل ما يلقي الشيطان فتنة للذين في قلوبهم مرض والقاسية قلوبهم وان الظالمين لفي شقاق بعيد معني اين است القا كرد شيطان در قراءت هر رسولي ونبيي تا در عاقبت كار بگرداند خداي عز وجل چيزي را كه شيطان القا ميكند فتنه يعني بلا ومحنت مر كسانيرا كه در دلهاء ايشان بيماريست يعني نفاق وشقاق ودشمن داريست وكسانيكه سخت شده است دلهاء ايشان يعني مشركان

(Marginal notes: ج ، ضرانرا ، م ، ع ، للذمه ، نه ، قرآن)

وَإِنَّ اللهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ معنی اینست وبدرستی خدای هرآینه رهنمونی کننده است سوی راهی مستقیم است یعنی دین اسلام که دین قویم است وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ معنی اینست وهمیشه باشند کافران در شکی از قرآن یا از صراط مستقیم تا آنکه قیامت ایشان ایکاملت بیاید ونا کهان روی نماید یا بیاید ایشان اعذاب روزی نازاینده وبطبع ناخوش آینده چون عقیم که از وی چیزی نزاید ونتیجه نیکی نماید اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ معنی اینست پس آنکسانی که ایمان آوردند ودین اسلام ودین اسلام را تصدیق کردند ایشان درجنات نعیم باشند ونعیم مستدیم ومستقیم یابند وانکسانی که نکرویدند وبدین خدای کفرورزیدند پس ایشان اندر عذابی خوار کننده ودر خواری وزاری افکنده معذب شوند برو زیک و عقوبت سرمد بیوندند وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ قتلوا بر صیغهٔ ماضی مجهول از ثلاثی واز باب تفعیل خوانند ومعنی باب تفعیل مبالغه وتکثیر دانند

يَاْتِيهُمُو لَهُمُو قَرَاَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

وَإِنَّ اللهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ
وبدرستی خدای تعالی هرآینه راه نماینده است آنانرا که ایمان آوردند سوی راه

مُسْتَقِيمٍ ۝ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ
راست وهمیشه باشند آنانکه کافر شدند در شکی

مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ
از کار قرآن تا که آید بدیشان امارات قیامت ناکهان یا آید بدیشان عذابی

يَوْمٍ عَقِيمٍ ۝ اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ ط يَحْكُمُ
روزی نازاینده یعنی قیامت چه پس از آن دیگر روز نبود یا روز بدر چه مثل آن حرب واقع نشود پادشاهی در آن روز مر خدایراست حکم فرماید

بَيْنَهُمْ ط فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي
میان خلایق پس آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو در

جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
بوستانهای ناز ونعمت باشند وآنکسان که کافر شدند وبدروغ نسبت کردند

بِآيَاتِنَا فَأُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ وَالَّذِينَ
آیتهای مارا پس ایشان مر ایشانراست عذابی خوار کننده وآنانکه

هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا
دوری گزیدند از اوطان در راه دین خدای تعالی پس کشته شدند یا مردند

لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللهُ رِزْقًا حَسَنًا ط وَإِنَّ اللهَ لَهُوَ
هرآینه روزی دهد ایشانرا خدای تعالی روزی نیکو وبدرستی خدای تعالی هرآینه او

آمَنُوا سِرَاطَ
ثلثة اوجه لورش
بالسین قنبل

صِرَاطَ مِنْهُو
باشمام الصاد زایا خلف
بالاشباع ابن کثیر

تَاتِيَهُمْ
بالابدال ورش والسوسي

بَغْتَتَنْ اَوْ
بالنقل ورش

بَغْتَةً أَوْ
بالسکت خلف فی روایة

يَاتِيَهُمْ
بالابدال ورش والسوسي

يَحْكُم بَّيْنَهُمْ
مدغما سوسي

آمَنُوا بِآيَاتِنَا
ثلثة اوجه لورش
ثلثة اوجه لورش

بِيَايَاتِنَا
بالابدال الیا فی الوقف حمزة

ثُمَّ قُتِّلُوا
بتشدید التاء ابن عامر

لَهْوَ
بسکون الهاء قالون وابو عمرو وکسایی

روایت کرده اند جماعتی از یاران پیغامبر علیه السلام پیش پیغمبر علیه السلام گفتند ما ثواب شهدا میدانیم در راه جهاد می کشتیم اگر بمیریم وسعادت شهادت را در نیابیم ما را نیز ثواب باشد ورجاء جزا بود این آیت وآیت لیدخلنهم مدخلا یرضونه در شان ایشان نازل گشت وبیان حصول ثواب وحصول رزق حسن بر تقدیر ثبوت غیر مرتبت شهیدی بحصول پیوست در آیت سابقه ذکر مومنان کرد درین آیت ذکر مهاجران بر طریق ذکر خاص بعد عام معطوف آورد موصول بالصله مبتدا است فی سبیل الله ظرف است ثم قتلوا عطف است بر هاجروا او ماتوا عطف است بر قتلوا لیرزقنهم الله جواب قسم محذوف است وجمله قسمیه خبر مبتدا است رزقا مفعول مطلق است مر لیرزقنهم حسنا صفت است مر رزقا وان الله لهو خیر الرازقین تذییل است تا کید اول از جهت ابراز مدح بر صورت وکاد نست

وآن مکانرا بپسندند وبدرستی خدای هرآینه علیم است همه چیز داند حلیم است بردبار است بگناه بر فور نگیرد وبحلم از حق زنکدرد ذٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللهُ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ذلك مبتدا است محذوف الخبر ای ذلك ثابت یا خبری است محذوف المبتدا ای الامر والشان ذلك یا فاعل فعل محذوف است ای تحقق ذلك یا مفعول فعل محذوف است ای عرفت ذلك موصول باصله مبتدا است ثم بغی علیه عطف است بر عاقب

معنی اینست وانکسانی که اوطان خویش ترك دادند وسر در خدمت پیغمبر نهادند پس از آن در جهاد کشته شدند یا بر حتف انف خویش مردند بخدای هرآینه هرآینه ایشانرا روزی دهیم روزی حسن آماده بی اکتساب مشاق وارتکاب محن وبدرستی خدای در شان نیکویی کنندگان هرآینه هموست بهترین روزی دهندگان لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ مدخلا بفتح میم وضم او خوانند ومعنی بر حسب اودا بجمله تاکید ست مر لیرزقنهم الله رزقا حسنا چه مرضی بودن مدخل ومسکن مستلزم است مر حاصل بودن رزق حسن زیرا که مکان بغیر رزق حسن مرضی نبود وقرار در و میسر نشود از جهت کمال اتصال فصل کرد بغیر حرف عطف آورد معنی اینست هرآینه هرآینه در آرد ایشانرا در محلی که بدان راضی شوند

لينصرنه الله جواب قسم محذوف است وجمله تسميه خبر مبتداست وجملهٔ ذلك بان الله الى آخره اشارت بر مقصوديست که گذشت ومضموني کما لا رفت وجمله ان الله لعفو غفور تذييل است
تاکيد او از جهت ابرار مدح بر سبيل وکا دست معني اينست آن مذکور ثابت است چنانکه گفتيم يا امر انست که بيان کرديم وهر که جزا دهد ومکافات کند بمثل آنچه بدان عقوبت کرده
شد وبابغ بروان جور وجفا آمد پس از ان بر ظالم بغي ورزيد شود وبر قدر مکافات زيادت کرده آيد خداي اين ظالم را که بافزودن بر قدر مکافات مظلوم گشته وبتعدي از حد مکافات بيرون
نصرت کند بدرستي خداي جرايم را بعفو مقرون کرداند آمرزنده است خطا يا آمرزد وبعضي مفسران ضمير بغي عليه عايد بر من عاقب دارند وباغي ظالم را که راضي بمکافات او نشود
ظالم بدارند معني چنين آيد هر که مکافات کند بمثل آنچه بدان بر وظلم رفته پس از ان ظالم بر وبغي ورزد راضي بمکافات نشود ظلمي ديگر بنياد کند خداي آن
مظلوم مکافي را نصرت دهد اين وجه نيز درست مي‌آيد ليکن برين وجه تطبيق اجراي صفت عفو غفور بر مظلوم مکافي مشکل ميشود چه عفو وغفران بي گنه نباشد واز وگنهي متصور نميگردد وانکه گويند که او را ترك مکافات اولي بوده از وي ترك اولي روي نموده ترك اولي را در حکم جريمه دارند تطبيق عفو وغفران در قضيهٔ او برين وجه بندارند ترك اولي را جريمه داشتن بعيد بود قايل شدن بدان پسنديده نباشد ظاهر وجه اول است وجه دوم مشکل است

ذلك بان الله يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل وان الله سميع بصير اي ذلك التاييد والنصر بان الله يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل در آوردن شب در روز با فزودن روشنايي وکم کردن تاريکي ودر آوردن روز در شب بافزودن تاريکي وکم کردن روشنايي از جلايل محدثات وجزايل مکونات است وعظايم آثار وکمال قدرت وکرايم اصناف فطرتست ذکر اختلاف ليل ونهار بکمي وافزوني کنايت است از اتصاف قادر مختار بکمال الاقتدار يا گويند آفريدن ليل ونهار وتصرف در او بافزودن وکم کردن کنايت بود ازين که واقعات ليل ونهار بر وي مخفي نباشد عالم قادر بظلم موجب نصرت مظلوم کرده وظالم را بنکال ووبال بپيوندد با در بان الله سببيه است ذلك مبتدا است جار ومجرور خبر مبتداست وجمله تذييل بعد تذييل است وان الله سميع بصير عطف است بر ان الله يولج الليل في النهار ويولج النهار في الليل

لَيُدْخِلَنَّهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۞ لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ ط
بهترين روزي دهندگان است — هر آينه در آورد ايشانرا در جاي در آوردني که پسندند آنرا

وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ۞ ذَٰلِكَ ج وَمَنْ عَاقَبَ
وبدرستي که خداي تعالي هر آينه داناست بردبار است تعجيل نمي‌نمايد بعقوبت کار اينست که گفتيم وهر که جزاي عقوبت دهد

بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ اللَّهُ ط
مانند آنچه عقوبت نموده باشند او را بدان پس ظلم کرده باشند بر او در آن باب هر آينه نصرت دهد او را خداي

إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ۞ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ
بدرستي خداي تعالي هر آينه پوشنده گناه است آمرزنده — آن نصرت نمودن بسبب آنست که خداي قادر است واز آثار قدرت او آنکه مي‌درآرد

اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ
شب را در روز ومي‌درآرد روز را در شب وکه

اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۞ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ
خداي تعالي شنواست اقوال بيناست احوال — آن دلايل قدرت بسبب آنست که خداي اوست سزاي هستي ايشانرا خدايي را

وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ
وبدرستي که آنچه مي‌پرستند از غير خداي تعالي آنست که اصلي ندارد وبدرستي که

اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۞ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ
خداي تعالي اوست بزرگوار وبزرگ برتيت — اي نديدي که خداي تعالي فرو فرستاد

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً ط إِنَّ اللَّهَ
از آسمان آبي را پس آغاز ميکند زمين خضرت ونضرت بدرستي خداي تعالي

خير بالترقيق ورش
مدخلا بفتح الميم نافع
مدخلا يرضونه مدغما غير الغنة خلف
عاقب بمثل مدغما سوسي
عوقب به بالادغام سوسي
عليهي بالاشباع ابن كثير
في النهار بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
في النهار بين بين ورش وفي رواية
بان الله هو بالادغام سوسي
تدعون بالتاء نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر
من دونه هو بالادغام سوسي
وان الله هو بالادغام سوسي

ماء ماء الارض الارض بالسكت خلف وفي رواية خلاد بالنقل ورش مخضرة بالامالة في الوقف كسائي

معني اينست آن يعني ياري کردن خداي عز وجل مومنانرا وتاييد وايشانرا بسبب آنکه او موصوف بکمال قدرتست قادر بر اصناف فطرتست آنچه بندگان در شب وروز ميکنند مي‌دانند نصرت
مظلوم وقهر ظالم مي‌تواند وبسبب آنکه سميع است همه گفتارها بشنود بصيرست همه کردارها به بيند ذلك بان الله هو الحق وان ما يدعون من دونه هو الباطل وان الله هو
العلي الكبير معني اينست آن يعني اتصاف بکمال قدرت وعظيم فطرت وساير صفات عظام ونعوت کرام بسبب آنست که او اله حقست وبطلان آنکه ميخوانيد شما از
غير متحقق است وبدرستي خداوند علا وبزرگي است نقصان ذات وصفات او را منافي است الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة ان الله لطيف
خبير استفهام براي انکار است رويت بمعني ديد چشم است چه آب وفرود آمدن او از سمت آسمان وسبز شدن زمين بعد فرود آمدن آن از مبصرات بچشم است وتواند بود

رؤیت بمعنی علم باشد که مقصود از دیدن بچشم علم است انّ با اسم وخبر خویش قایم است مقام دو مفعول الم تر وتصبح بمعنی اصبح است استعمال مضارع بجای ماضی از جهت استحضار صورت
واقعه احضار بر طریق الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا در کلام عرب بسیار رست وجمله الم تر تا آخر متضمن دلیلی دیگر از دلایل کمال قدرت وعلامتی از علامات بدیع فطرتست مقررست
مر مقصود گذشته ومحقق است مر مضمون جملی که بالا رفته فتصبح مرفوع آمد بعد فا باضمار آن منصوب نشد زیرا چه علامت صحت جواب بفا صحت تقدیر ان کفته اند و بر
اشتراط صحت معنی ان فعلت فعلت رفته اند واینجا مقصود بیان تیقن سبز گشتن زمین است وتقدیر شرط مستلزم ترددست منافی یقین است معنی اینست انه می بینی
یا گویند انه میدانی بدرستی خدای از سمت آسمان آب را فرود آورد یعنی باران پیدا کرد پس زمین سبز گشت وبنضارت وتازگی پیوست واین هر دو از عجایب قدرت وبدایع

لكموا احياكمو يميتكمو يحييكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لطيف خبير ۝ له ما في السموات وما في الأرض
ظاهرست آثار قدرت او دانا است بهمه معلومات مرورا است آنچ در آسمانهاست وآنچه در زمین است همه مخلوقات

وإن الله لهو الغني الحميد ۝ ألم تر أن الله
وبدرستی که خدای تعالی هر آینه اوست بی نیاز ستوده علی الاطلاق ای ندانستی که خدای تعالی

سخر لكم ما في الأرض والفلك تجري في
رام گردانید برای شما آنچه در زمین است وکشتی را حال آنکه میرود در

البحر بأمره ويمسك السماء أن تقع على الأرض
دریا بفرمان او ونگاه میدارد آسمان را برای عدم ارادت آنکه واقع آید بر زمین

إلا بإذنه إن الله بالناس لرءوف رحيم ۝ وهو
مگر بفرمان او بدرستی که خدای تعالی بمردمان هر آینه مهربانست بانجشاینده واوست

الذي أحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم إن الإنسان
آن خدایی که زنده گرداند شما را پس بمیراند شما را پس زنده کند شما را بدرستی که آدمی

لكفور ۝ لكل أمة جعلنا منسكا هم ناسكوه
هر آینه حق ناشناس است برای هر گروهی گردانیدیم شریعتی که ایشان پرستندگان خدای بوند

فلا ينازعنك في الأمر وادع إلى ربك إنك لعلى
پس باید که نزاع نکنند سایر ارباب ملل با تو در دین کار وبخوان خلق را بدین پروردگار تو بدرستی تو هر آینه بر دین

هدى مستقيم ۝ وإن جادلوك فقل الله
راستی وطریق حق واگر جدال نمایند با تو پس بگو خدای تعالی

في الأرض
بالنقل ورش

ركوع

في الأرض
سكت خلف وفي رواية خلاد

لهو سخر لكم
قالون وابو عمرو والكسائي مدغما سوسي

السماء ان
مع القصر والمد لأبي عمرو وقالون والبزي

السماء أن
بالتسهيل ورش وقنبل وفي رواية

تقع على
بالادغام سوسي

الأرض
بالنقل ورش

الأرض
سكت خلف وفي رواية خلاد

بالناس
بالإمالة المحضة دوري

لرءوف
ثلاثة أوجه لورش

فطرت است بدرستی خدای عزّ وجل لطیف است بخفایا مصالح ودقایق تدبیر خبیرست یعنی آگاهست بهر قلیل وکثیر بارانیدن باران از آثار رحمت او بود ورویانیدن گیاه از موجبات رافت او باشد له ما في السموات وما في الأرض وإن الله لهو الغني الحميد معنی اینست مر خدایراست عزّ وجل که رب العالمین است آنچ در آسمانها وزمین است کسی که آنچه در آسمان وزمین است ملک او باشد همه موجودات داخل ملک او بود کدام قوت چون قوت او باشد وکدام قدرت مثل قدرت او خوانند وبدرستی خدای هموست بی نیاز ستوده بی انباز غنی است بغنا مطلق ستوده است بصدق وحق ألم تر أن الله سخر لكم ما في الأرض والفلك تجري في البحر بأمره ويمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه إن الله بالناس لرءوف رحيم معنی اینست اندیده یا گویند اندانسته که بدرستی مسخر کرده است خدای جل وعلا آنچ در زمین است برای شما وکشتی را که روانست بامر او در دریا وآسمان معلق را نگاه میدارد از آنکه بر زمین افتد وجهان خراب گردد وآسمان جز باذن او بر زمین نخواهد افتاد وجهان بغیر ارادت او روی بخرابی نخواهد نهاد بدرستی خدای عزّ وجل هر آینه مهربانست بمردمان وبخشاینده است رحمت کننده است بر ایشان تسخیر آنچه در زمین است از آثار رافت بر مردمانست ونگاه داشتن آسمان از افتادن بر زمین از نتایج رحمت کردگار رحمانست ۝ وهو الذي أحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم معنی اینست

لرءوف وهو إن الإنسان إن الإنسان منسكا ناسكوهو في الأمر في الأمر
ابو عمرو وابو بکر وحمزه بالنقل ورش سکت خلف وفي رواية خلاد بالاشباع ابن کثیر سکت خلف وفي رواية

وخدای انست که شما را در ارحام مادران زنده گردانید پس از آن برسیدن اجل خواهد میرانید پس از آن برای جزا زنده خواهد کرد ودر حساب گاه خواهد آورد تا نعم
ونقم اخروی بران مترتب گرداند وکسی را که چیزی نصیب کرده است از درجات ودرکات برساند إن الإنسان لكفور معنی اینست بدرستی جنس آدمی کافر کفورست بکفران نعمت
از طریق شکر دورست واگر جنس آدمی مراد دارند مقید بر کافر بیند ارند عام مخصوص البعض بود بعض افراد او از عام مخصوص باشد انبیا واولیا وجماعتی که خدای عزّ وجل ایشان را در آیت وقلیل
من عبادی الشکور شکور خوانده از عموم انسان بیرون آیند وثبوت اصناف شکر وسپاس داخل شاکران باشند متصف بکفران نشوند ودر کفران در نیایند لكل أمة جعلنا منسكا
هم ناسكوه فلا ينازعنك في الأمر وادع إلى ربك إنك لعلى هدى مستقيم روایت کرده اند که کافران مسلمانان را گفتند ودر شان ذبیحه با مسلمانان مجادله جستند

وجاي قرباني

جيست كه شما كشته خويش ميخوريد از مردار كه كشته خداست پرهيز ميكنيد اين آيت در شان ايشان وارد كشت وانجمله بروجه اعتراض براي رد مجادله ايشان بورود پيوست
معني آيت مرهر قومي را قرباني وقت قرباني يا عبادتي ووقت عبادتي وجاي عبادتي كردانيدم يا شريعتي كه از ان اتباع كنند وباعتقاد واخلاص معمول سازند بر ايشان بوحي رسانيدم
كه ايشان تقرب كنند بدانند وذبح كنند آن قرباند ودرهر شريعتي ذبح مخصوص بنام خداي بي شركت مخلوقي بود هم برين نوع خداي شما را قرباني فرمود در شريعتي ذبح مردمان
صفت قربي داشت كشته خويش ميخوردند واين مجادله را در دل نمي آوردند پس هر آينه در كار دين يا دركار ذبايح مردمان منازعت مكنند وبا اين مجادل شوند كان خود را در مجادله
مه افكنند كه اين قربتي قديمه واين شريعتي مستقيمه است در وجاي دم زدن كسي نيست مخالفه در وي معني است ودعوت بكن مردمان را سوي عبادت پروردكار وبخوان

بينكم كنتم هموا افانبيكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عليهم وآياتنا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

اعلم بما تعملون ۞ الله يحكم بينكم يوم القيامة
دانا است بآنچه ميكنيد شما — خداي تعالي حكم فرمايد ميان شما روز قيامت

فيما كنتم فيه تختلفون ۞ الم تعلم ان الله
درآن چيز كه هستيد كه درآن خلاف مي نماييد — اي ندانستي كه خداي تعالي

يعلم ما في السماء والارض ط ان ذلك في كتاب ط
مي داند هرآنچه در آسمان وزمين است — بدرستي آن معلومات در لوح محفوظ است

ان ذلك على الله يسير ۞ ويعبدون من
بدرستي آن اثبات وكتب بر قدرت خداي تعالي آسان است — ومي پرستند

دون الله ما لم ينزل به سلطانا وما ليس لهم
غير خداي تعالي آن اصنام را كه فرو نفرستاد خداي بعبادت آن هيچ حجتي — وآنچه نيست مر ايشان را بآن

به علم ط وما للظالمين من نصير ۞ واذا تتلى
بآن هيچ دانشي — ونيست مر مشركان را هيچ ياري دهنده روز قيامت — وچون خوانده شود

عليهم آياتنا بينات تعرف في وجوه الذين
بر ايشان آيتهاي ما حال آنكه واضح اند در دلالت شناسي در روهاي آنان كه

كفروا المنكر ط يكادون يسطون بالذين
كافر شدند اثر انكار را — خواهند كه حمله برند بر آنان كه

يتلون عليهم آياتنا ط قل افانبئكم بشر من ذلكم ط
ميخوانند بر ايشان آيتهاي ما را — بكوي پس آيا آكاه كنم شما را به بدتر از آنچه كفتيد از آثار انكار

اعلم بما — بالادغام سوسي
تحكم بينكم — بالادغام سوسي
فيه — بالاشباع ابن كثير
تعلم ان تعلم ان — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية
يعلم ما في — بالادغام سوسي
والارض — بالنقل ورش
والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
ما لم ينزل — بسكون النون ابن كثير وابو عمرو
سلطانا وما — مدغما غير الغنة خلف
تتلى تتلى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بالتقليل ورش
عليهم آياتنا — سكت خلف في رواية
عليهم آياتنا — بضم الهاء حمزة — السكات

آياتنا تعرف في عليهم آياتنا عليهم آياتنا قل افانبئكم قل افانبئكم
ثلثة اوجه لورش — مدغما سوسي — بالسكت خلف في رواية — بضم الهاء حمزة — ثلثة اوجه لورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

سوي طاعت كردكار بدرستي تو هر آينه بر هدايتي عظيمي وراهنمايي مستقيمي دعوت تو نا آيد وبهداي تو اهتدا روي نمايد وان جادلوك فقل الله اعلم بما تعملون معني آيت واكر كافران با تو مجادله كنند وبمكابره وستيزه پيش آيند پس بكو خداي داناترست بعمل شما يا بچيزي كه شما ميكنيد وبمكابره ومعانده كه مي ورزيد سزاء شما خواهد كرد واثري پيدا خواهد آورد واين وعيديست برفق ولينت طريقه آرام وسكينت واين سخن سخني است كه برهمه مكابران توان كفت ودرزيست كه پيش همه متكبران توان سفت الله يحكم بينكم يوم القيامة فيما كنتم فيه تختلفون معني آيت خداي ميان شما اي مومنان وكافران حكم خواهد كرد ودر قضيه كه شما اختلاف داريد حق حقيقي پيدا خواهد آورد مومنان بانعام مخصوص خواهند كشت وكافران بايلام وانتقام خواهند پيوست ميان فريقين بثواب وعقاب ونعيم وجحيم فرق خواهد نهاد وهر دو كروه را آنچه سزاوارند واستحقاق آن دارند خواهند داد الم تعلم ان الله يعلم ما في السماء والارض ط ان ذلك في كتاب ط ان ذلك على الله يسير معني آيت اميداني اي مخاطب يا اميداني اي محمد يعني ميداني بدرستي خداي ميداند آنچه در آسمان وزمين است وبدرستي آنچه در آسمان وزمين است دركتاب مبين است يعني در لوح محفوظ كتابت شده ودر ام الكتاب مكتوب آمده كتابتي كه متضمن بيان احوال واعمال آفريدكانست بر خداي تعالي وتقدس كه قادر مطلق است وقدرت او بر همه چيز محقق است آسانست هيچ چيز از علم او بيرون نبود وهيچ ممكن از قدرت او خارج نشود ويعبدون من دون الله ما لم ينزل به

سلطانا وما ليس لهم به علم ط وما للظالمين من نصير در آيات سابقه بيان علامات كمال قدرت خداي كرد وبراهين وحدانيت او دربيان آورد درين آيت شكايت از مكابره ايشان ميكند معني آيت ومي پرستند از غير خداي چيزي را كه خداي بپرستش آن حجتي نفرستاده است وبكار ناشايسته عبادت غير خداي درچين وضوح بدكرداري وفضوح زشتكاري مي افكند ومي پرستند چيزي را كه ايشان را بدان علمي نداده است بغير حجتي مي پرستند بغير علم كار ميكنند وحال اينست نيست مر ظلم كنندكان وعبادت در غير محل نهندكان را ياري كننده كه ياري كند وبرهانيدن از عذاب خداي عز وجل دم بزند واذا تتلى عليهم آياتنا بينات تعرف في وجوه الذين كفروا المنكر ط يكادون يسطون بالذين يتلون عليهم آياتنا ط قل افانبئكم بشر من ذلكم ط النار ط وعدها الله الذين كفروا وبئس المصير معني آيت وچون خوانده شود بر ايشان آيات ما در حالي كه آيات ظاهر اند

وبر قدرت و وحدانیت ما علامات منظاهر اند شناخته شود در روهاء کافران و بشهرهاء ایشان اثر انکار کردن و ناخوش کشتن نزدیک باشند برجهند و حمله کنند بکسانی که آیات ما را
برایشان میخوانند و وحی ما را ظاهر میکردانند بکوای محمد خبر کنم شما را بچیزی که بدترست از آنچ شما آنرا بدین بیند ارید موجب ناخوشی و شر می انکارید آن نارست وعده کرده است بدان خدای عز
وجل برای کافران وبد بازکشتی است بازکشت کفار و مصیر ایشان سوی نار از نار سخت ترچه بود و از عقوبت ابد و عذاب سرمد بدترچه باشد یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا
له ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب در آیت سابقه دلایل کمال قدرت
خدای ذکر و براهین و حجج وحدانیت او در بیان آورد مشرکان را مردود ساخت و شرک را دور انداخت درین آیت برای تقریر و تایید آن مثلی ظاهر آورد بر حکم الامثال مصابیح

الاقوال مدعی و حجت را ایضا
کرد معنا آیت ای مردمان
مثلی زده شد و تمثیلی در بیان
آمد پس مر او را استماع کنید
و برشنیدن آن کوش دارید
بدرستی آنکسانی که میخوانید
شما یا میخوانند کافران ایشان را
آلهه از غیر خدا مکسی را که
مخلوقی ضعیف است هرگز
نیافرینند اگرچه در آفریدن او
همه جمع شوند و اتفاق کنند
واگر برباید از ایشان مکس چیزی
را رها کنانیدن و رهانیدن نتوانند
حکایت کرده اند که کافران
در تن بتان زعفران طلا میکردند
و بر سرهای ایشان شهد می
مالیدند در می بستند و از
مکر امان می جستند مکس
در روزنها در آمدی شهد
خوردی و پس انداخته او روز
زعفران بردی بتان مذکور
حیله رهایش نمیدانستند و
رهانیدن خویش از مکس نمیتوانستند
بعضی کویند که طالب بت است
که دفع مکس از خود می جوید
و بعضی کویند که مکس است
که در ایذاء بت می پوید هردو
ضعیف ناتوانند کاری که
متعلق بقوت است نمی توانند
لیکن بت از مکس ضعیف ترست
چه مکس حیوانست بقوت
حرکت ارادتی در طیرانست
بت جمادست هیچ قوتی ندارد
هیچ کار بارادت و اختیار
نمی ارد ما قدروا الله حق قدره ان الله لقوی عزیز معنا آیت
تعظیم نکردند
خدا برا اندازه عظمت او و نشناختند
او را حق معرفت او و ضعفا را
با قوی عظیم شریک کردند قدر
و قوت و عزت او را در دل
نیاوردند بدرستی خدای عز
وجل هر آینه قویست غالبست
هیچ قوی بقوت و عزت او
نرسد اینچنین ضعفا اگر با مکس
برابری نتوانند و حیله رها کردن

أَيْدِيهِمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ
آن آتش است / وعده داد آنرا خدای تعالی / آنانرا که کافر شدند / وبد اجای

الْمَصِيرُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ
بازکشتن آن / ای مردمان / بدید کرده شد داستان غریب / پس استماع نمایید آنرا

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا
بدرستی آنان که می پرستید / از غیر / خدای تعالی / هرگز نیافرینند

ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا
مکسی را ونه کمتر از مکسی / واگرچه گرد آیند همه برای آن کار / واگر / رباید برای ایشان مکس چیزی را که

لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ
نتوانند رهانید آنرا / ازو / چه ضعیفست / سالب / ومسلوب منه

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ
نشناختند / خدای تعالی را حق شناختن او / بدرستی خدای تعالی هر آینه تواناست غالب

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ
خدای تعالی بیگزیند / از فرشتگان / اهل پیام را / و از مردمان نیز

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا
بدرستی خدای شنواست / بینا / میداند / آنرا که مقدم است / از احوال مکلفان

خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
ما تاخرست / وباحکم خدای تعالی باز کردانند / کارها را / ای آنکسان که

وبئس بالابدال ورش والسوسی
لن تخلقوا مدغما غیر الغنة خلف
ذبابا ولو مدغما غیر الغنة خلف
وان یسلبهم مدغما غیر الغنة خلف
شیئا شیئا بالوجهین سکت خلف وفی روایة خلاد ورش
یستنقذوهو بالاشباع ابن کثیر
منهو رسلا بالاشباع ابن کثیر مدغما غیر الغنة خلف
من الناس بالامالة دوری
یعلم ما بالادغام سوسی
ترجع التاء وکسر الجیم ابن عامر وحمزه وکسایی
الامور سکت خلف وفی روایة خلاد
الامور بالنقل ورش

یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم والی الله ترجع الامور یعلم ما بین ایدیهم صفت آست مر سمیع بصیر یا چیزی دیگر
یا مستانفه است در جواب بین لنا ما شانه معنا آیت بدرستی خدای آنچ پیش ایشانست یعنی آنچه کذشته باشد
وآنچه پس ایشانست یعنی آنچه آینده بود میداند بعلم قدیم ماضی وحال و کاینات زمان استقبال را احاطت می تواند و بسوی
حکم خدای عز وجل امور ماضی و مستقبل باز کردد و بر قراءت ترجع کویند باز کردانیده شود بدایت همه از وست و نهایت همه

ربوده مکس را از مکس رها کنانیدن نداند با او چه جای شرکت باشد و چه محل برابری بود الله یصطفی من الملائکة رسلا ومن الناس ان الله سمیع بصیر معنا آیت
خدای از جنس فرشتگان و از مردمان فرستادگان را برگزیند و خردمیان برگزیدگان خدای تعالی نعد برگزیدن بملکیت و بشریت صورت فرق نه بیند چه هر کرا حکمت او برگزید
برگزید و هر کرا حکمت او برکشید برکشید قادر مطلق است آسمانی را چون ابلیس بر خاک زند و خاکی را بر تر از آسمانیان کند در برگزیدن خدای کسی را چه جای سخن بود
و در برکشیدن او چه محل تردد باشد بدرستی خدای سمیع است کفتار همه بشنود بصیرست کردار همه به بیند نه فرشته مرسل از حد بجا و زکند نه بشری که مرسل است
از حد وحی فرمان بیرون رود چون هر دو نوع خدای را سمیع و بصیر دانند بدمی و قدمی از حد رسالت بجا و ز نتوانند در پیغام کزاری بملکیت چه افزاید و در اداء وحی در بشریت چه

امره

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ج بعد بيان الهيات ونبوات واتمام بيان اعتقاديات چنانستي كه مؤمنان منتظر بيان شرايع اسلام شدند وبيان اعمال صالحه ايماني را طالب گشتند اين آيت بر سبيل استيناف در بيان شرايع وارد گشت وبدو اعمال صالحه بيان پيوست وچون در آغاز اسلام در نماز ركوع وسجود نبود امر بر ركوع وسجود اهمّ نمود ازين جهت در بيان شرايع امر بر ركوع وسجود مقدم كرد يا أيها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا آورد واعبدوا ربكم عطف است بر اركعوا واسجدوا بر سبيل ذكر عام بعد خاص باراده كل جنس عبادات وافعلوا الخير عطف است بر اعبدوا واعمّ است از عبادات مشتملست بر اداء حقوق الله واداء حقوق عباد ومكارم اخلاق ومحاسن عبادات لعلكم تفلحون بمعنى لكي تفلحوا متعلق است با اوامر مذكوره معنى اينست اي مؤمنان ركوع كنيد وسجود آريد وپروردگار خود را پرستيد وهر خيري كه هست بجا آريد وهمه خير با ربّ وهمه نيكي ورزيد تا رستگار شويد وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ط هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ط وجاهدوا عطف است بر افعلوا الخير في الله متعلق است بجاهدوا بحذف دو مضاف اي جاهدوا في اعلاء دين الله يا في بمعنى لام است اي لتحصيل رضاء الله حق جهاده مفعول مطلق است مر جاهدوا اضافت حق سوي جهاد بمعنى من است واضافت جهاد بسوي خداي باعتبار ملابسه است جهادي كه خداي فرموده وجهادي كه از جهت رضاء خداي روي نموده هو مبتدا است اجتبيكم خبر مبتدا است اين جمله معلله است مر اوامر سابق را يعني انواع عبادات مذكوره وخيرات سطوره بجا آريد وكارهاي خير براي خدا بكنيد زيرا كه او شما را بر گزيده است ودر تكاليف از شما حرج برگرفته وكار شما آسان پذيرفته كسي كه برگزيده كسي باشد وبر كشيده كرم او بود بايد كه در طاعت او اهتمام نمايد واوامر ونواهي او بجا آرد وما جعل عليكم في الدين عطف است بر اجتبيكم من حرج مفعول اول است مر جعل من زايده است عليكم مفعول دوم است في الدين ظرف است مر ظرف مستقر يعني عليكم ملة ابيكم نصب است بر اغراء به تقدير الزموا يا نصب است بر اختصاص بتقدير اعني يا مفعول است مر اتبعوا محذوف جمله اتبعوا بدل اشتمال است از جاهدوا اتباع ملة ابرهيم مشتمل است بر اوامر سابق را معني اينست وجهاد كنيد با كفار حق جهادي كه نسبت بخدا دارد باعتبار آنكه فرموده اوست يا جهادي كه از جهت اعلاء دين اوست يا براي رضاء اوست بعضي مراد از جهاد جهاد با نفس وجهاد با شيطان دارند

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

رَبُّكُمُو لَعَلَّكُمُو اجْتَبَاكُمُو عَلَيْكُمُو عَلَيْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي روايه قالون و أَبِيكُمُو إِبْرَاهِيمَ

آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا

ايمان آورديد ركوع كنيد وسجود كنيد وپرستش نماييد در همه احوال

رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۩ سجده ج

پروردگار خود را والتزام نماييد مكارم اخلاق را تا مگر شما رستگاري يابيد

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ط هُوَ اجْتَبَاكُمْ

وكوشش نماييد با كفار در طاعت خداي تعالى يا با نفس اماره حق جهاد خداي تعالى او برگزيد شما را براي دين خود

وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ط مِلَّةَ

ونكردانيد بر شما در امور دين هيچ تنگي چه باب توبه مفتوح ورخص وكفارات موضوع است يعني ملة

أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ط هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ

پدر پيغمبر شما را كه آن پدر ابرهيم است خداي يا ابرهيم نام نهاد شما را مسلمانان پيش

قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ

ازين در كتب انبيا ودرين قرآن تا باشد بقيامت پيغمبر فرستاده گواه بر شما

وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ج صلى فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

وباشيد گواه بر ديگر مردمان پس بپاي داريد نماز را

وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ ط هُوَ مَوْلَاكُمْ

وبدهيد حق خداي را از مال وامتناع جوييد از معاصي بلطف خداي تعالى او متولي امور شماست

فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

پس نيكا متولي امر ونيكا ياري دهنده

آمَنُوا الْخَيْرَ ثلثة اوجه بالترقيق لورش وورش

اجْتَبَاكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

اجْتَبَاكُمْ اماله بين بين ورش في رواية

أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ سكت خلف في رواية

سَمَّاكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

سَمَّاكُمْ اماله بين بين ورش في رواية

عَلَى النَّاسِ بالامالة المحضة دوري

الصَّلَاةَ آتَوْا بالتغليظ ورش ثلثة اوجه لورش

مَوْلَاكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

مَوْلَاكُمْ اماله بين بين ورش في رواية

فَنِعْمَ الْمَوْلَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش في رواية

لفظ چه

وهمه امت مخاطب برين نوع نشود وصحيحا اضافت ابوت ابرهيم سوي همه چگونه روي نمايد جواب اگر از ابوت مذكور ابوت ديني مراد شود نسبت سوي همه امت مستقيم آيد واگر ابوت نسبي مراد بود از باب نسبت صفت بعض سوي كل بر طريق ايتها العير انكم لسارقون واذ قتلتم نفسا فادارأتم فيها ومانند آن باشد هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ج صلى هو سميكم بيانست مر جمله هو اجتبيكم

وجهاد با شيطان دارند بر حكم حديث رجعنا من الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر اين را جهاد اكبر ميدارند بعضي كلمه حق پيش پادشاه جابر گويند وآن را از باب جهاد دانند بعضي همه طاعات را كه متضمن مشقت نفس است جهاد خوانند زيرا كه خداي عز وجل شما را بر گزيده وبر شما در تكليف شما حرجي نگردانيده كار شما بحد شدت ومشقت نرسانيده در محال مشقت رخصت داده در مواضع حرج آساني نهاده كسي را كه عاجز از ركوع وسجود است ايما يعني نماز باشارت فرموده مريض ومسافر را در روزه افطار نموده كسي را كه از استعمال آب عاجز است بر تيمم آورده در ستر وريش ودر موزه وجبيره اكتفا بمسح كرده همچنين در ساير محال عجز ومشقت وهمچنين ساير مواضع رخصت ملت پدر خويش ابرهيم لازم گيريد دين حنيفي را پيروي كنيد سوال مخاطب باتباع ملت ابرهيم عليه الصلوة والسلام همه امت اند ومعلوم است كه ابرهيم عليه الصلوة والسلام پدر همه نيست در شان همه امت ملت ابيكم ابرهيم چگونه آيد

چه مسلمانان نام کردن ومسلم خواندن مبنی بر اسلام دادن است واسلام دادن بر گزیدن ومیان نوع خویش بنعمة اسلام بر کشیدن است لیکون متعلقاست بمضمون
هُوَ سَمَّیٰکُمُ الْمُسْلِمِینَ ای اعطاکم الاسلام وجعلکم مسلمین لیکون الرسول علیکم شهیدا یعنی لیکون الرسول رقیبا علیکم شهیدا الکم وتکونوا عطفاست بر لیکون
الرسول معنی اینست اونام کرد شمارا پیش از ظهور شما مسلمان در کتب پیشینیان ودرین کتاب یعنی قران تا رسول رقیب بر شما شهید بحال شما وکار شما شود وگواه
بر قضیه حال شما باشد وشما بر امتان دیگر شهید باشید وبر اجابت امم رسولان را گواهی دهید وکیفیت شهادت پیغمبر وشهادت ایشان در سورة بقره آورده ایم وبتوضیح وتشریح
بیان کرده ایم کسی که شما را بر استعداد مسلمانی فرید بعد آن مسلمان گردانید وپیش از آنکه ظاهر شوید مسلمان گفت واز شما حقوق اسلام جست سزاوارست که اورا پرستش
کنید واوامر اورا چنانچ شرط آنست بجا آرید وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ ط واقیموا الصلوة با معطوفها خویش عطف است بر امرهاء سابق بر سبیل ذکر خاص بعد عام از جهت اظهار شرف نماز که او رأس العبادات المالیه گویند معنی اینست پس نماز را بر پای دارید وزکوة را بمصارف سپارید وبخدای پناه گیرید وعصمة او بجان بپذیرید هُوَ مَوْلَیٰکُمْ ج جمله معلله است مر اعتصام معنی اینست عصمت گیرید بخدای زیرا که او مولی شماست خداوند نصرت وعطاست کسی که خداوند باشد وناصر بود سزاوارست که اعتصام بر او کنید وخود را در بند او افکنید فَنِعْمَ الْمَوْلَیٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ فا سببیه است ای واذا ثبت انه مولینا ونصیرنا فنعم المولی ونعم النصیر در هر دو جمله مخصوص بمدح محذوفست ای فنعم المولی مولینا ونعم النصیر نصیرنا معنی اینست چون ثابت شد که خدای عز وعلا مولی است وناصر ما پس نیکو مولی است خدا ونیکو نصیری است حق جل وعلا همه کار دین ودنیا تمام گرداند ومقاصد ومآرب اولی واخری باتمام برساند والله اعلم وفیضه اعظم واتم وبدانکه مقطع این سورت نیز مقطعی حسن است ومنتهای مستحسن است دال بر تمام کلام ورسیدن سخن بانتها واختتام است لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی

سُورَةُ الْمُؤْمِنُونَ سورت مؤمنون مکی است صد وهژده آیت هزار وهشتصد وچهل کلمه چهار هزار وهشتصد ودو حرف است ربط او با سورة حج آنست که در آخر سوره حج در جمله لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ذکر رجاء فلاح بود ودر اول سوره مذکور ذکر تیقن فلاح روی نمود

هُمْ صَلَوٰتِهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سورة المؤمنون مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۝ الَّذِينَ هُمْ
بتحقیق ظفر یافتند اهل ایمان آنانکه ایشان

فِي صَلَوٰتِهِمْ خَاشِعُونَ ۝
در نماز خویش مراعی شرایط ادب واخلاص اند

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

قَدْ أَفْلَحَ بالنقل ورش قَدْ أَفْلَحَ سكت خلف في رواية الْمُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي صَلَوٰتِهِمْ بالتغليظ ورش

ربطی دیگر آنست که در خاتمت سوره حج ذکر امر باقامت صلوة کرد در اول سوره مؤمنون ذکر اقامت صلوة که متضمن امتثال مذکورست آورد ربط دیگر آنکه در خاتمت سوره
حج ذکر مولی مهربانست در آغاز سورة مؤمنون ذکر فلاح بندگانست چه بندگان اینچنین خداوندی رستگار شوند وبفلاح ونجاح سزاوارند وبدانکه این سورت را بمدح مؤمنان
وذکر فلاح ایشان افتتاح کرد بعد چند صفتی از صفات مؤمنان که مناط ومدار فلاح ایشانست متضمن مدح وستایش وذکر معاش ایشان آورد بعد جمله ولقد
خلقنا الانسان در بیان خلق ایشان ومنشا وجود آدمیان واحوال بدایت وبودن ایشان از اهل عنایت مذکور گشت وآیات انفس ایشان تا در آن فکر کنند وبدولت ایمان
وعبادت برسند بذکر پیوست بعد جمله ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق ذکر آیات آفاق بر قضیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم

کافران که

ممهد کردانید بعد بجملهٔ وانزلنا من السماء ماءً الی قوله وعلی الفلك تحملون بذکر باران و درختان و مراکب از انعام وسفاین که آیات متفرقه است رسانید بعد
پیغمبر انرا که مرشد مومنان بودند وایشانرا راه دین نمودند ذکر کرد و بعد ذکر فلاح مومنان که به پیغمبران ایمان آوردند خیبت پیغمبران را تصدیق نکردند در بیان آورد کلام در
قوله قد افلح المومنون و قد خاب الکافرون و جمل مذکوره بانتظام والتیام بپیوست بعد بجمله یا ایها الرسل کلوا من الطیبات رسل را بعد ذکر ایشان بصیغهٔ غایب بر وجه
التفات از غیبت سوی خطاب منادی و مخاطب ساخت اگرچه متعدد بودند و در ازمنهٔ مختلفه روی نمودند باعتبار تعلق هر یکی در وقت وجود خویش همه را مخاطب

بمدلول یک خطاب داشت بعد متفرق شدن کافران ساختن ایشان یک دین را ادیان در بیان آورد از جمله فتقطعوا امرهم بینهم زبرا تا آخر سورة ذکر ایشان کرد تا کلام بجملهٔ ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به رسید ذکر کافران با نتها انجامید جملهٔ وقل رب اغفر وارحم را بر وجه تذییل آورد سورت را بتلقین دعاء مذکور وثناء مسطور ختم کرد شك نیست جملهایی که از یکجا بسته اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد آیات میان ایشان ارتباط و اتصال باشد واگر مقصود از همه یکی هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری معترضاتی که در میان آمده میان کلامها متصل واقع شد وجمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بباید عشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المومنون لا الذین هم
فی صلوتهم خاشعون لا
والذین هم عن اللغو معرضون لا
والذین هم للزکوة فاعلون لا
والذین هم لفروجهم
حافظون لا الا علی ازواجهم
او ما ملکت ایمانهم فانهم
غیر ملومین ج فمن ابتغی وراء
ذلك فاولئك هم العادون ج
والذین هم لاماناتهم وعهدهم
راعون ج والذین هم علی صلواتهم
یحافظون اولئك هم الوارثون لا

هم هم لفروجهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

مائة وثمان عشرة آیة

والذین هم عن اللغو معرضون لا
وآنان که ایشان .... آنانچه مهم نبود در صلاح معاش ومعاد اعراض کنده اند
والذین هم للزکوة فاعلون لا
و آنان که ایشان مردهش زکوة را احداث کنده اند
والذین هم لفروجهم حافظون
وآنان که ایشان مر آلتهای تناسل خود را نگاه دارنده اند چه ایشان ملوم اند بر جمیع نسوان در آن باب

تنزیل من رب العالمین

الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون معنی این است بدرستی رستگار گشتند و ظفر بر مراد و مطلوب یافتند مومنانی که در نماز خویش خضوع وخشوع یعنی ترسندگی
وبندگی وسر افکندگی دارند وارکان و واجبات وسنن وآداب ومستحبات چنانچ باید و بر طریقی که شاید بحضور دل و آرام خاطر بجای آرند و از مکروهات نماز احتراز میکنند وخواطر
خارجیه در دل نه می افکنند کما قال علیه السلام واعبد ربك کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك ومومنانی که ایشان از کار ناستوده وگفتار بیهوده وکردار ناپسندیده واعمال
ناگزیده وفعل وقول بی فایده وبی نفع وکار وکسب بر خلاف شرع اعراض کنده اند و بعضی از لغو مذکور گفتار کفار و دشنام دشمنان بدکردار که مسلمانانرا میگفتند و بدان ایذاء ایشان

مي جستند مراد دارند معني آيت برين طريق پندارند وآنان كه ايشان بر گفتار كافران ودشنام ايشان اعراض ميكنند وخود را در مجابات ومكافات ايشان نمي افكنند شنيدن ناشنيده مي سازند
وبجواب آن نمي پردازند وبعضي لغو مذكور حمل بر انواع عصيان واصناف بطلان كنند وآيت را متضمن نهي از هر معصيتي باطلي دانند ومومناني كه ايشان كار اداء زكوة راكننده اند ومقدار
مفروض از مال دهنده اند ومومناني كه ايشان مر فرجهاي خويش را از قضاء شهوات باز دارنده اند مگر بر زنان يا كنيزكان خويش زيرا كه ايشان در صرف شهوت بر زنان وكنيزكان
ملامت كرده نشده اند ونكوهيده شده نيستند چه تصرف در محل تصرف باشد وقضاء شهوت در محل بود بلكه با نضمام نيت نيكي قربت گردد وموجب مثوبت شود بيمن نيت خير شايد
فرزندي پيدا آيد كه دين پيغمبر عليه السلام را تقويت وتاييد نمايد يا عالمي باشد كه قول او رهنماي دين بود يا زاهدي عابدي بود كه فعل او رهبر يقين باشد يا مجاهدي پيدا آيد كه اعلاء كلمه اسلام كند وقلاع وحصون كفار را در نهب وتاراج افكند يا تاجري پيدا كردد كه حوائج مسلمانان از بلدان نائيه واماكن قاصيه برساند يا مزارعي كه برنج نفسي ومالي معاش مردمان مهيا كرداند چون قضاء شهوات مقتصر درين دو محل باشد ومنحصر برين دو جا بود پس آنانكه جز اين بجويند ودر كار قضاء شهوت در راهي غير اين پويند ايشان تجاوز كنند كاسند واز حدود شرعيت بيرون آيند كاينده ومومناني كه ايشان مر امانتهاء خويش را يعني امانتهايي كه بر ايشانست از تكاليف وقواي حواس ظاهر وباطن وجز آن وعهد محافظت تكاليف از ترك امتثال ومحافظت قوي از صرف آن در غير محال وبعضي امانات مردمان وعهد وميثاق ايشان مراد دارند ومحافظت آن نيز از كارهاي اصلي پندارند كه ان الله يامركم ان تودوا الامانات الى اهلها از ان جا كيست وآيت اوفوا بالعهد ان العهد كان مسؤلا در لزوم وفاء آن كافي است بيت
از عهد عهد كر برون آيد مرد
از هرچه گمان بري فزون آيد مرد
ومومناني آنكه بر نماز خويش محافظت كنند واداء آن در حيز فوات وتفويت نيفكنند ايشان يعني مومناني كه بدين صفات متصفاند هم ايشان وارثانند كه فردوس را وارث شوند ايشان در بهشت هميشه باشند وهيچ كاهي از بهشت بيرون نيايند در تفسير آورده شرط نجات

أَيْمَانُهُمُوْ فَإِنَّهُمُوْ هُمُوْ لِأَمَانَاتِهِمُوْ عَهْدِهِمُوْ صَلَوَاتِهِمُوْ هُمُوْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أَزْوَاجِهِمُوْ أَوْ مَا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُمْ
مگر بر زنان ايشان يا بر كنيزكان كه مالك آنها شود دستهاي ايشان
فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ج فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ
كه بدرستي ايشان مستحق ملامت نه اند پس هر كه جويد براي مباشرت غير ازواج وسراري
فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ج وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ
پس ايشان ايشانند متجاوزان از حلال بحرام وآنانكه ايشان مر امانتهاي ايشانرا
وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ ج وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمْ
وعهدهاي ايشانرا بالحق وخلق نكاه دارنده اند وانكسانكه ايشان بر نمازايشان
يُحَافِظُونَ م أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْوَٰرِثُونَ لا ٱلَّذِينَ
مداومت نماينده اند چنانكه بايد ايشان كه جامع اين صفات اند ايشان اهل استحقاق ثواب اند آنان كه
يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ ط هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ وَلَقَدْ
بمناسبت انوار كمال يابند اعلى جنت را ايشان در آن جنت جاودانه باشند وبتحقيق
خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ ج ثُمَّ
آفريديم آدمي را از خلاصه ص از گل پس
جَعَلْنَٰهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا
گردانيديم اصل اولاد او را نطفه در آرام جايي متمكن وبامكانت يعني رحم پس آفريديم ما
ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا
آن نطفه را خوني جامد پس آفريديم ما آن خون منجمد را پاره گوشت پس آفريديم ما

أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا
بالسكت خلف في رواية
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
بالنقل ورش
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
سكت خلف في رواية
غَيْرُ
بالترقيق ورش
ٱبْتَغَىٰ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ٱبْتَغَىٰ
امال بين بين ورش في رواية
لِأَمَانَتِهِمْ
بغير الالف ابن كثير
صَلَاتِهِمْ
حمزة وكسائي
صَلَوَاتِهِمْ
بالتغليظ ورش
ٱلَانسَانَ
بالنقل ورش
ٱلْإِنسَانَ
سكت خلف وفي رواية خلاد
جَعَلْنَاهُو
بالاشباع ابن كثير
قَرَارٍ قَرَارٍ
امال بين بين ورش وحمزة
بالامالة المحضة ابو عمرو وكسايي

تاييد عقوبت را منافي است بعد وجود ايمان براي فلاح صلاح شرط نبود ونجات از عذاب مويد مقيد باعمال صالحه نباشد مگر آنكه از فلاح لزوم فلاح بي عذاب مراد دارند وآن را مقيد باعمال مذكوره پندارند شرطيت مستقيم آيد
اشكال دوي نمايد وفلاح اصحاب كباير بيش از عذاب بر حكم ان شاء عفا وان شاء عذب متعلق بمشيت است لازم
نيست اشتراط صلاح در مومنان براي فلاح ايشان مبني برين معني است ولقد خلقنا الانسان من سلالة
من طين ثم جعلناه نطفة في قرار مكين ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة

از عذاب مويد ايمانست وآن مومنانرا حاصل شده وشرط عذاب موقت مضمون آية قد افلح المومنون الذين هم في صلوتهم خاشعون ومعطوفات آن مقيد آمدن ترك شرط نشايد والملاق قيد نبايد واين سخن اشكال دارد مشيت كه بر حكم انشاء عفي وان شاء عذب ثابت است بر انتفاي آرد ونيز جانج درين آيت شرح فلاح را تقييد كرده در سوره حديد در آيت وجنة عرضها كعرض السماء والارض اعدت للذين آمنوا بالله ورسله مطلق آورده وايمان سبب فلاح است وائمه اصول فقه آورده اند تقييد در سببيت في الطلاق او نباشد اذ لا مزاحمة في الاسباب كقوله ادوا عن كل حر وعبد وادوا عن كل حر وعبد من المسلمين وساير ما ورد من هذا الباب وانتفاء او موجب انتفاء فلاح نه باشد ايمان حسنه عظيم الشان است مومنانرا سرمايه اصلي ايمانست براي فلاح ونجاح كافي است
نجات از

ثم خلقنا المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين در آيات سابقه ذكر ايمان واصناف عبادات وانواع طاعت بود درين آيت ذكر
سبب استحقاق عبادت وسزاواري طاعت از مبدا فطرت وبدايت فيض قدرت وكردانيدن جوهر انسان در اطوار وتدوير وتصوير او در ادوار بيان فرمود وآن كنايت است از وجوب
عبادت وسزاواري پرستش چنانستي كه كفت وقد حق لهم ان يوحدونا ووجب عليهم ان يعبدونا ايجمله باعتبار مضمون مكني عنه عطف است بر جمله قد افلح المومنون سوال
در حديث ان احدكم يجمع خلقه في بطن امه اربعين يوما نطفة ثم يكون علقة مثل ذلك ثم يكون مضغة مثل ذلك ثم يرسل الله اليه الملك فينفخ فيه الروح ويومر باربع كلمات
بكتب رزقه واجله وعمله وشقي او سعيد در هر طوري اكرچهل روز آمده در عطف بثم وفا بچه وجه افتراق شده ونيز در آيت در طور علقه ومضغه حرف فا مذكور كشته
ودر حديث استعمال ثم بجاي
فا بذكر پيوسته حديث با كتاب
چكونه موافق آيد وبكدام معني
مخالف نمايد جواب
در هر طوري چهل روز مدت
كينيست باستعمال كلمه ثم
جديرست ليكن در قرآن بجاء
ثم فا مذكور شده تا دلالت كند
كه مدت كثير بر نسبت مدتي
كه سزاوار اين تحويلات وتبديلات
است مدت بسر آمده فتبارك
الله احسن الخالقين عطفست
بر جمل ماضويه سابقه
روايت كرده اند پيغمبر
صلى الله عليه
وسلم بعد وحي
تبليغ اين آيت ميكرد وعبد
الله بن ابي سرح پيش پيغمبر صلى
الله عليه وسلم در كتابت مي آورد
بعضي كويند وقت تبليغ آيت
امير المؤمنين عمر بن خطاب حاضر
بود سياق آيت او را عجب نمود
فتبارك الله احسن الخالقين كفت
واين در يمين راسفت پيغمبر
عليه السلام فرمود هكذا انزل
امير المؤمنين عمر را زيادت اطمينان
حاصل كشت وزيادت وثوق
بحصول پيوست روايت كرده اند
امير المؤمنين عمر رضي الله عنه
بر حكم واما بنعمة ربك فحدث
فخر كردي وبر وجه تحدث نعمت
بر زبان آوردي كه قلت فتبارك
الله احسن الخالقين فقال رسول
الله هكذا انزل واين دليل بر بن است
كه ما دون آية معجز نبود در
صدور جزئي از قرآن بغير وحي
از بشر اشكال نباشد ومراد از
انسان در ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طين آدم است
وسلالة عبارتست از خاكي كه
از همه زمين بيرون آورده وپاك
ومنقا كرده از جنس كل كشته
بتخمير خمرت طينة آدم بيدي
اربعين صباحا پيوسته وضمير
ثم جعلناه عايدست بر آدمي

انكموا انكمو فوقكمو لكمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عظما
ابن عامر وابو بكر
العظم
ابن عامر وابو بكر
انشاناه
بالابدال سوسي
انشاناهو
بالاشباع ابن كثير
خلقا آخر
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
خلقا آخر
سكت خلف في رواية
القيامة تبعثون
بالادغام سوسي
طرائق طرائق
بالترقيق ورش كالياء في الوقف حمزة
فاسكناهو
بالاشباع ابن كثير
في الارض
بالنقل ورش
في الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد
لقادرون
بالترقيق ورش
فانشانا
بالابدال سوسي

المضغة عظاما فكسونا العظام لحما ثم انشأناه
آن پاره كوشت را استخوانها پس پوشانيديم ما آن استخوانها را كوشتي پس پديد كردانيديم
خلقا آخر فتبارك الله احسن الخالقين ۝
آفرينشي ديكر كه حالت پس با فيض ناشايست خداي نيكوترين مقدران جونست
ثم انكم بعد ذلك لميتون ۝ ثم انكم يوم القيامة
پس بدرستي كه شما پس از كمال خلق شما هر آينه ميرنده ايد نزد انقضاء آجال پس بدرستي كه شما روز قيامت
تبعثون ۝ ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق وما
برانكيخته شويد شما را براي محاسبه ومجازاة وبتحقيق آفريديم ما بر بالاي شما هفت آسمانها را ونه ايم
كنا عن الخلق غافلين ۝ وانزلنا من السماء ماء
ما از كار خلايق ناآكاه وفرو فرستاديم از آسمان آبي را
بقدر فاسكناه في الارض وانا على ذهاب به
بمقدار حاجت پس قرار داديم آنرا در زمين در عيون وآثار وبدرستي ما بر بردن آن آب از شما بوجهي از وجوه
لقادرون ۝ فانشانا لكم به جنات من نخيل
هر آينه توانا باشيم پس پديد كرديم براي شما بسبب آن آب بوستانها از خرماستانها
واعناب لكم فيها فواكه كثيرة ومنها تاكلون ۝
وانكورها شما راست در آن جنات ميوه بسيار چون رطب وعنب وازان فواكه يا در آن جنات ميخوريد شما تمتع ونزهت
وشجرة تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن
ودرختي را كه بيرون مي آيد از كوه طور سينا ميرويانند روغن زيت را

نخيل وكثيرة وتاكلون سيناء تنبت
مدغما غير الغنة خلف | بالترقيق ورش | مدغما غير الغنة خلف | بالابدال ورش والسوسي | نافع وابن كثير وابو عمرو | ابن كثير وابو عمرو

يعني فرزند آدم عليه السلام بر وجه صنعت استخدام از قبيل اذا نزل السما بارض قوم رعيناه وان كانوا غضابا يا نطفة مفعول دوم است في قرار مكين صفت اوست وجمله ثم خلقنا النطفة
عطف است بر ثم جعلناه نطفة وخلقنا بمعني صورنا است اي صورنا النطفة بصورة علقة وبعضي خلقنا بمعني صيرنا دارند وهمچو جعلنا متعدي سوي دو مفعول پندارند كسونا
مقتضي دو مفعول است لحما مفعول دوم است العظام مفعول اول است خلقا آخر مفعول دوم است مر انشاناه صيرناه بدل اشتمال است از ضمير مفعول انشاناه وضمير محذوف اي
انشاناه خلقا آخر له يا مصدرست بر خلاف لفظ او بر طريق فعدت جلوسا اي خلقناه خلقا آخر واحسن الخالقين بمعني احسن المصورين يا احسن المقدرين است او احسن المكونين على سبيل
فرض التعدد في المكون برين وجوه معتزله را بر بودن بنده افعال الاختياري اين آيت دليل نبود معني اينست بسو كند ياد ميكنم هر آينه بدرستي آفريده ايم آدم را از خاكي پاكيزه كرده

ازهمه روی زمین بیرون آورده ازجنس گل کشته تخمیر جهل صلح پیوسته پس کرد انیدیم فرزند آدم نطفه حاصل در قرارگاه استوارجای تمکن وقرار منشا ولد ومقر یعنی رحم مادر ثم انکم
بعد ذلک لمیتون ثم انکم یوم القیامة تبعثون معنی ایراست پس بدرستی شما بعد آفریده شدن مذکور براطوار مسطور هرآینه خواهید مرد وجان بملک الموت خواهید سپرد
بدرستی شما هرآینه روز قیامت برانگیخته شوید وهرجه کرده ابدا باآن بیابید ولقد خلقنا فوقکم سبع طرائق وما کنا عن الخلق غافلین معنی ایراست وسوگند یاد میکنم
هرآینه بدرستی بالا شما هفت راه هفت آسمان آفریدیم وازآفریدن یا ازآفریدگان غافل نبوده ایم وانزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب
به لقادرون ج معنی اینست وفرستادیم ازآسمان آبی براندازه که کیاه رانفع کند وزمین را در مضرت وخرابی نیفکند پس آب را در زمین ساکن کردانیدیم

ودرخرابیها آبکیرکردانیدیم وبدرستی ما هرآینه بربردن آن قادریم اگرنخواهیم انزا ببریم فانشانا لکم به جنات من نخیل واعناب لکم فیها فواکه کثیرة ومنها تاکلون معنی ایراست پس بیاوردیم بآب مذکور برای شما بوستانها از درختان خرما وانگور شمارا که مرشمارا است در آن میوهای بسیار انبار در انبار وازآن میخورید وبهره میگیرید وشجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن وصبغ للآکلین معنی ایراست وآفریدیم بدآن آب درختی را که بیرون می آید ازکوه طور سینا درخت که میرویند باروغن وادام مر خورندگان طعام وان لکم فی الانعام لعبرة نسقیکم مما فی بطونها ولکم فیها منافع کثیرة ومنها تاکلون وعلیها وعلی الفلک تحملون معنی ایراست وبدرستی مرشمارا است درچهارپایان از شتران وکاوان وکوسفندان جای عبرت ونشان معرفت قدرت وفطرت می آشامانیم شمارا ازآنچ درشکمهای ایشانست ازشیر خالص ومصفا ومرشمارا است درانعام وزای آشامیدن شیر واعتبار فایدها ومنفعتها بسیار وازانعام کوشت وپیه ومغز او میخورید وبرشتر که اورا زورقا اکر کویند در بر وبرکشتی دربحر سوار کرده میشوید وصوف وپشم وموی او می پوشید وبظاهر وباطن او منفعت میگیرید ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون در آغاز سورت ذکر فلاح

لَكُمْ وَنُسْقِيكُمْ لَكُمْ مَا لَكُمْ مِثْلُكُمْ عَلَيْكُمْ — قرأ ابن كثير بالصلة وقالون في رواية

لِلْآكِلِينَ — بالتفخيم ثلاثة اوجه ورش	وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً ونان خورشی را برای خورندگان وبدرستی که مرشمارا است در جنس شتر هرآینه محل اعتباری
لِلْآكِلِينَ — بالسكت خلف في رواية	نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ می آشامانیم شمارا ازآن شیر که در شکمهای ایشانست ومرشمارا است درآن منفعتهای
فِي الْأَنْعَامِ — بالنقل ورش	كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ بسیار وازلحوم آن میخورید وبرآن شتران وبر کشتی
فِي الْأَنْعَامِ — سكت خلف في رواية خلاد	تُحْمَلُونَ ۞ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ می بردارند شمارا وبحقیقت فرستادیم نوح را سوی گروه او پس گفت
ركوع نَسْقِيكُمْ — نافع وابن عامر وابوبكر	يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا ای گروه من پرستش نمایید خدایرا نیست مرشمارا هیچ خدایی جز او ای پس
كَثِيرَةٌ وَكَثِيرَةٌ — مدها في الفتنة خلف والترقيق ورش تَاكُلُونَ — بالابدال ورش والسوسي	تَتَّقُونَ ۞ فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ می ترسید ازعقاب او پس گفتند اشراف قوم او آنان که کافر شدند از گروه او
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا — بالنقل ورش	مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ نیست این شخص مگر آدمی مانند شما میخواهد که طلب فزونی نماید بر شما
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا — سكت خلف في رواية نُوحًا إِلَىٰ نُوحًا إِلَىٰ — بالنقل ورش بالسكت خلف	وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا واگر خواستی خدای تعالی هرآینه فرستادی فرشتگان را نشنیدیم مثل این سخن را
مِنْ إِلَٰهٍ مِنْ إِلَٰهٍ — بالنقل ورش سكت خلف في رواية غَيْرُهُ غَيْرُهُ — بالترقيق ورش كسائي	فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ۞ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ در زمان پدران نخستین ما نیست او مگر مردی که بدو است جنونی

أَنْ يَتَفَضَّلَ — مدها في الفتنة خلف
شَاءَ اللَّهُ مَلَائِكَةً — بالامالة حمزة وابن ذكوان
مَلَائِكَةً — بالامالة في الوقف كسائي
آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ — ثلاثة اوجه لورش
الْأَوَّلِينَ — بالنقل ورش
جِنَّةٌ — سكت خلف في رواية خلاد

مومنان که اصناف عبادت خدای کردند وانواع طاعت اورا آوردند آورد بعد چندی ازعجایب قدرت وبدایع فطرت که موجب سزاواری عبادت واستحقاق طاعت است ذکر کرد
درین آیت ذکر خیبت وخسران کافران است وبیان تاکرویدن وکفر ورزیدن ایشانست وانیجمله معطوف است برجمله قد افلح المومنون جمله فقال عطف است برجمله ارسلنا جمله
یا قوم اعبدوا الله مقول است مر قال من اله اسم ما نافیه است من زایده است غیره صفت است مر اله محمولا بر محل لکم ظرف مستقر ست خبر ماست غیره برفع
خوانند حملا بر لفظ ومحل دانند جمله ما لکم من اله غیره تعلیل است برمضمون اعبدوا دلیل است همزه در افلا تتقون برای انکار تحقیق وتربیت است که معنی فاست
اینست وبدرستی فرستادیم نوح را سوی قوم او پس گفت ای قوم من خدایرا پرستید شمارا معبودی غیر او نیست معبودی که سزای پرستش است یکیست ایرا خدا

نمی ترسید واز معصیت نمی پرهیزید فقال الملأ الذين كفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلكم يريد ان يتفضل عليكم ولو شاء الله لانزل ملائكة ما سمعنا
بهذا في آبائنا الاولين ان هو الا رجل به جنة فتربصوا به حتى حين معنی اینست پس جماعتی از رؤساء قوم او آنکه نکرویده اند ودین کفر کزیده اند مر عوام ایشانرا
کفتند وبدین مقالت اطفاء انوار رسالت جستند نیست این مرد مکر آدمی همچو شما بخورد بیاشامد بخسبد بیاراماد کاهی بیدار باشد کاهی بخسبد میخواهد که بر شما تفضل کند وبرهنه
سری ورزد اکر خدای خواستی که رسولان بفرستد فرشتکانرا برسالت فرستادی ومنصب رسالت ایشانرا که در تسبیح وتهلیل می باشند وخوردن وآشامیدن ندارند دادی تا بر
قبول داعی تر بود ومقصود قبول اقرب بحصول باشد وحال اینست در کلام آباء ما که پیشینیان بودند مثل آنچه او میکوید واثبات یك اله ونفی معبودان دیکر میجوید دینی
احداث میکند ومارا بر مخالفت
آباء خویش می افکند نیست او
مکر مردی که ملتصق بدو جنون
است بفتنه دیوانکی وبلاء بی
عقلی مبتلا ومفتون است
پس تا هنکام ظهور حال
او منتظر باشید
اکر بر دیوانکی ماند
بکذارید واکر هشیار شود وهم
برین سخنان باشد بکشید و
معلوم است که کافران در طعن
نوح علیه السلام کلمات نا حق
کفتند ودر زره باطل وضلال
رفتند وآنکه کفته اند ما هذا
الا بشر مثلكم طعن در رسالت
نبود زیرا که رسالت منافی
بشریت ومستلزم ملکیت
نیست تمسك بیشریت
در طعن رسالت بی معنی
چه ثبوت رسالت مبنی بر
معجزه ودلیل بود ملکیت بی دلیل
نفع ندارد وبا دلیل بشریت زیان
نکند وآنکه کفته اند يريد ان
يتفضل عليكم طعن بی معنی است
زیرا چه دعوی فضلی که خدای داده
است وفضیلتی که برای اظهار آن
فرستاده است از اظهار آن چاره
نیست تفضل بدان عیب نباشد
ودر دعوی فضل بدان طعن نبود
وآنکه کفته اند ولو شاء الله لانزل
ملائكة وارد نبود چه مشیت
رسالت مستلزم فرستادن ملائکه
نباشد که فرستادن بشر از جهت
مجانست که موجب موانست است
داعی تر سوی قبول دارند وقبول
قول رسولی که مجانس است
اقرب بحصول بدارند وآنکه کفته
اند ان هو الا رجل به جنة ظاهر
الانتفاست همه دانند که کذب
وافترا است چه کسی که همیشه
میان مردمان بر قاعده عقل زندکانی
کند وعمری میان ایشان بر قواعد
عقلا باشد وبر مخالفان دعوی
خویش بدلائل عقلیه بظهور آرد
ودعوی موافق مقتضاء عقل کند
مجنون نباشد دعوی جنون در حق
او باطل است خلق مجنون اند مجنون
عاقل است وآنکه کفته اند فتربصوا

انهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فتربصوا به حتى حين ۞ قال رب انصرني بما
پس نکهبان حال او باشید تا هنکامی که مستوفی شود یا جون زایل شود کفت ای پروردکار من یاری ده مرا بدانچه
كذبون ۞ فاوحينا اليه ان اصنع الفلك
تکذیب نمودند مرا پس وحی فرستادیم سوی او که ساخته کردان کشتی را
باعيننا ووحينا فاذا جاء امرنا وفار التنور لا فاسلك
حال آنکه محفوظ باشی بعین کلاءت ما وبالهام ما پس چون آید فرمان ما بر کوب یا بنزول عذاب وبر جوشد تنور پس در آر
فيها من كل زوجين اثنين واهلك الا من
در آن کشتی از هر حیوانی دو عدد متوالد نر وماده وکسان ترا مکر آنرا که
سبق عليه القول منهم ج ولا تخاطبني في الذين ظلموا
پیشی کرفت برو کفتار ما بهلاك از ایشان وخطاب مکن با من در شان آنان که ستم کردند بر خود بکفر
انهم مغرقون ۞ فاذا استويت انت ومن معك
چه ایشان حکم رانده شده است با ایشان باهلاك پس چون راکب شوی تو وآنان که با تو اند
على الفلك فقل الحمد لله الذي نجانا من القوم
بر کشتی پس بکو ستایش مر خدایرا آنکه رهانید مارا از کروه
الظالمين ۞ وقل رب انزلني منزلا مباركا
ستمکاران وبکوی ای پروردکار من فرود آر مرا جای فرود آمدن با برکت
وانت خير المنزلين ۞ ان في ذلك لايات وان
وتو بهترین فرود آرندکانی بدرستی در آن چیز که کفتیم هر آینه آیتهای قدرتست وبدرستی

قال رب
بالادغام سوسي
اليهي
بالاشباع ابن كثير
باعيننا
بالابدال في الوقف حمزة
فاذا جاء
بالامالة حمزة وابن ذكوان
جا امرنا
اسقط قاصرا او سادا قالون وابو عمرو والبزي
من كل
غير حفص
ظلموا نجينا
بالتغليظ ورش
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
نجنا منزلا
ابو بكر
ابن الرين بين ورش في رواية
مباركا و
مدغما غير الغنة خلف
خير
بالترقيق ورش
لايات و
مدغما غير الغنة خلف
لايات
ثلثة اوجه لورش

ودر آر در کشتی اهل خود را مکر کسی که سابق شده است قول بهلاك او از ما وخطاب مکن مرا در خواهش نجات کافران ومهر مکن وخلاص مجو در شان قوم
وپسر خویش کنعان زیرا که ایشان در آب فرو برده شدکان اند وبهلاك وفنا پیوستکان اند غرق خواهند کشت وهمه بهلاك وفنا خواهند پیوست
فاذا استويت انت ومن معك على الفلك فقل الحمد لله الذي نجانا من القوم الظالمين معنی اینست پس چون قرار کیری تو بر کشتی وکسانی که
با تو باشند پس بکو حمد مر خدایرا که نجات داد مارا از قومی که ستمکاران بودند وعنا وجفا وستمکاری وبدکرداری می نمودند وقل رب انزلني منزلا مباركا
وانت خير المنزلين معنی اینست وبکوای پروردکار من فرود آر مرا فرود آوردنی یا در جای فرود آمدنی یا در وقت فرود آمدنی مبارك

به حتی حین نوح را علیه السلام زیان ندارد وتربص ایشان هیچ ضرری بدو نمی آرد که صبح صادق هر چند که وقت بکذرد روشن تر شود وحجتی چون روز روشن پیدا آید قال رب انصرني بما كذبون
معنی اینست کفت نوح ای پروردکار من ظفر ونصرت ده مرا بر کافران بمقابله آنکه تکذیب کرده اند مرا ایشان که مقابله بلا نعما بود ومقابله مضرت مسرت باشد فاوحينا اليه ان اصنع
الفلك باعيننا ووحينا فاذا جاء امرنا وفار التنور فاسلك فيها من كل زوجين اثنين واهلك الا من سبق عليه القول منهم ولا تخاطبني في الذين ظلموا انهم مغرقون معنی اینست دعاء
نوح را استجاب کردیم پس بوی وحی فرستادیم که کشتی بحفظ وکلایت ووحی وتعلیم وهدایت پرداز وبرای نجات خویش واهل خویش وهر که در کشتی سوار کنی وهرچه در روی افکنی
مهیا ساز پس چون امر ما بیاید وهنکام عذاب روی نماید وتنور بجوشد یعنی آب از تنور چون چشمه فواره بیرون زند پس در آر در کشتی از هر نوع جفتی که دو اند نر وماده از هر جنبشی که باشد

وتو بهترین فرود آرندكانی زیراكه دركوب وتزول وهنگام مسیر در طریق ازهمه آفات وبلیات نگاه داشتن میتوانی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ معنی اینست بدرستی در آنچه
كرده ایم ازبیرون آوردن آب ازجای آتش یعنی تنور وبریان شدن ابر وآب كرفتن زمین از نزدیك ودور هر آینه علامت توجه عذاب است وامارت مبتلا كردانیدن بعقابست وبدرستی كه
هستیم مبتلا كننده وآفت وبلا فرستنده ثُمَّ أَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ معنی اینست پس اینجا دركرد بر آفرینیدیم وآوردیم بعد هلاك قوم نوح وغرق شدن ایشان اهل قرنی دیگر را از
كافران وآن قرن عاد یعنی قوم هود بودند كه بعد قوم نوح ایشان سركشی نمودند فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ معنی
اینست پس فرستادیم در ایشان رسولی را از میان ایشان كه او را بركزیدیم وبر بشیر ونذیر وصفت رسالت كردانیدیم بدین درجه علیه ومرتبه سنیه رسانیدیم از ایشان

بعدهمو فيهمو مالكمو اترفناهمو مثلكمو اطعتمو متمو كنتمو انكمو — قرا ابن كثير بالصلة وقالون في رواية
منهمو ان مثلكمو انكمو اذا ايعدكمو انكمو اذا — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل

كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا
كار آنكه بودیم ما هر آینه آزماینده پس احداث كردیم پس از زمان آن گروه اهل یك زمانه را

ءَاخَرِينَ ج فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنِ ٱعْبُدُوا۟
دیگران پس فرستادیم در میان دیگران پیغمبر فرستاده از جنس ایشان هود نام كه پرستید

ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ط أَفَلَا تَتَّقُونَ وَقَالَ
خدای تعالی را نیست شما را هیچ خدایی جز او ای پس نمی ترسید از عقاب او وگفتند

ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِلِقَآءِ
اشراف از گروه او آنكانكه نگرویدند ودروغ شناختند رسیدن سرای

ٱلْءَاخِرَةِ وَأَتْرَفْنَٰهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا لا مَا هَٰذَآ إِلَّا
آخرت را وتنعم كردانیدیم ایشانرا در زندگانی این جهان نیست این مدعی مگر

بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لا يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ
آدمی مانند شما میخورد از جنس آنچه میخورید از آن ومی آشامد

مِمَّا تَشْرَبُونَ لا وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ
از جنس آنچه می آشامید شما واگر فرمان برید شما آدمی را مانند شما بدرستی كه شما

أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَٰمًا أَنَّكُم
كه شما چون مرده باشید وباشید شما خاكی واستخوانهایی چند بدرستی كه شما

مُّخْرَجُونَ صلے لا هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ لا
بیرون آورده شوید بر شكل اول چه دورست چه دورست آنچه وعده میدهند شما را

مثلكم انكم اذا متم ترابا وعظاما انكم هيهات هيهات
بالسكت خلف في رواية — سكت خلف في رواية — ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر — مدعا غير الغنة خلف — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — وقف عليها بالهاء قنبل والبزي

زنده كرده از كور بیرون آورده خواهید كشت وبعد از مردن وخاك شدن بزندكانی خواهید پیوست ووعده كه مذكور شد وقوع آن دورست واز استبعاد دست مرچیزی كه شما وعده كرده می
شوید وچیزی كه ازین قابل میشوید یعنی وعده نشاید واینچنین وعید نباید نیست حیاتی مارا مگر حیات دنیا كه ما در كنیم نیست ما حیات همین یكیست جز این حیاتی دیگر نیست
میمیریم وزندگی یعنی از ما میمیرند وبعضی ولادت می یابند وهم همچنین خواهد بود وهم همچنین هست وبعد از مرده زنده نخواهد كشت ونیستیم ما زنده كرده شدكان بعد از مرگ وحیات نخواهد
پیوست وما مبعوث بعد از این نیست این مرد مگر مردی كه بر خدای تعالی دروغی افترا میكند ودعوی مینماید ونیستیم ما او را مر او را باور داریم وگفتار او را تصدیق
نمیكنیم قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ قال ربّ انصرنی بما كذبون

پیغمبر مذکور بر آشفت و بروجه خواهش پیش پروردکار کفت ای پروردکار من یاری کن مرا بمقابله این که ایشان مرا تکذیب کردند و در معرض افترا و دروغ کوی آوردند قال عما قلیل لیصبحن نادمین ج مستانفه است در جواب ما قال الله حین قال الرسول ذلك عن بمعنی بعد ست بر طریق لنترکن طبقا عن طبق ما زاید است یا موصوفه است بمعنی زمان قلیل صفه اوست لیصبحن جواب قسم محذوف است ای اقسم لیصبحن نادمین خبر ست مر یصبحن معنی این است پس از زمان قلیل بسوکند یا دمیکنم هر اینه هر آینه ایشان پشیمان کردند و در عذاب و عقاب افتند مضرت این کفتار و این کردار مشاهده کنند فاخذتهم الصیحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعدا للقوم الظالمین عطف است بر قال عما قلیل بالحق متعلق است باخذتهم فجعلناهم عطف است بر اخذتهم الصیحة غثاء مفعول دوم است مر جعلنا بعدا مصدر ست مر فعلی مضمر که واجب الاضمار ست لسد المصدر مسده للقوم الظالمین معمول است مر بعدا النیابة عن الفعل و لام در فاعل بعدا در آمده نحو اعجبنی جلوس لزید و قیام لعمرو و تواند بود که لام در فاعل زایده باشد چنانچه در مدارك در هیهات هیهات لما توعدون بمعنی بعد ما توعدون کفته است تقدیر کلام چنین بود بعد الظالمون بعدا و جمله دعائیه تذییل است معنی این است پس کرفت ایشانرا صیحه و صیحه مذکور یا آواز جبریل بود یا آواز صایح دیکر باشد که مهلك افتد یا صیحه کنایت از رجفه دارند و میان صیحه و رجفه ملازمت پندارند یا صیحه کنایت از عذاب عام و عقوبت از استیصال انام دانند چه عذاب عام را موجب صیحه هویی و هایی و شوری و غوغایی خوانند پس کردانیدیم ایشانرا نیست و نابود چون کیاه بی منفعت ... و بی ... نوهم ... سود چون که و خاشاك و خاك که آنرا سیل بر کیرد و زمین را از آن خالی سازد و در محلی دور از زمین اندازد از زمین دور رود ناچیز و ناپدید شود پس دوری و هلاکی باد مر کروه ظالمان و بر کفر ظلمه بر مثال ایشان هم در توی و تلف شوند و در قعر دوزخ روند ثم انشانا من بعدهم قرونا آخرین ط عطف است بر فجعلناهم غثاء من بعدهم متعلق است بانشانا قرونا مفعول بانشانا است آخرین صفة است مر قرونا معنی این است پس پیدا آوردیم ما بعد ایشان قرون دیکر ما تسبق من امة اجلها وما یستاخرون ط این جمله معترضه است و ما یستاخرون عطف است بر ما تسبق من در من امة زایده است برای تاکید نفی معنی این است سابق نشود هیچ امتی اجل خویش را

فجعلناهمو بعدهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الدنیا الدنیا
بالامالة المحضة ابا الدنیا حمزة والکسائی ابو عمرو و ورش ... وفی روایة

ونحیا ونحیا
بالامالة المحضة وبین بین حمزة والکسائی ورش وفی روایة

افتری افتری
بالامالة المحضة وبین بین ابو عمرو وحمزة والکسائی ورش وفی روایة

کذبا وما
مدغما بغیر الغنة خلف

نحن له
بالادغام السوسی

بمومنین
بالابدال ورش والسوسی

قال رب
بالادغام السوسی

فاخذتهم
بالتسهیل الوقف حمزة

ثم انشانا
بالابدال السوسی

قرونا آخرین
بالنقل بتثلیثة اوجه ورش

قرونا آخرین

من امة اجلها
بالتسهیل ... قالون ...

من امة اجلها
بالتسکین ... فی روایة فیهما

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا
نیست این زندکانی مکر زندکانی ما در این جهان فانی میمیریم بعضی و زنده میشویم بعضی و نه ایم

نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَى ج
ما برانکیزانیدکان نیست این شخص مکر مردی که فرا بافت

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ۝
بر خدای عز و جل دروغی را و نه ایم ما مر او را ایمان دارندکان

قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ۝ قَالَ عَمَّا
کفت ای پروردکار من یاری ده مرا بجای آنچه بدروغ نسبت کردند مرا کفت خدای از زمانی

قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ۝ ج فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ
اندك هر آینه شوید با ندامت پس کرفت ایشانرا آواز هایل باستحقاق

فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً ج فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ ثُمَّ أَنْشَأْنَا
پس کردانیدیم ایشانرا بی قابلیت انتفاع مانند خاشاك بر روی سیل پس هلاك دوری باد مر کروه ستمکارانرا پس پدید آوردیم ما

مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ۝ ط مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ
از پس زمان ایشان اهل زمانهای دیکر را پیشی نکیرد هیچ طایفه

أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝ ط ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا
بوقت هلاك خود و متاخر نشوند پس فرستادیم ما پیغمبرانرا

تَتْرَى ط كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ
متواتر و متعاقب هر آنکه که آمد بطایفه پیغمبر ایشان بدروغ نسبت کردندی او را

یستاخرون یستاخرون رسلنا تترا جاء امة جاء امة کذبوهو
بالابدال ورش والسوسی بالترقیق ورش بسکون السین ابو عمرو بالامالة حمزة وابن ذکوان کالواو فی الوصل نافع وابن کثیر وابو عمرو بالاشباع ابن کثیر

یعنی پیش از اجل نمیرد و از اجل خویش پس تر نشود و هیچ یکی بعد رسیدن اجل بقا نیابد ثم ارسلنا رسلنا تترا کلما جاء امة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم احادیث ط فبعدا لقوم لا یؤمنون ثم ارسلنا عطف است بر ثم انشانا تترا حال است از مفعول ارسلنا اصل او وتری بود واو را بر طریق تراث بتا بدل کردند وزن او فعلی است بر طریق سکری غیر منصرف است از جهت تانیث و لزوم تانیث و بعضی تتری با تنوین خوانند و بر طریق ارطی الف او را الف الحاق دانند ای ارسلنا رسلا متتابعین رسولها فاعل است مر جاء امة مفعول اوست مقدم بر فاعل او داشت کلما جاء ظرف است مر کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا عطف است بر جمله کلما جاء امة رسولها کذبوه وجعلناهم احادیث عطف است بر اتبعنا بعدا مصدر ست مر فعل محذوف را اعراب این جمله و ربط او بر وفق جمله فبعدا للقوم الظالمین است معنی این است

پس فرستادگان خویش را چون صالح ولوط وابرهیم ویوسف وشعیب فرستادیم وهریکی را جلالت رسالت دادیم هربار که بر امتی رسولی آمد امت او او را تکذیب کردند ودر معرض افترا
ودروغ گویی آوردند پس ما در هلاک کردانیدن بعضی از ایشان بعضی را متابع کردانیدیم وباستیصال وفنا رسانیدیم نفوس واعمال ایشان را در نوی وتلف انداختیم واحوال وافعال
ایشان را قصص وحکایات ساختیم مولف راست **بیت** کار بر برودی همه امروز قصه شد ❁ فردا شود حوادث امروز هم حدیث ❁ پس دوری وهلاکی باد مر قومی را که ایمان
نیارند ودل بر تصدیق واسلام ندارند ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ
لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ثم ارسلنا موسی عطف است بر ثم ارسلنا رسلنا تترى هرون بدل است از اخاه بآياتنا
متعلق است بارسلنا با مصاحبت است وسلطان مبین تخصیص است بعد از تعمیم الی فرعون وملائه متعلق است بارسلنا فاستکبروا عطف است بر ارسلنا وکانوا قوما عالین حال است بتقدیر قد وقالوا عطف است بر استکبروا استفهام در انؤمن برای انکار است وجمله مقول قالوا است مثلنا بدل است از بشرین قومهما مبتدا است عابدون خبر است لنا متعلق است بعابدون وجمله حال است فکذبوهما عطف است بر ارسلنا فکانوا من المهلکین عطف است بر کذبوهما

معنی از است پس فرستادیم ما سوی فرعون وگروه او موسی وبرادر او هرون را با معجزات خویش وحجتی ظاهر یعنی عصا که معظم معجزات وآیات بود چه عصا مار گشت وعصاها ساحران خورد باز بر صورت عصا نمود گاهی زدن او بحر را شکافت موسی با لشکر خویش در آب راه یافت گاهی موسی عصاء مذکور بر سنگ زد از سنگ چشمهای آب بیرون آمد گاهی درخت میوه دار شدی گاهی دلو ورسن گشتی گاهی دراز شد در زانو عاج بن عوج رسید ساق او را از ران او برید پس ایشان کبر کردند وبخودبینی وسرکشی پیش آمدند وایشان بطبع متکبر بودند بزرگی می نمودند در راه ناپسندیده خودنمایی میرفتند وهمچو متکبران میگفتند ایمان آریم بدو وبرادر او آدمی که همچو ما اند وقوم ایشان ما را خدمت میکنند پیش ما مقهورند چون بندگان ما مو[...]د پس ایشان موسی وهرون را تکذیب کردند ودر معرض افترا ودروغ گویی آوردند پس بشومی آن از هلاک شدگان گشتند وطاغیان وایشان مذکور بغرقه شدن بوستند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ

بعضهمو لعلهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
وجعلناهمو احادیث قرا قالون بالصلة والقصر وابو عمرو وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ ج
پس تابع کردانیدیم بعضی از ایشان را بعضی از آنها را ❁ وکردانیدیم ایشان را اخبار عجیب
فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ❁ ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ
پس هلاک باد گروهی را که ایمان نیارند بخدای ❁ پس فرستادیم موسی را علیه السلام
وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ❁ لا
وبرادر او را هرون ❁ با معجزات ما آیات تسع وخاصة حجتی ظاهر که آن عصا بود
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا
سوی فرعون وگروه او ❁ پس تکبر نمودند از قبول حق وبودند گروهی
عَالِينَ ج فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا
قاهر وغالب ستمکار بتعدی وعدو ❁ پس گفتند ای ایمان آریم برای دو آدمی مانند ما وگروه ایشان ویعنی بنی
لَنَا عَابِدُونَ ❁ فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ لا
برای ما خدمتکارانند ❁ پس بدروغ نسبت کردند موسی وهرون را پس بودند در حکم خدای از هلاک کرده شدگان بغرق در بحر قلزم
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ
وبتحقیق دادیم موسی را علیه السلام توریت تا مگر ایشان راه یابند در دین
وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ
وگردانیدیم پسر مریم را ومادر او را دلیلی بر قدرت ما وجای دادیم ایشان را سوی زمینی مرتفع دمشق
ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ❁ يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
با صلاح استقرار وبا آب روان بر روی زمین ❁ ای پیغمبران هر قرنی بخورید از اطعمه لذیذ یا حلال

بَعْضًا وَ — مدعا غیر الغنة خلف
جَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ — بالسکت خلف فی روایة
لَا يُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسی
مُوسَىٰ مُوسَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والکسائی / بالامالة بین بین ابو عمرو وورش
وَأَخَاهُ هَارُونَ — مدعا غیر السوسی
وَأَخَاهُو — بالاشباع ابن کثیر
بِآيَاتِنَا بِيَايَاتِنَا — بالابدال السوسی / ثلثة اوجه لورش
مُبِينٍ إِلَى — بالنقل ورش
مُبِينٍ إِلَى — بالسکت خلف فی روایة
أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ — مدعا غیر الغنة خلف
أَنُؤْمِنُ وَلَقَدْ آتَيْنَا — بالابدال ورش والسوسی / بالنقل ورش

رُكُوعٌ

وَلَقَدْ آتَيْنَا — سکت خلف فی روایة / ثلثة اوجه لورش
وَلَقَدْ آتَيْنَا آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رُبْوَةٍ قَرَارٍ وَ قَرَارٍ قَرَارٍ
مدعا غیر الغنة خلف — ثلثة اوجه لورش — بضم الراء نافع وابن کثیر وابو عمرو وحمزة والکسائی — بالامالة المحضة ابو عمرو والکسائی — بالامالة بین بین ورش وحمزة

يَهْتَدُونَ لام در جواب قسم محذوف است ای نقسم لقد آتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون بمعنی لکی یهتدوا متعلق بآتینا وجمله قسمیه معترضه است **معنی** از است وبسو کند یاد میکنیم
هدایت موسی را کتاب یعنی توریت داده ایم تا قوم او راه یابند ودر اتباع دین شتابند وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ربوة بفتح را وضم او خواندن
معنی هردو قراءت یکی دانند وجعلنا ابن مریم عطف است بر ثم ارسلنا موسی واخاه هرون بآیاتنا وآویناهما عطف است بر جعلنا ذات قرار ومعین صفت است مر ربوة معین اسم مفعول
مزعانه ای ادرکه بالعین ای ماء ظاهر جار علی وجه الارض یا بر وزن فعیل است بمعنی نافع مشتق است از ماعون بمعنی منفعت **معنی** از است وپسر مریم ومریم را آیات قدرت کردانیدیم
او پسر است که بی پدر زاده گشت این زنیست که بی شوهر زاد واین هردو چیز از بدیع فطرت وعجیب قدرت نشان داد وجا دادیم ایشانرا بر زمینی بلند خداوند قرار وچشمه دار

بمجراي اوديه وانهار ومنشا اشجار واثمار ماواي ايشان بعضي زمين بيت المقدس دارند وبعضي زمين مصر پنداشتند يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا اني بما تعملون عليم
وان هذه امتكم امة واحدة وانا ربكم فاتقون اين ندا وخطاب بصيغهٔ جمع بر وجه حكايت است نه بر وجه انشا ندا وخطاب در حالی چه انبيا جز محمد صلى الله عليه وسلم در وقت اين
خطاب همه در نقاب موت منتقب اند ودر حجاب مرگ محتجب اند مرده را ندا كردن مناسب نبود ومخاطب بخطاب اكل وعمل صالح ساختن مانع نباشد هر يكي در وقت خويش علاحده
مخاطب بود حكايت خطاب بر صورت جمع روی نمود چنانچه زيد وعمرو وبكر را علاحده علاحده افعل كويد بعد در وقت حكايت كويد قلت لهم افعلوا وكلام برين وجه محمول بر حذف
قلنا باشد وتواند بود خطاب مذكور بصيغهٔ جمع مر پيغمبر ما را بود از جهت اين كه در زمان خويش قايم در مقام همه پيغمبران بود يا در فضيلت بر طريق رب واحد يعدل الفا

ربكمو امرهمو بينهمو لديهمو فذرهمو غمرتهمو نمدهمو لهمو همو ربهمو
همو من همو همو بربهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

واعملوا صالحا اني بما تعملون عليم ۝ وان
وكنيد كار نيكو بدرستي من بآنچه ميكنيد دانا ام وبدرستي
۝ هذه امتكم امة واحدة وانا ربكم فاتقون
خصلت توحيد ملت شماست حال آنكه يكانه ومتفق باشيد بر التزام آن ومن پروردكار شما ام پس بترسيد از من وكردار نيكو
فتقطعوا امرهم بينهم زبرا كل حزب بما
پس متفرق كردانيدند امر ايشان كار دين ايشان را در ميان ايشان حال آنكه مختلف بود هر كروهي وفريقي بدانچه
۝ لديهم فرحون ۝ فذرهم في غمرتهم حتى حين
نزد اعتقاد ايشانست شادان اند پس بكذار ايشان را در كرداب ضلالت وجهالت ايشان تا هنكام موت يا قتل ايشان
ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين ۝
اي مي پندارند كه آنچه مدد ميدهيم ايشان را بدان از مال وپسران
۝ نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون
شتاب مينماييم بدان براي ايشان در نيكيها نه كه نميدانند كه آن بجهت استدراجست نه مسارعت در خيرات
۝ ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون
بدرستي آنان كه ايشان از ترس پروردكار ايشان بنهايت خوف رسيده اند
والذين هم بايات ربهم يؤمنون ۝ والذين هم
وآنان كه ايشان بدلايل پروردكار خويش بوحدانيت ايمان مي آرند وآنان كه ايشان
بربهم لا يشركون ۝ والذين يؤتون ما اتوا
بپروردكار ايشان انباز نميكردانند غير او را وآنان كه بدل ميكنند در راه خداي آنچه بدل ميكنند

امتكموا امة قرا قالون بالصلة والقصر والمد كما تقدم
وان وان بفتح الهمزة نافع وابن كثير وابو عمرو بفتح الهمزة وسكون النون ابن عامر
امتكم امة بالسكت خلف في رواية
امة واحدة مدغما عن الغنة خلف
واحدة و مدغما عن الغنة خلف
لديهم بضم الهاء حمزة
ايحسبون بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو
من مال و مدغما عن الغنة خلف
بنين نسارع مدغما سوسي
نسارع في الخيرات بالامالة دوري بالترقيق ورش
بايات بيايات ثلثة اوجه لورش بالابدال في الوقف حمزة
يومنون بالابدال ورش والسوسي
يؤتون اتوا بالابدال ورش والسوسي ثلثة اوجه لورش

مساوي جماعت رسل مي نمود يا از باب ذكر صيغهٔ جمع واراده واحد دارند وان از قبيل اذ قالت الملائكة اي جبرئيل والذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم اي نعيم بن مسعود بيدان ند جملهٔ اني بما تعملون عليم معلله تاكيد جمله بتقديم ملوح است وان هذه امتكم بفتح همزه با اسم وخبر معطوف بر بما تعملون كه مجرور است خوانند يا بتقدير لام اي ولان هذه متعلق فاتقون باشد بتقدير واعلموا معطوف بر واعملوا انداخته امة واحدة حال موكده بود از باب زيد ابوك عطوفا باشد وبكسر همزه جمله معطوف بر جمله سابقه دارند يا حال پندارند وجملهٔ وانا ربكم فاتقون حال است يا عطف است بر جملهٔ وان هذه امتكم امة واحدة وفا در فاتقون سببيه است معني اينست اي زمره رسل واي هداة سبل از اطعمهٔ حلال پاك بخوريد وكاري واعمال صالحه بكنيد زيرا كه بدرستي من عملهاي شما ميدانم وداد ن جزاء آن ميتوانم وبدرستي كه ملة اسلام ملة شماست در حالتي كه ملة مذكوره يكي است يعني دين اسلام مختلف نيست ومن پروردكار شما ام پس از من بترسيد واز عذاب من بپرهيزيد فتقطعوا امرهم بينهم زبرا كل حزب بما لديهم فرحون جملهٔ سابقه از جمله ولقد ارسلنا تا اينجا متضمن است مر تكذيب كافران وبيان اين كه كافران پيغمبران تكذيب كردند وخايب وخاسر شدند چنانكه گفت كذب الكافرون الرسل وخابوا وخسروا فتقطعوا امرهم بينهم زبرا جمله كل حزب بما لديهم فرحون مستانفه است در جواب ما شانهم في تفرقهم وصيرورتهم فرقا معني اينست پيغمبر از كافران تكذيب كردند

چه ايشان افزوني دنيا وكثرت مال وپسران وغنيت وثروت در حق خويش نيكي ميدانند وسبب افتخار وابتهاج ميخوانند
بل براي اضرابست مفعول لا يشعرون محذوف است اي بل لا يشعرون انه استدراج واضرار بهم واقدار لهم على العصيان والطغيان معني اينست
كافران كمان برند كه بدرستي آنچه مدد ميكنيم ومي افزاييم مر ايشان را از مال وپسران ونعمتها بي توقف مي دهيم افزوني دنيا سبب افتخار وابتهاج بنود
چه در حق ايشان استدراج باشد بلكه ايشان نميدانند وشعوري بدان ندارند ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون والذين هم بايات
ربهم يؤمنون والذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون

وكار خويش را بر اختلاف آوردند طرق مختلف پرداختند دين خود را پاره پاره ساختند هر كروهي كه از ايشانست در كار خود شاد انست هيچ يكي كار خود را بد نمي داند ودين خود را باطل
نميخوانند جهل مركب دارد دل بر حق واقعي نميكمارد فذرهم في غمرتهم حتى حين معني اينست پس بكذار اي محمد كافران را وترك ده در غفلت ايشان را تا هنكام كشته شدن يا مردن
از جهت كفر ايشان غمكين مباش ودل خود را باندوه ايشان مخراش ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون استفهام براي
تقرير است بمعني تثبيت موصول با صله يعني ما نمدهم اسم انست به متعلق است بنمدهم من مال وبنين بيان ماست نسارع خبر انست لهم جار ومجرور متعلق است بنسارع ضمير اسم ان
محذوف است اي نسارع لهم به في الخيرات ظرف است مر نسارع ان با اسم وخبر بر قول سيبويه قايم است مقام دو مفعول يحسبون جمله ايحسبون معترضه است براي رد كمان كافران

اُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ معني اينست بدرستي آنانكه ايشان از عذاب كردگار ترسانند و آنانكه ايشان بذات و صفات پروردگار خويش مؤمنانند و آنان كه ايشان بپروردگار خويش ديگري را شريك نميكنند و خود را در ورطهٔ اشراك نمي افكنند و آنان كه ميدهند آنچ ميدهند از زكوات و ساير صدقات و حال اينست كه دلهاي ايشان ترسنده است يعني ايشان از خداي مي ترسند از نكه بدرستي ايشان سوي حسابگاه پروردگار خويش باز خواهند گشت و بجزا و سزا اعمالي كه آورده اند خواهند پيوست ايشان يعني اصناف مذكوره كه جامع اند مر اوصاف مسطوره در خيرات مسارعت كنندگانند و ايشان از جهت يافتن خيرات برغير خويش سابقانند يا براي يافتن خيرات پيش دستي كنندگانند جملهٔ اولئك يسارعون في الخيرات

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ جملهٔ ولا نكلف نفسا الا وسعها حال است متصل است بجملهٔ

قلوبهمو وهمو وهمو بهمو قلوبهمو همو مترفيهمو همو انكمو عليكمو فكنتمو

انهمو الي ولهمو اعمال قرا قالون بالصلة والقصر والمدونركها كما تقدم اعقابكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ۙ

و حال آنكه دلهاي ايشان ترسان است براي آنكه ايشان بجزاي پروردگار ايشان باز كردنده اند

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ

ايشان شتابان اند در تحصيل خيرات ديني و دنيوي و ايشان براي آن پيشي كرده اند بر ديگران

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۖ وَلَدَيْنَا كِتَابٌ

و تكليف نمي نمائيم هيچ تني را مگر بمقدار توانائي آن و نزد ماست نبشته هريك لوح المحفوظ

يَنْطِقُ بِالْحَقِّ ۚ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي

كه سخن ميگويد براستي و ايشان مظلوم نباشند در آن باب نه كه دلهاي كفار در

غَمْرَةٍ مِنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ

كرداب غفلتست ازين آنچه گفتيم از حال كتاب الحق و مر آن كفار راست خصالي چند ديگر از غير آنچه گفتيم غفلت و جهالت

هُمْ لَهَا عَامِلُونَ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ

كه ايشان مر آن اعمال را كننده اند در حال يا در استقبال تا چون واكيريم متنعمان ايشان را بعذاب آخرت يا روز بدر

إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ ۗ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ ۖ إِنَّكُمْ مِنَّا

ناگهان ايشان استغاثه نمايند گويند استغاثه منمائيد امروز چه شما از ما

لَا تُنْصَرُونَ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ

نصرت يافته نشويد بحقيقت بود آيتهاي من يعني قرآن بر شما خوانده مي شد

فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ ۙ مُسْتَكْبِرِينَ

پس بوديد شما بر پاشنه هاي پاي خود باز ميكشيد عبارتست از تباعد و رجوع حال آنكه تكبر نمايان بوديد

وجلة انهم بالنقل ورش

وجلة انهم سكت خلف في رواية

انهم الي بالسكت خلف في رواية

يسارعون بالامالة دوري

في الخيرات بالترقيق ورش

نفسا الا بالنقل ورش

نفسا الا سكت خلف في رواية خلاد

كتاب ينطق مخفا غير الغنة خلف

لا يظلمون التغليظ ورش

ولهم اعمال سكت خلف في رواية

يجرون بالنقل في الوقف حمزة

لا تجروا بالنقل في الوقف حمزة

كانت اياتي بالفتح ثلاثة اوجه ورش

كانت اياتي تتلي بالامالة المحضة حمزة و كسائي بالسكت خلف في رواية

تتلي اماله بين بين ورش في رواية

عبارتست ازينكه مسارعت ايشان در خيرات بطيب نفس نه بكره و جبر جملهٔ ولدينا كتاب ينطق بالحق نيز حال است جملهٔ وهم لا يظلمون حالي ديگرست معني اينست ما هيچ نفسي را جز بقدر طاقت او تكليف نميكنيم و هيچ كاري بغير قدرت نمي فرمائيم كسي كه قادر بر قيام نيست مي فرمائيم نشسته گزارد كسي كه قادر بر نشستن نيست غلطيده ركوع و سجود بجا آرد كسي كه عاجز از روزه است درحق او وجوب فديه ميگوئيم و از فقير زكوة نمي جوئيم كسي كه قادر در حج نيست او را تكليف حج نمي نمائيم بر حج درحق او واجب نمي داريم درحديث است خذوا من الاعمال ما تطيقون فان الله لا يمل حتي تملوا بر حكم حديث نوافل عبادات نيز بر قدر طاقتست و زيادت سابع نيست ان ربك يعلم انك تقوم ادني من ثلثي الليل و نصفه و ثلثه و طائفة من الذين معك والله يقدر الليل والنهار علم ان لن تحصوه فتاب عليكم فاقرؤا ما تيسر من القرآن اشارت برين معني است معني اينست و نزد ماست و متعلق بعلم و قدرت ماست كتابي كه ناطق بحق و بصدق يعني لوح محفوظ يا كتاب حفظه و مر اوراد كتاب مذكور لوح محفوظ بود يا كتاب حفظه باشند هر افعال مقدور و مجهول است هيچ عمل متروك نشد و ايشان در جزا و سزا بر حكم يعمل مثقال ذرة خيرا يره و من يعمل مثقال ذرة شرا يره مظلوم نخواهند گشت و كم شدن ثواب نيكي و افزودن عقوبت بدي نخواهند پيوست بل قلوبهم في غمرة من هذا ولهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون معني اينست بلكه دلهاي ايشان در غفلتست

اينست بوده است آيات كتاب من يعني قرآن خوانده مي شد بر شما و شما بر پاشنهاي پاهاء خويش رجوع ميكرديد و از شنيدن اعراض كرده بر پا مير فتيد و اين صورت درمشي مثلي است در اعراض كردن و دوري جستن كبر كنندگان بزرگ جويندگان در اعراض از قرآن افسانه گويند كان محكايات قرآن نزرك دهندگان آن يا دشنام گويندگان نا بين بدرستي

پوشيده از شعور مانع شونده چنانچه اين زمان شعور ندارند بيشتر نيز نخواهد بود و چنانچه در حال علم منتفي است در استقبال نيز روي نخواهد نمود و مر ايشان راست عملهائي جز مذكور از كفر و جهل و عدم شعور كه ايشان آن كارها كننده اند و آنرا مرتكب شونده اند از اعمال قبيحه واقع در حال يا اعمال شنيع مقدر در استقبال حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ معني از سنت تا آنكه چون نعمت داده شدگان ايشان را بعذاب بگيريم و بعقوبت گناهان ايشان گرفتار كردانيم ناگاه ايشان زاري كنند و خود را در ناله و فرياد افكنند بگوئيم مر ايشان را چون در دنيا كفر ورزيديد به پيغمبران نگرويديد امروز زاري مكنيد زيرا كه بدرستي شما از ما نصرت كرده نشويد حكم ما برين رفته و قضاء ما بدين قرار يد برفته شرك را بنا مر زيم و كفر را عفو نكنيم قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ معني اينست

که شما بدین صفات که دارید از ما منصور نشوید افلم یدبروا القول ام جاءهم ما لم یأت اباءهم الاولین ام لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون ام یقولون به جنة بل جاءهم بالحق واکثرهم للحق کارهون معنی آنست آنستین اند پس قرآن اندیر نکرده اند یا آمده است برایشان آنچه نیامده بود بر پدران ایشان از پیشینیان پس آنرا نو یافته دانستند یا نشناختند رسول خویش را که کیست و راه و رسم او چیست و از چه شان و از کدام مکانست یا او را دیوانه گفتند و بر جنون او اعتقاد بستند و هیچ یکی ازین چهار نبوده و صورت وجود آن روی نموده چه شک نیست که قرآن را در نظر آوردند و قصد معارضه او کردند از معارضه عاجز گشتند آوردن سوره مثل آن نتوانستند و پدران ایشان نیز کتابها بود و معجزات پیغمبران روی نموده پیغمبر خویش یعنی محمد را علیه السلام می شناختند که کریم الانساب والاطراف است عظیم العشایر والاسلاف مشهور بامانت و صدق است مذکور بحلم و رفق است او را همچو دانستن ابنا و آباء خویش میدانستند و میان خویش محمد را امین میخواندند و همه عقلا را اند که در وی دیوانگی نیست مجنون نگفتن او را سخنی بی معنی است گفتار و کردار او را همه دایان بپسندند و عقلا بقدر عقل او نرسند اینچنین کسی را عاقل مجنون نخواند و جز دیوانه او را دیوانه نداند اعراض کافران از تصدیق او بدین اسباب نبود و بدین جهات نباشد بلکه آمده است ایشان را حق و بیشتری از ایشان آنرا کاره اند و از جهت حب ریاست ظهور حق را مبغوض میدانند ولو اتبع الحق اهواءهم لفسدت السموات والارض ومن فیهن بل اتیناهم بذکرهم فهم عن ذکرهم معرضون من در من فیهن که برای عقلاست آورد زیرا که عقلا اصل اند غیر ایشان توابع ایشان اند بل اتیناهم بذکرهم عطف است بر بل جاءهم بالحق و اضرابست از او فهم مبتداست معرضون خبر است عن ذکرهم متعلق است بمعرضون تقدیر او از جهت رعایت فاصله جمله فهم عن ذکرهم معرضون حال است و جمله ولو اتبع الحق اهواءهم معترضه است میان معطوف و معطوف علیه برای بیان بطلان هواهاء ایشان معنی آنست و اگر متابع شدی حق سبحانه و تعالی هواهاء ایشان را یعنی موافق بودی هر آینه هوا ایشان با او موافق نمودی لان الموافقة من الجانبین پس لازم آمدی که هواء ایشان حق باشد لان موافق الحق حق و معظم هواهاء ایشان اشراکست و اگر اشراک حق بودی لازم آمدی که اشراک حق باشد پس اشراک ثابت شود و چون اشتراک ثابت شود تمانع لازم آید آسمان و زمین و هر که در ایشانست خراب گردد و جهان ازین انتظام بیرون رود کما قال لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ای لخربتا عن هذا الانتظام و انخربتا و اعراض ایشان از جهة مکابره و طغیانست بلکه از جهت نا قدر شناسی و حرمانست بر ایشان ذکر یعنی قرآن که در آن شرف ایشانست آوردیم و بدین دولت مشرف کردیم پس ایشان از شرف خویش اعراض کنند و خود را در دناءت و خساست افکنده اند ام تسئلهم خرجا فخراج ربک خیر وهو خیر الرازقین معنی اینست بل اجر میخواهی از ایشان در حق رسانیدن و تبلیغ وحی گردن یعنی نمیخواهی زیرا که عطاء پروردگار تو بهترست و حاصل الاکرم او بیشترست و او بهترین رزق دهندگانست و عطا دهندگانست هر که عطاء پروردگار دارد رو بعطاء دیگری نیارد وانک لتدعوهم الی صراط مستقیم معنی اینست و بدرستی ای محمد هر آینه میخوانی ایشان را بسوی صراط مستقیم و دعوت میکنی سوی دینی قویم که در آن هیچ کژی و عیب و طعن نبود و با هر دینی که مقابله کنند بحکم عقل راجح شود پس سزاوار بود که دعوت ترا اجابت کنند و بمخالفت تو خود را در وادی ضلال نیفکنند

جاءهمو رسولهمو فهمو جاءهمو اکثرهمو اهواءهمو اتیناهمو بذکرهمو ذکرهمو لتدعوهمو الی

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها کما تقدم تسئلهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بِهِۦ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ۝ أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا ٱلْقَوْلَ أَمْ

ببیت خانه کعبه حال آنکه جمع بودید فسانه گوینده ای پس تامل نکردند قرآن را یا آنکه یا قرآن

جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ۝ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا

آمد بایشان از کتب سماوی آنچه نیامد به پدران ایشان مثل ابرهیم و اعقاب او نخستین بدان سبب عجمی شمرند یا آنکه نشناختند

رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ ۝ أَمْ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةٌ

پیغمبر فرستاده ایشان را پس ایشان مر او را منکرند یا که میگویند بدوست جنونی

بَلْ جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَـٰرِهُونَ ۝

نه که آمد بدیشان آن پیغمبر با صدق و صواب و بیشتر ایشان مر این حق را کاره اند

وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلْحَقُّ أَهْوَآءَهُمْ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَـٰوَٰتُ

و اگر پی رویی نمودی خدای رایهای باطل ایشان را متناقض هر آینه مختل شدی نظام آسمانها

وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَـٰهُم بِذِكْرِهِمْ

و زمین و احوال آنانکه در آسمان و زمین اند نه که آوردیم بدیشان موعظت ایشان را که قرآنست

فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ ۝ أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ

پس ایشان ازین موعظت ایشان اعراض نماینده اند یا میخواهی تو از ایشان بر اداء رسالت

خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ۝

مزد فانی قلیل پس مزد پروردگار تو که باقی کثیر است بهتر و او بهترین روزی دهندگانست بغرض تقدیر

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝

و بدرستی تو هر آینه میخوانی ایشان را سوی راه راست یعنی دین اسلام

تهجرون بالترقیق ورش

تهجرون بضم التاء وکسر الجیم نافع

جاءهم بالامالة المحضة حمزة وابن ذکوان

یات اباءهم بالابدال ورش والسوسی ثلثة اوجه لورش

الاولین بالنقل ورش

الاولین بالسکت خلف وفی روایة خلاد

منکرون بالترقیق ورش

جنة بل جاءهم بالامالة فی الوقف کسائی بالامالة حمزة وابن ذکوان

والارض بالنقل ورش

والارض بالسکت خلف وفی روایة خلاد

بل اتیناهم بالنقل ورش

سکت خلف فی روایة

ام تسئلهم بالنقل فی الوقف حمزة

خرجا فخرج خیر وهو خیر لتدعوهم الی صراط سراط

ابن عامر حمزة والکسائی بالترقیق ورش قالون وابو عمرو والکسائی بالترقیق ورش سکت خلف فی روایة خلف بالاشمام زایا بالسین قنبل خیر قط

وان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون موصول با صله اسم انست لناکبون خبر اوست عن الصراط متعلق است بناکبون لام در الصراط لام عهد است اشارت بصراط مستقیم است که ذکر او بالا رفته و جمله عطف است بر جمله سابقه و تاکید جمله از جهت رد انکار است چه کافران مضمون هر دو جمله را منکر اند و بر انکار دعوت پیغمبر بر صراط مستقیم و بودن خویش معرض از آن مصر اند معنی اینست و بدرستی آنانکه به آخرت ایمان نمی آرند و بروز قیامت تصدیق ندارند از صراط مذکور یعنی از صراط مستقیم تجاوز کنندگان و از راه روندگانند اعراض کردن ایشان از دین محض گمراهی است و بی سببی سعی بر فساد وتباهی است ولو رحمناهم وکشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون موصول با صله یعنی ما بهم مفعول کشفنا است من ضر بیان ماست جمله عطف است بر رحمنا شرط لو است یعمهون حال است از فاعل للجوا فی طغیانهم متعلق است بیعمهون

رحمناهمو بهمو طغیانهمو اخذناهمو لربهمو علیهمو وهمو ذراكمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ
وبدرستی آنانکه نمیگروند بثبوت آن جهان از آن راه راست
لَنَاكِبُونَ ۝ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ
هر آینه منحرف اند واگر بخشایش نماییم برایشان وزایل کردانیم آنچه بدیشان است
مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ۝ ربع وَلَقَدْ
از قحط هر آینه ستیزه نمایند حالانکه در شدت ضلالت ایشان سرکشته باشند وبحقیقت
أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ
گرفتیم ایشان را بیش از این بعذاب روز بدر پس خضوع نمودند برای پروردگار ایشان
وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ۝ حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا
وخضوع نمایند تا چون گشاده کردانیم بر ایشان از دری
ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ۝ وَهُوَ
خداوند عذابی سخت ناگهان ایشان در آن باب نومید بودند از هر چیزی واوست
الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ
آنکه احداث کرد برای شما شنوایی را وچشمها را ودلها را
قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ۝ وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ
بغایت اندک شکر میکنید واوست آنکه متفرق کردانید شما را
فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ وَهُوَ الَّذِي
در زمین وبجزای او کرد آرند شما را واوست آنکه

يؤمنون — بالابدال ورش والسوسی
بالاخرة — بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه ورش
بالاخرة — بالسکت خلف وفی روایة خلاد
عن الصراط — بالاشمام خلف
عن السراط — بالسین قنبل
طغیانهم — بالامالة الدوری
ولقد اخذناهم — بالنقل ورش
رکوع
ولقد اخذناهم — بالسکت خلف وفی روایة
علیهم — بضم الهاء حمزة
شدید اذا هم — بالنقل ورش
فیهی وهو
انشا والابصار
والابصار

والافئدة والافدة والافدة وهو فی الارض فی الارض والیهی وهو

للجوا آن جواب لو است وجمله شرطیه عطف است بر مضمون لا تجاروا الیوم انکم منا لا تنصرون که بمعنی نقول لهم لا تجاروا الیوم انکم منا لا تنصرون است و آنکه ثابتست از لا رحمکم ولا کشف ما بکم من ضر معنی اینست رحمت نکردیم برایشان ودور نکردیم آنچه ملتبس بود بدایشان از مضرت و زیان و اگر رحمت میکردیم و عذاب و زیان بزوال میآوردیم هر آینه دیر میماندند ایشان در طغیان خویش سرگردان ولقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم وما یتضرعون حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون لام در جواب قسم محذوف است فما استکانوا عطف است بر لقد اخذناهم وما یتضرعون عطف است بر ما استکانوا حتی ابتدائیه است اذا شرطیه فتحنا علیهم بابا شرط است اذا در اذا هم فیه مبلسون برای مفاجاة است مضاف است سوی جمله اسمیه که بعد اوست معنی اینست وسوگند یاد میکنم هر آینه بدرستی ایشان بعذاب گرفتیم بر ایشان پیش پروردگار خویش مسکینی نکردند وعاجزی وزاری نیاوردند تا آنکه چون گشادیم دری بر ایشان خداوند عذاب یعنی گرسنگی وقحط ومحنت از هر باب بیرون تا آنگاه ایشان متحیر اند ونا امیدی وعقوبت از رحمت خویش متحیراند وهو الذی انشا لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون جمله معترضه است برای تعدید نعم عظام ومراتب کفران شکایت از کفران ایشان قلیلا صفت مصدر است یا صفت زمان است وما زایده است ای زمانا قلیلا او شکرا قلیلا تشکرون و این جمله بیان مقصود جمله سابقه است با تقریر مقصود است در بعضی تفاسیر ما مصدریه داشته و مصدر را فاعل قلیلا داشته

وقلیلا حال از مفعول انشا است ای وهو الذی انشا لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا شکرکم لها معنی اینست و خدای عز وجل خدای است آنکه پیدا کرد برای شما اسمع تا آیات قرآن وموعظه ایمانی بشنوید و دیدها آورد برای شما بینایها تا عجایب قدرت و بدایع فطرت به بینید و موجود کردانید برای شما دلها تا وحدانیت خدای دریابید سوی معرفت ذات وصفات ثبوتی وسلبی بشتابید اندک شکر میکنید زمان اندک در نکار می باشید وهو الذی ذراکم فی الارض والیه تحشرون این جمله عطف است بر جمله سابقه والیه تحشرون عطف است معنی اینست و او خدایی است آنکه شمارا در زمین پدید کرده و در عالم سفلی پیدا آورده و سوی حساب گاه او بازخواهید گشت وبجزا و سزا خواهید پیوست

وهو الذي يحيي ويميت وله اختلاف الليل والنهار افلا تعقلون عطفست برجمله سابقه وجمله وله اختلاف الليل والنهار عطف است بر حال است استفهام در افلا تعقلون براي انكارست
فا اللعقه است معطوف عليه محذوف است اي اتبصرون ذلك فلا تعقلون انجمله معترضه است براي زجر و تهديد معني اينست واو خدايي است آنكه زنده ميكند و مي ميراند و حالي
جهانرا به آوردن و بردن روز و شب ميكرداند واين قدرت و فطرت مراوراست مخصوص بذات خداي عز و علاست اي نمي بينيد تدبر در نمي يابيد و تامل و تفكر در قدرت و فطرت در راه معرفت
نمي شتابيد بل قالوا مثل ما قال الاولون قالوا ءاذا متنا وكنا ترابا وعظاما ءانا لمبعوثون لقد وعدنا نحن واباؤنا هذا من قبل ان هذا الا اساطير الاولين
بل قالوا عطف است بر بل اتيناهم بذكرهم فهم عن ذكرهم معرضون جمل ميانه معترضه است قالوا ءاذا متنا بدل است از بل قالوا بر طريق ... كنتم تعلمون ...

كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ط
زنده ميكرداند و مي ميراند و مر قدرت اوراست خاص تعاقب شب و روز

أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۞ بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ
اي پس در نمي يابيد نه كه كفتند كفار مكه مانند آنچه كفتند پيشينان

قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا
كفتند اي چون مرديم و باشيم خاك و استخوانها اي بدرستي ما

لَمَبْعُوثُونَ ۞ لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَذَا
هرآينه برانكيخته شويم بحقيقت وعده داده شديم ما و پدران ما بدين خبر

مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۞ قُلْ لِمَنِ
از اين پيش نيست اين سخن مكر افسانهاي پيشينان بكو كراست

الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۞ سَيَقُولُونَ
زمين و هر آنكس كه درويست اكر هستيد شما از اهل دانش زود بود كه كويند

لِلَّهِ ط قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۞ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ
خدايراست بكوي اي پس ياد نمي آريد اين معني را كه موجب توحيد است بكو كيست پروردكار آسمانهاء

السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۞ سَيَقُولُونَ
هفت كانه و پروردكار عرش بزرك زود بود كه كويند

لِلَّهِ ط قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۞ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ
خدايراست بكو اي پس نمي ترسيد از عقاب او بكو كيست كه بدست قدرت اوست پادشاهي

والنهار بالامالة ابو عمرو و الدوري
والنهار امالها ابن ذكوان في رواية
الاولون بالنقل ورش
الاولون بسكت خلف و في رواية خلاد
ءاذا انا بالتسهيل مع المد قالون
ءاذا انا بالتسهيل ورش
ءاذا ءانا بالتسهيل فيهما ابن كثير
ءاذا ءانا بالتسهيل المد فيهما ابو عمرو
اذا ءانا بالمد بغير التسهيل هشام
اذا ءانا ابن ذكوان
ءاذا انا الكسائي
متنا بضم الميم ابن كثير و ابو عمرو و ابن عامر و ابو بكر
عظاما انا بالسكت خلف في رواية
قل افلا بالنقل ورش
قل افلا بسكت خلف في رواية

عظاما انا ءاباؤنا اساطير الاولين الارض الارض
قل افلا تذكرون سيقولون الله قل افلا

خداي باشد مملوك او بود مالك در مملوك تصرف دارد تواند از
عدم بوجود وازوجود بعدم آرد قل من رب السموات السبع ورب العرش العظيم سيقولون لله قل افلا تتقون سيتا نفه ديكرست در جواب ماذا القول بعد ماقالت من استفهامها
مرفوع المحل باشد است رب السموات السبع خبر مبتداست بايد بروفاق كدشته است معني ازاست بكوای محمد پروردكار هفت آسمان و پروردكار عرش عظيم كيست و ملك و تصرف
او كراست تحقيق است بكويند مرخدايراست جل و علا سبحانه و تعالى راست جون ازين بكويند بكو اين معني ميدانيد در انكار قدرت او بر بعث از عذاب و نكال و قهر و بطش او نمي ترسيد و از غضب
و سخط او نمي پرهيزيد قل من بيده ملكوت

ءاذا متنا الي آخر مقول قالوا است و استفهام براي انكارست جمله تعليل است بر انكار مذكور دليل است تاكيد او ضمير منفصل يعني نحن از جهت صحت عطف بر ضمير مرفوع متصل است هذا مفعول دوم است موعودنا من قبل يعني من قبل ظرف است مر فعلي كه مفهوم حرف عطف است اي وعدنا آبائنا من قبلنا و معني من قبل محمد صلعم و عده ... هذا من قبل محمد ولم يتبع الي هذا الزمان مع تطاول الزمان ان هذا الا اساطير الاولين اي ان هذا الوعد الا مضمون اساطير الاولين حيث لم يظهر اثره ولم يطابق خبره اساطير جمع اسطار كه جمع سطر است و قيل جمع اسطوره ... معني اينست بلكه كفتند كفار مكه كفتار بيشينان كفته اند ... اي وقتي كه ما بميريم و خاك كرديم و استخوان باشيم ... برانكيخته شويم ... وعده كرده شد ... بيشتر از ما ... ظهور نيامد ... نيست اين مكر مضمون ... بيشينان ... قل لمن الارض ومن فيها ان كنتم تعلمون سيقولون لله قل افلا تذكرون معني اينست بكواي محمد ... زمين ... خداي جل و علا سبحانه و تعالى راست ... جون زمين و هرچه در و وست ملك

كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ قل مزيد مستانفه دیگرست من مبتداست ... ملکوت کل شيء فاعل او
وجمله ... بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ...

كُنْتُمْ أَتَيْنَاهُمْ وَإِنَّهُمْ بَعْضُهُمْ نَعِدُهُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ
هر چيزي و او زنهار دهد و فريادرسد مر هر كه را و فريادرسيده نشود برو اگر هستيد

تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ط قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ
كه ميدانيد زود بود كه گويند خدايراست اين پادشاهي بگو پس كجا فريفته ميشويد

بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ مَا اتَّخَذَ
نه كه داديم بديشان آنرا كه سزاوار است و براستي كه ايشان هر آينه دروغ گويانند نگرفت

اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَذَهَبَ
خداي عز وجل هيچ فرزندي و نيست با وجود او هيچ خدايي جدا آنگاه كه بودي هر آينه جدا كردانيدي

كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ط
هر خدايي آنرا كه آفريده بودي و هر آينه غلبه كردي بعضي از ايشان بر بعضي

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ لا عَالِمِ الْغَيْبِ
پاكا خداي عز وجل از آنچه صفت ميكنند مشركان از انداد و اولاد داناي نهانست

وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ قُلْ رَبِّ
و آشكارا و آنچه حاضرست پس بلندست و برترست از آنچه شريك ميكردانند اورا بگو اي پروردگار من

إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ لا رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ
اگر البته بنمايي مرا آنچه وعده داده ميشوند بدان كفار اي پروردگار من پس مكردان مرا در زمره گروه

الظَّالِمِينَ وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ
ستمكاران و بدرستي ما بر آنكه بنماييم ترا آنچه وعده ميدهيم كفار را

شيء شيء
وهو
وهو يجير
عليهي سيقولون الله
قل فأني
قل فأني
فأني فأني
بل اتيناهم
بل اتيناهم
من ولد وما
من اله من اله
الها ذا الها ذا

عالم والشهادة فتعالي فتعالي

[illegible: Persian marginal and boxed commentary in fine script]

جواب عذاب بگناه عذاب جزاست و عذاب بغیر گناه عذاب ابتلاست مؤمن را عذاب جزا برای پاک کردن از سیئات بود و عذاب ابتلا برای ترقی درجات باشد چنانچ در امراض و اوجاع صبیان و مجانین گفته اند و در مشقت و رنج بی گناهان برین وجه رفته اند ادفع بالتي هي احسن السيئة نحن اعلم بما يصفون يصفون بر صیغه خطاب و غیبت خوانده اند معنی بر حسب آن دانند موصول با صله مجرور است جار و مجرور متعلق است بادفع السيئة مفعول است مر ادفع را و جمله ادفع تا آخر معترضه دیگر است برای تلقین پیغمبر صورت دفع شر و جمله نحن اعلم بما يصفون تایید دفع سیئه بحسنه است معنی این است دفع بکن سیئه را بحسنه که احسن حسنات است چنانچه ابن عباس گفته دفع بکن سیئه کفر را بتلقین کلمه شهادت که بر ترهمه مراتست یا گویند بدانچه در دفع سیئه از همه حسنات احسن است چون دفع اسائت مسیء بعفو و دفع منکر بموعظت و دفع ایذا باحسان یا دفع شنیمه بمدح و دفع اعدا بنصیحت و امثال آن ما عالم تریم

وراءهم بينهم وقرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لقادرون ادفع بالتي هي احسن السيئة

نحن اعلم بما يصفون وقل رب اعوذ بك من

همزات الشياطين واعوذ بك رب ان

يحضرون حتى اذا جاء احدهم الموت قال

رب ارجعون لعلي اعمل صالحا فيما تركت

كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ

الى يوم يبعثون فاذا نفخ في الصور فلا انساب

بينهم يومئذ ولا يتساءلون فمن ثقلت موازينه

فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازينه

بدانچ ایشان ما را بدان از اولاد و انداد و مثالب و معایب صفه میکنند و خود را در بیهوده گویی و عیب جویی می افکنند یا گویند ما داناتریم بدانچ شما ما را بدان از تنزیه و توحید و تقدیس و تمجید صفت میکنید و نصفات کمال و نعوت جلال چنانچ باید و شاید و لایق عظمت ما بود می ستایید علم ما بحال شما و ایشان بسند بود ما جزا و سزا خواهیم داد از قبل شما مکافات بدی بدی حاجت نباشد وقل رب اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون وقل عطف است بر قل سابق رب اعوذ بك من همزات الشياطين مقول قل است ان يحضرون مفعول اعوذ است و اعوذ عطف است بر اعوذ سابق جمله ندائیه یعنی رب معترضه است معنی این است و بگوای محمد ای پروردگار من پناه میگیرم بتو در کار دین از وسوسها شیاطین و پناه میگیرم بتوای پروردگار من از ین که شیاطین در من حاضر آیند یا در پیکها من وسوسه نمایند و بعضی مراد از ان يحضرون استعاذه از حضور شیاطین در وقت نزع دارند و آنرا هم استعاذه بندارند

بیت راه زنانی که ره دل زنند
راه بنزدیکی منزل زنند

حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون معنی این است ... عمل کنم عمل کردنی صالح و بر طریق نیک آرم آنچه ترک داده ام و راه بغفلت و مجانب ذل بر آوردن آن نهاده ام از ایمان و عبادات و طاعات و قربات كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون معنی این است نباشد آنچ میجویند و نه چنانست که میگویند بدرستی که آن کلمه یعنی رب ارجعون لعلي اعمل صالحا فيما تركت کلمه است که او گوینده آنست و مطلوبی است که در وقت موت و هنگام فوت جوینده آنست و از پیش ایشان حدی حایل و سدی

همچنین است نسبتی که ثابت است زایل نشود لیکن منافع و احکام آن چون تعاون و تناصر و تعاضد و تفاخر برود يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه لكل امرئ منهم يومئذ شان يغنيه از آنجا کی است دلیل اشتغال هر یکی بنفس خویش حدیث نفسی نفسی است سوال تسائل در آیت فاقبل بعضهم على بعض يتساءلون مثبت است و درین آیت منفی است مضمون یکی دیگری را بنفی و اثبات معارض و منافی است جواب در روز قیامت مواقف بسیار است اثبات تسائل در موقفی و نفی در موقفی دیگر باشد با اختلاف زمان یا مکان منافی نبود فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون ومن خفت موازينه

حایل است تا روزی که مبعوث شوند و در حساب گاه روند هنگام عمل رفت و وقت کار گذشت اکنون ایمان چه سود کند و عبادت چه فایده دهد بیت دواء درد دل زان بیشتر کن که گویندت کنون وقت دوا رفت دیگر وقت هر کارنکو دار که نافع بود نوش دارو که پس از مرگ بسهراب دهی فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون انساب بينهم بادغام با در با خوانده اند و ادغام مثلین در دو کلمه سایغ دانند در آیت سابقه ذکر بعث بود درین آیت بیان احوال و اهوال آن روز روی نمود نفخ صور را با اسناد سوی ظرف است و لا يتساءلون عطف است بر فلا انساب که جزاء شرط است معنی این است پس چون در صور دمیده شود و بعث و حشر حاصل کردد در آن روز میان مردمان نسبت نسبها نبود و وسیلت قرابتی یکدیگر نباشد و یکدیگر پرسش نکند و به باز پرس نه پیوندند سوال چون آبا و ابنا را بعث شود نسبت پسری و پدری نرود و چون میان ایشان قطع نسبت نیست لا انساب بينهم چه معنی است جواب

فاولئك الذين خسروا انفسهم في جهنم خالدون ج من ثقلت موازينه مبتداست فاولئك هم المفلحون خبر مبتداست وجملهٔ فمن ثقلت موازينه با خبر خویش عطف است بر محذوف اي فوضع الميزان ويوزن الاعمال فمن ثقلت موازينه فكذا ومن خفت موازينه مبتداست اولئك مبتداء دوم است موصول باصله يعني الذين خسروا انفسهم خبر مبتداء دوم است مبتداء دوم با خبر خویش خبر مبتداء اولست خالدون خبر دوم است في جهنم ظرف است مر خالدون را جمله ومن خفت موازينه عطف است بر من ثقلت موازينه معنی اینست وزن کرده شود اعمال آنانکه گران شود خیرات موزونهٔ ایشان پس ایشان رستگاران اند واز عذاب وعقاب خلاص یابندگان وناجی شدگانند وآنان که سبک شود خیرات موزونهٔ ایشان پس ایشان آنکسانند که نفسهای خویش را زیان زده کردند وخود را در خیبت وخسران آوردند در دوزخ روند بخلود در عذاب متصف شوند سوال ازخفت موازین اعمال کفر لازم نمی آید خلود در نار که خاصهٔ کافرانست بچه وجه روی نماید جواب این آیت مکی است ودر مکه مردمان دو قسم مؤمنان تائبان یا کافران بودند مؤمنان فاسق مصر بر گناه ظاهر نمی نمودند فمن ثقلت موازینه نازل در حق مؤمنان تائبانست ومن خفت موازینه نازل در حق کافرانست حکم بخلود در نار باعتبار مورد بود سوال مذکور واشکال مسطور وارد نشود سوال این بر قول کسی آید که العام یخص بسببه گوید وبخصوص سبب خصوص عام جوید اما بر قول کسی که بخصوص سبب عام را مخصوص نکرداند وخصوص مورد را موجب خصوص عام نداند ورود آیت مذکور در شان کفار موجب خصوص عام نبود اشکال رفع نشود جواب از ومن خفت موازینه بقرینه سیاق یعنی فکنتم بها تکذبون وجز آن کفار بخصوص مراد شده اند لفظ عام نماند تا اعتبار مر عموم لفظ کنند در بعض تفاسیر در شان کفار انتفاء وزن آورده بآیت فلا نقیم لهم یوم القيامة وزنا تمسک کرده در حق ایشان بعد ثبوت وزن خفت وزن چگونه ثابت بدارند وچه نوع سایغ دارند جواب در وزن اعمال کافرانند وقول آیت بعضی نفی کنند وبعضی بوزن اعمال مومنان وکافران بنصوص مطلقه چون والوزن يومئذ الحق بر اطلاق قایل شوند ووزن در آیت فلا نقیم لهم یوم القيامة وزنا معنی وزن وقدر گویند جواب مذکور معتمد بر قول مثبت بود قول نافی در حیز منع باشد تلفح وجوههم النار وهم فيها كالحون ج النار فاعل تلفح وجوههم مفعول است جمله وهم فيها كالحون حال است از تلفح یا عطف است بر آن وجملهٔ تلفح حال است از ضمیر خالدون معنی اینست بگیرد وبسوزد رویهای ایشانرا آتش وایشان در آتش روی ترش کنندگان وهمچو سر بریان برشت رو شوندگان الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون معنی اینست گفته شود

انفسهمو همو عليكمو فكنتمو فاتخذتموهمو انسوكمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

خسروا بالترقيق ورش
تكن اياتي بالنقل ثلاثة اوجه ورش
تكن اياتي بالسكت خلف في رواية
تتلى تتلي بالامالة المحضة حمزة وكسائي وبين بين ورش
شقاوتنا حمزة وكسائي
قال اخسئوا ثلاثة اوجه لورش
امنا ثلاثة اوجه لورش
فاغفر لنا مدغما غير الغنة خلف
خير بالترقيق ورش
فاتخذتموهم نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر
سخريا بضم السين نافع وحمزة وكسائي

فاولئك الذين خسروا انفسهم في جهنم
پس ایشان آنانند که زیان کردند منافع نفسهای خود را در دوزخ

خالدون تلفح وجوههم النار وهم فيها
جاویدان باشند سوزد رویهای ایشانرا آتش وایشان در آن آتش محترق وسیاه گرداند

كالحون الم تكن اياتي تتلى عليكم فكنتم
ترش روی باشند لبها بر چیده گویند ایشانرا بر سبیل توبیخ وتقریع ای نبود آیتهای من خوانده می شد بر شما پس بودید شما ودندانها بدید آمده

بها تكذبون قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا
بآن تکذیب میمودید بآن گویند ای پروردگار ما غالب آمد بر ما بدبختی ما

وكنا قوما ضالين ربنا اخرجنا منها فان
وبودیم ما گروهی گمراهان ای پروردگار ما بیرون آر ما را از آن آتش پس اگر

عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا فيها ولا تكلمون
بازگردیم با عصیان پس بدرستی که ما ستمکاران گوید خدای بطرود باشید در آتش وسخن مگویید با من وتکذیب وکفر باشیم

انه كان فريق من عبادي يقولون ربنا
بدرستی که کار آنکه بودند گروهی از بندگان من که میگفتندی پروردگار ما

امنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الراحمين
ایمان آوردیم پس بیامرز مارا وببخشای بر ما وتو بهترین بخشایندگانی

فاتخذتموهم سخريا حتى انسوكم ذكري
پس گرفتید شما ایشانرا محل افسوس تا فراموش کرداینده اند شمارا اشتغال شما براستهزای ایشان یاد آوردن منی

مارا از دوزخ بیرون آر باز در دنیا در آر پس اگر باز گردیم سوی جرم از جملهٔ ظالمان باشیم قال اخسئوا فيها ولا تكلمون قال جمله مستانفه است در جواب ماذا يقول الله حين يقولون ذلك اخسئوا فيها با معطوف خویش یعنی ولا تكلمون مقول قال است وقال بمعنی یقول است معنی اینست بگوید خدای جل وعلا در دوزخ در روید وسخن مگویید واین امر ونهی برای اهانت است برای تکلیف نبود چه دوزخ جای تکلیف نباشد انه كان فريق من عبادي يقولون ربنا امنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الراحمين ط فاتخذتموهم سخريا حتى انسوكم ذكري وكنتم منهم تضحكون معنی اینست بدرستی شان اینست فریقی از بندگان من بودند که ربنا امنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الراحمين میگفتند اخبار از ایمان خویش میکردند وغفران ذنوب خویش میجستند پس ایشانرا منسوب

... وقت اضطراب ابوده است که آیات من بر شما تلاوت کرده می شد پس شما آنرا تکذیب میکردید ودر حیز افترا ودروغ می آوردید در شان شما همین جزا باید وهمین نوع ... غلبت علينا شقوتنا وكنا قوما ضالين شقوتنا وشقاوتنا هر دو مصدر آمده اند بقراءت متواتر مقروش شده اند قالوا بر طریق نفخ في الصور ففزع من في السموات معنی ... است در جواب ماذا يقولون حين يقال لهم ذلك ربنا غلبت علينا شقوتنا مقول قالوا است وكنا قوما ضالين عطف است بر غلبت معنی اینست بگویند ایشان ای پروردگار ... ما که تکذیب آیات تو کردیم آیات حق وصدق را در معرض کذب وافترا آوردیم ما قومی گمراه بودیم فساد وتباهی می نمودیم ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون ... يقولون بر وجه استیناف در جواب ماذا يقولون بعد ذلك فا در فان عدنا سببیه است تاکید جملهٔ انا ظالمون از جهت ابراز ذم است معنی اینست بگویند ای پروردگار ما

بر وجه وکادت

سوي تمسخر ساختيد وبديشان باستهزا پرداختيد تا آنكه ايشان باعتبار اشتغال شما باستهزاء ايشان سبب شدند كه شما ذكر خداي فراموش كنيد وخود را در ترك ذكر او واعراض از يادا و افكنيد وكشيد شما برين صفت كه از حال ايشان مي خنديد وساز وسازوي ايشان نمي پسنديد **اني جزيتهم اليوم بما صبروا انهم هم الفائزون** جزيتهم اليوم بما صبروا واخبران انهم هم الفائزون ان با اسم وخبر بر قراءت فتح همزه مفعول ثاني است مرجزيتهم را اي جزيتهم هذا الجزاء وبر قراءت كسر همزه ان با اسم وخبر تعليل است يا مبينه است يا در جواب ما شانهم مستانفه است تا كيد جمله از جهت رد انكار كافرانست كه ايشان فايز بودن مومنان را منكر كرند وهم ضمير فصل است وتعريف جزين موجب حصرست **معني اينست** بدرستي جزا دهيم ايشانرا امروز بسبب صبر ايشان بر تمسخر واستهزا وجور وجفاء كافران كه بدرستي ايشان هم ايشان رستكارانند وبفضل خداي سزاوارانند **قال كم لبثتم في الارض عدد سنين قالوا لبثنا يوما او بعض يوم فسئل العادين معني** اينست خداي كويد يا كويند بكواي مالك مر دوزخيان را چند از عدد سنين درنك كرده ايد شما در زمين دوزخيان كويند در زمان اندك بوده ايم يك روز يا بعض روز درنك كرده ايم ايام عمر را بر نسبت آخرت ... كثرت ... قليل دا ... ومكث ... دنيا را يكروز ... يا بعض روز خواندند پس بان كويند اكر ما متوهم سخن تو هم ميكوييم بپرس مدت درنك ما در دنيا از شماركنندكان وازحساب دانندكان از محاسبان ومنجمان واز فرشتكان كه اقدار اعمار ميدانند وشمار انفاس ميتوانند **قال ان لبثتم الا قليلا لو انكم كنتم تعلمون** معني اينست خداي كويد شما درنك نكرده ايد مكر اندكي چنانچه ميكويند عمر بغفلت كذرانيده ايد انفاس نفيسه عمر ضايع كرده ايد يعني عمر ضايع كذاشتيد كويي كه عمري نداشتيد كاشكي كه ايام حيات را قدر ميدانستيد وآنرا بغفلت ضايع نميكذاشتيد

بيت

كاشكي قيمت انفاس بدانستي خلق
تا دمي چند كه دارند غنيمت شمرند

وبدانكه بعضي كويند اين مقالت با كافران بواسطه بود چه كلام خداي بي واسطه در خود دوزخيان نباشد وبعضي مقالت مذكور را بي واسطه ملك دارند وخطاب قهر وغضب وهيبت وجلال ملايم ايشان پندارند **افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون** معني اينست اكمان مي بريد پس مي پنداريد بدرستي شما را آفريده ايم از جهت عبث يا در وقت عبث يا بعبث يا در حالة كه عابثيم حكيم تعالى وتقدس چيزي بوجه عبث نيافريند وبعبث كاري نكزيند عبث را با حكمت مناسبت نبود وفعل محكم را با لهو ملامت نباشد **فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم** جمله فتعالى الله الملك الحق تعليل انكار مذكورست **معني اينست** زيراكه خداي متعالي است از نقيصه عبث وساير نقايص خدايي كه ملك است حق است وانتصاف او بصفات كمال ونعوت جلال صواب است وصدق است نيست خدايي بحق سزاوار پرستش مطلق مكر خدايي كه مالك عرش كريم است خداوند وكردكار قديرست عرش را كريم خواند زيراكه آثار رحمت از عرش ظاهر ميشود ومنافع عالميان از سمت او ظهور مي يابد **ومن يدع مع الله الها اخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا يفلح الكافرون** معني اينست وهركه باخداي الهي ديكر خواند وغير اله را اله داند مر مدعي او را در شان اثبات او برهاني نبود ودر دعوي او حجتي نباشد پس نيست شمار كار او مكر بعلم وقدرت پروردكار او بدرستي شان اينست فلاح نكيرند ظالمان وفوز نه پذيرند وايشان.

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون: كنتمو منهمو انهمو لبثتمو انكمو كنتمو خلقناكمو — لبثتم الا افحسبتمو انما انكمو الينا

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها ورش بين الصلة مع مد الطول وابن كثير بالصلة مع القصر

وكنتم منهم تضحكون ۝ اني جزيتهم اليوم

وبوديد شما ازايشان كه بخنديديد ... بدرستي كه ما پاداش داديم ايشانرا امروز

بما صبروا انهم هم الفائزون ۝ قال كم

بسبب صبر ايشان بر اذي واستهزا انكه ايشان اند ظفر يابندكان بمطالب ... كويد خداي چند

لبثتم في الارض عدد سنين ۝ قالوا لبثنا يوما

اقامت نموديد در زمين شمار سالها كويند درنك نموديم روزي

او بعض يوم فسئل العادين ۝ قال ان لبثتم

يا بهري از روزي ... پس بپرس از انكه ... شمرنده ... كويد خداي درنك ننموديد

الا قليلا لو انكم كنتم تعلمون ۝ افحسبتم

مكر زماني اندك اكر انكه شما هستيد كه دانيد اي پنداشتيد شما

انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون ۝

كه بدرستي كه آفريديم شما را بي غايتي ... وانكه شما بجزاي ما باز نكردانيد

فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب

برتر وبلندست خداي تعالى پادشاه بسزا هيچ خدايي نيست مكر او پروردكار

العرش الكريم ۝ ومن يدع مع الله الها اخر

عرش بزركوار وهركه پرستد با ... خدايي ديكر را

لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا يفلح

هيچ حجتي نتواند ... پس بدرستي كه حساب او نزد پروردكار اوست ...

انهم قالوا: انكسر حمزه والكسائي — لبثتم في الارض: بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزه والكسائي — في الارض: بالسكت خلف وفي رواية خلاد — عدد سنين: بالادغام سوسي — يوما او يوما: بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية — فسل: بالنقل ابن كثير والكسائي — قل ان قال ان: بالنقل ورش حمزه والكسائي — لبثتم: بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزه والكسائي — لبثتم الا: بالسكت خلف في رواية — لو انكم: بالنقل ورش — لو انكم: بالسكت خلف في رواية — افحسبتم انما: بالسكت خلف في رواية

عبثا و: مدغما بغير الغنة خلف — انكم: بالسكت خلف في رواية — الينا ترجعون: بضم التاء وكسر الجيم حمزه والكسائي — ومن يدع: مدغما بغير الغنة خلف — الها اخر: بالسكت خلف في رواية — الها اخر: بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — اخر لا: بالادغام سوسي

وقل رب اغفر وارحم وانت خير الراحمين معني ايراست وبكواي پروردكار من بيامرز ورحمت بكن وتو رحمت كننده ترين رحمت كنندكاني ومهربان ترين مهربانان في اغاز سورت باثبات فلاح مومنان بود در آخر او نفي فلاح كافران روي نمود وبدانكه ايراد اين جمله در خاتمت سورت از باب حسن انتهاست چه دعاء مذكور از معظمات دعاست حذف مفعول براي تعميم با اختصارست لفظ اندك افادت معني او بسيارست دعا بمغفرت متضمن سلب مضرتهاست ودعا برحمة متضمن جلب منفعتهاست ومعلوم است كه هر دو مقصود جامع كل مقاصد بود وشامل بر همه مطالب باشد وتعميم بحذف مفعول همه اشخاص را دركيرد وبدعاء نسبت مدعو به ومدعو له نهايت عموم پذيرد واين معني دال بر اتمام مرام وانتهاء كلام است والله اعلم وفيضه اتم والحمد لله الذي بذكره تتنزل البركات وبنعمته تتم الصالحات سورة النور سورة نور مدني است شصت وچهار آيت پنج هزار وسيصد وشانزده كلمه است ربط اين سورة با سورة مومنون آنست كه در آغاز سورة مومنون ذكر مثوبت اهل فلاح آورده ودر آغاز سورة نور عقوبت اهل جناح وقاذف وجزاء آن ذكر كرده وبدانكه در آغاز سورة نور آيت سورة انزلناها وفرضناها الآية كه متضمن ذكر مرسل ومرسل است بر وجه عنوان آورد بذكر حد زانيه وزاني سورة مذكور افتتاح كرد بعد ذكر حد زنا حد قذف مذكور كشت بعده لعان در حق زن بمنزله حد زناست ودر حد شوهر بمنزله حد قذف واست بذكر سو بعده ذكر افك كه از منافقان در شان عايشه رضي الله عنها قذف بود وذكر پاكي وبراءت او از ان روي نمود بعده از جهت صيانت از تهمت زنا از درآمدن بغير اعلام ودستوري در غير خانهاء خويش نهي كرد وامورى كه موجب عفاف است چون چون غض ابصار مردان وزنان وستر مواضع زينت واخفاء او از بيرايه وامثال آن واستعفاف از سفاح واشتغال بنكاح در بيان آورد بعده عقد كتابت باينده كه آنرا جويد وبراي تحصيل مال كتابت نكاح درين آن نويد مذكور كشت بعده جمله ولا تكرهوا فتياتكم على البغاء آورد واز اكراه كنيزكان بر زنا كه بعضي عادت داشتند نهي كرد وبراي صيانت از زنا عين ذكر استيذان عبيد براي درآمدن خانه مولى واستيذان صغار در استحقاق انفاق دارند ودوستان معتمد در ورود موثوق باتحاد كه ايشانرا با خويش كانه مي پندارند ذكر كرد وحكم خوردن وآشاميدن ايشان در خانه احباب واقارب بر تفصيلي كه بيان كرد در بيان آورد بعده كلام بذكر استيذان براي بازكشتن از مجلس پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه ايشانرا براي كاري ومصلحتي خوانده باشد رسيد از مجلس پيغمبر صلى الله عليه وسلم بازكشتن مردمانرا بغير استيذان از پيغمبر صلى الله عليه وسلم نكوهيده بعده جمله الا ان لله ما في السموات والارض

لعلكمو تأخذكمو كنتمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الكافرون ۞ وقل رب اغفر
كافران وبكو اي پروردكار من بيامرز

وارحم وانت خير الراحمين ۞
وبخشاي وتو بهترين بخشايندكاني

الكافرون
بالتفخيم ورش

خير
بالترقيق ورش

سورة النور مدنية اربع وستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي مهربان بخشاينده

سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فيها ايات بينات
اين سورتيست كه فرو فرستاديم آنرا وفريضه كردانيديم احكام آنرا وفرو فرستاديم در آن سورة آيتهاي دلالت كننده بر مقصود

لعلكم تذكرون ۞ الزانية والزاني فاجلدوا
تا مكر شما پند كيريد درآنچه بر شما خوانديم هست ومرد زنا كننده حكم زن زنا كننده پس بزنيد بر ظواهر اعضاء

كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم
هر يك از آن دو مجرم را چون محصن نباشد صد ضربه چه بر محصن رجم است وبايد كه نكيرد شما را

بهما رأفة في دين الله ان كنتم تؤمنون
بحال آن دو مجرم هيچ مهرباني درحكم خداي عزوجل اكر هستيد شما كه ايمان داريد

سورة انزلناها
بالنقل ورش

سورة انزلناها
سكت خلف وروايته

وفرضناها
بتشديد الراء ابن كثير وابو عمرو

آيات
ثلثة اوجه لورش

تذكرون
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

مائة جلدة
بالادغام سوسي

جلدة
بالامالة في الوقف كسائي

تأخذكم
بالابدال ورش والسوسي

رأفة
بالابدال السوسي
بفتح الهمزة ابن كثير

تؤمنون
بالابدال ورش والسوسي

الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذكم بهما رأفة في دين الله ان كنتم تؤمنون بالله واليوم الآخر وليشهد عذابهما طائفة من المؤمنين معني ايراست

تا آخر سورة براي بيان عموم ملك خداي وعموم علم او بهمه چيزها آورد وسورة مذكوره را بجملة منطوقه كه جامع امور مسطور وشامل همه امورست ختم كرد وشك نيست جملهايي كه از يكجا بست اكر مقاصد آن متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكري است معترضاتي كه در ميان آمده ميان كلامها متصل واقع شده وجمل ديكر از هر نوع در محلها بيكه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب بسم الله الرحمن الرحيم سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فيها ايات بينات لعلكم تذكرون معني ايراست اين سورتيست كه آنرا فرستاديم وفرايض بسيار را در وشرح داديم يا كويند باحكام او قطع كرديم يعني در واحكام يقينيه مقطوع بها آورديم وفرستاديم آنرا درين حال از سورة آيات ظاهر است مشتمل بر دلايل واضحات تا پند كيرند واحكام او را بپذيرند ٣٠

زنی که زنا کند و مردی که خود را در جرمهٔ زنا افکند بزنید هر یکی را صد تازیانه که در جلد در رساند و در آن تازیانه گره نبود که گوشت را آزرده کرداند و باید صد تازیانه متفرق بر اعضا باشد در یک عضو نبود و اگر نه بتوالی ضربات عضو مجروح شود و بر سر نزنند تا هلاک نکردد و بر روی نزنند تا صورت متبدل نشود و نگیرد شما را مهربانی در اقامت حدی که در دین خدای آمده و عقوبتی که در شریعت حق جل و علا بیان کرده شرع اگر هستید که بخدا و روز قیامت ایمان دارید و گواه حاضر شوند در هنگام عذاب ایشان طایفه از مؤمنان تا حاضران را عبرت بود و زنا را از انجا مقدم که زنا در زنان بیشتر باشد و چون اصل در وقوع زنا تمکین زانیه است زانیه را بر زانی مقدم کرد و در آیت سرقه از آنجهت که اصل در وقوع سرقه مرد دست بیشتر سرقه از وی آید سارق را بر سارقه مقدم آورد و این حکم در زانی و زانیه در غیر صورت احصان بود حد زانی و زانیه در صورت احصان رجم باشد

فاجلدوهم لهمو ازواجهمو لهمو انفسهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية

احدهمو اربع قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن کثير بالصلة مع القصر

بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِۚ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ

بخدای تعالی و بروز بازپسین و باید که آید عذاب ایشان را بعضی حاضر گروهی

مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ اَلزَّانِي لَا يَنْكِحُ اِلَّا زَانِيَةً اَوْ مُشْرِكَةً

از مؤمنان مرد مجرد که کار زنا نخواهد که خواهد از طیب مگر زنی زانیه را بنکاح خود یا زنی مشرکه

وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا اِلَّا زَانٍ اَوْ مُشْرِكٌۚ وَحُرِّمَ

و زن راغبه در کار زنا نخواهد که خواهد او را مگر مردی زانی مانند او یا مردی مشرک آرزو کننده و حرام کرده شده

ذٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ

آن نکاح زانیات یا زنا بر مؤمنان و آنان که بزنا نسبت میکنند زنان عفیفه

ثُمَّ لَمْ يَاْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً

پس نتوانند آوردن بر آن زنا چهار گواه را پس بزنید ایشان را هشتاد ضربه

وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً اَبَدًاۚ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

و قبول مکنید برای ایشان هیچ گواهی هرگز و آنان ایشانند بیرون آینده از فرمان خدای

اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْۢ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُواۚ فَاِنَّ اللّٰهَ

مگر آنان که توبت کردند پس از آن قذف و با سامان آرند کار را که بدرستی خدای تعالی

غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝ وَالَّذِينَ يَرْمُونَ اَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ

آمرزگار است مهربان و آنان که بزنا نسبت میکنند زنان خود را و نه

يَكُنْ لَّهُمْ شُهَدَآءُ اِلَّآ اَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ

باشد مر ایشان را هیچ گواهان جز ایشان پس گواهی یکی از ایشان

الآخر الآخر بالتقليل ورش

من المؤمنين

زانية او زانية

او مشركة

زان او زان او

المؤمنين

المحصنات

لم ياتوا

باربعة شهداء

جلدة ولا

شهادة ابدا

شهادة ابدا

واصلحوا

شهدآء الا شهدآء او لا احدهم اربع

بالتسهيل لنافع وابن کثير وابو عمرو

الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک وحرم ذلک علی المؤمنین

روایت کرده اند در مدینه بعضی زنان زوانی بودند اصحاب صفه در نکاح ایشان رغبت نمودند دستوری جستند و پیش حضرت رسالت گفتند که اگر اذن شود ما ایشان را در نکاح خویش آریم ... این آیت نازل گشت ...

وانان مقصود برفتن باشند مرتکب گناه کبیره کردند مگر کسانی که بعد از قذف کردن و فاسق شدن توبه کنند و صلاح کردند ایشان را عذاب نبود و عقاب نشود زیرا چه خدای آمرزگار است خطایا را آمرزد بخشاینده است عطا ببخشد

والذین یرمون ازواجهم ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم

از باب نسخ نباشد ... والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم معنی آیت ...

أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ روايت كرده اند مردي زن خويش را پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم حاضر آورد و بروي بوقوع جريمهٔ زنا دعوي كرد وگفت من فلان بن فلان را بر شكم اين ديده ام وفعل زنا از بن زن مشاهده كرده ام زن او را نفي كرد ودعوي او را انكار آورد پيغمبر فرمود چهار گواه بيار تا بروي حد زنا اقامت كنم واگر نياري ترا حد قذف بزنم هم درين ميان آيت نازل گشت وحكم ايشان بورود پيوست معني آيت اينست وآنكساني كه زنان خويش را بزنا قذف ميكنند وجز نفسهاء خويش بر دعوي مذكور گواه ندارند واجب است گواهي دادن يكي از ايشان يعني گواهي دادن شوهري كه قاذف است چهار گواهي برين صورت سوگند ميخورم بخداي بدرستي كه آن مرد هر آينه از راست گويانست

عليكمو منهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

چهار گواهي دادنست بخداي تعالى كه بدرستي آن مرد هر آينه از راست گويانست

وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ

وگواهي پنجم آنكه دوري از رحمت خداي تعالى بروي باد اگر باشد

مِنَ الْكَاذِبِينَ وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ

از دروغ گويان در قذف زوجه ودفع كند از آن زن حد زنا را آنكه

تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ

گواهي دهد آن زن چهار گواهي دادن بخداي عزوجل كه بدرستي آن مرد از دروغ گويانست

وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ

وگواهي پنجم آنكه خشم خداي عزوجل بر آن زن باد اگر باشد آن مرد

مِنَ الصَّادِقِينَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ

از راست گويان واگر نه تفضل خداي تعالى بودي بر شما وبخشايش او

وَأَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُا

وآنكه خداي تعالى توبه پذيرنده است با حكمت بدرستي آنان كه آوردند

بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ

دروغ را جماعتي اند ده تا چهل از زمرهٔ شما مپنداريد آن افك را بدتر براي شما

بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ

نه كه آن بهترست براي شما مر هر مردي راست از ايشان آنچه كسب كرد

از روي ثواب ونزول قرآن در براءت ساحت شما

أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ — بفتح العين نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر وابن عامر وابو

أَنْ لَعْنَتُ اللّٰهِ — بسكون النون ورفع التاء نافع

عَلَيْهِي — بالاشباع ابن كثير

وَالْخَامِسَةُ — بالرفع غير حفص

أَنْ غَضِبَ اللّٰهُ — بسكون النون وكسر الضاد وضم الهاء نافع

جَآؤُا جَاؤُا — بالامالة حمزة وابن ذكوان ثلثة اوجه لورش

بِالْإِفْكِ — بالنقل ورش

بِالْإِفْك — بالسكت خلف وفي رواية خلاد

لَا تَحْسِبُوهُ — بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي

ركوع

تَحْسِبُوهُو — بالاشباع ابن كثير

خَيْرٌ — بالترقيق ورش

لِكُلِّ امْرِي — في الوقف بالابدال وكالياء حمزة وهشام

در آنچه قذف كرده است آن زن را بدان وگواهي پنجم بدين كه لعنت خداي باد بر او اگر درين سخن كه گفته است باشد از دروغ گويان واز افترا كنندگان ودفع كند از آن زن اتهام فساد وتباهي وبردارد عذاب را يعني حد زنا را چهار گواهي برين صورت بخداي بدرستي كه آن مرد هر آينه در آنچه مرا قذف كرده است وبر تهمت زنا كه آورده است از دروغ گويان ودرين دعوي را افترا كننده گانست عذاب را يعني حد زنا را از زن مذكوره گواهي دادن آن زن چهار گواهي بدين صورت بخداي بدرستي كه آن مرد هر آينه از دروغ گويانست در چيزي كه مرا قذف كرده است ومرا در معرض آن آورده وگواهي پنجم بدين كه غضب خداي بدين زن باد اگر باشد آن مرد از راست گويان در آنچه مرا در دعوي زنا قذف كرده است ومرا در معرض آن آورده است وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ معني اينست واگر فضل خداي بر شما ورحمت او وبودي وتواب حكيم نبودي هر آينه گناه كار را رسوا كردي وبعذاب تعجيل گرفتي وكردي آنچه كردي ليكن چون فضل ورحمت بود بر بودي عذاب ننمود وچون تواب حكيم است فرصت داد تا توبه كنند وتوبهٔ ايشان بپذيرد وبمقتضاء حكمت با ايشان بگناه نگيرد. إِنَّ الَّذِينَ جَاؤُا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ معني اينست بدرستي آنان كه آوردند افك را يعني دروغي عظيم وافترا كردند افترايي فخيم دروغ گفتند در شان كسي كه لايق آن نبود وافترا كردند در حق كسي كه در خور آن نباشد زهي خجالت وخهي جهالت ايشان گروهي اند از شما ظاهر

٣٠ ودروغي كه افتراء اوست ومعلوم است كه كذب حاكي بر حكم من حدث بكل ما سمع فهو احد الكاذبين كذبست وليكن فروتر از كذب منشي ودروغ مفتري است وآن منشي ومفتري بعضي گويند حسان بود وبعضي گويند مسطح صحيح آنست كه عبد الله بن ابي بن سلول منافق بود غير او از حاضر مجلس او با او موافقت مينمود مر او را از جهت انشا وابتدا افك عظيم باشد واز جهت ارتكاب تسبيب عقاب فخيم بود

ميان شما مي باشند ودر دل نفاق وشقاق دارند اين افك را در حق خويش شر مپنداريد بلكه آن را خير خويش دانيد عفت عايشه بحجت ثابت گشت وباشتهار وانتشار پيوست حادثهٔ اندوه وغم كه زاد موجب مثوبت اخروي افتاد لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ لكل امرئ منهم ظرف مستقرست موصول باصله يعني ما اكتسب فاعل است يا موصول باصله مبتداست ظرف مستقر خبر اوست جمله ظرفيه يا اسميه صفت است مر عصبة را يا خبري ديگرست مر ان الذين جاؤا بالافك عصبة منكم موصول باصله يعني والذي تولى كبره منهم مبتداست له عذاب عظيم خبر مبتداست معني اينست مر هر مردي را از آرند كان افك مذكور ومفتريان افتراء مسطور ثابت است از عذاب وخواري مقدار آنچه كسب كرده اند از گناهكاري وآنكسي كه متولي شده است كبر افك وعظيم دروغ را يعني افكي كه انشاء اوست

وَلَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هٰذَا اِفْكٌ مُبِينٌ معنی اینست چرا مردان مؤمن و زنان مؤمنه و کسانی که مثل نفسهاء ایشانند یعنی مومن و مؤمنات
چون بدی ایشان شنیدند نیکی را گمان نبردند و در شان بدی ایشان هذا افک مبین نگفتند زیرا چون کسی زنی از زنان را بزنا قذف کند و او را بر زناء او چهار گواه نباشد بر حکم شرع جزم تکذیب
او کنند و او را حد قذف بزنند علی الخصوص سلیله ولی خدا جلیله محمد مصطفی فقیهه امت معظمه ملت و کسی را که با او نسبت کردند متقی بغیر خلاف مشهور بعفاف قصه را به
گفتار دشمنان چگونه در تردد افکنند و چه نوع روا باشد که جزم بافک و افترا بکنند و نیز پیغمبر از فجور زن عصمت دارد زن هیچ پیغمبر از فجور زن عصمت دارد زن هیچ پیغمبری
زنا یار دزنان پیغمبران چون زن نوح و لوط علیهما السلام هر یکی کافره بود اما فجور و زنا از هیچ یکی روی نمود پس چون در ایشان احتمال وقوع فجور نباشد وقوع آنرا بجزم
و قطع نفی کنند تردد در آن

منهمو بانفسهمو عليكمو لمسكمو افضتمو بالسنتكمو بافواهكمو لكمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَوْلَا جَاؤُا عَلَيْهِ بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاِذْ لَمْ يَاْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَاُولٰئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ معنی اینست چرا نیاوردند ایشان چهار گواه بر قذف مذکور و گفتار مسطور پس چون بر قذف مذکور چهار گواه نیاوردند مستحق حد قذف شدند زیرا که ایشان نزدیک خدای یعنی در حکم و شریعت او مقصور بر کذب اند محکوم علیه بحکم کاذبان یعنی مستحق حد و ضرب اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا اَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ لولا سابق تخصیص بود این لولا امتناعی است لمسکم جواب لولاست افاضه بمعنی اشاعت است یقال خبر مستفیض ای شایع فی الدنیا والاخرة ظرف است مر فضل الله یا ظرف است مر لمسکم را عذاب بر تقدیم و تاخیر و این جمله زجری دیگر عطف است بر زواجر سابق و خطاب مر مؤمنانی است که ایشان افک مذکور شنیدند مخالفت نه ورزیدند نظر در تفاوت عایشه و عداوت گویندگان نکردند در معرض قطع بکذب نیاوردند یکدیگر حکایت کردند و بحکایت کردن قضیه را در شهرت آوردند در تحقیق قضیه مشغول گشتند هذا افک مبین نگفتند معنی اینست و اگر بر شما ای مؤمنان فضل خدای نبودی و رحمت او در دنیا و آخرت روی نمودی هر آینه رسیدی در افکی که حکایت کردید و نابوده را در زبان خلق انداختید و آنرا بحکایت کردن مشهور ساختید عذابی عظیم و عقابی وخیم لیکن بر شما فضل خدای در دنیا بدار اسلام و تاخیر عذاب اجرام و در آخرت در شان جرم و عصیان و عد عفو و غفران بود بنا بر آن رسیدن عذاب عظیم و عقاب وخیم روی نمود. اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِاَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ تلقون در اصل تتلقون بود بر طریق تنزل تا را حذف کردند اذ تلقون ظرف است مر لمسکم یا افضتم و تقولون و تحسبون بمعنی ماضی است ایراد صیغه مضارع از جهت استحضار صورت ناپسندیده گرفتن مقالات دروغ و رسانیدن آنست جمله وهو عند الله عظیم حال است معنی اینست رسیدی شما را در آنچه اشاعت کردید و دروغ را در اشتهار و انتشار آوردید در آن هنگام که شما افک و قذف عایشه را بزبانها میگرفتید و بدهنها آنچه بدان علم ندارید میگفتید گرفتن و گفتن هر دو زبانی بود و در دل ثابت نمی نمود بهیچ سببی علم بدان نداشتید و آن را در باطن متقرر نمی نداشتید لیکن با هر که ملاقات شدی و هر کسی که پیش آمدی میگفتید شنیده چه پیش آمده و ترا رسیده است آنچه واقع شده برین طریق خبر نابوده شایع گشت و دروغ نابوده باشتها

مِنَ الْاِثْمِ وَالَّذِي تَوَلّٰى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ
از بزه و آنکس که متولی شد معظم آنرا از ایشان مرآورا عذابی

عَظِيمٌ ۞ لَوْلَا اِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
بزرگ چرا نه چون شنیدید شما آن حدیث را گمان بردند مردان با ایمان

وَالْمُؤْمِنَاتُ بِاَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هٰذَا اِفْكٌ
و زنان با ایمان باهل دین خودشان نیکی و چرا نگفتند این دروغی است

مُبِينٌ ۞ لَوْلَا جَاؤُا عَلَيْهِ بِاَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاِذْ لَمْ
هویدا چرا نه آوردند بر اثبات آن چهار مرد گواهان را پس چون

يَاْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَاُولٰئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ ۞
نیاوردند آن گواهان را پس ایشان نزد حکم خدای تعالی ایشان دروغ گویان اند

وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا
و اگر نه بخشایش خدای تعالی بودی بر شما و مهربانی او در این جهان تاخیر عذاب

وَالْاٰخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا اَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ
و در آن جهان بکرم زش هر آینه رسیدی شما در باب آنچه خوض نمودید در آن عذابی

عَظِيمٌ ۞ اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِاَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِاَفْوَاهِكُمْ
بزرگ چون فرا میگرفتید آن دروغ را از یکدیگر بزبانهای شما و میگفتید بدهنهای شما

مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ
آنچه نیست مر شما را بآن هیچ دانشی و می پندارید آنرا آسان و آن نزد خدای تعالی

مِنَ الْاِثْمِ — بالنقل ورش
مِنَ الْاِثْمِ — سکت خلف و في رواية خلاد
تَوَلّٰى تَوَلّٰى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي / امال بين بين ورش في رواية
كِبْرَهُ — بالترقيق ورش
اِذْ سَمِعْتُمُوهُ — بالادغام ابو عمرو وهشام وخلاد وكسائي
سَمِعْتُمُوهُو — بالاشباع ابن كثير
الْمُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
وَالْمُومِنَاتُ — بالابدال ورش والسوسي
بِنَفْسِهِمْ — بالابدال في الوقف حمزة
خَيْرًا وَّ — مدغما بغير الغنة خلف
جَاوُ جَاؤُا — بالامالة حمزة وابن ذكوان / ثلثة اوجه لورش
عَلَيْهِي — بالاشباع ابن كثير
اللّٰه — خدای تعالی
سکت خلف في رواية خلاد

بِاَرْبَعَةِ شُهَدَا يَاْتُوا عِنْدَ اللّٰهِ هُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ فَهِيَ فِيهِي — مدغما سوسي / بالابدال ورش والسوسي / مدغما سوسي / امال بين بين حمزة وكسائي / والترقيق مع ثلثة اوجه ورش / بالاشباع ابن كثير
اِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِلْسِنَتِكُمْ عِلْمٌ وَّ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَتَحْسِبُونَهُ وَهُوَ — بادغام التاء في التاء بزي / بالابدال في الوقف حمزة / مدغما سوسي / مدغما بلا غنة خلف / ابو عمرو وورش / نافع وابن كثير وابو عمرو وكسائي / قالون وابو عمرو وكسائي
وبادغام الذال في التاء ابو عمرو وهشام وحمزة وكسائي

واین کفت وشنید را آسان میدارید وسهل می پنداریدوآن نزدیك خدای کناهی عظیم وجرمی فخیم است دریز آیت سه حکایت کرد هر یکی متضمن شکایت آورد اوّل اشاعت دروغ وافترا وا فاضت آن دوم سهل پنداشتن عصیان سیوم اخبار کردن از چیزی بکمان وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ لولا بمعنی هلاّست اذ ظرفست مر قلتم را ای هلا قلتم وقت سماعکم الافك تقدیم ظرف بر فعل دلالت برین است که مقصود تندیم بر ترك سرعت برین کفتارست واستعجال انکار بمجرد سماع این کارست وفصل میان لولا وفعلی که بعد اوست بظرف از جهت شدّه ملابسه ظرف بود وارجمت این که ظرف را شانی است که غیر او را نیست عفو باشد ان نتکلم اسم یکون است لنا خبر یکون است وما یکون لنا ان نتکلم بهذا مقولست

مر قلتم هذا بهتان عظیم تعلیل است مر نفی مذکور سبحانك بتقدیر اسبحك تسبیحا معترضه است برای تنبیه استعمال کلمه تسبیح در مقام تعجب از عظمت شی یا حسن او بود یا برای تنزیه نزدیك مشاهده دناءت وشناعت شی باشد اینجا در مقام تنزیه آمده در مقام ردّ نسبت فجور بسوی عایشه رضی الله عنها مستعمل شده جمله یعظکم الله صفتی دیکر مر بهتان عظیم یا معترضه است برای پند دادن وباز داشتن از آن ان تعودوا مفعول دوم است مر یعظکم الله باضمار لا ای یعظکم ان لا تعودوا یا بغیر اضمار لا بتضمین یعظکم ویمنعکم ان تعودوا لمثله مفعول تعودوا ابدا ظرفست ان کنتم مؤمنین شرطست مستغنی از جزاء اکتفاء بما مضی ویبین الله عطفست بر یعظکم لکم الآیات متعلقست بیبین جمله والله علیم حکیم تذییل است معنی اینست وچرا نکفتید آن هنکام که افك مذکور شنیدند نیست ما را که بدین کفتار تکلم کنیم واینچنین عار که در خانه پیغمبر بسته اند بر زبان آریم پاکی یاد میکنم ترا ای پروردکار ازینکه زوجه پیغمبر را برین صفة کنی وپاك وپاك زاده را در لوث فجور افکنی این بهتانی عظیم است وافترائی فخیم است پند میدهد شما را خدای که باز نکردید یا پند میدهد وباز می دارد ازینکه باز کردید همیشه برای مثل این کار وما سد این کفتار اکر هستید شما کروندکان وایمان بخدای آرندکان وبیان میکند برای شما آیات قرآنی وبینات فرقانی وخدای علیم است اعمال شما داند حکیم است کار بحکمت تواند إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

قُلْتُمُو كُنْتُمُو لَهُمُو عَلَيْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عَظِيمٌ ۝ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ
بزرکست وچرا نه چون شنیدید آنرا کفتید نسزد
لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ
ما را که سخن کوی شویم بدین حدیث پاکا تو خدای این دروغی بزرکست
يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ
پند میدهد شما را خدای تعالی برای عدم ارادت آنکه رجوع کنید بامثل این بهتان هرکز اکر هستید شما
مُؤْمِنِينَ ج وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ ط وَاللَّهُ
از اهل ایمان وهویدا میکرداند خدای تعالی برای شما دلایل بر تکالیف شرعی وخدای تعالی
عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ
داناست درست کار درست کفتار بدرستی آنانکه دوست میدارند که آشکارا شود
الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي
خبر زنا در میان آنانکه ایمان آوردند مر ایشانراست عذابی دردناك درین
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ط وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَلَوْلَا
جهان وآنجهان وخدای تعالی میداند برائت عایشه وغیر آن وشما نمیدانید واکر نه
فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ
نخودن خدای تعالی بودی بر شما ومهربانی او وبدرستی که خدای مهربانست
رَحِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ
بخشایش نماینده بودی آنچه بودی ای آنکسان که مؤمنانید متابعت منمایید آثار کامهای

إِذْ سَمِعْتُمُوهُ — بالادغام ابو عمرو وهشام وخلاد
سَمِعْتُمُوهُو — بالاشباع ابن كثير
أَبَدًا إِنْ أَبَدًا إِنْ — بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية
مُؤْمِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي
لَكُمُ الْآيَاتِ — بالنقل ورش مع ثلثة اوجه
لَكُمُ الْآيَاتِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش
عَذَابٌ أَلِيمٌ — بالنقل ورش
عَذَابٌ أَلِيمٌ — سكت خلف وفي رواية
فِي الدُّنْيَا — بالامالة بين بين ابو عمرو وورش في رواية
فِي الدُّنْيَا — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَالْآخِرَةِ — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش

ركوع

وَالْآخِرَةِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْآخِرَةِ — بالامالة في الوقف كسائي
رَءُفٌ — ابو عمرو وحمزة وكسائي وابو بكر
رَءُوفٌ — ثلثة اوجه لورش
آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش
خُطْوَاتِ — بسكون الطاء نافع والبزي وابو عمرو وحمزة وابو بكر

معنی اینست بدرستی آنانکه دوست میدارند که شایع شود ومشهور کردد فاحشه در شان مؤمنان چنانچه اشاعت کردند واقعه نابوده میان عایشه رضی الله عنها وصفوان مر ایشانراست عذابی دردناك در دنیا وآخرت در دنیا رسوایی ودردمندی حدّ ودر آخرت عذاب ابد با شدت وکثرت وخدای میداند اشاعت فاحشه در شان مومنان که دوست میدارد وشما نمیدانید که خود را برین جریمه عظیمه که می آرید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ معنی اینست واکر فضل خدای ورحمت او وبودن او مهربان بخشاینده نبودی هر آینه شما را عذاب بزودی روی نمودی وعقوبت را تاخیر نکردی وشما را برفرصت ومهلت نیاوردی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ

الشيطان ومن يتبع خطوات الشيطان فانه يامر بالفحشاء والمنكر اینجمله نیز وارد است درشان انکه عایشه معترضه است برای منع مومنان از اتباع خطوات شیطان ومن يتبع خطوات الشيطان شرط است جزاء او محذوف است ای من يتبع خطوات الشيطان ضل فانه يامر بالفحشاء تعلیل است ای لانه يامر بالفحشاء والمنكر جمله ومن يتبع خطوات الشيطان تذییل است معنی اینست ای مومنان کامهای شیطان را پس روی مکنید یعنی در راهی که او می برد مروید وهرکه کامهاء شیطان را پیروی کند خود را در کمراهی افکند زیراکه شیطان بدی ومنکر میفرماید وراه بد می نماید فحشا آنست که شرع از آن منع کند ومنکر کاریست که طبع از انه نپسندد ولولا فضل الله عليكم ورحمته ما زكى منكم من احد ابدا ولكن الله يزكي من يشاء والله سميع عليم لولا امتناعی جواب ومحذوف است ای لولا فضل الله علیکم وتفضله بقبول التوبة ما طهر احد من دنس هذا الافك الى يوم القيامة ولكن الله يزكي من يشاء استدراکست والله سميع عليم تذییل است ولولا فضل الله معترضهٔ دیکرست برای بیان فظاعت کناه وجلالت فضل الله معنی اینست واکر فضل خدای بر شما نبودی ورحمت او روی نمودی وقبول توبه ثابت نشدی واستغفار مطهر ذنب نیامدی هرآینه کسی از مفتریان از دنس افترا وافک پاک نکشتی واز جریمهٔ عظیمه نرستی لیکن خدای هرکرا خواهد پاک کرداند وبقبول توبه وانابت برساند وبدرستی خدای شنواست کفتار همه را وداناست کردار همه را ولا يأتل اولوا الفضل منكم والسعة ان يؤتوا اولي القربى والمساكين والمهاجرين في سبيل الله وليعفوا وليصفحوا الا تحبون ان يغفر الله لكم والله غفور رحيم روایت کرده اند ابوبکر رضی الله عنه مسطح را بازنان او نفقه میداد چون قصه مسطح شنید ازو برنجید سوکند خورد که اورا نفقه ندهم درباب او احسان نکنم این آیت درشان او نازل کشت وامر باحسان بوی دیوست ولا یأتل نهی غایب است از باب افتعال از الو بمعنی تقصیر یا از الیة بمعنی الحلف ان يؤتوا بتقدیر فی ان يؤتوا متعلق است بلا يأتل اولي القربى با معطوفات خویش مفعول است مر یؤتوا ولیعفوا عطف است بر لا یأتل عطف امر بر نهی استفهام در الا تحبون برای انکارست وانکار نفی اثبات بود ان یغفر الله مفعول است مر الا تحبون واینجمله تعلیل است بر امر مذکور ونهی مسطور ودروی التفاتست از غیبت سوی خطاب وجمله والله غفور رحیم تذییل است

عليكمو منكمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ومن يتبع — مدغما غير الغنة خلف
خطوات — بسكون الطاء نافع والبزي وابو عمرو وابو بكر وحمزة
يامر زكي — بالابدال ورش والسوسي
زكى
من احد — بالنقل ورش
من احد — سكت خلف في رواية
احد ابدا — بالسكت خلف في رواية
احد ابدا — بالنقل ورش
ابدا ولكن — مدغما غير الغنة خلف
من يشاء — مدغما غير الغنة خلف
يشاء يشاء — بالتسهيل مع الروم وفيه المد والقصر في الوقف حمزة وهشام — بالابدال مع المد والقصر في الوقف
ولا يأتل — بالابدال ورش والسوسي

الشيطان ومن يتبع خطوات الشيطان فانه
دیو را — وهرکه متابعت نماید آثار کامهای — دیو را — پس بدرستی که او
يامر بالفحشاء والمنكر ولولا فضل الله عليكم
میفرماید بکارهای بغایت قبیح وناشایست — واکر نه بخشش خدای تعالی بودی بر شما
ورحمته ما زكى منكم من احد ابدا ولكن
ومهربانی او — پاک نشدی قبیح یک از شما از دنس ذنوب — هرکز — ولیکن
الله يزكي من يشاء والله سميع عليم ولا يأتل
خدای تعالی پاک میکرداند بتوبه — آنراکه میخواهد — وخدای تعالی — شنواست ودانا — ونباید که سوکند نخورند
اولوا الفضل منكم والسعة ان يؤتوا
خداوندان — فزونی — در مال از شما — وارباب توانکری — که بدهند
اولي القربى والمساكين والمهاجرين في
خداوندان خویشی را — وبیچارکان را — ودورکزینندکان از اوطان — در
سبيل الله وليعفوا وليصفحوا الا تحبون ان
راه دین خدای تعالی — وباید که عفو کنند وجرم فراکذارند — آیا — دوست نمیدارید شما — که
يغفر الله لكم والله غفور رحيم ان الذين
بیامرزد خدای تعالی شما را — وخدای تعالی آمرزکارست ومهربان — بدرستی آنان که
يرمون المحصنات الغافلات المومنات
بزنا نسبت میکنند زنان عفایف را — ناآکاه از مکرهای زنان با ایمان مراد ازواج رسول اند

ان يوتوا — مدغما غير الغنة خلف — بالابدال ورش والسوسي
القربى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ان يغفر الله — بالترقيق ورش — اما البين ابوعمرو وورش في رواية — مدغما غير الغنة خلف
المحصنات — بكسر الصاد كسائي
المومنات — بالابدال ورش والسوسي

معنی اینست وتقصیر مکنند وسوکند مخورند خداوندان فضل در دین از شما وخداوندان فراخی در دنیا در دادن خویشاوندان وبیکانکان مسکینان ودر راه رضاء خدا هجرت کنندکان وکو جرمیه را عفو کنند واز مکافات ومعارضه معرض شوند آیا دوست نمیدارید که خدای شما را بیامرزد وکناهان شما بخشد یعنی آمرزش وبخشش خدای دوست میدارید بر جرم مجرمان عفو کنید بیت توهم بردری هستی امیدوار ۞ پس امید بردرنشینان برآر ۞ چو بخشش همی خواهی از کردکار ۞ عطا را ز ارباب حاجت مدار ۞ وخدای آمرزنده است خطایا آمرزد بخشنده است عطایا بخشد ابوبکر رضی الله عنه از مسطح آزار دل دور کرد باز درحین مرحمت ولطف آورد مضمون آیة را بجان ودل پذیرفت آنچه پیش از آن میداد دوچندان دادن کرفت بیت کریمان ز آزارها بکذرند ۞ مکافات ایذا به احسان کنند ان الذين يرمون المحصنات الغافلات المومنات

لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ تشهد بصيغهٔ تذكير وتانيث خوانده‌اند ومعنى يكي دانند
موصول باصله اسم آنست لعنوا خبر اوست اين جمله تقرير است مر جملهٔ إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا الايه جملي كه درميان نه بود دراثناء كلام معترضه نمود تاكيد اين جمله
ازجهت ابراز وعيد برصورت وكاد تست جمله ولهم عذاب عظيم عطف است بر جملهٔ لعنوا يا حال است يوم ظرف است مر ظرف مستقر يعني لهم يا ظرف است مر عذاب عظيم كه
بمعنى تعذيب است چنانچه كلام بمعنى تكليم جار ومجرور يعني بما كانوا متعلق است بتشهد معنى اين است بدرستي آنان كه قذف ميكنند زنان پارسا، عفيفه ازز نا غافلان
ازجهان متصفات بايمان درراه بدي نرفته كار زشت دردل ايشان نگذشته لعنت كرده شدند در دنيا وآخرت از رحمت دور افتادند ايشان را عذاب عظيم بود وعقاب وخيم رسد

قَالُوا وَفِي رِوَايَةٍ قرا ابن كثير بالصلة ذلكمو بيوتكمو لهمو ارجلهمو ايديهمو لهمو
عليهمو السنتهمو فقرا قالون بالصلة والقصر والمد وزكها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لُعِنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ
دور كرده اين نداايشانرا از رحمت خداي در اين جهان وآن جهان وايشانراست عذابي بزرگ

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ
درآن روزي كه گواهي دهد برايشان زبانهاي ايشان ودستهاي ايشان وپايهاي ايشان

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ
بانچه هستند كه ميكنند درآن روز كه تمام دهد ايشانرا خداي جزاي ايشانرا

الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ الْخَبِيثَاتُ
واجب است يا ثابت وبدانند بواسطهٔ معاينه حال كه خداي اوست سزاوار وجود هويدا بدلايل زنان بدكار

لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ
براي مردان بدكارند ومردان بدكار براي زنان بدكارند وزنان نيكوكار

لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ
براي مردان نيكوكارند ومردان نيكوكار براي زنان نيكوكارند آن زنان ومردان نيكوكار چون ازواج رسول وزنان نيك دوركرده شدند

مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ
ازانچه اهل افك ميگويند مرايشانراست آمرزشي وروزي با بركت وكرامت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ
اي آنان كه ايمان آورديد درميائيد درخانهايي كه جز خانهاي شماست

حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ
تا كه دستوري خواهيد وسلام كوييد برخداوندان آن استيذان وتسليم

فِي الدُّنْيَا
فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ
وَالْآخِرَةِ
وَالْآخِرَةِ
يَوْمَ يَشْهَدُ
عَلَيْهُمْ
عَلَيْهِمُ أَلْسِنَتُهُمْ
يُوَفِّيهُمُ اللَّهُ
يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ
أَنَّ اللَّهَ هُوَ
مُبَرَّؤُونَ

مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ مَغْفِرَةٌ آمَنُوا بِيُوتًا غَيْرَ بِيُوتِكُمْ تَسْتَأْنِسُوا
مدغما غير الغنة خلف بالترقيق ورش ثلثه اوجه لورش بالترقيق ورش بكسر الباء غير ورش وابوعمرو وحفص بالابدال ورش والسوسي

مسلمانان چون زن ابو ايوب كه ماهذا الا ظن وافتراء گفت وچنانكه زيد بن حارث گفت ما راينا منها الا خيرا وچنانكه بريره گفت والذي بعثك بالحق نبيا مارايت منها الا خيرا وامثال آن صادر گشت ومعهود
در طيبين كسانى اند كه از ايشان تنزيه وتبريه عايشه بحصول پيوست اوليك مبتدا است اشارت سوي اهل بيت پيغمبر هست لهم مغفرة ورزق كريم خبر مبتدا است وتواند بود اوليك اشارت
بر طيبان بر سبيل عموم باشد وارد درخاص يعني اهل بيت بود وجملهٔ اوليك تذييل است وجملهٔ الخبيثات با معطوف خويش ميان تذييل ومذيل معترضه است براى نكوهش خبيثان وستايش
طيبان معنى اينست كلمات خبيثه مذكوره ملايم خبيثات مذكورست وخبيثان مذكور مناسب كلمات خبيثات مذكورند وكلمات طيبه مسطوره لايق طيبان مسطورست وطيبان
مسطور مناسب طيبات مسطورند ايشان يعني مردان طيب وزنان طيبه ازانچه ايشان ميگويند بيزار كردانيده شده اند مر ايشانراست آمرزشي از خدا ورزقي كريم از جزاي عطا

ونواند بود لام در الخبيثات والطيبات للطيبين براي جنس بود وآيت اكرچه وارد درشان خاص است عام باشد وحمل خبيثات بر زناني زواني وحمل خبيثون بر زناة وحمل طيبات بر عفايف وحمل الطيبين بر اعفاء ساير آيات تبريه عايشه بود واين آيت برين معني نيز متضمن ذكر افك عايشه باشد يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستانسوا وتسلموا على اهلها ذلكم خير لكم لعلكم تذكرون فان لم تجدوا فيها احدا فلا تدخلوها حتى يؤذن لكم وان قيل لكم ارجعوا فارجعوا هو ازكى لكم والله بما تعملون عليم وبدانكه در آيت الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد زنا بيان كرد بعد در آيت الزاني لا ينكح الا زانية تا آخر حكم نكاح زاني و زانيه در بيان آورد بعده حد قذف محصنات كفت بعد اثبات لعان كه در حق مرد حد قذف است ودر حق زن حد زناست جست بعد آن ذكر افك عايشه كه آن اشنع قذفها بود بشرح وبسط وتحقيق وتاكيد واجمال وتفصيل بيان فرمود

لكمو لعلكمو عليكمو ابصارهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

خير لكم لعلكم تذكرون ۞ فان لم تجدوا

بهترست مرشمارا از تحية جاهليت تا مكر شما پند كيريد پس اكر نيابيد شما

فيها احدا فلا تدخلوها حتى يؤذن لكم وان

در آن خانها هيچ كس را پس در ميابيد در آن تا فرمان دهند شمارا واكر

قيل لكم ارجعوا فارجعوا هو ازكى لكم

كويند شمارا بازكرديد پس بازكرديد آن رجوع پاكتر وبهترست مرشمارا

والله بما تعملون عليم ۞ ليس عليكم جناح

وخداي تعالى بآنچه ميكنيد داناست نيست برشما هيچ بزه

ان تدخلوا بيوتا غير مسكونة فيها متاع لكم

كه درآييد درخانهايي نه مسكون درآن چون رباطها ومواضع خيرات مواضع بود قضا حاجتي مرشمارا

والله يعلم ما تبدون وما تكتمون ۞ قل للمؤمنين

وخداي تعالى ميداند آنراكه آشكارا ميكنيد از ضماير وآنراكه پوشيده ميداريد بكو مر مؤمنانرا

يغضوا من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك

تا فرو خوابانيده دارند چشمهاي خويش را از نظر بآنچه نبايد ونكاه دارند از حرام الات تناسل خويش را آنچه فرموديم از محارم وغير محارم

ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون ۞

پاكتر وبهترست مرايشانرا بدرستي خداي آكاه وداناست بآنچه ميكنند

وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ويحفظن

وبكوي مرزنان با ايمانرا كه خوابانيده دارند چشمهاي خويش را از نظر بد بآنچه نشايد ونكاه دارند

خير بالترقيق ورش
تذكرون نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
يؤذن لكم مدغما سوسي
يؤذن قيل بالابدال ورش بالاشمام هشام وكسائي
قيل لكم مدغما سوسي
ازكي ازكي حمزة وكسائي بين بين ورش وفي رواية
جناح ان بالنقل ورش
جناح بالسكت خلف في رواية
بيوتا قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر
غير بالترقيق ورش
يعلم ما مدغما سوسي
للمؤمنين بالابدال ورش والسوسي
من ابصارهم بالنقل ورش
من ابصارهم بالسكت خلف في رواية
من ابصارهم امال بين بين ورش وفي رواية

من ابصارهم بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري | ازكي امال بين بين ورش وفي رواية بالامالة المحضة حمزة وكسائي | خبير بالترقيق ورش | للمومنات بالابدال ورش والسوسي | من ابصارهن بالنقل مع امال بين بين ورش | من ابصارهن وبالسكت خلف مع امالة المحضة ابو عمرو ودوري

اين جمله را در بيان لزوم تحرز از مواضع تهمت وتنزه از مقام ريبت وشبهت ذكر كرد ليكن از جهت اختلاف خبر وانشا معطوف بر آن نياورد يا از جهت ايراد بر وجه تعداد صاحب كشاف چنانچ در الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان كفته ودر مواضع ديكر نيز برين قاعده رفته معني اينست اي انكساني كه ايمان آورده ايد در خانهايي كه غير مسكون شماست در مه آييد تا آنكه از اهل آن دستوري خواهيد يا بر اهل آن السلام عليكم يا اهل البيت ازوراء حجاب بكوييد كه آن بازاستيذان ونوعي از اعلام وايذانست آن يعني دستوري جستن وسلام كفتن بهترست مرشمارا ازينكه بيك در آمدن پند داديم شمارا تا پند كيريد ونصيحت وموعظت بپذيريد پس اكر در خانهايي كه درآمدن در آن ميخواهيد كسي را براي اذن دادن ودستوري خواستن نيابيد پس در خانهاء مذكور در مه آييد تا اذن كسي پيدا آيد وشمارا بدر آمدن دستوري نمايد واكر كفته شود مرشمارا بازكرديد بايد بازكرديد ومزاحم ومتقاضي مشويد شايد صاحب خانه بمصلحتي متعلق باشد وبحاجتي وغرضي مشغول بود آن يعني دستوري خواستن واكر اذن نكنند بازكشتن مرشمارا پاكيزه ترست وبه ادب اولي واجدرست وخداي بدانچ شما ميكنيد از درآمدن باذن وغير آن ميداند ومجازات بر حسب حال هر يكي مي تواند ليس عليكم جناح ان تدخلوا بيوتا غير مسكونة فيها متاع لكم والله يعلم ما تبدون وما تكتمون معني اينست نيست برشما بزه كاري ومواخذه درينكه درآييد در خانهايي كه غير مسكونه است چون خانقاه ورباط وسراها معد براي نزول مسافران وخانهايي كه بحاجت متعلق نيست يا خالي است از اهل آن وحال اينست شمارا در آن

خانهاست منفعت پذيرفتن وبرخورداري كرفتن از سايه وپناهي ومقري والتجايي يا محل قضاء حاجتي وكوشه بولي وغايطي وخداي ميداند آنچه آشكارا ميكنيد از درآمدن خانها باستيذان وآنچ مي پوشيد از درآمدن خانها بغير استيذان براي سرقه وزنا وجز آن قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم ان الله خبير بما يصنعون معني اينست بكواي محمد مؤمنانرا وتخصيص مؤمنان از جهت اهتمام است بشان ايشان چشمهاي خويش را فرو كنند تا در زني كه ديدن او روا نيست نه بينند وبفرو كردن چشم ونا ديدن فروج خويش را از زنا باز دارند شايد بديدن چشم دل ميل كند وناظر را در زنا افكند آن يعني فرو كردن چشم پاكيزه ترست مرايشانرا ودورترست از مظنه وقوع در زنا بدرستي خداي آكاهست بر آنچ ايشان ميكنند عالمست بدانچه مرتكب ميشوند بار عمل ايشان بركردن ايشان خواهد نهاد وقل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن ويحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها

وليضربن بخمرهن علي جيوبهن ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او اباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بني اخوانهن او بني اخواتهن
او نسائهن او ما ملكت ايمانهن او التابعين غير اولي الاربة من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا علي عورات النساء ولا يضربن بارجلهن ليعلم ما يخفين
من زينتهن معني اينست وبكوای محمد مر زنان كرويده وايمان آرنده را كو چشمها خود را فرو كنند وجانب مردان بيكانه ننكرند وفروج خود را نكاه دارند وخود را در لوث
زنا و فاحشه نيارند ومواضع زينت را ظاهر نكنند ونظر كسي بران رواندارند مواضع زينت چون سر و كوشها و بازوها وساعدها وكردن وسينه وساق پا چه سر جاي اكليل وكوش
جاي كوشواره وبازو جاي بازوبند بود وساعد جاي دست ورنجن وكردن جاي قلايد وسينه جاي پيش انداز وساق جاي خلخال باشد مكر از آنچه از آن بضرورت ظاهر شود ودر

لعلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها

عورات خويش را — وآشكارا نكنند — آرايش خويش را از زيور — مكر آنچه ظاهر بود از آن چون ثياب وغيران

وليضربن بخمرهن علي جيوبهن ولا يبدين

وبايد كه نيك بوشانند — مقنعهاي خويش را بر مواضع كريبانهاي خويش — وآشكارا نكنند

زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او اباء بعولتهن

آرايش خويش را — مكر براي شوهران — يا پدران ايشان — يا پدران شوهران ايشان

او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن

يا پسران ايشان — يا پسران شوهران ايشان — يا برادران ايشان

او بني اخوانهن او بني اخواتهن او نسائهن

يا پسران برادران ايشان . يا پسران خواهران ايشان — يا زناني كه اهل دين اسلام باشند يا زنان آزاد كه در صحبت ايشان باشند

او ما ملكت ايمانهن او التابعين غير اولي الاربة

يا آنچه مالك آن بود — دستهاي ايشان از عبيد واما — يا خدمتكاران — نه خداوندان شهوت

من الرجال او الطفل الذين لم يظهروا علي عورات

از مردان — يا كودكاني كه مطلع نشده باشند — بر سترهاي

النساء ولا يضربن بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن

زنان — وبايد كه بر زمين نزنند آن زنان پايهاي ايشان را — تا معلوم شود ديكران را آنچه نهان دارند از آرايش ايشان چون خلخال وغيران

وتوبوا الي الله جميعا ايه المومنون لعلكم

وبازكردند — سوي خداي تعالي — همكان — اي اهل ايمان — تا مكر شما

جيوبهن — بكسر الجيم ابن كثير وحمزه وكسائي وابن ذكوان
او ابائهن — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
او ابائهن — سكت خلف في رواية
او اباء او اباء — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — سكت خلف في رواية
او ابنائهن — بالنقل ورش
او ابنائهن — سكت خلف في رواية
او ابناء او ابناء — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية
او اخوانهن — بالنقل ورش
او اخوانهن — سكت خلف في رواية
ملكت ايمانهن — بالنقل ورش
ملكت ايمانهن — سكت خلف في رواية
غير اولي الاربة — ابن عامر وابو بكر — بالنقل ورش
اولي الاربة — سكت خلف وفي رواية خلاد

ليعلم ما — مدغما سوسي
جميعا ايه — بالنقل ورش
جميعا ايه — سكت خلف في رواية
ايه — بضم الهاء ابن عامر
ايها — في الوقف ابو عمرو وكسايي
المومنون — بالابدال ورش والسوسي

اظهار آن حاجت ماسه بود از اعضا چون رو ودستها وپاها چه زني را كه بنفس خويش محتاج سوي معامله بود از كشف رو ودستها وپاها چاره نباشد وكو بنهند دامنهاء خويش را بر جيبها خويش چه جيبهاء زنان عرب فراخ بودي از جهة فراخي آن سينها وپستانهاء ايشان نمودي وبوضع يكطرف دامن بر جيب مامور شدند تا سينها را بدان بپوشند ومواضع زينت را كشف نكنند مكر پيش شوهران يا پدران يا پدران شوهران كه ايشان در حكم پدرانند يا پيش پسران يا پيش پسران شوهران كه ايشان همچو پسرانند يا پيش برادران يا پسران برادران يا پسران خواهران وساير محارم واعمام واخوال كه غير محارم مسطورند بعلت محرميت در حكم محارم مذكورند يا پيش زناني كه ملابسه با مومنان دارند يعني از زمره ايشانند پس زني كه مسلمان نبود زن مسلمه را كشف مواضع زينت پيش او روا نباشد يا پيش زناني كه ملابسه صحبت والفت وخدمت بغير ما لكيت باشد همه زنان را حل نظر يكديكر چون نظر مردان بر مردان حرام بود يا پيش زناني كه مرقوقات اين زنانند مملوكات دستهاء ايشان وازما ملكت ايمانهن مطلق مملوك چنانچه بعضي كمان مي برند مراد نبود نظر غلام همچو نظر مرد اجنبي باشد سعيد بن مسيب آيت او ما ملكت ايمانكم را بر عموم ميداشت وبر حكم عموم نظر غلام بر مالكه او جايز ميداشت بعد از آن رجوع كرد وكفت لا يغرنكم سورة النور فانها في الاماء دون الذكور يا پيش كساني كه تابع اند غير خداوند حاجت اند يا پيش تابعان وپيروان زنان از مردان بي شهوت يا بي قوت چون عنين وفرتوت وشيخ مرتا كه بي شهوت اند ومجبوب وخصي اكرچه شهوت دارند بي قوت اند اين همه در عدم صلاحيت وطي

ملحق بزنانند ودر حكم نظر در مواضع زينت همچو ايشانند وصحيح آنست كه مجبوب وخصي در حرمت نظر همچو فحلانند زيرا چه در خلقت مردانند يا پيش طفلاني كه ايشان ندانسته اند عورات زنان را
ونميدانند وعالم نه اند شان ايشان ومزيد پاي خويش بر پاي ديكر تا خلخال بخلخال رسد وآواز كند يا بر زمين اكر خلخال آواز كسته باشد وتوبوا الي الله جميعا ايه المومنون
لعلكم تفلحون معني اينست وشما اي همه مومنان توبه كنيد واز كناهان پيشمان شده سوي حق باز كرديد مكلف را بايد هيچ فرضي وواجبي ترك ندهد وهيچ حرامي ومكروهي
را مرتكب نشود كوشش كند تا هيچ كناهي از و نيايد وهيچ معصيتي از و روي ننمايد از عيب عصيان بري بود از لوث كناه پاك باشد واكر واقع شود زود پيشمان كردد واز آن
براءت جويد ولوث معصيت را به آب روان اشك شويد خود را در ورطه اصرار نيندازد بر حكم التايب من الذنب كمن لا ذنب له بي كناه سازد درين باب غفلت نكند فرصت را

غنیمت شمرد توبه امروز را وعمل برفردا نشاید چه دانی که مرگ بیش از فردا آید • وَأَنكِحُوا الْأَيَامَى مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ
يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ معنی اینست مردان بی زن را زن وزنان بی شوهر را شوهر دهید مردان را نکاح وزنان را منکوحه سازید وتزویج کنید وبرعقد نکاح
آرید صالحان را یعنی مؤمنان یا نیکوکاران را از بندگان وکنیزکان خویش تقیید بصالحان از جهت آنست که ایشان محل احسان اند بندگان کافر وفاسق محل احسان نه اند چه مرد
بی زن وزن بی شوی اگر فقیر باشد واز جهت فقر اقدام بر نکاح نتواند پس نکاح که مانع از سفاح است خدای عزوجل بفضل خویش غنی کرداند که گفته اند شومی سفلح غنی را
فقیر کرداند ویمن نکاح فقیر را بغنا رساند واز روی عادت اولیاء زن وشو بر حسب خویش هردو معاش هردو میکنند ودر همت در اغناء ایشان می زنند ونیز دو دل یکی
میشود در راه موافقت میان هردو همت میکنند کوشش می نمایند زن کارهاء درون خانه برخود میگیرد شوهر اعمال بیرون خانه برخود می پذیرد ثمره میدهد غنا حاصل میشود وخدای فراخ عطاست غنی تواند کرد وبهمه چیز داناست اسباب غنا بحصول تواند آورد وبدانکه نکاح کاری عظیم وشانی فخیم است وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ معنی اینست وکو عفت جویند آنانکه استعداد نکاح از مهر ونفقه وسکنی وسایر حقوق آن نمی یابند وباید ایشان از جهت تحصیل استعداد در سؤال ولجاج نشتابند صبر کنند تا آنکه خدای ایشان را از فضل خود غنی کرداند وباستعداد نکاح برساند وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ روایت کرده اند غلامی از مولی خواست که او را مکاتب کرداند واو را باستدن مالی بعز حریت برساند مولی او را با آورد ومسألت او را اجابت نکرد این آیت درباب او ورود یافت مولی مذکور در امتثال آن شتافت وبصد دینار زر مکاتب کردانید غلام مذکور بیست دینار را ببشیها کرد هشتاد دینار رساند آزاد کشت وبحریت بپیوست معنی اینست وآنکسانی که از مملوکان شما عقد کتابت میجویند وبدادن مالی در راه خلاص خویش می پویند پس ایشان را مکاتب کردانید اگر در ایشان خیری ونیکی بدانید وبدهید ایشان را از مال خدای که شما را داده است یعنی از مال زکوة که غنی بردست عاشر نهاده است مکاتب بر حکم إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ الی قوله وَفِي الرِّقَابِ از مصارف آنست والی وعاشر مامور باداء آن سوی مکاتبانست برین وجه انتشار ضمیر نباشد چه ضمیر فکاتبوهم عبارت از ملاک

ود

ق

ص

منکمو عبادکمو ایمانکمو علمتموه آتوهمو فتیاتکمو قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
فکاتبوهمو قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش الصلة مع مد الطول وابن کثیر بالصلة مع القصر

تُفْلِحُونَ ❁ وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ
رستکار شوید بمطالب • وزن دهید وشوهر دهید مردان عزب • از شما وزنان عزب را • ونیکان را

مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ
از بندگان • وکنیزکان شما • اگر باشند • درویشان

يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ❁
بی نیاز کرداند ایشان را خدای تعالی • از عطای خود • وخدای تعالی فراخ عطاست • ودانا باستحقاق

وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ
وباید که عفت ورزند • آنکسان که نمی یابند قدرت بر نکاح • تا که

يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ
بی نیاز کرداند ایشان را خدای تعالی • از عطای خود • وآنانکه می جویند • باز خریدن خود را

مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ
از آن بندگان که مالک ایشانست دستهای شما • از عبید وامآ پس مکاتبه کنید با ایشان • اگر دانید شما • در ایشان

خَيْرًا ۖ وَآتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ
امانت وقدرت • وبدهید ایشان را • از • مال • خدای عزوجل • آنکه داده است شما را
برکسب • ای سلمان یا ای موالی

وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ
ومدارید بجور وستم • پرستاران شما را • برکار زنان • اگر خواهند

تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَن يُكْرِههُّنَّ
عفت ورزیدن • تا بجویید • متاع • زندکانی • این جهان را • وهرکه اکراه نماید ایشان را

الایامی الایامی بالنقل ورش • سکت خلف فی روایة خلاد
الایامی الایامی بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ورش
ان یکونوا مدغما بغیر الغنة خلف
یغنهم الله بضم الهاء والمیم فی الوصل حمزة والکسائی
یغنهم الله بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
یجدون نکاحا بالادغام سوسی
ملکت ایمانکم بالنقل ورش
ملکت ایمانکم سکت خلف فی روایة
فکاتبوهم ان بالسکت خلف فی روایة
خیرا وآتوهم ثلثة اوجه بالترقیق ورش
آتیکم آتیکم حمزة والکسائی وبین بین ورش
آتیکم البغاء ان ثلثة اوجه ورش مع القصر والمد
البغاء ان وتسهیل الثانیة ابو عمرو
البغاء ان بیاء ساکنة ورش وقنبل • بتسهیل الثانیة یاء بتحقیق حمزة وورش

البغاء ان • ان اردن • ان اردن • الدنیا • الدنیا • الدنیا • ومن یکرههن
وباسقاط الاولی مع المد والقصر ابو عمرو • بالنقل ورش • سکت خلف فی روایة • بالامالة المحضة حمزة والکسائی • وبین بین ابو عمرو وورش فی روایة • مدغما بغیر الغنة خلف

وضمیر وآتوهم من مال الله عبارت از ولاة بود وامام شافعی رحمه الله هر دو ضمیر عبارت از ملاک دارد وآتوهم من مال الله خط ربع مال کتابت پندارد وامر فکاتبوهم برای ایجاب هیچ کسی از فقها
نگفته واین عقد تبرع را کسی واجب ندانسته وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا معنی اینست وکنیزکان خویش را اکراه بر زنا کنید اگر
ایشان پارسایی جویند درکار بدمه افکنید سؤال اکراه جز در وقت پارسایی نبود در قید ان اردن تحصنا چه فایده باشد جواب این شرط تقریر اکراه کنیزکان وتعریض از تشنیع موالی ایشانست
چه چون کنیزکان با نقصان عقل ودین عفت جویند موالی ایشان با رجولیت وعقل بر زنا چه نوع اکراه کنند وروا بود که کلام بقوله علی البغاء تمام شود ان اردن شرطی محذوف الجزاء ابتدا کلام
باشد ای ان اردن تحصنا فلا یلیق بکم ان تکرهوا معنی اینست کنیزکان خویش را بر زنا اکراه مکنید وایشان را بر کار بد مه آرید اگر ایشان پارسایی جویند ودر راه عفاف پویند وَمَن يُكْرِههُّنَّ

فَإِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ چون سامع وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ بشنود از فظاعت این ذنب و وقاحت این جرم شاید کمان برد که صاحب این ذنب آمرزیده نشود و صالح برای رحمت نباشد این جمله را بر وجه تکمیل آورد و به بیان کمال غفران و رحمت بی پایان این وهم را دفع کرد معنی آنست وهر که ایشان را اکراه کند و بزور در بدی افکند با عظمت این ذنب عظیم و فظاعت این جرم نخیم خدای غفور رست خطا آمرز در رحیم است عطایا بخشد وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ لام در جواب قسم محذوف است ای اقسم لقد انزلنا مبیّنات بفتح یا وکسر آن صفة است مر آیات ای کاشفات او مکشوفات معانیها ومثلا عطف است بر آیات مبینات من الذین خلوا من قبلکم ای من امثال الذین وموعظة عطف است بر مثلا للمتقین متعلق است بموعظة معنی آنست بدرستی فرستاده ایم بسوی شما آیاتی که ظاهر کرده شده یا آیاتی که ظاهر کننده احکام خویش آمده وفرستاده ایم مثلی را از امثال گذشتگان برای نمودار حال ایشان تا عبرت گیرند وپند بدین فرستادیم موعظت را برای متقیان وپند برای پرهیزکاران تخصیص متقیان از جهة خصوص انتفاع باشد اگر چه معلوم است که وعظ همه را بود اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ الله مرفوع بر ابتدا است نور السموات خبر مبتدا است واین جمله معترضه است برای برای ثناء خدای تعالی و بدانکه مر خدای را جل وعلا اسما است چون حی عالم قادر سمیع بصیر وما نند آن که محمول بر و شوند وصفات است چون علم و قدرت و حیات وارادت که آن را مضاف سوی او ومتعلق بدو کردانند علم الله وقدرته وحیاته وارادته وله علم وقدرة وحیوة وارادت کویند بعضی ازین صفات بر طریق اسما چون رب بمعنی رابّ محمول شده وباطلاق او بر ذات حق تعالی وتقدس توقیف آمده وبعضی ازین صفات چون حیوة وعلم وقدرت وارادت اطلاق آن بر ذات نبود ونسبت آن جز بر وجه اضافت وتعلق نباشد وبعضی بر هر دو وجه مستعمل کشته اضافت او وحمل او چون الله نور السموات والارض الآیة بتوفیق پیوسته ونور در شاهد عبارتست از صفتی که قایم است بذوات مضیئه مستنیره چون آفتاب وجز آن ظاهرست در ذات خویش مظهرست مر غیر را واین در شاهد صفتی حمیده است لیکن مقرون باسمات حدوث است متجزی متناهی قایم بجسم وجوهر حادث است اتصاف خدای بدو متشابه بود چون ید الله دو جهت باشد سلف با تنزیه از سمات حدوث اضافت واطلاق کنند وآنچ مراد خداست حق دانند ومشغول بتاویل انشق خلفنا تاویل کنند الله نور السموات والارض بمعنی هادی السموات والارض دانند وبعضی نور بمعنی منور کویند در هنگام حمل واطلاق بر خدا الله نور السموات بمعنی منور السموات والارض جویند ونزدیک بعضی نور بحذف مضاف بمعنی ذو نور باشد بر ین وجه اضافت نور که صفت خداست سوی السموات والارض علاقة اثر او در سموات وارض وروشن شدن ایشان بدو بود چنانکه کویند زید کرم وجود ینتفع الناس بکرمه وجوده معنی آنست خدای عز وجل نور سموات وارض است هادی اهل سموات واهل ارض بود یا کویند روشن کننده سموات وارض است یا بمعنی خداوند نور سموات وارض یعنی نوری که بدو آسمان وزمین روشن شود باشد مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ معنی آنست تعلق مثل نور هدایت که در دل مهتدی می آفرینند یا مثل نور خدای که دل مهتدی را به نعلق او می کزینند همچو نور طاقچه یعنی سوراخ دیوار که سر بسته نا کذار کشته بود در طاقچه مذکوره وکوّة مسطور چراغی باشد الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ معنی آنست در آن مشکوة چراغی چراغی باشد که آن چراغ در قندیل شیشه بود الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ معنی آنست شیشه مذکور چنانستی که آن ستاره روشن است منسوب سوی دُرّ مشبه بدو در صفا

قَبْلِكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها ورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِلَيْكُمُو آيَاتٍ

فَإِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ

پس بدرستی که خدای از پس اکراه نمودن ایشان آمرزکارست ومهربان

إِكْرَاهِهِنَّ بالترقيق ورش

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ

وبتحقیق فرو فرستادیم سوی شما آیتهای با تفصیل حلال وحرام وداستانی وقصهٔ از حال

إِكْرَاهِهِنَّ بالامالة ابن ذكوان

الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ

آنان که گذشتند پیش از زمان شما وپندی مر پرهیزکاران را

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا بالنقل ورش

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا سكت خلف في رواية

رکوع

اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ

خدای خداوند هدایت اهل آسمانها وزمین است داستان هدایت او چون نقبی است در جدار غیر نافذ

فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ

در آن مشکوة بود چراغی آن چراغ در آبگینه بود آن آبگینه

إِلَيْكُمْ آيَاتٍ بالسكت خلف في رواية

كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ

گویی آن ستاره ایست بغایت روشن افروخته باشد از درختی

مُبَيَّنَاتٍ بفتح الياء نافع وابن كثير وأبو عمرو وأبو بكر

مُبَيِّنَاتٍ وَ مدغما غير الغنة خلف

مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ

بسیار منافع که درخت زیتونست نه مایل بجهت شرق ونه بجهت غرب بلکه آن زمین شام است نزدیک بود

وَالْأَرْضِ بالنقل ورش

وَالْأَرْضِ بالسكت خلف وفي رواية خلاد

زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي

روغن آن که روشن شود واگرچه نرسیدی آن آتشی روشنی است بر روشنی راه نماید

كَمِشْكَاةٍ بالامالة دوري

اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ

خدای تعالی بروشنی آن هر کرا خواهد وبیدید می آرد خدای تعالی داستانها را برای مردم

فِي زُجَاجَةٍ بالامالة

دُرِّيءٌ حمزة وأبو بكر

دِرِّيءٌ أبو عمرو والكسائي

تُوقَدُ شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ تَمْسَسْهُ نُورٌ يَشَاءُ

تَوَقَّدَ ابن كثير وأبو عمرو

يُوقَدُ حمزة والكسائي وأبو بكر

مدغما غير الغنة خلف

بالنقل في الوقف حمزة وهشام

اشبع ابن كثير

بالادغام في الوقف حمزة وهشام

يَشَاءُ بالحذف مع المد والقصر في الوقف حمزة وهشام

الْأَمْثَالَ النقل ورش

الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ سكت خلف وفي رواية

یا کوکبی دفع کنند تاریکی جهان بکمال تابش وضیا یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ معنی اینست افروخته شود مصباح یا افروخته شود شیشه یعنی مصباح او بحذف
مضاف از روغن شجرهٔ مبارک یعنی درخت زیتون چونه زیتونه که غیر شرقیه است که بروی در وقت طلوع آفتاب سایهٔ کوه مشرق افتد در وقت غروب آفتاب نرسد و غیر غربیه
که بروی در وقت غروب آفتاب سایه واقع شود و در وقت طلوع سایه نبود و نه درختی که شرقی یا غربی حایلی از کوهی یا باغی یا بنایی که در وقت طلوع وغروب بر وسایه افکند
وبرو تعاقب آفتاب وسایه شود بلکه درختی باشد در زمینها متوسط غیر شرق وغرب چون زمین شام در صحرایی حایل بر آید يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ
معنی اینست نزدیکست از صفایی و درخشایی که دارد که زیت آن زیتون اگرچه اورا آتش نرسیده باشد روشنایی آرد نُورٌ عَلَى نُورٍ خبر مبتداء محذوف است این جمله تذییل است

معنی اینست رسید نا آتش در
مذکور نوریست بر نور او
یقال النور المذکور المشبه بنور
المصباح المسطور نور کامل نور
علی نور ای نور متضاعف معنی
چنین بود نور مذکور که مشبه
است بنور مصباح مسطور
نوریست بر نور
یعنی نوری
کامل است بر تضاعف
شامل است و مراد از نور
مذکور ممثل بنور مصباح
مسطور حقی است
که ضد باطل است
یا نور ایمانست که خدای عز وجل
در محل خفی افکند خود را و عالم را
بحدوث شناسد بس بدرخشد
بسر رسد وجود صانع دریابد
پس بدرخشد در فواد آید معرفت
خدا بصفات ثبوتی وسلبی روی
نماید چون شعاع او در دل رسد
ایمان بهر چه می باید بکمال حاصل
شود و تمام روی نماید
از آنجا چون بجوارح رسد
ثمرهٔ طاعت و عبادت حاصل
کرد آثار اسلام بحصول پیوندد
تا گاه از ذات مؤمن تجاوز
کند نظر بر دیگران افکند دیگران
هدایت گیرند و این سعادت بیدیر
برانداز کمال ایمان هر یکی
در اتباع و اشباع سرایت کند چنانکه
کمال ایمان بپیغمبر صلی الله علیه
وسلم جهان گرفته و جهانی از
نعمت ایمان پذیرفته هر روزی
افزاید تا آنکه بمشرق و مغرب خواهد
رسید چنانچه فرمود زُوِيَتْ لِيَ
الْأَرْضُ فَأُرِيتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا
وَسَيَبْلُغُ مُلْكُ أُمَّتِي مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا
يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ
معنی اینست خدای عز وجل
هر کرا خواهد بسوی نور مذکور
راه نماید جهود و ترسا را راه این نور
نمود بر آتش پرستان و بت پرستان
در این دولت نگشود انکسانی
که درین راه شتافتند و دولت آنانی
که این دولت دریافتند وَيَضْرِبُ
اللّٰهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ معنی
اینست بدید می آرد خدای در
قرآن امثال برای دریافت مردمان
وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ معنی
اینست وخدای بهر چیزی داناست
هر چیزی داند و تایید آن بضرب

تُلْهِيهِمُو يَزِيدُهُمُو أَعْمَالُهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۙ فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ
خدای تعالی بهر چیزی داناست در خانهایی که رخصت فرمود خدای تعالی

أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا
که تعظیم کنند آنها را و نام نهند و یاد کنند در آن نام خدای را بپاکی تسبیح گویند مر او را در آن خانها

بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۙ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ
باوقات بامداد کردن و اواخر روز مردانی که مشغول نکرداند ایشانرا خریدنی

وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقَامِ الصَّلٰوةِ وَإِيتَاءِ
ونه فروختنی از یاد داشت خدای تعالی و بپای داشتن نماز و دادن

الزَّكٰوةِ ۙ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ
زکوة می ترسند از روزی که مضطرب شود در آن دلها از هول وفزع

وَالْأَبْصَارُ ۙ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ
و دیدها تا جزا دهد ایشانرا خدای تعالی نیکوتر جزای آنچه کرده باشند و زیادت کرداند ایشانرا

مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ
چیزی از فضل خود و خدای تعالی روزی میدهد آنرا که خواهد بی شمار

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ
و آنانکه کافر شدند خیرات ظاهر ایشان چون چیزیست که بینند شبه آب بزمینی مستوی چون صحرای قیامت

يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً ۖ حَتّٰى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ
پندارد آنرا مرد تشنه آبی تاکه چون آید بدان موضع سراب نیابد اورا

شَيْءٍ شَيٍّ — بالتسكين خلف وفي رواية خلاد، بالوجهين ورش
فِي بُيُوتٍ — بكسر الباء قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر
بُيُوتٍ أَذِنَ — بالنقل ورش
بُيُوتٍ أَذِنَ — سكت خلف وفي روايته
يُسَبَّحُ وَالْآصَالِ — بفتح الباء ابن عامر وابو بكر، بالنقل مع ثلاثة اوجه ورش
وَالْآصَالِ تِجَارَةٌ — سكت خلف وفي رواية خلاد، مدغما غير الغنة خلف
الصَّلٰوةِ إِيتَاءِ — بالتغليظ ورش، ثلثة اوجه لورش
يَزِيدَهُمْ — كرداند ایشانرا
وَالْأَبْصَارُ — بالنقل ورش
وَالْأَبْصَارُ — سكت خلف وفي رواية خلاد
مَنْ يَشَاءُ يَشَا — مدغما غير الغنة خلف، بالحذف مع القصر والمد في الوقف حمزة وهشام
يَشَا — بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة وهشام

بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً مَاءَ جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُو
مدغما غير الغنة خلف — بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو وكسائي — ثلثة اوجه لورش — لهشام وحمزة في الوقف بالتسهيل — بالامالة حمزة وابن ذكوان — بالاشباع ابن كثير

امثال وجز آن تواند فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللّٰهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ وَإِقَامِ الصَّلٰوةِ وَإِيتَاءِ
الزَّكٰوةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ معنی اینست در خانهایی
که خدای عز وجل فرموده است که آنرا بلند کرداند و نام خدای را در آن ذکر کنند مر او را تسبیح میگویند و بپاکی یاد میکنند مردانی که صفت ایشان چنین است یا گویند در
خانهایی که چنین است مر او را تسبیح گفته میشود و بپاکی یاد کرده می آید یعنی تسبیح میگویند و بپاکی یاد میکنند او را مردانی که ایشانرا مشغول نکرداند و غافل نکنند بازرگانی و نه خرید و فروخت
از ذکر خدای جل وعلا و از نماز گزاردن و زکوة دادن و از سایر حقوق مسلمانان می ترسند از روزی که بگردد در آن روز دلها بدریافتن افزاع و چشمها از دیدن اهوال هیچ یکی بر قرار نماند

فزع وهول هر یکی را منقلب کرداند تا جزا دهد خدای ایشان را جزاء نیکوترین آنچه عمل میکردند وزیادت کند ایشان را از فضل خویش بر قدر آنچه می آوردند وخدای هر کرا خواهد بی حساب روزی دهد یعنی روزی بسیار که در حساب نیاید یا روزیی که تعلق حساب آن روی نماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ جمله والذین کفروا اعمالهم کسراب عطف است بر جمله که مضمون کلام سابق است ای المهتدون بنور الله یجزیهم الله احسن ما عملوا موصول با صله مبتدا است جمله اعمالهم کسراب خبر مبتدا است جار و مجرور یعنی بقیعة صفت است مر سراب یحسبه الظمآن ماء صفتی دیگرست مر سراب حتی ابتدائیه است شرطیه که بعد اوست ابتداء کلام است بر طریق مرض حتی لا یرجونه ووجد الله عنده عطف است بر لم یجده شیئا فوفیه حسابه عطف است بر وجد الله والله سریع الحساب تذییل است او کظلمات عطف است بر کسراب فی بحر صفت است مر ظلمات لجی صفت است مر بحر سحاب فاعل من فوقه است جمله صفت است مر موج وموج فاعل من فوقه است من فوقه موج صفت است مر موج که فاعل است مر یغشیه ویغشیه موج صفتی دیگرست مر بحر جمله بعضها فوق بعض صفت است مر ظلمات وظلمات خبر مبتداء محذوفست ای هذه ظلمات یریها فعل مضارع است خبرست مر لم یکد ولم یکد با اسم وخبر خویش جزاء شرط است جمله شرطیه صفتی دیگرست مر ظلمات رابط محذوف است ای ظلمات اذا اخرج یده لم یکد یریها فیها موصول با صله یعنی ومن لم یجعل الله له نورا مبتدا است من نور اسم ما ست له خبر اوست جمله خبر مبتدا است وجمله ومن لم یجعل الله تا آخر تذییل است معنی اینست وآنانکه نگرویدند وکفر ورزیدند عملهای ایشان همچو سرابی است در زمین هموار آن را مردم تشنه آب می پندارد وامید وارشده خود را بسوی او می آرد تا آنکه چون بیاید بر آن هیچ چیزی نیابد وعقاب خدای را نزدیک خویش یابد واستحقاق عقوبت را دریابد پس خدای عز وجل حساب او تمام کند وجزاء عمل او تمام دهد وخدای عز وجل سریع الحساب یعنی حساب او شتابست حساب پیشینیان وپسینیان در یک زدن آخر خواهد رسانید وبمقدار دم زدنی مستوفی خواهد کرد اند یا اعمال ایشان همچو تاریکیهای دریای بسیار آبست می پوشد آن دریا را موجی که بالاء آن موجی دیگرست که بالاء آن موج سحابست این

شیئا	شیا	شیا	فوفیه	فوفیه	فوفهو	لجی	یغشیه	یغشیه
بالهمز الجمهور	مدغما في الغنة خلف	سکت خلف وفي روایة خلاد	بالامالة بین بین ورش	بالامالة المحضة حمزة والکسائي	بالاشباع ابن کثیر	مدغما بغیر الغنة خلف	امالة بین بین ورش	بالامالة المحضة حمزة والکسائي

یغشیهو
اشبع ابن کثیر

سحاب ظلمات
بضم التاء بلا تنوین ابن کثیر

یریها یریها
حمزة والکسائي / وبین بین ورش وابو عمرو وفي روایة

والارض
بالنقل ورش

والارض
السکت خلف وفي روایة خلاد

والطیر صلاته
بالتغلیظ ورش / بالترقیق ورش

والارض
بالنقل ورش

ركوع

والارض
سکت خلف وفي روایة خلاد

شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ ط وَاللَّهُ

هیچ چیزکه اورا ویابد عقاب خدایرا نزد آن پس تمام رساند بدو جزای کفر او وخدای تعالی

سَرِيعُ الْحِسَابِ لا أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ

زود شمارست یا چون تاریکیهایی در دریای عمیق

يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ط

که آید بر زبر او آشوبی که از زبر آن بود آشوبی دیگر از زبر آن موج بود ابری تاریک

ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ط إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ

تاریکیهاییست که بعضی از آن بر زبر بعضی چون بیرون آرد دست خود را نزدیک نبود

يَرَاهَا ط وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

که بیند آنرا وهرکه بدید نیارد خدای تعالی برای او روشنی پس نیست مر او را هیچ روشنی

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

ای ندانستی که خدای تعالی بپاکی یاد میکنند وستایش میکوید مر ورا هرکه در آسمانها وزمینست

وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ ط كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ

حال آنکه گسترانیده اند پرهارا در هوا هر یک از مذکوران بتحقیق دانست خواندن خدایرا وپاکی گفتن اورا

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

وخدای تعالی داناست بآنچه میکنند ومر خدایراست پادشاهی آسمانها

وَالْأَرْضِ ط وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ

وزمین وباحکم خدای تعالی است باز گشتن همه ای ندانستی که خدای تعالی

میداند یا گویند میداند خدای جل وعلا صلوة یعنی دعا وتسبیح اورا وخدای میداند آنچه ایشان میکنند وهر دمی وقدمی که میزنند واین دلیل برین است که هر یکی را تسبیحی است بمقال وورای تسبیح که مشترکست میان همه مخلوقات بزبان حال بیت سنگ وکلوخی که تو بینی خموش غلغل شانست ملک را بگوش مباحثی که درین محلست در آیة وان من شیء الا یسبح بحمده نبشته شده وبتفصیل وتشریح در بیان آمده فعلیا ولله ملک السموات والارض والی الله المصیر اینجمله تذییل است معنی اینست ومر خدایراست ملک آسمانها وزمین وبسوی حسابگاه اوست باز گشتن همه بیقین

تاریکیهاست که بعضی از آن بالاء بعضی است چون دست خویش را بیرون آرد نزدیک نباشد که آنرا ببیند وهرکه نکرداند خدای عز وجل مر اورا نوری پس مر اورا نوری نبود یعنی هر کرا خدای ایمان ندهد مر اورا ایمان نباشد الم تر ان الله یسبح له من في السموات والارض والطیر صافات کل قد علم صلوته وتسبیحه والله علیم بما یفعلون آن با اسم وخبر قایم است مقام دو مفعول الم تر والطیر عطف است بر من موصول با صله فاعل است مر یسبح صافات حال است از طیر کل مبتدا است قد علم صلوته وتسبیحه خبر مبتدا است وضمیر علم عاید بر مبتدا است یا عاید بر خداست وجمله والله علیم بما یفعلون تذییل است وجمله الم تر تا آخر معترضه است برای بیان ثناء خدای واستفهام برای انکارست وانکار نفی اثبات معنی اینست انه میدانی یعنی میدانی بدرستی خدای تسبیح میکوید مر اورا پرندگان صف زده در هوایی که میان آن واین است هر یکی از ایشان صلوة خویش وتسبیح خویش

بها

باشد

المر انّ الله يزجي سحابا ثمّ يؤلّف بينه ثمّ يجعله ركاما فترى الودق يخرج من خلاله ويُنزّل من السّماء من جبال فيها من برد فيصيب به من يشاء ويصرفه عن من يشاء يكاد سنا برقه يذهب بالابصار ويُنزّل بر صيغه مضارع معروف از باب تفعيل وافعال خوانده‌اند ومعنى بر حسب آن واند جمله سابقه در بيان قدرت بود اينجمله نيز در بيان قدرت آمده مقصود جمله سابقه را مقرّر شده واستفهام نيز براى انكار است وانكار نفى اثبات باشد يزجى خبر انّست ثمّ يؤلّف بينه عطف است بر او ثمّ يجعله ركاما عطف است بر يؤلّف فترى الودق عطف است بر يجعله الودق مفعول اوّل است من ترى يخرج من خلاله مفعول دويّمست وينزّل من السّماء عطف است بر يزجى ومعطوفات او فيصيب به عطف است بر ينزّل ويصرفه عن من يشاء عطف است بر يصيب جمله يكاد سنا برقه حالست از ضمير به ويصرفه كه عايدست بر برد معنى اينست اى دانسته يعنى دانسته بدرستى خداى جلّ وعلا ابر را براند پس از آن ميان قطعات ابر جمع كند واجتماع وايتلاف افكند پس از آن او را ته بر ته سازد پس به بينى كه قطرات باران از ميان آن بيرون مى‌آيد وفرود مى‌آرد از آسمان بعضى كوهها را كه در آن ژاله است پس بدان ژاله مصيبت زده كند هر كرا خواهد وباز دارد ژاله وزيانكارى او را از هر كه خواهد نزديكست كه روشنايى برق ژاله مذكور ابصار ايشان از ابر ببرد ودر حاسّهٔ چشم ايشان آفتى روى نمايد

يقلّب الله الّيل والنّهار انّ فى ذلك لعبرة لاولى الابصار

اعرابه اينجمله معترضه است براى ذكر دليلى ديگر بر كمال قدرت وبيان علامتى از علامات بديع فطرت انّ فى ذلك لعبرة لاولى الابصار تذييل است كسانى كه كفر مى‌ورزند واز طاعت خداى استكبار ميكنند با مورد مذكوره عبرت نميگيرند اين معنى علامت آنست كه ايشان آنرا محلّ عبرت نميدانند وبودن آنرا محلّ اعتبار انكار ميكنند از جهت ظهور علامت آشكار تنزيل منزلهٔ منكر مصرّ كرده جمله را موكّد آورد **معنى اينست** خداى ليل ونهار را ميگرداند از كوتاهى بدرازى واز درازى بكوتاهى ميرساند بدرستى در گشت ليل ونهار هر آينه عبرتست مر خداوندان ابصار را واين تعريض است از كسى كه عبرت نگيرد از اولى الابصار نباشد

والله خلق كلّ دابّة من ماء فمنهم من يمشى على بطنه ومنهم من يمشى على رجلين ومنهم من يمشى على اربع يخلق الله ما يشاء انّ الله على كلّ شئ قدير

اينجمله نيز معترضه ديگرست فمنهم من يمشى با معطوفات تقسيم دوابّ مذكوره است وچون دوابّ مشتمل بر عقلا وغير عقلاست همه را

فمنهم ومنهم ومنهم قرا ابن كثير بالصّلة وفى رواية قالون

يُزجي سحابا ثمّ يؤلّف بينه ثمّ يجعله ركاما

مى‌راند بقدرت ابرى را   پس تاليف ميدهد ميان اجزاى او پس ميگرداند او را بر هم نشسته

فترى الودق يخرج من خلاله ج ويُنزّل من السّماء

پس مى‌بينى تو باران را يا برق را كه بيرون مى‌آيد از فرجهاى آن   وفرومى‌فرستد   از آسمان

من جبالٍ فيها من بردٍ فيصيب به من يشاء

از كوههايى كه در آنست تحقيقا يا مجازست از كثرت   چيزى از تگرك را پس ميرساند آن را كه ميخواهد

ويصرفه عن من يشاء ط يكاد سنا برقه يذهب

ودور ميكرداند آنرا از آنكه ميخواهد   نزديك ميشود   روشنى برق او كه   ببرد

بالابصار ط يقلّب الله الّيل والنّهار انّ في

ديدهٔ ناظر آنرا   تغيير ميكند خداى تعالى شب را   وروز را   بدرستى   در

ذلك لعبرة لاولي الابصار ۝ والله خلق كلّ

آن تغييرات هر آينه محلّ اعتباريست مر خداوندان نظر را در دلايل   وخداى تعالى آفريد   هر

دابّة من ماءٍ ج فمنهم من يمشي على بطنه ج ومنهم

جنبنده را   از آبى مخصوص يعنى از نطفه   پس از آنهاست بعضى كه ميرود   بر شكم خود چون مار وماهى   واز ايشانست

من يمشي على رجلين ج ومنهم من يمشي على اربع ط

بعضى كه ميرود   بر   دو پاى چون آدمى ومرغ   واز ايشانست بعضى كه ميرود   بر چهار پاى

يخلق الله ما يشاء ط انّ الله على كلّ شئٍ قدير

مى‌آفريند   خداى تعالى آنچه ميخواهد   بدرستى خداى تعالى بر   همه   چيزى تواناست

ثمّ يؤلّف   بالابدال ورش

ويُنزّل   بالتخفيف ابن كثير وابو عمرو

فيصيب به   بالادغام سوسى

من يشاء   مدغما بغير الغنّة خلف

يشاء يشا   بالتسهيل المد   الابدال

يكاد سنا   مدغما سوسى

يذهب بالابصار   بالادغام سوسى

بالابصار   بالتقليل بين بين ورش

بالابصار   سكت خلف وفى رواية خلاد   بالامالة ابو عمرو ودورى

لعبرة لعبره   بالترقيق ورش   بالامالة الكسائى

الابصار   بالتقليل ورش

الابصار   سكت خلف وفى رواية خلاد

الابصار   بالتقليل بين بين ورش فى رواية

الابصار   بالامالة المحضة ابو عمرو ودورى

خالق كلّ   حمزه وكسائى

خلق كلّ   مدغما سوسى

من ماء   هذه الاوجه الاربعة لحمزة وهشام

من ماء   مدغما بغير الغنّة خلف

من يمشى   مدغما بغير الغنّة خلف

من يمشى   مدغما بغير الغنّة خلف

يشاء انّ   بالتسهيل فى الوقف حمزة وهشام

يشاء ونّ   فى الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو

شئ   بالوجهين ورش

شيّ   سكت خلف

بر وجه تغليب عقلا داشت ودر همهٔ اقسام او من كه براى عقلاست استعمال كرد جملهٔ يخلق الله ما يشاء تقرير نست وجملهٔ انّ الله على كلّ شئ قدير تذييل است **معنى اينست** وخداى هر جنبنده را از آب كه نطفه است آفريد يا از هر فردى از نطفه كه مخصوص بدوست پيدا آورد پس بعضى از جنبندگان آنانند كه بر شكم خويش چون مار وماهى مشى ميكنند وبعضى بدو پا چون آدمى وبعضى بچهار پا چون بهايم وامثال آن ميروند خداى عزّ وجلّ بيافريند هر چيز كه خواهد بدرستى خداى بر هر چيز تواناست همهٔ ممكنات در تحت قدرت خداست

لَقَدْ اَنْزَلْنَا اٰيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاۤءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَيَقُولُونَ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَاَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَمَا اُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ واطعنا مقول يقولون است و مقول مذكور مقول بعضي بود واسناد سوي ضمير دوات بر طريق ايتها العير انكم لسارقون باسناد فعل بعض سوي كل است
وَيَقُولُونَ بتقدير وهم يقولون حال است جملهٔ لقد انزلنا ايات مبينات بتقدير عليهم ثم يتولى فريق منهم عطف است بر يقولون وجمله وما اولئك بالمؤمنين حال است يا تذييل است
معني آنست بدرستي فرستاديم آياتي بيان كننده احكام واضح كرده شده بر افهام وخداي بسوي راه مستقيم يعني دين اسلام وشريعت پيغمبر عليه السلام هر كرا خواهد رهنموني كند
ومنافقان در راه نفاق مي پويند وبن باهاء خويش ميكويند بخداي وپيغمبر خداي ايمان آورديم وامر ونواهي را طاعت كرديم پس فريقي از ايشان از ايمان لساني نيز روي ميكردانند حكم

مِنْهُمُو مِنْهُمُو قُلُوبِهِمُو عَلَيْهِمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بينهم واذا — لقد انزلنا بالنقل وورش — لقد انزلنا سكت خلف في رواية — ايات مبينات نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر — ثلثة اوجه لورش — من يشاء — مدغما غير الغنة خلف — يشاء الى بالتسهيل في الوقف حمزة وهشام — يشاء وبلي في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو — سراط صراط السين قنبل بالاشمام خلف — امنا يتولى ثلثة اوجه بين بين ورش لورش — يتولى بعد ذلك مدغما السوسي المحض حمزة والكسائي — بالمؤمنين الابدال ورش والسوسي — ليحكم بينهم مدغما السوسي

لَقَدْ اَنْزَلْنَا اٰيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ ط وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاۤءُ
حقيقت وفرستاديم آيتها را هويدا كرده وخداي تعالى راه مي نمايد آنرا كه بخواهد

اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۞ وَيَقُولُونَ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ
سوي راه راست وميكويند ايمان آورديم بخداي تعالى

وَبِالرَّسُولِ وَاَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلّٰى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ
وبه پيغمبر فرستاده وفرمان برداريم ايشانرا پس اعراض ميكند كروهي از ايشان از

بَعْدِ ذٰلِكَ ط وَمَا اُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۞ وَاِذَا دُعُوا
پس آن تصديق لساني ونه اند آن مصدقان باآن فريق مؤمنان اخلاص وچون خوانده ايشانرا

اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
سوي حكم خداي تعالى وپيغمبراو تا حكم كند رسول ميان ايشان ناكهان كروهي از ايشان

مُعْرِضُونَ ۞ وَاِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَاْتُوا اِلَيْهِ
اعراض كننده اند واكر باشد مر ايشانرا حكم صواب آيند سوي رسول

مُذْعِنِينَ ۞ ط اَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَمِ ارْتَابُوا اَمْ
حال آنكه بانقيادباشد اي در دلهاي ايشان است نفاق يا شك آوردند در نبوت رسول يا

يَخَافُونَ اَنْ يَحِيفَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ ط بَلْ اُولٰئِكَ
مي ترسند كه جور كند خداي عز وجل بر ايشان ورسول او در حكومت نه كه ايشان

هُمُ الظَّالِمُونَ ۞ اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ
ايشانند ستمكاران مايل بغير صواب بدرستي بايد كه باشد كفتار مؤمنان

ركوع

بينهم اذا ان يكن التكت خلف في رواية — مدغما غير الغنة خلف

يأتوا اليه مرض ام مرض ام ان يحيف عليهم بل اولئك بل اولئك المؤمنين
بالابدال ورش والسوسي — اشبع ابن كثير — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — مدغما غير الغنة خلف — بضم الهاء حمزة — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالابدال ورش والسوسي

پيغمبر را حق نميدانند واز روي
كردانند كان بظاهر نيز مؤمن
نه اند آشكارا كافر اند وتواند
بود كه وما اولئك بالمؤمنين
نفي تصديق بود واولئك اشارت
بر منافقان باشد يا اولئك اشارت
بر قايلان كلمهٔ ايمان بلسان
دارند وما اولئك بالمؤمنين
نفي ايمان تصديقي از ايشان
بندارند وتولى مذكور باز كشتن
قايلان مسطور از پيش مسلمانان
سوي كافرانست معني
چنين آيد كلمه اسلام بزبان
ميكويند پس از آن فريقي از ايشان
از پيش مسلمانان باز ميكردند سوي
كافران ميروند وكويند كان كلمهٔ
اسلام بزبان منافقانند نه مؤمنان
وَاِذَا دُعُوا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ
لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ
مُعْرِضُونَ وَاِنْ يَكُنْ لَهُمُ
الْحَقُّ يَاْتُوا اِلَيْهِ مُذْعِنِينَ
اَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ اَمِ ارْتَابُوا
اَمْ يَخَافُونَ اَنْ يَحِيفَ اللّٰهُ
عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ اُولٰئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ روايت كرده اند
ميان منافقي وجهودي منازعت
در زميني بود جهود براي
حكومت وفصل خصومت پيغمبر
را كزيد ومنافق براي حكم
سوي كعب بن اشرف ميكشيد
وميكفت پيغمبر بر من جور خواهد
كرد ودل بر رجحان خصم خواهد
آورد باقي قصه در سورهٔ نسا
كذشته وذكر آن مشروح رفته
اين آيت در شان آن منافق وارد
شده وورود او درين قصه آمده
اذا شرطيه است جمله كه بعد
اوست شرط است الى الله ورسوله
بمعني الحكم
الله ورسوله
متعلق است
بدعوا وبعضي واذا دعوا الى الله
بمعني واذا دعوا الى رسوله دارند
واين عطف را تفسير معني واذا
دعوا الى الله بندارند چنانچه در
اعجبني زيد وكرمه همين سخن كفته اند وهم درين رفته اند اذا دوم براي مفاجات است بر جملهٔ اسميه در آمده وجمله جزا شرط است وجمله شرطيه يعني مجموع شرط وجزا عطف
بر جملهٔ وما اولئك بالمؤمنين يا عطف است بر ويقولون الحق اسم است مر يكن لهم خبر است ياتوا اليه جزاست مذعنين حال است وشرطيه عطف است بر شرط سابقه استفهام
در افي قلوبهم براي تقرير است بمعني تثبيت وهمچنين همزه كه مضمون ام است در ام ارتابوا وام يخافون وتثبيت مرض در قلوب وتثبيت شك وارتياب وتثبيت مخافت حيف از خدا
ورسول تعليل است مر اعراض مذكور بل اولئك هم الظالمون اضرابست از ام يخافون ان يحيف الله عليهم ورسوله معني اينست وچون خوانده شوند منافقان سوي حكم
خدا ورسول يا كويند چون خوانده شوند منافقان سوي رسول تا حكم كند رسول ميان ايشان ناكاه كروهي از ايشان اعراض كننده اند از قبول آن اِبا آرنده اند واكر باشد مر ايشانرا

بر کسی حقی سوی پیغمبر بیایند و در آمدن سرعت نمایند اُ در قلوب ایشان مرض است یا خود شک دارند در دل بر ایقان و ایمان نمی کمارند یا خودی ترسند که خدای و رسول بر ایشان جور کنند و نمیدانند که خدای عز و جل از جور منزه بود و پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جور معصوم باشد بلکه هم ایشان ظالمانند در راه نا گزیر می پویند و بخان نا پسندیده میکویند اِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ اِنّما بمعنی نفی و استثنا برای حصر ست قول المؤمنین خبر کان است ان یقولوا اسم کان است سمعنا و اطعنا مقول یقولوا است و اولئک هم المفلحون عطف است بر انما کان قول المومنین تا اخر در آیت سابق شکایت کافران از اعراض ز حق بود این جمله در جواب ما قول المومنین مستانفه نمود معنی ایراست نیست قول مومنان چون سوی حکم خدا و رسول خوانده شوند مکر انکه سمعنا و اطعنا کویند و ایشان مقصور بر فلاح اند مخصوص بصلاح و نجاح اند وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ویتقه بکسر قاف وها بر اصل ویتقه بوقف برها و اسکان قاف با اختلاس کسرت ها بتشبیه تقه بکتف خوانند و معنی هر سه قراءت یکی است من شرطیه است یطع شرط آ و یخش و یتق معطوف اند بر یطع فاولئک هم الفایزون جزاء شرط است یا تعلیل است و جمله شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه معنی ایراست و هر که خدای و رسول خدای را طاعت کند و از خدا بترسد و از عذاب او بپرهیزد پس ایشان مقصور بر فوز و فلاح باشند و لا محاله رستکار شوند

أَيْمَانِهِمْ أَمْرَتَهُمُو عَلَيْكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ بَيْنَهُمُو أَنْ

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ — مدغما سوسي

بَيْنَهُمْ أَنْ — بالسكت خلف في رواية

أَنْ يَقُولُوا — مدغما غير الغنة خلف

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ — مدغما غير الغنة خلف استقبال

وَيَتَّقْهِ وَيَتَّقِهِ — الاشباع ابو عمرو و ابو بكر و خلاد و ورش و ابن ... دن

لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ — بالنقل ورش

لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ — سكت خلف في رواية

مَعْرُوفَةٌ خَبِيرٌ — اخفاء التنوين عند الخاء ... الترقيق ورش

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ — بالنقل ورش

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ — بالسكت خلف في رواية

فَإِنْ تَوَلَّوْا — بالادغام بزي

فَإِنَّمَا عَلَيْهِي — بالاشباع ابن كثير

وَإِنْ تُطِيعُوهُو — بالاشباع ابن كثير

إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ

چون خوانند ایشان را سوی حکم خدای تعالی و پیغمبر فرستاده او تا حکم کند رسول در میان ایشان آنکه

يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ط وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

کویند شنیدیم بسمع رسول و فرمان بردیم و ایشان ایشانند رستکاران

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ

و هر که فرمان برد خدا را در فرایض و پیغمبر او را در سنن و بترسد از خدای بر کذشته و بپرهیزد از خدای در آینده از ذنوب

فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ

پس ایشان ایشانند ظفر یافته بر مطالب و سوکند خوردند اهل نفاق بخدای غایت کوشش

أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ ط قُلْ لَا تُقْسِمُوا ج طَاعَةٌ

سوکندهای ایشان که هر آینه اکر فرمایی ایشان را بجهاد البته بیرون آیند بجهاد بکو سوکند مخورید کار شما طاعتی است

مَعْرُوفَةٌ ط إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قُلْ أَطِيعُوا

بکو بطریق اخلاص بدرستی خدای تعالی آکاه و داناست بآنچه میکنید بکو فرمان برید

اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ج فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ

خدای تعالی را و فرمان برید پیغمبر فرستاده را پس اکر اعراض کنید شما پس بدرستی بر وست

مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ ط وَإِنْ تُطِيعُوهُ

آنچه تکلیف کرده اند ایشان را و بر شماست آنچه تکلیف کرده اند شما را از اداء تکالیف از طاعت و انقیاد و اکر فرمان برید شما او را

تَهْتَدُوا ط وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

راه راست یابید و نیست بر پیغمبر فرستاده مکر رسانیدن هویدا بی مداهنه

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ — کثیر و ابن عامر و حمزه و کسایی و بالقصر قالون و هشام

جهد ایمانهم حال است ای جاهدین بایمانهم یا ظرف ای اقسموا جهد ایمانهم لئن امرتهم شرط است لیخرجن جواب قسم است و از روی معنی جواب شرط است قل لا تقسموا مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حین اقسموا طاعة معروفة مبتدا است محذوف الخبر ای طاعة معروفة اولی بکم یا خبر است محذوف المبتدا ای امرکم طاعة معروفة جمله ان الله خبیر بما تعملون تذییل است تاکیدا و زجرا آنست که اخبار بان الله خبیر بما تعملون کنایت است از ان الله یجازی باعمالکم و تقدیم ذکر اعمال ایشان باعتبار معنی مکنی عنه ملوح سوی مضمون جمله بود تقید ملوح تاکید جمله سابق نمود و جمله واقسموا بالله جهد ایمانهم عطف است بر جمله که در حکایت

بقرینه وان تطیعوه تهتدوا و جمله و ما علی الرسول الا البلاغ المبین حال است و جمله شرطیه یعنی و ان تطیعوه تهتدوا عطف است بر شرطیه سابقه و در جمله التفات از غیبت سوی خطاب است معنی اینست بکوای محمد خدای و رسول را طاعت کنید و دم مخالفت ایشان مزنید زیرا که اکر از طاعت خدا و رسول روی کردانید و طاعت پیغمبر لازم ندانید پیغامبر را زیان نکند و مضرت در شان او نیفکند زیرا چه نیست بر پیغمبر مکر تبلیغ وحی که فرموده شد و نیست بر شما مکر طاعت خدا و رسول که بر شما لازم آمد و اکر طاعت کنید راه راست یابید و حال اینست نیست بر رسول خدا مکر تبلیغ پیدا و شک نیست که او تبلیغ وحی کرده و عهده آن از کردن خود فرود آورده

منافقان کذشته و قصه های ایشان رفته معنی اینست و سوکند خوردند بخدای سوکند خوردنی در حالتی که کوشش کننده اند در سوکندهاء خویش کوشش کردنی که هر آینه اکر بفرمایی ایشان طاعت نمایند هر آینه از دیار در اسفار غزوات بیرون آیند بکوای محمد سوکند دروغ مخورید و دروغکویی مکنید کاری که شما را باید طاعت پسندیده بود یا طاعت پسندیده کردن اولی است از سوکند دروغ خوردن بدرستی خدای آکاهست به اعمالی که میکنید و عالم است بدانچه خود را دران می افکنید اعمال شما را در حساب خواهد آورد و جزا و سزا بر قدر آن خواهد کرد قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ قل مکرر است برای تاکید جمله اطیعوا بعد نهی سابق مستانفه است در جواب ما تصنع و جمله شرطیه یعنی فان تولوا تعلیل است و بر مضمون الطاعت رسول دلیل است و علیکم ما حملتم عطف بر جزاء شرط است تولوا مضارع مخاطب است تنزیل

وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا
يعبدونني لا يشركون بي شيئا ومن كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون كما استخلف برصيغه ماضي معروف ومجهول وليبدلنهم برصيغه مضارع از باب تفعيل وافعال
خوانند ومعني برحسب اختلاف قرات مختلف دانند جملهٔ سابقه متضمن منع از كفر بود و ترغيب برضد متضمن جعل برضدي ديكر بمود بدين اعتبار اينجمله مقرر جملهٔ سابقه باشد ليستخلفنهم
جواب قسم محذوف است اي وعدالله واقسم يا كويند وعد در لزوم موعود در حكم قسم است چنانچ در ميثاق كفته اند ودر آيت واذ اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب بر ان رفته اند كما
استخلف صفت مصدر محذوف است اي استخلافا مثل استخلاف الذين من قبلهم وليمكنن لهم عطف است بر ليستخلفنهم دينهم مفعولست مر ليمكننهم موصول با صله يعني الذي ارتضى

منكمو ليستخلفنهمو لهمو لهمو وليبدلنهمو لعلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات
وعده فرمود خداي تعالي آنان را كه ايمان آوردند از شما وكردند كارهاي نيكو
ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين
هرآينه خلافت دهد ايشان را در زمين چنانچه خلافت داد آنان را كه
من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى
پيش از زمان ايشان بوده وهرآينه ثابت وقوي حال كرداند براي ايشان دين ايشان را كه پسنديده است
لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدونني
براي ايشان وهرآينه بدل آرد براي ايشان از پس ترس ايشان ايمني از عذاب پرستند مرا
لا يشركون بي شيئا ومن كفر بعد
شرك نيارند بمن هيچ چيز را از شرك وهركه كافر شود باين نعمتها پس از آن
ذلك فاولئك هم الفاسقون ۝ واقيموا الصلوة
حصول آن پس آنان ايشانند خارج از طاعت ودين خداي وبپاي داريد نماز را
وآتوا الزكوة واطيعوا الرسول لعلكم
وبدهيد زكوة را وفرمان بريد پيغمبر فرستاده را تا مگر شما
ترحمون ۝ لا تحسبن الذين كفروا معجزين
رحمت نمايند بر شما مپندار آنان را كه كافر شدند فوت شوندگان از قدرت خداي
في الارض ومأويهم النار ولبئس المصير ۝
در زمين وجاي ايشان آتش است وهرآينه بد جاي بازگشتن آن

خوفهمو امنا
امنوا في الارض
ثلثة اوجه لورش بالنقل ورش
في الارض
بالسكت خلف وفي رواية خلاد
كما استخلف
بضم التاء وكسر اللام ابو بكر
ارتضى ارتضى
امال بين بين ورش امالة المحضة حمزة والكسائي في رواية
وليبدلنهم
ابن كثير وابو بكر
خوفهم امنا
سكت خلف في رواية
شيئا شيا
بالوجهين ورش بالنقل مع الحذف وبالادغام في الوقف حمزة
الصلوة واتوا
بالتغليظ ورش ثلثة اوجه لورش
الرسول لعلكم
بالادغام سوسي
لا تحسبن
بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو وكسائي
في الارض
بالنقل ورش
في الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد
وماويهم
بالابدال ورش
وماويهم
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

وماويهم ولبيس لا تحسبن
امال بين بين ورش في رواية بالابدال ورش والسوسي باليا ابن عامر وحمزه
در زمين

لهم صفت است مر دينهم وليبدلنهم عطف است بر ليمكنن لهم جملهٔ يعبدونني مستانفه است در جواب ما يصنعون في الارض يا حال است وجملهٔ لا يشركون بي شيئا حالي ديكرست جملهٔ ومن كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون تذييل است چه از مدح مومنان برحكم مضادهٔ ذم كافران مفهوم شود جمله كه متضمن ذم كافرانست تاكيد اين مفهوم باشد معني اين است وعده كرده است خداي با كساني كه از شما ايمان آوردند واعمال صالحه كردند هرآينه هرآينه ايشان را خليفه سازد در زمين وبسپارد ملك دنيا ودين وهرآينه مكين كرداند براي ايشان دين ايشان را كه آنرا براي ايشان كزيده است وقوي كرداند ملتي را كه براي ايشان پسنديده است وهرآينه هرآينه حال ايشان را بدل كند واز پس خوف امن دهد مرا بپرستند وچيزي را بمن شريك نكنند وكساني كه بعد آن كفر ورزند وبخداي عز وجل نكروند پس ايشان آن جحود وبيعت شكستن كردند اند واز دين بجاي وزكنده اند
واقيموا الصلوة وآتوا الزكوة واطيعوا الرسول لعلكم ترحمون
اينجمله با معطوفات خويش عطف است بر اطيعوا الله واطيعوا الرسول بر طريق عطف خاص بعد عام در كشاف درين محل آورده واقيموا الصلوة معطوف على اطيعوا الله واطيعوا الرسول وليس ببعيد ان يقع بين المعطوف والمعطوف عليه فاصل وان طال وتكرار اطيعوا در واطيعوا الرسول براي تاكيدست لعلكم ترحمون بمعني لكي ترحموا متعلق است باطيعوا الله واطيعوا الرسول معني اين است ونماز را بپاي داريد وزكوة بدهيد وپيغمبر را مطيع باشيد تا رحمت كرده شويد. لا تحسبن الذين كفروا معجزين في الارض ومأويهم النار ولبئس المصير

اينجمله تقريرست مر وعيد كافران لا تحسبن بر قراءت يا نهي غايب است وضمير او عايد بر پيغمبرست وبر قراءت تا خطاب مر پيغمبر راست وبرهردو تقدير الذين كفروا مفعول اول است مر لا تحسبن معجزين مفعول دوم است وجملهٔ ومأويهم النار حال است ولبئس المصير تذييل است معني اينست هرآينه مپندار اي محمد يا كويند هرآينه مپندارد محمد كافران را عاجز كننده خداي را از عذاب خويش بازدارند وحال اينست كه جاي ايشان نار وهرآينه بد بازكشتي است بازكشت كفار يا ايها الذين آمنوا ليستاذنكم الذين ملكت ايمانكم
والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات من قبل صلوة الفجر وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة ومن بعد صلوة العشاء ثلث عورات لكم ليس عليكم

ولا عليهم جناح بعدهن طوافون عليكم بعضكم على بعض كذلك يبين الله لكم الايات والله عليم حكيم روايت كرده اند امير المومنين عمر رضي الله عنه خفته بود كودكي از انصار در خانه او بغير اذن او در آمد چيزي از عورت مبيز او مكشوف نمود امير المومنين عمر رضي الله عنه را اين عمل بر ناخوشي آورد نزول اين را در منع در آمدن ايشان بغير استيذان آرزو كرد اين آيت نازل گشت واين حكم بر وفق خواست عمر رضي الله عنه بود ودر پيوست واين آيت متصل است به آيت يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم حتى تستانسوا وتسلموا على اهلها ذكر جزئي بعد جزئي معنى كلي را كه مضمون هر دو مدح تكرير است بدين اعتبار اين جمله از جمله را تاكيد وتقرير است بوصل نه پيوست بفصل سزاوار گشت اين امر بود با ستيذان مخاطبان در در آمدن خانهاء ديگران واين امر است به استيذان مما ليك واحرار نا بالغ در اوقات ثلثه يعني پيش از نماز بامداد ووقت ظهيره يعني

ايمانكمو منكمو ثيابكمو عليكمو عليهمو عليكمو بعضكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يا ايها الذين امنوا ليستاذنكم الذين
اي آنان كه ايمان آوردند بايد كه دستوري خواهند از شما در وقت دخول در سراي آنان كه

ملكت ايمانكم والذين لم يبلغوا الحلم
مالك آن شد دستهاي شما از عبيد واما وآنان كه نرسيده باشند بهنگام خواب ديدن

منكم ثلاث مرات من قبل صلوة الفجر
از شما كه در احرار آيد سه وقت از شبانروز پيش از نماز بامداد

وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة ومن
وآنگاه كه مي نهيد براي استراحت جامهاي خود را از وقت گرمگاه و از

بعد صلوة العشاء ثلاث عورات لكم
پس نماز خفتن اين اوقات سه گانه مظنه خلل در تستر است مر شما را

ليس عليكم ولا عليهم جناح بعدهن
نيست بر شما ونه بر ايشان بزه در ترك استيذان پس از آن اوقات

طوافون عليكم بعضكم على بعض
ايشان طواف كنندگان اند بر شما احوالي شما بجهت خدمت بعضي از شما طايف اند بر بعضي

كذلك يبين الله لكم الايات والله
همچنان بيان ميفرمايد خداي تعالى براي شما دلايل تكليف را وخداي عز وجل

عليم حكيم ۞ واذا بلغ الاطفال منكم الحلم
داناست درست كار درست گفتار وچون رسند كودكان از اشال شما بهنگام خواب ديدن

امنوا ليستاذنكم — ثلثة اوجه لورش بالابدال ورش والسوسي
ملكت ايمانكم — بالنقل ورش
ملكت ايمانكم — بالسكت خلف في رواية
الحلم منكم — مدغما سوسي
صلوة الظهيرة — بالتغليظ ورش، رقق ورش
ومن بعد صلوة — مدغما سوسي
صلوة ثلث — بالتغليظ ورش، حمزة وكسائي وابوبكر
عليهم — بضم الهاء حمزة
الايات — بالتقليل ثلثة اوجه لورش
الايات — سكت خلف في رواية خلاد
الاطفال — بالنقل لورش
الاطفال — سكت خلف وفي رواية خلاد

از ضمير القواعد اي اللاتي يقعدن عن الحيض والولد حال كونهن من النساء موصول باصله صفت است مر القواعد يا مر النساء لا يرجون مونث غايب است نكاحا مفعول است مر لا يرجون جناح اسم ليس عليهن خبر است ان يضعن بتقدير في ان يضعن ثيابهن متعلق است بجناح غير متبرجات حال است جمله فليس خبر است مر القواعد وان يستعففن مبتدا است خير لهن خبر مبتدا است جمله معترضه است براي بيان خيريت استعفاف جمله والله سميع عليم تذييل است معني اين است وباز ماندگان از حيض وفرزند از زناني كه نكاح را اميد ندارند واين خطره را در خاطر نمي آرند پس نيست بر ايشان بزه كاري در نهادن جامهايي كه زنان بالاء جامها مي پوشند چون چادر ومنديل ومانند آن در آن حال كه غير ظاهر كنند كانند بر زينت مستوره را

بلغ الاطفال منكم الحلم فليستاذنوا كما استاذن الذين من قبلهم كذلك يبين الله لكم اياته والله عليم حكيم اين شرطيه است كه جزاء او امر است عطف است بر امر سابق كما استاذن صفة مصدر محذوف است اي فليستاذنوا استيذانا مثل استيذان الذين من قبلهم وهم الرجال في قوله يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوتا غير بيوتكم كذلك يبين الله وجواب بالاكه دشته وذكر آن رفته معني اين است وچون اطفالي كه از شما اند يعني از مماليك نه اندازه آزادگان برسند احتلام را يعني بالغ شوند پس گو براي در آمدن استيذان كنند چنانچه استيذان كردند مرداني كه ذكر ايشان پيش از اين رفته وحكم ايشان بالا گذشته همچنين بيان ميكند خداي آيات خويش را وخداي كردگار عليم است در همه كار حكيم است والقواعد من النساء اللاتي لا يرجون نكاحا فليس عليهن جناح ان يضعن ثيابهن غير متبرجات بزينة وان يستعففن خير لهن والله سميع عليم والقواعد مبتدا است من النساء حال است

ميانه روز وپس از نماز خفتن كه در عادت هنگام جامه كشيدن است ومنع در آمدن در خانها مملاك واقارب است موصول دوم يعني والذين لم يبلغوا الحلم عطف است بر موصول اول ثلث مرات ظرف است من قبل صلوة الفجر با معطوفات خويش بدل است از ثلث مرات ثلث عورات لكم بنصب بدل است از ثلث مرات بحذف مضاف اي ثلث ساعات انكشاف عورات لكم وبرفع خبر مبتدا محذوف است اي هي ثلث ساعات انكشاف عورات لكم جمله ليس عليكم مستانفه است در جواب ما حكم غيرهن من الاوقات طوافون خبر مبتدا محذوف است اي هم طوافون وجمله معلله است مر سقوط استيذان در غير اوقات مسطوره بعضكم على بعض يعني بعضكم طايف على بعض ويطوف بعضكم على بعض بدل است از جمله سابقه يا مبينه است كذلك صفت مصدر محذوف است اي تبيينا مثل ذلك التبيين يبين الله لكم وجملة والله عليم حكيم تذييل است معني اين است اي مومنان آنانكه مملوكان شما اند از غلامان وكنيزكان وبالغان وكودكان واحراري كه بيلاغت نرسيده ولذت جماع نچشيده از شما در شبانروز سه بار پيش از نماز بامداد وآن هنگام كه جامهاي خويش را ميكشيد وعلاحده مي نهيد ودر وقت ظهيره يعني هنگام استوا واز پس نماز خفتن كو دستوري خواهند براي در آمدن اين سه ساعت انكشاف عورات شما است نيست بعد اين سه وقت بر شما ونه بر ايشان بزه كاري در در آمدن بي استيذان زيرا كه ايشان بسيار بر شما ميگردند وبجانب بعضي بر بعضي طواف ميكنند همچنين بيان كند خداي آيات خويش را وامر صبيان با ستيذان بر وجه تكليف نيست بلكه بر وجه تاديب آمده چنانچه در مروا صبيانكم بالصلوة تحقيق شد وخداي عليم است حكيم است حوائج مردمان داند وتعيين هر كاري براي مصلحتي كه متعلق او است تواند منع كردن او از در آمدن بغير استيذان در غير اوقات ثلثه بحكمت بود واذن كردن او بدر آمدن با استيذان در اوقات نيز بحكمت باشد واذا

چون سینه وگلو وگردن بند وبازو وساعد وساق با وعفت جستن وچادر پوشیدن ماندن مرایشانرا بهترست وبیاکی وپارسایی نزدیکترست وخدای شنواست گفتارها بشنود داناست کردارها بداند

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ

بعضی مفسران گفته مومنان عادت داشتند که ضعفا را برابر خویش در خانه خویش وقرابتان ودوستان خویش می آوردند وخود با ضعفا در غیبت خصمان بر حکم اذن عادی طعام میخوردند وبرخود گمان بزه کاری می بردند این آیت نازل گشت واین نظم بورود پیوست وبعضی گویند ایشان در سفری رفتند واین طایفه مذکوره را خلیفه میکردند کلیدهای خانه می سپردند واذن خوردن مال خویش میکردند ایشان باوجود اذن نه می خوردند این آیت در شان ایشان وارد گشت واین نظم بورود پیوست ای لیس علی هؤلاء الضعفاء حرج ان یاکلوا مما اذنوا به ولا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم الی الآخر ودر ذکر ان تاکلوا من بیوتکم که انتفاء حرج در آن متیقن بود مبالغت در نفی حرج بایقاع تسویه میان تصرف ملکی وتصرف باذن عادی باشد معنی اینست نیست بر نابینا ولنگ ومریض ناتوانا حرج بزه کاری وهوا نخواری درین که در خانهای شما آیند وطعام خانه شما بخورند ونه نفسهای شما که بخورید در خانهای خویش یعنی خانهایی که در آن شما یا زنان شما ساکنید که شما با زنان انبساط دارید وخانهای ایشانرا خانهای خویش می پندارید یا خانهای پدران ومادران یا خانهای برادران وخواهران یا خانهای برادران وخواهران پدر یا برادران وخواهران مادر یا خانهای بندگان خویش که کلیدهای ایشان یعنی مالهای ایشانرا مالک اید یا خانهای دوستان شما که دوستی بهتر از برادری بود ومعامله با دوست خویش از معامله با برادر باشد که ماذونان بتنبیه صریح مقال یا بر اعتماد محبت ومروت بزبان حال و بدانکه این عمل در عهد صحابه رضوان الله علیهم جاری بود از جهت اعتماد وانبساط وکمال اتحاد سایغ مینمود روایت کرده اند که یاری در خانه یاری در آمد از جاریه او کیسه او طلبید آنچ خوش آمد از کیسه او کشید باخویش برد کیسه کنیزک را سپرد چون صاحب خانه آمد این حکایت از کنیزک شنید عمل کنیزک را پسندید شکر این عمل بجا آورد کنیزک مذکور را آزاد کرد بعد این عمل منسوخ گشته وبتبدیل پیوسته وبعضی گویند حکم منسوخ نشده میان اقربا واصدقا در عادت اتحاد وانبساط نمانده واگر بران نوع اتحاد وانبساط بود حکم همان باشد لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا روایت کرده اند که قومی از انصار التزام کرده بودند که تنها طعام نخورند تا شب منتظر مهمان می ماندند

لَكُمُ الْآيَاتِ أَنفُسِكُمْ أَن بُيُوتِكُمْ أَوْ آبَائِكُمْ أَوْ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ط

پس باید که دستوری خواهند هر وقت که در آیند چنانچه دستوری خواستند آن رسیدگانی که پیش از ایشان بلوغ رسیدند

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ ط وَاللَّهُ عَلِيمٌ

همچنان بیان میفرماید خدای تعالی برای شما احکام ودلایل خود را وخدای داناست بمصالح عباد

حَكِيمٌ ۝ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي

درست کار درست گفتار وآنانکه مایوس اند از حیض وازولد از آن زنانی اند که آن زنان

لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ

امید نمیدارند از کبر سن نکاحی را پس نیست برایشان هیچ بزه که بنهند در وقت خروج

ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ ط وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ

جامهای ایشانرا اگر برای ستر حال آنکه نه اظهار کننده از تکلف آرایش را وآنکه عفت نمایند بتستر تمام جوانان بپوشیدن چادر باشند

خَيْرٌ لَّهُنَّ ط وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ

بهترست مر این زنان را وخدای تعالی شنواست ودانا نیست بر نابینا

حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ

بزه ونه بر آنکه رفتن نتواند بزه ونه بر بیمار

حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ

بزه ونه بر اهل دین شما که خورید از خانهای شما یا اولاد شما

أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

یا خانهای پدران شما یا خانهای مادران شما یا خانهای

فَلْيَسْتَأْذِنُوا — بالابدال ورش والسوسي
كَمَا اسْتَأْذَنَ — بالابدال ورش والسوسي
لَكُمُ آيَاتِهِ — بالسكت خلف في رواية
آيَاتِهِ — ثلثة اوجه لورش
يَرْجُونَ نِكَاحًا — بالادغام سوسي
جُنَاحٌ أَن — بالنقل ورش
جُنَاحٌ أَن — سكت خلف في رواية
أَن يَضَعْنَ — مدغما غير الغنة خلف
غَيْرَ بِزِينَةٍ — رقق ورش بالامالة الكسائي
وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ — مدغما غير الغنة خلف
خَيْرٌ الْأَعْمَىٰ — رقق ورش بالنقل ورش
الْأَعْمَىٰ الْأَعْمَىٰ — سكت خلف في رواية خلاد؛ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْأَعْمَىٰ — امال بين بين ورش في رواية
حَرَجٌ وَلَا — مدغما غير الغنة خلف

الْأَعْرَجِ — بالنقل ورش
الْأَعْرَجِ — مدغما غير الغنة خلف
حَرَجٌ وَلَا — سكت خلف في رواية خلاد؛ مدغما غير الغنة خلف
أَنفُسِكُمْ أَن — بالسكت خلف في رواية
تَأْكُلُوا — بالابدال ورش والسوسي
مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ — بالسكت خلف في رواية
بِيُوتِكُمْ — قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر

أَوْ بِيُوتِ — قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر
آبَائِكُمْ أَوْ — بالسكت خلف مع ثلثة اوجه لورش
أَوْ بِيُوتِ — قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر
أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ — بالسكت خلف في رواية
أَوْ بِيُوتِ — قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر
إِمَّهَاتِكُمْ — بكسر الالف والميم حمزة
إِمَّهَاتِكُمْ — بكسر الالف وفتح الميم كسائي

بغير مهمان يا فاقه ميكردند يا بضرورت ميخوردند اين آيت درشان ايشان نازل كشت وجواز تنها خوردن به بيان پيوست بعضي كويند اعمى واعرج ومريض در مجلس طعام نميخوردند
براي ايشان طعام تنها مي آوردند اعمى طعام را نمي بيند وهم كاسه را نميداند وآداب طعام را رعايت كردن نمي تواند ولنك نشستن در مجلس بادب نميتواند نشستن او در مجلس بصورت بي ادبي
وطعام مريض موافق اصحا نيست تنها خوردن او از جهت اين معني است اين آيت درشان ايشان نازل كشت وجواز خوردن ايشان در مجلس بود وپيوست معنى اينست نيست بر شما
بزه كاري درين كه بخوريد شما وايشان بيكجا ويا بخوريد شما وايشان جدا جدا هر يكي راجهتي است وهر يكي برصفتي است هيچ يكي ممنوع نبود وهر يكي مشروع ومطبوع باشد فاذا دخلتم
بيوتا فسلموا على انفسكم تحية من عند الله مباركة طيبة كذلك يبين الله لكم الآيات لعلكم تعقلون معنى اينست وچون درآييد درخانهايي ازخانهاي

ملكتمو عليكمو دخلتمو انفسكمو لعلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
اخوانكمو او اخواتكمو او اعمامكمو او عماتكمو او اخوالكمو او خالاتكمو او

إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
برادران شما يا خانهاي خواهران شما يا خانهاي

أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
برادران پدران شما يا خانهاي خواهران پدران شما يا خانهاي

أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ
برادران مادران شما يا خانهاي خواهران مادران شما يا آنچه مالك شده باشيد بطريق اذن ووكالت

مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ
كليدهاي آن چون بوستاني يا خانهاي دوستان شما نيست بر شما بزه كه

تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا
طعام خوريد حال آنكه مجتمع باشيد يا متفرق ومنفرد پس چون درآييد درخانهايي كه كفتيم از براي اكل يا غير آن

فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً
پس سلام كوييد بر يكديكر كه در دين متفق ايد يا بر اهل خانه خود درودي مشروع از نزد خداي تعالى يا منافع ديني بود

طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ
پسنديده نزد عقول همچنان بيان ميفرمايد خداي تعالى براي شما نشانهاي تكليف را تا مكر شما

تَعْقِلُونَ ۞ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ
دريابيد بدرستي مؤمنان كامل آنان اند كه ايمان آوردند بخداي تعالى

وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا
وپيغمبر فرستاده او وچون باشند با او بر عزم كاري كه محتاج باجتماع بود نروند

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
اخوانكم او — بالسكت خلف في رواية
او بيوت — قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة والكسائي وابو بكر
اخواتكم او — بالسكت خلف في رواية
او بيوت — بكسر الباء قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة والكسائي وابو بكر
اعمامكم او — بالسكت خلف في رواية
او بيوت — قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة والكسائي وابو بكر
عماتكم او — بالسكت خلف في رواية
او بيوت — بكسر الباء قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة والكسائي وابو بكر
اخوالكم او — بالسكت خلف في رواية
ركوع
بيوت — بكسر الباء كما تقدم
خالاتكم او — سكت خلف في رواية

جناح ان — بالنقل ورش
ان تاكلوا — بالنقل ورش
جميعا او — سكت خلف في رواية
اشتاتا او — بالسكت خلف في رواية
بيوتا — بكسر الباء كما تقدم
طيبة — بالامالة
الآيات — ثلاثة اوجه لورش
المؤمنون — الابدال ورش والسوسي
آمنوا — ثلاثة اوجه لورش
الى الوقف كسائي — بالتسهيل ثلاثة اوجه لورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — ابدل ورش والسوسي

مذكور پس سلام كوييد بر اهل آن كه همچو نفس شما اند در دين وقرابتي هستند يا كوييد درخانها خالي درآييد پس السلام علينا كوييد تحيتي كه از نزد خداي يعني آن فرمان او ثابت به بيان او سنت تحيتي مباركة طيبة كه تحيت اسلام است سنت پيغمبر عليه السلام است بياني مثل آن بيان وشاني مثل اين شان بيان ميكند خداي جل وعلا آيات كتاب خود را تا شما دريابيد ودر تحقيق وتصديق آن بشتابيد إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله وإذا كانوا معه على أمر جامع لم يذهبوا حتى يستأذنوه إن الذين يستأذنونك أولئك الذين يؤمنون بالله ورسوله فإذا استأذنوك لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم واستغفر لهم الله إن الله غفور رحيم معنى اينست نه اند مؤمنان مكر كساني كه ايمان آورده اند بخدا ورسول خدا وچون باشند با پيغمبر در امري كه جمع كننده مردمان باعث بر كرد آمدن ايشان است از مجمع نروند واز مجلس منحرف نشوند تا از وي يعني از پيغمبر دستوري نخواهند سوال در حتى يستأذنوه حرف نفي منتفي است ترجمه مفسران اين كلام را بر صورت نفي مبني برچيست جواب اصطلاح پارسي در باب غايت بر صورت نفي واقع شده نيايم تا تو نيايي نه بينم تا تو نه نمايي وجز آن همه بر صورت نفي آمده نظم عربي را اگرچه بر صورت اثبات است چون ترجمه پارسي كرده اند لاجرم بر وفق اصطلاح پارسي بر صورت نفي آوردند پس چون از تو استيذان كنند ودر رفتن از مجلس دستوري خواهند پس هر كرا از ايشان خواهي دستوري بده وكوش بر كفتار آن بنه واز خداي براي ايشان آمرزش بجو اللهم اغفر لهم بكو لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم

كدعاء بعضكم بعضا معنى اينست خواندن پيغمبر را عليه السلام ميان خويش
همچو خواندن بعضي مر بعضي مكردانيد ودعاء او همچو دعاء ديگران مدانيد چه دعاء پيغمبر واجب الامتثال نمايد وبعد از حضور باز كشتن بغير استيذان منهي باشد وبعضي لا تجعلوا
دعاء الرسول اضافت مصدر بسوي مفعول دارند ومعنى بر لا تجعلوا دعاءكم الرسول پندارند معنى چنين بود خواندن شما پيغمبر را همچو خواندن بعضي مر بعضي را مكردانيد خواندن يكديگر
بعضي مر بعضي را مدانيد چون خواندن پيغمبر در حضور بنام وكنيت محمد يا ابا القاسم روا نبود وخواندن شما يكديگر بعضي مر بعضي را بنام وكنيت سايغ باشد بر بن معنى از سياق وسياق
كه در ذكر استيذان است اجنبي باشد چاره نبود در ذكر استيذان اينجمله براي بيان ادبي ديگر معترضه بود قد يعلم الله الذين يتسللون منكم لواذا معنى اينست

بدرستي خداي ميداند آنان را كه بنه كرفته از بيغمبر بيرون مي آيند واز مجمع ومجلس بيغمبر تخلف مي نمايند ايشان را سرا خواهد كرد ودر عقوبت خواهد آورد فليحذر الذين يخالفون عن أمره أن
تصيبهم فتنة أو يصيبهم عذاب أليم معنى اينست چون بيرون آمدن از مراجع بغير دستوري بيغمبر عليه السلام چنين بود توان دانست كه مخالفت امر چه باشد پس كو بترس
آنان كه از امر او ابا مي آرند وبا او مخالف ميشوند از ينكه برسد ايشان را فتنه محنتي وبلايي عظيم يا برسد ايشان را عذابي اليم ألا إن لله ما في السموات والأرض قد يعلم
ما أنتم عليه ويوم يرجعون إليه فينبئهم بما عملوا والله بكل شيء عليم معنى اينست آكاه باشيد بدرستي مر خدايراست بيقين آنچه كاين است در آسمانها وزمين
بدرستي خداي ميداند آنچه شما بر آيند شما آنرا ميدانيد يا نميدانيد وميداند روزي را كه اهل سموات وارض سوي آن باز خواهند كشت پس خبر خواهد كرد خداي تعالى ايشان را

ثيابهمو منهمو بينكمو بعضكمو منكمو تصيبهمو يصيبهمو انتمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

حتى يستأذنوه إن الذين يستأذنونك أولئك
تاكه دستوري خواهند از رسول وي دستوري بدرستي آنان كه دستوري ميخواهند از تو ايشان

الذين يؤمنون بالله ورسوله فإذا استأذنوك
آنان اندكه بحقيقت ايمان مي آرند بخداي تعالى ويبغمبر او پس چون دستوري خواهند از تو

لبعض شأنهم فأذن لمن شئت منهم واستغفر
براي بعضي از كار ايشان پس دستوري ده براي آنكه خواهي از ايشان وطلب آمرزش كن

لهم الله إن الله غفور رحيم لا تجعلوا دعاء
براي ايشان از خداي تعالى بدرستي كه خداي آمرزنده است مهربان مكردانيد خواندن

الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضا
بيغمبر مرشمارا درميان شما چون خواندن بعضي از شما بعضي را

قد يعلم الله الذين يتسللون منكم لواذا فليحذر
نيكو ميداند خداي تعالى آنان را كه بدر رفتن از مجمع بيرون ميروند از شما حال آنكه متستر ند پس بايد كه حذر كند

الذين يخالفون عن أمره أن تصيبهم فتنة
آنان كه دوري ميكزينند از فرمان رسول كه رسد بديشان صورت آزمايشي از خداي در دنيا

أو يصيبهم عذاب أليم ألا إن لله ما في
يا رسد بديشان عذابي دردناك بدان بدرستي خدايراست آنچه در

السموات والأرض قد يعلم ما أنتم عليه
آسمانها وزمين است نيكو ميداند آنچه شما بر آنيد از اقوال وافعال

يستأذنوه
بالابدال ورش والسوسي
يستأذنونك
بالابدال ورش والسوسي
يؤمنون
بالابدال ورش والسوسي
استأذنوك
بالابدال ورش والسوسي
لبعض شأنهم
بالادغام سوسي
شأنهم فأذن
بالابدال السوسي بالابدال ورش والسوسي
لمن شئت
بالابدال سوسي
واستغفر لهم
بالادغام سوسي وفي رواية دوري
عن أمره
بالنقل ورش
عن أمره
بالسكت خلف في رواية
فتنة أو
بالنقل ورش
فتنة أو
بالسكت خلف في رواية
عذاب أليم
بالنقل ورش
عذاب أليم
سكت خلف في رواية
والأرض
بالنقل ورش
والأرض قد يعلم ما
سكت خلف وفي رواية خلاد بالادغام سوسي

بداغ عمل كرده اند وبجزا وسزا خواهند پيوست وخداي بهر چيزي داناست عملهاي همه بعلم او منتهاست بدانكه اين آيت در خاتمت سورة متضمن حسن مقطع ولطافت انتهاست جامع مبدا ومعاش ومعاد است مشتمل بر همه حسنات وسيئات محتوي بر همه مثوبات وعقوبات است هيچ سببي نماند كه مذكور نكشت وهيچ سبب نماند كه به بيان نه پيوست مقطع كلام موذن است بتمام زهي ختم وانتها وخهي حسن مقطع ولطف انتها والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب سورة الفرقان سوره فرقان مكي است هفتاد وهفت آية است هشتصد ونود ودو كلمه است سه هزار وهفتصد وهشتاد وسه حرف است ربط سورة فرقان با سورة نور آنست كه ختم سورة نور بذكر ما في السموات والارض بآيت الا ان لله ما في السموات والارض شده ودر مبدا سوره فرقان نيز ذكر الذي له ملك السموات والارض آمده و بدانكه سورت را بثناء خداوند وذكر قرآن ومصطفى افتتاح كرد بعده ثناهاء ديكر مر خداي عز وعلا را آورد بعده بجملة واتخذوا من دونه آلهة الآية شكايت از مشركان واشراك ايشان مذكور كشت بعده بجملة وقال الذين كفروا ان هذا الا افك افتريه وجملة وقالوا اساطير الاولين نكوهش منكران قرآن بذكر پيوست بعده بجملة وقالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الاسواق لولا انزل اليه ملك الى آخره ذكر طعنان بيغمبر كرد بعده رد مقالتهر يكي در بيان آورد جملة تبارك الذي انشاء ثناي ديكر مر خداي را عز وجل متضمن اجلال واعظام بيغمبر آمده وبعد ذكر طعن كافران در صدق قرآن وحقيت بيغمبر بجمله

اكر مقاصد آن متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكيست هر يكي در مقصود كلي مقرر دبكر ايست معترضا كه درميانه آمده ميان كلامها متصل واقع شده وجمل ديكر از هر نوع در محلهاي كه ببايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

بل كذبوا بالساعة نكوهش كافران مذكور با نكار قيام قيامت وتكذيب روز نشور مذكور كشت بدين جمله تخلص سوي ذكر قيامت بحصول پيوست بعده چند جمله تا جمله ان الشيطان كان للانسان خذولا ذكر قيامت كرد وبيان احوال واهوال او آورد بعده ذكر رسول وقرآن كه پيش از تخلص سوي ذكر قيامت مقصود بود بجملة وقال الرسول يا رب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجورا روي نمود بعده چند جمله در ذكر كافران ومنكران قرآن مذكور كشت تشنيع كافران تا جملة ارايت من اتخذ الهه هويه الآية بذكر پيوست بعده جملة الم تر الى ربك كيف مد الظل وجمل ديكر متضمن ثناي خداي تا جملة وهو الذي جعل الليل والنهار خلفة الآية مبين كردانيد ودر ثناء خداي كه سورت را آغاز كرده بود هم بدان به آخر رسانيد بعده جملة وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هونا وچند جملة ديكر در صفت بندكان خاص خداي وجزاء ايشان بر وجه تذنيب آورد وبدين جمله بر وجه مربوطه مضبوطه سورت مذكوره را ختم كرد وشك نيست جملها يي كه از يكجا بست

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ
فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا تبارك اي تكاثر خيره وتعاظم ذاته تبارك مشتق است از بركت وبركت در لغت كثرت خيرست تبارك بمعنى كثر خيره بود
يا بركت بمعنى بزركي وعظمت شود تبارك بمعنى عظم شانه باشد واين كلمه تعظيم است مختص بذات باريست از تصاريف او وغير اين لفظ نيامده است موصول باصله يعني
الذي نزل الفرقان فاعل است مر تبارك فرقان اسم قرآنست چه قرآن فارق ميان حق وبطلانست اضافت در على عبده براي عهد نست مراد از و محمد است رسول را بصفت عبوديت
ذكر كرد وا نجمله صفات او اين
صفت در ذكر آورد كه اسبق
وسايل ومعظم شمايل است
نيل شرف خصوصيت با دراك
خلوص عبوديت است ليكون
متعلق است بنزل للعالمين
للعالمين متعلق است بنذيرا
الذي له ملك السموات والارض
بدل است از الذي سابق يا خبر
مبتدا محذوف است يا در محل
نصب است بر مفعول اعني محذوف
ولم يتخذ ولدا عطف است بر
صله موصول ولم يكن له شريك
في الملك عطف است بر لم يتخذ
واين هر دو معطوف مر اختصاص
ملك را كه مضمون له ملك
السموات والارض است
موئيد است كه اول نفي وارث
ودوم نفي شريك وضد است
وخلق كل شيء فقدره
تقديرا اين هر دو جمله نيز
عطف است بر صله موئيد است
مر انتفاء شريك وانتفاء ولد
تعالى عن ذلك الاحد الصمد
چون همه چيز آفريده وتقدير
وتصرف او حاصل آمده مخلوق
شريك خالق نتواند كشت
ومملوك بدرجه فرزندي
نتواند پيوست معنى اينست
بزركست كثير الخير است خدا
آنكه فرستاده است بر بنده
خويش قرآن كه فارق است
ميان حق وباطل تا باشد پيغمبر
يا باشد قرآن ترساننده مر جهانيان
تا ايشان هوشيار شوند وبه
مقصد راه سالم روند آنكه
مر اوراست بيقين ملك آسمانها
وزمين ونكرفت فرزندي ونيست
مر او را در ملك شريكي وندي
وهر چيزي را كه آفريده است
بقاء او را مقدر كردانيده ودر آفرينش هر يكي اندازه تعيين كرده وبر قدري وشكلي معين پيدا آورده وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا آيت سابقه در ذكر كمالات اله حق بود اين آيت در ذكر نقايص آلهه باطله روي نمود ومعاد ضمير اتخذوا اكرچه
مذكور نيست معلوم است از سياق كلام مفهوم است كه همه دانند كه آلهه كيرندكان مشركانند وجمله واتخذوا عطف است بر تبارك الذي نزل الفرقان اي تبارك الاله الحق
واتخذ المشركون آلهة باطلة جمله لا يخلقون شيئا صفت است مر آلهه وجمله وهم يخلقون عطف است يا حال است ويخلقون بمعنى ماضي بود وايراد صيغه مضارع از جهت

فَيُنَبِّئُهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا ط
ودر آن روز كه باز كردانند ايشان را سوي او پس بياكاهاند ايشان را بآنچه كرده باشند
وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
وخداي تعالى بهر چيزي داناست

الينهي بالاشباع ابن كثير
فينبيهم بالابدال في الوقف حمزة
شيّ شي بالوجهين ورش — سكت خلف في رواية

سورة الفرقان مكية وسبع وسبعون آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشاينده مهربان
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ
خداوند افاضت خيرات عام است آنكه فرو فرستاد آن كتاب را كه فارق است ميان حق وباطل بر بنده خود محمد
لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا لا الَّذِي لَهُ مُلْكُ
تا باشد مر جهانيان را بيم نماينده از عقاب خداي آن خدايي كه مر وراست پادشاهي
السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ
آسمانها وزمين ونكرفت براي خود فرزندي و نه
يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ
باشد مر ورا هيچ انبازي در پادشاهي وآفريد هر چيزي را

للعالمين نذيرا بالادغام سوسي
نذيرا بالترقيق ورش
والارض بالنقل ورش
والارض سكت خلف وفي رواية خلاد
ولدا ولم مدغما غير الغنة خلف

وخلق كل بالادغام سوسي
شيء بالوجهين ورش
شي سكت خلف وفي رواية خلاد

استحضار صورت بدیعه مخلوق گشتن و با آفرینش پیوستن باشد ولا یملکون با متعلقات خویش عطف است بر لا یخلقون معنی اینست وگرفتند مشرکان از غیر خدای الهه را که آفریدن چیزی
نتوانند و پیدا آوردن چیزی نداشند و ایشان مخلوق گشته اند و باحداث و ایجاد پیوسته اند و مالك نشوند برای نفس خویش سلب مضرتی ونه جلب منفعتی و مالك نشوند مرده کسی
وحیوة نفسی ونه برانگیختن کسی بعد از مردن ونه پس از مرگ زنده کردن کسی که بر هیچ چیز قادر نبود و از همه چیز عاجز باشد دست و پای سنگ تراش را از سنگ تراش خویش دور نتواند
کرد و از زخم تیشهٔ او خود را در رهایش تواند آورد مگر که برو نشیند و بخیال میکند باز ندارد و خود را بجفا سنگ تراش بسیار دهد چه لایق الوهیت باشد وجه شایان
معبودیت بود وقال الذین کفروا ان هذا الا افك افتریه واعانه علیه قوم آخرون فقد جاءو ظلما وزورا وقال الذین عطف است بر واتخذوا ان در ان هذا نافیه است هذا اشارتست بر قرآن وضمیر افتریه عاید است بر رسول واعانه علیه قوم آخرون عطف است بر افتریه فقد جاءو ظلما وزورا جاء و اتی بمعنی فعل آمده ای فعلوا ظلما وزورا یا جاءو ظلما بر وجه ایصال چنانچه بعضی مفسران گفته اند بمعنی جاءو بظلم بود و آن جمله تذییل باشد معنی اینست وگفتند کسانی که کفر ورزیدند و بقرآن و پیغمبر ان نگرویدند چون نضر بن حارث و امثال او که نیست قرآن مگر دروغی که آنرا رسول افترا کرده است و نابوده پیدا آورده است و یاری کرده اند اورا بر پیدا آوردن قرآن و افترا کردن آن قومی دیگر که از توریت بهره دارند و از کتابهاء گذشته نقل می آرند دم محبت محمد میزنند و اورا از حکایت گذشته خبر میکنند پس تحقیق است که کرده اند ایشان ظلمی و گفته اند دروغی قرآنرا بدروغ پرداخته میگویند و مفتری میخوانند در حکایت آورده اند دو سه نفری از موالی بوده اند که در بازار مدینه دکانها داشتند جهت آنکه ایشان پیغمبر را در اخبار اخبار صادق میدانستند و از جهت مشغولی کار بازار پیغمبر فتن نمیتوانستند پیغمبر صلی الله علیه و سلم گاه گاه بر ایشان آمدی مصاحب ایشان شدی ایشان از پیغمبر علیه السلم اخبار میگرفتند و باعتقاد صدق می پذیرفتند نضر بن حارث و امثال او از غداة کفر تهمت کردند و پیغمبر را بر اخذ اخبار ایشان آوردند ایشان معلمان پیغمبر داشتند پیغامبر را که پیغمبر این اخبار از ایشان بنداشتند حق سبحانه وتعالی در تکذیب ایشان این آیت فرستاد و حال پیغمبر و حال ایشان را شرح داد وقالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی علیه بکرة واصیلا عطف است بر وقال الذین کفروا معنی این است و کافران مذکور قرآنرا بنشتهاء پیشینیان گفتند بدین وجه منقصت قرآن جستند که محمد بنشتهاء پیشینیان را

وهمو لانفسهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

فقدره تقدیرا ۝ واتخذوا من دونه
پس بر اندازه حکمت تعیین فرمود مصالح او را تعیین فرمودنی — وگرفتند کفار از غیر خدای
آلهة لا یخلقون شیئا وهم یخلقون ولا
خدایانی که نمی توانند آفرید هیچ چیز را و ایشان مخلوق اند ونه
یملکون لانفسهم ضرا ولا نفعا ولا یملکون
مالك اند برای خود هیچ گزندی را ونه سودی را ومالك نه اند
موتا ولا حیوة ولا نشورا ۝ وقال الذین
از آلت روح را ونه اعطاء روح را ونه برانگیختن جزا — وگفتند آنان که
کفروا ان هذا الا افك افتریه واعانه علیه
کافر شدند نیست این قرآن مگر دروغی که بر بافت آنرا از بهر خود و یاری داد اورا بر آن کار
قوم آخرون ج فقد جاءو ظلما وزورا ج ۝
گروهی دیگر که بر توریت و اخبار آن واقف اند پس بتحقیق بگفتاری نه در موضع آمد اند و بدروغی
وقالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی
وگفتند این افسانهاء پیشینیانست که بنشت آنرا برای خود پس آن حکایات میخوانند
علیه بکرة واصیلا ۝ قل انزله الذی یعلم
برو بامداد و آخر روز — بگو فرو فرستاد آنرا آن که میداند
السر فی السموات والارض ط انه کان
سخنهای نهانی را در آسمانها وزمین بدرستی که او هست

الهة ثلثة اوجه لورش
شیئا وهم مدغما غیر الغنة خلف
شیا شیئا بالوجهین ورش سکت خلف فی روایة
لنفسهم بالابدال والوقف حمزة
ضرا ولا نفعا مدغما غیر الغنة خلف فیهما
موتا ولا مدغما غیر الغنة خلف
حیوة ولا مدغما غیر الغنة خلف
افتره افترهی امال ابن ورش بالامالة الصغری فی روایة ابو عمرو وکسائی
افتریهو بالاشباع ابن کثیر
علیهی بالاشباع ابن کثیر
قوم اخرون بالتقلیل ثلثة اوجه ورش
قوم اخرون سکت خلف فی روایة
فقد جاءو الادغام ابو عمرو وهشام وحمزة وکسائی
فقد جاءو حمزة وابن ذکوان
جاءو ظلما ثلثة اوجه لورش
ظلما و مدغما غیر الغنة خلف
الاولین بالنقل ورش
تملی امال حمزة وکسائی
تملی تملی سکت خلف وفی روایة خلاد — امال الاولین ورش
وهی قالون وابو عمرو وکسائی
علیهی بالاشباع ابن کثیر
بکرة و مدغما غیر الغنة خلف
قل انزله بالنقل ورش
قل انزله بالسکت خلف فی روایة
السر بالترقیق ورش

والارض والارض
بالنقل ورش — سکت خلف وفی روایة خلاد

رای خود بوییسانید یا دکرده بخلق رسانید اول روز آخر روز پیش او میخواندند واو را یاد میکنانند به نابوده که کافران میکویند چه آید آفتاب را تاریک کفتن چه منقصت روی نما
قل انزله الذي يعلم السر في السموات والارض انه كان غفورا رحيما قل مستانفه است در جواب ما اقولحين قالوا ذلك انزله الذي يعلم السر مقول قل است بجملهٔ انه كان غفورا رحيما
مذيل است تاكيد او از جهت ابرار شاء باري بر وجه وكادت واستوار نيست معني اينست بكواي محمد فرستاده است قران را كسي كه ميداند سري كه در آسمانهاست ودر زمين و نيست
اين بنشتها اقوام پيشين بدرستي كه او غفورست كه در اينچنين كناه عظيم تاخير عذاب ميكند رحيم است اينچنين جرمه فخيمه را بتوبه بخشد وقالوا ما لهذا الرسول ياكل الطعام
ويمشي في الاسواق لولا انزل اليه ملك فيكون معه نذيرا او يلقى اليه كنز او تكون له جنة ياكل منها وقال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا

يأكل في الاسواق في الاسواق سكت خلف اليهي نذيرا او نذيرا او نذيرا
بالابدال ورش والسوسي — بالنقل ورش — بالترقيق ورش — سكت خلف وفي رواية — بالاشباع ابن كثير — بالقالون ورش — وفي رواية خلاد

غفورا رحيما ۝ وقالوا مال هذا الرسول يأكل
آمرزكار مهربان — وكفتند جيست — ابن متبجي رسالت را — كه ميخورد

الطعام ويمشي في الاسواق ط لولا انزل اليه
غذا را — وميرود — در — بازارها — براي معاش ۝ چرا فرو نفرستادند سوي او

ملك فيكون معه نذيرا ۝ او يلقى اليه كنز
فرشته — تا باشد — با او — بيم نماينده مردم را — يا انداخته نشدي از آسمان سوي او كنجي

او تكون له جنة يأكل منها وقال الظالمون
يا چرا نيست — مرورا بستاني كه خورد — از آن — وكفتند ستمكاران با مومنان

ان تتبعون الا رجلا مسحورا ۝ انظر كيف
متابعت نمي نماييد شما مكر مردي را مختلط العقل — بنكر كه چكونه

ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا
بديد كردند براي تو داستانها وملتمسات غريب پس كمراه شدند پس نمي توانند هيچ طريقي وحجتي بر

تبارك الذي ان شاء جعل لك خيرا من ذلك
خداوند خير عام است آن خدايي كه اكر خواهد — بديد آرد — براي تو — بهتر از آنچه كفار خواستند از كنج

جنات تجري من تحتها الانهار ط ويجعل لك
بوستانهايي كه رود — از — فرو دانشجار آن جويها — وبديد آرد براي تو

قصورا ۝ بل كذبوا بالساعة واعتدنا
كوشكها وسكنهاي رفيع را — نه كه باور نداشتند — آمدن قيامت را — وساخته ايم

جعل لك خيرا الانهار الانهار ويجعل لك لك قصورا
بالادغام سوسي — بالترقيق ورش — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بفتح اللام ابن كثير وابن عامر وابو بكر — بالادغام سوسي

يلقي يلقي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — اين بين بين ورش
اليهي — بالاشباع ابن كثير
كنز او — سكت خلف وفي رواية
كنز او — بالنقل ورش
يأكل — بالابدال ورش والسوسي
نأكل — بالنون حمزة والكسائي
مسحورا انظر — في الوصل نافع وابن كثير وهشام والكسائي — دعوي صحت خود
لك الامثال — بالنقل ورش
لك الامثال — سكت خلف وفي رواية خلاد
ان شاء — بالامالة حمزة وابن ذكوان

امام كلبي رحمة الله عليه در تفسير خويش آورده وخبري مسند روايت كرده جماعتي از قريش پيش پيغمبر عليه الصلوة والسلام آمدند بعضي از ايشان طعن در رسالت بخوردن طعام وكشتن اسواق براي خريد وفروخت يعني ثبوت صفات بشريت وانتفاء سمات ملكيت كردند بعد از ان تنزل كردند كفتند اكر تو ملك نه ملكي مصاحب تو نيز نشد وبراي مدد ومعونت وتاييد وتقويت تو نيامد كه ترا ياري دهد وكسي را كه مخالف شود قبول كناند بعد از آن نيز تنزل كرده كفتند اكر فرشته ترا مصاحب نشده بر تو كنجي نيز فرود نيامد كه بدان فراغ يابي وبراي معاش نشتابي بعد از آن نيز تنزل كردند از كنج بستاني آوردند درين آيت ذكر اين قصه است معني اينست كفتند كافران چيست اين رسول را كه طعام مي خورد چنانچه ما ميخوريم ودر بازارها مشي ميكند چنانچه ما مشي ميكنيم يعني فرشته نوي بذات خويش نيست كه طعام نخورد ودر بازارها براي تدبير معاش نكردد چرا فرستاده نشد است سوي او فرشته پس كه باشد با او ترسانندهٔ وبر وفاق او پيغام رساننده يا چرا افكنده نمي شود بر او كنجي كه آنرا در مصالح خويش صرف كند يا چرا باشد مر او را بستاني كه از آن بخورد وبر قراءة كسي كه نأكل بر صيغه متكلم باشد معني كلام بخوريم بود وكفتند ظالمان يعني كافران مذكور پيروي نميكنيد شما مكر مردي سحر زده وبي عقل شده را يا ساحري را كه قوم او مسحورند ودر اتباع او مجبورند
انظر كيف ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا معني اينست بنكر در شان تو چه اقوال پيدا كردند وبراي

تراچكونه امثال زدند پس رفتن راه نمي توانند وسمت مقصد نمي دانند تبارك الذي ان شاء جعل لك خيرا من ذلك جنات تجري من تحتها الانهار ويجعل لك قصورا روايت كرده
اند جبرئيل عليه السلام بر اسپي ابلق سوار با كليدهاء خزائن دنيا آمد ودر مجلس معلاء پيغمبر صلى الله عليه وسلم در آمد سلام كفت ودر مديح پيغمبر عليه السلام سفت كه مفاتيح خزاين
دنياست بستان واز جهت طعن كافران بفقر دل رانكران مكردان پيغمبر صلى الله عليه وسلم بهمت عاليه دل بر كرفتن آن نيا ورد مفاتيح خزاين دنيا را اختيار نكرد اين آيت در شان اين قصه
وارد شد ودر ذكر اين حادثه آمد ذكر تبارك كذشته است ووجه آن بالارقه است معني اينست بزركست كثير الخيرست خدايي اكر بخواهد بكرداند براي تو بهتر از كنج
دنيا يعني بوستانهايي كه روانست زير درختانهاء آن يا زير درختان آن جويها وبكرداند براي تو قصرها بل كذبوا بالساعة واعتدنا لمن كذب بالساعة سعيرا

عطف است بر قالوا جمله واعتدنا عطف است بر كذبوا معنى اينست بلكه ايشان قيامت را تكذيب كرده اند حق بي شبهه را در تكذيب آورده اند دوزخ افروخته مر مكذب قيامت را ساخته
كرده ايم وعذاب آتش را براي او مهيا آورده ايم إذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظا وزفيرا معنى اين است ساخته كرده ايم براي ايشان آتشي چون آن آتش ايشانرا از مكان بعيد
از قدر صد ساله راه وبعضي گويند از پانصد ساله راه ببيند بدين كه درو بخلق حيوة استعدا د ديدن شود يا گويند چون ببيند ايشانرا خازنان نار يا گويند چون نار ايشانرا مقا
شود وبرابر ايشان زبانه زند بشنوند آواز خشمناكي وآواز زفير يا آوازي كه در وقت شدت غضبي باشد وصوتي كه در وقت غليان از سينه ناشي ميكردد وإذا ألقوا منها مكانا
ضيقا مقرنين دعوا هنالك ثبورا معنى اينست وچون انداخته شوند از دوزخ در مكاني تنگ در حالة كه بسته شده اند به آهن پيوند آينده شده است دستهاء ايشان در بند با غلال

كردن يا گويند پيوند آينده شود با هريكي از ايشان ديوي صحبت انس با غير جنس عذاب بر عذاب بود ودرد او متضاعف باشد مصرا ديدار يار متناسب جهنم است
خوانند در آن مكان ويل وهلاك را يعني يا ويلاه ويا هلاكاه كو وبدين ندا در راه استعجاب و استعظام جانب هلاك وثبور خويش پويند لا تدعوا اليوم ثبورا واحدا وادعوا ثبورا كثيرا اينجمله مستانفه است
در جواب ماذا يقال لهم حين دعوا ثبورا معنى اينست گفته شود مر ايشانرا تعجب از يك ويل وهلاك چه ميكنيد از ويلها وهلاكها بسيار كه بيش داريد عجب آريد
نظم
هم به اندك دردل اوكفتي كه در پيش ميكشم
دم مكش كه اين دردها بسيار مي بايد كشيد
امام كلبي رحمة الله عليه كفته كه اين آيت در شان ابوجهل وجماعتي از قريش كه پيش پيغمبر آمدند وكلمات مذكوره گفتند نازل شده ودر ذكر وعيد ايشان فرود آمده قل أذلك خير أم جنة الخلد التي وعد المتقون
قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حين اوعدوا أذلك خير أم جنة الخلد مقول قل است استفهام براي تقرير است يعني حمل مخاطب بر اقرار واين سوال متضمن تشديد عذاب بذكر عقوبتي كه حاصل آمده وياد دهانيدن مثوبتي كه فوت شده كه در حسرت فقدان نعمة بالاترست از وجدان درد عقوبت معنى اينست بگو اي محمد عذابي كه بدان ابعاد كرده شده ايد بهترست يا بهشتي كه بدان متقيان وعده كرده شده اند وشما از آن محروم مانده كانت لهم جزاء ومصيرا لهم فيها ما يشاءون خالدين كان على ربك وعدا مسئولا
اي كانت جنة الخلد للمتقين جزاء على ايمانهم واعمالهم ومصيرا لهم تنكير جزاء مصيرا براي تعظيم وتفخيم است لهم كانت را چيزي

ع
را أنهمو لهمو لهمو نحشرهمو أضللتمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ءانتمو أضللتم

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لمن كذب بالساعة سعيرا إذا رأتهم
براي آنكس كه دروغ دانست قيامت را آتش افروخته چون در نظر آيد آن آتش كافرانرا
من مكان بعيد سمعوا لها تغيظا وزفيرا
از جايگاه دور شنوند مر آن آتش را جوشيدني وشهيقي عظيم
وإذا ألقوا منها مكانا ضيقا مقرنين دعوا
وچون فكنده شوند ايشانرا از آن آتش در جايگاهي تنگ دست بگردن بستگان خوانند
هنالك ثبورا لا تدعوا اليوم ثبورا واحدا
آنجا هلاك را گويند مخوانيد امروز هلاك را يك نوع
وادعوا ثبورا كثيرا قل أذلك خير أم
وخوانيد هلاك بسيار را بگو آن جزا بهترست يا
جنة الخلد التي وعد المتقون كانت لهم جزاء
بهشت جاوداني كه وعده داده شد پرهيزگارانرا هست آن مر آن بهشتيانرا پاداشتي
ومصيرا لهم فيها ما يشاءون خالدين كان
وجاي بازگشتني مر ايشانراست در آن بهشت آنچه خواهند از نعيم حال آنكه جاويد باشند هست آن حصول مرادات
على ربك وعدا مسئولا ويوم يحشرهم وما
بر فضل پروردگار تو وعده سزاوار بخواستن وياد كن آن روز را كه گرد آريم ايشانرا وآنچه
يعبدون من دون الله فيقول أأنتم أضللتم
مي پرستند از اصنام از غير خداي تعالى پس گويد خداي اي شما گمراه كرديد

كذب بالساعة
بالادغام سوسي
تغيظا وزفيرا
مدغما غير الغنة خلف
ضيقا
بسكون الياء ابن كثير
ثبورا واحدا
مدغما غير الغنة خلف
واحدا وادعوا
مدغما غير الغنة خلف
قل اذلك
بالنقل ورش
قل أذلك
بالسكت خلف في رواية
خير أم
بالنقل ورش
خير أم
سكت خلف في رواية
خير
بالترقيق ورش
جزاء و
مدغما غير الغنة خلف
يشاءون
ثلثة اوجه لورش
مسئولا
بالنقل في الوقف حمزة
نحشرهم
بالنون نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة
فنقول
بالنون ابن عامر

ءانتم ءانتم آانتم ءانتم
بالتسهيل ابن كثير وورش — بالابدال ورش — بالمد وتسهيل الهمزة الثانية قالون وابو عمرو وهشام — هشام في رواية — بالسكت خلف في رواية

ديگرست موصول باصله فاعل ظرف مستقرست خالدين حالست جمله كانت لهم جزاء ومصيرا حال است از مفعول وعد كه مقدرست اي جنة الخلد التي وعدها المتقون وقد كانت الجنة لهم جزاء
ومصيرا يا از المتقون ورابط ضمير لهم است جملة كان على ربك وعدا مسئولا تذييل است معنى اينست هست جنت خلد مر متقيانرا جزائي عظيم وبازگشتي فخيم مر ايشانرا در جنت خلد آنچ خواهند
درين حال كه جاودان باشند هست جزاء مذكور ونيل مرادات مسطور بر پروردگار تو وعده سزاوار آنكه بخواهند ولايق آنكه سوال كنند يا گويند وعده كه آنرا مومنان وفرشتگان در دعوات
خويش سوال كرده اند ودر خلوات خويش در خواهش آورده اند گاهي وآتنا ما وعدتنا على رسلك گفته اند وگاهي بدعاء وأدخلهم جنات عدن التي وعدتهم نيل آن جسته اند ويوم يحشرهم
وما يعبدون من دون الله فيقول أأنتم أضللتم عبادي هؤلاء أم هم ضلوا السبيل قالوا سبحانك ما كان ينبغي لنا أن نتخذ من دونك من أولياء

ولكن متعتهم واباءهم حتى نسوا الذكر وكانوا قوما بورا يوم متعلق است بقالوا سبحانك وجله قالوا سبحانك با متعلقات خويش عطف است برجمله واتخذوا من دون الله
آلهة نحشرهم بنون وبيا خوانند وبر قراءت يا فعل را مسند سوي ذات باري عز اسمه دانند موصول با صله يعني وما يعبدون من دون الله عطف است برضمير مفعول نحشرهم ازوما يعبدون
اكر عيسى وعزير و فريشتكان بدلالت سياق كلام يعني ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء مراد دارند استعمال ما باعتبار قصد صفت باشد واكر اوثان مراد شوند خطاب
اضللتم وجواب سبحانك ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء بخلق حيات وقوت تلفظ كلمات بود واكر عام ترمراد دارند استعمال ما بر سبيل تغليب بندارند فيقول بنون ويا
خوانند وبرهر دو وجه عطف بر نحشرهم دانند استفهام در ءانتم اضللتم عبادي براي تقرير ست يعني حمل مخاطب بر اقرار وجمله مقول يقول يا نقول است عبادي مفعول است

هموٓ متعتهمو اباءهمو كذبوكمو منكمو انهمو بعضكمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عبادي هؤلاء ام هم ضلوا السبيل ط قالوا
بندكان مرا اينان يا اندكه ايشان كم كردند راه را كويند آن معبودان

سبحانك ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك
ياكا تو نبود ونسزد مارا كه فرا كيريم از غير تو

من اولياء ولكن متعتهم واباءهم حتى نسوا
هيچ دوستاني وليكن برخورداري دادي ايشا نرا وپدران ايشانرا باسباب دنيا وانواع نعم تا كه فراموش كردند

الذكر ج وكانوا قوما بورا فقد كذبوكم
قرآن او ايمان را وبودند كروهي از اهل هلاك پس بحقيقت تكذيب نمودند شمارا آن خدايان

بما تقولون لا فما تستطيعون صرفا ولا نصرا ج
از آنچه مي كفتند از اقرار بالهيت پس نميتوانستند معبودان يا نميتوانيد اي كفار دفع عذاب را ونه ياري كردني

ومن يظلم منكم نذقه عذابا كبيرا وما
وهركه ستم كند بشرك يا ارتكاب كبائر از شما چشانيم اورا عذابي بزرك ونه

ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم لياكلون
فرستاديم پيش از تو از پيغمبران فرستاده هيچ يك را مكر كه ايشان هر آينه ميخوردند

الطعام ويمشون في الاسواق ط وجعلنا
طعام را وميرفتند در بازارها وكردانيديم بعضي از شما

بعضكم لبعض فتنة ط اتصبرون ج وكان ربك بصيرا
براي بعضي سبب ابتلا وامتحاني اي صبر ميكنيد بر محن وبليات وهست پروردكار تو بينا بحال صابر وغير صابر

هؤلاء يم
بالابدال في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
هؤلاء ينهم
بالابدال في الوصل
من اولياء
بالنقل ورش
م اولياء
بالسكت خلف في رواية
واباءهم
ثلثة اوجه لورش
يستطيعون
غير حفص
صرفا ولا
مدغما غير الغنة خلف
ومن يظلم
مدغما غير الغنة خلف
نذقهو
بالاشباع ابن كثير
لياكلون
بالابدال ورش والسوسي
في الاسواق
بالنقل ورش
في الاسواق
بالسكت خلف في رواية خلاد

مراضللتم هؤلاء صفت است مر عبادي
ام هم ضلوا السبيل عطف است
بر اضللتم ما كان ينبغي لنا
مقول قالوا است وقالوا بمعنى
يقولون است زيرا چه حكايت
آينده است بدليل يوم نحشرهم
مستقبل را از جهت تيقن وقوع
بصيغه ماضي آوردند بر طريق
ونفخ في الصور ففزع من في السموات
ان نتخذ فاعل ينبغي است ينبغي خبر
كان است اسم او ضمير شان است
ولكن متعتهم واباءهم استدراك
حتى نسوا الذكر عطف است بر متعتهم
وكانوا قوما بورا عطف است بر نسوا
الذكر بور مصدر ست بمعنى البائرين
چنانچه كويند هؤلاء عدل بمعنى
العادلين در هر دو جمله تقديم مسند
اليه بر خبر فعلي است براي افادت
تقوي است واستفهام براي تعيين
تحقق يكي از دو مضمون است كه
هر يكي بتقوي مقرونست چنانچه
در ءانت قلت للناس اتخذوني وامي
الهين من دون الله معنى آيه است
در آن روز كه حشر كنيم يا حشر كند خدا
پس ايشانرا بكوييم يا بكويد خدا
شما كمراه كرده ايد بندكان مرا كه
اين بندكانند از راه برده ايد يا ايشان
خود را كمراه كرده اند دل سوي
كمراهي آورده اند مخاطبان بكويند
بپاكي ياد ميكنيم ترا نبوده است
ما را شايان كه بكيريم از غير تو خداوندان
ليكن برخورداري دادي ايشان
وپدران ايشان را تا آنكه ياد ترا
فراموش كردند ونعمتهاء ترا بنا شكري
وكفران آوردند وبوده اند قوم
سزاوار آنكه هلاك شوند وخراب
وبي بهره كردند فقد كذبوكم
بما تقولون فما تستطيعون
صرفا ولا نصرا يقولون ويستطيعون
بصيغه غيبت وخطاب خوانده و
معنى بر حسب اختلاف قراءت
مختلف ... دانند
فاسببيه ... است
وكلام ... محمول است
بر تقدير قول اي فيقول الله او
فنقول للعبدة قد كذبوكم بما
يقولون حيث قالوا سبحانك ما كان
ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اوليا
فما يستطيعون صرفا ولا نصرا

فتنة اتصبرون
بالامالة في الوقف كسا
بالترقيق ورش

بشريت ولوازم بشريت را منكر مصر باشد بظهور امارت انكار با صرار تاكيد
جمله بتواكيد سايغ دانند جمله وما ارسلنا قبلك تا آخر معترضه است براي
تسليه پيغمبر عليه السلام ورد طعن كافران در شان پيغمبر عليه السلام
بمشي در اسواق وخوردن طعام معنى آيه است بدرستي ايشان هر آينه
طعام ميخوردند ودر بازارها مشي ميكردند واين صفت لا محالة داشتند

عطف است بر فقد كذبوكم معنى آيه است پس بكويد خدا مر عابدان را كه اين معبودان يعني اوثان وعيسى وعزير وفريشتكان تكذيب كرده اند شمارا بقول خويش ما كان ينبغي لنا الى آخره ودر
قول شما انهم آلهتنا پس نتوانند از شما عذاب دور كردن ونتوانند شمارا ياري دادن ومن يظلم منكم نذقه عذابا كبيرا اين خطاب عام است مر جمله مردمان مقررست مر خطابات مخصوصه
كه كذشته وذكر آن بالا رفته وجمله تذييل است معنى آيه است وهر كه از شما اي مردمان ظلم كند وبيرون حد اوامر ونواهي ما كام زند او را عذاب بزرك بچشانيم وبعقاب عظيم مبتلا كردانيم
وما ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم لياكلون الطعام ويمشون في الاسواق جمله انهم لياكلون الطعام صفت است مر موصوف محذوف بعد الا اي جماعة وما ارسلنا قبلك
جماعة من المرسلين الا جماعة انهم لياكلون الطعام اي الا جماعة اكلين الطعام وماشين في الاسواق لا محالة وچون اعتقاد كافران بن كه رسول جز ملك نبود علامت آنست كه ايشان در رسولان

ومردمان آنرا موجب طعن نمی پنداشتند وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً ط بعضکم مفعول اول است مر جعلنا فتنة مفعول دوم است جمله عطف است بر مضمون جمله سابقه روایت کرده اند فقرا و موالی ایمان آوردند و با پیغمبر علیه السلام بیعت بر متابعت کردند بعضی روسا که میخواستند ایمان آرند و دل بر موافقت بکارند از تقدم ایشان در ایمان ننگ کردند دل را از خطرهٔ این سعادت باز آوردند این آیت در شان ایشان وارد گشت و شقاوت ایشان به بیان پیوست معنی آنست و گردانیدیم بعضی از شما برای بعضی فتنه محنت و بلا و رنج و ابتلاء فقرا مر اغنیا را فتنه گشتند و ضعفا مر اقویا را بلا شدند أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا استفهام بمعنی امر است ای اصبروا یا برای تهدید است فتنا بوا ام لا تصبرون فعاقبوا جمله اتصبرون بیان ابتلاست جمله وکان ربک بصیرا حال است معنی آنست اصبر خواهید کرد تا ثواب یابید یا جزع خواهید کرد تا معاقب شوید و حال اینست هست پروردگار تو بینا بصبر صابران عالم بحال ایشان حکایت کرده اند که زاهدی را حاجتی وفاقه رسید از خانه بیرون آمد ناگاه شخصی را با ثروت بسیار و توابع بیشمار دید که پیش او جنایب بسیار میکشیدند و پیش او سواران بسیار میدویدند در خاطرش خطره گذشت و فکر لایح گشت ناگاه از قارئی آیت وجعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون در گوش افتاد تلقین سعادت بگفتن بلی نصبر و ربنا زبان کشاد

انفسهمو   قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الجزء التاسع عشر

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا
و گفتند آنان که امید ندارند رسیدن بجزای ما
لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى
چرا ط نفرستادند از آسمان بر ما فرشتگان را یا چرا نبینیم
رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ
پروردگار ما را بتحقیق نهان داشتند تکبر را بکفر و عناد در دلهای خود این مقالات

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا عطف است بر وقال الذین سابقه جمله لولا انزل مقول قول است ای لا یاملون لقاء وعدنا او لا یخافون لقاء وعیدنا و بر لغة مشهور رجا بمعنی امیدست لیکن چون راجی شئ خایف از وقوع خلاف رجا مستلزم خوف بود استعمال رجا بمعنی خوف مجاز باشد و بعضی گویند رجا در لغة تهامه بمعنی خوف است برای این معنی نیز حقیقت است لولا امتناعی است با جمله که بعد اوست مقول قال است لام در جواب قسم محذوف است ای نقسم لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا معنی اینست و گفتند آنان که لقاء وعده ما را امید نمی دارند یا کسانی که از لقاء وعید ما نمی ترسند چرا بر ما فرشتگان برسالت فرستاده نشدند یا چرا پروردگار خود را نمی بینیم تا راستی پیغام بی واسطه بشنویم بسوگند یاد میکنم هر آینه در راه کبر رفتند بزرگی جستند خود را در مرتبه که ایشان لایق آن نه اند آوردند طلبی که درخور ایشان نیست کردند و از حد درگذشتند و عصیان کبیر آوردند و بدانکه لقاء چیزی وصول سوی او و رسیدن بدوست و آن بذات خویش همچو رویت صفة کمال است لیکن کیفیتی که در شاهد هست در صفة خدای جل جلاله محال است سلف بتاویل مشغول نکردند و خلف گاهی لقاء الله را بمعنی رویة الله دانند گاهی بلقاء حساب الله گاهی بلقاء وعد و وعید و گاهی بموت و بعث تاویل کنند امام زاهد در آیت فمن کان یرجو لقاء ربه لقا را بمعنی دیدن پروردگار ترجمه کرده و زمخشری در مقدمه لقا را بمعنی دیدن آورده يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا یوم منصوب است باذکر محذوف بود و جمله اذکر با متعلقات خویش معترضه باشد لا بشری محمول است بر تقدیر یقولون و یقولون مقدر با مقول مفعول دوم است مر یرون و اگر یرون بمعنی یبصرون بود مفعول دوم نطلبد یقولون مقدر

حال باشد کلام بمعنی یوم یرون الملائکة قائلین لا بشری شود و تواند بود یوم یرون الملائکة متعلق بمضمون لا بشری یومئذ للمجرمین بود و جمله لا بشری یومئذ للمجرمین معترضه باشد
ای یوم یرون الملائکة ینتفی بشراهم یومئذ ظرف است مر بشری یا ظرف است مر للمجرمین یا تاکید ست مر یوم یرون ای لا بشری کاینا للمجرمین یومئذ یعنی یوم اذ ماتوا یا یوم اذ بعثوا للمجرمین
خبر لاست وذکر للمجرمین بجای لکم وضع مظهر موضع مضمر ست از جهت اینا از علت نفی بشارت و تا ذکر کافران مذکور بر طریق کنایت شود والکنایة ابلغ من التصریح وحجرا محجورا
مصدر ست مر فعل محذوف را بر سبیل وجوب چه در کلام اظهار آن نیامده و در ترکیب مستعمل نشده تقدیر اینست نحجر حجرا محجورا صفت است مر حجرا از قبیل شعر شاعر و این
لفظی است که در عرب نزدیک ملاقات دشمن گویند و بدین لفظ از و تعوذ جویند ضمیر یقولون عاید ست بر کافران یا عاید ست بر فرشتگان بر تقدیر اول معنی اینست یاد کن ای
محمد روزی که ایشان فرشتگان را به بینند در آن حال که فرشتگان لا بشری یومئذ گویند و بگویند فرشتگان مر مجرمان را حجرا محجورا یعنی بهشت حرام کرده شده بر شما
شما ترک داده شده بهشت که محجور است متعلق او متروک است مستحق او و بر تقدیر دوم معنی چنین آید بشارت مر مجرمان را منتفی بود در آن روز که به بینند فرشتگان را و آن در وقت موت یا در وقت بعث باشد **وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا** ضمیر منصوب متصل در جعلناه که عاید ست بر ما عملوا مفعول اول است و هباء منثورا مفعول دوم است جمله فجعلناه عطف است بر قدمنا جمله وقدمنا عطف است بر وقال الذین لا یرجون لقاءنا ذراتی را که با نور آفتاب در روزن بر طریق ذرات غبار نماید هباء گویند و چون از روزن بیرون آید در هوا پراکنده شود هباء منثورا خوانند و معلوم است که ذرات مذکور در هوا پراکنده شود گرد بنماید بعد از آن از وی هیچ نفعی روی ننماید قدوم صفت کمال است لیکن در شاهد متضمن انتقال است و آن صفت محدثات باشد صفت خدای نبود متشابه دارند وقدمنا الی ما عملوا ما ول بارزنا احباط الاعمال پندارند و بعضی گویند ارادت ابطال الاعمال واحباط اقوال کافران بقدوم پادشاه بر باغی و اتلاف اموال و املاک آدمی ماند اگرچه قدوم نیست بر وجه تمثیل وقدمنا الی ما عملوا میگوید معنی اینست ارادت احباط اعمال و ابطال اقوال ایشان کردیم و عمل ایشان را همچو هبا پراکنده خالی از نفع کردانیدیم نیکیهاء ایشان چون رعایت مادر و پدر کردن و صله رحم بجا آوردن

أو نری — بالامالة بین بین ورش فی روایة — أو نری — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وکسایی — لا بشری — بالامالة بین بین ورش فی روایة — لا بشری — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وکسایی — حجرا — رقق ورش

من کلام الله خالق البشر

وعتوا عتوا کبیرا ۝ یوم یرون
و تجاوز نمودند از حق تجاوز نمودنی بزرگ — در آن روز که ببینند
الملائکة لا بشری یومئذ
فرشتگان عذاب را — هیچ بشارت نیست — در آن روز
للمجرمین ویقولون حجرا محجورا
مر کافران را — و گویند مجرمان بطریق استعاذت از لقاء ملائکه عذاب منعی بادا ممنوع

تنزیل من رب العالمین

و فقیر را طعام دادن و در انفاق وجود گشادن و عاجزی را دستگیری کردن و اصناف نیکی بجا آوردن چون بغیر شرط ایمان چون نماز بی وضو هیچ سودی و منفعتی واجری
و مثوبتی روی ننماید **اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا واحسن مقیلا** مستقرا و مقیلا تمییزند چون در آیت سابق ذکر سوء حال کافران و ناچیز شدن اعمال ایشان بود سامع
برای ذکر مومنان منتظر و از شان ایشان سایل نمود این آیت بر سبیل استیناف وارد گشت و این نظم بر وجه جواب بورود پیوست معنی اینست اصحاب جنة یعنی اهل بهشت در
روز جزا بهتر باشد از روی مقر و مقام و نیکوترند از روی مقیل و منام و مقیل و منام مجاز از جای راحة و آرام بود زیراچه بهشت جای قیلوله و خواب نباشد **ویوم تشقق السماء**
بالغمام ونزل الملائکة تنزیلا ویوم تشقق عطف است بر یوم یرون منصوبست بذاکر او منصوبست تشقق اصلا و تتشقق بود بر طریق تنزل و تلظی حذف تا سایغ نمود

و در بعض قراءت تشقق بادغام تا بر طریق تدبّر آمده بالغمام متعلق است بتشقق یقال تشقق الارض بالنبات وعن النبات در تفسیر آورده که چون آسمان بشکافد ابری سفیدی رفیعی از آسمان
برون آید انبیارا سایه کند تشقق السماء بالغمام حکایت از آنست و بعضی کویند بالاء هفت آسمان غمامی است به پری هفت آسمان چون وقت شکافتن آسمان آید آن غمام بر آسمان
افتد از کرانی آن آسمانها بشکند مضمون این روایت موافق این آیت است ونزل برصیغه مضارع معروف از باب افعال وتفعیل خوانده و معنی هر دو قراءت یکی دانند معنی
اینست و روزی که بشکافد آسمان بغمام و فرستاده شوند فرستادنی و فرود آیند همه در زمین فرود آمدنی در تفسیر آورده هفت آسمان شکافته شود در هاء بسیار پدید
آید باز بیچیده شود اهل هر هفت آسمان در زمین آیند هفت صف شده اطراف زمین را کرد کیرند سوال زمین بر نسبت آسمان چون حلقه در بیابانی بود اهل هفت آسمان

فَجَعَلْنَاهُو — بالاشباع ابن کثیر
فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً — بالادغام سوسی
خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا — بالترقیق ورش · مد غیر الغنة خلف
وَيَوْمَ تَّشَّقَّقُ — بتشدید الشین والقاف نافع وابن کثیر وابن عامر
وَنُنْزِلُ الْمَلَائِكَةَ — بزیادة نون ساکنة وفتح اللام ونصب الملائکة ابن کثیر

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً
و قصد کنیم بارادت و قدرت · بآنچه کرده باشند · از صورت نیك · پس کردانیم آنرا چون ذرات که

مَنْثُورًا ۝ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا
در شعاع آفتاب متموج بود · ملازمان · بهشت · در آن روز · بهترند · بقرار جای

وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ۝ وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ
و نیکوتر · بمقام استراحت · و یاد کن آن روز که شکافته شود آسمان بسبب ابر سپید

وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا ۝ الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ
و فرو فرستند · فرشتکان را · فرو فرستادنی · پادشاهی · در آن روز بصورت بسزا

لِلرَّحْمَٰنِ ۚ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ۝
مر خدای بخشاینده راست · و هست آن روز · روزی · بر کافران · دشوار

وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي
و آن روز که دندان کیرد · ستمکار · بر دو دست · خود · کوید ای کاشکی من

اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ۝ يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي
کرفتمی · با · صحبت پیغمبر فرستاده · راهی را · ای وای بر من کاشکی

لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ۝ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ
نکرفتمی · فلان ظالم را دوست · هر آینه کمراه کرد اید مرا · از قرآن و ایمان

بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي ۗ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ
بعد از آن وقت که آمد بمن آن قرآن · و هست · دیو · مر آدمی را

الْمَلَائِكَة تَّنْزِيلًا — بالادغام سوسی
الْكَافِرِينَ — بالامالة بین بین ورش فی روایة
الْكَافِرِينَ — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
يَدَيْهِي — بالاشباع ابن کثیر
يَا لَيْتَنِيَ — بفتح الیاء ابو عمرو
اتَّخَذتُّ — بالادغام غیر ابن کثیر وحفص
يَا وَيْلَتَىٰ — بالامالة بین بین دوری وورش
يَا وَيْلَتَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
لَمَ اتَّخِذْ — بالنقل ورش
لَمْ اتَّخِذْ — سکت خلف فی روایة
لَقَدَ اضَلَّنِي — بالنقل ورش
لَقَدْ اضَلَّنِي — بالسکت خلف فی روایة
اذْ جَاءَنِي — بالادغام ابو عمرو وهشام
اذْ جَاءَنِي — بالاظهار مع الامالة ابن ذکوان وحمزة
لِلْإِنْسَانِ — بالنقل للانسان ورش فی روایة
لِلْإِنْسَانِ — سکت خلف وفی روایة خلاد

در وجود نه کنجد جواب
خدای قادر است که فراخ کرداند
و جای برای ایشان پدید آرد
در زمین زمینی پدید آرد که
ایشان همه را در آن بدارد
الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ
وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ
عَسِيرًا الملك مرفوع بر ابتدا
الحق صفت اوست للرحمن
خبر مبتدا است یومئذ ظرف
است مر مضمون جمله ای حکم
بهذا او ثبت هذا الحکم یومئذ
ای یوم اذ تشقق السماء بالغمام
ونزل الملائکة تنزیلا و این جمله
یعنی الملك یومئذ الحق للرحمن
معترضه است برای ثنا خدا
وکان بمعنی یکون بود بر طریق
ونفخ فی الصور باشد ضمیری
که در وست
عاید بر روز قیامت
است اسم اوست یوما
خبر اوست عسیرا صفت است
مر یوما علی الکافرین متعلق است
بعسیرا تقدیم او از جهت رعایت
فاصله است و جمله وکان یوما
علی الکافرین عسیرا تذییل است
یا حال است از یوم تشقق که
مفعول اذکر است معنی
اینست ملکی که حق است
یعنی ثابت است که زوال نکیرد
و انقلاب نپذیرد مخصوص است
برحمن چه در آن روز که آسمان
بشکافد یعنی قیامت قایم شود
کاین است مر رحمن مخصوص است
بپروردکار مهربان چه در آن
روز کسی دعوی پادشاهی نکند
و دم ملك نزند ملك مخصوص
بدو بود منحصر برو باشد چنانچه
جای دیکر کفت لمن الملك الیوم
لله الواحد القهار بیت
ملك تو ملك ثابت است ملك تو ملك راستی
ملك نه ملك منقلب ملك نه ملك مشترك
و باشد آن روز بر کفار روزی
دشوار و این جمله باعتبار مفهوم
مخالفت دلالت میکند بر این
که آن روز بر مومنان آسان بود
و مومنان را در آن روز دشواری
نباشد در حدیث است یهون یوم القیامة علی المومنین حتی یکون علیهم اخف من صلوة مکتوبة صلوها فی الدنیا ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا
روایت کرده اند که عقبة بن ابی معیط از هر سفری که باز آمدی برای بزرکان مکه ضیافتی کردی روزی از سفری باز کشته بود بر حکم عادت ضیافتی التزام نمود پیغمبر را علیه السلام
دعوت کرد پیغمبر علیه السلام دعوت ایمان پیش آورد کفت تا تو ایمان پیش نیاری دست در طعام تو نبرم و هیچ چیز از خانه تو نخورم عقبه مذکور نخواست که پیغمبر علیه السلام از ضیافت
طعام ناخورده باز کردد و او را بدین سبب عاری لاحق شود ایمان آورد آنکاه پیغمبر علیه السلام دل بر خوردن طعام او آورد ابی بن خلف در آن مجلس نبود معامله عقبه مذکور
شنود با او دوستی داشت زبان بر ملامت او کشاد کفت کاهی روی تو نه بینم و با تو دوستی نکزینم تا از عملی که کرده رجوع نکنی و تا آب دهن جانب محمد نیندازی و کردن او

درحالت سجده بي سرنشازي آن ملعون سراز ربقهٔ دين بيرون كشيد وازدين اسلام ارتداد ورزيد طاعت دوستي كه دشمن او بود كرد وخود را برين اعمال ناشايسته آورد ودر بعض
تفاسير زيادت كرده وامربه ايذاهاء ديكر نيز آورده درتفسير بستي كفته ودري از دراين قصه سفته چون عقبهٔ مذكور آب دهن خويش بسوي بيغمبر عليه السلام انداخت
آب دهن او بازكشت هردو رخسار اوراچون آتش مجروح ساخت وتا او كشته كشت اثرآن ازروي او نرفت اين آيت درشان عقبهٔ مذكور واردكشت وشناعت حال
او به بيان بپوست معني اينست وياد كن آن روز كه ظالم بشيمان شود چنانچه ازبشيماني دستهاء خويش بكزد درراه افسوس ودريغ بويد ياليتني اتخذت مع الرسول سبيلا
كويد هرروز بيست وچهار هزار بار درافسوس بازوهاء خويش بخايد باز بازوهاء نو بيدا آيد يا ويلتي ليتني لم اتخذ فلانا خليلا معني اينست اي واي من

وجوههم والي فرا قالون بالصلة والقصر والمد تركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

خذولا ۝ وقال الرسول يارب ان قومي
ونوكذارنده بعاقبت وكفت بيغمبر فرستاده اي بروردكار من بدرستي كروه من قريش
اتخذوا هذا القران مهجورا ۝ وكذلك
كرفتند اين قرآنرا متروك واعراض كردند ازآن وازايمان باو وهمچنان
ط
جعلنا لكل نبي عدوا من المجرمين وكفي
كردانيديم براي هر بيغمبري دشمني از كفار كناهكار وبسنده است
بربك هاديا ونصيرا ۝ وقال الذين كفروا
بروردكار تو راه نماينده سوي حق وياري دهنده براعدا وكفتند آنانكه كافرشدند
ج
لولا نزل عليه القران جملة واحدة كذلك
چرا فرو فرستاده نشد بر او قرآن را حال آنكه مجموعي بود يكبارگي چون كتب ثلاثه همچنان متفرق ميفرستيم
لنثبت به فؤادك ورتلناه ترتيلا ۝ ولا يأتونك
تا ثابت ومطمئن داريم بآن دل ترا بر فهم وحفظ آن وميفرستيم بعضي فرستادني بتدريج قرآنرا اثر بعضي وبيارند بتو
ط
بمثل الا جئناك بالحق واحسن تفسيرا ۝
هيچ داستان عزيب وهيچ سؤال عجيب مكر كه آريم ما بتو درجواب آن صواب را وبنيكوتر را بكشف وبيان
لا
الذين يحشرون علي وجوههم الي جهنم
آنانكه آرند ايشانرا بعرصهٔ قيامت كشيده نگونه بر روهاي ايشان سوي دوزخ
اولئك شر مكانا واضل سبيلا ۝ ولقد اتينا
ايشان بدترند بجايكاه وكمراه تر براه وتحقيقت داديم

ان قومي
بفتح الياء نافع وابو عمرو والبزي

القران
بالنقل ابن كثير وفي الحالين في الوقف حمزة

وكفي
امالة بين بين ورش في رواية

وكفي
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

هاديا و
مدغما غير الغنة خلف

القران
بالنقل ابن كثير وفي الحالين

جملة واحدة
مدغما غير الغنة خلف

واحدة
بالامالة في الوقف كسائي

فؤادك
بالابدال في الوقف حمزة

فؤادك
ثلثة اوجه لورش

يأتونك
بالابدال ورش والسوسي

ركوع

بمثل الا
بالنقل ورش

كاشكي كه فلانرا كه مرا آن دين مرتد ساخت ودرضلال انداخت دوست نميكرفتم وخشنودي او نمي جستم لقد اضلني عن الذكر بعد اذ جاءني وكان الشيطان للانسان خذولا معني اينست هرآينه سوكند ميخورم من بخداي كه راه كم كرد مرا فلان از ذكر يعني ازشرف ايمان بعد آنكه صبح روز نيك دميده بود ونور اسلام بمن رسيده بود بيت
آفتابي بدين بلندي را
درع ابرنا بديد كند
وهست شيطان مرآدمي را درخذلان افكننده وازراه راست كمراه كننده رفيق بدآموز به شيطان ماند عاقل دوست زيانكار را دشمن خواند شيطان انس از شيطان جن بدترست زيان او اززيان ابليس اكثرست صحبت آتش سوزان ناسوخته نماند وصحبت ديك سياه لامحاله سياه كرداند بيت
باابدان كم نشين كه صحبت بد
كرچه باكي ترا بليد كند
وقال الرسول يارب ان قومي اتخذوا هذا القران مهجورا معني ايراست وكفت رسول يعني محمد عليه الصلوة والسلام اي بروردكار من بدرستي كه قوم من اين قرآنرا مهجور كرفتند ومتروك ساختند ايمان نيا وردند وعمل برو نكردند برين معني مهجور مشتق از هجران بود وبمعني متروك باشد هجران قرآن بدكار رنست وترك تعظيم وتعهد آن ناشايسته كردار در حديث است من تعلم القران وعلق مصحفا لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يارب ان هذا اتخذوني مهجورا فاقض بيني وبينه وتواند بود كه مهجور مشتق از هجر باشد وهجر بيهوده وهذيان كفتن

في الوقف حمزة

بمثل الا جئناك وجوههم الي مكانا و ولقد اتينا ولقد اتينا
سكت خلف وكسي في رواية خلاد بالابدال السوسي بالسكت خلف في رواية مدغما غير الغنة خلف سكت خلف في رواية بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

است لفظ مهجور برين معني بمعني مهجور فيه بود زيراچه در فعل لازم صيغهٔ اسم مفعول بغير حرف جر نبود معني آيت برين وجه چنين آيد بدرستي كه قوم من اين قرآنرا مهجور فيه كرفتند يعني درشان
وي بيهوده وهذيان وكزاف كفتند كاهي اساطير الاولين خواندند كاهي درحيز سحر وافترا آوردند كاهي ناشي از قوت شاعري داشتند كاهي از فنون جنون بنداشتند رسول عليه السلام بيش خداي
شكايت قوم خويش كرد وچون رحمت عالميان بود درمعرض دعاء بد بهلاك واستيصال نياوردند وكذلك جعلنا لكل نبي عدوا من المجرمين وكفي بربك هاديا ونصيرا
معني ايراست وچنانچه براي تو دشمنان كردانيديم براي هر بيغمبري را دشمنان ازجماعت مجرمان كردانيده بوديم وايشانرا دركار ايشان هدايت ونصرت نموديم وبسنده است بروردكار تو
ازآن روكه رهنماينده كمراه شوندكان وياري دهنده درماندكانست وقال الذين كفروا لولا نزل عليه القران جملة واحدة كذلك لنثبت به فؤادك ورتلناه ترتيلا معني ايراست

وكفتند آنان كه نكرويدند و كفر ورزيدند چرا فرستاده نشد قران بر محمد يكبار كي چنانچه فرستاده شده بود كتابها كذشتكان كفتيم قرآن را جملة واحدة بفرستاديم قاعده تنزيل متفرق
بنيادنهاديم تا دل ترا بدان ثابت داريم و قرآن اندك اندك در ضبط تو آريم و ترتيل كرديم وآيت بعد آيت و سورت بعد سورت آورديم ولا يأتونك بمثل الا جئناك بالحق واحسن تفسيرا
معني اينست و نمي آرند اين كافران مثلي يا طلبي ظاهر البطلان مكر آنكه آورده ايم مقابل آن حق را و نيكوتر از آن از روي بيان و چون اين فايده مقصود بود مستلزم تنزيل متفرق باشد
الذين يحشرون على وجوههم الى جهنم اولئك شر مكانا واضل سبيلا معني اينست كساني كه بر روها حشر كرده شوند و در عرصات قيامت ايشان از بر رو افكنند سوي دوزخ
برند مكان ايشان بترست و راه ايشان كم شده ترست سوال كساني را كه بر رو افكنند ايشان در عرصات مشي چكونه كنند جواب كسي كه بپا مشي كناند تواند كه بغير پا

همچو مار بدواند ولقد آتينا موسى الكتاب وجعلنا معه اخاه هرون وزيرا معني اينست بدرستي موسى را كتاب يعني توريت داديم وكردانيديم با او هرون برادر او را وزير و يار او برسالت فرستاديم فقلنا اذهبا الى القوم الذين كذبوا باياتنا فدمرناهم تدميرا معني اينست پس كفتيم ايشان را برويد سوي قومي كه ايشان آيات ما را تكذيب كردند و بدعوت اسلام نكرويدند پس ايشان سوي آن قوم رفتند و انذار كردند قوم مذكور ايشان را تكذيب پيش آمدند پس ايشان را در هلاك آورديم و مهلك و مستاصل كرديم وقوم نوح لما كذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس اية واعتدنا للظالمين عذابا اليما معني اينست و قوم نوح را هر گاه كه نوح را كويند نوح و ادريس و شيث را يا كويند همه پيغمبران را تكذيب كردند غرق كردانيديم و بهلاك و استيصال رسانيديم و كردانيديم غرق كشتن ايشان را آيتي مر عالميان و عبرتي مرجهانيان و ساخته كرده براي ظالمان يعني قوم نوح با جملة ظالمان عذابي دردناك و در ريع آيتي غرق شدن هلاك نكشتند و بعد غرق شدن در آتش بحكم اغرقوا فادخلوا نارا بعذاب آتش پيوستند وعادا وثمود واصحاب الرس وقرونا بين ذلك كثيرا وكلا ضربنا له الامثال وكلا تبرنا تتبيرا معني اينست وعاد و ثمود و اصحاب رس و قرنها ميان ايشان بسيار ... ايشان ... را هلاك كرديم و هلاك او را مثل ساختيم و هريكي را بهلاك كردني عجيب هلاك كرديم

فدمرناهم اغرقناهم جعلناهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

موسى الكتاب وجعلنا معه اخاه هرون

موسى را عليه السلام نامه يعني توريت وكردانيديم با او برادر او را هرون

وزيرا ج صلے فقلنا اذهبا الى القوم الذين كذبوا

معاون و مساعد در دعوت پس كفتيم رويد سوي كروهي آنانكه بدروغ نسبت كردند يعني وعجون قوم او

باياتنا فدمرناهم تدميرا ط وقوم نوح لما

دلايل ما را و حجتها و اعلام كلام و نبوت او پس هلاك كردانيديم ايشان را هلاك كردانيدني وكروه نوح را چون

كذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم للناس

تكذيب نمودند پيغمبران فرستاده را غرق كردانيديم ايشان را طوفان وكردانيديم ايشان را براي مردمان

اية ط واعتدنا للظالمين عذابا اليما ج وعادا وثمودا

محل اعتبار و ساختيم مر ستمكاران را عذابي دردناك وعاد را وثمود را

واصحاب الرس وقرونا بين ذلك كثيرا

واهل چاه را كويند مراد قوم شعيبند واهل زمانها ميان آن زمانه اين امم كه كفتيم بسياران

وكلا ضربنا له الامثال ز وكلا تبرنا تتبيرا

وهر يك را از امم و قرون بديد كرديم براي او داستانها را اعتبار وهر يك را از ايشان هلاك كرديم هلاك كردني كه كردند تكذيب

ولقد اتوا على القرية التي امطرت مطر السوء ط

وتحقيق آمدند وكذشتند بر شهر قوم لوط سدوم كه باريده شد بر ايشان باران بدي

افلم يكونوا يرونها ج بل كانوا لا يرجون نشورا

اي پس آيا نبودند كه ببينند آن را بديده اعتبار نه كه هستند كه توقع واميد ندارند زنده كردانيدن را و منكر بعث

اخاهو
بالاشباع ابن كثير
اخاه هرون
بالادغام سوسي
باياتنا بياياتنا
ثلثة اوجه لورش بالابدال في الوقف حمزة
للناس اية
بالامالة دوري ثلثة اوجه لورش
اية و
مد غما بغير الغنة خلف
عذابا اليما
سكت خلف في رواية
عذابا اليما
بالنقل ورش
وعادا و
مد غما بغير الغنة خلف
وثمودا
بالتنوين غير حفص وحمزة
ذلك كثيرا
بالادغام سوسي
له الامثال
بالنقل ورش
له الامثال
سكت خلف وفي رواية خلاد

ولقد اتوا ولقد اتوا امطرت السوء فلم يرجون نشورا
بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالترقيق ورش في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو بالادغام سوسي

وبزوال و استيصال سپرديم عاد و ثمود قصة ايشان بالا كذشته و ذكر ايشان بيشتر رفته و در اصحاب رس اقوال است بعضي كويند اصحاب رس قوم شعيب اند عليه السلام كه با شعيب
مخالف بودند و در مخالفت او مبالغت نمودند چاهي داشتند كه آن را رس ميكفتند نزديك آن جمع مي آمدند تا كاه آن چاه فرو نشست همه زير زمين شدند و بعضي كويند رس نام ديهي بود در آن
پيغمبري مبعوث كشت دشمن او كشتند بي كناه كشتند لاجرم هلاك كشتند و بعضي كويند پيغمبري را در چاهي انداختند سنكي عظيم را بر سر چاه سر پوش كردند بعضي كويند اصحاب
رس اهل انطاكيه اند كه حبيب نجار را كه مسلمان شده بود كشتند و در چاهي كه ايشان را بود انداختند قصه ايشان در سورة يس مذكورست تشريح و توضيح مسطورست بعضي اصحاب اخدود
را كويند كه قصه ايشان در سورة بروج مسطورست بعضي كويند ديهي در زمين يمامه و بعضي كويند ميان بحرين نجران و يمن تا حضرموت بود كه بني خويش را مخالف كشتند تا آنكه او را كشتند

وبعضی گویند اصحاب رس قومی بوده اند از عبده اوثان کشند کان پیغمبران حق تعالی برایشان بادی فرستاد نفوس واموال ایشانرا تاراج نهاد از ایشان باقی نماندند مگر کسانی که پیش از
عذاب ایمان آورده بودند مسلمانان مذکور اموال ایشانرا قابض گشتند و زمینهاء ایشان کرفتند وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ
نُشُورًا معنی اینست سوکند میخورم هر آینه بدرستی آمده اند ایشان یعنی اهل مکه بر دیهی که باریده شده است بران باران قهر و عذاب یعنی قریه قوم لوط که برو سنگ باریده
واهل آنرا هلاک کردانید که درسفرها بتجارت برایشان کذشته اند ودر حوالی آن رفته اند آیا نه بوده اند که به بینند قریه خراب کشته وبعقوبت پیوسته آثار خرابی آن دیده اند
واخبار آن شنیده اند بلکه هستند ایشان که از قیامت نمی ترسند وبعث را امید نمی دارند نظر بر قدرت نمی فکنند در احوال کذشتکان فکرت نمیکنند عبرت نمیکیرند پند نه
می پذیرند وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا
معنی اینست وچون ببینند ترا ای محمد در دعوی نکیرند ترا مکر محل سخر واستهزا بکویند این آنکسی است که خدا اورا برسالت فرستاده است و شرف نبوت داده است بدرستی میخواست مارا کمراه کند وازالهه بازدارد وما را برمتابعت خویش آرد اکر صبر ما بر آلهه ثابت نبودی وثبات ما در پرستش ایشان نباشد و سرانجام بدانند در آن هنکام که عذاب بینند کیست که راه را کمراه کننده است وکه خود را در کمراهی افکننده است
أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا
معنی اینست ادیدی کسی را که هوای نفس را اله خود ساخته ودر ظاهر وباطن متابعت اوپرداخته هرچه نفس خواهد همان کند خود را در ربقه طاعت او افکند بنده هوا کردد اسیر نفس شود پس تو وکیل او شوی دنبال کار او وروی سامان کار او لازم کیری در اصلاح کار او رنج وعنا بیذیری این کار تر انشاید وایشان از تو خوب نیاید بلکه خود نشاید که پنداری وبر وجه خیال وکمان دردل آری که اکثر ایشان شنوند کاشنیدن یا بعد … دریابند کا … بینند ایشان مکر همچو چهارپایان بی هنجار و بی سامان بلکه از چهارپایان راه را کم کرده ترند ودر کمراهی

أَكْثَرَهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ
إِنْ هُمُو إِلَّا بَلْ هُمُو أَضَلُّ
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي
وچون بینند ترا ای محمد نه کیرند ترا مکر محل افسوس کویند این شخص است که
بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ۝ إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا
فرستاد اورا خدای تعالی حال آنکه رسول بود بدرستی کار آنکه خواست که هر آینه کمراه کرداند از عبادت خدایان مارا ما
لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ
اکرنه آنستی که صبر نمودیم بر آن آلهه وزود بود که دانند در قیامت آنکاه که بینند
الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۝ أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ
عذاب آخرت را که کیست کمراه تر براه ای دیدی تو آنرا که کرفت معبود خود
هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ۝ أَمْ تَحْسَبُ
آرزوی خود را ای پس تو باشی برو حافظ وکاردار کوئید آری می پنداری
أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا
که بیشتر ایشان می شنوند بسمع قبول یا در می یابند معانی آنرا نه اند ایشان مکر
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ۝ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ
چون بهایم نه که ایشان کمراه ترند براه ای ننکریستی سوی قدرت
رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا
پروردکار تو که چکونه منبسط کرداند سایه را واکر خواستی کردانیدی آن سایه را ساکن
ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ۝ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ
در وقت طلوع آفتاب پس کردانیدیم آفتاب را بر وجود سایه دلیل چه ظل ضوء ثانی است پس مجتمع کردانیدیم آنرا

إِنْ تَتَّخِذُونَكَ
مدغما غير الغنة خلف
هُزُؤًا هُزُءًا
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسائي وابو بكر وفي الوصل حمزة
هُزَا هُزُوَا
بالنقل في الوقف بالابدال في الوقف حمزة
عَنْ آلِهَتِنَا
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
عَنْ آلِهَتِنَا
سكت خلف في رواية
مَنْ اَضَلُّ مَنَ اضَلُّ
بالنقل ورش سكت خلف في رواية
أَرَأَيْتَ أَرَايْتَ
بالتسهيل نافع في الحالين وفي الوقف حمزة بالابدال ورش
أَرَيْتَ إِلَٰهَهُ هَّوٰيهُ
بالاسقاط كسائي مدغما سوسي
هَوٰيهُ هَوِيهُ
امالاتين بين ورش المحضة حمزة
عَلَيْهِي وَكِيلَاٰمْ
اشبع ابن كثير بالنقل ورش
رُكُوعٌ
وَكِيلَاٰمْ
سكت خلف في رواية
أَمْ تَحْسِبُ
بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو وكسائي
أَنَّهُمْ إِلَّا
بالسكت خلف في رواية

كَالْأَنْعَامِ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمُو أَضَلُّ
بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد بالسكت خلف في رواية
وَلَوْ شَاءَ عَلَيْهِي ثُمَّ قَبَضْنَاهُو
بالامالة حمزة وابن ذكوان بالاشباع ابن كثير بالاشباع ابن كثير

وبا هو اکثرند که ایشان نفع وزیان خود دانند واولاد واشباه را سوی خود خوانند ومسکن را شناسند علف وهنکام علف را دریابند بر محسن ومسی آکاه شوند وبر راه وچاه مطلع کردند این
بی تمیزان میان نیک وبد فرق نکنند راه کذاشته خود را در چاه افکنند منعم را نشناسند وسود وزیان در نیابند وراه نیک راندانند چهارپایان بی عقل در ماوی روند ایشان با عقل
وتمیز غلط کنند أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا معنی اینست انبیدی سوی صنع
پروردکار خویش که چکونه قدرت او سایه را بر زمین ممدود کرد واکر خواستی سایه را ساکن می ساخت در حرکت انبساط وانقباض نمی آورد وظل ممدود بر قول جمهور از وقت طلوع صبح
صادق بود که بر طریق ظل بهشت بی ظلمت و بی آفتاب باشد وبعضی ظل ممدود سایه بی آفتاب داشته اند از غروب آفتاب تا طلوع ظل ممدود خوانند پس آنرا بشعاع آفتاب بفنا وزوال رسانیدیم

وآفتاب را برحکم الضدّ يظهر حسنه الضدّ دليل بر وکرد اينديم پس سايه را قبض کرديم يعني در زوال آورديم بسوي مُراد ومقدور خويش که زوال وعدم او بود برديم قبض کردن آهسته آهسته و بآنات ارتفاع شمس هفتم کشته **وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا** هو مرفوع المحل بر ابتداست موصول باصله خبر مبتداست الليل مفعول اوّل است مرجعل لباسا مفعول دوّم است والنوم سباتا عطف ست بيکحرف برد ومعمول عامل واحد برطريق علمت زيداً غنيا وعمروا فقيرا وجله وجعل النهار عطف است برجعل لکم الليل جمله وهو الذي جعل لکم الليل تا آخر که تصرّف خاص است بروجه ذکر خاص بعد عام عطف است بر الذي له ملك السموات والارض که تصرّف عام بود بعد تبارك الذي نزّل الفرقان که تصرّف خاص روي نمود يا عطف است بر تبارك الذي نزّل الفرقان عطف تصرّف دنياوي بر تصرّف ديني معترضاتي که درميانه بود ميان دو کلام

بَيْنَهُمْو جَاهِدْهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ۝ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ

بسوي قدرت ما از اعدام جمعي اندك تدريج واو آنست که کرداند براي شما

اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ

شب را بمنزلت ستري وخواب را بمثابت وفاتي وکرداند روز را

نُشُورًا ۝ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا

بمثابت بعثي واو آنست که فرستاد بادها را حال آنکه مژده دهنده

بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ج وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا

پيش از آمدن باران که سبب بخشايش خدايست وفرو فرستاديم از آسمان آبي بغايت پاك

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا

تا زنده کردانيم بآن آب بقعه مرده را وبياشامانيم آنرا از آن اجناس که آفريده ايم شتر وگاو وگوسفند را

وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ۝ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا صلے

ومردمان بسيار را وبتحقيق مکرّر کردانيديم ذکر انشاء سحاب ومطر را در قرآن وديکر کتب سماوي درميان ايشان تا پند کيرند

فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۝ وَلَوْ شِئْنَا

پس نخواست بيشتر مردمان مکر انکار وکفران نعمت نمودن واکر خواستيمي

لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ط ۝ فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ

هر آينه فرستاديمي در هر شهري بيم نماينده پس فرمان مبر کافران را در ترك ابلاغ

وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ۝ وَهُوَ الَّذِي

وکوشش نماي بايشان بسبب اين قرآن کوششي بزرك واو آنست

قَبْضًا يَسِيرًا — مدغما غير الغنة خلف
وَهُوَ الَّذِي — قالون وابو عمرو وكسائي
جَعَلَ لَكُمْ — بالادغام سوسي
اللَّيْلَ لِبَاسًا — بالادغام سوسي
لِبَاسًا وَالنَّوْمَ — مدغما غير الغنة خلف
سُبَاتًا وَ — مدغما غير الغنة خلف
وَهُوَ الَّذِي — قالون وابو عمرو وكسائي
الرِّيحَ نُشْرًا — ابن كثير / ابن عامر
نُشُرًا نَشْرًا — نافع وابن كثير وابو عمرو / حمزه وكسائي
مَيْتًا وَ أَنْعَامًا — مدغما غير الغنة خلف
وَلَقَد صَّرَّفْنَاهُ — بالادغام ابو عمرو وهشام حمزه وكسائي
صَرَّفْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
لِيَذْكُرُوا — حمزه وكسائي
فَأَبِى فَأَبَى — اماله بين بين ورش / بالامالة المحضة حمزه وكسائي

النَّاسِ — بالامالة دوري / بالابدال سوسي
شِئْنَا — اماله بين بين ورش
الْكَافِرِينَ — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
الْكَافِرِينَ — اماله بين بين ورش
وَهْوَ الَّذِي — بسکون الهاء قالون وابو عمرو وکسائي

متّصل روي نمود معني اينست واو يعني خداي عزّ وجلّ آنست که کرداند ليل را لباس يعني پوشش مرانام وکرداند خواب را آسودن وآرام وکرداند نهار را هنکام پراکنده شدن وجنبش کردن براي مصالح انساني وحوايج زندکاني **وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا** معني اينست واوست خداي آنکه فرستاد بادها را برآکنده ابرها تا باران در اطراف رسد وبر قراءة بشرا يعني بشارت دهنده برسيدن باران که رحمت خداست آرنده نعمتهاست بود وفرود آورديم از آسمان آبي کامل در پاکي چنانکه پاکي او در غير سرايت کند وبکمال پاکي خويش ديکري را پاك کرداند تا بدان آب شهر مرده وبي نفع شده را زنده کردانيم وآن آب چهارپايان وآدميان بسيار را از آنچه آفريده ايم وآنرا محتاج آب کردانيده ايم بياشامانيم **وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا** اعرابه ليذّکّروا بصيغه مضارع از باب تفعّل بادغام تا در ذال واز باب نصر خواندند ايجمله معترضه است براي شکايت از کافران وبيان کفران ايشان الّا کفورا مستثني مفرّغ است وکلام اکرچه بصورت کلام موجب مي نمايد امّا چون ابي در معني نفي است در حکم کلام غير موجب است برين اعتبار سايغ مي آيد معني اينست هر اينه بدرستي ذکر انعام را در قرآن ودر کتب منزله ميان ايشان تکرار کرديم وبتغيير تغيير چند بار آورده ايم تا ياد کنند ودم شکر زنند پس اکثر مردمان سرباز زدند هرچيزي را مکر کفران را **وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا** اينجمله معترضه است براي بيان فضل پيغمبر عليه الصلوة والسلام وارسال او بر کافهء انام که ولايت بر همه جهانيان وسري بر همه جهانيانست کاري بغايت والاست از جزايل عطاياست که جمع کردن عمل همه رسل در يك ذاتست وکرد آمدن ولايتها همه انبيا در يك تن از معظم صفاتست معني از آنست واکر ميخواستيم در هر دهي ترساننده پيغمبري پيغام رساننده ميفرستاديم هر يکي را ولايتي علاحده ميداديم ليکن فضل وفضيلت تو خواستيم وبفضايل همه انبيا آراستيم و رسالت همه عالم را داديم وامر ونهي همه جهان بدست تو نهاديم رحمت عالميان کردانيديم وبدرجهء آدم ومن دونه تحت لواي رسانيديم **فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا** فاسببيّه است

لا تطع نهی است مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از طاعت کافران در خواهش مقترحات ایشان وجاهدهم امر است بجهاد با ارباب طغیان وقتال با اصحاب کفران معنی این است چون چنین
و نیل این مرتبه یقین است در معجزات مقترحه که کافران میجویند مطیع ایشان مباش و به اندوه نا حاصل شدن آن دل مخراش وجهاد کن با ایشان بتوفیق خدا و عون او جهادی کبیر و بجو
بجهاد ثواب جزیل واجر کثیر وهو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج وجعل بینهما برزخا وحجرا محجورا معنی اینست و او آنست که آمیخته است
دو دریای مختلف را که گفته شود در شان ایشان که این یکی خوش مزه آمده و این نمکین شور ناخوش آینده شده و گردانید میان ایشان حایلی از کمال قدرت فاصلی و گردانید
میان ایشان پرده ممنوع یعنی از نظر مردمان باز داشته شده و منعی که صاحب او از اختلاط ممنوع آمده وهو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا
وکان ربک قدیرا عطف

برجمله وهو الذی مرج البحرین ثانیه دیگر هر قادر اکبر هست فجعله عطف است بر خلق وجمله وکان ربک قدیرا تذییل است معنی اینست و او آنست که از عجایب قدرت وبدایع فطرت است از نطفه آفرید یا گویند از آب که احد عناصر است پیدا گردانید آفریدن آدمی از نطفه ظاهر بود و از آب از جهت آنکه نطفه از خوردن گیاه وگیاه از آب حاصل شود پس گردانید او را خداوند نسب یعنی نسبت پدری و پسری و خداوند مصاهرت یعنی نسبت دامادی و خسری و سلسله نسبت نسبی و سببی سبب بقاء عالم و استبقاء بنی آدم گردانید و در معاش بعضی را با بعضی بامتزاج و اختلاط رسانید و هست پروردگار تو قادر برین که آدمیان را یکدیگر بنسب و نسبت میان ایشان تعاون و تناصر انگیزد ویعبدون من دون الله ما لا ینفعهم ولا یضرهم وکان الکافر علی ربه ظهیرا اینجمله عطف بر جمله سابقه باحال است بتقدیر وهم یعبدون جمله وکان الکافر علی ربه ظهیرا تذییل است معنی این است و آدمیان از غیر خدای می پرستند بتانی را که هیچ سود و زیان نکنند و هست کافر بر مخالفه پروردگار خویش یاری ده شیطان چون طاعت شیطان میکند و خود را بر متابعت وسوسه او می افکند شیطان را بر مخالفت خدای یاری میدهد و رونق کار او بنیا دمی نهد و بعضی ان علی ربه معبود باطل که بر اعتقاد کافر رب اوست مراد دارند وظهیرا معنی قویا وقادر ایدا رند معنی چنین بود و هست کافر بر بت خویش قوی قادر زیرا

ينفعهمو يضرهمو اسئلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فرات و — مدغما غير الغنة خلف
ملح اجاج — بالنقل ورش
ملح اجاج — بالسكت خلف في رواية
برزخا وحجرا — مدغما غير الغنة خلف / بالترقيق ورش
وهو الذي — بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
نسبا و — مدغما غير الغنة خلف
ربك قديرا — بالادغام سوسي
مبشرا و — مدغما غير الغنة خلف
مبشرا — بالترقيق ورش
اسئلكم — بالنقل في الوقف حمزة
عليهي — بالاشباع ابن كثير
من اجر — بالنقل ورش
من اجر — بالسكت خلف في رواية

مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هٰذا عَذْبٌ فُراتٌ وَهٰذا مِلْحٌ اُجاجٌ
کرد روان دو دریا را این یک آب خوش گوار بغایت و این دیگر شور بغایت

وَجَعَلَ بَيْنَهُما بَرْزَخاً وَحِجْراً مَحْجُوراً ۞ وَهُوَ الَّذي
وبدید کرد میان این دو قسم حایلی و حاجزی و منعی ممنوع و او آنست

خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَصِهْراً
که آفرید از آب مرد آدمی را پس گردانید او را یکی نسبی شاید و یکی مادینه که پیوند راشاید دو صنف

وَكانَ رَبُّكَ قَديراً ۞ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ
وهست پروردگار تو توانا که از یک آب دو صنف مختلف با یکدیگر اشخاص نباینه آفرید و می پرستند از غیر

اللّٰهِ ما لا يَنْفَعُهُمْ وَلا يَضُرُّهُمْ وَكانَ الْكافِرُ
خدای تعالی آنرا که سود نمی رسانند ایشانرا و گزند نمی توانند رسانید ایشانرا و هست ناگرونده

عَلي رَبِّهِ ظَهيراً ۞ وَما اَرْسَلْناكَ اِلاّ مُبَشِّراً وَنَذيراً
بر دین پروردگار خود یاری دهنده بد کیشی و نفرستادیم ترا مگر مژده دهنده مومنان و بیم نماینده کافران بعقاب بثواب

قُلْ ما اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِلاّ مَنْ شاءَ اَنْ
بگوی نمیخواهم برکار رسالت هیچ مزدی مگر مزد آنکس که خواهد که

يَتَّخِذَ اِلي رَبِّهِ سَبيلاً ۞ وَتَوَكَّلْ عَلَي الْحَيِّ الَّذي
فرا گیرد سوی پروردگار خود راهی و اعتماد نمای در کارها بر زنده حقیقت که

لا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفي بِه بِذُنُوبِ عِبادِهِ
نمیرد و بپاکی یاد کن او را با ستایش او و بسنده است خدای بگناهان بندگان خود

الا من شاء بالامالة شاء ان شاان وكفي وكفي
بالابدال الفا في رواية
حمزة وابن ذكوان — وفيه القصر والمد ابو عمرو وقالون والبزي — ورش وقنبل — ابدالين ورش في رواية — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

چه اگر بخواهد بت خود را بشکند زیر پای افکند با وجود قادری که او را فرید اینچنین عاجزی را در عبادت گزید وما ارسلناک الا مبشرا ونذیرا اینجمله معترضه است برای تنبیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم تا بعد تبشیر و انذار از ناگرویدن ایشان اندوه نکند و دم اهتمام و اعتنا القاء ایمان در دلهای ایشان که کار خدا است نزند معنی اینست و نفرستاده ایم ترا مگر بشارت دهنده ثواب و ترساننده از عقاب چون این هر دو بجا آری از ناگرویدن و کفر ورزیدن کسی چه باک داری قل ما اسئلکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا
معنی اینست بگوای محمد نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ اجری مگر کسی که سوی ثواب خدای ره گرفته و در راه ایمان و اتقا و انفاق مال در کار خدا رفته و بعضی استثنا منقطع دارند و کلام یعنی لکن من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا یصیب الاجر من الله پندارند وتوکل علی الحی الذی لا یموت وسبح بحمده وکفی به بذنوب عباده خبیرا وتوکل عطف است بر قل وسبح

وزادهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

خبيرا ۞ الذي خلق السموات والارض وما
آگاهي — آنكه آفريد آسمانها را و زمين را و آنچه

بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش الرحمن
ميان آسمان و زمين است در مقدار شش روز ۞ پس مستوي شد بر عرش يعني مزيد ظهور تصرف در مخلوقات شد خداي بخشاينده

فسئل به خبيرا ۞ واذا قيل لهم اسجدوا للرحمن
پس كسي را بپرس كه داناست بآن حال — و چون گويند مر ايشان را سجده بريد براي خداوند

قالوا وما الرحمن انسجد لما تامرنا وزادهم نفورا
گويند و چيست مفهوم اين لفظ اي محمد آيا سجده بريم مر آنرا كه ميفرمايي ما را و زيادت كرد ايشان را انفرا

تبارك الذي جعل في السماء بروجا وجعل
بسيار خيرست آنكه بديد كرد در آسمان اقسام دوازده گانه از حمل و بديد كرد

فيها سراجا وقمرا منيرا ۞ وهو الذي جعل
در آسمان چراغي يعني آفتاب و ماهي روشن — و او آنست كه گردانيد

الليل والنهار خلفة لمن اراد ان يذكر او اراد
شب و روز را با جانشين يكديگر براي آنكه خواهد كه پند گيرد يا خواهد

شكورا ۞ وعباد الرحمن الذين يمشون
سپاسداري را — و بندگان حقيقي خداوند بخشاينده كه ميروند

على الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا
بر زمين بآرامي و وقار و چون مشافهه سخن گويند با ايشان اهل جهالت و سفاهت گويند

والارض — بالنقل ورش
والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
استوى — بالامالة
استوى — بالامالة حمزة والكسائي
فسل قيل — بالنقل
قيل لهم — بالاشمام
لما تامرنا — بالياء حمزة والكسائي
وزادهم — بالامالة حمزة
بروجا وجعل — مدغما بغير الغنة خلف
سراجا وقمرا — مدغما بغير الغنة خلف
سرجا — حمزة والكسائي
وهو الذي — قالون وابو عمرو والكسائي

لمن اراد ان يذكر او اراد — ان يذكر — او اراد ان يذكر — على الارض — هونا وقالوا

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا موصول باصله عطف بر موصول سابق سُجَّدًا وَقِيَامًا جمع اند مر ساجد و قايم هيجو نوم ونيام لربهم متعلق است بسجدا وقياما عطف بر وست معني اينست وآنان كه شب ميكنند درين حال كه هستند مر پروردكار خويش سجده كنندكان ودر عبادت خدا قيام آرندكان در تفسير آورده هركه سر از خواب بردارد ودو ركعت نماز بكزارد ثواب ساجدان وقايمان يابد وفضيلت مصليان شب دريابد وبعضي كفته اند دو ركعت بعد نماز شام ودو ركعت يا چهار ركعت بعد از نماز خفتن كزاردن بايد تا ثواب ساجدان وقايمان روي نما يد وبعضي كويند هركه درشب نمازي كزارد ودروي قراءة چيزي از قرآن اندك يا بسيار بيارد مرتبه ساجدان وقايمان يابد ومثوبت ايشان دريابد وبعضي قيام تمام شب مراد دارند واكثر شب را نيز منزله كل ميدارند تا چنان بود كه مردمان در هجوع اند وايشان در ركوع وديكران رقود ند وايشان در سجود وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا موصول باصله عطف بر موصول سابق رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ مقول يقولون است جمله إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا تعليل است بر طلب خواهش صرف آن دليل است جون خواهش صرف عذاب ملوح سوي جمله خواهش بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ نمود معني اينست وآنانكه بكويند اي پروردكار ما بكمال كرم بكردان از ما عذاب جهنم زيراكه عذاب جهنم لازمي غير مفارق است يعني دفع نشود كردن تو عذابي دايم است تا تو نه بري نرود إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ساءت اكر بمعني بيست بود ضمير او عايد بر جهنم نبود بلكه ضمير مبهم مفسر بمستقرا باشد ومخصوص بذم محذوف دارند تقدير كلام انها بيست مستقرا هي ميدارند تانيث ضمير مبهم بر وفق مخصوص بود وحمل مستقرا بر ضمير مؤنث بتاويل ساءت مكانا مستقرا باشد واكر ضمير ساءت عايد بر جهنم كويند از ساءت معني اخزيت كه از افعال متصرفه است جو بيند مسني وليسوا آمده وساير تصاريف او مستعمل شد وجمله تذييل است معني اينست بدرستي كه دوزخ بد قرارگاهي وبد آرام جايي است وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ولم يقتروا بر صيغه مضارع معروف از باب نصر وضرب وباب افعال خوانند ومعني يكي داند الذين موصول است اذا انفقوا شرط است لم يسرفوا با معطوفات خويش جزاء شرط است وضمير كان عايد بر انفاق كه مدلول لا نفقوا است وذلك اشارتست بر اسراف واقتار وقوام بمعني اقتصاد واعتدال آ وجمله شرطيه صله موصولست

لِرَبِّهِمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونُ

سُجَّدًا وَ — مُسْتَقَرًّا وَ — مدغما غير الغنة خلف — وَلَمْ يَقْتُرُوا — ابن كثير وابو عمرو — يُقْتِرُوا — نافع وابن عامر — بالترقيق ورش — ذَلِكَ قَوَامًا — بالادغام سوسي — إِلَهًا آخَرَ — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش — إِلَهًا آخَرَ — سكت خلف في رواية — وَمَنْ يَفْعَلْ — مدغما غير الغنة خلف — يَفْعَلْ ذَلِكَ — بالادغام ابو الحارث — أَثَامًا يُضَاعَفْ — مدغما غير الغنة خلف — يُضَاعِفُ — بضم الفاء ابو بكر — يُضَعَّفْ — ابن كثير — يُضَعَّفُ — ابن عامر — وَيُخْلَدُ — بضم الدال ابو بكر وابن عامر — فِيهِ وَامَنَ

سَلَامًا ۝ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا

سلام كويم سلام كردني — وآنانكه شب ميكذارند براي پروردكار ايشان سجده آرندكان وايستادكان بنماز

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ صلى

وآنانكه ميكويند اي پروردكار ما بكردان ازما عذاب دوزخ

إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ۝ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا

بدرستي عذاب آن هست بالزوم ودوام — بدرستي كه آن دوزخ بد قرار جايي است

وَمُقَامًا ۝ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ

وايستادن جايي آن — وآنانكه چون نفقه كنند مال را ازحد تجاوز ننمايند ونه

يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ۝ وَالَّذِينَ

تقتير ورزند — وباشد آن انفاق ميان آنچه كفتيم از اسراف وتقتير معتدل الطرفين — وآنانكه

لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ

نپرستند با معبود بسزا خدايي ديكر — ونكشند تني را

الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ج وَمَنْ يَفْعَلْ

كه حرام كرداينده خداي قتل آنرا مكر باستحقاق — وزنا نكنند — وهركه كند

ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ۝ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ

آن مناهي كه ذكر رفت ببيند جزاي آن بزه را — دوباره كرداند باستحقاق شرك ومعاصي براي او عذاب را روز

الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا ۝ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ

قيامت — وجاويد ماند درآن عذاب بر حالت خواري — مكر آنكس كه توبت كرده باشد وايمان آورده

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا معني اينست وآنانكه با خداي الهي ديكر نخوانند وكسي را با خداي در الوهيت شريك ندانند ونفسي را كه خداي تعرض آن حرام كرداينده است جز بحق شرعي چون قصاص ومانند آن نكشند و زنا كه بمعني قتل ولد است نكنند وهركه اين

بالاشباع ابن كثير — ثلثة اوجه لورش

موصول باصله عطف است بر موصولات سابقه معني اينست وآنانكه چون انفاق كنند ومال در خرج افكنند اسراف نپسندند وازحد تجاوز نكنند وبه اقتار يعني كم كردن از حاجت وباز داشتن حقوق شريعت نه پيوندند بعضي كويند اسراف صرف مال در معاصي ومحرمات است واقتار باز داشتن يا كم كردن از واجبات وبعضي كويند اسراف ضايع كردن وصرف آن در غير محال است واقتار حبس كردن مال تنك كردن نفقه بر اولاد وعيال است در حكايت آورده اند مردي كفت لا خير في الاسراف ديكري كفت لا اسراف في الخير بعضي كويند انفاق كه متضمن منفعتي ديني يا دنياوي بود اسراف وتبذير نباشد اسراف اضاعت مال است كه بي تصور ديني يا دنياوي باشد وانفاق ميان افراط در فراخي كه باسراف رسد وميان تفريط بتنك كرفتن در مظنه بخيلي كشد باشد اعتدال واقتصاد وميانه روي مالوف ومعتاد پسنديده بود وافراط وتفريط واسراف وتقتير شايسته نباشد قوله تعالى

کارها کند وخود را دریز کردارها افکند عقاب را ببیند دمستحق سزا کردد عذاب برای او دوچند شود ونکال وعذاب او در روز قیامت متزاید ومتضاعف بود وخوار شده در دوزخ
جاوید ماند مکر کسی که توبه از کفر کند وایمان آرد واعمال صالحه ورزد پس خدای عز وجل سیات ایشان بحسنات بدل کند یعنی کفر ومعاصی را بایمان وتوبه زایل کرداند وبتوفیق
طاعت بدولت حصول حسنات واعمال صالحات رساند وهست خدای آمرزنده خطایا آمرزد بخشنده عطایا بخشد ومن تاب وعمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا تکیر متابا برای
نوعیت است ای متابا مرضیا یا برای تعظیم است ای متابا عظیما تا شرط وجزا یکی نشود میان ایشان برین قدر مغایرت بود وابنجمله که متضمن ثواب محسنانست عطف است برجمله
ومن یفعل ذلک یلق اثاما که متضمن جزاء مجرمان ومسیئان است معنی اینست وهرکه توبه کند واعمال صالحه ورزد پس بدرستی بازکردد سوی آثار رحمت خدای

سیاتهمو ربهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وعمل عملا صالحا فاولیک یبدل الله سیاتهم
وکرده کاری نیکو جه ایشان مبدل کرداند خدای
حسنات وکان الله غفورا رحیما ومن
بنیکیها بتوفیق اعمال صالحه وهست خدای تعالی آمرزکار مهربان وهرکه
تاب وعمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا
توبه کند وکند کار نیکو پس بدرستی او رجوع کند باثواب خدای تعالی رجوعی نیکو
والذین لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو
وآنان که حاضر نشوند درمجالس باطل وچون کذرند بکار ناشایست
مروا کراما والذین اذا ذکروا بایات
کذرند حال آنکه مکرم باشند وآنان که چون پند دهندشان بواسطه آیتهای
ربهم لم یخروا علیها صما وعمیانا والذین
پروردکار ایشان حرص ننمایند براستماع آن بسمع قبول حال آنکه کران باشند ونابینایان بدیده اعتبار وآنان که
یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة
میکویند ای پروردکار ما ببخش ما را از زنان ما وفرزندان ما روشنی
اعین واجعلنا للمتقین اماما اولیک یجزون
چشمها وبکردان ما را برای پرهیزکاران مقتدایی ایشان که موصوفند بصفات مذکوره جزا دهند ایشان را
الغرفة بما صبروا ویلقون فیها تحیة وسلاما
مکان عالی درجنت بسبب آنکه صبر کردند بر تکالیف وپیش آرند ایشان را در آن غرفه دعایی بتعمیر وتنعم ودعایی بسلامت از آفات

سیاتهم ثلثة اوجه لورش
سیاتهم بالابدال فی الوقف حمزة
کراما بالترقیق ورش
اذا ذکروا بالترقیق ورش
بایات بایات ثلثة اوجه لورش
لم یخروا بالترقیق ورش
صما وعمیانا مدغما غیر الغنة خلف
من ازواجنا
وذریتنا حمزه وکسائی وابوبکر
اعین واجعلنا مدغما غیر الغنة خلف
ویلقون حمزه وکسائی وابوبکر
تحیة وسلاما مدغما غیر الغنة خلف

باز کشتنی که عندالله مرضی بود والذین لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا کراما الزور مصدر است مفعول مطلق است ای لا یشهدون الزور یا مفعول مطلق است بحذف مضاف ای لا یشهدون شهادة الزور یا مفعول به است ای لا یشهدون محال الزور ومحافل الکذب جمله شرطیه یعنی واذا مروا باللغو آخر عطف است بر فعلیه سابقه کراما حال است وموصول با صله عطف است بر موصولات سابق معنی اینست وآنانکه بدروغ کواهی ندهند یا در مجلسی که دروغ کویند حاضر نشوند وچون بکذرند در مجلسی که در آن لهو ولعب بود بکرامت بکذرند وبلوث لغو ملوث نشوند وبهوا ولعب میان نکردند والذین اذا ذکروا بایات ربهم لم یخروا علیها صما وعمیانا معنی اینست وآنانکه چون پند داده شوند بآیات پروردکار نیفتند بر آن کرشدکان وکورکشتکان بلکه بیفتند سجده کنان وکریان چنانچه جای دیکر کفت اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا وبکیا والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما معنی اینست وآنانکه میکویند ای پروردکار ما ببخش ما را از زنان وفرزندان ما روشنایی چشمها وبکردان ما را مقتدی پیشوا مر پرهیزکاران واین خواهش تقوی مقتدی بانست نه خواهش تقدم مرمتقیان یا کویند این خواهش صفاتی بود که بدان لایق مقتدایی ودرخور

شما را آرد اکر شما عبادت نکنید وبروجه تذلل سر بر زمین ننهید پس سرانجام مستحق لزوم عذاب شوید برین طریق خطاب مرکافران بود وبعضی خطاب مرمطلق مردمان دارند واسناد کذبتم بر طریق فعقروها اسناد فعل بعض سوی کل پندارند صاحب کشاف هم برین وجه رفته واز این اشکال هم برین وجه تفصی جسته وبدانکه درخاتمت سورت ذکر اخلاق مومنان وبیان اوصاف مسلمانان کرد وصفات حمیده ونعوت کزیده ایشان بتمام وکمال آورد وبیان فضایل ایشان بنهایت رسانید وکمال وتمام آنرا مبرهن کردانید بعد از آن بر حکم بضدها تتبین الاشیاء ذکر لزوم عذاب کافران کرد

پیشوایی شود یعنی ازین سوال کمال علم وتقوی است سوال تقدم وخواهش پیشوایی نیست یا کویند رفعت دردین مطلوبست وطلب او کاری خوبست اولئک یجزون الغرفة بما صبروا ویلقون فیها تحیة وسلاما خالدین فیها حسنت مستقرا ومقاما معنی اینست وایشان غرفهاء عالیه وبارجاهاء سامیه بسبب صبر ایشان جزا داده شوند ودر آن بارجاها بتحیت وسلام فریشتکان پیوندند درحالت که در آن جاوید باشند غرفه مذکوره ایشان را قرارکاه نیکو بود وموضع اقامت خوب باشد قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم فسوف یکون لزاما معنی اینست بکوای محمد چه کار دارد پروردکار من بعذاب شما وبرای چه تعذیب کند تمام را ثابت بناشد شما اصنام را اله خواندید ورسل را تکذیب کردید دعوت شرکا آوردید وبروجه دوم معنی چنین بود پروردکار من آفریدن شما را درجه

ودوام عذاب ایشان دربیان آورد هیچ نوعی نماند که مذکور نکشت وهیچ قسمی نماند که شان او به بیان نه پیوست کلام باتمام رسید وسخن بانتها انجامید شك نیست مقطعی حسن است
ومنتهایی مستحسن است والله اعلم وفیضه انه لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة الشعرا سوره شعرا مکی است مکر آیت والشعراء یتبعهم الغاوون که مدنی است
دویست وبیست وهفت آیت است هزار ودویست وهفتاد وهفت کلمه پنج هزار وپانصد وچهل ودو حرف است ربط این سوره با سورة فرقان آنست که افتتاح هر دو سوره بذکر
قرآنست ونیز سورة فرقان در ذکر طاعت وعبادت ورد کفر وکافری بود ودرین سوره نیز همین معانی روی نمود ونیز ختم سورة فرقان بذکر کافران ووعید ایشان بقوله تعالی
فقد کذبتم فسوف یکون لزاما آمد ودرآغاز سورة شعرا لعلك باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین در شان کافران مذکور شد وبدانکه سوره رابذکر آیات قرآن
ومدح او افتتاح کرده بعده جمله لعلك باخع نفسك الی آخرها برای تسکین حزن پیغمبر علیه الصلوة والسلام وقصهٔ موسی صلوات الله علیه وقصهاء دیکر برای تسلیه آورد بعده جملهٔ وانه لتنزیل رب العالمین وجمله تلك آیات الکتاب که در صدر سوره است معطوف انداخت وذکر قرآن را با ذکر قرآن مربوط ساخت بعد معطوف علیه از معطوف در کلام بعید نیست در کشاف در سورهٔ نور تصریح برین معنی است حیث قال واقیموا الصلوة معطوف علی اطیعوا الله واطیعوا الرسول ولیس ببعید ان یقع بین المعطوف والمعطوف علیه فاصل وان طال بعد کلام درذکر قرآن انجامید تا آنکه بذکر شعرا که بقوت شاعری معارضهٔ قرآن می جستند یا مطلق شاعران که متضمن شاعران مذکور باشند رسید بعد جمله وسیعلم الذین ظلموا الآیة در خاتمت سوره بر وجه تذنیب آورد وسورة مذ بجمله مسطوره که متضمن وعید شدید وعظیم تهدید ست ختم کرد وشك نیست جملهایی که از یکدیکر بینست اکر مقاصد آن متغایر بود از جهت اتحاد میان ایشان ارتباط واتصال باشد واکر مقصود از همه یکی است هریکی در مقصود کلی مقرر دیکر یست معترضاتی که درمیان آمده میان کلامها متصل واقع شده وجمله دیکر از هر نوع در محلها که بباید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم طسم تلك آیات الکتاب المبین حروف مقطعه از متشابهاتست معانی آن مختفیاتست سلف مشغول بتاویل نشوند وبعلم خدا حواله کنند وخلف تاویل کنند بعضی طا رمز طول وسین رمز سلام میم ملك دارند وبعضی طا رمز طاهر وسین رمز سمیع

بکم وکذبتم و علیهمو اعناقهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

مستقرا و — مدغما غیر الغنة خلف

یعبوا بکم — بالابدال فی الوقف حمزة فی روایة

خالدین فیها حسنت مستقرا ومقاما ۞ قل ما
حال آنکه جاوید باشند در آن جنت نیکا آن قرار جایی واقامت جایی آن بکو چه

یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم
درحساب آرد شمارا پروردکار من اکر نه عبادت شما باشد مر او را پس بتحقیق تکذیب نمودید ای اهل مکه

فسوف یکون لزاما ۞ ربع
پس زود بود که باشد عذاب ملازم حال شما

سورة الشعراء مائتان وسبع وعشرون آية

باظهارها نون السین عند المیم حمزة

طسم — بالامالة حمزة وکسائی وابوبکر

آیات مؤمنین — ثلثة اوجه لورش بالابدال ورش والسوسی

ان نشا ننزل — بالابدال فی الوقف حمزة ابن کثیر وابو عمرو

علیهم — بضم الهاء حمزة

من السماء آیة — فی الوصل نافع وابن کثیر وابو عمرو

آیة — ثلثة اوجه لورش

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

طسم ۞ تلك آیات الکتاب المبین ۞ لعلك
اسم للسورة اوغیر ذلك آیتها درین سوره است آیتهای کتابیست ظاهر الاعجاز مکر تو

باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین ۞ ان نشا ع
هلاك کننده خود را برای آنکه نمی باشند آن کفار از اهل ایمان اکر خواهیم

ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم
فرو فرستیم برایشان از آسمان معجزه که بقسر والجاء ایشان برایمان دارد پس کردد کردنهای ایشان باز او

٣ داشتیم وبرنا کرویدن ایشان چه جای اندوه بود وبر کفر ورزیدن ایشان قلق واضطراب برای چه باشد.

فظلت اعناقهم فظلت اعناقهم فظلت
بالتقلیل ورش سکت خلف فی روایة بالتغلیظ ورش

ومیم رمز مجید پندارند وبعضی حروف طسم نام سوره وبعضی نام قرآن وبعضی اسماء حروف هجا کویند وسوکند بدین امور جویند جملهٔ تلك آیات الکتاب المبین بحذف لام بتقدیر لتلك
آیات الکتاب المبین جواب قسم بود یا جواب قسم محذوف باشد معنی اینست سوکند یاد میکنم بطسم بدرستی که این آیات آیات کتابی کامل است آیات کتابی ظاهر جدا کننده میان
حق وباطل است لعلك باخع نفسك الا یکونوا مؤمنین معنی آنست ای محمد بترس برنفس خویش که هلاك شود بنا بر نابودن ایشان کرونده واز بودن ایشان دین اسلام
را تصدیق کننده ان نشأ ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین معنی اینست اکر بخواهیم ایمان ایشان را علامتی از آسمان که بدان کردنهاء ایشا
یا سران قوم ایشان یا جماعات وافواج ایشان خاضع شوند وسر در طاعت دارند فرود آریم ودر ایمان واسلام وادغان واستسلام آریم لیکن ایمان ایشان نخواستیم ایشان را در شقاوت

يأتيهم أكثرهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فسيأتيهم أنبؤا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لها خاضعين ۝ وما يأتيهم من ذكر من الرحمن

مر آن آيت را ذليل ومنقاد ونمي آيد ايشان را هيچ قرآني يا موعظه از خداي بخشايند

محدث الا كانوا عنه معرضين ۝ فقد كذبوا

نو در نزول مگر كه هستند از آن قرآن اعراض كنندگان پس بحقيقت بدروغ نسبت كردند

فسيأتيهم أنبؤا ما كانوا به يستهزءون ۝

پس زود بود كه آيد بديشان خبرهاي آنچه بودند كه بدان فسوس ميكردند

أولم يروا إلى الأرض كم أنبتنا فيها من كل

اي نگرستند سوي زمين كه بسا رويانيديم در آن از هر

زوج كريم ۝ إن في ذلك لآية وما كان

صنفي نبات باخواص پسنديده بدرستي در آن انبات ... آيه ونيستند

أكثرهم مؤمنين ۝ وإن ربك لهو العزيز

بيشتر ايشان از اهل ايمان وبدرستي پروردگار تو هر آينه او غالب است بر انتقام

الرحيم ۝ وإذ نادى ربك موسى أن ائت

مهربان بر ضعيفان وياد كن چون ندا فرمود پروردگار تو موسي را عليه السلام كه بيا

القوم الظالمين ۝ قوم فرعون ألا يتقون ۝

بگروه ستمكاران بگروه فرعون اي نمي ترسند از عقاب ما

قال رب إني أخاف أن يكذبون ۝ ويضيق

گفت موسي اي پروردگار من بدرستي من مي ترسم كه بدروغ نسبت كنند مرا ونقبض ميشود

موسی چنین رب انی اخاف مقول قال است ان یکذبون مفعول است مر اخاف وتاکیدا و ازجهت ابراز مخافت بروجه وکادتست ویضیق صدری عطف است بر اخاف ولا ینطلق لسانی
عطف است بر یضیق فادر فارسل الی هرون سببیه است بر طریق اتیتك فاکرمنی هارون مجرور الی است متعلق است بارسل ای فافعل ارسال الوحی وارسال جبرئیل الی هرون
معنی اینست کفت موسی ای پروردکار من بدرستی که من می ترسم ازین که مرا تکذیب کنند ودروغ کو ومفتری دانند وتنك میشود سینهٔ من وناخوش میشود چنان
من بسبب تنکی وناخوشی روان نمیشود زبان من پس بفرست وحی سوی هرون واورا بمنصب پیغمبری برسان تا با من درکار شریك کردان ولهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون
ذنب مبتداست لهم خبر مبتداست علی متعلق است بظرف مستقر یعنی لهم فاخاف ان یقتلون فا سببیه است ان یقتلون مفعول است مر اخاف واین جمله فعلیه

ولهمو معکمو منکمو خفتکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

صدری ولا ینطلق لسانی فارسل الی هرون

سینهٔ بجهت تکذیب وجاری نمی شود زبان من درکلام پس فرست جبرئیل را سوی هرون

ولهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون ۞ قال کلا

ومر ایشان راست بر من تبعهٔ کناهی پس می ترسم که بکشند مرا کفت خدای نه چنان است

فاذهبا بایاتنا انا معکم مستمعون ۞ فاتیا

پس بروید شما با معجزات ما که بدرستی ما با شماایم بنصرت وتایید شنونده آنیم که میان شما رود پس بیایید

فرعون فقولا انا رسول رب العالمین ۞

بفرعون پس بکویید بدرستی که ما فرستاده پروردکار جهانیانیم

ان ارسل معنا بنی اسرائیل ۞ قال الم نربك فینا

بدرستی که بفرست با ما بفلسطین پسران یعقوب را کفت فرعون ای تربیت نکردم ترا در میان ما که مسکن ماست

ولیدا ولبثت فینا من عمرك سنین ۞ وفعلت

حال انکه کودك خرد بودی ودرنك نمودی درمیان ما از مدت عمر تو سی سال یا دوازده سالها وکردی

فعلتك التی فعلت وانت من الکافرین ۞

آن کردار بد ترا که کردی وحال آنکه تو از حق ناشناسان بودی

قال فعلتها اذا وانا من الضالین ۞ ففررت

کفت موسی کردم آن کردار را آنکاه وحال انکه من از مخطیان بودم پس کریختم

منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما

از شما آنکاه که ترسیدم از شما پس بخشید مرا پروردکار من فهم ودانش وکمال عقل ورایی

فارسل الی بالنقل ورش بالامر بالاعلام من کند بمعاضدت
فارسل الی سکت خلف فی روایة
ان یقتلون مدغما غیر الغنة خلف
بایاتنا بیایاتنا ثلثة اوجه لورش بالابدال
فاتیا رسول رب بالابدال ورش والسوسی بالادغام سوسی
ان ارسل بالنقل ورش
ان ارسل بالسکت خلف فی روایة
ولیدا و مدغما غیر الغنة خلف
لبثت بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة وکسایی
من الکافرین اناالبین بین ورش
من الکافرین بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
اذا وانا مدغما غیر الغنة خلف
حکما و مدغما غیر الغنة خلف

عطف است بر جمله اسمیه سابقه یعنی لهم علی ذنب وانجمله عطف است بر جملهٔ انی اخاف ان یکذبون معنی اینست ومر قوم فرعون را بر من کناه کشتن قبطی است که او بر کسی ظلم میکرد وزوری می آورد از دست من زخمی خورد ویکبارك بمرد می ترسم ایشان مرا بدل او بکشند وکینهٔ او بکشند ومدانی که این در تقبل تعلل است بلکه تقبل با اینچنین مانع از تقبل است قال کلا فاذهبا بایاتنا انا معکم مستمعون معکم ای معکم ومع اخیك بالعون والنصرة ومع من ارسلتما الیه بالعلم والقدرة مستمعون بمعنی سامعون ای سامعون ما تقولان وما یقولون قال جمله مستانفه است درجواب ماذا قال الله تعالی کلا حرف ردع است نقیض حرف تصدیق جمله که بعد اوست مقول قال است فاذهبا عطف است بر جمله که مفهوم کلا است ای ارتدع عن الخوف یا موسی جعلنا اخاك رسولا معك فاذهبا جمله انا معکم مستمعون تعلیل است تاکید او از جهت تقدیم ملوح است بر امر بذهاب برای تبلیغ سوی قوم همچو فرعون ملوح است بر وعد مدد که انا مستمعون کنایت از وست سامع را ان معنی مکنی عنه تنزیل منزله سایل کر جمله را مؤکد آورد معنی اینست کفت خدای عز وجل از خوف باز مان نه چنین است که تو می ترسی دعاء ترا اجابت کرد برادر ترا با رسول ساختیم شما هر دو بروید تبلیغ رسالت کنید بدرستی ما شما را یاری خواهیم کرد وظفر ونصرت خواهیم آورد وحال کسانی که سوی

نعمت لازم ندیدند قال فعلتها اذا وانا من الضالین معنی اینست کفت موسی کرده ام این کار را در آن هنکام که کرده ام وحال اینست
من از ناد انان بودم مشت زدن را سبب کشتن نمیدانستم یا درین حال که من از خاطیان بودم بقصد تادیب در قتل افتادم این کار از من بروجه
خطا از زدن بقصد تادیب بود قتل افتاد ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین
معنی اینست پس از شما یعنی از تو واز قوم تو کریختم در آن هنکام که از شما ترسیدم پس پروردکار من مرا ولایت حکم بخشید ومرا از مرسلان کردانید

ایشان فرستاده شده ایم می دانیم بر ایشان قادریم قهر ایشان می توانیم فاتیا فرعون فقولا انا رسول رب العالمین ان ارسل معنا بنی اسرائیل معنی اینست پس بر فرعون
بیایید پیش او بکویید بدرستی ما فرستاده پروردکار جهانیانیم بپیغام خدای عز وجل میرسانیم که بفرست با ما بنی اسرائیل را قال الم نربك فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرك
سنین وفعلت فعلتك التی فعلت وانت من الکافرین معنی اینست کفت فرعون موسی را که تربیت نکردیم ترا در آن حال که کودك بودی از دریا کشیدیم
وبمرضع سپردیم در آن وقت که در معرض تلف بودی برخویش آوردیم تربیت کردیم میان ما بر صفت سالها درنك کردی آخر مخالفت وعداوت پیش آوردی حق نعمت ندانستی
بکفران نعمت پیوستی وکردی کاری که کردهٔ وجریمهٔ که آوردهٔ نفسی را مشت زدی کشتی مرتکب جریمهٔ قتل کشتی وتو بی از کسانی که کفر ورزیدند ورعایت حقوق

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ معني اينست وآن يعني نعمتي كه منت مي نهي بر آن بمقابله آنست كه بني اسرائيل را بنده ساخته بودي وبر ايشان و فرزندان ايشان انواع جفا مي نمودي نعمة بمقابله جفا محو كشت ومنفعت بمعارضه مضرت بعدم پيوست و تواند بود ان عبدت خبر مبتدا بحذف مضاف بود اي تلك اثر ان عبدت بني اسرائيل مبني عليه معني چنين بود آن نعمتي كه منت مي نهي بر آن يعني تربيت اثر بنده ساختن بني اسرائيل است مبني بر آن است نعمتي كه مبني بر جفا شود نعمت نباشد ملحق بجفا بود در اينچنين نعمت چه جاي امتنانست و تواند بود كه تلك اشارت بر نعمة مبهمه باشد ان عبدت بيان او بود نعمة تمنها علي بحذف همزه انكاريه يا بر وجه تهكم خبر مبتدا باشد واين جمله يعني وتلك نعمة تا آخر عطف است بر مضمون جمله سابقه اي شان نعمتي التي فعلت ذلك وشان تربيتك التي ذكرت هنا يا معترضه بود براي رد منت فرعون معني چنين آيد آن نعمت يعني بنده ساختن بني اسرائيل نعمتي است كه منت مي نهي بر آنچه منتي نهادن بر تربيت كه مبني بر تعبيد است منت نهادن بر تعبيد بود وهمه دانند كه اين نعمت نبود واين منت نهادن نسزد وبدانكه بر تقدير تسليم تربيت وبودن آن از فرعون در شان موسي نعمة عمل موسي كفران نعمة نبود بلكه خواهش ايمان كه مخصوص نيكخواهي است روي نمود بمخافت فرعون خود را بيرون زد آنجا رسول شد براي اصلاح دين او آمد اهل دانش دانند كه بعد تربيت فرعون از موسي جريمه نيامد وكفران نعمتي واقع نشد قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ قال مستانفه است در جواب ماذا قال فرعون وما رب العالمين مقول قال است وما براي سوال از صفة است معني اينست چون ايشان يعني موسي وهرون بر حكم فرمان كردكار بچون انا رسول رب العالمين كفتند واز روي انقياد فرمان رب العالمين در فرستادن بني اسرائيل جستند فرعون در جواب ايشان وما رب العالمين كفت وبيان حقيقت رب العالمين جست قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ قال مستانفه است در جواب ماذا قال موسي حين قال فرعون ذلك رب السموات والارض خبر مبتداء محذوف است اي رب العالمين رب السموات والارض ان كنتم موقنين شرطي است مستغني از جزاء اكتفا بما مضي معني اينست موسي كفت پروردكار عالميان پروردكار آسمان و زمين وآنچه ميان ايشانست اكر شما ايقان داريد ودل بر استيقان مي آريد قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ قال مستانفه است الا تستمعون مقول قال است معني اينست

كُنْتُمُو رَبُّكُمُو إِلَيْكُمُو كُنْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا
وكردانيد مرا از پيغمبران فرستاده با كتاب — وآن تربيت آن نعمتي است كه منت مي نهي آنرا تقييد توبني اسرائيل را

عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۝ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا
بر من كه به بندكي كرفتي بني اسرائيل را — كفت فرعون وچيست حقيقت

رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝ قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
پروردكار جهانيان — كفت موسي او پروردكار آسمانها وزمين است

وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ۝ قَالَ لِمَنْ
وآنچه ميان آسمان وزمين است اكر هستيد شما از ارباب نظر صحيح كه موقن بوديد بعلم اليقين — كفت فرعون مر اشراف را

حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ۝ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ
كه حوالي او بودند اي نمي شنويد — كفت موسي او پروردكار شماست وپروردكار پدران

الْأَوَّلِينَ ۝ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ
نخستين شما — كفت فرعون بدرستي پيغمبر شما كه بزعم او فرستاده اند او را

إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ۝ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ
سوي شما هر آينه متصف است بجنون — كفت موسي او پروردكار جهت طلوع كواكب وغروب كواكب

وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ۝ قَالَ لَئِنِ
وآنچه ميان اين دو جهت است از ساير جهات اكر هستيد شما كه دريابيد — كفت فرعون هر آينه اكر

اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ
فرا كيري بخدايي خدايي را جز من هر آينه كردانم ترا از محبوسان

قال رب بالادغام سوسي
والارض بالنقل ورش
والارض بسكت خلف وفي رواية خلاد
قال لمن بالادغام سوسي
قال ربكم بالادغام سوسي
ءابائكم ثلثة اوجه لورش
الاولين بالنقل ورش
الاولين بالسكت خلف وفي رواية خلاد
قال رب بالادغام سوسي
قال لئن بالادغام سوسي
اتخذت بالادغام نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي وابو بكر

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ اين نيز مستانفه است معني اينست موسي كفت پروردكار عالميان پروردكار مشرق ومغرب وآنچه ميان مشرق ومغرب است همه را آفريده واز عدم موجود كردانيده وهمه را مالك ورب است اكر شما دريابيد ونيل ادراك نتوانيد قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ لام در لئن اتخذت موطيه قسم است بر شرط در آمده لاجعلنك از روي لفظ جواب قسم و از روي معني جواب شرط شده معني اينست فرعون خود را در غضب آورد با موسي زبان دراز كرد كفت بسوكند يا دميكنم اكر تو جز من

كفت فرعون مر كساني كه كرد او بودند وپيش او طاعت مي نمودند اي نمي شنويد وبر سخن موسي كوش نمي داريد قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ اين نيز مستانفه است معني اينست كفت موسي خدايي كه پروردكار عالميانست پروردكار شما وپروردكار پدران شما از پيشينيانست قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ قال مستانفه است ان رسولكم الذي تا آخر مقول قال است تاكيد جمله از جهة رد انكار است سامعان از ان اصرار است چه شبهه نيست كه موسي خود را ديوانه نمي دانست وهيچ يكي از ايشان اثبات جنون نمي توانست معني اينست كفت فرعون بدرستي آنكه سوي شما فرستاده شده هر آينه رسولي مجنونست رسول خواندن فرعون او را بر وجه استهزاست ومجنون خواندن

الهي ديگر بگيري والوهيت ديگري بر خود بيذيري چون ترا بدين صفت دانم هر اينه از بنديان بندخانه كردانم وبدانكه فرعون كه جهل داشت در حق خداي عزّ وجلّ سوال از حقيقت جايز
بنداشت وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ بر زبان آورد بر كمان خويش سوال از حقيقت كرد چون از موسي در جواب رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ متضمّن بيان صفت شنيد بكمان اين كه جواب غير مطابق
سوال دانست كساني راكه كرد بر كرد او بودند خطاء او شنوانيد چون دوم بار موسي مثل آن جواب يعني جواب به بيان صفت ذكر كرد فرعون او را در سخر كشيد ودر معرض جنون
آورد چون موسي سيوم بار همين نوع جواب كفت فرعون بر آشفت زبان دراز كرد ودر ايعاد بند وبندخانه آورد در اخبار آورده اند فرعون بندخانه داشت تاريك وعميق
از مردمان بعيد وسحيق كه كسي آواز او نشنود وآواز كسي او را نرسد كسي را كه در و بينداز زندنه بيرون نيايد وبدشواري وسختي رحلت نمايد بندخانه

تُخْرِجُكُمُو أَرْضِكُمُو أَنتُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ۞ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن
كفت موسي عليه السلام اي حبس كني واكرچه آرم تو چيزي ظاهر كرداننده صحت دعوي من كفت فرعون پس بيار آنرا اكر

كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۞ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا
هستي تو از راست كويان پس بينداخت موسي عصاي خود را پس ناكهان

هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ۞ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ
آن عصا اژدهاي بود هويدا وبيرون كشيد دست خود را از جيب پس ناكهان آن دست سفيدي بود

لِلنَّاظِرِينَ ۞ قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ
مراهل نظر را كفت فرعون مراشراف را كه حوالي او بودند بدرستي كه اين مرد هر آينه جادوي است دانا

يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ
ميخواهد كه بيرون كند شما را از زمين شما بجادوي خود پس چه مصلحت مي بينيد

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ
كفتند اشراف تاخير كن كار او را وكار برادر او را وبفرست در شهرها كرد آرندگان

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ۞ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ
تا آرند بتو هر جادوي دانا را پس كرد آورده شدند جادوان را

لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ۞ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم
براي وقت روزي دانسته يعني چاشتگاه روز عيد وكفتند مردمانرا هيچ هستيد شما

مُّجْتَمِعُونَ ۞ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا
كرد شوندگان تا مكر ما پيروي نماييم جادوانرا اكر باشند

أَرْجِئْهُ بهمزة ساكنة مع كسر الهاء بغير الصلة ابن ذكوان · أَخَاهُو بالاشباع ابن كثير · يَأْتُوكَ بالابدال ورش والسوسي · سَحَّارٍ امالة بين بين ورش · مَعْلُومٍ بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري · وَقِيل مدغما سوسي · لِلنَّاسِ بالامالة دوري · وَقِيلَ بالاشمام كسائي وهشام · هَلْ أَنتُم

جِئْتُكَ بالابدال السوسي · بِشَيْءٍ بالتوسط ورش · بِشَيٍّ · قَالَ فَأْتِ بالابدال ورش والسوسي · فَأَلْقَىٰ فَأَلْقَى بالامالة · عَصَاهُو بالاشباع ابن كثير · قَالَ لِلْمَلَإِ بالادغام سوسي · لَسَاحِرٌ بالترقيق ورش · عَلِيمٌ يُرِيدُ مدغما بغير الغنة خلف · أَن يُخْرِجَكُم مدغما بغير الغنة خلف · مِنْ أَرْضِكُم بالنقل ورش · مِنْ أَرْضِكُم بالسكت خلف في رواية · تَأْمُرُونَ بالابدال ورش والسوسي · أَرْجِهِ أَرْجِهِ · قالون بكسر الهاء بغير الصلة · أَرْجِئْهُو ابن كثير وهشام

او از قتل بدتر بود ايعاد بقتل نكرد وعيد بندخانه كه بالاتر از قتل است آورد قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ قال مستانفه است در ولو جئتك بشيء مبين واو حال است ولو متصله همزه بر حال در آمده مفيد توبيخ بر حال شده اي اتفعل بي ذلك ولو جئتك بشيء مبين معني اين است كفت موسي خواهي كرد آنچه ميكويي اكرچه حجتي ظاهر بيدا آرم حجتي كه برصدق خويش دارم قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اين نيز مستانفه است فأت مقول قال است معني اينست فرعون كفت اكر راست كوياني حجتي كه داري بيار واكر حق ميكويي برهاني كه داري بيدا آر فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ معني اين است پس بيفكند موسي عصاء خود را پس ناكاه عصاء مذكور ماري است بيدا سر بر آورده كفچه كشيده مرني يا موسي بما شئت كويان سوي فرعون دويده فرعون از هيبت او حيران كشت ودر باز داشتن وكرفتن او از موسي بخواهش پيوست موسي خواهش او بذيرفت مار مذكور را باز كرفت مار باز عصا كشت بهيئت اولي پيوست وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ معني اين است موسي دست خويش از جيب يا از زير بغل بيرون آورد ناكاه دستي سفيد پيش چشم بينندگان چون آفتاب روشنائي بيدا كرد فرعون متحيرتر كشت وبزيادت حيرت پيوست قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ

هَلْ أَنتُم سكت خلف في روايته

إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ معني اين است چون دانستيد كه او ساحر است در شان او انديشه بايد وفكري شايد حيست آنچه در شان او مرا ميفرماييد
در باب او آنچه داريد بان نماييد واز كمال حيرت بود كه خود را با كمال جبروتي مامور امر ما موران ساخته برجوع سوي مر ايشان پرداخت قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ
حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ معني اين است كفتند كروه فرعون كه موسي وبرادر او را بستر آن وقضا را در قضيه ايشان تاخير دار وبفرست در شهرها جمع كنندگان را
تا بيارند بر تو هر ساحري دانا فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ معني اين است پس ساحران جمع كرده شدند وجمعي عظيم كرد آمدند
براي ميعاد روزي معلوم وآن روز عيدي بود كه آنرا يوم الزينه مي خواندند وكفته شد مردمانرا جمع شويد تا معامله ساحران با موسي به بينيد لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا

هُمُ الْغَالِبِينَ معنی اینست شاید بود ما ساحران را پیروی کنیم اگر ایشان بر موسی غالب آیند رجحان و قوت خویش نمایند کلام کنایت از نفی اتباع موسی است مقصود ایشان از اتباع سحره نیست فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ معنی اینست پس هرگاه که ساحران آمدند مر فرعون را گفتند آیا ما را اجری خواهد بود اگر حجت ما را رجحان غلبه روی خواهد نمود گفت فرعون آری اگر شما غالب آیید شما را اجری بود و مزدی عظیم باشد و بدرستی شما اکنون که غالب آیید نزد من از مقربان باشید بیش از همه بر مزد در آیید و بعد از همه بیرون آیید ایشان را وعده جاه قرب خویش نمود که جاه بالا تر از مال باشد و عاقل از مال سوی جاه مایل تر بود قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ معنی اینست

گفت مر ساحران را موسی بیفکنید آنچه از سحر خویش افکننده اید و بکنید کاری را که کننده اید پس رسنهای خویش را باز بیق آورده و چوبهای مجوف کرده [illegible] بودند افکندند و در صحرا پراکنده کردند و گفتند بعزت فرعون سوگند میخوریم که ما درین قضیه هر اینه غالب آینده ایم حبال و عصا که در وجه سحر روی نموده بعضی گویند از هر نوعی هفتاد و دو و بعضی گویند هفتاد و دو هزار بوده فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ معنی اینست پس افکند موسی عصاء خویش را ناگاه این عصا مار شد در رسنها و چوبهاء ایشان حمله آورد همه را میخورد سحرهایی که ساحران پیدا آورده بودند در حلق خویش فرو می برد فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ معنی اینست پس او گنده شدند ساحران خدا را سجده کنان ایمان بخدای آوردند و همه مر خدا را سجده کردند قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ معنی اینست گفتند ساحران ایمان آوردیم بپروردگار عالمیان که او ربی چون ربِّ موسی وهرون قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ معنی اینست گفت فرعون تصدیق کرده اید مر او را ای ساحران پیش از آنکه من اذن کنم مر شما را بدان بدرستی او بزرگ شماست که شما را سحر آموزانید و در سحر و ساحری برین مرتبه رسانید پس هر اینه سر انجام شما را حال شما معلوم خواهد گشت و شان شما بظهور خواهد

لَهُمْ أَنْتُمْ حِبَالَهُمْ عِصِيَّهُمْ آمَنْتُمْ قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

وَإِنَّكُمْ إِذًا

هُمُ الْغَالِبِينَ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ

ایشان غلبه کنندگان پس چون آمدند جادوان گفتند مر فرعون را

أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ

ای بدرستی ما راست مزدی اگر باشیم ما غلبه کنندگان

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالَ

گفت فرعون آری وبدرستی شما آنگاه هر آینه از مقربان و نزدیکان حضرت ما باشید گفت

لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ

مر ایشان را موسی بیندازید آنچه شما اندازنده اید پس انداختند ریسمانهای خود را

وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ

و عصاهای خود را و گفتند قسم بزرگی فرعون که بدرستی ما غالبیم

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ

پس افکند موسی عصای خود را

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

پس افکنده شدند جادوان حال آنکه سجده کنان بودند گفتند ایمان آوردیم به پروردگار جهانیان

رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ

پروردگار موسی وهرون گفت فرعون ای ایمان آوردید برای موسی پیش از آنکه دستور دهم

لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ

مر شما را بدرستی که او بزرگ شماست که آموزانید شما را جادویی پس هر اینه زود بود

ءَامَنْتُمْ أَنْ آذَنَ لَكُمْ لَكَبِيرُكُمْ

نافع وابن كثير وابو عمرو بالادغام سوسي بالترقيق ورش

کشت وشان شما بظهور خواهد پیوست لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ معنی اینست هر اینه هر اینه دستها و پایهاء ایشان از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پاء چپ قطع کنم و هر اینه هر اینه ایشان همه را بر دار نهم قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ معنی اینست گفتند ساحران مسلمان شده و بخلوص اخلاص در دین در آمده نیست زیان در رفتن تن و جان زیرا چه سوی رحمت پروردگار خویش میرویم و در خور نعیم جاودان مشئوم بیت گر بکشی و زان خود بخوانی از دادن جان نباشدم باک إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ معنی اینست بدرستی ما طمع داریم که بیامرزد برای ما پروردگار ما گناهان از جهت بودن ما اول مؤمنان درین زمان پس فرعون بی عون آنچه ایعاد کرده بود کرد و آنچه گفته بود آورد باقی قصه در سورهٔ اعراف وطه گذشته وذکر آن لا اشرح رفته

واوحينا الى موسى ان اسر بعبادي انكم متبعون فارسل فرعون في المداين حاشرين ان هؤلاء لشرذمة قليلون وانهم لنا لغائظون وانا لجميع حاذرون
معنى ايات وسوي موسى وحي كرديم ان اسر بعبادي كفتيم يعني بندكان مرا شب بر كسي را مكذار همه را برابر خود بيرون آر بدرستي قبطيان دنباله شما خواهند كرد و بر شما
حمله خواهند آورد چون شب بيرون آييد پيش از دنباله كردن دور رويد دنباله كردن زيان نكند وشما را در محاربه نيفكند پس فرعون سوي شهرهايي كه در ضبط او بود حشر كنندكان
فرستاد و از كريختن بني اسرايل خبر داد ايشان جمع شدند وپيش او كرد آمدند ايشان را كفت بني اسرايل جماعتي قليله اند وبدرستي كه ايشان با ما غيظ ودشمني دارند وبدرستي ما
جماعتي با حزم وهوشيم استعداد داريم ودر استعداد ديكر ميكوشيم روايت كرده اند چون موسى صلوات الله عليه بر حكم واوحينا الى موسى ان اسر بعبادي

ايديكمو ارجلكمو انكمو انهمو فاخرجناهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
ولاصلبنكمو اجمعين قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

تعلمون لاقطعن ايديكم وارجلكم من خلاف
كه دانيد و بال مخالف را هرآينه ببرم دستهاي شما را وپايهاي شما را از دو جانب مخالف
ولاصلبنكم اجمعين قالوا لا ضير انا الى
وهرآينه بردار كنم شما را همه كفتند هيچ كزندي نيست بر ما بدرستي ما سوي
ربنا منقلبون ج انا نطمع ان يغفر لنا ربنا خطا
خداي پروردكار ما باز كردندكان بدرستي ما اميد ميداريم كه بيامرزد براي ما پروردكار ما كناهان ما را
ان كنا اول المؤمنين واوحينا الى مو
براي آنكه هستيم نخستين تصديق كنندكان ووحي فرستاديم سوي موسى
ان اسر بعبادي انكم متبعون فارسل فرعون
كه بشب ببر بندكان مرا كه بدرستي شما از پي درآينده خواهيد بود پس فرستاد فرعون
في المداين حاشرين ج ان هؤلاء لشرذمة
در شهرها كرد آرندكان را كه بدرستي ايشان كه ششصد هزار وهفتاد هزار عدد اند هرآينه كروهي
قليلون لا وانهم لنا لغائظون لا وانا لجميع
اندك اند متصف بقلت وذلت وبدرستي كه ايشان ما را بخشم آرنده اند وبدرستي ما كروهي
حاذرون ط فاخرجناهم من جنات وعيون لا
مجتمع ايم موسوم بحزم واحتياط پس بيرون آورديم ايشان را از بوستانهايي وچشمهايي
وكنوز ومقام كريم لا كذلك ط واورثنا
وكنجهايي از زر ونقره ومنزلي با بهجت وحسن كار همچنان بود وميراث داديم آن چيزها را

قالون
بني اسرايل را فرمان رسانيد وايشان را
بر بيرون آمدن مستعد كردانيد شب عاشورا بود بهانه ضيافت
دختران ايشان كه براي خدمت در خانه قبطيان بودند طلب كردند
ايشان زرينهاء قبطيان بعاريت استده در خانهاء پدران خويش
آمدند بعضي كويند در خانه از ايشان فرزندي وفات
يافت بدان مشغول شدند
موسى وبني اسرايل از تعلق ايشان بي تعلق به بيرون
آمدند وبعضي كويند حق تعالى
برايشان خواب كماشت همه را خفته داشت دوازده سبط بني
اسرايل هر سبطي بنجاه هزار مرد جنكي بودند اتفاق كرده وبعضي
بزيادت بيست هزار وبعضي بزيادت هفتاد كويند كه در بيرون
آمدن متابع موسى شدند صغار
فرود هژده ساله وكبار بالاء شصت ساله ونسوان از كبار
وصغار در شمار نيا ورده بجانب نيل توجه كرده بعد بيرون
آمدن ايشان فرعون را خبر شد فرعون لشكر جمع آورد دنباله
ايشان كرد لشكر خويش را كفت ايشان جماعتي قليله اند مترسيد
دنباله كيند لشكري كه جماعت شش لك يا شش لك
وچند هزار مرد تيغ زن را اندك خوان دانست خود در كثرت عدد
وبسياري عدد چه مقدار باشند امام كلبي كفته مقدمه لشكر فرعون
هزار هزار وششصد هزار مرد بودند يا چيزي زيادت از آن
مينمودند چون لشكر موسى را در صحرا بر لشكر فرعون نظر افتاد
از كثرت لشكر هيبتي وخشيتي روي داد يا موسى انا لمدركون
كفتند وبناه از عون خداي جستند موسى صلوات الله عليه
كفت ايشان اكرچه دنباله ما خواهند شتافت ما را نخواهند يافت ما را مدد خداست وعون

ان يغفر
مدغما غير الغنة خلف
يغفر لنا يغفر
بالادغام سوسي بالترقيق ورش
خطايانا
امالها بين بين ورش
خطايانا خطايانا
بالامالة المحضة كسايي
المؤمنين
بالابدال ورش والسوسي

ربع

موسى موسى
امالها بين بين بالامالة المحضة
بين ابو عمرو وورش في رواية حمزة والكسايي
ان اسر ان اسر
نافع وابن كثير في الوقف حمزة مع السكت
بعبادي
بفتح الياء نافع
حاذرون
خ نافع وابن كثير وابو عمرو وهشام
حذرون
م بالترقيق ورش
ها جنات
مدغما غير الغنة خلف

با دخليش آن را خشك كرد موسى براي كذارا شدن رخ آورد دوازده سبط در دوازده
راه مذكور در آمدند در آب طاقها پيدا آمد يكديكر ديدن كرفتند بي تعلق كذارا
شدند وهمه از آب بيرون آمدند بعد از آن فرعون رسيد دوازده راه آماده خشك
شده ديد كفت دريا در آب كذرا هها پيدا آورده ام مرا اذعان وانقياد كرده
در آن وقت فرعون بزركي نابوده جست انا ربكم الاعلى كفت

وعيون وعيون كنوز
بكسر العين غير نافع وابو عمرو وهشام وحفص مدغما غير الغنة خلف مدغما غير الغنة خلف

حق جل وعلا نشت در لشكر فرعون ابري برآمد وتاريكي پيش آمد روز روشن ايشان را شب مي نمود ودر لشكر موسى شب روشن تر از روز بود قوم فرعون از جهت تاريكي توقف كردند قوم موسى
بسرعت در سير شدند در كرانه دريا رسيدند بي كشتي عبره كردن ناممكن ديدند يوشع اسب خويش را در دريا انداخت وعبره كردن پرداخت كذارا رفت باز سوي لشكر باز كشت رود نيل
متصل بدريا بود عرض وچهار فرسنك مي نمود از لشكر موسى يوشع موسى را بر طريق ستر كفت بعبره كردن بغير كشتي فرموده شده وما را ميفرمايي موسى كفت آري من در كرانه دريا ام
بعبره كردن فرموده شده ام وميفرمايم يوشع اسب خود را در دريا انداخت بي آنكه سم اسب او در آب غايب شود كذارا رفت باز عنان كردانيد هم برين صفت باز كشت ايشان كفتند
مسافت عرض آن موازنه چهار فرسنك است كذارا شدن نتوانيم وجز تعلق بكشتي حيله نميدانيم موسى عليه السلام عصاء خويش را در آب زده دوازده راه پيدا آمد

رهبر ایشان کفت این حال در دریا کسی معاینه نکرده است ومثل این خبر مخبری نیاورده است رہ بیابان کیرید ومشقت سیر بیابان ببینید فرعون خواست اتباع او کند لشکر را در
سیر خشکی افکند جبرئیل علیه السلام مادیان سوار پیش اسپ فرعون کذشت اسپ فرعون فحل بود مایل سوی مادیان کشت اسپ قوی بود در ضبط فرعون نیامد در آب در آمد
فریشتکان که برابر جبرئیل بودند از پس لشکر در آمدند برای در آمدن در آب میزدند تا آنکه همه در آب در آمدند وهمه متابع فرعون شدند کسی نماند که با او نرفت ودر بیزراه مصا
اونکشت ناکاه آب ملتیم کشت فرعون با لشکر بغرق پیوست لشکر موسی آواز آب شنیدند شان آن از موسی پرسیدند موسی کفت فرعون غرق کشت ودر راه آب در
آتش رفت • بیت • فرعون که شد آبی آبش رہ آتش زد • برخاک بسر بادش زین سرکشی وطغیان • باقی قصه بالا کذشته وذکر آن مشرح رفته

فاخرجناهم من جنات وعیون وکنوز ومقام کذلک واورثناها بنی اسرائیل فاتبعوهم مشرقین

فاتبعوهمو اکثرهمو علیهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

بني اسرائيل فاتبعوهم مشرقين فلما تراء الجمعان

قال اصحاب موسي انا لمدركون قال كلا

ان معي ربي سيهدين فاوحينا الي موسي

ان اضرب بعصاك البحر فانفلق فكان كل

فرق كالطود العظيم وازلفنا ثم الاخرين

وانجينا موسي ومن معه اجمعين ثم اغرقنا

الاخرين ان في ذلك لاية وما كان اكثرهم

مومنين وان ربك لهو العزيز الرحيم واتل

عليهم نبا ابرهيم اذ قال لابيه وقومه ما تعبدون

واتل عليهم نبا ابرهيم اذ قال لابيه وقومه ماذا تعبدون واتل عليهم عطف
برجمله واذ نادي که تقدیر اذکر اذ نادی است عطف قصهٔ ابرهیم بر قصهٔ موسی است اذ قال
ظرف است مر اتل را ما استفهامیه بمعنی ای شی مفعول تعبدون است وجمله مقول قال است
استفهام بمعنی تقریر یعنی جمل مخالطت بر اقرار ست واقرار کنانیدن مخاطبان برای الزام
زشتی این کار ست معنی اینست و برخوان برایشان خبر ابرهیم خلیل رحمن چون کفت

لابيهي قال لابيه

لشکر موسی میان دریا دوازده راه یافت طول هر راهی ده فرسنک عرض او دو فرسنک پس هر فرقی از دریا همچو کوه بزرک کشت وآب از آب بجدا پیوست وازلفنا ثم الاخرین
وانجينا موسی ومن معه اجمعین ثم اغرقنا الاخرین معنی اینست ونزدیک کردانیدیم آنجا فرعون ولشکر اورا از بنی اسرائیل یا از دریا پس نجات دادیم موسی را وکسانی
راکه با او بودند ومتابعت وموافقت او نمودند از شر فرعون واز غرق دریا وغرق کردانیدیم قوم دیکر یعنی فرعون ولشکر اورا • ان في ذلك لاية وما كان اكثرهم
مومنين وان ربك لهو العزيز الرحيم معنی اینست بدرستی که در اغراق مذکور وانجاء منظور هر آینه آیتی است عظیمه واکثر مردمان ایمان نمی آرند ودل
بر تصدیق نه مینهند وبدرستی که خدای هر آینه هموست عزیز قوی غالب اغراق آیشان وطاغیان تواند ومومنان مطیعان را از غرق آب وسر فرق آیشان برحمت خویش رهاند

قال

مرید رخویش را کدام چیز را می پرستید و کرا عبادت میکنید: قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قالوا جمله مستانفه است در جواب ماذا قالوا حین لهم ابرهیم
ذلك جمله نعبد اصناما مقول قالوا است نظل عطف است بر نعبد عاکفین خبر ست مر نظل که از اخوات کان است معنی اینست کافران کفتند بتان را می پرستیم و همه روز
برای ایشان معتکف می باشیم در راه پرستش ایشان می پوییم و رضاء ایشان میجوییم قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ لا أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قال مستانفه است
در جواب ماذا قال ابرهیم حین قالوا ذلك استفهام بمعنی انکار ست یا برای تقریر یعنی حمل مخاطب بر اقرار ست او ینفعونکم عطف است بر یسمعونکم او یضرون عطف
است بر ینفعونکم مفعول تدعون یعنی هم و مفعول او یضرون یعنی کم متروکست از جهت محافظت فاصله چنانچه در ما ودعك ربك و ما قلی و ایراد واو جمع که

يَسْمَعُونَكُمُو إِذْ يَنْفَعُونَكُمُو أَوْ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَفَرَأَيْتُمُو كُنْتُمُو أَنْتُمُو فَإِنَّهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ

کفتند می پرستیم بتان را پس روز میکذاریم مر عبادت آنرا مواظب و ملازم

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ لا أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ

کفت ابرهیم هیچ می شنوید خواندن شما را چون میخوانید ایشانرا یا سود میرسانند شما را

أَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ

یا کزند میرسانند کفتند نه که یافتیم پدران ما را که همچنان

يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ لا

میکردند کفت ای دانستید آنچه هستید شما که می پرستید

أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ صلى فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا

شما و پدران شما پیشینان پس بدرستی ایشان دشمن اند مرا مکر

رَبَّ الْعَالَمِينَ لا الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ لا وَالَّذِي

پروردکار جهانیان آنکه آفرید مرا پس او راه می نماید مرا سوی مصالح و آنکه

هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ لا وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ص

او خورش میدهد مرا و آب میدهد مرا و چون بیمار شوم پس او شفا بخشد مرا

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ لا وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ

و آنکه می میراند مرا پس زنده میکرداند مرا و آنکه امید میدارم که بیامرزد

لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ط رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي

مرا کناه مرا در روز جزا ای پروردکار من ببخش مرا حکمت و نبوت و در رسان مرا

يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ
بالسكت خلف في رواية
إِذْ تَدْعُونَ
ابو عمرو وهشام وحمزة وكسائي
يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ
بالسكت خلف في رواية
آبَاءَنَا أَفَرَأَيْتُمْ
ثلثة اوجه لورش بالتسهيل نافع
أَفَرَأَيْتُمْ أَفَرِيتُمْ
بالابدال ورش بالاسقاط كسائي
وَآبَاؤُكُمُ
ثلثة اوجه لورش
الْأَقْدَمُونَ
بالنقل ورش
الْأَقْدَمُونَ
سكت خلف وفي رواية خلاد
عَدُوٌّ لِي فَهْوَ
بفتح الياء نافع وابو عمرو قالون
أَنْ يَغْفِرَ
ابو عمرو وكسائي
مدغما غير الغنة خلف
يَغْفِرَ لِي
بالادغام سوسي
يَغْفِرَ لِي
بالترقيق ورش
خَطِيئَتِي
بالنقل او بالادغام حمزة
حُكْمًا وَ
مدغما غير الغنة خلف

مختص بذکور عقلا است به اعتبار اتصاف ایشان بصفات مختص بعقلا روا است معنی اینست کفت ابرهیم مر کافران را هست که می شنوند معبودان شما دعاء شما را در آن وقت که شما ایشان را میخوانید یا هست که نفع میرساند شما را چون ایشان را می پرستید یا زیان میرسانند چون عبادت ایشان ترك میدهید قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ لا معنی اینست کفتند ایشان میدانیم که ایشان دعاء ما را نه می شنوند و در راه نفع و زیان نمی روند ما ایشان را از جهت دعا شنیدن و از جهت نفع و زیان ورزیدن نمی پرستیم بلکه بر چیزی که اباء خویش را بر آن یافته ایم می رویم و شك نیست موافقت در خطا خطاست و متابعت در کاری که نا رواست نا رواست عاقل بدیو انکی پدر دیوانه نشود و به افتادن چه در آتش در آتش نیفتد بعمل کسی کار بد نیك نشود و بمحبت کسی زشتی به خوبی بدل نکردد قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ صلى فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ لا معنی اینست کفت مر کافران را ابرهیم خلیل رحمن آیا تامل نکردید پس دانستید بدانستید آنچه می پرستید شما و پدران شما پیشینیان که بودند و در کارها پیش دستی نمودند جمادات بی قدرت را می پرستیدند و عاجزان بی طاقت را پرستش میکردند پرستش ایشان نشاید و عبادت اینچنین معبودان نباید پس

و در شان زن خود هذه اختی که غیر واقع بود اکرچه از ابرهیم علیه السلام این هر سه بر وجه حیله و تاویل روی نمود انبیا از صورت کناه نیز بر
وجه تواضع استغفار کنند و خود را از وهم خطیه دور افکنند سوال هدایت پیغمبران ثابت شده ابرهیم علیه السلام والصلوة ذکر هدایت
خویش بصیغه ماضی چرا نیاورده جواب پیغمبران اکرچه هدایت حاصل شده در بعض امور حاصل میشود پس در حال حصول باشد در بیان آن
صیغه حال ملایم بود سوال سر چیست که مرضت ذکر کرد امرضنی نیاورد جواب لفظ امرضنی را متضمن شکایت دید
استعمال او در مقام شکر نه پسندید سوال در یمیتنی امانت را اسناد سوی خدای کرد بر طریق و اذا مرضت و اذا امت نیاورد نکته چیست

بدرستی ایشان مرا یعنی شما را دشمنانند چه ایشان سوی دوزخ میخوانند و در راه آتش می رانند دشمنی میکنند و در عذاب و عقاب می افکنند اینچنین معبود از ابنا بد پرستید و این
چنین کار ناشایسته بر خود نباید پسندید لیکن پروردکار عالمیان و کردکار جهانیان ولی منست دوستی او مبرهن است الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ لا وَالَّذِي هُوَ
يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ لا وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ص وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ لا وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ط معنی اینست او پروردکار یست مرا
آفرید و از کتم عدم در صحراء وجود کشید پس هم اوست آنکه مرا راه می نماید و آنکه طعام میدهد و آب می آشاماند و چون رنجور مشوم پس هم او شفا میدهد و آنکه خواهد
میراند پس از آن زنده خواهد کردانید و آنکه طمع دارم که بیامرزد مرا کناهان من در روز جزا و خطیه مذکور صورت کذبات ثلثه یعنی انی سقیم و بل فعله کبیرهم

وابن فرق بر چه مبنی است جواب مرض بلاست وموت از جهت آنکه موصل سوی رحمت خدا بود از نعماست اضافت امانت سوی خدا متضمن شکوی نیست فرق میان موت
ومرض مبنی برین معنی است ودر فهو یهدین وفهو یشفین کلمهٔ فا ودر ثم یحیین کلمهٔ ثم مستعمل شده مطابق تعقب وتراخی واقعی آمده رب هب لی حکما والحقنی
بالصالحين ۝ واجعل لي لسان صدق في الآخرين ۝ واجعلني من ورثة جنة النعيم ۝ واغفر لأبي إنه كان من الضالين ۝ ولا تخزني
يوم يبعثون ۝ يوم لا ينفع مال ولا بنون ۝ إلا من أتى الله بقلب سليم جمله رب هب لی با معطوفات او داخل مقول قال است دعا است بعد از ثنا ورجع
التفات از غیبت سوی خطاب که چون ثنای خدا گفت محرکی سوی اقبال بر وی یافت در اثنای ثنا بتوجه ودعا شتافت یوم یبعثون ظرف است مر لا تخزنی یوم لا ینفع

کنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لهمو اينما ينصرونكمو او قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بالصالحين ۝ واجعل لي لسان صدق في
بزمرهٔ نیکوکاران ۝ وپدید کن برای من ثنای جمیل در

الآخرين ۝ واجعلني من ورثة جنة النعيم ۝
میان امم آینده ۝ وگردان مرا از اهل استحقاق بهشت بانار ونعمت

واغفر لأبي إنه كان من الضالين ۝ ولا تخزني
وبیامرز مر پدر مرا بدرستی او هست از گمراهان ۝ وذلیل مگردان مرا

يوم يبعثون ۝ يوم لا ينفع مال ولا بنون ۝
در آن روز که برانگیزانند اهل ضلالات را ۝ در روزی که سود نکند هیچ خواستهٔ ونه پسران

إلا من أتى الله بقلب سليم ۝ وأزلفت الجنة
مگر حال آنکس که آید نزد خدای عزوجل بادلی بسلامت از آفات ۝ ونزدیک گردانند بهشت را

للمتقين ۝ وبرزت الجحيم للغاوين ۝ وقيل
برای پرهیزکاران ۝ ومنکشف گردانند دوزخ را برای گمراهان ۝ وگویند

لهم أين ما كنتم تعبدون ۝ من دون الله
مر ایشان را کجاست آنچه بودید که می پرستیدید ۝ از غیر خدای عزوجل

هل ينصرونكم أو ينتصرون ۝ فكبكبوا
هیچ یاری می نمایند شما را یا یاری داده میشوند ۝ پس بروی افکنده شوند

فيها هم والغاوون ۝ وجنود إبليس أجمعون ۝
در آن دوزخ آن آلهه وگمراهان یعنی عبده ۝ واتباع ابلیس از شیاطین یا عصاة ثقلین همه

في الآخرين
بالتقليل ابو عمرو وورش
في الآخرين
بالسكت خلف في رواية خلاد
من ورثه
مدغما غير الخلف خلف
ورثه جنه
بالادغام سوسي
واغفر لأبي
بالادغام سوسي وفي رواية دوري
لأبي مال ولا
بفتح الياء نافع وابو عمرو
إلا من أتى الله
بالتقليل ورش
إلا من أتى الله
بالسكت خلف في رواية
وقيل لهم
بالادغام سوسي
وقيل
بالاشمام كسائي وهشام
لهم اينما
بالسكت خلف في رواية
من دون الله هل
بالادغام سوسي
ينصرونكم او
بالسكت خلف في رواية
ينتصرون
بالترقيق ورش

ای کائنین من الله هل ینصرونکم او ینتصرون بدل است از این ما کنتم تعبدون کانه قیل لیس لهم وجود لیس لهم نصرة فکبکبوا فیها هم والغاوون عطف است
بر ضمیر مرفوع متصل که فاعل کبکبوا است وهم تاکید ضمیر متصل است وجنود ابلیس عطف است بر والغاوون اجمعون تاکید است مر جنود را
ونزدیک کرده شود بهشت مر متقیان تا آنرا ببینند وشاد شوند وپیدا کرده شود دوزخ برای گمراهان تا عذاب او ببینند

بدل است از یوم یبعثون الا من اتی الله مستثنی مفرغ مفعول است من ینفع ای لا ینفع مال ولا بنون احدا الا من اتی الله بقلب سلیم فان ذلک ینفعه حیث یصرف المال فی الخیرات ویستعمل البنین فی المبرات بحسن نیته وصدق طویته وتواند بود که استثنا منقطع باشد بحذف دو مضاف ای لکن سلامة قلب من اتی الله بقلب سلیم تنفعه یا بحذف یک مضاف ای الا غنی من اتی الله بقلب سلیم معنی اینست ای پروردگار من ببخش مرا حکمت وحکومت ونبوت وبرسان به صالحان یعنی به پیغمبران ملحق گردان ومرا بجماعت ایشان برسان وبگردان برای من زبان صدق وثنای حق در قومی که پس از من خواهند آمد ودم از نیکی گذشتگان خواهند زد واین کنایت است ازین که مرا متصف بنیکی ساز ودر دل وزبان خلق نیکی من انداز چه تا من نیک نباشم خلق نیک نگویند وکسی پس از من بخوبی ثنای من نگوید وبگردان مرا از ورثان جنت نعیم وواجدان مقام کریم وبیامرز پدر مرا باعطای هدی بدرستی او هست از گمراهان یعنی او را اسلام روزی بکن واز اهل معرفتش ساز وآمرزیده گردان ورسوا مکن مرا در خطیئة من ووجه آن همانست که در ان یغفر لی خطیئتی گذشت وذکر آن بالا رفت یا جمله ولا تخزنی داخل استغفار پدر باشد معنی چنین بود ورسوا مکن مرا به گمراهی پدر من در آن روز که گمراهان مبعوث شوند ودر محشر مردمان ومحضر پیشینیان وپسینیان بخواری روند در روزی که نفع نکند مال

ونه پسران هیچ کسی را از مردمان مگر کسی که بیارد دلی از مرض وکفر ونفاق سلیم ودینی بر لوازم وشرایط مستقر ومستقیم وأزلفت الجنة للمتقين ۝ وبرزت
الجحيم للغاوين ۝ وقيل لهم أين ما كنتم تعبدون ۝ من دون الله هل ينصرونكم أو ينتصرون ۝ فكبكبوا فيها هم والغاوون ۝
وجنود إبليس أجمعون ۝ وازلفت الجنة با معطوفات خویش عطف است بر لا ینفع مال ولا بنون که یوم مضاف سوی او بود بتقدیر ویوم ازلفت الجنة
للمتقین باشد وهمه افعال ماضیهٔ مذکوره باستقبال ماول است زیرا که حکایت از وقایع مستقبل است موصول با صله یعنی ما کنتم تعبدون مبتدا است این ظرف است
خبر مبتدا است جمله بتاویل هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله است مر قیل استفهام در این ما کنتم وهل ینصرونکم بمعنی انکار است من دون الله حال است از مفعول تعبدون

وازهول او ترسان كردند وكفته شود مر ايشانرا كجا اند آنچه شما مي پرستيديد اهستند كه ياري دهند شما را از عذاب برهانند يا از كسي ياري جويند خود را از آتش خلاص
دهانند كه حكم انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم شما وايشان در آتش افتاده ايد باحراق مبتلا شده ايد پس در آتش افكنده شوند وبر روي افكنده
كردند ايشان وكمراهان ديكر وابليس باهمه لشكر قالوا وهم فيها يختصمون ۝ تالله ان كنا لفي ضلال مبين ۝ اذ نسويكم برب العالمين
وما اضلنا الا المجرمون ۝ فما لنا من شافعين ۝ ولا صديق حميم ۝ فلو ان لنا كرة فنكون من المؤمنين ۝ ان في ذلك لاية وما كان
اكثرهم مؤمنين ۝ وان ربك لهو العزيز
الرحيم قالوا بمعني يقولون است مستانفه است در جواب ما يقولون حينئذ جملهٔ وهم فيها يختصمون حال است تالله مقول قالوا است ان كنا ان مخففه از مثقله است لام فارق است ميان مخففه ونافيه اذ نسويكم تعليل است بر كمراهي دليل است الا المجرمون استثنا مفرغ است فاعل است مر اضلنا جمله حال است فا در فما لنا سببيه است من شافعين بزيادت من اسم ماست لنا خبرست ولا صديق عطف است بر من شافعين فلو ان لنا كرة اسم ان است لنا خبرست ان با اسم وخبر خويش فاعل محذوف است فا سببيه است فيكون جواب تمني با فا منصوب شده وجه ربط جمله ان في ذلك ومعطوف او وان ربك لهو العزيز الرحيم وتاكيد ايشان بالا كذشته وبتوضيح بيان نوشته
معني اينست
بت پرستان معترف بضلال خويش شوند وپرستش شدكان بانطاق الله اياهم ميان خويش دم خصمي زنند ويكديكر در آتش خصومت كنند چنانچه جاي ديكر كفته ربنا انا اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا السبيلا وهمه بضلال وكمراهي خويش معترف شوند وبر بتان خويش انا كنا لفي ضلال مبين اذ نسويكم برب العالمين كويند يعني ما بر كمراهي پيدا بوديم كه شما را بغير استحقاق مي پرستيديم زيراچه شما را با پروردكار عالميان برابر

وهمو نسوّيكمو اكثرهمو اخوهمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لهمو اخوهم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قالوا وهم فيها يختصمون ۝ تالله ان كنا
كويند مشركان مرآن الهه را وحال آنكه اهل نار در آن نار مخاصمت وجدال مي نمايند بخداي بدرستي كه ما بوديم ما

لفي ضلال مبين ۝ اذ نسويكم برب العالمين ۝
هر آينه در كمراهي هويدا چون برابر ميكردانيم شما را بپروردكار جهانيان

وما اضلنا الا المجرمون ۝ فما لنا من شافعين ۝
وكمراه نكردانيدند ما را مكر كناه كاران از رؤسا وكبرا پس نيست ما را هيچ شفاعت خواهان

ولا صديق حميم ۝ فلو ان لنا كرة فنكون
ونه دوستي نزديك پس كاشكي بدرستي ما را بودي بازكشتني بدنيا تا بوديمي

من المؤمنين ۝ ان في ذلك لاية وما كان
از اهل ايمان بدرستي در آنچه كفتيم از قصهٔ قوم ابرهيم هر آينه اعتباريست ونه بودند

اكثرهم مؤمنين ۝ وان ربك لهو العزيز
بيشتر ايشان از اهل ايمان وبدرستي پروردكار تو هر آينه اوي هست غالب

الرحيم ۝ كذبت قوم نوح المرسلين ۝
مهربان باهمال تا ايمان آرند ايشان يا ذريت ايشان بدروغ نسبت كردند كروه نوح پيغمبران فرستاده را

اذ قال لهم اخوهم نوح الا تتقون ۝ اني لكم
چون كفت مر ايشانرا يكي از ايشان نوح نام اي نمي ترسيد از عقاب خداي بدرستي من مر شما را

رسول امين ۝ فاتقوا الله واطيعون ۝
پيغمبري ام فرستاده موصوف بامانت پس بترسيد از عقاب خداي عز وجل وفرمان بريد مرا

مبين اذ — بالنقل ورش
مبين اذ — بالسكت خلف في رواية
فلو ان فلوان — بالنقل ورش سكت خلف وروا
من المؤمنين — بالابدال ورش والسوسي
لاية لاية — ثلثة اوجه لورش في الوقف بالامالة
مؤمنين لهو — بالابدال ورش والسوسي بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
اذ قال لهم — بالادغام ابو عمرو
لهم اخوهم — بالسكت خلف في رواية
نوح الا نوح ا — بالنقل ورش سكت خلف وروا
ركوع
رسول امين — بالنقل ورش
رسول امين — بالسكت خلف في رواية

الحميم صديق صادق وصدق ومصادقه ۝ ناياب كوهريست خصوصا درين زمان ۝ وحميم از احتمام است وآن بمعني اهتمام است
كذبت قوم نوح المرسلين ۝ اذ قال لهم اخوهم نوح الا تتقون ۝ اني لكم رسول امين ۝ فاتقوا الله واطيعون ۝

كرديم وشما را بغير استحقاق درين معرض آورديم وبعضي خصومت مذكوره ميان عصاة وشياطين دارند وميان بت پرستان وبتان كه جمادند نه بيدارند وكمراه
نكردند ما را كناه كاران ودر تباهي نيفكندند مكر تباه كاران پس نيستند ما را اكنون شفاعت كنندكان ونه دوستان دركار ما كوشش كنندكان چنانچه جاي ديكر كفته
الاخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين پس كاشكي كه ما را سوي دنيا بازكشتي ثابت شودي پس كه بودن ما از كروندكان وايمان آرندكان حاصل كردد
سوال شفيع را جمع كرد صديق را واحد آورد جواب كه شفيع بسيار بود وصديق در جهان اندك باشد بيت

وما أسئلكم عليه من أجر إن أجري إلا على رب العالمين فاتقوا الله وأطيعون قوم نوح فاعل است مر كذبت وتأنيث فعل از جهت آنست كه قوم معنى اوجماعت مردانست بدليل قول شاعر اقوم آل حصن ام نساء از المرسلين نوح عليه السلام مراد باشد بعد الواحد كالجماعة ذكر مفرد بصيغه جمع بود يا تكذيب يك پيغمبر تكذيب همه پيغمبران دارند يا مكذبان نوح را بحقيقت مكذبان نوح وادريس وشيث پنداشتند وجمله كذبت قوم نوح وچند جمله ديگر براى تسليه پيغمبر عليه السلام بروجه تعداد آمده وچند شكايتي از شكايات امتان بعضي پيغمبران عليهم السلام از كذبت قوم نوح المرسلين تا كذب أصحاب الأيكة المرسلين برسبيل عد

أسئلكمو بينهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وما أسئلكم عليه من أجر إن أجري إلا
و نه ميخواهم از شما بر كار تبليغ رسالت هيچ مزدي نيست مزد من مگر
على رب العالمين فاتقوا الله وأطيعون
بر پروردگار جهانيان پس بترسيد از خداي تعالي وفرمان بريد مرا
قالوا أنؤمن لك واتبعك الأرذلون قال
كفتند آيا ايمان آريم براي تو وحال آنكه پيروي نمودند ترا اصحاب صناعات خسيسه كفت
وما علمي بما كانوا يعملون إن حسابهم
وچه چيزست دانش من بآنچه هستند كه ميكنند نيست محاسبه ايشان
إلا على ربي لو تشعرون وما أنا بطارد المؤمنين
مگر بر پروردگار من اگر دانيد ونه ام من راننده مؤمنان
إن أنا إلا نذير مبين قالوا لئن لم تنته يا نوح
نه ام من مگر بيم نماينده هويدا كفتند هرآينه اگر بازنه ايستي اي نوح از كفتار خود
لتكونن من المرجومين قال رب إن
هرآينه باشي از مقتولان كفت پروردگار من بدرستي
قومي كذبون فافتح بيني وبينهم فتحا
گروه من بدروغ نسبت كردند مرا پس حكم كن ميان من وميان ايشان حكم كردني
ونجني ومن معي من المؤمنين فأنجيناه
وبرهان مرا وآنراكه با من اند از مؤمنان پس رهانيديم ما اورا

حسابهم إلا
أسئلكم بالتقليل الوقف حمزة
عليهمو بالاشباع ابن كثير
من أجر من أجر بالنقل ورش سكت خلف في رواية
إن أجري بالنقل ورش
إن أجري سكت خلف في رواية
إن أجري إلا ابن كثير وحمزة والكسائي وابوبكر
أنؤمن أنؤمن لك بالابدال ورش مدغما السوسي
الأرذلون بالنقل ورش
الأرذلون بالسكت خلف في رواية
حسابهم إلا بالسكت خلف في رواية
المؤمنين بالابدال ورش والسوسي
إن أنا بالاثبات في الوصل قالون
نذير قال رب بالترقيق ورش بالادغام
فتحا و مدغما غير الشفف

لو تشعرون وما أنا بطارد المؤمنين إن أنا إلا نذير مبين معنى اينست كفت نوح نيست علم من بدانچه ميكنند وخود را در كدام عمل مي افكنند نيست حساب ايشان از روي حكمت وعدل مگر بر پروردگار من كاشكي كه شما بدانيد وبدانچه واقع است آگاه باشيد وحال اينست نه ام من راننده مؤمنان وباز دارنده كروندگان

ومن معي من المؤمنين فأنجيناهو
قالون ابن كثير وابوعمرو وابن عامر بالابدال ورش والسوسي بالاشباع ابن كثير

شكايات مذكوره شده اذ ظرف است مر كذبت اخوهم فاعل قال است نوح بدل يا بيان است مر اخوهم جمله الا تتقون مقول قال است اني لكم رسول امين تعليل آنست مر مضمون الا تتقون اي لا ينبغي لكم ان لا تتقوا لاني لكم رسول امين وچون توبيخ الا تتقون ملوح بر انذار بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سابق نمود فاتقوا الله واطيعون سببيه است وما اسالكم عليه من اجر حال است يا عطف است من اجر مفعول دوم است مر لا اسألكم من زايده است ان نافيه است اجري مبتدا است الا على رب العالمين مستثنا مفرغ است خبر مبتدا است اينجمله تعليل مر لا اسالكم يا تاكيدست فاتقوا الله واطيعون تكرارست براي تاكيد معنى اينست تكذيب كردند قوم نوح نوح را يا كويند نوح وادريس وشيث را يا كويند همه مرسلان راچه ايشان اصلا برسالت قايل نكشتند وهيچ رسولي از رسولان كذشته وآينده رسول حق ندانستند چون كفت مر ايشان برادر ايشان نوح برادر به نسب نه از روي دين وحسب آيا نمي ترسيد از آفريدگار انام ترك دهيد عبادت اصنام يا كوييد از خداي نه مي ترسيد واز عذاب او نه مي پرهيزيد بدرستي كه براي شما رسولي امينم واز جهت شما دين حق ميكزينم پس از خداي بترسيد ومرا اطاعت كنيد ونميخواهم از شما بر تبليغ رسالت اجري ونه مي جويم نزديك شما از جهت دنيا مرتبه وقدري نيست اجر من در مگر بر رب العالمين پس از خدا بترسيد ومرا اطاعت كنيد قالوا أنؤمن لك واتبعك الأرذلون قالوا مستانفه است أنؤمن لك استفهام براي انكار است جمله مقول قالوا است واتبعك الأرذلون حال است بتقدير قد اى قد اتبعك الأرذلون معنى اينست وكفتند كافران آيا ترا تصديق كنيم وبدم كرويدن زنيم وحال اينست پيروي كرده اند ترا كهتران ومتابع شده اند ترا كمينكان اصحاب انساب رديه وارباب حرف دنيه بي مايه ومال متصف بخست وركت حال وندانستند ايمان وعلم فضيلتي است كه همه رذيلت را زايل كرداند ودني را بمرتبه عاليه رساند مؤمن را باعزت ايمان بحكم ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ذليل نخوانند ومسلمان را باشرف اسلام وموافقت پيغمبران عليهم السلام كه اعزانام اند رذيل ندانند وردّ انكاح غير كفو از جهت اختلاف طبيعت ومانع بودن آن از دوام صحبت بود از جهت دناءت ورذالت نباشد قال وما علمي بما كانوا يعملون إن حسابهم إلا على ربي

وجمزه وكسائي وابوبكر

از جهت طمع در ایمان شما ای کافران نه ام من مکر ترسانندهٔ حق را ان باطل جدا کننده قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ط قالوا مستانفه است لام
در لئن لم تنته موطئه قسم است و از روی معنی جزاء شرط است وجمله مقول قالوا است معنی اینست کفتند کافران سوکند میخوریم ای نوح اکر ازین کفتار باز نما
و باز مثل این کلمات بر زبان رانی هر آینه از سنکسار شدکان شوی و بزخم سنک از جهان روی قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ صلے فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي
وَمَن مَّعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ معی بفتح و سکون یا خوانند و معنے یکی را اند مستانفه دیکر است رب ان قومی کذبون مقول قال است تاکید جمله از جهت اظهار
شکایت بر وجه و کادتست فا فافتح سببیه است و نجنی با معطوف عطف است بر فا فتح من المؤمنین بیان من معی است معنی اینست کفت نوح ای
پروردکار من بدرستی قوم من مرا تکذیب کردند و در معرض کذب و افترا آوردند پس میان من و میان ایشان حکم بکن حکم کردنی و نجات ده مرا و مؤمنانی که با من اند نجات دادنی فَأَنجَيْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ ط فا سببیه است ومن معه عطف است بر ضمیر انجیناه فی الفلک المشحون ظرف است ثم اغرقنا عطف است بر انجینا الباقین مفعول اغرقنا است بعد مضموم بر غایت است ای بعد انجاء اهل السفینة معنی اینست پس نوح و مؤمنانی را که با او بر کشتی پر شده سوار شده بودند نجات دادیم پس تر ازان بعد از انجاء اهل کشتی باقی مانده کان غرق کردیم إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ط وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ وجه ربط و تاکید و معنی هر دو جمله همانست که بالا رفته و ذکر آن کذشته كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ صلے إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ج إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ لا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ج وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ج إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ط قصهٔ دیکر برای تسلیه پیغمبر است تسلیهٔ سابق را مقرر است معنی اینست تکذیب کرد عاد همه مرسلان را یا کویند عاد تکذیب کرد هود پیغمبر را علیه السلام و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبران بود

أَكْثَرُهُمْ أَخُوهُمْ لَكُمْ أَسْأَلُكُمْ لَعَلَّكُمْ بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون لهم واخوهم

وَمَن مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ج ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ

وآنان را که با او بودند در کشتی مملو از هر صنفی دو زوج پس غرق کردانیدیم پس از آن

الْبَاقِينَ ط إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ط وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم

باقیان را بدرستی در آنچه کفتیم هر آینه عبرتیست دیکران را و نبودند بیشتر ایشان

مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

از اهل ایمان و بدرستی که پروردکار تو هر آینه اوغالب است مهربان

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ صلے إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ

بدروغ نسبت کردند قبیلهٔ عاد پیغمبران فرستاده را چون کفت مر ایشان را یکی از ایشان

هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

هود نام ای نمی ترسید از عذاب خدای تعالی بدرستی من مر شما را پیغمبری ام فرستاده موصوف بامانت

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ج وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

پس بترسید از عقاب خدای تعالی و فرمان برید مرا و نمیخواهم از شما بر کار تبلیغ رسالت

مِنْ أَجْرٍ ج إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ط

هیچ مزدی نیست مزد من مکر بر پروردکار جهانیان

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ لا وَتَتَّخِذُونَ

ای بنا میکنید بهر مکانی مرتفع علامتی حال آنکه بازی میکنید و میسازید

مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ج وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ

قصور مشیده یا حصون یا مواضع آب از کچ و سنک برامید آنکه شما باقی خواهید ماند در دنیا و چون عنف می نمایید عنف می نمایید

٣ که بغیر حاجت بید آید بی منفعت چون بازی نمایید و می سازید و می پردازید خانهاء بلند بر آورده و قصرهاء استوار کچ کرده بران صفت که جاویدی امید دارید خلود دنیا در خاطر می آرید و اینچنین کار نباید و اینچنین عمل نشاید وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ج

لَآيَةً لَآيَةً بالابدال ورش وفي الوقف كسائي · مُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسي · لَهُوَ قَالَ لَهُمْ قالون وابو عمرو مدغما سوسي وكسائي · لَهُمْ أَخُوهُمْ بالسكت خلف في روايته · هُودٌ أَلَا هُودٌ أَلَا بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد · رُكُوع · رَسُولٌ أَمِينٌ بالنقل ورش · رَسُولٌ أَمِينٌ بالسكت خلف في رواية · أَسْأَلُكُمْ بالنقل في الوقف حمزة · عَلَيْهِيْ بالاشباع ابن كثير · مِنْ أَجْرٍ مِنْ أَجْرٍ بالنقل ورش سكت خلف في رواية · إِنْ أَجْرِيَ بالنقل ورش · إِنْ أَجْرِيَ بالسكت خلف في رواية

إِنْ أَجْرِيَ رِيعٍ آيَةً رِيعٍ آيَةً بالسكت خلف في رواية · ابن كثير وحمزه وكسائي وابو بكر · بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

كذبت عاد المرسلین که خبر از تکذیب همه مرسلانست بدین جهت باشد باقی الفاظ با وجه اعراب و معنی بر وفق الفاظی است که کذشته و به بیان پیوسته
أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ لا وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ج استفهام برای توبیخ است یا برای تقریر و بمعنے تثبیت بکل ریع ای کل مکان مرتفع و استغراق
غیر حقیقی است عبارت از بسیاری است آیة مفعول اتبنون است تعبثون صفت است مر آیة را و تتخذون عطف است بر اتبنون مصانع مفعول است مر تتخذون را و جمله داخل
مقول هود علیه السلام است بدل است یا بیانست از الا تتقون خطاب مر عاد است معنی اینست ابنا میکنید در هر مکانی مرتفع بناء عالی را چون برج کبوتر خانه یا مناره بلند
که آن مکان را از روی شانی پیدا آید و ببیند کان را از دور نشانی روی نماید برای نمود ار و اشتهار و مباهات و افتخار یا بر سر راه لاف کاه نه برای سکنی و بناء عملی ٣

امدكموا امدكمو عليكموا اكثرهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فاهلكناهموان

جبارين فاتقوا الله واطيعون واتقوا الذي

حال آنکه برحالت جبارانید پس بترسید از خدای و فرمان برید مرا و بترسید از آن خدای

امدكم بما تعلمون امدكم بانعام وبنين

که مدد نمود شمارا بانچه میدانید مدد نمود شمارا بشتران وگوسفند و پسران

وجنات وعيون اني اخاف عليكم عذاب

و بوستانها و چشمهای روان بدرستی من میترسم بر شما از عذاب

يوم عظيم قالوا سواء علينا اوعظت ام لم

روزی باعظمت و مهابت گفتند یکسانست بر ما آنکه پند دهی یا نه

تكن من الواعظين ان هذا الا خلق

باشی از پند دهندگان نیست این حال کار مگر عادت

الاولين وما نحن بمعذبين فكذبوه

پیشینیان و نه ایم ما عذاب یافتگان پس بدروغ نسبت کردند اورا

فاهلكناهم ان في ذلك لاية وما كان

پس هلاک کردانیدیم ایشان را بدرستی در آنچه گفتیم هر آینه محل اعتباریست و نبودند

اكثرهم مؤمنين وان ربك لهو العزيز

بیشتر ایشان از اهل ایمان و بدرستی پروردگار تو هر آینه او است

الرحيم كذبت ثمود المرسلين اذ قال

مهربان بدروغ نسبت کردند قبیله ثمود پیغمبران فرستاده را چون گفت

اني لكم رسول امين فاتقوا الله واطيعون وما اسئلكم عليه من اجر ان اجري الا على رب العالمين

لهم كذبت ثمود اذ قال لهم

اتتركون فى ما ههنا آمنين ج فى جنات وعيون لا وزروع ونخل طلعها هضيم ونتحتون من الجبال بيوتا فارهين ج فاتقوا الله واطيعون
ولا تطيعوا امر المسرفين لا الذين يفسدون فى الارض ولا يصلحون در فارهين فرهين نيز خوانند فرهين ابلغ دانند استفهام براي انكارست اي لا
تتركون آمنين حال است فيما ههنا ظرف است في جنات بدل است از فيما ههنا وتنحتون من الجبال عطف است بر تتركون بر مضمون آمنين كه متضمن معنى فعل
بر طريق فالق الاصباح وجعل الليل سكنا حال است از ضمير آمنين بتقدير وانتم تنحتون قمت واصك وجهه بتقدير وانا اصك وجهه فرهين بمعنى اشرين يا بمعنى

اخوهمو لهمو اسئلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لهم اخوهم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لهم اخوهم صالح الا تتقون انى لكم رسول
مرايشان را يكى از ايشان صالح نام اي نمي ترسيد بدرستي من مر شما را پيغمبري فرستاده
امين لا فاتقوا الله واطيعون ج وما اسئلكم
با امانت ام پس بترسيد از خداي تعالى وفرمان بريد مرا ونمي خواهم از شما
عليه من اجر ان اجرى الا على رب العالمين ج
بر كار تبليغ رسالت هيچ مزدي نيست مزد من مگر بر پروردگار جهانيان
اتتركون فى ما ههنا امنين لا فى جنات وعيون لا
اي ترك كنند شما را در آن حال كه اينجاست يعنى در دنيا حال آنكه ايمن آييد از آفات موت در بوستانهايي وچشمهايي
وزروع ونخل طلعها هضيم ج وتنحتون من
وزراعتهايي وخرما بنهايي كه ابتداء شرع آن لطيف است وي سازيد بتراشيدن از
الجبال بيوتا فارهين ج فاتقوا الله واطيعون
كوهها خانهايي را حال آنكه با كياست ونشاط آييد پس بترسيد از خداي تعالى وفرمان بريد مرا
ولا تطيعوا امر المسرفين لا الذين يفسدون
وفرمان مبريد فرمان از حد تجاوز كنندگان را آنكسان كه تباهي مينمايند بكفر ومعاصي
فى الارض ولا يصلحون قالوا انما انت من
در زمين وهيچ اصلاح نميكنند گفتند بدرستي تو از آنانى كه
المسحرين ج ما انت الا بشر مثلنا فات باية
مختلط العقل اند از كثرت سحر نه تو مگر آدمي مانند ما پس بيار معجزه

لهم اخوهم سكت خلف في رواية
صالح الا بالنقل ورش
صالح الا سكت خلف في رواية
رسول امين بالنقل ورش
رسول امين سكت خلف في رواية
اسئلكم بالنقل في الوقف حمزة
عليهي بالاشباع ابن كثير
من اجر بالنقل ورش
من اجر سكت خلف في رواية
ان اجرى سكت خلف في رواية
ان اجرى بالنقل ورش
اجرى الا ابن كثير وحمزة وكسائي وابو بكر
امنين ثلثة اوجه لورش
جنات و مدغما غير الغنة خلف
عيون و مدغما غير الغنة خلف

وعيون زروع و بيوتا فرهين فى الارض فات باية ان بايتان
بكسر العين ابن كثير وحمزة وكسائي وابو بكر وابن ذكوان — مدغما غير الغنة خلف — نافع وابن كثير وابو عمرو — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية خلاد — بالابدال ورش والسوسي — بالتقليع ثلثة اوجه — سكت خلف في رواية — بكسر الباء قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر

فرهين با بدال الحاء هاء نيز حال است فا در فاتقوا الله واطيعون سببيه است ولا تطيعوا امر المسرفين عطف است بر اطيعون موصول با صله يعنى الذين يفسدون فى الارض صفة المسرفين است ولا يصلحون عطف است بر يفسدون معنى اينست اترك داده خواهند شد در چيزي كه كاين است اينجا يعنى در باغها وچشمها روان وكشتها ودرختان خرما كه شكوفه آن پخته گشته وبنرمي ولينت پيوسته واز كوهها خانها خواهيد تراشيد يا گويند اگذاشته خواهيد شد در حالت كه آمنيد ودر حالت كه از كوهها خانها مي تراشيد درين حال كه شادمانيد وخودبيني كنند كه ايند اين معنى نين همشه نخواهد بود وهمانجا روي نخواهد نمود پس از خداي بترسيد ومرا طاعت كنيد وامر مسرفان ووقت ضايع كنندگان يعنى كافران مطيع مشويد مسرفاني آنكه در زمين مفسدند ومصلح نه اند ونفي اصلاح بعد اثبات افساد تكميل است براي رفع وهم جمع كردن صلاح با فساد ج قالوا انما انت من المسحرين ما انت الا بشر مثلنا فات باية ان كنت من الصادقين قالوا جمله مستانفه است انما انت من المسحرين مقول قالوا است اي قالوا انما انت من الذين سحر واكثر الا انه ما انت الا بشر مثلنا او مشتق

من السحور من سحره اي اطعمه طعام السحر كغداه وعشاه او مشتق من السحر وهو الرئة بر بن دو معنى من المسحرين كنايت از بشر بود چه بشر طعام خورد وصاحب
ريه باشد جمله ما انت الا بشر مثلنا مبينه شود و بر معنى اول ما انت الا بشر مثلنا تعليل است وبر نفي رسالت كه انما انت من المسحرين كنايت از آنست
دليل است فا در فات سببيه است وبا در باية براي تعديه است ان كنت من الصادقين شرطي است مستغنى از جزا اكتفا بما مضى معنى اينست
گفتند كافران نه تو مگر از سحر زدگان وبي عقل شدگان كه بر ايشان سحر بسيار شده وبيهوشي بر عقل غالب آمده يعنى تو رسول نه سخني كه ميگويي از بيهوشي ميگويي

زیراکه تو آدمیی همچو ما بی شایان این کار نه می نمایی یا کویند نه تو مکر از کسانی که طعام سحر خورانیده شوند یا از کسانی که خداوند ریه یعنی صاحبان شُش باشند وهمه داند
که طعام خوردن صفت بشر بود وریه یعنی شُش مر آدمی را باشد نه تو مکر بشر مثل ما زاده آدم وحوا پس بیار معجزهٔ ایقانی اکر تو از صادقانی قال هذه ناقة لها شرب
ولكم شرب يوم معلوم ج ولا تمسوها بسوء فيأخذكم عذاب يوم عظيم قال مستانفه است هذه ناقة مقول قال است لها شرب صفة است مر ناقه جمله
ولكم شرب يوم معلوم حال است از لها شرب ولا تمسوها بسوء عطف است بر مقول قال اى قال هذا القول وهذا القول عطف مفرد بر مفرد باشد عطف انشا بر خبر نبود

ولكمو فياخذكمو اكثرهمو اخوهمو لكمو اسئلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالنقل مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إن كنت من الصادقين قال هذه ناقة
اکر هستی تو از زمرهٔ راست کویان کفت صالح این شتر ماده ایست
لها شرب ولكم شرب يوم معلوم ج ولا تمسوها
کمر اوراست نصیبی از آب ومر شمارا است نصیب روزی معین ومرسایند بدو
بسوء فيأخذكم عذاب يوم عظيم فعقروها
هیچ بدیٔ از ضرب وعقر که فرا کیرد شمارا عذاب روزی با عظمت پس کشتند آن ناقه را
فأصبحوا نادمين لا فأخذهم العذاب ط إن في
پس کشتند از اهل ندامت پس بکرفت ایشانرا آن عذاب موعود بدرستیکه در
ذلك لآية ط وما كان أكثرهم مؤمنين
آنچه کفتیم هر آینه عبرتیست وبنودند بیشتر ایشان از اهل ایمان
وإن ربك لهو العزيز الرحيم كذبت
وبدرستی هر آینه پروردکار تو او غالبست مهربان بدروغ نسبت کردند
قوم لوط المرسلين صلے إذ قال لهم أخوهم
کروه لوط پیغمبران فرستاده را یاد کن آن وقت را که کفت مر ایشانرا یکی از ایشان
لوط ألا تتقون إني لكم رسول أمين لا
لوط نام ای نمی ترسید بدرستی من مرشمارا پیغمبریم فرستاده موصوف بامانت
فاتقوا الله وأطيعون ج وما أسئلكم عليه
پس بترسید از خدای تعالی وفرمان برید مرا ونمیخواهم من از شما برکار اداء رسالت

لهمو اخوهمو

شربٌ
مدعنها غير الغنة خلف

فياخذكم
بالابدال ورش والسوسي

لاية لاية
ثلثة اوجه لورش بالالف كسائي

مومنين
بالابدال ورش والسوسي

لهو اذ قال لهم
قالون وابو عمرو وكسائي بالادغام سوسي

لهم اخوهم
بالسكت خلف في رواية

لوط الا لوط الا
بالنقل ورش سكت خلف في رواية

ركوع

رسول امين
بالسكت خلف في رواية

رسول امين
بالنقل ورش

عليهي
بالاشباع ابن كثير

فياخذكم جواب نهي است با فا منصوب شده از قبيل لا تدن من الاسد فياكلك معني اينست كفت صالح عليه السلام اين ناقه ايست كه مر اورا نصيبي معلوم از آب بود وحال اينست كه مر شمارا شربي يعني نصيب آب روزي معلوم باشد ومس مكنيد آن ناقه را بسوئي يعني ضربي يا جرحي پس بكيرد شمارا عذاب روزي عظيم وعقاب زماني فخيم فعقروها فاصبحوا نادمين فعقروها عطف است بر قال فاصبحوا عطف است بر عقروها نادمين خبرست مر اصبحوا معني اينست پس آن ناقه را پي كردند پس پشيمان كشتند فاخذهم العذاب ط عطف است بر جملهٔ سابقه معني اينست پس كرفت ايشانرا عذاب وبيش آمد سختي عقاب ان في ذلك لاية ط وما كان اكثرهم مؤمنين وان ربك لهو العزيز الرحيم اين كلمات همان است كه كذشت وذكر آن رفته كذبت قوم لوط المرسلين ج اذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون ج اني لكم رسول امين لا فاتقوا الله واطيعون ج وما اسئلكم عليه من اجر ج ان اجري الا على رب العالمين اين تسليهٔ ديكر مر پيغمبر راست از قبلهايي كه بر وجه تعداد مذكور شد از جهت دلالت استقلال واستبداد مفصول آمد الفا

اين معني عاقل نپسندد وهوشمند خودرا بدين لوث نيالايد در باب زنان حكم مردان دارند واز جهت حرمة مخالطت نجاست در حالت
حيض قبل زنان نيز همچو دبر حرام شود قل هو اذى فاعتزلوا النساء في المحيض متوجه كردد قالوا لئن لم تنته يا لوط لتكونن
من المخرجين قالوا مستانفه است ولام در لئن لم تنته موطيهٔ قسم است لتكونن من المخرجين از روي لفظ جواب قسم است
از روي معني جواب شرط وجمله لئن لم تنته تا اخر مقول قال است يا لوط جملهٔ ندائيه معترضه است معني اينست

ديكر همانست كه بالا كذشته وذكر آن به بيان پيوسته اتاتون الذكران من العالمين وتذرون ما خلق لكم ربكم من ازواجكم بل انتم قوم عادون
استفهام براى انكار بر وجه توبيخ است جمله نيز داخل مقول است بيان است يا بدل است از الا تتقون وتذرون با متعلقات خويش عطف است بر اتاتون بل انتم قوم عادون
اضرابست از كلام سابق معني اينست شمارا براي قضاء شهوت بر مردان مى آييد وآنچه آفريده است خداي براي شما از نسوان مى كذاريد اين عمل نشايد
واين كار نبايد بلكه شما قومي از حد تجاوز كننده ايد وكاري ناكردني آرنده ايد پند نمى شنويد در راه نيك نمي رويد مخالطت با نجاست ميكنيد وخودرا در چاه نجاست مى افكنيد

كفتند قوم لوط مر لوط عليه السلام را هرآينه اي لوط اكر ازين باز داشتن ومنع كردن باز نماني هرآينه خود را از بيرون شدكان نكرداني قال اني لعملكم من القالين
قال مستانفه است اني لعملكم من القالين مقول قال است لعملكم متعلق است بقالين بر وجه تقديم وتاخير وميان قالين وقال شبه اشتقاق است نهي
كردن لوط ايشان را ازين كار ملوح بر مضمون جمله بود بتقديم ملوح تاكيد سايغ نمود ودرين كلام صنعت كرد العجز الى الصدر رست وشك نيست اين
صنعتي معتبرست معنى اينست لوط عليه السلام كفت بدرستي من عمل شما را از دشمن دارندكانم ومكروه ومبغوض ميدانم سوال اني لعملكم قال اخصر بود

لكمو ربكمو انتمو لعملكمو عليهمو اكثرهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

من اجر ان اجري الا على رب العالمين ط
هيچ مزدي نيست مزد من مگر بر پروردگار جهانيان
اتاتون الذكران من العالمين لا وتذرون
اي آييد شما بانرينكان از جهانيان وميگذاريد
ما خلق لكم ربكم من ازواجكم ط بل انتم قوم
آنرا كه آفريد براي استمتاع شما پروردگار شما از زنان شما نه كه شما گروهي ايد
عادون قالوا لئن لم تنته يا لوط لتكونن
از حد تجاوز كنندگان گفتند هرآينه اگر باز نه ايستي از نهي ما يا تقبيح امر ما يا از آنچه دعوي ميكني اي لوط هرآينه باشي
من المخرجين قال اني لعملكم من القالين ط
از آنها كه از شهر رانده ايم گفت بدرستي كه من مر كار شما را از دشمن دارندگانم
رب نجني واهلي مما يعملون فنجيناه واهله
اي پروردگار من خلاص ده مرا و برهان مرا و كسان مرا از شر آنچه ميكنند پس رهانيديم اورا وكسان اورا
اجمعين لا الا عجوزا في الغابرين ج ثم دمرنا الاخرين ج
همه مگر پيرزني را كه در ميان باقي ماندگان بود پس هلاك كرديم ديگرانرا
وامطرنا عليهم مطرا ط فساء مطر المنذرين
وبارانيديم برايشان باراني از سنگ با كبريت يا آتش پس بد باران بيم كرده شدگان
ان في ذلك لاية ط وما كان اكثرهم مؤمنين
بدرستي در آنچه گفتيم هرآينه محل اعتباريست ونبودند بيشتر ايشان از اهل ايمان

من اجر من اجر — بالنقل ورش سكت خلف في
ان اجري ان اجري — بالنقل ورش سكت خلف في رواية
اجري الا — ابن كثير وحمزة والكسائي وابو بكر
اتاتون — بالابدال ورش والسوسي
من ازواجكم — بالنقل ورش
من ازواجكم — سكت خلف في رواية
بل انتم — بالنقل ورش
بل انتم — سكت خلف في رواية
فنجيناهو — اشبع ابن كثير
الاخرين — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
الاخرين — سكت خلف في رواية
عليهمو — بضم الهاء حمزة
لاية لاية — ثلثة اوجه لورش
مؤمنين — بالابدال ورش والسوسي، بالامالة في الوقف الكسائي

بذكر اني لعملكم من القالين چرا صورت الطناب نمود. جواب از جهت فايده جليله ومنفعت جزيله وآن بيان عدم انفراد خويش بدشمني وشريك كردانيدن ديكران با خويش در بغض اين كار نا كردني رب نجني واهلي مما يعملون رب جمله ندائيه بحذف حرف ندا ويا متكلم بتقدير يا ربي واهلي عطف است بر ضمير منصوب در نجني مما يعملون متعلق است به نجني معني اينست لوط عليه السلام در دعا كفت ورب نجني واهلي مما يعملون كفت معني اينست اي پروردكار من نجات ده مرا واهل مرا از سزا وعذاب آنچ ميكنند رمزه اعدا. فنجيناه واهله اجمعين الا عجوزا في الغابرين ثم دمرنا الاخرين وامطرنا عليهم مطرا فساء مطر المنذرين ان في ذلك لاية وما اكثرهم مؤمنين وان ربك لهو العزيز الرحيم فنجيناه عطف است بر قال واهله عطف است بر ضمير منصوب اجمعين تاكيد است مر اهله الا عجوزا مستثني است از اهله في الغابرين صفت است مر عجوزا ثم دمرنا عطف است بر فنجيناه وامطرنا عليهم مطرا عطف است بر دمرنا فساء مطر المنذرين ساء بمعني بئس است مطر المنذرين مضاف است سوي ذو اللام فاعل است مر ساء

ايكه غيضه است وغيضه زميني را كويند كه در آن آب درخور دو درختان انبوه رويانند درختان او هريكي بديكري رسند وشاخها دريچند واصحاب ايكه مردماني كه در جنكل مي بودند وميوه تر وخشك مي خوردند بشعيب عليه السلام نكرويدند ودر معرض هلاك رسيدند بعضي كويند ايشان از اهل مدين بودند از مدين بيرون رفتند بيناه درختان انبوه بيوستند ودر سايهاء آن ساكن كشتند با شعيب عليه السلام مخالف شدند در ورطه هلاك آمدند

مخصوص بذم محذوف بود بمعني ساء مطر المنذرين مطرهم باشد اينجمله تذييل است لاية اسم ان است في ذلك خبر لام در اسم ان درآمد وجوه باقي همانست كه بالا كذشته وبه بيان بيوسته معني اينست پس لوط وهمه اهل اورا نجات داديم مكر زني زال كه در پس ماندكان ماند پس او را نيز ماندكان ديكر را هلاك كرديم وبرايشان باران سنك بارانيديم پس بد بست باران ترسانيده شدكان در باقي آيت معني همانست كه بالا كذشته وبه بيان بيوسته كذب اصحاب الايكة المرسلين ج اذ قال لهم شعيب الا تتقون ج اني لكم رسول امين لا فاتقوا الله واطيعون وما اسالكم عليه من اجر ان اجري الا على رب العالمين ط

صحيح آنست كه ايشان با شعيب مخالفت نمودند واز اهل مدين نبودند بدليل آنكه در قصهاء ديگر پيغمبران را با امت نسبت باخوة كرده درين قصه در شان شعيب اخوهم
نيا ورده شعيب از مدين بود اگر اهل ايكه از مدين بودي نسبت شعيب سوي ايشان باخوة سايغ نمودي ونيز در حديث آمده ان شعيبا اخا مدين ارسل اليهم والى
اصحاب الايكة واين حديث دليلي جلي است درين كه اهل ايكه از اهل مدين اجنبي است باقي وجوه ومعاني همانست كه گذشته وبه بيان پيوسته.
اوفوا الكيل ولا تكونوا من المخسرين ج وزنوا بالقسطاس المستقيم ولا تبخسوا الناس اشياءهم ولا تعثوا في الارض مفسدين ج واتقوا الذي
خلقكم والجبلة الاولين ط

لهمو لكمو اسئلكمو اشياءهمو خلقكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَ أَصْحَابُ
وبدرستي كه پروردگار تو هر آينه او بي همتاست مهربان بدروغ نسبت كردند اهل آن مقام

الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ
كه در آن درختان انبوه بودند پيغمبران فرستاده را آنگاه كه گفت مر ايشانرا شعيب

أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا
اي نمي ترسيد بدرستي من مر شما را پيغمبر فرستاده ام متصف بامانت پس بترسيد

اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ج وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ
از خداي تعالى وفرمان بريد مرا ونه ميخواهم از شما بر كار تبليغ رسالت هيچ

أَجْرٍ ج إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ط
مزدي نيست مزد من مگر بر پروردگار جهانيان

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ج
تمام كنيد پيمانه را ومباشيد از زيان كنندگان

وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ج وَلَا تَبْخَسُوا
ووزن كنيد بترازوي راست وكم مكنيد

النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
براي مردم چيزهاء ايشانرا وتباهي مكنيد در زمين حال آنكه تباه كاران

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ ط
وبترسيد از آن خدائي كه آفريد شما را وآفريدگان پيشينان را

قالون وابو عمرو: لهو
ليكة — نافع وابن كثير وابن عامر
اذ قال لهم — بالادغام سوسي
شعيب الا — بالنقل ورش
شعيب الا — سكت خلف وفي رواية
رسول امين — بالنقل ورش
رسول امين — سكت خلف وفي رواية
اسئلكم — بالنقل وفي الوقف حمزة
عليهي — بالاشباع ابن كثير
من اجر — بالنقل ورش، سكت خلف وفي رواية
ان اجري — بالنقل ورش
ان اجري — سكت خلف وفي رواية
اجري الا — ابن كثير وحمزة وكسائي وابو بكر
بالقسطاس — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
خلقكم — بالادغام سوسي
الاولين — بالنقل ورش
الاولين — سكت خلف وفي رواية خلاد

الظلة عبارت از آنست حكايت ازين شانست بدي عذابي كه يوم الظلة روي نمود عذاب روز عظيم بود باقي الفاظ ومعاني همانست كه گذشته وبشرح وبيان پيوسته.

جملهٔ اوفوا الكيل با معطوفات خويش بيان تقوي است كه مذكور شست در الا تتقون در الا تتقون توبيخ بر ترك آن كرده يا بعد توبيخ بالا تتقون مستانفه در جواب ما نصح آورده معني اين است وكيل را راست كنيد وپيمانه پر دهيد وكيل را كم كنند وفسا دافكنند مباشيد وبترازوي راست وزن كنيد وبر مردمان اشياء ايشان در وزن كم مكنيد وفساد در زمين بنهايت مرسانيد ودر تباهي مبالغت منماييد واز آنكه آفريده است شما را وپيشين بترسيد واز عذاب وعقاب او پرهيزيد. قالوا انما انت من المسحرين وما انت الا بشر مثلنا وان نظنك لمن الكاذبين ج فاسقط علينا كسفا من السماء ان كنت من الصادقين
كسفا بفتح سين وسكون او خوانند هر دو را جمع كسفه چون قطعه وقطع وسدره وسدر شد قالوا مستانفه است در جواب ماذا قالوا لحين قال لهم شعيب ذلك انما انت من المسحرين مقول قالوا است بيان مسحرين بالا رفته وشرح آن گذشته وما انت الا بشر مثلنا معطوف است با حال معني اينست گفتند ايشان نه تو مگر از سحر زدگان ونه تو مگر هيچو ما از آدميان وبدرستي گمان مي بريم ترا از دروغ گويان پس بينداز بر ما پاره از آسمان اگر هستي تو از راست گويان ودر ره صدق وحق پويان. قال ربي اعلم بما تعملون

فكذبوه فاخذهم عذاب يوم الظلة ط انه كان عذاب يوم عظيم ان في ذلك لاية ط وما كان اكثرهم مؤمنين وان ربك لهو العزيز الرحيم معني اين
گفت شعيب پروردگار من عالم تر است بدانچ شما ميكنيد وبهر گونه تديد كه مي زنيد پس شعيب را تكذيب كردند ودر حيز دروغ گويي آوردند هفت روز
ايشانرا گرما گرفت وهوا حرارت پذيرفت ناگاه حق سبحانه وتعالى ابري پيدا آورد ابر مذكور مقدار اري سايه گرد كه ايشان سايه گرفتند از گرما بدو
پناه جستند ناگاه از آن ابر آتش باريد همه را سوخته گردانيد آن روز را يوم الظلة خوانند واين سوخته شدن را عذاب يوم الظلة دانند فاخذهم عذاب يوم

وانه لتنزیل رب العالمین نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین بلسان عربي مبین وانه لفي زبر الاولین معنی این است
بدرستی که قران هر اینه منزل است از پروردکار عالمیان اورا جبریل امین بر دل تو آورده تا باشي از کساني که انذار میکردند و پیغام می آوردند بزبان عربي مبین
یعنی از عربي دیکر جدا ظاهر یعنی از تعقید وخفا و منذران بلسان عربي پنج پیغمبرند هود وصالح وشعیب واسمعیل ومحمد که تبلیغ رسالت بزبان عربي
نمودند یا کویند فرود آورد جبریل امین بر دل تو بزبان عربي تا تو از منذران شوي تا درنج رسالت روي وبدرستي که قرآن هر اینه کاین است در کتب
بیشینیان واین حجت است مر کساني را که مجرد معنی را قرآن کویند وجواز صلوة بقراءة مجرد معنی جویند زیرا چه قرآن را کاین در کتب بیشینیان فرمود ومعلوم است در کتب بیشینیان جز معنی قرآن نبود اولم یکن لهم آیة ان یعلمه علماء بني اسرائیل معنی این است اقرآنرا نشناختند وحقیقت آنرا نه دانستند ونشد برای ایشان علامت حقیقت قرآن دانستن علماء بني اسرایل چون عبد الله بن سلام وامثال او وحقیت او را وکویدن ایشان بدو وروایت کرده اند در آغاز بعثت پیغمبر وبمبدا نزول قرآن مشرکان مکه وعلماء بني اسرایل توجه کردند وازیشان پیغمبر وقرآن پرسیدند که در کتاب خویش ازیشان پیغمبر وقرآن چیزي میخوانید وحال ایشان چیزي میدانید وآن روز هنوز توریت را تحریف نکرده بودند آنچه در توریت از حقیقت پیغمبر وقرآن بود باز نمود مشرکان از بیان ایشان اطمینانی بحصول بیوست لیکن شقاوت دامن کیر شد وسعادت بیشوا نکشت این آیت تقبیح حال مشرکان وتلمیح قصه ایشان است ولو نزلناه علی بعض الاعجمین فقراه علیهم ما کانوا به مؤمنین معنی این است بس روح امین قرآن بزبان عربي مبین آورد وایشان عربیان اند دل ایشان او را واعجاز او را فهم کرد از جهت عربي بودن رسول وقادر بودن او بر کلام عربي

فاخذهم واکثرهم قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

قالوا انما انت من المسحرین وما انت الا
کفتند بدرستی که تو از آنانی که مخلط العقل اند ونه تو
بشر مثلنا وان نظنك لمن الکاذبین
آدمي مانند ما وبدرستی کار آنکه میدانیم ترا هر آینه از دروغ کویان در دعوی نبوت
فاسقط علینا کسفا من السماء ان کنت
پس بینداز بر ما پارهایی از آسمان اکر هستي تو
من الصادقین قال ربي اعلم بما تعملون
از راست کویان درین دعوی کفت پروردکار من دانا ترست بآنچه میکنید شما از نقصان
فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان
پس بدروغ نسبت کردند اورا پس کرفت ایشانرا عذاب روز سایه بان ابر بدرستی که آن عذاب بود
عذاب یوم عظیم ان في ذلك لایة وما کان
عذاب روزي بالعظمت ومهابت بدرستی در آنچه کفتیم هر آینه عبرتیست ونبودند
اکثرهم مؤمنین وان ربك لهو العزیز
بیشتر ایشان کروندکان وبدرستی پروردکار تو هر آینه او بي همتاست
الرحیم وانه لتنزیل رب العالمین نزل
مهربان وبدرستی آنچه بتو فرستاده اند هر آینه فرستاده پروردکار جهانیانست فرود آورد آنرا
به الروح الامین علی قلبك لتکون من المنذرین
جبرئیل علیه السلام بر دل تو تا باشي از بیم کنندکان

کسفا غیر حفص
السماء ان بالتسهیل وقبه المد والقصر قالون والبزي
السماء ان وتسهیل الاخری ابو عمرو
السماء ان
السماء ان الاسقاط مع القصر والمد ورش
قال ربي
ربي اعلم بما نافع وابن کثیر وابو عمرو
فکذبوهو بالاشباع ابن کثیر
الظلة لایة
لایة مؤمنین
لهو نزل بتشدید الزاء وبسکون الهاء قالون وابو عمرو وکسائي وابو بکر
الروح الامین الامین
ابن عامر وحمزه وکسائي وابو بکر بالنقل ورش سکت خلف وفي روایة خلاد

تهمت وضع کردند ودر معرض انشا وافترا آوردند واکر می فرستادیم این قرآن بر بعض اعجمیان یعنی رسولی اعجمی میفرستادیم این قرآن بدو میدادیم واو آنرا بر ایشان خواندی
وکلامی بر خلاف لغة خود بر زبان راندی در حق این تهمت انشاء عربي نبودي ووسمت وضع آن روی نمودي هم ایمان نمی آوردند وتصدیق نمیکردند چنانکه برسول
عربي کافر شدند برسول عجمي نیز کفر می ورزیدند تا کرویدن ایشان بتعنت است نه بحجت ناپسندیدن ایشان منبع از مکابره است نه مبني بر تهمت کذلك
سلکناه في قلوب المجرمین لا یؤمنون به حتی یروا العذاب الالیم فیاتیهم بغتة وهم لا یشعرون فیقولوا هل نحن منظرون

معنی این است اینچنین کفری راسخ را در دلهاء مجرمانی که دوام کفر ایشان بعلم ما متعلق شده در آورده ایم و به اینچنین لازم ایشان را متلا کرده ایم ایشان با مشاهدهٔ عذاب الیم ایمان نخواهند آورد و دین اسلام را تصدیق نخواهند کرد پس ایشان را یکبارگی عذاب آید و ناگهان عقاب روی نماید و حال اینست که ایشان شعور ندارند و عذاب را منتظر نباشند پس هل نحن منظرون گویند و بزاری مهلت و تاخیر عذاب جویند افبعذابنا یستعجلون معنی این است و عید ما را متیقن نمیداشتند پس بطلب عذاب ما شتابی میکنند چیزی که درین معرض است که یکبارگی برسد و ناگاه پیدا آید در دعا تاخیر روند و در مهلت خواستن مشغول شوند شتابی آن چگونه جویند وفاتیا بما تعدنا

علیهمو فیاتیهمو وهمو متعناهمو جاءهمو عنهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمدود کما ورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ط وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ

بلغت عربی هویدا با فصاحت تمام و بدرستی که ذکر قرآن یا محمد هر آینه در کتب انبیاء متقدم بود

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ط

ای نیست مر کفار قریش را دلالتی بر نبوت محمد یا صحت قرآن آنکه میدانند نعت او را علمای پسران یعقوب

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ لا فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ

و اگر و فرستادیمی قرآن را بر شخصی از غیر عرب پس خواندی آنرا بر عرب

مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ط كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي

نبودندی عرب بآن تصدیق کنندگان همچنان در آوردیم آنرا در

قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ط لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ

دلهای گناهکاران ایمان نیارند بآن تا که ببینند عذاب

الْأَلِيمَ لا فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ لا

دردناک را پس آید بدیشان عذاب ناگهان و ایشان ندانند

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ ط أَفَبِعَذَابِنَا

پس گویند چون ببینند عذاب را هیچ هستیم ما مهلت دادگان تا ایمان آریم ای پس بعذاب ما

يَسْتَعْجِلُونَ لا أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ

شتابی نمایند ای بر دانستی اگر برخوردار کنیم ایشان را سالها

ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ لا مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ

پس آید بدیشان آنچه هستند که وعده داده میشوند از عذاب فایده ندهد ایشان را

بغتة وهم هل نحن افرایت افرایت افریت ثم جاءهم ما اغنی ما اغنی

مدغما غیر الغنة خلف بالادغام کسائی بالتسهیل نافع بالابدال ورش بالحذف کسائی بالامالة حمزة وابن ذکوان امال بین بین ورش فی روایة بالامالة المحضة حمزة والکسائی

وچون نفی تنزیل از شیاطین و نفی سزاواری آن ملوح سوی مضمون اینجمله بود بتقدیر ملوح تاکید جمله سابق نمود معنی این است فرو نمی آرند قرآن را شیاطین و شایان آن نباشند و نتوانند که بیارند زیرا که از شنیدن سخن فرشتگان معزولند پس از فرشتگان نتوانند که بشنوند فلا تدع مع الله الها آخر فتکون من المعذبین ج معنی این است پس مخوان با خدای الهی دیگر را پس از عذاب کرده شدگان باشی و از هلاک کرده شدگان گردی و خطاب مذکور مر پیغمبر را علیه السلام بر اقدام بود بر وجه تعریض باشد چنانچ غیر مودی را آذیتنی فستعرف گویند و از وی بر وجه مجاز تعریض زمودی که مصاحب او ست جویند وانذر عشیرتک الاقربین روایت کرده اند چون این آیت فرود آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم

بگوه صفا برآمد عشایر خویش را که نزدیکتر بودند ندا کرد هر یکی را یا آل فلان یا آل فلان در تسمیه آورد گفت از کفر وعصیان باز مانید نفسهاء خویش را از آتش رهانید
ومن قرابتی دل مدارید مرا بپیش خدای مال الخ چیزی ان کار خویش مینداریید ابولهب برآشفت تبا لك الهذا دعوتنا گفت جمله واندر عشیرتك الاقربین عطف است بر لاتدع مع الله
معنی ایز است وبترسان قریبان خویش را که نزدیکترند ودر پیوند با تو اکثرند یعنی بگو از کفر ومعاصی باز مانید نفسهاء خویش را از آتش رهانید واخفض جناحك
لمن اتبعك من المؤمنين معنی ایز است وخفض بکن پر رفعت را وبتواضع پیش آمد کسانی را که ترا پیروی کرده اند از گروندگان وموافق تو شده اند از عشیرت تو
وغیر ایشان فان عصوك فقل اني بريء مما تعملون ج معنی ایز است اقارب خویش را بتخویف وترهیب از هر که از ایشان پیروی تو کند وبتو ایمان آرد

لهم وانهم و قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ما كانوا يمتعون ط وما اهلكنا من قرية

آنچ بودند که تمتع می شدند — وهلاك نكرديم هيچ اهل شهري را

الا لها منذرون ق ذكرى وما كنا ظالمين

مگر که مرایشانرا بودند پیغمبران بیم نماینده — برای موعظت واعتقاد — ونه ایم ما ستمکاران

وما تنزلت به الشياطين وما ينبغي لهم وما

وفرونیاوردند قرآن را دیوان — ونسزد مرایشانرا انزال القرآن — ونه

يستطيعون انهم عن السمع لمعزولون ط

[illegible] که ایشان از سماع [illegible] کلام اهل آسمان هرآینه دور کرده شدگان

فلا تدع مع الله الها آخر فتكون من المعذبين

پس مخوان واعتقاد مکن با معبود بحق خدایی دیگرا — که باشی از عذاب کردگان

وانذر عشيرتك الاقربين صلي واخفض جناحك

وبیم نمای خویشان ترا که نزدیکترند — وتواضع وتلطف نمای برای آنان که

لمن اتبعك من المؤمنين فان عصوك فقل

پی روی نمودند ترا از اهل ایمان — پس اگر نافرمانی نمایند ترا پس بگو

اني بريء مما تعملون وتوكل على العزيز

بدرستی من بیزارم از آنچه میکنید شما از کفر ومعاصی — واعتماد نمای بر خدای بی همتا

الرحيم الذي يريك حين تقوم لا وتقلبك

مهربان — که می بیند ترا — آنگاه که قیام می نمایی برای تهجد — ومی بیند آمد شد ترا

قرية الا — بالنقل ورش
قرية الا — سكت خلف في رواية
منذرون — بالترقيق ورش
ذكري — امالة بين بين ورش في رواية
ذكري — بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزة وكسايي
الها اخر — بالسكت خلف في رواية
الها اخر — بالتقليل ثلاثة ورش
عشيرتك — بالترقيق ورش
الاقربين — بالنقل ورش
الاقربين — سكت خلف في رواية خلاد
من المؤمنين — بالابدال ورش والسوسي
فقل اني — بالنقل ورش
فقل اني — سكت خلف في رواية
بريء فتوكل — في الوقف حمزة — نافع وابن عامر وهشام
يريك يريك — بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزة وكسايي — وبين بين ورش في رواية

وسر در طاعت تو دارد وبا او بتواضع وترغیب بشارت آی اگر ترا عصیان ورزند وسر از ربقه طاعت تو بیرون آرند پس بگو بدرستی من از عمل شما بیزارم وبا شما وسیلتی ندارم وتوكل على العزيز الرحيم الذي يريك حين تقوم وتقلبك في الساجدين معنی ایز است وتوکل کن بر پروردگاری که قویست غالب است رحیم است می بیند ترا در هنگام کردن نماز می ایستی ومی بیند گشتن ترا در زمره ساجدان چون روی بر زمین می نهی یعنی ترا می بیند واعمال تو میداند واز افعال نماز چه می آری واز اعمال آنچه میکداری انه هو السميع العليم معنی ایز است بدرستی خدای سمیع است انذار تو بشنود علیم است تواضع تو با مومنان وتبری تو از کافران داند هل انبئكم على من تنزل الشياطين ٧ تنزل على كل افاك اثيم يلقون السمع واكثرهم كاذبون معنی ایز است هست که بیاگاهانم شما را که شیاطین بر که فرود می آیند ومیل سوی که می نمایند فرود می آیند بر هر دروغ گویی گناهکاری القا میکنند آنچ برفتن نزدیک آسمان از ملائکه می شنوند با آن کلمات ناشنیده ونابوده ضم میکنند واکثر ایشان دروغ گویانند ودر راه نابوده گویی ومکر وفریب جویی پویانند در حدیث صحیح است ان الملائكة تنزل في العنان وهو السحاب فتذكر الامر قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فيسمعه فيوحيه

٣ درین آیت از شاعران شاعرانی که مسلمان بودند بیرون آورد چه ایشان شاعران مسلمان صالح اند که خدا را بسیار یاد کنند وخود را
در هجو وقدح بنفکنند مگر بروجه فزیاد رسیدنی مظلومی وداد دادن مشتومی بروجه مکافات نه بروجه معادات ومعلوم است
که پیغمبر شاعر نبود وهر کز در موزون کردن بیتی اهتمام ننمود حق سبحانه وتعالی بدین که شاعر نیست وما علمناه الشعر وما ينبغي له در شان او فرستاد
تا انکه او را در بلاغت وفصاحت درجه علیا داد جمله والشعراء يتبعهم الغاوون بوجه تذنیب برای مذمت شاعران وبرای براءت ساحت پیغمبر عليه السلام
از وصمت شاعر بیت وجمله الم تر تا آخر تعلیل است وبر مدعاء مذکور دلیل است وانهم يقولون ما لا يفعلون معطوف بر انهم في كل واد

الی الکهان فیکذبون معها مایة کذبة من عند انفسهم والشعراء يتبعهم الغاوون ط الم تر انهم في كل واد يهيمون ٧ وانهم يقولون ما لا يفعلون ٧
الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا الله كثيرا وانتصروا من بعد ما ظلموا ط يتبعهم بر صیغه مضارع معروف ارباب سمع وارباب تفعل خوانده ومعنی
هر دو قراءت یکی دانند کفار پیغمبر را علیه السلام در حیز کهانت می آوردند وشاعران ایشان او را شاعر میگفتند واز زمره خویش میدانستند میگفتند این قرآن بقوت
شاعری می آرد ما بقوت شاعری مثل آن خواهیم آورد وبا او درین کار معارضه ومقابله خواهیم کرد درآیت سابق مذمت کاهنان کرد وایشان را در دروغ گویی
وفتنه جویی آورد درین آیت مذمت شاعران مذکور گشت ومعایب ایشان به بیان پیوست وچون کافران همه کافر بودند در مذمت کسی را از ایشان استثنا نکرد ٣

يهيمون آمد واو بجاى دو مفعول الم تر واقع شد الا الذين امنوا استثناست از شعراء اگر از شعر اشعاري كه معارضه قرآن مي جستند مراد شوند استثناء مذكور استثناء منقطع باشد
واگر مطلق شاعران مراد دارند استثنا متصل پندارند معنى آن است وشعرا پيروى ميكنند ايشانرا گمراهان شاعران پيغمبر ويارانرا هجو ميكردند وآنرا پيش كافران مى آوردند كافران
درخواندن ومشهور كردانيدن آن متابعت ايشان ميكردند وبجايزات وصلات مخصوص ميكردانيدند اين معنى محض گمراهي بود واين عين ضلال روى مينمود انه سبق كه شاعران
در هر وادیی سرگردان ميشوند ودر هر جايى پريشان شده مى روند باطل ونابوده ميكويند ودر هر راهي ناستوده مى پويند خيالهاء كوناكون مى انگيزند وازنابوده وناستوده نمى پرهيزند
مگر كسانى كه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند وخدا را بسيار ذكر كفتند وبهجو كردن كافران واز مظلومى خويش واز مظلومى مسلمانان داد جستند چون عبد الله
بن رواحه وحسان بن ثابت وكعب بن زهير وكعب بن مالك كه از شعراء اسلاميه بودند ودر اعلاء اسلام بتيغ زبان وتير هجا ودشنام كوشش مى نمودند گمراهان اتباع ايشان نبودند وايشان سرگردان بهر وادیی رو نمى آرند جز حق نميكويند وجز در راه صدق نمى پويند ثنا خدا ونعت مصطفى عليه السلام مى آرند وخاطر بر مدح صحابه كرام ومومنان ميگمارند كافرانرا هجو ميكنند ودم دشمنى ايشان ميزنند سزاوار مديح ما احسن حسانى ميشوند وبدرجه ان روح القدس لا يزال يؤيدك مى رسند وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون معنى آن است وزود باشد كه بدانند آنان كه ظالمانند كه كدام بازگشت باز گويند بر كدام جاى باز خواهند گشت وبكدام عتاب ونكال خواهند پيوست وبدانكه بعد آنكه ذكر كفر طغاة وفسقه عصاة رفت ودر اثناء آن ذكر جزا وسزا هر يكى بخصوص گذشت در خاتمه سورة بجمله وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون تهديدى جامع همه مساوى كه ارتكاب هر يكى از آن ظلم است واكتساب هر جريمه از آن جرايم بر نفس خويش ستم است ومحتوى بر همه وعيدها كه در حق ظالمان آمده ومنطوى بر همه ترهيبها كه در باب گناهكاران شده به بيان پيوست در اين باب هيچ چيزى نماند كه مذكور نشد وهيچ چيزى متصور نيست كه مضمون آن مذكور نگشت زهى حسن مقطع ومنتها وزهى لطافت اختتام وانتها سلف اين آيت را بكديگر عمده بند مى ساختند ودر رسايل وصحايف

أنبئكم أكثرهمو أنهمو أنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

في الساجدين ۝ إنه هو السميع العليم ۝
در تفحص احوال نمازگزارندگان — بدرستى كه اوست شنوا — ودانا

هل أنبئكم على من تنزل الشياطين ۝ ط
هيچ — بياگاهانم شمارا كه بر كدام شخص فرود مى آيند — ديوان

تنزل على كل أفاك أثيم ۝ لا يلقون السمع
فرود مى آيند بر — هر — كذابى — بزه كار — كمى اندازند مسموع شياطين را

وأكثرهم كاذبون ۝ والشعراء يتبعهم
وبيشتر ايشان — كاهنان كاذب اند — وشاعران — پيروى مى نمايند — سوى مردم

الغاوون ۝ لا ألم تر أنهم في كل واد يهيمون ۝ ط
گمراهان را — اى ندانستى كه ايشان — در هر — وادیی از فنون كلام سرگشته ميشوند

وأنهم يقولون ما لا يفعلون ۝ لا إلا الذين
وآنكه ايشان ميگويند — آنچه نمى كنند — مگر — آنان كه

آمنوا وعملوا الصالحات وذكروا
ايمان آوردند — وكردند كارهاى نيك — وياد آوردند

الله كثيرا وانتصروا من بعد ما ظلموا ط
خداى تعالى را — ياد آوردنى بسيار — ومكافات نمودند بهجا ودشنام — پس از آنكه مظلوم باشند

وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون ۝ ع
وزود باشد كه بدانند — آنكسان كه ظلم كردند — كه با كدام بازگشتن بازميگردند

إنه هو
ادغم سوسى
هل أنبئكم
بالنقل ورش
هل أنبئكم
سكت خلف فى رواية
أفاك أثيم
بالنقل ورش
أفاك أثيم
سكت
خلف فى رواية
أثيم يلقون
مدغما غير الغنة خلف
يتبعهم
نافع
واد يهيمون
مدغما غير الغنة خلف
آمنوا كثيرا
ثلثة اوجه لورش بالترقيق ورش
كثيرا وانتصروا
مدغما
بلا غنة
خلف
منقلب ينقلبون
مدغما غير الغنة خلف

مذكور گشت بر وجه تعداد وقصد استقلال واستبداد چنانچ صاحب كشاف در الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان گفته بذكر پيوست
تا آنكه كلام را بجمله قل الحمد لله سيريكم آياته فتعرفونها رسانيد وجمل مصدر بقل كه ذكر آن خواسته تمام گردانيد بعد در خاتمت سورت
جمله وما ربك بغافل عما تعملون متضمن وعيد وتهديد بر وجه كنايت كه ابلغ از تصريح است آورد سورت مذكوره را بدين جمله منيعه
قطيعه با ختتام حسن چنانكه بايد وشايد ختم كرد وشك نيست جملهايى كه از يكجا بيست اگر مقاصد آن متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان
ايشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه يكيست هر يكى در مقصود كلى مقرر ديگريست معترضاتى كه در ميان آمده
بذكر اين مى پرداختند روايت كرده اند كه امير المومنين ابو بكر صديق رضى الله عنه در آن هنگام كه با امير المومنين عمر در وقت معاهده خلافت بود اين آيت را بر زبان آورد واز جمله
مواعظ بدين عظه جامع ختم كرد والله اعلم وفيضه انتهى لا اله الا هو ربى توكلت عليه وهو حسبى سورة النمل تمام او مكى است نود وسه آيت است وهزار وصد وچهل
ونه كلمه است وچهار هزار وهفصد ونود حرف است ربط اين سورة با سورة شعرا آنست كه ختم سورة شعرا بذكر مومنان وكافران بود در آغاز نمل ذكر مومنان وكافران
روى نمود وبدانكه در آغاز سورت نمل ذكر قرآن وكتاب تاجمله وانك لتلقى القرآن من لدن حكيم عليم بر طريق عنوان آورد بعد مقاصد سورت را از قصة موسى
عليه الصلوة والسلام تا آخر قصه لوط عليه السلام ذكر كرد بعد جمله قل الحمد لله الاية بر وجه استيناف وچند جمله ديگر مصدر بقل براى تلقين پيغمبر عليه السلام

سورة مر

بیان کلامها متصل واقع شد و جمل دیگرا زهر نوع در محلهایی که بباید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم
طس ذکر طا در مفتتح سورت طه گذشته و ذکر سین در مفتتح سورة شعرا به بیان پیوسته تلك ایات القرآن وکتاب مبین هدی وبشری للمومنین
الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم یوقنون تلك اشارتست سوی آیاتی که درین سورت مندرج است و کتاب مبین عطف است بر
القرآن هدی وبشری حال اند از ایات القرآن ای اشیر الی الایات حال کونها ذوات هدی وبشارة للمومنین متعلق است ببشری هدی وبشری از باب تنازع عاملین
باعمال ثانی وحذف از اول است ای هدی للمومنین وبشری للمومنین الذین یقیمون الصلوة موصول باصله صفت است وهم بالاخرة هم یوقنون وهم مبتداست هم تاکید

وهمو همو اعمالهمو فهمو لهمو همو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
لهمو اعمالهم ثم قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصره

سورة النمل مکیة ثلث وتسعون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

طس تلك آیات القرآن وکتاب مبین ۞
اسم للسورة اوغیر ذلك — اینهاست آیتها که درین سورتست — قرآنست — وکتابی — هویدا کردانندهٔ اشیا

هدی وبشری للمؤمنین ۞ الذین یقیمون
حال آنکه راه نمونیست — وبشارتی — مرمؤمنان را — آنان که بپای میدارند

الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم
نماز را — ومیدهند — زکوة را یعنی آنراکه واجب میشود از مال — وایشان بسرای بازپسین ایشان

یوقنون ۞ ان الذین لا یؤمنون بالاخرة
بی گمانند — بدرستی آنان که ایمان نمی آرند — بسرای بازپسین

زینا لهم اعمالهم فهم یعمهون ۞ اولئك الذین
آراسته ایم برای ایشان کردارهای سیئهٔ ایشان را پس ایشان سرکشته اند در اشغال — آنان اند که

لهم سوء العذاب وهم فی الاخرة هم الاخسرون
مر ایشان راست بدی عذاب در دنیا بقتل واسر وایشان در آن جهان ایشانند زیانکاران بثواب مثوبت و

طس آیات — حمزه وکسائی وابوبکر ثلثة اوجه لورش
القرآن هدی و — بالنقل ابن کثیر — مدغما غیر الغنة خلف
بشری بشری — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وکسائی — بالامالة بین بین ورش وفی روایة
للمؤمنین — بالابدال ورش والسوسی
الصلوة — بالتغلیظ ورش
ویؤتون — بالابدال ورش والسوسی
بالاخرة بالاخرة — بالنقل والترقیق ثلثة اوجه ورش — سکت خلف وفی روایة خلاد
یؤمنون — بالابدال ورش والسوسی
بالاخرة زینا — بالادغام الاستحقاق عقوبت

لهم اعمالهم — بالاخرة — بالاخرة — فی الاخرة — فی الاخرة — الاخسرون — الاخسرون
سکت خلف فی روایة — بالنقل والترقیق ثلثة اوجه ورش — سکت خلف وفی روایة — سکت خلف وفی روایة خلاد — بالنقل والترقیق ثلثة اوجه ورش — بالنقل ورش وفی الوقف حمزة — سکت خلف وفی روایة خلاد

مبتداست یوقنون خبر مبتداست بالاخرة متعلق است بیوقنون وجمله اسمیه عطف است بر صله یا حالست یا معترضه است تقدیم مسند الیه بر خبر فعلی مفید تخصیص بود کلام بمعنی وما یوقن بالاخرة حق الایقان الا هولاء الجامعون بین الایمان والاعمال الصالحة باشد قرآن وکتاب با لام علم کتابی که منزل بر پیغمبر علیه السلام است شده وبر صورت تنکیر بمعنی مقرو ومکتوب صفت آمده در سورت حجر در کتاب علمیت اعتبار کرد بدین اعتبار با لام آورد در قرآن وصفیت مراد بود بر صورت تنکیر روی نمود ودر سورة نمل اعتبار وصفیت وعلمیت در قرآن وکتاب معکوس گشت لا جرم اعتبار تعریف وتنکیر بعکس پیوست معنی اینست این سورت با آیات این سورت آیات قرآن است وآیات کتابی ظاهر جدا از کلامی که جز آن است وانچنین کتاب همین قرآن بود واین دو صفت تعبیر از یک کتاب باشد و تواند بود مراد از کتاب لوح محفوظ دارند واین آیات مکتوب در وی بندارند در حالت که آیات یا قرآن وکتاب خداوند هدی است مر گروندگان وخداوند بشارتست مر مومنان آنان که نماز را بپای دارند و زکوة مال دهند وهم ایشانند که به آخرت چنانکه باید وشاید ایقان دارند وآن جماعت متیقن می پندارند ان الذین لا یؤمنون بالاخرة زینا لهم اعمالهم فهم یعمهون اولئك الذین لهم سوء العذاب وهم فی الاخرة هم الاخسرون موصول باصله یعنی الذین لا یؤمنون

بالاخرة اسم ان است زینا لهم اعمالهم خبرست فهم یعمهون عطف است بر زینا یا زینا بتقدیر قد بر طریق جاؤکم حصرت صدورهم حالست فهم یعمهون خبرست وجمله
معترضه است برای مذمت کسانی که به آخرت ایمان نمی آرند ودل بر تصدیق حقیقت آن ندارند تاکید جمله از جهت ایراد وعید بر وجه وکادتست اولئك مبتداست لهم
سوء العذاب جمله ظرفیه یا اسمیه خبر مبتداست وهم مبتداست الاخسرون خبر مبتداست هم ضمیر فصل است بالاخرة متعلق است بالاخسرون وجمله اسمیه عطف است بر جمله
سابقه جملهٔ اولئك تا آخر مستانفه است در جواب ما حالهم فی الاخرة معنی اینست بدرستی که باخرت نمی گروند وبقیامت مصدق نمی شوند آراستیم برای
ایشان اعمال ایشان ونیکو نمودیم ایشان را احوال ایشان شهوات در ایشان آفریدیم ودر نظر ایشان زشتیها را بر مقتضاء شهوات مستحسن گردانیدیم بر ایشان

مترددشده میکردند و متحیرگشته می باشند ایشان آنانند که مرایشانراست سختی عذاب یعنی بعذاب سخت معذب شوند وایشان درآخرت هم ایشان زیان زده باشند
وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ القرآن مر لتلقی را مفعول دوم آمده مفعول اول بجای فاعل قایم شده من لدن متعلق لتلقی است جمله لتلقی خبران است وان
با اسم وخبر خویش عطف است بر تلك آیات الکتاب المبین داخل عنوان وتمهید ذکر مضامین قرآن ازذکر قصهاء پیغمبرانست وتاکید او ازجهت رد انکار کافرانست
معنی اینست بدرستی که تو هرآینه داده میشوی قرآن ازنزد حکیمی عظیم فایض ازحکمة وعلم قدیم حکیمی که همه امور او مقتضاء حکمت بود علیمی که همه
افعال واقوال او بر وفق علم باشد إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

سَآتِيكُمُو آتِيكُمُو لَعَلَّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ

وبدرستی که تو هرآینه تلقین می یابید ترا قرآن از نزد خدایی درستکار درست گفتار دانا

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ

یادکن چون گفت موسی علیه السلام مرکسان خود را بدرستی من بی گمان دیدم آتشی زود بود که آرم بشما

مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ

از آن خبری از حال طریق یا آرم بشما شعلهٔ افروخته را تا مگر شما

تَصْطَلُونَ ثلثه ارباع فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ

از حرارت آن استراحت یابید پس چون آمد بدان ندا نمودند که با منافع وخیرات باد

مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ

آنکس که در مکان این آتش است موسی وملایکه وآنکس که حوالی مکان آتش است ویاکا خدای تعالی پروردگار کحاضر بوده ازدیک بقاع شام

الْعَالَمِينَ لا يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

جهانیان ای موسی بدرستی کارآنکه که منم خدای بی همتا درستکار درست گفتار

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ

وبینداز عصای ترا پس چون دید آنرا که می جنبید گوییی که آن ماری خفیف بود

وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي

اعراض کرد حال آنکه منهزم بود ورجوع نکرد ای موسی مترس بدرستی که منم

لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ لا إِلَّا مَنْ ظَلَمَ

نمی ترسند نزد من پیغمبران فرستاده مگر آنکه ستم کرد برخود از انبیا بترک افضل یا بصغایر

ل

الْقُرْآنَ
بالنقل ابن كثير وفي الوقف حمزة

ن

مُوسَى مُوسَى
امال بين بين ابو عمرو وورش في رواية بالامالة المحضة حمزة والكسائي

إِنِّي آنَسْتُ
نافع وابن كثير وابو عمرو ثلثة اوجه لورش

سَآتِيكُمْ
ثلثة اوجه لورش

بِخَبَرٍ أَوْ
بالنقل ورش

بِخَبَرٍ أَوْ
سكت خلف في رواية

أَوْ آتِيكُمْ
بالتقليل ثلثة اوجه ورش

أَوْ آتِيكُمْ
سكت خلف في رواية

بِشِهَابٍ
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر

فَلَمَّا جَاءَهَا
بالامالة حمزة وابن ذكوان

مَنْ فِي النَّارِ
امال بين بين ورش

مَنْ فِي النَّارِ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

يَا مُوسَى يَا مُوسَى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش

فَلَمَّا رَآهَا
سوسي وحمزة وكسائي وابو بكر وابن ذكوان وبين بين ورش

فَلَمَّا رَآهَا جَانٌّ وَلَّى وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ مُدْبِرًا يَا مُوسَى يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي ظَلَمَ

بفتح الراء وكسر الهمزة ابو عمرو — مدغما غنة القنة خلف — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وبين بين ورش — مدغما غير الغنة خلف — دقق ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وبين بين ابو عمرو وورش — سكت خلف في رواية — بالتغليظ ورش

روایت کرده اند موسی صلوات الله وسلامه علیه ازمصر درمدین آمد دختر شعیب را علیه السلام خواست ده سال اقامت کرد بعد ده سال از مدین با زن نزدیک وادی مقدس رسید شب افتاد تاریک شد باد سرد برید زن موسی علیه السلام حمل داشت ناگاه درد زه خواست بارا آمد سرما زد ودربیابان آتش جایی نبود هرچند که آتش برسنگ زد آتش روی نمود حیران گشت بعجز درماند کی بیوست ناگاه روشنایی معاینه کرد رخ بجانب ما آورد اذ ظرفست مر فعل محذوف را ای اذکر وجمله اقتاح مقصود سورتست انی آنست نارا مقول قال است تاکید او ازجهت آنست نادیدن سامع روشنایی آتش را موجب انکار مضمون جمله بود به تنزیل او منزله منکر تاکید سایغ نمود جمله ساتیکم مستانفه است درجواب ماذا تصنع او آتیکم بشهاب قبس عطف است بر ساتیکم بشهاب بتنوین وباضافت خواند برقراءة تنوین قبس را صفة او دانند وبرقراءة اضافت اضافت موصوف سوی صفت گویند وصحت او بتاویل شهاب نار مقبوسة جویند لعلکم تصطلون بمعنی لکی تصطلوا متعلق است بآتیکم بشهاب قبس تصطلون فعل مضارع است ازباب افتعال طابدل است از تا زیراچه تا افتعال را بعد صاد چون اصطبر بتا بدل کنند سوال روایت کرده اند درآن که وقت با موسی جز زن او کسی نبود خطاب جمع بضمیر کم درشان که روی نمود جواب دربعضی تفاسیر آورده با موسی مصلحان دیگر نیز بوده اند درروایت انفراد او چون بزن اسم اهل اطلاق کرد صیغهٔ

خطاب جمع باعتبار لفظ اهل آورد معنی اینست یاد کن ای محمد هنگامی که موسی آتش میجست مر اهل خویش را گفت بدرستی که من آتش معاینه کرده ام ودل برطلب آن آورده ام زود باشد اگر آتش در آبادانی بود خبر آرم شما را ببرم واگر آتش درآبادانی نبود شعله از آن گرفته بیارم تا شما گرم شوید وسردی از شما ببرم فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَأَلْقِ عَصَاكَ معنی اینست پس هرگاه که موسی بر آتش آمد ودر روشنایی آن درآمد ندا کرده شد که مبارك باد وافزونی وبرکت برساد کسی که در روشنایی آتش است یعنی موسی وکسانی که گرد برگرد آتش اند یعنی فرشتگان وپاك است از همه صفات ناپسندیده ونعوت ناگزیده خدای پروردگار جهانیان وکردگار عالمیان ای موسی بدرستی شان اینست منم که عزیزم قوی غالبم حکیم ام هرچه خواهم بحکمت کنم

کویند بدرستی نداکنند و با تو سخن کویند منم عزیز حکیم تو انرا که معجز و برهان تو بیدا کنم و بیند از ای موسی عصاء خودرا فلما رآها تهتز کانها جان ولی مدبرا ولم یعقب معنی اینست پس موسی عصاء خودرا انداخت عصا مار ساخت پس چون عصارا دید در ین حالت که همچو ماری جنبد آن مار مذکور برسید پشت داد اعراض کرد باز نکشت بسوی او روی بیاورد یا موسی لا تخف انی لا یخاف لدی المرسلون الا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فانی غفور رحیم یعنی اینست کفتیم ای موسی از عصاء مار شده مترس بدرستی که نزدیک کهبانی من رسولان نترسند و کسانی که اعتماد بر محافظت و نکهبانی من دارند از هیچ موذیی و از آیی خوف نکنند مکر کسی که ظلم کند از مواخذه آن بترسد پس اکر خایف مواخذه شکی را بعد بدی بدل کرد چون اسلام بعد کفر و توحید بعد شرک

أَنفُسَهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون جَآءَتْهُمُو آيَاتُنَا

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝

پس بدل کرد توبه را پس از کناه که بدرستی من آمرزنده ام و مهربان

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ

ودرآور دست ترا در کریبان تو تا بیرون آید حال آنکه سفیدی بود بی نوری چون شعاع آفتاب

سُوٓءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّهُمْ

عیبی درجمله معجزات نه کانه بسوی فرعون وکروه او بدرستی که ایشان

كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۝ فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ آيَاتُنَا

هستند کروهی خارج از فرمان خدای عزوجل پس چون آمد بدیشان معجزات ما

مُبْصِرَةً قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝ وَجَحَدُوا بِهَا

حال آنکه دلالت آنها بر صحت نبوت او روشن بود کفتند این جادوییست هویدا و انکار نمودند بدان

وَاسْتَيْقَنَتْهَآ أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ

وحال آنکه دانسته صحت آنرا ضمایر ایشان از وضع شی در غیر موضع خود واز کبر وترفع از ایمان پس ببین که چکونه

كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ

بود خاتمت کار تباه کاران وبتحقیق دادیم ما داود را

وَسُلَيْمَٰنَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا

وسلیمان را دانشی تمام و کفتند سپاس و ستایش مر خدایراست آنکه تفضیل نهاد ما را در معرفت دین

عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَوَرِثَ

بر بسیاری از بندکان او که ایمان آورده اند وبرد میراث یافت نبوت وملک را

آيَات ثلثة اوجه لورش
جَآءَتْهُم ابن ذكوان وحمزة
جَآءَ تْهُم آيَاتُنَا بالتسكت خلف في رواية
آيَاتُنَا ثلثة اوجه لورش
مُبْصِرَةً بالترقيق ورش
ظُلْمًا مدغما غير الفتح خلف
وَلَقَدْ آتَيْنَا بالتقليل ثلثة اوجه لورش
وَلَقَدْ آتَيْنَا بسكت خلف في رواية
الْمُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسي
وَوَرِثَ سُلَيْمَٰنَ بالادغام سوسي

ع

وتوبه بعد معصیت حاصل کند پس بدرستی من آمرزکارم خطا یا آمرزم بخشاینده ام عطا یا بخشم و نواند بود از الا یخاف لدی المرسلون نفی خوف غیر خدای مراد دارد و در نظر ظالم با توبه و استیفاء خوف عقوبت ثبوت محافظت غیر خدای ثابت بیند ... الا من ظلم بودکه علی حذف نباشد معنی چنین بود مرسلان از غیر خدای نترسند لیکن ظالمان که توبه کنند و مغفور شوند اکرچه از خوف عقوبت خدای برهند بخوف غیر خدای مبتلا شوند امام زاهد بخاری رحمه الله علیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که اکر از موسی صلوات الله علیه قتل قبطی نیامدی خوف عصا مار شده در دل او واقع نشدی لیکن چون خوف مذکور خوف طبیعی بود مبنی بر کند و دلت نباشد جمله فانی غفور رحیم موافق نیاید و تطبیق آن با او روی نماید و غفران خدا و رحمت او با اثبات خوف غیر خدا با نفی آن نسبت ندارد مکر آنکه کویند خوف ان غیر خدای اکرچه طبیعی باشد ملایم بندکان خاص خدای نباشد و مناسب منصب خلوص بندکی ایشان نه بیندارند بر حکم حسنات الابرار سیئات المقربین محتاج غفران دانند و متعلق بفیض رحمت خوانند و بعضی الا بمعنی واو عطف دانند و عطف تابیان در حکم نفی خوف سایغ بندارند معنی چنین آید نترسند ... از عقوبت مرسلان و تائبان کایشان بر حکم التائب من الذنب کمن لا ذنب له در حکم بی کناهان باشند بری از عقوبت کردند وادخل یدک فی جیبک تخرج

وبی شک و شبهه بنداشته چون از همه کفتیم دانسته و آنچه بیان کردیم در یا فتی پس بنکر چکونه بود کیفیت عاقبت مفسدان و نکاه کن دریا پسند بد کی حال بدکرداران و آن در دنیا اغراق واست و در آخرت احراق است ولقد آتینا داود وسلیمن علما وقالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین معنی اینست و بدرستی دادیم داود و سلیمانرا علمی عظیم یا نوعی از علم که ایشانرا نصیب بود با سایر علومی که ایشان را روی نمود پس ایشان را دانستند و عمل کردند و شکر نعمت بجا آوردند و الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤمنین کفتند و بدانکه اتفاق اصحاب شریعت و اطباق ارباب طریقت است که فقیر صابر و غنی شاکر هر دو

بیضاء من غیر سوء فی تسع آیات الی فرعون وقومه انهم کانوا قوما فاسقین معنی اینست ودرآر دست خویش را در جیب خود سفید بیرون آید چون آفتاب نمایان ناشی از برص بود در آخر دنبه معجز عظمه باشد باخراج آن که ذکر آن کذشته و بیان آن بالا رفته در ین حال که فرستاده شده سوی فرعون و قوم او زیرا که بوده اند ایشان قومی از فرمان خدا بیرون آینده و از حد دین تجاوز کننده فلما جاءتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما وعلوا فانظر کیف کان عاقبة المفسدین معنی اینست پس هر کاه که آمد بر ایشان آیات و علامات قدرت ما و حجج صدق نبوت موسی کفتند این سحریست بیدا و بآیات ما از جهت ظلم کردن و تکبر ورزیدن انکار ورزیدند و بحقیقت نبوت او نکرویدند و نفسهاء ایشان آنرا یقین داشته

گروهی اند پسندیده و هر یکی زمره ایست گزیده هر دو را در کار دین شانی و پیش خدای عز و جل جاهی و مکانی هر دو زمره از ارباب ولایت گشته بقدر و منزلت پیوسته فقیر از جهت شتافتن در راه حق بار دنیا از سر خود انداخته و غنی از جهت حمایت خلق خود را بار کش مونت مردمان ساخته و هر دو فرقه رضا حق میجویند و هر دو زمره در راه دین می پویند هر دو برای مثوبت اخروی عامل اند شک نیست که هر دو فاضل اند اختلاف درین است میان این دو فاضل افضل کیست و میان این دو جهت فضل اولی چیست بعضی فقیر صابر را گویند و بعضی در راه تفضیل غنی شاکر پویند بر هر یکی از دو قول دلایل معقوله و منقوله بسیار است لیکن شک نیست قول اول صحیح و مختار است **وورث سلیمن داود** این جمله عطف است بر قالا الحمد لله الذی فضلنا تا آخر **معنی اینست** و میراث یافت سلیمان از داود آنچه داشت ملک و نبوت و حکم و حکومت و تسخیر باد و آدمیان و پریان و شیاطین و جز آن

فهو يحطمنكمو وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سليمن داود وقال يأيها الناس علمنا

منطق الطير واوتينا من كل شيء ان هذا

لهو الفضل المبين وحشر لسليمن جنوده

من الجن والانس والطير فهم يوزعون

حتى اذا اتوا على واد النمل قالت نملة يأيها

النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم

سليمن وجنوده وهم لا يشعرون

فتبسم ضاحكا من قولها وقال رب

اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي

وأوتينا — ثلثة اوجه لورش

شيء — سكت خلف بتركه وبالوجهين ورش

لهو وحشر لسليمن — قالون وابو عمرو والكسائي — ادغم السوسي

والانس — بالنقل ورش

والانس — سكت خلف وفي رواية خلاد

واد

نملة يا — مد غير النملة خلف

وقال رب — بالادغام سوسي

اوزعني — بفتح الياء ورش والبزي

ان اشكر — بالنقل ورش

ان اشكر — سكت خلف في رواية

غیر مال که در تحت میراث پیغمبران نیاید و بر حکم نحن معشر الانبیاء ما ترکناه صدقة داخل میراث نبود و امام زاهد رحمة الله علیه میراث گرفتن نبوت را نیز نفی کرده و گفته نبوت موروث نشود و گفته از وراثت مذکور وراثت علم و حکمت و صلاح و عبادت مراد باشد و معلوم است که این نیز موروث نشود و اگر در وراثت علم و حکمت و صلاح و عبادت قایل بمجاز شوند بمعنی یافتن چیزی بعد از مردن کسی گویند بدین معنی میان امور مذکوره و نبوت فرق نبود وراثت در نبوت نیز جاری شود **وقال یایها الناس علمنا منطق الطیر واوتینا من کل شیء ان هذا لهو الفضل المبین** معنی اینست و گفت سلیمان ای مردمان تعلیم کرده شده ایم یعنی من و پدر من گفتار پرندگان آنچه پرندگان میگویند و معنی که از آن میجویند بدانیم و بیان کردن آن توانیم و چیزهای بسیار داده شده ایم و صلحا از نعوت بی شمار گشته ایم بدرستی این ایتا و این اعطا هر آینه فضلی است پیدا نعمتهایی که در حق ایشان فایض شده بود شدید نیست نعمتهایی که ایشان را شانی و مکانی است با داود علیه السلام در آغاز کار او وسنگ متکلم گشت آهن برای او نرمی پیوست سنگ فلاخن بر جالوت زد او را کشت بر لشکر او غالب آمد طالوت او را بدامادی پذیرفت بعد چند گاه طالوت مرد داود ملک او را گرفت ملکی یافت بمعالی دار و بشتافت سلیمان صلوات الله و سلامه علیه بسیزده سالگی وارث معالی داود علیه السلام گشت و بدرجه نبوت و ملک پیوست صحبت و الفت با هزار زن سیصد منکوحه و هفتصد سُرّی پرداخت و برای هزار زن هزار خانه بر چوب آبنوس از شیشه بندی ساخت معالی او را شمار نتوان کرد و مناقب او را در بیان نتوان آورد و یکی از امور عجیبه که سلیمان داشت

و تواند بود که از علمنا منطق الطیر سلیمن تنها مراد بود و ایراد صیغه جمع بر طریق کلام ملوک برای اظهار نعمت ملک باشد **وحشر لسلیمن جنوده من الجن والانس والطیر فهم یوزعون** روایت کرده اند که لشکرگاه سلیمن صد فرسنگ در صد فرسنگ بود در مقدار مسافت سیصد گروه در سیصد گروه ترک میمود ربعی آدمیان و ربعی جنیان ربعی وحوش ربعی پرندگان آن روز که سلیمان صلوات الله و سلامه علیه از بیت المقدس سوی اصطخر کوچ کرد لشکر او چهار صد هزار تن بود و بروایتی گرد بر گرد تخت او ششصد هزار کرسی از زر و نقره میداشتند انبیا بالا کرسیها زر و علما بالا کرسیها نقره می نشستند و گرد بر گرد ایشان مردمان و گرد بر گرد مردمان پریان میبودند جنیان بساطی بر قدر فرسنگ در فرسنگ از زر و ابریشم بافته

از امور عجیبه که سلیمان داشت این بود که باد انفاس ناس در گوش او رسانیدی و او برابر گفتار مردمان مطلع گردانیدی روزی کشاورزی دید که باد لشکر سلیمان را در هوا بر آورد و از مکان دور دست بتماشا آورده در مدیح سلیمن علیه الصلوة والسلام سفت بر وجه تمنی لقد اوتی آل داود ملکا عظیما گفت باد در گوش سلیمن رسانید و سلیمن را بر این سخن مطلع گردانید سلیمان علیه السلام بر سر او رسید تنبیه کردن او لازم دید گفت من بر تو آمده ام تا ترا بیاید دهم عاقل آنچه در خور او نباشد بجوید و سخنی بی فایده نگوید از مومن یک تسبیحی که نزدیک خدای مقبول بود بهتر از ملکت آل داود باشد کشاورز سلیمن را دعا کرد و دل و زبان در ثنای او آورد زهی ذات پسندیده و زهی عنصر گزیده با آن حشمت با کشاورز مذکور چه لینت کرد و با آن رفعت چه فروتنی و تواضع آورد **بیت** تواضع ز گردن فرازان نکوست گدا گر تواضع کند خوی اوست

آزادي يا زجاي سليمن ميكستردند و تخت سليمن كه از زر و نقره بود در ميانه آن نصب ميكردند برندكان در هوا پر در پر يكديكر مي آوردند بر سر سليمن و بر سر همه لشكر بر حكم فرمان سايه ميكردند باد را ميفرمود تا او را با همه لشكر بردارد بيكاه راه در روز و بيكاه راه در شب ببرد چنانچه آسوده كي بردي كه ميان قرار بر زمين وميان سير در هوا فرق نشدي زهي ملك زهي امر زهي قدر زهي جاه زهي دستكاه با اين همه عظمت وحشمت و با اين همه قوت وقدرت با اجل مقاومت نتوانست وحيله رهايش از مرك ندانست بنجاه وسه ساله بود بدست مرك اسير كشت عمر او بكذشت نه بيوست تا كسي بر قوت اعتماد نكند وخود را در غفلت نيفكند بيت نه بر باد رفتي سحركاه وشام * سرير سليمان عليه السلام * باخر شنيدي كه بر باد رفت خنك آنكه با دانش و داد رفت معني اينست وجمع كرده شد لشكرهاي سليمان براي سليمان از پريان و آدميان و وحوش و برندكان پس ايشان از تفرق منع كرده ميشوند تا در غير سمتي كه لشكر ميرود نروند

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

معني اينست تا آنكه چون سليمان ولشكر او آمدند و در وادي نمل يعني واديي كه در و مورچه بسيار بود نزديك شدند مورچه از مورچكان و رئيس ايشان نزد حمايت چنانچه رسم سر انست مورچكان ديكر را اندكرد و بر در آمدن سوراخهاي خويش آورد كفت اي مورچكان در مساكن خويش در آييد و از لشكر سليمان فرار نماييد تا سليمان و لشكر او شما را بي بهره نكنند دست و پاي شما را [illegible] نشكنند وحال [illegible] اينست كه ايشان را از شما شعور نبود و آكاهي نباشد

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

معني اينست مورچه چنين سخن كفت سليمان سخن او شنيد و دريافت شادمان كشت دل او با بتهاج ومسرت بيوست و به دريافتن آن از كفتار مورچه تبسم كرد وخود را بر بهجت آورد در حالت كه در تبسم مبالغت كننده است چنانستي كه خندنده است وكفت اي پروردكار من الهام بكن مرا و توفيق ده كه شكر كويم نعمتي را كه انعام كرده آن را بر من و بر مادر و پدر من وسپاس داري آن بجويم وعمل صالح كه پسنديده تو بود كنم و دم متابعت و موافقت ايشان بزنم و در آر مرا برحمت خويش در جماعت بندكان خود كه صالحانند و در خور يافتن نعيم

تَمْلِكُهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ

وبر پدر و مادر من وآن كه كنم كار نيكو كه پسندي آن را

وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

ودرآر مرا بواسطه بخشايش تو در ميان بندكان تو كه نيكوكارانند

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ

وطلب كرد سليمن عليه السلام برندكان را پس كفت چيست مرا كه نمي بينم هدهد را

أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا

يا هست او از غايبان هر آيينه فرمان عذاب كنم اورا عذابي

شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ

سخت يا هر آيينه بكشم اورا يا البته آرد بمن حجتي ظاهر وعذري واضح

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ

پس توقف نمود هدهد نه زماني دراز پس كفت داناشدم بآنكه دانا نشده

بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ إِنِّي وَجَدتُّ

آن واوردم بتو از شهر سبا خبري يقين را بدرستي كه من يافتم سه روزه صنعا زمين

امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا

زني را بلقيس نام كه مالك امر ايشانست وداده اند اورا از هر چيزي ومر او راست

عَرْشٌ عَظِيمٌ وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ

سريري بزرك يافتم آن زن را وكروه اورا كه سجده مي كنند

وَأَنْ أَعْمَلَ بالنقل ورش	وَأَنْ أَعْمَلَ سكت خلف في رواية	تَرْضَيهُ بالإمالة المحضة حمزة والكسائي	تَرْضَيهُ امال بين بين في رواية ورش	تَرْضَاهُو بالإشباع ابن كثير
وَأَدْخِلْنِي بالتسهيل في الوقف حمزة	الطَّيْرَ مَالِي رقق ورش	شَدِيدًا اَوْ بالنقل ورش	شَدِيدًا اَوْ سكت خلف في رواية	اَوْ لَيَاتِيَنِّي بالإبدال ورش والسوسي
لَيَأْتِيَنَّنِي بزيادة النون بعد النون المشددة ابن كثير	فَمَكُثَ غَيْرَ بضم الكاف غير عاصم رقق ورش	وَجِيتُكَ بالإبدال السوسي		

مَالِيَ بسكون الياء نافع وابو عمرو وابن ذكوان

سَبَا	بِنَبَا	سَبَاْ	بِنَبَإٍ يَّقِينٍ	وَأُوتِيَتْ	شَيٍّ	شَيْءٍ	شَيْءٍ وَلَهَا
بالإبدال في الوقف حمزة	بالإبدال في الوقف حمزة	بسكون الهمزة قنبل وابو عمرو	بفتح الهمزة وعدم التنوين البزي	مدغما غير الغنة خلف	ثلثة اوجه لورش	بالوجهين ورش	سكت خلف وفي رواية خلاد / مدغما غير الغنة خلف

وجان اند وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ روايت كرده اند سليمن صلوات الله عليه در هنكام كوچ سايه كردن فرمود بر تخت خويش مقداري تاب آفتاب يافت در برندكان نظر كرد غايب بودن هدهد دريافت وبعضي كويند كاه كاه سليمن صلوات الله عليه لشكرهاي خود را در عرض آوردي بيش خويش حاضر وغايب را تحقيق كردي روزي برندكان را در عرض كشيد هدهد را غايب ديد وبعضي كويند جانوريست كه آب را در زمين چون آب در شيشه ديدي وسليمان در منزلي كه آب نيافتي براي دانستن آب كه آب نزديكست يا دور هدهد را طلبيدي هر جا كه هدهد منقار زدي قرب آب معلوم شدي ديوان مي شناختند در آن محل جاه مي كافتند يك منزلي آب نبود هدهد را براي اين معني طلب فرمود نيافت غيبت او دريافت تفقد الطير عبارت

از آنست واین معنی را بیانست معنی ابراست سلیمن صلوات الله علیه هدهد کم شد راجعت مالی اری الهدهد الی اخره کفت یعنی چیست مرا که نمی بینم هدهد را میان پرندکان بلکه
باخود هست او از غایبان سوکند میخورم هر آینه هر آینه او را عذاب سخت کنم یعنی میان او و میان جفت او جدایی افکنم یا با غیر جنس او را در قفص اندازم و بعذاب صحبت دشمنان
باخدمت اقران مبتلا سازم یا پرهاء او بکنم در زنبور خانه نهم تا حجتی ظاهر آرد و بیان کند عذری که دارد بعد سلیمان کرکس را فرستاد تا شتابد از هر کجا که بیابد بیارد او هر جایی
شتافت هدهد را نیافت بعد عقاب را تعیین کرد که هدهد را آرد هر کجا که بیابد نکذارد عقاب بپرید ناکاه به هدهد رسید او را سوکند داد و زبان بذکر خدا کشاد
که مرا مکیر سوکند من بپذیر چون بپیش سلیمان رسید دم و بازوی خویش سست کرد خود را در حضرت سلیمان فروتنی و زاری آورد چون در سلیمان سطوت غضب دید

اعمالهم فصدهم فهم اليهم عنهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

للشمس من دون الله وزين لهم الشيطان
مر آفتاب را از غیر خدای عز وجل و آراسته است برای ایشان دیو

اعمالهم فصدهم عن السبيل فهم لا يهتدون
کردارهای ایشانرا پس باز داشت ایشانرا از طریق حق پس ایشان راه نمی یابند

الا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء في السموات
تا نه سجده کنند مر خدای تعالی را که بیرون می آرد نهانرا در آسمانها

والارض ويعلم ما تخفون وما تعلنون
و زمین و میداند آنرا که نهان میدارند و آنچه آشکارا میکنند

الله لا اله الا هو رب العرش العظيم قال
خدای هیچ خدایی نیست مکر او پروردکار عرش بزرک کفت سلیمان

سننظر اصدقت ام كنت من الكاذبين
زود بود که بنکریم آیا راست کفتی یا هستی از دروغ کویان تا مستوجب عذاب کردی

اذهب بكتابي هذا فالقه اليهم ثم تول عنهم
ببر نامهٔ مرا این نامه بیفکن آنرا سوی ایشان پس نهان شو از ایشان

فانظر ماذا يرجعون قالت يا ايها الملؤا اني القي
پس تامل کن که چه جواب میکویند کفت بلقیس ای اشراف قوم من بدرستی من افکنده شد

الي كتاب كريم انه من سليمن وانه
سوی من نامه که مضمونش نیکوست یا مختوم است بدرستی که این نامه از سلیمان است و بدرستی که او مصدر است

وزين لهم
بالادغام سوسي
الا يسجدوا
بتخفيف اللام وكذا الكسائي ورويس
يخرج الخبء
بالنقل ورش
والارض
سكت خلف
يعلم ما
بالادغام سوسي
تخفون
بالغيب غير حفص والكسائي
يعلنون
بالغيب غير حفص والكسائي
فالقه
بكسر الهاء بغير الصلة قالون وفي رواية هشام
فالقه اليهم
سكت خلف في رواية
اليهم
بضم الهاء حمزة
فالقهي
بالاشباع ورش وابن كثير وابن ذكوان والكسائي وفي رواية قالون
الملؤا
بالتسهيل
الملؤا وني
نافع وابن كثير وابو عمرو
اني
بفتح الياء نافع

زمزمهٔ اذکر و قوفک بین یدی الله در کوش او رسانید سلیمان از شنیدن این سخن بلرزید فمكث غير بعيد فقال احطت بما لم تحط به وجئتك من سبا بنبا يقين اني وجدت امراة تملكهم واوتيت من كل شيء ولها عرش عظيم وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون الله وزين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل فهم لا يهتدون معنی ابراست پس درنک کرد پرنده یعنی هدهد مذکور بعد تفقد سلیمن و باز پرس کردن از آن درنک کردنی قلیل در زمان غیر طویل پس کفت احاطت کرده ام چیزی را که تو احاطت نکرده محیط شده ام بچیزی را که تو محیط نشده بر تو از قبیله سبا خبری یقین بی شک و تخمین آورده ام بدرستی که یافته ام من زنی را که مالکه است مر اهل سبا را بر ایشان پادشاهی میکند و حال اینست که آن زن داده شده است از هر چیزی میکند آنچه می خواهد و مر او راست عرشی عظیم و تختی فخیم اهل سبا مر آفتاب را از غیر خدا سجده میکنند و در پرستش آفتاب سر بر زمین مینهند و آراسته است برای ایشان شیطان عملهاء زشت ایشان پس ایشانرا شیطان از راه راست باز داشته است و ادبار را بر ایشان کماشته است پس ایشان راه راست نمی یابند در طلب هدایت نمی شتابند در تفسیر آورده پدر بلقیس ملک یمن داشت پس از خویش جز او فرزندی نکذاشت بجاء پدر بنشست ملک پدر را کرفت عمل پادشاه پدر برفت فرمود تا برای او خانه بدیع سازند و قصری منیع پرداختند مکانی بلند اختیار کردند نمونه عجیب پیدا آوردند یا نصد ستون از سنک رخام هر یکی بطول

و کرد بر کرد او ریاض و هر سوئی از آن عیون و حیاض و در زمین بعد ملک سلیمن و ذی القرنین و نمرود و شداد و فرعون ملکی همچو ملک بلقیس نبود و دستکاهی همچو دستکاه او روی ننمود و در تخت او اختلاف روایت است بعضی کویند سی در سی و بعضی کویند هشتاد در هشتاد و بعضی کویند صد و بیست کز در صد و بیست کز بود مکلل بجواهر و مرصع بیواقیت میمود و تخت مذکور چهار پایه یکی از یاقوت سرخ دوم از یاقوت سبز سیوم از زمرد چهارم از کوهری دیکر داشت و تختهاء آن تخت زرین مزین بانواع تزیین و لشکر او بر قول بعضی دوازده هزار مرد سر لشکر بود

سی کز ساختند و بنصب ستونهاء مذکور چنانچه از ستونی تا ستونی دیکر بیخ کز باشد پرداختند بعد از آن ستونهاء مذکور را بتختهاء سنک رخام مسقف کردانیدند و هر تختهٔ با تختهٔ دیکر چنانچه همه تختها یک تخته نماید پیوند دادند و بر بام مذکور از سنک رخام خانها را از زر و نقره قبها بنا کردند و در بیوت و قباب مذکور شکلهاء بدیع و نمونهاء عجیب پیدا آوردند و درهاء آن مرصع بجواهر و دُرها شده و بالوان مختلف مزین و ملون آمده و کرد بر کرد بام دیواری از سنک رخام و در چهار کوشهٔ آن چهار رقبه از زرین و بر سر هر قبه مخروق یاقوتی سرخ که از دور در نظر آید و از تاب آفتاب چون آفتاب نماید و برای قصر مذکور چهار نردبان در چهار جانب او ساختند و در هر یکی صد کام بغنه از نقره پرداختند در فرود و بیه از مس و در بالا بینه از نقره داشتند و تختهاء آنرا به انواع آرایش آراستند زیر هر ستون نشستکاهی در خور نشستن امیری و پادشاهی

کرده

هریکی را از ایشان دوازده هزار مرد اکثر روایات برین است که هریکی از ایشان را صد هزار مرد خدمت و متابعت مینمود الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبء فی السموات والارض ویعلم ما تخفون وما تعلنون الله لا اله الا هو رب العرش العظیم معنی این است باز میدارد ایشان را شیطان از راه راست تا سجده نکنند یا کوئید راه راست نمی یابند

بسوی این که سجده آرند و بر قراءة تخفیف معنی اینست دانا و آگاه باشید ای قوم سجده کنید و روی بر زمین آرید برای خدایی آنکه بیرون می آرد آنچ پنهان شده در آسمان چون باران و آنچه پنهان کرده شده در زمین چون نبات و کان و میداند آنچه پنهان میدارند و آنچه آشکارا می آرند و بر قراءة تخفون و تعلنون بتا معنی خطاب جویند معنی تخفون و تعلنون پنهان دارید و اشکارا کنید کوئید مرا و را سجده باید کرد و پیش او روی بر زمین باید آورد زیرا که خدای یکیست معبودی بحق جز او نیست کردکار قدیم است پروردکار عرش عظیم است قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ماذا یرجعون

الیهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بسم الله الرحمن الرحیم لا

بنام خدای مهربان بخشاینده

الا تعلوا علی واتونی مسلمین ۝ قالت یا ایها

که تکبر و ترفع منمایید بر من و بیایید بمن حال آنکه منقاد امر حق باشید کفت بلقیس ای

الملا افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرا

اشراف قوم فتوی دهید مرا در کار من نبودم من فیصل کننده هیچ کار را

حتی تشهدون ۝ قالوا نحن اولوا قوة واولوا

تا که حاضر می بودید نزد من کفتند ما خداوندان قوت ایم و خداوندان

باس شدید والامر الیک فانظری ماذا تامرین ۝

حرب سخت و کار حرب و صلح مفوض است برای تو پس نکر بچشم خرد تا چه فرمایی تا تابع رای تو باشیم

قالت ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها

کفت بدرستی که پادشاهان چون درآیند در شهری بطریق قهر و غلبه خراب کردانند آنرا

وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک یفعلون ۝ ج

و کردانند عزیزان کسان آن شهر را خواران و همچنان کنند پیوسته

وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع

و بدرستی که من فرستنده ام سوی ایشان رسولان با هدیه پس نکرنده ام که بچه بازمیکردند

المرسلون ۝ فلما جاء سلیمن قال اتمدونن بمال

رسولان بردیا قبول پس آنکاه که آمد رسول نزد سلیمن کفت بر سبیل انکار ای مددی مینمایید مرا بخواسته

واتونی
ابدل ورش والسوسی

الملا افتونی
بالتسهیل

الملا اوفتونی
نافع وابن کثیر وابو عمرو

قاطعة امرا
بالنقل ورش

قاطعة امرا
سکت خلف فی روایة

قوة و
مدغما غیر الغنة خلف

باس شدید
ابدل السوسی

شدید والامر
مدغما غیر الغنة خلف

والامر والامر
بالنقل ورش سکت خلف فی روایة

تامرین
ابدل ورش والسوسی وفی الوقف حمزة

قالت ان
بالنقل ورش

قالت ان
سکت خلف فی روایة

قریة افسدوها
بالنقل ورش

قریة افسدوها ۝ اذلة ۝ مرسلة الیهم ۝ مرسلة الیهم ۝ لیهم بمه ۝ فلما جا ۝ اتمدونی

سکت خلف فی روایة ۝ بالامالة فی الوقف کسائی ۝ بالنقل ورش ۝ سکت خلف فی روایة ۝ بضم الهاء حمزة ۝ فی الوقف بزی ۝ حمزة وابن ذکوان ۝ باثبات الیاء فی الوصل نافع وابو عمرو وفی الحالین ابن کثیر

اتمدونی
بالادغام واثبات الیاء فی الحالین حمزة

معنی این است

کفت سلیمن بر هدهد را در آن زمان در کار تو نظر خواهیم کرد و شان نوید خواهیم آورد آراست کفتی یا هستی تو از دروغ کویان یعنی دروغ میکویی و بخبر دروغ خلاص خود می جویی ببر این مکتوب مرا بر ایشان یعنی بر بلقیس و بر قوم او پس بکن پس نظر کن چه جواب میدهند بچه مقالت باز میکردانند قالت یا ایها الملا انی القی الی کتاب کریم انه من سلیمن وانه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علی واتونی مسلمین

روایت کرده اند که هدهد امر سلیمان پذیرفت نامه را کرفت پرید در مقام بلقیس رسید در در رسانیدن مکتوب شتافت بلقیس را خفته یافت وزنی را ن ساخت در خوابکاه او در آمد مکتوب بر سینه بلقیس انداخت بعضی کویند هدهد در خانه در آمد منقار بر سینه او زد بیدار کرد باز روی سوی روزن آورد بلقیس کروه خویش را طلبید واقعه را پیش ایشان باز دید و بعضی کویند که بلقیس بیدار بود و کروه او پیش او حاضر بودند هدهد مکتوب را در کنار او انداخت او را و اهل او را متحیر ساخت بلقیس قاریه کاتبه بود مکتوب کشاد در دل بر خواندن او نهاد کفت

یا ایها الملا انی القی الی کتاب کریم جمله ندائیه یعنی یا ایها الملا با جمله که بعد او است مقول است تاکید جمله انی القی الی کتاب کریم از جهت آنست که تاثیر بلقیس و طلب اهل مشورت ملوح بر وقوع حادثه بود بتقدیم ملوح تاکید جمله که بیان حادثه است سایغ نمود توصیف کتاب بکریم از جهت آنست که فرستاده سلیمانست یا از جهت آنکه مهر داشت مهر او را علامت عظمت او پنداشت چه مکتوب نا مهر کرده را سبک دارند متضمن تبایتی و سری نه پندارند یا از جهت حسن عبارت و لطافت نحوی و جزالت لفظ و جلالت معنی و جمله انه من سلیمن با معطوف خویش یعنی وانه بسم الله الرحمن الرحیم تعلیل است بر مضمون کلام سابق دلیل است الا تعلوا علی بیان مضمون کتاب است و ان مفسره آمده بعد ذکر کتابت که متضمن معنی قول است واقع شده و این کلام بلقیس است در نقل مضمون کتاب مذکور و حکایت مفهوم مسطور در کتب تفسیر آورده اند و عین لفظ او را

حکایت کرده اند من عبد الله سلیمان بن داود الی بلقیس ملکة سبا السلام من اتبع الهدی الا تعلوا علی واتونی مسلمین معنی آنست کفت بلقیس ای کروه من بدرستی افکنده شد
بر من کتابی کریم وبدرستی که آن مفتتح است بنام خدای مهربان رحیم که بر من کبر مکنید ومدعی علو مشوید ومسلمان شده وانقیاد ورزیده در درکه من بیایید قالت یا ایها
الملا افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرا حتی تشهدون معنی آنست کفت بلقیس ای کروه مهتران در کار من مرا جواب کویید ودر حادثه القا کتاب رای صواب جویید
که درین قضیه چه کنم ودر کدام کار ردم وقدم بزنم نیستم من قطع کننده شانی را تا حاضر شدن ورای زدن شما قالوا نحن اولوا قوة واولوا باس شدید والامر الیک
فانظری ماذا تامرین معنی آنست کفتند سران لشکر او ما خداوندان قوتیم وصاحبان شوکتیم از ما حرب آید وجهاد وقتال روی نماید تو صاحب رایی

بهديتكمو اليهمو فلنأتينهمو لهمو ولنخرجنهمو وهمو أيكمو
قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فما آتاني الله خير مما آتيكم بل أنتم بهديتكم
تفرحون ۞ ارجع اليهم فلنأتينهم بجنود
لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها أذلة وهم
صاغرون ۞ قال يا أيها الملأ أيكم يأتيني
بعرشها قبل أن يأتوني مسلمين ۞ قال عفريت
من الجن أنا آتيك به قبل أن تقوم من مقامك
وإني عليه لقوي أمين ۞ قال الذي عنده
علم من الكتاب أنا آتيك به قبل أن يرتد
إليك طرفك فلما رآه مستقرا عنده قال هذا

ودر هر یکی از آن دهانه زرین وزینهاء زر مرصع بگوهر ومقود باحلقهاء زرین وحلقهاء سیمین وغلمان را جامها وپیرایها جواری پوشانیده وجواری را بر لباس وحلی غلمان کردانیده وهزار
خشت زر وبعضی کویند چهار خشت یکی از نقره یکی از زر یکی از مشک یکی از عنبر ویک حقه سر بسته درون آن دری ناسفته ویک مهره که سوراخ او کژ بود که درو مدخل رشته
نمی نمود وتاجی از زر مکلل بیواقیت وکهرکه لایق پادشاهان باشد ودرخور سروران بود برابر رسولان روان کرد وایشان را بر اخفاء حال خویش آورد وگفت اکر پیغمبر است
غلمان را از جواری بشناسد وآنچه در حقه است دریابد سوراخ مهره را که کژ است راست کند ودروی رشته افکند ونیز اکر ملک است هدیه بستاند واکر نبی است باز کرداند طالب
متابعت دین بود بغیر ایمان آوردن ما راضی نشود ونیز اکر ملک باشد بصورت غضب سخن فتنه انکیز بود واکر پیغمبر است به بشاشت وطلاقت وبکلمات نصیحت امیز آرام جوید

سلیمان صلوات الله ازین حال خبر یافت کمیّة وکیفیت هدیه اودریافت جنیان را کفت در میدانی که پیش سرا پردهٔ ماست هفت فرسنک در هفت فرسنک خشتهاء زر بندند وکرد بر کرد میدان دیوار با کنکرهاء زر ونقره بر آرند وبر عدد خشت که هدیهٔ ایشان است از فرش مذکور بر کنند وجای خشتهاء مذکور خالی کذارند واسبان بلند کزیده وجیاد تازی ودریایی هم تک باد در راستا وچپاء میدان مذکور ایستاده کردند ... ویری زاد کا... حور منظر ... سمار بر قدر چند فرسنک در یمین ویسار حاضر آوردند خود بر تخت سلیمان بار داد وکرسیهاء زر ونقره برای نشستن انبیا وعلما کرد بر کرد تخت نهاد فلما جاء سليمن قال أتمدونن بمال فما آتاني الله خير مما آتيكم بل أنتم بهديتكم تفرحون ارجع إليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها أذلة وهم صاغرون معنی آنست پس هرکاه که رسول مذکور وکسانی که با او بودند بر سلیمان آمدند ودر سرا پردهٔ خاص در آمدند متحیر کشتند وبتعجب وحیرت پیوستند دیدند که همه زمین خشت زرین است اینجین حضرت هدیهٔ خشت زر راچه درخورست چون ایشان بر قدر خشتی که آورده اند موضع خشت خالی دیدند از وسمت دزدی ترسیدند دل بر انداختن خشت کماشتند خشت زر را هم آنجا کذاشتند سلیمان صلوات الله علیه بطلاقت ونرمی پیش آمد ودم دعوت ونصیحت سوی اسلام کرد بعد هدیه در نظر سلیمان آوردند آنچ آورده بودند چنانچ رسم است عرض کردند سلیمان صلوات الله وسلامه علیه تعمیهٔ ذکورت وانوثت دریافت وکرمکی را فرمود در درناسفته شتافت وکرمکی دیگر را حاضر کرد که رشته در

من فضل ربي — بالادغام سوسي	
ليبلوني — بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو	
ءأشكر — قالون وابو عمرو وهشام في رواية؛ ابن كثير في رواية ورش؛ بالابدال الفا في رواية ورش	
أم أكفر — بالنقل ورش؛ سكت خلف في رواية	
يشكر لنفسه — ادغم سوسي	
نكروا — بالادغام سوسي؛ بالترقيق ورش	
ننظر أتهتدي — بالنقل ورش؛ سكت خلف في رواية	
فلما جاءت — حمزة وابن ذكوان	
قيل كأنه هو — بالاشمام هشام والكسائي ورويس؛ بالادغام سوسي	
وأوتينا — ثلاثة اوجه ورش	
العلم من قبلها — بالادغام سوسي	
كافرين — بالامالة ابو عمرو ودوري والكسائي؛ بين بين ورش	
قيل لها — بالادغام سوسي	
قيل رأته — بالاشمام هشام؛ اشبع ابن كثير	
حسبته — بالاشباع ابن كثير	
لجة و — مدغما غير الغنة خلف	

من فضل ربي ليبلوني ءأشكر أم أكفر

از عنایت پروردکار منست تا صورت آزمایش نماید مرا که شکر میکویم یا کفران نعمت مینمایم

ومن شكر فإنما يشكر لنفسه ومن كفر

وهرکه شکر کند پس بدرستی که شکر کوید برای تن خود که نفع آن عاید بوی است وهرکه کفران نماید

فإن ربي غني كريم قال نكروا لها عرشها

پس بدرستی که پروردکار من بی نیازست فیاض برحمه کفت سلیمن علیه السلام متغیر کردانید برای آن زن شکل سریر اورا

ننظر أتهتدي أم تكون من الذين لا يهتدون

تا بنکریم که باز شناسد سریر را یا خواهد بود از آنانکه راه نیابند بمعرفت آن

فلما جاءت قيل أهكذا عرشك قالت كأنه هو

پس آنکاه که آمد آن زن کفتند ای همچنین بود تخت تو کفت کوییا این آنست

وأوتينا العلم من قبلها وكنا مسلمين

وکفتند قوم سلیمن که داده بودند ما را دانش بخدایی پیش از قدوم آن زن وبودیم ما از اهل طاعت وانقیاد

وصدها ما كانت تعبد من دون الله إنها

وباز داشته بود آن زن را از اسلام آنچ بود که میپرستید از غیر خدای عز وجل بدرستی که او

كانت من قوم كافرين قيل لها ادخلي

بود از کروه ناکروندکان بخدای تعالی کفته شد آن زن را در آی

الصرح فلما رأته حسبته لجة وكشفت

در کوشک پس چون دید آنرا پنداشت آنرا از بن آب ومجرد کردانید

وآنچه شنیده بود دریافت بازکفت ودقیقه از دقایق از وی تهنیت بلقیس کفت که او پیغمبر خداست سار اعجال مقاومت با او نکجاست بعد تخت خویش را درون هفتم جا داشت ودرهانیت و
موکلان بر محافظت آن کماشت بلقیس دل بر اسلام آورد با دوازده هزار سر لشکر که با هر یکی چندکان هزار متابع بودند سوی سلیمان توجه کرد
تا آنکه بر قدر مسافت فرسنکی از سلیمان رسید خبر رسیدن خویش به نیت اسلام باز دید قال يا أيها الملأ أيكم يأتيني بعرشها قبل أن يأتوني
مسلمين معنی آنست کفت سلیمان مر حاضران ای کروه کدام کس از شما بیارد تخت بلقیس را پیش از آنکه او وقوم او مسلمان شده بیایند والما
وانقیاد نمایند قال عفريت من الجن أنا آتيك به قبل أن تقوم من مقامك وإني عليه لقوي أمين معنی آنست کفت دیو ستنبه پیش
از آنکه ازین مقام بر خیزی تخت بلقیس را بر تو بیارم وبدرستی من هر آینه قوی امینم بر آوردن تخت مذکور میکنم وعادت سلیمان آن بود

دهن کرفت در سوراخ مهره که کژ بود در آورد پس سلیمان علیه السلام بر آشفت وبر فرستادهٔ بلقیس کفت امدد میکنید شما مرا بمالی یعنی این کار از شما نباید واین عمل از شما نشاید
زیراکه خدای عز وجل درهاء کنوز وخزاین خویش بر من کشاده است وآن بهترست از آنچه شما را داده است من بهدیهٔ خویش یعنی بهدیه که مرا کسی بدهد شاد نشوم بلکه شما
بهدیهٔ خویش یعنی بهدیه که کسی شما را بدهد شاد شوید یا کویند من بهدیهٔ شما شاد نکردم بلکه شما بهدیهٔ خویش که مرا بدهید شاد کردید باز کرد سوی ایشان وهدیه
که فرستاده است بدو باز رسان سوکند میخورم هر آینه هر آینه بر بلقیس وقوم او اکر بر ما تابع نشده ومطیع کشته نیایند ما بر ایشان بیاییم وهر آینه هر آینه ایشان را از قریه
ایشان خوار کشته بصغار وهوان پیوسته بیرون آریم روایت کرده اند چون فرستادهٔ مذکور باز کشت وبا هدایایی که سلیمن باز کردانیده به بلقیس پیوست آنچ دیده بود باز نمود ۳

که تا نیم روز در مقام حکومت جاوس مینمود سلیمن صلوات الله علیه این مقدار وقت بسیار نداشت وقتی نزدیکتر خواست قال الذي عنده علم من الكتاب انا اتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك معنی آیت است کفت کسی که نزدیک او علمی از کتابست یعنی از کتاب خواص اسما یا لوح شریعت و وحی خدا را و آصف بن برخیا وزیر سلیمن بود و باسم یا حی یا قیوم بعضی کویند باسم یا الله یا رحمن و بعضی کویند یا الهنا واله کل شيء الها واحدا لا اله الا انت و بعضی کویند یا ذا الجلال والاکرام استمداد نمود عرش مذکور در مکانی که بود فرو رفت در مجلس سلیمن پیش از پلک زدن یعنی هنوز سلیمن پلک بر پلک نزده بود پدید اکشت بعضی کویند مراد از قبل ان يرتد اليك طرفك سرعت است نه پلک زدن بحقیقت بعضی کویند مراد از الذي عنده علم من الكتاب سلیمانست اینچنین کار بقوت اعجاز او را آسانست خطاب مر عفریت را کرد برای آوردن تخت زمانی که او ذکر کرده بود اندکتر از آن آورد و بعضی کویند کوینده مذکور جبرئیل و بعضی کویند ملکی دیکر بود اینچنین کار عظیم از و روی نمود و بعضی کویند کوینده این سخن خضر است این نوع عمل عجیب از و میسر است فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربي ليبلوني ءاشكر ام اكفر ومن شكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان ربي غني كريم معنی آیت است پس هر کاه که سلیمان عرش بلقیس را نزدیک خویش مستقر دید نعمتی از خدای دانست سپاس و شکر کزید کفت حصول این مطلوب و وصول بدین مقصود از فضل پروردکار منست فضل ظاهر و مبرهن تا بیازماید که اند آنچه در من میداند که شکر بجا خواهم آورد یا کفران نعمت خواهم کرد و هر که شکر کوید شکر نکوید مکر برای نفع نفس خویش که الشکر قید النعمة الموجودة وصید النعمة المفقودة بر حکم لئن شکرتم لازيدنكم موجب ازدیاد نعمت بود و بر قضیه واشكروا لله ان كنتم اياه تعبدون امتثال المرسوم و هر که کفران نعمت ورزد و شاکر نعمت نبود پس بدرستی پروردکار مرا زیان نکند زیرا که پروردکار من بی نیازست کریم است بی عوض بنده نوازست قال نكروا لها عرشها ننظر اتهتدي ام تكون من الذين لا يهتدون فلما جاءت قيل اهكذا عرشك قالت كانه هو واوتينا العلم من قبلها وكنا مسلمين روایت کرده اند سلیمن خواست که بلقیس را در نکاح آرد مرتبه او را ابرآرد جنیان را خوش نیامد زیرا که او زاده جنیه بود جنیان را از فعل او ناخوش نمود منقصت او جستند پیش سلیمان علیه السلام کفتند که در عقل او فتوری است کار بر مقتضاء عقل نمی آرد یا او بر طریق سم خرست در ساق پای موی دارد سلیمان علیه السلام

اخاهم هم لعلكم طايركم انتم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
ظلمت بالتغليظ ورش ولقد ارسلنا بالتفخيم ورش ولقد ارسلنا سکت خلف في رواية قالون

عن ساقيها قال انه صرح ممرد من قوارير
دو ساق خود را تا خبر کند · کفت سلیمن بدرستی این قصریست املس کرده اند از زجاج ابیض

قالت رب اني ظلمت نفسي واسلمت مع سليمن
کفت بلقیس ای پروردکار من بدرستی که من ستم کردم بر خود بعبادت غیر تو و انقیاد نمودم با سلیمن علیه السلام

لله رب العالمين ولقد ارسلنا الي ثمود
مر خدایرا پروردکار جهانیان · و بحقیقت فرستادیم ما سوی قبیله ثمود

اخاهم صالحا ان اعبدوا الله فاذا هم فريقان
یکی از ایشان صالح نام که پرستید خدای عز وجل را پس ایشان دو کروه بودند مؤمن و کافر

يختصمون قال يا قوم لم تستعجلون بالسيئة
که خصومت می کردند · کفت صالح ای کروه من چرا شتاب می نمایید بعقوبت

قبل الحسنة لولا تستغفرون الله لعلكم
پیش از توبه · چرا آمرزش نمیخواهید از خدای عز وجل تا مکر شما

ترحمون قالوا اطيرنا بك وبمن معك قال
بخشیده شوید · کفتند فال بد کرفتیم ما بتو و بآنکسان که با تواند · کفت صالح

طائركم عند الله بل انتم قوم تفتنون وكان
جزای فال بد شما نزد خدایتعالی است بلکه شما کروهی اید که مبتلا خواهید بود بعذاب · و بود

في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض
در آن شهر کروهی نه تن از اشراف قوم که تباهی می نمودند اندر زمین

صالحا ان بالتفخيم ورش
صالحا ان سکت خلف في رواية
ان اعبدوا بضم النون غير عاصم وابو عمرو وحمزة
ركوع
لم بالسيئة بالابدال في الوقف
الحسنة بالامالة في الوقف کسايي
تستغفرون بالترقيق ورش
طايركم بالترقيق ورش
بل انتم بالنقل ورش
بل انتم سکت خلف في رواية
في المدينة تسعة ادغام
رهط يفسدون ادغام بلا غنة خلف
في الارض بالنقل ورش
في الارض سکت خلف وفي رواية خلاد

بلقیس را آنچه می پرستید از غیر خدا و تواند بود جمله واوتينا العلم من قبلها با معطوفات او مقول سلیمان باشد معطوف بر مقول قیل بود معنی چنین آید و چون بلقیس آمد و در بارکاه سلیمان در آمد سلیمن او را اهکذا عرشك کفت شناختن او که آورده اند جست او جوابی حکیمانه داد زبان بنفی و اثبات نکشاد سلیمن عقل او دریافت و در ترغیب او و دعوت او سوی اسلام بر وجه تعریض و تلویح شتافت کفت داده شدیم ما علم بحال بلقیس پیش از این حالت و ما اهل اسلام بودیم و هستیم و همواره دین اسلام داریم بلقیس مستعد دین اسلام داشت پرستش آنچه می پرستید

اختبار حال او و اختیار کرد و شان او را در امتحان آورد و این آیت اخبار از اختبار مذکورست و بیان امتحان مسطورست معنی آیت است کفت سلیمان عرش بلقیس را تغییر کنید و هیئت او را بکردانید مقدم را مؤخر کنید بالا را فرود برید نظر کنیم راه راست می یابد یا از کسانی است که راه راست نمی یابند و مهتدی نمیشوند پس هر کاه که بلقیس آمد و در درکاه سلیمان در آمد کفته شد مر او را تخت تو همچنین بوده است جواب کفت چنانستی که این همونست و در نظر من چنین نموده است سلیمن علیه السلام او را از شان عرش بعد تغییر هیئت پرسید جوابی کرد مطابق که نه اثبات بود نه نفی باشد عاقلانه شنید و داده شده ایم ما یعنی من و قوم من علم بزرکی سلیمن و معجزات او پیش از این حالت و بوده ایم ما مطیع و منقاد پیش از این مقالت وصدها ما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم كافرين معنی آیت است و باز داشته است اقدام بر ایمان و پیوستن بسلیمان

ازاتباع دین بازمیداشت چه بدرستی اواز کروه کافران بود در کفر وکافری سعی مینمود قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا
قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ادخلی الصرح بتاویل هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله است
مرقیل قیل جمله مستانفه است درجواب ما قیل لها بعدما قیل لها ذلک یا درجواب ما قیل لها حین قالت ما قالت لما ظرف است مرحسبته فا فصیحه است معطوف علیه محذوف
است ای قیل لها ادخلی الصرح فدخلت فحسبته لجة حین رأت وجمله کشفت عن ساقیها عطف است برحسبته لجة قال جمله مستانفه است درجواب ماذا قال سلیمان حینئذ
قال انه صرح ممرد جمله انه صرح ممرد مقول قال است تاکید او وتقدیم ملوح است ممرد ومن قواریر صفت است مرصرح قالت مستانفه است درجواب ما قالت حین قال سلیمان

وَهُمْ مَكْرِهِمْ دَمَّرْنَاهُمْ بُيُوتُهُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون قومهم اجمعين
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وَلَا يُصْلِحُونَ ۝ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ
وبتامان کار می ورزیدند — کفتند ایشان ندتن بایکدیکر سوکند خورید بخدای عز وجل

لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا
که شبیخون آوریم براو وبرکسان او پس هرآینه کوییم مر ولی اورا که حاضر نشدیم

مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝ وَمَكَرُوا
باهلاک اهل او وبدرستی که ماهرآینه راست کویانیم — ومکر کردند بتدبیر قتل وقتل صالح

مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝
مکر کردنی ومکر کردیم ما بمجازات آن صورتی فریب وایشان نمیدانند

فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ لا
پس بنکر ای محمد که چکونه بود خاتمت کار فریب ایشان

أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ۝
که بدرستی کما هلاک کردیم ایشانرا وکروه ایشان را همه

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا ط إِنَّ فِي
پس آن خانهای ایشانست حال آنکه خالیست بسبب آنکه ستم کردند بدرستی در

ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ وَأَنْجَيْنَا
آنچه کفتیم هرآینه محل اعتباریست برای کروهی که دانند — ونجات دادیم ما

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝
آنانرا که ایمان آوردند وبودند که می ترسیدند ازعقاب خدای تبارک وتعالی

لَنُبَيِّتَنَّهُ
حمزه وکسایی
ثُمَّ لَتَقُولُنَّ
حمزه وکسایی
مَهْلَكَ
بفتح المیم واللام ابو بکر
مُهْلَكَ
بضم المیم وفتح اللام غیر حفص
مَكْرًا وَ
مدغما غیر الغنة خلف
مَكْرًا وَ
مدغما غیر الغنة خلف
إِنَّا دَمَّرْنَاهُمْ
بکسر الهمزة ووقف علی مکرهم غیر
قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ
سکت خلف فی روایة
بُيُوتُهُمْ
بکسر الباء غیر ورش وابی عمرو وحفص
بِمَا ظَلَمُوا لَآيَةً
بالتغلیظ ورش — ثلثة اوجه لورش
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
مدغما غیر الغنة خلف
آمَنُوا
ثلثة اوجه لورش

ذلک جمله انی ظلمت نفسی مقول است تاکید او بروجه وکادت اعتراف محمول است واسلمت عطف است برقالت مع سلیمان ولله متعلق اند به اسلمت رب العالمین صفت است مرلله معنی اینست کفته شد مر بلقیس را در قصر درآی هرکاه که دید قصر را که ساحت او ازصفا همچو آب مینماید وازروی صورت آب درنظر می آید آب پنداشت جامه ازساق پای برداشت ساق را کشاد سلیمان نظر بر ساق او افتاد پای خوب وساق مرغوب بود اکرچه موی داشت معیب نمود انتفاء عیب بظهور پیوست عداوت جنیان ثابت کشت سلیمان کفت بدرستی این قصریست که ساحت او هموارهٔ چون سطح آب برابر آمده از آ[ب] صافی ساخته شده بلقیس کفت من برنفس خویش ظلم کردم که چندین کاه ایمان نیاوردم با سلیمان موافقت کرده بپرورد کار عالمیان ایمان آورده بسعادت ایمان پیوسته وبشرف اسلام مشرف کشته سلیمان اورا درنکاح آورد وممملکت او بروی مقرر کرد واورا محبوب کرفته وصحبت والفت اوپذیرفته درهرماهی آمدی سه روزماندی سلیمان را با او محبت افتاد بلقیس ازسلیمان فرزندی زاد وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ لام درجواب قسم محذوف است ای والله لقد ارسلنا واینجمله عطف است بر جمله ولقد آتینا داود وسلیمان عطف قصه برقصه صالحا بدل است ازاخاهم ارسال متضمن معنی قول است فاذا هم فریقان یختصمون اذا مفاجات است هم مرفوع المحل برابتدا است فریقان خبر مبتدا است یختصمون صفت مرفریقان معنی ازاست

عاصم وحمزه وکسایی — بکینهاء

يَسْتَغْفِرُونَ معنی اینست کفت صالح ای کروه من چرا عقوبت را پیش ازتوبه بشتاب میخواهید چرا ازخدای طلب آمرزش نمیکنید تا رحمت کرده شوید یا صالح آمرزش أتینا بما تعدنا چرا میکویید قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ قالوا مستانفه است درجواب ماذا قالوا حین قال صالح ذلک اطیرنا ای تطیرنا بک وبمن معک جمله مقول قالوا است قال طایرکم این قال نیز مستانفه است درجواب ما قال صالح حین قالوا ذلک جمله طائرکم عند الله مقول است بل انتم قوم تفتنون اضرابست ازما قبل معنی ازاست کفتند کافران صالح را ما فال بد میکیریم بتو وبکسانی که با تواند وشوم می پنداریم صالح علیه السلام چون مبعوث به پیغمبری شد کافران تکذیب کردند

بسوکند یاد میکنیم بدرستی وراستی فرستادیم ما سوی طائفهٔ ثمود برادر ایشان صالح را که نسبت برادری نسبی داشت ازجهت مجانبه اجنبی می پنداشت که خدا را بپرستید پرستش او بروجه بندکی خویش کنید پس ناکاه ایشان دو کروه اند مؤمنان وکافران میان خویش بیکدیکر خصومت میکنند چنانچه درآیتی دیکر ذکر خصومت ایشان کرد وشرح خصومت ایشان آورده حیث قال قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ قال جمله مستانفه است درجواب ماذا قال صالح بعد امرهم بالعبادة یا قوم جمله ندائیه با جمله که بعد اوست مقول است استفهام در لم تستعجلون برای انکار بروجه توبیخ است لولا تحضیض است لعلکم ترحمون بمعنی لکی ترحموا متعلق است

دینی

ودر معرض دروغ كويي وافترا آوردند بشومي تكذيب بقحط مبتلا كشتند آنرا بشومي او باز بستند صالح كفت طاير شما يعني سبب خير وشر شما نزد خداست يعني بارادت وقدرت
وقضاست آنچه شمارا پيش آيد بقضا حق است وبقدر او متحقق است بشومي من ومؤمنان نيست نسبت كردن آن بمن ومؤمنان بي معني است بلكه شما كروهي هستيد كه مفتون
ميشويد اعتقاد باطل شمارا بيشوا ميشود وبراي شما فتنه ميكردد وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ
وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ تسعه رهط اسم كان است في المدينة خبر كان است يفسدون في الارض حال است از ضمير خبر
يا صفت است مر تسعة وتواند بود يفسدون في الارض با معطوف خويش يعني ولا يصلحون خبر كان بود يفسدون صيغه حدوث وتجدد است وهم آن آيدكه از ايشان
اصلاح نيز روي نمايد اين وهم را دفع كرد ولا يصلحون بر وجه تكميل آورد في المدينه ظرف يا حال است قالوا حال است بتقدير قد يا مستانفه است تقاسموا امر است مقول قالوا لنبيتنه حكايت جواب قسم است يا تقاسموا فعل ماضي است بتقدير قد از ضمير قالوا حال واقع شد اي قالوا متقاسمين لنبيتنه جواب قسم بود مقول باشد واهله عطف است بر ضمير منصوب كه در لنبيتنه است بصيغه خطاب وصيغه متكلم خواندند ثم لنقولن بر هر دو قراءت عطف بر لنبيتن بصيغه خطاب وصيغه متكلم خواندند ثم لنقولن بر هر دو قراءت عطف بر لنبيتن داند جمله ما شهدنا مهلك اهله مقول لنقولن است ومهلك بعضي بصيغه ظرف از اهلاك وبعضي بصيغه ظرف از اهلاك ومصدر ميمي از اهلاك خواندند ومعني هر يكي بر حسب آن دانند وانا لصادقون حال است تاكيد او از جهت رد انكار يا اضرار است

معني اينست وبوده اند در مدينه صالح نه كروه كه ايشان فسادي كردند ونوع مصلح نبودند كفتند درين حال كه سوكند خوردند هر آينه هر آينه بشب در آييم صالح واهل او را بكشيم وهر آينه هر آينه بكوييم مر ولي صالح ومتدعي دم او را كه ما در هلاك يا در اهلاك او حاضر نبوديم وبدرستي ما هر آينه در دعوي هلاك او راست كوياييم وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ جمله ومكروا عطف است بر جمله وكان في المدينة تسعة رهط ومكرنا عطف است بر مكروا مكرا بعد هر دو فعل مفعول مطلق است وهم لا يشعرون حال است ومكر از خداي اهلاك بعد انعام است معني اينست ومكر كردند ايشان مكر كردني يعني قتل صالح بر وجه خفيه خواستند وهلاك كرديم ايشان را هلاك كردني كه بهيچ حيله خلاص ورهايش نيافتند وحال اينست كه ايشان اين معني نميدانستند وازين حال شعور نداشتند

وَأَنتُمُ أَنَّكُمُ بَلْ أَنتُمُ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر
قَرْيَتِكُمُ أَنَّهُمْ

وَلُوطًا إِذْ بالنقل ورش
وَلُوطًا إِذْ سكت خلف في رواية
قَالَ لِقَوْمِهِ بالادغام سوسي
أَتَأْتُونَ بالابدال ورش والسوسي
أَئِنَّكُمْ بالتسهيل في رواية قالون
أَئِنَّكُمْ بالتسهيل ورش
أَيِنَّكُمْ هشام في رواية
لَتَأْتُونَ بالابدال ورش والسوسي
النِّسَاءِ بالتسهيل في الوقف حمزة وهشام
النِّسَا في الوقف حمزة وهشام
بَلَ انتُمْ بالنقل ورش
بَلْ أَنتُمْ سكت خلف في رواية
آلَ لُّوطٍ بالادغام سوسي
آلَ لُوطٍ ثلثة اوجه لورش
قَرْيَتِكُمُ أَنَّهُمْ سكت خلف في رواية

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ
واياد كن لوط را چون كفت مر كروه خود را اي مي آييد

الْفَاحِشَةَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ۝
بكار قبيح وحال آنكه شما ميدانيد قبح آنرا

أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً
اي بدرستي ودراستي شما هر آينه مي آييد بمردان از براي آرزوي نفس

مِّن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ
از غير زنان بلكه شما كروهي ايد كه

تَجْهَلُونَ ۝ فَمَا كَانَ جَوَابَ
نميدانيد بدي عاقبت كار را پس نبود جواب

قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا أَخْرِجُوا
كروه او مكر آنكه كفتند بيرون كنيد

آلَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ ج
كسان لوط را از شهر شما

حكايت

معني اينست پس بنكر چكونه بود عاقبت كار مكر كافران وآخر كار ومنتهاء شان ايشان بدرستي ما هلاك كرديم كافران او وهمه قوم ايشان را هلاك كردني ودمار ايشان برآورديم دمار برآوردني فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ تلك مبتدا است بيوتهم خبر است خاوية حال است از معني اشارت ما در بما ظلموا مصدريه است وبما ظلموا بمعني بظلمهم متعلق است بخاوية ان في ذلك لآية لقوم يعلمون تذييل است وچون در كفار انتفاء

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ فا سببيه است عاقبة مكرهم اسم كان آمده كيف خبر است از جهت تضمن صدر مقدم شده استفهام براي تعجب عاقبت مكر ايشان يا تهويل آن بود جمله استفهاميه بتاويل مفرد مفعول فانظر بمعني فانظر في كيفية عاقبة مكرهم باشد بر قراءة كسر همزه جمله انا دمرناهم بيان كيفيت عاقبت مكر ايشان دارند يا تعليل تعجب يا تهويل مذكور پندارند چون جمله فانظر كيف كان عاقبة مكرهم ملوح بمضمون اين جمله بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ نمود وبر قراءة فتح همزه آن با اسم وخبر در محل رفع بود بدل از عاقبة مكرهم كه اسم كان است يا خبر مبتداء محذوف بتقدير هي انا دمرناهم باشد يا در محل نصب دارند خبر كان بمعني كيف كان عاقبة مكرهم التدمير لانا دمرناهم بدل

غبرت علامة انكار قدرتست بظهور اما رت انكار تنزيل منزله منكر مصر كرد جمله را بانواكيد آورد معنى ازست پس آن خانهاء ايشانست مشار اليهاست درحالت كه بسبب
ظلم ايشان خراب آمده ازمتوطنان وساكنان خالى شده بدرستى در هلاك شدن كافران وخراب وخالى شدن خانهاء ايشان هرآينه علامت قدرتست ومحل عبرتست مر قومى كه اهل
دانش اند وقدرت خدايرا دانند وانجينا الذين امنوا وكانوا يتقون وانجينا عطف است بر مكرنا معنى ازاست ورهانيديم وبه نجات رسانيديم كسانى راكه بخداى
كرويده اند وبوده اند بر صفت كه از خداى مى ترسيدند فطوبى لهم ثم طوبى لهم وايشان چهار هزار تن بوده اند با صالح عليه السلام موافقت نمودند نجات يافتند وبا
صالح در رمله من ومنجاشتا فتند ولوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة وانتم تبصرون ائنكم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم تجهلون

عليهم قرا ابن كثير بالصلة وفى رواية قالون
انهم اناس قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

اِنَّهُمْ اُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۝
که بدرستی ایشان مردمانی اند که خودرا بطهارت منسوب میدانند

فَاَنْجَيْنَاهُ وَاَهْلَهُ اِلَّا امْرَاَتَهُ ز
پس رهانیدیم اورا وکسان اورا مگر زن او

قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ۝
که تقدیر فرمودیم ما آن زن را از جمله باقی ماندگان در عذاب

وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا ط فَسَاءَ
و باراندیم ما برایشان باران ازسنگ پس بد است

مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ۝ قُلِ الْحَمْدُ
باران بیم کرده شدگان بگو ستایش

لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِينَ
مرخدایراست وسلامتی ازآفات بربندگان او آنان که

اصْطَفٰى ط آللّٰهُ خَيْرٌ اَمَّا يُشْرِكُونَ ۝
برگزید ایشانرا ای خدای تعالی بهترست یا آنچه انباز میدانند اورا با او

انهم اناس سكت خلف فى رواية
اناس يتطهرون مدغما غير الغنة خلف
فانجيناه بالتسهيل فى الوقف حمزة
فانجيناهو بالاشباع ابن كثير
قدرناها تخفيف الدال ابو بكر
عليهم بضم الهاء حمزة
اصطفى اماليس بين بين ورش فى رواية
اصطفى بالامالة المحضة حمزة وكسائى
ركوع
آلله خير بالترقيق ورش
آلله خير بالابدال لكل القراء
ءالله خير بالتسهيل لكل القراء
خير اما بالنقل ورش
خير اما سكت خلف فى رواية
تشركون بالتاء غير ابى عمرو وعاصم

لوطا منصوبست بفعل مضمر اي وارسلنا لوطا اين جمله عطف است بر ارسلنا اى لقد ارسلنا الى ثمود اخاهم صالحا اذ قال ظرفست مر اذكر محذوف اتاتون الفاحشة مقول قال است واستفهام براى انكار بر وجه توبيخ است وانتم تبصرون حال است اي وانتم تبصرون آثار العصاة قبلكم وما نزل بهم استفهام در ائنكم نيز براي توبيخ است وجمله بدل است از توبيخ اول شهوة مفعول له است اي لاجل الشهوة وذكر من دون النساء تتميم است براى مبالغه در ذم بذم آمدن غير محل يا ذم كذاشتن محل بل انتم قوم تجهلون اضرابست از جمله سابقه اي بل انتم تفعلون الفاحشة بجهلكم بالحسن والقبيح وبمحل الفعل وغيره وصيغه خطاب در تجهلون باغيبت قوم كه اسم ظاهرست از باب تغليب خطاب بر غيبت است معنى اينست فرستاديم لوط را ياد كن اي محمد چون گفت لوط مر قوم خويش را آيا شما جريمه فاحشه مى آييد وحال اينست اثر هلاك عاصيان مى بينيد عبرت نميگيريد بديده مى بديريد بر مردان مى آييد با نجاست مخالط ميشويد از جهت آنكه بر مردان شهوت داريد جز زنان كه بر ايشان دل نه ميگماريد بلكه شما قومى ناداني حسن وقبيح را نميدانيد محل وغير محل را نمى شناسيد لواطت ميكنيد آب حيات بر نجاست مى ريزيد فما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا آل لوط من قريتكم انهم اناس يتطهرون الا ان قالوا مستثنى است اسم كان است جواب قومه خبرست آل لوط مفعول اخرجوا است

فاعل اوست مخصوص بذم محذوف است اى ساء مطر المنذرين مطرهم معنى ازاست ايشانرا هلاك كردانيديم پس لوط واهل اورا نجات بخشيديم مگر زن لوط را نجات ندا ديم زيرا كه اورا از پس ماندگان وهلاك شدگان تقدير كرده بوديم وبارانيديم بر ايشان سنگ را براى هلاك باقى ماندگان قل الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى آلله خير اما يشركون

اخرجوا با متعلقات خويش مقول قالوا است جمله انهم اناس معلله است مر اخرجوا تاكيد اوا ز جهت آنست كه چون توبيخ مسلمانان كافران ادر عمل ايشان ملوح بدانست كه ايشان متنجسان را مخالفاند از پليدى متنزهان وباكى جويند كانند بتقديم ملوح تاكيد كرد اداة تاكيد آورد معنى ازاست پس نبوده است جواب قوم لوط گفتار لوط را هيچ گفتارى مگر آنكه گفتند آل لوط را از ديه خويش بيرون كنيد بدرستى ايشان گروهى اند كه از كار ما پاكى مى جويند ايشانرا ميان خويش بودن مدهيد فانجيناه واهله الا امراته قدرناها من الغابرين وامطرنا عليهم مطرا فساء مطر المنذرين فا فانجيناه فصيحه است جمله عطف است بر جمله محذوفه اي فاهلكنا قوم لوط فانجيناه واهله الا امراته مستثنا است از اهله جمله قدرناها من الغابرين تعليل مضمون استثناست وامطرنا عليهم عطف است بر اهلكنا محذوف ساء بمعنى بئس است مطر المنذرين

درآیات سابقه ذکر پیغمبران وهلاک مخالفان ایشان بود درین آیت پیغمبر را صلی الله علیه وسلم شکر خدا وصحبت بندگان برگزیده او فرمود تا خدای را بر هلاک دشمنان شکر گوید
وتحیت دوستان او که نجات یافتند جوید وجمله قل مستانفه است کانه قال مالی اقول للکافرین بعد قصة النبیین المذکورین فقیل قل الحمد لله وام در جمله آلله خیر اما
یشرکون متصله بود وجمله استفهامیه برای تقریر بمعنی حمل مخاطب بر اقرار بود متضمن تبکیت کافران وتشنیع ایشان معترضه باشد وتواند بود که ءالله خیر اما یشرکون
که مقصود ازو توحید ست مقول قل دارند والحمد لله مقدمه مقال پندارند افتتاح کلام بحمد وسلام چنانچه رسم خطیبان ومذکران است مقدمه مقال بود ومفتتح
کلام باشد معنی اینست بگوای محمد حمد مر خدای راست وسلام عظیم مر بندگانی که صفت ایشان اصطفاست اخدای بالوهیت ومعبودیت بهترست یا کسانی که شما

ایشان را بخدای شریک میکردانید
وایشان را بباطل ونابوده معبود
میخوانید بعضی گویند قل
امر مر لوط پیغمبر راست بتقدیر
وقلنا له قل الحمد لله الذی اهلک
الکافرین والسلام علی عباده
الذین اصطفاهم وانجاهم
من البنین معنی چنین بود
گفتیم بگوای لوط حمد مر خدا
یراست
که مخالفان ومکذبان پیغمبران
را هلاک کردانید وسلام بر
بندگان خدای یعنی بندگانی
که ایشان را برگزید
امن خلق السموات والارض
وانزل لکم من السماء
ماء فانبتنا به حدائق
ذات بهجة ما کان لکم
ان تنبتوا شجرها ءاله مع
الله بل هم قوم یعدلون
ام منقطعه است بمعنی بل با
همزه وهمزه که مضمون اوست
برای تقریرست بمعنی تنبیت
ای بل من خلق خیر وانزل لکم
من السماء ماء عطف است
بر خلق السموات والارض
حدایق مفعول انبتنا ست ودر
انبتنا التفاتست از غیبت
سوی تکلم ذات بهجة صفت
حدایق است افراد ذات بهجة
از جهت تاویل بجماعت است
جمله ما کان لکم صفت است مر
حدایق یا حال است واستفهام
در ءاله مع الله برای انکارست
ای لیس اله غیر الله بل هم قوم
یعدلون بل برای اضرابست
ای یسوون الهتهم مع الله این
صیغه غیبت بعد جمله ما کان
لکم ان تنبتوا شجرها التفاتست
از خطاب سوی غیبت ونکته
التفات آن باشد که این جمله
شکایت است وشکایت در
غیبت الیق بود معنی اینست
بلکه بتحقیق خیرست واز الهه
ایشان برترست کسی که آسمان

لکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

الجزء العشرون

امن خلق السموات والارض
یا آنکه آفرید آسمانها را وزمین را
وانزل لکم من السماء ماء
وفرو فرستاد برای شما از آسمان آبی
فانبتنا به حدائق ذات بهجة ما کان
پس رویانیدیم بسبب آن آب بوستانهایی با حسن ونظارت نبود وقدرت نباشد

لا یمسه الا المطهرون

والارض بالنقل ورش — والارض سکت خلف وفی روایة خلاد — ماء بالتسهیل فی الوقف حمزه — ماء بالابدال فی الوقف حمزه — بهجة بالامالة فی الوقف کسائی

وزمین پیدا کرد وازآسمان آبی فرود آورد پس که رویانیدیم ما بدان آب جماعتی از حدیقها خداوند بهجت یعنی خوب وزیبا بوده است مر شما را که درخت حدایق رویانید بلکه
نتوانید که شاخی وبرگی بیرون آرید پیدا کردن از عدم جز خدای که تواند وموجود کردن صور مختلفه گوناگون جز او که داند ءالهی دیگر هست شما را که شریک بود با خدای جل وعلا
نی بلکه ایشان قومی اند که از حق تجاوز میکنند الهه باطله که عاجز اند با الهی که قادر مطلق است معبود بحق است برابر میکردانند امن جعل الارض قرارا وجعل خلالها
انهارا وجعل لها رواسی وجعل بین البحرین حاجزا ءاله مع الله بل اکثرهم لا یعلمون ام منقطعه است امن جعل الارض بدل است از امن خلق الارض مفعول اول
مر جعل وقرارا که مفعول دوم است وانهارا مفعول اول است خلالها ظرف است مفعول دوم واقع شده رواسی مفعول اول است لها ظرف است مفعول دوم است حاجزا مفعول اول

بين البحرين ظرف است مفعول دوم است استفهام درء اله براي انكارست اينجمله معترضه است براي نفي الهي ديكر بل در بل اكثرهم لا يعلمون بمعني لكن است براي استدراك است نه براي اضراب اي لكن اكثرهم لا يعلمون معني اينست بتان ايشان بهتر نيند بلكه كسي كه كردانيد است زمين راجاي قرار وكردانيد است ميان زمين انهار وكردانيد است براي ثبات زمين كوههاء استوار وكردانيد است ميان درياي شور وشيرين حايلي كه از اختلاط باز دارد وهر يكي از ديكران جدا كانه آرد ء الهي است باخداي كه ايشان او را شريك خداي ميكردانند يعني نيست لكن اكثر ايشان نمي دانند كه حق متحقق اين معني است أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ءَ إِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ تذكرون بتا خطاب وتخفيف ذال وحذف تا اول وتشديد ذال وبيا غايب بتشديد ذال وخواندو تشديد ذال درهر دو صورت با دغام تا در ذال داند ابن يزيد لست اذا دعاه ظرف است مر يجيب جمله

بَلْ هُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون لَكُمْ أَن قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد

من كلام الله الخالق العيون

لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ۚ

شما را كه رويانيد درختان آنرا اي خدايي ديكرست با معبود بنزا كه چنين تواند كرد

بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ۝ أَمَّن

بل كه ايشان كروهي اند كه انحراف مي نمايند از حق يا آن خداي

جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا

كه كردانيد زمين را قرار جايي وكردانيد وبديد كرد در اوساط آن

تنزيل من رب العالمين

لَكُمْ أَن سكت خلف في رواية ءَ إِلَٰهٌ قالون وابو عمرو ءَ إِلَٰهٌ ورش وابن كثير ءَ آلِهٌ هشام في رواية قَوْمٌ يَعْدِلُونَ مدغما غير الغنة خلف الْأَرْضَ ورش بالنقل

الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر ويكشف السوء با معطوف خويش عطف است بر يجيب المضطر ء اله مع الله معترضه است براي نفي شريك تكرار او براي تاكيد قليلا ما تذكرون صفت مصدر محذوف است يا صفت زمان محذوف است وما زايد است براي تاكيد جملة قليلا ما تذكرون معترضه ديكرست معني اينست بلكه بهترست ربت بالوهيت سزاوارترست بمعبود كسي كه اجابت كند مضطر عاجز آمده درمانده ملتجا شده را چون او را خواند بيش او خواهش كند ودور كند رنج ومضرت درد ومشقت وميكرداند شما را در زمين خلفا بعضي بعد بعضي آيند بر اندازه نصيب خويش در زمين تصرف وتسلط نمايند بيت

آنها كه كهن شدند وآنها كه نوند
هريك بمراد خويش لختي بدوند
چيزي كه نصيب شانست بخورند
آيند وروند هرچه آرند برند

با خداي يعني الهي غير خداي نيست الله عالم تعالى وتقدس يكيست اندكست كه ايشان پند كيرند يا كويند اندكست كه شما پند كيريد وموعظت ونصيحت كسي پذيرد أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ۚ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ابن يزيد لست ومن يرسل الرياح عطف است بر يهديكم رياح بر صيغه جمع ومفرد خوانند معني بر حسب آن داند نشرا بنون مضمومه وسكون شين وضم او وبباء مضمومه باسكون شين خوانند معني بر حسب آن داند نشرا حال است از رياح بمعني منشرات بين يدي رحمته بمعني قدام المطر ظرف است

الْأَرْضَ سكت خلف وفي رواية خلاد قَرَارًا وَجَعَلَ مدغما غير الغنة خلف

ورحمت كه سبب بارانست از روي برو وجه مجاز باران مرادست اله مع الله معترضه است براي نفي شريك تكرار براي تاكيد ديكر تعالى الله عما يشركون معترضه است براي ثناء خدا ونفي شركا معني اينست بلكه بهترست كسي كه ره نمايد شما را در تاريكيها بيابان ودريا در ليالي بستاركان ودر ايام بعلامات ونشان وكسي كه بادها را بيشتران باران بفرستد تا بادها ابرهاء باران جمع كند ء الهي ديكرست با خداي يعني الهي غير او نيست اله جهان وجهانيان يكيست برترست از آنكه مشركان شرك مي آرند وبريست از شركت آنچ با او شريك ميدارند

أَمَّن يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ أمن يبدؤا الخلق بدلي دیگرست ثم یعیده عطف است بر یبدؤا ومن یرزقکم عطف است بر من یبدؤا ومن السماء والارض متعلق است به یرزقکم ءاله مع الله استفهام بمعنی انکارست معنی اینست بلکه بهترست کسی که پیدا میکند خلق را پس میراند پس بار دیگر سوی حیات باز میکرداند وکسی که روزی میدهد شما را از آسمان بفرستادن باران واز زمین برویانیدن حبوب وثمرات وجزآن معبودی دیگرهست باخدا شریکی است با حق جل وعلا یعنی اله عالم یکیست معبودی جز او نیست بگوای محمد ای مشرکان بیارید بر اشراك حجتی که دارید اگر راست میگوید وراستی می جویید در امن یبید والخلق ثم یعیده ذکر مبدا ومعاد آمده ومن یرزقکم من السماء والارض متضمن ذکر معاش شده است قُلْ لَا يَعْلَمُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ روایت کرده اند مشرکان از پیغمبر علیه السلام پرسیدند که قیامت کی خواهد بود واین موعود کی روی خواهد نمود این آیت در جواب ایشان وارد کشت وبیان این که قیامت غیب است وغیب جز خدای کسی نداند بود ودیوست موصول با صله فاعل لا یعلم است الغیب مفعول اوست الا الله مستثناء منقطع است زیرا که پروردگار عالمیان منزه است از بودن او در مکان پس داخل من فی السموات والارض نبود لاجرم مستثناء مذکور مستثنا منقطع باشد بر لغت بنی تمیم مرفوع شده که نزدیک ایشان در مستثناء منقطع نیز بدل ونصب آمده بدلیل وبلدة لیس بها انیس الا الیعافیر والا العیس ونزدیک بصریان در مستثنا منقطع نصب واجبست بدل روا نیست وبیت مذکور وامثال او را تاویل کنند ومستثناء متصل دارند وبر وجه فرض مستثنی را در مستثنی منه داخل کنند واین وجه مشهورست در تفاسیر وکتب مسطورست سوال جایز دروهو الذی فی السماء اله وفی الارض اله بمعنی من فی السماء ملکه وتصرفه داشته اند اگر اینجا نیز دارند مستثنی متصل باشد محتاج سوی فرض نبود این وجه را چه مانعست وچه چیز دافعست جواب اگر برین وجه حمل کنند بودن خدای داخل من فی السموات والارض بر وجه مجاز بود وچیزهاء دیگر بر وجه حقیقت داخل باشد در لفظ من فی السموات والارض جمع میان حقیقت ومجاز لازم شود ازین جهت این وجه نگفتند بر وجه فرض محال رفتند وتواند بود الا الله مستثنا از محذوف بود بتقدیر لا یعلم الغیب احد الا الله باشد واینجمله را تعلیل دارند بر جمله سابقه دلیل پندارند وتواند بود که در بیت مذکور همین وجه کویند معنی وبلدة لیس بها انیس لیس بها احد الا الیعافیر والا العیس جویند وجملهٔ لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله مقول قل ایان ظرف است مر یبعثون را وجمله ایان یبعثون در محل مفعول وما یشعرون است وجمله وما یشعرون عطف است بر جملهٔ لا یعلم من فی السموات والارض معنی اینست بگوای محمد نداند هرکه در آسمان وزمین است غیب را غیب نداند مگر خدای تبارك وتعالی ونمیدانند ایشان که کدام وقت برانگیخته خواهند کشت وکی باحیا وبعث خواهند پیوست بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ ادارك بر طریق اداراء وادرك بر طریق ادکر خوانند اصل ادارك تدارك با دغام تا واد خال همزه وصل برای صحت ابتدا واصل ادرك ادترك بر وزن افتعل با بدال تا بدال وادغام خوانند برهرد ووجه ازباب ادارك الثمر وادرك بود بمعنی حصول شیی بتمام وکمال باشد ادارك وادرك برهردو قراءت بمعنی ثم سبب علمهم وتکامل شود

أَكْثَرُهُمُو تَجْعَلُكُمُو يَهْدِيكُمُو قَرَا ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُون

أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ
جویها را وبدید کرد برای آن زمین کوهها ثابت وبدید کرد درمیان
الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ط أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ط بَلْ أَكْثَرُهُمْ
دو دریا عذب ومالح مانعی ای خدایی دیگرست با معبود بسزا بلکه بیشتر ایشان
لَا يَعْلَمُونَ ۝ أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا
نمیدانند یا آنکه اجابت میفرماید بیچاره را چون
دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ
خواند او را وباز می برد بدی را ومیکرداند شما را یا اولاد شما را
خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ط أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ط قَلِيلًا مَّا
ساکنان زمین پس از هلاك متقدمان ای خدایی دیگرست با معبود بسزا اندکی آن
تَذَكَّرُونَ ۝ ط أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ
یاد می آرید یا آنکه راه می نماید شما را در تاریکیهای
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا
خشکی ودریا وآنکه می فرستد بادها را حال آنکه بشارت دهنده اند
بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ط أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ط تَعَالَى اللَّهُ
پیش از بخشایش او بمطر ای خدایی دیگرست با معبود بسزا بزرگست خدای تعالی
عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ أَمَّن يَبْدَؤُا الْخَلْقَ
از آنچ شرك می آرند یا آنکه آغاز میفرماید آفرینش را

أنهارا و — مدغما غير الغنة خلف
جعل لها — ادغم سوسی
ءاله ءاله — قالون وابوعمرو، ورش وابن كثير
ءاله بل اكثرهم — هشام في رواية، بالنقل ورش
بل اكثرهم — سكت خلف في رواية
أمن يجيب — مدغما غير الغنة خلف
دعاهو — بالاشباع ابن كثير
الأرض — بالنقل ورش
الأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد
ءاله ءاله — قالون وابوعمرو، ورش وابن كثير
ءاله تذكرون — هشام في رواية، بالتشديد نافع وابن كثير وابن ذكوان وابوبكر
يذكرون — بالياء ابوعمرو وهشام
أمن يهديكم — مدغما غير الغنة خلف
ومن يرسل — مدغما غير الغنة خلف
الريح نشرا — ابن كثير وحمزة والكسائي، ابن عامر
نشرا نشرا — بضم النون والشين نافع وابن كثير وابوعمرو، حمزه والكسائي

أمن يبدؤا — مدغما غير الغنة خلف
ءاله — هشام في رواية
ءاله — قالون وابوعمرو
ءاله — ورش وابن كثير

سوال بالاذکر کرد که غیب جز خدای کسی نداند واطلاع یافتن بران کسی تواند ذکر بل ادارك علمهم با کلام سابق چه ملامت دارد این کلام را بعد او بچه مناسبت می آرد جواب در آغاز کلام بجملهٔ قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب

بيان عجز اهل سموات وارض بر سبيل كلّي كرد بعد بجملهٔ وَمَا يَشْعُرُونَ اَيَّانَ يُبْعَثُونَ نفي شعور وقت قيام قيامت از همه اهل سموات وارض در بيان آورد سوق كلام براي بيان عجز همه
وقصور ايشان بود در جملهٔ بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ ذكر كسانيكه در حق ايشان اسباب علم در شان آخرت وبعث متكامل ومتاكّد شده ودلايل بعث از احياء انبيا وتيقن وقو
جزا وسزا متتابع آمده باوجود اسباب متعدّده ودلايل متاكّده ايشان از علم باخرت وبعث بحصول نه پيوست عجز از علم وقصور از ايشان ظاهر تر گشت بلكه باوجود اسباب علم در شان آخرت
وبعث شاك وجاهل ماندند تعين وقت قيام قيامت كه انبيا بيان نكرده وسببي از اسباب دانستن آن موجود نشده دانستن آن كي تواند معني چنين آيد بگوي اي محمد هركه در آسمان
وزمين است غيب نداند ووقت قيام قيامت را كه غيب است شعور نتواند تعين وقت قيامت را كه غيب است چگونه دانند واطلاع بران كي تواند بلكه به آخرت وبعث براي
سزا وجزا كه اسباب علم آن از اخبار رسل وانبيا متاكّد گشته وباستحكام پيوسته باعتبار قيام دلايل غيب نمانده ماثبت بالدّليل لايكون غيبا در آن نيز شك دارند ودر اثبات آن جاهلاند وقت قيامت كه پيغمبران بيان نكرده ودليلي بر تعين آن نيامده ايشان علم آن چگونه ميجويند معني هذا الوعد چه نوع ميگويند وعود ضمير علمهم في الآخرة وضمير بل هم في شك منها بل هم منها عمون سوي من في السموات والارض از باب نسبت صفت بعض سوي كل بود از باب ايتها العير انكم لسارقون باشد جواب ديگر آنكه در شان ايشان اثبات تمام وكمال سبب علم باخرت برو وجه تهكم دارند واثبات مذكور در حكم نفي بندارند چنانچه جاهل را اما علمك گويند تهكم وتسخر جويند جواب ديگر آنكه از علم مذكور جزمي برخلاف واقع كه مستمي بجهل مركب است مراد بود معني چنين آيد بلكه علم ايشان برخلاف واقع بتمام وكمال پيوسته وجزم بانتفاء بعث وقيامت وجهل مركب استحكام پذيرفته بلكه ايشان در شك اند بلكه ايشان كوراناند از علم باخرت جاهلاند جواب ديگر آنكه ادّارك وادرك بمعني فني واضمحل دارند بمعني تمام وكمال بندارند ماخوذ از تدارك للقوم بمعني تتابعوا في الهلاك بود وادرك الزرع بمعني انتهي وفني باشد معني بدين طريق گويند ملايمت باسباق وسياق جويند

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

درين كلام از جهت تقدّم ذكر كافران محل مضمر بود وضع مظهر موضع مضمر كرد

يَرْزُقُكُمُو كُنتُمُو عِلْمُهُمُو بَلْ هُمُو بَلْ هُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بُرْهَانَكُمُوا إِن قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَمَن يَرْزُقكُّم — ادغم بلا غنّة خلف
يَرْزُقكُّم — بالادغام سوسي
وَالَارْضِ — بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
ءَآلِهٌ ءَالِهٌ — قالون وابو عمرو / ورش وابن كثير
ءَآلِهٌ — هشام في رواية
بُرْهَانَكُمْ إِن — سكت خلف في رواية
يَعْلَمَّن — مدغما سوسي
وَالَارْضِ — النقل ورش
وَالْأَرْضِ — سكت خلف في رواية
بَلْ أَدْرَكَ — ابن كثير وابو عمرو
رُكُوع
فِي الَاخِرَةِ — بالنقل والترقيق ثلثه اوجه ورش
فِي الْأَخِرَةِ — سكت خلف وفي رواية خلاد
فِي الْآخِرَهْ — بالامالة في الوقف كسايي

ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَآءِ
پس باز ميگرداند آنرا دوم بار — وآنكه — روزي ميدهد شمارا — از — آسمان

وَالْأَرْضِ ط أَءِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ ط قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ
وزمين — اي خدايي ديگرست — با — معبود بحق — بگوي بياريد — حجت شمارا

إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ قُل لَّا يَعْلَمُ مَن
اگر هستيد — شما — راست گويان — بگوي نداند — آنكه

فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا
در — آسمانها — وزمين است — علم نهاني را — مگر

اللَّهُ ط وَمَا يَشْعُرُونَ ۝ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
خداي تعالى — ونمي دانند كه — كدام وقت برانگيزانند ايشانرا

بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ قف بَلْ هُمْ
نه كه — متتابع ومستحكم است — دانش ايشان — دركار آخرت — نه كه ايشان

فِي شَكٍّ مِّنْهَا ز بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ ۝
در — گمانند — از آن — نه كه ايشان از ادراك آن — نابينايانند

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا
وگفتند — آنانكه — كافر شدند — اي چون باشيم ما

تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ۝ لَقَدْ وُعِدْنَا
خاك — وپدران ما — اي بدرستي كه هرآينه بيرون آورده شويم — تحقيقت وعده دادند مارا

ءَاذَا ءَانَّا — بالتسهيل مع المد قالون
إِذَا أَيِنَّا — بالتسهيل ورش
ءَاذَا أَيِنَّا — بالتسهيل فيهما ابن كثير
ءَاذَا آيِنَّا — بالتسهيل مع المد فيهما ابو عمرو
آذَا أَنَّا — بالمد بغير التسهيل هشام
أَنَّاءِ إِذَا أَنَّا — ابن ذكوان وكسايي
تُرَابًا وَّ — مدغما غير الغنة خلف
ءَابَاؤُنَا — ثلثة اوجه لورش

بجاي قالوا قال الذين كفروا آورد اينجمله عطف است بر مضمون جملهٔ بل هم منها عمون اي انكروا الآخرة وقال الذين كفروا وآباؤنا عطف است بر ضمير كنا چون بخبر مفصول شده بغير تاكيد
منفصل آمده واستفهام در اءِذا كنا ترابا براي انكار مضمون شرطيه است يا تعجب از آنست واستفهام در ءانّا مكرّرست براي تاكيد واذا ظرف است بر مضمون لمخرجون اي اذا كنا
ترابا وآباؤنا نخرج ظرف مخرجون نيست زيرا كه مابعد لام ومابعدان در ماقبل عمل نكند خاصه آنچه در مابعد هردو باشد بما قبل هردو چگونه عامل بود جملهٔ اذا كنا ترابا تا آخر مقول
قال است لقد وعدنا هذا لام در جواب قسم محذوف است اي نقسم لقد وعدنا هذا مفعول دوم است مر وعدنا نحن تاكيدست مر ضمير وعدنا وآباؤنا عطف است بر ضمير وعدنا من قبل
ظرف است مر وعدنا اينجمله تاييدست مر انكار وتعجب مذكور ان هذا ان نافيه است هذا مرفوع المحل بر ابتداست الا اساطير الاولين مستثني مفرغ است خبر مبتداست

وبينا ان | واين قصر قلب است كه سامع معتقد صدق اين خبر بود قايل بر وجه قلب وعكس آن بان نمود وجه تاخير هذا از نحن در سورة مومنين وتقديم او اينجا در سورة مومنين كذشته
پيوسته معني اينست كفتند كافران از سان آخرت كو ران اچون ما وآباء ما خاك باشيم ابدرستي ما از خاك بيرون آورده شويم سوكند ميخوريم هر آينه ما وپدران ما بعث بعد
موت وعده كرده شديم نيست اين خبر مكر از احاديث پيشينيان واكاذيب ايشان اكر راست بودي تا اين زمان روي نمودي قل سيروا في الارض فانظروا كيف كان عاقبة
المجرمين ولا تحزن عليهم ولا تكن في ضيق مما يمكرون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين ضيق بفتح ضاد وكسر او خواندند ومعني يكي داند
ويقولون عطف است بر وقال الذين كفروا ومعترضاتي كه در ميانه آمده ميان دو كلام متصل واقع شده واستفهام در متى هذا الوعد براي استبطاست عاقبة المجرمين
اسم كان است كيف خبرست از جهت تضمن معني استفهام مقدم كشته جمله در محل مفعول انظروا است من در مما يمكرون سببيه است وما مصدريه اي ولا تكن في ضيق من اجل مكرهم معني اينست بكواي محمد سير كنيد در زمين پس بنكريد ونكاه كنيد كه چكونه بوده است عاقبت كناهكاران وجه صورت نموده است آخر كار بدكرداران آنچ كردند چكونه يافتند واز كمراهي در كدام راه شتافتند واندوهكين مشو بر حال كافران وتنك دل مباش از مكر وبدكرداري ايشان وميكويند كافران وقوع اين وعده يعني وعده بعث كي خواهد بود وواقع شدن آن چيز كي روي خواهد نمود زود بيار يد اكر راست ميكوييد قل عسى ان يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون

عليهمو كنتمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون اكثرهمو

هذا نحن وآباؤنا من قبل ان هذا
اين بعث ما وپدران ما | ازين پيش | نيست اين سخن

الا اساطير الاولين ۞ قل سيروا في
مكر | افسانهاي پيشينان | بكو | برويد | در

الارض فانظروا كيف كان عاقبة
زمين | پس بنكريد | كه چكونه | بود | خاتمت كار

المجرمين ۞ ولا تحزن عليهم ولا تكن
كافران كنه كار | واندوهكين مباش | بر ايشان | ومباش

في ضيق مما يمكرون ۞ ويقولون
در | تنك دلي | از آنچه | مكر ميكنند | وميكويند

متى هذا الوعد ان كنتم صادقين ۞
كدام وقت خواهد بود اين وعده عذاب اكر هستيد شما راست كويان

قل عسى ان يكون ردف لكم
بكو | شايد | كه | باشد | لاحق شود | بشما

بعض الذي تستعجلون ۞ وان ربك
بهري | از آن عذاب | كه شتاب مي نمايند | وبدرستي كه پروردكار تو

لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم
خداوند بخشايش است | بر مردمان | وليكن | بيشتر مردم

وآباؤنا ثلثة اوجه لورش
اساطير بالترقيق ورش
الاولين بالنقل ورش
الاولين سكت خلف في رواية
قل سيروا بالترقيق ورش
في الارض بالنقل ورش
في الارض سكت خلف وفي رواية خلاد
عليهم بضم الهاء حمزة
في ضيق بكسر الضاد ابن كثير
متى متى بالامالة
امال بين بين ورش | المحضة حمزة وكسايي
عسى عسى
امال بين بين ورش | بالامالة المحضة حمزة والكسايي
ان يكون مدغما غير الغنة خلف
على الناس بالامالة المحضة دوري

قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حين يقول ذلك لام زايده است در مفعول ردف يكون وردف در بعض الذي يستعجلون تنازع كردند بر قول مختار بر وجه اعمال ثاني آورد ند عسى در كلام حيل براي تحقيق است معني اين آنست بكواي محمد تحقيق است كه باشد بعض چيزي كه آنرا بشتابي ميجوييد ودرشان او ومتى هذا الوعد ميكوييد پس رو شما شده است رديف شما آمده واين بر طريق وعده پادشاهانست كه در وعده محقق عسى آرند ودر وعيد كل ذكر كنند وتواند بود از بعض مذكور هلاك روز بدر مراد شود بعض بر حقيقت باشد وان ربك لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم لا يشكرون

بدرستي كه پروردكار تو هر آينه ميداند آنچ سينهاء ايشان پنهان ميدارند وآنچ ايشان اظهار ميكنند وما من غائبة في السماء والارض
الا في كتاب مبين من غائبة اسم ماست من زايده است تا در غائبة بر طريق تا عاقبة داخل در اسم بود يا براي مبالغت همچو علامت
داخل در صفت باشد الا في كتاب مبين ظرف مستقرست مستثني مفرغ است خبرست جمله عطف است بر جملهٔ سابقه يعني وان
ربك ليعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون معني اينست ونيست هيچ غايب در آسمان ونه در زمين مكر آنكه كائن است در كتاب مبين يعني در لوح

معني اينست | اينجمله حال است يا معترضه است متضمن ترجيه تاخير عذاب تاكيد از جهت ابراز مقصود ترجيه بر وجه وكاد نست
وبدرستي پروردكار تو هر آينه خداوند فضل عظيم است بر مردمان خداوند تفضل است در حق ايشان بفضل خويش تاخير عذاب از ايشان ميكند وبكمال وافضال
بموجب استعجال تسرعت در عقاب نمي افكند وان ربك ليعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون اينجمله عطف است بر جملهٔ سابق جملهٔ سابقه متضمن رجا بود
اينجمله صورت تخويف روي نمود تا كيد از جهت آنست كه اصرار كفار بر اضمار عداوت پيغمبر عليه السلام واخفاء ارادت ايذاء اهل اسلام علامت آنست كه ايشان
علم خدا را با سرار اسرار منكر اند وبر انكار آن مصر اند از جهت ظهور علامت انكار با صرار منزل منزله منكران كرد جمله را موكد بتواكيد آورد معني اينست

محفوظ آمد علم خداي بدان محيط شد إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اكثر مفعول است مر يقص وجمله يقص خبر ان است فيه متعلق
است بيختلفون تقديم از جهت رعايت فاصله است واين جمله متصل است بجملهٔ وانك لتلقى القران من لدن حكيم عليم بر مضمون جملهٔ مذكور دليل است معترضاتى كه درميانه
آمد ميان دو كلام متصل واقع شد تاكيد جمله از جهت ايراد مدح قرآن بر وجه وكادت بود از جهت رد انكار منكران فضل او باشد معنى اينست بدرستى كه اين قرآن كه نزديك
شماست مقرو زبانها محفوظ دلهاست قصه ميكند بر بني اسرائيل اكثر چيزي كه در آن اختلاف ميكنند وآنرا يكديگر در منازعت مى افكنند چنانچه نصاري عيسى را فرزند خداي
ومريم را صاحبهٔ او گفتند در قرآن رد آن بقوله تعالى ما اتخذ صاحبة ولا ولدا شنيدند ويهود ونصاري دعوي لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى كردند

صُدُورُهُمُو هُمُو بَيْنَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ضَلَالَتِهِمُو آن قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطول وابن كثير بالصلة مع القصر

لَا يَشْكُرُونَ ۝ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ
سپاس داري نمي نمايند ۝ وبدرستي كه پروردگار تو هر آينه ميداند آنرا كه نهان ميدارد

صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ۝ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ
در سينهاي ايشان از دواعي ۝ وآنرا كه آشكارا ميكنند از افعال جوارح ۝ ونيست هيچ پوشيدهٔ نهان در آسمان

وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝ إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ
وزمين مگر كه ثابت است در نوشتهٔ هويدا يعني لوح محفوظ ۝ بدرستي كه اين قرآن

يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
قصه ميكند بر پسران يعقوب بيشتر آنچ ايشان در آن خلاف ميكنند

وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي
وبدرستي كه اين قرآن راهنموني وبخشايشي است مر مؤمنانرا ۝ بدرستي كه پروردگار تو حكم ميكند ج

بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ۝ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ
ميان مخالفان بحكمت وعدالت خود واويي همتاست ودانا هر چيزي ج ۝ پس اعتماد نماي بر خداي عز وجل ط

إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ۝ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا
كه بدرستي تو بر دين حقي هويدا ۝ بدرستي كه تو نشنواني مردگانرا ونه

تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ۝ وَمَا أَنْتَ
شنواني كرانرا خواندن خاصه چون اعراض كنند حال آنكه منهزم باشند ۝ ونهٔ تو

بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ط إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ
راهنماينده نابينايانرا بعوض گمراهي ايشان ۝ نتواني كه شنواني مگر آنرا كه

لَيَعْلَمُ مَّا
ادغم سوسي
وَالْأَرْضِ
بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
مُبِينٍ إِنَّ
سكت خلف في رواية
مُبِينٍ إِنَّ
بالنقل ورش
الْقُرَانَ فِيهِ
بالنقل ابن كثير اشبع ابن كثير
لَهُدًى وَ
مدغما غير الغنة خلف
لِلْمُومِنِينَ
بالابدال ورش والسوسي وفي
وَهْوَ الْمَوْتَىٰ
قالون وابو عمرو بالامالة المحضة
حمزة وكسائي
الْمَوْتَىٰ
حمزة وكسائي
ورش
بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية
يَسْمَعُ الصُّمُّ
ابن كثير
تَهْدِي الْعُمْيَ
حمزة
ضَلَالَتِهِمُو إِنْ
بالسكت خلف في رواية

آيت تلك امانيهم قل هاتوا برهانكم را در رد آن يافتند وآنچ چنين بود متلقى از حكيم عليم باشد وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ اين جمله عطف است بر جملهٔ سابقه تاكيد او از جهت رد انكار منكران مصرانست معنى اينست وبدرستي اين قرآن هر آينه هدى است در راه دين ودنيا رهنماست ورحمت است مر مؤمنان را ف است در باب ايشان إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ بحكمه متعلق است به يقضي چون سامع از جملهٔ سابقه مدح قرآن شنيد از شان منكران ومصدقان او پرسيد سؤال قضا بمعنى حكم است پس يقضي بحكمه از باب يضرب بضربه مي نمايد وان نيامده اين چگونه آيد جواب از ين حكم الوقف حمزة محكوم به كه حق وعدل است مراد بود كلام بمعنى يقضي بالعدل والحق باشد وتواند بود ضمير بحكمه عايد بر قرآن دارند كلام بمعنى يقضي بما حكم به القران بيندارند چون ذكر اختلاف ملوح بقضاست بتقديم ملوح تاكيد واست جملهٔ وهو العزيز العليم تذييل آنست چه از قضا بحق وحكم بعدل قوت حاكم وغلبهٔ او فهم شود جملهٔ وهو العزيز العليم موكد اين مفهوم بود معنى اينست بدرستي پروردگار توحكم ميكند بحق وعدل ميان مصدقان ومنكران قرآن از زمرهٔ مؤمنان وفرقهٔ كافران بوفاق حكم آن يا گويند بدرستي پروردگار توحكم ميكند ميان ايشان بحكمت واو غالب است

إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ اين تعليلى ديگرست مر فتوكل
على الله جملهٔ لا تسمع الموتى خبر ان است الصم مفعول اول است مر لا تسمع الدعاء مفعول هر دو فعل است بر سبيل تنازع باعمال ثاني وحذف
از اول اذا ولوا مدبرين ظرف است مر دو فعل مذكور بر سبيل تنازع سؤال تعلق روي گردانيدن وپشت دادن بموتى ممكن نبود تعلق
آن بكران ممكن است ليكن مفيد نباشد زيراك ناشنيدن كه صفت كرانست همه احوال يكسانست معنى اينست مراد از موتى وصم بر وجه
استعارت مصرح بهاكافرانند وروي گردانيدن وپشت دادن را ملايم ايشانند واستعارت را تزديد لذكر ملايم مستعار له مجرد

توانا است حكم بحق تواند عليم است هيچ چيز بر و پوشيده نماند فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ فاء سببيه است متصل است به ان ربك يقضي بينهم بحكمه
انك على الحق المبين تعليل است بر مضمون جملهٔ سابقه دليل است واين جمله كنايت است از استحقاق نصرت وتاييد امر بتوكل ملوح سوي اين معني بود بتقديم ملوح
تاكيد سايغ نمود معنى اينست چون ثابت شد پروردگار تو ميان مصدقان ومنكران قرآن يعني زمرهٔ مؤمنان وكافران حكم بعدل خواهد كرد وحق محقق پيدا خواهد ورد
پس بتوكل توجه آر وكار خود بخداي بسپار زيرا كه تو كه اين بر حق ظاهري مستحق نصرت پروردگار ناصري كار ايمان كافران بر خود مگير اندوه ناحاصل شدن آن
بر خاطر مهد بر خداي ترا نصرت خواهد كرد وحق پيدا خواهد آورد بي غم باش دل خود را به اندوه مخراش إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ

ف

خوانند

وما انت بهادي العمي عطف است بر حالست تاكيد جمله از جهت آنست كه اين جمله عبارتست از آنكه لا تقدم على هدايتهم والقاء الايمان في افئدتهم وامر شوكل اين معنى را بلاحق
بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سابقه بود وان در ان تسمع نافيه است الا من يؤمن بآياتنا مستثنى مفرغ است مفعول است مر لا تسمع اي لا تجد الاسماع الا لمن كان من شأنه ان يؤمن فهم
مسلمون اي منقادون ومخلصون في الدين مطيعون معنى اينست بدرستي تو نتواني كه مردكان را سخن نشنواني ونتواني كه كران كوش را سخن شنواني چون روي كردانند
و پشت داده روند از جهت آنكه كاري كه كردن آن نتواني وآنرا كار خود نداني اندوه چرا كني از آنجهت نا شدن آن خود را چه نوع در تعلق افكني ونه تو هدايت كننده كوران از كمراهي
بازدارنده ايشان نشنواني تو مكر كساني كه دل بنياد دارند بآيات ما نشان ايشان اينست كه ايمان آرند پس ايشان مرجع انقياد باشند در راه روند واذا وقع القول

فهمو فهمو أكذبتمو كنتمو عليهمو فهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عليهمو أخرجنا تكلمهمو أن قرأنا قالون بالصلة والقصر والمد وترك ها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ۞ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ
كه ايمان آرند بآيتهاي ما پس ايشان اهل اخلاص باشند و چون نزديك بود كه واقع آيد عذاب موعود بقيامت

عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ
بر ايشان بيرون آريم براي ايشان جنبنده را از زمين كه سخن كويد با ايشان

أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ۞ وَيَوْمَ
كه اهل اديان اند جز دين اسلام بودند بدلايل ما بي كمان نبودند و ياد كن روزي كه

نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا
برانكيزيم از اهل هر ديني كروهي را از آنان كه بدروغ نسبت ميكردند آيتهاي ما را

فَهُمْ يُوزَعُونَ ۞ حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ
پس ايشان ممنوع الاوايل باشند تا اواخر ملحق شوند تا چون آيند بموقف حساب كويد خداي اي بدروغ نسبت كرديد

بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۞
آيتهاي مرا بادي الراي و حال آنكه فرا نرسيديد بهمه آن از راه دانش يا چه چيز بوديد شما كه ميكرديد

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ۞
و واقع آيد كفار را عذاب بر ايشان بسبب ظلم ايشان پس ايشان سخن نميكويند بحجت استدلال

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ
اي ندانستند كه بدرستي ما پديد كرديم شب را تا آرام كيرند در آن و روز را

مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۞
حال آنكه مكاسب ارزاق بدرستي در آنجا كفتيم هرآينه محل اعتباريست مر كروهي را كه ايمان آرند

بآياتي علما أما علما أما عليهم بما ظلموا يروا أنا يرو أنا الليل منصرا لآيات لقوم يؤمنون

قال أكذبتم بآياتي ولم تحيطوا بها علما أماذا كنتم تعملون ... ووقع القول عليهم بما ظلموا فهم لا ينطقون ... ألم يروا أنا جعلنا الليل ليسكنوا فيه والنهار مبصرا

إن في ذلك لآيات لقوم يؤمنون معني اينست أنجي ببينيد بدرستي ماشب براي آرام وقرار پرداخته ايم وروز را براي كسب وكار روشن ساخته ايم بدرستي در اختلاف
ليل ونهار وبودن روز وشب اي كسب وكار وبودن شب براي آرام وقرار هر آينه علامتهاء كمال قدرتست ونشانهاء عجيب فطرتست مرقومي كه استعداد تصديق دارند ارشاد ايشا
اينست كه ايمان آرند در خور آنند كه عبرت گيرند وموعظت بپذيرند ويوم ينفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الأرض إلا من شاء الله وكل أتوه داخرين
معني اينست وياد كن اي محمد آن روز كه نفخ كرده شود در صور يعني اسرافيل در صور دمد بسبب هركه در آسمان وزمين است در فزع وخوف شود مگر كسي كه
خداي آرام ايشان خواهد چون عزرائيل واسرافيل وميكائيل وجبرئيل بعضي از من شاء الله حملهٔ عرش مراد دارند وبعضي خزنهٔ نيران وحور جنان وهر قومي در حسابگاه

وهم وجوههم كنتم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ط وَكُلٌّ
أَتَوْهُ دَاخِرِينَ ۝ وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً
وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ ط صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ
كُلَّ شَيْءٍ ط إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ۝ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ
فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا ج وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ۝
وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ ط
هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ إِنَّمَا أُمِرْتُ
أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ

في الأرض — بالنقل ورش
في الأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد
إلا من شاء الله — حمزة وابن ذكوان
وكل أتوه — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
وكل أتوه — بالنقل ورش والسكت خلف
أتوه — ثلثة اوجه لورش
فكل أتوهو — بالاشباع ابن كثير
تحسبها — نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي
جامدة و — مد غاعر الغنة خلف
وهي شي — قالون وابو عمرو والكسائي بالإسكان
شيء خبير — سكت خلف وفي رواية خلاد ورش
يفعلون — ابن كثير وابو عمرو وهشام
من جاء — بالإمالة حمزة وابن ذكوان

خداي بيايند يا گويند هر قومي آيند كان حسابگاه خداي با درحال كه خوار ند متصف بهوان وصغار ند وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب صنع الله الذي أتقن كل شيء إنه خبير بما تفعلون معني اينست وببيني توكوهها را درين حال كه بنداري آن راچون تخ بسته فرار گرفته وآنچون دوان بودن ابرها روان بود وچون گذران بودن وگذران باشد كرده است اين كار كردني واقع بديع است روانى وگيلي را در كوهها كرآن آفريد خداي كه هر چيزي را استوار كرده وإتقان واحكام در وجود آورده بدرستي كه خداي بدانچه بندگان ميكنند آگاهست هر چيز دانند بيش آگاه او هيچ چيز پوشيده نماند من جاء بالحسنة فله خير منها وهم من فزع يومئذ آمنون ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم في النار هل تجزون إلا ما كنتم تعملون معني اينست كساني كه حسنه ايمان آرند وسرمايهٔ اسلام ثابت دارند پس بر ايشان را از سبب اين حسنه جزاء خير بود وثواب جنت با وايشان از ترس وهول آن روز يا گويند ان ترسيد در آن روز يعني در روز قيامت ايمن باشند ... وكساني كه سيئه كفر بيا مستحق عذاب آيند كرده نديس افكنده شود روهاء ايشان در نار گفته شود مر كفار هست كه جزا داده ميشود مگر جزاء چيزي كه عمل ميكرد هر چه كرديد يافتيد ورسيد بد بدانچ سوي آن شتافتيد

خير فزع يومئذ فزع يومئذ يومئذ آمنون يومئذ آمنون ومن جاء بالسيئة في النار
بالترقيق ورش — مد غاعر الغنة خلف — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر — بالنقل ثلثة اوجه ورش — حمزة وابن ذكوان — بالإمالة — بالإبدال حمزة

هل تجزون — بالإدغام حمزة والكسائي وهشام
أن أعبد — بالنقل ورش
أن أعبد — سكت خلف في رواية

أمرت أن أعبد رب هذه البلدة الذي حرمها وله كل شيء وأمرت أن أكون من المسلمين وأن أتلو القرآن معني اينست ومن فرموده شده ام مگر آنكه پروردگار اين بلده يعني پروردگار مكه را كه آنرا محترم كرد اينك وكسي كه در وي درآيد بامن رسانيد عبادت كنم وازاصنام كه اهل مكه آنرا مي پرستيدند

بیزاری ورزم ومعنی بحربم مکان آنست که مکانی محترم عظیم الشانست صید او از اصطیاد درامانست وکسی که در خانه کعبه درآید وجنایت کرده بدو التجا نماید او را بازورنکشند بموجب
جنایت تا آنکه آنجا باشد نکشند وگیاه حرم نبرند خار او را نشکنند ومر پروردگار مکه را هر چیزیست همه اشیا ملك اوست ومالك همه عالم از علوی وسفلی هموست وفرمودند ام
که از مسلمانان باشم واز کفر وکافران واز اصنام که اهل مکه می پرستند بیزاری ورزم وقرآن بخوانم وبپیروی کنم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فقل انما
انا من المنذرین وقل الحمد لله معنی آنراست چون مر شمارا راه راست نمودم وبیان دین وهدی کردم پس هر که مهتدی شود اهتداء او هم او را نفع کند وهرکه
گمراه گردد گمراهی او را زیان دارد پس ای محمد بگوی من نه ام مگر از ترسانندگان راهنمایندگان راه وجاه نمودم فعل وترك فرمودم پند کرفتن وموعظت پذیرفتن

سيريكم آياته قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما ورش
بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كُلِّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

هر چیزی ... وفرموده اند مرا که باشم از اهل اخلاص وانقیاد

وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي

وآنکه خوانم قرآن را یا متابعت نمایم پس هرکه راه یافت پس بدرستی که راه یابد

لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ

برای خود وهرکه گمراه شد پس بگوی بدرستی که من از بیم نمایندگانم

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا

وبگوی ستایش تمام مر خدایراست زود بود که بنماید شمارا دلایل خود در آخرت پس شناسید آنرا وقت که معرفت فایده ندهد

وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

ونیست پروردگار تو ناآگاه از آنچه میکنند

أن اكون بالنقل ورش
أن اكون سكت خلف في رواية
وان اتلو بالنقل ورش
وان اتلو سكت خلف في رواية
القرآن اهتدى بالنقل ابن كثير
اهتدي امال بين بين ورش في رواية
فقل انما بالنقل ورش
فقل انما سكت خلف في رواية
سيريكم اياته سكت خلف في رواية
اياته ثلثة اوجه لورش
يعملون عن نافع وابن عامر وحفص

سورة القصص مكية ثمان وثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای مهربان بخشاینده

طسم تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ نَتْلُوا

اسم للسورة او غیر ذلك آنچه درین سورتست آیتهای کتابیست هویدا میخوانیم

طسم وبالاظهار نون الطسين عند الميم حمزة حمزة وكسائي وابو بكر
آيات ثلثة اوجه لورش
المبين نتلوا بالادغام سوسي

وراه رفتن ومهتدی گشتن کار شماست ونفع وزیان آن در دنیا وآخرت شماراست کار من انذار وتبلیغ بود کردم وآنچه بدان مأمور بودم بجا آوردم اگر شما اجابت نکنید وبه اختیار خویش خود را در آتش افکنید بر من چه آید ومراچه وجه منقصت روی نماید وبگوای محمد حمد مر خدایراست که نعمت نبوت ودولت رسالت وتوفیق دعوت وانذار واعانت بر تبلیغ وحی واظهار سيريكم آياته فتعرفونها وما ربك بغافل عما تعملون معنی آنراست زود باشد که خدای آیات قدرت خویش شمارا خواهد نمود پس شما دانند وشناسند آن خواهید بود ونیست پروردگار تو غافل از آنچه شما یعنی تو وامت تو میکنید یا گویند نیست خدای غافل از آنچه ایشان می آرند وخود را بر کسب آن می کارند واین کلام متضمن آمدن روز جزاست ویادکرد همه عملهاست وبدانکه در خاتمت سورت این باب حسن مقطع ولطافت منتهاست چه جامع همه وعیدها ووعدهاست وشامل همه مژدها وتهدیدهاست هیچ وعدی ووعیدی وهیچ بشارتی وتهدیدی نمانده که در ضمن ذکر روز جزا وذکر یادکرد همه عملها مذکور نشده چون همه مذکور گشت لاجرم کلام بانتها پیوست والله اعلم وفیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة القصص سورت قصص مکی است هشتاد وهشت آیت است هزار وچهارصد وچهل ویك کلمه است پنج هزار وهشتصد حرف است نظم سورت قصص با سورة نمل آنست که در آغاز سورة نمل قصه موسی بود ودر آغاز سورة قصص ذکر موسی وفرعون روی نمود وبدانکه آیت طسم تلك آيات

الكتاب المبين در مدح آیات قرآن بر طریق عنوان آورد بعد بجمله نتلوا عليك من نبإ موسى وفرعون بالحق آیات مشار الیها را افتتاح کرد بعد ذکر این جمله که متضمن امتنانست
بر پیغمبر علیه السلام بابناء انباء گذشتگان واظهار اعجاز باخبار اخبار ایشان بود ذکر آیت وما كنت بجانب الغربي وچند آیتی دیگر که متضمن این معنی است روی نمود
بعد ذکر لتنذر قوما ما اتاهم من نذير من قبلك تخلص سوی ذکر کفار مکه حاصل گشت وحکایات وشکایات ایشان بذکر پیوست بعد از جهت تهدید کفار قریش وترهیب ایشان
بجمله وكم اهلكنا من قرية بطرت معيشتها هلاك کفار ذکر کرد وچند جمله دیگر بر وفاق این معنی آورد بعد بجمله ویوم يناديهم شان مطلق کفار مذکور گشت وکلام بذکر
عام بعد خاص پیوست بعد قارون را بر سبیل ذکر خاص بعد عام مخصوص بذکر کردانید بتخصص مذکور شان او در کمال عداوت وشقاوت بظهور انجامید

بعد از جمله وبكانه لايفلح الكافرون قصه قارون آمده حكايت وشكايت او مذكور شده بعد تمام ذكر كافران چند جمله مربوطه مضبوطه بر وجه تذنيب آورده سورت را بجمل مذكوره ختم كرد وشك نيست جملهايي كه از يكبا بت اگر مقاصد آن متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديگريست معترضاتي كه در ميان آمده ميان كلامها متصل واقع شده وجمل ديگر از هر نوع در محلهايي كه بايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحيم طسم تلك آيات الكتاب المبين بيان اين در سورة شعرا گذشته وذكر او مشرح بالا رفته قوله تعالى

نتلوا عليك من نبإ موسى وفرعون بالحق لقوم يؤمنون آيت سابق بر طريق عنوان بود درين جمله آيات مشار اليها روي نمود چنانچه بالا گذشته وبه بيان پيوسته

منهم لهمو منهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نجعلهمو ائمة

عليك من نبإ موسى وفرعون بالحق لقوم

يؤمنون ۝ ان فرعون علا في الارض

وجعل اهلها شيعا يستضعف طائفة

منهم يذبح ابناءهم ويستحيي نساءهم انه

كان من المفسدين ۝ ونريد ان نمن

على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم

ائمة ونجعلهم الوارثين ۝ ونمكن لهم

في الارض ونري فرعون وهامان وجنودهما

منهم ما كانوا يحذرون ۝ واوحينا الى ام

من نبإ

موسى

موسى

لقوم يؤمنون

يؤمنون

في الارض

في الارض

شيعا

يستضعف

في الارض

في الارض

خلف

ونجعلهم ائمة

ائمة

من در من نبا موسي براي تبغيض است على ومن وبا ولام جارند هر چهار تعلق به نتلوا دارند معنى اينست بر ميخوانيم بر تو اي محمد بعض خبر موسي وفرعون بحق وراستي محقق براي قومي كه تصديق دارند وايمان آرند وتا ايشان بشنيدن آن عبرت گيرند وموعظت به پذيرند ان فرعون علا في الارض وجعل اهلها شيعا يستضعف طائفة منهم يذبح ابناءهم ويستحيي نساءهم انه كان من المفسدين جمله ان فرعون علا في الارض بيان نبإ مذكور وذكر خبر مسطور عطف فرعون بر موسي وجمع كردن او وبا او ملوح بجهتي از جهات علاء او بود بتقديم ملوح تاكيد جمله نمود وجعل عطف است بر علا اهلها مفعول اول است مر جعل ضمير اهلها عايد بر ارض است شيعا كه جمع شيعه است مفعول دوم افتاده يستضعف صفت است مر شيعا ضمير منهم رابط است يذبح حال است از فاعل يستضعف يا بدل اشتمال باشد از يستضعف يا مستانفه در جواب ما يصنع بهم بود جمله انه كان من المفسدين تذييل است تاكيد او بتقديم ملوح است معنى اينست بدرستي فرعون در زمين بلندي ورزيد وصفت بزرگي وكبر گزيد واهل زمين را گروههاء مختلف گردانيد كه طايفه را از ايشان ضعيف ساخت ودر ذلت وخدمت انداخت پسران ايشان را ذبح كردي ودختران ايشان را زنده داشتي ودر خدمت آوردي بدرستي فرعون در اعمال مسطور وافعال مذكوره از مفسدان بود ظلم وجور وفساد وتباهي مي نمود ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في

هما

ائمة ونمكن لهم في الارض ونري فرعون وهامان وجنود

هشام في رواية بالادغام سوسي بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد حمزه وكسايي حمزه وكسايي حمزه وكسايي

الارض ونري فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون معني اينست وما خواستيم كه بر بني اسرائيل كه فرعون وهامان ايشان را در زمين ضعيف ساخته بودند وبر ايشان انواع جفاي نمودند تفضل كنيم وايشان را پيشروان ومتبوعات ووارثان زمين فرعونيان گردانيم ومر ايشان را انواع حشمت وتمكين بخشيم وفرعون وهامان ولشكرهاء ايشان را از بني اسرائيل آنچه ايشان از آن مي ترسيدند بنماييم واوحينا الى ام موسى ان ارضعيه فاذا خفت عليه فالقيه في اليم ولا تخافي ولا تحزني انا رادوه اليك وجاعلوه من المرسلين روايت كرده اند كه منجمان فرعون را گفتند در بني اسرائيل بچه زاده شود كه خرابي ملك تو از او باشد فرعون اين سخن از ايشان بپذيرفت بچگان را كشتن گرفت چون مادر موسى عليه السلام حامله شد حمل خود پوشيده داشت ودل بر الطاف او آن نگماشت

بعضی کویند حمل او را خدای عز وجل بوشید وحمل او مرتفع نکشت کسی او را حامله ندید چون درد زه کرفت کسی را خبر نداد نیم شبی بکایک موسی را زاد بنهان کرد بچه را بیش کسی بیدا نیا
بعضی کویند قابله که بر حمل او موکل بود چون موسی زاده شد حال موسی دید مهربانی نمود کفت این را بنهان دار ودر نظر کسی مه آر من این سر خواهم نهفت وبر کسی نخواهم کفت مادر
موسی سه ماه بنهان کرده شیر داد واین سر بر کسی نکشاد وبعضی کویند دایه بر موکلانی که بر کشتن معین بودند خبر کرد ایشان را آورد هیبت ایشان او را بیهوش ساخت مادر
موسی از بیهوشی موسی را در تنور کرم انداخت ایشان تمام خانه جستند مولودی نیافتند مادر موسی بهوش کشت بطلب او شتافت تمام خانه جست نیافت از تنور کرم آواز
کریه بچه شنید سوی تنور دوید دید که چون جد او ابرهیم آتش بر وسرد کشته تن او به آزاری وا کفتی نه بیوسته از تنور کشید چنانچه بنهان کرده بود بنهان کرد

لهمو وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مُوسَىٰٓ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي
موسی علیه السلام که شیرده او را مادام که اخفا ممکن باشد پس چون ترسی بر او از قتل پس بینداز او را در
ٱلْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِيٓ إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ
رود نیل ومترس واندوهگین مباش بدرستی که ما باز کردانندکان اویم بتو وکردانندکان اویم
مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ۝ فَٱلْتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ
از بیغمبران فرستاده پس بر داشتند او را کسان فرعون تا عاقبت باشد
لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا
ایشان را دشمنی وسبب اندوهی بدرستی که فرعون وهامان ولشکرهای ایشان هردو
كَانُوا۟ خَٰطِـِٔينَ ۝ وَقَالَتِ ٱمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ
بودند کناهکاران یا از اهل خطا در باب موسی وکفت زن فرعون او روشنی
عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ
چشم است مرا وترا مکشید او را شاید که سود کند ما را یا فرا کیریم او را
وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ
بفرزندی وایشان نمیدانستند که هلاک ایشان بدست اوست وکشت دل مادر موسی علیه السلام
فَٰرِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِۦ لَوْلَآ أَن رَّبَطْنَا
خالی از صبر وثبات بدرستی که نزدیک بود که ظاهر کرداند کار او را از غایت جزع وفزع اگر نه آنکه بستیم
عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۝ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِۦ
دل او را بالهام صبر وثبات وسکینت تا بودی از مصدقان بوعده خدای عز وجل وکفت مر خواهر موسی

موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى امال بين بين ابو عمرو وورش في رواية
ان ارضعيه بالنقل ورش
ان ارضعيه بالسكت خلف في رواية
عليهي بالاشباع ابن كثير
فالقيهي بالاشباع ابن كثير
رادوهو بالاشباع ابن كثير
وجاعلوهو بالاشباع ابن كثير
الفرعون ثلثة اوجه لورش
عدوا و مدغما غير الغنة خلف
حزنا حمزة والكسائي
خاطين بالحذف في الوقف حمزة
امرات بالتسهيل في الوقف حمزة
امراة قرة بالامالة في الوقف الكسائي
عسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ابن كثير وابو عمرو
عسى امال بين بين ورش في رواية
ان ينفعنا مدغما غير الغنة خلف
ولدا و مدغما غير الغنة خلف
فواد ثلثة اوجه لورش
فواد بالابدال في الوقف حمزة
ام موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى امال بين بين ابو عمرو وورش في رواية
المومنين بالابدال ورش والسوسي
لخته بالابدال في الوقف حمزة

واین سر بیش کسی بیدا نیاورد سه ماه وبعضی کویند چهار ماه وبعضی کویند هشت ماه بنهان شیر داد واین سر بر کسی نکشاد ودر مدتی که مادر در کوشه در آورد موسی نیز بآواز بلند کریه بر می آورد چون مادر موسی کشتن بچکان بسیار دید بالهام خدا تابوتی بنج شبر در بنج شبر ساخت موسی را در تابوت کرد در دریا انداخت معنی اینست وحی فرستادیم سوی مادر موسی یعنی الهام کردیم که او را شیر بده وبمحافظت او بردار پس چون بترسی بر او از قوم فرعون که خواهند کشت در تابوت کرده در دریا بینداز واز غرق شدن مترس واز فرقت او اندوهکین مشو زیرا چه ما او را سوی تو رسانده ایم واو را یکی از بیغمبران مرسل کردانیده ایم فالتقطه آل فرعون ليكون لهم عدوا وحزنا حزنا بفتحتین وضم حا وسکون زا خوانده ومعنی یکی داشته روایت کرده اند که فرعون وزن او در مجلس خویش بر کرانه رود نیل نشسته بودند تابوت مذکور دیدند کسان بر راه کردند تا بوت مذکور آوردند بعضی کویند کنیزکان فرعون که برای آن رفته بودند در کرفتن تابوت اهتمام نمودند وبعضی کویند فرعون دختری داشت او را برص ظاهر شده بود در طلب داروی آن سعی مینمود کسی او را کفت فلان روز از کرانه نیل چیزی مشابه آدمی بیرون آید که از آن شفاء این روی نماید چون آن روز رسید فرعون در کرانه نیل آمد منتظر کشت تا کاه تابوتی دید در کشیدن وکشاد آن شتافت در وی بچه یافت که از دهن او لعابی روان است کفت آنکه کفته بودند این همانست لعاب او در برص باستعمال بیوست دختر فرعون نیکو کشت وبعضی کویند آنسیه زن فرعون خود برص داشت روزی دل بر تماشاء رود نیل کماشت تابوتی روان دید از آب بیرون کشید بمجرد آنکه موسی را در کنار خود داشت از برص صحت یافت کفت فرزندی همیون است قدم او میمون است آنسیه فرعون را کفت ما فرزندی نداریم این بچه که خوب صورت مبارک قدم است اکر بر خود برداریم ما را بجای فرزند بود قرت عین ما شود معنی اینست پس او را آل فرعون التقاط کرد وبغیر طلب بر دست آوردند تا در آخر کار مر ایشان را دشمن شود وسبب اندوه ایشان کردد بر وردند واز و منفعت جستند آخر کار چنانچه خواست خدای بود بسعی او غرق کشتند عجب کاری فرعون نود هزار بچه بنی اسرائیل را بدین وهم کشت کسی که هلاک فرعون وآل او بر دست او مقدر بود بر ورد ودر برورش او اهتمام نمود مصراع قضا قضاء خدایست حکم حکم خدای تدبیر دافع تقدیر نشود

نهاد تقدیر را حیله و چاره دافع نبود فرعون حکم محکم خدا ندانست بغلط دل بر تدبیر و حیله دفع تقدیر نهاد در کشتن بی کنهان برای نکاه داشتن خویش از فرعون خطا افتاد
إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ معنی ا زاست بدرستی فرعون و هامان و لشکرهاء ایشان خطا کننده بودند و بر خلق خدای جفامی نمودند بوهم
بود هزار بی کناه را کشتند و از احرار شریف بندکی و خدمت جستند جان خود را عزیز از جان دیکران دانستند در یافتن عمل زبان کار ندانستند لاجرم التقاط موسی
و تربیت او سبب عداوت و مضرت کشت و کار بر خلاف مقصود بپوست وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
معنی ا زاست کفت زن فرعون در شان موسی که او روشنایی چشم است مرا و ترا او را مکشید تربیت کنید شاید ما را نفع کند ما فرزند سازیم فرزند ما شود

وهمو ادلكمو لكمو وهمو اكثرهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
تتبع خبر و اثر او کن پس دید ان خواهر او را از دور و ایشان نمیدانستند حال آن زن و غرض او را

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ
و منع کرده بودیم موسی را از قبول شیر هر شیر دهنده تا آن پیش که خواهر پس کفت خواهر او هیچ راه نمونی کنم شما
او حاضر آید

عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ
بر کسان خانه که کفالت ارضاع او کنند برای شما و ایشان موسی را از اهل اخلاص اند

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ
پس باز کردانیدیم او را سوی مادر او تا روشن شود چشم او و اندوهکین نشود و تا بداند

أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
که وعده خدای عزوجل مقرون است بانجاز ولیکن بیشتر ایشان یا اهل مصر نمیدانند حقیقت وعده او را بی شکی

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ط
و چون رسید موسی بحالت قوت و شباب خود و تمام خلق شد کویند مراد سن اربعین است دادیم او را حکمت یا نبوت و دانش

وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ
و همچنان پاداش میدهیم نیکوکاران را و در آمد در مصر یا غیر آن که مسکن فرعون بوده

عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ
بر حالت بیخبری از ساکنان آن پس یافت مابین مغرب و عشا یا وقت قیلوله یا روز عید در آن دو مرد را

يَقْتَتِلَانِ ز هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ ج وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ
که کارزار میکردند آن یک از کروه او که بنی اسرائیل بود و آن یک دیکر از کروه او که اهل قبط بود پس فریاد خواست از او

قالون
قُصِّيهِي بالاشباع ابن كثير
جُنُب وَّهُم مدغما غير الغنة خلف
هَل اَدُلُكُم بالنقل ورش
هَل اَّدُلُّكُم سكت خلف في رواية قالون
بَيْتٍ يَّكْفُلُونَهُ مدغما غير الغنة خلف
ربع
ركوع
فَرَدَدْنَاهُو بالاشباع ابن كثير
حَقٌّ وَّلَكِن مدغما غير الغنة خلف
وَاسْتَوَى اما البين بين ورش في رواية
وَاسْتَوَى بالامالة المحضة حمزة وكسائي
آتَيْنَاهُ ثلثة اوجه لورش
آتَيْنَاهُو بالاشباع ابن كثير

حُكْمًا وَّ مدغما غير الغنة خلف
مِنَ اَهْلِهَا بالنقل ورش
مِنْ اَهْلِهَا سكت خلف في رواية

و حال اینست که عاقبت کار را نمیدانستند و از وی خلاف آنچه مقدور رسته جستند و بعضی کویند حال اینست که ایشان نمیدانستند که او از بنی اسرائیل است و از نسل ابرهیم خلیل است وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ معنی ا زاست و کشت دل مادر موسی از غایت حزن و بی قراری خالی از ما سکه هوشیاری وقت دیدن موج که تابوت را فرو می برد و وقت شنیدن از که کسی تابوت را کرفته پیش فرعون می برد از هوش رفته بی طاقت کشته بدرستی نزدیک بود که فریاد یا ابناه بر آرد این سر نهفته برون آرد اکر در دل او نمی بستیم و پوشیدن این معنی نمی جستیم مادر موسی راز را بیرون دادی و این سر را کشا دی بعضی معنی چنین کویند کشت دل مادر موسی فارغ از تعلق غرق شدن و تردد کشته کشتن بسماع آوردن فرعون موسی را از دریا و پسر ساختن و دوست داشتن و بدرستی نزدیک بود که این پسر منست کوید و کشف این راز نهفته جوید تا او از تصدیق دارندکان وعده که او انا رادوه الیک کفتیم باشد و یقین پندارندکان وعده ما بود وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ معنی ا زاست کفت مادر موسی مر خواهر موسی را در پی موسی برو کرانه شده بشتاب حال موسی را دریاب پس از دور بیکانه وار موسی دید که موسی بر دست قوم فرعون رسید و ایشان نمیدانستند که او حال موسی می بیند و در حال موسی نکاه میکند روایت کرده اند موسی را خواهری مریم نام در عمر بزرکتر از هرون علیهما السلام بود او همچو مادر او مهربانی

می نمود مادر موسی او را برابر تابوت رفتن فرمود برابر تابوت موسی در کرانه شده دوان می آمد و دم آشنایی و قرب قرابتی نمی زد ناکاه دید کسان فرعون رسیدند تابوت را از آب کشیدند
بچه خوب رویافتند بر و مهر و شفقت کماشتند بر فرعون کفتند بچه ایست که از دور آمده از بنی اسرائیل نیست و کشتن بچکان از جهت این معنی است او را مکشید بپرورید
بمهربانی بپردازید فرزند سازید تربیت او اختیار کردند در رضاع و ارضاع او کوشیدند ناکاه دیدند شیر هیچ مرضعه نمیخورد و لب بر پستان هیچ دایه نمی نهد وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ
مِنْ قَبْلُ معنی اینست و بر موسی سیر همه مرضعات یا همه پستانها یا همه انواع رضاع پیش از آمدن مادر او حرام کردانیدیم پستان هیچ مرضعه بدهان او نرسانید پس چون
خواهر او ایشان را در طلب مرضعات دید آوردن مادر خویش برای ارضاع او پسندید فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ معنی اینست پس گفت خواهر موسی هست که رهنمونی کنم شمارا بر خانه دایه که
ارضاع این کودک را متکفل شوند وایشان مراورا نیکخواه باشند اورا امر برهنمونی او کردند برهنمونی او مادر موسی را آوردند موسی پستان او بپذیرفت شیر خوردن گرفت
فرعون گفت تو با این کودک چه وسیلت داری که اورا میان چندین مرضعات بپذیرفتن سزاواری گفت من عورتی نیکوکارم بوی خوش وشیر خوب دارم پس موسی را بدو سپردند
وببردن درخانهٔ خود اذن کردند درخانه آورد فضل خدای مشاهده کرد پس اورا سوی مادر او بازگردانیدیم وچنانچه وعده کرده بودیم اورا بمادر او رسانیدیم تا چشم او
بدیدن او روشن شود واندوه فرقت از خاطر او برود وتا بداند که وعدهٔ خدای حق است وخبر او صدق است ولیکن بیشتر مردمان ندانند میان حق وباطل فرق

مُوسَى مُوسِي فَقَضِي عَلَيْهِي قَالَ رَبِّ ظَلَمتُ فَاغْفِرْلِي فَغَفَرلَهُ
بالامالة المحضة حمزة وکسایی
امال بین بین ابو عمرو وورش فی روایة — امال بین بین ورش — بالامالة المحضة حمزة وکسایی — بالاشباع ابن کثیر — ادغم سوسی — بالتغلیظ ورش — ادغم سوسی وفی روایة دوری — بالادغام سوسی

الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ
آنکه از گروه او بود بر دفع آنکه از گروه دشمن او بود پس مشت زد قبطی را
مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
موسی علیه السلام پس کشت اورا گفت موسی علیه السلام این قتل بجود غضب بی فرمان خدای از کردار دیو است
إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ۝ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي
بدرستی که او دشمنی است گمراه کنندهٔ هویدا گفت ای پروردگار من بدرستی من ستم کردم بر خود
فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ قَالَ
پس بیامرز مرا پس آمرزید خدای موسی را بدرستی خدای او آمرزنده است ومهربان گفت
رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ۝
ای پروردگار من بسبب آنچه انعام فرمودی از قبول توبه بر من پس هرگز نباشم یاری دهنده مراهل کفر وظلم را
فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي
پس گشت در آن شهر ترسان حال آنکه توقع مکروه میداشت از قبل قتل قبطی پس ناگهان آنکه
اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى
طلب نصرت کرد از او بروز دی وفریاد میخواست از و بر دیگر قبطی گفت مر اورا موسی علیه السلام
إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ۝ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ
بدرستی که تو هر آینه از اهل غوایتی بکثرت مخاصمت هویدا پس چون خواست که بعنف گیرد
بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِي
آن را که او دشمن بود مر موسی وآن اسرائیلی را گفت ای موسی میخواهی که بکشی مرا

إِنَّهُ هُوَ
بالادغام سوسی
قَالَ رَبِّ
بالادغام سوسی
فَلَنْ أَكُونَ
بالنقل ورش
فَلَنْ أَكُونَ
بالسکت خلف فی روایة
ظَهِيرًا
بالترقیق ورش
خَائِفًا يَتَرَقَّبُ
مدغما غیر الغنة خلف
بِالْأَمْسِ
بالنقل ورش
بِالْأَمْسِ
سکت خلف وفی روایة خلاد
قَالَ لَهُ
بالادغام سوسی
مُوسَى
امال بین بین ابو عمرو وورش فی روایة
مُوسِي
بالامالة المحضة حمزة وکسایی
أَنْ أَرَادَ
بالنقل ورش
أَنْ أَرَادَ
سکت خلف فی روایة
أَن يَبْطِشَ
مدغما غیر الغنة خلف
يَا مُوسَى
امال بین بین ابو عمرو وورش فی روایة
يَا مُوسِي
بالامالة المحضة حمزة والکسایی

کردن نتوانند وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ معنی اینست وهرگاه که رسید موسی قوتهاء خویش را هم ظاهر او قوی گشت وهم باطن او بقوت پیوست وآن در مدت چهل سالست که این مدت مرد را مدت کمال است ما اورا حکم وعلم دادیم وتاج نبوت ورسالت بر سر او نهادیم وهمچنین محسنان از جزاء احسان دهیم وبر اندازهٔ نیکوکاری ایشان عطا بخشیم وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ معنی اینست ودر آمد موسی در مدینه یعنی در مصر وبعضی گویند در مدینهٔ دیگر که مردمان آنرا برکه دو فرسنگ از مصر می بنداشتند بر غفلتی کاینه از اهل او یعنی در هنگام قیلولهٔ ایشان ما بین المغرب والعشاء یا در هنگام اشتغال ایشان بلهو ولعب عیدی که داشتند وسبب مختفی شدن واختیار وقت غفلت برای در آمدن مخافت از تعرض دشمنان بود چه موسی علیه السلام چون جوان گشت بدانایی وتوانایی بنوست حق میگفت وایشانرا تلخ می نمود پس در مدینه مذکور دو مردی یافت کارزار کنان یکی از گروه او ودیگر از دشمنان پس آنکه گروه موسی بود از ظلم قبطی پیش موسی مستغاث کرد وعجز وزاری خویش پیش آورد موسی دل بر منع او گماشت او بمنع موسی ظلم از و باز نداشت موسی برای بازداشت بر و مشتی زد بمشت زدن موسی که چهل مرد را قوت داشت جان قبطی بیرون آمد موسی گفت این از عمل شیطانست بدرستی شیطان دشمنی ظاهر است گمراه کنندهٔ مردمانست وچون موسی علیه السلام میان کفار مستأمن بود مستأمن را کشتن کفار روا نیست ظلم خواندن ونسبت بشیطان کردن وغفران خواستن بدین معنی است یا گویند هیچ پیغمبری هیچ کسی را پیش از ورود امر نکشد وموسی پیش از امر کشته از جهت عمل مذکور عمل شیطان گفته وغفران جسته قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ معنی اینست گفت موسی ای پروردگار من بر نفس خویش ظلم کردم وکاری ناپسندیده آوردم پس بیامرز مرا پس آمرزید خدای برای او زلت اورا بدرستی خدای آمرزنده است خطا یا بیامرزد رحیم است عطا بخشد قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ معنی اینست گفت موسی ای پروردگار من سوگند میخورم بغفرانی که انعام کرده بر من بدان یا به انعام کردن تو مرا بغفران هر آینه توبه میکنم پس هرگز پشتیوان مجرمان ویاری دهندهٔ گناهکاران نشوم بعضی گویند تکثیر سواد فرعونیان نکنم ومیان زمرهٔ مجرمان نباشم یا گویند نگاه دار مرا بحق انعامی که در شأن من کرده پس اگر عصمت کنی من یاری دهٔ کافران نباشم میان ایشان ساکن نشوم وتکثیر سواد ایشان نکنم فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنصَرَهُ

بالأمس يستصرخه قال له موسى إنك لغوي مبين معنى اين است پس بامداد كرد موسى در مدينه در حالت كه ترسانست چشم داشته بر خصما نست پس ناكاه انكسى كه دي ياري خواسته بود فرياد ميكند و از ظالمي ديكر يارى از موسى ميخواهد كفت موسى مر او را تو كمراهي پيدايي راهي كه زيانكار بودي تما بي ديروز و بفرياد آمدي مر اى كاري ناشايسته سبب شدي فلما أن أراد أن يبطش بالذي هو عدو لهما قال يا موسى أتريد أن تقتلني كما قتلت نفسا بالأمس إن تريد إلا أن تكون جبارا في الأرض وما تريد أن تكون من المصلحين معنى اين است پس هر كاه كه خواست موسى كه بكيرد كسي را كه او دشمن است مر هر دو يعني مر موسى و مظلوم صارخ را ظالم مذكور كفت اى موسى ميخواهي كه مرا بكشى چنانچه كشتى شخصى را دي نميخواهي تو مكر آنكه در زمين جبار باشي و نميخواهي كه به فرو خوران خشم از مصلحان كردي

بالأمس بالأمس في الأرض وجاء من أقصا

بالنقل ورش — سكت خلف وخلاد في رواية — بالنقل ورش — سكت خلف وخلاد في رواية — حمزة وابن ذكوان — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

كما قتلت نفسا بالأمس صلے إن تريد إلا أن تكون

چنانكه كشتي تن را دي روز دي — ميخواهي تو مكر كه — باشي تو

جبارا في الأرض وما تريد أن تكون من المصلحين

كشنده ظالم — در زمين مصر — ونه ميخواهي تو كه باشي — از پسايان آرنده كار و در كظم غيظ و ترك قتل

وجاء رجل من أقصا المدينة يسعى قال يا موسى

وآمد مردي مؤمن از نهايات شهر ميشتافت كفت اي موسى

إن الملأ يأتمرون بك ليقتلوك فاخرج إني لك

بدرستي كه اشراف قوم فرعون متشاورند بسبب تو تا كشندترا پس بيرون شو كه بدرستي كه من ترا

من الناصحين فخرج منها خائفا يترقب قال

از نصحت كنندكانم — پس بيرون آمد از آن شهر ترسان توقع مكروه ميداشت از سبب ايشان كفت

رب نجني من القوم الظالمين ولما توجه تلقاء

اي پروردكار من نجات ده مرا از كروه ستمكاران — وچون روي آورد موسى بجانب

مدين قال عسى ربي أن يهديني سواء السبيل

شهر شعيب كفت شايد بود پروردكار من كه راه نمايد مرا ميانه راه

ولما ورد ماء مدين وجد عليه أمة من الناس

وآنكاه كه رسيد بآب شهر مدين يافت بر آن آب جمعي بسيار از مردم

يسقون ووجد من دونهم امرأتين تذودان

كه آب ميدادند مواشي خود را — ويافت از مكان فرود مكان ايشان دو زن را كه مي رانند كوسفندان خود را

عليهي من الناس من دونهم من دونهم

بالاشباع ابن كثير — بالامالة دوري — بكسر الهاء والميم ابو عمرو — بضم الهاء والميم حمزة وكسائي

يسعى بالامالة المحضة حمزة وكسائي
يسعى وبين بين ورش في رواية
يا موسى بالامالة بين بين ابو عمرو وورش في رواية
يا موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
يأتمرون بالابدال ورش والسوسي
فاخرج إني بالنقل ورش
فاخرج إني سكت خلف في رواية
خائفا يترقب مدغما عند الغنة خلف
قال رب بالادغام سوسي
عسى عسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش
ربي أن يهديني نافع وابن كثير وابو عمرو بفتح الياء — مدغما عند الغنة خلف

وجاء رجل من أقصا المدينة يسعى قال يا موسى إن الملأ يأتمرون بك ليقتلوك فاخرج إني لك من الناصحين معنى اين است وآمد مردي از منتهاء شهر كه بشتابي سير ميكرد خبري متضمن نيكخواهي كفت بدرستي قوم فرعون در شان تو در مشورت اند و يكديكر امر ميكنند تا ترا بكشند پس ازين شهر بيرون آي و بجانبي ديكر توجه نماي بدرستي من ترا از ناصحانم خبري كه ميدانم ميرسانم بعضي كويند اين مرد آزر زاده فرعون بود كه ايمان داشت و دل بر ايمان ميكماشت فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين فخرج عطف است بر قال خائفا و يترقب حال اند قال نيز بتقدير قد حال است و رب نجني تا آخر مقول قال است اى خرج منها وقد قال رب نجني من القوم الظالمين معنى اينست پس بيرون آمد موسى از مدينه مذكور ترسان [illegible] هر جانبي به آمدن دشمنان نكران كه خصما از پس آيند يا از راست و چپ آيند درين حال كه ميكفت اى پروردكار من نجات ده مرا از كروهي كه ستمكار اند بر نفسهاء خويش و بر مردمان ظلم كنندكانند ولما توجه تلقاء مدين قال عسى ربي أن يهديني سواء السبيل لما ظرف است مر قال عسى ربي أن يهديني مقول قال است سواء السبيل مفعول دوم است مر يهديني و جمله كه بعد لما است مضاف اليه اوست اى وقال عسى ربي أن يهديني سواء السبيل وحين توجه الى مدين جمله عطف است بر ماضويات سابقه معنى اين است و در آن هنكام كه روي آورد موسى سوي مدين كفت شايد كه

راه راست نمايد مرا پروردكار من ولما ورد ماء مدين وجد عليه أمة من الناس يسقون ووجد من دونهم امرأتين تذودان قال ما خطبكما قالتا لا نسقي حتى يصدر الرعاء وأبونا شيخ كبير فسقى لهما ثم تولى إلى الظل فقال رب إني لما أنزلت إلي من خير فقير معنى اين است هر كاه كه به آب مدين رسيد آب چاهي بزرك ديد نزديك آن آب جماعتي كثير را يافت كه در آب دادن مواشي خويش مي شتافت و از مكاني فروتر از مكان خويش دو عورت را ديد كه كوسفندان خويش مي رانند و از نزديكي آب باز ميدارند كفت شان شما چيست و باز كردانيدن كوسفندان بر چه وجه مبني است دو عورت مذكوره جواب كفتند ما كوسفندان خويش را آب نخواهيم داد تا راعيان شتران خويش را باز نكردانند چه ضعيفان با مزاحمت قويان آب دادن نتوانند و پدر ما پيري بزركست در قدر ما سر او را رعايت نمايم يا بزركست در سن و عمر ما لائق كه ما يتيم

پس موسی در هجوم در آمد بخواهش از ایشان دلو استد دلوی که چهل مرد می کشیدند تنها کشید در حوض انداخت به آب دادن گوسفند این آن دو عورت پرداخت گوسپندان ایشان را
بتانی و آهستگی آب داد بعد دیر باز گشت روی سوی سایه نهاد پس گفت ای پروردگار من هر چه بر من فرو آری از عطا اندک یا موصوف بیسیاری محتاجم فقیرم با جلال و اعظام
چنانچه رسم بندگان است بدل و جان می پذیرم بعضی گویند مقصود ازین کلام خواهش طعام بود که گرسنگی غلبه می نمود هفت روز و بعضی گویند هشت روز و بعضی گویند
ده روز طعامی جز برگ درخت نچشید علی الخصوص که بقوت دلو چهل مرده کشید گرسنگی غلبه کرد و بر خواهش طعام آورد و بعضی گویند بعد عمل سقی گوسفندان و اعانت
ضعیفان که برای خدا آورد فیض انوار در باطن خویش مشاهده کرد آنرا نتیجت پذیرفت و این کلام بر وجه شکر گفت سوال فرستادن دختران برای آب

یصدر یُصْدِرَ یَصْدُرَ فسقی فسقى ثم تولى ثم تولی فقال رب

ابو عمرو و ابن عامر — بالاشمام حمزة و کسائی — بالترقیق ورش — بین بین في روایة ورش — بالامالة المحضة حمزة والکسائی — بین بین ورش — بالامالة المحضة حمزة والکسائی — ادغم سوسی

قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ

گفت موسی چیست مطلوب شما از توقف — عادت ما آنست که آب ندهیم از عجز تا که باز کردند دیگر شبانان در آب دادن

وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ

و پدر ما پیریست بزرگ سال — پس آب داد گوسفندان را برای آن دو زن — پس باز گشت سوی سایه درخت ثمره در آفتاب گرما

فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ

پس گفت ای پروردگار من بدرستی که برای من هر چه فرستی سوی من از طعام محتاجم

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي

پس آمد بموسی علیه السلام یکی از آن دو زن گفتن حال آنکه می رفت بر حالت حیا و ستر — گفت بدرستی پدر من

يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ

میخواند ترا — تا پاداش دهد ترا — مزد — آنکه آب دادی — برای ما — پس چون آمد بدو — و قصه کرد

عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ

برو — آن قصه که گذشت — گفت مترس از فرعون — که رستی — از گروه

الظَّالِمِينَ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ

ستمکاران که فرعون را بود ما تا ملکی نیست — گفت — یکی از آن دو دختر — ای پدر من — بمزد گیر او را برای رعی غنم

إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ

بدرستی بهتر — آنکس که بمزد گیری — مرد با قوت — و امانت است

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ

گفت بدرستی که من میخواهم که بزنی دهم بتو — یکی — از دو دختر مرا — این دو که حاضرند

فجاءته — حمزة و ابن ذکوان
فجاء تهو — بالاشباع ابن کثیر
احدهما احدیهما — بین بین ورش — حمزة و کسائی
استحیاء — في الوقف حمزة و هشام
قالت ان — بالنقل ورش
قالت ان — سکت خلف في روایة
فلما جاءه — حمزة و ابن ذکوان
قال لا تخف — بالادغام سوسی
قالت احدیهما — بالنقل ورش
قالت احدیهما — سکت خلف في روایة
احدیهما — بین بین ابو عمرو و ورش
احدیهما — بالامالة المحضة حمزة و کسائی
یا ابه یا ابت — ابن کثیر و ابن عامر
استاجره — بالابدال ورش و السوسی

استاجرهو ان خیر من استاجرت الامین الامین انی ان انکحک ان انکحک هاتین علی

اشبع ابن کثیر — دقق ورش — بالابدال ورش و السوسی — بالنقل ورش — بفتح الیاء نافع — بالنقل ورش — سکت خلف في روایة — بتشدید النون ابن کثیر

دادن گوسپندان کار اکابر نیست این عمل از شعیب علیه الصلوة والسلام مبنی بر کدام معنا است جواب طبایع خلایق متفاوت بود و رسوم و عادات بحسب اختلاف ازمنه مختلف شود چنانچه در زمان بیشین بیرون رفتن زن برای قضاء حاجت عیب نمیگرفتند و زنان بیگانه پیش مردان بیگانه میرفتند با نسخ شرایع و انقلاب طبایع عادت گشت و اموری که مستقبح نبود باستقباح بیوست و نیز در آن زمانه اشراف تا انکه پیغمبران گوسفندان می چرانیدند و در آن از درایی و اهانتی نمیدیدند توانند بود این عمل در آن زمانه میان اشراف عیب نمی نمود و تواند بود که ضرورت پیش آید این عمل بر وجه اضطرار واقع شود الضرورات تبیح المحظورات فجاءته احدیهما تمشي علی استحیاء قالت ان ابي یدعوك لیجزیك اجر ما سقیت لنا في جاءت عطف عطف است بر قال تمشي حال است از ضمیر جاءت علی استحیاء حال است از ضمیر تمشي قالت تا است در جواب ما قالت جین جاءت ان ابي یدعوك مقول است تاکید از جهت تقدیم ملوح است و چون آمدن دختر شعیب علیه السلام بعد عمل موسی علیه السلام ملوح به مضمون جمله بود تقدیم ملوح تاکید جمله سایغ بود معنی آیت است پیر آمد بموسی یکی از دو دختر شعیب مشي میکرد با شرم داشتن و حجاب برو و انداختن گفت بدرستی پدر من ترا میطلبد تا اجر عملی که کرده بدهد فلما جاءه وقص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین معنی آیت است پس هرگاه که موسی پیش شعیب آمد و از واقعات خویش قصه کرد نی که داشت بروی قصه کرد شعیب گفت

مترس سوی ایمنی شتافتی و از قومی که ظالمند خلاص جستی و نجات یافتی قالت احدیهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوي الامین معنی آیت است گفت یکی
از دو دختر شعیب یعنی صفورا دختر بزرگ ای پدر این مرد را برای عمل رعی غنم اجیر بگیر و اجرت عمل او را در ذمة خویش بسپدیر بدرستی بهترین کسانی که ایشان را اجیر بگیری
و اجرت عمل ایشان بپذیری این مردست که قویست گوسفندان از غیری نگاه داشتن تواند امین است بمال تو آسیب خیانت نرساند شعیب علیه السلام از و غیرت کرد دختر را
در پرسش آورد تو قوت و امانت او را چه دانی و در یافتن صفت کسی که او را نمی شناسی چگونه توانی صفورا گفت دلوی که چهل مرد میکشید تنها کشید قوت او در یافتم و چون
او را طلب نو رسانیدم اجابت کرد و مرا گفت پس شو بیا و خاموش بودن فرمود تا مرا نه بیند و آواز من نشنود برین طریق امانت او دانستم و در یافتن حال توانستم

قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَيَّ هَـٰتَيْنِ عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِي ثَمَـٰنِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ
معنى اینست گفت شعیب موسی را بدرستی من میخواهم که از دو دختر خویش که مشار الیهما اند ترا بزنی بدهم بدین که اجیر من شوی هشت سال کار من کنی اگر ده سال تمام شود منتی از آن تو بود و نمی خواهم که مشقت بر تو نهم و ترا مزاحمتی دهم زود باشد که مرا در معامله صالح یابی و نیکو و نیک نفسی من دریابی کلمهٔ انشاء الله برای تبرک بود برای تردد نباشد و بدانکه این عبارت بر چند مسئله اشارت میکند یکی آنکه ادنی را آنچ مصلحت نماید عرض آن پیش اعلی شاید که دختر شعیب علیه السلام یا ابت استاجره گفت و استیجار موسی از جهت قوت و امانت او جست دوم آنکه مهتر از او چون سخن کهتران پسندیده نماید بر حکم انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال متابعت شاید چه شعیب علیه السلام

آتیکم و لعلکم و قرأ ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِي ثَمَـٰنِيَ حِجَجٍ ج فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا

بر آن شرط که — اجیر باشی مرا — مدت هشت سال — پس اگر — تمام کنی — ده سال را

فَمِنْ عِندِكَ ج وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ ط سَتَجِدُنِيٓ

پس آن — از دو مروت تست — و نمیخواهم که — مشقت نهم — بر تو — زود دریابی مرا

إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ قَالَ ذَٰلِكَ

اگر خواهد — خدای عز و جل — از نیکان در اقوال و افعال — گفت موسی آن شرط

بَيْنِي وَبَيْنَكَ ط أَيَّمَا ٱلْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَٰنَ

در میان من و تواست — هر کدام — از دو مدت را — که بپایان آرم — پس هیچ طلب زیادت نیست

عَلَيَّ ط وَٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ فَلَمَّا قَضَىٰ

بر من — و خدای عز و جل — بر آنچ — میگوییم — گواه است — پس آنگاه که بنهایت رسانید

مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ

موسی علیه السلام — مدت بیشتر را — و برد بجانب مصر — زوجهٔ خود را — بو کمان دید — از جانب

ٱلطُّورِ نَارًا ج قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا إِنِّيٓ ءَانَسْتُ نَارًا

کوه طور — آتشی را — گفت — مر کسان خود را — درنگ کنید که بدرستی من دیدم — آتشی را

لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ

تا مگر من آورم شما را — از آن آتش خبری — یا پاره — از — آتش — تا مگر شما

تَصْطَلُونَ فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَـٰطِيِٕ ٱلْوَادِ

گرم شوید بدان — پس چون آمد — بدان آتش — آواز دادند — از جانب — وادی

أَن تَأْجُرَنِي — ابیه ورش و السوسی
فَإِنْ أَتْمَمْتَ — بالنقل ورش
فَإِنْ أَتْمَمْتَ — سکت خلف فی روایة
رکوع
أَنْ أَشُقَّ — بالنقل ورش
أَنْ أَشُقَّ — سکت خلف فی روایة
سَتَجِدُنِيٓ — بفتح الیاء نافع
إِن شَآءَ ٱللَّهُ — حمزه و ابن ذکوان
ٱلْأَجَلَيْنِ — بالنقل ورش
ٱلْأَجَلَيْنِ — سکت خلف فی روایة خلاد
فَلَمَّا قَضَىٰ — امال بین بین ورش فی روایة
فَلَمَّا قَضَىٰ — بالامالة المحضة حمزه و الکسائی
ٱلْأَجَلَ ٱلْأَجَلَ — بالنقل ورش سکت خلف

قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا إِنِّيٓ ءَانَسْتُ لَعَلِّيٓ ءَاتِيكُم بِخَبَرٍ أَوْ جُذْوَةٍ جِذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُم
فَلَمَّآ أَتَىٰهَا فَلَمَّآ أَتَىٰهَا شَاطِئِ

بالادغام سوسی — بضم الهاء حمزه — بفتح الیاء نافع و ابن کثیر و ابو عمرو — بفتح الیاء نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر — بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة — بضم الجیم حمزه — بفتح الجیم عاصم — بکسر الجیم غیر عاصم و حمزه — بالامالة المحضة ابو عمرو و دوری — بین بین ورش

بالامالة المحضة حمزه و الکسائی — امال بین بین ورش فی روایة — بالابدال الکالیاء فی الوقف حمزه و هشام

گفت دختر شنید موسی را برای استیجار برگزید سیوم آنکه پدر دختر کفوی بیند و او را برای تزویج دختر برگزیند پیش از خطبهٔ او اگر بدایت کند و بی واسطه این سخن خود در میان افکند عیب نبود و منفعت باشد چهارم آنکه اجرت رعی غنم مهر ساختن روا بود و منافع را درین باب متقوم داشتن جایز باشد چه شعیب علیه السلام على أن تأجرني ثماني حجج گفت و موسی علیه السلام بپذیرفت پنجم آنکه در عقد نکاح اگر چیزی مهر تعیین کند و چیزی بمشیت عاقد بگذارد روا باشد ششم آنکه نظر عاقد سوی منکوحه بقصد نکاح رواست و عیب کردن این خطاست چه شعیب علیه السلام دختران را حاضر آورد و سوی ایشان بذکر احدی ابنتی هاتین اشارت کرد هفتم آنکه اگر یکی چند دختر دارد عرض همه بر خاطب کفو در پسند بود و تخییر بر اختیار یکی روا باشد قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا ٱلْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَٰنَ عَلَيَّ وَٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ معنی اینست گفت موسی این قول که آن است میان ما لازم است ترا و مرا هر کدام مهلتی را که من تمام کنم و هر کدام مدتی را که ازین دو مدت بسر برم تعدی بر من نبود و بر و فوق رضاء من نباشد و خدای شاهد است و وکیل است بر کردار ما و بر گفتار ما در تفسیر آورده که شعیب علیه السلام را چند عصایی موروث از انبیا بود و در محافظت آن اهتمام و کوشش مینمود شبی تاریک موسی را گفت در آن خانه رو یکی از آن عصاها بگیر موسی یک عصایی آورد شعیب علیه السلام که بحجاب چشم ظاهر داشت متبرک دانست که عصاء آدم است از بهشت بر آورده بود شعیب را علیه السلام عصاء مذکور موسی را دادن مصلحت ننمود گفت این را هم آنجا بدار غیر این بیار موسی بامر او عصا را هم آنجا داشت به آوردن عصایی دیگر پرداخت شعیب دانست که این همان عصاست باز گردانید عصایی دیگر طلبید و بعضی گویند که این عصایی بود که فرشته بصورت مردی آورد شعیب علیه السلام را و دیعت داد شعیب در خانهٔ خویش نهاد شبی دختر خویش را گفت عصایی بیار دختر شعیب این عصا آورد شعیب تا هفت بار رد کرد هفتم بار دانست که درین عصا شانیست و درین باب برهانی است عصاء مذکور موسی را با این عصا در رعی غنم فرستاد گفت جانب راست اگر چه گیاه بسیار رست لیکن آن جانب خوف مار رست جانب چپا متوجه شو طرف راست مرو موسی غافل شد گوسفندان جانب راست رفتند بباز کردانیدن او باز نگشتند گوسفندان می چریدند

بر موسى خواب نور آورد ناگاه مار جانب موسى ورمه گوسفندان قصد كرد وعصاء موسى عليه السلام با مار بمحاربه پيش آمد بر مار غالب آمد مار را زد چون موسى از خواب برخواست
مار را مرده وعصا را خون آلوده يافت گوسفند را از بفراغ چرانيد از معامله مار وعصا عجبى بديد چون بازگشت وگوسفند را نزد شعيب آورد شعيب گوسفند را سير كرد
شكم پر پستانها را از شير يافت وحسن چرانيدن او دريافت موسى از واقعه خبر كرد وحكايت مار وعصا در بيابان آورد شعيب عليه السلام شادان گشت از شنيدن اين قصه با بهانه
بيوست دانست كه موسى را با عصا شانى است واين عصا در شان موسى برهانيست گفت اى موسى امسال از گوسفندان هر بچه كه سياه زاده شود از آن تو بود
موسى خواب ديد كه در آب خور گوسفندان عصا بزن بعد آب بخوران موسى همچنان كرد در آن سال هر گوسفندى بچه سياه آورد شعيب عليه السلام سال ديگر

أنهمو منهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة أن
كه بر يمين موسى بود در آن مكان بامنافع وخيرات از درخت عناب كه

يا موسى إني أنا الله رب العالمين وأن ألق
اى موسى بدرستى من خدايم پروردگار جهانيان وآنكه بينداز

عصاك فلما رآها تهتز كأنها جان ولى مدبرا
عصاى ترا پس چون ديد آنرا كه مى جنبيد گوييا آن مارى خفيف بود اعراض كرد حالا كه منهزم بود از خوف

ولم يعقب يا موسى أقبل ولا تخف إنك من
ورجوع نكرد اى موسى متوجه حضرت ما شو ومترس بدرستى تو از

الآمنين اسلك يدك في جيبك تخرج بيضاء
اهل سلامتى وامنى در آر دست خود را در گريبان تو تا بيرون آيد حال آنكه سپيدى بود

من غير سوء واضمم إليك جناحك من
بى عيبى وباهم آر سوى تو دست ترا از

الرهب فذانك برهانان من ربك إلى فرعون
خوف يعنى از گران غلبه شعاع چه آن يد بيضا وعصا دو برهان ودو معجزت از پروردگار تو سوى فرعون

وملإيه إنهم كانوا قوما فاسقين قال
وگروه او چه ايشان بودند گروهى خارج از طاعت خداى گفت موسى

رب إني قتلت منهم نفسا فأخاف أن يقتلون
اى پروردگار من بدرستى من كشتم از ايشان تنى را پس ميترسم كه بكشند مرا آن

الأيمن الأيمن — أن يا موسى — يا موسى — يا موسى إني — وأن ألق — وأن ألق — جان ولى — ولى ولى — مدبرا قلم — مدبرا يا موسى — يا موسى — من الآمنين — من الآمنين — سوء واضمم

واضمم إليك واضمم إليكم الرهب من الرهب فذانك وملإيه قال رب أن يقتلون

فلما قضى موسى الأجل وسار بأهله آنس من جانب الطور نارا قال لأهله امكثوا إني آنست نارا لعلي آتيكم منها بخبر أو جذوة من النار لعلكم تصطلون

فلما أتاها نودي من شاطئ الواد الأيمن في البقعة المباركة من الشجرة أن يا موسى إني أنا الله رب العالمين وأن ألق عصاك فلما رآها تهتز كأنها جان ولى مدبرا ولم يعقب يا موسى أقبل ولا تخف إنك من الآمنين

بر موسى تو در جايگاه مبارك ودر زمين متبركه از جانب درخت كه در آن درخت آتش نمود ندا كرده شد اى موسى إني أنا الله رب العالمين
اخرج بيضاء من غير سوء واضمم إليك جناحك من الرهب فذانك برهانان من ربك إلى فرعون وملإيه إنهم كانوا قوما فاسقين

دست خويش را در جيب خود در آر بيرون آيد دست تو از جيب تو سفيد از غير برص تابان چون آفتاب از تابش انوار وضم بكن سوي تن خويش بازوي خويش را تا خوف زايل شود ابن عباس رضي الله عنه گفت اگر خايف دست بر سينه نهد خوف او برود پس اين دو حجت كه قاطع اند از پروردگار تو واقع اند و سوي فرعون و گروه او با اين حجت پيد ا يعني عصا و يد بيضا بدرستي فرعون و قوم او فاسقانند از حدود دين تجاوز كنند كاشد قال رب اني قتلت منهم نفسا فاخاف ان يقتلون واخي هرون هو افصح مني لسانا فارسله معي ردا يصدقني اني اخاف ان يكذبون معنى اين است گفت موسى اي پروردگار من ميان ايشان نجابتي متهم گشته ام بدرستي از ايشان نفسي را كشته ام پس مي ترسم كه مرا در دعوى گشند و درين ماجرا بكشند و برادر من هارون كه زبان او از من فصيح ترست پس او را با من بفرست اگر حاجت افتد حجت گويد و ياري دهد و از گشتن من تفصي جويد بدرستي من مي ترسم در دعوى رسالت مرا تكذيب كنند و بباطل حق را در منازعت افكنند برادر بزبان فصيح حجت آرد ايشان را از باطل باز دارد قال سنشد عضدك باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما باياتنا انتما ومن اتبعكما الغالبون چون مقال موسى مورد سوال ماذا قال الله بود جمله قال سنشد عضدك باخيك بر سبيل استيناف در جواب سوال روي نمود و جمله سنشد عضدك باخيك مقول قال است و نجعل لكما سلطانا عطف است بر جمله سنشد عضدك باياتنا متعلق است بلا يصلون يا متعلق است بنجعل يا متعلق است بهر دو بر سبيل تنازع به اعمال ثاني و حذف از اول يا متعلق است بمحذوف اي اذهبا باياتنا يا متعلق است بغالبون اي انتما ومن اتبعكما الغالبون باياتنا يا با در باياتنا با قسم است لا يصلون جواب قسم است مقدم شده است بر طريق لا اتيتك اليوم بالله انتما مرفوع المحل بر ابتداست ومن اتبعكما معطوف بر انتما الغالبون خبر مبتدا است و اين جمله تعليل است مر فلا يصلون اليكما معنى اينست خداي عز وجل گفت بازوي ترا به ياري دهي برادر تو استوار خواهيم كرد و قوتي و تسلطي براي شما بحصول خواهيم آورد پس نخواهد رسيد بسوي شما ايذا و تعرض بسبب آيات ما نيز اگر شما و متابعان شما غالب خواهيد بود و بر همه غلبه و تسلط خواهيد نمود فلما جاءهم موسى باياتنا بينات قالوا ما هذا الا سحر

جاءهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَأَخِي هَٰرُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ
وبرادر من هرون او فصيح تر است بزبان پس بفرست او را با من

رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ۝
حال آنكه معين بود تصديق نمايد مرا بحجت بدرستي كه من مي ترسم كه بدروغ نسبت كنند مرا

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا
گفت خداي جل شانه زود بود كه قوي گردانيم بازوي ترا بواسطه برادر تو و بدهيم براي شما

سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنتُمَا وَمَنِ
حجتي واضح را پس نتوانند رسيد بشما هيچ گونه بسبب معجزات ما شما و هركه

اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ۝ فَلَمَّا جَاءَهُم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا
متابعت نمايد شما را غلبه كنندگانند پس چون آمد بديشان موسى عليه السلم با معجزات ما

بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا
حال آنكه ظاهر و باهر بودند گفتند نيست اين مگر جادويي فرا بافته و نشنيديم ما

بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ۝ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي
مثل اين حال در زمان پدران نخستين ما و گفت موسى عليه السلم پروردگار من

أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِ وَمَن تَكُونُ
داناترست بحال آنكس كه آورد راه راست از نزد او و آنكس كه باشد

لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ وَقَالَ
مر او را خاتمت كار حميد سراي دنيا بدرستي آنكه رستگاري نيابند ستمكاران و گفت

فارسلهو بالاشباع ابن كثير
معي
ردا يصدقني
ردا يصدقني
اني
يكذبوني
بنجيك
ونجعل لكما
باياتنا
بياياتنا
فلما جاءهم
موسى موسى
باياتنا الاسحر
مفتري وما آباءنا الاولين الاولين قال موسى موسى ربي اعلم بمن جاء
بالهدى بالهدى ومن يكون من يكون الدار الدار

مفتري وما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين معنى اين است پس هرگاه كه آمد موسى باياتنا يا آورد آيات ما را كه ظاهرست بي خفاست و اضحات بي اختفاست گفتند نيست اين آيات و اين دعوي مگر سحري بر بسته و مفتري يعني سحري از خود مي سازي و نسبت او بخداي مي دازي و نشنيديم ما مثل اين گفتار و كردار را از آباء خويش كه پيشينيان بوده اند و در كارها از ما جد و جهد بيشتر مي نمودند وقال موسى ربي اعلم بمن جاء بالهدى من عنده ومن تكون له عاقبة الدار انه لا يفلح الظالمون وقال موسى عطف است بر قالوا اي قالوا كذا وقال موسى كذا بر قراءت ترك واو مستانفه است ربي مرفوع بر ابتداست اعلم خبر مبتدا است بمن جاء بالهدى متعلق است باعلم بالهدى ومن عنده

متعلق اند بجاء ومن تكون له عاقبة الدار عطف است بر من جاء بالهدى انه لا يفلح الظالمون معترضه است براي وعيد ظالمان تاكيد او ازجهت ابراز وعيد بر وجه وكا دانست معني
برقراءت عطف اينست كفتند كافران آن وكفت موسى اين وبر تقدير استيناف معني اينست چون كافران اين سخن كفتند موسى جه كفت كفت پروردكار من عالم ترست بحال
كساني كه بر راه راست آمده اند وكساني راكه لايق دار آخرت شده اند مرايشانرا دار آخرت بود ونعيم جنان حاصل شود بدرستي ظالمان رستكار نشوند وكافران فلاح نيابند
وقال فرعون يا ايها الملا ما علمت لكم من اله غيري فاوقد لي يا هامان على الطين فاجعل لي صرحا لعلي اطلع الى اله موسى واني لاظنه من الكاذبين
وقال فرعون عطف است بر قال موسى جمله ندائيه يعني يا ايها الملا با جمله كه بعد اوست يعني ما علمت لكم من اله غيري الى آخرها مقول است فاوقد سببيه است

لكمو فنبذناهمو واتبعناهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
انهمو الينا وجعلناهمو ايمة

فرعون يا ايها الملا ما علمت لكم من اله
فرعون اي اشراف قوم ندانستم مر شمارا هيچ خدايي
غيري فاوقد لي يا هامان على الطين فاجعل
پس آتش برافروز براي من اي هامان بر كل يعني خشت بپزيد پس بديدار
لي صرحا لعلي اطلع الى اله موسى واني لاظنه
براي من كوشكي تا مكر من برآيم سوي خداي موسى وبدرستي من هر آينه كمان برم
من الكاذبين ۞ واستكبر هو وجنوده
از دروغ كويان وبزركي نمود او ولشكرهاي او
في الارض بغير الحق وظنوا انهم الينا لا يرجعون
در زمين مصر وشام بي استحقاق وكمان بردند كه بدرستي ايشان سوي ما بازكردانده نشوند
فاخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم فانظر
پس كرفتيم ما اورا ولشكرهاي اورا پس فكنديم ايشانرا در دريا پس بنكر كه
كيف كان عاقبة الظالمين ۞ وجعلناهم
چكونه بود آخر كار ستمكاران وكردانيديم ايشانرا
ايمة يدعون الى النار ويوم القيامة لا ينصرون
مقتدايانى كه خوانند سوي آتش ودر روز قيامت ياري
واتبعناهم في هذه الدنيا لعنة ويوم القيامة
واز پي درآورديم ايشانرا در اين جهان دوري از رحمت ودر روز قيامت

من اله من اله
لعلي موسى
موسى
حمزة
لاظنه
هو وجنوده
في الارض
في الارض
انهم الينا
لا يرجعون
فاخذناهو
وجعلناهمو ايمة
ايمة يدعون
ايمة ايمة

الى النار الى النار الدنيا الدنيا لعنة

فرعون معني اينست وفرعون ولشكر او بغير حق تكبر كردند وخود را بر بزركي جستن آوردند استحقاق بزركي نداشتند دل بر دعوي باطل كماشتند وكمان بردند كه سوي حساب كاه
ما باز نخواهند كشت وبجزا وسزاء ما نخواهند پيوست فاخذناه وجنوده فنبذناهم في اليم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين فاخذناه عطف است بر استكبر وجنوده عطف است
بر ضمير منصوب در اخذناه فنبذناهم عطف است بر اخذناه وجنوده عاقبة الظالمين اسم كان است كيف خبر كان است از جهت تضمن صدر مقدم شده جمله كيف كان تاويل مفرد
در محل مفعول است مر فانظر را وفا در فانظر سببيه است معني اينست پس فرعون را ولشكرهاء او را بقهر وعقوبت اخذ كرديم پس ايشانرا در دريا غرقه ساختيم پس بنكر اي محمد كه عاقبت
ظالمان چه سان كشت وآخر كار بچه حال پيوست وجعلناهم ايمة يدعون الى النار ويوم القيامة لا ينصرون واتبعناهم في هذه الدنيا لعنة ويوم القيامة هم من المقبوحين

معنى از است وكردانيديم ايشانرا پيش روان كه مردمانرا سوي اعمالي كه بسبب نار است خوانند وايشان روز قيامت ياري داده نشوند ودر دنيا لعنت را دنبال گير ايشان ساختيم وازآثار رحمت دور انداختيم ودر روز قيامت ايشان از رانده كشتكان وبزشت رويي پيوستكان باشند وسياه روي وكور چشم ساختكان وازنيكي دور انداختكان كردند ولقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما أهلكنا القرون الأولى بصائر للناس وهدى ورحمة لعلهم يتذكرون معنى از است وهر آينه بدرستي موسى را كتاب يعني توريت داديم ودر ابواب علم بر وكشاديم پس از آنكه قرنهاء پيشين راچون قوم نوح وهود وصالح ولوط وجز ايشان بهلاك رسانيديم وموصول باستيصال ومقرون بفنا وزوال كردانيديم درين حال كه كتاب سبب انوار دلهاست وعلم اوما به الهدى است وعمل بدو وسيلت رحمت خداست اينچنين كتابي فرستاديم تا شما پند كيريد وموعظت آن بپذيريد وما كنت بجانب الغربي إذ قضينا إلى موسى الأمر وما كنت من الشاهدين ولكنا أنشأنا قرونا فتطاول عليهم العمر وما كنت ثاويا في أهل مدين تتلو عليهم آياتنا ولكنا كنا مرسلين وما كنت بجانب الطور إذ نادينا ولكن رحمة من ربك لتنذر قوما ما أتاهم من نذير من قبلك لعلهم يتذكرون معنى از است ونبوده بودي اي محمد در جانب مكان غربي از موسى چون كار موسى تمام كرديم واورا در وادي مقدس آورديم ومرتبه رسالت داديم ووحي كرديم وبدعوت فرستاديم ونبوده تو از حاضران آن مكان ونداشتي مشاهده ايشان تا احوال موسى را مشاهده كني ودانستن اخبار او بغير وحي تواني پس وحي موسى وآنچ در هنگام وحي بود جز باخبار نداني وجز بواسطه مخبر نتواني وليكن از زمان وحي مذكور وواقعه مسطوره تا قرن تو اهل قرون ديكر را پيدا آورديم پس عمرهاء ايشان دراز كرديم عمر ايشان دراز كشت وبا مدي بپيوست از كذشتكان كسي نماند كه خبر كويد وكسي از وي خبر جويد آثار ايشان محو كشت واخبار ايشان بفراموشي پيوست پس علم تو به امر موسى وقضاء او بوحي حاصل شده به اعلام واخبار ما آمده وتو در اهل مدين مقيم نبودي تا اخبار موسى كه ميان ايشان مقيم بود از ايشان مي شنيدي پس تو واهل زمان تو اخبار كذشتكان ندانيد ومعرفت آن نتوانيد وليكن ما هستيم وحي فرستنده وبوحي خبر كننده ماترا دولت رسالت داديم ووحي سوي تو فرستاديم

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون هم وحـ لعلهمو آتيهمو عليهمو آياتنا

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ربع

هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى

ايشان از راندكان حضرت باشند وبدرستي كه بتحقيق داديم موسى را عليه السلام

الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى

توريت از آن پس كه هلاك كرديم اهل زمانهاي نخستين را

بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

حال آنكه سبب روشني دلها بود مردمانرا وسبب راهنموني وبخشايش تا مكر ايشان پند كيرند

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى

ونه بودي تو اي محمد بجانب مكان غربي از موسي چون كزارديم ما بسوي موسى عليه السلام

الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا

كار وحي ومكالمه را ونبودي تو از حاضران در آن مقام وليكن ما پديد آورديم

قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا

اهل زمانها را پس دراز شد برايشان مدت انقطاع وحي ونه بودي تو مقيم

فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا

در ميان از قبيله يعني شعيب ومؤمنان باو حال آنكه خواني برايشان آيتهاي ما را كه منزل اند بجهت تعلم از ايشان ودرباب شعيب وليكن ما هستيم

مُرْسِلِينَ ۝ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا

فرستندكان وآكاه كردانيده ترا از احوال ونبودي تو بجانب كوه طور چون ندا فرموديم موسى را

وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ

وليكن آموزانيديم براي بخشايشي از پروردكار تو تا بيم نمايي كروهي را كه نيامد بديشان

ولقد آتينا — بالقطع ثلثة اوجه ورش
ولقد آتينا — سكت خلف في رواية
الأولى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الأولى — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش وبين بين ابو عمرو وورش
بصائر الناس — سكت خلف في رواية خلاد
للناس — بالادغام سوسي
للناس — بالامالة دوري
وهدى و — مدغما غير الغنة خلف
الأمر الأمر — بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
أنشأنا عليهم — ابدل سوسي
عليهم — بضم الهاء حمزة وكسائي
عليهم آياتنا — وبكسر الهاء والميم ابو عمرو
سكت خلف في رواية

٣ وبزركي ترا پيش او حاضر آورديم وتو در اهل مدين مقيم نبودي تا ايشان ترا مشاهده كنند وبزركي ترا مشاهده بينند وليكن ما فرستنده رسولان بوديم ايشانرا بزركي تو بوحي نموديم ونبودي تو در جانب طور چون امت ترا ياد كرديم وعظمت تو وامت تو بظهور آورديم

بالترقيق ورش
عليهم آياتنا لتنذر أتيهم أتيهم
بضم الهاء حمزة — ثلثة اوجه لورش — امالة بين بين ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

تا بداني وخبر كردن تواني ونبودي تو در جانب طور چون موسى را ندا كرديم ودر معرض تكليم آورديم پس تو واهل زمانه تو ندانند واخبار بدان نتوانند وليكن بر تو وحي كرديم وخبرهاء كذشتكان از جهت رحمتي كه كاين از پروردكار تست در بيان آورديم تا بترساني قومي را كه برايشان ترساننده پيش از تو نيامده وايشانرا بدين اخبار اخبار نكرده وعلم نرسانيده تا ايشان پند كيرند وموعظت بپذيرند وتواند بود از قضينا الى موسى الامر قضينا واوحينا الى موسى امرك مراد شود وجمله ولكنا انشأنا قرونا عبارت از بعد زمان پيغمبر از زمان موسى واستقاء حصول علم باستدلال بود كنايت از حصول علم بوحي خدا جل وعلا بر موسى باشد معنى چنين آيد ونبودي تو در جانب غربي در آن وقت كه بر موسى شان بزركي ترا وحي كرديم وعظمت ترا وامت ترا پيش وبظهور آورديم ونبودي تو از حاضران تا موسى حال ترا مشاهده كند وليكن زمان تو از زمان موسى دور بود علم او بحال تو جز بوحي ما نبود بر موسى وحي كرديم ٣

روایت کرده اند چون موسی علیه الصلوة والسلام فضل امت پیغمبر علیه السلام دید وفضایل ایشان را شنید آرزو کرد که ایشان از امت من کردند فرمان شد که ایشان از امت احمد اند بعد دعا
کرد که او داخل امت پیغمبر بود وهمچو عیسی با فضیلت رسالت ملحق بدین امت شود وحی شد تو زمانه وی در نیابی وبزمان ظهور این امت رسیدن نیابی لیکن اگر گویی آواز ایشان بشنوانم
وکلام ایشان بگوش تو رسانم خدای عز وجل ندا با امت احمد کرد از کسانی که این امت ایمان ایشان خواسته است آواز لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة
لک والملک لا شریک لک بیدا آورد کیفیت حصول آواز مذکور کس نداند خرد آنرا متشابه خواند موسی آواز ایشان شنید خوش شد بسندید قال الله تعالی یا امت احمد استجبت لکم
قبل ان تدعونی وغفرت لکم قبل ان تستغفرونی در تفسیر مضمون نادینا درین آیت این ندا داشته ومحمول برین ندا اند اشته آن زمان که نداء مذکور روی نمود

لَعَلَّهُمُو تُصِيبَهُمُو أَيْدِيهِمُو كُنتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ نصف
هيچ بيم نماينده پيش از تو ريت در زمان فترت تا مگر ايشان پند گيرند

وَلَوْلَآ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
واگرنه آن بودي كه رسيدي بديشان رسنده از عذاب بسبب آنچ پيش فرستاد دستهاي ايشان

فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَآ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ
پس گويند اي پروردگار ما چرا نفرستادي تو سوي ما پيغمبري تا پي روي كردمي

ءَايَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ فَلَمَّا جَاءَهُمُ
آيتهاي ترا وبودمي از مؤمنان پس چون آمد بديشان

الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْلَآ أُوتِيَ مِثْلَ مَآ أُوتِيَ
رسول مؤيد بقرآن از نزد ما گفتند چرا ندادند اورا مانند آنچ دادند

مُوسَىٰٓ ط أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ ط
موسی را عليه السلام اي كافر نشدند آن جهودان بدانچ دادند موسی را از اين پيش

قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا قف وَقَالُوٓا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ ۝
گفتند اين موسی وهرون دو ساحراند كه متعاون اند وگفتند بدرستي ما بهر يك از موسی وهرون كافرانيم

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ
بگو پس بياريد كتابي را از نزد خداي عز وجل كه آن كتاب راه نماينده تر ست حق را

مِنْهُمَآ أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ فَإِن لَّمْ
از اين دو يعني توريت وقرآن تا پي روي كنم آنرا اگر هستيد شما راست گويان پس اگر نه

قدمت ايديهم بالنقل ورش
قدمت ايديهم بسكت خلف في رواية
اياتك ثلثة اوجه لورش
من المؤمنين بالابدال ورش والسوسي
فلما جاءهم بالامالة حمزة وابن ذكوان
اوتي اوتي ثلثة اوجه لورش فيهما
موسى موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو وورش
اوتي موسى الامالة بين بين ابو عمرو ثلثة اوجه لورش
موسى ساحران بالامالة المحضة حمزة والكسائي نافع وابن كثير
كافرون بالترقيق ورش
قل فاتوا بالابدال ورش والسوسي
عند الله هو بالادغام سوسي
اهدي بالامالة المحضة حمزة والكسائي
اهدي امالة بين بين في رواية ورش
اتبعهو بالاشباع ابن كثير

هو اهدى منهما اتبعه ان كنتم صادقين معنی آنست بگو ای محمد چون توریت وقرآن را کاذب میدانید ومفتری میخوانید پس کتابی فرستاده خدا که او هادی از ین هر دو باشد بیارید
من آنرا پیروی کنم ودم متابعت او زنم اگر شما در دعوی سحر بودن آن کتابها مذکور صادقید

تو نبودی وامت تو نبود لکن بر موسی وحی کردیم وشرف امت تو پیش از ظهور آوردیم از جهت رحمت پروردگار تو بود در شان تو وارادت احسان تو است تا تو بترسانی قومی را چون مشرکان مکه واهل زمان فترت که بر ایشان پیش از تو ترساننده نیامده وميان ایشان وعیسی پیغمبری نشد تا پند گیرند وموعظت بپذیرند ولولا ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک ونکون من المؤمنین در آیت سابقه ذکر رسالت بود وفایده آن که انذار غافلان است در بیان آورد واین آیت در بیان فایده انذار وارد گشت وحکمت آن بیان ببیان پیوست معنی اینست واگر رسول ورسل پیش از بعث هر یک رسول بعد اصابت عقوبت بدینها گفتندی ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک ونکون من المؤمنین متوقع نبودی ایشان عقوبت بدینها پیش از ارسال رسل بعث انبیا روی نمودی از جهت این معنی رسولان فرستادیم وکافران را بر زبان پیغمبران از معاش ومعاد خبر دادیم تا ایشان را جای سخن نبود ومظنه حجت نباشد فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران تظاهرا وقالوا انا بکل کافرون معنی آنست پس هر گاه که آمد بر ایشان حق یعنی رسول حق آوردند وفرمان حق وصدق آنست وقرآن که حقیقت او متحقق است مشرکان گفتند چرا داده نشد است رسول مثل آنچ داده شد بود موسی کتابی بصفت کلیت منزل بیک دفعت متصف بصلت وحقیقت او تکذیب نکرده اند وکافر نشده اند بکتابی که موسی داده شد بصفت کلیت بر وفرود آمد چه گفتند که موسی وهرون یا گویند موسی ومحمد ساحران اند بیکدیگر قوت کنند کانند
وگفتند بدرستی ما بهر یکی از ایشان کافرانیم ورسالت ایشان را منکرانیم اگر تو آنچ ایشان میجویند داده شوی تکذیب کنند وکفر ورزند نگروند تصدیق نکنند روایت کرده اند چون پیغمبر
صلی الله علیه وسلم دعوی رسالت کرد ومعجزه قرآن آورد مشرکان قریش جماعتی را بر یهود که اهل کتاب اند فرستادند بدعوی پیغمبری پیغمبر خبر دادند پرسش از شان پیغمبر کردند وبرای
تحقیق قضیه پیغمبر بدیشان توجه آوردند ایشان گفتند نام او در کتاب ما مذکور ست صفت او در توریت مسطور ست جماعتی را فرستاده بودند گفتار ایشان دریافت بازگشت
سوی مکه شتافت در مکه رسید آنچه شنیده بودند باز دیدند درین وقت مشرکان این سخن گفتند وهر دو پیغمبر وهر دو کتاب را منکر گشتند قل فاتوا بکتاب من عند الله

فان لم يستجيبوا لك فاعلم انما يتبعون اهواءهم ومن اضل ممن اتبع هويه بغير هدى من الله ان الله لا يهدي القوم الظالمين معنی اینست پس اکر ترا
استجابت نکنند ودم از اجابت سخن تو نزنند بدان که ایشان هواهاء خویش را پیروی دارند دل بر متابعت هوا، نفس میکمارند وکیست کمراه تر از کسی که در حالت عدم
هدا از خدا هوا را پیروی کرد و دل بر موافقت هواء نفس آورد بدرستی که خدای ظالمانرا که دوام ظلم ایشان خواست رهنمونی نکند وصورت صدق وتحقق حق در دل
ایشان نیفکند ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون حکایتی دیکرست از حکایات کافران وشکایتی دیکرست از شکایات ایشان وانجمله بتقدیر اقسمنا بود بر وجه
حکایت قسم معطوف بر علمناک او ارسلناک رحمة بود ای واقسمنا لقد وصلنا القول ای بالغنا فی وصل تنزیل القرآن وکثرناه واترلنا قصصه وعبره ومواعظه ووعده

أهواءهمو لعلهمو همو عليهمو أجرهمو رزقناهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لم يستجيبوا لك فاعلم انما يتبعون اهواءهم ط

اجابت کنند ترا پس بدان که بدرستی پیروی می نمایند آرزوهای باطل خویش را

ومن اضل ممن اتبع هويه بغير هدى من

وکیست کمراه تر از آنکه پیروی کرده باشد آرزوی خود را حال آنکه بی هدایت بود از

الله ط ان الله لا يهدي القوم الظالمين

خدای تعالی بدرستی که خدای عز وجل راه ننماید کروه ستمکاران را

ولقد وصلنا لهم القول لعلهم يتذكرون

وبحقیقت متواصل کردانیدیم برای ایشان مواعظ قرآن را تا مکر ایشان پند کیرند

الذين اتيناهم الكتاب من قبله هم به

آنانکه دادیم ما ایشان را توریت وانجیل وبدان عمل کردند پیش از نزول قرآن ایشان بقرآن

يؤمنون واذا يتلى عليهم قالوا امنا به انه

ایمان می آرند وچون خوانده شود بر ایشان قرآن را کویند ایمان آوردیم بآن بدرستی آن قرآن

الحق من ربنا انا كنا من قبله مسلمين

صدق وصوابست از پروردکار ما بدرستی ما بودیم پیش از نزول قرآن وآمدن محمد از اهل اسلام بقرآن ومحمد

اولئك يؤتون اجرهم مرتين بما صبروا

ایشان دهند ایشان را مزد ایشان دوباره بصبر ایشان بر تکالیف شریعتین

ويدرءون بالحسنة السيئة ومما رزقناهم

ودفع میکنند بخصلت نیکو چون طاعت وحلم خصلت بد را چون معصیت وسفاهت واز آنچ روزی داده ایم ایشانرا

فاعلم انما
بالنقل ورش
فالعلم انما
سكت خلف في رواية
ومن اضل
بالنقل ورش
ومن اضل
بالسكت خلف في رواية
هويه هويه
بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين في رواية ورش

ركوع

هويهو
بالاشباع ابن كثير
القول لعلهم
بالادغام سوسي
اتيناهم
ثلثة اوجه لورش
قبله هم
بالادغام سوسي
يومنون
بالابدال ورش والسوسي
يتلى يتلى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي، اما لبين بين ورش في رواية
عليهم
بضم الهاء حمزة

امنا ثلثة اوجه لورش يوتون بالابدال ورش والسوسي السيئة بالامالة في الوقف كسائي

ووعید متابعة لعلهم
يتذكرون بمعنی لکی یتذکروا
متعلق است بوصلنا معنی
اینست وهر آینه بدرستی آیات
قرآنرا بسیار وصل کرده ایم تا پند
کیرند وموعظت بپذیرند
الذين اتيناهم الكتاب
من قبله هم به يؤمنون
واذا يتلى عليهم قالوا امنا
به انه الحق من ربنا انا كنا
من قبله مسلمين الذين
موصول باصله مرفوع المحل
بر ابتدا است من قبله ظرف است
مر اتیناهم وضمیر
عاید برقرآن
است [illegible] به مقول
قالوا است واذا يتلى عليهم
شرط است قالوا جزاء شرط است
وشرطیه عطف است بر جمله
هم به يؤمنون که خبر مبتدا است
وانجمله که متضمن ایمان کد شتکان
است تایید ترجیه تذکر حاضران
است انه الحق من ربنا تعلیل است
من آمنا به تاکیدا وازجهت تقدیم
ملوح است که ایمان بد وملوح
بر حقیقت اوست جمله انا كنا
من قبله مسلمين مبینه است
مر جمله آمنا که احتمال ماضی
بعید وماضی قریب داشت
بر انجمله احتمال قریب بودن
او بر داشت معنی اینست
آنکسانی که داده ایم ایشانرا
کتاب از مؤمنان چون عبدالله
بن سلام وابن صوریا وامثال ایشان
ایشان بقرآن ایمان می آرند
وتصدیق دارند وچون خوانده
شود بر ایشان قرآن بکویند بدو
ایمان آورده ایم وبصدق اخبار
او وحقیت احکام او تصدیق
کرده ایم زیرا که بدرستی که
قرآن حق است از پروردکار ما
متحقق است بدرستی که ما پیش
از نزول قرآن موقن بدو بودیم
وبحقیت او اعتقاد وانقیاد
می نمودیم اولئك يؤتون
اجرهم مرتين بما صبروا
ويدرءون بالحسنة السيئة

ومما رزقناهم ينفقون اولئك مرفوع المحل بر ابتدا است جمله يؤتون اجرهم خبر مبتدا است جمله مستانفه است در جواب ما شان هولاء مرتين ظرف است ما در بما صبروا مصدریه است
ای بصبرهم وحبسهم انفسهم على الايمان بالتورية والايمان بالقرآن او على الايمان بالقرآن قبل نزوله وعلى الايمان به بعد نزوله وعلى اذى المشركين واذى اهل الكتاب ويدرءون عطف است بر
صبروا ای ويدفعهم بالحسنة السيئة ومما رزقناهم عطف است به ينفقون وينفقون عطف است بر يدرءون معنی اینست ایشان یعنی مؤمنان اهل کتاب داده شوند اجر ایشان دوبار
بسبب صبر ایشان بر ایمان بالتوریة وایمان بقرآن وبر آن که بنیکی بدی را دفع میکنند بطاعت معصیت را وبحلم اذی را دور می افکنند واز آنچه روزی کرده ایم صدقه میدهند وحقوق
اصحاب حقوق را چنانچه باید وشاید مؤدی میشوند لاجرم اجر ایشان متضاعف میکردد وثواب ایشان متزاید میشود.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ معني اينست وچون از كافران دشنام خويش وكلام بيهوده بشنوند اعراض كنند وروي كردانند ودر مكافات مشغول نشوند وبگويند براي ماست اعمال ما ومر شمار است اعمال شما ماشمارا زيان نكند واعمال شما مارا در مضرتي نيفكند بر وجه وداع سلام ميكوييم صحبت كساني كه قدر ما نداند ومرتبهٔ ما نشناسند نميجوييم إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ اين آيت باتفاق راويان واجماع ناقلان در شان ابوطالب وارد شده ليكن در كيفيت آن اختلاف آمده بعضي كويند پيغمبر صلى الله عليه وسلم بر ايمان عم خويش ابي طالب اهتمام داشت ودل بر ايمان او ميكماشت اين آيت نازل كشت واين نظم بورود پيوست وبعضي كويند روزي پيغمبر عليه السلام با ابوطالب در وادي بود ابوطالب معجزه طلب كرد پيغمبر عليه السلام معجزه نمود ودو درخت راكه در آن وادي بودند طلب كرد بجنابيد بر خود آورد ابوطالب كفت اي برادرزادهٔ من اكر قوم تو ترا ساحر خوانند ايشانرا ملامت نكنم ودم مذمت نزنم اين آيت فرود آمد وبعضي كويند ابوطالب در مرض موت خويش كفت اي جماعت بني هاشم بمحمد ايمان آريد وآنچه او ميكويد تصديق داريد راه راست يابيد ورستكار شويد پيغمبر صلى الله عليه وسلم اين حكايت شنيد بطمع ايمان او بر سر او رسيد كفت اي عم مردمانرا پند ميدهي دل خود بران نمي نهي كفت اي محمد چه ميكويي واز من چه مي جويي پيغمبر كفت اي عم كلمه بكو كه بدان پيش خداي محاجه كنم وترا از آتش دور افكنم كفت اي محمد ميدانم كه تو راست ميكويي وبراي من نيكي ميجويي ليكن مرا خوش نمي آيد كه مردمان كويند فلان در وقت مردن دم سستي زد از دين آبا واجداد خويش بيرون آمد من بر دين عبد المطلب وعبد مناف مي ميرم وآنچ ايشان بودند مي پذيرم از جهت عار نار اختيار كرد نداء النار لا العار بر آورد آخر الامر بر ضلالت مرد وجان بحرنهٔ دوزخ سپرد خطاب در آنكه لا تهدي من احببت مر پيغمبر راست واين جمله معترضه براي تنبيه پيغمبر وبراي تسليهٔ اندوه بي ايمان مردن او درست تاكيد او از جهت ايراد تسليه وتنبيه بر وجه وكادت است ولكن الله يهدي من يشاء استدراكست وجملهٔ وهو اعلم بالمهتدين حالست معني اينست بدرستي تو اي محمد كسي راكه تو دوست داري نتواني كه بر راه راست آري ليكن خداي راه راست نمايد هركرا خواهد واو داناترست بكساني كه در خور اهتدا اند لا بتو اين عطا اند بعضي اهل اشارت كفته اند در قضيهٔ ابوطالب شيطان غمكين كشت وبكريه وزاري بپيوست كفتند ابوطالب عم پيغمبر بي ايمان مرده وكار بر وفق مطلوب تو شده چرا اندوه ميكني وبچه سبب دم ناخوشي ميزني چون خداي جل وعلا بكوشش محمد كه حبيب است عم او را ايمان ندهد بكوشش من كه بغيضم ايمان از مومن چگونه سلب كند. وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ معني اينست كفتند قريش اكر ما با تو راه راست را پيروي كنيم ودم متابعت تو زنيم عرب را مخالف شويم از اين زمين ربوده شويم ما جماعتي اندكيم بمخالفت ايشان در مقر آبا واجداد خويش ماندن نتوانيم ايشانرا ساكن نكرده ايم ودر حرمي كه امن است اهل او جا نداده ايم كرد آورده ميشود سوي حرم ثمرات هرچيزي از جهت روزي دادن ايشان وافاضت نعم وليكن اكثر ايشان نمي دانند واز ين غافلانند وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ

عليكمو أكثرهمو مساكنهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون خنى
ولكمو أعمالكمو قالون
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يُنفِقُونَ ۞ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ
نفقه كنند وچون شنوند سخن ناشايسته را چون شتم وادي اعراض كنند ازآن

وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ
وكويند بآن جماعت مار است كارهاي ما وشمار است كارهاي شما سلام توديع ومفارقت

عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ۞ إِنَّكَ لَا تَهْدِي
برشما نميجوييم مخالطت با اهل جهالت بدرستي تو راه ننمايي

مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ
آنراكه دوست داري كه هدايت يابد وليكن خداي عزوجل راه نمايد آنراكه خواهد

وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۞ وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَىٰ
واو داناترست براه يافتكان وكفتند اكر پيروي كنيم راه راست را

مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا
باتو ربايند مارا ازين زمين ما كه مكه است ايجاي نداديم ايشانرا مقامي باحرمت

آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا
وآمن جمع كرده ميشود سوي او ميوهاي هرچيز از هر ناحيتي روزي از نزد رحمت ما

وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۞ وَكَمْ أَهْلَكْنَا
وليكن بيشتر ايشان نميدانند وبساكه هلاك كرديم ما

مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ
از هر اهل شهري را كه با غرور نعمت شدند اهل آن در زيستن پس آنكه شاهد ميكنيد مسكنهاي ايشانست

عنهو بالاشباع ابن كثير
ولكم أعمالكم سكت خلف في روايته
من احببت بالنقل ورش
من احببت سكت خلف في روايته
من يشاء مدغما غير الغنة خلف
من يشاء بالتسهيل المد والقصر في الوقف حمزة وهشام
من يشاء بالحذف مع القصر والمد في الوقف حمزة وهشام
وهو أعلم بالمهتدين قالون وابو عمرو والكسائي بالادغام سوسي
الهدى الهدى بالامالة حمزة والكسائي بين بين في رواية ورش
من ارضنا بالنقل ورش
من ارضنا سكت خلف في رواية
حرما امنا بالتفخيم ثلثة اوجه لورش
حرما امنا سكت خلف في رواية

امنا تجبى تجبى اليهي شي شي وكم اهلكنا وكم اهلكنا بطرت
مدغما غير الغنة خلف / الاتباع ابن كثير / بالياء نافع / بالامالة حمزة والكسائي / اما الين بين في رواية ورش / بالوجهين ورش / سكت خلف وفي رواية خلاد / بالنقل ورش / سكت خلف في رواية / بالترقيق ورش

لم تسكن من بعدهم الا قليلا وكنا نحن الوارثين كم مفعول اهلكنا است از جهت صدر مقدم شده من قرية تفسير كم است بطرت صفت است من قرية معيشتها ظرف است
اي في معيشتها فتلك تعليل است الا قليلا صفت مصدر است يا صفت زمانست الوارثين خبر كنا است نحن ضمير فصل است وجملهٔ وكنا نحن الوارثين عطف است بر اهلكنا وجملهٔ
وكم اهلكنا حكايتي ديگرست از حكايات كافران گذشتگان براي وعيد وتهديد حاضران معني اينست وچندين از قريه كه كبر وخودبيني بيش آورد در زندگاني خويش هلاك
كرديم ودر فنا واستيصال آورديم پس آن خانها خراب شد مساكن ايشانست كه پس از ايشان مسكون نشد هنوز خراب مانده كه خرابي آن در نظر مي آيد وويراني آن ظاهر مي نمايد
مگر اندكي كه مسكون ومقداري از آن در سكونت در آمده كسي از ايشان وارث قري مذكور نگذاشتيم مايم كه قري مذكور را وارث شديم وما كان ربك مهلك

اوتيتمو ينادیهمو كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بعدهمو الا عليهمو اياتنا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لم تسكن من بعدهم الا قليلا وكنا نحن الوارثين
ساكن نشده در آن پس از ايشان مگر اندكي سكني كه مسافران را اتفاق افتد وهستيم ما موصوف بقا پس از فنا هر چيزي

وما كان ربك مهلك القرى حتى نبعث في
ونيست پروردگار تو اي محمد هلاك كننده شهرها تا كه فرستد در

امها رسولا يتلوا عليهم اياتنا وما كنا مهلكي القرى
معمورترين آن بلاد پيغمبري را كه خواند برايشان آيتهاي ما را ونه ايم ما هلاك كننده شهرها

الا واهلها ظالمون وما اوتيتم من شيء فمتاع
مگر اهل آن ستمكاران باشند وآنچه داده اند شما را از هر چيزي پس آن برخورداري

الحيوة الدنيا وزينتها وما عند الله خير وابقى
زندگاني اين جهان است وآرايش آن وآنچه نزد خداي است از ثواب بهترست وباقي ترست

افلا تعقلون افمن وعدناه وعدا حسنا فهو
اي پس در نمي يابيد اي پس آنكه وعده داديم ما او را وعدهٔ نيكو بهشت پس او

لاقيه كمن متعناه متاع الحيوة الدنيا ثم هو
رسنده است بدان چون آنكس است كه ممتع كردانيم او را بنفع زندگاني اين جهان پس او

يوم القيامة من المحضرين ويوم يناديهم
روز قيامت از حاضر كردگانست در آتش يا از براي حساب وياد كن آن روز كه ندا فرمايد ايشان را

فيقول اين شركائي الذين كنتم تزعمون
پس كويد كجاست انبازان من آنكسان كه بوديد شما كه دعوي مي كرديد كه ايشان انبازان من اند

بعدهم الا
سكت خلف في رواية
القرى
امالة بين بين ورش
القرى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي وابو عمرو
في امها
في الوصل حمزة وكسائي
رسولا يتلوا
مدغما غير الغنة خلف
عليهم اياتنا
سكت خلف في رواية
عليهم اياتنا
بضم الهاء حمزة ثلثة اوجه لورش
القرى
امالة بين بين ورش
ركوع
القرى
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي
وما اوتيتم
ثلثة اوجه لورش
من شيء
بالوجهين ورش
من شيء
سكت خلف وفي رواية خلاد
الدنيا الدنيا
امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش بالامالة المحضة حمزة وكسائي

القرى حتى نبعث في امها رسولا يتلوا عليهم اياتنا وما كنا مهلكي القرى الا واهلها ظالمون اينجمله معترضه ديگرست براي بيان اين كه هلاك قري مذكور بظلم بود بشومي گناهان ايشان روي نمود جملهٔ يتلوا عليهم اياتنا صفت است مر رسولا ودر آياتنا التفاتست از غيبت سوي متكلم وما كنا مهلكي القرى عطفست بر وما كان ربك مهلك القرى مهلكين بود نون باضافت ساقط شد الا واهلها ظالمون حالست معني اينست ونيست پروردگار تو هلاك كننده ديهها پيش از آنكه رسولي را بفرستد كه برايشان آيات ما تلاوت كند ونه ايم ما هلاك كننده ديهها مگر آنكه اهل آن ظالم اند بارتكاب جرايم بر نفس خود ستم كنند كاند ونواند بود از قري در وما كان ربك مهلك القرى قري عرب گويند وام القرى مكه كه اصل قري جهانست مبدا گسترده زمين از فرود آنست چو گويند وما اوتيتم من شيء فمتاع الحيوة الدنيا وزينتها وما عند الله خير وابقى افلا تعقلون اين معترضه ديگرست براي نكوهيدن متاع دنيا وستودن آنچه در آخرتست وفا در افلا تعقلون عاطفه است ومعطوف عليه محذوف است اي الا تتاملون فلا تعقلون معني اينست وآنچه شما از مال واسباب داده شده ايد برخورداري زندگاني دنيا وآرايش آنست وآنچه نزد خداست يعني وعدهٔ اوست از امور عقبي بهترست از متاع دنيا وباقي جاودانيست آيا تامل نميكنيد پس در نمي يابيد وبر قراءت يا بصيغهٔ غايب معني كلام آيا تامل نميكنند پس در نمي يابند باشد برين قراءت التفات از خطاب سوي غيبت بود

خير وابقى خير ابقى افمن وعدناه وعدناهم وهو لاقيه متعنا هو الدنيا ثم هو
مدغما غير الغنة خلف بالترقيق ورش امالة بين بين ورش بالامالة المحضة حمزة وكسائي مدغما غير الغنة خلف اشبع ابن كثير وورش قالون وابو عمرو وكسائي بالاشباع ابن كثير فيها قالون وكسائي امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش بالامالة المحضة حمزة وكسائي بالامالة المحضة حمزة وكسائي

غيبت بود افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقيه كمن متعناه متاع الحيوة الدنيا ثم هو يوم القيامة من المحضرين معني اينست آيا كسي كه وعده كرده ايم با او وعدهٔ حسني يعني ثواب جاودان پس او بيننده است ويابنده است همچو كسي بود كه او را برخورداري حيوة دنيا داده ايم ودر آخرت براي او عذاب دوزخ نهاده ايم
پس او از كساني كه در روز قيامت براي عقوبت حاضر كرده خواهند شد در عقب آن تفاوت اين تو بيه واز پس آن فرق اين برابري نباشد روايت كرده اند نزول آيت در شان پيغمبر
صلى الله عليه وسلم وابو جهل وابقاع تباين ميان ايشان بود وبعضي گويند در شان حمزه وعلي رضي الله عنهما وابو جهل لعنه الله روي نمود ويوم يناديهم فيقول
اين شركائي الذين كنتم تزعمون قال الذين حق عليهم القول ربنا هؤلاء الذين اغوينا اغويناهم كما غوينا معني اينست ودر روزي كه خداي كافران ندا كند

پس ایشان را بگوید شریکان من کجااند که شما کمان می‌بردید که ایشان شریکان من‌اند بگویند کسانی که ثابت شده است بر ایشان از متبوعان مضمون قولی که متضمن است مر وعید عذاب ایشان بعد حواله کردن تابعان اغوا را بر متبوعان ای پروردگار ما این تابعانی آنکه دعوت کرده ایم ما ایشان را بر کمراهی پس از آن ایشان باختیار خویش کمراه شدند چنانچه ما به اختیار خویش کمراه شده ایم ایشان نیز باختیار بر غوایت آمده اند مرتبهٔ ما بر ایشان در اختیار غوایت یکی است میان ما و ایشان فرقی نیست تا بر ما زیادتی عذاب جویند ربنا آتهم ضعفین من العذاب کویند، تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون کلام سابق متضمن نفی تبعیت ایشان بود و نفی تابعیت متضمن نفی عبادتست برین طریق مضمون این هر دو جمله مقرر مضمون جملهٔ سابقه باشد لاجرم مفصول شود الیک متعلق است به تبرأنا بتضمین معنی توجه وصلهٔ تبرأنا محذوف است ای تبرأنا متوجهین الیک منهم و هما اختاروه من الکفر ایانا مفعول یعبدون است انفصال او از جهت تقدیم بر عامل آمده و تقدیم او بر عامل از جهت رعایت فاصله شده معنی اینست بری کشتیم و بیزاری ورزیدیم از ایشان و از کفری که ایشان اختیار کرده اند و نبوده اند ایشان که ما را می پرستیدند میان ما و ایشان تعلقی نبوده و وصلتی روی نموده بچه وجه خود را بما نسبت کنند و بچه سبب ما را در تضاعف عذاب افکنند وقیل ادعوا شرکاءکم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وراوا العذاب لو انهم کانوا یهتدون معنی اینست و کفته شود مر کافران شریکان خویش را بخوانید و از ایشان یاری بخواهید پس ایشان شریکان خود را بخوانند پس ایشان دعوت ایشان را اجابت نکنند و کافران عذاب به بینند و کفته شود در شان ایشان کاشکی که هدایت می یافتند تا این حال در نمی یافتند یا کفته شود در شان ایشان اکر راه راست می یافتند در راه عذاب نمی شتافتند ویوم ینادیهم فیقول ماذا اجبتم المرسلین فعمیت علیهم الانباء یومئذ فهم لا یتساءلون معنی اینست و در آن روز که ندا کند ایشان را خدای پس بکوید چه جواب دادید دعوت فرستادکان ما را شما پس پوشیده شود بر ایشان خبرهاء عذر یا خبرهاء جواب پس ایشان یکدیکر را پرسش نکنند چون همه دانند که همه نمیدانند فاما من تاب وآمن وعمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین معنی اینست پس هر چون که چیزی باشد و هر چیز که واقع شود کسی که توبه کند و ایمان

اغوینا هم و شرکاءکم و فدعوهم و لهم و انهم و ینادیهم و فهم و صدورهم
قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین
کوید آنانکه واجب شد بر ایشان مقتضای کلمهٔ عذاب ای پروردکار ما اینها آنانند
اغوینا اغویناهم کما غوینا تبرأنا الیک ما کانوا
که راه کردانیدیم ایشان را کمراه کردانیدیم ایشان را چنانکه کمراه شدیم ما بیزار شدیم از آن تابعان و متوجه شدیم سوی تو نبودند
ایانا یعبدون ۝ وقیل ادعوا شرکاءکم
که ما را می پرستیدند بلکه بهوای نفس خود کافر شدند و کویند بخوانید انبازان شما را
فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وراوا العذاب
پس خوانند ایشان را پس اجابت نمایند ایشان را و ببینند متبوع و تابع عذاب را
لو انهم کانوا یهتدون ۝ ویوم ینادیهم
اکر ایشان بودندی که راه یافتندی و در دنیا بعذاب آخرت باخبر شدندی و روزی که ندا فرماید ایشان را
فیقول ماذا اجبتم المرسلین ۝ فعمیت علیهم
پس کوید چه جواب دادید شما پیغمبران فرستاده را پوشیده شود بر ایشان
الانباء یومئذ فهم لا یتساءلون ۝ فاما من تاب
خبرهای عذرها در آن روز پس ایشان پرسش نکنند با یکدیکر از فرط دهشت پس اما آنکه توبه کرده باشد
وآمن وعمل صالحا فعسی ان یکون
و ایمان آورده و کرده کار نیکو پس شاید که باشد
من المفلحین ۝ وربک یعلم ما تکن صدورهم
از رستکاران و پروردکار تو میداند آنرا که نهان میدارد در سینهای ایشان از عداوت نبی

وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون ۝
و پروردکار تو میافریند آنچه میخواهد و اختیار میفرماید نیست ایشان را رتبت اختیار هرچه میخواهد که مالک مطلق است و منزه از نفع و ضر پاکا خدای و برتر از آنچه انباز میکویند

علیهم بضم الهاء والمیم حمزة وکسائی
علیهم بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
القول ربنا بالادغام سوسی
تبرانا بالابدال سوسی
وقیل بالاشمام هشام وکسائی
لو انهم بالنقل ورش
لو انهم سکت خلف فی روایة
علیهم بضم الهاء والمیم حمزة وکسائی
علیهم بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
الانباء بالنقل ورش
الانباء سکت خلف وفی روایة خلاد
وامن ثلاثة اوجه لورش
فعسی فعسی بالامالة حمزة وکسائی وبالتقلیل ورش
ان یکون مد منفصل
وتعالی بالامالة حمزة وکسائی وبالتقلیل ورش
یعلم ما بالادغام سوسی
الخیرة بالامالة فی الوقف کسائی
وتعالی بالامالة المحضة حمزة وکسائی

صالحه آرد پس تحقیق است که از رستکاران باشد و بدرجهٔ فوز و فلاح پیوندد وربک یخلق ما یشاء ویختار ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون روایت کرده اند ولید بن مغیره کفت چرا نازل نشد این قرآن کریم بر مردی از مکه یا طایف عظیم الشان و خود را از اهل مکه داشت و عروة بن مسعود ثقفی را بزرک طایف پنداشت در رد سخن او این آیه نازل کشت و این نظم بورود پیوست معنی اینست پروردکار تو آنچه خواهد آفریند و آنچه خواهد اختیار کند و بکزیند نیست مر خلق را در آفرینش او اختیاری و نیست کسی را در مشیت و ارادت او کاری هرچه خواست کرد و چنانچه خواست پیدا آورد پاکی یاد میکنم خدا را از هر عیب و نقصان و برترست او از اشراک مشرکان وربک یعلم ما تکن صدورهم وما یعلنون معنی اینست و پروردکار تو میداند آنچه کافران از کفر

وعداوت پیغمبر در سینها پنهان میدارند وآنچه از بد گویی وعیب جویی اظهار میکنند وهو الله لا اله الا هو له الحمد في الاولى والآخرة وله الحكم واليه ترجعون
ترجعون بصیغه معروف ومجهول خوانده اند ومعنی بر حسب آن دانند وهو الله مبتدا وخبرست عطف است بر جمله سابقه لا اله الا هو خبری دیگرست یا جمله مقررست بر طریق الکلمة
القبلة لا قبلة لاهی الحمد مبتداست وله خبر مبتداست و تقدیم او برای حضرت ثانی دیگرست مرثنا سابق را مقررست في الاولى متعلق است بظرف مستقر وله الحكم عطف است
بر وله الحمد جمله واليه ترجعون عطف است بر جمله سابقه معنی اینست وهموست خدا معبودی نیست بحق مگر او تنها مر او راست در دنیا وآخرت حمد وثنا ومر او راست حکم
وقضا وبسوی حسابگاه او باز گردانید خواهید گشت وبجزا او سزا خواهید پیوست حمد در دنیا الحمد لله على ما خلق والحمد لله على ما رزق الحمد لله الذي ... والحمد لله الذي
هدى بر حکم قولوا الحمد لله و اشكروا الله بر وجه تكليف وعبادت بود وحمد در آخرت الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن والحمد لله الذي صدقنا وعده بر وجه لذت واستدعاء طبیعت باشد
قل ارايتم ان جعل الله عليكم الليل سرمدا الى يوم القيامة من اله غير الله ياتيكم بضياء افلا تسمعون اینجمله معترضه است برای امتنان با فاضت نفع و بیان اقتدار بر ادامت منع در ارایتم استفهام برای تقریر یعنی حمل مخاطب بر اقرار بعنی اخبرونی من اله غير الله من استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدا اله غیر مبتدا است غير الله صفت است مر اله وجمله ياتيكم بضياء صفتی دیگرست وتعلق جمله استفهامیه بارايتم از باب تعلیق باستفهام است ان جعل الله شرطی است معترضه مستغنی از جزاء اکتفا بسیاق الکلام ما یاتی وما مضی افلا تسمعون استفهام برای انکارست فا عاطفه است ای الا تسمعون فلا تسمعون موعظتی این جمله تذییل است چه از هر دو جمله تنبیه مفهوم میشود مفهوم این جمله موکد او بود معنی اینست بگوای محمد امیداید خبر کنید اگر بگرداند خدای بر شما شب را دایم یعنی همیشه بر شما تاریکی شب باشد ومیان شبها هیچ گاهی تا روز قیامت روز فاصل نبود کیست الهی غیر خدای که بر شما روشنایی بیارد گوش نمی دارید پس پند نمیشنوید قل ارايتم ان جعل الله عليكم النهار سرمدا الى يوم القيامة من اله غير الله ياتيكم بليل تسكنون فيه افلا تبصرون اینجمله در مقصود با جمله سابقه برابرست از جهت اتحاد مقصود مضمون او را

ياتيكمو ياتيكمو لعلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ارايتموان ارايتموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترك كما وورش بالصلة مع مد الطويلة وابن كثير بالصلة مع القصر

وما يعلنون وهو الله لا اله الا هو له الحمد
وآنرا که آشکارا میکنند از طعن در وی واوست معبود بسزا نیست هیچ خدایی مگر او مر او راست مطلق ستایش

في الاولى والآخرة وله الحكم واليه ترجعون
در این جهان وآن جهان ومر او راست حکم مطلق وبجزای او باز گردانند شما را

قل ارايتم ان جعل الله عليكم الليل سرمدا
بگو خبر دهید مرا اگر گرداند خدای عز وجل بر شما شب را متصل ودایم

الى يوم القيامة من اله غير الله ياتيكم بضياء
تا روز قیامت کیست معبود بسزا جز خدایی که آرد بشما روشنی روز را

افلا تسمعون قل ارايتم ان جعل الله عليكم
ای پس نمی شنوید بسمع قبول بگو خبر دهید مرا اگر گرداند خدای عز وجل بر شما

النهار سرمدا الى يوم القيامة من اله غير
روز را متصل ودایم تا روز قیامت کیست خدایی جز

الله ياتيكم بليل تسكنون فيه افلا تبصرون
معبود بسزا که آرد بشما شبی را که راحت یابند در آن ای پس نمی بینید بدیع اعتبار

ومن رحمته جعل لكم الليل والنهار
وان بخشایش او گردانید برای شما شب را وروز را

لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون
تا راحت یابید در آن شب وتا بجویید از تفضل او مکاسب را در روز وتا مگر شما سپاس داری نمایید نعمتهای او

وهو الله
الاولى
في الاولى
في الاولى
في الاولى
والآخرة
والآخرة
والآخرة
والآخرة
النهي
قل ارايتم قل ارايتم
ارايتم ان
ارايتم
ارايتم ارايتم

سرمدا الى من اله من اله ياتيكم بضياء بضياء قل ارايتم قل ارايتم ارايتم ان
ارايتم سرمدا الى سرمدا الى من اله من اله غير الله ياتيكم تبصرون جعل لكم فيه

بالحذف كسائي بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالترقيق ورش ابدل ورش والسوسي دقق ورش ادغم سوسي اشبع ابن كثير

مقررست جمله تسكنون فيه صفت است مر ليلا افلا تبصرون اي الا تنظرون فلا تبصرون آياتنا اینجمله نیز بر طریق افلا تسمعون تذییل بود موکد تنبیه که مفهوم جمله سابقه است باشد معنی اینست در لیل سکون وقرار
که فایده اوست ذکر کرده در نهار که ابتغاء رزق فایده اوست چرا نیاورد معنی اینست روشنایی روز را فواید بسیارست مخصوص همین فایده نیست ذکر نکرد تا وهم خصوصیت نباشد بخلاف
تاریکی که فایده مشهوده او سکون وقرارست آنرا ذکر کرد تا بیان فایده روی نماید معنی اینست بگوای محمد امیداید وخبر کنید اگر بگرداند خدای بر شما روز را دایم یعنی همیشه روشنایی
روز باشد تا روز قیامت شبی فاصل نبود کیست الهی غیر خدا که بیارد بر شما شبی را که در آن قرار گیرید وآرام بپذیرید آیا نمی نگرید پس نمی بینید آیات قدرت ما را تا عبرت گیرید وهوشمند شوید

بنادیهمو کنتمو برهانکمو عنهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ

و یاد کن آن روز را که ندا فرماید ایشان را پس گوید کجااند انبازان من آنان که

كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

بودید که دعوی میکردید انباری ایشان را و بیرون آریم از هر طائفه گواهی اگر رسولیست

فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ

پس گوییم مرامت را بیارید حجت شما بر اتخاذ شرکا و خلاف بدانند که الهیت باستحقاق خدایراست و غایب شود

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ إِنَّ قَارُونَ كَانَ

از ایشان آنچ بودند که افترا میکردند از باطل و زور بدرستی که قارون بود

مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ

از گروه موسی که پسر عم او بود پس ستم نمود بر ایشان بکبر و تفاخر و دادیم ما او را از گنجها

مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ

آنقدر که بدرستی کلیدهای آن هر آینه گران بار میگردانید گروهی را خداوندان قوت

إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ

چون گفت مر او را گروه او یعنی بنی اسرائیل شادمانی مکن بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد

الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ

اهل فرح را که جوامع همت بر امور فانی مصروف دارند و بجوی در آنچ داد ترا خدای عز وجل از مال سرای آخرت

وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ

و فراموش مکن بهرهٔ ترا از دنیا و نیکویی کن با خلق چنانکه نیکویی کرد خدای عز وجل

موسى موسي — بالامالة ابن بن بیرو ابو عمرو

فبغى فبغي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

عليهم اتيناه

آتيناهو — بالاشباع ابن كثير

لتنوٓا القوه

اذ قال له — بالادغام

نفرحْ انَّ

تفرحنّ

اتيك اتيك

الآخرة الآخرة الاخرة

الاخرة الدنيا الدنيا

تصدق کردانيد وآن زرها همه باصحاب حاجت رسانيد هارون ويوشع صلوات الله عليهما نيز آموختند براي ايشان فتنه نگشت وبزيانکاري در کار دين نه پيوست قارون با ايشان قرابتي واختلاط داشت دل بر علم وعمل ايشان کماشت علم کيميا يافت در عمل اکسير شتافت صاحب کنوز گشت مال او از حد عد واحصا کذشت معني اينست بدرستي که قارون از قوم موسي بود بغي وتمرد نمود وداديم اورا از گنجها آن مقدار که گران بار شدي بکليدها آن جماعت بسيار گفته اند هر گنجي از گنجهاء او کليدي موازنه يک انکشت داشت وکليدها مذکور شصت بغله بر مي داشت چون گفتند قوم او مر او را بدين مالي شادمان مشو ودر راه عجب مرو بدرستي خداي شادان را دوست ندارد خصوصا شادان بمال فاني که آن را عقل فرحت نپندارند وبجو درصرف وانفاق چيزي که خداي ترا داده است درجه که در دار آخرت براي متقيان نهاده است واحسان بکن چنانچه خداي سوي تو احسان کرده وبيع چنانچ خداي ترا داده است در مصارف خير از صله رحم وساير انواع احسان مالي که حاصل کرده مصروف کردان وفساد در زمين مجوي ودر زره رسم وبناهي ميوي بدرستي خدا مفسد از دوست ندارد ونظر لطف وکرم بر ايشان نکمارد گفت قارون مر قوم خويش را که اورا امر باحسان ميکردند وبر انفاق مي آوردند اين مال مرا ميراث نرسيده وکسي از ملک خويش نبخشيده کنج وکاني نيافته ام وبغارت ونهب نيز داخته ام وليکن علمي که نزديک منست وقواعد آن بر من مبرهن است از علم تجارت وزراعت وعلم اکاسير وساير اکساب وتدابير که کسب کرده ام وبه رنج ومشقت بر دست آورده ام کسب خودرا نظر کرد عطاء حق را در ميان نياورد مال را عطاء حق ندانست شکر آن چنانچه مي شايست نتوانست اولم يعلم أن الله قد أهلك من قبله من القرون من هو أشد منه قوة وأكثر جمعا معني اينست آيا فکر نکرده وندانسته است قارون بدرستي خداي هلاک کردانيد وبزوال وانجام رسانيد از اهل قرنها پيش از قرن قارون کساني را که از روي قوت سخت تر واز روي جمع کردن مال بيشتر بودند ودر دنيا توانگري وتوانائي بسيار نمودند ولا يسئل عن ذنوبهم المجرمون معني اينست ونپرسيده نشوند از مجرمان از گناه ايشان بلکه علم حاکم بسنده بود بپرسش حاجت نباشد يا گويند ايشان پيش از پرسش اعتراف کنند اعتراف را موقوف بر سوال ندارند يا شناخته شوند بعلامات گناهکاري چون سياهي رو وکبودي چشم ومانند آن از علامات بدکرداري فخرج على قومه في زينته ط روايت کرده اند روزي قارون بر بغله سفيد با زينت تزين سوار جامه ارغواني پوشيده

ويلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

في الأرض
بالنقل ورش

في الأرض
سكت خلف وفي رواية خلاد

أوتيته عندي
ثلثة أوجه لورش بفتح الياء نافع وأبو عمرو وابن كثير

يعلم أن الله
بالنقل ورش

يعلم أن الله
سكت خلف وفي رواية خلاد

قد أهلك
بالنقل ورش

قد أهلك
سكت خلف في رواية

منهو قوة و
بالإشباع ابن كثير مدغما غير الغنة خلف

ولا يسل
بالنقل في الوقف حمزه

عن ذنوبهم
بكسر الهاء والميم أبو عمرو

عن ذنوبهم
بضم الهاء والميم حمزه وكسائي

الدنيا الدنيا
بالإمالة المحضة حمزه وكسائي وبين بين أبو عمرو وفي رواية ورش

ما أوتي
ثلثة أوجه لورش

إليك ولا تبغ الفساد في الأرض ط إن الله
بانو ومجوي ارتکاب معاصي را اندر زمين بدرستي که خداي عزوجل

لا يحب المفسدين قال إنما أوتيته على
دوست ندارد تباه کاران را گفت قارون بدرستي داده اند مرا آن مال بر

علم عندي ط أولم يعلم أن الله قد أهلك من
دانشي که نزد منست علم توريت يا علم بو جوه مکاسب يا صنعت کيميا اي ندانست قارون که خداي عزوجل بدرستي هلاک کرد از

قبله من القرون من هو أشد منه قوة وأكثر
پيش زمان او ط از اهل هر زمان آن را که او بيشتر بود ازو باستظهار وبيشتر

جمعا ولا يسئل عن ذنوبهم المجرمون
بکرد آوردن مال ونه پرسيده شوند از گناه ايشان گناه کاران که بي سوال بر اعمال ايشان مطلع اند

فخرج على قومه في زينته ط قال الذين يريدون
پس بيرون آمد بر گروه خود در آن تجمل خود که داشت گفتند آنانکه ميخواستند

الحيوة الدنيا يا ليت لنا مثل ما أوتي قارون لا
زندگاني اين جهان را اي کاش ما را بودي مانند آنچ داده اند قارون را

إنه لذو حظ عظيم وقال الذين أوتوا العلم
بدرستي که او هر آينه خداوند نصيبي تمام است وگفتند آنانکه دادند ايشان را دانش کار دين

ويلكم ثواب الله خير لمن آمن وعمل صالحا ج
واي شما پاداش خداي عزوجل بر طاعت بهترست مر آن را که ايمان آورد وکرد کار نيکو

أوتوا العلم خير لمن آمن لمن آمن سكت لمن آمن ثلثة أوجه
ثلثة أوجه لورش بالترقيق ورش بالنقل ورش خلف في رواية لورش

وبا او چهار هزار سوار بر لباس او بر ايشان وبر اسباب ايشان ديباء سرخ بيرون آمده بود در استاء او سيصد غلام وجاء او سيصد جاريه با نواع آرايش آراسته وباصناف زينت پيراسته مي نمودند وبعضي گويند با نود هزار سوار همه لشکر را جامه سرخ بر رنگ معصفري سوار کرد ودل بر دارات تجمل آورد معني اينست پس قارون بر قوم خود در آرايش وتجمل خويش بيرون آمد قال الذين يريدون الحيوة الدنيا يا ليت لنا مثل ما أوتي قارون إنه لذو حظ عظيم معني اينست کساني که حيات دنيا ميخواهند مثل دنيا قارون جستند بر وجه تمني يا ليت لنا مثل ما أوتي قارون گفتند بدرستي که قارون هر آينه خداوند حظي عظيم است واجد بهره فخيم است سزاوارست که مثل بهره او تمني کنند وهمچو حظ او بخواهند جماعتي که در مال او بر وجه غبطه رغبت نمودند بعضي گويند گروهي از مسلمانان بودند وقال الذين أوتوا العلم ويلكم ثواب الله خير لمن آمن وعمل صالحا ولا يلقيها إلا الصابرون

معنی اینست وکفتند انکسانی کہ علم بمثوبت وعقوبت اخروی وعلم خسّت ودناءت دینوی داده شده اند وای برشما ای جوینده کان دنیا این سخن برای چه میکوئید دنیا قارون دون
ثواب خدای بهترست از متاع دنیا مرکسانی که ایمان آرند واعمال الصالحه کنند وداده نشوند مثوبت مذکوره یا موعظت مسطوره مکر صابران که بر متاعب دنیا صبر کنند ودل بر
طلب لذات وشهوات ننهند فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ روایت کرده اند که قارون ابن عم موسی
بود در رسالت موسی وبنوت هرون حسد کردی جون اورا کیمیا وکسب تجارت وزراعت وجز آن دست داد وحق سبحانه وتعالی ابواب غنا وثروت بر وکشاد
صاحب مال کشت بدستکاه عظیم بیوست موسی صلوات الله علیه وسلم را ایذا کردی موسی صلوات الله علیه از جهت قرابتی بمدارات بیش آمدی تا آنکه فرضیت زکوة
وارد کشت مطالبه آن بلزوم
بیوست موسی صلوات الله
علیه در هر هزار دینار یکدینا
ودر هر هزار درم یکدرم زکوة
مال طلب کرد قارون
مال ... خود را
در ... شمار
آورد قدر واجب
زکوة را بسیار دید داشت دل
بر نادادن آن کماشت بر بنی اسرا
کفت موسی بهانه زکوة میخواهد
که مال بستاند ومطالبه خویش
برما متوجه کرداند بنی اسرائیل
کفتند تو بزرک مایی ما همه
بر آن باشیم که تو فرمایی فلانه
بدکاره را رشوت دهیم وبر
موسی تهمت زنا نهیم هزار
دینار یا یک طشتی زر بزن دادند
او را موافق کردند بر موسی
تهمت نهادند روز عیدی
موسی در وعظ بود انواع احکام
بیان میفرمود تا آنکه کفت هر که
دزدی کند دست او ببریم وهر که
زنا کند اکر غیر محصن است حد
بزنیم واکر محصن است سنکسار
کنیم قارون کفت اکر تو باشی
همین حکم بود موسی کفت اکر
چه من باشم همین حکم باشد
کفت بنی اسرائیل از تو خبر وقوع
زنا با فلانه میکویند ودر شان
تو امضاء این حکم میجویند آن زن
حاضر آوردند وازوی طلب کفتار
که با او قرار داده اند کردند موسی
صلوات الله علیه زبان کشاد
وآن زن را سوکند داد کفت بخدا
که توریت را بحق فرستاد
راست بکوی واظهار انچه حق
وصدق است بکوی آن زن
براستی ودرستی زبان کشاد
وبه براءت موسی علیه السلام
از تهمت زنا خبر داد کفت قارون
مرا چنین چنین رشوت داده که
بر تو افترا بزنا کنم وترا در تهمت
افکنم چون زن مذکوره بر این
مقالت زبان کشاد خاک در
دهن دشمنان افتاد موسی صلوات
الله علیه سر بسجده داشت
دل بر دعا کماشت کفت از کنت

وَلَا يُلَقَّيهَا وَلَا يُلَقِّيهَا الصَّابِرُونَ وَبِدَارِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ الْأَرْضِ

امالہ بین بین ورش فی روایة — بالامالة المحضة حمزه والکسائی — بالترقیق ورش — امالہ بین بین ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری — بالنقل ورش — سکت خلف وبی فی روایة خلاد

وَلَا يُلَقَّيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ

وتلقین نکنند آن کلمه را کہ اعمال کنند مکر صبر کنندکان بر طاعات وان شهوات — پس فرو بردیم ما او را بسرای او را

الْأَرْضَ ج فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ

بزمین بسبب اسراف وبطر واستخفاف بحقوق خدای واستهانت به پیغمبر وکم خیلی — پس نبود مر او را هیچ کروهی که یاری نمایند او را از

دُونِ اللَّهِ ط وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ

غیر خدای عز وجل — و نبود از منتقمان از عذاب ما یا از انتقام کنندکان از موسی علیه السلام

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ

وکشتند آنکسان کہ آرزو بردند منزلت دینوی او را در زمان متقدم میکفتند

وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

ای ندامت وشکفتا کوئی خدای عز وجل می کستراند روزی را برای آنکه بخواهد از بندکان خود

وَيَقْدِرُ ج لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا ط

وتنک میکرداند اکر نه آن بودی که نعمت فرمودی خدای عز وجل بر ما هر آینه بزمین فرو برده شدیمی ما چون قارون

وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ تِلْكَ الدَّارُ

ای شکفتا کوئی که آنکه پیروزی نیابند کافران — آنچه وصف آن شنوده خانه

الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي

باقی است — متعین کردانیم آنرا برای آنانکه نخواهند تکبر اندر

الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ط وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ مَنْ جَاءَ

زمین ونه تباهی — وخاتمت حمید مر پرهیزکاران راست هر که آید

فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ — مدغما بغیر الغنة خلف
فِئَةٌ بِالْأَمْسِ — بالابدال فی الوقف حمزه بالنقل ورش
بِالْأَمْسِ — سکت خلف وبی فی روایة خلاد
فَيكَأَنَّ اللَّهَ — وقف علی الیاء کسائی وعلی الکاف ابو عمرو
لِمَنْ يَشَاءُ — مدغما بغیر الغنة خلف
وَيَقْدِرُ — بالترقیق ورش
لَخُسِفَ — غیر حفص
وَيْكَأَنَّهُ — وقف علی الیاء کسائی وعلی الکاف ابو عمرو
الْكَافِرُونَ — بالترقیق ورش
ربع
الْآخِرَةُ — بالنقل والترقیق ورش
الْآخِرَةُ — سکت خلف وفی روایة خلاد
الْآخِرَةُ — ثلثة اوجه لورش
الْآخِرَةُ — بالامالة فی الوقف کسائی

فِي الْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ مَرْجَاءَ

بالنقل ورش — سکت خلف وفی روایة خلاد — بالامالة حمزه وابن ذکوان

۳ وکفتند کہ ... معنی اینست که فرو بردیم
قارون وسرای او را با اموال او بزمین چه بنوده است
او را کروهی از غیر خدای که یاری دهند و از عذاب خدای
واخذ او نجات بخشند وبنوده است او از منتصران
یعنی از موسی داد یابندکان یابندکان

رسولک فاغضب لی وحی آمد زمین را بکوی تا او را بکیرد زمین را فرموده ایم تا امر تو بپذیرد موسی کفت ای بنی اسرائیل خدای چنانچه مرا بر فرعون فرستاد بر قارون نیز فرستاد وچنانچه
مرا بر فرعون ظفر داد بر قارون نیز ظفر داد هر که متابعت من دارد قارون را بکذارد وهر که متابع او بود نزدیک او باشد همه او را کذاشتند جز دو نفر که با او غایت اختصاص داشتند جون
قارون با ایشان ماند موسی یا ارض خذیهم بر زبان راند قارون با آن دو کس تا زانو فرو رفت باز موسی کفت خذیهم تا میانه کرفت باز کفت خذیهم تا کلو فرو رفت قارون
ویاران او زاری میکردند وبموسی توجه والتجا می آوردند بخدای ورحم سوکند میدادند موسی جز نیمه عظیمه ایشان یاد آورد برایشان رحم کرد کفت یا ارض خذیهم
همه زیر رفتند ناپیدا کشتند بنی اسرائیل کفتند موسی بطمع مال قارون را هلاک کردانید مال قارون او را رسید موسی دعا بر زبان آورد تا آنکه حق تعالی خانه او را با خزاین

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ اصبح بمعني صارست
يا بمعني دخل في الصباح موصول باصله فاعل اوست بالامس ظرف است مكانه مفعول تمنوا يقولون خبرست مر اصبح لمن يشاء متعلق است به يبسط من عباده بيان من است ويقدر عطف است
بر يبسط لولا امتناعي است ان منّ الله علينا مبتداست بتاويل مصدر خبر او محذوفست اي لولا ان منّ الله علينا ثابت لخسف بنا جواب لولاست وي صورت تعجب است تا صوت تندم مفصول است
از كاف كانه براي قرب است بقول كسي كه كان قارون ازاين ميدارد كلام بمعني وي انه يبسط الرزق وي انه لا يفلح الكافرون مي بيند ارد برين وجه معني چنين بود آرزوي مال وحال
قارون را يا نسبت قارون دستگاه خويش را سوي علم وكسب خويش عجيب بود واين كفتار ما يا كفتار قارون كفتاريي نا پسنديده روي نمود بناستي كه بود ونشايستي كه واقع
شود بدرستي فراخ كند رزق
بر هر كه خواهد و تنگ كرداند رزق
را براي هر كه تنگي آن ارادت كند
اگر منّت و فضل خداي نبودي
هر آينه ما را نيز خسف در زمين
روي نمودي وني بدرستي
رستكار نشوند ظالمان و فلاح
نيابند ستمكاران و بعضي كاف
را متصل وي بر طريق كاف ذلك
وارايتك دارند وانه يبسط الرزق
وانه لا يفلح الكافرون بتقدير ثابت
آو الم تعلم او الم تر انه كذا ببدا ارند
و بعضي ويك را مقصور ويحك
كويند وان ويك معني ويحك
جويند برين وجه معني چنين بود
اي نيكبخت ثابت است كه فراخ
و تنگ ميكند خداي عز و جل بر
هر كه ميخواهد رزق او و ثابت
است كه ظالمان فلاح نيابند
و ستمكاران رستكار نشوند
تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا
لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ
لِلْمُتَّقِينَ معني
اين است آن سراي آخرت
خواهيم كردانيد آنرا مر كساني را
كه نمي خواهند در زمين بلندي
يعني كبر و بزركي و نه فساد و تباهي
يعني ارتكاب معاصي و مناهي و به
ناحق كشتن و خرابي جستن و شرك
آوردن و سوي اشراك داعي
گشتن كه خواهش بلندي
و خواستن بزركي كار فرعون و قارون
است و رسم شداد و نمرود ملعون
با تواضع و انكسار باشند دل كسي را
به هيچ چيز نخراشند قطعه
دنيا مطلب كه جمله دينت باشد
دنيا طلبي نه آن نه اينت باشد
در روي زمين زير زمين وازبري
تا زير زمين روي زمينت باشد
و آن جهان يعني بهشت سزاوارست
مر متقيان لايق است بحال ايشان
بدين نوال شايانند نيل اين منال
را مستحقانند طوبي لهم ثم طوبي
لهم مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ
خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ

خَيْرٌ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ السَّيِّئَاتِ الْقُرْآنَ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ
بالترقيق ورش — حمزة وابن ذكوان — بالابدال في الوقف حمزة — بالابدال في الوقف حمزة — بالنقل في الوقف حمزة — بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو — بالادغام سوسي حمزة وابن ذكوان

بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا
نيكويي را پس مر او راست بهتر از آن و هر كه آرد بدي پس نه

تُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
پاداش دهند آنانرا كه كرده باشند بديها مگر بمقدار آنچ بودند كه ميكردند

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ
بدرستي كه آنچ واجب كرداند بر تو تبليغ احكام قرآنرا هرآينه بازكرداننده تست بجاي بازگشتن نيكو كه مكه باشد

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَمَنْ هُوَ فِي
بگوي پروردگار من داناترست آنرا كه آورد راه راست را و آنرا كه او در

ضَلَالٍ مُبِينٍ ۞ وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ
گمراهي است هويدا و نبودي تو كه اميد داري آنكه فكنند سوي تو

الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ
قرآنرا مگر براي بخشايش از پروردگار تو پس مباش

ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ۞ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ
هم پشت و يار مر كافرانرا بمدارات و تحمل از ايشان و منع نكرداند ترا از آيتهاي

اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ
خداي عز و جل پس از آنكه فرستاده شد سوي تو و بخوان خلق را بدين پروردگار تو و بعبادت و توحيد او و مباش

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۞ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ
از اهل شرك و مخوان با خداي عز و جل خدايي ديگر را كه معبود بسزا است

بِالْهُدَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بِالْهُدَى امالة بين بين ورش في رواية
أَنْ يُلْقَى مع اشباع الغنة خلف
يُلْقَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
يُلْقَى امالة بين بين ورش
ظَهِيرًا بالترقيق ورش
لِلْكَافِرِينَ امالة بين بين ورش
لِلْكَافِرِينَ بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
عَنْ آيَاتِ بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
عَنْ آيَاتِ سكت خلف في رواية
إِذْ أُنْزِلَتْ بالنقل ورش
إِذْ أُنْزِلَتْ سكت خلف في رواية
أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ بالنقل ورش

أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ سكت خلف — إِلَهًا آخَرَ بالنقل مع ثلثة اوجه لورش — إِلَهًا آخَرَ سكت خلف في رواية

فَلَا تُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معني اينست هر كه بيارد حسنه را پس مر او را جزايي بيشتر و بهتر از حسنه او بود و هر كه بيارد سيئه را جزاء او جز بر قدر
عمل او نباشد در وي زيادت نشود إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ معني اينست بدرستي كسي كه فرض كرده است بر تو اتباع قرآن هر آينه بازگرداننده است ترا سوي
معاد چنانكه گويند ظفر دهنده است بر مكيان چنانچه موسي را بمعاد دار آخرت رسانيد و بر فرعون و قارون كه دشمنان او بودند مظفر كردانيد قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى
وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ معني اينست بگوي اي محمد پروردگار من داناترست اهل هدي و اهل ضلال را داند و ميان ايشان فرق كردن بوجدان و حرمان تواند وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى
إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ معني اينست ونه تو كه اميد ميداشتي كه داده شود ترا كتاب يعني قرآن و وحي كرده شود

برتو بروجه اعطا منصب نبوت ومرتبهٔ رسالت فرقان ووحی کرده نشده است برتو کتاب مذکور ونرسیده است بدرجه وحی کار تو مکر از جهت رحمتی که کاین است از پروردکار تو چون
ترا نعمت کتاب دادیم ودرهاء علم برتو کشادیم پس مباش تو پشتیوان کافران ویاری دهنده ایشان روایت کرده اند که کافران پیغمبر را خواندند وکفتند خوبترین زنان بزنی
میدهیم وهمه نیمی مال خویش ترا تملیك میکنیم باید که تو آنچه میکویی نکویی وآنچه ازما می جویی بجویی این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست ولا یصدنك عن آیات الله
بعد اذ انزلت الیك وادع الی ربك ولا تکونن من المشرکین ولا تدع مع الله الها آخر معنی اینست وباز مدارند ترا از عمل کردن بآیات خدا کافران بعد آنکه سوی تو
فرستاده شده است دعوت بکن سوی توحید وبعبادت پروردکار خویش بخوان وهرآینه مباش از مشرکان وبا خدای الهی دیکر را مخوان واله باطله را با اله حق شریك مکردان

وهمو قبلهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

قف
لا اله الا هو کل شيء هالك الا وجهه
نیست هیچ خدایی در مکر او هر چیزی که هست در معرض فناست مکر ذات او
امکان ووجود یا در چیز امکانست یا سبد هلاکست
له الحکم واليه ترجعون
مراو راست فصل حکومات وبا جزای او باز کردانید شما را

شي شي کذا خلف وفي روایة خلاد بالوجهین ورش
هالك الا بالمد والتلع ثلثة اوجه ورش
هالك الا سکت خلف وفي روایة خلاد
واليهي بالاشباع ابن کثیر

سورة العنکبوت مکیة تسع وستون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای مهربان بخشاینده

الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا
منم خدای دانا ای پنداشتند مردمان که دست بدارند از ایشان برای آنکه کویند
امنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من
ایمان آوردیم ما وحال آنکه ایشان مبتلا نشوند بانواع تکالیف واصناف محن وبحقیقت شبه امتحان نمودیم آنان را که پیش از
قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن
ایشان بودند از انبیا وامم پس هرآینه ظاهر کرداند امتحان خدای تعالی آنان را که صادق اند در ایمان وهرآینه ظاهر کرداند آنان را که
الکاذبین ام حسب الذین یعملون
کاذبند نه که پنداشتند آنان که می کنند

الم احسب بالتقلیل والخالص ورش
ان یترکوا وقف حمزة
مدغما عن الغنة خلف
ان یقولوا
مدغما عن الغنة خلف
امنا
ثلثة اوجه لورش

از خطابات مذکوره در حق پیغمبر
تعریض ان امت بود بر طریق
ایاك اعنی فاسمعی یا جارة در خطابات غیر
موذی برای اسماع موذی تعریضی
بر سبیل مجاز باشد یا کویند
عصمت را منافی تکلیف نباید
داشت مانع امر ونهی نباید داشت
لا اله الا هو معنی اینست
با خدای الهی دیکر مکو نیست معبودی
دیکر مکر او کل شيء هالك
الا وجهه معنی اینست
هر چیزی هلاك شونده است
مکر ذات خدای حی است زنده
است هرکز نمیرد پاینده است
له الحکم واليه ترجعون
معنی اینست همه حکمها
مراو راست وهمه سوی حسابکاه
او باز کردند وبر قراءة ترجعون
بصیغه مجهول معنی چنین کویند
همه سوی حسابکاه باز کردانیده
شوند وبدانکه ختم سورت
بدین دو جمله یعنی له الحکم واليه
ترجعون از باب حسن مقطع و
لطافت منتهی است دال بر اتمام
کلام وانتهاء مرام است
زیرا که چون ثابت شد همه حکمها
مر خدای راست وهمه را سوی
حسابکاه قادر مطلق ومجازی
بحق منتهی است این کلام
همه وعیدها را جامع کشت
وهمه جزاها بذکر پیوست کلام
آخر رسید وسخن انجامید والله
اعلم وفیضه اتم سورة العنکبوت
سورة عنکبوت مکی است
شصت ونه آیت است نهصد
وهشتاد کلمه چهار هزار و
صد ونود وپنج حرف است
نظم سورت عنکبوت با سورة
قصص آنست که در هر دو سورت
اثبات توحید ونفی شرکت
است ونیز در آخر قصص ذکر
هلاك وفنا وذکر بازکشت
سوی حسابکاه خدا بود ودر
آغاز سورة عنکبوت ذکر فتنه
وبلا که بر حکم والفتنة اشد
من القتل بتر از هلاك وفنا ست
روی نمود وبدانکه سورت را
بذکر مؤمنان ومفتونان ومبتلا
شدن ایشان در دنیا بفتنه وبلا
از قتال کافران واوجاع واسقام

بسم الله الرحمن الرحیم الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون تاویل الم کذشته وبیان او با الارقته
روایت کرده اند جماعتی از صحابه از ایذاء مشرکان در ستوه آمدند ودر جزع واندوه شدند این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق
ایشان بورود پیوست وبعضی کویند عمار بن یاسر را رضی الله عنه کافران کرفتند از جهت آنکه مسلمان شده است تعذیب میکردند واو در
ناله بود نزول این آیت در شان او روی نمود وبعضی کویند جماعتی در مکه ایمان آوردند وسوی مدینه هجرت کردند کفار در پی ایشان
دویدند بدیشان رسیدند بعضی را کشتند بعضی کریختند نجات یافتند مورد آیت این قضیه واین شان است الناس در احسب الناس عبارت از ایشانست
ابدان وفرق میان فریقین بنیکوکاری مؤمنان وبدکرداری کافران افتتاح کرد وعید کافران وبیخ وعناء ایشان ووعده مؤمنان وحسن جزاء ایشان که در اخروی خواهد بود در بیان آورد
بعده تایید فرق میان فریقین بذکر بعضی پیغمبران وبیان تفرقه میان امتان ایشان بانجاح مؤمنان واهلاك کافران مذکور کشت بعده چند جمله دیکر در ذکر فرق میان فریقین بوجوه دیکر
به بیان پیوست تا آنکه در آخر سورت جمله فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا الآیه وآیت والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا در بیان فرق میان فریقین آورد سورت مذکوره
را بجمل مسطوره ختم کرد جمل مذکوره بر مقصود فرق میان فریقین مشتمل است یکدیکر از جهت اتحاد مقصود میان خویش متصل است معترضاتی که میان این جمل آمده میان
کلامها متصل واقع شده جمل دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

که هرکز فنا نپذیرد

بعضي كويند مهجع مولى امير المومنين عمر در جنك بدر شهيد كشت و بخطاب سيد الشهدا پيوست پيغمبر صلى الله عليه وسلم در حق او زبان مديح كشاد و بمرتبه هو اول من يدعي الى باب الجنة من هذه الامة اشارت داد قوم او براي او دم جزع و فزع زد اين آيت در شان قوم او فرود آمد معنى اينست أبندا شتند مردمان متروك شدن ايشان بي فتنه و ابتلا از جهت كفتن آمنا و فتنه عبارتست از ابتلا بمحنتها و رنجها و مشقتها تا ظاهر شود كه صبر ميكند و كه خود را در جزع مي افكند كه بر ثبات و رسوخ مي ماند و صدمه محنت و مشقت كرا مي جنباند عند الامتحان يكرم الرجل او يهان بيت كر حريف نرد عشقي مال و جان و ترتيب باز ورنه هر طفلي تواند كه كر و كان باختن

ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين معنى اينست و بسو كند ياد ميكنيم هر آينه مبتلا ساختيم كساني را كه پيش از ايشان بودند بعضي را اره بر سر راندند دو كان بر كاله كردند ايشان از دين باز نماندند و بعضي را شانه آهنين بر كوشت و پوست كشيدند ايشان قدم از دايره بيرون ننهادند اين مؤمنان را مفتون و مبتلا ميكرد پس ظاهر ميكنيم آنچ از حال ايشان ميدانيم يا كويند باختيار و امتحان صدق صادقان را و كذب كاذبان را بصفت حق در حال ميدانيم چنانچه پيش ازين بصفت استقبال ميدانستيم اين تغير در معلوم بود تغير در علم خداي عز و جل نباشد يا كويند پس هر آينه باختيار و امتحان صادقان را از كاذبان و كاذبان را از صادقان تميز كنيم ميان دو فريق فرق افكنيم أم حسب الذين يعملون السيئات أن يسبقونا ساء ما يحكمون معنى اينست يا خود مي پندارند كساني كه بديها ميكنند كه بر عذاب ما سابق خواهند كشت و عذاب ما بر ايشان نخواهد پيوست بد حكمي است حكم مذكور و زشت اعتقاديست اعتقاد مسطور من كان يرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت وهو السميع العليم معنى اينست هر كه باشد كه اميدوار ثواب خداي بود پس بدرستي اجلي كه معين براي ثواب خداست هر آينه آمدني است يا كويند هر كه باشد كه از عذاب خداي مي ترسد پس بدرستي اجلي كه معين براي عقاب خداست هر آينه واقع شدني است و او شنونده است مر كفتارها يي كه موجب ثواب يا عقابست داننده است مر كردار هايي كه مستوجب مثوبت يا عذابست ومن جاهد فانما يجاهد لنفسه ان الله لغني عن العالمين

عنهمو سيئاتهمو مرجعكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ولنجزينهمو احسن قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

السيئات بالابدال في الوقف حمزة
أن يسبقونا مدعما غير الغنة خلف
لآت ثلثة اوجه لورش
وهو آمنوا قالون وابو عمرو والكسائي ثلثة اوجه لورش
لنكفرن بالترقيق ورش
ولنجزينهم حسن بالسكت خلف في رواية
الانسان بالنقل ورش
الانسان سكت خلف وفي رواية خلاد
بوالديه بالاشباع ابن كثير

السيئات أن يسبقونا ساء ما يحكمون
بديها را از كفر و معاصي كه فايت شوند از عذاب ما بد آنچ حكم ميكنند بآن

من كان يرجوا لقاء الله فان اجل الله
هر كه هست كه اميد دارد رسيدن بجزاي خداي تعالى پس بدرستي وقت تعيين فرموده خداي تعالى براي جزاي

لآت وهو السميع العليم ومن جاهد فانما
هر آينه آينده است و او شنواست و داناست و هر كه كوشش نمايد در عمل پس بدرستي

يجاهد لنفسه ان الله لغني عن العالمين
كوشش نمايد براي نفع خود بدرستي كه خداي عز و جل هر آينه بي نيازست از جهانيان

والذين آمنوا وعملوا الصالحات لنكفرن
و آنانكه ايمان آوردند و كردند كارهاي نيكو هر آينه محو كردانيم

عنهم سيئاتهم ولنجزينهم احسن الذي
از ايشان بديهاي ايشان را اكر باشد و هر آينه پاداش دهيم ايشان را بنيكوتر آنچه

كانوا يعملون ووصينا الانسان
بودند كه ميكردند و وصيت فرموديم ما آدمي را

بوالديه حسنا وان جاهداك لتشرك بي
با مادر و پدر او نيكويي در افعال و اقوال و اكر تكليف نمايند آن والدين تراي آدمي تا شريك كرداني با من
باعطاء او نيكو و بر ايشان

ما ليس لك به علم فلا تطعهما الي مرجعكم
آنرا كه نيست مر ترا باستحقاق الهيت او هيچ دانش پس فرمان مبر ايشان را باجزاي منست باز كشت شما

روايت كرده اند چون سعد بن ابي وقاص مسلمان شد مادر او سوكند خورد كه طعام و آب نخورد تا سعد و قاص از دين كفر نبرد و نيز روايت كرده اند كه مادر و پدر او را رنجانيدند و بسيار رنج و اذي رسانيدند

كار برو دشوار كشت و تعب از حد تحمل كذشت پيش پيغمبر عليه الصلوة والسلام آمد قصه كفت دستوري مخالف شدن با ايشان جست اين آيت نازل كشت و آيتي كه در سورت لقمانست و آيتي كه در سورة احقافست بنزول پيوست معنى اينست ووصينا و وصيت كرديم بنوع بشر رعايت حقوق مادر و پدر يعني كفتيم در حق ايشان نيكي آر و ايشان را مه آزار و اكر كوشش نمايند بر من كه بمن ديكري را شريك كرداني و جز من ديكري را اله خواني درين كار مطيع ايشان مشو و در راهي كه ايشان مي برند مرو لا طاعة في معصية الله ولا احد يعارض امره امر الاله زيرا كه سوي حساب كاه من شما باز خواهيد كشت و بجزا و سزا خواهيد پيوست پس خبر خواهم كرد شما را بدانچه عمل ميكرديد و باعمالي كه مي آورديد

معنى اينست و هر كه جهاد كند جهاد نكند مكر براي نفس خويش در جهاد نفع او بود خدا را كه منزه از نفع است نفعي نباشد بدرستي خداي عز و جل هر آينه غني است از عالميان بي نيازست از اعمال ايشان والذين آمنوا وعملوا الصالحات لنكفرن عنهم سيئاتهم ولنجزينهم احسن الذي كانوا يعملون الذين مرفوع المحل بر ابتداست لنكفرن بتقدير اقسمنا لنكفرن خبر مبتداست جمله اسميه عطف است بر شرطيه سابقه معنى اينست و آنكساني كه ايمان آورده اند و اعمال صالحه كرده اند هر آينه هر آينه سيئات ايشان دور كنيم و اعمال زشت ايشان بايمان و توبه مغفور كردانيم و هر آينه هر آينه جزا دهيم مر عمل كنند كان را بنيكوتر جزا هاء عملهاء ايشان ووصينا الانسان بوالديه حسنا وان جاهداك لتشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما الي مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعملون

آنجا کسی کار نیاید و در دفع عذاب هیچ کسی یاری نماید وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ اینجمله عطف است بر جمله والذین امنوا وعملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیاتهم معترضه که در میانه بود میان دو کلام متصل روی نمود معنی این است وآنکسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند هر آینه ایشان را در زمرهٔ صالحان در آریم و ایشان را در حیز استحقاق جزاء صلاح آریم وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ من یقول مبتدا است من الناس خبر مبتدا است اینجمله عطف است بر جمله سابقه آن در ذکر مومنانست و این در ذکر منافقانست فتنة الناس مفعول اول است مر جعل کعذاب الله مفعول دوم است و این جمله جزاء شرط است و جمله شرطیه یعنی فاذا اوذي في الله با جزا عطف است بر اسمیه سابقه یعنی ومن الناس من يقول آمنا بالله لام در لئن جاء موطئه قسم است بر شرط در آمد لیقولن اندروی لفظ جواب قسم مقدر آمد و از روی معنی مفید فاید جواب شرط شد و این جمله عطف است بر شرطیه سابقه انا کنا معکم مقول است مر لیقولن کنایت است از انا نستحق حصة الغنيمة تا کسب او از جهت ابراز استحقاق غنیمت بر وجه و کاد تست یا کویند مشاهدهٔ مومنان نفاق ایشان از علامت آن نسبت که مومنان استحقاق ایشان منکر باشند بظهور امارت انکار تاکید کنند استفهام در اولیس الله برای انکار است و او عطف است جمله معطوف است بر مضمون کلام سابق توجه کلام سابق متضمن بیان نفاق منافقان است و این کنایت از اختفاء نفاق ایشانست ای نافقوا او تخفی نفاقهم علی الله معنی اینست و بعضی از مردمان کسانی اند که بنفاق ستر کفر میجویند و در ظاهر بزبان میکویند بخدا ایمان آورده ایم و دین اسلام تصدیق کرده ایم پس چون بعد اقرار بتوحید خدا ایشان ایذا کرده شوند یعنی از کافران آزار و رنجی یابند بکردانند فتنهٔ مردمان را یعنی ایذاء کافران بازدارنده از ایمان همچو خوف عذاب خدای که بازدارنده است از کفر و عصیان یا کویند ناله و زاری کنند از ایذاء کافران چنانچه از عذاب خدای ناله و زاری کنند ایشان و اکر یاری از پروردکار تو بیاید و فتحی و غنیمتی روی نماید هر آینه بکویند بدرستی ما با شما بودیم و در کار شما موافقت می نمودیم ما را حصهٔ غنیمت بدهید

فَأُنَبِّئُكُمُو كُنتُمُو لَنُدْخِلَنَّهُمُو هُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا

پس بیاکاهانم شمارا بآنچه هستید شما که میکنید وآنان که ایمان آوردند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

و کردند کارهای نیکو هر آینه درآریم ایشانرا در زمرهٔ نیکان

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ

و از مردمان است کسی که میکوید ایمان آوردیم ما بخدای تعالی پس چون برنجانیده شود

فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ

در دین خدای وطاعت او کرداند ایذای مردم ایشانرا چون عذاب خدای تعالی

وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ

و اکر آید نصرتی و فتحی و غنیمتی از پروردکار تو مومنانرا هر آینه کویند آن منافقان بدرستی که ما بودیم با شما در دین و اعتقاد

أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ

ای نیست خدای عزوجل داناتر بآنچه در سینهای جهانیانست از اخلاص و نفاق

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ

و هر آینه ظاهر کرداند خدای عزوجل آنانرا که ایمان آوردند باعتقاد و هر آینه کرداند اهل نفاق را و جزا دهد

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا

و کفتند آنانکه کافر شدند مر آنانرا که ایمان آوردند متابعت نمایید

سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِينَ

دین و سیرت مارا و باید که برداریم ثقل کناهان شمارا و نه اند ایشان بردارندکان

آمنوا
ثلثة اوجه لورش

النّاس
بالامالة الدوري

مَنْ يَّقول
مدغما غير الغنة خلف

آمنّا
ثلثة اوجه لورش

اُوذي
ثلثة اوجه لورش

النّاس
بالامالة الدوري

ولئن جاء
بالامالة الحمزة وابن ذكوان

باعلم بما
بالادغام سوسي

آمنوا
ثلثة اوجه لورش

خطاياكم
بالامالة المحضة كسائي

خطاياكم
امالة بين بين ورش

مر قال موصول ثانی مجرور لام است مفعول است مر قال بواسطه لام جمله اتبعوا سبيلنا مقول است ولنحمل صیغه امر متکلم است معطوف است بر اتبعوا که مقول قال است جملهٔ وما هم بحاملين حالست من شيء مفعول است مر حاملين من زايد است من خطايا هم بيانست مر شيء را حال است از وسؤال حال از مجرور مقدم نشود اینجا تقدیم من خطایا هم من شيء چکونه روا بود جواب تقدیم حال که ظرف باشد بر ذو الحال المجرور روا بود انهم لكاذبون تذییل است و تاکید از جهت رد انکار است چه کافران کذب خویش را منکران اند و بر انکار مصر اند وجملهٔ وقال الذين كفروا معطوف است بر جملهٔ ومن الناس من يقول معنی اینست و کفتند کافران مر مومنانرا پیروی کنید راه ما را یعنی بروید در راه ما

شما موافقت می نمودیم ما را حصهٔ غنیمت بدهید قسمت ما کم مکنید اینچنین نفاق میکنند آیا نیست خدای عالم تر از عالمیان بدانچ کاین است در سینهاء ایشان نفاق ایشان مخفی نخواهد کشت و بظهور خواهد پیوست وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ اینجمله معترضه است برای وعید مومنان و وعید کافران ای وليميزن الله الذين آمنوا منهم وليميزن الذين نافقوا ومعناه وليعلمن الله ايمان الذين آمنوا موجودا كما كان يعلم انه سيوجد معنی این است و هر آینه هر آینه تا میان مومنان و منافقان تمییز کند و میان ایشان فرق افکند یا کویند هر آینه هر آینه ایمان مومنان و نفاق منافقان پدید آید که بوجود پیوست چنانکه بصفت استقبال میدانست که موجود خواهد کشت وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُم بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُم مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ موصول اول باصله فاعل است

ذکر نکردیم ما خطاهاء شمارا وحال اینست که نه اند ایشان چیزی را از خطاهاء ایشان برگیرنده ونه چیزی را از بار تحمل کننده بدرستی ایشان هر آینه دروغ میگویند ودر راه الملحدین بوید **وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ** ولیحملن محمول است بر تقدیر اقسم واقسم بمعنی حکایت قسم است انشاء قسم نیست وجمله خبریه بود معطوف بر جمله وما هم بحاملین من خطایاهم من شیء باشد ولیسئلن یوم القیمة عطف است بر لیحملن معنی اینست وایشان هیچ چیز از خطایاء مومنان بر نگیرند وبسوگند یاد میکنم هر آینه هر آینه ایشان بارهاء گران گناه خویش را وبارهاء گناه دیگران که باضلال ایشان گمراه شده اند برخواهند گرفت بارهاء مومنان چگونه تواند بدین رفت وهر آینه روز قیامت از آنچه افترا میکنند وتا بوده میگویند پرسیده خواهند گشت وبجزا وسزا خواهند پیوست **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ**

خطاياهمو انهمو اثقالهمو اثقالهمو وهمو ذلكمو كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
فيهم الف سنة لكمو ان

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مِن خَطَايَاهُم مِّن شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
از گناهان ایشان هیچ چیزرا بدرستی که ایشانند دروغ گویان

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ
وهر آینه بردارند آن بارهای ذنوب خودرا وبارهای اضلال را نیز با آن اثقال وهر آینه پرسند ایشان را

يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ وَلَقَدْ
روز قیامت از آنچه بودند که افترا می نمودند وبحقیقت

أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ
فرستادیم ما نوح را سوی گروه او پس اقامت نمود در میان ایشان بجهت وعظ وتذکیر هزار سال

إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ
مگر پنجاه سال پس گرفت ایشان را غلبهٔ آب وحال آنکه ایشان

ظَالِمُونَ فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ
ستمکاران بودند پس رهانیدیم اورا واهل کشتی را

وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ
وگردانیدیم ما آن قصه را محل اعتبار برای جهانیان ویاد کن ابرهیم را آن وقت که گفت

لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ
مر گروه خودرا بپرستید خدای تعالی را وحذر کنید از مخالفت او آنچه گفتیم از عبادت وتقوی بهترست

لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ
مر شمارا اگر هستید شما که بدانید بدرستی که می پرستید شما

ولقد ارسلنا — بالنقل ورش
ولقد ارسلنا — سكت خلف في رواية
نوحا الى — بالنقل ورش
ركوع
نوحا الى — سكت خلف في رواية
فيهم الف — سكت خلف في رواية
سنة الا — بالنقل ورش
سنة الا — سكت خلف في رواية
فانجيناه — بالتسهيل في الوقف حمزة
فانجيناهو — بالاشباع ابن كثير
آية — لورش ثلثة اوجه
اذ قال القومه — بالادغام سوسي
خير — بالترقيق ورش
لكم ان — سكت خلف في رواية

در تفسیر آورده اند نوح صلوات الله علیه هزار وپنجاه سال عمر داشت بعد چهل سال مبعوث بپیغمبری شده در دعوت قوم تا هلاک شدن ایشان بطوفان نهصد وپنجاه سال در رسالت بسر آمد بعد طوفان شصت سال دیگر زنده بود بعد از جهان رحلت نمود وبعضی عمر نوح زیادت ازین گویند ودر آن اقوال مختلفه ذکر کنند **سوال** فلبث فیهم تسعمایة وخمسین عاما اخصرست اطناب چرا کرد فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما باداة استثنا چرا آورد **جواب** در ذکر عدد احتمال ارادت اکثرست بخلاف صورت استثنا که باقی بعد استثنا در حکم مفسرست دیگر آنکه سوق کلام برای تسلیهٔ دل مصطفی است ببیان طول عهد نوح علیه السلام در تحمل عنا وجفاست وذکر عدد هزار بیش از استثنا اوقع است برین مقصود واوضح آست درین معنی وایراد لفظ سنة در الف سنة ولفظ عام در خمسین عاما از جهت تحرز از تکرار بغیر داعی بود چه ذکر یک لفظ دوبار در کلام بلیغ پسندیده نباشد **معنی اینست** بسوگند موکد کردیم بدرستی نوح را بسوی قوم او فرستادیم پس نوح درنگ کرد میان ایشان هزار سال در نعمهٔ حیات مگر پنجاهی که کم از هزار بود از سنوات دعوت چنانچه می بایست کرد وموعظت ونصیحت چنانچه می شایست بجا آورد چون دعوت او نپذیرفتند

جملهٔ ذلکم خیر لکم تعلیل است یا تذییل است ان کنتم تعلمون شرطی است جزاء او محذوف است ای ان کنتم اولی علم لا یخفی علیکم ان ذلک خیر لکم **معنی اینست** وهر آینه فرستادیم ابرهیم را در آن وقت که گفت مر قوم خویش را خدا را پرستید وازوی بترسید واز عذاب او پرهیزید آن یعنی عبادت وتقوی بهترست مر شمارا اگر شما بدانید واز اهل دانش باشید خیریت عبادت وتقوی شمارا معلوم شود ومصالح ومنافع آن بر شما پوشیده نبود. **إِنَّمَا تَعْبُدُونَ**

وموعظت او در دل نگرفتند پس ایشان را طوفان گرفت وهستی همه فنا پذیرفت دعا بهلاک کرد ایشان را باستیصال آورد وحال اینست که ایشان را باستیصال آورد وحال اینست که ایشان ظالم بودند وستمکاری وظلم نمودند لاجرم سزا یافتند وازین آب سوی آتش شتافتند **فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ** فانجیناه عطف است بر فاخذهم الطوفان واصحاب السفینة عطف است بر مفعول انجیناه وضمیر جعلناها عاید است بر سفینه یا بر حادثه **معنی اینست** پس نوح را واصحاب سفینه را از ورطه هلاک بذروهٔ نجات رسانیدیم واین کشتی یا آن حادثه قوم را بر عالم وعالمیان آیتی از آیات قدرت وعلامتی از علامت فطرت کردانیدیم تا جهان باشد این قصه گویند واز پی حادثه عبرت جویند **وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ** وابرهیم عطف است بر نوحا واذ ظرف است مر ارسلنا را

مِن دُونِ اللهِ اَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ اِفْكًاط اِنَّما بمعني ما والاست اي ما تعبدون من دون اللهِ الا اوثانًا اي اصنامًا وما تخلقون الا افكا اينجمله معترضه است براي تشنيع مشركان
وبيان شناعت حال ايشان معني اينست نه مي پرستيد شما مكر بتان را وبيدا ميكنيد نابوده را سنكي زير ياداشته بردست خويش مي تراشيد وآنرا معبود مي سازيد وبدروغ اله
ميكوييد وازجماد حاجت مي جوييد اِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُط اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ترجعون
بصيغه مجهول ومعروف خوانده اند معني برحسب آن دانسته اند اين جمله تعليل است برمضمون تخلقون افكا دليل است وتاكيد او از جهت ابراز مذمت بر وجه وكاد دست
فا در فابتغوا عند الله الرزق سببيه است اينجمله مسبب است من نفي رازقيت اصنام اليه ترجعون حال مقرره است معني اينست بدرستي آنانكه مي پرستيد
شما از غير خداي رزقي را
براي شما مالك نه اند يعني چون
ايشان مالك رزق نباشند
رزق از خداي بجوييد وخدا
بپرستيد ونعمتهاء او را شكر
كوييد درين حالت كه سوي
حسابكاه او باز خواهيد كشت
وبجزاء او سزا خواهيد پيوست
وَاِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ
اُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ
اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ اين آيت
وآيات ديكر تا آيت فما كان
جواب قومه تواند بود كه
از كلام ابرهيم باشد معطوف
بر مقول او بود وتواند بود
كه كلام پيغمبر صلي الله عليه
وسلم با قريش بود وارد بر وجه
اعتراض دارند بر حكم ان البلية
اذا عمت طابت مسوق براي
آرام دل پيغمبر بندارند معني
اينست واكر شما اي مشركان
مرا تكذيب كنيد ودر آنچه من
تبليغ مي كنم مصدق نشويد
عجب نبود وسبب اندوه من نباشد
زيرا كه تكذيب كرده اند پيغمبران
خويش را امتاني كه پيش از شما
بودند ونيست بر رسول هر ور
مكر تبليغي ظاهر وآشكار و
شك نيست آن بجا آورده ام
در رسانيدن فرمان تقصير
نكرده ام نا كرويدن شما مرا
زيان نكند ودر شان جلال
من منقصي نيفكند اَوَلَمْ
يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ الْخَلْقَ
ثُمَّ يُعِيدُهُط اِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ
يَسِيرٌ اولم يروا بصيغه
غيبت وخطاب خوانده اند معني
برحسب آن دانسته استفهام
براي انكار است وانكار نفي
اثبات بود كلام برحسب
اختلاف قراءة بمعني قد علموا
يا قد علمتم باشد واو عطف است
معطوف عليه محذوف است
اي الم ينظروا ولم يروا كيف
حال است از الخلق كه مفعول
است مر يبدئ ثم يعيده عطف
بر كيف يبدئ شود زيراچه
داخل معلومات ايشان
نيست بلكه عطف است بر مضمون

لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اَوْثَانًا مدغما غير الغنة خلف
وَاعْبُدُوهُو بالاشباع ابن كثير
اِلَيْهِ بالاشباع ابن كثير
اَوَلَمْ تَرَوْا حمزة وكسائي وابو بكر
يُبْدِئُ اللهُ بالابدال في الوقف حمزة وهشام
سِيرُوا بالترقيق ورش
فِي الْاَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْاَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
يُنْشِيُ بالابدال في الوقف حمزة وهشام
النَّشَاءَةَ ابن كثير وابو عمرو
النَّشَه في الوقف حمزة
اَوِ النَّشَاه في الوقف حمزة
الْاٰخِرَةَ بالنقل والترقيق ورش
الْاٰخِرَةَ سكت خلف وفي رواية خلاد
الْاٰخِرَهْ بالامالة في الوقف كسائي

مِن دُونِ اللهِ اَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ اِفْكًاط
از غير خداي عز وجل بتان را واختراع ميكنيد دروغ را
اِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ لَا يَمْلِكُونَ
بدرستي آنانكه مي پرستيد شما از غير خداي عز وجل مالك نه اند
لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِندَ اللهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ
براي شما هيچ روزي را پس بجوييد نزد خداي عز وجل هر روزي كه خواهيد وبپرستيد او را
وَاشْكُرُوا لَهُط اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَاِن تُكَذِّبُوا
وسپاس داري نماييد مر او را باجزاي او باز كردانيده شما واكر تكذيب نماييد
فَقَدْ كَذَّبَ اُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْط وَمَا عَلَى الرَّسُولِ
پس بتحقيق تكذيب نمودند كروهاي پيش از شما ونيست بر پيغمبر عليه السلام
اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ اَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللهُ
مكر رسانيدن هويدا آيا نديدند بدلايل ظاهر كه چكونه پديد مي آرد خداي تعالي
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُط اِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ
آفرينش را پس دوم بار باز مي آرد او را بدرستي كه آن آفرينش بر خداي عز وجل آسانست
قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَاَ
بكوي اي ابرهيم يا اي محمد برويد در زمين پس نكريد كه چكونه پديد آورد خداي
الْخَلْقَ ثُمَّ اللهُ يُنشِئُ النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَط
آفرينش را بر غير مثالي پس همان خداي عز وجل پديد آرد آفرينش باز پسين را

برخداي آسانست وهمه امور بر نسبت قدرت او يكسانست قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَاَ الْخَلْقَ
ثُمَّ اللهُ يُنشِئُ النَّشْاَةَ الْاٰخِرَةَط اِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ نشاة بسكون شين بر وزن فعلة وفتح او با الف بر وزن
فعالة خوانده اند ومعني هر دو يكي دانند اكر خطاب پيغمبر ما را باشد جمله معترضه بود براي امر پيغمبر صلي الله عليه وسلم
تا مردمان را بسير در زمين فرمايد تا انشا وافناء كياه در صحرا ظاهر نمايد واكر خطاب مر ابرهيم صلوات الله عليه را دارند

است بر مضمون اولم يروا كيف يبدئ الله الخلق ثم يعيده مكر انكه كويند در آيت قل سيروا في الارض فانظروا كيف بدا الخلق بدلالت ترتب نظر بر سير در زمين
در تفسير بمعني بدا خلق كياه داشته وآنرا دليل بر نشاة آخرت كه عبارت از بعث است پنداشته اكر درين آيت نيز بر وفق سياق بدا خلق مذكور بمعني بدا خلق كياه بود عطف
ثم يعيده بر يبدئ سايغ باشد واز رويت دانستن بدل مراد بود ديدن بچشم ملحوظ نباشد جمله ان ذلك علي الله يسير تذييل است وچون جمله اولم يروا كيف يبدئ الله الخلق
ثم يعيده مضمون جمله بود بتقدير ملوح تاكيد جمله سايغ نمود معني اينست انه مي نكرند ونه مي بينند كه خداي عز وجل خلق را چكونه پيدا ميكند وچه نوع از عدم
در وجود مي آرد پس آن خلق را سوي حيات بعد از ممات باز كردانند وعظام رميمه را بزندكي رسانند بدرستي اين آفريدن و فاني كردن و باز كردانيدن

محمول بر حذف قلنا باید دانید ای قلنا له قل سیروا و جمله قلنا با مقول معترضه بود متضمن بیان حقیت بعث باشد ثم الله ینشئ النشاة الاخرة عطف است بر جمله که از جمله سابقه مفهوم میگردد
ای قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدا الخلق فقولوا الله انشا النشاة الاولی بقدرته ثم الله ینشئ النشاة الاخرة کذلک جمله ان الله علی کل شیء قدیر تذییل است و چون کلام
سابق ملوح باثبات قدرت بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست بگوای محمد مر مردمان را بگویید گفتیم مر ابرهیم را بگوای ابرهیم مر مردمان را در زمین سیر
کنید پس بنگرید که خلق را چگونه بید اکرده است و چه نوع از عدم در وجود آورده است در قدرت کامله او نگه کنید پس بدانید و بگویید خدایست آفریده است آفرینش
نخستین پس همچنین خواهد آفرید آفریدن پسین بدرستی خدای بر هر چیزی تواناست بداخلق و افنا و اعادت بعد از فنا همه مقدور حق جل و علاست کسی که از عدم محض
موجود کرداند اعادت وی بعد از افنا چرا نتواند

انتم لکم لهم اتخذتم و قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ يُعَذِّبُ مَن
بدرستی که خدای عزوجل بر هر چیزی تواناست عذاب فرماید آنرا که
يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ۝ وَمَا
خواهد و بخشایش نماید بر آنکه خواهد و باجزای او بازگردانید شما را ونه اید
أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا
شما فوت شوندگان از خدای عزوجل نه در زمین ونه در آسمان ونیست
لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝
شما را از غیر خدای عزوجل هیچ دوستی ونه هیچ یاری
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَٰئِكَ
و آنان که کافر شدند بدلایل خدای تعالی و رسیدن بجزای او آنان اند
يَئِسُوا مِن رَّحْمَتِي وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝
که نومید اند از بخشایش من در قیامت و آنان اند که مر ایشانراست عذابی دردناک
فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ
پس نبود جواب گروه ابرهیم مگر آنکه گفتند بعضی با بعضی بکشید اورا یا
حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بسوزانید اورا پس رهایی داد اورا خدای تعالی از آتش بدرستی که در آن رهانیدن
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم
هر آینه دلایل است بر قدرت حق مر گروهی را که تصدیق می نمایند و گفت ابرهیم بدرستی که فرا گرفتید شما

شیء شیء یعذب من یشاء ویرحم من یشاء ویشا یشا والیه فی الارض فی الارض ولا فی السماء ولا فی السماء

فی السماء فی السماء من ولی ولی ولا بآیات الله یئسوا عذاب الیم
اقتلوه حرقوه فانجیه النار النار لآیات لقوم یؤمنون اتخذتم

بالاشباع ابن کثیر بالاشباع ابن کثیر امالة بین بین ورش بالامالة المحضة امالة بین بین بالامالة المحضة ثلثة اوجه مدعا غیر الغنة خلف

جواب این جمله را که قول الله است قول ابرهیم یا قول پیغمبر ما علیهما الصلوة والسلام بر وجه حکایت از قول الله دارند محمول بر تقدیر و قال الله والذین کفروا الآیه
پندارند سوال نیاید اشکال روی نماید معنی اینست و آنان که بآیات کتاب خدای و لقاء او نگرویدند کفر و انکار ورزیدند ایشان از رحمت من یعنی از بهشت نومید باشند
و ایشان عذاب دردناک را مستحق اند فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ جمله فما کان
جواب قومه عطف است بر ارسلنا ابرهیم الا ان قالوا مستثنی مفرغ است اسم کان است جواب قومه خبر کان است اقتلوه او حرقوه مقول قالوا است فانجیه الله فصیحة

عطف است بر جملهٔ محذوفه که معطوفه است بر جمله که مفهوم است از استثناء مذکور ای کان جواب قومه قولهم اقتلوه او حرّقوه فالقوه فی النار فانجیه الله إنّ فی ذلک لآیات
لقوم یؤمنون تذییل است وتاکید او از جهت آنست که اصرار کافران بر کفر علامت اصرار بر انکار آیات است معنی اینست پس کفتار مذکور که ابرهیم کفت ودر تبلیغ رسالت
سُفت پس نبود جواب قوم او مکر آنکه اقتلوه او حرّقوه کفتند وبکشتن وسوختن او امر کشتند پس در آتش انداختند پس خدای عز وجل او را یعنی ابرهیم را از کشتن وسوختن
نجات داد وابواب فضل وفضیلت بروی کشاد بدرستی در نجات دادن او هر اینه علامات نجات است مر مؤمنان وامارات خلاص است مر محسنان چون خلیل بفضل کردکار
جلیل از آتش نمرود نجات یافت مومن مخلص نشان خلاص خویش از آتش دوزخ دریافت وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَيكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

بَيْنِكُمُو بَعْضُكُمُو بَعْضُكُمُو لَكُمُو أَنَّكُمُو سَبَقَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي روايةٍ قالون
مَوَدَّةٌ مَوَدَّةً بَيْنَكُمْ الدُّنْيَا الدُّنْيَا بَعْضٍ وَّ
ابن كثير وابو عمرو وكسائي — نافع وابن عامر وابو بكر — امال بين بين ابو عمرو وورش — بالامالة المحضة حمزة وكسائي — مدغما غير الغنة خلف

مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا
از غير خداي عز وجل بتان را براي دوستي در ميان شما در زندگاني اين جهان
ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ
پس روز قيامت كافر شوند بعضي از شما ببعضي ولعنت كند
بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَيكُمُ النَّارُ ج وَمَا لَكُمْ
بعضي از شما مر بعضي را وجاي شما همه آتش است ونيست شما را
مِنْ نَاصِرِينَ ۝ لا فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ م وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ
از ياري دهندگان پس بگرويد مر او را لوط يعني ابرهيم را وگفت ابرهيم بدرستي كه من رونده ام
إِلَى رَبِّي ط إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ
به پروردگار من بدرستي كه او غالب است درست كار وبخشيديم مر او را اسحق
وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ
ويعقوب وكردانيديم در ميان فرزندان او پيغمبري را وجنس كتاب آسماني را
وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا ج وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
وداديم اورا مزد او درين جهان وبدرستي كه او در آن جهان هر آينه از
الصَّالِحِينَ ۝ وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ
نيكانست وياد كن لوط را آن وقت كه گفت مر گروه خود را اي بدرستي كه شما
لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ ز مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ
هر آينه مي آييد براي كار زشت يعني اتيان رجال كه پيش نكرفت بر شما بآن كار هيچ

وَمَأْوِيكُمْ — بالابدال سوسي
وَمَاوِيكُمْ — امال بين بين ورش
وَمَاوِيكُمْ — بالامالة المحضة حمزة وكسائي
فَآمَنَ مُهَاجِرٌ — ثلثة اوجه لورش بالترقيق ورش
مُهَاجِرٌ إِلَى — بالسكت خلف في رواية
مُهَاجِرُ نِ الَى — بالنقل ورش
رَبِّيَ النُّبُوءَةَ — بفتح الياء نافع وابو عمرو — بالمد والهمزة نافع
إِنَّهْ هُوَ — بالادغام سوسي
وَآتَيْنَاهُو — بالاشباع ابن كثير
وَآتَيْنَاهُ — ثلثة اوجه لورش
فِي الدُّنْيَا — بالامالة المحضة حمزة وكسائي
فِي الدُّنْيَا — امال بين بين ابو عمرو وورش في رواية
فِي الْآخِرَةِ — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش
فِي الْأَخِرَةِ — سكت خلف في رواية خلاد
فِي الْآخِرَةِ وَلُوطًا — بالامالة في الوقف كسائي
وَلُوطًا إِذْ — بالنقل ورش
قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ — بالادغام سوسي
أَئِنَّكُمْ — بالتسهيل ابو عمرو
إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ — حمزة وكسائي وابو بكر
مَا سَبَقَكُمْ — ابدل ورش والسوسي
مِنْ أَحَدٍ — ادغم سوسي — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَيكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ
مودّة برفع ونصب باتنوين ونصب بين بر ظرفيت وبغير تنوين وجر بينكم باضافت بر طریق شهادة بينكم ومودّة بر قراءت رفع خبر انّ یا خبر مبتدا محذوف بود وبر قرائت نصب مفعول دوم اتخذتم ای انما اتخذتموها ذوی مودة یا مفعول له است بمعنی انما اتخذتموها اوثانا لمودتکم ایاهن باشد وبر تقدیری که مودّة برفع خبر انّ دارند ما موصوله بنداراند ووصل او در کتابت بر خلاف قیاس باشد وبر وجوه دیکر ما برکافه است ووصل او بر قیاس بود وقال عطف است بر قال که در اذ قال لقومه اعبدوا الله کذشته انما اتخذتم من دون الله اوثانا مفعول قال است یوم القیامة ظرف است مر یکفر وجمله یکفر عطف است به ثمّ بر مقول قال الجمله ویلعن عطف است بر یکفر من ناصرین اسم ماست ومن زایده است ولکم خبر ماست وجمله ومأویکم النار وما لکم من ناصرین معطوفند بر مقول قال معنی اینست وکفت ابرهیم بدرستی آنچه کرفته اید شما از غیر خدای ایشان را بتان خداوندان دوستی اند دوست داشته شده اند میان شما در حیوة دنیا یعنی در دنیا ایشان را دوست میدارید وپیش ایشان سر فرو می آرید پس تا آن وقت در روز قیامت بعضی ببعضی کافر خواهند کشت یعنی تابعان از متبوعان بعداوت وبیزاری خواهند بیوستن وبعضی از ایشان بعضی را لعنت خواهند کرد ودر طعن وطرد خواهند آورد وجای شما آتش باشد ای متبوعان وتابعان ونباشند مر شما را یاری دهندکان فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ
وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ معنی اینست پس مر ابرهیم را لوط تصدیق کرد وایمان بدو آورد روایت کرده اند اول کسی که بر رسالت ابرهیم علیه السلام والصلوة اعتراف نمود لوط علیه الصلوة والسلام که با او نسبت خواهرزادکی داشت بود وکفت ابرهیم بدرستی مهاجرم بسوی مکانی که پروردکار من فرموده است وهجرت او از کوفه تا حران وازحران تا فلسطین بوده است بدرستی خدای هموست عزیز یعنی قوی غالب هرچه خواهد تواند حکیم است استوارکار است حکمت هرکاری داند وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ
وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ معنی اینست ومر ابرهیم را اسحق ویعقوب بخشیدیم ودر فرزندان او شرف نبوت وکتاب حاصل کردانیدیم وداديم اجر او را در دنیا از کرامت مکرمات وذکر صلوة برو وبر آل او در صلوات وبقاء ضیافت نزدیک قبر او که باقیست بر مرور

امر او و بدرستی او در آخرت از صالحانست و از جملهٔ اهل جنانست و اسمعیل ابو العرب است میان عرب نسبت او بسوی ابرهیم مشهور بود از جهت شهرت او در میان ایشان در این محل مستغنی عنه نمود ولوطا اذ قال لقومه انكم لتأتون الفاحشة ما سبقكم بها من احد من العالمين ولوطا عطف است بر ابرهيم اي وارسلنا لوطا واذ ظرف ست مر ارسلنا ايكم لتاتون الفاحشة استفهام براي انكار بر وجه توبيخ است جمله مقول قال است و چون اصرار ايشان بدين فعل امارت آن بود كه ايشان فاحشه بودن اين فعل را منكر بند و بر انكار مذكور بجهالت و ضلالت مصر بند مضمون خبر مذكور بظهور امارت انكار با اصرار سزاوار استعمال تاكيد بود و در آمدن همزه براي توبيخ و بيان ناشايستگي وقوع خبر مذكور بر وجه تحقيق باشد و جمله ما سبقكم بها صفت است مر الفاحشة بر طريق ولقد امر على اللئيم يسبني يا حال است از و يا مستانفه معلله است در جواب ماسبب كونها فاحشة

معني اينست و فرستاديم لوط را در آن هنگام كه گفت مر قوم خويش را بدرستي هر آينه مي آريد شما فاحشه شنيعه و جريمه فظيعه كه سابقه نشده است شما را در آن هيچ يكي از عالميان فعلي متضمن تنجيس است موافق عمل ابليس يك مرد با وجود مردي خود را از ساز مردي ديگر عضو خود را كه نشانه رجوليت است در نجاست اندازد اين كار را عاقل نپسندد بلكه ديوانه نيز رجال او نخندد ائنكم لتاتون الرجال وتقطعون السبيل وتاتون في ناديكم المنكر فما كان جواب قومه الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان كنت من الصادقين قال رب انصرني على القوم المفسدين انكم بترك همزه استفهام و اورد همزه استفهام در كلام بابدال همزه مكسوره بيا و باثبات او بمد اولي و قصر او خوانده و معني همه يكي دانند ائنكم لتاتون الرجال مقرر است مر ائنكم لتاتون الفاحشة [illegible] و بيان است مر فاحشه مذكوره را و تقطعون السبيل عطف است بر تاتون الرجال وتاتون في ناديكم المنكر عطف است بر جمله سابقه الا ان قالوا استثني مفرغ است اسم كان است جواب قومه خبر كان است ائتنا بعذاب الله مقول قالوا است جمله فما كان عطف است بر قال ان كنت من الصادقين شرطي است مستغني از جزاء اكتفاء بما مضي قال جمله مستانفه است در جواب ماذا قال لوط حين قالوا ذلك رب انصرني مقول قال است معني اينست بدرستي شما هر آينه بر مردمان مي آييد يعني لواطه ميكنيد و راه نسل مي بريد يا گويند راه مي زنيد و ره گذريان را مي كشيد و مال ايشان مي بريد و كار ناشايسته در مجلس مي آريد چون مضارطه

أئنكمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أحد من العالمين ۞ أئنكم لتأتون

يك از جهانيان اي بدرستي كه شما هر آينه مي آييد

الرجال وتقطعون السبيل ۞ وتأتون

براي شهوت سوي مردان و قطع ميكنيد بر مسافران راه را يا انكه قطع ميكنيد سبيل نسل را بقتل و اخذ اموال با ايثار رجال بر نسا و مي آييد

في ناديكم المنكر ط فما كان جواب قومه

در محفل شما در حالت ملاء و مجمع قوم بكار ناپسنديده پس نبود جواب گروه او

إلا أن قالوا ائتنا بعذاب الله إن كنت

مگر آنكه گفتند بر سبيل استهزاء بيار بما عذاب خداي عز و جل اگر هستي

من الصادقين ۞ قال رب انصرني

از راست گويان گفت لوط اي پروردگار من ياري ده مرا

على القوم المفسدين ۞ فلما جاءت

بر گروه تباه كاران و چون آمدند

رسلنا إبرهيم بالبشرى لا قالوا إنا مهلكوا أهل

ملايكه فرستادهٔ ما سوي ابرهيم با بشارت بولد و نافله اسحق و يعقوب گفتند بدرستي ما هلاك كننده ايم اهل

هذه القرية ج إن أهلها كانوا ظالمين صلي ۞ قال إن فيها

اين شهر را كه قوم لوط در آن بودند بدرستي اهل آن هستند ستمكاران گفت بدرستي در آن شهرست

لوطا ط قالوا نحن أعلم بمن فيها لننجينه وأهله

لوط گفتند ما دانا تريم بحال آنها كه در آن شهرند هر آينه رهايي دهيم لوط را و كسان او را

أئنكم أئنكم ورش قالون وابو عمرو

أئنكم لتأتون هشام ابدل ورش والسوسي

وتاتون بالابدال ورش والسوسي

ائتنا بالابدال ورش والسوسي

قال رب بالادغام سوسي

ولما جاءت حمزة وابن ذكوان

رسلنا بسكون السين ابو عمرو

ركوع

ابراهام بالالف هشام

بالبشرى بالامالة بين بين ورش

بالبشرى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي

القرية بالامالة في الوقف كسائي

أعلم بمن بالادغام سوسي

لننجينه بسكون النون وتخفيف الجيم حمزة والكسائي

قالوا نحن اعلم بمن فيها لننجينه واهله الا امرأته كانت من الغابرين لننجينه بصيغه مضارع معروف براي متكلم جمع از باب افعال و تفعيل خوانند

يعني آواز از دبر بر آوردن و مجامعت كردن و يكديگر در مزاح دشنام و فحش گفتن و يكديگر سنگ ريزه انداختن پس نبوده است جواب قوم لوط مگر گفتن ايشان بسيار بر سبيل استهزاء كه آيا موعود ميداني از عذاب خداي اگر از راست گويان لوط گفت اي پروردگار من ياري كن مرا و غالب گردان بر گروه تباه كاران كه قادري ميتواني ولما جاءت رسلنا ابرهيم بالبشرى قالوا انا مهلكوا اهل هذه القرية ان اهلها كانوا ظالمين معني اينست و هر گاه كه آمدند فرشتگان فرستادگان ما بر ابرهيم با بشارت و خبر خوب يعني خبر زاده شدن دو پسر اسحق و يعقوب بعد بشارت مذكوره اشارت سوي اهلاك قريه قوم لوط كردند انا مهلكوا اهل هذه القرية گفتند يعني ما هلاك كننده اهل اين قريه ايم براي هلاك اين ديه آمده ايم زيرا چه بدرستي اهل اين ديه ظالمانند بر نفس خويش ستمكارانند قال ان فيها لوطا معني اينست گفت ابرهيم مر فرشتگان بدرستي در آن قريه لوط است با اهل و فرزند

ومعنی هردو قراءت یکی داشتند قالوا مستانفه است نحن اعلم بمن فیها مقول قالواست لننجینه مستانفه است درجواب ماذا تصنعون واهله عطف است بر ضمیر منصوب
در لننجینه الا امراته مستثناست کانت من الغابرین تعلیل استثناست معنی اینست گفتند فریشتگان ما داناتریم بکسانی که در آن دیه ساکنانند میدانیم که اهل لوط
ساکن میان ایشانند لوط را واهل او را نجات خواهیم داد وایشان ناجی خواهند گشت واز عذابی که بر کافران نازل شده به نجات خواهند پیوست مگر زن او که هست
از پس ماندگان بعذاب پیوستگان وهلاک شوند کان ولما ان جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم ذرعا وقالوا لا تخف ولا تحزن انا منجوك واهلك
الا امراتك کانت من الغابرین انا منزلون علی اهل هذه القریة رجزا من السماء بما کانوا یفسقون منجوك ومنزلون بر صیغه اسم فاعل از تفعیل

وافعال خواندند ومعنی هردو قراءت درهردو محل یکی داشتند لما متعلق است بجمله سیء بهم ان بعد لما زایده است بر طرز فلما ان جاء البشیر وضاق بهم ذرعا عطف است بر سیء بهم وذرعا تمییز است ای ضاق بهم ذرعه ذرع وذراع بمعنی بازوست تنگی وکوتاهی تمثیل است عبارت از عجز وانتفا طاقت بر نسبت کسی که بازوی او طویل است لا تخف ولا تحزن مقول قالواست وقالوا عطف است بر سیء بهم انا منجوك واهلك تعلیل است تاکید او از جهت تقدیم ملوح است چه لا تخف ولا تحزن ملوح سوی وعده نجات است واهلك منصوب است بفعل محذوف ای فننجی اهلك وان فعل معطوف است بر منجوك که بمعنی فعل است بر طریق فالق الاصباح وجعل اللیل سکنا در تفسیر آورده و اهلك عطف بر کاف نیست زیرا که اهلك منصوبست وکاف باضافت مجرورست مگر آنکه در اضافت لفظی که تقدیر انفصال است نصب از جهت مفعولیت ثابت گویند بدین اعتبار صحت عطف او بر کاف منجوك بر طریق ضارب زید وعمرو گویند انا منزلون مستانفه است درجواب ماذا تصنعون اهل هذه القریة رجزا مفعول است مر منزلون جمله ولما ان جاءت تا آخر عطف است بر فعلیات سابقه معنی اینست وهرگاه که آمدند فرستادگان ما یعنی فریشتگان بر لوط علیه السلام بر صورت امردان لوط بنا خوشی پیوست واندوهگن ودل تنگ گشت فریشتگان گفتند مترس واندوهگین مباش ودل خود را بغم واندوه مخراش بدرستی ما نجات خواهیم دادن ترا واهل ترا مگر زن تو که از پس ماندگانست وبهلاک وعذاب پیوستگانست بدرستی

بهم بهمو أخاهمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يق

أَنْ جَاءَتْ
بالامالة حمزة وابن ذكوان
رُسْلُنَا
بسكون السين ابو عمرو
سِيءَ سُيءَ
بالاشمام نافع وابن عامر وكسائي
بالنقل او بالادغام في الوقف حمزة وهشام
وَضَاقَ
بالامالة حمزة
ذَرْعًا وَّ
مدغما غير الغنة خلف
تَحْزَنِ انَّا
بالنقل ورش
تَحْزَنْ اِنَّا
سكت خلف في رواية
اِنَّا مُنْجُوكَ
ابن كثير وحمزة وكسائي وابو بكر
امْرَاَتَكَّ كَانَتْ
بالادغام سوسي
اِنَّا مُنَزِّلُونَ
ابن عامر
لِقَوْمٍ يَّعْقِلُونَ
مدغما غير الغنة خلف
الَاخِرَ الاٰخِرَ
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
سكت خلف في رواية خلاد

إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ
مگر زن او که هست از باقی ماندگان در عذاب یا در قریه وچون که آمدند

رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا
ملائکه ما سوی لوط اندوهگن شد بسبب ایشان وتنگ شد تدبیر کار ایشان طاقت او یا دل او وگفتند

لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا
مترس واندوهگن مباش که بدرستی ما رهاننده توییم وکسان تو مگر

امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ
زن تو که هست از اهل عذاب بدرستی که ما فرستنده ایم بر

أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا
اهل این شهر عذابی از جانب آسمان بسبب آنچ بودند

يَفْسُقُونَ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
که خروج می نمودند از طاعت خدای وبحقیقت گذاشتیم از آن شهر علامتی روشن را که آثار دیارست برای گروهی که دریابند

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ
وفرستادیم سوی شهر مدین یکی از ایشان را شعیب نام پس گفت ای گروه من

اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا
بپرستید خدای تعالی را وامید دارید یا بترسید روز بازپسین را وفساد منمایید

فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ
در زمین حال آنکه تباه کار باشید پس بدروغ نسبت کردند اورا پس گرفت ایشانرا

فِي الْاَرْضِ
بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
فَكَذَّبُوهُو
بالاشباع ابن كثير

بر قال فاخذتهم الرجفة با معطوف خویش عطف است بر کذبوه معنی اینست وسوی اهل مدین برادر نسبی ایشان شعیب را فرستادیم او را شرف نبوت ورسالت دادیم پس شعیب گفت ای قوم خدای را بپرستید

ما فرودآرنده ایم بر اهل این دیه عذابی از آسمان بر آنچ بی فرمانی میکردند ایشان ولقد ترکنا منها آیة بینة لقوم یعقلون اینجمله معترضه است برای بیان فظاعت عذاب
ایشان چنانچه از آن درجهان نشان ماند وهرکه به بیند موازنه سختی عذاب ایشان داند معنی اینست وهر آینه بدرستی گذاشته ایم از قریه قوم لوط آیتی ظاهر وعلامتی
باهره از نمودار مکان دیهها خراب شده وبعضی گویند آبی سیاه در مکان آن دیهها پیدا آمده مر جماعتی را که دریابند ودر ره معرفت بشتابند والی مدین اخاهم شعیبا
فقال یا قوم اعبدوا الله وارجوا الیوم الآخر ولا تعثوا فی الارض مفسدین فکذبوه فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین شعیبا عطف بیانست
مر اخاهم اخاهم مفعول به است مر ارسلنا مقدر ای وارسلنا الی مدین اخاهم شعیبا فقال عطف است بر ارسلنا یا قوم اعبدوا الله مقول قال است فکذبوه عطف است

وازعذاب روز قيامت بترسيد يا كارهايي كنيد كه مثوبت را اميد داريد ومبالغت مكنيد در تباهكاري وازحد تجاوز مكنيد در بدكرداري درحالت كه شما تباهكاريد وبدكرداريد
پس ايشان شعيب را تكذيب كردند وايمان بدو نياوردند پس ايشانرا زلزله زمين كرفت چندان جنبانيد كه همه را بيفنا وهلاك رسانيد همه مردند ودرسراهاء خويش بيجان كشتند
ودر ترجمه دار ذكر ديار بارادت معنى جنس است ازدار وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا
مُسْتَبْصِرِينَ وثمود بصرف ومنع خوانده اند معنى حي دانند وعادا وثمودا منصوب اند باهلكنا كه از اخذتهم الرجفة مفهوم ميشود ومعنى كلام واهلكنا عادا وثمودا بود
جمله وقد تبين لكم من مساكنهم معترضه است وزين لهم الشيطان اعمالهم با معطوف خويش عطف است بر تبين وضمير تبين عايدست بر هلاك كه مدلول

دَارِهِمُو لَكُمُو أَعْمَالَهُمُو فَصَدَّهُمُو جَاءَهُمُو فَمِنْهُمُو وَمِنْهُمُو وَمِنْهُمُو وَمِنْهُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ وَعَادًا
لرزه زمين يعني زلزله پس كشتند درآن مقام ايشان فسرده بجايهاي خود وهلاك كرديم

وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ
اين دو قبيله وبتحقيق ظاهر شد مر شمارا اي اهل مكه آنچ وصف كرديم ازجهت ديارايشان كه برآن ميكذريد

وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ
وآراست مرايشانرا ديو كردارهاي ايشانرا پس بازداشت ايشانرا

عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ وَقَارُونَ
از دين خداي عزوجل وبودند عقلا از اهل نظر واستدلال يا بنزول عذاب باخبار رسل وقارون را

وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ
وفرعون را وهامان را هلاك كرديم وبتحقيق آمد بديشان موسى عليه السلام بامعجزات روشن

فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ
پس تكبر نمودند بترك ايمان وتصديق در زمين ونه بودند فوت شوندكان ازعذاب

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ
پس هريك را كرفتيم بكناه او پس از ايشان بود كسي كه فرستاديم برو

حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ
بادي باسنك ريزه كم چون قوم لوط وازايشان بود كسي كه كرفت اورا آواز هايل چون مدين وثمود وازايشان بود

مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا
كسي كه فرو برديم ما اورا بزمين چون قارون واصحاب او وازايشان كسي بود كه غرق كردانيديم چون قوم نوح وفرعون وقوم او

فِي دَارِهِمْ
بالامالة المحضة ابوعمرو ودوري
فِي دَارِهِمْ
بالامالة بين بين ورش
وَعَادًا وَّ
مدغما بغير الغنة خلف
وَثَمُودًا
بالتنوين كسائي وابوعمرو وابن عامر وابوبكر
تَبَيَّن لَّكُم
بالادغام سوسي
فَزَيَّن لَّهُم
بالادغام سوسي
وَلَقَد جَّاءَهُم
ابوعمرو وحمزة وكسائي وهشام
وَلَقَدْ جَاءَهُم
بالامالة حمزة وابن ذكوان
مُوسَى مُوسَى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي وبين بين ابوعمرو وورش
فِي الْأَرْضِ
بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ
بسكت خلف وفي رواية خلاد
فَكُلًّا أَخَذْنَا
بالنقل ورش
فَكُلًّا أَخَذْنَا
بسكت خلف وفي رواية

اهلكنا است اي وقد تبين هلاكهم من مساكنهم الخ واين جمله عطف است بر جمله فاخذتهم الرجفة معني اينست وهلاك كرديم عاد قوم هود وثمود قوم صالح را وظاهر شده است هلاك ايشان مر شمارا از مساكن ايشان كه ويران كشته وبخرابي واستيصال پيوسته كه اهل مكه بر آن ميكذريد ودر ويراني وخرابي آن مي نكريد وآراسته است براي ايشان شيطان اعمال قبيحة ايشان پس ايشانرا از راه دين باز داشته وبر كمراهي كماشته وبوده اند دركار خويش ايشان بيننده وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ وقارون وفرعون وهامان عطف اند بر عادا جمله ولقد جاءهم تا سبقين بالبينات با معطوفات خويش معترضه است براي شكايت از حال ايشان معني اينست وقارون وفرعون وهامانرا هلاك كرديم ودر زد وال فنا آورديم قصهء ايشان كذشته وبه بيان پيوسته وهر آينه موسي آيات بينات براي ايشان آورده بود ومعجزات عظام بسيار مي نمود پس ايشان بزركي جستند وتكبر وتعظم كردند ونبوده اند ايشان در كريز از عذاب ما سابق شونده وپيش دستي وبرنده چنانچه عذاب ما ايشانرا در نيابد وبه دنبال كردن بديشان نرسد فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ

مَنْ أَرْسَلْنَا مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِي مَنْ أَخَذَتْهُ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَة الْأَرْض الْأَرْض
بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالامالة في الوقف كسائي سكت خلف وفي رواية خلاد

مَنْ أَغْرَقْنَا مَنْ أَغْرَقْنَا
بالنقل ورش سكت خلف في رواية

اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ كلا مفعول اخذنا
جمله كلا اخذنا بذنبه جمع امور متعدده است در حكم واحد فمنهم من
ارسلنا عليهم حاصبا با معطوفات خويش تفريق در جهت جمع بود فا در
فمنهم براي تعليل يا براي بيان اخذ مذكور باشد من با صله خويش خبر مبتدا است منهم خبرست جمله وما كان الله ليظلمهم با معطوف خويش تكميل دارند براي دفع وهم
ظلم بودن عقوبت زيادت بر جرم ميدارند پس هريكي را از ايشان بكناهان ايشان كرفتيم زيرا كه بعضي از ايشان يعني عاد كساني اند كه ايشانرا آواز سخت كرفت

ونها دهر یکی از ایشان خرابی بپذیرفت و بعضی از ایشان یعنی قارون کسانی اند که ایشان را در زمین فرو بردیم و بحیات و عقارب دوزخ سپردیم و بعضی از ایشان یعنی فرعون وآل او وقوم
نوح کسانی اند که ایشان را غرقه کردانیدیم و این آبها از آن راه آب باتش رسانیدیم و نیست صفت خدای که بر ایشان ظلم کند و بی گناه در آتش افکند ولیکن بوده اند ایشان بر نفس
خویش ظلم کنندکان و خود را باختیار خویش در توی و تلف افکندکان مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ
الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ مثل الذين مبتدا است کمثل العنکبوت خبر مبتدا است جمله معترضه است برای ضرب مثل وجمله وان اوهن البیوت حال است یا معترضه

لِيَظْلِمَهُمْ وَأَنفُسَهُمْ قرا ابن کثير بالصلة وفي رواية قالون

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا
ونه بود خدای تعالی که ستم نماید بر ایشان ولیکن بودند که
أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
بر خود ستم نمودند باشران داستان آنانکه کرفتند
مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ ج
از غیر خدای تعالی دوستانی را چون داستان عنکبوتست که
اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ
کرفت خانه از نسج خود و بدرستی که سست ترین خانها هر آینه خانه
الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝ إِنَّ اللَّهَ
عنکبوتست اکر بودندی که دانستندی این داستانرا نمیپرستیدندی بتانرا بدرستی که خدای عزوجل
يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ ط وَهُوَ
میداند که چه چیز میپرستند از غیر خدای از آنچه اسم شیئت بر آن واقع شود و اوست
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
بی همتا درست کار درست کفتار و آن داستانها بدید میکنیم آنرا
لِلنَّاسِ ج وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ۝ خَلَقَ اللَّهُ
برای مردمان و در نیابند حسن موقع آنرا مکر دانایان آفرید خدای
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ط إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ
آسمانها را و زمین را بحکمت و صواب بدرستی که در آن آفرینش هر آینه محل اعتباریست اهل ایمانرا

الْبُيُوتِ بکسر الباء غیر ورش وابو عمرو وحفص
يَعْلَمُ مَا بالادغام سوسی
تَدْعُونَ بالتاء غیر ابو عمرو وعاصم
مِن شَيْءٍ بالوجهین ورش
مِن شَيْءٍ سکت خلف وفی روایة خلاد
وَهُوَ بسکون الهاء قالون وابو عمرو وکسائی
الْأَمْثَالُ بالنقل ورش
الْأَمْثَالُ سکت خلف وفی روایة خلاد
لِلنَّاسِ بالامالة دوری
وَالْأَرْضَ بالنقل ورش
وَالْأَرْضَ سکت خلف وفی روایة خلاد

ركوع

لَآيَةً بالامالة فی الوقف کسائی
لِّلْمُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسی

درمعترضه است و تاکید جمله از جهت آنست که چون کفار را تشبیه کرد بعنکبوتی که از تنسته خویش خانه سازد و مسکنی که ملایم اوست پردازد دین ایشان در سستی مشبه بخانه عنکبوت بود اخبار از سستی خانه عنکبوت بروجه تمثیل اخبار از سستی دین ایشان که مشبه به دوست باشد وایشان حکم مشبه را که وهن دین کفرست منکرند بر انکار مصرند لاجرم جمله را تاکید کرد و موکدات آورد هم بدین اعتبار به لو کانوا یعلمون نفی علم ایشان کرد و کلمهٔ لو که دلالت بر نفی میکند آورد واکر نه سستی خانه عنکبوت راهمه دانند و معلوم است آنرا نفی کردن نتوانند معنی آنست حال کسانی که کفر ورزیدند و بوحدانیت خدا نکرویدند و از غیر خدا اولیا کرفتند و پرستیدند ایشان کشتند همچو حال عنکبوت است که از تنسته خویش خانه سازد و مسکنی در خور سکونت خویش پردازد و بدرستی سست ترین خانها خانه عنکبوتست چنانچه سست ترین دینها دین کفر و عبادت طاغوتست اکر ایشان سستی دین کفر را بدانند اورا همچو بیت عنکبوت خوا[نند] إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ یدعون بصیغه خطاب و غیبت خوانده و معنی برحسب آن دانند ما در ما تدعون موصوله است مفعول است مر یعلم و مفعول یدعون محذوف است من شیء بیان ماست ای من شیء من الاشیا من ملک او بشر او صنم او نجم اینجمله مستانفه است در جواب ما حال الذين اتخذوا من دون الله

خلق الله السموات والارض بالحق ان في ذلك لآية للمؤمنين اینجمله معترضه دیکرست برای ثنای خدا ان فی ذلک لآیة للمؤمنین تذییل است تاکید او از جهت آنست که اخبار بوجود آیات کنایت است از اخبار بوجوب معرفت و اصرار کفار بر کفر علامت آنست که ایشان اینجمله را

ماحال الذين اتخذوا من دون الله اولياء وچون ذکر اشراک بمعنی مکنی عنه که ابعاد دست ملوح بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود وجمله وهو العزيز الحكيم تذییل است معنی اینست بدرستی خدای میداند آنچه آنرا از غیر خدای میخوانند و از غیر خدای معبود میکردانند و بر قراءت خطاب معنی خطاب باید جست ترجمه او میخوانید و میدانید باید کفت از چیزی یعنی از ملکی یا بجمی یا بشری یا صنمی هیچ حیران و پوشیده نبود و هیچ کاری از و مخفی نباشد و خدای عزیزست یعنی قویست غالب است تعذیب کافران تواند حکیم است همه کار بحکمت تواند وتلك الامثال نضربها للناس وما يعقلها الا العالمون اینجمله تذییل است مرضرب مثل سابق وجمله وما يعقلها الا العالمون عطف است یا حال است معنی اینست این مثل و این امثال بدید میکنیم و افواله این امثال واضح میکردانیم برای مردمان و در نمی یابند آنرا مکر عالمیان و نمیدانند آنرا مکر دریابندکان

باعتبار معنی مَکنی عَنه منکر اند و بر انکار مصر اند از جهت ظهور علامت انکار تاکید
کرد موکدات آورد **معنی اینست** خدای آسمانها و زمین را بحق آفرید و بحق موجود
گردانید بدرستی در آفریدن آسمانها و زمین آیاتی است برای معرفتِ مؤمنان
و علاماتی است برای ایقانِ اهلِ ایمان

الثلث الثالث
من كلام الله الباري عز

اُتْلُ مَآ اُوحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ اينجمله معترضهٔ ديگرست براي تنبيه پيغمبر صلى الله عليه وسلم واَقِمِ الصَّلٰوة عطفاست بر اُتْلُ اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ معلله است تاكيد او بتقديم ملوح است بر طريق وَصَلِّ عَلَيْهِمْ اِنَّ صَلٰوتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ معني اينست تلاوت بكن اي محمد آنچ وحي كرده شده است سوي تو از كتاب يعني قران و نماز بر پاي دار و با شرايط و اركان و فرايض و واجبات بجا آر بدرستي نماز از فحشا يعني از كار زشت واز منكر يعني از ناپسنديدهٔ شرع وطبع باز ميدارد بتحريمه نماز غير اعمال ناشايسته را چگونه سايغ بندارد بعد نماز نيز مقداري پرتو نور نماز باقي ماند مصلحت خود را

الجزو الحادي والعشرون

اُتْلُ مَآ اُوحِيَ اِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ

بخوان آنرا که وحي فرستاده شد سوي تو از قرآن

وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ ط اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى

وبپاي دار نماز را بدرستی که نماز بارعايت شرايط باز ميدارد

عَنِ الْفَحْشَآءِ وَالْمُنْكَرِ ط وَلَذِكْرُ اللّٰهِ

از کار قبيح وناشايست وهرآينه صلوة بسبب اشتمال بر ذکر خداي

لَا يَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

در حكم تحريمه نماز داند باز عنقريب مقدمات نمازي ديگر پيش آيد دل بران توجه نمايد اكثر نمازها متتابع بود كسي كه بر نمازها مداومت كند فرصت فحشا و منكر نيابد ميان نماز با مداد و نماز پيشين اگرچه وقتي خالي از نماز مفروضه است آن بحسب عادت مشغول بطلب اقوات است وطلب اقوات نيز داخل استعداد صلوات است برين تحقيق مداومت صلوات مانع از اشتغال سيئات ومنكرات بود بعضي گويند صلواتي كه مقبوله بود بخاصيت مانع از فحشا و منكر شود چه شرط قبول تقوى است صلوة مانع فحشا و منكر برين معني است وبعضي گويند مصلي اگرچه از معاصي باز نه مي ماند بركت نماز اورا باز خواهد داشت دل او را بر صلاح و تقوى خواهد گماشت روايت كرده اند كسي پيش پيغمبر عليه الصلوة والسلام گفت اِنَّ فلانا يُصَلِّي بالنهار ويسرق بِاللَّيْلِ فقال عليه السلام اِنَّ صلوته لتردعه ونيز روايت كرده اند جواني از نصاري با پيغمبر صلى الله عليه وسلم در نماز مداومت داشت و هيچ معصيتي نا كرده نميگذاشت پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم برين صفت ذكر كردند پيغمبر فرمود نماز اورا باز خواهد داشت وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ عطف است بر اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى عَنِ الْفَحْشَآءِ واز ذكر الله صلوة مرادست اي والصلوة اكبر من عمل آخر وبعضي گويند ولذكر الله في الصلوة اكبر من ذكر الله في خارج الصلوة وبعضي گويند اضافت مصدر سوي فاعل است اي ذكر الله لكم اكبر من ذكركم له لان ذكركم يفني وذكر الله يبقى فاجتهدوا ان يذكركم مصلين محسنين معني اينست وهر آينه ذكر خداي اكبرست و در نماز ذكر خداي اكثرست پس نماز از اعمال ديگر بزرگترست يا گويند ذكر كردن خداي شما را بزرگترست از ذكر كردن شما خدا را وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ عطف است بر ولذكر الله اكبر و در اختلاف خطاب با فراد وجمع شبه التفاتست معني اينست وخداي ميداند آنچ شما ميكنيد پس بايد كه شما نماز بگزاريد وخود را بر احسن اعمال داريد تا شما را بر صنع نيك داند ونيكو كار خواند وتواند بود معترضه متضمن وعد و وعيد شود

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ

وَلَا تجادلوا عطف است بر أَقِمِ الصَّلَاةَ أي ولا تجادل انت والمومنون اهل الكتاب الا بالتي هي احسن مستثنى مفرغ است حال است از فاعل لا تجادلوا اي لا تجادلوا اهل الكتاب الا ملتبسين بالخصلة التي هي احسن وهي اللين وترك الغضب والشغب بحيث لا يفضي الى الحراب الا الذين ظلموا مستثنى است از مفهوم استثناء سابق اي جادلوا اهل الكتاب بالتي هي احسن الا الذين ظلموا اي جاوزوا الحد في العناد ووقعوا في الفساد فلا تجادلوهم وبعضي مفسران مستثنى منقطع دارند واهل كتاب مذكور را مقيد بمنصفان غير ظالمان يابند تا يان جزيه دهند كان بندارند اي لكن الذين ظلموا لا يسوغ مجادلتهم فلا تجادلوهم وقولوا عطف است بر جملهء لا تجادلوهم كه مضمون استثناء ثاني است چنانچه بالا ذكر آن رفته لا تجادلوا الظالمين منهم وقولوا كذا معني اينست يا اهل كتاب مجادله مكنيد ودم مناظره ومباحثه مزنيد مگر بر طريقه كه نيكوتر وصوب كه بهتر است وآن آنست كه در مباحثه نرمي بود سختي ودرشتي نباشد وغضب وشغب نكنيد ودر طعن وتشنيع مشغول نشويد در هر سخن نستيزيد فتنه نه انگيزيد مگر كساني از ايشان ظالمانند چون سوفسطائيه از جحود نخاصمت كنند كه اند با ايشان مجادله نشايد ومناظره نبايد وبر ايشان بگوييد بدانچ منزل است بر شما ومنزل است بر ما ايمان آورده ايم وهر دو كتاب را تصديق كرده ايم واله ما واله شما يكي است جز او معبودي بحق نيست وما مر او را منقاديم وبر عظمت او راسخ الاعتقاديم

وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ

ذلك اشارتست بر انزال كتاب بيشينيان كذلك صفت مصدر محذوف است اي انزالا مثل انزال الكتب على من قبلك انزلنا اليك اي موافقا مصدقا له جمله

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون منهم

من كلام الله خالق العيون

أَكْبَرُ ط وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ

بزرگتر است از ساير عبادات وخداي عز وجل ميداند آنچ ميكنيد شما از طاعات واعمال

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي

وجدال منماييد با جهودان وترسايان مگر بخصلتي كه

هِيَ أَحْسَنُ ق صلي إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

آن نيكوترست يعني رفق وحلم مگر آنانكه ظالم‌اند از ايشان بافراط در عناد كه با ايشان حلم نبايد بود

تنزيل من رب العالمين

يعلم ما بالادغام سوسي ظلموا بالتغليظ ورش

وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ معترضه است براي مدح كتابي كه منزل بر پيغمبر است فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ بامعطوف خويش اعتراض در اعتراض است جمله وما يجحد باياتنا الا الكافرون عطف است بر جمله وكذلك انزلنا اليك الكتاب سوال الكتاب هر دو جا معرفت است وقاعده اينست در دو كرد ومعرفت ثاني عين اولي است مراد از الكتاب در وكذلك انزلنا اليك الكتاب قرآنست ودر فالذين آتيناهم الكتاب كتاب گذشتگان است معرفت ثانيه عين اولي نيست جواب اينجا نسبت كتاب سوي پيغمبر ما ونسبت او سوي اهل كتاب بر مغايرت دليل آمد بقيام دليل قاعده مذكور متخلف شده معني اينست وچنانچه فرستاده ايم كتاب بر پيشينيان فرستاده ايم بر تو

في

ديم

ب

كتابي مصدّق وموافق آن پس بعض كساني كه داده ايم ما ايشانرا كتاب چون عبد الله بن سلام وامثال او بدو ايمان مي آرند وبعضي از اهل مكه نيز كساني اند كه تصديق بدو دارند
ومنكر نمي شوند بآيات ما بعد ظهور حقيقت آن مگر زمرهٔ كفر ورزندگان وانكار توريت وانجيل وساير كتب منزله كفرست همچو انكار قرآن **وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ**
مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ اين جمله عطف است بر كذلك انزلنا ولا تخطه عطف است بر تتلوا لا از اين است براي تاكيد بيمينك قيد
عادتي است چه غالبا كتابت در دست راست بود معني اينست ونبوده تو كه كتابي را بيش از قرآن تلاوت ميكردي ونه كتابي را بدست خويش مي نبشتي

إِلَيْكُمُو وَإِلَٰهُكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

آمَنَّا وَاحِدٌ — ثلثة اوجه لورش — مدغما غير الغنة خلف
نَحْنُ لَهُ — بالادغام سوسي
يُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
مَنْ يُؤْمِنُ — مدغما غير الغنة خلف
يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا — بالابدال ورش والسوسي — ثلثة اوجه لورش
بِآيَاتِنَا — بالابدال في الوقف حمزة
الْكَافِرُونَ — بالترقيق ورش
كِتَابٍ وَلَا — مدغما غير الغنة خلف
آيَاتٌ أُوتُوا — ثلثة اوجه لورش — ثلثة اوجه لورش
بِآيَاتِنَا — ثلثة اوجه لورش
بِآيَاتِنَا — بالابدال في الوقف حمزة

وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ
وبگوييد ايمان آورديم ما بآن كتابي كه فرستاده اند سوي ما وفرو فرستاده اند سوي شما
وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
وخداي ما وخداي شما يكيست وما مراورا مطيع ومنقاديم
وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ط فَالَّذِينَ
وهمچنانكه كتب متقدم فرستاديم، فرستاديم سوي تو قرآنرا كه مصدق ساير كتابست پس آنانكه
آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ج وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ مَن
داديم ما ايشانرا كتاب توريت چون عبد الله بن سلام وامثال او ايمان مي آرند بقرآن وازينها كه اهل مكه اند يا معاصران زمان پيغمبر اند يا اهل كتاب
يُؤْمِنُ بِهِ ج وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ
كسي ايمان مي آرد بدان وانكار نكند آيتهاي مارا مگر آنانكه مصرّند بر كفر چون كعب اشرف واصحاب او
وَمَا كُنتَ تَتْلُو مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ
ونبودي تو كه خواني پيش از نزول قرآن هيچ كتابي را ونمي نويسي آنرا
بِيَمِينِكَ إِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ
بدست راست تو آنگاه هر آينه بشك افتادندي اهل باطل از اصحاب كتاب يا آنانكه دانستندي كه تو كاتب وقاري بودي نكرده اين قرآن آيتهاييست
بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ط
واضحات الاعجاز محفوظ در سينهاي آنانكه داده اند ايشانرا دانش از آيات
وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ وَقَالُوا لَوْلَا
وانكار نكنند آيتهاي مارا مگر ستمكاران وگفتند چرا نه فرو

ان يطلبوا آية اخري ولم يكفهم انا انزلنا عليك الكتاب يتلي لان في ذلك لرحمة وچون اصرار كافران بر كفر وطلب كردن آيتي ديگر با وجود آيتي
همچو قرآن علامت انكار مضمون جمله بود از جهت ظهور امارات انكار قوي تاكيد جمله سايغ نمود معني اينست وگفتند ايشان لولا انزل عليه
آية من ربه ابستند نكرد ايشانرا كه بدرستي فرستاده ايم بر تو كتاب يعني قرآن در ين حالي كه خوانده ميشود بر ايشان بدرستي در قرآن يعني
در بلاغت كامله ودلالت شامله او هر آينه رحمتي است وپندي است مر قومي را كه مؤمنانند ومر گروهي را كه گرويدگانند نه متعنتان

آن هنگام كه شان تو چنين بودي مبطلان راشك روي نمودي گمان مي بردند كه قرآن ازمقروات اوست ونميدانستند كه متلو جبرئيل است ومكتوب او نيست ثابت بوحي وتنزيل است از غير قاري وغير كاتب پيدا گشت واز امي بظهور پيوست **بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ** اين جمله اضراب بود كه از كلام سابق مفهوم ميشود اي ما هذا القول مخترع من عندك ولا مخطوط بيدك بل هو آيات بينات في صدور الذين اوتوا العلم معني اينست بلكه قرآن آياتي است حاصله در سينهاء خداوندان علم وورد لبهاء ارباب فهم در صدر جبرئيل بارادت حروف منقوشه يا مسموعه باسماع كردگار جليل ودر صدر پيغمبر عليه الصلوة والسلام بوحي وتنزيل ودر صدور مومنان بتبليغ پيغمبر هادي سبيل وبه آيات ما جاحد نشوند ومنكر نگردند مگر ظالمان واز حق تجاوز كنندگان **وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ** وقالوا عطف است بر وقال الذين كفروا معترضاتي كه در ميانه بود ميان دو كلام متصل سايغ نمود لولا تخصيص است بر جملهٔ فعليه در آمده است وتنكير آيت براي تعظيم است اي آية عظيمة كناقة صالح وعصاء موسي ومايدهٔ عيسي وامثالها وجملهٔ لولا انزل مقول قالوا است قل مستانفه است در جواب ماذا اصنع حين قالوا ذلك انما الآيات عند الله بجمله كه معطوف است بر مقول قل است معني اينست وگفتند كافران چرا فرستاده نشده است بر وي آيتي عظيمه ومعجزه فخيمه چون ناقه صالح وعصاء موسي واحياء موتي ومايده عيسي بگو اي محمد نيست آيات مگر از خدا ونيست معجزات مگر از حق جل وعلا ونيم من مگر ترساننده حق را از باطل جدا كننده **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** اولم يكفهم عطف است بر قالوا وهمزه براي انكار بر وجه توبيخ است وانكار راجع سوي معني عطف است يتلي عليهم حال است از الكتاب جملهٔ ان في ذلك لرحمة تا آخر تعليل است بر توبيخ مذكور دليل است اي ما كان ينبغي لهم

وستیزه کنندگان را باوجود حجتی همچو آفتاب روشن ودلیلی قطعی مبرهن خود را کور سازند وتطلب آیتی ومعجزه دیگر بر دارند قل كفى بالله بيني وبينكم شهيدا يعلم ما في
السموات والارض والذين آمنوا بالباطل وكفروا بالله أولئك هم الخاسرون قل مستانفه است در جواب تا اقول جنین قالوا ذلك يا در بالله زايده است اي
كفى الله شهيد حال است يا تميز است وجمله كفى بالله تا آخر مقول است يعلم ما في السموات والارض صفت است مر شهيدا يا حال است يا تعليل است مر جمله وكفى
بالله شهيدا دليل است والذين موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است واولئك هم الخاسرون خبر مبتدا است جمله عطف است بر كفى بالله شهيدا معنى آنرا است بگوی اي محمد ترسنده

بينكمو وليأتينهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
يكفهمو أنا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أُنزِلَ عَلَيهِ آيَاتٌ مِن رَبِّهِ قُل إِنَّمَا الآيَاتُ عِندَ
وفرستاده نشد بر وی معجزه از پروردگار او بگو بدرستی که معجزات نزد
اللهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ أَوَلَم يَكفِهِم
خدای تعالی است وبدرستی که من بیم نماینده ام هویدا آیا کافی نیست ایشان را در باب معجزات
أَنَّا أَنزَلنَا عَلَيكَ الكِتَابَ يُتلَى عَلَيهِم إِنَّ فِي
آنکه ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را حال آنکه خوانده میشود بر ایشان بدرستی که در
ذَلِكَ لَرَحمَةً وَذِكرَى لِقَومٍ يُؤمِنُونَ
آن انزال هر آینه بخشایش است از خدای بر خلق وموعظتی برای گروهی که ایمان آرند
قُل كَفَى بِاللهِ بَينِي وَبَينَكُم شَهِيدًا يَعلَمُ
بگوی بسنده است خدای تعالی در میان من وميان شما گواهی که من رسولم وقرآن کتاب او میداند
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالبَاطِلِ
آنرا که در آسمانها وزمین است وآنانکه ایمان آوردند بغیر خدای
وَكَفَرُوا بِاللهِ أُولَئِكَ هُمُ الخَاسِرُونَ
وکافر شدند بخدای تعالی ایشان ایشانند زیان کاران بتحقیق
وَيَستَعجِلُونَكَ بِالعَذَابِ وَلَولَا أَجَلٌ مُسَمًّى
وشتاب می نمایند ترا بوقوع عذاب واگر نه وقتی معلوم بودی که قیامت است
لَجَاءَهُمُ العَذَابُ وَلَيَأتِيَنَّهُم بَغتَةً وَهُم لَا يَشعُرُونَ
هر آینه آمدی بایشان عذاب عاجل وهر آینه آید بایشان عذاب دنیا ناگهان وایشان ندانند

عليه آيات — آيات آية — قل إنما — قل إنما — الآيات الآيات — نذير يكفهم أنا — يتلى — عليهم رحمة و — ذكرى — ذكرى — لقوم يؤمنون — يؤمنون — وليأتينهم بغتة وهم

قل كفى — قل كفى — يعلم ما — والارض — الارض آمنوا — لجاءهم

است خدای را از آن روی که گوا
است در مقاوله که میان ما
وشما است من تبلیغ رسالت
کرده ام و رسانیده ام آنچه
آورده ام میداند خدای آنچه
در آسمانها وزمین است آگاه
است بهر چه در آن ودر زمین
وآنکسانی که بباطل ایمان آورده
اند وبالله کفر ورزیده اند
ایشان هم ایشانند که در معامله
خود زیان زدگانند خاسر
شدگانند ويستعجلونك
بالعذاب ولولا أجل مسمى
لجاءهم العذاب وليأتينهم
بغتة وهم لا يشعرون
ويستعجلونك عطف است بر
قالوا ولولا امتناعيه است اجل
مسمى مبتدا است خبر او محذوف
است اي ثابت لجاءهم العذاب
جواب لولا است جمله يعني لولا
باجواب خويش معترضه
است براي بيان حجت تاخير عذاب
والكتاب وليأتينهم جواب قسم
محذوف است بغتة مصدر منصوب
بر مصدريست وجملة قسميه
نيز معترضه است براي ابعاد
آمدن عذاب معطوف بر جواب
لولا دارند زيراكه جواب لولا
محل در آمدن نون تاكيد نيست
وتاكيد او از جهت ابراز وعيد
بر سبيل ... دانست وهم
لا يشعرون حال است معنى
آنرا است وايشان از زنو شتابي
بعذاب مجويند وامطر علينا
حجارة من السماء ميگويند
واگر براي عذاب ايشان مهلتي
معتبر نشدي هر آينه ايشان را
عذاب دنيا وعذابي كه
موجل است به آخرت بغير
تاجيلي كه بايد بر حال ايشان
عيد آمدي ويستعجلونك

بالعذاب وإن جهنم لمحيطة بالكافرين يوم يغشاهم العذاب من فوقهم ومن تحت أرجلهم ويقول ذوقوا ما كنتم تعملون نقول بصيغه متكلم وغايب خوانند
ومعنى بر حسب آن داند يستعجلونك تكرار است براي تاكيد وإن جهنم لمحيطة بالكافرين عطف است بر ليأتينهم بغتة وتاكيد او از جهت ابراز وعيد بر صورت وكار تست
واحاطت جهنم مر كافران را مر آينده است آينده را بصورت حالي مي آرد بتيقن الوقوع بمنزله واقع مبادر بدوم طرفست محيطة مر الكافرين وقف نيست من فوقهم ومن تحت
أرجلهم ظرف قد مر يغشيهم ويقول عطف است بر يغشيهم وذوقوا مقول يقول است معنى آن است وبدرستي جهنم هر آينه محيط شود بكافران در روزي كه بپوشد ايشانرا

عذاب از بالاء سرهاء ایشان واز زیر پاهای ایشان وبگوییم مامر ایشانرا عذاب بچشید بسبب کارهایی که میکردید یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون
عبادی وارضی بسکون یا وفتح او خوانده اند و معنی هردو وقراءت یکی داشتند چون عذاب کافران ذکر کرد و عقوبت ایشان در بیان آورد مومنانرا بر وجه اعتراض مخاطب کردانید وازایشان
پرستش طلبید وتاکید جمله ان ارضی واسعة ازجهت آنست که اخبار بسعت زمین کنایت است از سزاواری سفر واختیار هجرت از ماوی ومفر وحب اوطان واعتیاد مردمان
بر التزام آن باعتبار معنی مکنی عنه علامت انکار مضمون جمله بود ازجهت ظهور امارت انکار تاکید جمله سایغ نمود ایای مفعول است مر فعل محذوف را منصوبست بر شریطه
تفسیر زیرا چه فعلی که بعد او واقع شده مشتغل بضمیر آمده ایای بعد حذف عامل منفصل کشته وفا در ایای در جواب شرط محذوف است ای ان لم یستطیعوا ان تعبدوا الله فی الارض التی کنتم فیها فایای فاعبدونی فی ارض اخری اعبدون مفسره است فا در زایده است معنی اینست ای بندگان من که ایمان آورده اید وبوحدانیت من تصدیق کرده اید بدرستی زمین من متصف بصفت فراخی وسعت است همه زمین جای عبادت وطاعت است اگر شما در زمینی که ساکنید بسببی عبادت نتوانید در زمینی دیگر روید مرا بپرستید ای خلف مردم برای عبادتست هرجا که فراغ عبادت دست دهد قدم زند برود وبه فراغ در عبادت خدای مشغول شود بعضی گویند این آیت ترغیب در هجرت سوی مدینه است وتحریض بر گذاشتن وطن از جهت مشاق ومحن است که مسلمانان در مکه ازجهت مزاحمت کفار فراغ عبادت نداشتند کفار در مکه هنگام عبادت ایشان دل برایذای ایشان میگماشتند فرمان شد ای بندگان من که ایمان آورده اید زمین من فراخ است ازینجا بیرون آیید در مدینه بروید در عبادت مشغول شوید در حدیث است من فر بدینه من الارض الی الارض وان کان شبرا من الارض استوجب الجنة کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون ترجعون بصیغه خطاب بعد کل نفس ذائقة الموت التفات است از غیب سوی خطاب است کل نفس مبتدا است ذائقة الموت خبر مبتدا است این جمله تعلیل است مر جمله ایای فاعبدون

فوقهم وارجلهم کنتم لنبوئنهم وقرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بالکافرین
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری

بالکافرین
امالة بین بین ورش

یغشیهم
امالة بین بین ورش

نغشیهم
بالامالة المحضة حمزة والکسایی

یا عبادی
بسکون الیاء ابو عمرو وحمزة وکسایی

آمنوا ونقول
ثلثة اوجه لورش — بالنون ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر

ان ارضی
بفتح الیاء ابن عامر

الموت ثم
وبالادغام سوسی

یرجعون
بالیاء ابو بکر

آمنوا
ثلثة اوجه لورش

لنثوینهم
حمزه وکسایی

الانهار
بالنقل ورش

الانهار
سکت خلف وفی روایة خلاد

یستعجلونک بالعذاب ۚ وإن جهنم لمحيطة
شتاب می نمایند ترا بوقوع عذاب وبدرستی که دوزخ گرد در آینده است
بالکافرين ۝ يوم يغشيهم العذاب من
بکافران در آن روز که آید بدیشان عذاب از
فوقهم ومن تحت أرجلهم ويقول ذوقوا
بالای ایشان واز زیر پایهای ایشان وگوییم بچشید جزای
ما كنتم تعملون ۝ يا عبادي الذين آمنوا
آنچ بودید شما که میکردید ای بندگان من آنانکه ایمان آوردید
إن أرضي واسعة فإياي فاعبدون ۝ كل
بدرستی که زمین من بافضای تمام است. پس خاص مرا بپرستید درهر زمین که دست دهد هر
نفس ذائقة الموت ۖ ثم إلينا ترجعون ۝
تنی چشنده المفارقت روح است پس باجزای ما باز گردانید شمارا
والذين آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم
وآنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو هر آینه جای دهیم ایشانرا
من الجنة غرفا تجري من تحتها الأنهار خالدين
از بهشت در اماکن عالیه که رود از زیر اشجار آن جویهای روان حال آنکه جاوید باشند
فيها ۚ نعم أجر العاملين ۝ الذين صبروا
در آن نعمت نیکا مزد کارکنان متعلق است به ص آنانکه صبر کردند بر تکالیف ومکاره وشاق

لنبوئنهم جواب قسم محذوفست ای نقسم لنبوئنهم جمله قسمیه خبر مبتدا است لنبوئنهم بمعنی لننزلنهم وبعضی لنثوینهم خوانند ثوی یثوی لازم است اثوی یثوی از باب افعال متعدی بیک مفعول است غرفا مفعول دوم نیست منصوب بنزع خافض است یا ماول است بنسکننهم بر طریق اسکنته الدار وانزلته الخان برین وجه غرفا مفعول دوم باشد برین وجه توسع غرفا جمع غرفه است تجری من تحتها الانهار صفت است مر غرفا را خالدین فیها حال است از ضمیر لنبوئنهم صفت غرفا نبود واگرنه ازجهت جاری بودن بر غیر من هی له ابراز ضمیر واجب باشد اجر العاملین فاعل نعم است مخصوص بمدح محذوفست ای نعم اجر العاملین اجرهم جمله نعم اجر العاملین تذییل است وعلی ربهم یتوکلون جمله عطف است بر صبروا یا حال است بتقدیر
یعنی چون مردن یقین داند باید که عمر را در عبادت خدا بگذراند ونیز اینجمله تاییدست بر اختیار هجرت از مقر برای فراغ عبادت در زمینی دیگر بیان این که هر یکی را مردنیست از مقر ووطن گذاشتنی است وطنی را که بموت گذاشتنی است هم در حیوة بهجرت ومسافرت چرا نگذارند وروی سوی عبادت خدای عز وجل چرا نیارند بیت صلحا عمر عزیزست غنیمت دانش گوی خیری که توانی ببر از میدانش هر نفسی چشنده مرگست تلخی مرگ خواهد چشید ورنج ومشقت وکربت فرقت خواهد کشید پس از آن سوی حساب گاه ما باز گردانید خواهید گشت وبجزا وسزا خواهید پیوست پس باید حیوة را در عبادت بسر رسانید وعمر عزیز در کار خدای عز وجل مصروف کردانید والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نعم اجر العاملین الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است

وعلى ربهم يتوكلون الذين صبروا موصول باصله در محل جراست صفتاست مر عاملين برين تقدير بر عاملين وقف نكنند يا در محل رفع است بحذف مبتدا اي هم يتوكلون بقرينه سياق بمعني ماضي است ايراد صيغه مضارع از جهت استحضار صورت بديعه توكل است وجمله والذين امنوا وعملوا الصالحات تا آخر عطف است بر جمله والذين آمنوا بالباطل وكفروا بالله اولئك هم الخاسرون معني ازاست وانانكه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند بسوكند ياد ميكنيم هرآينه ايشانرا در بلنديها بهشت جا دهيم يا كويند در بلنديها بهشت مقيم كردانيم بلنديهايي كه روانست فرود آن جويها درين حالي كه ايشان جاويد باشند در آن نيكو اجر عمل كنندكانست اجر ايشان يعني كساني كه صبر كردند بر مفارقت اوطان وجدايي همدمان وبر ايذاء مشركان وبر محنتها ومصيبتها ومشقتها ومضرتها وخود را باز داشتند از معاصي وحبس كردند نفوس خود را از ارتكاب مناهي وبر پروردكار خويش توكل كردند وكار بحق سبحانه وتعالى سپردند وكأين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها واياكم وهو السميع العليم روايت كرده اند چون آيت يا عبادي الذين آمنوا ان ارضي واسعة فاياي فاعبدون در ترغيب بر هجرت وتحريض بر عبادت وارد كشت خشيت فقر در دل مسلمانان كذشت كفتند در زميني كه سبب معاش نبود مردم در آن زمين چكونه روند وايشا در مدينه از روي ظاهر سببي نبود كمان مجاعت ومشقت بدين سبب روي مينمود اين آية بروجه اعراض وارد كشت رزق ضعفا واقويا هر جاكه باشند بوعد نيوست معني ازاست وچندا از جنبندكان كه از ضعف خويش بار كسب ورزق خويش نكيرند ونتعب طلب معاش بر خود ننهند خداي عز وجل روزي ميدهد دابه مذكوره را وشمارا كه اقوياء مكتسبيد ودر طلب رزق سعي ميكنيد زيرا چه هرچند كه شما كسب ميكنيد وخود را در تعب طلب مي افكنيد قوت كسب وطلب او ميدهد وكسب وسعي او مي آفريند واقوات را او بيدا مي آرد وفروشنده آنرا بر فروختن آن ميكمارد واكر نه كاسبان دراهم ودنانير كسب كرده ودرر وجواهر بردست آورده براي قوت بشتابند حبه ولقمه نيابند واو شنواست خواهش رزق مي شنود داناست كرسنكي وحاجت همه محتاجان ميداند ولئن سألتهم من خلق السموات والأرض وسخر الشمس والقمر ليقولن الله فأنى يؤفكون معني ازاست وبسوكند ياد ميكنيم هرآينه اكر برسي ايشانرا از آسمانها وزمين راكه آفريد واين سطوع معلق كه بيدا كرده واين فرش ممهد كه كسترانيد وكه آفتاب وماهتاب را مسخر كرده وهر روز وشب در كار آورده هرآينه بكويند كه خداي آفريد وخداي بيدا آورده پس چكونه ازين اعتراف مصروف ميشوند ودر راه اعتساف اشراك ميروند كه چون بخالقيت او اعتراف كنند ديكري را چكونه اله خوانند نشايد كه همچنين كنند ونبايد كه خود را در ضلال افكنند

ربهمو اياكمو سألتهمو سألتهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وكأين — ابن كثير
وكاي — في الوقف ابو عمرو
تحمل رزقها — بالادغام سوسي
وهو — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسائي
سألتهم — بالتسهيل في الوقف حمزة
والأرض — بالنقل ورش
والأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد
والقمر ليقولن — بالادغام سوسي
فأنى فأنى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
يؤفكون — بالابدال ورش والسوسي
لمن يشاء — مدغما غير الغنة خلف
ويقدر له — بالادغام سوسي
ويقدر — بالترقيق ورش
شيء — بالوجهين ورش
شيء — سكت خلف وفي رواية خلاد

وعلى ربهم يتوكلون ۝ وكأين من دابة

وبر فضل پروردكار خود توكل نمايند وچندا از جنبندء

لا تحمل رزقها الله يرزقها وإياكم ز صلے

كه طاقت برداشتن ندارد روزي خود را خداي تعالى روزي ميدهد اورا وشمارا روز بروز

وهو السميع العليم ۝ ولئن سألتهم

واوست شنوا ودانا وهرآينه اكر تو برسي ايشانرا يعني مشركان

من خلق السموات والأرض وسخر الشمس

كه كدام كس آفريد آسمانها را وزمين را ورام كردانيد براي مكلفان آفتاب

والقمر ليقولن الله ج فأنى يؤفكون ۝

وماه را هرآينه كويند آن خدايست پس از كجا مصروف ميشوند از حق وتوحيد

الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده

خداي عز وجل مي كستراند روزي را براي آنكه بخواهد از بندكان او

ويقدر له ط إن الله بكل شيء عليم ۝

وضيق ميكرداند براي هركه بخواهد بدرستي كه خداي عز وجل همه چيزي داناست

ولئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحيا

وهرآينه اكر برسي ايشانرا كه كدام كس فرستاد از آسمان آبي را پس زنده كردانيد

به الأرض من بعد موتها ليقولن الله ط

بسبب آن زمين را باخراج زرع واشجار بعد از مردن آن هرآينه كويند آن خدايست

الأرض — بالنقل ورش
الأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد

بكويند خداي آب را از آسمان فرو فرستاده است پس زمين را بدان حيات داده است قل الحمد لله معني اينست بكوي اي محمد مر خداير است برين كه خصمان ازين سخن كفتند كه بدان ملزم كشتند بل أكثرهم لا يعقلون معني ازاست بلكه اكثر ايشان درنمي يابند كه چه ميكويند ونه ميدانند كه چه ميكنند ودر كدام راه مي پويند

الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده ويقدر له معني اينست خداي براي هركه فراخي رزق خواهد رزق فراخ برساند وبراي هركه تنكي رزق خواهد تنك كرداند إن الله بكل شيء عليم معني اينست بدرستي خداي بهر چيزي داناست سبب سزاواري فراخي وتنكي رزق داند ورزق را فراخ وتنك كردن تواند ولئن سألتهم من نزل من السماء ماء فأحيا به الأرض من بعد موتها ليقولن الله معني اينست اكر برسي ازايشان كه فرود آورده است آب از آسمان پس زنده كرده است بدان آب زمين را بعد مردن آن هرآينه هرآينه

وَمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ درايت سابقه ذكر كفار ونكوهش ايشان كه در لذات دنيا شيفته اند وبه شهوات او فريفته اند كرد ذرين آيت بر وجه اعتراض نكوهش حيوة دنيا ومذمت لذات وشهوات آن آورد معنى اينست ونيست حيوة دنيا مكر لهو ولعب مقرون با مشاغل ومتاعب چون لهو ولعب پيدا شود وبزودي نا پيدا كردد وبدرستي دار آخرت هرآينه همو زندكانيست زيرا كه متصف بخلود وجاوداني است اكر كافران فرق ميان حيوتين بدانند در دوستي دنيا مستقيم نمانند فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجّٰيهُمْ اِلَى الْبَرِّ اِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا اٰتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ معنى اينست كار كفار همانست كه ايشان از ابدان صفت كرده اند وصفت ايشان همانست كه ايشان بدان موصوف شده اند

اَكْثَرُهُمُو هُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نَجّٰيهُمُو اِلَى قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

رُكُوعٌ

قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

بكوي ستايش مطلق خدايراست نه كه بيشتر ايشان در نمي يابند

وَمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ

ونيست اين زندكاني نزديكتر مكر اشتغال بي فايده وبازي

وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا

وبدرستي كه سراي بازپسين هرآينه آنست محل زندكاني جاويد اكر هستند

يَعْلَمُونَ فَاِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ

كه دانيد پس چون برنشستند در كشتي خوانند خداى عزوجل

مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجّٰيهُمْ اِلَى الْبَرِّ

خالص كردانندكان براي او اعتقاد را پس چون رهايي دهد ايشانرا سوي خشكي

اِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا اٰتَيْنَاهُمْ

ناكهان ايشان شرك مي آرند تا كافر نعمت شوند بانچ داديم ما ايشانرا

وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا

وتا چون برخورداري يابند درين پس زود بود كه بدانند اي نديدانستند كه بدرستي ما

جَعَلْنَا حَرَمًا اٰمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ

بديد كرديم مقامي با حرمت وامن از غارت وربوده ميشوند مردم از حوالي ايشان

اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَكْفُرُونَ

اي بانچه اصلي ندارد يعني اصنام وشيطان ايمان مي آرند وبنعمت خداى تعالى محمد وقران كافر ميشوند

بَلْ اَكْثَرُهُمْ بالنقل ورش
بَلْ اَكْثَرُهُمْ بالسكت خلف في رواية
الدُّنْيَا بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الدُّنْيَا بالتقليل ابو عمرو وورش
لَهْوٌ وَلَعِبٌ مدغما بغير الغنة خلف
الْاٰخِرَةَ بالنقل والترقيق ثلثة اوجه لورش
الْاٰخِرَةَ سكت خلف وفي رواية خلاد
لَهِيَ بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
نَجّٰيهُمْ اِلَى بالسكت خلف وفي رواية
نَجّٰيهُمْ امالة بين بين ورش
نَجّٰيهُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
اٰتَيْنَاهُمْ ثلثة اوجه لورش

وَلْيَتَمَتَّعُوا قالون وابن كثير وحمزة والكسائي
يَرَوْا اَنَّا بالنقل ورش
يَرَوْا اَنَّا سكت خلف في رواية
حَرَمًا اٰمِنًا بالتقليع ثلثة اوجه لورش
حَرَمًا اٰمِنًا سكت خلف في رواية
اٰمِنًا وَ مدغما بغير الغنة خلف
يُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي

پس چون بر كشتي سوار شوند خدايرا چنانچه مخلصان ميخوانند خوانند در دعا كسي را با او شريك نكردانند چنانستي كه دين را براي او خالص كردانيده اند وچنان نمايند كه خويشتن بدرجه اخلاص رسانده اند پس هر كاه كه خداي ايشانرا نجات بخشد وازغرق خلاص دهد ودعاء ايشانرا قبول كرداند وايشانرا بسلامت تا خشكي رسانند ناكاه ايشان بازمشرك شوند ودر راه كفر وكافري روند نعمت نجات كه ايشانرا داده ايم كفران ورزند وبقاء حيوة برخورداري كيرند پس سرانجام خواهند دانست كه چه كرده اند ومعلوم خواهند كرد كه چه آورده اند يا كويند كو كافر شوند وبحظوظ دنيا برخورداري كيرند سرانجام خواهند دانست كه ايشان چه عذاب خواهند ديد وچه رنج خواهند كشيد اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا اٰمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَكْفُرُونَ معنى اينست انه مي بينند ونميدانند بدرستي ما كردانيده ايم موطن ايشانرا حرمي با امن وامان كه شكار او را كسي نشكند وخار او نبرد وشكاري او را نزنند ودنبال كرفته نبود اند ومردمان مي ربايند مردمانرا از كرد بر كرد ايشان غزا ميكنند ميكشند برده مي سازند ابس بالباطل يعني به بتان ايمان مي آرند وبنعمت خداي كفران مي ورزند اينچنين نشايد واين عمل نبايد وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاۤءَهُ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ معنى اينست وكه ظالمترست از كسي كه بر خداي دروغ بربندد يعني قايل بشرك شود يا تكذيب كند برسولي كه حق است وكتابي كه صدق است آنيست در دوزخ جاي اقامت مر كافرانرا وجاي جاويد بودن ايشان دران وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ معنى اينست وانكسان كه مجاهده كرده اند وكوشش نموده اند براي رضاء ما هرآينه بنماييم ايشانرا راههاي رضاء خويش را يعني راههاكه پيدا كرده ماست مخصوص براي نيل هدي است واضافت سبلنا براي تعظيم مضاف است بر طريق بيت الله وناقة الله وبعضي كويند انكسانيكه كوشش كردند در آنچه دانسته اند بنماييم ايشانرا آنچه ندانسته اند وبعضي كويند انكسانيكه كوشش كرده اند در حلال وحرام دانستن هرآينه هرآينه

بنمایيم ایشانرا راهها عمل کردن وبعضي کويند انکساني که کوشش کنند در اقامت سنت بنمایيم ایشانرا راههاء رسيدن بجنت وبعضي کويند کساني که جهد کنند در طاعت بنمایيم
ایشانرا راه فوقيت وبراعت وبعضي کويند انکساني که جهد کنند در عبادات بنمایيم ایشانرا راههاء مناجات وبدرستي که خداي با محسنان بعلم ونصرت وعنايت ومغفرت
يعني حال ایشان داند وایشانرا ياري کند وبدانکه ذکر مومنان وکافران کرد ومثوبات مومنان وعقوبات کافران دربيان آورد ودر روي بسيار امارات قدرت وجهات عبرت
مذکور کشته وانواع حکمتها وقدرتها به بيان پيوسته اين آيت درخاتمت سورت دربيان کوشش وسعي که سبب وصول سعادتست ووسيلت حصول طاعت وعبادتست
آورد وکلامي که هادي راه جنان وموصل مقصد رضوانست که نجح همه مآرب ونيل همه مطالب بدو منوط ومربوط است ذکر کرد واعظم مقاصد واهم

لنهدينّهمو وهمو غلبهمو قرا ابن کثير بالصلة وفي رواية قالون

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ
وکيست ظالمتر ازآنکس که وا بافد بر خداي عز وجل دروغرا يا
كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى
بدروغ نسبت کند محمد وقرآنرا آنگاه که آيد بدو اي نيست در دوزخ جاي اقامت
لِلْكَافِرِينَ ۝ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
مر کافرانرا وآنان که جهاد کردند با کفار واعداء دين ويا نفس اماره ويا شيطان در طاعت ورضاي ما هر آينه مخصوص کردانيم ايشانرا
سُبُلَنَا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۝
بمزيد هدايت براهها خير يا جنت يا شهادت ومغفرت وبدرستي که خداي عز وجل با نيکوکاران است بمعونت ونصرت در دنيا وثواب ومغفرت در عقبي

سورة الروم مكية ستون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي مهربان بخشاينده
الم ۝ غُلِبَتِ الرُّومُ ۝ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ
منم خداي دانا مغلوب شدند جنود روم بغلبه مجوس برايشان در اقرب زمين عرب بروم که اطراف شام است واهل روم
مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۝ فِي بِضْعِ سِنِينَ ۝
پس از مغلوبيت ايشان زود بود که غالب آيند بر مجوس در مابين سه سال تا نه سال

أدني الأرض بالنقل ورش أدني الأرض سکت خلف وفي رواية خلاد

فمن اظلم بالنقل ورش
ومن اظلم سکت خلف في رواية
اظلم ممن بالادغام سوسي
اظلم التغليظ ورش
افتري اما لبين بين ورش
افتري بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وکسائي
کذبا او بالنقل ورش
کذبا او سکت خلف في رواية
کذب بالحق بالادغام سوسي
لما جاءه بالامالة حمزه وابن ذکوان
جهنم مثوي بالادغام سوسي
للکافرين اما لبين بين ورش
للکافرين بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

مطالب که بسعي وکوشش در تحصيل آن پردازند وايام ولیالي وعمر عزيز در آن مصروف سازند سورت را بذکر معظم وسايل واهم مقاصد ختم کرد وبراعت دلالت برانتهاء کلام کند در منتهاء سورت بروجه حسن مقطع آورد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب لا اله الا هو ربي توکلي عليه وهو حسبي

سورة الروم سورة روم مکي است مکر آيت فسبحان الله حين تمسون شصت آيت است وبعضي کويند پنجاه ونه آيت است هشتصد ونوزده کلمه است وسه هزار وپانصد وسي وچهار حرف است ربط سورة روم باسورة عنکبوت آنست که در هر دو سورت ذکر مومنان وکافران وذکر وعد ووعيد ايشانست وبدانکه افتتاح سورة روم بذکر بعضي کافران واخبار از مغلوب شدن وغالب آمدن ايشان کرد بعد بجمله ولکن اکثر الناس لا يعلمون نکوهش کافران ومنکران آخرت بناداني ايشان برسبيل عموم بروجه استدراک آورد بعد در نکوهش کافران جمله اولم يتفکروا في انفسهم تا آخر مذکور کشت بذکر جمله مذکوره تخلص سوي کافران ومنکران آخرت بحصول پيوست بعد بجمله اولم يسيروا في الارض الايه وچند جمله ديکر ذکر کافران ونکوهش ايشان آورد تا آنکه سورة را بجمله فاصبر ان وعد الله حق ولا يستخفنک الذين لا يوقنون که وعده منصور شدن مومنان ومقهور شدن کافرانست ختم کرد جمل مذکوره که در ذکر کافران ونکوهش ايشان است

ميان خويش متصل بيکديکرند ومقصود نکوهش کافران امقررند معترضاتي که درميانه آمده ميان کلامها متصل واقع شده وجمل ديکر از هر نوع در محلهايي که بيايد
بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحيم الم تاويل حروف مذکوره ووجوه آن
درسورة بقره کذشته وتشريح وتوضيح به بيان پيوسته غلبت الروم في ادني الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين في ادني الارض
ظرف مکانست في بضع سنين ظرف زمانست مر غلبت معني چنين آيد روم مغلوب کشت فارس بغلبه پيوست در نزديکترين زمين از زمين عرب يا از زمين روم
يعني زمين شام که موطن ومدفن جماعتي از انبياست عليهم السلام وتواند بود از ارض مذکور ارض روم مراد شود وازادني الارض زميني که نزديکترين بزمين روم است

از زمین دشمنان ایشان مراد باشد مغلوب بودن روم در چند سال خواهد بود و روم را بعد مغلوب شدن بزودی غلبه بر فارس روی خواهد نمود لله الامر من قبل ومن
بعد ويومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء وهو العزيز الرحيم معنی ازاست مرخدایراست کار و فرمان بیش از غلبهٔ رومیان و بعد از غلبهٔ ایشان
یا کویند مرخدایراست امر و تصرف پیش از همه چیزها و بعد از همه چیزها و در آن روز که روم غالب آیند و بر فارس تسلط نمایند شاد شوند مومنان از ظهور نصرتی موعود و بدین
که یاری کردن خدای روی نمود خدای یاری دهد هر کرا یاری دادن خواهد و او قویست و غالب است بر اعدا رحیم و بخشاینده است بر احبا وعد الله لا يخلف الله
وعده ولكن اكثر الناس لا يعلمون يعلمون ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الاخرة هم غافلون معنی ازاست وعده کرده است خدا

وهمو همو انفسهمو ربهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح
المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء وهو
العزيز الرحيم وعد الله لا يخلف الله
وعده ولكن اكثر الناس لا يعلمون يعلمون
ظاهرا من الحيوة الدنيا وهم عن الاخرة هم
غافلون اولم يتفكروا في انفسهم ما خلق
الله السموات والارض وما بينهما الا بالحق
واجل مسمى وان كثيرا من الناس بلقاء
ربهم لكافرون اولم يسيروا في الارض

لله الامر بالنقل ورش
لله الامر سكت خلف وفي رواية خلاد
ويومئذ يفرح مدغام الغنة خلف
المؤمنون بالابدال ورش والسوسي
من يشاء مدغام الغنة خلف
يشا بالتسهيل مع المد والقصر حمزة وهشام
يشا وهو بالخلف بالمد والقصر بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
الناس بالامالة دوري
ظاهرا الدنيا بالترقيق ورش حمزة والكسائي
الدنيا الاخرة بالتقليل ورش وبين بين ابو عمرو
عن الاخرة بالنقل ورش وبالسكت خلف وفي رواية
والارض بالنقل ورش
والارض سكت خلف وفي رواية خلاد
مسمى مسمى بالامالة حمزة والكسائي وبين بين ورش

وان كثيرا بالترقيق ورش من الناس بالامالة دوري لكافرون بالترقيق ورش يسيروا بالترقيق ورش في الارض بالنقل ورش الارض سكت خلف وفي رواية خلاد

غالب آمدن روم را خدای
وعدهٔ خویش را خلاف نکند
و هر خلف در وعده خود
نیفکند لیکن بیشتر مردمان
یعنی کافران این قصه را مسلم
ندارند و ثابت نه پندارند یعنی
وعدهٔ قیامت و عذاب را
منکرند تا انکه متى هذا الوعد
میکویند و شتابی عذاب
میجویند و ایشان از کار آخرت
غافلند و در شان مضار
و منافع آن جهان جاهلند
حکایت
کهلی
نا اهل که حرفت
روغن کری داشت
حاکمی دل بر استفسار قدر
روغن که از کنجد بیرون می آید
کماشت از قدر یکمن و مقا
که کمتر از آنست می پرسید
تا انکه پرسش از اعداد حبات
کنجد رسید روغنکر مذکو
هر سوالی را جواب میداد
و بر هر جوابی حجتی بنیاد می نها
تا انکه از قدر روغن یک حبه
کنجد سوال کرد روغنکر
مذکور قدر او بمقدار حبه
شدن ناخن ابهام در بیان
آورد در فن روغنکری مهارت
او برین اندازه معلوم کشت
و حذاقت او برین مقدار به
وضوح و ظهور پیوست
بعد از آن از فرایض نماز
و وضو پرسید هیچ یکی را ندانست
کفت در کار دنیا مهارت
تو بر آن موازنه رسید
و غفلت از کار آخرت بدین
حد انجامید آن علم با این جهل
چه کار آید و آن فضیلت با
رذیلت چه مزیت روی نماید
اولم يتفكروا في انفسهم
ما خلق الله السموات
والارض وما بينهما الا
بالحق واجل مسمى وان
كثيرا من الناس بلقاء
ربهم لكافرون

معنی ازاست انمی نکرند و تفکر نمیکنند در دلهای خویش در آفرینش آسمانها و زمین تا بکویند بیافریده است خدای آسمانها و زمین و آنچه ثابت است میان آن و این
مکر بحق محقق و صواب مطلق یا کویند تفکر نمیکنند در آفرینش نفسها خویش که مظهر عجایب قدرت و منشاء بدایع فطرتست تا از آنجا نظر در آفرینش آسمان افتد
که از عجایب و غرایب خلقت است بکویند بیافریده است خدای آسمانها و زمین را و آنچه میان ایشانست مکر بحق و مکر بمصالح محقق متضمن فواید مشتمل بر عوايد
باطل نیست مبنی بر حکمتی است و بدرستی بسیاری از مردمان یعنی به پیوستن حسابکاه پروردکار خویش هر آینه کافرانند آمدن روز جزا را منکرانند

اولم يسيروا في الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم معنى اينست آيا بيرون نيامده اند و سير نكرده اند در زمين هلاك كشتكان و بغايت سختكان
چون عاد و ثمود و قوم لوط و امثال ايشان پس بنكرند و نظر كنند چگونه بود كيفيت عاقبت كسانى كه پيش از ايشان بودند چه حال داشتند آخر بر چه آمدند كانوا
اشد منهم قوة واثاروا الارض وعمروها اكثر مما عمروها وجاءتهم رسلهم بالبينات فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا انفسهم يظلمون
معنى اينست بوده اند كافرانى كه پيش از كفار مكه بودند سخت تر از ايشان از روى قوت يعنى در قوت از ايشان مى افزودند و زمين را براى زراعت مى شكافتند
و باصناف حبوب كشتها مزروع مى ساختند و زمين را مزروع ميكردانيدند و اورا بوفاء كامل مى رسانيدند بيش از آنكه كفار مكه معمارى كردند و خاطر
بر عمارت و بنا آوردند و بر ايشان رسولان ايشان حجتها ظاهر آوردند پس ايمان نياورند رسولان را و حجتها ايشان را تصديق نكردند پس هلاك كردانيده شدند و در ورطه زوال و استيصال پيوستند پس نيست صفت خدا كه بر ايشان ظلم كند و بغير جرم و كناه ايشان را در هلاك و عذاب افكند و ليكن هستند ايشان كه بر نفس خويش ظلم كننده به ارتكاب فساد و تباهى و اكتساب معاصى و مناهى نفسها خويش را معذب مى سازند و در رنج و بلا مى اندازند ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوأى ان كذبوا بايات الله وكانوا بها يستهزؤن معنى اينست پس كشت آخر كار كسانى كه بدى كردند و كفر ورزيدند عقوبتى كه بدترست والم او اكثرست يعنى عذاب نار كه معدست براى كفار بنا بر آنكه يا كويند بسبب آنكه آيات خداى را تكذيب كردند و در حيز كذب و افترا آوردند و بوده اند كه بآيات ما استهزا ميكردند و در معرض تسخر مى آوردند لاجرم هلاك كشتند و باستيصال پيوستند. الله يبدؤا الخلق ثم يعيده ثم اليه ترجعون معنى اينست خداى عز و علا آغاز كند خلقت خلق را در آغاز آفريدن و از عدم موجود كرداند پس بميراند باز سوى حيات باز كرداند اعادت آسان ترست از بدايت كسى كه در آغاز آدمى را از آب آفريند آدمى

منهمو جاءتهمو رسلهمو ليظلمهمو انفسهمو لهمو شركائهمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قوة و
مدغما بغير الغنة خلف
الارض
بالنقل ورش
الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد
وجاءتهم
بالامالة حمزة وابن ذكوان
رسلهم
بسكون السين ابو عمرو
عاقبة
بضم التاء نافع وابن كثير وابو عمرو
السوأى
امالة بين بين ورش وابو عمرو
السوأى
بالامالة المحضة حمزة وكسائى
السواى
ثلثة اوجه لورش وبالنقل وبالادغام في الوقف حمزة

ركوع

بايات الله
ثلثة اوجه لورش
بيايات الله
بالابدال في الوقف حمزة
يستهزون
بالتسهيل في الوقف حمزة

فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم ط
تا نكرند كه چگونه بود خاتمت كار آنانكه پيش از ايشان بودند مثل عاد و ثمود
كانوا اشد منهم قوة واثاروا الارض
بودند امم ماضيه سخت تر از ايشان قريش بقوت جسمانى و كشت كردند زمين را
وعمروها اكثر مما عمروها وجاءتهم رسلهم
و آبادان كردانيدند آن متقدمان بيشتر از آنچ آبادان كردانيدند اين متاخران ديار خود را و آمد بديشان پيغمبران ايشان
بالبينات ط فما كان الله ليظلمهم ولكن كانوا
با معجزات روشن پس نبود خداى عز و جل تا ستم نمايد بر ايشان وليكن بودند ايشان
انفسهم يظلمون ۞ ثم كان عاقبة الذين
كه بر تنهاى خويش ستم ميكردند پس بود خاتمت كار آنكسها كه
اساؤا السوأى ان كذبوا بايات الله وكانوا
بد كردند حالت بدتر يعنى آتش براى آنكه تكذيب نمودند آيتهاى خداى را و بودند
بها يستهزؤن ۞ الله يبدؤا الخلق ثم يعيده
بآن آيات فسوس مى نمودند خداى عز و جل آغاز ميكند آفرينش را پس ديكر باز مى آفريند آنرا
ثم اليه ترجعون ۞ ويوم تقوم الساعة يبلس
پس با جزاى او باز كردانند شما را و در آن روز كه ظاهر شود قيامت نوميد و متحير شوند
المجرمون ۞ ولم يكن لهم من شركائهم شفعاء
كناه كاران و نيست ايشان را آنكاه از انبازان ايشان هيچ شفاعت خواهى

يستهزون يستهزئون اليهي يرجعون
بالحذف في الوقف حمزة بالابدال في الوقف حمزة بالاشباع ابن كثير بالياء ابو عمرو وابو بكر

خالى شده را چرا باز آدمى نكند پس بتر از آن سوى حسابكاه باز كردانيده خواهند كشت و بجزا و سزا خواهند پيوست و بر قراءة تا ترجمه بصيغه خطاب بايد كرد پارسى لفظ باز كردانيده خواهيد شد بايد آورد ويوم تقوم الساعة يبلس المجرمون ولم يكن لهم من شركائهم شفعاء وكانوا بشركائهم كافرين يوم ظرف
مر يبلس و جمله يبلس المجرمون عطف است بر جمله الله يبدؤا الخلق ثم يعيده چه قيام ساعت عبارت از اعادت خلق و بعث ايشانست شفعاء اسم لم يكن است لهم ظرف
مستقرست خبرست من شركائهم حالست از ضمير فاعل لهم كه عايدست بر شفعاء جمله ولم يكن لهم من شركائهم شفعاء عطف است بر جمله يبلس المجرمون با حال
و جمله وكانوا بشركائهم كافرين عطف است بر جمله سابق يعنى ولم يكن لهم من شركائهم شفعاء معنى اينست و در روز قيام قيامت نوميد كردند كافران

ونباشند مرایشانرا ازشرکاء ایشان شفیعان وباشند مشرکان بمعبودان خویش کفرورزنده وازایشان بیزار شونده ویوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون
فاما الذین آمنوا وعملوا الصالحات فهم في روضة یحبرون واما الذین کفروا وکذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة فاولئك في العذاب محضرون
یوم تقوم الساعة بمعنی یوم یبعث ویحشر الناس آمده متضمن صنعت جمع شده جمله یتفرقون رامتضمن صنعت تفریق دارند مثبت فرق در جهت جمع بندارند جمله فاما
الذین آمنوا وعملوا الصالحات راباجمله که معطوف بروست تقسیم کویند وتخصیص هرقسمی بصفتی جویند یوم ظرف است مرتتفرقون یومئذ تکرارست برای
تاکید وضمیر یتفرقون عایدست برمردمان بدلیل تقسیم برمومنان وکافران جمله فاما الذین آمنوا باجمله که معطوف بروست بیان تفرق است کفروا
وکذبوا باصله موصولند موصول باصله مبتدا است اولئك با خبرخویش خبرمبتدا است جمله ویوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون عطف است برجمله ویوم تقوم الساعة یبلس المجرمون معنی اینست وروز قیام قیامت یعنی روز بعث مردکان آن روز دو فرقه شوند فرقه مومنان وفرقه کافران اما فرقه که ایمان آوردند واعمال صالحه کردند پس ایشان درباغ وبوستان خوشان وشادان باشند واما فرقه که کفر ورزیدند وآیات ما راتکذیب کردند ولقاء آخرت یعنی بعث ونشر رامنکرشدند پس ایشان درعذاب حاضر کرده شوند فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد في السموات والارض وعشیا وحین تظهرون معنی اینست پس خدایرا بپاکی یاد آرید درآن هنکام که شب میکنید ودرآن هنکام که صباح می آیید ومرخدایراست حمد واوسزا به دین محمودست درآسمانها وزمین وتخصیص تسبیح باوقات مذکوره ازجهت آنست که اوقات متبرکانست ازاوقات افتراض صلوتست چه وقت مسا هنکام فرض است مر مغرب وعشا ووقت اصباح وقت فرضیت صلوة فجرست وظهیره وقت ظهرست وعشی وقت عصرست وچون در آیت مذکوره ذکر اوقات صلوة بود تقدیم ذکر وقت تقدیم ذکر وقت عصر بروقت ظهر ازجهت رعایت فاصله باشد وبعضی ازتسبیح مذکور صلوة

بشرکائهمو فهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

وكانوا بشركائهم كافرين ويوم تقوم

وباشند بآن خداوندان ایشان ناگروندگان ودرآن روز که برخیزد

الساعة يومئذ يتفرقون فاما الذين آمنوا

قیامت درآن روز متفرق شوند خلایق برامّا آنان که ایمان آوردند

وعملوا الصالحات فهم في روضة يحبرون

وکردند کارهای نیکو پس ایشان در بستان جنّت اند مسرور بانواع شادمانی

واما الذين كفروا وكذبوا بآياتنا ولقاء

واما آنانکه کافر شدند وتکذیب نمودند آیاتهاء مارا ورسیدن

الآخرة فاولئك في العذاب محضرون

بجزای آن جهان را پس ایشان در عذاب دوزخ حاضر کرده شدند

فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون

پس استحقاق تنزیه خدایراست آنگاه که شبانگاه میکنید وآنگاه که بامداد میکنید

وله الحمد في السموات والارض وعشيا

ومراوراست استحقاق ستایش در آسمانها وزمین واوراست تنزیه درآواخر روز

وحين تظهرون يخرج الحي من الميت

وآنگاه که درهنگام نماز پیشین آیید بیرون می آورد زنده را از مرده چون مرغ از بیضه

ويخرج الميت من الحي ويحيي الارض بعد

وبیرون می آرد مرده را از زنده چون بیضه از مرغ وزنده میگرداند زمین را به نبات پس از

کافرین
بالامالة المحضة ابوعمرو ودوری
کافرین
امالة بین بین ورش
یومئذ یتفرقون
مدغما غیر الغنة خلف
آمنوا
ثلثة اوجه لورش
روضة یحبرون
مدغما غیر الغنة خلف
بآیاتنا
ثلثة اوجه لورش
بیایاتنا
بالابدال في الوقف حمزة
الآخرة
بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه لورش
الآخرة
سکت خلف وفي روایة خلاد
الآخرة
بالامالة في الوقف کسایی وارسلت
والارض
بالنقل ورش
والارض
سکت خلف وفي روایة خلاد
وعشیا وحین
مدغما غیر الغنة خلف
المیت
ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر وابوبکر
المیت
ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر وابوبکر

۳ وبیضه ازماکیان اخراج میکند وزمین رابکیاه رویانیدن بعد مردن وخشك کشتن وبی کیاه شدن زنده میکرداند ونبات وبنضارت وتازکی میرساند وهمچو بیرون آمدن زنده ازمرده وکیاه اززمین بیرون آورده خواهید شد شما ازکورها بقدرت رب العالمین

الارض الارض
بالنقل ورش
سکت خلف وفي روایة خلاد

مراد دارند وآیت مذکوره رامتضمن ذکر صلوات خمسه پندارند یخرج الحي من المیت ویخرج المیت من الحي ویحیی الارض بعد موتها وکذلك تخرجون
میت بتشدید یاء مکسوره واسکان اوخوانده اند ومعنی یکی دانند وتخرجون بصیغه خطاب وغیبت مقروشده ومعنی بحسب اختلاف قراءت مختلف آمده جمله یخرج
الحي من المیت تعلیل است مراثبات اختلاف که ازجمله واکثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون وازجمله الله یبدوا الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون فهم شده جمله ویحیی
الارض بعد موتها عطف است بروی وکذلك تخرجون تذییل است تاکید مضمون جمله سابقه است وکذلك صفت مصدر محذوف است ای اخراجا مثل ذلك
الاخراج تخرجون معنی اینست خدای عزوجل زنده راازمرده چون آدمی ازنطفه جوژه ازبیضه ناقه ازسنك بیرون می آرد ومرده راازنده چون نطفه ازانسان

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ اين جمله با معطوفات خويش عطف است بر جملهٔ سابقه أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ بمعنى مصدر مرفوع المحل
بر ابتدا است ومن آياته خبر مبتدا است اذا انتم اذا مفاجات ظرف زمانست عامل در و معنى مفاجات است واذا مضاف است سوى جمله اسميه بعد او ست اى فاجأتم وقت
كونكم بشرا منتشرين معنى اينست وبعضى از آيات كمال قدرت خدا وعلامات بديع فطرت حق جل وعلا آنست كه شما را يعنى پدر شما را از خاك آفريد و بقدرت
خويش موجود كردانيد نا كاه شما آدميانيد پراكنده ميشويد و هرجايى براى طلب معاش و تحصيل مصالح ميرويد وآفريدن هر يكى از تراب از جهت آنست كه آدم كه اصل
ايشان بود آفرينش او از خاك روى نمود يا كويند فرزندان آدم هرچند از نطفه مخلوق كشته ليكن نطفه با خاك امتزاج يافته تا آنكه كفته اند مدفن
هر آدمى هم آنجاست كه خاك
او را از آن بركرفته اند هم ازين
جهت مدفن الرجل تربته كفته اند
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
أَنْ خلق مرفوع المحل
بر ابتدا است ومن آياته خبر مبتدا است لكم متعلق است بخلق من أنفسكم حال است از ازواجا وجملهٔ ومن آياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجا عطف است
بر جملهٔ سابقه معنى اينست وبعضى از آيات قدرت وامارات فطرت است كه آفريدن است خداى عز وجل براى شما از نوع نفسهاء شما زنان تا ميل كنيد
سوى آن زنان وآرام كيريد وايتلاف پذيريد بديشان وكردانيد ميان شما دوستى ومهربانى تا ايشان را دوست داريد و بضعف و مسكنت ايشان
مهربانى كنيد يا كويند زنان جوان وخوب را بطبع دوست داريد وبر زن پير و زشت رحم آريد بدرستى در امور مذكوره هر آينه علامات عظيمه
وامارات فخيمه است بر قدرت خدا و فطرت حق جل وعلا مر قومى را كه در راه تفكر بشتابند و خفايا امور بتامل دريابند مودت ورحمت ميان زن و شوا از فضل رحمان است و وقوع بغض و عداوت محبوب شيطانست
وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ اينجمله عطف است
بر جملهٔ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وجملهٔ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالَمِينَ تذييل است وعالمين (ابو عمرو ودورى)

خلقكمو انتمو لكمو بينكمو السنتكمو منامكمو وابتغاؤكمو (قرأ ابن كثير بالصلة وفى رواية قالون)
انفسكمو ازواجا الوانكمو ان (قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر)

مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ۝ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ
ان مردن آن — و همچنان — بيرون مى آرند شما را از كور — واز دلايل قدرت اوست — آنكه

خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ۝
آفريد — شما را يعنى اصل شما را — از — خاك — پس ناكهان شما جمعى آدميانيد كه پراكنده ميشويد در زمين

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا
واز دلايل اوست — آنكه آفريد — براى شما — از جنس شما — زنان را

لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً
تا آرام يابيد — سوى آنها — و بديد كرد — ميان شما و زنان — دوستى — و مهربانى

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝
بدرستى كه در آن آفرينش — هر آينه دلايل است — مر كروهى را كه انديشه كنند

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ
واز دلايل اوست — آفرينش — آسمانها — و زمين — و تفاوت

أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لغتهاى شما — و نشانهاى شما — بدرستى كه در آن — آفرينش هر آينه دلايل است

لِلْعَالَمِينَ ۝ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
مر جهانيانرا — واز دلايل يكانكى اوست — خواب شما — بشب — و روز

وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
وطلب معاش — شما — از — بخشايش خداى — بدرستى در آنچه موديم هر آينه دلايل است

تخرجون (حمزه وكسائى وابن ذكوان)
ومن آياته (بالتقليل ثلثة اوجه لورش)
ومن آياته (سكت خلف فى رواية)
أن خلقكم (بالادغام سوسى)
تنتشرون (بالترقيق ورش)
ومن آياته (بالتقليل ثلثة اوجه لورش)
ومن آياته (سكت خلف فى رواية)
من انفسكم (بالنقل ورش)
من انفسكم (سكت خلف فى رواية)
انفسكم ازواجا (سكت خلف فى رواية)
مودة و (مدغما بغير الغنة خلف)
رحمة لآيات (بالامالة فى الوقف كسائى — ثلثة اوجه)
لقوم يتفكرون (مدغما بغير الغنة خلف)
ومن آياته (بالتقليل ثلثة اوجه لورش)

ومن آياته والارض والوانكم ان لآيات للعالمين ومن آياته ومن آياته والنهار لآيات
(سكت خلف فى رواية — بالنقل ورش — سكت خلف وفى رواية خلاد — غير حفص — ثلثة اوجه لورش — بالتقليل مع ثلثة اوجه لورش — سكت خلف فى رواية — بالامالة المحضة)

بفتح لام جمع عالم است وبكسر لام جمع عالم معنى اينست وبعضى (بالتقليل بين بين ورش) از آيات قدرت خدا آفريدن (ثلثة اوجه لورش) آسمانهاست با اين عظم متحرك معلق بى ستون وآفريدن زمين
با آن سعت مسطح ته برته با آرام وسكون واختلاف زبانهاء شماست يعنى لغاتى كه جاريست بر زبانهاء شما هفتاد ودو زبان چون زبان عرب وزبان شام وزبان روم وزبان ترك وزبان
هند وغير آن ومختلف بودن رنكهاء شماست وشكلها وصورتها هيچ شكلى بشكلى ديكر نماند وهيچ صورتى با صورتى ديكر باز نخواند بدرستى در خلق زمين واسمان واختلاف
السنه والوان هر آينه آياتى است عظام مر قدرت كردكار ذو الجلال والاكرام مر جهانيانرا يا كويند مر زمرهٔ دانايان وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ
مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ اينجمله عطف است بر جملهٔ سابقه وتذييل او وتاكيد او بر طريق تذييلات وتاكيدات سابقه است صفت لف ونشر

درين آيت مشهورست وتعلق بسكون بشب وابتغا بروز بر السنه بلغا مذكورست وبعضي منام در هر دو دارند وابتغاء رزق در هر دو ونيز دارند برين تقدير لف ونشر نبود معني اينست وبعضي از آيات قدرت خدا خفتن شماست در ليل ونهار وجستن شماست رزق را كسب وكار بدرستي كه درين خفتن وجستن هر آينه آيتهاء جزيله وعلامتهاء جليله است مر قومي را كه پند بشنوند وبپذيرند ومن آياته يريكم البرق خوفا وطمعا وينزل من السماء ماء فيحيي به الارض بعد موتها ان في ذلك لآيات لقوم يعقلون معني اينست وبعضي از آيات اقتدار خدا واختراع حق جل وعلا آنست كه بنمايد شما را برق در حالت كه از صاعقه مي ترسيد ودر باران طمع ميداريد ودر سفر در هنگام سير بيابان از تر شدن وسيلاب گرفتن خوف ميكنيد ودر حضر در طمع باران ميشويد وميفرستد باران از آسمان وزمين را بعد مردن يعني بعد خشك گشتن وبي آب وگياه شدن زنده ميكند بدان بدرستي كه در نمودن برق وفرستادن باران هر آينه آياتي است عظيمه مر قومي را كه دريابند وقوت ادراك يابند ومن آياته ان تقوم السماء والارض بامره ثم اذا دعاكم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون معني اينست وبعضي از آيات خدا وعلامات توانايي حق جل وعلاست قايم بودن آسمانها وزمين وبامر تكوين او ثابت ماندن آن واين پس بيرون آمدن شما يكايك بسرعت چون بخواند خدا خواندني از زمين در هنگام نشور وبگويد قوموا جميعا يا اهل القبور همه يكبارگي زنده شوند واز گورها برخيزند سوي محشر روند هيچ نفسي از پيشينان وپسينيان نبود كه زنده نشود وبسوي محشر نرود وله من في السموات والارض كل له قانتون موصول باصله مرفوع المحل بر ابتداست كه ظرف مستقر است خبر مبتداست وجمله معطوف است بر جمله سابقه كل بمعني كل واحد منهم مبتداست قانتون خبر مبتداست كه متعلق است بدو وجمله كل له قانتون بيان جمل سابقه است يا تذييل وست معني اينست ومر خدايراست هر كه در آسمانها وزمين است همه عالم علوي وسفلي ملك رب العالمين است هر يكي از عالميان آدميان وجز ايشان مر او را مطيع ومنقادند ثابت در انقياد اند وهو الذي يبدؤا الخلق ثم يعيده وهو اهون عليه وله المثل الاعلى

دعاكم وانتم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لقوم يسمعون ومن آياته يريكم البرق

مر گروهي را كه شنوند بگوش هوش — وازدلايل اوست آنكه مي نمايد آتش ابر را

خوفا وطمعا وينزل من السماء ماء فيحيي به

حال آنكه خايف اند وطامع در باران وفرو مي فرستد از جانب آسمان آب را پس زنده مي گرداند بدان

الارض بعد موتها ان في ذلك لآيات لقوم

زمين را پس از مردن آن بدرستي در آنچه نموديم هر آينه دلالات مر گروهي را

يعقلون ومن آياته ان تقوم السماء والارض

كه دريابند واز دلايل اوست آنكه ثابت است آسمان وزمين در حيز وجود

بامره ثم اذا دعاكم دعوة من الارض اذا انتم

بفرمان او پس چون خواند شما را خواندني از زمين ناگهان شما

تخرجون وله من في السموات والارض

بيرون آييد از زمين ومر اوراست آنچ در آسمانها وزمين است

كل له قانتون ربع وهو الذي يبدؤا الخلق

همه مر اورا مطيع ومنقاد اند واو آنست كه آغاز مي كند آفرينش را

ثم يعيده وهو اهون عليه وله المثل الاعلى

پس اعادت كند آنرا پس از هلاك وآن كار اعادت آسانترست بر او واوراست وصف نيكوتر

في السموات والارض وهو العزيز الحكيم

در آسمانها وزمين واو غالب است درست كار

لقوم يسمعون — مدغما غير الفتة خلف
ومن آياته — بالتقليل ثلثة اوجه لورش
ومن آياته — سكت خلف وفي رواية
خوفا — مدغما غير الفتة خلف
طمعا — مدغما غير الفتة خلف
وينزل — بسكون النون ابن كثير وابو عمرو
به الارض — بالنقل ورش
به الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
لآيات — ثلثة اوجه لورش
لقوم يعقلون — مدغما غير الفتة خلف
ومن آياته — بالتقليل ثلثة اوجه لورش
ومن آياته — سكت خلف وفي رواية
والارض — بالنقل ورش
والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
بامره دعوة — ابدل الهمزة ... بالاسكان
من الارض — بالنقل ورش
من الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
والارض — بالنقل ورش
والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
وهو — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسايي
وهو — سكت خلف وفي رواية خلاد
الاعلى — امالة بين بين ابو عمرو وورش في رواية
الاعلى — بالامالة حمزه وكسايي
والارض — بالنقل ورش
والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

في السموات والارض وهو العزيز الحكيم معني اينست واو آنست كه آغاز كند ودر فنا افكند پس وجود او را باز گرداند پس باز گردانيدن همچنانست بر او همچو آغاز كردن بر نسبت قدرت او ميان اعادت وبدء فرق نيست در نسبت مقدورات سوي قدرت كامله فرق كردن بي معني است ومر خدايراست وصفي كه اعلي است يعني صفت وحدانيت وانفراد در الوهيت صفت عظمي است وبعضي گويند وصف اعلي ليس كمثله شيء بود وبعضي گويند قدرت كامله شامله كه هيچ ممكني از مقدوريت او بيرون نرود باشد واو عزيزست قوي است غالب است هر چه خواهد كند حكيم است همه كردار وگفتار او بحكمت بود آفريدن وزنده گردانيدن وميرانيدن وبفنا رسانيد همه بحكمت است وبعث بعد از موت بارادت فيض نعمت يا بمشيت عقوبت ونقمت است

ن

ضرب لكم مثلا من انفسكم هل لكم مما ملكت ايمانكم من شركاء فيما رزقناكم فانتم فيه سواء تخافونهم كخيفتكم انفسكم كذلك نفصل الايات لقوم يعقلون آيات سابقه در نكوهش كافران بود آيت جمله متضمن ضرب مثل بر حكم الامثال مصابيح الاقوال بر وجه تذييل روي نمود من در من انفسكم ابتدائيه است جار مجرور صفت است مر مثلا اي مثلا ماخوذا من انفسكم من در هل لكم من ما ملكت ايمانكم براي تبعيض است متعلق است به لكم كه ظرف مستقرست واستفهام براي تقريرست بمعني حمل مخاطب بر اقرار جمله بيان ضرب مثل مذكورست ومن در من شركاء زايده است شركاء مبتداست لكم خبر مبتداست فيما رزقنا ظرفست مر شركاء خطاب فانتم فيه سواء مر ملاك و مماليك است ضمير فيه عايدست بر ما رزقناكم تخافونهم حال است از فاعل سواء كه ضمير مستترست

لكمو ايمانكمو رزقناكمو فانتمو تخافونهمو اهواءهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة

كخيفتكمو انفسكمو قرا قالون بالصلة والقصر والدوري وتركها وورش الصلة مع المد الطويل وان كثير بالصلة مع القصر

وفي رواية قالون

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ ط هَل لَّكُم

مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ

فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ ط

كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ج فَمَن

يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ ط وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ۝

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ط فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي

فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ط لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ط ذَٰلِكَ

الدِّينُ الْقَيِّمُ ق وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۝

من اضل الله — سكت خلف في رواية
فطره — بالامالة في الوقف كسائي
لا تبديل لخلق الله — بالادغام سوسي
الناس — بالامالة دوري

پس كيست كه راه نمايد و بمقصد رساند كسي را كه خداي عز و جل او را گمراه كرداند يعني در روي خلق ضلال كند و او را در گمراهي افكند و نيستند مر ايشان را ... راه راست آرندگان كه ايشان را بنجات رسانند و از عذاب رهانند فاقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم ولكن اكثر الناس لا يعلمون معني اين است پس راست كن روي خود را و براستي متوجه گردان بي انحراف سوي راستا و حيا براي ... لازم گير صفتي را كه خداي مردمان را بدان صفت آفريده و ديني را كه در روز ميثاق بني آدم را به الست بربكم اقرار كنانيد در حالت كه توحيد ... از كدورات خالص ايشان همه عهد كردند و بلي انت ربنا گفتند هم برين عهد زاده ميشوند و بعضي از ايشان روي ميكردانند چنانكه در حديث آمده كل مولود ...

يولد على الفطرة ثم ابواه هما اللذان يهودانه او ينصرانه او يمجسانه تبديل نيست مر آفرينش خدا را يعني ديني را كه خداي بدان آفريده است شما را واين نفي در معني نهي است
يعني دين خدا را بدل مكنيد وعهد ميثاق مشكنيد دين يعني توحيد خدا ومتابعت طريق هدي دين راست واستوار است باختيار والتزام سزاوار است لكن اكثر مردمان دين را
نميدانند وعهد را بسر نه ميرسانند مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ
فَرِحُونَ معني اينست لازم كيريد دين خدا را در حالت كه بسوي او باز كردنده ايد واز خداي بترسيد واز عذاب او بپرهيزيد ونماز را برپاي داريد وهمه نمازها را روا
آن آريد ومباشيد از مشركان از كسانيكه دين خود را پراكنده كردند وكروهها مختلف كشتند ومتابع پيشوايان شدند واز راه دين حق باز ماندند هر يك كروهي از ايشان
بدانچ نزديك ايشانست شادانند وبدين باطل كه اختيار كرده اند خوشانند وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ معني اينست وچون برسد مردمان را زياني ومشقتي وفقري وشدتي خداي را بخوانند وعاجزي وزاري كنند در حالت كه بسوي او باز كردنده اند واز بدي توبه كننده اند پس چون بچشاند ايشان را از خويش رحمتي ناكاه فريقي از ايشان شرك مي آرند تا آنكه كفري ورزند يا بدانچه داده ايم ايشان را كفران ورزند وشكر وسپاس نكزارند پس برخورداري كيريد وشكركزاري وسپاس داري مي پذيريد پس سرانجام خواهيد دانست كه چه سزا خواهيد يافت وبكدام عقوبت خواهيد شتافت أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ام منقطعه است بمعني بل با همزه وهمزه براي انكار بمعني نفي است وجمله معطوف است بر جمله كل حزب بما لديهم فرحون وبعضي مفسران عطف بر مقدور داشته كلام بتقدير بل ما يفعلون ما يفعلون بحجة من لديهم ام انزلنا عليهم سلطانا پنداشته ليكن چون عطف جمله بر جمله كل حزب بما لديهم فرحون كه مذكور است سايغ بود بتقدير محذوف حاجت نباشد اكر از سلطان رسول مراد دارند تكلم بر حقيقت بدارند واكر كتاب وحجت مراد بود تكلم بر طريق نطقت الحال مجاز باشد وجمله بر هر دو

دِينَهُمْ لَدَيْهِمْ بِهِمْ وَأَذَاقَهُمْ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ عَلَيْهِمْ تُصِبْهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُوا
حال آنكه راجع باشيد باطاعت خداي تعالى وبترسيد ازو وبپاي داريد نماز را ومباشيد
مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ
از مشركان از آنان كه جدا شدند از دين ايشان
وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ
وبودند كروهان مختلف همه بر باطل هر كروهي بآنچ نزد ايشانست شادانند
وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ
وچون برسد مردمان را كزندي خوانند پروردكار ايشان را حال آنكه راجع باشند باطاعت خداي
ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ
پس چون چشاند ايشان را از نزد او بخشايشي ناكهان كروهي از ايشان بپروردكار ايشان
يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا
شرك مي آورند تا ناسپاسي كنند آن نعمت را كه داده ايم ايشان را پس برخورداري يابيد
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا
كه زود بود كه دانيد ويا كه فرستاديم برايشان حجتي را
فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ وَإِذَا
پس آن برهان ناطق است بآنچه هستند كه بدان سبب شرك مي آرند وچون
أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ
چشانيم مردمان را نعمتي شاد شوند بدان واكر رسد بديشان

إِلَيْهِي بالاشباع ابن كثير
وَاتَّقُوهُو بالاشباع ابن كثير
الصَّلَوٰةَ بالتغليظ ورش
فَارَقُوا حمزة وكسائي
لَدَيْهُمْ بضم الهاء حمزة
إِلَيْهِي بالاشباع ابن كثير
مِنْهُو بالاشباع ابن كثير
رَحْمَةَ اذا بالنقل ورش
رَحْمَةْ اذا سكت خلف في رواية
آتَيْنَاهُمْ ثلثة اوجه لورش
امَ انزلنا بالنقل ورش
امْ انزلنا سكت خلف في رواية
عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة
فَهْوَ بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسائي
يَتَكَلَّم بِمَا بالاسكان مع الاخفاء سوسي

آثار رحمت نا در بود استعمال ان وصيغه مضارع در شرط ملايم باشد اذا در اذا هم يقنطون اذا مفاجات دارند ومعني مفاجات عامل در اذا پندارند معني اينست وچون بچشانيم مردمان را رحمتي فراخي وارزاني وامن وصحت وشادماني شادمان كردند وخوشان باشند واكر برسد ايشان را بديي از تنكي عيش وكراني نرخ وخوف ومرض واندوه نوميد شوند وقنوط ورزند بيت نام بشر مكير كه ثلثان او وست شر با آن سر بلا كه بشر يافت افتران

وجه عطف است بفا بر ام انزلنا عليهم سلطانا بما كانوا به يشركون متعلق است به يتكلم وما در وتواند بود مصدريه باشد بمعني يتكلم بكونهم مشركين بود وتواند بود كه موصول دارند بمعني بالذي كانوا به يشركون پندارند معني اينست يا خود ما فرستاده ايم برايشان كتابي را يا رسولي را پس آن كتاب يا رسول تكلم ميكند بشرك آوردن ايشان يا كويند بدانچ شرك مي آرند وشريك خداي مي پندارند ومعلوم است هيچ يكي از ايشان نيست پس دعوي ايشان بي معني است وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ اينجمله شكايتي ديكر است متصل است بشكايات سابقه اذا شرطيه است آثار رحمت را بمطعومات لذيذه تشبيه كرد اذاقت كه ملايم اينست آورد وچون آثار رحمت كثير الوقوع بود استعمال اذا وصيغه ماضي در شرط روي نمود وسيئه بر نسبت

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ استفهام براي انكارست وبجمله توبيخي ديگرست مر كافران مقررست مر ساير توبيخات ايشان جملهٔ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ تذييل است اصرار كافران بر كفر ودوام ايشان بر ناشناختن حق امارت آنست كه ايشان آيات قدرت را منكرند وبر انكار آن مصرّند بوضوح امارت انكار با اصرار جمله را تأكيد كرد وموكد بتواكيد آورد معنى اينست نمي دانند كه بدرستي خداي فراخ وتنگ كرداند براي هر كه خواهد رزق را بدرستي كه فراخ كردن رزق وتنگ كردانيدن آن هر آينه آيات قدرت خداي خدا وعلامات كمال توانايي حق جل وعلا مر قومي را كه ايمان بصفات مي آرند ونعوت او را تصديق ميدارند فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فا سببيه است

هُمُو آتَيْتُمُو خَلَقَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
أيديهمو إذا همو قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل كما تقدم

سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ
بدی بواسطهٔ آنچه پیش فرستاد دستهای ایشان ناگهان ایشان نومید شوند

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ
ای نه دانسته‌اند که خدای عزوجل می گستراند روزی را برای آنکه میخواهد

وَيَقْدِرُ ط إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ فَآتِ
وتنگ میکرداند بدرستی که در آن بسط وقبض هر آینه دلالات است مر گروهی را که گروند پس بده ای پیغمبر یا ای مکلف بر قدرت خدای

ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ط
خداوندان خویشی را آنچه استحقاق آن دارد از صلت ونیکوکاری ودرویش را وراه گذری را

ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ز وَأُولَٰئِكَ
آنچه گفتیم از بذل مال بهترست از منع یا بهترست از قنیه مر آنان را که میخواهند رضای خدای تعالی را و ایشان

هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي
ایشانند رستگاران و آنچه دهید از زیادتی بی وجه شرع تا زیادت شود در

أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ ج وَمَا آتَيْتُمْ
مال مردم پس زیادت نشود نزد خدای عزوجل و آنچه دهید

مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ
از حق مال حال آنکه خواهید رضای خدای را پس آنان

هُمُ الْمُضْعِفُونَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ
ایشانند خداوندان اضعاف آن معبود بسزا آنست که آفرید شما را

سَيِّئَةٌ بالابدال والادغام في الوقف حمزة
قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ سكت خلف في رواية
قَدَّمَتْأَيْدِيهِمْ بالنقل ورش
أَيْدِيهُمْ بضم الهاء حمزة
أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ سكت خلف في رواية
يَقْنِطُونَ ابو عمرو والكسائي
يَرَوَانَّ اللَّهَ بالنقل ورش
يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سكت خلف في رواية
لِمَنْ يَشَاءُ مدغما بغير الغنة خلف
لَآيَاتٍ ثلثة اوجه لورش
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ مدغما بغير الغنة خلف
يُومِنُونَ بالابدال ورش والسوسي
فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ

الْقُرْبَىٰ خَيْرٌ آتَيْتُمْ لِيَرْبُوا النَّاسِ آتَيْتُمْ خَلَقَكُمْ آتَيْتُمْ
اما بين بين ورش بالامالة المحضة حمزة والكسائي بالترقيق ورش ثلثة اوجه لورش بالضم حمزة بالامالة دوري ثلثة اوجه لورش ادغم سوسي بالقصر ابن كثير

چون بالاجمله وان تصبهم سيئة بما قدمت أيديهم ذكر كرد وارتكاب معاصي ومناهي را از اسباب تنگي رزق وموجبات اصابت رنج وعنا آورد ذكر مذكور سبب شد كه موجبات فراخي رزق واسباب عنا ودافعات آفات وبلايا ذكر كند وايشان را بدان آگاهي دهد جملهٔ ذلك خير للذين يريدون وجه الله تذييل است واولئك هم المفلحون عطف است معنى اينست پس ای خويشاوند الحق او وصلهٔ رحم بجا آر تا رزق تو فراخ شود وعمر دراز كردد در حديث است من سره أن يبسط له في رزقه وينسأ له في أثره فليصل رحمه وبده مسكين را وابن سبيل را تا بر حكم الصدقة ترد البلاء رنج وعنا برود وآفت وبلا دفع شود آن كار يعني حق اقربا دادن ودل بر صلهٔ رحم نهادن وبر مسكين وابن سبيل تصدق كردن وشكر بسيار بجا آوردن بهترست مر كساني كه رضاء خداي عزوجل را خواهند وايشان همه در نجات وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ليربوا بصيغهٔ غايب واحد واو بلام كي وصيغهٔ جمع مخاطب بسكون واو خواند ومعني برحسب اختلاف قراءت مختلف داشته در آيت سابق اسباب فراخي رزق ودفع آفات وبلايات خلق در بيان آورد در اين آيت ربوا كه بعضي مردمان سبب فراخي رزق وافزوني مال دانند نكوهش كرد وما آتيتم موصول با صله خويش مبتدا است متضمن معني شرط است من ربا بيان ما است ليربو لام كي است

متعلق است به آتيتم فلا يربو خبر مبتدا است از جهت تضمن مبتدا معني شرط را فا در خبر در آمد وما آتيتم نيز مبتدا است من زكوة بيان ما است تريدون به وجه الله حال است از فاعل آتيتم فاولئك مبتدا است هم ضمير فصل است المضعفون خبر مبتدا است جمله خبر مبتدا اول است وجملهٔ وما آتيتم من زكوة تا آخر عطف است بر جملهٔ سابقه ودر فاولئك هم المضعفون التفاتست از خطاب سوي غيبت براي اظهار فضل عظيم بر سبيل تعميم تا مخصوص بيك فريق نبود شامل حاضران وغايبان باشد واگر فهو تؤ اولئك هم المضعفون مقدر بود در افادت تعميم ظاهر نباشد ودر فاولئك هم المضعفون به مقدر بايد گفت ربط ميان مبتدا وخبر بايد جست مضعفون اسم فاعل است بمعني ذو ضعف هچو الموسرون بمعني ذوي يسار معنى اينست وآنچه ميدهيد از ربوا ربوا خواران تا بافزايد ربوا يا گويند تا بيفزايد شما در مال مردمان پس نيفزايد ونه مبارك بنايد

جانکه در اموال ربویه که در بیع جنس بجنس در قدر بیفزاید یا در رد قرض فضلی بر اصل روی نماید ربوا سبب نقصان مال شود وموجب توی وتلف کردد وآنچه بدهید از زکوة فقرا را
درین حالکه بجویید بدان رضاء خدا را پس دهندکان مذکور ایشانند خداوند اضعاف شدکان واضعاف اجر یابندکان در تفسیر آورده اکر بر کسی هدیه بفرستد ومهدی الیه
الیه زیادت بر آن مکافات کند این فضل حلال باشد لیکن اکر مهدی قاصد زیادت مکافات باشد مبارک نبود اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ اینجمله توبیخی دیکرست مر کافران مقررست مر سایر توبیخات ایشان من در من ذلکم برای
تبعیض است جار مجرور مفعول است مر یفعل من شرکائکم ظرف مستقرست معتمد بر استفهام شده موصول باصله یعنی من یفعل من ذلکم فاعل وآمده یا موصول مذکور
مرفوع المحل بر ابتداست من
شرکائکم خبر مبتداست استفهام
برای انکارست یا برای تقریر
بمعنی حمل مخاطب بر اقرارست
جمله استفهامیه ظرفیه یا اسمیه
معترضه متضمن الزام کفارست
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ
تذییل است معنی آیت است خدای آنست
انکه شما را آفرید وحیات داد
پس در رزق وروزی بر شما
کشاد پس خواهد میرانید
پس زنده خواهد کردانید هست
از جمله شریکان شما کسی که
بکند چیزی از آنچه ذکر کردیم
از افعال ... خدای
پاک ... است
وبرترست ... واز اشراک
مشرکان واز آنچ با او شریک می
کردانند ایشان ظَهَرَ الْفَسَادُ
فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ
بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ لیذیقهم بصیغه
غایب ومتکلم خوانده معنی
بر حسب آن دانند اینجمله شکایتی
دیکرست از شکایات کافران
ونکوهشی دیکرست از نکوهشها
ایشان لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بمعنی
لکی یرجعوا متعلق است
معنی آیت است پیدا شد بشومی
ارتکاب معاصی واکتساب
مناهی فساد در بر چون خشکی
زمین بامساک امطار ووقوع
قحط بقلت حبوب واثمار وقصد
اعدا وظهور امراض وفساد هوا
وفساد در بحر بمخالفت ریاح وخطا
کردن ملاح ودهکه کوه وپیدا
آمدن ماهی باشکوه تا بچشاند خدا
یا تا بچشانیم علی اختلاف القرائتین
عقوبت بعض چیزی که ایشان
اکتساب کرده اند ومضرت
بعض چیزی که بکسب خویش
بظهور آورده اند تا باز کردند
وتایب شوند قُلْ سِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ
أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ
اینجمله از روی معنی موکد

رَزَقَكُمْ يُمِيتُكُمْ شُرَكَائِكُمْ ذَٰلِكُمْ لِيُذِيقَهُمْ لَعَلَّهُمْ أَكْثَرُهُمْ
بالصلة وفي رواية قالون — قرا ابن كثير

ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ
پس روزی داد شما را — پس بمیراند شما را — پس زنده کرداند شما را — هیچ هست از خدایان شما

مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ
کی بکند — از آنها که کفتیم آفرینش ورزق واماتت واحیا — هیچ چیز را — پاکا خدای — وبزرکست برتریست

عَمَّا يُشْرِكُونَ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
از آنچه شرک می آرند — پیدا شد انواع تباهی از قحط وقلت منافع — در — خشکی زمین وتری آن

بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي
بواسطه آنچ کسب کرد — دستهای — مردمان از ذنوب — تا چشاند ایشان را وبال بعضی — از آنچه

عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ
کردند در دنیا — تا مکر ایشان — رجوع نمایند از معاصی بطاعت واز کفر بایمان — بکو — بروید — در — زمین

فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ
پس نکرید بدیده اعتبار که چکونه — بود — خاتمت کار — آنان که — از پیش بودند

كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ فَأَقِمْ وَجْهَكَ
بود — بیشتر ایشان — شرک آرندکان — پس متوجه کردان روی را

لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ
برای دین — راست بلیغ الاستقامة — از آن پیش که — آید — روزی که هیچ بازکشتن نیست او را

مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ
از حکم خدای عز وجل — در آن روز — متفرق شوند بعضی سوی جنت وبعضی سوی نار — هرکه — نکروید — پس بروست

رَزَقَكُّمْ — بالادغام سوسي
مَن يَفْعَلُ — مدغما غير الغنة خلف
مِن شَيْءٍ — بالوجهين ورش
ركوع
مِن شَيْءٍ — سكت خلف وفي رواية خلاد
تَعَالَىٰ — بالامالة بين بين ورش
وَتَعَالَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
تُشْرِكُونَ — بالتاء حمزة والكسائي
كَسَبَت أَيْدِي — النقل ورش
كَسَبَت أَيْدِي — سكت خلف وفي رواية خلاد
النَّاسِ — بالامالة الدوري
سِيرُوا — بالترقيق ورش
فِي الْأَرْضِ — بالنقل ورش

فِي الْأَرْضِ أَنْ يَأْتِيَ يَأْتِيَ يَوْمٌ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ
بالنقل ورش — مدغما غير الغنة خلف — بالادغام سوسي
سكت خلف وفي رواية خلاد — بالابدال ورش والسوسي — مدغما غير الغنة خلف

جمله سابقه است برای نمودار هلاک عاصیان ومستاصل شدن کافران تا کافران حاضران بمشاهده حال کذشتکان عبرت کیرند وپند ونصیحت بپذیرند کان اکثرهم مشرکین
جمله حالیه است بتقدیر قد بر طریق جاؤکم حصرت صدورهم معنی آیت است بکوای محمد مر کافران را در زمین سیر کنید پس عاقبت کار کسانی که بیش از شما بوده اند بنکرید
که چه کردند ودر خویش چه حال آوردند درین حال که اکثر ایشان مشرک بودند بر مقتضاء شقاوت کفر وکفران نمودند چه عمل داشتند وچه جزا یافتند فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ
الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ فا سببیه است من قبل ان یاتی یوم ظرف است مر اقم جمله لا مرد له من الله صفت است مر یوم من الله متعلق
است به یاتی یا به مرد که مصدرست یومئذ یصدعون ای یتصدعون بمعنی یتفرقون فریق فی الجنة وفریق فی السعیر کقوله ویوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون

معنی اینست پس راست دار روی خویش برای دینی که استواری کامل دارد وخرد او را بمبالغت مستقیم می پندارد بیش از آنکه روزی که رد ندارد از خدای بیاید ویکالت جهان وحشتها را روی نماید آن روز مردمان متفرق شوند فریقی در بهشت وفریقی در درد وزخ روند من كفر فعليه كفره ومن عمل صالحا فلانفسهم يمهدون جمله من كفر فعليه كفره در جواب ماشانهم مستانفه است ومراد از يمهدون بر وجه تمثيل يعملون بود كه عمل نيك معدّ براي نيل درجات جنان وانتفاع بدانست بتمهيد فراش براي استراحت مي ماند اي ومن عمل صالحا فلانفسهم يعملون وتقديم جار ومجرور يعني عليه وفلانفسهم براي قصر ست اي عليه كفره لا علي غيره ولانفسهم يمهدون لا لغيرهم
معنی اینست هرکه کافر شود دین کفر اختیار کند پس بر ویست نه بر غیر او زیان کفر او لازم است بر وی نه بر غیر او ومضرت وزر آن وکسانی که عمل صالح کنند ودم نیکوکاری زنند پس ایشان برای نفسهای خویش نه برای دیگری تمهید میکنند وفراش خوابگاه برای استراحت میگسترانند یعنی عمل نیک که بدان می مانند ای زند ودل برکا کرمعدّ برای نفع ایشانست

فلانفسهمو ليذيقكمو ولعلكمو قومهمو فجاؤهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كفره ومن عمل صالحا فلانفسهم يمهدون
ليجزي الذين امنوا وعملوا الصالحات من فضله
انه لا يحب الكافرين ومن اياته ان يرسل
الرياح مبشرات وليذيقكم من رحمته ولتجري
الفلك بامره ولتبتغوا من فضله ولعلكم
تشكرون ولقد ارسلنا من قبلك
رسلا الى قومهم فجاؤهم بالبينات فانتقمنا
من الذين اجرموا وكان حقا علينا نصر
المومنين الله الذي يرسل الرياح فتثير

لا فلينفسهم بالابدال في الوقف حمزة
امنوا ثلثة اوجه لورش
الكافرين امالة الدوري بن ورش
الكافرين بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري
ومن اياته بالنقل ورش وتقليلها
ومن اياته سكت خلف في رواية
ان يرسل مدغما بغير الغنة خلف
مبشرات بالترقيق ورش
مبشرات ق مدغما بغير الغنة خلف
بامره بيمره بالتسهيل في الوقف الابدال
ولقد ارسلنا بالنقل ورش
ولقد ارسلنا سكت خلف في رواية
رسلا الى بالنقل ورش
رسلا الى سكت خلف في رواية

مي کمارند ليجزي الذين امنوا وعملوا الصالحات من فضله انه لا يحب الكافرين در ليجزي لام كيست متعلق است به يمهدون من موصول با مفعول ليجزي است من فضله متعلق است به يجزي در الذين امنوا وعملوا الصالحات وضع مظهر موضع مضمر براي تصريح مناط جزا انه لا يحب الكافرين كنايت است از انه يحب المومنين اينجمله اعتبار معني مكني عنه تذييل مر ليجزي بود تاكيد وتقديم ملخص باشد معني اينست روز قيامت مردمان متفرق كردند تا جزا دهد خدا از فضل خويش كساني را كه ايمان آوردند وعمل صالح كردند يا كويند صالحان بكرد تا اعمال صالحه بدان مي مانند كه براي استراحت خوابگاه راست ميكنند تا جزا دهد خدا ايشان را بدرستي خدا دوست ندارد كافران را مومنان را دوست ميدارد فضل خويش بر ايشان ميكمارد لاجرم مومنان مخصوص بجزا شوند ومكرم بثواب كردند ومن اياته ان يرسل الرياح مبشرات وليذيقكم من رحمته ولتجري الفلك بامره ولتبتغوا من فضله ولعلكم تشكرون ان يرسل الرياح مبتداست من اياته خبر مبتدا مبشرات حال است از رياح وليذيقكم معطوفات خويش عطف است بر مضمون مبشرات اي ليبشركم الله بها وليذيقكم من رحمته ولعلكم تشكرون

٣ من الذين اجرموا فصيحه است معطوف عليه محذوف اي فامن بهم بعض وكفر بعض فانتقمنا نصر المومنين اسم كان است حقا علينا خبر او ست جمله وكان حقا علينا نصر المومنين عطف است بر فانتقمنا معني اينست وبدرستي فرستاده ايم ما پيش از تو اي محمد پيغمبران را

فجاؤهم المومنين الريح فتثير ابن كثير حمزة والكسائي
١ بالامالة حمزة وابن ذكوان بالابدال ورش والسوسي بالترقيق ورش

بمعني لكي تشكروا متعلق است به ليذيقكم اينجمله متصل است بجمله الله الذي خلقكم ثم رزقكم متضمن است مر ذكر آيات قدرت كه كفار از آن غافلند و از شناختن آن جاهلند معني اينست وبعضي از علامات قدرت خدا ودلايل فطرت حق جل وعلا آنست كه بادها را فرستد بشارت دهنده تا مژده باران برساند وتا خداي شما را از فيض رحمت خويش بچشاند يعني از منافع آن وتا آب جمع شود وكشتي بر آن بفرمان او روان كردد وتا بجوييد شما بر واني كشتي رزق را از فضل خداي وتا شكر اين نعمتها بجا آريد وسپاس حق سبحانه وتعالي بكزاريد ولقد ارسلنا من قبلك رسلا الى قومهم فجاؤهم بالبينات فانتقمنا من الذين اجرموا وكان حقا علينا نصر المومنين ولقد ارسلنا جواب قسم محذوفست اي نقسم لقد ارسلنا وجمله قسميه متصل است بجمل سابقه كه در نكوهش كافران بود كه بر رسل ايمان نياوردند فجاؤهم بالبينات عطف است بر ارسلنا فاذن فانتقمنا ٣

سوي كروه ايشان پس آوردند پيغمبران حجتها ظاهر برايشان پس بعضي كرويدند وبعضي كفر ورزيدند پس انتقام كرديم از مجرمان وبوده است از روي فضل وكرم حقي واجب
برما ياري دادن مومنان الله الذي يرسل الرياح فتثير سحابا فيبسطه في السماء كيف يشاء ويجعله كسفا فتري الودق تخرج من خلاله فاذا اصاب
به من يشاء من عباده اذا هم يستبشرون اينجمله ديكرست در شاء خدا ونكوهش مدعيان شركاء الله مرفوع برابتدا است موصول باصله خبر مبتدا است فتثير عطف است
بر يرسل فيبسطه في السماء عطف است بر فتثير مفعول يشاء محذوف است جمله يشاء حال است از فاعل فيبسطه كيف حال است از مفعول يشاء اي شاء الله كائنا علي كيفيات
كسفا بسكون سين وفتح او جمع است مركسفة بمعني قطعة الودق مفعول است مرتري من خلاله مفعول دوم است جمله فتري عطف است برجمله سابقه اذا شرطيه است

هم عليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سحابا فيبسطه في السماء كيف يشاء ويجعله
ابر را پس مي گستراند آنرا در جانب آسمان چنانچه ميخواهد خداي تعالى وميكرداند آنرا

كسفا فتري الودق تخرج من خلاله ج
قطعهاي متفرق پس بيني تواي بيننده باران را كه بيرون مي آيد از اوساط آن ابر

فاذا اصاب به من يشاء من عباده اذا هم
پس چون برساند آن بلاد آنكه خواهد از بندكان خود ناكهان ايشان

يستبشرون وان كانوا من قبل ان
شاد شوند بخصب وزوال قحط وبدرستي كه بودند پيش از آنكه

ينزل عليهم من قبله لمبلسين فانظر الي
فرو فرستد مطر برايشان پيش از آن اهل ياس وحيرت پس نكر سوي

اثار رحمت الله كيف يحيي الارض بعد
اثر بخشايش خداي تعالى كه چكونه زنده ميكرداند زمين را پس از

موتها ان ذلك لمحيي الموتي وهو علي كل
مردن آن بدرستي آن قادر هر آينه زنده كرداننده مردكانست واو بر هر

شيء قدير ولئن ارسلنا ريحا فراوه مصفرا
چيزي تواناست واكر فرستيم بر زرع ايشان بادي را پس بينند آن زرع را زرد

لظلوا من بعده يكفرون فانك لا تسمع الموتي
هر آينه روز كذارند پس از اصفرار وفساد آن زرع كافر شوند پس بدرستي تو نشنواني مردكان را

كسفا — بسكون السين ابن ذكوان وهشام
من يشاء — مدغما غير الغنة خلف
ليستبشرون — بالترقيق ورش
ان ينزل — مدغما غير الغنة خلف
ينزل — ابن كثير وابو عمرو
عليهم — بضم الهاء حمزة
فانظر الي — سكت خلف في رواية
فانظر الي — بالنقل ورش
اثر — بالتوحيد نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر
اثار رحمه — بالامالة ابن ذكوان مدغما سوسي
الارض — بالنقل ورش
الارض — سكت خلف في رواية خلاد
الموتي الموتي — بالامالة المحضة حمزة وكسائي، ابو عمرو
وهو — بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي

شيء — بالوجهين ورش
شيء — سكت خلف في رواية خلاد
ولئن ارسلنا — بالنقل ورش
ولئن ارسلنا — سكت خلف في رواية
فراوه — بالتسهيل في الوقف حمزة
فراوه — بالاشباع ابن كثير
الموتي — بالامالة المحضة حمزة وكسائي
الموتي — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

من يشاء موصول باصله مفعول
به است مر اصاب وجمله اصاب
شرط است اذا در اذا هم براي
مفاجات است معني مفاجات
عامل در وست وجزاء شرط است
اي اذا اصابه من يشاء من عباده
فاجؤوا وقت استبشارهم جمله
عطف است برجمله سابقه
معني اينست
خدا آنست كه بفرستد بادها را
يعني جنوب وشمال ودبور
وصبا پس بر انكيزد بادها مدد كوه
ابر را پس كاهي بكستراند
خداي ابر را بر سمت آسمان بر
هر كيفيتي كه بخواهد در تمام
هوا از مشرق تا مغرب برساند
يا مخصوص بعض امكنه وبلاد
كرداند كاهي پاره پاره كند ته بر
ته داشته ابر ستبر كشته پس كه
به بيني باران بيرون مي آيد از
درون سحاب پس چون خداي
عز وجل باران ابر رساند كساني
را از بندكان خويش كه ايشان را
رسانيدن آن خواهد ناكاه
ايشان شادمان ميشوند چنانكه
كه مردمان اثر شادماني
در بشرهاء ايشان مي نكرند
وان كانوا من قبل ان ينزل
عليهم من قبله لمبلسين
معني اينست وبدرستي
بودند پيش از نزول باران
نا اميد از نزول آن فانظر
الي اثار رحمت الله كيف
يحيي الارض بعد موتها
ان ذلك لمحيي الموتي
وهو علي
كل شيء
قدير معني اينست پس نكر
سوي آثار رحمت يا كويند
سوي اثر رحمت خداي چكونه
زنده ميكند خدا بعد موت
زمين مرده را برويانيدن اشجار
وپيدا آوردن حبوب وثمار
بدرستي كه زنده كننده زمين
هر آينه زنده كننده مردكانست
شك نيست كسي كه قادر برين

است قادر بر آنست واو برهمه چيزها تواناست همه ممكنات مقدور حق سبحانه وتعالى است ولئن ارسلنا ريحا فراوه مصفرا لظلوا من بعده يكفرون معني اين است
وبسوكند يا دميكنيم هر اينه اكر بفرستيم بادي كرم پا سرد كشت را خراب كند ودر خشكي وهلاك افكند پس به بينند كشت را متغير كشته واز سبزي بزردي پيوسته يا به بينند
ابر را زرد شده ودر خشكي وبي آبي آمده كه ابر زرد نبارد طبيعت باريدن ندارد هر اينه ثابت بر كفر كردند ودر كافري رسوخ ورزند عبرت نكيرند ودر بلا صبر نكنند ودل بر عاجزي
وبندكي ننهند وقدرت خدا وصفت يفعل ما يشاء در خاطر نيارند در يشان كا قران سه صفت ذميمه ذكر كرد ونسبه وجه شكايت در ميان آوردند يكي آنكه در هنكام
حبس مطر نا اميد شوند در راه رجاء رحمت نروند دوم آنكه در وقت فيض مطر تازه شدن نبات وسبز شادمان شوند وايمن وبي غم كردند ودل بر نيل نعمت دار ند

قهر ونقمت در دل نیارند سیوم آنکه چون کشت وباغ بعد از تازکی باد کرم یا سرد پژمرده شود وکیاههاء سبز زرد وام کردد یا ابرهارا زرد ببیند خشک وبی آب دانند زوال نعمت دریابند
در راه ناخشنودی وکافری بشتابند صبر رابیشوا نسازند وباعاجزی وزاری نه پردازند فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ وَمَا أَنتَ بِهَادِي
الْعُمْيِ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ در جملهٔ سابقه ذکر آیات وحدانیت کرد جماعتی از کفار کوش ننهادند ودل برایمان نیاوردند جملهٔ لا یسمعون
الآیات مفهوم کشت بجملهٔ فانک لا تسمع الموتی دلیل جمله مفهوم بذکر پیوست وچون کافران در نیا قابلیت پند همچو مردکانند ودر ناشنیدن آن همچو کرانند اهتمام پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در هدایت ایشان امارت دعوی شنیدن پند وانکار ناشنیدن آن بود بظهور امارت انکار تاکید جمله فانک لا تسمع الموتی سایغ باشد اذا ولوا ظرف

فهو خلقكم لبثتم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ۞
ونشنوانی کرانرا آواز خواندن خاصه چون اعراض کنند حال آنکه منهزم باشند

وَمَا أَنتَ بِهَادِ الْعُمْيِ عَن ضَلَالَتِهِمْ ط إِن تُسْمِعُ
ونه تو راهنماینده نابینایان از محض گمراهی ایشانرا نشنوانی تو

إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ۞ اللَّهُ
مگر آنرا که ایمان آرد بدلایل ما پس ایشان از اهل انقیاد باشند معبود بسزا

الَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن
آنست که آفرید شمارا از ضعف نیست که حالت طفولیت پس پدید کرد پس

بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا
از ضعیفی نیرو پس پدید کرد پس از نیرو ضعیفی را

وَشَيْبَةً ط يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ج وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ۞
وپیری را می آفریند آنچ میخواهد از ضعف وقوت واو داناست توانا

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا
ودر آن روز که برخیزد قیامت سوگند خورند گناه کاران که درنگ نکردند در دنیا ویا در گور

غَيْرَ سَاعَةٍ ط كَذَٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ۞ وَقَالَ
جز ساعتی همچنان دروغ بودند که مصروف بودند از حق وصدق وگفتند

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ
آنانکه دادند ایشانرا دانش وتصدیق بحق چون ملایکه وانبیا ومومنان بتحقیق درنگ نمودند

وشيبة يشا ما يشاء وهو غير سلعة كذلك كانوا يوفكوا اوتوا والايمان لبثتم
بالامالة في الوقف كسائي — بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف حمزة وهشام — بالحذف مع القصر والمد حمزة وهشام — ابدل ورش والسوسي — ثلثة اوجه لورش — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش — سكت خلف في رواية

يسمع الصم — ابن كثير
الدعاء اذا — بالتسهيل في الوقف حمزة
الدعاء يذا — كالياء في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
ركوع
تهدي العمي — حمزة
يومن — بالابدال ورش والسوسي
من يومن — مدغما بغير الغنة خلف
باياتنا بياياتنا — ثلثة اوجه بالابدال في الوقف لورش حمزة
خلقكم — بالادغام سوسي
من ضعف — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
بعد ضعف — بالادغام سوسي
ضعفا — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
ضعفا وقف — مدغما بغير الغنة خلف

مر لا تسمع مدبرين حال است از فاعل ولوا وما انت بهادی العمی عطف است بر جملهٔ سابقه عن ضلالتهم متعلق است بهادی العمی بتضمین معنی صارف ای ما انت هادی العمی وصارفهم عن ضلالتهم ان تسمع نافیه است جمله موکده است مر مضمون جملهٔ سابقه فهم مسلمون تعلیل است مر مضمون استثناء مذکور ای تسمع من یومن بایاتنا لانهم منقادون لاعلام الله معترفون باحکامه معنی اینست ایشان آیات وحدانیت نمی شنوند وبتوحید نمیکروند پس اکر تو نشنوانی کمر مردکان نشنوانی کفار مرده دلانند پندکو یا ایشان پند شنوایندن نتوانند ونشنوی کرانرا شنوایندن آواز خواندن چون روی کردانند در آن حال که پشت دهنده اند الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشیبة یخلق ما یشاء وهو العلیم القدیر ضعف بضم ضاد وفتح آن خوانده اند ومعنی یکی است این جمله نیز منتظم ثناء خدای عز وجل است بر نکوهش کافران که بدو نه می کروند محتوی ومشتمل است وجملهٔ یخلق ما یشاء تذییل است متضمن تاکید منطوق است وکسائی جملهٔ وهو العلیم القدیر تذییلی دیگر است مشتمل تاکید مفهوم معنی اینست خدا آنست که آفرید شمارا از نطفهٔ ضعیفه پس کردانید از پس ضعف قوت جوانی پس کردانید از پس قوت جوانی ضعف پیری هرچ میخواهد میآفریند هرچ خواهد کند بیافریند وبید آرد هر چیزی را که بکزیند واو داناست همه چیز داند قادر است

همه چیز تواند ضعیفی را بقوت رساند قوی را ضعیف کرداند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ بالادغام حمزة وكسائي وابو عمرو وابن عامر مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ
جملهٔ دیکر است در بیان کذب کافران یا از هیبت قیامت مدهوش وبیهوش شدن ایشان ساعت دراصل بمعنی ساعت معهوده بود غالب بر ساعت قیام قیامت آمد
علم قیامت کشت بر طریق النجم که بر ثریا غالب آمد بر وجه غلبه بعلمیت پیوست ومیان الساعة وساعة تجنیس مماثل است در المجرمون وقف نکنند موصول بجواب قسم که بعد اوست
دانند ویوم تقوم الساعة ظرفست مر یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة جواب قسم است جملهٔ کذلک کانوا یوفکون تذییل است معنی اینست در روز قیام قیامت مجرمان سوکند
خورند که در دنیا یا در کور غیر یکساعت درنک نکرده اند مثل این صرف یعنی صرف از صدق سوی کذب در دنیا صرف کرده میشدند زیرا که ما هی الا حیوتنا الدنیا وما نحن بمبعوثین میکفتند

واز راه صدق در راه کذب واز راه حق در راه باطل میرفتند کار ایشان همین دروغ کفتن است وراه باطل جستن است یا کفتار مذکور در هیبت قیامت از بیهوشی ومدهوشی بوده
واز افزاع واهوال مغلوب الحال شدن ایشان باشد وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ معنی ایناست وکفتند کسانی که داده شد ایشانرا علم وایمان ودانش وایقان از فرشتکان وپیغمبران ومومنان سوکند میخوریم هر آینه درنک کرده اید شما
از وقت درآمدن در قبور درنک کردنی که ثابت است درآنچه مکتوبست در لوح محفوظ یا در قضا وقدر تا روز بعث ونشور پس این روز بعث است که شما آنرا منکر بودید اکنون
معاینه کردید لیکن نمیدانستید از آن جهت اینچنین سخنی باطل میکفتید فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ معنی ایناست

وَلَكِنَّكُمُو كُنْتُمُو مَعْذِرَتُهُمُو هُمُو جِئْتَهُمُو أَنْتُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
إِنْ أَنْتُمُو إِلَّا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ
در حکم وقضای خدای عزوجل تا روز برانکیختن پس این روز

الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
برانکیختن است ولیکن شما بودید که نمیدانستید

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ
پس در آن روز سود نکند آنانرا که ستم کردند عذرخواستن ایشان ونه ایشان

يُسْتَعْتَبُونَ ۝ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا
در معرض عتاب آرند ایشانرا وبحقیقت بدید کردیم برای مردمانرا در این

الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ
قرآن از هر داستانی وهر آینه اکر آری بدیشان معجزه

لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ۝
هر آینه کویند آنانکه کافر شدند از فرط عناد نهاید شما رسول ومؤمنان مکر بباطل

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ
همچنان مهر نهد خدای تعالی بر دلهای آنان که

لَا يَعْلَمُونَ ۝ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ
نمیدانند پس شکیبایی نمای که بدرستی که وعده خدای بنصرت درستست

وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ۝
ونباید که باعث نشوند ترا بر خفت وطیش آنانکه بآخرت یقین ندارند

لَا يَنْفَعُ بالتاء نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
ظَلَمُوا بالتغليظ ورش
مَعْذِرَتُهُمْ بالترقيق ورش
وَلَقَدْ ضَرَبْنَا بالادغام ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي
لِلنَّاسِ بالامالة دوري
الْقُرْآنِ بالنقل ابن كثير
جِئْتَهُمْ بالابدال سوسي
بِآيَةٍ بِيَايَةٍ بالابدال والنقل ورش وحمزة
إِنْ أَنْتُمْ بالنقل ورش
إِنْ أَنْتُمْ بالسكت خلف في رواية
أَنْتُمْ إِلَّا بالسكت خلف في رواية
فَاصْبِرْ إِنَّ بالنقل ورش
فَاصْبِرْ إِنَّ بالسكت خلف في رواية
حَقٌّ وَلَا مدغما بغير الغنة خلف

پس در آن روز که قیامت قایم شود وآرام جهان برود نفع نکند ظالمانرا یعنی کافرانرا عذر آوردن وخواسته نشود از ایشان خشنود کردن یعنی ایشانرا بر عذرخواهی ورضا جویی نیارند واکر عذر کنند مسموع ومقبول ندارند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ معنی اینست وهر آینه بدرستی بیدا آورده ایم وبدید کرده ایم برای مردمان درین قرآن از هر شانی عجیب وبیانی بدیع وغریب وبسوکند یاد میکنیم هر آینه اکر بیاری بر ایشان آیتی عظیم وعلامتی فخیمه هر آینه هر آینه بکویند نه اید شما مکر مبطلان درآیند کار در بطلان حق را باطل خوانند صدق را کذب دانند كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ معنی ایناست چنانکه مهر کرده ایم وبر کفر سرشته ایم کافران مذکور را که در هنکام آوردن آیات ترا ومسلمانانرا بر باطل داشتند ومحقا محض را مبطل خواندند مهر کند خدای دلهای آن کسانی که علم ندارند ودل بر معرفت حق نمی کمارند پس صبر بکن بر ناکرویدن کافران واذی وجفاء ایشان بدرستی وعده خدای بیاری دادن مؤمنان وغالب کردانیدن دین اسلام بر همه ادیان حق است صدق است ومه یابند ترا سبک در شتابی خواهش عذاب وسرعت طلب عقاب آنانی که ایقان ندارند ودل بر یافتن صواب وصدق نمیکمارند بدانکه در خاتمت این سورت مدح قرآن کرد واشتمال او بر

۳ علیه وسلم با نهایت آزار دل وغایت مشاهده صنیع باطل از سبیکی بر دعاء هلاک وفنا ودل کاری در تلف وتوی بازدا
وبر کران باری صبر وتانی وتشبث باذیال حلم وتحمل کماشت شبهه نیست که بازداشتن دلکه آزرده بانواع دل آزاریست
کاری در نهایت صعوبت وغایت دشواریست ویقیناست که ختم سورت بدین امور که هریکی در نوع خویش واصل بامد
اقصی است از باب حسن مقطع ولطافت منتهاست دال بر انقطاع کلام است ودلیل بر کمال وتمام است والله اعلم بما اراد به واهب الشا

هر مثلی عجیب واحتواء او بر هر شیئی بدیع وغریب آورد معلوم است هیچ بیانی بالاتر از آن نبود وهیچ تبیانی برتر از آن نباشد پس از آن بیان کرد که کافران با اینچنین بیانی نمیکروند
ودر به تصدیق آن نمی روند اینچنین حقی را باطل میدانند واینچنین صدقی را کذب میخوانند شک نیست تا دانی کافران نهایت رسیده وبی انصافی ایشان بکمال انجامیده
بعد از آن امر بصبر بر جفاء ایشان کرد وبتحمل اذاء ایشان آورد وهمه دانند صبر بر اینچنین جفایی نهایت صبر بود وتحمل اینچنین عنایی غایت تحمل باشد بعد از آن کفت وعده
نصر مؤمنان حق است خبر غالب آمدن ایشان صدق است در آخر کار مومنان از فتح ونصرت خواهد بود در عاقبت امر غالب امدن دین اسلام بر جمله ادیان روی خواهد
نمود معلوم است اینچنین نصر بر اینچنین کفره مرده وجمله فسقه نصری بمنتها رسیده بود وغلبه دین اسلام بر جمله ادیان غلبه بکمال وتمام انجامیده باشد باز بپیغمبر را صلی الله

و يهدي الى الارشاد لا اله الا هو ربي توكلي عليه و هو حسبي **سورة لقمان** سورة لقمان سي و سه آيت و بعضي گويند سي و چهار آيت است با نصد و چهل و هشت كلمه آ
دو هزار و صد و دو حرفست و نظم سورة لقمان با سورة روم آنست كه در هر دو بيان توحيدست و بيان حقيت رسول و حقيت قرآن مجيدست **و بدانكه** سورت را بحروف مقطعا
و مدح قرآن مجيد افتتاح كرده بعده مذمت كساني كه با وجود اينچنين كلامي مشغول بلهو حديث شوند و از آيات قرآن اعراض كنند در بيان آورده بعده جمله و من الناس
من يجادل في الله بغير علم كه ذكري ديگر در مذمت كافرانست بر جمله و من الناس من يشتري لهو الحديث معطوف گشت بعده چند جمله ديگر در نكوهش كافران
و تشنيعات ايشان بذكر پيوست بعده كلام را با جمله يا ايها الناس اتقوا ربكم و اخشوا يوما الاية كه متضمن ذكر روز قيامت است و قطع طمع كافران از نفع
كردن پسراني و پدراني كه
مسلمان شوند و بدولت اسلام
پيوند ندرسانيد و سورت را
بذكر قيامت و موت كه منتهاء
كارست بر وجه تذنيب منتهي
كردانيد و شك نيست جملها
كه از يك بابست اگر مقاصد آن
متغاير بود از جهت اتحاد باب
ميان ايشان ارتباط و اتصال
باشد و اگر مقصود همه يكي است
هر يكي در مقصود كلي مقرر
ديگريست معترضاتي كه ميان
جمل مذكوره آمده ميان كلام را
متصل واقع شده جمل ديگر از
هر نوع در محلهايي كه بيايد
بمشية الله و عونه بيان آن
روي نمايد والله اعلم بالصواب
واليه المرجع والمآب

وهمو همو ربهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سورة لقمان مكية اربع وثلثون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي مهربان بخشاينده

الم ۝ تلك آيات الكتاب الحكيم ۝ هدى

منم خداي دانا — آنچه درين سورتست — آيتهاي — كتابي — با حكمت است — حال اكثر راهنموني است از ضلالت

ورحمة للمحسنين ۝ لا الذين يقيمون الصلوة

و بخشايشي است از عقوبت — مر نيكوكاران را — آنان كه بپاي ميدارند — نماز را در وقت

ويؤتون الزكوة وهم بالآخرة هم يوقنون ۝ ط

و ميدهند — زكوة را — و ايشان — بدان جهان — ايشان — بي گمانند

أولئك على هدى من ربهم وأولئك هم

آنان — بر — راه راست اند — از خداوند ايشان — و ايشان — ايشانند

المفلحون ۝ ومن الناس من يشتري

رستكاران — و از — مردمانست — كسي كه بدل ميكند بقرآن

لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم

اباطيل سخن را چون قصص اعاجم رستم و اسفنديار با غنا و سرود — تا گمراه كرداند مردم را از — دين — خداي عز و جل — بي — دانش

آيات هدى و رحمة — ثلثة اوجه لورش — مدغما غير الغنة خلف

رحمة — بالرفع حمزة

الصلوة — بالتغليظ ورش

ويؤتون — بالابدال ورش والسوسي

بالآخرة — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه

بالآخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد

ومن الناس — بالامالة دوري

من يشتري — مدغما غير الغنة خلف

لهو الحديث — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسائي

ليضل — ابن كثير وابو عمرو

بسم الله الرحمن الرحيم
الم تاويل الم و محل اعراب
آن در سورة بقره گذشته و به
توضيح و تشريح به بيان پيوسته
تلك آيات الكتاب الحكيم
تلك مبتداست آيات الكتاب
خبر مبتداست الحكيم صفت
كتابست سوال
حكيم صفت خدا بود توصيف
كتاب بدو بر چه وجه باشد
جواب بر وجه مجاز
از باب فهو في عيشة راضية
دارند يا حكيم بمعني محكم بدان
معني اين است اين سورت
آيتها كتابيست كه استوار است
يا كتابي كه فرستنده
او استوار كارست
هدى ورحمة
للمحسنين الذين يقيمون
الصلوة ويؤتون الزكوة
وهم بالآخرة هم يوقنون
أولئك على هدى من ربهم
وأولئك هم المفلحون
هدى و رحمة منصوبست بحاليت

بغير علم ويتخذها هزوا أولئك لهم عذاب مهين روايت كرده اند نضر بن حارث در سفر تجارت رفته بود كتب اخبار عجم
از حكايات اسفنديار و رستم آورد و مغنيات خريد كرد تا مردمان بدان مشغول شوند و از سماع آيات قرآن باز مانند اين آيت در شان
او نازل گشت و اين نظم بورود پيوست موصول با صله مبتداست من الناس خبر مبتداست و جمله عطف است بر تلك آيات الكتاب الحكيم

از معني اشارت بر طريق هذا بعلي شيخا يا مرفوع است بر ينكه خبري ديگرست مر تلك يا خبر مبتداء محذوفست و حمل هدى و رحمة بر آيات بر وجه مبالغت است بر طريق جاني زيد عدلا
و انما هي اقبال و ادبار يا بحذف مضاف است اي سبب هدى و اثر رحمة يقيمون الصلوة با معطوفات خويش صلة الذين است موصول با صله كاشفه است من المحسنين يا بر طريق
ذكر خاص بعد عام است اولئك على هدى من ربهم جمله مستانفه است در جواب ما شان هولاء و اولئك هم المفلحون عطف است برو معني اين است هدى است و رحمت
مر كساني كه كارها نيك كنند و نيكويي و نيكوكاري ورزند آنانكه نماز را بر پاي دارند و زكوة مال بدهند و ايشان به آخرت هم ايشان موقن و مصدق باشند ايشان از فضل
پروردگار خويش در راه راست روند كانند و ايشان هم ايشان مفلحان و رستكارانند ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله

اضافت لهو الحديث بر طريق جرد قطيفه براي تخصيص و بيان است لام در ليضل لام كي است متعلق است بيشتري بغير علم متعلق است بيضل اوليك مبتدا است جمله لهم عذاب مهين
ظرفيه يا اسميه خبر مبتدا است جملهٔ اولئك لهم عذاب مهين در جواب ملجأ اهم مستانفه است ومن در من يشتري بمعني جماعت است بدليل جمع اوليك وضمير لهم وافراد ضمير يشتري
ويضل ويتخذ از جهت افراد لفظ من است معني اينست وبعضي از مردمان كساني اند حديثي كه لهو است خريد كنند تا مردمان را از راه رضاء خدا بغير علم گمراه كرداند وبگيرند
آيات خدا را محل سخر واستهزا ايشان اند معذب شوند ومر ايشان راست عذاب خوار كننده ولهو باطلي را گويند كه از نيكي وخير شاغل افتد واز مهمات امور مانع شود چون
افسانهاء نابوده وحكايتهاء ناستوده وبعضي از لهو حديث سرود واستماع مزامير مراد دارند بر حكم اين تاويل شنيدن سرود ومزامير حرام بندارند ذكر مزامير وغنا

ودرين باب آثار واخبار روايت كنند چنانكه بگويند وكان ابن عباس وابن مسعود يحلفا انه الغناء وچون حديث ما من رجل يرفع صوته بالغناء الا بعث الله عليه شيطانين احدهما على هذا المنكب والآخر على هذا المنكب فلا يزالان يضربانه بارجلهما حتى يكون هو الذي يسكت واين همه محمولست بر سرود گفتن ومزامير زدن وشنيدن آن بر وجه بازي ولهو وبر طريق عبث ولغو كه آن باتفاق حرام بود وباجماع منهي باشد اما اگر متضمن فايدهٔ ظاهر بود ومشتمل بر منفعتي يقينيه باشد باتفاق مباح دارند وبه اجماع حرام نه پندارند چون سرود حاديان وطبل غازيان اما سرودي كه مبني بر فايدهٔ باطني گشته ومنفعت او به تيقن نپيوسته چون دعوي شنيدن براي نرم ساختن دل وآرام كردن نفس كه بعضي را در سماع سرود حاصل شود وبشنيدن آواز خوب بحصول پيوندد ابو حنيفه رضي الله عنه حكم بر ظاهر كند واو را در ورطهٔ حرمت افكند كسي كه پيش مردمان سرود گويد او را فاسق خواند ودر دعاوي مقبول شهادت نداند وبعضي علما صلاح سامع را دليل بر منفعت باطني دارند ومنفعت سرود كه باطني است بدليلي ظاهر ثابت پندارند واز تعلق ليضل به يشتري مفهوم همين است كه اين آيت مذمت اشترايي است كه مقصود از و اضلال از راه دين است وسرودي كه ورود اين آيت در شان او روي نموده شك نيست كه بر وجه لهو ولعب بود بسرودي كه بر وجه لهو نبود اين آيت دليل حرمت او نشود وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ

لَهْوَ لَهُوَ يَكْمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
ومي گيرد آن سبيل را محل فسوس آنان مر ايشان راست عذابي خوار كننده
يا آيات قرآن را

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ
وچون خوانده شود بر وي آيتهاي ما را اعراض نمايد حال آنكه تكبر نماينده است گويي كه نه

يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ
شنود آن را گويي كه در گوشهاي اوست گراني پس مژده ده او را بعذابي

أَلِيمٍ ❁ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
دردناك بدرستي آنانكه ايمان آوردند وكردند كارهاي نيكو

لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ❁ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ
مر ايشان راست بوستانهاي ناز ونعمت حال آنكه جاودانه باشند در آن وعده كرد

اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ❁ خَلَقَ
خداي عز وجل وعده درست واوست بي همتا درست كار درست كنار بيافريد

السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ
آسمانها را بي محل اعتمادي مي بينيد آن آسمانها را بدين حالت وانداخت در زمين

رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ
كوههاي ثابت براي عدم ارادت حال آنكه مضطرب گرداند شما را ومتفرق گرداند در آن زمين از هر

دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ
جنبنده وفرو فرستاديم از آسمان آبي پس رويانيديم در آن زمين از هر

وَيَتَّخِذُهَا بالضم ابو عمرو نافع
هُزْؤًا وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسائي وابو بكر
هُزُوًا في الوصل حمزة
هُزُؤًا تُتْلَى بالتقليل ابو ابن بين وروش خلف وخلاد
تُتْلَى عَلَيْهِي بالامالة المحضة حمزة والكسائي كثير بالاشباع ابن
آيَاتُنَا وَلَّى ثلثة اوجه المالة بين بين وحمزة لورش والكسائي
مُسْتَكْبِرًا بالترقيق ورش
فِي أُذْنَيْهِ بسكون الذال نافع
فِي أُذُنَيْهِي اشبع ابن كثير
فَبَشِّرْهُو بالاشباع ابن كثير
بِعَذَابِ أَلِيمٍ بالنقل ورش
بِعَذَابِ أَلِيمٍ سكت خلف في رواية
آمَنُوا وَعَمِلُوا ثلثة اوجه لورش قالون ابو عمرو والكسائي

بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ
رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ
كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ١٠ كسايي

وَأَلْقَى وَأَلْقِي فِي الْأَرْضِ كُلِّ دَابَّةٍ
بالامالة المحضة حمزة وكسائي بالتقليل ورش اسكن خلف وفي رواية خلاد بالامالة في الوقف

يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ معني اينست وچون تلاوت كرده شود بر وي آيات ما روي گرداند درين حالت كه تكبر كننده وبزرگي وخود بيني
ورزنده است چنانستي كه آيات ما را نشنيده وچنانستي كه در گوشهاء او آفت گراني رسيده پس بشارت برسان او را بعذاب دردناك ومژده بده بعقوبت وهلاك إِنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ معني اينست بدرستي كساني كه ايمان آوردند واعمال صالح
كردند مر ايشان راست جنات نعيم بهشتهايي كه جاي نعيم رباني ومحل نيل نعمت رحماني است درحالتي كه جاودانند در وي هميشه باشند كه اند وعده كرده است خداي وعده
كردني وثابت است اين معني ثابت بودني وخداي عزيز است قوت غالب است هرچه خواهد كند حكيم است همه كردار واز ايلام وانعام مقرون بحكمت بود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ

هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين من دونه بل الظالمون في ضلال مبين معني اين است بيافريد اسمانها را معلق بغير ستوني زيرا چه شما آنرا مي بينيد و انتفاء ستون
از وي مشاهده ميكنيد و بيفكند در زمين كوههاء بلند و استوار از جهت كراهة اينكه زمين با شما بجنبد يا از جهت ارادت اينكه زمين با شما در جنبش نيايد
و پراكنده كرد در زمين از هر نوع جنبندكان از چهار پايان و خزندكان و چرندكان و فرستاديم آبي را از آسمان كه رويانيديم كياه را بدان از هر صنفي زيبا در منظر سبز و نرم
و تر از هر صنفي افرادي بي شمار نافع منافع بسيار اين مخلوقات مذكور از آسمان و زمين كه از مخلوقات عظام و كبار اند شك نيست كه از منشات و مبدعات كردكار
پس بنماييد مرا اي مشركان چه چيز را آفريده اند آنان كه غير خدا اند شما را از معبودان بلكه ظالمان مكابره دارند ايشان از در معرض مناظره و الزام نيارند چه ايشان در كمراهي
ظاهر مستقرند و در كمال ضلال مستمرند با ارباب مكابره مناظره نفع ندارد و كوشش در تبكيت و الزام ايشان سودي نيارد ولقد آتينا لقمن الحكمة ان اشكر لله ومن يشكر فانما يشكر لنفسه ومن كفر فان الله غني حميد معني اين است

ولقد آتينا ولقد آتينا ان اشكر ومن يشكر يشكر لنفسه قال لقمان

بالنقل ثلثة اوجه لورش — سكت خلف و رزتا — ناخ و ابن كثير و ابن عامر و كسائي — مدغنا عن الغنة خلف — بالادغام سوسي

ان اشكر لله — بالادغام سوسي في رواية دوري
وهو يا بني — قالون و ابو عمرو و كسائي
يا بني — ابن كثير
الانسان — بالنقل ورش
ركوع
الانسان — سكت خلف و في رواية خلاد
بوالديه — بالاشباع ابن كثير
حملته — بالاشباع ابن كثير
وهنا — مدغنا عن الغنة خلف
ان اشكر — ناخ و ابن كثير و ابن عامر و كسائي
ان اشكر لي — بالادغام سوسي و في رواية دوري
النصف

زوج كريم ۝ هذا خلق الله فاروني
صنفي با خواص پسنديده — اين كه كفتم آفريده خداي تعالي است — پس نماييد بمن

ماذا خلق الذين من دونه ط بل الظالمون في
كه چه چيز آفريدند آنانكه غير خداي اند از بتان نه كه ستمكاران در

ضلال مبين ۝ ولقد آتينا لقمن الحكمة ان اشكر
كمراهي اند هويدا — و بتحقيق داديم لقمان را دانش با عتبار موجودات و عمل با علم كه شكر كوي

لله ط ومن يشكر فانما يشكر لنفسه ج ومن
خدا را — و هركه سپاس داري نمايد پس بدرستي كه شكر كويد براي خود — و هركه

كفر فان الله غني حميد ۝ واذ قال لقمن
ناسپاسي نمايد پس بدرستي كه خداي بي نيازست ستوده — و ياد كن چون كفت لقمان

لابنه وهو يعظه يا بني لا تشرك بالله ط ان الشرك
مر پسر خود را و حال آنكه پند ميداد او را اي پسرك من شرك ميار بخداي تعالي كه شرك

لظلم عظيم ۝ ووصينا الانسان بوالديه ج
هر آينه ستمي بزركست — و وصيت فرموديم آدمي را بتعهد پدر و مادر او

حملته امه وهنا علي وهن وفصاله في عامين
برداشت او را مادر او و حال آنكه ضعيف ميشد ضعفي بر سر ضعفي بجهت تزايد ثقل حمل — و از شير باز كردن او در دو سالست

ان اشكر لي ولوالديك ط الي المصير ۝
كه سپاس داري نماي براي من و براي مادر و پدر تو — و باجزاي منست باز كشتن جاي همه

وبسو كند ياد ميكنيم هر آينه لقمان را حكمت داديم و انواع حكم در دل او نهاديم كه او را كفتيم شكر خدا بكوي و بشكر ازدياد نعمت بجوي و هركه شكر نعمت خداي عز و جل تعالت آلاؤه و توالت نعماؤه كويد نكويد براي نفس خويش چه بدان قيد نعمت موجود و صيد نعمت مفقوده جويد و هركه كفران ورزد همو را زيان دارد در عظمت و جلال خداي زياني نيارد زيرا كه خداي غني است از حمد و شكر كاينات حميد است ستوده است بذات در تفسير آورده كه لقمان هزار سال عمر داشت تا آنكه عهد داود عليه السلام را دريافت و از وي علم كرفت و در علم كمال پذيرفت و پيش از مبعوث شدن داود فتوي دادي و عقده مشكلات كشادي چون داود عليه السلام مبعوث كشت و نحلت نبوت پيوست لقمان فتوي دادن كذاشت و خود را ازين كار باز داشت و كفت پيش داود عليه السلام كه اعلم است مرا عمل افتا نشايد و فتوي دادن نبايد و بعضي كويند لقمان درميان بني اسرائيل قاضي بود بحكمت و حكومت در فصل خصومت كوشش مينمود بعضي كويند پيغمبري داشت در راه شرع و شريعت مي شتافت و اكثر اقاويل آنست كه پيغامبري نداشت ليكن حكيمي بود كه علم علم حكمت افراشت و بعضي

كه مردي در مجلس او ايستاد و بذكر حال كذشته او زبان كشاد و كفت تو آن نه كه با من در فلان محل مواشي ميچرانيدي و همه روز در چرانيدن ميكذرانيدي
كفت آري من همانم و حالت كذشته خود را ميدانم آن مرد كفت بدين مرتبه بچه رسيدي و چهره اين حشمت و نعمت بكدام كار ديدي كفت دل و زبان
براستي و راست كويي داشتم و اشتغال به ما لا يعني كذاشتم و بايد دانست كه آن قايل را پيش لقمان در حالت حشمت و رفعت او ذكر ركت حال
كذشته نبايستي و ياد دادن حال منسي كشته نشايستي حكيمي كفته است بيت مردمان را بچشم حال نكر ۞ از حديث پريروزي بكذر ۞
و نيز از وي حكايت كرده اند كه روزي او را مولي او ذبح كردن كوسفندي و بيرون آوردن اطيب كوشتي كه در وست امر كرد

كويند لقمان بنده راعي بود و در كار رشباني بيش دستي مينمود و بعضي كويند خياطي و بعضي كويند نجاري كردي و بعضي كويند هيزم كش بود براي مولي خود هر روز
پشتواره هيزم آوردي و از ابن عباس رضي الله عنه مرويست كه او بنده سياه بود بفضل خداي او را شرف آزادي روي نمود در طلب فضايل كوشيد و در فضل و فضيلت
بدرجه عالي رسيد بحكمت آراسته كشت و به نيل نعمت پيوست و بعضي كويند او را ميان حكمت و نبوت مخير كردند و او را باختيار هركدام كه خواهد آوردند او حكمت
اختيار كرد و از جهت انكسار و تواضع دل براختيار نبوت كه اعلي است ننهاد و روزي مردي سوي شكل و صورت او نكاه ميكرد لقمان او را در معرض تخطيه آورد و كفت
اكر در رشته لبهاء من مي بيني از من مي سخنان من غافل و اكر در شين سياهي ظاهر من نظر ميكني از شان روشنايي باطن من جاهلي و نيز از وي حكايت كرده اند و در اخبار آورده اند

لقمان زبان ودل کوسپند رابیرون آورد ومولی رانمود باز روزي دیکر اوراذبح کردن کوسفندي وبیرون آوردن اخبث کوشتی که دروست امرکرد لقمان دل وزبان کشید پیش
مولی آورد مولي اوکفت چون اطیب کوشتها جستم دل وزبان آوردي وچون اخبث کوشتها جستم همان رانمودارکردي الطیب اخبث چکونه بود واخبث اطیب چه نوع شود لقمان
کفت همین دوچیزست که به نیك اندیشیدن ونیك کفتن اطیب بود وهمین دوچیزست که به بداندیشیدن وبد کفتن اخبث شود کار لقمان درعلم وحکمت ورفعت وحشمت بمثابهٔ رسید
که حق سبحانه وتعالی دربیان قرانی وتبیان فرقانی وصیّت اورا بپسندید **وَاِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَابُنَيَّ لَاتُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ** معنی این است
ویادکن ای محمد چون کفت لقمان مر پسرخویش را وحال آنیست که لقمان اورا پند میداد وبرحکم مهربدري زبان به نصیحت او میکشاد کفت ای پسرك من واین تصغیر تصغیر شفقتست

مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ كُنْتُمْ قَرَا ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

وَاِنْ جَاهَدَاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ
واکر تکلیف نمایند ترا برآنکه شریك کردانی با من آنرا که نیست ترا

بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا
بحال آن هیچ دانشی بس فرمان مبر ایشانرا وصحبت دار با ایشا درین جهان مصاحبتی بوجه شرع

وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ
ومتابعت نمای راه آنکس راکه بازکشت سوی حکم من پس باجزای منست بازکشتن شما

فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۞ يَابُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ
پس بیاکاهانم شمارا بانچ هستید که کرده باشید ای پسرك من بدرستی که حسنه یا سیّئه اکر

تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ
باشد درصغر بوزن یکدانه از سپندان خرد پس باشد آن حبه درجوف سنکی سخت

اَوْ فِي السَّمٰوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ
یادر آسمانها یادر زمین آرد آنرا خدای عزّوجل بدرستی که

اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ۞ يَابُنَيَّ اَقِمِ الصَّلٰوةَ وَاْمُرْ
خدای تعالی نافذ العلم است آکاه بهمه چیز ای پسرك من بپای دار نماز را وفرمای

بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلٰى مَا
بکار کردنی وبازدار از ناکردنی وصبر نمای برآن

اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ ۞
شاید که رسد بتو بدرستی آنچه کفتم از واجبات کارهاست

فِي الدُّنْيَا لَدَيْكَ له
امالهٔ بین بین ابو عمرو وورش
فِي الدُّنْيَا
بالامالة المحضة حمزة وکسائی
مَنْ اَنَابَ
بالنقل ورش
مَنْ اَنَابَ
سکت خلف في رواية
يَابُنَيَّ مِثْقَالَ
غیر حفص نافع
صَخْرَةٍ اَوْ
بالنقل ورش
صَخْرَةٍ اَوْ
سکت خلف في رواية
فِي الْاَرْضِ
بالنقل ورش
فِي الْاَرْضِ
سکت خلف في رواية خلاد
يَاْتِ يَابُنَيَّ
ابدل ورش والسوسی غیر حفص وبزی
يَابُنَيَّ الصَّلٰوةَ
بالتغلیظ ورش
وَاْمُرْ الْاُمُورِ
ابدل ورش والسوسی بالنقل ورش
الْاُمُورِ
سکت خلف في رواية خلاد

نه تحقیر بخدای شرك مه آر وکسی را با او شریك مدار بدرستی که شرك هر اینه ظلمی عظیم وشر نجیم است عاقل کرد آن نکردد ودانا مرتکب آن نشود **وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْنًا عَلٰى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ اَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ اِلَيَّ الْمَصِيرُ** معنی این است وصیّت کردیم یعنی فرمودیم ایشانرا بنیکی کردن درحق مادر وپدر برداشته بود بار او مادر درحالت افزودن سستی بر سستی ومتضاعف بودن ناتوانی وضعیفی وشیر دادن درمدت دوسال بعد از زادن که شکر بکو مرا شکر آفریدن ومر مادر اوپدر را شکر پروردن سوی حسابکاه منست بازکشتن شما ودر عمل نیك وبد وعده جزا وسزا است چون بازکشت سوی حسابکاه خدای بود وعدهٔ جزا وسزا محقق باشد نیکوکاران امید وار انعام باشند وکناه کاران از عقوبت وایلام ترسند حقوق خدا بکذارند واز عقوق مادر وپدر بپرهیزند وحقوق ایشان بجا آرند **وَاِنْ جَاهَدَاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** روایت کرده اند مادر سعید بن وقاص رضی الله عنه سوکند خورد من طعام نخورم وآب در حلق نریزم تا پسر موافقت من نکند وعهدی که با محمد کرده است نشکند سه روز طعام وآب نخورد تا آنکه مردن کرفت سعد وقاص سخن او نشنید این آیت در شان او وارد کشت واین نظم بود بنوست **معنی اینست** واکر جهد کنند تراز مادر وپدر بر ین که شریك کردانی با من الهی دیکر که علم بدو نداری یعنی او را وجود نیست نفی علم

۴ پس ترا از ان سوی حسابکاه منست مرجع شما سوی آن باز خواهید کشت وبحساب اعمال خواهید پیوست پس شمارا خبر خواهم کرد بچیزي که میکردید ودر بیان خواهم آورد عملی که می آوردید شمارا که ایمان آورده اید جزاء ایمان خواهید یافت ومادر وپدر چون مشرك اند بسزاء خویش خواهند شتافت **يَابُنَيَّ اِنَّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوَاتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يَاْتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ** معنی این است ای پسرك من بدرستی قصه اینست اکر موجود شود عمل هم چند حبه خردل یا کویند فعله حسنة یا قبیحه از عمل اکر موجود شود هم چند حبه خردل

کنایت ۷ از ین معنی است پس این سخن از ایشان مشنو درین باب راه متابعت ایشان مرو ومصاحب باش با ایشان در دنیا مصاحبتی پسندیده وصحبت کریم بخلق خوب وخوبی مرغوب وحلم ورفق وراستی وصدق وتحمل مشقت وتعب وتقبل خواهش وطلب وهنکام کرسنکی وتشنکی طعام وآب بخوران وهنکام برهنکی جامه بپوشان چون مریض شوند درعیادت برو وچون بمیرند در تجهیز دفن ایشان شود از ار ایشان سخن سخت مکو بیش ایشان چون بندکان باش بهیچ وجه دل ایشان مخراش وپیروی بکن راه کسانی که سوی دین من باز کشتند در راه ایمان واسلام رفتند متابعت دین اسلام بکن دل بر مسلمانی دار وخاطر بر متابعت مشرکان وکافران اکرچه پدر ومادر تو باشند مه آر کسانی راکه طلب ایشان واجب است درهرچه امر کنند طاعت بایدکرد اما برحکم لا طاعة في معصية الله چیزی که برخلاف فرمان خدای بفرمایند نباید آورد وصیّت کردیم شمارا اتباع راه مسلمانان باید وپیروی مشرکان اکرچه مادر وپدر باشند نشاید ۴

همه

در باطن سنکی وبعضی مراد این صخره صخرهٔ سجین یعنی سنک زیر هفتم زمین دارند وبا تعین اوتنکیر از جهت تعظیم پنداریدبا کاین باشد مقدار مثقال حبهٔ خردل در اسمانها یا در زمین
خدای آنرا بیارد ودر میزان اعمال بسنجد بدرستی خدای دوربین است آکاه برخفایا اهل آسمان وزمین است هیچ حفیبی بر و مخفی نماند هیچ کس هیچ چیز از و پوشیدن نتواند یا بنی
اقم الصلوة وامر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور معنی اینست ای پسرک من برپای دار نماز که اصل عبادات بدنیه است واز
جلایل امور دینیه است ناهی است از فحشا ومنکر مستتبع است بعد ایمان مرحسنات دیگر وامرکن بکار نیک که کزیدهٔ شرع وپسندیده طبع بود وبازدار از منکر یعنی آنچه شرع آنرا
جایز ندارد وطبع آنرا انکار آرد وصبرکن برآنچه برسد ترا از محن وبلوی بدرستی که نماز کزاردن وامر معروف ونهی منکر کردن از کارهاء مقطوعه مفروضهٔ مقصوده است

لكمو عليكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ
مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ
وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ
أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ
اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ
مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا
كِتَابٍ مُنِيرٍ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ
اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ

ولا تصاعر نافع وابو عمرو وحمزة وكسائي
للناس بالامالة دوري
الارض بالنقل ورش
الارض سكت خلف وفي رواية خلاد
الاصوات بالنقل ورش
ركوع
الاصوات سكت خلف وفي رواية خلاد
تروا ان تروا ان بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
في الارض بالنقل ورش
في الارض نعمة سكت خلف وفي رواية خلاد
ظاهرة مدغما غير الغنة خلف
ظاهرة باطنة
ومن الناس بالامالة دوري

من يجادل علم ولا هدى ولا قيل لهم قيل بل نتبع عليه اباءنا
مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلف — بالادغام كسائي — هشام وكسائي — بالادغام كسائي — بالاشباع ابن كثير — ثلثة اوجه لورش

وذكا یا انکه اقرار بایمان ظاهره بود ومعرفت وتصدیق نعمت باطنه باشد یا انکه ظاهره نعمت دنیا وباطنه نعمت اخری یا نعمت ظاهره انتفاع بفرزندان ونعمت باطنه استمتاع
بزنان یا نعمت ظاهره خلق ونعمت باطنه خلق یا نعمت ظاهره فیض عطایا ونعمت باطنه صرف بلایا یا نعمت ظاهره قبول مردمان ونعمت باطنه رضاء رحمان وبعضی از مردمان
کسانی اند در صفات خدا بغیر علم وهدی وکتابی روشن کننده مجادله میکنند ودم مخالفت ومنازعت می زنند نزول این آیت در شان نضر بن الحارث بود چنانچه ذکر آن در سورهٔ حج
بتوضیح روی نمود وإذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا عليه اباءنا اولو كان الشيطان يدعوهم الى عذاب السعير اذا شرطيه است قالوا جزاء
شرط است بل نتبع ما وجدنا عليه اباءنا مقول قالوا است بل اضرابيست اي قالوا لا نتبع ما انزل الله ونتبع ما وجدنا عليه اباءنا جمله شرطيه عطف بر يجادل كه صله من است لو متصله است

وجمله حال است از يتبعون محذوف واستفهام براي انكارست وجمله يتبعون محمول است بر تقدير قلب وجه استيناف اي فلا تتبعونهم ولو كان الشيطان يدعوهم الى عذاب السعير معني
اينست وچون كفته شود مرايشانرا پيروي كنيد چيزي را كه فرستاده است آنرا خداي بكويند اين را پيروي نكنيم بلكه پيروي كنيم چيزي را كه بر ان پدران خويش را يافته ايم
بكواي محمد ايشان پيروي خواهند كرد پدران خويش را اكرچه باشد شيطان سوي عذاب دوزخ خواننده ايشان وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى
وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ معني اينست وهركه ذات خود را بسوي خدا
بسپارد و بروي توكل كند و بفضل و كرم او رو آرد و حال اينست كه او نيكوئي كننده و نيكوكاري ورزنده است پس بدرستي چنك در زده است و تمسك كرده در كار بدست آويزي
ومتمسكي استوار و بسوي حكم خداي جل وعلا باز كردد عاقبت همه كارها و تواند بود كه از عاقبت امور امر خاتمت كار و ظهور سابقه ارادت كردكار بود معني چنين باشد هرچند كسي كار نيك كند و دست بر عروه وثقي زند عاقبت كار مفوض سوي خداست خاتمه امر بر حسب قدر و قضاست بيت من از هيبت آن دور راه خون شد دل تا خود بكدام ره بود منزل من وهركه كافر شود و كافري ورزد پس كفر او ترا اندوهكين نسازد و كفران او ترا در قلق نه اندازد زيرا كه سوي حسابكاه ما باز خواهند كشت پس ايشانرا ابدا كرده اند خبر خواهيم كرد و به انتقام ما خواهند پيوست بدرستي خداي عليم است به كينهايي كه خداوند سينهاء ايشانست سينهايي كه مجامع اضغانست كينها سينهاء ايشانرا كرفته خداوند سينها كشته كينها و ضغينها ايشان داند و سزا دادن تواند نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ جمله نمتعهم قليلا مستانفه است در جواب ما تصنع بهم معني اينست ايشانرا در زمان اندك يا برخورداري اندك برخوردار كنيم پس از آن سوي عذاب درشت مضطر و ملجا كردانيم يعني بعد تمتع قليل عذاب درشت كنيم و عذاب درشت متعاقب تمتع يسير كردانيم وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ معني اينست وبسوكند يا دميكنيم هرآينه اكر بپرسي ايشانرا كه آفريده است زمين و آسمانرا هرآينه هرآينه بكويند آفريده است آسمانها و زمين را خداي جل وعلا بكو

نُمَتِّعُهُمْ نَضْطَرُّهُمْ أَكْثَرُهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
يَدْعُوهُمُو إِلَى نَضْطَرُّهُمُو إِلَى قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ
باشد ديو كه خواند ايشانرا بعذاب آتش افروخته

وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ
وهركه مفوض كرداند كار نفس خود را با خداي عز وجل وحال آنكه نيكوكار بود پس حقيقت

اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ط وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ
تمسك نمود به بند استوارتر وبا خداي تعالى است خاتمت

الْأُمُورِ ۝ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ط إِلَيْنَا
كارهاي همه وهركه كافر شود پس بايد اندوهكين نكرداند ترا ناكرويدن او

مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ط إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بازكشتن ايشان پس بياكاهانيم ايشانرا بدانچ كرده باشند بدرستي كه خداي تعالى داناست

بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ
بدانچه درضماير است برخورداري دهيم ايشانرا برخورداري اندك پس بيچاره آريم ايشانرا

إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ ۝ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ
سوي عذاب سخت وهرآينه اكر پرسي ايشانرا كه كدام كس آفريد

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ط قُلِ الْحَمْدُ
آسمانهارا وزمين را هرآينه كويند آفريدكار خداي بكوي سپاس

لِلَّهِ ط بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
خدايراست نه كه بيشتر ايشان نميدانند استحقاق خود را مرخدايراست آنچ در آسمانها

يَدْعُوهُمْ إِلَى
بالسكت خلف في رواية
وَمَن يُسْلِمْ
مدغما بغير الغنة خلف
وَهُوَ الْوُثْقَى
قالون وابو عمرو وكسائي اسكان الهاء بين بين ابو عمرو وورش
الْوُثْقَى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
الْأُمُورِ
بالنقل ورش
الْأُمُورِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
فَلَا يَحْزُنكَ
بضم الياء وكسر الزاء نافع
مَرْجِعُهُمْ
بالترقيق ورش
فَنُنَبِّئُهُم
بالابدال في الوقف حمزة
نَضْطَرُّهُمْ إِلَى
سكت خلف في رواية
وَالْأَرْضَ
بالنقل ورش
وَالْأَرْضَ
سكت خلف وفي رواية خلاد
بَلْ أَكْثَرُهُمْ
بالنقل ورش
بَلْ أَكْثَرُهُمْ
سكت خلف في رواية

٢ بروجه وكادت واستواريست معني اينست مرخدايراست آنچه در آسمان و زمين است ملك اوست آنچ در آن
ودرين است بدرستي خداي هموست غني حميد كه خرد بحمد شامل و ستودكي كامل جز ذات مقدس او سزاوار نيست
وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ روايت كرده اند جهودان كفتند اين كلام تمام خواهد كشت و بنفاد و انصرام خواهد پيوست

اي محمد حمد مر خدايرا برين كه شما بخالقيت خدا اعتراف كرديد و بالوهيت او اقرار آورديد يا اقرار بخالقيت او و ديكري پرستيد ز شايان نبود و قابل شدن بمعبوديت ديكري تناقض باشد
بلكه اكثر ايشان نميدانند كه چه ميكويند و درنمي يابند كه در كدام راه مي پويند لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ موصول با صله مرفوع المحل بر ابتدا
لله خبر مبتدا است جمله لله ما في السموات والارض موكد مفهوم اعتراف بخلق سموات و ارض است تذييل بود ان الله هو الغني الحميد تذييلي ديكر باشد چه ظاهرست كه
خالق آسمان و زمين غني است مستحق اضعاف حمد و ستودكي است اي هو الغني عن حمد الحامدين الحميد المستحق للحمد وان لم يحمدوه وهو ضمير فصل است مفيد انفراد مسند
اليه بمسند است تاكيد او از جهت رد انكار و مشركانست كه تخصيص مذكور را منكر اند و بر اشراك مصر اند يا كويند جمله متضمن ثناء باري تاكيد او از جهت ايراد ثنا ٢

این آیت در ردّ گمان ایشان وارد گشت و در تخطیهٔ مقالات ایشان بورود پیوست موصول با صله یعنی مَا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اسم اَنّ است أَقْلَامٌ خبرست اَنّ با اسم و خبر فاعل ثبت مرثبت مقدّر ای لو ثبت انّ ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر بر قراءة نصب عطف است بر اسم انّ و بر قراءة رفع عطف است بر محلّ اسم انّ و یمدّه خبرست یا گویند والبحر مرفوع بر ابتدا است یمدّه خبر مبتدا است و ضمیر مفعول یمدّه عاید است بر بحر بمعنی مکانی که مجمع ماست و ضمیر بحر و رمز بعده عاید ست بر بحر که بمعنی آب دریاست بر معنی اوّل بحر اعظم را دوات داشت و بر معنی دوم آب را سیاهی ساخت و درین صنعت استخدام است چه بحر را دو معنی ست معنی حقیقی مکان و معنی مجازی آب آن یک ضمیر عاید بر یک معنی ضمیر دوم عاید بر معنی دیگر بر طریق فسقی الغضا والساکنیه وان هم شبّوه بین جوانح و ضلوع جمله والبحر یمدّه حال است از فاعل ثبت بر طریق لقیته والجیش قادم واتیتک والشمس طالعة ای ولو ثبت کون ما فی الارض من شجرة اقلام والحال انّ البحر یمدّه من بعده ظرف مستقر ست حال است از ضمیر یمدّه که عاید بر بحرست سبعة ابحر فاعل یمدّه است ما نفدت کلمات الله جواب لو است انّ الله عزیز حکیم تذییل است تاکید از جمت بر انشاء باری بوجه وکادت واستواری ست و جمله ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام معترضه است برای ردّ مقالات کافران و دفع گمان ناپسندیدهٔ ایشان معنی اینست واگر ثابت شدی بدرستی آنچه در زمین است از درخت قلمها و دوات دریاء اعظم سیاهی دهد آنرا پس سیاهی شدن دریاء اعظم هفت دریا دیگر که آب ایشان نیز سیاهی گردد و برین اقلام و مداد همه خلق اوّلین و آخرین در صفحات آسمانها و زمین کلمات خدای بنویسند و در کتابت آن گوی سیاهی منتهی شود کلمات خدای تمام نکردد چنانچه جای دیگر گفته قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا بدرستی خدای عزیز ست یعنی قویست غالب هیچ چیز از قدرت او خارج نبود حکیم است هیچ چیزی از علم و حکمت او بیرون نرود مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ معنی این است نیست آفریدن شما همه و برانگیختن شما همه

خَلْقُكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بَعْثُكُمُو الا قرأ قالون بالصلة والقصر والمدّ وتركها وورش الصلة مع مدّ الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَالْأَرْضِ ۚ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ۞
و زمین است — بدرستی که خدای تعالی اوست — بی نیاز — علی الاطلاق ستوده باستحقاق

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ
و اگر بودی آنچه که هر آنچه — در زمین است — از یک درخت — قلمها — و چنین دریا که عنصر آبست

يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ
مداد شدی آنرا پس — از فنای آن — هفت — دریا — منتهی نشود — معلومات

اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ مَا خَلْقُكُمْ
خدای عز و جل — بدرستی که خدای تعالی غالب است بر همه — درست کار درست گفتار — نیست آفرینش شما

وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ
و نه برانگیختن شما — مگر چون خلق و بعث — یک تن — بدرستی که خدای تعالی

سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۞ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ
شنواست — و بیناست — ای نه دانستی که — خدای عز و جل — می در آرد — شب را

فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ
در روز — و می در آرد — روز را — در شب — و رام کرده است

الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى
آفتاب را — و ماه را — هریک از ایشان میرود — تا — وقتی معلوم

وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۞ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ
و بدرستی که خدای عز و جل با آنچه میکنید — دانا و آگاه است — آنچه وصف کردیم از عجایب قدرت — بسبب آنست که خدای

وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
إِنَّ اللَّهَ هُوَ بالادغام سوسي
وَلَوَ انَّ بالنقل ورش
وَلَوْ اَنَّ بالسكت خلف وفي رواية
مَا فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
مَا فِي الْأَرْضِ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
شَجَرَةٌ أَقْلَامٌ بالنقل ورش
شَجَرَةٌ أَقْلَامٌ بالسكت خلف وفي رواية
أَقْلَامٌ وَ مدغما بغير الغنة خلف
وَالْبَحْرُ بفتح الراء ابو عمرو
بَعْثُكُمْ إِلَّا بالسكت خلف وفي رواية
كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ مدغما بغير الغنة خلف
وَاحِدَةٍ بالامالة الكسائي

فِي النَّهَارِ — يَجْرِي — مُسَمًّى وَ — بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ
بين اللفظين ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري — مدغما بغير الغنة خلف — مدغما بغير الغنة خلف — بالادغام سوسي

بعد از میرانیدن مگر همچو آفریدن یک نفس و برانگیختن یک تن در مقدوریت بغیر فرق میان کثیر و قلیل و بغیر فصل میان دقیق و جلیل بدرستی خدای انکار بعث که میکنند میشنود و استخوان ریزیده که بر وجه استبعاد از بعث در مجلس می آرند می بیند قادر است سزا خواهد کرد و نیکی و بدی پیدا خواهد آورد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ معنی این است اندیدهٔ و ندانستهٔ یعنی دانسته بدرستی خدای در می آرد شب را در روز یعنی روز را دراز میکند و در می آرد روز را در شب یعنی شب را دراز میکند و آفتاب و ماهتاب را مسخّر کرده اید و در مصالح چون مسخّر شده کان دوایر

هريكي از ايشان دركار خويش تا مهلتي معين جاري بود يعني تا قيامت يا كويند آفتاب بيكسال وماهتاب بيكماه در قطع بروج دركار باشند وندانستيد بدرستي اله شما بعمل شما آكاهست هرچه ميكند ميداند وجزا وسزاء آن مي تواند ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ يدعون بر صيغه غيبت وخطاب خوانند معني برحسب آن ذاتند ذلك اشارتست بدانچ در كلام سابق از كمال قدرت وعجيب فطرت خداي بدان توصيف آمده وذات مقدس اوبدان موصوف شده ذلك مرفوع المحل بر ابتدا است بان الله هو الحق خبر مبتدا است هو ضمير فصل است وان ما يدعون من دونه الباطل با معطوف خويش عطف است بر ان الله هو الحق وجمله تقرير كلام سابق است معني اينست آن يعني آنچ مذكورست از آنچ خداي بدان موصوف شده ودر ثناء ذات مقدس او ذكر آن آمده كاينست بسبب اين كه خداي حقست وثناء او صدق است وآنچه مي خوانند يا كوييدي خوانيد شما از معبودي غير خداي باطلست مدعي او از صفات خداي جاهلست وبدرستي خداي علي است كبير هيچ چيز بدو نماند وهرچه بخواهد كه كند تواند وبعضي مفسران ذلك اشارت بر صفت درآوردن روز در شب ودرآوردن شب در روز دارند واشارت هم بر قريب پندارند أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ اين جمله متصل است بجمله ء الم تر ان الله يولج الليل في النهار مقرر مقصود بيان كمال قدرت وبيان فطرتست واستفهام در الم تر براي انكارست وانكار نفي اثبات بود ان با اسم وخبر خويش قايم است مقام دو مفعول الم تر ليريكم متعلق است بتجري من در من آياته براي تبعيض است ان في ذلك لآيات تا آخر تذييل است وتاكيد او از جهت آنست كه اصرار كافران بر كفر امارت آنست كه ايشان وجود آيات قدرت را منكر اند وبر انكار مصر اند معني اينست اونديده وندانسته بدرستي كشتي روان ميشود در دريا بنعمت خداي جل وعلا تا بنمايد خداي از آيات قدرت خويش شما را بدرستي در رواني كشتي درآب هر آينه علامتها قدرت بسيارست هريكي از كمال

لِيُرِيَكُمُو غَشِيَهُمُو فَمِنْهُمُو رَبَّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

نُجِّيهِمْ وَإِلَى

تَدْعُونَ
نافع وابن كثير وابن عامر وابو بكر

ركوع

مِرَايَاتِهِ
بالنقل مع ثلثة اوجه لورش

مِنْ آيَاتِهِ
سكت خلف في رواية

لَآيَاتٍ
ثلثة اوجه لورش

صَبَّارٍ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

صَبَّارٍ
امالة بين بين ورش

نَجِّيهِمْ إِلَى
بالسكت خلف في رواية

نَجِّيهِمْ
بالامالة المحضة حمزة وكسائي

نَجِّيهِمْ
امالة بين بين ورش

بِآيَاتِنَا
ثلثة اوجه لورش

خَتَّارٍ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

خَتَّارٍ
امالة بين بين ورش

عَنْ وَلَدِهِ
مدغما غير الغنة خلف

هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ
اوست معبود بسزا وآنكه هرچه مي پرستيد از غير او باطل است اصلي ندارد در الهيت

وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ
وآنكه خداي تعالى اوست بزرك قدر بلند مرتبه اي ندانستي كه

الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ
كشتي ميرود در دريا برحمت واحسان خداي عز وجل تا بنمايد شما را چيزي

مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ
از دلايل قدرت خود بدرستي كه درآن كار اجزا هر آينه دلايل است مر هر صبركننده را بر مصيبت وبلا

شَكُورٍ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ
شكركننده در سلامت ونعمت وچون رسد بديشان اضطراب دريا چون سايه بانها

دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ
خوانند خدايرا حالي آنكه خالص كرداننده باشند براي او دين واعتقادرا پس چون رهاند ايشانرا

إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
بسوي خشكي پس از ايشانست بعضي متوسط الحال در كفر وايمان وانكار ننمايد آيتهاي مارا

إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا
مكر هر غداري ناسپاس اي مردمان بترسيد

رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ
از پروردكار شما وحذر كنيد از روزي كه نكذارد هيچ پدري از فرزند خود

خداي ناجي كرداند وبسوي خشكي برساند بعضي ميانه روي كنند وخودرا در مخالفت هردو فريق افكنند وبعضي كافر محض شوند نجات از آله باطل دانند وبعضي موحد مخلص مانند غير خدا بر انجات دهنده نخوانند ومنكر نميشود آيات ما را مكر هر غداري مكاري كفران ورزنده كافر نعمت شونده يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا

قدرت خداي نمودارست چون ماندن كشتي با شكوه وباكراني چون كراني كوه بر روي آب وسير كردن او بشتاب برسمت مقصد باد را موافق شدن وبرامدن موج وفرور مرهر ملازم صبر بر بلايا ومداوم شكر بر عطايا واين صفت مومنانست ذكر اين صفت كنايت از ايشانست كه بنور معرفت دريابند ودر تفكر وتامل بشتابند وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ معني اينست وچون بپوشد ايشان را موجي همچو چيزهايي كه سايه كند چون ابر وكوه وجز آن بخوانند خدايرا درآن حال كه مخلص اند وبظاهر وباطن خلوص بندكي ورزند كانند پس هر كاه كه ايشان را

إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ جملهٔ سابقه در تنبیهات و موعظات کافران بود اینجمله نیز برای تنبیه کافران در ضمن عموم خطاب
مردمان نوی نمود که بدرانو پسران کافران که مسلمان شوند در روز قیامت ایشانرا هیچ سود نکنند و بعضی گویند مراد از ناس مذکور کافرانند مخاطب برین خطاب ایشانند لا یجزی
والدٌ عن ولدهٖ صفت است مر یوما و رابط محذوفست ای لا یجزی فیه و لا مولودٌ عطف است بر والد جملهٔ هو جازٍ عن والدهٖ صفت است مر مولود ای و لا مولودٌ هو من شانه
ان یجزی جملهٔ انّ وعد الله حقٌّ تذییل است تاکید او بتقدیم ملوّح است چه امر بترسیدن از روز قیامت ملوّح است برینکه آن روز حق است و این وعده صدق است
فا در فلا تغرنکم الحیوة الدنیا
سببیه است معنی
اینست ای مردمان بپرهیزید
از عذاب پروردگار خویش
و بترسید از روزی که والدی
ولد خویش را نافع نبود و حقی
را از قبل او بطلبی از طالبان حق
ادا نکند و نه هیچ مولودیست
که او نافع بود و مودّی چیزی
از حبه و شعیری و دانگی
و پشیزی از قبل والد خویش
باشد بدرستی وعدهٔ خدای به
بعث حق است و خبر قیامت
صدق است پس فریفته مکند
شما را حیات دنیا و شما را مغرور
مکند آنچ فریبنده بود چون
دنیا که فریبنده است و شیطان
که وسوسه کننده است إِنَّ اللّٰهَ
عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ
الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ
غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ
أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ
خَبِيرٌ معنی اینست
و کمایی بدرستی نزدیک خدایست
دانستن وقت قیام قیامت و فرود
می آرد باران را و میداند آنچه در
زهدانهاست زنان را و جانوران را
پسرست یا دختر ماده است یا نر
و نمیداند هیچ نفسی که فردا چه خواهد
کرد و چه چیز پیدا خواهد آورد
و نداند هیچ نفسی که بکدام زمین
بمیرد و در کدام ناحیه فنا
و هلاک بذیرد بدرستی خدای
علیم است همه چیز داند خبیرست
بهمه چیز آگاه باشد پنج علم مذکور
که کسی نداند او بعلم قدیم داند
آنچه بر همه پوشیده است
بر وی پوشیده نماند دیگر علمها
غیب پیغامبران را با علام ممکن
باشد این پنج علم اعلام آن
پیغمبران را نیز نبود حکایت
آورده اند که منصور خلیفه فرشته

یَغُرَّنْكُمُو قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهٖ شَيْئًا ط إِنَّ وَعْدَ
و نه هیچ فرزند صلبی او کذارنده است از پدر خود چیزی از جزا بدرستی وعدهٔ خدای تعالی
اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا قف وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ
حقّ درست است پس باید که نفریبد شما را زندگانی این جهان و نفریبد شما را
بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ۝ إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ط
بکار خدای تعالی شیطان فریبنده بدرستی که خدای نزد اوست دانش وقت قیامت
وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ ج وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ ط وَمَا
و فرود می فرستد باران را و میداند حال آنچه در جایگاه فرزندست و نه
تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا ط وَمَا
میداند هیچ تنی که چه چیز خواهد کرد فردا و نه
تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ط إِنَّ اللّٰهَ
میداند هیچ تنی که بکدام زمین میرد بدرستی که خدای تعالی
عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۝
داناست و آگاه بهمه چیزها

اللّٰهِ
عَنْ وَالِدِهٖ
مدغما غیر الغنة خلف
شَيًا
بالنقل او بالادغام فی الوقف حمزة
شَيْا
سکت خلف و فی روایة خلاد
الدُّنْيَا
بالامالة المحضة حمزة و الکسائی
الدُّنْيَا
امال بین بین ابو عمرو و ورش
السَّاعَة
بالامالة فی الوقف کسائی
وَيُنْزِلُ
بسکون النون ابن کثیر و ابو عمرو
وَيَعْلَمْ مَا
بالادغام سوسی
فِي الْأَرْحَامِ
بالنقل ورش
فِي الْأَرْحَامِ
سکت خلف و فی روایة خلاد

سورة السجدة مكية وهي ثلثون آية

٣ و هزار و پانصد و پانزده حرفست نظم سورت سجده با سورهٔ لقمان آنست که هر دو ذکر توحید و بیان حقیقت رسول و قرآنست و مدح مؤمنان
و وعدهٔ ثواب ایشانست و بدانکه در آغاز سورت الم سجده ذکر تنزیل قرآن و ردّ کسانی که آنرا مفتری میخوانند و حق و صدق نمیدانند
بروجه عنوان آورد بعده مقصود سورت را که ثناء خداست بجملهٔ الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام الآیه
افتتاح کرد بعده جملهٔ یدبر الامر من السماء الی الارض و جمل دیگر متضمن ثناء قادر بذکر پیوست بعده از ثناء خدا سوی ذکر قیامت

را در خواب دید از مدت عمر که باقی مانده است پرسید آن فرشته اشارت به پنج انگشت کرد و آنرا در بیان بیاورد بعضی معبّران دل بر تعبیر آوردند تعبیر آن به پنج سال یا پنج ماه
یا پنج روز کردند ابو حنیفه رضی الله عنه گفت اشارت به پنج انگشت عبارت ازین پنج علم است که جز خدای دیگری نداند و هیچکس مطلع شدن بران نتواند و بدانکه ختم این
سورت بذکر موت که منتهاست شک نیست که از باب حسن مقطع و اشارت بر انتهاست و نیز ذکر علم و خبرت که محیط کل اشیاست مشتمل بر جمیع چیزهاست بیان معلومیت
همه اشیا حاصل گشته هیچ چیز نماند که تعلق او بعلم و خبرت خدا به بیان نه پیوسته چون معلومیت همه اشیا حاصل گشت کلام بنهایت پیوست و الله اعلم بتمام المراد
و الیه المرجع و المعاد لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة السجدة سورهٔ سجده مکی است سی آیت است و سیصد و هشتاد کلمه ٣

که از معظمات آثار قدرت است وتشنیع ورد منکران او تخلص حاصل کشت بعد اهوال وافزاع که از لوازم قیام قیامت بود بجمله ولو تري اذ المجرمون ناکسوا
رؤسهم وجمل دیکر روي نمود بعد جملهٔ الم یروا که متضمن کمال قدرت وبدیع فطرتست بر وجه دلیل بر اقتدار بعث واعادت هویدا کردانید بعد کلام تا جملهٔ ویقولون
متی هذا الفتح وجملهٔ قل یوم الفتح تا آخر که متضمن استبطاء کافران وجواب ایشان است رسانید تا انکه بجمله فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون متضمن امر باعرا
وانتظار قیامت آورد سورت مذکوررا بذکر جمله مسطوره باختتامی چنین ختم کرد وشك نیست جملهایي که ان یك بابست اکر مقاصد آن متغایر بود از جهت
اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واکر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکري است معترضاتی که درمیان آمد میان کلامها
متصل واقع شد وجمل دیکر از هر نوع در محلهایي که واقع شود بمشیة الله وعونه به بیان بپیوندد والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

انبئهم لعلهم مالکم — قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداي مهربان بخشاینده

الم ۞ تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب

سخن خداي دانا — فرو فرستادن کتاب — هیچ شك نیست — درآن — از پروردگار

العالمین ۞ ام یقولون افتریه بل هو الحق

جهانیانست — یا نه که میکویند — بدروغ فرابافت آنرا — نه که آن درست وثابت است

من ربك لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من

از پروردگار تو — تا بیم نمایي کروهي را که نیامد بدیشان هیچ بیم کننده

قبلك لعلهم یهتدون ۞ الله الذي خلق

پیش از تو — تا که ایشان راه یابند — معبود بسزا آنست که آفرید

السموات والارض وما بینهما في ستة ایام

آسمانها را — وزمین را — وآنچ میان آسمان وزمین است درمقدار شش روز

ثم استوي علي العرش ما لکم من دونه

پس استولي شد — بر عرش بتدبیر وتقدیر — نیست شما را از غیر او

من ولي ولا شفیع افلا تتذکرون ۞ یدبر

هیچ دوستي وهیچ شفاعت خواهي — اي پس پند نیگیرید — تدبیر میفرماید

الامر من السماء الي الارض ثم یعرج الیه

ما مور را — از آسمان تا زمین — پس عروج نماید آن عمل وبطریق رجوع بالا

فیهی — بالاشباع ابن کثیر
افتریه — بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزه وکسائي
افتریه — امالة بین بین ورش
لتنذر — بالترقیق ورش
انبئهم انبیهم — حمزه وکسائي، وبین بین في روایة ورش
والارض — بالنقل ورش
والارض — سکت خلف وفي روایة خلاد
ثم استوی — امالة بین بین في روایة ورش
ثم استوی — بالامالة المحضة حمزه وکسائي
من ولي ولا یدبر — مدغما بغیر الغنة، بالترقیق ورش
الامر الامر — بالنقل ورش، سکت خلف وفي روایة خلاد

السماء الي السماء الي السما الي السما الي السما الي الارض الارض
بالتهسیل في الوصل قالون والبزي — بالتهسیل ورش وقنبل — ابوعمرو — بالنقل ورش — سکت خلف وفي روایة خلاد

الم ذکر الم در سورة البقره وبعضي سورة دیکر کذشته وتاویلات آن بالا رفته تنزیل الکتاب لاریب فیه من رب العالمین بر تقدیری که الم مبتدا بود تنزیل الکتاب خبر او باشد واکر الم مبتدا ندارند تنزیل الکتاب خبر مبتداء محذوف بندارند یا مبتدا بود من رب العالمین خبر باشد لاریب فیه معترضه براي نفي شك از کتاب بود یا من رب العالمین متعلق تنزیل دارند لاریب فیه خبر بندارند معنی اینست سورة الم کتاب منزلست از پروردکار عالمیان شکي وشبهه نیست درآن ام یقولون افتریه بل هو الحق من ربك لتنذر قوما ما اتیهم من نذیر من قبلك لعلهم یهتدون معني اینست بلکه میکویند باخود افترا کرده است محمد قرآن را وازخود بربسته است آن ازانشان که اینچنین کویند ونسزد که درراه باطل پویند بلکه تنزیل قرآن حقي است ثابت از پروردکار تو عاقل اورا مفتري نخواند وخردمند اورا بربسته نداند تنزیل کتاب از بهر آنست تا بترساني قومي را که نیامد ایشانرا ترساننده از پیش تو انذار مذکور براي آنست تا ایشان راه راست یابند وسوي حق وصدق شتابند در مدارك لعل براي ترجیه پیغمبر علیه السلام داشته بر طریق لعله یتذکر که ترجیه موسی وهارون علیهما السلام است بنداشته الله الذي خلق السموات والارض وما بینهما في ستة ایام ثم استوي علي العرش ما لکم من دونه من ولي ولا شفیع افلا تتذکرون معني ازاست خدایي که آسمانها وزمین را وآنچه میان ایشانست درمدت شش روز آفرید ثم استوي علي العرش اي استولي علیه باحداثه اي احدثه نیست مرشما را ازغیر خداي هیچ دوستي یاري دهنده وهیچ شفیع شفاعت کننده خدایرا موصوف بدین صفت میدانید تامل نمیکنید پس پند نمي کیرید این معني نشاید واین غفلت نباید یدبر الامر من السماء الي الارض ثم یعرج الیه في یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون روایت کرده اند که کسي از ابن عباس رضي الله عنهما ازین معني سوال کرد ابن عباس کفت هذه ایام سماها الله تعالی في کتابه وهو اعلم بها کیف تکون واني اکره ان اقول في کتاب الله عز وجل ما لم اعلم وازجي

وامام زاهد رحمة الله عليه در آيت كان مقداره الف سنة مما تعدون محمول بربيان مقدار بعض روز داشته چنانستي كه بيان مقدار مدت عروج ملائكه از ازمنهء آن روز نداشته شايد وجه آن اين بود كه ميان آسمان وزمين پانصد ساله راهست مدت نزول فريشتكان وعروج ايشان هزار ساله راه باشد وصاحب مدارك بر اين وجه مقدار پنجاه هزار سال باعتبار صعوبت ميدارد پنجاه هزار سال بتحقيق نمي بندارد برين وجه تواند بود مقدار روز قيامت كه بتحقيق هزار سال بود وازجهت صعوبت مقدار مدت پنجاه هزار سال نمايد وبر وجهي كه روز قيامت پنجاه هزار سال بتحقيق گفته هزار سال مقدار عروج ملك وپنجاه هزار سال مقدار عروج غير ملك داشته برين وجوه سوال نيايد اشكال روي نمايد معني آيت اينست تدبير ميكند خداي عز وجل كار را كه بدان در ازل قضا كرده است وآنرا در لوح محفوظ در قلم آورده است يعني اسباب آنرا ساخته ميكرداند

همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا
در روزي طويل كه هست مقدار آن از غايت هزار سال از آنچه

تَعُدُّونَ ۞ ذَٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
مي شمريد آن كه گفتيم داننده نهان وحاضرست

الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۞ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ
پيروزمند مهربان آنكه نيكو كرداند هر چيز را كه

خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ۞ ثُمَّ جَعَلَ
آفريد آنرا وآغاز فرمود آفرينش آدمي را از گل پس ايجاد فرمود

نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ۞ ثُمَّ سَوَّاهُ
فرزندان او را از خلاصه از آبي حقير پس تمام خلق كرداند او را

وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ
ودردميد درو جاني از عالم ارواح خود وبديد كرد براي شما شنوايي را

وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ۞
وبينايي را ودلها را اندكي شكر ميگوييد

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ
وگفتند مشركان آيا چون غايب شويم اندر زمين آيا بدرستي باز آفرينشي آيم

جَدِيدٍ ۞ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ
نو نه كه ايشان بجزاي پروردگار ايشان كافرند

شيء شيء بالحجين وورش سكت خلف وفي روايتي خلاد
خلْقه اسكن اللام ابن كثير وابو عمرو وابن عامر
الانسان بالنقل وورش
الانسان سكت خلف وفي رواية خلاد
سويه سويه المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش
سويهو فيهي بالاشباع ابن كثير
وجعلكم بالادغام ابو عمرو
والابصار بالنقل وورش
والابصار سكت خلف وفي رواية خلاد
والافئدة بالنقل وورش
والافئدة سكت خلف وفي رواية خلاد
والافعده بالابدال في الوقف لحمزة
آيذا انا بالتسهيل مع المد قالون
ءاذا انا بالتسهيل ورش
أيذا أئنا بالتسهيل بينهما ابن كثير

أيذا أئنا بالتسهيل مع المد فيهما ابو عمرو | اذا ءانا بالمد بين التسهيل هشام | اذا أئنا ابن ذكوان | ءاذا انا الكسائي | في الارض بالنقل وورش سكت خلف وفي رواية خلاد | كافرون بالترقيق ورش

فريشته را از لوح محفوظ قضا آن ميرساند پس آن فريشته به موكلان اعمال وتبليغ ميكند پس هر يكي آنچ وظيفهء اوست حاصل ميكرداند از كاركنان آسمان بكاركنان زمين ميرسد ايشان آنچ وظيفهء هر يكي است باقدار خداي وايجاد او حاصل ميكردانند پس اين كار بر مي رود بحساب خدا رسد در روزي كه هست مقدار او بتحقيق هزار سال وبه اعتبار صعوبت ومشقت كافران پنجاه هزار ساله راه نمايد يعني روز قيامت از اعدادي كه شما مي شماريد وآنرا در شمار مي آريد يعني از سالهاء دنيا نه از سالها اخري يا گويند بر ميرود آن كار يا فريشته كه موكل بر آن كار تا فريشتكان آسمان تا مكاني كه براي مناجات او تعين كرده كرد كاريست در روزي از روزهاء دنيا كه مقدار عروج او زمين تا بالاء آسمان هزار ساله راه است از سالهايي كه شما مي شماريد ومنازل خويش در حساب مي آريد زيرا كه از زمين تا آسمان مقدار پانصد ساله راه بود پس آسمان پانصد ساله راه باشد وفريشته در مسافت مذكور در بعض روز ميرود وبعض روز را كه روز گويند مستبعد نبود ائمه تفسير معني آيت برين دو وجه گفته اند وآن مخالفت اين آيت با آيت تعرج الملائكة والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة نفي جسته چنانكه ذكر آن بالا رفته وبيان آن گذشته ذلك عالم الغيب والشهادة العزيز الرحيم الذي احسن كل

شيء خلقه وبدا خلق الانسان من طين ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهين ثم سويه ونفخ فيه من روحه وجعل لكم السمع والابصار والافئدة قليلا ما تشكرون معني آيت اينست آن موصوف بصفات مذكور وآن منعوت بنعوت مسطور داننده غيب وشهادتست يعني داننده آنچه از ما غايب است وآنچ پيش ما حاضرست عزيز يعني قويست وغالب است رحيم كننده بسيار بخشاينده است آنست كه نيكو كند آفرينش هر چيزي را يعني هر صفتي كه بايد وشايد آفريند بر هر صفتي كه خواهد بر مقتضاء حكمت گزيند وآغاز كرد آفرينش انسان يعني آدم را از طين پس كرداند نسل او يعني فرزندان او را مخلوق از آب مهين يعني آبي قليل وحقير وذليل پس او را درست كرداند وبتمام وكمال رساند وكرداند براي شما اي مردمان شنوايي كه بدان آيات كتاب خدا بشنويد وابصار كه بدان علامات قدرت خدا ببينيد ودلها كه بدان شنيده وديده خويش دريابيد

براینچنین نعمت کثیراندك شكر میكزارید وقلیلی از سپاس می آرید وَقَالُوٓا۟ أَءِذَا ضَلَلْنَا فِى ٱلْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍۭ ۚ بَلْ هُم بِلِقَآءِ رَبِّهِمْ كَٰفِرُونَ معنی اینست
وكفتند اچون ما در زمین خاك كردیم مبعوث شویم ابدبستی ما هرانیه در آفرینش جدید باشیم بعث را منكر شدند وبعد از آمیختن خاك زنده شدن را استبعاد
كردند بلكه ایشان بلقاء خداي یعني بموت بر وجهی كه خواهد بود وبالوازمی كه روخواهد نمود از تلقی ملك الموت وآمدن فرشتكان رحمت وعذاب وظهور علامات سعادت
وشقاوت وامارات ثواب وسوال وانعام وایلام در كور وامانت كل احیا واحیا جمع اموات نفخهٔ ثانیه بعد از امانت وافنا وآنچه بعد بعث خواهد بود از حساب ووزن
اعمال وقراءت كتاب وانچه بسبب آن خواهد بود از جاودانی نعیم وهمیشكی عذاب جحیم ایشان بدین همه امور كافرانند بعث را با سوابق ولواحق منكر انند وشك نیست انّ
انكار همه امور از انكار مجرد بعث ابلغ بود ودر كفر وكافری اشد واتم باشد قُلْ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

يتوفيكمو بكمو ربكمو رؤسهمو نسيتمو يومكمو نسينكمو كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قُلْ يَتَوَفَّيكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ
بكو قبض روح نماید شمارا فرشتهٔ موت كه موكل است
بِكُمْ ثُمَّ إِلَي رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ۞ رکوع وَلَوْ تَرَي
بقبض ارواح شما پس با جزای پروردكار شما بازكردانید شمارا واكر ببینی تو ای محمد
إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ ط
آنكاه كه كناهكاران نكوسار كردانندهٔ سرهای خود باشند نزدیك پروردكار ایشان
رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا
كویند ای پروردكار ما دیدیم وشنیدیم آنچ از وعید وشنیدن پس بازكردان ما را تا بكنیم كاری نكو
إِنَّا مُوقِنُونَ ۞ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَيهَا
كه ما یقین داننده ایم آنرا كه منكر بودیم واكر خواستیمی هرآینه دادیمی هر نفسی را راه راست او
وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ
ولیكن واجب شد این كفتار از من كه پر كردانم دوزخ را از پریان كفره
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ۞ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ
واز كفرهٔ مردم همه ج پس بچشید عذاب را بسبب آنچ فراموش كردید شما فرا رسیدن
وداهل بودید از آن بعد از وضوح دلایل
يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ
روز شما این روز بدرستی ما جزای فراموشی دادیم شمارا وبچشید عذاب
الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۞ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا
جاودانه را بسبب آنچ بودید كه میكردید از كفر وتكذیب رسل بدرستی كه ایمان می آرند بآیتهای ما

يتوفيكم بالامالة المحضة حمزة وكسائي
يتوفيكم امالدين بين ورش
ولو تري بالامالدين بين ورش
ولو تري بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي
المجرمون ناكسوا بالادغام سوسي
رؤسهم ثلثة اوجه لورش
صالحا انا بالنقل ورش
صالحا انا سكت خلف وفي رواية
ولو شئنا بالابدال سوسي
لاتينا ثلثة اوجه لورش
هديها امالدين بين ورش
هديها بالامالة المحضة حمزة وكسائي
جهنم من بالادغام سوسي
والناس بالامالة دوري
ثلثة اوجه لورش
انما يؤمن بالابدال ورش والسوسي
بآياتنا بآياتنا بالابدال في الوقف حمزة

الذي وكل بكم اي بقبض ارواحكم الذي موصول باصله صفت است مر ملك الموت كه فاعل است مر يتوفيكم وجمله يتوفيكم مقول قل است توفي عبارت از قبض روح است وقبض روح فعل ملك الموت است مكتسب اوست مخلوق خدا است بهر دو وجه اسناد فعل سوي او روا است درين آيت ودر آيت توفته رسلنا اسناد باعتبار كسب آمده ودر آيت الله يتوفي الانفس حين موتها اسناد بر جهت خلق مبني شده ثم الي ربكم ترجعون عطف است بر يتوفيكم ملك الموت معني اینست بكواي محمد مر دمانرا خواهد استد از شما ملك الموت كه كماشته شده است بشما جان ايس سوي حساب كاه پروردكار خويش باز كردانيد خواهيد كشت وبجزا وسزا ثواب وعقاب خواهيد پيوست وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا۟ رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَآ أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَٱرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ معني از است واكر به بيني اي محمد يا اي مخاطب در آن هنكام كه مجرمان مذكور يعني منكران روز نشور يا جنس مجرمان نزديك حساب پروردكار خويش سر فرو افكنده بوند پشيمان وخوار وشرمنده باشند وبكويند اي پروردكار ما ديديم صدق وعد ووعيد بدانچ اوردي يا كويند كور بوديم بينا كشتيم كر بوديم شنوا شديم پس باز كردان ما را بسوي دنيا عمل صالح كنيم ايمان آريم وطاعت ورزيم زيرا چه ما بعث وحساب موقنيم چه خبر پيغامبران

چون ذوقوا ملوح بر ترك عنايت بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ نمود وذوقوا عذاب الخلد عطف است بر فذوقوا اضافت عذاب سوي صفت خلد بر طريق اضافت حاتم الجود ونعمان الفقه است بما كنتم تعملون متعلق است بذوقوا معني اينست ليس عذاب بچشيد بر ين كه ديدن اين روز را فراموش كرديد ورسيدن اين آفت وبلا

معاينه كشته وصدق ايشان بمشاهده پيوست وَلَوْ شِئْنَا لَـَٔاتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ ٱلْقَوْلُ مِنِّى لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ ٱلْجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ معني اينست
واكر ما ميخواستيم كفر را از جهان بر ميداشتيم هر نفسي را هدايت ميداديم وايمان واسلام در دل همه مي نهاديم ليكن از ما اين قول ثابت كشت وتحقق وتاكيد پيوست كه هر آينه
دوزخ را از كافران پريان وآدميان پر كنيم وهمه كافران بحكمت اظهار خدائي وپيدا كردن قهر وتوانائي در دوزخ بيفكنيم ودر مدارك آورده در املاء دوزخ ذكر آدميان
وپريان اشارتيست سوي عصمت فرشتكان از اعمال دوزخيان فَذُوقُوا۟ بِمَا نَسِيتُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَآ إِنَّا نَسِينَٰكُمْ ۖ وَذُوقُوا۟ عَذَابَ ٱلْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
فا سببيه است ما در بما نسيتم مصدريه است لقاء يومكم مفعول است مر نسيتم اي فذوقوا بنسيانكم لقاء يومكم هذا صفت است مر يومكم انا نسيناكم تعليل است

ورنج وعناد انستید بدرستی که ما حاجت شما را ترك دادیم ودر خذلان بر شما کشادیم وبچشید عذابی که مخصوص بجاویدی است مقرون به نا امیدیست به کارهایی که میکردید واعمالی که می آوردید إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ اینجمله متصل است بجمله قليلا ما تشكرون که با لا رفته بیان قلت شاکرانست که ازوی مفهوم کشت که شاکر نه اند مکر مؤمنان ومؤمنان نه اند مکر اینچنین کسان ومعلوم است اینچنین کسان قلیل اند پس شاکران قلیل باشند جمله شرطیه یعنی اذا ذکروا بها خروا سجدا صله الذين است موصول باصله فاعل است من يؤمن انما برای حصرست ای ما يؤمن بآياتنا الا الذين اذا ذكروا بها خروا سجدا سجدا حال است وسبحوا عطف است بر خروا بحمد ربهم حال است ای سبحوا ملتبسين بحمد ربهم وهم لا يستكبرون جمله حاليه است واین تعریض است از تشنیع کفار مکه که ایشان از سجده تکبر میکردند وسر بر زمین داشتن در معرض ذلت می آوردند معنی اینست بآیات ما ایمان نیارند وتصدیق ندارند مکر آنانکه چون بآیات ما پند داده شوند سجده کنان برو افتند وبتواضع وفروتنی پیش آیند وتسبیح کویند در حالت که بستودن پروردگار خویش ملتبس اند یعنی در حالت که خدا را حامدند وایشان بزرکی نه میجویند ودر راه کبر نه می پویند بتکبر سجده را ترك نمیکنند وخود را در ورطه تکبر نمی افکنند تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ معنی اینست جدا می شود ودور می افتد پهلوهای ایشان از مواضع خواب ایشان پروردگار خویش را دعوت می کنند وبتضرع وزاری میخوانند بخوف وطمع از هر نوع ودر هر باب وبعضی از آنچه روزی کرده ایم ایشانرا در مصارف خیر انفاق میکنند وحاصل دنیا را در تحصیل کار آخرت صرف میکرداند وتقیید انفاق ببعض ازجهت آنست که رزق متناول حرام وحلال بود وانفاق متعلق بحلال باشد فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ معنی اینست پس نداند هیچ نفسی آنچه برای ایشان پنهان داریم از نعمتها که بدان در چشمهاء ایشان روشنایی آرم یا کویند آنچه برای ایشان پنهان کرده شده از نعمتهایی که سبب روشنایی چشمهاء ایشان آمده جزا داده شوند جزاء پنهان جزا دادنی بسبب عملهاء پنهان ایشان از امام حسن روایت کرده اند

ربهمو وهمو جنوبهمو ربهمو رزقناهمو لهمو فلهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا

آنانکه چون پند دهید ایشانرا بآن بروی درافتند حال آنکه سجده کنان باشند وبپاکی یاد آرند

بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۩ تَتَجَافَى

خدایرا حال آنکه ملتبس باشند بستایش پروردگار ایشان وایشان تکبر ننمایند واستنکاف ننمایند از اتباع اوامر او دوری میگزینند

جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا

پهلوهای ایشان از بسترها حال آنکه میخوانند پروردگار خویش را برای خوف عذاب وطمع ثواب

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ

واز آنچه روزی دادیم ایشانرا نفقه میکنند پس نداند هیچ تنی آنرا که نهان کرده شد

لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

برای ایشان از آنچه روشنی چشم است ... جزا برای پاداش بآنچه بودند کرده باشند

أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ

ای پس آنکه هست مؤمن چون آنکس بود که هست خارج از فرمان خدای یکسان نیست

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ

اما آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو پس مر ایشانرا

جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

بوستانهای جای کرفتن حال آنکه ماحضریست بسبب آنچه بودند که کردند

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا

واما آنانکه فاسق شدند پس جای ایشان آتش است هرگاه که خواهند

اذا ذكروا بالترقيق ورش
سجدا وق مدغما غير الغنة خلف
لا يستكبرون بالترقيق ورش
تتجافى بالامالة بين بين ورش
تتجافى بالامالة المحضة حمزة وكسائي
خوفا و مدغما غير الغنة خلف
طمعا ومما مدغما غير الغنة خلف
ما اخفي بسكون الياء حمزة
مؤمنا بالابدال ورش والسوسي
المأوى بالامالة بين بين ورش
المأوى بالامالة المحضة حمزة وكسائي
المأوى بالابدال السوسي
فمأواهم بالامالة بين بين ورش
فمأواهم بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فمأواهم بالابدال السوسي

بعضی بصفتی وتخصیص بعضی بصفتی دیکر تقسیم کرد الذين آمنوا وعملوا الصالحات مبتدا است فلهم جنات المأوى خبر مبتدا است نزلا حال است بما كانوا متعلق است به لهم وجنات مأوی بعضی از جنانست مأوای ارواح شهدا آنست نزدیك سدرة منتهی است از عرش مجید جانب راستاست معنی اینست اما آنانکه ایمان آوردند واعمال صالحه کردند مر ایشانراجنات مأویست که جای اوونزدیك سدرة المنتهی است بمقابله آنچه ایشان عمل میکردند درحق ایشان نزل جزاست وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

کسانی که در دنیا عملهای پنهان آرند جزاهاء آن نعمتها پنهان امید دارند در مدارك آورده درین قول اشارتست که این آیت از صلوة جوف لیل عبارتست أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ همزه استفهام است فاء عاطفه است من موصوله باصله مبتدا است کمن کان خبر مبتدا است ومن اینجا بمعنی جمع است بدلیل لا يستوون وأما الذين آمنوا وأما الذين فسقوا وافراد کان مؤمنا وکان فاسقا ازجهت افراد لفظ من است معطوف علیه محذوف است ای یستوی المتنافیان فمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا واستفهام برای انکارست وجمله لا يستوون تقریر انکارست معنی اینست ایمان متنافیین استوا بود کسی که مؤمن است همچو کسی که کافرست باشد مؤمنان وکافران برابر باشند نیکوکاران همچو بدکاران نکردند أما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فلهم جنات المأوى نزلا بما كانوا يعملون درجمع میان مؤمنان وکافران در نفی استوا جمله لا يستوون آورده درین آیت میان ایشان تخصیص

الذين فسقوا مبتدا است فمأويهم النار خبر مبتدا است وجمله شرطيه عطف است بر شرطيه سابق كلما ظرفست منصوبست به أعيدوا اي كل وقت ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها وانجمله تقريرست بر ماوي بودن نار مر فرقه كفار وقيل عطف است بر اعيدوا وذوقوا عذاب النار مقول قيل است بتاويل هذا القول شد بجاى فاعل آمده الذي كنتم به تكذبون صفت عذاب النارست وتذكير او بدين اعتبارست وفسقوا درين آيت بمعنى كفروا است بدليل الذي كنتم به تكذبون كه تكذيب مختص بكفارست معني اينست وآنانكه كافر شدند وبر كفر ورزيدند پس جاي ايشان نارست بر صفت جاويدي كه مخصوص بكفارست هر بار كه بخواهند بيرون آيند در آتش باز كردانيده شوند وكفته شود مر ايشانرا كه بچشيد عذاب آتش را كه در دنيا وقوع آنرا تكذيب ميكرديد سوال اعادت بعد از خروج بود ترتب او بر ارادت خروج بچه وجه مى آيد جواب چون دوزخيان بقوت زبانه آتش بر سر درها

لهمو كنتمو ولنذيقنهمو لعلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

منهمو أيمة قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وقيل لهم — مدغما سوسي

وقيل — بالاشمام هشام وكسائي

الادنى — بالتقليل ورش

الادنى — بالسكت خلف في رواية

الادنى — امالة بين بين ورش في رواية

الادنى — بالامالة المحضة حمزه وكسائي

الاكبر الاكبر — بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد

الاكبر لعلهم — بالادغام سوسي

ومن اظلم — بالنقل ورش

ومن اظلم — سكت خلف في رواية

اظلم ممن — بالادغام سوسي

اظلم ذكر — بالتغليظ ورقيق ورش

بايات بياياتنا — ثلثة اوجه لورش

ولقد آتينا — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش

أن يخرجوا منها أعيدوا فيها وقيل لهم ذوقوا

که بيرون آيند از آن باز کردانيده شان در آن وکويند مر ايشانرا بچشيد

عذاب النار الذي كنتم به تكذبون

عذاب آتش که بوديد در دنيا که آن عذاب را باور نمى داشتيد

ولنذيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب

وهر آينه بچشانيم ايشانرا از عذاب نزديکتر در دنيا چون قحط وقتل واسر بيشتر از عذاب

الأكبر لعلهم يرجعون ومن أظلم ممن

بزرکتر در آخرت تا مکر ايشان باز کردند از معاصي وکيست ستمکارتر از آنکه

ذكر بآيات ربه ثم أعرض عنها إنا من المجرمين

پند دهند او را بآيتهاي پروردکار او پس روي کرداند از آن بدرستي کما از کناهکاران

ثلثة ارباع

منتقمون ولقد آتينا موسى الكتاب فلا تكن

کينه کشنده ايم بعذاب سخت وبحقيقت داديم ما موسي را نامه آسماني پس مباش

في مرية من لقائه وجعلناه هدى لبني

در کمان از ديدن شب آن کتاب يا يا ديدن تو موسي را در شب معراج يا قيامت وکردانيديم او را راهنمويي براي پسران

إسرائيل وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا

يعقوب وکردانيديم بعضي از ايشانرا پيشوايانی که راه مينمايند خلق را بفرمان ما

قف

لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون إن ربك

آنکاه که صبر نمودند بر تکاليف وبودند که بدلايل ما يقين کنان بودند بدرستي که پروردکار تو

ولقد آتينا — سكت خلف في رواية

وجعلناه هدى — ادغم سوسي

وجعلناهو — بالاشباع ابن كثير

اسرائيل — كالتاء في الوقف حمزة

منهم — سكت خلف في رواية

أئمة أيمة — بالتسهيل نافع وابن كثير وابو عمرو

أيمة يهدون — مدغما غير الغنة خلف

باياتنا — ثلثة اوجه

وديوارهاء دوزخ برسند طمع خروج در دل ايشان آيد وارادت بيرون آمدن روي نمايد فرشتکان بزنند وباز كردانند وبمعظم نار وقعر او برسانند ولنذيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر لعلهم يرجعون معنى اينست … جاي ايشان آتش است وبسوي ياد ميكنم هر آينه بچشانيم ايشانرا عذاب ادنى يعنى عذاب دنيا از اسير كشتن وهفت سال بقحط مهلك مبتلا شدن جز عذاب اكبر يعنى عذاب عقبى تا مكر باز كشت كنند واز كفر وعصيان توبه كنند ومن أظلم ممن ذكر بآيات ربه ثم أعرض عنها إنا من المجرمين منتقمون معنى اينست ونيست ظالمتر از كسي كه بآيات پروردكار او پند داده ميشود پس او از قبول آن اعراض كند بدرستي ما از كافران انتقام كننده ايم وايشانرا در عذاب افكننده ايم ولقد آتينا موسى الكتاب فلا تكن في مرية من لقائه وجعلناه هدى لبني إسرائيل وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وكانوا بآياتنا يوقنون معنى اينست وهر آينه بدرستي داديم موسي را كتاب يعنى توريت مشحون باحكام وشرايع از هر باب پس مباش در شك از ديدن موسي از قوم خويش جفا واذي چنانچه تو از قوم خويش جفا ميكشي واز جور ايشان رنج مى بري هر كه بدرجه ايتاء كتاب رسيده جفا وعناء قوم خويش كشيده يا كويند مباش در شك از

تلقي آن بتحقيق چه كتابي حق است سزاوارست بتصديق يا كويند مباش در شك از قبول كردن موسي وقوم او آنرا چنانچه قبول كرده تو ومسلمانان قرآنرا يا كويند مباش در شك از ديدن قوم موسي او را يا از ديدن موسي ترا با جلال وكرامت در شب معراج يا در ديدن او ترا وتو او را در روز قيامت يا كويند شك مه آر بظاهر خطاب لن تراني در دنيا از ديدن موسي خدايرا عز وجل در اخري وكردانيديم توريت را راه نما مر بني اسرائيل وكردانيديم از بني اسرائيل مقتدايان جليل كه بامر ما رهنمايي كنند وراه دين اسلام نمايند از جهت صبر كردن ايشان يا در آن هنكام كه صبر كردند واز معصيت خداي ومحبت دنيا خود را باز داشتند يا خود را بر طاعت خدا داشتند مشقت را راحت پنداشتند وبوده اند بآيات ما موقنان وبدين اسلام مومنان لاجرم درجه امامت يافتند مقتداء دين كشتند إن ربك هو يفصل بينهم يوم القيامة فيما كانوا فيه يختلفون

معنی این است بدرستی که پروردگار تو حکم خواهد کرد میان پیغمبران که تبلیغ رسالت میکردند ومیان کفار که ایشان را در چیز کذب می آوردند یا کویند میان کافران و مؤمنان
در آنچه میان خویش اختلاف میکردند و در عقید یکدیگر نزاع می آوردند اولم یهد لهم کم اهلکنا من قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی ذلک لآیات
افلا یسمعون معنی این است آیا راه ننمود خدا کفار اهل مکه را آنکه کفت چند هلاک کرده ایم پیش از تو از اهل قرنها هلاک شدکان چون عاد و ثمود و قوم لوط وامثال
ایشان درین حال که اهل مکه در مسافرت تجارت بر قری قرون مذکوره میکردند و در مساکن هلاک شدکان مشی میکنند بدرستی در هلاک شدن این هلاک شدکان
وخرابی مساکن ایشان هر آینه آیات قدرت واسباب عبرتست اکوش میدارند پس نمی شنوند مواعظ را و در دل نمیکیرند نصایح ما اولم یروا انا نسوق
الماء الی الارض الجرز فنخرج به زرعا تاکل منه انعامهم وانفسهم افلا یبصرون معنی اینست
انه می بینند ایشان بدرستی که ما آب را می رانیم بسوی زمین خالی از کیاه می رسانیم پس بیرون می آریم بدو کشتی را که میخورند از کیاه انعام شما ودانها نفسهای شما انه می بینند کیاه چکونه بیرون می آید وچه نوع روی می نماید تا استدلال کنند بر احیاء موتی و بر بعث بعد موت وفنا ویقولون متی هذا الفتح ان کنتم صادقین معنی این است انکار قدرت خدای میکنند و بروجه استبطا واستهزا متی هذا الفتح میکویند یعنی موعود پیش از وقت میجویند واین وعده کی روی خواهد نمود میکویند در آوردن فتح شتابی کنید اکر شما راست کویانید قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولا هم ینظرون معنی این است بکو ای محمد در روز فتح یعنی روز فصل که روز قیامت است یا در روز نصرت جنگ بدر یا روز فتح مکه نفع نکند کافران را کرویدن و تصدیق کردن ایشان ونه ایشان در آن روز مهلت داده شوند ونه در عذاب فرجت یابند فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون معنی این است چون حال ایشان بدینجا رسید وکار ایشان درین مرتبه کشید پس از ایشان اعراض بکن و روی بکردان ومنتظر باش بغالب آمدن خود بر ایشان زیرا چه ایشان بر غالب آمدن خویش چشم دارند و در تربص وانتظار اند

بینهمو یهد لهمو قبلهمو انعامهمو کنتمو ایمانهمو همو قرا ابن کثیر بالصلة عنهمو انهمو وفی روایة قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

فیه — بالاشباع ابن کثیر
کم اهلکنا — بالنقل ورش
کم اهلکنا — سکت خلف فی روایة
لآیات — ثلثة اوجه لورش
یروا انا — بالنقل ورش
یروا انا — سکت خلف فی روایة
الی الارض — بالنقل ورش
الی الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
تاکل — بالابدال ورش والسوسی
منهو — بالاشباع ابن کثیر
یبصرون — بالترقیق ورش
متی — امالة بین بین ورش
متی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
ایمانهم — ثلثة اوجه لورش
وانتظر انهم — بالنقل ورش

هو یفصل بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه
او تمیز کند میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند که در آن
یختلفون ۝ اولم یهد لهم کم اهلکنا من
خلاف میکردند ای راه ننمود مر ایشان را آنکه بسیار هلاک کردانیدیم
قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان
پیش از ایشان اهل زمانها را میروند این کفار قریش هنکام تجارت در سکنهای ایشان بدرستی
فی ذلک لآیات افلا یسمعون ۝ اولم یروا انا
در آن اهلاک هر آینه دلایل است ای نمی شنوند ای ندیدند که ما
نسوق الماء الی الارض الجرز فنخرج به زرعا
میرانیم آب باران را سوی زمین بی نبات پس بیرون می آریم بسبب آن آب کشت
تاکل منه انعامهم وانفسهم افلا یبصرون ۝
که میخورند از آن چهارپایان ایشان وخود شان ای نمی بینند
ویقولون متی هذا الفتح ان کنتم صادقین ۝
ومیکویند کدام وقت خواهد بود این حکم یعنی آخرت یعنی روز قیامت اکر هستید شما راست کویان
قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم
بکو روز حکم میان خلایق سود ندارد آنان را که کافر شدند ایمان ایشان
ولا هم ینظرون ۝ فاعرض عنهم وانتظر انهم منتظرون
ونه ایشان را مهلت دهند تا توبه کنند وعذر کویند پس اعراض نمای از کفار ایشان ومنتظر وعده باش که ایشان نیز منتظر آن وعده اند

یا ایها النبی اتق الله الآیة آورد بعد چند جمله انشائیه موصول ذکر کرد بعد از آن جمله ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه که جمله خبریه است مفصول از انشائات سابقه مذکور کشت بعد او چند جمله خبریه بوصل پیوست بعد جمله النبی اولی بالمؤمنین که اسمیه بود

وانتظر انهم منتظرون
سکت خلف فی روایة — بالترقیق ورش

در خاتمت سورت امر باعراض از کفار وامر بتربص نصرت غیبی وانتظار دلالت میکند بر انقطاع کلام و رسیدن سخن بانتها واختتام که هنکام اعراض وقت مقال نبود و وقت انتظار هنکام اشتغال نباشد بدین جهت مقطع مذکور مقطع حسن است وحسن او پیش اهل بلاغت مبرهن است در باب حسن مقطع منتهاست مقرون باشرایط ختم وانتهاست والله اعلم بما عنده من المراد وبعونه الرشاد والسداد لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی سورة الاحزاب سورة احزاب مدنی است هفتاد و سه آیت هزار و دویست و هشتاد کلمه است پنج هزار و هفصد و نود و شش حرف است نظم این سورت با سورت سجده آنست که ختم سورة سجده به امر پیغمبر علیه السلام باعراض از کفار وانتظار بود وافتتاح این سورت نیز بامر پیغمبر علیه السلام و بودن او از متقیان ونهی از طاعت کافران ومنافقان روی نمود وبدانکه در افتتاح سورت

بفعل از فعليات سابقه سزاوار نمود بعد چند جمله اسميه را بران عطف كرد بجهات وصل موصول آورد بعد چند جا خطاب يا ايها النبي متضمن موعظت پيغمبر عليه السلام مذكور گشت
بعد بعضى از امور دين ودنيا وشئون اولى واخرى بتلقين پيوست بعد ان مومنان از بر وجه تعميم بعد تخصيص خطاب بتقوى كرد بعد آن در آخر سورت خطاب جمله مومنان
بتقوي وقول سديد آورد يعني به آيت يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سديدا شان تقوي مقرر كردانيد بعد طاعت اوامر ونواهي خداى عز وعلا كه مضمون مرانقاست
بدرجه عليه فقد فاز فوزا عظيما رسانيد بعد در بيان مضرت خيانت وترك طاعت در آن جمله انا عرضنا الامانة على السموات والارض الاية آورد وسورت مذكوره را بدو و
متعلقات او ختم كرد وشك نيست جملهايى كه از يكبابت اگر مقاصد ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه يكيست
هر يكي در مقصود كلي مقرر
ديگر نيست معترضاتي كه درميان
جمل مقصود آمد ميان كلها
متصل واقع شد وجمل ديگر
از هر نوع كه آيد بيان آن روي
نمايد

النبي الكافرين حكيما واتبع ما يوحى خبيرا و

بالمد والهمزة نافع | امالة بين بين ورش | بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري | مدغما غير الغنة خلف | امالة بين بين ورش | بالامالة المحضة حمزة والكسائي | مدغما غير الغنة خلف

سورة الاحزاب مكية ثلاث وسبعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي مهربان بخشاينده

يا ايها النبي اتق الله ولا تطع الكافرين والمنافقين ط
اي پيغمبر مواظبت نماي برسيرت پرهيزكاري خداي تعالي وفرمان مبر كافران وازادن مخالفت شريعت توانند ومنافقان را

ان الله كان عليما حكيما لا واتبع ما يوحى اليك
بدرستي كه خداي تعالي هست دانا درستكار درست گفتار ومتابعت نماي آنرا كه وحي فرستاده اند سوي تو

من ربك ط ان الله كان بما تعملون خبيرا لا
از پروردگار تو بدرستي كه خداي تعالي هست بدانچ ميكنيد شما آگاه

وتوكل على الله ط وكفى بالله وكيلا
واعتماد نماي دركارها بر خداي عز وجل وبسنده است خداي تعالي بكاركزاري

ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه ج
نكرد خداي تعالي براي هيچ مردي هيچ دو دل در اندرون او

وما جعل ازواجكم اللائي تظاهرون منهن
ونه كردانيد زنان شمارا كه بجهت ظهار دوري ميكنيد از ايشان

وكفى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وكفى — امالة بين بين في رواية ورش
اللاء اللاى — بالتحقيق قالون وقنبل؛ في الحالين بتري وابو عمرو
اللاء اللاى — في الوصل كالياء؛ كالياء في الوقف حمزة
تظهرون — نافع وابن كثير وابو عمرو
تظاهرون — ابن عامر
تظاهرون — حمزه وكسايي

روايت كرده اند ابو سفيان وعكرمه وابو الاعور از رؤسا قريش بعد واقعه احد در مدينه باستيمان آمدند ودر مجلس معلاء پيغمبر عليه الصلوة والسلام درآمدند پيغمبر صلي الله عليه وسلم ايشانرا امان داده بود بكلام دستوري فرمود ايشان اعمال باطل جستند وسخنان ناپسنديده گفتند ذكر لات وعزى بكدار وايشانرا شافعان ونافعان در آخرت بندار ما هم ذكر تو وذكر پروردگار تو نكنيم وبگفتار وآزاري دم نزنيم چون كلمات ايشان باطل وناشايسته بود گفتار مذكور برخاطر مبارك گران نمود عمر گفت مرا دستوري ده تا ايشانرا بكشيم وانتقام از ايشان بكشيم پيغمبر فرمود ايشان باستيمان آمده اند وبه امان درآمده اند ايشانرا بيرون آر ودر مدينه مدار عمر رضي الله عنه ايشانرا گفت در لعنت خداي وغضب او بيرون آييد وبهزيمت فرار نماييد آيت يا ايها النبي اتق الله نازل گشت واين نظم بود ودر سوشت معني اينست اي پيغمبر عالي قدر بر تقوي وپرهيزيدن از زلت ثابت بمان ومستقر باش بر ترك طاعت وموافقت كافران ومنافقان بدرستي كه خداي عليم است بيطلان كافران عالم بود حكيم است بطاعت مبطلان راضي نشود واتبع ما يوحى اليك من ربك ان الله كان بما تعملون خبيرا معني

اينست پيروي بكن چيزي راكه از پروردگار تو سوي تو وحي كرده شد وحكمي راكه بر تو فرود آمد بدرستي خداي بعمل ايشان يا گويند بعمل شما يعني بعمل تو
ومومنان برحسب اختلاف قراءت آگاه هست آگاهي او بهمه چيز بي ارتياب واشتباه هست وتوكل على الله وكفى بالله وكيلا وكيلا تميز است يا حال است
وتوكل على الله عطف است بر واتبع ما يوحى اليك جمله وكفى بالله وكيلا تذييل است يا عطف بر واتبع بود وجمله خبريه بمعنى واتخذ الله وكيلا مأول باشد
معنى اينست وتوكل بر خدا آر كار بخداي بسيار وبسنده است خداي جهان از آن روي كه اوست كارساز يا گويند توكل بر خداي عز وعلا بپذير
وخدا را عز وجل دركارها وكيل بگير ما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه وما جعل ازواجكم اللائي تظاهرون منهن امهاتكم

وما جعل ادعياءكم ابناءكم ذلكم قولكم بافواهكم والله يقول الحق وهو يهدي السبيل روايت كرده اند در عرب سه چيز واقع
بود وآن هر سه ظاهر غير مطابق مي نمود يكي آنكه ابو معمر فهري كه در قوت حافظه امتياز داشت هرچه مي شنيد يا ميديد حرفي از آن فرو نميگذاشت
عرب او را ذو القلبين ميگفتندي ودر روشعد در دل قايل مي شدند دوم آنكه عادت داشتند مظاهري شدند وزنان را اعلى كظهر امي ميگفتند سيوم آنكه زيد بن
حارث را كه پسر خوانده پيغمبر بود ودر پرورش هيچو پسر ميمود بن پيغمبر گفتند وبعد خواستن زن او نسبت بخواستن زن پسر كردند قصه زيد مذكور اينست

که عرب در جاهلیت عادت داشتند یکدیکر را غارت میکردند و یکدیکر را در اسیری وسبی می آوردند زید بن حارثه از بنی کلب بود و در صغر بسبی شده بود و در هنکام طفلی فروخته کشت حکیم بن
حزام برای خدیجه رضی الله عنها که عمه او بود از بایع او بها خرید خدیجه رضی الله عنها چون پیغمبر را خواست زید مذکور را به پیغمبر بخشید پدر و او در راو آمدند از پیغمبر
طلب کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم اورا حاضر آورد و میان ماندن بر خویش و رفتن برابر پدر تخییر کرد زید مذکور صحبت پیغمبر بکزید برابر پدر رفتن نه پسندید پیغمبر
علیه السلام آزاد کردانید و بتبنی برکزید مردمان اورا پسر میدانستند و زید بن محمد میکفتند معنی اینست نکردانیده است خدای عز وعلا دو دل در یک شکم هیچ
مردی را چه اکر یکی در صفت متحد و در تصرف منفرد بود بیکی از دیکری استغنا باشد و اکر صفت و تصرف مختلف آید میان ایشان تخالف و تراحم روی نماید کار دست ندهد
و عمل میسر نشود مصراع
غوغا بود دو پادشه اندر ولایتی
چون هر یکی را یک دل باشد توحید
و شرک در یکدل جمع نشود
و همچنین در یک تن صفت مادر
و زن جمع نکردد و زن مادر نشود
و خادمه مخدومه نکردد زنان را
در ظهار مادر مکویید و در
راه منکر و دروغ مه پویید و نه
کردانیده است خدای در یک
تن فرزندی و فرزندخواندکی
چه در یک کس فرزندی بوده
و نابوده نبود و دو صفت
متضاده جمع نکردد در زید مخلوق
از ماء محمد نیست اسم فرزندی
محمد در شان او بی معنی است
این کفتار که زنان خود را مادر
خوانید و پسر خواندکان را پسر
کفتاریست از دهنهای شما در
دلها خلاف آنست کفتاریست
نابوده که از سر زبانست خدای
آنچ حق و واقعی است میکوید
و میفرماید و راه راست می نماید
ادعوهم لآبائهم هو اقسط
عند الله فان لم تعلموا آباءهم
فاخوانکم فی الدین وموالیکم
ولیس علیکم جناح فیما
اخطأتم به ولکن ما تعمدت
قلوبکم وکان الله غفورا
رحیما اینجمله
بیان خواندن
پسرخواندکان بنسبت
کردن ایشان سوی پدرانست
و بعضی کویند در جاهلیت عادت
بود چون مردی را زن و روی
کسی خوش آمدی او را پسر خود
خواندی و شریک پسران خویش
در میراث کردی در شان ایشان
این آیت وارد کشت و این نظم
بورود پیوست معنی اینست
بخوانید پسرخواندکان را بذکر نام
پدران در عدل و صدق و عند
الله داخل ترست و راستی

ذلکمو قولکمو ادعوهمو لآبائهمو آباءهمو فاخوانکمو علیکمو اخطأتمو
انفسهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون ادعیاءکمو ابناءکمو

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وترکها ورش بالصلة مع المد الطويل وابن کثیر بالصلة مع القصر

امهاتکم وما جعل ادعیاءکم ابناءکم ط
مادران شما و نکردانید پسرخواندکان شمارا پسران شما این نسبت کردن جاهلیت بود

ذلکم قولکم بافواهکم ط والله یقول الحق
آن پسرخواندکی کفتار شماست بدهنهای شما حقیقت ندارد و خدای تعالی میکوید صواب را

وهو یهدی السبیل ادعوهم لآبائهم هو
واو راه می نماید براه درست بخوانید ایشانرا باپدران ایشان آن

ادعیاءکم ابناءکم بالسکت خلف فی روایة
وهو بسکون الهاء قالون وابو عمرو والکسائی

اقسط عند الله ج فان لم تعلموا آباءهم فاخوانکم
خواندن راست ترست بعدالت نزد خدای تعالی پس اکر ندانید پدران ایشانرا پس ایشان برادران شمااند

لآبائهم ثلثة اوجه لورش
آباءهم ثلثة اوجه لورش

فی الدین وموالیکم ط ولیس علیکم جناح
در دین و دوستان شما و نیست بر شما هیچ بزه

اخطأتم بالابدال السوسی

فیما اخطأتم به لا ولکن ما تعمدت قلوبکم ط
در آنچ خطا کرده باشید بکفتار آن ولیکن بزه در آنست که قصد نموده دلهای شما

النبیء اولی الهمز نافع
النبیء وولی فی الوصل نافع

وکان الله غفورا رحیما النبی اولی
وهست خدای تعالی آمرزکار و مهربان پیغمبر سزاوارترست در نکاه داشت جانب

اولی اولی بالابدال المدنیین فی روایة حمزة وقفا
بالمؤمنین بالابدال ورش والسوسی

بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم ط
مؤمنان از تنهای ایشان و زنان او بمنزلت مادران ایشان اند بتحریم نکاح

واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله
وخداوندان قرابتها بعضی از ایشان سزاوارترند از بعضی در میراث در حکم خدای

من انفسهم بالنقل ورش | من انفسهم سکت خلف فی روایة | واولوا الارحام بالنقل ورش | اولوا الارحام بالسکت خلف فی روایة | بعضهم اولی سکت خلف فی روایة | اولی بالامالة المحضة حمزة والکسائی

و درستی آن اکثر ست پس اکر پدران ایشان ندانید ایشان را برادران و دوستان خویش خوانید زیرا که ایشان بر حکم المؤمن اخ المؤمن در دین مر شما را برادرانند و شما را دوستان
و یاری دهندکانند و نیست بر شما بزه کاری در آنکه کسی را بخطا پسر خوانید یا بسبق لسان بر پسر دیکری لفظ یا بنی رانید لیکن بزه کاری در آن که تعمد کنند
دلهای شما در نابوده پسر کفتن و پسر دیکری را پسر دانستن و هست خدای غفور که خطا را آمرزد رحیم که عطایا بخشد از غفران او نا امید نباید بود و بخواهش
رحمت او توجه باید نمود. النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم وازواجه امهاتهم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا معنى اينست بيغمبر سزاوارترست بموٴمنان از نفسهاء ايشان در امور دين ودنيا وشيون اولى واخرى وذات اورا بر ذوات خود كزينند وكار اورا برتر از كار خويش بينند واورا بر نفسها خويش نيكخواه تر ومهربان تر بيند اريد ومحبوب تر از نفسها خويش واز اولاد واباء همه مردمان دانيد در حديث است لا يؤمن احدكم حتى اكون احب اليه من نفسه وولده ووالده والناس اجمعين وبيغامبر صلى الله عليه وسلم بدر موٴمنانست در تربيت وتعليم وزوجات بيغامبر عليه السلام مادران موٴمنان اند در تعظيم وتحريم بايد موٴمنان تعظيم ايشان همچو مادران بجا آرند ونكاح ايشان چون نكاح مادران بتحريم موٴبد حرام بيندارند ايشان درين دو حكم مذكور موٴمنان را امهات اند در غير از حكم ميراث ووصيت وحل بنات وجز آن در حكم اجنبيات اند در تفسير در حرمت مطلقات بيغامبر عليه السلام اختلاف بر سه قول آورده بقولي چون مطلقه بد در تحريم وبقولي از جهت قطع علقه با بيغامبر تحليل وبقولي تحريم مدخول بها وتحليل غير مدخول بها تفصيل كرده وخداوندان قرابتها بعضي ببعضي در توارث در كتاب يعني در قرآن يا در لوح محفوظ از اجانب موٴمنان انصار ومهاجران سزاوارترند بحق ميراث اموات اقارب را بود اجانب ميراث نبرند در اغاز اسلام چون كسي از مسلمانان مي مرد اجنبيي از مهاجران وانصار ميراث او مي برد مهاجران بحق هجرت انصاريان بحق ايوا ونصرت توارث اجانب بدين آيت بنسخ بيوست توارث اقارب ثابت كشت ليكن اكر شما بوصيت كردن نيكي واحسان كنيد سوي دوستان اجنبي اين كار جايز وسايغ باشد هست آن يعني توارث بقربي در كتاب يعني در قرآن يا لوح محفوظ نبشته شده چنانكه در آيت يوصيكم الله آمده وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا معنى اينست ويادكن اي محمد چون كرفتيم ما از بيغمبران ميثاق ايشان را واستوار كرديم با ايشان عهد وبيمان اكر آنچه بر ايشان وحي ميكنيم امت را برسانيد وايشان ابدان وامر ونواهي آگاه كرداند وكرفتيم ميثاق را از تو واز نوح وابرهيم وموسى كليم وكرفتيم از عيسي مريم واز همه ميثاق درشت وعهدي مستقيم تا بپرسد خداي صادقان يعني بيغمبران را از تبليغ صدق خويش يا از تصديق امت صدق ايشان را ثواب داد موٴمنان را وساخته كرد عذاب دردناك براي كافران يا كويند كرفتيم ما ميثاق بيغمبران را وساخته كرد خداي عذاب دردناك براي كافران يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا معنى اينست اي انكساني كه ايمان آورده ايد نعمت خدا را كه بر شما فايض شده ياد كنيد چون برشما از كروهها مختلف لشكرها روايت كرده اند چون لشكر كفار بعد جنگ احد بوعده محاربه سال ديگر بازگشت

أَوْلِيَائِكُمْ مِيثَاقَهُمْ مِنْهُمْ جَاءَتْكُمْ عَلَيْهِمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا

از موٴمنان ومهاجران از مكه بمدينه مكر آنكه نيكويي كنيد

إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ

با دوستان شما در دين وصيتي هست آن حكم اولت اقارب در لوح محفوظ يا قرآن

مَسْطُورًا ۝ وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ

نبشته وياد كن چون كرفتيم از بيغمبران عهد ايشان بتبليغ رسالت

وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى ۝ وَعِيسَى ابْنِ

واز تو واز نوح وابرهيم وموسى وعيسى پسر

مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ

مريم وكرفتيم از ايشان بيمان عهدي عظيم تا بپرسد خداي راستكويان كه عهد را كاه داشتند

عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ۝

از راست كردانيدن ايشان براي الزام وساخته است براي كافران عذابي دردناك

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

اي آنانكه ايمان آورده اند ياد كنيد نيكويي خداي را برشما

إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا

در آن وقت كه آمد بشما روز احزاب لشكرهايي بس فرستاديم برايشان بادرا ولشكرها يا كه

لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۝

نديدند آنرا وهست خداي تعالى بانچه ميكنيد از حفر خندق بينا

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسي

وَإِذ أَخَذْنَا بالسكت خلف في رواية

وَإِذ أَخَذْنَا بالنقل ورش

مِنَ النَّبِيِّينَ بالهمز نافع ثلثة اوجه لورش

نُوحٍ قّ مدغما غير الغنة خلف

وَمُوسَى في رواية بالامالة بين بين ابو عمرو وورش

وَمُوسَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي

ربع

لِيَسْأَلَ بالنقل في الوقف حمزة

لِلْكَافِرِينَ بالامالة بين بين في رواية ورش

لِلْكَافِرِينَ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

عَذَابًا أَلِيمًا بالنقل ورش

آمَنُوا ثلثة اوجه لورش

عَلَيْكُمْ إِذْ سكت خلف في رواية

إِذ جَاءَتْكُمْ بالادغام ابو عمرو وهشام

جَاءَتْكُمْ حمزة وابن ذكوان

عَلَيْهِمْ بضم الهاء حمزة

رِيحًا وَ مدغما غير الغنة خلف

بِمَا يَعْمَلُونَ بالياء ابو عمرو

وبموالمن بر مساكن خويش بيوست بني قريظه وبني النضير از اهل حوالي مدينه معاهده كه با بيغامبر داشتند نقض كردند روبه ابوسفيان آوردند حيي بن اخطب با جماعتي بر ابوسفيان
در مكه رفت او را بر محاربه باعث كشت باز در بني قريظه آمد ايشان را نيز تحريض كرد و بر اختيار جنك آورد ابوسفيان استعداد محاربه بنياد نهاد و در خيال جمع كردن لشكرها رؤسا
عرب افتاد و با ايشان عهد و مواثيق كرد و بر كفتن ناكفتني و كردن ناكردني آورد هفت لشكر جمع شدند جانب مدينه رخ آوردند بيغمبر صلى الله عليه وسلم شنيد بيرون
آمدن براي محاربه مصلحت ديد كه فرآن موازنه پانزده هزار و مسلمانان موازنه سه هزار بودند بيغمبر صلى الله عليه وسلم دل بر مشورت نهاد ياران از راى بر بيرون آمدن از
مدينه وجنك كردن افتاد سلمان فارسي رضي الله عنه برخواست بعرضه كردن سخني دستوري خواست كفت در زمين ما چون چنين لشكر آمدي خندق كافتن اختيار شد
تا خندق حايل بود اهل شهر را
بر استعداد جنك فرصت شود
بيغمبر صلى الله عليه وسلم رضا
براي او داد خندق كافتن بنياد
نهاد در مدينه غله كران بود
خلق را رنج و مشقت روي نمود
لشكرهاء مذكور رسيد كار
به تير انداختن وسنك زدن كشيد
لشكرهاء مذكور نزديك خندق
فرود آمدند لشكر كاه كردند
موازنه يكماه كذشت كار مسلمانان
بدشواري بيوست تا آنكه روزي
بيغمبر را از اداء چهار نماز فوت
كشت وبوجوب قضا بيوست
بيغمبر صلى الله عليه وسلم قضاء
آن تيب ... جست
ياران ... صلوا
كما رأيتمو ... اصلي
كفت بعضي مسلمانان در تردد
افتادند منافقان زبان طعن
كشادند كفتند كه محمد وعده فتح
قصور قيصر وكسري ميكرد
كار خود اكنون تا اين حد آورد
مسلمانان ايضا وعده نصر جستند
متى نصر الله كفتند بيغامبر بحكم
فرمان آرام خاطر ايشان جست
الا ان نصر الله قريب كفت تا كاه
هنكام فتح رسيد صبح ظفر دميد
ياري حيله اين كار خواست از
بيغمبر صلى الله عليه وسلم درخواست
كفت مرا دستوري ده تا در لشكر
ايشان بروم بدانچ دست دهد
در تدبير هزيمت ايشان شوم
بيغمبر صلى الله عليه وسلم
او را دستوري داد وبدستوري
بيغمبر روي سوي ايشان نهاد
اول بر مكيان آمد و در مجلس ايشان
در آمد كفت من قرابت شما ام
بدي در كار شما
نميخواهم آنچه
مصلحت شما
ميدانم بيش شما
روشن ميكردانم كسي كند كه شما
كرده ايد خود را باعتماد ديكران
در خطر افكنده ايد فرود آمده
وخود در اسير بني قريظه وبني
النضير كرده ايد همچو عمرو ستي
از سران شما كشته كشت از دست

جاؤكمو فوقكمو منكمو قلوبهمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي
رواية قالون

اذ جاءكم بالادغام ابو عمرو وهشام	اِذْ جَاۤءُوكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ اَسْفَلَ مِنكُمْ چون آمدند بشما از بالاء وادي شما قبل وان فروتر آن وادي از شما ان قبل مغرب مشرق
اذ جاءكم بالامالة حمزة وابن ذكوان	وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وچون مايل شد از تحير چشمها ورسيد از شدت خوف دلها بر نايكلو
اذ جاءكم ثلثة اوجه لورش	وَتَظُنُّونَ بِاللّٰهِ الظُّنُونَا ۞ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وكمان مي برديد بخداي عز وجل كمانهاي مختلف ۞ در آن مقام صورت آزمايش نمودند مؤمنان را
ومن اسفل بالنقل ورش ومن اسفل بالسكت خلف في رواية	وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ۞ وَاِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ ومضطرب الحال كردانيدند ايشان اضطرابي سخت ۞ وچون كفتند منافقان
واذ زاغت بالادغام ابو عمرو وخلاد وهشام وكسائي	وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وآنهاكه در دلهاي ايشانست شكي وعده نداد ما را خداي تعالى وبيغمبر او
زاغت الابصار بالنقل ورش زاغت الابصار بالسكت خلف وفي رواية خلاد	اِلَّا غُرُورًا ۞ وَاِذْ قَالَتْ طَّاۤئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا اَهْلَ مكر فريب ۞ وچون كفتند كروهي از ايشان اي اهل
الحناجر بالترقيق ورش	يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا ج وَيَسْتَاْذِنُ يثرب هيچ اقامت نيست شما را در حربكاه بر بازكرديد بمدينه ودستوري ميخواست يا با كفر
الظنونا بالالف في الحالين نافع وابن عامر وابو بكر وفي الحالين بغير الالف ابو عمرو وحمزة وفي الوصل بغير الالف ابن كثير وفي الوقف بالالف حفص وكسائي	فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ اِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ ط وَمَا كروهي از ايشان از بيغمبر ميكفتند بدرستي كه خانهاء ما در معرض خللست ونيست
المؤمنون بالابدال ورش والسوسي	هِيَ بِعَوْرَةٍ ۞ اِنْ يُرِيدُونَ اِلَّا فِرَارًا ۞ وَلَوْ دُخِلَتْ آن بيوت عرضه خلل نه ميخواهند مكر كريختن را از حربكاه واكر در آمده شدي وايمن نيستاذ فراق
لا مقام بضم الميم غير حفص	

ويستاذن النبئ ان بيوتنا عورة بعورة وما ان يريدون
بالابدال ورش والسوسي — بالهمز نافع — بكسر التاء كالوزاوابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر — مدغما غير الغنة خلف — بالامالة في الوقف كسائي — مدغما غير الغنة خلف

ايشان چه رفت نميدانيد اهل كتابند با محمد عهد دارند كه او از بيش بيرون آيد وايشان از بس شما بند شما را چه بيش آيد وچه حال روي نمايد اين زمان كه فرود آمده ايد
باري فردا ايشان را بيش كنيد وخود بس ايشان رويد از خطري كه كفتم بيرون آييد واز اين خطر خطير تحاشي نماييد من وظيفه قرابت ونيكخواهي شما بجا آوردم بدانچه
در دل من كذشت شما را خبر كردم اكنون شما دانيد آنچه توانيد بكنيد از ايشان بيرون آمد هم در آن شب بر بني قريظه وبني النضير در آمد كفت ما از مكه شكسته
بر شما آمديم واز شما صورت رعايت وحمايت ديديم از عشيره خويش تبري نموديم در حريم مواطن شما آسوديم اكرچه مخالف شده ايد بجنك آمده ايد ما را رعايت
حقوق بايد ونيكخواهي شما شايد اين چه كارست كه شما كرده ايد خود را بر خطر خطير آورده ايد نميدانيد كه اهل مكه محمد را قرابتانند از راه دوستي دارند اكرچه

دشمنان چند روز بیش شد که جنگ کرده اند و بر ایشان حمله آورده اند درین وقت عمرو سعدی که سری از سران ایشان کشته شد از کشته شدن و ایشان از غم و اندوه
بیش آمده اگر ایشان با محمد بسازند و بر قرابتی و دوستی قدیم بود ازند شما را بیش کنند و خود بس آیند و محمد از بیش و ایشان از بس حمله نمایند شما چه کنید و در کدام ره روید
آنچه در خاطر گذشت گفتم و نیکخواهی شما جستم بیشتر شما دانید بکنید آنچه توانید این سخن در سمع ایشان انداخت فریقین را متأمل و متردد ساخت هم در شب باز
گشت و به پیغمبر علیه السلام بیوست بیش پیغمبر علیه السلام قصه گفت و هیچ چیز از آنچه گفته بود ننهفت چون بامداد شد مکیان بیش رفتن بنی قریظه و بنی
النضیر را پیغام کردند و لشکر خود را بر بس آمدن آوردند ایشان را مصداق گفتار گوینده مذکور ظاهر گشت و تردد به تحقیق بیوست آن روز در گفتار ماندند

علیهمو فررتمو یعصمکمو بکمو لهمو منکمو لاخوانهمو قرا ابن کثیر
بالصلة و فی روایة قالون

عَلَیْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا
بر ایشان از نواحی مدینه بس خواسته از ایشان ارتداد وشرک را هر آینه آمدندی و نه بتوی رفت

تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا ۝ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا
درنگ کردندی بآن ارتداد مگر اندک زمانی که در سؤال و جواب اند و بتحقیق بودند که عهد کردند

اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ ۚ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ
با خدای تعالی از بیش غزوه احزاب که نگردانند پشتها را و هست عهد خدای تبارک و تعالی

مَسْئُولًا ۝ قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ
برسیده از او بگو هرگز سود نکند شما را گریختن اگر گریزید از

الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ۝
مردن یا کشتن و آنگاه که شما سود برخورداری نهند مگر اندکی از روزگار

قُلْ مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ
بگو کیست آنکه نگاه دارد شما را از قدرت خدای تعالی اگر خواهد

بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم
بشما بدی یا خواهد بشما بخشایش و نیابند از برای ایشان

مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۝ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ
از غیر خدای عز و جل هیچ دوستی و نه هیچ یاری دهنده بتحقیق میداند خدای تعالی

الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ
بازدارندگان از شما و گویندگان مر برادران ایشان را از اهل مدینه که بیایید

علیهم بضم الهاء حمزه
من اقطارها بالنقل ورش
من اقطارها سکت خلف فی روایة
اقطارها
اقطارها بالامالة المحضة ابو عمرو و دوری
لاتوها بالقصر نافع و ابن کثیر
الادبار بالنقل ورش
الادبار سکت خلف و فی روایة خلاد
مسولا بالنقل فی الوقف حمزه
لن ینفعکم
ان اراد بالنقل ورش
ان اراد سکت خلف فی روایة
سوءا او بالنقل ورش
سوءا او سکت خلف فی روایة
او اراد بالنقل ورش
رحمه
ولیا ولا
لاخوانهم

از جمله محاربه که هر روز میکردند باز آمدند شب دیگر شب تاریک و سرد بود بادی تند برخواست میخها خیمها برکند و در لشکر شور انداخت کمان بیختن بردند خود را یکدیگر بر هم زدند بنی قریظه و بنی النضیر بار کشتند در خانهاء خویش رفتند و اعراب عرب کریختند سوی مواطن خویش رفتند خیمها و رختها و کالاها کذاشتند نفیسه کویان شتافتند چون بامداد شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم از بالا احصار دیدند که کسی در نظر در نمی آید خیمها خالی می نماید پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت من تاتینا بخبر القوم حذیفه اختیار کرد رفت و بعد تفحص خبر کرد بخت ایشان آورد اهل مدینه بیرون آمدند غنایم در شهر آوردند بغیر جنگ کفار را هزیمت افتاد مسلمانان را غنیمت و شفقت دست داد معنی اینست ای مؤمنان نعمت خدای را که بر شما فایض شد یاد کنید چو بر شما لشکرها بسیار رسید بر فرستادیم بر آن لشکر باد صبا و لشکرها فرشتگان که شما ندیدید لیکن اثر آن که موجب نصرت شما بود معاینه کردید و بعضی جود غیر مرئی هیبت بار را دارند و بعضی وقوع رعب و خوف در دل بندارند و هست خدای عز و علا بعملهاء شما بینا ینظر کار گر بینا اذ جاؤکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا معنی این است چون آمدند بر شما لشکرها از بالاء شما یعنی از بلندیها اعلی وادی و از مکانی که فروتر از شماست یعنی از جانب نشیبی وادی

وکفتاری مغرور کننده محمد ما را وعده فتح فارس و روم میکند و یکی از میان ما از مدینه برای حاجت انسانی بیرون آمدن نمیتوانند بحبنین وعده جز غرور نبود و غیر فریب نباشد

اوراد اوراد رحمه ولیا ولا لخوانهم
بالنقل ورش سکت خلف فی روایة بالامالة فی الوقف کسایی بالتسهیل کالیاء فی روایة حمزه فی الوقف

٥ هنگام که میل کرد چشمها از سنن بحیرت زدگی و دلها از خوف بر جهید بسر حلقوم رسید و این مثل است درین باب از غایت اضطراب و گمان بردید بخدای گمانهاء مختلف مسلمانان
از قلت عدد و رکت حال و شدت قحط و مجاعت و کثرت دشمنان و قوت مخالفان و شدت مخافت و قطاعت گمان بردند خدای ما را مبتلا کرد ابید و به آفت و فتنه رسانید منافقان
گفتند مسلمانان مستأصل شدند و بهلاک بیوستند و بوعده نصرت مغرور شدند هنالك ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا شدیدا معنی اینست آنجا مؤمنان مبتلا
شدند و جنبانیده سخت جنبانیدن گشتند ابتلا از حد گذشت و اضطراب بکمال بیوست و اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله
٤٥ الا غرورا معنی اینست و چون گفتند آنان که در دلهاء ایشان مرض نفاق است و سقام خلاف و شقاق است وعده نکرده است با ما خدا و رسول خدا مکر وعده فریبنده

وَإِذْ قَالَت طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا
معنی اینست ودران هنکام که کفتند طایفهٔ از منافقان ای اهل مدینه جنک جا جای اقامت با کوینجا قیام شما نیست سوی مدینه باز کردید بعضی کویند
مدینه جای بودن شما نیست اکر جنک کنید پس بسوی کفر باز کردید و با کافران موافق شوید تا در مدینه ماندن توانید و دستوری خواستند فریقی از ایشان از پیغمبر
کفتند در خانهاء ما خالی افتاده مدخل اعدا و سراق شده میخواهیم خانها را مرمت کنیم باز کردیم و حال اینست در خانهای ایشان خللی نیفتاده و احتیاج سوی مرمتی نشده
نمی خواهند مکر اینکه از لشکر بکریزند وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا معنی اینست

عَلَيْكُمُو رَأَيْتَهُمُو أَعْيُنُهُمُو سَلَقُوكُمُو أَنَّهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ۝ أَشِحَّةً
بما وحاضر نمی آیند بحرب مکر زمانی اندک حال آنکه بخیلانند

عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ
بر شما بمعاونت یا نفقه در راه خدای تعالی یا بظفر و غنیمت پس چون آید هنکام ترس و حرب بینی تو ایشان را که می نکرند

إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى
سوی تو بدشمنی حال آنکه میکردد چشمهای ایشان چون آنکس که بیهوش بود

عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ
از سکرات مردن پس چون نا پیدا شود ترس و قتال

سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ
ایذا نمایند شما را بزبانهای فصیح تیز حال آنکه بخیلانند بر مال الغنیمت تا از ایشان فوت نشود

أُولَٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ
آن کروه ایمان نیاورند در حقیقت پس باطل کردانید خدای عز و جل جهاد ظاهر ایشان

وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝
وهست آن احباط بر خدای تعالی آسان

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ
می پندارند آن منافقان از غایت جبن و شدت خوف آن جنود کفار را که مجتمع بودند که نرفتند بهزیمت و اکر باز آیند بر عداوت رسول الله

الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ
آن لشکرها از برای قتال بعد از ذهاب آرزو خواهند که کاشکی بودی که آن منافقان بادیه بودندی در میان اعراب اهل بادیه از خوف و جبن

الْأَحْزَابَ الْأَحْزَابُ لَوَ انَّهُم لَوْ أَنَّهُمْ فِي الْأَعْرَابِ فِ الْأَعْرَابِ
بالنقل ورش سکت خلف و فی روایة خلاد بالنقل ورش سکت خلف فی روایة بالنقل ورش سکت خلف فی روایة خلاد

وَلَا يَاتُونَ بالابدال ورش والسوسی
الْبَاسَ بالابدال السوسی
قَلِيلًا اشِحَّةً سکت خلف فی روایة
قَلِيلًا شِحَّةً بالنقل ورش
فَاذَا جَا بالابدال حمزة و ابن ذکوان
يُغْشِي بالامالة ورش
يُغْشِي عَلَيْهِ بالامالة المحضة حمزة والکسائی
حِدَادَ اشِحَّةً بالنقل ورش
حِدَادْ اشِحَّةً سکت خلف فی روایة
لَمْ يُومِنُوا بالابدال ورش والسوسی
تَحْسَبُونَ نافع وابن کثیر وابو عمرو والکسائی
الْاَحْزَابَ بالنقل ورش
الْاَحْزَابْ سکت خلف فی روایة خلاد
وَانْ يَاتْ مدغما بغیر الغنة خلف
وَانْ يَاتِ بالابدال ورش والسوسی

وا کر در آید شود در مدینه بر منافقان از همه کرانها مدینه پس جست شود از ایشان فتنه یعنی کفر و غوغا کفر ورزند و در فتنه کردن و کفر ورزیدن جز زمان اندک درنک نکنند وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا معنی اینست و این دستوری خواهندکان و از حرب روی کرداندکان بودند و عهد کرده بودند با خدای که از حرب پشت نکردانند و ثبات قدم را در حرب لازم دانند از میثاق برکشتند عهد خدای شکستند و هست عهد خدای مسؤل عنه یعنی از شان آن پرسش خواهد بود و مطالبه و مواخذه روی خواهد نمود قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا معنی اینست بکوای محمد برکریزندکان و بهانه کنندکان شمار اکر بکریزید از مرک یا از قتلی که اجل آن رسیده هرکز نفع نکند و اکر اجل نرسیده برخورداری جز اندکی که مقدر بمدت اجل بود نباشد برای برخورداری اندک جزای بسیار که درجه شهادتست نتوان کذاشت و اندک را با بسیار برابر نتوان داشت قُلْ مَن ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا معنی اینست بکوای محمد مر این منافقان کیست آنکه نکاه دارد شما را اکر خدای عز و جل بشما بدی خواهد و که باز دارد از شما اکر بخواهد خدای که بشما نیکی برسد و حال اینست نمی یابند ایشان دوستی از غیر خدای که کار دوستان کند و نه یاری دهنده که یاری دهد

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا معنی اینست بدرستی که میداند خدا کسانی را که منع میکنند مسلمانان را
از نصرت پیغمبر علیه السلام و از ابو سفیان می ترسانند و از یاری کردن پیغمبر علیه السلام باز میدارند و در قتال از ابو سفیان در خشیت و خوف می آرند و میداند خدای
مر منافقانی را که دوستان ایشانند هَلُمَّ إِلَيْنَا یعنی شما سوی ما بیایید و از قتال احتراز نمایید میکویند و حال اینست که منافقان مذکور در جنک نمی آیند مبارزت
نمی نمایند مکر اندکی یا کویند آمدن اندک یا در زمان اندک نمی آیند خود را میان حاضران می نمایند اندکی ایستاده میشوند و زود باز میکردند أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا
جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ معنی اینست نمی آیند ایشان جنک را مکر اندکی در حالتی که ایشان بخیلند بر شما

یعنی بساخته کردن ضعیفان نفقه بر شما نمیکنند و در حق شما دم مددی و معونتی نمی زنند برای شما غنیمتی نمی آرند و حقی از حقوق نمیگذارند وقت حاجت تیغی و تیری
ندهند دل بر نیکخواهی شما ننهند پس چون خوف بیاید و هیبتی روی نماید به بینی ایشان را که می بینند سوی تو در ین حال که چشمهاء ایشان میگردد همچو چشمهاء کسی که
بسبب حضور مرگ مغشی علیه شود فاذا ذهب الخوف سلقوكم بالسنة حداد اشحة على الخير اولئك لم يؤمنوا فاحبط الله اعمالهم وكان
ذلك على الله يسيرا معنی از آنست پس چون خوف برود و فتح و ظفر روی نماید و اموال و غنایم کرد آید بزبانهاء تیز بزبان وری پیش آیند و در سخن غلظت و درشتی
نمایند بگویند که چنین است و اسلحه آوردیم و چنین جنبیدیم و چنین مشقت کردیم ما را رعایت نمیکنید حصه ما نمیدهید در حالت که بخیلی کنند بر مال

فيكمو لكمو فمنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
زادهمو الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
رده

يسئلون عن انبائكم ولو كانوا فيكم
پرسیدندی از اخبار شما واگر بودندی منافقان در میان شما

ما قاتلوا الا قليلا ۞ لقد كان لكم
قتال نکردندی مکر اندکی از قتال برای عذر بحقیقت هست مر شما را

في رسول الله اسوة حسنة لمن كان
در وجود پیغمبر خدای پادرستی اقتدا و مقتدای نیکو مر آنکس را که هست که

يرجوا الله واليوم الآخر وذكر الله
امید میدارد بخدای عز وجل و روز بازپسین و یاد آورد خدای را

كثيرا ۞ ولما رأ المؤمنون الاحزاب
بسیار در جمیع مواطن و چون دیدند مؤمنان جنود مجتمعهٔ کفار را

قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق
گفتند این خطب و بلا آنست که وعده داد ما را خدای عز وجل و پیغمبر فرستادهٔ او و راست گفت

الله ورسوله وما زادهم الا ايمانا
خدای تعالی و پیغمبر فرستادهٔ او و نیفزود آن حال ایشان را مگر باور داشت مواعید خدای و وعده کرد

وتسليما ۞ من المؤمنين رجال
و گردن نهادن مر احکام و قضای او را از مؤمنان مردانی اند

صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم
که راست کردانیدند آنرا که عهد بستند با خدای تعالی از اثبات بر قتال تا شهید شوند بر آن پس از ایشانست

يسلون
بالنقل في الوقف حمزة
ركوع
يساءلون
في الوقف حمزة
عن انبائكم
بالنقل ورش
عن انبائكم
سكت خلف في رواية
اسوة
غير عاصم
الاخر
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
الاخر
سكت خلف في رواية خلاد
كثيرا
بالترقيق ورش
ولما راى
بكسر الراء والالف ابو بكر والسوسي
ولما راى
بكسر الراء وفتح الهمزة حمزة وابو بكر
المومنون
بالابدال ورش والسوسي
الاحزاب
بالنقل ورش
الاحزاب
سكت خلف وفي رواية خلاد
زادهم الا
بالسكت خلف في رواية
زادهم
حمزة وابن ذكوان

الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله وما زادهم الا ايمانا وتسليما لما ظرف است مر قالوا انجمله عطف است بر فاذا جاء الخوف رايتهم ينظرون اليك
الا ايمانا ايمانا ومن المؤمنين
ابو ورش والسوسي · مدغما غير الغنة خلف · ثلثة اوجه لورش · حمزة وابن ذكوان

یعنی مالی که بردست ایشان افتاده ندهند و در غنیمت جمع نکنند ایشان ایمان نیاورده اند از ثواب اعمال محروم شدند پس خدای عملهای ایشان ناچیز کرده و در معرض اجر و جزا نیاورد و بجریمهٔ کفر کرفتن و اعمال ناچیز ساختن بر خدای آسان بود و هیچ چیز بر وی دشوار نباشد یحسبون الاحزاب لم يذهبوا وان يات الاحزاب يودوا لو انهم بادون في الاعراب يسئلون عن انبائكم ولو كانوا فيكم ما قاتلوا الا قليلا معنی اینست زبان وری پیش آیند و درشتی و غلظت نمایند درین حال که از غزدلی و بقاء رعب می پندارند که احزاب هنوز نرفته اند و منهزم نکشته اند و اگر بیایند احزاب کرتی دیگر ایشان بمجرد رسیدن این خبر از غزدلی دوست دارند و در دل آرزو برند که کاشکی از اهل بادیه می بودند تا این رنج نمی دیدند و این کنایت است از ینکه ایشان به آرزوی خویش عمل کنند و از غزدلی خود را در بادیه افکنند و در میان اعراب باشند و از آیندکان اخبار شما پرسند و اگر ایشان میان شما می بودند در غیر زمان اندک قتال نمیکردند و قتال در غیر زمان اندک منتفی بودی و بر تقدیر بودن و نابودن ایشان روی نه نمودی لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الاخر وذكر الله كثيرا معنی اینست هر اینه هست مر شما را در رسول خدا و شان او اقتدای خوب

و بسیرتی نیکو و مرغوب اقتدا بی پسندیده مبنی از حسن عقیده مر کسی را که از خدا و روز قیامت بترسد یا کویند مر کسی را که ثواب خدا و روز قیامت امید دارد و خدا را بسیار یاد آرد و در بعض تفاسیر و اکثر کتب لغت اسوة بمعنی من یؤتسی و یقتدی به داشته بمعنی لفظ مقتدا بدل اشته بر ین تقدیر اسوة محمول بر حذف مضاف بود کلام بتقدیر لقد كان لكم في رسول الله طريقة قدوة حسنة وخصلة قدوة حسنة من شجاعة وبراعة وتقدم في المعارك وتخوم في المهالك باشد یا از باب تجرید دارند بر طریق من ريد اسدا ولهم فيها دار الخلد بندارند و تواند بود که لمن كان يرجوا الله صفتی دیگر مر اسوة بود و کلام بمعنی لقد كان لكم يا ايها الناس اسوة حسنة كائنة للمومنين باشد و کان برای تحقق ندارند بمعنی ثبوت سزاواری پندارند بر ین وجه چنین آید هر اینه سزاوار است مر شما را هر ای مردمان قدوهٔ حسنه که آینه است مر مؤمنان ولما را المؤمنون

في رسول الله · معنی

عطف حکایت مؤمنان درشان کافران هذا ما وعدنا الله ورسوله مقول قالوا است وهذا مبتدا است واشارت است سوی احزاب وموصول باصله یعنی ما وعدنا الله ورسوله
خبر مبتدا است جمله وصدق الله ورسوله عطف است یا حال است وجمله وما زادهم الا ایمانا عطف است یا معترضه است معنی اینست وهرگاه که دیدند مؤمنان
احزاب را گفتند این آنست که وعده کرده بود با ما خدا ورسول خدا روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم پیش از آمدن احزاب گفته بود که احزاب سوی شما می آیند
وقصد شما می نمایند در سر نه شبی یا ده شبی میرسند وبرای محاربه می آیند مسلمانان بعد مشاهده احزاب وعده مذکور یاد کردند این سخن بر زبان آوردند خدا ورسول
خدا راست گفته بود یعنی آنچه گفته بودند وچنانچه گفته بودند روی نمود ونیفزود آمدن احزاب در ایشان مگر ایمان بصدق وعده خدای ورسول او
وتسلیم آن مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا رجال
مبتدا است من المؤمنین خبر است ای منهم جمله صدقوا ما عاهدوا الله صفت است مر رجال در جواب ما شان المؤمنین مستانفه است ما عاهدوا الله علیه مفعول است مر صدقوا بنزع خرج ایصال ای صدقوا فیما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه عطف است بغا بر جمله من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در کشاف این وجه همین آورده وهمبرین طریق بیان ایصال کرده وما بدلوا تبدیلا عطف است بر صدقوا معنی اینست بعضی از مؤمنان مردانی اند که راست کردند آنچه بر آن با خدای عهد کرده بودند درکاری که معاهده داشتند راستی نمودند پس بعضی از ایشان قضا کردند نحب خویش را یعنی وفا کردند نذر خود را ومراد از و بر وجه تمثیل موت بود چه موت که امری لازم است همچو قضاء نذر باشد وبعضی از ایشان منتظر اند وقت وفاء وعده می نگرند وعهد را تبدیل نکرده اند وقدم صدق باز پس نیاورده اند واین اشارت سوی آنست که جماعتی از صحابه چون حمزه ومصعب وعمار وطلحه وغیر ایشان پیش از واقعه احد معاهده کردند حربی که پیغمبر را پیش آید هر یکی از ایشان در جنگ پیش دستی نماید بعضی از ایشان در جنگ بدر کشته گشتند وبعضی در جنگ احد بشهادت پیوستند وبعضی منتظر می باشند بر میثاق

وَمِنْهُمْ بِصِدْقِهِمْ بِغَيْظِهِمْ ظَاهَرُوهُمْ صَيَاصِيهِمْ قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

مَنْ قَضَى
اماله بین بین ورش

مَنْ قَضَى
بالاماله المحضة حمزة والکسائی

مَنْ يَنْتَظِرُ
مدغما غیر الغنة خلف

إِنْ شَاءَ أَوْ
بالاسقاط وفیه القصر والمد قالون وابو عمرو والبزی

إِنْ شَاءَ أَوْ
وبتسهیل الثانیة کالالف او بابدالها الفا واوا محضا ورش وقنبل

عَلَيْهِمْ
بضم الهاء حمزة

الْمُؤْمِنِينَ
بالابدال ورش والسوسی

مِنْ أَهْلِ
بالنقل ورش

مِنْ أَهْلِ
سکت خلف فی روایة

مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا
کسی که گزارد ووفا کرد نذر خود را بوصول بدرجه شهادت وازیشانست کسی که چشم می دارد آن حال ونه

بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ۞ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ
تغییر کردند هیچ تغییر کردنی تا جزا دهد خدای عزوجل راست کاران را جزای خیر دو ظاهر عهد را

بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ
براستی ایشان وعذاب فرماید اهل نفاق را اگر خواهد

أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا
یا توبت دهد ایشان را بدرستی وراستی که خدای عزوجل هست آمرزنده

رَحِيمًا ۞ وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا
مهربان وباز گرداند خدای تعالی آنان را که کافر بودند

بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ
با آن خشم ایشان که داشتند حال آنکه نیافتند هیچ مرادی را وکفایت کرد خدای عزوجل

الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا
مؤمنان را کارزار کردن وهست خدای تبارک وتعالی توانا

عَزِيزًا ۞ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ
غالب بر همه چیز وفرود آورد آنان را که مدد کردند کفار وقریش را

مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ
از یهود بنی قریظه ونضیر که نقض کردند از حصنهای ایشان

تا جزا دهد گشائی را که صدق ورزیدند نذر راستی نمودند وبر اختیار قتال که بر آن پیش از ین واقعه معاهده کرده بودند وتا عذاب کند منافقان اگر بر نفاق بمیرند
وقبول کند توبه ایشان را اگر راه توبه گیرند سوال تعذیب منافقان وکافران متحتم است متعلق بمشیت نیست ویعذب المنافقین ان شاء بچه معنی
است جواب تعذیب منافقان وکافران بمردن ایشان بر کفر متعلق است وتعلیق بمشیت در مردن ایشان بر کفر متحقق است در حال حیوة
تعلیق عذاب ایشان بمشیت بواسطه تحقق تعلیق در موت ایشان بر کفر ثابت باشد تحتم عذاب بعد از مردن بر کفر است وآن در حالت حیوة
غیر متقرر است یا از تعذیب مذکور تعذیب دنیا چنانچه در بعض تفاسیر گفته مراد دارند ودر حق کافران ومنافقان تعذیب عذاب دنیا

وعهد ثابت اند لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ليجزی متعلق است بمضمون کلام
سابق که در ذکر مؤمنان ومنافقان گذشته ودر بیان ابتداء ایشان بالارفقه ای ابتلی الله المنافقین والمؤمنین بواقعة الاحزاب لیجزی الله الصادقین بصدقهم ای الذین
صدقوا ما عاهدوا الله بسبب صدقهم فی ذلک ویعذب المنافقین ان شاء انما توا علی النفاق او یتوب الله علیهم ای یقبل الله التوبة ان تابوا جمله ان الله کان غفورا رحیما
تذییل است تاکید او رحمت آنست که این جمله کنایت است از آن الله یغفر ویرحم من تاب یعنی تایب متعلق رحمت وغفر انست وذکر او یتوب علیهم ملوح بر آنست تقدیم
ملوح سامع را تنزیل منزله سایل کرد جمله را مؤکد آورد معنی آنست خدای عزوجل احزاب را با قوت وشوکت در مدینه آورد مؤمنان ومنافقان را بواقعه صعب مبتلا گرداند

بمشيت مشكل بنند ازند وبدرستي خداي هست آمرزكار خطا يا آمرزد بخشاينده است خطا يا بخشد وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ
الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا وردّ الله الذين كفروا عطف بر فعلى كه از كلام سابق مفهوم شد وليجزي الله الصادقين متعلق بدو آمده اي ابتلى الله المومنين والمنافقين
بواقعة الاحزاب وردّ الله الذين كفروا بغيظهم جار ومجرور يعني بغيظهم حال است از الذين كفروا كه مفعول است مر ردّ الله اي ملتبسين لم ينالوا خيرا حالى ديكر است
وكفى الله المومنين القتال عطف است بر ردّ الله الذين كفروا يا حال است جمله وكان الله قويا عزيزا تذييل است معنا اينست و بازكردانيد خداي عز وعلا احزاب كافرانرا
درين حال كه ملتبس بغيظ وخشم بودند وآثار كينه وناخوشي مي نمودند بكماشتن باد وفرستادن فريشتكان وايقاع رعب وخوف در دل ايشان بادجنان وزيدكه ميخهاي خيمه
بركنديد خاك بررويها وچشمهاء ايشان انداخت ايشان بي هوش وبي تاب ساخت درهيبت ومخافت لشكر مسلمان افتادند دل بياد دادند سراسيمه شده كريختند چنانچ اسپانرا لكام كردن نتوانستند از تاريكي يكي ديكري را نميديد واز شور وغوغا آواز يكديكر نميشنيدند همه رفتند متفرق كشتند وكفايت كرد كردكار ذوالجلال مؤمنانرا مونت قتال احزاب بي قتال رفتند وبنصرت وفتح غيبي مقهور كشتند وهست خداي قوي غالب قوت عظيم نمايد وكارهاء صعب كشايد وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا الرُّعْب بسكون عين وضم اوخوانده ومعني يكي دانند وانزل الذين عطف است بر وردّ الله الذين كفروا من اهل الكتاب بيان است مر الذين ظاهروهم من صياصيهم متعلق است بانزل وقذف في قلوبهم عطف است بر انزل يا حال است بتقدير قد فريقا مفعول است مر تقتلون جمله فريقا تقتلون حال است وتاسرون فريقا عطف است بر تقتلون واورثكم عطف است بر انزل لم تطؤها صفت است مر ارضا وجمله وكان الله على كل شيء قديرا تذييل است چه از كلام سابق كمال قدرت فهم شده است معنى اينست وفرود آورد خداي عز وعلا

أَرْضَهُمُو دِيَارَهُمُو أَمْوَالَهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُون

وَأَوْرَثَكُمُوا أَرْضَهُمْ

قرا قالون بالصلة والقصر والمدّ وتركها وورش بالصلة مع مدّ الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا
وفكند در دلهاي ايشان ترس را كروهي را

تَقْتُلُونَ ۝ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا
ميكشتيد يعني مردان ايشانرا ودستكير ميكرديد كروهي را يعني زنان وفرزندان ايشان

وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ
وبا شما كذاشت زمين ايشانرا وسراهاي ايشانرا

وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا
ومالهاي ايشانرا از مواشي وذهب وفضه واثاث وزميني راكه هنوز سلوك ننموده ايد خيبر رامكه

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
وهست خداي عز وجل بر هر چيزي

قَدِيرًا ۝ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ
توانا اي پيغمبر بكو مر زنان ترا

إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا
اكر هستيد كه ميخواهيد زندكاني اين جهانرا

وَقَذَفَ فِي
بالادغام سوسي
فِي قُلُوبِهُمُ
بضم الهاء والميم حمزه وكسائي
فِي قُلُوبِهِمِ
بكسر الهاء والميم ابوعمرو
الرُّعُبَ
ابن عامر وكسائي
وَتَاسِرُونَ
بالابدال ورش والسوسي
اورثكم ارضهم
سكت خلف في رواية
تَطَؤُهَا
ثلثة اوجه لورش
تَطُوهَا
كذا في الوقف حمزة
النَّبِيءُ
بالهمزة نافع
قُلْ لَازْوَاجِكَ
بالابدال في الوقف حمزة
الدُّنْيَا الدُّنْيَا
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
وبين بين ابوعمرو وورش

ومال به آرايش دنيا وفراخي حال جستند كلماتي كه متضمن طلب دنيا باشد بيش بيغمبر عليه السلام كفتند بيغامبر اندوهكين كشت اين آيت بنزول بيوست بيغمبر صلى الله عليه وسلم بعايشه بدايت كرد واول بخطاب او روي آورد كفت اني ذاكر لك امرا فلا عليك ان تستعجلي حتى تستامري ابويك بس آيت مذكور برخواند عايشه كفت اني هذا استشير ابوي اخترت الله ورسوله والدار الاخرة چون عايشه باختياري كه مطلوب بيغمبر بود بيوست دل بيغمبر عليه السلام منشرح كشت عايشه رضي الله عنها كفت يا رسول الله اختيار از زنان ديكر بكويي اختيار من برايشان نكويي بيغمبر كفت اني بعثت ميسرا لا معسرا بعد از ان آيت مذكور برهمه رسانيد

آنكسانرا كه پشتي كردند مر احزاب يعني جماعات از لشكرها اهل كتاب از حصارهاء ايشان وانداخت در دل ايشان رعب وخوف لشكر مسلمانان فريقي را ميكشيد وفريقي را ميكيريد وداد شمارا زمين وديار ايشان وزميني كه آنرا بي سپر نكرده ايد وكاهي در آن زمين نرفته ايد ومراد از ان فارس وروم است يا زمين خيبر است يا هر زميني كه فتح خواهد كشت وباستيلاء شما يعني مسلمانان خواهد پيوست وهست خداي عز وعلا بر هر چيزي توانا اقويا كفار را از حصون حصينه فرود آرد وبقتل واسر مسلمانان ضعيف سپارد يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ۝
وَإِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا روايت كرده اند زنان بيغمبر سعت نفقه وكثرت

وبرمضمون آیت همه را مطلع کردانید همه دل براختیار دنیا و زینت نهادند وصحبت پیغمبر و دار آخرت را اختیار کردند اینجمله متصل است بجملهٔ یا ایها النبی که بالا کذشته
متضمن خطاب پیغمبر است صلی الله علیه وسلم معترضاتی که درمیانه بود ازجهت وقوع بین کلامین متصلین سایغ نمود تعالین امر حاضر است در اصل وضع برای طلب
آمدن کسی از نشیب ببلندی آمد بعد در عموم استعمال بمعنی طلب آمدن مطلق مستعمل شد وصیغهٔ امر مذکور مخصوص بنقل سوی این معنی است
ونقل مسطور در تعالی بتعالی ومتعالی وسایر تصاریف او نیست امتعکن با معطوف خویش جواب امر است بغیر فا مجزوم شد فتعالین جزاء شرط
یعنی ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها وجمله شرطیه یعنی ان کنتن تا آخر مفعول قل است وجمله وان کنتن تردن الله ورسوله والدار الآخرة شرط است

سکت خلف وفي رواية خلاد

الاخرة الاخرة النبيء مزيات مبينة يضلعف مبينة يضعف

بالنقل والترقيق مع ثلثه اوجه لورش — بالهمز نافع — مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلف — ابن كثير وابو بكر — ابو عمرو

يضعف
ابن كثير وابن عامر

مزيات
بالابدال ورش والسوسي

وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ
ونعمت وآرایش آنرا — پس بیایید — تا برخورداری دهم شما را — وبکذارم شما را

سَرَاحًا جَمِيلًا ۝ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ
کذاشتنی نیکو — واکر — هستید که میخواهید

اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ
خدای تعالی را — وپیغمبر او را — وسرای بازپسین را — پس بدرستی که

اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا
خدای تعالی ساخته است برای زنان نیکوکار ازشما مزدی

عَظِيمًا ۝ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ
بزرک — ای زنان پیغمبر — هرکه آرد ازشما کاری بغایت تباه را

ط
مُبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ
هویدا — زیادت کردانید برای او عذاب را دوبار

۝ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا
وهست — آن تضعیف — براستغنای خدای عزوجل آسان

٣
یا فاحشه درنفس خود
پیدا بُوَد مثل دوچند
کرده شود مر آن
زن را عذاب ومضاعف
شود در حق او عقاب

مثلین را ضعف کویند زیرا چه هر یکی بضم دیکری ضعف بود وهست دوچند کردن عذاب ایشان برخدای عزوجل
آسان هیچ چیز او را از آن مانع نشود وهیچ چیز بهیچ وجه برخدای جل جلاله وعم نواله دشوار نباشد

جزاء او محذوف است
ای فابشرن وجملهٔ فان الله
اعد للمحسنات تعلیل جزاء
محذوف است وتاکید او
ازجهت ابراز وعده بروجه
وکادت است اجرا عظیما
مفعول است مر اعد معنی
اینست ای پیغمبر از زنان
خویش اختیار ایشان بخواه
وایشان را بروجه تخییر بکو
اکر باشید شما که عیش دنیا
وزینت آن بخواهید بیایید
تا شما را متعه طلاق بدهم
وشما را بکذارم کذاشتنی
نیکو بی مضرت وبطلاق
بروجه سنت مطلقه کردانم
واکر باشید شما که خدای
ورسول خدا ودار آخرت را
میخواهید بشارت کیرید
ومژده بیذیرید زیرا که خدای
برای زنانی که نیکوکارند
وطاعت کنند وفرمان بردارند
اجری عظیم ساخته کرده
وثوابی فخیم پیدا آورده
یا نساء النبي من يأت
منكن بفاحشة مبينة
يضاعف لها العذاب
ضعفين وكان ذلك
على الله يسيرا يضاعف
برصیغهٔ مضارع مجهول
از باب مفاعله
وآن باب
تفعیل ومضارع معروف
از باب تفعل ونصب عذاب
عذاب خوانند ومعنی بر
حسب اختلاف قراءت
مختلف دانند در آیت قل
لازواجك ذکر زوجات
پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بروجه غیبت بود درین

آیت ذکر ایشان بخطاب بروجه التفات روی نمود وشرط با شرطیه که معطوف بروست معترضه است شرطیهٔ اولی برای ترهیب بتضعیف عقوبت
معصیت وشرطیه ثانیه برای ترغیب بتضعیف مثوبت طاعت مبینة بکسر یا وفتح خوانده اند وآن صفت است مر فاحشة بر قراءت فتح بمعنی آنکه بیان کرده
خداست وبر قراءت کسر از بین بمعنی تبین ای فاحشة مبینة یا بمعنی مبینة نفسها المافیها من سبب الظهور ضعفین منصوبست بر طریقهٔ ضربته سوطین
ای یضاعف لها العذاب مضاعفة ضعفین معنی اینست ای زنان پیغمبر هر که بیارد ازشما فاحشهٔ مبینه یعنی بیان کردهٔ خدا

ومن يقنت منكن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتين واعتدنا لها رزقا كريما اينجمله عطف است بر شرطيه سابقه وتذكير ضمير
يقنت از جهت لفظ من است وتانيث ضمير نؤتها از جهت معنى من است معنى اينست وهركه از شما مر خداى ورسول را طاعت كند وعمل صالح آرد
اجر او دوبار بدهيم ورزقى بزرك يعنى جنت براى او ساخته كرده ايم يا نساء النبي لستن كاحد من النساء ان اتقيتن جمله ندائيه مكرر است
براى تاكيد تنبيه جمله لستن كاحد من النساء تعليل است مر تضعيف مذكور را ان اتقيتن شرطى است مستغنى از جزاء اكتفا بما مضى استعمال فعل ماضى بعد
ان از جهت آنست كه تقوى ايشان مطلوبست يا از جهت تقول واستعمال آن از جهت جلالت شان تقوى وصعوبت اوست على الخصوص در حق زنان بيغمبر كه تكاليف ايشان در مراعات حقوق بيغمبر بر نسبت تكاليف فعل زنان ديكر با شوهران خويش زيادتست واين حقوق واست كه زنان را بر خلاف طبيعت وعادتست چه ايشان لازم است كه هيچ چيز از بيغمبر مكروه ندارند وهر چه مكروه بيغمبر بود بجا نيارد معنى اينست اى زنان بيغمبر نه ايد شما هيچو جماعتى ديكر از زنان اكر شما را صفت تقوى بود ودر مراعات حقوق بيغمبر كه بزوجيت بر هيزكار باشد فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض وقلن قولا معروفا وقرن في بيوتكن بيوتكن بكسر با وضم او خوانند ومعنى يكى دانند فا سببيه است اينجمله با معطوفات خويش سبب است بر ثبوت فضل ايشان بر تقدير تقوى فيطمع جواب نهى است با فا منصوب شده وقرن بر قراءة كسر قاف امر است از وقر يقر وقارا بر طريق عدن از وعد يعد يا از قر يقر بر صيغه مضاعف از باب ضرب يضرب اصل او اقررن بود بعد حذف يكى از دو حرف تضعيف كسرت او بما قبل دهند قرن شود بر طريق ظلن از ظللن وبر قراءت فتح قاف امر است از قر يقر اصل اقررن بود بر طريق ظلن از ظللن يا از قار يقار بمعنى اجتمع بر طريق خفن معنى اينست چون فضل شما ثابت شد سخن بخضوع وفروتنى كه هيچو زنانى كه در مطلوب مردان بيكانه طاعت كنند ودل فساق را در طمع افكنند مكوييد وبسخن درست در
بيش آييد وبا بيكانكان بيكانكى مجوييد ودر خانهاء خويش آهسته باشيد سبكى وشتابى مكنيد يا كويند قرار كيريد وآرام بذيريد يا كويند بيجا باشيد تنها مشويد واكر
تخضعن ومعطوفات او جزاء ان اتقيتن باشد شرطيه يعنى ان اتقيتن فلا تخضعن در جواب ماشاشا حين فضلنا على غيرنا مستانفه بود ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى
تبرج بمعنى بتخترست وبعضى كويند تبرج آنست كه دامنى چنان بر سر اندازد كه كوشواره كوش وقلاده كلو نمودار سازد وبعضى كويند تبرج آنست

ومن يقنت مدغما غير الغنة خلف ويعمل بالياء حمزه وكسائي صالحا نؤتها مدغما غير الغنة خلف نؤتها بالابدال ورش والسوسي يؤتها حمزه وكسائي

الجزء الثاني والعشرون

ومن يقنت منكن لله ورسوله
وهركه طاعت دارد از شما مر خدايرا وبيغمبر اورا
وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتين
وكند كار نيكو دهيم اورا مزد او دوبار يعنى دو چندانكه ديكرانرا دهيم
واعتدنا لها رزقا كريما
وساخته ايم براى او روزى نيكو

لا يمسه الا المطهرون

است

که جامهاء باریك بوشد و در ستر اندام نکوشد چنانکه در حدیث است لعن الله الکاسیات العاریات تبرج الجاهلیة مفعول مطلق است ای لا تبرجن تبرجا مثل تبرج
الجاهلیة الاولی وجاهلیة اولی بعد آدم تا نوح که در آن زمانه مردان همه خوب رو بودند زنان همه زشت می نمودند زنان بیرون می آمدند مردان را سوی خود
می خواندند و بعضی کویند زمان تولد ابرهیم علیه السلام در آن زمان زن پیراهن مروارید بوشیدی و در میان راه مشی کردی مردان را نمودار نمودی
زنان را پنهان شدن از مردان نبودی و بعضی کویند زمانی که پیش از داود سلیمان بود وجاهلیت اخری جاهلیتی است که میان عیسی و پیغمبر ما روی
نمود و بعضی کویند جاهلیت
اولی جاهلیت کفرست وجاهلیت
اخری جاهلیت فسق و فجورست
معنی اینست و تبختر مکنید
یعنی خرامان مروید پیش
مردمان بیکانه مه آیید
کشف زینت مکنید و جامه
باریك مپوشید در ستر
اندام خود کوشید همچو
تبرج جاهلیت پیشین که در آن
زمانه زنان این صفت بود
و این کار ایشان عیب نمینمود
چنانکه بیان آن کذشته و
ذکر آن بالا رفته.
وَأَقِمْنَ الصَّلَوٰةَ وَآتِينَ
الزَّكَوٰةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
بالا ذکر عبادات کرد در
جملهٔ وأقمن الصلوة وآتين
الزكوة ذکر عبادات آورد
بعد طاعت خدا و رسول تعمیم
آن جست واطعن الله ورسوله
کفت معنی اینست و بر پای
دارید نماز را و بدهید زکوة
را و طاعت کنید خدا و رسول
او را فرمان خدای و رسول
بجا آرید و خاطر بر عصیان
مکمارید. إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ
عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا جملهٔ
انما يريد الله ليذهب عنكم
الرجس اهل البيت تذييل
است زیراچه ازالت رجس
از اهل بیت از کلام سابق
فهم شده بود برین جمله
تاکید این مفهوم روی نمود
و این آیت دلیل بود که زنان
اهل بیت شوهر باشد و تذکیر
ضمیر علیکم ویطهرکم دلیل
است برین که اهل بیت
متناول زنان و مردان خانه

النَّبِيِّ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ مَرَضٌ وَ

بالهمز نافع — مع المد والقصر قالون والبزي — وتسهيل الثانية او بابدالها ياء ساكنة ورش وقنبل — مدغما غير الغنة خلف

مِن كَلَامِ اللَّهِ خَالِقِ الْعُيُونِ

يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ

ای زنان پیغمبر — نیستید شما چون یك جمع — از زنان دیکر

إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ

اکر — پرهیزکاری نمایید — پس باید که لطیف نکردانید کفتار را با غیر محارم — که — طمع کند در شما

الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ج

آنکه — در دل اوست — بی سامان و بکویید کفتار پسندیده مشتمل بر شرایط عفت

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

او باشد اکر مخصوص بزنان بودی تذکیر ضمیر سایغ نمودی برین وجه علی و فاطمه وحسن وحسین را اهل بیت دارند و این آیت در مدح ایشان پندارند
چنانکه روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شان علی و فاطمه وحسن وحسین کفته اللهم لکل نبی اهل وهؤلاء اهلی ودر حدیثی دیکر آمده هؤلاء
اهل بیتی واهل البیت منادی است یا منصوب بر مدح بتقدیر اعنی ویطهرکم تطهیرا عطف است بر لیذهب عنکم الرجس ولیذهب با ضمار ان مفعول لست مرید
بزیادت لام بر طریق ردو لکم سؤال از ذکر بردن پلیدی پاکی مفهوم میشود تکرار از ذکر پاکی را چه فایده بود جواب ضم مفهوم بمنطوق تصریح است

فايدة او توضيح است بعضي ايمه تفسير توكيدي دارند امتناع عطف در تاكيد در خاطر بيارند و شك نيست در تاكيد كمال اتصال بود و كمال اتصال مانع
عطف باشد سوال پليدي بردن و پاك كردانيدن مقتضي سبق رجس بود چه تطهير طاهر تحصيل حاصل باشد و در ايشان سبق رجس نيست تطهير ايشان بكدام
معني است معني اينست اين كلام از باب تنزيل ممكن منزله متحقق است بر طريق ضيق فم الركية والمبتدا هو المجرد عن عوامل اللفظية سوال در قصر مذكور
غير بردن رجس و تطهير كدام صفت است كه سامع معتقد شركت آن بود تا قصر افراد باشد يا در اثبات او غا كس دارند تا اين قصر را قصر قلب پندارند
يا هر دو صفت نزديك او متساوي باشد تا قصر تعيين بود جواب قصر مذكور بمعني انما يريد الله التطهر لا غير ست يعني قصر حقيقي است و اقسام مذكوره در قصر اضافي است معني اينست نميخواهد مكر آنكه از شما اي اهل بيت پليدي كفر و كناه ببرد و شما را از دنس شرك و ضلال پاك كند وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ واذكرن عطف است بر جمله واطعن الله ورسوله موصول با صله مفعول است مراد از كرن من آيات الله والحكمة بيان ما يتلى است معني اينست ياد كنيد و ياد داريد آنچه خوانده ميشود در خانهاء شما از آيات خدا و بيان حكمت و احكام شريعت چه آيات كتاب خدا معجزه ظاهرست بر رسالت مصطفي و بياني وافرست بر احكام دين حق و هدي إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا اينجمله تعليل است و براوامر و نواهي مذكور دليل است و چون آيات تخيير مذكور ملوح بر فيض لطف خدا بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سابغ نمود يا كويند مضمون جمله ثنا بار يست تاكيد جمله از جهت ابراز ثنا بر وجه كامل و استوار يست معني اينست بدرستي كه خداي عز و جل لطيف است يعني عالم است بچيزهايي كه بر همه پوشيده ماند خبيرست يعني آكاه است بر چيزهايي كه ديكري ندا[ند] إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ الْأُولَى الصَّلَوةَ وَآتِينَ

قالون وابن كثير وابن عامر وحمزه وكسايي وابو بكر — بالمد والتشديد بزي — بالنقل مع ثلثة اوجه مع الامالة — سكت خلف في رواية خلاد مع امالة المحضة حمزة وكسايي — بالتغليظ ورش — ثلثة اوجه لورش

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ
و با وقار باشيد يا قرار كيريد — در — خانهاء شما — و اظهار زينت مكنيد با غير محارم — اظهار كردن آنان كه ان بعث محمد

الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَوةَ وَآتِينَ الزَّكَوةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ
و بيار اميد — پيش بوده — و بپاي داريد نماز را — و بدهيد — زكوة را — و فرمان بريد خداي را

وَرَسُولَهُ ط إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
و پيغمبر او را — بدرستي كه ميخواهد — خداي عز و جل — تا ببرد — از شما — كناهان را

أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ج وَاذْكُرْنَ
اي اهل خانه رسول — و پاك كرداند شما را — پاك كردانيدني — از جميع آثام — و ياد كنيد

مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ ط
آنرا كه ميخوانند — در خانهاي شما — از آيتهاي — خداي تعالي — و بيان شرايع

إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا إِنَّ الْمُسْلِمِينَ
بدرستي كه خداي تعالي هست — نافذ بعلم در جميع اشيا آكاه از همه چيزها — بدرستي كه مردان اقرار كننده بكلمه شهادت

وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ
و زنان همچنان — و مردان تصديق كننده خدا را و رسول را بانچه بايد باخلاص — و زنان همچنان — و مردان قيام نماينده بطاعت خداي

وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ
و زنان همچنان — و مردان راست كوي در نيت و قول و عمل — و زنان همچنان — و مردان صبر نماينده

وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ
و زنان همچنان — و مردان متواضع مر خدا را بقلب و جوارح — و زنان همچنان — و مردان صدقه دهنده چه فرض و چه نفل

ويطهركم — بالترقيق ورش
ما يتلى — امالة بين بين ورش
ما يتلى — بالامالة المحضة حمزه وكسايي
في بيوتكن — قالون وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وحمزه
من آيات الله — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
من آيات الله — سكت خلف في رواية
والحكمة — بالامالة في الوقف كسايي
ربع
والمومنين — بالابدال ورش والسوسي
والمومنات — بالابدال ورش والسوسي
والصابرين — بالترقيق ورش
والصابرات — بالترقيق ورش

٣ مغفرة واجرا عظيما خبرست و جمله ان المسلمين تا آخر معترضه است براي بيان شركت زنان با مردان در ثواب
اعمال و ايمان و تاكيد و تاكيد اين جمله از جهت ابراز وعده بر وجه و كا[ملي] بود از جهت رد انكار و تردد
نباشد معني اينست بدرستي مرداني و زناني كه منقاد شدند و بر فرمان خدا كردن نهادند يا كويند
مرداني كه خود را بخدا سپردند و امور خويش بحق مفوض كردند و مرداني و زناني كه ايمان آوردند

والصابرين والصابرات والخاشعين والخاشعات والمتصدقين والمتصدقات والصائمين والصائمات والحافظين فروجهم والحافظات والذاكرين الله ٤
كثيرا والذاكرات اعد الله لهم مغفرة واجرا عظيما روايت كرده اند بعضي زنان كفتند در شان مردان آيات بسيار فرود مي آيد و نازل شرف ذكر در قرآن روي
نمي نمايد اين آيت نازل كشت و زنان و اشراف ذكر بحصول پيوست و بعضي كويند در شان زنان پيغمبر صلي الله عليه وسلم يا نساء النبي لستن كاحد من النساء و جزا
و رود يافت دل زنان ديكر در آرزوي ذكر در قرآن شتافت اين آيت نازل كشت و اين نظم بورود پيوست المسلمين با معطوفات خويش اسم ان است جمله اعد الله لهم

وبين تصديق واقرار كردند ومردان وزنان طاعت كنند ومطيع شوند ومردان وزنان راستكوينده وراستي ورزند ومردان وزنان كه خودرا حبس كنند در طاعت وباز دارند از معصيت ومردان وزناني كه بدل وجوارح وفروتني دارند وخود را بر خود بيني نمي آرند ومرداني وزناني كه صدقه دهند ومال در مصارف خير صرف كنند ومرداني وزنانيكه روزه دارند كانند روزه فرض ونفل بجاي آرند بعضي كويند هر مردي وزني كه در هفته درمي صدقه دهد از متصدقان وان متصدقات باشد وهر مردي وزني كه در ايام بيض روزه دارد از صايمان وصايمات باشد ومرداني وزناني كه خدا را بسيار ياد كنند ودر ايستادن وغلطيدن در ذكر باشند ساخته كرده است خداي براي ايشان مغفرتي عظيم واجري عظيم

فروجهم لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

والمتصدقات والصايمين والصايمات والحافظين

وزنان هميجنان ومردان روزه دار وزنان هميجنان ومردان نكاه دارنده

فروجهم والحافظات والذاكرين الله كثيرا

آلات نسل خود را از غير حلال وزنان هميجنان ومردان ياد آرنده خداي را بسياري در جميع احوال

والذاكرات اعد الله لهم مغفرة واجرا عظيما

وزنان هميجنان ساخته است خداي تعالى براي ايشان آمرزشي ومزدي بزرك

وما كان لمومن ولا مومنة اذا قضى الله

ونيست مرهيج مومني را ونه هيج زن مومن را جون حكم فرمايد خداي تعالى

ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم

وپيغمبر او كاري را كه باشد مرايشان را اختيار مخالفت از آن كار ايشان

ومن يعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا

وهر كه نافرماني نمايد خداي را وپيغمبر او را پس بحقيقت كمراه شد كمراهي

مبينا ط ۝ واذ تقول للذي انعم الله عليه

دور وظاهر وياد كن جون ميكفتي مر آنكس را كه انعام فرمود خداي تعالى بروي يعني زيد بن حارثه

وانعمت عليه امسك عليك زوجك واتق

ونيكويي كردي تو بروي باعتاق وتبني وبانواع تربيت واختصاص نكاه دار برتو زن خود را وطلاق مده وبترس

الله وتخفي في نفسك ما الله مبديه وتخشى

از خداي عز وجل وپنهان مي داشتي در ضمير خود از رغبت بخواستن او آنرا كه خداي آشكارا كننده آنست ومي ترسيدي

كثيرا ق
مدغما غير الغنة خلف

كثيرا
بالترقيق ورش

والذاكرات
بالترقيق ورش

مغفرة
بالترقيق ورش

مغفرة ق
مدغما غير الغنة خلف

لمومن
ابدله ورش والسوسي

ولا مومنة
بالابدال ورش والسوسي

امرا ان
بالنقل ورش

امرا ان
سكت خلف في رواية

ان يكون
مدغما غير الغنة خلف

ان تكون
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن ذكوان

من امرهم
بالنقل ورش

من امرهم
سكت خلف في رواية

ومن يعص الله — مدغما غير الغنة خلف
فقد ضل — بالادغام ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزة وكسايي
واذ تقول — ابو عمرو وحمزة وكسايي وهشام
تقول للذي — بالادغام سوسي
عليه — بالاشباع ابن كثير فيهما
مبديه — بالاشباع ابن كثير

وما كان لمومن ولا مومنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان يكون لهم الخيرة من امرهم ومن يعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبينا

روايت كرده اند كه مردان در جاهليت يكديكر تاختن وغارت كردن عادت داشتند كروهي از عرب قبيله بني كلب را تاختند وجماعتي را برده ساختند از ميان ايشان زيد بن حارثه را حكيم بن حزام براي خديجه رضي الله عنها خريد در قرب عهد خديجه رضي الله عنها بشرف تزوج پيغمبر صلى الله عليه وسلم رسيد مردمان پيغمبر را صلى الله عليه وسلم بفقر عيب ميكردند خديجه رضي الله عنها مال وغلامان واسباب خود را به پيغمبر بخشيد زيد مذكور ميان ايشان بود در رسيدن پيغمبر قيام مي نمود جماعتي از بني كلب بتجارت رسيدند زيد را پيش پيغمبر عليه السلام ديدند ودر آن ايام پيغمبر عليه السلام پيغمبري اظهار كرده وعلم رسالت ونبوت بر آورده آن جماعت بپدر واودر زيد را خبر رسانيدند وسودن زيد بردست پيغمبر مستبشر كردانيدند وكفتند كه زيد بردست مردي خوب صورتي ونيكو سيرتي است دعوي پيغمبري كرده وعلم نبوت بر آورده شايد جون شما برويد وزيد را از وي بطلبيد از روي كرمي كه دارد بشما ارسال دارد پدر واودر او رفتند وپيش پيغمبر عليه السلام بزاري كفتند پسر خويش را در بندكي تو شنيديم اكر بفروشي بهر بهايي كه طلبي بخريم پيغمبر عليه السلام كفت كدام است واو را چه نام است كفتند زيد بود بغير جيزي داده شود اما زيد را اختيار دهيم وبر حكمي كه او كند برويم زيد را حاضر آورد واو را تخيير كرد زيد كفت اكرچه اين پدر واودر منست برابر ايشان نروم واز خدمت پيغمبر عليه السلام دور نشوم پدر او كفت اي محمد تو انصاف من دادي واختيار بردست پسر من نهادي اما پسر من انصاف من نداد مرا اختيار نكرد وسر بخدمت تو نهاد پيغمبر عليه السلام او را آزاد كرد وپسر ساخت وبتربيت ورعايت او پرداخت تا آنكه مشهور به پسري پيغمبر عليه السلام كشت وبتسميه زيد بن محمد پيوست كار او بدين مرتبه رسيد كه پيغمبر عليه السلام زينب را كه دختر عم پيغمبر عليه السلام بود براي او بزني دادن خطبه فرمود قوم او را بزني دادن عربيه قرشيه ابا آوردند واز پيغمبر عليه السلام در شان اين كار

درخواست عفو کردند زید بن ناخوش کشته اِبا آورد بزنی خواستن زینب قبول نکرد این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان بود بنوست **معنی**
اینست ونیست مر مومنی ومومنه چون استوار کند خدای کاری را و بفرماید فعلی اسانی یا دشواری که باشد مر ایشانرا اختیار را از امر خویش در کردن و ناکردن
آن کار وهر که بی فرمانی کند خدا و رسول اورا هلاک شود و بعقاب بوند زیرا که کمراه کشت و بکمراهی ظاهر بنوست چه عصیان بترک واجب اعتقاد
ضلال کفر بود و ترک فعل ضلال فسق باشد یعوذ بالله منها ورزقنا دوام التجنب عنها وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ
وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ

رِجَالِكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

أَدْعِيَائِهِمُوا إِذَا

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ط فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ
از مردم که طعن کنند بنکاح وخدای سزاوارترست که ترسی ازو پس چون کزارد زید

مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
از آن زن حاجت را زینب بزنی دادیم بتو آن زن اورا تا نه باشد بر مومنان

حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ط
رنج وتنکی در خواستن زنان پسرخواندکان ایشان چون کزارده باشند از ایشان حاجت خود را

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۝ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ
وهست کار خدای عز وجل حکمی کزارده در وقت خود نیست بر پیغمبر علیه السلام

مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ ط سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ
هیچ رنج وتنکی در آنچه واجب ومقسوم کردانید خدای عز وجل برای او طریق موضوع خدای تعالی در باب نکاح وغیر آن در میان انبیایی

خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ط وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ۝ الَّذِينَ
که کذشتند از پیش چون سلیمان وهست کار خدای عز وجل حکمی اندازه کرده در وقت خود

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا
آن پیغمبرانی که میرسانند بخلق پیغامهای خدای عز وجل را ومی ترسند ازو ونه

يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ط وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا
می ترسند از هیچکس جز خدای عز وجل وبسنده است خدای شمار کننده

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ
نیست محمد صلی الله علیه وسلم پدر هیچ یکی از مردان شما ولیکن هست

النَّاسَ هـمـ
أَنْ تَخْشَاهُ
انا لین بین ورش
أَنْ تَخْشِيهُ
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
فَلَمَّا قَضَى
انا لین بین ورش
فَلَمَّا قَضِي
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
بالابدال ورش والسوسي
أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا
بالسكت خلف في رواية
عَلَى النَّبِيءِ
بالهمز نافع
أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
بالنقل ورش
أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
سكت خلف في رواية
وَكَفَى
انا لین بین ورش
وَكَفِي بالامالة
المحضة حمزة وكسائي
مُحَمَّدٌ أَبَا مُحَمَّدٌ ابا
بالنقل ورش سكت خلف في رواية

عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا **معنی** **این است** ویاد کن ای محمد چون کفتی مر کسی را که نعمت داده است خدای برو بدادن ایمان که برترین نعمتهاست ونعمت داده تو برو بازاد کردانیدن واز بندکی بحریت آوردن که از معظم عزتهاست یعنی زید که کفت میخواهم زن خویش را طلاق کویم واز وی خلاص جویم که او از جهت شرف نسب خود دم تعظیم وتکبر میزند وبه انواع مرا ایذا میکند زن خود بر خود بدار واز خدای بترس واو را در تهمت تعظم وتکبر وایذاء خویش مه آر این سخن کفتی وبراءت از تهمت میل سوی زینب جستی ویوشیدی در نفس خویش آنچ خدای ظاهر کننده است از خواهش نکاح زینب اکر زید زینب را طلاق کوید واز وصلت نکاح مفارقت جوید وترسیدی از مردمان که نباید تهمت کنند که میل بزن زینب داری وخدای سزاوارترست که از وی ترسی ودل بر خشیت او آری پس هرکاه که تمام کرد زید از زینب حاجتی که داشت وخود را از وی تعلق وفارغ ساخت بزنی دادیم ما بتو نفس زینب را تا بر مومنان در خواستن زنان پسرخواندکان رنج نبود د اعتقاد حرمت زن پسرخوانده که در جاهلیت بود بعمل تو بر ود چون پسرخواندکان از زنان خویش حاجت تمام کنند واز تعلق ایشان دم فراغ بزنند وهست امری که خدای خواسته کرده شده وکاری که مراد اوست در وجود آمده ما شاء الله كان وما لم يشاء لم يكن صفت اوست واین هر دو صفت مخصوص بدو ست
مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ

وصغیر وکبیر وجزیل ویسیر سزاوارست که ازو بترسند واز مخالفت او ترسان باشند مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا اینجمله تعلیل است مر حلال بودن زینب بعد طلاق زید در حق پیغمبر ونابودن او پیغمبر را از زن پسر ولکن رسول الله عطف است بر ابا احد ولکن در عطف بمفرد برای اثبات نفی سابق بود عکس لا عاطف که برای نفی بعد اثبات است باشد

فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا **معنی اینست**
نیست بر پیغمبر هیچ رنج کاری در آنچه تقدیر کرده است خدا وحلال کردانیده است برای او وآنرا ساخته است وطریقه کردانیده است در حق کسانی که پیش از تو کذشته اند
وبفرمان خدای عمل کرده رفته اند وهست امر خدای حکمی بقضا وقدر پیوسته ومثبوت ومقطوع کشته **روایت** کرده اند داود علیه السلام را صد زن وسیصد سریت بود وسلیمان
بسیصد زن وهفصد سریت تمتع نمود یوسف علیه السلام تاج بر سر داشت ودل بر دواج فاخر کماشت باذن خدای آنرا بنود ویا مر حق رنج بنا باشد کذشتکان مذکور
کسانی اند که رسالات خدا را تبلیغ میکردند وجز خدای از هیچ یکی نمی ترسیدند وبسنده است خدای از آن روی که حساب کننده است جزا دهنده بر قلیل وکثیر

عليكم ليخرجكم تحيتهم لهم و قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون اعد لهم اجرا

رسول الله وخاتم النبيين ط وكان الله بكل

شيء عليما يا أيها الذين آمنوا اذكروا الله

ذكرا كثيرا وسبحوه بكرة وأصيلا هو الذي

يصلي عليكم وملائكته ليخرجكم من الظلمات

إلى النور ط وكان بالمؤمنين رحيما

تحيتهم يوم يلقونه سلام ج وأعد لهم أجرا كريما

يا أيها النبي إنا أرسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا

وداعيا إلى الله بإذنه وسراجا منيرا

وبشر المؤمنين بأن لهم من الله فضلا كبيرا

النبيء وانا شاهدا ق مبشرا ق نذيرا ق ونذيرا وداعيا الى وداعيا الى الله

وسراجا المؤمنين

مخبر بتقدير قول اي انا ارسلناك شاهدا وقلنا بشر يا بر تاويل خبر سابق بانشا اي اعلم انا ارسلناك شاهدا وبشر معني اينست ترا فرستاديم درين حال كه كواهي كبر صفات مذكوره وكفتيم مومنانرا بشارت برسان بر بزرك كه مرايشانراست از خداي فضلي بزرك يعني نعيم جنان يا كويند آنچه كفتيم بدان مومنانرا بشارت برسان
ولا تطع الكافرين والمنافقين ودع اذيهم وتوكل على الله وكفى بالله وكيلا • ولا تطع ما معطوفات خويش عطف است بر بشر المومنين معني اينست
والطاعت مكن كافرانرا ومنافقانرا در آنچه ميكويند وموافق مشو ايشانرا در آنچه مي جويند وبكذار رنجانيدن خويش ايشانرا در اذي وجفا يا كويند بكذار اذايي
وجفايي كه ايشان ميكنند وبمكافات بيش مه آيد آنچه ايشان بيش مي آيند وتوكل بكن بر كردكار خود كار بدو بسپار آنچه خواسته است خواهد كرد
ومراد خود را بانجا دخواهد آورد خود از تعلق فارغ باش ودل خويش را باندوه مخراش وبسنده است خداي از روي كارداني وكافيست بر حكمت ومصلحت داني

اذيهم لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ
عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا
جَمِيلًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ
اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ
مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ
وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ

الكافرين بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
الكافرين اما الذين بين ورش
ودع اذيهم بالنقل ورش
ودع اذيهم سكت خلف في رواية
اذيهم بالامالة المحضة حمزة والكسائي
اذيهم اما الذين بين ورش
وكفى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وكفى اما الذين بين ورش
امنوا ثلثة اوجه لورش
المومنات بالابدال ورش والسوسي
المومنات ثم
طلقتموهن
تماسوهن حمزة وكسائي

النبيء انا النبيء انا النبيء وانا تيت النبيء
بالهمز نافع • لنافع هذه الاوجه الثلثة • بالتسهيل • فصل كالياء نافع

ايجمله معترضه است در حكم طلاق ومتعه مطلقات نكاح در لغت بمعني وطي آمده واينجا بقرينه من قبل ان تمسوهن معني شرعي كه عقد نكاح است مراد شده وبعضي مفسران از ان باب ذكر مسبب وارادت سبب داشته بر طريق ذكر اسمه ايال وارادت مسطر بند اشته سوال ذكر مسبب وارادت سبب مقصود بصورت اختصاص مسبب است ووطي مخصوص بنكاح نيست اينجا اتصال سبب با مسبب بچه معنيست جواب مقصود بودن وطي مخصوص بعقد نكاح است در عقد شرا مقصود ملك رقبه بود ودر شرا جواري ملك متعه در ضمن ملك رقبه حاصل بود معني اينست اي مومنان چون زنان مومنه را نكاح كنيد وبيش از خلوت طلاق كوييد نيست مر شما را بر ايشان عدتي كه آنرا بشماريد مطلقات مذكوره را متعه يعني پيراهني ودامني وچادري بدهيد وبكذاريد ايشانرا كذاشتني نيك يعني كذاشتني كه متضمن ايذا وجفا بود مرتكب مشويد

وبنات عمك وبنات عماتك وبنات خالك وبنات خالاتك اللاتي هاجرن معك وامراة مومنة ان وهبت نفسها للنبي ان اراد النبي ان يستنكحها خالصة لك من دون المومنين معني اينست اي بيغمبر رفيع الشان بدرستي حلال كردانيديم ترا زناني كه داده مهرهاء ايشان وانكه مالك شده است
آنرا يمين تو از آنچه خداي جل وعلا ترا غنيمت رسانيده وحصه تو كرده وملك تو كردانيده چون صفيه وجويريه كه مملوك بيغمبر بودند بعد اعتاق منكوحه بيغامبر شد
ودختران عم تو ودختران عمات تو ودختران خال تو ودختران خالات تو آنانكه بموافقت تو هجرت كرده اند وروي بمدينه آورده اند واين بيانست مر حل نكاح ايشان
نه بيان وقوع حل آن وزني مومنه را كه ببخشد نفس خويش مر بيغمبر بغير اجر ومهر اكر بيغمبر خواهد نكاح كند وبغير مهر منكوحه سازد در حاله كه اينچنين زن در ثبوت

اوراء

زوجیت مخصوصه است بتو از غیر مؤمنان امت سوال چون نکاح بدادن مهر معین و بتسمیه مجرده بغیر ادا کردن او و با ترك تسمیه نیز رواست تقیید باللاتی
آتیت اجورهن چراست و نیز چون مملوکات غیر معتقات مانند مشتریات و موهوبات نیز حلال بود در تقیید آن بمعتقات چه فایده باشد و چون بنات عم و بنات خال
و خالات داخل و احل لکم ما وراء ذلکم باشند حل ایشان بر الطلاق بود تقیید نکاح ایشان بهجرت برچه وجه باشد جواب عمل پیغمبر علیه السلام بر افضل بود تقییدات
مذکوره از جهت افضلیت روی نمود که شك نیست که نکاح باداء مهر افضل است عادت سلف فاضل است و اسبق اسباب ملك و احوط جهات تملك
استغنام صحیح است تصرف بملکی که حاصل بدین سبب است از تملك بسایر اسباب افضل واجب است و همچنین برای قربت و وصلت نکاح از جمله محللات اختیار
قرابت مهاجرات اولی بود
و تزوج ایشان از ارباب احسان
و مراعت حق باشد و بعضی
مفسران ایتاء اجور بمعنی
التزام مهور دارند و دادنی
همچونا داده شدارند قد
علمنا ما فرضنا علیهم
فی ازواجهم وما ملکت
ایمانهم لکیلا یکون
علیك حرج وکان الله
غفورا رحیما لکیلا یکون
علیك حرج متعلق است
با حلال زنی مومنه که نفس
خود را به پیغمبر بخشد که حل
این مخصوص به پیغمبر است
زیادت بر انواع زنانی که
حلال اند مر امت را و جملهٔ
قد علمنا ما فرضنا علیهم فی
ازواجهم وما ملکت
ایمانهم تعلیل است بر اختصاص
پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بجواز ... نکاح
بغیر ... مهر
دلیل ... است
وکان الله غفورا رحیما تذییل
است ای وکان الله غفورا
للاثم الذی یقع علی تقدیر
التضیق رحیما بالتوسع و تجویز
نکاحه علیه السلام بمهر او
بغیر مهر معنی این است
بدرستی دانسته ایم ما آنچه
تقدیر کرده ایم بر مؤمنان
امت پیغمبر در شان زنان
و کنیزکان و غلامان ایشان
از حقوق واجبه در حق زنان
مهر که بر حکم حدیث اقل و
مقدر بده درم است و در حق
غلامان و کنیزکان بقدر
کفاف هریکی نفقه را بنه
و نکاح بغیر مهر خالص در
حق تو گشت و در شان تو بخصوص
پیوست تا بر تو در باب نکاح
ضیقی نبود و از جهت لزوم
مهر دشواری نباشد و هست
خدای مر امتی که بر تقدیر تضییق
واقع ... و اشتراط مهر در نکاح
شود آمرزنده و بتوسیع و

علیهم ازواجهم ایمانهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

معك وامرأة مؤمنة إن وهبت نفسها للنبي
با تو و زنی با ایمان اگر بخشد تن خود را بی صداق برای پیغمبر
إن أراد النبي أن يستنكحها خالصة لك من
اگر خواهد پیغمبر که در نکاح آرد آن زن را خلوصی و خصوصی مر ترا از
دون المؤمنين قد علمنا ما فرضنا عليهم في
جز مؤمنان بحقیقت دانایم بآنچه فریضه کردانیدیم برایشان در
أزواجهم وما ملكت أيمانهم لكيلا يكون
کار زنان ایشان و آنکه مالك آن شود دستهای ایشان تا نه باشد
عليك حرج وكان الله غفورا رحيما ترجي
بر تو تنگی در دین کار و هست خدای تبارك و تعالی آمرزندهٔ مهربان تأخیر کن بطلاق یا بعزلت یا بغیر آن
من تشاء منهن وتؤوي إليك من تشاء
آن را که خواهی از زنان و جای دهی سوی تو آن را که خواهی
ومن ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليك ذلك
و هر کرا باز جویی از آن زنان که دور شدهٔ از ایشان پس نیست هیچ بزه بر تو آن
أدنى أن تقر أعينهن ولا يحزن ويرضين بما
تخییر و رخصت نزدیکتر است بآنکه روشن شود چشمهای ایشان و اندوهگن نشود و راضی شود بآنچه
آتيتهن كلهن والله يعلم ما في قلوبكم
دادی تو ایشان را همهٔ ایشان و خدای بینا است آنچ در دلهای ایشان است

مؤمنة بالابدال ورش والسوسی
مؤمنة ان سکت خلف فی روایة
مؤمنة ان بالنقل ورش
فی روایة ان وهبت مدغما غیر الغنة خلف
للنبی ان اراد
النبی یزاد
للنبیء ان اراد بالهمز نافع بالنقل ورش
ان اراد سکت خلف فی روایة
للنبیء فی الوقف قالون
النبیء ون قرا نافع
ان یستنکحها مدغما غیر الغنة خلف
المؤمنین بالابدال ورش والسوسی

علیهم بضم الهاء حمزة ملکت ایمانهم سکت خلف فی روایة ملکت ایمانهم بالنقل ورش فی روایة ترجئ وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابوبکر و ... تؤوی فی الوقف حمزة توی کذا فی الوقف حمزة ادنی بین بین فی روایة ورش ادنی المختصر حمزة
آتیتهن ثلثة اوجه لورش یعلم ما بالادغام سوسی

تجویز نکاح بمهر و غیر مهر بخشاینده و رحمت کننده و امام شافعی رحمه الله مهر را مقدر ندارد چون بدل در سایر عقود مالیه ندارد مفوض برای عاقدین داند و باندك و بسیار
نکاح را صحیح داند علما ما مهر را از جهت شرع مقدر گویند و بدین آیت برای ثبوت تقدیر شرعی تمسك کنند که فرض در لغت تقدیر است یقال فرض القاضی النفقة
ای قدرها و تقدیری که مستند سوی شارع بود تقدیر شارع باشد و این مجمل بود در کتاب مبین گشت بحدیث لا مهر اقل من عشرة دراهم بیان پیوست ترجی من تشاء منهن
وتؤوی الیك من تشاء ومن ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیك ذلك ادنی ان تقر اعینهن ولا یحزن ویرضین بما آتیتهن کلهن والله یعلم ما فی قلوبکم
وکان الله علیما حلیما معنی این است حلال کردانیدیم برای تو زنی را که نفس خود را بغیر مهر بتو بخشد و نفس زن مذکوره بغیر بدل بمحل پیوند تا تراد در باب

نكاح هيچ حرجي وتنكي نباشد مي سزد ترا كه تاخير كني از ايشان خواندن هركه خواهي وهركرا خواهي نزد خويش جا دهي وهركه بخواهي اوراز زناني كه از
خويش دور كرده پس در رجستن بعد دور انداختن بر تو رنج كاري نبود حرجهاي كه در نكاح بر ديكران آمده ومشقتهايي كه بر ساير شوهران متوجه شده بر تو نباشد يا كويند هركرا
بجويي از زناني كه از خويش دور افكني پس ترا رنج كاري نباشد ازين كه ايشانرا نزديك كني وهركرا بجويي بر خود طلب كني زناني را كه ترك دهي واز خويش دور افكني
ترا رنج كاري واثمي لاحق نشود آن يعني تفويض سوي مشيت تو درشان همه زنان ودرين باب تسويه ميان ايشان نزديكترست ازين كه روشن شود چشمهاء ايشان
يعني خوش وخوش دل باشند واندوهكين وغمكين نشوند وخشنود شوند همه بدانچه ايشانرا دهي ودرهر مرتبه كه نهي وخداي ميداند بدانچه در دلهاي شماست پس

دعيتمو طعمتمو ذلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون لكموالي

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وكان الله عليما حليما لا يحل لك النساء

وهست خداي تعالي دانا تاخير نماينده درعقوبت حلال نباشد ترا زنان

من بعد ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو

پس ازآن كه نكاح ونه آنكه بدل كني بايشان هيچ جماعت زنانرا واكرچه

اعجبك حسنهن الا ما ملكت يمينك وكان

كه اختيار كردند

بشكفت آرد ترا نيكويي ايشان مكر آنچه مالك آن شد دست تو وهست

الله علي كل شيء رقيبا يا ايها الذين امنوا

خداي تعالي بر هر چيزي نكاهبان اي آنانكه ايمان آورديد

لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم

درمياييد درخانهاي پيغمبر مكر كه دستوري دهند شمارا

الي طعام غير ناظرين اناه ولكن اذا دعيتم

سوي خوردني حال آنكه منتظر نباشيد ادراك آن طعام را وليكن چون خوانند شمارا

فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا ولا مستانسين

درآييد درخانهاي پس چون از طعام فارغ شويد پراكنده شويد ونه حال آنكه انس جوييد

لحديث ان ذلكم كان يؤذي النبي فيستحيي

بدرستي آنچه كفتيم براي سخن هست كه ميرنجاند پيغمبررا پس شرم ميدارد

منكم والله لا يستحيي من الحق واذا سالتموهن

از شما كه كويد وخداي تعالي امتناع ننمايد از كفتار صواب وچون بخواهيد از زنان پيغمبر بيرون رويد

لا تحل

ان تبدل قرا ابو عمرو

من ازواج قرا البزي بالنقل وورش

من ازواج سكت خلف في رواية

ربع

ازواج ولو مدغما غير الغنة خلف

ولو اعجبك بالنقل ورش

ولو اعجبك سكت خلف في رواية

شي شيء سكت خلف

امنوا بيوت

النبي الا النبي الا

النبي الا

النبي يؤذن يؤذن لكم ان يؤذن لكم الي غير انيه انيه انيهو ولكن اذا ولكن اذا

بالهمزة نافع بالابدال ورش والسوسي بالادغام سوسي مدغما غير الغنة خلف سكت خلف في رواية بالترقيق ورش وبين بين ورش بالاشباع ابن كثير بالنقل ورش سكت خلف في رواية

فانتشروا مستانسين يؤذي النبي سالتموهن

بالترقيق ورش بالابدال ورش والسوسي بالابدال ورش والسوسي بالهمزة نافع بالتسهيل في الوقف حمزة

بداند آنچ دردلهاي اين زنانست رضا وخوشي است يا خلاف آنست وهست خداي داننده آنچ دردلهاست حكيم است شتاب نميكند به عقوبتي كه سزاوار شماست

لا يحل لك النساء من بعد ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبك حسنهن الا ما ملكت يمينك وكان الله علي كل شيء رقيبا

روايت كرده اند زوجات طاهرات پيغمبر صلي الله عليه وسلم بيكديكر غيرت كردند وبا پيغمبر عليه السلام ناخوشي مزاج پيدا آوردند دل بر طلب زيادت نفقه بستند فراخي معيشت جستند پيغمبر صلي الله عليه وسلم بهجر ايشان برداخت درمدت يكماه مهجور ساخت آيت تخيير يعني يا ايها النبي قل لازواجك ان كنتن تردن الحيوة الدنيا وزينتها الاية نازل كشت از طلاق وفرقت پيغمبر ترسيدند صحبت پيغمبر ودار آخرت كزيدند خداي عز وجل ايشانرا اكرام كرد لا يحل لك النساء فرود آمد

معني اينست حلال نيست ترا اي پيغمبر نكاح زنان ديكر وراي نه زن كه با تو موافقت كردند ودل بر اختيار فقر وفاقه آوردند اكرچه حسن زنان ديكر ترا خوش آيد ودل تو بر خوبي ايشان ميل نمايد ليكن كنيزكان بملك يمين حلال باشد اكرچه بنكاح نه پيوندد وهست خداي بر هر چيزي نكاهبان زنانرا بر اختياري كه كرده اند دارد ودل ترا بر امري كه مامور بدان آرد ايشانرا توفيق خدمت دهد وترا توفيق بر مرحمت بخشد

يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن لكم الي طعام غير ناظرين اناه ولكن اذا دعيتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا

روايت كرده اند جماعتي بودند در خانه پيغمبر مي آمدند ومنتظر طعام مي ماندند اين آيت درشان ايشان نازل كشت ودرحق ايشان بورود پيوست معني اينست اي مومنان درمه آييد درخانهاء پيغمبر عليه من الصلوات افضلها مكر درآن وقت يا دران حال كه دستوري داده شود شمارا سوي طعام درحالي كه غير منتظر باشيد مهيا شدن طعام يا هنكام خوردن آنرا ليكن چون خوانده شود درآييد پس چون طعام بخوريد متفرق شويد

بنياد

ولامستأنسين لحديث ان ذلكم كان يؤذي النبي فيستحيي منكم والله لا يستحيي من الحق روايت كرده اند پيغمبر عليه السلام بعد نكاح زينب وليمه ساخت وبضيافت اصحاب برداخت انس بن مالك را بطلب ياران فرستاد انس جميع ياران را خبر داد ياران فوج فوج ميرسيدند طعام ميخوردند هرچند طعام مختصر بود چندان بركت روآورد كه همه را كفايت كرد هيچكس نماند كه انس اورا سوي طعام نخواند طعام بر گرفتند ياران باز گشتند سه كس ماندند مستانس بحديث يكديگر شدند تا انكه دير گذشت جلوس دراز گشت پيغمبر عليه السلام برخاست تا مگر بروند وبه برخاستن متنبه شوند پيغمبر عليه السلام سر در حجرها در آورد تفحص احوال اهل خويش كرد باز گشت هنوز آن سه نفر را نشسته ديد از شرم چيزي نگفت روي گردانيد ايشان اعراض دريافتند باز گشتند ولامستأنسين لحديث نازل گشت واين نظم بورود پيوست معني

لقلوبكمو ذلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون الاية

ذلكمو اطهر لكمو ان — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

متاعا فسئلوهن من وراء حجاب ط ذلكم

حاجتي كه شما را بود بخواهيد از ايشان آنرا آن سوال از وراء حجاب از پس پرده

اطهر لقلوبكم وقلوبهن ط وما كان لكم

پاكترست براي دلهاي شما ودلهاي ايشان ونسزد مر شما را

ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه

كه برنجانيد پيغمبر خدايرا ونه آنكه بزني خواهيد زنان اورا

من بعده ابدا ط ان ذلكم كان عند الله عظيما

پس ازو هرگز بدرستي كه آن ايذا ونكاح زنان او هست نزد خداي تعالي گناه بزرگ

ان تبدوا شيئا او تخفوه فان الله كان بكل شيء

اگر آشكارا كنيد چيزي را يا نهان داريد آنرا پس بدرستي خداي هست بر هر چيزي

عليما ۞ لا جناح عليهن في آبائهن ولا ابنائهن

دانا هيچ بزه نيست بر آن زنان رسول كه محجب نشوند در باب پدران ايشان ونه پسران ايشان

ولا اخوانهن ولا ابناء اخوانهن ولا ابناء اخواتهن

ونه برادران ايشان ونه پسران برادران ايشان ونه پسران خواهران ايشان

ولا نسائهن ولا ما ملكت ايمانهن ج صلي واتقين الله ط

ونه زنان ايشان يعني مسلمانات ونه آنچ مالك آن شد دستهاي ايشان از عبيد وبترسيد اي زنان از خداي

ان الله كان على كل شيء شهيدا ۞ ان الله

بدرستي كه خداي هست بر هر چيزي گواه بدرستي كه خداي تعالي

فسلوهن — بالنقل ابن كثير وكسائي وفي الوقف حمزة
من وراء ذلكم اطهر — مدغما غير الغنة بالسكت خلف خلف
اطهر لقلوبكم — بالادغام سوسي
لكم ان تؤذوا — سكت خلف ابدل ورش والسوسي
شيا — بالوجهين ورش
شيا شيا او — بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد
شيا او تخفوهو — سكت خلف في رواية اشبع ابن كثير
شيء شي — بالوجهين ورش سكت خلف في رواية
في آبائهن — ثلثة اوجه لورش
ابناء اخوانهن — بالتسهيل قالون
ولا ابناء اخواتهن — قالون والبزي
ابنا اخوانهن — قالون والبزي
ابناء اخوانهن — ورش وقنبل
ابناء يخوانهن — ورش وقنبل
ابنا اخوانهن — ابو عمرو

اينست ودر خانهاي پيغمبر در مه آييد مگر درين حال كه باشيد غير انس جوينده براي حديث وغير الفت گيرنده براي تحديث بدرستي آن يعني دير ماندن ايشان وآرام گرفتن براي حديث ودير نشستن ايشان سبب تحديث پيغمبر را رنجه ميدارد پيغمبر از شرم بر روي نمي آرد وخداي حق گفتن ترك نميكرد واز اظهار حق باز نمي ماند فاذا سالتموهن متاعا فسئلوهن من وراء حجاب ذلكم اطهر لقلوبكم وقلوبهن پيش از ورود اين آيت زنان از مردمان محجب نبود وهر زني پيش خويش وبيگانه بروز وظهور مي نمود امير المومنين عمر بن خطاب دوست ميداشت كه زنان را حجاب بود وآرزو ميكرد كه درين باب چيزي نازل شود اين بروز وانكشاف زنان برود ونيز پيغمبر عليه السلام گفت يا رسول الله بر تو مردم نيكو كار وبد كردار مي آيند ونيك وبد توجه مي نمايد اگر امهات مومنان را در حجاب داري وپنهان شدن آري كاري پسنديده بود وعملي گزيده باشد آيت حجاب نازل گشت وحكم ايجاب حجاب بيان پيوست وبعضي گويند امير المومنين عمر زوجات پيغمبر را صلى الله عليه وسلم با زنان ديگر در مسجد ديد بيرون آمدن ايشان نپسنديد وگفت شما بر زنان ديگر فضل است چنانكه پيغمبر از مردان ديگر افضل است شما هچو زنان ديگر چرا بيرون مي آييد وخود را بمردان چرا مي نماييد مادر مومنان زينب رضي الله عنها جواب داد كه تو بر ما غيرت ميكني ووحي در

ابناء اخوانهن — ابو عمرو | ابناء اخوانهن — دوري | ابناء اخواتهن — بالابدال نافع وابن كثير وابو عمرو | ملكتيمانهن — بالنقل ورش | ملكت ايمانهن — ابو عمرو
شيء — سكت خلف في رواية
شيء — بالوجهين ورش | سكت خلف في رواية

خانه ما فرود مي آيد اگر همچنين است وحي چرا حجاب نمي فرمايد بعد اين سخن دير نگذشت كه بحجاب نازل گشت معني ازاست وچون بخواهيد از زنان پيغمبر متاعي از متاعهاء خانه چون بكان وداس وتبر بيرون از ايشان از پس پرده بخواهيد ودرون خانه مرويد زيرا كه از پس حجاب خواستن ودرون خانه نا رفتن پاكترست از وسواس شيطان وجهات افتتان براي دلهاي شما ودلهاي ايشان وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلكم كان عند الله عظيما روايت كرده اند چون آيت حجاب آمده منافقي گفت اگر محمد بميرد ومن زنده مانم فلانه را از زنان او منكوحه خويش كردانم اين آيت نازل گشت وتحريم زنان پيغمبر بورود پيوست ودرين اظهار عظمت پيغمبر وجلالت شان او بود وبودن منكوحه كسي در نكاح ديگري اگرچه بعد طلاق وموت او بود خالي از ازدرا واهانت او نباشد ولهذا بعد طلقات ثلث وم

تزوج زوج ثاني را درحق شوهر اول عقوبت داشته اند و در عادت عار بند اشته اند معني اينست وجايز نيست مر شمارا كه رسول خدايرا درحيات يا ممات بيازاريد
وچيزي از اسباب آزار چون دير نشستن و حكايت بسيار كردن و در خانه اوبي دستوري درآمدن و براي طلب كالايي درون خانه آمدن و منكوحه او را بعد او منكوحه
ساختن كه ايشان مومنانرا امهات اند تا ابد محرمات اند بدرستي هست اين كار نزديك خداي كناهي عظيم و هست اين جريمه عظيمه شايان تحريم ان تبدوا شيئا او تخفوه
فان الله كان بكل شيء عليما معني اينست اگر چيزي را ظاهر كنيد يا پنهان داريد خداي عز و جل آنرا داند پنهان و آشكارا و پوشيده نماند زيرا كه خداي
بهر چيز عليم است عالم بعلم قديم است لا جناح عليهن في آبائهن ولا أبنائهن ولا إخوانهن ولا أبناء إخوانهن

ولا نسائهن ولا ما ملكت أيمانهن واتقين الله إن الله كان على كل شيء شهيدا

روايت كرده اند چون آيت حجاب فرود آمد پدران و پسران زنان آمدند و از شان خويش سوال كردند اين آيت نازل گشت و اين نظم بوروديين نيست معني اينست بزه كاري نيست بر زنان رسول عليه السلام در ترك حجاب از پدران و پسران و برادران و برادرزادگان و خواهرزادگان و زنان اهل دين ايشان يعني زنان مومنان و نه آنچه مالك است آن دستهاء ايشان مراد از ين كنيزكانند غلامان در حكم بيگانند و اي زنان رسول از خداي بترسيد و از بيگانگان خود را پنهان كنيد امري كه بحجاب شده ياد داريد عادت قديم كه داشتيد بگذاريد بدرستي كه خداي بر هر چيزي گواهست و بهمه چيز عالم و آگاه است زناني كه خود را از بيگانگان پوشيده دارند بداند و آنان كه بنوشند حال ايشان بدو پوشيده نماند ان الله وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما معني اينست بدرستي خداي و فريشتگان او عنايت ميكنند پيغمبر ازا و مددي نمايند اي مومنان شما درود گوييد برو و دعا كنيد براي او و سلام گوييد سلام گفتني و منقاد شويد حكم او را منقاد شدني امر مذكور براي وجوب بود پس درود بر پيغمبر واجب باشد ليكن درود بر پيغمبر يكبار واجب دارند بعضي چون سجده تلاوت در هر مجلسي يكبار واجب بيندارند و بعضي گويند هر بار كه ذكر پيغمبر شود درود بر پيغمبر واجب بود و بعضي گويند هنگام آغاز دعا

أعدلهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين
بر پيغمبر و فريشتگان او رحمت ميخواهند از خداي اي آنانكه

آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما إن الذين
ايمان آوردند دعا كنيد برحمت براو و سلام گوييد سلام گفتني بدرستي آنانكه

يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا
مي رنجانند خدايرا و پيغمبر اورا دور كردانيد ايشانرا خداي از رحمت در ين جهان

والآخرة وأعد لهم عذابا مهينا والذين يؤذون
و در آن جهان و ساخته كرد از براي ايشان عذابي خوار كننده و آنانكه مي رنجانند

المؤمنين والمؤمنات بغير ما اكتسبوا فقد
مردان با ايمانرا و زنان با ايمانرا بي جنايتي كه كرده باشند پس بحقيقت

احتملوا بهتانا وإثما مبينا يا أيها النبي قل
تحمل كردند وبال دروغ شنيع را و بزه هويدا را اي پيغمبر بگو

لأزواجك وبناتك ونساء المؤمنين يدنين
مر زنان ترا و دختران ترا و زنان مومنانرا تا فرو گذارند

عليهن من جلابيبهن ذلك أدنى أن يعرفن فلا
بر خويشتن يكي از چادرهاي خويش را آن پوشش چادر نزديكتر بآنكه شناسند حرائر را پس

يؤذين وكان الله غفورا رحيما لئن لم ينته
ايذا رسانند اهل فجور حرائر را و هست خداي عز و جل آمرزكار مهربان اگر باز نه ايستند از ايذاي

على النبي — المد نافع
آمنوا عليهي
يؤذون الله — بالابدال ورش والسوسي
في الدنيا
في الدنيا
والآخرة
والآخرة
يؤذون — بالابدال ورش والسوسي
المؤمنين
والمؤمنات — بالابدال ورش والسوسي
بهتانا و النبيء — المد نافع
المؤمنين — ابدل ورش والسوسي

أدني أدني — امال بين بين ورش
أن يعرفن — بالامالة المحضة حمزة والكسائي · مدغما غير الغنة خلف
يؤذين — ابدل ورش والسوسي

درود بايد تا دعاء او با قرآن دعاء رحمت بر پيغمبر عليه الصلوة والسلام كه دعايي مستجابست مستوجب اجابت آيد در حديث است اذا سالتم الله حاجة فابدوا بالصلوة فان الله
اكرم من ان يسال حاجتين فيقضي احديهما ويرد الاخرى ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة وأعد لهم عذابا مهينا معني اينست
بدرستي آنان كه مي آزارند يعني كاري كه مرضي خداي و رسول نيست ميكنند لعنت كرده است ايشانرا در دنيا و آخرت خداي عز و علا و ساخته است براي ايشان
عذابي خوار كننده و در ذلت و هوان افكنده و بعضي مقصود از ذكر خداي ايذاي پيغمبر دارند و ذكر خداي براي تشريف پيغمبر پندارند و بعضي از ايذاي خداي
كلمات ناشايسته يهود چون ان الله فقير ونحن اغنياء و يد الله مغلولة و عزير ابن الله دارند و كلمات ناشايسته نصاري چون ان الله ثالث ثلاثة والمسيح ابن الله

وان الله هو المسيح ابن مريم وچون کلمات مشرکان الملائکه بنات الله والاصنام شرکاؤه وهؤلاء شفعاؤنا بیدارند وایذاء پیغمبر ساحر ومجنون ومفتری کفتن وشاعر وکاذب وکاهن
دانستن بود همچو عداوت کردن وباستهزا واهانت پیش آمدن ودندان ورخسار او را جراحت کردن وسایر ایذاها که ازین نوع روی نمود والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات
بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا واثما مبینا معنی اینست وآنانکه ایذا میکنند مردان مؤمن وزنان مؤمنه را بغیر اکتساب جرایم وخطایا بدرستی که برکرفتند
ایشان بار بهتان ورنج کاری عظیم الشان که ظاهر وپیداست واشکارا وهویداست چه سك وخوك را بغیر حق ایذا روا نبود آدمی را علی الخصوص مومن ومومنه را ایذا چکونه
روا باشد معنی اینست اکر برنجیر دبدان مرده دل که خسید از وبکش آزرده دل یا ایها النبي قل لازواجك وبناتك ونساء المؤمنين يدنين عليهن من جلابيبهن
ذلك ادنى ان يعرفن فلا يؤذين
وكان الله غفورا رحيما
معنی اینست ای پیغمبر رفیع
الشان بکوی مر زوجات ودختران
خویش را ومر زنان مومنان
کو فرو هلند وبر خود افکنند
بعضی از چادرهایی که دارند
خود را برهیئت زنان عفیفه
آرند وپوشش حرا بر پردازند
وخود را از سار کنیزکان که با
پیراهن ودامنی بی چادر بیرون
می آیند ممتاز سازند چه در مدینه
پیش از هجرت
پیغامبر صلی
الله علیه وسلم
زنان را ستر عادت نبود هر زنی
بیکانه بیکانه را بی پرده روی
مینمود تا آنکه زنان وکنیزکان
برای قضاء حاجت پیراهن
ودامنی پوشیده بی چادرها
بیرون میرفتند ودر نشیبها
ونخلستانها پناه کرفته می نشستند
چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در مدینه آمده ومسلمانان
هجرت کردند زنان را در مدینه
آوردند زنان بر رسم وعادت
زنان مدینه برای قضاء حاجت
بیرون می آمدند در صحرا می رفتند
جوانان اهل مدینه وبدکاران
ایشان دنبال کنیزکان میرفتند
وبکنیزکان می پرداختند وکاهی
بکمان کنیزکان بحرایر سنك
می انداختند چون حریت وعصمت
معلوم می شد باز می ماندند
بچادر پوشیدن واوضاع
حرائر ورزیدن
مامور شدند
تا بستر عفاف و
حریت ایشان ظاهر شود
بمشاهده عصمت وعفت
ایذا فساد دفع کردند وهست
خدای آمرزکار آنچه از ترك
ستر وکشف از نادانی کذشت
رحیم است بتعلیم آنچ ایشان

قلوبهمو بهمو لهمو وجوههمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

المنافقون والذين في قلوبهم مرض والمرجفون ۝
اهل نفاق وآنانکه در دلهای ایشانست فجوری وآنانکه تالیف اخبار اراجیف میکنند

في المدينة لنغرينك بهم ثم لا يجاورونك فيها
در شهر مدینه هرآینه فرماییم ترا بایذای ایشان واخراج ایشان از مدینه مجاورت نکنند با تو در مدینه

الا قليلا ۝ ملعونين اينما ثقفوا اخذوا وقتلوا
مکر زمانی اندك حال آنکه مطرود باشند هرکجا یابند ایشان را کیرند ایشان را وکشندشان

تقتيلا ۝ سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن
کشتنی بسیار طریق موضوع خدایست درباب آنانکه کذشتند ازین پیش از منافقان واهل فجور وارجاف ونه

تجد لسنة الله تبديلا ۝ يسئلك الناس عن
هرکز یابی مر سنت خدا را تغییری می پرسند از تو مردمان از

الساعة قل انما علمها عند الله وما يدريك لعل
وقت قیامت بکوی بدرستی که دانش آن نزد خدای است وچه دانی تو مکر

الساعة تكون قريبا ۝ ان الله لعن الكافرين
قیامت باشد چیزی نزدیك بدرستی که خدای عز وجل دور کردانید از رحمت کافران را

واعد لهم سعيرا ۝ خالدين فيها ابدا لا يجدون
وساخته است برای ایشان آتش افروخته حال آنکه جاوید باشند در آن همیشه نیابند

وليا ولا نصيرا ۝ يوم تقلب وجوههم في النار
هیچ دوستی را ونه هیچ یاری دهنده در آن روز که کردانند رویهای ایشان را در آتش

مرض
لا يجاورونك
بالترقيق ورش
يسئلك
بالنقل في الوقف حمزة
الساعة
بالامالة في الوقف كسائي
قل انما
بالنقل ورش
قل انما
سكت خلف في رواية
الساعة تكون
بالادغام سوسي
الكافرين
اما لا بين بين ورش
الكافرين
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
سعيرا
بالترقيق ورش
وليا ولا
مدغما بغير الغنة خلف
في النار
اما لا بين بين ورش
في النار
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

در تغییر وفرار شوند جز بودنی اندك یا کویند جز در زمان اندك بلعنت سرشته رانده کشته در جوار تو نمانند هرجا که یافته شوند کرفتار کردند وبه
تکثیر قتل سوندند سنت کردانیده است خدای در شان کسانی که کذشته اند از کافران مبالغت وتکثیر در کشتن ایشان وهرکز نیابی مر سنتی
که خدای نهاده است تبدیلی ودر طریقه که تعین کرد تحویلی رسمی که در امم کذشته بود در این زمان همانست کشتن مخالفان وخوار کرد
ایشان چنانچه بود همچنانست يسئلك الناس عن الساعة قل انما علمها عند الله وما يدريك لعل الساعة تكون قريبا
مشرکان از تعیین روز قیامت که کی خواهد بود بر وجه سخریه پرسیدند وجهودان در توریت دیده بودند که علم تعیین روز قیامت را

از ستر واظهار عفت که ممیز از زی کنیزکانست وسبب معرفت حریت وعصمت ایشان است در وزی کشت لئن لم ينته المنافقون والذين في قلوبهم مرض والمرجفون
في المدينة لنغرينك بهم ثم لا يجاورونك فيها الا قليلا ملعونين اينما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتيلا سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد
لسنة الله تبديلا معنی اینست بسوکند یاد میکنم اکر باز نمانند منافقان وآنانکه در دلهای ایشانست مرض میل بسوی زنانست وآنانکه در ترسانیدن بزرکهای پیغمبر آوازهای بد
بر میدارند وارجاف منهزم شدن وکشته کشتن سریدها می آرند میکویند فلان سبا زکشته کشت وفلان بزرك بهزیمت بیوست تا دل کافران شاد کردد وخاطر مسلمانان بتلخی
پیوندد هرآینه ترا برایشان بر اغالانیم ومامور بقتال کردانیم بر ایشان مسلط شوی وایشان را مقهور قهر خویش کنی پس کار ایشان درین مرتبه رسد که از ایشان قرار برود

خدای پوشیده است بر وجه امتحان باز پرس کردند این آیت نازل گشت واین نظم بود دنبوست معنی اینست می پرسند ترا ای محمد مردمان از تعین وقت قیام قیامت
که قیامت که از وی خبر میکنی کی خواهد بود واین فزع وهول کی روی خواهد نمود بگو نیست علم روز قیامت مگر از صفات خدا هیچ یکی را بدان اعلام نکرده و در بسیار نیاورده
تحقیق است که قیامت نزدیك خواهد بود و وقوع هول او نزودی روی خواهد نمود ان الله لعن الکافرین واعدّ لهم سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیّا
ولا نصیرا معنی آنست بدرستی که خدای کافرانرا لعنت کرده واز رحمت رانده وساخته کرده است برای ایشان آتشی سوزان جاوید باشند ایشان در آن نیابند ایشان
دوستی را که ایشانرا از عذاب رهاند ونه یاری کننده که ایشانرا یاری کند ومدد برساند یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا الله

آتهم والعنهم اعمالکم لکم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

يقولون يا ليتنا اطعنا الله واطعنا الرسولا

وقالوا ربنا انا اطعنا سادتنا وكبراءنا فاضلونا

السبيلا ربنا آتهم ضعفين من العذاب والعنهم

لعنا كبيرا يا ايها الذين آمنوا لا تكونوا كالذين

آذوا موسى فبراه الله مما قالوا وكان عند الله

وجيها يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا

قولا سديدا يصلح لكم اعمالكم ويغفر

لكم ذنوبكم ومن يطع الله ورسوله فقد

فاز فوزا عظيما انا عرضنا الامانة على السموات

پیروزی یافت پیروزی بزرك بدرستی که ما عرض کردیم امانت تکلیف را بر آسمانها

بر وکه نجات یافت ورستکاری عظیم دریافت انا عرضنا الامانة علی السموات والارض
والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
معنی اینست بدرستی ما عرض کردیم امانت تکلیفات اعمال بر آسمانها وزمین وجبال
پس از بر کرفتن ابا آوردند وان کرانی بترسیدند آدمی برکرفت که خودرا قادر دانست
بعد بسر رسانیدن نتوانست بدرستی که او ظالم ونادان بمبالغت بود که اینچنین بار کران احتمال نمود

الامانة الامانة
بالنقل ورش سکت خلف فی روایة خلاد

ومن يطع الله
مدغما غیر الغنة خلف

او در مجلس بدین که قارون مرا مالی داده وبر کفتن اینچنین سخنی نابوده وناپسندید باعث شده واز قصه تهمت کردن بنی اسرائیل موسی را بقتل هارون وبیزار کردانیدن خدای
عزّوجل موسی را از تهمت کفتار مذکور بن ندح کردانیدن هارون وخبر کردن او بدین که مرا موسی نکشته وموسی درین قضیه بتهمت ناحق پیوسته وبوده است موسی نزد خدای
یعنی در علم او صاحب جاه وعظمت وصاحب عزت وحشمت آن جرایم را با او نسبت نکنند وخود را در اینچنین ورطه نیفکنند یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا
یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما معنی آنست ای مؤمنان از خدای بترسید وسخن راست ودرست
کوئید ودر راه کذب وافترا میوئید اعمال شما را صالح کرداند وکناهان شما را آمرزد وهرکه اطاعت کند خدا ورسول او را حکم کرده شود

جاهل بود بعجز خويش دادِ امانت دادن نتوانست اين بار امانت دادن نتوانست خود را از محافظت آن عاجز دانست وبعضي گويند حمل امانت بمعني خيانت است واز امانت صفتي
كه كاينات را بدان داشته اند مرادست كه آن در هر موجودي متعلق ايجاد دست وآن را قبول كرده اند وبر صفتي كه بر ايشان معين است آورده اند بهيچ يكي از آن تخلف نكرده
وخود را بر خيانت در امانت بيا ورده آسمان دايم در حركت است وزمين هميشه در آرام وكوه در رسوخ واستحكام باد در بريدن آتش در سوختن آدمي امانت تكليف
واختيار خير كه او را دادند خيانت كرد ودر محافظت آن دل بر اهتمام بيا ورد بدرستي كه آدمي بر نفس خويش ظلم كننده است امانت را در خيانت آرنده است
بمحال خويش جاهل است در جهالت آن كامل است بيت نام بشر مگير كه بلشان اوست شر با آن سر بلا كه بشر يافت اقتران ٥

والارض والارض ان تحملنها الانسان والمومنين والمومنات

بالنقل ورش · سكت خلف وبخلف رواية خلاد · مدغما غير الفتنة خلف · بالنقل ورش · سكت خلف وبخلف رواية خلاد · بالابدال ورش والسوسي · بالابدال ورش والسوسي

وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ

وزمين · وكوهها · پس امتناع نمودند · از آنكه بردارند آنرا · وترسيدند

مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ط إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا لا

از آن · وبرداشت آنرا · آدمي · بدرستي كه او هست · ظلم كننده بر خود بترك اداء امانت · نادان بمعرفت طريق نجات

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ

تا عذاب كند خداي تعالى · مردان منافق · وزنان منافق را · ومردان مشرك

وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

وزنان مشرك را · وتوبه دهد · خداي تعالى · بر مردان با ايمان

وَالْمُؤْمِنَاتِ ط وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

وزنان با ايمان را · وهست · خداي تبارك وتعالى · آمرزگار · مهربان

سورة السبا مكية اربع وخمسون آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام · خداي · مهربان · بخشاينده

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

ستايش مطلق مر خداي راست · آنكه · مر او راست هر آنچه در · آسمانها · وهر آنچه · در · زمين است

وما في الارض — بالنقل ورش

وما في الارض — سكت خلف وبخلف رواية خلاد

٤ هر يكي در مقصود كلي مقرر ديگريست معترضاني كه در ميان جمل مقصوده بود ميان دو كلام متصل روي نمود جمل ديگر از هر نوع در هر محلي كه بيايد بتوفيق الله وعونه بتوضيح وتشريح بآن روي نمايد والله تعالى اعلم وفيضه اتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ

لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

معني آنست تحميل كرد خداي آدمي را امانت تكاليف تا عذاب كند كساني را كه خيانت كنند چون مردان منافق وزنان منافقه ومردان مشرك وزنان مشركه بر آن مصر باشند وقبول كند خداي جل وعلا توبه مردان مومن وزنان مومنه را يا گويند بر گرفت بار امانت را ايشان تا كار بدين حد رسيد وعاقبت امر بدين مثابة انجاميد كه خداي عز وجل كافران را عذاب كند ومومنان را توبه بخشد وهست خداي غفور خطايا آمرزد رحيم عطايا بخشد وبدانكه ختم سورت بذكر منافقان ومشركان وذكر مومنان وتايبان كه متضمن استيفاي اقسام مكلفانست وذكر خداي به رحمت وغفران كه مشتمل بر اجل مقاصد وكل مطالب طالبانست چه مقصود اجل مقاصد رهايش از نارست كه مضمون غفرانست واهم مطالب طالب رسيدن بدار قرارست كه مضمون صفت رحمت كردگار ديانست مبني از استيفا مطالب انام موجب انتهاء كلام است وشك نيست آنچه موجب انتهاء كلام ومستوجب رسيدن بمنتهاي مرام است از باب حسن مقطع بود وروي منتهاء كلام باشد والله الميسر للاتمام والموفق للاختتام لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي سورة السبا سورة سبا مكي است پنجاه وچهار آيت بعضي گويند پنجاه وپنج آيت ربط اين سورة با سورة احزابست كه ختم سورة

٣ وقصه سليمان بن داود صلوات الله عليهما مذكور گشت بعد قصه سبا كه داخل قصه سليمانست به بيان سوت
بعد قصه سبا جمله وما كان له عليهم من سلطان الا لنعلم من يومن بالاخرة ذكر قيامت كه از آن تخلص كرده بود
باز گردانيد بعد ذكر قيامت وانا آخر سورت رسانيد ودر خاتمت سورت آيت ولو ترى اذ فزعوا فلا فوت واخذوا
من مكان قريب آورد وسورت را هم بر ذكر قيامت ختم كرد وشك نيست جملهايي كه از يك بابست اگر مقاصد
ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه يكي است ٤

احزاب بذكر قبول توبه مومنان وثناء خداي عز وجل بغفران ورحمت بود وابتداء سورة سبا بذكر حمد وشكر نعمت روي نمود ونيز در خاتمت سورة احزاب ذكر
سموات وارض مذكور شد در مبدا سبا ذكر سموات وارض آمده وبدانكه افتتاح سورة سبا بتلقين تحميد خداي حق سبحانه وتعالى كرد ودر ثناء خداي چند جمله
تا جمله وهو الغفور الرحيم آورد از ين جمله كه متضمن وعد رحمت ومغفرت در قيامت بود تخلص سوي ذكر قيامت روي نمود جمله وقال الذين كفروا لا تاتينا
الساعة را بر مضمون جمله وهو الرحيم الغفور عطف كرد از ين جمله تا جمله ان في ذلك لاية لكل عبد منيب در ذكر قيامت آورد از ين جمله كه متضمن ذكر
بندگان منيب بود ذكر قصه داود عليه الصلوة والسلام كه بر حكم وخر راكعا واناب اتصاف بصفت انابت داشت بر وجه تخلص روي نمود بعده قصه داود

نعمت

بيان الحمد لله در سورهٔ فاتحه كذشته وبتفصيل وتشريح بيان پيوسته موصول باصله يعنى الذي له ما في السموات وما في الارض صفت الله است وله الحمد عطف
بر الحمد لله حمد اول بر نعمت ايجاد بود وحمد ثاني بر اعادت نعمت روي نمود ونيز حمد اول در دنيا ونعم دنياست اداي واجب شكرست بامر شرع است وحمد دوم در
اخرى است كه دار تكليف نيست بموجب التذاذ طبع است معنى اينست حمد وستود كي مر خدا راست كه مفيض همه نعمتهاست خدايي آنكه مر او راست آنچ در اسمان
وزمين است اسمان وزمين وآنچه در ايشانست ملك او ست واو حكيم است در ايجاد جهانيان آكاهست بهمه احوال ايشان يعلم ما يلج في الارض
وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج فيها وهو الرحيم الغفور جمله يعلم حال است يا مبين است مر آكاهي يا تعليل اوست ما يلج في الارض
بامعطوفات خويش مفعول است مر يعلم وهو الرحيم الغفور عطف است بر يعلم ما يلج في الارض معنى اينست ميداند آنچ در مي آيد در زمين از اموات وكنوز ودفاين وآنچ بيرون مي آيد از آن از عيون ونبات ومعادن وآنچ فرو مي آيد از آب آسمان وآنچ بر مي رود سوى آن پس بداند كردار آنرا وبديهاء ايشان واو رحيم است نيكان را درجات دهد غفورست سيات مسيئان بيامرزد وآن دركات دوزخ نجات دهد

لتأتينكم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ۝
ومر او راست ستايش در آن جهان واو درست كار درست كفتارست آكاه از همه چيزها

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ
ميداند آنرا كه در زمين در مي آيد وآنچ بيرون مي آيد از آن از اشجار ونبات وازهار وانچه فرو مي آيد از آب

مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ۝
از آسمان از ارزاق وامطار وملائكه وآنچه بر ميرود در آسمان از ملايكه واعمال واو مهربانست آمرزكار

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَى
وكفتند آنان كه كافر شدند نيايد بما قيامت بكو آري

وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ
بحق پروردكار من هرآينه آيد بشما قيامت داننده كار نهاني غايب نشود از دانش او

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ
هم سنك مورچه خرد در آسمان ونه در زمين ونه هيچ كوچكتر

مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝
از آن ونه هيچ بزركتر مكر در نبشته هويدا

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ
تا جزا دهد آنانرا كه ايمان آوردند وكردند كارهاي نيكو ايشان

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝ وَالَّذِينَ سَعَوْا
مر ايشانراست آمرزش وروزي مقرون بكرامت وآنان كه سعي كردند

في الآخرة — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه لورش
في الآخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد
في الآخرة — بالامالة في الوقف كسايي
وهو يعلم ما — قالون وابو عمرو وكسايي ادغم سوسي
في الأرض — بالنقل ورش
في الأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد
وهو تأتينا — قالون وابو عمرو وكسايي ابدل ورش والسوسي
الساعة بلى — حمزه وكسايي بالامالة في الوقف كسايي
قل بلى لتأتينكم — امالة بين بين ورش ابدل ورش والسوسي
عالم علام — نافع وابن عامر حمزه وكسايي
لا يعزب عنهو — كسايي اشبع ابن كثير
في الأرض — بالنقل ورش
في الأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد
آمنوا مغفرة و — ثلثة اوجه لورش مدغما غير الغنة خلف

وقال الذين كفروا لا تأتينا الساعة قل بلى وربي لتأتينكم عالم الغيب لا يعزب عنه مثقال ذرة في السموات ولا في الأرض ولا أصغر من ذلك ولا أكبر إلا في كتاب مبين
اينجمله معطوف بود بر جمله كه از كلام سابق مفهوم ميشود كه در كلام سابق وله الحمد في الآخرة وهو الرحيم الغفور كذشته وذكر رحمت وغفران سيئات كه متعلق بروز قيامت است بذكر پيوست از بيان مذكور جملهٔ وعد الله بالرحمة والمغفرة يوم يأتي الساعة مفهوم ميكردد وجملهٔ وقال الذين كفروا لا تأتينا الساعة برو معطوف ميشود ولا تأتينا الساعة مقول قال است قل جمله مستانفه است در جواب ماذا اقول حين قالوا ذلك بلى حرف ايجاب است براي ايجاب نفي سابق است وربي قسم است لتأتينكم جواب قسم است جمله قسميه تصريح بايجادست كه مفهوم بلى است تاكيد جمله از جهت رد انكارست عالم برفع خبر مبتدا محذوف است اي هو عالم الغيب وجمله معلله است وبجر صفت است وهمچنين بر قراءت علام الغيوب لا يعزب بضم زا وكسر او خوانده اند وجمله

ربك من مثقال ذرة في الارض ولا في السماء ولا اصغر من ذلك ولا اكبر الا في كتاب مبين در ربك تصريح است ضمير مستتر است وتصريح مذكور از جمل اين آيت برين معنى آتي است وبعضى كلام از قبيل توكيد المدح بما يشبه الذم دارند صحت استثنا بر طريق لاعيب فيه غير انه جواد لا يبقي المال ميدارند درين وجه نيز تكلف مي آيد وصورت تعسف مينمايد معنى اينست آنان كه كافر شدند انكار قيامت ورزيد لا تأتينا الساعة كفتند نفي آمدن قيامت جستند بكوي اي محمد بلى سوكند باد ميكنم بپروردكار

حال است از ضمير عالم الغيب مثقال فاعل لا يعزب است في السموات صفت ذرة يا صفت مثقال است ولا اصغر ولا اكبر برفع بر ابتدا وبنصب بر طريق لا اخير من زيد اسم لا بود الا في كتاب مبين خبر مبتدا با سند جمله را معطوف بر جملهٔ لا يعزب دارند وتواند بود كه مقام وتذييل اونيد دارند وتواند بود كه مرفوع بعطف بر مثقال يا مفتوح در حالهٔ جر از جهت منع صرف بعطف بر ذرة بود زيرا كه برين تقدير استثناء الا في كتاب مبين مستقيم نيايد وبعضى براي اصلاح اين وجه الا بمعنى لكن دارند كلام بمعنى لكن في كتاب مبين بيدا ارند واين مشكل است زيرا كه در استدراك واستثناي منقطع بعد از نفي اثبات آيد وآن اينجا سايغ نمي نمايد وبعضى ضمير عنه عايد بر خداي بكويند صحت استثنا بعود ضمير جويند اين وجه مشكل است زيرا كه نبشتن در لوح محفوظ از غيب بيرون نمي آيد واثبات نفي مذكور روي نمي نمايد با اين كه در سورهٔ يونس وما يعزب عن

خویش هر آینه قیامت بر شما خواهد رسید و صبح قیامت خواهد دمید پروردگار من عالم غیب است منزه از منقصت و عیب است دور نیست از علم وی همچند مورچهٔ خرد آنچه
در آسمان باشد و نه در زمین و نه خردتر از آن و نه بزرگتر از آن مگر در کتاب مبین یعنی لوح محفوظ که جای کتابت کاینات است و محل ثبت مقدرات است سوگند به اینچنین
پروردگاری احکم بود و محلوف علیه او اثبت باشد لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ لام متعلق است به لتأتينكم موصول با صله
مفعول است مر لیجزی را و اولئک مبتدا است جمله ظرفیه یا اسمیه یعنی لهم مغفرة و رزق کریم خبر مبتدا است و جملهٔ اولئک با خبر خویش مستانفه است در جواب ماجراء هولاء
معنی اینست قیامت خواهد آمد تا خدای جزا دهد آنان را که ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند حاصل است مر ایشان را مغفرت و رزق کریم و ثوابی
عظیم وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ

قالون وفي رواية أيديهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية أنكمو مزقتمو ندلكمو لهمو — خلف عنهما

ينبئكمو إذا — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

في آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ
در ابطال آیات ما حال آنکه طامع اند در انکه بگیرد ایشان آنان که مر ایشان راست عذابی از بدترین عذابی معذب بود

أَلِيمٌ ۞ وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ
دردناک و میدانند آنانکه داده اند ایشان را دانش آنرا که فرو فرستاده اند

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ ۙ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ
سوی تو از پروردگار تو آنرا درست و راست و راه می نماید سوی دین خدای تعالی

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۞ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ
غالب توانا و گفتند آنانکه کافر شدند هیچ راه نموده شویم شما را

عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ ۙ إِنَّكُمْ
بر مردی که می آگاهاند شما را که چون مقطع و متفرق کرده شد تقطیع و تفریق تمام بدرستی شما

لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۞ ج أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
هر آینه در آفرینش اید نو ای فرا بافت بر خدای تعالی دروغ را

أَمْ بِهِ جِنَّةٌ ۗ ط بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي
یا باوست جنون نه که آنانکه نمی گروند بسرای باز پسین در

الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ۞ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا
اسباب عذاب و گمراهی اند دور از صواب ای ننگرستند بدآنچه

بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ ط
فرا پیش ایشان است و آنچه از پس ایشانست از آسمان و زمین

في آياتنا — ثلثة اوجه لورش
معجّزين — نافع وابن كثير وابو عمرو
رجز اليم — بالنقل ورش
رجز اليم — سكت خلف في رواية
اليم اوتوا — غير ابن كثير وحفص ثلثة وجوه لورش
سراط صراط — بالسين قنبل، الاشمام خلف
هل تدلكم — كسائي
رجل ينبّئكم — مدغما بغير الغنة خلف
ينبّيكم — بالابدال في الوقف حمزة
ينبئكم اذا — سكت في رواية
ممزق انكم — بالنقل ورش
ممزق انكم — سكت خلف في رواية
افترى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
افترى — امال بين بين ورش
كذبا ام — بالنقل ورش

موصول با صله عطف است بر موصول سابق ای ولیجزی الذین سعوا فی تکذیب آیاتنا معاجزین حال است از ضمیر سعوا اولئک مبتدا است لهم عذاب خبر مبتدا است والیم بر قراءت رفع صفه است مر عذاب و بر قراءت جر صفت است مر رجز جملهٔ اولئک با خبر خویش مستانفه است در جواب ماجراء هولاء معنی اینست و تا جزا دهد آنکسان را که سعی کردند و در تکذیب آیات ما در حالت که نسبت کننده اند ما را بعجز از عذاب کردن کمان می برند ایشان از گرفتن ما بروند از جستن ما فوت شوند و بعضی معجّزین خوانند بمعنی مثبطین دانند یعنی در حاله که بازدارنده اند مر مردمان از تصدیق آیات و متابعت آن ایشان حاصل است مر ایشان را عذابی با بیم و بالی از جنس عقوبت دردناک وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ معنی اینست بیاید شما را قیامت تا جزا دهد خدا و تا به بیند کسانی که داده شده اند علم قیامت را یعنی یاران پیغمبر و علماء دیگر یا اخبار یهود که مسلمان شده اند چون عبدالله بن سلام و امثال او به بینند و علم ایشان بمشاهده پیوندد و خبر قرآنی به آمدن قیامت معاینه گردد بباشد بعلم عیان زیادت علمی که حاصل بود بخبر و بیان که آنچه بر تو فرستاده شده است مقصور بر حق است و هدایت او سوی دین کردگار عزیز حمید محقق است و تواند بود که الذین اوتوا

کذبا ام جنة لا يؤمنون بالآخرة بالآخرة يروا الى يروا الى والارض والارض
سکت خلف في رواية — بالامالة في الوقف كسائي — ابدل ورش والسوسي — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش — سکت خلف وفي رواية خلاد — بالنقل ورش — سکت خلف في رواية — بالنقل ورش — سکت خلف وفي رواية خلاد

العلم اخبار یهود که ایمان نیاورده اند مراد شوند معنی چنین آید تا بدانند یهودیان که علم داده شده اند قرآن حق است و مضمون او صدق است تا ایشان از انجالت بیش آید و زیادت حسرت
و اندوه روی نماید و بر تقدیری که ویری معطوف بر معقول قل بود یا جمله معترضه باشد معنی چنین آید اهل علم خواهند رسید بیش ایشان خبر قرآنی مشاهده خواهد گشت و بمعاینه
خواهد پیوست حقیقت قرآنی عیان خواهد بود و صدق خبر معاینه خواهد نمود وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ
جَدِيدٍ أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ معنی اینست گفتند آنانکه کفر ورزیدند و قیامت را منکر
شدند یعنی کفار قریش میان خویش بعضی مر بعضی را گفتند رهنمونی کنیم شما را بر مردی که خبر میکند و سخنی عجیب در میان می افکند میگوید چون ممزق شوید کل تمزیق

عليهمو منهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إن نشأ نخسف بهم الأرض أو نسقط عليهم

اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین یا فکنیم بر ایشان

كسفا من السماء إن في ذلك لآية لكل

پاره از آسمان بدرستی در آن نظر باسمان و زمین هر آینه علامتیست هر

عبد منيب ۝ ولقد آتينا داود منا فضلا يا جبال

بنده بازگردنده بخدا وبحقیقت دادیم داود را از نزد موهبت ما عطائی تمام ای کوهها

أوبي معه والطير وألنا له الحديد ۝ أن اعمل

بازگردانید با او تسبیح را وای مرغان ونرم کردانیدیم برای او آهن را که بساز

سابغات وقدر في السرد واعملوا صالحا إني

زرههای تمام واندازه نگاه دار در زره بافتن تا حلقهها متوسط بود در صغر و کبر وبکنید کاری نیکو بدرستی که من

بما تعملون بصير ۝ ولسليمان الريح غدوها شهر

بدانچه می کنید بینا و مسخر کردانیدیم برای سلیمان باد را رفتن بامدادان یکماهه راه

ورواحها شهر وأسلنا له عين القطر ومن الجن

ورفتن شبانگاه یکماهه وروان کردانیدیم برای وی چشمه مس گداخته را واز پریانست

من يعمل بين يديه بإذن ربه ومن يزغ منهم عن

کسی که کار میکند در پیش او بفرمان پروردگار او وهرکه عدول نماید از ایشان از

أمرنا نذقه من عذاب السعير ۝ يعملون له ما يشاء

فرمان ما چشانیم اورا از عذاب آتش افروخته میکردند برای او آنچه میخواست

ومن يزغ عن امرنا بالتسهيل ... عن امرنا ... نذقهو بالاشباع ابن كثير

روايت كرده اند عمر رضي الله عنه از مردي دعاء اللهم اجعلني من القليل شنيد معني دعاء مذكور پرسيد آن مرد كفت چون من آيت قليل من عبادي الشكور شنيدم دعاء اللهم اجعلني من القليل كزيدم امير المومنين عمر كفت همه مردمان از من عالم ترند ودر دانش از من بيشترند هر يكي از مردمان چيزي ميداند كه من نميدانم در آن چيز او را اعلم مي خوانم
معني اينست عمل ميكردند جنيان در مصالح براي سليمن آنچه ميخواستي از محرابها مساجد وصورتها انبيا وصلحا وبهايم وطيور از او انس واوايل كفته اند در زير تخت سليمن صورت دو شير بود بالاء او در سقف صورت دو كركس مينمود شيران بازوها فراز ميكردند چون بر تخت بر رفتي كركسان پرها سايه ميكردند چون بر نشستي ودر آن زمان صورت كردن محرم نبود محظور ومنكر نمي نمود در شريعت ما منسوخ كشته بخطر وحرمت پيوسته مكر صورت غير ذي الروح چون كوه ودرختان
وآفتاب وماهتاب وابر وآسمان واز كاسها همچو حوضها در هر كاسه جماعت بسيار خوردي كرديك كاسه هزار مرد نشستني وديكها راسيات يعني نزديك پايها ثابتات از ديك پايه فرود نيايد هميشه بالاء ديك پايها ثابت باشند اي آل داود شكر نعمتها كزاريد از جهت آخرت اعمال نيك آريد عمل كنيد در حاله كه باشد شكر را عهده خويش سازيد واندك اند از بندكان شكر كوينده ودر خير افزوني جوينده فلما قضينا عليه الموت ما دلهم على موته الا دابة الارض تأكل منسأته فلما خر تبينت الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين روايت كرده اند داود عليه السلام مسجد بيت المقدس را بنا كرد چون اجل رسيد وصيت اتمام آن رو بسليمن آورد سليمن بر ديوان فرمايش كرد كه در كار شوند مسجد مرتب كنند سليمان صلوات الله عليه پنجاه وسه سال عمر داشت سيزده سال بود ملك يافت چهل سال در ملك كذرانيد كار ملك بمرتبه كه معلوم است رسانيد بعد كذشتن چهار سال از ملك او در اتمام عمارت مسجد شروع كرده بود در اتمام آن جد وجهد نمود بعد كذشتن چهار سال از ملك او ديوان بامر سليمن سي وشش سال در كار بودند در اتمام آن جهد مينمودند يكساله كار مانده بود كه سليمان را ملك الموت روي نمود سليمن خواست

دلهم وربكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
مسكنهم واية قراها قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

من محاريب وتماثيل وجفان كالجواب
از بناهاي افراشته وصورتهاي نكاشته وكاسهاي بزرك چون حوضهاي عظيم

وقدور راسيات ط اعملوا آل داود شكرا وقليل
وديكهاي ثابت برلك پايها بجهت صعوبت نقل كارهاي نيكو كنيد اي آل داود براي شكر نعمتهاي خداي واندك اند

من عبادي الشكور ۝ فلما قضينا عليه الموت
از بندكان من سپاس دار پس چون حكم فرموديم بر او مردن را

ما دلهم على موته الا دابة الارض تأكل منسأته
راه ننمود ايشان را بر وفات او مكر جنبنده اي كل خشه يعني ارضه تا كه ميخورد عصاي او را كه بر آن تكيه زده بود

فلما خر تبينت الجن ان لو كانوا يعلمون
پس چون بيفتاد سليمن ظاهر شد حال پريان مردم را آنكه اكر بودندي كه دانستندي

الغيب ما لبثوا في العذاب المهين ط لقد كان
علم نهاني را اقامت نكردندي بعذاب در عذاب خوار كننده ط تحقيق بود
وفات سليمن تا خورده شدن عصا

لسبإ في مسكنهم آية جنتان عن يمين
مر اهل شهر سبا را در ديار ايشان محل اعتباري دو بستان از دست راست بلد

وشمال ط كلوا من رزق ربكم واشكروا
وازجانب چپ بلد كفتيم بخوريد از روزي پروردكار شما وسپاس داري نماييد

له بلدة طيبة ورب غفور ۝ فأعرضوا فأرسلنا
مر او را اين شهريست خوش وشما راست پروردكاري آمرزكار پس اعراض كردند پس فرستاديم

كالجوابي في الوصل ورش وابو عمرو وفي الحالين ابن كثير
آل عبادي ثلثة اوجه لورش حمزه
الارض بالنقل ورش
الارض تأكل سكت خلف وفي رواية خلاد
منساته ابدله نافع وابو عمرو
منسأته ابن ذكوان
لسبا لسبأ ابو عمرو والبزي قنبل
مساكنهم نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
مسكنهم الكسائي
مسكنهم آية سكت خلف وفي رواية
آية آية ثلثة اوجه لورش الاثلاثة
عن يمين و مدغما غير الغنة خلف
طيبة و مدغما غير الغنة خلف
الوقف كسائي

از روي خويش پرده بكشاد جنيان دانستند سليمان مرده جان بملك الموت سپرده كريختند وبكروه خويش آميختند اين آيت در ذكر اين قصه وارد شد معني اين خبر آمد معني اينست پس هر كاه كه ظاهر كرديم ودر امضا آورديم حكمي را كه بموت سليمن كرده بوديم خبر نكرد مر طايفه جنيان را مكر دابة الارض يعني ديوك كه كار او خوردن چوبست ديوك عصا را خوردن كرفت عصا كه تكيه سليمن بر او بود سستي پذيرفت سليمن افتاد بدين وجه ديوك از مردن سليمان خبر داد دانست جن بدرستي شان اينست اكر جن علم غيب دانستندي دانستن مرك سليمان توانستندي در عذاب ورنج خوار كننده درنك نكردي وخود را از عنا وزحمت بيرون آوردي
كه مرك او بر جنيان ظاهر نشود تا آنكه مسجد مرتب نكردد وظاهر شود كه جنيان استراق سمع ميكنند پيش آدميان بتمويه وتلبيس دم غيب داني ميزنند ظاهر شود كه ايشان غيب نميدانستند كه اكر غيب دانستندي يكساله در مشقت وخواري نماندي سليمان صلوات الله وسلامه عليه بعصا تكيه كرده ايستاده بود هم در آن حالت اورا موت روي نمود بعصا تكيه كرده ايستاده ماند چنانچه همه او را در عبادت ايستاده دانستند كسي او را مرده نخواند وعادت اين بود چون سليمان در نماز بودي هيچ ديوي نزديك او جرات ننمودي اكر ديوي در هنكام عبادت نزديك او كشتي باحتراق وهلاك پيوستي ديوان وپريان چون او را در عبادت دانستند نزديك شدن بعبادت كاه او نتوانستند تا آنكه يكسال كذشت وعمارت مسجد باتمام پيوست ديوك در سر عصا كرفت عصا سستي پذيرفت سليمن صلوات الله عليه افتاد دستر نفته

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ معنی اینست بدرستی که
بوده است مرسبا را در موضع سکنای ایشان قرارگاه وماوی دو جماعتی از باغها از راست بلده واز چپ آن یا هر دو باغ هر مردی را یکی از راست خانه دوم از چپ
انبیاء ایشان تمتع بدان مباح میکردند وایشانرا کلوا من رزق ربکم میگفتند یا گویند مالکان جنان یا گویند گفت زبان حال مر مردمان بدنیکه پروردگار شما
داده است بخورید ومر پروردگاری که روزی کرده است شکر گویید این بلده بلده ایست پاکیزه وبانواع حبوب وثمار ووفا کننده وپروردگاری که این نعمت
روزی کرده ومردمانرا بر شکر نعمت آورده پروردگاریست آمرزنده وکرده کاریست بخشنده روایت کرده اند شهر سباء مذکور از صنعاء یمن بر مسافت سه فرسنگ بود
وآب وهواء او از آب وهوا
همه شهرها نافعتر می نمود
نرخها درو از همه شهرها
ارزانتر وکارها درو
از همه مقامها آسانتر
مکیلی بر سر نهد وبدست دوکلوی مشغول باشد زیر باغها
او مشی کند مکتل او بمیوها
که از درختان افتد پر شود
ودر آن شهر مذکور پشه
ومکسی وکیکی وکنه نبود
وماری وکژدمی وموذیی
روی نمی نمود واگر غریبی
رسیدی ودر آن شهر گذر
کردی از طیب هواء وی
همه شپش بر وجامه او بمردی
فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ
بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ
أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ
مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ روایت
کرده اند سیزده پیغمبر وبعضی گویند دوازده پیغمبر
بر ایشان مبعوث بود که هر
یکی ایشانرا بیند میداد
وراه شکر نعمت
می نمود ایشان از
دعوت انبیا وشکر نعمت اعراض
کردند خودرا بر کفر وکفران
نعمت آوردند خدای عز وجل
بر ایشان سیلاب عرم فرستاد
ابنیه وبساتین ایشان را تاراج
نهاد وآن چنان بود که بلقیس
ملکه سبا در وادیی از سنگ
وقیر سدی برای جمع کردن آب
باران وچشمهاء روان بسته
بود لیکن با روزنها که آب آن
برای حاجت اهل سبا بیرون
آمدی وسیل آن از قدر حاجت
نمی افزودی چون از اجابت
انبیا وبجا آوردن شکر نعمتها
اعراض کردند وخودرا در معرض
عقوبت وبلا آوردند خدای
عز وجل نوعی از موشان کماشت
وایشان از درکار بریدن سد مذکور
داشت آب در سوراخها در آمد

عَلَيْهِمُو بَدَّلْنَاهُمُو بِجَنَّتَيْهِمُو جَزَيْنَاهُمُو بَيْنَهُمُو أَنْفُسَهُمُو مَزَّقْنَاهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
فجعلناهمو احاديث قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ
برسید ایشان که بلقیس سیل آن رودخانه که عرم نام داشت یا عرم موشی است که سد را خراب کرد وعوض دادیم ایشانرا بجای آن دو بوستان دو بوستان ایشان ساخته بود
ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ
خداوند میوه یا اناطاق یا بامرارت ودرخت گز وچیزی از درخت سدر
قَلِيلٍ ۞ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ
چیزی اندک آن ارسال وتبدیل پاداش دادیم ایشانرا بسبب کفر ایشان وهیچ
نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ ۞ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ
عقاب نماند مکر جاحد نعم جزا را وکردانیدیم میان ایشان
وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً
ومیان شهرهایی که وضع خیرات فرمودیم یعنی بلاد شام در آن دیههای متواصل
وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا
وبابدان منزل وبیت در میان آن دیهها وگفتیم بروید در آن منازل شبها وروزها
آمِنِينَ ۞ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا
کردانیدیم حال آنکه ایمن باشید از اعدا پس گفتند ای پروردگار ما دوری فکن میان سفرهای ما بتبدیل عمارت بخراب وستم کردند
أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ
بر خود بتمنی بی حاصل واعتقاد بر کفر کردانیدیم ایشانرا قصها ومتفرق کردانیدیم ایشانرا در اقطار زمین
كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ
تفریق هر چه تمامتر بدرستی در آن حال هر آینه محل اعتبار است مر هر

عَلَيْهِمُ بضم الهاء حمزة
ذَوَاتَيْ أُكُلِ بالتنوين
ذَوَاتَيْ أُكُلْ سكت خلف في رواية
أُكْلِ خَمْطٍ ابو عمرو
أَثْلٍ وَشَيْءٍ مدغما بغير الغنة خلف
شَيْءٍ وَهَلْ نُجَازِي سكت خلف
يُجَازَى يُجَازِي
الْكَفُورُ نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا مدغما بغير الغنة خلف
السَّيْرَ بالترقيق ورش
سِيرُوا بالترقيق ورش
وَأَيَّامًا آمِنِينَ بالتقليل ثلثة اوجه ورش
وَأَيَّامًا آمِنِينَ سكت خلف في رواية
بَعِّدْ أَسْفَارِنَا ابن كثير وابو عمرو وهشام
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ لَآيَاتٍ
بالتغليظ ورش سكت خلف في رواية ثلثة اوجه لورش

در سد مذکور خلل آمد شکست انبیه وبساتین بخرابی پیوست ایشان که بجخند در بلندیها رفتند بجانهاء خویش رستند بی خانها واسباب کشتند برک بستانها خارستانها
بر آمد درختان مغیلان وکنار خاردار با میوهاء شور وتلخ واندکی کنار ترش پیدا آمد این آیت متضمن این حکایت ومشتمل بر شکایت است معنی اینست پس اعراض کردند
ایشان از دعوت ونصیحت انبیا واز شکر ونعماء سپاس خدای پس فرستادیم ما بر ایشان سیل عرم یعنی سیل وادی یا سیل باران یا سیل پشته وسدی که بلقیس ملکه سبا در وادی
بسته بود از سوراخ کردن موشان آهنین دندان شکستن آن روی نمود وبدل دادیم ایشانرا بمقابله بوستان ایشان دو بوستان خداوندان میوه میوه درخت بیلو وخداوندان درخت
اثل وآن درختی است بی بار وبر از درختان وچیزی اندک از کنار عوض آنچه تلف شد از درختان خداوند میوه بسیار ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ

معنی اینست این نوع جزا و سزا کردیم ایشانرا و هست که سزا کرده شود یا گویند و هست که سزا کنیم مگر کسی که کافر نعمت شود و کفر و کفران و رزید و مروی از ضحاک
آمد این واقعه در زمان فترت میان زمان عیسی و پیغمبر ما علیهما الصلوة والسلام واقع شد وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا
السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ معنی اینست وگردانیدیم میان مساکن اهل سبا و دیهها یی آنکه برکت دادیم در آن دیهها یعنی دیهها زمین شام
متوطن جمعی عظیم از انبیا علیهم السلام دیهها ظاهره را از سبا تا شام موازنه چهار هزار و هفتصد دیه بود که بر سر راه گذریان را ظاهر می نمود که از یکی بر دیگر
نظر افتد و بر گذری پوشیده نشود و تقدیر کردیم در آن دیهها سیر مسافران بر اندازه معلوم که بامداد از قریه روان شوند در قریه دیگر قیلوله کنند از آنجا
در قریه بشبانگاه رسند کفتیم سیر کنید درین دیهها شبها و روزها در حالت که ایمنید از دشمن و از گرسنگی و مشاق و محن راه روان و دیهها آبادان سفر با امن و امان سیری یا ساقی تفرج کنان در دیهها مبارک می آمدند ... معاش خویش ... می ... برین نعمت نیز شاکر نشدند راه بیابان جستند تا عد منازل خواستند فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ معنی اینست پس از آنکه ایشان امن طریق دادیم و راه طلب معاش بر ایشان کشادیم گفتند ای پروردگار ما دوری انداز میان منازل سفرهای ما تا بر شتران نجیب سواری کنیم و در بیابانها در مسافتها دور روم سود بسیار حاصل کنیم در سفر بعید سود تجارت بسیار یابیم راحت را بمشقت بدل کردند خود را در آسانی بدشواری آوردند همچو بنی اسرائیل بجای من و سلوی سیر و پیاز جستند در راه تحقیر نعمت رفتند بر نفس خویش ظلم کردند خود را از حیز انعام در ورطه انتقام آوردند پس ایشانرا چنان کردانیدیم و بحالتی رسانیدیم که مردمان احادیث ایشان گویند و بحال ایشان عبرت جویند و فرقه ایشانرا ممزق کردیم کل ممزق یعنی متفرق کردیم تمام تفریق بعضی از ایشان در شام رفتند و بعضی به یثرب بپیوستند و بعضی
بتهامه رسیدند و بعضی بعمان سر کشیدند چنانچه جدا جدا افتادند و روی سوی بلاد متفرقه نهادند که مردمان در تفرق و پراکندگی ایشان مثل زنند و مردمان پراکنده گشته
و بتفرق پیوسته را بدیشان تمثیل کنند ذهبوا ایدی سبا و تفرقوا ایدی سبا گویند و اظهار کمال تفرق و بیان نهایت پراکندگی جویند بدرستی که درین قصه هر آینه آیات قدرت و حجت
عبرتست مر هر صبار از بلا و شکر گزارنده بر نعما و بعضی گویند صبار شکور کنایت از مومن است که صبر و شکر صفت مؤمنان بود و این از باب کنایت از موصوف بمعنی لایات
لکل مومن باشد وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي
شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ معنی اینست و بدرستی که راست کرد ابلیس بر ایشان گمان خود را که متابعت وسوسه خود از فرزندان آدم گمان داشت

عليهمو زعمتمو لهمو منهمو قلوبهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عليهمو ابليس

صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ
صبر نماینده را بر بلاها شکر گزارنده بر نعم وبحقیقت محقق گردانید بر بنی آدم یا اهل شهر سبا
إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝
ابلیس گمان خود را پس متابعت نمودند او را مگر گروهی از مؤمنان
وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ
و نیست مراورا بر ایشان هیچ حجتی مگر تا تمییز کنیم
مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ
آنرا که ایمان دارد بدان جهان از آنکه او در کار آخرت در گمانست و پروردگار تو
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ۝ قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ
بر هر چیزی نگهبانست بگو بخوانید آنانرا که دعوی کردید الهیت ایشانرا
مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
از غیر خدای تبارک وتعالی مالک نه اند هم وزن مورچه خرد را از خیر و شر و نفع و ضر
فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا
در آسمانها و نه در زمین و نیست ایشانرا در آسمان و زمین
مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ۝ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
هیچ شرکتی و نیست مر خدایرا از خدایان ایشان هیچ معاون و سود مند نباید خواهش
عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ
نزد او مگر آنکس را که دستوری دهد مر اورا تا چون ازالت ترس کند از دلهای شافعان و مشفوعلهم

صبار صبار — ابو عمرو والدوری وبین بین ورش
ولقد صدق — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر
ولقد صدّق — بالادغام ابو عمرو وحمزة والکسائی وهشام
عليهُم — بضم الهاء حمزة
عليهمُ ابليس — سکت خلف فی روایة
فاتبعوهو — بالاشباع ابن کثیر
من المؤمنين — بالابدال ورش والسوسی
عليهمُ سلطان — بضم الهاء حمزة بالنقل ورش
سلطان الا — سکت خلف فی روایة
لنعلم من يؤمن — ادغم السوسی مدغما بغیر الغنة خلف
يؤمن بالآخرة — ابدل ورش والسوسی بالنقل ورش
بالآخرة شيء — سکت خلف فی روایة
شيء قل ادعوا — سکت خلف فی روایة
فزّع عن — بالادغام السوسی

في الارض شرك وما لمن اذن لمن اذن له فزع
بالنقل ورش سکت خلف وفی روایة خلاد مدغما بغیر الغنة خلف بالنقل ورش سکت خلف فی روایة ابو عمرو وحمزة والکسائی بالادغام السوسی ابن عامر بالادغام السوسی

بمشاهدهٔ متابعت آدم علیه السلام وحوا وسوسهٔ اورا ایشان را نیز وسوسه کرد پس اورا پیروی کردند وخود را بر متابعت او آوردند مگر گروهی از مؤمنان مخلصان
آراسته باخلاص وایمان ومتابعت وسوسهٔ شیطان نکردند وخود را درین ورطه نیاوردند ونبوده است مر ابلیس را قوتی وتسلطی بر کسانی که در شان ایشان گمان
خود راست کرد وایشان او بوسوسه بر متابعت خود آورد مگر آنکه گرویدگان آخرت را بصفت وجود دانیم بعد آنکه ایشان را بصفت عدم می دانستیم مؤمن را از کافر جدا
کنیم ومتابعان شیطان را از غیر متابعان او متمیز گردانیم کسانی که باختیار خویش متابعت وسوسهٔ او کنند وخود را در بلا وعنا افکنند گرفتار شوند بمتابعت
او در دوزخ روند وپروردگار تو بر هر چیز آگاه باشد وهر چیزی را عالم بود قل ادعوا الذين زعمتم من دون الله لا يملكون مثقال ذرة في السموات

ولا في الارض وما لهم فيهما من شرك وما له منهم من ظهير معنى اينست بگوای محمد مر مشرکان بخوانید آنان را که گمان بردید شما ایشان را آلهه از غیر خدا ودر ایشان التجا کنید وپناه جوئید تا ایشان یاری کنند ایشان مالک نه اند هم چند ذره یعنی مورچه خردتر نه در آسمان ونه در زمین ونیست مر ایشان را در کار آسمان وزمین با خدای شرکت ونیست مر خدا را از ایشان هیچ یاری دهنده در خلقت ولا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له حتى اذا فزع عن قلوبهم قالوا ماذا قال ربكم قالوا الحق وهو العلي الكبير معنی اینست وسود نکند شفاعت نزد خدا مگر کسی را که اذن کند خدای بشفاعت شا برای او واین ترسند ودر قلق وفزع باشند که اذن نخواهد یا این فضل روی نخواهد نمود تا هنگام که دور کرده شود فزع وخوف از دلهای ایشان بوقوع اذن بشفاعت از کردگار رحمن بعضی ان منتظران اذن مر بعضی دیگر را ماذا قال ربکم گویند وبدین مسالت خبر از وقوع اذن جویند مسئولان گویند پروردگار ما حق گفته یعنی بشفاعت برای کسانی که نجات ایشان خواسته اذن کرده وبشفاعت باطل یعنی شفاعت کفار که مخلدند در نار در هیچ اذن نیاورده قل من يرزقكم من السموات والارض قل الله وانا او اياكم لعلى هدى او في ضلال مبين معنی اینست بگوای محمد مر مشرکان را کیست از آسمان وزمین روزی دهنده شما باز بگوای محمد خدای روزی

ربكمو يرزقكمو اياكمو الحقتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قالوا ماذا قال ربكم قالوا الحق وهو العلي

گویند چه چیز گفت پروردگار شما گویند گفت راست را واو بزرگوارست که اذن است بشفاعت

الكبير قل من يرزقكم من السموات والارض

بزرگ بگو کدام کس روزی میدهد شمارا از آسمانها وزمین

قل الله وانا او اياكم لعلى هدى او في ضلال

بگو روزی خدای ومن هستیم یا شما هر آینه بر راه راست اند یا در گمراهی

مبين قل لا تسئلون عما اجرمنا ولا نسئل

پیدا بگو پرسند شمارا از آنچ گناه کردیم ما ونپرسند مارا

عما تعملون قل يجمع بيننا ربنا ثم يفتح بيننا

از آنچه شما کنید بگو گرد آورد میان ما پروردگار ما پس حکم کند میان ما

بالحق وهو الفتاح العليم قل اروني الذين

بعدالت واو فاصل حکم دانا بگو بنمایید بمن آنان که

الحقتم به شركاء كلا بل هو الله العزيز الحكيم

ملحق میکردانید بخدای حال آنکه شریک میکردانید نه چنانست ایشان را بلکه معبود مراست غالب درستکار

وما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا ونذيرا

ونفرستادیم ترا مگر فرستادن تمام برای مردمان حال آنکه مژده دهنده وبیم نماینده

ولكن اكثر الناس لا يعلمون ويقولون

ولیکن بیشتر مردمان ندانند ومیگویند

قال ربكم بالادغام سوسي
وهو من يرزقكم قالون وابو عمرو مدغما غير المبنة وكسائي خلف
يرزقكم بالادغام سوسي
والارض بالنقل ورش
والارض سكت خلف وفي رواية خلاد
او اياكم بالنقل ورش
او اياكم سكت خلف في رواية
هدى او سكت خلف في رواية
هدى او بالنقل ورش
هدى هدى بالامالة حمزة وكسائي وخلف
قل لا تسئلون بالنقل ورش ونقف حمزة
ولا نسئل بالنقل في الوقف حمزة
وهو للناس قالون وابو عمرو وكسائي بالامالة دوري
بشيرا و مدغما غير المبنة خلف
نذيرا و بشيرا ونذيرا الناس
مدغما غير المبنة خلف بالترقيق ورش بالترقيق ورش بالامالة دوري

خواهد بوست وخدای حاکم است دانا بر امضای حکم تو تا کسی از حکم
او بابنتو اند آورد وان قضای او عدول نتواند کرد قل اروني الذين
الحقتم به شركاء كلا بل هو الله العزيز الحكيم معنی اینست
بگوای محمد بنمایید مرا آنان که الحاق کرده اید ایشان را بخدای جل وعلا

میدهد وبگو بدرستی ما یا شما هر آینه عالی بر ذروهٔ هدایتیم یا واقع در حضیض ضلال بیدائیم واین نوع تردید اسلوب منصف است میان طریقه متعنف است از دعای ظهور جانب
حق است بمثابت که پیش دوست ودشمن وموافق ومخالف محقق است قل لا تسئلون عما اجرمنا ولا نسئل عما تعملون معنی اینست بگوای محمد مر مشرکان را پرسید
نخواهید شد از جرایم وپرسید نخواهیم شد ما از آنچ میکنید شما واین جمله از جمله اولی در انصاف ادخل است ودر سزاواری قبول سامع اکمل است که احیانا خویش را
اجرام می خوانند واجرام ایشان را نسبت باعمال میکرداند بعد از تامل متصف را معلوم خواهد گشت وبدی ونیکی بظهور خواهد پیوست قل يجمع بيننا ربنا ثم يفتح بيننا
بالحق وهو الفتاح العليم معنی اینست بگوای محمد خدای روز قیامت جمع خواهد آورد پس بحق بغیر جور ومیل میان ما حکم خواهد کرد حق ظاهر خواهد گشت وصدق بظهور

میان ما

وكردانيد ايشانرا با او شركا بياريد تا به بينند كه كيستند وكيانند وبدانيد كه ايشان مرخداير آ آوريد كانند نشايد كه ايشانرا شريك خدا خوانيد ونبايد كه ايشانرا معبود دانيد
بلكه شان اينست خداي عزيزست غالب است كسى اورا شريك نبود حكيم است ديگري اورا هنمتا نباشد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا معني اينست
ونفرستاده ايم ترا اي محمد مگر از براي اپناي همه مردمان از كفر ومعاصي باز دارنده ايشان بشارت دهنده نيكوكاران ترساننده بدكرداران وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ معني اينست وليكن اكثر مردمان رسالت ترا نميدانند وترا بشير ونذير نميخوانند ميگويند يقين
وعده قيامت كي خواهد بود واين موعود كي روي خواهد نمود قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ معني اينست

كُنْتُمُو لَكُمُو رَبِّهِمُو أَنْتُمُو صَدَدْنَاكُمُو جَاءَكُمُو كُنْتُمُو بَعْضُهُمُو إِلَى
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ قُلْ لَكُمْ
كدام وقت خواهد بود اين وعده قيامت اگر هستيد راست گويان بگو مرشمارا
مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ
وقت وعده روزي كه ساخر نشوند از آن روز يك ساعت وستقدم نشويد بر آن
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ
وگفتند آنان كه كافر شدند هرگز نگرويم باين قرآن
وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ط وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ
ونه بدانچه پيش از آن بوده است از كتب واگر ديدي آن وقت را كه ستمكاران
مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ط يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ
ايستاده باشند نزد پروردگار ايشان يعني در موضع محاسبه بازگرداند بعضي از ايشان سوي بعضي
الْقَوْلَ ج يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
گفتار را گويند آنان كه ضعيف شمردند ايشانرا مر آنانرا كه بزرگي نمودند
لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ۝ نصف قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
اگر نه شما بودي هر آينه بودي از اهل ايمان گويند آنان كه بزرگي نمودند
لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى
مر آنانرا كه ضعيف شمردند ايشانرا اي منع كرديم شمارا از راه راست
بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ۝
پس از آن وقت كه آمد بشما نه كه بوديد شما گناه كاران باختيار خود

مَتَى — حمزة والكسائي، وبين بين ورش
تَسْتَاخِرُونَ — ابدل ورش والسوسي
تَسْتَأْخِرُونَ — بالترقيق ورش
ركوع
عَنْهُو سَاعَةً — اشبع ابن كثير، مدعا غير الغنة
نُومِنَ الْقُرَانِ — ابدل ورش والسوسي، بالنقل ابن كثير
وَلَوْ تَرَى — بالامالة المحضة حمزة وكسائي وابو عمرو
وَلَوْ تَرَى — وبالامالة بين بين ورش
بَعْضُهُمْ إِلَى — سكت خلف في رواية
مُومِنِينَ — بالابدال ورش والسوسي
عَنِ الْهُدَى — امال بين بين ورش
عَنِ الْهُدَى — بالامالة المحضة حمزة وكسائي
اِذْ جَاءَكُمْ — بالادغام ابو عمرو وهشام
اِذْ جَاءَكُمْ — بالامالة حمزة وابن ذكوان

بگواي محمد براي شما راست
ميعاد روزي كه بستر نشو
از آن ميعاد با مهال ودر
تحصيل آن روز بيشي نجوييد
وپيش دستي نكنيد باستعجا
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ معني اينست
وگفتند آنانكه كفر ورزيدند
وبدين اسلام نگرويدند يعني
ابوجهل ويارن او يا جميع
كافران كه اكثر مردمانند هم
ايشانند هرگز بدين قرآن
وآنچه منزل شده است پيش از
قرآن از كتب واحكام واخبار
وقيام قيامت وجزا وَلَا
ايمان نياريم رسالت
پيغمبر واحكام اين راكه مضمون
قرآنست تصديق نداريم وَلَوْ
تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ
عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ
إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ معني
اينست واگر به بيني يا ميديد
اي محمد يا گويند به بيني اي مخاطب
در آن هنگام كه ظالمان حبس
كرده شده اند بنزديك حساب
پروردگار ايشان درين حال
كه بعضي سوي بعضي گفتار
متضمن ملامت باز ميگردانند
وهمه يكديگر را خطاكار وگنا
كاري ميدانند هر آينه ميديد
امري فظيع وشأني عظيم وبد
يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا
لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ
لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ اين جمله بيانست
مر جمله يرجع بعضهم الى بعض
القول انتم مبتدا است خبر
او محذوف است اي لولا
انتم موجودون لكنا مؤمنين
جواب لولاست جمله لولا انتم
تا اخر مقول يقول است
معني اينست بگويند آنكساني

مفعول به نيز باشد بل براي اضرابست از مضمون كلام سابق اي ما صددناكم بل كنتم مجرمين معني اينست
بگويند بزرگي كنندگان مرضعيفانرا اما شمارا بعد آمدن هدي از اتباع باز داشتيم اما ضلال
وگمراهي كما شتيم بلكه شما مجرم بوديد باختيار خويش گناهكار شديد در راه ضلال رفتيد راه هدي گذاشتيد

كه ضعيف اند وتابع اند مر كساني كه بزرگي ميجويند در راه خود نمايي ميبويند اگر شما نمي بوديد ومارا راه كافري نمي نموديد هر آينه ما مؤمن مي بوديم ودر دين اسلام
استسلام وانقياد مي نموديم قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ قال بمعني يقول است
زيرا كه حكايات آينده است جمله مستانفه است در جواب ماذا يقول الذين استكبروا حين يقول الذين استضعفوا وجمله انحن صددناكم مقول قال است واستفهام
در وبراي انكارست بعد اذ جاءكم ظرف است مرصددناكم واذ مضاف اليه است مر بعد مضاف است سوي جاءكم واذ واذا اگرچه در اصل لازم الظرفيت است
گاهي بروجه اتساع غير ظرف نيز بود بر طريق اذا يقوم زيد اذا يقعد عمرو مبتدا است وخبر بر طريق يومئذ وحينئذ مضاف اليه وبر طريق اذ كر اذ كان كذا

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وقال الذين استضعفوا عطف است بر
يقول الذين استضعفوا كه بالا كذشته وجمله كه درميانه است يعني قال الذين استكبروا مستانفه است چنانچه كذشت وقال بمعني يقول است زيراكه حكايت آينده است
بل مكر الليل والنهار مقول قال است اضراب است از اضراب سابق يعني بل كنتم مجرمين اي ما كنا مجرمين بل مكر تربنا في الليل والنهار واضافت مكر سوي ليل ونهار اضافت
مصدر سوي مفعولست بروجه اتساع وكرداينده ظرف مفعول به يا اضافت مصدر سوي فاعل است بروجه مجاز عقلي از باب اسناد سوي زمان بر طريق قيام النهار وقيام الليل
والحقيقة بل مكركم بنا في الليل والنهار اذ تامروننا بمعني امرتمونا است ايراد مضارع براي استحضار صورت شنيعهٔ امر مذكورست ان نكفر بتقدير بان نكفر مفعول
دوم است مر تامروننا ونجعل له اندادا عطف است بر نكفر معني اينست وبكويند ضعيفان بر متبوعان ما مجرم نبوديم بلكه شما مكر كرديد مكر شب وروز در آن هنكام كه ما را فرموديد وبه دين آورديد كه بخدا كفر ورزيم وبا خدا انبازان وشركا پيدا آريم اختيار ما مبني بر مكر شما بود واين زشتي از ما به آراستن وفريفتن شما روي نمود وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ واسروا عطف است بر وقال الذين استضعفوا است للذين استكبروا وضمير او عايد بر جماعت مستكبران ومستضعفان اي اسر هؤلاء المجاوزون المجادلون اي اخفوا الندامة او اظهروها وهو من الاضداد لما ظرف است مر اسروا وجعلنا الاغلال عطف است بر جملهٔ راوا العذاب الذين كفروا ازباب وضع مظهر موضع مضمرست براي تصريح بذكر كفران واظهار مناط عذاب كه جرمهٔ كفرست هل يجزون الا ما كنتم تعملون تذييل است واستفهام براي انكارست معني اينست وبنهان كردند يا بظهور آوردند پشيماني را جماعت مستكبران ومستضعفان يعني اقويا وضعفا از اتباع اغوا ووقوع در ضلال هرگاه كه ديدند عذابي را كه براي هر دو فريق مهيا ساختيم وطوقها در كردنهاء كافران مذكور انداختيم هست كه جزا داده مي شوند مكر جزاي چيزي كه ميكردند وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ

أُرْسِلْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
وكويند آنان كه ضعيف داشتندي ايشانرا مرآنانرا كه بزركي نمودند
بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ
نه كه مكر شما در شب وروز منع كرد ما را چون ميفرموديد ما را كه بكرويم
بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا ط وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا
بخداي تعالي وبديد كنيم براي او همتايان ونهان كرداند پشيماني را چون ببينند
الْعَذَابَ ط وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ
عذاب را وكردانيديم بندها را در كردنهاي آنكسها كه
كَفَرُوا ط هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
كافر شدند از تابعان ومتبوعان هيچ پاداش دهند ايشانرا مكر آنچه كرده باشند در دنيا
لا وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
ونفرستاديم در هيچ شهري هيچ بيم كننده مكر كه كفتند شتمان واغنيا ورؤساء آن
إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا نَحْنُ
بدرستي كه ما بانچه فرستاده اند شما را بآن كافريم وكفتند ما
لا أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ
بيشتريم بمالها وفرزندان ونه ايم ما عذاب كردكان
قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ
بكو بدرستي پروردكار من ميكستراند روزي را براي آنكه ميخواهد وتنك ميكرداند

وَالنَّهَارِ
بالامالة المحضة دوري وابوعمرو
وَالنَّهَارِ
امالة بين بين ورش
إِذ تَّأْمُرُونَنَا
ابوعمرو وحمزة وكسائي وهشام
تَأْمُرُونَّا
ابدلورش والسوسي
وَنَجْعَل لَّهُ
بالادغام سوسي
الْأَغْلَالَ
بالتغليظ ورش
الْأَغْلَالَ
سكت خلف وفي رواية خلاد
نَذِيرٍ إِلَّا نَذِيرٍ إِلَّا
بالتغليظ ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
كَافِرُونَ
بالترقيق ورش
أَمْوَالًا وَّ
مدغما غير الغنة خلف
أَوْلَادًا وَّمَا
مدغما غير الغنة خلف
قُلْ إِنَّ قُلْ إِنَّ
بالنقل ورش سكت خلف في رواية
لِمَن يَشَاءُ
مدغما غير الغنة خلف
وَيَقْدِرُ
بالترقيق ورش

واولادا اكثريم ودرجاه ودستكاه برتر پس اين دستكاه وجاه از ما نخواهد رفت وبعذابي كه پيغمبران ما را مي ترسانند نخواهيم پيوست قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ معني اينست
بكواي محمد بدرستي پروردكار من رزق را فراخ كند وبراي هركه خواهد روزي را تنك كرداند بفراخي رزق كه در عرضيت
آنست كه تنك شود فخر نشايد وبتنكي رزق كه در عرضيت آنست كه فراخ كردد اندوهكين بودن نبايد وليكن بيشتري

جمله وما ارسلنا تا آخر معترضه است براي تسليهٔ پيغامبر صلى الله عليه وسلم من نذير مفعول ارسلنا ست من زايده است الا قال مترفوها مستثني مفرغ است حال است بما ارسلتم به متعلق است بكافرون وكافرون خبر ان است وان با اسم وخبر مقول قال است تاكيد جمله از جهت تقديم ملوح است چه مخالفت كافران با پيغمبران وعدم انقياد ايشان ملوح است بكفر بتقديم ملوح تاكيد كرد جمله را با ان آورد معني اينست ونفرستاديم در هيچ دهي پيغمبري ترساننده ايشان مكر آنكه كفتند توانكران وسران ايشان بر پيغمبران بدرستي كه ما بدانچه شما فرستاده شده ايد كافرانيم وآوردن چيزي را كه بر ما آورده ايد منكرانيم وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ وقالوا عطف است بر وقال الذين كفروا لن نؤمن بهذا القرآن وجمله اكثر اموالا واولادا مقول قالوا است وما نحن بمعذبين عطف است بر مقول معني اينست وكفتند توانكران وسران مذكور ما از روي اموال

نحن

مردمان نمیدانند وحقیقت امور دریافتن نمی توانند وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا
وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ الغرفات بصیغه جمع و واحد خوانده‌اند ومعنی برحسب آن دانسته اینجمله عطف برمقول قل است اموالکم اسم ماست ولا اولادکم عطف بروست لا از این است
برای تاکید نفی موصول باصله یعنی بالتی تقربکم خبر ماست با در خبر زاید است وتانیث التی بتاویل جماعت است ای وما اموالکم ولا اولادکم بالجماعة التی تقربکم عندنا زلفی
بمعنی زلفت است چنانکه قربی بمعنی قربت است الا من آمن استثناست از کم که در تقربکم عندنا است ای اموالکم واولادکم لا تقربکم عندنا قربة الا من آمن وعمل صالحا
فی الاموال یصرفها فی مصارف الخیر وفی الاولاد بتعلیمهم وتهذیبهم وتثقیفهم وتادیبهم فاولئک مبتدا است لهم جزاء الضعف جمله ظرفیه باسمیه خبر مبتدا است وجزاء الضعف اضافت
مصدر بسوی مفعول است ای لهم ان یجازوا الضعف وجمله فاولئک تا آخر تعلیل است مر جمله که مضمون استثناست ای الاموال والاولاد تقرب عندنا من آمن وعمل صالحا لان اولئک ای من آمن وعمل صالحا لهم جزاء الضعف بما عملوا وهم فی الغرفات آمنون عطف است بر جمله اولئک لهم جزاء الضعف معنی آنست ونیست اموال شما واولاد شما جماعتی که نزدیک کردانند شما را نزد ما نزدیک بودنی مگر کسانی را که ایمان آرند وعمل صالح کنند ایشان را نزدیک کردانند وبقربت برسانند زیرا که ایشان را بعملهاء ایشان جزاء دوچند بود وهم ایشان در غرفات بهشت ایمن باشند وخوفی در دل ایشان نکذرد وغمی واندوهی در خاطر ایشان واقع نشود وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ معنی اینست وانکسانی که در ابطال آیات ما سعی میکنند ودر تکذیب آن میکوشند در حالی که کمان می برند که پیش دستی کنند وازما بروند یا در حالی که ما را نسبت بعجز میکنند ذم جاه ودستگاه می زنند ایشان در عذاب حاضر کرده شوند ودر آتش در آورده کردند قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ معنی آنست بکوای محمد بدرستی پروردکار من فراخ کند رزق را بر وجه ابتلا از بندکان خویش برای هرکه خواهد وتنک کند رزق را بر وجه ابتلا یا بر وجه عصمت واجتبا برای هرکه ارادت کند فراخ رزق موجب افتخار نبود وتنکی رزق

أَمْوَالُكُمُو أَوْلَادُكُمُو تُقَرِّبُكُمُو لَهُمُو وَهُمُو أَنْفَقْتُمُو نَحْشُرُهُمُو إِيَّاكُمُو

قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

زُلْفَى بالامالة المحضة حمزة وکسائی

زُلْفَى اماله بین بین ابو عمرو وورش فی روایة

فِي الْغُرُفْتِ حمزة

آمِنُونَ ثلثة اوجه لورش

آيَاتِنَا ثلثة اوجه لورش

مُعَجِّزِينَ ابن کثیر وابو عمرو

قُلِ انَّ قُلَ انَّ بالنقل ورش سکت خلف فی روایة

لِمَن يَّشَاءُ مدغما غیر الغنة خلف

وَيَقْدِر لَّهُ بالادغام سوسی

وَيَقْدِرُ لَهُ رقق ورش

مِنْ شَيْءٍ مِنْ شَيٍّ بالوجهین ورش سکت خلف وفی روایة خلاد

فَهْوَ وَهْوَ قالون وابو عمرو وکسائی فیهما

وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا أَمْوَالُكُمْ
ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند ونیست خواستهای شما
وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا
ونه فرزندان شما آن چیزها که نزدیک کردانند شما را نزد ما نزدیکی مگر
مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ
آنکه ایمان آورد وکردکار نیکو که آنان مرایشان راست جزاء فزونی یکی را ده تا هفصد وبیشتر
بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ
بسبب آنچ کرده باشند از طاعات وایشان در کوشکهای جنت با امن باشند از مکاره وآفات وآنانکه سعی می نمایند
فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ
در ابطال آیات ما تقدیر کنند تعجیز ما را ایشان در عذاب دوزخ حاضر کرده خواهند بود
قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
بکو بدرستی پروردکار من می کستراند روزی را برای آنکه میخواهد از بندکان او
وَيَقْدِرُ لَهُ ۚ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ ۖ وَهُوَ
وتنک میکرداند برای او وهرچه صرف کنید در راه خدای تعالی از هرچیز که بود پس او عوض دهد آنرا واو
خَيْرُ الرَّازِقِينَ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ
بهترین روزی دهندکانست ویادکن آن روز را که برانکیزانیم ایشان را تمامت تابع ومتبوع پس کوییم
لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ
مر فریشتکان را ای این کافران شما را بودند که می پرستیدند

نَحْشُرُهُمْ نَقُولُ غیر حفص نَقُولُ لِّلْمَلَائِكَةِ ادغم سوسی اهؤلاء اياكم غیر حفص
رقق ورش دقق ورش
اهؤلاء اياكم بالتسهیل قالون
اهؤلاء ایاکم وتسهیلها مع قصر الاول والمد والقصر فی الثانیة قالون والبزی
اهولا ایاکم اهولا ایاکم دوری

وتلیین الاخری او بقلبها یاء ساکنة ورش وقنبل وباسقاط الاولی وفیه القصر والمد قالون

سبب افتخار نشود چه تواند بود فراخ رزق بر وجه استدراج وابتلا باشد وتنکی رزق بر وجه عصمت واجتبا بود.
وانچه انفاق کنید شما از اندک یا بسیار خدای عز وجل خلف آن دهد یعنی در دنیا مالی یا کنج قناعت یا در آخرت ثوابی باقی عوض آن
در حدیث است مر خدا را فریشته ایست هر شبی دعا میکند اللهم عجل للمنفق خلفا وللممسک تلفا میکوید منفق را خلف اخ انفاق میکند بر حکم وعد خدا در دنیا یا در آخرت رسیدنی است
ومال ممسک از مصارف باز میدارد وبداعیه بخل از انفاق کردی آرد تلف شدنی است بحادث یا وارث رسیدنی است وخدای بهترین روزی دهندکان است کر رازق هم معطیان
پادشاه هم لشکر را روزی رسانند همان دهد که خدای دهاند وهمچنین مولی بر نسبت بندکان ومرد بر نسبت زن وفرزندان روزی که خدای تعین کرده است بدست ایشان رسد

وهر یکی از آنچه خدای یافته دهد رازق حقیقی خداست مُلک حقیقی هم ورا است بیت کسی را کسی کی عطا میدهد خدا میدهد هانده خدا میدهد وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ويوم نحشر ظرف است من قالوا وقالوا واحکایت آینده است بمعنی یقولون بر طریق نفخ فی الصور وجملهٔ قالوا با متعلقات خود عطف است بر جمله که در آن ذکر قیامت بود نحشر ونقول بیا و نون خوانند و بر هردو قراءت ثم یقول عطف بر نحشر داشته اند اهؤلاء مبتدا است ایاکم مفعول یعبدون است از جهت تقدم بر عامل منفصل آمده جمله ایاکم یعبدون خبر مبتدا است واستفهام برای تقریر است بمعنی حمل مخاطب بر اقرار تا ایشان نفی کنند و دم نزاهت و براءت زنند وجمله استفهامیه مقول یقول است سبحانک بمعنی نسبحک تسبیحا مسوق است برای تنزیه انت ولینا مقصود مقالست وهر دو جمله مقول قالوا است من دونهم متعلق است بولینا بل کانوا یعبدون الجن ابتداء کلام است چون بالاذکر مضرب عنه نیست بل درین جمله اضرابیه نبود لاجرم بل مذکور ابتدائیه باشد و تواند بود اضرابیه بود بتقدیر کانوا یعبدوننا بل کانوا یعبدون الجن حیث کانوا یطیعونهم فیعبدوننا باغرائهم ووسوستهم فکانهم کانوا یعبدونهم وجملهٔ اکثرهم بهم مؤمنون حال است وامام زاهد رحمه الله اکثرهم بمعنی کلهم داشته محمول بر مجاز نداشته معنی این است ودر روزی که حشر کنیم ما ویا حشر کند خدای ایشان را پس بگوییم ما ویا بگوید خدای مر فریشتگان را که ایشان شما را می پرستیدند ندای فریشتگان فریشتگان گویند وازین سخن تفصی جویند بپاکی یاد میکنیم تو بی دوست داریم ما از جز کافران یا تو بی دوست داشته شده ما نه ایشان بلکه ایشان پرستند کان جن بودند زیراچه در پرستش ما امر جنیان را طاعت می نمودند یا جنیان در شکم بتان در می آمدندی صورت معبود می شدند یا جنیان صورت خود را به دروغ صورت فریشتگان میکفتند وبدین بهانه از ایشان عبادت خویش می جستند وهمه کافران بجنیان مؤمن اند وگفتارهاء ایشان را موقن فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ فاسببیه است الیوم ظرف است مر لا یملک ای فلا یملک نفس یوم الحشر بعضکم لبعض منفعة ولا مضرة لانه یوم ثواب وعقاب ولا اختیار لاحد فی ذلک ونقول عطف است بر لا یملک للذین ظلموا متعلق است به نقول ذوقوا مقول نقول است عذاب النار مفعول ذوقوا است التی کنتم بها تکذبون صفت است مر النار معنی این است پس در آن روز که معدا است برای جزاء مالک نشوند بعضی از شما مر بعضی منفعتی ونه مضرتی را وبگوییم مر کسانی را که کفر ورزیدند بدین خدای کافر شدند عذاب آتش را بچشید که در دنیا بدان تکذیب میکردید واستعمال ذوق که مبنی از قلت است در عذابی که موصوف شدتست مبنی از فظاعت ذنب بود بمثابهٔ که عذاب سخت بر نسبت او همچو چشیدن باشد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ معنی این است وچون خوانده شود بر ایشان آیات کتاب ما یعنی قرآن درین حال که ظاهر است ومعلوم ومفهوم وزنه کافران

دُونِهِمُو أَكْثَرُهُمُو بِهِمُو بَعْضُكُمُو كُنْتُمُو يَصُدَّكُمُو آتَيْنَاهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عَلَيْهِمُو آيَاتُنَا جَاءَهُمُو أَنْ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مدا الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا
گویند فریشتگان پاکا تو ج ی معبود وناصر و دوست مایی از غیر کفار نه که بودند

يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ۝
که دیوان را می پرستیدند بیشتر کافران به دیوان گرویدند

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ط
پس امروز نتوانند بعضی از شما مر بعضی را هیچ سودی ونه زیانی

وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي
وگوییم مر آنان را که ستم نمودند بچشید عذاب آتش را که

كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ۝ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا
بودید در دنیا بدان آتش که تکذیب می نمودید وچون خوانده شود بر ایشان آیتهای ما

بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ
حال آنکه روشن اند گویند نیست این محمد مگر مردی که خواهد که باز دارد شما را

عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ ج وَقَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا
از آنچه هست که می پرستند پدران شما وگویند نیست این مگر

إِفْكٌ مُفْتَرًى ط وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ
دروغی فرا بافته وگفتند آنانکه کافر شدند مر قرآن را

لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ وَمَا آتَيْنَاهُمْ
همین که آمد بدیشان نیست این مگر جادویی هویدا ونه داده بودیم ایشان را

کافران گویند نیست این یعنی آنچه این آیات مگر مردی که میخواهد که شما را باز دارد از آنچه می پرستیدند پدران شما وگویند نیست این قرآنی که آورده است مگر دروغی که افترا کرده است وگویند آنان که کفر ورزیده اند وحق ظاهر یعنی نبوت پیغمبر نگرویده اند در شان حق مذکور نیست این یعنی قرآن ومعجز بودن آن مگر سحری پیدا آمد بقوت ساحری ظاهر شک عجب مکابره است که حق ظاهر را مقصود بر سحر کرداند ومکابره بالاتر از آن اینست جلی وظاهر خوانند با اصحاب مکابره ومناظره نشاید چنانکه با سوفسطاسیه مباحثه نباید که ایشان در نفی حقایق مکابره دار هیچ حکمی ومقدمهٔ

مُؤْمِنُونَ ابدل ورش والسوسي
نَفْعًا وَلَا مدغما بغير الغنة خلف
وَنَقُولُ لِلَّذِينَ بالادغام سوسي
ظَلَمُوا النَّارِ بالتغليظ ورش بالامالة ابوعمرو ودوري
تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا حمزة ويعقوب
عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بضم الهاء حمزة ثلثة اوجه
رَجُلٌ يُرِيدُ مدغما بغير الغنة خلف
أَنْ يَصُدَّكُمْ مدغما بغير الغنة خلف
آبَاؤُكُمْ ثلثة اوجه لورش
مُفْتَرًى بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزة وكسائي وخلف
لَمَّا جَاءَهُمْ بالامالة حمزة وابن ذكوان
لَمَّا جَاءَهُمْ أَنْ
وَمَا آتَيْنَاهُمْ ثلثة اوجه لورش
كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا مدغما بغير الغنة خلف

التَّارِ

ودلیلی ثابت نمی‌بندارند وما آتیناهم من کتب یدرسونها وما ارسلنا الیهم قبلک من نذیر وکذب الذین من قبلهم وما بلغوا معشار ما آتیناهم فکذبوا
رسلی فکیف کان نکیر معنی اینست کفار عرب در شان قرآن ومعجز ان هذا الا سحر میگویند واثبات دعوئهای باطل میجویند وحال اینست ندادیم ایشان را
کتابهایی که آنرا خوانند ومضمون آن بدانند یا در دعوئهای باطل خویش همچو اهل کتاب بدان تمسک کنند ونفرستاده‌ایم بر ایشان پیش از تو رسولی ترساننده ایشان
که دم روایت ازو زنند در نفی توحید ونفی رسالت وتکذیب قرآن متمسکی ندارند ونام حجتی بیدا نمی‌آرند وتکذیب کردند گذشتگان از جهت آنکه جاه ودستگاه با افراط داشتند
وقوت تن وطول عمر بسیار یافتند وترسیده اند کفار عرب ومشرکان مکه دهم حصه یعنی شی قلیل آنچه گذشتگان از دستگاه وجاه وقوت وشوکت وطول عمر
وجلالت قدر داده بودیم پس تکذیب کردند فرستادگان مرا یعنی محمد را که تکذیب او تکذیب رسولانست در وحیی که فرستادیم وراهی که نمودیم پس کو بنگرند گذشتگان از در تکذیب پیغمبران عقوبت وعذاب من چگونه بوده تا بدانند که ایشان را نیز در تکذیب پیغمبران همان نوع عقاب وعذاب روی خواهد نمود وبر تقریر دوم معنی چنین آید تکذیب کردند آنان که پیش از ایشان بودند وایشان دهم حصه آنچه ایشان را داده بودیم نرسیده اند لایق مخالفتنه اند کاربی ملامت میکنند وتکذیب کردند گذشتگان فرستادگان مرا بعذاب نرسیدند ومستاصل گشتند پس کو بنگرند عذاب گذشتگان چگونه بود وکفار مکه را نیز در تکذیب چه روی خواهد نمود قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی وفرادی ثم تتفکروا ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید معنی اینست بگو ای محمد شما را جز به یک خصلت پند نمیدهم وجز بیک کار موعظت نمیکنم وآن آنست که از مجلس مظنه خودنمایی وسخن‌آرایی ونمودار رجحان ومبارات با اقران است برای کار خدای برخیزید وبرای اندیشه در شان پیغمبر بعدل وانصاف متفرق شوید دو کان دو کان نفر بر وید شان رسالت محمد را باندیشید وبکدیگر اندیشه خویش را عرض کنید طلب حق را پیشوا سازید وبعدل وانصاف بردازید ویکان یکان نیز وید که تنها تنها بی شغب وغوغا دل

الیهمو قبلهمو آتیناهمو اعظکمو بصاحبکمو لکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
لکموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش الصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

من کتب یدرسونها وما ارسلنا الیهم
از هیچ کتابها که خوانند آنرا ونفرستادیم سوی ایشان

قبلک من نذیر وکذب الذین من قبلهم لا
پیش از تو هیچ بیم نماینده وبدروغ نسبت کردند پیغمبرانرا آنانکه پیش از ایشان بودند

وما بلغوا معشار ما آتیناهم فکذبوا رسلی
ونه رسیدند این مشرکان مکه بدهیک آنچه دادیم ایشانرا از مال وطول اعمار ومال پس بدروغ نسبت کردند پیغمبرانرا

فکیف کان نکیر قل انما اعظکم بواحدة
پس چگونه بود بر ایشان انکار من تندیر واستیصال بگو بدرستی که پند میدهم شمارا بیک خصلت

ان تقوموا لله مثنی وفرادی ثم تتفکروا
آنکه قیام نمایید برای خدای تعالی دو دو ویکان یکان پس اندیشه کنید

ما بصاحبکم من جنة ان هو الا نذیر لکم
که نیست باین مصاحب شما هیچ دیوانگی نیست او مگر بیم نماینده مر شمارا

بین یدی عذاب شدید قل ما سألتکم
پیش از آمدن عذابی سخت بگو هر آنچه خواستم از شما

من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله
از هر مزدی پس آن مر شماراست نیست مزد من مگر بر خدای تعالی

وهو علی کل شیء شهید قل ان ربی یقذف
واو بر هر چیزی گواه وحاضرست بگو بدرستی پروردگار من میرساند

الیهم آتیناهم بضم الهاء حمزة ثلثة اوجه لوقف
قل انما قل انما بالنقل ورش سکت خلف فی روایة
بواحدة مثنی بالامالة فی الوقف کسائی
مثنی وفرادی امال بین بین ورش امال بین بین ورش
فرادی جنة بالامالة المحضة حمزة وکسائی بالامالة فی الوقف کسائی

رکوع

نذیر من اجر بالترقیق ورش بالنقل ورش
من اجر فهو سکت خلف فی روایة قالون وابو عمرو وکسائی
لکم ان سکت خلف فی روایة
اجری وهو ابن کثیر وحمزة وکسائی قالون وابو عمرو وابو بکر وکسائی
شیء شیء بالحمین ورش سکت خلف فی روایة خلاد
قل ان قل ان بالنقل ورش سکت خلف فی روایة

که در مدت عمر هیچکسی از وی جز راستی نشنیده در اینچنین دعوی جز کمان صدق نبرد وچون از روی معجزه ودلیلی بر صدق ظاهر شود
بطیب نفس وانشراح دل تصدیق کند قل ما سألتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله وهو علی کل شیء شهید معنی اینست
بگو ای محمد آنچه خواسته ام از اجر انذار وتبلیغ پس آن مر شماراست واین عبارت از ناخواستن وناستدن اجرست چنانچه گویند
مالی فی هذا فهو لک ای لیس لی فیه شیء یا این اجر همان اجرست که در آیت ما اسألکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا
واتخاذ راه دین خدای نفع مخاطبانست راجع سوی ایشانست نیست اجر من مگر بر خدای از روی فضل وکرم ووعده جزا

دلبر اندیشه آرید وخاطر در تحقیق حق واظهار صدق کارید که نبوت که شانی در غایت عظمت ومنصبی متضمن تصدی امور دنیا وآخرتست دعوی اینچنین شانی یا از خلوص حق
وصمیم صدق بداعیه دینی مبنی بر حجت یقینی باشد یا از دیوانه که از فضوح نترسد واز مذمت وملامت نه اندیشد واقع شود پس فکر کنید وبدانید که بصاحب شما یعنی به پیغمبر
دیوانگی نیست که همکنانرا معلومست که پیغمبر اشرف اکابر قریش در جلال واصدق ایشان در مقال واعقل ایشان در فکر واعلم ایشان در قدر ودر همه فضایل از همه
اعلی است ودر همه شمایل از ممکنات اسنا است نیست او مگر شما را ترساننده وپیغام حق جل وعلا رساننده پیش از رسیدن عذاب شدید می ترسانند ومردمان آنچه پیش
خواهد آمد از آن می آگاهاند دیوانگی ندارد که بی حجت اینچنین دعوی کند رذیل ووضیع نیست که خود را در معرض فضوح افکند عاقل بر اینچنین شریفی راست گویی

واو بر هر چیزی کواهست و بر هر چیزی آکاهست پس نا خواستن اجر من کواه بود و بر نا طلب کردن حطام دنیا آکاه باشد قل ان ربي يقذف بالحق علام الغيوب
قل خطاب مر پیغمبر صلی الله علیه و سلم ان ربي يقذف مقول قل است تاکید جمله از جهت ابراز شان باری بر وجه و کادت و استواریست علام الغیوب بدل است از فاعل
یقذف و یا خبری دیکرست مر ان و جمله قل با مقول برای تحقیق درستی حق و تبیین سستی باطل است معنی ازاست بکوای محمد بدرستی پروردکار من حق را در دلها
می اندازد و در خواطر بسرعت متمکن می سازد یا کویند رمی میکند و باطل را بحق میزند و دماغ او می شکند داند عیبهاست انچ از حق و باطل در دلهای مردم انست بدانند
وهر یکی را بر حسب حال او جزا دادن تواند قل جاء الحق وما يبدئ الباطل وما يعيد جمله دیکر برای بیان ثبوت حقیقت رسالت و نزول وحی و تبکیت منکران

بينهمو باشياعهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بالحق علام الغيوب قل جاء الحق وما يبدئ

الغيوب بكسر الغين حمزة وابو بكر

الباطل وما يعيد قل ان ضللت فانما اضل

قل جاء يبدي

علي نفسي وان اهتديت فبما يوحي الي ربي

قل ان قل ان

انه سميع قريب ولو تري اذ فزعوا فلا فوت

ربي ولو تري

واخذوا من مكان قريب وقالوا آمنا به

ولو تري

واني لهم التناوش من مكان بعيد وقد

قريب وآمنا

كفروا به من قبل ويقذفون بالغيب من

واني واني

مكان بعيد وحيل بينهم وبين ما يشتهون

التناوش

كما فعل باشياعهم من قبل انهم كانوا في شك مريب

وحيل

جانچه کرده شد باشاه ایشان از کفار ام پیش ازین بدرستی که ایشان هستند اندر کمانی بشك آرنده

باشياعهم

برتقدیر ارادت وقت خسف در حق قاصدان تخریب کعبه بر نسبت زمان پیغمبر ماضی بود پس تری بمعنی ماضی می باید داشت و معنی مضی رویت
باید پنداشت یعنی واکر میدیدی حال کافران را آن هنکام که صورت خسف دیدند و از هلاك و عذاب ترسیدند آن بیشتر رفتند از مکان قریب کر
کشتند هر آینه امری عظیم و هولناك می دیدی و شانی عجیب می رسیدی وقالوا آمنا به واني لهم التناوش من مكان بعيد وقد
كفروا به من قبل ويقذفون بالغيب من مكان بعيد معنی ازاست و کفتند ایمان آوردیم بخدا یا کویند برسول یا کویند بقران
واز کجا باشد ایشان را کرفتن چیزی از مکان بعید یعنی یافتن ایمان بعد کذاشتن او آن که در استحالت بکرفتن چیزی

دین شما بر سبب وحی پروردکار من باشد عاقل زیان اختیار نکند و خود را در مضرت نیفکند کمراهی که زیان منست از من واقع نشود و اکر مهتدی باشم پس آن بوحی بود
رسالت ثابت کردد و بر تقدیر دوم معنی چنین آید اکر راه کم کنم زیان کم کردن راه بر من باشد موجب زیان شومی نفس من بود و اکر مهتدی شوم و در راه راست روم
اهتدا بوحی بود و وحی از فضل خدای باشد بدرستی که خدای سمیع است هرچه میکویم می شنود کریم است هرچه من میکویم بعلم قدیم میداند ولو تري اذ فزعوا
فلا فوت واخذوا من مكان قريب معنی اینست واکر ببینی حال کافران چون بمشاهده عذاب بترسند پس فوت شدن و رفتن از عذاب خدای نبود و کرفته
شوند از جای نزدیک دور رفتن نتوانند بی توقف کرفتار شوند هر آینه حالی هولناك ببینی و عبرت کاهی عظیم مشاهده کنی و اجرا معنی استقبال بر تقدیر

ازمکان بعید نتوانند وحال اینست که کفر ورزیده اند و نکرویده اند بخدای و رسول و قران پیش از آن یعني در دنیا یا بیش از عذاب اخري وسخن ملتبس بغیب یعني بغیر مشاهده
وعیان می برداختند وازا ز مقامی که بعیدست از عادت پیغمبران چون سحر و کهانت وجز آن میان مردمان می انداختند وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ
بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ معني اینست وحیلوله کرده شده است وحایل افکنده آمد میان ایشان ومطلوب ایشان چون حصول منافع ایمان وعصمت از نیران و درآوردن
درجنان چنانچه حیلوله کرده شده است باشال ایشان از کافران که در وقت باس ایمان آوردند وبعد مشاهده تصدیق کردند وایمان بغیر وجود شرط غیب نفع نکرد
ومقصود ایشان حاصل نکشت ومطلوب بحصول نه پیوست وبعضي مراد از ما یشتهون آن روي باز کشتن سوی دنیا که مضمون فارجعنا نعمل صالحا و ازآیت
حتي اذا جاء احدهم الموت
قال رب ارجعون امده وا
کفتار ایشان در قران محکی
شده میان ایشان ومیان
این مطلوب حیله شود
هیچ یکی از ایشان بدین
آرزو نرسد إِنَّهُمْ كَانُوا
فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ معني اینست
بدرستی که ایشان هستند
یا کویند بدرستی که ایشان
بوده اند در شان قران و محمد
صلی الله علیه وسلم وقبول
دین اسلام در شکی که صاحب
آن خود را در شك اندازد
وبکاري دشوار مبتلا سازد
وبدانکه حق سبحانه وتعالی
درین سورت الزام کافران
وتبکیت ایشان بسیار آورد
وپیغمبر را صلی الله علیه وسلم
بکفتن آن بر ایشان امر کرد
حجج ثبوت حق را واضح کرد و
ومحاجه وتبکیت ایشان بنهایت
رسانید بعد از آن در خاتمت
سورة وعید ایشان بکمال قطاعت
آورد ونفع کردن ایمان را که نا
تزین نافع انست باعتبار حاصل
شدن آن در غیر وقت نفي کرد
ومیان ایشان ومشتهیات ایشان
حیلوله انداخت واز متمنیات
بکلي محروم ساخت واین را در
پیشینیان وپسینیان سنتي
جاري داشت ودر
کذشتکان وآیندکان
طریقه مستقیمه ساخت ودر
خاتمت سورة وعیدی که
کار آن بدین حد ودر فظاعت
بمنتها رسیده بوقوع شك
در شان پیغمبر وقران متعلق
کردانید وکار شك در شان
وقران بدین پایه رسانید سخن
تمام کشت وکلام بانتها پیوست
مقطع این سورت نیز از باب
حسن مقطع بود ومنتها او
از لطافت حسن منتهی باشد
والله اعلم بالمراد وعلیه
التکلان والاعتماد ولا اله
الا هو ربي توکلت علیه

۳ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ تحقیق وجوه الحمد لله در سورة
فاتحه کذشته خداي عز وجل مر ذات خود را حمد کفت تعلیم وتلقین عباد که شکر نعمت چکونه کویند جست یا کوینده امر بحمد کرد الحمد لله بتقدیر قولوا الحمد لله
آورد وچون سبب شکر فیض نعمت بود ووجود شکر مسئول بنعمت باشد آسمان وزمین را که منشا نعمت اند ذکر کرد ودر توصیف حق صفت فاطر السموات
آورد بعد از آن فرشتکان که نمایندکان آثار رحمت ورسانندکان انواع نعمت اند مذکور ساخت جاعل الملائکة رسلا نیز صفت انداخت وایشان را باجنحه
که ملایم ارسال واستعجال است توصیف کرد صفت اولي اجنحة مثنى وثلاث ورباع آورد وچون معتاد در طیر دو جناح بود در خلق فرشتکان
ذکر زیادت عدد جناح روي
نمود وزیادت در خلق بر
سبیل تعمیم مذکور شده

سورة الملائكة مكية خمس واربعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي مهربان بخشاینده

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ
ستایش مر خدای راست آفریننده آسمانها وزمین کردانندهٔ فرشتکان

رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ
وحي آرندکان خداوندان بالها دودو بال وسه سه وچهار چهار زیادت میکرداند

فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
در آفرینش آدمي وغیر آن آنچه میخواهد بدرستي که خدای تعالی بر هر چیزي تواناست

مَّا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا
آنچه کشاده کرداند خدای تعالی براي مردم از ابواب خیرات وبرکات پس هیچ مانع نیست مر آنرا

وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ
وآنچه منع کند پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا پس از آن امساك واوست غالب بی همتا

الْحَكِيمُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ
درست کار درست کفتار اي مردمان یاد کنید نیکویي خدای را

وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ سکت خلف في روایة خلاد
رُسُلًا أُولِي بالنقل ورش
رُسُلًا أُولِي سکت خلف في روایة
مَثْنَى مَثْنَى حمزة وکسائي وبین بین ورش
يَشَا يَشَاء بالحذف في الوقف وفيه القصر / بالتسهيل في الوقف حمزة وهشام
يَشَاءُ إِنَّ في الوصل
يَشَاءُ وَنَّ بالابدال نافع وابن کثیر وابو عمرو
فَلَا مُرْسِلَ لَهُ بالادغام سوسي
وَهْوَ قالون وابو عمرو وکسائي

۴ وافنا وارد کشت سورت مذکوره بجمله مسطوره هم در بیان قدرت با نتها پیوست وشك نیست جملها یي که
از یك باب است اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واکر مقصود از ضمیر یکی است در
مقصود کلی مقرر دیکر نیست معترضاتي که درمیان این جمل امده میان دو کلام متصل واقع شده جمل دیکر از هر نوع در هر محلي که
بباید بمشیة الله وعونه بیان آن بتشریح روي نماید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۳

وهو حسبي سُورَةُ الْمَلَائِكَةِ سورة ملایکه وبعضي سورة فاطر کویند مکي است چهل وپنج آیت هفتصد ونود وهفت کلمه سه هزار وصد وسي وسه حرفست
نظم این سورة با سورة سبا آنست که در هر یکي بیان وحدانیت خدای جل جلاله ونفي شرك وشرکاست وافتتاح هر دو سورة بحمد وشکر خداست واختتام هر دو بذکر
مواخذ کافران بر کفر که متضمن کفران نعمتهاء حق جل وعلاست وبدانکه در افتتاح سورة آفرینش آسمان وزمین وکردانیدن فرشتکان رسل با تمکین
که متضمن اظهار عجایب قدرت ومشتمل بیان فطرت ذکر کرد وبعد از آن جمله یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء
والارض وچند جمله دیکر متضمن قدرت وفطرت متعلق مبدا ومعاد ومعاش آورد تا آنکه در آخر سورت جملهٔ افلم یسیروا في الارض لا یه متضمن قدرت ایجاد

يزيد في الخلق ما يشاء تعليل است بر زيادت كردن پرها بر دو بر دليل است يا تذييل است يا تكميل است براى دفع وهم حصر زيادت بر چهار بود يا پرا د جمله يزيد في الخلق ما يشاء رفع اين وهم
روي نمود يا مستانفه است در جواب الا تزيد اجنحتهم على الاربعة وايراد جواب بر وجه تعميم از جهت آنست كه بذكر عام بيان خاص بر وجه كنايت بود وكنايت ابلغ از صريح بيا[ن] است
فاطر السموات بمعنى مبتديها صفت الله است جاعل الملائكة صفتي ديگرست اولي اجنحة صفت است مر رسلا اجنحة جمع جناح است مثنى وثلاث ورباع صفت است مر اجنحة را وچون
صفات سابقه ملوح سوي قدرت بود بتقديم ملوح تاكيد جملهٔ مذكوره سايغ نمود معنى ازست حمد مر خدا عز وجل را كه آسمانها و زمين را آفريننده و پيدا كننده است
فريشتگان را فرستادگان خويش خداوندان پرها دوگان وسه گان وچهارگان گرداننده است خداي عز وجل زيادت كند بر اصل آفرينش آنچ خواهد چون جمال خوب

عليكم ويرزقكم ويغرنكم ولكم ولهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليكم هل من خالق غير الله يرزقكم
بر شما هيچ آفريننده هست جز خداى تعالى كه روزى ميدهد شمارا
من السماء والارض لا اله الا هو فانى تؤفكون
از آسمان و زمين هيچ خدايى نيست مگر او پس چگونه مصروف ميشويد از حق
وان يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلك
و اگر تكذيب نمايند ترا پس بتحقيقت بدروغ نسبت كردند پيغمبران پيش از تو
والى الله ترجع الامور يا ايها الناس ان
و با حكم خداى تعالى بازگردانيده كارها را اى مردمان بدرستى كه
وعد الله حق فلا تغرنكم الحيوة الدنيا ولا
وعدهٔ خداى تعالى درستست پس بايد كه نفريبد شمارا زندگانى اين جهان و نه
يغرنكم بالله الغرور ان الشيطان
فريبد شمارا بخداى تعالى شيطان فريبنده بدرستى ديو
لكم عدو فاتخذوه عدوا انما يدعوا حزبه
مر شمارا دشمنى است پس گيريد اورا دشمن بدرستى ميخواند گروه خود را
ليكونوا من اصحاب السعير الذين كفروا
تا باشند از ملازمان آتش افروخته آنانكه كافر شدند
لهم عذاب شديد والذين امنوا وعملوا
ايشانراست عذابى سخت و آنانكه ايمان آوردند و كردند

غير الله غير — حمزة وكسائي ورش
يرزقكم — ادغمه السوسي
والارض — بالنقل ورش
والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
فانى فانى — حمزة وكسائي وبين بين دوري وورش
تؤفكون — بالابدال ورش والسوسي
وان يكذبوك — مذهبهما غير الغنة خلف
ترجع الامور — ابن عامر وحمزة والكسائي
الامور — بالنقل ورش
الامور الدنيا — سكت خلف وفي رواية خلاد
الدنيا فاتخذوه — وبين بين ... اشبع ابن كثير
من اصحاب — بالنقل ورش
من اصحاب — سكت خلف وفي رواية
امنوا — ثلثة اوجه لورش

وآواز مرغوب وموى نيكو وخط جان افزا و نازكى تن وقوت بدن وكمال عقل و متن فضل و حدت نظر و اصابت فكر وجز اين از صفات كامله و نعوت شامله كه بعضى بدان موصوف باشند و بمزيت فضل متصف كردند پس تواند كه بر دو جناح زيادت كند تا چهار يا زيادت بر آن تا آن مقدار كه خواهد برساند تا آنكه روايت كرده اند كه جبرئيل را ششصد پرست و اسرافيل را ان پرها جبرئيل عليهما السلام زيادت ترست بدرستى خداى تعالى بر همه چيز قادرست و چون بر همه چيز قادر بود بر زيادت كردن اجنحه ملائكه نيز قادر باشد ما يفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها وما يمسك فلا مرسل له من بعده وهو العزيز الحكيم معنى ازست آنچه خداى از رحمت فتح كند اورا بازدارنده نبود وآنچه خداى باز دارد آنرا رها كنانده نباشد واو عزيزست غالب است هرچه خواهد بكند تواند حكيم است استوار كار است همه كار بحكمت مقرون گرداند يا ايها الناس اذكروا نعمة الله عليكم هل من خالق غير الله يرزقكم من السماء والارض لا اله الا هو فانى تؤفكون معنى ازست اى مردمان نعمت خدا را ياد كنيد شكر نعمت بگوييد آيا هست آفريدگاري غير او كه روزى دهد شمارا از آسمان و زمين يعنى از آسمان باران بفرستد و از زمين گياه بيرون آرد معبودى بحق جز او نيست يعنى معبود سزاى پرستش يكى است پس از كجا و چگونه از شكر بكفران مصروف ميشويد و از توحيد در راه اشراك مى رويد وان يكذبوك فقد كذبت رسل من قبلك والى الله ترجع الامور معنى ازست و اگر ترا اى محمد كافران تكذيب كنند و دم انكار نبوت و رسالت تو زنند تواند و هكين مشو و در راه حزن مرو زيرا چه بدرستى تكذيب كرده شده پيش از تو رسل بسيار بوده اند خداوندان عظمت و اقتدار البلية اذا عمت طابت بيت سخن كو سخن را چه باكين راند كه ابنوهى مرگ را جشن خواند و سوى حساب گاه كردگار بازگردد يا گويند بازگردانيده شود همه كار روى كردانيدن از وجه ملايم بود و كفر ورزيدن بدو وجه مناسب باشد يا ايها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنكم الحيوة الدنيا ولا يغرنكم بالله الغرور معنى ازست اى مردمان بدرستى كه وعدهٔ خداى حق است ثابت است متحقق است

چون وعدهٔ قيامت ثابت گشت و حقيت او بتحقيق پيوست پس هر آينه فريفته مكند شمارا حيات دنيا و تمتع و تلذذ بلذات آن و هر آينه
مغرور مكند شمارا در شان عذاب خدا مغرور گشتهٔ معهود يعنى شيطان باميدهاى ناشايسته چون اميد غفران بغير ايمان يا اميد يا من
وقت عمل بدرازى امل كه خداى كريم است شمارا عذاب نخواهد كرد عقوبت در حيز عفو خواهد آورد در دلها اندازد و بدين كلمات
نابوده و سخنان ناپسنديده از مخافت قهر قهار و لحوق عقوبت كردگار ايمن سازد تا آنكه كافر كند و در آتش سوزان افكند

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ معني اينست بدرستي كه شيطان دشمن است مر شمارا پس اورا دشمن گيريد وفريفتن ووسوسه كردن او مپذيريد نيراچه او گروه خودرا نمي خواند مگر براي اينكه اصحاب دوزخ باشند وبمتابعت او مستحق عقوبت آتش كردند الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله ظرفيه يا اسميه يعني لهم عذاب شديد خبر مبتدا است وجمله والذين امنوا وعملوا الصالحات تا آخر معطوف بر نوشت وجمله معطوف عليها با معطوف مذكور معترضه است براي فرق ميان دو فريق مسطور معني اينست آنانكه كفر ورزيدند وبخداي عز وجل نگرويدند مر ايشانرا عذاب سخت بود وآنانكه ايمان آوردند ودين اسلام را تصديق كردند مر ايشانرا غفران وثواب بزرگ يعني بهشت جاودان باشد أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ معني اينست آيا كسي كه آراسته شده است براي او زشتي عمل او پس او عمل زشت را نيك ديد وكار ناشايسته وناپسنديده را پسنديد پس نرود نفس تو از جهت او بتاسف وتحزن همچنين نشايد واين معامله نبايد يعني از جهت كفر او فسوس واندوه مكن چه خداي هر كرا خواهد سمت ضلال بر جبين او نهد وهر كرا خواهد نعمت ايمان واسلام دهد وبر وجه دوم معني چنين بود آنكسي كه عمل بد او براي او آراسته شود وكار بد نيك بيند همچو كسي بود كه خداي عز وجل اورا راه راست داده ودر هدايت بر او كشاده زيرا كه خداي عز وجل گمراه كند كسي را كه خواهد يعني كافرانرا وهدايت دهد كسي را كه خواهد يعني مومنانرا ضال همچو مهتدي نبود ورانده خداي همچو خوانده او نباشد پس نفس تو از جهت حزنها كفر كافران وافسوسها ضلالت ايشان اندوهگين مشود ودر حيز هلاك مرود وبر تقدير سيوم معني چنين آيد چون اقرار كردي كه ميان فريقين برابري نبود حال اهل ضلالت واهل هدايت يكسان نباشد پس گو مرود نفس تو در حسرت احزان از رحمت كفر ورزيدن كافران وناگرويدن ايشان بدرستي خداي بدانچ ايشان

لهم عليهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ركوع

الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ أَفَمَنْ

كارهاي نيكو مر ايشانراست آمرزيش ومزدي بزرگ اي پس آنكه

زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ

آراسته شده است براي او بدي كردار او پس ديد آنرا نيكو چون آنكس بود كه چنان نبود پس بدرستي كه خداي گمراه ميكرداند

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ

آنرا كه ميخواهد وراه مي نمايد آنرا كه ميخواهد پس بايد نرود نفس تو

عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

بركار ايشان براي انواع تاسف بدرستي خداي تعالي داناست بانچه مي كنند

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ

وخداي بتر آنست كه فرستاد بادهارا پس مي برانگيزاند ابر را پس رانديم ما آن ابر را

إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

سوي زمين مرده پس زنده كردانيديم بسبب آن ابر زمين را پس از مردن آن

كَذَلِكَ النُّشُورُ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ

همچنانست احياء موتي هركه هست كه خواهد شرف وبلندي مرتبه را

فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ

پس خداي راست بزرگي همه كه او بطلب سوي قبول او برآيد سخن نيكو كه كلمه شهادتست

وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ

وكردار نيكو رساند آن اقرارست بمحل قبول وآنانكه مكرمي نمايند مكرهاي بد در حق تو

مغفرة و — مدغما غير الغنة خلف
مغفرة — بالترقيق ورش
زين له — بالادغام سوسي
فراه فراه — ابو عمرو / وابو بكر وحمزة وكسائي / والمحضة سوسي
فراهو من يشا — اشبع ابن كثير / مدغما غير الغنة خلف
من يشا عليهم — مدغما غير الغنة خلف / بضم الهاء حمزة
الريح فتثير — ابن كثير وحمزة وكسائي / بالترقيق ورش
فسقناهو — بالاشباع ابن كثير
ميت — ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
به الارض — بالنقل ورش
به الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

العزة جميعا اليهي السيات السييات
بالادغام سوسي — بالاشباع ابن كثير — ثلثة اوجه لورش — بالابدال في الوقف حمزة

ميكنند ميداند جزا دادن وسزا كردن مي تواند وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ معني اينست وخداي فرستاد بادرا پس برانگيخت باد ابر را پس ابر را سوق كرديم سوي بلدي ميت كه احياء آن خواستيم آورديم پس بدو زمين را بعد مردن وخشك شدن وبي گياه گشتن زنده كردانيديم بتازگي ونضارت وطراوت وخضرت رسانيديم خداي عز وجل احياء اموات خواهد كرد بعد از عدم در وجود خواهد آورد زيرا كه نشور اموات در ايجاد بعد عدم همچو انبات نبات بود چنانچه انبات نبات ميكند احياء اموات كند مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ

معنی اینست هرکه عزت خواهد پس کو طلب کند آنرا از خدا زیراچه همه عزت مر خدایراست جل وعلا دیکری چه عزت دارد که از وجویند وچه ملک دارد که در خواهش آن پویند کلمهٔ طیبه بسوی محل قبول ورضاء حق بر رود وعمل صالح را رفع کند تا در مقام عالی رسد عزتی که مطلوبست حاصل شود وانکسانی که مکرهاء بد میکنند وخود را در ورطهٔ عقوبت می افکنند مر ایشانراست در مدت مدید عذاب شدید وآنکسانی که ماکرند مکرهاء ناشایسته مکر ایشان بخصوص باید وباطل خواهد بود ودر جزاء وانتقام خدا ثبات ودوام روی خواهد نمود چنانچه در حادثهٔ بدر از مکه بیرون آورد کشانید وکشتکان را در قلیب بدر جمع کرد وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ اینجمله متصل است بجملهٔ

لهمو خلقكمو ولعلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
جعلكمو ازواجا
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يَبُورُ
مر ایشانراست عذابی سخت ومکر آن کفار آن مکر بی حاصل وباطل است
وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ
وخدای تعالی آفرید شمارا از خاک پس از آب مرد پس کردانید شمارا
أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ
اصناف مختلف از ذکور واناث وبرندارد حمل را هیچ مادینه ونهد مکر بدانش خدای تعالی
وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي
وعمر طویل ندهند هیچ عمر داده را ونقصان نکنند از عمر معمری دیکر مکر در
كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ وَمَا يَسْتَوِي
لوح محفوظ است بدرستی که آن آفرینش ودیکر مذکورات برخدای تعالی آسانست وبرابر نبود
الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا
دو دریا این یک خوش آب کوارنده آشامیدن آب او وآن دیکر
مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا
شور تلخ واز هر یک از این دو دریا میخورید کوشتی تازه
وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ
وبیرون می آورید زیوری که می پوشید آنرا مروارید ومرجان ومی بینی تو ای بیننده کشتیها را
فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
در دریا خرامنده وشکافنده آب را تا جویید از فضل خدای رزق را وتا مکر شما شکر میکنید

خلقكم
بالادغام سوسي
جعلكم ازواجا
بالسكت خلف في رواية
من انثي
امالة بين بين ابو عمرو وورش
من انثي
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
معمر ولا
مدغما غير الغنة خلف
ملح اجاج
بالنقل ورش
ملح اجاج
سكت خلف في رواية
تاكلون
بالابدال ورش والسوسي
طريا وفيه
مدغما غير الغنة خلف
اشبع ابن كثير
مواخر
بالترقيق ورش
مواخر لتبتغوا
بالادغام سوسي
ثلث ارباع

والله الذي ارسل الرياح که آن دلیل بر قدرت بعث بود این نیز دلیل بر قدرت بعث است چه قدرت بر بدایت دلیل بر قدرت اعادت بود که اعادت ان بدایت اهون وایسر باشد هر دو جمله میانهٔ معترضه بود اعراض بین کلامین متصلین سایغ نمود خلقکم محمول بر حذف مضاف است ای خلق اباکم وخطاب بر فرزندان آدم است تا خلقکم من تراب با خلقکم من نطفة معارض نشود وما تحمل حال است از فاعل خلقکم ورابط ضمیر الا بعلمه است والا بعلمه استثنا مفرغ است متعلق است بلا تحمل ولا تضع بر طریق تنازع باعمال ثانی وحذف از اول وما یعمر عطف است بر لا تحمل ولا ینقص عطف است بر ما یعمر الا فی کتاب صفت مصدر محذوف است ای لا تعمیرا کاینا فی کتاب او نقصانا کاینا فی کتاب وجملهٔ ان ذلک علی الله یسیر تذییل است وچون افعال که بالاء ذکر آن رفته کشته ویسیر حصول آن مفهوم ملوح بر مضمون اینجمله بود به تقدیم ملوح تاکید او سایغ نمود معنی اینست وخدای پدر شمارا یعنی آدم را از خاک آفرید پس تر از آن شمارا از نطفه پدید کردانید پس کردانید شمارا ازواج بتلقین وازدواج جفت جفت ساخت میان ذکر وانثی الفت انداخت یا کویند اصناف مختلفه ظاهر کرد وکونه کونه پیدا آورد وبار نمیکیرد ووضع حمل نمیکند هیچ انثی مکر بعلم خدا که به آفریدن متعلق بود وآن آفریدن بغیر علم نباشد وعمر بسیار داده نمیشود هیچ معمری را وکم کرده نمیشود از عمر مکر تعمیری وتنقیصی

چنانچه شاعری میکوید وازتسمیهٔ نقصان همین معنی میجوید بیت هر ساعتی که بر در ریشه طاس میزنند ❊ نقصان عمر میشود آن یاد میدهند وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وبرابر نباشند ویکسان نشوند دو دریا یکی از ایشان خوش سخت خوش در کلوی آشامندکان باسانی روند بطبیعت کوارا شوند واین دیکر شور سخت شور است چنانستی که از شوری آتش افروز درون شارب را بسوزد با اینچنین اختلاف برابر چکونه باشند وبا اینچنین مضاده یکسان چکونه شوند همچنین مومن خوشخو وکشاده رو

که کاین است در کتاب یعنی در لوح محفوظ یا صحیفه که مخصوص است بدین باب بدرستی که آفریدن ومعمر کردانیدن وباندک عمر میرانیدن وبانواع تغیرات وتحولات رسانیدن برخدای آسانست بدایت واعادت پیش قادر مطلق یکی است میان ایشان فرقی نیست اقتضاء قدرت بر بعضی جز بعضی نه معنی است سوال نقصان از عمر معمر نقصان از قدرت مقدرست وآن روا نبود حمل برین معنی چکونه جایز باشد جواب عمر کسی که معمر است یعنی عمر او شصت سال یا بیش از آن مقدرست نقصان تقدیر عمر دیکری از وتقدیر ابتدایی بود تغییر تقدیر نباشد وتسمیهٔ تقدیر ابتدایی بنقصان باعتبار امکان زیادت دارند وتسمیهٔ مذکور از باب ضیق فم الرکیة وسبحان الذی صغر جسم البعوض پندارند یا کویند کذشتن ایام عمر مقدر را نقصان نام کرده واز عمر مقدر آن مقدار که میکذرد از باب نقصان آورده

منوّر بنور ایمان وکافر بدخو وترش رو مسوّد بسواد طغیان با این مخالفت برابر نباشند وبا این مضاده یکسان نشوند واز هریکی کوشت تازه یعنی ماهی میخورید وپیرایه مروارید
ومرجان بیرون می آرید می پوشد ومی بینی توای بیننده سفینها در دریا شکافندکان آب بسینها یا بجوید شما از فضل خدای در اموال التجارت افزونی وشما تا خدا را شکر کویید
وافزونی نعمت جوید یولج الّیل فی النّهار ویولج النّهار فی الّیل وسخّر الشّمس والقمر کلّ یجری لاجل مسمّی ط جمله یولج الّیل فی النّهار متّصل است
بجمله والله خلقکم من تراب یا آنچه در شان اوست در بیان قدرت مقرّر اوست وجمله وما یستوی البحران که در میانه معترضه بود اعتراض ومیان دو کلام متّصل
سایغ نمود کلّ بتقدیر کلّ واحد منهما مرفوع بر ابتدا است جمله یجری لاجل مسمّی خبر مبتدا است جمله مبیّن مر مسخّر بودن آفتاب وماهتاب معنی اینست در می آرد
خدای ساعت شب را در ساعت روز روزی افزاید ودر می آرد ساعات روز را در ساعات شب درازی شب روی می نماید وآفتاب وماهتاب را مسخّر ساخت وهر دو را در آمد وشد وتکاپو انداخت هریکی تا مهلتی مسمّی روان شود وتا مدّتی معیّن در سیر باشد یعنی تا مدّت انصرام دنیا سیر کند وسیر او بقیام قیامت منقطع کردد ذلکم الله ربّکم له الملک والّذین تدعون من دونه ما یملکون من قطمیر ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم ولو سمعوا ما استجابوا لکم ویوم القیامة یکفرون بشرککم ولا ینبّئک مثل خبیر ذلکم مرفوع المحلّ بر ابتدا است الله خبرست ربّکم بدل است وجمله له الملک اخبار دیکرست وجمله ذلکم الله ربّکم تا آخر تذییل است والّذین تدعون من دونه مرفوع المحلّ بر ابتدا است جمله وما یملکون خبر مبتدا است من قطمیر مفعول ما یملکون است من زایده است برای تاکید وجمله والّذین تدعون من دونه عطف است بر جمله ذلکم الله ربّکم وجمله شرطیه یعنی ان تدعوهم لا یسمعوا دعاءکم خبری دیکر آمده بر طریق الرّحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البیان تعداد واراده افادت بر سبیل استبداد مفصول شده وشرطیه دوم یعنی ولو سمعوا ما استجابوا عطف است بر شرطیه سابق ویوم القیامة ظرف است مر یکفرون وجمله یوم القیامة یکفرون بشرککم عطف است بر جمله سابقه ولا ینبّئک مثل خبیر تذییل است چه از جمل سابقه

رُبُکمو تدعوهمو یذهبکمو قرا ابن کثیر بالصّلة وفی روایة قالون

فی النّهار
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری

فی النّهار
امالة بین بین ورش

کلّ تّجری
مدغما غیر الغنّة خلف

لاجل مسمّی
امالة بین بین ورش
بالابدال فی الوقف حمزة

مسمّی ینبّیک
بالامالة المحضة حمزة وکسائی
ابدل فی الوقف

الفقراء الی
فی الوصل بالتسهیل کالیاء

الفقراء ولی
نافع وابن کثیر وابو عمرو

والله هو
بالادغام سوسی

ان یّشا
مدغما غیر الغنّة خلف

ع

ان یشا
بالابدال فی الوقف حمزة وهشام

ویات
بالابدال ورش والسّوسی

یولج الّیل فی النّهار ویولج النّهار فی الّیل لا

می درآرد شب را در روز وی درآرد روز را در شب

وسخّر الشّمس والقمر کلّ تجری لاجل مسمّی ط زصلی

ورام کردانید آفتاب را وماه را هریک از ایشان میرود برای وقتی معیّن انتهاء دور شنوی یا شهوری

ذلکم الله ربّکم له الملک ط والّذین تدعون

آنکه دلایل قدرتش تقریر معبود بنراست پروردکار شما مر اوراست پادشاهی وآنان که می پرستید شان

من دونه ما یملکون من قطمیر ط ان تدعوهم

از غیر خدای عزّ وجلّ مالک نه اند هیچ مقدار لفافه استه خرما اکر خوانید ایشان را

لا یسمعوا دعاءکم ج ولو سمعوا ما استجابوا

نشنوند خواندن شما را واکر شنیدندی اجابت نتوانستندی نمود

لکم ط ویوم القیامة یکفرون بشرککم ط

شما را وروز قیامت اعتراف نمایند باین شرک شما

ولا ینبّئک مثل خبیر یا ایّها النّاس انتم الفقراء

ونه آکاهاند مانند دانایی ای مردمان شما اهل احتیاج اید

الی الله ج والله هو الغنیّ الحمید ان یشا

سوی خدای عزّ وجلّ وخدای تعالی اوست بی نیاز ستوده اکر خواهد ببرد

یذهبکم ویات بخلق جدید ج وما ذلک علی الله

ونیست کرداند شما را وبدید آورد آفرینشی نو را ونیست آن اعدام وایجاد بر قدرت خدای

یا ایّها النّاس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنیّ الحمید معنی آنست ای مردمان شما محتاجید سوی رحمت خدا وفضل وکرم حق
جلّ وعلا وجود شما با یجاد او ومتعلّق ببقاء شما با بقاء او ومتحقّق رزق بعطاء او ومنوط حیات باحیاء او ومربوط بنده درهیچ حالی مستغنی از او
نشود وهمان در حیات ومات محتاج او بود وخدای هموست غنی مطلق ستوده بحقّ غناء او ومقرون بجود دست جود او وجود محمود دست
ان یشا یذهبکم ویات بخلق جدید وما ذلک علی الله بعزیز جمله شرطیه تعلیل غناست دلیل استغناست جمله وما ذلک علی الله

کمتضمّن اخبار خداست تحقیق حقیقت آن پرتو از اخبار دیکران مفهوم شود واین جمله موکّد این مفهوم است تذییل بود معنی آنست آن یعنی خالق آدم وآدمیان خدای پروردکار
شماست ملک عالم وعالمیان مر اوراست تا در امور اولی واخری است وآنانکه ایشان را از غیر خدا میخوانید واله ومعبود میدانید مالک نه اند قطمیری را یعنی پوست تنک
که محیط است بر هسته خرما اکر ایشان را بخوانید از جهت آنکه جماداند خواندن شما نشنوند واکر بر طریق فرض محال فرض کنیم که بشنوند اجابت نکنند ودر روز قیامت
شرک شما را انکار خواهند کرد ودر حیّز قبول نخواهند آورد خواهند کفت که ایشان ما را نیز ستیده اند وبپرستش نکزیده اند واخبار نکند ترا ای محمد باخبار کافران
وانبا نکند بانباء ایشان مثل مخبری که آکاه هست خبر او منزّه از اشتباه است یعنی همچو خدای که عالم غیب است خبر او منزّه از شک وریب است

معني اينست اگر بخواهد خداي شما را ببرد و خلق جديد بيارد برفتن شما هيچ چيز از وكمي نگيرد وهيچ نقصان نپذيرد وآوردن ديگران وبردن شما عزيز وصعب نيست برخدا ولا تزر وازرة وزر اخرى وان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء ولو كان ذا قربى كافران مر گروه خويش را اتبعوا سبيلنا ولنحمل خطاياكم وبشرط تحمل گراني گناهان ايشان برخويش متابعت جستند اين آيت بر وجه اعتراض براي رد مقالت ايشان نازل گشت واين نظم بورود بوست وجمله شرطيه يعني وان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء عطف است بتقدير ولو لم يكن ذا قربى بارادت تسويه ضمير كان عايد است بر مدعو كه بدلالت وان تدع مفهوم شده معني اينست وبارگيرنده بار ديگري را بر نگيرد يعني بار رنج كاري گناه ديگري بر خود ننهد يرد واگر بخواند گناهكار گران باري كسي را تا چيزي از بار او برگيرد واگرچه قرابت نزديك بود پدر يا پسر يا برادر باشد تحمل حمل مذكور نپذيرد سوال ميان جمله اولي يعني ولا تزر وازرة وزر اخرى وجمله ثانيه يعني وان تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء فرق چيست جواب جمله اولي بيان عدل خداست وجمله ثانيه بيان عدم مدد مردمان وانتفاء فريادرسي سوال در آيت ديگر وليحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم آمده در آيت مذكور حمل اثقال ديگران بچه وجه مذكور شده جواب اين آيت در باب مضلانست كه ديگران را در ضلال افكنند ونيز ضلال كه اضلال ايشان بر آن حامل شده تحمل كنند اضلال گناه او بود از روي تحقيق باعتبار تسبيب تحمل وزر خويش باشد انما تنذر الذين يخشون ربهم بالغيب واقاموا الصلوة ومن تزكى فانما يتزكى لنفسه والى الله المصير چون آيت ان يشا يذهبكم ويات بخلق جديد آمد پيغمبر كافران ترسانيد و ايشان را بدين تهديد ترسانيد ايشان خوفي در دل نياوردند و طاعت وانقياد نكردند اين آيت نازل گشت واين نظم بورود پيوست معني اينست نمي ترساني تو يعني ترسانيدن تو سود نميكند وترس در دل نمي افكند مگر كساني را كه از عذاب پروردگار خويش ترسند در حالت كه عذاب از ايشان غايب است يا گويند در حالت كه ايشان از عذاب غايب باشند يا در حالت كه ايشان در خلوت اند از مردمان در غيبت اند ونماز را برپاي دارند ودر

ولو كان ذا قربى م

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون ربهمو

بعزيز ولا تزر وازرة وزر اخرى ط وان تدع

دشوار — وبرندارد هيچ نفسي گناهكار — بار گناه نفس ديگر را — واگر خواند

مثقلة الى حملها لا يحمل منه شيء ولو كان

نفسي گران بار شده — سوي بار آن — برنداردي — از آن بار هيچ چيز را — واگرچه باشد آن مدعو

ذا قربى ط انما تنذر الذين يخشون ربهم بالغيب

خداوند قرابتي — جز اين نيست كه بيم كني — آن را كه مي ترسند — از پروردگار ايشان — در نهان

واقاموا الصلوة ط ومن تزكى فانما يتزكى

وبپاي دارند — نماز را — وهركه — پاك دارد نفس خود را — پس بدرستي كه پاك دارد

لنفسه ط والى الله المصير وما يستوي الاعمى

براي خود — وبا خداي است — بازگشتن همه — وبيكسان نبود — نابينا

والبصير ولا الظلمات ولا النور ولا الظل

وبينا — و — تاريكيها — وروشني — ونه سايه

ولا الحرور ج وما يستوي الاحياء ولا الاموات ط

ونه باد گرم — وبيكسان نبود — زندگاني — ونه مردگان

ان الله يسمع من يشاء ط وما انت بمسمع من في

بدرستي كه خداي — شنواند — آن را كه خواهد — ونه تو — شنواننده — آن را كه

القبور ان انت الا نذير انا ارسلناك

در گورها اند — نه — تو — مگر — بيم نماينده — بدرستي كه ما فرستاديم ترا

ولا تزر — بالترقيق ورش
وازرة وزر — بالترقيق ورش
وازرة وزر — مدغما غير الغنة خلف
اخرى اخرى — بالامالة المحضة حمزة وكسائي — بين بين ابو عمرو
مثقلة الى — بالنقل ورش
مثقلة الى — سكت خلف وفي رواية
منهو شيء — بالاشباع ابن كثير بالصلة
شيء — سكت خلف وفي رواية خلاد
شيء ولو — مدغما غير الغنة خلف
قربى قربى — بالامالة المحضة حمزة وكسائي — بين بين ابو عمرو ورش
تنذر الصلوة — بالترقيق ورش
تزكى تزكى — بالامالة المحضة حمزة وكسائي — بين بين ورش
الاعمى الاعمى — بالامالة المحضة حمزة وكسائي — وبين بين ابو عمرو
الاعمى الاعمى — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

الاحياء الاحياء ولا الاموات ولا الاموات من يشاء ان انت ان انت

بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية خلاد — مدغما غير الغنة خلف — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

اوقات بجاي آرند كساني كه برين صفات نه اند ايشان را ترسانيدن چه سود كند وازجهت ايشان اندوه كردن براي چه باشد وهركه از لوث گناه پاك شود پاكي او ومنفعت نفس او بود ناپاكي كافران ترا چه زيان دارد ولوث ايشان دل ترا براي چه در حزن آرد وهمه را سوي حساب گاه خدا بازگشت بود وهر يكي بدانچ كرده است بجزا وسزا برسد وما يستوي الاعمى والبصير ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما يستوي الاحياء ولا الاموات ان الله يسمع من يشاء وما انت بمسمع من في القبور ان انت الا نذير انما تنذر الذين يخشون ربهم بالغيب برطريق قصر افراد آورد وجمله ان الله يسمع من يشا با معطوف خويش يعني وما انت بمسمع من في القبور موكد اين جمله ان انت الا نذير موكد نسبت مرمضمون انما تنذر الذين يخشون ربهم بالغيب واين نيز قصر افراد ست به تنزيل حريص بودن پيغمبر بر ايمان ايشان بمنزله اعتقاد نذارت وقدرت

الفاء ایمان جنانج در وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ کفته اند وجمله مَا یَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَالْبَصِیرُ تا اخر معترضه است میان دو کلام متصل برای تحقیق مقال با یراد امثال معنی اینست وبرابر نه اند
نابینا وبینا یعنی نادان ودانا ومومن وکافر ومتقی وفاجر وبرابر نه اند تاریکیها ونور ونه سایه وکرما در استراحت وقرار ونه زندکان ومردکان یعنی ملك کفر وملت اسلام وحق وباطل وعالما
وجاهلان بدرستی خدای بشنواند هر کرا خواهد وقبول کناند هر کرا قابل داند ونه تو شنوانندهٔ کافران کی ادراك وفهم اند همچو مردکان نه تو مکر ترسانندهٔ در بیم آرندهٔ ایمان
در دلها نتوانی انداخت وکسی را مومن نتوانی ساخت اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِیهَا نَذِیرٌ این جمله مؤکدست مر مضمون اِنْ اَنْتَ اِلَّا نَذِیرٌ
تاکید او از جهت رد انکار کافرانست بالحق حالست از فاعل اَرْسَلْنَاكَ یا از مفعول یا متعلق به بَشِیرًا وَنَذِیرًا وَاِنْ نافیه است اُمَّةٍ مبتدا است مِنْ زایده است اِلَّا خَلَا فِیهَا نَذِیرٌ
مستثنی مفرغ است خبر مبتدا وجمله وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِیهَا نَذِیرٌ عطف است بر جمله سابق یا حالست معنی اینست بدرستی که ما فرستاده ایم ترا در حالت که بحق کائنیم یا کویید در حالت که تو ملتبس بحقی یعنی در تبلیغ رسالت محقی بشارت دهنده وترساننده ونیست که از هیچ امتی مکر انکه کذشته است مر او را ترساننده ومضی پیوسته است بیم کننده وَاِنْ یُکَذِّبُوكَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْکِتَابِ الْمُنِیرِ معنی اینست واکر تکذیب کنند ترا کافران ای محمد اندوهکین مشو ودر راه غمناکی مرو زیرا چه تکذیب کرده اند پیغمبران خویش را کسانی که بیش از تو بوده اند وحال این بود که آورده اند بر ایشان معجزات ظاهره وحجتهاء متظاهره وصحیفها وبکتاب روشن کننده مسطور یعنی توریت وانجیل وزبور ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا عطف است بر جملهٔ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فا سببیه است استفهام برای تعجب است نکیر اسم کان است در اصل نکیری بود حذف یا بدلالت کسرت سایغ نمود کیف خبر کان است از جهت استفهام که متضمن صدر کلام است مقدم شده معنی اینست پس تر از آن کرفتم کسانی را که کفر ورزیدند وبر رسولان ما نکرویدند پس چه عجیب بود تعذیب ما که ایشان را روی نمود اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا

قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ قَرَاَ ابْنُ کَثِیرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَایَةٍ قَالُونَ

بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَنَذِیرًا ط وَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ اِلَّا خَلَا فِیهَا
بحکمت وصواب یا بدین حق حال آنکه مژده دهنده وبیم نماینده ونیست هیچ اهلی از عصر مکر که کذشت در میان ایشان

نَذِیرٌ ۞ وَاِنْ یُکَذِّبُوكَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذِینَ
بیم کننده واکر بدروغ نسبت کنند ترا بی تحقیق بدروغ نسبت کردند پیغمبران را آنانکه

مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ
پیش از ایشان بودند آمد بایشان پیغمبران ایشان با حجتهای روشن وباکتابهاء بشته

وَبِالْکِتَابِ الْمُنِیرِ ۞ ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِینَ کَفَرُوا
وبا کتابی ظاهر الدلالة پس عقاب نمودیم آنان را که کافر شدند

فَکَیْفَ کَانَ نَکِیرِ ۞ اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ
پس چکونه بود انکار من ای ندانستی که خدای تعالی فرو فرستاد

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا
از آسمان آبی را پس بیرون آوردیم بواسطهٔ آن میوهای مختلف الاصناف

اَلْوَانُهَا ط وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِیضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ
باهیات واز کوهها راهها سفیدها وسرخهای مختلف

اَلْوَانُهَا وَغَرَابِیبُ سُودٌ ۞ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ
الالوان وبغایت سیاهان سیاهان واز مردمان اند وازجنبندکان اند

وَالْاَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ کَذٰلِكَ ط اِنَّمَا یَخْشَى
واز شتر وکاو وکوسفند بعضی مختلف رنکهای آن همچنان که اختلاف الوان ثمرات وجبال بدرستی ترسند از خدای

بَشِیرًا اَوْ بَشِیرًا ... مِنْ اُمَّةٍ ... وَاِنْ یُکَذِّبُوكَ ... جَاءَتْهُمْ ... رُسْلُهُمْ ... ثُمَّ اَخَذْتُ ... کَانَ نَکِیرِ ... نَکِیرِي ... فَاَخْرَجْنَا ... مُخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا ... اللّٰهَ مُخْتَلِفًا اَلْوَ ... نُهَا

بِیضٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا النَّاسِ وَالْاَنْعَامِ وَالْاَنْعَامِ
وَالْاَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ
بالنقل ورش سکت خلف فی روایة

اَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِیضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا وَغَرَابِیبُ سُودٌ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْاَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوَانُهُ کَذٰلِكَ اِنَّمَا یَخْشَى اللّٰهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
اِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ غَفُورٌ معنی اینست ای نمی دانی ای محمد بدرستی که خدای فرستاد از آسمان آب باران پس بیرون آوردیم ما بدان آب میوهایی که مختلف است رنکهاء آن وحال اینست
که از کوهها کوهها یی خداوند راهها سفید وسرخ متلون بالوان مختلفه می نمود وراهها دیکر غرابیب یعنی سیاه رنك واز مردمان وجنبندکان وچهار پایان
مختلف در رنکها همچو اختلاف میوها وراهها کوهستان نترسند از خدا مکر علما که عالم اند بصفات قدرت مذکوره وجمات فطرت مسطوره که بی علم ترس نبود چه بی
که بصفت نار عالم بود از سوختن او نترسد وکسی که صفت مار نداند از کزیدن او خوف نکند وچون علم علت خوف باشد چنانچه معلول ملزوم است علت نیز ملزوم معلول بود

علت

ملازمت از هر دو جانب آید ملازمت مساویه روی نماید چنانچه از انتفاء علم انتفاء خشیة بود از انتفاء خشیة انتفاء علم آید بدین وجه است که شیخ مکرم معظم شیخ
شیوخ عالم خداوند عظمت ابدی شیخ المشایخ شیخ شهاب الحق والدین سهروردی قدس الله سره العزیز در کتاب عوارف که مشحون با نواع معارف است در بیان
این آیت نتیجه فینتفی العلم عمن لاخشیة له آورده و این قضیه را بر وجه عکس نقیض بیان کرده ونیز اکثر مواقع انما تعریض است چنانچه در انما یتذکر اولوا الالباب گفته
وبسوی بودن او تعریض از من لا یتذکر لا یکون من اولی الالباب دارند اینجا نیز بر وجه تعریض من لا یخشی لا یکون من العلماء بندارند کلام شیخ محمول برین وجه بود
چنانچه استاد جهان سر افاضل کیهان جلیل در نسب عظیم در حسب اصواب در افکار واراء احسن در رای جهان آرا رکن بناء کرم صدر اصحاب عظم قدوة
عالم بهاء نسل آدم واحد معالی علی وارث اخلاق نبی علاء الملة والدین المعروف بشیخزاده علی رفع الله مرتبته في یوم الدین واعلی درجاته في العلیین رساله تصنیف کرده ووجوه صحت ورضانت آنرا در تحریر آورده مؤلف کمترین چنان موائد فواید آن حضرتست واز ملازمان آن آستان آسمان رفعت است رساله در شرح رساله استاد بعد تحقیق تنمیق کرده وبعضی محال که بعضی علما را مشتبه بود در شرح وبیان آن ورد اشتباهات مدفوع گشت وحسن وجهی که در تصحیح کلام شیخ نبشته بودند به ظهور پیوست ظاهر شد که جاء اشتباه نبود مضمون یزیدک وجهه حسنا اذا ما زدته نظرا روی نمود اگر کسی را دل بر زیادت تحقیق بود رساله منظوره مطالع کند فی الجمله از خدای خشیت باید واز انتقام او خوف شاید زیرا چه بدرستی خدای عزیز است غالب است منتقم است غفور است اجتماع صفات متضاده مستوجب خشیت بود واتصاف بصفات متنافیة الآثار مستوجب خوف باشد إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ معنی از است بدرستی که آنانکه کتاب خدای را تلاوت میکنند ونماز را برپای میدارند واز آنچ روزی کرده ایم صدقه میدهند ودر آنچ رضاء خدای در آنست مال را مصروف میکرداند پنهان وآشکارا در سر وجهار امید میدارند از طلب مثوبات آخرت بعمل عبادت وطاعت تجارتی را که کمی وکساد نگیرد وزوال وهلاک نبذیرد تا تمام دهد خدای ایشانرا ثوابها ایشان وبیفزاید از فضل خویش درجات جنان بدرستی که خدای غفور است خطایا آمرزد شکور است عطایا بخشد وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ معنی از است وآنچ وحی کرده ایم سوی تو از کتاب در حالت مصدق است مر آنچ پیش از و بود از هر باب بدرستی خدای عز وجل ببندگان خود هر آینه آگاه است حال ایشان میداند اعمال ایشان می بیند جزا دادن وسزا کردن می تواند ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ معنی از است پس دادیم ما کتاب کسانی را ۴

رزقناهمو اجورهمو يزيدهمو لهمو ومنهمو منهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ليوفيهمو اجورهمو قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش التسلة مع مد الطويل کالمتقدم

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ إِنَّ الَّذِينَ
از بندگان او آنان کردانا اند بصفات ومصنوعات او بدرستی که خدای غالبست آمرزگارست بدرستی آنانکه
يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا
میخوانند بطریق مواظبت کتاب خدا را وبپای داشته نمازرا وصرف کرده
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ ۝
از آنچه روزی دادیم ایشانرا در نهان وآشکارا امید میدارند بازرگانی را که هرگز کاسد نشود وفا
لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ
تا تمام دهد ایشانرا مزدهای ایشان وزیادت بدهدشان از فضل خود بدرستی که او آمرزگارست
شَكُورٌ ۝ وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ
حق شناس طاعت وآنچه وحی فرستادیم به تو از قرآن
هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ
آن درست وراست حال آنکه باور دارنده است مر آن کتب راکه پیش از وبوده بدرستی خدای بحال بندگان خود
لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ۝ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا
هر آینه آگاه است بیناست پس بمیراث دادیم کتاب را میراث آمت احمد را بآنانکه برگزیدیم
مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ
از بندگان ما پس از ایشان اند بعضی ستمکار بر نفس خود واز ایشانست بعضی متوسط الحال
وَمِنْهُم سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ
واز ایشانند بعضی پیش گیرنده بکارهای نیکو بتوفیق خدای تعالی آن توفیق یا سبق بخیرات یا ایرات کتاب آن

الْعُلَمَاءُ إِنَّ بالتسهيل في الوصل
الْعُلَمَاءُ وَإِنَّ نافع وابن كثير وابو عمرو
الصَّلَاةَ بالتغليظ ورش
سِرًّا وَ سِرًّا مد غاير الفتة خلف بالترقيق ورش
عَلَانِيَةً يَرْجُونَ مد غاير الفتة خلف
لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ بالسكت خلف في رواية
لَخَبِيرٌ بالترقيق ورش
بِالْخَيْرَاتِ بالترقيق ورش

ع
۴
که از میان بندگان خویش برگزیده ایم ومرتبه ایشانرا بشرف اصطفا رسانیده ایم بعضی مفسران از اصطفا مذکور اصطفاء ایمانی مراد دارند وهر سه قسم مذکور اقسام مومنان بندارند بعضی گویند ظالم تاخیر کنندهٔ امرهاء خدای است که جز ایمان عملی نکرده وامری بجا نیاورده ومقتصد آنست که بعضی امرها بجا آورده واعمال حسنه وسیئه را خلط کرده وسابق بخیرات آنست که امرها را بجا آورده یا اصطفا وهیچ نهی را وسیئه را خلط نکرده ومرتکب نگشته واین تاویل موافق آیت قرآنست چنانکه جاء دیگر گفته والسابقون الاولون من المهاجرین الآیة وبعد وآخرون اعترفوا بذنوبهم الآیة وقال بعد وآخرون مرجون لامر الله ودر حدیث آمده سابقنا سابق ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له ودر حدیث دیگر آمده السابق یدخل الجنة بغیر حساب والمقتصد یحاسب حسابا یسیرا ثم یدخل الجنة واما الظالم لنفسه فیحبس حتی یظن انه لن ینجو ثم تناله الرحمة فیدخل الجنة سابق آنست که بغیر حساب در بهشت رود ومقتصد آنست که بعد حساب یسیر او را بهشت نصیب شود

وظالم آنست که محبوس کردد بفضل ورحمت خدای عز وجل بنجات پیوندد وبعضی کویند سابق مومن مخلص ومقتصد مومن مرایی بود وظالم صاحب کفران نعمت باشد وبعضی کویند ظالم مومنی که کناه کبیره آرد ومقتصد آنست که کناه صغیره کند واز کبیره بپرهیزد وسابق بخیرات آنست که تارک هر دو بود وبعضی کویند ظالم آنست که سیئات او غالب آید ومقتصد آنست که حسنات وسیئات او برابر باشد وسابق آنست که حسنات او بیشتر از سیئات او بود وبعضی کویند ظالم طالب دنیاست ومقتصد طالب عقبی است وسابق طالب مولی است بعضی کویند ظالم آنست که حرام وحلال بکیرد ومقتصد آنست که حلال کیرد وحرام بنپذیرد وسابق آنست که هر دو را بکلی ترک دهد وبعضی کویند ظالم آنست که خدا را برسم وعادت بپرستد ومقتصد آنست که برغبت ومخافت پرستش کند وسابق آنست که عبادت او از جهت استحقاق خدایی بود وبعضی کویند سابق عالم است ومقتصد متعلم است وجاهل ظالم است تقدیم ظالم از جهت کثرت بود وتقدیم مقتصد از جهت کثرت او بر نسبت سابق باشد وبعضی ائمه تفسیر از اصطفا مذکور اصطفا وتکریم باحسن تقویم مراد دارند وتقسیم مذکور مخصوص باهل ایمان نه پندارند ظالم بمعنی کافر کویند مقتصد مومن فاسق را دانند مومن متقی را سابق درخیرات خوانند دادن کتاب در حق کافر بمعنی دعوت به کتاب بود بمعنی اجابت باشد دعوت بکتاب همه آدمیان را بود بعضی اجابت نکردند ایمان نیاوردند ظالم بر نفس خویش شدند وبعضی ایمان آوردند وعمل صالح نکردند ایشان مقتصدند وبعضی ایمان آوردند وعمل صالح کردند ایشان باذن خدای سابقاند آن یعنی سابق بودن در خیرات هموست فضل کبیر هموست کار خطیر جنات عدن یدخلونها یحلون فیها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فیها حریر وقالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور معنی این است فضل کبیر جنات عدنست که درآیند در آن مومنان واز سوارها از زر ومروارید پیرایه پوشانیده شوند در آن ولباس مومنان در جنات حریرست که در آن راحت وآرایش کثیرست والحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بکویند ودر راه شکر وسپاس

لباسهمو لهمو علیهمو عنهمو وهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

یُدخَلونها — بضم الیاء وفتح الخاء ابو عمرو
من اساور — بالنقل ورش
من اساور — سکت خلف فی روایة
اساور — بالترقیق ورش
من ذهب — مدغما غیر الغنة خلف
لؤلؤا لولؤا — ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وحمزة و... / ابو بکر
ولؤلؤ ولولو — بالابدال فی الوقف / فی الوقف حمزة
ولولؤ لولؤا — کالیاء فی وقف الروم هشام / مدغما غیر الغنة خلف
نصب ولا — مدغما غیر الغنة خلف
لا یُقضی — اما الیزیدی وجمیع
لا یقضی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
علیهُم — بضم الهاء حمزة
یُجزی — بضم الیاء وفتح الزاء ابو عمرو
کلُّ — بضم اللام ابو عمرو

باسکان الواو سوسی
کسائی
بالاسکان هشام
خلف
وبابدال الهمزة الاولی وبتسهیل الثانیة روما حمزة

الفضل الکبیر ۞ جنات عدن یدخلونها
عطاء بزرکست بوستانهاء اقامت درآیند در آن جنات

یحلون فیها من اساور من ذهب ولؤلؤا ط
زیور برکرده شوند در آن جنات از دست ورنجنهایی از زر ومروارید

ولباسهم فیها حریر ۞ وقالوا الحمد لله الذی
ویوشش ایشان در آن جنات ابریشمینه بود وکویند سپاس مر خدایرا که

اذهب عنا الحزن ط ان ربنا لغفور شکور لا ۞
زایل کرداند از ما اصناف اندوه را که لازم وجود مستعار بود از معاش ومعاد یا حزن نار یا حزن موت بدرستی که پروردکار ما هر آینه آمرزکارست حق کزار

الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا
آنکه فرود آورد ما را در سرای اقامت از انعام خود نرسد بما

فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب ۞ والذین
در آن سرای هیچ تعبی ورنجی ومشقتی ونه رسد بما در آن سرای هیچ ماندکی وکلالی وآنانکه

کفروا لهم نار جهنم لا یقضی علیهم فیموتوا
کافر شدند مر ایشانراست آتش دوزخ حکم نکنند بر ایشان بموت که بمیرند

ولا یخفف عنهم من عذابها کذلک نجزی
وکم نکردانند از ایشان چیزی از عذاب آتش همچنان جزا یا داش دهیم

کل کفور ۞ وهم یصطرخون فیها ربنا
هر حق ناشناسی را وایشان فریاد کنند در آتش کویند ای پروردکار ما

سبک کرده نشود وبتحقیق نه پیوندد جزا دادنی مثل جزا دادن مذکور هر کافری را جزا دهیم وبدانچه کفر ورزیده اند ودر کفر مبالغت کرده اند سزا کنیم یا کویند هر کفر ورزنده را جزا داده شود وسزا کرده آید وهم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر وجاءکم النذیر فذوقوا فما للظالمین من نصیر

خدای بر بردن اندوه دنیا واندوه مرک واندوه آتش بپویند بدرستی که همه ستودکی مر خدایراست وهمه ستایش مر حق جل وعلاست که از ما اندوه برد وما را بسرور ابدی رسید بدرستی پروردکار ما غفورست خطایا آمرزد شکورست عطایا بخشد الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب ولا یمسنا فیها لغوب معنی این است خدایی آنکه فرود آورد ما را در سرای مذکور از فضل خویش نمیرسد ما را رنج وتعب وآزار بندکی ونمیرسد ما را ماندکی ودرماندکی والذین کفروا لهم نار جهنم لا یقضی علیهم فیموتوا ولا یخفف عنهم من عذابها کذلک نجزی کل کفور معنی این است وآنانکه کفر ورزیدند وبدین اسلام نکرویدند مر ایشانراست آتش دوزخ حکم کرده نشود بر ایشان پس که بمیرند تا از عذاب آتش برهند وراحت بکیرند وعذاب از ایشان

معنی اینست وکافران فریاد کنند در آتش بکویند ای پروردکار ما بیرون آر ما را کار نیك کنیم غیر کاری که کردیم کفته شود مر ایشان را اشمارا عمر نداده بودیم عمری که در آن پند کرفته شود یعنی هژده سال که مدت بلاغت است بود یا چهل سال که مدت کمال است یا شصت سال که بحسب غالب منتهی است باشد و بیامد بود بر شما پیغمبری ترساننده که شما را از عذاب بترساند پس عذاب را بچشید و رنج عقوبت بکشید زیرا که ظالمانرا نیست یاری دهنده که ایشانرا دهد و از عذاب آتش برهاند إن الله عالم غیب السموات والأرض إنه علیم بذات الصدور معنی اینست بدرستی که خدای داننده غیب آسمان و زمین است میداند آنچ پنهان در آن و در زیر است هرچه در آسمان و زمین غیب است دانستن آن کسی نتواند خدای عز وجل بعلم قدیم آن همه را داند بدرستی که خدای داننده است عقیدها و فکرتها و کینه و نیتی که صاحب سینهاست بعلم قدیم بداند که در سینهها چه عقیدها و نیتها و فکرتها و کینهاست سزاوار بود که عذاب کند و در عقوبت افکند هو الذي جعلكم خلائف في الأرض فمن كفر فعليه كفره ولا يزيد الكافرين كفرهم عند ربهم إلا مقتا ولا يزيد الكافرين كفرهم إلا خسارا این جمله نیز بیان قدرت و تصرف خدای عز وجل آمده جملی را که درین معنی بالا کذشته مقرر شده فا در فمن کفر سببیه است کفرهم فاعل است مر لا یزید الکافرین مفعول است إلا مقتا مستثنا مفرغ است مفعول دوم است و جمله ولا یزید الکافرین کفرهم معطوف بروست معنی اینست خدای عز وجل آنست که کردانید شمارا خلفا در زمین صاحب تصرف و تمکین پس هر که کفر ورزد و کافر شود زیان کفر وی بروی باشد و کافرانرا کفر ایشان نزد پروردکار ایشان جز خشم و زیانکاری خدای و بغض او نیفزاید و کفران ایشان جز خسران زیادت نکند و جز زیانکاری روی نماید معنی اینست خدای عز وجل آنست که کردانید شمارا خلفا در زمین صاحب تصرف و تمکین پس هر که کفر ورزد بعد آن پس برو باشد جزاء کفر و سزاء آن و زیادت نمیکند و نفع نمیرساند کافرانرا کفر ایشان نزدیك خدای جل وعلا و هلاکی ایشان و زیادت نکند و نفع نرساند کافرانرا کفر ایشان مکر زیانکار شدن ایشان قل أرأيتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله أروني ماذا خلقوا من الأرض أم لهم شرك في السموات أم آتيناهم كتابا فهم على بينة منه بل إن يعد الظالمون بعضهم بعضا إلا غرورا

نعمركم وجعلكم وكفرهم وأرأيتم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية ربهم إلا كفرهم إلا قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها ورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أخرجنا نعمل صالحا غير الذي كنا نعمل ط

بیرون آر ما را تا کنیم کار نیکو جز آنکه بودیم که میکردیم

أولم نعمركم ما يتذكر فيه من تذكر وجاءكم

ای عمر ندادیم شمارا آن مقدار که پند کیرد در آن آنکس که پند کیرد و آمد بشما

النذير فذوقوا فما للظالمين من نصير

بیم نماینده پیغمبر یا قرآن بس بچشید عذاب پس نیست ستمکارانرا هیچ یاری دهنده

إن الله عالم غيب السموات والأرض ط

بدرستی که خدای عز وجل دانای نهانی آسمانها و زمین است

إنه عليم بذات الصدور هو الذي جعلكم

بدرستی که او داناست بآنچه در سینههاست از ضمایر او آنست که کردانید شمارا

خلائف في الأرض ط فمن كفر فعليه كفره

بجای امم پیشین در زمین پس هر که کافر شد پس بروست وبال کفر او

ولا يزيد الكافرين كفرهم عند ربهم إلا

و نیفزاید کافرانرا کفر ایشان نزد پروردکار ایشان مکر

مقتا ولا يزيد الكافرين كفرهم إلا خسارا ج

دشمنی و نیفزاید کافرانرا کفر ایشان مکر زیانکاری هرد سرای

قل أرأيتم شركاءكم الذين تدعون من دون الله ط

بکوی خبر دهید مرا از حال انبازان شما که می پرستید از غیر خدای تعالی

غير بالترقيق ورش
فيهي بالاشباع ابن كثير
وجاءكم بالامالة حمزة وابن ذكوان
ربع
والأرض بالنقل ورش
والأرض بسكت خلف وفي رواية خلاد
في الأرض بالنقل ورش
في الأرض بسكت خلف وفي رواية خلاد
فعليهي بالاشباع ابن كثير
الكافرين امالة الدوري في رواية ورش
الكافرين بالامالة ابو عمرو والدوري
ربهم إلا بسكت خلف وفي رواية
كفرهم إلا بالسكت خلف وفي رواية
قل أرأيتم بالنقل ورش

الكاف بل برای اضرابست از تردید سابق و تعیین انچه تعدیل است إن نافیه است الظالمون فاعل است مر یعد إلا غرورا استثناء مفرغ است مفعول است مر یعد معنی اینست

قل أرأيتم قل أرأيتم قل أرأيتم قل أرأيتم

بالسكت خلف في رواية — بالتسهيل نافع وفي الحالين — بالابدال ورش — بالحذف الكسائي

في الوقف حمزة

در آیت سابقه شکایت کافران و حکایت ایشان بود و ذکر شناعت حال ایشان روی نمود چنانستی که پیغمبر علیه الصلوة والسلام جهت الزام و تبکیت ایشان جست و ماذا اقول في الزامهم و تبکیتهم کفت قل أرأیتم بر وجه استیناف وارد کشت و جهت الزام و تبکیت ایشان به بیان پیوست أرأیتم تا آخر مقول قل است و استفهام برای تقریرست یعنی حمل مخاطب بر اقرار ارونی بمعنی اخبرونی تاکید اوست یا بدل اوست شرکاءکم مفعول است مر أرأیتم موصول با صله یعنی الذین تدعون من دون الله صفت آنست مر شرکاءکم جمله استفهامیه یعنی ماذا خلقوا مفعول دوم است مر أرأیتم من الأرض بیان ماست أي جزء خلقوا من اجزاء الأرض أم لهم شرك في السموات أم آتیناهم کتابا ینطق بانهم شرکاء و فا در جواب شرط محذوفست أي وإذا كان كذلك فهم كانوا على حجة و برهان من ذلك

بگوای محمد خبر کنید مرا که شرکاء شما که ایشانرا از خدای اله میخوانید مرا نمایید که ایشان از اجزاء زمین کدام چیز آفریده اند و کدام چیز از آنچ تعلق بازمین دارد دیده اند
آورده اند یا خود مر ایشانرا شرکتی است با خدای جهان در آفریدن آسمان یا داده ایم ما ایشانرا کتابی متضمن تثبیت شرک و تحقیق شرکا اگر همچنین باشد پس ایشان
درین باب کاین باشند بر حجتی و برهانی و دلیلی و بیانی بلکه وعده نمیکنند ظالمان بعضی از ایشان بابعضی یعنی متبوعان باتابعان مکر و عده متضمن فریفتن و کفتاری
نابوده چون هؤلاء شفعاؤنا عندالله کفتن ان الله یمسك السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسكهما من احد من بعده انه كان
حلیما غفورا در آیت سابق تبکیت مشرکان وذکر شناعت اشراك ایشان بود این آیت متضمن نظاعت جریمهٔ اشراك بران مشابه که آسمان و زمین در عرضیت زوال
بود وجهانرا قرار و آرام نباشد چنانچه جای دیگر کفته تكاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا و بیان حکم خدایست که آسمان و زمین را از شومی اشراك مشرکان و کفر کافران از زوال نکاه میدارد و بزوال و فنا نمی آرد و تواند بود این جمله نیز متضمن بیان کمال قدرت دارند بعد بیان قدرت فطرت وانشاء سموات وارض بیان قدرت امساك وابقاء آن بندارند و این جمله کنایت از ثبوت قلحت اشراك و تحقیق نحوست اوست علامت آنست که ایشان باعتبار معنی مکنی عنه مضمون جمله را منکر باشند و بظهور علامت انکار سزاوار بود که تاکید کنند ان تزولا بتقدیر من ان تزولا متعلق است به یمسك لام در ولئن زالتا موطیهٔ قسم مقدرست ان زالتا شرط است ان در ان امسكهما نافیه است من در من احد زایده است ای ما امسكهما احد و این جمله از روی لفظ جواب قسم و از روی معنی جواب شرط جملهٔ انه كان حلیما غفورا تذییل است این جمله ثناء باری است تاکید او از جهت ایراد ثنا بر وجه وکادت و استواری است معنی اینست بدرستی خدای بحلم خویش آسمانها و زمین را باز میدارد از زوال پذیرفتن و بکرم خویش نکاه میدارد از منخرب کشتن واکرنه کلمهٔ شرك که از زبان مشرکان بیرون می آید در معرض آنست که بشومی آن آسمان و زمین را زوال و انخراب روی نماید و بسو کند یا دمیکنم که اکر آسمان و زمین زوال

لهمو اتیناهمو فهمو بعضهمو ایمانهمو جاءهمو جاءهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
زادهمو الا قرءا قالون بالصلة والقصر والمد و ترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

من الارض — بالنقل ورش
من الارض — سكت خلف فی روایة خلاد
ام اتیناهم — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
ام اتیناهم — سكت خلف فی روایة
بینات بینه — نافع وابن عامر والکسائی وابو بکر / ابن کثیر وابو عمرو
بل ان بل ان — بالنقل ورش / سكت خلف فی روایة
ان یعد بعضا — مدغما غیر الغنة خلف / بالنقل ورش
بعضا الا والا — سكت خلف فی روایة خلاد
والارض ان امسكهما — بالنقل ورش / سكت خلف وفی روایة خلاد
ان امسكهما — سكت خلف فی روایة
من احد من احد — بالنقل ورش / سكت خلف فی روایة
لئن جاءهم — بالامالة حمزة وابن ذکوان
نذیر اهدی — بالترقیق ورش / اما لین بین ورش
اهدی من احدی — بالنقل ورش / بالامالة المحضة حمزة والکسائی
من احدی الامم — سكت خلف فی روایة / بالنقل ورش

ارونی ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك
بنمایید بمن تا چه چیز آفریده اند از اجزای زمین یا نه مر ایشانرا انبازیست

فی السموات ط ام اتیناهم كتابا فهم علی بینت
درج آفرینش آسمانها یا نه که دادیم ایشانرا که شرکا اند کتاب آسمانی ناطق بشرکت ایشان یا عابدان ایشانرا پس ایشان بر حجتی اند

منه بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا الا
از آن نه که وعده نمیدهند مشرکانرا بعضی از ایشان که رؤسا اند بعضی را که زیر دستان اند مکر

غرورا ۞ ان الله یمسك السموات والارض
فریب بدرستی که خدای تعالی نکاه میدارد آسمانهارا و زمین را

ان تزولا ج ۞ ولئن زالتا ان امسكهما من احد
از آنکه زایل شوند از مکان خود و هر آینه اکر زایل شوند نکاه نتواند داشت ایشانرا هیچ کسی

من بعده ط انه كان حلیما غفورا ۞ واقسموا
پس از فرمان خدای بدرستی که او هست غیر معاجل بعقوبت آمرزکار مر هر کسی را که توبه کند از شرك و سوکند خوردند

بالله جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیكونن
بخدای تعالی غایت کوشش سوکندهای ایشان که هر آینه اکر آید بدیشان بیم نماینده هر آینه باشند

اهدی من احدی الامم ط فلما جاءهم نذیر
راه یافته تر از یکی از امتان انبیاء ماتقدم پس چون آمد بدیشان بیم نماینده که محمدست

ما زادهم الا نفورا لا ۞ استكبارا فی الارض
نیفزود ایشانرا جز رمیدن از حق برای تکبر در زمین

الامم جاءهم نذیر زادهم زادهم الا فی الارض فی الارض
سكت خلف وفی روایة خلاد — بالامالة حمزة وابن ذکوان — بالترقیق ورش — سكت خلف فی روایة — بالنقل ورش — سكت خلف وفی روایة خلاد

پذیرد و صورت انخراب کیرد هیچ کسی از بعد او نکاه داشتن نتواند و طریق محافظت نداند بدرستی خدای عزوجل بردبارست در عقوبت شتاب نکند و بزودی آسمان
و زمین را در زوال نیفکند واقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جاءهم نذیر لیكونن اهدی من احدی الامم فلما جاءهم نذیر ما زادهم الا نفورا استكبارا
فی الارض ومكر السیء ولا یحیق المكر السیء الا باهله فهل ینظرون الا سنت الاولین فلن تجد لسنت الله تبدیلا ولن تجد لسنت الله
تحویلا روایت کرده اند قریش پیش از بعثت پیغمبر علیه السلام خبر تکذیب یهود و نصاری پیغمبرانی را که بر ایشان مبعوث شده بودند شنیدند
این معاملهٔ شنیعه را نپسندیدند نفرین کردند بلعن وطعن آوردند لعن الله الیهود والنصاری اتتهم الرسل فکذبوهم کفتند میان خویش سوکند خوردند

کہ اگر پیغمبری بر ما مبعوث شود تصدیق کنیم و از یهود و نصاری مهتدی تر باشیم بدین معنی سوگندها بسیار خوردند و در توکید و توثیق مبالغت بسیار کردند چون پیغمبر
صلی الله علیه وسلم مبعوث گشت برگشتند نگرویدند و دشمن گشتند این آیت متضمن این قصه نازل گشت و این نظم بورود پیوست این جمله معترضه است برای شکایت از شان
مشرکان و حکایت از حال شنیعهٔ ایشان معنی آیت ومشرکان سوگند خوردند بسوگندهای خویش جهد کردند اگر بیاید بر ایشان رسولی ترساننده و راه راست نماینده
هر آینه از یهود و نصاری که ایشانرا منفرد در کثرت و فضیلت دانند احدی الامم خوانند چنانچه داهیه عظیمه را احدی الدواهی گویند و انفراد او بدین اسم جویند
راه یابنده تر باشیم و مهتدی تر گردیم پس هرگاه که بر ایشان رسولی ترساننده آمد آمدن پیغمبر بر ایشان زیادت نکرد مگر رمیدن و از طاعت او روی گردانیدن

قبلهمو منهمو اجلهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
یؤخرهمو الی
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَمَكْرَ السَّيِّئِ ط وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ط
و مکر بد و فرو نیاید وبال مکر بد مگر بصاحب آن

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ج فَلَنْ تَجِدَ
پس هیچ چشم میدارند مکر طریق موضوع پیشینیان کافر که عذابست بر ایشان بر آن تکذیب پس هرگز نیابی

لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ج وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ
مر طریق موضوع خدایرا هیچ تبدیلی و تغییری و هرگز نیابی مر سنت خدای تعالی را

تَحْوِيلًا ۝ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ
هیچ نقل از مکلفی بمکلفی دیگر ای نرفتند این کافران در اقطار زمین که نگرند که چگونه

كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ
بود خاتمت کار آنان که از پیش ایشان بودند و بودند سخت تر

مِنْهُمْ قُوَّةً ط وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ
از ایشان بنیرو و فوت نتواند شد از عذاب خدای تعالی جل جلاله هیچ چیزی

فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ط إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا
در آسمانها و نه در زمین بدرستی که او هست دانا توانا

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ
و اگر گرفتی خدای تعالی مردم را بعقوبت آنچ کرده باشند از بدی رها نکردی

عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ
بر پشت زمین هیچ جنبنده را ولیکن مهلت میدهد ایشانرا تا وقتی

وَمَكْرَ السَّيِّئْ فی الوصل بالسکون و بالابدال و بالیاء هشام
السَّيِّئَ إِلَّا وفی الوقف بالابدال حمزة
السَّيِّئُ وَلَا بالتسهیل
إِلَّا بِأَهْلِهِ نافع وابن کثیر وابو عمرو
الْأَوَّلِينَ بالابدال فی الوقف حمزة
الْأَوَّلِينَ بالنقل ورش
الْأَوَّلِينَ سکت خلف وفی روایة خلاد
يَسِيرُوا بالترقیق ورش
فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ سکت خلف وفی روایة خلاد
فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ سکت خلف وفی روایة خلاد
قُوَّةً شَيْءٍ شَيْءٍ بالوجهین ورش سکت خلف
فَلَوْ يُؤَاخِذُ فی الحالین ورش وفی الوقف حمزة
دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ مد غنما غیر الغنة خلف
يُؤَخِّرُهُمْ فی الحالین ورش وفی الوقف حمزة يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ سکت خلف فی روایة

دشمن شدند و بعداوت پیش آمدند از جهت بزرگی جستن و تکبر و تعظیم پیدا آوردن و از جهت مکری که کار زشت کردن مکر زشت و عمل بد محیط نشود مکر بکسی که آنرا سزاوارست چه جزاء بدی و سزاء زشتی ملایم حال بدکردارست هر که زیان کسی کوشد زیان بدو باز گردد من حفر بئرا لاخیه وقع فیه پس هست که ایشان منتظرند مکر راه پیشینیان و طریقهٔ تکذیب رسل و هلاک شدن ایشان چنانچ پیشینیان داشتند و دل بر آن گماشتند اگر ایشان حال پیشینیانرا منتظر باشند در راهی که ایشان رفته اند روند پس هرگز نیابی مر سنت خدایرا بدل کردنی و نیابی مر سنت خدایرا از حال بحال گردانیدنی ایشان همان یابند که پیشینیان یافتند و مستاصل گردند چنانکه پیشینیان گشتند ∴ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا معنی آیت آنست بیرون نمی آیند و سیر نمی کنند پس که بنگرند چگونه بود آخر کار کسانی که پیش از ایشان بودند یعنی تکذیب پیغمبران کردند و بهلاک پیوستند و بودند سخت تر از اهل مکه از روی قوت و از عذاب نرستند و نیست خدای که رب العالمین است بدین صفت که چیزی در آسمان و زمین او را عاجز کند و خود را از اخذ او دور افکند و چون خدای عز و جل اخذ او خواهد خود را برهاند بدرستی که خدای داناست تواناست همه چیز داند و همه کار تواند از اخذ او که تواند رست و از عذاب او که تواند جست از وی که تواند رود و چیست که از وی فوت شود

عطف است به فا بر جمله استدراکیه معنی آنست و اگر گرفتی خدای عز و جل مردمانرا بدانچه کسب کرده اند و بجرایمی که آورده اند نگذاشتی و باقی نداشتی بر پشت زمین هیچ جنبنده از رونده و خزنده لکن قضاء مذکور در حق آدمیان غیر عصاة سبب ازدیاد درجات بود و رنج و مشقت وسیلت مثوبت شود پس چون اجل عذاب ایشان بیاید

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا در آیت سابقه ذکر فظاعت جریمهٔ عظیمهٔ اشراک و ذکر هلاک مشرکان و مستاصل شدن ایشان آورد درین آیت باقتضاء حکمت تاخیر عقوبت تا مهلتی که خدای خواسته و اجلی معین که برای عذاب ایشان معین ساخته بیان کرد ضمیر ظهرها عاید بر ارض است و جملهٔ ما ترک علی ظهرها من دابة جزاء لو است و این شرطیه نیز از جملی است که متضمن بیان قدرت آمده بر جملهٔ وما کان الله لیعجزه من شیء فی السموات ولا فی الارض معطوف شده و لکن یؤخرهم استدراک گشت بذکر تاخیر عذاب متضمن بیان حلم خدای گشته جملهٔ فاذا جاء اجلهم فان الله کان بعباده بصیرا شرط و جزاست و این شرطیه

خدای بعمل واجل ایشان بیناست ودانا ست ایشان را عذاب وعقاب برحسب آن نماید بروجه عقوبت درحق عُصاة بشر ودرغیر عُصاة بمحض قضا وقدر وبدانکه مقطع این سورة نیز بغایت حسن است وحُسن او ظاهر ومبرهن است چه مقصود کلام سابق که مذمّت اشراک ومشرکان بود بنهایت رسید وکار او بمثابت کشید که شومی آن سبب هلاک وزوال عالم شود ووسیلت فناء همه چنبندکان زمین کرد د سخن بنهایت رسید وبمنتها پیوست ودال بر کمال وتمام کشت وچیزی که در کلام دال بر انتهاست موجب حسن مقطع ومنتهاست والله اعلم بما اراد وهو یلهم الصّواب والسّداد لا اله الا هو ربی توکّلی علیه وهو حسبی سورة یس سورة یس مکّی است مگر آیت واذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله هشتاد و سه آیت هفصد وبیست وسه کلمه سه هزار وبیست حرف است نظم این سورت با سورت سابق آنست که افتتاح آن بحمد وثناء ربّانی است وافتتاح این سورت بذکر رسول وتنزیل قرآنی است وبدانکه افتتاح سورة در مدح پیغمبر صلی الله علیه وسلم کرد بعد مدح قرآن برای تایید پیغمبری پیغمبر علیه الصّلوة والسّلام آورد بعد در بیان مقصود آن ارسال پیغمبر وتنزیل قرآن لتنذر قوما ما انذر اباؤهم فهم غافلون کفت بذکر فهم غافلون تخلص سوی ذکر کافران جست از ابحاث اجلة ویقولون متی هذا الوعد سوی ذکر کافران بود بعد ان بذکر بعث هذا الوعد سوی ذکر قیامت تخلص عود بعده جملة وما علمناه الشعر برانکه لمن المرسلین کرد درصدر سورت بود عطف کرد بعد برای تایید این جملة ان هو الا ذکر وقرآن در بیان قرآن ردود مقصود تنزیل قرآن لینذر من کان حیا ویحق القول علی الکافرین کفت بذکر ویحق القول علی الکافرین تخلص سوی ذکر کافران جست بعد احوال کافران وفعال ناپسند ایشان مذکور کشت در خاتمة سورة فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون برای تنبیه بر ابعاد وبیان المنکر کفت همه سوی حساب کاه کرد وپیوست سورت از بعض حسابکاه کرد دیار بیکر سوست وشاید نیست جماعتی که از یکی این که از کمقاصد این مقصود ازهه یکی است هریکی در مقصود کلی مقرر دیکری است معترضات که در میان جمل مقصود آمد میان کلامها متصل واقع شد وجمل دیکر از هر نوع در هر محلی که بباید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید بسم الله الرحمن الرحیم

اَبَآؤُهُمُو فَهُمُو اَكْثَرُهُمُو فَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مسمّي بين بين في رواية ورش والوقف لحمزة

مسمّي والوقف امالة المحضة حمزة والكسائي

رکوع

جاء اجلهم حمزة ابو عمرو قالون البزي وشيان الوصل والوقف واورش وقنبل

جا اجلهم تسهيل الثانية

بصيرا بالترقيق ورش

مُسمًّىؕ فَاِذَا جَآءَ اَجَلُهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ

معلوم کہ قیامت است پس چون آید وقت جزای ایشان پس بدرستی که خدای تعالی هست

بِعِبَادِهٖ بَصِيْرًا ۝

باحوال بندکان خود بینا

سورة يس ثلث وثمانون اية وهي مكية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

يٰسٓ ۝ وَالْقُرْاٰنِ الْحَكِيْمِ ۝ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ۝

نام سورت است یا قسم یای سید یا ای انسان بحق قرآن باحکمت یا محکم کننده نسخ سایر کتب بدرستی که تو هر آینه از پیغمبران فرستاده

عَلٰي صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝ تَنْزِيْلَ الْعَزِيْزِ الرَّحِيْمِ ۝

بر راهی راست این قرآن فرستاده غلبه کننده توانا مهربان

لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا اُنْذِرَ اٰبَاۤؤُهُمْ فَهُمْ غٰفِلُوْنَ ۝

تا بیم نمایی گروهی را که بیم نموده اند پدران ایشان را پس ایشان بیخبرانند

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰۤي اَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ ۝

بحقیقت واجب شد گفتار عذاب وسخط بر بیشتر ایشان پس ایشان ایمان نیارند

يس يسو

والقران سراط بالسين قنبل

صراط تنزيل بالاشمام

لتنذر انذر بالترقيق ورش

اباؤهم ثلثة اوجه لورش

يومنون بالابدال ورش والسوسي

بدرستی که تو از مرسلانی بر صراط مستقیم یا ای محمد سوگند یاد میکنم بقرآن که استوار است یا استوار کار است فرستنده او بدرستی که تو فرستاده شده بر دین قویم تنزیل العزیز الرحیم لتنذر قوما ما انذر اباؤهم فهم غافلون معنی آنست قرآن فرستاده کرد کار عزیز رحیم است تا بترسانی تو قومی را که ترسانیده نشده اند پدران ایشان که در زمان فترت مردند پس این قوم غافلانند یا کویند تا بترسانی بعذابی که ترسانیده شده اند پدران ایشان یعنی اجداد ایشان ببعثت انبیاء سابق یا کویند تا بترسانی قومی را همچو ترسانیدن پدران ایشان زیرا چه ایشان غافلانند واز امور دینی ودنیاوی جاهلانند

يس والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين على صراط مستقيم یس بامالت وبغیر امالت خوانند ومعنی یکی دانند یس از حروف مقطعات است یا نام سورت است ای هذه یس یا نام پیغمبر است منادیست بتقدیر یا یس وانیس بمعنی انسانست در لغت طی یا بروجه قصر انیسین تصغیر انسان تصغیر تعظیم یا حرف سین رمز سید باشد یس بمعنی یا سید بود وکنایت یا که حرف نداست بصورت یا موصوله برخلاف قیاس باشد خطان الایقاسان خط العروض وخط القرآن الحکیم صفت قرآنست بمعنی محکم است یا بمعنی محکم است بر طریق عیشة راضیة والقرآن الحکیم قسم است انک لمن المرسلین جواب قسم است تاکید او از جهت رد انکار کفار است که انکاری مقرون یا اصرار است علی صراط مستقیم خبری دیکر است مزان یا حالست از ضمیر المرسلین ای انک لمن المرسلین الذین ارسلوا کاینین علی صراط مستقیم بسوگند یاد میکنم بسورة یس وبقرآن استوار

لقد حق القول على أكثرهم فهم لا يؤمنون معنى اينست سوگند ياد ميكنم هر آينه ثابت شد است بر اكثر ايشان گفتار ما

إنا جعلنا في أعناقهم أغلالا فهي إلى الأذقان فهم مقمحون وجعلنا من بين أيديهم سدا ومن خلفهم سدا فأغشيناهم فهم لا يبصرون وسواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون

فهمو أيديهمو خلفهمو فأغشيناهمو فهمو تنذرهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أعناقهمو أغلالا عليهمو أنذرتهمو أم

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ

فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا

وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ

فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْ

وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ

فِي إِمَامٍ مُبِينٍ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ

الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ

أأنذرتهم لا يؤمنون تنذر فبشرهو بمغفرة ومغفرة نحن نحيي

الموتى وآثارهم شيء شيء أحصيناهو شيء أحصيناه شيء مثلا

مثلا أصحاب القرية إذ جاءها إذ جاءها إذ أرسلنا إليهم إليهم

ودرشمار آورده ایم در لوح محفوظ که امام کتابها وپیشواء صحفهاست بنشتها خواهیم کشید وهمه اعمال برحکم فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره بازخواهیم دید واضرب لهم مثلا اصحاب القریة اذ جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون معنی اینست وبیان کن برای ایشان یعنی کسانی که باندار تو ایمان نیارند مثلی مثل اصحاب قریه انطاکیه هنگام آمدن مرسلان برایشان وقتی که دو رسول فرستادیم پس ایشان تکذیب کردند وایمان نیاوردند وبردند وحبس کردند پس ایشان را بفرستادن رسول سیوم تقویت کردیم پس هر سه رسول گفتند بدرستی ما بسوی شما فرستاده شدگان بعضی گفته اند رسول سیوم شمعون بود بروجه حکمت وحیله درآمد کرد وحق را باظهار آورد در بتخانه ایشان رفت ودر عبادت خدای مشغول گشت ازهمه

الیکمو الیکمو لئن جمنکمو لیمسنکمو طایرکمو انتمو وهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

انتمو الا انتمو لا یسیلکمو اجرا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وقرا ورش بالصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا

دو تن را پس تکذیب کردند ایشان را پس تقویت فرمودیم بسیوم شخص شمعون نام پس گفتند بدرستی ما

إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا

سوی شما فرستادگانیم برسالت گفتند نه اید شما مگر آدمی مانند ما ونه

أَنزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ

فرو فرستاد خدای بخشاینده هیچ چیز را از وحی ورسالت نه اید شما مگر که دروغ میگوید در دعوی رسالت

قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا

گفتند رسولان پروردگار ما میداند که بدرستی ما سوی شما فرستادگانیم ونیست بر ما مگر

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا

رسانیدن هویدا گفتند اهلان شهر بدرستی ما فال بد گرفتیم بشما هر آینه اگر باز نه ایستید از این گفتار

لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ قَالُوا طَائِرُكُم

البته سنگسار کنیم شما را والبته رسد بشما از ما عذابی دردناک گفتند رسولان فال بد شوم شما

مَّعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ وَجَاءَ

با شماست ای اگر پند دهند شما را فال نه که شما گروهی اید تجاوز کننده از حد اعتدال وآمد

مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ

از نهایات آن شهر مردی حبیب نجار نام میشتافت گفت ای گروه من متابعت نمایید این فرستادگان

اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُم مُّهْتَدُونَ

متابعت نمایید آن را که نمیخواهد از شما مزدی بر نصیحت وتبلیغ رسالت وایشان راه یافتگانند

فعززنا انتم الا — بالتخفیف ابو بکر / سکت خلف فی روایة
شیء ان شیء ان — بالنقل ورش / سکت خلف
شیء — سکت خلف
ان انتم ان انتم — بالنقل ورش / سکت خلف فی روایة
انتم الا عذاب الیم — سکت خلف / بالنقل ورش
عذاب الیم — سکت خلف فی روایة
این ائن ائن — بالتسهیل ... / قالون وابو عمرو
بل انتم بل انتم — بالنقل ورش / سکت خلف فی روایة
وجاء من اقصا — حمزة وابن ذکوان بالفتح ورش
لا فم اقصا — سکت خلف فی روایة
رجل یسعی — مدغما غیر الغنة خلف
یسعی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
یسعی — اما الیرا بین ورش

وبار دیگر بدانچه ما را می خوانید بخوانید هر آینه شما را سنگ زنیم وسنگسار کردانیم وهر آینه شما را از ما عذابی دردناک رسد ولحوق عقوبتی سخت بود قالوا طائرکم معکم ائن ذکرتم بل انتم قوم مسرفون معنی اینست گفتند رسولان مرکافران را که سبب تشائم ومنشا نحوست ومبدا بلا یعنی کفر واعتقاد باطل شما باشما اگر پند داده شوید شوم دانید

یسلکم اجرا وهم — بالنقل فی الوقف حمزة / مدغما غیر الغنة خلف

نشانی فادارا ترفیها بود قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شیء ان انتم الا تکذبون معنی اینست گفتند کافران مر رسولان را نه اید شما مگر آدمی همچو ما وخدای بشما چیزی فرو دنیاورده وکتابی که شما را حجت شود تنزیل نکرده نه اید شما مگر که دروغ میگوید ودر راه نابود کویی می پویید قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون وما علینا الا البلاغ المبین معنی اینست گفتند رسولان مر کافران را پروردگار ما میداند بدرستی که بسوی شما فرستاده شده ایم ونیست بر ما مگر رسانیدن ظاهر مر پیغامی که برشما آورده ایم کار ما پیغام رسانیدن است نه قبول کنانیدن وظیفه ما راه نمودنست نه بمقصد رسانیدن قالوا انا تطیرنا بکم لئن لم تنتهوا لنرجمنکم ولیمسنکم منا عذاب الیم معنی اینست گفتند کافران مر رسولان را ما بدعوت شما تطیر کردیم وفال بد گرفتیم سبب نحوست داشتیم ونامبارکی بندا شتیم اگر ازین کار باز نمایید

تطیر کنید چنین نیست و نباید که بود و این شانی است نشاید که باشد بلکه شما کروهی مسرفانید از حد تجاوز کنند کاید در کلمات اندیشه ندارید اقوال در غیر موقع می
آرید چنانچه مسرفان در صرف مال اندیشه نکنند اموال کسی را که محل دادن نیست دهند وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ
اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ وجاء عطف است بر جاءَ ها المرسلون یسعی صفت است مر رجل قال مستانفه است در جواب ماذا قال الرجل جمله
ندائیه است یعنی یا قوم با جمله که بعد اوست مقول قال است اتبعوا دوم بدل است از اتبعوا المرسلین و بدانکه ختم کلام بچیزی که مفید بر فایده زایدی که معنی
بر آن موقوف نبود و مقصور بغیر آن تمام شود در اصطلاح مسمی با یغال است و آن بر قول اکثر مختص بشعر است و بر قول بعضی مختص بشعر نیست عام تر است جمله
وَهُمْ مُهْتَدُونَ برین قول داخل در ایغال است و در کتب علم معانی برای ایغال در نثر ذکر همین مثال است و نکتهٔ ایراد او آنست که مهتدی بودن هادی ابلغ در اتباع تابعان است و بر قول کسانی که ایغال را مختص بشعر دارند این جمله را حالی مفید تأیید لزوم اتباع ارباب تتمیم بدانند معنی آنرا است و آمد از دورترین امکنه مردی شتابان سوی مدینه مذکور و قریهٔ مسطوره و آن مرد حبیب نجار بود در غار کوهی خدا را پرستش مینمود چون رسیدن رسولان شنید دوید بدیشان رسید در دعوت اسلام موافق ایشان کشت و بمتابعت و موافقت ایشان بیوست کفت ای قوم من رسولان را متابع شوید و امر ایشان را طاعت کنید پیروی کنید کسانی را که از شما اجری نه می خواهند و متاع دنیاوی نمی جویند و ایشان راه راست یافته اند و در راه نیکی و نیکوکاری شتافته اند متابعت اینچنین کسان باید کرد و از پیروی ایشان ناباید
وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَمَا لِيَ بفتح یا و سکون او خوانند و معنی هر دو یکی دانند ماء استفهامیه است مرفوع المحل بر ابتدا است لی خبر مبتدا است لا اعبد حال است از ضمیر متکلم موصول با صله یعنی الذی فطرنی مفعول است مر لا اعبد را والیه ترجعون حال است از ضمیر لا اعبد و جمله و ما لی عطف است بر یا قوم اتبعوا المرسلین و مقول قال است بتاویل قال هذا القول و هذا القول در ما لی لا اعبد التفات است از خطاب سوی تکلم

وَمَا لِيَ (بسکون الیاء حمزة) وَإِلَيْهِ (بالاشباع ابن کثیر) أَتَّخِذُ (بالتسهیل فی الحالین ابن کثیر و ورش) آتَّخِذُ (بالتسهیل قالون و ابو عمرو و هشام فی روایة) آتَّخِذُ (بالابدال ورش) ءَاتَّخِذُ (هشام فی روایة)

الجزو الثالث والعشرون

وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ
وچیست مرا که نه پرستم آنرا که آفرید مرا و بجزای او
تُرْجَعُونَ ۝ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً
باز کردانید شما ابقیامت ای بخدایی کیرم از غیر او خدایانی را
إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ
که اکر خواهد خدای بخشاینده کزندی باز ندارد

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

آلِهَةً إِنْ (بالنقل ورش مع ثلثة اوجه) آلِهَةً إِنْ (سکت خلف فی روایة) إِنْ يُرِدْنِ (مدغما بغیر الغنة خلف)

نکتهٔ التفات اظهار نیکخواهی و اسماع حق است بر وجهی که مخاطبان را غضب نیفزاید و متکلم چیزی که برای مخاطبان میخواهد خواهد آن برای نفس خود نماید و در الیه ترجعون
التفات است از تکلم سوی خطاب تا دال بر مطلوب که بند مخاطبانست بود و قرینه بر مقصود که نصیحت ایشانست باشد و این تعریض است از مخاطبان و مجاز است از ایشان بر طریق آذینی
فستعرف که در قواعد علم بیان تحقیق شد و خطاب غیر مؤذی و ارادت مؤذی بر طریق تعریض بر وجه مجاز باتصال مصاحبت و مجاورت آمده معنی آنرا است و چیست مرا و چه حادث شده
است در من آفت و بلا درین حال که نمی پرستم کسی را که آفرید است مرا و بسوی حسابگاه او باز خواهید کشت و بجزا و سزا خواهید پیوست ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً
إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ءَاتخذ بدو همزه مفتوحه اول همزهٔ استفهام دوم همزهٔ متکلم و حذف همزهٔ استفهام

خوانند ومعنی یکی داند این استفهامیه بدل اشتمال است از استفهامیه سابقه که اتخاذ الهه باطله مشتمل است بر ناپرستیدن اله حق واستفهام مذکور برای انکار است
وجمله شرطیه یعنی ان یردن الرحمن بضر لا تغن عنی شفاعتهم شیئا صفت است مر الهة وذکر رحمن در ارادت زیان دربیان انتفاء نفع کردن شفاعت بتان متضمن
مبالغت در انتفاء آنست چه قبول شفاعت در نفی زیان بیش رحمن اقرب بود وانتفاء آن درعدم نفع شفاعت بتان ابلغ باشد ودرعبارت ان یردن الرحمن بضر قلب است اصل
عبارت ان یرد الرحمن ضرا بی بر تقدم وتاخرست نکته قلب مبالغت درکثرت ضراست که ایشان را محیط شود ذوات ایشان را همچو صفت تابع سازد ولا ینقذون
عطف است بر لا تغن دراصل لا ینقذونی بود نون اعراب ازجهت جزم رفت یا متکلم ازجهت اکتفا بکسرت بر طریق یوم یدع الداع بسقوط پیوست معنی اینست

شفاعتهم و بربکم و قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

آیا بکیرم ازغیرخدای معبودانی
که اگرخواهد رحمن بمن
زیان شفاعت ایشان مرا نفع
نکند وایشان مرا از زیان
رهاشدن وخلاص دادن ازآن
نتوانند اینچنین ناتوانان را چگونه
اله گیرند و با اینچنین ضعیفی
الهیت ایشان را چه نوع بیند

انی اذا لفی ضلال مبین

این جمله تعلیل است مر
مضمون اتخذ من دونه آلهة
تاکیداو ازجهت رد انکار
مشرکانست که ایشان اتخاذ
اله را ضلال نداند وگمراهی
پندارند معنی اینست
من اله غیرخدا را بگیرم بر پرستش
ایشان بندیم زیرا که بدرستی
من دران هنگام که این کار
کنم هرآینه درضلالی
وگمراهی ظاهر باشم

انی امنت بربکم فاسمعون

در ربط این جمله دو وجه است
یکی آنکه از تتمه نصیحت باشد
وخاتمه کلام با کافران
بود جمله مذکوره
را استینافیه دارند
تقدیر کلام
انت تامرنا باتباع المرسلین
فماذا فعلت پندارند وچون
جمله سابقه ملوح بسوی
این معنی بود بتقدیم ملوح
تاکید جمله سایغ نمود فاذن
فاسمعون سببیه است بر
طریق اتانی زید فاکرمه
ازجهت اطفاء نایره غضب
اضافه رب بمخاطبان کرد
امنت بربی باضافت رب
سوی خود نیاورد برین وجه
معنی این بود بدرستی

من کلام الله خالق العیون

عنی شفاعتهم شیئا ولا ینقذون ج
خواهش ایشان هیچ چیز را وخلاص نتوانند داد مرا
از من
ازهیچ مکروهی
انی اذا لفی ضلال مبین
بدرستی که من آنگاه هرآینه درگمراهی باشم هویدا
که بپرستم غیرخدای را
ط
انی امنت بربکم فاسمعون
بدرستی من ایمان آوردم به پروردگار شما پس بشنوید بسمع قبول گفتار
مرا ومطاوعت نمایید

تنزیل من رب العالمین

شیا شیا | شیا ولا | ینقذونی | انی | انی | امنت
بالوجهین ورش | سکت خلف فی روایة | مدغما غیر الغنة خلف | فی الوصل ورش | بفتح الیا نافع | نافع وابن کثیر | بفتح الیا | ثلثة اوجه لورش

که من به پروردگار شما ایمان آورده ام وبوحدانیت او تصدیق کرده ام پس شما سخن مرا بشنوید ودین اسلام قبول کنید دوم آنکه صدور این جمله بعد از فراغ (وابو عمرو) (وابو عمرو)
از نصیحت کافران باشد وبعد از گذشتن از ایشان ورسیدن برسل خطاب ایشان بود چنانچه گفته اند چون حبیب نجار کافران را پند داد وآن مخالفت طبیعت ایشان افتاد خشمناک
گشتند وسنگ زدن گرفتند بسرعت دوید بیش رسل رسید از ایشان گواهی بر حال خویش جست ایشان را خطاب کرد انی امنت بربکم فاسمعون گفت برین وجه
این جمله محمول بر حذف قال با چند جمله باشد بتقدیر فغضبوا علیه وطفقوا یضربونه بالحجارة فاسرع واتی الرسل واستشهدهم علی اسلامه وقال انی امنت بربکم فاسمعون
برین وجه معنی این باشد مردی آمد اتبعوا المرسلین گفت واز کافران اجابت دعوت ایشان جست ایشان غضب کردند درمعرض قتل وهلاک آوردند او بسرعت دوید

بيش رسل رسيد از ايشا ن كواه شدن برحال خويش جيست اِنّي آمنت بربّكم فاسمعون كفت يعني اي رسولان من بپروردكار شما ايمان آورده ام وبدين اسلام تصديق
كرده ايم پس بر اسلام من كواه شويد بيش خداي عزّ وجلّ براي من كواهي دهيد قيل ادخل الجنة درين جمله بيز دو وجه است بعضي وقوع اين قول بعد
كشته شدن دارند وبعضي در حال حيوة بيدا رند برهر دو وجه جمله مستانفه بود درجواب ما صار عاقبة امره باشد معني بروجه اوّل چنين بود كفته شد
مرا اورا برحكم القبر روضة من رياض الجنة در بهشت در آ بر طريق شهدا وسعدا وبروجه دوم معني چنين باشد كفته شد مراورا كه در بهشت رو وبنعمت
بهشت محظوظ شو تا هنكام فناء جهان فنا بپذيري ودر وقت فناء جهان نميري قال يا ليت قومي يعلمون بما غفر لي ربّي وجعلني

هُمُو يأتيهمو قبلهمو اليهمو قرا ابن كثير بالصّلة وفي رواية قالون

اَنّهمو اليهمو

قرا قالون بالصّلة والقصر والمدّ وتركها وورش بالصّلة مع مدّ الطّويل وابن كثير بالصّلة مع القصر

قيل ادخل الجنّة قال يا ليت قومي يعلمون

بما غفر لي ربّي وجعلني من المكرمين

وما انزلنا علي قومه من بعده من جند من السّماء وما

كنّا منزلين ان كانت الّا صيحة واحدة

فاذا هم خامدون يا حسرة علي العباد

ما يأتيهم من رسول الّا كانوا به يستهزءون

الم يروا كم اهلكنا قبلهم من القرون انّهم

اليهم لا يرجعون وان كلّ لمّا جميع لدينا

محضرون وآية لهم الارض الميتة احييناها

قيل الجنّة غفر لي كانت الّا كانت الّا صيحة واحدة ما يأتيهم رسول الّا رسول الّا يستهزءون يستهزءون يستهزون كم اهلكنا

كم اهلكنا انّهم اليهم كلّ لمّا وآية الارض الميتة

من المكرمين قال جمله
مستانفه درجواب ما قال
حين قيل ادخل الجنّة منادي
محذوف است اي يا ربّ
ليت قومي يعلمون وجمله
ندائيه با جمله كه بعد
اوست مقول قال است وما
در بما غفر لي مصدريّه است
اي بغفران ربّي لي وجار
ومجرور متعلّق است بيعلمون
وجعلني عطف است بر غفر
لي اي يا ربّ ليت قومي يعلمون
بغفران ربّي لي وجعله
ايّاي من المكرمين معني
آن است جون در جنّت
در آمد آرزو در خاطر او آمد
كفت اي بارخداي كاشكي
كه عالم شوند بامرزيدن (قوم من)
پروردكار من مرا وبدين كه
خداي مرا مكرّم كردانيده
وبه نعيم جنّت رسانيده تا
ايشان دل بر كرويدن آرند
خاطر بر ايمان بكمارند حبيب
نجّار مذكور ايشان را در حيات
وممات نيكخواهي
كرد با دشمنان
جاني ولطيفه
دوستان جاني بجا آورد
وما انزلنا علي قومه من
بعده من جند من السما
وما كنّا منزلين ٣
معني آن است ونفرستاده ايم
بعد حبيب نجّار بر قوم او
يعني اصحاب انطاكيه كه رسل
را تكذيب كردند وبديشان
ايمان نياوردند براي هلاك
ايشان لشكري را از آسمان
جون لشكر فريشتكان يا لشكر
باد وباران جنانجه براي تو
روز بدر وهزيمت احزاب فرستاديم
وبفرشتكان لشكرهاء آسماني
ترا فضل وشرف داديم ونبوده
است مراد ما كه براي هلاك
قوم حبيب نجّار لشكر

٣ ان كانت الّا صيحة واحدة فاذا هم خامدون

بفرستيم يا جماعتي از فريشتكان وباد وباران نازل كنيم جه اين مخصوص بتو بود وبراي تشريف تو روي نمود زيرا كه بوده است عقوبت ايشان مكر يك بانكي كه از جبرئيل
پيدا آورديم وايشا نرا بدان هلاك كرديم بانك جبرئيل شنيدند ناكاه همه فرو مردند وبفنا رسيدند يا حسرة علي العباد ما يأتيهم من رسول الّا كانوا به يستهزءون
معني آن است اي حسرة عجيبه وعظيمه بربندكاني كه ايمان نمي آرند ودل بر كفر وشرك ميكمارند نمي آيد بر ايشان رسولي مكر درين حال كه ايشان صفت سفيهان ورزند وبه شان
رسول استهزا كنند اينجنين كسانرا كي نفع كند وايمان جكونه حاصل شود الم يروا كم اهلكنا قبلهم من القرون انّهم اليهم لا يرجعون معني آن است آيا نمي بينند
ونميدانند جندين از اهل قرنها كه ايشان را هلاك كرديم ودر زوال وفنا آورديم نمي بينند كه ايشان يعني هالكان سوي زندكان باز نميكردند جنان رفته اند كه باز نيايند

الذاهـ

ایشان بعد ازچنین مشاهده عبرت نمیکیرند وپند نمی پذیرند وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ معنی بر وجه اول اینست ونیست کل این هلاک شدکان مکرجمع کرده
شده برای جزاو سزا حاضر آورده شده نزدیک حسابکاه ما وبر وجه دوم معنی این است وبدرستی هریکی از ایشان جمع کرده شوند ونزد حسابکاه ما باحضار پس ندند
وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ لِيَأْكُلُوا مِنْ
ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ معنی این است وآیتی است عظیمه که داله بر قدرت بعث مر ایشان از زمین مرده خشک کشته بی کیاه شده زنده کردانیدیم بعد از موت
بحیات رسانیدیم احیاء اموات وپیدا آوردن نبات از زمین موات از این قبیله است احیاء زمین اموات بر احیاء اموات دلیل است وبیرون آوردیم از زمینی که زنده
کردیم حبوب را پس از آن
دانه می خورند وقدرت خدای
جل وعلا مشاهده میکنند
وکردانیدیم در زمین باغها
از درختان خرما وانکورستان
وشکافتیم در زمین از چشمها
تا از میوهٔ آن بخورند وآنچه
عمل کرده دستهاء ایشان
چون عصر ثمار وحلواها
ومیوهاها ودبس یعنی دوشاب
وادویهٔ مرکبه وادویهٔ مطبوخ
از هر باب أَفَلَا يَشْكُرُونَ
معنی این است
آیا دیمیکنند نعمت را وبجا
نمی آرند شکر خدا را سُبْحَانَ
الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ
كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ
وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا
يَعْلَمُونَ
معنی این
بپاکی
یاد می
کنیم
بپاکی یاد
کردنی
خدایی را
که آفرینده است همه اصناف را
از آنچ می رویاند آنرا زمین از
کیاهها واز نفسهاء شما
یعنی از اولاد نر وماده واز آنچ
نمیدانند ایشان از آنچ آفریده است
در دریا ودر بیابان قدرت
او را غایت ونهایت نیست
خلقت وفطرت او از انحصار
اجل واعلی است وَآيَةٌ لَهُمُ
اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ
فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ معنی
این است وآیتی است عظیمه
وعلامتی است نجمه مر ایشان را
بر قدرت ما شب تاریک که
سلخ میکنیم از وی نهار را
همچو پوست کوسفند پس ناکاه
ایشان در تاریکی شب در آیند
وشب وروز بر مشاهده ومعاینه
این معنی مواظبت ومداومت
می نمایند واین وجه اولی است
در وی اشکالی نیست وجه
دوم آنست نهار را بمنزلهٔ

انفسهم وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ وَجَعَلْنَا
وبیرون آوردیم ازآن دانه را پس ازآن میخورند وبدید کردیم ما

فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا
درآن زمین بوستانهایی از خرمابنان وانکورها وروان کردانیدیم درآن بوستانها

مِنَ الْعُيُونِ ۙ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ
از چشمهای آب تا بخورند مردم از میوهاء آن کخیلی وآنچه سعی نموده در افزوده تحصیل آن

أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ سُبْحَانَ الَّذِي
دستهای ایشان ای پس سپاس داری نمی نمایند باین نعمتها پاکا آن خدایی

خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ
که آفرید اصناف واجناس را همه آن ازآنچ میرویاند زمین واز

أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ
اصناف بنی آدم از ذکور واناث وازآنچ نمیدانند ایشان از سایر خلایق ودلیل است ایشان را شب بر قدرت ما ازالتی کنیم

مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ وَالشَّمْسُ تَجْرِي
از وی روشنی روز را پس ناکهان ایشان داخل اند در ظلام وآفتاب میرود

لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۙ وَالْقَمَرَ
تا بجایی قرار وجایی معلوم ونهایتی مقدر که انتهای دور وسیر وی بود آن رفتن که آفتاب راست کار باندازه کردن غالب وتوانا بایست بزهر دانا بمبادی وغایات وماه مقدوری امور

قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ
تقدیر فرمودیم اورا منزلها وآن بیست وهشت منزلست تاکه کردد در آخر منازل باریکی وزردی چون چوب خوشهٔ خرما دیرینه

فمنهو — بالاشباع ابن كثير
يأكلون — بالابدال ورش والسوسي
نخيل و — مدغما بغير الغنة خلف
اعناب و — مدغما بغير الغنة خلف
من العيون — بكسر العين ابن كثير وحمزة وكسائي وابن ذكوان وابو بكر
لياكلوا — بالابدال ورش والسوسي
من ثمره عملت — حمزة وكسائي / حمزة وكسائي وابو بكر
عملت ايديهم — بالنقل ورش
عملت ايديهم — سكت خلف في رواية
الازواج — بالنقل ورش
الازواج الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد / بالنقل ورش
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
ومن انفسهم — بالنقل ورش
ومن انفسهم — سكت خلف في رواية

وَالْقَمَرُ قَدَّرْنَاهُ (ثلثة اوجه لورش / بالترقيق ورش / بضم الراء نافع وابن كثير وابو عمرو / بالاشباع ابن كثير) آفتاب واستقرار او تقدیر کردکار قوی غالب است که هرچه
بخواهد بکند علیم است بهمه چیز هیچ چیز از و مخفی نماند وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ

کوسفند ولیل را بمنزلهٔ بوست نهار دارند وکلام از قبیل نسلخ من الجلد الشاة بندارند بر این وجه اشکال آید وترتب فاذا هم مظلمون مشکل نماید زیرا چه از دور کردن
ظلمت دخول در ظلام نبود مفاجاة اظلام بروی مرتب نشود واکر کویند اظلام بلیلی دیکر حاصل است وصلکه معنی فاست مستقیم نباید زیرا چه لیلی دیکر منفصل است
مکر آنکه کویند فصل ابر وشنایی روز بر نسبت استحقاق امتدادی که دارد قلیل بندارند واز جهت الحاق قلیل بمعدوم تاریکی شب را موصول دارند وَالشَّمْسُ تَجْرِي
لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ معنی این است ونشانی از نشانهاء قدرت خدای آفتاب است یا کویند آفتاب میرود وروان میشود برای قرار کرفتن
یا درجاء قرار کرفتن از نقطه انتقال یا در وقت غروب هر روز در هنکام رسیدن روز بمنتهی وبلوغ او در مسیر بغایت اقصی وانجری

معنی اینست ونقدیر کردیم ومعین کردانیدیم منازل قمر را بیست وهشت منزل در هر منزلی یکشب ماند تا بیست وهشتم شب آخر رساند هیچ شبی سیر او از یك منزل بیفزاید وکم نیاید بعد یکشب یا دوشب در محاق بود تا آنکه همچو شاخ خرما باریك ومنحنی چون کمان شود لا الشمس ینبغی لها ان تدرك القمر ولا اللیل سابق النهار وکل فی فلك یسبحون لا چون بر معرفة در آید رفع اسم وتکرار لا بر طریق لا زید فی الدار ولا عمرو فی السوق لازم آید جمله لا الشمس ینبغی لها ان تدرك القمر ولا اللیل تا آخر مقررست مرحله والقمر قدرناه منازل وچون منازل قمر مقدر بود وسیر قمر در آن معین باشد وآفتاب در هر برجی یکماه بود تا انصرام ماه از آن برج نرود بقمر که در برجهاء دیگر باشد چگونه رسد وبا اوجه نوع قریب شود وچون منازل لیلی متاخر از منازل نهاری باشد نتواند بود که شب بر روز سابق شود وکل بتقدیر وکل واحد

ذریتهمو لهمو نغرقهمو لهمو همو ایدیکمو خلفکمو لعلکمو تاتیهمو — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

لهموا انا لهموا نفقول ربهموا الا — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

لا الشمس ینبغي لها أن تدرك القمر ولا
نه آفتاب سزد مر او را که دریابد ماه را ونه
اللیل سابق النهار وکل في فلك یسبحون
شب سابق است بر روز تا دوش جمع وهریك از ایشان در فلکی دیگر میروند
شوند یا آنکه شب که قمر ست سابق است بر آنکه روز که شمس است بقهر وغلبه
وآیة لهم أنا حملنا ذریتهم في الفلك المشحون
وآیة ودلالتی دیگرست مر ایشان را آنکه ما محمول کردانیدیم اولاد ایشانرا در کشتی پر کرده
وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون وإن نشأ
وآفریدیم برای آن ذریت از مانند آن کشتی آنرا که می نشینند وبر وی میروند وبر می نهند از شتران وکاو واکر خواهیم
نغرقهم فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون
غرق کردانیم ایشانرا پس هیچ فریاد رس نبود مر ایشانرا از غرق ونه ایشان خلاص یافته شوند از غرق
إلا رحمة منا ومتاعا إلی حین وإذا قیل
مکر از جهت بخشایش از ما وبرخورداری تا هنگام اجل وچون کویند
لهم اتقوا ما بین أیدیکم وما خلفکم لعلکم
مر ایشانرا که حذر کنید از آنچه در پیش شماست وآنچه باز پس شماست از عقاب آخرت از عقاب دنیا تا باشد که بر شما
ترحمون وما تأتیهم من آیة من آیات ربهم
رحمت کنند پرهیز نمیند ونیامد بدیشان هیچ دلیلی از دلایل پروردکار ایشان
إلا کانوا عنها معرضین وإذا قیل لهم
مکر که هستند از آن اعراض کنندکان وچون کویند مر ایشانرا

هؤلاء النهار — اناالدین بین ورش
النهار بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
فلك یسبحون — مدغما عن الغنة خلف
ذریاتهم — نافع وابن عامر
متاعا الی — بالنقل ورش
متاعا الی — بالسکت خلف فی روایة
واذا قیل لهم — مدغما غیر الغنة خلف
واذا قیل — بالاشمام ضما هشام وکسائی
تاتیهم — بالابدال ورش والسوسی
من آیة من آیة — بالتقلیل ثلثة اوجه ورش — سکت خلف فی روایة
من آیات من آیات — بالتقلیل ثلثة اوجه ورش — سکت خلف فی روایة
واذا قیل لهم — مدغما غیر الغنة خلف
قیل — بالاشمام ضما هشام وکسائی

مرفوع بابتداست جمله یسبحون خبر مبتداست وکل فی فلك از باب مقلوب کل است از کاف فلك آغاز کنند تا کاف کل فی فلك شود بر طریق وربك فکبر وبر نهج مودته تدوم لکل وهل کل مودته تدوم یسبحون یتحرکون بلا تعب حرکت نرم بی تعب را با شنا کردن تشبیه کرد بجای یتحرکون یسبحون بر وجه استعارت تبعیه آورده جمله وکل فی فلك یسبحون عطف است بر جملهٔ سابقه یا حال است ای کلهم فی فی فلك یسبحون معنی اینست نه آفتاب تواند که از برج خویش بیرون آید بماه رسد ونه شب تواند که از روز سابق شود وهمه کواکب بنرمی وسهولت سیر میکنند چنانستی که در فلك شفاف چون آب بر طریق اشنا کردن می جنبند وآیة لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلك المشحون وخلقنا لهم من مثله ما یرکبون وان نشا نغرقهم فلا صریخ لهم ولا هم ینقذون الا رحمة منا ومتاعا الی حین معنی اینست وآیتی است عظیمه بر قدرت ما وعلامتی است نجیمه بر فطرت ما مر ایشانرا بدرستی که حمل کردیم وراکب کردانیدیم فرزندان منذرانرا در اصلاب پدران ایشان یا پدران ایشانرا در کشتی پر کرده شده یعنی کشتی نوح علیه السلام در روز طوفان وآفریدیم کشتی یا چیزی چون کشتی که آنرا کشتی خشکی کویند آنچه بر وسوار میشوند

۳ در ذکر استهزاء ایشان برسولان واینجمله در بیان اعراض ایشان از امر خدا وآیات قرآن آمده ومن در من آیة زایده است در فاعل ما یاتیهم ومن در من آیات ربهم برای تبعیض است والا کانوا عنها معرضین مستثنا مفرغ است چنانکه در ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن کذشته وبیان آن بالا مشرح رفته معنی اینست وچون کفته شود مر ایشانرا بترسید از آنچه پیش شماست از سیئات وعقوبتهاء در دنیا کذشته را بصفت بیشین ذکر کرده وآینده را داخل ما خلفهم آورد زیرا که جماعتی که با کسبی در سیر متوجه بیك جهت باشند سابقان در سیر پیش

وبارکرده در اماکن بعید میروند واکر نخواهیم غرق کنیم وهمچو قوم نوح ناپدید کردانیم پس ایشانرا فریادرسی نبود وفریادی سودمند نباشد وایشان رها کنانیده نشوند مکر از جهت رحمت واردات انعام از ما واز جهت برخورداری دادن تا هنکام موت وفنا واذا قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم لعلکم ترحمون وما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین ما بین ایدیکم مفعول اتقوا است وجملهٔ اتقوا مقول است بنا وبل هذا القول مفعول ما لم یسم فاعله واقع شده وجزاء شرط محذوف است ای واذا قیل لهم هذا القول اعرضوا عنه بدلیل جمله معطوفه یعنی وما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین وجمله شرطیه یعنی واذا قیل لهم با جزا عطف است بر جملهٔ ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن که هر دو جمله بیان کفر کروهی که منذر ند وارد شده جمله اولی ۳

متاخران از پس او آیند و بیاید بر کافران آیتی از آیات پروردکار ایشان مکر از آن اعراض کننده باشند و از قبول و تصدیق او روی کرداند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه در قال الذین کفروا وضع مظهر موضع مضمر ست برای تصریح بکفر ایشان و ایراد صنعت طباق بذکر کفر و ایمان و شرطیه یعنی لو یشاء الله اطعمه صله من است و من باصله مفعول است مر انطعم و استفهام برای انکار ست و جمله انطعم تا آخر مقول قال است ان انتم الا فی ضلال مبین حکایت از مقول کافرانست در شان مومنان که انفقوا مما رزقکم الله کویند و از ایشان انفاق مال در مصرف جویند بر ین وجه جمله تذییل است زیرا چه جمله انطعم من لو یشاء الله اطعمه مسوق برای تخطیه

كُنْتُمْ تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ أَهْلِهِمْ وَهُمْ رَبِّهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية أَنْتُمْ إِلَّا قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ ط قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

نفقه کنید از آنچه روزی داد شما را خدای تعالی کویند آنان که کافر شدند بصانع

لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ قف صلی إِنْ

مر آنان را که ایمان آوردند ای طعام دهیم آن را اکر خواستی خدای تعالی طعام دادی او را نه

أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا

اید شما مکر در کمراهی هویدا ومیکویند منکران بعث کدام وقت خواهد بود این

الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا

وعده قیامت و رسیدن او اکر هستید شما راست کویان چشم نمیدارند مکر

صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ

یک آواز را که نفخه اولی است و آن دمیدن اسرافیل بود در صور فرا کیرد آن آواز ایشان را و حال آنکه ایشان مشغول باشند بخصومات و منازعات دنیا

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ

پس نتوانند هیچ وصیتی ونه سوی کسان ایشان

يَرْجِعُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ

باز کردند و دردمند در صور دوم بار پس ناکهان ایشان از کورها

إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا

سوی جزای پروردکار ایشان میدوند کویند کافران چون از کور برخیزند ای وای کدام کس برانکیزانید ما را برما

مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ

از خوابکاه ما این آنست که وعده داد خدای بخشاینده و این قرار آن زمان کفار راسود ندارد وراست کفتند در آن پیغمبران

رَزَقَكُمُ اللَّهُ
بالادغام سوسی
آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ
ثلثة اوجه لورش
بالادغام سوسی
إِنْ أَنْتُمْ أَنْتُمْ إِلَّا
بالنقل ورش
متكن الجدی تری
مَتَى
مَتَى
بالامالة المحضة حمزة و کسائی
امالة بین بین ورش
صَيْحَةً وَاحِدَةً
مدغما بغیر الغنة خلف
تَأْخُذُهُمْ
بالابدال ورش والسوسی
يَخْصِمُونَ
حمزه
يَخَصِّمُونَ
ورش وابن کثیر وهشام
يَخِصِّمُونَ
بالاختلاس قالون وابو عمرو
ع
تَوْصِيَةً وَلَا
مدغما بغیر الغنة خلف
مِنَ الْأَجْدَاثِ
بالنقل ورش
مِنَ الْأَجْدَاثِ
سکت خلف فی روایة خلاد

و تضلیل کافران مر مومنان است و شک نیست که این جمله یعنی ان انتم الا فی ضلال مبین مقرر و موکد آنست و تواند بود که قول خدای بود یا قول مومنان باشد بتقدیر یقول الله یا یقول المومنون بود و این جمله را بدین وجه مستانفه دارند در جواب ماذا یقول الله او ماذا یقول المومنون لهم حین یقولون ذلک بنداربه معنی اینست و چون کفته شود مر ایشان را از آنچ خدای شما را روزی کرده است انفاق کنید و بندکان خدای را طعام دهید بکویند کافران مر مومنان را اطعام دهیم کسی را که اکر خدای خواستی او را طعام دادی و در روزی بروی کشادی خدای در روزی بروی نکشاد ما او را چکونه طعام توانیم داد نیاید شما در طلب انفاق و عطا مکر در ضلالی ظاهر و کمراهی پیدا یا معنی چنین کویند خدای ایشان را کوید یا مومنان کویند نیاید شما درین کفتار مکر در کمراهی پیدا خطا میکویید و در زره ضلال می پویید امر خدا رد میکنید ... حکمت در داد ... و نا دادن نمیدانید این محض تباهی است و صرف کمراهی است وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اینجمله عطف است بر شرطیه سابقه که در مذمت کافرانست و بیان کفری از کفرهاء ایشانست متی هذا الوعد مقول یقولون است و استفهام برای استبطاست ان کنتم صادقین شرطی مستغنی از جزاست زیرا

بر تاخذهم و رابط موصوف محذوف است ای یاخذ صیحة فاسببیه است الی اهلهم متعلق است به یرجعون از جهت رعایت فاصله مقدم شده این جمله عطف است بر لا یستطیعون وَنُفِخَ فِي الصُّورِ بمعنی ینفخ باستعمال الماضی در مستقبل متیقن عطف است بر مضمون فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ که متضمن است مر معنی یموتون من ساعتهم و ینفخ فی الصور و اذا مفاجاة معمول معنی مفاجاة است ای نفخ فی الصور وقعت المفاجاة بوقت نسل ایهم الی ربهم

چه بجمله متی هذا الوعد که بمعنی عینوا وقت هذا الوعد ست از جزاء این شرط اکتفاست معنی اینست ومیکویند در شان قیامت که این وعده کی خواهد بود و وقوع آن کی روی خواهد نمود وقت وقوع او را تعیین کنید اکر در وعده صادقانید مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا
إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ معنی از است ما ینظرون ای ما ینتظرون و جمله حال است از فاعل یقولون
الا صیحة مستثنا مفرغ است مفعول است مر ینظرون جمله تاخذهم صفت است مر صیحة واحدة وهم یخصمون حال است از مفعول تاخذهم و یخصمون از باب ضرب یضرب و یخصمون از باب افتعال با دغام صاد و فتح خا و کسر آن بر وجه اظهار فتح و اخفاء آن و کسر خا خوانده اند فلا یستطیعون عطف است

معنی ازاست ایشان متی هذا الوعد میکویند درین حال که منتظر نه اند مکر یك بانك نفخه را که بکیرد ایشانرا درین حال که ایشان یکدیکر خصومت میکنند در معاملات و منازعت میکنند در مقاسمات از امر قیامت جاهل اند و از قیام ساعت غافل اند پس نتوانند که وصیتی کنند و نه سوی اهل خویش باز کردند هم انجا که باشند آواز نفخهٔ اولی بشنوند بی جان شوند و نفخ کرده شود در صور در مرتبهٔ ثانیه پس ناکاه ایشان از کورهاء خویش سوی حسابکاه می دوند و برای نیل جزا و سزا وستدن ثواب و عقاب می روند قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون معنی ازاست بکویند کافران در هنکام مبعوث شدن ایشان که بعث کرد ما را از خوابکاه ما این آنست که وعده کرده بود بدان رحمن و راست کفته بودند در اخبار آن مرسلان ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا محضرون

هموكنتمو هموازواجهمو لهمو اليكمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ان كانت الا صيحة واحدة فاذا هم جميع لدينا
نیست آن نفخهٔ دوم مکر آوازی یکانه پس ناکهان ایشان مجموع اند نزد ما
محضرون فاليوم لا تظلم نفس شيئا ولا تجزون
حاضر کرداینده پس امروز ستم کرده نشود هیچ تنی هیچ چیز از ظلم و جزا نه دهند شما را
الا ما كنتم تعملون ان اصحاب الجنة اليوم
مکر آنچه هستید که میکردید بدرستی که ملازمان بهشت امروز
في شغل فاكهون هم وازواجهم في ظلال
در اصناف اشغال اند متنعمان بدان شادان ایشان و زنان ایشان در سایها اند
على الارائك متكئون لهم فيها فاكهة
بر تختها آراسته اند تکیه زدکان مر ایشانراست در آن جنت هر میوه که خواهند
ولهم ما يدعون سلام قولا من رب رحيم
و مر ایشانراست آنچه آرزو خواهند سلام بر یکدیکر خاصه کفتاری از پروردکار مهربان
وامتازوا اليوم ايها المجرمون الم اعهد
و کویند جدا شوید امروز ای کناهکاران و دور کردید از مؤمنان ای پیمان نکردم
اليكم يا بني ادم ان لا تعبدوا الشيطان انه
باشما ای پسران آدم که مپرستید دیو را که بدرستی او
لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا صراط مستقيم
مر شما را دشمنیست هویدا و آنکه بپرستید مرا اینکه کفتم راهی راست است

كانت الا — بالنقل ورش
كانت الا — سكت خلف وفي رواية خلاد
لا تظلم شيئا ولا — بالتغليظ ورش، مدغما غير الغنة خلف
شيئا شيا — بالوجهين ورش، سكت خلف في رواية
شغل ظلل — نافع وابن كثير وابو عمرو، حمزة وكسايي
على الارائك — بالنقل ورش
على الارائك — سكت خلف وفي رواية خلاد
متكون — بالتسهيل في الوقف حمزة
متكيون — بالابدال في الوقف حمزة
متكون — بالحذف في الوقف حمزة
فاكهة ولهم — مدغما غير الغنة خلف
الم اعهد — بالنقل ورش
الم اعهد — سكت خلف في رواية
اعهد اليكم — بالنقل ورش
اعهد اليكم سكت — خلف في رواية
ادم — ثلثة اوجه لورش
مبين و — مدغما غير الغنة خلف
وان اعبدوني — نافع وابن كثير وابن عامر وكسايي
سراط — بالسين قنبل
صراط — باشمام الصاد زايا خلف

معنی ازاست نباشد آن نفخه مکر صیحهٔ واحده پس ناکاه ایشان همه جمع کرده شوند و نزدیك حسابکاه ما باحضار پیوندند فاليوم لا تظلم نفس شيئا ولا تجزون الا ما كنتم تعملون اليوم ظرف است مر مضمون لا تظلم نفس شيئا ولا تجزون عطف است بر لا تظلم الا ما كنتم تعملون بتقدير الا جزاء ما كنتم تعملون استثناء مفرغ است معنی ازاست پس در آن روز یعنی روزی که جمع کرده شوند و به احضار پیوندند هیچ نفسی مظلوم نشود و بر هیچ کسی جور و ستم نرود و جزا داده نشوند مکر جزاء آنچ می کنند سوال در السنهٔ علما مذکورست و در کتب ایشان مسطورست اکر کسی صومی دارد یا حجی میکزارد یا نفقه میکند و ثواب آن مسلمانی را می بخشد آنکس را ثواب می رسد و فضل آن می یابد بحصر مذکور چکونه آید و صحت آنچه نوع روی نماید جواب دعا برحمت کردن و ثواب عملی دادن و مدد نمودن و لا بد اعانت و امداد بودن بعمل او بود مبنی بر اسلام باشد و اسلام هر یکی عمل او باشد و رسیدن ثواب عمل کسی کسی دیکر را ثواب آنکس شود یا کویند نعیم اخروی دو نوع است یکی بر وجه جزا است و آن مخصوص بقدر کسب و عمل است و بر اندازهٔ رنج و عناست و آن مسمی بعدل است دیکر بروجه محض عطاست از آثار فیض کرم خداست ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون هم وازواجهم في ظلال على الارائك متكئون لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون سلام قولا من رب رحيم معنی ازاست بدرستی اصحاب جنت و ارباب مکرمت که نعیم جنان یافتند و به نیل رضوان شتافتند بنعیم سرمدی پیوستند صاحب ملك ابدی کشتند سعادت نصیب ایشان کشت و ارادت خیر در باب ایشان با مضا پیوست در اشتغال نعمت باشند و بالتذاذ لذات و استیفاء مشتهیات مشغول کردند چون اکل کوارنده و شرب خوش آینده و سماع اصوات دلکشا و شمایم مطایب روح افزا و لباس حریر لایبلی و لذت نعیم لا یفنی و صحت بی سقم و شباب بی هرم و محاورهٔ حور و مشاهدهٔ قصور و ضرب اوتار و اقتضاض ابکار و تزاور اصحاب و ترادف نعما و الا از هر باب و مطالعه نامها بعنوان

من الملك الحي الذي لا يموت الي الملك الحي الذي لا يموت معنونه وبكرايم مكرمات رحماني مشحونه وملاحظهٔ طبقهاء ثمار غيبي ومشاهدهٔ انوار لاريبي وبعضي معني في شغل غير موجبات الغمّ ومنغصات النعم پنداريد وشغل را بمعني غفلت ازانچ موجب كدورت ومَثَلي في مسرّتست چون خطرهٔ عذاب اهل نار در خاطر وخواري وزاري بعض عشاير بندارند تا منغّص نعيم نشود ومنقص سرور ومستقيم نبود اهل جنّت مشغول بدين نعيم فارغ از موجبات غم باشند در حالت كه بفواكه جناني تفكه كنند وبعد استيفاء مشتهيّات اصلي بتنعم فضلي مشغول شوند وذكر تفكه در عادت بعد استيفاء اكل وشرب واستمام اصول نعم بود مشتمل بر ذكر نعم مذكوره ومشتهيّات مسطوره باشد ايشان وزنان ايشان در سايهها با راحت تكيه كنندهٔ بر تختها باشند وباشند مر ايشانرا فاكههٔ كثيره وغطيه كه بدان تفكه وتنعّم كنند ومر ايشانرا بود آنچه خواهند يا آنچ بكديكر را بدان دعا كنند بر ايشان سلام گفته شود سلام گفتني عظيم از پروردگار رحيم واين سلام گاهي بواسطهٔ ملك آيد وگاهي بي واسطهٔ ملك روي نمايد وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ معني ايراست پس كوجدا شوند اهل بهشت از شما وجدا شويد شما اي مجرمان از ايشان يا گفته شود بديشان جدا شويد شما اي مجرمان واين تميز كردن وجدا افكندن بر طريق نداء فريقٌ في الجنّة وفريقٌ في السّعير تفرقه است بعد جمع ميان مجرمان ومحسنان أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ معني ايراست اعهد نكرده ام باشما اي پسران آدم كه مپرستيد شيطانرا يعني طاعت او مكنيد وبوسوسهٔ او بتان را مپرستيد زيرا كه او شما را دشمني بيداست عداوت او با شما ظاهر وهويداست طاعت دشمن نكند وبموافقت دشمن خود را در مضرّت نيفكنند مرا يكي گوييد ويكي دانيد مرا بپرستيد وامر ونهي مرا طاعت كنيد اين دين قويم است وراه مستقيم است از راه مستقيم تجاوز مكنيد وخود را در ضلال وگمراهي مه افكنيد وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ معني ايراست وسوگند ياد ميكنم هر آينه گمراه كرده است شيطان خلقي كثير را از شما اي مردمان آيس نبوده ايد شما دريابندهٔ آن اضلال او در بلا فتيد وبطاعت وسوسهٔ او بر داختيد اينچنين كار نشايد واينچنين عمل نبايد بسوي دوزخ اشارت كرده شود هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ گفته آيد يعني اين دوزخ كه شما ترسانيده مي شديد وبوعيد او موعود ميگشتيد تكذيب كرديد ومنكر شديد درو در آييد بسبب آنكه كفر مي ورزيديد واخبار پيغمبر از آن منكر مي شديد الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ معني ايراست در آن روز كه ايشانرا اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ گويند وايشان خلاص از عذاب با نكار كفر جويند بدانند كه عشاير وجيران همكاران نيّت گواهي دادن ندارند گواهي كه خواهد داد وبردهٔ اين سرّ كه خواهد گشاد در آن روز دهنهاء ايشان مهر كنيم ودر زبان ايشان آفت گنگي افكنيم دست وپا را گويا گردانيم جوارح بي زبانرا بگويايي رسانيم دستها با ما سخن گويند وپاها گواهي دهند بيديهايي كه ايشان كسب ميكردند وبگناهاني كه مي ورزيدند دستهاء ايشان گويند كه چنين كار ناكردني كرده اند وچنين چيز ناگرفتني گرفته اند وپاهاء ايشان گواهي دهند كه ايشان در چنين كار قدم زده اند ودر چنين راه نارفتني رفته اند وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ

مِنْكُمُو كُنْتُمُو كُنْتُمُو أَفْوَاهِهِمُو أَيْدِيهِمُو أَرْجُلُهُمُو أَعْيُنِهِمُو لَمَسَخْنَاهُمُو مَكَانَتِهِمُو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَلَقَد اَضَلَّ	بالنقل ورش
وَلَقَد اَضَلَّ	سكت خلف في رواية
جُبُلًا جُبْلًا	ابن كثير وحمزه وكسائي / ابو عمرو وابن عامر
كَثِيرًا	الترقيق ورش
اِصْلَوْهَا	بالتغليظ ورش
السِّرَاطَ الصِّرَاطَ	بالسين قنبل / باشمام الصاد دائما خلف
فَاَنّٰى فَاَنّٰي	بالامالة المحضة حمزة والكسائي / امال بين بين دوري وورش
يُبْصِرُونَ	الترقيق ورش
مَكَانَاتِهِمْ	ابو بكر
مُضِيًّا وَلَا	مدغما بغير الغنة خلف
نَنْكُسُهُ	نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسائي
نُنَكِّسْهُو	بالاشباع ابن كثير
تَعْقِلُونَ	بالتاء نافع وابن ذكوان
الشِّعْرَ	الترقيق ورش

ركوع

وَلَقَدْ اَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا ط اَفَلَمْ تَكُونُوا
وبدرستي گمراه گردانيد از شما خلقي بسيار را اي پس نه ايد
تَعْقِلُونَ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ لا
كه دريابيد اين دوزخ است كه بوديد كه وعده داده مي شديد بآن در دنيا
اِصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ اَلْيَوْمَ
در آييد در آن امروز بسبب آنكه بوديد كه كافر مي شديد امروز وسوخته شويد
نَخْتِمُ عَلٰي اَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا اَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ
مهر نهيم بر دهنهاي ايشان وسخن گويد با ما دستهاي ايشان وگواهي دهد
اَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا
پايهاي ايشان بدانچه بودند كه كسب ميكردند واگر خواستيمي ما هر آينه محو گردانيديمي
عَلٰي اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَاَنّٰي يُبْصِرُونَ
اثر چشمهاي ايشانرا پس پيش گرفتندي بطريق معهود مالوف پس از كجا ديدندي وراه بردندي
وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلٰي مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا
واگر خواستيمي ما هر آينه مسخ كرديمي ايشانرا بر جايگاه ايشان پس نتوانستندي
مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ
گذشتني ونه رجوع كردندي وهر كرا عمر دراز دهيم بازگونه گردانيم اورا
فِي الْخَلْقِ ط اَفَلَا يَعْقِلُونَ وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ
در آفرينش بتبديل قوت بضعف واز دانا در جستن بنقصان ودانايي بناداني وخرفي اي پس در نمي يابند ونياموزانيديم اورا محمد كلامي مخيّل

معني اينست واكر ما بقدرت كامله وقوت شامله ميخواستيم هر آينه طمس ومحو بر چشمهاء ايشان مي افكنديم شكاف چشمهاي بر ديم وهردو پلك را يك كوشت ميكرديم
پس از آن ايشان سابق شدن در راه مي جستند وبراي پيشي جستن مي رفتند ديدن راه عجيب بودي ليكن خداي نخواست چشم ايشان باقي داشت استباق ايشان متعقب طمس
نكشت وبرين ترتيب نه پيوست واكر مي خواستيم ايشان را بكفر ايشان مسخ ميكرديم صورت ايشان را از صورت آدمي ميكردانيم نه كذشتن مي توانستند ونه بر باز كشت
قادر ميكشتند ليكن مسخ كردن ايشان نخواستيم مسخ نكرديم بر صورتي كه داشتند داشتيم ومن نعمره ننكسه في الخلق افلا يعقلون معني اينست
وهر كرا معمر كردانيم وبه پيري وفرتوتي برسانيم خلقت اورا بكي بياريم ضعف وسستي بر قواي او وبكماريم سقام بر صحت وضعف بر قوت غالب آيد وغفلت بر
هشياري ونا داني ودانايي راجح نمايد بر حكم النهاية هو الرجوع الى البداية طبيعت كودكي بكيرد محفوظات نسيان پذيرد اين حال در پيران مشاهده ميكنيد وتغير احوال مي بينيد اين قدرت خداي در نمي يابيد وبمعرفت كمال او نمي شتابيد وما علمناه الشعر وما ينبغي له نقل است كرده اند كافران پيغمبر را شاعر ميكفتند وتركيب قرآن از پيغمبر صلى الله عليه وسلم مبني بر قوت شاعري دانستند اين آيت در رد ايشان وارد كشت واين نظم بورود پيوست وجمله وما ينبغي له عطف است بر وما علمناه الشعر معني اينست وتعليم نكرده ايم ما محمد را شعر واين كار بيا موزانيده ايم و شاعري نصيب نكردانيده ايم ونبايد ونسزد اورا اين كار كه فايده آن اندكست ومشقت او بسيار بيت

شعر ارچه بمرتبه بلندست
آن علم طلب كه سودمندست

ونيز شعر كاريست كه در عادت بحرفت مداحي وقداحي كشد شعر هر چند كه فضيلت است ليكن مقرون با چيزي از رذيلت است همچو حرفت موسيقي كه متضمن هنرهاي بسيار است فضيلتي است كه موجب رذيلت است وعلم هندسه هرچند اشكال او مشكل بود جز بجودت طبع حاصل نشود ليكن عمل بدو بمساحي وبنايي كشد در عمل نازل وسافل معمول شود وكيميا هرچند كه حرفتي عظيم وكاري فخيم است ليكن بقلب كاري ولا اعتباري آرد

لهمو فهمو لهمو ركوبهمو لهمو لعلهمو نصرهمو وهمو لهمو — قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وما ينبغي له إن هو إلا ذكر وقرآن مبين
وخود نسزد اورا — نيست آنچه اورا آموزانيديم مكر موعظتي — وقرآني ظاهر الاعجاز

لينذر من كان حيا ويحق القول على الكافرين
تا منتفع كردانند بعضي را — آنرا كه هست زنده دل — وواجب شود كفتار بعذاب بر كافران

أولم يروا أنا خلقنا لهم مما عملت أيدينا أنعاما
اي نديدند كه ما — آفريديم — از براي ايشان آنچه ساخته است آن را دستهاي ما قدرت — شتر وكاو وكوسفند را

فهم لها مالكون وذللناها لهم فمنها ركوبهم
پس ايشان مر آنرا خداوندان اند ومتصرف اند — وآرام كردانيديم آنها را براي ايشان پس از آنست مركوب ايشان

ومنها يأكلون ولهم فيها منافع ومشارب
واز آن ميخورند — ومر ايشانراست در آن سودمنديها از پشم وموي وپوست — وآشاميدنيها از شير

أفلا يشكرون واتخذوا من دون الله
اي پس شكر نميكنند نعمتها را — وكرفتند كفار — از غير خداي تعالى

آلهة لعلهم ينصرون لا يستطيعون نصرهم
خدايايي تا مكر ايشان ياري كرده شوند — نتوانند آن اصنام ياري كردن ايشان

وهم لهم جند محضرون فلا يحزنك قولهم
وآن كفار مر آن اصنام را لشكري اند حاضر كرده براي عذاب — پس اندهكين مكرداند ترا كفتار ايشان

إنا نعلم ما يسرون وما يعلنون أولم ير الإنسان
بدرستي ما ميدانيم آنرا كه نهان ميدارند از نفاق وساير عقايد فاسد — وآنرا كه آشكارا ميكنند از شرك وساير افعال قبيحه — اي نديد وندانست آدمي

ذكرٌ — بالترقيق ورش — مدغما غير الغنة خلف
وقرآنٌ — بالنقل ابن كثير وقالون
لتنذر لينذر — نافع وابن عامر — بالترقيق ورش
حيا و الكافرين — مدغما غير الغنة خلف — بالامالة دوري
الكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
يروا أنا يروا أنا — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية
عملت أيدينا — بالنقل ورش
عملت أيدينا — سكت خلف في رواية
يأكلون — بالابدال ورش والسوسي
ومشارب — بالامالة المحضة هشام
آلهة — ثلاثة اوجه لورش
يستطيعون نصرهم — بالادغام سوسي
فلا يحزنك — بضم الياء وكسر الزاء نافع
نعلم ما — بالادغام سوسي
يسرون ير الإنسان ير الإنسان — بالترقيق ورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

معني اينست انظر نكردند ونديدند بدرستي كه ما بهايم وچهارپايان از شتران وكوسپندان وكاوان درين حالت كه بعضي از مخلوقات ما اند براي ايشان را آفريديم وازجهت منفعت ايشان بيدا آورديم پس ايشان آنرا مالك شدند همچو ملاك در تصرف خويش آوردند

ولا اعتباري آرد وصنعت تنجيم صاحب او دقايق حركات افلاك داند وحقايق درجات كواكب عارف شود عظمتي وحشمتي در دنيا بد ووسمت دروغكويي يابد فضيلت شعر نيز هرچند با فضل وسيلت دارد در عادت صاحب خويش را رذيلت آرد ان هو الا ذكر وقرآن مبين معني اينست نيست كتابي كه بر تو منزل است مكر پند وقرآن ظاهر وظاهر كننده حق وصريح راه در دلها افكننده لينذر من كان حيا ويحق القول على الكافرين معني اينست فرستاده ايم قرآن را تا بترساند قرآن يعني سبب شود براي ترسيد مردمان يا كويند تا بترساند پيغمبر بقرآن وبر قراءت لتنذر بصيغه خطاب معني چنين كويند تا بترساني تو اي محمد كسي را كه زنده باشد يعني بترساني كسي را كه در خور اهتداء اذاني وثابت شود قولي كه متضمن وعيد عذابست بر كافران كه بي نصيب اند از امان ايمان أولم يروا أنا خلقنا لهم مما عملت أيدينا أنعاما فهم لها مالكون

پيشان

وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ معنی اینست و مسخر کردیم ومنقاد کردانیدیم مردمانرا چهارپایانرا چون شتران وکاوان وکوسبندان بعضی از ایشان مرکوب اند که بران سواری میکنند وبعضی از ایشانرا می خورند ومر مردمانراست در چهارپایان مذکور منفعتها در کوشت وروغن منفعت خوردن ودر پشم وصوف منفعت پوشیدن ودر شیر ودوغ منفعت آشامیدن منافع مذکور میکیرند ایشان آن شکر بجا نمی آرند اینچنین نشاید بر نیل نوال النعمت ترتب استیفاء شکر باید وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ معنی اینست ایشانرا نعمت دادیم کفران ورزیدند والهه غیر خدا کرفتند وبالوهیت پرستیدند تا ایشانرا در کارها یاری دهند وپیش خدای شفاعت ایشان کنند ایشان یاری کردن نتوانند وبکار خود کرفتار مانند وحال اینست که کافران مر ایشانرا لشکری اند بسیار حاضر کرده شده ایشانرا پرستشها کرده وسر در خدمت ایشان آورده با سوابق خدمت درکار ایشان یاری نتوانند کرد ودر رسانیدن ایشان مددی نتوانند آورد یا کویند وحال اینست معبودان ایشان لشکری اند یعنی در شمار بسیارند با ایشان حاضر کرده شده کاسند ایشانرا باوجود کثرت قدرت نصرت نبود وتوانایی یاری کردن نبا فَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ معنی اینست بر اندوهکین مکند وغمناک مسازد ترا کفتار ناپسندیده کافران واقوال ناکزیده ایشان آنچ ایشان پنهان میدارند از مشورت قتل تو وآنچه آشکارا می آرند از تکذیب وانکار فضل تو ما آنرا میدانیم وسزا کردن میتوا نیم أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ معنی اینست آنه نمی بیند آدمی که بدرستی که ما آفریدیم اورا در آن هنکام که خصومت کننده است وبخصمی پیدا شونده است پیش ما مثلی پدید آورد وآفریدن خویش را که اورا از نطفه آفریده اند فراموش کرد وبعث را بعد از موت وقیامت را منکر کشت وبمناظره ومجاد

لَكُمْ أَنْتُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ
که ما آفریدیم اورا از آب مرد پس ناکهان او مجادلیست هویدا

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ
وپدید کرد برای ما داستانی وفراموش کرد آفرینش خودرا کفت کدام کس زنده کند بر سبیل انکار واستبعاد استخوانها را

وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ
وآنها پوسیده باشد بکوی ای محمد زنده کرداند آنهارا آنکه پدید آورد آنرا نخست بار

وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ
واو بهمه آفرینشی داناست آنکه پدید کرد برای شما

مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ
از درخت سبز آتش را پس ناکهان شما از آن درخت آتش میفروزید

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ
ای نیست آنکه آفرید آسمانهارا وزمین را توانا

عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ
بر آنکه آفریند مانند ایشانرا آری تواند واو بسیار آفرینش است بغایت دانا

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
بدرستی که فرمان او چون خواهد احداث چیزی را آنست که کوید مر آن چیزرا باش پس باشد در حال

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
پس پاکست ومنزه آن خدایی که بدست اوست تصرف پادشاهی هرچیزی وبجزای او بازکردانند شمارا

خَلَقْنَاهُو بالاشباع ابن کثیر
مَثَلًا وَّ مدغما بغیر الغنة خلف
مَنْ يُحْيِي مدغما بغیر الغنة خلف
وَهْيَ مَرَّة قالون وابو عمرو وکسایی بالامالة کسایی
وَهْوَ جَعَل قالون وابو عمرو وکسایی بالادغام سوسی
الَاخْضَر بالنقل ورش
الْاَخْضَر سکت خلف وفی روایة خلاد
مِنْهُو بالاشباع ابن کثیر
وَالَارْض بالنقل ورش
وَالْاَرْض سکت خلف وفی روایة خلاد
أَنْ يَخْلُق مدغما بغیر الغنة خلف

بَلَى بالامالة المحضة حمزة وکسایی — بَلَى بین بین ورش
وَهْوَ قالون وابو عمرو وکسایی
شَيًا بالوجهین ورش — شَيْئًا سکت خلف وفی روایة خلاد
شَيًّا بالنقل ورش — شَيْئًا سکت خلف فی روایة
أَنْ يَقُول مدغما بغیر الغنة خلف
يَقُولُهُو بالاشباع ابن کثیر — يَقُولْ لَه بالادغام سوسی
فَيَكُونَ بفتح النون ابن عامر وکسایی
شَيّ بالوجهین ورش
شَيْء سکت خلف فی روایة
وَإِلَيْهِي بالاشباع ابن کثیر

باطل پیوست کفت استخوانهارا در آنحال که پوسیده وریزیده وخاک کشته باشد که زنده خواهد کرد ونضارت وطراوت رفته که پدید خواهد آورد بکوی ای محمد استخوانها پوسیده وریزیده را زنده خواهد کرد ودر نضارت وطراوت خواهد آورد آفریدکار که پدید کرده است آنرا اول بار کسی که اول بار از عدم یا از خاک یا از نطفه آفرید بازکردانیدن چرا نتواند وبعد مردن وریختن واستخوان ریزیده کشته چرا زنده نکرداند واو بهمه مخلوقی داناست وبر آفریدن آن تواناست کمیت وکیفیت اجزاء متفرقه آن در خاک کشته ودر قعر بحر فرو رفته ودر اجساد سباع در آمده وبریاح عاصفه در اطراف جهان متفرق شده وجمع کردن وکرد آوردن ومتالف ومنتظم ساختن ذوات بر صفاتی که بود پرداختن تواند همو ست آنکه آفرید است برای شما از درخت سبز آتش را چون کسی چوب تر چوب سبز بساید بصنع خدای عز وجل وقدرت او آتش روی نماید پس ناکاه شما در روی می دمید از وی آتش دیکر می افروزید

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ معنی اینست آیا نیست آن خدای جل و علا با این عظمت و وسعت آسمان و زمین را آفریده است
قادر بر آفریدن مثل آدمیان اصغر تن و قصیر بدن و بعد از موت زنده کردن ایشان آری قادر است و تواناست و او خلاق است یعنی کثیر المخلوقات است بهمه چیز دانا است هیچ
چیزی از قدرت او بیرون نبود و از علم او خارج نشود إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ معنی اینست نیست شان خدای در هنگام ارادت او چیزی را
یعنی در هنگام از تعلق چیزی با رادت او مکر بکفتن کن و آن عبارتست از سرعت ایجاد یعنی نیست کار خدای چون چیزی متعلق با رادت او شود مکر آنکه بسرعت موجود
کرداند پس او موجود شود فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ معنی اینست چون دانستید آنچه دانستید و شناختید آنچ شناختید

از آفریدن انسان از نطفهٔ
حقیر و زنده کردن عظام
رمیم و بودن او عالم بهمه
مخلوقات و خالق بودن او من
همه کاینات و پیدا کردن او آتش
را از چوب تر و سایر عجایب قضا
و قدر پس من بیاکی یاد میکنم
یا کوئید پس شما بپاکی یاد کنید
و مقدس و منزه از نقایص کوئید
خدایی را که بید اوست ملک
و ملکوت هر چیزی از کاینات
و کمال تصرف اوست در همه
موجودات و خدایی آنکه سوی
حسابکاه او باز کردانیده خواهید
کشت و بجزا و سزا او خواهید
پیوست وبدانكه در سورت
تنزیه خدا از همه نقیصات و ثبوت
او بکمال تصرف در همه موجودات
و ذکر بازکشت سوی حسابکاه
خدا و انتها کار همه بجزا و سزا
کلامی است جامع محتوی بر
عمومات جوامع مبنی از تمام
کلام است دال بر انتها و اختتام
است حسن آن مقطع بنهایت
پیوسته و لطافت آن بمنتها
وصول یافته والله اعلم بمراده
وكل يفتقر الى ارشاده
لا اله الا هو
ربي توكلي
عليه وهو حسبي سورة
والصافات این سورة بذكر
توحید خدای عز و جل و رد
اشراك مشركان افتتاح کرد
بعد صفت رب السموات
والارض وما بينهما ورب
المشارق در ثناء باری آورد
بذکر سموات تخلص سوی ذکر
تزیین آسمان و تصرف در آن
بر وجه التفات از غیبت سوی
تکلم بحصول پیوست و از ذکر
من كل شيطان مارد به آیت
لا يسمعون الى الملأ الأعلى
ويقذفون من كل جانب
دحورا تخلص سوی ذکر شیاطین
حاصل کشت بعد ذکر کمال قدرت
و بدیع فطرت از خلقت آسمان
و زمین سخن در رد مشرکان

خاتمة

وبدانكه

الحكموں — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سُورَةُ الصَّافَّاتِ مکی است صد و هشتاد و دو آیت هشتصد و شصت کلمه سه هزار و هشتصد و بیست و شش حرف است نظم هر دو سورة
آنست که افتتاح سورة يس در بیان رسالت مصطفی است و افتتاح سورة صافات در بیان توحید خدای جل و علاست

سورة الصافات مكية ق واحد وثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ۝ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ۝ فَالتَّالِيَاتِ
بحق صف زدکان ملایکه صف زدنی پس زجر کنندکان ملایکه سحاب را باطیر در هوا غیر آن بازداشتنی پس خوانندکان

ذِكْرًا ۝ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ۝ رَبُّ السَّمَاوَاتِ
قرآن را که بدرستی که خدای شما هر آینه یکانه است پروردکار آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۝ إِنَّا زَيَّنَّا
و زمین و آنچ میان آسمان و زمین است و پروردکار جایهای برآمدن آفتاب در هر روز بدرستی که ما آراستیم

السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ۝ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ
آسمان نزدیک را بآرایش ستارکان را و برای نکاه داشتن از هر

شَيْطَانٍ مَارِدٍ ۝ لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى
دیو خارج از طاعت که کوش فرا نتوانند داشت بکلام جماعت بالاتر یعنی ملایکه

وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝ دُحُورًا
و رانند ایشان را از هر جهتی از جهات آسمان راندنی با خواری

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا — بالادغام حمزة و سوسي
فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا — ادغم سوسي و حمزة
فَالزَّاجِرَاتِ — بالترقيق ورش
فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا — ادغم سوسي و حمزة
ذِكْرًا إِنَّ — بالتفخيم ورش
ذِكْرًا إِنَّ — سكت خلف في رواية
وَالْأَرْضِ — بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ — سكت خلف في رواية خلاد
الدُّنْيَا الدُّنْيَا — الامالة المحضة حمزة والكسائي / وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
بِزِينَةِ — بغير التنوين غير عاصم و حمزة
الْكَوَاكِبَ — بالنصب ابو بكر
لَا يَسْمَعُونَ — بسكون السين وتخفيف الميم غير حفص و حمزة و الكسائي
الْأَعْلَى — بالتقليل ورش
الْأَعْلَى — الامالة المحضة حمزة والكسائي
الْأَعْلَى — بين بين ورش
دُحُورًا وَ — مدغما غير الغنة خلف

مکه که منکران بعث و احیاء مردکان اند و مکذبان پیغمبران و مسلمانان که بدان مخبر اند افتاد بجمله فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا تا آخر تبکیت و الزام ایشان بنیاد نهاد از انجا تا جمله
وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ در ذکر قیامت بود بذکر بندکان خاص خدای که سزاوار بهشت اند سوی ذکر بهشت و اهل بهشت تخلص نمود از آنجا در ذکر ایشان بود
تا آنکه جمله قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ مذکور کشت از ین جمله تا جمله أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ مقالت بهشتی با دوزخی بذکر پیوست بذکر جهنم و زقوم درین مقالت تخلص
سوی ذکر دوزخ و دوزخیان کرد از انجا تا آیت فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ذکر ایشان در بیان آورد چون استثناء بندکان مخلص بذکر إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مذکور
کشت تخلص سوی ذکر رسولان بحصول پیوست از آنجا تا جمله فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ذکر رسولان بود و کیفیت قصهاء ایشان روی نمود بعد جمله فَاسْتَفْتِهِمْ

براي ردّ اعتقاد مشركان كه فريشتكان را بنات الله ميكفتند آورد و بر جملهٔ فاستفتهم اول كه براي ردّ اعتقاد مشركان در انكار بعث بود عطف كرد در اخر سورة جمله سبحان ربك رب
العزة عما يصفون تا آخر متضمن تنزيه از نقايص كه بكمان مشركان سوست و ردّ آن درين سورت بيش كشته و تحيت مرسلان و تحميد كرد كار ديان بروجه تذنيب مذكور كشت سورت
باختتام سوست و شك نيست جملهايي كه از يك بابست اكر مقاصد ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط و اتصال باشد و اكر مقصود از همه يكي است هر يكي
در مقصود كلي مقرر ديكري است معترضاتي كه ميان اين جمل است اعتراض او ميان كلامها متصل است و جمل ديكر از هر نوع در محلهايي كه واقع شود تمشية الله
وعونه بيبان بيوندد والله اعلم وفيضه امتر بسم الله الرحمن الرحيم والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا معني ايراست بسوكند ياد ميكنيم

لهمو خلقنا ممو وانتمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فاستفتهمو اهمو اشد قرا قالون بالصلة والتسكين والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝ لا إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ

ومرايشانراست عذابي دايم غير منقطع در آخرت مكر آنكه ربايد سخني را يك ربودن

فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝ فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا

پيرا پي او در آيد آتش درفشنده سوال كن از كفار كه آيا ايشان بعقوبت سخت ترند بخلقت

أَمْ مَنْ خَلَقْنَا ط إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ۝

يا آنكه آفريديم از سموات و ملايكه بدرستي كه ما آفريديم ايشانرا از كل دوسنده

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ص ۝ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ك

بلكه شكفت داشتي از تكذيب ايشان بعد از ظهور برهان و فسوس ميدارند و چون ياد دهند ايشانرا آنچه نداند ياد نكنند و پند نپذيرند

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ك ۝ وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا

و چون به بينند معجزه را مبالغت نمايند در سخريت و كويند نيست آنچه ديديم

إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا

مكر جادويي هويدا لا اي چون ميريم و باشيم خاك و استخوانها

أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۝ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۝ قُلْ نَعَمْ

اي بدرستي كه ما هر آينه برانكيخته ايم يا پدران پيشين ما بكو آري برانكيزانيد

وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ج ۝ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ج

و شما خوار و ترسا باشيد پس بدرستي آن نفخه يك آواز بود

فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ۝ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ

پس ناكهان ايشان نكران باشند در احوال قيامت و كويند اي واي بر ما اين روز جزا و حسابست

فاستفتهم اهم — سكت خلف في رواية
اهم اشد — سكت خلف في رواية
خلقا امرمن — بالنقل ورش
خلقا امرمن — سكت خلف في رواية
بل عجبت — بضم التاء حمزة والكسائي
ذكروا — بالترقيق ورش
راوا اية راوا — بالتقليل ورش — سكت خلف في رواية
اية يستسخرون — مدعا غير الغنة خلف
يستسخرون — بالترقيق ورش
سحر اذا انا — بالترقيق ورش — بالتسهيل المد قالون
ءاذا انا — بالتسهيل ورش
ءاذا ءانا — بالتسهيل فيهما ابن كثير
ءاذا ءانا — بالتسهيل المد فيهما ابو عمرو

اذا آانا اذا ءانا ءاذا انا متنا ترابا وعظاما ءانا اعظاماءانا او اباؤنا اباونا
بالمد بغير التسهيل هشام — ابن ذكوان — كسايي — بضم الميم ابن — مدعا غير الغنة — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — قالون وابن عامر ثلثه اوجه لورش — ان اخذه كريم — ابن كثير وابو عمرو وابن عامر
الاولون الاولون قل نعم داخرون — كسر العين كسايي — سكت خلف في رواية — كسايي — بالترقيق ورش — كثير وابو عمرو وابن عامر — وابو بكر

بجماعتي از فريشتكان يا بطوايف وجماعات ايشان كه صف زنند كانند باقدمهاي خويش را در عبادت خداي صف يا پرها خويش را صف كنند كانند صف زدني وصفها ساختني پس زجر كنند كانند در راندن سحاب زجر كردني يعني بانك زنند كان بانك زدني پس خوانند كان قرآن تاليات كتب تحمن و تواند بود از صفات جماعات مومنان صف كننده در صلوات يا صف كشند كان در غزوات مراد بود و از زاجرات جماعات زجر كننده بر منكران و از تاليات جماعت قرّاء قرآن و پيروي كنند كان آن مراد باشد جماعت فريشتكان يعني كه بالا كردشته و ذكران رفته مراد بود وقسم بفرخدا بندكان را روا بود و خداي عز و جل هرچه كند جز باشد و بعضي محمول بر حذف مضاف بتقدير ورب الصافات دارند وقسم مذكور بغير خداي بندارند
ان الهكم لواحد معني ايراست بدرستي كه الله شما يكي است جزا و معبود ديكري نيست رب السموات والارض وما بينهما ورب المشارق معني ايراست پروردكار آسمانها و زمين و آنچه ميان آن و اين و پروردكار مشارق يعني مطالع آفتاب و آن سيصد و شصت است و مغارب و آن نيز سيصد و شصت است يا مشارق مقابل و موافق هر روز آفتاب از مشرقي بر آيد و در مغربي فرود آيد و آنچه جاي ديكر رب المشرقين ورب المغربين آمد و در هر دو صيغه تثنيه واقع شد مراد از آن مشرق و مغرب تابستان

و مشرق و مغرب زمستانست و جاي ديكر رب المشرق والمغرب واقع شد و مشرق و مغرب بصيغهٔ مفرد آمد بمعني غرب و شرق مستعمل شد انا زينا السماء الدنيا بزينة بالنقل ورش خلاد
الكواكب وحفظا من كل شيطان مارد معني ايراست بدرستي ما آسماني را كه نزديكترست بزمين و فروترست از چرخ بزينت كواكب آراستيم و از رسيدن هر ديو
متمرد سركش نزديك آن باز داشتيم لا يسمعون الى الملا الاعلى ويقذفون من كل جانب دحورا ولهم عذاب واصب الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب
معني ايراست كوش نميدارند سوي ملا اعلى يعني مجمع فريشتكان و محافل ايشان و انداخته شوند از هر جانبي بنا بر آن كه مطرود ونديا در ين حال كه رانده شده اند يا كويند
رانده ميشوند رانده شدني و دور انداخته مي شوند دور انداختني و مرايشانرا عذاب دايم بود و عقوبت جاويد باشد ليكن كسي كه بربايد سخن را يك ربودني پس دنبال كند او را

ستاره تابان وروشن ودرفشان او را رجم کند ودر طرفی از اطراف جهان افکند فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا انا خلقناهم من طين لازب معنی اینست
چون کافران که منکران بعث اند ذکر آسمان وصفت آسمان شنیدند پس از ایشان ای محمد استفتا بکن اهم اشد خلقا ام من خلقنا بکو وازیشان جواب این سوال یعنی تعیین احد الامرین بجو
بدرستی که ایشان ضعیفاتند از کل چیستند آفرینش شدکانند خود را قوی تر نتوانند کفت وضعفی که ظاهرست نتوانند نهفت چون آسمان واهل آسمان را از فریشتکان وجز آن
از خود قوی تر کویند ومخلوق ما دانند ومنکر شدن بعث که عبارت از اعادت خلق ایشانست نتوانند ملزم شوند ومفحم کردند بل عجبت ويسخرون واذا ذكروا لا يذكرون
واذا راوا اية يستسخرون وقالوا ان هذا الا سحر مبين معنی اینست بلکه تو از قدرت ما بر مخلوقات مذکور واز انکار کافران بعث مارا عجب میکنی وایشان از تو

وازتعجب تو استهزا میکنند یا کویند من عظیم میدانم از ایشان کرتر اتکذیب میکنند ایشان خود از تکذیب بیشتر میروند وکفتار ترا در سحر میکنند وچون پند داده شوند پند نکیرند وچون نصیحت کرده شوند نصیحت نپذیرند وچون معجزه از معجزات تو چون انشقاق قمر وانجذاب شجر وماند آن پیدا آید واثر قدرتی از آثار قدرت ما روی نماید در سحر مبالغت کنند از مردمان سحر کردن بر آن بجویند وبکویند نیست این معجزه که نمودار شد مکر سحری پیدا آمده ائذا متنا وكنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون اوآباؤنا الاولون قل نعم وانتم داخرون معنی اینست کفتند کافران آدر ان هنکام که ما ... خاك ... کردیم واستخوانها پوسید وریزید باشیم ابدرستی هر آینه مبعوث شویم وبه زندکی آییم این چنین نبود واین معنی واقع نشود اما وپدران ما که پیشینیان بودند وپیش از ما رحلت نمودند با ما بعث خواهند پیوست بکوای محمد آری شما مبعوث خواهید کشت پدران شما با شما خواهند پیوست درین حال که شما خوار خواهید بود وزاری خواهید نمود فانما هي زجرة واحدة فاذا هم ينظرون معنی اینست نیست وقع بعث مکر یکبار بانك کردن ویك کرت در صور دمیدن وآن عبارت از نفخه ثانیه است کر بدان یکبار همه زنده شوند واحوال خویش بنکرند منتظر باشند تا چه پیش آید وتا چه چیز روی نماید

كنتمو ازواجهمو انهمو مالكمو بعضهمو انكمو كنتمو عليكمو كنتمو — قرا ابن كثير الصلة و في رواية قالون

فاهدوهمو الى وقفوهمو انهم — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وترك كلها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

این روز فراق است میان گروها آن روزی که بودید باو تکذیب مینمودید

احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا

جمع کنید ای ملایکه آنانرا که شرك آوردند واتباع واقران ایشان وانرا که

يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ

می پرستیدند از غیر خدای عز وجل پس دلالت کنید ایشانرا سوی

صِرَاطِ الْجَحِيمِ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ مَا لَكُمْ

راه دوزخ وحبس کنید ایشانرا در آتش بادر شمارگاه چه ایشان پرسیده خواهند بود که چیست شمارا

لَا تَنَاصَرُونَ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ

که یاری یکدیگر نمیکنید نه که ایشان امروز وکذارنده اند یکدیگرا

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا

وروی آرد بهری از ایشان بر بهری حال آنکه تخاصم باشند کویند اتباع

إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ قَالُوا بَلْ لَمْ

بدرستی که شما بودید که می آمدید بما از جانب خیر وصلاح کویند متبوعان نه که

تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ

بودید شما باختیار خود از اهل ایمان ونبود مارا بر اغوای شما هیچ حجتی

بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا

نه که بودید شما گروهی دور از حد اعتدال پس ثابت شد بر ما گفتار پروردگار ما

ظلموا فاهدوهم الى — بالتغليظ ورش خلف عنه في رواية
ربع
صراط — بالسين قنبل بالاشمام خلف
وقفوهم انهم — سكت خلف في رواية
مسئولون — بالنقل في الوقف حمزة
لا تناصرون — بالمد والتشديد البزي
اليوم مستسلمون — ادغم سوسي
بعض يتساءلون — مدغم ابو عمرو الغنة خلف
تأتوننا مؤمنين — بالابدال ورش بالابدال والتسهيل والنوحي
قول ربنا — بالادغام سوسي

مالكم لا تناصرون بل هم اليوم مستسلمون واقبل بعضهم على بعض يتساءلون خطاب خدایست مر فریشتکان را تقدیر بقول الله جل وعلا بر وجه
استیناف موصول باصله یعنی الذين ظلموا ای اشركوا لقرينه وما كانوا يعبدون من دون الله كقوله تعالى ان الشرك لظلم عظيم وازواجهم
یعنی واشباههم من الكفار المنكرين للبعث والرسل یا بمعنی وزوجاتهم الكافرين یا بمعنی قرناءهم وجلساءهم وازواجهم منصوبست بر مفعول
معه یا عطف است بر مفعول به وما كانوا يعبدون من دون الله عطف است بر احشروا وقفوهم عطفست بر اهدوهم واهدوهم بمعنی دلوهم
الى صراط الجحيم او سوقوهم اليه است انهم مسئولون تعلیل است ومسئولون بمعنی استقبال است یا بمعنی ارادت سوال وچون جمله

وقالوا يا ويلنا هذا يوم الدين هذا يوم الفصل الذي كنتم به تكذبون معنی اینست
بکویند کافران با یکدیکر ای وای ما این روز جزاست جزاء عمل خیر وشر این روز فصل است یعنی روز جدایی میان نیکان وبدان وروز فرق میان نیکوکاران وبدکاران
آنکه شما خبر آنرا تکذیب میکردید ودر حیز افترا می آوردید اکنون حقیقت آن خبر بتحقیق پیوست وصدق آمدن او معاینه کشت یا معنی چنین آید کافران یا ویلنا هذا يوم الدين
کویند فریشتکان هذا يوم الفصل الذي كنتم به تكذبون کویند وجواب ایشان نجویند یا معنی چنین کوید کافران یا ویلنا وویل را خواند هذا يوم الفصل الذي كنتم به
تكذبون در جواب ایشان بر زبان رانند احشروا الذين ظلموا وازواجهم وما كانوا يعبدون من دون الله فاهدوهم الى صراط الجحيم وقفوهم انهم مسئولون

وقفوهم ملوح سوي مضمون جمله بود تاكيدا وبتقديم ملوح وتنزيل سامع منزله سايل وفضل وسايغ نمود واستفهام در ما لكم لا تناصرون براي توبيخ است وتوبيخ بر نفي تناصر
تحريض بر اثبات بود متضمن تهكم يا تعجيز باشد جمله لا تناصرون حال است از معنى فعل اي ما يصنعون حال كونكم لا تناصرون واين جمله محمول است بتقدير يقال بر وجه استيناف
در جواب ماذا يصنع بهم بعد السوال جمله بل هم اليوم مستسلمون اضراب از ثبوت تناصر است يا بر ابتدائيه بود تقرر تعجيز ونفي تناصر باشد جمله واقبل حال است از فاعل
مستسلمون بتقدير قد وجمله يتساءلون حال ديكر است از فاعل ومفعول اقبل وبدانكه مفسران را در معنى اين سخن اختلاف است بعضي در آيت تقديم و تاخير دارند فاهدوهم را موخر
از وقفوهم ميدارند واز صراط صراط متن جهنم كه ممر خلايق خواهد بود ارادت كنند معني چنين كويند بكويد خداي فريشتكان را حشر كنيد مشركان را وامثال واشباه مشركان يعني سا
اصناف كافران با جلسا وقرنا يا زنان كافر وبتان ايشان را كه آنرا مي پرستيدند وپرستش ميكزيدند وبر تقديري كه واو وازواجهم مفعول معه باشد بهر معني كه از ازواج جويند معني كلام حشر كنيد مشركان را با ازواج ايشان كويند پس ايشان را موقوف كنيد ومحبوس كردانيد زيرا كه ايشان پرسيده خواهند كشت وبه باز پرس از اقوال وافعال ومنشا ومصارف اموال خواهند پيوست پس ايشان را سوي صراط دوزخ رهنموني كنيد وتا صراط دوزخ برانيد اينجا بر سبيل تهديد كفته شود واين قول از مالك خازن نار يا از كردكار قهار باشد چيست مر شما را كه يكديكر ياري نميكنيد وبتناصر يكديكر خود را از عذاب نمي رهانيد بلكه ايشان در آن روز منقاد باشند مخالف نشوند سركشي نتوانند تا محتاج نصرت شوند وحال اين بود كه روآورده باشند بعضي بر بعضي در حالتي كه يكديكر مي پرسند وملامت ميكنند وبعضي كويند متبوعان وتابعان بخصومت پيش مي آيند وكله مند مي نمايند وبعضي تقديم وتاخير ندارند حبس وسوال بعد از سوق سوي طريق دوزخ پندارند ايشان نيز دو فرقه اند فرقه اول از صراط جحيم دو دوزخ مراد دارند وسوق در راه تا قرب دوزخ پندارند معني چنين كويند ظالمان را حشر كنيد سوي راه دوزخ برانيد نزديك دوزخ پيش از در آمدن حبس كنيد تا ايشان از افعال واقوال پرسيده شوند انجا تهديد مذكور صادر شود

فأنهمو انهمو لهمو انكمو كنتمو لهمو وهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فأغويناكمو انا — قرا قالون بالصلة والقصر والمذكور كما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فأغويناكم انا — سكت خلف في رواية

قيل لهم — بالادغام سوسي

قيل — بالاشمام ضما هشام وكسائي

يستكبرون — بالترقيق ورش

أءنا أينا — بالتسهيل ورش وابن كثير / بالتسهيل قالون وابو عمرو

آينا — هشام في رواية

بل جاء — حمزة وابن ذكوان

الأليم الاليم — بالنقل ورش / سكت خلف وفي رواية خلاد

المخلصين — بكسر اللام ابن كثير وابو عمرو وابن عامر

إِنَّا لَذَائِقُونَ ۝ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ۝

بدرستي ما هر آينه چشندكانيم — پس كمراه كردانيديم شمارا چه ما نيز بوديم — از كمراهان

فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۝

پس بدرستي ايشان همه در آن روز — در — عذاب — مشترك اند

إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا

بدرستي كه ما — همچنان عذاب فرمائيم — براي كناهكاران — بدرستي كه ايشان هستند چون

قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ۝ لا وَيَقُولُونَ

كويند — مر ايشان را هيچ خدايي نيست مكر معبود بسزا — تكبر مينمايند از قبول — وكويند

أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ۝ ط بَلْ جَاءَ

اي بدرستي كه ما هر آينه ترك كنندكان ايم خدايان ما را براي — سخن شاعري — ديوانه — نه كه آمد

بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِنَّكُمْ لَذَائِقُو

پيغمبر براستي يعني اسلام وقرآن — وباور داشت — پيغمبران ديكر را — بدرستي كه شما هر آينه چشنده ايد

الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ۝ ج وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ

عذاب — دردناك را — و پاداش ندهند شما را — مكر — آنچه

تَعْمَلُونَ ۝ لا إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۝ أُولَٰئِكَ

كرده باشيد — مكر بندكان — خداي تعالى كه اهل اخلاص اند كه جزاء ايشان زيادت از عمل بود — ايشان

لا لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ۝ لا فَوَاكِهُ ۝ ج وَهُمْ مُكْرَمُونَ ۝

مر ايشان راست — روزي — دانسته در قدر ولذت وغير آن — خورشهاي با لذت — وايشان كرامي داشته اند

از حد تجاوز كننده كان فحق علينا قول ربنا انا لذائقون فأغويناكم انا كنا غاوين فإنهم يومئذ في العذاب مشتركون
معني ازاست پس ثابت شد ولازم شد ما را مضمون قول پروردكار ما جل وعلا كه بدرستي ما هر آينه عذاب را خواهيم چشيد واين درد ورنج خواهيم
كشيد پس ما شما را اغوا كرديم وبر ضلالت وغوايت آورديم بدرستي ما كمراه بوديم شما را راه ضلالت نموديم شما اختيار ضلال كرديد وبه
اختيار خويش مساوي اعمال آورديد وچون شما كمراه شديد وخود را بر غوايت آورديد پس كلام فريقين ثابت كشت وحال هر دو كروه بظهور
پيوست پس بدرستي ايشان يعني متبوعان وتابعان در عذاب شريك باشند چنانكه در غوايت وضلالت شريك بودند.

وتوبيخ مسطور متوجه بشود وفرقه دوم از صراط جحيم صراط متن جهنم مراد دارند ومحل سوق وحبس براي پرسش اقوال وافعال ومحل توبيخ وتهديد همان را پندارند باقي معني
همان كويند كه كذشت وذكر آن بالا رفت قالوا انكم كنتم تاتوننا عن اليمين قالوا بل لم تكونوا مومنين وما كان لنا عليكم من سلطان بل كنتم
قوما طاغين معني ازاست بكويند بعضي از ايشان يعني تابعان مر متبوعان را بدرستي كه شما اصحاب قوت بوديد بر ما بشوكت مي آمديد يعني بقهر بر ضلالت مي آورديد
وبجبر كمراه ميكرديد متبوعان عذر خويش جويند وبر ايشان بكويند نه چنين است كه شما ميكوييد وتهمت نابوده بر ما مي نهيد بلكه شما باختيار خويش ترك ايمان كرديد وبخداي عز و
نكرويديد وما را بر شما تسلطي وقوتي نبود وجبري وقسري نمي نمود خود اكر بظاهر جبر بود اعتقاد كه باطني است بجبر متعلق نباشد ليكن هستيد شما كروهي طاغيان در بدي وبدكرداري

إنا كذلك نفعل بالمجرمين معنى ايناست بدرستي كه ما مثل اين كار در شان كفار ميكنيم وايشان را در عذاب نار مي افكنيم إنهم كانوا إذا قيل لهم لا إله إلا الله يستكبرون
معنى ايناست بدرستي ايشان چون گفته شود بر ايشان كلمهٔ توحيد يعني لا إله إلا الله تكبر كنند و بزرگي واستكبار ورزند و جز شرك اختيار نكنند ويقولون أئنا
لتاركوا آلهتنا لشاعر مجنون معنى ايناست وبوده اند ايشان كه ميگفتند بدرستي ما گذارنده ايم عبادت الهه خويش را اكنون از جهت گفتار شاعري مجنون كه بقوت
شاعري كلامي مي پردازد و در گوش مردمان مي اندازد و چون ديوانگان تنها بي مال بغير خيول وجمال سري بر سران جهان وضبط انس وجان دعوى ميكند و بغير جاه ودستگاه
شور سرافرازي در عالم مي افكند ونيز ميگويد كه مرده خاك شده و ريزه ريزه گشته زنده خواهد گشت واستخوان ريزيده وگوشت پوسيده بحيات خواهد پيوست ايشان

عليهمو همو عندهمو بعضهمو أنتمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

منهمو إني

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

في جنات النعيم على سرر متقابلين يطاف

عليهم بكأس من معين بيضاء لذة للشاربين

لا فيها غول ولا هم عنها ينزفون وعندهم

قاصرات الطرف عين كأنهن بيض مكنون

فأقبل بعضهم على بعض يتساءلون قال

قائل منهم إني كان لي قرين يقول

أئنك لمن المصدقين أإذا متنا وكنا ترابا

وعظاما أإنا لمدينون قال هل أنتم مطلعون

فاطلع فرآه في سواء الجحيم قال تالله إن كدت

عليهم بكأس غول ينزفون قاصرات يتساءلون منهم إني قرين يقول أئنك آئنك أإذا أئنا أإذا أإنا

متنا عظاما عظاما أئنا ترابا هل أنتم هل أنتم فاطلع فرآه فرآه فرآه فرآه

وكاري جز بعون والله يعصمك من الناس نتواند آورد بل جاء بالحق وصدق المرسلين إنكم لذائقوا العذاب الأليم وما تجزون إلا ما كنتم تعملون
معنى ايناست نه چنين است كه شما ميگوييد و محمد را بنا حق گويي مي آريد شاعري ميخوانيد مجنون ميدانيد بلكه او حق آورده است وانبيا را تصديق داشته است ويا ز تصديق
كرده است بدرستي كه شما هر آينه در بيم و باكيد چشندگان عذاب درد ناكيد وجز بر قدر عمل خويش جزا داده نميشويد و زيادت بر گناه معذب نميگرديد إلا عباد الله
المخلصين معنى ايناست ليكن بندگان خداي كه مخلصانند غير معاقب وغير معذب باشند أولئك لهم رزق معلوم فواكه وهم مكرمون في جنات النعيم
على سرر متقابلين معنى ايناست ايشان يعني بندگان مخلص مر ايشانراست رزقي بيان پيوسته ومعلوم گشته كه بر وجه تنعم و تلذذ بود هم ميوها كه باشد

وایشان بزرك داشته ومكرم بنداشته درجنات نعیم باشند بر تختها نشسته یكدیكر برابر رویا روی به بینند يُطَافُ عَلَيْهِم بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ معنی اینست طواف كرده شود بر ایشان یعنی ساقیان بر ایشان با جام خمر كردند یا كویند كردانیده شود بر ایشان جام شراب از جوی عیان بر روی زمین كه مردمان بعیون معاینه میكنند خمری سپید خدا وند لذت مر آشامندكان یا كویند جامی كه عین لذتست در كام ایشان نه در آن خمر دزدی وهلاكی بود ونه ایشان از آن شراب بی عقل كردانیده شوند ونه شراب ایشان تمام كردد وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ معنی اینست ونزدیك ایشان زنانی باشند كه باز دارنده اند چشم خویش را ازین كه بیش كسی بكشایند فراخ چشم كه چشمها از جهت نقصانی وعیبی نمی پوشند چنانستی كه آن زنان در سفیدی بیضایی

پوشیده كه آنرا ماكیان زیر شكم دارد وپرها خود پوشیده ودر صیانت آن از باد وغبار وسایر مضار كوشد فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ معنی اینست پس بعضی بر بعضی روی آرند وبر عادت اهل شرب حكایت كنند كما قیل فما بقیت من اللذات الا احادیث الكرام علی المدام قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطَّلِعُونَ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ معنی اینست كفت كوینده از اهل جنان با مصاحبی از مصاحبان بدرستی مرا قرینی بود كه با من ائنك لمن المصدقین ائذا متنا وكنا ترابا وعظاما ائنا لمدینون كفتی واعتقاد خویش كه در باب نفی بعث وجزا داشت از من نهفتی در شان بعث وجزا انكار كردی وكفتی نصدیق روز جزا نشاید واعتقاد بعث نباید زیرا كه بعث نخواهد بود وجزا روی نخواهد نمود اما چون بمیریم وخاك كردیم ومجرد استخوان پوسیده مانیم باز زندكانی یابیم اما چون بدین صفت كردیم بدرستی ما هر آینه جزا داده شویم كفت آن كوینده یا كویند كفت خدای هست كه میخواهید كه بر اهل نار مطلع شوید حال ایشان دریابید پس آن كوینده بر دوزخ مطلع كردد ویا طلاع وحال او سوی نند پس قرین

فَإِذَا هُمُ لَهُمُ مَرْجِعُهُمُ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَتُرْدِينِ ۞ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۞
كه هلاك كردانی مرا باغوا واضلال · واكرنه · توفیق پروردكار من بودی برمن بایمان · هر آینه بودمی · از حاضر كردكان در دوزخ

أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ۞ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ
ای پس نه ایم ما كه اهل جنت ایم میرنده · مكر آن مردن · نخستین ما در دنیا · ونه ایم ما

بِمُعَذَّبِينَ ۞ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۞ لِمِثْلِ
عذاب كردكان · بدرستی این بقاء دایم ونعیم مقیم هر آینه آن · پیروزی · بزرك است · برای مانند

هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۞ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا
این جزا می باید كه كار كنند كار كنندكان در دنیا · ای آن رزق معلوم كه اهل جنت راست · بهترست از روزیی ماحضری

أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ۞ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ ۞
یا نه كه درخت · زقوم · بدرستی كه · ما كردانیدیم آنرا امتحانی وبلایی · برای ستمكاران بر خود وبر غیر

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ۞ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ
بدرستی كه آن درختیست كه بیرون می آید ومی روید · از قعر · دوزخ · ثمره آن كوییی آن طلع

رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ۞ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا
سرهای · دیوانست · پس بدرستی ایشان هر آینه خورنده اند · از آن درخت

فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ۞ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا
پس پر كردانند اند · از آن · شكمها را · پس بدرستی مر ایشانراست · بر آن خورش

لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ۞ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ
هر آینه آمیزشی · از آب بغایت كرم · پس بدرستی باز كشتن ایشان دیكربار از · هر آینه سوی دوزخ بود

لَتُرْدِينِ في الوصل ورش

الْأُولَىٰ

الْأُولَىٰ امالهن ابن عامر وابو عمرو وورش في رواية

الْأُولَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي

الْأُولَىٰ بالنقل ورش

لَهُوَ سكت خلف وفي رواية خلاد

خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ قالون وابو عمرو والكسائي بالتخفيف ورش

نُزُلًا بالنقل ورش سكت خلف في رواية

رُءُوسُ ثلثة اوجه لورش

لَآكِلُونَ ثلثة اوجه لورش

فَمَالِئُونَ فَمَالِوُنَ بالتسهيل في الوقف حمزة ثلثة اوجه لورش

فَمَالِيُونَ بالابدال في الوقف حمزة

فَمَالُونَ بالحذف في الوقف حمزة

در نعیم وانتفاء موت وثبوت امن از عذاب جحیم هر آینه همانست رستكاری عظیم شوب حمیم ودولتی نخیم لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ معنی اینست برای مثل این جزا جاودان كو عمل كنند عمل كنندكان برای اینچنین امیدی رنج باید دید واز جهت اینچنین نویدی تعب سعی باید كشید واین قول همان قرین است یا قول رب العالمین است أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ معنی اینست ا این نعیم عظیم واین لذت وراحت مستقیم بهترست از آن روز كه نزلست مر نازلان دار جنان ونزل آن ضیافت رحمن را یا خوردن دوزخیان درخت زقوم وآن درختیست در زمین تهامه بغایت تلخ وكلو كیرنده در دوزخ معدست برای دوزخیان إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ معنی اینست

مذكور را در میان دوزخ به بیند قال شنیعه او مشاهده كند قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدتَّ لَتُرْدِينِ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ معنی اینست كفت كوینده مطلع شونده بدان قرین بدی آموزنده ای آنكه مرا راه بدی نمودی سوكند میخورم بخدای هر آینه نزدیك بودی بدرستی مرا هلاك كنی ودر عذاب افكنی واكر نعمت خدای مرا حاصل نبودی هر آینه می بودم از حاضر كرده شدكان در عذاب ومبتلا كشتكان بعقاب أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ معنی اینست قایل مذكور حال خویش وحال بهشتیان دیكربیان كند وزیادت حسرت در دل او افكند بكوید اینكه ما درین نعمت جاوید خواهیم بود وما را غیر موت اولی كه روی نموده همیشه روی نخواهد نمود وما همیشه راحت خواهیم دید ونه عذابی ودزدی نخواهد رسید إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ معنی اینست بدرستی كه این یعنی جاوید بودن

بدرستی ما شجرهٔ زقوم را فتنهٔ ظالمان کردانیده ایم و کافرانرا بابتلاء این بلا رسانیده ایم إنها شجرة تخرج في أصل الجحيم طلعها كأنه رؤوس الشياطين فإنهم لآكلون
منها فمالئون منها البطون معنی ایراست بدرستی درخت مذکور از اصل دوزخ یعنی از قعر او بیرون آید و شاخها در درکات دوزخ برآید بار او در قباحت همچو سرها دیو
دارند یا همچو سرهاء ماراني که ایشانرا شیاطین میکویند پندارند و بعضی کویند کیاههایی است خاردار زشت دیدار که آنرا رؤس الشیاطین کویند طلع زقوم بدان مشبه
بود و غرض تشبیه مذکور برهر سه وجه مسطور بیان حال مشبه یا بیان مقدار او باشد ایشان سوال مذکور برسیده شوند زیرا که ایشان هر آینه خورندکان شجرهٔ
زقوم باشند شکمها را از آن پر کنند سزاوار آن باشند که ایشانرا این سوال بپرسند ثم إن لهم عليها لشوبا من حميم ثم إن مرجعهم لإلى الجحيم معنی ایراست

آباءهم فهم آثارهم فيهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
إنهم ألفوا قبلهم أكثر
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

إنهم ألفوا آباءهم ضالين فهم على آثارهم
بدرستی یافتند ایشان پدران خویش را کمراهان پس ایشان بر اثرهای ایشان

يهرعون ولقد ضل قبلهم أكثر الأولين
می شتابند بتقلید بحقیقت کمراه شد پیش از ایشان بیشتر پیشینیان

ولقد أرسلنا فيهم منذرين فانظر كيف كان
و بحقیقت فرستادیم درمیان ایشان بیم نمایندکان پس بنکر که چکونه بود

عاقبة المنذرين إلا عباد الله المخلصين
خاتمت کار بیم کردکان مکر بندکان خدای تعالی که اهل الاخلاص اند

ولقد نادانا نوح فلنعم المجيبون ونجيناه
و بحقیقت خواند ما را نوح بر قوم خود پس هر آینه نیکا اجابت کنندکان که ماایم اولیاء خود را و رهانیدیم اورا

وأهله من الكرب العظيم وجعلنا ذريته
وکسان اورا از اندوه بزرک وکردانیدیم فرزندان اورا واعقاب اورا

هم الباقين وتركنا عليه في الآخرين
بازمانده کان ازکذشتکان وباقی کذاشتیم بر نوح درمیان امم بازپسین

سلام على نوح في العالمين إنا كذلك
این کلمه که سلام بر نوح در میان جهانیان بدرستی که ما

نجزي المحسنين إنه من عبادنا المؤمنين
جزا دهیم نیکوکارانرا بدرستی که او از بندکان ماست از اهل ایمان

إنهم ألفوا
سكت خلف في رواية
آباءهم
ثلثة اوجه لورش
آثارهم
ثلثة اوجه لورش
ولقد ضل
ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي
قبلهم أكثر
سكت خلف في رواية
الأولين
بالنقل ورش
الأولين
سكت خلف وفي رواية خلاد
ولقد أرسلنا
بالنقل ورش
ولقد أرسلنا
بالسكت خلف في رواية
المخلصين
ابن كثير وابو عمرو وابن عامر
نادنا نادينا
حمزة والكسائي
ونجيناهو
بالاشباع ابن كثير

وأهله ذريته هم عليهي في الآخرين المؤمنين
بالتسهيل في الوقف حمزة — بالادغام سوسي — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش — سكت خلف في رواية خلاد — بالابدال ورش والسوسي

سوسستند مکر بندکان خدا که مخلصان بودند و امر پیغمبرانرا انقیاد نمودند خلاص یافتند و در درجه اختصاص ترقی کردند ولقد نادانا نوح فلنعم المجيبون
ونجيناه وأهله من الكرب العظيم وجعلنا ذريته هم الباقين وتركنا عليه في الآخرين سلام على نوح في العالمين إنا كذلك نجزي
المحسنين إنه من عبادنا المؤمنين ثم أغرقنا الآخرين معنی ایراست وهر آینه نداکرد نوح ما را پس اجابت کردیم آن ندارا پس هر آینه نیکو اجابت کنندهٔ
ما وما اورا و اهل اورا از دشواری عظیم غرقه شدن رهانیدیم و از بلاء نجیم هالك بر مستاصل کشتن ناجی کردانیدیم و کردانیدیم فرزندان او را بر این صفت که هم ایشان
باقی باشند در جهان و کذاشتیم بدو ثنا در پسینان هیچ امتی نیاید که ثناء او از آن امت روی نماید سلام ما بر نوح است در عالمیان یعنی درمیان جهانیان بر و سلام میرسانیم

وبتحیت خویش مکرم میکردانیم بدرستی ما همچنین نیکوکاران را جزا دهیم ومحسنان را عطا بخشیم بدرستی او از بندکان ماست که مومنانند وبوحدانیت ما وبحقیت دین ما کرویدکانند اورا از کرب عظیم یعنی از غرقه شدن رهانیدیم پس تر آن را بجا، او کافران را غرقه کردانیدیم روایت کرده اند از اصحاب کشتی غیر سام وحام ویافث پسران نوح علیه السلام را فرزندان نشد وغیر ایشان همه بی نسل مردند امام قتاده کوید رضی الله عنه طوفان همه آدمیان از پسران نوح اند ازین جهت نوح را آدم ثانی کویند عرب وفارس از اولاد سام اند وحبشه وسودان از اولاد حام اند وترک ویاجوج وماجوج از اولاد یافث اند ودیکران از اولاد ایشان اند که هر جانبی ز ربع مسکون ساکنانند وبعضی کویند آدمیان مختص با ولاد نوح نه اند سایر اهل کشتی را نیز فرزندان بودند بعموم آیت ذریة من حملنا مع نوح وعلی امم ممن معك تمسك کنند وهر دو عام را بمن اهله وولده ومن ذریة ولده مقید نکرداند

ظننکمو الهتهمو مالکمو علیهمو خلقکمو قرا ابن کثیر بالصلة في روایة قالون

ثم اغرقنا الاخرین ۝ وان من شیعته لابرهیم ۝

پس غرقه کردانیدیم دیکران را که نکرویده بودند ۝ وبدرستی از متابعان نوح است در اصول شریعت ابرهیم

اذ جاء ربه بقلب سلیم ۝ اذ قال لابیه وقومه ماذا

یاد در آن وقت که آمد بطاعت پروردکار خود بادلی بسلامت از اعتقادات ردیه یا از علایق یا از محبت اغیار یا از حظوظ نفس ۝ چون کفت مر پدر خود را وکروه خود را چه چیز

تعبدون ۝ ج ائفکا الهة دون الله تریدون ۝ لا

می پرستید ۝ ای دروغ را خدایانی را جز معبود بسزا میخواهید

فما ظنکم برب العالمین ۝ فنظر نظرة في النجوم ۝

پس چیست کمان شما بپروردکار جهانیان ۝ پس نکریست نکریستنی در احکام نجوم

فقال اني سقیم ۝ فتولوا عنه مدبرین ۝ فراغ

پس کفت بدرستی من بیمارم ۝ پس اعراض کردند ازو کردانان از سرایت مرض او ۝ پس نهفته رفت

الی الهتهم فقال الا تاکلون ۝ ج مالکم لا تنطقون ۝

سوی خدایان ایشان پس کفت ای نمیخورید طعام را که نزد شماست ۝ چیست شما را که سخن نمیکویید استهزا

فراغ علیهم ضربا بالیمین ۝ فاقبلوا الیه یزفون ۝

پس اقبال کرد در خفیه بر کسر آن زدنی بدست راست تا قوی تر بود ۝ پس روی آوردند آن کافران سوی او بشتاب می آمدند

قال اتعبدون ما تنحتون ۝ لا والله خلقکم

کفت ای می پرستید آن را که می تراشید اصنام ۝ وخدای تعالی آفریده شما را ابرهیم

وما تعملون ۝ قالوا ابنوا له بنیانا فالقوه في الجحیم ۝

وآنچه می سازید آن را ۝ کفتند بنا کنید برای سوختن او بنایی عالی پس اندازید او را در آن بنا در آتش

الاخرین بالتفخیم لثلثة اوجه لورش

الاخرین بتك خلف وبه في روایة نافع

ازجاء ازجا حمزة وابن ذکوان ابو عمرو وهشام

اذ قال لابیه بالادغام سوسي

لابیهی بالاشباع ابن کثیر

ءائفکا بالتسهیل في ابو عمرو وحمزة في الحالین ابن کثیر وورش

آئفکا قالون وابو عمرو وهشام

آیفکا هشام في روایة

ءائفکا الهة بالتفخیم لثلثة اوجه لورش

ءائفکا الهة بالسکت خلف في روایة

عنهو الهتهم اشبع ابن کثیر ثلثة اوجه

تاکلون بالابدال ورش وابو عمرو السوسي

علیهم بضم الهاء حمزة

الیهي بالاشباع ابن کثیر ۝ یزفون بضم الیاء حمزة ۝ خلقکم بالادغام سوسي ۝ فالقوهو بالاشباع ابن کثیر

مقید نکرداند وان من شیعته لابرهیم اذ جاء ربه بقلب سلیم اذ قال لابیه وقومه ماذا تعبدون ءائفکا الهة دون الله تریدون فما ظنکم برب العالمین معنی اینست وبدرستی بعضی از متابعان نوح هر اینه ابرهیم است علیهما السلام در آن هنکام که آورد بپروردکار خود دل سلیم از شرك وکفر وسایر آفات قلوب ونفاق وریا ووساوس واصناف عیوب واکر آوردن دل سلیم عبارت است از اخلاص در زیدن واخلاص دل را بعلم خدای متعلق کردانیدن که به آوردن می ماند سایغ باشد که بر وجه تمثیل آن را آوردن دل خواند چون کفت ابرهیم خلیل خدام پدر خویش وکروه خود را چیست می پرستید وآن معبود خویش میکویید بر وجه افترا ودروغ آلهه غیر خدا میخواهید پس چیست کمان شما بپروردکار عالمیان بخواهد کفت شما را بعبادت آن فنظر نظرة في النجوم فقال اني سقیم فتولوا عنه مدبرین معنی اینست پس نکریست نکریستنی در ستارها که بیمارکردم پس کفت بدرستی من بیمارم پس روی بکردانیدند از او در حالتی که با ... روی آوردند بعیدکاه معذورم بوذ عیدکاه ایشان بودند بهانه در شهر ماند با ایشان در بیرون آمدن موافقت نمود پس ایشان روی کردانیدند پشت دادند وروی برسمت عیدکاه نهادند چون شهر خالی کشت تنها یکه مطلق بود بحصول پیوست تبری بر دست کرد وروی سوی بتخانه ایشان آورد

مریض کویند کذب باشد ۝ جواب ابرهیم درد دل وتعلق بالمرض را مرض کفت بر این وجه مطابقه خبر

فراغ الی الهتهم فقال الا تاکلون مالکم لا تنطقون فراغ علیهم ضربا بالیمین معنی اینست پس میل کرد سوی بتان ایشان پیش بتان برحکم عادت طعامها داشته بودند تا بعد باز کشتن از عیدکاه طعامها از پیش بتان برکیرند وبزعم خویش افزونی بدیدند ابرهیم بر وجه استهزا خطاب کرد وبر طریق سخریه ایشان را در معرض خطاب آورد وکفت چیست مر شما را که طعامها نمی خورید ودست در طعام نمی برید چون ایشان جوابی نکفتند او نیز بر سبیل استهزا وسخریه کفت چیست که سخن نمیکویید ودر ناخوردن عذری نمی جویید پس میل کرد وبر ایشان حمله آورد می زد زدنی بدست راست یا می زد زدنی بقوت دست ویا وکوش وبینی ایشان را می شکست وبرای شکستن از یکی سوی دیکری میرفت هر یکی را مثله می ساخت وبر زمین می انداخت بعد تبر را بر دست بت بزرك بست سوال ابرهیم پیغمبر بود وپیغمبر از کذب معصوم بود نتوان درست که خود را بغیر مرض ۳

باواقع جست بعضی کویند مرض داشت شب او را تب آمدی و در روز زایل شدی و بعضی کویند انی سقیم را باعتبار ما یول الیه داشته و بتاویل سا سقم بدانسته بعضی کویند مرضی در عیدکاه بیوول نمی آمدند در شهر می ماندند در نارفتن عیدکاه و ماندن در شهر خود را تشبیه بمرضی کرد انی سقیم بر وجه استعارت آورد بر همه وجوه کذب نبود ازمعاریض قوال و حیله کردن در مقال باشد فاقبلوا الیه یزفون قال اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون معنی آنست پس روا آوردند سوی ابرهیم درحالت که شتابی کنند اندازحال بتان پرسند اند ابرهیم کفت امی پرستید آنچه بدست خود می تراشید و خدای آفریده است شما را و عمل شما را یا کویند و آنچه شما عمل میکنید و آنچه می تراشید و می سازید قالوا ابنوا له بنیانا فالقوه فی الجحیم فارادوا به کیدا فجعلناهم الاسفلین معنی آنست کفتند ایشان برای ابرهیم را دیواری بنا کنید محوطه سازید هیزم پر کرده آتش در زنید ابرهیم را در آن از مکان مرتفع اندازید پس برای ابرهیم کیدی و مکری خواستند و دل بر سوختن او داشتند چهل روز هیزم جمع کردند و در آن آتش زدند موازنه صد کز دور تر از آتش بطول سی کز و عرض بیست کز منارن ساختند از آنجا ابرهیم را بر منجنیق داشته در آتش انداختند پس ایشان را فرود تر کردانیدیم و بخیبت و بخجالت رسانیدیم آتش را سرد کردیم ابرهیم را سلامت از آتش بیرون آوردیم چنانچ در سورة انبیا کذشته و بتوضیح و تشریح بیان پیوسته وقال انی ذاهب الی ربی سیهدین رب هب لی من الصالحین فبشرناه بغلام حلیم معنی آنست از آتش بیرون آمد و کفت من سوی مقامی که فرموده است مرا پروردکار من رونده ام و بمقامی که سوی آن مرا رهنمون خواهد کرد بهدایت او در آن مقام رسنده ام و تواند بود از الی ربی الی مقام دعاء ربی بحذف دو مضاف مراد شود و ان یهدینی یهدینی الی طریقة الدعاء ارادت کرد در رب هب لی من الصالحین بیان دعاء مذکور باشد معنی چنین آید بدرستی من سوی مقام دعاء پروردکار خویش میروم رهنمونی خواهد کرد مرا بطریقه که دعا کنم ابرهیم در مقام دعا رفت رب هب لی من الصالحین کفت پس ما او را به پسری حلیم بشارت دادیم و در اجابت دعا بر وکشادیم فلما بلغ معه السعی قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تومر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین معنی آنست

الاسفلین	الاسفلین ذاهب	الی	ذاهب	الی	فبشرناهو	یا بنی	انی
بالنقل ورش	سکت خلف و فی روایة خلاد	بالنقل ورش	سکت خلف فی روایة	بالاشباع ابن کثیر	غیر حفص	بفتح الیا نافع وابن کثیر و ابو عمرو

فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ

پس خواستند باو بدسکالیدنی پس کردانیدیم ایشان را مقهورتر و مغلوبتر

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ رَبِّ

و کفت بدرستی من رونده ام سوی فرموده پروردکار من یعنی بهجرت بدیار شام زود بود که راه نماید مرا ای پروردکار من بآن

هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ

بخش مرا فرزندی از جملهٔ نیکان پس بشارت دادیم او را بکودکی رسنده بحد و حلم و وقار

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ

پس چون رسید آن فرزند اسمعیل و کویند اسحق با ابرهیم بحد رفتن باشتغال و حوایج کفت ابرهیم ای پسرک من بدرستی که من میدیدمی در خواب

أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ط قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ

که بدرستی که من میکشتم ترا چون کوسفند پس بنکر تا چه بینی درین کار کفت ای پدر من بکن

مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ

آنچه فرموده می شوی بدان زود بود که یابی مرا اگر خواهد خدای تعالی از صبر کنندکان بر آن ذبح یا بر قضای خدای

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ لا وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ

پس چون کردن نهادند فرمان را و فکند او را بر یک سوی پیشانی و آواز دادیم او را که ای ابرهیم

قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا ج إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

بحقیقت راست کردانیدی خواب را بدرستی ما همچنان پاداش دهیم نیکوکاران را

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ

بدرستی که این بودنی که بود هر آینه آن آزمایشی است هویدا و بدل فرستادیم آن ذبح را بکبشی از جنت بزرگ قدر

اری اری — بالامالة المحضة حمزة والکسائی و بین بین ورش
انی تری — نافع وابن کثیر وابو عمرو بضم التاء وکسر الرا حمزة والکسائی
تری تری — بالامالة المحضة ابو عمرو بین بین ورش
یا ابه یا ابت — فی الوقف ابن کثیر و ابن عامر
ستجدنی — بالابدال ورش والسوسی بفتح الیاء نافع
ان شاء نادیناهو — حمزة وابن ذکوان اشبع ابن کثیر
ان یا ابرهیم — مدغما غیر الغنة خلف
قد صدقت — بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والکسائی
الرویا الرویا — بالاظهار حمزة بالادغام فی الوقف
الرویا الرویا — بالابدال السوسی بالامالة المحضة الکسائی
الرویا — اماله بین بین ابو عمرو و ورش
لهو — بسکون الهاء قالون وابو عمرو والکسائی
وفدیناهو — بالاشباع ابن کثیر

۳ ترویه را روز ترویه خوانند شب دیکر باز همین خواب دید معرفت حقیقت آن بحصول پیوست دل بر اقدام برین کار بربست هم ازین جهت او را روز عرفه کویند شب سیوم نیز همین خواب دید اقدام بر ذبح ولد پسندید **بیت** چه کند بنده که کردن نهد و فرمانرا چه کند کوی که تن در ندهد چوکان را مادر پسر را کفت پسر خود را جامها بپوشان تا برابر من بیرون آید آراسته کردان مادر جامها پوشانید و چنانچه باید و شاید آراسته کردانید از نظر مادر بیرون رفت برابر پدر خوشان و خرامان روان کشت ابلیس حسن پسر را بر ابرهیم عرضه کرد تا مهر و محبت او در دل او آورد بر ابرهیم ظفر نیافت سوی مادر او شتافت کفت ابرهیم پسر را برای ذبح کردن برده است مادر کفت پسر چه کرده است کفت میکوید فرمان خداست

فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری قال یا ابت افعل ما تومر ستجدنی ان شاء الله من الصابرین معنی آنست پس هرکاه که رسید پسر مذکور بحد شتافتن درکارها مصاحب بودن با پدر در کردارها یعنی سیزده ساله کشت و بمقاربت بلوغ پیوست ابرهیم علیه السلام خوابی که دیده بود از و نهفت و بر وجه اعلام و اخبار او را کفت ای پسرک من بدرستی من در خواب دیده ام که ترا ذبح میکنم پس نکاه کن و به اندیش که درین کار چکونه قدم زنم تا دل برین نهد و بعد اندیشه رضا بقضا دهد پسر چون کلام پدر شنید فرمان خدای دریافت کفت ای پدر بکن آنچه بدان مامور شده انشاء الله مرا صابر خواهی یافت **روایت** کرده اند ابرهیم صلوات الله علیه در شب ترویه خواب دید چنانکه کسی ادبح ابنک و بعضی کویند ان الله یامر بذبح ابنک هذا میکوید و از ابرهیم ذبح کردن پسر میجوید بیدار کشت تمام روز او را در اندیشه کذشت ازین جهت روز ۳

مادر گفت هرچه فرمان خداست بر سر و دیده ماست چون ظهور اثر وسوسه در مادر ندید برای وسوسه جانب پسر دوید گفت پدر تو قصد جان تو کرده است ترا برای ذبح کردن
آورده است پسر گفت هیچ پدری با پسر این کار کند که کارد در گلوی پسر افکند گفت این کار را بفرمان خدای میداند پسر گفت از فرمان خدا ابا آوردن که تواند ابلیس لعین
از اجابت هر سه نومید گشت خایب و خاسر شده بازگشت در آن وقت ابرهیم پسر را گفت یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری پسر گفت بر فرمان خدا نهاد گفت
جان من فدای فرمان خدا باد لیکن ای پدر در وقت ذبح کردن رو سوی من نکنی و نظر بر من میافکنی مبادا در دل تو مهر آید دل تو در امتثال فرمان خدا تردد نماید مرا بر وضع سجده
بزرو بیفکنی بر کردن کارد برانی مادر مرا سلام من برسانی بگوئی با پیراهن مرا نگیرد تا درد او خفت بدید در پسری که ابرهیم علیه السلام مامور بذبح او بود اختلافی کرده اند

وَنَصَرْنَاهُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَهِيمَ
و باقی گذاشتیم برابرهیم در میان امم بازپسین که سلام بر ابرهیم
كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
این گله همچنان پاداش دهیم نیکوکاران را بدرستی که او از بندگان ماست که با ایمانند
وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ
و بشارت دادیم او را بوجود اسحق حال آنکه پیغامبر بودیم و آنکه او از نیکوکاران است و برکت وزودیم بر او
وَعَلَى إِسْحَقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
و بر اسحق علیه السلام و از فرزندان ایشان است بعضی نیکوکار و بعضی ستمکار بر نفس خود
مُبِينٌ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَرُونَ وَنَجَّيْنَاهُمَا
ظاهر و بتحقیق نیکوئی کردیم بر موسی و هرون و رهانیدیم ایشان را
وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُمْ
و گروه ایشان را از اندوه بزرگ که تسلط فرعون بود و یاری نمودیم ایشان را
فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ
پس بودند ایشان غالبان بر فرعون و قوم او و دادیم ایشان را کتاب با بیان روشن
وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا
و راه نمودیم ما ایشان را راه راست موصل بحق و صواب و باقی گذاشتیم بر ایشان
فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَرُونَ إِنَّا كَذَلِكَ
در میان امم بازپسین این کله که سلام بر موسی و هرون بدرستی که همچنان

عليهي بالاشباع ابن كثير
في الاخرين بالتقليل ثلثة اوجه لورش
في الاخرين سكت خلف وفي رواية خلاد
المومنين بالابدال ورش والسوسي
وبشرناهو بالاشباع ابن كثير
نبيئا بالهمزة نافع
ركوع
عليهي بالاشباع ابن كثير
محسن و مدغما غير الغنة خلف
موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
موسى امالة بين بين ابو عمرو وورش
واتيناهما ثلثة اوجه لورش
السراط الصراط بالسين قنبل باشمام الصاد زا خلف

بعضی گویند اسمعیل است و بعضی گویند اسحق است قول اول را اظهر آورده اند
فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ
معنی اینست هر گاه که پدر و پسر در امتثال فرمان خدا گردن نهادند و بوقوع ذبح که در حق هر دو بلای عظیم بود رضا دادند و افکند ابرهیم پسر را چون گوسفند قربانی بر یک کرانه پیشانی کارد در حلق او راند با حدت کارد و قوت بازو در گلوی او هیچ اثر نکرد و با قوت پیغمبری و حدت کارد هیچ مضرتی نیاورد پسر گفت یا ابت اطعن یعنی ای پدر کارد بر طریقه نیزه بزن این عمل را کرد هم مضرتی در گلوی او ندید ندا یا ابرهیم قد صدقت الرؤیا بر آمد و فداء آن کبشی از بهشت برای ذبح بجاء او فرود آمد یعنی فرمان الهی را ابرهیم خواب را راست کردی یعنی آنچ فرموده شده بودی از جهت خویش بجا آوردی بدرستی که ما جزای مثل این جزا بدهیم نیکوکاران را بدرستی این حادثه هر آینه ابتدایی ظاهر است ظهور کمال فضل بعد نور قهر کرد تا هرست موجب شکر جزیل است و مستوجب سپاس جلیل است
وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَهِيمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ

ستمکاری کفر و زیع یابا از حدود شرعی بیرون
کشند می نمود همه فرزندان همچو پدر باشند در
اخلاق و اوصاف مماثل او نکردند از نیکوکاری بدکرداری
بیدا آید و از بدکرداری نیکوکاری روی نماید

في الاخرين بالتقليل ثلثة اوجه لورش
في الاخرين سكت خلف وفي رواية خلاد
موسى امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي

عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ معنی اینست باقی گذاشتیم ثابت داشتیم ثناء او را در پسینیان از پیغمبران و امتان ایشان سلام بر ابرهیم سلامی عظیم جزای اینچنین بدهیم مرجمله محسنان را
که احسان کنند بر خویش با زماندن از جرایم و بر دیگران بفیض عظایم کرایم بدرستی ابرهیم از بندگان مؤمن بود و آثار کمال ایمان او هویدا مینمود وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ
وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَى إِسْحَقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ معنی اینست و بشارت دادیم باسحق ابرهیم را در حالة که مقدرست بودن او رفیع الشان و در حالة که
مقدرست بودن او از صالحان و قابض کردانیدیم بر ابرهیم و اسحاق برکات دین و دنیا و افزوده کردیم بر ایشان نعم اولی و اخری و افزودیم در نسل ایشان و مخصوص کردانیدیم بتکثیر
فرزندان تا آنکه گویند هزار پیغمبر در نسل اسحق خاست که اول ایشان یعقوب و آخر ایشان عیسی است و بعضی از فرزندان ابرهیم و اسحق نیکوکار و بعضی از ایشان ستمکار بود

ونتواند بود که از پیغمبری کافری مولود کردد وان کافری پیغمبری زاده شود ان آزر خلیل بیدا اید واز نوح کنعان روی نماید **بیت** ز آزر خلیلی بدید آوری
که بشکست بتخانهٔ آزری **دیگر** جو کنعان را الطبیعت بی هنر بود * پیمبر زادکی قدرش نیفزود * آیت یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی این معنی را
بیانیست بیانی وافی وکافی در اثبات این شانست **وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ**
وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ معنی ایراست وهر اینه بدرستی بر موسی وهرون فضل کردیم ایشان وقوم ایشانرا از دشواری
عظیم نجات دادیم ایشانرا نصرت کردیم پس ایشان البته غالب بر دشمنان کشتند وبفتح وظفر پیوستند ودادیم موسی وهرون را کتابی ظاهر در احکام احکام دین قویم

ربکمو فانهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
پاداش دهیم نیکوکارانرا بدرستی که ایشان از بندکان ما اند که با ایمان اند

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا
وبدرستی که الیاس هر آینه از پیغمبرانست چون کفت مر کروه خود را ای نه

تَتَّقُونَ ۝ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ
می ترسید از خدای ای می پرستید این صنم را که نامش بعل بوده ودست میدارید عبادت نیکوتر

الْخَالِقِينَ ۝ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
آفرینندکان خدای پروردکار شماست وپروردکار پدران شما که نخستین اند

فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۝ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ
پس بدروغ نسبت کردند اورا پس بدرستی که ایشان هر آینه حاضر کرده اند در عذاب مکر بندکان خدای تعالی که اهل اخلاص اند

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ۝ سَلَامٌ عَلَى إِلْ يَاسِينَ
وباقی کذاشتیم بر وی در میان امم بازپسین این کلمه که سلام بر اتباع ابن یس

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
بدرستی که ما همچنان پاداش دهیم نیکوکارانرا بدرستی که او از جملهٔ بندکان ما است که با ایمانست

وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ
وبدرستی که لوط هر آینه از پیغمبرانست چون رهانیدیم اورا وکسان اورا همه

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ۝ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ
مکر پیر زنی در میان آنانکه ماندنی بودند پس هلاک کردانیدیم دیکرانرا

المؤمنين — ابدل ورش والسوسي
وان الیاس — همزة الوصل ابن ذکوان
اذ قال لقومه — ادغم سوسی
بعلا و — ادغم بلاغنة خلف
الله ربکم ورب — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر
آبائکم — ثلثة اوجه لورش
الاولین — بالنقل ورش
الاولین — سکت خلف وفي رواية خلاد
فکذبوهو — بالاشباع ابن کثیر
المخلصین — ابن کثیر وابو عمرو وابن عامر
علیهی — بالاشباع ابن کثیر
في الآخرین — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
في الآخرین — سکت خلف وفي رواية خلاد
آل یاسین — نافع وابن عامر؛ ثلثة اوجه لورش

المؤمنين انجیناهو الآخرین الآخرین
بالابدال ورش والسوسي — بالاشباع ابن کثیر — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش — سکت خلف وفي رواية خلاد

خدای که مخلص اند معذب نباشند

ونمودیم ایشانرا بدین کتاب
راه مستقیم یعنی ایمان واسلام
وشرایع واحکام **وَتَرَكْنَا**
عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ
سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ
إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
این جمله عطف است بر جملهٔ
سابقه ترکنا بمعنی ابقینا است
وجوه اعراب ووجوه توکید
این آیت بر وفاق وترکنا علیه
في الآخرین سلام علی نوح آید
ومعنی او بر وزان او روی نماید
وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ
أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ
أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ
اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ
آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
وبعل نام بتی است
که اورا بیست کز طول بود
از هر جانب اورا رویی چون
بتان مینمود برای او بتخانه
پرداختند چهار صد نفر خادم
آن ساختند جمعی عظیم به پرستش
او مشغول کشت
جماعتی کثیر
بعبادت اوسوی
وایشانرا دیهی بود بک نام
با بعل ترکیب کردند بلاد شام
را بعلبک کفتند بعضی کویند
الیاس در بیابانها موکل بود
راه کم کردکانرا مدد میکرد
راه مینمود چنانچ خضر در
دریاها بودی واصحاب کشتی
را مدد می نمودی امام حسن
کفتی که الیاس
وخضر هردو
هلاک شده اند
بخلاف آنچ مردمان کویند که
ایشان هردو زنده اند وبه
حکایات ملاقات بعضی اولیا
با ایشان تمسک کنند وحدیث
لوکان الخضر حیا لزارنی که

موافق قول امام حسن مرویست محمول بر خضری دیکر دانند وامام مذکور ملاقات بعض مشایخ با خضر بر تقدیر صحت حکایت ملاقات خضر دیکر دارد وتمسک بدین حکایت سایغ
نه پندارند معنی ایراست وبدرستی الیاس هر آینه از مرسلانست وخبر صادق مر رسالت اورا بیانیست در آن وقت که در تبلیغ وحی سفت مر قوم خویش را الا تتقون
تا آخر کفت یعنی از خدای نمی ترسید وازاشراک نمی پرهیزید صنمی را که نام او بعل است می پرستید ونیکوترین خالقان وبهترین مصورانرا که پروردکار شما وپروردکار
پدران شماست می کذارید **فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ** معنی اینست پس قوم الیاس الیاس را تکذیب کردند وکفتار اورا در
معرض قبول نیاوردند پس ایشان برای عذاب حاضر کرده شدکانند مکر بندکانی که ایشان مخلصانند یا کویند بدرستی کافران برای عذاب حاضر کرده شوند لیکن بندکان

وتركنا عليه في الآخرين سلام على الياسين انا كذلك نجزي المحسنين انه من عبادنا المؤمنين الياسين جمع الياس است بمعني الياس وقوم او چون مهلبين جمع مهلب وقوم او وخبيبين بمعني حبيب وقوم او بر وجه تغليب وبعضي سلام على آل ياسين خوانند وياسين نام پدر الياس دانند يا الياس را كه پسر ياسين است آل يس دارند واو را كه معظم آل او بود كل آل ياسين پندارند وبرين هردو وجه جمله وتركنا عليه في الآخرين سلام على نوح في العالمين واين جمله در مقصود يكي است وهردو جمله بريك اسلوب وبيك معني است اگر آل ياسين بمعني آل محمد بود اين كلام از كلام سابق منقطع باشد واين وجه بعيدست از جهت مخالفت سياق غير سديدست بعضي مفسران گفته اند الياس والياسين بر طريق ميكال وميكاييل مسمي هردو يكي است اسناد ضمير عليه وضمير انه من عبادنا المؤمنين مؤيد اين معني است وان لوطا لمن المرسلين اذ نجيناه واهله اجمعين الا عجوزا في الغابرين ثم دمرنا الآخرين وانكم لتمرون عليهم مصبحين وبالليل افلا تعقلون معني اينست بدرستي لوط هرآينه از مرسلان بود در آن هنگام كه او را وهمه اهل او را نجات دادن ما عذاب بوي نمود مگر زني زال در باقي ماندگان در زمرة هالكان در آمد از جملة قوم لوط از جهت كفر او او را [illegible] هلاك وعذاب پيش آمد پس از آنكه ايشان را نجات داديم ديگران را هلاك كرديم وبدرستي هرآينه اهل مكه شما بر قري خراب شده قوم لوط در سفرهاء تجارت خويش در هنگام صبح وشب ميگذريد وخرابي شهرها مذكور كه چه نوع مستاصل گشته وچگونه خرابي پذيرفته مي نگريد اين حال ايشان در نمي يابيد ودر شان ايشان تفكر نميكنيد اين معني نشايد واينچنين غفلت نبايد كه آثار خرابي بينيد وخرابي در نيابيد وبر تصديق توجه كنيد آن نشايد وان يونس لمن المرسلين اذ ابق الى الفلك المشحون فساهم فكان من المدحضين فالتقمه الحوت وهو مليم فلولا انه كان من المسبحين للبث في بطنه الى يوم يبعثون معني اينست بدرستي يونس از مرسلان بود در تبليغ وحي اهتمام

انكمو عليهمو وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فمتعناهمو الى فاستفتهمو الربك قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عليهم بضم الهاء حمزة

ركوع

اذ ابق بالنقل ورش

اذ ابق سكت خلف في روايته

وهو فنبذناه قالون وابو عمرو وكسايي اشبع ابن كثير

وهو عليه قالون وابو عمرو وكسايي اشبع ابن كثير

من يقطين مدغما غير الغنة خلف

ارسلناهو بالاشباع ابن كثير

الفا وفامنوا سكت خلف في روايته

فمتعناهم الى سكت خلف في روايته

فاستفتهم الربك سكت خلف في روايته

اناثا وهم مدغما غير الغنة خلف

وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ ۝ وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا

وبدرستي كه شما هرآينه بر آثار قوم لوط در وقت صبح وبشب آيا پس درنمي

تَعْقِلُونَ ۝ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝ إِذْ أَبَقَ إِلَى

يابيد تا اعتبار گيريد وبدرستي كه يونس هرآينه از مرسلانست چون گريخت سوي

الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۝ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ۝

كشتي پر كرده پس قرعه زد با اهل سفينه پس بود از مغلوبان قرعه

فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ۝ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ

پس فرو برد او را ماهي واو سزاوار ملامت بود پس اگر نه آن بودي كه او

مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۝ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝

از ياد كنندگان خداي بودي هرآينه درنگ كردي در شكم او تا روزي كه برانگيخته شوند خلايق را

فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ۝ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً

پس انداختيم او را به مكاني خالي بي سايه يعني ساحل واو عليل بود ورويانيديم بر بالاي او بجهت سايه درختي

مِنْ يَقْطِينٍ ۝ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۝

از كدو وفرستاديم او را سوي صد هزار تن يا زيادت بودند در نظر ناظر

فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ۝ فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ

پس ايمان آوردند پس برخورداري داديم ايشان را تا هنگام آجال پس خبر پرس از كفار مكه كه آيا پروردگار ترا دختران

وَلَهُمُ الْبَنُونَ ۝ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ۝

ومر ايشان راست پسران يا آنكه آفريديم فرشتگان را ماديگان وآن كفار حاضر بودند وقت آفرينش

فنبذناه بالعراء وهو سقيم وانبتنا عليه شجرة من يقطين وارسلناه الى مائة الف او يزيدون فآمنوا فمتعناهم الى حين معني اينست پس انداختيم او را در صحراي بي درخت وگياه وحال اينست كه او رنجور بود واز عقوبت شكم ماهي چون تازه كوشتي مينمود وبر بود درختي از كدو رويانيديم تا بر او سايه اندازد واز حر آفتاب او را ايمن سازد وفرستاده بوديم يونس را سوي قومي كه صد هزار تن وزيادت از ين يا گويند بلكه زيادت از ين بودند وبعضي گويند در مراي ومنظر زيادت از ين مي نمودند وديگران

مينمود در آن هنگام كه گريخت ورسيد تا كشتي كه پر بود از مردمان پس سوار شد ميان ايشان پس كشتي مضطرب گشت خلق بهيبت وخشيت پيوستند فيما عدا بق گفتند وتعيين او براي انداختن از كشتي جستند قرعه زدند بر نام يونس افتاد يونس اقرار كرد كه بنده آبق منم ودل بر انداختن خود در آب نهاد در كرانه كشتي آمد وخود را در آب انداخت ماهي بقضاء خداي عز وجل او را لقمه ساخت واو خداوند ملامت گشت پيش مردمان بملامت پيوست يونس بر قول بعضي از چاشت تا شبانگاه وبر قول بعضي سه روز وبر قول بعضي هفت روز وبر قول بعضي چهل روز وبر قول بعضي سه سال وبر قول بعضي هفت سال در شكم ماهي بود لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين ميگفت ودر خواهش نجات زاري مينمود پس اگر يونس پيش از ين از مسبحان يا گويند از مصليان نبودي هرآينه در شكم ماهي زنده يا مرده بر طريق سجن يا بر طريق قبر تا روز قيامت درنگ نمو

زيادت بر صد هزار تن محقق بتعيين نيست و يكهزار دارند و اين را ثابت به بيان پيغامبر عليه الصلوة والسلام ميدارند روايت كنند سئل النبي عليه السلام عن الزيادتين احديهما قوله تعالى للذين احسنوا الحسنى وزيادة فقال هو لقاء الله وعن هذه الزيادة او يزيدون فقال الاحد وعشرون الفا ايشان در كرويدن يونس تاخير كردند و دعوة او ايمان نياوردند يونس ايشان را وعيد عذاب كرد در روز ميعاد اثر عذاب نديد منتظر وحي نماند خود را از ميان ايشان بيرون كشيد او را حادثه زد واقعه مذكوره پيش آمد بعد رفتن او علامات نزول عذاب پيدا گشت و وعيدي كه يونس كرده بود بظهور پيوست ايشان يونس را جستند نيافتند بزاري خواهش نجات برداختند چون زاري بصدق بود نجات آن عذاب روي نمود همه بيونس ايمان آوردند تا منتهاء آجال خويش برخورداري يافتند فاستفتهم الربك البنات ولهم البنون ام خلقنا الملائكة اناثا وهم شاهدون

اِنَّهُو اَفِكِهِمُو اَنَّهُو لَكُمُو كُنتُمُو اَنَّهُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون بكتابكمو ان
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل كما تقدم فانكمو انتمو

أَلَا إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ۙ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ
آگاه باشيد بدرستي كه ايشان از دروغ ايشانست كه هر آينه ميگويند زاد خداي و بدرستي كه ايشان

لَكَاذِبُونَ ۞ أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ۞
هر آينه دروغ گويانند اي برگزيد خداي دختران را بر پسران

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۞ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۞
چيست شما را چگونه حكم ميكنيد اي پس پند نمي گيريد

أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ۞ فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنتُمْ
يا مر شما راست حجتي هويدا يعني كتابي آسماني پس آريد كتاب را شما اگر هستيد

صَادِقِينَ ۞ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا ۚ
راست گويان و بديد كردند ميان خداي و ميان ملائكه نسبتي با قرابت و بنيت

وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۞ سُبْحَانَ اللَّهِ
و بحقيقت دانستند ملائكه كه بدرستي آن كفار هر آينه حاضر كرده اند در آتش پاكا خداي

عَمَّا يَصِفُونَ ۞ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۞
از آنچه وصف ميكنند كافران او را مگر بندگان خداي تبارك وتعالى كه اهل اخلاص اند

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ۞ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ۞
پس بدرستي شما و آنچه مي پرستيد از بتان نه ايد شما همه بر خداي گمراه كردن بندگان او را

إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ ۞ وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ
مگر آنرا كه او در سابق علم خداي در آينده دوزخ است و نيست هيچ يك از ما ملائكه مگر كه او راست حدي

من افكهم بالنقل ورش
من افكهم سكت خلف وبي رواية
تذكرون نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
فاتوا بكتابكم ان ابدل ورش والسوسي سكت خلف بي رواية
المخلصين ابن كثير وابو عمرو وابن عامر
عليهم بالاشباع ابن كثير

معني اينست پس استفتا سابق از ايشان استفتا ديگر بكن و بپرس ازيشان پروردگار تو را دختران اند و مر ايشان را پسران ايشان بر حكم و اذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا از دختران ننگ ميكنند و آنرا بخداي منسوب ميكردانند پسران را كه بسبب افتخار و ابتهاج ميدانند مخصوص بخويش ميخوانند اين قسمت كسي پسندد و هيچ كس روا دارد يا ملائكه را كه اقوياء مخلوقاتند نسبت بضعف انوثت ميكنند و اناث ضعاف ميخوانند مگر دعوي ميكنند در آن وقت كه ما فريشتگان را كه ساكنان عالم بالا و ملازمان طاعت و عبادت خدا اند آفريده ايم حاضر بودند و خلق انوثت مشاهده كردند كه اهانت ميكنند و در معرض منقصت انوثت مي افكنند الا انهم من افكهم ليقولون ولد الله وانهم لكاذبون معني اينست آگاه باشيد بدرستي كافران هر آينه ولد الله ميگويند و خدا را نسبت بزادن و فرزند ميكنند و بدرستي ايشان دروغ گويانند و اثبات بالطل ظاهر جويانند اصطفى البنات على البنين ما لكم كيف تحكمون افلا تذكرون معني اينست گفته شود بر ايشان كه فريشتگان را بنات الله ميگويند و در اينچنين راه باطل مي پويند اي بر گزيد خدا جل وعلا دختر از اين پسران اختيار كرد براي خويش آنچه ننگ ميكنند از آن ديگران چيست مر شما را چه ميكنيد چه چيز را ملابس ميشويد به اينچنين حكم بر كيفيتي ناشايسته چگونه حكم ميكنيد

الا من هو صال الجحيم وما منا الا له مقام معلوم وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون معني اينست چون ثابت شود كه كافران ميان خداي و ميان ملائكه دعوي كرده اند ملائكه را دختران خدا گفته اند پس مر ايشان را گفته شود بدرستي شما و آنچه شما ايشان را مي پرستيد يا گوييد بدرستي شما و عبادت شما نيستيد شما از جهت آن يا بسبب آن گمراه كنندگان و در رفته اند از بندگان مگر كسي را كه او باختيار خويش در آينده دوزخ بود و بعمل خويش مستحق آتش باشد و فريشتگان نسبت كنندگان خويش را سوي خدا بنسبت اصحاب دوزخ دانستند خود را در معرض بندگي آوردند وما منا الا له مقام معلوم وانا لنحن الصافون وانا لنحن المسبحون گفتند يعني نيست

انفكر نميكنيد بپرسيد نميگيريد ام لكم سلطان مبين فأتوا بكتابكم ان كنتم صادقين معني اينست اخدا دختر از ابر پسران بر گزيد ترجيح ادني بر اعلى پسنديد اين معني عقل نپسندد و حصول اين بصحت نه پيوندد يا شما بدين مدعي يعني بودن فريشتگان بنات الله حجتي ظاهر از كتاب داريد پس كتاب خويش را بياريد اگر شما راست گوياييد و در دعوي خويش صادقاييد وجعلوا بينه وبين الجنة نسبا ولقد علمت الجنة انهم لمحضرون سبحان الله عما يصفون الا عباد الله المخلصين معني اينست و كردانيدند كافران ميان خداي عز وجل و ميان فريشتگان نسبت فريشتگان را دختران خدا گفتند و هر آينه فريشتگان كافران مذكور را در آتش حاضر كرده و در دوزخ در آورده دانستند ليكن بندگان خداي كه مخلصانند از عذاب خدا محفوظاند فانكم وما تعبدون ما انتم عليه بفاتنين

هیچ یکی از ما که او را مقامی معلوم برای طاعت و خدمت نیست و هر یکی از ما مشغول بکاری و شانیست بدرستی که ما هر آینه صف کنندگانیم قدمها در عبادت برابری داریم
بارها در هوا مساوی برمی آریم و بدرستی ما هر آینه تسبیح گویندگانیم و از نقایص تنزیه کنندگانیم کار ما بندگی است و این معنی نسبت نسب را منافی است و بعضی
قایل مقولات مذکوره فریشتگان دادند و بعضی قایل آن پیغمبر علیه الصلوة والسلام بنداشتند **وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأَوَّلِينَ**
لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ معنی اینست و بدرستی ایشان بودند که هر اینه میگفتند اگر نزدیک ما ذکری از پیشینیان
ثابت شدی هر آینه ما بندگان مخلص می بودیم و بجان و دل طاعت می نمودیم پس کفر ورزیدند و بخدای تکرویدند پس سرانجام خواهند دانست آنچ
ایشان را از عذاب خواهد رسید و معلوم خواهند کرد و آگاه خواهند گشت بعقوبتی که خواهند دید

اِنَّهُمُو عَنْهُمُو اَبْصِرْهُمُو بِسَاحَتِهِمُو عَنْهُمُو قَرَأ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

مَعْلُومٌ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ لا وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ
[معین در رتبت و عبادت و قربت و مشاهدت و غیر آن — و بدرستی که ما هر اینه ماایم صف زدگان در عبودیت — و بدرستی ما هر اینه ماایم تسبیح گویندگان]

وَإِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ لا لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا
[و بدرستی کار آنکه بودند کفار قریش — که میگفتند قبل از مبعث پیغمبر — اگر آنکه — نزد ماست کتابی]

مِنَ الْأَوَّلِينَ لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ فَكَفَرُوا
[از کتب پیشینان چنانچه یهود و نصاری را بود — هر آینه بودیمی بندگان خدای تعالی — از اهل الخلاص — پس کافر شدند]

بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا
[بخدای پس زود بود که دانند و بال آنرا — و بتحقیق پیشین گرفت — این کلمه ما — مر بندگان فرستاده]

الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا
[فرستادهٔ ما را — که بدرستی ایشان هر آینه — منصورند بر اعداء — و بدرستی لشکر ما]

لَهُمُ الْغَالِبُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ لا وَأَبْصِرْهُمْ
[هر آینه غالب اند بحجت و نصرت در عاقبت — پس اعراض کن — از ایشان تا هنگام امر بقتال یا آجال یا روز بدر یا فتح مکه — و به بین ایشانرا در وقت نزول عذاب]

فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ
[که زود بود که بینند ایشان نصرت و تایید ترا — ای پس عذاب ما را شتاب می نمایند]

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ
[پس چون فرود آید عذاب ما به پیش درسرای ایشان — پس بنا بامدادیم — کرده شدگان آن صباح]

وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ لا وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ
[و اعراض کن از ایشان — تا هنگام امر بقتال — و به بین عذاب را که بایشان نازل شود — که زود بود که به بینند ایشان عاقبت کار خود را]

لَوْ أَنَّ — بالنقل ورش
لَوْ أَنَّ — سکت خلف و في روایة
ذِكْرًا — بالترقیق ورش
الْأَوَّلِينَ — بالنقل ورش
الْأَوَّلِينَ — سکت خلف و في روایة خلاد
الْمُخْلِصِينَ — ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر
وَلَقَدْ سَبَقَتْ — ابو عمرو و هشام و حمزه و کسایی
يُبْصِرُونَ — بالترقیق ورش
يُبْصِرُونَ — بالترقیق ورش

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ جمله انهم لهم المنصورون با معطوف خویش کلمهٔ مذکورست و جملهٔ و لقد سبقت تا آخر معترضه است برای بیان این که جملهٔ مذکوره بصریح خبر از نصرت پیغمبر از خداست لیکن کنایت از وعدهٔ نصرت پیغمبر ماست این جمله را بمعنی مکنی عنه که اهل مکه منکر مصر بودن ان جهت رد انکار با اصرار موکد آوردن جمله بتواکید سایغ نمود معنی اینست بدرستی سابق شده است وعدهٔ ما برای بندگان ما که مرسل شدند که بدرستی ایشان هر آینه هم ایشان نصرت داده شدگانند و بدرستی لشکر ما هر اینه هم ایشان غالب اند محمد که از جمله مرسلانست منصور خواهد گشت و لشکر او که برگزیدهٔ ماست بغلبه خواهد پیوست **فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ** فا سببیه است از جملهٔ مسبب حکایت کفار که بالا گذشته و ذکر آن مشرح رفته معترضه که در میانه

٤ و اینچنین مقال نباید زیرا که چون فرود آید عذاب در صحن سرای ایشان پس بد بود صباح ترسانیده
شدگان از هر چه ترسانیده می شدند معاینه کنند و انچه آنرا نابوده میدانستند به بینند عذاب در اتلاف و اهلاک مشبه بلشکر بود ایشان
نزول ایشان بر وجه تخییل باشد **وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّى حِينٍ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ** معنی این است و روی بگردان از ایشان
بعد دیدن عذاب در دنیا تا هنگام عذاب کرتی دیگر در دنیا یا در اخری و به بین عذاب ایشانرا در دنیا پس سرانجام ایشان عذابات
خواهند دید و ایشانرا بار دیگر عذاب هم در دنیا یا در آخرت خواهد رسید یا گویند به بین از مسرات خویش پس سرانجام خواهند دید از مسارا

بود میان دو کلام متصل سایغ نمود حتی حین غایت است متعلق است بتول عنهم و ابصرهم عطف است بر تول فسوف یبصرون تعلیل است یا تذییل است معنی
اینست پس روی بگردان از ایشان مقداری از زمان چون مدت انصرام دنیا یا واقعهٔ بدر یا روز فتح مکه و مقهور شدن مکیان و ببین ایشانرا پس سرانجام ایشان
حال خود خواهند دید و بدایع معدست برای ایشان خواهد رسید **أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ** همزه استفهام است
و استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای یجهلون شاننا فیستعجلون بعذابنا این شرطیه تعلیل است و برانکار
مذکور و توبیخ مسطور دلیل است معنی اینست اجاهلند بشان ما و بشتابی میجویند عذاب ما را بسرعت می جویند متی هذا الوعد میگویند این استعجال نشاید ٤

ومضرات خويش آنچه در بيان نيايد وقابل تعبير نمى نمايد؛ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ معنى
ايراست بپاكى ياد ميكنيم خدايرا از همه صفات ناسزا كه مشركان وكافران او را بدان صفت ميكنند وسلام ميرسانيم بر مرسلان كه احكام خداى ميرسانند وهمه حمدها
مر پروردگار عالميان كه مالك است مر جهان وجهانيان را وبدانكه اين جمله با معطوفات خويش تذييل آمده مر همه امور راكه درين سورت مذكور شده كه آنچ از اشارت
مشركان وذكر نسبت ولد كردن وفريشتگان را بنات الله كفتن وجز آن از نقايص وذمايم كه درين سوره از كفار محكى كشته وبتشريح وتوضيح بحكايت وشكايت پيوسته
تنزيه سبحان ربك رب العزة عما يصفون توكيد آنست وآنچ از تمجيد مرسلان ومشاق ومتاعب ونصرت وغلبه ايشان وشرايع واحكام وفروع عقايد اسلام مسطور بود

ذكر مرسلان آن را بيانست وآنچه از انواع نعمت الهي واصناف رحمت نامتناهي وفيوض كرم وصنوف نعم بيان پيوسته بود مضمون الحمد لله رب العالمين نمود تذييلى كه جامع مقاصد كلام بتمام بود ملايم اتمام واختتام باشد وجه ديكر آنكه جمله سبحان ربك رب العزة عما يصفون متضمن ذكر همه صفات سلبى است والحمد لله رب العالمين مشتمل ذكر همه صفات ثبوتى است وذكر مرسلان متضمن ذكر شرايع واحكام وفروع دين اسلام متعلق بيان مرسلان وتبليغ ايشانست اين هر سه جمله متضمن اصول وفروع اسلام تمام وكامل كشت وذكر همه مقاصد دين از فروع واصول بنهايت پيوست چون اين مقطع در حكم واصل حسن بمنتهاست كلام درين مقام سزاوار انتهاست والله اعلم بمضامين كلامه واعظم من ان يدرك خفايا نظامه وعن ان يصل فهم احد غاياتها وان يبلغ درك مدرك نهاياتها لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي

قَبْلَهُمْ جَاءَهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

صاد حرفي از حروف معجم است وبعضى اسم سورت برفع بحذف مبتدا بر تقدير هذه صاد دارند وبعضى بجر يا بنصب بحذف يا بقسم ميدارند وبر تقدير يكه صاد مقسم به باشد واو والقرآن حرف عطف بود وكر مقسم به باشد واو قسم دارند ذي الذكر يعنى ذي الشرف صفت قرآن پندارند جواب قسم محذوف بود كلام بتقدير والقرآن انه لمعجز است

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ
پاكا پروردكار تو پروردكار غلبه ونصرت على الاطلاق از آنچ صفت ميكنند آن كفار وسلام

عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
بر پيغمبران وستايش مر خدايراست پروردكار جهانيان

سورة ص مكية خمس وثمانون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداى بخشاينده مهربان

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا
اسم للسورة بحق قرآن با شرف وشهرت كه آن معجز است نه كه آنان كه كافر شدند از اهل مكه

وَالْقُرَانِ بالنقل ابن كثير وفي الوقف حمزة

فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ
در تكبر وعزت ودر مخالفت خداى ورسول چند اكه هلاك كردانيديم پيش از اهل مكه اهل زمانى را

عِزَّةٍ وَ مدغما غير الغنة خلف
كَمَ اهْلَكْنَا بالنقل ورش
كَمَ اهْلَكْنَا سكت خلف في رواية

فَنَادَوْا وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ
پس آواز دادند مارا ونبود آن وقت هنكام كريختن از عذاب وشكفت نمودند كه آمد بديشان

وَلَاهْ أَنْ جَاءَهُمْ
وقف عليه بالهاء كسائى حمزة وابن ذكوان

مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ
بيم نماينده از جنس ايشان وكفتند كافران اين محمد جادويى است دروغ كويى

مُنْذِرٌ بالترقيق ورش
الْكَافِرُونَ سَاحِرٌ بالترقيق ورش

مذكور را بجمل سطور كه متعلق يكديكر منوط اند وبيكديكر بجهات ربط مربوط اند ختم كرد وشك نيست جلهاى كه از آيات است اكر بمقاصد ايشان شعار بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال اسناد واكر مقصود از همه يكيست هر يكى در مقصود كلى مقرر ديكريست جمله كه معترضه آمد بيان كلامها متضمن واقع شد وجمل ديكر از هر نوع در محلهايى كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن بتشريح وتوضيح روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والماب لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي

امر بصبر كفتار ايشان كرد بعده از جهت تنبيه بر شغل عبادت وتعريض ان باز داشت از وقوع زلت به آيت واذكر عبدنا داود ذا الايد انه اواب الى آخر القصه يادكرد داود عليه السلام فرمود بعد بذكر قصه داود عليه الصلوة والسلام سوى ذكر قصهاء پيغمبران ديكر عليهم الصلوة والسلام مخلص روى نمود بعده بجملة هذا ذكر وان للمتقين لحسن ماب كه ائمه بلاغت آنرا قريب بتخلص ميكويند وبدو هم چو تخلص انتقال از مقصودى سوى مقصودى ديكرى چنيد آورد بعده ذكر پيغمبران صلوات الله عليهم بعبارتى كه قريب تخلص است ذكر متقيان كرد بعده بذكر هذا وان للطاغين لشر ماب ذكر طاغيان وعقاب ايشان هم بر طريق مذكور ونهج مسطور مذكور كشت بعده چند جمله در احوال الطاغيان وقصة ابليس كه سر طاغيانست بذكر پيوست بعده جمله قل ما اسئلكم عليه من اجر وچند جمله ديكر تا آخر سورت براى اثبات حقيت آنچه درين سورت تبليغ كرده بر وجه تذنيب آورد وسورة

بسم الله الرحمن الرحيم ص والقرآن ذي الذكر بل الذين كفروا في عزة وشقاق كم اهلكنا من قبلهم من قرن فنادوا ولات حين مناص معنى اينست اين سورت
صادست بدين سورت و قرآن سوكند ست اين كتاب معجزست حق است صدق است حقيقت و محقق است بلكه كافران در عزت اند كه ايشان را كبر مى آرد و از انقياد بحق و قبول
صدق باز ميدارد بعزت خويش غرور دارند دل بر قبول حق نمى كمارند و با مخالفت اند و با اهل دين در عداوت اند چند قرن بيش از ايشان هلاك كرديم و بفنا و زوال سپرديم
پس ندا كردند و زارى و خواهش آوردند و هنگام خلاص نبود نجات روى ننمود وعجبوا ان جاءهم منذر منهم وقال الكافرون هذا ساحر كذاب معنى اينست
كافران مخالف شدند و عجب كردند از اينكه ايشان را منذرى يعنى پيغمبرى از جنس ايشان آمد و گفتند اين منذر هر آينه ساحرى دروغ گوست كه در كذب بسيار مبالغت
ميكند دعوى رسالت را كذب خوانند معجزه و حجت را نسبت بسحر كردند دعوى رسالت را كذب خواندند معجزه و حجت را نسبت بسحر كردند اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشيء عجاب وانطلق الملا منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا لشيء يراد روايت كرده اند چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم مبعوث شد و اظهار نبوت كرد جماعتى ايمان آوردند تا آنكه امير المومنين عمر بن خطاب رضى الله عنه ايمان آورد صناديد قريش جمع شدند بر ابوطالب بر طريق مستغاث از پيغمبر آمدند گفتند تو بزرگ ما و از اكابر ما و سا شنيده كه نا دانى چند چه مى كنند و چه غوغا در جهان مى افكنند بر تو بمستغاث آمده ايم و ميان خويش و ميان برادر زاده تو بحكم تو راضى شده ايم ابوطالب پيغمبر را طلب كرد و گفتار ايشان پيش آورد و گفتند كه ما و الهه ما بگذار ايشان را در معرض اهانت و خوارى مه آر ما نيز با اله تو بگذاريم و در ذكر بهدى بياريم پيغمبر عليه السلام فرمود من شما را چه بدى گويم و از شما كدام كار بد ميجويم يك سخنى ميخواهم كه اگر گوييد هم عرب را مالك شويد و عجم را مايل گردانيده متوجه سوى خويش كنيد گفتند ... يك كلمه چه ... باشد ده سخن ... بگو يك چيز چه باشد ده چيز بگو پيغمبر گفت لا اله الا الله بگويد در راه دين اسلام بپوييد ايشان از مجلس خواستند و از پيش ابوطالب باز گشتند و ميان خويش روايت اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشيء عجاب گفتند اين شخصى است كه از بن باز گشتنى نيست بر عبادت آلهه خويش

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون هم عندهم لهم
منهم وان امشوا الهتكم وان — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ
اى نام نهاد محمد — خدايان را — خدايى — يكانه — بدرستى كه اين كار محمد هر آينه چيزيست
عُجَابٌ ۞ وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا
نيك عجب — و رفتند از حضرت رسول ما — اشراف از قريش ميگفتند با يكديگر — كه برويد — و صبر نماييد و ثابت باشيد
عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۞ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا
بر عبادت خدايان شما — بدرستى كه اين كار محمد چيزيست خواسته — نشنيديم — اين توحيد را
فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ ۖ إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ۞ أَأُنْزِلَ
در ملة بازپسين كه دور بود ما را نابوده — يعنى ملت عيسى كه آخر ملل بوده است — نيست آن مكر كذب و افترا برافته از تلقاء نفس خود — اى فرو فرستاده شد
عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا ۚ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي
برو قرآن — از ميان ما كه اشراف ايم نه كه ايشان در كمان اند از قرآن من
بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ ۞ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ
نه كه هنوز نچشيده اند عذاب مرا — يا نه كه نزد ايشانست خزاين
رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ۞ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
بخشايش پروردگار تو — بى همتا توانا — بخشاينده هر چه خواهد بود — يا نه مر ايشانراست پادشاهى آسمانها
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ۞
و زمين — و آنچ ميان ايشانست — پس كو بالا روند — در معارج سموات
جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ۞
لشكرى از لشكرها كه در مقام عداوت رسول اند يعنى بدر — منهزم خواهند بود — از آنان كه مجتمع شوند

الالهة الالهة — التفخيم لابن الاجر سكت خلف وفي رواية خلاد ورش
الها واحدا — مد عمائغير الثنه خلف
لشي لشي — بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
وانطلق — بالتغليظ ورش
منهم ان امشوا — سكت خلف وفي رواية
واصبروا — بالترقيق ورش
الهتكم ان — ثلثة اوجه ورش
لشي لشي — بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
لشي يراد — مد عمائغير الثنه خلف
الاخرة — بالنقل والترقيق ثلثة اوجه ورش
الاخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد
الاخرة — بالامالة والوقف كسائي
ءانزل — قالون وهشام وابو عمرو
ء انزل ءانزل — ابو عمرو ابن ذكوان و ورش هشام في رواية

الذكر — بالترقيق ورش
خزائن رحمة — ادغم سوسى
والارض — بالنقل ورش
والارض في — سكت خلف وفي رواية خلاد
الاسباب — بالنقل ورش
في الاسباب — سكت خلف وفي رواية خلاد
من الاحزاب — بالنقل ورش
الاحزاب — سكت خلف وفي رواية خلاد

صبر كنيد دم باز داشتن او مزنيد كه او ازين گفتار باز نخواهد ماند و الهه شما را الهه نخواهد خواند معنى اينست چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم قول لا اله الا الله گفت و بر حكم فاصدع بما
تومر عبادت اله واحد از ايشان جست ايشان بر آشفتند و در شان پيغمبر گفتند اين شخص الهه را اله واحد كرد و متعدد را بوحدت آورد اين شيست بغايت عجيب و اين سخنى است بنهايت غريب
از مجلس باز گشتند و از يكديگر صبر بر عبادت الهه خويش جستند و دانستند كه اين چيزيست كه مراد خداست باز داشتن ازين نه در قدرت ماست ما سمعنا بهذا في الملة الاخرة ان
هذا الا اختلاق معنى اينست نشنيده ايم اين سخن را در ملت عيسى كه ملت آخرين بود حافظ گفتارها هم ملتهاى نمود يا ملت قريش كه آباء خويش را بدان يافته ايم و معتقدان ايشان
بگفتار ايشان دريافته ايم يا گوييد نشنيده ايم اين را كه در ملت آخرين كاين خواهد گشت و در آخر دهر بظهور خواهد پيوست نيست اين مگر افترا كه از محمد واقع شده بروجه ابداع و انشا

حاصل آمد این مبطلان عقل نداشتند سخنی که مقتضاء عقل است عجیب پنداشتند یا عقل داشتند دل بر نظر و فکر نکماشتند حکم عقل را اهدار کردند محض حق و صرف و صدق را اختلاق
وافترا دانستند ءَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ معنی آیات کفتند ایشان أ فرستاده شده است بر محمد ذکر یعنی قران و مخصوص کرده شده است
او بدین شرف میان همه بزرگان این معنی را انکار کردند و در حیز نفی آوردند بلکه ایشان شاک اند در حقیت قرآن مرشاک اند در حقی مبرهن بلکه هنوز عذاب من نچشیده اند
وعقاب من ندیده اند از این جهت مکابره میکنند دم بی باکی میزنند یا خود این مقالت نیست دعوی قابض بودن خزاین رحمت کردکار عزیز وهابست که از مقالات مذکوره اعلی است

چه خود را چون قابض خزاین داشتند صاحب ولایت عطا ومنع خواندند یا خود دعوی ایشان دعوی مالک بودن آسمان و زمین است وشك نیست که این هر دو دعوی متضمن دعوی شرکت بارب العالمین است ...

قَبْلَهُمُ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ
ذُو الْأَوْتَادِ ۝ وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ
الْأَيْكَةِ أُولَٰئِكَ الْأَحْزَابُ ۝ إِنْ كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ
الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ۝ وَمَا يَنْظُرُ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ۝ وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا
قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۝ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ
وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۝
إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ۝
وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ۝ وَشَدَدْنَا

نُوحٍ وَعَادٌ
ذُو الْأَوْتَادِ بالنقل ورش
ذُو الْأَوْتَادِ بالسكت خلف وفي رواية خلاد
لُوطٍ لَيْكَةَ
ربع
الْأَحْزَابُ بالنقل ورش
الْأَحْزَابُ
كُلٌّ إِلَّا بالنقل ورش
كُلٌّ إِلَّا
هَٰؤُلَاءِ إِلَّا
هَؤُلَاءِ الَّا
هَؤُلَاءِ الَّا
هَؤُلَاءِ يلا
هَؤُلَاءِ الَّا هَؤُلَاءِ الَّا هَؤُلَاءِ الصَّيْحَةً وَاحِدَةً فُوَاقٍ ذَا الْأَيْدِ
وَالْإِشْرَاقِ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً

کذبت قبلهم قوم نوح وعاد وفرعون ذو الاوتاد وثمود وقوم لوط واصحاب الایکة اولئك الاحزاب ان کل الا کذب الرسل فحق عقاب
معنی آیات تکذیب کرد قوم نوح وعاد وفرعون خداوند میخها ... وقوم لوط واصحاب الایکه ...

خویش را تکذیب کرده ودل بر تصدیق بنیاورده وتکذیب یك پیغمبر وعداوت با یکی تکذیب وعداوت با همه بود پس چون تکذیب ایشان مرسلان را بتحقیق پیوست پس عقاب من بر ایشان
ثابت کشت وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ معنی آیات ومنتظر نه اند کفار مکه مکر یك بانکی را یعنی بانك نفخه اولی که بدان همه هلاك شوند واز جهان بر روند
بانکی که نیست مر او را مهلت فواق یعنی زمانی که میان دو دوشیدن شیر بود چون هنکام وقوع آن رسد این مقدار فرصت ندهد وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ
روایت کرده اند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم مومنان را وعدهٔ بهشت رسانید وکافران را از خدای عز وجل ترسانید کافران بر وجه استهزا نصیب خویش از نعیم بهشت خواستند
یا کویند بر وجه انکار تعجیل عذاب مذکور جستند ربنا عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب کفتند جملهٔ نداشه یا جمله که بعد اوست مقول قالوا است وقالوا عطف است بر وقال الکافرون

عذاب

معنی این است کنند کافران بروجه استهزا ای پروردکار ما شتاب کن برای ما نصیب ما از نعیم جنان یا عذاب پیش از روز حساب اصبر علی ما یقولون واذکر عبدنا داود ذا الاید انه اواب معنی این است صبر کن ای محمد بر آنچ کافران میکویند واندوهکین مباش ودل خود را باندوه کفتار ناپسندیده ایشان مخراش یاد کن بنده ما داود خداوند قوت را که مشقت دید ورنج کشید در عبادت خدا که یکروز روزه داشتی ویکروز طعام وآب خوردی نیم شب خفتی ونیم شب در عبادت مشغول کشتی بدرستی داود بمبالغت باز کردنده سوی خدا بود وبسیار بازکشت سوی نیکی رسوخ وثبات نمود انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق والطیر محشورة کل له اواب معنی این است بدرستی ما مسخر کردیم ودر سیر آوردیم با او کوهها را درین حال که در سیر با اوی میبوند وبامداد وشبانکاه با او تسبیح میکویند ومسخر کردیم پرندکان را درین حال که جمع کرده وکرد آورده باشند هر یکی از برای او باز کردند وبسوی او متوجه شوند یا کویند از جهت تسبیح او تسبیح کویند وموافقت او در تسبیح جویند وشددنا ملکه

واتیناه الحکمة وفصل الخطاب این هردو جمله معطوف اند بر سخرنا له الجبال معنی این است وملک داود را محکم کردانیدیم وبر استواری رسانیدیم بنصرت وفضل وتوفیق عدل والقاء رعب در دلهاء مردان ومایل کردانیدن خواطر وموافقت ساختن اماجد واکابر ودعاء ضعفا ومدد وزیران امین ومشیران با تمکین وبصنعت دروع ووفا دروع یا بکثرت شجاعان وباز داشتن ظلم از ظالمان کفته اند داود علیه السلام از جمله پادشاهان اسلام پادشاهی با شوکت ومنعت داشت ملک را بدین ودنیا آراست در همه امور توجه سوی مدد خدای داشت وهماره دل بر خواهش از حضرت حق میکماشت دستکاه دنیا بسیار یافت سی وسه هزار مرد وبعضی کویند چهل هزار مرد هر شبی سرا پرده او را پاس میداشت ودادیم او را حکمت یعنی علم حلال وحرام واحکام احکام اسلام وکلامی موافق حق وخبری مطابق صدق وکردار چنانچه باید وکفتار چنانچه شاید وکلامی فاصل میان حق وباطل وفصل خصومات بایمان وبینات وکلامی واضح منقح محذوف الزواید یا تکلم بکلمه اما بعد در تخلص سوی مقاصد وهل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم روایت کرده اند داود علیه السلام ایام قسمت

منهمو بعضهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

مُلْکَهُ وَآتَیْنَاهُ الْحِکْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ ۝

پادشاهی او را بمهابت ودادیم او را نبوت با علم وفهم یا دردلها زبور وشرایع وبیان ملخص شافی وتعبیر از وی باقصی غایات

وَهَلْ أَتَاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ۝ لا

وهیچ آمد بتو ای محمد خبر مخاصمین چون بر آمدند بر دیوار محراب

إِذْ دَخَلُوا عَلَی دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ ج

چون در آمدند بر داود علیه السلام بیوقت وبی دستوری پس ترسید از ایشان کفتند مترس

خَصْمَانِ بَغَی بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ فَاحْکُمْ بَیْنَنَا

ما دو شخص متخاصمیم ستم نمود یکی از ما بر دیکری حکم فرمای میان ما

بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَی سَوَاءِ الصِّرَاطِ ۝

براستی وجور مکن وراه نمای ما را سوی راه راست

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ ۝

بدرستی که این برادر منست در دین یا خلطا یا صداقت یا نسب مر او راست نود ونه کوسفند ماده ومر راست کوسفندی ماده

وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَکْفِلْنِیهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ط

یکانه پس کفت مالک کردان مرا آن وغلبه کرد او بر من در خواهش یا در خطاب

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِکَ إِلَی نِعَاجِهِ ط وَإِنَّ

کفت داود بحقیقت ستم کرد بر تو بخواستن کوسفند تو با وجود کوسفندان خود وبدرستی که

کَثِیرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَیَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ

بسیاری از انبازان هر آینه ستم نمایند بهری از ایشان بر بهری

واتیناه وفصل — ثلثة اوجه لورش / غلظ ورش
وهل اتیک — بالقلع ابالین ورش
وهل اتیک — سکت خلف فی روایة / وبالامالة المحضة حمزة والکسائی
اذ تسوروا — ابو عمرو وهشام وحمزة والکسائی
المحراب المحراب — بالامالة ابن ذکوان / رقق ورش
اذ دخلوا — ابو عمرو وابن عامر وحمزة والکسائی
بغی بغی — بالامالة المحضة حمزة والکسائی / امال بین بین فی روایة ورش
السراط الصراط — بالسین قنبل / بالاشمام زا خلف
تسع و — مدغما غیر الغنة خلف
تسعون نعجة — بالادغام سوسی
نعجة ولی — مدغما غیر الغنة خلف
ولی — غیر حفص
نعجة واحدة — مدغما غیر الغنة خلف

قال لقد ظلمک بسؤال کثیرا بعض الا بعض الا

بالادغام سوسی / بالتغلیظ ورش / ثلثة اوجه لورش / بالنقل ورش / بالترقیق ورش / بالابدال فی الوقف حمزة / سکت خلف وفی روایة خلاد

کرده بود یکروز در کار مردمان ویکروز با اهل وفرزندان ویکروز در عبادت کردکار دیان اشتغال مینمود روزی که در آن روز عبادت معهود داشت ودر آن روز دل بر عزلت وخلوت میکماشت در معبد رفت زبور وتوریت راست وجیا داشته در عبادت خدا مشغول کشت ناکاه در اثناء آن شیطان مشغولی ومعاینه کرد ودل بر قصد وسوسه او آورد بصورت مرغی زرین بانواع نقوش آراسته وباصناف آراستکی پیراسته کشت مقابل او در محراب مسجد نشست داود علیه السلام را بر آن مرغ نظر افتاد دل بر کرفتن او نهاد کرفتن مرغ مذکور خواست از عبادتکاه برخواست مرغ پرید مقداری برتر رفت نه بر آن موازنه که نتوان کرفت داود علیه السلام اهتمام زیادت کرد خود را بر کرفتن او آورد مرغ مذکور برتر شد تا آنکه مرغ بر بام رسید کار داود علیه السلام نیز تا رفتن بر بام کشید دختر همسایه سر می شست داود علیه السلام ناکهان او را دید دختر

مذکور سر جنبانید اندام خود را بموهاء خود بپوشید حسن او در دل داود علیه السلام فرود آمد شاکردی را فرستاد تا از ایشان دختر مذکور را باز پرسد که فارغه ما
است یا بزوجی متعلقه شدست داود علیه السلام بعد تحقیق فارغه بودن او دل بر خطبهٔ او آورد و اوریا در شان دختر مذکوره خطبهٔ سابق داشت داود علیه السلام
از فارغه بودن او از نکاح باز پرسش کرد دل بر باز پرس خطبهٔ غیری نکماشت چون سوم برسوم مردی دیکری بغیر قصد از داود علیه السلام زاد خطبه کردن بیش از باز پرس
کردن خطبهٔ دیکری افتاد و چون کار پیش از تحقیق خطبه بود لایق منصب نبوت نمود زلت کشت بندامت بپوشت آورده اند داود علیه السلام بعد نکاح این زن در
معبد خویش مشغول داشت حراس را از باز داشتن خلق بر آمدن بر وکماشت دو نفری از بالاء دیوار فرود آمدند در عبادت کاه او در آمدند داود علیه السلام چون

لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ

مگر آنان که ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو و چه اندک اند ایشان

وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا

و گمان برد داود که بدرستی آزمودیم او را پس آمرزش خواست از پروردگار خود و بروی در افتاد و نیایش

وَأَنَابَ ۩ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ

و باز کشت با خدای پس آمرزیدیم برای او آن را و بدرستی مر او راست نزد ما هر آینه زیادت خیر

وَحُسْنَ مَآبٍ ۝ يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً

و نیکویی باز کشتن ای داود بدرستی که ما کردانیدیم ترا ز ایجای انبیا و ملوک عادل

فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ

در زمین پس حکم کن میان مردم براستی و متابعت منمای

الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ

آرزوی نفس را که کمراه کرداند ترا از دین خدای بدرستی آنان که

يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ

کمراه شوند از دین خدای تعالی مر ایشان راست عذابی سخت

بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ۝ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ

بسبب آنکه فراموش کردند روز شمار را و نیافریدیم آسمان را

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ

و زمین را و آنچه میان هر دو است بی فایده آن آفرینش بی غایب کمان آنانست که

آمنوا فتناهو
ثلثة اوجه اشبع ابن كثير لورش
فاستغفر ربه
بالادغام سوسي
راكعا وأناب
مد عا غير الفتة خلف
مآب
ثلثة اوجه لورش
لزلفى
اناله بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
لزلفى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
في الارض
بالنقل ورش
في الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد
الناس
بالامالة الدوري
الهوى
بالامالة بين بين في رواية ورش
الهوى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
ربع
والارض
بالنقل ورش
سكت خلف وفي رواية خلاد

با باز داشتن حراس در آمدن ایشان از غیر در دید از در آمدن ایشان ترسید این آیت متضمن این قصه آمد و در بیان این نازل شد معنی این است هست که آمد است بر تو خبر تحاکم خصمان و تخاصم ایشان چون بر آمدند از دیوار در عبادتکاه داود بر غیر در آمدن از ره معهود پس داود علیه السلام از ایشان بترسید ایشان که بدین طریق در آمده اند تا چه خواهیم شنید قالوا لا تخف خصمان بغى بعضنا على بعض فاحكم بيننا بالحق ولا تشطط واهدنا الى سواء الصراط معنی این است دو نفر آیند که مذکور و در آیند کار سخن کفتند مترس ما هر دو خصمیم یکدیگر تخاصم بعضی از ما بر بعضی ظلم کرده مظلوم ظالم را بیش تر آورده میان ما بعد حاکم شو و از حد حق برون مرو بنمای ما را راه مستقیم و جادهٔ قویم ان هذا اخي له تسع وتسعون نعجة ولي نعجة واحدة فقال اكفلنيها وعزني في الخطاب قال لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه وان كثيرا من الخلطاء ليبغي بعضهم على بعض الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وقليل ما هم معنی این است بدرستی و را این مشار الیه برادر من راست مر او را نود و نه میش است و مرا یک است جز این یک میش دیکر نیست پس کفت مر امیش خود ملک من بکن و کفیل من یعنی نصیب من کردان و غالب آمد بر من در مخاصمه بطلب و غلبه در خطاب کنایتست از این که او میش خود را بدو سپرد و طالب از دست صاحب برد داود علیه الصلوة والسلام

معنی این است و داود در آنچ ایشان بدان تنبیه کردند دریافت و عمل خویش را لایق منصب خویش نیافت دانست که ما
او را مبتلا کردیم و او را در فتنه آوردیم حال خود دریافت و در توبه و استغفار شتافت پس از خدای آمرزش خواست
و از وی آواز ناله و زاری خواست در سجده افتاد و در توبه و انابت کشاد پس آمرزیدیم برای او را خطیت او
و در کذشتیم از قضیهٔ او و بدرستی مر او را نزد ما یعنی در علم ما هر آینه قربی و منزلتی است و درجه و منقبتی
و نیکویی و باز کشتن و خوش حال شدن در تفسیر آورده کسانی که در بهشت کاس شراب اول شامند

در حق سفت لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه کفت و این بر تقدیر اعتراف خصم بود یا محمول بر تقدیر حینئذ باشد و اکرنه بقول احد الخصمین بغیر اعتراف با انکار خصمی نافذ نکردد و این
دعوی خست ارتکاب سوال با استغناست دعوی استرداد کالایی که مضاف سوی مدعی بود نیست هر آینه بر تو نخواستن میش تو با وجود میشان خویش ظلم کرد و بسؤال
با استغنا بسبب مالک بودن نود و نه میش منکری در وجود آورد ایشان میان خویش لقد حكم الرجل على نفسه کفتند و از نظر او ناپیدا کشتند و بدرستی بسیاری از شرکا و خلطا
بعضی از ایشان بر بعضی دیکر تعدی میکنند و بغی و ستم می ورزند مکر بعضی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند چه مؤمنان صالح بر کسی تعدی نکنند و خود را بر جریمهٔ
بغی نیفکنند و ایشان اندک اند در آزد چون تمکند وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ

داود علیه السّلام و پسر او سلیمن صلوات الله علیه باشند **بیت** زهی دولت زهی دولت، زهی عزت زهی عزت، بدنیا حشمت و مکنت بعقبی جنّت و رضوان. **روایت**
کرده اند چهل روز در سجده بود زاری و گریه میکرد جز برای نماز مفروضه و حاجت ضروریه سر بر نیاورد از چشمه چشم او چندان آب بیرون آمد که از آب گریه او در زمین گیا
بر آمد چندان سر بر زمین داشت که زمین گوشت و پوست بر جبین نگذاشت در توبه و زاری چندان رنج دید که در معرض هلاک رسید و ملک از حسن تدابیر او عاری گشت
بفتنه و غوغا پیوسته پسری ایشا نام داشت با غزا و شور انگیزی چندین علم ملک بر داشت ندا آمد ای داود سر بردار زلت تو بخشیدیم و خطیه تو آمرزیدیم سر بر داشت نظر بر خرابی
ملک افتاد دل بر تدبیر سامان خلق نهاد با پسری که شور انگیخته بود محاربه کرد غالب آمد ملک را بر قرار آورد بعد از این در مدت حیات طعامی و آبی که خوردی ثلثان او اشک

مِنَ النَّارِ مِنَ النَّارِ آمَنُوا فِي الْأَرْضِ فِي الْأَرْضِ كَالْفُجَّارِ كَالْفُجَّارِ
بالامالة المحضة ابو عمرو و دوری — امالة بین بین ورش — ثلثة اوجه لورش — بالنقل ورش — سکت خلف و فی روایة خلاد — امالة بین بین ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو

كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ
کافران اند — پس وای مر آنانرا که — نگرویدند — از آتش دوزخ

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ
یا نه که کردانیدیم — آنانرا که — ایمان آوردند — و کردند — کارهای نیکو چون تباه کاران

فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ
در زمین — یا بلکه کردانیدیم — پرهیزکارانرا — چون بی سامان کاران — این قرآن کتابیست فرو فرستاد

إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو
سوی تو — با خیرات و منافع بسیار تا تأمل نمایند — آیتهای آنرا — و تا پند گیرند — خداوندان

الْأَلْبَابِ وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ
خردها — و بخشیدیم — برای داود — سلیمن را — نیکا — بنده

إِنَّهُ أَوَّابٌ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ
بدرستی که او بازگردنده بود برضای ما — چون عرض کردند — برو — شبانگاه یعنی بعد از نماز پیشین — اسبان ایستاده بر سه سم و بر طرف چهارم که احسن اشکال

الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ
نیک روان — پس گفت سلیمن بدرستی من اختیار کردم — دوستی اسبانرا — از

ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ
یاد آوردن — پروردگار من یعنی از صلوة عصر — تا پوشیده شد آفتاب بحجاب افق — باز گردانید آن خیل را بر من

فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ وَلَقَدْ فَتَنَّا
پس در ایستاد — می برید بتیغ شمشیر ساقها — و گردنهای آن اسبانرا — و بحقیقت آزمودیم

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ
بالنقل ورش
كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ
سکت خلف و فی روایة
أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ
اشبع ابن کثیر — ثلثة اوجه لورش
الْأَلْبَابِ
بالنقل ورش
الْأَلْبَابِ
سکت خلف و فی روایة خلاد
عَلَيْهِ إِنِّي
بالاشباع ابن کثیر — نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
بِالسُّوقِ بِالسُّؤْقِ
علی وزن دخول — بهمزة ساکنة — فی روایة قنبل
وَالْأَعْنَاقِ
بالنقل ورش
وَالْأَعْنَاقِ
سکت خلف و فی روایة خلاد

بودی و خطیه خویش در دست
خود نقش کرده بود هر بار
خود را نمودی دیدی و بنالیدی
فراموشی خطیه نپسندیدی
آب چشم او چون چشمه رفتی
و دل او از حزن و تأسف خالی
نگشتی داود علیه السّلام
پیش از آن ایام را چهار کذشت
سه قسم کرده بود بعد از ین
قسم چهارم برای نوحه و زاری
پیدا کرد که در آن روز جز نوحه
بر خطیه و زاری بر جریمه نمی
آورد در خانه بار رهبانان گریستی
در بیابان رفتی به آواز بلند
نالیدی و در بیابان وحوش و طیور
با او بودی در گریه و زاری
با او موافقت نمودی **در** تفسیر
آورده که اگر گریه همه جهان جمع
کنند بگریه داود علیه السّلام
نرسد و اگر گریه داود و همه جهان
جمع سازند هیچند گریه آدم علیه
السّلام نشود این خطیه در
دل او چون خار در چشم می
خلید و چشم او از درد آن
میچکید از خجالت چشم
فرو نکردی از حیا سر
جانب آسمان نیاوردی اورده ام
اگرچه خطیه بمغفرت پیوست
سر و نق بی گناهی که داشت
باز نگشت **بیت**
رشته چو گسست و اتوان بست
لیکن بمیان گره بماند
گفته اند پیش از ین در وقت خواندن
زبور وحوش و طیور وجز گرد
آمدی آب روان و باد از روانی
ایستاده شدی بعد از ین اگر
چه میخواند در خواندن آن
رونق نماند وحوش و طیور توجه
ننمودی در حرکت آب روان
و جنبش باد سکون نبودی فی
الجمله از ین خطیه کاه خوشدل
نگشت و دل او بخوشدلی نه
پیوست بعد غفران و قبول توبه
نیز میگریست و در ندم و پشیمانی
بود تا آنکه زیست **و بدانکه**
در قصه مذکوره و در قصه
مسطوره که قصه گریان تا الان
و بحران بی سامان بعضی

خدای عز و جل گفت عفو کردیم
و خطای ترا آمرزیدیم داود
گفت خطای مرا غفران
چگونه بود تا اوریا خشنود
نشود خدای گفت بر سر گور
اوریا رو و از و در استغفار
شو داود علیه السّلام بر سر
گور او رفت باستغفار
نوا ورد اوریا خطا داود
را عفو کرد داود در مقام

مناجات باز گشت و باز نمودن قصه پیوست خدای گفت جریمه خود ذکر کردی و در استغفار خطیه خود در میان آوردی داود گفت خطیه ذکر نکرده ام
و جریمه در میان نیاورده ام خدای گفت نام جریمه بگو آنگاه عفو بجو داود علیه السّلام باز رفت نام جریمه باز گفت اوریا بعد شنیدن نام جریمه عفو نکرد داود
این چیز در مقام مناجات آورد خدای گفت ای داود غم مدار که من در قیامت از او ریا عفو خواهم کنانید و ترا از تبعه این جریمه بری خواهم
گردانید این نیز مفتری است در ین قصه ذکر او ناروا است چون خدای عز وجل از غفران داود خبر کند داود تحقق آنرا چگونه در توقف افکند
و آنرا غیر واقع داند و حصول آن موقوف بر چیزی دیگر گرداند و چنانچه میگوید داود علیه السّلام بقول یکخصم حکم کرد و بر خصم دوم
جبر افترا کرده و امور نابوده آورده چنانچه گویند داود را بر زن اوریا نظر افتاد اوریا در مقامی صعب برای جنگ فرستاد بقصد این که آنجا کشته شود تا نکاح زن اوریا او را حاصل گردد
و این افترا است و ذکر کردن او در ین قصه خطا ست چه قصد کشتانیدن مسلمانی و آهنگ اهلاک مومنی بی جرمی و جنایتی از و حرام بود و گناه باشد نسبت کردن آن سوی انبیا
روا نبود علی الخصوص که میگویند چند بار فرستاد فرستادن او بقصد این که کشته شود چند بار افتاد نسبت اینچنین منکری سوی پیغمبری چگونه کنند و معصومی را در اینچنین جریمه
چه نوع افکند **و** نیز حکایت مذکوره مخالف آیت است که آیت خصمان بغی بعضنا علی بعض الآیة علم داود بوقوع زلت متعلق تنبیه فرشتگان گفته و این قایل میگوید که داود علیه السّلام
کشتانیدن اوریا جسته و جستن کشتن کسی از و مخفی نبود محتاج سوی تنبیه نباشد معلوم شد که این قول افترا است و نسبت او سوی داود خطا ست و چنانچه میگویند داود عفو از خدا جست

بپرسش روی بیاورد این نیز افترا است زیرا که دلیلی برین عمل محقق نیست و منصب پیغمبری بری از ین معنی است و ترک ذکر در قران دلیل نکند بر انتفاء آن متروک از جهت ظهور است از جهت
تیقن تحقق بمنزله مذکور است و قولی را که صاحب کشاف و مدارک آورده و بودن زن مذکوره منکوحه اوریا ذکر کرده و گفته که داود علیه السلام از اوریا طلاق زن او جست و اوریا نخواهد
داود زن خود را طلاق گفت و بعد طلاق گفتن او داود علیه السلام بزنی کرد و در نکاح خویش آورد امام زاهد رحمة الله علیه آنرا تخطیه کرده و آنرا نیز از باب افترا آورده و گفته زن مذکوره
در خطبه اوریا بوده میان ایشان صورت نکاح روی نمود اگر منکوحه او بودی از داود علیه السلام طلب طلاق او روی نمودی که پیغمبر را طلب طلاق زن کسی جایز نبود که اگر او را جایز
بود امت را نیز جایز باشد و در امت این معامله جایز نیست پس پیغمبر را نیز جایز نبود و بر اختصاص دلیل بایدو اختلاف حکم میان پیغمبر و امت بی دلیل نشاید و این تخطیه بر کشاف و مدارک
متوجه نیست زیرا که نقل خطبه منافی نقل نکاح نبود و در نقلیات بی حجت نفی روا نبود و جواز طلب طلاق را که منع میکند برین نیز دلیلی نیست طلاق مباح است طلب آن نیز مباح است با اینکه در کشاف و مدارک ذکر کرده و روایت بتصریح و تشریح آورده که دران زمان میان مردمان مثل این مواساة و انبساط معتاد بود و میان ایشان این معامله شنیعه نمی نمود تحریم او بچه وجه بود و منع او برای چه باشد با اینکه نص ولی نعجة واحدة کنایت از زن است مقرون بالفظ لی که مبنی از ملک است بحقیقت مثبت آنست که زن مذکوره منکوحه اوریا بوده امام زاهد نسبت بزن مذکوره در آیت مسطوره باعتبار خطبه گفته و از امام مذکور قایل شدن بمعنی مجازی با صحت حقیقت بعید نموده و نیز نفی نکاح مدرک بدلیل نیست و خبر نفی نافی است و خبر وجود نکاح مثبت و خبر مثبت بر خبر نافی که مدرک بدلیل نبود راجح باشد يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ معنی ازاست و گفتیم داود را ای داود بدرستی ما ترا خلیفه در زمین گردانیده ایم و بدرجه خلافت و حکومت رسانیده ایم پس میان مردمان بحق حاکم باش و چهره خلافت و حکومت باتباع هوا مخراش اتباع هواء نفس مکن که ترا از راه دین خدا گمراه گرداند که اتباع هوا در هاویه رساند بدرستی آنانکه از راه دین خدا گمراه میشوند و راه راست گذاشته در راهی دیگر میروند مر ایشانراست عذاب سخت بدین که روز حساب را فراموش کرده اند و روز جزاو سزا را یاد نیاورده اند

قَالَ رَبِّ · مِنْ بَعْدِيَ · بِأَمْرِهِ · بَنَّاءٍ وَ · غَوَّاصٍ وَ · وَآخَرِينَ · فِي الْأَصْفَادِ
بالادغام سوسی · بفتح الیاء نافع وابوعمرو · بالابدال فی الوقف حمزة · مدغما غیر الغنة خلف · مدغما غیر الغنة خلف · ثلثة اوجه لورش · بالنقل ورش

سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ
سلیمان را · و فکندیم · بر · سریر ملک او · تنی را بعض فرزندی یا شیطانی بصورت او · پس باز گشت بخدای
قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ
گفت ای پروردگار من بیامرز مرا · و بخش مرا · پادشاهی که نسزد · هیچکس را
مِنْ بَعْدِي ج إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ
پس از من تا دلیل اعجاز بود · بدرستی تو توی · بخشنده هرچه خواهی · پس رام کردانیدیم برای او باد را
تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ لا وَالشَّيَاطِينَ
میرفت باد بفرمان او · نرم و خوش · آنجا که خواستی سلیمن · و دیوان را
كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ لا وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ
هر بنا کننده · و بدریا فرو شونده · و دیگران از شیاطین بایکدیگر قرین کرده در قیدها
هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ
این ملک با تسخیر شیاطین · دهش ماست · پس بده آنرا که خواهی · یا باز دار از آنکه خواهی · حال آنکه هیچ شماری نیست در آن بر تو
وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ وَاذْكُرْ
و بدرستی مر او راست · نزد ما · هر آینه نزدیکی · و نیکوئی · باز گشتن · و یاد کن
عَبْدَنَا أَيُّوبَ م إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ
بنده ما را · ایوب نام · چون · خواند · پروردگار خود را که من مضرت رسانید مرا وسوسه دیو
بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ط ارْكُضْ بِرِجْلِكَ ج هَذَا
برنج تن · و عذاب مفارقت از اهل و مال · گفتیم ای ایوب بزن زمین را · بپای تو · این آب که بدید آوردیم

فِي الْأَصْفَادِ
سکت خلف و فی روایة خلاد
فَامْنُنْ أَوْ
بالنقل ورش
فَامْنُنْ أَوْ
سکت خلف فی روایة
أَوَ امْسِكْ
بالنقل ورش
أَوْ أَمْسِكْ
سکت خلف فی روایة
لَزُلْفَى
بالامالة المحضة حمزة و الکسائی
لَزُلْفَى
امالة بین بین ابوعمرو و ورش فی روایة
مَآبٍ
ثلثة اوجه لورش
رکوع
إِذْ نَادَى
بالامالة المحضة حمزة والکسائی
إِذْ نَادَى
امالة بین بین ورش
مَسَّنِيَ
بسکون الیاء حمزة
بِنُصْبٍ وَ
مدغما غیر الغنة خلف

آن یعنی گمان این که خلق آسمان و زمین و آنچه که میان آن و این باطل است و بی منفعت و بی طایل است گمان کافرانست و ظن ناشایسته ایشانست چه ایشان نعمت و جزا را منکرند و منکر بعث و جزا منکر فایده خلقت باشد چه خلق هم برای جزا جان یا سزای نیرانست و خلق مخلوقات دیگر برای منفعت ایشانست کسی که بعث و جزا را منکر شود قایل با نتفاء افادت خلقت باشد پس وای مر کفار را از سبب عذاب نار أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ معنی ازاست کفار که منکر جزا و سزا میشوند میان نیکان و بدان تسویه میکنند

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا معنی ازاست و نیافریده ایم آسمانها و زمین و آنچه میان آن است و این باطل یعنی نکردانیده ایم این سطح علوی و مرکز سفلی موجود بی حاصل آسمانها و زمین مواضع استحصال معادات عبادات آمده و مواضع استیفاء حظوظ متعلقه برسوم و عادات شده هر تنی را سری و پایی داده ایم و در هر سری سری نهاده ایم هر سنگی و گیاهی را مخصوص بخاصه کرده ایم و هر جسم و جوهر را بر طبیعتی و خاصیتی آورده ایم هر نفسی مخلوق برای شانی ابدی و هر تنی موجود برای کاری سرمدی مخلوق برای معرفت خالق و هر ذرهٔ بر صفات الوهیت و نعوت وحدانیت شاهد صادق اینچنین خلق از خالق علیم باطل نبود و ایجاد بی طایل نباشد ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ معنی ازاست

نه چنین است آیا بکردانیم مومنان نیکوکار را همچو مفسدان در زمین و تباهکاران یا آیا بکردانیم متقیان را همچو فاجران و بدکرداران كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا
آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ معنی آنست این یعنی قرآن کتابیست که فرستاده ایم آنرا مبارکست نفع بسیار دارد در علم پیشینیان و پسینیان در بیان می آرد فرستاده
آنرا تا ببندیشند مردمان معانی و مضامین آیات آن و تا عاقلان پند گیرند و خردمندان نصیحت پذیرند وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ
الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ معنی اینست و بخشیدیم
مر داود را سلیمن نیکو بنده بود سلیمن بدرستی که او بسیار بازکشت سوی خدای داشت و دل را بسیار بر ذکر صفات کمال و نعوت جلال او می کماشت زیرا که عرض کرده
شده بر سلیمن در وقت عشی یعنی بعد از نماز پیشین اسبان تازی همچو باد دونده یا کرانی هیکل شتاب زونده بر سه پای استنده پای چهارم بر سر سنب دیکر دارنده که سلیمن صلوات الله علیه دمشق را نهب کرده اسپان مذکور بر دست آورده بعضی کویند داود علیه السلام در آن وقت که عمالقه را تاخته بود غنیمت اسپان مذکور او را روی نمود داود علیه السلام کذاشت سلیمن میراث یافت و بعضی کویند اسپان دریایی بودند پرها داشتند کسان سلیمن علیه السلام از دریا یافتند هزار اسب و بعضی کویند بیست هزار اسپ بود که هر یکی از دیکری بهتر می نمود پس مشغول بدان کشت و از نماز عصر که بر و فرض بود یا وردی که داشت بغفلت بنوست پس کفت بدرستی من دوستی اسپان را کزیدم دل را بعرض ایشان مشغول کردانیدم یا کویند من نشستم از جهت دوستی اسپان که آلت جهادند و برای اعلاء دین اسلام استعدادند تا آنکه آفتاب پنهان شد بحجاب کفت سلیمان فرشتکانی را که موکلند بر آفتاب آفتاب را باز کردانید و مرا بدولت اداء نماز یا ورد رسانید و بعضی کویند ضمیر فاعل توارت و ضمیر مفعول ردوها عاید سوی صافنات معنی اینست تا آنکه پنهان شد آفتاب بحجاب و تاریکی وقت نماز رفت سلیمان بعد رد آفتاب بدانچه فوت شده بود مشغول کشت بعد فراغ کفت اسپان را باز کردانید و در پیش من حاضر آرید باز کردانیدند و حاضر آوردند پس در ایستاد سلیمان بتیغ زدن بساقها و بر کردنهاء ایشان یا برای آنکه از جهت قربانی ذبح کند و بر وجه کفارت تاخیر صلوة یا ورد یا بر وجه شکر زد شمشیر و تدارک ما فات فقرا را دهد

مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ أَخْلَصْنَاهُمْ وَإِنَّهُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ۝ وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ

موضع غسل آورده‌ایست خنک نیکوکنند جراحات واشامیدنی باشفا وبخشیدیم برای او کسان او را ومانند ایشان

مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ

با ایشان برای بخشایش از ما وبرای موعظتی مرخداوندان خردها را

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ

وفرا کیر بدست خود یک دسته کیاه پس بزن بآن ومشو سوکند شکننده بدرستی ما یافتیم او را

صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۝ وَاذْكُرْ عِبَادَنَا

شکیبا او نیکا بنده ایوب بدرستی او بازکردنده است بسیار بسوی خدای ویاد کن بندکان ما را

إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ

ابرهیم واسحق ویعقوب خداوندان اعمال صالحه وفکرهای صایب

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ۝

بدرستی ما خالص کردانیدیم ایشان را بخصلتی بیغش ازان شوایب یاد کردن آن جهان باهتمام تمام

وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ۝

وبدرستی ایشان نزد ما هرآینه از جمله برکزیدکان اند نیکان

وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ

و یاد کن اسمعیل و یسع و ذوالکفل را

وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ۝ هَٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ

وهر یک از انبیا از نیکان اند این که ذکر رفت شرفیست مر ایشان را یا بوعی از ذکر وبدرستی مر پرهیزکاران راست

بَارِدٌ وَشَرَابٌ مدغما غیر الغنة خلف
ذِكْرَىٰ اتا ابین بین في رواية ورش
ذِكْرَىٰ بالامالة المحضة ابوعمرو وحمزة والکسائي
الْأَلْبَابِ بالنقل ورش
الْأَلْبَابِ سکت خلف وفي رواية خلاد
تَحْنَث إِنَّا بالنقل ورش
تَحْنَث إِنَّا سکت خلف في رواية
وَجَدْنَاهُو بالاشباع ابن كثير
صَابِرًا عَبْدنَا بالترقیق ورش ابن کثیر
الْأَيْدِي الْأَيْدِي بالنقل ورش سکت خلف في رواية خلاد
وَالْأَبْصَارِ بالنقل ورش
وَالْأَبْصَارِ سکت خلف في رواية خلاد

وَالْأَبْصَارِ وَالْأَبْصَارِ بِخَالِصَةِ الدَّارِ الدَّارِ الْأَخْيَارِ الْأَخْيَارِ الْأَخْيَارِ الْأَخْيَارِ

بالامالة المحضة ابوعمرو ودوری وبین بین ورش نافع وهشام بین بین ورش ابوعمرو ودوری بالنقل ورش سکت خلف في رواية خلاد

وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَاللَّيْسَعَ الْأَخْيَارِ مِنَ الْأَخْيَارِ الْأَخْيَارِ الْأَخْيَارِ ذِكْرٌ

حمزة

بالنقل ورش سکت خلف في رواية والکسائي بالنقل ورش سکت خلف وفي رواية خلاد بالامالة المحضة ابوعمرو ودوری ورش اما بين بين بالترقيق ورش

وبعضی کویند چهارده هزار اسپ را کشت و شش هزار باقی کذاشت و در شریعت او کوشت اسب مباح بود قربانی کردن آن افضل می نمود تیغ زدن بساق و کردن از جهت تیسیر اندا ختن
ایشان بر زمین اختیار کرد و برای آسانی مذبوح شدن ایشان پیش از ذبح عمل مذکور آورد و بعضی کویند خیل مذکور در نظر سلیمن علیه الصلوة والسلام بی نهایت جیدی می نمود ساقها و کردنهاء ایشان را
باستحسان سود سودن بر وجه کشتن نبود وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ روایت کرده اند سلیمان صلوات الله علیه نیت کرد که امشب بر همه زنان
خویش کذر کنم تا هر یکی مبارزی زاید که در اعلاء دین خدا با کافران مبارزت نماید و در آن وقت که این نیت او را روی نمود بعضی کویند هفتاد زن و بعضی کویند او را نود زن بود و در آن

وقت که این نیت کرد وزاده شدن مبارزان جست غافل شد انشاء الله تعالی نگفت آنچ نیت کرده بود معمول کرد هیچ زنی بار نگرفت فرزند نیاورد مگر یک زن جسد فرزندی نیم تن زاد
بعد زادن بر تخت سلیمن نهاد سلیمن صلوات الله علیه وقوع این فتنه که بشومی ترک انشاء الله بود دریافت در راه توبه وانابت شتافت در حدیث آمده قال سلیمن لاطوفن اللیلة
علی سبعین امراة کل واحدة تاتی بفارس یجاهد فی سبیل الله ولم یقل انشاء الله فطاف علیهن فلم یحمل الا امراة واحدة جاءت بشق رجل فجئ به علی کرسیه فوضع فی حجره فوا
نفس محمد بیده لو قال انشاء الله لجاهدوا فرسانا اجمعون اما آنچ بعضی مردمان میگویند ومنقصتی در منصب نبوت میجویند چنانچه گویند دیوی بصورت سلیمن تشکل
انگشتری که سلیمان اورا انگشتری تسلیم کرده بود برین صورت بر دست آورد وچندگاه بر تخت سلیمان نشست نظام مملکت او گشت سلیمن از مملکت بمسکنت پیوست

آخر ماهی گیران شد بعد چند گاه شکم ماهی شکافت انگشتری خود در شکم ماهی یافت

عِندَهُمُو أَنَّهُمُو أَنتُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مَآب ثلثة اوجه لورش — الأبواب بالنقل ورش — متكئين سكت خلف وفي رواية خلاد بالحذف في الوقف حمزة

لَحُسْنَ مَآبٍ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ

مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ

وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ

لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ

هَٰذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا

فَبِئْسَ الْمِهَادُ هَٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ

وَآخَرُ مِن شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ هَٰذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ

إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ

أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ قَالُوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ

بجزع وترک صبر بسبب رنجی ومرضی که مرا رسید یا وسوسه کرده است نا مرا
که انبیا بدین بلا مبتلا نشوند زا مذکور ارتداد ورزید شر شیطان از من دفع کرد
ارکض برجلک هذا مغتسل بارد وشراب معنی این است گفتیم مر ایوب را
پای بجنبان وبر زمین بزن او همچنان کرد خدای عز وجل بقدرت کامله دو چشمه
آب بیرون آورد پس گفتیم این آب اغتسال است واین آب خوردنی است

ن
بل انتم قدمتموه فبئس — سکت خلف فی روایة — بالاشباع ابن کثیر — بالابدال ورش والسوسی
ن

مآب معنی این است پس دعاء او قبول کردیم ملکی که خواسته بود دادیم پس باد را که بامر او بنرمی روان شود ودیوان بناهاء عظیم بنا کنند وبرای بیرون آوردن جواهر از
قعر دریا فرو روند مسخر گردانیدیم وسلیمان از ابد آنچه خواسته بود رسانیدیم ودیوان دیگر متمرد وسرکش بسته در بندها ویکدیگر پیوند آینده در قیدها ملک مذکور وتسخیر مسطور عطاء
ماست اثر استجابت دعاست در دنیا بی حساب در اخری پس جوانمردی بکن یا نگهدار یا بکدار یا در بند بدار روایت کرده اند اول کسی که در از دریا بیرون کشید سلیمن صلوات الله علیه
بود وهمه دیوان ستنبه را بعضی با بعضی ضم کرده وبعضی را دست با کردن آوبخته بند کردن فرمود وبدرستی که سلیمن را نزدیک ما هر اینه قرب مکانی است وحسن بازگشتنی است
واذکر عبدنا ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الشیطان بنصب وعذاب معنی این است ویاد کن بنده ما ایوب را آن هنگام که گفت بدرستی وسوسه کرده است مرا شیطان

مشروب كوارا وهني است ايوب غسل كرد وآب آشاميد حق سبحانه وتعالى اورا از مرض ظاهر وباطن شفا بخشيد **وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ**
معني اين است وبخشيديم مر ايوب را اهل او يعني فرزندان وقوم اورا كه مرده بودند زنده كردانيديم وهم چند اهل او ديكر پيدا آورديم وبا اهلي كه داشت ضم كرديم از جهت رحمتي كه كاين است
از ما واز جهت پند دادن مر عقلا كه قدرت خداي عز وجل دريابند وبمعرفت فطرت حق سبحانه وتعالى بشتابند **وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ**
الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ روايت كرده اند زن ايوب صلوات الله عليه خدمت ايوب ميكرد ودل بر تعبد وتفقد او مي آورد روزي بحاجتي رفته بود در آمدن توقف نمود ايوب عليه السلام
سوكند خورد كه اكر از بن زحمت به شوم اورا بدين تاخيري كه كرده است صد چوب بزنم وبعضي كويند روزي براي طعام ايوب رفت تدبير طعام بحصول نه پيوست عورتي بدل طعام
دل بر استدن كيسوهاء او نهاد زن ايوب بدل طعام كيسوها خويش ببريد او را داد چون ايوب دانست كه زن كيسوها خويش ببريد سوكند مذكور بر زبان آورد وعزم بر تاديب او كرد بعضي كويند شيطان اورا بر صورت طبيبي كفت كه اكر شوهر تو زحمتي كه دارد اكر خمر آشامد وكوشت بز خورد صحت يابد صحت يابد زن ايوب بشنيدن خبر صحت او حكايت با ايوب كفت ايوب كفت او شيطان است هميشه از دشمنان ماست ايوب سوكند مذكور خورد وزن را از خدمت خويش دور كرد با زياد رنج ومشقت پيوست حق سبحانه وتعالى بروي بنظر رحمت ديد شفا بخشيد زن او سوي او شتافت واورا با صحت وعافيت يافت حق سبحانه وتعالى در تحليل سوكند او خذ بيدك ضغثا فاضرب به ولا تحنث فرمود حيله تعليم كرد وبراي تحليل راه آسان نمود وخذ بيدك تقدير قلنا عطف است بر وهبنا وتواند بود كه معطوف بر اركض برجلك باشد بر آن تقدير ووهبنا تا آخر معترضه بود جمله انا وجدناه صابرا تعليل است تاكيدا زجهت ابراز مدح بر سبيل وكادت نعم العبد انه اواب بر وزان نعم العبد انه اواب سابق است نه آنكه هر دو از يك باب است معني اين است بدست صد چوب بيكجا بسته زن را بزن در سوكند با زشو حانث مكرد بحصول محلوف عليه يعني صد چوب زدن اين آيت صريح است درين كه حيله شرعي صحيح است بدرستي ما ايوب را صابر يافتيم در شان ... صبر ... علم ... صبر ايوب چنان باشتهار پيوست كه در جهان وجهانيان علم كشت نيكو بنده ايست ايوب بدرستي او سوي حق او است باز كردنده سوي كردكار تو ايست ونداء اني مسني الشيطان بنصب وعذاب چون استعاذه از شيطان باشد شكوي از بلوي وجزع از بلا نبود واينها شكايت ندارند ومنافي صبر نه بندارند

نعدهم واتخذناهم وانتم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَنَا هَٰذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ۝ وَقَالُوا مَا لَنَا
براي ما اين عذاب بيرزيادت كن اورا عذابي دوچندان در دوزخ وكويند چيست ما را

لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ ۝ ج
كه نمي بينيم مردانيرا كه بوديم كه مي شمرديم ايشانرا از بدان

أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ ۝
اي كرفتيم آن كسانرا در دنيا محل فسوس يا نه كه مايل است از ديدن ايشان چشمهاي ما

إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ۝ ج قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ
بدرستي آنچه كفتيم هر آينه صدق است مجادله اهل آتش بكوي بدرستي كه من بيم نماينده ام

وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۝ رَبُّ السَّمَاوَاتِ
ونيست هيچ خدايي مكر خداي يكانه شكننده كامها پروردكار آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ۝ لا قُلْ هُوَ نَبَأٌ
وزمين وآنچه ميان ايشان هردو است غالب هر چيزى آمرزنده كناهي بكو آن انذار يا قرآن خبري

عَظِيمٌ ۝ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ۝ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ
بزرك است شما از آن اعراض كننده ايد نبود مرا هيچ دانشي

بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ۝ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا
بكروه بالا تر يعني ملايكه چون مخاصمت مينمودند در كار خلق آدم وحي نيا ورده شود بسوي من مكر

أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۝ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ
آنكه بدرستي من بيم نماينده ام هويدا ياد كن چون كفت پروردكار تو مر فرشتكانرا

فزدهو في النار — بالاشباع ابن كثير ابو عمرو ودوري
في النار — بالامالة بين بين ورش
لا نرى لا نرى — ابو عمرو وحمزة وكسايي وبين بين ورش
من الاشرار — بالتقليل امالة بين بين ورش
من الاشرار — سكت خلف في رواية خلاد
ركوع
الاشرار — بالامالة المحضة ابو عمرو وكسايي
اتخذناهم — بهمزة الوصل في الابتداء بكسرة ابو عمرو وحمزة وكسايي
سخريا — بضم السين نافع وحمزة وكسايي
سخريا ام — سكت خلف في رواية
سخريا ام — بالنقل ورش
الابصار — بالنقل ورش
الابصار — سكت خلف في رواية خلاد
النار النار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري بين بين ورش
قل انما قل انما — بالنقل ورش سكت خلف في رواية

من اله من اله الا الله اله الا الله والارض والارض عنهو لي الاعلى
الاعلى الاعلى الاعلى ان يوحى يوحي يوحي نذير قال ربك

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ معني اين است
ويادكن بندكان ما را ابرهيم خليل واسحاق ويعقوب اسرائيل كه خداوندان دستها يعني دستكاه وتوانايي وخداوندان چشمها يعني خداوندان هشياري دركارها وبينايي وبعضي از ايدي
وابصار اعمال صالحه مراد دارند از جهت آنكه اكثر اعمال صالحه متعلق به ايدي است بر سبيل تغليب هر را ايدي وابصار بينداريد بدرستي ما خالص كردانيده ايم ايشانرا بخاصيت
خالصه يادكردن دار آخرت در نفسهاء خويش ويادكردن آن پيش مردمان براي بازداشتن از دنيا وترغيب ايشان در آخرت ونعيم ولذات آن وبدرستي ايشان نزد ما يعني در علم ما

هرآینه ان بر گزیدکانند نیکان و نیکوکارانند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ معنی اینست و یاد کن ای محمد اسمعیل و الیسع و ذا الکفل را و حال اینست
که هر یکی از ایشان از صالحان و زمرهٔ پیغمبران بود و در کار رسری و سروری و پیغمبری کزیدکی و بسندکی نمود هَٰذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ معنی اینست این یعنی ذکر فضل
پیغمبران ذکری حسن و شرفی معتبر است و بدرستی مر متقیان راست خوبی بازکشتن و نیکویی و نیکی عاقبت متصف شدن جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ مُتَّكِئِينَ فِيهَا
يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ معنی اینست و مر متقیان راست
هرآینه حسن مآب جنات عدن در ین حال که کشاده شده است برای ایشان درهای آن در حالت که مقدرست در حق ایشان تکیه کردن در جنان میخواهند فاکههٔ بسیار او شراب
خوشکوار را و نزدیک ایشان زنانی باشند که چشم از غیر شوهران خویش باز دارند زمانی که هم دستانند و یکدیگر در حسن و خوبی مشابه باشند این مذکور که ذکر کردیم و این مسطور که در بیان آوردیم چیزیست که وعده کرده میشوند ایشان یا وعده کرده مشوید شما برای روز حساب و جزا بدرستی این موعود روزی کردهٔ ماست نیست مر او را تمام شدن و نه مر او را انتهاست هَٰذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ هَٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ هَٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ معنی اینست ثابت است آنچه کفتیم خواست آنچه بیان کردیم و بدرستی مر طاغیان را یعنی کافرانراست هرآینه شر مآب یعنی بازکشت سوی عذاب یعنی عذاب جهنم مقام عقوبت والمریس فراشی است فراش کافران و بدخوابکاهی است خوابکاه ایشان این مشار الیه آب کرم است که از کرمی خود بسوزد و این غساق است که از سردی خویش هلاک کند بعضی غساق زرداب تن دوزخیان را کویند و درین محل همین معنی جویند و دیگران ماتند ... آن که اضاف... و انواع است ... چون غسلین یعنی غساله ریشها و جراحتهاء دوزخیان ضریع درختی است خاردار تلخ تر از صبر و کنده تر از مردار و زقوم شجره است معلوم بعضی از طاغیان مر بعضی دیگر شان متابعان کویند که این جماعتی است

كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ وقرأ قالون بالصلة والقصر والمدنيّ كهما وورش بالصلة مع مدّ الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يكر

كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ
بالسكت خلف في رواية
الْكَافِرِينَ
اما لدين بين ورش
الْكَافِرِينَ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
خَيْرٌ
بالترقيق ورش
مِنْ نَارٍ مِنْ نَارٍ
اما لدين بين ورش
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
لَعْنَتِي
بفتح الياء نافع
قَالَ رَبِّ
بالادغام سوسي

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ۝ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ
بدرستی من آفریننده ام آدمی را از کل ۝ پس تمام خلقت کردانم اورا و بدید آرم در قالب او چیزی

مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۝ فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ
از جان که بدید آورندهٔ منست پس بروی درآیند برای او سجدهٔ تواضع و تکریم کنندکان ۝ پس سجده کردند فرشتکان

كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۝ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ
همه ایشان مجتمع باهم ۝ مکر ابلیس بزرکی نمود وکشت

مِنَ الْكَافِرِينَ ۝ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ
از کافران ۝ کفت خدای ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا از آنکه سجده کنی

لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ
مر آنچیز را که آفریدم بدو دست قدرت و ارادت خود ای تکبر نمودی بی استحقاق یا نه که بودی از بزرکان

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ
کفت من بهترم ازو آفریدی مرا از آتش و آفریدی اورا از کل

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۝ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي
کفت خدای بیرون رو از جنت یا از زمرهٔ ملایکه که بدرستی تو رانده از رحمت و محل کرامت ۝ و بدرستی بر تست دوری از حضرت من

إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ۝ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ
تا روز جزا و حساب ۝ کفت ای پروردکار من پس مهلت ده مرا تا روزی که

يُبْعَثُونَ ۝ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝ إِلَىٰ يَوْمِ
بر انکیزانند خلایق را ۝ کفت بدرستی که تو از مهلت دادکانی تا روز

٣ ایشان اینجا نه اند یا هستند و در نظر ما نمی آیند یا کویند اینجا نیستند نی یا خود هستند و در نظر ما نمی آیند بدرستی این مذکور هرآینه حق است تخاصم اهل نارست که وقوع آن محقق است و تسمیهٔ کلام مذکور تخاصم از جهت آنست که مقالت ما لنا لا نری کذا با نفس خویش صورت کلام خصما کشت یا کویند کفتار فریقی لا مرحبا بهم کفتار فریقی دیکر بل انتم لا مرحبا بکم تخالف و تخاصم کلام مذکور متضمن کلام مسطور بود تسمیهٔ کل کلام بتخاصم باعتبار این خبر سایغ نمود قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ
إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ معنی اینست بکوای محمد نه ام مکر منذر نیستم کذاب ساحر
و نیست هیچ پروردکار مکر خدای واحد قهار پروردکار آسمانها و زمین پروردکار آنچه موجودست میان آن و این پروردکار قوی غالب آمرزکار قُلْ هُوَ
نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ معنی اینست بکوای محمد ذکر مذکور یعنی خبر قیامت یا قرآن یا خبر رسالت من و توحید کردکار دیان نبئی عظیم است
و خبری فخیم است شما از آن معرضید و بقبول آن نمی آیید و تواند بود که هو عاید باشد بر مضمون و ان للمتقين لحسن مآب و ان للطاغين لشر مآب
ای قل انما انا منذر قل ان بنا مآب المتقين والطاغين نبأ عظيم انتم عنه معرضون معنی چنین آید بکوای محمد خبر ثواب و عذاب و بناء ملک ابدی

که با شما بستم در آمده و باختیار خویش داخل شما شده ایشان کویند مرحبا مباد ایشانرا زیرا که ایشان در آینده دوزخ اند باختیار خویش و درین ورطه آمده اند بزشتی کفتار و کردار خویش
ایشان مر ایشانرا کویند بلکه شما از آنها باید که لا مرحبا بکم را مستحقانید زیرا که شما این کار پیش آوردید و راه بدی بیدا کردید یا جملهٔ هَٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ کلام خازنان نار با رؤساء کفار دارند
لا مرحبا بهم انهم صالوا النار کلام رؤسا باشد یا هم کلام خزنه کویند و معنی بر حسب آن جویند پس بد قرارکاهی است قرارکاه کافران و بد ماوایی است ماوای ایشان یعنی حال مذکور سبب
برای مقال مسطور تابعان کویند ای پروردکار ما هر که پیش آورده است مارا این کار و مبتلا کرده است بدین روز کار پس زیادت کن او را عذابی دو چند از ما در نار وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ
رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ معنی اینست و بکویند طاغیان چیست که ما را نمی بینیم اینجا
مردانی را که ایشانرا از بدان و بدکرداران میدانستیم عاطل و بی حاصل و فرومایه و خوار و اشتیم ایشانرا منسوب سوی سخر کرفته بوده ایم و بر ایشان استهزا و سخر میکردیم ٣

وهلاك سرمدي نباي عظيم است وشاني فخيم است شما ازان اعراض داريد ودر وقوع آن انكار مي آريد ما كان لي من علم بالملإ الاعلى اذ يختصمون معنى اينست نبود مرا علمي
از حادثه ملإ اعلى از مقالات فريشتگان با آدم ومعامله آدم وشيطان هنگام آنكه ايشان بكديگر خصومت كردند وبعضي مر بعضي را بطعن وعيب آوردند ان يوحى الي الا انما انا نذير
مبين معنى اينست وحي كرده نميشود سوي من مگر آنكه بناشم مگر ترساننده حق [illegible] يا گويند اسرار نهان را بظهور رساننده اذ قال ربك للملائكة اني
خالق بشرا من طين فاذا سويته ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس استكبر وكان من الكافرين معنى اينست
در آن هنگام كه گفت پروردگار تو بدرستي كه من آدمي را از گل خواهم آفريد واو را نبوت وصفوت وخلافت خواهم داد پس چون خلقت او را تمام گردانم ونفخ كنم در وي روحي كه بركزيده ام

اسئلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لاغوينهمو اجمعين منهمو اجمعين قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الوقت المعلوم قال فبعزتك لاغوينهم
دانسته يعني آن وقت از روزي كه نفخه اولي در آن واقع آيد گفت پس سوگند بعزت وغلبه تو كه هر آينه گمراه كردانم ايشان را

اجمعين الا عبادك منهم المخلصين
همه مگر بندگان ترا از ايشان كه اهل اخلاص باشند

قال فالحق والحق اقول لاملان جهنم منك
گفت خداي پس آن درست است وصواب ميگويم هر آينه پر كردانم دوزخ را از تو

وممن تبعك منهم اجمعين قل ما اسئلكم
واز هركه پيروي نمايد از ايشان همه بگوي نميخواهم ترا

عليه من اجر وما انا من المتكلفين
بر تبليغ وحي هيچ مزدي ونه ام من از آنانكه فضيلتي ظاهر كنند از خود كه در ايشان نبود

ان هو الا ذكر للعالمين ولتعلمن
نيست اين قرآن مگر موعظتي وشرفي براي جهانيان وهر آينه بدانيد

نباه بعد حين
خبر صدق او را پس از هنگامي كه قيامت بود

سورة الزمر مكية اثنتان وسبعون آية

واو را ابدان روح بزندگي رسانم
پس با فتيد پيش او سجده كننده
وسر وروي خويش بر زمين
افكننده پس سجده كردند فريشتگان
همه بيكبارگي مگر شيطان
قال يا ابليس ما منعك ان
تسجد لما خلقت بيدي
استكبرت ام كنت من
العالين معنى اينست
خداي مر ابليس را گفت چه چيز
باز داشت ترا ازين كه سجده
كني وسر وروي بر زمين افكني
مخلوقي را كه آفريده ام او را كه
خلقت او بي واسطه مضاف
گردنا سوي من است در ظاهر
وباطن آثار قدرت من مر هر
از بزرگي نمودي يا خود بزرگ
بودي يا گويند اكنون متكبر
شدي يا هميشه از
متكبران بودي
قال انا خير منه
خلقتني من نار وخلقته
من طين قال فاخرج منها
فانك رجيم وان عليك
لعنتي الى يوم الدين
معنى اينست گفت ابليس من
بهترم از آدم زيرا كه مرا از آتش
كه جوهر نوراني وعلويست پيدا
آورده وآدم از جوهر ظلماني
سفلي موجود كرده كسي كه
بهتر از كسي بود مفضول را
چگونه سجده كند بهتري آتش
از خاك در صورت پيدا كرد
فضيلت خاك در معني در دل اينست
كه خاك خاصيت او نفع رسانيدن
بود وطبيعت بردباري وباركشي
باشد شاه وگدا را نان دهد
وجفا كشد وآهن جفت كشد
هر تخمي كه كسي در وريزد هزار
چند خيزد از گل او گل بيرون
آيد وان خاك او گونه گونه
گوهر روي نمايد آتش طبيعت
سوختن وخاكستر ساختن وزيان
رسانيدن وناچيز گردانيدن است
هرچه او را دهند باز ندهد
وهرچه در و نهند نابود كند
اعتبار باطن ابود ظاهر معتبر

مع القصر
لاغوينهم اجمعين
بالسكت خلف في رواية
المخلصين
ابن كثير وابو عمرو وابن عامر بكسر اللام
فالحق بفتح القاف
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
جهنم منك
بالادغام سوسي
منهم اجمعين
سكت خلف في رواية
اسلكم
بالنقل في الوقف حمزة
عليهي
بالاشباع ابن كثير
من اجر مزاجر
بالنقل ورش سكت خلف في رواية
ركوع
اجر وما
مدغما غير الغنة خلف
ذكر
بالترقيق ورش

بدرستي كه تو تا وقت نفخه اولي كه معلوم ماست كه وقت مردن همه احياست از منظراني يعني تا آن وقت از مهلت داده شدگاني ابليس گفت چون مرا تا آن مدت
فرصت حاصل گشت وموت من تا اين وقت بتاخير پيوست پس بعزت تو سوگند ياد ميكنم هر آينه ايشان همه را در گمراهي افكنم يعني خذلان ووسوسه
كنم كه ايشان در گمراهي افتند وباختيار خويش گمراهي اختيار كنند مگر بندگان تو كه مخلصانند ايشان همه از اضلال معصوماند قال فالحق
والحق اقول لاملان جهنم منك وممن تبعك منهم اجمعين معنى اينست گفت خداي من حقم حق از من است حقيقت حقي كه از من بود
مبرهن است وحق را ميگويم وجز حق نميخواهم وسوگند ياد ميكنم در شان تو هر آينه دوزخ را از تو واز متابعان تو پر كنم قل ما اسئلكم
عليه من اجر وما انا من المتكلفين ان هو الا ذكر للعالمين ولتعلمن نباه بعد حين

باشد با اين كه خداي عز وجل قادرست از ديني سنتي پيدا گرداند وفرع اصل سافل را بمعالي عليه برساند يا از اصل نيكو فرع زشت زايد واز پاكي پليدي بيرون آيد كه آيت
يخرج الحي من الميت ويخرج الميت من الحي حجت اين دعويست وحديث من ابطا به عمله لم يسرع به نسبه مبين اين معني است چون ابليس تكبر كرد وبزرگي نابود جست خداي
عز وجل او را فاخرج منها فانك رجيم وان عليك لعنتي الى يوم الدين گفت يعني چون انا خير منه گفتي وبزرگي نابوده جستي وتكبر كردي وتعظيم پيش آوردي پس بيرون آي از جنان
يا از آسمان يا از صورت فريشتگان زيرا كه تو رانده شدي بدرستي بر تو لعنت من است تا روز جزا قال رب فانظرني الى يوم يبعثون قال فانك من المنظرين الى يوم
الوقت المعلوم قال فبعزتك لاغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين معنى اينست گفت شيطان اي پروردگار من چون همچنين كردي ومرا درين معرض آوردي
پس مرا مهلت ده تا روزي كه ايشان بعد مردن مبعوث شوند وبراي جزا وسزا در محشر روند خداي تعالى گفت چون سوال انتظار كردي پس تر تاخير كنيم وحالت تو بر تو بگوييم

معنى اين است بكواي محمد از شما بر تبليغ قران اجري دنياوي نميخواهم وسخن براي يافتن چيزي از شما نميكويم افترا براي چه خواهم كرد و نابوده براي چه خواهم آورد ومن از متكلفان
كنندكان نه ام ودر رنج تعسف نمي روم همه عمر ميان شما بودم هيچ كهي صورت تعسف وتكلف ننمودم نابوده نكفتم ناپسند يد نجستم نيست اين قرآن مكر پند ياكويند شرف مرجهانيان
وهراينه خواهيد دانست چيزي كه قرآن آورده است وچيزي كه از آن خبر كرده است صدق آن بعد چند كاهي يسير معلوم ايشان خواهد كشت وحقيقت مضمون آن بعلم شما خواهد پيوست
يعني روز قيامت بعد رحلت باهم در دنيا در روز بدر كبري وتواند بود ضم عليه عايد باشد برهمه امور مذكوره وشيون مسطوره از ذكر رسالت ووحي وايذان وتنزيل قرآن
متضمن احكام واخبار وذكر قيامت وثواب جنت وعذاب نار واين كلام جامع جميع مقاصد مذكوره بود ومشتمل برهمه دعاوي مسطوره باشد معنى چنين آيد بكواي محمد نمي خواهم از شما

بَيْنَهُمُو هُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نَعْبُدُهُمُو اِلَّا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بنام خداي بخشاينده مهربان

تَنْزِيْلُ الْكِتَابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ ۝

فرو فرستادن قرآن از نزد خداي معبود بسزا است غالب است توانا درست كار درست كفتار

اِنَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّٰهَ

بدرستي كه ما فرو فرستاديم سوي تو قرآن را بحكمت وصواب پس بپرست خداي را

مُخْلِصًا لَهُ الدِّيْنَ ۝ اَلَا لِلّٰهِ الدِّيْنُ الْخَالِصُ ط

حال آنكه خالص كرداننده باشي براي او عبادت را بدان مر خداي راست استحقاق عبادت بي شرك

وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهٖٓ اَوْلِيَآءَ م مَا نَعْبُدُهُمْ

وآنان كه كرفتند از جز او دوستان را كفتند نمي پرستيم ايشان را

اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَآ اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰي ط اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

مكر تا نزديك كردانند ما را بخداي نزديكي بدرستي كه خداي حكم فرمايد ميان ايشان

فِيْ مَا هُمْ فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ۝ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِيْ

در آنچه ايشان در آن باب خلاف مي نمايند بدرستي خداي راه ننمايد

مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ۝ لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ اَنْ

آن را كه او دروغ كويست ناسپاس اكر خواستي خداي تعالى كه

يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفٰي مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ط سُبْحَانَهٗ

كيرد فرزندي هر آينه بركزيدي از آنچه مي آفريند آن را كه خواهد پاكا او

الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
بالادغام سوسي
نَعْبُدُهُمْ اِلَّا
بالسكت خلف في رواية
زُلْفٰى زُلْفِي
بالامالة المحضة حمزة وكسائي امال بين بين ورش
يَحْكُمْ بَيْنَهُمْ
بالادغام سوسي
فِيْهِيْ
بالاشباع ابن كثير
لَوَ رَادَ اللّٰهُ
بالنقل ورش
لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ
بالسكت خلف في رواية
اَنْ يَّتَّخِذَ
مدغما غير الغنة خلف
لَاصْطَفٰى
امال بين بين ورش
لَاصْطَفِي
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

بر آنچه مذكور است وبر هيچ چيزي از آنچه مسطور است اجري ومن از متكلفان ومتعظمان نه ام نميجويم بتكلف مرتبه وقدري چون اين چيزها نجويم دروغ براي چه كويم نيست قرآن مكر شرف مرجهانيان وبزركي مر عالميان وبسوكند ياد ميكنم بعد هنكام يسير صدق آنچه مذكور است و بعد مدتي قليل حقيقت آنچه مسطور است همه بمشاهده شما خواهد پيوست ومعلوم شما خواهد كشت خاتمه سورت بدين آيت از جهت جامع بودن همه امور ومشتمل بودن بر اثبات همه شيون مسطوره از باب حسن مقطع بود واز جهت دلالت بر انتهاء كلام حسن منتها باشد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي

سورة الزمر سورة زمر قراء كوفه هفتاد وپنج آيت كويند وقراء بصره هفتاد ودو آيت دانند وتمام سورت مكي است مكر آيت قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم تا جمله وهم لا يشعرون ربط او با سورت ص آنست كه ختم او بذكر قران بود وافتتاح سورة زمر نيز بذكر قران روي نمود وبدانكه افتتاح سوره بذكر قرآن كرد بعد از آن جمله الله نزل احسن الحديث كتابا بر وجه التفات از تكلم سوي غيبت مقرر اينجمله آورد بعد از آن چند جمله ديكر بذكر قرآن بذكر پيوست بجملي كه در ذكر آمده متصل كشت تا آنكه در آخر سورت جمله ولقد اوحي اليك والى الذين من قبلك كه متضمن ذكر وحي است ذكر كرد بعد از آن كافران كه بقرآن نكرويدند وتكذيب آيات او كردند بجمله وما قدروا الله حق قدره در نكوهش آورد بعد از آن در ثناء خداي والارض جميعا قبضته يوم القيامة كفت بعد از آن از جمله والارض جميعا قبضته يوم القيامة تخلص سوي ذكر قيامت جست سورت را بذكر قيامت كه منتهاء امور است تمام كردانيد وبذكر اهوال واحوال آن تا آخر رسانيد وشك نيست جملهاي كه از يكديكر بست اكر مقاصد ايشان

اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيْ مَا هُمْ فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ معنى اين است بدرستي ما فرستاده ايم سوي تو كتاب را بحق حقي ثابت ومحقق پس لازم كير عبادت خداي جل وعلا در حالتي كه خالص كننده براي او دين از شركت شركا آكاه باش كه براي اوست دين خالص از شركت غيري عاري از ظلمت ديكري وحال اينست آنان كه كرفته اند از غير خدا ارباب واوليا ميكويند نمي پرستيم ما ايشان را مكر براي آنكه نزديك كردانند ما را از روي مكانت نزديك كردانيدني سوي خداي ايشان بر حكم ولئن سألتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله خداي خالق ميدانند وليكن دين را براي او خالص نميكنند بدرستي خداي حكم خواهد كرد ميان ايشان يعني ميان مشركان ومخلصان در آنچه ايشان ميان خويش اختلاف ميكنند ومشركان خود را در وادي ضلالت

متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكريست معترضاتي كه در ميان از جمل مذكور شده اعتراض آن ميان كلامين متصلين آمده وجمله ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن بتشريح وتوضيح روي نمايد بسم الله الرحمن الرحيم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم تنزيل الكتاب مرفوع بر ابتداست جار ومجرور يعني من الله خبر مبتداست يا تنزيل خبر مبتداء محذوف است ومن الكتاب متعلق اوست از هذا التنزيل تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم يا من الله خبري ديكر است يا خبر مبتداء محذوف است اي هذا تنزيل الكتاب هذا من الله العزيز الحكيم يا حال است از تنزيل عامل در و معني اشارتست اينجمله در مدح كتاب عنوان سورت است اِنَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللّٰهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّيْنَ اَلَا لِلّٰهِ الدِّيْنُ الْخَالِصُ وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهٖٓ اَوْلِيَآءَ مَا نَعْبُدُهُمْ اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَآ اِلَى اللّٰهِ زُلْفٰى

إنَّ اللهَ لا يهدي مَن هو كاذبٌ كفّار معنى اينست بدرستي خداي راه ننمايد واهتدا ندهد كسي را كه دروغ كوست بالهي ديكر قايل شدن وخداي جل وعلا را باتخاذ ولد نسبت كردن كفارست مبالغ در انكار دين كردكارست لو اراد الله ان يتخذ ولدا لاصطفى مما يخلق ما يشاء سبحانه هو الله الواحد القهار معنى اينست اكر خداي كرفتن فرزندي خواستي از مخلوقات كسي را كه خواستي بركزيدي وقرب ومنزلت واختصاص بخشيدي وبرصفات فرزندان خويش ساختي كه فرزند حقيقي بولادت متعلق است وآن از خداي ممتنع وغير متحقق است كه ولادت بي زوجه نبود وزوجه اكر قديم باشد تعدد قدما آيد واكر حادثه باشد قديم را مماسه حادث روى نمايد وهمه دانند اين محال بود ونيز ولد جزء والد آمد ووالد ذات او منفصل شد اين نيز محال باشد پس اكر ولد بكيرد چاره نبود از مخلوقات كسي را بركزيند وبفرزندي بپذيرد مخلوقي را كه حكيم بفرزندي بر كزيند بايد از جوهر عالي آفريند وازصفات بندكان متعالي كردانيد وبصفات عاليه كه لايق فرزند بود درساند يهود عزير را پسر خداي ميدانند ونصارى عيسى را پسر خداي ميخوانند ايشان مخلوق از جوهر خاك متصف باغراض بشري اند مشركان فريشتكان را دختران خداي ميكويند وايشانرا مي پرستند وبديشان تقرب بخداي ميجويند ايشان نيز متصف بصفات بندكي مشغول برنج عمل وسرافكندكي ومقهور بودن بموت وفنا متصف بودن برنج وعنا وفرزند خواندن ايشانرا كفتاري ناپسنديده وناسزا على الخصوص كفتار مشركان كه بعد نسبت كردن فرزند بفرزندي بنات وجه خود از آن تنك ميكنند برحكم واذا بشر احدهم بالانثى ظل وجهه مسودا سياه روئي دانند براي فرزندي خدا دختران تعيين كنند ملايكه را بنات الله كويند بدين سخن اهانت خدا وفريشتكان جويند ثابت شد كه خدا را ولدي متعلق بولادت نبود مخلوقي را بدان صفت نيافريد كه او را به فرزندي بركزيند ودرخور اين باشد يا اين كه او را فرزند كرفتن وپسر خواندن از روى حكمت نبايد وبر مقتضاء جلال عظمت وقوع آن نشايد وفرزند يا براي انس يا براي مدد وتقويت خواهند يا براي آن كه بعد موت وارث شود جويند خداي عز وجل از همه چيزها عالى است واز اين همه امور متعالى است فرزند كرفتن وپسر ودختر ساختن بر نسبت او هيچ فايده ندارد وهيچ مصلحتي ومنفعتي بديد نيارد بپاكي ياد ميكنم خداي را كه پاكست از همه صفات ناسزا او يكي است تنهاست بعظمت وكبريا مبراست از اولاد وشركا قهارست همه را باعدام وافنا خلق السموات والارض بالحق يكور الليل على النهار ويكور النهار على الليل وسخر الشمس والقمر كل يجري لاجل مسمى الا هو العزيز الغفار معنى اينست آفريده است خداي جل وعلا آسمانها وزمين را براستي مي پيچد شب را بروشنائي روز چون بپيچد عمامه روشنائي روز ميشود ومي پيچد روز را بر شب چون بپيچد عمامه شب ميرود وآفتاب وماهتاب را مسخر كردانيد وبر سطح آسمان آمد وشد كنانيد هر يكي روان ميشود در بروج آسمان بمهلت معين كه تعين كرده است كردكار متعال ماه در تمام بروج آسمان سير ميكند در تمام ماه وآفتاب سير ميكند در تمام سال مهلت سير ايشان قيام قيامت است در قيامت از سير باز مانند ايشانرا مكور كردانيد آكاه باش آفريننده آسمان وزمين ومسخر كردانند آفتاب وماهتاب عزيزست غالب است خلق اجساد مذكور واجرام مسطور تواند آمرزكارست تقصير در عبرت بظهور آيات قدرت آمرزيده كرداند خلقكم من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها وانزل لكم من الانعام ثمانية ازواج يخلقكم

خلقكمو لكمو يخلقكمو امهاتكمو ربكمو عنكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

هو الله الواحد القهار ۝ خلق السموات والارض
او است معبود بسزا يكانه غالب برهمه آفريد آسمانها را وزمين را

بالحق ط يكور الليل على النهار ويكور النهار
بحكمت وصواب در ميپيچاند شب را بر روز ودر ميپيچاند روز را

على الليل وسخر الشمس والقمر ط كل يجري لاجل
بر شب ورام كردانيد آفتاب را وماه را هر يك از ايشان ميرود براي حدي

مسمى ط الا هو العزيز الغفار ۝ خلقكم من نفس
نام برده بدان او غالب وتوانا است آمرزنده كناهان آفريد شما را از تني

واحدة ثم جعل منها زوجها وانزل لكم من الانعام
يكانه يعني آدم پس بديد آورد از آن جفت او را ومقدر كردانيد براي شما از شتر وكاو وكوسفند

ثمانية ازواج ط يخلقكم في بطون امهاتكم خلقا
هشت جفت نر وماده مي آفريند شما را در شكمهاي مادران شما آفرينشي

من بعد خلق في ظلمات ثلث ط ذلكم الله
پس از آفرينشي در تاريكيهاي سه كانه بطن ورحم ومشيمه آنكه كفتيم كه اينها معبود بسزاست افعال اوست

ربكم له الملك ط لا اله الا هو فانى تصرفون ۝
پروردكار شما مر اوراست پادشاهي هيچ معبوديت مكر او پس از كجا بر كردانيده ميشويد شما از عبادت او بازكشته از عبادت او و طريق حق

ان تكفروا فان الله غني عنكم ولا يرضى
اكر كافر شويد پس بدرستي خداي تعالى بي نيازست از شما ونه پسندد

والارض بالنقل ورش
والارض سكت خلف وفي رواية خلاد
يكور بالترقيق ورش
على النهار امال البصري وورش
على النهار بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
ويكور بالترقيق ورش
كل يجري مد عما غير الغنة خلف
مسمى مسمى امال البصري وورش فتحة حمزة والكسائي
خلقكم بالادغام سوسي
نفس واحدة بدعما غير الغنة خلف
وانزل لكم بالادغام سوسي
من الانعام بالنقل ورش
من الانعام سكت خلف وفي رواية خلاد

يخلقكم بالادغام سوسي
امهاتكم بكسر الالف في الوصل حمزة بكسر الالف والميم
امهاتكم الكسائي بكسر الالف فقط لكسائي في الوصل
فانى امال البصري ودوري وابو عمرو بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فانى امال البصري وورش
ولا يرضى بالامالة المحضة حمزة والكسائي

فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُم خَلقًا مِن بَعدِ خَلقٍ فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذٰلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُم لَهُ المُلكُ لا إلٰهَ إلّا هُوَ فَأَنّى تُصرَفُونَ معني اينست آفريد شمارا ازيك تن يعني
آن آدم كه اورا آفريد پس از آن زوجه او يعني حوا را از استخوان پهلوي چپ او بيرون كشيد وفرود آورد براي منفعت شما انعام را هشت جفت كه بيان آن در سوره انعام كذشته
وذكر آن بالا رفته آفريد شمارا در شكمهاء مادران شما آفريدني بعد افريدن آن افريدن نطفه پس علقه پس مضغه پس استخوان از كوشت پوشانيدن در سه تاريكي يكي تاريكي شكم
وتاريكي مشيمه وتاريكي رحم آن خالق پروردكار و مالك شماست ملك حقيقي مر اورا ست يكي است معبودي ديكر جز او نيست پس چكونه از و مصروف ميشويد واز عبادت
اوسوي عبادت ديكري ميرويد عجب كاريست وعجيب كرداريست اينچنين كار خردمند نپسندد وخردمند بدو نه پسوندد إن تَكفُرُوا فَإنَّ اللّهَ غَنِيٌّ عَنكُم وَلا يَرضى

لِعِبادِهِ الكُفرَ وَإن تَشكُرُوا يَرضَهُ لَكُم وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخرى ثُمَّ إلى رَبِّكُم مَرجِعُكُم فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ إنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ معني اينست
اكر كفران نعمت كنيد وكفر ورزيد پس بدرستي خداي بي نيازست از كار شما كفر شما اورا چه زيان دارد وايمان شما اورا چه سود دارد ونپسندد براي بندكان خويش را كافر شدن وكفران نعمت ورزيدن واكر شكر كوييد ونعمتها را شاكر شويد آنرا پسندد و علم شما بخشنودي او پيوندد و بر نكيرد بركيرنده بار ديكري وماخوذ نشود هيچكسي بكرده غيري پس بسوي حساب كاه خداست بازكشت شما پس جزا خواهد كرد شمارا بعمل شما خداي جل وعلا بر حسب عمل جزا خواهد رسيد و بر اندازه جرم سزا خواهد ديد بدرستي خداي عليم است بخفيات امور واسرار مستور از كينهاء سينها وحقدها وضغينها وانديشهاء باطل وفكرتهاء بي طائل اين امور در سينه جا كرفته وصاحب سينه وضابط آن كشته بدين اعتبار اين امور را ذات صدور كويند وافادت اين معني جويند وَإذا مَسَّ الإنسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنيبًا إلَيهِ ثُمَّ إذا خَوَّلَهُ نِعمَةً مِنهُ نَسِيَ ما كانَ يَدعُوا إلَيهِ مِن قَبلُ وَجَعَلَ لِلّهِ أندادًا لِيُضِلَّ عَن سَبيلِهِ قُل تَمَتَّع بِكُفرِكَ قَليلًا إنَّكَ مِن أصحابِ النّارِ أمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيلِ ساجِدًا وَقائِمًا يَحذَرُ الآخِرَةَ وَيَرجُوا

رَبِّكُمُو مَرجِعُكُمُو فَيُنَبِّئُكُمُو كُنتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لِعِبادِهِ الكُفرَ ج وَإن تَشكُرُوا يَرضَهُ لَكُم
براي بندكان خود ناكرويد واكر سپاس داري نماييد پسندد آنرا براي شما

وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزرَ أُخرى ط ثُمَّ إلى رَبِّكُم
ونبردارد هيچ تني بردارنده كناه ديكري را پس سوي پروردكار شماست

مَرجِعُكُم فَيُنَبِّئُكُم بِما كُنتُم تَعمَلُونَ ط
بازكشتن شما پس بياكاهاند شمارا بدانچه هستيد كه مي كنيد

إنَّهُ عَليمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ۝ وَإذا مَسَّ الإنسانَ
بدرستي كه او داناست بدانچه در ضمايرست وچون رسد بآدمي

ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنيبًا إلَيهِ ثُمَّ إذا خَوَّلَهُ نِعمَةً مِنهُ
كزندي ورنجي خواند پروردكار بازكردنده سوي او پس چون دهد اورا وبخشيد نعمتي از نزد خود خودرا

نَسِيَ ما كانَ يَدعُوا إلَيهِ مِن قَبلُ وَجَعَلَ لِلّهِ
فراموش كند آنرا كه بود كه بخواند سوي آن ازين پيش وبديد آورد براي خداي

أندادًا لِيُضِلَّ عَن سَبيلِهِ ط قُل تَمَتَّع بِكُفرِكَ قَليلًا
همتاياني تا كم او كرداند ديكرانرا از دين خداي بكو برخوردار باش در دنيا بكفر خود باندك زماني

إنَّكَ مِن أصحابِ النّارِ ۝ أمَّن هُوَ قانِتٌ آناءَ
چه تو از ملازمان آتشي آيا اين همه برابرست باكسي كه او قايم نماينده است بطاعات درساعات

اللَّيلِ ساجِدًا وَقائِمًا يَحذَرُ الآخِرَةَ وَيَرجُوا
شب سجده كنند وبرپاي مي ترسد از عذاب آن جهان واميد ميدارد

اشبع ابن كثير ودوري وابن ذكوان وكسايي
بالسكون والقصر
يَرضَهُ يَرضَهُو
ابوعمرو وهشام
وَلا تَزِر وازِرَةٌ
بالترقيق ورش فيهما
وازِرَةٌ وِزرَ
مدغما غير الغنة خلف
أُخرى أُخرى
امالها ابن ... حمزة والكسايي وورش
فَيُنَبِّيكُم
بالابدال في الوقف حمزة
ألانسان
بالنقل ورش
الانسان
سكت خلف في رواية خلاد
مُنيبًا إلَيهِ
بالنقل ورش
مُنيبًا الَيهِ
بالسكت خلف في رواية
اليهي منهو
بالاشباع ابن كثير اشبع ابن كثير
وَجَعَل لِلّه
بالادغام سوسي
لِيَضِلَّ
ابن كثير وابوعمرو
بِكُفرِك قَليلًا
ادغم سوسي
مِن أصحابِ
بالنقل ورش

مِن اصحابِ النّارِ النّارِ امَن هُوَ قانِتٌ آنا قانِتٌ آناءَ ساجِدًا وَقائِمًا يَحذَرُ الآخِرَةَ الآخِرَةَ
بالنقل ورش — بالتفخيم والترقيق — نافع وابن كثير وحمزة — سكت خلف في رواية — امالها بين بين ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش — سكت خلف في رواية — مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلف — مع ثلثة اوجه لورش — سكت خلف في رواية خلاد

رَحمَةَ رَبِّهِ ط قُل هَل يَستَوِي الَّذينَ يَعلَمُونَ وَالَّذينَ لا يَعلَمُونَ إنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الألبابِ معني اينست وچون آدمي را زياني برسد بخواند پروردكار خود را درين حال كه سوي
حق بازكردنده بود پس ترا زان چون بدهد خداي اورا نعمتي از فضل خويش آنچ سوي آن خداي را ميخواند فراموش كند دعايي كه ميكرد و دل در خواهش آن مي آورد منسي سازد
وبكرداند مر خداي را امثال وشركا تا كمراه شوند يا كمراه كنند از راه دين خدا و وحدانيت آوريد كارجل وعلا بكواي محمد بركافر معهود يعني ابوجهل مردود يا بكو جنس كافر را تمتع اندك
يا تمتع در زمان اندك بكير بكفر خويش عذاب موبد بيدير بدرستي تو از اهل ناري عذاب نار را سزاواري آكسي كه عبادت كننده است در ساعات شب سجده كنند ودر عبادت
خداي ايستاده شونده از عذاب آخرت مي ترسد و رحمت خداي جل وعلا را اميد ميدارد همچو كسي بود كه برخلاف آن امور باشد وكفر ورزد عبادت وطاعت خداي نكند

هرکز آن همچو این نبود و این همچو آن نباشد بکو هست که برابر شوند عالمان و جاهلان و دانایان و نادانان و عالمان بی عمل جاهلانند با وجود دانایی که نادانند جز ارباب الباب پند نکیرند و جز خداوندان عقول موعظت نپذیرند قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ جمله ندائیه بالجمله که بعد اوست مقول قل است و آن امر بیست که جامع مرهمه اوامر و نواهی است مشتمل است بر پرهیز بدن از همه اصناف فساد و تباهی حسنةٌ مرفوع بر ابتداست للذین احسنوا خبر مبتدا است جمله معلله است مر اتقوا تنکیر حسنه برای تعظیم است ای للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنةٌ عظیمةٌ فی الاخرة و هی دخول الجنة و بعضی فی هذه الدنیا متعلق حسنة دارند بر طریق زیدٌ فی الدار قایم حال از و پندارند و حسنه در دنیا مثال صحت و عافیت بود و همچو امن و فراغ و عزت و رفاهیت باشد و جملهٔ وارض الله واسعة عطف است بر للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة یا از جهت انکه کنایت از طلب هجرتست بمعنی و هاجروا عطف است بر اتقوا انما برای تاکید است معنی آیت بکوای محمد بر وجه حکایت از مر ای بندکان من ایمان آورده اید از پروردکار خود بترسید چه مر کسانی که درین جهان نیکویی کرده اند و عملهاء نیك آورده اند ایشان را در آخرت نیکی عظیم است و منفعتی فخیم است یعنی دخول جنان و نیل رضوان یا کویند مر کسانی که نیکویی کنند و دم احسان زنند حسنه است در دنیا از صحت و عافیت و امن و فراغ و عزت و رفاهیت و زمین خدای فراخ است اگر احسان در زمین خود نتوانید و از اوطان بیرون آیید و اهتمام در احسان نمایید در کارهاء نیك شتابید و اجر آن در دنیا و آخرت بیابید بدرستی داده شود بر متاعب و مشاق و بر عنا و جفاء کفره و اهل شقاق و بر رنج اقامت عبادات و ادا ترك عبادات اجرها ایشان بفضل کردکار بغیر حساب و شمار قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ قل معترضهٔ دیکرست برای بیان مشارکت خویش با مردم در تکلیف و در عدم افتراق در بندکی میان قوی و ضعیف انی امرت مقول قل است تاکید او از جهت ابراز مقصود بر وجه وکادتست وامرت لان اکون اول المسلمین عطف است بر امرت سابق معنی آیت بکوای محمد

أَجْرَهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ

بخشایش پروردکار اورا بکوی هیچ یکسان باشند در منزلت و درجه آنانکه دانند

وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ

و آنانکه ندانند بدرستی پند کیرند خداوندان خردها

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ ۚ لِلَّذِينَ

بکو ای بندکان من آنانکه ایمان آوردند بترسید از پروردکار شما مر آنانراست

أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ ۗ وَأَرْضُ اللَّهِ

که نیکویی کردند درین جهان نیکویی در آن جهان و زمین خدای تعالی

وَاسِعَةٌ ۗ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ

بالطول و عرض فراخ است بدرستی تمام دهند شکیبایی کنندکان بر مفارقت اوطان و تجرع غصص و احتمال بلاها و طاعت خدای و تکالیف او مزد ایشان

بِغَيْرِ حِسَابٍ ۞ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ

بی حد و اندازه بی محاسبه بکو بدرستی من فرموده شد مرا که پرستم

اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ۞ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ

خدایرا خالص کرداننده برای او عبادت را و فرموده شد مرا باخلاص تا باشم

أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ۞ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ

نخست کسی از آنها که کردن می نهند بکو بدرستی من می ترسم اکر بی فرمانی کنم فرمان خدایرا

رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۞ قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ

پروردکار خود را از عذاب روزی بزرك بکو خدایرا می پرستم

أُولُو الْأَلْبَابِ بالنقل ورش

أُولُو الْأَلْبَابِ سکت خلف و فی روایة خلاد

آمَنُوا الدُّنْيَا ثلثة اوجه لورش امالة الدنيا ابو عمرو و حمزه و الکسائی

الدُّنْيَا حَسَنَةٌ بالامالة حمزه و الکسائی بالامالة المحضة

وَاسِعَةٌ بالامالة فی الوقف کسائی

الصَّابِرُونَ بالترقیق ورش

قُلْ إِنِّي بالنقل ورش

قُلْ إِنِّي قُلْ إِنِّي سکت خلف و فی روایة بفتح الیاء نافع

أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ بالنقل ورش

أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ سکت خلف و فی روایة

لِأَنْ أَكُونَ لِأَنْ أَكُونَ قُلْ إِنِّي قُلْ إِنِّي

بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة — بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة — بفتح الیاء نافع

بدرستی من فرموده شده ام و مکلف و مامور آمده ام که خدایرا پرستم درین حالت که برای او دین را خالص کننده باشم و فرموده شده ام که در زمانه خویش اول مسلمانان باشم قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ معترضهٔ دیکر است برای بیان مشارکت خویش با دیکران در خشیت از عذاب روز عظیم بر تقدیر معصیت و تاکید جمله از جهت ابراز مقصود بر وجه وکادتست روایت کرده اند که کفار قریش بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مطالبهٔ متابعت جد و پدر کردند که ایشان بپش لات و عزی و منات سر بر زمین می آوردند این آیت نازل کشت و این نظم در رد ایشان بورود پیوست معنی آیت بکوای محمد بدرستی من از عذاب روز عظیم یعنی روز قیامت می ترسم اکر پروردکار خویش را عاصی شوم قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ معترضهٔ دیکرست برای قصر عبادت خود

بر كردكار رحمن وتوبيخ مشركان در پرستش بتان تقديم الله بر عامل از جهت حصر است وفا فاعبدوا در جواب شرط محذوف است اي ان لم توافقوني في تخصيص عبادة الله فاعبدوا ما شئتم من دونه فستعلمون وامر فاعبدوا ما شئتم من دونه براي تهديد است متضمن وعيد است **معني اينست** بگواي محمد مرخداي را مي پرستم در حالت كردين را براي او خالص كنند ام پس شما اي مشركان از غير خداي آنچ ميخواهيد از بتان خويش وجز آن بپرستيد خواهيد ديد آنچه شما را از سزاي آن خواهد رسيد قل ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم واهليهم يوم القيامة الا ذلك هو الخسران المبين معترضه ديگرست الخاسرين اسم ان است الذين خسروا انفسهم واهليهم متعلق الخسرين است موصول باصله خبران است جمله ان الخاسرين انفسهم مفعول خسروا است واهليهم عطف است بر انفسهم ويوم القيامة ظرف است جمله صلة الذين است

قل ليست الاحرف تنبيه است جمله ذلك اشارتست بر خسران خاسران مذكور هو ضمير فصل است جمله ذلك هو الخسران المبين تذييل است **معني اينست** بگواي محمد بدرستي زيان زدگان وخاسر شدگان آنانند كه نفسهاء خود را زيان زده كردند ومتابعان خود را در روز قيامت به خسارت آوردند آگاه باش كه خسران كافران مذكور وخسارت خاسران مسطور همانست خسراني بيدا وزيان زده شدني هويدا بيش خرد خفا ندارد وهيچ خردمند در وشك نيارد لهم من فوقهم ظلل من النار ومن تحتهم ظلل ذلك يخوف الله به عباده يا عباد فاتقون مستانفه است در جواب ما شانهم ظلل مبتدا است من فوقهم ظرف مستقر است خبرست لهم متعلق است بمن فوقهم ومن تحتهم ظلل عطف است بر جمله من فوقهم ظلل ذلك اشارت است بر عذاب مذكور مرفوع المحل بر ابتدا است يخوف الله به عباده خبر مبتدا است يا عباد فاتقون تذييل است ودرو التفاتست از غيبت سوي خطاب **معني اينست** مر ايشان راست از بالا ايشان سايه بانها، آتش واز فرود ايشان سايه بانهاست از اهل دركات فرودين وآن يعني عذاب مذكور وعقاب مسطور مي ترساند خداي بدان عذاب وعقاب بندگان خود را اي بندگان من از من بترسيد واز عذاب وعقاب من بپرهيزيد والذين اجتنبوا الطاغوت ان يعبدوها

شيئتمو انفسهمو اهليهمو لهمو فوقهمو تحتهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

همو اولوا

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ۙ فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ

خالص كرداننده براي او دين مرا · پس پرستيد آنرا كه خواهيد · از جز خداي

قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ

بگو بدرستي · زيان كاران كامل در خسران · آنانند كه زيان كردند · خود را

وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

وكسان خود را · روز · قيامت · بدان آن كه گفتيم · زيان كاري · هويداست

لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ۚ

مر ايشانراست از بالاي ايشان · سايه بانها · از آتش · واز فرود ايشان · سايه بانها بديگر از ايشان باشد

ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ ۚ يَا عِبَادِ فَاتَّقُونِ

آن عذاب مي ترساند · خداي · بآن بندگان خود را · اي بندگان من بپرهيزيد از من

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا

وآنان كه · پرهيز نمودند · از معبودان باطل · كه بپرستند · آنرا · وبازگشتند

إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ ۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ۙ الَّذِينَ

بتحصيل رضاي خداي تعالي مرا ايشانراست مژده بهتر · پس مژده ده بندگان مرا · آنان كه

يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۚ أُولَٰئِكَ

شنوند · گفتار شرع را · پس متابعت نمايند · نيكوتر آنرا چون واجب وندب نه رخصت · ايشان

الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ

آنانند كه · راه نمود ايشانرا خداي تعالي · وايشان آنانند · خداوندان خردها

شيئتم — بالابدال سوسي

قل ان — بالنقل ورش

قل ان — سكت خلف في رواية

خسروا — بالترقيق ورش

يوم القيامة — بالامالة والوقف كسائي

من النار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

من النار — اما لين بين ورش

ان يعبدوها — مدغما عنه الغنة خلف

البشري — اما لين بين ورش

البشري — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي

عبادي — بفتح الياء سوسي

هديهم الله — اما لين بين ورش

هديهم الله — بالامالة المحضة حمزة وكسائي

هم اولوا الالباب — بالسكت خلف في رواية · الالباب — بالنقل ورش · الالباب — سكت خلف وفي رواية خلاد

٣ مستانفه است در جواب ما بشارتهم **معني اينست** وآنانكه از پرستش معبودي كه غير خداست اجتناب كردند وروي سوي توحيد خدا وطاعت جل وعلا آوردند مر ايشانراست بشارت بجنات نزديك انصرام حيات پس مژده ده اي محمد بندگان مرا

وانابوا الي الله لهم البشري فبشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هديهم الله واولئك هم اولوا الالباب طاغوت ماخوذ است از طغيان است اصلا او طغيوت بر وزن فعلوت بر طريق رهبوت وملكوت بود بتقديم لام بر عين قلب كردند طيغوت بر وزن فعلوت روي نمود از جهت تحرك يا وانفتاح ما قبل يا مبدل بالف گشت بر حكم قاعده مشهور باعلال پيوست ان يعبدوها بدل الاشتمال است از الطاغوت وانابوا عطف است بر اجتنبوا موصول باصله يعني والذين اجتنبوا الطاغوت مرفوع المحل بر ابتدا است لهم البشري خبر مبتدا است فا در فبشر سببيه است عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه بر وجه عهديت عبارتست از مذكوران يعني مجتنبان از طاغوت ومنيبان اولئك مرفوع المحل بر ابتدا است الذين هديهم الله خبر مبتدا است واولئك هم اولوا الالباب عطف است بر جمله سابقه وهم ضمير است جمله اولئك الذين هديهم الله

فصله

ربهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ ط أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ

اي پس آنكه واجب شد برو گفتار بعذاب چون غير او بود اي پس تو سرهاني

مَنْ فِي النَّارِ ۞ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ

آنكس راكه در آتش است ليكن آنانكه ترسيدند از پروردگار خود مرايشانراست

غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ لا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

كوشكها ومنظرها از بالاي آن بود كوشكهايي بنانهاده از ياقوت ومرواريد وزمرد ميرود از فرود آن غرفها

الْأَنْهَارُ ط ۞ وَعْدَ اللَّهِ ط لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ ۞

جويها وعده كرد خداي عز وجل اهل بهشت را وعده كردني خلاف نكند خداي تعالي وعده خود را

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ

اي نديدي كه خداي تعالي فرو فرستاد از جانب آسمان آبي را پس در آورد آنرا در چشمها

فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ

در زمين پس بيرون مي آورد بآن كشتني را مختلف الاصناف والالوان والهيات پس بكمال ميرسد

فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا ط إِنَّ فِي ذَلِكَ

پس بيني آن را زرد شده پس ميكرداند آنرا ريزه ريزه بدرستي در آنچ ذكر رفت از انزال آب واخراج زرع وخشك وناچيز شدن آن

لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۞ أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ

هرآينه موعظتي است مر خداوندان خردها را بر آنكه لابدست از صانعي حكيم يا بر فناء دنيا اي پس آنكه كشاده گرداند خداي تعالي

صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ ط فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ

سينهٔ اورا براي دين اسلام پس او بر روشني تمام است از پروردگار او پس واي مرايشانراكه سخت است

عليهي بالاشباع ابن كثير

من في النار اما لبين بين ورش

من في النار بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

الانهار بالنقل ورش

الانهار سكت خلف وفي رواية خلاد

في الارض بالنقل ورش

في الارض سكت خلف وفي رواية خلاد

مختلفا الوانه بالنقل ورش

مختلفا الوانه سكت خلف في رواية

فتريه اما لبين بين ورش

فتريه بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وكسايي

ركوع

فتريهو بالاشباع ابن كثير

لذكري لذكري الالباب الالباب للاسلام للاسلام

اما لبين بين ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وكسايي — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية خلاد — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية خلاد

كه قولي بشنوند پس احسن وجوه او را اتباع كنند چنانچه قولي محتمل وجوب واباحت بود وجوب او را راجح دارند يا ميان حرمت واباحت داير بود حرمت را مختار سيدارند ميان حسن واحسن تميز كنند وميان راجح ومرجوح فرق نهند ايشان طايفه اند كه خداي ايشانرا راه نموده ودر عقول ايشان افزوده ايشان بهدايت موصول اند وهم ايشان خداوندان قول وعقول اند **أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ** همزه استفهام براي انكارست فا عاطفه است من شرطيه است افانت تنقذ بر جزا شرط است من في النار از باب وضع مظهر موضع مضمرست اي افانت تنقذ جمله شرطيه معطوف است بر محذوف اي انت مالك امرهم فمن حق عليه كلمة العذاب فانت تنقذه وهمزه ثانيه مكرر براي تاكيد انكارست برين وجه آيت مذكور يك جمله بود مركب از شرط وجزا باشد وتواند بود جزاء من حق عليه كلمة العذاب محذوف دارند كلام بتقدير افمن حق عليه كلمة العذاب ينجو منه پندارند جمله افانت تنقذ من في النار جمله انكاري متضمن انكار انقاد وانجا بود شرطيه سابقه راكه متضمن انكار نجات بود مقرر باشد لكن از اخوات انّ است موصول باصله يعني الذين اتقوا اسم اوست لهم غرف خبر است جمله من فوقها غرف صفت است مر غرف تجري من تحتها الانهار صفت است مر غرف وعد الله مصدر مؤكد است اي وعد الله وعدا جمله لا يخلف الله الميعاد تذييل است

معني اينست

اونيمالكي اي محمد كار ايشانرا پس هر كه ثابت شود برو عذاب تو برهاني اورا ودور كني از نيران راكسي كه بارادت خداي در آتش در آمده ومشيت او معذب در نار شده اورا كسي نتواند رهانيد وهيچ كسي خلاص نتواند دهانيد ليكن كساني كه تقوي ورزند واز جرايم ومعاصي پرهيزند مرايشانرا غرفهاء بلند باشد كه بالاء آن غرفها ديگر بود كه روان باشد فرود آن جويها روان وعده كرده است خداي براي ايشان وعدهٔ مذكور ومهيا كرده است براي ايشان نعيم درجات مسطور خلاف نكند خداي جل وعلا با هيچ كسي ميعاد خود را **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ** معني اين است انه مي بيني كه خداي جل وعلا فرود آورد از آسمان آب را پس در آورد آب مذكور را در زمين درين خاك كه چشمهاست يا در چشمهايي است كه كاين است در زمين پس بيرون آرد بدان آب حبوب كاشته درحالت كه مختلف است رنگهاء او از خضرت وحمرت وهيات او از طول وقصر وانواع او از گندم وجو پس خشك شود پس تراء آن زرد گردد پس آنرا ريزه ريزه گرداند وبه بركند كي رساند بدرستي درين ايجاد وافنا ظهور آثار قدرت در اخراج زرع وانزال ما هرآينه بندست مر عاقلانرا كه خداي بكمال قدرت شناسند وصانع عالم را واجب الوجود وقديم خوانند **أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ**

استفهام براي انكارست فا عاطفه است من موصوله مبتداست جمله فهو على نور من ربه عطف است بر صله من خبر محذوف است اي افمن شرح الله صدره للاسلام قرب على شرح صدره كونه على نور من ربه فاهتدي كمن طبع على قلبه فقسي بقرينه فويل للقاسية قلوبهم وجمله افمن شرح الله صدره تا آخر معطوف است بر جمله كه از آيات سابقه مفهوم شده كه از آيت افمن حق عليه كلمة العذاب افانت تنقذ من في النار لكن الذين اتقوا ربهم تا آخر فرق ميان مؤمن وكافر آمده چنانستي كفت ثبت الفرق بين المومنين والكافرين افمن شرح الله صدره للاسلام فآمن واهتدي كمن لا يكون كذلك اي افيستويان وانكار راجع سوي معني فاست فا در فويل سببيه است من ذكر الله بمعني من اجل ذكر الله اي اذا ذكر الله عندهم او آياته ازدادت قلوبهم قساوة يا بمعني فويل للقاسية قلوبهم من ترك ذكر الله متعلق است بالقاسية قلوبهم اولئك في ضلال مبين تذييل است

قلوبهمو جلودهمو كنتمو قبلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قلوبهمو الي

قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ ط أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

دلهاي ايشان از يادكردن خداي چه از سماع قرآن كه فرايشان زيادت ميشود ايشان در كمراهي هويدا

اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا

خداي تعالى ورو فرستاد نيكوترين سخن را نبشته مانند يكديگر در موجب الاعجاز

مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ

مكررات المواعظ والقصص والاحكام منقبض ومرتعد ميشود از آن پوستهاي آنان كه مي ترسند

رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ

از پروردگار ايشان پس ساكن ومطمئن ميشود پوستهاي ايشان ودلهاي ايشان سوي يادكردن

اللَّهِ ط ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ ط يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ وَمَن

خداي تعالى آن قرآن راهنموني خداي تعالى است راه نمايد بدان آنرا كه خواهد وهركه

يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِ

كمراه كرداند اورا خداي تعالى پس نيست مر اورا هيچ راهنماينده اي هر آنكه سپر سازد روي خود را

سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ

براي بدترين عذاب روز قيامت چون آنكس بود كه اين باشد از عذاب وكويند خزنه آتش مر ستمكاران را

ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ كَذَّبَ

بچشيد جزاي آنرا كه بوديد كه كسب ميكرديد باور نداشتند پيغمبران را

الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ

آنانكه از پيش ايشان بودند پس آمد بديشان عذاب از آنجا كه

تقشعر ورش بالترقيق

منهو بالاشباع ابن كثير

قلوبهمو الي بالتسكين خلف في رواية

من يشاء مدغما بغير الغنة خلف

يشاء يشاء بالحذف بالتسهيل حمزة وهشام وقفا مع المد والقصر والروم

ومن يضلل مدغما بغير الغنة خلف

هادي في الوقف ابن كثير

افمن يتقي مدغما بغير الغنة خلف

سوء سو بالنقل والادغام حمزة وهشام في الوقف

القيامة بالامالة في الوقف الكسائي

وقيل للظالمين بالادغام سوسي

وقيل بالاشمام هشام والكسائي

فاتيهم فاتيهم امالا بين بين ورش بالامالة المحضة حمزة والكسائي

معني اينست آكسي كه كرويده است همچو كسي است كه كفر كرويده است پس كسي كه كشاده كرده ايم سينه اورا تا ايمان در وقرار كيرد واسلام در وآرام پذيرد همچو كسي بود كه خداي دل اورا مهر كرده ودر قساوت آورده ميان ايشان برابري نتواند بود آنچه خلاف حكمت است روي نتواند نمود پس واي مر كساني را كه دلهاي ايشان سخت شده است از جهت آنكه ذكر خدا را اعظام نميكنند يا كويند دلهاي ايشان سخت است از جهت آنكه ايشان ذكر خدا را ترك كرد كه براي ايمان انشراح نمي پذيرد وبراي حصول اسلام وانقياد والطاعت پيغمبر عليه السلام آرام نميكيرد ايشان يعني جماعت سخت دلان كاين اند در كمراهي پيدا يا كويند جدا كشته از هدي الله نزل احسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم الي ذكر الله ذلك هدي الله يهدي به من يشا ومن يضلل الله فما له من هاد جملهٔ الله نزل احسن الحديث مقرره است مر جملهٔ انا انزلنا اليك الكتاب بالحق ودرو التفاتست از تكلم سوي غيبت ومعترضاتي كه در ميان واقع شده ميان دو كلام متصل آمده كتابا بدل است از احسن الحديث متشابها مثاني تقشعر صفت است مركبا با الي متعلق است بتلين بتضمين يميلون ثم تلين عطفست بر تقشعر جملهٔ ذلك هدي الله تذييل است يهدي به من يشاء حال است از معني اشارت

وهر كرا كمراه كرداند هيچ كسي نبود كه اورا سوي راه راست بخواند افمن يتقي بوجهه سوء العذاب يوم القيامة وقيل للظالمين ذوقوا ما كنتم تكسبون جمله معترضه است براي بيان افتراق ميان مؤمن وكافر استفهام براي انكارست فا عاطفه است معطوف عليه محذوفست اي ايستوي المفترقان فيكون الخايف كالآمن وقيل عطف است بر مفهوم كلام اي يعذب الظالمون ويقال لهم ذوقوا وبال كسبكم وتواند بود كه وقيل حال باشد معني اينست آكسي كه بپرهيزد از سختي عذاب بروي خود از جهت آنكه دستها مغلول بود دست بر آوردن نتواند همچو كسي است كه ايمن از عذاب بود خرد اين تسويه را سايغ نداند وكفته شود مر ظالمان را بچشيد وبال اعمالي كه ميكرديد

وجملهٔ ومن يضلل الله فما له من هاد معترضه است براي نفي هدي از كمراه كرده خدا معنا اينست خداي فرستاده است نيكوترين حديث كه در وهيچ وجه كژي نيست صحيح ودرست در لفظ ومعني است با هر كلامي كه مقابله كنند در حسن فايق آيد وبا هر چه برابر كنند در خوبي راجح نمايد همه الفاظ وتراكيب او در بلاغت متماثل همه مباني ومعاني او در رصانت ومتانت معادل همه كلام از اول تا آخر بر يك آب همه حديث از بالا تا فرو صدق وصواب تكرار او محل نيفتد در اعادت تلاوت او سآمت نبود هر كلام كه تكرار كنند نا خوش آيد قرآن را هر چند كه تكرار كنند لذت بيفزايد بجنبد وبلرزد از شنيدن وعيد وا زديدن آيات تهديد پوستهاء اندام كساني كه از پروردگار خود مي ترسند پس تر از آن نرم شود پوستها تا ليان قرآن ودلهاء ايشان سوي ذكر خدا واز حق سبحانه وتعالى وايشان ميل سوي ذكر خدا كنند يعني كتاب مذكور هداست فرستاده حق جل وعلاست بدان راه نمايد هر كرا خواهد

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَيْهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

معترضه است برای بیان حال کافران که پیش از کفار قریش بودند و با پیغمبر عهد خویش مخالفت نمودند فاتیهم العذاب عطف بر اذاقهم الله و جملهٔ فاتیهم العذاب فی الحیوة الدنیا متعلق است بالخزی ولعذاب الآخرة مبتداست اکبر خبر مبتداست واین جمله تذییل است چه از ذکر رسوایی در دنیا مفهوم میشود که عذاب آخرت از رسوایی دنیا بالاتر خواهد بود بجملهٔ ولعذاب الآخرة اکبر تاکید این مفهوم روی نمود لو کانوا یعلمون شرطی است محذوف الجزا ای لو کانوا یعلمون لآمنوا معنی اینست تکذیب کردند آنانکه پیش از کفار قریش بودند با پیغمبران خویش مخالفت نمودند پس بیامد ایشان را عذابی از آنجا که نمی دانستند پس خدای عز وجل ایشان را عذاب در دنیا چشانید وهر اینه عذاب آخرت بزرگتر است آن را بدیشان خواهد رسانید اگر ایشان دانا می بودند ایمان می آوردند ودر گرویدن مبادرت می نمودند

لَعَلَّمُو لَعَلَّهُمُو أَكْثَرُهُمُو إِنَّهُمُو إِنَّكُمُو رَبِّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَا يَشْعُرُونَ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَوةِ
نمیدانند — پس چشانید ایشان را خدای تعالی خواری — خسف و مسخ و قتل واسر — در زندگانی

الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا
این جهان — وهر اینه عذاب — آن جهان — بزرگتر — اگر — هستندی که

يَعْلَمُونَ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ
دانند — وبحقیقت بدید کردیم برای مردمان — درین — قرآن

مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا
از — هر داستانی — تا مگر ایشان — پند گیرند — یعنی قرآن — تازی — بلغت عرب

غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
بی هیچ انحرافی — تا مگر ایشان پرهیزکاری کنند — از شرك — بدید کرد خدای تعالی داستانی را برای مشرك و موحد

رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا
مردی را — که مشرک باشند در مملکت او شریکانی مختلف و متنازع — ومردی را با سلامت از آفات شرك

لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ
خاص مر یك مرد را — هیچ یکسان بودند آن دو مرد بداستان — ستایش — مر خدای راست — نه که بیشتر ایشان

لَا يَعْلَمُونَ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ
نمی دانند — بدرستی تو میرنده — وبدرستی ایشان میرنده اند

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ
پس بدرستی که شما — در روز قیامت — نزد — پروردگار شما مخاصمت نمایید در ادیان ومذاهب

الدُّنْيَا — اما لین بین ابو عمرو و ورش
الدُّنْيَا — بالامالة المحضة حمزة والكسائی
الْآخِرَةِ — بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه لورش
الْآخِرَةِ — سکت خلف فی روایة خلاد
وَلَقَدْ ضَرَبْنَا — ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزه و کسائی
لِلنَّاسِ — بالامالة دوری
الْقُرْآنِ — بالنقل ابن کثیر وفی الوقف حمزه
يَتَذَكَّرُونَ — بالترقیق ورش
قُرْآنًا غَيْرَ — بالنقل ابن کثیر — بالترقیق ورش وفی الوقف حمزه
فَهِيَ سَالِمًا — بالاشباع ابن کثیر — ابن کثیر وابو عمرو
بَلْ أَكْثَرُهُمْ — بالنقل ورش
بَلْ أَكْثَرُهُمْ — سکت خلف فی روایة
مَيِّتٌ وَ — مدغما غیر الغنة خلف

رکوع

عذاب آخرت از رسوایی دنیا بالاتر ... معنی اینست تکذیب کردند ... عذاب در دنیا چشانید وهر اینه عذاب آخرت بزرگتر است آن را بدیشان خواهد رسانید اگر ایشان دانا می بودند ایمان می آوردند ودر گرویدن مبادرت می نمودند وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ این نیز متصل است بذکر قرآن لعلهم یتذکرون بمعنی لیتذکروا ای لیتعظوا متعلق است به لقد ضربنا قرآنا حال موطاست از هذا القرآن عربیا صفت اوست غیر ذی عوج صفتی دیگرست مجرور بر قول کسی که مفعول به بواسطه حرف جر بود در حالیت قرآنا عربیا اشکال نیاید و بر قول کسائی که مجرور فی را مفعول فیه دارند فی هذا القرآن بتقدیر فی تنزیل هذا القرآن مفعول تنزیل پندارند لعلهم یتقون بمعنی لکی یتقوا ثانیست مر لعلهم یتذکرون یا بدل است ازو معنی اینست وبدرستی پیدا کرده ایم درین قرآن منزل از هر نوع مثل تا پند گیرند و موعظت بپذیرند در حالت که قرآن عربیست غیر خداوند کژی است از جهت لفظ ومعنی هیچ کژی ندارد به هیچ وجهی و هیچ اعتباری روی بعینی وسفقتی نمی آرد تا ایشان دل بر تقوی گمارند وروی بپرهیزکاری آرند ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ اینجمله بعد اخبار بضرب امثال

سالم از منازعت باشد مملوك یك مولی امه مخصوص بیك مالك شده این هر دو برابر باشند یکسان نبوند بندهٔ مشترك متحیر باشد نداند حاجت از که جوید در راه خدمت که بوید خود را از آن که داند کدام مولی خود خواند بندهٔ مخصوص بیك کس همو را مالك خویش داند بیدل بروبند بخدمت او پیوندد بدو پناهد حاجت از و خواهد از تردد فارغ بود متعلق به این وآن نباشد بکوای محمد حمد مر خدای راست که پروردگار عالمیان نست بر نعمت توحید و دولت اعتقاد تفرید واختصاص مملوکیت ما بمالك واحد وانفراد در عبودیت بمولی ماجد بلکه بیشتری از مردمان این معنی نمیدانند در کار خویش متحیر وغافلند بیت یکدوست بسنده کن که یکدل داری کرمذهب مردمان عاقل داری رعیت چون دو کس را پادشاهی بگیرد

مذکورست بروجه استیناف برای توضیح ضرب امثال بذکر مثلا رجلا فیه شرکاء بدل است از مثلا بحذف مضاف ای ضرب الله مثلا مثل رجل فیه شرکاء متشاکسون صفت مر شرکاء ورجلا سلما عطف است بر رجلا فیه شرکاء متشاکسون سلما وسالما بصیغه فعل وفاعل خوانند بمعنی خالصا وذا سلامة دانند مثلا تمیز است از فاعل یستویان ای هل یستوی مثلهما ای صفتهما واستفهام برای انکارست یا برای تقریر بمعنی حمل سامع بر اقرارست وجملهٔ هل یستویان مثلا بتقدیر قال بود بیان مقصود ضرب مثل باشد وجملهٔ معترضه برای اظهار مقصود مثل است یعنی برای فرق میان این رجل وآن رجل است جمله الحمد لله ای علی نعمة التوحید والاختصاص بالمولی الواحد الحمید محمول بر تقدیر قول است وقل با مقول معترضه برای تلقین شکر خدای عز وجل است بل در بل اکثرهم لا یعلمون ابتدائیه است اضراب از ماقبل نیست حکایت از جاهلان بی معنی است معنی اینست پیدا کرده است خدای مثلی را مثل مردی که در وی شریکانند در مملوکیت متنازعان ومتخاصمانند ومردی دیگر سالم از شرکت بود

خرابي و نوي و تلف خويش بپرد مصراع عوغا بود دو پادشه اندر ولايتي إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ اينجمله معترضه
است براي تسليه بتعميم وقوع بليّه بيت سخن كو سخن را چه باكين راند كه ابنوهي مرك راجشن خواند اينجمله ايقاظ و تحذيرست و كماشتن سعي و باز داشتن
از تقصيرست تا كيد جمله از جهت ايراد مقصود بر وجه وكادتست واين نيز در باب تاكيد از معظمات افادتست جملهٔ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ معني ازاست
بدرستي تو اي محمد بركزيده ميني در عرضيت مردني و بدرستي مردمان از دوستان و دشمنان همه خواهند مرد جان بملك الموت خواهند سپرد پس بدرستي تو و ايشان در روز
قيامت در مقام مخاصمت نزد پروردكار خويش يكديكر خصومت خواهيد كرد و دل و زبان بر منازعت ميان خويش خواهيد آورد تو دعوي تبليغ رسالت خواهي كرد كافران انكار
خواهند آورد و بعد تسليم
عذر هاء نا بسنديده خواهند
كفت و تمسكات ناكزيده خواهند
جست تابعان مر متبوعان را
خواهند كفت شما ما را در
بلا انداختيد متبوعان مر تابعان را
كويند شما باختيار خويش
كفر اختيار كرديد و ما را بهانه
ساختيد و بعضي خصومت
را ميان اهل قبله دارند در
دنيا و مظالم كه ميان ايشان
واقع شده پندارند و بعضي
مطلق خصومت كويند تخصيص
بقومي نجويند چنانچ روح
مر جسد را كويد مرا در حظيرهٔ
قدس بودم چندكاه با تو الفت
نمودم از صحبت تو در بلا
افتادم و در عنا بر خود كشادم
جسد كويد من قدرتي و حسي
نداشتم از الفت تو قدرت
يافتم بياري تو بدي كردم
بهمدمي تو دم از كنه زدم
جسد و روح را بما شي اعمي
كه زمين بينا را بر كيرد و هر يكي
بقوت ديكري مسير در راه
پديد تمثيل كنند و بدين تمثيل
جرم و اثم معصيت بر هر دو
نهند پدران با پسران خصومت
در عقوق برادران با برادران
خصومت در حقوق مردمان
با مردمان خصومت در مظالم
نا در اثر اطاعت شتابي با همخوان
در هنكام شركت مطاعم في
الجمله هر خصومت كنند و عيب
خويش بر ديكري افكنند خداي
عزّ و جلّ كه احكم الحاكمين است
ميان ايشان حكم نحو كند
و آنچ حق است ظاهر كرداند
وجه اول بسياق فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
كَذَبَ عَلَى اللهِ موافق است و
بلحاق وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ
وصدق به مطابق است وجوه
ديكر مشكل است مكر آنكه خصومت
در مظالم ادني كه ميان خويش
بود سبب براي اظلميت كافران

فَمَنْ أَظْلَمُ بالنقل ورش فَمَنْ أَظْلَمُ بسكت خلف في رواية أَظْلَمُ مِمَّنْ بالادغام سوسي أَظْلَمُ بالتغليظ ورش كَذَبَ بِالصِّدْقِ ادغم سوسي

الْجُزْءُ الرَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ
پس كيست ستمكارتر از آنكه دروغ كويد بنسبت شريك و ولد برخداي
وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ
و بدروغ دارد قرآن را يا توحيد را يا محمد را چون آمد بدو
أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ
اي نيست در دوزخ جايي براي كافران

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

إِذْ جَاءَهُ حمزة وابن ذكوان إِذْ جَاءَهُ ابو عمرو وهشام جَهَنَّمَ مَثْوًى ادغم سوسي لِلْكَافِرِينَ ورش اما الدين بين لِلْكَافِرِينَ المحضه ابو عمرو ودوري

وبيان شدت مظلمهٔ ايشان دارند بر اين طريق سباق را بر وجه ترقي از ادني سوي اعلي موافق سياق پندارند فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ أَلَيْسَ
فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ فا سببيّه است اختصام ميان كافران و پيغمبر عليه السلام سبب است براي آنكه فمن اظلم ممن كذب على الله وكذب بالصدق
اذ جاءه كويند و اثبات اظلميت مفتريان برخداي و مكذبان بپيغمبر عليه السلام جويند اي فمن اظلم ممن كذب على الله وكذب بما هو صدق محض وهو القرآن والوحي وتبليغ رسول
الله ذلك من استفهاميه مرفوع المحل بر ابتداست اظلم خبر مبتداست ممن كذب من تفصيليه است متعلق است باسم تفضيل يعني اظلم على الله متعلق بكذب وكذب بالصدق
وقت مجيء اياه من غير تاني وتامل اليس في جهنم همزه براي انكارست و انكار نفي اثبات بود اي في جهنم مثوى للكافرين جملهٔ اليس في جهنم در جواب ما مقرهم وما شانهم

مستانفه باشد معنی اینست پس کیست ظالمتر از کسی که دروغ کوید وافترا کند برخدا و قایل شود باتخاذ واولاد وشرکا وتکذیب کند بدانچ محض صدق است وصرف
حق است یعنی قرآن وآنچ مبعوث است پیغامبر مبلغ آن اینست در دوزخ جاء کافران وموضع قرار ایشان والذي جاء بالصدق وصدق به اولئك هم المتقون
موصول باصله مبتداست وصدق عطف است جمله معطوف بر مبتداء محذوف است ای والذي جاء بالصدق وصدق والمومنين اولئك هم المتقون هر دو خبر
مبتداست باموصول الذي فوج وفریق بمعنی جمع دارند وافراد جاء صدق باعتبار افراد لفظ وجمع بیدارند یا کویند والذی جاء بالصدق وصدق ذکر پیغمبر ست علیه
الصلوة والسلام ذکر متبوع متضمن ذکر تابعان بود بتضمین معنی والذی جاء بالصدق وصدق به ومن تبعه وبعضی کویند مراد از والذی جاء بالصدق پیغمبر ست
علیه الصلوة ومراد از و
صدق بتصدیق ابو بکر ست
صاحب مدارك کفته که این
وجه محتاج سوی تقدیر الذی
است باضمار بغیر سبق ذکر
واضمار الذي جایز نیست
وعود ضمیر بی سبق ذکر بی
معنی است این وجه درست
نباید وصحت او روی نماید
مکر آنکه کلام از باب لف
اجمالی ونشر دارند بر طریق
وقالوا لن یدخل الجنة الا من
کان هودا او نصاری بیدارند
القوم مقدر متناول پیغمبر
علیه الصلوة والسلام وابو بکر
رضی الله عنه بود وضمیر هر دو
صفت عاید بر قوم باشد جاء
بالصدق که ملایم پیغمبر ست
علیه الصلوة والسلام راجع
سوی پیغمبر صلی الله علیه
وسلم کویند وتعلق صفت و
صدق به را که ملایم صدیق
است نسبت بدو جویند
اتکال المذکور نیابد وبعضی
از سؤال المذکور روی نماید وجمله
والذي جاء بالصدق تا آخر معترض
است برای مدح پیغمبر علیه
الصلوة والسلام ومومنان
وکسی که صدق را یعنی قرآن را
آورد وبدو تصدیق کرد یعنی
پیغمبر علیه الصلوة والسلام
وکسانی که تصدیق کردند بقرآن
از اهل اسلام ایشان متقیانند
واز عذاب خدای پرهیز کنند کاشت
لهم ما يشاؤن عند ربهم
ذلك جزاء المحسنين
ليكفر الله عنهم أسوء
الذي عملوا ويجزيهم
اجرهم بأحسن الذي
كانوا يعملون لهم
ما يشاؤن جمله مستانفه است
در جواب ما لهم من الجزاء
ذلك جزاء المحسنين جمله

جاء حمزة وابن ذكوان ما يشاؤن ثلثة اوجه لورش

من كلام الله الخالق العليم

والذي جاء بالصدق وصدق

وآنكه آورد توحيد وقرآن يعني رسول وآنكه تصديق كرد قرآن را از امت يعني ابو بكر

به أولئك هم المتقون ٥

ايشان ايشانند پرهيزكاران

لهم ما يشاؤن عند ربهم

مر ايشانراست آنچه خواهند نزد پروردكار ايشان

تنزيل من رب العالمين

تذییل است لیکفر متعلق است بالمحسنین ای ذلك جزاء الذین احسنوا لیکفر الله اسوء واحسن اسم تفضیل است برای زیادت مطلقه است بر طریق الناقص والاشج اعدلا بنی
مروان بود واضافت او اضافت بعض سوی کل باشد ویجزیهم عطف است بر یکفر هم مفعول اول است مر یجزی اجرهم مفعول ثانی است یا برای مقابل است معنی
اینست مر متقیانراست در بهشت از عطا آنچه بخواهند واز بخشش الهی آنچ آرزو برند آنی یعنی نیل مرادات وحصول متمنیات جزا کسانی است که نیکویی کنند
وکار نیك ارند تا بپوشد حق تعالی از ایشان بدترین آنچ عمل کردند وجزا دهد ایشانرا اجر ایشان بمقابله نیکوترین عملی که آوردند اسوء واحسن بمعنی اصل فعل دارند
وبمعنی سیئه وحسن بندارند ودرین آیت دلیل است که کنه کبیره چنانچه معتزله وخوارج میکویند که از ایمان بیرون می آرد نیست اعتقاد مذکور ایشان جزا باطل وبی معنیست

كه مفهوم آيت آنست كه اسوء سيات در معرض غفرانست اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ وَمَنْ يَهْدِي
اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ عبده بصيغه مفرد و جمع خوانده اند و معنی برحسب آن داند اين جمله معترضه است براي رد تخويف ايشان استفهام
براي انكارست و انكار نفی اثبات است اي الله كاف عبده عبده مفعول است مر كاف و يخوفونك بتقدير وهم يخوفونك عطف است بر مضمون اليس الله بكاف عبده اي الله
كاف عبده وهم يخوفونك حال است بالذين من دونه متعلق است به يخوفونك روايت كرده اند كه كفار قريش چون ابوجهل و امثال او بترسانيدن پيغمبر عليه الصلوة
والسلام جستند بر پيغمبر عليه السلام گفتند كه تو آله ما را عيب ميكني و ايشان را در مذمت مي افكني بايد تا زيان بتو رساند و بيهوش و ديوانه كرداند اين آيت در شان ايشان
وارد شد و در بيان حال ايشان آمد و من يضلل الله فما له من هاد اين شرطيه با معطوف خويش معترضه است براي مدح مؤمنان كه مهتدي باشند و مذمت كافران كه گمراه باشند اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ استفهام براي انكارست و انكار نفی اثبات بود و كلام بمعنی والله عزيز ذو انتقام باشد و جمله متضمن وعيد كافران بقهر و انتقام بود و وعد مؤمنان و انتقام دشمنان ايشان باشد و اين جمله بيان آنست كه خداي قادرست بر مضمون اليس الله بكاف عبده مقرر است معنی اينست اينست خداي كافي مر بنده خويش يعني محمد را عليه الصلوة والسلام و بر قراءة عباده معنی چنين گويند اينست خداي بسنده مر بندگان خويش را يعني پيغمبران كان شر كافران حمايت كند و به خوف از كسي متعلق نكرداند و هر كرا خداي گمراه كرداند او را راه نماينده نبود و هر كرا خداي راه راست نمايد او را گمراه كننده نباشد اينست خداي جل وعلا قاهر غالب خداوند انتقام از اعدا وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ قُلْ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ اَرَادَنِيَ اللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ اَوْ اَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ معترضه ديگرست براي بيان معترف بودن كفار بالوهيت كردگار لام توطيه قسم است ليقولن از روي لفظ جواب قسم است و از روي معنی جزاء شرط است الله فاعل فعل محذوف است

اَجْرَهُمُو سَأَلْتَهُمُو اَفَرَاَيْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَنْهُمُو اَسْوَءَ وَيَجْزِيَهُمُو اَجْرَهُمْ
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ذٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ۝ لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ
آن پاداش نيكوكارانست تا بپوشاند خداي تعالی از ايشان

اَسْوَاَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِي
قبيح آنچه كرده باشند و جزا دهد ايشان را مزد ايشان به نيكوتر آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ
بودند كه ميكردند از طاعات و عبادات اي نيست خداي عز وجل بسنده مر بنده خود را

وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ
و مي ترسانند ترا بآنان كه از فرود خداي اند از بتان و هركه گمراه كرداند او را خداي تعالی

فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۝ وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ
پس نيست مر او را هيچ راه نماينده و هركرا راه نمايد خداي پس نيست مر او را هيچ گمراه كننده

اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ۝ وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ
اي نيست خداي عز وجل غالب و توانا خداوند پاداش بدي ببدي و اگر پرسي از ايشان

مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ
كدام كس بيافريد آسمانها را و زمين را هرآينه گويند آفريد خداي

قُلْ اَفَرَاَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ اَرَادَنِيَ
بگوي اي خبر دهيد آنچه مي پرستيد از غير خداي عز وجل اگر خواهد مرا

اللّٰهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ اَوْ اَرَادَنِي
خداي تعالی گزندي را هيچ هستند آن اصنام باز برنده آن گزند را اگر خواهد بمن خداي

لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ
بالترقيق ورش
عَنْهُمْ اَسْوَءَ
سكت خلف في رواية
وَيَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ
سكت خلف في رواية
عِبَادَهُ
حمزة وكسائي
وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ
مدغما غير الغنة خلف
مِنْ هَادِي
في الوقف ابن كثير
وَمَنْ يَهْدِي اللّٰهُ
مدغما غير الغنة خلف
مُضِلٍّ اَلَيْسَ
بالنقل ورش
مُضِلٍّ اَلَيْسَ
بالسكت خلف في رواية
وَالَارْضَ
بالنقل ورش
وَالْاَرْضَ
سكت خلف وفي رواية خلاد
قُلَ افَرَاَيْتُمْ
بالنقل ورش
قُلْ اَفَرَاَيْتُمْ
سكت خلف في رواية
اَفَرَايْتُمْ
بالتسهيل نافع وفي الوقف حمزة

اَفَرَاَيْتُمْ اَفَرَيْتُمْ اِنَ اَرَادَنِيَ اِنْ اَرَادَنِي كَاشِفَاتٌ ضُرَّهُ اَوَ اَرَادَنِي
بالابدال ورش بالحذف كسائي بالنقل ورش سكت خلف في رواية ابو عمرو في رواية بالنقل ورش سكت خلف في رواية

اي خلقهن الله و جمله مقول قل مستانفه است در جواب ماذا اقول لهم حين الله يقول ذلك استفهام در افرايتم براي تقريرست بمعنی حمل مخاطب بر اقرار فا عاطفه است معطوف
عليه محذوف است اي انتظرتم فرايتم بمعنی اخبروني مقول قل است ما تدعون ما موصوله با صله خويش مفعول اول است مر ارايتم شرطيه كه بعد اوست مفعول دوم است
و استفهام در افرايتم براي تقريرست بمعنی حمل مخاطب بر اقرار يعنی اخبروني و استفهام در هل هن كاشفات ضره براي انكارست كاشفات و ممسكات بتنوين و نصب ما بعد او بر مفعوليت
و باضافت و جر ما بعد او خوانده اند و معنی برحسب آن داند قل در قل حسبي الله تلقين است مر چيزي را كه پيغمبر را در آن وقت بايد گفت و شاني كه درين حال بايد جست الله مبتدا
حسبي خبر مبتدا است عليه متعلق است بر يتوكل اين جمله تذييل است يا تعليل سؤال در ويخوفونك بالذين من دونه اصنام را بصيغه مذكر ذكر كرد در جمله هل هن كاشفات ضره

ذکر ایشان بصیغهٔ تانیث چه وجه آورد جواب در مقام تخویف که ملایم ذکورست اعتبار لفظ اصنام بایراد صیغهٔ مذکر ملایم بود و در مقام تعجیز و ترهیب برای ایراد صیغهٔ مؤنث
از جهت انوثت لات و عزی و منات اعتبار معنی سا بغنمود معنی آن است وبسو کند یاد میکنم هر اینه اگر بپرسی کافران که آفرید است آسمان و زمین که پیدا کرده است آن و این
هر اینه بگویند خدای آفرید واز عدم بوجود کشیده بگوای محمد اگر دیسته اید پس بیاید از غیر خدای آنچه میخوانید واله خویش مید انید ازبتان اگر خدای خواهد در شان من مضرتی
جون مرضی و محنتی هست که باشند این بتان بار آرند کان زیان یا اگر بخواهید در شان رحمتی چون صحتی وراحتی ومنفعتی هست که باشند ایشان باز دارند آن وهمه دانند آن
وهمه دانند که ایشان این خبرها شنوانند بگوای محمد بسنده است مرا عون خدا بر توکل کنند کان اعتماد کنید بر فضل و کرم او بندهٔ کان واورا برای کار بسنده دارند وهمه امور
خویش برو سپارند قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب مقیم
قل معترضه است برای تلقین تهدید یا قوم اعملوا علی مکانتکم مقول قل است علی مکانتکم ای علی حالکم التی تمکنتم علیها من العداوة والکبر مکانت بمعنی مکان است مستعار برای حال وشان است فسوف تعلمون فا سببیه است یخزیه صفت مر عذاب و عذاب فاعل است من یأتیه من استفهامیه است در محل مفعول تعلمون آمده و تعلمون باستفهام معلق شده ویحل عطف است من یأتیه عذاب مقیم فاعل است مر یحل معنی اینست بگوای محمد ای قوم من عمل کنید بر حال خویش بر حالی که دارند از دشمنی وکبر ومنی پس سرانجام خواهید دانست کیست که می آید اورا عذابی که خوار کنده و در رسوائی افکنند چون خیبت و خسارت در مقاصد و ناحاصل شدن مطلوب در مکاید وقتل واسر در معارک وپیوستن بهلاک در مهالک چنانچه در جنگ بدر بود و در اکثر غزوات روی نمود و کیست که فرود آید عذاب مقیم در نار که جاودان خواهد بود در شان کفار انا انزلنا علیك الکتاب للناس بالحق فمن اهتدی فلنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما انت علیهم بوکیل معنی آن است بدرستی فرستاده ایم برتو برای ارشاد مردمان بحق و صدق کتاب را پس هرکه راه راست گیرد واهتدا پذیرد برای نفس او بود ومنفعت او

مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ عَلَيْهِ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي مَكَانَاتِكُمْ مَنْ يَأْتِيهِ يَأْتِيهِ
عَلَيْهِمُ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ مَكَانَاتِكُمْ إِنِّي

بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ ط قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ

عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ۝ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ

مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ ج فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ لا مَنْ يَأْتِيهِ

عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ۝ إِنَّا أَنْزَلْنَا

عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ ج فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ

وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ج وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ

بِوَكِيلٍ ۝ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا

وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا ج فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا

الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ط إِنَّ

عَذَابٌ يُخْزِيهِ
يُخْزِيهِي
عَلَيْهِي
لِلنَّاسِ
فَمَنِ اهْتَدَىٰ
فَمَنِ اهْتَدَىٰ
عَلَيْهُمْ
ربع
يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ
يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ
قُضِيَ الْمَوْتُ
الْأُخْرَىٰ
الْأُخْرَىٰ

الْأُخْرَىٰ الْأُخْرَىٰ مُسَمَّىٰ مُسَمَّىٰ

باشد وهرکه گمراه گردد پس گمراهی او زیان نفس او بود ودر کار اهتداء کافران سلطان برانسان وهدایت دادن وایمان در دل ایشان نهادن کار خدا باشد کار انبیا نبود الله یتوفی
الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسك التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلك لایات لقوم یتفکرون در آیت سابقه ذکر
قرآن بود تا آنکه در جملهٔ الله نزل احسن الحدیث ذکر قرآن بر طریقه کرد که تخلص سوی ثناء خدای باشد این جمله مسوق برای ثناء خدای متصل است بجملهٔ الله نزل احسن الحدیث که
متضمن ثناء خدای بود وبعضی مفسران این جمله تعلیل دارند ودلیل بر جملهٔ علیه یتوکل المتوکلون پندارند چه کسی که اینچنین تصرف دارد سزاوار آن بود که بنده کار خود بدو سپارد والتی
لم تمت عطف است بر الانفس که مفعول یتوفی است وقبض نفس در وقت مرگ حقیقت بود ودر وقت خواب بر طریق تمثیل باشد که حال است خواب از جهت آنکه نایم است

سوال برين طرتوو در يتوفى احساس وتحرك نمي تواند بحالت مرك وحالت قبض روح مي ماند هم ازين جهت النوم اخ الموت كفته اند ودر راه تسميهٔ قبر بمرقد ومضجع رفته اند
جمع ميان حقيقت ومجاز آيد كه يتوفى بر نسبت موت حقيقت بود وبر نسبت حال است نوم مجاز باشد وجمع ميان حقيقت ومجاز روا نيست صحتا ارادت اين دو معني بچه معناست
جواب يتوفى محمول بر عموم مجاز بود يعني استدن حس وتحرك كه شامل موت ونوم است باشد يا در معطوف فعلي محذوف دارند اورا محمول بر معني مجازي بپندارند
ارادت حقيقت ومجاز در يك لفظ نبود كلام از باب عطف جمله بر جمله باشد وبعضي كويند آدمي را نفس وروح است حيات ونفس تعلق بروح دارد ونفس احساس وادراك
پيدا مي آرد بقبض نفس احساس وادراك رود منام حاصل ميشود وبقبض روح نفس راحيات ميرود موت حاصل ميكرد ونفس بعد از رفتن باز آيد بعد از خواب بيداري روي نمايد

هو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝ اَمِ اتَّخَذُوا

در آنچه كفتيم هر آينه دلايل است بر وحدانيت او وحشر براي كروهي كه انديشه ميكنند يا نه كه كرفتند كافران

مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُفَعَاءَ ط قُلْ اَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ

از غير اذن خداي تعالى شفاعت خواهاني از بتان بكوي شفاعت كنند اكرچه باشند كه مالك نه اند

شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ۝ قُلْ لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا ط

هيچ چيز را ونه دانند بكوي مر خداي راست خواهش كنان همه

لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ز

مر او راست پادشاهي آسمانها وزمين پس سوي او باز كردند روز قيامت

وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَاَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ

وچون ياد آرند خدا را حال آنكه منفرد باشد منقبض شود دلهاي آنانكه

لَا يُؤْمِنُونَ بِالْاٰخِرَةِ ج وَاِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ

نميكروند بدان جهان در ذكر وچون ياد آرند آنانرا از

دُونِهِ اِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ۝ قُلِ اللّٰهُمَّ فَاطِرَ

غير او اند از اصنام ناكهان ايشان مژده مند ميشوند بكوي اي بار خداي آفريننده

السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ

آسمانها و زمين داننده نهان وآشكارا

اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ

تو حكم فرماي درميان بندكان تو در آنچه هستند كه درو

لَاٰيَاتٍ
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
مدغما غير الغنة خلف
شُفَعَاءُ
بالابدال مع القصر والمد في الوقف
شُفَعَاءُ
بالحذف مع القصر والمد في الوقف حمزة وهشام
قُلَ اَوَلَوْ
بالنقل ورش
قُلْ اَوَلَوْ
سكت خلف في رواية
شَيًّا شَيْئًا
بالوجهين ورش سكت خلف في رواية
شَيْئًا وَّلَا
مدغما غير الغنة خلف
الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا
بالادغام السوسي
وَالْاَرْضِ
بالنقل ورش
وَالْاَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
اِلَيْهِي ذُكِرَ
بالاشباع ابن كثير نقول ورش
لَا يُؤْمِنُونَ
بالابدال ورش والسوسي
بِالْاٰخِرَةِ
النقل بالترقيق معا شئاو احد ورش

بِالْاٰخِرَةِ بِالْاٰخِرَةِ وَاِذَا ذُكِرَ يَسْتَبْشِرُونَ فَاطِرَ وَالْاَرْضِ وَالْاَرْضِ تَحْكُمُ بَيْنَ فِيهِ
سكت خلف وفي رواية خلاد، امال الكسائي في الوقف، بالترقيق ورش، بالترقيق ورش، بالنقل ورش، سكت خلف وفي رواية خلاد، بالادغام السوسي، اشبع ابن كثير

روح چون برود بعادت باز كشت بذكر كرد باز كشت اوسوي تن بهنكام بعث باشد في الجمله خواب اخ موت است فيمسك عطف است بر يتوفى ويرسل الاخرى عطف است بر فيمسك ان في ذلك لايات لقوم يتفكرون تذييل است اصرار كافران بر كفر امارت آنست كه ايشان آيات قدرت را منكر اند بر انكار مصر اند بظهور امارات انكار با اصرار تنزيل منزله منكران مصران كرد موكد بتاكيد آورد معني اينست خداي ميستاند ومتوفى ميكرداند نفسها را يعني روحها را كه بدان حيات متعلق است وجريان نفس بوجود آن متحقق است نزديك مردن ومدت حيات بسر آوردن ومي ستاند روحي را كه احساس وادراك بدان متعلق است نزديك خفتن وبمنام بنوستن پس نكاه ميدارد از باز كشتن نفسي را كه نقد بر كرده است بر وي مرك وبسوستن ورها كند نفس ديكر را كه حكم بموت او نكرده تا مهلتي معين يعني تا وقت مردن كه هر دو روح بر تن باز رها نشوند بدرستي در موت ومقام بيداري وبعث وهر اينه آياتي است مر قومي را كه تفكر كنند پس بقدرت اينچنين قادري ووحدانيت او مومن وموقن شوند پس بحكم عقل لازم نمايد بحكم عقل ايمان آوردن واجب آيد وايقان همه صفات بعث بحكم عقل لازم آمد است ام اتخذوا من دون الله شفعاء قل اولو كانوا لا يملكون شيئا ولا يعقلون معني اينست مشركان قريش در آيات خداي تفكر نكردند بتان را مشركان خدا ساختند ني بلكه از غير خداي شفعا كرفتند بكواي محمد ايشان شفعا كردند اكرچه مالك چيزي نباشند مالك شفاعت نشوند وچيزي در نيابند تا بعد در يافتن آن بسوي شفاعت بشتابند قل لله الشفاعة جميعا له ملك السموات والارض ثم اليه ترجعون معني اينست بكواي محمد همه شفاعتها مر خدا راست ملك حق جل وعلاست كسي بغير اذن او شفاعت نتواند كرد وخود را در مرتبه شفاعت نتواند آورد مر او راست ملك آسمانها وزمين مالك است بر امور آن واين پس بسوي حساب كاه او باز كردانيده خواهيد كشت وبجزا وسزاء او خواهيد پيوست واذا ذكر الله وحده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالاخرة واذا ذكر الذين من دونه اذا هم يستبشرون معني اينست وچون ذكر كرده شود خداي بصفت انفراد كرفته شود ومنقبض كردد دلهاء كساني كه بآخرت ايمان نمي آرند وبتوحيد خداي تصديق ندارند وچون ذكر كرده شود آلهه كه غير خداي اند ناكاه ايشان شاد شوند چنانچه اثر شادي در بشرهاء ايشان

ظاهر کردند واثر بهجت در روهاء ایشان نمودار شود بنان درشان ایشان برین صفت فتنه شده دوستی ایشان در خواطر کافران برین حد بیدا امده قل اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون معترضه دیکرست برای تلقین دعاست فاطر السموات منادی بحذف حرف ندا و فرا و مبرد صفت اللهم دارند حذف حرف ندانه بنداراند عالم الغیب صفت است مر فاطر السموات جمله ندائیه مقول برای استعطاف بود وجمله انت تحکم مقصود بمقال با مقال باشد معنی بکوای محمد بارخدای آفریننده آسمانها و زمین پیدا کننده آن واین داننده نهان وآشکارا تو حکم کنی میان بندکان در چیزی که ایشان اختلاف میکنند ومیان خویش در امور دینی منازعت می افکند ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا ومثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یوم القیامة وبدا لهم من الله

بدا لهمو بدا لهمو بهمو اکثرهمو قبلهمو عنهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

تختلفون ۞ ولو ان للذین ظلموا ما فی الارض

خلاف میکنند واکر آنکه مر آنانرا بودی در آخرت که ستم نمودند بس آنچ در زمین است خود بشرك در دنیا

جمیعا ومثله معه لافتدوا به من سوء العذاب

همه از ملك ومال وماننده آن با آن هر آینه باز خرند خود را بآن از بدی عذاب

یوم القیامة وبدا لهم من الله ما لم یکونوا

روز قیامت وظاهر شود مر ایشانرا از عذاب خدای تعالی آنچه نبودند که

یحتسبون ۞ وبدا لهم سیات ما کسبوا

در شمار آرند وظاهر شود مر ایشانرا بدیها آنچه کسب کردند در دنیا

وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون ۞

وفرود آید بدیشان عقوبت آنچه هستند بدان فسوس مینمودند

فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه

پس چون رسد بآدمی کزندی خواند مارا پس چون دهیم او را

نعمة منا قال انما اوتیته علی علم بل هی فتنة

نعمتی از نزد ما کوید بدرستی دادند بمن او را بر دانش من بوجوه مکاسب نه که آن نعمت ابتلاییست که بسبب آن شاکر از کافر پیدا شود

ولکن اکثرهم لا یعلمون ۞ قد قالها الذین

ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند بتحقیق کفتند آن کلمه آنانکه

من قبلهم فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون

پیش از ایشان بودند پس باز نداشت از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند از اموال یا از معاصی

ولو ان بالنقل ورش — ولو ان سکت خلف فی روایة — ظلموا بالتغلیظ ورش — فی الارض بالنقل ورش — فی الارض سکت خلف وفی روایة خلاد — جمیعا و مدغما بغیر الغنة خلف — القیامه بالامالة فی الوقف کسائی — سیات ثلثة اوجه لورش — سییات بالابدال فی الوقف حمزة — یستهزءون بالتسهیل فی الوقف حمزة — یستهزیون بالابدال فی الوقف حمزة — یستهزون بالحذف فی الوقف حمزه

الانسان الانسان خولناهو اوتیته فتنة و فما اغنی فما اغنی

بالنقل ورش — سکت خلف وفی روایة خلاد — بالاشباع ابن کثیر — ثلثة اوجه لورش — مدغما بغیر الغنة خلف — بالامالة المحضة حمزة والکسائی — التقلیل بین بین ورش

ما لم یکونوا یحتسبون وبدا لهم سیات ما کسبوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون معنی آنست اکر ثابت شدی کمر ظالمانرا استآنچ در زمین است وهمچندان با آن هر آینه میدادند خلاص خود میخواستند وظاهر شدی مر ایشانرا از قهر خدای آنچ کمان نداشتند ووقع آن نمی پنداشتند وظاهر شدی مر ایشانرا سیات کسب ایشان ومحیط شدی بدیشان عذاب استهزاء ایشان بر مومنان یعنی آن امور جمع شدی وبصفت اجتماع حاصل آمدی لیکن چون ایشانرا ملك ما فی الارض ومثل آن با آن نبود اجتماع این امور با قتداء مذکور روی نمود فاذا مس الانسان ضر دعانا ثم اذا خولناه نعمة منا قال انما اوتیته علی علم بل هی فتنة ولکن اکثرهم لا یعلمون این شرطیه عطف است بر واذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة واذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون ایراد فا کرد تا دال بر تعقیب وترتیب باشد که در وقت مس ضر توجه بدعا سوی کسی که بعد مستفیض شدن بذکر او دال بر شناعت تیسیر باشد بخلاف آیت واذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا الیه ثم اذا خوله نعمة منه نسی ما کان یدعوا الیه من قبل ... که در ... وی ... این داعی نبود عطف او بواو سابقه نمود خولناه یعنی نزلناه نزولا من غیر ان یفعل فعلا است ضمیر منصوب مفعول

اولاست نعمة مفعول دوم است منا صفت است مر نعمة قال جزاء شرط است انما اوتیته علی علم مقول قال است وتذکیر ضمیر اوتیته که عاید بر نعمت است از جهت تذکیر ما صدق علیه است چه ما صدق علیه نعمت از امن وفراغ وجفت بسیار وانواع دیکر مذکرست وبعضی کویند ما در انما اوتیته موصوله است کافه نیست قیاس کتابت او فصل است کتابت او بوصل بر طریق ما کافه برخلاف اصل است خطان لا یقاسان خط العروض وخط القران برین وجه ضمیر اوتیته عاید در ما بود تذکیر او از جهت لفظ ما باشد هی عاید است بر نعمت تانیث او ظاهر است یا عاید برا بود تانیث او از جهت تانیث خبر یعنی فتنة باشد وجمله اضراب است از انما اوتیته علی علم کانه قیل ما اوتیته علی علم منك بل هی فتنة ولکن اکثرهم لا یعلمون عطف است بر واستدراك است از و معنی آنست پس چون برسد آدمی را رنجی ومشقتی وزیانی ومضرتی دعا کند ومارا بخواند پس تر ازآن چون فضل کنیم او را نعمتی از فضل خویش بخشیم ابتلاء عطایی بی استحقاق وجزایی

بكويد اين نعمت داده نشده ام مكر از جهت استحقاق علمي كه حاصل كرده ام يا از جهت آنكه انواع كسب ميدانم وبكسب مال حاصل كردن بي توانم چنانچه قارون اِنَّمَا اُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي
كفته بود ودر كسب نسبت حصول مال بسوي دانستن خويش زبان آوري مينمود بلكه اين نعمت فتنه بود انتقام بر صورت انعام مي نمود وليكن اكثر مردمان نميدانستند فتنه را نعمت ميخوا ند
قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ
بِمُعْجِزِينَ معنى اينست بدرستي كفته اند اين كفتار آنكساني كه پيش از ايشان بودند از كفتار چون قارون اِنَّمَا اُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي كفت با قومي ديكر
از كافران كه معلوم خدا بود كه همين دعوي جست پس نفع نكرد مر اين قايلان را آنچه مكتسب بود ايشان را پس رسيد ايشان را جزاها سيئات ايشان وآنان كه از مشركان
مكه ظلم كردند وروي برستم كاري آوردند وكفر ورزيدند وبدين اسلام نكرويدند زود باشد كه برسد ايشان را جزاء سيئات كسب ايشان وعقوبت مفسده كفر وطغيان چنانچه قتل واسر در روز جنك بدر وچون قحط هفت سال وكرسنكي مردن نسا ورجال كربه وسكي نماند كه نخوردند بيشتري از ايشان بعذاب كرسنكي مردند ونه اند ايشان مر قادر عذاب كننده را عاجز كنندكان يعني از پيش او نروند وازوي فوت نشوند أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ استفهام براي انكارست واو عطف است معطوف عليه محذوف است اي اجهلوا ولم يعلموا وجمله معترضه متضمن رد اضافت عطاء خدا بسوي علم وكسب خود بود ودفع دعوي انما اوتيته على علم عندي يا انَّ با اسم وخبر خويش قايم مقام دو مفعول لم يعلموا است جمله ان في ذلك لايات لقوم يومنون تذييل است وچون اصرار كافران بر كفر وطغيان علامت آنست كه ايشان آيات مذكوره را آيات قدرت نمي دانند ومضمون جمله را منكر اند بظهور آيات انكار با اصرار جمله را موكد بتاكيد كرد وجمله اسميه آورد معني اينست آيا غافلند وجاهلند ونميدانند بدرستي خداي براي كسي كه خواهد رزق را فراخ كند وبراي كسي كه خواهد روزي تنك كرداند بدرستي در روزي فراخ كردن وتنك آوردن آيات قدرت وعلامات عبرتست مر قومي را كه ايمان آرند وايقان دارند كه قابض وباسط جز خداي نيست ودهنده وباز دارنده خداي تبارك وتعالى است عاقل چون آيات قدرت دريابد بسوي ايمان وايقان شتابد

اَصَابَهُمُو سَيُصِيبُهُمُو هُمُو اَنْفُسِهِمُو رَبِّكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ
پس رسيد بديشان بديهاي آنچه كسب كردند وآنان كه ستم كردند از
هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ
اينها زود بود كه رسد بديشان بديهاي آنچه كسب كردند ونه اند ايشان
بِمُعْجِزِينَ ۝ أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
فوت شوندكان از خداي تعالى آيا نميدانستند كه خداي عزوجل ميكستراند روزي را
لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
مر آنرا كه خواهد وتنك ميكرداند بدرستي در آن قبض وبسط هر آينه دلايل است وقدرت براي كروهي
يُؤْمِنُونَ ۝ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى
ايمان آرند بكوي اي بندكان من آنان كه از حد تجاوز نمودند بظلم بر
أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
خود بارتكاب معاصي نوميد مشويد از بخشايش خداي تعالى بدرستي خداي
يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
بيامرزد كناهان را همه بدرستي كه او آمرزكارست مهربان
وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ
ورجوع نماييد با طاعت پروردكار شما وكردن نهيد اورا پيش از آن كه
يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ۝ وَاتَّبِعُوا
آيد بشما عذاب پس ياري كرده نشويد ومتابعت نماييد

سيّئات — ثلثة اوجه لورش
سيّيات — بالابدال في الوقف حمزة
ظلموا — بالتغليظ ورش
سيّئات — ثلثة اوجه لورش
سيّيات — بالابدال في الوقف حمزة
ركوع
لمن يشآء — مدغما غير الغنة خلف
لآيات — ثلثة اوجه لورش
يومنون — بالابدال ورش والسوسي
لقوم يومنون — مدغما غير الغنة خلف
يا عبادي — بسكون الياء والوصل ابو عمرو
لا تقنطوا — بكسر النون ابو عمرو وكسائي
انه هو — بالادغام سوسي
ان يأتيكم — مدغما غير الغنة خلف
ان ياتيكم — بالابدال ورش والسوسي

٣ كه سامعان اَنْ يَاتِيَكُمُ الْعَذَابُ شنيدند از نشان آنچه در وقت آمدن عذاب خواهد بود برسيدند ما يفعل بنا حين ياتينا بعذاب كفتند يعذبون ثم لا تنصرون جواب آن شنيدند معني اينست وسوي طاعت پروردكار خود باز كرديد بامر ونهي او كردن وفرمانهاء اورا انقياد كنيد پيش از آنكه بر شما عذاب بيايد وعقاب اخروي روي نمايد

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ معنى
اينست بكوي اي محمد مر بندكان مرا كه اسراف كرده اند در كناهان واز حد كذشته اند در ارتكاب آن از رحمت خداي نوميد مشويد ودر آمرزش او اميدوار باشيد بدرستي خداي همه
كناهان آمرزد وهمه خطايا بخشد بيت اي بدر مانده كي پناه همه ۞ كرم تست عذرخواه همه ۞ قطره از ابر رحمت توبس است ۞ شستن نامه سياه همه ۞ بدرستي
هم او آمرزكارست خطايا آمرزد بخشنده است عطايا بخشد وَأَنِيبُوا إِلَى رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ وانيبوا عطف است بر
لا تقنطوا واسلموا عطف است بر انيبوا من قبل ان ياتيكم العذاب ظرف است مر انيبوا واسلموا را ثم لا تنصرون جواب عطف است بر محذوف بر وجه استيناف چنانستي ٣

معذب گردید بیش یاری کرده نشوید هیچ یاری یاری کردن نتوانند تا از عذاب اخروی برهاند وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ واتبعوا عطف است بر انیبوا و اسلموا و احسن بمعنی حسن است چنانچه اعلی در سبح اسم ربك الاعلی بمعنی عالی است و تواند بود بمعنی تفضیل باشد چه قرآن افضل منزلات است انواع قرآن عبارتست از آنچه گفته اند احلوا حلاله و حرموا حرامه واعملوا بمحکمه وآمنوا بمتشابهه وکلوا علم الی عالمه و بعضی گویند احسن منزلات تکلیفاست اتباع آن واجب است بترك آن وعیدست و مراد از وجوب اتباع احسن همین است بعضی گویند احکام قرآنی بعضی حسن است و بعضی احسن چون قصاص حسن است وعفو آن احسن است و چون استدن نصف مهر یعنی از شوهر بطلاق بیش از دخول حسن است و نا استدن آن احسن است و چنانچه سه طلاق در سه طهر حسن است و یك طلاق در حالت طهر گفتن و ناگذشتن عدت و از طلاق دیگر باز ماندن احسن است و چنانچه نماز فریضه در خانه گزاردن حسن است و در مسجد گزاردن احسن است و چنانچه در حالت سفر افطار روزه حسن است روزه داشتن احسن است اتباع احسن اولی است از اتباع حسن این وجه ملایم الحاق وعید نبود چه بترك احسن الحاق وعید

إليكمو ربكمو أنتمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ

نیکوتر آنکه فرو فرستاده شد سوی شما از پروردگار شما از پیش

أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ لا

که آید بشما عذاب ناگاه و شما نمیدانید

أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ

اندان کردن برای عدم ارادت انکه گوید نفسی از نفوس ای حسرت من بر تقصیر من در کار طاعت

اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ لا أَوْ تَقُولَ

خدای تعالی و بدرستی کار آنکه من بودم در دنیا هر آینه از فسوس دارندگان بفرمان و پیغمبران و مؤمنان یا آنکه گوید

لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لا أَوْ تَقُولَ

اگر آنکه خدای تعالی راه نمودی مرا هر آینه بودمی از پرهیزکاران یا آنکه گوید

حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ

آنگاه که ببیند عذاب را اگر آنکه مرا بودی بازگشتنی پس بودمی

مِنَ الْمُحْسِنِينَ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ

از نیکوکاران آری بحقیقت آمد بتو دلایل من پس بدروغ نسبت کردی

بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

آنرا و بزرگی نمودی و بودی از کافران

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ

و در روز قیامت بینی تو آنانکه دروغ گفتند بر خدای تعالی

أن يأتيكم — مدغما غير الغنة خلف
أن يأتيكم — بالابدال ورش والسوسي
العذاب بغتة — بالادغام سوسي
بغتة و — مدغما غير الغنة خلف
نفس يا — مدغما بالغنة خلف
يا حسرتي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
أو تقول لو — بالادغام سوسي
لو أن الله — بالنقل ورش
لو أن الله — سكت خلف في رواية
أن الله هدىني — بالادغام سوسي
هدىني — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
لو أن — بالنقل ورش
لو أن — سكت خلف في رواية
بلى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بلى — بالتقليل ورش

قد جاءتك قد جاءتك آياتي من الكافرين من الكافرين القيامة ترى

بالادغام ابوعمرو وهشام وخلف — بالامالة حمزة وابن ذكوان — ثلثة اوجه لورش — امالة بين بين ورش — بالامالة المحضة ابوعمرو ودوري — بالادغام سوسي

متعلق است بما انزل من قبل ان یاتیکم العذاب ظرف است وانتم لا تشعرون حالست معنی اینست و پیروی کنید احسن آنچه فرستاده شده است سوی شما از پروردگار شما پیش از آنکه بیاید بر شما عذاب در دنیا ناگهان و حال اینست که شما نمیدانید و شعور ندارید بوقت آمدن و هنگام رسیدن آن أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ

مِنَ الْكَافِرِينَ معنی این است و قرآن را پیروی کنید طاعت و عبادت خدای ورزید تا نگوید نفسی یا گویند از جهت کراهة انکه بگوید نفسی ای حسرت من بر آنکه در طاعت و عبادت خدای از سخریه کنندگان بودم تا نگوید از جهت کراهة آنکه بگوید نفسی اگر ثابت شدی که خدای مرا هدایت کرده است و بر راه راست آورده است هر آینه تقوی ورزیدی و از متقیان بودمی یا تا نگوید از جهت کراهة انکه بگوید نفسی در هنگام دیدن عذاب و مشاهده ظهور عقاب کاشکی مرا یکبار بازگشتن و یك کرت سوی دنیا رفتن بودی پس که باشم از نیکوکاران و نیك کرداران بلی ترا راه نموده ام و هدایت کرده ام آیات من بر تو آمده است و راهنمای تو شده است پس آنرا تو تکذیب کردی و ایمان بالاء آن نیاوردی و تکبر ورزیدی طاعت و عبادت نکردی و از کافران بودی رغبت در دین اسلام ننمودی وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ

مُسْوَدَّةٌ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ اينجمله مُعترضه است براي مذمت كافران ودرروز قيامت وذكرسوي حال ايشان يوم القيامة ظرف است مرترى وترى اكربمعنى رؤيت خشم باشد موصول باصله مفعول اوبود جمله اسميّه يعني وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ حال بود ترك واو درجملهٔ اسميّه برسبيل شذود برطريق كلمة فوه الي في باشد واكر ترى بمعنى تعلم دارند جملهٔ وجوههم مسودة را مفعول دوم پندارند استفهام در اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ براي انكارست وانكار نفي اثبات بود واينجمله تذييل است چه اكر ذكر سواد وجه دوزخي بودن مفهوم شده بود تا كيد مفهوم تذييل روي نمود وتواند بود كه تعليل باشد وبرهردو وجه خطاب مرپيغمبررا بود

وُجُوهُهُمُو بِمَفَازَتِهِمُو هُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى

كه رويهاي ايشان سياه بود اي نيست در دوزخ جايي

لِلْمُتَكَبِّرِينَ ۝ وَيُنَجِّي اللّٰهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا

براي كبرنمايندكان ورهاند خداي تعالي آنانرا كه پرهيزنمودند ازشرك يا تعاصي

بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝

باعمال الحسنهٔ ايشان نرسد بديشان بدي ونه ايشان اندهكن شوند

اَللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ۝

خداي آفريننده هرچيزيست واو بر هر چيزي كارسازاست

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

مروراست مفاتيح تصرف درآسمانها وزمين وآنانكه كافرشدند

بِاٰيَاتِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ قُلْ اَفَغَيْرَ

بآيتهاي خداي عزوجل يعني محمد وقرآن ايشان ايشانند زيانكاران بكواي پيغمبر

اللّٰهِ تَاْمُرُونِّي اَعْبُدُ اَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ۝ وَلَقَدْ

خدايرا ميفرمايد مرا كه پرستم اي نادانان وبحقيقت

اُوحِيَ اِلَيْكَ وَاِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اَشْرَكْتَ

وحي فرستادند سوي تو وسوي آن انبيا كه پيش ازتو بودند هرآينه اكر شرك آري

لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝

هرآينه باطل شود كردارتو وهرآينه باشي از زيانكاران

مُسْوَدَّةٌ بالامالة في الوقف كسائي

جَهَنَّمَ مَثْوًى بالادغام سوسي

بِمَفَازَاتِهِمْ حمزة وكسائي وابوبكر

السُّوءُ السُّوْ النقل في الوقف بالادغام في حمزه وهشام الوقف

خَالِقُ كُلِّ بالادغام سوسي

شَيْءٍ شَيْ بالجيم ورش سكت خلف في رواية خلاد

وَهُوَ شَيْءٍ قالون وابوعمرو وكسائي بالوجهين سكت خلف ورش وفي رواية خلاد

شَيْءٍ وَكِيلٌ مدّ مع اعتبار الغنة خلف

وَالْاَرْضِ بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد

بِاٰيَاتِ اللّٰهِ ثلثة اوجه لورش

الْخَاسِرُونَ بالترقيق ورش

قُلْ اَفَغَيْرَ اللّٰهِ بالنقل ورش

قُلْ اَفَغَيْرَ اللّٰهِ اَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَاْمُرُونِّي تَامُرُونِي تَامُرُونِيَ وَلَقَدُّ اُوحِيَ وَلَقَدُ اُوحِيَ لَئِنَ اَشْرَكْتَ

سكت خلف في رواية بالترقيق ورش تَاْمُرُونَنِي بنونين ابن عامر تَامُرُونِّي بابدال الهمزة سوسي سكت خلف في رواية وبالسكت خلف في روا

معني اينست ودرروز قيامت به بيني يا بداني كسانيرا كه برخداي افترا كرده اند وبراتخاذ اولاد وانداد آورده اند درين حال كه رويهاء ايشان سياه شده وهمه سياه رو آمده اند متكبرانرا در دوزخ جاي نبود يعني بود ودوزخ جاي سياه رويي ايشان باشد وَيُنَجِّي اللّٰهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ بمفازتهم ومفازاتهم بصيغهٔ مفرد وجمع خوانند ومعني برحسب آن اختلاف قراءة دانند موصول باصله مفعول ينجي است واينجمله عطف است برجملهٔ سابقه جملهٔ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ حالست از مفعول ينجي يا جملهٔ مبينه است مرنجاة را يا مستانفه است درجواب ما شانهم وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ عطف است برلا يمسهم السوء معني اينست ونجات دهيم متقيانرا درفوز وفلاح ايشان نرسد ايشانرا بدي ونباشد ايشانرا غم زدكان اَللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ثناي ديكرست مرخدايرا متصل است الله يتوفى الانفس معترضاتي كه درميانه آمده ميان كلام متصل واقع شده وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ عطف است يا حالست يا تذييل است معني اينست خداي آفريننده هرچيزيست آفريدكار دنيا واخري است كردكار جليل است وبرهمه چيزها وكيل است لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِاٰيَاتِ اللّٰهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ اينجمله ثناي ديكرست مرخدايرا عزوعلا معني اينست مرخدايراست كليدهاء آسمان وزمين يعني مدحي ديكرست مرخداوند تعالي جملهٔ والذين كفروا تا آخر عطف است برله مقاليد السموات والارض متضمن است مرثناء خداي يذكر اجازت منكران آيات حق جل وعلا معني اينست مرخدايراست كليدهاء آسمان وزمين يعني درتصرف اوست خزاين آن وايزوآنكساني كه كفرورزيدند وبآيات ما نكرويدند ايشان هم ايشانند زيان زدكان خايب وخاسرشدكان روايت كرده اند امير المومنين عثمان رضي الله عنه از پيغمبر صلي الله عليه وسلم تفسير مقاليد سموات وارض بكلماتي كه متضمن ثناء خداست شنيد كلمات اينست لا اله الا الله والله اكبر وسبحان الله وبحمده واستغفر الله ولا حول ولا قوة الا بالله هو الاول والاخر والظاهر والباطن بيده الخير يحيي ويميت وهو

على كل شئ قدير واين كلمات مفاتيح آسمان وزمين است كليدها، خزاين آن واين است يعني هر كه سوي كفتن اين كلمات شتابد نصيبي از خزاين خداي كه در آسمان وزمين است بيابد قل افغير الله تامروني اعبد ايها الجاهلون روايت كرده اند كه كفار قريش بر پيغمبر آمدند وبصلح در آمد كردند كه بعض آلهه ما را استلام بكن وحجر اسود بر ايشان آي يا دستي بزن ما با تو ايمان آريم مخالفت با تو بكذاريم اين آيت نازل كشت واين امر بر وجه اعتراض بود ودر پيوست استفهام براي انكارست فا عاطفه است غير الله مفعول است مر اعبد را زجهت آن كه مناط انكارست بتقديم سزاوارست معطوف عليه محذوف است اي لا اكفر فغير الله اعبد تامروني بذلك اعتراض در اعتراض است ايها الجاهلون تذييل است چه از امر بعبادت غير خدا جهل ايشان مفهوم بود برين جمله تاكيد مفهوم مذكور روي نمود معني اينست اكفروز ليس غير خدا را پرستم اي نادانان مرا كار زشت ميفرماييد وراه بد مي نماييد ولقد اوحي اليك والى الذين من قبلك لئن اشركت ليحبطن عملك ولتكونن من الخاسرين اين جمله معترضه است براي تاييد امر سابق لام در جواب قسم محذوف است اي اقسم لقد اوحي اليك والى الذين من قبلك اليك با معطوف خويش متعلق است باوحي لام در لئن اشركت موطيه قسم است بر شرط در آمده ليحبطن اندر وي معني جواب شرط است واندر وي لفظ جواب قسم شده جمله لئن اشركت ليحبطن عملك بتاويل هذا القول مفعول ما لم يسم فاعله است ولتكونن من الخاسرين عطف است بر ليحبطن عملك معني اينست بدرستي وحي كرده شده است سوي تو وسوي كساني كه پيش از تو بودند ودر قدم نبوت ورسالت سبقت نمودند هر آينه اكر مشرك شوي در راه اشراك روي هر اينه عمل تو ناچيز شود وهر اينه از خاسران وزيان زدكان شوي بل الله فاعبد وكن من الشاكرين معني اينست بلكه خداي پرست وراه سپاس او بجو مر خداي را عز وجل كه بخشنده اين نعمت است شكر بكو وما قدروا الله حق قدره والارض جميعا قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون معني اينست ومردمان

هو بينهم وهو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ

بلكه خدايرا بپرست وباش از شكركويان

وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا

ونشناختند خدايرا چنانچه بايد شناخت وحال آنكه زمين همه

قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمٰوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ

در تصرف وقدرت وارادت اوست روز قيامت واسمانها مجموعات اند بقدرت او

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ

پاكا او وبزركست از آنچه شرك مي آرند ودردمند در صور

فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا

بي هوش شود هركه در آسمانهاست وهركه در زمين است مكر

مَنْ شَاءَ اللّٰهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ

آنكه خواهد خداي پس دردمند در آن صور ديكربار پس ناكهان ايشان ايستاده باشند

يَنْظُرُونَ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ

مي نكرند ودرخشان شود زمين بتجلي پروردكار او وبنهند

الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ

صحيفه كتاب را وآرند پيغمبرانرا وشهيدانرا ياكواهانرا وحكم فرمايند

بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ

ميان ايشان براستي وايشان ستم كرده نشوند وتمام بدهند هر تني را

والارض — بالنقل ورش
والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
وتعالى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وتعالى — امال بين بين ورش
في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
من شاء الله — بالامالة حمزة وابن ذكوان
فيهي — بالاشباع ابن كثير
اخرى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
اخرى — امال بين بين ورش
قيام ينظرون — مدغما غير الغنة خلف
الارض — بالنقل ورش
الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

بنور ربها وجيء بالنبيين — ثلثة اوجه لورش
بالادغام سوسي — بالاشمام هشام وكسائي — بالهمز نافع

بپاكي ياد ميكنم اورا از همه صفات او غلط كردند وغلط كاران در شان او صفات نابوده آوردند ونفخ في الصور فصعق من في السموات ومن في الارض الا من شاء الله ثم نفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون واشرقت الارض بنور ربها ووضع الكتاب وجيء بالنبيين والشهداء وقضي بينهم بالحق وهم لا يظلمون

حق صفات او يعني صفتي كه او را سزا بود نكردند وتعظيمي كه لايق عظمت وجلال او باشد نياوردند چنانچه بايد شناخت نشناختند بحصول معرفت او نپرداختند چنانچه بايد نداشتند ودانستن او چنانچه شايد نتوانستند بعضي دهريه كشتند وبعضي باشراك پيوستند بعضي دل بر نسبت زوجه كماشتند وخاطر بر اتخاذ فرزند داشتند بعضي قدريه شدند وبعضي در حيز جبر آمدند بعضي در تشبيه وتجسيم افتادند بتعطيل روي نهادند وزمين در روز قيامت با اين فراخي وستبري در قبضه قدرت او بود ودر تحت ضبط وتصرف او باشد وآسمانها پيچيده شود بيمين او وآن متشابه است سلف بتاويل مشغول نشوند خلف بتاويل بقدرت كنند بعضي بسوكند او كه در خبر آمده است خداي عز وجل آسمانها وزمين را آفريد افناء ايشان را بسوكند مو كد كرد آيد بر موجب سوكند زمين را كرد آرد وآسمانرا بپيچيده كرداند بقدرت كامله چنانچه آفريده بود بزوال وفنا رساند

لَهُمُو يَأْتِكُمُو مِنْكُمُو رَبِّكُمُو يُنْذِرُونَكُمُو يَوْمِكُمُو لَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَلَيْكُمُو آيَاتِ رَبِّهِمُو إِلَى

مَا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ وَسِيقَ الَّذِينَ
آنچه كرده از خير وشر ثواب وعقاب و او داناترست بدانچه ميكنند و رانند بعنف وقهر آنانرا كه
كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا
كافر شدند سوي دوزخ حال آنكه طبقات مختلف باشند تا چون آيند بدوزخ
فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ
گشايند درهاي آنرا وگويند مر ايشانرا نگاهدارندگان آن اي نيامد بشما پيغمبران
مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنْذِرُونَكُمْ
از جنس شما كه ميخوانند بر شما آيتهاي پروردگار شما وبيم مينمودند ايشانرا
لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَى وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ
از رسيدن بدين روز گويند كافران آري وليكن واجب شد گفتار
الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ
بعذاب بر كافران گويند درآييد بدرهاي
جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ
دوزخ حال آنكه جاويد باشند در آن پس بدا جاي بزرگي نمايندگان وگردنكشان كه در دوزخ
وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى
ورانند مر آنانرا كه پرهيزكاري مينمودند از پروردگار ايشان سوي بهشت حال آنكه طبقات مختلف باشند تا
إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا
چون آيند بدان وگشايند درهاي آنرا وگويند ايشانرا نگهبانان آن

بَلَى الْكَافِرِينَ قِيلَ فَبِئْسَ وَسِيقَ رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا جَاءُوهَا
وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا فُتِّحَتْ وَقَالَ لَهُمْ

كه خواهم داد دا دوعده را ايفا نمود و ما را بموعد رسانيد همچو وارثان مالك ومتصرف زمين بهشت كردانيد جاميكيريم از زمين بهشت هرجاكه ميخواهيم عرصه وابنيه
رفيع آن قدر يافته ايم هرجاكه ميخواهيم تفرج ميكنيم وبراي تفرج محتاج رفتن در زمين ديكري نميشويم پس نيكو ست اجر عاملان كه بدان مستبشر شوند ونيكوست ثواب
عمل كنندكان كه بدان مستظهرند وترى الملائكة حافين من حول العرش يسبحون بحمد ربهم وقضى بينهم بالحق وقيل الحمد لله رب العالمين
وترى عطف است بر شرطيه وسيق الذين اتقوا كه آن بعد بعث حال از زمينيان بود واين بعد بعث بيان حال اسمانيان باشد بعضى ضمير بينهم بر فريشتكان دارند
وجمله وقضى بينهم راكه عطف است بر وترى الملائكة حافين پندارند حكم مذكور بتفاوت مثوبات واجر به ايشان باشد و قضا بتفاوت درجات بتفاوت اقدار
حسنات ايشان باشد وجمله وقيل الحمد لله خبر از قول فريشتكان بود وذكر كفتن الحمد لله تكرار نباشد و بعضى ضمير بينهم عايد بر جميع عباد كويند وجمله وقضى بينهم جمع بعد از تقسيم جويند والحمد لله بر يزوجه قول كل باشد معنى بر وجه اول اينست وبه بيني تو فريشتكان پس از بعث كرد كيرنده از كرد عرش تا آنجا كه خدا خواهد بود تسبيح كوينده بحمد پروردكار ملتبس شونده سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر كويان وبكفتن سبوح قدوس رب الملائكة والروح تنزيه وتقديس كردكار جويان كفتني بر وجه التذاذ واعتياد بر وجه تكليف واستبعادچه بعد بعث هنكام تكليف نبود وقت ابتلا نباشد هريكي بذكر خداي لذت كيرد وبر حسب تفاوت مراتب خويش بهجت پذيرد ومعنى بر وجه دوم اينست حكم كرده شود ميان همه بندكان از غير فريشتكان وفريشتكان بحق وعدل ميان غير فريشتكان بالجكامي كه بالا كذشته وذكر بالا رفته وميان ايشان بتفاوت درجات وتباين مقادير آلات تسبيحات وتقديسات وتهليلات وتكبيرات وهمه حمد بر نعمت كويند وهمه در راه اعتراف وعظمت وجلال خداي پويند وبدانكه در ختم سورت بذكر همه اقسام وحكم بحق وعدل بر وجه واحكام واداء شكر وسپاس انعام از جهت آنكه دلالت ميكند بر انتهاء كلام ارباب حسن مقطع نيست ارباب بلاغت مبرهن است

عليكمو طبتمو بينهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ۝
سلام ودرود — برشما باد — خوش بوديد وشايسته بهشت شديد، باك كشتيد از ناس ذنوب — پس درآييد درآن حال آنكه جاويد باشيد در آن

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ
وكويند — ستايش — خدايرا كه — راست كردانيد — براي ما — وعده خود را

وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ ط
وداد — ماراميراث عمل صالح — زمين بهشت — جاي كيريم هريك از منزل خود — از بهشت — آنجاكه — خواهيم

فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝ وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ
پس نيكا — مزد — كاركنان آن — وبيني تواي محمد يا اي بيننده — فريشتكانرا

حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ
كرد در آمده — از كرد — عرش — بپاكي ياد ميكنند — مقرون بستايش

رَبِّهِمْ ج وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ
پروردكار ايشان — وحكم فرمايند — ميان خلايق يا ملايكه — براستي — وكويند — ستايش

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝
مرخدايراست — پروردكار — عالميان

الأرض — بالنقل ورش
الأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد
نشاء نشا — بالتسهيل مع المد والقصر في الوقف — بالحذف مع المد والتسهيل
فترى الملائكة — في الوقف بالامالة المحضة حمزه وكسائي وابو عمرو
وقيل — بالاشمام ضما هشام وكسائي

حمزه وهشام في الوقف
وبين بين ورش وفي الوصل سوسي

ربع

ركوع

في الارض كلام را سوي ذكر كافران كه از آن تخلص كرده بود باز كردانيد تا آنكه سخن را بذكر كافران كذشته چون فرعون وهامان وقارون كه بعذاب پيوسته اند براي تاييد وعيد ايشان رسانيد بعد تا ولهم

سورة المؤمن مكية ثمانون و[illegible] آيات

وقال ربكم تخلص سوي ذكر خداي كرد تا جمله فانما يقول له كن فيكون در ذكر خداي وثناء او بود پس از جمله الم تر الى الذين يجادلون
في آيات الله تا آخر سورت ذكر منكران آيات قرآن ومجادله كنندكان در آن كرد وچند جملي در عذاب ايشان ووعيد ايشان چنانچه در
صدر سورة كرده بود آورد وشك نيست جملها يي كه از يك بابست اكرچه مقاصد ايشان متغاير بود از جهت اتحادات ميان ايشان
ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است هريكي در مقصود كلي مقرر ديكريست معترضاتي كه ميان جمل واقع شده

والله اعلم بما اراد وهو ربي ولي الارشاد لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي سورة المؤمن سوره مؤمن وجمله حواميم مكي است هشتاد وپنج آيت است
هزار وصد ونود ونه كلمه است وچهار هزار وهشتصد ونود حرف است ربط اين سورت آنست كه افتتاح هر دو سورت بذكر تنزيل قرآن وبدانكه در افتتاح سورة مؤمن
ذكر مجادله منكران آيات قرآن آمده بعد جمله كذبت قبلهم قوم نوح وجمله ديكر تا جمله وان يشرك به تؤمنوا در حكايت وشكايت كافران مذكور شد بعده بجمله فالحكم لله
العلي الكبير تخلص سوي ثناء خدا كرد جمله هو الذي يريكم اياته وچند جمله ديكر تاكيد يوم التلاق در ثناء خداي آورد بعد از آن بذكر يوم التلاق تخلص سوي ذكر قيامت
حاصل كشت بعده جمله يوم هم بارزون وجمل ديكر تا جمله والله يقضي بالحق والذين يدعون من دونه لا يقضون بشيء بذكر قيامت پيوست بعد از آن در جمله اولم يسيروا

میان کلامها متصل آورده وجمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بیاید بعون الله ومشیته توضیح وتشریح آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماٰب
بسم الله الرحمن الرحیم حٰمٓ تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه
المصیر حم رمز اسم حلیم وما لک ای انا الحلیم والمالک است وبعضی رمز حمید ومجید کویند وبعضی رمز حلیم وملک جویند واین قسم برین صفات یا بدین سورت بود
جواب قسم ان هذا الکتاب بحق محذوف باشد حم بمعنی اسم سورت مبتدا تنزیل الکتاب بمعنی منزل الکتاب بروجه اضافت بیاید خبر مبتدا والله متعلق او دارند
یا تنزیل الکتاب خبر مبتدا محذوف بتقدیر هذا تنزیل الکتاب بندارند یا تنزیل بمعنی مصدر مبتدا بود من الله خبر مبتدا باشد وجمله را بر هر دو وجه مستانفه در جواب

تقلبهمو قبلهمو برسولهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

حٰمٓ تنزیل الکتاب من الله العزیز
اسم سورة است فرو فرستادن قرآن از معبود بسزاست غالب وتوانا

العلیم غافر الذنب وقابل التوب شدید
دانا آمرزنده گناه وپذیرنده توبه سخت

العقاب ذی الطول لا اله الا هو الیه
عقوبت خداوند انعام وفضل هیچ خدای نیست مگر او باز گشت همه

المصیر ما یجادل فی آیات الله الا الذین
بازگشت همه مخاصمت نمایند در ابطال آیتهای خدای تعالی مگر آنانکه

کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد
کافر شدند پس باید که فریبد ترا تردد ایشان بطریق رفه وتنعم در شهرها

کذبت قبلهم قوم نوح والاحزاب من
بدروغ نسبت کردند پیش از ایشان گروه نوح نوح را انبیا را وطوایف مجتمعه بر عداوت رسل از

بعدهم وهمت کل امة برسولهم لیأخذوه
پس ایشان بپیغمبران خود را وقصد کرد هر اهل دعوتی به پیغمبر ایشان تا عذاب نمایند او را

وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فأخذتهم
وجدال کردند بشرک وناحق تا مغلوب کردانند بآن جدال اسلام را پس مجازات نمودم اخذ ایشان را با هلاک

بالامالة المحضة حمزة اما لبین وکسائی وابوبکر
حٰمٓ حٰمٓ
وابن ذکوان ابو عمرو وورش فی روایة
آیات الله
ثلثة اوجه لورش
نوح والاحزاب
مدغما غیر الغنة خلف
والاحزاب
بالنقل ورش
والاحزاب
سکت خلف وفی روایة خلاد
لیاخذوه
بالابدال ورش والسوسی
لیاخذوهو
بالاشباع ابن کثیر
بالباطل لیدحضوا
بالادغام سوسی
فأخذتهم
بالادغام نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزه وکسائی وابوبکر

ماشانه کویند یا تعلیل وتقدیر جواب قسم محذوف جویند العزیز العلیم هر دو صفت اند من الله غافر الذنب وقابل التوب این صفتی دیگر است استعمال واو از جهت دلالت بر اجتماع صفتین است اسم فاعل بمعنی استمرار است و اضافت معنوی آن موجب تعریف است بمعنی حال و استقبال نیست تا اضافت او لفظی باشد اما شدید العقاب نکره است زیرا چه اضافت او لفظی است تقدیر انفصال است ای شدید عقابه صفت الله نتوا بود زجاج نحوی بدل داشته وبدین وجه ذی الطول را نیز بدل می باید داشت صفت الله نباید پنداشت تا تقدیم بدل بر صفت که ممتنع است لازم نیاید وصاحب کشاف در شدید العقاب بحذف لام بتقدیر الشدید العقاب صفت بودن جایز داشته از جهت تناسب غافر الذنب وقابل التوب حذف لام سایغ پنداشته وما یحسن بالرجل خیر منک با مثلک ان تفعل کذا نظیر حذف لام آورد واین مشکل است زیرا چه خیر منک محل تقدیر لام نیست خیر اسم تفضیل است واسم تفضیلی که با من بود در آمدن لام درو ممتنع باشد وهمچنین در مثلک اضافت معنوی کفته اند واز جهت توغل ابهام بر نکارت مضاف رفته اند بر تقدیر عدم ابهام وبر تقدیر اشتهار مضاف بمماثلت قابل تعریف شده آید با وجود اضافت معنوی لام ممتنع بود در نیز هر دو نظیر امتناع تقدیر لام مبرهن است در مثلک وخیر بدل است متعلق است استشهاد بر ای

فکیف کان عقاب اگر کلام سابق عنوان سورت بود تذییل افتتاح سورت روی نمود الا الذین کفروا استثناء مفرغ فاعل است مر یجادل فا در فلا یغررک سببیه است چه مجادله در آیات خدای برای اثبات باطل مستلزم مقهور شدن مجادلانست وآن سبب برای انتفا فریفتن ومغرور کشتن بغلبه و رفاهیت ایشانست لا یغررک صیغه نهی غایب است تقلبهم فاعل اوست جمله کذبت لیاخذوه متعلق است به همت لیدحضوا متعلق است بجادلوا فاخذتهم عطف است بر جادلوا عقاب بمعنی عقابی اسم کان است کیف خبر اوست از جهت

حذف لام تعریف نشود ومحل تمسک نبود جمله لا اله الا هو تذییل است المصیر مبتدا است الیه خبرست تقدیم خبر مبتدا مفید قصرست واین قصر قصر سابق را مقررست
معنی اینست سوکند یاد میکنم بحم که این کتاب صدق است واین تنزیل حق است تنزیل کتاب از خداست که قویست غالب است بهمه چیز داناست آمرزنده
گناه گناهکارانست و پذیرنده توبه است الهی که عذاب او سخت است وعقاب او درشت است الهی که یکی است معبودی بحق جز او نیست سوی
حسابگاه او بازگشت همه بود وسوی جزا وسزاء او مرجع همه باشد ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد
کذبت قبلهم قوم نوح والاحزاب من بعدهم وهمت کل امة برسولهم لیاخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق فاخذتهم

تضمن معنی استفهام که مقتضی صدر کلام است مقدم شده فا سببیه است واستفهام برای تقریر وتعجب است معنی اینست مجادله نکنند ومخاصمت نه افکنند در آیات خدا با
وکلام بی حاصل مکر آنانکه نکروید اند وکفر ورزید اند پس مغرور نکند ترا کشتن ایشان با اموال واسباب در بلاد برای بازرگانی ورفتن وآمدن ایشان سالم وغانم
با سود بسیار به آسودگی وآسانی که آن در حق ایشان استدراج بود ودلیل بر ناکاه کرفتن باشد پس از این کافران که ترا تکذیب میکنند قوم نوح را تکذیب کردند وکروها
دیگر چون عاد وثمود با صالح وهود از پس قوم نوح بتکذیب پیش آمدند وقصد کرد هر امتی بر رسول خویش تا او را بکیرد وبکوشد تا هلاک شود وعیر دو باطل یعنی بکفر
مجادله کردند تا کلمات باطل در میان افکنند وحق را یعنی دین اسلام را به القاء باطل ابطال کنند پس ایشان را کرفتم وعقوبت کردم پس بنکرند واعتراف کنند
عقاب من چکونه بود وعذاب من ایشان را چکونه روی نمود و بدانکه نهی مذکور از مجادله باطل است که آن صادر از کافران وبر دمان بی حاصل است عاقل مجادله باطل نپسندند وخردمند این کفتار بی خردان نه پیوندد اما مجادله بحق برای اظهار بطلان باطل والزام مخالف مبطل واعداء حق واثبات صدق محقق اعظم اصناف جهاد واقوم مناهج رشاد سنت علما الدین دار انست وکار نیکو کاران است وكذلك حقت كلمت ربك على الذين كفروا أنهم أصحاب النار ذلك اشارتست بر تحقق عذاب ایشان در دنیا وکذلك صفت مصدر محذوف است ای وجبت کلمت ربك على الذين كفروا وجوبا مثل ذلك الوجوب ای مثل وجوب اهلاکهم فی دنیا وجبت كلمة ربك على الذين كفروا أنهم أصحاب النار يعذبون فی الأخرى وأنهم أصحاب النار بدلست از کلمت ربك وان بر قراءت کلمت ربك بافراد بدل کل بود وبر قراءت کلمات ربك بدل بعض باشد معنی اینست ومثل ثبوت اهلاک ایشان در دنیا ثابت شده است وعده پروردکار تو یا کویند وعدهاء پروردکار تو که بدرستی ایشان اصحاب دوزخ اند به انواع عذاب واصناف عقاب معذب ومعاقب شوند ودر اصحاب النار وقف لازم بود تا بموصوف شدن اصحاب النار بالذين يحملون العرش وهم نشود

تَهُمُو قِهِمُو اَدْخِلْهُمُو وَعَدْتَهُمُو اٰبَآئِهِمُو اَزْوَاجِهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
اَنَّهُمْ اَصْحَابُ قرا قالون بالصلة والقصر والدوري كذا وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
قالون

كَلِمَة بالافراد ... الوقف ...
كَلِمَاتُ نافع وابن عامر
اَنَّهُمْ اَصْحَابُ بالنقل وورش
اَنَّهُمْ اَصْحَابُ سكت خلف في رواية
وَيُؤْمِنُونَ بالابدال وورش والسوسي
وَيَسْتَغْفِرُونَ بالترقيق ورش
اٰمَنُوا شَيْءٍ ثلثة اوجه بالوجهين لورش وورش
شَيْءٍ رَّحْمَةً سكت خلف في رواية خلاد ... خلف
فَاغْفِر لِّلَّذِينَ ادغم السوسي وفي رواية الدوري
صَلَحَ بالتغليظ ورش
مِنْ اٰبَآئِهِمْ بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
مِنْ اٰبَآئِهِمْ سكت خلف في رواية

فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ۝ وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ
پس چکونه بود عقاب من وهمچنان واجب شد
كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ
سخن پروردکار تو بر آنانکه کافر شدند یعنی قریش که ایشان اهل
النَّارِ ۝ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ
آتش آنانکه برمی دارند عرش را وآنانکه حوالی عرش اند
يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ
بپاکی یاد میکنند خدا را حال آنکه مشغول اند بستایش پروردکار ایشان ومیکروند بدو وآمرزش میخواهند
لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا
برای آنانکه ایمان آوردند حال آنکه میکویند ای پروردکار ما فرا رسیدی بهمه چیز از راه بخشایش ودانش
فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ
پس بیامرز مر آنانرا که توبه کردند وپی روی نمودند راه دین ترا ونکاه دار ایشانرا از عذاب
الْجَحِيمِ ۝ رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي
دوزخ ای پروردکار ما ودر آر ایشانرا در بوستانهای اقامت که
وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ
وعده فرمودی ایشانرا وآنانرا که نیکان اند از پدران ایشان وزنان ایشان
وَذُرِّيَّاتِهِمْ ط إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ صلی
وفرزندان ایشان بدرستی تو توئی غالب وتوانا درست کار درست کفتار

وتمییز از نسبت وسعت سوی فاعل است بتقدیر وسع علمك ورحمتك كل شیء شده ودر فاغفر فا سببیه است جمله تا بواصله الذین است واتبعوا
سبیلك عطف بر تابوا است وجمله وقهم عذاب الجحیم عطف است بر فاغفر وذکر جمله ویؤمنون به برای اظهار شرف ایمانست چه ایمان فرشتکان
معلوم مستغنی از بیانست معنی اینست فرشتکانی که عرش بر میدارند وفرشتکانی که کرد بر کرد عرش می باشند خدا را به پاکی یاد میکنند
بحمد وثنا ملتبسند تسبیح را با حمد می آرند بخدای عز وجل ایمان دارند برای مؤمنان از خدای آمرزش میجویند ودر مقام مناجات در خواست
میکویند ای پروردکار ما رحمت وعلم تو هر چیزی را در کرفته وهمه کاینات را محیط شده پس بیامرز مر کسانی را

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا
سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ در آیت سابق ذکر مذمت کافران بود فرود ترین فرود تر این در آیات ان الذین کفروا ینادون نیز مذمت کافران روی خواهد نمود این جمله در
ثناء ذکر کافران معترضه برای مدح فرشتکان آورد وفرشتکان را بصفت ایمان واستغفار برای مؤمنان که دشمنان کافران اند صفت کرد موصول با صله مبتداست
ومن حوله معطوف بر موصول سابق است جمله یسبحون با معطوفات خویش خبر مبتداست بحمد بهم با الصاق است جار ومجرور حال است ای یسبحون ملتبسین
بحمد ربهم یا با مصاحبت است ای یفعلون التسبیح مع حمد ربهم ربنا بتقدیر یا ربنا جمله ندائیه است محمول است بر حذف یقولون که حال بود ویستغفرون رحمة وعلما

که دل بر توبه آورده اند و دین تو اپسروی کرده اند و ایشان را از عذاب دوزخ نگاه دار و بر ایشان عذاب نا رمکمار رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ
صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وادخلهم عطف است بر فاغفر للذين تابوا ربنا جمله ندائیه معترضه است برای استعطاف
جنات عدن مفعولست مر ادخلهم بر وجه توسع ای ادخلهم في جنات عدن عدن بمعنی اقامت بود معنی جنات عدن اقامت باشد التي وعدتهم موصول با صله صفت است
مر عدن و من صلح من آبائهم عطف است بر هم که در ادخلهم یا در وعدتهم است وجمله انك انت العزيز الحكيم تذییل است تاکید او از جهت ایراد شما باری بر وجه
وکادت واستواریست معنی آیه است ومؤمنان تایب را در جنات عدن که وعده کرده ایشان را و کسانی را که صالح باشند از برادران ایشان و زنان و فرزندان ایشان
در آر بدرستی تویی و غالب واستوار خداوند حکمت در گفتار و کردار وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وقهم عطف است بر ادخلهم السيئات مفعول دوم است مر قهم ای جزاء السيئات وهو عذاب النار ومن تق السيئات يومئذ يفلح بقد رحمته تعلیل است بر جزاء محذوف دلیل است واین شرطیه تذییل وذلك هو الفوز العظيم تذییل بعد تذییل است معنی آیه است وایشان را از جزاء سیئات یعنی از عذاب نار بفضل وکرم خویش نگاه دار وهر کرا از جزاء سیئات یعنی از عذاب نار نگاه داری رستکار شود واز عذاب نجات یابد زیرا که مخصوص برحمت تو گشت وبامداد فضل تو پیوست وآن یعنی از عذاب نار نگاه داشتن و رحمت خویش بر وی کماشتن همین فوزی عظیم است ورستکاری فخیم است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ معنی آیه است بدرستی آنکسان که کفر ورزیدند وبخدای عز وجل نگرویدند ندا کرده شوند یعنی چون یاد آوردن اعمال قبیحه خویش ایشان خود را دشمن دارند وبغض شدید مبغوض بدارند ایشان را ندا کنند وبتهدید وتاکید کویند هر آینه دشمن داشتن خدای شما را بزرگترست از دشمن داشتن نفسهاء خود را ازبرانکه شما سوی ایمان خوانده می شدید وبعد دعوت بسیار وخواندن بتکرار بر کفر اصرار میکردید قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا
فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ معنی آیه است کویند کافران ای پروردگار
ما را دو کرت زنده کردانیدی و دو کرت بحیات رسانیدی یك موت در شکم مادر بی جان آفریدن و موت دیگر در انقضاء اجل بی جان کردن ویك حیات در
شکم مادر جان بخشیدن وحیات دیگر در بعث زنده کردانیدن پس ما بکناهان خویش اعتراف کردیم وبر حیات رسانیدی یك موت در شکم مادر بی جان آفریدن
وبر حیات خویش مقر شدیم پس هست سوی بیرون آمدن راهی و باشد که از آتش بیرون آییم کاهی آن که بغض و تعذیب بسبب آنست که بدرستی شان اینست
که چون خوانده شود خدای جل وعلا بی ذکر الهه باطله شما کفر ورزیدن ناخوش شوید واکر با او شریك آورده شود وذکر شرکاء با ذکر او منضم کردد بکرویدن وایمان آوردن پس حکم مر خدایرا که در حق شما حکم بعذاب ابد کرده و در حیز خلود در عذاب آورده

ذٰلِكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
مَقْتِكُمُو أَنفُسَكُمُو إِذْ يُرِيكُمُو آيَاتِهِ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَقِهِمُ السَّيِّـَٔاتِ وَمَن تَقِ السَّيِّـَٔاتِ يَوْمَئِذٍ
ونگاه دار ایشان را از عقوبات وهر کرا نگاه داری از عقوبات در آن روز
فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ إِنَّ
پس بتحقیق بخشودی بر او وآن آنست پیروزی بزرك بدرستی
الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ
آنانکه کافر شدند ندا کنند ایشان را که هر آینه دشمن داشتن خدای شما را بزرکترست
مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ
از دشمن داشتن شما نفوس اماره شما را که باعث است بر کفر و مناهی شما را چون میخواندند سوی کرویدن بخدای تعالی
فَتَكْفُرُونَ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا
پس کافر میشوید کویند ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار اول عدم سابق دوم نزد حلول الجل وزنده کردانیدی ما را
اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن
دو بار فطرت اولی واحیاء بعث پس مقر شدیم ما بکناهان خود پس هیچ هست سوی بیرون شد از آتش
سَبِيلٍ ذَٰلِكُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ
هیچ راهی آن عذاب بسبب آنست که کار آنکه چون خواندندی خدایرا حال آنکه منفرد بود بدعا
كَفَرْتُمْ وَإِن يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ
کافر شدید واکر انباز کردانیدندی با او اصنام را ایمان می آوردید پس حکومت و پادشاهی مطلق مر معبود براست
الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ
بزرکوار بزرك او آنست که می نماید شما را دلایل قدرت خود از انشاء سحاب وغیر آن

وَقِهِمِ
بكسر الهاء والميم ابو عمرو
وَقِهُمُ
بضم الهاء والميم في الوصل حمزه وكسايي
السَّيِّئَاتِ
ثلثة اوجه لورش
السَّيِّيَاتِ
بالابدال في الوقف حمزة
مَقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ
سكت خلف في رواية
أَنفُسَكُمْ إِذْ
سكت خلف في رواية
إِذ تُّدْعَوْنَ
ورش وهشام وحمزه وكسايي
إِلَى الْإِيمَانِ
بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
إِلَى الْإِيمَانِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
فَهَلَ إِلَى
بالنقل ورش
فَهَلْ إِلَى
سكت خلف في رواية
وَإِن يُشْرِك
مدغما غير الغنة خلف
تُؤْمِنُوا
بالابدال ورش والسوسي
يُرِيكُمْ آيَاتِهِ
سكت خلف في رواية

خدايي كه بلندترست شان او بزركست برهان كار او حق است خبر او صدق است شما را اميد بيرون آمدن از آتش نشايد و آرزوي خلاص از عذاب شايد در شان شما حكم بتعذيب عذاب نافذ كشته و قضاء جاويدي عقاب بنفاد پيوسته هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ وينزل بر صيغه مضارع معروف از باب تفعيل و افعال خوانده‌اند و معني بر حسب آن داننده با الاذكر كافران بود در ذكر كافران ذكر فالحكم لله العلي الكبير روي نمود بعده بجمله مذكور تخلص سوي ثناء خداي كرد جمله هو الذي يريكم اياته و جمله ديكر در ثناء خداي آورد و ينزل عطف است بر يريكم بر طريق ذكر خاص بعد عام رزقا اي مطرا لانه سبب الرزق و ما يتذكر الا من ينيب تذييل است معني ازاست خداي عز وجل آنست كه مي نمايد شما را آيات قدرت و نشانهاء فطرت و براي شما از آسمان

لَكُمْ هُمُو مِنْهُمُو أَنْذِرْهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ
و فرو ميفرستد براي شما از جانب آسمان سبب روزي را و پند نكيرد

إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ۝ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ
مكر آنكس كه باز كردنده باشد با خداي پس بخوانيد خداي را حال آنكه خالص كردانيده باشيد براي او عبادت را

وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ
و اكرچه دشوار دارند آن فعل شما را ناكروندكان بردارنده مراتب مومنانست

ذُو الْعَرْشِ ج يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ
خداوند عرش ميرساند وحي را از فرمان خود بر آنكه ميخواهد

مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ۝ لا يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ
از بندكان خود تا بيم كند از روز بهم رسيدن خلايق از روزي كه ايشان ظاهر باشند

لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ ط لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ط
پوشيده و پنهان نماند بر روي زمين بر خداي تعالي از احوال ايشان هيچ چيز كويد خداي مر كراست پادشاهي امروز كويند در جواب

لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝ الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ
مر خدايراست يكانه غالب راست امروز جزا دهند هر

نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ط لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ط إِنَّ اللَّهَ
تني را بسبب آنچه كسب كرده باشد هيچ ستم و بيدادي نيست امروز بدرستي خداي

سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ
زود شمارست و بيم كن ايشان را از روز نيك نزديك

وَيُنْزِلُ بسكون النون ابن كثير و ابو عمرو
مَنْ يُنِيبُ مدغما غير الغنة خلف
الْكَافِرُونَ بالترقيق ورش
الدَّرَجَاتِ ذُو بالادغام سوسي
مِنْ أَمْرِهِ مَنَ امْرِهِ بالنقل ورش سكت خلف في رواية
مَنْ يَشَا مدغما غير الغنة خلف
لِيُنْذِرَ بالترقيق ورش
يَوْمَ التَّلَاقِي ابن كثير في الحالين و في الوقف ورش و قالون
لَا يَخْفَى بالامالة المحضة حمزة و الكسائي
لَا يَخْفَى امال بين بين ورش
شَيْءٌ شَيْ بالوجهين ورش سكت خلف و في رواية خلاد
الْقَهَّارِ بالامالة المحضة ابو عمرو و دوري
الْقَهَّارِ امال بين بين ورش
تُجْزَى تُجْزَى بالامالة المحضة حمزة و الكسائي و بين بين ورش
يَوْمَ الْآزِفَةِ بالنقل ورش
يَوْمَ الْآزِفَةِ سكت خلف و في رواية خلاد

قدرتي يعني مطري كه سبب رزق است فرو دمي آرد و پند نكيرد به آيات قدرت و نشانهاء فطرت مكر كسي كه بخداي باز كردد و بتوبه و صلاح پيوندد فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ فا سببيه است اينجمله مبنيه است بر ما سبقه مخلصين حالست از فاعل فادعوا لو متصله است براي تسويه ميان كراهت كافران و عبادت شما او و عدم كراهت ايشان اين هر سه لفظ يعني رفيع الدرجات ذو العرش يلقي الروح اخباري ديكرست مر هو الذي يريكم اياته يا اخباريست مر مبتدا محذوف اي هو رفيع الدرجات و رفيع بمعني رافع است نه بمعني مرفوع مراد از درجات آسمانهاست يا درجات بندكان خداست على من يشاء من عباده متعلق است بيلقي و مراد از روح جبريل است يا مراد از روح وحي خداي بود كه بدان همچو روح دلها زنده ميشود لينذر متعلق به يلقي الروح اي لينذر الله النبي الملقى عليه يوم التلاق معني اينست پس خدا را عبادت كنيد در حالت كه دين را براي او خالص كردانيده ايد اكرچه كافران كاره باشند ناخوش شوند و عبادت كردن شما را نپسندند خداي

٣
لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ معني اين است در روز مذكور جزا داده شود هر نفسي بحسناتي كه كسب كرده است و سزا داده شود بسيئاتي

عز و جل بلند كردانيده طبقات آسمانست يا بلند كرداننده درجات بندكانست مالك عرش است كه آنرا محل طواف فرشتكان كردانيده و مبان همه امكنه بنهايت علو رسانيده جبريل را يا وحي را بامر خويش مي فرستد بر كسي كه از بندكان خويش ميخواهد تا برساند خداي جل و علا يا برساند پيغمبر كه مي فرستد و پيغمبران روز يكديكر پيوستن آدميان و پريان است يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ معني ازاست روزي كه ايشان يعني مردمان ظاهر شوند مستور بكوهي و پشته و ديواري و پنهان در مغاكي و غاري نباشند در ين حال كه مخفي نيست بر پروردكار ديان چيزي از اعمال و احوال ايشان بعد از فناء خلق پيش از حشر
٣٠ يا بعد از حشر پروردكار تعالي لمن الملك كويد لله الواحد القهار پيش از حشر ثناء ذات خويش يا بعد از حشر تلقين اهل محشر بجواب مذكور جويد الْيَوْمَ تُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ

كه مركب شده است بدرستی خدای شتابنده حساب است حساب او واین وعده است بشتاب آمدن روز حساب یا بیانست مر آخر شدن حساب بیشینیان و پسینیان وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ جمله وانذرهم بتقدير ويقال لك انذرهم عطف است بر اخبار سابقه که اخبار از قیامت بود ويوم الازفة مفعول دوم است مر انذرهم و يوم الازفة اسم است مر روز قیامت را ازفه که مشتق از ازف است دلالت بر معنی قرب جوید روز قیامت را از جهت قرب او يوم الازفة گويند اذ ظرف زمانست مضافست سوی جمله اسمیه که بعد اوست واذ مذکور بدل است از يوم الازفة حناجر جمع حنجره وحنجره

نای گلو را گویند کاظمین حال است از قلوب که فاعل معنوی است مر ظرف مستقر را که بعد اوست از قبیل زید فی الدار قائما وایراد جمع سلامت که مختص بعقلاست در صفت قلوب از جهت آنست که کظم بمعنی بستن وامساک کردن فعل عقلاست بر طریق رأيتهم لي ساجدين آمده وجمله ما للظالمين من حميم حالست یا تذییل مر زاینست حميم اسم ماست ولا شفيع عطف بروست بر طریق ولا ترى الضب بها ينجحر ای لیس فیها ضب ولا انجحار جمله يعلم خائنة الأعين داخل ثنا خداست خبری دیگرست مر هو که در جمله هو الذي يريكم آياته مبتداست خائنة مصدرست بمعنی خائنیة وما تخفي الصدور عطف است برو بجمله سابقه بیان عقوبت کافرانکه از روی علم خدای بمظلمه ایشان مفهوم گشت اینجمله تاکید مفهوم سابقه است چون خیانت چشم را ومیلی که دلهای آن را پنهان میدارد بیدا دانستن جرایم دیگر را بر طریق اولی تواند بود جمله والله يقضي بالحق عطف است بر فعلیه سابق یا حالست يدعون صله الذين است ضمیر مفعول که عاید بر موصول بود محذوفست ضمیر فاعل عاید بر کافرانست ويدعون فعلی است جاری بر غیر من هو له ابراز ضمیر او واجب نشده زیراچه باستیتار او بر طریق زید نضربه التباس لازم نیامده لا يقضون بشيء خبر مبتداست وانجمله تکمیل است

منهم وبذنوبهم ولهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

هم واشد

نبت ترسکافرانرا

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ ط

چون دلها نزد سرهاء گلو رسیده باشد از خوف حالانکه اصحاب قلوب خشم در دل نهان کننده باشند نیست ستمکارانرا

حميم ولا — مدغما غير الغنة خلف

مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ط يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ

هیچ دوستی یگانه ونه هیچ شفاعت خواهی که اجابت نمایند اورا میداند خیانت چشمها را

شفيع يطاع — مدغما غير الغنة خلف

الاعين — بالنقل ورش

الاعين — سكت خلف وفي رواية خلاد

وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ ط

وآنرا که پنهان میدارد سینها وخدای تبارک وتعالی حکم میکند براستی

تدعون — بالتاء نافع وهشام

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ ط

وآنانکه می پرستند از غیر خدای تعالی حکم نمی توانند کرد هیچ چیز

ركوع

إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ أَوَلَمْ يَسِيرُوا

بدرستی که خدای او شنواست بینا ای نرفتند

بشيء — بالوجهين ورش

بشيء — سكت خلف وفي رواية خلاد

فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ

در زمین تا بنگرند که چگونه بود خاتمت کار آنکسان که

ان الله هو — بالادغام سوسي

كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ ط كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ

بودند پیش از ایشان بودند ایشان سخت تر از ین کفار قریش

يسيروا — بالترقيق ورش

قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ ط

بقوت جسمانی واثرهای عمارات در زمین پس عقوبت فرمود ایشانرا خدای تعالی بسبب گناهان ایشان

في الارض — بالنقل ورش

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

و نبود مر ایشانرا از عذاب خدای تعالی هیچ نگاه دارنده

في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

هم اشد — بالسكت خلف في رواية

منكم — بالكاف ابن عامر

قوة وآثارا — مدغما غير الغنة خلف

في الارض — ثلثة اوجه لورش

في الارض — بالنقل ورش

في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

من واق — مدغما غير الغنة خلف

واقي — في الوقف ابن كثير

برای دفع وهم این که از ایشان حکمی بغیر حق در وجود آید این وهم را دفع کرد ببیان این که ایشان جمادند از ایشان هیچ حکمی در وجود نیاید جمله إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ تعلیل است بر اثبات حاکم بودن خدای ونفی حاکم بودن اصنام دلیلست وتاکید او از جهت ابراز ثناء باری بر وجه وکادت واستوار یست معنی اینست وبترسان کافران ای محمد از روز قیامت در آن هنگام که جانها نزدیک نای گلو باشد نه فرود آید تا ایشان راحت گیرند ونه بیرون رود تا بمیرند در حالت که دلها گلوها را کاظم کشته راه بیرون آمدن نفس را بسته بود مر ظالمانرا دوستی که از عذاب خلاص دهد ونه شفیعی که شفاعت او اجابت کرده شود خدای خیانت چشمها میداند که کسی نظر سوی غیر محل متوجه میکرداند ومیداند اخفاء میلی را بعد نظر هوا در دل افکند وخدای که حق را داند واظهار حق تواند در حالت حکم بحق کند وانکسانی که کافران ایشانرا اله میخوانند

ایشان جمادند هیچ چیز ندانند هیچ حکمی توانند بدرستی خدای سمیع بصیر ست حق بداند حکم بحق تواند اصنام سمیع بصیر نه اند جماد ند ندانند هیچ حکمی توانند اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم کانوا هم اشد منهم قوة واثارا فی الارض فاخذهم الله بذنوبهم وما کان لهم من الله من واق ذلک بانهم کانت تاتیهم رسلهم بالبینات فکفروا فاخذهم الله انه قوی شدید العقاب منهم بر صیغهٔ خطاب وغیبت خوانند ومعنی بر حسب آن دانند استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است اولم یسیروا معطوف است بر محذوف ای لم تخرجوا فلم یسیروا فلینظروا جواب نفی است با فا منصوب شده عاقبة الذین اسم کان است کیف با خبر کان است از جهت تضمن صدر مقدم شده است استفهام در کیف برای تهویل است جمله کیف کان در محل مفعول ینظروا است بتاویل فلینظروا کیفیة عاقبة الذین کانوا من قبلهم قوة وآثار نسبة اند که خبر کانوا است هم ضمیر فصل است جمله کانوا با معطوفات خویش بیانست مر جملهٔ کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم من واق اسم است من زایده است لهم خبرست این جمله عطف است یا حال است تاتیهم رسلهم بالبینات خبرست مر کانت کانت وتاتیهم تنازع دارند در رسلهم اعمال تاتیهم کردند در کانت ضمیر آوردند و جملهٔ کانت تاتیهم رسلهم بالبینات خبر است مر ان وان با اسم وخبر مجرورست جار ومجرور خبرست مر ذلک وجملهٔ ذلک با خبر خویش تذییل است تاکیدست مر مفهوم سببیتی از فاخذهم الله بذنوبهم فهم شده جملهٔ انه قوی شدید العقاب تعلیل است یا تذییل است بعد تذییل واین جمله ثناء باریست تاکید او از جهت ایراد شان بر وجه وکادت واستواریست معنی اینست ایشان بیرون نمی آیند در زمین سیر نمی نمایند پس که بنگرند ونظر کنند چگونه بوده است عاقبة کسانی که پیش از ایشان بودند وان کفار زمانه قوت وشوکت واثار قدرت در زمین بیشتر می نمودند پس گرفت ایشان را بگناهان ایشان خدای جل وعلا ونبود مر ایشان را نگاه دارنده از عذاب خدا آن یعنی اخذ ایشان بسبب آن بود که بر ایشان رسولان بالحجتهاء ظاهر آمدند پس ایشان بکفر وتکذیب پیش آمدند پس خدا ایشان را گرفته وجود ایشان زوال واستیصال پذیرفته بدرستی خدای قویست سخت است عقاب او

بانهمو تاتیهمو رسلهمو جاءهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ذلک بانهم کانت تاتیهم رسلهم بالبینات

آن عقوبت بسبب آنست که ایشان بودند که می آمد بایشان پیغمبران ایشان بامعجزات روشن

فکفروا فاخذهم الله ط انه قوی شدید

پس کافر شدند پس عقوبت فرمود ایشان را خدای تعالی بدرستی او تواناست سخت

العقاب ولقد ارسلنا موسی بایاتنا وسلطان

عقوبت وبدرستی فرستادیم موسی را بامعجزات ما وحجتی

مبین لا الی فرعون وهامان وقارون

هویدا سوی فرعون وهامان وقارون

فقالوا ساحر کذاب فلما جاءهم بالحق

پس گفتند این جادوییست دروغ گوی پس چون آورد بایشان توریت صدق وصواب را

من عندنا قالوا اقتلوا ابناء الذین امنوا

از نزد ما گفتند بکشید پسران آنان را که ایمان آوردند

معه واستحیوا نساءهم ط وما کید الکافرین

با او وزنده گذارید زنان ایشان را ونیست مکر کافران

الا فی ضلال وقال فرعون ذرونی

مگر در حالت بطالت وگفت فرعون بگذارید مرا

اقتل موسی ولیدع ربه ج انی اخاف ان یبدل

تا بکشم موسی را وبگو بخوان پروردگار خود را بدرستی من می ترسم که تغییر کند

تاتیهم بالابدال ورش والسوسی
رسلهم بسکون السین ابو عمرو
ولقد ارسلنا بالنقل ورش
ولقد ارسلنا سکت خلف فی روایة
موسی موسی بالامالة المحضة حمزة والکسائی وبین بین ابو عمرو وورش
بایاتنا بیاتنا ثلثة اوجه لورش بالابدال للسوسی
مبین الی بالنقل ورش
مبین الی سکت خلف فی روایة
ساحر جاءهم بالترقیق ورش احمزة وابن ذکوان
امنوا ثلثة اوجه لورش
الکافرین ورش
الکافرین بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
ذرونی بفتح الیاء ابن کثیر

موسی موسی انی ان یبدل

اما بین بین ابو عمرو فی روایة ورش | بالامالة المحضة حمزة والکسائی | بفتح الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو | مدغما غیر الغنة خلف

الیم است عذاب او ولقد ارسلنا موسی بایاتنا وسلطان مبین الی فرعون وهامان وقارون فقالوا ساحر کذاب فلما جاءهم بالحق من عندنا قالوا اقتلوا ابناء الذین امنوا معه واستحیوا نساءهم وما کید الکافرین الا فی ضلال معنی اینست بدرستی موسی را سوی فرعون وهامان وقارون فرستادیم واو را معجزات ظاهرات وحجت پیدا دادیم پس ایشان حجت ظاهر را سحر گفتند موسی را ساحر کذاب خواندند پس هرگاه که موسی دین درست را آورد واظهار رسالت کرد ایشان کینه کشی وانتقام جستند اقتلوا ابناء الذین امنوا معه واستحیوا نساءهم چنانچه پیش از این گفته بودند گفتند یعنی پسران کسانی که با او ایمان آوردند بکشید ودختران ایشان را برای خدمت خویش زنده دارید کید کافران وبدسگالی ایشان مکر گمراهی وفساد وتباهی وقال فرعون ذرونی اقتل موسی ولیدع ربه

إني أخاف أن يبدل دينكم أو أن يظهر في الأرض الفساد وقال موسى إني عذت بربي وربكم من كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب وان بواو عطف يا او يظهر
نضم يا وكسرها ونصب دال بر مفعوليت وفتح يا وفتح ها ورفع دال بر فاعليت وعذت بادغام واظهار خوانند ومعني مقروات در هر سه محل برحسب قراءت دانند وقال فرعون
عطف است بر قالوا اقتلوا ابناء همز در روي مقول قال است ودر لفظ ذروني اقتل موسى اظهار انست كه او از كشتن موسى باز داشتن ايشان مي ماند وواقع آن بود كه او
بظهور معجزات رسالت موسى عليه السلام ميدانست وبخوف غلبه قوت رسالت اقدام كردن بر كشتن او نمي توانست اقتلوا جواب امرست بغير فا مجزوم شده وليدع ربه
معترضه براي بيان اين كه از دعاء موسى نمي ترسند جمله اني اخاف معلله است براي خواهش قتل وذروني اقتل موسى ملوح بر وجود سببي براي قتل بود بتقديم ملوح
تاكيد جمله سايغمود ان يبدل
دينكم مفعول است مر اخاف
وان يظهر في الارض الفساد
عطف است برو وقال موسى عطف
است بر قال فرعون جمله اني
عذت تا آخر مقول قال است
تاكيدا و از جهت ايراد
استعاده بر وجه وكادتست
ودر ذكر ربكم در اني عذت
بربي وربكم تنبيه است
برين كه انقيا د پروردگار خويش
مي شايد وبعث برين كه طاعت
او مي بايد ودر ذكر من كل
متكبر وبذكر منكر تعميم استعاده
است تا متناول فرعون ومتكبران
ديگر شود وترك تصريح بخطاب
فرعون بود وبا ذكر فرعون
بر وجه تعريض كه ابلغ از
تصريح است باشد من كل
متكبر متعلق است به عذت
جمله لا يؤمن بيوم الحساب
صفت است مر متكبر معني
اينست كفت فرعون قوم
خود را بگذاريد مرا تا موسى را
بكشيم وكو بخواند موسى
پروردگار خود را واز دعاء
او نمي ترسيم بدرستي من
مي ترسم ازين كه شما را از دين
بكرداند واين فساد در زمين
پيدا كند وموسى كفت پناه كرفته
ام والتجا جسته ام بخداي
جل وعلا پروردگار من وپروردگار
شما از شر هر متكبري كه بروز
حساب يعني بروز قيامت
ايمان ندارد ودل بر تصديق
روز جزا وسزا نمي كمارد.
وقال رجل مؤمن من آل
فرعون يكتم إيمانه أتقتلون
رجلا أن يقول ربي الله
وقد جاءكم بالبينات
من ربكم وإن يك كاذبا
فعليه كذبه وإن يك
صادقا يصبكم بعض الذي
يعدكم إن الله لا يهدي
من هو مسرف كذاب

ربكمو جاءكمو يصبكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرأ قالون بالصلة والقصر والمدون تركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

دينكم أو أن يظهر في الأرض الفساد
دين شما را كه بت پرستي است يا آنكه اظهار كند در زمين شام ومصر تباه كاري را

وقال موسى إني عذت بربي وربكم من
وكفت موسى بدرستي من پناه كرفتم به پروردكار خود وپروردكار شما از شر

كل متكبر لا يؤمن بيوم الحساب وقال
هر كردنكشي كه معترف نشود بوجود روز محاسبه وكفت

رجل مؤمن من آل فرعون يكتم إيمانه
مردي كرونده بخداي وموسى از كسان فرعون كه نهان ميداشت كرويدن خود را

أتقتلون رجلا أن يقول ربي الله وقد
اي ميكشيد مردي را براي آنكه ميكويد پروردكار من خدايست وحال آنكه بحقيقت

جاءكم بالبينات من ربكم وإن يك كاذبا
آمد بشما معجزات روشن از پروردكار شما واكر باشد آن مرد دروغ كوي

فعليه كذبه وإن يك صادقا يصبكم
پس بروست وبال دروغ او واكر باشد راست كوي رسد بشما

بعض الذي يعدكم إن الله لا يهدي
بعضي از آنچه وعده ميكند شما را بدرستي خداي راه نمايد

من هو مسرف كذاب يا قوم لكم الملك
آنكس را كه او از حد بتجاوز كننده است دروغ كوي اي كروه من مر شما راست پادشاهي

دينكم او
بالسكت خلف في رواية
او ان
بالنقل ورش
او ان انظهر
سكت خلف في رواية
مدغما غير الكثير
خلف
ركوع
نافع وابن كثير
ابن كثير وابن عامر وحمزه
وان يظهر
وابو عمرو وابن عامر وكسائي وابو بكر
في الارض
بالنقل ورش
في الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد
الفساد
ابن كثير وابن عامر وحمزه وكسائي وابو بكر
وقال موسى
بالامالة المحضة حمزه والكسائي
وقال موسى
اما بين بين ابو عمرو وورش
اني عذت يوم
ابو عمرو وحمزه وكسائي
ابدل ورش والسوسي
وقال رجل
بالادغام سوسي
مؤمن من آل
ابدل ورش والسوسي
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
من آل ايمانه
سكت خلف في رواية
ثلثة اوجه لورش

رجلا ان رجلا ان يقول قد جاءكم وقد جاءكم ان يك يك كاذبا فعليه وان يك
صادقا يصبكم
بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — ادغم بلا غنة خلف — ابو عمرو — حمزة وابن ذكوان — وهشام وحمزه وكسائي — ادغم بلا غنة خلف — ادغم سوسي — اشبع ابن كثير — ادغم بلا غنة خلف — ادغم بلا غنة خلف

يا قوم لكم الملك اليوم ظاهرين في الأرض فمن ينصرنا من بأس الله إن جاءنا وقال رجل مؤمن عطف است بر وقال موسى مؤمن صفت است مر رجل من آل فرعون
صفتي ديگرست يكتم ايمانه صفتي ديگرست مر رجل مؤمن كه او قبطي بود با فرعون قرابتي داشت من آل فرعون از يكتم ايمانه مؤخر نداشت تا وهم تعلق به يكتم نبايد خلاف مقصود
ظاهر ننمايد وبعضي كويند اسرائيلي بود برين وجه من آل فرعون متعلق به يكتم باشد تقديم از جهت قصرست اي من آل فرعون يكتم ايمانه لا من موسى واول اظهرست بيش
علماء معاني استمرارست استفهام در اتقتلون رجلا براي انكار بر وجه توبيخ است جمله استفهاميه مقول قال است الى الله مقول يقول است وان يقول بتقدير لان يقول
متعلق است به يقتلون اي يقتلون رجلا يقول الى الله معني اين است كفت مردي كه مؤمن بود از آل فرعون در سر با موسى كرويده بود از باطن خلوص اخلاص مينمود چون

حکایت کشتن موسی شنید باز داشتن ایشان از قتل موسی بر وجه مصلحت دید گفت أخواهید کشت مردی را از جهت آنکه ربی الله میگوید عظمت پروردگار میجوید وحال آنکه آورده است برشما حجتهاء ظاهر از پروردگار شما واگر در دعوی رسالت کاذب بود بروی جزاء کذب او باشد واگر در دعوی مذکور صادق آید رسیدن بعضی چیزی که وعده میکند بشما روی نماید بدرستی خدای راه راست ننماید وهدایت نبخشد کسی که از حد تجاوز کنند ودروغ گوینده باشد ای قوم ملک مصر امروز شما راست درحالت که شما غالبید همه مملکت مطیع فرمان شماست اینچنین ملکی را در تشویش جرامی اندازید وخود را متردد مشوش جرامی سازید از رسیدن آسیب مضرت ترسان باشید چهره ملک را بچنین عمل مخراشید اگر این کار کند که یاری کند ما را که باز دارد از عذاب خدای اگر بسبب این مخالفت بیاید وبرین منازعت ومخاصمت روی نماید

عَلَيْكُمُو عليكمو مَا لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أَرِيكُمُو إِلَّا أَهْدِيكُمُو إِلَّا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ
امروز حالا آنکه غالب آید در زمین مصر پس کیست که یاری دهد ما را از عذاب
اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا
خدای تعالی اگر آید بما گفت فرعون راه نمی نمایم شما را مگر
مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ
آنچه می بینم از مصلحت برای خود وراه نمی نمایم شما را مگر راه فلاح وصلاح
وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
وگفت آنکس که ایمان آورد ای گروه من بدرستی من می ترسم بر شما
یعنی مؤمن مذکور
مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ
از مانند روز واقعه طوایف مجتمع بر عداوة انبیا از مثل جزاء عادت گروه نوح
وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ
وعاد وثمود وآنانکه از پس ایشان بودند ونیست خدای تعالی
يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ
که خواهد ستم کردن را برای بندگان وای گروه من بدرستی من می ترسم
عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ
بر شما از روز ندا کردن یکدیگر را روزی که بگردید روی گردانان محترز شده از بیم
یعنی قیامت
مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
نیست مر شما را از عذاب خدای تعالی هیچ نگاه دارنده وهر کرا گمراه کرد خدای تعالی

في الحالين ابن كثير وفي الوصل ورش وقالون
إِنِّيَ يَوْمَ التَّنَادِي وَمَنْ يُضْلِلْ
بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو — ادغم بلا غنة خلف

فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
فَمَنْ يَنْصُرُنَا مدغما غير الغنة خلف
مِنْ بَأْسِ اللَّهِ بالإبدال السوسي
إِنْ جَاءَنَا بالامالة حمزة وابن ذكوان
أَرِيكُمْ إِلَّا بالسكت خلف في رواية
مَا أَرَى امالة بين بين ورش
مَا أَرَى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
أَهْدِيكُمْ إِلَّا سكت خلف في رواية
آمَنَ إِنِّي ثلثة اوجه لورش — بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو
مِثْلَ دَأْبِ بالابدال السوسي
نُوحٍ وَ مدغما غير الغنة خلف
عَادٍ وَيُرِيدُ ظُلْمًا ادغم بلا غنة خلف — بالادغام سوسي

قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ قال با معطوف خویش مستانفه است در جواب ما فرعون حین الرجل ذلك ما اریکم ما نافیه است الا ما اری مستثنی مفرغ است مفعول ما اریکم واقع شده وما اهدیکم واقع شده وما اهدیکم عطف است بر ما اریکم الا ما اری با معطوف خویش مقول قال است معنی اینست گفت نمی نمایم شما را مگر آنچ می بینم اعلام نمیکنم مگر آنچ میدانم آنچ برای من صواب داند از قتل موسی میگویم واز شما موافقت رای خویش میجویم وراه نمی نمایم شما را مگر راه رشاد ونمی بدیم ونمی برم شما را مگر در سبیل سداد
وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ
معنی این است گفت مردی آنکه ایمان آورده بود وبه دین اسلام تصدیق کرده میمود ای قوم من بدرستی که می ترسم بر شما از وقوع مثل جزاء روز هلاک گروههاء کافران وسزاء ایشان مانند جزاء عادت قوم نوح وعاد وثمود وکافرانی که بعد از ایشان بودند وعادت شقاوت وبدبختی نمودند ونیست صفت خدای ارادت آنکه بر بندگان ظلم کنند یعنی نیست صفت او که بندگان را بی گناه معذب کرداند یا جزاء نیکی کم کنند باعقوبت بدی بیفزایند وای قوم بدرستی می ترسم بر شما از عداوت روز قیامت روزی که مردمان یکدیگر ندا کنند واصحاب اعراف واصحاب جنت ونار یکدیگر مساوی شوند روزی که روی گردانید درحالت که پشت داده باشید نیست مر شما را از عذاب خدای نگاه دارنده وعقوبت او را باز دارنده وهر کرا خدای عز وجل گمراه کند نیست او را کسی که براه راست برساند

وَلَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَآءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ وَلَقَدْ جَاءَكُم يوسف داخل مقول مرد مذكورست وداخل نصيحت ناصح مسطورست وآن يوسف يوسف بن يعقوب است وبعضي كويند يوسف بن ابرهيم بن يوسف بن يعقوب بيست سال پيغمبر بود اين قصهٔ اوست فما زلتم عطف است بر ولقد جاءكم ما زلتم از اخوات كان است في شك خبر اوست مما جاءكم متعلق في شك است حتى ابتداء تنبيه است لن يبعث الله من بعده رسولا مقول قلتم است قلتم جزاء شرط است جمله شرطيه سبب كلام بالاست كذلك صفت مصدر محذوفست اي مثل ذلك الاضلال يضلل الله من هو مسرف مرتاب موصول باصله يعني من مسرف مرتاب مفعولست من يضلل الله معني اينست وهر آينه بدرستي آمد بر شما

جَآءَكُمْ زِلْتُمْ جَآءَكُمْ قُلْتُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ابو عمرو وحمزة وكسائي وهشام وَلَقَدْ جَآءَكُمْ

وَلَقَدْ جَآءَكُمْ بالاظهار مع الامالة ابن ذكوان وحمزة

مِمَّا جَآءَكُمْ بالامالة حمزة وابن ذكوان

هَلَكَ قُلْتُمْ بالادغام سوسي

لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مدغما بغير الغنة خلف

فِي آيَاتِ اللَّهِ ثلثة اوجه لورش

سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بالنقل مع ثلثة اوجه لورش

سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ سكت خلف في رواية

أَتَاهُمْ أَتَاهُمْ بالامالة المحضة حمزة وكسائي بالتقليل بين بين ورش

آمَنُوا كُلِّ قَلْبٍ ثلثة اوجه لورش ابو عمرو وابن ذكوان

جَبَّارٍ جَبَّارٍ بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري وبين بين ورش

لَعَلِّيَ بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر

فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ۞ وَلَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ

پس نيست مر او را هيچ راهنماينده — وبتحقيق آمد — بشما — يوسف عليه السلام

مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا

ازين پيش — با معجزات روشن — پس هميشه بوديد — در گمان — از آنچه

جَآءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ

آورد — بشما — آنرا — تا — چون هلاك شود — گفتيد — هرگز نفرستد — خداي تعالي

مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ

از — پس او — هيچ پيغمبر فرستاده را — همچنان — گمراه ميكرداند خداي تعالي — آنرا كه او

مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ۞ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي

از حد تجاوز كننده است — بگمان در حق — آنانكه — مجادله و خصومت ميكنند — در

آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا

آيتهاي — خداي عزوجل — بي — حجتي — كه آمد بديشان — چه بزرگست آن كس بدشمني

عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ

نزد — خداي تعالي — و نزد — آنانكه — ايمان آوردند — همچنان — مهر مي‌نهد

اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ۞ وَقَالَ

خداي تعالي — بر — هر — دلي — سركش — گردن نهنده — و گفت

فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ

فرعون — اي هامان — بنا كن براي من كوشكي را — تا مگر باشد كه من — برسم

يوسف ابن يعقوب يا كويند يوسف ابن ابرهيم بن يوسف ابن يعقوب پيش از موسي بحجتهاء ظاهره ومعجزات متظاهره پس هميشه بوديد شما در شك آنچ آورده بود آنرا تا آنكه چون او هلاك كشت وبا رحالت پيوست كفتند هر آينه برنه انكيزد خداي پس از و رسولي را كه او را منكر بوديد رسولاني كه پس او آينده نيز منكر شديد همچنين كمراه كرداند خداي كسي را كه تجاوز كننده است در عصيان شاك است درين محروم است از ايقان الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ قلب بتنوين وتوصيف او بمتكبر واضافت خوانده ومعني برحسب آن داند موصول باصله بدل است از من هو مسرف مرتاب كه من از روي معني جمع است اتيهم صفت است مر سلطان ضمير كبر عايدست بر من هو مسرف افرادا وباعتبار افراد لفظ من است برين وجه اين جمله مستانفه آيد در جواب ماشان من هو مسرف مرتاب وتواند بود الذين يجادلون بحذف مضاف بتقدير جدال الذين يجادلون مبتدا باشد كبر مقتا خبر بود وجمله مستانفه باشد در جواب ماشان جدال الذين يجادلون في آيات الله بوضع مضمر موضع مظهر باشد اي جدالهم كبر مقتا عند الله وعند الذين آمنوا وابن نيز داخل قول مرد مومن بود ومندرج در نصيحت مذكور

فع زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ لعلي بفتح يا بر اصل واسكان يا براي تخفيف فاطلع بر

بر اصل و بنصب بر جواب ترجي تشبيها له بالتمني خوانند ومعني در لعلي يكي ودر فاطلع برحسب آن دانند وقال فرعون عطف است بر وقال

الذي آمن جمله ندائيه باجمله كه بعد اوست مقول قال است اسناد فعل بنا بسوي هامان مجاز عقلي است حقيقت كلام يا هامان ليبين

بناء البانون بامرك بود اسناد بسوي هامان از جهت انكه اسناد بسوي سبب است سايغمود لعلي ابلغ الاسباب مستانفه است براي بيان مقصود

باشد كذلك صفت مصدر محذوف است اي طبعا مثل ذلك الطبع المذكورين يطبع الله على كل قلب متكبر جبار وتوصيف قلب بمتكبر جبار از جهت آنست كه او منشا اين

شانست چنانچه جاي ديكر آثم قلبه كفته اثم را صفت ذات است صفت قلب انداخته معني اينست آنانكه در آيات خداي مجادله ميكنند ودر شان آن انكار وتكذيب بجون وچرا پيش

مي آيند بغير حجتي كه بر ايشان آمده وبغير دليلي كه بر دل ايشان ظاهر شده بزرگست از روي مشقت يعني از روي مبغوض بودن نزد خداي يعني در علم او ونزد مومنان

يا كويند جدال ايشان بزرگست از روي مشقت يعني داشتني است سخت همچنين جدال كنند كردكار بر هر دلي متكبر جبار كه حق در دل او در نيايد وصدق بخاطر او

روي ننمايد وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ

دشمنی

فاطلع جواب ترجي است یا از جهت تشبیه ترجي بتمني واني لاظنه کاذبا حال است یا معترضه است منصوب شد والی اله موسی متعلق اطلع بتضمین معنی فانظر آمد وچون نا کرویدن فرعون بموسي ملوح نظر فرعون کذب موسي را بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود وکذلک صفت مصدر محذوف است مر زین ای وتزیینا مثل تزیین المذکور وهو تزیین تکذیب موسي وعدم الایمان زین لفرعون سوء عمله من تصمیمه علی قتل موسي وصد الناس عن الایمان به وصد بضم صاد وبفتح صاد خوانند ومعنی برحسب آن دانند وصد لازم ومتعدي بمعنی صد غیر صدا ولازم بمعنی صد هو بنفسه صدودا مستعمل شد وایجا هر دو معنی سایغ آمد امتنع فرعون عن الایمان ومنع الناس عنه وجمله وما کید فرعون حالست معنی از است وکفت فرعون مر هامان را بنا کن یعنی نا بیاز فرما تا بنا کنند برای ما کوشکی را بلند بود چنانچه از دور دیده شود

اهدكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الاسباب بالنقل ورش الاسباب سكت خلف في رواية فاطلع غير حفص موسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي موسى امال بين بين ابو عمرو وورش لاظنه

الاسباب ۝ اسباب السموات فاطلع الى اله

بدان راههارا يعني راههاء آسمانها پس نظر كنم سوي خداي

موسى واني لاظنه كاذبا ط وكذلك زين لفرعون

موسى وبدرستي من هر آينه كمان مي برم اورا دروغ كوي وهمچنان آراسته شد براي فرعون

سوء عمله وصد عن السبيل ط وما كيد فرعون

بدي كردار او وباز داشته شد از راه دين ونيست مكر فرعون

الا في تباب ۝ وقال الذي آمن يا قوم اتبعون

مكر در زيان وكفت آنكس كه كرويد اي كروه من متابعت نماييد مرا

اهدكم سبيل الرشاد ط يا قوم انما هذه الحيوة

تا راه نمايم شما را بدين راست وحق اي كروه من بدرستي اين زندگاني اين

الدنيا متاع ۝ وان الآخرة هي دار القرار

جهان برخورداري است وبدرستي كه آن جهان آن خانه آرام است

من عمل سيئة فلا يجزى الا مثلها ج ومن عمل

هركه كرد بدي را پس پاداش ندهند اورا مكر مانند آن وهركه كرد

صالحا من ذكر او انثى وهو مؤمن فاولئك

نيكو را از مرينه يا مادينه وحال آنكه او كرونده است پس آنان

۝ يدخلون الجنة يرزقون فيها بغير حساب

در برندشان يا در روند در بهشت روزي دهندشان در آن بهشت بي حساب

زين لفرعون بالابدال في الوقف

بالادغام سوء

وصد ابو عمرو نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر ثلثة اوجه لورش

اتبعوني في الحالين ابن كثير وفي الوصل قالون وابو عمرو

الدنيا الدنيا بالامالة المحضة حمزة والكسائي امال بين بين ابو عمرو وورش

ركوع

وان الآخرة بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش

وان الآخرة سكت خلف وفي رواية خلاد

القرار القرار بالامالة المحضة ابو عمرو والكسائي وبين بين ورش وحمزة

سيئة بالابدال في الوقف حمزة

يجزى يجزى حمزة والكسائي وبين بين ورش

ذكر او انثى بالنقل ورش

ذكر او انثى سكت خلف في رواية

انثى بالامالة المحضة حمزة والكسائي امال بين بين ابو عمرو في رواية ورش انثى قالون وابو عمرو والكسائي وهو مؤمن ابدل ورش والسوسي مؤمن ابن كثير وابو عمرو وابو بكر يدخلون الجنة بالامالة في الوقف كسائي

شاید بود که من اسباب آسمانرا دریابم یعنی چیزهایی که مقضی سوي رسیدن باسمان شود از راهها و درهاء آسمان وسایل آن بر سیم پس بر آسمان مطلع شوم وسوي اله موسي نکرم وبدرستی من هر اینه موسي را کاذب می پندارم ودر حیز صدق نمي آرم واز کفرهاء فرعون بود که در دل اوست خدا امکان وجب ونسبت پیغمبر سوي کذب روي نمود وچنانکه آراسته شده است مر فرعون را کفر وعصیان آراسته شده است براي او در اعمال بد او یعنی تصمیم بر قتل موسي وبازداشتن مردمان از ایمان ونیست کید فرعون وبدسکالي او ومکر در هلاک وخسران وقال الذي آمن یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع وان الآخرة هي دار القرار من عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها ومن عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب یدخلون بر صیغه مضارع مجهول ومعروف خوانند ومعنی برحسب آن دانند وقال الذي آمن عطف است بر قال فرعون یا قوم اتبعون مقول است اهدکم جواب امر است بتقدیر آن مجزوم شده سبیل الرشاد مفعول دوم است مر اهدکم منصوب آمده انما براي قصر است هذه مبتداست الحیوة الدنیا

صفت اوست متاع خبر مبتداست تنکیر براي تقلیل وتحقیر است اي ما الحیوة الدنیا الا متاع قلیل حقیر وان الآخرة هي دار القرار عطف است بر انما الحیوة الدنیا متاع هي ضمیر فصل است وچون قلت متاع دنیا وحقارت او ملوح سوي عظمت متاع آخرت بود بتقدیم ملوح تاکید این جمله سایغ نمود وجمله انما هذه الحیوة الدنیا متاع یا جمله که معطوف بر وست بیان آن مر مضمون جمله اهدکم سبیل الرشاد یا قوم جمله ندا سه مکرر است براي تکرار تنبیه من با صله خویش مبتداست فلا یجزی الا مثلها خبر مبتداست صالحا صفت مصدر محذوف است اي ومن عمل عملا صالحا من ذکر او انثی بیان موصوله است وهو مؤمن حالست مر موصوله با صله خویش یعنی ومن عمل صالحا مبتداست یرزقون حال مقدره است از فاعل یدخلون وجمله ومن عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها با جمله که معطوف بر وست مستانفه است براي بیان جزا وسزاء آخرت معنی از است

وگفت آن مردي كه ايمان آورده وبنيكخواهي دين اسلام بنياد كرده اي قوم پس روي كنيد مرا بنمايم شما را راه رشاد وهدا اي قوم نيست حيات دنيا مگر متاع قليل وحقير در نهايت
احتقار وبدرستي كه آخرت هموست دار قرار هركه عمل كند بدي را جزا داده نشود مگر همچندان وكسي كه عمل كند عمل صالح از مرد يا زن وحال اينست كه متصف است
بايمان پس ايشان در بهشت در آورده شوند يا گويند در آيند در بهشت مرزوق شوند روزي بغير حساب يابند و بدانكه اول سبيل الرشاد مجمل ذكر كرد بعد بيان آن بتفصيل
وتصريح آورد بجمله انما الحيوة الدنيا متاع مذمت دنيا براي تحميل بر ترك آن مقدم داشت بعد بجمله وان الآخرة هي دار القرار مدح آخرت براي تحميل بر استعداد
كردن براي آن خواست بعد بجمله من عمل سيئة فلا يجزى الا مثلها ومن عمل صالحا تا آخر ذكر سيئات ومضار جناح وذكر حسنات ومنافع صلاح استعداد
راه آخرت را مبين كرد اينند
بعد بجمله ويا قوم مالي ادعوكم
الى النجوة وتدعونني الى النار
بطلب فرق بين الدعوتين رسانيد
واز ايشان طلب انصاف كرد
وبر اختيار خير احتراز ز
آورد ويا قوم مالي ادعوكم
الى النجوة وتدعونني الى
النار تدعونني لاكفر
بالله واشرك به ما ليس
لي به علم وانا ادعوكم
الى العزيز الغفار ويا قوم
عطف است بر نداء سابق
ما مبتدا است لي خبر مبتدا است
ادعوكم الى النجوة اين جمله
حال است وتدعونني الى النار
عطف است بر ادعوكم الى
النجوة تدعونني لاكفر بالله
تعليل است مر تدعونني الى النار
يا بدل است واشرك عطف است
بر اكفر بالله ما ليس لي به
علم مفعول است مر اشرك وانا
ادعوكم الى العزيز الغفار حال است
يا عطف است تقديم مسند اليه
بر خبر فعلي مفيد ست مر تقوي
معني اينست واي قوم من
چيست مرا وچه حالست
ميخوانم شما را سوي نجات
از عذاب وميخوانيد شما مرا
سوي آتش دوزخ ميخوانيد
مرا تا بخداي كفر ورزم
وچيزي كه آن بعلم متصل
نيست محض دروغ وافترا است
بخداي شريك گردانم ومن
شما را ميخوانم سوي عبادت
پروردگار عزيز غفار من نيكي
شما مي جويم ميگويم خدا
را بپرستيد وتوحيد
ورزيد تا از
عذاب برهيد وشما مرا
سوي كفر واشراك ميخوانيد
وميخواهيد كه مستحق آتش
گردانيد لا جرم انما تدعونني
اليه ليس له دعوة في
الدنيا ولا في الآخرة وان

لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ادعوكموا الى — همو اصحاب
قرا قالون بالصلة والقصر والمد في همزها وورش بالصلة مع مد الطويل

ويا قوم مالي — بالاسكان سوسي — مالي — نافع وابن كثير وابو عمرو وهشام — ادعوكم الى — سكت خلف وفي رواية — الى النار الى النار — ابو عمرو ودوري — ليكفر وانا — نافع — ادعوكم الى — سكت خلف وفي رواية — الغفار الغفار — اليه — في الدنيا في الدنيا — في الآخرة — في الآخرة — هم اصحاب — النار النار

ويا قوم ما لي ادعوكم الى النجوة وتدعونني
واي گروه من — چيست مرا كه ميخوانم شما را — سوي — خلاص — وميخوانيد شما مرا

الى النار ط تدعونني لاكفر بالله واشرك به
سوي آتش دوزخ — ميخوانيد مرا — تا كافر شوم — بخداي — وانباز گيرم با او

ما ليس لي به علم ز وانا ادعوكم الى العزيز
آنرا كه نيست — مرا بآن هيچ دانش — ومن ميخوانم — شما را — سوي خداي غالب

الغفار لا جرم انما تدعونني اليه ليس له دعوة
آمرزنده تايب — هر آينه بدرستي كه آنچه ميخوانيد مرا — سوي آن — نيست مر او را هيچ اجابت

في الدنيا ولا في الآخرة وان مردنا الى الله وان
در اين جهان — ونه در آن جهان — وآنكه بدرستي بازگشت ما — سوي خداي تعالي است وبدرستي

المسرفين هم اصحاب النار فستذكرون
از حد در گذرندگان — ايشان — ملازمان — دوزخ اند — پس زود بود كه ياد آريد

ما اقول لكم ط وافوض امري الى الله ط ان
آنرا كه ميگويم — شما را — وباز ميگذارم كار خود را — با — خداي تعالي بدرستي كه

الله بصير بالعباد فوقيه الله سيات ما
خداي تعالي بيناست — بحال بندگان — پس نگاه داشت او را خداي — از بديهاي آنچه

مكروا وحاق بال فرعون سوء العذاب ج
مكر كردند — وفرود آمد — بكسان — فرعون — بدي — عذاب

اقول لكم امري بصير فوقيه الله فوقيه الله سيئات سيات وحاق بال
ثلثة اوجه لورش — بالترقيق ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بين بين ورش — نافع وابو عمرو — بالابدال في الوقف حمزة — بالامالة حمزة — ادغم سوسي

مردنا الى الله وان المسرفين هم اصحاب النار فستذكرون ما اقول لكم وافوض امري الى الله ان الله بصير بالعباد معني اينست دعوت شما مرا كه سوي بت پرستش
اصنام است قبول نكنم ودم اجابت آن نزنم زيرا كه متحقق شده است آنچه مرا سوي آن دعوت ميكنند از بتان او را در دنيا وآخرت دعوتي نيست نسبت دعوت سوي
جماد بي معني است وهر كرا دعوت نبود اله نباشد دعوت سوي غير اله چگونه مقبول شود يا گويند جاي نيست ازينكه ميخوانيد شما مرا سوي آن نيست مر او را دعوي
الوهيت نه درين جهان ونه در آن جهان وبدرستي اسراف كنندگان همه اصحاب دوزخ اند پند ميدهم پس شما را ياد خواهيد كرد آنچه من ميگويم وكار خود را تا
مي سپارم واميد كرم او دارم وبدرستي خداي بحال بندگان بيناست وبجزا وسزا توانا ست فوقيه الله سيات ما مكروا وحاق بال فرعون سوء العذاب

النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب فاوقيه الله فصيحه است عاطفه بر جمله محذوفه معطوفه بر وقال الذي آمن بود کلام بتقدیر فخاف نفر منهم فارسل فرعون جماعة لاخذه فوقيه الله سيئات ما مكروا باشد سيئات ما مكروا مفعول دوم است النار بدل است از سوء العذاب یا خبر مبتدا محذوفه است ای هو النار وجمله مستانفه است درجواب ماسوء العذاب يعرضون عليها یا مستانفه است درجواب کیف یعذبون بها غدوا وعشيا ظرفست مر يعرضون ويوم تقوم الساعة محمول است بر حذف يقال ادخلوها مقول است آل فرعون بتقدیر یا آل فرعون بر قراءة ادخلوا صیغه امر از باب افعال خطاب مر فرشتکان را بود آل فرعون مفعول اول واشد العذاب مفعول دوم باشد و بر قراءة ادخلوا صیغه خطاب مرکافران را باشد وآل فرعون بتقدیر یا آل فرعون معترضه برای ندا ایشان بود معنی

لكموا أنتموا ربكموا تاتيكموا رسلكموا قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اینست پس نکاه داشت خدا عزوجل آن مرد ناصح را از بدیهاء مکر کافران وازآن قصد کرده بودند درباب ایشان وفرود آید وکرد کیرد آن فرعون را عذاب سخت عذاب آتش در بامداد وشبانکاه عرض کرده شوند ایشان بر آن ودر آن روز که قیامت قایم کردد وفرشتکان را امر بادوخال کرده شود وایشان را امر بدخول در سخت ترین عذاب کرده شود روایت کرده اند که آن مرد از ایشان کریخت در کوهی رفیع رفت وبه پناهی ملتجی کشت فرعون موازنه هزار کس در طلب او فرستاد وهمت بر کرفتن او نهاد بعضی از ایشان را ددکان خوردند وبعضی از ایشان روی مراجعت آوردند سوی فرعون باز کشتند بقتل وصلب فرعون پیوستند خدای عزوجل مر درانکاه را داشت ولشکر او را انکماشت وإذ يتحاجون في النار فيقول الضعفاء للذين استكبروا إنا كنا لكم تبعا فهل أنتم مغنون عنا نصيبا من النار قال الذين استكبروا إنا كل فيها إن الله قد حكم بين العباد معنی اینست ویاد کن ای محمد آن وقت را که کافران در آتش دوزخ یکدیکر خصومت کنند میان خویش در مجادله ومخاصمت شوند پس بکویند ضعیفان مر کسانی که بزرکی ورزیده بودند وبر ضعیفان سری می نمودند بدرستی ما شمارا پیرو بودیم ودر قول وفعل شما متابعت مینمودیم پس هستید

غدوا وعشيا
ادغم بلا غنة خلف

الساعة
بالامالة في الوقف كسائي

ادخلوا آل
ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
ثلثة اوجه لورش

في النار
امال بين بين ورش

في النار
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

فهل انتم
بالنقل ورش

فهل انتم
سكت خلف في رواية

من النار
امال بين بين ورش

من النار
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

قد حكم بين
ادغم سوسي

في النار لخزنة
ادغم سوسي

في النار
امال بين بين ورش

في النار
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

النار يعرضون عليها غدوا وعشيا ويوم
آن آتش است حال آنکه عرضه کنند ایشان را بر آن آتش در بامداد وشبانکاه ودر آن روز

تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب
که برخیزد قیامت کویندشان در روید ای کسان فرعون در سخت ترین عذاب

وإذ يتحاجون في النار فيقول الضعفاء للذين
ویاد کن ای محمد آن وقت را که بایکدیکر حجت کویند کافران در دوزخ پس کویند ضعیفان مر آنان را که

استكبروا إنا كنا لكم تبعا فهل أنتم مغنون
بزرکی کردند بدرستی ما بودیم مر شما را پی روان پس هیچ هستید شما بازدارندکان

عنا نصيبا من النار قال الذين استكبروا
از ما بهره‌ء را از عذاب آتش کویند آنانکه بزرکی نمودند

إنا كل فيها إن الله قد حكم بين العباد
بدرستی ما وشما همه در آتیم بدرستی خدای عزوجل بحقیقت حکم فرمود میان بندکان

وقال الذين في النار لخزنة جهنم ادعوا
وکویند آنانکه در آتش دوزخ اند مر نکاهبانان قعر دوزخ را نخوانید

ربكم يخفف عنا يوما من العذاب قالوا
پرورد کار شما را تا سبک کرداند از ما یک روزی چیزی از عذاب کویند

أولم تك تأتيكم رسلكم بالبينات قالوا بلى
ای نبود که می آمدی بشما پیغمبران شما با معجزات روشن کویند آری

امال بين بين ورش
لخزنة جهنم تاتيكم رسلكم بلى بلى
ادغم سوسي
بالابدال ورش والسوسي بسكون التاء ابو عمرو
بالامالة المحضة حمزة وكسائي

شما مارا نفع رساننده نصیبی را از آتش دفع کننده بکویند آنانکه بزرکی میجستند بدرستی ما همه در دوزخیم معذب در آتش نفع رسانیدن وکسی را از عذاب رهانیدن نتوانیم بدرستی خدا حکم کرده است میان بندکان ومحکم کرده است حکم ایشان بعضی را نعیم بهشت داد وبعضی را در دوزخ فرستاد وقال الذين في النار لخزنة جهنم ادعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب قالوا أولم تك تأتيكم رسلكم بالبينات قالوا بلى قالوا فادعوا وما دعاء الكافرين إلا في ضلال وقال بمعنی يقول عطف است بر فيقول الضعفاء جمله ادعوا ربكم يخفف عنا يوما من العذاب مقول قال است يخفف جواب ادعوا آمده بغیر فا مجزوم شد يوما مفعول است مر يخفف بحذف مضاف ای يخفف عنا قدر يوم العذاب قالوا مستانفه است درجواب ماذا قالوا لخزنة جهنم حين قال الذين في النار دلت استفهام در أولم تك برای تقریرست بمعنی اقرار کنانیدن ومعطوف علیه

محذوف است اي ائتا علمتم او لم تك تاتيكم رسلكم بالبينات قالوا مستانفه است در جواب ما قالوا الخزنة ذلك بلى مقول قالوا است اي بلى كانت تاتينا رسلنا بالبينات
قالوا تقدير ما قال الخزنة نيز مستانفه است فادعوا مقول قالوا است واين بوجه استهزاست وما دعاء الكافرين الا في ضلال حال است يا معترضه است معنى اينست
بگويند دوزخيان مر خزنه نيران را دعا كنيد از پروردگار بخواهيد قدر روزي از عذاب ما سبك كند ومقداري عقوبت از ما دفع گرداند خزنه مر دوزخيان را بگويند آيا نمي آمدند
پيغمبران بر شما بالحجتهاء بينات ومعجزات ظاهرات بگويند آري آمد ومعجزات ظاهره آوردند فريشتگان بگويند شما دعا كنيد وخواهش ورزيد ودعاء كافران نيست مگر در
گمراهي وتباهي كار نيايد واستجابت آن روي ننمايد واين قول فريشتگان بود يا بعد تمام شدن حكايت قول فريشتگان قول خداي باشد انا لننصر رسلنا والذين

معذرتهم لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ
گويند ملايكه بطريق توبيخ يعني سرزنش پس بخوانيد خدا را ونيست خواندن كافران مگر در بطلان وعدم اجابت

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا
بدرستي ما هر آينه ياري ميدهيم پيغمبران خود را وآنانكه ايمان آوردند در زندگاني اين جهان

وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ۝ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ
ودر روزي كه برخيزند از محشر گواهان روزي كه سود ندهد ستمكاران را

مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ
عذر ايشان ومر ايشانراست دوري از رحمت ومر ايشانراست بدي سراي آخرت

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
وبتحقيق داديم موسي را اسباب هدايت ومعجزات وباقي گذاشتيم در ميان فرزندان يعقوب

الْكِتَابَ هُدًى وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ
كتاب توريت را براي راهنموني وموعظتي مر خداوندان خردها را

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ
پس شكيبائي نماي بدرستي وعده خداي تعالي درستست وراست وطلب آمرزش كن مر آن ...

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ
وپاكي ياد كن حال آنكه مقرون باشي بستايش پروردگار تو بشبانگاه وبامداد

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ
بدرستي آنانكه خصومت مي نمايند در آيتهاي خداي عز وجل بي حجتي

الكافرين بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
الكافرين بالامالة بين بين ورش
لننصر رسلنا بالادغام سوسي
رسلنا آمنوا
الدنيا الدنيا
الاشهاد
لا ينفع معذرتهم
الدار الدار
ولقد آتينا
ولقد آتينا
الهدى الهدى
هدى وذكرى ذكرى الالباب الالباب فاصبر ان فاصبر ان حق واستغفر لذنبك والابكار
والابكار والابكار آيات الله سلطان انهم سلطان انهم

آمنوا في الحيوة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد يوم لا ينفع الظالمين معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء الدار در آيات سابقه قصه موسى عليه الصلوة والسلام ومردي مؤمن كه ايمان خويش ... آيت ذكر نصرت پيغمبران ومؤمنان ... انا لننصر رسلنا ... معنى اينست ...

ولقد آتينا موسى الهدى واورثنا بني اسرائيل الكتاب هدى وذكرى لاولي الالباب فاصبر ان وعد الله حق واستغفر لذنبك وسبح بحمد ربك بالعشي والابكار در اين جمله ذكر موسى بعد ذكر رسل وذكر بني اسرائيل بعد ذكر مومنان ذكر خاص بعد عام است براي اظهار شرف خاص

برطريق تخصيص جبرئيل وميكايل بعد ذكر ملايكه در آيت من كان عدوا لله وملايكته ورسله وجبريل وميكائيل لانه فا در فاصبر سببيه است اي اذا ثبت وعد نصرت الرسل فاصبر اتمها
الرسول جمله ان وعد الله حق تعليل است وچون ان وعد الله حق كنايت است از وقوع نصرت موعود و وعده نصرت رسل كه با لا گذشته ملوح است سوي مقصود باعتبار تقدم
ملوح را تاكيد كرد اداة تاكيد آورد واستغفر با معطوف خويش عطف است بر فاصبر معني اينست وهر آينه بدرستي داديم موسي را هدي يعني دين اسلام واحكام
احكام عطا كرديم بني اسرائيل را كتاب يعني توريت وانجيل وزبور در حالت كه هدي است وپندست مر خداوندان الباب يعني صلحا ان عقول دانندگان معقول چون ثابت
شد وعده نصرت پيغمبران پس صبر بكن اي محمد در انتظار آن زيرا كه بدرستي وعده خداي حق است وآنچ موعود اوست آمرزش زلت يا آمرزش گناه امت وخداي را
بپاكي ياد آر بعضي گويند نماز بگزار در عشي وابكار يعني
باش در پرستش الله در بامداد
وشبانگاه. إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ جمله اتيهم صفت است مر سلطان بغير سلطان متعلق است به يجادلون يجادلون صله موصول است موصوله باصله اسم ان است ان نافيه است الا كبر مستثني مفرغ است مبتدا است في صدورهم خبر اوست جمله خبر ان است ان في صدورهم شي الا كبر ما هم ببالغيه اين جمله صفت است مر كبر را فا در فاستعذ بالله سببيه است جمله انه هو السميع العليم تعليل است اين جمله ثناء باري است تاكيد او از جهت ابراز ثنا بر وجه وكادت واستواري است حكايتي ديگرست از حكايات كافران وشكايتي ديگرست از شكايات ايشان ومتصل است بجمله ما يجادل في آيات الله الا الذين كفروا واستانفه است در جواب ما بالهم يجادلون في آيات الله وينكرونها وتاكيد او از جهت ابراز شكايت بر وجه وكادتست معني اينست بدرستي آنان كه در آيات خدا مجادله ميكنند ودم تكذيب وانكار آن ميزنند بغير حجتي كه بر ايشان آمده دليلي كه بر ايشان ظاهر شده نيست در سينها ايشان مگر كمان بزرگي واردت تقدم وخواهش رياست ايشان رسنده

هُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

أَتِيهُمُو إِنْ صُدُورِهِمُو إِلَّا — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَتَيهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِ
كه آمد بديشان نيست در سينهاي ايشان مگر فزوني بزرگي نه اند ايشان

بَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
رسنده بآن مراد پس پناه گير بخداي عز وجل بدرستي او اوست شنوا بينا

لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ
هر آينه آفرينش آسمانها وزمين بزرگترست از آفرينش مردم

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا يَسْتَوِي
وليكن بيشتر مردمان نمي دانند ويكسان نيست

الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
نابينا وبينا وآنان كه ايمان آوردند وكردند كارهاي نيكو

وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ إِنَّ السَّاعَةَ
ونه بدكار چه اندك پندي گيريد بدرستي كه قيامت

لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ
هر آينه آينده است هيچ شك نيست در آن وليكن بيشتر مردمان نمي گروند

وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ
وگفت پروردگار شما بخوانيد مرا بپرستيد تا ثواب دهم شما را بدرستي آنان كه

يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ
بزرگي مي نمايند از عبادت من زود بود كه در آورند شان در دوزخ حال آنكه ذليل باشند

أَتَيهُمْ إِنْ — بالسكت خلف في رواية
أَتَيهُمْ — امال بين بين ورش
أَتَيهُمْ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
صُدُورِهِمْ إِلَّا — بالسكت خلف في رواية
الْأَكْبَرُ — بالترقيق ورش
إِنَّهُ هُوَ — بالادغام سوسي
وَالْأَرْضِ — بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ النَّاسِ — سكت خلف في رواية خلاد؛ بالامالة دوري
الْأَعْمَى الْأَعْمَى — بالنقل ورش؛ سكت خلف في رواية خلاد
الْأَعْمَى الْأَعْمَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي؛ امال بين بين ورش
وَالْبَصِيرُ — بالترقيق ورش

رُكُوعٌ

آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش
يَتَذَكَّرُونَ — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
لَآتِيَةٌ — ثلثة اوجه لورش
النَّاسِ — بالامالة دوري
يُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
وَقَالَ رَبُّكُمُ — بالادغام سوسي
ادْعُونِي — بفتح الياء ابن كثير
يَسْتَكْبِرُونَ — بالترقيق ورش
سَيُدْخَلُونَ — ابن كثير وابو بكر

آن نبند يا بند آنچه جويند بنا شد چون حالي چنين است پس بخداي پناه گير بدرستي هموست سميع بصير گفتار شما وايشان مي شنود كردار شما وايشان مي بيند. لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ معني اينست هر آينه آفريدن آسمانها وزمين بزرگترست از آفريدن مردمان پس ايشان را بار ديگر خواهد آفريد وبعد مردن زنده خواهد كرد تا بيند اعمال ايشان از نيك وبد خواهد ديد وبجزا وسزا خواهد رسانيد ليكن بيشتري مردمان اين معني را نميدانند جزا وسزا را حق نمي خوانند از عقوبت نمي ترسند هرچه ميخواهند ميكنند آيات خدا را منكر ميشوند ودم خصومت مي زنند. وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ معني اينست وبرابر نيست در عمل وجزا كور وبينا وبرابر نه اند مومنان نيكوكار ومردمان بدكردار وپند گرفتن اندك پند ميگيرند يا در زمان اندك مي پذيرند

اللّٰه الذي جعل لكم الليل لتسكنوا
معبود بسزا آنست كه بديد كرد براي شما شب را تا آرام گيريد
فيه والنهار مبصرا ان الله لذو فضل على
درو وروز را تا آنكه بينايد درآن بدرستي خداي تعالي هر آينه خداوند فضل است بر
بوجوه حوائج
الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون
مردمان وليكن بيشتر مردمان سپاس داري نيكنند
ذلكم الله ربكم خالق كل شيء لا اله الا هو
آن تان معبود بسزاست پروردگار شما آفريننده هر چيزي نيست هيچ خدايي مگر او
فانى تؤفكون كذلك يؤفك الذين كانوا
پس از كجا مصروف ميشويد از طريق حق همچنان مصروف شوند آنانكه هستند
بايات الله يجحدون الله الذي جعل
بآيتهاي خداي عزوجل كه جحود مينمايند يعني انكار معبود بسزا آنست كه بديد كرد
لكم الارض قرارا والسماء بناء وصوركم
براي شما زمين را آرامگاهي و آسمان را خانهٔ افراشته و صورت نگاشت شمارا
فاحسن صوركم ورزقكم من الطيبات
پس نيكو كردانيد صورتهاي شمارا وروزي داد شمارا از طعامهاي حلال پاكيزه وخوش
ذلكم الله ربكم فتبارك الله رب العالمين
آن تان معبود بسزاست پروردگار شما پر مفيض خيراتست معبود بسزا پروردگار جهانيان

ربكمو صوركمو صوركمو رزقكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

جعل لكم بالادغام سوسي
الليل لتسكنوا بالادغام سوسي
فيه مبصرا اشبع ابن كثير بالترقيق ورش
على الناس بالامالة دوري
اكثر الناس بالامالة دوري
خالق كل بالادغام سوسي
شيء شيء بالوجهين ورش
فانى فانى بالامالة
تؤفكون بالابدال ورش والسوسي
يؤفك بايات
بايات الله بالابدال
جعل لكم بالادغام سوسي
الارض بالنقل ورش
الارض
قرارا والسماء بناء مدغما غير الغنة خلف
و ورزقكم بالادغام سوسي مدغما غير الغنة خلف

ان الساعة لاتية لا ريب فيها ولكن اكثر الناس لا يؤمنون معني اينست بدرستي قيامت هر آينه آمدني است واين واقع واقع شدني است در وقوع آن شك نيست انكار وتردد در وي معني است ولكن اكثر مردمان علم ندارند قيام قيامت را انكار مي آرند وقال ربكم ادعوني استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتي سيدخلون جهنم داخرين جمله سابقه دربيان جزا بود اينجمله نيز متضمن ذكر جزاست در تفسير آورده است ادعوني بمعني اعبدوني بقرينه ان الذين يستكبرون عن عبادتي واستجابت عبادت واستجابت عبارت ازدادن ثوابست ودخول جهنم بر تقدير استكبار از عبادت بيان عقابست وثواب وعقاب جزا نيكي وبديست جملهٔ ان الذين يستكبرون عن عبادتي مستانفه است درجواب ماشان من لا يعبده زيراكه ذكر ضدي مورد سوال از ضدي ديكر باشد وتاكيد جمله از جهت ايراد وعيد بروجه وكادت بود معني اينست وكفته است پروردگار تومرا پرستيد وعبادت كنيد پرستش را قبول كنم ثواب آن بدهم بدرستي كسانيكه از عبادت من تكبر كنند زود باشد كه در دوزخ خوار شده در آيند الله الذي جعل لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار مبصرا ان الله لذو فضل على الناس ولكن اكثر الناس لا يشكرون اينجمله ثاني ديكر هست مرخدايرا متصل است بجمله هو الذي يريكم آياته الله مبتداست موصول باصله صفت اوست لام در لتسكنوا لام كي است اسناد مبصرا اسوي نهار مجاز عقلي است برطريق نهاره صايم وليله قايم سكون مخاطبان در ليل بصورت مفعول آورد وابصار نهار را بصورت حال ذكر كرد از جهت يقين در كلام وتنزع انتظام نظام وجملهٔ ان الله لذو فضل على الناس تذييل است موكد است مر فضلي را كه از جمله سابقه مفهوم شده است وتنكير فضل از جهت تكثير وتعظيم است مفهوم او فضل كثير وعظيم است وچون بودن خداوند فضل عظيم كنايت است از لزوم شكر او واصرار كفار بر كفران نعمت ملازم انكار لزوم شكر بود از جهت ظهور امارت انكار با اصرار تاكيد جمله بتواكيد سايغ نمود وجمله ولكن اكثر الناس لا يشكرون استدراك معني اينست خدايي آنكه كردانيده است براي شما شب را تا درو آرام كيرد شما وكردانيده است براي شما روز را بيننده يعني زماني كه صاحب او بيننده است چنانچ شب آرام كيرنده است بدرستي خداي هر آينه خداوند فضل است بر مردمان شاكر نه اند برآن ذلكم الله ربكم خالق كل شيء لا اله الا هو فانى تؤفكون كذلك يؤفك الذين كانوا بايات الله يجحدون ذلكم اشارتست سوي كردكار خالق ليل ونهار كم خطاب مرجماعت حاضرست واين كلام ارباب تعدد اخبارست خبر چهارم جمله است بر خبر اسماست فانى تؤفكون فا سببيه است انى بمعني كيف است بمعني من اين معمول است مر يؤفكون واستفهام براي انكارست وجملهٔ ذلكم الله تا آخر تذييل است كذلك صفت مصدر محذوف است اي افكا مثل ذلك الافك يؤفك يجحدون خبر كانوا است كانوا با اسم وخبر صله الذين است والذين باصله خويش فاعل است يؤفك وجملهٔ كذلك يؤفك تذييل است معني اينست معبود مذكور موصوف بصفات مسطور خداست پروردگار شماست آفرينندهٔ هر چيزيست جز او معبودي بحق نيست پس چگونه واز كجا از عبادت او سوي عبادت غيري صرف كرده ميشويد وان پرستش ٣ اوسوي پرستش غيري ميرويد همچنين صرف كرده شوند كساني كه آيات مارا انكار ميكنند ودم تكذيب آن ميزنند الله الذي جعل لكم الارض قرارا والسماء بناء وصوركم فاحسن صوركم ورزقكم من الطيبات ذلكم الله ربكم فتبارك الله رب العالمين

وليكن اكثر مردمان

ثنايي ديكرست از ثناها خدا مسبوق است براي مدح وثنا الله مرفوع بر ابتداست موصول باصله خبر مبتداست جمله با الله خبر مبتداء محذوف است موصول باصله صفت او
واين جمله باجمله سابقه درمقصود يكي است درمعني كلي يكي موافق ديكريست اين جمله رامقرر اعتبار كرد بغير واو آورد ذلكم مبتداست ربكم هر دو خبرست فتبارك الله
رب العالمين تذييل است معني اين است خداي آنكه كردانيد است زمين را براي شما جاي قرار شما وآسمان را بناء استوار شما وشما را مصور كرد پس صورتي نيكو
آورد ودر نعمت بر شما كشاد آن خالق ورازق شماست پس بزركست خداي كه پروردكار عالميانست وآفريدكار جهانيانست هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثنايي ديكرست مقررست مرمقصود جمله او با مبتداست الحي خبر مبتداست لا اله الا هو خبري ديكرست فا در فادعوا سببيه
است مخلصين از فاعل فادعوه الدين مفعولست مر مخلصين فادعوه يعني فاعبدوا است الحمد لله رب العالمين محمول بتقدير قول است اي قايلين الحمد لله رب العالمين معني اين است او حي است يكي است معبودي بحق است جز او نيست معبودي ديكر پس او را بخوانيد وپرستش كنيد درين حال كه مخلصيد دين را از شرك خالص كننده ايد الحمد لله رب العالمين كوينده ايد وشكر او جوينده ايد وستايش او آرنده ايد قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ اين جمله معترضه است براي امر پيغمبر عليه الصلوة والسلام وناامید كردن كافران از كمال كمان اين كه پيغمبر عليه السلام موافق شود با ايشان اني نهيت تا آخر مقول قل است ان اعبدوا بتقدير عن ان اعبدوا مفعول مر نهيت وچون سوال كافران از پيغمبر عليه الصلوة والسلام موافق شدن را با ايشان ملح بر انكار مضمون جمله بود به ظهور علامت انكار تاكيد جمله سايغ نمود لما جاء البينات ظرفست مر اعبدوا وامرت عطفست بر نهيت ان اسلم بتقدير بان اسلم مفعولست مر امرت رب العالمين متعلق است به اسلم معني اينست بكواي محمد بدرستي من نهي كرده شده ام ازين كه بپرستم آنان را كه از غير خداي مي پرستيد وايشان را باطل معبود خويش ميخوانيد هر كاه كه آمد بمن بر توحيد ونفي شركا از پروردكار

خَلَقَكُمُو تُخْرِجُكُمُو أَشُدَّكُمُو مِنْكُمُو لَعَلَّكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ط
اوست زنده نيست هيچ خدايي جز او پس پرستيد او را يا بخوانيد حال آنكه خالص كردانده باشيد براي او نيت واعتقاد
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ
ستايش مطلق معبود بسزا را كه پروردكار جهانيانست بكو بدرستي من باز داشته اند مرا كه
أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ
پرستم آنان را كه مي پرستيد شما از جز خداي تعالى چون آمد بمن
الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ
معجزات ودلايل روحانيت از پروردكار من وفرموده اند مرا كه انقياد كنم ونمايم مر پروردكار
الْعَالَمِينَ ۝ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ
جهانيان را اوست آنكه آفريد شما را از خاكي
ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا
پس از آبي پس از خون بسته پس بيرون آورد شما را حال آنكه كودكان بود
ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا ج
پس تا برسيد بحالت قوت شما پس تا باشيد پيران
وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى
وان شماست كسي كه قبض روح مي نمايد او را پيش از آنكه پير شود وتا برسيد بوقت نام برده وقت موت يا قيامت
وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ ج
وتا مكر شما دريابيد اوست آنكه زنده ميكند وي ميراند

فَادْعُوهُ بالاشباع ابن كثير وعملا
قُلْ إِنِّيَ بالنقل ورش
قُلْ إِنِّي بالسكت خلف في رواية
أَنَ اعْبُدَ بالنقل ورش
أَنْ أَعْبُدَ سكت خلف في رواية
لَمَّا جَاءَنِي بالامالة حمزة وابن ذكوان
أَنَ اسْلِمَ بالنقل ورش
أَنْ أُسْلِمَ سكت خلف في رواية
خَلَقَكُّمْ بالادغام سوسي
شِيُوخًا بكسر الشين ابن كثير وابن ذكوان
مَنْ يُتَوَفَّى مدغما غير الغنة خلف
يُتَوَفَّى يُتَوَفَّى بالامالة بين بين ورش وبالامالة المحضة حمزة وكسائي
مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ مدغما غير الغنة خلف

۳ كه حد كمال قوي است پس تر از آن باقي دارد بسيار زمان تا بكرديد شما پيران وبعضي از شما اي آدميان كساني اند
كه متوفي شوند وبميرند پيش از آن يعني پيش از بلوغ وپيش از چهل سال وپيش از رسيدن سن پيران اين همه ميكنيم
با شما به اجل معين يعني هنكام موت برسيد وتا شما حجت خدا وحجت وحدانيت او دريابيد هُوَ الَّذِي
يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ثنايي ديكرست از ثناها خدا ثنايي است

حجج ظاهره ودلايل واضحه بي اشتباه وخفا وفرموده شده ام كه پروردكار عالميان را انقياد كنم وبفرمان او كردن نهم وبه امر او رضا دهم هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ
نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ معني
اين است او خدايي است آنكه آفريده است شما را از خاك يعني پدر شما آدم را پس تر از آن آفريده است شما را از نطفه پس تر از آن از علقه يعني خون بسته سوال ازين
عبارت تراخي خلق از خلق آيد يكبار خلق از نطفه بار ديكر خلق همه از علقه مي نمايد جواب من براي ابتداخايت است تراخي متعلق بمعني من است معني چنين آيد بدايت
كرديم آفريدن شما را از نطفه ونطفه را علقه ساختيم پس تر از آن بيرون مي آرد از شكم مادران شما در حالت طفلي پس باقي ميدارد شما را تا برسيد تا حد چهل سال ۳

ازمعظمات اصناف ثناء متضمن بيان قدرت امانت واحيا ومشتمل اقتدار تكوين جمع اشيا فيكون عطف است بر انما يقول له وآن جزا اذا است وجمله شرطيه تعليل است مر هو الذي يحيي ويميت معني اين است اوآنست كه زنده كرداند وبميراند زيرا كه چون امري را قضا كند وبه ارادت مقرون كرداند پس بدرستي مر اورا كلمهء كن كويد وايجاد كند پس آن با يجاد آن موجود شود الم تر الى الذين يجادلون في آيات الله انى يصرفون اينجمله متصل است بجمله ان الذين يجادلون في آيات الله بغير سلطان اتيهم واستفهام در الم تر براي انكار است وانكار نفي اثبات است واستفهام در انى يصرفون براي توبيخ است موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است معني اين است آيا نديدي سوي كساني كه مجادله ميكنند در آيات خدا چكونه باز داشته ميشوند از حق يقين وچكونه مصروف مي شوند

اعناقهم كنتم ذلكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون لهم واينما

قرا قالون الصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

فاذا قضى امرا فانما يقول له كن فيكون

پس چون خواهد كه كاري را پس كويد مر آنرا باش موجود شو پس باشد موجود شود

الم تر الى الذين يجادلون في آيات الله انى

اي مستمع آيا نديدي بسوي آن كسان كه ميكنند خصومت باطل در آيتهاي خداي عز وجل كه از كجا

يصرفون الذين كذبوا بالكتاب وبما

مصروف ميشوند آنان كه بدروغ داشتند قرآن را وآن

ارسلنا به رسلنا فسوف يعلمون اذ الاغلال

ديكر كتب كه فرستاديم بآن پيغمبران را پس زود باشد كه بدانند چون قيدها

في اعناقهم والسلاسل يسحبون في الحميم

در كردنهاشان بود وزنجيرها كشانند شان در آب كرم

ثم في النار يسجرون ثم قيل لهم اين ما

پس در آتش دوزخ تابانند شان پس كويند مر ايشانرا از كجاست

كنتم تشركون من دون الله قالوا

آنچه بوديد كه انباز مي كرفتيد از جز خداي عز وجل كويند

ضلوا عنا بل لم نكن ندعوا من قبل شيئا

غايب شد از ما بلكه نه كه هركز نبوديم كه بپرستيديم از پيش چيزي را

كذلك يضل الله الكافرين ذلكم بما

همچنان كمراه ميكرداند خداي تعالي كافرانرا آن بسبب آنست كه

ركوع

قضى قضى يقول له فيكون آيات الله انى انى رسلنا اذ الاغلال اذ الاغلال خلف وفي رواية خلاد في النار في النار ثم قيل قيل لهم لهم اينما الكافرين الكافرين

الذين كذبوا بالكتاب وبما ارسلنا به رسلنا فسوف يعلمون اذ الاغلال في اعناقهم والسلاسل يسحبون في الحميم ثم في النار يسجرون ثم قيل لهم اينما كنتم تشركون من دون الله قالوا ضلوا عنا بل لم نكن ندعوا من قبل شيئا كذلك يضل الله الكافرين موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است وبما ارسلنا عطف است بر بالكتاب فسوف يعلمون خبر مبتدا است اذ ظرف است مر يعلمون مضاف جمله اسميه كه بعد اوست في الحميم حال است في النار ظرف است مر يسجرون از جهت رعايت فاصله مقدم شده است ثم قيل بمعني ثم يقال عطف است بر ثم في النار يسجرون بتاويل هذا القول معقول وآمد فاعل او واقع شد قالوا مستانفه است ضلوا عنا بمعني غابوا عن عيوننا مقول قالوا است بل لم نكن ندعوا من قبل شيئا اضراب عناست بنفي تحقق ايشان وتحقق عبادت ايشان كذلك صفت مصدر محذوف است مر يضل اي اضلالا كالاضلال ذلك الاضلال يضل الله الكافرين شلغية الهتهم عز عيونهم بغيب الكافرين عز الهتهم فيقطع بينهم الاسباب يا كويند كاضلال هولاء المجادلون يضل الله الكافرين وبرهر دو وجه اين جمله تذييل معني اين است آنانكه تكذيب كردند بكتاب يعني بقرآن وبدايع فرستاده ايم

ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فبئس مثوى المتكبرين فاصبر ان وعد الله حق فاما نرينك بعض الذي نعدهم او نتوفينك فالينا يرجعون ذلكم اشارتست برين كار يعني بوشانيدن سلاسل واغلال در اعناق كفار مرفوع المحل بر ابتدا است ما مصدريه است في الارض بغير الحق متعلق است به يفرحون وجار ومجرور

بدان پيغامبران از پس سرانجام خواهند دانست اثر تكذيب چون اغلال در كردنهاء ايشان خواهد بود وسلاسل با اغلال ايشان قرين خواهد نمود در آب كرم بر روكشيده شوند پس تر در آتش چون تنور افروخته كردند پس تر ازان كفته شود مر ايشانرا كجا اند كساني كه ايشان بخداي شريك ميكرديد ودر معرض الوهيت مي آورديد بكويند ايشان غايب شدند از چشمهاء ما نمي دانيم كجا رفتند آكاه نه ايم كه كجا اند همچنين غايب كرداند خداي كافرانرا از الهه ايشان ايشان نيز ايشانرا ببينند وپيدا شد كه كجا اند وسيلتها ميان منقطع كردد ووصلتها وپيوندها ميان ايشان برود ذلكم بما كنتم تفرحون في الارض بغير الحق وبما كنتم تمرحون

خبر مبتداست وبما كنتم تمرحون عطف است بر بما كنتم تفرحون جمله يعني ذلكم بما كنتم تفرحون مستانفه است در جواب سوال از سبب عذاب ونكال ادخلوا يا از عذاب است اي يقال لهم ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها حال مقدره است از فاعل ادخلوا فا در فبئس سببيه است مخصوص بذم محذوف است اي بئس مثوى المتكبرين جهنم فا در فاصبر سببيه است امر مر پيغمبر راست عليه الصلوة والسلام ان وعد الله حق تعليل است وچون امر بصبر ملوح است بوعده فرح بتقديم ملوح جمله را تاكيد كرد اداة تاكيد آورد فاما نرينك ما زايده است در ان شرطيه براي تاكيد هم از جهت نون تاكيد در آمده اي فتري هلاكهم في الدنيا او نتوفينك عطف است بر نرينك او ان نتوفينك قبل هلاكهم في الدنيا فالينا يرجعون جزاء شرط دوم است معني اينست اين عذاب بسبب شادماني شماست در زمين بيطلان از شرك وعصيان بسبب تكبر وخودبيني كردن وبسبب خرامان رفتن در آييد در درهاء دوزخ كه هفت در است در حالت كه مقدرست جاويد بودن شما در آن پس بد جاي متكبرانست وبد مقام بزرگي جويندگانست چون براي ايشان اسباب عذاب پيش آمده وهلاك وعذاب موعد شد پس صبر بكن بدرستي وعده خداي حق است واخبار او صدق است لامحالة واقع خواهد گشت والبته بحصول خواهد پيوست پس اگر هر آينه بنماييم بعضي از آنكه با ايشان وعده ميكنيم هم در دنيا يا اگر عمر ترا آخر رسانيم پس بازگشت بسوي حسابگاه بود عذاب ايشان وانتقام ما در آخرت مشاهده شود. وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ اين جمله معترضه است براي رد اقتراح كافران وطلب معجزات مبني بر اعناد ايشان وتنكير رسل براي تكثير وتعظيم است جمله منهم من قصصنا عليك با معطوف خويش جزاء شرط است وجمله شرطيه متضمن وعيدست ومشتمل بر تهديدست در شان كافران كه بعناد وقصد فساد بهواء خويش طلب معجزات كردند ومعجزاتي كه ظاهر شدند در معرض سخر آوردند وپذيرفتند وكلمات ناپسنديده گفتند معني اينست وبدرستي كه فرستاده ايم پيش از تو پيغمبران بسيار عظيم الشان عالي اقتدار بعضي از ايشان پيغمبراني اند كه بر تو قصه ايشان كرده ايم وبعضي از ايشان كساني اند كه قصه ايشان در بيان نياورده ايم ونبوده است مر هيچ پيغمبري را كه بيارد معجزه مگر باذن خداي پس چون بيايد امر خداي يعني روز جزا وسزا حكم كرده شود بحق در شان ايشان وخاسر كردند وخايب شوند در آن هنگام مبطلان كه بيطلان با پيغمبر عنادمي ورزيدند وبهوا معجزات ميطلبيدند وقصد تحقيق حق نداشتند دل بر تحقيق نميگماشتند چون حكم شود آنچه كرده اند سزاي آن يابند سوي عذاب موبد وعقاب مخلد شتابند

كُنتُمْ كُنتُمْ مِنهُمْ مِنهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نَعِدُهُمْ أو — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ

بوديد شما كه شادي ميمووديد در زمين بي استحقاق وبسبب آنكه بوديد

تَمْرَحُونَ ۝ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

كه نشاط مينموديد درآييد بدرهاي دوزخ دوزخ حال آنكه هميشه باشيد

فِيهَا ۖ فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۝ فَاصْبِرْ إِنَّ

در آن پس بد جاي بزرگي نمايندگان از ايمان آنجاي پس صبر كن بدرستي

وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۚ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ

وعده خداي تعالي راستست ودرست پس اگر البته نماييم ترا بعضي از آنچه وعده ميدهيم ايشانرا

أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا

يا قبض روح نماييم ايشانرا پس سوي جزاي ما باز گردانند شان وبتحقيق فرستاديم

رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ

پيغمبراني را از پيش زمان تو از ايشان اند آنانكه قصه شان خوانديم بر تو

وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ ۗ وَمَا كَانَ

واز ايشان است كسانيكه قصه شان نخوانديم بر تو ونسزد

لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ

هيچ پيغمبر فرستاده را كه آرد معجزه را مگر بفرمان خداي عزوجل پس چون آيد فرمان

اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ۝

خداي بعذاب دنيا يا آخرت حكم فرموده شود براستي وزيان كار شوند در آن مقام اهل دينهاي باطل

فِي الْأَرْضِ — بالنقل ورش

فِي الْأَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد

فَبِيسَ — بالابدال ورش والسوسي

فَاصْبِرْ إِنَّ — بالنقل ورش

فَاصْبِرْ إِنَّ — سكت خلف في رواية

نَعِدُهُمْ أَوْ — سكت خلف في رواية

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا — بالنقل ورش

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا — سكت خلف في رواية

لِرَسُولٍ أَنْ — بالنقل ورش

لِرَسُولٍ أَنْ — سكت خلف في رواية

أَنْ يَأْتِيَ — مدغما بغير الغنة خلف

أَنْ يَأْتِيَ — بالابدال ورش والسوسي

ركوع

بِآيَةٍ إِلَّا — بالنقل ورش، سكت خلف وفي رواية خلاد

بِآيَةٍ إِلَّا — بالامالة حمزة وابن ذكوان

فَإِذَا جَاءَ — وفيه القصر والمد قالون وابو عمرو والبزي

جَاءَ أَمْرُ — وبتسهيل الثانية او بابدالها الفا محضا ورش وقنبل

جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ —

وَخَسِرَ — بالترقيق ورش

اللّهُ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا مِنْها وَمِنْها تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فيها مَنافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً في صُدُورِكُمْ وَعَلَيْها وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ وَيُريكُمْ آياتِهِ فَأَيَّ آياتِ اللّهِ تُنْكِرُونَ ثانی دیگرست مرخدا را متصل است بجملهٔ هو الذي يحيي ويميت مقررست مر مقصود او که ثنا است مدح
حق جل وعلا است مِن در منها در هر دو محل براي تبعيض است وجملهٔ ومنها تاكلون حالست ولكم فيها منافع عطف است بر منها تاكلون يا حال است ولتبلغوا
عطف است بر ولتركبوا وعليها وعلى الفلك تحملون حالست وجملهٔ ويريكم اياته تذييل است چه در جمل سابقه ذكر نمودن آيا تست قدرت خدا مفهوم گشت در ين آيت
مفهوم مذكور بتاكيد پيوست فا در فاي آيات الله تنكرون سببيه است چه نمودن آيات وپيوستن آن بعيا نست براي استبعاد انكار آن معنى اين است

لَكُمُو صُدُورِكُمُو مِنْهُمُو عَنْهُمُو جاءَتْهُمُو رُسُلُهُمُو عِنْدَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يُرِيكُمُو آياتِهِ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

اللّهُ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعامَ لِتَرْكَبُوا
معبود بسزا آنست كه بديد كرد براي شما چهارپايان را تا سواري كنيد
مِنْها وَمِنْها تَأْكُلُونَ وَلَكُمْ فيها مَنافِعُ
چيزي را از آن وچيزي از آن خورند ومر شما راست در آن منفعتها
وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً في صُدُورِكُمْ وَعَلَيْها
وتا برسيد برظهور آن مراكب بحاجتي كه در ضماير شماست وبر آن مراكب
وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ وَيُريكُمْ آياتِهِ فَأَيَّ آياتِ
وبر كشتيها برداشته ميشويد ومينمايد بشما دلايل وحجتهاي ابتهاي كدام دليل از دلايل وحدانيت
اللّهِ تُنْكِرُونَ أَفَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا
خدايرا انكاري توانيد كرد آيا پس نرفتند در زمين تا نگرند كه
كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ
چگونه بود خاتمت كار آنان كه پيش از ايشان بودند بيشتر
مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثاراً فِي الْأَرْضِ فَما أَغْنى
از ايشان بعدد وسخت تر بقوت وبنيرو واثرهاي باقي در زمين وعمارات عاليه پس باز نداشت عذاب خدا
عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ
از ايشان آنچ بودند كه مي اندوختند از كفر وشرك پس چون آمد بديشان پيغمبران ايشان
بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحاقَ
با معجزات روشن شاد شدند بانچ نزد ايشان بود از دانش بي حاصل چون نفي صانع وورود آمد وحشر

جَعَلَ لَكُمُ بالادغام سوسي
الْأَنْعامَ بالنقل ورش
الْأَنْعامَ بسكت خلف وفي رواية خلاد
تَأْكُلُونَ بالابدال ورش والسوسي
وَيُريكُمْ آياتِهِ بالسكت خلف وفي رواية
آياتِهِ آياتِ اللّهِ ثلثة اوجه لورش
تُنْكِرُونَ بالترقيق ورش
يَسيرُوا بالترقيق ورش
فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ بسكت خلف وفي رواية خلاد
قُوَّةً وَآثاراً مدغما غير الغنة خلف ثلثة اوجه لورش
فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ بسكت خلف وفي رواية خلاد
فَما أَغْنى بالامالة بين بين ورش
فَما أَغْنى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
جاءَتْهُمْ بالامالة لحمزة وابن ذكوان
رُسُلُهُمْ بسكون السين ابو عمرو

خداي آنست كه كرد اند براي شما را در چهارپايان چند بشمار بند وچند در شمار آرند وتا برسيد سوار شدن بران حاجتي را كه كاين است در دلهاي شما وبر آن وبر كشتي سوار كرده مي شويد در اماكن بعيده ومواطن سحيقه مي برند وي نمايد خداي عز وجل شما را آيات قدرت واماره فطرت پس كدام آيات ظاهر ميدانيد حق ابلج را منكر شدن چگونه مي توانيد أَفَلَمْ يَسيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثاراً فِي الْأَرْضِ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ معنى اين است اير ونت نمي آيند پس در زمين سير نميكنند پس كه نظر كنند چگونه بوده است عاقبت كساني كه پيش از ايشان بودند از كفار زمانه اكثر واز روي قوت وشوكت بيشتر وتحقق آثار در زمين سخت تر پس نفع نكرد مر كافران اكتساب ايشان عملهاء ايشان وبا نخاط وضياع بپيوست فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ معنى اين است پس هر گاه كه آمدند بر ايشان انبيا بالحجتها پيدا شاد شدند بدانچ نزديك ايشان از علم دنيا كه در دانستن جلب منافع دنيا ودفع مضار آن بمهداني كامل ودرايتي شامل داشتند وعلم پيغمبر

فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرِكينَ معنى اين است پس هر گاه كه ديدند كافران عذاب ما را گفتند بخداي ايمان آورده ايم وبوحدانيت او قايل شديم بدانچه بپرستش ومشرك بوديم كفر ورزيديم خدا را يكي گفتيم واز شرك بيزار گشتيم فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إيمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اللّهِ ع

را از مهارت علم دنيا ودرايت آن خالي يافتند بكثرت علم خويش شاد گشتند وابتهاج پيوستند وبعضي گويند كه ايشان علوم طبايع اشيا چون خواص نجوم وحركات افلاك وخواص ص
مواليد وعناصر نار وباد وآب وخاك وادويه واغذيه واصناف نبات ومعادن وحيوانات مي دانستند علم شرايع را كه پيغامبران داشتند از علم طبايع اندك پنداشتند شاد شدند
ودر افتخار آمدند وبعضي ضمير را بر رسل دارند ونسبت فرح سوي ايشان پندارند يعني چون پيغمبران آمدند حجج ظاهره آوردند علوم دين موصل سوي ملك ابدي وحيات
سرمدي از علوم دنياوي ايشان نافع تر يافتند وعلم ايشان را با كثرتي كه داشت قليل الحد وي پنداشتند شاد گشتند وشكر گفتند مصراع علي كره بخوشايد جمالت

التي قد خلت في عباده وخسر هنالك الكافرون معني آنست پس نشد ایمان ایشان که نفع کند ایشان را یا کویند نیست این شان که نفع کند ایشان را ایمان ایشان دران هنکام که ایشان را عذاب ما معاینه کشت وغیب بمشاهده بپیوست بعد دیدن عذاب ایمان یاس بود وایمان یاس نافع نباشد سنت کرد انیده است خدای سنتی را که در جهان کذشته که هر یکی عذاب خدای ببیند بغیر دیدن عذاب ایمان کر بیند نفع نکرد ایشان را ایمان ایشان وخاسر کشتند وبخیبت بپیوستند کافران وبدانکه اختتام کلام بر طریق دال بر تمام بود حسن مقطع ولطافت اختتام باشد چنانکه اختتام این سورت بذکر خیبت وخسران کافران ویاس در هنکام یاس که منتها کار ست از نفع کردن ایمان ودر مذمت کفر دال وانتهاست وعلامت رسیدن سخن بمنتهاست چون کار تا اینجا کشید کیفیت بمنتها رسید والله اعلم بمراده والعبد لا یدرك الا بقدر طاقة فؤاده لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي

بهم ايمانهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ينفعهم ايمانهم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بهم ما كانوا به يستهزءون فلما رأوا بأسنا
بدیشان آنچه بودند که بدان افسوس میمودند پس چون دیدند عذاب ما را

قالوا آمنا بالله وحده وكفرنا بما كنا به مشركين
کفتند ایمان آوردیم بخدای تعالی حال آنکه یکانه است وکافر شدیم بانچه بودیم که بآن انباز میکرفتیم

فلم يك ينفعهم إيمانهم لما رأوا بأسنا سنت
پس نشد که نفع رساند کرویدن ایشان چون معاینه دیدند عذاب ما را طریق موضوع

الله التي قد خلت في عباده وخسر هنالك الكافرون
خدایست که بتحقیق پیش رفت کذشت در میان بندکان او ونومید شدند در آن وقت کافران

يستهزءون بالتسهيل في الوقف حمزة
يستهزيون بالابدال في الوقف حمزة
يستهزون بالحذف في الوقف حمزة
باسنا بالابدال سوسي

ركوع

سورة الاقوات مكية اربع وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خدای بخشاینده مهربان

حم بالامالة المحضة حمزة وكسائي وابن ذكوان وابوبكر
ابو عمرو وورش

حم تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت
اسم سوره است فرو فرستادنی است از خدای بخشاینده مهربان نامه ایست که بیان کرده است

آياته قرآنا عربيا لقوم يعلمون بشيرا ونذيرا
احکام وقصص ومواعظ آن منزل بلغت عرب برای کروهی که بدانند مژده دهنده وبیم نماینده

ايمانهم باسنا ثلثة اوجه لورش ابدال سوسي
سنة خسر بالامالة في الوقف كسائي الترقيق ورش
الكافرون بالترقيق ورش
فصلت اياته سكت خلف في رواية
فصلت اياته بالنقل ثلثة اوجه لورش

قرانا لقوم يعلمون بشيرا ونذيرا
بالنقل ابن كثير مدغما غير الغنة خلف بالترقيق ورش

وحقیقته او یعلمونه حقا بحذف دو مفعول بر طریق مع نحل بتقدیر مخاله صادقا معنی اینست سوره حم فرود آورده شده است که این است از کردکار

سورة فصلت سورة حم سجده مکی است پنجاه وچهار آیت وبعضی کویند پنجاه وسه وهفتصد ونود وشش کلمه است سه هزار وششصد وپنجاه حرف است نظم این سوره با سورت مؤمن آنست که ختم سورة مؤمن به بیان یاس از نفع کردن ایمان در هنکام یاس وفرصت دادن ویاکرفتن بکفر در همه عمر دال بر ملك وحکم شده ولفظ حم که در رمز حکم وملك است در مطلع سورت حم سجده که متضمن ذکر حکم وملك است آمده والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آياته قرآنا عربيا لقوم يعلمون

بدانکه افتتاح سورة بذکر قرآن کرد بعد از آن شکایت از اعراض کنندکان از آن وناکروندکان بدان آورد بعده جمله ان الذين كفروا بالذكر وچند جمله دیکر در ذکر قرآن مذکور کشت تا آنکه در آخر سورت جمله قل ارايتم ان كان من عند الله ثم كفرتم به بذکر پیوست بعده در منتهاء سورة جمله الا انهم في مرية من لقاء ربهم در ذکر قیامت الا انه بكل شيء محيط در ثنا خدا جل وعلا بر وجه نیز آورد سورت مذکوره بجمل منظوره ختم کرد جملهایی که در ذکر قرآن مذکور کشته شك نیست که از روی معنی باتصال یکدیکر پیوسته وشك نیست جملهایی که از یك بابست اکر مقاصد ایشان متعاین بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واکر مقصود از همه یکی است

هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکریست معترضاتی که میان جمل مذکوره آمده میان کلامها متصل واقع شده وجاهای دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشية الله وعونه بیان آن بتشریح وتوضیح روی نماید حم اکر اسم سورة بود مبتدا دارند تنزیل خبر مبتدا ایند ارند واکر حم از حروف مقطعات باشد تنزیل خبر مبتداء محذوف بود بتقدیر هذا تنزیل باشد یا تنزیل نکره موصوفه بصفت من الرحمن الرحيم مبتدا کویند کتاب نکره موصوفه بصفت فصلت آياته خبر مبتدا خوانند قرآنا عربيا حال موطاست از ضمیر آیاته که مضاف الیه است مرفاعل فصلت چنانکه مثبادر آیت ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا حالست از ضمیر اخیه که مضاف الیه است مر مفعول یاکل را تواند بود قرآنا عربيا نصب على الاختصاص بتقدیر اعنی باشد لقوم يعلمون متعلق است بفصلت یا تنزیل یا صفت دوم است مر قرآنا یعلمون صفت است مر قوم منزل منزله لازم است ای لقوم ذوی علم یا محذوف المفعول است ای لقوم یعرفون معانیه

رحمن رحیم کتابیست که جدا جدا کرده شده است آیات او بفصول و وقوف در قراءات او یا بتضمن بعضی مرام را و بعضی مر نهی را و بعضی مر وعد را و بعضی مر وعید را بعضی مر تبشیر و بعضی
مر انذار را و بعضی مر ترغیب و بعضی مر تهدید را و بعضی مشتمل است بر شرایع و اعمال و بعضی بر قصص و امثال در این حال که این کتاب قرآنی عربی است بتالیف عربی مؤلف شده برای قومی
که اهل دانش اند یا برای قومی که او را حق و صدق دانسته اند آمده بشیرا و نذیرا فأعرض أكثرهم فهم لا يسمعون بشیرا و نذیرا حالی دیگرست فأعرض عطف است بر فصلت
آیاته یا بر مضمون تنزیل من الرحمن الرحیم فهم لا یسمعون یعنی فهم لا یقبلون بیان اعراض است معنی آنست در حالت که کتاب مذکور بشارت رساننده و ترساننده است پس اکثر
ایشان از کتاب مذکور اعراض کردند پس ایشان نشنیدند یعنی در حیز قبولش در نیاوردند وقالوا قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه وفي آذاننا وقر ومن بيننا وبينك

أكثرهم فهم مثلكم هم هم أئنكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
إلهكم إله لهم أجر — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ وَقَالُوا
پس اعراض کردند بیشتر ایشان از قول ان پس ایشان نمی شنوند و گفتند

قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا
دلهای ما در پوششهاست از آنچه میخوانی ما را سوی آن و در گوشهای ما

وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ
گرانی است و میان ما و میان تو سانری عظیم است پس کار کن بر دین تو که بدرستی ما کار کننده ایم بر دین خود

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ
بگوی بدرستی من آدمیم مانند شما در صورت وحی کرده میشود که بدرستی خدای شما

إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ
معبود یکانه است پس متوجه شوید سوی توحید و اخلاص او و آمرزش خواهید از او و وای

لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
مر مشرکان را آنان که نمیدهند حق خدای را و ایشان

بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
بدان جهان ناگرونده اند بدرستی آنان که ایمان آوردند و کردند

الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ قُلْ أَئِنَّكُمْ
کارهای نیکو مر ایشان راست مزدی نه مقطوع و نه منقوص بگوی ای بدرستی شما

لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ
هر آینه کافر میشوید بآن خدایی که آفرید زمین را در مقدار دو روز

إليه آذاننا — اشبع ابن كثير
وقر ومن — مدغما غير الغنة خلف
فاعمل إننا — بالنقل ورش
فاعمل إننا — سكت خلف في رواية
قل إنما قل إنما — بالنقل ورش سكت خلف في رواية
يوحي يوحي
إلهكم إله — بالسكت خلف في رواية
إله واحد — مدغما غير الغنة خلف
وهو
إليه واستغفر — بالاشباع ابن كثير بالاشباع ابن كثير
ركوع
لا يؤتون بالآخرة — بالإبدال ورش والسوسي
بالآخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد

كافرون آمنوا لهم أجر غير قل أئنكم قل أئنكم أئنكم آئنكم أئنكم الأرض الأرض
بالترقيق ورش — ثلثة اوجه لورش — سكت خلف في رواية — رقق ورش — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — ابن كثير وورش — كالياء في الحالين — عمرو وهشام — قالون وابو — هشام في رواية — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد

حجاب فاعمل إننا عاملون
وقالوا عطف است بر أعرض أكثرهم وجمله قلوبنا في أكنة بامعطوفات خویش مقول است مر قالوا من در من بيننا ابتدائیه است ای حجاب مبتدا من الجانبين مستوعب للمسافة المتوسطة بيننا وبينك و این عبارت ابلغ است از صورت ترك من که دروی دلالت استیعاب حجاب نباشد معنی آنست و گفتند کافران دلهاء ما از آنچ تو میگویی در پوشیدگیهاست کلام تو فهم نمیکنیم در گوشها ما گرانی است سخنی که تو می گویی و چیزی که می جویی نمی شنویم و میان ما و میان تو حجابی عظیم و سدی منیع و ضخیم است پس کاری که دانی و میتوانی بکن بدرستی ما در دین خود عمل کننده ایم میکنیم آنچه میدانیم و می توانیم قل إنما أنا بشر مثلكم يوحى إلي أنما إلهكم إله واحد فاستقيموا إليه واستغفروه وويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة وهم بالآخرة هم كافرون معنی آنست بگو ای محمد نه ام من مگر آدمی مثل شما یعنی فریشته نه ام آدمی ام از فرزندان آدم و حوا سوی من وحی کرده میشود بدرستی اله شما اله واحدست جز او الهی نبود و این رد اشتباه ایشانست بر دفع اشتباهی که میکنند رسالت را منافی بشریت مستلزم ملکیت میدانستند گفت بشریت منافی رسالت نیست من نه ام مگر بشری همچو شما بر من وحی آمده و نبوت من بوحی و معجزات آجله ثابت شده باید در دل شما اشتباه نبود آنچ میگویم گوشهاء شما بشنود حجاب از میانه افکنید نظر بر تحقیق کنید پس راست شوید سوی حق توجه کنید توحید ورزید راستی وحیا منکر بید دل سوی شرکا و شفعا و انداد و اولاد نرسد و از راه راست در گمراهی مه افتید و از خدای آمرزش خواهید و از جرایم توبه آرید و وای مر مشرکان آنکه زکوة نمیدهند و در وجوب زکوة اعتقاد نمیکنند و ایشان بآخرت کافر اند قیامت را منکر اند میان عبادات زکوة را بنفی کردن تخصیص کرد و عبادتی دیگر را در ذکر نیاورد زیراکه مال ایشان را محبوب تر از جانست این عبادت بر ایشان از عبادتها گرانست زکوة بیش ایشان عظیم الشان اول ارتداد ایشان بانکار فرضیت زکوة روی نمود و بعضی معنی لا يؤتون الزكوة لا يؤتون انفسهم طهارتها بالايمان و لا يزكون انفسهم بتزكية الايقان گویند و از لا يؤتون الزكوة معنی لا يؤمنون بالله جویند إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم أجر غير ممنون معنی اینست بدرستی کسانی که ایمان بتوحید خدای آورده اند

واعمال صالحه کرده اند مر ایشانرا اجری غیر مقطوع بود ثوابی غیر ممنون باشد قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ
استفهام برای انکار بر وجه توبیخ است جمله استفهامیه مقول قل است وتجعلون له اندادا عطف است بر تکفرون ذلک رب العالمین تعلیل توبیخ است جمله قل مستانفه است در
جواب ما اقول لهم ان یستقیموا او لم یستغفروا ولم یومنوا معنی آیت بگوای محمد ابدرستی شما هر اینه کفر می ورزید بخدای آنکه آفرید است زمین را در مقدار دو روز
باقتضاء حکمت اگرچه قادر بود که آفریند در اندکتر ازین مدت روایت کرده اند آغاز خلقت از یکشنبه بود یکشنبه و دوشنبه خلقت زمین روی نمود ومیکردانید مراورا
انداد وشرکا آن آفریدکار جهانست مالک همه جهانیانست وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ معنی

أَنْذَرْتُكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَجَعَلَ
وبدید میکنید مروراهمتایانی آنکه گفتیم پروردکار جهانیانست وبدید کرد

فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا
در زمین کوههای ثابت از زبر آن ووضع خیرات فرمود در آن ومقسوم کردانید در آن

أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ ثُمَّ اسْتَوَى
ارزاق اهل آنرا در چهار روز مستوی شد خلق ارض وغیر آن مستوی شدنی آن بیان از برای پرسند کانست پس قصد کرد بارادت

إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا
سوی آفریدن آسمان وحال آنکه آن دودی بود پس گفت مرآنرا ومر زمین را که آثار شوید از آثار قدرت من

طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَقَضَاهُنَّ
حال آنکه فرمان بردار باشید یا بکراهت قبول کنید گفتند قابل آن آثار شدیم حال آنکه فرمان برداریم پس تمام کرد آفرینش آسمانها را

سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ
حال آنکه هفت آسمان بودند در دو روز دیکر وتدبیر فرمود در هر آسمانی

أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا
کار آن ومزین کردانید آسمان نزدیکتر را بستارکان روشن چون چراغها ونکه داشتیم آنرا از شیاطین نکه داشتنی

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ
آن آفرینش اندازه کردن خدای غالب داناست پس اگر روی کردانند ازین دلایل پس بکو

أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ
بیم کردم شمارا از عذابی نازل مانند عذاب این دو قبیله یعنی عاد وثمود

ثُمَّ اسْتَوَى
اما الیین بین ورش

ثُمَّ اسْتَوَى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي

وَهْيَ فَقَالَ لَهَا
قالون وابو عمرو وكسائي بالادغام سوسي

وَلِلَارْضِ
بالنقل ورش

وَلِلْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

ائْتِيَا طَوْعًا أَو
ابدل ورش والسوسي بالنقل ورش

طَوْعًا أَوْ قَضَاهُنَّ
سكت خلف في رواية

أَوْحَى أَوْحَى
اما الیین بین ورش بالامالة المحضة حمزة وكسائي

سَمَاءٍ أَمْرَهَا
بالنقل ورش

سَمَاءٍ أَمْرَهَا
سكت خلف في رواية

الدُّنْيَا الدُّنْيَا
بالامالة المحضة حمزة وكسائي اما الیین بین ابو عمرو في رواية ورش

تَقْدِيرُ
بالترقيق ورش

فَإِنَ اعْرَضُوا
بالنقل ورش

معنی آنست وکردانید در زمین کوههای استوار بارخ وثبات وقرار در روی افزونی داد وبرکت بسیار نهاد هرچه کسی در روی زمین دید چند وچندان خیزد از وادی ها واشجار وثمار ومعادن وجواهر بسیار دارد ومنافع ما ومشارب وحوایج ومآرب بی شمار بیرون آرد وتقدیر کرد در زمین اقوات مردمان که از روی بیرون می آید وتواند بود که بحذف مضاف معنی او اقوات اهل زمین آید این همه در جهار روز کرد دو روز زمین ودو روز آنچه در زمین است بیدا آورد درست وتمام بکمال یا کویند ایامی که تمام شدنی است وراست ودرست آمدنی است یا کویند در حالکه تمام شوند بود وراست ودرست آیند میمود یا کویند تقدیر کرد تقدیر تمام مقرون باستواری واحکام یا کویند این بیان از جهت سؤال یهود یانست از مدت خلقت زمین پرسیده اند وازین مسالت بیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام بازدیده اند ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ثم استوی عطف است بر جمله ثانیه وهی دخان حالست طوعا او کرها حالست طائعین وکارهین یا ظرفست مر ائتیا ای ائتیا وقت طوع او

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ عَادٍ وَ
بالسکت خلف في روایة بالنقل ورش بالسکت خلف في روایة مدغما غير الغنة خلف

العزیز العلیم تذییل است که بودن امور مذکور بتقدیر خدا از جمل سابق مفهوم شد این جمله تاکید مفهوم مذکور آمد نسبت استوا سوی خدا متشابه است سلف استوا چنانکه وارد است کویند تحقیق معنی ومراد او بجویند

کره یا مفعول مطلق است بر طریق ضربته سوطا ای ائتیا اتیان طوع او کره قالتا مستانفه است در جواب ما قالتا حین قال الله ذلک ائتینا مقول قالتست طائعین حالست وایراد صیغه جمع از جهت آنکه هر یکی از آسمان وزمین جماعت است هفت آسمانست وهفت زمین است وایراد صیغه جمع سلامت از جهت فعل عقلاست بر طریق ساجدین فقضاهن بر طریق علیها مرود تا نقضاهما داوود اوضع الصوانع تبع هن عاید است سوی افراد سما که اسم جنس است برین وجه سبع سموات حالست یا هن ضمیر مبهم است مفسر سبع سموات برین طریق سبع سموات تمیز است فی یومین ظرف است مر قضیهن واوحی عطف است بر قضیهن فی کل سماء ظرف است امرها مفعول اوحی است الدنیا بر وزن فعلی است مونث ادنی است تانیث از جهت آنست که صفت سماست آسمان فرودترین را آسمان دنیا کویند ازین جهت که از زمین نزدیکتر است وحفظا من کل شیطان رجیم من صعوده علیها واستراق السمع من الملائکة ذلک تقدیر

وخلف صفت متشابه بصفت محکم بر وجه لطف کند وآن ابیقین مراد ند اند استوا الی السماء را بتاً وبل اراد خلقها دارند یا بمعنی ابتداء خلقها معنی چنین آید پس از آفریده شدن زمین وموجود
شدن آسمان ارادت کرد آسمان را در معرض تعلق بایجاد آورد وحال اینست که آسمان نبود دودی مینمود روایت کرده اند خدای عز وجل در بدا خلق دری که عرض او هزار سال
وطول او ده هزار سال راه بروایتی بیست هزار سال راه بود بید آورد درو نظر هیبت دید آن در را کداخت آب ساخت بر آب مذکور آتش مسلط کرد ایند آب را بجوشانید
آب کف کرد دودی بر آورد کف مذکور مادهٔ زمین کشت از دود مذکور آسمان بوجود پیوست پس کفت مر آسمان را ومر زمین را بطوع یا بکره در وجود آیید وبتکوین
ما بر صورت وجود روی نمایید وامر ایتیا ایشان را بر طریق امر کن بر سایر اشیا امر بتکوین بود اتینا طایعین بمجاز ان موجود کشتن وتکوین پذیرفتن نمود یعنی خدای آسمان وزمین
را کفت که موجود شوید ایشان موجود شدند وبر حکم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون در وجود آمدند پس تمام کرد در مدت دو روز آسمانها را هفت آسمان ساخت در هر یکی مشعلهٔ نور را زینت سبع برداخت ووحی کرد در هر یک آسمان میان اهل آن شان آن آسمان وبیار استیم آسمان فروترین که نزدیکست بزمین به آرایش ستارها ونکاه داشتیم نکاه داشتنی از شیاطین تا بر آسمان نروند واز فرشتکان استراق سمع نکنند این همه که کفتیم از آفرینش آسمانها وزمین وآنچه موجود شد میان آن واین از جبال راسیه وتلال سامیه وانواع حیوان واصناف معدن وکان واصناف نبات از فواکه واقوات وعیون وانهار وبحار وسایر عجایب قدرت وبدایع فطرت تقدیر کرد کاری عزیز قوی وغالب هرچه خواهد تواند علیم است همه سوابق ولواحق را داند

فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود اذ جاءتهم الرسل من بین ایدیهم ومن خلفهم الا تعبدوا الا الله قالوا لو شاء ربنا لانزل ملائکة فانا بما ارسلتم به کافرون

روایت کرده اند که قریش بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام عتبه بن ربیعه را که از وی حکایتها خوب آمدی وسخنان خوب ظاهر شدی فرستاده شد تا با پیغمبر حکایت کوید وجواب از پیغمبر جوید پس بر پیغمبر آمد پیغمبر در حطیم بود پس بیغامی در آمد هرچه پیغمبر را پرسید

ایدیهم وارسلتم وخلفهم وعلیهم ولنذیقهم وهم وهو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

خلفهم الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش الصلة مع مد الطویل وابن کثیر الصلة مع القصر

إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ

چون آمد بدیشان پیغمبران ایشان از جانب پیش ایشان وان جانب پشت ایشان یعنی از هر جهت

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ط قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ

انکه نپرستید جز خدای را کفتند اکر خواستی پروردکار ما هر اینه فرو فرستادی

مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ

فرشتکان را پس بدرستی ما بآنچه فرو فرستاده شدند شما بآن ناکرونده ایم

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا

پس اما قبیلهٔ عاد پس بزرکی نمودند در زمین بی استحقاق وکفتند

مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً ط أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي

کیست سخت تر از ما بقوت ای ندانستند که بدرستی که خدای عز وجل که

خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً ط وَكَانُوا بِآيَاتِنَا

آفرید ایشان را او سخت تر است از ایشان بقوت وهستند که بآیتهای ما

يَجْحَدُونَ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي

انکار میکنند پس فرستادیم بر ایشان بادی بغایت سخت در

أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي

روزهای بامحوست تا چشانیم ایشان را عذاب خواری در

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ط وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ

زندکانی این جهان وهر اینه عذاب آن جهان خوارکننده تر است وایشان

اذ جاءتهم بالامالة لحمزة وابن ذکوان

اذ جاءتهم ابو عمرو وهشام

خلفهم الا سکت خلف وفي روایة

لو شاء بالامالة لحمزة وابن ذکوان

کافرون بالترقیق ورش

في الارض بالنقل ورش

في الارض سکت خلف وفي روایة خلاد

من اشد بالنقل ورش

من اشد قوة سکت خلف وفي روایة

یروا ان یروا ان بالنقل ورش سکت خلف وفي روایة

قوة بایاتنا الامالة کما ثلثة اوجه لورش

بایاتنا علیهم بالابدال في الوقف بضم الهاء حمزة

نحسات بسکون الحاء نافع وابن کثیر وابو عمرو

الدنیا الدنیا اما لابن ابو عمرو وفي روایة ورش بالامالة المحضة حمزة والکسائی

الآخرة اخزی اخزی بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه لورش سکت خلف وفي روایة خلاد اما لابن بین ورش

آمدند بر ایشان پیغمبران از پیش ایشان وپس ایشان یعنی از هر چهار جانب بعضی کویند سابق از ایشان ومتاخر از ایشان که جز خدای مپرستید وغیر او را عذاب مکنید کفتند ایشان اکر خدای خواستی فرشتکان برسالت فرستادی پس بدرستی ما بچیزی که فرستاده شده اید شما بدان کافرانیم رسالت شما انکار

از پیغمبر جواب آن شنیدی بعده بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم سورة السجده خواند تا آیت مثل صاعقة عاد وثمود تلاوت بعده عتبه مذکور پیغمبر را بقرابتی سوکند داد فان اعرضوا
شرط است فقل انذرتکم جزاء شرط است وشرطیه عطف است بر قل ائنکم لتکفرون صاعقة ای عذابا شدیدا الواقع کانها صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود ان در ان لا تعبدوا ان
مفسره است واقع بعد ذکر رسالت متضمن معنی قول است یا مخففه از مثقله بود یا ضمیر شان باشد قالوا مستانفه است در جواب ما قالوا بعد ما قال لهم الانبیاء ذلک شرطیه یعنی لو
شاء ربنا لانزل ملائکة مفعول قالوا است فانا فا سببیه است بما ارسلتم متعلق است بکافرون خبر ان است چون شرطیه سابقه ملوح بر مضمون این جمله بود از جهت تقدیم
ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی آیت پس اکر اعراض کنند از ایمان با این تمهید وضوح بیان پس بکو ترسانیدم شما را از ایمان عذابی سخت همچو صاعقهٔ عاد وثمود چون

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ أمّا حرف شرط است يكن من شي شرط او بود حذف كردند جزجزا ابجاي او آوردند فا جزا بينه را درجزء دوم بردند جمله شرطيه بر جمله سابقه معطوف داشتند عاد مبتداست فاستكبروا في الارض خبر مبتداست و قالوا عطف است بر فاستكبروا من استفهاميه مرفوع المحل بر ابتداست اشد خبر مبتداست منا متعلق است باشد قوة تميز استفهام براي انكارست و جمله استفهاميه انكاريه مقول قالوا است استفهام در الم يروا براي انكارست معطوف عليه محذوف است اي الم ينظروا و لم يروا براي انكارست ان با اسم و خبر بجاي دو مفعول است و جمله الم يروا رد مقال كافرانست و نفي قوت ايشانست و كانوا باياتنا يجحدون عطف است بر قالوا من اشد منا قوة معني اينست اما عاد پس بغير حق در زمين بزرگي جستند و در دعوي قوت من اشد منا قوة گفتند اُنمي بينند و نمي دانند بدرستي خداي آنكه ايشانرا آفريده است سخت ترست از روي قوت از ايشان تواند كه بدم زدني همه را هلاك كرداند و به يك زدني همه را بعدم رساند و بوده اند ايشان كه آيات ما را انكار كردند و در معرض تكذيب و انكار مي آوردند فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ اين جمله عطف است بر جمله وكانوا باياتنا يجحدون نحسات بكسر حا و سكون او محففه نحس چون فخذ در فخذ يا صفتي موضوع بر وزن فعل بود بر طريق صفت باشد يا مصدري بود بمعني صفت شده بر طريق رجل عدل آمده اضافت عذاب سوي خزي اضافت الشي سوي صفته است چون رجل الحرب و حاتم الجود بدليل و لعذاب الاخرة اخزي و اسناد اخزي سوي عذاب اسناد مجازي است ... باب شعر شاعر و جمله و لعذاب الاخرة اخزي عطف است بر ارسلنا و هم لا ينصرون حال است از مفعول لنذيقهم معني اينست پس فرستاديم بر ايشان بادي سرد غايت سرد سوزنده در روزها نحس و شوم كه آغاز آن در روز آخر چهارشنبه شوال بود تا چهارشنبه ديگر همه را هلاك و استيصال دروي نمود هر آينه هر آينه بچشانيم ايشانرا عذاب خواري

لَا يُنْصَرُونَ ۝ وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا	ياري داده نشوند — واما قبيله ثمود — پس طريق رستكاري نموديم ايشانرا — پس بر كزيدند ايشان
الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ	كمراهي را بر راه راست — پس كرفت ايشانرا — سختي عذاب
الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ	خواري — بسبب آنچه — بودند كه ميكردند — و رهانيديم آنانراكه
آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ	ايمان آوردند — و بودند كه مي پرهيزيدند از معاصي — و يادكن روزي راكه كرد آرند دشمنان
اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ۝ حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا	خداي را — سوي آتش — پس ايشان ممنوع الاوايل باشند تا رسيدن اواخر — تا چون كه آيند باتش
شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ	كواهي دهد بر ايشان — كوشهاي ايشان — و چشمهاي ايشان — و پوستهاي اندام ايشان
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ	بآنچه — بودند كه ميكردند — و كويند — مر پوستهاي خود را — چرا كواهي داديد
عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ	بر ما — كويند — در سخن آورد ما را خداي تعالي آنكه — در سخن آورد — هر كويا را
وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ	واو — آفريد — شما را — نخست بار — و سوي جزاي او باز كردانند شما را

فهديناهمو فاخذتهمو فهمو عليهمو سمعهمو ابصارهمو جلودهمو جلودهمو شهدتمو قرا ابن كثير بالصلة و في رواية قالون خلقكمو اول قرا قالون بالصلة والقصر و المد و ترك ها و ورش بالصلة مع مد الطويل و ابن كثير بالصلة مع القصر

العمى العمى بالامالة حمزة و الكسائي، بالامالة المحضة و بين بين ورش
الهدى الهدى بالامالة حمزة و الكسائي، بالامالة المحضة و بين بين ورش
امنوا يحشر بفتح الياء و ضم الشين نافع، لمنه ابجه و رفع
النار النار بالامالة المحضة ابو عمرو و الدوري، و بين بين ورش
جاؤها بالامالة حمزة و ابن ذكوان
عليهم انطق كل بضم الهاء حمزة، بالادغام سوسي
شي شي بالوقف بين بين، ..
شي وهو وهو بالسكت خلف في رواية، بالتسهيل ابو عمرو و ... مدغما و بالغنة خلف
خلقكم بالادغام سوسي
خلقكم اول بالسكت خلف في رواية
مرة و اليهي مدغما بغير الغنة خلف، بالاشباع ابن كثير

يكسبون متعلق است باخذتهم معني اينست اما ثمود را پس راه راست نموديم و نشانها راه راست بيان كرديم پس ايشان كوري و نا ديدن را دوست داشتند و بر هدي ترجيح نهادند خود را باختيار كمراهي آوردند هدي را اختيار نكردند پس كرفت ايشانرا صاعقه عذابي كه سبب خواريست بكسب ايشان و ارتكاب عصيان بصاعقه بكيفيت مخصوص بيوستند و مستاصل كشتند وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ معني اينست و نجات داديم كساني را كه ايمان آوردند و از عذاب خداي پرهيز كردند وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ

رسوايي بيشترست توان دانست تا چها بيش آيد و ايشان ياري داده نشوند و اصنامي كه ايشانرا به اميد ياري دادن و شفاعت كردن پرستيده بودند ياري نكنند فَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ اين جمله عطف است بر اما عاد فاستكبروا في الارض در ثمود رفع و نصب خوانده اند رفع بر ابتدا و نصب بر فعل مضمر بر شريطه تفسير فعل محذوف را موخر از ثمود تقدير كنند متصل اما استدا ... كه مخصوص باسم است آرند پس تقديم مفعول مقتضي تخصيص بود و قصر بر هدايت باعدم اهتدا و لحوق عذاب جزي بر كيفيت جزيي باشد در كتب علم معاني آورده و در اين آيت بقراءة نصب بافادت تخصيص تصريح كرده لكن رفع مختارست اي مهما يكن من شي و ثمود هديناهم فاستحبوا عطف است بر خبر مبتدا يا بر فعل محذوف فاخذتهم عطف است بر فاستحبوا الهون صفت عذابست يا بدل از وست بما كانوا

ورسوايي در دنيا و هر آينه عذاب آخرت را

دادن

شيء وهو خلقكم أول مرة وإليه ترجعون معني اينست وياد كن اي محمد روزي كه حشر كنيم يا حشر كرده شوند سوي آتش دشمنان خداي پس ايشان حبس كرده شوند
وان موقف جاي ديگر رفتن نتوانند تا چون بر آتش دوزخ آيند سمع ايشان وبصر ايشان وجلود ايشان بكسيا دهند وعمل زشت او كواهي دهند وعمل زشت ايشان ايشان
وبكويند ايشان مر پوستها، خود را چرا كواهي داديد بر مضرت ما پوستهاء ايشان بكويند وعذر كواهي جويند ما را بر كوياي آورد خدايي كه هر چيزي را كويا ساخت
كويا كرده واو شما را اول بار آفريد وبسوي حسابگاه او باز خواهيد كشت وبجزا وسزاء او خواهند پيوست وما كنتم تستترون أن يشهد عليكم سمعكم
ولا أبصاركم ولا جلودكم ولكن ظننتم أن الله لا يعلم كثيرا مما تعملون وذلكم ظنكم الذي ظننتم بربكم أرديكم فأصبحتم من الخاسرين

كنتمو عليكمو سمعكمو أبصاركمو جلودكمو ذلكمو ظننتمو أرديكمو فأصبحتمو همو
لهمو لهمو أيديهمو خلفهمو قبلهمو إنهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وما كنتم تستترون أن يشهد عليكم
و نبوديد كه نهاني شديد براي آنكه كواهي دهد بر شما
سمعكم ولا أبصاركم ولا جلودكم ولكن
كوشهاي شما ونه چشمهاي شما ونه پوستهاي شما وليكن
ظننتم أن الله لا يعلم كثيرا مما تعملون
كمان برديد كه بدرستي خداي تعالى نداند بسياري را از آنچه ميكنيد
وذلكم ظنكم الذي ظننتم بربكم أرديكم
و آن كمان شماست كه كمان برديد بر پروردكار شما هلاك كردانيد شما را
فأصبحتم من الخاسرين فإن يصبروا فالنار
پس كشتيد از زيانكاران پس اكر صبر كنيد پس آتش
مثوى لهم وإن يستعتبوا فما هم من المعتبين
مقام ايشان است واكر طلب رضا نمايند پس نباشند ايشان از اهل رضا
وقيضنا لهم قرناء فزينوا لهم ما بين أيديهم وما
وتقدير نموديم مر ايشان را امثالي از شياطين آراستند ايشان را آنچه فرا پيش ايشان است از اشغال دنيا وآنچ
خلفهم وحق عليهم القول في أمم قد خلت
فرا پس ايشان است وواجب شد بر ايشان كفتار بعذاب در جمله كروهاني كه بتحقيق كذشتند
من قبلهم من الجن والإنس إنهم كانوا
از پيش زمان ايشان از پري وآدمي بدرستي ايشان بودند

بربكمو أرديكم
ظننتمو أن الله
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطول وابن كثير بالصلة مع القصر
تستترون
بالترقيق ورش
أن يشهد
مدغما غير الغنة خلف
ظننتم أن الله
بالسكت خلف في رواية
كثيرا
بالترقيق ورش
بربكم أرديكم
بالسكت خلف في رواية
أرديكم
الامالة بين بين ورش
أرديكم
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فإن يصبروا
مدغما غير الغنة خلف
يصبروا
بالترقيق ورش
وإن يستعتبوا
مدغما غير الغنة خلف
عليهم عليهم
في الحالين حمزة وفي الوصل كسائي بكسر الهاء والميم أبو عمرو
والإنس والإنس
بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد

معني اينست ونبوده ايد شما كه معاصي را پنهان ميكرديد ودر استتار ديوارها وپردهها مي آورديد از جهت احتراز از آنكه كواهي خواهد داد سمع شما وابصار شما وپوستها شما يعني شما در آن هنكام ارتكاب معاصي وفواحش آورديد بديوارها وحجابها پرده ميكرديد نه از جهت ترس آنكه كواهي خواهد داد جوارح شما زيرا كه شما ايشان را كواه نميدانستيد ليكن بر خداي كمان داشتيد كه بسياري چيز از عملهاي ميكنيد نميداند ودانستن آنچ پنهان ميكنيد نمي تواند آن كمان فاسد شماست كه بر پروردكار خويش كمان برده ايد ونادانستن اعمال خويش بدو نسبت كرده ايد اين كمانيست كه شما را هلاك كردانيد ودر ورطه رسانيد پس از خايبان كشتند واز زيانزدكان شدند، فإن يصبروا فالنار مثوى لهم وإن يستعتبوا فما هم من المعتبين فاسببيه است بجمله أرديكم فأصبحتم من الخاسرين شرطيه دوم عطف است بر شرطيه سابق معني اينست پس از آنكه خايب وخاسر شدند در دوزخ در آمدند اكر صبر كنند ودم شكايت نزنند صبر نفع نكند واميد فرج نباشد زيرا كه آتش قرارگاه كافرانست محل اقامت ايشان است واكر عذر خواهند وخشنودي جويند عذر پذيرفته نشود وخشنودي حاصل نكردد، وقيضنا لهم قرناء فزينوا لهم ما بين أيديهم وما خلفهم وحق عليهم القول في أمم قد خلت من قبلهم من الجن والإنس إنهم كانوا خاسرين

قرينان مذكور براي مشركان مسطور از اعمالي كه پيش آيد ودر زمان آينده روي نمايد وآنچ
پس ايشان اعمال كذشته وپيش از آن صادر كشته يا كويند بيارا است آنچ پيش ايشانست
از شهوات ولذات كه در دنيا دارند وآنچه پس ايشانست از اعتقادات نابوده كه در آخرت ثابت بي
پندارند چنانچه در شان دنيا ميكويند هميشه خواهد بود ودر شان آخرت ميكويند بعث وحساب
روي نخواهد نمود وثابت شد بر مشركان قول ما در تكوين عذاب ايشان در حالتي كه كاين با

ضمير لهم عايدست بر مشركان مكه وجمله قيضنا عطف است بر جمله فأعرض أكثرهم وقالوا قلوبنا في أكنة كه در صدر سورت مسطورست وآن بقرينه وويل للمشركين كه در بيان اوست شكايت از مشركان مكه است معترضاتي كه در ميانه بود ميان دو كلام متصل سايغ بود وقيضنا بمعني قدرنا ست قرناء جمع قرين است چون كرماء جمع كريم اي قيضنا له امثالا چنانكه جاي ديكر آمده ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا فهو له قرين جمله فزينوا لهم عطف است بر قيضنا في أمم حالست از ضمير عليهم جمله قد خلت صفت است مر امم إنهم كانوا خاسرين تعليل است يا تذييل است كه چون از جمل سابق خسران مشركان نه مفهوم شود اين جمله تاكيد مفهوم باشد وبتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ آيد معني اينست وتقدير كرديم براي ايشان در دنيا قرينان يعني همدمان وهمدستان پس بيارا

شند

ستند

در امانی که پیش از ایشان گذشته اند از جنیان و آدمیان و بعمل خویش معذب گشته اند بدرستی ایشان بودند زیان زدگان و خایب خاسر شدگان وقال الذين كفروا
لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلكم تغلبون فلنذيقن الذين كفروا عذابا شديدا ولنجزينهم أسوأ الذي كانوا يعملون اینجمله نیز عطف
بر فأعرض أكثرهم فهم لا يسمعون وقالوا قلوبنا في أكنة مما تدعونا إليه الذين كفروا فاعل قال است از باب وضع مظهر موضع مضمر لا تسمعوا لهذا القرآن با معطوف
خویش مقول قال است لعلكم تغلبون بمعنی لكي يغلبوا متعلق است لغوا فا سببیه است لیذیقن جواب قسم محذوف است أي فنقسم لنذيقن موصول با صله مفعول اول
مر لنذيقن عذابا شديدا مفعول دوم است مر لنذيقن ولنجزينهم عطف است بر لنذيقن أسوأ الذي كانوا يعملون بتقدير جزاء أسوأ العمل الذي كانوا يعملون مفعول
دوم است مر لنجزینهم معنی اینست وگفتند آنانکه
نگرویدند وکفر ورزیدند
مشنوید وکوشش مدارند
برای شنیدن این قرآن
ولغو بگویید در اثناء
خواندن آن تا به
لهو ولعب محمد را
مزاحمت نمایید ودر هنگام
خواندن بر وی غالب آیید
ومحمد را در خواندن آن تشویش
پیدا آید واختلاط در کلام
وی نماید پس هر آینه هر آینه
بدین تلقین زشت بچشانیم
کافران را عذاب سخت وهر آینه
هر آینه جزا دهیم وایشان را
جزاء بدترین عملهاء ایشان
که میکردند وسزا دهیم ایشان را
سزای بترین کارهایی که می آوردند
ذلك جزاء أعداء الله
النار لهم فيها دار
الخلد جزاء بما كانوا
بآياتنا يجحدون معنی
این است جزاء کسب ایشان جزاء
دشمنان خداست وآن جزاء
نار است که لایق باعدا وکفار است
مر ایشان را در آتش سرای جاویدی
مقام عذاب ابدی است
جزا داده شوند بسبب آنکه
بآیات ما جحود می ورزیدند
وآیات ما را منکر می شدند
وقال الذين كفروا ربنا
أرنا اللذين أضلانا من
الجن والإنس نجعلهما
تحت أقدامنا ليكونا
من الأسفلين قال عطف است
بر مضمون کلام سابق أي عذ
ذلك العذاب وقال الذين
كذا بر طریق وضع مظهر
موضع أرنا اللذين أضلانا
مقول قال است ومراد از اللذين
أضلانا شیاطین انس وجن است
چنانچه جای دیگر گفت وكذلك

لعلكمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ولنجزينهمو أسوأ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ركوع

خاسرين ۝ وقال الذين كفروا لا تسمعوا

زیان کاران وگفتند آنانکه کافر شدند اجابت مکنید

لهذا القرآن والغوا فيه لعلكم تغلبون ۝

مر این قرآن را وسخن بی فایده گویید در اثناء قراءت آن تا مگر شما غالب آیید بر دین محمد

فلنذيقن الذين كفروا عذابا شديدا ولنجزينهم

پس البته بچشانیم آنانرا که کافر شدند عذابی سخت وهر آینه پاداش دهیم ایشانرا

أسوأ الذي كانوا يعملون ۝ ذلك جزاء

بدترین آنچه بودند که میکردند این است پاداش

أعداء الله النار ج لهم فيها دار الخلد ط جزاء بما

دشمنان خدای عز وجل آن آتش است مر ایشانرا است در آن سرای خانهٔ جاویدی بجهت پاداش آنچه

كانوا بآياتنا يجحدون ۝ وقال الذين كفروا

بودند که بآیتهاء ونشانهاء ما انکار می نمایند وگفتند آنانکه کافر شدند

ربنا أرنا اللذين أضلانا من الجن والإنس

ای پروردگار ما بنمای بما آن دو تن را که گمراه گردانیدند ما را از پری وآدمی

نجعلهما تحت أقدامنا ليكونا من الأسفلين ۝

تا کردانیم ایشانرا زیر قدمهای ما تا باشند از اهل خواری

إن الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل

بدرستی آنانکه گفتند پروردگار ما معبود بسزا است پس ثابت نمودند بدان بعمل صالح فرود آیند

القرآن فهي بالنقل ابن كثير وفي الوقف حمزة بالإشباع ابن كثير

شديدا و مدغما غير الغنة خلف

ولنجزينهم أسوأ بالسكت خلف في رواية

جزاء أعداء الله بالتسهيل حمزة او حمزة في الوقف وهشام

جزاء وعداء الله في الوصل بالابدال نافع وابن كثير وابو عمرو

بآياتنا بيا ياتنا ثلثة اوجه لورش بالابدال الياء في الوقف حمزة

أرنا أرنا بسكون الراء ابن كثير وسوسي وابن عامر وابو بكر بالاختلاس الدوري

اللذين تشديد النون ابن كثير

والإنس سكت خلف في رواية

والإنس بالنقل ورش

الأسفلين بالنقل ورش

الأسفلين سكت خلف في رواية خلاد

۲ صله موصوله است موصول با صله اسم إن است جمله تتنزل عليهم الملائكة خبر است ألا تخافوا أن مفسره است تتنزل
ملائکه متضمن وحی وقول است وتواند بود که أن مخففه بود اسم او ضمیر شان محذوف باشد لا تخافوا بتقدیر یقال بیان شان
بود وأبشروا عطف است بر لا تخافوا بالجنة التي كنتم توعدون متعلق است به أبشروا ضمیر التي محذوف است التي كنتم
توعدونها معنی اینست بدرستی آنکسانی که ربنا الله گفتند پس در آن استقامت یافتند خدای را بیگانگی خواندند تا وقت
مردن بدان مستقیم ماندند وقت مردن ایشان فرشتگان فرود آیند انشراح دلهاء ایشانرا جویند لا تخافوا ولا تحزنوا گویند

جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الإنس والجن وبعضی گویند مراد از اللذين أضلانا قابیل از آدمیان وابلیس از جنیان است که پیشواء کافران گشتند ومقتدای ایشان شدند نجعلهما
تحت أقدامنا جواب أمر آمده بغیر فا محروم شده معنی اینست وبگویند کافران ای پروردگار ما بنمای ما را آن دو کس که گمراه کرده اند ما را ابو سوسه وتلبیس یکی شیطان انس قابیل
کشنده هابیل دوم شیطان جن بنیاد نهنده کفر ابلیس که ایشانرا زیر پای افکنیم بی سر و پا بمالکنیم ایشان هر دو از فروتران باشند وار اذلان واحقران کردند إن الذين
قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ألا تخافوا ولا تحزنوا وأبشروا بالجنة التي كنتم توعدون در آیات سابقه ذکر کفار بود بر حکم بقا
از حکم مومنان سایل نمود اینجمله در ذکر مومنان بر وجه استیناف آورد از جهت ابرار وعید بر وجه وکادت تاکید کرد ربنا الله مقول قالوا است قالوا با معطوف خویش ۲

يعني مترسيد واندوه مكنيد وبه يافتن بهشتي كه وعده كرده مي شديد بشارت كيريد ومستبشر شويد **نحن اولياؤكم في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ولكم فيها ما**
تشتهي انفسكم ولكم فيها ما تدعون نزلا من غفور رحيم اينجمله داخل مقول فريشتكان است مفصول از كلام سابق از جهت اختلاف خبر وانشاست في الاخرة عطف
است بر في الحيوة الدنيا موصول با صله يعني ما تشتهي مبتداست لكم خبر مبتداست فيها متعلق است بلكم وجمله عطف است بر نحن اولياؤكم نزلا حال است از مفعول تدعون
كه محذوف است اي تدعونه يا حال از ماست من غفور رحيم صفت است مرنزلا اي نزلا كائنا من غفور رحيم معني آنست ما دوستان شمائيم شياطين
با كافران قرين اند ما با شما قرينيم ومر شمار است در آخرت آنچه نفسهاء شما آرزو برد ومر شمار است در آخرت آنچه ادعا كنيد ودر خاطر شما بكذرد در حالت كه نزل ما

كنتم اولياؤكم ولكم انفسكم ولكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا
برايشان فريشتكان كه مترسيد واندهكن مباشيد وبشارت يابيد
بالجنة التي كنتم توعدون نحن اولياؤكم
ببهشت كه بوديد كه وعده مي داديد شما را آن ما فريشتكان دوستان شما ايم
في الحيوة الدنيا وفي الآخرة ولكم فيها ما
در زندكاني اين جهان ودر آن جهان ومر شمار است در آن جهان آنچ
تشتهي انفسكم ولكم فيها ما تدعون نزلا
آرزو كند تنهاي شما از لذات جسماني ومر شمار است در آن جهان آنچ خواهيد از مواهب روحاني ماحضري
من غفور رحيم ومن احسن قولا
از خداي آمرزكار مهربان وكيست نيكوتر بگفتار
ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني
از آنكه كه خواند سوي دين خداي تعالي وكند كار نيكو وگفت بدرستي من
من المسلمين ولا تستوي الحسنة ولا
از اهل اسلام وانقيادم ويكسان وبرابر نيست خصلت نيكو ونه
السيئة ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي
خصلت بد باز خصلت بدي را مقابله كن كه آن بهترست ونيكوتر پس ناگاه آنكه
بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم
ميان تو وميان اوست دشمني گويا او دوستيست بغايت نزديك

عليهم عليهم — في الحالين حمزة بكسر الهاء والميم وفي الوصل كسائي ابو عمرو
وابشروا — بالتزقيق ورش
الدنيا الدنيا — بالامالة المحضة حمزة وكسائي وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
وفي الآخرة — بالنقل والترقيق مع ثلثة اوجه ورش
وفي الآخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد
وفي الآخرة — بالامالة في الوقف كسائي
ركوع
ومن احسن — بالنقل ورش
ومن احسن — سكت خلف وفي رواية خلاد
صالحا وقال — مدغما غير الغنة خلف
ولا السيئة — بالابدال في الوقف حمزة

مذكورست وبجح امال مسطور عظم است مهمانرا موجب تعظيم است كاين انزه ورد غفور رحيم نوال مذكور ونيل منال مسطور درحق تنزيل نزل عظيم است يعني طعام مهمانست كه كاين از رب غفور رحيم است
ومن احسن قولا ممن دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني من المسلمين من استفهاميه است مرفوع المحل بر ابتداست احسن خبر مبتداست قولا تميزست من تفضيله متعلق است باسم تفضيله يعني احسن من در ممن دعا موصول است دعا الى الله بامعطوفات خويش صله اوست من دعا الى الله وعمل صالحا وقال انني من المسلمين عبارت از پيغمبر است صلى الله عليه وسلم كه دعوت سوي توحيد خدا كرد واعمال الصالح آورد وبدولت هدي پيوست برجه افتخار وابتهاج انني من المسلمين كفت يا عبارت از اصحاب پيغمبر پندارند كه ايشان همه اين صفات دارند وبعضي اين آيت را در باب مؤذنان دانند مؤذنانرا داعي الى الله خوانند وبعضي آيت را عبارت از هداة اسلام ودعاة انام كويند واين جمله معترضه است براي مدح پيغمبر عليه جزايل الصلوات وساير متصفات بدين صفات جمله انني من المسلمين مقول قال است تاكيد او از جهت ابراز اقرار بر وجه وكادتست **معني اينست** وكيست نيكوتر از روي كفتار از كسي كه خوانده است بسوي كردكار وعمل صالح كرد نيكي بجا آورد وكفته است بدرستي كه من از مسلمانانم واز جمله كرويدكان ومومنانم **ولا تستوي الحسنة ولا السيئة ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولي حميم** معني اينست وبرابر نبود افراد حسنه كه بعضي ميان حسنات احسن بود برابر نبود افراد سيئه كه بعضي ميان ايشان اقبح باشد چون از دشمني بدي رسد دفع بدي ببدي اگرچه تواني نشايد دفع سيئه بحسنه خوب وباحسن خوبتر نمايد تو همان اختيار بكن كه خوبترست وحسن او اكثرست وبروجه دوم معني چنين ايد حسنه وسيئه برابر نيست چون دفع سيئه بسيئه ممكن بود دفع سيئه بحسنه وباحسن از آن بهتر بود چنانچ در قتل عمل قصاص جايز باشد وعفو از قصاص حسن بود بعد از عفو احسان كردن سوي او احسن باشد بيغمبر را صلى الله عليه وسلم كه مبعوث براي مكارم اخلاق است دفع سيئه باحسن امر شد واين مرتبه ملايم حال بيغمبر عليه السلام آمد پس با دشمن اين معامله كني بدي را در مكافات نيكي افكني ناگاه دشمن

همچو دوست كرم خوش بود ودشمني او بدوستي بدل كردد **وما يلقيها الا الذين صبروا وما يلقيها الا ذو حظ عظيم**
اينجمله حال است يا معترضه است الا الذين صبروا مستثنا مفرغ است مفعول مالم يسم فاعله است
وداده نشوند اين خصلت مكر صابران وداده نشود مكر خداوند نصيبي عظيم از جمله مردمان چه باطباق واتفاق اين خصلتي است از
مكارم اخلاق ومكافات ايذا باحسان وبيش آمدن بنيكي با بدي كنندكان كاري عظيم وشاني فخيم **نظم**

آنهاکه بحق ما بدیها کردند کردست دهد بجز نکویی نکنیم وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ این شرطیه عطف بر جمله ادفع بالتی
هی احسن جمله انه هو السمیع العلیم تذییل است و این جمله ثناء باری است تاکید او از جهت ایراد ثنا بر وجه و کادت و استواریست معنی اینست واکر القا کند عداوت را
وسوسه از شیطان و باز دارد از مکافات بدی باحسان پس بخدای پناه کیر و ترک این سنت سنیه و خصلت مرضیه مده بدرستی خدای شنواست استعاده تو بشنود
داناست مطلوب دل تو داند شنونده کفتارهاست داننده کردارهاست وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا
لِلهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ فَاِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ قومی کواکب

وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
كنتمو اياه قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَمَا يُلَقَّاهَا اِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا اِلَّا ج
و فرا نیش نیارند آن خصلت را مکر آنانرا که شکیبایی ورزند و میسر نکردانند آن خصلت را مکر
ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ
خداوند دولتی بزرک را و اکر برسد بخاطر تو از دیو رانده
نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ ط اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ
وسوسهٔ پس پناه بر بخدای عز و جل بدرستی او شنواست و داناست
وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ط
و از آیات و دلایل وجود و قدرت اوست شب و روز و آفتاب و ماه
لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا
سجده مکنید مر آفتاب را و نه ماه را و سجده کنید
لِلهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُونَ
مر خدای را آنکه آفرید آنها را اکر هستید که اورا بتخصیص می پرستید
فَاِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ
پس اکر بزرکی نمایند از عبادت پس آن ملایکه نزد پروردکار تواند تسبیح میکویند
لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ سجده وَمِنْ آيَاتِهِ
خدای تعالی را و بپاکی یاد می کنند اورا بشب و روز و ایشان ملامت نمی نمایند و از دلایل قدرت اوست
اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ خَاشِعَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا
آنکه تو می بینی زمین را ذلیل و بی نبات پس چون فرو فرستیم بروی

يلقيها يلقيها
بالامالة المحضة حمزة وكسائي — اما البين بين ورش في رواية
بالامالة المحضة حمزة وكسائي — وبين بين ورش في رواية
الشيطان نزغ
بالادغام سوسي
انه هو السميع
بالادغام سوسي
ومن اياته
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
ومن اياته
سكت خلف في رواية
كنتم اياه
بالسكت خلف في رواية
اياه هو والنهار
بالاشباع ابن كثير — اما البين بين ورش
والنهار
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
لا يسمون
بالنقل في الوقف حمزة
ومن اياته
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش
ومن اياته
سكت خلف وفي رواية
الارض
بالنقل ورش
الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد

می پرستیدند آفتاب و ماهتاب
راسجده میکردند و این سجده
از روی معنی برای خدا که خالق
ایشانست میدانستند و این
پرستش را عبادت خدای می
کفتند این آیت در شان
ایشان کشته و این نظم
بورود پیوسته
و این جمله معترضه
استیناف بیان این
که شب و روز و آفتاب و ماهتاب
بعضی از آیات قدرت خداست
و دلایل بر فطرت حق جل و علاست
مخلوقات خداوند دلیل بر عظمت
خالق جل و علا اند و برای نهی
از سجده کردن مر آفتاب و ماهتاب
جانب بعضی میکنند و خود
را در عبادت مخلوقات می افکنند
و ضمیر خلقهن عاید بر آیاتست
یا بر لیل و نهار و شمس و قمر که
جماعت غیر عقلا در حکم مونثات
است فان استکبروا شرطیست
محذوف الجزا و جمله فالذین
عند ربک تا اخر یسبحون
تعلیل است فان استکبروا
عن عبادة الله لم یضره لان
الذین عند ربک یسبحون
و مراد از عند ربک قرب مکانت
است نه قرب مکان که خدای
عز و جل منزه است از آن و هم
لا یسامون عطف است یا حال
است معنی اینست و بعضی
از علامات قدرت خدا و نشانهاء
فطرت حق جل و علا شب و روز است
که یکی پس دیکری بر اندازهء
مخصوص از طول و قصر به
تواتر و توالی و تتابع و تتالی
می آیند و کمال قدرت و عجایب
فطرت می نمایند و آفتاب و ماهتاب
نیرات افلاک با کمال تابش
و تاب اند آفتاب و ماهتاب
راسجده مکنید و دم پرستش
مخلوقات مزنید و سجده مر

تذییلی دیکرست چه قدرت خدای بر هر چیزی مستلزم است مر قدرت را بر احیاء موتی مضمون این جمله باعتبار معنی
مکنی عنه با انکار منکران بعث پیوست از جهت رد انکار ایشان جمل مذکوره موکده کشته معنی اینست و بعضی از آیات قدرت خداست
و علامات فطرت حق جل و علاست بدرستی تو زمین را می بینی خشک و بی کیاه کشته و بخشکی و خواری پیوسته چون باران را بروی فرود
آوردیم اورا بجنبیدن و افزودن و رویانیدن کیاه زنده کردیم بدرستی کسی که اورا زنده کرده است زنده کننده مردکانست و بدرستی او

خدا را که ایشانرا آفریده و علم و روشنایی ایشان بر افلاک کشیده اکر هستید شما پرستندکان خدا پس اکر از عبادت خدا کبر کنند در عظمت خدا زیانی نیفکنند زیرا که
آنکسانی که نزد خدا قرب مکانت دارند شب و روز در تسبیح خدای می کذارند و ایشانرا ملال نمی کیرد و باطن ایشان ملامت نمی پذیرد وَمِنْ آيَاتِهِ اَنَّكَ تَرَى الْاَرْضَ خَاشِعَةً فَاِذَا
اَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ اِنَّ الَّذِي اَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتَى اِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ان با اسم و خبر خویش مبتداست و من آیاته خبر مبتداست جمله عطف است
بر من آیاته اللیل والنهار فاذا انزلنا جمله شرطیه عطف بر تری الارض خاشعة رابط اذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت بعد رویتک ایاها خاشعة جملهٔ ان الذی
احیاها تذییل است چه از احیاء موات احیاء موتی شده بود بر این جمله تاکید این مفهوم روی نمود و تاکید او از جهت رد انکار منکران بعث است جمله انه علی کل شیء قدیر

برهر چیزی تا درست بس قادر بر احیاء ایشانست اِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ
إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ اینجمله متصل است بجملهٔ فاعرض اکثرهم که درصدر سورتست بر وجه استیناف در جواب ما شانهم آمده چون جمله فاعرض اکثرهم
وجملهٔ وقالوا قلوبنا في اكنة ملوح سوي استحقاق وعباد بود بتقدیر ملوح تاکید جمله سایغ نمود ومعترضاتی که درمیانه آمده هریکی میان دو کلام متصل برای
نکتهٔ واقع شده افمن یلقی همزه استفهام است فا عاطفه است ام متصله است ای امن کفر خیر امن فمن یلقی في النار خیر امن جاء یوم القیامة امنا استفهام
برای تقریرست بمعنی حمل مخاطب بر اقرار تا بخیریت مومن اقرار کنند ملزم کردند اعملوا ما شئتم امر برای تهدیدست متضمن وعیده شدیدست جملهٔ انه بما

تعملون بصیر تذییل است
کنایت است از مجازیکم
جملهٔ اعملوا ما شیتم ملوح
سوی مجازاة بود تاکید جمله
باستبار معنی مکنی عنه تبقدیر
ملوح سایغ نمود معنی
اینست بدرستی کسانی که
درشان آیات ما از جادهٔ
حق میل میکنند وخود را به
اعتقاد باطل در بطلان می افکنند
بر ما پوشیده نه اندی دانیم
که از تحریف کتاب وتکذیب
آنچه ما میکنند پس کسی که
کفر ورزد بهترست یا
کسی که ایمان آرد ا پس آنکه
در آتش افکنده شود بهترست
یا کسی که در روز قیامت ایمن
بیاید بکنید آنچ خواهید بدرستی
خدای میکنید بیناست وبر
جزادادن به اعمال شما تواناست
اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ
لَمَّا جَاءَهُمْ
وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ
عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ
ان الذین کفروا بالذکر ای
بالقرآن لما ظرف است مر کفروا
ای کفروا بالقرآن حین
جاءهم وجملهٔ وانه لکتاب
حال یا معترضه است عزیز
صفت است مر کتاب وخبر ان
محذوف است ای ان الذین
کفروا بالقرآن یعذبون
بالخبر او جملهٔ اولئک ینادون
من مکان بعید باشد لکتاب
خبر آنست تنزیل خبری یا صفتی
دیگرست مر کتاب من حکیم
حمید متعلق است به تنزیل
تاکید جمله از جهت رد انکار
منکران قرآنست معنی
اینست بدرستی کسانی
که کفر ورزیدند بقرآن در

هنگام که بر ایشان آمد وبدرستی قرآن هر آینه کتابی است عظیم الشان که نیاید او را از پیش او ونه از پس بطلان منزلست از کردگار استوار کار ستوده کردار مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا
مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ بالا ذکر قرآن بود وفروتر نیز ذکر قرآن روی خواهد نمود در اثناء ذکر قرآن اینجمله را معترضه
آورده ودر روی توافق کفتار کفار قوم پیغمبران دیگر ذکر کرد بر این وجه جملهٔ ان ربک لذو مغفرة وذو عقاب الیم مستانفه در جواب ما شانهم بود بمعنی
ان ربک لذو مغفرة لمن تاب وآمن وذو عقاب الیم لمن اصر علی کفر باشد یا گویند در روی توافق خطاب بر پیغمبر ما وخطاب خدا با پیغمبران دیگر آورد بر این وجه جملهٔ
ان ربک لذو مغفرة وذو عقاب الیم بیان خطاب مشترک باشد ما در ما یقال لک نافیه است الا ما قد قیل مستثنا مفرغ است فاعل ما یقال افتاده است معنی بر وجه اول

شِئْتُمْ إِنَّهُ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل
وابن كثير بالصلة مع القصر

الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي
آبی را درجنبش آید ومرتفع شود بدرستی آن خدایی که زنده کردانید زمین را زنده کننده
الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ إِنَّ الَّذِينَ
مردکانست بدرستی او بر همه چیزی از ممکنات تواناست بدرستی آنان که
يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى
میل می نمایند از صواب در دلایل ما نهان نه اند بر ما ای پس آنکه فکنده ش
فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در آتش دوزخ بهترست یا آنکه آید حال آنکه ایمن بود از عذاب در روز قیامت
اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ إِنَّ
کنید آنچه خواهید بدرستی او بآنچه میکنید بیناست بدرستی
الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ
آنان که کافر شدند بقرآن چون که آمد بدیشان وبدرستی آن هر آینه نامه
عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ
بی بدلست که نیاید بدو سمتی بی حاصل از هیچ وجه نه از پیش آن ونه از
خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا
بعد از آن فرستاده ایت از درست قول ستوده نکویند در باب دعوة مر ترا مکر
مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ
آنچه بحقیقت کفتند مر پیغمبران فرستاده را پیش از تو بدرستی پروردکار تو هر آینه خداوند آمرزشست

أَحْيَاهَا أَحْيَاهَا — بالامالة المحضة وبين بين ورش — كسائي
الْمَوْتَى الْمَوْتَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وبين بين ورش وابو عمرو
شَيْ شَيْ — بالوجهين ورش — سكت خلف في رواية خلاد
يَلْحَدُونَ آيَاتِنَا — بفتح الياء والحاء حمزة — ثلثة اوجه لورش
أَفَمَنْ يُلْقَى — مدغما غير الغنة خلف
يُلْقَى يُلْقَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امال بين بين ورش
فِي النَّارِ فِي النَّارِ — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — امال بين بين ورش
خَيْرٌ أَمْ مَنْ — بالنقل ورش
خَيْرٌ أَمْ مَنْ — سكت خلف في رواية
خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي — بالترقيق ورش — مدغما غير الغنة خلف
يَاتِي آمِنًا — ابدل ورش والسوسي — ثلثة اوجه لورش
آمِنًا يَوْمَ — مدغما غير الغنة خلف
الْقِيَامَةِ شِئْتُمْ — امال كسائي في الوقف — ابدل سوسي
شِئْتُمْ إِنَّهُ — بالسكت خلف في روا — ادغم سوسي
بِالذِّكْرِ لَمَّا — ادغم سوسي
جَاءَهُمْ — احمزة وابن ذكوان — بالامالة
بِيَدَيْهِ — ابن كثير — بالاشباع
يُقَالُ لَكَ — ادغم سوسي
قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ — ادغم سوسي
قِيلَ — بالاشمام ضما هشام وكسائي
مَغْفِرَةٍ وَ — مدغما غير الغنة خلف
مَغْفِرَةٍ — بالترقيق ورش

كفته نميشود مر ترا يعني نميكويند ترا كفار امت تو از كلمات نا پسنديده مكر آنچه كفته اند پيغمبران ديكر را كفار امت ايشان از سخنان ناكزيده ومعني بر وجه دوم اينست كفته نميشود بر تو يعني خداي عز وجل نميكويد ترا مكر آنچه كفته است بيغمبران ديكر را وآن اينست بدرستي كه پروردكار تو خداوند مغفرتست مر احبا خداوند عذاب اليم است مر اعدا ولوجعلناه قرآنا اعجميا لقالوا لولا فصلت آياته ءاعجمي وعربي قل هو للذين آمنوا هدي وشفاء والذين لا يؤمنون في آذانهم وقر وهو عليهم عمي اولئك ينادون من مكان بعيد جمله ولوجعلناه متصل است بجملي كه در مدح قرآن در صدر سورت مذكورست اي ولوجعلناه قرآنا عجميا غير مفسر وغير مفهوم لقالوا لولا فصلت آياته حتى نفهمها لولا تخصيص است وجمله مقول قالوا است قالوا با مقول خويش جواب لو است استفهام براي انكارست اعجمي وعربي بتقدير اقرآن اعجمي ورسول عربي خبر مبتدا محذوف است اي المنزل قرآن اعجمي والمنزل اليه رسول عربي واين جمله متضمن است مر نفي قرآن عجمي مقررست مر مقصود جمله لولا فصلت آياته كه مقصود از و نيز نفي استعباد عجمي بودن قرآنست قال مستانفه است در جواب ما تقولون حين قالوا ذلك هو مرفوع المحل بر ابتدا است هدي وشفا خبر مبتدا است للذين آمنوا متعلق است بهدي وجمله مقول قال است وتنكير هدي وشفا براي تعظيم است والذين لا يؤمنون عطف است بر الذين آمنوا كه مجرور بلام است اي هو الذين آمنوا هدي وشفاء والذين لا يؤمنون في آذانهم وقر واين از قبيل عطف بر دو معمول دو عامل مختلف بتقديم مجرور از قبيل في الدار زيد والحجرة عمرو آمده يا مرفوع المحل بر ابتدا است في آذانهم وقر اسميه يا ظرفيه خبر مبتدا است وهو مبتدا است عمي خبر مبتدا عليهم متعلق است بعمي اين جمله عطف است بر اسميه سابق بر تقدير كه خبر ان الذين كفروا محذوف نباشد اولئك ينادون من مكان بعيد خبر ان دارند واكر خبر ان محذوف دارند من مكان بعيد راجمله مستانفه ... دارند در جواب ... ما صفتهم اولئك ينادون من مكان بعيد اين كلام از باب تمثيل است يعني حال كفار در نا شنيدن پند بحال كساني ماند كه از مكان دور ندا كرده شوند وايشان از سبب دوري مسافت ومكان شنيدن نتوانند يا كويند اين كنايت از اهانت بود كه دور داشتن از اهانت باشد معني اينست اكر ميكردانيديم قرآن اعجمي

آذانهم عليهموا نهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عقاب اليم بالنقل ورش	**وذو عقاب اليم ۝ ولو جعلناه قرآنا اعجميا لقالوا**
عقاب اليم سكت خلف في رواية	وخداوند عقوبتي دردناك واكر كرديمي آن كتاب را قرآني بلغت عجم هر اينه كفتندي
جعلناهو بالاشباع ابن كثير	**لولا فصلت آياته ط ءاعجمي وعربي قل هو للذين آمنوا**
قرانا اعجميا بالنقل ورش	چرا مبين نكردانيدند آيتهاي آنرا اي قرآني عجمي وپيغمبري عربي بكو آن قرآن مر آنانرا كه ايمان آوردند
قرانا اعجميا سكت خلف في رواية	**هدي وشفاء ط والذين لا يؤمنون في آذانهم**
قرانا فصلت آياته في الحالين سكت خلف وفي الوقف خلاد	راه نمونيست ودرمان دردجهلرا وآنانكه نمي كروند در كوشهاي ايشانست
ع	**وقر وهو عليهم عمي ط اولئك ينادون**
فصلت آياته سكت خلف في رواية	كراني وآن قرآن بر ايشان نابينايي است آنانكه آواز ميدهند شان
ءاعجمي وق مد شاغير القتيبة خلف بالالف في الحالين	**من مكان بعيد ۝ ولقد آتينا**
ءاعجمي ءاعجمي ورش وابن كثير وابن ذكوان وحفص بالابدال ورش	از جاي دور عبارتست از عدم تابش قرآن در ايشان وبتحقيق داديم
ءاعجمي ءاعجمي مد شاغير قالون وابو عمرو بالالف	**موسي الكتاب فاختلف فيه ط ولولا**
هدي ويومنو ابدل ورش ابو عمرو ...	موسي را توريت پس اختلاف نمودند در آن واكر نه
هدي وقر ويومنو مد شاغير القتيبة خلف	**كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم ط وانهم**
اذانهم وقر مد شاغير القتيبة بالامالة دوري	حكم بودي كه پيش رفته در ازل از پروردكار تو هر آينه حكم كرده شدي ميانا ايشان وبدرستي ايشان
	لفي شك منه مريب ۝ من عمل صالحا فلنفسه
	در كمان اند از كار قرآن بكمان اندازنده هر كه كند كار نيكو پس كردار براي خود
	ومن اساء فعليها ط وما ربك بظلام للعبيد
	وهر كه بدي كرد پس وبال آن بروست ونيست پروردكار تو ستمكننده مر بندكانرا

وهو عليهم عمي قالون وابو عمرو بضم الهاء وكسايي حمزة — عمي نبي بالامالة المحضة حمزة والكسايي — عمي تو اما بين بين ورش — ولقد آتينا بالتقاليل ثلثه اوجه لورش — ولقد آتينا سكت خلف — فاختلف فيه بالادغام سوسي — منهو بالاشباع ابن كثير — من اساء بالنقل ورش — ومن اساء سكت خلف في رواية — بظلام غلظ ورش

يعني غير لغة عرب هر اينه ميكفتند چرا بيان نكرده نشده است بزبان عربي تا ما فهم كنيم اقرآن عجمي ورسول عربي است بكواي محمد قرآن مومنان را هدي وشفاست وآنانكه ايمان ندارند در كوشهاء ايشان كراني است وقرآن بر ايشان عجمي است يعني ظلمت پوشيدكي وعطاست ايشان يعني كافران پند نمي شنوند چنانستي كه از مكان بعيد ندا كرده ميشوند يا كويند ايشان در روز قيامت از مكان بعيد ندا كرده شوند از جهت اهانت بمنادي نزديك نيارند ولقد آتينا موسي الكتاب فاختلف فيه معني اينست وبشنو كه يا دميكنم هر آينه بدرستي كه موسي را كتاب يعني توريت داديم بر اختلاف كرده شد در شان بعضي اعتراف بحقيقت آن كردند وبعضي قايل شدند ببطلان وهمچنين امت تو در قرآن اختلاف ميكنند ومبطلان خود را در ضلال افكنند ولولا كلمة سبقت من ربك لقضي بينهم وانهم لفي شك منه مريب معني اينست لولا امتناعي است كلمة سبقت مبتدا است محذوف الخبر اي لولا كلمة سبقت حاصله

نزدیك کوفیان فعل محذوفست ای لولا حصلت کلمة سبقت من ربك لقضی بینهم جواب لولا است وانهم لفی شك منه مریب حالست وچون ظهور اعجاز قرآن ووجوه دلایل آن
امارت آنست که کسی در وی شاك نشود وهیچ عاقلی را در شان او ریب نبود از جهت امارت انکار سامع را تنزیل منزله منکر کرد جمله را موکد آورد معنی اینست واکر وعد تاخیر عذاب
امت تو تا قیامت سابق شده نبودی هر اینه حکم بهلاك واستیصال ایشان روی نمودی لیکن از جهت وعده سابق در دنیا عذاب ظاهر نکشته بترك ایمان وانکار قرآن امت تو
باستیصال نه پیوسته **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ** این جمله جمع است مر همه تقاسیم گذشته ووعدی ووعیدی که ذکر آن
بالا رفته معنی اینست کسی که عمل نیك کند ودم صلاح زند برای نفس او بود وکسی که از وی بدی در وجود آید وکارهاء زشت از و روی نماید برای زیان نفس او باشد
ونیست پروردگار تو ستمکار بر بندگان وظلم کننده بر ایشان

السّاعة بالامالة فی الوقف كلى — مِن ثمرت ابن کثیر وابو عمرو وحمزه وکسائی وابو بکر — مِن اکمامها بالنقل ورش — مِن اکمامها سکت خلف فی روا

الجزء الخامس والعشرون

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ
سوی علم او بازگردانیده میشود دانش وقت قیامت وبیرون نیاید
مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا
هیچ میوه از غلافهای او و نه
تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ
بردارد هیچ مادینه ونهد حمل مگر بدانش او

لا يمسه الا المطهرون

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ بعضی از وقت ساعت سوال میکردند واز هنگام قیام قیامت می پرسیدند این جمله برا حوالت آن بعلم کردگار دیان بر وجه اعتراض وارد گشت و وجود رد آن بعلم خدای بیان پیوست الیه جار ومجرور متعلق به یرد است ما در وما تخرج نافیه است من ثمرات وثمرة بصیغه واحد وجمع خوانند ومعنی برحسب آن دا وصیغه جمع در اکمام بر قراءت ثمرات ظاهر بود وبر قراءت ثمرة باعتبار ارادت جنس باشد الا بعلمه مستثنی مفرغ است متعلق است بافعال ثلثه بر وجه تنازع باعمال الاخیر وحذف از دو عامل سابق من در من ثمرات زایده است فاعل تخرج شده بر طریق ما جاءنی من احد آمده معنی اینست علم قیامت بسوی حق سبحانه وتعالی رد کرده شود چه این علمی است که مخصوص بخدای عز وجل بود علم قیامت از کسی نباید جست واگر کسی علم او جوید لا یعلم الا الله باید گفت وبیرون نمی آید هیچ میوه یا گویند بیرون نمی آید میوها از غلافها وبار نمیگیرد هیچ مادة بارگیرنده وبار نمی نهد هیچ ماده بارنهنده مگر بعلم خدا ودانستن او بر همه اوصاف پنهان وپیدا **وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ** یوم ظرفست مر قالوا و مضافست سوی ینادی وقالوا بمعنی مستقبل بر طریق

مِن انثی بالنقل ورش — مِن انثی سکت خلف فی روایة — مِن انثی بالامالة المحضة حمزة والکسائی — مِن انثی امال بین بین ابو عمرو وورش

نفخ فی الصور آمده وجمله معترضه برای ذکر حالی از احوال قیامت بذکر مقالی از مقال کافران در آن ساعة واقع شده این شركائی بتضمین قول متعلق بینادی آمده ای ینادی ویقول
این شركائی اضافت خدا باعتقاد مشرکان است یا وارد است بر صورت تهکم واستهزا آذناك بمعنی اخبرناك مقول قالوا است وجمله ما منا من شهید حالست معنی اینست در آن روز
که ندا کند خدای جل وعلا که کجااند شرکاء من که گمان می بردید شما بگویند که خبر کرده ایم ترا که نیست هیچ یکی از ما گواه بر وجود شرکا **وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ**
وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ وضل عنهم عطفست بر قالوا وموصول باصله یعنی ما کانوا یدعون من قبل فاعلست مر ضل عنهم وظنوا عطفست بر وضل ما لهم من محیص از باب
تعلیق بحرف نفی خاصه افعال قلوب باشد معنی اینست وگم شد از ایشان آنچه او را پیش از این یعنی در دنیا اله میخواندند وبه الوهیت عبادت میکردند ویقین میدانستند

شرکائی

که نیست ایشانرا کریزکاهی وبرای رهایش از عذاب مرجعی وپناهی لا یسئم الانسان من دعاء الخیر وان مسه الشر فیؤس قنوط اینجمله معترضهٔ دیکرست برای
بیان صفتی از صفات آدمیان وذکر طبیعتی از طبایع ایشان یؤس خبر مبتدا محذوف است ای فهو یؤس قنوط تکرارست برای تاکید جمله جزاء شرط است وشرطیه
عطف است بر فعلیه سابقه معنی اینست آدمی کافر از دعاء نیکی برای خود سآمت نکرد واز خواهش خیر ملال نپذیرد وچون اورا شری وفقری برسد در
ناامیدی وقنوط مبالغت کند ولئن اذقناه رحمة منا من بعد ضراء مسته لیقولن هذا لی وما اظن الساعة قائمة ولئن رجعت الی ربی ان لی عنده
للحسنی فلننبئن الذین کفروا بما عملوا ولنذیقنهم من عذاب غلیظ لام موطیه قسم است ای نقسم لئن اذقناه رحمة مفعول دوم است مراد ازقنا من بعد

عنهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون ینادیهمو این

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش الصلة مع المد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

ضراء ظرفست جمله مسته
صفت است مرضراء لیقولن
ازروی لفظ جواب قسم است
وازروی معنی جزاء شرط است
وجملهٔ شرطیه عطف است بر
شرطیهٔ سابقه وجملهٔ هذا
مقول لیقولن است وما اظن
الساعة قائمة عطف است
یا حال است ولئن رجعت این
لام نیز موطیهٔ قسم است بر
شرط درآمده الحسنی اسم
ان است لی خبرست عنده
ظرفست مرظرف مستقر
یعنی لی ان با اسم وخبر خویش
ازروی لفظ جواب قسم است
وازروی معنی جواب شرط
است وجملهٔ ولئن رجعت
تا آخر عطف است بر وما اظن
الساعة قائمة فا در فلننبئن
سببیه است لام در جواب
قسم محذوف است ای فنقسم
لننبئن الذین کفروا وجمله
متصل است بجملهٔ وضل عنهم
ولنذیقنهم عطف است بر
ومن در من عذاب غلیظ برای
تبغیض است معنی اینست
وبسوکند یاد میکنم هراینه
اکر بچشانیم ایشانرا نعمتی واثر
رحمتی از ما ازپس مضرتی
که رسیده باشد اورا هرآینه
هراینه هذا لی یعنی این مراست
حق من است کوید از خدای
نداند در راه شکر نپوید ونیز
کوید کمان نمی برم که قیامت
شود ومردمانرا حسابی وجزا
بود واکر چنانچ مسلمانان میکویند
مرا بازکشت سوی پروردکار
خویش بود بدرستی مرا نزد
خدای همچو نیکی دنیاوی
نیکی اخروی نیز باشد بس هرآینه
هراینه کافرانرا بعملهای
ایشان خواهیم آکاهانید
وهراینه هراینه بعضی از
عذاب درشت خواهیم چشانید

من کلام الله الخالق العیوب

ویوم ینادیهم این شرکائی
ویادکن آن روز که آواز دهد کفاررا که کجا اند انبازان من
قالوا آذناک ما منا من شهید
کویند معلوم تو اظهار میکردانیم نیست از ما هیچ کواهی بوجود انبازان ترا
وضل عنهم ما کانوا
وغایب شد از ایشان آنچه بودند

تنزیل من رب العالمین

ینادیهم این سکت خلف فی روایة شرکائی بفتح الیاء ابن کثیر آذناک ثلثة اوجه لورش

واذا انعمنا علی الانسان اعرض ونای بجانبه واذا مسه الشر فذو دعاء عریض این شرطیه عطف است بر شرطیه سابقه عطف لطغیانی بر طغیانی ووصل
کفرانی بکفرانی فذو دعاء عریض خبر مبتدا محذوف است ای فهو ذو دعاء عریض وجمله شرطیه یعنی واذا مسه الشر عطف است بر شرطیه سابقه معنی اینست
وچون بر انسان انعام کنیم واورا نعمتی بدهیم از ذکر نعمت وشکر منعم اعراض کند ودم سپاسداری وحق کزاری نزند وبجانب خود دور رود بطاعت وانقیاد نزدیک
نشود وچون برسد اورا شری از مضرتی وفقری پس او خداوند دعاء عریض بود یعنی صاحب خواهش ممتد وزاری بسیار باشد در بلا صبر نکند در نعمت دم شکر نزند
قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم به من اضل ممن هو فی شقاق بعید اینجمله متصل است بجملهٔ قل هو للذین آمنوا هدی وشفاء مقررست مقصود او

که مقصود از زهد و بیان عظمت شان قرآنست و ترهیب در تکذیب قرآن و باز داشتن از کفر ورزیدن بدان است معترضاتی که در میانست در اثناء ذکر قرآنست استفهام برای
تقریر معنی اقرار کنانیدن است ارایتم بمعنی اخبرونی است ثم کفرتم عطف است بر شرط من استفهامیه است مرفوع المحل بر ابتدا است اضل خبر مبتدا است من
موصوله با صله خویش مجرور من تفضیله و این از باب وضع مظهر موضع مضمرست و التفات از خطاب سوی غیبت است استعمال آن در مجزوم از جهت عدم جزم مخا
معنی اینست بگو ای محمد خبر کنید مرا اگر باشد این قرآن در واقع از وحی خدا پس تر از آن بعد فرصت و تامل و تفکر در آن بحقیت او کفر ورزید و در تصدیق او
دل نگمارید کیست که گمراه تر بود از کسی که در خلاف بعید و مخالفت شدید باشد یعنی از شما که این صفت دارید و برین نوع رو بر مخالفت می آرید

ما لهمو ولنذيقنهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا نافع بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ارايتموان

يدعون من قبل وظنوا ما لهم من محيص

که می پرستیدند از پیش از آن ویقین دانستند که نیست مر ایشان را هیچ گریزگاهی

لا يسام الانسان من دعاء الخير وان مسه

ملول نشود آدمی از خواندن خدای بجهت نیکوئیها و اگر برسد باو

الشر فيؤس قنوط ولئن اذقناه رحمة منا

بدی بس نایافت ناامید ناامیدست و اگر چشانیم او را بخشایشی از ما

من بعد ضراء مسته ليقولن هذا لي وما اظن

از پس گزندی که رسید باو هرآینه گوید این مراست باستحقاق و گمان نمی برم

الساعة قائمة ولئن رجعت الى ربي ان لي

قیامت را برخیزنده و اگر باز گردانند مرا سوی پروردگار من بدرستی مراست

عنده للحسنى فلننبئن الذين كفروا بما

نزد او هرآینه حالت نیکوتر پس هرآینه آگاه کنیم آنان را که کافر شدند بآنچه

عملوا ولنذيقنهم من عذاب غليظ واذا

کرده باشند وهرآینه چشانیم ایشان را از عذابی سخت وچون

انعمنا على الانسان اعرض ونا بجانبه واذا

نیکوئی کنیم بر آدمی از حق تجاوز کند وتکبر نماید وچون

مسه الشر فذو دعاء عريض قل ارايتم

رسد باو بدی پس خداوند دعاء بسیارست بگو ای خبر دهید

لا ييسم بالنقل في الانقف حمزة
الانسان بالنقل ورش
الانسان سكت خلف في رواية خلاد
فيوس ثلاثة اوجه لورش
ولين اذقناه بالنقل ورش
ولين اذقناه سكت خلف في رواية
اذقناهو الاشباع
بعد ضراء
مسته وقايمة
ربي للحسنى
للحسنى فلننبين
على الانسان بالنقل ورش
على الانسان سكت خلف في رواية خلاد

ونا وناء قل ارايتم قلا ارايتم ارايتمران ارايتم اراايتم اريتم

خلاد وسوسي وبين بين ورش | كسائي وخلف | ابن ذكوان | بالنقل ورش | بالسكت خلف في رواية | بالتسهيل في الوقف حمزة | بالابدال ورش | بالحذف كسائي

سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انه الحق ان با اسم و خبر خویش فاعل است مر یتبین حتی یتبین متعلق است به سنریهم وسین برای تحقیق است وضمیر انه الحق عاید بر قرآنست یا بر پیغمبرست یا بر بعث است یا بر توحید خدای عز وجل است اگر عاید بر قرآن بود این آیت نیز در ذکر قرآن دارند و بر سه وجه اخیر بیان بجهت حقیت قرآن بظهور مغیباتی که مضمون اوست بندارند **معنی** چنین آید تحقیق است ایشان را مضمون آیات کتاب خویش در آفاق خواهیم نمود و راه استدلال بدان بر ایشان خواهیم گشود از فتح بلاد اطراف ربع مسکون به آیت ان الارض يرثها عبادي الصالحون ای ان الارض الدنيا يليها امة محمد عليه الصلوة والسلام وقد جاء في الحديث زويت لي الارض فاريت مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها وهمچو غالب آمدن روم و فارس که موعود بود بآیت الم غلبت الروم في ادنى الارض وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين لله الامر من قبل ومن بعد ويومئذ يفرح المؤمنون و در انفس ایشان از فتح مکه که موعود ست در آیت انا فتحنا و اذا جاء نصر الله والفتح ودخول ایشان در مسجد حرام ودخول انواع انام در دین اسلام که موعود ست بآیت لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنين محلقين رؤسكم ومقصرين وبآيت ورايت الناس يدخلون في دين الله افواجا چون مصداق اخبار

مغيبه ظاهر شود وصدق آن پدید آید ظاهر شود که قرآن حق است وصدق و متحقق است و اگر ضمیر انه الحق عاید بر پیغمبر صلى الله عليه وسلم بود **معنی** چنین آید از آیات مذکوره صدق
اخبار مغیبه آفاق و اخبار مغیبه انفس مراد شود چنانچه تغزون جزيرة العرب فيفتحها الله ثم تغزون فارس فيفتحها الله ثم تغزون الروم فيفتحها الله ثم تغزون الرجال فيفتحها الله
وچون خبر یا عدی هل رايت الحيرة قلت لم ارها وقد انبئت عنها قال فان طالت بك حيوة لترين الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة لا تخاف احدا الا الله ولئن طالت
بك حيوة لتفتحن كنوز كسرى قلت كسرى بن هرمز قال كسرى بن هرمز و در خبر تفتح اليمن فياتي قوم يبسون فيتحملون باهليهم ومن اطاعهم والمدينة خير لهم لو كانوا يعلمون
الحديث و در انفس خویش چون خبر هلاک چهار یا پنج دشمن قوی که با پیغمبر صلى الله عليه وسلم عداوت سخت داشتند و دل برایذا می گماشتند هر بار معارض می شدند و باستهزا

بیش آمدند در روز اخبار بهلاك بیش از آنكه شب بیاید هر همه تلف شدند و یغنا بیوستند چنانچ قصهٔ آن بالا كذشته و بیش از بن بهبیات بیوسته و جنانچ بیغمبر علیه الصلوة والسلام عمار بن یاسر را كفت تقتلك الفئة الباغیة در جنك بالشكر معاویه كشته كشت و خبر غیب بمعاینه بیوست و اكر ضمیر عاید بر بعث و احیاء اموات بود آیات آن در آفاق احیاء زمین اموات و انبات انواع نبات باشد و آیات آن در انفس خواب و بیداری بی اختیار باشد و این هر دو نظیر موت و احیاء بعد الموت بود و اكر ضمیر عاید بر توحید باری عز اسمه دارند آیات قدرت در آفاق تعاقب لیل و نهار و طلوع و غروب كواكب ثوابت و سیارات و صبح و شفق و روشنایی و غسق بود و در انفس فرح و ترح و لذت و الم و صحت و سقم باشد و امثال آن كه دلالت بر كمال قدرت و بدیع فطرت میكند بود جملهٔ سنریهم آیاتنا في الآفاق وفي انفسهم بر وجه اول برای اظهار حجت حقیقت قرآن بود و بر سه وجه باقی برای اثبات رسول كه رسانندهٔ قرآن است یا برای تایید اثبات حكم بعث كه ثابت بر آنست یا برای اظهار دلایل توحید صانع كه فرستندهٔ قرآنست باشد بر این وجه معنی چنین آید بنماییم ایشان را آیات نبوت رسالت و آیات ثبوت بعث و آیات وجود صانع بوحدانیت تا ظاهر شود كه حقیقت رسولی كه قرآن آورده است متحقق است یا بعثی كه قرآن بدان خبر كرده است صدق است یا خدای عز و جل كه قرآن فرستادهٔ او حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بربك فاعل است مر لم یكف را و با زایده است بر طریق كفی بالله و مفعول محذوف است ای او لم یكفهم انه علی كل شیء شهید بدل الاشتمال است از ربك او لم یكفهم ربك شهیدا علی كل شیء بازاءهٔ آیاته و جمله عطف است بر سنریهم بنحو التفات از تكلم سوی غیبت و همزه برای انكار آمده متعلق بمعنی عطف شده معنی این است در آفاق و در انفس ایشان می نماییم و در دریافت بر ایشان می كشاییم ابسنده نیست در حقیت قرآن مجید و در حقیت رسول و بعث و توحید بودن پروردگار تو بر هر چیزی شهید أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ جملهٔ الا انهم في مریة تذییل است كه حاجت ارائهٔ آیات شاك را بود از ارائهٔ آیات شاك بودن ایشان مفهوم شود الا حرف تنبیه است تاكید جمله از جهت تقدیم ملوح است معنی از است آگاه باشید بدرستی كافران از لقاء پروردگار خویش در شك اند و در قیام قیامت تردد دارند أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ اینجمله در خاتم سورت جمع است مر همه تفاصیل كذشته و همه وعد و وعید كه بالا رفته چه هر كه همه چیز داند و همه چیز تواند جزاء همه نیكی دهد و سزاء همه بدی كند معنی از است آگاه باشید بدرستی خدای جل و علا بعلم و قدرت محیط است یعنی همه چیز را داند و بكمال قدرت همه را جزا دادن و سزا كردن تواند و بدانكه مقطع این سورت مقطعی حسن است حسن او و براهین مبرهن است انتهایی است كه حسن او متصف است بكمال و تمام اختتامی است بر احسن صنوف اختتام جامع ذكر همه معلومات مشتمل ذكر همه مقدورات دال بر انتهاء كلام مفضی رسیدن سخن بكمال و تمام والله اعلم بما هو المراد وهو الملهم للصواب والسداد لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي سورة الشورى در سورة شوری پنجاه و سه آیت است

كَفَرْتُمْ أَنْفُسِهِمُو أَنَّهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سَنُرِيهِمُو آيَاتِنَا لَهُمُو أَنَّهُ الْحَقُّ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ

اگر هست این قرآن از نزد خدای عز و جل پس كافر شوید بآن كیست

أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۝ سَنُرِيهِمْ

گمراه‌تر از آنكس كه او در خلافی است دور از صواب زود باشد كه بنماییم ایشان را

آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ

آیتهای ما در فتوح اطراف زمین و در فتوح زمین عرب تا ظاهر شود مر ایشان را

أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

آنكه رسول یا قرآن راست است و درست ای بسنده نیست به پروردگار تو آنكه او بر هر

شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ

چیزی گواهست بدان بدرستی ایشان در گمانی اند از رسیدن بجزای

رَبِّهِمْ ۗ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ۝

پروردگار ایشان بدان بدرستی او بهمه چیز آگاهست

فَرَاضَلُّ بالنقل وورش

فَمَنْ أَضَلُّ سكت خلف وفي رواية

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا سكت خلف وفي رواية

آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ ثلثة اوجه لورش بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

فِي الْآفَاقِ سكت خلف وفي رواية خلاد

تَبَيَّنَ لَهُمْ بالادغام سوسي

شَيْ شَيْ بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية

شَيْ شَيْ بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد

ركوع

سورة الشورى مكية ثلث وخمسون آية

هشتصد و شصت كلمه است سه هزار و پانصد و هشتاد و شش حرف است نظم سورت شوری با سورة حم سجده آنست كه هر دو در بیان وصف وعد مؤمنان و ذم و وعید كافران یاد شده ختم سورة سجده بذكر علم خدا و احاطت او هر چیزی را بود و افتتاح این سورة بذكر وحی و اعلام روی نمود و بدانكه افتتاح سورة بذكر وحی بر پیغمبر ما و پیغمبران گذشته كرد بعده در جملهٔ و كذلك اوحینا الیك قرآنا عربیا لتنذر ام القری ومن حولها الایة در ذكر وحی اورد بعده ذكر چند جله دیگر در ذكر وحی حاصل گشت و ذكر كتاب و شریعت بحصول پیوست تا آنكه در آخر سورت در ذكر وحی آیت و كذلك اوحینا الیك روحا من امرنا الایة آورد سورت مذكوره را بدان ختم كرد مقاصد سورت

جملهایی است که متضمن وحی وکتاب مذکور شد و شك نیست جملهایی که از یکبابست اگرچه مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد
واگر مقصود از همه یکی است هریکی در مقصود کلی مقرر دیگریست معترضاتی که درمیان جمل مقصود خواهد بود اعتراض آن میان کلامها متصل روی خواهد
نمود وجمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه توضیح وتشریح آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم
حم عسق ابن عباس گفته ح رمز حکیم است م رمز ملك است بعضی بجاء ملك مجید دارند ع رمز علوست بعضی رمز عزیز دارند س رمز سناست ق رمز قدرتست
این قسم است بدین صفات جواب او محذوفست ای اقسم بهذه الصفات ان لا یعذب احدا قال لا اله الا الله مخلصا من قلبه کهیعص یك آیت است وحم عسق
دو آیت آمده هم ازین جهت
درکتابت حروف کهیعص
موصول است وحم از عسق
مفصول شده کذلك
یوحی الیك والی الذین من
قبلك الله العزیز الحکیم
معنی اینست وحی کرد
بی مثل وحی کردن این سورت
وحی میکند سوی تو در قرآن
وسوی کسانی که پیش از تو بوده
اند از پیغمبران در کتب ایشان
خدایی که عزیزست غالبست
استوارکارست هم گفتار
وکردار او مقرون بحکمت است
واستوارست وبر قراءة صیغه
مجهول معنی چنین آید وحی
کرده میشود سوی تو در قرآن
وسوی پیغمبران دیگر در
کتابهاء ایشان وحی میکند
خدای عز وعلا که عزیزست
حکیم است تقدس وتعالی
له ما فی السموات وما فی
الارض وهو العلی العظیم
مستانفه است در جواب
بین لنا ما صفته یا صفت است
بحذف الذی یا حال است
جمله وهو العلی العظیم حالی
دیگرست یا تذییل است
واین اشارت سوی این معنی
است که او را شریك وولد
نیست چه مملوك شریك
نبود وبنده فرزند نباشد
معنی اینست
مرا او را ست
آنچه در آسمانها وآنچ در
زمین است واو برترست
بزرگوارست بزرگی را
سزاوارست تکاد السموات
یتفطرن من فوقهن
والملائکة یسبحون
بحمد ربهم ویستغفرون
لمن فی الارض الا ان
الله هو الغفور الرحیم

ربهمو علیهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای بخشاینده مهربان

حم عسق ۝ کذلك یوحی الیك والی

اسم للسورة او غیرذلك همچنان وحی یاکتاب وحی میفرستد سوی تو وسوی

الذین من قبلك الله العزیز الحکیم ۝

آنان که از پیش تو بودند خدای غالب درست کار درست گفتار

له ما فی السموات وما فی الارض وهو العلی

مر او راست آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمین است واو بزرگوارست

العظیم ۝ تکاد السموات یتفطرن من

بزرگ رتبت خواهد آسمانها که شکافته شود از

فوقهن والملائکة یسبحون بحمد ربهم

زبر آنها وفرشتگان یاد می آرند خدا را بستایش عظمت وجلال خدای از رحمت حال آنکه مقرونست بر عمر کار ایشان

ویستغفرون لمن فی الارض الا ان الله

وآمرزش میخواهند مر آن مؤمنان را که در زمین اند بدان بدرستی خدای تعالی

هو الغفور الرحیم ۝ والذین اتخذوا

او آمرزنده است مهربان وآنان که فرا گرفتند

من دونه اولیاء الله حفیظ علیهم وما

از غیر او دوستان چند یعنی خدایان خدای تعالی نگهبانست بر ایشان بجهت جزا ونه تو

حم: بالامالة المحضة حمزة وکسائی وابوبکر وابن ذکوان
حم: اما ابن بین بین ابوعمرو وورش
یوحی: ابن کثیر
الارض: بالنقل ورش
الارض: سکت خلف وفی روایة خلاد
وهو یکاد: ابوعمرو وقالون وکسائی / نافع وکسائی
ینفطرن: ابوعمرو وابوبکر
ویستغفرون: بالترقیق ورش
الارض: بالنقل ورش
الارض: سکت خلف وفی روایة خلاد
ان الله هو: بالادغام سوسی
علیهم: بضم الهاء حمزة

لعدم معنی السببیة چه اتخاذ انداد وشرکا سبب برای حفیظ بودن خدای جل وعلا وجمله معترضه دیگرست برای زشتی حال مشرکان ووبال ومآل
ایشان جمله وما انت علیهم بوکیل عطف است یا حال است معنی اینست وآنان که گرفته اند از غیر خدای خدا وندان خدای حفیظ
بر ایشانست یعنی ایشان را بر وجه استیدراج نگاه میدارد ودر حال در حیز هلاك نمی آرد اعمال ایشان ثبت کردن میفرماید تا نامه اعمال
روز قیامت بر ایشان بنماید تا بدان بر ایشان حجت کند وایشان را در عذاب افکند ونه تو بر ایشان گماشته ودر کار ایشان گذاشته

معنی اینست آسمانها با عظمت واستحکام می خواهند که از هیبت خدای یا از کثرت فرشتگان وغایت ازدحام از جایی که بالاست بشکافد وحال اینست
که فرشتگان تسبیح میگویند وبرای اهل زمین آمرزش می جویند آگاه باشید بدرستی خدای کریم است غفور رحیم است خطا یا آمرزد عطا یا بخشد سؤال
گناه کردن مردمان از فرود آسمانست شکافتن از فرود آسمان سزد وظهور اثر هول بعد وقوع هول گناه باشد جواب گناه کردن اگرچه فرود آسمانست
حکایت حکم وقضاء آن میان فرشتگان بالاء آنست یا گویند ضمیر من فوقهن برارضین است وانفطار بالاء زمین است والذین اتخذوا من دونه اولیاء الله
حفیظ علیهم وما انت علیهم بوکیل موصول باصله مبتدا است جمله الله حفیظ علیهم خبر مبتدا است اگرچه مبتداء موصول بفعل است در خبر فا نیاورد

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ وكذلك مفعول مرأوحينا
قرانا عربيا حال است يا صفت مصدر محذوف ونست قرانا عربيا مفعول است اي ايحاء مثل ذلك الايحاء اوحينا اليك قرانا عربيا لتنذر متعلق است باوحينا ام القري عبارتست از مكه
مفعول است مرلتنذر ومراد اهل اوست بحذف مضاف ومن حولها عطف است براهل ام القري اي لتنذر اهل مكة والذين حولها بعضى مفسران بيان من حولها من العرب كويند بربن
تقدير انذار را در حيز تخصيص بعرب افكنند وشك نيست كه بيغامبر صلى الله عليه وسلم مبعوث است براي انذار عرب وعجم رسول است درهمه عالم ازجهت اين بعضى مفسران من بلاد
العرب ليكونوا اعوانا لك على غيرهم تقدير كنند وتواند بود كه ازمن حولها جميع بلدان مراد دارند وچون مكه ميانه زمين است همه بلدان عالم كرد بركرد بند ارند

عليهمو مالهمو ما اختلفتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لجعلهمو امة قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ۞ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا
برايشان كماشته وهمچنان وحي فرستاديم
إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا
سوي تو قرآني بلغت عرب تا بيم نمايي اهل مكه را وآن اعراب كه حوالي اواند
وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۚ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ
وبيم نمايي مردم را از روز اجتماع خلايق نيست هيچ كمان در وقوع آن ايشان كروهي در بهشت اند
وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ۞ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ
وكروهي در آتش افروخته واكر خواستي خداي تعالى هرآينه كردانيدي ايشانرا
أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ ۚ
كروهي يكانه متفق بردين اسلام وليكن مي درآرد خداي تعالى ازآنكه ميخواهد در بهشت خود
وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۞
وستمكاران نيست مرايشانرا هيچ دوستي ونه ياري دهنده
أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ۖ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ
ياكه فراكرفتند از غير خداي دوستاني را يامعبودي چند پس معبود بسزا اوست معبود بحق
وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞
واو زنده ميكند مردكانرا واو بر هر چيزي از احيا واماتت وجزآن تواناست
وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ۚ
وانچه خلاف كنيد درآن از چيزي از امور دين پس حكم مختلف سوي كتاب خدايست

عليهم قرانا — بضم الهاء حمزة في الحالين ابن كثير وقف حمزة
لتنذر القرى — بالترقيق ورش، امال بين بين ورش
القرى وتنذر — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي، رقق ورش
وتنذر شاء الله — بالامالة حمزة وابن ذكوان، بالترقيق ورش
لجعلهم امة — سكت خلف في روايته
امة واحدة — مدغما غير الغنة خلف
واحدة ولكن — مدغما غير الغنة خلف
ولكن يدخل — مدغما غير الغنة خلف
من يشاء — مدغما غير الغنة خلف
من ولي ولا — مدغما غير الغنة خلف فيهما
ركوع
فالله هو — بالادغام سوسي

وهو الموتى وهو شيء شيء فهي من شيء من شيء
بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسائي؛ امال بين بين ابو عمرو وفي روايته ورش؛ بالامالة المحضة حمزة والكسائي؛ قالون وابو عمرو وكسائي؛ بالوجهين ورش؛ سكت خلف وفي رواية خلاد؛ بالاشباع ابن كثير؛ بالوجهين ورش؛ سكت خلف وفي رواية خلاد

تخصيص نبايد واشكال روي نمايد وتنذر عطف است برلتنذر ويوم الجمع مفعول دوم است مرتنذر ومفعول اول محذوف اي وتنذرهم جمله لاريب فيه معترضه است جملة فريق في الجنة وفريق في السعير فريق بتقدير فريق منهم مبتدا است ظرف مستقر خبرست جمله مستانفه بود در جواب مايكون حالهم بآشد والمعنى كما نفينا عنك كونك مسلطا عليهم اثبتنا لك كونك منذر ام القرى ومن حولها جمله وكذلك اوحينا متصل است بجمله يوحي اليك والى الذين من قبلك الله العزيز الحكيم معترضاتي كه درميانه بود ميان دو كلام متصل سايغ نمود معنى اينست وچنانچه مسلط بردل كافران نكرده ايم وقدرت تحصيل ايمان نداده ايم قرآني عربي سوي تو فرستاده ايم تا اهل مكه را واهل همه شهرهاء عالم را كه كرد بركرد اوست بترساني واخبار كذشته وآينده واحكام وشرايع وآنچه متعلق است بفعل وترك بترساني كار تو انذارست ايمان دادن كار خداست وراء طاقت انبياست وبترساني از روز جمع كردن بيشينيان وبسينيان وحاضر كردن مؤمنان وكافران روز جزا وسزا روز مشهد رسل وانبيا شك نيست كه آن روز بي شك آمدني است وآنچه درو موعودست واقع شدني است كفته شود درآن در تفريق ميان آن جمع كثير فريقي از ايشان در نعيم جنت باشند وفريقي از ايشان در سعير بيت
ازهيبت آن دوراه خون شد دل من
تا خود بكدام ره بود منزل من
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ اينجمله عطف است برمضمون فريق في الجنة وفريق في السعير اي تفترقون فريقين معنى اينست اكر خواستي خداي ايشان همه را يك كروه كردي وهمه را بردين اسلام آوردي وليكن هركرا خواهد در رحمت خويش در آرد وظالمان كه درشان ايشان عذاب خواسته وايشانرا براي دوزخ داشته نيست ايشانرا ولي كه سوي خود خوانند ونه ياري دهنده كه از عذاب رهانند آنچ خداي درحق كسي خواسته است ظهور مي يابد وهريكي بدانچه براي اوخواسته اندي شتابد أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ معنى اينست باخود كرفته اند اولياء از غير خداي جل وعلا اين عمل نشايسته واين كارنبايسته اكر ولي خواهند پس خداي هموست ولي ايشان نيست كسي جزا وسزاوار آن واو يعني

خدای جلّ و علا زنده میکند مردگان را و او بر هر چیزی توانا با اینچنین ولی قادر کذاشته دیکری را چه نوع ولی کیرند و ولایت نابوده دیکری بر خود چکونه بپذیرند
وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ماء موصوله باصلهٔ خویش مرفوع المحل بر ابتداست من در من شيء
بیانیه است وجمله فحکمه الی الله خبر مبتداست جمله معترضه است متضمن وعید مخالفان ذلکم مبتداست الله خبر مبتداست ربي بدل اشتمال یا بیان است علیه متعلق
است بتوکلت جمله مستانفه است درجواب ما صنیعك في شانه والیه انیب معطوف است برو معنی آنست واخ اختلاف کرده اید شما در آن از هر چیز که بود
پس حکم آن مفوض سوی حکم خدای باشد آن یعنی حاکم بحق میان شما خداست تبارك وتعالی که پروردگار منست عظمت وجلاله او مبرهن است هم برو

لَكُمُو يَذْرَؤُكُمُو لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

أَنْفُسِكُمُو أَزْوَاجًا

ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ
أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا ج
يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ط لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۝ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ ج يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ط
إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ
مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا
وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا

عَلَيْهِي وَإِلَيْهِي
فَاطِرُ وَالْأَرْضِ
وَالْأَرْضِ
جَعَلَ لَّكُمْ
مِنْ أَنْفُسِكُمْ
مِنْ أَنْفُسِكُمْ
أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا
وَمِنَ الْأَنْعَامِ
وَمِنَ الْأَنْعَامِ
أَزْوَاجًا
شَيْءٌ وَهُوَ
وَالْأَرْضِ
وَالْأَرْضِ

لِمَنْ يَشَاءُ شَيْءٌ مَا وَصَّىٰ مَا وَصَّىٰ نُوحًا وَالَّذِي إِبْرَاهَامَ وَمُوسَىٰ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ عِيسَىٰ

توکل کردم و سوی آثار کرم او باز میکردم توکل هم برو باید و باز کشتن سوی او شاید فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ فاطر مرفوع است بر آنکه خبری دیکرست مر ذلکم یا خبر مبتداء محذوف است ثانی دیکرست مقررست مر ثناء سابق جمله جعل لکم من انفسکم ازواجا الست بتقدیر قد از قبیل جاؤکم حصرت صدورهم یا خبری دیکرست مر ذلکم ومن الانعام عطف است بر من انفسکم وازواجا عطف است بر ازواجا از قبیل عطف دو معمول یك عامل بر طریق اعطیت زیدا قباء وعمروا رداء یذرؤکم فیه ای في هذا الجعل والتدبیر یذرؤکم خبری دیکرست ایراد صیغهٔ مضارع برای استحضار صورت بدیعهٔ خلق وتکثیرست جملهٔ لیس کمثله شیء تذییل است چه از جملهٔ سابقه بدیع فطرت وکمال قدرت وامتیاز در صفات وانفراد بذات مفهوم کشت بدین جمله مفهوم مذکور موکد کشت وهو السمیع البصیر تذییلی دیکرست چه از توصیف بفطرت اتصاف بسمع وبصر مفهوم شود ذکر وهو السمیع البصیر تاکید این مفهوم بود معنی اینست اوست آفرینندهٔ آسمانها وزمین پدید آرندهٔ

آن واین کردانید مر شمارا از واجی ز نوع نفسهاء شما واز واجی از جنس انعام برای افزونی مال و نما و بیافریند شمارا وانعام شمارا درین تدبیر وبرساند شمارا وانعام شمارا بتکثیر نیست مماثل ومساوی او هیچ چیز ممیزست صفات او از صفات غیر او اظهر تمیز واوست شنواهمه اضوات وهمه کلمات از ظاهرات وخفیات بشنود بیناست که اعمال وافعال از حسنات وسیات به بیند همه چیز داند هیچ چیز برو مخفی نماند

أَنْ أَقِيمُوا أَنْ أَقِيمُوا

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ اینجمله ذکر تصرف عام بعد تصرف خاص است جملهٔ يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر تعلیل است بر مضمون جملهٔ دلیل است جملهٔ انه بکل شيء علیم تذییل است چون صاحب مفاتیح کشادن خزاین تواند آنچه در خزاین است بداند وچون جملهٔ له مقالید

سابق

السموات والارض ملوح سوی او بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود معنی آیت مرخدایراست کلیدهاء آسمان وزمین مراوراست قدرت تصرف در آن ودرین هرکراخواهد روزی اوبفراخی رساند وهرکراخواهد روزی اوتنگ کرداند بدرستی او بهرچیزی داناست برهرچه بخواهد تواناست شرع لکم من الدین ما وصّی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصّینا به ابرهیم وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرّقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب معنی آنست پیدا کرده است برای شما راخدای از دین آنچه وصیت کرده است بدان نوح را وآنچه سوی تو وحی کرده ایم ودربیان آورده ایم وآنچه وصیت کرده ایم بدان ازهدی ابرهیم وموسی وعیسی راکه دین را اقامت کنید وشریعت برپا دارید ودر دین متفرق مشوید وبهوا اختلاف مکنید کران می آید ودشوار می نماید بر دلها مشرکان آنچه دعوت میکنی ایشان را بدان از آنچه وحی کرده شده است بر نوح وبر تو وپیغمبران از بزرگان که میان نوح ومیان تو بوده اند ودیگر پیغمبران خدای برگزیند وبخواند سوی دین خویش هرکرا خواهد وراه بنماید سوی حق کسی که از گمراهی باز گردد وروی سوی هدی آرد.

وما تفرّقوا الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم ولولا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمّی لقضی بینهم وان الذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شک منه مریب وما تفرقوا عطف است بر شرع لکم یا معترضه است الا من بعد ما جاءهم العلم مستثنی مفرغ است ای وما تفرقوا فی زمان الا فی زمان متعقب مجی العلم بغیا متعلق است بفعل مثبت که از استثنا مفهوم است ای تفرقوا بعد العلم لاجل البغی والحسد کلمة سبقت نکره موصوفه مبتدا است خبر او محذوف است ای ولولا کلمة سبقت من ربک ثابت لقضی بینهم جواب لولاست ای لقضی بینهم بهلاک المتفرقین المبطلین وجمله ولولا کلمة عطف است بر وما تفرقوا الا من بعد ما جاءهم العلم ومراد از الذین اورثوا الکتاب بنی اسرائیل اند که در عهد پیغمبر بودند که ایشان در شان کتاب خویش شک می بردند وبعضی گویند

بعدهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

تدعوهمو الیه قرا قالون بالصلة والقصر والمد دوریهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا

ومتفرق مشوید درآن دشوارست بر مشرکان آنچه

تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ۚ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي

میخوانی تو ایشان را سوی آن معبود بسزا برگزیند سوی فضل خود آنرا که بخواهد وراه بنماید

ارتوحید

إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ۝ وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا

سوی دین خود آنرا که راجع شد باحکام او ومتفرق رأی نشدند مگر از پس آنکه

جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ

آمد بدیشان دانش از حسد درمیان ایشان واگر نه حکم ازلی بودی که پیشی گرفته

مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ

از پروردگار تو بتاخیر عذاب سوی نامبرده هرآینه حکم کردی میان مؤمن ومشرک وبدرستی آنان

أُورِثُوا الْكِتَابَ مِن بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ

داده شدند میراث کتاب تورات از پس ایشان هرآینه درگمانند از آن

مُرِيبٍ ۝ فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ ۖ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ۖ

بدگمان پس برای آن تفرق وآن پس بخوان وثابت باش بر آن چنانکه فرموده اند ترا

اتفاق بدین حق دعوت

وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ۖ وَقُلْ آمَنتُ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ

ومتابعت مکن رایهای باطل ایشان را وبگو ایمان آوردم بآنچه فرو فرستاد خدای تعالی

مِن كِتَابٍ ۖ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ

از جنس کتاب آسمانی که هست وفرموده اند مرا که سویت کنم میان شما

تدعوهم الیه سکت خلف فی روایة

الیهی بالاشباع ابن کثیر

من یشاء مدعنا غیر الفتة خلف

الیهی بالاشباع ابن کثیر

من ینیب مدعنا غیر الفتة خلف

ما جاءهم بالامالة حمزة وابن ذکوان

اورثوا منهو کلمة اوجه لورش اشبع

تتبع اهواءهم بالنقل ورش

تتبع اهواءهم سکت خلف فی روایة

وقل آمنت بالنقل مع ثلثة اوجه لورش

وقل آمنت سکت خلف فی روایة

هرآینه درشکی اند از کتاب سرایت کننده ودیگران را درشک افکننده فلذلک فادع واستقم کما امرت ولا تتبع اهواءهم وقل آمنت بما انزل الله من کتاب وامرت لاعدل بینکم الله ربنا وربکم لنا اعمالنا ولکم اعمالکم لا حجة بیننا وبینکم الله یجمع بیننا والیه المصیر فا سببیه است وذلک اشارتست بتفریق مذکور واختلاف مسطور فا درجواب اما محذوف است ای اما لذلک فادع الی الاتفاق واستقم عطف است بر فادع ای واستقم علی الملة الحنیفیة والدعوة الیها ولا تتبع عطف است بر واستقم من کتاب بیان ما انزل الله است وجمله مقول قل است وتنکیر کتاب برای تعظیم است یا برای نوعیت است ای من نوع من الکتاب بلیغ ومعجز غیر ذی عوج مشتمل

مراد از الذین اورثوا الکتاب مشرکان عرب اند که کتاب یعنی قرآن داده شده اند وایشان درحقیت قرآن شک داشتند وجمله وان الذین اورثوا الکتاب عطف است بر وما تفرقوا موصول باصله یعنی الذین اورثوا الکتاب اسم انّ است لفی شک خبر است مریب صفت است مرشک وجه تاکید این جمله درسوره حم سجده درآیت ولولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم وانهم لفی شک منه مریب گذشته چنان باید وشاید بیان پیوسته معنی اینست ومتفرق نشدند مگر بعد آنکه ایشان را علم بحقیت کتاب آمده بود وصدق اخبار پیغمبران ظاهر می نمود از جهت نفی وحسد وحب ریاست وانتفا کیاست مخالف شدند وبمخالفت پیش آمدند واگر وعده سابق بتاخیر عذاب امت تو تا مهلتی معین همه در دنیا یا در اخری نبودی هرآینه بهلاک ایشان حکم شدی وبدرستی کسانی که داده شدند کتاب یعنی اهل کتاب که در زمان پیغمبر اند یا مشرکان که داده شدند قرآن وقدر آن نمیدانستند

على بينات وحجج وقل عطف است بر لا نتبع وامرت لاعدل بينكم عطف است بر امرت اي امرت للعدل لاعدل بينكم واين كتاب از وجوب طاعت ولزوم امتثال است الله ربنا وربكم
اي خالقنا وخالقكم ونحن جميعا عبده و اينجمله تعليل است و بر وجوب طاعت و لزوم امتثال دليل است جمله لنا اعمالنا ولكم اعمالكم كنايت است از ليس لاحد الفريقين
على الاخر ولايت جبر وليس في اعمالنا لكم ولا في اعمالكم لنا قدرة قسر و اينجمله مقرر ست مر مضمون مالكيت خدا و مملوكيت ما كه مضمون الله ربنا و ربكم بود و ظاهر اينجمله
بر طريق لكم دينكم ولي دين مي نمود لا حجة بيننا وبينكم اينجمله كنايت است از لله الحجة عليكم كه نفي حجت ميان ما و ميان ايشان مستلزم است مر ثبوت حجت مر خداي را و اينجمله
باعتبار معني مكني عنه مقرر ست مر مضمون جمله الله ربنا وربكم كه اثبات بودن ولايت مر خداي راست جمله الله يجمع بيننا مستانفه است در جواب لما انتفى الحجة بيننا

حجتهمو ربهمو عليهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لكمو اعمالكم ولكم اعمالكم
قرا قالون بالصلة والقصر والمدوركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

اللهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَآ أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ط
معبود بسزا پروردكار ماست و پروردكار شما ما راست پاداش كردارهاي ما وشما راست پاداش كردارهاي شما
لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ج اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ط وَإِلَيْهِ
هيچ حجت وخصومت نيست ميان ما و ميان شما خداي تعالي كرد آرد ميان ما وباجزاي اوست
الْمَصِيرُ ۝ وَالَّذِينَ يُحَآجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ
بازكشتن همه وآنانكه حجت ميكويند در دين خداي عز وجل ازپس
مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
آنكه اجابت كرده شود مر رسول را حجت ايشان زايل وباطل است نزد پروردكار ايشان
وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۝
وبرايشانست خشمي ومرايشانراست عذابي سخت
ارادت عقوبتي
اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ط
معبود بسزا آنست كه فرو فرستاد جنس كتاب را براستي وبيان عدل وسويت را
وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ ۝ قَرِيبٌ ج يَسْتَعْجِلُ
وچه دانا كرداند ترا مكر قيامت نزديكست شتاب مي نمايند
بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا
بآمدن آنانكه ايمان نمي آرند بآن وآنانكه ايمان آوردند وباور داشتند
مُشْفِقُونَ مِنْهَا لا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ط
ترسانند از آمدن آن وميدانند كه آن ثابتست وراست ودرست

وَعَلَيْهِمْ
بضم الهاء حمزة
غَضَبٌ وَلَهُمْ
مدغما غير الغنة خلف
الْكِتَابَ بِالْحَقِّ
بالادغام سوسي
لَا يُؤْمِنُونَ
بالابدال ورش والسوسي
آمَنُوا
ثلثة اوجه لورش

موصول با صله خبرست والميزان عطف است بر الكتاب ما در ما يدريك استفهام است مبتدا است يدريك خبرست كاف مفعول اول است مر يدري لعل الساعة قريب بتاويل مفرد مفعول دوم است يستعجل بها الذين صفت است مر قريب موصول با صله فاعلست مر يستعجل والذين آمنوا مشفقون منها عطف است بر يستعجل وجمله ويعلمون انها الحق عطف است بر والذين آمنوا مشفقون منها انها الحق قايم است مقام دو مفعول يعلمون الا حرف تنبيه است الذين يمارون في الساعة اسم انّ است

جلة

فمن يجمع بيننا واليه المصير تذييل است كه از جمله الله يجمع بيننا بودن مصير سوي او مفهوم شد جمله واليه المصير موكد اين مفهوم آمد معني اينست پس از جهت آنكه كافران متفرق شدند و با مسلمانان مخالفت كردند ايشانرا دعوت بكن و مستقيم باش بر دعوتي كه كرده چنانچه در اين باب امر كرده شد ولين تتبع مكن هواهاء كافرانرا و در دل مدار كفتارهاء ايشانرا وبكو ايمان آورده ام بآنچ تنزيل كرده است خداي ان كتاب عظيم وبدانچه فرستاده ومراد از آن قرآن كريم بعدل كردن فرموده شد ام تا ميان شما عدل كنم امتثال امر او واجب بود وطاعت فرمان او لازم باشد چه خداي پروردكار ما وپروردكار شما مالك شما ومالك ماست مار است عملهاء ما و شما راست عملهاء شما هيچ يكي را ميان ما ولايت جبر بر ديكري نبود وقدرت تحصيل عملي بر وجه قسر نباشد حجتي نيست ميان ما وشما كه حجت ما غالب آمده واز روي حجت خصومت آخر شده وميان ما وشما حجتي نيست حجت بالغه مر حق تبارك وتعالى است خداي ميان ما روز قيامت جمع خواهد كرد حجت خويش براي الزام شما پيدا خواهد آورد وحق را ظاهر خواهد كردانيد وشما را بسزا كه سزاوار شما ست خواهد رسانيد وسوي حسابكاه او بازكشت همه بدان خواهند بود
وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ

جار ومجرور يعني لفي ضلال بعيد خبر انّ است تاكيد جمله از جهت رد انكار با اصرار ست جملة الا انّ الذين يمارون في الساعة لفي ضلال بعيد مقرر ست مر قرب قيامت وجملهٔ الله الذي انزل الكتاب ثاني ديكر ست متصل است بجمله الله ربنا وربكم معني اينست خدايي آنكه فرستاد كتاب را كه جامع مر مبدا و معاش و معادست وميزان را در عهد نوح عليه السلام كه مناط عدل ومدار معرفت فضل و معرّف مقادير اعمال عبادست يا كوييد خدايي آنكه فرستاد كتاب را كه بر اعمال نيك آرد واز اعمال بد باز دارد وپيدا كرد در حسابكاه ميزان را براي عدل تا مقادير اعمال نيك وبد پيدا آرد وچه چيز ترا دريابانده و كدام چيز ترا آكاه كرداند تحقيق است كه قيامت نزديكست استعجال ميكنند بر وجه استهزا

حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ موصول با صله مبتدا است في الله بتقدير في دين الله ومن بعد ما استجيب له متعلق اند به يحاجون جمله اسميه يعني حجتهم داحضة عند ربهم خبر مبتدا است وجمله عطف است بر واو انّ الذين او بر توالي الكتاب جمله ولهم عذاب شديد معطوف اند بر و معني از است وانكساني كه در دين خداي محاجه ميكنند وخود را در منازعت مي افكنند پس از آنكه مردمان دعوت او را اجابت كردند و در دين او توجه آوردند حجت ايشان باطل است نزد پروردكار ساقط است از اعتبار و بر ايشان غضبي عظيم است ومر ايشانراست عذابي شديد است. اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ الله مبتدا است

وعليهم غضب

آنکسانی که بقیامت ایمان ندارند وانکسانی که ایمان آورده اند از آمدن او ترسنده اند و می دانند بدرستی که آن یعنی قیامت حق است لا محالة متحقق است آگاه باشید
بدرستی کسانی که در شان قیامت ستیزه میکنند ودم مرامی زنند هر اینه در گمراهی بعید اند ایشان از خدا دور انداخته است از هدی اللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ
مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ اینجمله ثنایی دیگرست مر باری جل جلاله یرزق من یشاء خبری دیگرست یا حالست وهو القوی العزیز حالست یا تذییل است معنی
ازاست خدای لطیف است بر بندگان خویش لطف میکند هر کرا خواهد روزی دهد و تعلیق بمشیت مقتضی خصوص نبود زیرا که جایزست مشیت برصفت عموم در حق کل شد
مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ من درهر دو محل شرطیه است نزد له فی
حرثه ونؤته منها مجزوم شده جمله سابقه برای تعمیم مشیت رزق بود این آیت در تفصیل ارادت بنده بروی نمود وما له فی الآخرة من نصیب عطف است برجزا معنی اینست هر که کشت آخرت بخواهد یعنی عملی که در آخرت فایده دهد در کشت او بیفزاییم یعنی توفیق زیادت عمل دهیم یا افزودن در ثواب عمل او فرماییم وهر که کشت دنیا خواهد یعنی عملی خواهد که فایده آن هم در دنیا ظاهر شود چون تجارت وزراعت محض برای حاصل کردن مال بغیر نیت صرف در منفعت مال وخوردن وآشامیدن برای محض لذت وراحت ... بی نیت تحصیل قوت عبادت ونیل مثوبت بدهیم اورا بعضی از آنچه میخواهد واو را از آخرت که آنرا نمی خواهد نصیبی نباشد أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُم مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ معنی اینست پس کویی که کیند آنچه ظاهر کرده است وپیدا آورده است خدای از دین برای ایشان یا خود مر ایشانرا شریکان شدند که بیدا کرده اند از دین آنچه خدا اذن نکرده است بدان که اختیار آن ایشان از انبیا بد و اتباع آن نشاید واگر وعده تاخیر عذاب تا روز جدایی حق از باطل ومحق از مبطل یعنی روز قیامت نبودی هر اینه کار هلاک ایشان

لَهُمُو لَهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ
بدان بدرستی آنان که مخاصمت می نمایند وشک اند در کار قیامت هر اینه در گمراهی اند

بَعِيدٍ ۞ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ
دور از صواب معبود بسزا نیکوکارست به بندگان خود روزی میدهد آنرا که میخواهد روزی بیدهد وزیاده ما از جاه

وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ۞ مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
واو تواناست غالب بر همه هر که هست که میخواهد عمل

الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ
آخرت آن جهان را یعنی زیادت کنیم برای او در جزای عمل او وهر که هست که میخواهد اشتغال

الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ۞
این جهان بدهیم اورا از آنکه قسمت کرده ایم مر اورا چیزی ونیست ونبود در آن جهان هیچ بهره

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُم مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ
یا نه که مر ایشان راست انبازانی یعنی خدایانی که بیان کردند برای ایشان از اصول دین آنرا که نه

يَأْذَن بِهِ اللَّهُ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ
فرمود بدان خدای عزوجل واگر نه قضای کلی بودی در از تاخیر عذاب هر آینه حکم کرده شدی

بَيْنَهُمْ ۗ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۞
میان مؤمنان وکفار وبدرستی ستمکاران مر ایشانراست عذابی دردناک

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ
ببینی تو ستمکاران را ترسان از جزای آنچه کردند وآن

مَن يَشَاءُ مدغما غیر الغنة خلف

ج رکوع

يَشَاءُ يَشَايُ بالتسهیل بالحذف

نَزِدْ لَهُ مع الادغام والقصر وهشام

وَهُوَ حَرْثَ الْآخِرَةِ قالون وابوعمرو والکسائی بالنقل والتحقیق

حَرْثَ الْآخِرَةِ بالسکت خلف فی روایة خلاد

الدُّنْيَا الدُّنْيَا بین بین ابو عمرو وورش

نُؤْتِهِ نُؤْتِهْ ابو عمرو وحمزة وابو بکر

نُؤْتِهِ بالقصر قالون وهشام

فِي الْآخِرَةِ بالنقل والترقیق لثلاثة اوجه ورش

فِي الْآخِرَةِ سکت خلف فی روایة خلاد

يَأْذَن الْفَصْلِ لَقُضِيَ ابدل ورش والسوسی ادغم سوسی

عَذَابٌ أَلِيمٌ وَهُوَ وَاقِعٌ وَهُوَ
بالنقل ورش سکت خلف فی روایة بالادغام سوسی قالون وابوعمرو والکسائی

ماشانهم بعد البعث معنی اینست به بینی تو ای محمد ظالمانرا ترسان از وبال وعذاب آنچه کسب کرده اند ایشان وآنچه از آن می ترسند بر ایشان واقع شدنی است ولا محالة بر ایشان رسیدنی است

تمام کرده شدی همه هلاک میکشتند وباستیصال می پیوستند وبدرستی ظالمان یعنی کافران مر ایشانراست عذاب الیم وعقاب بخیم تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا
وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُم مَّا يَشَاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ مشفقین مفعول دوم است
یا حالست مما کسبوا بتقدیر من وبال ما کسبوا متعلق است بمشفقین یا در بهم با الصاق است یا بمعنی علی است جمله وهو واقع بهم حال مقدره است موصول با صله یعنی
والذین آمنوا تا اخر مرفوع المحل بر ابتداست فی روضات الجنات خبر مبتداست جمله عطف است بر ان الظالمین لهم عذاب الیم ما یشاءون فاعل است مر ظرف مستقر یعنی لهم
لهم ما یشاءون جری دیگرست یا حالست عند ربهم متعلق است به لهم ذلک هو الفضل الکبیر تذییل است جمله تری الظالمین مشفقین مستانفه است در جواب

وآنان كه ايمان آورده اند واعمال صالح كرده اند در باغهاء بهشت باشند مر ايشانرا نزد پروردكار ايشان يعني نزديك فيض واعطاء او آنچ خواهند آن يعني در روضات بودن وآنچ
خواست ايشان بود يافتن فضلي كبير بود ولطفي عظيم باشد زايد بر مقدار عمل فزودن قدر امل ذلك الذي يبشر الله عباده الذين آمنوا وعملوا الصالحات قل لا اسالكم
عليه اجرا الا المودة في القربى ذلك مرفوع المحل براتبدا است موصول باصله يعني الذي يبشر الله عباده خبر مبتدا است الذين آمنوا وعملوا الصالحات صفت است مر عباده
جمله ذلك الذي يبشر الله عباده الذين آمنوا تذييل است وجمله قل لا اسئلكم عليه اجرا معترضه ديكرست در بيان فضل ذوى القربى بعضى الا المودة في القربى را داخل اجر
دارند مستثنا متصل پندارند وبعضى مودة قربى را اجر نخوانند ليكن خبري ثابت دانند مستثناء منقطع بود داخل اجر نباشد روايت كرده اند كه از پيغمبر پرسيدند كه قرابتان تو

امنوا اسئلكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَاقِعٌ بِهِمْ ط وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

جزا رسنده است بديشان | وآنان كه | ايمان آوردند | وكردند | كارهاي نيك

فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ ج لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ

در منتزهات | بهشتها اند | مر ايشانراست آنچ | خواهند | نزد

رَبِّهِمْ ط ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ذَلِكَ الَّذِي

پروردكار ايشان | آن ثواب | آنست | تفضل | بزرك تمام | آن ثواب | كه

يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ط

مژده ميدهد خداى تعالى | بآن بندكان خودرا | آنها كه ايمان آوردند | وكردند | كارهاي نيك

قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ط

بكوي | نميخواهم | از شما | به تبليغ رسالت | هيچ مزدي | مكر دوستي ثابت ومتمكن | در باب خاندان من

وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ط إِنَّ

وهر كه كسب كند خصلت نيكو | زيادت كنيم براي او | درآن | نيكويي ثواب را | بدرستي كه

اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى

خداى تعالى | آمرزكارست | سپاس دارنده | يا آنكه ميكويند | فرا بافت

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ج فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى

بر خداي عزوجل | دروغ را | پس اكر | خواهد | خداي تعالى ثابت كرداند دل ترا بصبر بر

قَلْبِكَ ط وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

ايذاى كفار وناچيز | كرداند خداى تعالى | تزوير وتكذيب ايشانرا وثابت ميكرداند دين اسلام را بقرآن وقضاي سابق

آمنوا
ثلثة اوجه لورش

يشاؤن
ثلثة اوجه لورش

يبشر الله
حمزة وكسايي وابن كثير وابو عمرو

يبشر الله
بالترقيق ورش

آمنوا
ثلثة اوجه لورش

اسلكم
بالنقل في الوقف حمزة

عليهي
بالاشباع ابن كثير

اجرا الا
سكت خلف في رواية خلاد

اجرا الا
بالنقل ورش

في القربى
التالبين بين ابو عمرو وورش في رواية

في القربى
بالامالة

المحضة
حمزة والكسايي

كيا اند كه اين آيت در شان
ايشان آمده وبر ما دوستى
ايشان واجب شده پيغمبر صلى الله
عليه وسلم كفت علي وفاطمه
وحسن وحسين وبعضى كفته اند
از في القربى اقربا واهل بيت
مراد ندو بعضى معنى الا المودة
في القربى الا ان تودوني لكوني
من ذوي قرابتكم پندارند لانه
لم يكن بطن من قريش الا للنبي
عليه السلام فيه قرابة وبعضى
كويند از قربى المتقرب الى الله
مرادست اي لا اسالكم عليه
اجرا الا المودة في تقربكم
الى الله والاعمال التي تقربكم
اليه معنى اينست آن فضل
كبير يعني دخول جنانست
كه بشارت ميدهد خداى بندكانرا
كه ايمان آورده اند وعمل صالح
كرده اند بكواي محمد نميخواهم
از شما بر تبليغ وتبشير اجري
از مالي وزري ليكن ميخواهم
كه قرابتان مرا دوست داريد
وقصد ايذاء من در دل نياريد
يا كويند ليكن ميخواهم از شما
دوستي تقرب الى الله يعني كاري
كنيد كه شمارا مقرب كرداند
وبقرب مكانت برساند ومن
يقترف حسنة نزد له فيها
حسنا ان الله غفور شكور
شرطيه معترضه ديكرست
در ستايش نيكو كردن ونيكويي
در وجود آوردن ان الله غفور
شكور تذييل است چه از
حسنه كه مستوجب ثواب است
از وشكور بودن فهم شود
واز جهت اين كه حسنه مذهب
سيئه مي افتد غفران مفهوم
كردد اينجمله موكد مفهوم باشد
تاكيد او از جهت ايراد ثناء
باري بر وجه وكادت واستوا
است روايت كرده اند كه
ورود اين آيت در شان ابو بكر
رضي الله عنه بود ودر بيان
دوست داشتن اهل بيت
پيغمبر را صلى الله عليه وسلم
روي مينمود

اكر خداي خواهد بر دل مهر كند قوت احاطت وحي
در دل تو نيفكند چه تواني كرد وچه كونه وحي را
باز تواني آورد شاكر نعمت باش وبه اندوه جفاء
ايشان دل خويش را مخراش وخداي باطل را محو خواهد كرد

ومن يقترف
مدغما غير الغنة خلف

افترى
امال بين بين ورش

افترى
بالامالة المحضة
ابو عمرو وحمزة وكسايي

فان يشا الله
مدغما غير الغنة خلف

معنى اينست هر كه حسنه كسب كند بيفزاييم ما حسن آن ومثوبات او را بدرستي خداي غفورست خطايا آمرزد رحيم است عطايا بخشد ام يقولون افترى
على الله كذبا فان يشا الله يختم على قلبك ويمح الله الباطل ويحق الحق بكلماته انه عليم بذات الصدور معنى اينست بدرستي ايشان اجر رسالت
نمي دهند بلكه افترى على الله كذبا ميكويند يعني يا خود ميكويند پيغمبر افترا كرده است وناابوده پيدا آورده است افترا با پيغمبر چه نسبت دارد خاصه افترا بر خدا
كه اشنع وافتح است از جمله انواع افترا اينچنين كلمات در كوش كردن نبايد وبرين نوع مزخرفات ناخوش شدن نشايد نظر در جلالت نعمت رسالت بايد كرد
وشكر اين دولت بجا بايد آورد پس اكر خداي خواهد بر دل تو مهر كند تا اين كلمات در دل تو در نيايد وترا غم واندوه اين جفا روي ننمايد يا كويند

وحق را بکلمات خویش بظهور خواهد آورد بدرستی که خدا بدایح در سینهاست علیم است هرچه در دل ایشان میکذرد می داند وجزا وسزا درخور اعتقادات فاسده آست
می تواند وهو الذي يقبل التوبة عن عباده ويعفوا عن السيئات ويعلم ما تفعلون وثنایی دیکرست مرخدا را متصل است به ثنایی سابق یعنی الله لطیف بعباده
ومعترضاتی که درمیانه بود میان دوکلام متصل سایغ نمود وهو مبتداست يقبل التوبة با معطوفات خویش صلة الذي است الذي باصلهٔ خویش خبر مبتدا است معنی
اینست وخدای عزوجل آنست که از بندکان خویش توبه قبول کند وبدیها را عفو کرداند وآنچه بندکان میکنند همه داند ویستجیب الذين آمنوا وعملوا
الصالحات ويزيدهم من فضله والكافرون لهم عذاب شديد ويستجيب الذين آمنوا عطف است بر يقبل التوبة ويزيدهم من فضله عطف است
بر يستجيب الذين باصلهٔ خویش مفعول است مر يستجيب والكافرون مبتدا است لهم عذاب شديد خبر مبتدا است جمله حالست یا والكافرون لهم عذاب شديد عطف است بر وهو الذي يقبل التوبة عن عباده معنی اینست اجابت کند خدای دعای کسانی که ایمان آورده اند واعمال صالح کرده اند وبیفزاید از فضل خویش مثوبات ودرجات ایشان وحال اینست مر کافران را عذاب سخت بود وعقاب درست باشد ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا في الأرض ولكن ينزل بقدر ما يشاء إنه بعباده خبير بصير جملهٔ ولو بسط الله الرزق لعباده لبغوا معترضه آست برای بیان مضرت غنی ولكن ينزل بقدر ما يشاء استدراکست ينزل از باب افعال وتفعیل خوانند ما در بقدر ما يشاء زایده است يشاء صفت است مر قدر جملهٔ إنه بعباده خبير بصير تذییل آست تاکید جمله از جهت ابراز شان باری بروجه وکادت واستوارتست معنی اینست واکر فراخ کردی خدای رزق را بر بندکان خویش هر اینه ظلم میکردند وبزرکی میجستند لیکن فرو می آرد رزق را بر هریکی براندازه که میخواهد نصیب بعضی می افزاید ونصیب بعضی می کاهد بدرستی خدای بر بندکان خویش خبیرست بصیرست برجزا وسزاء

يزيدهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إنه عليم بذات الصدور ۞ وهو الذي يقبل

بدرستی او داناست بدانچه درضمایر شماست واوست آنکه می پذیرد

التوبة عن عباده ويعفوا عن السيئات ويعلم

توبت را از بندکان خود ودرمیکذارد از بدیها ومیداند

ما تفعلون ۞ ويستجيب الذين آمنوا وعملوا

آنراکه میکنند واجابت می نماید دعای آنانراکه ایمان آوردند وکردند

الصالحات ويزيدهم من فضله ط والكافرون

کارهای نیکو وزیادت میکند ایشانرا از عطای خود وناکروندکان

لهم عذاب شديد ۞ ولو بسط الله الرزق

مرایشانراست عذابی سخت واکر فراخ کرداند خدای تعالی روزی را

لعباده لبغوا في الأرض ولكن ينزل بقدر

برای بندکان خود هر آینه ستم کنند بریکدیکر در زمین ولیکن میفرستد روزی را باندازهٔ مصلحت

ما يشاء ط إنه بعباده خبير بصير ۞ وهو الذي

آنچه میخواهد بدرستی او بحال بندکان خود آکاه است بینا واوست آنکه

ينزل الغيث من بعد ما قنطوا وينشر

فرومیفرستد بارانرا پس ازانکه نومید باشید وعام میکرداند

رحمته ط وهو الولي الحميد ۞ ومن آياته

منافع آنرا واو متولی امور بندکانست ستوده بر نعم واز دلایل قدرت اوست

وهو السيئات — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسائي — ثلثة اوجه لورش

ويعلم ما — بالادغام سوسي

تفعلون — بالياء نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

آمنوا — ثلثة اوجه لورش

والكافرون — بالترقيق ورش

في الأرض — بالنقل ورش

في الأرض — بسكت خلف وفي رواية خلاد

ينزل — بسكون النون ابن كثير وابو عمرو

يشاء إنه — بالتسهيل قص

يشاء ونه — نافع وابن كثير وابو عمرو

خبير وهو — رقق ورش — قالون وابو عمرو وكسائي

ينزل — ابن كثير وابو عمرو وحمزه وكسائي

وينشر رحمته — بالادغام سوسي

ومن آياته — بالقلع ثلثة اوجه لورش

ومن آياته — بالسكت خلف في رواية

ایشان قدیرست وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا وينشر رحمته وهو الولي الحميد این ثنایی دیکرست معطوف است بر ثناء سابق
معترضه که درمیانه بود میان دوکلام متصل سایغ نمود من بعد ما قنطوا متعلق است به ينزل و ينزل بصیغهٔ معروف از باب تفعیل وافعال خوانند
ومعنی برحسب آن دانند وهو الولي الحميد تذییل است چه از صفات سابقه صفت ولایت وستودکی مفهوم می شود اینجمله تاکید این مفهوم باشد
معنی اینست او آنست که فرود آرد باران بعد از نومید شدن مردمان ونشر کند رحمت را از رویانیدن انواع نبات ودادن نضارت ونما
واو دوست دارست ستوده کردارست

ومن آياته خلق السموات والارض وما بث فيهما من دابة وهو على جمعهم اذا يشاء قدير اين ثناي ديكرست مر خداي عطف است بر ثناء سابق خلق السموات مبتدا ست
ومن اياته خبر مبتدا است وما بث عطف است بر خلق السموات من دابة بيان ما است وهو مبتدا است قدير خبر مبتدا است اذا يشاء متعلق است بجمعهم وعلى جمعهم متعلق است
بقدير وايجمله حالست معنى اينست وبعضى از آيات قدرت وامارات فطرت او آفريدن آسمانست وزمين وآنچ براكنده كرده است از جنس جنبنده در آن ودرين وحال آنست
كه خداي عز وجل جمع كردن جنبندكان براكنده كه در ارض وسماست چون بخواهد كه همه را اينجا در روز قيامت جمع كند توانا است وما اصابكم من مصيبة
فبما كسبت ايديكم ويعفوا عن كثير وما انتم بمعجزين في الارض وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير وما اصابكم مبتدا است

من مصيبة بيان ماست جار ومجرور يعني بما كسبت ايديكم خبر مبتدا است فبما كسبت بافا وترك او خوانند فا از جهت عدم تضمن معنى شرط بعدم سببيه واثبات فا از جهت سببيه براي حكم واخبار دائم است ويعفوا عطف است بر جمله اسميه سابقه يا معترضه است براي ذكر عفو وجمله وما انتم بمعجزين حال است وما لكم من دون الله من ولي ولا نصير عطف است بر وما انتم بمعجزين وجمله وما اصابكم تا آخر معترضه است معنى اين است وآنچ برسد شمارا از مصيبت ورنج وبلا پس بسبب جريمه بود كه آنرا كسب كرده است دستهاي شما وعفو ميكند خداي از بسياري جرايم كه بدان نميكرد وبسبب مصيبتي ومضرتي حصول نمي پذيرد ونه ايد شما عاجز كننده خدا در زمين از رسانيدن عذاب شما ونيست شمارا از غير خداي دوستي كه نظر رحمت كمارد ونه ياري دهنده كه ازان عذاب بازدارد ومن اياته الجوار في البحر كالاعلام ان يشا يسكن الريح فيظللن رواكد على ظهره ان في ذلك لايات لكل صبار شكور الجوار مبتدا است من اياته خبر مبتدا است كالاعلام صفت است مر الجوار الجوار از باب حذف يا واكتفا بكسرت است وجمله من اياته الجوار متصل است بجمله ومن اياته خلق السموات والارض

اصابكمو ايديكمو انتمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
جمعهمو اذا

خلق السموات والارض وما بث فيهما من
آفرينش آسمانها وزمين وآنچه متفرق كردانيد در آن هردو از
دابة وهو على جمعهم اذا يشاء قدير ﴿ربع﴾ وما
هر ملك وجوان واو بر حشر ايشان چون خواهد تواناست وآنچه
اصابكم من مصيبة فبما كسبت ايديكم
رسد بشما از رسنده ناموافق پس بسبب آنست كه كسب كرد دستهاي شما
ويعفوا عن كثير وما انتم بمعجزين في
وعفو ميفرمايد از بسياري كناهان ونه ايد شما فوت شوندكان از عذاب خداي تعالى در
الارض وما لكم من دون الله من ولي
زمين ونيست مر شمارا از غير خداي عز وجل هيچ دوستي
ولا نصير ومن اياته الجوار في البحر كالاعلام
ونه ياري دهنده واز دلايل قدرت اوست كشتيهاي روان در دريا مانند كوهها
ان يشا يسكن الريح فيظللن رواكد على ظهره
اكر خواهد ساكن كرداند باد را پس باشند آنها ثابت بر پشت دريا
ان في ذلك لايات لكل صبار شكور
بدرستي در اين چه كفتيم هر آينه دلايلست موحدانيت مر هر صبر كننده سپاس دارنده
او يوبقهن بما كسبوا ويعف عن كثير
يا هلاك كرداند كشتيها را يعني غرق كرداند بسبب آنچ كرده باشند وعفو مي نمايد از بسياري از كناهان

والارض بالنقل وورش
والارض سكت خلف وفي رواية خلاد
دابة وهو مد عاصم اغير الغنة خلف
وهو قالون وابو عمرو والكسائي بسكون الها
كسبت ايديكم بالنقل وورش
كسبت ايديكم سكت خلف في رواية
جمعهم اذا سكت خلف في رواية
بما كسبت بحذف الفاء نافع وابن عامر
في الارض بالنقل وورش
في الارض سكت خلف وفي رواية خلاد
من ولي ولا مد عاصم اغير الغنة خلف منهما

ومن اياته ومن اياته الجوار الجواري كالاعلام كالاعلام ان يشا الرياح فيظللن لايات
بالنقل مع ثلثة اوجه ورش سكت خلف في رواية بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري بين بين ورش بالتغليظ ورش ثلثة اوجه لورش
صبار صبار

معترضه كه درميانه بود ميان دو كلام متصل سايغ نمود جمله شرطيه يعني ان يشا يسكن الريح صفت بعد صفت است مر الجوار نزد يات لام بر طريق ولقد امر على اللئيم يسبني
فيظللن عطف است بر يسكن الريح كه جزاء شرط است رواكد خبرست مر يظللن كه از افعال ناقصه است جمله ان في ذلك لايات لكل صبار شكور معترضه است ميان معطوف
ومعطوف عليه تاكيد او از جهت آنست كه كفر ورزيدن كافران وناكرويدن ايشان علامت انكار آيات بود وبظهور امارت انكار با اصرار تاكيد جمله بتواكيد سايغ نمود
معنى اينست وبعضى از آيات كمال قدرت وامارات عجيب فطرت خداي كشتيهاست كه در دريا همچو كوهها است واكر خداي بخواهد باد را ساكن كند پس كشتيها راكد كردد
يعني بر پشت دريا برجا مانند بدرستي در باب قدرت هر آينه ابنهاء عظيمه است مر هر صبر كننده وشكر كوينده او يوبقهن بما كسبوا ويعف عن كثير

وَيَعلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ فَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيءٍ فَمَتَاعُ الحَيَوةِ الدُّنيَا وَمَا عِندَ اللهِ خَيرٌ وَأَبقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِم يَتَوَكَّلُونَ

اويوبقهن عطف است برجزاء يعني يسكن الريح اي ان يشا يسكن الريح فيظللن رواكد او يوبقهن بجعلها عاصفة يا عطف است بر فيظللن اي ان يشا يسكن الريح فيظللن
بعد سكونها رواكد او يوبقهن بدوام السكون ويعف عن كثير عطف است بر يوبقهن اي يوبق بعضهن ويعف عن كثير ويعلم برفع ونصب خوانده اند بر قراءت رفع معتر صه
بود براي بيان عبرت مبطلان ودانستن ايشان بطلان مجادله خويش درايات كردكار رحمن وبر قراءت نصب عطف بر محذوف بود اي ليستفهم ويعلم موصول با صله
فاعلست مر يعلم وجمله ما لهم من محيص از باب تعليق علم بحرف نفي است بر طريق علمت ما زيد بمنطلق ما اوتيتم مبتدا است متاع الحيوة الدنيا بتقدير فهو متاع الحيوة

مالهمو اوتيتمو ربهمو غضبوهو لربهمو امرهمو رزقناهمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَيَعلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُم مِّن
يا معلوم وظاهر شود درباب انانكه خصومت مي نمايند در آيتهاي ما نيست مرايشانرا هيچ كريزي
مَّحِيصٍ ۞ فَمَا أُوتِيتُم مِّن شَيءٍ فَمَتَاعُ الحَيَوةِ الدُّ
از عذاب ما پس آنچه دادند بشما از هرچه هست پس آن برخورداري زندكاني اين جهان است
وَمَا عِندَ اللهِ خَيرٌ وَأَبقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى
وآنچه نزد خدايست بهترست وپاينده تر مرآنانرا كه ايمان آوردند وبر
رَبِّهِم يَتَوَكَّلُونَ ج ۞ وَالَّذِينَ يَجتَنِبُونَ كَبَائِرَ
پروردكار خويش اعتماد مي نمايند وآنان كه پرهيزكاري مي نمايند از كناهان بزرك
۞ ص الإِثمِ وَالفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُم يَغفِرُونَ
واز كارهاي بغايت زشت وچون كه خشم كيرند ايشان عفو نمايند
ص وَالَّذِينَ استَجَابُوا لِرَبِّهِم وَأَقَامُوا الصَّلَوةَ
وآنان كه اجابت نمودند مر پروردكار خويش را بقبول ايمان وبپاي داشتند نمازرا
وَأَمرُهُم شُورَى بَينَهُم ص وَمِمَّا رَزَقنَاهُم
وكار ايشان ازمشاورتست درميان ايشان وازآنچه روزي داديم ايشانرا
يُنفِقُونَ ج ۞ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ البَغيُ هُم
نفقه ميكنند وآنانكه چون رسد بايشان ستم ايشان
يَنتَصِرُونَ ۞ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثلُهَا ج
زيادت از حد شرع عقاب نمايند ظالم را وپاداش بدي بديست مانند آن

وَيَعلَمُ
بضم الميم نافع وابن عامر

آيَاتِنَا
ثلثة اوجه لورش

أُوتِيتُم
ثلثة اوجه لورش

مِن شَيء مِن شَيء
بالوجهين ورش — سكت خلف في رواية

الدُّنيَا الدُّنيَا
بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وبين بين ابو عمرو وورش

خَيرٌ وَّ
مدغما غير الغنة خلف

أَبقَى أَبقَى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي — اما بين بين ورش

آمَنُوا
ثلثة اوجه لورش

كَبَائِرَ
بالترقيق ورش

الإِثمِ الإِثمِ
بالنقل ورش — سكت خلف في رواية خلاد

كَبِيرَ
حمزة وكسائي

يَغفِرُونَ
بالترقيق ورش

الصَّلَوةَ
بالتغليظ ورش

شُورَى
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي

شُورَى — اما بين بين ورش
يَنتَصِرُونَ — بالترقيق ورش
سَيِّئَةٍ — بالابدال في الوقف حمزة
سَيِّيَة — بالابدال في الوقف حمزة

الدنيا خبر مبتدا است جمله وما
عند الله خير وابقى عطف است
برجمله سابقه للذين آمنوا
متعلق است بخير وابقى وعلى
ربهم يتوكلون عطف است يا
حال است معني اينست
يا اهل آن كشتيها را بشوي
كسيها ايشان هلاك كند
وعفو كند
از بسياري يعني
نجات دهد ومطلوب از
هلاك بعض انتقام عاصيانست
ومقصود از نجات جمع كثير
عبرت مبطلانست كه در آيات
قدرت حق مجادله بالملك كنند
تا بدانند كه ايشانرا از عذاب
خداي خلاص دهنده نيست
هلاك بعضي كشتيها ونجات
بعضي دال برين معني است
هرچه داده شده ايد شما از
چيزي هرچيز كه بود پس آن
متاع حيوة دنياست وآنچه
نزديك خداست يعني بوعده
وحكم اوست بهترست وباقي
ترست مركسانيرا كه ايمان
آورده اند وبر پروردكار خويش
توكل كرده اند وَالَّذِينَ
يَجتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثمِ
وَالفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا
غَضِبُوا هُم يَغفِرُونَ
وَالَّذِينَ استَجَابُوا لِرَبِّهِم
وَأَقَامُوا الصَّلَوةَ وَأَمرُهُم
شُورَى بَينَهُم وَمِمَّا
رَزَقنَاهُم يُنفِقُونَ
وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ البَغيُ
هُم يَنتَصِرُونَ وَجَزَاءُ
سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثلُهَا
فَمَن عَفَا وَأَصلَحَ فَأَجرُهُ
عَلَى اللهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ

معني اينست وآنچه نزد خداست بهترست مر مؤمنان ومتوكلان ومركسانيرا كه اجتناب كنند ودوري ورزند از شرك وساير اصناف عصيان وكباير اثم وفواحش آن وكساني
كه چون غضب كنند ايشان البته كناه ببخشند وآنان كه مر پروردكار خودرا اجابت كردند ونمازرا با قامت وادامت آوردند وكار ايشان ميان ايشان مشاورت
وموافقت است وشان ايشان مساعدت ومصادقت است وازانچه روزي كرده ايم ايشانرا انفاق ميكنند وبايكديكردم مواساة مي زنند وانكساني كه چون برايشان
ظلمي بود واز كسي بغيي واقع شود هم ايشان دادجويند ودر راه مكافات ومعارضه پويند وجزاء عقوبتي مثل او بود وجزاء جنايت بر قدر جنايت باشد پس هركه
عفو كند ودل براصلاح افكند ثواب ان بفضل وكرم برخداست واجر او برحق سبحانه وتعالى است

وَلِمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ
وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ من سبيل اسم ماست من زايده است عليهم خبرست جمله اولئك با خبر خويش خبرست ومَن لفظا ومفرداست
ومعني او جمع است افراد ضمير انتصر وضمير ظلمه كه عايد سوي اوست باعتبار افراد لفظاست واشارت با ولئك باعتبار معنيست السبيل مبتداست ويبغون في الارض
بغير الحق عطفست بر جمله يظلمون الناس كه صله موصولاست موصول باصله مجرور على است جار ومجرور خبر مبتداست جمله انما السبيل مستانفه مقرره است
مر جمله اولئك ما عليهم من سبيل وجمله اولئك ما عليهم من سبيل مستثني است مر جمله سابقه ولمن صبر وغفر مبتداست ان ذلك لمن عزم الامور خبر مبتداست وتاكيد او
باعتبار تقديم علامت انكارست وجمله ولمن صبر تا آخر عطفست بر جمله ولمن انتصر معني اينست وآنانكه بعد مظلوم شدن خويش داد جويند ودر راه مكافات ومعارضات نوبند پس بر ايشان از عتاب وملامت ونكوهش ومذمت هيچ راهي نبود كه صاحب حق اند انتصار را مستحق اند وصاحب حق را مجال مقال باشد نيست راه عتاب وملام وراه رفع قصه سوي [illegible] حكام مكو[illegible] بر كسا[illegible] كه بر[illegible] مردمان ظلم كند وبغير حق بر زمين بغي ورزند مر ايشان را عذاب اليم بود وعقاب شديد باشد وهر آينه كسي كه بر جرم وظلم صبر كند واز جريمه مجرم بگذرد بدرستي اين كار از واز كارها مقصوده بود واز امور محموده باشد عفو كردن زكمال قدرت كرم است جرم بخشي وعيب پوشي از دلايل عظيم است علامت سري است دليل مهتري است

وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ اِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ وَتَرٰيهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ
من ولي اسم ماست من زايده است له خبر ماست من در من يضلل الله شرطيه است فعل شرط را جزم كرده منصوب المحل است از جهت آنكه مفعول يضلل واقع شده جمله فما له من ولي من بعده جزاء شرط است بر طريق ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسني اينجمله معترضه است

عَلَيْهِمُو لَهُمُو تَرِيهِمُو قَرَا ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

فَمَنْ عَفَا وَاَصْلَحَ فَاَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ ط اِنَّهُ لَا يُحِبُّ
پس هر كه عفو كند وبسامان آرد كار را میان خود و خصم پس مزد او بر خداي است بدرستي او دوست نميدارد

الظَّالِمِينَ ۞ وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولٰئِكَ
ستمكاران را وهر آنكه داد خود بستاند پس از آنكه ظلم كرده باشند بر او پس آنان

مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ط ۞ اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ
نيست بر ايشان هيچ راه عتابي بدرستي طريق عتاب بر آنان است

يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْاَرْضِ بِغَيْرِ
كه ستم كنند بر مردم وفساد كنند در زمين بي

الْحَقِّ ط اُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ۞ وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ
استحقاق آنان مر ايشان راست عذابي دردناك پس هر آينه اگر كسي صبر نمايد وعفو كند

اِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ ۞ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ
بدرستي آن صبر وعفو هر آينه از كارهاي كردنيست وهر كرا گمراه كند خداي تعالي

فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ ط وَتَرَى الظَّالِمِينَ
پس نيست مر او را هيچ دوستي پس از آن وبيني اي محمد ستمكاران را

لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ اِلَى مَرَدٍّ مِنْ
چون بينند عذاب را ميگويند هيچ هست سوي بازگشتن با دنيا هيچ

سَبِيلٍ ج ۞ وَتَرٰيهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ
راهي وبيني ايشان را كه عرضه ميكنندشان بر آتش حال آنكه متواضع باشند

وَاَصْلَحَ
بالتغليظ ورش

مَا عَلَيْهُمْ
بضم الهاء حمزة

فِي الْاَرْضِ
بالنقل ورش

فِي الْاَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

عَذَابٌ اَلِيمٌ
سكت خلف في رواية

عَذَابُنِ اَلِيمٌ
بالنقل ورش

عَزْمِ الْاُمُورِ
بالنقل ورش

ركوع

عَزْمِ الْاُمُورِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ
مدغما غير الغنة خلف

مِنْ وَلِيٍّ
مدغما غير الغنة خلف

هَلْ اِلَى
سكت خلف في رواية

هَلِ اِلَى
بالنقل ورش

سماء

وهر كرا خداي گمراه گرداند وبا ذبار غوايت رساند پس مر او را دوستي نبود كه هادي او شود وبه بيني ظالمان را در آن وقت كه عذاب به بينند از هيبت وحشيت هل الى مرد من سبيل گويند وبه بيني ايشان را كه عرض كرده ميشوند بر آتش فروتني كننده خواري نمايند

وَتَرٰيهُمْ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسايي وَتَرٰيهُمْ اما لبين بين ورش في رواية وَتَرَبِهُمْ بالنقل ورش

براي خيبت كافران وخسارت وخجالت ايشان وجمله وترى الظالمين نيز معترضه است براي حكايتي از حكايات كافران وشناعتي از شناعات ايشان لما راوا العذاب ظرفست
مر ترى راوا بمعني يرون است زيرا چه حكايت آينده است ايراد ماضي از جهت دلالت بر تحقق وقوع است بر طريق ونفخ في الصور يقولون حال است از ظالمين كه مفعول
ترى است جمله استفهاميه يعني هل الى مرد من سبيل مقول يقولون است واستفهام براي طلب ردست بر طريق هل انتم منتهون وهل من مدكر بمعني ادكروا الى
مرد متعلق است بمعني ايصال كه از سبيل فهم ميشود اي هل من سبيل يوصل الى مرد ومرد مصدر ميمي است بمعني رد اي هل من موصل الى رد الى الدنيا جمله ويعرضون
عليها مفعول دوم است مر ترىهم يا حال است وجمله وتريهم عطف است بر وترى الظالمين خاشعين حالست از فاعل يعرضون جمله ينظرون حالي ديگرست معني آيا است

مي نكرند سوي آتش از چشمي فرو نكرنده **وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ**
قال بمعني يقول است يوم القيامة ظرف او ست جملهٔ ان الخاسرين الذين خسروا انفسهم واهليهم يوم القيامة مقول قال است وتواند بود وقال بمعني ماضي باشد واين كفتار از
همه در دنيا بود وتاكيد جمله از جهت ابراز مذمت بر وجه وكادت است الا حرف تنبيه است وجملهٔ ان الظالمين في عذاب مقيم تذييل است وتاكيد اين جمله نيز از جهت
ابراز مذمت بروجه وكادتست جمله وقال الذين تا آخر عطف است بر ترى الظالمين يا بر وتريهم يعرضون عليها معني آنست وبكويند مؤمنان در روز قيامت بدرستي
زيان زدكان وخايب وخاسر شدكان آنكساني كه نفسها خود زيان زده كردند ودر روز قيامت خود را واهل خود را در زيان وخسران آوردند آكاه باشيد بدرستي

انفسهمو اهليهمو لهمو ينصرونهمو لربكمو مالكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية عليهمو

مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ ط وَقَالَ

از خواري نكرند بآتش نظري نهاني وكفتند

الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا

آنان كه ايمان آوردند بدرستي زيان كاران آنان اند كه زيان كردند

أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ

بر تنهاي خود وبركسان خود در روز قيامت بدان بدرستي كه ستمكاران

فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ۝ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ

در عذابي دايم اند ونبود مر ايشانرا هيچ دوستاني

يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ ط وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ

كه ياري دهند ايشانرا از غير خداي عز وجل وهركه كمراه كند اورا خداي تعالى

فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ۝ ط اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ

پس نيست مر ورا هيچ راهي بحق اجابت نماييد بطاعت مر پروردكار خود را

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ ط مَا لَكُمْ

از آن پيش كه آيد روزي كه هيچ بازكشتن نيست مر آنرا از عذاب خداي نيست مر شما را

مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ۝

هيچ پناه كاهي در آن روز ونيست مر شما را هيچ مجال انكار كناهان

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ط

پس اگر اعراض كنند پس نفرستاديم ترا بر ايشان نكاه باني

قالون
آمنوا — ثلثة اوجه لورش
خسروا — بالترقيق لورش
القيامة — ... الوقف
من اولياء — بالتسهيل
من اوليا — سكت خلف في رواية
ومن يضلل — مدغما بغير الغنة خلف
ان ياتي يا — مدغما بغير الغنة خلف والسوسي
ياتي يوم — بالادغام سوسي
ملجا يومئذ — مدغما بغير الغنة خلف
يومئذ وما — مدغما بغير الغنة خلف
فان اعرضوا — بالنقل لورش
فان اعرضوا — سكت خلف في رواية
عليهم — بضم الهاء حمزة

ظالمان يعني كافران هر آينه در عذاب مقيم ابدي باشند ودر عقاب اليم سرمدي بوند **وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ** من اولياء اسم كان است لهم ظرف مستقر خبر ست من زايده است ينصرونهم من دون الله صفت است مر اولياء ومن يضلل الله شرط است فما له من سبيل جزاء شرط است اين جمله عطف است بر وما كان لهم من اولياء جمله وما كان لهم من اولياء عطف است بر وقال الذين آمنوا **معني اينست** ونباشد مر ايشانرا اوليايي كه نصرت كنند جز خداي غير خداي كسي نصرت ايشان نتواند خداي عز وجل نصرت ايشان كند وهركرا كمراه كند خداي پس نيست مر اورا هيچ راهي از هدي **اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ** اين جمله نيز معترضه است براي طلب اجابت كردكار وطاعت امر پروردكار من قبل متعلق است باستجيبوا لا مرد له من الله صفت است مر يوم ما لكم تا آخر مستانفه است در جواب ما صفة ذلك اليوم ما نافيه است من ملجا اسم ماست من زايده است لكم خبر ماست يومئذ ظرف است مر لكم وما لكم من نكير عطف است بر ما لكم من ملجا **معني اينست** مر امر پروردكار

وآنچ بر تو لازم بود مؤدا كردانيدي **وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ** ضمير متكلم اسم ان است وجملهٔ وان تصبهم سيئة عطف است بر شرطيه سابقه فان الانسان كفور تعليل است وتاكيد او از جهت ابراز ذم بروجه وكادتست **معني آنست** وبدرستي ما چون بچشانيم مردم را اثر رحمتي از ما چون خصب وفراخي وامني وفراغي وتندرستي وامثال آن بدان شاد شود

خود را اجابت كنيد وفرمان او را به الطاعت بيش آييد بيش از آنكه بيايد روزي كه نيست آنرا ردي از خداي چون كاه آمدن او آيد باز داشته نشود چون توجه نمايد نيست شما را
در آن روز پناهي والتجا كاهي ونيست شمارا در آن روز پناهي از انكار اعمالي كه كرده ايد ودر صحايف اعمال خويش يافته ايد **فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ
حَفِيظًا إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ** ط فان اعرضوا شرط است جزاء او محذوف است اي فان اعرضوا فلا تحزن وجملهٔ فما ارسلناك عليهم حفيظا تعليل جزاء محذوف است
وجملهٔ ان عليك الا البلاغ تعليل است بر ما ارسلناك عليهم حفيظا **معني آنست** پس اگر از اجابت اعراض كنند وايمان نيارند ودل بر مخالفت وطغيان كمارند
ناخوش مباش ودل را باندوه مخراش زيرا كه ترا نكهبان ايشان نفرستاده ايم وعهدهٔ تحصيل وتثبيت ايمان نداده ايم بر تو جز رسانيدن فرمان نيست وآنرا رسانيدي

واكر برسد اين جنس را بدي جون فقر وتنكي عيش ومرض وخوف وجزآن بسبب كناهي كه از وزاده ومعاصي كه بيش فرستاده ناخوش شود وشاكي كردد زيراكه انسان
كثير الكفرانست شديد الطغيان است نبتت نام تشر مكير كه ثلثان اوست شر ؛ باآن سر هلاكه بشر يافت افتران ؛ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ معني اينست
مرخداي راست پادشاهي آسمانها وزمين آفريد ؛ اوست آن واين درزهمانها زنان آنجه خواهد آفريند وآنجه مراد او بود بخلقت بكزيند هر كرا خواهد دختران
بخشد واين اشارتست ازينكه دختر نيز از مواهب است اكرجه طبع او را غير طالب است مر كساني راكه دادن پسران خواهد پسران بخشد يا براي ايشان
پسران ودختران جمع كند وكسي راكه خواهد عقيم يعني نازاينده كرداند بدرستي او عليم است قدير ست يعني داناست تواناست ؛ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ معني اينست مر هيچ بشري را صحيح نبود ومر هيچ آدمي را لايق نباشد كه خداي عز وجل با او تكلم كند مكر بوحي والهام برين كه كلام در دل او افكند يا خوابي نمايد در خواب چيزي در دل او آيد يا خوابي بيند ودر خواب كلامي بشنود وقد قيل رؤيا الانبياء وحي جنانچ ابرهيم صلوات الله عليه در خواب ديد واز قائلي امر بذبح ولد شنيد ديكر باسماع كلام از وراء حجاب جنانچ موسي صلوات الله وسلامه عليه بي آنكه خداي را ببيند كلامي شنيد بدرجهٔ وكلم الله موسي تكليما رسيد وحجاب مذكور بر سامع بود جه حق سبحانه وتعالي از صفت كردن بحجاب منزه باشد يا به ارسال رسولي يعني فرشته كه حروف واصواتي كه بر آن دال است بشنود يا نقوشي كه بر آن دال است در لوح به بيند حافظهٔ او آنرا كرد آرد بر پيغمبر صلي الله عليه وسلم بيارد پس باذن خداي وحي كند آنجه بخواهد بدرستي خداي برترست ازينكه كسي او را از وحي باز دارد حكيم است بر هر كه بخواهد وحي آرد ؛ وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ

تُصِبْهُمْ أَيْدِيهِمْ يُزَوِّجُهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ
نيست بر تو مكر پيغام رسانيدن وبدرستي ما چون چشانيم مر آدمي را
مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ
از ما بخشايشي يعني صحت وغنا شاد شوند بآن واكر رسد بديشان بدي يعني از فقر ومرض وجز آن بسبب آنچه پيش فرستاد
أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
دستهاي ايشان پس بدرستي كه آدمي ناسپاس كننده است مرخداي راست پادشاهي آسمانها
وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا وَيَهَبُ
وزمين مي آفريند آنچه مي خواهد وي بخشد مر آنراكه بخواهد مادينه ومي بخشد
لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا
مر آنراكه بخواهد فرزندان نرينه يا صنف صنف ميكرداند ايشانرا نرينها
وَإِنَاثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ
ومادينها وميكرداند آنراكه بخواهد نازاينده بدرستي او داناست توانا
وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلَّا وَحْيًا
ونسزد هيچ آدمي راكه سخن كويد با او خداي تعالي مكر بطريق الهام يا پيام
أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ
يا از پس ساتري چون سخن كفتن او با موسي يا فرستد پيغام كزاري از ملايكه كه وحي آرد بانبيا
بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ وَكَذٰلِكَ
بفرمان او آنچ خواهد بدرستي او بزرك قدر است وبلند مرتبه درست كار درست كفتار وهمچنانكه در كرفت

الْإِنْسَانُ بالنقل ورش
الْإِنْسَانُ سكت خلف وفي رواية خلاد
سَيِّئَةٌ بالابدال والادغام وقف حمزة
قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بالنقل ورش
قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ سكت خلف وفي رواية
فَإِنَّ الْإِنْسَانَ بالنقل ورش
فَإِنَّ الْإِنْسَانَ سكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا مدغما غير الغنة بالتسهيل خلف
يَشَاءُ وَإِنَاثًا في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
إِنَاثًا لِمَنْ يَشَاءُ مدغما غير الغنة خلف
ذُكْرَانًا مَنْ يَشَاءُ مدغما غير الغنة خلف
لِبَشَرٍ أَنْ سكت خلف بالنقل ورش

أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ وَحْيًا أَوْ وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ
مدغما غير الغنة خلف بالنقل ورش سكت خلف في رواية مدغما غير الغنة خلف بسكون الياء نافع
يَشَاءُ إِنَّهُ بالتسهيل في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو يَشَاءُ وَإِنَّهُ بالادغام سوسي

تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلٰكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللّٰهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ معني اينست وهمچنين كه در وحي كلي ذكر كرديم وهم برين تفصيل كه در اينجا مطلق آورديم وحي كرديم سوي تو قرآني را كه همچو روح است در
احيا يعني دلها را زنده كرداند جنانچه روح تن را زنده كاني رساند امري از اموري است كه مخصوص بماست او را در بلاغت درجهٔ علياست قرآن ترا داديم در ين
حال كه نميدانستي كه قرآن جيست وايمان جيست محسن كيست ومومن كيست وليكن كردانيديم ما قرآن نوري كه راه نماييم بدان از بندكان خويش
هر كرا خواهيم يعني ترا وبدرستي تو هر اينه راه مي نمايي بسوي راهي كه مستقيم است يعني ديني كه حق بر است راهي پيدا آورده است خداي

که مراوراست آسمانها و زمین و در ملك و تصرف اوست آن و این الا الی الله تصیر الامور اینجمله نیز ثناء خداست متصل است بجملهایی که متضمن ثناست
معنی ایراست آگاه باشید سوی علم و قدرت خدای بیجون باز گردد همه امور وشیون ان الی ربك الرجعی و ان الی ربك المنتهی بدانکه مقطع این سورت نیز
مقطعی حسن است حسن و حسنی مبرهن است در اول کلام له ما فی السموات و ما فی الارض ذکر کرد و در آخر الا الی الله تصیر الامور که مشتمل همه امور ست آورد سخن
بر عموم راند هیچ چیزی برای گفتار نماند مثل این منتهاد ر نهایت حسن بود و مثل این مقطع در غایت لطافت باشد والله اعلم بمراده وکل یفتقر الی ارشاده لا اله الا هو
ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة الزخرف** سورت زخرف مکی است مگر آیت واسئل من ارسلنا من قبلك من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن

در تفسیر آورده هشتاد و نه آیت هشتصد و سی و سه کلمه است شش هزار و چهار صد حرف است نظم این سورت با سورة شوری آنست که افتتاح هریکی بذکر قرآنست و اختتام هریکی بذکر و پایان کار عباد چه آیت الا الی الله تصیر الامور در آخر سورت شوری است و فسوف یعلمون که در آخر سورت زخرف است هر دو متضمن منتهاست بدانکه در افتتاح سورة ذکر قرآن آورد بعده تخلص سوی ذکر منکران قرآن و کافران کرد باجملهٔ او نرینك الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون در ذکر کافران و آنچ متعلق بذکر ایشانست بود از جمله فاستمسك بالذی اوحی الیك باز ذکر قرآن روی نمود بعد از آن بذکر جمله و سئل من ارسلنا که معطوف است بر فاستمسك تخلص سوی ذکر گذشتگان حاصل گشت در ضمن آن ذکر قصه بعضی پیغمبران چون موسی و عیسی علیهما السلام والتحیة و الاکرام به بیان پیوست بعده بجمله فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم تخلص ساخت سخن در ذکر قیامت و احوال و اهوال آن پرداخت تا آخر سورت ذکر قیامت آورد بجمله فسوف یعلمون که متضمن وعید قیامت است سورة را ختم کرد شك نیست جملهایی که از یکجا بست اگر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی

من امرنا من امرنا ولا الایمان ولا الایمان سراط جعلناه سراط الله صراط الله
بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة — بالنقل مع ثلثة اوجه ورش — سکت خلف فی روایة خلاد — السین قنبل — بالاشباع ابن کثیر — بالسین قنبل — باشمام الصاد زایا خلف

اوحینا الیك روحا من امرنا ما کنت تدری
وحی فرستادیم بسوی تو — آنچه دلهای مرده را زنده کند — از عالم امرما — نبودی تو که دانی

ما الکتاب ولا الایمان ولکن جعلناه
چیست قرآن — و نه که چیست شرایط ایمان و توابع آن — ولیکن گردانیدیم ما قرآن را

نورا نهدی به من نشاء من عبادنا وانك لتهدی
روشنی بصایر راه می نماییم بآن آنرا که خواهیم — از بندگان ما — و بدرستی تو هر آینه راه می نمایی بدعوت

الی صراط مستقیم ۝ لا صراط الله الذی له ما فی
بسوی دینی — راست — دین خدایی — که مراوراست هرآنچه در

السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور ۝ ركوع
آسمانها — و آنچه — در — زمین است — بدان — باحکم خدای تعالی باز گردد کارها خلایق

فی الارض — بالنقل ورش
فی الارض — سکت خلف فی روایة خلاد
تصیر — بالترقیق ورش
الامور — بالنقل ورش
الامور — سکت خلف فی روایة خلاد

سورة الزخرف مکیة تسع و ثمانون آیة

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام — خدای — بخشاینده — مهربان

قف
حم ۝ والکتاب المبین ۝ لا انا جعلناه قرآنا
اسم للسورة — بحق قرآن ظاهر الاعجاز — پایدا کننده حق از باطل — بدرستی ما گردانیدیم — قرآن را

حم — بالامالة المحضة حمزة — و کسائی و ابن ذکوان و ابو عمرو
حم — بالبین بین ابو عمرو و ورش
جعلناهو — بالاشباع ابن کثیر
قرانا — فی الحالین ابن کثیر و فی الوقف حمزة

ضمیر منصوب که عاید بر قرآنست اسم انا ست لعلی خبرست حکیم خبری دیگرست لدینا صفت است مر ام الکتاب را
فی ام الکتاب ظرف است مر مفهوم جمله ای حکیم تبذلك فی ام الکتاب الکاین لدینا و جمله وانه فی ام الکتاب عطف است
بر جملهٔ انا جعلناه قرآنا عربیا **معنی ایراست** و بدرستی قرآن در لوح محفوظ که نزد ماست بقرب مکانت نه قرب
مکان هر آینه برترست در بلاغت بطرق اعلی که حد اعجاز رسیده و در حوایت علوم کار او بمثابه و لا رطب

مقرر دیگر نیست معترضاتی که در میانه آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلی که بباید در محاذ خویش بیان کرده شود و بتوفیق الله و عونه بتشریح
و توضیح بپیوندد **بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین انا جعلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون** ذکر حم در سورة گذشته گذشته
و معنی و وجه اعراب آن به بیان پیوسته والکتاب قسم است انا جعلناه قرانا عربیا جواب قسم است لعلکم تعقلون لکی تعقلوا متعلق است بجعلناه وجه تاکید جمله بان
و قسم آنست که کلام برای رد انکار منکران است **معنی ایراست** سوگند یاد میکنم بسورة حم و کتابی که ظاهر کننده میان حق و باطل جدایی افکننده است بدرستی
گردانیدیم ما قرآنرا قرآنی عربی تا شما که گروه عربید لفظ آن دریابید و معانی آن فهم کنید **وانه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم**

وَلا يابس الّا في كتاب مبين كشيده استوارست بهيچ وجهي كژي ندارد هيچ منقصتي وعيبي بدو روي نيارد شرعي كه بيان او پيوسته باهر شرعي كه مقابله كند بحكم
عقل راجح آيد وبيان او را باهر بياني كه معارض سازند فايق نمايد اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ استفهام براي انكارست فا عاطفه
است معطوف عليه محذوف است اي انهملكم فنضرب عنكم الذكر يا عطف است بر جمله وانّه في امّ الكتاب لدينا لعليّ حكيم وهمزه انكار راجع است سوي معني فا
سوال اسراف ايشان مجزوم الوقوع است ان كه براي عدم جزم است چرا استعمال كرد مجزوم را بصورت غير مجزوم چرا آورد جواب مقام مقتضي آنست
كه اين شرط محروم العدم بود تحقق او بر طريق فرض محال باشد از شان او اينست كه مجزوم الوقوع نباشد ان از جهت دلالت برين معني آورد صفح اگر بمعني

لَعَلَّكُمُو كُنْتُمُو يَاتِيهِمُو مِنْهُمُو سَاَلْتَهُمُو لَكُمُو لَعَلَّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
صَفْحًا اَنْ كُنْتُمْ وَكَمْ اَرْسَلْنَا

عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ج وَاِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا
قرآني بلغت عرب تا مگر شما قوم عرب دريابيد معاني آنرا وبدرستي او در لوح محفوظ نزد حضرت ما
لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ط اَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا اَنْ
بزرگ قدرست باحكمت تمام اي مهمل گذاريم شما را پس دور گردانيم از شما وحي وقرآن را از روي اعراض كردن براي
كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ وَكَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ
آنكه هستيد شما گروهي از حد اعتدال تجاوز كنندگان واي بسا كه فرستاديم از پيغمبري
فِي الْاَوَّلِينَ وَمَا يَاْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا كَانُوا بِهِ
در پيشينيان ونمي آمد بايشان هيچ پيغمبري مگر بودند كه بدو
يَسْتَهْزِئُونَ فَاَهْلَكْنَا اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى
افسوس ميمودند پس هلاك كرديم سخت تر از ايشان را بگرفتن وگذشت در قرآن
مَثَلُ الْاَوَّلِينَ وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ
داستان پيشينيان واگر پرسي ايشان را از آفرينش آسمانها
وَالْاَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ
وزمين هر آينه گويند آفريد آنها را خدايي غالب دانا
اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ
آنكه گردانيد براي شما زمين را بمثابت فراشي وبديد كرد براي شما
فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ج وَالَّذِي نَزَّلَ
در آن راهها تا مگر شما راه يابيد وآن كه فرو فرستاد

فِي اُمِّ صِفَحًا اَنْ
وَكَمْ اَرْسَلْنَا نَبِيءٍ
فِي الْاَوَّلِينَ
بالنقل ورش
فِي الْاَوَّلِينَ
سكت خلف وفي رواية خلاد
يَاْتِيهِمْ مِنْ نَبِيءٍ
نَبِيٍّ اِلَّا كَانُوا
بالنقل ورش
نَبِيءٍ اِلَّا كَانُوا
خَلَفٌ وَفِي
رواية خلاد
يَسْتَهْزِءُونَ
يَسْتَهْزِيُونَ
يَسْتَهْزُونَ
بَطْشًا وَّ
مُضِيِّ مَضَى
الْاَوَّلِينَ الْاَوَّلِينَ
بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد

وَالْاَرْضَ وَالْاَرْضَ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ الْاَرْضَ مِهَادًا مَهْدًا وَّ جَعَلَ لَّكُمْ
بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد بالادغام سوسي بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد مدغما بغير الغنة خلف بالادغام سوسي

اعراض بود صفحا مفعول له
باشد واگر صفح را اسم بمعني
جانب دارند منصوب بر ظرفيت
پندارند يا مصدر باشد بر خلاف
لفظ عامل بر طريق قعدت جلوسا
اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ بر
قراءت فتح همزه بمعني لِاَنْ
كُنْتُمْ باشد وبر قراءت كسر
همزه شرطي بود مستغني
از جزاء اكتفا بما مضى معني
آيت است اشما را مهمل
گذاريم پس ذكر مذكور
را از شما باز داريم از
جهت آنكه شما
مسرف باشيد يا گوييد
اگر شما مسرف باشيد
واز دين تجاوز كنيد چه شر شما
از خير باز ندارد از جهت شر
شما خير نگذاريم وتنزيل قرآن
باز نداريم وَكَمْ اَرْسَلْنَا
مِنْ نَبِيٍّ فِي الْاَوَّلِينَ وَمَا
يَاْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا كَانُوا
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ فَاَهْلَكْنَا
اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَى
مَثَلُ الْاَوَّلِينَ كم خبريه
است مفعول ارسلنا ست
من نبيّ تفسير كم است في
الاولين ظرف ارسلنا ست
وجملهٔ ما ياتيهم من نبيّ حال
يا عطف است الّا كانوا به
يستهزءون مستثنا مفرغ
است يا حال است اي الّا
كائنين على صفة الاستهزاء
يا صفت است اي وما ياتيهم
من نبيّ اتيانا الّا اتيانا كانوا
به يستهزءون
يا ظرف است
اي ما ياتيهم زمانا الّا زمانا
كانوا به يستهزءون في ذلك
الزمان فاهلكنا عطف است
بر كم ارسلنا من نبيّ مفعول
او محذوف است اي فاهلكنا
الاولين اشدّ منهم بطشا
حال است از مفعول محذوف وضمير او عايد بر مشركان مكه است اي اهلكنا الاولين حال كونهم اشدّ من مشركي مكة بطشا ومضى مثل الاولين عطف است بر اهلكنا جمله وكم ارسلنا
با متعلقات ومعطوفات خويش معترضه است براي تسليهٔ پيغمبر عليه الصلوة والسلام وضمير اشدّ منهم عايدست بر مشركان مكه ودرين التفاتست از خطاب سوي غيبت
وچندين از پيغمبران فرستاديم در گروههاء گذشتگان بر ايشان پيغمبران نمي آمدند مگر آنكه سخر واستهزا ميكردند ايشان بر ايشان پس هلاك كرديم بعد
استهزا وسخر كردن پيشينيان بر پيغمبران پيشينيان مذكور ابشوي استهزا وتكذيب ايشان درحالت كه ايشان سخت تر بودند از روي بطش وقوت بعضي قوي تر بودند
از مشركان ومثل ايشان گذشت وحال عجيبه ايشان منصرم گشت رفتند وگذشتند از ايشان حكايت ماند كه چنان بودند وچه شدند قصهٔ بعضي قصه خوانان خواند

مصدر محذوف

وازبعضي نام ونشان نماند ولئن سالتهم من خلق السموات والارض ليقولن خلقهن العزيز العليم الذي جعل لكم الارض مهدا وجعل لكم فيها
سبلا لعلكم تهتدون والذي نزل من السماء ماء بقدر فانشرنا به بلدة ميتا كذلك تخرجون والذي خلق الازواج كلها وجعل لكم
من الفلك والانعام ما تركبون لتستوا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم اذا استويتم عليه وتقولوا سبحان الذي سخر لنا هذا وما
كنا له مقرنين وانا الى ربنا لمنقلبون وجعلوا له من عباده جزءا ان الانسان لكفور مبين در بين جمله از ذكر مشركان تخلص است

لكمو اصفيكمو استويتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ربكمو اذا
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وكذا ورش العلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

من السماء ماء بقدر فانشرنا به بلدة ميتا كذلك
از جانب آسمان آبي باندازه حكمت ومصلحت پس زنده گردانيديم بان آب مكاني بي نبات را همچنان

تخرجون والذي خلق الازواج كلها
بيرون آريد شما از زمين وآنكه آفريد اصناف حيوان ونبات را همه آن

وجعل لكم من الفلك والانعام ما تركبون
وبديد كرد براي شما از كشتيها وچهارپايان آنچ راكب ميشويد آنرا

لتستوا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم
تا قرار گيريد بر پشتهاي آن مركوب پس ياد كنيد نيكويي پروردگار شمارا

اذا استويتم عليه وتقولوا سبحان الذي سخر
چون قرار گيريد بر پشت آن مركوب وگوييد پاكا آن خدايي كه رام گردانيد

لنا هذا وما كنا له مقرنين وانا الى ربنا
براي ما اين مركوب را ونبوديم ما مرآنرا طاقت دارندگان وبدرستي كه ما بسوي جزاء پروردگار

لمنقلبون وجعلوا له من عباده جزءا
بازگردندگانيم وبديد كردند مراورا از بندگان او بعضي چه فرزند بعضي بود

ان الانسان لكفور مبين ام اتخذ مما
بدرستي جنس آدمي هر آينه ناسپاس است هويدا يا بانكه گرفت خداي تعالى از آنچه

تخلق بنات واصفيكم بالبنين واذا بشر
مي آفريد دختران كه او را مرخودرا وبرگزيد شمارا به پسران وچون مژده دهند

فانشرنا — بالسكت في الوقف حمزة
تخرجون — حمزة وكسائي وابن ذكوان
خلق الازواج — بالنقل ورش
خلق الازواج — سكت خلف وفي رواية خلاد
جعل لكم — بالادغام سوسي
والانعام — بالنقل ورش
والانعام — سكت خلف وفي رواية خلاد
والانعام ما — بالادغام سوسي
ربكم اذا استويتم — سكت خلف وفي رواية
عليهي — بالاشباع ابن كثير
سخر لنا جزوا — ادغام سوسي بضم الزاء ابو بكر
ركوع
جزا — بالنقل في الوقف حمزة وهشام

ان الانسان — بالنقل ورش
ان الانسان — سكت خلف وفي رواية خلاد
بنات و — مدغما غير الغنة خلف
اصفيكم — امال بين بين ورش
اصفيكم — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بشر — بالترقيق ورش

سوي ثناء كردگار مهربان لام موطئه قسم است ليقولن از روي لفظ جواب قسم است واز روي معني جزاء شرط است جمله خلقهن العزيز العليم مقول است مر ليقولن موصول باصله يعني الذي جعل لكم الارض مهدا وجعل لكم فيها سبلا با موصولاتي كه معطوف اند بر وصفتي ديگرست مر العزيز العليم يا خبر مبتدا محذوف است يا مفعول اعني است فانشرنا به بلدة ميتا عطف است بر انزل من السماء ودرين كلام التفات است از غيبت سوي تكلم كذلك صفت مصدر محذوف است مر تخرجون اي اخراجا مثل اخراج النبات تخرجون بعد الممات وجمله وكذلك تخرجون معترض است براي اثبات بعث وحشر اموات بطريق بيرون آوردن گياه از زمين من الفلك والانعام بيان است مر ما تركبون لتستوا متعلق است بجعل جمع كردن ظهور از جهت معني ماست وافراد آوردن ضمير از جهت افراد لفظ ماست ثم تذكروا نعمة ربكم عطف است بر تستووا واذا استويتم عليه ظرف است مر تذكروا وتقولوا عطف است بر تذكروا سبحان الذي سخر لنا هذا بتقدير اسبح الذي سخر لنا مقول قول است وما كنا له مقرنين حال است وانا الى ربنا لمنقلبون حال ديگرست تاكيد او از جهت رد منكران بعث است وجمله وجعلوا له من عباده جزءا عطف است بر مضمون ولئن سالتهم من خلق السموات والارض ليقولن خلقهن العزيز العليم اي

اعترفوا بخالقية الله وجعلوا له من عباده جزءا ان الانسان لكفور مبين تذييل است زيرا چه از جمله وجعلوا له من عباده جزءا كفران ايشان مفهوم گشت اين مفهوم بدين جمله بنا كيد پيوست وتاكيد جمله از جهت ابراز مذمت بر وجه و كادتست معني آنست بسوگند ياد ميكنم هر آينه اگر بپرسي ايشان از آسمان وزمين را كه آفريد وفرش زمين كه گسترده وسقف آسمان كه بر كشيده هر آينه هر آينه خلقهن العزيز العليم گويند ودر راه صدق واعتراف بخالقيت كردگار عزيز عليم بپوندكرد كاري آنكه گردانيد براي شما زمين را قرارگاه وگردانيد براي شما در روي هر جانبي راه تا شما راه يابيد وسوي مقاصد خويش شتابيد وانكه فرود آورد آبي از آسمان يعني فرستاد باران پس زنده كرديم بدان بلدي مرده بي آب وگياه شده راهمچو بيرون آوردن نبات از زمين موات بيرون آورده شويد شما از زمين بعد ممات وآنكه آفريد است همه ازواج را يعني اصناف همه وانواع همه اشيا وگردانيد براي شمارا

از کشتي وچهار پايان آنچ بر آن سوار شويد تا بر ظهور آن مرا كبر قرار كيريد پس ترا زآن نعمت پروردکار خود را ياد آريد چون بر ظهور ايشان قرار کيريد و بکوييد پاکست آن کسي
که مارا اين مرکب رسانيد ومسخر ما کردانيد وما مر او را همتا در قوت نبود بر وطاقت سوار شدن بر و نداشتيم وحال اينست که سوي حسابکاه پروردکار خويش هر اينه خواهيم
رفت وسوي موطن اصلي باز خواهيم کشت وکردانيده اند مر خدا يرا از بندکان او جزيي يعني بعضي بندکان او را فرزند او کفته اند چنانچه فريشتکان را بنات الله خوانده اند
بدرستي که ايشان خداوند مبالغت است در کفران کفراني بيدا بي استتار وخفاجه نعمتها ظاهرست متوالي ومتواترست چون وجود وحيات وظهور ساير
صفات وشکر نعمتها نميکزارد وچون نعمتها ظاهر بود بر حسب ظهور نعمت کفران ظاهر باشد أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُم بِالْبَنِينَ

أحدهمو همو شهادتهمو مالهمو آتيناهمو فهمو آثارهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ
يکي از ايشان را بدانچه بديد کرد براي خداي بخشاينده داستان کردد روي او
مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ۝ أَوَمَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ
سياه بغايت واو خشمناك بود يعني بدخشم اي منسوب بود بخداي انکه ترتيب يابد در زينت وناز
وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ۝ وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ
واو در وقت مخاصمت نه قادر بود بر تقرير حجت ونام نهادند ملائکه را
الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ إِنَاثًا ۚ أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ ۚ
که ايشان بندکان خداي بخشاينده اند مادينکان اي حاضر بودند آفرينش ايشانرا
سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ۝ وَقَالُوا لَوْ شَاءَ
زود بود که نوشته شود کواهيهاي ايشان در صحايف اعمال وپرسند شان از آن وکفتند اکر خواستي
الرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَاهُم ۗ مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ
خداي بخشاينده نپرستيديمي ما اصنام را يا ملائکه را نيست مر ايشانرا بدانچ کفتند هيچ دانشي نه اند ايشان
إِلَّا يَخْرُصُونَ ۝ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِّن قَبْلِهِ فَهُم
مکر که دروغ ميکويند يا نه که داديم ايشانرا نامهء پيش از قرآن پس ايشان
بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ۝ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ
بدان کار ميکنند نه که کفتند بدرستي ما يافتيم پدران خود را بر طريقي
وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ ۝ وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا
وبدرستي ما بر اثرهاي ايشان راه يافته ايم وهمچنان نفرستاديم

إن هموا لا
ظل مسودا — غلظ ورش — مدغما غير الغنة خلف
وهو — أو من ينشؤا — قالون وأبو عمرو والكسائي — مدغما غير الغنة خلف
أو من ينشا — نافع وابن كثير وأبو عمرو وابن عامر وأبو بكر
وهو غير — قالون وأبو عمرو والكسائي — بالترقيق ورش
عند الرحمن — نافع وابن كثير وابن عامر
آءشهدوا — بالتسهيل نافع
اءشهدوا — كالواو بالتسهيل في رواية قالون
ويسلون — بالنقل في الوقف حمزة
لوشاء — بالامالة حمزة وابن ذكوان
إن هم إلا — بالسكت خلف في رواية
أم آتيناهم — بالتقليل ثلثة أوجه لورش
أم اتيناهم — سكت خلف وفي رواية
آباءنا أمة — ثلثة أوجه لورش — مدغما غير الغنة خلف

آثارهم — ثلثة أوجه لورش — بين بين ورش
آثارهم — بالامالة المحضة أبو عمرو ودوري
آثارهم

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ معني آنست که کردانيدند مر خدا يرا از بندکان او جزء يعني ولد بکو مر ايشانرا اي محمد که کرفته است خداي بعضي بندکان خود را اجزاء خويش يعني فرزند ساخته يا خود کرفته است براي خود از آفريدکان خويش دختران وباختيار کمترين فرزندان پرداخته وحال اينست چون يکي از ايشان بولادت دختران خبر کرده شود روي او سياه کردد نوعي را که اينچنين مکروه دانند بخداي عز وجل چکونه منسوب کردانند اين معني عقل نپسندد وپيش عقلا پسنديده نبود أَوَمَن يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ معني آنست که کرفته است خداي از مخلوقات خويش بنات را که نزديك ايشان مهانه ومبغوضه ومکروه اند وبنات تا عزيز ناشي شده در پيرايه پرورده شده در آرايش [illegible] ضعيفه در طبيعت عاجزه [illegible] در جبلت نه از وي خصومت حجتي آيد ونه در محاربه قوتي روي نمايد با قطع نظر از استحالت ذاتي با خداي نسبت نتوان کرد ودر حيز فرزندي نتوان آورد قسم اول از جهت خواري ومهاني بود وقسم دوم از جهت ناتواني ونادانی باشد وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ

کفري ديکر انکه فريشتکانرا معبود کرفتند سزاوار پرستش دانستند وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَاهُم مَّا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ معني آنست وکفتند اکر خداي خواستي ما فريشتکا

معني آنست وکردانيدند مشرکان فريشتکانرا آنکه بندکان خاص خدا اند برکزيدکان حق جل وعلا اند بصفت انوثت متصف بنقصان مادکي ناقصان چيزي نابوده
کفتند نقصان کاملان جستند آيا در هنکام آفرينش فريشتکان حاضر بودند خلقت ايشان بصفت مادکي مشاهده کردند اکر دعوي کنند که حاضر بوديم کذب ظاهر شود
واکر کويند حاضر نبوديم کواهي بمحمل ثابت کرد اين کواهي باطله ايشان نبشت خواهد شد وايشان از اين کفتار پرسيده خواهند کشت وبجزا وسزا خواهند پيوست اين بيان
کفري ديکرست از کفرهاء ايشان يك کفر آن بود که از ايشان نسبت فرزند سوي خداي عز وجل روي نمود دوم انکه آنچ نزديك ايشان کمترين نوع فرزندان بود
که خود از آن ننك ميکردند ودر معرض سياه رويي مي آوردند آنرا نسبت بخدا کردند براي خود صنف اعلي از فرزندان جستند بوجدان پسران پيوستند ٣

عبادت نمیکردیم وبرای ایشان روی برزمین نمی آوردیم چون خدای خواسته بود چه کنیم کار برخلاف خواست خدای چگونه توانیم این تمسک خطاست واین احتجاج ناروا ست
فعل اختیاری را سبب ثواب وعقاب کردانید فاعل را بسبب اختیار باستحقاق رسانید چون بنده کار خیر وشر خود کرده وباختیار خویش در وجود آورده تمسک بقضا وقدر
سایغ نبود والزام دفع نشود نیست ایشانرا بدانچه میکویند از بودن فریشتکان را اناث وبودن ایشان بنات الله علمی ونیست ایشانرا درین قضیه فهمی مکر انکه کمان
می برند وسخن بحسبان وتخمین میکویند باطل راحق می پندارند اعتقادی مبنی برجهل دارند اَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ بَلْ قَالُوا إِنَّا
وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ معنی اینست یا خود داده ایم ایشانرا کتابی پس ایشان بدان کتاب تمسک کنند وحجت سازنده اند

آثَارِهِمُو جِئْتُكُمُو وَجَدْتُمُوا أُرْسِلْتُمُو مِنْهُمُو لَعَلَّهُمُو وَآبَاؤُهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا
پیش از تو در هیچ شهری هیچ بیم نماینده مکر که کفتند متنعمان آن
إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ
بدرستی ما یافتیم پدران خودرا برطریقی وبدرستی ما بر اثرهای ایشان اقتدا کننده ایم
قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ
بکوی ای نذیر ای متابعت پدران کنید واکرچه آرم بشما دینی با هدایت تر از آنچه یافتید شما بر آن
آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ
پدران شمارا کفتند بدرستی ما بآنچ فرستاده اند شمارا بآن ناکروندکانیم
فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ
پس عقوبت فرمودیم ایشانرا پس بنکر که چکونه بود خاتمت کار بدروغ دارندکان پیغامبرانرا
وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ
ویاد کن چون کفت ابرهیم مر پدر خودرا وکروه خودرا بدرستی من بیزارم از آنچ می پرستید شما
إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا
مکر آن خدای که آفریده مرا که بدرستی او زود باشد که ثابت دارد مرا بر هدایت من وکردانید
كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
کلمهٔ توحید را باقی بطریق وصیت درمیان فرزندان او تا مکر ایشان بازکردند بطاعت خدای عز وجل
بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ
نه که برخورداری دادم این مشرکانرا وپدران ایشانرا تا آمد بدیشان دین اسلام

نَذِيرٍ إِلَّا — بالنقل ورش
نَذِيرٍ الَّا — سکت خلف فی روایة خلاد
آبَاءَنَا أُمَّةٍ — ثلثة اوجه لورش — مدغما غیر الغنة خلف
آثَارِهِمْ — ثلثة اوجه لورش
آثَارِهِمْ — اما لبین بین ورش
آثَارِهِمْ — بالامالة المحضة ابو عمرو والدوری
لا
قُل اَوَلَو قُلْ اَوَلَو — بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة
جِئْتُكُمْ — بالابدال السوسی
بِأَهْدَى — بالامالة المحضة حمزة وکسائی
بِأَهْدَى — امالة بین بین ورش
عَلَيْهِي آبَاءَكُمْ — بالاشباع ابن کثیر — ثلثة اوجه لورش

كَافِرُونَ — بالترقیق ورش
لِيبَيِّهِ — بالابدال فی الوقف حمزة
لِأَبِيهِي — بالاشباع ابن کثیر
وَآبَاؤُهُمْ — ثلثة اوجه لورش
جَاءَهُمْ — بالامالة حمزة وابن ذکوان

بلکه کفته اند ما پدران خویش را بر دینی ودیانتی یافته ایم وبدرستی ما بر پی روی ایشان شتافته ایم وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ من در من نذیر زائد است الا قال مستثنی مفرغ است حال مقدره است ای ما ارسلنا من قبلك الا قوما مثل قول هذا المشرکین قال آخرون جمله ما ارسلنا تا آخر تعلیل است معنی اینست وهمچنین کفته اند دیکران نفرستاده ایم پیش از تو در شهری پیغمبری مکر انکه کفته اند توانکران ایشان بدرستی ما یافته ایم پدران خویش را بر دینی وملتی وبدرستی ما بر ایشان اقتدا کرده ایم وعمل خویش بر وفق ایشان آرنده ایم قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ معنی این است بکو ای محمد یا کویند کفت پیغمبر آیا پیروی خواهید کرد پدران خویش را اکرچه من بیارم نیکتر وهادی تر از آنچ یافته اید شما پدران خویش را بر آن کفتند ایشان بدانچه فرستاده اید شما کافرانیم چیزی را که آورده اید منکرانیم فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ کیف خبر کان است از جهت صدر مقدم شده جمله در محل مفعولیت مر انظر را ای انظر کیفیة عاقبة المکذبین معنی اینست پس انتقام کردیم

ازایشان پس نکاه کن چکونه است عاقبة تکذیب کنندکان پیغمبران وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ
وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ معنی اینست ویاد کن ای محمد آن هنکام که کفت ابرهیم مر پدر وکروه خود را بدرستی من بیزارم از آنچ
می پرستید شما لیکن کسی که مرا آفریده است واز عدم بوجود آورده است بتحقیق است مرا راه راست خواهد نمود وکردانید ابرهیم این سخن را سخنی باقی در
عقب خویش تا پدر او وقوم او سوی دین او بازکردند وموافق ومتابع او شوند بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُبِينٌ

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ هؤلاء اشارتست بر مشركان مكه كه ايشان از عقب ابرهيم اند بل متعت اضرابست از لعلهم يرجعون
قالوا جواب لماست هذا سحر مقول قالواست وانا به كافرون عطف است بر مقول جمله ولما جاءهم الحق عطف است بر متعت هؤلاء وآباءهم حتى جاءهم الحق
وحين جاءهم الحق قالوا كذا معني آنست ايشان رجوع نكنند ودم موافقت نزنند بلكه ايشانرا وپدران ايشانرا برخورداري دادم وبه اصناف نعمت پروردم
تا انكه آمد برايشان حق يعني اسلام وقرآن ورسولي جدا كننده ميان حقيت وبطلان چون حق برايشان آمد كفتند اين سحرست واو را سحر ميخوانيم وبدو سني
ما بدو كافرانيم با اين كردار سوي دين خويش چگونه خواهد كشت وبا اين كفتار چه نوع باسلام وتصديق خواهند پيوست وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا

أَهُمُو بَيْنَهُمُو مَعِيشَتَهُمُو بَعْضُهُمُو بَعْضُهُمُو لِبُيُوتِهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي
رواية قالون

وَرَسُولٌ مُبِينٌ ۝ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا
وپيغمبري ظاهر الرسالة وچون آمد بديشان دين درست كفتند

هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ۝ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ
اين جادوييست وبدرستي ما بدان نا كرونده ايم وكفتند چرا نه فرو فرستادند

هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ۝
اين قرآنرا بر مردي از يكي از دو شهر مكه وطايف بزرك بمال ومنال

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ط نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ
اي ايشان قسمت ميكنند يعني بخش ميكنند بخشايش پروردكارترا ما قسمت فرموديم ميان ايشان

مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ
وجه معاش ايشان در زندكاني اين جهان وبرافراشتيم بعضي از ايشانرا

فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
بر بالاي بعضي مراتب دنيوي از نعمت وحرمت وقدر ومنزلت تا فرا كيرد بعضي از ايشان كه اغنيا واقويا اند بعضي را كه فقرا وضعفا اند

سُخْرِيًّا ط وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ۝ نصف وَلَوْلَا
در تحت تصرف خود وبخشايش پروردكار تو بهترست از آنچ جمع ميكنند ايشان واكر نه

أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ
كراهت آن بودي كه باشد مردمان كروهي يكانه متفق بر كفر وطغيان هر آينه كردانيدي براي آنكه

يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ
كافر شد بخداي بخشاينده مرخانهاي ايشانرا آسمانها از نقره از خواري ونا چيزي دنيا

جَاءَهُمْ سِحْرٌ
بالامالة حمزة وابن ذكوان مدغما غير الغنة خلف
سِحْرٌ كَافِرُونَ
بالترقيق ورش بالترقيق ورش
الْقُرْآنُ
في الحالين ابن كثير وفي الوقف حمزة
رَحْمَه
بالامالة في الوقف كسايي
الدُّنْيَا الدُّنْيَا
حمزة وكسايي امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
وَرَحْمَه
بالامالة في الوقف كسايي
خَيْرٌ
بالترقيق ورش
أَنْ يَكُونَ
مدغما غير الغنة خلف
أُمَّةً وَاحِدَةً
مدغما غير الغنة خلف
لِمَنْ يَكْفُرُ
مدغما غير الغنة خلف
لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا
قالون وورش وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسايي وابو بكر ابن كثير وابو عمرو
فِضَّةٍ وَ
مدغما غير الغنة خلف

الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ وقالوا عطف است بر وقالوا هذا سحر ولولا تنديم است من القريتين بتقدير من اهل احدي القريتين صفت است مر رجل عظيم صفتي ديكرست جمله لولا نزل تا آخر مقول قالواست معني اينست وكفتند چرا فرو آورده نشد اين قرآن بر مردي از اهل دو ديه مكه وطايف عظيم الشان أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ استفهام براي توبيخ است نحن قسمنا بينهم معيشتهم تعليل است مر توبيخ مذكور جمله ورفعنا تا آخر عطف است بر قسمنا ودرجات تميزست ليتخذ بعضهم بعضا سخريا متعلق است برفعنا جمله ورحمت ربك خير مما يجمعون عطف است يا حال است معني اينست آيا كساني كه تعيين مرتبه نبوت براي كسي بر وفاق راي خود ميجويند لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم ميكويند ايشان رحمت پروردكار ترا قسمت ميكنند ودم اختيار وتصرف ميزنند چه ماييم كه قسمت كرده ايم معيشت را در حيات دنيا ميان مردمان وبلند كردانيده ايم درجات بعضي بالاتر

حاصل دنيا زكهن تا بنو ؛ چون كذرنده است نيرزد بجو ؛ وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ معني اينست اكر با وفا غنا در كافران بر حكم ميل طبع بشري سوي غنا وميل طبيعت آدمي سوي دنيا طبع همه ميل سوي كفر نكردي وبودن همه يك كروه يعني كروه كفار حاصل نشدي هر آينه ميكردانيديم

از بعضي از ايشان تا بكيرند بعضي از ايشان مر بعضي را مطيع ومبتذل در كار وخدام خدمتكار تا بندكي ظاهر كردد وقدرت وارادت خدايي بظهور پيوندد آدميان در بشريت همه برابرند ودر خلقت مساوي يكديكرند اكر تعلق بقضا وقدر بمشيت قادر اكبر نبودي ميان مردمان تفاوت مالكيت ومملوكيت وشان خادميت ومخدوميت روي نمودي بيت نه در روز زند يكسان هر دو بله ؛ در ين سنك ودر آن زر حاصل آمد ؛ دو مردم زاده شد از يك مشيمه ؛ يكي مجنون وديكر عاقل آمد ؛ زبان در كام كويا شد دو كس را ؛ يكي سحبان وديكر باقل آمد ؛ قسمنا بينهم حق است الحق ؛ حسد در قسمت حق باطل آمد ؛ ورحمت پروردكار تو يعني نيل نعيم جنان ودريافتن درجه رضوان بهترست از آنچه مردمان از متاع دنيا كرد مي آرند ودل بر جمع كردن آن مي دارند كه اكرچه بيايد رفتني است واكرچه دست دهد كذاشتني است بيت

براي كساني كه برحمن كفر مي ورزند و بخداي مهربان نميكروند براي خانهاء ايشان سقفها از نقره و نردبانها كه بر آن بر نشينند و بر بام بر آيند و مرخانهاء ايشان ابواب وسرر كه بران تكيه كنند و متاعهاء خانها و آرايشها، آن و بدرستي كل اين مذكور هرآينه متاع حيات دنياست يا كويند نيست كل اين مذكور مكر حيات دنيا و آخرت نزد پروردكار تو يعني در علم او و حكم او مر متقيان راست يعني جزاء اخروي مر مومنانراست نيست دنيا و آرايش آن نزد خداي قدري و وقري ندارد صاحب نظر تحقيق دل برا نكارد. در حديث است والله للدنيا اهون عند الله من عراق خنزير على يد مجزوم مولف راست بيت برين خواري كه دنيا راست پيش چشم دانايان بطيب نفس وميل دل نكيرد جز كه نادانش غدود خوك آلوده بريم دست مجزومي فتاده در كوم برنجه سان بردارد انسانش بزركي راست

وانهم ليصدونهم انكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
وليبوتهم ابوابا ظلمتم انكم قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ۙ وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا
ونردبانهايي كه بر آن معارج بر بام بر آيند ومر خانهاي ايشانرا درهايي

وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ ۙ وَزُخْرُفًا ۚ وَإِنْ كُلُّ
وتختهاكه بر آن تكيه زنند واسباب توانكري وتجمل ونيست مجموع

ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا ۚ وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ
آنچه كفتيم مكر برخورداري زندكاني اين جهان وسراي بازپسين نزد حضرت پروردكار تو

لِلْمُتَّقِينَ ۝ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ
مر پرهيزكارانراست وهركه نابينا سازد خود را از قرآن خداي بخشاينده ونغافل آرد

نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ۝ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ
مقدر كردانيم براي او ديوي پس آن ديو مر او را يار و مصاحب بود وبدرستي آن ديوان هر آينه باز ميدارند

عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ۝
از دين خداي تعالي ومي پندارند متغافلان كه ايشان راه يافته اند

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ
تا چون آيند آن متغافل كويد متغافل شيطانرا اي كاشكي ميان من وميان تو دوري

الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ ۝ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ
ميان مشرق ومغرب كه بد مصاحبي تو وهركز سود ندارد شمارا

الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ
امروز چون درست شد ستمكاري شما آنكه شما در عذاب انبازيد با ديوان

فهو بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسائي — تحسبون بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو وكسائي — اذا جاءنا نافع وابن كثير وابن عامر وابو بكر — جاءنا بالامالة حمزة وابن ذكوان — فبئس ابدل ورش والسوسي — ولن ينفعكم مدغما غير الغنة خلف — اذ ظلمتم بالتغليظ ورش — ظلمتم انكم سكت خلف في رواية — ثلثة اوجه لورش

الرحمن نقيض بالادغام سوسي

جمله فهو له قرين تذييل است زيراكه از مسلط بودن شيطان قرين شدن مفهوم شده بود اين جمله تاكيد اين مفهوم بود تذييل باشد وجمله وانهم ليصدونهم عن السبيل بتقدير وان الشياطين ليصدون العاشين عن السبيل معترضه است براي مضرت صحبت شالمين تاكيد او از جهت رد انكار است وجمله ويحسبون انهم مهتدون بتقدير ويحسب العاشون انهم مهتدون عطف است بر وانهم ليصدونهم عن السبيل حتى اذا جاءنا بر صيغه افراد و تثنيه خوانند ضمير مفرد بر عاشي وضمير تثنيه بر عاشي و قرين او كه شيطانست راجع قال جزاء اذا است بعد المشرقين اسم ليت است بيني وبينك خبرست جمله فبئس القرين تذييل است جمله ولن ينفعكم اليوم حالست اي والحال انه لن ينفعكم انكم في العذاب مشتركون برين تقدير فاعل لن ينفعكم بود يا فاعل او مضمر باشد انكم بتقدير لانكم تعليل بود بدليل قراءة كسر همزه معني اينست

از آنكهي كه مزاج سپهر دانستم كه زير سايه او هيچكس نياسايد اكر جهان همه كنج زرست وكان كهر بهر كه هست بدين كو مرا نمي بايد وكفته اند اكر دنيا نزد خداي بمقدار پر پشه ارزيدي هيچ كافري از دنيا شربت آبي نچشيد اكر خداي عز وجل در دنيا و آرايش دنيا قدري و وقري نهادي كنج بقارون وملك بفرعون وامثال او ندادي اكر همه كافران اغنيا باشند وهمه را سقفهاء نقره وتختهاء زر بود وهمه آرايش جهانرا ودر راه لذات وشهوات شتابند چون در حيز زوال بود ودر معرض فنا باشد اورا پيش خرد چه قدر باشد وپيش خردمندان چه وقر بود بيت دني آن قدر ندارد كه بر ورشك خورند يا وجود وعدمش راغم بيهوده نظر آنان كه نكردند بدين مشتي خا الحق انصاف توان داد كه صاحب نظر

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ

يعش يعشو بود من شرطيه جزم كرد واو بجزم ساقط شد نقيض له شيطانا جزاء شرطاست وذكر الرحمن عبارتست از قرآن واضافت ذكر سوي الرحمن بر طريق اضافت كتاب الله است

وليبوتهم ابوابا بالسكت خلف في رواية
وليبوتهم ابوابا بكسر الباء قالون وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر
ابوابا يتكئون مدغما غير الغنة خلف، ثلثة اوجه لورش
يتكئون بالابدال في الوقف حمزة
يتكون بالحذف في الوقف حمزة
لما الدنيا لما بالتشديد عاصم وحمزة وابن ذكوان بخلف — الدنيا بالامالة حمزة وكسائي
الدنيا والاخرة بالنقل والترقيق ورش مع ثلثة اوجه
والاخرة سكت خلف في رواية خلاد
ومن يعش مدغما غير الغنة خلف
وانهم ليصدونهم نصير بالتشديد نافع وابن كثير وابو عمرو
ان ستغافلانرا

ركوع

وهركه كور باشد از ذكر رحمن يعني اعراض كند از قرآن شيطاني را برو مسلط كردانيم كه هميشه با او صحبت دارد واو را بر بدي وبد كرداري آرد پس آن شيطان مر او را قرين باشد وهمدم وهم قدم بود وبدرستي اين شياطين ومعرضان مذكور را كه مصاحب شده اند از راه نيك باز ميدارند واين معرضان كمان مي برند كه راه راست يافته اند تا آنكه چون بيايد آن اعراض كننده از قرآن يا بيايد او وقرين او يعني شيطان بكويد اي قوم كاشكي كه بودي ميان من وميان تو يعني ميان ما دوري مشرقين يعني مشرق صيف وشتا وهركز نفع نكند شما را تمني بعد از شيطان مذكور امروز چون در دنيا ظلم كرديد وموافق قرين مذكور شديد زيرا كه شما وايشان در عذاب شريك كشتيد همزه استفهام است فا عاطفه است معطوف عليه محذوف است اي أأنت أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَن كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

مِنْهُمُو وَعَدْنَاهُمُو عَلَيْهِمُو قَرَأَ ابنُ كثيرٍ بالصِّلَةِ وفي روايةٍ قالون

أَفَأَنتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَن كَانَ

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم

مُّنتَقِمُونَ لا أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا

عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي

أُوحِيَ إِلَيْكَ ج إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ وَإِنَّهُ

لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ج وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ

وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا

أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ

أفأنت عليهم — مقتدر قرأ رُوَيْس — صراط سراط — لذكر تسلون — وسل من ارسلنا — من رسلنا — الهة يعبدون — الهة ولقد — ولقد ارسلنا — موسى موسي — بآياتنا بياياتنا

تريد ان يحصل ايمانهم فانت تسمع الصم او تهدي العمي ومن كان في ضلال مبين اي من اراد الله ان يموت على الضلالة جمله معترضه است براي تنبيه پيغمبر صلى الله عليه وسلم ايشان را دعوت ميكني پس ميخواهم كه ايمان در دل ايشان ميفكني پس تو مي خواهي كه كران را بشنواني يا كوران را وكساني كه راه كم كرده اند وبكمراهي ظاهر نه بينند راه كرداني داعي باش واندوه ناكرويدن ايشان دل مخراش فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ معني اين است پس تحصيل ايمان در دلهاء ايشان قدرت نداري از جهت نا كرويدن ايشان براي چه رنج بر خود ميكماري پس از اين اكر ترا پيش از غالب آمدن تو بر ايشان از جهان خواهيم برد غم مخور زيرا چه در آخرت انتقام ايشان خواهيم كشيد بدانچه مستحق اند خواهيم سپرد يا كويند اكر ترا آنچه در خواب ايشان وعده كرده ايم بنمائيم عجب مدار زيرا چه ما بر ايشان قادر وتوانائيم فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ معني اين است پس چنك در زن وتمسك بكن بدانچه سوي تو وحي كرده شده است وتنزيل آن در قرآن است بدرستي تو بي در دين مستقيم

مِن رُّسُلِنَا بيان مَن أَرْسَلْنَا است يُعْبَدُونَ صفت است مر آلِهَةً را آلِهَةً مفعول اول است مر جَعَلْنَا را مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ مفعول دوم است از جهت اهتمام بذكر مقدم شده وجمله أَجَعَلْنَا تا آخر بتأويل مفرد مفعول دوم است مر وَاسْأَلْ را مَنْ أَرْسَلْنَا مفعول اول است أي وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا عن جواب هذا السؤال وسؤال مذكور براي تأييد توحيد قرآنست باشد وبراي اظهار اتفاق انبياء كذشته در توحيد بود ودر جمله مذكور ذكر مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ تخلص نمود سوي ذكر كذشتكان وبعضي قصصهاء ايشان

يعني از كژي ومنقصت سليم وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ وجمله وانه لذكر لك ولقومك حال است تأكيد اول از جهت رد منكران اين مقال است أي تسأل انت وقومك ودر تسئلون تغليب خطاب بر غيبت است جمله وسوف تسئلون معترضه است براي تأييد امر به استمساك وتحميل بر امتثال معني اين است وبدرستي آنچه وحي كرده شده است سوي تو يعني قرآن هر آينه شرف است مر ترا ومر مؤمنان وسر انجام تو وايشان از شان او پرسيده خواهيد كشت تو بسؤال تبليغ وايشان بسؤال قبول وعمل خواهيد پيوست پس استمساك بدان بايد وتمسك بدان شايد بر توحيدي كه مضمون اوست بايد بود وشرعي كه مفهوم اوست بايد نمود وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ واسئل عطف است بر فاستمسك

وبپرس براي تاييد توحيد كه مضمون است مر قرآن مر كساني را كه فرستاده ايم پيش از تو از مرسلان آيا كردانيده ايم از غير خداي الهه كه پرستيده شوند و پيغمبران
كذشته غير توحيد كه ترا بدان وحي كرده ايم آورده اند سوال در زمان پيغمبر ما مرسلان كذشته نبود كه پيغمبر از ايشان بپرسد امر بسوال از ايشان
بچه وجه صحيح بود جواب مراد ارسلنا محمول بر حذف مضاف دارند بتقدير واسال مبلغ من ارسلنا و هو جبريل او واسال امم من ارسلنا بندارند يا دو مضاف
محذوف بود تقدير كلام واسال اهل كتاب من ارسلنا من قبلك شود يا سوال مجازي است بمعني تفحص اخبار امم كذشتكان و تحقيق احوال و اعمال
ايشان چنانچه سوال از ديار و آثار كنند و از طلل و دمن پرسند و بعضي كويند در شب معراج همه انبيا را حاضر آوردند پيغمبر ايشان را امامت كرد جبرئيل اين آيت
فرود آورد طلب سوال تحقيق
بود اكرچه پيغمبر از جهت تنزه
از شك اقدام بر مسالت ننمود
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ
إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ
فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا
إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ
ابتداء قصه كذشتكانست
كه بذكر قرآن سوي آن تخلص
كرده و كلام را از مقامي بمقامي
ديكر آورده فقال عطف است
بر ارسلنا إني رسول رب العالمين
مقول قال است چون در فرعون
علامت انكار رسالت موسي
ظاهر بود از جهت ظهور آمارت
انكار تاكيد جمله سايغ نمود
لما ظرف است مضاف است
سوي جمله كه بعد او ست
اذا مفاجاة و عامل در اذا معني
مفاجات است جواب لما هو
اي لما جاءهم بآياتنا
فوجي وقت
كونهم يضحكون
وجمله فوجي عطف است بر جمله
فقال إني رسول رب العالمين
معني اينست وهر اينه
بدرستي موسي را با آيات بينات
و معجزات ظاهرات كه او را داد
سوي فرعون و كروه او برسالت
فرستاديم پس كفت بدرستي من
برسالت مبعوث شده ام از
پروردكار عالميان آمده ام
پس هر كاه كه آيات معجزات ما
آورد ناكاه بر آيات مذكوره
خنده ايشان مشاهده كرد
وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ
أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ
بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

جَاءَهُمُو هُمُو نُرِيهِمُو أَخَذْنَاهُمُو لَعَلَّهُمُو هُمُو قرا ابن كثير بالصلة و في رواية قالون

فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا جَاءَهُمْ
پس كفت موسي بدرستي من فرستاده پروردكار جهانيانم — پس چون آمد بديشان

بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ
با دلايل ما ناكهان ايشان از آن معجزات مي خنديدند — و نمي نموديم ايشان را هيچ

آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ
معجزه مكر كه آن بزركتر بود در باب اعجاز از نظير آن — و كرفتيم ايشان را بعذاب

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ
تا مكر ايشان باز كردند از مناهي — و كفتند اي جادو بخوان

لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ فَلَمَّا
براي ما پروردكار ترا بآن عهدي كه خداي با تو كرده است كه بكرود عذاب از وي بردارم — بدرستي ما هر آينه براه راست آينده ايم — پس چون

كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ
باز برديم از ايشان عذاب را ناكهان ايشان مي شكستند عهد را

وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ
وندا فرمود فرعون در ميان كروه خود كفت اي كروه من اي نيست

لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي
مرا پادشاهي زمين مصر و حال آنكه اين جويها منشعب از نيل ميرود از فرود قصر من

أَفَلَا تُبْصِرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَٰذَا الَّذِي
اي پس نمي بينيد فضل مرا بر غير — يا آنكه من بهترم از اين كه

رسول رب — بالادغام سوسي
جاءهم — بالامالة حمزة و ابن ذكوان
بآياتنا — بياياتنا — بالابدال في الوقف حمزة — لئله اوجه
من آية — من آية — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية
من آية الا — بالنقل ورش — و بالسكت خلف في رواية
من اختها — بالنقل ورش
من اختها — سكت خلف في رواية
يا ايه — يا ايها — بضم الهاء ابن عامر — و الوقف ابو عمرو و الكسائي
ونادي — ونادي — بالامالة المحضة حمزة و الكسائي — بالامالة بين بين ورش
الانهار — الانهار — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية
من تحتي — بفتح الياء نافع و البزي و ابو عمرو
تبصرون — بالترقيق ورش

في قومه قال يا قوم أليس لي ملك
مصر وهذه الأنهار تجري من تحتي
أفلا تبصرون أم أنا خير من هذا الذي

أم أنا خير — أم أنا خير
بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

وَقَالُوا يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ معني اينست و نمي نموديم ايشان را هيچ آيتي
و معجزه مكر آنكه آن بزركتر بودي از نظير او كه پيش از وي كذشته است و سابق بر وي كذشته و بكرفتيم قوم فرعون را بعذاب يعني بقحط و طوفان و عذابهاء ديكر
و امثال آن تا ايشان از كفر باز كردند بخداي ايمان آرند و كفتند ايشان اي كسي كه علم سحر ميداني و كارهاء اعجوبه مي تواني از پروردكار خويش بخواه و دعا بكن بدانچ با تو
عهد كرده كه دعاء تو مستجاب كنم يا آنچه كفته كه كسي كه راه راست بكيرد و اهتدا پذيرد او را در عذاب نيفكنم بدرستي ما راه راست كيرنده ايم مهتدي شونده ايم
پس هر كاه كه ما از ايشان عذاب را دور كرديم و كار ايشان بنجات و فلاح آورديم ناكاه ايشان عهد مي شكستند و دم كفر و كفران مي زنند وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ

هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ معني اينست فرعون در قوم خويش ندا كرد و ايشانرا بر ديدن و نكريستن جاه و مكنت و دستكاه خود آورد كفت اينست مر ملك مصر يعني ملك مصر مراست و اين جويهاء روان زير قصر ماست اُ نمي نكريد پس نمي بينيد يعني مي بينيد و متحقق ميدانيد كه قيم اين هم نيست بهتري من از اين مهين حقير ثابت است و حال اينست كه نزد تلك نيست كه كلام او پيدا شود وان لكنت سخن او مفهوم كردد سوال موسى صلوات الله عليه بحل عقدة زبان دعا كرد حق سبحانه و تعالى باخبار قد اوتيت سؤلك يا موسى دعاء او را در اجابت آورد لا يكاد يبين چكونه ثابت بود وچه نوع مطابق واقع باشد جواب عُقْدَةً در واحل عقدة نكرة مثبته است ونكرة مثبته مقتضي وحدت بود و از حل فردي از عقده حل جنس عقده لازم نشود اجابت آن دعا منافي بقا چيزي از عقده نباشد فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ

أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ معني اينست پس چرا بر وانداخته نكشت وچرا به القا نه پيوست سوارها زرين كه ملايم است مر پادشاهي روي زمين يا چرا نيامدند با او فريشتكان بمدد و معونت او پيوستكان پس سبكي و شتابي در طاعت جست از قوم خويش تا آنكه سبك پنداشت وخوار داشت قوم خود را پس او را طاعت كردند و دل را بعهد ايماني آوردند بدرستي ايشان بوده اند كروه فاسقان و از حد بندكي تجاوز كنندكان پس هر كاه كه ما را در غضب آوردند و خود را متعلق سخط ما كردند انتقام كرديم پس همه را زير آب آورديم پس ايشانرا در زمرة رفتكان و كذشتكان انداختيم و حال ايشانرا در جهان براي آيندكان مثل ساختيم وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ روايت كرده اند پيغمبر صلى الله عليه وسلم روزي آية إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ تلاوت كرد مشركي بخصومت پيش آمد

إِنَّهُمْ
منهمو فجعلناهمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
فاغرقناهمو اجمعين
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصير

هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلَا أُلْقِيَ
او حقير است در نظر — ونمي تواند كه سخن را بيين كرداند — پس چرا افكنده نشد

عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ
بر و دستبرنجهايي از زر چنانكه عادت اشراف ماست — يا چرا نيامد با او فريشتكان

مُقْتَرِنِينَ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ
پيوسته يكديكر — پس سبك عقل شمرد كروه خود را — پس طاعت نمودند او را بدرستي ايشان

كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا
بودند كروهي خارج از فرمان خداي — پس چون بخشم آوردند مارا — عقاب نموديم

مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا
ايشانرا — پس غرق كردانيديم ايشانرا همه — پس كردانيديم ايشانرا متقدمان در هلاك

وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا
وداستاني براي متاخران — وآنكاه كه بديد كردند عيسى پسر مريم را داستاني براي الزام — آنكاه كه كفتي

إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ
ناكهان كروه تو كرفتند از آن الزام منع ميكردند خلق را از حق — وكفتند اي خدايان ما بهترند

أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ
يا عيسى — بديد نكردند آن مثل را براي تو مكر از براي جدال وعليه وشغب در قول حق مراد آن اصنام بوده — بلكه ايشان كروهي اند

خَصِمُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ
اهل مخاصمت — نيست عيسى مكر بنده كه نيكويي فرموديم بر او — وكردانيديم

مهين ولا
مدغما عبر الغنة خلف
عليهي اساورة
بالاشباع ابن كثير — غير حفص
ذهب او
بالنقل ورش
ذهب او
سكت خلف في روايته
جاء فاغرقناهم اجمعين
حمزة ورش
سلفا سلفا و
بضم السين واللام حمزة والكسائي — مدغما عبر الغنة خلف
للاخرين
بالنقل ورش
ركوع
للاخرين
سكت خلف في رواية خلاد
مريم مثلا
ابو عمرو سوسي
مثلا اذا
بالنقل ورش
مثلا اذا
سكت خلف في روايته
يصدون
بضم الصاد نافع وابن عامر والكسائي

ءالهتنا ءالهتنا خير ام خير ام خير عبد انعمنا عبد انعمنا عليهي
كالالف في الحالين نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر — بالنقل ورش — بالترقيق ورش — بالنقل ورش — سكت خلف في روايته — بالاشباع ابن كثير

كه ما تعبدون مخصوص بمعبودان ماست يا بر عموم است كه كذشتكان از همين ماجراست پيغمبر كفت عام است مخصوص بشما نيست وحكم شما و كذشتكان يكي است مشرك مذكور كفت عيسى معبود نصاري است عزير معبود يهود است فريشتكان معبودان صابيان اند اكر ايشانرا همين حكم باشد مارا از شركت معبودان ما با ايشان چه غم بود و ندانست كه حكم ما مخصوص بغير ذوي العلم اند عموم ما ايشانرا متناول نبود سوال وارد نشود خصومتي بر خطا وجدلي ناروا بود كه پيغمبر عليه السلام را از آن مشرك روي نمود اين آيت در شان او وارد كشت وخطاء او به بيان پيوست معني اينست وهر كاه كه بديد كرده آمد مثل ابن مريم يعني مشركي مثل معبوديت عيسى در مجادله تعذيب ما تعبدون من دون الله ذكر كرد و معبوديت عيسى وامثال او را بر وجه نقض آورد و ندانست انكسا ني

که ایشان اوعده چنان است وعده براءت از نیرانست ایشان از آتش دور وند و مخصوص بوعده سرای سرورند حصب جهنم معبودان غیر ذوی العلم اند عیسی و عزیر و فرشتگا
داخل درین حکم نه اند از سبب اینچنین مثلی باطل واین نوع خصومتی حاصل ناکاه قوم تو از قبول حق باز می مانند و الهتنا خیر ام هو یعنی عیسی میکویند چو عیسی بهتر از
آلهه ما باشد و او راین حکم بود اکر معبودان ما را باشد چه شود نه زده اند بیش تو این مثل مکر بروجه جدل تمیز میان حق و باطل مطلوب نداشتند کفتار باطل را حق
بنداشتند بلکه ایشان قومی اند خصومت کران بمجادله کنندکان حق را از باطل تمیز نکنند و تمسک نابوده و ناپسندیده خود را و دیکران را در وادی غلط افکنند إِنْ هُوَ
إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ان هو الا عبد انعمنا تعلیل است بر مضمون

منكمو لكمو جيتكمو لكمو ربكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
في الارض بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد — واتبعوني في الوصل ابو عمرو

مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ط وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ
داستانی برای پسران یعقوب — واکر خواستیمی هر آینه — کردیمی — از شما آدمیان بایستید شما

مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ
فرشتکانی — در — زمین — بجای شما بودندی — وبدرستی نزول عیسی هر آینه دانشی است

لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ ط هَذَا صِرَاطٌ
وقت آمدن قیامت — پس شک میارید — بآن — ومتابعت نمایید مرا — این — دینی

مُسْتَقِيمٌ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ ج إِنَّهُ
راست — وباید که — منع نکند شما را — از اتباع حق دیو — چه او

لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ
مر شما را دشمنی است هویدا — وآنکاه که آمد — عیسی صلوات الله علیه — با معجزات روشن

قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ
کفت تحقیقت آمدم بشما — با نبوت وشریعت — وتا بیان کنم — برای شما بعضی

الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ ج فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
از آنچه — خلاف می نمایید — در و — پس بترسید — از خدای عز وجل — وفرمان برید مرا

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ط هَذَا
بدرستی که خدای او — پروردکار منست و پروردکار شما — پس بپرستید او را — این

صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ
دینی — راست است — پس خلاف نمودند — فرق مجتمع — از میان نصاری

واتبعوني — سراط صراط بالسين قنبل باشمام الزاي خلف — ولما جاء بالامالة حمزة وابن ذكوان — عيسى عيسى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ابو عمرو في رواية ورش — قد جيتكم بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي — قد جيتكم بالابدال سوسي — ولابين لكم بالادغام سوسي — وليبين بالابدال في الوقف حمزة كالياء — ان الله هو ادغم سوسي — سراط صراط بالسين قنبل وبالاشمام خلف — الاحزاب بالنقل ورش — الاحزاب سكت خلف وفي رواية خلاد

شما میکوید که کارها بی آرد که شما را از در آمدن بهشت باز دارد ه وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ
الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ
لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ لما ظرف است مر قال وجمله عطف است بر قصه سابقه جمله قد جئتكم بالحكمة مقول قال است و با
در بالحكمة برای مصاحبت بمعنی مع بود یا برای تعدیه باشد ولابین لکم متعلق است بفعل محذوف ای وجئتكم لابين لكم عطف جمله بر جمله

ماضی بود لك الاجدلا که متضمن بطلان دعوی ایشان است دلیل است ان نافیه است هو مبتدا است الا عبد مستثنا متصل است خبر مبتدا است انعمنا علیه صفت است مر عبد وجعلناه عطف است بر انعمنا شرطیه یعنی ولو نشاء لجعلنا منکم ... معنی ... است برای ... بیان قدرت یخلفون صفت است معنی آن است نیست عیسی مکر بنده که انعام کرده ایم برو نعمت نبوت وخواص معجزات واعطا انواع کمالات وکردانیده ایم او را مثلی عجیب مر بنی اسرائیل واکر میخواستیم هر آینه می کردانیدیم بدل شما ای آدمیان فرشتکان را که مارا طاعت میکردند و پرستش می آوردند و بعضی معنی این جمله چنین کویند اکر ما می خواستیم چنانچه عیسی را بی پدر پیدا کردیم وآدم را بی مادر و پدر پیدا آوردیم از شما که آدمیانید فرشتکان متولد می ساختیم وبرای عبادت خلیفه شما در زمین میداشتیم وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ جمله وانه لعلم للساعة عطف است بر ان هو الا عبد انعمنا علیه لعلم ای لسبب علم للساعة اذ نزوله من اشراطها واین جمله دال است بر حقیت قیامت طائفه این مدلول را از منکران است تاکید این جمله از جهت آنست فا سببیه است چون عیسی سبب علم به قیامت

بود در قیامت مساغ شک نباشد پس در وی شک مه آرید واتبعون عطف است بر فلا تمترن ای واتبعوا دینی او رسولی او کتابی جمله هذا صراط مستقیم تعلیل ولا یصدنکم
الشیطان عطف است بر اتبعون عطف نهی است بر امر جمله انه لکم عدو مبین تعلیل است وچون متابعت کافران مر شیطان را امارت انکار عداوت او بود از جهت وضوح
امارت انکار تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست وبدرستی عیسی سبب دانستن علم مر قیامت را که نزول او در شان قیامت علامتی است کبری پس هر آینه بقیامت شک مه
آرید و در شان وی شبهه در دل مدارید و مرا پیروی کنید یعنی دین مرا و کتاب مرا و رسول مرا متابعت ورزید این یعنی دین و متابعت رسول و کتاب دین قویم
و راه مستقیم است وبدرستی باز مدارد شما را شیطان از اتباع ما زیرا که او شما را است دشمنی پیدا پدر شما را او وسوسه کرد از بهشت بیرون آورد و در شان

نه عطف مفرد بر مفرد چه عطف او بر بالحکمة نتواند بودن براچه بالحکمة مفعول به است واو مفعول است با اختلاف جهت عطف صحیح نبود معنی اینست وهرکاه که آورد عیسی معجزات بینات را از امثال ابراء اکمه وابرص واحیاء موتی کفت آمدم ام بر شما باحکمت یا کویند آورده ام حکمت را یعنی علم حلال وحرام وشرایع دین اسلام وآمدم ام تا برای شما بیان کنم ودر دل شما افکنم بعض چیزی که دران اختلاف دارید ومیان خویش مشتبه می بینید ارید پس از خدای بترسید ومرا طاعت کنید بدرستی خدای جل وعلا پروردکار منست وپروردکار شما پس اورا بپرستید وپرستش او ورزید این یعنی اتقا واطاعت پیغمبر وعبادت خدا راه مستقیم است ودین قویم است پس از انکه عیسی این کلمات کفت کروهها مختلف اختلاف کردند واقوال پراکنده آوردند فسطوریه ابن الله کفتند یعقوبیه در راه اله خواندن رفتند ملکاییه بشرایت بودن قایل شدند مثلثه بتثلیث پیش آمدند از الله ثالث ثلاثه کفتند بعضی مومنان مخلص حواریان شدند پس وای بر کسانی که کفر ورزیدند وظلم بر نفس خویش کردند از عذاب روزی که دردناکست روز بیم وباکست روز جزا وسزاست روز هول وعناست نترسیدند

تاتیهمو وهمو بعضهمو انتمو ازواجکمو علیهمو انتمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ

پس وای مر آنانرا که ظلم کردند از عذاب روزی دردناک

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً

هیچ می نکرند مکر قیامترا که آید بدیشان ناکهان

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۞ الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ

وایشان نمی دانند که چی خواهد بود دوستان بر کفر ومعصیت در دنیا در آن روز بعضی ازیشان

لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ۞ يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ

مر بعضی را دشمن باشند مکر پرهیزکاران ای بندکان من هیچ ترس نیست بر شما

الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ ج الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا

امروز از عذاب من ونه شما اندوهکن شوید از فوت ثواب من آنان که ایمان آوردند بایتهای ما یعنی قرآن وپیغمبران وبودند

مُسْلِمِينَ ج ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ

مسلمان درروید در بهشت شما وزنان شما

تُحْبَرُونَ ۞ يُطَافُ عَلَيْهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ

کویندشان حال انکه شادان باشید کردانده شود برایشان کاسهایی از زر

وَأَكْوَابٍ ج وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنفُسُ وَتَلَذُّ

وکوزهایی بی کوشه ودر آن بهشت بود آنچه خواهد تنها وخوش شمرد

الْأَعْيُنُ ج وَأَنتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۞ وَتِلْكَ الْجَنَّةُ

چشمها وشما دران جاوداند باشید وآن بهشت

ظلموا یوم الیم — بالتغلیظ ورش بالتقلیل ورش
یوم الیم — سکت خلف فی روایة
ان تاتیهم — بالابدال ورش والسوسی
بغتة وهم — مدغما غیر الغنة خلف
الاخلاء الاخلاء — بالتقلیل ورش سکت خلف فی روایة
عدو الا عدو الا — بالتقلیل ورش سکت خلف فی روایة
یا عبادی — بفتح الیاء ابو بکر
یا عبادی — بالاسکان نافع وابو عمرو وابن عامر
امنوا بایاتنا — ثلثة اوجه لورش
علیهم — بضم الهاء حمزة
ذهب و — مدغما غیر الغنة خلف
تشتهی — ابن کثیر وابو عمرو وحمزة والکسائی وابو بکر
الانفس الانفس الاعین الاعین — بالنقل ورش سکت خلف وفی روایة خلاد بالنقل ورش سکت خلف وفی روایة خلاد

هل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم بغتة وهم لا یشعرون استفهام برای انکارست الا الساعة استثنا مفرغ مفعول است مر ینظرون وینظرون بمعنی ینتظرون است ای لا ینتظر هؤلاء الظالمون الا قیام الساعة ان تاتیهم بغتة بدل است از الساعة ای هل ینظرون الا اتیان الساعة فجاة وهم لا یشعرون حالست معنی اینست که منتظر نیستند یعنی منتظر نه اند مکر آمدن قیامت را ناکاه دران حال که ایشان را شعور نبود ونداند آمدن قیامت را ناکاه

الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین الاخلاء مرفوع بر ابتدا است بعضهم مبتداء دوم است عدو خبر مبتداء دوم است لبعض ویومئذ متعلق اند به عدو وجمله خبر مبتدا اول است الا المتقین مستثنی است از الاخلاء وجملة الاخلاء در جواب ما شان الاخلاء یومئذ مستانفه است معنی اینست دوستان در روز قیامت بعضی مر بعضی را دشمن باشند مکر متقیان که در دوستی ثابت مانند چه دوستی ایشان برای خدا بود ودوستی که برای خدای باشد متبدل بعداوت نکردد

چشمها وشما در بهشت جاوید باشید فنا وزوال نه پذیرید وتلك الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون لکم فیها فاکهة کثیرة منها تاکلون وتلك مبتدا است الجنة خبر مبتدا است موصول

یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون الذین امنوا بایاتنا وکانوا مسلمین ادخلوا الجنة انتم وازواجکم تحبرون یطاف علیهم بصحاف من ذهب واکواب وفیها ما تشتهیه الانفس وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون معنی اینست بکوید خدای متقیان را ای بندکان من مستبشر باشید خوفی نیست بر شما امروز ونه شما اندوهکین شوید ای بندکان من که مومنانید ومسلمانانید شما وزنان شما در بهشت در آیید درین حال که شادمان کرده شوید کردانیده شود بر متقیان بکاسها وکوزهاء زرین مشروبات ایشان وکاین باشد در جنت آنچه آرزو برد آنرا نفسها ولذت کیرد

باصله صفت اوست و تواند بود كه الجنّة صفت تلك باشد موصول باصله خبر بود وجمله بر هر دو وجه حال است از ادخلوا الجنّة لكم فيها فاكهة كثيرة منها
تاكلون حالست از فاعل يا از مفعول اورثتموها معني ايزاست وحال اينست آن جنت آنست كه داده شد ايد شما درجات آن بدانچ عمل ميكرديد وانچه از خيرات
ومبرات در وجود مي آورديد مر شماراست در جنت ميوه بسيار كه بعضي از آن ميخوريد ولذت ميگيريد ان المجرمين في عذاب جهنم خالدون لا يفتر عنهم
وهم فيه مبلسون وما ظلمناهم ولكن كانوا هم الظالمين معني اينست بدرستي مجرمان يعني كافران باشند در عذاب دوزخ جاودان
كم كرده نشود عذاب از ايشان و باشند ايشان در عذاب از خلاص نوميد شدگان وما بر ايشان ظلم نكرده ايم وليكن هم ايشان ظالمانند عذاب كرده مي شوند بعملي كه بدان ن

كنتمو لكمو عنهمو وهمو ظلمناهمو انكمو جئناكمو اكثركمو سرهمو لديهمو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

التي اورثتموها بما كنتم تعملون لكم فيها
آنست كه دادند شمارا بسبب آنچه ميكرديد از طاعت مر شماراست در آن

فاكهة كثيرة منها تاكلون ان المجرمين
ميوهء بسيار كه از آن ميوها خوريد بدرستي كه كافران

في عذاب جهنم خالدون ج لا يفتر عنهم وهم
در عذاب دوزخ جاودانه اند تخفيف نكند از ايشان عقاب را وايشان

فيه مبلسون ج وما ظلمناهم ولكن كانوا
در آن نوميد ومتحير باشند وستم نكرديم ما بر ايشان وليكن هستند

هم الظالمين ونادوا يا مالك ليقض علينا
ايشان ستمكاران وآواز دهند كه اي خازن دوزخ بايد كه حكم كند بر ما بموت

ربك ط قال انكم ماكثون لقد جئناكم
پروردگار تو گويد خداي يا مالك بدرستي كه شما مقيم ايد در دوزخ بتحقيق آمديم بشما

بالحق ولكن اكثركم للحق كارهون
بصواب وليكن بيشتر شما مر راستي را كراهيت دارنده ايد

ام ابرموا امرا فانا مبرمون ج ام يحسبون
يا نه كه محكم كردند كاري را كيد برسول پس بدرستي ما محكم كننده ايم كار هلاك ايشان را يا گمان مي برند اهل مكه

انا لا نسمع سرهم ونجويهم ط بلى ورسلنا لديهم
كه ما نمي شنويم نهان ايشان را وراز ايشان را آري مي شنويم وملايكه ما نزد ايشانند

اورثتموها
بالادغام ابو عمرو وحمزه وكسايي وهشام

اورثتموها
ثلثة اوجه لورش

كثيرة
بالترقيق ورش

تاكلون
بالابدال ورش والسوسي

فيه ظلمناهم
بالاشباع ابن كثير وبالتغليظ ورش

لقد جئناكم
بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزه وكسايي

جيناكم
بالابدال سوسي

ام ابرموا
بالنقل ورش

ام ابرموا
سكت خلف في رواية

ام يحسبون
بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو وكسايي

سرهم
بالترقيق ورش

ونجويهم
بالامالة بين بين ابو عمرو وورش

ونجويهم
بالامالة المحضة حمزة وكسايي

عامل اند ونادوا يا مالك
ليقض علينا ربك قال انكم
ماكثون معني ايزاست
وندا كنند مجرمان در دوزخ
مالك را بگويند اي مالك
كو حكم كند پروردگار تو بموت
ما خداي تعالى گويد بدرستي
شما در نار درنگ كننده ايد
بموت وجز آن رهايش نخواهيد
لقد جئناكم بالحق ولكن
اكثركم للحق كارهون
در آيت سابقه احوال واهوال ل
قيامت ذكر كرد تا آنكه جمله
ونادوا يا مالك ليقض علينا
ربك آورد چون بلايي بالاتر
از مرگ بينند براي رهايش
از آن بلا مرگ را
بخواهش گيرند
دعاء ايشان مستجاب نشود
وخواهش ايشان بحصول نه
پيوندد خطاب انكم ماكثون آ يد
نويد خلود در نار روي نمايد
شكايتي از حال گذشته ذكر
كند و بخطاب لقد جئناكم
بالحق ولكن اكثركم للحق كارهون
حكايت كراهيت قبول حق در
ميان افكند بذكر شكايت مذكور
از ذكر احوال قيامت سوي
ذكر شكايت از حال كفار تخلص
كرد بدين تخلص سياق كلام
در شكايت كافران آورد بالحق
با تعديه است متعلق است
بجئنا للحق مفعول است مر كارهون ن
كارهون خبر لكن است معني
اينست هر آينه بدرستي
آورده ايم ما حق را يعني دين
اسلام يا بعثت مصطفي عليه
الصلوة والسلام وليكن اكثر
شما حق را كاره هيد اتباع
حق را مكروه داريد ام ابرموا
امرا فانا مبرمون معني

بلى ورسلنا لديهم
بلى: بالامالة المحضة حمزة وكسايي، امالة بين بين ورش — رسلنا: بسكون السين ابو عمرو — لديهم: بضم الهاء حمزة

الرحمن ولد گفت اين آيت در جواب او بر
وجه استيناف وارد گشت جمله شرطيه
يعني ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين
مقول قل است معني اينست

ايزاست بلكه استوار كردند مشركان مكه امري را يعني كيدي ومكري در شان پيغمبر عليه السلام ميان خويش جمع شدند مشورت كردند يكديگر را گفتند قرار دادند
دل بر ايذاء پيغمبر نهادند پس بدرستي ما نيز امر عصمت او را استوار كننده ايم واو را با تمام نعمت رساننده ايم ام يحسبون انا لا نسمع سرهم ونجويهم بلى ورسلنا
لديهم يكتبون معني اينست يا خود ايشان مي پندارند ودر دلهاء خويش گمان ميدارند كه بدرستي نمي شنويم سري كه ايشان در دلها مي پوشند در نهان
كردن آن ميكوشند بلى ما مي شنويم ورسل ما يعني فرشتگان كه نزد ايشانند احوال وافعال ايشان را مي نويسند قل ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين
در آيت سابقه ذكر مجرمان ومشركان بود وبعضي از مشركان مر رحمن را ولد ميگويند واثبات اينچنين باطلي ميجويند چنانستي پيغمبر ما ما اقول لمن قال

کافران خدا را اگه نسبت بولد میکنند جهودان عزیر را ترسایان پسر خدای میگویند مشرکان فریشتگان را دختران خدای میخوانند بگوای محمد اگر خدا را ولدی باشد از جهت تعظیم خدای
من اول تعظیم کنند گان او باشم مردمان چنانچ فرزندان بادشاه را تعظیم میکنند تعظیم کنم و سابق ترین مطیعان او باشم لیکن این دعوی نابوده است و گفتار ناستوده است
ولد با خدای چه نسبت دارد این دعوی را عقل صحیح دعوی شرکای بندارد یعنی وجود ولد خدا مستلزم آن بود که من او را تعظیم کنم و چون لازم منتفی بود لازم آید که ملزوم
نیز منتفی باشد یا معنی چنین گوید اگر در زعم شما خدا را ولدی باشد من اول موحدان باشم زعم شما را انکار بکنم نسبت نقیصه بر خدا روا ندارم و این زعم را باطل نه
بندارم اتباع زعم باطل شما نکنم و خود را در ضلال نیفکنم سُبْحَانَ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتّٰى يُلَاقُوا
يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

فذرهمو وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ق

يَكْتُبُونَ ۞ قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ
بکوی اگر باشد مر خدای بخشاینده را فرزندی پس من نخست / می نویسند اعمال ایشان را

الْعَابِدِينَ ۞ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ
پرستندکانم او را / پاکیست / پروردکار / آسمانها / و زمین

رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ۞ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا
پروردکار عرش / از آنچه صفت میکنند او را / پس رها کن ایشان را تا شروع کنند در باطل

وَيَلْعَبُوا حَتّٰى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۞
و بازی کنند در دنیا / تا که رسند بروز ایشان / که / وعده میدهند ایشان

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ وَهُوَ
و او / آن خدایست که در / آسمان معبودست / و در / زمین معبودست / و اوست

الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ۞ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ
درست کار درست گفتارست / دانا بمصالح / و بسیار خیرست / آن خدایی که مر اوست / پادشاهی / آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ
و زمین / و آنچه میان هر دو است / و نزد اوست دانش / قیامت / و بجزای او

تُرْجَعُونَ ۞ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ
باز کردانند ایشان را / و نیابند / آنانکه می پرستندشان / از / غیر خدای

الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۞
مرتبه خواهش را / مکر / آنکه گواهی داده بتوحید خدای / و ایشان دانند

قل ان قل ان — بالنقل ورش / سکت خلف في رواية خلاد
ولد فانا — حمزه و کسائی / بالاثبات في الوصل نافع
والارض — بالنقل ورش
والارض — سکت خلف في رواية خلاد
وهو السماء الی — قالون و ابو عمرو و کسائی / بالتسهيل مع المد و القصر
السماء اله وهو — وبتسهيل الثانية کالياء او بابدالها الفا مخففا / مدغم خلف
في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سکت خلف في رواية خلاد
الحق وهو — قالون و ابو عمرو و کسائی / مدغم خلف
والارض — بالنقل ورش
والارض — سکت خلف في رواية خلاد
الساعة اليه — بالامالة في الوقف کسائی
يرجعون — ابن کثیر / بالياء ابن کثیر و حمزه و کسائی

يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ
این جمله ... تنزیه است
من ... خدا را
عز و جل از
نسبت نقیصه اتخاذ اولاد
و آنچ بنسبت کردن آن شکایت
کرده شود از اهل عناد یخوضوا
ویلعبوا جواب امرست بغیر
فا مجزوم شد جمله فذرهم
عطف است بر جمله قل ان کان
للرحمن ولد جمله سبحان رب
السموات تا آخر معترضه
است برای تنزیه حتی برای
غایت است یلاقوا منصوبست
باضمار آن یومهم مفعول است
مر یلاقوا موصول باصله یعنی
الذی یوعدون صفت است
مر یومهم معنی اینست
بپاکی یاد میکنم بپاکی یاد کردنی
پروردکار آسمانها و زمین
کردکار آن و این
کردکار کریم پروردکار
عرش عظیم از آنچ ایشان خدای
را بدان صفت میکنند یعنی
صفات ناپسندیده که بدان
خداوند پاک را موصوف میکردند
پس بکذار ایشان را در بطلان
خویش خوض کنند و بلهو
و لعب مشغول شوند تا آنکه
به پیوندند و به بینند روز جزا
و سزای خویش که وعده کرده
میشوند از آنچ ایشان خدای را
بدان صفت میکردند تنزیه
کرد و کار ایشان را در
تاخیر کرفتن و
رشتن ... دراز داد
و از مواخذه قیامت بترسانیدن
آورد وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ
إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ وَهُوَ
الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ معنی
اینست و خدای آنست که در
آسمان معبودست و در زمین
معبودست و تصرف او در
آسمان و زمین است و اهل
آن موجود است و او حکیم
است مواخذه او و تاخیر آن بحکمت بوذ علیم است صفت هرچیزی و هنکام هرچیزی داند وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ معنی اینست و هر آینه اگر پرسی از ایشان که آفریده است ایشان را هر آینه هر آینه
بگویند آفریده است ما را خدای تبارک و تعالی پس چگونه از توحید باز داشته میشوند و چه نوع در راه اشراک میدوند وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هٰؤُلَاءِ
قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ معنی اینست خدای عز و جل میداند هنکام قیامت و گفتار پیغمبر
در شان منکران ساعت یا رب بدرستی ایشان کروهی نادانند حق را نمیدانند یا گویند ایشان گمان می برند که ما نه می شنویم راز ایشان

والیه ترجعون معنی اینست و بزرگست الهی اکه مر اوراست ملک آسمان و زمین و آنچه میان آنست و ابن و نزدیک اوست علم قیامت میداند تا کی خواهد بود و کی
روی خواهد نمود و سوی حسابکاه او باز کردانیده خواهید کشت و بجزا و سزای او خواهید پیوست وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ معنی اینست والهه که از غیر خدا کافران ایشان را میخوانند و بر باطل معبود میدانند شفاعت را مالک نباشند لیکن کسانی که ایمان آورده اند
و گواهی بحق یعنی بتوحید و حقیت دین اسلام داده اند هنکی خویش و مالکیت خدا و ربوبیت او بتحقیق دانسته اند باذن خدا شفاعت کردن توانند

در قصد ایذاء پیغمبر واختیار کشتن او ونداکردن پیغمبر خدا را بیا رب که کلمهٔ استعطاف است یا متضمن شکایت وطلب نکایت بانهم قوم لا یومنون کفتن او پس اعراض کن
ای محمد از کافران وروی بکردان از شکایت ونکایت ایشان پس سرانجام خواهند دانست سزای آنچ کرده اند وخواهند یافت جزاء آنچ آورده اند معنی کلام بر وجوه دیکر بر
اصحاب بصیرت مخفی نخواهد بود وظهور آن بر اصحاب سریرت روی خواهد نمود وبدانکه مقطع این سورت نیز مقطعی حسن است ومنتهاء این سورت منتهایی
مستحسن است که ختم جرایم بر الطلاق وابهام بیان وعید عام منهی کلام است ودر شان سخن دلیل اتمام است والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله
الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی **سورة الدخان** سورة دخان مکی است پنجاه ونه آیت است سیصد وچهل وشش کلمه هزار وچهارصد وسی ویک حرف است

ربط سورهٔ دخان با سوره زخرف آنست که افتتاح هر دو بذکر قرآن است ودر اختتام هر دو ذکر کافرانست وبدانکه افتتاح سورت بذکر انزال قرآن کرد بعده صفت قرآن وکیفیت انزال آن در بیان آورد از آنجا بذکر رحمة من ربك تخلص سوی ثناء خدا جل جلاله وعم نواله حاصل کشت بجمله ربکم ورب آبائکم الاولین که متضمن ایجاد وافنا ست بر وجه ترهیب بذکر دخان که از اشراط ساعت است پیوست بعده بذکر یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون تخلص سوی ذکر قیام قیامت کرد وبرای تایید وعید انتقام ایشان قصهٔ فرعون وذکر قوم تبع وکسانی که پیش از تبع بودند با جمله وقهم عذاب الجحیم فضلا من ربك ذلك هو الفوز العظیم در ذکر قیامت بود از آنجا بجمله فانما یسرناه بلسانك لعلهم یتذکرون باز ذکر قرآن روی نمود کلام باصل مقصود که ذکر قرآن بود باز کشت بجمله انا انزلناه فی لیلة مبارکة که در صدر سورت بود پیوست فارتقب انهم مرتقبون در خاتمت سورت بر وجه تذنیب متضمن وعید کسانی که بقرآن پند نکیرند ذکر کرد بر این جمله سورت را بانتها واختتام آورد شك نیست جملهایی که از یك بابست اکر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد و اکر مقصود ازهمه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکر نیست جمل دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بعون الله وتوفیقه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب

سالتهمو خلقهمو عنهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ولئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله فانی
واکر بپرسی ایشان را که کدام کس آفرید ایشان را هر آینه کویند آفرید خدای پس از کجا
یؤفکون وقیله یا رب ان هؤلاء قوم
مصروف میشوند از حق یا از اتهام وکفتن که ای پروردکار من بدرستی اینها کروهی اند
وکفتار رسول خدای آن زمان که از قریش بنالید
لا یؤمنون فاصفح عنهم وقل سلام فسوف
که ایمان ندارند پس اعراض کن از ایشان وبکو سلام تودیع پس شما است پس زود بود
یعلمون
که بدانند کیفیت کار ایشان چه شود

فانی یؤفکون وقیله یؤمنون تعلمون بالتاء نافع وابن عامر

سورة الدخان مکیة تسع وخمسون

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

قف
حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة
اسم للسورة بحق قرآن ظاهر الاعجاز یا پیدا کننده حق از باطل بدرستی ما فرو فرستاده ایم درشبی
مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل
بسیار خیر شب قدر یا شب برات بدرستی ما هستیم بیم نمایندکان در آن شب مفصول ومکتوب شود هر
امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین
کاری با حکمت ومصلحت از حوادث یکساله یعنی کاری صادر از نزد ما بدرستی ما هستیم فرستندکان

حم انا انزلناه مبارکة انا یفرق کل

حکیم امرا حکیم امرا مرسلین
بالنقل ورش سکت خلف فی روایة بالترتیب ورش

والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم حم والکتاب المبین وجوه اعراب بالا کذشته ومعانی آن بشرح وبیان پیوسته انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم امرا من عندنا انا کنا مرسلین رحمة من ربك انه هو السمیع العلیم معنی آنست
بدرستی که فرستاده ایم ما کتاب مبین یعنی قرآن در شبی مبارکه یعنی شب قدر یا لیله نصف شعبان وجه اول بهترست موافق انا انزلناه فی لیلة القدر بدرستی
بدرستی ما ترسانندکانیم قرآن متضمن انذار فرستنده ایم جدا کرده از لوح محفوظ نبشته میشود هر کاری که بحکم محکم استوار شده وتا شب قدر دیکر وقوع آن بحکم پیوسته
از ارزاق وآجال وهرچه واقع خواهد شد درین سال کاری که از نزد ماست متعلق بقدر وقضاست بدرستی ما ترسانندکان فرستنده ایم وار واقعات آینده

از جهت رحمتي كه از پروردكار تقدّس وتعالى است ودرين وضع مظهر موضع مضمرست يعني رحمتي كه از نزد ماست يا كويند فرستنده ايم رحمتي را از پروردكار تو
يعني از مابدرستي خداي شنواست كفتارهمه بشنود داناست كردار همه داند نيكان را جزا دهد بدان را سزا كند **رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ**
لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ معني آنست پروردكار آسمان وزمين وپروردكار آنچ ميان آن
واين است اكر شما بر ربوبيت او موقن باشيد اعتراف كنيد مقرشويد نيست معبودي بحق مكر او كه زنده ميكرداند وزنده كان را بقهر موت مفهور ميكرداند
وبفنا ميرساند ومي ميراند پروردكار شما وپروردكار پدران شما كه بيشينان اند بلكه ايشان موقن نه اند در شك افتاده ببازي مشتغلاند **فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ**

كُنْتُمُو رَبُّكُمُو بَلْ هُمُو جَاءَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ لا
رحمتي را از نزد پروردكار تو بدرستي او شنواست وداناست

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ
پروردكار آسمانها وزمين وآنچه ميان هردوآنست اكر هستيد

مُوقِنِينَ ۝ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ
اهل يقين بر ربوبيت ما هيچ معبودي بحق نيست مكر او زنده ميكرداند وميميراند پروردكار شما

وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ۝ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ
خلق را وپروردكار پدران نخستين شما نه كه ايشان در كماني اندكار تو حيد

يَلْعَبُونَ ۝ لا فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ
بازي ميكنند وفسوس سپارند پس چشم دار ومجهد روزي را كه آرد آسمان دودي

مُبِينٍ ۝ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝
ظاهر را كه عام وشامل شود مردم را كويند اين عذابي است دردناك

رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ۝
اي پروردكار ما زايل كردان از ما عذاب را بدرستي ما ايمان آرنده ايم

أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ۝ لا
چكونه ممكن بود مرايشان را پند كرفتن وبحقيقت آمد بديشان پيغمبري ظاهر المعجزات

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ۝ إِنَّا كَاشِفُوا
پس اعراض كردند ازو وكفتند تعليم داده شده ايست ديوانه بدرستي ما بازبرنده

إِنَّهُ هُوَ رَبُّ — بضم الباء — ادغام سوسي نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
وَالْأَرْضِ — بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ — بالسكت
خلف وفي رواية خلاد
آبَائِكُمُ — ثلثة اوجه لورش
الْأَوَّلِينَ — بالنقل ورش
الْأَوَّلِينَ — سكت خلف وفي رواية خلاد
شَكٍّ يَلْعَبُونَ — مدغما بغير الغنة خلف
تَأْتِي مُبِينٍ يَغْشَى — ابدال ورش والسوسي، مدغما بغير الغنة خلف
عَذَابٌ أَلِيمٌ — بالنقل ورش
عَذَابٌ أَلِيمٌ — سكت خلف وفي رواية
مُؤْمِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
أَنَّى أَنَّى — بالامالة، المحضة حمزة والكسائي، ابا البين بين ورش والدوري
الذِّكْرَى — ابا البين بين ورش
الذِّكْرَى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
وَقَدْ جَاءَهُمْ — بالادغام ابو عمرو وهشام وكسائي
وَقَدْ جَاءَهُمْ — بالادغام مع الامالة حمزة
وَقَدْ جَاءَهُمْ — بالاظهار مع الامالة ابن ذكوان
عَنْهُو — بالاشباع ابن كثير

بَدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ
فا سببيه است يوم مفعول مفعول است مر ارتقب را با در بدخان براي تعديه است متعلق تاتي است مبين صفت است مر دخان يغشى الناس صفتي ديكرست جمله هذا عذاب اليم مقول است مر يقولون محذوف كه او حال مقدرست از ناس كه مفعول يغشى است جملهٔ ربنا اكشف عنا العذاب بدل اشتمال است از جملهٔ سابقه اي يقولون هذا عذاب اليم بينالون كشفه جمله انا مومنون مستانفه است در جواب ماتصنعون بعد كشف العذاب تاكيدا وازجهت تقديم ملوح است **معني اينست** پس منتظر باش روزي را كه بيارد آسمان بشما دودي پيدا كه بپوشد مردمان را بكيرد زمين و آسمان را مردمان كويند اين عذاب اليم است عقاب فخيم است اي پروردكار ما دور كردان از ما عذاب را بدرستي ما ايمان آرنده ايم دل بر تصديق دارنده ايم **روايت** كرده اند بيش از قيامت از آسمان دودي پيدا آيد جهان تاريك نمايد سر كافران منتفخ شود مومنان را همچو زكام بود زمين همچو خانه آتش كرفته نمايد خلق را ازين نوع عذاب اليم وعقاب عظيم پيش آيد بعضي از دخان قحط مراد دارند واين حكايت از قحطي كه هفت سال افتاده بود پندارند كه در نظر كرسنه جهان

حق بصدق وصواب قايل جدا كننده ميان حق وباطل پس ايشان بعد يافتن مهلت تامل وادراك فرصت تفكر وتعقل از آن رسول روي كردانيدند وبدايع آورده بود نكرويدند در راه تكذيب رفتند

دود كرفته نمايد وعالم در نظر او تاريك آيد كفته اند چون جفاء اهل مكه از حد كذشت وبر زبان پيغمبر اللهم اشدد وطأتك على مضر واجعلها عليهم سنين كسني يوسف برايشان
هفت سال قحط افتاد غله نا ياب كشت بلايي عظيم زاد بيشتري بكرسنكي مردند بعضي كه زنده ماندند سك وكربه خوردند پيش پيغمبر عليه الصلوة والسلام براي دعا بكشف
عذاب رخ آوردند وعده كرويدن وايمان آوردن كردند پيغمبر را بخداي ورحم سوكند دادند دل پيغمبر را بر شفقت ورحم آوردند پيغمبر دعا كرد بدعاء پيغمبر قحط بر كرفتند ايشان
بر وعده ايمان نرفتند باز به عداوت وتمرد پيوستند **أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ إِنَّا كَاشِفُوا**
الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ معني آنست چكونه بود واز كجا باشد ايشان را پند كرفتن ومتعظ كشتن وحال اينست آمد بر ايشان رسولي ظاهر

معلم مجنون گفتند بدرستی ما در زمان اندک یا بردنی اندک از ایشان بر نده ایم عذاب و شما سوی کفر باز خواهید گشت یا سوی عقاب. يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى
إِنَّا مُنْتَقِمُونَ یوم منصوبست بمضمون انا منکم منتقمون اي یوم نبطش البطشة الكبرى ننتقم منكم متعلق منتقمون نبود زیرا که ما بعد آن در ما قبل او عمل نکند و اینجمله بدل
اشتمال است از جملهٔ سابق معنی آنست بدرستی ما انتقام کننده ایم انتقام خواهیم کرد در روز بطشهٔ کبری عالم را در بطش خواهیم آورد وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ
قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ١٧ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ وَإِنِّي عُذْتُ
بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ

لام در جواب قسم محذوف است اي نقسم لقد فتنا قبلهم قوم فرعون قوم مفعول فتنا است و جاءهم عطف است یا حال ان مفسره است بعد ذکر رسالت متضمن معنی قول است عباد الله مفعول ادوا است مراد از ایشان بنی اسرائیل است یا منادی است و مراد از ایشان قوم فرعون است جملهٔ انی لکم رسول امین تعلیل ادوا ملوح بر رسالت بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سایغ نمود وان لا تعلوا عطف است بر ان ادوا انی آتیکم بسلطان مبین تعلیل است مبین تاکید او از جهت تقدیم ملوح است جملهٔ وانی عذت بربی وربکم ان ترجمون عطف است بر انی آتیکم بسلطان مبین ان ترجمون بتقدیر من ان ترجمون متعلق است به عذت جمله وان لم تؤمنوا لی شرط است فاعتزلون جزاء شرط است و شرطیه عطف است بر جملهٔ سابق فدعا ربه عطف است بر جاءهم ان هؤلاء قوم مجرمون مفعول دعاست معنی آیات است و بدرستی مفتون ساختیم قوم فرعون را و آمد بر ایشان رسولی کریم که مرسل بود برسالتی عظیم که ادا کنید سوی من یعنی مرا بسپارید بندگان خدا یعنی بنی اسرائیل را یا گوید ادا کنید سوی من حقوق دین را که میطلبیم از شما ای بندگان خدا

إِنَّكُمُو قَبْلَهُمُو جَاءَهُمُو لَكُمُو آتِيكُمُو إِنَّكُمُو إِنَّهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
رَبُّكُمُو أَنْ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل كما تقدم قالون

قَلِيلًا إِنَّكُمْ — بالنقل ورش
قَلِيلًا إِنَّكُمْ — سكت خلف في رواية
الْكُبْرَى الْكُبْرَى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي، وبين بين ورش
جَاءَهُمْ كَرِيمٌ — حمزة وابن ذكوان، بالنقل ورش
كَرِيمٌ أَنْ أَدُّوا — سكت خلف في رواية، بالنقل ورش
أَنْ أَدُّوا رَسُولٌ — سكت خلف في رواية، بالنقل ورش
رَسُولٌ أَمِينٌ — سكت خلف في رواية
أَمِينٌ وَإِنِّي — مدغما غير الغنة خلف، بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو
آتِيكُمْ عُذْتُ — ثلثة اوجه لورش، بالادغام ابو عمرو وحمزة وكسائي
رَبِّكُمْ أَنْ — بالسكت خلف في رواية
أَنْ تَرْجُمُونِي — في الوصل ورش

الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ۞ يَوْمَ نَبْطِشُ
آن عذابیم — زمان اندک — بدرستی شما — بازگردنده ایدبا کفر — در آن روز که بقهر کردیم
الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ ج إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ۞ وَلَقَدْ فَتَنَّا
گرفتن — بزرگتر قیامت یا روز بدر — بدرستی ما بسخت عقوبت ایم — و بتحقیق ما شبه امتحان نمودیم با مهال و کثرت اموال و مال
قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ۞ لا
پیش از قریش گروه — فرعون را — و آمد — بدیشان — پیغمبری نیکوخلق و با کرامت نزد خدای تعالی
أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ ط إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۞ لا
که تسلیم کنید بمن بندگان — خدای عزوجل را که بنی اسرائیل اند — بدرستی من مر شما را پیغمبرم — با امانت
وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ ج إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۞ ج
و آنکه تکبر منمایید — بر — خدای عزوجل — بدرستی من آرنده ام بشما حجتی — ظاهر را بر صدق نبوت خود
وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ۞ وَإِنْ لَمْ
و بدرستی من — پناه می برم به پروردگار من و پروردگار شما — از آنکه توانید کشتن مرا — و اگر نه
تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ۞ فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ
باور میدارید — مرا — پس دور شوید از من — پس خواند — پروردگار خود را که ایشان گروهی اند
مُجْرِمُونَ ۞ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ ۞ لا
مصر بر کفر و گناه — پس اجابت کرد و گفت برای موسی — بندگان مرا در شب سوی دریا — که شما از پی در آیند خواهند بود
وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا ط إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ ۞
و بگذار — دریا را — ساکن بر حالت انفراج — که ایشان لشکر — غرق شده خواهد بود

فَاعْتَزِلُونِي فَأَسْرِ لَيْلًا إِنَّكُمْ لَيْلًا إِنَّكُمْ الْبَحْرَ رَهْوًا
في الوصل ورش — نافع وابن كثير — بالنقل ورش — بالسكت خلف في رواية — بالادغام سوسي

بدرستی من شما را رسولی امینم بیان کنندهٔ امور دینم و که بلندی بر خدای مجویید و بزرگی مکنید بدرستی که من حجتی ظاهر بر شما آرنده ام و بدرستی من پناه گرفته ام
پروردگار خویش و پروردگار شما از اینکه مرا سنگسار کنید و اگر بمن نگروید و برسالت من ایمان نیارید پس صحبت بگذارید پس پروردگار خویش را خواند و خواهش کرد که این قوم قومی اند
که ایمان نخواهند آورد. فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ فاسر محمول است بر تقدیر قال اي فقال اسر
بعبادي ليلا انکم متبعون مستانفه است در جواب هل يتبع بعد الاسراء واترك البحر عطف است بر اسر رهوا حال است از البحر اي واترك البحر بعد خروج عبادي
ساكنا على هيئة ليدخل فرعون وجنوده فينطبق عليهم انهم جند مغرقون مستانفه است معنی اینست

پس بپریند کان مرا بشب بدرستی شما دنباله خواهید گشت و باتباع فرعون وجنود او خواهید پیوست و دریا را بعد گذشتن خویش یعنی راهی که برای تو پیدا
آریم ساکن و مستقر بگذار و التیام دریا برحالی که بود در خاطر مه آر بدرستی ایشان غرق کرده خواهند گشت و همه بهلاک خواهند پیوست کم ترکوا
من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلک واورثناها قوما آخرین کم خبریه است
برای تکثیر مفعول است مر ترکوا من جنات وعیون تا آخر تفسیرست مر کم جمله معترضه است برای بیان آنچ داشتند وتکثیر هرچه گذاشتند کذلک در محل رفع است

اختر ناهم و آتیناهم قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

کم ترکوا من جنات وعیون وزروع
باکه گذاشتند از بوستانها وچشمها وکشتها

ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین
ومجلس نیکو از کوشکها وسراها واسباب تنعمی که بودند در آن متلذذان ومتنعمان

کذلک واورثناها قوما آخرین فما بکت
کار همچنان بود ومیراث دادیم آنها را بگروهی دیگران یعنی بنی اسرائیل پس نکریست

علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین
برایشان آسمان وزمین از غایت حقارت ایشان ونه بودند مهلت داده شده

ولقد نجینا بنی اسرائیل من العذاب المهین
وبحقیقت رهانیدیم پسران یعقوب را از عذاب خوار کننده از کشتن پسران واستقبا دختران والقاب باعمال شاقه

انه کان عالیا من المسرفین ولقد اخترناهم
چه او بود قاهر عاتی از جملهٔ متجاوزان از حد اعتدال وبحقیقت برگزیدیم بنی اسرائیل را بانبیاء وملک ونبوت

علی علم علی العالمین وآتیناهم من الآیات
حال آنکه بر دانش بودیم بر کار ایشان بر اهل زمانه وبدادیم ایشان را از معجزات

ما فیه بلاء مبین ان هؤلاء لیقولون
آنچ در آن بود امتحانی یا نعمتی ظاهر بدرستی آنان که اهل مکه اند هر آینه میگویند

ان هی الا موتتنا الاولی وما نحن بمنشرین
نیست خاتمت کار مگر آن مردن نخستین ما ونه ایم ما زنده کردگان

جنات — مدغما غیر الغنة خلف
عیون — مدغما غیر الغنة خلف
عیون زروع — بکسر العین ابن کثیر وحمزة والکسائی وابو بکر وابن ذکوان / بلا غنة خلف
کریم و — مدغما غیر الغنة خلف
قوما آخرین — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
قوما اخرین — سکت خلف فی روایة
علیهم علیهم — بضم الهاء والمیم حمزة وکسر الهاء والمیم ابو عمرو
والارض — بالنقل ورش
والارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
وآتیناهم — ثلثة اوجه لورش
من الآیات — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
من الآیات — بالسکت خلف وفی روایة خلاد
ما فیهی — بالاشباع ابن کثیر
الاولی الاولی الاولی الاولی — امال الثانین ابو عمرو / بالامالة المحضة حمزة والکسائی / بالنقل مع ثلثة اوجه لورش / سکت خلف وفی روایة خلاد وفی روایة ورش

ایشانست عطف نکرد از جهت اختلاف خبریت وانشائیت
فصل آورد. ان هی الا موتتنا الاولی مقول یقولون است وهی
عایدست بر موتة که بعد او حیات بود وما نحن بمنشرین
عطف است بر ان هی الا موتتنا الاولی تا کید اینجمله با

برین که خبر مبتدا محذوف است ای الامر کذلک وجمله تذییل است واورثنا عطف است بر کم ترکوا ومراد از قوما آخرین بنی اسرائیل است معنی اینست چند گذاشتند از باغها وچشمها وکشتها ومقامهای کریم وانواع نعمت واصناف حشمت وجلایل عظیم وکمال نعیم که ایشان در آن متنعم ومتفکه بودند وتلذذ وتفرج می‌نمودند امر وشان همین است وواقع همچنین است ومتروکات ایشان قومی دیگر را دادیم وهمه بر دست دیگران نهادیم فما بکت علیهم السماء والارض وما کانوا منظرین معنی اینست در کفر هلاک شدند ناکرویده رفتند پس آسمان وزمین برایشان نگریستند فسوس نکردند ودر مرگ ایشان بنودند ایشان مهلت داده شده وبعد رسیدن وقت هلاک دم زدند ولقد نجینا بنی اسرائیل من العذاب المهین من فرعون انه کان عالیا من المسرفین معنی اینست وبدرستی بنی اسرائیل را نجات دادیم واز عذاب خوار کننده که از فرعون بود خلاص بخشیدیم بدرستی فرعون متکبری بود که از تجاوز کنندگان حد مینمود ولقد اخترناهم علی علم علی العالمین وآتیناهم من الآیات ما فیه بلاء مبین ولقد اخترناهم عطف است

بر ولقد نجینا بنی اسرائیل علی علم حال است از فاعل اخترناهم ای لقد اخترنا بنی اسرائیل عالمین بانهم احقاء بذلک علی العالمین متعلق است باخترنا ای علی العالمین فی زمانهم
وآتیناهم عطف است بر اخترناهم بلاء اینجا بمعنی نعمت است معنی اینست وهر آینه بدرستی برگزیدیم بنی اسرائیل را درین حال که میدانستیم سزاواری
ایشان بر همه جهانیان در آن زمان ودادیم ایشان را از نشانیها برگزیدگی چون شکافته شدن دریا ودادن من وسلوی وسایه سحاب واز سنگ روان شدن
آب وجز آن از آنچه نعمتی عظیم بود در حق ایشان. ان هؤلاء لیقولون ان هی الا موتتنا الاولی وما نحن بمنشرین فأتوا بآبائنا ان کنتم صادقین
اینجمله متصل است با نی لهم الذکری که این حکایت مشرکان بود واین نیز ذکر مشرکانست مذکور برای تشنیع از تشنیعات

ابراز مذمت بروجه وكاد تست جله فاتوا اجزاء شرط محذوفست اي ان ادعيتم ذلك فاتوا بابائنا از كنتم صادقين شرطي است مستغني از جزاء اكتفا بما مضى
معني اينست بدرستي كه اين زمره يعني مشركان هرآينه ميكويند نيست موتي كه بعد او حيات بود مكر موته نخستين يعني موتي بمعني عدم حيات كه ثابت است
در جنين يعني بعد موت دوم حيات نبوت و بعث وحشر نباشد ونه ايم ما بعد از مردن موجود كرده شده وازعدم بوجود آمده اينچنين سخني اهل ميكويند وحشر ونشر را
منكر ميشوند و ميكويند اكر شما دعوي ميكنيد كه بعث خواهد بود و نشر اموات روي خواهد نمود دعا كنيد از پروردكار خويش كه پدران ما زنده كرداند و ما را
بديدن ديدار ايشان برساند اكر شما در دعوي صادق ايند و درين حكايت راست كو بايند تا دليل بر بعث بود و اين دعوي بحجت پيوندد. اهم خير ام قوم تبع

كنتمو أهمو أنهمو همو أكثرهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قا
ميقاتهمو أجمعين قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ أَهُمْ خَيْرٌ
پس بيارید پدران ما را | اكر | هستید | راستكويان در دعوي قيامت | آيا ايشان بهترند يعني بيشتر

أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ
يا كروه ملك يمن | و آنانكه | پيش از ايشان بوده | هلاك كردانيديم ايشانرا

إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ
چه ايشان بودند | كناه كاران | و نه آفريديم | ما | آسمانهارا

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا
و زمين را | و آنچه | ميان هردوست حال كه بي عابثي بوده مترتب | نيافريديم آسمان و زمين را برايجاد آن

إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
مكر بر قانون حكمت و صواب | وليكن | بيشتر ايشان | نميدانند

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ يَوْمَ
بدرستي | روز حكم ميان خلايق | موعد ايشانست | همه بر و فاجر | روزي كه

لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ
بازندارد | هيچ دوستي وياري از هيچ دوستي وياري چيزي | و نه اند ايشان كه ياري كرده شوند از عذاب

إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
مكر آنكه كه بخشايد | بر وي خداي تعالى | بدرستي او ست غالب بر اقويا | مهربان بر ضعيفا

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ
بدرستي درخت | زقوم | خورش مرد بدفعايت | بزه كارست | چون دردي زيت

فأتوا بآبائنا — بالإبدال ورش والسوسي وله ثلثة الوجه
خير ام خير ام — بالنقل ورش سكت خلف في رواية
خير — بالترقيق ورش
تبع والذين — مدغما بغير الغنة خلف
والأرض — بالنقل ورش
والأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد
ميقاتهم أجمعين — بالسكت خلف في رواية
شيئا شيئا — بالوجهين ورش سكت خلف في رواية خلاد
شيئا ولا — مدغما بغير الغنة خلف
إنه هو — بالإدغام سوسي
ركوع
إن شجرة — في الوقف ابن كثير وابو عمرو
إن شجرة — بالإمالة في الوقف كسائي
الأثيم — بالنقل ورش
الأثيم — سكت خلف وفي رواية خلاد

اهم خير ام قوم تبع والذين من قبلهم اهلكناهم انهم كانوا مجرمين هم مبتداست خير خبر مبتداست ام قوم تبع عطف است بر مبتدا ام منقطعه استفهام براي تقريرست يعني حمل مخاطب بر اقرار تبع مردي مسلمان صالح بود و احبار در نبوت او اختلاف نموده وقوم او كافر بودند با تبع موافقت ننمودند وبعضي كويند دل در انكار بعث وقيامت كماشتند بهلاك پيوستند والذين من قبلهم عطف است بر قوم تبع جله اهلكناهم مستانفه است جله انهم كانوا مجرمين تعليل است ويجوز جمله اهلكناهم بر مجرم بودن ايشان ملوح بود بتقدير ملوح تأكيد جمله سابق نمود معني اينست مشركان مكه بهترند در قوت و برترند در شوكت يا قوم تبع كه مخالف تبع شدند در كفر خويش بهلاك پيوستند وكساني كه پيش از قوم تبع كناه كار كشتند بشومي كناهكاري بهلاك پيوستند بدرستي ايشان كناهكاران بودند و در كناهكاري ثبات مينمودند وما خلقنا السموات والأرض وما بينهما لاعبين ما خلقناهما الا بالحق ولكن اكثرهم لا يعلمون معني اينست ونيافريده ايم آسمانها و زمين وانچه كاين است ميان آن واين درين حال كه بازي كننده ايم يعني آفريده ايم درين حال كه بعث

ياري داده شوند بعضي بعضي مكر كساني كه رحمت كند ايشان خدا ولايق نصرت وشفاعت كرداند حق جل وعلا بدرستي خداي عزيزست يعني قوي است غالب است هرچه بخواهد تواند بخشاينده است هركرا خواهد برحمت خود مخصوص كرداند ان شجرت الزقوم طعام الأثيم

وحشر كننده ايم وجزا وسزا دهنده ايم اكر جزا وسزا نبود بمجرد آفريدن وفاني كردن باشد بازي نمايد وازوي حاصلي وطايلي بديد نيايد نه آفريده ايم آسمان و زمين را مكر بحق ليكن اكثر مردمان بعث وجزا را حق نميدانند آفريدن آنرا باطل وبي حاصل ميخوانند ان يوم الفصل ميقاتهم اجمعين يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا ولا هم ينصرون الا من رحم الله انه هو العزيز الرحيم معني اينست بدرستي روز جدا كردن ميان مصلح ومفسد وميان محق ومبطل وميان نيكي وبدي وميان حق وباطل ميعاد بعث همكنان وميقات حشر همه مردكان روزي كه نفع نكند هيچ دوستي از دوستي چيزي از نفع جلب نيكي يا نفع دفع بدي ونه موالي

لح

م

تأكيد

لي

كالمهل يغلي في البطون كغلي الحميم خذوه فاعتلوه الى سواء الجحيم ثم صبوا فوق رأسه من عذاب الحميم ذق انك انت العزيز الكريم معنی اینست
بدرستی درخت زقوم طعام مرد کناهکارست لایق مرد بدکردارست همچو دردی روغن زیتون یا سیم وزر کداخته در شکمهاء ایشان همچو جوشیدن آب کرم میجو
درین حالت مر فرشتکانی راکه موکل آن دوزخ اند کفته شود این کناه کار را بکیرید پس تا میانه دوزخ ببختی ودرشتی بکشید پس ترازآن بر سر او آب کرم بریزید وکفته شود
بچش عذاب جحیم بدرستی تو یی عزیز کریم واین کلام بر کافران بروجه استهزا بود واستهزاء کافران همچو اهانت ایشان روا باشد ان هذا ما كنتم به تمترون
این جمله تذییل است تاکید او از جهت ابراز تشنیع بروجه وکادتست معنی اینست بدرستی این عذاب که می چشید عذابی است که در وقوع آن شک می آوردید

كنتمو زوجناهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يغلي في البطون كغلي الحميم خذوه

میجوشد در شکمهای خورندکان چون جوشیدن آب بغایت کرم بکیرید اورا

فاعتلوه الى سواء الجحيم ثم صبوا فوق

پس بعنف کشید اورا سوی میانه دوزخ پس بریزید بر زبر

رأسه من عذاب الحميم ذق انك انت

سر او از عذاب آب کرم بچش عذاب را که تو تویی

العزيز الكريم ان هذا ما كنتم به

مرد باعزت وکرامت بدرستی که این عذاب آنست که بودید که با آن

تمترون ان المتقين في مقام امين

شک می آوردید بدرستی پرهیزکاران در جایگاهی باشند ایمن

في جنات وعيون يلبسون من سندس

در بوستانها وچشمها می پوشند از دیباء تنک

واستبرق متقابلين كذلك وزوجناهم

وستبر حال آنکه روی بروی نشسته بر تختها کار همچنان وقرین کردانیدیم ایشانرا

بحور عين يدعون فيها بكل فاكهة

با زنانی خوب فراخ چشمان طلبند درآن جنت هر میوه

امنين لا يذوقون فيها الموت الا الموتة

حال آنکه ایمن باشند از تبعات وآفات نچشند درآن طعم مردن مکر همان مردن

تغلي خذوهو — بالتاء نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر / بالاشباع ابن كثير
فاعتلوه فاعتلوهو — بضم التاء نافع وابن كثير وابن عامر / بالاشباع ابن كثير
راسه ذق انك — ابدل سوسي / بالنقل ورش
ذق انك انك — سكت خلف في رواية / بفتح الهمزة كسائي
في مقام — بضم الميم نافع وابن عامر
مقام امين — بالنقل ورش
مقام امين — سكت خلف في رواية
جنات و — مدغما غير الغنة خلف
وعيون — بكسر العين ابن كثير وحمزة وكسائي وابو بكر وابن ذكوان
سندس و — مدغما غير الغنة خلف
فاكهة امنين — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
فاكهة امنين — سكت خلف في رواية

ان المتقين في مقام امين في جنات وعيون يلبسون من سندس واستبرق متقابلين كذلك وزوجناهم بحور عين يدعون فيها بكل فاكهة امنين لا يذوقون فيها الموت الا الموتة الاولى ووقيهم عذاب الجحيم فضلا من ربك ذلك هو الفوز العظيم معنی اینست بدرستی متقیان در مقامی اند که خداوند امن اند از زوال وفنا وعقاب ورنج وعنا وخوف وحزن وسقا وآسیب اوجاع والام در بهشتها وچشمها بپوشند از سندس واستبرق یعنی از دیبا باریک ودیباء ستبر درین حالت که روی باروی اند یکدیگر برابر آمده بعضی با بعضی یکدیگر مقابل ومتوجه شده ام همچنین است که بیان پیوست وشان این است که مبرهن کشت وتزویج کردیم ایشانرا بزنان حوری خوب روی خوشخوی باشرم سفید رنگ سیاه دیده فراخ چشم دعوت کنند در بهشت بهر میوه برای تلذذ وتنعم در حالت که ایمن اند از ناکوارد وبدهضمی واذی وانقطاع وانصرام فصل وانتها هوا نچشند در وی مرک را مکر موته اولی که بعد از حیات دنیاست برتقدیر نا حاصل شدن آن در دنیا بفرض یا بتحقیق چنانچه بعضی در حق حبیب نجار کفته اند بر درآمدن او در بهشت پیش از موت ومردن او در وقت

ذکر بهلاک بحکم قضا وقدر بر طریق ترهیب آورد وبیان آن را مبهم ساخت وتعیین آن نپرداخت تا افادت عموم کند وخوف وخشیت اسباب بی نهایت در دل افکند بعد از آن بیان کرد که این بدخواهی وقصد اذا نا متناهی از باب مکافات نیست وطبیعت را مکافات از باب واجبات است
مصراع که واجب شد طبیعت را مکافات ٭ بعد نوید وعید هلاک که در حق دشمنان منتهاء امور یست وبربستن آن باسباب مبهم نظر بقدرت بی نهایت قادر متعال نا محصور یست درمقامی که سخن بود جاء سخن نماید سخن منتهی کشت ومجال کلام ومضمار اظهار مرام بنهایت وبتمام پیوست والله اعلم بالمراد والیه المآب والمعاد لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی

انصرام دنیا همچو سایر زندکان آن وقت رفته اند وبرتقدیر استثنا منقطع معنی چنین آید نچشند ایشان در بهشت مرک را اصلا لیکن موته اولی که در دنیا بود چشیده اند
ورنج وعناء آن کشیدند فانما يسرناه بلسانك لعلهم يتذكرون فارتقب انهم مرتقبون معنی اینست بدرستی آسان کردانیدیم ما قرآن را در حالت که ملتبس است
بزبان تو که عربی است تا قوم تو که عربی اند دانند فهم کنند پند کیرند نکیرند پس اکر پند نکیرند منتظر باش اسباب هلاک ایشانرا تا آنکه ایشان بهلاک پیوندد زیرا که ایشان در شان
تو منتظر اند اسباب هلاک اند جفاء ایشان بنهایت خواهد رسید وعداوت ایشان بانتها خواهد انجامید وبدانکه مقطع این سورت نیز از باب حسن مقطع است مقطعی
که بغایت مستحسن ومبتدع است چه از خدا ورسول خواهش پند کرفتن مخالفان ونیکو شدن حال ایشان بروجه ترغیب ذکر کرد وبرتقدیر انتفاء پند کرفتن

سورة الجاثية سورة جاثیه سی وهفت آیت است چهارصد وهشتاد وهشت کلمه است دوهزار وصد ونود ویک حرف است و ربط میان دو سورت آنست که اختتام سورة دخان بذکر قرآنست افتتاح سورة جاثیه بذکر آنست ونیز مختتم سورت دخان بذکر انتظار آثار قدرت بود و در مفتتح سورت جاثیه ذکر اظهار فطرت روی نمود و بدانکه حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم بر طریق عنوان سورت آورد و سورت را بآیات قدرت خدای جل جلاله افتتاح کرد از انجا کلام بذکر منکران آیات و تشنیع ایشان پیوست بعد از ذکر والذین کفروا بآیات ربهم تخلص سوی ذکر خدای عز وجل بجمله الله الذی سخر لکم البحر حاصل کشت بعد جمله وخلق الله السموات والارض را عطف بر سخر لکم البحر کرد و ثناهاء دیگر معطوف بر وا آورد سخن تا جمله لله الحمد رب السموات والارض رسانید و سورت را برین جمله بیان استحقاق جمله مذیل کردانید وشك نیست

لون جملهایی که از یکباب است اگرچه افعال ایشان مختلف بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست معترضاتی که در میان جمل مذکور آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیگرا از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم حم اگر از حروف مقطع باشد اورا محلی از اعراب نبود تنزیل الکتاب مبتدا دارند من الله العزیز الحکیم ظرف مستقر خبر پندارند واگر حم اسم سورت باشد مبتدا بود تنزیل الکتاب خبر کویند تعلق ظرف یعنی من الله به تنزیل که مصدرست جویند العزیز الحکیم صفت اند مر الله معنی آنست سورة حم فرود آورده خدایی است که قوی است غالب آست همه چیز بقدرت کامله تواند حکیم است همه چیز مقدور بحکمت شامله داند

إن في السموات والأرض لآيات للمؤمنين وفي خلقكم وما يبث من دابة آيات لقوم يوقنون واختلاف الليل والنهار وما أنزل الله من السماء من رزق فأحيا به الأرض بعد موتها وتصريف الرياح آيات لقوم يعقلون

وقيهمو لعلهمو انهمو خلقكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قا

الأولى بالتقليل ثلثة اوجه لورش
الأولى سكت خلف وفي رواية خلاد
الأولى امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
ركوع
الأولى وقيهم بالامالة المحضة حمزة والكسائي امال بين بين ورش
وقيهم يسرناهو بالامالة المحضة حمزة والكسائي بالاشباع ابن كثير
فارتقب انهم بالنقل ورش
فارتقب انهم سكت خلف في رواية

الاولى ج وو قيهم عذاب الجحيم فضلا من ربك ط
تین / ونکاه دارد خدای تعالی ایشانرا از عذاب / دوزخ / برای عطایی وتفضلی از پروردکار تو
ذلك هو الفوز العظيم فانما يسرناه بلسانك
آن / آنست / پیروزی / بزرک / پس بدرستی آسان کردانیدیم قرآنرا بلغت تو
لعلهم يتذكرون فارتقب انهم مرتقبون
تا مکر ایشان / پند کیرند / پس چشم دار هلاك ایشانرا که ایشان نیز چشم میدارند

سورة الجاثية مكية وثلثون وسبع آية

بسم الله الرحمن الرحيم قف
بنام / خدای / بخشاینده / مهربان
حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم
اسم للسورة / فرو فرستادن / قرآن / از / نزد خدایست غالب وتوانا درستکار ودرست کفتار
ان في السموات والارض لايات للمؤمنين ط
بدرستی / در آسمانهاست / و در زمین / هرآینه دلایلی / مر مومنانرا
وفي خلقكم وما يبث من دابة ايات لقوم
ودر / آفرینش شماست / و آفرینش آنچه می پراکند / از جنبنده / برای منفعت خلق دلایلی / برای کروهی / بصورت مختلف / در زمین

حم خم والارض والارض لايات للمومنين دابة ايات دابة ايات ايات لقوم يوقنون
بالامالة المحضة ابن ذكوان وحمزة والكسائي وابو بكر / وبين بين ابو عمرو وفي رواية ورش / بالنقل ورش / سكت خلف وفي رواية خلاد / ثلثة اوجه لورش / بالابدال ورش والسوسي / بالتقليل ثلثة اوجه لورش / سكت خلف في رواية / حمزة والكسائي / مدغما غير الغنة خلف

حم تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم بر طریق عنوان بود آیات ان في السموات والارض لآيات للمؤمنين افتتاح سورة باشد وچون اصرار کافران بر کفر علامت آنست که ایشان منکر آیات قدرت باشند بظهور علامت انکار جمله را تاکید کرد لآیات اسم ان في السموات والارض خبر ان است بتقدیم خبر لام در اسم در آمده جانچ در وان من شیعته لابراهیم تحقیق شده وفي خلقكم عطف است بر في السموات والارض وما يبث من دابة عطف است بر خلقکم بحذف مضاف ای وخلق ما یبث من دابة آیات بر قراءت نصب عطف است بر لآیات که اسم ان است و بر قراء رفع محمول بر محل وست زیرا جه بعد مضی خبر عطف بر محل اسم رواست یوقنون صفت است مر قوم واختلاف اللیل عطف است بر خلقکم که مجرور بفی است و بهر دو وجه عطف است بر دو معمول دو عامل مختلف بتقدیم مجرور از باب في الدار زید والحجرة عمرو یا از باب ان في الدار زیدا والحجرة عمرا وموصول با صله وما انزل الله

عطف است بر اختلاف من السماء صلهٔ انزل است من رزق بیان است من ما انزل فاحیا به الارض بعد موتها عطف است بر انزل و تصریف الریاح عطف است بر اختلاف اللیل
والنهار آیات لقوم یعقلون برو زان لقوم یوقنون است معنی اینست بدرستی در آسمانها و زمین هر آینه علامات قدرت رب العالمین است برای دریافت مومنان
ترتیب حجج ایمان و در آفرینش شما و آنچ پراکنده شده است از جنبندگان آیاتی دیگر هست برای قومی که ایقان دارند و در قدرت و فطرت خدا شك نمی آرند و در اختلاف شب
و روز و سپیدی و سیاهی و در درازی و کوتاهی و در آنچ فرود آورده است خدای از آب باران که سبب است برای پدید آمدن رزق بندگان پس زنده کرد باران زمین
بعد از مردن آن و در گردانیدن بادها از جهتی سوی جهتی و از صفتی سوی صفتی آیات تبشیر هست مر عاقلان را که آثار در یابند و بمعرفت موثر شتابند ابتدا از نظر

لهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يوقنون ۝ واختلاف الليل والنهار وما انزل

که یقین دارند ۝ و در آمدن شب و روز نست و آنچه فرو فرستاد

الله من السماء من رزق فاحيا به الارض

خدای عز و جل از آسمان از سبب روزی که بارانست پس زنده کرداند بدان زمین را

بعد موتها وتصريف الرياح ايات لقوم

پس از مردن آن و در تغییر جهات بادها دلایلی برای گروهی که

يعقلون ۝ تلك ايات الله نتلوها عليك

در یابند ۝ آنچه ذکر رفت آیتهای خدای تعالی است حال آنکه میخوانیم آنرا بر تو

بالحق فباي حديث بعد الله واياته يؤمنون

برراستی پس بکدام سخن پس از کلام خدای تعالی و معجزات انبیاء او ایمان می آرند

ويل لكل افاك اثيم ۝ يسمع ايات الله تتلى

وای مر هر دروغ گوی بزه کاری که میشنود آیتهای خدای را که خوانده

عليه ثم يصر مستكبرا كان لم يسمعها

بر او پس مداومت نماید بر کفر تکبر نماینده از ایمان گوییا که نشنیده آنرا

فبشره بعذاب اليم ۝ واذا علم من اياتنا شيا

پس مژده ده اورا بعذابی دردناك و چون بداند این دروغ گوی از آیتهای ما چیزی را

اتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين

گیرد همه آن آیات را محل فسوس آنان که مر ایشانراست عذابی خوار کننده

والنهار (بالامالة المحضة ابو عمرو و دوری الکسائی)
والنهار (بین بین ورش)
فاحيا (بالامالة المحضة الکسائی)
فاحيا (امالة بین بین ورش)
به الارض (بالنقل ورش)
به الارض (سکت خلف و فی روایة)
وتصريف الريح (حمزة و الکسائی)
ايات ايات (ثلثة اوجه لورش / حمزة و الکسائی)
لقوم يعقلون (مدغما غیر الغنة خلف)
ايات الله (ثلثة اوجه لورش)
فبي اياته (بالابدال فی الوقف حمزة / ثلثة اوجه لورش)
يومنون (بالابدال ورش و السوسی)
افاك اثيم (بالنقل ورش)
افاك اثيم (سکت خلف فی روایة)
اثيم يسمع (مدغما غیر الغنة خلف)

در آیات قدرت اول فکر در
علامات فطرت و استدلال
بمخلوق عظیم که دال است بر
خالق قدیم مستوجب ایمان
است و استدلال و نظر و فکر
در آیات و علامات دیگر
موجب استیقان و ایقانست
چون از آنجا فکر بیشتر کند
و نظر در آیات دیگر افکند
و عقل و در ازدیاد معرفت
بشتابد دلالات و آثار فطرت
و علامات قدرت بیشتر در یابد
برین بیان ظاهر شد ترتیب
در ذکر مومنون و توسیط یوقنون
و تاخیر یعقلون مبنی برین
معنی است تلك ايات
الله نتلوها عليك بالحق
فباي حديث
بعد الله واياته
يومنون ويل لكل
افاك اثيم يسمع ايات
الله تتلى عليه ثم يصر
مستكبرا كان لم
يسمعها فبشره بعذاب
اليم ۝ واذا علم من اياتنا
شيا اتخذها هزوا
اولئك لهم عذاب مهين
من ورائهم جهنم ولا يغني
عنهم ما كسبوا شيا
ولا ما اتخذوا
اولياء ولهم
عذاب عظيم ۝ هذا
هدى والذين كفروا
بايات ربهم لهم عذاب
من رجز اليم ۝ تلك مبتدا
آیات الله خبر مبتداست نتلوها
علیك بالحق حالست از معنی
اشارت یا خبری دیگر هست
بالحق متعلق است بنتلوها

ازدیاد

اثيم يسمع ايات الله تتلى عليه ثم يصر مستكبرا فبشره بعذاب اليم بعذاب اليم
علم من اياتنا من اياتنا من اياتنا شيا شيا هزوا هزءا هزا هزوا

(ثلثة اوجه لورش / بالامالة المحضة حمزة / امالة بین بین ورش / دقق ورش / رقق ورش / بالاشباع ابن کثیر / بالنقل ورش / بالاشباع ابن کثیر / فی الوصل / فی الوقف / بالوجهین / والکسائی / سکت خلف و فی روایة / بالنقل حمزة / بالابدال حمزة)

(بالادغام سوسی / بالقلع ثلثة اوجه لورش / سکت خلف فی روایة / روایة خلاد / نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و ابو بکر و الکسائی)

فا در فبای در جزاء شرط محذوف
است ای ان کفروا یا گویند ان کفرتم علی اختلاف القرائتین الایات التی نتلوها علیك بالحق فبای حدیث بعد الله وآیاته یومنون بای حدیث صلهٔ یومنون است و عدم
جزم یومنون از جهت ماضی بودن شرط است بر طریق وان اتاه خلیل یوم مسغبة یقول لا غایب مالی ولا حرم تومنون و یومنون بصیغهٔ مخاطب و غایب خوانند تقدیر شرط هم
بر دو وجه مذکور جاری و اند ویل مبتدا است لکل افاك اثیم خبر مبتدا است وزان او وزان سلام علیك و سقیا له است اثیم صفت است مر افاك جملهٔ ویل تا آخر در
اثنای ذکر آیات قران دعاییه معترضه است یسمع آیات الله صفتی دیگر هست مر افاك تتلی علیه حال است از آیات الله ثم یصر عطف است بر یسمع ای ثم یصر علی کفره

واستعمال ثمّ دال برین است که اصرار او بر انکار بعد از ادراک فرصت تامّل بود وامتناع اعتذار بغفلت باشد مُستکبرًا حال است أي ثمّ يصرّ حال كونه مستكبرًا كأن عطفه
از مثقله است وضمیر شان محذوف است أي كأنه لم يسمعها فادر فبشّره بعذاب أليم سببيّه است وإذا علم من آياتنا شيئا شرط است جمله شرطيّه عطف است بر جمله
يسمع آيات الله أولئك مبتدا است لهم عذاب مهين جمله اسميّه با ظرفيه خبر مبتدا است جمله مستانفه است در جواب ما شأنهم جمله من ورائهم جهنم حال است از هم که در
لهم است ولا يغني عنهم ما كسبوا شيئا حالي ديگرست هذا أي القرآن هدى أي ما به الهدى جمله هذا هدى معترضه است براي مدح قرآن موصول با صله يعني والذين
كفروا مبتدا است جمله لهم عذاب من رجز أليم خبر مبتدا است جمله عطف است بر هذا هدى معنی ازین است آن آیات آیات خدا است جلّ وعلا وحی میکنیم سوی تو
یا می خوانند بر تو جبرئیل بامر ما
چون بس آیات کفر ورزیدید
بکدام حدیث بعد ترک ایمان
بخدا و آیات خدا ایمان خواهید
آورد و کدام آیت را تصدیق
خواهید کرد وای مر هر دروغ
گوینده بزه کار شونده که آیات
خدای بشنود پس اصرار کند
بر آن یعنی بر کفر و بر ابا آوردن
ایمان چنانستی که آنرا نشنیده
است وفضل آنرا ندیده است
پس مژده ده اورا بعذاب الیم
وبشارت برسان
بعقاب فخیم
وچون بشناسد
چیزی از آیات ما آنرا محل سخر
سازد و باستهزا پردازد مر ایشان
راست عذابی خوار کننده ودر
هوان وذلت افکننده که از
پیش ایشان دوزخ است و نفع
نکند ایشانرا کسبهاء ایشان
ونه آنچ گرفته اند ایشان از غیر
خدا دوستان و مر ایشانراست
عذاب عظیم و عقاب فخیم
این قرآن هدی است سبب
اهتدا است وانکسانی که آیات
مارا انکرویدند و کفر ورزیدند
مر ایشانراست اشدّ عذاب دردناک
موجب سخت ترین بیم و باک
اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ
لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ
وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ
تَشْكُرُونَ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
الله مبتدا است الذي سخر لكم
البحر خبر مبتدا است جمله متضمن
است مر آيتی عظیمه از آیات
قدرت و علامتی فخیمه از علامات

ورائهم عنهم لهم ربهم لهم لعلكم لكم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ ۖ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ
فرا پیش ایشانست دوزخ وباز ندارد از ایشان
مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ
آنچه کسب کردند از دار دنیوی چیزی را از عذاب ونه آنچ گرفتند از غیر
اللَّهِ أَوْلِيَاءَ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۞ هَٰذَا هُدًى ۚ
خدای عزّ وجل معبودانی ومر ایشانراست عذابی بزرگ این قرآن سبب هدایتی است
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ
وآنانکه کافر شدند بآیتهای ما پروردگار ایشان مر ایشانراست عذابی
مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ۞ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ
از عذابی دردناک معبود بسزا آنست که رام کردانید برای شما
الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ
دریا را تا روذ کشتی در آن بفرمان او وتا بجویید چیزی از عطا بواسطه ربح خدای تعالی وغیر آن
وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۚ ۞ وَسَخَّرَ لَكُمْ
وتا مگر شما سپاسداری نمایید ورام گردانید برای شما
مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ ۖ
آنچ در آسمانهاست وآنچه در زمین است همه حال آنکه از نزد خدای اند
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۞
بدرستی در آن تسخیر هر آینه دلایل است مر گروهی را که اندیشه کنند

قالون
من ورآيهم
مدغما غير الغنة خلف
شيا شيا
بالوجهين ورش
سكت خلف في رواية خلاد
شيئا ولا
مدغما غير الغنة خلف
أوليا أوليا
في الوقف لهشام وحمزة
هدى هدى
بالامالة المحضة في الوقف حمزة وكسائي
وبين بين ورش في الوقف
ركوع
بآيات بيايات
ثلثة اوجه لورش بالابدال في الوقف حمزة
رجز اليم
سكت خلف في رواية
رجز اليم
بالنقل ورش
اليم سخر لكم
نافع وابو عمرو وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر
ادغم سوسي
فيه بامره
اشبع ابن كثير
بالابدال في الوقف حمزة
وسخر لكم
مدغما سوسي

في الأرض بالنقل ورش في الأرض سكت خلف في رواية خلاد لآيات ثلثة اوجه لورش لقوم يتفكرون مدغما غير الغنة خلف

فطرت مقرّرست مر آیات گذشته که در بیان آیات است معترضاتی که در میانه بود میان دو کلام متصل سایغ نمود لتجري الفلك فيه بأمره متعلق است بسخر ولتبتغوا من
فضله عطف است بر لتجري ولعلكم تشكرون بمعنی لکی تشکروا عطف است بر لتبتغوا من فضله وسخر لكم ما في السموات وما في الأرض جميعا منه عطف است بر وسخر لكم
البحر جمله ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون تذییل است وچون اصرار کافران بر کفر علامت اصرار ایشان بر انکار آیت بود انکار را تاکید جمله سایغ نمود معنی اینست
خدای آنست که مسخر گردانید برای شما دریا را تا روان شود کشتی بامر خدا وتا بجویید در وی از فضل خدای جلّ وعلا وتا شما شکر گویید ودر راه سپاس پویید ومسخر کرد
برای شما آنچه در آسمانها وآنچ در زمین است وهمه چیزهایی که در آن ودرین است بدرستی در تسخیر بحر وجریان کشتی علاماتی است مر قومی را که تفکر کنند ودم تحقیق زنند

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بالاذكر ايات قدرت وعلامات فطرت بود بيشتر نيز ذكر آيات روي خواهد نمود در اثناء ذكر ايات اين جمله بر سبيل اعتراض براي امر پيغمبر بصفح واعراض از جفاء كافران وكردار وكفتار ناشايسته ايشان معترضه آورد روايت كرده اند كافري از غفار امير المومنين عمر رضي الله عنه را دشنام داد امير المومنين عمر حدّ زدن وسزاي دادن او بنيا دنهاد اين آيت نازل كشت وعفو از جفاء كافران ببيان پيوست وبعضي كويند عفو پيش از وجوب قتال بحكم اين آيت در حق مومنان بود همه مومنان ما مور بودند كه بجزاء جفا كافران نپردازند وتحمل را بتحمل خويش سازند اين حكم بود ورود آيت قتال منسوخ كشت معني آنست بكواي محمد مر مومنان را عفو كنيد يا كو مومنان عفو كنند مر كافران را آنان كه

نَبْكُمو رزقناهمو فضلناهمو آتيناهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ

بكوي مر آنانرا كه ايمان آوردند تا عفو كنند مر آنانرا كه اميد نميدارند

أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝

ثواب روزهاي موعود خدايرا تا پاداش دهد كروهي را از مومنان بآنچ هستند كه مي اندوزند

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ج وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ز

هركه كند نيكويي پس كند براي تن خود وهركه بدي كند پس بر نفس اوست وبال آن

ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا

پس سوي پروردكار شما باز كردانند شما را وبحقيقت داديم ما

بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ

پسران يعقوب را توريت وبيان شرايع يا فصل حكومات وپيغمبري

وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ

وروزي داديم ايشانرا از چيزهاي پاكيزه وافزوني داديم ايشانرا

عَلَى الْعَالَمِينَ ج ۝ وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ ج

بر اهل زمانه ايشان وداديم ايشانرا دلالات هر چيزي از كار دين

فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ط

پس اختلاف نه نمودند مكر پس از آنكه آمد بايشان دانش بكار محمد از بهر حسد در ميان ايشان

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا

بدرستي پروردكار تو حكم كند ميان ايشان روز قيامت در آنچه هستند

آمَنُوا ثلثة اوجه لورش
يَغْفِرُوا بالترقيق ورش
لِنَجْزِيَ ابن عامر وحمزة وكسائي
وَمَنَ اسَاءَ بالنقل ورش
وَمَنْ اَسَاءَ سكت خلف في رواية
وَلَقَدْ آتَيْنَا سكت خلف في رواية
وَلَقَدَ اتَيْنَا بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
وَالنُّبُوءَةَ بالهمزة نافع
وَالنُّبُوَّهْ بالامالة في الوقف كسائي
وَآتَيْنَاهُمْ ثلثة اوجه لورش
مِنَ الَامْرِ بالنقل ورش
مِنَ الْأَمْرِ سكت خلف وفي رواية خلاد
مَا جَاءَهُمُ بالامالة حمزة وابن ذكوان
يَوْمَ الْقِيَامَهْ بالامالة في الوقف كسائي

نمي ترسند وتوقع نميكنند ايام وقايع خدايرا وقايعي كه خداي در اوقات مخصوصه احداث خواهد كرد وحوادثي كه آنرا در اياميكه ارادت كرده است پيدا خواهد آورد اكر اين سخن بكويي عفو كنند خود را در شور وشغب مكافات نيفكنند بعفو وصفح پردازند تحمل را تحمل خود سازند تا جزا دهد خداي عز وعلا يا كويند جزا دهيم ما يا جزا داده شود نيكي جزاء صبر صابران را بدانچ از صبر وتحمل كسب ميكردند وبدانچ بمصلحت وحكمت وصلاح كار امت مي آوردند روايت كرده اند سعد بن مسيب رضي الله عنه كفت روزي نزديك عمر بن خطاب رضي الله عنه بوديم از قاريي اين آيت شنيديم عمر رضي الله عنه كفت جزا داده خواهد شد عمر بدان صبر كه كرده است وثواب خواهد يافت بدان عمل كه بجا آورده است واين تمليح است از قصهٔ دشنام كافران در قصهٔ غفاري مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ اين جمله تذييل است مر جزا كه در آيت سابق كذشته ثم الى ربكم عطف است بر جملهٔ سابقه وتراخي ظاهر است چه جمله اولي بيان استحقاق جزا بود واين جمله براي حصول آنست وحصول متراخي از استحقاق است معني اينست هركه عملي صالح كند براي منفعت نفس خويش كرده باشد وهركه عملي بد آرد عمل او براي مضرت نفس او بود پس از مستحق شدن وسزاوار كشتن سوي پروردكار خويش باز خواهيد كشت جزا وسزا با قامت خواهد پيوست

كرده ايشانرا از چيزهاء پاكيزه حلال پاك بري از آسيب بيم وباك وفضل داده ايم ايشانرا در زمان ايشان بافضليت برهمه عالميان، وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وآتيناهم عطف است بر آتينا هم سابق بينات من الامر مفعول است مر آتيناهم وتنكير بينات براي تكثير وتعظيم است فما اختلفوا عطف است بر آتيناهم

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ اين جمله در اثناء ذكر آيات قدرت وعلامات كمال فطرت معترضه است براي قصه بني اسرائيل ورزقناهم وفضلناهم عطف است بر آتينا وعود ضمير بر كل ايشان از قبيل حكم بصفت بعض بر كل است چه همه بني اسرائيل انبياء مرسل نبوده اند وصاحبان كتاب ونبوت نكشته اند معني اينست وهر آينه بدرستي داده ايم بني اسرائيل را كتاب چه موسي كه از بني اسرائيل است توريت يافت وداود عليه السلام كه از بني اسرائيل بود دولت ابتاء زبور دريافت وعيسي از بني اسرائيل است مخصوص بعطاء انجيل وداده ايم ايشانرا حكم يعني حكمت وحكومت وفصل خصومت وملك كه يوسف وداود وسليمان از روي نمود ونبوت كه همه انبياء بني اسرائيل را بود وروزي

بينات من الامر بغد ملجاء هم العلم بغيا بينهم مستثنى مفرغ است ان ربك يقضي بينهم الاية مستانفه است درجواب ما يفعل بهم اين جمله كنايت از تحقق بعث وجزاست
تاكيدا او از جهت رد منكران بعث واحياست معنى اينست وداده ايم ايشانرا يعني بني اسرايل را امور ظاهر از معجزات متكاثر پس اختلاف نكردند بني اسرايل مكر بعد
آمدن علم بحقيقت آن بظهور ايات بينات از جهت بغي وحسد وحب رياست وساير اسباب روزند بدرستي پروردكار تو احكم الحاكمين است عالم بامور عالمين است ميان
ايشان در روز قيامت در انچ اختلاف ميكردند حكم خواهد كرد و راز ايشان هم اشكار او نهان بوضوح وظهور خواهد آورد. ثم جعلناك على شريعة من الامر
فاتبعها ولا تتبع اهواء الذين لا يعلمون انهم لن يغنوا عنك من الله شيئا وان الظالمين بعضهم اولياء بعض والله ولي المتقين ثم جعلنا

عطف است بر ولقد اتينا ك
على شريعة مفعول دوم است
فا در فاتبعها سببيه است
اي فاتبع شريعتك لثبوتها بالحجج
ولا تتبع عطف است بر فاتبع انهم
لن يغنوا عنك معلله است
مر جمله ولا تتبع اهواءهم الذين
تاكيد جمله از جهت رد انكار
كافران است كه ايشان كفتار
وكردار خويش را غير نافع نميدا
جمله وان الظالمين با معطوف
خويش كنايت است از انهم لا
يضرونك شيئا لان الظالمين
بعضهم اولياء بعض والله ولي
المتقين وكم بين الولايتين
فلا يضرونك لقوة ولاية الله
وغلبته جمله باعتبار معني
مكني عنه عطف است بر لن
يغنوا عنك وتاكيد او از جهت
رد انكار كافران است كه ايشان
مفهوم اين جمله را باعتبار مكني
عنه منكر اند خود را زيان
زده نميدانند معنى
اينست پس كردانيد
مات را بر طريقي
عظيم وراهي
سليم از امر دين خدا پس
پيروي بكن شريعت خويش
را كه ثابت شده است بايقان
وپيروي مكن هواها اهل
هوا را از مردمان نادان بدرستي
اهل هوا يعني كافران را هيچ
چيزي نفع نكنند ترا در رهانيدن
كنانيدن از عذاب خدا
وبدرستي ظالمان يعني كافران
بعضي مر بعضي را دوستانند
يكديكر ياري دهانند وخدا
عزوجل ياري دهنده مومنا
ولايت كافران بيش ولايت
خدا كجا بر آيد واز دشمني ايشان

انهم و نجعلهم و محياهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بعضهم و اولياء قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فيه تختلفون ۞ ثم جعلناك على شريعة
كه در آن خلاف ميكنند · پس كردانيديم ترا · بر · طريقي وسيرتي

من الامر فاتبعها ولا تتبع اهواء الذين
از كار دين · پس متابعت نماي آنرا · ومتابعت مكن رايهاء باطل · آنانرا كه

لا يعلمون ۞ انهم لن يغنوا عنك من
نميدانند يعني كفار قريش · بدرستي ايشان بازندارند · از تو · از عذاب

الله شيئا وان الظالمين بعضهم اولياء
خداي عزوجل چيزي · وبدرستي كه ستمكاران · ازيشان بعضي · دوستان

بعض والله ولي المتقين ۞ هذا بصائر
بعضي ديكرند · وخداي تعالي · دوست ويار پرهيزكارانست · اين قرآن سبب روشنايي دلهاست

للناس وهدى ورحمة لقوم يوقنون ۞
مردمانرا · وراهنموني · وبخشايشي براي كروهي كه بي كمانند وبرحقايق واقف

ام حسب الذين اجترحوا السيئات
يا نه كه پنداشتند · آنانكه كسب كردند · بديهارا از كفر ومعصيت

ان نجعلهم كالذين امنوا وعملوا الصالحات
كه كردانيم ايشانرا · چون آنانكه · ايمان آوردند · وكردند · كارهاء نيكو

سواء محياهم ومماتهم ساء ما يحكمون ۞
كه يكسان بود · زيستن هر دو فريق · ومردن ايشان · بدا · آنچه حكم ميكنند

فيهي من الامر
بالاشباع ابن كثير بالنقل ورش
من الامر
سكت خلف وفي رواية خلاد
تتبع اهواء
بالنقل ورش
تتبع اهواء
بالسكت خلف في رواية
لن يغنوا
مدغما غير الغنة خلف
شيئا شيئا
سكت خلف وفي رواية خلاد · بالوجهين ورش
بعضهم اوليا
بالسكت خلف في رواية
بصائر للناس
بالادغام سوسي
بصائر للناس
بالترقيق ورش · بالامالة دوري
وهدى و
مدغما غير الغنة خلف
لقوم يوقنون
مدغما غير الغنة خلف
السيئات
ثلثة اوجه لورش

السيئات · بالابدال في الوقف حمزة
امنوا · ثلثة اوجه لورش
سواء · نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسايي
محياهم · بالامالة المحضة كسايي
محياهم · وبين بين ورش

با وجود دوستي خداي حضرت روي نمايد. هذا بصائر للناس وهدى ورحمة لقوم يوقنون هذا اشارتست سوي قرآن اي القرآن بصائر للناس اي متضمن للشرايع
كالبصاير وهدى ورحمة معطوفند بر بصاير معنى اينست اين كتاب يعني قرآن متضمن بصيرتهاست بمعنى متضمن است مر شرايع ونصايح كه همچو چشمها دلها
در تحصيل علم وتوسل سوي فهم وهدى است يعني هادي است يا بر وجه مبالغت عين هدى است يعني هاديست ورحمت است مر قومي را كه ايقان دارند بعث قيامت
را يقين مي پندارند. ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذين امنوا وعملوا الصالحات سواء محياهم ومماتهم ساء ما يحكمون
معنى اينست يا خود شرايع ودلايل را كه همچو بصايرست نه مي پذيرند بلكه كمان مي برند آنانكه سيئات را كسب كرده اند وكناهان ارتكب شده اند

كه بكردانيم ايشان را همچو كساني كه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند حيات ومماة ايشان ايشان را در استراحت ونيل راحت همچو مسلمانان برابر كنيم وميان نيكان وبدان تفاوت نيفكنيم بد حكمي است كه حكم ميكنند ايشان برابر كردن خود را با مسلمانان بد با نيك چكونه برابر بود ومفسد با مصلح چه نوع مساوي شود مصراع
زهي تصور فاسد زهي خيال محال: وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزٰي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ معني اين است واآفريد
حق سبحانه وتعالي آسمانها وزمين را بالحق يعني بوجهي كه مفيد فايده بود وبي حاصل وبلا طائل نباشد تا از آسمان مردمان روزي داده شوند وتا بقوت
كار كنند وتا بر حسب آن كار بدانچه كسب كرده اند جزا وسزاء خويش يابند وحال اينست كه ايشان مظلوم نباشند باستحقاق خويش رسند اَفَرَاَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ
اِلٰهَهُ هَوٰيهُ وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰي عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلٰي سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلٰي بَصَرِهِ غِشٰاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ

وهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
انهمو الا عليهمو اياتنا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مدة الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ
وآفريد خداي تعالي آسمانها وزمين را بعدل وراستي

وَلِتُجْزٰي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا
وتا پاداش دهند هر تني را بدانچه كسب كردند وايشان نه

يُظْلَمُونَ ۞ اَفَرَاَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰيهُ
ستم كرده باشند اي ديدي آنرا كه كرفت معبود خود آرزوي نفس خود را

وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلٰي عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلٰي سَمْعِهِ
وكمراه كردانيد او را خداي تعالي بر دانش حال او ومهر نهاد بر شنوايي او

وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلٰي بَصَرِهِ غِشٰاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ
ودل او وبديد كرد بر چشم او پوششي را پس كدام كس راه نمايد او را

مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۞ وَقَالُوا
پس از اضلال خداي تعالي اي پس پند نمي كيريد وكفتند

مَا هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا
نيست اين زندكاني مكر زندكاني اين جهان مي ميريم بعضي وزنده مي شويم بعضي ونه

يُهْلِكُنَا اِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ
هلاك كرداند ما را مكر روزكار ونيست مرايشان را بان كفتار هيچ دانشي

اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ ۞ وَاِذَا تُتْلٰي عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا
نه انديشان مكر كه كمان مي برند وچون خوانده شود برايشان آيتهاي ما

والارض — بالنقل ورش
والارض — بسكت خلف وفي رواية خلاد
ولتجزي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ولتجزي — امالة بين بين ورش
لايظلمون — بالتغليظ ورش
افرايت افرايت — بالتسهيل نافع / بالابدال ورش
افريت — بالحذف الكسائي
الهه هويه — بالادغام سوسي
هويه هويه — بالامالة المحضة حمزة والكسائي / امالة بين بين ورش
هو يهو علم — بالاشباع ابن كثير
غشوة فمن يهديه — حمزة والكسائي / مدغما بغير الغنة خلف
يهديهي — بالاشباع ابن كثير
تذكرون — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

الدنيا — امالة بين بين ابو عمرو وورش
الدنيا ونحيا — امالة بين بين ورش
ونحيا انهم الا — بالسكت خلف في رواية
تتلي عليهم اياتنا — بالسكت خلف في رواية
اياتنا — ثلثة اوجه لورش

ارايت از افعال قلوب است من در من اتخذ شرطيه است اتخذ با معطوفات خويش شرط است فمن يهديه جزاء شرط است واستفهام براي انكار واين كلام از باب تعليق افعال قلوب بشرط است وشرط در باب تعليق حكم نفي دارد در بعض شروح نحو برين تصريح كرده ونيز شرطي كه اجزاء او استفهام بود در حكم استفهام باشد افلا تذكرون عطف است بر محذوف اي اتغفلون فلا تتعظون وجمله افرايت من اتخذ الهه هويه معترضه است براي بيان مذمت هوا و مضرت ضلالت وفوات هدي معني اينست آيا نكرده ء پس نديدي كسي كه هوا را اله خود بكيرد وطاعت او را چون طاعت اله پذيرد وخداي او را كمراه كرداند با آنكه او راه راست داند ومهر كند خداي بر شنوايي او تا سخن رهبر نشود وبر دل او تا هدي از ضلال تميز نكند وبر چشم او پوشيد كي آرد تا نشانها را در نظر نيارد در ضلال افتد وكمراه شود پس كه راه نيك نمايد وكه سوي راه راست خواند پس از آنكه خداي عز وجل او را كمراه كرداند اغافل ميشويد پس پند نمي كيريد هوش نمي آيد نصيحت نمي پذيريد ومتابعت هوا ميكنيد خود را در هوان مي افكنيد آكاه نه ايد

بمتابعت هوا در هاويه مي رويد كمي حال مردم در هوانست هوي از آن كم نهست صاحب هوان حقير ست صاحب هوا احقر ست بزركي را پرسيدند ما الهوي
فقال الهوي الهوان سرقت نونه شعر نون الهوان من الهوي مسروقة ۞ واسير كل هوي اسير هوان ۞ ان الهوي لهو الهوان بعينه ۞ فاذا القيت فقد لقيت هوانا ۞
فاذا هويت فقد تعبدك الهوي ۞ فاصنع لحبك كائنا من كانا ۞ بيت زبان زبان تو كويد نكو بيش بي ني ۞ هوا هوان تو جويد نميكني هي هي ۞ كفته اند الشر
متابعة الهوي والخير مخالفة في كله فنعم ما قال شعر اذا طالبتك النفس يوما بشهوة ۞ وكان اليها للخلاف طريق ۞ فدعها وخالف ما هويت فانما ۞
هواك عدوك والخلاف صديق ۞ وَقَالُوا مَا هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا اِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ اِنْ هُمْ اِلَّا يَظُنُّونَ

وقالوا عطف است بر مضمون كلام سابق اي ضلّ الكافرون باتباع الهوى وقالوا كذا ماهي الا حياتنا الدنيا مقول قالوا است هي عايد است بر حيات بقرينه سياق الا حياتنا الدّنيا استثنا مفرغ است خبر است ليكن عمل ما باِلّا منتقض شده جمله ماهي الا حياتنا الدّنيا اي ما الحيوة الا حياتنا الدنيا قصر حيات بر حيات دنياست وجمله نموت ونحيا براي بيان انضمام حيوة مذكور با موت است جمله وما يهلكنا الا الدهر عطف است بر ماهي الا حياتنا الدنيا وجمله وما لهم بذلك من علم حال است از فاعل قالوا و رابط ضمير لهم است وجمله ان هم الا يظنون تذييل است نفي علم را كه در جمله سابقه منطوق بود تا كيد ست معني آيه است مشركان مكه باتباع هوا كمراه شدند وبعث وقيامت را انكار كردند وكفتند حيات ما جز حيات دنيا نيست و آن نيز با موت اقترانيست بعضي از ما مي ميرند وبعضي زنده ميشوند و زاده ميكردند ما همه در زماني موصوف بممات ميكرديم ودر زماني موصوف بحيات مي باشيم وهلاك نميكرد ما را مكر روزكار قصر اهلاك بر روزكار متضمن است بر نفي فعل از كردكار جه كفار ديكر بدان صانع قايل اند در صفات جاهل اند اما دهريه ذات صانع را منكرند نسبت حوادث سوي روزكار ميكنند اين سخن را از علم نميكويند وبدين سخن اظهار حق نمي جويند نه اند ايشان مكر كمان برنده وسخن را از حسبان وتخمين كوي

وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ اِلَّا اَنْ قَالُوا ائْتُوا بِاٰبَائِنَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

بيّنات حال است از آياتنا و آياتنا فاعلست مر تتلى وتتلى تا آخر شرط است ان كنتم صادقين شرطي است مستغني از جزاء اكتفاء بما مضى ائتوا بابائنا مفعول قالوا است الا ان قالوا مستثنى مفرغ است اسم كان است حجتهم بر قراءت نصب خبر كان است وبر قراءت رفع بر عكس است وجمله ما كان حجتهم جزاء شرط است وجمله شرطيه يعني واذا تتلى عليهم آياتنا تا آخر عطف است بر وقالوا ماهي الا حياتنا الدنيا نموت ونحيا معني اينست وجون بر ايشان آيات ما در حالتي كه آيات بيّنات است ودر حصول مقاصد ظاهر است خوانده شود نباشد حجت ايشان جز آنكه كويند بيدار ان ما را زنده شده بيارند اكر شما در اين كفتار صدق داريد ومعلوم است كه اين حجت واهي است مبني از وقوع وبنا هي است چه جستن تعين حجت خلاف قاعده مناظره بود بيش اهل خرد پسنديده نباشد چه براي اثبات دعوي

كُنْتُمُو يُحْيِيكُمُو يُمِيتُكُمُو كُنْتُمُو عَلَيْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

حُجَّتَهُمُو اِلَّا يَجْمَعُكُمُو اِلَى قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

حُجَّتَهُمْ اِلَّا — بالسكت خلف في رواية

قَالُوا ائْتُوا — بالابدال ورش والسوسي

بِاٰبَائِنَا يَجْمَعُكُمْ اِلَى — ثلثة اوجه لورش

فِيهِ النَّاسِ — الاشباع ابن كثير، بالامالة دوري

ع

وَالْاَرْضِ — بالنقل ورش

وَالْاَرْضِ — سكت خلف وفي رواية خلاد

يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ — مدغما غير الغنة خلف

وَتَرَى وَتَرَى — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي، امالة بين بين ورش

جَاثِيَةً تُدْعَى — بالامالة في الوقف كسائي، بالامالة المحضة حمزة والكسائي

تُدْعَى — امالة بين بين ورش

بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ اِلَّا اَنْ قَالُوا ائْتُوا

حال آنكه روشن اند نه بود شبهت وحجت ايشان مكر آنكه كويند بيارید در دلالت

بِاٰبَائِنَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ

پدران ما را اكر هستيد راست كويان بكوي خداي تعالي زنده كرداند شما را

ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

پس بميراند شما را پس كرد آرد شما را سوي روز قيامت

لَا رَيْبَ فِيهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

هيچ شك نيست درو وليكن بيشتر مردمان نمي دانند كه بعث حق است

وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَيَوْمَ

ومر خدايراست پادشاهي آسمانها وزمين ودر آن روز كه

تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ

برخيزد قيامت در آن روز زيان كنند اهل اديان باطل

وَتَرٰى كُلَّ اُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰى

وبيني تو هر كروهي را بزانو در آمده يا مجتمع هر كروهي خوانده شود

اِلٰى كِتَابِهَا اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ

با صحيفه اعمال خود امروز پاداش دهند شما را عوض آنچه بوديد كه

تَعْمَلُونَ هٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ

ميكرديد در دنيا اين مكتوب ماست ناطق است بر شما

بكوي اي محمد خداي شما را زنده ميكند پس تر از ان خواهد ميرانيد چون اجل برسد پس تر از آن در روز قيامت جمع خواهد كرد شك نيست در اين كه قيامت آمدني است وليكن بيشتر مردمان نميداناند آمدن قيامت را منكر اند. وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ وَتَرٰى كُلَّ اُمَّةٍ جَاثِيَةً كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰى اِلٰى كِتَابِهَا اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هٰذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ جمله ولله ملك السموات عطف است بر وخلق الله السموات والارض كل امة جاثية مفعول ترى است واكر ترى بمعنى تبصر بود جاثية حال باشد يوم تقوم الساعة متعلق است به يخسر يومئذ بدل از وست

حجتي صحيح بايد ودليلي درست شايد هر دليلي كه بود وهر حجتي كه باشد پيغمبر عليه السلام حجج صحيح آورده ودلايل درست اقامت كرده حجتي روشن چون انشقاق قمر وبرهاني قوي چون انجذاب شجر ودلايل ديكر چون تسليم حجر وشكايت ناقه وحنين خشب وبيرون آمدن آب از انكشتان علي الخصوص حجت باقيه قرآن ومعجزه دائمه فرقان با اين حجج ودلايل طلب حجتي ديكر تعنت بود علي الخصوص تعين كنند وحجت معين بطلبند قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ قل الله يحييكم مستانفه است در جواب ما اقول حين يقولون ذلك الله يحييكم با معطوفات خويش مقول است الى را بعضي از ابتدا دارند وبعضي بمعني في بندارند چه الى براي انتهاء غايت در مكانست ومكان ملايم استعمال في بود جمله لا ريب فيه موكده بود يا صفت باشد ولكن اكثر الناس لا يعلمون اسند را كست معني اينست

وترى عطف است بر تخسر كل امة مرفوع بر ابتداست تدعى خبر مبتداست الى كتابها متعلق است به تدعى اى الى قراءة كتابها وكل امة تدعى بر قراءة نصب مكرر براى تاكيد باشد وتواند بود كه بدل از كل امة بود اليوم ظرف است مر تجزون جمله بتقدير يقال لهم اليوم تجزون ما كنتم تعملون مستانفه يا اشد حالى ديكر بود هذا كتابنا مبتدا وخبرست ينطق حالست از معنى اشارت بر طريق هذا بعلى شيخا وجمله هذا كتابنا معلله است مر تجزون وجمله انا كنا نستنسخ معلله است مر ينطق عليكم بالحق وجمله هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق ملوح بر تحقيق وتثبيت ونوشتن كتاب مذكور بود بتقدير ملوح تاكيد جمله سائغ نمود موصول با صله يعنى ما كنتم تعملون مفعولست مر نستنسخ **معنى اينست** ومر خداير است ملك آسمانها وزمين وقدرت ولايت بر آن وبرين ودر روز قيامت روزى كه باشد چنان وچنين خاسر وخايب شوند در و مبطلان

وبه بينى تو هر امتى را سوى حساب كاه بر انو رونده از هيبت وهول ترسنده هر امتى سوى خوانده نامه اعمال خويش خوانده شود حيران كشته كه چه خواهد ديد وچه خواهد خواند بر وكفته شود امروز جزا داده خواهيد شد جزا آنچ كسب ميكرديد جزاء اعمالى كه مرتكب مى شديد زيرا چه اين كتاب ما ناطق است بحق كواه است بر شما حقيقت او ثابت است ومحقق زيرا ... كه نسخه مى ... كرديم آنچ شما ميكرديد وهر عملى كه مى آورديد. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ اين جمله تقسيم بعد الجمع است چه در جمله سابقه همه مردمان را در جمع كردن روز قيامت جمع كرد درين جمله در جزا دو قسم آورد موصول با صله مبتداست فيدخلهم ربهم فى رحمته خبر مبتداست جمله ذلك هو الفوز المبين تذييل است شرطيه ثانيه يعنى واما الذين كفروا عطف است بر فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات همزه در افلم تكن آياتى تتلى عليكم براى استفهام است فا عاطفه است معطوف عليه محذوف است اى الم ياتكم رسلى فلم تكن آياتى تتلى عليكم واستفهام مذكور براى انكارست وانكار نفى اثبات بود

كنتمو فيدخلهمو ربهمو عليكمو فاستكبرتمو كنتمو قلتمو بدا لهمو بهمو — قرا ابن كثير الصلة وفى رواية قالون — قيام

بِالْحَقِّ ط إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

براستى بى تفاوتى بدرستى ما بوديم كه سيفرموديم نبشتن آنرا كه ميكرديد

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ

پس اما آنان كه ايمان آوردند وكردند كارهاى نيكو پس درآرد ايشانرا

رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ط ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ

پروردكار ايشان در بخشايش خود آن آنست پيروزى ظاهر

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا قف أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ

واما آنان كه كافر شدند پس كويند اى نبود آيتهاى من خوانده ميشد

عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ

بر شما در دنيا پس بزركى نموديد از قبول آن وبوديد كروهى كناهكاران

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ

وچون كويند بدرستى وعده خداى تعالى درستست وقيامت

لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ لا

هيچ شك نيست در آن ميكفتيد نميدانيم چيست قيامت

إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ

هيچ نميدانيم مكر كمانى ونه ايم ما بريقين از آن حال

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم

وظاهر ميشود مر ايشانرا بديها آنچ ميكردند وفرود آيد بديشان جزاى

تكن آياتى — بالنقل
تكن آياتى — بالسكت خلف فى رواية
تتلى تتلى — بالامالة المحضة حمزة والكسائى — بالتقليل ورش
واذا قيل — بالاشمام هشام والكسائى
حق والسلعة — مد غير الفتة خلف
والساعة — بفتح التاء حمزة
الا ظنا وما — مد غير الفتة خلف
سيات سيات — ثلاثة اوجه لورش — بالابدال فى الوقف حمزة
وحاق — بالامالة المحضة حمزة

الا ظنا وما نحن بمستيقنين ان وعد الله حق بتاويل هذا القول تا آخر مقول قيل است تاكيد جمله ان جهت رد انكار منكران قيامت است والساعة برفع ونصب خوانند عطف بر لفظ اسم ان وبر محل او واندجمله استفهاميه يعنى ما الساعة بتاويل مفرد در محل مفعول ما ندرى است ما ندرى مقول مر قلتم لا ريب فيها خبرست مر الساعة وقلتم جزاء شرط است وشرطيه يعنى واذا قيل تا آخر شكايتى ديكرست از كفار آن در آن نظن نافيه است الا ظنا استثناء مفرغ است وتنكير ظنا براى تحقير وتقليل است جمله ان نظن تاكيد ما ندرى است وما نحن بمستيقنين عطف است بر ان نظن الا ظنا **معنى اينست** وچون كفته شود اين قول كه بدرستى وعده خدا بجزا وسزا حق است واخبار او ببعث واحياء موتى صدق است وقيامت شك نيست در وكه آمدنى است وواقع شدنى است بكوييد نميدانيم ساعت چيست وبر چه مبنى است كمان نمى بريم

جواب اما محذوف است اى اما الذين كفروا فيقال لهم الم ياتكم رسلى فلم تكن آياتى تتلى عليكم فاستكبرتم با معطوف خويش عطف است بر مضمون جمله سابقه اى اتيكم رسلى وتليت عليكم آياتى فاستكبرتم وكنتم قوما مجرمين **معنى اينست** اما آنانكه ايمان آورده اند واعمال صالحه كرده اند پس درآرد ايشانرا پروردكار ايشان در رحمت خويش يعنى در بهشت كه جاى رحمت است آن يعنى درآمدن چنان رستكارى پيداست ابر خشنودى خداست واما آنانكه نكرويدند وكفر ورزيدند مر ايشانرا كفته شود ا پيغمبران ما بر شما نيامده بودند وآيات ما را تبليغ نمودند يعنى پيغمبران ما آمدند آيات را بر شما تلاوت كردند شما كبر كرديد ودر رخ قبول نيا ورديد وشما قومى كناهكار بوديد عصيان وطغيان نموديد وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ

مكر كمان بردن بسير ونه ايم ما مستيقنين بدان درضمير وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ بدا با معطوف خويش حكايت از مستقبل است عطف است بر جمله واما الذين كفروا الآية اي
واما الذين كفروا فيقال لهم افلم تكن آياتي تتلى عليكم الى آخر الآية وقيل اليوم عطف است بر وحاق بهم اليوم ننسيكم مقول قيل است هذا صفت است مر يومكم وماويكم
النار وما لكم من ناصرين معطوف اند بر مقول يا حال اند ونسيان از خدا بمعني ترك است معني اينست وظاهر شود مر كافران را بديها عملهاء ايشان وبرسد ايشان را آنچه بدان
استهزا ميكردند وبيغمبر ايشان را در حيز سخري آوردند وگفته شود مر ايشان را امروز ترك دهيم شما را چنانچه فراموش كرده بوديد لقاء اين روز را شما وجاء شما دوزخ باشد
ومر شما را ياري دهان نباشد ونصرت از كسي نبود ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وعيد عقوبت مورد سوالان سبب شد اينجمله براي بيان عقوبت مستانفه آمده اتخذتم با معطوف خويش خبر ان است وان با اسم وخبر خويش مجرور باست جار ومجرور خبر است مر ذلكم كه مبتدا است معني اينست آن يعني عذاب مذكور وعقاب مسطور اي مخاطبان حاصل است به سبب آنكه گرفتيد شما آيات خداي را جاء سخر ومحل استهزا ومغرور كرد شما را حيات دنيا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ يخرجون بر صيغه معروف از باب نصر يا از باب افعال مجهول خوانده اند ومعني برحسب آن داشته اند اليوم ظرف است مر مضمون لا يخرجون اي فلا يخرجون اليوم اي فانتفى اليوم كونهم خارجين او كونهم مخرجين واين جمله عطف است بر قيل ولا هم يستعتبون عطف است بر لا يخرجون وتقدير مسند اليه در حيز فعلي با يلاء حرف نفي در ولا هم يستعتبون مفيد تخصيص معني اينست روزي كه مر ايشان را اليوم ننسيكم گفته شود ودوزخ جاي ايشان گردد پس آن روز از آتش بيرون نيايند وبر قراءت ضم معني چنين گويند بيرون آورده نشوند ونه ايشان مطالب برضاجويي باشند يعني بر ايشان گفته نشود كه شما خداي را خشنود كنيد

نَنْسِيكُمُو نَسِيتُمُو يَوْمِكُمُو لَكُمُو ذَلِكُمُو هُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
اتَّخَذْتُمُو آيَاتِ اللَّهِ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

يَسْتَهْزِئُونَ بالتسهيل في الوقف حمزة
يَسْتَهْزِيُونَ بالابدال في الوقف حمزة
يَسْتَهْزُونَ بالحذف في الوقف حمزة
وَقُيلَ نَنْسِيكُم بالاشمام هشام وكسائي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
نَنْسِيكُمْ امالة بين بين ورش
وَمَأْوِيكُمْ امالة بين بين ورش
وَمَاوِيكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَمَاوَيكُمُ اتَّخَذْتُمْ بالابدال ورش والسوسي — بالادغام
اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ بالسكت خلف في رواية
آيَاتِ اللَّهِ ثلثة اوجه لورش
هُزُؤًا هُزُوًا نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسائي وابو بكر — في الوصل حمزة

مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ۞ وَقِيلَ الْيَوْمَ
آنچه بودند كه بدان افسوس مي داشتند وگويند ملايكه امروز

نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ
ترك كنيم شما را در عذاب چنانكه فراموش كرديد فرا رسيدن اين روز شما را

هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۞
اين روز وجاي شما است آتش ونيست مر شما را هيچ ياري

ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا
آن عذاب شما را بآنكه گويند بسبب آنست كه شما ميگرفتيد آيتهاي خداي تعالى را محل افسوس

وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ
وفريفت شما را زندگاني نزديكتر پس امروز بيرون نيارند ايشان را

مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۞ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ
از آن ونه ايشان طلب كنند از ايشان تا خداي را راضي گردانند پس مر خداي راست ستايش مطلق

رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ
پروردگار آسمانها وپروردگار زمين پروردگار

الْعَالَمِينَ ۞ وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ
جهانيان ومر او راست غايت بزرگي در آسمانها

وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۞
وزمين واو غالب وتواناست درستكار درست گفتار

هُزُؤًا بالنقل حمزة — في الوقف بالابدال حمزة
هُزْوًا في الوقف خلف
هُزُوًا مدغما غير الغنة خلف
الدُّنْيَا ابو عمرو وورش — حمزة والكسائي
الدُّنيا بالامالة المحضة — حمزة والكسائي
لَا يَخْرُجُونَ امالة بين بين
رَبِّ الْأَرْضِ بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
وَهْوَ بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي

ورضاء خداي تبارك وتعالى بجويد فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فا سببيه
است زيراچه در مبدا سورت آيات قدرت وآثار فطرت را كه در معظم مخلوقات از روي صورت يعني آسمان وزمين مودع است ذكر كرد بعد از ان آيات وآثار ديگر كه
در معظم مخلوقات از روي معني يعني ارباب علم واصحاب فهم كه لايق خطاب ودرخور ثواب اند مستودع است آورد بعد از ان وخلق الله السماوات والارض بالحق ولتجزى
كل نفس بما كسبت گفت وبيان ظهور تصرف در آسمان وزمين وزمره مخاطبان ومجرمان كه اعظم كاينات اند جست پس از آن جمله ولله ملك السماوات والارض كه دال
بر عموم تصرفات در آسمان وزمين وكمال اقتدار بر اهل آن واين است آورد بعد از آن بذكر تصرفات ديگر كه تعلق بمعاد ومعاش دارد بر داخت وآن را سبب كمال اقتدار خويش

بر عالم وعالميان ساخت وشك نيست كه ثبوت اينچنين قدرت وظهور اين نوع فطرت وتحقق ملك آسمان وزمين وتصرف در موجودات اولين وآخرين سبب است براي سزاواري
حمد واستحقاق كبريا ومجد سؤال چه سرّيست كه ربّ الارض بر ربّ السّموات عطف كرد ربّ العالمين بي عاطفه آورد جواب ارض مغاير سماست ودر صورت
مغايرت عطف رواست وربّ السّموات وربّ الارض مفيد معني ربّ العالمين است چه معظم عالم آسمان وزمين است مالك معظم جيزي در حكم مالك كل بود ربّ
السموات والارض مفيد معني ربّ العالمين باشد برين طريق ميان ايشان اتحاد آيد وبا اتحاد عطف نشايد وله الكبرياء عطف است بر لله الحمد في السّموات والارض ظرف
است مر مضمون جمله اي تحكم بهذا في السّموات والارض وهو العزيز الحكيم تذييل است معني اينست پس مر خدايراست همه ستودكي وهمه ستودن

ومروراست بسپاس وستايش
سزاوار بودن خدايي كه
پروردكار آسمانها وزمين
است مالك اهل آن وآن است
آفريدكار جهانست پرورد كار
عالميانست ومر اوراست
بزركي بيقين در آسمانها وزمين
واو عزيزست غالب است
قوي است بقوت خويش
آفريدن اينچنين امور عظام
تواند حكيم است در هر كار
وكفتار سر حكمت محكم داند
وبدانكه مقطع اين سورت
نيز مقطعي حسن است واختتام
او بر وجهي مستحسن است
زيرا كه توصيف خدا بهمه
محامد وتنزيه او از همه نقايص
مشتمل همه مدايح بود ومتضمن
همه ثناها باشد دلالت وتمام
شدن كلام كند ورسيدن
اين مقطع بر حكم هنا مديح للمديح
شامل سخن بانتها رسد والله
اعلم بالصّواب واليه المرجع
والمآب لا اله الا هو ربي
توكلي عليه وهو حسبي

سورة الاحقاف سورة
احقاف مكي است سي وپنج
آيت است سيصد وچهل كلمه
دو هزار وسيصد حرف است
ربط اين سورة با سورت جاثيه
آنست كه در اختتام سوره جاثيه
ذكر سموات وارض وثناء خدا
بصفت عزت وحكمت بود
آغاز اين سورت هم بدين ذكر
روي نمود وبدانكه در صدر
سورت احقاف جمله حم
تنزيل الكتاب من الله العزيز
الحكيم بر طريق عنوان آمده
وبذكر ما خلقنا السّموات
والارض وما بينهما الا بالحق
واجل مسمّى كه متضمن انذار

حم بالامالة المحضة ابن ذكوان وحمزه وكسائي وابو بكر
حم بالامالة بين بين ابو عمرو وورش

سورة الاحقاف مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

قف

حم تنزيل الكتاب من الله العزيز

اسم سورتست فروفرستادن قرآن از نزد خداي غالب

الحكيم ما خلقنا السموات

درست كار درست كفتارست نيافريديم آسمانها را

لا يمسه الا المطهرون

وبودن سموات وارض وآنچ ميان ايشانست موجل باجل مسمّى افتتاح سورت شد بعد ذكر كفار واعراض ايشان از انذار بجمله والذين كفروا عمّا انذروا معرضون بذكر
پيوست بجمله مذكوره سوي ذكر كافران تخلص حاصل كشت بعد جملة قل ارايتم ما تدعون من دون الله وجمله ديكر تا جملة فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون ذكر كافران آورد
بعد جمله فاصبر كما صبر اولوا العزم من الرسل تا آخر در سياق اوست بر وجه تذنيب تا آخر سورت ذكر كرد وشك نيست جملهايي كه از يكباب است اكر مقاصد ايشان
مختلف بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكري است معترضاتي كه در ميان جمل
مذكوره آمده بيان كلامها متصل واقع شده جمل ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بيان آن در محال خويش بتوفيق الله وعونه روي نمايد والله اعلم بالصّواب

بسم الله الرحمن الرحيم حم تنزيل الكتاب من الله العزيز الحكيم معني ووجوه اعراب در افتتاح سورة جاثيه كذشته وبيان نوشته ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق واجل مسمى والذين كفروا عما انذروا معرضون جملهٔ ما خلقنا السموات والارض در ربط بر طريق ان في السموات والارض لايات للمؤمنين كه در افتتاح جاثيه كذشته است آمده وجه ربط او همانست كه آنجا بيان كرده شده معني اينست نيافريديم آسمان وزمين وانچ ميان آن وابن آ مكر بحق مقرون بمرادي ومطلوبي محقق تا مهلتي مستمي يعني باقي بود تا روز جزا چون روز جزا برسد آسمان منشق منطوي كردد وزمين بمضمون دكت الارض دكا نشوند وآنانكه نكرويده اند وكفر ورزيده اند از آنچه از اهوال وافزاع قيامت ترسانيده ميشوند اعراض كنند وروي كردانيده اند.

والارض بالنقل ورش والارض سكت خلف وفي رواية خلاد مسمى بالامالة المحضة حمزة وكسائي مسمى امالة بين بين ورش انذروا بالترقيق ورش

قل ارايتم ما تدعون من دون الله اروني ماذا خلقوا من الارض ام لهم شرك في السموات ائتوني بكتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان كنتم صادقين قل مستانفه است در جواب ما اقول لهم حين اعرضوا عما انذروا واستفهام در ارايتم براي تقرير ست يعني حمل مخاطب بر اقرار بمعني اخبروني است مقول قل است ما تدعون من دون الله اي ما تعبدون من دون الله ما استفهاميه است منصوب المحل است بدين كه مفعول است مر تدعون جمله ما تدعون در محل نصب مفعول است مر ارايتم از باب تعليق باستفهام آمده و استفهام مذكور براي تقرير ست بمعني حمل مخاطب بر اقرار ماذا خلقوا ما استفهاميه است در محل نصب بود مفعول خلقوا باشد يا در محل رفع بود اي اي شئ الذي خلقوه من الارض جملهٔ ماذا خلقوا من الارض بر هر دو وجه در محل مفعول اروني بود وجملهٔ اروني تا آخر بدل از مقول قل باشد ام منقطعه بمعني بل با همزه اي بل الهم شرك في خلق السموات جمله عطف است وجملهٔ استفهاميه سابق ايتوني بدل است از ارايتم كه بمعني اخبروني است اي اخبروني ما تدعون ايتوني بكتاب دال عليه او بقية من علم موجبة لذلك وان امر تعجيز است ان كنتم صادقين شرطيست مستغني از جزاء اكتفاء بما مضى اي ان كنتم صادقين في دعواكم

خمس وثلثون آية

والارض وما بينهما الا بالحق

وزمين را — وآنچه — ميان هردواست مكر براستى وعدالت

واجل مسمى والذين كفروا

وتا وقتي نام برده يعني قيامت — وآنان كه كافرند

عما انذروا معرضون

از آنچه بيم نمايد ايشانرا اعراض كننده اند

تنزيل من رب العالمين

معني اينست بكواي محمد مر مشركانرا مرا خبر كنيد شما از غير خداي چه چيز راي پرستيد تا اقرار كنيد واعتراف نماييد كه سند راي پرستيم وبر باطل هستيم مرا بنما كه الههٔ شما از چيزهايي كه در زمين است چه چيز را آفريده اند واز چيزهايي كه در زمين است چه چيز را بديد كرده اند يا خود مر ايشانرا شركتي است در خلق آسمانها بياريد بر من كتابي را كه نازل بود بيش از قرآن ناطق بود بر پرستش بتان يا بياريد بقية از علم كه شتكان اكر هستيد شما از راست كويان.

بيت برچنين بيهوده كويي ميتوان كفتن اكر حجتي داري بكو و قوتي داري بيار.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ

كانوا لهم اعداء جزاء شرط است وكانوا بعبادتهم كافرين عطف بروست وجمله شرطيه عطف است برجملهٔ لا يستجيب كه صلهٔ من است من استفهاميه مرفوع المحل برابتداست اضلّ خبر مبتداست يدعوا من دون الله صلهٔ من است من باصله مجرور من است من لا يستجيب له الى يوم القيامة مفعول يدعوا است ونفي استجابت تا روز قيامت بمعنى تأبيد است چه اصنام جمادند وجمادات هرگز استجابت نكنند جمله وهم عن دعائهم غافلون حال است وعود ضمير هم وصيغه جمع سلامت مختص سوى اصنام كه جمادند باعتبار آن بود كه كفار الوهيت را نسبت بديشان كرده اند والوهيت مستلزم علم باشد وبعضى من لا يستجيب له الى يوم القيامة وهم عن دعائهم

أرأيتمو لهمو كنتمو همو دعائهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لهمو أعداء عليهمو آياتنا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي
بگو اى خبر دهيد مرا آنچه مى پرستيد وميخوانيد از غير خداى تعالى يعنى اصنام بنماييد مرا

مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي
كه چه چيز آفريده اند از زمين يا كه مرايشان راست انبازى در

السَّمَاوَاتِ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ
آسمانها بياريد بمن كتابى آسمانى ناطق بصحت دعوى شما پيش از اين قرآن يا بقيّهٔ

مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ وَمَنْ أَضَلُّ
از دانش پيشينيان اگر هستيد راست گويان وكيست گمراه تر

مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ
از آنكه خواند يا پرستد از غير خداى تعالى كسى را كه اجابت نمايد

لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ
اورا تا روز قيامت وآن اصنام از خواندن آن كفار بيخبر اند كه گنگ وكر اند

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً
وچون برانگيزانند مردم را باشند آن اصنام مرايشانرا دشمنان

وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ۝ وَإِذَا تُتْلَى
و باشند آن اصنام بپرستيدن آن كفار انكار نماينده وچون خوانده ميشود

عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
برايشان آيتهاى ما حال آنكه روشن اند در دلالت گويند آنانكه كافر شدند

قل أرأيتم — بالنقل ورش
قل أرأيتم — سكت خلف في رواية
أرأيتم إن — بالسكت خلف في رواية
أرأيتم أرأيتم — بالتسهيل نافع بالابدال ورش
أرأيتم من الأرض — بالحذف الكسائي بالنقل ورش
من الأرض — سكت خلف وفي رواية خلاد
أو أثارة أو أثارة — بالنقل ورش سكت خلف في رواية
من علم إن — بالنقل ورش
من علم إن — سكت خلف في رواية
ومن أضل — بالنقل ورش
ومن أضل — سكت خلف في رواية
ممن يدعوا — مدغما بغير الغنة خلف
وإذا حشر — بالترقيق ورش
لهم أعداء — بالسكت خلف في رواية
أعداء و — مدغما بغير الغنة خلف

كافرين — بالامالة بين بين ورش
وإذا تتلى — حمزة والكسائي، بالامالة المحضة
وإذا تتلى — امالة بين بين ورش، الامالة المحضة ابو عمرو ودورى
عليهم آياتنا — بالسكت خلف في رواية، ثلاثة اوجه لورش
آياتنا عليهم — بضم الهاء حمزة

عبارت از عيسى وفرشتگان وجنيان كه كافران ايشانرا مى پرستيدند وايشان از دعاء كافران وعبادت ايشان بشغل در عبادت خداى وعدم استجابت بر سبيل تأبيد از جهت عدم اقتدار ايشان بر خداى بيدارند وجمله واذا حشر تا آخر عطف است بر استفهاميه كه مقول قل است معنى اينست وكيست گمراه تر از كسى كه از غير خداى بخواند كسى را كه تا قيامت يعنى هميشه دعا اورا استجابت نكند چون اصنام از جهت جماديت وانتفاء قوى وچون عيسى وفرشتگان از جهت عدم طاقت ايشان بر فعل خداى جلّ وعلا وچون مردمان در روز قيامت حشر كرده شوند پرستيدگان ايشان از دشمنان باشند و پرستش ايشان انكار كنند واذا تتلى عليهم آياتنا بينات قال الذين كفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبين بينات حال است قال الذين كفروا جزاء شرط است وشرطيه عطف بر جملهٔ واذا حشر يعنى واذا تتلى عليهم تا آخر عطف است برجمله والذين كفروا عيانا اند ومعرفون ودر وقال الذين كفروا وضع مظهر موضع مضمر است اى واذا تتلى عليهم آياتنا بينات قالوا لما جاء هم ظرف قالوا است اى كفروا الحق وقت مجيئه من غير تأمل وفكر هذا سحر مبين مقول قال است معنى اينست وچون خوانده شود بر كافران آيات ما در حال كه واضح است گويند كافران مر قرآن مذكور مر كلامى را كه حق است در هنگام آمدن او بيش از تفكر اين سحريست پيدا حق ظاهر را باطل گويند واثبات حقيقت باطل جويند أم يقولون افتراه قل إن افتريته فلا تملكون لى من الله شيئا

لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَى بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
ام منقطعه است بمعنى بل وهمزه وهمزه كه مضمون ام است براى توبيخ است بمعنى لا ينبغى ان يقولوا كذا است وبل براى اضراب است از ذكر سحر خواندن آيات باثبات مفترى گفتن آن افتريته مقول يقولون است قل مستأنفه است در جواب ما اقول لهم ان يقولوا ذلك جمله شرطيه مقول قل است هو اعلم بما تفيضون معلله است به فاعل كفى است شهيدا حال است يا تميز است بينى وبينكم متعلق شهيدا است وهو الغفور الرحيم معترضه است متضمن است مر وعد غفران ورحمت بر تقدير توبه وايمان معنى اينست ياخود ميگويند كه محمد افترا كرده است ونابوده از خويش آورده است بگو اى محمد اگر افترا كرده باشم برين جريمه مجرم ومأخوذ شوم ليس مرا چيزى را از خداى مالك نباشيد اگر خداى مرا بدين جريمه بگيرد نگاه داشتن نتوانيد خداى داناترست بدانچه شما در شأن

براى

قرآن میکویید ومنتشر وپراکنده میکنید کاهی سحر میخوانید وکاهی اضغاث واحلام میدانید کاهی نبشته پیشینیان میکوییدکاهی به افترا نسبت میکنید بسنده است خدای میان من وشما کواه هموست بقضیه من وشما آکاه میداند که بحق رسانیده ام آکاهست که شما بناحق مرا تکذیب کرده اید وبرتهمت وافترا آورده اید وخدای آمرزکار خطایا آمرزنده بخشاینده است عطایا بخشد با این جرایم ناامید مشوید واز این جرایم باز آیید قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ روایت کرده اند چون جفاهاء کافران بسیار کشت وایذاء ایشان از حد کذشت یاران بتنک آمدند وتنک دل شدند واز پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعاء تقویت جستند تا کی برین حال خواهی بود کفتند بعضی کویند کافران معجزات مقترحات خواستند سوال از مغیبات میکردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ناخوش میکشت واز حاصل شدن مطلوب تحزن می پیوست این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست ولا بکم عطف است بر بی ولا زایده است برای تاکید نفی کردن ما ادری رفته کلام بتقدیر ما ادری ما یفعل بی ولا ما یفعل بکم کشته وما در ما یفعل استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدا است یفعل خبر مبتدا است وجمله استفهامیه که برای سوال از تعین است بتاویل مفرد مفعول ما ادری است یا موصوله در محل نصب است مفعول ما ادری است وجمله ما ادری عطف است بر جمله ما کنت چه بالا ذکر کافران بود فرود تر قال الذین کفروا للذین آمنوا نیز ذکر کافران خواهد آمد در اثناء ذکر کافران جمله قل ما کنت بدعا من الرسل معترضه است برای جواب شکایت صحابه کرام از جفا اعداء وبیان پیغمبر صلی الله علیه وسلم عجز خویش را از کارهاء خدا یا کویید معترضه است برای تلقین پیغمبر صلی الله علیه وسلم که کافران را بدین طریق جواب کوید واز مسالت ایشان تفصی جوید ان در ان اتبع نافیه است الا ما یوحی الی مستثنی مفرغ است مفعول است مر اتبع را بوقوع اول معنی اینست نیستم من نو باوه از رسل بر این ایشان رسمی که ایشان داشتند من هم بر آنم امتان ایشان چون امت من جفا میکردند وکفتار وکردار ناشایسته می آوردند معجزات مقترحه میخواستند ودل بر پرسش از مغیبات میکماشتند بعضی انبیا

جَاءَهُمُو كَفَرْتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أَرَأَيْتُمُوا إِن قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش القلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝ أَمْ يَقُولُونَ
مر قرآن را چون آمد بدیشان این جادویی است پیدا یا نه که میکویند

افْتَرَاهُ ۖ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ
بدروغ بربافت قرآن را بکو اکر بربافته باشم قرآن را عذاب کند مرا خدای پس مالک نباشید برای من از عذاب خدای

شَيْئًا ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ ۖ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا
هیچ چیز را او داناترست بآنچه شروع می نمایید در آن بس است خدای کواهی

بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۖ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝ قُلْ مَا كُنتُ
میان من ومیان شما واو آمرزکارست مهربان بکو نیستم من

بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا
بدیع از میان پیغمبران ونه میدانم چه کنند بمن ونه

بِكُمْ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
بشما متابعت نمی نمایم مکر آنرا که وحی فرستاده میشود سوی من ونیام من مکر بیم نماینده

مُّبِينٌ ۝ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ
هویدا بکو خبر دهید مرا اکر باشد آن قرآن از نزد خدای عز وجل

وَكَفَرْتُم بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ
وکافر شوید بآن وکواهی دهد بصحت آن کواهی از پسران یعقوب کویند مراد عبد الله بن سلام است

عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
بر مانند قرآن در بیان اصول وآن تورات است پس ایمان آرد بقرآن شاهد وتکبر نمایید شما از قبول ایمان پس کدام کس کمراه تر بود ظالم تر از شما بدرستی خدای راه ننماید

لَمَّا جَاءَهُم بالامالة حمزة وابن ذكوان
سِحْرٌ بالترقيق ورش
افْتَرَاهُ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
افْتَرَاهُ امالة بين بين ورش
قُلِ ان قُلْ ان بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية
شَيْئًا شَيًّا بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
أَعْلَمُ بِمَا كَفَىٰ بالادغام سوسي حمزة وكسائي
كَفَىٰ وَهُوَ قالون وابو عمرو وكسائي امالة بين بين ورش
إِنِ اتَّبِعُ إِنَ اتَّبِعُ بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية
إِلَّا مَا يُوحَىٰ بالامالة المحضة حمزة وكسائي
إِلَّا مَا يُوحَىٰ امالة بين بين ورش
وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ بالاثبات في الوصل قالون بالترقيق ورش
قُلْ أَرَأَيْتُمْ بالنقل ورش

قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَرَأَيْتُمْ أَرَيْتُمْ أَرَأَيْتُمْ إِن وَشَهِدَ شَاهِدٌ فَآمَنَ
سكت خلف وفي رواية وفي الوقف حمزة بالتسهيل في الحالين نافع بالابدال ورش بالحذف كسائي سكت خلف في رواية ادغم سوسي ثلثة اوجه لورش

وقوم ایشان نصرت یافتند بر کافران چون موسی بر فرعون وبنی اسرائیل بر قبطیان وبعضی انبیا وقوم ایشان در دنیا بر حکم وکاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر مغلوب شد نمیدانم با من چه خواهد کرد وشما را چه پیش خواهند آورد وبر وفق روایت دوم معنی چنین آید بکو ای محمد نو باوه نه ام بعد رسولان بسیار آمده ام امتان ایشان معجزات مقترحات طلب کردند واخبار مغیبات می پرسیدند انبیا را تکذیب کردند در سحر واستهزا آوردند انبیا منصور کشتند وکافران بهلاک پیوستند شما ای کافران همان میکنید که ایشان میکردند وهمان جرایم می آرید که ایشان می آوردند نمیدانم در حق من وشما چه مقدرست در حق من چه کرده شود وبا شما چه معامله بود من پیروی نمیکنم ومتابع نمیشوم مکر چیزی را که سوی وحی کرده میشود واز خدای عز وجل بمن میرسد آوردن مغیبات مقترحات کار من نیست کار خدای تقدس وتعالی است اخبار خفیه بیش از وحی ندانم وبیش از آن دانستن آن نتوانم غیب خدا داند اخبار بدان هم

مد
ست
ست
یت
نم
انبیا کرد
ند
ند
تواند

ونه ام من بکر تر ساتند حق را از باطل جدا کتند نه حاصل کنند ایمان نه پیدا آرند ایقان که آن کار خدایست و فعل حق جل و علا است قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ معنی اینست بگوای محمد خبر کنید مرا اگر
قرآن در واقع از خدای بود و شما بدو کافر شوید و گواهی دهد گواهی از بنی اسرائیل چون عبد الله بن سلام بر کلامی که مثل قرآنست در معنی یعنی توریة یا بر مثل
این معنی یعنی بر بودن قرآن از حق سبحانه و تعالی پس ایمان آرد و شما کبر کنید و ایمان نیارید آیا شما ظالم نباشید و از حق تجاوز کتند نکردید بدرستی خدای راه ننماید
گروهی را که ظالمانند و از حد تجاوز کنند کاشند یعنی ظالمانی که خدای خواسته که ایشان در کفر باشند و تا وقت مردن بر کفر ثابت مانند

عليهمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ربع

الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

گروه ستمکاران را — وگفتند — آنان که کافر شدند

لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ ط

درحق آنان که ایمان آوردند — اگر بودی این دین بهتر — پیشی نگرفتی بر ما ضعفاء سوی آن مؤمنان

وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ

وچون راه نیافتند بآن دین ظاهر شد عناد ایشان — پس گویند بعد ازین — این قرآن دروغی

قَدِيمٌ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا

دیرینه است — و از پیش قرآن — توریت — موسی بود — حال آنکه مقتدای بود در اصول و شرایع

وَرَحْمَةً ط وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا

وبخشایشی از خدای — واین — قرآن — کتابیست — باور دارنده مر کتب متقدم را — حال آنکه بلغت عربست

لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ ص إِنَّ الَّذِينَ

تا بیم نماید تو — آنان را که ستم کردند — وبرای مژده — مر نیکوکاران را — بدرستی آنانکه

قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

گفتند پروردگار ما خدایست — پس ثابت ماندند بر آن گفتار — پس هیچ ترسی نیست بر ایشان از عذاب

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ج أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

و نه ایشان اندهگن شوند — ایشان — ملازمان — بهشت اند

خَالِدِينَ فِيهَا ج جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

حال آنکه جاوید باشند در آن — برای پاداش — بدانچه — بودند که — میکردند در دنیا از توحید و طاعت

آمنوا خيرا — ثلثة اوجه لورش بالترقيق وبالتفخيم

موسى — بالامالة

اماما و رحمة

لينذر — بالتاء نافع وابن عامر والبزي

ظلموا وبشرى — بالامالة — بالترقيق

وبشرى — بالامالة

عليهم — بضم الهاء حمزة

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ معنی اینست وگفتند آنانکه نگرویدند و کفر ورزیدند مر کسانی که گرویدند و ایمان و دین اسلام گزیدند از عفاة شقاة وهناه دعا از فقراء اصحاب امثال عمار وصهیب و بلال و خباب که اگر آنچ محمد آورده است و دعوی حقیت آن کرده است خیر بودی و درو بهی و نیکی روی نمودی این فقرا در وی سابق نمی شدند بر ما وچون بقرآن که کامل در هدی است مهتدی نگشتند و راه راست نیافتند عناد ایشان ظاهر گشت و کار ایشان بضلال پیوست پس ازین خواهند گفت این یعنی قرآن دروغی دیرینه است و افترایی پیشینه است وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ معنی اینست وکاین است پیش از قرآن کتاب موسی یعنی توریت درین حال که پیشوا است و مقتداست بسیار امتان توجه بدو مینمودند و متابع شرایع و احکام او بودند و در حالی که رحمت است نزول او و نعمت است و این کتاب یعنی قرآن کتابیست تصدیق دارنده آن یا گویند اشارت کرده میشود سوی او درین
حال که زبان عربی است یا گویند تصدیق کننده است رسولی را که خداوند زبان عربی است کتابی محتوی بر رموز غیبی و اسرار لاریبی فرود آورده شده است بر تو تا بدو
بترسانی و مژده رسانی یا گویند تا او را ترساند و مژده رساند یا گویند از جهت ترسانیدن مر ظالمان و مژده رسانیدن مر محسنان إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ
اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ درجمله قال الذين کفروا حکایت از کافران بود وانچه در مدح مؤمنانست در جواب ماشان المؤمنین بر وجه
استیناف روی نمود و چون کافرانرا در درجه مؤمنان انکار رست این جمله از جهت رد انکار ایشان تاکید سزاوار است موصول باصله اسم انّ است فلا
خوف علیهم خبرست و لا هم یحزنون عطف است برو معنی اینست آنکسانی که ربنا الله گفتند پس بربند کی استقامت کرفتند ایشانرا هیچ خوفی نبود

وحزنی بدیشان لاحق نشود أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ خالدین حالست از معنی
اشارت وجمله أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ تعلیل است بر جمله لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ دلیل است جزا مصدرست مرفعل
محذوف أي يجزون جزاء بما كانوا يعملون وجمله تاکیدست معنی اینست اصحاب جنت ند ارباب بهشتند در بهشت
جاویدانند جزا داده شوند جزا داده شدنی بدانچه عمل میکردند

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

روایت کرده اند بدر ابوبکر رضي الله عنه ابو قحافه ومادر او ام الخیر در روز فتح مکه ایمان آوردند هیچ یکی را از صحابه پیغمبر علیه السلام جز ابوبکر صدیق رضي الله عنه مادر و پدر مسلمان نشده بودند این آیت برای تنبیه ابوبکر بصیغه عموم نا مراعات حقوق مادر و پدر کند وارد شده ومراد از انسان نوع انسانست ابوبکر بخصوص مراد نیست زیراکه در کتب تاریخ آمده که ابو بکر در روز فتح مکه که روز نزول این آیت است پنجاه وچند ساله بود در حق او حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة وصحت ظرفیت مذکور برای کفار مسطور روی نماید زیراکه در روز ورود آیت چهل ساله بودن او ماضی است ودر زمان ما کذا و چهل ساله بوده اسلام ایشان روی نموده و شکر نعمت اسلام ایشان بیش از اسلام ابوبکر در وقت چهل سالکي مستقیم نیاید بضرورت آیت بر عموم باید داشت چنانچ کدشت وذکر آن بالا رفت اما برین تقدیر وجه تعلیق مقال مذکور وبلوغ مدت مسطور مشکل شود زیراکه چون کسی را نعمتی رسد تاخیر شکر برای چه کند که چون شکر نعمت لازم داند تا رسیدن بچهل سال برای چه ماند و بر قول بعضی کذا العام یخص بسبب کویند واز انسان ابوبکر راکه مورد آیت است بر عهد بنت بتعین جویند اسلام مادر و پدر ابوبکر در چهل سالکی عمر او روایت کنند معتمد بر نقلی دیگر باشند وآن آنست که در تفسیر آورده ابوبکر رضي الله عنه سی وهشت ساله بود که ایمان آورد چون چهل ساله شد مادر و پدر او ایمان آوردند بعد اسلام ایشان شکر نعمت بجا آورد واین مناجات کرد معنی اینست ووصیت کردیم انسان را بمادر وپدر او بکارنیک در حق ایشان یعنی فرمودیم جنس انسان را بمراعات حقوق ومجانبت از عقوق چه او را مادر او بدشواری حامله شده است وبرنج ومشقت بار نهاده است ومدت حمل او وشیر دادن او سی ماه بود شش ماه حمل شکم دارند ودو سال مدت شیر دادن بند ارند

سَيِّئَاتِهِمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ عَنْهُمُو أَحْسَنَ

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ

ووصیت فرمودیم آدمی را بپدر ومادر او نیکویی برداشت او را

أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ

مادر او با حالت مشقت وبنهاد او را با حالت مشقت ومدت برداشتن آن فرزند وازشیر باز کردن او

ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ

سی ماه است تا چون که رسد فرزند بغایت جوانی او وبرسد بچهل

سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ

سالکی کوید ای پروردکار من الهام بخش مرا وتوفیق ده که سپاس دارم نعمت ترا

الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا

که نیکویی کردی بدان بر من وبر پدر ومادر من وآن که کنم کار نیکو

تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي

که پسندی تو آنرا وصلاح بدید آر برای من در اولاد واعقاب من بدرستی من باز کشتم سوی حضرت تو وبدرستی

مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ

من از اهل انقیادم آنانکه از جنس این قایل اند ایشانند که قبول کنند از ایشان

أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ

نیکوتر آنچه کرده باشند ودر کذارند از بدیهای ایشان حال آنکه در جملهٔ

الْجَنَّةِ ۝ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

اهل بهشت باشند وعده داد خدای وعده راستی که بودند وعده داده می شدند بدان

الْإِنْسَانَ — بالنقل ورش

الْإِنْسَانَ — سکت خلف في روایة خلاد

بِوَالِدَيْهِي — بالاشباع ابن کثیر

حُسْنًا — نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر

حَمَلَتْهُو — بالاشباع ابن کثیر

كُرْهًا — مدغما غیر الغنة خلف

كَرْهًا — بفتح الکاف نافع وابن کثیر وابو عمرو وهشام

كَرْهًا — بفتح الکاف نافع وابن کثیر وابو عمرو وهشام

قَالَ رَبِّ — بالادغام سوسي

أَوْزِعْنِيَ — بفتح الیاء بزي وورش

أَنَ اشْكُرَ — بالنقل ورش

أَنْ أَشْكُرَ — سکت خلف في روایة

وَأَنَ اعْمَلَ — بالنقل ورش

وَأَنْ أَعْمَلَ — سکت خلف في روایة

تَرْضَيهُ — بالامالة المحضة حمزة وکسائي

تَرْضَيهِ — بالتقلیل بین ورش

تَرْضَيهُو — بالاشباع ابن کثیر

يُتَقَبَّلُ — بضم الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر

عَنْهُمُ أَحْسَنَ — سکت خلف في روایة

أَحْسَنُ — بضم النون نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر

وَيُتَجَاوَزُ — بضم الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وابو بکر

سَيِّئَاتِهِمُو — بالابدال في الوقف حمزة

سَيِّئَاتِهِمْ — ثلثة اوجه لورش

الْجَنَّهْ — بالامالة في الوقف کسائي

چنانچه ابو یوسف ومحمد بن حسن رحمة الله علیهما برین معنی رفته اند این آیت بیان مدت حمل شکم ومدت رضاع کفته اند وابو حنیفه رضي الله عنه حمل مذکور را حمل بر حمل آمدن برای شیر دادن کرده واین آیت را برای اثبات مذهب خویش که مدت رضاع سی ماه است حجت آورده وآیت فصاله في عامین بیان مدت واجبه رضاع داشته وسی ماه را مدت جایزه پنداشته پس پدر ومادر او را پرورش کردند وبمهربانی واهتمام پروردند تا چون قوت کیرد وتوانایی بپدید درجهٔ کهولت رسد وکار او ببلوغ چهل سال کامل کردد بیت

کامل مرد باشد تا چهل سال ۞ چهل رفته فرو ریزد پر و بال چون مدت مذکور مدت کمال است بعثت پیغمبر صلی الله علیه وسلم وبیشتر پیغمبران دیگر بعد بلوغ چهل سالست بعثت کسی که کمتر ازین آمده چون سلیمن وعیسی علیهما السلام بخصوص این صفت مخصوص شده چون آدمی برین درجه از عمر برسد وقوای او بتمام وکمال پیوندد رب اوزعني ان اشکر

نعمتك التي انعمت علي وعلي والدي وان اعمل صالحا ترضيه واصلح لي في ذريتي كويد والهام وتوفيق شكرخداي وعمل صالح كه مرضي خداي باشد واصلاح كار فرزندان وبصلاح
آوردن ايشان جويد وزمرهٔ اني تبت اليك واني من المسلمين برآرد وخود را بر توبه از كناه وانقياد بر طاعت الله آرد وبر وجه دوم كه از انسان ابو بكر مراد شود ضمير حملته امه
كرها ووضعته كرها وحمله وفصاله ثلثون شهرا عايد بر نوع انسان بود ودر كلام صنعت استخدام دارند از قبيل اذا نزل السماء بارض قوم رعيناه وان كانوا غضابا
پندارند واذا در اذا بلغ اشده براي استقبال نبود از قبيل حتي اذا بلغ بين السدين واذا ساوي بين الصدفين باشد معني چنين ايد وصيت كرديم انساني را كه سزاوار است
باسم ورسم انسان يعني ابو بكر صديق در شان مادر وپدر او بنيكي واحسان چه مادر آدمي برنج ومشقت يا رورشد وبار نهادن او برنج ودشواري آمده

قبلهمو انهمو اعمالهمو وهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وليوفيهمو اعمالهمو قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِنِي
وآنكس كه كفت مر مادر وپدر خود را اين كلمهٔ اف دلتنكي وخشم مر شما را اي وعده ميدهيد مرا

أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِي وَهُمَا
كه بيرون آرند مرا از قبر وحال آنكه كذشت اهل زمانها پيش از من وآن پدر ومادر

يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ
از خداي از عقوق آن فرزند ميكويند ويرا واي بر تو ايمان آر بدرستي وعده خداي عز وجل فرياد ميخواهند

حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
درست است پس ميكويد نيست اين حديث حشر مكر افسانهاء پيشينيان

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ
ايشانند آنانكه واجب شد برايشان كفتار بعذاب حال آنكه از جمله كروهاني اند

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ
كه كذشت پيش از ايشان از پري وآدمي

إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ
بدرستي ايشان هستند زيان كاران ومر هر يك از دو فريق مؤمن وكافر راست مراتب

مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
از جنس آنچه كرده باشند وتا تمام بدهد بديشان جزاي اعمال ايشان وايشان ستم كرده نشوند

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ
ودر آن روز كه عرض كنند آنانرا كه كافر شدند بر آتش

قال لوالديه — بالادغام سوسي
لوالديهي — بالاشباع ابن كثير
اف لكما — ابو عمرو وحمزه وكسايي
افَّ لكما — بفتح الفاء ابن كثير وابن عامر
اتعدانّي — هشام
اتعدانني — بفتح الياء نافع وابن كثير
ان اخرج — بالنقل ورش
ان اخرج — سكت خلف في رواية
امن اساطير — ثلثة اوجه لورش بالترقيق ورش
الاولين — بالنقل ورش
الاولين — سكت خلف في رواية خلاد
عليهُمُ عليهِم — بضم الهاء والميم في الكل ابن حمزة وفي الوصل كسايي بكسر الهاء وابو عمرو
والانس والانس — بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد

ولنوفيهم وليوفيهم اعمالهم — بالنون نافع وابن ذكوان وحمزه وكسايي بالسكت خلف في رواية
لا يظلمون — بالتغليظ ورش
علي النار — بالامالة المحضة دوري وابو عمرو
علي النار — امال بين بين ورش

وحمل آدمي ورضاع او مدت سي ماه بود ونعين آن بر حسب اختلاف كه بيان شده است باشد تا آنكه چون ابو بكر بكمال قوت وبلوغ چهل سال رسيد وكار مادر وپدر او بنيل دولت اسلام انجاميد رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي وعلي والدي وان اعمل صالحا ترضيه كفت وطلب ايمان عبد الرحمن كه پسر او بود بدعاء واصلح لي في ذريتي جست باني تبت اليك توبهٔ خود را وسيلت ساخت وبه اني من المسلمين بانقياد وطاعت خويش پرداخت. اولئك الذين نتقبل عنهم احسن ما عملوا ونتجاوز عن سيئاتهم في اصحاب الجنة وعد الصدق الذي كانوا يوعدون معني اينست ايشان يعني كساني كه در حق مادر وپدر نيكويي كنند ودر شان ايشان احسان مي ورزند كساني اند كه قبول ميكنيم ما يا قبول كرده ميشود احسن اعمال ايشان يعني حسنات كه احسن است از مباحات وميكذريم يا كذشته ميشود از سيئات وعده كرده است خداي وعدهٔ صادق كه بدان وعده كرده ميشدند ومبشر ميكشتند. والذي قال لوالديه اف لكما اتعدانني ان اخرج وقد خلت القرون من قبلي وهما يستغيثان الله ويلك آمن ان وعد الله حق فيقول ما هذا الا اساطير الاولين اولئك الذين حق عليهم القول في امم قد خلت من قبلهم من الجن والانس انهم كانوا خاسرين روايت كرده

اند كه معاويه بر مروان بن حكم كه از جهت معاويه امير حجاز بود واز جهت او بر كارها اقدام مي نمود نبشت كه از جهت يزيد كه تا بعد معاويه پادشاه او باشد با مردمان بيعت كند
ووثيقتي قرار دهد كه آنرا كسي نشكند مروان حكم بر حكم نبشته معاويه خطبه كرد واهتمام نمود ومردمانرا از جهت سلطنت يزيد بعد معاويه بيعت كردن فرمود عبد الرحمن
ابو بكر برآشفت چند سخني متضمن مخالفت كفت اين سنت هرقليه است بيدا آورده هرقل روم است متابعت سنت ايشان در دين اسلام شوم است ميخواهيد با ابناء خويش
بيعت كنانيد وملك را از استحقاق در وراثت افكنيد مروان حكم غضب كرد عبد الرحمن را در مواخذه آورد وكفت يا ايها الناس هذا الذي قال الله تعالي فيه والذي قال لوالديه
اف لكما الايه عايشه آمد ونعرهٔ تكذيب آورد كفت اين در شان عبد الرحمن فرود نيامده ميدانم در شان كسي كه نازل شده ونيز آيت اولئك الذين حق عليهم القول حكايت از بن عاق

ثبات برین قول میکند ودر زمرۀ خاسران می افکند وعبد الرحمن ابو بکر در اسلام برآمد واز جملۀ صحابه کرام شد پس این آیت وارد در حق او ونازل در شان او نبود بلکه بقرینۀ سیاق
آیت وارد در شان عاقی کافر منکر بعث وقیامت باشد معنی اینست وآنکس که کفت مر مادر وپدر خود را اف است مر شما را واین صوتی است که دلالت بر تضجر کند وسامع را
در ناخوشی افکند آیا من وعده میکنید که من بیرون آورده شوم از قبر وآورده شوم در حشر وحال اینست که بیش از من قرنها کذشته بود وهیچ یکی باز کشت نکفته باشد
ومادر وپدر او استغاثه میکند واز خدای از آنچ میکوید ومیکند فریاد رسی میخواهند میکویند ای وای بر تو باد وهلاک بتو برساد این کلمات بکذار بخدای وقیامت آر
بدرستی وعدۀ خدای حق است بایفا خواهد پیوست وآنچه بدان خبر کرده است معاینه خواهد کشت پس فرزند عاق در راه تکذیب ایشان بوید بس ما هذا الا اساطیر الاولین
یعنی نیست این مکر نبشته بیشینیان کوید ایشان یعنی کسانی که بیش مادر وپدر اف لکا کویند واز ایشان نجویند آنکسانند که ثابت شده است بر ایشان قول ما از وعید عذاب وایعاد وعید شدید عقاب میان کروههاء بسیار که کذشته اند وبهلاک وعذاب پیوسته اند بدرستی ایشان بوده اند زیان زدکان خایب وخاسر شدکان وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ معنی این است مر هر یکی را از دو نوع مذکور از بار وعاق درجات است از جهت تفاوت اعمال ایشان درجات هر نوعی متفاوت کردانیدیم واز جهت حکمتهایی ومصلحتهایی که خواستیم تا جزاء عمل هر یکی تمام دهیم یا کوید خدای تقدیر جزا هر فریقی کرد از جهت حکمتها ومصلحتها وتا جزاء عملهاء ایشان تمام دهد وایشان مظلوم نمیشوند وبکم شدن مثوبت وبافزودن عقوبت بستم نمی پیوندند وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ معنی اینست وروزی که کافران بر آتش عرض کرده شوند یعنی به آتش معذب کردند

أَذْهَبْتُمُو طَيِّبَاتِكُمُو وَاسْتَمْتَعْتُمُو كُنْتُمُو عَلَيْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

آءذهبتم بالتسهيل ابن كثير
آءذهبتم بالمد والتسهيل هشام
آءذهبتم هشام
ءأذهبتم ابن ذكوان

أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا
کویند بردید واستیفا لذات شما را در زندکانی شما که نزدیکتر بود
وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ
وبرخورداری یافتید بآن نعمتها پس امروز پاداش دهند شما را عذاب خواری
بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
بدانچ بودید که تکبر می نمودید در زمین بی استحقاق
وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ۝ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ
وبسبب آنچه بودید که خروج می نمودید از فرمان خدای تعالی ویاد کن ای محمد یکی از قبیلۀ عاد را هود نام
إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ
آن وقت را که بیم نمود هود کروه خود را بآن موضع از بلاد یمن که ریکهای مستطیلست وبتحقیق کذشته است بیم نمایندکان
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ
پیش از زمان هود چون آدم وشیث ونوح وغیرهم واز پس آن که مپرستید جز معبود بسزا
إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝
بدرستی من میترسم بر شما از عذاب روزی بزرک
قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا
کفتند ای آمدی با ما تا بکردانی ما را از عبادت خدایان ما پس بیار ما را آنچه وعده میدهی ما را
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ
اکر هستی تو از راست کویان که عذاب نازلست کفت هود بدرستی دانش وقت حلول

بالامالة المحضة الدنيا الدنيا حمزة وكسائي ابو عمرو وورش
تستكبرون بالترقيق ورش
في الارض بالنقل ورش
في الارض سكت خلف وفي رواية خلاد
وإذ كر اخا بالنقل ورش

وَاذْكُرْ أَخَا إِذْ أَنْذَرَ إِذْ أَنْذَرَ بِالْأَحْقَافِ بِالْأَحْقَافِ يَدَيْهِ إِنِّي أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا
سكت خلف في رواية بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالنقل ورش بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
عَنْ آلِهَتِنَا سكت خلف في رواية فَأْتِنَا ابدل ورش والسوسي

بعضی در عبارت قلب دارند بر طریق عرضت الناقة على الحوض بتقدير تعرض النار على الكافرين بدارند معنی چنین بود روزی که عرض کرده شود آتش بر کافران کفته شود
مر ایشان را که شما طیبات خویش را یعنی طیباتی که نصیب شما بود بردید همه را در حیوۀ دنیا استیفا کردید هیچ باقی نداشتید برای امروز نکذاشتید پس امروز عذابی که ملتبس
بخواریست جزا داده شوید بسبب آنکه در زمین بغیر حق کبر میکردید وفسق می ورزیدید وبغیر استحقاق بزرکی می جستید واز حق تجاوز میکردید وَاذْكُرْ أَخَا
عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا
لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ معنی اینست ویاد کن برادر عاد یعنی هود پیغمبر را وقت ترسانیدن او وقوم

خودرا در وادیی که درو تودهاء ریك بود و حال اینست که کذشته اند ترسانندکان بیش از وی وپس از وی هر یکی در زمان خویش در انذار قوم خویش اهتمام نمود و ترسانید وکفت که میرستید مکر خدای را بدرستی من می ترسم از عذاب روز عظیم بر شما قوم او کفتند آمدی تا باز داری مارا از پرستیدن وعبادت کردن الهه ما پس وعده عذاب میکنی ومارامی ترسانی پس بیار آنچ از عذاب وعده میکنی اکر از راست کویانی قال انما العلم عند الله وابلغکم ما ارسلت به ولکني اریکم قوما تجهلون جمله قال مستانفه است درجواب ماذا قال هود حین قالوا ذلك انما العلم عند الله تا اخر مقول قال است وجمله وابلغکم ما ارسلت به عطف است برجمله سابقه و لکن برای استدراکست تجهلون صفت است مر قوما و قوما مفعول دوم است مر اریکم واریکم خبرست مر لکني وجمله استدراکست معنی اینست هود کفت علم هنکام رسیدن عذاب مقصود برخدا که علم غیب مخصوص بحق سبحانه وتعالی است دیکران هنکام رسیدن عذاب ندانند واوردن آن بر شما نتوانستند در هنکامی که خدای تعالی خواسته آ خواهد اورد و در وقتی که ارادت وقوع آن کرده است خواهد کرد ومن میرسانم شمارا آنچ بدان فرستاده شده ام وتبلیغ میکنم آنچ برای تبلیغ آن آمده ام ولیکن شمارا می بینم کروهی که نادانی میکنید وخودرا بجهل در وادی هلاك می افکنید فلما راوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو ما استعجلتم به ريح فيها عذاب اليم تدمر كل شيء بامر ربها فاصبحوا لا يرى الا مساكنهم كذلك نجزي القوم المجرمين

ابلغکمو اریکمو اودیتهمو ما استعجلتمو مکناهمو مکناکمو لهمو عنهمو سمعهمو ابصارهمو افئدتهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

عِنۡدَ اللّٰهِ وَاُبَلِّغُكُمۡ مَّآ اُرۡسِلۡتُ بِهٖ وَلٰكِنِّيٓ

نزد خدایست ومن می رسانم بشما آنچه فرستاده اند مرا بدان ولیکن من

اَرٰىكُمۡ قَوۡمًا تَجۡهَلُوۡنَ ۚ فَلَمَّا رَاَوۡهُ عَارِضًا

می بینم شمارا کروهی که نمیدانند صلاح خود را پس چون دیدند عذاب را ابری ظاهر شونده از افق

مُّسۡتَقۡبِلَ اَوۡدِيَتِهِمۡ ۙ لا قَالُوۡا هٰذَا عَارِضٌ مُّمۡطِرُنَا ۚ ط

روی آرنده بر رودخانهای ایشان کفتند این ابریست باران دهنده مارا

بَلۡ هُوَ مَا اسۡتَعۡجَلۡتُمۡ بِهٖ ۚ ط رِيۡحٌ فِيۡهَا عَذَابٌ اَلِيۡمٌ ۙ لا

نه که آنست که شتاب می نمودید بوقوع آن بادیست که درو است عذابی دردناك

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيۡءٍۢ بِاَمۡرِ رَبِّهَا فَاَصۡبَحُوۡا لَا يُرٰٓى

هلاك کرداند هر چیزی از نفوس بفرمان پروردکار آن باد پس شدند غادچنانکه دیده نشود

اِلَّا مَسٰكِنُهُمۡ ۚ ط كَذٰلِكَ نَجۡزِي الۡقَوۡمَ الۡمُجۡرِمِيۡنَ

مکر جایکاهای ایشان همچنان پاداش دهیم کروه کناه کاران را

وَلَقَدۡ مَكَّنّٰهُمۡ فِيۡمَآ اِنۡ مَّكَّنّٰكُمۡ فِيۡهِ

وبحقیقت جای داده بودیم ایشان را از حصون وابنیه درآنچه جای ندادیم شمارا در آن

وَجَعَلۡنَا لَهُمۡ سَمۡعًا وَّاَبۡصَارًا وَّاَفۡـِٕدَةً ۖ صلے فَمَآ

وبدید کردیم برای ایشان شنوایها وبینایها ودلها پس نه

اَغۡنٰى عَنۡهُمۡ سَمۡعُهُمۡ وَلَآ اَبۡصَارُهُمۡ وَلَآ اَفۡـِٕدَتُهُمۡ

باز داشت از ایشان وفایده نداد ایشان را شنوای ایشان ونه بینایی ایشان ونه دلهای ایشان

وابلغکم بسکون الباء ابو عمرو — ولکنی بفتح الیاء نافع والبزی وابو عمرو — اریکم بالامالة حمزة والکسائی — اریکم بالامالة بین بین ورش — راوه عارضا بالاشباع ابن کثیر — عذاب الیم تدمر بالتنوین — شيء شيء بالوجهین ورش — بامر ربها لا یری بالامالة حمزة — لا تری الا بالتاء — الا مساکنهم بفتح الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو — فیهی سمعا بالاشباع ابن کثیر — ابصارا بالامالة — وافئدة وافیدة — فما اغني

کدیده نمیشود مکر مساکن ایشان از جدران و بنیان ساکنان رفته ومساکن خالی کشته همچنین مجرمان را جزا دهیم وبدکردار سزا کنیم ولقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه وجعلنا لهم سمعا وابصارا وافئدة فما اغنی عنهم سمعهم

فما اغني ولا افئدتهم

بالامالة المحضة حمزة والکسائي — امال بین بین ورش — بالنقل في الوقف حمزة

الیم صفت است مر ریح جمله تدمر کل شيء صفتی دیکرست یا مستانفه است درجواب ما تصنع جمله فاصبحوا عطف است بر قال هود که محذوف است جمله لا یری خبرست مر فاصبحوا الا مساکنهم مستثنی مفرغ است فاعلست مر لا یری ولا یری بیا وتا خوانده اند ودر اسناد فعل سوی جمع جواز تذکیر وتانیث خوانده اند کذلك صفت است مر مصدر محذوف ای جزاء مثل الجزاء المذکور وجمله کذلك نجزي القوم المجرمين تذییل است معنی آنست پس هرکاه که دیدند عذاب موعود را ابری در کرانه آسمان متوجه سوی وادیهاء ایشان بعد مسالك باران ابری دیدند شاد کشتند هذا عارض ممطرنا کفتند یعنی ابریست بارنده باران آرنده هود کفت بلکه عذابی است که شما بشتاب می جستید فاتنا بما تعدنا میکفتید بادی بابیم باکست در وی عذاب دردناك کست هلاك کرداند بفرمان پروردکار خویش هر چیزی را از جان ومال اعدا ایشان را عذاب رسید کار ایشان بهلاك انجامید پس کشتند کافران بدین صفت

ممطرنا مفعول قالوا است قالوا جواب لما است لما معمول قالوا است ضمیر راوه عاید بر عذاب موعودست یا مبهم است مفسر بعارضا شده فلما راوه تا ممطرنا عطف است برجمله قالوا اجئتنا بل هو ما استعجلتم مقول قال محذوف است ای قال هود بل هو ما استعجلتم به این جمله عطف است بر هذا عارض اضراب از وست عطف کلامی بر کلام غیر بر وجه تلقین است چنانچه کوید اکرم زیدا دیکری کوید بل عمروا ریح بدل است از ما استعجلتم یا خبر مبتداء محذوف است ای هو ریح و جمله مبینه است فیها عذاب

وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ معني اينست وهر اينه بدرستي ممكن كرده بوديم
قوم هود را بمال وجاه ودستگاهي كه شما را بمثل آن ممكن نكرده ايم وشما را برنسبت ايشان از حيز حشمت وتمكين بيا ورده ايم واكر آن زاين بود معني برا ثبات كويند وبهر دو و
وجه معني عبرت كرفتن جويند وكردانيديم مر ايشان را شنوايي وانواع بينايي وقوتها ديدن ودلها براي دريافتن واطلاع يافتن پس نفع نكرد ايشان را هيچ يكي از آن قوي سمع بند
نشنيدند وبدايع بچشم ديد ند عبرت نكرفتند زيرا كه بوده اند ايشان آيات خدا را منكران ورسيد استهزا كنيد كان را سزاء استهزاء ايشان وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا
مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَى وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا

بِهِمُو حَوْلَكُمُو لَعَلَّهُمُو عَنْهُمُو إِفْكُهُمُو قَوْمِهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قا لون

مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ ق
هيچ فايده چون بوديد كه انكار ميكردند آيتهاي خداي تعالي را وفرود آمد
بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا
بديشان وبال آنچه بودند كه بدان استهزاي نمودند وبحقيقت هلاك كرديم
مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ
آن را كه حوالي شماست اي اهل مكه از شهرها ومكرر كردانيديم دلايل را تا مكر ايشان
يَرْجِعُونَ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ
باز كردند از كفر پس چرا نه ياري نمود ايشان را آنان كه كرفتند شان از بيرون
اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً ط بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ ج وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ
خداي حال آنكه سبب تقرب دانسته معبوداني كه نه غايب شوند آن معبودان بوقت حاجت از ايشان وآن اعتقاد تقرير دروغ ايشانست
وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا
وثمره آنچ بودند كه افتراي نمودند برخداي تعالي وياد كن چون مايل كردانيديم سوي تو كروهي را
مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ ج فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا
از جنس پري مي شنودند قرآن را پس آنگاه كه حاضر شدند بمقام استماع قرآن كفتند
أَنْصِتُوا ق فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ
بعضي مر بعضي را ساكن شويد تا بشنويد قرآن را پس چون فارغ شد پيغمبر از قرائة قرآن روي كردند سوي كروه ايشان بيم نمايند ايشان را
قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ
كفتند اين پريان اي كروه ما بدرستي ما شنوديم قرآني كه فرو فرستاده اند پس از زمان

مِنْ شَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ بالوجهين ورش سكت خلف وفي
شَيْءٍ إِذْ شَيْءٍ إِذْ بالنقل ورش سكت خلف في رواية
ربع
وَحَاقَ بالامالة المحضة حمزة
بِآيَاتِ اللَّهِ بِيَايَاتِ ثلثة اوجه لورش بالابدال في الوقف حمزة
يَسْتَهْزِئُونَ بالتسهيل في الوقف حمزة
يَسْتَهْزِيُونَ بالابدال في الوقف حمزة
يَسْتَهْزُونَ بالحذف في الوقف حمزة
وَلَقَدَ اهْلَكْنَا بالنقل ورش
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا سكت خلف في رواية
مِنَ الْقُرَى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسايي
مِنَ الْقُرَى امال بين بين ورش
الَايَات الْآيَاتِ بالنقل ورش مع ثلثة اوجه سكت خلف في رواية خلاد
آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا امال كسايي في الوقف بالادغام كسايي

وَكَانُوا يَفْتَرُونَ معني اينست وهر اينه بدرستي هلاك كردانيده ايم وبفنا وزوال رسانيده ايم آنچه كرد بركرد شما بود اي اهل مكه از قري چون قري ثمود وقري قوم لوط يعني بر اهل اين ديهها مكرر آورديم آيات قدرت واسباب عبرت را تا ايشان باز كردند وتايب شوند پس چرا ياري نكردند آنانكه كافران ايشان را ازغير آلهه كرفتند والهه مذكور سبب تقرب سوي خدا وشناختن ايشان را شفعا بلكه آلهه ايشان كم شدند نميدانستند كجا رفتند وآن يعني عدم نصرت وكم شدن آلهه از ايشان كه روي نمود اثر دروغ وافتراء ايشان بود والهه نابوده كرفتند افترا محض كردند ياري كه دهند حاضر كرد شود. وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ روايت كرده اند كه پيغمبر صلي الله عليه وسلم به پيغمبري مبعوث كشت وبمنصب نبوت پيوست اهل مكه را دعوت كرد

خداي

كه باز كشتند
وَإِذ صَّرَفْنَا بالادغام ابو عمرو وهشام وخلاد وكسايي
الْقُرَانَ بالنقل ابن كثير وفي الوقف حمزة
حَضَرُوهُو بالاشباع ابن كثير
وَلَّوْا الَي بالنقل ورش
وَلَّوْا إِلَىٰ سكت خلف في رواية
كِتَابًا انْزِلَ بالنقل ورش
كِتَابًا أُنْزِلَ سكت خلف في رواية

ايشان بايمان نيا وردند وتصديق نكردند در طايف آمد دعوت بنيا د كرد ايشان نيز اجابت نكردند سفها ثقيف را كماشتند دل بر رنجانيدن پيغمبر داشتند پيغمبر ناخوش كشت
سوي مكه باز كشت پيغمبر صلي الله عليه وسلم ميانه شب در نماز بود ناكاه حضور طايفه از جنيان روي نمود وآن چنان بود كه جنيان عادت داشتند كه
نزديك آسمان ميرفتند استراق سمع از فريشتكان ميكردند خبر حادثات عالم مي آوردند كاهنان را بدان خبر ميكردند ناكاه شهب را برجم ايشان كماشتند
ايشان را از استراق باز داشتند كفتند در جهان امري حادث كشت كه از آن ما را اين حالت آمد در تفحص شدند ناكاه نزديك پيغمبر رسيدند آواز قرآن از
پيغمبر شنيدند كفتند خاموش باشيد سوي اين كلام كوش داريد بعضي كويند هفت تن وبعضي كويند نه تن وبعضي كويند يازده تن از روساء جنيان بودند كه از نصيبا مبر

صلی الله علیه وسلم قرآنرا استماع نمودند بازگشتند بر قوم خویش رفتند انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی کفتند سعد بن جبیر رضی الله گفته بیغمبر علیه السلام
جنیان را ندید و آواز ایشان نشنیده ایشان از بیغمبر صلی الله علیه وسلم قرآن که در نماز میخواند شنیدند و بحقیقت او کرویدند در روایتی دیگر آمده بیغامبر را
صلی الله علیه وسلم فرمان شد طایفه جنیانرا دعوت بکن و وحی برسان بیغمبر صلی الله علیه وسلم بر یاران کفت امشب برحکم فرمان جنیانرا دعوت خواهم
کرد و بر اجابت دعوت خواهم آورد کیست که برابر من می آید و درین کار عظیم با من موافقت می نماید عبدالله بن مسعود رضی الله عنه رغبت کرد و برابر
بیغمبر صلی الله علیه وسلم رو بموعد ملاقات و مامن جنیان آورد بیغمبر صلی الله علیه وسلم با ابن مسعود رضی الله عنه بیرون آمد در شعب حجون در آمد

لکمو ذنوبکمو تجرکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

موسی مصدقا لما بین یدیه یهدی الی الحق والی
طریق مستقیم یا قومنا اجیبوا داعی الله وآمنوا
به یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم من عذاب الیم
ومن لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض
ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال
مبین اولم یروا ان الله الذی خلق السموات
والارض ولم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی
الموتی بلی انه علی کل شیء قدیر ویوم یعرض
الذین کفروا علی النار الیس هذا بالحق

موسی الامالة المحضة حمزة و کسائی
موسی اما لبین بین ابو عمرو و ورش
یدیهی امنوا اشبع ابن کثیر
یغفر لکم بالادغام
عذاب الیم بالنقل ورش
عذاب الیم سکت خلف فی روایة
فی الارض بالنقل ورش
فی الارض سکت خلف فی روایة خلاد
اولیاء اولیا لهشام و حمزة فی الوقف
یروا ان الله بالنقل ورش
یروا ان الله سکت خلف فی روایة
والارض بالنقل ورش
والارض سکت خلف فی روایة خلاد
ان یحیی
الموتی الموتی بالامالة المحضة حمزة و کسائی
بلی بلی
شیء شیء علی النار علی النار
بالامالة المحضة ابو عمرو و دوری
سکت خلف فی روایة خلاد
اما لبین بین ورش

بیغمبر صلی الله علیه وسلم خطی
کشید ابن مسعود را کفت از ین
خط بیرون مه آی بهیچ نوعی
از اینجا تجاوز منمای بیغمبر
علیه السلام رفت و در دعوت
جنیان مشغول کشت ابن
مسعود کفت بعد رفتن بیغمبر
صلی الله علیه وسلم آوازی
هولناک ... خاست
که ... خوف
وهیبت ... در دل
مرا انداخت تا آنکه آواز بیغمبر
نمی شنیدم از هلاک بیغمبر
می ترسیدم خواستم تا بیرون
آیم واین قصه با اهل مکه بازن
نمایم بیغمبر علیه السلام بعد
دعوت جن بازکشت شور
وغوغا بسکون بیوست بیش
بیغمبر صلی الله علیه وسلم
قصه خود تمام کفتم و از بیغامبر
علیه السلام قصه شور
وغوغا باز جستم بیغمبر فرمود
اگر پا از خط بیرون میکشیدی
تا قیامت با زمن نه میرسیدی
وغوغایی که می شنیدی آن بود
که ایشان میان خویش دعوی
قتلی داشتند درین قضیه
دل بر تظلم و تحاکم بیش من کماشتند
میان ایشان نیز بر قضیه شرع
حکم کردم و آنچ حق بود بدید آ
آوردم ایشان دوازده تن
بودند که در سماع قرآن
توجه نمودند و چون ناکرویدن
اهل مکه وطایف موجب حزن
بیغمبر علیه السلام بود کرویدن
جنیان ومطیع بودن ایشان
بر وجه تسلیه روی نمود
معنی اینست و یاد کن
ای محمد چون مایل کردانیدیم
و متوجه ساختیم بسوی تو
جماعتی را از جن درین حال که
قراءه قرآنرا استماع میکردند
و دل بر شنیدن آن می آوردند

رسیدن بدو عاجز کننده باشد یعنی عذاب خدای چون
اورا دنبال کند برسد و از رسیدن بدو عاجز نشود
ونیستند مر اورا از غیر خدای دوستان که با او دوستی
کنند و اورا از عذاب برهانند ایشان یعنی کسانی که

پس هرگاه که حاضر شدند بعضی مر بعضی را کفتند خاموش باشید کلامی که این قاری میخواند بشنوید پس هرگاه که تمام کرده شد و بنهایت رسید و خواندن قرآن بانتها انجامید
پشت داده باز کشتند بسوی قوم خویش در حالت که ترسانندهٔ بودند در رفتند کفتند ای قوم ما بدرستی ما کتابی که بعد موسی منزل شده کتاب موسی را و کتابهایی که بعد اوست
مصدق آمده کتابیست عجیب و کلامیست غریب راه سوی دین حق می نماید و شنیدن آن شنوند کانرا خوش می آید ای قوم ما داعی را که سوی دین حق دعوت میکند اجابت
کنید و برسولی که آنرا می رساند ایمان آرید مر شمارا و کناهان شمارا بیامرزد و شمارا از عذاب درد ناک امان دهد ومن لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض
ولیس له من دونه اولیاء اولئک فی ضلال مبین معنی اینست و هرکه داعی حق را اجابت نکند پس او از عذاب خدای دور رونده نبود و عذاب را از

داعی حق را اجابت نکنند در کمراهی ظاهر باشند اَوَلَمْ يَرَوْا اَنَّ اللّٰهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَلَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلٰى اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتٰى بَلٰى اِنَّهُ عَلٰى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ معنی اینست اندیدند و ندانستند بدرستی خدایی که آسمانها و زمین آفرید است و برین عظمت وسعت بیدا کردانید است و با فریدن آن مانده نشده
است توانا است قادر برینکه کردانیدن موتے است بدرستی او بر هر چیزی توانا بی دارد هر چه خواهد بقدرت خویش بیدا آرد زنده را بمیراند مرده را زنده
کرداند وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ اَلَيْسَ هٰذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلٰى وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ معنی اینست و کفته
شود مر کافرانرا در روزی که بر آتش عرض کرده شوند ایشانرا نیست این وعید حق انیست این صدق محقق بکویند حق است درست است محقق است

کُنْتُمْ کَانَّهُمْ . قَرَا ابْنُ کَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

قَالُوا بَلٰى وَرَبِّنَا ط قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ
کویند آری و بحق پروردکار ما کوید خدای تعالی بانیشه پس بچشید این عذاب را بسبب آنچه
تَكْفُرُونَ ۝ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ
کافر می شدید پس صبر نمای ای محمد چنانکه صبر نمودند خداوندان جد و عزیمت از
الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ط كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ
پیغمبران و شتاب منمای برای عذاب آن کفار مکه کویی ایشان در آن روز که ببینند
مَا يُوعَدُونَ لا لَمْ يَلْبَثُوا اِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ط
آنرا که وعده می دهند شان درنک نکرده اند مکر یک ساعة از روزی
بَلَاغٌ ج فَهَلْ يُهْلَكُ اِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ۝
آنچه درین سورة ذکر رفت کویاست درباب موعظت پس هیچ هلاک کرداند مکر کروهی را که خارج اند از فرمان خدای تبارک و تعالی

بلی بلی بالامالة المحضة حمزة وکسائی امالة بین بین ورش
العذاب بما بالادغام سوسی
اولوا العزم بالادغام سوسی
کانهم بالتسهیل فی الوقف حمزة فی روایة
من نهار من نهار بالامالة المحضة ابو عمرو و دوری امالة بین بین ورش

رکوع

پروردکار خویش سوکند میخوریم و بقسم موکد میکردانیم بکوید خدای جل و علا پس عذاب را بچشید بدانچ کفر می ورزیدید فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ اُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَاَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا اِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ اِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ فا سببیه است کما صبر اولوا العزم صفت مصدر محذوف ای فاصبر صبرا کصبر اولی العزم من الرسل ولا تستعجل عطف است بر فاصبر یوم یرون ظرف است مر معنی تشبیه ما یوعدون مفعول یرون است و یرون ما یوعدون مضاف الیه است مر یوم لم یلبثوا خبرست مر کان وجمله کانهم یوم یرون ما یوعدون تعلیل است مر نهی استعجال الا ساعة من نهار مستثنی مفرغ است ظرف است مر لم یلبثوا بلاغ بمعنی تبلیغ است چون کلام بمعنی تکلیم تنکیر او برای تعظیم و تفخیم است و رفع او بتقدیر هذا بلاغ بر خبریت بود و جمله مذکور معترضه است برای تفخیم شان مذکور جمله فهل یهلک الا القوم الفاسقون مشتمل وعید هلاک کافرانست متضمن قصد اهلاک مر ایشانراست تذییل امر بصبر و نهی استعجال عذاب آمده موکد کلام سابق شده جمله فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ولا تستعجل لهم کانهم یوم یرون ما یوعدون بلاغ خبر مبتدا محذوف است ای هذا بلاغ یعنی هذا القدر

غ

مذکور را مستحقان هلاک و اهلاک دانستنی و زمان هلاک ایشان یعنی روز قیامت عالم کشتی پس معلوم شود و مبرهن کردد که در روز قیامت هالک نخواهند کشت و به هلاک نخواهند پیوست مکر کافران که از دین تجاوز کرده و قدم از حد فرمان بیرون

سُورَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اَضَلَّ
آنان که کافر شدند و منع کردند دیکرانرا از دین خدای عز و جل باطل کرداند خدای

م

آورده بدانکه این سورت نیز بکمال حسن مقطع تمام کشته و بنهایت خوبی بانتها پیوسته سخن دال بر تمام شدن کلام است بذکر نتیجه وحاصل کلام اختتام است والله اعلم بما عنده من البیان والیه المرجع وعلیه التکلان لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سُورَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سورت محمد مدنی است چهل آیت است یا نصد و سی و نه کلمه دو هزار و سیصد و چهل و نه حرف است ربط این سورة با سورت احقاف آنست که سورة احقاف در ذکر کافران بود افتتاح این سورة نیز در ذکر کافران روی نموذ و بدانکه ابتداء این سورت

کاف و هذا تبلیغ عظیم استفهام در فهل یهلک الا القوم الفاسقون برای انکار است فا سببیه است عمده مقصود درین سورت ذکر عذاب کافرانست که مستحقان اهلاک اند سزاوار هلاک اند و ذکر روز قیامت که زمان اهلاک مجرمان و فاسقانست چون استحقاق اهلاک و زمان هلاک ظاهر کشت سببیت او برای این قصر که مضمون فهل یهلک الا القوم الفاسقون است بظهور پیوست نتیجه اینست حاصل تمام کلام همین است معنی چنین باشد پس صبر کن ای محمد بر جفاء ایشان تحمل عنا تحمل حال خود کردان چنانچه صبر کرده رسولان اولوا العزم کردند و همان کار و کردار بیار که ایشان آوردند و بشتابی عذاب مجو برای ایشان الامور مرهونة بالمواقیت بدان در آن روز که ایشان روز قیامت را ببینند دریافت قرب و شتابی بدان مانند که در دنیا جز یک ساعتی از روزی درنک نکرده اند این قدر که کفتیم برای تنبیه کافی است یا کویند این تبلیغ از پیغمبر تبلیغ جلیل و جلی است پس چون کافران

سقون

بذكر كافران كرده بعد بر حكم متضاد ده فضل وفضيلت مؤمنان در بيان آورد بعد ذكر جهاد حاصل كشت وفضل وفضيلت شهدا ببيان پيوست بعد همبرين نوع ذكر مؤمنان
وكافران آمد وجزاء مؤمنان وسزاء كافران بتنظيم وتبيين مذكور شد بعد ميان فريقين فرق كرده جمله أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ بر وجه
ايقاع تباين آورد وهمچنين جمله بجمله ذكر مؤمنان وكافران در بيان آمد وذكر جزاهاء ايشان بتفصيل وتشريح مبين شده تا آنكه در آخر سورت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا
عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ بر وفاق صدر سورت آورد بعد مؤمنان را به ايت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ الاية خطاب كرد تا آنكه سياقت ذكر مؤمنان
وكافران را بجمله فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ الاية رسانيد ومقصود سورت را بموعظت مؤمنان ونصيحت ايشان منتهي كردانيد بعد بر وجه تذنيب مذمت دنيا ومدح
ايمان وتقوي وذكر دعوت بر انفاق وباز داشت از بخل ومضرت اعراض از موعظت خداي آورد وسورت را بدين كلام كه جامع فوايد جليله است ختم كرد وشك نيست جملهاي كه از يكديكر بسته اكر مقاصد ايشان مختلف است از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است در مقصود كلي هر يكي مقرر ديكريست معترضاتي كه در ميان جمل مذكور آمده ميان كلامها متصل واقع شده وجمل ديكر از هر نوع در محلي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والماب

أَثْخَنتُمُوهُمُو سَيِّئَاتِهِمُو مِنْهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
رَبِّهِمُو عَنْهُمُو

آمَنُوا وَآمَنُوا ثلثة اوجه لورش ثلثة اوجه

مُحَمَّدٍ وَهُوَ مدغما غير الغنة خلف

وَهْوَ الْحَقُّ بسكون الهاء ابو عمرو وقالون والكسائي

سَيِّئَاتِهِمْ ثلثة اوجه لورش

سَيِّيَاتِهِمْ بالابدال في الوقف حمزة

وَأَصْلَحَ بالتغليظ ورش

آمَنُوا لِلنَّاسِ ثلثة اوجه لورش بالامالة دوري

أَعْمَالَهُمْ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
خيرات بي اصل ايشان را — وآنانكه — ايمان آوردند — وكردند كارهاي نيكو

وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ لا
وايمان آوردند بانچه فرو فرستاده اند بر محمد يعني قرآن وآن منزل بر محمد صدق وصلوات بر محمد پيغمبر حق است از پروردكار ايشان

كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ۝ ربع ذَٰلِكَ
زايل كرداند از ايشان — آثار بديهاي ايشان را — وبسامان آورد حال وكار ايشان را — آن جزاي دو كروه

بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ
بسبب آن است كه آنانكه كافر شدند — متابعت نمودند — ناصواب را — وبدرستي آنانكه

آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ ط كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ
ايمان آوردند — متابعت نمودند صواب را — از — پروردكار ايشان — همچنان بيان بديد ميكند

اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ۝ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
خداي براي — مردمان — داستانهاي ايشان را — پس چون ببينيد — آنان را كه كافر شدند

لا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ
پس بزنيد كردنهاي ايشان از زدني تا چون بسيار كشته باشيد از ايشان پس استوار كنيد بند را

فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا
پس يا منت نهيد بر ايشان بس از بند — ويا باز فروشيد ايشان را — تا بنهد — حرب — آلات واثقال خود را

ذَٰلِكَ ط وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن
كار همچنان است — واكر خواهد — خداي تعالى عقاب نمايد — ايشان را بي هيچ كس بقتال — مؤمنان احتياج نباشد — وليكن فرمود بقتال

كه بخداي كرويدند واتباع حقي كه كاين از پروردكار ايشان است كزيدند لاجرم باصلاح بال وانجاح اعمال سزاوار كشتند وباثابت در اعمال وافادت در اقوال وافعال محظوظ شدند همچنين خداي عز وجل براي مردمان امثال بيدا ميكند واقوال را بامثال بر حكم الامثال مصابيح الاقوال روشن ميكرداند فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ معني اينست
پس چون با كافران محاربه كنيد بزنيد كردنهاء ايشان زدني يعني ايشان را بكشيد تا آنكه بر جا مانده كنيد وسست بي قوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ
موصول با صله مرفوع است بالابتدا جمله أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ خبر مبتدا است جمله وَالَّذِينَ آمَنُوا تا آخر عطف است بر جمله الَّذِينَ كَفَرُوا وجمله وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ حالست يا معترضه است براي اثبات حقيت وجمله ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا تا آخر مستانفه است يا معترضه ديكرست براي بيان فرق بين الفريقين واظهار تنافي بين النوعين وجمله كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ تذييل است معني اينست
آنانكه كافر كشتند وا ز دين خداي باز ماندند وديكران را باز داشتند خداي عز وجل اعمال نيك ايشان را چون صله ارحام واطعام طعام وعمارت مسجد حرام وساير اعمال المتضمن احسان وانعام كم شده كردانيد ودر ورطه ضايع شدن وبي فايده كشتن رسانيد هر چند در عمل شتافتند بسوي كفر جزا نيافتند همه اعمال بهيج آمد بغير شرط ايمان هيچ عملي نافع نشده وآنانكه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند وبقرآن كرويدند وا نچ بيغمبر عليه الصلوة والسلام از خداي عز وجل آورده بسنديدند وقرآن حق است از پروردكار ايشان محقق است بايمان حق سبحانه وتعالي سيات ايشان را دور كرداند وحال ايشان بصلاح رساند ايشان چون سوي ايمان شتافتند اصل واساس حسنات يافتند حسنات ايشان معتبر كشت ثواب وجزا پيوست فرق مذكور ميان دو فريق بسبب آنست كه كافران پيروي باطل كردند روي بكفر آوردند لاجرم اعمال ايشان باطل كشت ونيكيهاء ايشان ببطلان پيوست وانكساني

چنانچ از قتال با زمانند وفرار نتوانند بند سخت کنید پس از آن یا رها کنید رها کردنی یا فدا بستانید فدا ستدنی شمارا ولایت این افعال بود یعنی ولایت کشتن وبند سخت کردن ورها کردن وفدا استدن تا آنکه بنهد حرب گرانیهاء خویش را یعنی صاحب جنگ زره وخود وخفتان فرود آرد ومحاربه ومقاتله یکدار د وآن بعقد ذمت یا باسلام بود یا بنزول عیسی علیه السلام باشد کار اینست یا کویند آن ثابت است واکر خدای خواستی هر اینه جور کافران بغیر قتال باز داشتی مسلمانان از اد دادی وکافران ایشان قتال یا آفات استیصال کردی ولیکن قتال مشروع کرد وشمارا در حیز ابتلا آورد تا شما قاهر کافران کردید یا بنجات جا ودانی که سعادت شهادتست برسید وآن کسان که قتال کردند تا کشته کشتند در رضاء خدا واعلاء کلمهٔ علیا پس هرگز عملهاء ایشان کم نشود وجزاهاء ایشان کم نکردد زود بود خدای

بعضکم سیهدیهم ینصرکم لهم بانهم علیهم قرا ابن کثیر بالصلة وفي روا قالون

لیبلوا بعضکم ببعض والذین قتلوا فی
تا شبه امتحان نماید بعضی از شمارا ببعضی وآنان که کارزار کردند تا کشته شدند در
سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم
راه دین خدای تعالی پس هرگز باطل نکرداند خدای عملهای ایشان را زود بود که راه نماید ایشان را بثواب
ویصلح بالهم ج ویدخلهم الجنة عرفها لهم
وبسامان آرد کار ایشان را در آخرت یا در دنیا ودر آرد ایشان را در بهشت که تعریف کرد آن را در قرآن از برای ایشان
یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم
ای آنان که ایمان آوردند اگر یاری دهید دین خدای را یا ضرب خدا را یاری دهد خدای شمارا بر دشمن
ویثبت اقدامکم والذین کفروا فتعسا
وثابت دارد قدمهای شمارا در حرب یا بر جادهٔ شریعت یا بر صراط در قیامت وآنان که کافر شدند پس هلاک باد
لهم واضل اعمالهم ذلک بانهم کرهوا ما انزل
ایشان را دوری ونومیدی وباطل کرداند خدای عملهای ایشان را آن جزا بسبب آنست که ایشان کراهت داشتند آن را که فرو فرستاد
الله فاحبط اعمالهم افلم یسیروا فی الارض
خدای تعالی پس ناچیز کرداند صورت اعمال خیر ایشان را ای پس نرفتند در زمین
فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم ط
که نکرند وبینند که چکونه بود پایان کار آنان که پیش از ایشان بودند
دمر الله علیهم وللکافرین امثالها
حکم فرمود خدای بهلاک بر ایشان ومر کافران مکه راست مانندهای آن عاقبت یا عقوبت

والذین قاتلوا
نافع وابن کثیر وابن عامر وحمزه وکسائی
فلن یضل امنوا
مدغما غیر الغنة خلف لثة اوجه لورش
ویثبت اقدامکم
بالنقل ورش
ویثبت اقدامکم
نکت خلف فی روایة
یسیروا
بالترقیق ورش
فی الارض
بالنقل ورش
فی الارض
سکت خلف
وفی روایة
خلاد
علیهم
بضم الهاء حمزة
وللکافرین
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
وللکافرین
امالة بین بین ورش

ایشان را راه بهشت نماید یا جواب منکر ونکیر تلقین فرماید ودل ایشان را اصلاح کرداند ودر مشام ایشان بوی بهشت رساند ودر دل هر یکی معرفت منازل ایشان افکند تا بی تعلق وتوقف در منازل خویش روند ومحتاج سوی پرسید وراه نمودن کسی نشوند یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم والذین کفروا فتعسا لهم واضل اعمالهم ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم ان تنصروا الله بتقدیر ان تنصروا دین الله او ان تنصروا رسول الله شرطیه است ینصرکم با معطوفات خویش جزاء شرط است تعسا مصدریست من فعل محذوف ای تعسوا تعسا واضل اعمالهم عطف است بر خبر ذلک مبتدا است بانهم کرهوا ما انزل الله خبرست فاحبط اعمالهم عطف است بر کرهوا جمله یا ایها الذین معترضه است ودرو التفات است از غیبت سوی خطاب جمله والذین کفروا عطف است برجمله والذین قتلوا فی سبیل الله جمله ذلک بانهم کرهوا مستانفه است برای بیان سبب افتراق مذکور معنی ای راستان مؤمنان اکر یاری کنید شما دین خدا را یا رسول خدا را خدای شما را یاری دهد وقدم شمارا در معرکه قتال یا در راه حق ثبات بخشد وآنان که کفر ورزیدند وبخدای ورسول نکرویدند پس مر ایشان را

مستانفه است در جواب ما سبب ذلک معنی اینست ابرون نمی آیند پس در زمین سیر نمیکنند پس که به بینند چکونه بود عاقبت کذشتکان ایشان را خدای عز وجل هلاک کردانید وبفنا وزوال رسانید امثال آن هلاکها که کذشتکان را بود مر کافران این زمان را روی نمود آن یعنی فرق مذکور وتفاوت مسطور میان مؤمنان وکافران بسبب آنست که خدای عز وجل یاری دهنده است مؤمنان را وبدرستی یاری دهنده نیست کافران را

تعسا لهم یعنی هلاکی باد کفته شود وحق سبحانه وتعالی عملهاء ایشان را کم شده وبی فایده کشته سازد آن یعنی استحقاق هلاک واستیصال وفنا وزوال بسبب آنست که ایشان نپسندیدند آنچ فرستاده است خدای یعنی قرآن پس تاخیر کردانید خدای تبارک وتعالی عملهاء ایشان افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمر الله علیهم وللکافرین امثالها ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولی لهم همزهٔ استفهام است واستفهام برای انکار است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای الم یخرجوا افلم یسیروا فینظروا جواب نفی است یا معطوف بر نفی است ای افلم یسیروا فلم ینظروا جملهٔ کیف کان در محل مفعول فینظروا است جملهٔ افلم یسیروا معترضه است برای توبیخ بر ترک نظر در مظاهر قدرت ومواضع جمله دمر الله علیهم

إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ الله اسم ان است موصول باصله مفعول اولست مر يدخل جنات مفعول دوم است مر يدخل تجري من تحتها الانهار صفت است مر جنات ويدخل الذين آمنوا خبر ان است موصول باصلهٔ خود يعني والذين كفروا مبتدا است يتمتعون خبر مبتدا است ويأكلون عطف است بر يتمتعون كما تأكل الانعام صفت مصدر محذوف اي أكلا كأكل الانعام والنار مبتدا است مثوى لهم خبرست وجمله عطف است بر فعليه سابقه چون در كلام سابق ذكر مومنان وكافران بود اين جمله در جواب ما يفعل الله بالفريقين بوجه استيناف روي نمود وتاكيد از جهت ايراد وعد ووعيد بر سبيل وكادت است معنی اينست بدرستی خدای در آرد کسانی را که ایمان آوردند وعمل صالحه کردند در بهشتها که روانست فرود آن جویها وانکسانی که کفر ورزیدند وبخدای نگرویدند بهره میگیرند واحتظاظ می پذیرند ومی خورند چنانچه بهایم بخورند ومی چرند چنانچه سوایم بچرند یعنی مثل ایشان غفلت دارند نظر بر عاقبت نمیکمارند وآتش جای ایشان بود ودوزخ ماوای ایشان باشد وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ اين جمله متضمن وعيد كفار مكه معترضه است وكاين بمعنی كم خبريه است مبتدا است من قرية تميز است من زايده است هي اشد قوة من قريتك صفت است مر قرية التي اخرجتك صفت است مر قريتك اهلكناهم خبر مبتدا است فلا ناصر لهم بر طريق حكايت ماضيه است اي فلا ناصر لهم حينئذ چنانچه گويند اتاني زيد امس وما معه احد معنی اينست وچند از قريه كه از قريهٔ تو يعنی از مكه از روی قوت سخت تر بوده كه ترا بيرون كرده وانواع جفا نموده هلاك كرديم اهل آنرا پس نبوده است ياری دهنده مرايشان را أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ آيات سابقه در بيان فرق ميان مومنان وكافران بود درين آيت كه متضمن انكار تسويه تقرير آن روی نمود واتبعوا اهواءهم عطف است بر زين له سوء عمله فا عاطفه است معطوف عليه محذوف است واستفهام براي انكارست وانكار راجع سوي معني فاست اي لا يكون الخير كالشر افمن كان على بينة من ربه كمن زين له سوء عمله معنی آنست آيس كسانی كه بر حجت ظاهر از پروردگار خويش همچو قرآن مجيد وفرقان حميد باشند همچو كسانی بوند كه زشتی عمل ايشان پيش او آراسته شده وهمچو كسانی كه هواهاء نفس خويش را پس روی كرده اين دو فريق در نيكی وبدی مفترق اند يكديگر را نشو مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ

أَهْلَكْنَاهُمُو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ
آن نصرت مومنان بسبب آنست که خدای ناصر آنانست که ایمان آوردند وآنکه کافران وهلاك کافران

لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ۞ إِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا
هیچ ناصری نیست مرایشان را بدرستی که خدای عزوجل در آرد آنان را که ایمان آوردند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
وکردند کارهای نیکو دربوستانهایی که رود از فرود آن اشجار وقصور

الْأَنْهَارُ ط وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ
جویها وآنان که کافر شدند برخورداری می یابند ومیخورند

كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ۞
چنانکه میخورند چهارپایان وآتش جای اقامت است مرایشان را

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ
وبسا اهل شهری که ایشان سخت تر بودند از روی قوت از اهل شهر تو یعنی مکه

الَّتِي أَخْرَجَتْكَ ج أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ۞
که بیرون کردند اهل آن ترا هلاک کردانیدیم ایشان را پس هیچ یاری دهنده نبود مرایشان را

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ
ای پس آنکه هست بر حجتی ظاهر از پروردگار خود یعنی محمد چون آنکس که آراسته شد

لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ۞ مَثَلُ الْجَنَّةِ
اورا بدی کردار او وپی روی نمودند آرزوهای باطل خود را صفت بهشت

آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش

ركوع

وَأَنَّ الْكَافِرِينَ — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

وَأَنَّ الْكَافِرِينَ — امالة بين بين ورش

لَا مَوْلَىٰ — بالامالة المحضة حمزة وكسائي

لَا مَوْلَىٰ آمَنُوا — امالة بين بين ورش — ثلثة اوجه لورش

الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ — بالادغام سوسي

الْأَنْهَارُ — بالنقل ورش

الْأَنْهَارُ — سكت خلف وفي رواية خلاد

وَيَاكُلُونَ — بالابدال ورش والسوسي

كَمَا تَاكُلُ — بالابدال ورش والسوسي

الْأَنْعَامُ — بالنقل ورش

الْأَنْعَامُ — سكت خلف وفي رواية خلاد

وَكَاءِنْ — ابن كثير

وَكَايْ — في الوقف ابو عمرو

نَاصِرَ لَهُمْ — بالادغام سوسي

زُيِّنَ لَهُ — بالادغام سوسي

مَثَلُ الجنة مبتداست همزهٔ استفهام از وبقرینهٔ سیاق کلام محذوف است ای أَمَثَلُ الجَنَّةِ التي وُعِدَ المتقون كَمَثَلِ مَنْ هُوَ خالدٌ في النار ضمیر موصول محذوف است
ای وعدها المتقون واینجمله معترضه است درمدح جنت جمله ظرفیه حالاست ازضمیر جنت که مقدرست ای مثل الجنة التي وعدها المتقون كائنة فيها انهار من ماء صفت
مرانهار غير آسن صفت است مرماء لم يتغير طعمه صفت است مرلبن لذة بمعنی لذيذة صفت است مرخمر ولهم فيها من كل الثمرات عطف است برجمله فيها انهار
ومغفرة من ربهم عطف است برفيها من كل الثمرات ای لهم مغفرة من ربهم كمن هو خالد في النار خبر مبتداست بحذف دومضاف ای أمثل الجنة التي وعد المتقون

لهم منهم قلوبهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ط فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ ج
که وعده داده اند پرهیزکاران اقصه میکویم درآن جنت بود جویهایی از آب ناامتغیر

وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ ك وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ
وجویهایی از شیری که متغیرنشده طعم آن وجویهایی ازمی

لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ك وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى ط وَلَهُمْ
بالذت مرآشامندکانرا وجویهایی از انکبین صافی ازموم ودیکرکدورات ومرایشانرا

فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ ط
درآن بهشت از هر میوهایی وآمرزشی از پروردکارایشان

كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا
ای آنکه حال اوآن بود اوجاوید ماند در آتش وآب دهندشان آب کرم چون انکرکه

فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ۞ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ ج
پرپاره پاره کرداند رودهای ایشانرا وازکفارند بعضی منافقان که کوش میدارند بظاهر بتوبی التفات بفهم معانی

حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ
تا چون بیرون آیند از نزدیک تو کویند مرآنانراکه

أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنِفًا قف أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ
داده اند ایشانرا دانش چه چیز کفت آن پیمبراکنون که هیچ فهم نکردیم سخن اورا ایشان آنانندکه مهرنهاد

اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ط ۞
خدای عزوجل بر دلهای ایشان ومتابعت نمودند رأیهای باطل ایشانرا

غَيْرِ آسِنٍ ثلثة أوجه لورش
غَيْرِ أَسِنٍ بالقصر ابن كثير
مُصَفًّى في الوقف بامالة المحضة حمزة وكسائي
مُصَفًّى في الوقف امالة بين بين ورش
وَمَغْفِرَةٌ بالترقيق ورش
فِي النَّارِ بالامالة المحضة ابوعمرو ودوري
فِي النَّارِ امالة بين بين ورش
مَنْ يَسْتَمِعُ مدغما غير الغنة خلف
عِنْدَكَ قَالُوا بالادغام سوسي
أُوتُوا ثلثة أوجه لورش
الْعِلْمَ مَاذَا بالادغام سوسي
آنِفًا ثلثة أوجه لورش
أَنِفًا بالقصر بزي

وآتيهم تقويهم عطف است برزادهم هدى معنی اینست وبعضی از کافران کسانی اندکه سوی کلام توکوش
میدارند ودل برعیب جویی وبدکویی تومیکمارند پس چون ازنزد توبیرون می آیند میکویند مرکسانی راکه علم داده شده اند
چون عبدالله بن سلام وامثال او وچیست آنچ محمد اکنون کفته است وچیست که برزبان آورده است ایشان کسانی اند
که خدای تعالی دلهاء ایشان مهرکرده وایشان ازدل برمتابعت هوا آورده وآنکسانی که راه راست کرفته

مَاذَا قَالَ آنِفًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ من يستمع مبتدا است
منهم خبرست وجمله عطف است بر والذين كفروا يتمتعون ويأكلون كما تأكل الانعام معترضاتیکه درمیانه بود میان دوکلام متصل سایغموده افراد ضمیر يستمع ازجهت
افراد لفظ من است وجمع ضمیر خرجوا و قالوا باعتبار معنی من است ماذا قال آنفا مقول قالوا است وقالوا جزاء شرط است اولئك مبتدا است موصول باصله خبر مبتدا است
جمله مستانفه است درجواب ما شأنهم واتبعوا اهواءهم عطف است برطبع الله موصول باصله یعنی والذين اهتدوا مرفوع المحل برابتدا است جمله زادهم هدى خبر مبتدا است

كمثل جزاء من هو خالد
في النار وسقوا بتقدير قد
حالاست ای وقد سقوا وافراد
هو وضمیر خالد باعتبار لفظ
من است وجمع کردن ضمیر
سقوا وامعاءهم باعتبار
معنی من است معنی اینست
أمثل بهشتی آنکه وعده کرده
شده اند بدان متقیان درآن
جویهایی است ازآبی که
بونالکشته وجویهایی است
ازشیرکه مزهٔ او متغیر نبوده
چنانچ شیردنیا متغیر شود
وترش وامرکردد وجویهایی است
ازخمری که لذیذ است
مرآشامندکانرا نه همچو
خمردنیا که تلخ بود برکام وزبان
وجویهایی است ازشهد
مصفی یعنی ازموم صاف
کرده شده وخالی ازکدورات
آمده ومرایشانرا درآن بهشت
نصیبی ازهمه میوها بود
ونصایی ازمغفرت پروردکار
ایشان باشد
همچو مثل
جزاء کسی است
که جاوید باشد درنار
یعنی جزاء مشرکان
وسزاء کفار وحال این باشد
که آشامانیده شوند آب
کرم سوزان پس پاره
پاره شود رودهاء ایشان
یعنی جزاء نیکان ونیکو
کاران همچو جزاء بدان وبد
کرداران نبود وجزاء
مسلمانان همچو جزاء کافران نباشد
وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ
حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ
قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ

واتباع دين اسلام بپذيرفته بيفزود خدا درشان ايشان هدي وداد مر ايشانرا درجهٔ تقوي فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ اَشْرَاطُهَا فَاَنّٰى لَهُمْ
اِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرٰيهُمْ فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوٰيكُمْ استفهام براي انكارست
اي ما ينظرون الا الساعة ان تاتيهم بغتة بدلست از الساعة فقد جاء اشراطها تعليلاست برآمدن قيامت دليلاست استفهام در اني براي استبعاد وانكارست اذا جاءتهم
ظرف است ذكريهم مبتداست لهم خبرست اينجمله معترضه است براي اين كه جاء ﭙﻨﺪ دنياست قيامت جاء ﭙﻨﺪ نيست فا در فاعلم سببيه است ان با اسم وخبر بجا
دو مفعول فاعلم است وفا
در فهل ينظرون سببيه است
معني اينست بر هشت
كه منتظرند ايشان روز
قيامت راكه بيكبار آيد وناكهان
روي نمايد زيراكه علامات
قيامت آمدن قطع ارحام وقلت
اهل كرم وكثرت اثام كه علامت
قيامتاست حاصل شده
پس چون بر ايشان قيامت آمد
پس ﭙﻨﺪ چگونه واز بكار روي نمايد
جاي ﭙﻨﺪ گرفتن وكار كردن دنياست
روز قيامت هنگام ﭙﻨﺪ دادن
وﭙﻨﺪ گرفتن نيست بايد كه
وقت كار دريابند ودر كار
پيش از فوات آن شتابند
بيت
دواء درد دل از پيشتر كن
كه گويند كه نوز وقت دوا رفت
پس بدان بدرستي كه معبود بحق
جز خدا نيست اله سزاوار
پرستش يكيست وآمرزش
خواه براي گناهان خويش را
كه انبيا از گناهي كم بر نسبت
عصمت دارند وايشان فعل قبيح
هرگز نيا رند بر نسبت ايشان
ترك افضل گناه بود پيغمبر از جهت
وقوع اين زلت آمرزش خواهد
وآمرزش خواه از همه خطايا و
سيئات مر همه مردان مومن
وزنان مومنات وخداي جل
وعلا ميداند جاي گشت شما
وجاي قرار شما يعني مواضع
اقامت وسفر وهنگام مسير
ومقر يا هنگام گشت يعني حيات
وهنگام قرار يعني ممات يا
گوئيد جاي انتقال يعني
دنيا وجاي قرار يعني اخري
وَيَقُولُ الَّذِينَ اٰمَنُوا لَوْلَا
نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنْزِلَتْ
سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ
فِيهَا الْقِتَالُ رَاَيْتَ الَّذِينَ
فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ
اِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ
مِنَ الْمَوْتِ فَاَوْلٰى لَهُمْ
طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ
فَاِذَا عَزَمَ الْاَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا
اللّٰهَ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ فَهَلْ
عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ
تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ

زَادَهُمُو اٰتٰيهُمُو تَأْتِيَهُمُو جَاءَتْهُمُو مُتَقَلَّبَكُمُو قُلُوبِهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لَهُمُو اِذَا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَاٰتٰيهُمْ
وآنان كه راه يافتند بايمان زيادت كرداند خداي ايشانرا توفيق علم وعمل ودهد ايشانرا جزاي

تَقْوٰيهُمْ ۞ فَهَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ اَنْ تَأْتِيَهُمْ
پرهيزگاري ايشان پس هيچ چشم ميدارند منافقان مگر قيامت را كه آيد بديشان

بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ اَشْرَاطُهَا فَاَنّٰى لَهُمْ اِذَا جَاءَتْهُمْ
ناگهان چه بحقيقت آمد علامات آن از قلت كرم وعلم وكثرت لوم وجهل پس چگونه بود مر ايشانرا آيد بديشان

ذِكْرٰيهُمْ ۞ فَاعْلَمْ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
امكان پند گرفتن ايشان پس ثابت باش بر آنكه كار آنكه هيچ معبود بسزا نيست مگر الله

وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ
وآمرزش خواه براي گناه تو كه بمنزلت ترك افضل بود وبراي مردان با ايمان وزنان با ايمان

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوٰيكُمْ ۞
وخداي تعالي ميداند مواضع تردد شما در طلب معاش ومواضع اقامت شما در دهر وجهان

وَيَقُولُ الَّذِينَ اٰمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا اُنْزِلَتْ
وميگويند آنان كه ايمان آوردند چرا نه وفرستاده سورتي مشتمل برحكم جهاد پس چون فرو فرستاده شود

سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَاَيْتَ
سورتي كه احتمال نسخ ندارد وياد كنند در آن فرمان كارزار كردن بيني تو

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ
آنانرا كه در دلهاي ايشانست شك ونفاق كه مي نگرند سوي تو

زَادَهُمْ بالامالة الاخوين وابن ذكوان
هُدًى وَّ مدغما بغير الغنة خلف
اٰتٰيهُمْ اٰتٰيهُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش
اٰتٰيهُمْ ثلثة اوجه لورش
تَقْوٰيهُمْ تَقْوٰيهُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش وابو عمرو في رواية
تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً بالابدال ورش والسوسي
فَقَدْ جَاءَ بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
ع

فَقَدْ جَاءَ بالاظهار الا بالامالة ابن ذكوان
فَقَدْ جَاءَ بالادغام الا بالامالة حمزة
جَاءَ اَشْرَاطُهَا باسقاط الهمزة الاولى قالون والبزي وابو عمرو
جَا اَشْرَاطُهَا وتسهيل الثانية ورش وقنبل وبالالف بدلها
فَاَنّٰى فَاَنّٰى بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش
لَهُمْ اِذَا بالسكت خلف

جَاءَتْهُمْ ذِكْرٰيهُمْ بالامالة الاخوين وابن ذكوان بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش وابو عمرو
فَاعْلَمْ اَنَّهُ فَاعْلَمْ اَنَّهُ بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية
وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ بالادغام السوسي وفي رواية الدوري
وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بالابدال ورش والسوسي فيهما

يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ بالادغام السوسي
وَمَثْوٰيكُمْ وَمَثْوٰيكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش وابو عمرو
اٰمَنُوا ثلثة اوجه لورش
نُزِّلَتْ سُورَةٌ ابو عمرو وحمزة والكسائي
اُنْزِلَتْ سُورَةٌ ابو عمرو وحمزة والكسائي
مُحْكَمَةً وَّ مدغما بغير الغنة خلف
ذُكِرَ الترقيق ورش
الْقِتَالُ رَاَيْتَ بالادغام السوسي
مَرَضٌ يَنْظُرُونَ مدغما بغير الغنة خلف

وتقطعوا ارحامكم اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم این قصّهٔ دیگرست معطوف است بر قصّهٔ سابقه یعنی منهم من یستمع الیك
لولا تحصیص است بمعنی هلا جمله تا آخر مقول است نظر المغشي علیه مصدرست متضمن تشبیه منصوب است به ینظرون ینظرون مفعول دوم است مر رایت را رایت با متعلقات
خویش جزاست مر اذا انزلت سورة محکمة جمله وذکر فیها القتال عطف است بر انزلت وجملهٔ شرطیه یعنی فاذا انزلت سورة تا آخر عطف است بر یقول فا در فاولی لهم سببیه است
اولی لهم بمعنی ویل لهم جمله دعاییه است فنظر مذکور سبب است برای دعاء مسطور طاعة وقول معروف مبتدا ییست محذوف الخبر ای طاعة وقول معروف خیر لهم

فاصمهم ادبارهم بانهم قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون
عسیتم وان توليتم ان قرا قالون الصلة والقصر والمد وترکها وورش الصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

نظر المغشي عليه من الموت فاولى لهم
نگرستن بیهوش شده بروی از امارات مردن پس وای برایشان ازاین اعتقاد

طاعة وقول معروف فاذا عزم الامر فلو صدقوا
فرمان برداری وگفتار نیکو مستحسن بر شرایط ادب پس چون بحد جد رسد کارجهاد بر لشکر راست گفتندی بهترست ایشانرا

الله لكان خيرا لهم فهل عسيتم ان توليتم
باخدای تعالی درایع هر آینه بودی بهتر مر ایشانرا پس هیچ شاید که بود شما اگر متولی امور مردم شوید دعوی کردند از حرص جهاد

ان تفسدوا في الارض وتقطعوا ارحامكم
که افساد کنید در زمین بقتل وغارت وظلم ومعصیت وقطع کنید اسباب قرابات ومواصلات شمارا

اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم واعمى
ایشان آنانند که دور کرد ایشانرا خدای تعالی از رحمت پس ناشنوا کرد ایشان از استماع حق ونابینا کرد

ابصارهم افلا يتدبرون القرآن ام على
چشمهای بصیرت ایشان از دیدن حق ونظر مصنوعات ای پس تامل نمیکنند منافقان معانی قرآن را یا نه که بر

قلوب اقفالها ان الذين ارتدوا على ادبارهم
دلهایی سخت است قفلهای آن بدرستی آنانکه بازگشتند بحالت کفر

من بعد ما تبين لهم الهدى الشيطان سول
از آن پس که ظاهر شد مر ایشانرا راه دین خدای تعالی وحقیقت اسلام یا نعت محمد علیه السلام در توریت دیو آسان کرد ایشان طریق گناه

لهم واملى لهم ذلك بانهم قالوا للذين كرهوا
برای ایشان ومهلت داد خدای مر ایشانرا آنچه گفتیم از تسویل شیطان بسبب آنست که گفتند مر آن منافقان مر کسانیرا که کراهیت داشتند

عليهم بالاشباع ابن کثیر
فاولى امال بین بین ورش
فاولى بالامالة المحضة حمزة والکسائي
طاعة و مذ مع اظهار الغنة خلف
عزم الامر بالنقل ورش
عزم الامر سکت خلف وفي روایة خلاد
خيرا عسيتم بالترقیق ورش بکسر السین وسکون الیاء نافع
في الارض بالنقل ورش
في الارض سکت خلف وفي روایة خلاد
واعمى بالامالة المحضة حمزة والکسائي
واعمى امال بین بین ورش
القرآن بالنقل ابن کثیر وفي الوقف حمزة
القرآن بالامالة المحضة
واملى بضم الهمزة وکسر اللام وفتح الیاء ابو عمرو

خبریست محذوف المبتداء ای امرهم طاعة وقول معروف یا فاولی لهم بصیغهٔ اسم تفضیل خبر مبتدا است طاعة وقول معروف مرفوع بر ابتدا است جمله بر تقدیری ... درجواب ... اوما یجری بهم اذا عزم الامر شرط است وجملهٔ شرطیه یعنی لو صدقوا الله لکان خیرا لهم جزاء این شرط است وبعضی مفسرین جزاء این شرط محذوف دارند ای لم یصدقوا الله واین شرطیه یعنی فاذا عزم الامر با جزاء خویش عطف است بر شرطیهٔ سابقه فا در فهل عسیتم سببیه است وان تولیتم والی شدن بر کارها یا اعراض کردن از دین است وارحام مذکور که مفهوم است مر عسیتم سزاواری رجاء ولایق بودن بدان مرادست ودرین جمله التفاتست از غیبت بسوی خطاب اولئك الذین لعنهم الله جمله تعلیل است مر سزاواری ایشان بر رجاء فساد وقطع ارحام دلیل است معنی اینست وبگویند آنانکه ایمان آورده اند چرا فرستاده نشد است آیتی درباب قتال با کافران واظهار کنند مایل بودن خویش سوی آن وراغب بودن در آن پس چون فرود آورده شود سورتی محکمه که در ان ذکر قتال بود واذن بدان باشد به بینی آنانرا که در دلهاء ایشان مرض نفاق است ودر

قلوب اقفالها بالنقل ورش
قلوب اقفالها سکت خلف في روایة
ادبارهم بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
ادبارهم امال بین بین ورش
تبين لهم بالادغام سوسي
سول لهم بالادغام سوسي
واملى حمزة والکسائي
واملى امال بین بین ورش

دولت ایشان صفت شقاق است نظر میکنند سوی تو همچو نظر کسی که از حضور مرگ بیهوش شود ومغشی علیه گردد پس وای بر ایشان باد در صورت حالی که از ایشان زاد وطاعت وقول معروف
مر ایشانرا بهتر بودی یا گویند پس سزاوارتر بر ایشان آن بود که طاعت کنند وگفتار پسندیده گویند پس چون متحقق شود ولازم گردد کار قتال دشوار شود بر منافقان حال وعده را با خدای
راست بکنند ودم آباآوردن از قتال زنند پس اگر وعده را راست میکردند ودل بر صدق می آوردند از ایشان اقدام بر قتال روی نمودی هر آینه ایشانرا بهتر بودی چون وعدهٔ خدای
راست نکردند ودل بر قتال نیاوردند ایشان سزاوار آن باشند ودرخور آن بوند که اگر والی کار مردمان شوند ومستولی امور ایشان گردند از ایشان توقع آن باشد ورجاء آن بود
که در زمین فساد کنند وقطیعت ارحام ورزند چه ایشان آنکسانند که خدای ایشانرا لعنت کرده ودرحیز بعد وطرد آورده پس ایشانرا همچو کر کرد تا آیات پند
نشنوند وچشمهاء ایشانرا کور ساخته تا علامات راه راست نه بینند افلا یتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها ان الذين ارتدوا على ادبارهم من بعد

مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ استفهام براي انكار بر وجه توبيخ است معطوف عليه محذوف است اي أغفلوا افلا يتدبرون القرآن وجمله تنزيل آ
ام متصل است دلها را تشبيه بخزاين كرده ذكر اقفال كه ملايم خزاين است بر وجه تخييل آورده واثبات اقفال در قلوب كنايت از عدم استعداد وانتفاء قابليت است
وتنكير قلوب يا از جهت نوعيت است اي على قلوب قاسية يا براي جماعت واحدة وهي قلوب المنافقين وجمله ان الذين ارتدوا مستانفه است در جواب ما سبب وقوع ذلك
منهم وتوكيد جمله از جهت ايراد انكو هش بر وجه كا دنست يا از جهت آنست كه وقوع زشتي از ايشان ملوح سوي وجود سببي بود بتقديم ملوح تا كيد جمله سايغ نمود
و موصول با صله اسم ان است
جملهٔ الشيطان سوّل لهم خبر است
مر انّ وأملى لهم عطف است
بر سوّل معني اينست
اغافل شده اند پس قرآن را تدبر
نميكنند ودم تامّل نمي زنند
يا كاين است بر دلهاء ايشان
قفلهاء آن كه مانع شده است
از قابليت عرفان بدرستي كساني
كه بر اعقاب خويش باز
كشتند وبر سمت پشت خويش
رفتند يعني از دين رجوع كردند
واز اسلام بركشتند پس از آن
كه ظاهر كشت بر ايشان
هدى وشناختن دين خدا و
شيطان در دل ايشان خطاها
بيآراست ويكچندي زندكاني
ايشان خواست وبر وجه استدراج
ايشان را مهلت ميداد وبر قراءت
املي لهم بر صيغهٔ ماضي مجهول
نيز همين معني است وحاصل
معني هر دو يكي است ذلك
بأنهم قالوا للذين كرهوا ما نزل الله
سنطيعكم في بعض الأمر
والله يعلم إسرارهم
فكيف إذا توفتهم الملائكة
يضربون وجوههم
وأدبارهم ذلك مرفوع المحل
بر ابتدا است بأنهم قالوا الخبر
مبتدا است وانجمله براي سبب
تحقق مشار اليه است للذين
كرهوا ما نزل الله جار ومجرور
متعلق قالوا است سنطيعكم
في بعض الأمر مقول قالوا است
اسرارهم بفتح
همزه بر صيغه
جمع و بكسر
بر صيغهٔ مصدر خوانده ومعني
بر حسب آن دانند جملهٔ والله
يعلم اسرارهم حال است فادر
فكيف سببيه است استفهام
براي تعجب است واذا ظرف
است مر فعل محذوف اي فكيف
يعملون ويحتالون جمله
يضربون وجوههم وأدبارهم

سَنُطِيعُكُمْ وُجُوهُهُمْ قُلُوبِهِمْ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ مِنْكُمْ

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ صلى

آنرا كه فرو فرستاد خداي عز وجل زود بود كه فرمان بريم شما را در بعضي از كار عداوت رسول

بَعْضِ الْأَمْرِ
بالنقل ورش

وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ

وخداي عز وجل ميداند نهانهاي ايشانرا پس چگونه بود حال ايشان چون قبض روح ايشان كنند

بَعْضِ الْأَمْرِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ

فريشتكان حال آنكه ميزنند رويهاي ايشانرا وجانب پشت ايشانرا

أَسْرَارَهُمْ
بفتح الهمزة
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

ذَلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَكَرِهُوا

آن عذاب بسبب آنست كه ايشان متابعت نمودند آنرا كه واجب كرداند عقاب خدا را ونخواستند

رُضْوَانَهُ
بضم الراء ابو بكر

رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ

خشنودي او را پس باطل كرداند صورت اعمال خير ايشانرا از صدقه وصلهٔ رحم وغير آن يا پنداشتند آنانكه

مَرَضٌ أَنْ لَنْ
بالنقل ورش

رُكُوعٌ

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ

در دلهاي ايشانست شكي ونفاقي كه هرگز ظاهر نكرداند خداي تعالى بر مؤمنان كينهاي ايشانرا

مَرَضٌ أَنْ لَنْ
سكت خلف في رواية

أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ
مدغما غير الغنة خلف

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ ط

واكر خواستيمي هر آينه بنموديمي بتو آن منافقانرا پس هر آينه شناسي ايشانرا بعلامات ايشان كه بر روي هاشان پديد باشد

بِسِيمَاهُمْ
بالامالة المحضة حمزة والكسائي

وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ط وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ

وهر آينه شناسي ايشانرا در تحريف وتعريض گفتار ايشان وخداي تعالى ميداند همه كارهاي شما را از نيكي و بدي

بِسِيمَاهُمْ
ابا لتين بين ابو عمرو وورش

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ

وهر آينه شبه امتحان نماييم شما را بامر بجهاد وساير تكاليف شاقه تا ظاهر كردانيد جهاد كنندكانرا از شما

وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ
بالياء ابو بكر

حَتَّى يَعْلَمَ
بالياء ابو بكر

فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى
نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَا أَخْبَارَكُمْ ذلك مبتدا است واشارتست بر توفي وضرب
مذكور اتبعوا ما معطوفات خويش خبر ان است ان با اسم وخبر خويش مجرور با است جار ومجرور خبر مبتدا
ام منقطعه است بمعني بل وهمزه متصل است بقوله الشيطان سوّل لهم يا متصل است بام على قلوب اقفالها

يضربون وجوههم وأدبارهم حال است از ملائكه معني اينست آن ارتداد وامركاين است بريزكه مشركان كفتند مر جهود انرا كه مكروه داشتند مر ضي نه بنداشتند آنچ فرود آورده
شده است از قرآن در بعض چيز شما را الطاعت خواهيم كرد ودل بهوا موافقت شما خواهيم آورد وحال اينست كه خداي تعالى سرهاء ايشانرا يا كوييد نهان كردن ايشانرا ميداند
وجزا وسزاء آن مي توانديد چگونه عمل خواهند كرد وچه حيله پيدا خواهند آورد چون فريشتكان جان ايشان خواهند استد بر روها وپشتهاء ايشان خواهند زد ذلك بأنهم
اتبعوا ما أسخط الله وكرهوا رضوانه فأحبط أعمالهم أم حسب الذين في قلوبهم مرض أن لن يخرج الله أضغانهم ولو نشاء لأريناكهم

قالوا للذين

إذا

حسبه

اَن مخففه از مثقله استْ وضمیر شان محذوف است اَن با اسم وخبر بجا دو مفعولِ است ولو نشاء لارینا کهُم معترضه است یا بتقدیر ونحن لو نَشاءُ لارینا کهم حال است فلعرفتهم عطف است بر جَواب لو ولام لتعرفنهم در جواب قسم محذوف است اي اقسم لتعرفنهم وجمله معترضه است براي وعد شناختن بیغمبر منافقان او عارف شد بیغمبر علیه السّلام والصّلوة حال ایشان را في لحن القول وطریقته واسلوبه کما تفهمه بالاستهزاء او التسخیر بهیئته الکلام وطریقته والله یَعلَمُ اعمالکم خطاب است مر همه مردمان از مؤمنَان وکافران ومخلصَان ومنافقان وخطاب جمع بعد خطاب واحد لتعرفنهم شبه التفاتست ولنبلونکم عطف است بر ولتعرفنهم في لحن القول حتی نعلم متعلق است بلنبلونکم ولنبلونکم وحتی نعلمُ ونبلو هر سه فعل بیا ونون خوانند ومعني برحسب آن دانند والصّابرین عطف یاست بر المجاهدین معني

این است آن یعني تو في فرشتکان وضرب ایشان بسبب آنست که بدرستي ایشان مر هر چیزی راکه در خشم آرد خدا یرا پس رَوي کردند وخشنودي خداي مکروه داشتند پس خداي عملهاء ایشان را ناچیز کرد وبهیچ آورد یعني ایشان را هیچ ثواب نداد ودر نیکي بر ایشان نکشاد یا خود پنداشتند آنانکه در دلهاء ایشان رنج نفاق است که خداي کینهاء سینهاء ایشان بیرون نخواهد وشقاوتها وعداوتها نهاني ایشان که با مسلمانان دارند پیدا نخواهند کرد واکر مي خواستیم هر آینه بي نمودیم ترا منافقان را پس هر آینه بنشاني مي شناختي ایشان را او بسوکند یاد میکنیم هر آینه هر آینه خواهي شناخت در ساز و ساز ولهجه وکفتار وآواز چنانچ جاي دیکر کفته قد بدت البغضاء من افواههم وما تخفي صدورهم اکرچه طریق اقرار بر وجه تصدیق دیکرست ولهجهٔ سخر واستهزا دیکر خداي میداند عملهاء شما را اي مردمان از مؤمنان وکافران ومخلصان ومنافقان وهر آینه هر آینه ظاهر کنیم آنچه میدانیم در شما یا کویند ظاهر کنیم تا بدانند اولیاء ما وبر قراءت یا معني چنین بود هر آینه هر آینه مبتلا کرداند تا ظاهر شود در علم خدا ویا کویند تا بدانند اولیاء خو سبحانه وتعالی یا کویند تا متعلق شود بعلم ما که وجود مجاهدان وصابران بحصول بپیوست چانچ متعلق بود بعلم ما که ایشان موجود خواهند کشت ووجود ایشان بحصول خواهد پیوست

وهمو معکمو قرا ابن کثیر بالصّلة وفي روایة قالون

یترکمو اعمالکمو قرا قالون بالصّلة والقصر والمدّ وترکها وورش بالصّلة مع مدّ الطویل وابن کثیر بالصّلة مع القصر

وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَا أَخْبَارَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ

وصبر کنند کان بر حرب ومحنت — وشبه آزمودن کنیم خبرهاي شما را از خیر وشر — بدرستي آنکسان که

كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ

کافر شدند — ومنع کردند دیکران را از — دین خداي عز وجل — ومخالفت نمودند با پیغمبر

مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ

از آن پس که ظاهر شد مر ایشان را — دین — راست — هرکز نتوانند رسانید خداي تعالی را

شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

چیزي از ضرر — وزود بود که باطل کرداند کارهاي ایشان را — اي — آنانکه ایمان آوردند

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ

فرمان برید خداي را در فرایض او — وفرمان برید پیغمبر را در سنن او — وباطل مکنید عملهاي شما را وبشک ونفاق ویا ریا وسمعت

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ

بدرستي آنان که کافر شدند — ومنع کردند دیکران را از — راه دین خداي تعالی

ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

پس مردند — وایشان — کافران بودند — پس هرکز نیامرزد — خداي تعالی — مر ایشان را

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ صلی

پس ضعیف مباشید وسست مشوید در جهاد — ومخوانید دشمن — بسوي صلح — وشما غالب ترو قاهر تر اید بعاقبت بر ایشان

وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

وخداي تعالی — با شماست بنصرت — وهرکز ضایع نکرداند خداي ومعطل — کردارهاي نیک شما را

ونبلو — بالیاء ابو بکر

تبیّن لهم — بالادغام سوسي

لن یضرّوا الله — مدغما غیر الغنّة خلف

شیئا شیا — بالوجهین وورش — سکت خلف وفي روایة خلاد

آمنوا یغفر الله — ثلثة اوجه لورش — بالترقیق ورش

فلن یغفر الله — مدغما غیر الغنّة خلف

الی السّلم — بکسر السّین ابو بکر وحمزه

الاعلون — بالنقل ورش

الاعلون — سکت خلف وفي روایة خلاد

ولن یترکم — مدغما غیر الغنّة خلف

یترکم اعمالکم — بالسکت خلف في روایة

مکرمان یا ایّها الّذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرّسول ولا تبطلوا اعمالکم معني این است اي مؤمنان خداي ورسول را طاعت کنید وعملهاي خویش را بضمّ ریا ونفاق باطل مکردانید انّ الّذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله ثمّ ماتوا وهم کفّار فلن یغفر الله لهم معني اینست بدرستي کساني که کافر کشتند ودیکران را از راه دین باز داشتند خداي ایشان را نیامرزد وجریمهٔ کفر ایشان را نبخشد فلا تهنوا وتدعوا الی السّلم وانتم الاعلون والله معکم ولن یترکم اعمالکم معني اینست

وظاهر کنیم یا ظاهر کند خداي خیرها وشرّهاء شما انّ الّذین کفروا وصدّوا عن سبیل الله وشاقّوا الرّسول من بعد ما تبیّن لهم الهدی لن یضرّوا الله شیئا وسیحبط اعمالهم در آیت سابق ذکر کافران بود سامع از شان ایشان سایل نمود در جمله شان ایشان بر وجه استیناف ذکر کرد بتقدیم ملوّح جمله را موکد آورد کفروا با معطوفات خویش صلهٔ الّذین است موصول با صله اسم انّ است لن یضرّوا الله خبر ان است وسیحبط اعمالهم عطف است بر لن یضرّوا الله شیئا معني اینست بدرستي آنان که نکرویدند وکفر ورزیدند واز دین خداي باز ماندند ودیکران را از کرویدن باز داشتند وپیغمبر را مخالف کشتند بعد آنکه بیان خدا ظاهر کشت مر ایشان را راه هدی خدا یرا هیچ زیان نتوانند کرد ودر دین اسلام که خداي اعلا آن خواسته است مضرّت نتوانند آورد وزود باشد که ناچیز کند خداي عز وجل عملهاي ایشان نیابند در کارها خویش

پس چون دانستید که ایشان هیچ مضرت نتوانند کرد و هیچ زیانی نتوانند آورد پس سستی مکنید و ایشانرا سوی آشتی مخوانید و حال اینست که شما بهترید و خدای عز و جل بعلم
و نصرت باشماست شمارا ناصر و مولاست و کم نکند شمارا از هیچ باب و اسباب. إِنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْئَلْكُمْ
أَمْوَالَكُمْ درین سورت از آغاز تا اینجا ذکر مؤمنان و کافران و بیان جزاهاء ایشان آورد در آخر سورت چند جمله بر وجه تذنیب آورده سورت را بدان ختم کرد
جملهٔ إِنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ برای مذمت دنیاست و جملهٔ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا در مدح ایمان و تقوی است و جملهٔ وَلَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ تکمیل است چه از مذمت دنیا
و هم طلب صرف کل مال ایدبرای دفع این وهم ایراد جملهٔ وَلَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ ای جمیع اموالکم بل ربع العشر هو وجه تکمیل سایغ نماید معنی اینست

أُجُورَكُمُو فَيُحْفِكُمُو فَمِنكُمُو غَيْرَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
يُؤْتِكُمُو أُجُورَكُمُو يَسْئَلْكُمُو أَمْوَالَكُمُو
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

إِنَّمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا
بدرستی زندگانی این جهان بازیست و مشغولیست و اگر ایمان آرید بخدای و رسول و پرهیزکاری
يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ
دهد بشما مزدهای شمارا در آخرت و نخواهد از شما جمیع خواستهای شمارا
إِن يَسْئَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ
اگر خواهد از شما همه اموال را پس مبالغت کند در طلب اموال شما بخیلی نمایید و نیز نهد و ظاهر کرداند کینهاء شمارا
هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ
آنکه آید شما این اشخاص میخوانید شمارا تا نفقه کنید در راه دین خدای تعالی
فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ
پس از شماست کسانی که بخیلی میکنند و هر که بخیلی نماید در انفاق و نفقه میکند پس بخیلی نماید از خود یعنی ضرر آن عاید بود
وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ
و خدای تعالی بی نیاز است از طاعات و شما درویشان اید محتاج ثواب و اگر اعراض کنید از قبول حق بدل گرداند
قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ
گروهی را جز شما پس نباشند در معاصی و مآثم امثال شما

سورة الفتح مدنية تسع وعشرون آية

هَاءَنتُمْ هَا نتُمْ هَانتُمْ هَاأَنتُمْ مَّن يَبْخَل وَمَن يَبْخَل الْفُقَرَا الْفُقَرَاءُ
قالون وابو عمرو وفيه المد والقصر · كالالف ورش · ورش · كسائي · مدغما غير الغنة خلف · حمزة وهشام · بالترقيق ورش

الدُّنْيَا الدُّنْيَا — بالامالة المحضة · حمزة والكسائي وورش
لَعِبٌ وَلَهْوٌ — مدغما غير الغنة خلف
وَإِن تُؤْمِنُوا — بالابدال ورش والسوسي
يُؤْتِكُمْ — بالابدال ورش والسوسي
يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ — بالسكت خلف في رواية
وَلَا يَسْئَلْكُمْ — بالنقل في الوقف حمزة
يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ — بالسكت خلف في رواية
إِن يَسْئَلْكُمُوهَا — مدغما غير الغنة خلف
إِن يَسْئَلْكُمُوهَا — بالنقل في الوقف حمزة
تُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ — بالنقل ورش
يُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ — سكت خلف في رواية

نیست حیات دنیا مکر بازی
و لهو که بیاید و برود و چون
لعب لاعبان روی نماید
و ناپیدا شود دنیا بدین بیاید
و دشواری روا آرد بزودی
و شتابی و آسانی گذارد بیت
آگاه نه ام که دور ایام
بوده لعبی و یا که احلام
و اگر ایمان بوعدهٔ خدای آرید
و از وعید او بپرهیزید اجرها
شما شمارا بدهد و نعیم موعود
بشما رسد و نخواهد خدای جل
و علا از شما صرف همه اموال شما
چنانچه در امم سابقه بود
و در زکوة ایشان روی می نمود
بلکه در زکوة ربع عشر و در
تطوع بر قدر یسر غنا برای استعداد
و ساختگی آلات جهاد بر شما
باقی گذاشته عند عجز بی
استعدادی برای شما نداشته
إِن يَسْئَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ معنی
اینست اگر خواستی خدای از
شما مالهاء شمارا پس در سوال
مال مبالغت کردی شما بخیلی
میکردید مالی که از شما میخواست
نمیدادید و بیرون آوردی خدای
یا بیرون آوردی بخل شما کینها
که در سینه پنهان میداشتید
طلب مال موجب عداوت شدی
و آن موجب کینه و ضغینه
آن از طبیعت بیرون دادی سر
پنهان بیرون افتادی.
هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ
معنی اینست آگاه باشید
شما آنانید که خوانده میشوید
تا در رضاء خدای مالی را انفاق
کنید تا در وقت حاجت خویش
ثواب یابید پس بعضی از شما
کسانی اند که در انفاق مال بخیلی کنند مال را از خود جدا کردن نتوانند و در مصرف انفاق نرسانند و هر که بخیلی کند بخل از نفس خویش شود نعمت ثواب از نفس خود باز دارد
خود را در حیز نیل این نعمت نیارد میندارید که طلب مال از شما مبنی است بر حاجت خدای و خدای عز و جل غنی مطلق است غنی بودن و بری بودن او از حاجت محقق است و شما محتاجید
در هر دمی و قدمی حاجت بدو دارید مال از شما طلب میکند تا شمارا ثواب دهد وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ معنی اینست
اگر از ایمان و تقوی روی گردانید و بر کفر و کافری بمانید بدل کند خدای از شما قومی دیگر را شمارا ببرد و ایشانرا بجای شما آرد بعضی از ین بدل کردن اهل زمین
باهل آسمان مراد دارند و استبدال آدمیان بفرشتگان پندارند و بعضی گویند قوم بدلیل اقوام الحضر ام نساء عبارت از رجال که صنفی از اناسی است بود.

بدین اعتبار الطلاق بر فریشتکان سایغ باشد و بر حکم حدیث قوم مذکور اهل فارس دارند واز استبدال مذکور استبدال اهل عرب باهل فارس بنذارند در حدیث آمده سیل رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن القوم وکان سلمان الی جنبه فضرب علی فخذه وقال هذا وقومه والذی نفسی بیده لو کان الایمان مربوطا بالثریا لناوله رجال من ابناء فارس چون بدل این قوم
باشند طاعت ورزند از معاصی پرهیزند جهانرا به ایمان وتقوی آرایند خود را بلوث عصیان وطغیان نیالایند و بدانکه در مقطع این سورت نهایت طغیان ایشان که تولی
از ایمانست ونهایت خذلان که استبدال بدیگرانست ذکر کرد ومنتهاء عمل وجزا در بیان آورد کلام تمام کشت وسخن بانتها پیوست مقطعی در نهایت حسن است بیش از باب بلاغت
مستحسن است والله اعلم بمراده وکل یفتقر الی ارشاده لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة الفتح** سورة فتح مدنی است بیست ونه آیت بانصد
وشصت کلمه است دوهزار
وصد وسی وهشت حرف است
ربط این سورت با سورة محمد
آنست که سورت محمد در ذکر
صد کافران ومنع ایشان پیغمبر
علیه الصلوة والسلام را از
در آمدن مسجد حرام بود در این
سورت وعده فتح وذکر در آمدن
پیغمبر علیه الصلوة والسلام
در مسجد حرام روی نمود.
بدانکه نزول این سورت در
حادثه حدیبیه بود وروداو
در ذکر واقعاتی که درین
واقعه واقع شده روی نمود
وافتتاح سورت فتح بوعده
فتح ومغفرة واتمام نعمت
ونیل نصرت برای تسلیه دل
پیغمبر علیه السلام کرد بعده
جمله لقد رضی الله عن المؤمنین
اذ یبایعونک که از مقدمات
حصول فتح است برای خبر نزول
سکینه بر دلهاء مؤمنان وذکر
کسانی که ایمان باخلاص آوردند
وبر موافقت ومتابعت پیغمبر
بیعت کردند بعده جمله دیگر
از حوادث حادثه حدیبیه
بعضی بر وجه امتنان تقریر
پیوست وبعضی بر وجه تسلیه
پیغمبر علیه الصلوة والسلام
مذکور کشت بعده جمله هو
الذی ارسل رسوله بالهدی
وچند جمله دیگر بر وجه تذنیب
برداخت وسورة مذکوره
را بمدح پیغمبر صلی الله علیه
وسلم وصحابه وبعضی مؤمنان
ختم ساخت وشك نیست جملها
که ازین بابست اگر مقاصد
ایشان مختلف بود از جهت
اتحاد باب میان ایشان ارتباط
واتصال باشد واگر مقصود
از همه یکی است هر یکی در مقصود
کلی مقرر دیگریست معترضاتی
که در میان جمل مقصود

عنهمو قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بسم الله الرحمن الرحيم
(بنام خدای بخشاینده مهربان)

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا ۙ لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ
(بدرستی که ما برای تو مکه را کشادنی ظاهر کشاده کردانیدیم تا بیامرزد برای تو خدای تعالی آنچه پیش رفت)
مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ
(از کناه تو صغایر یا ترك افضل در زمان جاهلیت وآنچه متاخرست از آن وتا تمام کرداند نعمت خود را بر تو بعموم رسالت وتا ثابت دارد ترا)
صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۙ وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا
(بر دین راست وتا یاری دهد ترا خدای عز وجل نصرتی باعزت)
هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ
(او آن خداییست که فرو فرستاد سکون وآرامش را بامن وفتح در دلهای مؤمنان)
لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ ۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ
(تا بیفزایند یقینی را با ایمان ایشان ومر خدایراست لشکرهای آسمانها)
وَالْأَرْضِ ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۙ لِيُدْخِلَ
(وزمین وهست خدای عز وجل دانا درست کار درست کفتار تا در آرد)
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
(مردان با ایمانرا وزنان با ایمانرا در بوستانهایی که همی رود زیر آن درختان)
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ۚ
(جویها حال آنکه جاوید باشند در آن وزایل کرداند از ایشان بدیهای ایشانرا)

لیغفر لک الله — بالادغام سوسی
تقدم من — بالادغام سوسی
سراطا صراطا — بالسین قنبل وبالاشمام خلف
مستقیما و — مدغما بغیر غنة خلف
المومنین — بالابدال ورش والسوسی
ایمانا ایمانهم — ثلثة اوجه لورش فیهما
والارض — بالنقل ورش
والارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
المومنین — بالابدال ورش والسوسی
والمومنات — بالابدال ورش والسوسی
جنات — بالادغام سوسی
والموءمنات — بالنقل ورش
الانهار — سکت خلف وفی روایة خلاد
ویکفر — بالترقیق ورش
سیئاتهم — ثلثة اوجه لورش
سیئاتهم — بالابدال فی الوقف حمزة

آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب **بسم الله الرحمن الرحيم**
انا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ويتم نعمته عليك ويهديك صراطا مستقيما وينصرك الله نصرا عزيزا روایت کرده اند
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم زیارت کعبه وعمره مطلوب افتاد دل بر سواری کردن سوی مکه نهاد در ماه ذی القعده باموازنه هزار وهشتصد مرد سواری کرد باجماعت صحابه رضوان
الله علیهم روی سوی مکه آورد مشرکان در راه جایی نمودار نکردند مزاحمت ومحاربه پیدا نیاوردند تا آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم در وادیها ونی آبیها در آمد در منزل حدیبیه
فرود آمد مخالفت مکان در کوش او رسید وتنکی مقام ونی آبی دید مشرکان مکه قبایل عرب را یار کردند وایشانرا همه را بر جمع شدن وره بندی کردن آوردند بعد از آن

بر پيغمبر عليه الصلوة والسلام كسان فرستادند صلح بنياد نهادند پيغمبر عليه السلام بر فرستادگان ايشان گفت كه ما براي جنگ نيامده ايم قصد محاربه نكرده ايم زيارت خانهٔ
كعبه وبجا آوردن عمره مطلوب داريم خاطر بر غير آن نه مي آريم اگر ما را در آمدن اذن كنيد ودر زيارت خانه كعبه وبجا آوردن عمره راه دهيد براي احترام مسجد حرام وتعظيم
ركن ومقام هرچه بطلبيد بدهم وهرچه بگوييد دل بر آن نهم واگر عزم باز داشتن مصمم كنيد وبر محاربه دل نهيد محاربه كنم تا آنكه تنها كردن من بماند تيغ بزنم وصلح جنگ
كردن طرفين بپيغام صادر ميگشت تا آنكه يا رشدن قبايل عرب وربندي كردن ايشان بتحقيق پيوست پيغمبر عليه السلام بمشاهدهٔ خطر خاطر را بر صلح آورد ودوسال
مصالحه اختيار كرد امير المومنين علي در صدد صلح نامه من محمد رسول الله نوشت شخصي كه فرستاده ايشان بود بر آشفت وگفت اگر ما محمد را رسول بدانيم دم وقدم

در جنگ براي چه زنيم پيغمبر صلى الله عليه وسلم من محمد بن عبد الله نوشت گفت باز فرستادهٔ ايشان شرطي ديگر جست كه ما آينده شما را نفرستيم وشما رونده ما را بفرستيد پيغمبر عليه الصلوة والسلام اين شرط نيز قبول كرد ودل بر نوشتن صلح نامه بشرط مذكور آورد امير المومنين عمر رضي الله عنه گفت ما هذه الدنية ألسنا على الحق ببايد تيغ بزنيم با ايشان محاربه كنيم پيغمبر فرمود من بندهٔ مامورم كار بفرمان ميكنم همه بصلح مذكور راضي شدند صلح نامه بديشان دادند مراجعت كردند وادهاء مكه بيرون آمدند در صحرا افتادند روي بسوي مدينه آوردند هم در آن روز قبايل عرب بمنيعا در رسيدند ودربندي كردند ناگاه صلح مذكور شنيدند گفتند يا ران محمد از بند جهيدند اگر مي ماندند كار بر ايشان دشوار گشتي چنانچه يك تن زنده نرفتي حكمت درين صلح همان بود كه پيغمبر عليه الصلوة والسلام فرمود در آن وقت اين آيت نازل گشت وبراي تطييب خاطر پيغمبر وعدهٔ فتح بورود پيوست ونيز روايت كرده اند چون آيت وما ادري ما يفعل بي ولا بكم نازل شد كفار گفتند چگونه ايمان بايد آورد بكسي كه نميداند كه با او وبا متابعان او چه خواهند كرد تا آنكه پيغمبر صلى الله عليه وسلم در مدينه رفت عبد الله بن ابي بن سلول راهين سخن عمده گشت جمله ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر ويتم

عَلَيْهِمُو عَلَيْهِمُو لَعَنَهُمُو أَعَدَّ لَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا لا وَيُعَذِّبَ
وهست آن ادخال وتكفير نزد خداي عز وجل پيروزيي بزرگ وتا عذاب فرمايد

الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ
مردان منافق را وزنان منافق را آنان كه گمان برده اند بخداي نصرت نا رسول را ومؤمنان گماني

السَّوْءِ ط عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ج وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
بد را بعدم برايشان گردش هلاك وخشم گرفت خداي تعالي برايشان

وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ط وَسَاءَتْ مَصِيرًا
ولعنت فرمود ايشانرا وساخته گردانيد براي ايشان قعر دوزخ را وبد جاي بازگشتي آن دوزخ

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط وَكَانَ اللَّهُ
ومر خدايراست لشكرهاي آسمانها وزمين وهست خداي تعالي

عَزِيزًا حَكِيمًا نصف إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا
غالب ودانا درست كار درست گفتار بدرستي كه ما فرستاديم ترا حال آنكه گواهي برامت ومژده دهنده مومنانرا به بهشت

وَنَذِيرًا لا لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ
وبيم نماينده كافرانرا بدوزخ تا ايمان آريد بخداي تعالي وپيغمبر او ونصرت نماييد دين خدا را

وَتُوَقِّرُوهُ ط وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا إِنَّ
وتعظيم نماييد خدايرا يا رسول او را وتسبيح گوييد خدايرا بامداد وآخر روز بدرستي

الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ ط يَدُ اللَّهِ
آنانكه عهد ميكنند با تو بدرستي عهد ميكنند با خداي تعالي دست رسول خداي

عَلَيْهُمْ دَائِرَةُ
بضم الهاء حمزة ويعقوب

السُّوءِ
بضم السين ابن كثير وابو عمرو

وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ
ومردان مشرك را وزنان مشرك را

عَلَيْهُمْ مَصِيرًا
بضم الهاء حمزة

وَالَارْضِ
بالنقل ورش

وَالْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد

شَاهِدًا وَ
مدغما غير الغنة خلف

مُبَشِّرًا وَ
مدغما غير الغنة خلف

مُبَشِّرًا نَذِيرًا
بالترقيق ورش بالترقيق ورش

لِتُومِنُوا لِيُومِنُوا
ابدل ورش والسوسي بالياء ابن كثير وابو عمرو

وَيُعَزِّرُوهُ
بالياء ابن كثير وابو عمرو

وَيُوَقِّرُوهُ
بالياء ابن كثير وابو عمرو

وَيُسَبِّحُوهُ
بالياء ابن كثير وابو عمرو

وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُعَزِّرُوهُو وَتُوَقِّرُوهُو وَتُسَبِّحُوهُو بُكْرَةً وَ
بالترقيق ورش بالاشباع ابن كثير بالاشباع ابن كثير بالاشباع ابن كثير مدغما غير الغنة خلف

نعمته عليك ويهديك صراطا مستقيما را دطعن ايشان كرد وبمغفرت واتمام نعمت وحصول هدايت نويدا ورد بعد انكه پيغمبر صلى الله عليه وسلم را اين نويد رسيد يا ران گفتند
هنيئا لك فما لنا يا رسول الله در شان مؤمنان نيز آيت هو الذي انزل السكينة في قلوب المؤمنين ليزدادوا ايمانا مع ايمانهم تا آخر نازل گشت وبراي تسليه ايشان اين نظم
بورود پيوست بعضي بر حكم اين قصه فتح مذكور را فتح مكه مراد دارند وبعضي فتح خيبر پندارند وبعضي فتح معين نگويند جنس فتح خواهند پيغمبر گويند فتح مستقبل كه متيقن الوقوع
بود بر طريق ونفخ في الصور بر صيغه ماضي آورد يا از جهت تفوُّل صيغه كه دال بر تحقق وثبوت است ذكر كرد وتاكيد جمله از جهت ايراد وعده فتح بر وجه وكاد نست
ليغفر لك الله متعلق است بفعل محذوف اي فاستغفر ليغفر لك الله متعلق او گويند ودر بعضي تفاسير متعلق واستغفر لذنبك وللمؤمنين والمؤمنات كه در سورت محمد گذشته است

داشته هم چو تعلق لایلاف قریش بجعلهم کعصف مأکول بنداشته ما تقدم با معطوفات خویش مفعول است مر لیغفر **معنی اینست** بدرستی ما برای ترا مکه با خیبر یا بلاد دیگر بکشاییم و ترا فتحی ظاهر که همه دانند و همه آنرا فتح خوانند بخشیم پس بخواه آمرزش خویش را از حق سبحانه و تعالی یا کویند پس شکر بکزار و سپاس نعمت بجا آر تا زلت سابق و لاحق ترا عفو کند یا کناه امت تو از سابق و لاحق بیامرزد و نعمت خویش را بر تو تمام کند بغالب آمدن دین تو بر همه ادیان و ضابط شدن امت در بلاد جهان یا به یافتن مرتبهٔ فوقیت و براعت و وجدان مقام شفاعت و بنماید ترا صراط مستقیم یعنی راه دین قویم و یاری کند ترا یاری کردنی عزیز مر صنوف علامات فتح و ضروب امارات ظفر را محتوی

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا

معنی اینست او آنست که فرود آورد آرام و قرار در دل مومنان تا بیفزاید ایشان ایمان حادث با ایمان سابق باعتبار ثمرات و انوار نه باعتبار نفس تصدیق و اقرار که آن زیادت و نقصان نه پذیرد و افزونی و کمی نکیرد و مر خدایراست لشکرهاء آسمان و زمین از فریشتکان و آدمیان و پریان و شیاطین و هست خدای دانا بهمه کار حکیم در همه گفتار و کردار تا در آرد مردان مومن و زنان مومنه را در جناتی که فرود آن جویهاست روان در آن حال که جاوید باشنده اند مومنان در آن و معاصی ایشان بخشد و از جرایم ایشان بتوبه و بغیر توبه در کذرد و هست در آمدن دار نعیم عند الله رستکاری عظیم و تا عذاب کند خدای مردان منافق و زنان منافقه و مردان مشرک و زنان مشرکه را که کمان برنده اند کمان بدی بخدای جل و علا کمان این که او یکی نیست یار او را شریکی است یا کمان این که خدای پیغمبر را از حدیبیه در مدینه بسلامت نخواهد برد یا کمان این که از مدینه باز در مکه با فتح و ظفر نخواهد آورد بر ایشان باد دایرهٔ بدی که کرد ایشان میکردد و کردش زشتی که محیط ایشان میشود و خدای بر ایشان غضب کرده است و در لعنت آورده است و دوزخ را برای ایشان ساخته کردانیده و ایشان را بعذاب و عقاب دوزخ رسانیده و بد بست جهنم از روی بازکشت کافران و مصیر و معاد ایشانست و مر خدایراست لشکرهاء آسمان و زمین چون فریشتکان و آدمیان و پریان و شیاطین و هست خدای قوی غالب استوار بهمه کار و کفتار

أَيْدِيهِمْ بِأَلْسِنَتِهِمْ لَكُمْ بِكُمْ بِكُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ظننتم أن لن أهليهم أبدا

فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى
بالای دستهای ایشان است پس هر که بشکند عهد را پس بدرستی و بالآن عاید شود بر

نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ
نفس او و هر که وفا کند بدانچه عهد کرده بر آن با خدای تعالی پس زود بود که

أَجْرًا عَظِيمًا ۞ سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ
مزدی بزرگ زود بود که کویند با تو تخلف نمودکان از غزوه حدیبیه از آنها که اهل بادیه اند

شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ
مشغول کردانید ما را مالهای ما و کسان ما پس آمرزش خواه برای ما میکویند این اعذار

بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ
بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان بکو پس کیست که مالک است

لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا
برای شما از قبل خدای تعالی هیچ چیز را اکر خواهد بشما کزندی

أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
یا خواهد بشما سودی نه که هست خدای تعالی بآنچه میکنید

خَبِيرًا ۞ بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ
آکاه نه که کمان بردید که هرکز باز نکردد پیغمبر

وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَلِكَ
و مومنان با کسان ایشان هرکز و آراسته شد آن معنی

وَمَنْ أَوْفَى بالنقل ورش
وَمَنْ أَوْفَى سکت خلف فی روایة
أَوْفَى أُوفِي بالامالة حمزة والکسائی
عَلَيْهُ اللَّهَ حفص / عَلَيْهِ اللَّهِ غیر حفص
فَسَيُؤْتِيهِ بالابدال ورش والسوسی
فَسَنُؤْتِيهِ بالنون نافع وابن کثیر وابن عامر
فَسَيُؤْتِيهِي بالاشباع ابن کثیر
سَيَقُولُ لَكَ بالادغام سوسی
مِنَ الْأَعْرَابِ بالنقل ورش
مِنَ الْأَعْرَابِ سکت خلف فی روایة خلاد
فَاسْتَغْفِرْ لَنَا بالادغام سوسی وفی روایة دوری

فَمَنْ يَمْلِكُ شَيْئًا شَيًّا شَيًّا شَيْئًا شَيْئًا إِنْ أَرَادَ إِنْ أَرَادَ ضَرًّا أَوْ ضَرًّا أَوْ
ضُرًّا أَوْ أَرَادَ أَوْ أَرَادَ خَبِيرًا بَلْ ظَنَنْتُمْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ
بضم الضاد حمزة والکسائی؛ بالنقل ورش؛ سکت خلف فی روایة؛ بالترقیق ورش؛ ادغام هشام؛ مدغما غیر الغنة خلف؛ بالسکت خلف

وَالْمُؤْمِنُونَ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا أَبَدًا وَ
بالابدال ورش والسوسی؛ سکت خلف فی روایة؛ مدغما غیر الغنة خلف

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا لتؤمنوا و معطوفات وي بيا و تا خوانند و معني بر حسب
آن دانند بر قراءت يا ضمير عايد بر كافران است و بر قراءت تا خطاب مرامت و مومنانراست و خطاب جمع بعد خطاب واحد شبه التفاتست و در ذكر و رسوله بعد
خطاب انا ارسلناك التفاتست از خطاب سوي غيبت و بعضي ضمير تسبحوه عايد بر خدا دارند ضمير و تعزروه و توقروه عايد بر رسول بندارند صاحب كشاف اين وجه
را بعيد داشته و از باب انتشار ضمير كه ملتبس است بنداشته ليكن چون قرينه قوي بود از جهت علم لبس انتشار ضمير جايز باشد اينجا قرينه قوي است التباس
كه مانع جواز ست منتفي است و تاكيد جمله انا ارسلناك از جهت رد انكار منكران رسالت است جمله انا ارسلناك تا آخر تسليه ديگر ست بيان افضال ارسال

قلوبكم ظننتم كنتم كذلكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
انطلقتم الي
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ ج صلے وَكُنتُمْ
در دلهاي شما و گمان برديد گماني بد و هستيد شما

قَوْمًا بُورًا ۝ وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا
گروهي هالكان و هركه ايمان نيارد بخداي تعالى و پيغمبر او پس بدرستي كه ما

أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ۝ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
ساخته ايم براي كافران آتش افروخته و مر خدايراست پادشاهي آسمانها

وَالْأَرْضِ ط يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ط
و زمين مي آمرزد آنراكه ميخواهد و عذاب ميكند آنراكه ميخواهد

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ۝ سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ
و هست خداي تعالى آمرزگار و مهربان زود بود كه گويند آن بازماندگان

إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا
چون برويد شما سوي غنيمتهاي خيبر تا فراگيريد آنرا بگذاريد ما را

نَتَّبِعْكُمْ ج يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ط
تا متابعت نماييم شما را ميخواهند كه تغيير كنند وعده خدايرا بالتخصيص غنايم

قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ ج
بگوي اي محمد هرگز متابعت نتوانيد نمودن ما را همچنان گفت خداي عز و جل پيش از اين
مجاهدان حديبيه را

فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ط بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ
پس زود باشد كه گويند نه كه حسد مي بريد بر ما نه كه هستند كه در نيابند

مد والاوجه الاربعة هي النقل والادغام
السَّوْءِ
وفي كل منهما الاسكان والروم في الوقف حمزة وهشام
لَمْ يُؤْمِن
بالابدال ورش والسوسي
لِلْكَافِرِينَ
بالامالة بين بين ورش
لِلْكَافِرِينَ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
وَالْأَرْضِ
بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ
سكت خلف في رواية خلاد
يَغْفِرُ
بالترقيق ورش
يَغْفِر لِّمَن
بالادغام سوسي
وَيُعَذِّب مَّن
بالادغام سوسي
لِمَن يَشَاءُ
مدغما غير الغنة خلف
يَشَا يَشَا
بالحذف مع المد والمد والقصر في الوقف
بالتسهيل مع الروم والقصر في الوقف حمزة وهشام
مَن يَشَاءُ
مدغما غير الغنة خلف
يَشَا يَشَا
بالحذف ... في الوقف
بالتسهيل مع الروم

وچند مديح ديگر مر تسليه
وعده فتح را مقرر ست معني
بر تقرير اول چنين آيد بدرستي
ما ترا فرستاده ايم و درجه
نبوت و رسالت داده ايم
در حال كه بحق و صدق گواهي
دهنده مومنانرا بشارت
رساننده و كافرانرا ترساننده
تا ايشان ايمان بخدا و فرستاده
خدا آرند و بامداد و شبانگاه
تسبيح او گويند و تعظيم و توقير
و تنزيه و تقديس او جويند
و بر قراءت تا بصيغه خطاب
معني چنين آيد بدرستي ترا
فرستاده ايم تا شما همه بخدا
و رسول خدا ايمان آريد
و تعظيم و توقير و تنزيه
و تسبيح او در بامداد و شبانگاه
لازم داريد و بعضي لتؤمنوا
بصيغه خطاب دارند تقدير
كلام فعلنا الارسال للايمان
بندارند بر طريقه كه تحقيق
كرديم و معاني بر وجه بديع در
بيان آورديم حذف مذكور
بي حاجت است و تقدير
مسطور زيادتست إِنَّ الَّذِينَ
يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ
اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ
فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ
عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا
عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ
أَجْرًا عَظِيمًا معني اين است
بدرستي كسانيكه بيعت
ميكنند با تو بيعت ميكنند
با خدا چه بيعت با تو بيعت
با حق سبحانه و تعالى است
كانه في وقت بيعت الرسول
يد الله فوق ايديهم پس
هركه عهد بشكند و بر بيعت
وفا نكند پس بدرستي زيان
شكستن عهد و مضرت نقض
بيعت بر نفس او بود خداي
و رسول را زيان
نكند و هركه وفا كند
بكاري كه در كردن آن با خداي
عهد كرده است و خود را بر اقامت آن كار بر عهد عهد و عقد بيعت آورده است پس بدهيم او را اجري عظيم و ثوابي جسيم بيت از عهد عهد گر برون آيد مرد
از هرچه گمان بري فزون آيد مرد و در بعض تفاسير كه يد الله فوق ايديهم را بمعني غلبه قوت خدا بر قوت ايشان داشته يا غلبه نعمت خدا بر نيكي ايشان بنداشته
با مقصود موافق نمي آيد از سياق كلام اجنبي مينمايد روايت كرده اند چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم نيت بجا آوردن عمره و ديدن جمال خانه كعبه با هزار و ششصد مرد
بگمان آنكه مكيان دشمنان خويش را كه براي زيارت خانه كعبه مي آيند اذن ميكنند و از زيارت خانه كعبه مانع نميشوند مر اين باعداوت از زيارت خانه كعبه مانع نخواهند
گشت نزديك مكه رسيد از مكيان آثار مخالفت مشاهده كرد و آوازه باز داشت از در آمدن و منع از عمره بجا آوردن شنيد در وادي مكه در آمد نزديك حديبيه فرود آمد

انطلقتم الي
سكت خلف في رواية
لتاخذوها
بالابدال ورش والسوسي
ان يبدلوا
مدغما غير الغنة خلف
كلم الله
حمزه وكسائي
بل تحسدوننا
بالادغام حمزه وكسائي وهشام

مکیان کسی را فرستادند استفسار جهت آمدن بنیاد نهادند پیغمبر صلی الله علیه وسلم آیت مذکور را گفت ما برای جنگ نیامدیم هدایا را اشعار کرده برابر آورده احرام بسته قاصد زیارت خانه کعبه شدیم فرستاده ایشان بازگشت آنچه پیغمبر علیه السلام گفته بود گفت و از ایشان برای پیغمبر اذن با قامت عمره جست ایشان خوف کردند قول پیغمبر را در اجابت نیاوردند چندی از اوباش مکه بیرون شدند بسنگ انداختن پیش آمدند یاران پیغمبر بسنگ انداختن بر ایشان غلبه کردند ایشان را در هزیمت آوردند مکیان قوت ایشان دیدند در قبایل عرب کسان فرستادند جمع کردن ایشان بنیاد نهادند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم طلب مصالحه کردند درین کار می آمدند و می شدند و گفت و شنید میکردند مشورت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدین افتاد که امیر المومنین عثمان را برای قرار این کار باید فرستاد چون امیر المومنین عثمان رفت خلق مکه

تولیتم یعذبکم قلوبهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
تقاتلونهم او

الا قلیلا قل للمخلفین من الاعراب ستدعون
الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون
فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا
کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما لیس علی
الاعمی حرج ولا علی الاعرج حرج ولا علی
المریض حرج ومن یطع الله ورسوله یدخله
جنات تجری من تحتها الانهار ومن یتول یعذبه
عذابا الیما لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک
تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة

من الاعراب
قوم اولی
قوم اولی
باس تقاتلونهم
یؤتکم الله
عذابا الیما
عذابا الیما
علی الاعمی
علی الاعمی
حرج ولا
علی الاعرج

حرج ولا ومن یطع یدخله الانهار یدخلهم ومن یتول نعذبه یعذ
عذابا الیما عذابا الیما عن المؤمنین فعلم ما

خاطر بر رعایت و کما شتند و بتعظیم و تکریم جا دادند و مهما داشتند چون اورا آنجا درنگ شد خلق لشکر متوهم کشتند آوازه برآمد که امیر المومنین عثمان را کشتند پیغمبر صلی الله علیه وسلم زیر درختی که در سایه آن نشسته بود خلق لشکر را برای بیعت طلب فرمود موازنه هزار و چهارصد و بعضی گویند هزار و پانصد و چند حاضر آمدند بر قتال وجهاد و دادغاز و انقیاد مطاوعت و موافقت و طاعت و متابعت در سرا و ضرا و فقر و غنا بیعت کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم دست راست خویش را بر دست چپ خویش داشت و دست چپ خویش را بر دست راست عثمان بنداشت این بیعت رضوانست آیت لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة بیان این شانست امیر المومنین عثمان رضی الله بسلامت رسید بعد مدتی و گفت و شنید کار بصلح انجامید چنانچه قصه آن گذشت و بیان آن بالا رفت سیقول لک المخلفون من الاعراب شغلتنا اموالنا واهلونا فاستغفر لنا یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم قل فمن یملک لکم من الله شیئا ان اراد بکم ضرا او اراد بکم نفعا بل کان الله بما تعملون خبیرا معنی آنست زود بود که بگویند کسانی که ایشان از کفر و نفاق از صحبت پیغمبر پس انداخته و از موافقت و مصاحبت

پیغمبر مختلف ساخته یا گویند آنکسانی که لا یق تیسیر گذاشتن بودند از جهت آنکه نفاق و شقاق می نمودند از اعراب غفار و اسلم و مزینه و اشجع و دیل و جهینه که برابر پیغمبر علیه الصلوة والسلام نرفتند و بلشکر نه پیوستند مشغول کردانید ما را اموال ما و اهل ما یعنی تعلق اینها ما را از پیوستن لشکر باز داشت و رسیدن سعادت صحبت پیغمبر نگذاشت آمرزش خواه برای ما تا بیامرزد جریمه ما را خدای جل و علا بگویند بر زبان خویش آنچه در دل ایشان نیست کلامی نابوده و سخنی بی معناست بگوای محمد ایشان را کیست که مالک شود برای شما چیزی اگر بخواهد خدای بشما زیانی یا بخواهد نفعی بلکه خدای بعملهای شما آگاه هست میداند آنچ در سینهای شما و آنچ در افواه

بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول والمؤمنون الی اهلیهم ابدا وزین ذلک فی قلوبکم وظننتم ظن السوء وکنتم قوما بورا ومن لم یؤمن بالله ورسوله فانا اعتدنا

معنی اینست مشغولی اموال واهل نداشتید بلکه هلاک پیغمبر ومؤمنان وبازگشتن ایشان همیشه سوی وطن کمان بردید وپیداراست خدای جل وعلا اعتقاد مذکور را
در دلهاء شما وبودید شما قومی هلاک شده معتقدان اعتقاد باطل آمد وکسانی که بخدای ورسول او ایمان نیارند بعذاب وعقاب بوند نزیراکه ما برای کافران
دوزخ ساخته ایم وعذاب آتش بر دوخته ایم وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا معنی اینست
ومر خدایراست ملك آسمان وزمین ومر اوراست تصرفات آن واین برای هر که خواهد گناهان بیامرزد وهر که را خواهد عذاب کند وهست خدای آمرزنده
خطایا امرزد بخشنده که عطایا بخشد سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ
تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا

عليهمو اثابهمو لكمو عنكمو يهديكمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ۝ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً
برایشان وجزا داد ایشانرا فتحی نزدیک یعنی فتح خیبر وغنیمتهای بسیار از اموال خیبر
يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝ وَعَدَكُمُ
که فرا گیرند آنرا وهست خدای تعالی غالب ونیز همتا درست کار در گفتار وعده داد شمارا
اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ
خدای تعالی غنیمتهای بسیار که فرا گیرند آنرا تا قیامت پس شتاب نمود برای شما این غنیمت خیبر را
وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ
وباز داشت دستهای کفار خیبر اهل مکه را از شما بصلح تا باشد این غنیمت دلیلی بر صدق نبوت مرمؤمنان را
وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝ وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا
وثابت کرداند شمارا بر دینی راست وغنایم دیگر که بنفس خود توانا نبودید
عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
بران بتحقیق دانا است خدای تعالی بحصول آن وهست خدای تعالی بر همه
شَيْءٍ قَدِيرًا ۝ وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ
چیزی توانا واگر کارزار کردندی با شما آنان که کافر شدند از اهل مکه هر آینه منهزم کشتندی
ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۝ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي
پس نیابندی هیچ دوستی ونه یاری دهنده سنت نهاد خدای نصرت انبیا را سنت نهادنی
قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا
که گذشت از پیش وهرگز نیابی مر سنت خدای تعالی را هیچ تغییری

عليهمُ قرنباق – بضم الهاء حمزة
كثيرة – بالترقيق ورش
تاخذونها – بالابدال ورش والسوسي
فعجل لكم – بالادغام سوسي
ايدي الناس – بالامالة دوري
آية للمؤمنين – ايه ورش والسوسي
مستقيما وَ – مدغما غير النفة خلف
واخرى – بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
واخرى – بالتقليل بين ورش
قد احاط الله – بالتقليل ورش
قد احاط الله – سكت خلف وفي رواية خلاد
شيء شيء – بالسكت خلف
الادبار الادبار – بالتقليل ورش
وليا ولا نصيرا – مدغما غير النفة خلف، بالترقيق ورش

آوردی زیرا چه خدای عز وجل دراخت با موافقت در دل ایشان بود وصدق اخلاص وحق
اختصاص که از ایشان ظاهر می نمود پس آرام وقرار بر ایشان فرود آورد وایشانرا فتحی قریب یعنی فتح
خیبر وغنیمتهاء بسیار که بگیرند آنرا نصیب کرد وهست خدای غالب هر چه خواهد کند حکیمست
هر چه کند بحکمت بود روایت کرده اند که این بیعت را بیعت رضوان گویند که هزار وچهار صد
وچند نفر با پیغمبر علیه السلام بیعت کردند وخود را در عهد وعهد ومیثاق آوردند

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا معنی اینست نیست حرجی
اعمی ونه بر مریض ونه بر لنگ کسانی که بجهاد نروند وهر که از غیر معذوران در اقامت جهاد امر خدا ورسول را طاعت کند وانقیاد آرد خدای تعالی او را در بهشتها
که فرود آن جویها روانست در آرد وهر که از طاعت خدای روی گرداند خدای عز وجل او را بعذاب دردناک رساند لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ
الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا معنی اینست هر آینه
بدرستی خشنود شد خدای از مؤمنان در آن هنگام که بیعت کردند با تو ای محمد زیر درختی که تو در سایه آن ایشانرا جمع کردی وایشان از سر موافقت ومتابعت

که با پیغمبر علیه السلام والصلوة موافقت ورزند وارجانب او با کافران مقاتله کنند وعدكم الله مغانم كثيرة تأخذونها فعجل لكم هذه وكف أيدي الناس عنكم ولتكون آية للمؤمنين ويهديكم صراطا مستقيما وأخرى لم تقدروا عليها قد أحاط الله بها وكان الله على كل شيء قديرا معنی اینست وعده کرده است شمارا غنیمتهاء بسیار که آنرا خواهید کرفت وکرد خواهید آورد پس ازجمله غنایم موعوده غنایم خیبر راشتاب کرد که بر اختصاص مؤمنان برحمت ومکرمت او علامت شود وباظهار قوت اسلام وغلبه پیغمبر علیه الصلوة والسلام هدایت سوی دین قویم وصراط مستقیم بیفزاید واستقامت واستدامت دردلهاء مؤمنان روی نماید وبمغانم دیکر که شما هنوز بران قادر نشده اید وبا حاطت علم او بپوست جو غنایم هوازن که در جنک حنین رسیدن مقدر بود وسایر غنایم که درغزوات دیکر روی نمود وهست خدای جل وعلا بر هرچیزی توانا فتح وغنیمت حال واستقبال بارادت او متعلق است وغلبه وظفر در معارك قتال بقدرت محقق است ولو قاتلكم الذين كفروا لولوا الأدبار ثم لا يجدون وليا ولا نصيرا سنة الله التي قد خلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا معنی اینست اکر کافران که دستهای ایشانرا از قتال باشما بازداشتیم چنانکه اهل مکه را بر صلح آوردیم واهل خیبر وخلفاء ایشانرا از غطفان واسد امان جان داده بیرون کردیم قتال باشما میکردند هر آینه پشت میدادند وروی بفرار می نهادند پس از آن دوستی نمی یافتند که دوستی کند و یاری دهی نمی یافتند که ایشانرا یاری دهد خدای تعالی سنت خویش را بنیاد نهاده راه کسانی که پیش از تو کذشته اند قرار داده که انبیا را بر اعدا ظفر دهد وکفار را مقهور ومخذول کند وهرکز نیابی مر سنت خدایرا تبدیلی وطریقه که خدای تعین کرده است آنرا تحویلی وهو الذي كف أيديهم عنكم وأيديكم عنهم ببطن مكة من بعد أن أظفركم عليهم وكان الله بما تعملون بصيرا معنی اینست واوست خدایی آنکه بازداشت در بطن مکه از شما دستهاء کافران وبازداشت دستهاء شما از ایشان بعد آنکه شمارا

أيديهم عنكم وأيديكمو عنهمو أظفركمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية صدوكمو تطؤهمو فتصيبكمو منهمو منهمو تعلموهمو ان

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
وهو الذي
بسكون الهاء ابو عمرو وقالون وكسائي
أن أظفركم
بالنقل ورش
أن أظفركم
سكت خلف في رواية
عليهم
بضم الهاء حمزة
بما يعملون
بالياء ابو عمرو
بصيرا
بالترقيق ورش
معكوفا أن
بالنقل ورش
معكوفا أن
سكت خلف في رواية
أن يبلغ
مدغما غير الغنة خلف
مؤمنون
بالابدال ورش والسوسي
مؤمنات
بالابدال ورش والسوسي
لم تعلموهم أن
بالسكت خلف في رواية
أن تطؤهم
ثلثة اوجه لورش

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ
واو آنست که بازداشت دستهای ایشانرا از شما ودستهای شمارا
عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ
از ایشان بزمین مکه حدیبیه یا تنعیم از آن پس که ظفر داد شمارا
عَلَيْهِمْ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا هُمُ الَّذِينَ
بر ایشان وهست خدای تعالی بآنچه میکنید بینا ایشان آنانند که
كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ
کافر شدند ومنع کردند شمارا از زیارت عمره مسجد حرام ومنع کردند قربانرا
مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ ۚ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ
حال آنکه محبوس وممنوع بوده از آنکه برسد بجای کشتن آن واکر نه مردانی بودندی بمکه با ایمان
وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُم
وزنانی با ایمان که نمیدانستید شما ایشانرا انکه بزیر پای آرید شان پس رسید بشما
مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ لِّيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ
از اهل آن مؤمنان تبعه وننک دیت درحرب بی دانشی تا درآرد خدای تعالی در توفیق طاعت یا اسلام
مَن يَشَاءُ ۚ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
هرکرا خواهد اکر متمیز بودندی آن مسلمانان هر آینه عذاب کردیمی آنانرا که کافراند از ایشان از کفار مکه
عَذَابًا أَلِيمًا إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ
عذابی دردناك بقتل واسر چون بدید کردند آنانکه کافر شدند در دلهای ایشان

تطؤهم من يشاء عذابا أليما عذابا أليما إذ جعل قلوبهم قلوبهم
في الوقف ايضا حمزة | مدغما غير الغنة خلف | بالنقل ورش | سكت خلف في رواية | بالادغام ابو عمرو وهشام | بضم الهاء والميم في الوصل حمزة وكسائي | بكسر الهاء والميم ابو عمرو

بر ایشان ظفر داد وخوف مکه که با شما بجنك بیش آمده بودند بسنك اندازی شمارا روی بهزیمت نهاد وهست خدای جل وعلا بدانچ شما میکنید بینا هم الذين كفروا وصدوكم عن المسجد الحرام والهدي معكوفا أن يبلغ محله ولولا رجال مؤمنون ونساء مؤمنات لم تعلموهم أن تطؤهم فتصيبكم منهم معرة بغير علم ليدخل الله في رحمته من يشاء لو تزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذابا أليما معنی اینست ایشان یعنی اهل مکه آنانند که کافر کشتند وبازداشتند شمارا از مسجد حرام وهدی را درین حال که ممنوع است از رسیدن بمقام اکر مردان مؤمن وزنان مؤمنه که ایشانرا ندانسته اید وبتعین نشناخته اید در میان کافران نمی بودند یعنی کراهیت بی سپرد و پامال شدن ایشان ورسیدن نصرت بسبب خطا وتقصیر وتهمت مظلمه مسلمانان ونفع نکیر بودی هر آینه نصرت ما

شمارا وعذاب كردن ما ايشانرا روي نمودي ودستهاء شما از ايشان باز مي داشتيم وايشانرا بقهر وغلبه شما بي سپري ساختيم خداي باز داشته است دستهاء شمارا
از ايشان تا در آرد خداي در رحمت خويش كسي راكه خواهد يعني در جنان اكر جدا ميشدند مومنان از فرقهٔ كافران هر آينه آنانرا كه ايشان كافر بند عذابي دردناك
ميكرديم ودر عذاب قتل واسر وي سر شدن ومستاصل كشتن مي آورديم بمن ايمان مومنان كه ميان ايشان بودند ايشان باقي ماندند بيركت اسلام مسلمانان كه مخالط
با ايشان بودند كشته نشدند ومستاصل نكشتند. اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية حمية الجاهلية فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
المؤمنين والزمهم كلمة التقوى وكانوا احق بها واهلها وكان الله بكل شيء عليما معني ايراست باز داشته اند ايشان شمارا از مسجد حرام در ان

الزمهمو رسولهو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الحمية حمية الجاهلية فانزل الله سكينته

على رسوله وعلى المؤمنين والزمهم كلمة

التقوى وكانوا احق بها واهلها وكان الله

بكل شيء عليما ۝ لقد صدق الله رسوله الرؤيا

بالحق لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنين

محلقين رؤسكم ومقصرين لا تخافون فعلم

ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا

هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين الحق

ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا

همه ... اسلام را بر اديان ... وبسنده است خداي كواهي بر صدق نبي

وعلى المؤمنين بالابدال ورش والسوسي
التقوى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
التقوى
شيء شيء
لقد صدق بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
الرؤيا الرؤيا بالابدال السوسي
الرؤيا الرؤيا في الوقف حمزة
ان شاء الله بالامالة حمزة وابن ذكوان
امنين رؤسكم
فعلم ما لم بالادغام السوسي
ارسل رسوله بالادغام السوسي
بالهدى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
بالهدى ليظهره وكفى وكفى بالامالة المحضة حمزة والكسائي، امالة بين بين ورش

هنكام كه كردانيدند كافران در دلهاي خويش ننك نام يعني ننك نامي كه منسوب سوي جاهلانست واز صفات نادانانست پس فرو د آورد خداي مهربان قرار وآرام كه از آثار فضل وكرم اوست بر پيغمبر ومؤمنان ولازم كردانيد ايشانرا كلمة التقوى يعني اقرار بدين كه خداي يكيست بي همتا واجزاء كلمهٔ شهادت وكلمهٔ احراز سعادت وبعضي كويند كلمهٔ تبرك بنام كردكار كريم بسم الله الرحمن الرحيم چه نيل سعادت ابدي ونوال دولت سرمدي بوجدان دين اسلام متعلق است ودين اسلام بكلمهٔ لا اله الا الله محمد رسول الله متحقق است كلمهٔ تنزيه از نارست بانسم كلمهٔ تقوي سزاوارست كلمه موجب نعيم دايم است اسمان وزمين بيركت او قايم است وبوده اند مومنان مخلصان سزاوارتر بدين كلمه از منافقان وهست خداي جل وعلا بهمه چيزي دانا. لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام انشاء الله آمنين محلقين رؤسكم ومقصرين لا تخافون فعلم ما لم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا روايت كرده اند پيش از در آمدن در حديبيه پيغمبر صلى الله عليه وسلم خواب ديد كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم با ياران در مكه در آمد با امن وامان حلق كنندكان يا قصر كنندكان در مسجد حرام در آمد پيغمبر عليه الصلوة والسلام خوابي كه ديده بود بر ياران كفت دلهاء ايشان بدين بشارت بهجت پذيرفت

معني اينست هر آينه بدرستي راست خواهد كرد خدا رسول را رؤياء او كه ملتبس براستي ودرستي است مضمون رؤياء مذكور اين است هر آينه در خواهيد آمد در مسجد حرام بمشيت خدا با امن وامان حلق كنندكان سرها وقصر كنندكان يعني سر تراشندكان وبعضي موها را برندكان

ناكاه در منزل حديبيه بسبب دشمنان محصر شدند از در آمدن مكه ممنوع كشتند منافقان كفتند چه كونه بود كه اثر رؤيا روي ننمود سال دوم آمدند در مسجد حرام در آمدند طواف كردند ومناسك بجا آوردند صدق رؤيا ظاهر كشت وحقيقت او بظهور پيوست وبدين تقدير ماضي در لقد صدق بمعني مستقبل بود وايراد مستقبل بصيغهٔ ماضي از جهت تيقن وقوع باشد لتدخلن المسجد الحرام بيان رؤيا بود وحركات از مقال ملك الرؤيا باشد يا بيان تعبير رؤيا دارند كلام پيغمبر عليه الصلوة والسلام پندارند انشاء الله در كلام پيغمبر يا در كلام فرشته آيد بر هر دو وجه مساغ كفتار انشاء الله براي تبرك روي نمايد وبعضي كويند نزول اين آيت در سال دوم بود بعد ظهور موجب رؤيا روي نمود بدين تقدير صدق الله بمعني ماضي باشد لتدخلن بيان رؤيا يا بيان تعبير رؤيا بود انشاء الله متعلق لتدخلن باشد چنانچه بالا كذشت وبه بيان پيوست

راست كردن رويا را تاخير كرد صدق او در سال اول پيدا نيا ورد زيرا چه دانسته است خداى جل وعلا در تاخير حكمتى را كه ندانسته ايد شما پس كردانيد فتح خيبر از غير فتح
مكه فتحى نزديكتر هو الذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله وكفى بالله شهيدا معنى اينست او خدايى است كه فرستاده
است رسول خود را يعنى محمد را عليه السلام بهدى يعنى بيان توحيد وبدين حق يعنى دين اسلام تا غالب كرداند آنرا يعنى دين اسلام را بر همه اديان از جهودان وترسايان
وساير كافران بعضى كويند خداى عز وجل اين وعده را بايفا رسانيد وپيغمبر ودين او را غالب كردانيد وبعضى كويند دين اسلام بعد نزول عيسى عليه السلام برين
درجه خواهد رسيد وبر حكم حديث زويت لى الارض فاريت مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتى ما زوى لى منها كار او بدين مرتبه خواهد انجاميد وبسنده است

خداى شهيد اگرچند در وز شما غلبه حاصل نگشت وبمصلحت كار بمصالح ومواعده تن نشوست ناخوش نبايد بود كه در عاقبت كار غلبه اسلام روى خواهد نمود. محمد رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تريهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم فى وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم فى التورية معنى اينست محمد فرستاده خداست بر كزيده حق جل وعلاست وانانكه با او ايمان آورده اند وبدين اسلام تصديق كرده اند بر دلهاء كفار سخت اند ميان خويش اناهل رفق ورحمت اند به بينى ايشانرا ركوع كنندكان سجده كزيدكان ميجويند از فضل عظيم ورضوان فخيم بنشانى نيكوكارى ساجدانكان است از اثر سجده در رويهاى ايشان اتصاف بدين اوصاف كه اين معظم صفاتست حال ايشانرا كه مذكور در توريت است ومثلهم فى الانجيل كزرع اخرج شطاه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما معنى اينست ومثل پيغمبر وياران او كه كاين است در انجيل همچو مثل كشتى است كه اول برگ كياه را بيرون آورد پس آنرا بتربيت وتقويت قوى كرد پس بهم پيوست وستبر كشت پس راست ايستاد بر ساقها چنانچه مزارعانرا خوش مى آيد وبمشاهده افزونى او در دلهاء ايشان بهجتى مى افزايد وهمچنين اسلام در آغاز صورت

بينهم تريهم سيماهم وجوههم مثلهم مثلهم منهم قرا ابن كثير بالصلة فى رواية قالون

محمد رسول الله ط والذين معه اشداء على الكفار

محمد صلى الله عليه وسلم وآنان كه با اواند از صحابه قوى دست اند بر كافران

رحماء بينهم تريهم ركعا سجدا يبتغون فضلا

با شفقت اند در ميان مومنان يعنى تو ايشانرا راكعان ساجدان ميجويند تفضل

من الله ورضوانا سيماهم فى وجوههم من

از خداى تعالى وخشنودى علامت ايشان در رويهاى ايشان است از

اثر السجود ط ذلك مثلهم فى التورية ج ومثلهم فى

نشان سجود كردن آن وصف مذكور حال ايشانست در توريت وحال ايشان است در

الانجيل ج كزرع اخرج شطاه فازره فاستغلظ

انجيل چون كشتى كه بيرون آرد آغاز نبات را پس يارى نمايد اصل را پس ستبر شود

فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار ط

پس راست ايستد بر ساقهاى خود بشگفت آرد آن كشت كنندكانرا تا بخشم آرد بسبب ايشان كافرانرا

وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة

وعده داد خداى عز وجل آنانرا كه ايمان آوردند وكردند كارهاى نيكو از ايشان آمرزش

واجرا عظيما

الكفار رحماء — الكفار — الكفار — تريهم — سجدا يبتغون — ورضوانا سيماهم — سيماهم — ركوع — وازره فازره — فى التورية — فى التورية

سورة الحجرات مدنية ثمان عشرة آية

فى الانجيل كزرع اخرج كزرع اخرج شطاه شطاه فازره
فازره فاستوى فاستوى سوقه سوقه بهم امنوا مغفرة مغفرة

ضعيف مينمود وبتقويت وتاييد خدا روز بروز افزود اگرچه در آغاز از جهت ضعف قتل اسلام صلح اختيار افتاد پس از اين اسلام قوت خواهد
كرفت فتح روى خواهد داد خداى عز وجل اسلام را تقويت كرد ودر نشو ونما آورد قوى كردانيد كمال بخشيد مسلمانانرا همچو كشت بعد ضعف قوى كردانيد تا كافرانرا
درغيظ آرد وباندوه وغمناك كرداند يكسانى كه ايمان آورده اند وعملهاء صالح كرده اند خداى ايشانرا وعده مغفرت واجر عظيم كرد مرتبه ايشان در دنيا واخرت بر آورد
وبدانكه در خاتمت اين سورت ذكر ترضى مومنان بمغفرت واجر عظيم وعده كرد بسخن نهايت رسيد وكلام باختتام انجاميد اين نيز از باب حسن مقطع ومنتهاست واز لطايف اختتام
وانتهاست والله اعلم بمراده ما انزل من الكلام وما فى الفاظه ومعانيه من بديع الانتظام لا اله الا هو ربى توكلت عليه وهو حسبى سورة الحجرات سورة حجرات مدنى است
بيست وهشت آيت وسيصد وچهل وسه كلمه وچهار صد وهفتاد وشش حرف است ربط اين سورت با سورة فتح آنست كه ختم سورت فتح بذكر ترضى مومنان

ووعده مغفرت ايشان ووعده قوت كرفتن پيغمبر عليه السلام وغالب آمدن دين اسلام بود وافتتاح سورة حجرات در مراعات آداب حضرت نبوي ومحافظت تعظيم دركاه جناب مصطفوي روي نمود بدانكه اين سورت را بايجاب مراعات آداب حضرت نبوي ونهي از تقدم در افعال واقوال افتتاح كرد وازجهت عظمت شان پيغمبر صلى الله عليه وسلم وابتناء حكم او بر ابجاء خداي جل وعلا اشاعت تقدم تقدم آورد بعد نهي تقدم را بنهي از رفع اصوات وجهر كلمات مقرر ساخت وآيت يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول موكد ساخت بعد چند جمله ديكر مصدر به يا ايها الذين آمنوا بر وجه ايراد جمل بر طريق تعداد بر فصل آن ازجهت قصد افادت هر يكي باستبداد ذكر كرد بر طريق الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان آورد تا آنكه در آخر سورت جمله يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر وانثى الآية متضمن خطاب عام مشتمل بر مدح تقوى كه خصلتي است شامل مر جمله شما اهل اسلام آورد بعد چند جمله بر وجه تذييب جمله قالت الاعراب در ذم ناكرويدكان كه دعوي ناكرويدن ميكنند وجمله انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله در مدح كرويدكان كه دم از اخلاص ميزنند ذكر كرد وجمله قل اتعلمون الله بدينكم در توبيخ منافقان مذكور كشت وسورت مذكوره بانها واختتام بپيوست وشك نيست جملهايي كه از يكبابست اكر مقاصد ايشان مختلف باشند ازجهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكري است معترضاتي كه در ميان جمل مقصوده آمده ميان دو كلام متصل واقع شده جمله ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن بتوضيح وتشريح روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

بعضكمو اعمالكمو اصواتهمو قلوبهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون اصواتكمو

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله

اي آنانكه ايمان آوردند مقدم منماييد در پيش حكم خداي تعالي

ورسوله واتقوا الله ان الله سميع عليم ۝

وپيغمبر او وبترسيد از خداي تعالي بدرستي خداي شنواست دانا

يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق

اي آنانكه ايمان آورديد بلند مكردانيد بوقت سخن كفتن پيغمبر آوازهاي شمارا بالاي

صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهر

آواز پيغمبر وبلند مكردانيد براي او كفتار را چون بلند كردانيدن

بعضكم لبعض ان تحبط اعمالكم وانتم

هر يكي از شما براي بعضي كه باطل شود كردارهاي شما وحال آنكه شما

لا تشعرون ۝ ان الذين يغضون اصواتهم

ندانيد بدرستي آنانكه خواباينده ميدارند آوازهاي خودرا جهت رعايت

عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم

نزد رسول خداي تعالي ايشان آنانند كه شسته است از آلايش بود خداي دلهاي ايشان را

للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم ۝ ان الذين

با وامر ونواهي براي ظهور پرهيزكاري مر ايشانراست آمرزشي ومزدي بزرگ بدرستي آنانكه

آمنوا آمنوا — ثلثة اوجه لورش ثلثة اوجه لورش

النبيء — بالهمزة والمد نافع

لبعض ان — بالنقل ورش

لبعض ان — سكت خلف في رواية

للتقوى — امال بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

للتقوى — بالامالة المحضة حمزة وكسائي

مغفرة — مدغما غير الغنة خلف

مغفرة — بالترقيق ورش

بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الذين آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله واتقوا الله ان الله سميع عليم روايت كرده اند مسروق رضي الله عنه در روز شك روزه داشته بود ام المؤمنين عايشه رضي الله عنها كنيزك را آب دادن فرمود مسروق عذر روزه پيش آورد عايشه رضي الله عنها از روزه مذكور نهي كرد اين آيت وارد كشت واين نظم بورود بپيوست بعضي كويند چون بعض صحابه اداء صدقه فطر پيش از نماز عيد ميدانستند ذبح اضحيه نيز پيش از نماز عيد كردند اين آيت در شان نازل كشت واين نظم در باب ايشان بورود بپيوست معني

تا عملها بترك ادب تباه نشود وتا بيكبارهء شما بشومي آن بدي ناچيز نكردد يا كويند ازجهت محافظت ناچيز شدن اعمال وحبطه شدن افعال واقوال يا ازجهت كراهت تباه شدن تا ازجهت ارادت نا تباه شدن عملهاء شما درين حال كه شما بر تباهي عمل شعور نداريد وخيبت وخسارت آن در خاطر نمي آريد ان الذين يغضون اصواتهم عند رسول الله اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة واجر عظيم اين جمله تعليل نهي از رفع صوت است تاكيد جمله باعتبار تقديم ملوح است اولئك مبتدا است موصول با صله يعني الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى صفت است مر اولئك لهم مغفرة خبر مبتدا است جمله اولئك با خبر خويش خبر ان است

اينست اي مؤمنان پيش از وحي خدا وتبليغ رسول او پيش دستي مكنيد ودر كفتار وكردار منتظر وحي خدا وتبليغ رسول او باشيد واز خداي بترسيد واز عذاب او بپرهيزيد بدرستي خداي سميع است كفتار شما ميشنود عليم است كردار شما ميداند ومقصود ازين محافظت اعظام واجلال پيغمبر عليه الصلوة والسلام وامر بتعظيم حضرت نبوت است كه حضرتي باحترام است وذكر خداي با ذكر او ازجهت مبالغت درين بابست واكمال واجلال جناب مستطابست يا ايها الذين آمنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي ولا تجهروا له بالقول كجهر بعضكم لبعض ان تحبط اعمالكم وانتم لا تشعرون معني اينست اي مؤمنان آوازهاء خودرا بر آواز پيغمبر بلند مكنيد قول خودرا پيش پيغمبر همچو قول بعضي را مر بعضي بلند مسازيد وبلند مكنيد براي او كفتار همچو بلند كردن بعضي براي بعضي

566

معنی آنست بدرستی آنانکه آوازهاء خویش را بیشتر پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرو میکنند وپیش او دم آهسته کویی میزنند ایشان کسانی اند که پیدا کرده است خدای آنچه میدانست از صفت دلهاء ایشان از جهت پرهیزکاری که دلیلست بر پرستکاری مر ایشانراست مغفرت عظیم وثواب عظیم إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ موصول باصله اسم ان است من وراء الحجرات متعلق است به ینادون جمله اکثرهم لا یعقلون خبر ان است ان با اسم وخبر خویش مستانفه است در جواب ماشان الذین ینادون من وراء الحجرات رافعین النبی علیه الصلوة والسلام الاصوات هم از ین جهت تاکید کرد جمله با مفصول آورد جمله ولو انهم صبروا تذییل است چه از نکو هش چیزی خیریت ضدا و فهم شود پس از ین شرطیه تاکید جمله سابقه باشد جمله والله غفور رحیم معترضه است متضمن امیدواری واستفنا نا امیدکی بتباهکاری معنی اینست بدرستی آنانکه از پس حجرها ترا ندا میکنند وپیش تو از جهر صوت دم میزنند اکثر ایشان عاقل نه اند از حال خود واز مرتبه تو غافل اند واکر ایشان صبر میکردند تا آنکه تو بیرون آیی وبا ایشان بفراغ مصاحبت نمایی هر اینه مر ایشانرا بهتر بودی وکاری خوبتر نمودی وخدای آمرزکارست خطایا آمرزد بخشنده است عطایا بخشد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم ولید بن عقبه را برای طلب اموال صدقات در بنی مصطلق فرستاد ولید مذکور در راه بود که اهل آن قبیله استقبال نمود ولید مذکور از زمان جاهلیت ایشانرا کینه داشت توجه ایشانرا بمقصد محاربه وانتقام پنداشت بتصور سببی نابوده از اثناء راه بازکشت بر ایشان تهمت منع صدقه وقصد کشتن خویش بربست پیغمبر علیه الصلوة والسلام غضب سخت کرد وایشانرا در معرض تاختن وتاراج ساختن آورد ناکاه فرستادکان بنی مصطلق رسیدند وقصه استقبال واجلال ولید مذکور باز نمودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم صحابه دیکر را فرمود تا برود واز ایشان طلب صدقات کند ایشان

أَكْثَرُهُمُو أَنَّهُمُو إِلَيْهِمُو جَآءَكُمُو فَعَلْتُمُو فِيكُمُو يُطِيعُكُمُو لَعَنِتُّمُو قُلُوبُكُمُو

قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يُنَادُونَكَ مِن وَرَآءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ

آواز میدهند ترا از پس حجرهای تو بیشتر ایشان نمیدانند

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا

واکر آنستی که ایشان صبر کردندی تا بیرون آیی تو سوی ایشان هر اینه بودی صبر بهتر

لَّهُمْ ط وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

مر ایشانرا وخدای تعالی آمرزکارست مهربان ای آنانکه ایمان آوردند

إِن جَآءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا

اکر آرد بشما بیرون آمده از فرمان خدای خبری را پس بباید صدق وکذب آنرا برای عدم اراده انکه مصیبت رسانید کروهی را

بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ وَاعْلَمُوا

بی دانش پس باشید برآنچه کرده باشید پشیمان و بدانید

أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ ط لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ

که بدرستی در میان شماست پیغمبر خدای تعالی اکر اجابت نماید شمارا در بسیاری

مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ

از کار دین هر آینه مودی شود بمشقت وهلاک ولیکن خدای تعالی دوست کردانید سوی شما ایمان را

وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ

وآراست آنرا در دلهای شما ومکروه کرداند سوی شما ناکرویدن را

وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ ط أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

وخروج از طاعت ونافرمانی را آنان که اهل این صفت اند ایشان اند اهل راه راست

مِن وَّرَآءِ الْحُجُرَاتِ — مدغما بغير الغنة خلف

وَلَوَ انَّهُمْ — بالنقل ورش

وَلَوْ انَّهُمْ — سکت خلف وفي رواية

إِلَيْهُمْ — بضم الهاء حمزة

خَيْرًا آمَنُوا — بالترقيق ورش ثلثة اوجه لورش

إِن جَآءَكُمْ — بالامالة حمزة وابن ذكوان

فَتَثَبَّتُوا — حمزة والكسائي

مِنَ الَامْرِ — بالنقل ورش

مِنَ الْأَمْرِ — سکت خلف وفي رواية خلاد

الْأَمْرِ لَّعَنِتُّمْ — بالادغام السوسي

لا

الَايمَانَ — بالنقل ورش

وخود را خطاکار دانید در اینچنین کاری توقف باید واندیشه شاید بیت سخن تا نکفتی توانیش کفت چو کفته شود باز نتوان نهفت تا عدول بحق کواهی دهند باخصوص بصدق اعتراف کنند وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ

الْإِيمَانَ — سکت خلف وفي رواية خلاد

الْإِيمَانَ — ثلثة اوجه لورش

که نماز میکزارند والطاعت پیغمبر دارند بتعظیم پیش آمدند وباداء صدقات شدند صحابه مذکور بازکشت والطاعت بظهور پیوست ودر باب ولید مذکور این آیت نازل کشت واین نظم بورود پیوست این سورت در تلقین مومنانست از هر باب ودر مراعات حقوق وآداب وچون افتتاح این سورت بمحافظت حق پیغمبر علیه الصلوة والسلام بود بدلالت آن محافظت آداب علما وامرا وعظما وکبرا روی نمود درین آیت بیان حقوق رعایا بر ولاة وحکام ولوازم قضایا بر اکابر وامرا وقضاة اسلام است این نیز شانی خاص است واز شیون تقوی قانونی است ان قانون هدی معنی آنست ای مومنان اکر بر شما فاسقی خبری را آرد اکرچه شهادتی مبنی بر مشاهده پندارد شما در امضاء آن توقف کنید خود را در منابعت وموافقت او مه افکنید از جهت مخافت انکه قومی را بنادانی ایذا رسانید پس از آنچه کردید پشیمان کردید

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ معني اينست وبدانيد اي مومنان كه براي كواهي مي آييد وزبان بشهادت مي كشاييد دروغ مكوييد و دروغ مدهيد كه درميان شما رسول خداست فرستادهٔ حق سبحانه وتعالي است خداي اورا خبر خواهد كرد وباظهار دروغ شما را درفضوح خواهد آورد واو شما را الطاعت نخواهد كرد ودل بر متابعت شما نخواهد آورد چه اكر شما را دربيشتري چيز الطاعت كند شما را در رنج ومشقت افكند چه شما را دربيشتري چيز راي شما برخطاست وفكر شما نا سزاست خير وشر نميدانيد كارهاء ناپسنديده ميجوييد لكن خداي عز وعلا محبوب كردانيده است سوي بعضي از شما ايمان را وبياراسته است در دلهاء بعضي از شما آنرا ومكروه كردانيده است سوي بعضي از شما كه مومنان مخلص اند كفر را يعني خروج از حد ايمان وفسوق يعني خروج از طاعت وحد فرمان وعصيان يعني وقوع در تباهي بترك امتثال اوامر ونواهي خداي درحق شما اينچنين احسان كرده واز حضيض كفر در شرف ايمان آورده پس رسول اورا الطاعت وفرمان اورا بجا آريد ايشان هم ايشانند راه راست يابندكان دركار دين شتابندكان محبوب كردانيد ايمان را ومبغوض ساخت كفر وفسوق وعصيان را از جهت فضل ونعمت واز جهت كرم ورحمت وخداي عليم است همه چيز داند حكيم است همه كار بحكمت تواند وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ اين نيز بيان حقي است از حقوق عظام حق اصلاح درهنكام اقتتال اهل اسلام شرطي است جزاء او انشا است بدين اعتبار عطف وي بر انشاآت سابقه رواست طايفتان فاعل است مر اقتتلوا جمله شرطيه يعني فان بغت احديهما علي الاخري فقاتلوا التي تبغي تا آخر عطف است بر شرطيه سابقه شرط ديكر يعني فان فاءت تا آخر عطف است بر جملهٔ فان بغت تا آخر

معني اينست اكر دو طايفه از مسلمانان يكديكر قتال كنند ودم محاربه زنند پس ميان ايشان اصلاح كنيد وآشتي دهيد پس اكر يكي ازين دو طايفه بغي ورزد صلح قبول نكند بر باطل ماند پس قتال كنيد با كسي كه قتال ميجويد ودر راه محاربه مي پويد تا آنكه سوي امر خداي باز كردد وبصلح وآشتي بپيوندد پس اكر بسوي امر خداي باز كردد وصلح وآشتي را بذيرد پس ميان ايشان اصلاح بعدل كنيد وخود را از ميان دور افكنيد بدرستي خداي دوست دارد كساني را كه عدل كنند وخود را دور افكنند إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ اينجمله تعليل است بر امر باصلاح دليل است فا در فاصلحوا سببيه است واتقوا الله عطف است بر فاصلحوا لعلكم ترحمون بمعني لكي ترحموا متعلق واتقوا الله است **معني اينست** نه اند مومنان مكر برادران ديني وبرادران ديني برترند از برادران طيني پس ميان دو برادر خويش درهنكام ناخوشي اصلاح كنيد ودر وقت افتراق التيام دهيد واز خداي بترسيد افتراق ميان دو برادر مپسنديد تا رحمت كرده شويد مستحق مثوبت كرديد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ

أخَوَيْكُمُو لَعَلَّكُمُو مِنْهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

از تفضل خداي تعالي وانعام او وخداي تعالي داناست استواركار

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا

واكر دو كروه از مومنان كارزار كنند پس صلاح بدآريد

بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا

ميان ايشان پس اكر ستم كند يكي از آن دو بر آن ديكر پس كارزار كنيد

الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ

با آنكه ستم ميكند تا كه باز كردد با فرمان خداي عز وجل پس اكر باز كردد از بغي

فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ

پس صلح كنيد ميان ايشان براستي وپيوسته بر عدالت باشيد در بدرستي كه خداي تعالي

يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ

دوست دارد عادلانرا بدرستي كه مومنان كل امور برادران ديني اند

فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ

پس بسامان آريد كار را ميان دو برادر شما وبترسيد از خداي عز وجل تا مكر شما

ثلثة ارباع

تُرْحَمُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ

رحمت كنند اي آنانكه ايمان آورده اند بايد كه فسوس ندارد كروهي مردان

مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ

از كروهي مردان شايد كه باشند فسوس داشتكان نزد خداي بهتر از فسوس دارندكان ونه زناني

وَنِعْمَةً بالامالة في الوقف كسائي

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسي

بَغَتْ إِحْدَاهُمَا بالنقل ورش

بَغَتْ إِحْدَاهُمَا سكت خلف في رواية

إِحْدَاهُمَا بالامالة المحضة حمزة والكسائي

إِحْدَاهُمَا بالامالة بين بين ابو عمرو وورش

عَلَى الْأُخْرَى بالنقل مع الامالة بين بين ورش

عَلَى الْأُخْرَى بالسكت خلف في رواية خلاد

حَتَّى تَفِيءَ بالنقل والابدال والادغام في الوقف حمزة وهشام

حَتَّى تَفِيءَ إِلَى بالتسهيل

ربع

تَفِيءَ إِلَى الْمُؤْمِنُونَ كالياء في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو

معني اينست اي مومنان سخر مكنند جماعت مردمان برجماعت مردمان كه از روي ظاهر حقير وبدحال نمايد شايد بود كه جماعتي كه بر ايشان سخر ميكنند نزديك خداي از جماعت سخر كنند كان بهتر باشند ونه جماعت زنان سخر كنند

آمَنُوا عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا

ثلثة اوجه لورش · ورش · بالامالة المحضة · بالامالة بين بين · حمزة وكسائي · مدغما غير الغنة خلف · بالترقيق ورش

در نظر

برجاعت زنان که از روی صورت بی حال و بی جمال آید شاید زنان بی مال و بی جمال بیش خدای غنی تر و با جمال تر بوند بیت کر تو خوبی بسوی زشت بخواری منکر کاندرین راه چو طاوس نکارست مکس وَلَا تَلْمِزُوٓا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ بِئْسَ الْاِسْمُ الْفُسُوْقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ عطف است بر نهی سابق و لا تنابزوا عطف است بر لا تلمزوا الفسوق مخصوص بذم است جمله و من لم یتب فاولیک هم الظالمون تذییل است معنی اینست عیب مکنید اهل دین خود را که ایشان همچو نفسهای شما اند بعضی معنی چنین کویند کاری مکنید که موجب عیب شما بود کردن آن کار عیب کردن نفس خویش باشد و یکدیگر را لقب بد منهند بد نامی است نام فاسق شدن بعد ایمان آوردن و کسانی که توبه نکنند پس ایشان هم ایشان ظالمانند یٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اجْتَنِبُوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَّلَا تَجَسَّسُوْا وَلَا يَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ بَعْضًا اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَّاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوْهُ

اَنْفُسَكُمُوْ بَعْضُكُمُوْ قرا ابن كثير بالصلة و في رواية قالون اَحَدُكُمُوْ اَنْ

قرا قالون بالصلة والقصر والمد و ترك كلها و ورش بالصلة مع مد الطويل و ابن كثير بالصلة مع القصر

مِنْ نِّسَآءٍ عَسٰٓى اَنْ يَّكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ ج وَلَا

از زنانی شاید که باشند افسوس کردکان بهتر از ایشان و نه

تَلْمِزُوْٓا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوْا بِالْاَلْقَابِ ط بِئْسَ

عیب کنید یکدیکر را و مخوانید یکدیکر را بنامهای شنیع بد

الْاِسْمُ الْفُسُوْقُ بَعْدَ الْاِيْمَانِ ج وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ

نامی خروج از طاعت پس از ایمان و هر که توبه نکند از افسوس کردن و بیرون نیاید از عیب و خواندن به اسمای شنیع

فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظّٰلِمُوْنَ ۝ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

پس ایشان ایشانند ستمکاران ای آنانکه ایمان آوردند

اجْتَنِبُوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظَّنِّ ز اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ

دوری نمایید از بسیاری از کمان بدرستی بعضی از کمان بزه است

وَّلَا تَجَسَّسُوْا وَلَا يَغْتَبْ بَّعْضُكُمْ بَعْضًا ط

و احوال یکدیکر بدی مپرسید و باید که بدی یاد نکند در غیبت بعضی از شما بعضی را

اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَّاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مَيْتًا

ای دوست میدارد یکی از شما که خورد کوشت برادر خود را حال آنکه مرده بود

فَكَرِهْتُمُوْهُ ط وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ ۝

پس کاره باشید شما آنرا و بترسید از خدای تعالی بدرستی که خدای توبه پذیرنده است و مهربان

يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنٰكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَّاُنْثٰى

ای مردمان بدرستی ما آفریدیم شما را از نر و ماده

عَسٰی عَسٰی بالامالة المحضة حمزة و الکسائی امالة بین بین ورش

اَنْ يَّكُنَّ مدغما غير الغنة خلف

خَيْرًا بالترقيق ورش

وَلَا تَّنَابَزُوْا المد و التشدید بزی

بِالْاَلْقَابِ بالنقل ورش

بِالْاَلْقَابِ بالسکت خلف و فی روایة خلاد

بِئْسَ الْاِيْمَانِ بالابدال ورش و السوسی بالنقل ورش

الْاِيْمَانِ الْاِيْمَانِ بالسکت خلف و فی روایة خلاد ثلثة اوجه ورش

اٰمَنُوْا كَثِيْرًا ثلثة اوجه ورش بالترقيق ورش

اِثْمٌ وَّلَا مدغما غير الغنة خلف

وَلَا تَّجَسَّسُوْا المد و التشدید بزی

اَحَدُكُمْ اَنْ بالسکت خلف و فی روایة

اَنْ يَّاْكُلَ مدغما غير الغنة خلف

يَاْكُلَ يَاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِي مَيِّتًا مِّنْ ذَكَرٍ وَّاُنْثٰى وَاُنْثٰى

بالابدال ورش و السوسی بالادغام سوسی بالاشباع ابن کثیر بالتشدید نافع مدغما غیر الغنة خلف بالامالة المحضة حمزة و الکسائی امالة بین بین ابو عمرو و فی روایة ورش

روایت کرده اند دو یاری بزرگ از صحابه سلمان را بطلب طعامی بر پیغمبر فرستادند عمده داران از خرج شدن طعام خبر دادند چون سلمان بازگشت و مقصود ایشان بحصول نه پیوست ایشان در شان او گفتند که اگر او در چاه سمیحه که در مدینه چاهی کثیر الماست برود آب از جا فرو شود بعد از آن ایشان تجسس کردند و خاطر بر تجسس آوردند که طعام پیغمبر خرج شده است یا خبر نابوده کرده است بعد تجسس صدق مخبر معلوم گشت و حقیقت خبر او بتحقیق بپیوست بعد از آن چون ایشان پیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام آمدند پیغمبر فرمود اثر خوردن کوشت در دهن شما می نماید ایشان گفتند ما امروز کوشتی نخورده ایم پیغمبر فرمود آب دهن بیندازید ناگاه دیدند از آن بوی کوشت می آید پیغمبر فرمود شما غیبت مسلمان کرده اید چنانستی که کوشت او خورده اید این نیز تلقینی دیگرست از تلقینات مؤمنان و تنبیهی است از تنبیهات ایشان معنی اینست ای آنکسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از کمان فاسد کرانه کیرید بدرستی بعض کمانها سبب بزه کاری بود و موجب اثم باشد و عیب مردمان تجسس مکنید و در تفحص عیب ایشان مشوید و بعضی از شما مر بعضی را غیبت مکویید و پس پشت او بدی یاد مکنید ایکی از شما دوست میدارید که کوشت برادر خود را در ین حال که مرده است بخورد یعنی دوست نمیدارد مکروه و ناخوش میندارد باید غیبت نیز نزدیک او همچنین مکروه بود و ناخوش و ناپسندیده باشد خوردن کوشت مردار برای غیبت کردن و عرض مسلمانی بر زبان آوردن بر وجه تمثیل است چه غیبت کردن و عرض مسلمانی را متعرض گشتن و به آزردن مسلمانی لذت گرفتن خوردن کوشت برادر مرده می ماند و عقلا این را نظیر آن میخوانند وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ تذییل است تاکیدا و تقدیم ملوح است معنی اینست و از خدای بترسید از ارتکاب محرمات مذکوره مکنید بدرستی خدای توبه قبول کننده است بسیار بخشاینده است بدانکه غیبت آنست که مسلمان را بچیزی ذکر کنند که اگر او بشنود برنجد روایت کرده اند و در حکایت آورده اند دو طبیب زمانی با محمد بن سیرین صحبت داشتند چون از پیش او باز کشتند

ابن سیرین گفت اگر ترجیح یکی از ایشان بر دیگری غیبت ندانستمی بیان این کردمی اما ایشان کیست تو انستمی روزی پیش بندگی استاد جهان قدوه جهانیان صاحب فتوی وتقوی
واجل درجات علا مشهور به بزرگی وفرزانگی استاد ومولانا الامام عثمان المعروف بخواجگی تغمده الله بغفرانه وافاض علیه سحایب رضوانه شخصی شخصی را که مخاطب بقیا نخان
بود بنام او ذکر کرد وبنام معهود پیش ایشان غیبت نمود گفتند قیام خان بگو ذکر بنام معهود او شاید که او را دشوار نماید مگو ذکر آنچ موجب آزار بود اگرچه راست است غیبت
باشد مگر آنکه بروجه تعریف بود یا بروجه مستغاث از ظلم او باشد یا بروجه تنبیه از بدی او باشد تا کسی با او معامله نکند چنانچه کسی مرکسی را میخواهد که دختر دهد
از اصل ونسل او خبر کند یا کسی میخواهد که با کسی عقد شرکت بندد یا مال بمضاربت بسپارد بگوید این مرد در معاملات دیانت ندارد یا مزکی شاهد را جرح کند این سخن بحاجت
بود غیبت نباشد

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ روایت کرده اند که ثابت قیس بن شماس صحابی معتبر بود در گوش گرانی داشت سخن بلند می شنید از جهت شنیدن کلام پیغمبر کماشت علیه الصلوة والسلام نزدیک می نشست ودل بر شنیدن کلام پیغمبر میگماشت روزی بعد قرار مجلس وجا گرفتن هر کس رسید تفسحوا گفتن وبرتر رفتن مصلحت دید تا آنکه نزدیک پیغمبر آمد شخصی را که متصل پیغمبر بود امر افسح لی کرد آن شخص امر او را در جستن اجابت نیاورد ثابت مذکور او را می شناخت بنسبت سوی مادری که او را در جاهلیت بود منفعل ساخت این آیت در شان او نازل گشت واین نظم بورود پیوست پیغمبر صلی الله علیه وسلم من الذاکر فلانة یعنی فلانة را که ذکر کرد ونام او بر زبان که آورد ثابت بن قیس مذکور گفت که من در گوش گرانی دارم از جهت شنیدن کلام پیغمبر خود را نزدیک می آدم همه نظر بر حال من نهادند ومرا راه دادند این نظر بر حال من نیاورد خواهش مرا اجابت نکرد من فلانة را می شناختم بذکر او پرداختم پیغمبر علیه الصلوة والسلام این آیت خواند ثابت بن قیس مذکور را سخن نماند جز این که بعد از این بر کسی فخر نکنم ودم بزرگی نزنم آیات سابقه در تلقینات و تنبیهات مومنان بود این تلقین وتنبیه دیگر است در

جَعَلْنَاكُمُو أَكْرَمَكُمُو يَلِتْكُمُو أَعْمَالِكُمُو بِأَمْوَالِهِمُو أَنْفُسِهِمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ
وگردانیدیم شما را در طبقات اولی وطبقات دیگر که فروتر آن بود در انساب تا یکدیگر را بدان بشناسید نه برای تفاخر در انساب بدرستی

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَيكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
گرامی‌ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزکارترین شماست بدرستی خدای داناست

خَبِيرٌ ۝ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا
آگاه از بواطن امور گفتند اهل بادیه ایمان آوردیم از دل بگو ایمان نیاوردید از دل پاک

وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ
ولیکن بگویید اقرار کردیم بزبان وهنوز درنیامد تصدیق قلبی

فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
در دلهای شما واگر فرمان برید خدای را وپیغمبر خدای را

لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
نقصان نکند شما را از ثواب کارهای نیک شما چیزی بدرستی خدای تعالی آمرزنده

رَحِيمٌ ۝ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ
بخشاینده است بدرستی مومنان حقیقی آنانند که بگرویدند بخدای

وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ
وپیغمبر او پس بشک نیفتادند وکوشش نمودند بخواستهای ایشان

وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ
وتنهای ایشان در راه خدای عزوجل ایشانند ایشان راست گویان

شُعُوبًا وَ — مدغما غير الغنة خلف
قَبَائِل لِتَّعَارَفُوا — بالادغام سوسي — بتشديد التاء بزي
أَتْقِيكُمْ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
أَتْقِيكُمْ — امال بين بين ورش
الَاعْرَابُ — بالنقل ورش
الْأَعْرَابُ — سكت خلف وفي رواية خلاد
آمَنَّا تُومِنُوا — بالابدال ورش والسوسي — ثلثة اوجه لورش
الَايمَانُ الْإِيمَانُ — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
الْإِيمَانُ — ثلثة اوجه لورش
لَا يَأْلِتْكُمْ — بالابدال سوسي — وبالهمزة دوري
مِنَ اعْمَالِكُمْ — بالنقل ورش
مِنْ أَعْمَالِكُمْ — بالسكت خلف وفي رواية
شَيَا شَيْئًا — بالوجهين ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
الْمُومِنُونَ آمَنُوا — بالابدال ورش والسوسي — ثلثة اوجه لورش

شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ معنی اینست اعراب یعنی بدویان زمین عرب که در شان ایشانست
الاعراب اشد كفرا ونفاقا وارد شده آمنا گفتند وبظاهر بانقیاد ودین اسلام پیوستند بگوای محمد شما
ایمان نیاورده اید وبدین اسلام نگروید ایدا آمنا مگویید لیکن بگویید انقیاد کرده ایم وبر اجراء احکام
اسلام گردن نهاده ایم وهنوز ایمان که در شما منتظر ومترقب است در دلهاء شما درنیامده ودر دلها
شما ثابت نشده واگر خدای را ورسول خدای را الطاعت کم نکند خدای هیچ چیزی از جزاء عملها نیک

باز داشت از بزرگی نمودن ومنع از متعظم بودن معنی اینست ای مردمان بدرستی ما ذکر وانثی آفریدیم واز یک پدر ویک مادر پیدا آوردیم ما در وپدر همه مردمان یعنی آدم وحوا
یا مادر وپدر هر یکی از شما که دانید پس شما را شعبها وقبیلها تا یکدیگر را بشناسید وآفرینش خدای را دریابید بدرستی بزرگترین شما عند الله پرهیزکارترین شماست اکثر در ثواب اعظم
در تقاست اصل همه یکی است تفاوت واختلاف اختیاری نیست فعلی که باختیار نباشد جای افتخار نبود چه بدرستی افتخار باختیار واکتساب بود در امری که باختیار نیست
افتخار نباشد وافتخار در تقاست که حاصل باکتساب واختیار ماست بدرستی خدای بهمه چیز داناست بهمه گفتار وکردار ما گواهست خبیرست یعنی بنهر
وآشکار ما آگاهست قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ

کي آيد بدرستي خداي غفورست کناهان آمرزد بخشاينده است عطايا بخشد. انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا باموالهم وانفسهم في سبيل الله اولئك هم الصادقون معني اينست بيند مومنان مکر کساني که بخداي ورسول خداي ايمان آورده اند پس از آن شك در ايمان نکرده اند وبصرف مالهاء خويش ورنج نفسهاء خويش جهاد کرده اند در اعلاء دين کردکار جل وعلا کوشش نموده اند ايشان هم ايشان صادقانند در دعوي ايمان نه همچو منافقاني که ايمان آرند از سر زبان خود را بدروغ مسلمان کويند در دراه تزوير و بطلان پويند. قل اتعلمون الله بدينكم والله يعلم ما في السموات وما في الارض والله بكل شيء عليم روايت کرده اند چون آيت انما المومنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا اولئك هم الصادقون نازل کشت وبيان مذکور بورود پيوست منافقان بيش پيغمبر آمدند وبر اخلاص خويش سوکندها خوردند جبريل عليه الصلوة والسلام آمد آيت قل اتعلمون الله بدينكم آورد جمله قل مستانفه است اتعلمون الله مقول قل است والله يعلم ما في السموات وما في الارض حالست والله بكل شيء حالي ديکرست يا تذييل است معني اينست بکواي محمد اخبر ميکنيد خداي را بتصديق دلهاء خويش وحال اينست خداي ميداند آنچ در آسمانها و زمين است وآنچ وراي آن واين است وخداي بهر چيزي داناست همه چيز داند وهرچه خواهد تواند يمنون عليك ان اسلموا قل لا تمنوا علي اسلامكم بل الله يمن عليكم ان هديكم للايمان ان كنتم صادقين معني اينست ايشان بر تو اي محمد منت مينهند بدين که اسلام آورده اند بکواي محمد بر من باسلام خود منت منهيد بلکه خداي بر شما منت مي نهد که شما را با ايمان رهنموني کرده وبراه هدا آورد اکر شما در دعوي ايمان صادقيد خود بمنت خداي سزاواريد چه خداي شما را در ايمان هدايت داده وکنج تصديق ايماني در دل شما نهاده واکر در دعوي ايمان صدق نيست منت شما دست بغير ايمان بي معنا است ان الله يعلم غيب السموات والارض والله بصير بما تعملون معني اينست بدرستي خداي ميداند غيب آسمانها و زمين وآنچ محقق است در آن ودرين وخدا بعملهاء شما بيناست وبر جزا دادن آن تواناست وبدانکه ختم اين سورة نيز ختمي حسن است ومقطع او مقطعي مستحسن است بر بينا بودن خداي بر همه اعمال مخاطبان

بدينكمو هديكمو كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليكمو ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عليكم ان — سكت خلف في رواية

قل اتعلمون الله بدينكم والله يعلم

بکو اي مي آموزانيد خدايرا کار دين خود يعني مي نمايند که خداي نميداند کار دين شما چيست وخداي مي داند

في الارض — بالنقل ورش

ما في السموات وما في الارض ط والله بكل

آنچه در آسمانهاست وآنچه در زمين است وخداي عز وجل بهر

في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

شيء شي — بالوجهين ورش سكت خلف في رواية خلاد

شيء عليم ۝ يمنون عليك ان اسلموا ط قل لا تمنوا

چيزي داناست منت مي نهد بر تو براي آنکه کردن نهادند بکو منت منهيد

ان اسلموا ان اسلموا — بالنقل ورش سكت خلف في رواية

للايمان — ثلثة اوجه لورش

على اسلامكم ج بل الله يمن عليكم

بر من اين انقياد ظاهر شما را نه که خداي تعالي منت نهد بر شما

هديكم هديكم — حمزة وكسائي بالامالة بين بين ورش

للايمان — بالنقل ورش

ان هديكم للايمان ان كنتم صادقين ۝

که راه نمود شما را براي ايمان حقيقي اگر هستيد راست کويان در دعوي ايمان حقيقي

للايمان — سكت خلف وفي رواية خلاد

والارض — بالنقل ورش

ان الله يعلم غيب السموات والارض ط

بدرستي خداي تعالي ميداند نهان آسمانها و زمين

والارض — سكت خلف وفي رواية خلاد

بصير — بالترقيق ورش

بما يعملون — بالياء ابن كثير

والله بصير بما تعملون ۝

وخداي تعالي بيناست بدانچه ميکنيد

سورة المجيد خمس واربعون آية مكية

واهوال قيامت وکيفيات جنان ونيران بذکر پيوست در آخر سورت بروجه تذنيب جمله نحن اعلم بما يقولون وما انت عليهم بجبار فذكر بالقرآن من يخاف وعيد براي امر پيغمبر عليه السلام تا بقرآن پند دهد کسي را که از وعيد بترسد آورد سورت مذکوره را بجمله مسطوره ختم کرد شك نيست که جملهايي که از يکجا بيست اکر مفهوم ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد وچون مقصود از همه يکي است هريکي در مقصود کلي مقرر ديکر بيست معترضاتي که درميان جمل مقصود آمده ميان کلامها متصل واقع شده جمل ديکرا زهر نوع در محلهايي که بيايد بمشيه الله وعونه بيان آن مشرح روي نمايد والله اعلم بالصواب

برسبيل عموم بنهايت رسانده کلام دال بر انتهاء وتمام شد والله اعلم بما هو المراد واليه المرجع والمعاد لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي. سورة ق سورة ق مکي است چهل وپنج آيت سيصد وهفتاد وپنج کلمه هزار وچهارصد وهفتاد حرف است ربط اين سورت با سوره حجرات آنست که در سورة حجرات ذکر محافظت آداب پيغمبر صلى الله عليه وسلم بود در افتتاح اين سورت بذکر رسول که مبلغ آنست روي نمود بدانکه سورت را بذکر پيغمبر صلى الله عليه وسلم وتوصيف او بانذار وشکفت کافران از آن افتتاح کرد بعد انکار ايشان قيامت را که از معظمات انذارات پيغمبر عليه السلام است در بيان آورد بعد چندجمله در بيان علم وقدرت که لازم است مر بديع فطرت متضمن حجت بعث وقيامت مشتمل بر دليل صدق اين موعظت از جمله قد علمنا ما تنقص الارض منهم وعندنا كتاب حفيظ تا جمله افعيينا بالخلق الاول بل هم في لبس من خلق جديد مذکور کشت بعد چندجمله در احوال

بسم الله الرحمن الرحيم ق والقرآن المجيد بل عجبوا أن جاءهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب معنی اینست سوگند یاد میکنم بقاف
وسوگند یاد میکنم بقرآن مجید بدرستی عجب میکنند کافران ازین که آمده است ایشانرا ترساننده از نوع ایشان یعنی از آدمیان پس گفتند کافران این ترساننده
از جنس ما عجیب آمده در خور شگفت عظیم شده أئذا متنا وکنا ترابا ذلك رجع بعيد استفهام برای انکارست وجمله محمول بر تقدیر قولست ای وقالوا أئذا
متنا وكنا ترابا نرجع ان هذا الرجع والاعادة رجع بعيد عن العادة و قالوا مذکور تقریر است مر قال الکافرون سابق معنی اینست گفتند کافران آن که
بمیریم وخاک کردیم سوی حیات باز کردانیده شویم آن رجع واعادت مرجعی است بعد از عادت قد علمنا ما تنقص الأرض منهم وعندنا كتاب حفيظ این جمله

جاءهمو منهمو منهمو جاءهمو فهمو فوقهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بسم الله الرحمن الرحيم

ق والقرآن المجيد بل عجبوا أن جاءهم منذر
بحق قرآن با شرف و کرامت نه که شگفت داشتند انکه آمد بدیشان بیم نماینده
منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب أئذا
از ایشان پس گفتند کافران این چیزی شگفت است ایا چون
متنا وكنا ترابا ذلك رجع بعيد قد علمنا
بمیریم ما و باشیم خاک آن بعث بان کردانیدن بعیدست دور از امکان ومستبعد در عقول تحقیقت دانیم
ما تنقص الأرض منهم وعندنا كتاب حفيظ
آنچه نقصان میکند زمین از ایشان و بخورد و نزد ماست نامه نگاه داشته از تغییر
بل كذبوا بالحق لما جاءهم فهم في أمر مريج
نه که بدروغ نسبت کردند محمد را یا قرآن را هم آنکه آمد بایشان پس ایشان در کاری اند مختلط ومضطرب
أفلم ينظروا إلى السماء فوقهم كيف بنيناها
ای ننگرستند سوی آسمان زبر ایشان که چگونه برافراشتیم آنرا
وزيناها وما لها من فروج والأرض مددناها
و آراستیم آنرا بکواکب و نیست مر آنرا هیچ شکافها وزمین را بازگستردیم آنرا
وألقينا فيها رواسي وأنبتنا فيها من كل زوج
و فکندیم در آن کوههای ثابت استوار ورویانیدیم در آن از هر صنفی

والقرآن بالنقل ابن کثیر
أن جاءهم بالامالة حمزه وابن ذکوان
منذر بالترقیق ورش
الكافرون بالترقیق ورش
شيء شي
أإذا آإذا
أئذا متنا
الأرض بالنقل ورش
الأرض

جاءهم والأرض والأرض
بالامالة حمزه وابن ذکوان بالنقل ورش سکت خلف وفي روایة خلاد

کفتار ولئن رجعت الى ربي ان لي عنده للحسنى می بوبند چنانچه خدای جل وعلا از حال ایشان خبر میدهد بل هم في شك منها بل هم منها عمون میکویند أفلم ينظروا إلى السماء
فوقهم كيف بنيناها وزيناها وما لها من فروج والأرض مددناها وألقينا فيها رواسي وأنبتنا فيها من كل زوج بهيج تبصرة وذكرى لكل
عبد منيب ونزلنا من السماء ماء مباركا فأنبتنا به جنات وحب الحصيد والنخل باسقات لها طلع نضيد رزقا للعباد وأحيينا به
بلدة ميتا كذلك الخروج همزه برای استفهام است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای أغفلوا فلم ينظروا إلى السماء فوقهم كيف حالست
از مفعول بنیناها ای کاینة على اية كيفية بنينا السماء استفهام اول برای توبیخ است واستفهامی که مضمون کیف است برای تقریرست یعنی حمل مخاطب

وجمله حالست والارض منصوب است بفعل مضمر بر شريطه تفسير اي ومددنا الارض وابنجمله عطفست بر بنيناها معني اينست اغافل شدند منكران بعث نه نكرند
سوي آسمان كه بالاء ايشانست كه آنرا بر كدام كيفيت بنا كرده ايم وچكونه آراسته ايم وحال اينست كه نيست مر او را شكافها وآن مبني است از كمال قدرت ما وكسترده ايم
زمين را زير آسمان وكوههاء استوار در زمين انداختيم زمين را بدان استوار ساختيم وبه آب آسمان در زمين از هر نوع كياه با بهجت ورونق رويانيديم وآنرا سبب
رونق زمين وزيبايي آن كردانيديم از جهت نمودار كردن قدرت وحصول عبرت وپند وموعظت مر هر بنده باز كردنده وازمعاصي توبه كننده وازآسمانها آبي با بركت
فرود آورديم پس بدان آب بوستانها ودانه كه مسمي بحصيدست يا كويند دانه كشتي كه از ايشان اوحصادست رويانيديم ودرختان خرما درين حالت كه طوال

مر او را ميوهها توبر توست از جهت روزي دادن عبادرا پيدا كردانيديم وزنده كرديم بدان آب بلده را كه موات بود بي آب وبي كياه مينمود زنده شدن زمين موات همچو زنده شدن اموات ودر روز نشور بيرون آمدن اموات از قبور چون بيرون آمدن نباتست يا اينچنين حجت انكار بعث چكونه كنند وبا اين نوع استدلال خودرا در ضلال چه نوع افكنند

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ

قوم با معطوفات خويش فاعلست مر كذبت اينجمله معترضه است براي تسليه پيغمبر عليه السلام به پيوستن تكذيب كنندكان پيغمبران با هلاك وانتقام معني اينست تكذيب كردند پيش از كفار قريش قوم نوح وخداوندان چاهي كه او را رس ميكفتند ايشان قوم شعيب عليه السلام بودند بت پرستيدند ونزديك چاه مذكور مي ماندند وبعضي كويند صاحب آن چاه را كشتند چاه را كرفتند وثمود قوم صالح وعاد قوم هود وقوم فرعون وقوم لوط با او برادري نسبي داشتند ازين جهت ايشانرا اخوان كفتند واصحاب ايكه نيز قوم شعيب عليه السلام بودند بر شعيب تمرد نمودند ايكه مقامي بود درختان بسيار داشت سايه او كرفتند واز ميوهها او قوت جستند شعيب

قبلهمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بَهِيجٍ ۝ تَبْصِرَةً وَذِكْرَىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ۝
وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ
وَحَبَّ الْحَصِيدِ ۝ وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ
رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَٰلِكَ
الْخُرُوجُ ۝ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ
الرَّسِّ وَثَمُودُ ۝ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ
وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ
الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ۝ أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ
بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ۝ وَلَقَدْ خَلَقْنَا

ركوع

الأوّل بالنقل ورش — الأوّل سكن خلف وفي رواية خلاد

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ولقد خلقنا الانسان معترضه است براي بيان مذكورست بروجه امتنان لام در ولقد خلقنا الانسان براي تاكيدست وتاكيد

عليه السلام را مخالف شدند همه هلاك كشتند هر يكي از ايشان پيغمبر از تكذيب كردند چه تكذيب يكي مستلزم تكذيب همه پيغمبران بود زيرا چه هر پيغمبري مر همه پيغمبران
مصدق است تكذيب او تكذيب همه باشد پس ثابت شد وعيد من همه معذب كشتند وبهلاك پيوستند. أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ پيش
فا عاطفه است معطوف عليه محذوفست اي اردنا الخلق الاول افعيينا به فكيف نعيي بالاعادة اي هي اهون من الخلق الاول وانكار راجع سوي معني فاست جمله افعيينا با معطوف خود
دليلي ديكرست بر بعث واعادت معترضه كه در ميانه نبود ميان دو كلام متصل سابق نمود معني اينست خلق اول خواستيم اي پس از آن عاجز شديم هم دانند خلق اول عاجز
نشديم همه آفريدكانرا آفريديم آفريدن دوم بار اهون است از آفريدن اول بار عاجز نبود از آفريدن دوم بار كه اهون است از اول چگونه عاجز شود معني اينست

نحن

جمله براي ايراد منت بر وجه وكادنست نعلم بتقدير ونحن نعلم حالست موصول باصله مفعولست مر نعلم وجمله ونحن اقرب اليه من حبل الوريد حالست از فاعل نعلم اذ ظرفست مر اقرب
المتلقيان فاعل يتلقى است عن اليمين بتقدير عن يمين الانسان قعيد وعن الشمال قعيد قعيد بمعني مقاعد است چنانچه جليس بمعني مجالس است ما نافيه است من قول مفعولست
مر يلفظ من زايد است اي ما يلفظ الانسان قولا الا لديه رقيب عتيد مستثني مفرغ است صفت است مر قول معني اينست وهر آينه بدرستي ما انسانرا آفريديم وآنچه اورا
نفس او وسوسه ميكند ميدانيم ما از روي علم وقدرت از رك كردن او اقربيم دران هنكام كه پيش مي آيند اورا دو فرشته پيش آينده از راست نشينند واز چپا نشينند بيرون
نمي اندازد آدمي هيچ قولي از نافع وضار مكر آنكه نزديك آن آدمي يا نزديك آن قول نكاه دارنده است حاضر يعني كويند اين دو فرشته هرچه از آدمي صادر ميشود مي نويسند

تا آنكه ناله مريضان واه درد نيز در قلم مي آرند وبعضي كويند نمي نويسند مكر آنكه متضمن ثوابي يا زاجري يا مشتمل است بروز بعضي كويند فرشتكاني كه كاتب اعمال مومن بودند وبا او در همه احوال ملازمت مي نمودند بعد مردن فرمان شود تا نزديك كور او باشند تكبير وتهليل كويند وآن از براي او بنويسند **وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد** جاءت بمعني مستقبل است بر طريق ونفخ في الصور جمله ذلك ما كنت منه تحيد محمول بر تقدير قول است اي يقال لهم ذلك ما كنت منه تحيد مراد از سكرة الموت سختي است كه در رفتن هوش وآمدن بي هوشي همچو مستي است وبدانكه در جمله لقد خلقنا الانسان ذكر مبدا بود ودر ونعلم ما توسوس به نفسه تا جمله ما يلفظ من قول الا لديه رقيب عتيد ذكر معاش روي نموده واز جمله وجاءت سكرة الموت ونفخ في الصور تا آخر ذكر معاد آمد اين كلام بر طريق بر ذكر مبدا ومعاش ومعاد مشتمل بود معني اينست بيايد سختي مرك كه بيهوش كرداند ودر بيهوش كردانيدن بمستي ماند چون كار حيات از دست رود در آن حال كفته شود اينك آن حالت رسيد كه دل تو از آن مي رميد آن وقت روي نمود كه دل تو از آن كريزان بود **ونفخ في الصور ذلك يوم الوعيد** اي ينفخ في الصور ذلك يوم الوعيد

مندان

الانسان ونعلم ما اليهي قولٍ الا قول الا وجاءت

بالنقل ورش · سكت خلف وفي رواية خلاد · بالادغام سوسي · بالاشباع ابن كثير · بالنقل ورش · سكت خلف وفي رواية خلاد · بالابدال حمزة وابن ذكوان

الانسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن

ومنا آدمي را وميدانيم آنرا كه حديث نهاني ميكويد بآن نفس آن

اقرب اليه من حبل الوريد اذ يتلقى المتلقيان

نزديكتريم بأو از آن رك كه رك كردن اوست چون فرا ميكيرند بحفظ وكتابت آن دو فرشته

عن اليمين وعن الشمال قعيد ما يلفظ من قول

از جانب دست راست واز جانب دست چپ همنشيني نكويد هيچ كفتاري

الا لديه رقيب عتيد وجاءت سكرة الموت

مكر نزد اوست نكهباني حاضر وآمد سختي جان دادن

بالحق ذلك ما كنت منه تحيد ونفخ في الصور

براستي آن موت آنست كه بودي تو ليكن آدمي از آن ميل مي‌نمودي ودميده شد در صور

ذلك يوم الوعيد وجاءت كل نفس معها

آن وقت نفخ روز وعده عذابست وآيد هر تني در حالتي كه با او بود

سائق وشهيد لقد كنت في غفلة من

رانندهٔ بمحشر يا بجنت ونار وكواهي باعمال او كويند مر آن شخص را بحقيقت بودي تو در بيخبري از

هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم

اين كار پس زايل كردانيديم از تو پوشش تو پس بينائي تو امروز

حديد وقال قرينه هذا ما لدي عتيد

بغايت تيز است وكويد يار او از شيطان اين بلاييكه نازلست بتو آنست كه نزد من بود حاضر

وجاءت سكرة · بالادغام ابو عمرو وحمزة وكسائي · منهو · بالاشباع ابن كثير · وجاءت · بالامالة حمزة وابن ذكوان · سائق وّ · مدغما بالغنة خلف · قرينه هذا · بالادغام سوسي · عتيد القيا · بالنقل ورش · عتيد القيا · سكت خلف وفي رواية خلاد

ان مسبب است مر كشف غطا معني اينست كفته شود در حالت سوق مر هر نفسي را از انسان اين هر آينه بدرستي بودي در غفلت از اين حال پس پوشيد كي غفلت ترا از چشم تو دور كرديم پس چشم ترا ابردن پوشيدكي غفلت به بينائي آورديم بينائي تو امروز تيز كشته بديدن آنچه نديده بودي پيوسته **وقال قرينه هذا ما لدي عتيد** جمله وقال قرينه عطف است بر يقال محذوف وقال بمعني يقول است اي يقال له لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد ويقول قرينه هذا ما لدي عتيد هذا ما لدي عتيد مقول قال است معني اينست وبكويد روز قيامت فرشته كه در دنيا قرين او بود در مراقبت احوال وكتابت اعمال او كوشش مينمود

مقول يقال محذوف است جمله ونفخ في الصور عطف است بر جمله وجاءت سكرة الموت معني اينست ودميده شود در صور وكفته شود كه روزي كه بدان وعيد بود امروز روي نمود **وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد** اين جمله عطف است بر جمله ونفخ في الصور معها سائق وشهيد حال است معني اينست وبايد هر نفسي در اين حال كه با او راننده بود كه او را براند وكواهي باشد كه حال او داند **لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد** تانيث ضمير معها كه در آيت سابقه مذكورست باعتبار تانيث لفظ نفس است وتذكير ضماير خطاب در كنت وعنك وغطاءك وبصرك باعتبار تذكير ماصدق است زيرا كه مراد از نفس انسانست وجمله لقد كنت في غفلة من هذا محمول بر تقدير يقال است اي يقال لهم لقد كنت فكشفنا عنك غطاءك عطف است بر كنت جمله فبصرك اليوم حديد

عليه

این حال کہ اورا حاصل شد چیزی است کہ نزدیک من حاضرست شب و روز سبب آن بیش من ظاهر ست و بعضی از قرین مذکور شیطانی کہ برحکم وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ
نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ مراد دارند وهٰذا ما لَدَیَّ عَتِید مقول او پندارند أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ مُرِیبٍ الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلٰهًا
آخَرَ فَأَلْقِیَاهُ فِی الْعَذَابِ الشَّدِیدِ خطاب مر دو فرشته یعنی مر شهید و مر سایق است و صیغه تثنیه با معنی مطابق است و بعضی خطاب مر مالک را دارند و القیا
برای تکرار آن فعل بمعنی الق الق پندارند و بعضی اصل القیا القین دارند و باجراء وصل مجرای وقف الف را بدل از نون خفیفه پندارند کل کفار مفعول القیاست عنید
واخوات او صفات اند مر کفار موصول با صله یعنی الذی جعل مع الله الها آخر بدل است از کل کفار و جمله فالقیاه فی العذاب الشدید مکررست برای تاکید یا مبتدا یی

است متضمن مر معنی شرط جمله فالقیاه خبر اوست جمله القیاء اولی بتقدیر یقال مستانفه است معنی ایزاست کفته شود مر سایق وشهید را بیفکنید در دوزخ هر یک کفار عنید را یعنی کافر مبالغت کنند عناد وستیزه ورزنده خیر را مانع شونده از حق پای بیرون افکننده و در دین خدای شک آرنده آنکه کردانیده است با خدا الهی دیگر را او را سر افکنید یعنی در عقاب سخت افکنید قَالَ قَرِینُهُ رَبَّنَا مَا أَطْغَیْتُهُ وَلٰکِنْ کَانَ فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ معنی اینست چون کافر را در دوزخ اندازند و بکفر او معاقب سازند بکوید قرین من یعنی دیوی کہ قرین من بود و در وسوسه با من ملازمت می نمود مرا طاغی ساخته و در کفر و طغیان انداخته دیو او کوید ای پروردکار من مر او را طاغی نساخته ام و در کفر و طغیان نینداخته لیکن او در کمراهی بعید بود بخدای اشراک می نمود و اکر آن قرین مذکور فرشته مراد بود معنی کلام چنین باشد بکوید کافر مرا فرشته طاغی ساخته وطغیان نابوده بر من برداخته آنچه نکرده ام و نکفته در کتابت آورده و بطغیان نابوده مرا نسبت کرده فرشته کوید من او را طاغی نکرده ام و در نسبت بطغیان نابوده نیاورده ام و جز آنچه کرده و کفته است کتابت

کَفَّارٍ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری

کَفَّارٍ
اما لبین بین ورش

إِلٰهًا آخَرَ
بالنقل علی ثلثة اوجه لورش

إِلٰهًا آخَرَ
سکت خلف فی روایة

فَأَلْقِیَاهُو
بالاشباع ابن کثیر

قَالَ لَا
بالادغام سوسی

الْقَوْلُ لَدَیَّ
بالادغام سوسی

وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
بالتغلیظ ورش

یَوْمَ یَقُولُ
بالیاء نافع و ابو بکر

رکوع

نَقُولُ لِجَهَنَّمَ
ادغم سوسی

هَلِ امْتَلَاتِ
بالابدال سوسی

غَیْرَ مَا یُوعَدُونَ
بالترقیق ورش بالیاء ابن کثیر

الیکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ
بیندازید ای دو فرشته در دوزخ هر ناکرونده ستیزه کاری بازدارنده از نیکی
مُعْتَدٍ مُرِیبٍ الَّذِی جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلٰهًا آخَرَ
ستمکار بکمان افکنده آنکه بدید کرد با معبود بنزا مردم خدایی دیکر
فَأَلْقِیَاهُ فِی الْعَذَابِ الشَّدِیدِ قَالَ قَرِینُهُ رَبَّنَا
پس بیندازید او را در عذاب سخت کوید یار او ای پروردکار ما
مَا أَطْغَیْتُهُ وَلٰکِنْ کَانَ فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ
ظالم و کافر نکردانیدم من او را ولیکن بود بحکم ازل در کمراهی دور از صواب
قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ
کوید خدای خصومت مکنید نزد من وحال آنکه پیش فرستاده ام سوی شما
بِالْوَعِیدِ مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ
آنچه بدان ترس دهند تغییر کرده نشود علم بثواب و عقاب نزد من و نه ام من ستم کننده
لِلْعَبِیدِ یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ
مر بندکان را یاد کن روزی را که کوییم مر دوزخ را هیچ پر شدی و کوید
هَلْ مِنْ مَزِیدٍ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ غَیْرَ
هیچ هست از زیادتی و نزدیک کردانند بهشت را مر پرهیزکاران را حال آنکه نه
بَعِیدٍ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوَّابٍ حَفِیظٍ
دور بوند از حصول در آن این ثواب آنست که وعده دادند شما را مر هر بازکرونده با خدای نکاه دارنده

کردانیده خواهد شد نزدیکست دور نیست یا نزدیک کردانیده که بزودی آید دیر آینده نماید و در ذکر غیر بعید
بعد از لفت نفعی از تکرار برین معنی است هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوَّابٍ حَفِیظٍ معنی اینست این یعنی
ثواب یا نزدیک کردانیدن چیز نیست که وعده کرده میشدید شما ای مؤمنان یا وعده کرده میشوند بدان متقیان
یا نزدیک کردانیده شده است جنت مر متقیان مر هر بازکردنده از کفر و معاصی توبه کننده حدود دین
نکاه دارنده اوامر و نواهی را امتثال کننده یا دارنده از ارتکاب خطیات فراموش کننده تقصیرات طاعات.

نکرده ام و جز اعمال و افعال او در قلم نیاورده ام خدای عز و جل کوید بیش من خصومت مکنید بدعوی و جواب دم مزنید و حال اینست بدرستی بیش فرستاده ام سوی شما وعید
و تعین کرده ام در بیان کتب و لسان رسل وعید شدید و شما نترسید ید و از بدیها احتراز نکردید مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ معنی اینست بدل کرده نشود
قولی که متعلق بعلم من بود و منم که بر بندکان ستم کننده نه ام کفار ستم کارند در ستمکاری مبالغت دارند یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأْتِ وَتَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ معنی
اینست روزی کہ بکوید خدای یا بکوییم ما مر دوزخ را هست که پر شدی دوزخ هل من مزید کوید و افزودکی در پر شدن جوید وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ
غَیْرَ بَعِیدٍ معنی ایزاست و نزدیک کردانیده شود شهود بهشت مر متقیانرا در زمان غیر بعید یا نزدیک کردانیدنی غیر بعید یعنی زمانی کہ بهشت بمتقیان نزدیک

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ من خشي بدل است از لكل اوّاب كه
او بدل بود از للمتقين یا بدل است از موصوف اوّاب ای لكل انسان اوّاب كل شخص خشي بالغيب و تواند بود كه بدل از اوّاب بود زیرا چه اوّاب صفت موصوف
محذوف است بدل از صفت صفت باشد و من صفت نیامده است و تواند بود که مبتدا باشد ادخلوها بنا و یل یقال لهم في شانهم ادخلوها خبر بود و در ذکر خشیت ذکر
رحمن اختیار کرد تا تنبیه بر کمال خشیت کند چه خشیت از کسی که موصوف برحمت است کمال خشیت باشد بالغیب حال است ای خشي الرحمن ملتبسا
بالغیب یا صفت مصدر محذوف است ای خشي الرحمن خشیة ملتبسة بالغیب و در ذکر بالغیب تتمیم است چه خشیت در غیبت مخشي عنه ابلغ بود و جملهٔ
وجاء بقلب منیب عطف است
بر خشي بسلام حال است ای
ادخلوها ملتبسین بسلام
ذلك یوم الخلود ای ذلك الیوم
یوم الحكم بالخلود جمله ذلك
یوم الخلود تذییل است ما تشا
فیها مبتدا است لهم ظرف
مستقر خبر مبتدا است جمله
حال است از ضمیر یقال لهم
که مقدر است مزید مبتدا
ولدینا خبر مبتدا است جمله
عطف است بر جملهٔ سابقه
معنی اینست کسانی که از رحمن
بغیب ترسیدند و با دل باز
گردنده و انابت
ورزنده بیایند
گفته شود مر ایشان را در بهشت
در آیید بنعیم آن تلذذ نمایید
ملتبس بسلامت از آفات و من
از نکبات مر ایشان راست در
بهشت آنچ بخواهند و یابند
آنچ جویند و نزدیك ما مزیدی
عظیم است و آن لقاء رب کریم
است وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم
مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم
بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ
هَلْ مِنْ مَحِيصٍ إِنَّ فِي ذٰلِكَ
لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ
أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ
معنی اینست و بسیار از ا
هلاك گردانیده ایم از قرن
کافران تکذیب کنندگان
پیغمبران که پیش از مکه سخت
تر از روی قوت بودند بکثرت
مال و رفعت جاه سری و سر
فرازی نمودند پس بقوت و
شوکت بنا د حصین و قلاع
مکین را اهما ساختند و در
سری و سروری و در رحلات
و نقابت شتافتند ایشان را از
عذاب خدای پناهی نبود و در
هنگام هلاك قرار گاهی
روی نمود بعضی مراد از فنقبوا
فی البلاد راه ساختن بلاد در
گریز دارند و از گشتن سیرها

لَهُمْ قَبْلَهُمْ مِنْهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها ورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر — هُمُو أَشَدُّ

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ

آنکه ترسید از خدای بخشاینده به پنهان و آمد با دلی باز گردنده بالحق

ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ

گویندشان در آیید با سلامت آن زمان دخول وقت تقدیر جاویدی است مر ایشان راست هرچه خواهند

فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ

در بهشت و نزد ماست زاید بر آنچه در وصف آید و بسا که هلاك کردیم پیش از ایشان از اهل زمانی که

هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ

ایشان سخت گیرنده تر بودند ازین کفار پس بعیش کیند در شهرها که هیچ هست

مَحِيصٍ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ

گریزگاهی از حکم خدای بدرستی در آنکه گفتیم هر آینه پندی است مر آن کس را که هست مر او را دلی دریابنده

أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ

یا بستمع داد گوش را و او حاضر بود بفهم و ادراك نه غافل و بتحقیق آفریدیم آسمانها

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا

و زمین و آنچه میان هر دو است در شش روز و نرسید بما

مِنْ لُغُوبٍ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ

هیچ تعبی پس شکیبایی نمای بر آنچه میگویند از مطاعن و بپاکی یاد کن

بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ

حال آنکه مقرون بود بستایش پروردگار تو پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو شدن آن

تنوینه بالضم في الوصل — مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا — نافع وابن كثير وکسایی وهشام
يَشَاؤُنَ — ثلثة أوجه لورش
وَكَمْ أَهْلَكْنَا — بالنقل ورش
وَكَمْ أَهْلَكْنَا — سكت خلف وفي رواية خلاد
هُمْ أَشَدُّ — بالسكت خلف في رواية
لَذِكْرَىٰ — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وکسایی
لَذِكْرَىٰ — اماله بين بين ورش
قَلْبٌ أَوْ — بالنقل ورش
قَلْبٌ أَوْ — سكت خلف في رواية
أَوْ أَلْقَى — بالنقل ورش
أَوْ أَلْقَى — سكت خلف في رواية
وَهْوَ — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وکسایی
وَالْأَرْضَ — بالنقل ورش
وَالْأَرْضَ — سكت خلف وفي رواية خلاد
رَبِّكَ قَبْلَ — بالادغام سوسی

و تمکین پذیرفتن از سمات حدوث و صفات محدثات است مذهب باطل را این فرقهٔ مبطله بنیاد نهاد صانع بمحدثات از ایشان
زاد معنی اینست و هر آینه بدرستی آفریدیم در مدت شش روز آسمانها و زمین و آنچه کاین است میان آن و این و نرسید
ما را ماندگی که قدم ما منافی عجز و ماندگی است و همه صفات نقیصه و حدوث را منافی است این چنین اعتقاد
هوشمند نکنید و آنچنین عقیدهٔ باطل عاقل را در دل نیفکند. فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ
طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ

در تفسیر و ستخیز بندارند از مقام خود کر بختند همه بخاك آمیختند هر جانبی شتافتند از عذاب خدای پناهی نیافتند بدرستی در آنچ ذکر کردیم از قصهٔ گذشتگان و بهلاك پیوستن و مستا صل
گشتن ایشان هر آینه پندی عظیم و وعظی فخیم است مر کسی را که مر او را دلی است و مر دلی را که در و عقلی است که آنچ بشنود کردار دهیشه دلی با هوش دارد و هموار خاطر
بر ادراك عقل میگمارد یا القا کند سمع را درین حال که دل او حاضر بود یعنی دل را بر سماع آرد تا مسموع را بر دل برساند. وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ روایت کرده اند که جهودان گفتند خدای شش روز از روز یکشنبه تا روز جمعه در آفریدن عالم مشغول بود روز شنبه مانده گشت
با ستقرار بر عرش استراحت نمود این آیت در شان ایشان نازل گشت و بطلان عقیدهٔ ایشان بظهور پیوست چه ماندهٔ شدن از باب عجز و نقیصه است و قرار گرفتن

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ معنی آیتست چون دانستی که جهودان خلاف حق میگویند و در راه باطل می پویند در گفتار مکابره دارند و بحجت انقیاد نمی آرند بر گفتار ایشان صابر باش دل خود را بستوه و اندوه مخراش خدایرا یاد آر تسبیح بگو و نماز بگزار در این حال که تحمید خدای ملتبس باشی یعنی حمد خدای بگوی پیش از بر آمدن آفتاب یعنی نماز بامداد بگزاری و پیش از فرو شدن او نماز پیشین و نماز عصر بجا آری و در شب تسبیح بگو و خدایرا بپاکی یاد آر و نماز شام و نماز خفتن بگزار و پس سجود یعنی پس سجود همه نمازها نماز تهجد شاید و نماز وتر باید. وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ معنی آیتست وبدان آنچ گفته میشود گوش دار بر خبری که کرده خواهد شد دل بکار آن روز که منادی ندا کند یعنی اسرافیل علیه السلام صور نفخهٔ ثانیه بدمد و بعضی گویند چون اسرافیل صور دمد جبریل ندا کند از مکان قریب یعنی صخرهٔ بیت المقدس که قریب است باسمان از جهت ارتفاع و بلندی مکانی ...

عَنْهُمْ عَلَيْهِمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ۝ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ
يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ۝ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ
بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ۝ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا
الْمَصِيرُ ۝ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ
عَلَيْنَا يَسِيرٌ ۝ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ
عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ۝

سورة والذاريات مكية ستون آية

سُورَةُ وَالذَّارِيَاتِ سورة الذاريات مکی است شصت آیت سیصد و شصت کلمه دو هزار و دویست و هشتاد و هفت حرف است ربط این سورت با سورة ق آنست که ختم سورة ق بذکر بعث و حشر بود و در آغاز سورت والذاریات ذکر بعث و حشر روی نمود را بصدق و وقوع واقعه قیامت بود و حقیت و وقوع جزا افتتاح کرد بعد در جمله والسماء ذات الحبك انكم لفي قول مختلف يؤفك عنه من أفك ذکر اختلاف کافران در شان بعث و جزا و حقیت قرآن و مصطفی علیه السلام آورد بعد جمله وفي الأرض آيات للموقنين جملۀ دیگر موقنان و ذکر قصهٔ پیغمبران در بیان آیات کمال قدرت و آثار بدیع فطرت که دال بر اقتدار بعث و احیاء موتی و اعادت سوی حالت اولی بود

می پویند ترا در حین تکذیب میکنند و مرا در احیاء موتی در عجز می آرند و نه تو جبار بر کافران که بجبر تصدیق افکنی در دل ایشان کار تو رسانیدن وحی بود رسانیدی تو ترسانیدی کفت تو نمی شنوند پس پند ده و وعظ بکن کسانی را که از وعید من می ترسند و از عذاب من خوف میکنند و بدانکه منتهای این سورت نیز دال بر انتهای کلام است و مقطع او دلیل بر انقطاع سخن و اختتام است در ختم سورت صنعت تشابه الاطراف است که در اول سورة ق والقرآن المجید بود و در آخر نیز فذکر بالقرآن من یخاف وعید بود چون حق سبحانه و تعالی علم خویش بگفتار ایشان بیان کرد و در ناگرویدن ناگرویدگان و منکر شدن منکر شوندگان از اندوه و ستوه تعریض کرد و تسلیت در محلی معین آورد کار تلقین بکمال انجامید در مقصودی که بود بمنتها رسید والله اعلم باسرار کلامه وخفیات مراده ومرامه لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی

مذکور گشت بعد قصهٔ بعضی پیغمبران متضمن ظهور علامات قدرت ومشتمل بر اثار کمال فطرت مؤید آن ببیان بپیوست بعد جمله والسماء بنیناها بأید تا جمله لعلکم
تذکرون آورد بدین افعال عظیمه وکاینات فخیمه اقتدار بر بعث واعادت ثابت کرد بعد بر وجه تسبیب وتفریع امر بقل فروا الی الله ومقولات دیگر بپیغمبر علیه السلام
متوجه گشت سورت مذکور بران باتمام وانتها بپیوست شک نیست جملهایی که ازیکجا بست اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان اتصال وارتباط با
واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگر یست معترضاتی که در میان جمل مقصود آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلها
که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن توضیح وتشریح روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم والذاریات ذروا

انکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

فالحاملات وقرا فالجاریات یسرا فالمقسمات امرا انما توعدون لصادق وان الدین لواقع واو قسم است ذروا مصدر موکدست ای اقسم بالریاح الذاریات ذروا فالحاملات عطف است بر والذاریات ذروا وقرا مفعول به است ای اقسم بالسحایب الحاملات وقرا فالجاریات یسرا ای والسفن الجاریات ویسرا منصوبست بر نزع خافض بر طریق ضربته سوطا ای والسفن الجاریات بیسر فالمقسمات امرا ای بجماعات الملائکة المقسمات امرا وانزل اگرچه نکرهٔ مثبته است مفید عموم است بر طریق علمت نفس استعمال فا از جهت آنست باز ور شدن سحاب بعد بزیدن باد است وحاجت بکشتیها بعد بر شدن رودها بباریدن ابرهاست بعد این تقسیم فرشتگان است که رسانیدن باد باران در محلهایی که تعین شده است کار ایشانست وبعضی همه صفات را صفات باد دارند وقسم ببادهایی که موصوف برین صفات اند پندارند چه باد اول که رخ آرد خاک وخس بردارد بعد از آن در محلها که باران میبیست مقسو... برسانند جمله انما توعدون لصادق با معطوف خویش جواب قسم آمده از جهت رد انکار منکران قیامت موکد شده معنی اینست سوگند باد میکنم ببادهایی که بزنده اند پس با برهایی که بار برگیرنده اند پس بکشتیهایی که بر آب باسانی روند پس بجماعت فریشتگان

ح والذاریات ذروا
بالادغام حمزه وسوسی
امر انما امر انما
بالنقل ورش سکت خلف فی روایة
لصادق وان
مدغما غیر الغنة خلف
یوفک عنهو
ابدل ورش والسوسی بالاشباع ابن کثیر
من افک
بالنقل ورش
من افک
سکت خلف فی روایة

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

والذاریات ذروا (لا) فالحاملات
بحق بادهای خاک پاشنده خاک پاشیدنی پس بحق ابرهای بردارنده

وقرا (لا) فالجاریات یسرا (لا) فالمقسمات
بار بار را پس بحق کشتیهای رونده بسهولت پس بحق فریشتگان قسمت کننده

امرا (لا) انما توعدون لصادق (لا)
کار ارزاق را بدرستی آنچه وعده میدهند شما را از حساب وثواب وعقاب هر آینه راست است

وان الدین لواقع (ط) والسماء ذات
وبدرستی روز شمار وجزا هر آینه بظهور آینده است وبحق آسمان خداوند

الحبک انکم لفی قول مختلف (لا)
راهها بدرستی شما هر آینه در گفتاری اید در کار محمد علم مضطرب

یوفک عنه من افک (ط) قتل الخراصون
مصروف میشود از محمد وایمان انکه مصروف بوده در سابق علم خدای لعنت بر دروغ گویان باد

بی که چون شمر ستخبانیدن باد در آب پیدا آید انکم لفی قول مختلف جواب قسم است تنکیر در قول برای تحقیر ست مقصود ازین کلام تشنیع است تاکید جمله از جهت ابراز شناعت بر وجه وکادتست جمله قسمیه با جواب خویش عطف است بر قسمیات سابقه جملهٔ یوفک عنه من افک معترضه است برای خیبت کسی که از ایمان بقران ورسول باز داشته قتل بمعنی لعن جمله خبریه است یا دعائیه معترضه برای تشنیع هم مبتداست فی غمرة ساهون خبر مبتداست موصول با صله صفت است مر الخراصون یوم الدین مبتداست ایان خبر مبتداست جمله مقول یسئلون است جملهٔ یسئلون معلله است یا حال است یوم مضاف است سوی جمله اسمیه ظرف است متعلق است بیقع مضمر جمله جواب سوال است یعنی ایان یوم الدین ذوقوا فتنتکم مقول یقال

که کارها را تقسیم کننده اند باد و بار انرا در محلهایی که تعین شده رسانند اند و بر تقدیری که همه صفات مذکوره صفات باد باشد معنی چنین آید بسوگند یاد میکنم ببادهایی که بزنده اند پس ببادهایی که در هوا باسانی روان شونده اند پس ببادهایی که تقسیم کننده وابرهایی را در محلهایی که تعین شده برنده اند بدرستی آنچه وعده کرده میشود از بعث وقیامت راست آمدنی است وبدرستی دین یعنی جزاء اعمال نیک وبد خیر وشر هر آینه واقع شدنی است والسماء ذات الحبک انکم لفی قول مختلف یوفک عنه من افک قتل الخراصون الذین هم فی غمرة ساهون یسئلون ایان یوم الدین یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم به تستعجلون والسماء قسمی دیگرست ذات الحبک صفت سماست حبک جمع حبیکه است چنانچه طرق جمع طریق وآن راههایی

محذوف است هذا مبتدا است موصول با صله خبر مبتدا است جمله تذییل است یا تعلیل است وتواند بود هذا بدل بود از فتنتکم موصول با صله صفت هذا باشد معنی
اینست وسوکند یاد میکنم بآسمانی که خداوند سکنها زیبا که چون خطها شکم مار ماند همچو شمرکه از جنبش باد در آب پیدا آرند وبعضی حُبُك سما بنجوم او دارند جمع حبال
چون شهب جمع شهاب پندارند بدرستی که شما ای کافران هر اینه کائنید در کفتار کوناکون در شان رسول وقران ودرشان بعث وقیامت واهوال آن
پیغمبر را کاهی ساحر میخوانید وکاهی شاعر مید انید وقرانرا کاهی نبشته پیشینیان میکوئید کاهی صفت شعر دروی می جوئید در قیامت کاهی شك می آرید
کاهی منکر میشوید یا شما ای مسلمانان وکافران در قولی مختلفید بعضی مصدقید وبعضی مکذبید بعضی مقرید وبعضی منکرید باز داشته میشود از ایمان

هُمْ هُمُو كُنتُمُو اٰتِيهُمُو اَنَّهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بر رسول وقران واخ موعود
از بعث وجزا کسی که باز دا
شته است از آن در علم
وحکم خدای کسی که در شان
او خدای عز وجل خواسته و
بعلم قدیم دانسته که او ایمان
نخواهد آورد وبقرآن ورسول
وبعث وجزا تصدیق نخواهد
کرد لاجرم از ایمان باز داشته
شود وازین سعادت بی نصیب
کردد لعنت کرده شده اند
دروغ کویانی آنکه ایشان در
جهلی که عقول ایشان را
بپوشد سهو کننده وغافل شوند
اندزیرا که ایشان از جهل خود
می پرسند روز جزا کی خواهد
بود وروز قیامت کی روی
خواهد نمود در آن روز که
ایشان در آتش مفتون خواهند
کشت وبعذاب وبلا ورنج
وعنا خواهند پیوست کفته
شود مر ایشانرا بچشید تلخی
فتنه خویش که شتابی آن می
جستید یا فتنه خویش بچشید
که این همان است که
آنرا به
شتاب
میجستید

شته
ه
هند

تَسْلُونَ بالنقل في الوقف حمزة
عَلَى النَّارِ بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
عَلَى النَّارِ امال بين بين ورش
جَنَّاتٍ وَّ مدغما غير الغنة خلف
وَعِيُونٍ بكسر العين ابن كثير وحمزه وكسائی وابو بكر وابن ذكوان
آخِذِينَ ثلثة اوجه لورش
آتَيهُمْ امال بين بين ورش في رواية
آتِيهُمْ بالامالة المحضة حمزة وكسايي
آتَيهُمْ ثلثة اوجه لورش

اَلَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ۙ
آنان که ایشان در کرداب ضلالت وجهالت بی خبرانند
يَسْـَٔلُونَ اَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ ۗ يَوْمَ هُمْ
می پرسند که کدام روز خواهد بود روز جزا روزی که ایشان
عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ ۗ
بر آتش تعذیب کرده شوند کویند شان بچشید تعذیب شما
هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ
این که بودید بدان استعجال مینمودید
اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۙ
بدرستی پرهیزکاران در بوستانها اند وچشمها
اٰخِذِينَ مَا اٰتٰيهُمْ رَبُّهُمْ ۗ اِنَّهُمْ كَانُوا
آنچه داد ایشانرا پروردکار ایشان بدرستی ایشان بودند حال آنکه کیرنده اند از طیب نفس
قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا
پیش ازین نیکوکاران بودند که اندکی

اِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ اٰخِذِينَ مَا اٰتٰيهُمْ رَبُّهُمْ اِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْاَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَفِي اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ

در آیت سابقه
ذکر کافران بود سامع از حال
مومنان سایل نمود این آیت
بر طریق استیناف آورد شان
متقیان بیان کرد چون ذکر
عذاب کافران وقطاعت حال
ایشان مشیر بود بر حال

ن

از خدای عز وجل ترسنده بهره کیرنده در جنات وعیون محظی باشند بحظوظ کوناکون آنچه خدای داده است کیرنده ونعمتی را که حق
جل وعلا نصیب ایشان کرده بدیده که بدرستی ایشان پیش از آن یعنی در دنیا نیکوکار بودند در عبادت بدنی ومالی کوشش
مینمودند در شب اندکی می خفتند ودر سحرها از خدای آمرزش می جستند ودر مالهاء ایشان مر خواهنده را ونا خواهنده را نصیب بود
وصدقات تطوعات ایشانرا همچو حقوق لازم نمودی لاجرم سوی جنت شتافتند واین مثوبت یافتند

مومنان برخلاف آن بود وملوح سوی مضمون این جمله مینمود بتقدیم ملوح جمله را موکد کرد اداة تاکید آورد في جنات وعيون ظرف مستقرست مر ان را خبرست آخذين حال از ضمیر
ظرف مستقرست موصول با صله یعنی ما اٰتيهم ربهم مفعول است مر آخذين انهم كانوا جمله معلله است تاکید او بتقدیم ملوح است چه وعد جزا ملوح سوی احسان بود
بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود قليلا خبر كانوا است ما يهجعون ما مصدریه است فعل بتاویل مصدر فاعل قليلا واقع شده بتقدیر كانوا قليلا هجوعهم آمده یا کویند
ما زایده است قليلا صفت مصدر یا صفت زمان محذوف است متعلق است بیهجعون جمله يهجعون خبر كانوا است جمله كانوا قليلا من الليل ما يهجعون مبینه است
مر كانوا قبل ذلك محسنين بالاسحار متعلق است بیستغفرون وجمله عطف است بر جمله سابقه معنی اینست بدرستی متقیان یعنی مومنان پرهیزکننده

ه

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ آيَاتٌ مبتداست فِي الْأَرْضِ خبر مبتداست جمله وفي الارض آيات متصل است بجمله انكم لفي قول مختلف جمل ميانه كه معترضه بود ميان دو كلام متصل سايغ نمود وفي أنفسكم عطف است بر وفي الارض بر طريق في الدار زيد وفي الحجرة عمرو وأفلا تبصرون همزه استفهام است واستفهام براي انكار بر وجه توبيخ است وفا عاطفه است معطوف عليه محذوف است اي اتغفلون أفلا تبصرون واين جمله تذييل است تاكيد است مر تخطيه منكران قيامت كه از كلام بالا مفهوم شده رزقكم مبتدا است اي سبب رزقكم وهو المطر في السماء خبر مبتدا است جمله عطف است بر وفي الارض وما توعدون اي الجنة كه آن نيز بالاء هفتم آسمان وفروتر كرسي است فورب السماء فا سببيه است واو قسميه چه ظهور آيات قدرت وعلامات فطرت سبب است براي تيقن وتحقق قدرت وبعث اموات همچو پيدا آمدن گياه در زمين موات وبعث [illegible] رسل و [illegible] تنزيل كتب [illegible] كه هر يكي بابي از اظهار قدرت و نوعي از ابداع فطرت است انه لحق جواب قسم است و توحيد شما از جهت مطابقه وفي السماء رزقكم آمده وتوحيد او در وفي السماء رزقكم از جهت مطابقه واقعه باران كه سبب رزق است متعلق بيك آسمانست سما بصيغه مفرد واقع شده مثل برفع خوانند صفت حق دانند اي حق مثل حق نطقكم و بنصب بدين كه صفت مصدر محذوف بمعني لثابت ثبوتا مثل ثبوت نطقكم باشد وتشبيه بنطق باعتبار تحقق وتيقن است وتخصيص نطق از جهت آنست كه محل اقرار است كه ركن ايمان ودريافتن بدل اگرچه محل تصديق است وآن نيز ركن ايمانست ليكن پنهان ونطق بر وجه مشاهده وعيانست معني اينست ودر زمين آياتي است كثيره عظيمه وعلاماتي

هُمُو أَمْوَالِهِمُو رِزْقُكُمُو أَنَّكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ
از شب مي خسپند وباوقات صبحها پيش از صبح

هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَفِي أَمْوَالِهِمْ
ايشان طلب آمرزش ميكردند ودر مالهاي ايشان بود

حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَفِي الْأَرْضِ
نصيبي معين مرخواهنده را وبي روزي ناخواهنده را ودر زمين است

آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ لا وَفِي أَنْفُسِكُمْ ط
دلايل بر وحدانيت صانع مراهل ايقان وتامل را ودر آفرينش شما نيز آياتست

أَفَلَا تُبْصِرُونَ وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ
اي ايا نمي بينيد ودر آسمانست روزي شما

وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ
وآنچه وعده مي دهند شما را پس بحق پروردگار آسمان

وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ
وزمين كه محمد وقرآن هر آينه حق است مانند آنكه شما

تَنْطِقُونَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ
بي خلاف سخن ميگوييد هيچ آمد بتو سخن

ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ م
مهمانان ابرهيم آن مهمانان مكرم

بالنقل ورش
وَبِالْأَسْحَارِ
بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
وَبِالْأَسْحَارِ
امال بين بين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
يَسْتَغْفِرُونَ
بالترقيق ورش
وَفِي الْأَرْضِ
بالنقل ورش
وَفِي الْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
آيَاتٌ تُبْصِرُونَ
ثلثة اوجه لورش بالترقيق ورش
وَالْأَرْضِ
بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ
سكت خلف وفي رواية خلاد
مِثْلُ مَا
بضم اللام حمزة وكسائي وابو بكر

هَلْ أَتَاكَ
بالنقل ورش
هَلْ أَتَاكَ
سكت خلف وفي رواية
هَلْ أَتَاكَ
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
هَلْ أَتَاكَ
امال بين بين ورش
حَدِيثُ ضَيْفِ
بالادغام سوسي

آن نيز كاين است در آسمان سوگند ميخورم بپروردگار آسمان وزمين آفريدگار آن واين بدرستي بعث پيغمبر وتنزيل قرآن ودر روز قيامت بعث مردگان حق است مطابق واقع است وصدق است عجب طايفه باشند كه خبر خدا را تصديق نكنند عجب تر آنكه بعد انكه بذات خود سوگند خورد

است نجيمه كه دلالت بر كمال قدرت كند ونشان بديع فطرت دهد از بودن او واسعه گسترده نرم وسخت وريگ وسنگ وسياه وسفيد وسرخ وخاك رنگ بصور متفاوته والوان متخالفه وطبايع متضاده وخواص اصليه ومستفاده وبحار وانهار واوديه وعيون وآبار ومزارع حبوب ومغارس اشجار ومنابت فواكه وثمار ومظاهر بركات ومواضع منافع تجارات وساير عجايب قدرت وديگر غرايب فطرت كه ايقان آن مر موقنان بود وادراك آن مر مومنان باشد ودر انفس شما از تغيرات ظاهر از صغر تا كبر واز تقلبات باطن از عقل وفهم وفكر ونظر وادراك بينايي وشنوايي ونيل قوت اعضا وتوانايي وهزال وسمن وانتقاص ونما وصحت وسقام ويقظه ومنام وجز آن از اموري كه در شمار نيايد وانحصار آن روي ننمايد بنايد كه غافل شوند ونشايد كه نه بينند ودر آسمان سبب رزق شما يعني باران وآنچ وعده كرده ميشوند از جنان ٣٠

همه استوار ندارند زهي بند كان مكابر زهي كاوران مجاهر. هَلْ أَتٰيكَ حَدِيثُ ضَيْفِ اِبْرٰهِيمَ الْمُكْرَمِينَ اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ
اين جمله معترضه است در قصهٔ ضيف ابرهيم در آيات سابقه ذكر آيات قدرت خداي بود ببيشتر نيز بيان آيات قدرت روي خواهد نمود در اثناء بيان آيات قدرت
وعلامات فطرت قصه ضيف ابرهيم معترضه آورده وچند قصه ديگر نيز بر وجه اعتراض ذكر كرد استفهام براي تقرير بمعني تثبيت است اذ دخلوا عليه بدل است
از ضيف ابرهيم اي هل اتيك حديثُ ضيفِ ابرهيمَ المكرمين حديث وقت دخولهم عليه فقالوا سلامًا اي سلّمنا سلامًا عليك عطف است بر دخلوا قال سلام مستا نف
است درجواب ماذا قال
حين قالوا سلامًا قومٌ
منكرون بتقدير كنتم قوم
منكرون مبتدا وخبر است
معترضه است براي بيان
حال ايشان معني اينست
بدرستي رسيده است ترا
حكايت مهمانان ابرهيم كه
ابرهيم ايشانرا
اكرام كرد
وشرايط اكرام
مهمانان بجا آورد حديث
هنكامي كه بر ابرهيم در آمدند
سلامًا عليك بتقدير سلّمنا
سلامًا عليك كفتند ابرهيم
سلام عليك بلفظ جمله اسميه
كه دال بر ثبوت است كفت
ودر تحيت بر وجهي كه احسن
از تحيت ايشان بود سفت
كفته اند سلام ابرهيم احسن
بود از سلام ايشان چه سلام
ايشان بر صيغه حدوث بود
وسلام ابرهيم بر صورت
ثبات ودوام روي نمود شما
قومي ناشناخته ايد شمارا
نمي شناسيم خودرا تعريف كنيد
تا در يابيم فَرَاغَ اِلٰى اَهْلِهِ
فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ فَقَرَّبَهُ
اِلَيْهِمْ قَالَ اَلَا تَأْكُلُونَ
فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً
قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشَّرُوهُ
بِغُلَامٍ عَلِيمٍ فراغ عطف
است بر قال فقربه اليهم
عطف است بر جاء اي قرّبه
اليهم ... ليأكلوا
فلم ... يأكلوا
الا تاكلو ... مقول
قال است قال با مقول
مستانفه است درجواب
ماذا قالوا لا تخف مقول
قالوا است وبشروه بغلام

اِلَيْهُمُو مِنْهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

عَلَيْهُمِي بالاشباع ابن كثير
قَالَ سِلْمٌ حمزه وكسايي
فَجَاءَ اِلَيْهُمْ حمزه وابن ذكوان بضم الهاء حمزه
اِلَيْهُمْ تَاكُلُونَ بضم الهاء حمزه ابدل ورش والسوسي
خِيفَهْ بالاماله في الوقف كسايي
وَبَشَّرُوهُو بالاشباع ابن كثير
كَذٰلِك قَّالَ بالادغام سوسي
قَال رَّبُّكَ بالادغام سوسي
اِنَّهُ هُّوَ بالادغام سوسي

اِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا ط قَالَ
چون در آمدند بر و پس كفتند سلام ميكنيم بر تو كفت ابرهيم سلام كردني
سَلَامٌ ج قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ۝ فَرَاغَ
بر شما باد سلام شما كروهي ناشناخته خودرا تعريف كنيد تا بشناسيم شمارا پس رفت ابرهيم
اِلٰى اَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ لا ۝ فَقَرَّبَهُ
سوي كسان خود پس آورد كوساله فربه را پس نزديك كردانيد آنرا
اِلَيْهِمْ قَالَ اَلَا تَأْكُلُونَ ۝ لا فَاَوْجَسَ
بايشان كفت آيا آنرا نمي خوريد پس نهان كرد در دل
مِنْهُمْ خِيفَةً ط قَالُوا لَا تَخَفْ ط وَبَشَّرُوهُ
از ايشان ترسي را كفتند مترس ومژده دادند اورا بوجود اسحق
بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ۝ فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ
به پسري دانا پس روي آورد زن او بجانب خود
فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا
حال آنكه در آواز كردن بود پس كوفت دستها را بر روي خود از حيا
وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ۝ قَالُوا كَذٰلِكِ لا
وكفت من پيره زني ام نازاينده كفتند همچنين است كه كفتيم
قَالَ رَبُّكِ ط اِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ۝
كفت پروردكار تو بدرستي او درست كار درست كفتار دانا

قال ربك مقول قالوا است انه هو الحكيم العليم كنايت است ازينكه مقول او راست است ودرست است واين تذييل است زيراكه از كذلك
قال ربك راستي ودرستي مفهوم شده بود اين جمله مؤكد مفهوم بود تاكيد او باعتبار تقدير ملوح باشد معني اينست
پس زن ابرهيم سوي فريشتكان توجه كرد وبفرياد ونعره زنان آمد پس بكف دست وباطراف اصابع روي خود را زد وحال خودرا بتهفت
وبر وجه نفي واستبعاد كفت كه من زال عقيم نازاينده قديم زادن را نمي شايم باستر وبي چكونه زايم فريشتكان كفتند پروردكار تو چنين كفته

عليم عطف است بر قالوا معني اينست پس ابرهيم سوي اهل خويش ميل كرد كوساله فربه نزديك ايشان داشت هيچ يكي از ايشان بخوردن آن نپرداخت پس ابرهيم
خوف در دل آورد از ايشان پنهان كرد ايشان بقرار اين خوف ابرهيم در يافتند لا تخف انا رسل الله كفتند وبعضي كويند جبرئيل كوساله كشت بريان كشته را مسح
كرد كوساله مذكور زنده كشت وسوي مادر خويش رخ آورد و فريشتكان مذكور ابرهيم را در حالت پيري بپسري دانا بشارت دادند وبهجت اميدواري
فرزند در باطن او نهادند فَاَقْبَلَتِ امْرَاَتُهُ فِي صَرَّةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ قَالُوا كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ
فصكت وجهها عطف است بر اقبلت وقالت عجوز عقيم مقول است قالوا مستانفه است درجواب ماذا قالوا كذلك متعلق است بقال ربك جمله كذلك

واين قول بو عن حق پيوسته بدرستي او حكيم است هرچه كند بحكمت كند عليم است هرچيزي بروپوشيده نماند كار بر مقتضاء حكمت تواند خفيّات
امور داند. قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ قال مستانفه است در جواب ما قال ابرهيم فاسببيّه است بيشتر فريشتگان سبب بود براي سوال از
شان ايشان كه براي محض تبشير آمده اند يا براي ديگر مبعوث شده اند معني اينست كفت ابرهيم چون بشارت دادند پس مرا خبر كنند كار شما
چيست ودركدام كار آمده ايد آمدن شما براي بشارت وتبشيرست يا بعث شما براي ديگرست قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ لِنُرْسِلَ

عَلَيْهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الجزء السابع والعشرون

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ
كفت ابرهيم پس چيست كار شما اي فرستادگان
قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ
كفتند بدرستي ما فرستاده اند ما را سوي كروهي كناه كاران
لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ
تا فرستيم برايشان سنكهايي از كل

لا يمسه الا المطهرون

خَطْبُكُمْ أَيُّهَا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر خَطْبُكُمْ أَيُّهَا بالسكت خلف عَلَيْهِمْ بضم الهاء حمزة

عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ قالوا مستانفه است در جواب ما قالوا حين قال ابرهيم ذلك إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمٍ مُجْرِمِينَ مقول قالوا است چون اخبار مذكور مبني بر سوال وطلب بود تاكيد جمله مستحسن مي نمود لنرسل جار ومجرور متعلق است بارسلنا من طين مسوّمة صفت اند مر حجارة عند ربك ظرف است مر مسوّمة اي معلّمة في قدرة الله و سلطانه للمسرفين متعلق است بمسوّمة اي لاهلاك المسرفين فاخرجنا من كان فيها من المؤمنين فا فصيحه است معطوف عليه محذوف است اي قالوا كذا فخرجوا من عنده واتوا قرى قوم لوط فامرنا باهلاكهم فاخرجنا من حكم لاهلاك من كان فيها من المومنين فما وجدنا عطف است بر اخرجنا وتركنا عطف است بر مضمون كلام سابق اي ما تركنا من القرى غير اهل بيت واحد وتركنا فيها ا معني اينست بدرستي كه ما سوي قومي كنه كار فرستاده شده ايم وبراي هلاك قوم لوط آمده ايم تا بفرستيم برايشان سنكهايي از كل كه بر صفت سختي سنك
بود وبر صورت جوهر كل باشد بر اهلاك مسرفان علامت كرده شده نام كسي كه هلاك خواهد شد در و منقوش آمده قوم لوط را مسرف خواند زيرا چه ايشان
در قضاء شهوت از حدّ معهود تجاوز كردند مني راكه كوهر منشا انسانست غير محل ريختند اين سخن كفتند از پيش ابرهيم برخواستند در قريات قوم لوط آمدند باهلاك
ايشان مامور شدند پس از حكم اهلاك كساني كه از مسلمانان ميان ايشان بودند بيرون آورديم جز يك خانه لوط خانه مسلماني ديكر نيافتيم جز اهل خانه لوط كسي را از قريات
نكذاشتيم در آن قريات علامت عذاب ونشاني عقاب كساني را از عذاب اليم بترسند واز عذاب جحيم برهيزند آن آيت چه بوده نمودار اثر خراب شدن وعمارت تهاء

خانه نه بالا نمودن وآبی سیاهی کند میان کوهها جمع شد. وآثار قهر در روی پیدا آمد. وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ فَتَوَلَّى
بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ وفي موسى عطف است بر وفي الارض آيات للموقنين اي
وفي موسى آيات **سوال** میان موسی و میان ارض جامعی نیست عطف این بر وازقبیل في الشمس حدوث وفي مرارة الارنب حدوث میماید همه دانند
که در کلام بلیغ مثل این عطف درست نیاید و عطف عاد و ثمود بر موسی همین حکم دارد و همین نوع اشتباه پیدا می آرد **جواب** اعتبار جامع در
مسند و مسند الیه در
عطف جمله بر جمله شرطست
اما در عطف قصه بر قصه
مناسبت بوجه ما کافی بود
مناسبت در همه اخراجات
نباشد چنانچ هر یکی متضمن
بیان آیاتست عطف عاد و
ثمود بر موسی هم ازین قبیل
است و بر صحت این معنی
دلیل است اذ ارسلنا متعلق
است بظرف مستقر یعنی کاین
ای في موسی وقت بعثنا ایاه
الی فرعون بسلطان مبین
فتولی برکنه بامعطوفات
خویش عطف است بر ارسلنا
جمله وهو مليم حال است
از ضمیر فاخذناه **معنی اینست**
و در موسی آیات قدرت
ما بود و علامات
فطرت ما روی
نمود در آن وقت
که او را سوی فرعون با حجتی
ظاهر چون عصا و ید بیضا
فرستادیم پس فرعون با لشکر
خویش و با قوت و شوکت خویش
از موسی روی گردانید
و گفت این مرد ساحرست
یا مجنون و موسی را ابر و ظفر
دادیم پس او را و لشکرهای
او را گرفتیم پس در دریا انداختیم
و فرعون ملامت کننده خود
بود در وقت غرق شدن
و بأس خود را ملامت مینمود
تا آنکه آمنت انه لا اله الا
الذی آمنت به بنوا اسرائیل
بر زبان آورد لیکن هنگام
ایمان نمانده بود ایمان مذکور
نفع نکرد **سوال** در حق
فرعون وهو مليم ذکر کرد
در حق یونس علیه الصلوة

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسي غَيْرَ بالترقيق ورش

مِن كَلامِ خالِقِ العُيُونِ

مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ج
نشان کرده نزد پروردگار تو برای تجاوز کنندگان از حد اعتدال
فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ک
پس بیرون آوردیم ما هر کرا در آن ده بود از اهل ایمان
فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
پس نیافتیم در آن ده جز اهل یک خانه از اهل اسلام و انقیاد

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

والسلام نیز وهو مليم آورد میان فرعون و پیغمبر شرکت در ملامت چگونه بود و برای چه نوع باشد **جواب** ملامت زلت را بر قدر زلت دارند و ملامت کفر و معصیت
را بر قدر کفر و معصیت پندارند میان ایشان فرق جلی بود ملامت یکسان نباشد. وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ
إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ وفي عاد عطف است بر وفي موسی اذ متعلق است بظرف مستقر ای کاین في عاد آيات وقت ارسلنا الريح العقيم عليهم جمله ما تذر
من شيء حال است یا صفت است مر الريح العقيم بر طریق ولقد امر على اللئيم يسبني من شيء مفعول است مر تذر من زایده است جمله اتت عليه صفت است

مِنْ شَيْءٍ اِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ مستثناء مفرغ است حالست از من شيء اتت عليه معني ايراست ودرعاد قوم هود آيات است درآن هنكام كه فرستاديم برايشان ريح
عقيم يعني خالي از منافع رياح ازسوق سحاب وتلقيح اشجار وترويج ازواج كه نكذارد هيچ چيزرا كه برو برسد مكر آنكه همچو استخوان ريزيده ريزه شده سازد بادي
عجيب ورسيدني وابري غريب وَفِي ثَمُودَ اِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ فَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ فَمَا اسْتَطَاعُوا
مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ وفي ثمود معطوف است برو في عاد اي في عاد آياتٌ وفي ثمود آيات اذ قيل لهم متعلق بظرف مستقر وتمتعوا مقول

فَنَبَذْنَاهُمُو لَهُمُو رَبِّهِمُو هُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ
وكذاشتيم درآن قريه علامتي ونشاني مرآنانرا كه مي ترسند از عذاب

الْاَلِيمَ ۝ وَفِي مُوسَى اِذْ اَرْسَلْنَاهُ اِلَى فِرْعَوْنَ
دردناك ودركار موسي نيز آيتيست چون فرستاديم اورا سوي فرعون

بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝ فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ
باحجتي ظاهر پس اعراض كرد با آنانكه ازاركان دولت او بودند وكفت

سَاحِرٌ اَوْ مَجْنُونٌ ۝ فَاَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ
اين جادوئيست يا ديوانه پس كرفتيم اورا ولشكرهاي اورا پس انداختيم ايشانرا

فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ۝ وَفِي عَادٍ اِذْ اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ
در دريا وحال آنكه او بود ملامت ودركار قبيلهٔ عاد چون فرستاديم برايشان

الرِّيحَ الْعَقِيمَ ۝ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِ
بادي بي خير را نمي كذاشت هيچ چيزرا كه آمد برو

اِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ۝ وَفِي ثَمُودَ اِذْ قِيلَ
مكر كردانيد اورا چون استخوان پوسيده ودرقبيلهٔ ثمود نيز چون كفته شد

لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّى حِينٍ ۝ فَعَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ
مرايشانرا برخوردار باشيد تا آنكه بيايد يا تا انقضاء آجال شما پس خارج شدند از فرمان پروردگار ايشان

فَاَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۝
پس فراكرفت ايشانرا عذاب آسماني وايشان نكران بودند بآن

آيَةً الْاَلِيمَ تلثة اوجه لورش بالنقل ورش
الْاَلِيمَ سكت خلف وفي رواية خلاد
وَفِي مُوسَى بالامالة المحضة حمزة وكسائي
وَفِي مُوسَى بالامالة بين بين ابو عمرو وورش
اِذْ اَرْسَلْنَاهُ بالنقل ورش
اِذْ اَرْسَلْنَاهُ سكت خلف وفي رواية
اِذْ اَرْسَلْنَاهُو بالاشباع ابن كثير
فَتَوَلَّى فَتَوَلَّى بالامالة المحضة امال بين بين حمزة وكسائي ورش
سَاحِرٌ اَوْ بالنقل ورش
سَاحِرٌ اَوْ سكت خلف في رواية
سَاحِرٌ فَاَخَذْنَاهُو رقق ورش اشبع ابن كثير
وَهْوَ عَادٍ اِذْ قالون وابو عمرو وكسائي بالنقل ورش
عَادٍ اِذْ اَرْسَلْنَا سكت خلف في روا بالنقل
اِذْ اَرْسَلْنَا سكت خلف في رواية

عَلَيْهُمْ عَلَيْهِمِ مِنْ شَيْءٍ شَيْءٍ مِنْ شَيْءٍ اَتَتْ شَيْءٍ اَتَتْ عَلَيْهِي جَعَلَتْهُو وَقِيلَ لَهُمْ اِذْ قِيلَ
بضم الهاء والميم حمزة في الحالين وفي الوصل كسائي
عَنْ اَمْرِ بالنقل ورش عَنْ اَمْرِ سكت خلف في روا
اَمْرِ رَبِّهِمْ ادغم سوسي
بالاشمام هشام وكسائي

قبل است اي كاين في ثمود آيات اذ قيل لهم تمتعوا حتي حين متعلق است بتمتعوا فا در فعتوا عن امر ربهم فصيحه است عطف است برجمله محذوفه اي فتمتعوا فعتوا فاخذتهم عطف است برعتوا وهم ينظرون حالست ما در ما استطاعوا نافيه است من قيام مفعول ما استطاعوا است من زايده است اين جمله عطف است براخذتهم الصاعقة وما كانوا منتصرين عطف است بر حالست معني اينست ودر ثمود آيات بود درآن هنكام كه ايشانرا امر تمتعوا حتي حين روي نمود يس ايشانرا تا هنكامي كه مقدر بود برخورداري كرفتند پس از الطاعت امر پروردكار خويش سركشي كردند پس ايشانرا آتش آسماني كرفت وايشان مي ديدند كه بهلاك واستيصال رسيدند پس فرصت برخواستن يافتند برخاستن نتوانستند وازكسي ياري ونصرت جويند نكشتند

وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

قوم نوح بنصب وجر خوانده اند نصب بعامل مضمر برشريطه تفسير اي واهلكنا قوم نوح من قبل از قبيل ازيدا انت ضاربٌ غلامه ام عمروا انه خفيف بالجر واكرجر باشد عطف بر ثمود بود اي قوم آيات از قبيل في الدار زيد والحجرة عمرو وشود انهم كانوا قوما فاسقين جمله مفسر فعل محذوف است يا تعليل است معني اينست ودر قوم نوح بيش از عاد وثمود آيات قدرت ما ظاهر شده بود بدرستي

ايشان تجاوز كنندكان حد بودند سركشي وتمرد نمودند مستحق عذاب كشتند وبهلاك پيوستند، وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِاَيْدٍ وَاِنَّا لَمُوسِعُونَ وَالْاَرْضَ فَرَشْنَاهَا
فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ والسماء منصوب است برشريطه تفسير بنيناها مفسر اوست بايد متعلق است ببنيناها وانا لموسعون حالست والارض نيز منصوب است بر
شريطه تفسير فرشناها مفسر اوست اي وفرشنا الارض فرشناها فنعم الماهدون نعم از افعال مدح است مخصوص بمدح محذوف است اي فنعم الماهدون
نحن وجمله تذييل است وجمله والسماء بنيناها با معطوف خويش عطف است بر جمله وفي موسي معني اينست وبنا كرديم آسمانرا بقوت وبدرستي ما قادريم

برخلق شما فراخ كنندهايم خلقت اورا وكسترانيدهايم زمين را پس نيكو كسترانندكانيم ما ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون
اينجمله عطف است برجمله سابقه اي وخلقنا من كل شيء زوجين لعلكم تذكرون بمعنى لكي تذكرو ومتعلق است بمضمون مذكور ومفهوم مسطور اي اظهرنا
آيات قدرته وابداء نا علامات فطرته لكي تذكروا وان يتعظوا معني اينست وآفريدم از هرچيزي جفت چون آسمان وزمين وروز وشب وآفتاب وماهتاب ونرم
ودرشت ومرك وزندكاني ودشواري وآساني وسرما وكرما وبحر وبر ونر وماده وخير وشر تا شما پند كيريد وموعظت پذيريد. ففروا الى الله اني لكم منه

انهمو لعلكمو لكمو قبلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فما استطاعوا من قيام وما كانوا منتصرين
پس نتوانستند هيچ برخواستني ونه بودند بازداشته از عذاب

وقوم نوح من قبل انهم كانوا قوما فاسقين
وهلاك كردانيديم كروه نوح را از پيش بدرستي ايشان بودند كروهي خارج از طاعت خداي

والسماء بنيناها بايد وانا لموسعون
وآسمان را بنا فرموديم آنرا بقوت وقدرت وبدرستي ما هرآينه قادريم برآنچه خواهيم

والارض فرشناها فنعم الماهدون ومن
وزمين كسترانيديم آنرا پس نيك كسترانندكان كه ماييم يا كسترانيدن ما وان

كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون
هر چيزي آفريديم جفت جفت تا مكر شما پند كيريد

ففروا الى الله اني لكم منه نذير مبين ج
پس پناه بريد سوي خداي بدرستي من مر شمارا ازو بيم نماينده ايم هويدا

ولا تجعلوا مع الله الها اخر اني لكم منه نذير
وبديد مكنيد واعتقاد مداريد با معبود بسزا خداي ديكررا بدرستي من مر شمارا از عذاب او بيم نماينده ام

مبين ج كذلك ما اتى الذين من قبلهم
هويدا كار همچنانست نيامد بآنان كه بيش از ايشان بودند

من رسول الا قالوا ساحر او مجنون
هيچ پيغمبري فرستاده مكر كفتند كه اوجادو يست يا ديوانه

قيام وما
مدغما غير الغنة خلف

بايد وانا
مدغما غير الغنة خلف

والارض
بالنقل ورش

ركوع

والارض
سكت خلف وفي رواية خلاد

شي شي
سكت خلف بالوجهين ورش وفي رواية خلاد

تذكرون
نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر

ففروا منهو
بالترقيق ورش بالاشباع ابن كثير

نذير الها اخر
رقق ورش بالنقل مع ثلثة اوجه ورش

الها اخر منهو
سكت خلف وفي رواية خلاد اشبع ابن كثير

نذير رسول الا
رقق ورش بالنقل ورش

رسول الا
سكت خلف وفي رواية خلاد

ساحر او
بالنقل ورش

ساحر او سا
بالترقيق ورش سكت خلف وفي رواية

نذير مبين ولا تجعلوا مع الله الها اخر اني لكم منه نذير مبين جمله ففروا الى الله اني لكم منه نذير مبين مقول پيغمبر عليه السلام مذكور در ذيل كلام خداي عز وجل است براي تصحيح تعلق قرينه اني لكم نذير مبين محمول بر تقدير قل است وفا سببيه است وجمله اني لكم منه نذير مبين تعليل است ولا تجعلوا مع الله الها اخر عطف است بر ففروا واني لكم منه نذير مبين تكرار براي تاكيد معني اينست پس بكريزيد از وسوسه شيطان سوي خداي رحمن واز مهلكه طغيان سوي مامن ايمان واز اسباب نيران سوي موجبات جنان بدرستي من مر شمارا ترساننده ظاهرم از عذاب خدا وبا خداي الهي ديكر شريك مكردانيد وديكر را بجهل و نادانی اله مخوانيد بدرستي من شمارا ترساننده ظاهرم از عذاب خدا كذلك ما اتى الذين من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون اينجمله معترضه است براي تسليه پيغمبر صلى الله عليه وسلم وتسويه ميان قوم پيغمبر ما وقوم پيغمبران ديكر كذلك خبر مبتدا محذوف است اي شان تو كشان من قبلك جمله ما اتى الذين من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون معلله است حر يا مبينه است معني اينست همچو شان

معني اينست پس روي بكردان از ايشان پس تو ملامت كرده نشوي بدان زيرا كه تبليغ وحي كرده حق تبليغ بجا آورد
اكر كسي اجابت ننمايد بر توجه لازم آيد وپند بده زيرا كه پند تو مومنان را نفع كند وسركشي كافران وابا آوردن ايشان
در شان تو مضرتي نيفكند وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ما اريد منهم من رزق وما اريد
ان يطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين اينجمله بتقدير قل عطف است بر ذكر اي وقل ما خلقت

تست شان كذشتكان وهمچو حال تست حال پيشينيان نيامد است امتان پيشينيان را رسولي مكر انكه كفته اند مجنونست منسوب بسحر وجنونست اتواصوا به بل هم قوم طاغون
همزه براي انكار رشت ضمير اتواصوا عايد بر كذشتكان است بل هم قوم طاغون اضراب است از تواصوا وجمله معترضه است براي انكار توبيخ معني اينست آيا وصيت كرده اند بدان يعني
كار وكفتار مذكور كذشتكان بلكه كفار طاغيان اند كرفتار تمرد وطغيان اند فتول عنهم فما انت بملوم وذكر فان الذكرى تنفع المومنين فتول عطف است بر قل
مقدر وفا در فما انت بملوم براي تعليل است وذكر عطف است بر تول الذكرى اسم ان است تنفع المومنين خبر است ان با اسم وخبر تعليل است بر مضمون ذكر دليل است

الجن والانس الا ليعبدون معنى اينست ونيافريدم ونيكونيا فريدم پريان وآدميان را مكر براي اينكه مرا بپرستند وپرستش ما كنند نميخواهم من از ايشان يعني از آدميان
وپريان ارزاق ايشان يا رزق بندهٔ ديكر از بندكان ونميخواهم كه مرا طعام دهند يعني بندكان مرا بطعام تقويت كنند بدرستي آفريدكار جهان هموست روزي ده بندكان
خداوند قوت ده استوار درهمه كفتار ودرهمه كردار فَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ اَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي
يُوعَدُونَ فَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا تعليل است مر فتول عنهم وچون جمله فتول عنهم ملوح سوي جمله فان للذين ظلموا بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ نمود فا در فلا يستعجلون

هُمْ عَنْهُمْ مِنْهُمْ اَصْحَابِهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اَتَوَاصَوْا بِهٖ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ
آيا وصيت كردند يكديگر را آن كفار بآن بلكه ايشان كروهي اند دركذرنده از حد پس اعراض كن از ايشان

فَمَا اَنْتَ بِمَلُومٍ وَذَكِّرْ فَاِنَّ الذِّكْرٰى
پس نه تو مستحق ملامت بر اعراض ويند ده عموم خلايق را كه بدرستي پند كرفتن

تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ
سود كند مومنان را ونيافريديم پري وآدمي را

اِلَّا لِيَعْبُدُونِ مَا اُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا
مكر تا بپرستند مارا نميخواهيم از ايشان هيچ روزي ونه

اُرِيدُ اَنْ يُطْعِمُونِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ
ميخواهم كه طعام دهند مرا بدرستي كه خداي او روزي دهنده است خداوند قدرت

الْمَتِينُ فَاِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ اَصْحَابِهِمْ
تمام پس بدرستي مر آنان را كه ستم كردند نصيبي مانند نصيب اقران ايشان از كفار

فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ
پس بايد كه شتاب ننمايند مرا پس واي مر آنان را كه كافر شدند از روز ايشان كه وعده ميدهند ايشان را

فان الذكرى
بالامالة الحمزة والكسائي وابو عمرو

فان الذكرى
بالتين بين ورش

المؤمنين
بالابدال ورش والسوسي

والانس
بالنقل ورش

والانس
سكت خلف وفي رواية خلاد

رزق وما
مد عنا غير الغنة خلف

ان يطعمون
مد عنا غير الغنة خلف

ان الله هو
بالادغام سوسي

ركوع

يضم الهاء والميم في الوصل حمزة والكسائي

ظلموا يومهم
بالتغليظ ورش

من يومهم
بكسر الهاء والميم ابو عمرو

سورة الطور تسع واربعون آية

سورة مذكوره بدان بانتها واختتام پيوست وشك نيست جملهايي كه از يكيا بيست اكر مقاصد ايشان مختلف بود از جهت اتحاد باب
ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مفهوم كلي مقرر ديكر بيست معترضاتي كه در ميان جمل
مقصود آمده ميان كلامها متصل واقع شده جمل ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن توضيح وتشريح روي نمايد
والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

سببيه است فا در فويل
نيز سببيه است وجمله
مسبب تحقق وعيد ست
معني اينست پس از ايشان
روي بكردان واز از ايشان
بمان زيرا كه من كساني كه بر
نفسهاء خويش ستم كرده اند
وشرك آورده اند نصيبي است
از عذاب وهلاك مثل
نصيب امثال وياران ايشان
از كفار كذشتكان وهلاك
پيوستكان پس عذاب را
بشتابي مجويند وفاشتا
[illegible] مكويند
كه ايشان در روز
قيامت يا در روز بدر به
نصيبي كه براي ايشان تعين
شده برسند پس واي بر ايشان
از روز قيامت يا روزي كه
بر آن وعده كرده ميشوند
كه آن بي شبهه آمدني
است والبته رسيدني
است وبدانكه مقطع اين
سورت مقطع حسن است
ومختم او مختمي مستحسن است
چون وعيد ايشان روزي
كه منتهاء كلام انام است
موعود كشت ونصيب ايشان
از عذاب ونكال بتعين روز
كه بي شبهه آمدني است
ولا محالة رسيدني است پيوست
كار وعيد بنهايت رسيد
وكلام در ابعاد با نتها انجاميد
والله اعلم بمعاني كلامه ومراده
لا اله الا هو بي توكلي عليه
وهو حسبي سورة الطور
سورة طور مكي است جمله
نه آيت است وسيصد
ودوازده كلمه است هزار
وپانصد حرف است نظم
اين سورت با سورة الذاريات
آنست كه ختم سورت و

الذاريات در ذكر قيامت بود وابتداء سورة طور بذكر وقوع عذاب روي نمود بدانكه سورة را بذكر عذاب وروز ذكر قيامت افتتاح كرده بعد دعاويل وهلاك در شان
كافران وجز نجات مومنان ودرجات متقيان در ذكر آورد بعده پيغمبر را عليه الصلوة والسلام بجمله فذكر فما انت بنعمت ربك بكاهن ولا مجنون بند داد يعني دمان
فرمود وذات پاك او را بملابسهٔ نعمت وانتفاء كهانت وجنت بستود بعده چند جمله مصدره بام از جمله ام يقولون شاعر نتربص به ريب المنون تا جمله ام لهم اله
غير الله سبحان الله عما يشركون آورد وكافران را بدان تشنيعات وتوبيخات شديده كرد بعده بر وجه تسبيب وتفريع جمله فذرهم وفاصبر با فا سببيه است كشت

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ واو والطور واو قسم است و واوات دیکر برای عطف است إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ جواب قسم است و تاکید او از جهت رد انکار منکران آخرت و منکران عذاب آخرتست جمله ما له من دافع صفت است مر واقع معنی اینست سوکند میخورم بطور که آن کوهی است که در آن کوه موسی صلوات الله علیه وسلامه کلام خدای تعالی شنید و بمرتبهٔ عظیم و درجهٔ فخیم کلیم الله رسید و بکتاب نبشته شده در کاغذی یا پوستی نامهر کرده برای خواندن کشاده یعنی توریت یا قرآن یا هر کتابی منزل از آسمان و بعضی از کتاب مذکوره لوح محفوظ مراد دارند و تنکیر از جهت تعظیم بندارند سوال لوح محفوظ کاغذ و چرم نیست لوح زمرد سبیدست مسطور در رق منشور چکونه کویند و از کتاب مذکور کتابی که در کاغذ مکتوب مسطور نیست چکونه جویند جواب معتاد کتابت در کاغذست مکتوب در لوح محفوظ بمکتوب در کاغذ تشبیه کنند بر وجه استعارت مکتوب در کاغذ کویند و سوکند میخورم بیبت معمور و آن خانه ایست از زمرد که برای آدم صلوات الله علیه وسلامه از بهشت آورده در مکان کعبه داشته بودند آدم و فرشتکان در وی طواف می نمودند در طوفان نوح صلوات الله علیه خانهٔ مذکور را از زمین در آسمان بردند در آسمان چهارم مقابله زمین کعبه داشته اند قبله فرشتکان کشته و با جلال و اعظام ایشان بیوسته هشتاد هزار فرشته آیند و کرد او طواف کنند و هرکز بار نوبت ایشان نیاید و بار دیکر ایشان را طواف او روی ننماید و سوکند یاد میکنم بسقف مرفوع یعنی آسمان که سقف جهانست مسکن فرشتکان مظهر عجایب قدرت و مصدر غرایب فطرتست و بعضی کویند مراد از سقف مرفوع عرش رحمانست که محیط کیهانست و سوکند یاد میکنم بدریا مسجور یعنی برکشته و به امتلا پیوسته

هُوَ كُنْتُمُوا أَنْتُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالطُّورِ ۝ لا وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ۝ لا فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ ۝ لا

بحق کوه طور — و بحق کتابی نبشته — با قرآن — در جلدی طی ناکرده مراد توریت است

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ۝ وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ۝ لا وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ۝ لا

و بحق خانهٔ کعبه عمارت کرده یا دیرابرکعبه در آسمان چهارم — و بحق آسمان برداشته یعنی آسمان — و بحق دریای مملو یا کرم کرده با آتش روز قیامت

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ۝ لا مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ۝ لا يَوْمَ

بدرستی عذاب پروردکار تو هر آینه نازلست — نیست مر او را هیچ دفع کننده — روزی

تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ۝ لا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ۝ ط فَوَيْلٌ

که متحرک و مضطرب شود آسمان مضطرب شدنی — و روند کوهها رفتنی — پس وای

يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ لا الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ

در آن روز مر دروغ دارندکان انبیا را — آنانکه ایشان در شروع در باطل

يَلْعَبُونَ ۝ م يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا ۝ ط هَٰذِهِ

بازی میکنند — روزی که بعنف میرانند ایشان را سوی آتش دوزخ راندنی این

النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ۝ أَفَسِحْرٌ هَٰذَا

آتش آنست که بودید که بدان تکذیب میکنید — این بس جادو یست این بس

أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ۝ اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا

یا شما نمی بینید آتش را — در آیید در آن آتش پس شکیبائی نمایید یا شکیبائی نمایید

مَنْشُورٍ وَالْبَيْتِ — مدغما عند الغنة خلف

دَافِعٍ يَوْمَ — مدغما بغير الغنة خلف

مَوْرًا وَتَسِيرُ — مدغما بغير الغنة بالترقيق ورش خلف

سَيْرًا — بالترقيق ورش

خَوْضٍ يَلْعَبُونَ — مدغما بغير الغنة خلف

إِلَىٰ نَارِ إِلَى النَّارِ — بالامالة المحضة بين بين ورش

أَفَسِحْرٌ أَمْ أَنْتُمْ — بالترقيق ورش التقليل ورش

أَمْ أَنْتُمْ — سكت خلف في رواية

لَا تُبْصِرُونَ — بالترقيق ورش

اصْلَوْهَا — بالتغليظ ورش

فَاصْبِرُوا — بالترقيق ورش

أَوْ لَا تَصْبِرُوا — بالترقيق ورش

دفع کننده نبود و عقوبت او را باز دارنده نباشد يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا معنی اینست بدرستی عذاب پروردکار واقع شدنی است در آن روز که آسمان مضطرب شود و بر خلاف عادت در جنبش آید و کوهها راسیری همچو سیر ابر در هوا روی نماید فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ معنی اینست پس وای و ویل باد و بهلاک و فنا برساد مر تکذیب کنندکان رسولان و دروغ خواندکان ایشان

و بعضی کویند دریاییست زیر عرش ممتلیست آبی غلیظ دارد بعد انقراض جهان و مردن همه مردمان آب او چهل شبانروز بارد بدان آب مردمان چو کیاه بید آیند و نشو و نما نمایند بنفخهٔ ثانیه زنده شوند و در محشر روند سوکند مذکور بدین بحرست و این بحر از همه بحرها برترست و بعضی کویند مراد از بحر مسجور بحر دنیاست آن نیز موصوف بامتلاست و بعضی کویند مراد بحر مسجور دوزخ است که در عمیق و فراخ بودن چون دریاست و ممتلی نیران و حیات و عقارب و دیکر بلاهاست و بعضی مسجور بمعنی افروخته دارند و بحر بمعنی دوزخ بدین معنی پندارند و بعضی کویند آب در دریاء دنیا آتش خواهد کشت و بآتش دوزخ خواهد پیوست دریاء دنیا را بدین معنی بحر مسجور کویند و بحر مسجور مذکور دریاء دنیا هم بدین معنی جویند بدرستی عذاب پروردکار تو واقع شدنیست و روز جزا و سزا بی شبهه آمدنیست عذاب خدای

انكساني كه ايشان در خوض خويش اند سعي باطل يعني بازي ميكنند: يوم يدعون الى نار جهنم دعا هذه النار التي كنتم بها تكذبون معني اينست روزي
كه ايشان بعنف سوي آتش دوزخ رانده سخت و درشت رانده شوند و بخواري و زاري سوي جهنم برند كفته شود مر ايشانرا اين همان دوزخ است كه شما آنرا در دنيا
تكذيب ميكرديد و رسولان را در حيز دروغ كويي مي آورديد. افسحر هذا ام انتم لا تبصرون معني اينست آيا اين مشاهد سحرست عذابي كه معاينه ميكنند
يا چنانكه در دنيا نمي ديدند اينجا نه بينند اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء عليكم انما تجزون ما كنتم تعملون جمله مستانفه است در جواب
ما يصنع او در اصبروا او لا تصبروا براي تسويه است اي اصلوها مستويا صبركم و عدم صبركم سواء عليكم خبريست محذوف المبتدا اي الامران سواء عليكم انما
تجزون ما كنتم تعملون تعليل است معني اينست در آتش در آييد صبر كنيد يا صبر مكنيد جزا داده نميشويد مكر آنچ شما عمل ميكرديد ان المتقين في جنات ونعيم فاكهين بما آتيهم ربهم ووقيهم ربهم عذاب الجحيم كلوا واشربوا هنيئا بما كنتم تعملون متكئين على سرر مصفوفة وزوجناهم بحور عين المتقين اسم انست ظرف مستقر يا معطوف خويش خبرست فاكهين حالست از ضمير ظرف مستقر مذكور بما آتيهم ربهم متعلق است بفاكهين ووقيهم عذاب الجحيم عطف است بر في جنات و تواند بود عطف باشد بر آتيهم و ما مصدريه بود اي فاكهة باتيانهم ربهم ووقيهم هنيئا منصوبست بر آنكه صفت مصدر محذوفست اي اكلا هنيئا بما كنتم تعملون متعلق است بكلوا واشربوا بتقدير و يقال لهم كلوا واشربوا عطف است بر خبر ان يا حاليست بتقدير قيل متكئين حالست از ضمير فاكهين يا حالي بعد حال است از ضمير في جنات يا حال است از ضمير كلوا واشربوا وزوجناهم بحور عين عطف است بر خبر ان و ماضي بمعني مستقبل است و جمله ان المتقين مستانفه است چه در آيت سابق ذكر كافران بود سامع را از شان متقيان پرسان ما شان المتقين كويا نمود و تاكيد بتقديم ملوح است معني اينست بدرستي متقيان كاين اند در جنات عظيمه و نعمت فخيمه متنعم و متلذذ باشند بداد نعيم و نكاه داشتن از عذاب جحيم

كنتموا آتيهمو وقيهمو ربهمو كنتمو زوجنا همو واتبعتهمو ذريتهمو بهمو ذريتهمو
الناهمو عملهمو امددناهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

سواء عليكم انما تجزون ما كنتم تعملون
يكسانست برشما وخال بدرستي جزا داده ميد هند آنراكه بوديدكه ميكرديد

ان المتقين في جنات ونعيم فاكهين بما
بدرستي پرهيزكاران در بوستانها اند وخوشي ونعمتها لذة يابندي بانچه

آتيهم ربهم ووقيهم ربهم عذاب الجحيم كلوا
داد ايشانرا پروردكار ايشان ونكاه داشت ايشانرا پروردكار ايشان ازعذاب دوزخ بخوريد

واشربوا هنيئا بما كنتم تعملون متكئين
وبياشاميد كوارنده بسبب آنچه بوديدكه ميكرديد از اعمال الصالحه تكيه زدكان

على سرر مصفوفة وزوجناهم بحور عين
بر تختها بجاور متلاصق وقرين كردانيديم ايشانرا بزناني كه سياهه چشم ايشان بغايت سياه بود وسپيده چشم بغايت سفيد

والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا
وآنانكه ايمان آوردند وپي روي نمودند ايشانرا فرزندان ايشان بسبب ايماني عظيم رفيع الحال رسانيديم

بهم ذريتهم وما التناهم من عملهم من شيء
بايشان فرزندان ايشانرا وناقص نكردانيديم ايشانرا از ثواب عمل ايشان هيچ چيز

كل امرئ بما كسب رهين وامددناهم
هر مردي بآنچه كرده باشد رهون ومطالبست ومدد فرستيم ايشانرا

بفاكهة ولحم مما يشتهون يتنازعون
بميوه وكوشت مرغ از آنچه آرزو خواهند فرا يكديكر دهند

جنات ق
مدغما بغير الغنة خلف
آتيهم آتيهم
بالامالة المحضة امالا بين بين حمزة وكسائي ورش
آتيهم
ثلثة اوجه لورش
ووقيهم
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ووقيهم
امالا بين بين ورش
هنيئا
في الوقف حمزة
متكين
او بالحذف في الوقف حمزة
متكئين
ثلثة اوجه لورش
مصفوفة
بالامالة كسائي في الوقف
آمنوا
ثلثة اوجه لورش
واتبعناهم
بفتح الهمزة وسكون التاء ونون بعد التاء ابو عمرو
ذرياتهم
ابو عمرو
ذرياتهم
ابن عامر

بايمان الحقنا من شيء من شيء كل امرئ وما التناهم بفاكهة ق
بالنقل مع ثلثة اوجه لورش بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد بكسر اللام ابن كثير مدغما بغير الغنة خلف

عذاب جحيم كفته شود مر ايشانرا بخوريد وبياشاميد خوردني كوارا بكارهاي نيك كه ميكرديد در ين حال كه تكيه كنند اند بر تختهاء مصفوفه يعني بيكديكر موصوله و تزويج كنيم ايشانرا بزنان
نازك چشم سفيد پوست فراخ چشم والذين آمنوا واتبعتهم ذريتهم بايمان الحقنا بهم ذريتهم وما التناهم من عملهم من شيء كل امرئ
بما كسب رهين وامددناهم بفاكهة ولحم مما يشتهون يتنازعون فيها كاسا لا لغو فيها ولا تاثيم ويطوف عليهم غلمان لهم
كانهم لؤلؤ مكنون واقبل بعضهم على بعض يتساءلون معني اينست وآنكساني كه ايمان آورده اند و فرزندان ايشان ايشانرا بايمان
تبع يا بايمان اختياري پي روي كرده اند و بر قراءت واتبعناهم معني چنين كويد ما فرزندان ايشانرا بايمان تبع يا اختياري متابع ايشان كردانيديم وبر وفاق ايشان

بشرف اسلام رسانیدیم بغیر عمل بدرجات ایشان الحاق کردیم و درجات بدرجات ایشان هیچ نقصانی نیاورده ایم و بدانکه در ولادت اولی فرزندان مسلمانان در درجات ملحق برایشان باشند بغیر آنکه از ایشان اعمال بدران آمده باشند در عادت اعمال بدران یابند و مرتبهاء بدران دریابند در ارادت و تبعیت بران که ولادت ثانیه است کسی که بدری حاصل کند و خود را در حمایت و تربیت او افکند باصحاب او بیوندد متابعت او را نه پسندد چه عجب بود که درجات او دریابد و مراتب و مثوبت اعمال او را بیابد بیت
مور مسکین هوسی داشت که در کعبه رسد ؛ دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید ؛ طالب باید که سر در پای می آرد و دل بر تربیت و حمایت او دارد خود را از آن او سازد و کار خود را در پناه او انداز د امید باشد بمرتبهٔ او رسد و درجهٔ او یابد همچنین مقلدان در پناه مجتهدان و شاگردان در تبع استادان بیت راه بس دور و دراز ست و تو بی سروپای بر و کوی چوگان سواری شود در حالت کرت نیست سیمای مهمان دوست در این کو طفیلی شدن هم نکوست طفیلی مهمان چو بر خوان نشست نه کمتر ز مهمان نخاص خاطر اوست

و بر تقدیر عمل هر مردی گروگان عمل خویش بود و مجری بکار خویش باشد اگر او را اعمل بد باشد لایق طفیلی شدن نیز نبود او را امیان طفیلیان نیز نگذارند و در هیچ پایه نیارند و اگر علماء نیک دارد مستقل بدرجه دانند از جمله طفیلیان اند بلکه دیگران بطفیل او در ابتدا التجا بپناه او نمایند و بطفیل بنت روند بدر در طفیل بسر شود و مدد خواهیم کرد متقیان را بفاکهه یعنی میوه که آن را بر وجه تنعم و بر وجه تفکه و تلذذ خورند و بگوشت از هر جای که آرزو کنند و تمنا او در خاطر برند یکدیگر را یک شوند در کشیدن جام شراب برای هم دستان و آن کاسی که در خوردن آن لغوی نباشد و اثمی و بزه کاری نبود و طواف بکنند بر ایشان کودکانی که مملوک ایشان و مخلوق برای خدمت ایشان بوند چنانکه آن کودکان از غایت سپیدی و درفشانی همچو مروارید اند که پوشیده در صدف بود یا از سبب کرت قیمت مخزون باشد و بعضی از اهل بهشت بر بعضی روی آرند و احوال و اعمال ایشان باز پرسند قالوا انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین فمن الله علینا ووقنا عذاب السموم انا کنا من قبل ندعوه

علیهم و لهم و کانهم و بعضهم و معکم و احلامهم قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية تامرهم و احلامهم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر قالون

كاسا بالابدال سوسي
لا لغو بفتح الواو ابن كثير وابو عمرو
ولا تاثيم بالابدال ورش والسوسي
تاثيم عليهم بفتح الميم ابن كثير وابو عمرو بضم الهاء حمزة
ووقىنا بالامالة المحضة حمزة وكسائي
ووقىنا امال بين بين ورش
انه هو انه بالادغام سوسي بفتح الهمزة نافع
بنعمه بنعمه في الوقف ابن كثير وابو عمرو امال كسائي
بكاهن ولا مد عما غير الغنة خلف
شاعر بالترقيق ورش
ام تامرهم بسكون الراء ابو عمرو
ام تامرهم بالابدال ورش والسوسي

فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ وَيَطُوفُ
در آن جنت خمری که هیچ سخن بی فایده گفته نشود در آن و هیچ نسبت بزه و کردن برآید

عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ
برایشان کودکانی که مر ایشان را باشند گویی ایشان مروارید اند مستور از غبار

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا إِنَّا
و روی آرد بعضی از ایشان بر بعضی حال یکدیگر پرسند یکدیگر را گویند بدرستی ما

كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا
بودیم پیش از این در میان کسان ما ترسندگان از عذاب خدای پس نعمت فرمود خدای بر ما

وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ ط
و نگاه داشت ما را از عذاب آتش دوزخ بدرستی ما بودیم از پیش که بخواندیم او را

إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ
بدرستی او نیکوکار است مهربان پس ثابت باش بر وعظ کردن پس نه تو بسبب انعام

رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ط أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ
پروردگار تو فالگوی و نه دیوانه یا نه که میگویند او شعرگوینده است

نَتَرَبَّصُ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ
چشم میداریم باو حوادث روزگار را بگوی چشم دارید که بدرستی من با شما

مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ط أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا
از منتظرانم یا نه که میفرماید ایشان را عقول ایشان باین اقوال فاسد

فانی معکم من المتربصین معنی اینست یا خود میگویند که او شاعریست که بحوادث که سبب هلاک او باشد همچو شعراء دیگر که هلاک شدند هلاک شود بگو ای محمد هلاک مرا منتظر باشید و فوت مرا مترقب گردید پس بدرستی من نیز با شما از منتظرانم فنا و هلاک شما را جویانم

أم تأمرهم بالاختلاس دوري
تأمرهم أحلامهم بالسكت خلف في رواية

انه هو البر الرحیم معنی اینست بگویند مسؤلان بدرستی ما در دنیا در آن وقت که در گروه خویش بوده ایم ترسندگان از موجبات آتش پرهیز کنندگان ایمان از اعز می دیدیم از فوت شدن آن می ترسیدیم خدای فضل بر ما کرد و ما را در بهشت آورد از آتش جحیم که چون باد سموم است نگاه داشت رحمت و کرم خویش بر ما گماشت بدرستی ما در دنیا او را میخواندیم بر وشای او بر زبان می راندیم او را می پرستیدیم و با اخلاص باطن می ورزیدیم ما را بکرم و فضل مخصوص گردانید و بدار نعیم رسانید بدرستی او نیکوکار است بر بندگان نیکی کند بخشاینده است گناهان بخشد فذکر فما انت بنعمت ربک بکاهن ولا مجنون معنی اینست پس پند ده بقرآن و وعظ بکن بفرقان زیرا که تو صاحب نعمت دینی کاهن نه چنانچه کافران میدانند و صاحب نعمت عقلی مجنون نه چنانچه ایشان میخوانند ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون قل تربصوا فانی

أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَامُهُمْ بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ام بمعنی بل وهمزه است واسناد ام سوی احلام مجازيست بر طريق اصلوتك تامرك ان نترك ما يعبد اباؤنا معنی اينست يا خود عقلهای ايشان امر ميكند بدعوی متناقض كه جمع ميكند با ديوانگی دعوی كهانت وشاعری كه مبنی است از كمال عقل و فرزانگی يا خود ايشان قومی طاغيان اند از حد تجاوز كنند كاشند يا عقل كه سلطان مطاع است مكابره ميكنند وقضايا او را مخالف ميشوند يا خود ميگويند قرآن را محمد افترا كرده است ونا بوده آورده است بلكه ايشان ايمان نمی آرند صدق را در دل نمی دارند فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ فا در فليأتوا سببيه است بحديث مثله متعلق است به فليأتوا ان كانوا صادقين شرطيست مستغنی از جزاء اكتفاء بما مضى معنی اينست چون ايشان گفتند كه محمد

هُمُو عِنْدَهُمُو لَهُمُو مُسْتَمِعُهُمُو فَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

تَسْأَلُهُمُو أَجْرًا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مدّ الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ج أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا

يا نه كه ايشان گروهي اند تجاوز كننده از حد يا نه كه ميگويند نه كه خود گفت قرآن را نه كه

يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا

ايمان نمي آرند از عناد پس گو بيارند سخني مانند قرآن اگر هستند

صَادِقِينَ ط أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ

راست گويان يا نه كه آفريده شده اند بي هيچ چيزي كه خالق ايشان بوده باشد يا نه كه ايشان آفريننده خود اند

أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ج بَلْ لَا يُوقِنُونَ ط

يا نه كه آفريدند آسمانها را و زمين را نه كه ايشان يقين ندارند در اعتراف بخداي

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ ط

يا نه كه نزد ايشانست خزينهاي پروردگار تو از نبوت يا ايشان اهل غلبه و استيلا اند و دانستن غيب و مفاتيح ارزاق

أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ ج فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ

يا نه كه مر ايشانراست نردباني سوي آسمان كه استماع ميكنند و وحي در آن سلم پس گو بيارد شنونده ايشان

بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ط أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ط

حجتي ظاهر را يا نه كه مر او راست دختران و مر شما راست پسران

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ط

يا نه كه ميخواهي از ايشان بر تبليغ رسالت مزدي پس ايشان از ثقل تاواني گران بارند

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ط أَمْ يُرِيدُونَ

يا نه كه نزد ايشانست علم اسرار نهاني پس ايشان حكم ميكنند يا مي نويسند يا نه كه ميخواهند رسانيدن

يُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي
فَلْيَأْتُوا بالابدال ورش والسوسي
شَيْءٍ شَيْءٍ بالوجهين ورش سكت خلف في رواية خلاد
شَيْءٍ أَمْ بالنقل ورش
شَيْءٍ أَمْ سكت خلف في رواية خلاد
وَالْأَرْضَ بالنقل ورش
وَالْأَرْضَ سكت خلف وفي رواية خلاد
خَزَائِنُ رَبِّكَ بالادغام سوسي
الْمُصَيْطِرُونَ بالصاد نافع والبزي وابو عمرو وابن ذكوان وابو بكر وحفص وبالاشمام خلف وخلاد
سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ مدغما بغير الغنة خلف
فَلْيَأْتِ بالابدال ورش والسوسي
أَمْ تَسْأَلُهُمْ بالنقل في الوقف حمزة
تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا سكت خلف في رواية

این كلام نابوده از خويش پيدا آورده پس گو ايشان نيز دل و زبان بكار زند حديثي مثل قرآن بيارند كه جانب محمد زبان عربي دارد ايشان نيز زبان عربي دارند بفصاحت مذكوراند خود ان تقول چرا عاجز اند أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ من غير شيء اي لغير شيء من الثواب والعقاب معنی اينست يا خود آفريده شده اند براي غير چيزي از ثواب و عقاب از آن جهت از هيچ چيز باك نميدارند هر چيز كه خوش مي آيد بر زبان مي آرند يا خود ايشان خالق اند كه خود را خود آفريده اند از آن جهت خالق عالم را نه مي پرستند خالق عالم را خالق خويش نميدانند أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ معنی اينست يا خود آسمان و زمين را ايشان آفريده اند حدوث اجرام علوي از قوت خويش ديده اند نه چنين است ايشان تحقيق حق ايقان ندارند بدانچ ايمان بايد آورد ايمان نمي آرند أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُسَيْطِرُونَ معنی اينست يا خود نزديك ايشان خزاين پروردگارست از علم و نبوت و رزق و مملكت تا هر چه خواهند بدهند و براي خويش براي هر كه خواهند اين امور بخشند يا خود ايشان بر خزاين غالب آمده اند والي و متصرف شده اند أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ يستمعون

از باب وضع مظهر موضع مضمر ست هم ضمير فصل است معنی اينست يا خود نزديك ايشان غيب يعني لوح محفوظ حاضر وهر يكي از ايشان در آن ناظر ست پس ايشان چيزها از آن كتابت ميكنند و در شان خويش لانبعث وان بعثنا كم نعذب ميگويند يا خود ميخواهند با مؤمنان كيدي و مكري پيدا آرند پس بر حكم آنكه هر يكي در شان كسي بدي خواهد او را بدي پيش آيد كافران هم ايشان در كيد خواهند افتاد و بشومي بدخواهي بلا و آفت هم بر ايشان خواهد زاد

صفت است مر سلم را فا در فليأت سببيه است بسلطان مبين متعلق است بفليأت معنی اينست يا خود مر ايشانراست نردباني كه بدان بر مي روند و كلام فريشتگان و فرمانهايي كه بر ايشان ميشود ميشنوند پس گو بيارد شنونده كه از جمله ايشانست مدعي شنيدن از فريشتگان آن حجتي مبين و دليلي مستبين أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ معنی اينست يا خود مر خدا را دختراند و شما را پسراند آن نفاضل كه پسندد و اين ترجيح چگونه بحصول پيوندد يا ميخواهي اي محمد از ايشان اجري پس ايشان در تاوان و غرامت آن گران بارند از آن جهت ترا دشمن ميدارند و دل بر پيروي و متابعت تو نمي گمارند و تو برين آگاهي كه از ايشان بر تبليغ اجري نميخواهي أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ فا در هر دو محل سببيه است الذين كفروا

ايشان

أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ جملهٔ سبحان الله عما يشركون معترضه است براي ثناءِ خداي **معني اينست** يا خود مر ايشانرا الهي ديگريست غير خداي را
كه ايشانرا از عذاب باز دارد و از عقاب محافظت كند بپاكي ياد ميكنم خداي را پاكي ياد كردني از اشراك مشركان و منت ميكردانم خداي را از دعوي همباء باطل ايشان
وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَرْكُومٌ **معني اينست** و اكر به بينند قطعه را از آسمان كه مي افتد بر ايشان بكويند اين ابريست تو بر تو شده
براي باريدن آمده كمان نزول عذاب نبرند و بنظر بند كرفتن نه نكرند فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا
وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ **معني اينست** پس بكذار ايشانرا تا آنكه به بينند روز خويش را كه در آن بيهوش خواهند كشت و بدحالي و به بيهوشي خواهند پيوست

فَذَرْهُمُو عَنْهُمُو كَيْدُهُمُو هُمُو أَكْثَرُهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ
أَمْ لَهُمُو إِلَٰهٌ قَرَأَ قَالُونُ بِالصِّلَةِ وَالْقَصْرِ وَالْمَدِّ وَتَرْكِهَا وَوَرْشٌ بِالصِّلَةِ مَعَ مَدِّ الطَّوِيلِ وَابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ مَعَ الْقَصْرِ

كَيْدًا ط فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ۝
مكرو حيلتي پس آنان كه كافر شدند ايشان مغلوب اند بباز كشتن و بال كيد با ايشان

أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ ط سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝
يا نه كه مر ايشانراست خدايي جز معبود بحق پاكا خداي از آنچه شرك مي آرند

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا
و اكر بينند پاره را از آسمان فرو افتاده بر ايشان نكروند و كويند

سَحَابٌ مَرْكُومٌ ۝ فَذَرْهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ
اين ابريست بر هم نشسته پس بكذار ايشانرا تا رسند بروز ايشان

الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ۝ لا يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ
كه در آن بميرند از آواز نفخهٔ اول روزي كه باز ندارد از ايشان بدخواهي ايشان

شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ ۝ ط وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا
هيچ چيز از عذاب را و نه ايشان ياري كرده شوند و بدرستي مر آنانراست كه ستمكردند عذابي

دُونَ ذَٰلِكَ ۝ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ وَاصْبِرْ
پيش از آن عذاب قيامت چون قتل بدر وليكن بيشتر ايشان نميدانند و شكيبايي نماي

لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ
مر فرمان پروردكار تر با مهال كفار و تبليغ رسالت پس بدرستي كه تو نكاه داشتهٔ بعيون حفظ ما و بپاكي ياد كن حال آنكه مقرون بود بستايش پروردكار تو آنكاه كه

تَقُومُ ۝ لا وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ ۝
برخيزي از مقام يا منام و چيزي از شب پس نماز كزار خدايرا و هنكام غروب كواكب

أَمْ لَهُمْ إِلَٰهٌ سكت خلف في رواية
غَيْرُ اللَّهِ بالترقيق ورش
وَإِن يَرَوْا مدغما غير الغنة خلف
سَاقِطًا يَقُولُوا مدغما غير الغنة خلف
فِيهِي بالاشباع ابن كثير
يَصْعَقُونَ بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو وحمزة وكسائي
شَيَا شَيَّا بالنقل والادغام في الوقف وحمزة بالسكت خلف
شَيْئًا وَلَا هُمْ مدغما غير الغنة خلف
ظَلَمُوا فَسَبِّحْهُو بالتغليظ ورش بالاشباع ابن كثير

روزي كه ايشانرا كيد ايشان
سودي نكند و در مكر ايشان
هيچ فايده نباشد و نه ايشان
ياري داده شوند تا از عذاب
خداي برهند وَإِنَّ لِلَّذِينَ
ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
وَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ
بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ
حِينَ تَقُومُ وَمِنَ اللَّيْلِ
فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ
معني اينست بدرستي
مر ظالمانراست يعني مر كفار
را عذابي غير آن يعني عذابي كه
موعود ست در نار چون هزيمت
روز بدر و قتل و اسر در آن
و عذاب قبر و ضغطت و عمود
زدن فريشتكان و لكن اكثر
ايشان نميدانند وقوع
آن در دل نميكمارند و صبر
بكن و دل بر صبوري دار
و منقاد شو و كردن بنه
مر حكم پروردكار را زيرا كه
تو در نكاه بدرستي داشت ما يي
و در پناه حفظ خدايي و بپاكي ياد
دار در حالت كه ملتبس بحمد
پروردكار خويشي در آن هنكام
كه در نماز و در خواهش نماز
ايستاده ميشوي و اما در شب
و در وقت غايب شدن ستاره
تسبيح بكو و بپاكي ياد آر مر
خداي جل و علا را **و بدانكه**
ختم اين سورت نيز ختمي حسن
است و مقطعي مستحسن است
چه در خاتمت اين شكايت ايشان
كرد و حكايت ايشان آورد
بعد آن امر كرد كه حكايت ايشان
تا روز قيامت بكذار و اندوه
كافري ايشان در دل مكمار
صابر باش دل خود را بانده مخراش
خداي را بتسبيح ياد آر و حق شكر
او بكزار كلام تمام كشت
و سخن بانتها پيوست والله اعلم

ازجملهٔ ايمه بتفاسير بعضي از ذكر اله حق سوي الهة باطله يا از ذكر فريشته سوي ذكر لات و عزي و مناة كه مشركان كه فريشته را مي پرستند ايشانرا
بنات الله ميدانند و باسماء اناث مي خوانند تخلص حاصل كشت كلام بذكر ايشان بپيوست بعضي چند جمله ازجملهٔ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنْثَىٰ
تا فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ در تشنيع ايشان آورد و شناعت حال ايشان تفصيل و تشريح بيان كرد بعضي چند جملهٔ معلوم جليل از اشاء صحف
مُوسَىٰ وَإِبْرَاهِيمَ أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ تا أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ الي قوله فَغَشَّاهَا مَا غَشَّىٰ مذكور كشت و نسبت ايشان بنادانستن و ناشناختن بيان پيوست

بمعاني كلمات و خفيات مراد اته لا اله الا هو ربي توكلت عليه و هو حسبي **سُورَةُ النَّجْمِ** سورة النجم مكي است شصت و دو آيت است سيصد كلمه هزار و چهار صد
و بيست و پنج حرف است نظم سورة نجم با سورة طور آنست كه ختم سورة طور با دبار نجوم بود و افتتاح سورة نجم به وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ روي نمود ميان ايشان انتظام جلي است
و التيام متجلي است **بدانكه** سورت را با براد قسم بر براءت ساخت پيغمبر صلي الله عليه و سلم از وسمت ضلالت و غوايت افتتاح كرد بعضي در شان او مدح وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ
إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ آورد بعضي ذكر چند جملهٔ متواليه در نظام انتظام انداخت و چون در متداليه در سلك ارتباط منظوم ساخت از جمله عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ تا جمله وَلَقَدْ رَآهُ
نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ در صفت فريشته جبرئيل مبلغ وحي يعني جبرئيل ياد در صفت مرسل وحي جل و علا تقدس و تعالي بر حسب اختلاف تفسير كه منقولست

بعد بجملهٔ ازفت الازفة که متضمن ذکر قیامت که منتهاء امورست بروجه تذنیب آورد بدین سورت مذکوره را بجملهٔ مسطوره ختم کرد و شک نیست جملهایی که از یکیا بست اکر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحادات میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اکر مقصود از همه یکی است هریکی در مقصود کلی مقرر دیکریست معترضاتی که در میان جمل آمده و میان کلامها متصل واقع شده جمل دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن بتوضیح و تشریح روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب. لبسم الله الرحمن الرحیم والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم وما غوی روایت کرده اند کفار قریش در حق پیغمبر صلی الله علیه وسلم ضل محمد عن دین آبائه وغوی میکفتند در رد ایشان این آیت وارد کشت واین نظم بورود پیوست معنی این است بستاره سوکند میخورم بقسم یاد میکنم

صاحبكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون — هوي — هوى
غوي غوي — عن الهوي — وحي يوحي — يوحي — القوي القوي

سورة والنجم اثنتان وستون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

والنجم اذا هوي ماضل صاحبكم وما غوي

حق ثریا یا کواکب یا نجم چون غروب کند — کی بضلالت منسوب نیست کی از شما در امور معاد — و نه بغوایت موسوم — یعنی محمد علیه السلام

وماينطق عن الهوي ان هو الا وحي يوحي

و سخن نیکوید از روی نفس خود — نیست آن قرآن یا سخن او — مگر وحیی کی از نزد خدای وحی آورده میشود

علمه شديد القوي ذو مرة فاستوي وهو

بیاموخت او را فرشته با قوتها تمام یعنی جبرئیل — خداوند عقل و رای تمام پس راست ایستاد آن ملک بر صورت اصلی — و حال آنکه آن ملک

بالافق الاعلي ثم دنا فتدلي فكان قاب

بطرف شریف تر بود یعنی افق شرقی — پس نزدیک شد بمحمد صلی الله علیه وسلم — پس فروتر آمد — مقدار

قوسين او ادني فاوحي الي عبده ما اوحي

دو کمان — یا نزدیکتر — پس وحی فرستاد خدای سوی بنده خود — آنچه وحی فرستاد — آورد جبرئیل

ما كذب الفواد ما راي افتمارونه علي ما

اعتقاد کذب نکرد محمد آنرا که دید بچشم خود از صورت اصلی جبرئیل — ای پس جدال میکنید شما با او — بر آنچه

ذو مرة فاستوى — فاستوي وهو — بالافق بالافق — الاعلي الاعلي — الاعلي الاعلي — فتدلي فتدلي — او ادني او ادني — ادني ادني — فاوحي فاوحي — اوحي اوحي — ما كذب الفواد

ثم دنا فتدلي فكان قاب قوسين
او ادني فاوحي الي عبده ما اوحي
ما كذب الفؤاد ما راي افتمارونه

ماراى ماراى ماراي افتمرونه

بفتح التاء وسكون الميم حمزة وكسائي

چون فرو افتد از آسمان در زمین برای رجم شیاطین یا ثریا چون او را غروب شود یا بستاره ثریا و جز آن چون در قیامت منکدر شوند و منتشر کردند یا بپیغمبر صلی الله علیه وسلم که چون ستاره روشن بود در آن هنکام که از آسمان بعد از معراج نزول فرمود یا بقرآن چون بر پیغمبر نازل کشت یا بعالم چون بدفن در کور پیوست صاحب شما یعنی پیغمبر کمراه نکشته و به غوایت نپیوسته. وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی معنی این است و سخن نمیکوید و نطق نمیکند محمد از هوای نفس و خواهش دل هیچ سخنی که سخن بهوی نا راست نسبت نطق بهوی در حق او نا رواست نیست قرآن مکر وحیی که وحی کرده میشود بر آن زیرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اضافت بخدای کند و وحی خدای کوید عبارت این نص موجب آنست که قرآن مقصور بر وحی بود آنچ پیغمبر بر وجه قرآنیت آورده وحی است از هوی نباشد و بدلالت این آیت ثابت میشود که هر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثبوت آن اضافت سوی وحی کند ورود آن امر الله کوید چنانچ کفت ان روح القدس نفث فی روعی ان نفسا لن تموت حتی تستکمل رزقها یا قیاسی بود که تقدیر آن مضاف سوی وحی باشد آن نیز مقصور بر وحی بود اضافت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چیزی را سوی وحی هوا نباشد اما آنچ از پیغمبر صلی

الله علیه وسلم نظر مجرد بود چنانچ در تلقیح نخیل کفت ما اظنه شیئا ایشان باز ماندند درخت بار نکرفت و آنچ بار کرفت کاینه بر فتادن پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم وردند وازین حادثه خبر کردند پیغمبر فرمود شما در کار دنیا خویش از من داناترید امور دنیا از من بهتر میدانید عمل در امور دنیا بمصلحت خویش کنید آنچه من آنرا از خدای کویم و بر حکم وحی متابعت در آن نجویم در آن متابعت کنید مخالف مشوید یا بقیاس شرعی که موجب ظن است حکمی بیان کند که مضاف سوی وحی بود وحی بتقدیر آن وارد نباشد چون بوحی خدا نبود ظن محض میبود بر حکم بشریت در روی ظهور خطا شود عیبی نباشد چنانچه در فدا ستدن از اساری بدر عمل برای هفتاد آیت لولا کتاب من الله سبق لمسکم الایة خبر از وقوع خطا داد بر حکم بشریت عجب نباشد و مستبعد نبود علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی

ولقد راه نزلة اخرى عند سدرة المنتهى عندها جنة الماوى اذ يغشى السدرة ما يغشى ما زاغ البصر وما طغى لقد راى من ايات ربه الكبرى

معنی اینست آموزانید است بیغمبر را قرآن فریشته که سخت است قوتها او میان فریشتکان خدا و ندقوت کثرت عظیمه عجیبه است که بقوت خود ترین برها شهرهاء قوم لوط را از زیر هفتم زمین بر کند تا آسمان بر آورد چنانکه کوزه از سبو دان بجنبید و دیك از دیکدان نغلطید بعد آن هم را فرود بالاکرد و در فنا و هلاك آورد و بیك نعره او قوم ثمود همه مردند و جان بملك الموت سپردند بیش از ین تشکل کرده در غار حرا بصورت مردی نمود ار کرده پس از آن بصورتی که مخلوق است راست و در کرانه آسمان که اعلی است بیغمبر را صورت خویش نمود بیغمبر صلی الله علیه وسلم کرانه آسمان از ابر و ممتلی دید چنانکه یکیا زوی او در مشرق و یکیا زوی در مغرب رسید

انتمو اباؤكمو جاءهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يري ولقد راه نزلة اخرى عند سدرة

المنتهى عندها جنة الماوى اذ يغشى السدرة

ما يغشى ما زاغ البصر وما طغى لقد راى

من ايات ربه الكبرى افرايتم اللات والعزى

ومنوة الثالثة الاخرى الكم الذكر وله

الانثى تلك اذا قسمة ضيزى ان هي الا

اسماء سميتموها انتم واباؤكم ما انزل الله

بها من سلطان ان يتبعون الا الظن وما

تهوى الانفس ولقد جاءهم من ربهم الهدى

درقرآن چون إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَإِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ وَإِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ معلوم شد فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ
قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ متشابه بود وحكم او سكوت ازبيان واعتقاد حقيت مرادآنست سلف مشغول بتاويل نشوند وخلف بمايليق به تعالى تاويل كنند بقرب رافت ورحمت نه قرب
مسافت ومكان كه حق سبحانه وتعالى منزه است ازآن پس وحي كرد خداي جل وعلا بسوي بنده خويش آنچ وحي كرد وآورد دردل مبارك او آنچ آورد دروغ نه بنداشت دل مصطفى
آنچه ديد وآنرا براستي وصدق دل بپسنديد أجادله ميكنيد ومنكر ميشويد درديدن محمد مصطفى پروردكار خودرا جل وعلا وبدرستي ديده است پيغمبر پروردكار خودرا
كرتي ديكر درآن وقت كه پيغمبر نزديك سدرة المنتهى كه نزديك اوست جنة الماوى درآن هنكام كه پوشيده بود ميل نكرد چشم پيغمبر از ديد نخداي سوي آرايش جنة الماوي

شَفَاعَتُهُمُو لَهُمُو مَبْلَغُهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّىٰ مَا تَمَنَّىٰ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ فَلِلَّهِ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ وَالْأُولَىٰ

أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّىٰ صلے فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ

يا مرآدمي راست آنچه آرزو خواست پس مرخدا راست آن جهان واين جهان

وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ

وبسا از فريشته در آسمانها كه بازندارد خواهش ايشان

شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ

چيزي از عذاب مكر از آنكه دستوري دهد خداي تعالى مرآنكس را كه خواهد وبپسندد

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ

بدرستي آنان كه ايمان نه مي آرند ونميكروند بدان جهان هرآينه نام مينهند فريشتكان را

تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ وَمَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ ط إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا

چون نام نهادن ماديه ونيست مرايشان را بدان هيچ دانشي متابعت نه مينمايند مكر

الظَّنَّ ج وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ج فَأَعْرِضْ

كمان را وبدرستي كمان فايده ندهد بجاي يقين وصدق هيچ چيز پس اعراض كن

عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ

از انكس كه اعراض كرد از ياد كردن ما ونخواست مكر زندكاني

الدُّنْيَا ط ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ ط إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

اين جهان آن طلب دنيا نهايت رسيدن ايشانست از دانش بدرستي پروردكار تو او

أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ لا وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ

داناترست بانكس كه كمراه شد از راه دين او واو داناترست بانكه راه راست يافت

وَالْأُولَىٰ وَالْأُولَىٰ شَيْئًا شَيْئًا شَيْئًا إِلَّا إِلَّا أَن يَأْذَنَ أَن يَأْذَنَ لِمَن يَشَاءُ يَرْضَىٰ يَرْضَىٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بِالْآخِرَةِ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ الْأُنثَىٰ الْأُنثَىٰ الْأُنثَىٰ إِن يَتَّبِعُونَ شَيْئًا شَيْئًا تَوَلَّىٰ تَوَلَّىٰ

يُرِدْ إِلَّا يُرِدْ إِلَّا الدُّنْيَا الدُّنْيَا أَعْلَمُ بِمَنْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَىٰ اهْتَدَىٰ

سوي آرايش جنة الماوي وطغيان ننمود بدرستي ديد محمد آيات كبري از جمال وجلال الحق جل وعلا بدانكه دريندين علمارا اختلافست بعضي كويند بدل ديد چه رويت دردنيا كه دار فناست درحق موسى صلوات الله عليه بعبارت نص منتفي باشد وحديث ابو ذر رضي الله عنه درجواب هل رايت ربك نوراني اراه وقول عايشة رضي الله عنها من حدثك ان محمدا راي ربه فقد كذب امام زاهد رحمة الله عليه ديدن بقلب ما خود داشته وقول برويت چشم متروك پنداشته در مغني آورده سئل النبي عليه الصلوة والسلام هل رايت ربك قال رايته مرتين بفوادي ولم اره بعيني وبعضي صحابه قايل اند كه رويت پيغمبر صلى الله عليه وسلم بچشم بود صاحب مغني از ابن عباس روايت كرده كه او كفت اتعجبون ان تكون الخلة لابرهيم والكلام لموسى والروية لمحمد وكان الحسن يحلف والله لقد راي محمد ربه بعينه أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ معني اينست آنكرسته ايد پس ديد ايد الهه باطل را كه مي پرستيد ايشان اسما لات وعزي ومناة ثالثه هم برين صورت اينچ حال ايشان كه جماد ند ميدانيد صفت ايشانرا كه عاجز اند مي شناسيد بچه ايشانرا باخدا كه قادر مطلق است عبادت [illegible] آنست [illegible] درعبادت شريك ميداريد وبچه استعداد آفريدكار كردكار را دختران مي پنداريد أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ معني اينست

أمر ايشانراست پسر ومر خدا راست دختر نيست اين مكر قسمتي جور كننده ومضرت رساننده إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم
مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ معني اينست نيست اين مذكورست يعني لات وعزي ومناة متكرد واتى كه شما درايشان تصرف ميكنيد كه شما وپدران شما ايشانرا نام كرده
درين حال كه نفرستاده است خداي درالهه خواندن ايشان حجتي ومعبود ساختن ايشان جهتي إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنفُسُ معني اينست ايشان
جز كمان را پيروي نميكنند ايشان غير هواي نفس را متابع نميشوند وَلَقَدْ جَاءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ معني اينست وهرآينه بدرستي ايشانرا از پروردكار ايشان
رهنموني آمد ودلايل قطعي ايشانرا لايح شد دلايل مذكور ميكذارند دل برمتابعت ظن وحسبان ميكمارند أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّىٰ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ معني اينست

ایشان از تمنیات حاصل نشود و همه آرزوها بحصول بپیوندد دنیا و آخرت ملک خداست حصول مرادات دنیا و آخرت متعلق بارادت حق جل و علاست بتمنیات چه غرض حاصل شود و تخیلات بی فایده چه سود کند وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ معنی اینست وچند جمله از جنس فریشتگان در سماوات مشغول در عبادت خداست شفاعت ایشان هیچ نفع نکند و هیچ سودی نیاورد مگر وقتی که شفاعت بعد از دستوری حق سبحانه و تعالی برای کسی که خواهد و در شان کسی که پسندد پس شفاعت از اصنام چگونه روی نماید و از ایشان این کار چه نوع آید إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ وَمَا لَهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا فَأَعْرِضْ عَن مَّن تَوَلَّىٰ عَن ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ معنی اینست بدرستی آنکه نا بآخرت نمیگروند هر آینه فریشتگان را هیچو تسمیهٔ اناث تسمیه میکنند و حال آنکه نیست ایشان را بان فریشتگان علمی ندارند جز باتباع ظن و وهم دل نمیکارند و بدرستی که هیچ چیزی از حق نفع نکند و تحقیق واقع در دل نیفکند چون دانستی که حال ایشان چنین است و بدروزی ایشان بقین است پس روی بگردان از کسی که از ذکر ما روی گردانیده و کار خود را بدیز یا به که جز حیوة دنیا نخواهد در سایهٔ اختیار دنیا و اعراض از آخرت منتهای علم کافرانست و نهایت دانش ایشانست بدرستی که پروردگار تو هو دوست که داناترست بکسی که راه گم کند و از راه راست خود را دور افکند و او داناترست بکسی که راه راست یافته و در اتباع هدی و پیروی دین خدا شتافته وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى معنی اینست و مر خدایراست آنچ در آسمان و زمین است چه هم آفریده رب العالمین است و همه از عدم بوجود آورده و مستحق جزا و سزا کردانیده تا سزا دهد کسانی را که بدی کرده اند و کارهای بد در وجود آورده اند بعقوبتی که لایق است مر اعمال ایشان و جزا دهد کسانی را که نیکی آورده اند بمثوبت حسنی یعنی بنعیم جنان الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ روایت کرده اند بعضی مردمان نحن نماز و روزه کردند و دل بر مفخرت و افتخار آوردند در باب ایشان این آیت وارد گشت و این نظم نورود

أَنشَاكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون بِكُمُو إِذْ أَنتُمُو أَجِنَّةٌ قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لا لِيَجْزِيَ

و مر خدایراست هر آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست تا پاداش دهد

الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا

آنان را که بدی کردند بدانچه کردند و پاداش دهد آنان را که نیکوی کردند

بِالْحُسْنَى ج الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ

بخصلتی نیکوتر آنان که دوری مینمایند از گناههای بزرگ و کارهای شنیع

إِلَّا اللَّمَمَ ط إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ط هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ

مگر از گناهان خرد بدرستی پروردگار تو بسیار آمرزش است او داناترست بشما

إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي

چون نو بدید آورد شمارا از زمین و چون شما نهان بودید در

بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ ج فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ ط هُوَ أَعْلَمُ

شکمهای مادران شما پس نسبت مکنید بطهارت و صلاح تنهای شمارا او داناترست

بِمَنِ اتَّقَىٰ أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّىٰ لا وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا

بآنکه پرهیزکارست ای پس دیدی آنرا که اعراض کرد از ایمان و داد اندکی از مال

وَأَكْدَىٰ أَعِندَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَىٰ أَمْ

و باز ایستاد از عطا پس آیا نزد اوست دانش نهان پس میبیند و میدید چیزها را یا

لَمْ يُنَبَّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ لا وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ

نیاگاهانیدند اورا بآنچه در نامهاء موسی و ابرهیم است آن پیغمبر که تمام اداکرد اوامر حق را

فِي الْأَرْضِ بالنقل ورش فِي الْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد أَسَاءُوا بِالْحُسْنَى بالثلاثة اوجه ورش بِالْحُسْنَى كَبَائِرَ الامالة والترقيق الْإِثْمِ بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد الْمَغْفِرَةِ الْمَغْفِرَةِ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم إِذْ أَنشَأَكُم بالنقل ورش إِذْ أَنشَأَكُم سكت خلف وفي رواية مِّنَ الْأَرْضِ بالنقل ورش مِّنَ الْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد وَإِذْ أَنتُمْ وَإِذْ أَنتُمْ بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية

أَنتُمْ أَجِنَّةٌ إِمَّهَاتِكُمْ أُمَّهَاتِكُمْ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَىٰ اتَّقَىٰ أَفَرَأَيْتَ أَفَرَآيْتَ أَفَرَيْتَ تَوَلَّىٰ تَوَلَّىٰ وَأَعْطَىٰ وَأَعْطَىٰ قَلِيلًا وَأَكْدَىٰ أَكْدَىٰ الَّذِي فَهُوَ فَهْوَ يَرَىٰ يَرَىٰ

مُوسَىٰ مُوسَىٰ وَإِبْرَاهَامَ وَفَّىٰ وَفَّىٰ

معنی اینست محسنان که بهشت برای ایشان موعودست کسانی اند که از کبایر اثم و فواحش جرم که غیر گناه صغیر است اجتناب کنند و روا باشد که گویند آنکسانی که از کبایر و فواحش اثم و صغایر جرم پرهیز ورزند بدرستی که پروردگار تو فراخ است مغفرت او و واسع است رحمت او و او اعلم است بسعادت و شقاوت در آن هنگام که بیدا کرد شما را یعنی پدر شما آدم را و حوا را از زمین و آن هنگام که شما را در شکم مادران بر احسن تقویم در وجود آورد پس نفس خود را در تزکیه مکنید و بپاکی و طاعت منسوب مکردانید خدای داناترست بکسی که پرهیزکارست و بکسی که گناهکارست اهل سعادت را خواهد آمرزید
بس جرایم و خطایاء ایشان بتوبه و بغیر توبه خط عفو خواهد کشید. افرأیت الذی تولی واعطی قلیلا واکدی روایت کرده اند ولید بن

إنهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون هم واظلم

تزر وازرة وزر اخرى للانسان ما سعى

أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ لا وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ

که برندارد هیچ تنی بر دارنده بار گناه دیگری را وانکه نیست مر آدمی را

إِلَّا مَا سَعَىٰ لا وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ ثُمَّ يُجْزَيٰهُ

مگر آنچه شتافته بدان وانکه کردار او دیده شود پس جزا دهند او را

الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ لا وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ لا وَأَنَّهُ هُوَ

جزاء تمام تر وانکه با حکم پروردگار تست نهایت امور خلایق وانکه او

أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ لا وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا لا وَأَنَّهُ

توفیق ضحک داد و توفیق گریه داد وانکه او میراند و زنده گرداند وانکه او

خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ لا مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ

آفرید دو جفت را نرینه و مادینه از آب مرد چون ریخته شود در رحم

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ لا وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ وَأَقْنَىٰ لا

وانکه بر قدرت اوست آفرینش دوم بار وانکه او توانگر گرداند و زر جمع داد

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ لا وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ

وانکه او پروردگار شعری شامیه است که معبود بعضی از قریش بود وانکه او هلاک کرد عاد نخست را یعنی قوم هود

وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَىٰ لا وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ ط إِنَّهُمْ كَانُوا

و ثمود را هلاک کرد پس رحمت نفرمود ط و هلاک کرد قوم نوح را از پیش چه ایشان بودند

هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ لا وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَىٰ لا فَغَشَّاهَا

ایشان ستمکارتر و نافرمان تر و شهرهای قوم لوط را انداخت از هوی سوی پستی پس رسانید بدان

وانه هو اغنى واقنى وانه هو الشعرى الشعرى

الاولى الاولى عادا الولى لولى الاولى لولى

وثمود فما ابقى هم اظلم واطغى والمؤتفكة اهوى

فغشيها فغشيها

علم غیب پس او می بیند که گناه او را بر خود تحمل کنند رفت و دل او را تعلق ... ازو دلیل اوست یعنی نزد یک ولید مذکور ... در صحف موسى بود و صحف ابراهیم که از کلام تمام و کمال ... بشعاب بفراغ بپوست یا خود خبر کرده نشد

اعنده علم الغیب فهو یری ام لم ینبأ بما فی صحف موسى وابرهیم الذی وفى الا تزر وازرة وزر اخرى وان لیس للانسان الا ما سعى وان سعیه سوف یرى ثم یجزیه الجزاء الاوفى وان الى ربك المنتهى

معنی اینست

که بدرستی کشان اینست که هیچ بار کیرنده بار نفسی دیگر بر نگیرد و کسی مشقت دیگری بر ندارد و بدرستی که شان اینست که نیست ایشان را مگر سعی نفس او و حاصلی وجز منفعت عمل ذات او و اصلی و آنچه عمل فرزند بپدر و مادر میرسد باعتبار نسبت فعل او بود آن نیز حاصل سعی او باشد و آنچه عمل مسلمانان باموات رسد بسبب اسلام مسلمانان و از محض سعی ایشان است وبدرستی که با او سرانجام در صحایف اعمال ایشان مرئی خواهد گشت پس تر ازان بجزا اوفی و اوفر خواهد بوست و بدرستی سوی تصار قلد پروردکار تو منتهی است و بدانچه حکم خدای رفته است انتهاست وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ الْأُخْرَى معنی اینست وبدرستی که خدای عز و علا هموست که ضحک و بکا را آفرید یا شادی و غم که سبب ضحک و بکاست حادث کردانیده یا زمین را به بید آمدن کیاه خندان کرده و آسمان را بباریدن باران در بکا آورده یا اضحک و ابکا بمعنی مستقبل باشد خندانیدن مومنان در بهشت و کریانیدن کافران در دوزخ مراد بود و بدرستی که او هموست که میرانید و زنده کردانید یعنی میرانید پدران را و زنده کردانید پسران را یا زندکان میرانید و مردکان را ببعث زنده کردانید و بدرستی که آفریده است دو زوج یکی نر و دوم ماده بود از منی چون در رحم افکنده شود و بدرستی که بر وی است بر قضیه حکمت دوم بار بیدا کردن و زنده کردانیدن بعد مردن وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَأَقْنَى وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَى وَثَمُودَ فَمَا أَبْقَى وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْغَى وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَهْوَى فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ تَتَمَارَى معنی اینست وبدرستی که او هموغنی کرداند و صاحب ذخیره کند یا غنا بملک درم و دنانیر دهد یا باصل مال چون ضیاع و متاع که از آن درم و دینار حاصل شود بخشد برین دو وجه او و افقر محذوف باشد و بعضی اقنی بمعنی اقنع دارند و اقناع را کنایت از فقیر کردانیدن پندارند سخن مذکور تمام شود اضمار افقر حاجت نباشد و بدرستی که او هموست پروردکار شعری که آن ستاره ایست که طلوع وی بعد طلوع جوزاست بنی خداعه آنرا می پرستیدند و معبود می کردند درین آیت اعلام شد

أنتم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ماغشى بالامالة المحضة لحمزة وكسائي

ماغشى امالة بين بين ورش وابو عمرو

فبأي آلاء ابدل في الوقف حمزة ثلثة اوجه لورش

تتمارى بالامالة بين بين ورش

تتمارى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي

نذير الأولى بالترقيق ورش بالتقليع ثلثة اوجه ورش

الأولى سكت خلف وفي رواية خلاد

ركوع

الأولى الأولى بالامالة المحضة حمزة والكسائي امالة بين بين ورش

الآزفة الآزفة بالتقليع ثلثة اوجه ورش سكت خلف وفي رواية خلاد

الآزفة بالامالة في الوقف كسائي

ما غشى فبأي آلاء ربك تتمارى هذا نذير من

آنچه رسانید پس بکدام نعمتهای پروردکار تو ای آدمی شک می آوری این پیغمبر بیم نماینده ایست از

النذر الأولى أزفت الآزفة ج ليس لها من

جنس بیم کنندکان نخستین نزدیک شد آن نزدیک شونده یعنی قیامت نیست مر آن وقت را از

دون الله كاشفة ط أفمن هذا الحديث

غیر خدای تعالی هیچ نفس بیان کننده ای پس از این قرآن یا از حکایت قیامت

تعجبون لا وتضحكون لا ولا تبكون وأنتم

شکفت می نمایید و می خندید و نمی کریید و شما

سامدون فاسجدوا لله واعبدوا سجده

غافل و معرض اید پس سجده کنید مر خدای را و پرستش نمایید

سورة القمر مكية خمس وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

اقتربت الساعة وانشق القمر وإن يروا آية

نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه و اکر ببینند معجزه

كاشفه بالامالة في الوقف كسائي الحديث تعجبون ادغم سوسي مدغما غير الغنة وإن يروا آية ثلثة اوجه لورش آية يعرضوا مدغما غير الغنة خلف

٣ چنانکه بیان آن و ذکر آن بالآزفه هذا نذير من النذر الأولى معنی اینست محمد ترساننده ایست از جماعت ترسانندکان کذشته آنچ کفته حق و صدق هیچو پیشینیان کفته یا کویند منذریست از منذران پیشین یا انذار مذکور انذاریست از انذار نخستین

که خدای عز و جل خالق و مالک شعری است معبود ایشان و مخلوق و مملوک خداست بدرستی او عاد اولی یعنی قوم هود و قوم لوط او را هلاک کردانید و ثمود را یعنی قوم صالح پیغامبر را بهلاک و استیصال رسانید پس کسی را از ایشان باقی نکذاشته و هیچ یکی را زنده نکذاشته و قوم نوح را که بیش از عاد و ثمود هلاک کرد و در فنا و زوال آورد بدرستی قوم نوح که ایشان ظالم تر بودند و سرکش تر از عاد و ثمود که ثمودی نمودند و هلاک کرد و دیهها نه بالا کردند و زیر و زبر شدند پس بوشید موتفکه را آنچه بوشید و رسید آن قری را از عقوبت آنچه رسید پس بکدام نعمت پروردکار خویش شک می آرید و بر کرم امارت نعمت شبهه دارید و هیچ جای شک و محل شبهه نیست چه مقصود از ذکر این همه نعمتها یکیست و مقصود ازین کلام رد دست مر واقعه ولید مغیره که او ارادت ایمان داشت و کسی که او را در ارادت اسلام عیب کرد و در اختیار کشتن از دین بدر ان و دوزخی خواند ایشان در ملامت آورد و لید کفت من کناهان دارم از خوف عذاب ایمان می آرم عیب کننده مذکور کناهان ولید بر خود کرفت و لید برای او مالی بدیرفت ٣

ازفت الازفة ليس لها من دون الله كاشفة افمن هذا الحديث تعجبون وتضحكون ولا تبكون وانتم سامدون فاسجدوا لله واعبدوا معنی اینست
ساعتی که نزدیك شدنی بود نزدیك کشت یعنی قیام قیامت بقرب پیوست درین حال نیست مروقت حصول اورا غیر خدا بیان کنند یا کویند نیست اورا در هنکام آمدنش غیر خدا دافعی
دور افکنند لیکن سنت الهی برین رفته که خدای از ابیان نکند و آمدن اورا باز ندارد احدیث قیامت می شنوید پس ازین حدیث عجب میکنید ومیخندید ونمیکریید وحال اینست که
شما در شنیدن این در بازی میشوید و در دستك وسبیلك زدن و سرود کفتن و شور کردن مشغول میکردید روایت کرده اند در آن وقت که پیغمبر علیه السلام ومسلمانان قرآن
میخواندند کافران برای تشویش دادن کردی می آمدند بدستك زدن و سرود کفتن مشغول می شدند وسبیلك میزدند و شور میکردند تا ایشان از قرآن خواندن شاغل شوند

ومردمان قرآءة ایشان نشنوند
وچون نزدیك شدن قیامت
شنیدند پس مر خدای را سجده
کنید وبیکانکی یاد آرید وبپرستید
وبرای روز قیامت ساخته
شوید تا درین راه تهی دست
نروید وبدانکه در خاتمت سوره
ذکر قیامت که منتهاء امور است
ذکر کرد وامر بسجده نهایت
تذلل است وامر بعبادت بر
سبیل تعمیم بعد تخصیص اورد
کلام تمام کشت وسخن
باشها پیوست اختتام که دال
بر تمام کلام بود حسن دانند
وانتها که دلالت بر انتها سخن
مستحسن خوانند والله اعلم
باسرار قرآنه وخفیات
فرقانه
لا اله الا هو
ربی توکلی علیه
وهو حسبی

سورة القمر

در تفسیر آورده سورة قمر
مکی است پنجاه وپنج آیت و
سیصد وچهل ودو کلمه
هزار وچهارصد حرف است
ربط این سورت با سورة والنجم
آنست که بدایت سورة نجم
بنجم بود وافتتاح این سورة
بذکر قمر روی نمود میان نجم
وقمر مناسبت روشن است
وملاءمت مبرهن است ونیز
ختم سورة نجم بذکر آیات قدرت
کرده ودر افتتاح این سورة
ذکر انشقاق قمر که آن معظم
آیات قدرت است آورده
ونیز جمله ازفت الازفة که در
خاتمت سورة والنجم مذکور
شده وجمله
اقتربت الساعة
که در افتتاح
سورة قمر آمده هر دو را یك
معنی است ومقصود هر دو
یکی است وبدانکه سورة
را باخبار از قرب قیامت
افتتاح کرد بعد ذکر انشقاق

اهواءهم جاءهم ابصارهم كانهم قبلهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يعرضوا ويقولوا سحر مستمر وكذبوا واتبعوا
اعراض کنند وکویند این جادویی ثابت ومحکم است وتکذیب نمودند وپی روی کردند

اهواءهم وكل امر مستقر ولقد جاءهم
آرزوهای باطل خود را وهر کاری قرار کیرنده است بر حدی وبتحقیق آمد بدیشان
معلوم پس کار محمد ایشان را معلوم شود

من الانباء ما فيه مزدجر لا حكمة بالغة فما تغن
از هر خبری آنچه در آنست زجری وتهدیدی که از آن منزجر شوند آن حکمتی است وافی بمقصود پس فایده نداد ایشان را

النذر لا فتول عنهم يوم يدع الداع الى شيء نكر لا
بیم کنندکان پس اعراض کن از اندار ایشان روزی که خواند خواننده اسرافیل یا جبریل سوی چیزی با هول ناشناخته یعنی قیامت

خشعا ابصارهم يخرجون من الاجداث كانهم
حال آنکه ضعیف وذلیل بود چشمهای ایشان بیرون آیند از کورها کوییا ایشان

جراد منتشر مهطعين الى الداع يقول الكافرون
ملخی اند پراکنده در آفاق حال آنکه شتابان باشند سوی خواننده کویند ناکروندکان

هذا يوم عسر كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا
این روزی دشوار است بدروغ داشتند پیش از ایشان کروه نوح نوح را پس تکذیب نمودند

عبدنا وقالوا مجنون وازدجر فدعا ربه اني
بنده ما را وکفتند این دیوانه ایست وراندند او را پس خواند پروردکار خود را که بدرستی من

مغلوب فانتصر ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر
غلبه کرده شده ام پس عقاب فرمای پس کشادیم درهای آسمان را بآبی ریزان

سحر ولقد جاءهم
رقق ورش حمزه ادانکوا
ولقد جاءهم
ابو عمرو وهشام وحمزه وکسایی
من الانباء
بالنقل ورش
من الانباء
سکت خلف وفي رواية خلاد
ما فيه الداع
بالاشباع ابن كثير في الوصل ورش وابو عمرو وفي الحالين بزي
شي شيء
بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
نكر خشعا ابصارهم
بالنقل ورش ابن كثير
خشعا ابصارهم
سكت خلف في رواية
خاشعا
ابو عمرو وحمزه وكسايي
الاجداث
بالنقل ورش
الاجداث
سكت خلف وفي رواية خلاد
الى الداعي في الوصل
ورش وابو عمرو وفي الحالين بزي
الكافرون
بالترقيق ورش
مجنون وازدجر
مدغما غير الغنة خلف
ففتحنا
بتشديد التاء ابن عامر

شك نیست جملهایی که از یك باب است اکرچه مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد
واکر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکریست معترضاتی که در میان جمل مقصود آمده بیان کلامها متصل واقع شده جمل دیکر
از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن توضیح وتشریح روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
بسم الله الرحمن الرحيم اقتربت الساعة وانشق القمر وان يروا آية يعرضوا ويقولوا سحر مستمر وكذبوا واتبعوا اهواءهم

قمر که از اشراط ساعت است در بیان آورد بعد شکایت از کافران وانکار معجزات وسحر مستمر خواندن ایشان آنرا ورسیدن انباء زاجره ونا نفع کردن انذار ایشان مذکور کشت
بعد بجمله یوم یدع الداع الی قوله یقول الکافرون هذا یوم عسر باحوال واهوال قیامت ببیان پیوست بعد برای عبرت اهل مکه که تکذیب پیغمبر کردند ودل بر تصدیق
نیاوردند تکذیبات کافران بعضی پیغمبران ازکر کرد جمل مسطوره مذکوره بر طریق تعداد بغیر عاطف آورد چنانچه صاحب کشاف در آیت الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه
البیان کفت ودر قاعده بدیع وفایده منیع سفته بعد آن هر یکی را مانع اتباع داشته وسبب تکرار عاطف بنا داشته بعد جمله اکفارکم خیر من اولئکم بر جمل دیکر مصدر
بادات استفهام بروجه تذنیب آمده اول برای انکار ثانی برای توبیخ مذکور شده تا در آخر سورة بمضاده مجرمان جزا مستحقان آورده سورة مذکوره را بجمله مسطوره ختم کرد

وكل امر مستقر روايت كرده اند كه پيغمبر عليه السلام شبي در مكه در راهي ميرفت ناكاه ابوجهل با جهودي دران راه پيدا كشت وكفت اي محمد مرا معجزه بنما واكر نه تيغ بر
تو برآرم وبر تو بكنم آنچه مطلوب دارم پيغمبر فرمود چه ميكويي وكدام معجزه ميجويي جهودي كه با ابوجهل بود او را طلب كرد تا انشقاق قمر فرمود وكفت سحر در زمين
كار كنند در آسمان سحر را اثر نبود ابوجهل انشقاق قمر خواست كرد وپيغمبر ابر سيد آوردن اين امر عظيم آورد پيغمبر صلى الله عليه وسلم روي سوي قمر آورد واشارت
بانكشت كرد بمجرد اشارت پيغمبر دو پاره كشت يك پاره در آسمان مانده پاره دوم بزمين پيوست وبعضي كويند دو پاره در دو جانب كوه حرا آمد كوه مذكور در
ميان ايشان درآمد ابوجهل كفت باز اين را بجمع ساز وبالتيام آن پردان پيغمبر اشارت كردند بجا شدند چنانچه بود تد همچنان كشتند روشن كشت كه درين

عليهم فقرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

كأنهم أعجاز — قرأ قالون بالصلة والقصر والدوري تركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ
وكشاديم زمين را چشمها پس فراهم رسيد آب ها از هلاك قوم نوح بر حالتي مقدر

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسُرٍ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا
ومحمول كردانيديم اورا بر خداوند تختها ومسمارها حال آنكه ميرفت محفوظ بعين عنايت ما

جَزَاءً لِمَنْ كَانَ كُفِرَ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا
براي پاداش براي آنكس كه بود كه انكار نموده شده بود يعني لوح وبتحقيق باقي كذاشتيم آن را

آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ
محل اعتباري پس هيچ هست پند كيرنده پس چكونه بود عذاب من وانذارات من

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
وبتحقيق آسان كردانيديم قرآن را براي پند كرفتن پس هيچ هست پند كيرنده

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ
تكذيب نمودند قبيلهء عاد پس چكونه بود عذاب من وانذارات من

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ
بدرستي فرستاديم برايشان بادي سخت را در روزي بانحوست يا در روزي بداختري

مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ
دايم بر مي كند مردم را كويي ايشان خرمابنان بودند

مُنْقَعِرٍ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ
افتاده پس چكونه بود عذاب من وانذارات من

الأرض — بالنقل ورش
الأرض — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
عيونا — بكسر العين ابن كثير وحمزة والكسائي وابن ذكوان وشعبة
وحملناهو — بالاشباع ابن كثير
ألواح و — بالمد مع الغنة خلف
بأعيننا — بالابدال في الوقف حمزة
آية ونذري — بالياء في الوصل ورش
القرآن ونذري — بالنقل ابن كثير في الوصل ورش
عليهم — بضم الهاء حمزة
كأنهم أعجاز — بالسكت خلف في رواية
ونذري — في الوصل ورش

چنين معجزه چه جاي خفايست شك نيست خفا اين معجزه برايشان دليل كوري وعمايت ايشان است نه بسنديدند بنظر انصاف نديدند در راه بالمال رفتند اينجنين اينجز كفتند معني اينست قيامت نزديك كشت وماه بانشقاق پيوست وچون به ببينند ايشان معجزه اعراض كنند وبر تهمت سحر افكنند حظ مرتبه او جويند هذا سحر مستمر كويند اينجنين معجزه نو شرا تكذيب كردند ودل برمتابعت هواها نفس آوردند ند وهر امري مستقر است كاين است در وقتي كه مقدر بست ولقد جاءهم من الانباء مافيه مزدجر حكمة بالغة فما تغن النذر معني اينست وبدرستي آمده است برايشان از خبرهاء كذشتكان وخبرهاء قيامت واهوال آن آنچه در آن انزجار از معاصي بود وحكمت كامله باشد با وجود آن ايشان ايمان نياوردند وتصديق نكردند علم خوب شد ند ودر اظهار باطل كوشيدند پس انذار پيغمبران ايشان را چه نفع كند زيرا كه پيغمبر عليه السلام براي اعلام بود علم دارند ودر آن علم نيكما زند پيغمبر ايشان از تبليغ توانند كرد اما كسي را بر عمل واعتقاد نتوانند آورد فتول عنهم يوم يدع الداع الى شيء نكر خشعا ابصارهم يخرجون من الاجداث كانهم جراد منتشر

تجري باعيننا جزاء لمن كان كفر ولقد تركناها آية فهل من مدكر فكيف كان عذابي ونذر ولقد يسرنا القرآن للذكر
فهل من مدكر معني اينست بيش از آنكه كفار مكه ترا تكذيب كنند قوم نوح رسل را تكذيب كردند ونبوت ورسالت او منكر شدند پس
تكذيب كردند بنده ما را يعني نوح را ومجنون كفتند وبزجر ومنع از تبليغ وحي پيش آمدند پس دعا كرد وبتضرع وزاري بزبان آورد كه
بدرستي من مغلوبم پس مرا داد بده انجز كفار ان وظفر ده برايشان پس كشاديم درهاي آسمان با آبي ريزان وبيرون آورديم از زمين

مهطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر معني اينست چون دانستي كه ايشان را انذار رسل نفع نميكند وپند ونصيحت در دل ايشان نمي افكند پس روي بكردان
از ايشان دران روز كه بخواند ايشان را خواننده يعني اسرافيل سوي چيزي ناخوش آينده دل را منكر نمايند يعني هول قيامت وهيبت عذاب كردكار جليل بيرون آيند
كافران در حالتي كه فرو افتاده باشد چشمهاء ايشان چنانستي كه ايشان در بسياري وانبوهي همچو ملخ پراكنده اند در حالت كه شتابي كنند اندسوي خواننده بسرعت روند اند
بكويند كافران آن روز روزي دشوار است صعب وسخت بر كفار است كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا عبدنا وقالوا مجنون وازدجر فدعا ربه اني
مغلوب فانتصر ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر وفجرنا الارض عيونا فالتقى الماء على امر قد قدر وحملناه على ذات الواح ودسر

چشمهاء روان پس یکدیکر آب آسمان و آب زمین بیوستند و هردو آب جمع کشتند از جهت کاری که مقدر شده و شانی مقرون که بقضا آمده یعنی امر طوفان و شان
هلاک کافران و سوار کردیم نوح را بر کشتی که خداوند تختها و میخها بود و بر روی آب بحفظ ما جریان مینمود سزا دادیم کافران اینا بر کسی که کافران بدو ایمان نیاوردند
و رسالت او را تصدیق نکردند و او را تکذیب کردند و بدو کافر شدند و کسی که شکر احسان او لازم ندیدند و بنعمت رسالت او کفران ورزیدند نبیی از انبیاء عظام
یعنی نوح علیه السلام و بدرستی که کذاشتیم و باقی داشتیم کشتی مذکور را یا قصهٔ مسطور را آیتی از آیات قدرت و علامتی از علامات فطرت پس هست
پند کیرنده و نصیحت بذیرنده که عبرت کیرد و موعظت بذیرد پس چون قصهٔ نوح معلوم کشت و کیفیت هلاک و عذاب قوم نوح بسماع بیوست پس بنکرید عذاب من

لَهُمُو فَارْتَقِبْهُمُو صَاحِبَهُمُو عَلَيْهِمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ
وَنَبِّئْهُمُوا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ
وبحقیقت آسان کردانیدیم قرآنرا برای پند کرفتن پس هیچ هست پند کیرنده

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا
بدروغ داشتند قبیلهٔ ثمود بیم نمایندکان پس کفتند ای آدمی را از ما

وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ
یکانه پی روی نماییم اورا بدرستی ما آنکاه هر آینه در کمراهی باشیم و آتشها

أَأُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ
ای فکنده شد وحی را برو از میان ما اشراف نه که او دروغ کوینده است متکبر

سَيَعْلَمُونَ غَدًا مَنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ إِنَّا مُرْسِلُوا
زود باشد که دانند فردا که کیست دروغ کوی متکبر بدرستی ما فرستندهایم

النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ فَارْتَقِبْهُمْ وَاصْطَبِرْ وَنَبِّئْهُمْ
آن مادهٔ شتر را برای آزمایش مرایشانرا پس چشم دار هلاک ایشانرا و صبر نمای و بیاکاهان ایشانرا

أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ
که آب مقسوم است میان ایشان هر نصیبی از آب حاضر آمده بود در آن

فَنَادَوْا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ فَكَيْفَ كَانَ
پس آواز دادند یکی از ایشانرا پس ملتزم شد آن کار را پس بکشت ناقه را پس چکونه بود

عَذَابِي وَنُذُرِ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً
عذاب من و انذارات من بدرستی ما فرستادیم بر ایشان آوازی یکانه

الْقُرْآنَ بالنقل ابن کثیر وفي الوقف حمزة
كَذَّبَتْ ثَمُودُ بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزة والکسائي
ضَلَالٍ وَّ مدغما غیر الغنة خلف
ءَاُلْقِيَ بالتسهيل قالون وابو عمرو وهشام
ءَاُلْقِيَ ءَاُلْقِيَ في الحالين ورش وابن کثیر وابو عمرو / هشام في رواية
عَلَيْهِي بالاشباع ابن کثیر
كَذَّابُ اَشِرٌ بالنقل ورش
كَذَّابُ اَشِرْ سکت خلف في رواية
سَتَعْلَمُونَ بالتاء ابن عامر وحمزة
الْاَشِرُ الْاَشِرْ بالنقل ورش / سکت خلف وفي رواية خلاد
وَنَبِّئْهُمُوا بالسکت خلف في رواية
وَنَبِّيهِمْ في الوقف حمزة في الکثر
فَتَعَاطَى بالامالة المحضة حمزة والکسائي
وَنُذُرِي اِنَّا امال بین بین ورش / في الوصل ورش
عَلَيْهُمْ بضم الهاء حمزة
صَيْحَةً وَّاحِدَةً مدغما غیر الغنة خلف

چکونه روی نمود و حقیقت
وصدق فرستادکان من که
از عذاب می ترسانیدند چکونه
بود و بدرستی که هر آینه قرآنرا
آسان کردیم و خواندن و فهم
کردن آنرا در حیز آسانی آوردیم
برای پند کرفتن و نصیحت پذیرفتن
پس هست پند کیرنده و نصیحت
پذیرنده كَذَّبَتْ عَادٌ
فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ
إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا
صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ
مُسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ
كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ
مُنْقَعِرٍ فَكَيْفَ
كَانَ عَذَابِي
وَنُذُرِ وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ معنی است
تکذیب کردند عاد از سر هوا
هود پیغمبر علیه السلام را
چنانچ قصهٔ ایشان کذشته
و ذکر ایشان بالا رفته پس
چکونه بود عذاب من که
ایشانرا رسید و همه را به
هلاک و استیصال رسانید
و چکونه بودند ترسانندکان
من که بصدق ترسانیدند
و حجی صادق مود اکردانیدند
بدرستی که فرستادیم بر
ایشان روز نحس شوم مستمر
که شومی او دایم است
و مستقر بادی سرد که هفت
روز بزید هشتم روز ایشانرا
بغنا و هلاک
رسانید و آن
روز نحس
روز چهارشنبه بود در حق
کافران مذکور شوم و نحس
نمود بادی که میکشید عاد یا نرا
چنانستی که ایشان بن خرما

برکنده که ایشانرا از زیر زمین بیرون کشیده اند جملهٔ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ بریک وجه تکرار است برای تاکید معنی اوهما نست
که بالا کذشته و بر وجه دیکر تاسیس است معنی او مبنی بر تعین و تخصیص است كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ فَقَالُوا أَبَشَرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذًا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ أَأُلْقِيَ
الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌ قصه دیکر است از قصهاء کذشتکان معترضه است برای تسلیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم و برای عبرت مشرکان فقالوا عطف است
بر کذبت فا برای تفسیر است نه برای تعقیب همزه برای انکار بر وجه توبیخ است بَشَرًا مفعول است مر نتبع محذوف بشرط تفسیر واحدا بدل است از بَشَرًا یا عطف بیان است نتبعه مفسر
محذوف است جملهٔ انا اذا لفی ضلال تذییل است تاکید جمله از جهت رد انکار است که مسلمانان را که مخاطب اند در مضمون جمله که ضال بودن متابعان بشر است انکار یا اصرار است

بل هو كذاب اشر اضرابست چه در جملهٔ سابقه نفي فضلت بود و اين جمله اثبات رذيلت است معني اينست تكذيب كردند ثمود قوم صالح بيغمبران ترسانند را و گفتند آيا بشري
آدمي كه يكي از جنس ماست بدرستي كه ما اكنون كه همچو خودي را بشر وي كنيم هر اينه در گمراهي و ديوانگي باشيم افرود آورده شد بر وا ز ميان ما ذكر يعني قرآن بچه بزرگي و بكدام
فضلت مخصوص گشت بدان بلكه دروغ گوست و رفعت و بزرگي جويست سيعلمون غدا من الكذاب الاشر معني اينست زود بود كه بدانند فردا يعني در روز جزا
و سزا دروغ گو بزرگي جو كيست و عقوبت و سزا او چيست انا مرسلوا الناقة فتنة لهم فارتقبهم واصطبر ونبئهم ان الماء قسمة بينهم كل شرب محتضر فنادوا صاحبهم
فتعاطى فعقر معني اينست بدرستي كه ما تراين معجزه خواهيم داد ناقه را از سنگ بيرون خواهيم آورد بر تو خواهيم فرستاد از جهت مفتون شدن كافران

نجيناهم و انذرهم و اعينهم و صبحهم و عليهم و قرا ابن كثير بالصلة و في رواية قالون

فكانوا كهشيم المحتظر ولقد يسرنا القرآن
پس شدند چون سياه ريزه خشك گياه كه جمع كند آنرا صاحب حظيره براي گوسفندان در زمستان و بتحقيقت آسان كردانيديم قرآنرا

للذكر فهل من مدكر كذبت قوم لوط
براي پند كرفتن پس هيچ هست پند كيرنده تكذيب نمودند كروه لوط

بالنذر انا ارسلنا عليهم حاصبا الا آل لوط
بيم نمايندكانرا بدرستي ما فرستاديم برايشان بادي با سنك ريزه مكر خاندان لوط

نجيناهم بسحر نعمة من عندنا كذلك نجزي
رها نيديم ايشانرا بوقت سحر براي انعامي از نزد ما همچنان جزا دهيم

من شكر ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا
آنرا كه شكر نعمت كرده بود و بتحقيقت بيم كرد ثمود ايشانرا لوط از عقاب ما پس شك آوردند

بالنذر ولقد راودوه عن ضيفه فطمسنا
سخن بيم نمايندكانرا و بتحقيقت مطالبت نمودند او را از جهت مهمانان او پس محو كردانيديم

اعينهم فذوقوا عذابي ونذر ولقد صبحهم
چشمهاي ايشانرا پس بچشيد عذاب مرا و عاقبت وعيد مرا و بتحقيقت نزول كرد بايشان

بكرة عذاب مستقر فذوقوا عذابي ونذر
در بامداد عذابي دايم متصل بعذاب آخرت پس بچشيد عذاب مرا و انذارات مرا

ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر
و بتحقيقت ميسر كردانيديم قرآنرا براي پند كرفتن پس هيچ هست پند كيرنده

القرآن بالنقل ابن كثير و في الوقف حمزة
عليهم بضم الهاء حمزة
حاصبا الا بالنقل ورش
حاصبا الا آل سكت خلف و في رواية خلاد
ولقد انذرهم بالنقل ورش
ولقد انذرهم سكت خلف في رواية
راودوه بالاشباع ابن كثير
ونذري في الوصل ورش
ولقد صبحهم بالادغام ابو عمرو و حمزة و كسائي و هشام
ونذري في الوصل ورش
القرآن بالنقل ابن كثير و في الوقف حمزة

از جهت مفتون شدن كافران يا در حال كه اين فتنه باشد براي ايشان پس منتظر باش كار ايشانرا كه ميكنند و خود را در كدام ورطه مي افكنند و صبر كن بر ايذا و داد خواه از خدا و خبر بكن ايشانرا از آب كه مقسوم است هر يكي را شربي يعني نصيبي از آن معلوم است در روز شرب خويش ناقه حاضر شود خلق از دخام ننمايد در روز شرب خلق ناقه حاضر نشود خلق حاضر بيايند پس چون چندگاه برين نوع گذ كار خلق بدشواري پيوست پس ندا كردند شريري را كه مصاحب ايشان بود شرير مذكور در كشتن ناقه مسطور اقدام نمود پس گرفت ناقه را يا گويند پس گرفت تيغ را ناقه را پي كرد فتنه پيدا آورد پس از پي كردن چهارم روز مستاصل گشتند و همه بهلاك پيوستند

فكيف كان عذابي ونذر
وجه اعراب و معني اين بالا گذشته و بيان پيوسته
انا ارسلنا عليهم صيحة واحدة فكانوا كهشيم المحتظر
معني اينست بدرستي كه ما فرستاديم برايشان يك بانكي هولناك مشتمل بر بيم و باك پس گشتند همچو گياه خشك ريزه كرده كسي كه براي مواشي حظيره ساخته گياه مذكور براي چريدن مواشي در حظيره انداخته ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر
وجه اعراب و معني اين بالا گذشته و بيان پيوسته

كذبت قوم لوط بالنذر انا ارسلنا عليهم حاصبا الا آل لوط نجيناهم بسحر نعمة من عندنا كذلك نجزي من شكر

ولكن بذهاب بينايي هيچ چيزي نمي نمود پس گفتيم عذاب مرا بچشيد و ترسانيدن مرا در يابيد ترسانيدن مرا است بود راستي خويش نمود ولقد صبحهم بكرة عذاب مستقر فذوقوا عذابي ونذر ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر جمل مذكور معطوفات اند بيايي واقعات اند معني اينست و بدرستي آمد برايشان در وقت بامداد عذابي قرار گرفته و دوام پذيرفته پس عذاب مرا بچشيد و حقيقت و صدق ترسانيدن در يافتند و جمله ولقد يسرنا القرآن للذكر فهل من مدكر معاني و وجوه اعراب كه بالا گذشته و بيان پيوسته

معني اينست تكذيب كرد قوم لوط بيغمبرانرا بدرستي فرستاديم براي ايشان ابري كه سنگ باريد و ايشانرا سنگسار كردانيد مگر آل لوط كه در وقت سحر نجات يافتند و بتاثير قدرت ما
ناجي گشتند همچو جزايي كه آل لوط را داديم و در لطف و كرم برايشان گشاديم جزا دهيم كسي را كه شكر كرد از نجات دهيم كسي را كه سپاس دارد ولقد انذرهم بطشتنا فتماروا
بالنذر ولقد راودوه عن ضيفه فطمسنا اعينهم فذوقوا عذابي ونذر بطشتنا مفعول دوم است مر انذرهم فتماروا اي فتشاكوا و المرية الشك بالنذر اي بالرسل
فذوقوا محمول است بر حذف فقلنا لهم ذوقوا عذابي ونذر اي انذاري معني اينست و هر آينه بدرستي ترسانند بود لوط قوم خود را از گرفتن ما پس شك آوردند در ترسانيدن
و هر آينه لوط را از مهمان او مطالبه كردند و بقصد فاحشه كه رسم آن داشتند جستند پس چشمهاء ايشانرا همچو رخسار بي شكاف ساختيم و بعضي گويند شكاف چشم بر فتنه

ناقه
نرا
شت
بود

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ معني اينست وهر اينه بدرستي آمدند بر آل فرعون ترسانندكان يعني پيغمبران
چون موسي وهرون عليهما السلام وجز ايشان يا ترسانيدن وخبر از عذاب وعقاب رسانيدن تكذيب كردند اين اشقيا بهمه آيات وعلامات ربوبيت ما پس ايشان را كرفتيم
غالبي وقادري كه مغلوب نشود وعاجز نكردد كرفتنى وكرفتار عذاب وعقاب ساختيم أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ
جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ معني اينست أكفار شما اي اهل مكه در قوت وشوكت وكثرت اموال ونيكي احوال بهترند از كفار مذكور كه ذكر ايشان بالا كذشته وصفت
ايشان بيان پيوسته بمخالفت انبيا ايشان بهلاك پيوستند ومستاصل شدند شما كه مخالفت پيغمبر ميكنيد از هلاك واستيصال نمي ترسيد يا خود حاصل

أَكُفَّارُكُمْ لَكُمْ مَوْعِدُهُمْ وُجُوهِهِمْ أَشْيَاعَكُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ أُولَئِكُمْ قرا قالون بالصلة والقصر والمدني كهما وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
وبحقيقت آمد بكسان فرعون موسي وهرون بيم كنندكان بدروغ داشتند آيتهاي ما را ومعجزات ما را
كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ أَكُفَّارُكُمْ
همه آن پس عقاب فرموديم ايشان را عقاب فرمودن غالبي توانا اي كفار شما اي اهل مكه
خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ أَمْ يَقُولُونَ
بهترند بعد وعدت از آنانكه بر شمرديم يا مر شما راست خط بيزاري از عذاب آخرت در كتب متقدم يا ميكويند
نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ
ما جمعيم منتقم از ظفر برما زود بود كه هزيمت كنند آن جمع ورو بكردانند از لشكر اسلام
بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ
نه كه قيامت زمان وعده ايشانست وقيامت سخت ترست وتلخ تر
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ يَوْمَ يُسْحَبُونَ
بدرستي مجرمان در كمراهي اندازحق در دنيا وآتشهاي افروخته در آخرت روزي كه كشند ايشان را
فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا كُلَّ
در آتش بر روهاي ايشان بچشيد آتش دوزخ بدرستي هر
شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ
چيزي آفريديم آن را باندازه ومصلحت ونيست فرمودن ما مكر يك كلمه
كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ
چون نكريستن چشم وبحقيقت هلاك كردانيديم امثال شما را پس هيچ

وَلَقَدْ جَاءَ بالامالة الحمزة وابن ذكوان وخلف
وَلَقَدْ جَاءَ بالادغام ابو عمرو وهشام وحمزة
جَا آلَ جَاءَ آلَ ابو عمرو وقالون ورش قبل
بِآيَاتِنَا بِيَايَاتِنَا بالابدال ورش
فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذ بالسكت خلف في رواية
خَيْرٌ أُولَئِكُمْ أَمْ بالترقيق ورش بالسكت خلف في رواية
يَقُولُونَ نَحْنُ بالادغام سوسي
أَدْهَى أَدْهِي بالامالة بين بين
ضَلَالٍ وَ بتغليظ ورش
فِي النَّارِ فِي النَّارِ بالامالة المحضة بين بين
شَيْءٍ شَيْءٍ بالتوسط ورش وسكت خلف
خَلَقْنَاهُ هُوَ بالاشباع ابن كثير
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا بالنقل ورش
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا سكت خلف في رواية

ايشان بيان پيوسته شده است شما را براتي از هلاك وعذاب كه بران اعتماد ميكنيد وآن را برابر اين كمان مي آريد همه دانند كه اينچنين نيست واين كمان بي معني است سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَى وَأَمَرُّ معني اينست كافران متفرق خواهند كشت جماعت ايشان بهزيمت خواهند بود پيغمبر صلي الله عليه وسلم حكايت روز بدر پيش از وقوع اين بر وجه اعجاز كفته بود صدق خبر پيغمبر در روز جنگ بدر روي نمود بلكه شك نيست كه روز قيامت كه مجمع مردمانست موعد عذاب وعقاب كافرانست شك نيست كه هول قيامت اكثرست وطعم او تلخ تر كافر از زمان بيدار شدن روز بدست او ان يقين شدن هوان بدر موبدست إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ معني اينست بدرستي مجرمان همه اقسام ايشان كاين اند در كمراهي در دنيا ودر آتشها افروخته در اخري كفته شود مر ايشان را در آن روز كه بر رو كشيده شوند در آتش سوزان تلخي رسيدن آتش دوزخ بچشيد وعذاب آن بكشيد إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ معني اينست بدرستي ما هر چيزي را بقضا وقدر آفريديم در وقتي كه خواستيم وبر صفتي كه قضا كرديم پيدا آورديم

وجز ايشان نيز هست پند كيرنده وعبرت بر دارنده كه حال ايشان دريابد بسوي ايمان وتوبه بشتابد وهرچه ايشان
كرده اند در صحايف اعمال يا در لوح محفوظ بنام هريكي آمده است وهر عملي خرد وبزرك نبشته شده
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ در تمام سورت اعمال كافران
واحوال ايشان ذكر كرد در خاتمت سورة ذكر وعده مؤمنان بحكم مضاده بروجه استيناف آورد حسن مقطع بود

وجود هر چيزي از خير وشر ونفع وضر بي تقدير ما نبود وهيچ چيزي بي مشيت وارادت ما نباشد كسي كه فرق كند خير ونفع بارادت خداي كويد وشر وضر بارادت ومشيت
وقضا وقدر نكويد قايل بنقصان قدرت وبعجز از بعض اصناف فطرت بود تعالى الله عن ذلك هم ازين جهت پيغمبر صلي الله عليه وسلم القدرية مجوس هذه الامة كفته وبغض
وهجران ايشان جسته. وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ معني اينست ونيست امر ما مكر مرة واحد يك زدن وچشم جنبانيدن چنانچه كلمه واحد يعني كن در
در ايجاد معدومات ونفخه واحد در افنا واعادت معدومات. وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ
معني اينست وهر اينه بدرستي كه هلاك كرده ايم اي كفار اهل مكه امثال شما از كذشتكان چون قوم نوح وعاد وثمود وقوم لوط وآل فرعون

وخاتمه مستحسن باشد تاکید جمله ازجهت آنست که ذکر کفار وذکر وعیدهاء ایشان برحکم مضاده ملوح سوی مضمون آن جمله بود بتقدیر ملوح تاکید جمله سایغ نمود
معنی اینست بدرستی که متقیان در بوستانها وجویهاء روان در نشستگاه اهل صدق ومجلس اهل حق نزد کردگار بقرب مکانت وعظمت نه قرب مکان که خدای تعالی وتقدس منزه است از آن کردگار ملیك یعنی مالك جهانیان توانا برجزا وسزا تا در براحیا وافنا وبدانکه این سورت را نیز مقطعی حسن است ومنتهایی مستحسن است
چنانکه ذکر آن بیش ازین کذشته وبه بیان پیوسته والله اعلم بخفیات اسرار القرآن وخفیات بحاد الفرقان لا اله الا هو ربي توکلی علیه وهو حسبی
سورة الرحمن سورة رحمن مکی است بعضی کویند مدنی است در تفسیر آورده که هفتاد وشش آیت سیصد وپنجاه ویك کلمه هزار وسیصد وسی وشش
حرف است ربط این سورة باسورة قمر آنست که ختم سورة قمر بذکر خدای بود وافتتاح سورة رحمن بذکر خدای جل وعلا روی نمود ونیز در آغاز سورة قمر ذکر انشقاق قمر مذکور شده ودر افتتاح سورة الرحمن ذکر شمس وقمر آمده وبدانکه سورت را بذکر اعظم الآء که تعلیم قرآن آنست واسبق نعما که ایجاد انسان است ونعمت مخصوصه انسان که نطق وبیان است افتتاح کرد بعد چندی از اصناف کرم وانواع نعم وعجایب قدرت وبدایع فطرت در بیان آورد بعد توبیخ جن وانس را درمیان انداخت بخطاب فبای آلاء ربکما تکذبان سی ویکبار مخاطب ساخت که تفصیل آن هم درین سورت مبین خواهد کشت وبوضوح وبیان خواهد پیوست تا آنکه در آخر سورت چند جمله در ذکر نعیم جنان که منتها مقاصد مؤمنانست مذکور کشت سورة مذکوره بجمله تبارك اسم ربك ذی الجلال والاکرام که متضمن ثنا حق جل وعلا که منعم ومعطی است بانتها پیوست وشك نیست که جملهایی که ازین باب است اکر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد باب میان ایشان اتصال وارتباط باشد واکر مقصود از هر یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکریست معترضاتی که درمیان جمل مقصوده آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیکر از هر نوع در محلهای که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن بتوضیح وتشریح روی نماید

شیء شی فعلوهو صغیرٍ و جنّاتٍ و مقعدٍ صدقٍ

بالوجهین ورش — سکت خلف وبخلف روایة خلاد — بالاشباع ابن کثیر — مدغما غیر الغنة خلف — مدغما غیر الغنة خلف — بالادغام سوسی

مِنْ مُدَّكِرٍ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ
هست پند کیرنده وهر چیزکه کردند آن را نوشته شده است در صحایف اعمال

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي
وهر کاری خرد وبزرك بنشته است بدرستی پرهیزکاران در

جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ
بوستانها اند وجویها در مقامی پسندیده نزد پادشاهی توانا

سورة الرحمن ثمان وسبعون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ
خداوند بخشاینده آموزانید محمد را قرآن بواسطه جبرئیل آفرید آدمی را آموخت اورا

الْبَيَانَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ
نطق فصیح وفهم بلیغ آفتاب وماه میروند بفرمان او بحسابی معلوم وگیاه

وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ
ودرخت فرمان بردارند اورا وآسمان برافراشت آن را ونهاد آلت وزن را

القرآن — بالنقل فی الحالین ابن کثیر
الإنسان — بالنقل ورش
الانسان — سکت خلف وفی روایة خلاد

بدایع معانی مضمون مدیح وعلّم آدم الاسماء کلها تعلیم خاص کردکار تقدس وتعالی وچون مطلوب از خلقت انسان اتباع دین وحصول علم یقین است قرآن را که مشتمل همه امور یقینیه ومتضمن بیان همه شیون دینیه است مقدم کرد انسان وبیان انسان را موخر از آن آورد آفتاب وماهتاب از مخلوقات رحمن ملتبس اند بشمار رسیق وشهور وایام وتعیین اجال دیون وبدر ایمان واعمار انام جاری اند بشمار معین در بروج ومنازل بتفصیلی معین واین نیز آیتی عظیمه است از آیات قدرت وعلامتی نجیمه است از علامات فطرت والنجم والشجر یسجدان معنی اینست وگیاه ودرخت مر اورا سجده میکنند وهرچه بر ایشان حکم میشود کردن می نهند از افزودن تر وتازه نمودن وبریدن وهیزم کردانیدن

والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان الشمس والقمر بحسبان معنی اینست
رحمن کردکار مهربان تعلیم کرد قرآن کلامی دال برکلام رب العالمین جامع علم اولین وآخرین معجزی باعظمت وجلالت برهان جلی ودلیل قوی بر نبوت ورسالت اصدق انبیا
اصوب در انشا نظم او باهر نظمی که برابر کنند راجح آید معنی او باهر معنی که مقابله کنند اصوب نماید ناطق بتبیانات حجج قرآن عربی بی عوج آفرید جوهر بدیع انسان انموذج بدایع
جهان مکرم باکرم بکریم مصور باحسن تقویم مظهر عجایب قدرت معدن غرایب فطرت مصنوع از جوهر خاك برتر از افلاك واملاك عالم اصغر بلکه عالم اکبر میان همه
موجودات اورا منزلتی ومکانتی ومیان همه مصنوعات اورا مرتبتی وشانی میان همه اصناف اورا موصوف بنطق آورده وتعلیم بیان جلی کرده بیانی بعجایب مبانی متضمن

اين قبول وتحمل بانقياد وطاعت مي ماند آنرا بر وجه استعارت سجده مي خواند وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا معني اينست وآسمان را بلند كردانيد وبعلوّ وسموّ رسانيد وَوَضَعَ الْمِيزَانَ
اَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ووضع الميزان عطف است بر والسماء رفعها ان مفسّره است لا تطغوا صيغه نهي است بتضمين فعل امر اي
وضع الميزان واسم ان لا تطغوا با ان مصدريه است بتقدير لام اي ووضع الميزان لان لا تطغوا في الميزان ووضع مظهر موضع مضمر در في الميزان وتكرار ذكر او از جهت زيادت عنايت
نشان اوست بر تقديري كه لا تطغوا صيغه نهي بود عطف واقيموا ولا تخسروا بر وي ظاهر باشد وبر تقديري كه لا تطغوا صيغه مضارع دارند جمله واقيموا را بتقدير قال
عطف بر وضع الميزان نهند ارند معني اينست وضع كرد ميزان را تا بكمي وافزوني تجاوز نكند وخود را در شان ميزان در طغيان نيفكنيد وراست كنيد وزن را بعدل
ورو امداريد افزوني وفضل

تُخْسِرُوا وَالْأَرْضِ وَالْأَرْضَ لِلْأَنَامِ لِلْأَنَامِ فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ذَاتَ الْأَكْمَامِ

اَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۝ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ

وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ۝ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ۝

فِيهَا فَاكِهَةٌ ۝ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ۝ وَالْحَبُّ

ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ ۝ وَخَلَقَ

الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

تُكَذِّبَانِ ۝ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۝ بَيْنَهُمَا

بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝

وَالْحَبَّ ذَا الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانَ وَالرَّيْحَانِ فَبِيِّ آلَاءِ الْاِنْسَانَ الْاِنْسَانَ كَالْفَخَّارِ كَالْفَخَّارِ مِنْ نَارٍ مِنْ نَارٍ فَبِيِّ آلَاءِ فَبِيِّ آلَاءِ

والارض وضعها للانام اين نيز منصوبست بر شريطه تفسير اي وضع الارض للانام معطوف است بر جمله سابقه معنى اينست وضع كرد يعني بكسترد وآفريد زمين را براي قرار مردمان تا ساكن شوند ... فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام والحب ذو العصف والريحان فباي الاء ربكما تكذبان معنى اينست در زمين ميوه است وخرماستان است خداوند غلاف ودانه خداوند لفاف وريحان ... چون اين نعمتها دادست پس بكدام نعمت از نعمتهاي پروردكار خويش اي كروه جن وانس تكذيب ميكنيد روايت ... خلق الانسان من صلصال كالفخار وخلق الجان من مارج من نار فباي الاء ربكما تكذبان

يلتقيان حال است از البحرين جمله بينهما برزخ لا يبغيان حالي ديكرست فباي الاء ربكما تكذبان مكررست براي تاكيد معني اينست
رحمن آميخته است دو دريا يكي شور نمكين ديكر شيرين كوار بيكجا روند ميان خويش يكديكر مختلط نشوند ميان ايشان حدّي است فاصل
كه از آنجا بتجاوز نكنند معني فباي الاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته.

جمله خلق الانسان خبري ديكرست مر الرحمن را وخلق الجان عطف است بر خلق الانسان فباي الاء ربكما تكذبان مكررست براي تاكيد معني اينست آفريد است خداي رحمن انسان را
يعني آدم را از صلصال يعني از كل خشك آواز كننده چون سفال وآفريد است جان را يعني پدر جنيان را كه همه جنيان از نسل اواند بكمال اقتدار از شعله بي دود وبعضي كويند
از شعله آميخته با دود از نار معني فباي الاء ربكما تكذبان همانست كه رفته است وبيان پيوسته رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
اينجمله خبري ديكرست مر الرحمن را معني اينست رحمان پروردكار مشرق زمستان وتابستانست وپروردكار مغرب اين وآنست معنى فباي الاء ربكما تكذبان همان است
كه كذشته وبيان پيوسته مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ اينجمله خبري ديكرست مر الرحمن

يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فباي الاء ربكما تكذبان ايجمله حالى ديكرست از البحرين معنى اينست بيرون آيد از آن دو دريا لؤلؤ ومرجان مرجان مرواريد خورد ولؤلؤ مرواريد كلانست وبعضى كويند صورت تركيب يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان چنان مى نمايد كه لؤلؤ ومرجان از هر دو دريا بيرون مى آيد وبعضى كويند از يكى بيرون مى آيد نسبت بدو بر سبيل مجاز ميكند چنانچ در نلما بلغا مجمع بينهما نسيا حوتهما نسيان يكى را نسبت سوى دو كردند وبعضى كويند لولو مرجان از موضع بحرين بيرون مى آيد بدين اعتبار نسبت بهر دو سايغ ميشمايد وله الجوار المنشئات فى البحر كالاعلام فباي الاء ربكما تكذبان ايجمله عطف است بر اخبار سابقه يعنى الرحمن علم القران وله الجوار المنشئات فى البحر صفت جوارى است كالاعلام صفتى ديكرست ومنشئات بفتح شين وكسر شين خوانند ومعنى بر حسب آن دانند فباي الاء ربكما تكذبان مكررست براى تاكيد بر قراءة فتح شين معنى چنين آيد مر رحمن راست كشتيها همچو كوهها در دريا وبر قراءة كسر شين معنى چنين آيد مر وراست كشتيها روان شونده

اللؤلؤ بابدال الهمزة فى الوقف او بابدال الاولى وتليين الثانية روما وتحقيق الاولى وتليين الثانية كالواو مع الروم هشام وتحقيق الاولى وابدال الاخرى هشام

با دبان بر كشيده باسير آغاز كننده موج بيدا آرنده دو دريا همچو كوهها غله وقماش مشرق در مغرب رساننده ونفايس وغرايب مغرب در مشرق آرنده زمين ومتعدد دو انند ومرد را بر تخت خفته بى تعب در منزل بعيد رساننده معنى فباي الاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام فباي الاء ربكما تكذبان معنى اينست هر كه كاين است در زمين فانى شدنده است وبزوال وهلاك رسنده است وباقى ماند ذات پروردكار كه خداوند عظمت وجلال است متصف باكرام وافضال است معنى فباي الاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته يسئله من فى السموات والارض كل يوم هو فى شان فباي الاء ربكما تكذبان معنى اينست خواهش ميكنند از وانكه در آسمان وزمين است او رب العالمين ومعطى السايلين او پروردكاريست كه در هر وقتى دركاريست هر دمى وقدمى هر سكونى وهر حركتى را آفريدكار است دم هيچ دم زننده جز بايجاد او بر نيايد وبنض

لكم ايها ان استطعتم ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وقرء كهما ورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

تخرج اللؤلؤ بصم التاء وفتح الراء نافع وابو عمرو — فبيى الاء بالابدال فى الوقف ثلثة اوجه لورش — الجوار المنشئات بكسر الشين حمزة وابو بكر — المنشات ثلثة اوجه لورش — كالاعلام بالنقل ورش — كالاعلام سكت خلف وفى رواية خلاد — فبيى الاء بالابدال فى الوقف ثلثة اوجه لورش — ويبقى ويبقى بالامالة حمزة والكسائي وبين اللفظين ورش — والاكرام بالنقل ورش — والاكرام سكت خلف وفى رواية خلاد — والاكرام بالامالة ابن ذكوان — والاكرام بالترقيق ورش

تخرج منهما اللؤلؤ والمرجان فباي الاء ربكما
بيرون مى آيد از آن دو بحر مرواريد بزرك ومرواريد خرد بابسد پس بر كدام نعمتهاى پروردكار شما

تكذبان وله الجوار المنشئات في البحر
تكذيب مى نماييد اى آدمى وپرى ومر وراست كشتيهاى بادبان بر كشيده در دريا

كالاعلام فباي الاء ربكما تكذبان كل من
چون كوهها پس بر كدام نعمتهاى پروردكار شما تكذيب مينماييد اى آدمى وپرى هر آنكس كه

عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام
بر پشت زمين است نا پاينده است وباقى ماند ذات پروردكار تو خداوند عظمت وكبريا وافاضت اسباب كرامت

فباي الاء ربكما تكذبان يسئله من في
پس بر كدام نعمتهاى پروردكار شما تكذيب مى نماييد اى آدمى وپرى ميخواهد از خداى حوايج دينى ودنيوى را هر آنكه در

السموات والارض كل يوم هو في شان
آسمانها وزمين است هر روز او در كاريست باعتبار ظهور در زمانهاى خود

فباي الاء ربكما تكذبان سنفرغ لكم
پس بر كدام نعمتهاى پروردكار شما تكذيب مى نماييد اى آدمى وپرى زود باشد كه برسد نوبت حوادث بوقوع محاسبه شما

ايه الثقلان فباي الاء ربكما تكذبان
اى پرى وآدمى پس بر كدام نعمتهاى پروردكار شما تكذيب مينماييد اى پرى وآدمى

يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
اى كروه پرى وآدمى اكر مى توانيد كه بيرون شويد

فبيى الاء يسئله والارض والارض فى شان فبيى الاء سنفرغ لكم ايها ايه ايها
فبيى الاء لورش والانس والانس ان استطعتم بالسكت خلف

بالابدال ثلثة اوجه لورش — بالنقل ورش — بالنقل فى الوقف حمزة — بالسكت خلف وفى رواية خلاد — بالياء حمزة والكسائي — بضم الهاء ابن عامر — فى الوصل ابو عمرو

هيچ زننده جز بارادت او نجنبد وحركتى از حركات آسمان جز بمشيت او موجود نشود وذره از ذرات زمين جز بقضاء او سكونت نيابد در هر ذره او را شانى در هر شانى برا او نشانى
در حكايت آورده اند پادشاهى وزيرى را از اين آيت پرسيد وزير براى بيان او يكروز مهلت طلبيد در فكر بود انديشه مند مينمود غلامى سياهى داشت آن غلام دل بر استطلاع حال كماشت كفت وزير را متفكر مى يابم وجهت تفكر او را در نمى يابم وزير قصه كفت وانديشه مندى خويش از غلام نهفت غلام كفت مرا پيش پادشاه بر تا معنى آيت بكويم واز اين عهده تفصى جويم روز ديكر وزير غلام را پيش پادشاه آورد غلام مذكور شان مسطور بيا نكرد كفت حق سبحانه وتعالى همواره شان اوست كه ساعات شب در روز وساعات روز در شب در آرد ومرده را از زنده وزنده را از مرده بيرون آرد مريض را صحت دهد وصحيح را مريض كند مبتلايى را عافيت بخشد واز مبتلايى بلا بر دعزيزى را ذليل كند ذليلى را بعزت رساند فقيرى را غنى سازد

غني را در محنت فقر انداز د چون غلام مذکور کلمات مسطور بسمع پادشاه رسانید پادشاه این کلمات را از وی پسندید و خلعت و زارت بوی پوشانید غلام برو ز برکفت
ای مولی چنین است شان حق سبحانه و تعالی معنی فبای آلاء ربکما تکذبان کذشته و بیبان پیوسته · سنفرغ لکم ایها الثقلان فبای آلاء ربکما تکذبان بر قراءت
سیفرغ بر صیغهٔ غایب جمله جزی دیکرست من الرحمن و بر قراءت سنفرغ بر صیغهٔ متکلم مقول یقول محذوف باشد که آن خبری دیگر من الرحمن بود و تواند بود سنفرغ
بر هر دو قراءت مستانفه باشد در جواب ما یفعل بنا فبای آلاء ربکما تکذبان مکررست برای تاکید و بدانکه فراغ و شغل در صفات خدای نسبت ندارد در تفسیر این کلام
محمول بر تمثیل میدارد چه انفراد در فعل محاسبه در حصول مرام بکمال و تمام بدان ماند که کسی خود را برای حصول شانی از شیون دیکر فارغ کرداند بر این طریق معنی کلام

بسیماهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

من اقطار من اقطار من اقطار والارض والارض فبيي الآلاء

من اقطار السموات والارض فانفذوا لا تنفذون
از کنارهای آسمانها و زمین پس بیرون شوید بیرون نتوانید شد

الا بسلطان فباي آلاء ربكما تكذبان
مکر بقهر و غلبه و آن خود ممکن نه پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب می نمایید ای پری و آدمی

يرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا
فرستاده شود بر شما زبانهٔ خالص از آتش و مس کداخته پس نه

تنتصران فباي آلاء ربكما تكذبان
منتقم باشید از عذاب پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب می نمایید ای آدمی و پری

فاذا انشقت السماء فكانت وردة كالدهان
پس چون شکافته شود آسمان پس شود کلرنک چون روغن زیت یا ادیم

فباي آلاء ربكما تكذبان فيومئذ لا يسئل
پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب مینمایید ای آدمی و پری پس در آن روز پرسیده نشود

عن ذنبه انس ولا جان فباي آلاء ربكما
از کناه خودش هیچ آدمی و نه پری پس بکدام نعمتهای پروردکار شما

تكذبان يعرف المجرمون بسيماهم فيؤخذ
تکذیب مینمایید ای آدمی و پری شناسند کناهکاران را بعلامتهایشان از سوادوجه و زرقت عین پس کرفته شود

بالنواصي والاقدام فباي آلاء ربكما تكذبان
بموی های پیشانی و قدمها پس بکدام نعمتهای پروردکار شما تکذیب مینمایید ای آدمی و پری

سرخ سرخ کردد معنی فبای آلاء ربکما تکذبان کذشته و بیبان پیوسته پس در آن روز که حال آسمان چنین بود هیچ آدمی و پری از کناه خویش
پرسیده نشود · یعرف المجرمون بسیماهم فیؤخذ بالنواصي والاقدام فبای آلاء ربکما تکذبان جمله یعرف المجرمون مستانفه است
در جواب ما یکون شان هم جمله فیؤخذ بالنواصي والاقدام عطف است بر یعرف المجرمون معنی اینست شناخته شوند کناهکاران
و تباهکاران بنشانی تباهی از کبود چشمی و روسیاهی پس موی پیشانی و اقدام کرفته شوند و در آتش انداخته کردند تا انکه موی پیشانی با اقدام

معنی آنست فرستاده شود بر شما شعله از آتش و دود پس کسی از نصرت نتوانید جست و حال خود بکسی نتوانید نمود معنی فبای آلاء ربکما تکذبان
کذشته و بیبان پیوسته فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان فبای آلاء ربکما تکذبان فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان فبای آلاء
ربکما تکذبان فاذا انشقت السماء شرط است فکانت وردة عطف است بر شرط دهان جمع دهن است چنانچه خفاف جمع خف است و بعضی بمعنی ادیم سرخ کویند تشبیه در سرخی
جویند فبای آلاء ربکما تکذبان معترضه است میان شرط و جزا فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان جزاء شرط است و این شرطیه عطف است بر فعلیه سابقه یعنی یرسل علیکما
جمله فبای آلاء ربکما تکذبان مکررست برای تاکید معنی آنست پس چون آسمان شکافته شود پس چون کل سرخ سرخ کردد همچو روغنها بکدازد یا کویند در سرخی همچو چرم

ایشان مجتمع سازند بدین صورت ایشانرا بگیرند در آتش اندازند معنی فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ گذشته وبنیان پیوسته هٰذِهٖ جَهَنَّمُ الَّتِیْ یُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُوْنَ
یَطُوْفُوْنَ بَیْنَهَا وَبَیْنَ حَمِیْمٍ اٰنٍ فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هذه مبتدا است جهنم خبر مبتدا است موصول باصله صفت جهنم است یطوفون حال است بینها وبین حمیم آن متعلق
بیطوفون وجمله هذه جهنم الی آخر محمول است بر تقدیر یقال ویقال با مقول حال بود یا مستانفه باشد فبای آلاء ربکما تکذبان مکررست برای تاکید معنی اینست
گفته شود ایشانرا این دوزخ است آنکه بدان مجرمان تکذیب میکردند وبوعید او ایمان نمی آوردند درین حال که میان آتش دوزخ ومیان آب گرم آمد وشد میکنند گهی
از آتش سوی آب گرم می آیند گهی از آب گرم سوی آتش میروند وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ جَنَّتٰنِ فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ذَوَاتَاۤ اَفْنَانٍ

یُكَذِّبُ بِهَا — بالادغام سوسي
حَمِیْمٍ اٰنٍ — بالتقلیل ثلثة اوجه ورش
حَمِیْمٍ اٰنٍ — سکت خلف وفي روایة
فَبِیِّ — بالابدال في الوقف حمزة
اٰلَاۤءِ — ثلثة اوجه لورش
وَلِمَنْ خَافَ — بالامالة حمزة

هٰذِهٖ جَهَنَّمُ الَّتِیْ یُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُوْنَ
این آن دوزخ است که بدروغ میداشتند آنرا گناه کاران

یَطُوْفُوْنَ بَیْنَهَا وَبَیْنَ حَمِیْمٍ اٰنٍ ج فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا
طوف کنند میان آن ومیان آبی بغایت گرم پس بکدام نعمتهای پروردگار شما

تُكَذِّبَانِ وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهٖ جَنَّتٰنِ ج
تکذیب مینمایید ای آدمی وپری ومر آنکس راست که از موقف حساب پروردگار او بترسد دو بهشت عدن ونعیم

فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ لا ذَوَاتَاۤ اَفْنَانٍ ج فَبِاَيِّ
پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب مینمایید ای آدمی وپری دو خداوند شاخهای درختان پس بکدام

اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِیْهِمَا عَیْنٰنِ تَجْرِیٰنِ ج
نعمتهای پروردگار شما تکذیب مینمایید ای آدمی وپری در آن دو جنت است دو چشمه که میروند

فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فِیْهِمَا مِنْ كُلِّ
پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب مینمایید ای آدمی وپری در آن دو جنت است از هر

فَاكِهَةٍ زَوْجٰنِ ج فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
میوه دو صنف یکی معروف ویکی غریب پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب مینمایید ای آدمی وپری

مُتَّكِـِٕیْنَ عَلٰی فُرُشٍۭ بَطَاۤىِٕنُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ ط وَجَنَا
حال آنکه تکیه زدگان باشند بر گستردنیها که آستر های آن از دیبای ستبر است ومیوه

الْجَنَّتَیْنِ دَانٍ ج فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
هر دو جنت قریب است تناول آن پس بکدام نعمتهای پروردگار شما تکذیب مینمایید ای آدمی وپری

فَبِیِّ اٰلَاۤءِ — بالابدال في الوقف حمزة — ثلثة اوجه لورش
فَبِیِّ اٰلَاۤءِ — بالابدال في الوقف حمزة — ثلثة اوجه لورش
فَبِیِّ اٰلَاۤءِ — بالابدال في الوقف حمزة — ثلثة اوجه لورش
ركوع
فَبِیِّ اٰلَاۤءِ — بالابدال في الوقف حمزة — ثلثة اوجه لورش
مُتَّكِـِٕیْنَ — ثلثة اوجه لورش
مُتَّكِیْنَ — بالحذف في الوقف حمزة
بَطَایِنُهَا — کالیاء في الوقف حمزة
مِنْ اِسْتَبْرَقٍ — بالنقل ورش
مِنْ اِسْتَبْرَقٍ — سکت خلف في روایة
اِسْتَبْرَقٍ وَّ — مدغما غیر الغنة خلف
فَبِیِّ اٰلَاۤءِ — بالابدال في الوقف حمزة — ثلثة اوجه لورش

فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ معنی اینست ومر کسانی را از آدمیان وپریان که از حساب پروردگار یا از پروردگار خویش بترسند واز کار بد باز مانند وکارهای نیک کنند دو جنت خداوند شاخهاشان دار بود یکی از آن دو جنت مر پریان دوم مر آدمیان را باشد بعضی گویند مر اهل بهشت را دو جنت باشد جنتی از جهت فعل طاعات وجنتی از جهت ترک سیئات معنی فبای الآء ربکما تکذبان گذشته وبنیان پیوسته سوال چون بدین آیت ثابت شود که جنیانرا ثواب بجنت خواهد بود ابوحنیفه در ثبوت ثواب جنیان بجهت چرا توقف نمود جواب این آیت احتمال عموم واحتمال الخصوص بآدمیان همچو سایر عمومات قرآنی داشت از جهت تعارض احتمال ابو حنیفه رضی الله عنه خاطر بر توقف گماشت فِیْهِمَا عَیْنٰنِ تَجْرِیٰنِ فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فیهما صفتی دیگرست مر جنتان عینان فاعل است مر ظرف مستقر تجریان صفت است مر عینان فبای الآء ربکما تکذبان مکررست برای تاکید معنی اینست در آن دو بوستان دو چشمه است روان جایی از بالا فرود آید جایی از فرود بالا رود معنی فبای الآء ربکما تکذبان گذشته وبه بیان پیوسته فِیْهِمَا مِنْ كُلِّ

گویند ظواهر از سندس بود وبعضی گویند چیزی بود که جز خدای معلوم کسی نشود ومیوه هر دو بستان نزدیک بود چنانچه نشسته وغلطیده خورده شود معنی فبای الآء ربکما تکذبان گذشته وبنیان پیوسته فِیْهِنَّ قٰصِرٰتُ الطَّرْفِ لَمْ یَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَاۤنٌّ
فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فیهن ای فی اماکن الجنتین ومجالسها قاصرات الطرف تقدیره نسا قاصرات الطرف مبتدا است فیهن خبر مبتدا است
جمله صفتی دیگرست مر جنتان وجمع کردن ضمیر باعتبار اشتمال دو جنت مذکوره بمقامات ومجالس است لم یطمثهن صفت است مر قاصرات الطرف

فَاكِهَةٍ زَوْجٰنِ فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ جمله صفتی دیگرست مر جنتان زوجان فاعل است مر فیهما من کل فاکهة بیان زوجانست حال است از و معنی
اینست در آن دو بوستان از هر میوه که بود دو زوج همتا باشد معنی فبای الآء ربکما تکذبان گذشته وبنیان پیوسته مُتَّكِـِٕیْنَ عَلٰی فُرُشٍۭ بَطَاۤىِٕنُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ
وَجَنَا الْجَنَّتَیْنِ دَانٍ فَبِاَيِّ اٰلَاۤءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ متکئین حال است از لمن خاف علی فرش متعلق است بمتکئین جمله اسمیه یعنی بطائنها من استبرق
صفت است مر فرش وجمله وجنا الجنتین دان حال است از ضمیر ظرف مستقر که خبرست مر جنتان فبای الآء ربکما تکذبان مکررست برای تاکید معنی اینست
در حال که خائفان حساب گاه خدا تکیه کننده باشند بر فراشها که بطانها آن از دیباء ستبر بود وبعضی گویند زربفت باشد چون بطاین اینست تا ظواهر چه بود بعضی

يا حالست اِنْسٌ فاعل است مر لم يطمثهن ولا جانّ عطف است بر انسٌ فباي آلاء ربكما تكذبان مكررست براي تاكيد **معني اينست** درآن بهشت زناني باشند كه چشمهاء
خود را از غير شوهران خويش باز دارند كه جماع نكرده است ايشانرا پيش از صاحبان ايشان هيچ يكي از آدميان ونه از پريان معني فباي آلاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته
كانهن الياقوت والمرجان فباي آلاء ربكما تكذبان صفتي ديكرست مر قاصرات الطرف يا حالست فباي آلاء ربكما تكذبان مكررست براي تاكيد **معني اينست**
چنانستي ايشان در سرخي همچو ياقوت اند ودر سفيدي همچو مرجان يا كويند هر يكي از ايشان در صفا همچو ياقوت ومرجان بود چنانچه مغز ساق او همچو رشته ياقوت ومروا ريد
ديده شود معني فباي آلاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته • هل جزاء الاحسان الا الاحسان فباي آلاء ربكما تكذبان اي ما جزاء الاحسان

الا الاحسان استفهام براي انكارست وجمله تذييل است **معني اينست** نيست جزاء احسان مكر احسان يعني كساني كه از خداي بترسيدند طاعت خداي وكار نيك كردند چون كار ايشان جز نيكي نباشد جزاء ايشان جز نيكي نبود معني فباي آلاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته • ومن دونهما جنتان فباي آلاء ربكما تكذبان اين جمله عطف است بر جمله ولمن خاف مقام ربه جنتان ومن دون هاتين الجنتين جنتان اخريان آن دو جنت اولي مقربانرا بود واين دو جنت مر اصحاب يمين را باشد و بعضي آن دو جنت مر شهريانرا دادند واين دو جنت ديكر مر روستايانرا بنداريد وبعضي از ولمن خاف مقام ربه همه اهل جنت بعموم واطلاق جويند وچهار جنت مذكوره مر همه را كويند **معني اينست** واز غير آن دو جنت دو جنتي ديكرست بعضي كويند از نقره وبعضي كويند از زرست وبعضي كويند از ياقوت وزمرد ودو جنت اولي از زر ونقره وبعضي كويند از زرست معني فباي آلاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته مدهامتان فباي آلاء ربكما تكذبان صفتي ديكرست مر جنتان فباي آلاء ربكما تكذبان مكررست براي تاكيد **معني اينست** دو جنتي سياه فام شده رنك ايشان از شدت سبزي بسياهي زده معني فباي آلاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته

قاصرات	لم يطمثهن	فبي آلاء	كانهن	فبي	الآء
بالترقيق ورش	بضم الميم دوري	بالابدال في الوقف حمزة / ثلثة اوجه ورش	بالتسهيل في الوقف حمزة	بالابدال في الوقف حمزة	ثلثة اوجه ورش

الاحسان — بالسكت خلف وفي رواية خلاد

الاحسان — بالنقل ورش
الاحسان — بالنقل ورش
الاحسان — بسكت خلف وفي رواية خلاد
فبي آلاء — بالابدال في الوقف حمزة / ثلثة اوجه ورش
فبي آلاء — ثلثة اوجه ورش / بالابدال في الوقف حمزة
فبي آلاء — ثلثة اوجه ورش / بالابدال في الوقف حمزة
عينان نضاختان — بالادغام سوسي
فبي الآء — كما تقدم
فاكهة و — مدغما بغير الغنة خلف
نخل و — مدغما بغير الغنة خلف
فبي الآء — ثلثة اوجه ورش / بالابدال في الوقف حمزة

فيهنّ قاصرات الطّرف لم يطمثهنّ انسٌ قبلهم
دريشان نعمتهاي مذكورست زناني كه جز شوي خود ننكرند ازان كه بكارت ايشان نكرد هيچ آدمي پيش از اهل جنت
ولا جانٌّ ج فباي آلاء ربّكما تكذّبان ج كانّهنّ
ونه پري بس بكدام نعمتهاي پروردكار شما تكذيب مينماييد اي پري وآدمي كويي ايشان
الياقوت والمرجان ج فباي آلاء ربّكما تكذّبان
ياقوت ومرواريد نازك اند بس بكدام نعمتهاي پروردكار شما تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري
هل جزاء الاحسان الّا الاحسان ج فباي آلاء
هيچ هست جزاء نيكوكاري در دنيا مكر نيكوكاري در آخرت بس بكدام نعمتهاي
ربّكما تكذّبان ومن دونهما جنّتان ج
پروردكار شما تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري واز فرود آن دو جنت است دو بهشت
فباي آلاء ربّكما تكذّبان مدهامّتان
بس بكدام نعمتهاي پروردكار شما تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري مايل نشود از غايت سبزي
فباي آلاء ربّكما تكذّبان فيهما عينان نضّاختان ج
بس بكدام نعمتهاي پروردكار شما تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري درآن دو جنت است دو چشمه جوشنده با آب بسيار
فباي آلاء ربّكما تكذّبان فيهما فاكهةٌ ونخلٌ
بس بكدام نعمتهاي خداوند شما تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري درآن دو جنت است جنس ميوه ودرخت خرما
ورمّانٌ ج فباي آلاء ربّكما تكذّبان فيهنّ
وانار بس بكدام نعمتهاي پروردكار شما تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري درآن جنات است

ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته • حورٌ مقصوراتٌ في الخيام فباي آلاء ربكما تكذبان اين جمله صفتي ديكرست
مر خيرات حسان يا بدل از وست وتبيان اوست **معني اينست** زناني مستورست در خيمها يعني در خانهاء مرواريد وياقوت تها روايت
كرده اند هر خيمه شصت كروه در شصت كروه باشد وبعضي كويند خيمه يك مرواريد مجوف باشد چهار فرسنك در چهار فرسنك كه درآن
چهار هزار تخته در از زر بود در هر كوشه ازآن اهلي باشند كه از كوشه ديكر ديده نشوند •

زده معني فباي آلاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته • فيهما عينان نضاختان فباي آلاء ربكما تكذبان صفتي ديكرست مر جنتان **معني اينست**
درآن دو بوستان دو چشمه اند فواره برشونده برخلاف طبع آن بالا روند معني فباي آلاء ربكما تكذبان كذشته وذكر آن بالا رفته فيهما فاكهة ونخل ورمان
فباي آلاء ربكما تكذبان صفتي ديكرست مر جنتان فباي آلاء ربكما تكذبان مكررست براي تاكيد **معني اينست** درآن دو بوستان ميوه است بسيار ونخلستان
وانار معني فباي آلاء ربكما تكذبان كذشته وبيان پيوسته • فيهن خيرات حسان فباي آلاء ربكما تكذبان اين جمله صفتي ديكرست مر جنتان
فباي آلاء ربكما تكذبان مكررست براي تاكيد **معني اينست** در اماكن ودر مجالس آن دو بوستان زناني اند نيك خويان وخوب رويان معني فباي الاء

لم يطمثهن انس قبلهم ولا جانّ فبايّ آلاء ربكما تكذبان صفتي ديكرست معني اين كذشته وبيان پيوسته، متكئين على رفرف خضر وعبقري حسان
فبايّ آلاء ربكما تكذبان متكئين حالست از ارباب‌ها كه مقدرست اي ومن دونهما جنتان اخريان لارباب‌ها يا كويند جنتان عطف است بر جنتان سابقه اي
ولمن خاف مقام ربه جنتان كذا وكذا وجنتان اخريان كذا وكذا برين تقدير متكئين در هر دو محل حالست از ولمن خاف اي ولمن خاف مقام ربه جنتان
كذا حال كونهم متكئين فيها على كذا ولمن خاف مقام ربه مردون هاتين الجنتين جنتان اخريان متكئين فيها على كذا على رفرف خضر متعلق است بمتكئين وعبقري
حسان عطف است بر خضر
معني اينست در حال كه
ارباب اين بستانها تكيه كننده
باشند يعني بالشت سبز و آن
بالا ... پرهاء
نرم ... چون
مخمل ... لطيفه
رشته بالا تكيه كاهها فرو هشته
وبالا بساط منقش نيكو منسوب
سوي عبقر و آن زمين جان
است كه چيزهاء غريب وعجيب
را نسبت كنند بدو تبارك
اسم ربك ذو الجلال
والاكرام اينجمله تذييل آيات
در خاتمت اين سورت صنعت
تشابه الاطراف است در
آغاز بنام ... خداي آورد
ختم آن ... نيز بنام
خدا كرد ... معني
اينست ... بزرگست
نام پروردگار تو كه خداوند بزرگي
واكرام است حقا اينجه ذات
آست واينجه نام است وبدا
مقطع اين نيز مقطعي حسن است
وحسن او پيش اهل دانش
مبرهن است زيرا چه چون ذكر
خداي كرد وعجايب قدرت
وبدايع فطرت او در بيان آورد
بعد آن از دوزخ وعذاب آن
بترسانيد وبهشت وثواب آن
مستبشر كردانيد وبر كفران
نعمت منعم متعال وتكذيب
الاء مفضل ذو الجلال والاكرام
توبيخ كرد ودر خاتمت بنام خدا
بكمال بزرگي وصفت ذو الجلال
والاكرام آورد سخن تمام كشت
وكلام بانتها پيوست والله اعلم
بمراداته وخفيات اراداته
لا اله الا هو ربي توكلي عليه
وهو حسبي، سورة الواقعة
سورة واقعه مكي است مكر دو
آيت يكي افبهذا الحديث انتم
مدهنون وتجعلون رزقكم

خيرات | فبيّ آلاء | فبيّ آلاء | لم يطمثهن | فبيّ آلاء | متّكئين
بالترقيق ورش | بالابدال في الوقف حمزة | ثلثة اوجه لورش | كما تقدم | كما تقدم | بضم الميم ابو الحارث | بالابدال في الوقف حمزة | ثلثة اوجه لورش | بالتسهيل في الوقف حمزة

متّكين — بالحذف في الوقف حمزة
خضرٍ و — مدغما — غير الغنّة خلف
فبيّ آلاء — بالابدال في الوقف حمزة — ثلثة اوجه لورش
ذو الجلال — ابن عامر
والاكرام — بالنقل ورش
والاكرام — سكت خلف وفي رواية خلاد
والاكرام — بالامالة ابن ذكوان
والاكرام — بالترقيق ورش

خيراتٌ حسانٌ ج فبايّ آلاء ربكما تكذبان
زناني نيكو اخلاق نيكو صورت پس بكدام نعمتهاي پروردگار شما تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري

حورٌ مقصوراتٌ في الخيام ج فبايّ آلاء ربكما تكذبان
زناني نيكو چشم مستورات در خيمها پس بكدام نعمتهاي پروردگار شما تكذيب مي نماييد

لم يطمثهنّ انسٌ قبلهم ولا جانٌّ ج فبايّ آلاء ربكما
ازالت بكارت ايشان نكرد هيچ آدمي پيش از اهل جنت وپري پس بكدام نعمتهاي پروردگار شما

تكذبان متّكئين على رفرفٍ خضرٍ وعبقريٍّ
تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري حال آنكه تكيه زدكان باشند بر بساطهاي سبز سبز وفرشها

حسانٍ ج فبايّ آلاء ربكما تكذبان
وجامهاي نيكو پس بكدام نعمتهاي پروردگار شما تكذيب مي نماييد اي آدمي وپري

تبارك اسم ربك ذي الجلال والاكرام
با بركت است نام پروردگار تو خداوند عظمت وتعظيم

ركوع

سورة الواقعة مكية ست وتسعون آية

تا الا قيلا سلاما سلاما
درجات ايشان در بيان
آورد بعد درجات اصحاب
يمين از جمله واصحاب اليمين
ما اصحاب اليمين في سدر
مخضود وطلح منضود تا وثلة
من الآخرين بذكر پيوست
بعد عقوبات اصحاب شمال
وارباب ضلال از جمله
واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال في سموم وحميم وظل من يحموم تا جمله هذا نزلهم يوم الدين مبين كردانيد تا آنكه بجمله نحن خلقناكم چند جمله
مربوطه متضمن اعتبارات مضبوطه در آخر سورت بر وجه تذنيب آورد وسورت مذكوره را بجمل مسطوره ختم كرد شك نيست جملهايي
كه از يكبابت اكر مقاصد ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود
كلي مقرر ديكريست معترضاتي كه در ميان جمل مقصوده آمده ميان كلامها متصل واقع شده جمل ديكر از هر نوع در محلهايي كه بايد
انكم تكذبون ودوم ثلة من الاولين وثلة من الآخرين كه در سفر مدينه بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم فرود آمدند نود آيت سيصد وهشتاد وهفت كلمه هزار وهفتاد وسه
حرف است ربط اين سورت با سورت رحمن آنست كه ختم سورت رحمن بذكر نيران وجنان بود وبدايت سورة واقعه ذكر قيامت واهوال آن روي نمود وميان ذكر بهشت ودوزخ
وذكر قيامت بدانكه اين سورت را بذكر وقوع واقعه قيامت افتتاح كرد بعد چند صفتي از صفات قيامت در بيان آورد بعد مردمان را در روز قيامت سه صف كفت اصحاب
يمين واصحاب شمال وسابقان وفرق ميان ايشان جست بعد صف سابقان را در بيان مقدم داشت اصحاب اعالي درجات ساخت از جمله اولئك المقربون في جنات النعيم

بمشيّة الله وعونه بيان آن بتشريح وتوضيح رُوي نمايد والله أعلم بالصّواب وإليه المرجع والمآب بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ لَيْسَ
لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا
أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ معني اينست
چون واقع شود واقعهٔ كه نيست در وقت واقعه شدنِ او نفسي كاذبة يعني واقعهٔ قيامت كه در هنگام واقع شدنِ او همه براستي آيند وهمه بكرده وگفتهٔ خويش

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا قرا قالون بالصّلة والقصر والمدّ وتركها وورش بالصّلة مع
مدّ الطّويل وابن كثير بالصّلة مع القصر

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشايندهٔ مهربان

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۝ لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ۝
چون بديد آيد آن بديد شدني يعني قيامت نيست در وقت واقع شدن آن هيچ نفسي دروغ گوينده

خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ۝ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا ۝
پست كرداندهٔ قومي برآرنده قومي ديگر چون تحريك دهند زمين را تحريك شدني

وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا ۝ فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا ۝
وخرد كردانند كوهها را خرد كردانيدني پس باشد غباري متفرّق

وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۝ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ
وباشيد شما اصنافي سه گانه پس اصحاب دست راست ونجستگي اي عجب چه چيزند اصحاب

الْمَيْمَنَةِ ۝ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۝
يمين ويُمن واصحاب دست چپ وشومي اي عجب چه چيزند اصحاب شمال وشومي

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۝ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۝
وسابقان در خيرات سابق اند بجنّات ايشان نزديك كردانند كانند بحضرت

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۝ وَقَلِيلٌ
در بوستانهاي ناز ونعمت سابقان كروهي بسيارند از پيشينيان از امم نخستين واندكي

مِنَ الْآخِرِينَ ۝ عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ۝ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا
از امّت بازپسين كه امّت محمّد اند بر تختها بافته از زر رشته وجواهر حال آنكه تكيه زده باشند بر آن

كاذبه بالامالة في الوقف كسائي
رافعة اذا بالنقل ورش
رافعة اذا سكت خلف في رواية
الارض بالنقل ورش
الارض سكت خلف
وفي رواية خلاد
رجّا و مدغما غير الغنّة خلف
منبثّا و مدغما غير الغنّة خلف
كنتم ازواجا بالسكت خلف في رواية
ثلثة فاصحاب بالامالة كسائي بالتسهيل في الوقف حمزة
الميمنة واصحاب بالامالة كسائي بالتسهيل في الوقف حمزة
المشامة بالامالة في الوقف كسائي

من الاولين من الاولين من الاخرين من الاخرين متّكئين متّكئين
بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية خلاد بالتقليل ثلثة اوجه لورش سكت خلف وفي رواية خلاد بالتسهيل في الوقف حمزة بالحذف في الوقف حمزة

اعتراف نمايند واقع پست كننده برآرنده يعني قومي را پست كرداند وقومي را برفعت رساند بسي خداوندان خوار كرداند بسي بندكان عزيز شوند بسي قبيح صحيح شود وبسي صحيح قبيح كردد چون جنبانيده شود جنبانيدني چنانكه هر بنايي كه در روي زمين است بيفتد وهر بلنديي كه در روست پست شود وكوهها سوده شوند پس چون غباري پراكنده كردند وشما اي مردمان سه صف شويد وسه زمره كرديد چنانكه در ازل در علمِ خداي بودند پس اصحاب ميمنه كيانند واصحاب مشئمه كيانند وسابقان سابقانند ايشان هم ايشان در جنات مقرّب باشند اصحاب ميمنه كساني اند در روز ميثاق يمين آدم عليه السّلام مي نمودند واصحاب مشئمه كساني اند كه جانب شمال آدم عليه السّلام مي نمودند وبعضي گويند اصحاب ميمنه كساني اند كه نامهٔ اعمال ايشان در يمين ايشان خواهند داد واصحاب مشئمه كساني اند كه صحايف اعمال ايشان در شمال ايشان خواهند نهاد وسابقان يعني سابقان در خيرات راجحان در طاعات ايشان هم ايشانند مقرّب باشند در جنات نعيم مستقر اند ثُلَّةٌ مِنَ

الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ
مِنْ مَعِينٍ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزِفُونَ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وَحُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ
الْمَكْنُونِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ خبر مبتدا است
محذوف أي هم ثلّة من الأوّلين وقليل من الآخرين وجمله هم ثلّة من الأوّلين مستأنفه است در جواب من هم على سرر موضونة خبري ديگر است

متكين حالست از ضمير ظرف مستقر اي هم كاين على سرر متكين عليها متقابلين حالي ديكرست يطوف عليهم ولدان مخلدون حالي ديكرست باكواب با معطوفات خويش
بمجرورياست وجار و مجرور متعلق است به يطوف لا يصدعون عنها و لا ينزفون صفت است مركاس من معين مما يشتهون صفت است مر لحم و طير و حور عين برفع از جهت
عطف بر ولدان يا از جهت انكه مبتدا محذوف الخبر بود بتقدير لهم حور عين باشد و بجر عطف بر مجرور است سابقه خوانند و معنى بر حسب آن دانند كامثال اللؤلؤ
المكنون صفتي ديكرست مر حور جزاء مصدر رست مر فعل محذوف اي يجزون جزاء يا مفعول له است مر مفهوم كلام اي نعم عليهم بهايتك النعماء لاجل الجزاء

عليهمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

متقابلين ۝ يطوف عليهم ولدان مخلدون لا ۝
رو با روي و برابر يكديكر — كرد بر آيند — برايشان كودكان — خدمتكار باقي كذاشته هميشه بر حال كودكي

باكواب وأباريق ۝ وكاس من معين لا ۝
باكوزهاي بي كوشه — و ابريقها — و ظرفي مملو — از خمري ظاهر بر زمين

لا يصدعون عنها ولا ينزفون لا ۝ وفاكهة مما
تصديع داده نشوند — از آن خمر — و بيهوش نشوند — و با نواع ميوه — از آنچه

يتخيرون لا ۝ ولحم طير مما يشتهون ط ۝ وحور
اختيار كنند — و كوشت مرغ — از هر جنس كه ميخواهند — و زنان

عين ۝ كامثال اللؤلؤ المكنون ج ۝ جزاء بما كانوا
نيكو چشم فراخ چشم — مانندهاي مرواريد — مستور از غبار — براي پاداش — بدانچه بودند

يعملون ۝ لا يسمعون فيها لغوا ولا تاثيما لا الا
كه ميكردند — نشنوند — در آن — هيچ سخني بي فايده و نه بزه مندي — مكر

قيلا سلاما سلاما لا ۝ واصحاب اليمين ما اصحاب
كفتاري — سلامي — پس از سلامي — و اصحاب يمين — و — يمن چه حيرند اصحاب

اليمين ط ۝ في سدر مخضود لا ۝ وطلح منضود لا ۝
دست راست — در نعمات درخت كنار — بي خار — و درخت موز — بي خار يا ام غيلان

وظل ممدود لا ۝ وماء مسكوب لا ۝ وفاكهة كثيرة لا
و سايه مبسوط دايم — و آبي جاري غير منقطع — و ميوه بسيار

عليهم — بضم الهاء حمزة
باكواب ق — مدغما غير الغنة خلف
وكاس — بالابدال سوسي
ولا ينزفون — بضم الزاء نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
وحور عين — حمزة وكسائي
اللولو اللؤلؤ — سوسي وابو بكر — بابدال الهمزتين حمزة في الوقف
لغوا ولا تاثيما — مدغما غير الغنة خلف — ابدل ورش والسوسي
تاثيما الا تاثيما الا — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
مخضود و — مدغما غير الغنة خلف
منضود و — مدغما غير الغنة خلف
ممدود و — مدغما غير الغنة خلف
مسكوب و — مدغما غير الغنة خلف
كثيرة — بالترقيق ورش

لا يسمعون فيها لغوا حالي ديكرست الا قيلا سلاما سلاما استثناء منقطع است و سلاما بدل است از قيلا يا مفعول او ست معني اينست سابقان مقربان جماعتي كثيراند از پيشينيان از عهد آدم تا زمان محمد و جمعي قليل از پسينيان يعني از عهد محمد تا انصرام جهان و بعضي پيشينيان و پسينيان از امت پيغمبر دارند جمعي از كثير از پيشينيان امت و جمعي قليل از پسينيان امت بنشانند ايشان كاين باشند بر سريرها بر زر و مرواريد بافته و انواع آراستكي يافته تكيه بر آن آورده براي ملاقات يكديكر متوجه شده ميكردانند بر ايشان كودكان مخلد كه جاويد بر صفت كودكي خواهند بود و از حد كودكي تجاوز نخواهند نمود و بعضي كويند كوشوارها پوشيده و با نواع حلي در آرا خود كوشيده با كوزها و ابريقها آب و كاسها شراب از هر جوي جيزي كه چشمه دارست و بري ان تعلق خمارست و بعد آشاميدن او سر درد نكند و در بيهوشي نيفكند و با نقل و ميوه از آنچه بركزينند و مطبوع ببينند و كوشت پرندكان از هر جنسي كه آرزو كنند و تمناء آن در خاطر برند

كثيرة لا مقطوعة ولا ممنوعة وفرش مرفوعة انا انشاناهن انشاء فجعلناهن ابكارا عربا اترابا لاصحاب اليمين ثلة من الاولين وثلة من الاخرين اصحاب اليمين مبتدا است بتاويل المفعول في شانه ما اصحاب اليمين صفت است
في سدر مخضود با معطوفات خويش خبر مبتدا ست لا مقطوعة ولا ممنوعة صفت است مر فاكهة كثيرة و فرش عبارت از نسوا
بدليل انا انشاناهن انشاء كه صفت زنانست فجعلناهن ابكارا عطف است بر انشاناهن عربا صفت است مر ابكارا
و بكر دند بر بهشتيان و باشند براي ايشان زنان سفيد پوست فراخ چشم همچو مرواريد درخشان در صدف نهان از در صفا چشم جزا داده شوند جزا دادني بدانچه
ميكردند يا داده شود اين نعمتها از جهت جزاء عملهايي كه مي آوردند نشنوند ايشان در جنان از مدحي و همدمي سخني بيهوده و موجب بزه و اثمي ليكن
كفتار سلاما سلاما كويند و از ين كلام يكديكر تحيت جويند و كودكان مذكور بعضي كويند بحكان كفار باشند غلمان و خدام اهل بهشت كردند
و بعضي كويند مخلوق براي ايشان باشند: واصحاب اليمين ما اصحاب اليمين في سدر مخضود وطلح منضود وظل ممدود وماء مسكوب وفاكهة

عُرُبٌ جمع عروبست والعروب المستحبّة الى الزوج لحسن التبعل اترابا صفتی دیگرست لأصحاب الیمین متعلق است بانشاناهنّ ثُلَّةٌ مِنَ الأوّلین خبر مبتدا محذوفست
أي هم ثُلّةٌ مِنَ الأوّلین وثُلّةٌ من الآخرین معطوف آست برو وجمله مستأنفه است در جواب مَن أصحاب الیمین وجمله وأصحاب الیمین ما أصحاب الیمین
عطف است تا والسابقون السابقون اولئك المقربون معنی اینست وأصحاب یمین که گفته میشود مر ایشانرا ما أصحاب الیمین در میان درختان کنار اند
ودرختانی که بی خارند ومَوز باردار از سر تا بن بار وسایه دراز شده ممتد ومنبسط آمده وآبی ریخته گشته بر روی زمین بی کود دکه روانی یافته
ودر میوه بسیار متجاوز از مقدار که نه مقطوع یعنی همچو میوهاء دنیا بنهایت نرسد ودر بعضی زمان منقطع نشود یعنی از خوردن ممنوع نکردد واورا مانعی از خوردن پیش نیاید ودر فرشی ته برته داشته شده بلند شود یا از زمین بالاء سریر آورده تا مرتفع کردد با فرشی رفیع ایشان متلون بانواع الوان یا از فرش زنان مراد شوند چه در عرب فرش بمعنی نسوان کویند بدرستی ما برای حظ اصحاب یمین زنان ابکار پیدا کرده ایم اتراب همه هم عمر ایشان یعنی سی وسه سال خوش آینده شوهر کرداینده ایم اصحاب یمین کثیر اند از پیشینیان وجمع کثیر اند از پسینیان ومیان تلیلٌ من الآخرین که بالا مذکور شده وثلّة من الآخرین که اینجا آمده معارضه نبود چه آن در صفت سابقان بود واین در صفت اصحاب یمین روی نمود واختلاف موضوع منافی معارضه باشد

خلف وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا

إِنَّهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ۝ وَفُرُشٍ مَرْفُوعَةٍ ۝
نه منقطع در بعضی زمان — ونه باز داشته — وفرشهای مرتفع از سطح بعضی بر بعضی یا بر داره زنان نیکو بختان

إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً ۝ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ۝
بدرستی ما آفریدیم آن زنانرا آفریدنی — پس کردانیدیم ایشانرا دوشیزکان

عُرُبًا أَتْرَابًا ۝ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ ۝ ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۝
شوی دوست همزاد یکدیگر — برای اصحاب دست راست — اصحاب یمین کروهی از امم نخستین بسیارند

وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۝ وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مَا أَصْحَابُ
وکروهی بسیار از امت بازپسین — واصحاب دست چپ — ای شکفتا چیز اصحاب

الشِّمَالِ ۝ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ ۝ وَظِلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ ۝
چپ — در آتشی اندر رونده در مسام وآبی بغایت کرم — وسایه از دود سیاه

لَا بَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ ۝ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَٰلِكَ
نه نا بوده ونه با راحت — بدرستی ایشان بودند پیش از این

مُتْرَفِينَ ۝ وَكَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ ۝
متنعمان بطریق تکبر — وبودند مداومت نماینده بر بزه بغایت بزرک کویند مراد شرك است

وَكَانُوا يَقُولُونَ ۝ أَئِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا
وبودند که میکفتند — ای چون ما بمیریم وباشیم خاك واستخوانها

أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۝ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۝ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ
آیا بدرستی هر آینه ما برانکیخته شویم — یا پدران نخستینان ما — بکو بدرستی پیشینیان

مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ — مدغما غیر الغنة خلف
إِنْشَاءً نَاهُنَّ — بالابدال سوسی
عُرْبًا أَتْرَابًا — بالنقل ورش
عُرُبًا أَتْرَابًا عُرْبًا — سکت خلف فی روایة خلاد
مِنَ الْأَوَّلِينَ — بالنقل ورش
الْأَوَّلِينَ الْآخِرِينَ — سکت خلف وفی روایة خلاد بالنقل ورش
مِنَ الْآخِرِينَ — سکت خلف وفی روایة خلاد
سَمُومٍ وَحَمِيمٍ — مدغما غیر الغنة خلف فیهما
مِنْ يَحْمُومٍ — مدغما غیر الغنة خلف
لَا بَارِدٍ وَلَا يُصِرُّونَ — مدغما غیر الغنة
أَئِذَا أَنَا أَئِذَا أَنَا — بالتسهیل المدقالون
أَئِذَا أَئِذَا أَنَا

أَئِذَا أَنَا أَئِذَا أَنَا أَئِذَا مِتْنَا تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَا عِظَامًا أَنَا أَوَآبَاؤُنَا أَوْ آبَاؤُنَا
الْأَوَّلُونَ الْأَوَّلُونَ قُلِ إِنَّ قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ إِنَّ الْأَوَّلِينَ
بالمد بغیر التسهیل هشام — ابن ذکوان — کسائی — وابو عمرو وابن عامر وابو بکر — مدغما غیر الغنة خلف — بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة — قالون وابن عامر — ثلاثة اوجه لورش — سکت خلف وفی روایة خلاد

مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ معنی اینست اصحاب شمال که گفته شده است در حق ایشان ما أصحاب الشمال کائنند ایشان در کرمی
دوزخ که در مسام در آید وآب کرم که از آتش کرمتر نماید وسایه از دود سیاه که نه سرد باشد ونه نافع بود بلکه سایه باشد کرم وزیان کار وبطبیعت عدیم النفع وکثیر الاضرار
زیرا که ایشان پیش از این یعنی در دنیا انبارده نعمت بودند بغنا ونعمت سرکشی میکردند وبوده اند پیش از این ایشان که اصرار می نمودند بر کناهان عظیم وبزه کاری
بحیم بعضی از جنت عظیم شرك مراد دارند وبعضی یمین غموس بندارند وبوده اند ایشان که بزنده شدن وحیات پذیرفتن بعد خاك کشتن استبعاد واستعجاب أئذا متنا

جمع

وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا كنند. قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ قل مستانفه است در جواب ما اقول لهم حين ينكرون البعث
ان الاولين والآخرين لمجموعون مقول قل است الى ميقات يوم معلوم متعلق است بمجموعون وتاكيد جمله از جهت رد انكار است وتكرار تاكيد از جهت اصرار است
معنی اینست بگو ای محمد مر منکران بعث را بدرستی که پیشینیان و پسینیان برای میثاق روزی معلوم هر آینه جمع کرده خواهند گشت و بعد از موت بیعث
حساب وعقاب وثواب خواهند پیوست ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ

نُزُلُهُمُو خَلَقْنَاكُمُو أَفَرَأَيْتُمُو أَأَنْتُمُو أَمْثَالَكُمُو نُنْشِئَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة
إِنَّكُمُو أَيُّهَا وفي رواية فَالُون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ ۝ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ
وپسینیان هر آینه گرد کرده خواهند شد سوی وقت تعیین کرده از روزی

مَعْلُومٍ ۝ ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ ۝
دانسته پس بدرستی شما ای گمراهان از راه راست مراد اهل مکه است بدروغ دارندگان

لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ ۝ فَمَالِئُونَ مِنْهَا
هر آینه خورنده اید از درختی که آن زقوم است پس پر کننده اید از آن شجر

الْبُطُونَ ۝ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ۝ فَشَارِبُونَ
شکمها را پس آشامنده اید بر آن بیوه از آبی بغایت گرم پس آشامنده اید

شُرْبَ الْهِيمِ ۝ هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ ۝ نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ
آشامیدن شتران بغایت تشنه این رزق معد ایشان است در روز جزا ما آفریدیم

فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ۝ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ۝ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ
پس چرا تصدیق نمیکنید بعث را ای بدانستید آنرا که می ریزید در ارحام آیا شما می آفرینید آنرا

أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۝ نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ
یا ما ییم آفریننده گان ما تقدیر کردیم درمیان شما مردن را

وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ
ونه ایم ما پیشی گرفته برآنکه بدل کنیم از شما و بجای شما مانندهای شما

وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ
وآفرینیم شما را درمیان آن خلقی که نه دانید وبحقیقت دانستید شما آفریدن

النَّشْءَ النَّشَاهْ في الوقف حمزة
النَّشَاءَةَ ابن كثير وابو عمرو

وَالْآخِرِينَ بالتقليل ثلثة اوجه ورش
وَالْآخِرِينَ بسكت خلف وفي رواية خلاد
أَنَّكُمْ أَيُّهَا بالسكت خلف في رواية
لَآكِلُونَ ثلثة اوجه لورش
فَمَالِئُونَ فَمَالُونَ بالتسهيل في الوقف بالابدال
فَمَالُونَ فَمَالُونَ بالحذف في الوقف حمزة
عَلَيْهِي شُرْبَ بالاشباع ابن كثير
أَفَرَأَيْتُمْ أَفَرَايْتُمْ بالتسهيل في الوقف بالابدال
أَفَرَيْتُمْ بالحذف كسائي
ءَأَنْتُمْ قالون وابو عمرو وهشام
آأَنْتُمْ بالابدال ورش
ءَانْتُمْ نُنْشِيكُمْ هشام في رواية بالابدال في حمزة
النَّشَاهْ بالامالة كسائي

عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ هَٰذَا نُزُلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ كم اسم ان است جمله ندائیه یعنی ایها الضالون المکذبون معترض است لآکلون خبر مبتدا است من شجر متعلق است باکلون من زقوم بیان از شجر است فمالئون ... عطف است بر لآکلون البطون مفعول مالئون است فشاربون عطف است بر فمالئون معنی اینست پس بدرستی شما ای گمراه کنندگان بعث وحشر را تکذیب کنندگان هر آینه خورنده اید درختی که از جنس درخت زقوم است و تلخی آن و ناخوش ... کند مر آن آب را ... معلوم است پس آشامنده اید همچو آشامیدن شتر از حمیم که یا رب کند شکمها و رودها پس کنند انداز و شکمها پر آشامید اندهمچو آشامیدن شتر هیم یعنی شتری معلوم که آب بسیار خورد و هر چند که خورد سیر نشود تا آنکه روده ها بغایت پر کرد ... روده ... شود ... مذکور ... بمیرد این طعام ضیافت ایشان در روز جزا و این شراب تعظیم ایشانست در روز جزا نحن خلقناکم فلولا تصدقون معنی اینست ما شما را آفریده ایم و از عدم بسوی وجود رسانیده ایم کاشکی که شما تصدیق کنید و دل از تکذیب باز دارید

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ معنی اینست انگریستید پس مید یدید آنچه می ریزید از نطفه در رحم لیس او را آفرین شد می یابید
أشمایید که او را می آفرینید آفریدن او مخصوص بشماست یا مائیم که آفریننده اوییم و آفریدن او مخصوص است آنچه میدانید بگویید و آنچ نزدیک شما ثابت است خبر کنید
نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَنُنْشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا
تَذَكَّرُونَ معنی اینست مائیم که میان شما موت را تقدیر کرده ایم و شما را برای مردن آورده ایم که مسبوق بکسی نه ایم کسی بر ما سابق نبود و تقدیر بر کسی سابق

برتقدیر مانباشد قادریم برینکه ازشما امثال شما بدل کنیم شمارا ابریم خلقی دیکر آریم پس جون خلقی دیکر ابتدایی توانیم آورد اعادت خلق شما چرا نتوانیم کرد وبرین
که بیاکنیم شمارا برصفتی وصورتی که شما نمیدانید کسی که صورتی ابتدایی تواند آورد اعادت صورت کذشته چرا نتواند کرد وبدرستی که شما ابتدا
کردن نخستین دانسته اید که از عدم محض موجود شده اید کاشکی که یاد کنید اعادت را اهون از ابتدا دانید أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ
وجه اعراب این بروفق أَفَرَأَيْتُم مَّا تُمْنُونَ ءَأَنتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ معنی اینست آیس دیده اید آنچه می کارید ای رویانید شما یامایم رویاننده کیا

أَفَرَأَيْتُمُو ءَأَنتُمُو فَظَلْتُمُو ءَأَنتُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ءَأَنتُمُو أَنزَلْتُمُوهُ ءَأَنتُمُو أَنشَأْتُمُ

الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ

أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ لَوْ نَشَاءُ

لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ

بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ

أَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ

جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ أَفَرَأَيْتُمُ

النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ

الْمُنشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ

الْأُولَىٰ الْأُولَىٰ الْأُولَىٰ أَفَرَأَيْتُم أَفَرَأَيْتُم أَفَرَيْتُم ءَأَنتُمْ ءَانتُمْ ءَانتُمْ لَجَعَلْنَاهُو فَظَلْتُمُو تَفَكَّهُونَ ءَإِنَّا بَلْ نَحْنُ أَفَرَأَيْتُم أَفَرَأَيْتُم أَفَرَيْتُم ءَأَنتُمْ ءَانتُمْ ءَانتُمْ

ركوع

أَنزَلْتُمُوهُو جَعَلْنَاهُو

أَفَرَأَيْتُم أَفَرَأَيْتُم أَفَرَيْتُم ءَأَنتُمْ ءَانتُمْ ءَانتُمْ أَنشَأْتُمُ الْمُنشِئُونَ الْمُنشُونَ
الْمُنشِيُونَ الْمُنشُونَ تَذْكِرَةً وَّ أُقْسِم بِمَوَاقِعِ بِمَوْقِعِ

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ این شرطیه معترضه است برای اظهار قدرت تفکهون خبرست مر ظلتم فظلتم عطف است بر جعلناه انا لمغرمون محمول است بر حذف قول ای قلتم انا لمغرمون بل نحن محرومون اضرابست بذکراهم معنی اینست اکر خواستیمی هر آینه میکردیمی آن کیاه راخشک کشته وبضیاع پیوسته پس همه روز در تعجب وتحیر وپشیمانی میکذاشتید وانا لمغرمون بل نحن محرومون میکفتید یعنی شکایت از غرامت آنچ در زراعت خرج شده میکردید بلکه خودرا میدانستید أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ أَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ وجه اعراب این نیز بروفق کذشته که آب را از ابر فرود آورده اید یا مایيم فرود آرندکان آن از ابرها سفید زیرا آن یا مایيم آن آب را از ابرها فرود آرندکان اکر میخواستیم آب آن باران را آب شور میکردانیدیم وبعذوبت نمی رسانیدیم کاشکی شکر کوئید ونعمت مرا سپاس دارید أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ أَأَنتُمْ أَنشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِّلْمُقْوِينَ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ وجوه اعراب این نیز بروفق کذشته است فا در فسبح سببیه است وبا زایده است بدلیل سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ وتواند بود که با زایده نبود مضاف محذوف باشد ای فسبح بذکر اسم ربک وهمچنین لفظ اسم بعضی مقحمه دارند وبعضی مقحمه ندارند بمعنی سبح ذات ربک پندارند معنی اینست آیس دیده اید آتشی راکه می افروزید آیا شما آفریده اید درخت آن آتش را یعنی درختی که آتش بسودن آن بیرون می آید واز درخت آتش زوی رویا

محروم

يا ماييم آنرا انشا كنند و در ابتدا آنرا از عدم بوجود آرنده ماييم كه كردانيده ايم آنرا يادرهاننده نار جهنم كما قال النبي صلى الله عليه وسلم ناركم هذه التي توقد
بنو آدم جزء من سبعين جزاء من جزء جهنم و برخورداري مردرآيندكان در قرا يعني در بيابان يا مرخالي شوندكان پس منزه دار كردكار عظيم را بياكي ياد آر دل بتنزيه او بكما
فلا اقسم بمواقع النجوم وانه لقسم لو تعلمون عظيم انه لقرآن كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون تنزيل من رب العالمين
افبهذا الحديث انتم مدهنون معني اين است پس سوكند ميخورم بمواقع ستارهاء آسمان يعني بجاها افتادن و اوقات ساقط شدن آن و بدرستي
و بدرستي سوكند مذكور اكر شما بدانيد سوكندي عظيم است زيرا چه سوكند كردكار قديم در مدح قرآن كريم است بدرستي قرآن هر آينه مقروئي سود مندست متضمن موعظت و پندست كاين است در لوح محفوظ كه كتابي است پنهان از چشمها غير مقربان كه مس نكند ازان يعني لوح محفوظ را مكر
فريشتكان كه از لوث معاصي پاكاند يا مس نكند قرآن را مكر كساني كه از حدث و جنابت مطهراند كتاب مرقوم يعني قرآن منزل است از پروردكار جهانيان اپس بدين حديث يعني بقرآن شما سستي ميكنيد در تحقيق حقيت آن صلابت نمي نماييد از حق معرض ميشويد مداهنه ميكنيد
وتجعلون رزقكم انكم تكذبون فلولا اذا بلغت الحلقوم وانتم حينئذ تنظرون ونحن اقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون فلولا ان كنتم غير مدينين ترجعونها ان كنتم صادقين معني اينست و ميكردانيد شما شكر رزق خويش به تكذيب قرآن را يا كوييد ميكردانيد شما شكر رزق خويش تكذيب بودن رزق از خدا باضافت سوي ستارکان پس چرا باز نمي داريد روح راچون رسد تا حلقوم

روح راچون بحلقوم رسيد باز نميكردانيد خود را زنده داشتن نميتوانيد فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنت نعيم معني اينست پس هر چون كه باشد جيزي متوفي اكر باشد از مقربان كه اعلي اقسام

انتمو انكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون انتمو منكمو رزقكمو انكمو كنتمو كنتمو
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها و ورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

عظيم انه بالنقل ورش
عظيم انه سكت خلف في رواية
لقرآن بالنقل ابن كثير وفي الوقف حمزة
رزقكم انكم بالسكت خلف في رواية
اليه بالاشباع ابن كثير
لا تبصرون بالترقيق ورش
غير فروح رقق ورش مدغما غير الغنة خلف
ريحان و مدغما غير الغنة خلف

وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ۝ لا إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ۝ لا
و بدرستي هر آينه آن سوكنديست اكر دانيد بزرك بدرستي آن هر آينه قرآني باكرامتست
فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ۝ لا لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۝ ط
در نبشته كه لوح محفوظ است محجوب و مستور نرسند بآن مكر پاك كرده شدكان از ملايكه پاكان از غير مقربان
تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ
و فرستادني است از پروردكار جهانيان اي پس باين سخن يعني قرآن شما
مُدْهِنُونَ ۝ لا وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ۝ لا
تهاون نماينده ايد و ميكردانيد شكر روزي شما را مطر يا قرآن انكه شما تكذيب ميناييد
فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ۝ لا وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ تَنْظُرُونَ ۝ لا
پس چرا چون رسيد روح بكلو و شما حاضر ميت ايد آنكاه نكاه ميكنيد
وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ۝
و ما نزديكتريم بدانش سوي او از شما وليكن نمي بينيد
فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ۝ لا تَرْجِعُونَهَا
پس چرا نه اكر هستيد نه جزا داده كان يا بنده كان محكوم باز كردانيد دوزخ را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ فَأَمَّا إِنْ كَانَ
اكر هستيد راست كويان پس اما اكر هست ميت
مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۝ لا فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ ۝ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ۝
از سابقان كه مقربان حضرت اند پس مرو راست راحتي و رزقي و بهشت با ناز و نعمت

ثلثه مذكوره است پس مرو راست روح و ريحان و جنة نعيم و شادماني و كامراني مستديم وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ
فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ خطاب مرمتوفي راست اي سلام لك يا صاحب اليمين من اخوانك اصحاب اليمين يا خطاب مر پيغمبر راست
اي سلام لك يا محمد من اصحاب اليمين و جمله محمول است بر تقدير قول اي يقال له معني اينست اما اكر باشد متوفي از اصحاب
يمين كفته شود مر او را بر وجه اشارت و تسكين سلام مر تراست از اخوان تو اصحاب يمين يا خطاب مر پيغمبر را باشد برسيدن سلام
و شما در آن هنكام مي بينيد اي مردمان بلك ميكنيد و ما نزديكتريم سوي او بعلم و قدرت از شما وليكن شما نمي بينيد و نميدانيد پس چرا باز نميكردانيد روحها اكر
باشيد شما غير مقهور و قهر ما اكر شما صادقيد بر وجه اول غير مدينين بمعني غير مجزيين دارند معني تسبيب اكر از فلولا مستفاد ميشود برين طريق چون ايشان
قرآن را تكذيب كردند جزا و روز جزا كه قرآن خبر كرده در تكذيب آوردند چرا باز نميكردانيد روح راچون برسد تا حلقوم اكر ايشان غير مجزي اند و از روز جزا باز نميدارند و بر وجه
دوم معني تسبيب مذكور برين وجه كوييد چون ايشان در رزق از خداي ندانستند و آنرا نسبت بستاره كردند بر ايشان كفته ميشود اكر شما مقهور قهر خداي نه ايد پس چرا

از اصحاب يمين متضمن اخبار نجات از عذاب موقت وامان از عذاب مؤبد بيقين. وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ
اين جمله عطف است برجملهٔ سابقه وجوه اعراب جمله كذشته معني اين است اما اكر باشد متوفي از تكذيب كنندكان بيغامبر وقرآن وخبر جزا وروز قيامت واهوال آن
وكمراه شوندكان يعني درراه باطل روندكان پس مرايشانراست نزل حميم نزل اول طعام ضيافت بود الطلاق نزل برحميم برطريق فبشرهم بعذاب
أليم بروجه استعارت تهكميه باشد إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ اضافت حق اليقين برطريق جرد قطيفه بمعني من است واينجمله تذييل است تاكيد جمله

از جهت رد انكار كفار است چه ايشان از مضمون اينجمله انكاري با اضرار است معني اينست

مِنْ أَصْحَابِ ، مِنْ أَصْحَابِ ، مِنْ أَصْحَابِ ، مِنْ أَصْحَابِ ، حَمِيمٍ وَ ، تَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ، لَهُوَ
بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — مدغما بغير الغنة خلف — بالادغام سوسي — قالون وابو عمرو وكسائي — بسكون الهاء

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۙ فَسَلَامٌ لَكَ
واما اكر هست از اهل دست راست پس سلام مرترا

مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ج وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ
اي اصحاب يمين از اخوان تو كه اهل يمين اند — واما اكر هست ميت از دروغ دارندكان

الضَّالِّينَ ۙ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ ۙ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ
كمراهان پس مرايشانراست رزق آب بغايت كرم ودر آوردن دوزخ

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ج فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ
بدرستي اين مذكورات هر آينه درستست بي خلاف برهان كي تسبيح دار بياد كردن نام پروردكار تو بزركوار

سورة الحديد سورة حديد مكي است بيست ونه آيت است بانصد وچهل كلمه دو هزار وچهارصد ونود وشش حرف است ربط اين سورة باسوره واقعه آنست كه ختم سورة واقعه امر بتسبيح خدا بود وافتتاح سورة مذكور نيز بتسبيح وتقديس روي نمود

ركوع

بلدسي ١٤ تقسيم مردمان بسه صنف مذكور وبودن حكم ايشان بتفصيل مسطور حقي است كه از جنس يقين است ثابت باخبار رب العالمين است فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ فا سببيه است واين جمله بالا كذشت وجوه اعراب اين بيان سيستن معني اينست چون آنچ بيان كرديم ومعلوم كردي ودرضبط آوردي پس پروردكار خودرا بپاكي ياد آر ودل بر تسبيح وتقديس او بكمار وبدانكه ختم اين سورة نيز بر قاعده بلاغت درنهايت حسن است ومنتهي او بغايت مستحسن است كه درين سورة مردمانرا سه قسم كرد وحكم بر هريكي مشرح آورد بيان چيزي كه شروع كرده بود مرتب كشت وبياني كه اغاز كرده بود بانجام پيوست والله اعلم بخفيات الاسرار المودعة في هذا الكلام حيث لم يطلع احد عليها علي الكمال والتمام لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي وبدانكه سورة حديد را باخبار از تسبيح آنچ در آسمان وزمين است مر خداي اعز وجل كه آفريدكار آن واين است افتتاح كرد بعده اتصاف او باحياء اموات واماتت احيا اقتدار او برهمه اشيا دربيان آورد بعد از جمله هو الاول والاخر

سورة الحديد مدنية وهي تسع عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشاينده مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ج وَهُوَ الْعَزِيزُ
بپاكي ياد كرد مر خدايرا آنچه در آسمانها وزمين است واو غالب است

الْحَكِيمُ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ج يُحْيِي
دوست كار درست كفتار مرو راست پادشاهي آسمانها وزمين زنده ميكرداند

وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
وَهُوَ الْعَزِيزُ بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسائي
وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد

هريكي در مقصود كلي مقرر ديكريست معترضاتي كه درميان جمل مذكور آمده ميان كلامها متصل واقع شده وجمل ديكر از هر نوع كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ معني اينست بپاكي ياد كرد وپاكي دانست وپاكي او بر زبان آورد هرچيزي كه در آسمانها

وچندجمله ديكر در ثناء خدا مذكور كشت باجمله هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ الآية كلام ثناء معلا خدا جل جلاله بذكر پيوست بعد بذكر وله اجر كريم سوي ذكر قيامت كه اجر
مذكور موعود دروست تخلص كرد بعد ذكر قيامت واحوال او وذكر اصناف افزاع واهوال او برسبيل موعظت آورد بعد جمله الم يان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله بروجه
كه پيش مي آيد معني ليخشع قلوبهم لذكر الله آمده وچند امري ديكر مواعظت برسبيل تعديل مكرر شده چنانچه صاحب كشاف در الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان
كفته تا آنكه در آخر سورت جمله يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله متضمن امر بتقوي كه جامع است مر همه اوامر ونواهي ومانع از همه فساد وتباهي است مذكور كشت سورت
مذكور باختتام وانتها پيوست وشك نيست جملهاي كه از يكبا بنت اكر مقاصد ايشان مختلفه است از جهت اتحاد باب ميان ايشان اتصال وارتباط باشد واكر مقصود از هريكي ست

از افلاک و کواکب و سایر عجایب و آنچ در زمین است از آدمیان و پریان و حیوانات و جمادات و سایر بدایع و غرایب تسبیحی که لایق هر یکی است و در خور هر مسبحی است
واو عزیز است غالب آنست منتقم است مرکسی را که او را بپاکی یاد نمیکند حکیم است مسبحان را درجاتی که سزاوار ایشان است بدهد له ملك السموات والارض
يحيي ويميت وهو علي كل شيء قدير له ملك السموات والارض جمله حالست یا مستانفه است در جواب بين لنا ما صفته يحيي ويميت حالست از ضمیر له اي له
ملك السموات والارض محييا ومميتا وهو علي كل شيء قدير تذییل است چه کسی که مرو را ملك آسمان و زمین بود و او محیی و ممیت باشد هیچکس شك نیارد درین که او
بر همه چیز قدرت دارد معنی اینست مرا وراست ملك آسمانها و زمین مالك است مر امور آن و این و مرده را زنده میکرداند و زندگان را بمیراند بهمه چیز داناست بهمه چیز تواناست هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم حق سبحانه وتعالی که ذات پاك خود را ببعض صفات کمال و نعوت جلال بستود سامع در صفات دیگر رغبت نمود بیان چند صفت دیگر کرد واین جمله بر سبیل استیناف آورد معنی اینست خدای عز وجل اولست یعنی موجود بود پیش از همه کاینات آخرست یعنی موجود باشد بعد فرض فناء همه موجودات یا گویند اولست یعنی همیشه بود آخرست یعنی همیشه باشد ظاهرست بعقول بمعقول برهانی و باطن است در دنیا از حواس جسمانی یا ظاهرست از قلوب مومنان که او را شناختند و باطن است از کافران که بر معرفت او راه نیافتند یا گویند این جمله صفت کنایت است از کمال علم اول و آخر یعنی گذشته و آینده داند ظاهر و باطن است یعنی دانستن آشکارا و نهان تواند و خدای بهر چیزی داناست وهو بكل شيء عليم بر وجه آخرین تذییل بود و بر وجوه دیگر معطوف بر جمله هو الاول والآخر باشد هو الذي خلق السموات والارض في ستة ايام ثم استوي علي العرش

معكم اينما قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ويميت ج وهو علي كل شيء قدير هو الاول
ومی میراند واو بر هر چیزی تواناست او اول همه چیزهاست

والآخر والظاهر والباطن ج وهو بكل شيء عليم
وباقی بعد از همه وظاهر بدلیل عقل ونهان از حواس واو بهمه چیزی داناست

هو الذي خلق السموات والارض في ستة
او آن خدایی است که آفرید آسمانها وزمین را در مقدار مدت شش

ايام ثم استوي علي العرش ط يعلم ما يلج في
روز پس مستولی شد بنفاذ امر وظهور تصرف وتدبیر بر عرش می داند آنرا که در می آید در

الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء
زمین وآنرا که بیرون می آید از آن وآنچه فرو می آید از آسمان

وما يعرج فيها ط وهو معكم اين ما كنتم ط
وآنچه می بر آید در آن واو با شماست بعلم وقدرت هر کجا که هستید

والله بما تعملون بصير له ملك السموات
وخدای بدانچه میکنید بیناست مرو راست پادشاهی آسمانها

والارض ط والي الله ترجع الامور يولج الليل
وزمین وسوی حکم خدای بازگردانیده شود کارها می درآرد شب را

في النهار ويولج النهار في الليل ط وهو عليم
در روز ومی درآرد روز را در شب واو داناست

وهو شيء — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسايي — بالوجهين ورش
شيء — سكت خلف وفي رواية خلاد
هو الاول — بالنقل ورش
هو الاول — سكت خلف وفي رواية خلاد
والآخر والآخر — بالنقل مع ثلاثة اوجه لورش — سكت خلف وفي رواية
والظاهر وهو — بالترقيق ورش — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسايي
شيء شيء — بالوجهين ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
والارض والارض — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
ثم استوي — بالامالة المحضة حمزة وكسايي
ثم استوي — امالة بين بين ورش في رواية
يعلم ما يلج — بالادغام سوسي
في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف في رواية خلاد

وهو — بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسايي
معكم اينما
والارض — سكت خلف في رواية خلاد
والارض — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية
ترجع — بفتح التاء وكسر الجيم حمزة وكسايي وابن عامر
الامور — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية خلاد
في النهار
وهو

بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری — امالة بين بين ورش في رواية — بسكون الهاء ابو عمرو وقالون وكسايي

يعلم ما يلج في الارض وما يخرج منها وما ينزل من السماء وما يعرج
فيها وهو معكم اينما كنتم والله بما تعملون بصير معنی اینست او خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید بقدرت کامله خویش موجود کردانیده
متشابه بودن ثم استوی علی العرش و متشابه بودن صفت معیت و بیان في ستة ايام بالا کذشته و حکم او و بیان پیوسته میداند آنچ در می آید در زمین از تخم گیاهها
وآب باران و دفاین اموال و اجسام اموات و آنچه بیرون می آید از هوام و سوام و معادن و اصناف نبات و آنچه فرود می آید از آسمانها چون باران و برق و ژاله و رحمت و نعمت
و فرشتگان و آنچ بر می رود از کاتبان اعمال و صحایف آن و دعا و تضرع بندگان و خدای بعملهاء شما بیناست و بر جزا دادن شما تواناست له ملك السموات والارض

نبه
وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ اينجمله ثاني دیكرست والى الله ترجع الامور معطوف بروست معنى اينست مرا وراست ملك آسمانها و زمين نه مر ديكريرا وبسوى او بازكردانيده
ميشود همه كارها يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ثنايي ديكرست از ثناها خدا متضمن بديع فطرت موكدست
بربيان قدرت جمله وهو عليم بذات الصدور حالست معنى اينست خداي عز وجل ساعات شب را در ساعات روز و ساعات روز را در ساعات شب در
مى آرد واو بكينها سينها وخفيات ضغينها علم دارد آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ فَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا

جعلكمو منكمو لكمو يدعوكمو بربكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
كنتمو ليخرجكمو بكمو لهمو اجر ميثاقكمو ان لكمو الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد من كلها وورش بالصلة كما تقدم

بِذَاتِ الصُّدُورِ ۞ آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
بآنچه درضماير شماست ايمان آريد بخداي تعالى وبيغمبر او
وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ ط فَالَّذِينَ
ونفقه كنيد از آنچه كردانيد شمارا خداي متصرفان در آن پس آنانكه
پس از ديكران
آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفَقُوا لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ ۞
ايمان آوردند از شما ونفقه كردند مرايشانراست مزدي بزرك
وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ
وچيست مرشمارا كه ايمان نمي آريد بخداي تعالى وپيغمبر فرستاده ميخواند شمارا
لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
تا ايمان آريد به پروردكار شما وبحقيقت كرفت پيمان شمارا در ازل اكر هستيد
يا باعطاء عقول ونصب دلايل
مُؤْمِنِينَ ۞ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ
بيكمان اوست آن خدايي كه فروميفرستد بربندهٔ خاص بركزيدهٔ خود يعني محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم دلايل روشن
بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ط
ومعجزات باهره تا بيرون آرد شمارا از تاريكيهاي كفر وشبهت بنور ايمان ويقين
وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ۞ وَمَا لَكُمْ
وبدرستي خداي تعالى هرآينه مهربانست بخشاينده وچيست مرشمارا كه
أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ
نفقه نكنيد در راه طاعت خداي تعالى ومرخدايراست متروكات آسمانها

آمنوا آمنوا
ثلثة اوجه لورش ثلثة اوجه لورش
لهم اجر تومنون
سكت خلف في روايته ابدل ورش والسوسي
لتومنوا اخذ
بالابدال ورش والسوسي ابوعمرو
وقد اخذ
بالنقل ورش
و قد اخذ
سكت خلف في روايته
ميثاقكم
بضم القاف ابوعمرو
ميثاقكم ان
بالسكت خلف في روايته
مومنين
بالابدال ورش والسوسي
ينزل آيات
ابن كثير وابو عمرو ثلثة اوجه لورش
لروف لرءوف
ثلثة اوجه لورش ابو عمرو وحمزة والكسائي وابوبكر
لكم الا
بالسكت خلف في روايته
ميراث
بالترقيق ورش

لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ اينجمله مستانفه است جانيست كه سامعان كفتند ظهور كمال قدرت فما يصنع فقيل آمنوا بالله الى آخره وانفقوا عطف است برآمنوا مستخلفين مفعول دوم است مر جعلكم موصول باصله يعني فالذين آمنوا منكم مبتدا است لهم اجر كبير خبر مبتدا است وفا در فالذين آمنوا براي تعليل است
معنى اينست بخداي ورسول خداي ايمان آريد وازمالي كه خليفه كردانيده شده ايد در تصرف آن اتفاق كنيد مالها ملك خداي است آفريده وپيدا كردهٔ حق تعالى است چند روزي بردست شما نهاده وهمچو خلق ووكلا شمارا تصرف آن داده از مال خويش انفاق فرموده وبدان وعده ثواب كرده وعمل شما ستوده در انفاق تقصير مكنيد وخود را در ذميمهٔ بخل وشح مافكنيد مال بردست كسي نمانده است بردست شما نيز نخواهد ماند خوش آنكه فرصت عمر وقدرت انفاق را غنيمت داند وكام خويش در خيرات تصرف مال راندن تواند مسلم نميداند كه مال ابباشتن نماند وبانفاق او خداي فاني نكردانيم بمجرد مرض تصرفات مالي موقوف شود ونفاذ آن در توقف افتد چون بميرد مال ملك ديكران كردد از امساك وحبس مال جز فسوس ودريغ حاصل نبود
بيت
صاحبا عمر عزيزست غنيمت دانش
كوي خيري كه تواني ببر از ميدانش
هركه در انفاق بشتابد در دنيا وآخرت خلق يابد وهركه نكاه دارد يا بحادثه رود يا به اتلاف وارثان تلف شود بيت
هركه او مال جمع كرد و ننهاد
او از آن مال بهره كي دارد

هستيد بميثاق كردن وبدان ايمان آريد، هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ
بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ اينجمله ثنايي ديكر متصل است بثناي سابق جمله وان الله بكم لرءوف رحيم تذييل است تاكيد جمله بتقدير ملوح است
چه تنزيل آيات واخراج از ظلمات ملوح سوي رافت ورحمت است معنى اينست خداي آنست كه فرود آرد بربندهٔ خويش يعني بر محمد
خاتم مرسلان آيات بينات كتاب مجيد وفرقان حميد يعني قرآن تا بيرون آرد شمارا خدا براحت ورحمت خدايي از تاريكي سوي روشنايي

بيشتر از آنكه از دست بيرون آرند وبدست ديكران بسپارند ذخيره از دار فنا بيرون آر ودر مخزن بقا نه يا بتاراج وحادثات رود يا بميراث خوار بكذارد
بيت اي كه دستت ميرسد كاري بكن پيشتر از آن كز تو نيايد هيچ كار پس كساني كه از شما ايمان آورده اند ومالي كه خداي ايشانرا داده بود انفاق كردند مر ايشانراست ثوابي عظيم
واجري فخيم است وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ معنى اينست وچيست مرشمارا كه
ايمان نمي آريد بخدا ورسول ميخواند شمارا تا ايمان آريد بپروردكار جل وعلا وبدرستي كرفته است خداي ميثاق شمارا بخطاب الست بربكم وكفتن شما بلي اكر

وبدرستی خدای عز وجل هر آینه روف است رحیم است بشما وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ
مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
معنی اینست وچیست مر شمارا که مال را انفاق نمیکنید ودر جهاد ومصارف خیر مصروف نمی سازید وقت حاجت وهنگام صرف در نمی یابید وبصرف
اموال فانیه در تحصیل درجات باقیه نمی شتابید چه کسی که بیش از فتح انفاق کرده وخود را در جهاد وقتال آورده وکسی که بعد از فتح انفاق کند وکارزار ورزد ایشان

مِنْكُمُو نُورُهُمُو أَيْدِيهِمُو بِأَيْمَانِهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ
وزمین یکسان وبرابر نبود از شما آنکس که نفقه کرد بیش از
الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ
فتح مکه وقتال کرد وآنکس ایشان بزرکترند مرتبه از آنکسان که
کنفقه کنند پس از آن
أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى
نفقه کردند پس از آن وقتال کردند وهریک از آن دو کروه را وعده داد خدای ثواب نیکوتر
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ
وخدای تعالی بدانچه میکنید شما آکاهست کیست آنکه قرض دهد
اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ
بخدای تعالی قرض دادنی نیکو پس دو بار کرداند خدای آنرا برای او ومر اورا باشد مزدی نیکو
يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ
در روزی که بینی تو مردان با ایمان را وزنان با ایمان را که می شتابد روشنائی اعمال ایشان
بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ
از جهت پیش ایشان وبجانب دست راست ایشان کویند مر ایشانرا مژده شمارا امروز بوستانهاست
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ
که میرود از زیر درختان آن جویها حال آنکه جاوید باشند در آن آن
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ج يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ
آنست رستکاری بزرک روزی که کویند مردان با نفاق وزنان با نفاق

وَالْأَرْضِ
بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ
سکت خلف وفي رواية خلاد
مَنْ أَنْفَقَ
بالنقل ورش
مَنْ أَنْفَقَ
سکت خلف في رواية
وَكُلٌّ
ابن عامر
رکوع
وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ
مدغما غير الغنة خلف
الْحُسْنَى
بالامالة المحضة ١ حمزة والكسائي
الْحُسْنَى
اما لبين بينا ابو عمرو وورش
فَيُضَاعِفُهُ
بضم الفاء نافع وابو عمرو وحمزة
فَيُضَعِّفَهُ
ابن كثير
فَيُضَعِّفَهُ
ابن عامر
الْمُومِنِينَ
بالابدال ورش والسوسي

رصرف در نمی یابید وبصرف انفاق کند وکارزار ورزد ایشان منفقان ومجاهدان پیش از فتح بزرک درجه وبلند مرتبه اند از کسانی که از فتح انفاق وقتال کنند وهر یکی را از این دو فریق از جهت انفاق وقتال که از عظام اعمال است وعده کرده است خدا نعیم بهشت ودرجات آن که عطیه است عظمی ومثوبتی است حسنی وخدای آکاهست بدانچ میکنید میداند آنچ می آرید وانچ ترک میدهید روایت کرده است اول کسی که ایمان آورده ودر اعلاء دین اسلام ومال خطیر انفاق کرده ابوبکر رضی الله عنه بود این آیت در شان او نازل کشت وحق سبحانه وتعالی عمل اورا بستود مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ معنی اینست کیست که قرض میدهد خدای را قرضی حسن بطیب نفس وانشراح خاطر یعنی انفاق میکند انفاقی که بدل آن باز یابد پس دو چند کند خدای عز وجل آنرا برای او یا بیش از اضعاف آن دریابد ومر اورا اجری عظیم وثوابی فخیم باشد يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ يوم ظرف است مر وله اجر کریم را یا منصوب باذکر محذوف برین تقدیر جمله معترضه باشد برای بیان حال مومنان

وَالْمُومِنَاتِ
بالابدال ورش والسوسي
يَسْعَى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
يَسْعَى
اما لبين بين ورش
أَيْدِيهُمْ
بضم الهاء في الوصل سوسي
بُشْرَاكُمْ
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي
بُشْرَاكُمْ
اما لبين بين ورش
الْأَنْهَارُ
بالنقل ورش
الْأَنْهَارُ
سکت خلف وفي رواية خلاد

در روز قیامت جمله یسعی نورهم حال است بشریکم مبتدا است الیوم ظرف بشری است جنات خبر مبتدا است جمله تجری صفت است مر جنات خالدین فیها حال است از جمله
واکر نه جاری بر غیر من هی باشد ابراز ضمیر واجب شود ذلک هو الفوز العظیم تذییل است معنی اینست یاد کن ای محمد روزی که ببینی مردان مومن وزنان مومنه را نوری
باندازه اعمال پیش ایشان واز جانب دست راست ایشان می شتابد بعضی را بر مسافت عدن با معانی می تابد وتخصیص جهت پیش وراست از جهت آن بود که نامه
بعد ازین دو جانب آید نور از ین دو طرف علامت سعادت نماید فریشتکان کویند مژده شما امروز جناتی است که جاریست فرود آن جویها در آیید در آن

٢ که مفهوم کلام سابق است ای بشریکم الیوم جنات یدخلونها خالدین فیها حال از جنات است م

باشید جاوید در آن آن یعنی درآمدن چنان فوزی است عظیم و فلاحی است نجیم يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ
مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُونَهُمْ
أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ
فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ بدل است از يوم ترى المؤمنين

نُورِكُمُو وَرَاءَكُمُو بَيْنَهُمُو وَلَٰكِنَّكُمُو أَنْفُسَكُمُو تَرَبَّصْتُمُو وَارْتَبْتُمُو غَرَّتْكُمُو مِنْكُمُو مَوْلَاكُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون يناد ونهمو الم فتنتمو انفسكم

لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ
مر آنان را که ایمان آوردند نکرید ما تا استفادت نماییم از روشنی شما کویند

ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ
باز کردید باز جای شما دنیا یا موقف پس طلب کنید روشنی را پس پدید کرده شود میان مؤمنان و منافقان

بِسُورٍ لَهُ بَابٌ ط بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ
حایطی مر تنعم کم و را بود دری درون آن باب در آن بود بخشایش مؤمنان را و خارج باب

مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ط يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ ط
از آن جهت بود عذاب منافقان را خوانند منافقان مؤمنان را ای نبودیم ما با شما

قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ
کویند آری ولیکن شما در فتنه فکندید تنهای شما را

وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ
و چشم میداشتید انقلاب دولت اسلام را و بشک می‌بودید و فریفت شما را آرزوهای باطل تا آنکه

جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ
آمد فرمان خدای تعالی بموت بر کفر و نفاق و فریفت شما را بخدای دیو فریبنده

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ
پس امروز نکیرند از شما هیچ بدلی و نه از آنان که

كَفَرُوا ط مَأْوَاكُمُ النَّارُ ط هِيَ مَوْلَاكُمْ ط
کافر شدند جای شما آتش دوزخ است آن آتش سزاوار شماست

آمنوا قيل ثلثة اوجه لورش هشام وكسائي
فضرب بينهم بالادغام سوسي
وظاهره بالترقيق ورش
ينادونهم الم بالسكت خلف في رواية
بلي بلي بالامالة الباقين بين بين
فتنتم انفسكم بالسكت خلف
الاماني الاماني
جاء جاء امر الله
جاء امر الله
لا يوخذ تؤخذ
فدية ولا ماويكم
ماويكم ماويكم
موليكم موليكم بالامالة المحضة حمزة وكسائي

٣ والفت ننموديم مؤمنان کویند آری با ما بودید و صحبت و الفت می نمودید لیکن نفسهاء خویش را فتنه شدید و منتظر هلاک مؤمنان بودید و در شک افتادید دل بر استیفای نهادید پس امروز شما فدایی کرفته نشود و نه از کافران فدایی قبول افتد جای شما نارست آتش بشما سزاوارست جز آتش یاری دهی نداریدل هم برین بدارید و مر فرقهٔ منافقان و کفار بد جای بازکشتنی است نار

انظرونا مقول يقول است نقتبس من نوركم جواب امرست بغیر فا مجزوم شد قیل بمعنی یقال مستانفه است زیرا چه اخبار از آینده است در جواب ماذا یقال حين يقولون ذلك ارجعوا وراءكم مقول قیل است فالتمسوا نورا عطف است بر ارجعوا فضرب بمعنی فیضرب عطف است بر قیل و قایلان ملائکه یا مؤمنان اند له باب صفت است مر سور باطنه فيه الرحمة با جمله که معطوف است بر وصفی دیکرست ینادونهم مستانفه است در جواب ما يصنعون حين يقال لهم ذلك الم نكن معكم بتقدیر یقولون بیان آمر ینادونهم قالوا بمعنی یقولون مستانفه است در جواب ماذا يقول الملائكة او المؤمنون حتى ينادي هولاء ويقولون ذلك بلى ایجاب نفی سابق است مقول قالوا است ای قالوا بلی کنتم معنا فتنتم با معطوفات خویش خبرست مر لكنكم ولكنكم عطف است بر مضمون بلی حتی جاء امر الله غایت است مر افعال سابقه را فا در فاليوم سببیه است اليوم ظرف است مر مفهوم لا يوخذ ولا من الذين كفروا عطف است بر منكم ماويكم النار مستانفه است در جواب ان تكون هي موليكم مستانفه دیکرست در جواب ما النار او باي نسبة تكون ماويكم النار فقيل هي موليكم اي اولى بكم مولى النبي بمعنی اولی به است او بمعنی الناصر و این از روی معنی نفی ناصرست یعنی ناصر او نارست چنانچه کویند طعام او سنکست خاکست خارست و بئس المصير وجه اعراب این کذشت و بیان آن بتصریح چند کرت بالا رفته

معنی اینست روزی که بکویند مردان منافقان و زنان منافقه مر مؤمنان را در راه چون ایشان بروشنایی خویش بروند و کافران و منافقان و زنان پس ایشان بروند آهسته کنید منتظر رسیدن ما باشید تا ما از نور شما اقتباس کنیم و بروشنایی شما در راه رویم مؤمنان با فرشتکان کویند بازکردید و در موقف بروید برای خود روشنایی جویند سوی دنیا بازکردید نور ایمان حاصل کنید پس پدید آورده شود میان ایشان و میان مؤمنان حصاری که مر او را دریست که در باطن او جانب مؤمنان است آثار رحمت بود و ظاهر او که جانب منافقان است متصل بدوزخ هم عذاب باشد حصاری که بدین اوصاف باشند بعضی کویند اعراف بود منافقان ندا کنند مؤمنان را کویند اما با شما نبوده ایم ٣

الم يأن للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق ولا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الامد فقست قلوبهم
وكثير منهم فاسقون روايت كرده اند اين آيت واردست درشان منافقان كه برزبان ايمان آوردند ودر دلها تصديق نكردند مدتي در صحبت مسلمانان ماندند وايا
قرآن خواندند دلهاي ايشان نرم نكشت وبخضوع وخشوع نه پيوست دل ايشان نرم نيامد ودم خضوع وخشوع نزد درشان ايشان اين آيت نازل كشت واين نظم بورود ديو
بعضي كويند ياران از پيغمبر نصيحتي خواستند پندي كه مضمون آيت الم يان للذين امنوا است يافتند استفهام براى انكارست وانكار نفي اثبات بود واثبات رسيدن
هنكام خشوع قلوب متضمن امر بخشوع باشد كلام بمعني ليخشع قلوب الذين امنوا دارند اضافت ذكر سوي مذكورست ذكر فاعل متروك است اي لذكرهم الله وما نزل
من الحق اي القران او علم الحلال والحرام والشرايع والاحكام يا از ذكر الله قرآن مراد شود وازما انزل من الحق علم حلال وحرام واز مجموع قرآن بر طريق اسبي الخل والعسل اي السكنجبين يعني ذكر الله و علم الحلال والحرام اي القرآن الجامع لهما ولا يكونوا عطف برامر بخشوع كه از الم يان للذين امنوا ان تخشع قلوبهم مفهوم ميشود بر وجه التفات از غيبت سوي خطاب اي ليخشع قلوب الذين امنوا ولا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب من قبل فطال عليهم الامد عطف است بر اوتوا الكتاب فقست قلوبهم معطوف است بر و كثير منهم فاسقون مبتدا وخبرست عطف است بر فقست قلوبهم عطف اسميه بر فعليه يا حال است وجمله الم يان للذين آمنوا تا آخر مستانفه است در جواب ما تصنع الذين امنوا حين علموا بالقيامة وايقنوا معنى اينست هنكام آن نيامده است كه ترسان بود دلهاء ايشان در وقت ذكر خدا ودر وقت تلاوت آنچ فرود آمده است بر پيغمبر از حق يعني كلام حق جل وعلا چون هنكام خشوع رسيده ووقت خضوع آمده كه دلهاء ايشان ترسان شود وخضوع وخشوع ورزد ومباشند مومنان همچو كساني كه كتاب داده شدند ودر خضوع وخشوع نيامدند مهلت بر ايشان دراز كشت ودلهاء ايشان بسختي پيوست بيشتري از ايشان فاسقانند بسياري از ايشان فسق ورزيده اند ويا از حد ودا سلام بيرون كشيده اند در حكايت آورده اند فضيل عياض رحمه الله كه يكي از قطاع طريق بود

وفي الوصل كسائي

قلوبهمو منهمو لعلكمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لهمو اجر قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وبيس بالابدال ورش والسوسي	
الم يان امنوا بلا ابدال ورش والسوسي — ثلثة اوجه لورش	
وما نزّل اوتوا بالتشديد ابن كثير وابو عمرو وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر — ثلثة اوجه لورش	
فطال عليهم بالتغليظ ورش — بضم الهاء والميم في الحالين حمزة	
عليهم الامد بالنقل ورش — بكسر الهاء والميم ابو عمرو	
الامد وكثير سكت خلف وفي رواية خلاد — بالترقيق ورش	
الارض بالنقل ورش	
الارض سكت خلف وفي رواية خلاد	
الايات بالنقل مع ثلثة اوجه لورش	
الايات سكت خلف وفي رواية خلاد	
المصّدقين ابن كثير وابو بكر	
المصّدقات ابن كثير وابو بكر	
حسنا يضاعف مدغما غير الغنة خلف	

وبيس المصير ۞ الم يان للذين امنوا ان
وبد بازكشتي آن آتش — اي هنكام نيامد مر آنانرا كه ايمان آوردند كه
تخشع قلوبهم لذكر الله وما نزل من الحق لا
نرم شود دلهاي ايشان براي ياد آوردن خداي تعالي وآنچه فرود آمد از قرآن
ولا يكونوا كالذين اوتوا الكتاب
ونباشند چون آنان كه دادند ايشانرا نامه آسماني
لا
من قبل فطال عليهم الامد فقست قلوبهم ط
ازين پيش پس دراز شد برايشان روزكار پس سخت شد دلهاشان
وكثير منهم فاسقون ۞ اعلموا ان الله
وبسياري از ايشان خروج نماينده اند از طاعت وفرمان خداي — بدانيد كه بدرستي خداي تعالي
يحي الارض بعد موتها ط قد بينا لكم الايات
زنده ميكند زمين را پس از مردن آن بحقيقت بيان روشن كرديم براي شما آيتهارا
لعلكم تعقلون ۞ ان المصدقين والمصدقات
تا مكر شما دريابيد بدرستي مردان صدقه دهنده وزنان صدقه دهنده
واقرضوا الله قرضا حسنا يضعف لهم ولهم
وآنان كه قرض دهند خدايرا قرض دادني نيكو افزون كردانيده شود براي ايشان ومر ايشانراست
اجر كريم ۞ والذين امنوا بالله ورسله
مزدي نيكو وآنان كه ايمان آوردند بخداي تعالي وپيغمبران او

ولهم اجر بالسكت خلف وفي رواية امنوا ثلثة اوجه لورش

والمصدقات واقرضوا الله قرضا حسنا يضاعف لهم ولهم اجر كريم المصدقين والمصدقات بصيغه اسم فاعل از باب تفعيل واز باب تفعل با قلب باتصال وادغام وتضاعف

كنيزكي را ازاد كرده بود خاطر سوي عتيقه رغبت نمود شبي آن كنيزك وعده كرده وفضيل بوعده او سوي خانه او روي آورد خواست تا بر ديوار او بر رود و بمطلوبي كه دارد برسد
از قاريي بشنيد كه الم يان للذين آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله مي خواند كفت قراءت اين قاري تنبيهي از تنبيهات غيب مي ماند كفت آري هنكام آن آمده است و وقت آن
شده است كفته اند بعد از ين كاهي نخنديد و تا روز مرك تبسم بر خود نپسنديد مكر آنكه روزي يكبار بخنديد كفت نويد مرك من رسيد از خوشي ميخندم وآن نويد مي
ناكاه مرد وجان بحق سپرد. اعلموا ان الله يحي الارض بعد موتها قد بينا لكم الايات لعلكم تعقلون معنى اينست بدانيد بدرستي خداي زمين
را بعد مردن آن زنده ميكرداند بعد موات انواع نباتات مي رواند بدرستي بيان كرديم شمارا ايات تا درآييد ودر تصديق آن بشتابيد ان المصدقين

اند

بشنيدم

بصیغهٔ مضارع مجهول از باب تفعیل ومفاعله خوانند ومعنی بر حسب آن دانند واقرضوا الله عطف است بر فعلی که مضمون المصّدّقین است ای ان الذین تصدّقوا واقرضوا الله قرضا حسنا معنی اینست بدرستی مردان صدقه دهنده وزنان صدقه دهنده مال را انفاق کردند وخدای را قرض حسنه دادند یعنی مالی را برای رضاء خدای بر طلب بدل وطیب نفس مصروف کردانیدند وکاری که بقرض حسنه دادن ماند ورزیدند اجر ایشان دوچند خواهد بود ومر ایشان را ثواب عظیم روی خواهد نمود

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ موصول باصله مبتدا است اولئک مبتداء دوم است هم الصدیقون والشهداء عند ربهم مبتداء دوم خبرست مبتداء دوم با خبر خویش خبر مبتداء اول است جملهٔ لهم اجرهم ونورهم حال یا خبری دیگرست وجملهٔ والذین آمنوا بالله ورسله با معطوف خویش یعنی والذین کفروا وکذبوا بآیاتنا معترضهٔ دیگرست برای ذکر وعد مومنان ووعید کافران معنی اینست آنکسانی که ایمان بخدای ورسول خدای آوردند ودین اسلام را تصدیق کردند ایشانند که صدیقانند ونزدیک پروردگار خویش شهیدانند واین کلام را مفید تخصیص صدیقان وشهیدان بمومنان است نه تخصیص مومنان بصدیقان وشهیدان مر ایشان راست ثواب ایشان که در بهشت خواهند یافت ونور ایشان که بروشنایی آن در راه بهشت خواهند شتافت وآنان که کافر شدند وآیات ما را تکذیب کردند ایشان اصحاب دوزخ اند که در آتش عذاب کرده شوند اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وزینة

أَجْرُهُمُو بَيْنَكُمُو رَبِّكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لَهُمُو أَجْرُهُم

أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ ۖ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ ط

ایشانند ایشان راست کویان بغایت وبامنزلت شهیدان یا کواهان نزد پروردکار ایشان

لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ط وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا

مر ایشان راست مزد ایشان وروشنایی طاعت ایشان وآنانکه کافر شدند وبدروغ داشتند

بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۞ اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَوٰةُ

آیتهای ما را ایشان ملازمان دوزخ اند بدانید که بدرستی زندکانی

الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ

این جهان بازی کودکانست وآنچه مردم را شغول کند از نان وآرایش چون زینت وسبب فخر کردن میان شما وسبب غلبه جستن بکثرت

فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ ط كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ

در مالها وفرزندان چون داستان بارانی که بشکفت آرد

الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ

منکران نعمت رستن آن پس خشك شود پس ببینی آنرا زرد شده پس باشد

حُطَامًا ط وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ لا وَمَغْفِرَةٌ

خشك ودر آن جهانست عذابی سخت وآمرزش

مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ ط وَمَا الْحَيَوٰةُ الدُّنْيَا إِلَّا

از خدای وخشنودی ونیست زندکانی این جهان مکر

مَتَاعُ الْغُرُورِ ۞ سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ

برخورداری فریب مسابقت نمایید وبیشی کیرید وبشتابید سوی آمرزش از پروردکار شما

لَهُمُو أَجْرُهُم بالصلة

خلف في رواية

بِآيَاتِنَا يآيَاتِنَا بالابدال فقالون ثلثة اوجه لورش

حمزة

الدُّنْيَا الدُّنْيَا بالامالة المحضة ابو عمرو في رواية الدوري وبين بين ورش

لَعِبٌ وَ مدغما بغير الغنة خلف

لَهْوٌ زِينَةٌ وَ مدغما بغير الغنة خلف فيهما

فِي الْأَمْوَالِ بالنقل ورش

فِي الْأَمْوَالِ سكت خلف وفي رواية خلاد

وَالْأَوْلَادِ بالنقل ورش

وَالْأَوْلَادِ سكت خلف وفي رواية خلاد

غَيْثٍ أَعْجَبَ سكت خلف وفي رواية

غَيْثٍ أَعْجَبَ بالنقل ورش

فَتَرَاهُ فَتَرَيهُ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي وبين بين ورش

فَتَرَيهُو وَفِي الْآخِرَةِ وَفِي الْآخِرَةِ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ رُضْوَانٌ الدُّنْيَا مَغْفِرَةٌ

بالاشباع ابن كثير · بالنقل مع ثلثة اوجه ورش مع الترقيق · سكت خلف وفي رواية خلاد · مدغما بغير الغنة خلف · بالترقيق ورش · بضم الراء ابو بكر · امالة المحضة حمزة وكسائي وبين بين ابو عمرو وورش · بالترقيق ورش

وتفاخر بينكم وتكاثر في الاموال والاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتريه مصفرا ثم يكون حطاما وفي الآخرة عذاب شديد ومغفرة من الله ورضوان وما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور موعظتی دیکرست برای تشبیه در حال دنیا از باب تشبیه موکدست بر طریق زید اسد وعمرو بقر انما الحیوة الدنیا بجای دو مفعول اعلموا است لعب با معطوفات خویش خبر انست کمثل غیث خبری دیکرست اعجب الکفار نباته صفت است مر غیث وفی الاخرة عذاب شدید ای للکافرین ومغفرة ورضوان ای للمومنین اینجمله عطف است بر انما الحیوة الدنیا لعب ولهو جمله اولی بیان حال دنیا واینجمله حال آخرتست جمله وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور تذییل است معنی اینست بدانید وآکاه باشید نیست حیات دنیا مکر همچو بازی صبیان ولهو فتیان وزینت نسوان ومیان خویش تفاخر در اموال واولاد تکاثر یعنی فخر بکثرت اولاد واموال

بیانه

وعجب بسعت رزق وخوشی حال مثل دنیا همچو بارانی است که بارد وکیاهی تر وتازه برآرد کیاهی است از آن باران روی نماید مزارعان خوش کند پستر از آن خشک شود پس زرد وام کرد د پستر از آن باشد ریزه ریزه کشته وچون ریزها خاک بخاک پیوسته ودر آخرت کاین است مرکافرانرا عذاب وعقوبت ومومنانرا رضوان ومغفرت ونیست حیات دنیا مکر متاع فریب بیش نیارد مکر ظلمت وحجاب سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ موعظتی دیکرست جمله سابقوا مستانفه است عَرْضُهَا مبتدا است كَعَرْضِ السَّمَاءِ والأرض خبر مبتدا است جمله صفت است مر جَنَّةٍ وجمله أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ صفتی دیکرست یا حال است بتقدیر قد ودر آیات دیکر در وعده جنة ایمانرا باعمل صالح ضم کرد درین آیت مطلق ایمانرا سبب داشت ذکر عمل صالح نیاورد تا معلوم شود که استحقاق جنان بمجرد ایمان بود معنی اینست پیش دستی کنید در توبه وآیات وطاعت وعبادت سوی مغفرت وآمرزش از پروردکار خویش بسرعت جویید ودر راه جنتی که عرض او همچو عرض آسمانست بشتابی بوید وذکر سعت عرض بیودن او همچو عرض سما وارض ایماست که طول او بیشترست چه درازی هرچیزی بیشتر از پهناست ساخته کرده شده است برای کسانی که بخدا ورسولان او ایمان آورده اند ودین اسلام را تصدیق کرده اند آن یعنی نیل جنان ومغفرت رحمان ودین اسلام ومتابعت پیغمبر علیه السلام فضل خدا رحمت حق سبحانه وتعالی است بدهد هر کرا خواهد وخدای عز وجل خداوند فضل عظیم است مفیض فضل عمیم است

مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ

فاتکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
انفسکمو الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لا
وبهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان وزمین است
أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ط ذَٰلِكَ فَضْلُ
ساخته شده است برای آنانکه ایمان آوردند بخدای وپیغمبران او آن ثواب بخشش
اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ ط وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
خدای تعالی است میدهد آنرا بانکس که میخواهد وخدای خداوند بخشش بزرکست
مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي
نرسد هیچ رسنده در زمین ونه در
أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا ط
تنهای شما مکر که در لوح محفوظ مکتوبست از آن پیش که آفریدیم آن نفوس را
إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ صلی لِّكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ
بدرستی آن اثبات یا آن مصایب را بر قدرت خدای آسانست تا اندهکن نشوید بر
مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ط وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ
آنچه فوت شود از شما وشاد نشوید از غرور بدانچه داد شما را وخدای عز وجل دوست ندارد
كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ لا الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ
هر خرامنده فخر کننده را آنان که بخیلی میکنند ویفرمایند
النَّاسَ بِالْبُخْلِ ط وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ
مردم را ببخیلی وهرکه اعراض کند از او امر خدای پس بدرستی خدای او بی نیازست

آمنوا یؤتیه — بالابدال ورش — ثلثة اوجه لورش والسوسی
یؤتیهی من یشا — بالاشباع ابن کثیر — مدغما بغیر الغنة خلف
من یشا من یشا — بالتسهیل مع المد والقصر — بالحذف مع المد والقصر
فی الارض — بالنقل ورش
فی الارض — سکت خلف وفی روایة خلاد
انفسکم الا — بالسکت خلف فی روایة
تاسوا آتیکم — بالابدال ورش والسوسی — ثلثة اوجه لورش
آتیکم اتیکم — الامالة — بالامالة المحضة حمزة والکسائی — بین بین ورش
آتیکم یامرون — بالقصر ابو عمرو — ابدل ورش والسوسی
بالبخل ومن یتول — حمزة والکسائی — مدغما بغیر الغنة وخلف
فان الله هو — بالادغام سوسی
فان الله الغنی — بغیر هو نافع وابن عامر

كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ معنی اینست نرسیده است مصیبتی در زمین از قحط وبی آبی وسایر آفات واسباب خرابی ونه در انفس ایشان از امراض واسقام واوجاع والام مکر در کتاب یعنی در لوح محفوظ مکتوب بود کتابت از پیش از آفریدن آن روی نمود بدرستی آن یعنی تقدیر کاینات وکاینات وواقعات بر خدای آسانست این معنی ذکر کردیم ودر بیان آوردیم که چون بدانید آنچ آسان است فوت میشود البته فوت شدنی است وآنچ می آید لا محالة آمدنی است دل بر آن قرار میگیرد وآرام پذیرد تا بدانچ از شما فوت شده اندوهگین نشوید وبنعمتی که رسیده شاد نگردید هر دو را از خدای عز وجل دانید واز ترح وفرح باز مانید

از اندوه بصبر گرایید واز خوشی وفرح درشکر آیید وخدای هر متکبر فخر کننده را دوست ندارد وکسی را که متکبر بثروت ومفتخر بنعمت بود درحیز دوستی نیارد که متکبران بثروت مفتخران بنعمت آنکسانی اند که بخیلی کنند ودیگران ببخیلی میفرمایند چنانچ جریمهٔ کبر وفخر دارند جریمهٔ بخل نیز پیدا می آرند وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ این شرطیه تذییل است متصل است بآیت سابقوا فان الله هو الغنی الحمید تعلیل است معنی اینست وهرکه روی کرداند از مسارعت در طاعات وکسلی وکاهلی ورزد در عبادات خود را در

زبان افکند خداي تعالی وتقدس را هیچ مضرت نکنند زیرا که خداي از طاعت مردمان غني است وازستودن دیگران مستغني است لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ
وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ
إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ معني اینست هرآینه بدرستي فرستادیم مارسل رایعني فرشتکان یا پیغمبران یا بینات یعني حجتها، واضحات یا رسل مذکور کتاب را
فرستادیم ومیزان بردست ایشان دادیم تا مردمان بعدل واحسان بایستند ودر داد واستد زیادت ونقصان نکنند روایت کرده اند جبرئیل علیه السلام بر نوح
صلوات الله علیه میزان آورد امر راستي ودرستي وزن کرد وفرستادیم آهن را یعني آفریدیم وبعضي کویند آن روز که آدم علیه السلام از آسمان در زمین نزول کرد سه چیز با او در زمین رسید حجر اسود وعصاء موسي وحدید در آن آهن سختي شدیدست ومنافع مردمانست هیچ صنیع نیست مکر آنکه در آلات آن تعلق بدانست تا از آن سلاح سازند وبدان سلاح قتال کنند وتا متعلق شود بعلم خداي که دین او را ورسولان او را که یاري میدهد وکیست که با آن اسلحه حدید قتال میکند وکدام است که خود را از جهت اعداء دین در قتال مي افکند بدرستي خدا قوي وغالب است این کارها دلیل قوت است وبرهان عزتست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ معني اینست بدرستي فرستادیم نوح را وابرهیم را وکردانیدیم در فرزندان شما پیغمبري سري وسروري یوسف وداود وسلیمان از ذریة او پادشاهان بودند موسي وعیسي وخاتم النبیین وافضل المرسلین محمد صلی الله علیه وسلم میان فرزندان او سري نمودند ابرهیم با فرزندان خویش فرزند نوح بود وغیر او از پیغمبران

فَمِنْهُمْ مِنْهُمْ — آثَارِهِمْ — قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ — مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ

الْحَمِيدُ ۝ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا
ستوده — بحقیقت فرستادیم — پیغمبرانرا — با معجزات روشن — وفرستادیم
مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ
با ایشان — خبرنامه آسماني — وآلت وزن را — تا قیام نمایند مردمان — بعدالت
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ
وفرستادیم — آهن را — در آنست — حربي سخت — وسودمندیها — براي مردمان
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ ط إِنَّ اللَّهَ
وتا ظاهر کرداند خداي تعالی — آنرا که یاري دهد دین او را — وپیغمبران او را حال آنکه غایب است از نظر ایشان — بدرستي خداي
قَوِيٌّ عَزِيزٌ ۝ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا
تواناست — غالب برهمه — وبحقیقت — فرستادیم — نوح را — وابرهیم را — وپدید کردیم
فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ
در — میان فرزندان ایشان — پیغمبري — ووحي را — پس بعضي از ایشان اند راه یافته
وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ۝ ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ
وبسیاري — از ایشان — بیرون شوندکان از فرمان خداي — پس از پي درآوردیم — برعقب ایشان
بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ
پیغمبران فرستاده مارا — وازپي درآوردیم — عیسي پسر — مریم را — وداديم او را — انجیل
وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً ط
وپدید کردیم ونهادیم — در — دلهاي — آنان که — پي روي نمودند او را — مهرباني — وبخشودن

لَقَدْ أَرْسَلْنَا بالنقل لورش — لَقَدْ أَرْسَلْنَا سکت خلف في روایة — رُسُلْنَا بتسکین السین ابو عمرو — بَأْسٌ بالابدال لسوسي — شَدِيدٌ وَ مدغما غير الغنة خلف — لِلنَّاسِ بالامالة لدوري — مَنْ يَنْصُرُهُ مدغما غير الغنة خلف — وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا بالنقل لورش — وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا سکت خلف في روایة — نُوحًا وَ مدغما غير الغنة خلف — النُّبُوَّةَ بالهمز نافع — مُهْتَدٌ وَكَثِيرٌ مدغما غير الغنة خلف — آثَارِهِمْ بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا ابو عمرو — وَآتَيْنَاهُ ثلثة أوجه لورش

الْإِنْجِيلَ بالنقل لورش — الْإِنْجِيلَ سکت خلف في روایة خلاد — اتَّبَعُوهُ بالاشباع ابن کثیر — رَأْفَةً وَ مدغما غير الغنة خلف — رَأْفَةً بالابدال لسوسي — وَرَحْمَةً بالامالة في الوقف کسائي

15 وازغیر پیغمبران از نسل نوح روي نمود ونبوت وکتاب در ذریة ایشان کردانیدیم وفرزندان ایشان را بدرجات عالي رسانیدیم پس بعضي از ایشان راه راست یافتند بپیغمبر
یا متابعان پیغمبران کشتند واکثر از ایشان سر از فرمان خداي بیرون آوردند فاسقان یعني کافر شدند ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ
الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ
آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ معني اینست پس آوردیم براي اظهار حق وهدي در قفاء نوح وابرهیم وپیغمبران کذشته رسولان

دیگررا آوردیم پس ایشان عیسی پسر مریم را که بوده است رسول جلیل و دادیم او را کتاب کریم یعنی انجیل و کردانیدیم رحمت و رأفة یکدیگر در دلهاء کسانی که او را پیروی
کردند و ایمان بنبوت و رسالت او آوردند تا آنکه کسی از ایشان اگر دیگری را کشتی خصم عفو کردی طالب قصاص نکشتی و کردانیدیم در دلهای ایشان رهبانیتی که بید آوردند
و باختیار خویش انواع مشقت و تعب چون ناخوردن روز و ناخفتن شب اختیار کردند و از صحبت مردمان اعراض کردند و از الفت زنان مجتنب شدند رهبانیة بر ایشان
نه نبشته ایم یعنی فرض نساخته ایم لیکن خشنودی خدای که همه را کار اصلی بود اگر ایشان از رهبانیه قصد این کار کنند مبتدع نبود و مخترع نباشد پس رهبانیتی که اختیار

مِنهُمُو يُؤتِكُمُو لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عَلَيهِمُو الا مِنهُمُو اَجرَهُم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ
و ترسیدنی نو پدید آوردند آنرا فرض نکردیم ما بر ایشان مگر برای جستن

رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ
خشنودی خدای تعالی پس رعایت نکردند آن سیرت را چنانکه نگاه باید داشت پس دادیم آنانرا که

آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ
ایمان آوردند از ایشان مزد ایشان و بسیاری از ایشان خروج نمایند از فرمان خدای

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ
ای آنانکه ایمان آوردند بترسید از خدای تعالی و ایمان آرید بر پیغمبر او محمد علیه السلام تا دهد شما را

كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ
دو نصیب از بخشایش خود و بدید کند برای شما روشنی که گذرید و روید

بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ لِئَلَّا يَعْلَمَ
بآن روشنی بر صراط و بیامرزد شما را و خدای آمرزگار است مهربان تا بداند

أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ
اهل کتاب که ایمان نیاوردند بمحمد صلی الله علیه وسلم که کار آنکه توانا نباشند بر چیزی از

فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
عطاء خدای عز وجل و آنکه مطلق فیض بتصرف خدای است میدهد آنرا

مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
بدانکس که میخواهد و خدای خداوند عطای بزرگست

عَلَيهِم الا — بالسكت خلف في رواية
عَلَيهُم رِضوان — بضم الهاء حمزة ويعقوب
فَآتَينا آمَنوا — ثلثة اوجه لورش
مِنهُم اَجرَهُم — سكت خلف في رواية
وَكَثيرٌ آمَنوا — ثلثة اوجه لورش
وَآمِنوا يُؤتِكُم — ثلثة اوجه لورش
وَيَغفِر لَكُم — بالادغام السوسي وفي رواية الدوري
لِيلا يَقدِرون — ورش
شَيء — سكت خلف في رواية
يُؤتيهِ يُؤتيهي — اشبع ابن كثير
مَن يَشاء — مد خلف

ونهایت رجا و امیدواریست هم برین ختم این سورت کرد مقطع این سورة بر وجه حسن آورد چه دال بر انتهاء کلام کلام است مفید
کمال و تمام است دلالت بر تمام کلام میکند و مفید بر انتهاء سخن میشود والله اعلم بمضامین کلامه وخفایا مراده ومرامه لا اله الا هو
ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة المجادلة** سورة مجادله مکی است غیر آیة ما یکون من نجوی ثلثة الآیة سورة مذکور بیست
و دو آیت چهارصد و هفتاد و سه کلمه هزار و نهصد و نود و دو حرف است نظم این سورت با سورة حدید آنست که ختم سورة حدید

کرده بودند کل ایشان رعایت
آن چنانچه حق رعایت باشد
ثابت نکردند و حقوق آن
جناب سزاوار باشد بجا نیاوردند
پس مؤمنان از ایشان که
بر نذرهاء خویش ثابت ماندند
و الزامهاء خویش بسر بردند
اجر ایشان دادیم و در کرم بر
ایشان کشادیم و بسیاری
از ایشان فاسقانند یا از حد
بیرون کنندگانند یا ایها
الذین آمنوا اتقوا الله
وآمنوا برسوله یؤتکم
کفلین من رحمته ویجعل
لکم نورا تمشون به ویغفر
لکم والله غفور
رحیم لئلا یعلم اهل
الکتاب الا یقدرون
علی شیء من فضل الله
وان الفضل بید الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل
العظیم معنی اینست
ای آنکسانی که ایمان آورده اید
بموسی و عیسی بترسید از خدای
تبارک و تعالی و برسولی که
فرستاده است یعنی محمد ایمان
آرید و حق طاعت او بگزارید
خدای عز و جل شما را دو بخشش
از رحمت خویش بخشد و دو
نصیب کند بخشی از جهت ایمان
بموسی و عیسی و دیگر پیغمبران
و بخشی از جهت ایمان بمصطفی
خاتم رسولان و بگرداند برای
شما روشنی که مشی کنید بدان
و مر شما را بیامرزد و گناهان
شما بخشد و خدای غفور است
خطایاء همه بیامرزد رحیم است
عطایا دو چند بخشد تا اهل
کتاب یقین دانند بدرستی
شان اینست که ایشان از کار

خدای چیزی نتوانند بر چیزی از فضل خدای قدرت ندارند تا خدای بپیدا نیارد چیزی بپیدا نیارند و تا بدانند که بدرستی فضل بید خدا است متعلق بقدرت حق سبحانه و تعالی است
در حق هر که خواهد فضل کند هر کرا خواهد بدهد و خدای کردگار کریم است خداوند فضل عظیم است **بیت** آنکه ناخواسته عطا بخشد ؛ کر تو خواهش کنی چها بخشد
پادشاهی که از خزانهٔ غیب ؛ هر دو عالم بیک گدا بخشد ؛ **وبدانکه** در الفضل لام جنس آورد و آنرا اضافت سوی خویش کرد و آن در شان بندگان موعود گشت و وعده
ایتاء آن بعموم من یشاء بپیوست بعد از آن ذکر فضل مذکور بجمله ' والله ذو الفضل العظیم مذیل کردانید و بیان عظمت فضل را بنهایت رسانید و آن دال بر کمال فضل است

بذكر فضل خدا وافضال حق جل وعلا بود وافتتاح سورة مجادله بذكر جزئي از آثار فضل خداي در حق كسي كه آيت قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها وتشتكي
الى الله نازل شده درشان اوروي نمود چنانچ از قصه ورود آيت بييان خواهد پيوست ومحقق وواضح خواهد كشت بدانكه اين سورت را بذكر مجادله ومفاوله
زني كه با پيغمبر صلى الله عليه وسلم در تحقيق حكم ظهار بود افتتاح كرد بعده حكم ظهار وكفارت آنرا از جمله الذين يظاهرون تا جمله وتلك حدود الله بتفصيل وتشريح
در بيان آورد وچون جمله مذكوره بجملة وتلك حدود الله وللكافرين عذاب اليم مذيل بود بذكر اين جمله بر حكم آنك تجاوز از حدود صفت كافرانست تخلص سوي ذكر

كافران روي نمود بعده
جمله ان الذين يحادون الله
ورسوله وجمل ديكر در مذمت
كافران تا جمله فبئس المصير
مذكور كشت بعده بذكر تناجي
كافران بر حكم مضاده تخلص
سوي ذكر تناجي مومنان
حاصل كشت جمله يا ايها الذين
آمنوا اذا تناجيتم فلا تتناجوا
بالاثم والعدوان تا آخر بذكر
پيوست بعده چون كلام
در ذكر آداب مومنان افتاد
بجمله يا ايها الذين آمنوا اذا
قيل لكم تفسحوا في المجالس
فافسحوا الاية بييان ادبي ديكر
از آداب مومنان وشاني
از شيون ايشان بنياد نهاد
بعده جمله يا ايها الذين
آمنوا اذا ناجيتم الرسول
فقدموا بين يدي نجويكم صدقة
وامور ديكر از لوازم امور
مومنان آورد وچند ادبي
ديكر از آداب ايشان تا جمله
واطيعوا الله ورسوله بذكر
كرد بعده كلام از ذكر مومنان
كه بر حكم مضاده كافران
آورده بودند بذكر كافران
بازكشت جمله الم تر الى
الذين تولوا قوما غضب الله
عليهم وجمل ديكر در نكوهش
كافران بذكر پيوست بعده
جمله لا تجد قوما يومنون بالله
واليوم الآخر تا آخر سورت
در مدح مومنان وستايش
ايشان بر وجه تذييب آورد
وسورة را بخاتمه حسن ومقطع
مستحسن ختم كرد شك نيست
جملهايي كه از يكبا بسته
اكر مقاصد ايشان متغاير بود
از جهت اتحاد باب ميان

قد سمع الله بالامالة ابو عمرو وهشام وحمزة وكسائي

سورة المجادلة مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

قد سمع الله قول التي تجادلك

بتحقيق اجابت فرمود خداي تعالى سخن آن زني را كه مراجعت مينمود باتو

في زوجها وتشتكي الى الله

در باب شوهر خويش وشكايت مي برد با حكم خداي تعالى

لا يمسه الا المطهرون

ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكر يست معترضاتي كه در ميان جمل مذكوره آمده ميان كلامها متصل واقع شده جمل
ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد بسم الله الرحمن الرحيم قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها
وتشتكي الى الله والله يسمع تحاوركما ان الله سميع بصير روايت كرده اند خوله بنت ثعلبه زوجه اوس بن الصامت برادر عبادة بن الصامت دوزي
در نماز بود اندام او در نظر اوس خوب نمود چون نماز فارغ شده وي را بر خود طلبيد خوله مذكور طلب اورا دران وقت نه پسنديد اجابت نكرد خود را در طاعت او نيا ورد

وبعضی کویند اوس مذکور مریض بود خوله را بحاجتی خواند خوله درنک کرد بر جا ماند اوس مذکور بر آشفت انت علی کظهر امی کفت بدین سخن مظاهر کشت مدتی بدا
وحیرت بپیوست خوله کفت برو بر پیغمبر واین قصه بکو و ازین حادثه تفصی بجو کفت مرا از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شرم می آید و از من این کار خوب نمی نماید
خوله کفت اکر بکویی بیش پیغمبر علیه السلام بروم و این قصه باز پرسم کفت اوس برو و درین کار شو پس خوله بیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و در
زاری و عاجزی در آمد کفت که در آن وقت که من جوان بودم اوس مرا بزنی کرد و برغبت در نکاح خویش در آورده درین وقت که جوانی رفته و تن به پیری پیوسته
مرا هیچو مادر خود ساخته
ودر هجران و دوری انداخته
مرا فرزندان صغیرند بتربیت
من نشو و نمای پذیرند اکر
برو بکذارم ضایع شوند
واکر بر خود بدارم کرسنه
مانند پیغمبر فرمود حرمت
علیه بروی حرام شدی
وبکفتار او هیچو مادر کشتی
خوله کفت یا رسول الله این
سخن مکو وجدا شدن من
از وی مجو زیرا که او را مرا
پسر او درست و فرزندان
مرا بدرست و در دل من
محبوب ترین مردمان است
وپیش من عظیم الشان است
جوانی و جمال من رفته و مال
من بصرف پیوسته دیکری
در من رغبت نکند و نظری
در من نیفکند پیغمبر باز کفت
بر و حرام شده و از حد بیرون
آمده او باز کفت یا رسول
الله این سخن مکو و فرقت
من از وی مجو این سخن با خدای
میکویم و از وی سامان کار
خود میجویم هر بار که پیغمبر
صلی الله علیه وسلم ذکر حرمت
او میکرد او مثل این کلمات
بر زبان می آورد با خدای در
مناجات می بود و زاری
وتضرع مینمود تا انکه مردمان
جنبش لب او میدیدند و بعضی
کلمات زاری او که بیش
خدای میکرد می شنیدند
هم درین کفتار بود که
نزول این آیت روی نمود
پیغمبر صلی الله علیه وسلم
شوهر او را بر خود خواند
و این آیت را بر وی برخواند

مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

اثْنَتَانِ وَعِشْرُونَ آيَة

وَاللّٰهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللّٰهَ ط
وخدای تعالی شنود سخن کفتن شمارا بایکدیکر بدرستی خدای
سَمِيعٌ بَصِيرٌ ۝ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ
شنواست بینا آنانکه لفظ ظهار یاد میکنند ط
مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ
از شما از زنان ایشان نه اند آن زنان مادران ایشان

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

يَظَّهَّرُونَ نافع وابن كثير وابو عمرو يَظَّاهَرُونَ ابن عامر وحمزة وكسايي

معنی اینست بدرستی شنیده است خدای عز وجل کفتار زنی را که در معامله شوهر خویش مجادله میکرد و زبان از حال و مقال او در شکایت می آورد و خدای یکدیکر
جواب دادن شما می شنید و خواهش زن مذکوره را باجابت رسانید بدرستی خدای عز وجل سمیع است هرچه بکویید بشنود بصیر است هر کاری که کنید ببیند هیچ چیز
از کفتار و کردار بر وی پوشیده نماند و هیچ کس چیزی از وی پنهان کردن نتواند الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ
وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ موصول باصله مرفوع المحل بر ابتدا است جمله ما هن امهاتهم خبر مبتدا است جمله بر سبیل استیناف

وبیان حکم مظاهر تست إن نافیه است أمهاتهم مرفوع بر ابتدا است الا اللائی ولدنهم موصول با صله مستثنی مفرغ است خبر مبتدا است وجمله ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم
تعلیل است بر جمله ما هن امهاتهم دلیل است وجمله انهم لیقولون الآیة تذییل است وچون واقع شدن عمل ظهار از شوهرانی که مظاهر اند علامت آنست که ایشان
منکر وزور بودن آنرا بر وجه اصرار منکر اند بظهور علامت انکار با اصرار سامع را منزله منکر مصر تنزیل کرد جمله را موکد بتوکید آورد جمله وان الله لعفو غفور عطف است
برجمله سابقه واین آیت متضمن وعده عفو وغفر انست تاکیدا وازجهت دلالت بر وکادت آنست **معنی اینست** آنان که از زنان خویش مظاهر میشوند ومنکو[حات]

انهم ونسائهم ذلکم قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

امهاتهم الا — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ ط وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ
نیست مادران ایشان مگر آن زنان که زادند ایشانرا وبدرستی ایشان هر آینه میگویند

مُنكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا ط وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ
ناگفتنی را از گفتار ودروغ وبدرستی خدای تعالی هر آینه جرم فرو آمرزکار کذار زنده است

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِن نِّسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ
وآنان که لفظ ظهار یاد میکنند از زنان ایشان پس باز میگردند

لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ط ذَٰلِكُمْ
سوی آنچه گفتند پس بر ایشانست آزاد کردن برده پیش از آنکه بهم رسند زن وشوهر آن حکم

تُوعَظُونَ بِهِ ط وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَن لَّمْ يَجِدْ
پند داده میشوید شما بآن وخدای تعالی بآنچه میکنید آگاه است پس هر که نیابد برده

ج فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا ط
پس بروست روزه داشتن دو ماه پیاپی پیش از آن که بهم رسند زن وشوهر

فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ط ذَٰلِكَ
پس هر که نتواند بروست طعام دادن شصت بیچاره آن بیان وتعلیم برای آنست

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ط وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ ط وَلِلْكَافِرِينَ
که ایمان آرید بخدای وپیغمبر او وآن موضع امر ونهی خدایست ومر ناگروندگانراست

عَذَابٌ أَلِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ
عذابی دردناک بدرستی آنان که مخالفتی نمایند با خدای تعالی

امهاتهم — بالنقل ورش
ان امهاتهم — سکت خلف في روایة
امهاتهم الا — بالسکت خلف في روایة
اللاء اللاء — بالتحقیق قالون وقنبل — کالیاء في الوصل وفیه المد والقصر ورش والبزي وابو عمرو
اللای — بالسکون في الحالین مع المد ابو عمرو والبزي
تظهرون — نافع وابن کثیر وابو عمرو
یظاهرون — ابن عامر وحمزه وکسائي
فتحریر رقبة — بالادغام سوسي
فتحریر ان یتماسا — بالترقیق ورش — مدغما غیر الغنة خلف
ان یتماسا لتؤمنوا — بالابدال ورش والسوسي — مدغما غیر الغنة خلف
وللکافرین — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
وللکافرین — اما لبین بین ورش
عذاب الیم — بالنقل ورش
عذاب الیم — سکت خلف في روایة

را بما در یا بزنانی که در حرمت موبد همچو مادر یا بعضوی که عبارت از ذات بود تشبیه میکنند زنان ایشان مادران ایشان نه اند نیند مادران ایشان مگر آنانکه ایشانرا زاده اند وبدرستی ایشان گفتاری منکر میگویند دروغ گویی می نویسند وبدرستی خدای عفو کننده سیئات است وآمرزنده خطیات است سیئه مذکوره عفو کند وخطیه مسطوره بیامرزد **سؤال** مظاهر زن را مادر نمیداند بلکه بمادر یا بعضوی از او تشبیه میکند جمله ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم در رد آنچه نوع واقع شد بجمله وانهم لیقولون منکرا من القول وزورا کدام سخن از سخنان مظاهر مسمی بمنکر وزور آمده **جواب** ظهار عبارت است از تشبیه منکوحه بمادر یا بزنی که در حرمت موبده همچو مادرست یا بعضوی از اعضاء محرمات مذکوره که در عبارت بودن از ذات همچو ظهر وبطن وفرج وسر است پس وجه شبه در تشبیه مذکور بوجه مسطور منکر وزور باشد والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر **معنی اینست** وآنانکه از شما از زن خویش مظاهر شوند

ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله ورسوله وتلک حدود الله وللکافرین عذاب الیم فصیام شهرین
متتابعین مبتدا ایست محذوف الخبر ای فعلیه صیام شهرین متتابعین واین جمله جزاء شرط است ای فمن لم یجد
رقبة یحررها فعلیه صیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا واین جمله عطف است بر جمله فعلیه تحریر رقبة
جمله شرطیه دیگر یعنی فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا عطف است بر شرطیه سابقه ذلک اشارتست

وزن را انت علی کظهر امی گویند ودرین باب هر زنی که محرمه است بر تابید حکم مادر است وهر عضوی که نظر بر آن حرام بود در حکم ظهر است وهر جزیی که بدو تعبیر
از کل کنند چون رقبه وراس وجه وروح وفرج در حکم انت بود یعنی در حکم ذکر ذات او باشد پس عود کنند برای نقض آنچ گفته اند وبرای تحلیل آنچ حرام کرده اند
پس بر ایشانست آزاد کردن برده بیش از بیکدیگر سودن وآن کنایت است از جماع کردن آن یعنی کفارت جریمه مذکوره باداء آن پند داده شود وخدای آگاهست
بدانچ شما عمل میکنید از آن جهت پند میدهد واز آن سبب کفارت میفرماید فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام

سوي بيان ظهار وكفارت آن مرفوع المحل بر ابتداست جار ومجرور يعني لتؤمنوا بالله ورسوله خبر مبتداست جمله تذييل است تلك اشارتست بر ظهار كه كفارت او يا برده
آزاد كردن وبتقدير نا يافتن آن دو ماه پياپي روزه داشتن وبر تقدير نا توانستن آن شصت مسكين را طعام دادنست جملهٔ وتلك حدود الله تذييلي ديكرست وچون
تجاوز از حدود خداي صفت كافرانست بذكر جملهٔ وتلك حدود الله تخلص سوي ذكر كافران حاصل كشت جملهٔ وللكافرين عذاب اليم وجمل ديكر در نكوهش كافران
بذكر پيوستست جمله وللكافرين عذاب اليم تذييلي ديكرست اي وللذين كفروا باحكام الله وجاوزوا حدوده عذاب اليم معني اينست پس هر كه نيابد برده را كه
آزاد كند پس بر وست كه پيش از جماع دو ماه پياپي روزه دارد پس كسي كه دو ماه پياپي روزه داشتن نتواند شصت مسكين را طعام بر وجه تمليك قدر صدقهٔ فطر يا بر وجه اباحت طعام دو وقت مشبع دهد بيان احكام مذكور براي آنست كه شما بخداي ورسول خداي بكرويد واحكام شريعت را تصديق كنيد واين احكام حدها خداست تجاوز از آن ناروا است ومر كافراني را كه تدبر احكام نكروند واز بن حدود تجاوز كنند عذاب اليم است وعقاب نخيم است ان الذين يحادون الله ورسوله كبتوا كما كبت الذين من قبلهم وقد انزلنا آيات بينات وللكافرين عذاب مهين يوم يبعثهم الله جميعا فينبئهم بما عملوا احصيه الله ونسوه والله على كل شيء شهيد اينجمله در شان كافران وعيدي ديكرست مر وعيد سابق را مقررست وچون جملهٔ وللكافرين عذاب اليم ملوح سوي مضمون اينجمله بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ نمود جملهٔ وقد انزلنا آيات بينات حال است جملهٔ وللكافرين عذاب مهين تذييل است يوم يبعثهم الله ظرف است مر مهين را يا متعلق ظرف مستقر يعني وللكافرين فينبئهم عطف است بر يبعثهم جمله احصيه الله تعليل است مر ينبئهم

قبلهمو فينبيهمو ارابعهمو سادسهمو ينبئهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
معهمو اينما قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وقد انزلنا — بالنقل ورش
وقد انزلنا — سكت خلف في رواية
آيات وللكافرين — ثلثة اوجه لورش — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
وللكافرين — امالة بين بين ورش
فينبئهم — بالابدال في الوقف حمزة
احصيه الله — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
احصيه الله — امالة بين بين ورش
شيء شي — بالوجهين ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف في رواية خلاد
من نجوى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
من نجوى — امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
ثلثة الا ثلثة — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية

ورسوله كبتوا كما كبت الذين من قبلهم
وپيغمبر او خوار باشند چنانكه خوار شدند آنان كه پيش از ايشان بودند ج
وقد انزلنا آيات بينات ط وللكافرين عذاب مهين
وبتحقيق فرستاديم دلايل واضحه وبراهين ساطعه ومعجزات باهره ومر كافرانراست عذاب خوار كننده
يوم يبعثهم الله جميعا فينبئهم بما عملوا ط احصيه
در روزي كه برانكيزاند ايشانرا خداي تعالى همه را پس آگاه كند ايشانرا بآنچه كردند بر شمرد آنرا كرده باشند
الله ونسوه ط والله على كل شيء شهيد
خداي تعالى وفراموش كردند ايشان آنرا وخداي بر هر چيزي كواه وحاضرست
الم تر ان الله يعلم ما في السموات وما في الارض ط
اي بيننده دانستي كه بدرستي خداي تعالى ميداند هر آنچه در آسمانها وهر آنچه در زمين است
ما يكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم
نباشد هيچ راز كفتن سه تن مكر كه او چهارم ايشان بود بدانش
ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك
ونه پنج تن مكر كه او ششم ايشان بود بعلم ونه فروتر از آن عدد
ولا اكثر الا هو معهم اين ما كانوا ج ثم ينبئهم
ونه بيشتر مكر كه او با ايشانست هر كجا باشند پس آگاه كند ايشانرا
بما عملوا يوم القيامة ط ان الله بكل شيء عليم
بدانچه كردند روز قيامت بدرستي خداي تعالى بهر چيزي داناست

خمسة الا — بالنقل ورش
ولا ادنى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — سكت خلف وفي رواية خلاد
ولا ادنى — امالة بين بين ورش
معهم اينما — سكت خلف في رواية
ينبئهم — بالابدال في الوقف حمزة
يوم القيامة — بالامالة في الوقف كسائي
شيء شي — بالوجهين ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد

وضمير احصيه ونسوه عايدست سوي بما عملوا والله على كل شيء شهيد تذييل است بدرستي انكساني كه خداي ورسول خدايرا دشمن ميدانند ومخالفت اوامر ونواهي او
ميكنند برو افكنده شوند وبهلاك پيوندند چنانچه هلاك شدند كساني كه پيش از ايشان از دشمنان پيغمبران بودند وبدرستي فرستاديم ايات بينات ومعجزات ظاهرات
براي ثبوت نبوت پيغمبران وصدق رسالت ايشان ومر كافران كه بدين ايات نكروند واين معجزات ظاهرات را نپسندند عذابيست خوار كننده ودر رهوان وزلت افكند
دران روز كه خداي ايشانرا برانكيزد پس بدانچه كرده اند بيا كاهاند زيرا كه خداي عملهاي ايشانرا نكاه داشته وفريشتكانرا بر كتابت آن كماشته وايشان
عملخويش را فراموش كرده ودر احصا وشمار نياورده وخداي بر هر چيزي كواهست وبر ظاهر وباطن آكاهست

الم تر ان الله يعلم ما في السموات وما في الارض ما يكون من نجوى ثلثة الا هو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اينما
كانوا ثم ينبئهم بما عملوا يوم القيامة ان الله بكل شيء عليم روايت كرده اند ربيعه وجبيب وصفوان بن اميه درعقب خانه كعبه درشان بيغمبر كلمات
ناشايسته ميكفتند بروجه سر و راز مضرت ومنفعت بيغمبر مجستند يكي از ايشان كفت آنچه ما كفتيم خداي ميداند ديكري كفت بعضي ميداند ودانستن بعضي
نتواند ديكري كفت اكر بعضي را داند بعضي ديكر بر و پوشيده نماند اين ايت نازل كشت وعلم او بتعيين عدد راز كويندكان ببيان بيوست معني ايناست

انفسهمو حسبهمو تناجيتمو بضارهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

انه بيني اي محمد يا اي مخاطب غير معين بدرستي خدا ميداند آنچه در آسمان وزمين است بر و هيچ چيزي مخفي نيست از اموري كه در آن ودر زمين است نباشد يكديكر راز جستن سه كس مكر آنكه خداي رابع ايشان بود كلام ايشان بشنود وحال ايشان بداند ونباشد راز كفتن بنج كس مكر آنكه خداي سادس ايشان بود كلام ايشان بشنود وحال ايشان بداند ونه راز كفتن اندكتر از سه يعني دو واندكتر از بنج يعني جهار بود ونه بيشتر از كل اين يعني شش الا هو معهم اي بالعلم حال ايشان بداند سزا كردن تواند ايشان هرجا كه باشند از خداي مخفي نبوند بنهان واشكارا ايشان بدانند ايشان اعملهاي ايشان در روز قيامت بيا كاهاند بدرستي خداي بهر چيزي داناست برجزا دادن بدان تواناست

الم تر الى الذين نهوا عن النجوى ثم يعودون لما نهوا عنه ويتناجون بالاثم والعدوان ومعصيت الرسول واذا جاؤك حيوك بما لم يحيك به الله ويقولون في انفسهم لولا يعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم يصلونها فبئس المصير معني اينست انديد سوي كساني كه باز داشته شدند از يكديكر راز كفتن واز بدي بيغمبر ومسلمانان جستن سوي راز كفتن باز كشتند وبدخواهي بيغمبر

الم تر الى الذين نهوا عن النجوى ثم يعودون
اي ننكرستي سوي آنان كه باز داشته شدند از راز كفتن بس باز ميكردند

لما نهوا عنه ويتناجون بالاثم والعدون ومعصيت
سوي آنچه باز داشتند ايشان از آن وراز ميكويند بموجب بزه وبيدادي

واذا جاؤك حيوك بما لم يحيك به الله ويقولون
وجون ايند بتو برسش نمايند ترا بآنچه برسش نفرمود ترا بآن خداي وميكويند

في انفسهم لولا يعذبنا الله بما نقول حسبهم
در ضماير خود چرا عذاب نميكند مارا خداي تعالى بآنچه ميكيتم بسنده است ايشانرا

جهنم يصلونها فبئس المصير يا ايها الذين امنوا
دوزخ درآيند در آن بس بد جاي باز كشتني اي آنان كه ايمان آورديد

اذا تناجيتم فلا تتناجوا بالاثم والعدون ومعصيت
جون راز كوييد بس راز مكوييد ببزه وبيدادي ونافرماني

الرسول وتناجوا بالبر والتقوى واتقوا الله
بيغمبر وراز كوييد بنيكويي وبرهيزكاري وبترسيد از خداي تعالى

الذي اليه تحشرون انما النجوى من الشيطان
آنكه سوي او كرد آرند شمارا بدرستي راز كفتن باثم وعدوان از كار شيطانست

ليحزن الذين امنوا وليس بضارهم شيئا الا
تا اندهكن شوند آنان كه ايمان آوردند ونيست زيان رساننده ايشان هيچ چيزرا از زيان مكر

الذين نهوا — بالادغام سوسي
النجوى — بالامالة المحضة حمزة والكسايي
النجوى — امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية دوري ورش
عنهو بالاثم — بالاشباع ابن كثير، بالنقل ورش
بالاثم جاؤك — سكت خلف وفي رواية خلاد، حمزة وابن ذكوان
جاؤك يصلونها — ثلثة اوجه لورش، غلظ ورش
فبئس امنوا — بالابدال ورش والسوسي، ثلثة اوجه لورش
بالاثم بالاثم — بالنقل ورش، سكت خلف وفي رواية خلاد
والتقوى — بالامالة المحضة حمزة والكسايي
والتقوى — امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
اليه النجو — بالاشباع ابن كثير، بالامالة المحضة حمزة والكسايي
النجوى ليحزن — امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش، نافع بضم الياء وكسر الزاء
امنوا شيئا الا — ثلثة اوجه لورش، بالنقل ورش
شيئا الا — سكت خلف وفي رواية خلاد
شيئا شيئا — سكت خلف وفي رواية خلاد، بالوجهين ورش

بسنده است عذاب دنيا كجا بر آيد در تاخير عذاب دنيا در حق ايشان وبسلامت ماندن ايشان در دنيا فاني
چه كشايد بد باز كشتني است دوزخ كه عذاب آن هميشه خواهد بود وجاودان روي خواهد نمود
يا ايها الذين امنوا اذا تناجيتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان ومعصيت الرسول وتناجوا
بالبر والتقوى واتقوا الله الذي اليه تحشرون معني اينست اي مومنان اكر راز كفتن جوييد

ومسلمانان نكردند وراز كفته اند بقصد كناه وبدي وشر وتعدي وتجاوز از حق وعاصي شدن امر بيغمبر وچون بر تو بيايند بچيزي كه خداي بدان تحيت نكرده تحيت كنند
وآن چنان بود كه بيش بيغمبر مي آمدند السام عليك ميكفتند سام مركست بدين لفظ دعا بمرك ميكردند بيغمبر صلى الله عليه وسلم سلام عليك فهم كردي بجواب سلام بر ايشان
رخ آوردي روزي ام المومنين عايشه فهم كرد عليك السام واللعنة در جواب او بر زبان آورد اين سر بيش بيغمبر كشاد واز جرات ايشان بيغمبر را اطلاع داد
وكفتند ايشان در نفسها خويش چرا عذاب نميكند مارا بدين كفتار خداي عز وجل چه ما اورا دعا بد ميكنيم وبراي او بدي مي انديشيم اكر بيغمبر بودي
خداي در انتقام ما از جهت بيغمبر ودر اجابت دعاء او بر ما كه عليكم السام ميكويد بمعني عليكم السام ميكويد تاخير ننمودي در سزاي ايشان عذاب دوزخ

ليس باثم وعدوان ومعصيت رسول چنانچه يكديكر را ميكويند مكوييد و راز كفتن نيكوكاري و پرهيزكاري اختيار كنيد و بترسيد از خداي كه سوي حساب كاه او حشر خواهيد كشت و بجزا و سزا خواهيد پيوست. إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ اينجمله تعليل است بر نهي مذكور دليل است ليحزن بر صيغه مضارع از باب افعال خوانند و لام بر هر تقديري متعلق ظرف مستقر دانند جمله وليس بضارهم حالست شيا مفعول مطلق است الا باذن الله استثناء مفرغ است متعلق است بضارهم فا در فليتوكل المومنون در جواب اما محذوفه است اي اما على الله فليتوكل المومنون معني اينست نيست يكديكر راز كفتن و مشورت كردن كافران و منافقان در انديشه زيان پيغامبر و مومنان مكر تدبير و اغراء شيطان تا مومنان را اندوهكن سازند و در غم و اندوه اندازند و جز بخواست خداي در تناجي ايشان مومنان را هيچ زياني نرسد و هيچ ضرري از مضرت ننود پيغامبر را

بيت
اكر جهان همه دشمن شود ز دولت دوست
خبر ندارم از ايشان كه در جهان هستند
و بر خداي كو مومنان توكل
كر دشمنت قويست نكهبان قوي‌ترست
مي باش معتصم بخداوند مستعان
در زير پاي پيل سر مور ضعيف
از دستكيري كرمش مانده در امان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
روايت كرده اند مردمان كه در مجلس پيغمبر صلى الله عليه وسلم مي رفتند براي سماع كلام پيغمبر قرب ميجستند اكر آينده در مي آمدي خاطر ايشان ناخوش شدي اين آيت در شان ايشان نازل كشت واين نظم در باب ايشان بوده است معني اينست اي مومنان چون كفته شود مر شما را در مجلس بفراخي بنشينيد براي آيندكان جا كذاريد پس شما اين امر را امتثال كنيد و در مجلس فراخي افكنيد خداي شما را فراخي دهد تنكي معيشت از شما دور كند و چون كفته شود مر شما را برخيزيد آينده را جا دهيد پس شما امر را امتثال كنيد برخيزيد واين را انحطاط خويش مينداريد بلند كرداند خداي تعالى درجات مومنان و مراتب عالميان كه آيندكان مجلس را برعايت اقتدار ايشان اعظام واجلال دارند و دل بر تعظيم و تكريم آيندكان ميكمارند و خداي عز وجل بعملهاء شما آكاهست بر نيات شما كواهست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ روايت كرده اند مردمان در راز كفتن با پيغمبر ازدحام كردند و در رسيدن هر چيزي هجوم آوردند چنانكه پيغمبر عليه السلام بتنك آمد و در خاطر مبارك ملال در آمد براي باز داشت هجوم و تقليل مناجات خلق اين آيت بنزول پيوست

لكمو منكمو نجويكمو لكمو نجويكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
ءاشفقتموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝
بفرمان خداي تعالى و بر خداي تعالى پس بايد كه اعتماد كنند اهل ايمان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ
اي آنانكه ايمان آوردند چون كفته شود مر شما را بي مزاحمت نشينيد در مجالس رسول

فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ ۖ وَإِذَا قِيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا
پس كشاده نشينيد تا كشاده كرداند خداي تعالى براي شما و چون كويند برخيزيد پس برخيزيد

يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا
تا بلند كرداند خداي تعالى آنان را كه ايمان آوردند از شما و آنان كه داده اند ايشان را

الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۝
دانش مرتبها و خداي تعالى بدانچه ميكنيد آكاهست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا
اي آنانكه ايمان آورديد چون راز كوييد با پيغمبر پس فرا پيش داريد

بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةً ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ
پيش از راز كفتن شما صدقه را بآنكه مستحق بود آن تقديم صدقه بهترست مر شما را

وَأَطْهَرُ ۚ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝
و پاكيزه تر پس اكر نيابيد پس بدرستي خداي تعالى آمرزكارست مهربان

أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ
اي ترسيديد كه تقديم كنيد در پيش راز كفتن شما

المؤمنون بالابدال ورش والسوسي
امنوا قيل ثلثة اوجه لورش بالاشمام هشام وكسائي
قيل لكم بالادغام سوسي
في المجلس غير حفص
قيل انشزوا هشام وكسائي بكسر الشين ابن كثير وابو عمرو وحمزة
فانشزوا امنوا بكسر الشين ابن كثير وابو عمرو وحمزة وكسائي ثلثة اوجه لورش
اوتوا امنوا ثلثة اوجه لورش
نجويكم بالامالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
نجويكم بالامالة المحضة حمزة والكسائي
صدقة خير بالامالة في الوقف كسائي بالترقيق ورش
ءاشفقتم بالتسهيل كالالف في الوقف حمزة
آءشفقتم بالتسهيل كالالف قالون وابو عمرو وهشام
اءشفقتم بالتسهيل بلا الف ابن كثير وورش

ءاشفقتم بالابدال ورش
آءشفقتم هشام في رواية
نجويكم بالامالة المحضة حمزة وكسائي
نجويكم امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

وتقديم صدقه بر مناجات واجب كشت فقرا كه تهي دست بودند واغنيا كه همّت بست داشتند از هجوم باز ماندند ودركار مناجات انديشه مند كشتند بعضي كويند چون
تقديم صدقه بر راز كفتن بيغمبر صلى الله عليه وسلم ده شب بعضي كويند يكساعتي از روز بود تا كاه انتساخ آن روي نمود وكسي بيش از مناجات صدقه نياورده
مكر علي رضي الله عنه يك دينار صدقه ساخت وآزاد رهنكام راز كفتن با بيغمبر درباخت از بيغمبر صلى الله عليه وسلم ده سؤال برسيد جواب هريكي شنيد قال
يا رسول الله ما الوفاء قال التوحيد ثم قال ما الفساد قال الكفر والشرك بالله ثم قال وما الحق قال الاسلام والقران والولاية اذا انتهت اليك ثم قال ما الحيلة
قال ترك الحيلة ثم قال وما علي قال طاعة الله تعالى وطاعة رسوله ثم قال كيف ادعوا الله تعالى قال بالصدق واليقين ثم قال وماذا اسال الله قال العافية ثم قال
وما اصنع لنجات نفسي قال كل حلالا وقل صدقا ثم قال وما السرور قال الجنة ثم قال وما الراحة قال لقاء الله چون علي رضي الله عنه از مناجات فارغ كشت وده سؤال بجواب بيوست تقديم صدقه بر راز كفتن ومسئله برسيد زكوة واجب شده بود نسخ آن والطلاق مناجات وراز كفتن با بيغمبر روي نمود عمل بتقديم صدقه بر مناجات جز علي رضي الله عنه كسي نتوانست وقلت مدت وجوب آنرا كسي ندانست ذلك اشارتست بر تقديم صدقه بر مناجات واو مرفوع المحل بر ابتداست خبر خبر مبتداست واطهر عطف است بر وجمله تعليل است مرامر مذكور دليل است جمله فان الله غفور رحيم كنايت از وعده عفو بود تاكيد او وازجهت ابرا وعده بر سبيل وكادت باشد معني اين است اي مومنان چون بخواهيد كه با بيغمبر عليه الصلوة والسلام راز كويد بيش از راز كفتن صدقه رابراي فقرا تقديم كنيد وآنرا وسيله مساغ راز كفتن سازيد تقديم صدقه بر راز كفتن وخوشي دل فقرا جستن مر شمارا بهتر وپاكتر بود زيراچه صدقه دادن نيكي است پاك كننده بديها باشد پس اكر چيزي نيابيد كه در تصدق بشتابيد خداي شمارا در نا آوردن صدقه نكيرد وعذر عجز از شما بپذيرد زيراچه خداي غفور ست خطايا آمرزد رحيم است عطا بخشد ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ

عَلَيْكُمُو مَا هُمُو مِنْكُمُو مِنْهُمُو هُمُو لَهُمُو إِنَّهُمُو أَيْمَانَهُمُو فَلَهُمُو أَمْوَالُهُمُو أَوْلَادُهُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر
عَنْهُمُو أَمْوَالُهُمُو

صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ
صدقها پس چون نكرديد وتوبه بذيرفت خداي تعالى برشما
وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ
پس بپاي داريد نمازرا وبدهيد زكوة را وطاعت نماييد خدايرا
وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ أَلَمْ تَرَ إِلَى
وپيغمبراورا وخداي تعالى آكاهست بانچه ميكنيد اي ننكرستي سوي
الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ
آن منافقان كه دوستي نمودند با كروهي كه خشم كرفت خداي تعالى برايشان نه اند ايشان
مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ
از شما ونه از منافقان وسوكند ميخورند بخداي بر دروغ
وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ
وايشان ميدانند ساخته است خداي مرايشانرا عذابي سخت بدرستي ايشان
سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ
بدا آنچه هستند كه ميكنند برساختند ايشان آن سوكندهارا
جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ
آنچه نكاه ميدارند بدان نفس ومال پس اعراض كردند از دين خداي تعالى پس مرايشانراست عذابي
مُهِينٌ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ
خوار كننده هركز باز ندارد از ايشان مالهاي ايشان ونه فرزندان ايشان

الصَّلَوٰةَ
بالتغليظ ورش

ركوع

وَآتُوا خَبِيرٌ
ثلثة اوجه لورش بالترقيق ورش

عَلَيْهُمْ جُنَّةً
بضم الهاء حمزة بالابدال والتركيا في الوقف

عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ
بالسكت خلف في رواية

معني اين است اترسيديد از اينكه صدقات را تقديم كنيد بيش از آنكه با بيغامبر صلى الله عليه وسلم راز كوييد پس چون تقديم صدقات بر مناجات نكرديد وخود را بر اخراج اين سعادت نياورديد وخداي از شما آنرا عفو كرد ودر مواخذه نياورد چنانچه توبه مي بذيرد وبعد از توبه بكناه نميكيرد پس در امهات عبادات تقصير مكنيد نماز بكزاريد زكوة بدهيد خداي ورسول خدايرا مطيع باشيد وخداي بدانچه عمل ميكنيد آكاهست وكردارهاء شمارا كواهست ٱلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ استفهام
براي تقرير است بمعني تثبيت اي خفتم ان تقدموا بتقدير من متعلق است باشفقتم صدقات مفعول است مر تقدموا فاذ لم تفعلوا اذ مضاف است سوي جمله كه
بعد اوست اي ذلم تفعلوا ما امرتم به من تقديم الصدقات على المناجات وتاب الله عليكم عطف است بر لم تفعلوا وعامل اذ محذوف است اي لا تفرطوا في الصلوة
التي هي ام العبادة البدنية والزكوة التي هي ام العبادة المالية واطيعوا الله والرسول تعميم است بعد تخصيص والله خبير بما تعملون متضمن است مر وعد ووعيد وجزا وسزا

معنی اینست انه دیع یعنی دیع سوی منافقان که دوست گرفته اند قومی را که غضب کرده است خدای بر ایشان یعنی جهودان که در قرآن مَن لَعَنَهُ اللّٰهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ
عبارتست از ایشان ایشان از شما نه اند ای مسلمانان و نه از جهودان و بر دروغ سوگند میخورند که ما مسلمانانیم و منافقان نه ایم مخلصانیم و ایشان میدانند که
دروغ میگویند و در راه نابوده گویی می پویند ساخته است خدای برای ایشان عذابی در دناك مکافی با بیم و باك بدرستی که بدَاست آنچ ایشان میکردند و کارهاء
ناشایسته که مرتکب میشدند سوگندهاء خویش را سپر ساختند پس با ظهار وفاق و کتمان نفاق مسلمانان را از قتال باز میداشتند چون حال چنین است
مر ایشانرا عذاب مهین است در دوزخ روند بعذاب خوار شوند هرگز ایشانرا اموال ایشان و اولاد ایشان هیچ نفع نکند و در مقام فوز و نجات نیفکند ایشان

همو لکمو انهمو انهمو فانسیهمو قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا ط أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
از عذاب خدای هیچ چیز را ایشان ملازمان آتش اند ایشان در آن

خَالِدُونَ ۝ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ
جاوید باشند یاد کن روزی را که برانگیزاند خدای تعالی همه بر سوگند خورند

لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ
مر او را چنانکه سوگند میخورند برای شما و میپندارند که ایشان بر

شَيْءٍ ط أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ۝ اسْتَحْوَذَ
چیزی اند بدان بدرستی که ایشان ایشانند دروغ گویان مستولی شد

عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ ط أُولَٰئِكَ
بر ایشان دیو پس فراموش گردانید ایشانرا یاد کردن خدای ایشان

حِزْبُ الشَّيْطَانِ ط أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ
گروه دیواند بدان بدرستی که گروه دیو

هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللّٰهَ
ایشان زیانکاراناند بدرستی که آنکسان که مخالفت مینمایند خدای را

وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ ۝ كَتَبَ اللّٰهُ
و پیغمبر او را ایشان در جمله ذلیلتراناند بنبشت خدای عز و جل

لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي ط إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ۝
که هر آینه غالبم من و پیغمبران من بدرستی خدای تواناست غالب

شَيْئًا شَيًّا بالوجهین ورش — سکت خلف و فی روایة خلاد
النار النار ابو عمرو و دوری — و بین بین ورش
وتحسبون نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی
شیء شي بالوجهین ورش — سکت خلف و فی روایة خلاد
علیهم علیهم بضم الهاء والمیم فی الحالین حمزه و فی الوصل کسائی — بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
فانسیهم امالة بین بین ورش و فی روایة
فانسیهم بالامالة المحضة حمزة و کسائی
ذکر الله بالترقیق ورش
الخاسرون بالترقیق ورش
فی الاذلین بالنقل ورش
فی الاذلین سکت خلف و فی روایة خلاد
انا و رسلی بفتح الیاء فی الوصل نافع و ابن عامر

ایشان اصحاب دوزخ اند در دوزخ جاوید باشند عذاب ایشان خفت نه پذیرد حال ایشان سامان نگیرد. يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ يوم ظرف است مر لهم عذاب مهین فیحلفون عطف است بر یبعثهم الله و یحسبون بفتح سین و کسر او خوانده و معنی هر دو یکی است جمله و یحسبون عطف است بر فیحلفون الا حرف تنبیه است تاکید جمله از جهت رد انکار است جمله استحوذ مستانفه است در جواب ما بالهم ضلوا فانسیهم عطف است بر استحوذ ذکر الله مفعول دوم است مر انسیهم اولئك حزب الشیطان تذییل است الا حرف تنبیه است هم ضمیر فصل است تاکید جمله از جهت رد انکار است معنی اینست مر ایشانرا عذابی خوار کننده و ایشان بر دوزخ خلود در آینده در آن روز که خدای عز و جل ایشان همه را برانگیزد و هر یکی از زیر خاك برخیزد و سوگند خورند پیش خدا چنانکه سوگند میخورند پیش شما که ما در دنیا کافر نبودیم صورت نفاق ننمودیم و گمان برند ایشان بسوگندهاء

تاکید جمله از جهت رد انکار است کسانی که بپیغمبر را دشمنانند خود را در زمرهٔ اذلا نمینمایند این جمله دیگریست در نکوهش کافران و تشنیع دیگریست از تشنیعات ایشان جملهٔ لاغلبن جواب قسم محذوف دارند جملهٔ کتب الله در لزوم و وقوع در حکم قسم میدارند انا تاکید ضمیر متصل است از جهت صحت عطف و رسلی ای لاغلبن انا و رسلی بالحجة جمله لاغلبن انا و رسلی متضمن وعید ستاستعما موکدات او از جهت ایراد وعید بر وجه توکید ست ان الله قوی عزیز تذییل است تاکید او و تقدیم ملوح است معنی اینست

دروغ که بر منفعتی خواهند رسید چنانچ در دنیا بسوگندهاء دروغ که ایشان کاین اند بر چیزی از جلب منفعت یا واقع اند بر شیئی از دفع مضرت آگاه باشید که ایشان در سوگند خوردن و گمان جلب منفعت و دفع مضرت بردن کاذب اند در ظاهر و باطن دروغ گویانند شیطان بر ایشان غالب آمده و دلهاء ایشانرا آسیب رسانیده ایشان گروه شیطانند آگاه باشید گروه شیطان و متابعان او زیان زدگانند چون متابعت مطرودی کنند لاجرم خود را در بین ورطه افکنند. إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللّٰهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ موصول با صله اسم ان است اولئك فی الاذلین خبر ان است

بدرستی کسانی که خدای و رسول خدا را دشمن میدارند و مخالف میشوند ایشان در فرقهٔ اذلاًّ کاین اند کتابت کرده است خدای عز و جل در لوح محفوظ
و بسوکند یاد کرده هر آینه هر آینه غالب ایم بر دشمنان من و مرسلان من بقهر بدرستی خدای عز و جل قوی است قادر است عزیز است قاهر است لَا تَجِدُ قَوْمًا
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ
الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ
حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

وَأَيَّدَهُمُو يُدْخِلْهُمُو عَنْهُمُو — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

آبَاءَهُمُو أَوْ أَبْنَاءَهُمُو أَوْ إِخْوَانَهُمُو أَوْ — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
نیابی گروهی را که ایمان می‌آرند بخدای تعالی و بروز بازپسین
يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا
که دوستی نمایند با آنچه خلاف کرده است خدای تعالی را و پیغمبر او را و اگرچه باشند
آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ط
پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا دیگر خویشان ایشان
أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ
ایشان ثابت گردانید خدای در دلهای ایشان ایمان را و تقویت فرمود ایشان را بآنچه زنده کند
مِنْهُ ط وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
دل مرده را زنده کند و در آرد ایشان را از فیض فضل خود در بوستانهایی که رود از زیر قصور و اشجار آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا ط رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ط
همیشه باشند در آن جنات خشنود شد خدای تعالی از ایشان و خشنود شدند ایشان از خدای
أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشان گروه خدای اند بدان که بدرستی که گروه خدای ایشانند فیروزی یافتگان

قَوْمًا يُؤْمِنُونَ — مدغما بغیر الغنة خلف
يُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسی
الْآخِرِ الْآخِرِ — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش وبالسکت خلف فی روایة خلاد
آبَاءَهُمْ — ثلثة اوجه لورش
آبَاءَهُمْ أَوْ — بالسکت خلف فی روایة
أَوَ ابْنَاءَهُمْ — بالنقل ورش
أَوْ أَبْنَاءَهُمْ — سکت خلف فی روایة
أَوِ اخْوَانَهُمْ — بالنقل ورش
أَوْ إِخْوَانَهُمْ — سکت خلف فی روایة

رکوع

أَبْنَاءَهُمُو أَوْ — سکت خلف فی روایة
إِخْوَانَهُمُو أَوْ — سکت خلف فی روایة
عَشِيرَاتُهُمْ — بالترقیق ورش

سورة الحشر مكية اربع وعشرون آية

أُولَٰئِكَ كُتِّبَ — بالادغام سوسی
قُلُوبُهُمُ — بضم الهاء والمیم فی الوصل حمزه وکسائی
قُلُوبِهِمِ — بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
الْايمَانَ — بالنقل مع ثلثة اوجه لورش
الْإِيمَانَ — سکت خلف وفی روایة خلاد
الَانْهَارُ — بالنقل ورش
الْأَنْهَارُ — سکت خلف فی روایة خلاد
حِزْبُ اللَّهِ هُمُ — بالادغام سوسی

معنی این است نیابی تو ای محمد یا ای مخاطب غیر معین قومی را که ایمان دارند بخدای و روز قیامت که دوست دارند کسانی را که دل بر دشمنی خدای و رسول خدای میگمارند و اگرچه باشند پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران یا قرابتان ایشان یعنی مؤمنان مذکور کسانی اند که نبشته است یعنی ثابت کرده است خدای عز و جل در دلها ایشان ایمان را و قوی کرده است ایشان را بکتابی که همچو روح است در احیا و تواند بود ضمیر منه عاید بر ایمان بود من بیانیه باشد معنی چنین آید و قوی کرد او را بروحی از جنس ایمان که دل وی بدو زنده شود و در خواهد آورد در بوستانهایی که جای نزهت بود فرو آن جویهاء روان باشد ایشان در آن جاودان باشند نعمتها از ایشان هیچ گاهی منقطع نشود خشنود شد خدای از مؤمنان و خشنود شدند از و ایشان مؤمنان گروهی اند برگزیده خدا برکشیده حق جل و علا بندگان خدای ایشان یاری دهند دین خدای را استوار کنند آگاه باشید بدرستی گروهی مضاف سوی خدا اند منسوب بحق جل و علا اند آنکه هم ایشان مفلحانند فوز و فلاح یابندگانند و بدانکه این سورت را بذکر فوز و فلاح و نیل ظفر و نجاح که منتهای مقصود است ختم کرد و چیزی که دال بر انتهاء کلام است و مشعر بر انتها و اختتام است آورد پس مقطعی حسن بود و منتهایی مستحسن باشد والله اعلم و فیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

سُورَةُ الحَشْر سورهٔ حشر مکی است در تفسیر آورده که بیست و چهار آیت چهارصد و چهل و پنج کلمه هزار و نهصد و سیزده حرف است نظم این
سورت با سورهٔ مجادله آنست که در آخر سورت مجادله غالب آمدن پیغمبران و مغلوب شدن کافران بود در آغاز سورت حشر ذکر وقوع مغلوب و مقهور شدن کافران روی
نمود بدانکه سورت حشر را بجملهٔ سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ متضمن اخبار از تسبیح خدای جل و علا و مشتمل بر ثنای حق تقدس و تعالی
افتتاح کرد بعد جملهٔ هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ الآیه متضمن ثنایی دیگر از ثنای خدای جل ذکره آورد چون ثنای مذکور متضمن

اعلاء اسلام واخراج كافران ونصرت پيغمبر عليه الصلوة والسلام بود از ثناء خدا سوي ذكر في اموالي كه برفتن كافران بردست پيغمبر عليه السلام آمد تخلص روي
نمود بعد در جمله ما افاء الله على رسوله وجمل ديگر تا جمله ربنا انك رؤف رحيم ذكر افاءت اموال ومصارف آن مذكور گشت وبعد ذكر اموال ومصارف آن واعراض
ذكر منافقان وجز آن بجمله هو الله الذي لا اله الا هو وچند جمله ديگر ثناء خداي بر وفق جمله هو الذي اخرج الذين كفروا الاية بذكر پيوست بعده جمله يسبح له ما في
السموات والارض وهو العزيز الحكيم براي تاكيد آورد وسورة مذكوره را بجمله مسطوره ختم كرد شك نيست جملهايي كه از يكجا بست اگر مقاصد ايشان متعاين
بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديگر بيست معترضاتي كه در ميان جمل مذكور
آمده ميان كلامها متصل واقع شده جمل ديگر از هر نوع در هر محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روى نمايد والله اعلم

ديارهمو انهمو نعتهمو حصونهمو بيوتهمو بايديهمو لعذبهمو قرا ابن كثير بالصلة وبه في رواية قالون
ظننتموا ان قرا قالون بالصلة والقصر والمذكور كلها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

سبح لله ما في السموات وما في الارض وهو
پاكي ياد كرد خدايرا هرآنچه در آسمانهاست وهرآنچه در زمين است واوست

العزيز الحكيم هو الذي اخرج الذين كفروا
غالب درست كار درست كننده اوست آنكه بيرون آورد آنانرا كه كافر شدند

من اهل الكتاب من ديارهم لاول الحشر ما ظننتم
از اهل كتاب يهود بني النضير از سراهاي ايشان بمدينه از نخست جمع ايشان براي اخراج بسوي شام گمان نبرديد شما

ان يخرجوا وظنوا انهم مانعتهم حصونهم
كه بيرون آيند وگمان بردند كه ايشان بازدارنده ايشانست حصنهاي ايشان

من الله فاتيهم الله من حيث لم يحتسبوا
از عذاب خداي تعالى پس آمد بديشان عذاب خداي تعالى از آنجا كه ندانستند

وقذف في قلوبهم الرعب يخربون بيوتهم
وفكند در دلهاي ايشان ترس خراب ميكنند خانهاي خود را

بايديهم وايدي المؤمنين فاعتبروا يا اولي الابصار
بدستهاي خود بجهت نقل آلات نيكو وغير آن ودستهاي مؤمنان چه مؤمنان باعث شد پس عبرت گيريد اي خداوندان دلها

ولولا ان كتب الله عليهم الجلاء لعذبهم
واگر نه آنستي كه نبشت خداي تعالى بر ايشان خروج از ديار هرآينه عذاب كردي ايشانرا

في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف في رواية خلاد
وهو من اهل — قالون وابو عمرو وكسائي بالنقل ورش
من اهل من ديارهم — سكت خلف في رواية
من ديارهم — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
ما ظننتم ان — بالسكت خلف في رواية
ان يخرجوا — مدغما بغير الغنة خلف
فاتيهم الله — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فاتيهم الله — اتا الين بين ورش
وقذف في — بالادغام سوسي

قلوبهم قلوبهم الرعب يخربون بيوتهم بيديهم المؤمنين فاعتبروا الابصار
الابصار الابصار الابصار عليهم عليهم
بضم الهاء والميم — بكسر الهاء والميم — ابو عمرو — بضم الراء والعين ابن عامر وكسائي — وابن كثير وابن عامر وحمزة وكسائي وابو بكر — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — اتا الين بين ورش — حمزة وكسائي — ابو عمرو — في الوصل حمزة وكسائي — سكت خلف ويه — رقق ورش بالنقل ورش

بسم الله الرحمن الرحيم سبح لله ما في السموات وما في الارض وهو العزيز الحكيم وجوه ومعاني اين آيت در سورة حديد گذشته وبتوضيح وتشريح بيان پيوسته هو الذي اخرج الذين كفروا من اهل الكتاب من ديارهم لاول الحشر ما ظننتم ان يخرجوا وظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله فاتيهم الله من حيث لم يحتسبوا وقذف في قلوبهم الرعب يخربون بيوتهم بايديهم وايدي المؤمنين فاعتبروا يا اولي الابصار روايت كرده اند چون پيغمبر صلى الله عليه وسلم از مكه هجرت كرد علم دولت در مدينه برآورد بنو نضير كه از رؤساء ولايت مدينه بودند با پيغمبر صلى الله عليه وسلم موافقت نمودند ومعاهده كردند وبمصالحه پيش آمدند وچون واقعه بدر مشاهده گشت وفتح وظفر پيغمبر با قلت عدد بظهور پيوست گفتند اين همان پيغمبر است كه ما صفت او در توريت ديده ايم واخبار او از احبار شنيده ايم اعتقاد افزودند وزيادت انقياد نمودند بعد از آن چون واقعه جنگ احد واقع گشت لشكر پيغمبر بهزيمت پيوست

در شك افتادند ودل بر مخالفت نهادند وگفتند اگر پيغمبر بودي او را اينچنين هزيمت روى نمودي عهد شكستند بدشمني وايذا پيوستند كعب بن اشرف
كه از رؤساء ايشان بود با چهل سوار در مكه آمد وبا ابو سفيان نزديك كعبه در موافقت ابو سفيان ومخالفت پيغمبر معاهده كرد پيغمبر را هجو كردي وآوازهاء بد او را ودي
دشنام گفتي مضرت جستي چون كعب بن اشرف مذكور از مكه باز گشت بقوم خويش پيوست پيغمبر را صلى الله عليه وسلم اخبار او رسيد كلمات او شنيد تا آنكه
پيغمبر صلى الله عليه وسلم از معاملات ومقالات او برآشفت من لكعب بن اشرف فانه قد اذى الله ورسوله گفت محمد بن مسلمه گفت كه من قاصد اين كارم كه سر
او را پيش پيغمبر آرم اين سخن گفت از پيش پيغمبر رفت قصد قتل كعب بن اشرف كرد پيغمبر هنوز بيدار بود كه محمد بن مسلمه آمد آواز تكبير برآورد سر كعب بن اشرف

رواية خلاد

پیغمبر علیه الصلوة والسلام بر بنی نضیر با چند پیاده قصد کرد رعب پیغمبر ایشانرا در حصار آورد چند روز حصاری بودند استواری حصارها می نمودند آخر عمارتهاء
خانها خراب میکردند برای بندیها چوبها بیرون می آوردند چون کار بر ایشان دشوار شد خواستند همه عمارتها خراب کنند تا مسلمانان درین خانها ساکن نشوند
آخر همه بیرون رفتند و بزمین شام پیوستند این آیت متضمن این قصه آمده و در شان ایشان وارد شده معنی اینست او آنست که بیرون آورد کفار بنی نضیر را
که کفر ورزیدند و به پیغمبر علیه الصلوة والسلام نگرویدند از سرایهاء ایشان در اول حشر و چون بنی اسرائیل را از زمین عرب پیش ازین وقت حشری
واخراجی واقع نشده بود حشر مذکور را تسمیه مذکور سایغ نمود یا گویند این حشر اول است بنسبت جدا کردن ایشان از خیبر در نوبت خلافت

یا گویند اول حشر بنسبت
حشر قیامت بود که همه مردمان
را باشد بعضی گویند اول
حشر ایشان سوی زمین شام
بود و حشر دوم آنست که
در آخر زمان آتشی بیرون
آید همه مردمانرا سوی زمین
شام حشر کند شما گمان نمی بردید
از قوت و شوکت ایشان
که مشاهده میکردید که
ایشان ازین دیار بیرون
آیند وازین حصون حصین
انتقال نمایند و ایشان گمان
می بردند که حصون حصین
ایشان از نفاذ امر خدای مانع
خواهد بود و اخراج از دیار
رو نخواهد نمود مصراع
زهی تصور فاسد زهی خیال محال
که منعت کسی مانع حکم
خدای نشود
شوکت وقوت
دافع قضاء خدای نبود
پس بیاید ایشانرا امر خدای
از آنجا که گمان نداشتند و آنرا
در حیز وقوع نمی پنداشتند
و خدای عز وجل خوف در
دلهاء ایشان انداخت و کار
ایشان بی سر وسامان ساخت
خانهاء خود را بدست خویش
و بدست مسلمانان خراب
کردند و خانهاء خویش را
خود بخرابی آوردند خراب
کردن خانها را بدست مسلمانان
نسبت بدیشان کرد باعتبار
تسبیب فعل تخریب مسند
سوی ایشان آورد پس ای
ارباب بینایی وای اصحاب
دانایی عبرت گیرید و پند
پذیرید و حال خود بحال
ایشان قیاس کنید

لهمو بانهمو وقطعتمو منهمو اوجفتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ذَٰلِكَ
درین جهان — ومرایشانراست درآن جهان — عذاب — آتش — آن جلا

بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ
که ایشان مخالفت نمودند خدایرا — وپیغمبر اورا — وهرکه مخالفت نماید خدایرا

فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ
پس بدرستی خدای — سخت عقوبتست — آنچه — بریدید — از بیخ خرمانان

أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ
یا باقی گذاشتید — آنرا ایستاده — بر — بنهای آن — پس بفرمان خدای تعالی بوده

وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ
وتا رسوا کرداند خدای آنرا که خروج می نمایند از طاعت او — وآنچه بازگرداند خدای — بر پیغمبر خود

مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ
از اموال آن یهود — پس نه دوانیدید — بر طلب آن — هیچ اسپان — ونه شتران

وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
ولیکن — خدای تعالی مستولی — میگرداند پیغمبر خود را بر آنکس که میخواهد — وخدای تعالی

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ
بر — هر چیزی — توانایست — آنچه بازگرداند خدای — بر — پیغمبر خود

مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْ
از — اهل — مکه — پس مرخدایراست — ومرپیغمبررا — ومرخداوندان قرابت یا بنی هاشم وبنی عبد المطلب

بالامالة المحضة — اما الدين بين
في الدنيا في الدنيا
حمزة والكسائي — ابو عمرو وفي رواية
في الاخرة في الاخرة
سكت خلف — بالنقل الرقيق ورش
النار النار
بالامالة — ابو عمرو ودوري — بين بين ورش
ومن يشاق الله
مدغما غير الغنة خلف
من لينة او
بالنقل ورش
من لينة او
سكت خلف في رواية
عليهي
بالاشباع ابن كثير
خيل ولا
مدغما غير الغنة خلف
ركاب ولكن
مدغما غير الغنة خلف
من يشاء
مدغما غير الغنة خلف
شي شي
بالوجهين ورش — سكت خلف في رواية خلاد
من اهل
بالنقل ورش
من اهل
سكت خلف في رواية
القرى
اما الدين بين ورش

القربى القربى القربى
بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — اما الدين بين ورش وابو عمرو

کردند و ایمان نیاوردند لاجرم مستحق عذاب گشتند و بعقاب پیوستند و هرکه
باخدای و رسول خدای مخالفت کند بعذاب سخت برسد زیرا چه بدرستی خدای
عذاب او شدیدست مجرمانرا ازوی عقاب شدید وعیدست مَا قَطَعْتُمْ
مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ

ایشان قیاس کنید از کردار بد باز مانید تا آنچه بایشان رسید شمارا نرسد و آنچه بدیشان افتاد شمارا نیفتد. وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ
فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ معنی اینست اگر کتاب خدای بر ایشان فتنه جدا کردن یعنی بیرون کردن ایشان با اهل و فرزند ثابت
نبودی هر آینه عذاب قتل و سبی و نهب و تاراج چنانچه بنی قریظه را روی نمود ایشانرا روی نمودی و حال اینست که مر ایشانرا بتقدیری که جلا شوند
یا معذب کردند بقتل و سبی در آخرت عذاب نار بود و کار ایشان در آخرت از دنیا صعب تر باشد ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ
اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ معنی اینست آن عذاب یعنی عذاب مذکور که در دنیا و آخرت بسبب آنست که ایشان با خدا و رسول خدا مخالفت

روایت کرده اند در کرد کرفتن حصارهای بنی نضیر آدمیان حصاری شدند باغات و درختان در ضبط لشکر آمدند بعضی مسلمانان بریدن درختان از در دار حرب مضرت کافران
میدانستند همت بر بریدن باغات ایشان میکماشتند درختان خرما را از بیخ می انداختند و درختان میوه دار راهیزم می ساختند کافران از بریدن درختان از بریدن سرهای
ایشان سخت تر بود از کشتن فرزندان ایشان صعب تر مینمود و بعضی مسلمانان میکفتند که این درختان برای مسلمانان بکذارید ضایع کردن این روا مدار ید چون
این مقام مسلمانان را برسد باغات و درختان دستکاه مسلمانان شود درختان را نمی بریدند بریدن و سوختن باغات نمی پسندیدند این آیت در بیان آن وارد کشت و این
شان دران باب ببیان بپیوست معنی اینست انچه بریدید شما از درخت وانچه کذاشتید آنرا ایستاده بر بیخها هر دو کار باذن خدا ایست بجهت مختلف هر دو

نهیکمو دیارهمو اموالهمو قبلهمو الیهمو صدورهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ لا كَيْلَا
ویتیمان وبیچارکان وراه کذری تا نه
يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ ط وَمَا آتَاكُمُ
باشد غنیمت که کفاف حال حظی میان توانکران ازشما وآنچه داد شمارا
فقرا نبود
الرَّسُولُ فَخُذُوهُ ج وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا
پیغمبر پس فرا کیرید آنرا وآنچه بازداشت شمارا ازآن پس باز ایستید وبترسید
اللَّهَ ط إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ م لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ
از خدای که خدای عزوجل سخت عقوبت است آن چهار قسم مرد رویشانی راست دو
باز پسین شده از مکه
الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ
آنان که بیرون کردندشان از سراهای ایشان ومالهای ایشان میجویند
فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ط
تفضلی وعطایی از خدای تعالی وخشنودی ویاری مینمایند دین خدای وپیغمبر اورا
أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ج وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ
ایشانند ایشان راست کویان وآنان که جای ساختند بمدینه وطن اصلی را یعنی
انصار
وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا
وخالص کردانیدند ایمان را پیش از هجرت مهاجران دوست میدارند آنرا که هجرت کرد سوی ایشان ونه
يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا م وَيُؤْثِرُونَ
می یابند در سینهای ایشان هیچ حسدی از آنچه دادند مهاجران را از غنایم واختیار میکنند

وَالْيَتَامَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَالْيَتَامَى امالة بين بين ورش
تَكُونَ دُولَةٌ بالتاء هشام هشام
الْأَغْنِيَاءِ بالنقل ورش
الْأَغْنِيَاءِ سكت خلف وفي رواية خلاد
ربع
آتَاكُمُ آتَاكُمُ بالامالة المحضة حمزة والكسائي وبين بين ورش
آتَاكُمُ ثلثة اوجه لورش
فَخُذُوهُو بالاشباع ابن كثير
نَهَاكُمْ بالامالة بين بين ورش
نَهَاكُمْ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
عَنْهُو بالاشباع ابن كثير
مِنْ دِيَارِهِمْ بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
مِنْ دِيَارِهِمْ امالة بين بين ورش

روا است بریدن بقصد مضرت کافرانست کذاشتن و داشتن بنیت منفعت مسلمانانست هر دو مبنی بر نیت است و هر دو بر مقتضای حکمت است و هر دو کار برای خواری کافران بود که در بریدن درخت فوت شدن مال در حال و در داشتن رسیدن بر دست دیکران در مال باشد **وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** معنی اینست وانچه باز کردانید خدای از اموال بنی النضیر بر مصطفی پس نتاختند بودید شما از جهت حاصل کردن آن اسپان و نه شتران روایت کرده اند چون مقام بنی نضیر از مدینه بر قدر دو کروه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم تنها بر حماری سوار فرمود دیکر همه پیاده بودند کسی اسپی و شتری نداشت و کسی تیغی و تیری بر ایشان نه انداخت لیکن خدای عز و جل رعب رسولان خویش در دل هر که خواهد اندازد ایشان را بغیر جنک و تعب بغیر شور و شغب بر هر که خواهد مسلط سازد و خدای بر هر چیزی قادرست و بر هر که خواهد قا[در] **مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**

وَرِضْوَانًا وَالْإِيمَانَ وَالْإِيمَانَ إِلَيْهِمْ مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ
بضم الراء ابو بكر — بالتقليع ثلثة اوجه لورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بضم الهاء حمزة — ثلثة اوجه لورش — بالابدال ورش والسوسي

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ معنی اینست انچه غنیمت کردانید است بدست پیغمبر صلی الله علیه وسلم رسانید است خدای جل و علا بر رسول از اموال اهل قری
مر خدای راست بر وجه ملک مطلق برای رسول راست بر وجه حق مستحق و مر قرابتان پیغمبر را و یتیمان یعنی بچکان بی پدر مانده و ره کذریان بی توشه درمانده اموال مذ[کور]
برای این اقسام بود تا میان اغنیا دست بدست کردن نشود وانچه بدهد شما را پیغمبر از اندک و بسیار بکیرید یا کویید انچ بیارد از امر و نهی آنرا ابید برید وانچ بفرماید
بکنید وانچ از آن باز دارد باز مانید و از خدای تعالی بترسید و از مخالفت امر و نهی بپرهیزید بدرستی که خدای عز و جل سخت است عقاب او عظیم است عذاب او
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

معنی اینست مر فقراء بنی که هجرت کرده اند واز دیار واموال خویش بیرون آورده شده اند فضلی عظیم از خدای وخشنودی او راجویانند هم ایشانند که در کار دین صادقانند **والذین تبوءو الدار والایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ویوثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون** معنی اینست وانکسان که در مدینه جا گرفته اند ودار هجرت را بیش از هجرت مهاجران وطن ساخته اند وایمان را خالص کرده اند وقرارگاه ساخته اند دوست میدارند کسانی را که وطن خویش گذاشته آمده اند هجرت کرده بر ایشان رسیده اند ونمی یابند حاجتی در سینهاء خویش بسبب اینکه کان که آمده اند از سبب استغنایی که داده شده اند ومهمانان را بر نفس خویش اختیار میکنند وحظ او را بر حظ خویش ترجیح نمیدهند اگرچه برا حاجت عظیم بود وبایست نجیم باشد وهرکه نگاه داشته شود از شح نفس خویش یعنی بخیلی که نجدی که حقوق واجبه چون زکوة ونفقات بجا نیارد وبعضی گویند که بخیل آنست که مال خود ندهد وشحیح آنست که دل بر بستدن مال غیری بناحق کمارد پس ایشان یعنی کسانی که از بلا رهند هم ایشان مفلح ورستکارند **والذین جاءو من بعدهم یقولون ربنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رءوف رحیم** معنی اینست وانکسانی که آمده اند از بعد زمان مهاجران وانصار وفتح مکه وانقضاء زمان هجرت به اهل اسلام بپیوستند بعضی گویند این آیت متناول است مر هرکه تا قیامت مسلمان خواهد گشت وبشرف اسلام خواهد پیوست برین وجه جاءو بمعنی یجیئون بود واستعمال الصیغة ماضی از جهت تیقن وقوع وتفاءل باشد ای پروردگار ما بیامرز ما را وبرادران ما را که ایمان سابق گشته اند پیش از ما باسلام پیوسته اند ومگردان در دلهای ما حقد وحسد واندیشه بد در شان کسانی که ایمان آورده اند بخدای ورسول گرویده اند ای پروردگار ما بدرستی تو مهربانی کننده خطا بخشنده واین آیت اشارتست

انفسهمو بهمو بعدهمو اخرجتمو معکمو قوتلتمو لننصرنکمو انهمو قرا ابن کثیر
فیکموا احدا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر بالصلة وفي روایة قالون

عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ط
واکرچه باشد بایشان غایت احتیاج مهاجران را بر خود

وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
وهرکه نگاه داشته شود از بخیلی ذاتی خود پس آنان ایشانند فیروزی یافتگان بمطالب

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ
وآنان که آمدند پس از مهاجران نخستین میگویند ای پروردگار ما بیامرز

لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ
ما را وبرادران ما را که پیشی گرفتند بر ما بایمان آوردن وبدید مکن

فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِّلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ
در دلهای ما کینه مر آنان را که ایمان آوردند ای پروردگار ما بدرستی تو مهربانی بخشاینده

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ
ای ننکرستی سوی آنان که منافق اند میکویند مر ابنای جنس خود را آنان که

كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ
کافر شدند از اهل کتاب یعنی یهود هرآینه بیرون کنند شما را از مدینه هرآینه بیرون آییم

مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا لا وَإِن قُوتِلْتُمْ
با شما وفرمان نبریم درباب مخالفت شما هیچکس را هرگز واگر قتال کنند با شما

لَنَنصُرَنَّكُمْ ط وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
هرآینه یاری دهیم شما را وخدای گواهی میدهد که بدرستی ایشان هرآینه دروغ گویانند

خصاصة — امال الکسائی فی الوقف
ومن یوق — مدغما غیر الغنة خلف
جاءو اغفر لنا — ثلثة اوجه لورش وفی روایة ابو دون حمزة وابن ذکوان ادغم سوسی وفی
بالایمان بالایمان — بالتقدیم ثلثة اوجه لورش سکت خلف وفی روایة خلاد
امنوا رءوف — ثلثة اوجه لورش ثلثة اوجه لورش
رؤف — ابو عمرو وحمزة وکسائی وابوبکر
الذین نافقوا — بالادغام سوسی
لاخوانهم — في الوصل حمزة وکسائی وبضم الهاء والمیم
لاخوانهم — بکسر الهاء والمیم ابو عمرو
من اهل — بالنقل ورش
من اهل — سکت خلف في روایة
لئن اخرجتم — بالنقل ورش
لئن اخرجتم — سکت خلف في روایة

من اهل الکتاب حال است لام در لئن اخرجتم توطیه قسم است ای نقسم لئن اخرجتم لنخرجن معکم از روی لفظ جواب قسم است وان روی معنی جزاء شرط است وجمله مقول یقولون ولا نطیع فیکم احدا ابدا عطف است بر لنخرجن وان قوتلتم

فیکم احدا — بالسکت خلف
احدا ابدا — مدغما غیر الغنة خلف
احدا ابدا — سکت خلف في روایة
احدا ابدا و — بالنقل ورش

خطا بخشنده واین آیت اشارتست که متاخران را درباب متقدمان دعا باید کرد وشرف سبقت ایشان در دل باید آورد ونیکی باید جست وثناء نیک باید گفت وزبان از ذکر نکوهش ایشان باید کاشت وسوء غلط که از ایشان محکی شده درخاطر نباید داشت اصلاح آن باید جست واگر اصلاح دست ندهد اظهار نباید کرد وباید نهفت. **الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم ولا نطیع فیکم احدا ابدا وان قوتلتم لننصرنکم والله یشهد انهم لکاذبون لئن اخرجوا لا یخرجون معهم ولئن قوتلوا لا ینصرونهم ولئن نصروهم لیولن الادبار ثم لا ینصرون** استفهام برای انکارست وانکار نفی اثبات بود وجمله معترضه است برای تنبیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم واعلام حال منافقان واخبار از دروغگویی ایشان یقولون لاخوانهم الذین کفروا

لنصرنكم ولنصرنكم بر طريق لنخرجن معكم از روى لفظ جواب قسم است از روي معني جزاء شرط است وجمله والله يشهد حال است انهم لكاذبون محمول است بر تقدير قول
اي والله يشهد ويقول انهم لكاذبون يا متعلق است بيشهد بتضمين شهادت مر معني قول جمله لين اخرجوا لايخرجون معهم بيان است مر كذب ايشانرا ثم لاينصرون
عطف است بر ليولن الادبار معني اينست اُنديدي سوي كساني كه نفاق ورزيده اند در دل كفر دارند و بزبان كرويده اند چون عبد الله بن ابي سلول واصحاب او وعبد الله
بن بنيل واصحاب او ميكويند مر برادران ديني خويش واحباب يعني بني قريظه از كفار اهل كتاب اكر شما از ديار خويش بيرون آورده شويد هر اينه ما با شما بيرون
آييم ودر كذاشتن خانه با شما موافقت نماييم وهيچكس را ابهيچ كاه در مخالفت شما طاعت نكنيم واكر مسلمانان با شما قتال كنند هر اينه هر اينه ما شما را ياري دهيم

نصروهمو صدقه همو بانهمو يقاتلونكمو باسهمو بينهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي
لانتمو اشد قرا قالون بالصلة والقصر المد وتركها كما تقدم تحسبهمو قلوبهمو بانهمو قبلهمو لهمو رواية قالون

لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ ج وَلَئِنْ قُوتِلُوا
هر آينه اكر بيرون كنند ايشانرا بيرون نيايند با ايشان واكر قتال كنند با يهود

لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ قف
ياري ندهند منافقان ايشانرا وهر آينه اكر ياري دهند ايشانرا هر آينه منهزم شوند

ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ ۝ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ
پس ياري كرده نشوند هر آينه شما سخت تريد بحد وشخوف از شما در دلهاي ايشان

مِنَ اللَّهِ ط ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۝
از خداي تعالى آنكه كفتيم بسبب آنست كه ايشان كروهي اند كه در نمي يابند عظمت حق را وحقيقت كار را

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ
كارزار نكنند با شما و نتوانند حال آنكه مجتمع باشند مكر در ديههاي استوار كرده

أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ ط بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ ط تَحْسَبُهُمْ
واز پس ديوارها حرب ايشان درميان ايشان سخت است پنداري ايشانرا

جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ط ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
كه مجتمع اند ودلهاي ايشان پراكنده است آن تفرق بسبب آنست كه ايشان كروهي اند كه نه

يَعْقِلُونَ ۝ كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
عقل دارند داستان ايشان چون داستان آن كفارست كه پيش از ايشان بودند

۝ قَرِيبًا ج ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ ج وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
چشيدند وخامت كار ايشانرا در روز بدر ومر ايشانراست عذابي دردناك

لين اخرجوا
بالنقل ورش
لين اخرجوا
سكت خلف في رواية
الادبار الادبار
بالنقل ورش سكت خلف في رواية خلاد
لانتم اشد
سكت خلف في رواية
جميعا الا
بالنقل ورش
جميعا الا
سكت خلف وفي رواية خلاد
محصنة او
بالنقل ورش
محصنة او
سكت خلف في رواية
من وراء
مدغما غير الغنة خلف
جدار
ابن كثير بالامالة ابو عمرو
باسهم
بالابدال سوسي
تحسبهم
بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو
جميعا ق
مدغما
بلا غنة
خلف
شتى شتى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
بين بين ابو عمرو وورش

وخداي كواهي ميدهد وميكويد بدرستي ايشان دروغ كويانند ودر راه نابوده كوي بوده اند باكافران نيز دم محبت ميزنند وعدهاء دروغ ميكنند اكر بني قريظه بيرون كرده شوند ايشان با ايشان نروند واكر ايشان را مقابله بيوندند منافقان ياري ندهند واكر ياري دهند پشت بنبرند وهر اينه پشت دهند منصور نكردند بظفر نه بيوندند مسارة كه منافقان با بني قريظه كردند بر وجه ستر چنانچه كسي در نيابد بكفر ورز بدين آيت بر وجه اعجاز روي نمود تا دريافتن پيغمبر را در يابند بسوي تصديق واخلاص شتابند، لانتم اشد رهبة في صدورهم من الله ذلك بانهم قوم لايفقهون لايقاتلونكم جميعا الا في قرى محصنة او من وراء جدر باسهم بينهم شديد تحسبهم جميعا وقلوبهم شتى ذلك بانهم قوم لايعقلون وابو عمرو معني اينست هر اينه شما سخت تريد اي مومنان از روي ترس در سينهاء منافقان يعني سخت ترست ترسيدن ايشان از شما از ترسيدن ايشان وكسائي از خدا جل وعلا آن يعني افزوني ترس منافقان از شما از ترسيدن ايشان از خدا بسبب آنست كه ايشان قومي اند كه در نمي يابند از معرفت خدا در حجاب اند قتال نمي كنند با شما مجتمع شده يكجا كرد آمده مي باشند مكر در ديهها باحصار يا قتال ايشان

عذابٌ اليم عذابٌ اليم
بالنقل ورش سكت خلف في رواية

با شما از پس ديوار در صحرا مقاتله نميكنند وخودرا بغير پناه حصاري يا ديواري در محاربه نمي افكنند واين نيز دليل ظاهرست بدين كه ايشان از شما مي ترسند ودر دلهاء خويش
خوف ميكنند ترس منافقان از مومنان سخت است ورعب شما در دلهاي ايشان درست است مي پنداري ايشانرا كرد آمده يكجا شده ودلهاي ايشانست پراكنده آن يعني
پراكندكي دلها وشدت خوف در خاطرها ايشان از شما از سبب آنست كه ايشان قومي اند كه عقل ندارند ودل بر يافتن امور نمي كمارند كمثل الذين من قبلهم
قريبا ذاقوا وبال امرهم ولهم عذاب اليم اينجمله مستانفه است در جواب ماجزاهم من قبلهم ظرف مستقرست صله الذين واقع شده جار ومجرور يعني
كمثل الذين من قبلهم خبر مبتدا محذوف است اي مثلهم كمثل الذين من قبلهم قريبا صفت زمانست يا صفت مصدرست متعلق بظرف مستقرست اي وجدوا

من قبلهم قريبا او وجودا قريبا حله ذاقوا وبال امرهم تعليل تشبيه مذكورست ولهم عذاب اليم عطف است يا حال است معني ازاست مثل كافران زمانه تو مثل كساني است
كه بيش از ايشان بودن نزديك يا زمان نزديك بودند ودر اوامر ونواهي عصيان وطغيان نمودند ووبال كار خويش چشيدند وبهلاك واستيصال رسيدند ومر ايشانراست عذابي
دردناك وعقابي باسيم ووبالك كمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر فلما كفر قال اني بري منك اني اخاف الله رب العالمين فكان عاقبتهما انهما
في النار خالدين فيها وذلك جزاء الظالمين معني اينست مثل كافران ومنافقان اين زمان در بحول هيچو مثل كافران ومنافقان كذشته بود در بحول
حال وعدم ثبات بر مقال هيچو مثل شيطان باشد در آن هنكام كه مر ايشانرا كفت كافر شو پس چون امر اورا امتثال كرد وباغوا وكفر وكافري آورد كفت بدرستي من از تو
بيزارم زيرا كه بدرستي من از پروردكار جهانيان ترسدارم پس عاقبت شيطان كه اغراء بر كفر كرد وآخر كار كافر كه باغراء او خود را بر كفر آورد اين شد كه ايشان هردو در دوزخ باشند در حالت كه جاويد مانند وبودن عاقبت ايشان در آمدن در نار وخلود در آن جزاء ستمكارانست وسزاء بدكردارانست هركه بدي كند سزا يابد هر خاكساري كه بهوا بيش از طاعت خداي آيد شود سوي آتش دوزخ بشتافت آيد هچنين كافران مزني قريظه را اغرا كردند ووعده موافقت بقوت ونصرت ايشان بر جنك با پيغمبر آوردند چون ايشان بجنك پيوستند منافقان از ايشان بيزار كشتند كفتند چه كنيم چكونه خود را در هلاك افكنيم يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبير بما تعملون معني اينست اي مومنان از خداي بترسيد بر طاعت ملازمت ورزيد وكو بنكرد هر نفسي براي فردا يعني براي روز جزا كه پيش فرستاده است وبراي راه دور دراز چه توشه نهاده است وبپرهيزيد از معاصي ومناهي بدرستي خداي بعملهاء شما آكاهست بر كردارهاي شما كواهست هرچه كرده آيد وكفته آيد يك يك داند وبر اندازه هر كناه سزا كردن تواند ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانسيهم انفسهم اولئك هم الفاسقون

فانسيهم انفسهم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كمثل الشيطان اذ قال للانسان اكفر

داستان زيب منافقان چون داستان ديواست چون كفت مرآدمي را كافر شو

فلما كفر قال اني بري منك اني اخاف

پس چون كافر شود كويد ديو بدرستي من بيزارم از تو بدرستي من مي ترسم

الله رب العالمين ❁ فكان عاقبتهما

از خداي پروردكار جهانيان پس هست عاقبت ضال ومضل

انهما في النار خالدين فيها وذلك جزاء

انكه ايشان هردو در آتش اند جاويد باشند در آن وآن آتش دوزخ پاداش

الظالمين ❁ يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله ولتنظر

ستمكارانست اي آنان كه ايمان آوردند بترسيد از خداي وبايد كه نكرد

نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله

يعني از نفوس آنرا كه پيش فرستاده براي فرداي قيامت وبترسيد از خداي عز وجل بدرستي كه خداي تعالى

خبير بما تعملون ❁ ولا تكونوا كالذين

آكاه است بدانچه ميكنيد ومباشيد چون آنان كه

نسوا الله فانسيهم انفسهم اولئك هم الفاسقون

فراموش كردند ياد خدا را پس فراموش كردانيد خداي را ايشان اهتمام بخلوص نفوس ايشان ايشانند بيرون شوندكان از طاعت خداي

لا يستوي اصحاب النار واصحاب الجنة

يكسان نيستند ملازمان آتش دوزخ وملازمان بهشت

اذ قال للانسان بالادغام سوسي — للانسان بالنقل ورش — للانسان سكت خلف في رواية — بري بالتحقيق — اني بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو — في النار بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — في النار امالة بين بين ورش — امنوا خبير ثلثة اوجه لورش — كالذين نسوا بالادغام سوسي — فانسيهم بالامالة المحضة حمزة وكسائي — فانسيهم امالة بين بين ورش — فانسيهم انفسهم سكت خلف في رواية — النار النار بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري، امالة بين بين ورش — الجنة بالامالة في الوقف كسائي

واين را تفريق بعد تقسيم كويند وبدين صفت مزيد حسني در تركيب جويند اصحاب الجنة هم الفائزون
تعليل است بر نفي استوا دو قسم مذكور دليل آست معني اينست برابر نيستند اصحاب نار واصحاب جنت
كه اصحاب جنت رستكاراند واصحاب نار زيانيان وخاسرانند سوال ذكر اصحاب نار را چرا مقدم كرد
اصحاب جنت را باشرفي كه دارند چرا موخر آورد جواب زيرا كه اصحاب نار دعوي برابري اصحاب جنت ميكنند

ولا تكونوا عطف است بر اتقوا الله موصول باصله مجرور كاف است جار ومجرور خبر لا تكونوا است انفسهم مفعول دوم است مر انسيهم فانسيهم
معطوف است بر نسوا الله اولئك مبتدا است هم ضمير فصل است الفاسقون خبر مبتدا است جمله تذييل است معني ازاست ومباشيد از كساني كه خدا را فراموش
كرده اند واورا بصفات جميله يادنيا ورده اند از ذكر او غافل شدند در اعمال بندكي قاصر آمدند خداي تعالى چنان پرده غفلت در دل ايشان ابو شيد كه ايشانرا
يادكردن نفسهاء خويش فراموش ايشان هم ايشان فاسقانند يا از حد طاعت بيرون نهند كانند لا يستوي اصحاب النار واصحاب الجنة
اصحاب الجنة هم الفائزون درايات سابقه دو قسم مردمان يعني كافران ومؤمنان ذكر كرد درين ايت ميان دو قسم مذكور فرق بيدا آورد

ودم درآمدن بهشت میزنند پس ذکر ایشان در دعوی نفی برابری اهم باشد وتقدیم انسب بود لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله
وتلك الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون جمله شرطیه معترضه است برای مدح قرآن این کلام محمول بر مبالغت غلو بود بتخییل حسن بر طریق لو ادعی
فلان ان هذه الاسطوانة من ذهب لبرهن علیه یا بر وجه تمثیل بطریق لو استفتیت هذا المفتی لرایته یقدم رجلا ویوخر اخری ای لکان حالة فی التردد کمن یقدم رجلا ویوخر
اخری وجمله وتلك الامثال نضربها للناس موید این وجه است لعلهم یتفکرون بمعنی لکی یتفکروا متعلق است بنضربها للناس والجمله تذییل است معنی آنست اگر این قرآن را با این
چنین بیان معنی بدیع با این وعد و وعید وقصص وامثال منیع بر کوهی میفرستادیم بعد ازآنکه کوه را قوت ادراك وفهم میدادیم هرآینه کوه از خشیة خدا نرسان گشتی

وبخشوع بپوستی شکافته شدی وبانصداع وانشقاق آمدی میدیدی وزاری وناله عاجز وبیچارگی [illegible] آدمی [illegible] بشنود [illegible] خوف خدا زاری ناله وزاری نشود ازسنگ سخت تر باشد وآن امثال که در قرآن ذکر کردیم برای توضیح وتایید مقاصد قرآنی آورده ایم بدید میکنیم ومقصود آنرا برای فهم مردمان وادراك ایشان شرح میدهیم تا ایشان فکر کنند ومقصود دریابند بهره کیرند وپند پذیرند هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن الرحیم اینجمله دیگر ست برای ثنای خدا مقرر ست مرجمله وهو العزیز الحکیم یا مرجمله هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم معترضاتی که میانه بودمیان دوکلام متصل سابق بود هو مرفوع المحل بابتدا است الله خبر مبتدا است موصول با صله صفت الله است الا هو بدل است از محل اسم لا عالم الغیب بدل است از هو یا صفتی دیگر ست مر الله یا خبری دیگر ست مر هو هو الرحمن الرحیم ثنای دیگر ست مر ثنای سابق را مقرر ست معنی اینست اوست معبودی بحق موجود مکه او یکی است جز او المهیمن معبودی محقق نیست او داننده غیب وشهادت یعنی داننده غائب وحاضر وداننده مخفی وظاهر وآخرت ودنیا ومعدوم وموجود واستقبال وحال الموصوف

الفائزون | لو انزلنا | لو انزلنا | القرآن | الامثال | للناس
بالامالة دوری | بالنقل ورش | سکت خلف فی روایة | بالنقل لحمزة بالنقل ورش سکت خلف فی روایة ابن کثیر | بالنقل ورش | کالیاء فی الوقف حمزه

والشهادة — بالامالة فی الوقف کسائی
المومن — بالابدال ورش والسوسی
البارئ — بالامالة دوری
المصور له — والادغام سوسی
الاسماء — بالترقیق ورش فی الوصل
الاسماء — بالنقل ورش
الاسماء — بالسکت خلف فی روایة خلاد

اصحاب الجنة هم الفائزون لو انزلنا هذا
ملازمان بهشت ایشان رستگاران وپیروزیافتگان اگر فرو فرستادیمی این

القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من
قرآن را بر کوهی هرآینه میدیدیی اورا متواضع شکافته از

خشیة الله ط وتلك الامثال نضربها للناس
ترس خدای عزوجل وآن داستانها بدید میکنیم آنرا برای مردم

لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله
تا مگر ایشان تفکر وتامل نمایند در آن اوست معبود بحق آنکه نیست هیچ خدایی بسزا پرستش

الا هو عالم الغیب والشهادة ج هو الرحمن
مگر او دانای نهان وآشکارا اوست بخشاینده

الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملك ج
مهربان اوست معبود بحق که نیست هیچ خدایی جز او پادشاه

القدوس السلام المومن المهیمن العزیز
پاك از معایب ایمن از آفات ایمن کننده نگهبان هرچیزی غالب

الجبار المتکبر ط سبحان الله عما یشرکون
گردنکش بنهایت عظمت پاکا خدای عزوجل از آنچه شرك می آرند بدو

هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء
اوست معبود بحق آفریننده آفریدگار صورت کننده مر او راست نامهای

مرمطیعان ودوستان، مهیمن است یعنی گواه است بصدق شاهد ست بحق، عزیز ست یعنی غالب است مغلوب نشود قوی است کسی در قوت همتا او نبود جبار ست قهار ست شکننده کام وقهر کننده انام متکبر ست یعنی بزرگوار بزرگی سزا اوراست پاکی یاد میکنیم اورا پاکیا یاد کردنی از اشراك مشرکان وتنزیه میکنیم از آنچه صفت میکنند بدان ذات اورا کافران

هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم هو الله الخالق الباری
ثنای دیگر ست ثناهای سابق را مقرر ست الخالق الباری المصور صفات متعدده آمده بجمله له الاسماء الحسنی مذیل شده یسبح له ما فی السموات
والارض معترضه است برای تنزیه وهو العزیز الحکیم تذییل است معنی اینست اوخدایی است آفریننده از عدم بوجود آرنده صورت کننده مر اوراست
نامهای نیکوتر وصفات بزرگتر مرخدایراست تبارك وتعالی اسماء حسنی متضمن مدیح درست وراست مقدمه استجابت دعا ودرخواست مر اوراکه

بصفات کمال اوست مهربان کناهان نهان وآشکارا میداند ونمیکیرد اوست بخشاینده توبه مجرمان وندم پشیمان شدگان می پذیرد. هو الله الذی لا اله الا هو الملك القدوس
السلام المومن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان الله عما یشرکون مرخدایرا ثنای دیگر ست مرثنای سابق را مقرر ست الملك خبر مبتداء جمله ثنایه
دیگر ست صفات دیگر اخبار متعدده است مر مبتدا محذوف سبحان الله مصدر ست مر فعل محذوف ای اسبح تسبیحا ای انزه تنزیها جمله معترضه است برای تنزیه معنی اینست
اوخدایی است که یکی است جز وی معبودی بحق نیست او ملکی است ملك او زوال نکیرد پادشاهی است پادشاهی او فنا نپذیرد پاك است از همه عیب ونقصان منزه است از جمله
وسمات آن سلام است یعنی بی عیب است ونقصان موصوف است بصفت سلامت از منقصت حدوث وسمات آن مومن است یعنی دهنده امان است از عقوبت وعذاب

امانه

ونزاهت بیقین است تسبیح میگویند مر او را آنچ در آسمانها و زمین است بعضی بزبان قال و بعضی بلسان حال و او عزیزست یعنی قوی غالب است هرچه خواهد تواند حکیم است هرچه
موجود کند حکمت آن داند وبدانکه در سورت سبح بصیغهٔ ماضی آورده و در خاتمهٔ سورت یسبح بصیغه مضارع که متضمن حال و استقبال است ذکر کرده تا تسبیح مستغرق
همه ازمنه کرده و دلالت بر دوام تسبیح کند و ذکر مسبحان بصیغه عموم مشتمل است بر جمادات و ذوی العلوم و ختم بذکر عزت و حکمت که مشتمل بر کمال جلال و عظمت
ختمی حسن و انتهایی مستحسن است دلالت میکند بر انتهاء کلام و رسیدن سخن بحد تمام والله اعلم بمراده محیطا بار اداته لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی
سورة الممتحنة در تفسیر آورده اند سورة ممتحنه مدنی است سیزده آیت سیصد و چهل و هشت کلمه هزار و پانصد و ده حرف است ربط این سورت با سورة

کنتم خرجتم الیهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
عدوکم اولیاء ایاکم ان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

الحسنى ط يسبح له ما في السموات والأرض ج
نیکو بپاکی یاد میکند مر او را هرآنچه در آسمانها و زمین است

وهو العزيز الحكيم
و او غالب است درست کار درست گفتار

سورة الممتحنة مدنية ثلث عشرة آية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خدای بخشاینده مهربان

يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم
ای آنانکه ایمان آوردید مگیرید دشمن مرا و دشمن دین شما را

أولياء تلقون إليهم بالمودة وقد كفروا بما
دوستانی که میفکنید سوی ایشان دوستی را و حال آنکه کافر شدند بآنچه

جاءكم من الحق ج يخرجون الرسول وإياكم
آمد بشما از صدق و صواب ط بیرون میکنند پیغمبر را و شما را از اوطان شما

أن تؤمنوا بالله ربكم إن كنتم خرجتم جهادا
برای آنکه ایمان می‌آرید بخدای پروردگار شما اگر هستید که بیرون آمده اید برای جهاد کردن

في سبيلي وابتغاء مرضاتي تسرون إليهم
در راه دین من ا و برای طلب رضای من پیغام می فرستید در نهان سوی ایشان

الحسنى بالامالة بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
الحسنى بالامالة المحضة حمزة والکسائی
والأرض والأرض بالنقل ورش سکت خلف وفی روایة خلاد
وهو بسکون الهاء قالون وابو عمرو والکسائی

آمنوا عدوكم ثلثة اوجه لورش
أولياء سکت خلف فی روایة
إليهم جاءكم بضم الهاء حمزة بالامالة حمزة وابن ذکوان
وإياكم أن سکت خلف فی روایة
تؤمنوا ثلثة اوجه لورش
مرضاتي بالامالة کسائی
تسرون بالترقیق ورش
إليهم ط بضم الهاء حمزة

حشر آنست که در سورت حشر ذکر منافقان و دوستی کردن ایشان با کافران بود درین سورت ذکر نهی از دوست گرفتن کافران روی نمود وبدانکه سورت ممتحنه را بنهی کردن مؤمنان از دوستی کافران افتتاح کرد بعد چند جمله در نکوهش کافران برای تأیید نهی از دوستی ایشان آورد بعد جملهٔ قد كانت لكم أسوة حسنة في إبراهيم تا جملهٔ ومن يتول فإن الله هو الغني الحميد در اقتدا بابرهیم در عداوت با کافران و براءت از ایشان مذکور گشت بتحریض بر عداوت نهی از مودت کافران و الفت و زلفت ایشان بتأیید پیوست بعد جمله لا ينهاكم الله تا آخر در آخر در جواب ما شأن الکفار اذا لم یکونوا بهاتیک الصفات موصوفین بر سبیل استثنا ذکر کرد و بجملهٔ إنما ينهاكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين نفی نهی از مبرت غیر مقاتلان جست بعد جملهٔ يا أيها الذين آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله عليهم تا آخر سورت برای تأکید جملهٔ يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم أولياء که در صدر سورت بود آورد و در سورة مذکوره را بجمله منظوم چنانچ می بایست و می شایست ختمی حسن و اختتامی مستحسن کرد و شك نیست جملهایی که از یکدیگر بسبب اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگر نیست

سوی اهل مکه فرستاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم را این خبر رسید بمجرد شنیدن پیغمبر صلی الله علیه وسلم امیر المومنین علی را با چند یاری دیگر در طلب او دوانید امیر المومنین علی شتافت او را در روضهٔ خاخ دریافت مکتوب طلب کرد عورت مذکوره انکار آورد امیر المومنین علی تیغ برآورد عورت مذکور مکتوب از گیسوی خویش بیرون آورد امیر المومنین علی مکتوب را بر خود داشت عورت مذکوره را گذاشت مکتوب مذکور

جملهایی که بر وجه اعتراض در میان جمل مقصوده آمده میان کلامها متصل واقع شده جملهٔ دیگر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب. بسم الله الرحمن الرحيم يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي وعدوكم أولياء تلقون إليهم بالمودة وقد كفروا بما جاءكم من الحق يخرجون الرسول وإياكم أن تؤمنوا بالله ربكم إن كنتم خرجتم جهادا في سبيلي وابتغاء مرضاتي تسرون إليهم بالمودة وأنا أعلم بما أخفيتم وما أعلنتم ومن يفعله منكم فقد ضل سواء السبيل روایت کرده اند چون حاطب ابن ابی بلتعه مکتوبی بنبشت عورتی را داد این عورت را با مکتوب

بيغمبر صلى الله عليه وسلم را نمود مضمون مكتوب مذكور اين عبارت بود من حاطب ابن ابي بلتعة الى اهل مكة ان محمدا يريدكم فخذوا حذركم حاطب ابن بلتعه مذكور را آوردند
وازمضمون مكتوب خبر كردند كفت يا رسول الله من مسلمانم كفر نه ورزيده ام وبا كافران يار نشده ام سواري كردن بيغمبر سوي مكه بنهان نخواهد بود بخبر كردن من ايشان را
فايده روي نخواهد نمود بيشتري مهاجرانرا در مكه قرابتان اند اهل وفرزندان ايشان در حمايت ورعايت ايشان اند من در مكه قرابتي ندارم كه دل بر حمايت او كمارم بدين مكتوب
مسلمانانرا زياني نكند وكافرانرا هيچ سود نبود با ايشان دوستي نابوده ظاهر كردم وياري غير واقع بيدا آوردم اسلام را اصلا مضرت نبود بحتمل كه مرا نفع شود بيغمبر
صلى الله عليه وسلم عذر او بيسنديد خط عفو برجريمه او كشيد امير المومنين عمر كفت دعني يا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق بيغمبر در شان او
فرمود انه شهد بدرا وما يدريك
لعل الله قد اطلع على اهل بدر
فقال اعملوا ما شئتم فقد
غفرت لكم اين آيت در شان
حاطب مذكور نازل كشت
واين نظم در حق او بيوند
بيوست **معني اينست**
اي مومنان مكيريد دشمنان
مرا ودشمنان خويش را
يعني كافران را دوستان
چه كافران دشمنان من ودشمنان
شما اند در عداوت ودغا اند
ايشانرا بدوستي مكيريد ومحبت
ايشان ميدهيد دوستي سوي
ايشان القا مكنيد يا كوييد
بسبب دوستي ايشان اسرار
مسلمانان در كوش ايشان مه افكنيد
وبدرستي ايشان كفر ورزيده
اند وبدانچه برشما از حق محقق
وصدق مطلق آمده است
نكرويده اند رسول را وشما را
از جهت ايمان آوردن شما بخدا
كه برور دكار شماست بيرون
مكنيد ايشانرا دوست مكيريد
ودوستي ايشان ميديريد اكر
شما برين صفت باشيد كه از
جهت جهاد براي اعلاء كلمه
عليا وجستن مرضات وخشنودي
ما بيرون آمده ايد راز نهان
ميكوييد واسرار مسلمانان سوي
كافران بسبب دوستي ايشان
مي بريد ومن عالمترم بدانچه
شما نهان ميداريد وآنچه آشكارا
مي آريد اخفا واعلان شما بيش
من يكسانست علم من محيط اين
وآنست راز كفتن وبنهان داشتن
شما نفع نميكند وهيچ فايده نه
ميدهد كه من نهان وآشكارا
ميدانم ورسول خود را بر اسرار
شما آكاه ميكردانم وهركه از
شما اين كار كند يعني با كافران
دوستي ورزد واسرار مسلمانانرا
برساند وايشانرا بر امور خفيه
مسلمانان مطلع كرداند بس

اخفيتمو منكمو يثقفوكمو ايديهمو السنتهمو ارحامكمو منكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لكمو اعداء اليكمو ايديهمو تنفعكمو ارحامكمو لكمو اسوة لقومهمو انا قرا قالون بالصلة والقصر كما تقدم

بالمودة وانا اعلم بما اخفيتم وما اعلنتم ومن
بدوستي ومن داناترم بانچه ميكنيد نهان داشتيد وآنچه آشكارا ميكنيد كرديد وهركه
يفعله منكم فقد ضل سواء السبيل
كند آنرا يعني دوستي با كفار از شما پس بحقيقت خطا كرد وسط راه را
ان يثقفوكم يكونوا لكم اعداء ويبسطوا
اكر ظفر يابند برشما باشند آن كفار مرشمارا دشمنان وكشاده كنند
اليكم ايديهم والسنتهم بالسوء وودوا
سوي شما دستهاي خود را وزبانهاي خود را ببدي ودوست دارند بيش ازين
لو تكفرون لن تنفعكم ارحامكم
اكر شما كافر شويد هركز سود نكند شمارا خويشان شما كه كافرند
ولا اولادكم يوم القيامة يفصل بينكم
ونه فرزندان شما روز قيامت جدايي بديد آيد ميان شما
والله بما تعملون بصير قد كانت لكم
وخداي تعالي بانچه ميكنيد بيناست بحقيقت هستست مرشمارا
اسوة حسنة في ابرهيم والذين معه اذ قالوا
اقتدايي نيكو درباب ابرهيم عليه السلم وآنان كه با او بوده چون كفتند
لقومهم انا برءاؤا منكم ومما تعبدون
مركروه ايشانرا بدرستي ما بيزاريم از شما وازآنچه مي پرستيد

كما تقدم
بالمودة وانا — بالالف نافع في الوصل تام
اعلم بما — بالادغام سوسي
ومن يفعله — مدغما غير الغنة خلف
يفعله — بالاشباع ابن كثير
فقد ضل — بالادغام ورش وابو عمرو وابن عامر وحمزة والكسائي
ان يثقفوكم — مدغما غير الغنة خلف
لكم اعداء — بالسكت خلف في رواية
اعداء و — مدغما غير الغنة خلف
اليكم ايديهم — بالسكت خلف
تنفعكم ارحامكم — بالسكت خلف في رواية
يفصل — نافع وابن كثير وابو عمرو
يفصل — ابن عامر
يفصل — حمزة والكسائي

لكم اسوة — بالسكت خلف في رواية
اسوة — غير عاصم
في ابراهام — بالالف هشام
لقومهم انا — بالسكت خلف في رواية

بدرستي كه راه حق را كم كرده است واز راه راست كمراه شده است ان يثقفوكم يكونوا لكم اعداء ويبسطوا اليكم ايديهم والسنتهم بالسوء وودوا لو تكفرون
معني اينست اكر كافران شمارا يابند دشمن شما باشند دستهاي خويش سوي شما ببدي فراز كنند ودوست دارند كاشكي كه شما كافر شويد واز دين اسلام بيرون رويد
اينچنين دشمنانرا دوست نشايد ساخت وبدوستي ايشان نبايد برداخت لن تنفعكم ارحامكم ولا اولادكم يوم القيامة يفصل بينكم والله بما تعملون بصير
معني اينست خويشان وفرزندان شما در روز قيامت هركز شمارا نفع نخواهند كرد ومددي ومعونتي وسودي ومنفعتي بيدا نخواهند آورد در آن حال
كه خداي عز وجل ميان شما جدايي خواهند انداخت مومنانرا ابهشت وكافرانرا دوزخي خواهد ساخت يا كويند در آن حال كه ميان شما حكم خواهد كرد

وهر یکی را بدانچ مستحق است بیدا خواهد آورد وخدای بعملهای شما بیناست وبر جزا دادن وسزا کردن تواناست، قد كانت لكم اسوة حسنة في ابرهيم
والذين معه اذ قالوا لقومهم انا برآء منكم ومما تعبدون من دون الله كفرنا بكم وبدا بيننا وبينكم العداوة والبغضاء ابدا حتى تؤمنوا
بالله وحده الا قول ابرهيم لابيه لاستغفرن لك وما املك لك من الله من شيء ربنا عليك توكلنا واليك انبنا واليك المصير ربنا
لا تجعلنا فتنة للذين كفروا واغفر لنا ربنا انك انت العزيز الحكيم اسوة بكسر همزه وضم او خوانند ومعني هر دو یکی داند اسوة اسم كان است

بكمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لقومهمو انا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

من دون الله كفرنا بكم وبدا بيننا

از غير خداي عزوجل كافر شديم بشما وظاهر شد ميان ما

وبينكم العداوة والبغضاء ابدا حتى تؤمنوا

وميان شما دشمني وكينه هميشه تا كه ايمان آريد

بالله وحده الا قول ابرهيم لابيه لاستغفرن

بخداي عزوجل حال آنكه يكتاست مگر گفتار ابرهيم عليه السلام مر پدر او را كه هر آينه طلب آمرزش خواهم كرد

لك وما املك لك من الله من شيء ربنا

براي تو ومالك نه ام مر ترا از عقاب وثواب خداي تعالى هيچ چيز اي پروردگار ما

عليك توكلنا واليك انبنا واليك المصير

بر فضل تو اعتماد كرديم وبسوي حكم تو باز گشتيم وخاص سوي حكم وجزاي تست بازگشتن

ربنا لا تجعلنا فتنة للذين كفروا واغفر لنا

اي پروردگار ما مگردان ما را محل آزمايش مر آنان را كه كافر شدند وبيامرز مر ما را

ربنا انك انت العزيز الحكيم لقد كان

پروردگار ما بدرستي تو توي غالب درست كار درست گفتار بتحقيق هست

لكم فيهم اسوة حسنة لمن كان يرجوا

مر شما را در ابرهيم ومومنان او مقتدايي نيكو مر آنرا كه هست كه اميد ميدارد

الله واليوم الاخر ومن يتول فان الله

بخداي تعالى وبروز بازپسين وهر كه اعراض كند از اين طايفه پس بدرستي خداي تعالى

نخ
البغضاء وبدا — في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
تؤمنوا لابيهي — بالابدال ورش والسوسي، بالاشباع ابن كثير
لاستغفرن — بالترقيق ورش
من شيء من شيء — بالوجهين ورش، سكت خلف في رواية
واغفر لنا — بالادغام سوسي وفي رواية دوري
فيهم اسوة — بالسكت خلف في رواية
اسوة حسنة — غير عاصم، بالامالة كسائي
الاخر الاخر — بالنقل مع ثلثة اوجه قد ش، سكت خلف في رواية خلاد
ومن يتول — مدغما غير الغنة خلف
فان الله هو — بالادغام سوسي

Right margin

لكم خبرست في ابرهيم والذين معه متعلق است بلكم كه ظرف مستقرست اذ قالوا اين ظرف است مر معه كه صلة الذين است برآء جمع است مر بري چنانكه كرماء جمع كريم است انا برآء مقول قالوا است چون حال ابرهيم ومومناني كه با او بودند ملوح مضمون اين جمله بود بتقديم ملوح تاكيد جمله سايغ نمود ومما تعبدون من دون الله عطف است بر منكم جمله كفرنا بكم مبينة براءت است وبدا بيننا وبينكم العداوة والبغضاء عطف است بر كفرنا حتى تؤمنوا بالله متعلق است ببدا ابدا ظرف است من العداوة والبغضاء تؤمنوا باضمار ان مصدريه مجرورست متعلق است ببدا الا قول ابرهيم صاحب كشاف مستثني از اسوة حسنة داشته واين مشكل است زيرا كه نكره مبهم است در وي تيقن دخول مستثني نيست تا استثنا متصل باشد وتيقن عدم دخول نيست تا استثنا منقطع بود وبعضي قول مذكور را داخل اسوة حسنة ندانند مستثني منقطع بندانند صواب آنست الا قول ابرهيم مستثني از مفهوم كلام سابق بود بتقدير اتبعوا اقوال ابرهيم الا قوله لابيه لاستغفرن لك وما املك لك باشد وما املك عطف است بر لاستغفرن لك واستثنا مقيد ست مر نفي جمع ميان آن واين بثبوت جملة اخير وانتفاء جمله نخستين من شيء مفعول است مر لا املك

Lower boxes

لك وما املك لك من الله من شيء بيان مضمون اين دو قول جمع مكنيد ميان ايشان بثبوت مضمون ثاني وانتفاء مضمون اول افتراق افكنيد وما املك لك من الله من شيء بگوييد غفران كافري بجوييد يعني در امرزش خواستن براي كافر متابعت ابرهيم مكنيد ودم نيكخواهي كافران مزنيد چنانكه جاي ديگر گفت ما كان للنبي والذين امنوا ان يستغفروا للمشركين ولو كانوا اولي قربى مومناني كه با ابرهيم بودند از قرابتان ابرهيم ومعبودان ايشان تبري نمودند وبيش خداي مناجات كردند وبزاري گفتند اي پروردگار ما بر تو توكل كرديم وبسوي دين تو باز گشتيم وبسوي حساب گاه تو

من در من شيء زايده است در سياق نفي ربنا محمول است بر تقدير قول اي قالوا يا ربنا تقديم عليك واليك براي حصرست ربنا مكررست براي تاكيد لا تجعلنا فتنة للذين كفروا دعايي ديگرست اي لا تسلطهم علينا فيعاقبوا لنا فيواخذوا بذلك فتكون فتنة لهم واغفر لنا عطف است بر لا تجعلنا فتنة ربنا مكررست براي تاكيد انك انت العزيز الحكيم تذييل است تاكيد او بتقديم ملوح است معنى اينست بدرستي هست مر شما را اقتدايي نيكو در ابرهيم وكساني كه با او بودند چون از قرابتان ومعبودان ايشان بيزاري ورزيدند انا برآء منكم ومما تعبدون گفتند يعني از شما ومعبودان شما بيزار شده ايم وبدين شما كفر ورزيده ايم معبودان شما را انكار كرده ايم وظاهر شدست عداوت ودشمني جاودان ميان ما وشما تا ايمان آريد بخدا كه هست در الوهيت تنها همه اقوال ابرهيم را پيروي كنيد مگر قول ابرهيم را كه لاستغفرن

بازگشت همه خواهد بود وهمه را جزا وسزا روي خواهد نمود اي پروردگار ما مگردان ما را فتنه مركافران يعني كافران بر ما مسلط مگردان كه ما را عقوبت كنند ومستوجب هلاك
شوند بيا مرز براي ما اكناهان اي پروردگار ما بدرستي كه تو عزيزي قويي غالبي هرچه خواهي تواني كرد حكيمي استواركاري همه كار بر مقتضاء حكمت تواني آورد
لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر ومن يتول فان الله هو الغني الحميد اينجمله تاكيدست مرجمله سابقه لمن كان يرجوا الله
واليوم الآخر بدلست از لكم جمله ومن يتول فان الله هو الغني الحميد تذييل است معني اينست هر اينه هست مر شما را در ابرهيم ومومنان كه با ابرهيم
بوده اند اقتدايي حسن واتباعي مستحسن مر كساني را كه از خدا وروز قيامت مي ترسند ودل بر اتباع نيكي مي نهند وهركه روي گرداند از ايشان ودوستي
گيرد با كافران پس بدرستي
خداي از عمل مردمان غني
است عمل نيك براي نفع
ايشان فرمايد ستوده كارست
در كارها ستوده ترغيب نمايد
عسى الله ان يجعل بينكم
وبين الذين عاديتم
منهم مودة والله قدير
والله غفور رحيم
روايت كرده اند چون آيات
معادات كفار ونهي از محبت
ايشان بظهور پيوست
مسلمانان عشاير واقارب
خود را كه بسمت كفر وشرك
موسوم بودند دشمن گرفتند
واز آبا واولاد كه متصف بصفت
اشراك بودند بيزار گشتند
حق سبحانه وتعالي اين آيت
متضمن وعده حصول مودت
والفت وقربت وزلفت فرستاد
وبخشش ايمان وآميزش بدل
وجان مژده دادند كلام سابق
كه متضمن بيان عداوت كافران
وتحريض بر براءت ايشان
بود وهم آن مي آمد كه كسي از
ايشان دوست نخواهد
گشت وكسي از ايشان بدوستي
نخواهد پيوست اين وهم را
دفع كرد واينجمله بر وجه تكميل
آورد معني اينست تحقيق است
كه ميان شما وميان عشاير
كه از جهت كفر ايشان دشمن
ميداريد دوستي پيدا كرداند
وايشان را از كفر كه سبب عداوت
است باز آرد وبنعمت ايمان
رساند وخداي دشمن را دوست
كند ودر دل دشمنان دوستي
افكند وخداي آمرزگارست
خطايا آمرز رحيم است عطايا
بخشد لا ينهيكم الله عن
الذين لم يقاتلوكم في

بينكمو عاديتمو منهمو يقاتلوكمو تخرجوكمو تبروهمو قاتلوكمو اخرجوكمو
دياركمو يتولوهمو (قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون) دياركم ان اخراجكم ان (قرأ قالون بالصلة والقصر المنفصل وكذلك ...)

ع

هو الغني الحميد ۝ عسى الله ان يجعل بينكم
او بي نيازست ستوده شايد خداي تعالي كه بديد كند ميان شما

وبين الذين عاديتم منهم مودة والله قدير
وميان آنكسان كه ستيهيدند با شما از كفار دوستي وخداي تعالي تواناست

والله غفور رحيم ۝ لا ينهيكم الله عن الذين
وخداي تعالي آمرزگارست مهربان باز ندارد شما را خداي تعالي از دوستي آنان كه

لم يقاتلوكم في الدين ولم يخرجوكم من دياركم
قتال نكردند با شما در كار دين وبيرون نكردند شما را از سراهاي شما

ان تبروهم وتقسطوا اليهم ان الله يحب
كه نيكويي كنيد با ايشان ونصيب دهيد ايشان را از اموال شما بدرستي خداي تعالي دوست ميدارد

المقسطين ۝ انما ينهيكم الله عن الذين
نصيب دهندگان را بدرستي باز ميدارد شما را خداي تعالي از دوستي آنان كه

قاتلوكم في الدين واخرجوكم من دياركم
قتال كردند با شما در كار دين وبيرون كردند شما را از سراهاي شما

وظاهروا على اخراجكم ان تولوهم ومن
وياري نمودند بر بيرون كردن شما كه دوستي نماييد با ايشان وهركه

يتولهم فاولئك هم الظالمون ۝ يا ايها الذين
دوستي نمايد با ايشان پس ايشان ايشانند ستمكاران اي آنان كه

ان يجعل (مدغما غير الغنة خلف)
مودة (بالامالة في الوقف كسائي)
ينهيكم الله (ابن ذكوان ورويس)
ينهيكم الله (بالامالة المحضة حمزة والكسائي)
من دياركم (بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري)
من دياركم (ابن ذكوان وورش)
من دياركم ان (بالسكت خلف في رواية)
اليهم (بضم الهاء حمزة)
ينهيكم الله (بالامالة المحضة حمزة والكسائي)
ينهيكم الله (بالامالة بين بين ورش)
من دياركم (بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري)
من دياركم (بالامالة بين بين ورش)
اخراجكم (بالترقيق ورش)

اخراجكم ان (بالسكت خلف في رواية) ان تولوهم (بالادغام يزيدي) ومن يتولهم (مدغما غير الغنة خلف)

الدين ولم يخرجوكم من دياركم ان تبروهم وتقسطوا اليهم ان الله يحب المقسطين معني اينست نهي نميكند خدا باز نميدارد كردگار تقدس وتعالي
شما را از كافراني كه با شما قتال نكرده اند وشما را از ديار شما بيرون نياورده اند كه سوي ايشان مبرت واحسان كنيد وبسوي ايشان معدلت كاربريد وبعضي
وتقسطوا بمعني وتعطوهم قسطا ونصيبا دارند واين را بيان مبرت پندارند لقمه از سك باز نميدارند از آدمي چگونه باز آرند كه به رانمي رنجانند از رنجانيدن
آدمي چگونه باز ندارند بدرستي خدا معدلت كنندگان را دوست دارد دهندگان نصيبي از مال را در حيز دوستي آرد انما ينهيكم الله عن الذين قاتلوكم
في الدين واخرجوكم من دياركم وظاهروا على اخراجكم ان تولوهم ومن يتولهم فاولئك هم الظالمون اينجمله مقررست مرجمله

لاينهيكم الله واين قصر قلب است ان تولوهم بدل اشتمال از الذين قاتلوكم وجمله شرطيه يعني ومن يتولهم فاولئك هم الظالمون تذييل است معني اينست نهي ميكند
وباز نمي دارد شما را خداي مكر از كساني كه با شما در دين قتال كرده اند وشما را از ديار شما بيرون آورده اند وپشتي كرده اند بر بيرون آوردن شما از ينكه ايشان را
دوست كيرهيد وبا ايشان دوستي بدبريد وكساني كه ايشان را دوست كيرند وبيكانكان را بيكانكي بدبرند ايشان هم ايشان ظالمانند وبر نفس خويش ستم ميكنند كانند
دوستي در غير محل ميكنند دوستي را در خلاب مي افكنند يا ايها الذين آمنوا اذا جاءكم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن الله اعلم بايمانهن
فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الى الكفار لا هن حل لهم ولا هم يحلون لهن وآتوهم ما انفقوا ولا جناح عليكم ان
تنكحوهن اذا آتيتموهن اجورهن

لهمو همو آتوهمو انفقتمو ذلكمو فاتكمو فعاقبتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
عليكمو ان ازواجكمو الى قالون قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

آمنوا اذا جاءكم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن
ايمان آورديد چون آيند بشما زنان با ايمان حال آنكه هجرت كرده شده باشند پس امتحان نماييد ايشان را بسوكند
الله اعلم بايمانهن فان علمتموهن مؤمنات
خداي تعالى داناترست بايمان ايشان پس اگر دانيد ايشان را بامارات كه از اهل ايمانند
فلا ترجعوهن الى الكفار لا هن حل لهم ولا هم
پس باز مگردانيد ايشان را سوي كافران نه آن زنان حلال اند مر ايشان را ونه آن مردان
يحلون لهن وآتوهم ما انفقوا ولا جناح
حلال اند مر آن زنان را وبدهيد آن شوهران را عوض آنچه خرج كردند در مهر آن زنان وهيچ بزه نيست
عليكم ان تنكحوهن اذا آتيتموهن اجورهن
بر شما كه در نكاح آريد آن زنان را چون دهيد ايشان را عوض مهرهاي ايشان
ولا تمسكوا بعصم الكوافر واسئلوا ما انفقتم
وتمسك منماييد بعقود وتمسكات زنان كافر كه شما را بوده وبكفار ملحق شده چه زوجيت مرتفع شد ونخواهيد عوض آنچه خرج كرده باشيم
وليسئلوا ما انفقوا ذلكم حكم الله يحكم
وبايد كه بخواهند آن كفار نيز عوض آنچه خرج كرده باشند آنكه گفتيم شما را حكم خدايست حكم ميفرمايد
بينكم والله عليم حكيم وان فاتكم
ميان شما وخداي تعالى داناست درستكار درستگفتار پس اگر فوت شود از شما
شيء من ازواجكم الى الكفار فعاقبتم
چيزي از مهر زنان شما كه مرتد شده باشند سوي كافران پس در آيد نوبت اداء شما از مهرها

من ازواجكم من ازواجكم ازواجكم الى الكفار الكفار
بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالسكت خلف في رواية — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — اما لبين بين ورش

آمنوا جاءكم — ثلثة اوجه لورش احمزة وابن ذكوان
المؤمنات — بالابدال ورش والسوسي
مهاجرات — بالترقيق ورش
اعلم بايمانهن — بالادغام سوسي
بايمانهن — ثلثة اوجه لورش
مؤمنات — بالابدال ورش والسوسي
الى الكفار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
الى الكفار — اما لبين بين ورش
وآتوهم — ثلثة اوجه لورش
عليكم ان — بالسكت خلف في رواية
آتيتموهن — ثلثة اوجه لورش
ولا تمسكوا — ابو عمرو
وسلوا وليسلوا — بالنقل ابن كثير وكسائي وفي الوقف حمزة
تحكم بينكم — بالادغام سوسي
شيء شي — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالوجهين ورش
وفي الوقف حمزة

مؤمنات مفعول دوم است مر علمتموهن فلا ترجعوهن الى الكفار جزاء شرط است جمله شرطيه عطف است بر فامتحنوهن كه جزاء شرط اول است لا هن حل لهم لا نفي جنس بر معرفت در آمده رفع بر ابتدا وتكرار بر طريق لا زيد جواد ولا عمرو واجب شده واينجمله تعليل است مر جمله لا ترجعوهن الى الكفار وآتوهم ما انفقوا عطف است بر لا ترجعوهن الى الكفار جمله يا ايها الذين آمنوا تا آخر معترضه ديگرست در شان امتحان ايمان مهاجران متضمن امر سنت معني اينست اي مؤمنان چون بيايند بر شما زناني كه دعوي ايمان ميكنند ودم از دين اسلام ميزنند در حالتي كه هجرت كننده اند واوطان خويش را ترك دهنده اند در اين زنان را بامارات ودلايل امتحان كنيد واعتقادهاء ايشان را بيازماييد خداي جل وعلا عالم ترست بايمان ايشان از شما كه او سر دلها داند ودانستن نهانها تواند محك زنيد تا شما را عيار ايمان ايشان ظاهر شود وبر اسلام ايشان اطمينان حاصل كردد پس اگر ايشان را مؤمنات دانيد پس ايشان را سوي كفار باز مگردانيد نه اين زنان كه ايمان آوردند مر كافران را حلال بوند ونه كافران ايشان را باختلاف دين حلال باشند نزول آيت

بعد صلح حديبيه است ودر آن بازگردانيدن هر كه بر ما مؤمن شد بيايد مسطور بود درين آيت تقييد ايشان بمردان بيان فرمود چه زنان مسلمه شوهران كافران را از جهت
اختلاف دين حلال نباشند از ين جهت چون بر ما مسلمان شده بيايند باز گردانيده نشوند وتواند بود كه صلح نامه مطلق باشد بدين آيت حكم وفاء آن عهد در شان زنان
مؤمنه منسوخ شود وبدهيد شوهران ايشان را آنچه ايشان از مهور ايشان داده اند ودست بيماني كه ايشان فرستاده اند وبزه كاري نيست بر شما از ينكه ايشان را
نكاح كنيد چون ايشان را مهرهاء ايشان بدهيد ولا تمسكوا بعصم الكوافر واسئلوا ما انفقتم وليسئلوا ما انفقوا ذلكم حكم الله يحكم بينكم
والله عليم حكيم معني اينست ومكيريد بعصمتها وعلقها زنان كافر بكفر اصلي يا بكفر ارتدادي وآزاد رحيز اعتبار مه آريد وعصمتها وعلقها كه با ايشان

بتباين دين ترا ايل كشته ثابت مداريد ومهري كه ايشانرا داده بوديد از كساني كه ايشانرا بخواهند طلب كنيد وكو بخواهند كافران چون زنان ايشان مسلمان شوند ومسلمانرا
خواهند از شوهران ايشان مهري كه اين زنانرا داده بودند آن يعني آنچ ذكر كرديم حكم خداست نه حكم براي ماست حكم ميكند خداي اين نوع حكم ميان شما وخداي
داناست حق حقيقي داند حكيم است حكم بحكمت تواند وَإِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا
وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ اين شرطيه كه جزاء او وانشا آمده بر انشا آت سابقه معطوف شده معني اين است اگر فوت شود از زنان شما چيزي
يعني يكي يا دو يي بدين كه مرتد شوند وبسوي كفار روند پس از آن جهاد كنيد زنان مذكوره را غنيمت سازيد پس بدهيد از مال غنايم شوهران
ايشانرا آنچه داده بودند ايشان زنانرا واين احكام منسوخ شده احكام برخلاف آن آمده وبترسيد وبپرهيزيد از خداي كه بدو ايمان داريد امرها خدا بجا آريد وخودرا از آنچ نهي كرده است بازداريد

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَن لَّا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

معني اين است اي پيغمبر رفيع الشان واي گزيده عالميان چون زنان بر تو بيايند ايمان واخلاص خويش باز نمايند با تو بيعت بكنند كه با خداي عز وجل چيزي را شريك نه گردانند ودزدي نكنند وزنا نشوند وفرزندان خويش را نكشند يعني دختر از اجانب زنده در گور ميكردند نكنند ونيارند بهتاني را از ميان دو دست خويش واز ميان دو پاي خويش يعني لقطي را كه از شكم ايشان نيست از شكم خود بگويند وفرزندي را كه زاده ايشان زناست بوطي شوهر كه ميان دو پاي ايشانست نسبت نكنند وعاصي نشوند واز امر تو بيرون نروند در فعلي گزيده وترك پسنديده يعني بدانچ امر كرده باشند واز آنچه نهي كرده باز مانند پس بيعت بكن با ايشان

ازواجهمو انتمو عليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا ط
پس بدهيد آنانرا كه رفته اند از غنايم زنان ايشان وبكفار ملحق شده مانند آنچه خرج كرده باشند كفار

وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
وبترسيد از خداي عز وجل كه شما باو گرونده ايد اي پيغمبر

إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَن لَّا يُشْرِكْنَ
چون آيند بتو زنان با ايمان حال آنكه بيعت نمايند با تو بر آنكه نپرستند وانباز نگيرند

بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ
با معبود بحق هيچ چيزرا ودزدي نكنند وزنا نكنند ونكشند فرزندان خودرا

وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ
ونيارند هيچ دروغي را كه فرا بافند آنرا ميان دستهاي ايشان وپايهاي ايشان
مراد فرزنديست كه بدروغ نسبت كنند آنرا بشوهر

وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ
ونافرماني ننمايند شمارا در كار كردني پس بيعت نماي با ايشان وطلب آمرزش كن

لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
براي ايشان از خداي تعالي بدرستي خداي تعالي آمرزنده است مهربان اي آنان كه

آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا
مؤمن شده اند دوستي مكنيد با گروهي كه خشم گرفت خداي تعالي بر ايشان تحقيق نوميد شده اند

مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ
از ثواب آن جهان چنانكه نوميد شدند كافران از حشر اصحاب گورها

ركوع

فاتوا الذين — ثلثة اوجه لورش
ذهبت ازواجهم — بالتقليل ...
ذهبت ازواجهم — سكت خلف في روايتي
مؤمنون — بالابدال ورش والسوسي
النبيء اذا — بالتسهيل ...
النبيء وذا — تابع
جاءك — بالامالة حمزة وابن ذكوان
المؤمنات — بالابدال ورش والسوسي
شيئا ولا — مد متصل ...
شيئا شيئا — بالتوسط ورش سكت خلف في رواية خلاد
ياتين — بالابدال ورش والسوسي
واستغفر لهن — بالادغام سوسي وفي رواية دوري

آمنوا — ثلثة اوجه لورش
عليهم — بضم الهاء حمزة
من الاخرة — بالنقل والترقيق ثلثة اوجه لورش
من الآخرة — سكت خلف وفي رواية خلاد
من اصحاب — بالنقل ورش
من اصحاب — سكت خلف في رواية

براي ايشان آمرزش بخواه اللهم اغفر لهن بگو بدرستي خداي غفور است خطايا آمرزد رحيم است عطايا بخشد
برعفت وصلاح وبر اسباب فوز وفلاح بيمان بستان واز خداي براي ايشان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ معني اين است اي مؤمنان دوست مگيريد وبه
يگانگي ميديريد قومي را كه غضب كرده است خدا بر ايشان يعني زمره اشرار وفرقه كفار وحال اينست كه بدرستي از ثواب آخرت محروم شده اند ودر كار آخرت خايب
وخاسر آمده اند چنانكه نوميد شده اند كافران از اصحاب قبور يعني از مردگان يا گويند نوميد شده اند ايشان بمشاهده بدل دانستن خويش از ثواب آخرت چنانچ كافراني
كه مرده اند از خير مشاهده عذاب منكر شده اند و بدانكه ختم سورت بسخني كه ابتداء سورت بدان بود بر حكم انكه النهاية هي الرجوع الى البداية دلالت بر انتهاء

لا اله الا هو رب توکلت علیه و هو حسبی سورة الصف

کلام میکند و ختم بچیزی که دلالت بر انتهاء کلام کند حسن مختم باشد والله اعلم بمعنی کلامه واقدر علی تعلیمه وافهامه
در تفسیر آورده سورت صف مدنی است چهارده آیت دویست وبیست ویك کلمه سیصد وبیست وشش حرف است نظم این سورت باسورة ممتحنه آنست که افتتاح سورة
ممتحنه تنبیه مؤمنانست در آغاز سورت صف بعد تنزیه خدا تنبیه ایشانست وبدانکه در آغاز سورت صف ذکر از تسبیح آنچه در آسمان و زمین است مر خدای را عز و جل که
عزیز حکیم است آفرید کار آن واین بر سبیل عنوان آورد سورت را بموعظت طایفه که در امر بقتال وعده کردند بعد از امر بآن پس آوردند کوتاهی ناکنند شدند بآیت یا ایها
الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون الایة افتتاح کرد بعد جمله یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله الایة باتکرار جمله ندائیة برای تنبیه مذکور گشت که سورت مذکوره

بدان مواعظ مسطوره بانتها
واختتام پیوست شك نیست
جملهایی که از یکا بست
اگر مقاصد ایشان مختلف
ومتغایر بود از آن جهت که یك
با بست بیان ایشان اتصال
وارتباط باشد واگر مقصود
از همه یکی است هر یکی در
مقصود کلی مقرر دیگر یست
آنچ بر وجه اعتراض در جمل
مقصوده آمده میان کلامها
متصل واقع شده جمل دیگر
از هر نوع در محلهایی که بیاید
بمشیة الله وعونه بیان آن
روی نماید والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب

فِي الْأَرْضِ — بالتكت ورش
وَهُوَ — بالتكت خلف وفی روایة خلاد / بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسایی
آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش
لِمَهْ — في الوقف بزی
كَأَنَّهُمْ — بالتسهیل في الوقف حمزة
مُوسَى — امالة بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
مُوسَى — حمزة وكسایی / بالامالة المحضة
تُؤْذُونَنِي — بالابدال ورش والسوسی

سورة الصف مدنية اربع عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ج وَهُوَ
پاکی یاد کرد خدا را هر آنچه در آسمانها وهر آنچه در زمین است واوست

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ
غالب درستکار درست گفتار ای آنکسان که مومنانید چرا میگویید

مَا لَا تَفْعَلُونَ ۞ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا
آنرا که نمیکنید چه بزرگست بدشمنی تمام نزد خدای عز و جل آنکه میگویید

مَا لَا تَفْعَلُونَ ۞ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ
آنرا که نکنید بدرستی خدای تعالی دوست میدارد آنانرا که کارزار میکنند

در آمدن الف ما استفهامیه

فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ۞
در راه دین او حال آنکه صف زده باشند گویی ایشان بناهایی اند استوار کرده

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي
و چون گفت موسی علیه السلام مر گروه خود را ای گروه من چرا میرنجانید مرا

این آیت در شان اونازل گشت
ووعید مشقت بورود پیوست
برین روایت معلوم شد که
ورود آیت در توبیخ خلف وعده
قتال است یا توبیخ کذب
در دعوی قتل قتیلی برای
طالب سلب وتنفیل ما الذکر
جمله یا ایها الذین آمنوا انقد
تنبیه بر خطاب است و همچنین
جمله سبح لله ما فی السموات
وما فی الارض وهو العزیز
الحکیم تقدیم مدح وثنا
وتقدیم تنزیه بر خطاب عین
صواب است در لم لا جاره
برما استفهامیه بدر آمدن آن
جار چون فیم ومم وعم
وللام وحتام ساقط شده
جار ومجرور متعلق است
بتقولون ما لا تفعلون
مقول تقولون است کبر
مسند است سوی ان تقولوا
ما لا تفعلون مقتا تمیز از
نسبت است عند الله ظرف

بسم الله الرحمن الرحیم
سبح لله ما فی السموات
وما فی الارض وهو العزیز
الحکیم اینجمله در آغاز سورت
حشر گذشته ووجوه
اعراب ومعانی بیان پیوسته
یا ایها الذین آمنوا لم
تقولون ما لا تفعلون
کبر مقتا عند الله ان
تقولوا ما لا تفعلون
روایت کرده اند که بعضی
پیش از ورود آیت قتال می
گفتند عملی که نزدیك خدا
محبوب ترین اعمال است اگر
بدانیم اختیار کنیم وبذل مال
وجان کردن آن بر خود لازم
گردانیم آیت هل ادلکم علی
تجارة تنجیکم من عذاب الیم
نازل گشت ووعده آن بر
سبیل ابهام بورود پیوست
بعد ورود شانزده یا هفده
ماه ورود بیان در توقف افتاد
یعنی تجارت منجیه از پرده
اجمال جمال نگشاد بعد از آن
آیت تومنون بالله ورسوله
وتجاهدون فی سبیل الله
باموالکم وانفسکم ذلکم
خیر لکم ان کنتم تعلمون

است معنی اینست ای مؤمنان چرا میگویید آنچ نمیکنید بزرگست از روی خشم عند الله گفتن آنچه نکنید گاهی وعده کنید خواهیم کرد نکنید وگاهی عهد
کنید بشکنید گاهی بگویید چنین کرده ایم در واقع نکرده باشید وبدانکه یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون نداء مومنانست ومقت کبیر
عند الله وارادت اطفاء نور دین خدا وتومنون که بمعنی امر با یمانست امور نیست که ملایم مومنان بود مگر آنکه یا ایها الذین آمنوا نداء منافقان
باشد جناب امام کلبی این قول را از بعضی روایت کرده وورود آیت در باب منافقان آورده اما آنچ در بعضی تفاسیر گفته وورود آیت در حق
مومنان دانسته مشکل است وحال ومعضل است مگر آنکه گویند وعید مقت کبیر در حق مومنان مجرم رواست وضمیر یریدون لیطفئوا نور الله

نازل گشت وتجارت منجیه بیان پیوست در انتظار درنگ کردند وبر صفتی که وعده کرده بودند بیاوردند این آیت در شان ایشان وارد گشت واین نظم در حق
ایشان بورود پیوست وبعضی گویند این آیت وارد است در شان بعضی منافقان که با پیغمبر وعده کرده بودند اگر در قتال بیرون آیی ما برابر تو بیرون آییم ودر جهاد با تو موافقت
نماییم چون پیغمبر بیرون آمد بیرون نیامدند متمسك بعذر هاء نابوده شدند این آیت در شان ایشان نازل گشت واین نهی در حق ایشان بورود پیوست وبعضی گویند در
غزوی از غزوات کافری شریر را که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در کشتن او تنفیلی کرده بود صهیب رضی الله عنه کشت شخصی سر قتیل مذکور را برید پیش پیغمبر علیه الصلوة والسلام
آورد کشتن او را نسبت بخویش کرد طالب سلب او گشت صهیب رضی الله عنه گفت این را من کشته ام مستحق نفلی که بتنفیل پیوسته است کشته ام مکابره کرد بر صهیب بدروغ زور

بانواهم عاید بر مشرکان واعداست فتؤمنون بمعنی امنوا باعتبار عطف وتجاهدون بمعنی امر مجمع است بتقدیر واجمعوا بین الایمان والجهاد بود وآن منافی وجود ایمان باشد
هیچ اشکال وارد نشود. إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَانٌ مَّرْصُوصٌ معنی اینست بدرستی خدای دوست دارد کسانی راکه قتال می
کنند ودر نصرت دین خدا واعلاء کلمهٔ علیا تیغ میزنند چنانچه ایشان همچو بناها استوار کرده مسدود بنصاص آمده ثابت قدم اندکه همچو بناء مرصوص
ازجا نمی جنبند وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنِي وَقَد تَّعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ در آیات سابقه ذکر قتال بود بیشتر نیز ذکر قتال روی خواهد نمود در اثناء ذکر قتال قصهٔ موسی بر وجه اعراض آورد معامله ومقاوله که او را

إِلَيْكُمْ جَاءَهُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا
وحال انکه میدانید که من بیغمبر فرستادهٔ خدایم سوی شما پس انکاه که

زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
میل کردند از حق زیادت کرداند خدای تعالی میل دلهای ایشان را وخدای تعالی راه ننماید کروه

الْفَاسِقِينَ ۞ وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي
خروج نماینده از طاعت را وچون کفت عیسی پسر مریم ای پسران

إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا
یعقوب بدرستی من بیغمبر فرستادهٔ خدایم سوی شما حال انکه باور دارنده ام مر آنرا

بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي
که بیش از من بوده از توریت ومژده دهنده ام به بیغمبری که می آید

مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا
پس از من که نام او احمدست یعنی ستوده تر یا ستاینده تر خدا را پس چون آمد بایشان با معجزات روشن کفتند

هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۞ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى
این جادویی هویداست وکیست ستمکارتر از آنکه فرابافت بر

اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ
خدای عزوجل دروغ را وحال انکه او خوانده میشود سوی دین اسلام

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۞ يُرِيدُونَ
وخدای تعالی راه ننماید کروه ستمکاران را میخواهند

زَاغُوا بالامالة المحضة حمزة
مِنَ التَّوْرَاةِ امال بین بین ورش وحمزه وقالون
مِنَ التَّوْرَاةِ بالامالة المحضة ابو عمرو وکسایی
وَمُبَشِّرًا بالترقیق ورش
بِرَسُولٍ يَأْتِي مدغما غیر الغنة خلف
يَأْتِي بالابدال ورش والسوسی
مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ بفتح الیاء نافع وابن کثیر وابو عمرو وابو بکر
جَاءَهُمْ بالامالة حمزة وابن ذکوان
سِحْرٌ سَاحِرٌ بالترقیق ورش بالالف حمزة وکسایی
وَمَنْ أَظْلَمُ بالنقل ورش
وَمَنْ أَظْلَمُ سکت خلف فی روایة
أَظْلَمُ مِمَّنْ بالادغام سوسی
أَظْلَمُ افْتَرَىٰ بالتغلیظ ورش بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وکسایی

با قوم خویش بود از آن خبر کرد
لِمَ جار ومجرور متعلق است
بتؤذوننی جمله یا قوم لم تؤذوننی
مفعول قال است وقد
تعلمون حال است انی رسول الله
الیکم مفعول تعلمون است
لما زاغوا ظرف است مر ازاغ
الله وجمله بفا عطف است
بر قال جملهٔ والله لا یهدی
القوم الفاسقین تذییل است
معنی اینست ویاد کن ای
محمد چون کفت موسی مر قوم
خویش را چرا ایذا میکنید ودوست
مرا بانکار آیات
ظاهره ومعجزات
متظاهره وعیب جویی ودروغ
کویی وبر بستن عیبی که ندارم
وافترا بیدی که از آن بیزارم
وتحقیق است آن که شما میدانید
دانستن بیقین نه بر وجه حسبان
وتخمین که فرستاده خدایم
وشما را راه راست می نمایم
پس هر کاه که از راه راست میل
کردند ودل بر کمراهی آوردند
مایل کردانید دلهای ایشان را
خدا از دین حق وراه هدی
نور ایمان از دل ایشان کشید
ورونق دین از دل ایشان
زایل کردانید وخدای راه ننماید
قومی را که دوام فسق ایشان
خواسته وایشان را برای خلود
در نار داشته وَإِذْ قَالَ عِيسَى
ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي
رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُم مُّصَدِّقًا
لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ
وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِن
بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ
فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْبَيِّنَاتِ
قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ
معنی اینست ویاد کن ای
محمد چون کفت عیسی پسر مریم
ای بنی اسرائیل بدرستی من سوی
شما فرستاده خدایم تا شما را

افْتَرَىٰ بالامالة بین بین ورش قالون وابو عمرو وکسایی
وَهُوَ بسکون الهاء قالون وابو عمرو وکسایی
يُدْعَىٰ بالامالة المحضة حمزة وکسایی امال بین بین ورش
الْإِسْلَامِ بالنقل ورش سکت خلف وفی روایة خلاد

سوی دین خدای عزوجل راه نمایم در حالی که مصدق مر کتابی را که میان دو دست منست یعنی مر توریة که بیش از من آمده وبشارت دهنده ام بر سولی که بعد از من خواهد آمد
رسولی که نام اوست احمد پس هر کاه که عیسی بر ایشان معجزات ظاهرات آورد وایشان را بدانچ مامور بود ابنا کرد تکذیب کردند ومعجزات او را سحری ظاهر خواندند یا او را در معرض
ساحری آوردند. وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ من استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدا
اظلم خبر مبتداست واستفهام برای انکارست جملهٔ وهو یدعی الی الاسلام حال است والله لا یهدی القوم الظالمین تذییل است معنی آنست وکیست ظالم تر
از کسی که بر خدای دروغی را بر دازد واشراک نابوده در دلها اندازد وحال اینست که او خوانده میشود سوی دین اسلام ودعوت کرده میشود سوی شرایع واحکام وخدای

راهنمونی نکند کسانی را که دوام ظلم ایشان خواسته وایشان را برای خلود نار داشته • يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
اینجمله حالست از القوم الظالمین یا مستانفه است در جواب ما شان هولاء ودرین جمله تمثیل است چه حال کسانی که بگفتار ناشایسته ازالت دین اسلام میخواهند
بدان می ماند که کسی نوری را که خدای عز وجل پیدا آورده است خواهد بدم دهن خویش فرو میراند متم نوره باضافت وتنوین خوانده اند لو متصله است برای تسویه وجمله بمعنی
مستویا کراهة المشرکین وعدم کراهتهم دانند معنی آنست کافران میخواهند که نور خدا را یعنی قرآن وهدی را بدهنهاء خویش یعنی بکلمات ناکزیده وسخنان ناپسندیده فرو
شانند ورونق ایمان ودین را وثمره علم ویقین را از باطن زایل کرداند وخدای نور خود را تمام کننده است وروشنایی قرآن وایمان را در دلها افکننده اند اگرچه ناخوش
شوند کافران وراضی نکردند ایشان هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وهو مرفوع المحل بر ابتدا است موصول با صله خبر مبتدا است لیظهره متعلق است بارسل ولو کره المشرکون بر طریق ولو کره الکافرون است جملهٔ هو الذی تا آخر تاکید ست مر جملهٔ والله متم نوره معنی اینست خدای عز وجل آنست که فرستاده است رسول خویش را بهدی تا بحکمت بالغهٔ خویش غالب کرداند او را بر همه دینها اگرچه مشرکان ناخوش شوند وغلبهٔ دین اسلام را مکروه دانند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ اینجمله مستانفه است چون در جمل سابقه ذکر اعمال ناشایسته کافران کرد دلها بخواهش سداد ورشاد که در دنیا وآخرت نفع کند بوست آیت یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم

بِأَفْوَاهِهِمُو أَدُلُّكُمُو تُنجِيكُمُو بِأَمْوَالِكُمُو ذَٰلِكُمُو كُنتُمُو لَكُمُو ذُنُوبَكُمُو يُدْخِلْكُمُو
قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وان كما وورش الصلة مع ... الطويل

لُكُمُوا ن

لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ
تا بنشانند روشنایی خدای تعالی بدهنها ایشان وخدای تعالی تمام کننده است روشنی خود را
وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
واگر کاره اند آنرا کافران اوست آنکه فرستاد
رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى
پیغمبر خود را براه راست ودین صواب تا ظاهر کرداند بر
الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
دین همهٔ آن واگرچه دشوار دارند انباز کیرندکان
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ
ای آنان که ایمان آوردند هیچ راه نمایم شمارا بر بازرکانی
تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
که رهاند شمارا از عذابی دردناک ایمان آرید بخدای تعالی
وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ
وپیغمبر او وجهاد کنید وکوشش نمایید در راه خدای تعالی بمالهای شما
وَأَنفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ
وتنهای شما آن بهترست مرشمارا اگر هستید که دانید
يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ
تا بیامرزد شمارا کناهان شما شمارا ودر آرد شمارا در بوستانهایی

لِيُطْفِئُوا — لثلثة اوجه لورش
لِيُطْفِيُوا — بالتسهيل في الوقف حمزة
لِيُطْفِيُوا — بالابدال في الوقف حمزة
لِيُطْفُوا — بالحذف في الوقف حمزة
مُتِمٌّ نُورَهُ — نافع وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
الْكَافِرُونَ — بالترقيق ورش
أَرْسَل رَّسُولَهُ — بالادغام سوسي
بِالْهُدَىٰ — ابالدين بين ورش في رواية
بِالْهُدَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
لِيُظْهِرَهُ — بالترقيق ورش
آمَنُوا — لثلثة اوجه لورش

هَلْ أَدُلُّكُمْ — بالسكت خلف في رواية
هَل أَدُلُّكُمْ — بالنقل ورش
تُنَجِّيكُم — بفتح النون وتشديد الجيم ابن عامر
عَذَابٌ أَلِيمٌ — سكت خلف في رواية / بالنقل ورش
تُومِنُونَ — بالابدال ورش والسوسي
خَيْرٌ — بالترقيق ورش
لَّكُمْ إِن — بالادغام سوسي وفي رواية دوري

الآية بروجه استیناف وارد کشت واز تجارت بر وجه استعارت عمل نافع مراد بود تؤمنون بالله با معطوفات خویش مبینه تجارت مذکور باشد وتواند بود جواب استفهام یعنی
هل ادلکم علی تجارة تنجیکم بود معنی اینست ای مؤمنان هست که راه نمونی کنم شمارا بر تجارتی یعنی بر عملی که نافع بود وهمچو تجارت سود دهنده باشد شمارا از عذاب
دردناک برهاند ایمان آرید بخدا ورسول خدا وجهاد کنید ومقاتله ورزید در اعلاء کلمهٔ علیا ببذل اموال واتعاب انفس در قتال • آن ای مخاطبان یعنی ایمان وجهاد که سبب است
برای غفران بهترست مرشمارا اگر شما بدانید واقامت آن توانید اگر شما این عمل کنید ودم آن کار زنید خدای شمارا کناهان شما آمرزد ودر جناتی که فروع درختان آن
یا خانهاء آن جویها روانست در آرد ودر مساکن پاکیزه در جنات عدن سکنی بخشد وقرار دهد آن یعنی غفران وادخال جنان وسکنی مساکن طیبه جاودان فوز ست

عظیم و رستکاری است نجیم و برای شما نعمتی دیکر در دنیا با آن نعمتهاء مذکور که موعود ست در اخری که آنرا دوست میدارید و دل بران میکمارید یعنی یاری از خدا و فتحی قریب
انه الکریم المجیب و بر سان بر موٴمنان مژده غفران و جنان یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال
الحواریون نحن انصار الله فآمنت طائفة من بنی اسرائیل و کفرت طائفة فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین خطابی دیکر هست مر موٴمنان
طلب است مر خصلتی دیکر از خصایل ایشان کونوا انصار الله باضافة و تنوین و ادخال لام در الله خوانند و معنی بر حسب آن داند کونوا انصار الله ای کونوا انصار دین الله
کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله ای ککون الحواریین انصار الله وقت قول عیسی الحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله و این از قبیل در
آمدن اداة تشبیه بر غیر مشبه به آنست معنی این است ای موٴمنان باشید شما یاری دهندکان دین خدا همچو بودن حواریان یاری دهندکان دین حق جل و علا در آن وقت که عیسی مر حواریان یعنی مریدان را مخلص خویش را کفت من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله پس طایفه از بنی اسرائیل کرویدند و طایفه از ایشان کفر ورزیدند پس موٴمنان را قوی کردیم بر دشمنان و نصرت دادیم پس نصرت یافتند بر دشمن غالب کشتند. وبدانکه در ختم سورة بیان غالب آمدن بر دشمنان و ظفر یافتن بر ایشان که منتهاء مطلوب بود مقطعی حسن و منتهای مستحسن روی نمود والله اعلم وفیضه انه لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

عدوهم قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

تجری من تحتها الانهار و مساکن طیبة
رود از زیر درختان آن جویها و مسکنهایی خوش

في جنات عدن ط ذلك الفوز العظيم و اخری
در بوستانهای اقامت آن پیروزی بزرکست و مر شما راست نعمتی دیکر دوستی

تحبونها نصر من الله و فتح قريب و بشر المؤمنين
دوست میدارید آنرا یاری دادنی از خدای تعالی و فتحی نزدیک فتح مکه یا فارس و روم و مژده ده ای محمد موٴمنانرا

يا ايها الذين آمنوا كونوا انصار الله كما قال
ای آنانکه ایمان آوردند باشید یاران دین خدای چون بودن حواریان آنکاه که کفت

عيسى ابن مريم للحواريين من انصاري الى
عیسی پسر مریم مر دوستان خالص خود را کیست یاران من در دین متوجه بنصرت

الله قال الحواريون نحن انصار الله
دین خدای تعالی کفتند حواریان یاران او ما یاران دین خدای تعالی

فآمنت طائفة من بني اسرائيل و كفرت
پس ایمان آوردند کروهی از پسران یعقوب و کافر شدند

طائفة ج فايدنا الذين آمنوا على عدوهم
کروهی پس تقویت دادیم آنانرا که ایمان آوردند بر دشمنان ایشان

فاصبحوا ظاهرين
پس کشتند غالبان

الانهار بالنقل ورش
الانهار سکت خلف و فی روایة خلاد
طيبة بالامالة والکسائی
واخری امالة بین بین ورش
واخری بالامالة المحضة ابو عمرو و حمزه و الکسائی
المؤمنين بالابدال ورش والسوسی
آمنوا ثلثة اوجه لورش
انصار الله نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
من انصاري بالنقل ورش
من انصاري سکت خلف فی روایة
من انصاري بالامالة المحضة دوری

ركوع

انصاري بفتح الیاء نافع
الحواريون نحن بالادغام سوسی
فآمنت ثلثة اوجه لورش
طائفة بالامالة فی الوقف کسائی
آمنوا ثلثة اوجه لورش
فاصبحوا بالتسهیل فی الوقف حمزه

سورة الجمعة در تفسیر آورده است سورة جمعه مدنی است یازده آیت صد و هشتاد کلمه هفتصد و نود و شش حرف است نظم میان دو سورت آنست که در صدر هر یکی تسبیح خداست و ثناء حق سبحانه و تعالی است و بدانکه در آغاز سورت ذکر تسبیح آنچ در آسمان و زمین است مر خدای را عز و جل که آفریدکار آن و اینست بر سبیل عنوان آورد بعد سورت ایشان خدای جل و علا بعثت نبی امی محمد مصطفی افتتاح کرد بعد ذکر امیان عالمان بی عمل را بتشبیه حمار حامل اسفار نکوهید و احبار یهود را که نحن ابناء الله و احباؤه میکفتند و جهود ان بخطاب
ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت مفخم و ملزم کردانید بعد در آخر سورت چند جمله برای ذکر نماز جمعه که موٴمنان یافتند و فضیلتی که آدمیان دیکر ندا شتند
بر وجه تذنیب مذکور کشت که سورة مذکوره بجمل مسطوره بانتها و اختتام پیوست شك نیست جملهایی که از یکبابست اکر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب
میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقاصد کلی مقرر دیکریست آنچه بر وجه اعتراض در میان جمل مقصوده آمده میان کلامها متصل واقع شده
جمل دیکر در محلهایی که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

بسم الله الرحمن الرحيم يسبح لله ما في السموات وما في الارض الملك القدوس العزيز الحكيم الملك القدوس العزيز الحكيم صفات متعدده است
من الله را معني اينست تسبيح ميكويد وپاكي يادي ميكند مرخدايرا آنچه در آسمان وزمين است خدايي كه آفريدكار آن وانيست پادشا هست پاك است عزيزست يعني
توانا است حكيم است يعني دانا است هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة وان كانوا
من قبل لفي ضلال مبين جمله ثانيه ديگرست مرخدايرا متضمن بيان عزت وحكمت خدا مشتمل برمديح خير الانبيا يتلوا عليهم آياته حالست ان در وان كانوا من قبل
مخففه از مثقله است بر كان كه از دواخل مبتدا وخبرست داخل شده لام فارق ميان مخففه ونافيه در خبر كان در آمده معني ايراست او آنست كه فرستاد در جماعت

منهمو يزكيهمو منهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون عليهمو آياته

قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

سورة الجمعة مدنية وهي احد عشرة اية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

يسبح لله ما في السموات وما في الارض

بپاكي ياد ميكند خدايرا هر آنچ در آسمانها وهر آنچه در زمين است

الملك القدوس العزيز الحكيم هو الذي

پادشاه پاك از هر نقصاني غالب درست كار درست گفتار اوست آن خدايي كه

بعث في الاميين رسولا منهم يتلوا عليهم

فرستاد در ميان جماعتي از امت عرب پيغمبري از جنس ايشان كه ميخواند بر ايشان

ق

آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمة

آيتهاي اورا وپاك ميكرداند ايشانرا وميآموزاند ايشانرا قرآن وبيان شرايع

لا

وان كانوا من قبل لفي ضلال مبين وآخرين

وبدرستي كه ايشان بودند پيش ازين آن گروه هر آينه در گمراهي هويدا ودرميان ديگران

ط

منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم

از امتيين يعني تابعين يا عجم يا تمامت امت كه هنوز نرسيدند بصحابه واو غالبست درست كار درست گفتار

اميان يعني جماعتي كه خواندن ونبشتن ندانستند در ام القرى يعني مكه كه دور از مساكن علما ساكنا شدند منسوب سوي مادر اند در ناخواندن ونانبشتن چنانچ از مادران زاده شده بودند همچنانستد رسولي كه ميان ايشان ناشي شده واز نسل ايشان بيدا آمده حال اورا دانند مقال اورا فهم كردن توانند بخواند بر ايشان آياتي كه فرستاده خداست وحي كرده حق جل وعلاست وبدانچه دانند وتوانند ايشانرا از لوث شرك وكفر ودنائت جاهليت پاك كرداند وبياموزاند ايشانرا كتاب با احترام يعني قرآن متضمن احكام وحكمت يعني علم حلال وحرام وبدرستي بوده اند ايشان پيش از بعثت رسول در گمراهي بيدا وضلالي هويدا كه هيچ نمي دانستند وبراي تحصيل علمي نمي رفتند حاصل كردن علمي نمي توانستند نادانسته كارها ميكردند واعمال ني تفرقه ميان نيك وبدي آوردند كدام ضلال ازين بتر بود وكدام گمراهي ازين بالاتر باشد وآخرين منهم لما يلحقوا بهم وهو العزيز الحكيم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم وآخرين عطف است بر اميين لما در لما يلحقوا بهم جازمه است جمله صفت است من آخرين وهو العزيز الحكيم عطف بر هو الذي بعث ذلك اشارتست بر نعمتهايي كه بيغمبر را داده انه وكرمهايي

نرا

في الارض

بالنقل ورش

في الارض

سكت خلف وفي رواية خلاد

في الاميين

بالنقل ورش

في الاميين

سكت خلف وفي رواية خلاد

عليهم آياته

بالسكت خلف في رواية

آياته عليهم

ثلثة اوجه لورش بضم الهاء حمزة

والحكمة

بالامالة في الوقف كسايي

من قبل لفي

بالادغام سوسي

وآخرين

ثلثة اوجه لورش

وهو

بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسايي

پادشاهي است كه خزانه غيب هر دو عالم بيك كدا بخشند مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها
كمثل الحمار يحمل اسفارا بئس مثل القوم الذين كذبوا بآيات الله والله لا يهدي القوم
الظالمين مثل مبتدا است ثم لم يحملوها عطف است بر صله كمثل الحمار خبر مبتدا است جمله يحمل اسفارا
حال است از حمار يا صفت است بر طريق ولقد امر على اللئيم يسبني بئس از افعال ذم است مثل الذين فاعل بئس

كه در آن بر وكشاده اند واينجمله جمع نعمتهاي متعدده است وبودن آن از فضل كردگار كريم مذليست بجمله والله ذو الفضل العظيم معني اينست خداي برانگيخته
در اميان عهد بيغمبر ومردمان وديگران كه نيامده اند وهنوز بديشان لاحق نشده اند او عزيزست قوي است غالب است هرچه خواهد تواند كرد حكيم است استوار كارست
همه كار بر وفق حكمت تواند آورد آن يعني نعمتهايي كه رسول مذكور يافته فضل خداست ولطف حق جل وعلاست هركرا خواهد دهد وهرجا كه خواهد نهد
ودر شان ارادت او باشد بخشد خوش آنكه مخصوص باجتباي او كردد خوشي آنكه موصوف باصطفاء او شود وخداي عز وجل كريم است خداوند فضل عظيم است بيت

هركه

مخصوص بذم محذف اي بيس مثل القوم الذين كذبوا بايات الله مثلهم يا مثل القوم الذين كذبوا بايات الله مخصوص بذم است فاعل ضمير مبهم است تميز محذوف است اي
بيس مثلا امثال القوم الذين كذبوا بايات الله كنايت از يهود ست در آيت سابقه ذكر امیان بود درین آیت نکوهش عالمان بی عمل بروجه اعتراض روی نمود وجمله والله لايهدي
القوم الظالمين تذييل است معنی اینست مثل يهود يا نی انكه توريت بار كرده شده اند يعنى علم بمعانى و تكليفات او حاصل كرده اند پس توريت را بر نكرفتند و بتكاليف او
عمل نكردند ايمان بر پيغمبر مذكور كه در توريت مسطور بود بياورده اند وصفت وحليهٔ اورا از توريت دور كردند وكلمات نابوده نحن ابناء الله واحباؤه لن تمسنا
النار الا اياما معدودة ويشفع لنا اباءنا الانبياء وامثال آن برداختند وانرا بر باطل عمل ساختند همچو مثل حمار بيست درين حال كه حامل اسفار ست بار كتابها ميكشد

در باركشي رنج مي برد واز كتاب
هيچ بهره ندارد واز نفع اين
جنين نافعي هيچ خبر ندارد
بد مثلی است مثل يهود كه آيات
ما ايشانرا رسيد و دل ايشان
بدان نكرويد تصديق نكردند
بتكذيب پيش آمدند وخداي
درحق ايشان دوام ظلم خواسته
ايشانرا با رادت تقدم براي
دوزخ داشته قل ياء يها
الذين هادوا ان زعمتم
انكم اولياء لله من دون
الناس فتمنوا الموت
ان كنتم صادقين
ولا يتمنونه ابدا بما قدمت
ايديهم والله عليم
بالظالمين قل مستانفه است
كه چون در جمله سابق حال
يهود معلوم كشت وشناعت
ايشان بعلم پيوست
چانستي كه سامع
كفت ماذا اقول
لهم حين علمت مثلهم
وجملهٔ ندائيه با شرطيه كه بعد
اوست مقول قل است ان
كنتم شرطيت مستغنی از
جزا اكتفا بما مضی وجمله
ولا يتمنونه حال است يا معترضه
است وجمله والله عليم
بالظالمين تذييل است معنى
اينست بكواي محمد
مر يهود را اي كساني كه
يهود شده ايد وملت يهود
كزيده ايد اكر شما كمان بريد
كه دوستان خدايید مرك
را آرزو بريد تا بخداي برسيد
وحال اينست كه ايشان
موت را آرزو نبرند بسبب
كناهاني كه پيش فرستاده
اند وخداي عليم است بظا

كنتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
زعمتم انكم اولياء قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

يؤتيه يؤتهي بالابدال ورش والتوسي اشبع ابن كثير
من يشاء من يشاء بدغام الغنة بالتسهيل خلف
من يشاء
التورية امال بين بين ورش وحمزه وقالون
التورية بالامالة المحضة
ابو عمرو وكسائي وابن ذكوان
التورية ثم بالادغام سوسي
الحمار امال بين بين ورش
الحمار بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري وابن ذكوان
بيس بالابدال ورش والتوسي
بايات الله ثلثة اوجه لورش
بيايات الله بالابدال الوقف حمزة
ان زعمتم انكم السكت خلف في رواية

ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو
آن بعثت عطاي خداي است ميدهد آنرا با آنكه ميخواهد وخداي خداوند
الفضل العظيم ۞ مثل الذين حملوا التورية
عطاي بزركست داستان آنان كه تكليف كردند ايشانرا اعمال احكام توريت
ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفارا بئس
پس ملتزم نشدند ايشان آنرا احكام را چون داستان حمارست كه بر ميدارد كتابهارا بد
مثل القوم الذين كذبوا بايات الله والله
داستان آن كروه كه بدروغ داشتند آيتهاي خدايرا وخداي تعالى
لايهدي القوم الظالمين ۞ قل يا ايها الذين
راه ننمايد كروه ستمكاران بكو اي آنان كه
هادوا ان زعمتم انكم اولياء لله من دون
جهود شدند اكر دعوي ميكنيد كه شما دوستان ايد مرخدايرا از جز
الناس فتمنوا الموت ان كنتم صادقين ۞
مردم ديكر پس آرزو بريد مردن را اكر هستيد راست كويان
ولا يتمنونه ابدا بما قدمت ايديهم والله عليم
وآرزو نكنند آنرا هركز بسبب آنچه فرستاد دستهاي ايشان وخداي تعالى داناست
بالظالمين ۞ قل ان الموت الذي تفرون منه
بحال ستمكاران بكو بدرستي آن مردن كه ميكريزيد شما از آن

انكم اولياء الناس قدمت ايديهم قدمت ايديهم قل ان قل ان منه
بالسكت خلف في رواية بالامالة دوري بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالنقل ورش سكت خلف في رواية بالاشباع ابن كثير

كه ظلمهاي ايشان بداند وستمهاء ايشانرا جزا دادن تواند قل ان الموت الذي تفرون منه فانه ملاقيكم ثم تردون الى عالم الغيب والشهادة
فينبئكم بما كنتم تعملون الموت الذي تفرون منه اسم ان است فانه ملاقيكم تعليل خبر محذوف است از جهت انكه اسم آن موصوفست بموصولي كه صله
او فعل است بر طريق الرجل الذي ياتيني فله درهم متضمن معنی شرط شده لاجرم فا در فانه ملاقيكم كه خبر ان است در آمد چون اصرار ايشان بر اعمال ناشايسته امارت
انكار موت بود بظهور امارت انكار تاكيد جمله سابق نمود يا تعليل خبر محذوف است اي ان الموت الذي تفرون منه لاينفعكم الفرار لانه ملاقيكم معنی اینست
بكواي محمد يهود يانرا بدرستي موتي كه از وي ميكريزيد واز لقاء آن مي پرهيزيد فرار نفع نخواهد كرد وسودي پيش نخواهد آورد زيراچه بدرستي موت شمارا رسيدني است

اي
ار دوست
مسلمانان
ن
لمسا

ومرك آمدني است كسي باز داشتن نتواند ويارا داشتن كسي را نماند هم خواهند مرد وجان بملك الموت خواهند سپرد پس سوي حسابكاه كردكاري كه عالم غيب وشهادتست
قادر بر تخليق وافنا واعادت است باز كردانيده خواهيد كشت وبجزا وسزا وعدل وفضل او خواهيد پيوست پس بعملها شما شمارا خبر خواهد كرد وآنچ از نيك وبد كرده ايد
پيش شما خواهد آورد. يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون
چون درين سورت ذكر بعثت پيغمبر صلى الله عليه وسلم كرد بعد آن جهودان را كه بر پيغمبر منكر ويند اند وبعثت او نه پسنديده اند در تشنيع وتحقير آورد بر وجه
تذنيب بيان شرعيه جمعه باير اد اين آيت ومتعلقات او باخر رسانيد وكلام را ببيان عبادتي كه از شعاير دين است منتها كردانيد ومن در ظرف بمعنى
في است اي اذا نودي للصلوة في يوم الجمعة بعضي من را بيان اذا دارند ويوم الجمعة را بيان وقت ندا پندارند فاسعوا الى ذكر الله بعضي ذكر الله را بمعني خطبه كويند وبعضي از وي معني صلوة جويند وذروا البيع عطف است بر فاسعوا ذلكم خير لكم تذييل است ان كنتم تعلمون شرطي است مستغني از جزا اكتفاء بما مضى معني اينست اي مؤمنان چون ندا كرده شود يعني چون مؤذن بانك نماز كويد پس سوي ذكر خداي يعني خطبه جمعه بعضي كويند سوي نماز جمعه بشتابيد ونماز جمعه را با امام دريابيد بعد نداء جمعه ساير اشغال دنيا بكذاريد وروي سوي نماز جمعه آريد آن يعني سوي جمعه شتافتن وفضيلت او را دريافتن مر شمارا بهترست ومنفعت آن از منافع دنيا اكثرست اكر علم داريد ودل بر دانش ميكماريد فاذا قضيت الصلوة فانتشروا في الارض وابتغوا من فضل الله واذكروا الله كثيرا لعلكم تفلحون فانتشروا با معطوفات خويش جزاء

شرط است شرطيه معطوف بر شرطيه اولى است لعلكم تفلحون بمعني لكي تفلحوا متعلق است به وابتغوا واذكروا معني پس چون نماز جمعه كزارده شود وبا شرايط خويش به ادا پيوندد پس در زمين براي تحصيل

ملاقيكمو فينبيكمو كنتمو ذلكمو كنتمو لعلكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لكمون قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها ورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

فانه ملاقيكم ثم تردون الى عالم الغيب
پس بدرستي آن رسنده است شمارا پس باز كردانيده شويد سوي داناي نهان

والشهادة فينبئكم بما كنتم تعملون يا ايها
وآشكارا پس آگاه كند شمارا بآنچه هستيد كه ميكنيد اي

الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة
آنان كه ايمان آوردند چون بانك نماز كويند از روز آدينه

فاسعوا الى ذكر الله وذروا البيع ذلكم
پس برويد سوي يادكردن خداي تعالى وترك كنيد خريد وفروخت را آن

خير لكم ان كنتم تعلمون فاذا قضيت
بهترست مر شمارا اكر هستيد دانندكان پس چون كزارده شود

الصلوة فانتشروا في الارض وابتغوا من
نماز پس پراكنده شويد در زمين وبجوييد چيزي از

فضل الله واذكروا الله كثيرا لعلكم
عطاي خداي تعالى وياد كنيد خدا را در همه احوال بسيار تا مكر شما

تفلحون واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا
فلاح يابيد وچون بينند بازركاني را يا بعضي ملاهي متفرق شوند

اليها وتركوك قائما قل ما عند الله خير
سوي آن تجارت وآن لهو وبكذارند ترا ايستاده در خطبه بكو آنچه نزد خداي است بهترست

والشهادة
بالامالة في الوقف لكسائي
فينبيكم
كالياء بالابدال في الوقف حمزة
امنوا
ثلثة اوجه لورش
للصلوة
بالتغليظ ورش
من يوم
مدغما غير الغنة خلف
الجمعة
بالامالة في الوقف كسائي
فاسعوا الى
بالنقل ورش
فاسعوا الى
سكت خلف في رواية
خير لكم ان
بالترقيق ورش
بالسكت خلف في رواية
الصلوة
بالتغليظ ورش
فانتشروا
بالترقيق ورش
في الارض
بالنقل ورش
في الارض
سكت خلف وفي رواية خلاد
كثيرا
بالترقيق ورش

تجارة او تجارة او خير
بالترقيق ورش
بالنقل ورش بالسكت خلف في رواية

ند پيغمبر فرمود اكر اين چند تني نمي ماندند وهمه متخلف مي شد
دي خداي تعالى وادي را با آتش بر كردي وهمه را در هلاك آوردي
معني اينست وچون بدانستند ايشان تجارتي يا لهوي
يعني آواز طبل تاجري در يابند باز كردند سوي آن لهو

مطلوبات منتشر شويد ودر طلب علم يا طلب رزق هر جانبي كه مصلحت افتد پو بيد آنچ از فضل خداي مطلوب داريد بجوييد وخداي ابسيار ياد كنيد تا رستكار شويد وبمطلوبات خويش
رسيد وبر نيل حوايج ظفر يابيد واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما قل ما عند الله خير من اللهو ومن التجارة والله خير الرازقين
روايت كرده اند پيغمبر صلى الله عليه وسلم بر خير در خطبه بود در آن وقت مراجعت تاجري از سفر تجارت روي نمود طبل زنان در مدينه آمد تاجر مذكور جانب
الله در آن زمانه رسم تاجران بود طبل مي زد حاضران خطبه بشنيدن آواز طبل آمدن تاجر دريافتند براي سابق شدن در خريد وفروخت سوي تاجر شتافتند پيغمبر صلى
عليه وسلم را ايستاده كذاشتند چندتني برجا ماندند دل را بهواء دنيا ندادند اين آيت در شان ايشان نازل كشت واين نظم در حق ايشان بورود پيوست

وتجارت بشتابند ودل بر دنيا كمارند ترا ايستاده كذارند بكواي محمد ايشانرا آنچ عند الله است از نعمت وعظمت بهترست از لهو وتجارت وخداي بهترين روزي دهندكان
وبرترين نعمت بخشندكانست وبدانكه در اثناء عبادت دل بر تجارت ولهو داشتن وپيغمبر را ايستاده كذاشتن كاريست ناپسنديده وشك نيست كه در باب شكايت
واستخفاف شكايت بمنتها رسيده بيشتر از يرجه شكايت بود وبيشتر از يرجه شناعت باشد هرچه دال بر انتها سخن وتمام كلام بود حسن مقطع باشد والله اعلم وفيه انتر
لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي سورة المنافقين مدنيست در تفسير آورده يازده آيت است وصد وهشتاد كلمه است وهفصد وبيست وشش
حرفست ربط اين سورت با سورة جمعه آنست كه در سورت جمعه تشنيع اهل كتاب بود درين سورت تشنيع منافقان روي نمود بدانكه سورت را بذكر منافقان

أيمانهم إنهم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
بأنهم آمنوا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

من اللهو بالادغام سوسي

ربع

مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
از آن مشغولي باطل واز بازركاني وخداي تعالى بهترين روزي دهندكانست

من التجارة بالامالة في الوقف الكسائي

خير بالترقيق ورش

سورة النفاق مدنية وهي احدى عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشاينده مهربان

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ
چون آمد بتو منافقان كويند كواهي ميدهيم از اخلاص كه هر آينه تو فرستاده

إذا جاءك بالامالة حمزة وابن ذكوان

اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ
خدايي وخداي تعالى ميداند كه بدرستي تو هر آينه فرستاده اويي وخداي كواهي ميدهد كه

جنة بالامالة في الوقف كسائي

الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ
منافقان هر آينه دروغ كويانند در دعوي اخلاص برساختند سوكندهاي ايشانرا

بأنهم آمنوا بالسكت خلف في رواية

آمنوا بثلثة اوجه لورش

جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا
سپري ووقايه كه نكاه دارنده عرض ومال ونفس ايشان بود پس اعراض كردند ديكرانرا از دين خداي تعالى بدرستي ايشان بدست آنچه هستند

فطبع على بالادغام سوسي

يَعْمَلُونَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ
كه ميكنند آن حكم بنفاق ايشان بسبب آنست كه ايشان ايمان آوردند بظاهر پس كافر شدند در نهان پس مهر نهاده شد

نافرجام بدرستي منافقان بدست كارهاء ايشان در دل كفر دارند دعوي اسلام بدروغ بر زبان مي آرند سوكندهاء دروغ ميخورند هم كافرند هم فاجرند
ذلك بأنهم آمنوا ثم كفروا فطبع على قلوبهم فهم لا يفقهون معني اينست آن يعني دروغ كوئي وبسوكند دروغ پناه جوئي
بسبب آنست كه ايشان آوردند پس از آن كافر شدند پس خداي بر دلهاء ايشان مهر كرد از نصيب ايمان محروم آورد پس ايشان در حق آكاهي
نيابند صدق وصواب در نيابند معني آنست منافقان كاهي ايمان نمي آرند هميشه كفر دارند در حق ايشان آمنوا ثم كفروا چگونه آيد

در خبرست والله يشهد معطوف است بر شرطيه سابقه وجمله والله يعلم معترضه است ميان معطوف ومعطوف عليه وتاكيد جمله انك لرسول الله از جهت رد انكار كافرانست
معني اينست چون بر تو منافقان بيايند نشهد انك لرسول الله بكويند وخداي ميداند تو رسول خداي فرستاده جل وعلايي خداي كواهي ميدهد بدرستي منافقان دروغ
كويانند اتخذوا أيمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله إنهم ساء ما كانوا يعملون اتخذوا صفت است
كويانند در راه شقاق ونفاق ودروغكويي وكينه جوئي پويانند
مركاذبون يا مستانفه است در جواب تبين لنا ما شانهم في كذبهم جمله انهم ساء ما كانوا يعملون تذييل است تاكيد از جهت ابراز مذمت بر وجه وكاذبست
معني آنست كرفتند ايشان سوكندهاي خود را سپر در نكاهداشت خويش از محاربه مسلمانان وپيغمبر پس باز داشتند مردمانرا از دين اسلام بكمان نابوده وكفتار

سورت را بذكر منافقان
وذكر صدور شهادت از ايشان
برسالت پيغمبر صلى الله عليه
وسلم افتتاح كرد بعده پناه
كردن ايشان بسوكندهاء
دروغ باية اتخذوا أيمانهم
جنة فصدوا عن سبيل الله
در بيان آورد بعده چند
جمله در مذمت ايشان بالكه
در آخر سورت يا أيها الذين
آمنوا لا تلهكم أموالكم ولا
أولادكم عن ذكر الله الآية
كه بر وجه تعريض در مذمت
منافقانست كه اين صفت داشتند
مذكور كشت چون سخن تا
اينجا رسيد وكلام بدين حد
انجاميد سورة مذكورة بجمله
مسطوره باختتام وانتهاء پيوست
شك نيست جملهايي كه از يك
بابست اكر مقاصد ايشان
متغاير بود از جهت اتحاد باب
ميان ايشان اتصال وارتباط
باشد واكر مقصود از همه يكي است
هر يكي در مقصود كلي مقرر
ديكر نيست آنچ بيان جمل مقصوده
بر وجه اعتراض آمده ميان
كلامها متصل واقع شده وجمل
ديكر از هر نوع در محلهايي كه
بيايد بيان آن بمشية الله و
عونه بيان آن از روي نمايد والله
اعلم بالصواب واليه المرجع
والمآب

بسم الله الرحمن الرحيم
إذا جاءك المنافقون
قالوا نشهد إنك لرسول الله
والله يعلم إنك لرسوله
والله يشهد إن المنافقين
لكاذبون انك لرسول
الله بكسر ان بتضمن معني نقول
يا بتضمين معني نعلم يا بمعني
نحلف والله يعلم انك لرسوله
كسر ان از جهت دخول لام

وصحت این نسبت چگونه روی نماید جواب در تفسیر آورده منافقان سر فرقه بوده اند فرقه از مشرکان مکه که وقتی ایمان نداشتند دل بر نفاق گماشتند فرقه دیگر یعنی یهود که ایشان ایمان بموسی وتوریت بوده به پیغمبر ما ایمان نیاوردند نفاق اختیار کردند وفرقه دیگر بعضی اهل کتاب که بر پیغمبر ایمان آورده بودند بعد گشتن قبله بیت المقدس ارتداد نمودند لیکن ارتداد پوشیدند نفاق ورزیدند این دو فرقه بعد ایمان کافر شدند آمنوا ثم کفروا در شان ایشان آمد وإذا رأيتهم تعجبك أجسامهم وإن يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة يحسبون كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله أنى يؤفكون معنی این است وچون به بینی ایشان را خوش آید ترا بدنهاء ایشان از صورت خوب وشکل مرغوب ورنگ جانفزا وگفتار دلربا واگر سخنی گویند بشنیدن آن گوش داری

وقوت سامعه بر شنیدن آن گماری چنانستی که منافقان چوبها اند خشک شده از بیخ برکنده برپاء خود نا ایستاده سر تکیه دیوارها نهاده بی بن وبار گشته قوت نامیه بعدم پیوسته از حظوظ نبات محروم شده واز مرافق درخت معزول آمده منافقان مذکور برین صفت اند همه بی فایده وبی منفعت اند می پندارند هر آوازی که بشنوند بلایی نازل بر ایشان است معد برای هلاک تن وجان ایشانست یعنی منافقان دشمنانند پس از ایشان بترسید از صحبت ایشان حذر کنید خدای بر ایشان لعنت کناد وبهلاک وفنا رساناد چگونه از حق باز داشته شده اند واز کجا در راه باطل میروند

وإذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم رسول الله لووا رؤوسهم ورأيتهم يصدون وهم مستكبرون

روایت کرده اند در غزوه بنی المصطلق پیغمبر صلی الله علیه وسلم ظفر یافته باز گشته وسوی مدینه روآورده بالشکر در منزلی نزول کرد مومنی را با منافقی بر سر چاهی در کشیدن آب منازعت ... مومن منافق را طپانچه زد مومن ومنافق مذکور بر عبد الله بن ابی که سر منافقان بود به فریاد آمده عبد الله ابی بر آشفته بروجه تمثیل سمن کلبك یاکلك گفته ونیز لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الأعز منها الأذل بزبان راند خود را اعز پیغمبر را صلی الله علیه وسلم اذل خواند

قلوبهمو فهمو رأيتهمو كأنهمو لهمو لكمو رؤسهمو رأيتهمو وهمو
قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
عليهمو أستغفرت لهمو أم لم
قرأ قالون بالصلة والقصر والمد ونحوهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

على قلوبهم فهم لا يفقهون ۝ وإذا رأيتهم
بر دلهای ایشان پس ایشان در نمی یابند هیچ چیز را وچون بینی ایشان را ای بیننده
تعجبك أجسامهم ط وإن يقولوا تسمع لقولهم
بشگفت آرد ترا تنهای ایشان ط واگر گویند مستمع باش مر گفتار ایشان را
كأنهم خشب مسندة يحسبون كل صيحة
گویی ایشان چوبهای اند بدیوار باز نهاده یعنی بصورت بی معنی پندارند از خوف هر آواز هایل را
عليهم ط هم العدو فاحذرهم ط قاتلهم الله ز
واقع بر ایشان ایشان دشمنان دین اند پس حذر کن از ایشان لعنت خدای تعالی بر ایشان باد
أنى يؤفكون ۝ وإذا قيل لهم تعالوا
چگونه مصروف اند وچون گفته شود مر ایشان را بیایید
يستغفر لكم رسول الله لووا رؤوسهم
تا آمرزش خواهد برای شما پیغمبر خدای تعالی مایل کردند سرهای خود را
ورأيتهم يصدون وهم مستكبرون
وبینی ایشان را که مانع اند از حق وایشان بزرگی نماینده اند
سواء عليهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر
یکسان است بر ایشان آنکه طلب آمرزش کنی برای ایشان یا طلب آمرزش نکنی
لهم ط لن يغفر الله لهم ط إن الله لا يهدي القوم
مر ایشان را هرگز نیامرزد خدای ایشان را بدرستی خدای تعالی راه ننماید گروه

وإن يقولوا
مد مشبع القبة خلف
كأنهم
بالتسهيل في الوقف حمزة
خشب
بسكون الشين ابو عمرو وقنبل والكسائي
مسندة
بالامالة في الوقف الكسائي
يحسبون
بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي
عليهم
بضم الهاء حمزة
أنى أنى
بالامالة حمزة والكسائي وبين بين دوري وورش
يؤفكون
بالابدال ورش والسوسي
وإذا قيل لهم
بالادغام سوسي
وإذا قيل
بالاشمام هشام والكسائي
يستغفر لكم
بالادغام سوسي وفي رواية دوري
لووا رؤوسهم
بغير التشديد نافع ثلثه اوجه لورش
ورأيتهم
بالتسهيل نافع وفي تقف حمزة

مستكبرون عليهم أستغفرت عليهم لهم أم لم تستغفر لهم لن يغفر الله يغفر الله
بالترقيق ورش بالسكت خلف في رواية بضم الهاء حمزة بالسكت خلف في رواية ادغام سوسي وفي رواية دوري مد مشبع القبة خلف الترقيق ورش

زید بن ارقم رضی الله عنه که از مخلصان پیغمبر بود غضب کرد کلام مذکور بزرگ وی او آورد گفت من این حکایت نخواهم نهفت پیش پیغمبر خواهم گفت پیش پیغمبر رسید حکایت باز دید همه گفت هیچ سخن نهفت پیغمبر گفت شاید بر و غضب کرده یا خبر مذکور بغلط آورده عبد الله دیگری را مراد داشته با شد مرا این کلمات نگوید بدین جد اهانت من بخوید زید مذکور موکد بقسم کرد صدق کلام خویش پیدا آورد امیر المومنین عمر پیش پیغمبر گفت یا رسول الله دستوری ده مرا که این منافق را بکشم انتقام بد گویی او بکشم پیغمبر گفت مردمان جفاء ایشان نداند مارا کشنده یاران خویش خوانند چند جا توان رفت وبر چند کس عذر توان گفت از کدورت باطن از حرارت آن منافق پیش از هنگام کوچ بانگ الرحیل فرمود واز منزل مذکور در کوچ کرد ... نمود در منزل دیگر فرود آمد آوازه برآمد که پیغمبر را از عبد الله ابی خبری رسیده که پیغمبر بدان

از و رنجيد عبد الله بن عبد الله پسر ابن منافق كه مؤمن مخلص بود بيش بيغمبر صلي الله عليه وسلم زاري نمود كفت يا رسول الله مرا بفرما تا پدر را بكشم
و نمود آواز كشتن مسلمان بر آيد اينچنين كار از ما نشايد عبد الله بن ابي با جماعتي از منافقان بيش بيغمبر آمد منكر كشت و بدعوي تبري و براءت پيوست انتقام اين كلام بكشم بيغمبر
كرد زيد بن ارقم را در حيز افترا آورد كفت كفتار اينچنين بچه درحق هيچ مؤمن بيري نشنوند و كمان بدي و بدكويي برمن نبرند زيد كواهي نداشت بيغمبر خداي او را بسو كندها
عبد الله مفتري يا مخطي بنداشت و زيد مذكور جواني نوخط قوي تر از انصاريان بود در وقت كوچ بيغمبر صلي الله عليه وسلم تقرب مينمود بعد از اين از جهت شرمندكي بيغمبر ٦
دور شده ميرفت از نظر بيغمبر مي افتاد نزديك كشت كسي عبد الله را كفت بيش بيغمبر رو تا براي تو بيغمبر امرزش جويد و سخني در خير تيت كار تو كويد سر جنبانيد و كردن بيچيد
اين سخن را از وي نه بسنديد آيت وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ اشارت بر آن است وحكايت از آنست چون بيغمبر در آخرين منزل نزول كرد سورة المنافقين نازل كشت بيغمبر صلي الله عليه وسلم زيد بن ارقم را در كرانه لشكر جست ابشر يا زيد ان الله قد صدقك كفت سورة المنافقين بيش او تلاوت كرد دل او را بر بهجت وانشراح آورد عبد الله مذكور نزول سورة مذكور شنيد از غضب بيغمبر و كشف حال خويش بترسيد خواست سابق شود بيش از بيغمبر در مدينه رود پسر او عبد الله بن عبد الله كفت از ديكران سابق تو مشو بي دستوري بيغمبر در مدينه مرو بعد از بيغمبر دستوري يافت سوي مدينه شتافت چون در مدينه در آمد عقب او عبد الله پسر او آ كريبان پدر كرفت كرد مدينه كردانيد و جرات او را باشتهار رسانيد ناكاه كسي بر پسر او كفت از پدر تو سخني شنيع تر از اين صادر كشته لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ كفته عبد الله مذكور كريبان او كرفته يكبار ديكر كردانيد وانا اذل و رسول الله اعز عكس سخني كه كفته بود از و كويانيد بعد عبد الله ابي مذكور مريض كشت و بزودي بدركات جهنم بيوست بيت
سزاوار سزا است آنكس كه كس را ناسزا كويد
خصوصا اينچنين ذاتي كه يزدانش ثنا كويد
معنا آنست وچون كفته شود مر ايشانرا بيائيد بيش بيغمبر از كناه باز آييد بيغمبر براي شما آمرزش خواهد و از خداي عز وجل عفو جويد سر جنبانند

تُلْهِكُمُو أَمْوَالُكُمُو أَوْلَادُكُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ
تُلْهِكُمُوا أَمْوَالُكُمْ قَرَأَ قَالُونُ بِالصِّلَةِ وَالْقَصْرِ وَالْمَدِّ وَتَرْكِهَا وَوَرْشٌ بِالصِّلَةِ مَعَ مَدِّ الطَّوِيلِ وَابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ مَعَ الْقَصْرِ

الْفَاسِقِينَ ۝ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا
فاسقانرا — ايشان — آنان اندكه ميكويند — نفقه مكنيد
عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا ط وَلِلَّهِ
بر — آنان كه نزد — رسول — خداي اند — تا متفرق شوند ازو — وخدايراست
خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
خزانهاي ارزاق آسمانها — وزمين — وليكن — منافقان
لَا يَفْقَهُونَ ۝ يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ
درنمي يابند — ميكويند — هر آينه باز كرديم ما — سوي مدينه
لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ط وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ
هر آينه بيرون كند آنكه عزيز ترست از مدينه يعني رئيس منافقان — آنرا كه خوارترست — وخدايراست قوت وغلبه
وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
وبيغمبر اورا — ومر مؤمنانرا — وليكن — منافقان
لَا يَعْلَمُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ
نميدانند — اي — آنان كه ايمان آوردند — بايد كه مشغول نكرداند شمارا
أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ ج
مالهاي شمارا — ونه فرزندان شما — از — ياد كردن خداي تعالي
وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝
وهركه كند — آن يعني مشغولي — پس ايشان — ايشانند — زيان كاران

وَالْأَرْضِ بالنقل ورش
وَالْأَرْضِ سكت خلف وفي رواية خلاد
إِلَى الْمَدِينَةِ بالامالة في الوقف كسائي
لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ بالنقل ورش
لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ سكت خلف وفي رواية خلاد
مِنْهَا الْأَذَلَّ بالنقل ورش
مِنْهَا الْأَذَلَّ سكت خلف وفي رواية خلاد
وَلِلْمُؤْمِنِينَ بالابدال ورش والسوسي
آمَنُوا ثلثة اوجه لورش
ركوع
تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ بالسكت خلف في رواية
وَمَنْ يَفْعَلْ مدغما غير الغنة خلف
يَفْعَلْ ذَٰلِكَ بالادغام ابو الحارث

وليكن منافقان درنمي يابند كه چه ميكويند نميدانند كه در كدام رنج مي پويند در باطن مخالفت با مؤمنان و در ظاهر مخالف با كافران
موافقت كلي نه با مؤمنان دارند نه با كافران يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَٰكِنَّ
الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ معنا اينست ميكويند سوكندي كه ميخوريم هر آينه اكر سوي مدينه باز كرديم هر آينه هر كسي كه اعز است بيرون كند
كسي را كه اذل است و شك نيست قايل اين كلام مبطل است چه اذل را كنايت ميدارد از اعز عالميان و اعز را كنايت مي پندارد از ذليل مطلق خوار
كرده حق عبد الله بن ابي سر منافقان و حال آنست كه عزت مر خدايراست و مر رسول خدايرا و زمره مؤمنان و ارباب هدي لكن منافقان نميدانند

وكردن بكردانند و به بيني ايشانرا از آمدن به بيغمبر صلي الله عليه وسلم باز ميدارند و ايشان تكبر ميكنند و خود را بزرك مي پندارند و نميدانند هركه تكبر كند پست شود و هركه با آب جويد
فرو درود سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ معني اينست برابرست بر ايشان آمرزش
خواستن تو و نا آمرزش خواستن تو براي ايشان نفاق ايشان خداي هركز نيامرزد و كفر ايشان هركز عفو نكند بدرستي خداي راه راست ننمايد قومي را كه دوام كفر ايشان خواسته
و ايشانرا براي خلود در نار داشته هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ
معنا اينست ايشان همان كسانی اند كه ميكويند انفاق مكنيد بر كسانی كه نزديك رسول خدا اند تا متفرق شوند و خدايراست خزانهاء آسمان و زمين و ارزاق همه اوست بيقين

اعزرا اذلّ واذل را اعز می خوانند یا أیها الذین آمنوا لا تلهکم أموالکم ولا أولادکم عن ذکر الله ومن یفعل ذلک فأولئک هم الخاسرون در آیت سابق تشنیع
منافقان بتصریح بود درین آیت تشنیع ایشان بتعریض وتلویح روی نمود نهی مؤمنان از شاغل شدن اموال واولاد از ذکر خدا تعریض است از حال منافقان وتلویح است سوی
تشنیع ایشان وجمله ومن یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون تذییل است معنی اینست ای مؤمنان مشغول مکرداند شما را اموال شما واولاد شما از ذکر خدای جل وعلا وهر که
بمشغولی بتحصیل مال وتحصین آن وتثمیر مال وتدبیر آن ومسرت دادن فرزندان ومشقت قیام تربیت ایشان وکسانی که از ذکر خدای باز مانند ایشان زیان زدگان وخایب
شدگان باشند وأنفقوا مما رزقناکم من قبل أن یأتی أحدکم الموت فیقول رب لولا أخرتنی إلى أجل قریب فأصدق وأکن من الصالحین
وانفقوا مما رزقناکم عطف است
بر لا تلهکم من قبل ان یاتی
احدکم الموت ظرف است
مر انفقوا فیقول عطف است
بر یاتی لولا تحضیض است وجمله
مقول یقول است فاصدق جواب
تحضیض است یا فا منصوب شده
أي لولا یکن تاخیر منک تصدق
منی واکن مجزوم است از
جهت توهم جزم در معطوف
علیه بتقدیر ترک فا همچو جر
معطوف بتوهم جر در معطوف
علیه منصوب بدر آمدن با در

بدا لی انی لست مدرک ما مضی
ولا سابق شیئا اذا کان جائیا
معنی اینست وانفاق کنید
بعضی از آنچ روزی کرده ایم
شما را پیش از آنکه برسد شما را
موت وفنا پس بگوید ای پروردگار
من چرا تاخیر نمیکنی تا مهلتی
نزدیک بردن مرا از جهان پس
که تصدق کنم از آنچ دارم
وباشیم از صالحان ولن
یؤخر الله نفسا إذا جاء
أجلها والله خبیر بما
تعملون معنی اینست
وحال اینست که هرگز مهلت
ندهد خدای وتاخیر نفرماید
مردن وبردن نفس را چون
اجل او آید وخدای آگاه هست بدانچه
عمل میکنید عالم است بهر نیک
وبد که می آرید انفاق شما ضایع
نیست عوض انفاق کوهی
بدل کاهی است وبدانکه مقطع
این سورت نیز مقطعی حسن
است وخاتمه این نیز خاتمه
مستحسن است چه آگاه بودن
خدای بهمه علمها متضمن است
مر وعدها او وعیدها را بعد
ذکر کل جاء سخن بود مقطعی
دال بر انتهاء کلام باشد والله

رزقناکمو — قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

وأنفقوا مما رزقناکم من قبل أن یأتی أحدکم
ونفقه کنید از آنچه روزی دادیم شما را پیش از آنکه آید یکی از شما

أن یأتی — مدغما لغیر الفتة خلف
أن یاتی — بالابدال ورش والسوسی

الموت فیقول رب لولا أخرتنی إلى أجل قریب
امارات مردن پس گوید ای پروردگار من چرا مهلت ندادی مرا تا زمانی اندک

وأکون — ابو عمرو
ولن یؤخر الله — مدغما لغیر الفتة خلف
یوخر الله — فی الحالین ورش وفی الوقف حمزة

فأصدق وأکن من الصالحین ولن یؤخر
تا صدقه دادمی وبودمی از نیکان وهرگز مهلت ندهد

یوخر الله — بالترقیق ورش
نفسا اذا — بالنقل ورش
نفسا اذا — سکت خلف وفی روایة

الله نفسا إذا جاء أجلها والله خبیر بما تعملون
خدای تعالی تنی را چون آید وقت وفات آن وخدای تعالی آگاه است بدانچه میکنید

سورة التغابن ثمان عشرة آیة

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

یسبح لله ما فی السماوات وما فی الأرض
بپاکی یاد میکند خدای را هر آنچه در آسمانها وهر آنچه در زمین است

له الملک وله الحمد وهو على کل شیء قدیر
مر او راست پادشاهی ومر او راست ستایش مطلق واو بر هر چیزی از ممکنات توانا است

جاء أجلها — وفیه الهمز الاولى قالون وابو عمرو والبزی
جاء أجلها — وتلیین الثانیة او نقلها الفا ورش وقنبل
جاء أجلها — بالاماله المحضة حمزة وابن ذکوان
خبیر — بالترقیق ورش
بما یعملون — بالیاء ابو بکر
فی الأرض — بالنقل ورش
الأرض — سکت خلف وفی روایة خلاد
شیء — بالوجهین ورش
شیء — سکت خلف وفی روایة خلاد
وهو — قالون وابو عمرو والکسائی
سکون الهاء

اعلم بما اراد وهو الملهم للرشاد والسداد لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة التغابن مکی است مگر آیت یا ایها الذین امنوا ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم
الآیة که مدنی است هژده آیت ودویست وچهل ویک کلمه هزار وهفتاد حرف است نظم این سورة با سورت منافقین آنست که در مختتم سورة منافقین ذکر خبیر است ودر مفتتح
سورة تغابن ذکر بصیر است در لفظ ملائمت است ودر معنی ملازمت است وبدانکه در آغاز سورت ذکر تسبیح کردن آنچ در آسمان وزمین است وبپاکی یاد آوردن آنچ در آن ودرین است
مر خدای را عز وجل وذکر استحقاق او مر ملک وحمد بر سبیل عنوان آورد بعد جمله هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن ثناء خدا در آفریدن واز عدم بوجود آوردن باصنعت
جمع وتفریق ذکر کرد بعد چند جمله متضمن ثناء خدا تعالی مذکور گشت بعد جمله الم یاتکم نبؤا الذین کفروا من قبل در خطاب کافران وبیان شان حال ایشان بیان نموست

بعث بذکر جمله زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا تخلص سوی بعث وقیامت حاصل کشت بعد بجمله بلی وربی لتبعثن ولتنبؤن حصول او وتوکید قسمی بذکر سوءست بعث بجمله فامنوا بالله با معطوفات خویش بروجه تسبیب وتفریع آورد سوره مذکوره را بجمل مسطوره ومتعلقات او ختم کرد شك نیست جملهایی که از یکجا بستا کرفقا صد ایشان متغایر بود ومیان ایشان ازجهت اتحاد باب ارتباط واتصال بود واکر مقصود ازهمه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکر نیست معترضاتی که درمیان کلام آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیکر ازهر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

وجه ایراد یسبح در بعض سور وایراد یسبح در بعض سور در سوره جمعه کذشته ووجه آن مشرح وبیان آن بتشریح بیوسته ما فی السموات وما فی الارض فاعل است مر یسبح را وعموم او در اسناد تسبیح یا بزبان قال است در عالم شهادة یا عالم غیب یا بزبان حال است چنانچ ذکر آن بالا کذشته له الملك وله الحمد جمله ظرفیه حال است از الله وهو علی کل شیء قدیر تذییل است معنی ازاست بپاکی یاد میکند مر خدای یقین آنچه در آسمانها است وزمین مراوراست ملك ومراوراست حمد واو بر همه چیز تواناست سلب قدرت او از ممکنات ناروااست

خلقکمو فمنکمو منکمو صورکمو یأتکمو امرهمو لهمو رسلهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن ط
او آنست که آفرید شمارا پس بعضی از شما کافرند وبعضی از شما مؤمن اند
والله بما تعملون بصیر خلق السموات والارض
وخدای تعالی بآنچه میکنید بیناست آفرید آسمانها ج وزمین را
بالحق وصورکم فاحسن صورکم والیه المصیر
بحکمت وصواب وصورت نمود شمارا در ارحام پس نیکوتر از حیوانات کرد صورتهای شمارا وسوی اوست بازکشت شما
یعلم ما فی السموات والارض ویعلم ما تسرون
میداند آنچه در آسمانها وزمین است ومیداند آنرا که پنهان میدارید
وما تعلنون ط والله علیم بذات الصدور
وآنرا که آشکارا میکنید وخدای تعالی داناست بآنچه در سینهاست
الم یأتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا
ای نیامد بشما خبر آنانکه کافر شدند از پیش پس چشیدند
وبال امرهم ولهم عذاب الیم ذلك بانه
وخامت عاقبت کار ایشان را ومر ایشانراست عذابی دردناك آن عقاب بسبب آنست
کانت تأتیهم رسلهم بالبینات فقالوا ابشر
که کار آن بود که می آمدند بایشان پیغمبران ایشان با معجزات روشن پس کفتند ای آدمیان
یهدوننا فکفروا وتولوا واستغنی الله ط والله
راه نمایند مارا پس کافر شدند واعراض کردند وخود بینیاز بود خدای وخدای تعالی

خلقکم
بالادغام سوسی
کافر
مد عما غیر القنة خلف
کافر
بالترقیق ورش
مؤمن
بالابدال ورش والسوسی
والارض
بالنقل ورش
والارض
سکت خلف وفی روایة خلاد
یعلم ما
بالادغام سوسی
والارض
بالنقل ورش
والارض
بالسکت
خلف
وفی روایة خلاد
ویعلم ما
بالادغام سوسی
تسرون
بالترقیق ورش
الم یأتکم
بالابدال ورش والسوسی

عذاب الیم — بالنقل ورش
عذاب الیم — سکت خلف فی روایة
تأتیهم — بالابدال ورش والسوسی
رسلهم — بسکون السین ابو عمرو
ابشر یهدوننا — مد عما غیر القنة خلف

هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مؤمن والله بما تعملون بصیر معنی ازاست اوآنست که شما را آفرید پس بعضی از شما کفر ورزید وبعضی از شما بخدای کروید اسبق نعم نعمت وجود است وآن خاص در هر موجود است هم عقلا را در شکر این نعمت توافق بر ایمان بایستی وتفرقه در ملل کافری نشایستی تفرقه از چه زاد وترك موافقت از کجا افتاد وخدای بعملهای شما بیناست سرایر وخفیات اعمال شما پیش او پیداست کفر وایمان شما داند جزاء ایمان وسزاء کفر تواند خلق السموات والارض بالحق وصورکم فاحسن صورکم والیه المصیر معنی ازاست بیافرید آسمانها وزمین وچیزهاء دیکر میان آن واین بحق یعنی بحکمت متضمن فواید صحیحه ومنافع صریحه وشما را مصور کرد وبصورت خوب آورد چنانکه جای دیکر کفت لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مخصوص کرد ایشانرا بتعظیم وتکریم صور بعضی آدمیان بر نسبت بعضی آدمیان دیکر در حسن منحط بود لیکن بر نسبت حیوانات احسن باشد از جمله جهات حسن که صورت انسان آنرا محتوی است انتصاب قامت وبدو بشره از شعرات برای حسن او بر نسبت سایر حیوانات کافی است وسوی حسابکاه خداست بازکشت شما وجای نفاد وعد ووعید وجزا وسزا یعلم ما فی السموات والارض ویعلم ما تسرون وما تعلنون والله علیم بذات الصدور معنی ازاست خدای میداند آنچه در آسمانها وزمین است ومیداند آنچه پنهان میدارید وآنچه آشکارا میکنید راز مخفی پیش او مستبین است خدای کینهاء سینهها داند هیچ نهانی برو پوشیده نماند. الم یأتکم نبؤا الذین کفروا من قبل فذاقوا وبال امرهم ولهم عذاب الیم همزه برای انکار نست

وانكار نفي اثبات بود فذاقوا عطف است بر كفروا ولهم عذاب اليم تذييل است جملهٔ الم ياتكم مذكورست براي عبرت وموعظت معني اينست ازرسيده است شمارا
خبر كساني كه بيش از شما بكرويدند پس وبال كار خويش چشيدند ومر ايشانراست عذاب اليم وعقاب نجيم ذلك بانه كانت تاتيهم رسلهم بالبينات فقالوا ابشر
يهدوننا فكفروا وتولوا واستغنى الله والله غني حميد ذلك اشارت بر وبال وعذاب مذكورست ضمير انه ضمير شانست جملهٔ كانت تا آخر آيا نست وجملهٔ ذلك
بانه مستانفه است درجواب باي سبب كان ذلك فقالوا عطف است بر جملهٔ كانت ابشر يهدوننا استفهام براي انكارست بشر فاعل فعل مضمرست اي يهدوننا بشر يهدوننا
مفترست اينجمله مقول قالوا است فكفروا با معطوفات خويش عطف است بر قالوا والله غني حميد تذييل است معني اينست آن وبال وعذاب ايشان حاصلست بسبب

نجمعكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

غني حميد زعم الذين كفروا ان لن يبعثوا ط

بي نيازست ستوده على الاطلاق كمان بردند انان كه كافرشدند كه هرگز برنا انگيزندشان

قل بلى وربي لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم ط وذلك

بگو آري بحق پروردگار هرآينه برانگيخته شويد پس هرآينه آگاهانيده شويد بآنچه كرديد وآن

على الله يسير فامنوا بالله ورسوله والنور

بر قدرت خداي تعالى آسانست من پس ايمان آريد بخداي وپيغمبرا وصلى الله عليه وسلم جل جلاله وآن روشني

الذي انزلنا ط والله بما تعملون خبير يوم

كه فرو فرستاديم يعني قرآن وخداي تعالى بآنچه ميكنيد آگاه است روزي كه

يجمعكم ليوم الجمع ذلك يوم التغابن ط

گرد آرد شما را اي اهل مكه وقت حشر تمام خلايق است آن روز روزي زيان كاريست اشقيا را

ومن يؤمن بالله ويعمل صالحا يكفر عنه

وهركه ايمان آرد بخداي تعالى وكند كار نيكو زايل گرداند ازو

سياته ويدخله جنات تجري من تحتها

بديهاي او را ودرآرد او را دربوستانهايي كه ميرود از زير درختان آن

الانهار خالدين فيها ابدا ط ذلك الفوز العظيم

جويها جاويد باشند درآن هميشه آن پيروزي بزرگست

والذين كفروا وكذبوا باياتنا اولئك اصحاب

وآنكسان كه كافر شدند وبدروغ داشتند آيتهاي ما را ايشان ملازمان

زيدند ان لن يبعثوا
مدغما غير الغنة خلف
قل بلى قل بلى
امالة بين بين ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فامنوا
ثلثة اوجه لورش
ومن يؤمن
مدغما غير الغنة خلف
ومن يؤمن
بالابدال ورش والسوسي
ركوع
صالحا يكفر
مدغما غير الغنة خلف
نكفر عنه
بالنون نافع وابن عامر — بالاشباع ابن كثير
سياته
ثلثة اوجه لورش
وندخله
بالنون نافع وابن عامر
ويدخلهو
بالاشباع ابن كثير
الانهار الانهار
بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد
باياتنا بياياتنا
ثلثة اوجه لورش — بالابدال في الوقف حمزة

اينشان كه پيغمبران ايشان بينات ظاهره آوردند ايشان آنرا انكار كردند پس گفتند آدمي مر آدمي را راه نمايد واين كار عظيم از آدمي آيد پس كفر ورزيدند وروي از حق گردانيدند وخداي بي نيازست از همه چيز از ايشان واز ايمان ايشان نيز از كفر ايشان چه آيد واز كفر ايشان چه كشايد وخداي ستوده كارست همه كار او محمود بود وهمه صفت او ستوده باشد زعم الذين كفروا ان لن يبعثوا قل بلى وربي لتبعثن ثم لتنبؤن بما عملتم وذلك على الله يسير اينجمله تعليل است بر ناگرويدن وكفر ورزيدن ايشان دليل آنست وتعليل بجمله مذكوره تخلص سوي ذكر بعث وقيامت حاصل گشت وحصول بعث با توكيد قسمي بذكر پيوست آن مخففه اسم او ضمير شان محذوف است لن يبعثوا خبرست جملهٔ قل مستانفه است درجواب ماذا اقول حين يزعمون ذلك بلى ايجاب نفي است مقول قل است وربي قسم است لتبعثن جواب قسم است جمله بيان مضمون بلى است ومقرر اوست ثم لتنبؤن بما عملتم عطف است بر لتبعثن وذلك على الله يسير تذييل است معني اينست كمان بردند كافران از گمان باطل وزعم بي حاصل كه هرگز برانگيخته نخواهند گشت وبعد از موت بعث وحشر نخواهند پيوست بگو اي محمد بلى برانگيخته شويد وبعد از موت زنده گرديد سوگند ميخورم بپروردگار خويش هرآينه شمار اجزاء اعمال شما خواهد رسانيد وآن يعني بعد از موت برانگيختن

خالدين فيها وبئس المصير يوم منصوبست بر مضمون بما تعملون خبير ليوم الجمع متعلق است بيجمعكم ذلك
اشارتست بر ليوم الجمع مبتداست يوم التغابن خبر مبتداست ومن شرطيه است يؤمن شرط اوست مجزوم بدونست
ويعمل عطف است بر يؤمن يكفر ويدخل بيا بر صيغهٔ غايب وبر صيغهٔ متكلم خوانند ومعني بر حسب آن دانند
يكفر عنه سياته با معطوف خويش جزاء شرطست وجمله ذلك الفوز العظيم تذييل است والذين كفروا موصول

وجزاء اعمال دادن خداي را آسانست دشوار وآسان در قدرت او يكسانست فامنوا بالله ورسوله والنور الذي انزلنا والله بما تعملون خبير بالله با معطوفات خويش متعلق
است بامنوا اينجمله با معطوفات خويش بعد ذكر بعث وقيامت بر وجه تسبيب وتفريع مذكور شده وجمله والله بما تعملون خبير مذيل امده معني اينست چون حقيقت بعث دانستند
وتحقق معلوم كرديد پس ايمان آريد بخداي ورسول يعني محمد مصدق همه مرسلان ونوري كه ما فرستاده ايم يعني قرآن كه ترا داده ايم وخداي بدانچ ميكنيد آگاهست در كار
نيك وبد شما كه خواهست بدو ايمان بايد آورد وطاعت امر ونهي او بايد كرد يوم يجمعكم ليوم الجمع ذلك يوم التغابن ومن يؤمن بالله ويعمل صالحا يكفر
عنه سياته ويدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها ابدا ذلك الفوز العظيم والذين كفروا وكذبوا باياتنا اولئك اصحاب النار

خداي شما را مبعوث خواهد كرد برهر آينه

خواهد

با صله مبتداست وجملهٔ اولئك اصحاب النار خالدين فيها خبر مبتداست واين جمله اسميه عطف است بر جملهٔ شرطيهٔ سابق يعني ومن يؤمن بالله وجملهٔ ومن يؤمن بالله با معطوف
خويش تقسيم است بعد جمع سابق كه از يوم الجمع فهم شده **معني اينست** هر اينه هر اينه خبر كرده شويد بدانچ عمل ميكنيد در آن روزي كه جمع كند خداي جل وعلا در روز جمع
كردن پيشينيان وپسينيان شمارا آن روز روز ظهور تغابن است يعني روز ظهور تعامل بغبن است چه در آن روز ظاهر شد كه كافران آخرت باقي بدنيا، فاني فروختند
واين شرا بغبن است بدنيا وآخرت وكساني كه ايمان بخدا آرند وعمل صالح كنند خداي بديهاء ايشانرا بپوشد ودرجاتي كه زير درختان يا خانهاء آن جويهاء روانست جاودان دارد
آن يعني پوشيدن سيئات ودرآوردن درجات فوز عظيم ورستكاري نخيم وآنانكه نكرويده اند وكفر ورزيده اند وآيات مارا تكذيب كردند وبقرآن ايمان نياو ردند
ايشان اصحاب دوزخ اند
در دوزخ جاودان باشند
بد بازگشتني است بازگشت
كافران وبد مرجعي است
مرجع ايشان

الآ ما اصاب من مصيبة
رواية خلاد الا باذن الله ومن
يؤمن بالله يهد قلبه
والله بكل شي عليم واطيعوا
الله واطيعوا الرسول فان
توليتم فانما على رسولنا
البلاغ المبين الله
لا اله الا هو وعلى الله
فليتوكل المؤمنون

ما نافيه است من مصيبة فاعل
ما اصاب است من زايده است
الا باذن الله استثناء مفرغ
است جمله معترضه است
براي بيان كمال الاستيلاي خدا
بر بندكان وكمال الاقدار بر ايشان
جملهٔ ومن يؤمن بالله يهد قلبه
عطف است بر جملهٔ ما اصاب
والله بكل شي عليم تذييل است
واطيعوا الله با معطوف خويش
عطف است بر آمنوا معترضاني
كه درميان واقع شده ميان
دو كلام متصل آمده فان توليتم
فا سببيه است رسانيدن
امر بايمان سبب است براي
كفتن اين سخن الله لا اله الا
هو تعليل است وبر امر بايمان
واطاعت دليل است وعلى الله
فليتوكل المؤمنون عطف است
بر آمنوا واطيعوا عطف امر غايب
بر امر حاضر بر وجه التفات
از خطاب سوي غيبت **معني**
اينست نرسيده است هيچ
كسي را هيچ رنجي ومضرتي

تولّيتموا ازواجكموا اولادكمو لكمو اموالكمو ولادكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي
رواية قالون

الناس خالدين فيها وبئس المصير ما اصاب
آتش دوزخ اند جاودان باشند در آن وبد جاي بازگشتني در آن نرسد
من مصيبة الا باذن الله ومن يؤمن بالله
هيچ جاي رسنده نكو بفرمان خداي عز وجل وهر كه ايمان آرد بخداي تعالي
يهد قلبه والله بكل شي عليم واطيعوا الله
بره نمايد دار وخداي دل اورا وخداي عز وجل بهر چيزي داناست وفرمان بريد خداي را
واطيعوا الرسول فان توليتم فانما على رسولنا
وفرمان بريد پيغمبر را پس اگر اعراض كنيد پس بدرستي بر پيغامبر ماست
البلاغ المبين الله لا اله الا هو وعلى الله
پيغام رسانيدن هويدا معبود بحق خدايي نيست هيچ جز او وبر فضل خداي تعالي
فليتوكل المؤمنون يايها الذين آمنوا ان
پس بايد كه اعتماد نمايند مؤمنان اي آنانكه ايمان آوردند بدرستي
من ازواجكم واولادكم عدوا لكم
بعضي از زنان شما وفرزندان شما دشمن اند مر شمارا
فاحذروهم وان تعفوا وتصفحوا وتغفروا
پس حذر كنيد از ايشان واگر عفو كنيد واعراض كنيد وبيامرزيد كناه ايشانرا
فان الله غفور رحيم انما اموالكم واولادكم
پس بدرستي خداي آمرزنده است مهربان بدرستي مالهاي شمارا وفرزندان شما

بالامالة المحضة امالة بين بين
النار النار
ابو عمرو ودوري ورش
وبئس مصيبة
بالابدال ورش والسوسي سكت خلف وفي
مصيبة الا
بالنقل ورش
ومن يؤمن
مدغما غير الغنة خلف
ومن يؤمن
بالابدال ورش والسوسي
شي شي
بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
الا هو و
بالادغام سوسي
المؤمنون
بالابدال ورش والسوسي
آمنوا
ثلثة اوجه لورش
من ازواجكم
بالنقل ورش
من ازواجكم
بالسكت
خلف
في رواية
وتغفروا
بالترقيق ورش

دنيا مي آرند پس از ايشان بترسيد واز متابعت هواهاء ايشان بپرهيزيد واگر جنانت ايشانرا عفو كنيد واز سرزنش ايشان باز مانيد وخطاياي ايشان بپوشيد
وآزردگي كه از ايشان داريد بگذاريد بدرستي خدا آمرزنده است خطايا آمرزد رحمت كننده است عطايا بخشد **روايت** كرده اند كه عوف بن مالك را
زن وفرزند از هجرت سوي پيغمبر واز جهاد باز داشتند وآزاد در حق او دوستي پيدا شتند باز داشتن از كار دين محض دشمني بود وعين عداوت باشد
واز عكرمه رضي الله عنه منقولست كه بعضي مردمان در مكه مسلمانان شدند ازواج واولاد ايشان ايشانرا مانع گشتند بعد آن چون هجرت كرده بر پيغمبر

وهيچ آفتي ومصيبتي مگر بعلم خدا ومشيت خداي تعالي يا جنانستي كه مصيبت ومشقت از خدا باصابة دستوري يافته وبدستوري خداي سوي كسي شتافته وهر كه ايمان آرد بخدا
راه نمايد دل اورا تا در راه صبر پويد وانا لله وانا اليه راجعون كويد وخداي بهر چيزي داناست وبر همه چيز تواناست همه اعمال مردمان داند وجز انيكي وبدي تواند واطاعت كنيد خدايرا
ورسول خدايرا پس اگر روي بگردانيد از ايمان وطاعت پس نيست بر رسول مگر رسانيدن امر بطاعت خدايي است جز او معبودي بحق نيست وكو مومنان بخداي توكل كنيد وكارهاء
خود را در پناه فضل وكرم او افكنند يا ايها الذين آمنوا ان من ازواجكم واولادكم عدوا لكم فاحذروهم وان تعفوا وتصفحوا وتغفروا فان الله غفور رحيم
معني اينست اي مومنان بعضي ازواج واولاد شما مر شمارا دشمنانند كه از جهت دوستي خويش بر در دوست ودشمن ميدوانند واز كارهاء دين باز ميدارند ودلهارا از طلب

علیه الصلوة والسلام رفتند مهاجران سابق را عالم وفقیه شده یافتند از زن وفرزند خویش خشم ورزیدند ودر ورطهٔ ملامت وسرزنش کشیدند آیت وان تعفوا وارد کشت
وتحریض بر عفو بود ودبیوست. انما اموالکم واولادکم فتنة والله عنده اجر عظیم جلهٔ انما اموالکم واولادکم فتنة مقررست مرجلهٔ سابق جملهٔ والله عنده
اجر عظیم عطف است برجلهٔ سابقه معنی آن است نیست اموال شما واولاد شما مکر فتنه برای شما مال درا کثر احوال دل را شاغل بود بعضی اوقات در تحصیل آن وبعضی
اوقات در تحصیل آن مصروف شود واولاد واطفال نیز دل را از کار حق شاغل بود اکثر اوقات در مونت وتربیت ایشان برود بیت نقد عمرم همه در دوستی خوبان رفت
ای عجب راه رهی از چه احباب افتاد. خدای نزد او ثواب عظیم است ودر کار او اجر فخیم است فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا واطیعوا وانفقوا خیرا لانفسکم

مَا اسْتَطَعْتُمُو لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِتْنَةٌ ط وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ
سبب بلا ومحنت اند وخدای تعالی نزد اوست مزدی بزرک پس بترسید از مخالفت امر خدای آن مقدار که توانید وبپرهیزید

وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ ط
وبشنوید وفرمان برید ونفقه کنید وبکنید نیکی را برای نفع شما

وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
وهرکه نکاه داشته شود از بخل ذاتی خود پس ایشان ایشانند رستکاران

إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ
اکر صورت اقراض نمایید با خدای قرض دادنی نیکو بروجه اخلاص زیادت کرداند ثواب آنرا برای شما

وَيَغْفِرْ لَكُمْ ط وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ لا
وبیامرزد شما را وخدای عزوجل سپاس دارنده است بردبار اکرچه اندک بود

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
دانای نهان وآشکارا غالب توانا درست کار درست کفتار

فتنه خيرا
بالامالة في الوقف كسائي بالترقيق ورش
لينفسكم
بالابدال في الوقف حمزة
ومن يوق
مدغما غير الغنة خلف
حسنا يضاعفه
مدغما غير الغنة خلف
يضعفه
ابن كثير وابن عامر
يضاعفهو
بالاشباع ابن كثير
ويغفر لكم
بالادغام سوسي وفي رواية دوري

ومن یوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون معنی آن است پس تقوی ورزید چندانکه توانید وتمام قوت را در تقوی صرف کنید تا آنکه بتمام وکمال پرهیزکار کردید وبشنوید آنچه بدان پند داده میشوید واطاعت کنید وطاعت ورزید در آنچه مکلف شده اید ومالی را برای نفس خویش انفاق کنید یا کویند انفاقی را که بهترست بجا آرید وکسانی که از بخل نفس خویش یعنی بخیلی که صفت ذات ایشان بود نکاه داشته شوند ایشان رستکار شدند کا واضافت شح سوی نفس احتراز است از بخلی که مبنی بر حاجت بود چنانکه یکی غیر قوت روز را مالك نباشد بخیلی کردن بدان از جهت حاجت خویش مذموم نباشد واین را بخل نفس او نخوانند بخل بعارض حاجت دانند. ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم ویغفر لکم والله شکور حلیم عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم معنی آن است اکر خدا را قرض حسنه دهید یعنی مالی را در رضاء او نفقه کنید نفقه برای شما را دو چند کرداند وشما را بمغفرت رساند خدای شکورست در دنیا وآخرت خلف انفاق دهد حلیم است کناه کار را بزودی مواخذه نکند داننده غیب است یعنی آنچه پوشیده است از ما از اسرار که مستترست در استار داننده شهادت است یعنی آنچه پیداست از ظواهر کار عزیزست قوی است غالب است

سورة الطلاق مدنية اثنتا عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

درین سورت در آیت ومن یتوکل علی الله فهو حسبه فایده توکل دریان آورد چنانستی که کفت فاتقوا الله ما استطعتم ومن یتق الله یجعل له مخرجا
ویرزقه من حیث لا یحتسب وعلی الله فلیتوکل المومنون ومن یتوکل علی الله فهو حسبه وبدانکه سورت را بخطاب پیغمبر علیه السلام وجماعت اهل اسلام
چون طلاق کویند در وصلت نکاح تعرض رسانیدن جویند افتتاح کرد وایشان را بر محافظت مدت عدت وترسیدن از خدا وپرهیزیدن از هوا ونهی کردن
شوهران از بیرون کردن ونهی زنان از بیرون آمدن بعد آنکه احکام طلاق وعدت چون عدت حیض در حائضات واشهر در آئسات وبوضع حمل در حاملات
هرچه خواهد که کند تواند حکیم است یعنی استوار کار است هرکاری که کند حکمت آن داند وبدانکه درخاتم سورت توصیف خدا بعلم کامل یعنی نهان وآشکار وقوت شامل وکمال
اقتدار وبیان اقتران قدرت نعمت ونقمت به کمال حکمت از باب حسن مقطع است مقصود کلام را بکمال رسانیدن ومختتم را دال بر انتها کلام کردانیدن چنانچه سامع بداند پیشه
سخنی نیست منتهی کلام همین معنی است والله اعلم باسرار کلامه ولطایف بدیعه واتمامه لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی سورة الطلاق سورة طلاق
مدنی است دوازده آیت است دویست وچهل ونه کلمه است هزار وشصت حرف است ربط این سورة با سورت تغابن آنست که در سورة تغابن در آیت فاتقوا الله ما استطعتم
امر بتقوی بود درین سورت فایده تقوی بقوله ومن یتق الله یجعل له مخرجا بیان فرمود ونیز در سورت تغابن در آیت وعلی الله فلیتوکل المومنون مومنان را بتوکل بر خدا امر کرد

وان شوهران در مدت عدت وسكني ونفقه وكسوه برقدر طاقت جست بعد اتمام احكام طلاق وعدت بيان لوازم اين مدت چند جمله مربوطه متضمن نكت واعتبارات مضبوطه
براي موعظت بر وجه تذنيب آورد سورة مذكوره بجمل مسطوره ختم كرد شك نيست جملهايي كه از يكبابست اگر مقاصد ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان
ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه يكي است هريكي در مقصود كلي مفرد ديگر نيست آنچه بر وجه اعتراض در ميان جمل مقصوده آمد ميان كلاهما متصل واقع شده جمل
ديگر از هر نوع در محلهايي كه بايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ
بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا معني
ايراست اي پيغمبر رفيع الشان متبوع همه اهل ايمان چون طلاق گفتن زنان بخواهيد ومطلوب افتد كه طلاق بگوييد پس طلاق بگوييد كه بعد آن عدت بود ومدت انديشه وتفكر باشد وايام عدت را بشماريد تا در غلط نيفتيد ومدت كم وبيش نشود واز خداي كه پروردگار شماست بترسيد زنان را در مدت عدت از خانهايي كه سكونت داشتند بيرون مكنيد مگر آنكه فاحشه مبينه يعني زنا يا معصيتي ديگر كه موجب حدست بيارند بدين تقدير براي اقامت حد بيرون آرند وبعضي گويند فاحشه مبينه بدزباني كردن واهل بيت شوهر را رنجانيدن است بدين وجه نيز بيرون آرند وبيرون آوردن را دفع ايذاء او از خويش پندارند واين همه حدهاء خداست تجاوز از آن نارواست وكساني كه تجاوز كنند از حدهاي خداي يعني از حدهاء شريعت كه خدا تعيين كرده وبوجهي در بيان آورده پس حكم كرده ميشود بدرستي نفس خود را مظلوم ساخته ودر ستمكاري وجور انداخته نميداني شايد بود پيدا آرد خداي بعد طلاق وافتراق كاري ديگر يعني حصول ميل دل ووقوع رجعت
ونفاق

منكمو ذلكمو   قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ
اي پيغمبر وامّت   چون خواهيد طلاق دهيد زنانرا   پس طلاق دهيد ايشانرا براي زمان عدت ايشان يعني در طهري كه مباشرت نرفته در آن

وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ ج وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ ط لَا تُخْرِجُوهُنَّ
وضبط كنيد   عدد اقرا را   وبترسيد از خداي پروردگار شما   بيرون مكنيد زنانرا در عدت

مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ
از خانهاي ايشان   ونبايد كه بيرون نروند   مگر كه آرند كاري زشت را

مُبَيِّنَةٍ ج وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ
روشن كه آنكاه بجهت اقامت حد بيرون آرندشان   وآن   مواضع منع   خدايست جل جلاله   وهركه درگذرد از مواضع منع

اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ط لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ
خداي تعالي   پس بحقيقت ستم كرده است برخود   تو چه داني   باشد كه بيد آرد خداي تعالي ونو كند

بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا ۝ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ
پس از آن طلاق كاري را از ندامت بر طلاق وتبديل بغض بمحبت   پس چون رسند بانقضاي عدت شان   پس نگاه داريد ايشانرا   رجعت يا نكاح

بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا
بحسب شرع وعقل   يا مفارقت كنيد از ايشان بعدم رجعت بنيكويي   وگواه گيريد برجعت وفرقت

ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ط
دو خداوند عدالت را   از شما مسلمانان   واداء   شهادت نماييد   براي خداي تعالي

ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
آنكه گفتيم از حدود واحكام   پند داده ميشود بآن   هركه هست كه ايمان دارد   بخداي عز وجل

النَّبِيءُ إِذَا — بالتسهيل
النَّبِيءُ يِذَا — كالياء نافع
النَّبِيءُ وِذَا — في الوصل
طَلَّقْتُمُ — بالتغليظ ورش
الْعِدَّهْ — بالامالة في الوقف كسايي
مِنْ بِيُوتِهِنَّ — بكسر الباء قالون وابن كثير وابن عامر وحمزه وكسايي وابوبكر
أَنْ يَأْتِينَ — مد غشا غير الغنة خلف
أَنْ يَاتِينَ — بالابدال ورش والسوسي
مُبَيَّنَةٍ — بفتح الياء ابن كثير وابوعمرو
مُبَيِّنَهْ — بالامالة في الوقف كسايي
فَقَدْ ظَّلَمَ — بالادغام ورش وابوعمرو وابن عامر وحمزه وكسايي
فَقَدْ ظَلَمَ — بالتغليظ ورش

بِمَعْرُوفٍ — سكت خلف في رواية
أَوَ — بالنقل ورش
بِمَعْرُوفَا — بالتسهيل في الوقف حمزه
وَأَشْهِدُوا وَأَقِيمُوا — بالتسهيل في الوقف / بالامالة في الوقف كسايي
الشَّهَادَهْ يُومِنُ — بالابدال ورش والسوسي

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ
كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ معني ايراست چون ايشان بآخر عدت برسند يعني بگذشتن عدت نزديك شوند پس بداريد ايشانرا بر وجه پسنديده يا جدا
كنيد بر طريق گزيده يعني رجعت كردن ونفقه پذيرفتن واحسان ورزيدن يا بگذاريد وجدا كنيد ايشانرا بر طريق خوب كه درون عدت رجعت نكنيد وبطلاق
گفتن بعد از رجعت در درازي عدت مه افكنيد ودل بر عداوت او مگماريد واز خواستن شوهر باز مداريد وگواه گيريد دو مرد را از مسلمانان باعدالت سزاوار شهادت
در هنگام طلاق وهنگام مراجعت درست كنيد شهادت را براي رضاء كردگار واظهار حق وبازداشت از انكار آن يعني درست كردن شهادت بند داده ميشود

بدانکسی که دین اسلام دارد ایمان بخدا و روز قیامت می آرد. وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ
إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا درایت سابق ذکر طلاق بود بیشتر ازین نیز ذکر طلاق روی خواهد نمود این شرطیه با شرطیه که معطوف بروست
در اثناء ذکر طلاق معترضه برای فضیلت اتقا و توکل برخدای جل وعلا آمده میان دو کلام متصل واقع شده امره بنصب برمفعولیت و بجر باضافت لفظی خوانده و معنی
یکی دانند جمله ان الله بالغ امره تعلیل است تاکید از جهت ایراد ثناء باری بوجه و کادت واستواریست جمله قد جعل الله تعلیل است بر وجود توکل برخدا دلیل است
معنی اینست وهرکه از خدای بترسد واز معاصی بپرهیزد خدای مراورا راه بیرون آمدن از همه تنگیهاء دنیا و آخرت روزی کرداند واورا روزی از آنجا

که او نداند برساند وهرکه بر خدا توکل کند توکل برخدا اورا بسنده باشد بدرستی خدا رساننده است کار خود را یا ترجمه رساننده کار خود گویند بیان معنی اضافت جویند یعنی هرچه خواهد حاصل شود هرچه مراد او بود بحصول پیوندد بدرستی خدا مر هر چیزی را اندازه کرده است واورا بر حسب قضا و قدر بدو رساننده است. روایت کرده اند عوف بن مالک را مشرکان اسیر کردند مالک پیش پیغمبر آمد از اسر پسر و فقر و فاقه خویش شکایت کرد پیغمبر صلی الله علیه وسلم تقوی و صبر فرمود و بر پسیاری لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم گفتن آورد عوف بن مالک و زن او امتثال امر پیغمبر کردند تقوی و صبر ورزیدند ولاحول ولاقوة الا بالله بسیار گفتند ناگاه پسر عوف که اسیر بود با صد شتر مشرکان باز خانه برسید این آیت در شان او نازل گشت و این نظم بورود پیوسته وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ واللائي يئسن من المحيض مرفوع المحل بر ابتدا است من نسائکم بیان است مر اللائی یئسن ان ارتبتم شرط است فعدتهن ثلثة اشهر جزاء اوست جمله شرطیه خبر مبتدا است مدت عدت زنان که حیض می بینند در آیت والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء وآیت فطلقوهن

إِنِ ارْتَبْتُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
نسائكم إن ارتبتم

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا
وبروز بازپسین وهرکه پرهیزکاری نماید خدای را بدید آرد مرورا بیرون شدنی از

وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ۚ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ
وروزی دهد اورا از آنجا که نداند وهرکه اعتماد نماید

عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ۚ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ ۚ قَدْ
برفضل خدای تعالی پس خدای بسنده است اورا بدرستیکه خدای رساننده است فرمان خود را بتحقیق

جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۚ وَاللَّائِي
بدید کرد خدای عزوجل برای هر چیزی اندازه وآن زنان

يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ
که نومید شدند از حایض شدن از زنان شما اگر بشک باشید

فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ ۚ وَأُولَاتُ
پس عدت ایشان سه ماه است وآن زنان که بحد حیض نرسیده اند از صغر عدت ایشان نیز سه ماه است وخداوندان

الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ۚ وَمَنْ
فرزندان در شکم عدت ایشان که بنهند بارهای خود را وهرکه

يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ذَٰلِكَ
پرهیزکاری نماید خدای را بدید کند خدای برای او از کار او آسانی آن احکام

أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ ۚ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ
فرمان خدایست فرستاد آنرا سوی شما وهرکه پرهیزکاری نماید خدای محو کرداند

والیوم الآخر — والیوم الآخر — ومن یتق الله — مخرجا — ویرزقه — ومن یتوکل — فهو بالغ امره — بالغ امره بالغ امره — شيء شي — واللاء واللاء — واللائي — یئسن — نسائکم ان ارتبتم — اشهر

واللاء واللاء واللائي الأحمال أن يضعن ومن يتق الله من أمره
من أمره ومن يتق الله

لعدتهن واحصوا العدة مفهوم است جمله واللائی یئسن من المحیض تا آخر عطف برین مفهوم شده کلام بمعنی العدة المعلومة المعهودة فی قوله واحصوا العدة عدة النساء اللائی
یحضن واللائی یئسن من المحیض الآیة آمده واللائی لم یحضن مبتدا است خبر محذوف است ای واللائی لم یحضن کذلک عدتهن ثلثة اشهر واین جمله عطف است وجمله سابق با معترضه است
میان معطوف و معطوف علیه جمله واولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن عطف است برجمله واللائی یئسن من المحیض من نسائکم معنی اینست وزنانی که آیسه شوند یعنی
پنجاه و پنج سال و بر قول بعضی شصت ساله کردند و بر حسب اختلاف علما بسن یاس برسند اگر شک شوید شما در حایضه گشتن ایشان عدت ایشان سه ماه تمام بود علی الخصوص
که یاس از حیض یقین شود انتقال سوی اشهر بر طریق اولی باشد. وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا این شرطیه معترضه است برای فضیلت تقوی معنی اینست

وهرکه از خداي بپرهيزد و با گناه و بدي بيآميزد بگرداند خداي براي او را از جهت سامان کار او يسير درشان او آساني دهد و در همه امور او برکت تقوي و ثمر اتقا سامان بخشد ذٰلِكَ أَمْرُ اللّٰهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ذلك امر الله مبتدا وخبرست انزله اليكم حال الله از معني اشارت برطريق هذا بعلي شيخا واين جمله تذييل است ومن يتق الله تا آخر شرطيه معترضه است براي بيان فضل اتقا و تحريض است بر طاعت امر و نهي خدا جل و علا معني اينست آن يعني آن اوامر و نواهي مذکوره درشان مطلقات فرمان خداست از لوح محفوظ فرستاده حق سوي شماست کسي که از خدا بترسد امر و نهي او را طاعت کند خداي بديهاء او را از و دور کند و ثواب او را بسبب تقوي عظيم کرداند. أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ اسكنوهن متصل است بجمله لا تخرجوهن من بيوتهن مستانفه است در جواب اين نسکنهن معترضاني که در ميانه بود ميان دو کلام متصل روي نمود من در ظرف بمعني في است برطريق من قبل ان تنزل التوريه بعضي ائمه تفسير من را براي تبعيض داشته بمعني بعض مکان سکنتم فيه کفته من وجدکم بيانست ولا تضاروهن عطف است بر اسکنوهن لتضيقوا عليهن متعلق است به لا تضاروهن معني اينست زنان مطلقه را ساکن کنيد در مقامي که شما ساکنيد از آن نهد که در وسع و طاقت شماست منزلي که درخور سکني ايشان نباشد ايشان را بمزاحمت سکني و مشارکت مخالفه متعلق مکنيد و کسي را در سکني مزاحم ايشان مکردانيد تا عيش بر ايشان تنگ کنيد و ايشان را در رنج افکنيد. وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرٰى لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللّٰهُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا شرطيه با معطوفات خويش معطوف است بر انشا انشا بعنه جمله لا يكلف الله نفسا الا ما آتيها تعليل است سيجعل الله بعد عسر يسرا تکميل است

سَكَنْتُمُو وُجْدِكُمُو لَكُمُو بَيْنَكُمُو تَعَاسَرْتُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ۝ أَسْكِنُوهُنَّ

از و بديهاي او را وبزرك کرداند براي او مزد را ساکن کردانيد زنان مطلقه را در زمان عدت

مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ

از آن مکان که ساکن شده اند از وسع و طاقت شما ومضرت مرسانيد ايشان را در سکني

لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ ط وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ

تا تنگ کنيد بر ايشان کار را واکر باشند خداوندان فرزندان در شکم

فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتّٰى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ج فَإِنْ أَرْضَعْنَ

پس نفقه کنيد بر ايشان کار را تا آن مدت که بنهند بارهاي خود را پس اکر شير دهند طفل را

لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ج وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ ج

براي شما پس بدهيد ايشان را مزدهاي ايشان وبايد که فرمان برداري بود ميان شما آبا و امهات بحسب شرع و عرف در باب ارضاع

وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرٰى ۝ ج لِيُنْفِقْ

واکر سختي نماييد شما در باب ارضاع پس زود بود که شير دهد آن طفل را براي پدر مرضعه ديکر بايد که نفقه کند

ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ ط وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ

خداوند توانکري از سر توانکري خود وهرکه تنگ کردانيده باشند بر او روزي او

فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللّٰهُ ط لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا

پس نفقه کند از آنچه داده است او را خداي تعالي تکليف نفرمايد خداي هيچ تني را مکر

مَا آتَاهَا ط سَيَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ۝

آنچه داده است او را زود بود که بديد آرد خداي تعالي پس از دشواري آساني را

حَيْثُ سَّكَنتُم — بالادغام سوسي
مِن وُّجْدِكُم — مدغما غير الغنة خلف
فَانْفِقُوا — ونفقه بالتسهيل في الوقف حمزة
فَانَ ارْضَعْنَ — بالنقل ورش
فَانْ ارْضَعْنَ — سکت خلف في رواية
فَاتُوهُنَّ — ثلثة اوجه لورش
فَلْتَمِرُوا — بالابدال ورش والسوسي
اُخْرٰى — امالة بين بين ورش
اُخْرِي — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وکسائي
وَمَن قُدِرَ عَلَيهِي — بالترقيق ورش، بالاشباع ابن کثير
آتِيهُ اللّٰه — ثلثة اوجه لورش

آتِيهُ اللّٰه (امالة بين بين ورش) · آتِيهُ اللّٰه (بالامالة المحضة حمزة وکسائي) · نَفْسًا اِلَّا (سکت خلف في رواية خلاد) · نَفْسَنِ اِلَّا (بالنقل ورش) · مَا آتِيهَا (ثلثة اوجه لورش) · مَا آتِيهَا (بالامالة المحضة حمزة والکسائي) · مَا آتِيهَا (امالة بين بين ورش) · عُسْرٍ يُّسْرًا (مدغما غير الغنة خلف)

که در جمله ومن قدر عليه رزقه ذکر ابتداء لزوم تنکي رزق بود موهم انتفاء فراخي رزق نمود اين جمله بر وجه تکميل آورد وهم لزوم انتفاء فراخي رزق دفع کرد معني اينست واکر باشند زنان مطلقه باردار نفقه دهيد ايشان را تا نهادن بار پس اکر زنان مطلقه فرزندان شما را شير دهند پس ايشان را اجر شير دادن بر طريق دايکان بدهيد و ايشان را براي شير دادن بکزينيد واين حکم در مطلقات است بخلاف منکوحات زيرا که مادر فرزند تا در نکاح پدر او باشد او را بر شير دادن فرزند اجرت ستدن روا نبود و ميان خويش مشورت کنيد و دم توافق و تراضي بزنيد در تقدير اجرت بر وجهي که پسنديده شرع باشد و بر طريقه که کزيده طبع بود واکر شما يکديکر را ظاهر دشواري کنيد و در تعيين اجرت خود را در مضايقه افکنيد مادر فرزند از قدر اجرت دايکان زيادت خواهد و شوهر بر زيادت دادن راضي نشود دايه ديکر او را بالجرت

لهمو اليكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

عليكمو آيات الله قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وكأين من قرية عتت عن أمر ربها ورسله

وبسا اهل شهري كه تکبر نمودند از امتثال فرمان پروردگار خود وپيغمبران او

فحاسبناها حسابا شديدا لا وعذبناها عذابا

پس حساب فرموديم اورا محاسبهٔ بامناقشت وعذاب فرموديم اهل آن قريه را عذابی

نكرا ۞ فذاقت وبال أمرها وكان عاقبة

منكر شنيع پس چشيدند وخامت عاقبت كار خود را وبود عاقبت كار

أمرها خسرا ۞ ط أعد الله لهم عذابا شديدا لا

اهل آن قريه زيان كاري ساخته است خدای تعالی براي ايشان عذابي سخت

۞ فاتقوا الله يا أولي الألباب ج الذين آمنوا

پس بترسيد از خداي تعالی ای خداوندان خردها آنان كه ايمان آوردند

لا قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا يتلوا

بحقيقت فرو فرستاد خداي تعالی سوی ايشان پندي پيغمبري كه ميخواند

عليكم آيات الله مبينات ليخرج الذين

بر شما آيتهاي خدا را حال آنكه واضح اند ولايح تا بيرون آرد آنان را

ط آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات إلى النور

كه ايمان آوردند وكردند نيكيها از تاريكيهای كفر وضلالت وشبهت بنور ايمان وهدايت ويقين

ومن يؤمن بالله ويعمل صالحا يدخله جنات

وهركه ايمان آرد بخداي تعالی وكند كار نيك در آرد اورا خداي در بوستانهايي

وكائن بالمد والهمزة ابن كثير

وكاي في الوقف ابو عمرو

وكاين بالتسهيل في الوقف حمزة

عن امر بالنقل ورش

عن امر سكت خلف في رواية

امر ربها بالادغام سوسي

شديدا و مدغما غير الغنة خلف

نكرا بضم الكاف نافع وابن ذكوان وابو بكر

اولي الالباب بالنقل ورش

اولي الالباب سكت خلف وفي رواية خلاد

آمنوا ثلثة اوجه لورش

قد انزل الله سكت خلف في رواية

قد انزل الله بالنقل ورش

رسولا يتلوا مدغما غير الغنة خلف

عليكم آيات بالسكت خلف في رواية

آيات الله ثلثة اوجه لورش

مبينات بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر

آمنوا ثلثة اوجه لورش

ومن يؤمن مدغما غير الغنة خلف

ومن يومن بالابدال ورش والسوسي

صالحا يدخله مدغما غير الغنة خلف

يدخلهو بالاشباع ابن كثير

ندخله بضم النون نافع وابن عامر

ق دايكان شير دهد تا خداوند سعتي وطاقتي برانداز وسعت وطاقت خويش انفاق كند وهركه تنك كرده شده است برو رزق او يعني مبتلا بفقر شده پس كو انفاق كند از آنچ خداي عز وجل اورا داده زيرا كه تكليف نكند خداي هيچ نفسي را بدادن چيزي مكر براندازه آنكه اورا داده وطلب نكند مكر براندازه كه بر دست او نهاده ميندارى كه فقير هميشه فقير خواهد بود ووقتي غنا اورا روي نخواهد نمود زود باشد كه بكرداند خدا بعد دشواري آساني وبعد درويشي توانكري وكاين من قرية عتت عن امر ربها ورسله فحاسبناها حسابا شديدا وعذبناها عذابا نكرا فذاقت وبال امرها وكان عاقبة امرها خسرا اعد الله لهم عذابا شديدا فاتقوا الله يا اولي الالباب الذين آمنوا قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا يتلوا عليكم آيات الله مبينات ليخرج الذين آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات الى النور نكر بضم كاف وسكون او خوانند ومعني يكي دانند درين سورت ذكر طلاق ومطلقات وذكر عدت واحكام آن از لزوم مسكن ونفقه ذكر كرد واوامر ونواهي كه متعلق باحكام مطلقات است در بيان آورد بعد از آن فاتقوا الله يا اولي الالباب مذكور خواهد كشت وبدين اوامر ونواهي خواهد پيوست اين جمله ميان دو كلام متصل معترضه بود متضمن ترهيب وتبديل وتخويف ووعيد باشد وكاين بمعني كم خبريه است مبتدا است من بيانيه است جملهٔ عتت عن امر ربها ورسله خبرست مر كاين من قرية فحاسبناها وعذبناها عطف اند بر جملهٔ عتت حاسبنا وعذبنا وذاقت وكان هر چهار حكايت آينده است بمعني مستقبل شده از قبيل نفخ في الصور ونادى اصحاب النار آمنا جملهٔ اعد الله لهم تعليل است بر تحقق وعيدها مذكور دليل است وتواند بود جملهٔ عتت صفت قرية باشد جملهٔ اعد الله لهم خبر بود واز حاسبنا شمارا عمال واستقصار افعال بكتابت فرشتكان وكرد آوردن در صحايف ايشان واز عذبنا عذاب دنيا واصابت آفت وعنا وبلا مراد بود وجمل مذكور بمعني ماضي باشد فا در فاتقوا الله سببيه است چه وعيد عذاب در حق اهل جفا سبب است براي حصول اتقا موصول باصله يعني الذين آمنوا صفت است مر اولي الالباب وجمله ندا بينه يعني يا اولي الالباب معترضه است براي تنبيه قد انزل الله حال است يا تعليل است ذكرا مفعول است مر انزل الله ومراد از و قرآنست رسولا بدل اشتمال است از ذكرا اي انزل الله ذكرا رسولا معه يا بدل كل است بحذف مضاف اي ذكرا كتاب رسول يتلوا صفت است مر رسولا يا صفتي ديكر هست مر ذكرا برين تقدير اسناد يتلوا مجاز است از باب فهو في عيشة راضية اي ذكرا مرسلا تاليا آيات الله يا كويند رسولا منصوب است بفعل مضمر اي انزل كتابا ارسل رسولا ليخرج الذين آمنوا تا آخر متعلق است بانزل

معني اينست وچندين از اهل قريه از امر پروردكار خويش ورسولان خداي سركشي كرد وقدم از حد طاعت بيرون آورد پس حساب خواهيم كرد با او حسابي سخت وعذاب خواهيم كرد اورا عذابي درشت پس وبال امر خويش خواهد چشيد وسزاي كار خويش خواهد ديد وعاقبت كار او زيان كاري خواهد بود در آخر كار اورا

خبيث وخسران روى خواهد نمود زيرا چه ساخته كرده است خداي براي ايشان اعذابي سخت سزاوار اين طايفه بدبخت پس از خداي بترسيد واز عذاب پرهيز يد اي خداوندان عقول داننده كان اصناف معقول كه مؤمنانيد بدرستي فرود آورده است خداي سوى شما ذكرا يعني قرآنرا كتاب ختم پيغمبرانرا يا كوييد فرود آورده است ذكررا فرستاده است رسول راتا بيرون آرد كساني راكه ايمان آورده اند وعمل صالح كرده اند از ظلمات كفر وجهالت سوي نور ايمان ومعرفت • وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقًا اين شرطيه معترضه است براي بيان فضل ايمان وعمل صالح افراد يدخله از جهت افراد لفظ مَن است وجمع كردن خالدين از جهت معني است وجمله قد احسن الله له رزقا تاكيد اين مفهوم تو د تذييل باشد معني اينست

الْأَنْهَارُ قَدْ أَحْسَنَ اللّٰهُ قَدْ أَحْسَنَ اللّٰهُ مِنَ الْأَرْضِ مِنَ الْأَرْضِ الْأَمْرُ الْأَمْرُ

بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالنقل ورش

شَيْءٍ شَيْءٍ — وَأَنَّ اللّٰهَ — قَدْ أَحَاطَ — قَدْ أَحَاطَ — شَيْءٍ شَيْءٍ

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ

كه رود از زير درختان آن جويها حال آنكه جاويد باشند درآن هميشه بحقيقت

أَحْسَنَ اللّٰهُ لَهُ رِزْقًا ۞ اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ

نيكويي كرد خداي تعالى براي او روزي را معبود بسزا آنست كه آفريد هفت

سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ

آسمانرا وان زمين آفريد مانند آسمان هفت طبقه نافذ وجاريست فرمان خداي

بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ميان آسمانها وزمين آفريد آنرا تا بدانيد كه بدرستي خداي بر هر چيزي تواناست

وَأَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ۞

وآنكه خداي بحقيقت رسيده است بهر چيزي از راه دانش

وهركه بخداى ايمان آرد واعمال صالحه كند خداي اورا در جناتي كه روانست فرود آن جويها در آرد درين حال كه در نعيم جنان جاويد دارد بدرستي نيكو كرده است خداي جل وعلا براي اورا در جنان رزق را. اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا الله مرفوع المحل بر ابتدا ست سبع سموات مفعول است مر خلق وخلق صله موصول است ومن الارض بيانست مر مثلهن اي خلق السموات السبع ومثلهن من الارض عطف است بر سبع سموات وموصول با صله خبرست مر الله يتنزل الامر بينهن حالست لتعلموا متعلق است به يتنزل ان الله على كل شيء قدير قايم است مقام دو مفعول لتعلموا وان الله قد احاط بكل شيء علما معطوف است برو وجمله الله الذي خلق سبع سموات تا آخر تعليل است مر فاتقوا الله يا اولي الالباب كه بالا كذشته وبيان پيوسته ومعترضاتي كه در ميانه بود ميان دو كلام متصل ساي نمود معني اينست خداي آنست كه آفريده است هفت آسمان واز زمين همچندان فرود مي آيد فرمان كردكار رب العالمين ميان آسمان وزمين تا بدانيد بدرستي خداي بر هر چيزي قادرست وبدرستي خداي جل وعلا محيط است از روي علم هر چيزي را وبدانكه مقطع اين سورت نيز مقطعي حسن است

سورة التحريم مدنية اثنتا عشرة آية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداي بخشاينده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ تَبْتَغِي

اي پيغمبر چرا حرام ميكرداني آنرا كه حلال كردانيد خداي عزوجل براي تو يعني جاريه ماريه نام ميجويي

النَّبِيءُ — لِمَهْ — تُحَرِّمْ مَا — بالمد والهمزة نافع في الوقف بزي — بالادغام سوسي

پيغمبر صلى الله عليه وسلم مذكور كشت وبتكرار ندا وتنبيه بر وجه تعديد بتهديد پيوسته بعد در آخر سورت قصه زن نوح ولوط عليهما السلام وقصه مريم وآسيه زن فرعون در ذكر آورد سورت را بقصهها مسطوره متضمن موعظت اختتام كرد شك نيست كه جملهايي كه از يك باب است اكر مقصود ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان اتصال وارتباط باشد واكر مقصود از همه يكيست هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكريست آنچه بر وجه اعتراض در ميان جمل مقصود آمده ميان كلامها متصل واقع شده جمل ديكر در محلها بي كه بايد بمشية الله وعونه بيان آن روى نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والماب. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللّٰهُ لَكَ تَبْتَغِي

ومختم او مختمي مستحسن است زيرا كه در ختم سورت ذكر كرد كه خداي عزوجل بر همه چيز قادرست هيچ چيز از قدرت او بيرون نبود وهمه چيز را بعلم وقدرت محيط است چنانچ هيچ چيز از علم او خارج نشود علم كامل وقدرت شامل ذكر كرد هيچ چيز نماند كه در تحت قدرت وعلم نياورد عموم مذكور وشمول مسطور دال بر انتهاء كلام كشت وفحواي آيت با نتها پيوست والله اعلم وفيضه اتم لا اله الا هو زني توكلي عليه وهو حسبي سورة التحريم سورت تحريم مدني است دوازده آيت دويست وچهل وهفت كلمه هزار وشصت حرف است ربط اين سورت با سورت طلاق ظاهرست كه آغاز هر يكي بخطاب پيغمبرست صلى الله عليه وسلم بدانكه سورت را بخطاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم وعتاب ح كرد بعد بتحريم مذكور وافتراض كفارت يمين در بيان آورد بعد بقضيه تحريم مسطور بپرداخت وهنكام وقوع آنرا مذكور ساخت بعد چند جمله در موعظت مؤمنان وموعظت

آنکه

مرضات ازواجك والله غفور رحيم در ورود این سورت اقاویل است و در ذکر همه تطویل است اما قول معتمد آنست و ثقة بر آنست که ماریه جاریه پیغمبر که فرستاده ملك مصر
بود از جهت ملك پیغمبر صلی الله علیه وسلم بود چون ملك رقبه او داشت در متعه رغبت می نمود از حضور زنان فرصت نمی یافت طلب کردن او در توقف میداشت روزی در خانه حفصه
رضی الله عنها آمد و در حجره او در آمد حفصه دستوری خواست که در خانه پدر برود برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم طعامی بیارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم او را دستوری داد و کس را
برای طلب ماریه فرستاد ماریه آمد پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حجره بسته با ماریه مشغول گشت حفصه از سرعت دستوری پیغمبر برای رفتن در خانه پدر گمان مند گشت
پیش از آنکه در خانه پدر برسد هم از راه باز گشت سوی خانه شتافت ناگاه در حجره را از درون بسته یافت بر در حجره منتظر گشادن در نشست تا آنکه پیغمبر علیه السلام فارغ

گشت برای باز گردانیدن ماریه در گشاد نظر پیغمبر علیه السلام بر حفصه افتاد حفصه گفت یا رسول الله مرا دستوری دادی که در خانه پدر روم و از نظر خویش دور کردی در نوبت من در حجره من بر بستر من ماریه را آوردی پیغمبر شرمنده گشت و باعتذار و باز آوردن دل او پیوست که این بر من حلال بود دل بر او رغبت نمود اکنون از جهت خشنودی تو او را بر خود حرام کردم بعد ازین گرد او نگردم باید این حکایت را پوشیده داری و دل بر اظهار آن پیش کسی ننهی حجره عایشه رضی الله عنها متصل حجره حفصه بود و حفصه با عایشه دوستی و همرازی داشت دل بر اظهار کردن رازی که پیغمبر از آن منع کرده بود گماشت چون پیغامبر از عایشه حکایت مذکور شنید از حفصه رضی الله عنها رنجید این آیت نازل گشت و این نظم بر رود بنوشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بحکم این کفارت پذیرفت ماریه را در حجره آورد و بر حکم فرمان تا یکماه با او ماند و نوبت زنان دیگر منع کرد از غایت رنجش حفصه را در خانه پدر فرستاد و بعضی گویند طلاق داد حفصه در خانه پدر گریه میکرد شکستگی پیش از آنکه در مردن پدر باشد پیدا آورد روز روزه داشتی و شب بقیام میگذاشتی پدر گفت ترا چه افتاد گفت پیغمبر مرا طلاق داد عمر گفت اگر در آل خطاب خیریت بودی ترا این حال روی ننمودی بعد چند روز میان مردمان این سخن افتاد که پیغمبر زنان را طلاق داد بدین سبب در خاطر عمر سخت آيت

لكمو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون ی

مرضات ازواجك ج والله غفور رحيم
خشنودی زنان ترا وخدای تعالی آمرزگارست مهربان

قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم ج والله
بحقیقت مشروع گردانید خدای تعالی برای شما تحلیل سوگندهای شما را باستثنا یا کفارت وخدای تعالی

مولىكم وهو العليم الحكيم ج واذ اسر النبي
متولی امور شماست واو داناست درست کار درست گفتار وچون نهان گفت پیغمبر

الى بعض ازواجه حديثا ج فلما نبات به واظهره
با بعضی از زنان خود حفصه سخنی را حکایت ماریه پس آنگاه که بیاگاهانید عایشه را بان حدیث وخلافت شیخین ومطلع گردانید

الله عليه عرف بعضه واعرض عن بعض ط
پیغمبر را خدای تعالی بر آن افشا تعریف کردن حفصه را بعضی از آنجا افشا کرده بود واعراض نمود از بعضی از غایت حلم

فلما نباها به قالت من انباك هذا قال نبانی
پس آنگاه بیاگاهانید حفصه را بان افشا گفت حفصه کدام کس آگاهانید ترا ازین گفت آگاهانید مرا

العليم الخبير ان تتوبا الى الله فقد صغت
خدای دانا آگاه از سرایر وبواطن امور اگر باز گردید ای عایشه وحفصه با طاعت خدای عز وجل پس بحقیقت میل کرده است

قلوبكما ط وان تظاهرا عليه فان الله هو مولىه
دلهای شما از اخلاص نبی تدارك آن لازم است واگر معاونت نمایید بر ایذاء نبی علیه السلام پس بدرستی خدای او متولی کارهای است

وجبريل وصالح المؤمنين والملائكة بعد
وجبرئیل ونیکان از اهل ایمان ودیگر فرشتگان پس از

مرضات بالامالة الكسائي
مرضاه في الوقف بالهاء الكسائي
تحله بالامالة في الوقف الكسائي
موليكم امالة بين بين ورش
موليكم بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وهو بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
واذ اسر بالنقل ورش
واذ اسر سكت خلف في رواية
النبی الی في الوصل
النبیء الی نافع
النبیء یلی بالتسهيل كالياء
النبیء ولی نافع
فلما نبات بالتسهيل في الوقف حمزة
واظهره الله بالتسهيل في الوقف حمزة
عليهی عرف بالاشباع ابن كثير بغير التشديد الكسائي
من انباك بالنقل ورش

من انباك سكت خلف في رواية فقد صغت ادغم ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي وان تظاهرا عليهي نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر فان الله هو موليه بالادغام سوسي مولىه بالامالة المحضة حمزة والكسائي موليهو امالة بين بين ورش بالاشباع ابن كثير
وجبريل ابن كثير وجبرئل ابو بكر وجبرئيل حمزة والكسائي المومنين ابدل ورش والسوسي

شورش در آمد عمر رضی الله عنه پیش در حجره پیغامبر آمد رباح غلام پیغمبر را گفت تا خبر پیغمبر بگوید و دستوری در آمدن جوید رباح باز آمد گفت پیش پیغمبر گفتم پیغمبر دم نزد
باردوم رفت دستوری جست پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ نگفت سیوم کرت استیذان کرد باز همین خبر آورد امیر المومنین عمر بر در ایستاد به آواز بلند ندا داد
لو امرنی رسول الله بضرب عنق حفصة لضربت عنقها یعنی اگر پیغمبر فرماید حفصه را گردن بزنم و در امتثال امر پیغمبر یکساعت توقف نکنم پیغمبر صلی الله علیه وسلم
در گشاد به در آمدن دستوری داد چون عمر در آمد نظر عمر بر نقش بوریا خرما که در پهلوی پیغمبر بر آمده بود و مقدار یك صاع جو که در گوشه حجره بود افتاد د
عمر را رضی الله عنه گریه گشاد گفت خوابگه کسری و خاقان بر حریر و خفتن سلطان انبیا بر حصیر پیغمبر فرمود اما ترضی ان یکون لهم الدنیا ولنا الآخرة

فقال أرضي بعد عمر كفت يا رسول الله زنان طلاق دادي وداغ فرقت برجبين ايشان نهادي كفت طلاق نداده ام وداغ فرقت برجبين ايشان ننهاده ام ليكن بحكم فرمان يكماه ايجا
مانده ام وايشانرا برخود نخوانده ام بعد بيغامبر بعد بيست روز بيرون آمد برمعتاد تدبير در حجرات ايشان درآمد يا رازكفتند يا رسول الله تو كه ترك يكماه كفته بودي بيش ازماه
توجه نمودي بيغامبر فرمود ماه بيست ونه روز نيز مي باشد ودرين مدت ديده ميشود بر روايتي كه حفصه را الطلاق كفته بود بازكشتن بيغامبر بيش از كذشتن عدت رجعت
باشد وبر روايتي كه طلاق نبود خشم بود بازكشتن آشتي بود استفهام در لم تحرم براي انكار بروجه توبيخ است اي لا ينبغي ان تحرم ما احل الله لك تبتغي مرضات ازواجك
حالست جمله والله غفور رحيم تكميل است بذكر صفت غفران ورحمت براي دفع وهم غضب ونقمت معنى اينست اي بيغمبر رفيع الشان منبي از انباء رحمن چرا حرام

أنفسكموا أهليكموا أمرهموا كنتموا قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ميكرداني برخود آنچ خداي تو حلال كرده وباز ميداري از خود نعمتي را كه منعم متعال داده اين عمل نبايد كرد اين كار را نشايد آوردن خشنودي زنان خود ميجويي سخن برضاء ايشان ميكويي وخداي غفور است خطايا آمرزد رحيم است عطايا بخشد قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم والله موليكم وهو العليم الحكيم معنى اينست بدرستي فرض كرده است خداي براي شما فرود آوردن ايمان يعني كراني فرود آوردن بزه كاري حانث شدن در آن بكفارت معينه برمقادير مبينه روايت كرده اند بيغمبر صلى الله عليه وسلم در كفارت تحريم ماريه يك برده آزاد كرد وحنث مذكور را بكفارت مذكور فرود آورد وخداي مولى شماست وولي همه كارست كاهي حلالي را بسببي حرام كرداند وكاهي حرمت حرامي را بركيرد باباحت وحل رساند واو عليم است باحوال وافعال حكيم است در تحريم واحلال وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثا فلما نبأت به وأظهره الله عليه عرف بعضه وأعرض عن بعض فلما نبأها به قالت من أنبأك هذا قال نبأني العليم الخبير معنى اينست وياد كنيد آن وقت را كه راز كفت بيغامبر با بعضي از زنان خويش يعني حفصه حكايتي را يعني حكايت ماريه پس هركاه كه خبر كرد بحديث مذكور عايشه را واظهار كرد آن خبر كردن را خداي تعالى بر بيغمبر صلى الله عليه وسلم بعضي را بيان كرد واز ذكر بعضي

عسى عسى — بالامالة المحضة — حمزة وكسائي — امالة بين بين ورش
أن طلقكن — بالتغليظ ورش
طلقكن — بالادغام سوسي
أن يبدله — مدغما غير الغنة خلف
أن يبدله — نافع وابو عمرو
خيرا — بالترقيق ورش
مؤمنات — بالابدال ورش والسوسي
ثيبات و — مدغما غير الغنة خلف
وأبكارا — بالتسهيل في الوقف حمزة
وأهليكم — بالتسهيل في الوقف حمزة
نارا وقودها والحجارة — مدغما غير الغنة خلف — بالامالة في الوقف كسائي
ركوع
ما يؤمرون — بالابدال ورش والسوسي

ذلك ظهير عسى ربه إن طلقكن أن يبدله
نصرت آنان كه ذكر رفت اعوان اند شايد پروردكار او اكر طلاق دهد بدل شما را كه عوض آورد اورا

أزواجا خيرا منكن مسلمات مؤمنات قانتات
زناني بهتر از شما اهل انقياد اهل الاخلاص اهل الطاعت

تائبات عابدات سائحات ثيبات وأبكارا
توبه كنندكان پرستندكان خدا را روزه داران شوي ديدكان وشوي ناديدكان

يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم وأهليكم
اي آنان كه ايمان آوردند نكاه داريد تنهاي خود را وكسان خود را

نارا وقودها الناس والحجارة عليها ملائكة
از آتشي كه هيزم آنست مردمان وسنك كبريت موكل است برآن آتش فرشتكان

غلاظ شداد لا يعصون الله ما أمرهم
درشت خوي سخت با قوت نافرماني نمينمايند خدا را آنچه فرمودشان

ويفعلون ما يؤمرون يا أيها الذين كفروا
وميكنند هر آنچه مامور ميشوند بدان اي آنان كه كافر شدند

لا تعتذروا اليوم إنما تجزون ما كنتم تعملون
عذر مخواهيد امروز بدرستي جزا داده ميشويد آنچه بوديد كه ميكرديد

يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبة نصوحا
اي آنان كه ايمان آوردند باز كرديد سوي خداي تعالى باز كشتني خالص

اورا پشتي باشند دركار او ومعونت كنند كانند عسى ربه إن طلقكن أن يبدله أزواجا خيرا منكن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثيبات وأبكارا معنى اين است

تعتذروا — بالترقيق ورش
آمنوا — ثلثة اوجه لورش
توبة — بالامالة في الوقف كسائي
نصوحا — بضم النون ابوبكر

اعراض نمود وبر روي حفصه نياورد چه شنيده ناشنيده كردن سيرت عظماست وكله جرم بر روي نياوردن عادت كرماست پس هركاه كه خبر كرد بيغمبر بحديث مذكور حفصه كفت ترا
ازخبر كردن كه خبر كرد واين خبر بتو كه آورد بيغمبر كفت مرا كرد كاري كه داناست آكاه بهمه چيزهاست خبر داده وحديث كشادن تو سر مرا برمن كشاده إن تتوبا إلى الله فقد
صغت قلوبكما وإن تظاهرا عليه فإن الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين والملائكة بعد ذلك ظهير معنى اينست اي حفصه وعايشه اكر توبه كنيد
واجب بجا آورده باشيد زيرا چه دل شما از مراعاة رضاء بيغمبر ميل كرده وعملي برخلاف رضا آورده سزاوارست كه توبه كنيد وخود را در مخالفت او سفكنيد واكر يكديكر را پشتي كنيد
ودم مخالفت او زنيد شما را ظفر برو نباشد وفلاح ونجاح نبود زيرا چه بدرستي خداي خداوند ولي اوست وعون او وپناه قوي اوست وجبرئيل ومؤمنان صالح وفرشتكان بعد يار خدا

تحقیق است اکر محمد شما را طلاق دهد پروردکار محمد بدهد بدل شما او را زنانی دیکر بهتر از شما امر خدا و رسول را انقیاد کنندکان و بخدای و رسول کروندکان و بدایع رسول آورده است تصدیق کنندکان در طاعت خدا ایستادکان از کناهان توبه کنندکان خدای را پرستندکان هجرت کنندکان و اوطان خویش کذارندکان بعضی سایحات بمعنی صایمات کویند میان سیاحت و صوم در ناخوردن تناسب و ملامت جویند و زنانی که شوهر از ایشان رسیده اند و زنانی که شوهر از اندیده اند یاءیها الذین آمنوا قوا انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها ملئکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم ویفعلون ما یؤمرون معنی اینست ای مؤمنان نفسهاء خویش را بترک معاصی و فعل طاعات نکاه دارید و اهل خویش را بتعلیم و تادیب و تخویف و ترهیب بر باز داشت آرید از آتشی که هیزم آن مردمان و سنکها باشد ساخته شده است برای این کافران را در اندازند والی بر آن آتش فریشتکان درشت خلقت سخت طبیعت امر خدا را عاصی نشوند بکنند آنچ فرموده شوند یاءیها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون اینجمله مقول فریشتکان است که کافران را کویند در آن هنکام که ایشان بعد در آمدن دوزخ عذر خواهی جویند و جمله بتقدیر یقولون لهم مستانفه باشد جمله انما تجزون ما کنتم تعملون تعلیل است معنی اینست ای کافران امروز عذر مکنید و عذر مخواهید زیرا چه جزا داده نمیشوید مکر جزاء آنچ عمل کرده اید هنکام عمل کذشت و وقت اعتذار رفت بیت

دواء درد دل از آن بیشتر کن
که کویندت کنون وقت دوا رفت

یاءیها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاتکم ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار اینجمله تنبیهی دیکرست در شان مؤمنان و موعظتی دیکرست در شان کافران معنی اینست ای مؤمنان توبه کنید و سوی حق باز کردید باز کشتنی نصوح چنان که از شما باز آن کناه روی ننماید چنانچ شیر دوشیده باز در پستان در نیاید توبه نصیحت کنند بموافقت و متابعت تائبان مردم را زاید دهند و بعضی کویند توبه نصوح آنست که دوزند پاره کسوت عفت و صلاح بود و مصلح انخراق لباس فوز و فلاح باشد و بعضی کویند توبه نصوح توبه خالص که از شایبه سستی و مقرون بموجبات استواری و درستی است

عنکمو سیاتکمو یدخلکمو نورهمو ایدیهمو بایمانهمو ما فیهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

ربکموان قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاتکم

شاید پروردکار شما که زایل کرداند از شما بدیهای شما را

ویدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار ۷

و در آرد شما را در بوستانهایی که میرود از فرود اشجار آن جویهای روان

یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه

روزی که ذلیل و رسوا نکرداند خدای تعالی پیغمبر را و آنانرا که ایمان آوردند با او

نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ج

روشنی اعمال ایشان شتابد از جهت برابر ایشان و بجهت دست راست ایشان کویند

ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا ج انک علی کل شیء

ای پروردکار ما برسان کمال و تمام کن برای ما روشنی ما را و بیامرز ما را بدرستی تو بر هر چیزی

قدیر یاءیها النبی جاهد الکفار والمنافقین

توانا است ای پیغمبر جهاد کن و قتال با کافران بشمشیر و با منافقان بحجت و کوشش نمای

واغلظ علیهم ط ومأویهم جهنم ط وبئس المصیر

و درشتی نمای بر ایشان و جایکاه ایشان دوزخ است و بد جای بازکشتن آن

ضرب الله مثلا للذین کفروا امرات

بیان کرد خدای تعالی داستانی مر آنانرا که کافر شدند زن

نوح وامرات لوط ط کانتا تحت عبدین

نوح و زن لوط بودند آن دو زن در تحت تصرف دو بنده

عسی عسی بالامالة المحضة ابن العلاء حمزة والکسائی وورش

ربکم ان سکت خلف وروایة

ان یکفر مدغما غیر الغنة خلف

ان یکفر بالترقیق ورش

سیاتکم ثلثة اوجه لورش

سیاتکم بالابدال فی الوقف لحمزة

الانهار الانهار بالتقلیل ورش بالسکت خلف

النبیء آمنوا بالمد نافع ثلثة اوجه لورش

یسعی یسعی بالامالة المحضة حمزة والکسائی

واغفر لنا بالادغام سوسی فی روایة

شیء شیء بالهمز ورش سکت خلف

النبیء علیهم بالمد والهمز نافع بضم الهاء حمزة

وما فیهم وما فیهم وما فیهم بالامالة المحضة حمزة والکسائی

وبئس امرات امرات امراه امراه نوح و وامرات وامراه وامراه

بالابدال ورش والسوسی بالتسهیل فی الوقف حمزة ابن کثیر وابو عمرو الوقف الکسائی مدغما غیر الغنة خلف بالتسهیل فی الوقف حمزة ابن کثیر وابو عمرو الوقف الکسائی

خالص که از شایبه سستی و مقرون بموجبات استواری و درستی است تحقیق است که دور کند خدا از شما بدیها شما و شما را در جناتی که فرود آنجویها روانست در آرد و شما را در معالی درجات بر آرد یوم لا یخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر یوم ظرف است مر ان یکفر عنکم سیاتکم بعضی بر النبی وقف کنند والذین آمنوا معه مبتدا دارند نورهم یسعی بین ایدیهم خبر مبتدا ایدا رند و بعضی بر النبی وقف نکنند والذین آمنوا معه معطوف بر النبی بود نورهم یسعی بین ایدیهم جمله معلله باشد یقولون خبری دیکرست مر والذین آمنوا معه را ربنا اتمم لنا نورنا با جمله که بعد اوست مقول یقولون انک علی کل شیء قدیر تعلیل است تاکید او از جهت ابراز ثناء باری بر وجه وکادت و استواریست معنی بر تقدیری که والذین آمنوا معه مبتدا باشد اینست تحقیق است پروردکار

شما دور كند بدبهاء شما در روزي كه خوار نكند هيچ پيغمبري را بر تر شفاعت وانابت جهتي از جهات شناعت واصحاب عزت اند وارباب نبوت اند وآنانكه ايمان آورده اند با پيغمبر
نور ايمان بشتابد در پيش ودر جانب راستاء ايشان بكويند اي پروردكار ما تمام كردان براي ما نور ما وآمرزيده كردان براي ما جرايم وكناهان ما بدرستي تو بر هر چيزي قدرت داري
هر چيز كه خواهي بقدرت خود پديد آري وبر تقديري كه بر النبي وقف نكنند والذين امنوا معه معطوف برو دارند وجملهٔ يسعى نورهم تعليل باشد وازخزي عذاب جاودان نكند
مراد بود معني چنين باشد در روزي كه عذاب جاودان نكند هيچو عذاب كافران وخوار نكرداند هيچو خواري ايشان پيغمبر را وكساني كه با او ايمان آورده اند ودين اسلام بر وفاق
او تصديق كرده اند ومراد از معه موافق در ايمان بود معني او اتحاد زمان نباشد نظير او آنست كه كويند قال ابو حنيفه كذا والشافعي رحمه الله معه چه اين اثبات موافقت است
نه اثبات مصاحبت پس مطلق مؤمنان مراد باشند نه مؤمنان كه در آن زمان بوده اند وبعضي معه بمصاحبت دارند واز ايشان اصرار بر كنه منفي كويند باعتبار نبوت نفي تعذيب ايشان قايل شوند باقي معني آيت همانست كه كذشت وبيان نبوست يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين واغلظ عليهم ومأواهم جهنم وبئس المصير معني اينست اي پيغمبر رفيع الشان جهاد كن با كافران بتيغ وشنان وبا منافقان بتشنيعات وتوبيخات زبان ودرشتي بكن بر هر دو فريق ومباش با ايشان بر صورت رفيق شفيق وجاء ايشان دوزخ بود وجاء بازكشت ايشان بد بازكشتي باشد ضرب الله مثلا للذين كفروا امرات نوح وامرات لوط كانتا تحت عبدين من عبادنا صالحين فخانتاهما فلم يغنيا عنهما من الله شيئا وقيل ادخلا النار مع الداخلين معني اينست بديد كرده است خداي مثل براي كافران تا محل عبرت بود ايشان را كه كفر ايشان سبب عذاب بود وقرابتي ومصاهرت با نيكان ايشان را از عذاب مانع نشود مثل زن نوح وزن لوط كه تحت دو بنده صالح بودند وبا ايشان زلفت وصحبت مي نمودند پس با ايشان خيانت كردند ونفاق وكفر ورزيدند واسرار پيغمبران بر كافران كفتند مضرت ايشان جستند پس اين پيغمبران در كفر اين زنان

شيئا شيئا | شيأ وقيل آمنوا امراه امراه ابنه ابنه عمران وكتابه

بالوجهين ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — مدغما غير الغنة خلف — بالاشمام ضما هشام وكسائي — ثلثة اوجه لورش — ابن كثير وابو عمرو — بالهاء في الوقف — بالامالة في الوقف كسائي — في الوقف ابن كثير وابو عمرو — بالهاء — بالامالة في الوقف كسائي — بالامالة المحضة ابن ذكوان — وكتابه: بكسر الكاف والالف بعد التاء نافع وابن كثير وابن عامر وحمزه وكسائي وابو بكر

مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا
از بندكان ما نيك پس مخالفت نمودند آن دو زن با آن دو پيغمبر در اعتقاد پس باز نداشتند آن دو پيغمبر
عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ
از آن دو زن از عذاب خداي تعالى هيچ چيز وكفته شد در آييد در آتش دوزخ
مَعَ الدَّاخِلِينَ ﴿١٠﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ
با ديكر در آيندكان از كفار وبديد كرد خداي تعالى داستاني مر آنانرا كه
آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ
ايمان آوردند زن فرعون چون كفت اي پروردكار من بنا كن
لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ
براي من نزد رحمت تو خانهٔ در بهشت وبرهان مرا از فرعون
وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾
وكردار او ونجات بخش مرا از كروه ستمكاران
وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا
ومريم دختر عمران كه نكاه داشت عورت خود را
فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ
پس آفريديم عيسى را در رحم او بي واسطهٔ پدر وباور داشت شرايع
رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ ﴿١٢﴾
پروردكار خود را وكتابهاي منزل او را وبود از جملهٔ مطيعان

وسنك آسيا بر سينهٔ او نهادند وبانواع عقوبت عذاب ميكردند او در آن حالت دعا كرد وبزاري بر زبان آورد اي پروردكار من بنا بكن براي مرا در قرب آثار رحمت خويش خانهٔ در بهشت ونجات بخش مرا از عقوبت فرعون وعمل او يعني از ظلم وسوء فعل او ونجات ده مرا از كروه ظالمان يعني قبطيان ومريم ابنت عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا وصدقت بكلمات ربها وكتبه وكانت من القانتين ومثل مريم دختر عمران آنكه فرج خود را از مكان نكاه داشت ودر صحبت مردي نكماشت وبعضي از فرج كريبان پيراهن مراد دارند وآنرا كنايت از نكاه داشتن فرج ... چه ... كه در ... شان

كريبان خود نكاه داشت باشد نكاهداشت فرج او را بطريق اولى بود وآن كنايت قرآني را موافق است وآداب فرقاني را مطابق است پس ذكر بيان
او نفخ كرديم يعني فرشته را بنفخ كردن فرموديم ومراد از نفخ عملي است كه بنفخ ماند كه از اين وجه تمثيل نفخ ميخوانند وتصديق كرد مريم كلمات
خداي او كتابهاء او زاو بوده است مريم از مطيعان خدا وپرستندكان حق جل وعلا مريم بيمن ايمان وپارسايي بدرجه عالي رسيد ومرتبهٔ او بمديح
واصطفيك على نساء العالمين كشيد كفار زمانهٔ او كه او را تهمت ميكردند او را در ورطهٔ مضرت نياوردند بضرب مثل مذكور وذكر تمثيل مسطور

در باز داشت از عذاب ايشان هيچ نفعي نكردند واز صحبت والفت با جلالت قدر خويش ايشان را در نجات نياوردند وايشان را بسبب كفر ايشان با وجود صحبت والفت پيغمبران
كفته شد در وقت موت يا در آيند كان ديكر در دوزخ در آييد وهمچو كافراني كه با پيغمبر وسيلت قربت وصحبت نداشتند معذب شويد وتواند بود كه قول مذكور در روز قيامت
بود وقيل بطريق ونفخ في الصور بمعني مستقبل باشد وضرب الله مثلا للذين آمنوا امرات فرعون اذ قالت رب ابن لي عندك بيتا في الجنة ونجني من فرعون
وعمله ونجني من القوم الظالمين معني اينست وبديد كرده است خداي مثلي را براي بيان اين كه مر مؤمنان را درجات بود وصحبت والفت بدان وبدكردار از ايشان را
از نيل درجات مانع نشود مثل زن فرعون كه ايمان بموسى آورده بود فرعون او را تعذيب فرمود كه او را در آفتاب كرم انداختند ودستهاء او را بميخها بازمين دوختند

تنبیه حفصه و عایشه است رضي الله عنهما که بپیغمبر علیه الصلوة والسلام از بعض کلمات ایشان آزرده گشت و چندگاه بخشم و ترك صحبت بپیوست تا ایشان از حال زن نوح
و لوط اندیشند و بر صحبت بپیغمبر مغرور نشوند و به اعمال و اقوال شایسته پردازند و طاعت خدای و طاعت بپیغمبر عهد کار خویش سازند. بدانکه درین سورت بپیغمبر علیه
الصلوة والسلام را از واقعه تحریم ماریه و رضاجویی زنان تنبیه کرد و کفارت سوگندی که خورده بود در بیان آورد و تنبیه زوجات بپیغمبر صلی الله علیه وسلم و
تحریض بر توبه و جز آن از تنبیهات بر توبه بنهایت رسانید و در آخر آنرا بضرب مثل روشن کردانید مقصود تمام کرد و سخن را بانتها آورد شك نیست مقطعی که دلالت
بر انتهاء سخن کند مقطعی حسن باشد و مختمی که دلالت بر تمام شدن کلام کند مختمی مستحسن بود والله اعلم وشان فهم کلام اعظم لا اله الا هو ربي توکلي
علیه وهو حسبي

وَهُوَ بسکون الهاء قالون وابو عمرو وكسائي · شَيْءٍ بالوجهين ورش · شَيْءٍ سکت خلف وفي رواية خلاد · قَدِيرٌ بالترقيق ورش

سورة الملك

سورة ملك مکی است سی آیت سیصد و سی و نه کلمه هزار و سیصد و سیزده حرف است ربط این سورت با سورة تحریم آنست که اختتام سورة تحریم بذکر مؤمنان و کافران که در ملك و ملکوت مظهر تصرف و قدرت اند بود و در مبتدا سورت ملك ذکر ملك و تصرف و قدرت و فطرت روی نمود بدانکه سورة مذکور بثناء خدای عز وجل افتتاح کرد بعده ثناهاء دیگر در بیان آورد تا انکه بذکر الذی خلق سبع سموات طباقا تخلص سوی ذکر ایمان حاصل گشت بعد بذکر مصابیح در ولقد زینا السماء الدنیا تخلص سوی مصابیح و از ذکر مصابیح تخلص سوی شیاطین بحصول پیوست جملهٔ واعتدنا لهم در ذکر شیاطین بود از ذکر شیاطین در ذکر کفار که اخوان شیاطین اند تخلص روی نمود از آنجا تا آخر سورت ذکر کافران آورد و سورت را بدان ختم کرد شك نیست جملهایی که از یکدیگر بسته کرد مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان اتصال و ارتباط باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگر نیست آنچ بر وجه اعتراض در میان جمل مذکور آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلها که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

مصابیح

سورة الملك مكية

١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان
تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ ز
عاست مفیض خیرات آنکه بید قدرت اوست پادشاهی مطلق و او
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لا الَّذِي خَلَقَ
بر هر چیزی تواناست از ایجاد و اعدام آنکه بیافرید

لا يمسه الا المطهرون

بسم الله الرحمن الرحيم تبارك الذي بيده الملك وهو على كل شيء قدير الذي خلق الموت والحيوة ليبلوكم ايكم احسن عملا معنی آیت بزرگ است خدای جل و علا آنکه بید تصرف اوست ملك و او بر همه چیز تواناست خدایی آنکه موت و حیات را
آفرید یا گویند خدایی که موت و جان را تقدیر کرده تا علم خود را اظهار کند و بیان کند آنچ از حال شما میداند و همچو آزمایند و امتحان کننده پیدا کرد که کدام کس از شما از روی
عمل نیکوتر باشد و کیست که حیوة را غنیمت می پندارد و نفایس انفاس را در طاعت و نیکی میکذارد و بیاد داشت فنا و زوال با دنیا نمی آمیزد و بخوف مرك از مقام هوا و هوس
بر می خیزد بکار رهاء نیك می پردازد و نیکی شعار و دثار خود می سازد و کیست که دل را بر آخرت نمی گمارد و باقی را بفانی میکذارد بغافل بودن از مرك عطلت را بخود
راه میدهد و این نفایس عمر را ضایع میکند بیت کاشکی قیمت انفاس بدانستی خلق · تا دمی چند که باقیست غنیمت شمرند · سرمایه گرانمایه حیات داده اند

ودروي منافع جليله وفوايد جزيله نهاده اند دشمني همچو اجل دنبال آن داشته اند غارت كري همچو مرك دربي آن كماشته اند عاقل ازين دشمن غافل نشود دانا اين سرمايه
را بباد اني ضايع نكند موت را ياد آرد بحيات مغرور نكردد غفلت وعطلت را برخود نپسندد دنيا را خانه آتش كرفته داند رخت خود را چنانچه داند وتواند بمامن آخرت
برساند بيت صاحبا عمر عزيزست غنيمت دانش ‹ كوي خيري كه تواني ببر از ميدانش › در حديث است الدنيا حلوة خضرة وان الله مستخلفكم فيها فناظر
كيف تعملون واين خطاب خلفا راست واكر همه را مراد دارند رواست چه هريكي را بر اعضاء خويش فرمانده است وچون فرمانده آن آمر وناهي است ودر حديث
ديكرست كلكم راع وكلكم مسؤل عن رعيته واين عمل حكمت خلقي است كه از اعلم اخلاق كويند وبدين عمل اصلاح نفس خويش جويند وبعضي را فرمانده
اهل وعيال نيز حاصل شده بر ايشان امر ونهي او نافذ آمده چنانچه حق سبحانه وتعالى مي فرمايد يا ايها الذين آمنوا قوا انفسكم واهليكم نارا وقودها الناس والحجارة واين كار بحكمت منزلي تعلق دارد اهل اصطلاح آنرا علم اصطلاح منزلي مي بندارند وبعضي را خلافت كبري كه عبارت از فرمانده بر امصار واقاليم است نصيب شده واوامر ونواهي بر كافه رعايا وعامه برايا آمده واين عمل را حكمت مدني داشته اند وعلم سياسة خوانده واين علمي شريف وعملي عظيم است متضمن صلاح عالم واصلاح امور كافه بني آدم است اول باید بر قواعد علم اخلاق در نفس وضبط اعضاء خود در انقياد اوامر واجتناب از نواهي كوشش نمايد بعد از آن چون باهل وعيال مبتلا ‹ ديد › بتوقوا اصلاح منزل باصلاح امور اهل وعيال اهتمام فرمايد قال عليه السلام ابدأ بنفسك ثم بمن تعول بعد از آن هركه بدرجه سلطنت وولايت ومنصب پادشاهي وخلافت برسد باحكام احكام حكمت مدني واستحكام محكمات قوانين علم سياسي در اصلاح امور همكنان وحمايت جمهور عالميان پردازد تعظيم امر خالق وشفقت بر كافه خلق خلق سازد

بيت

فرمانبر خداي ونكهبان خلق باش ‹ اين هر دو قرن كر بكرفتي سكندري ›
در هيچ كار هوا را بخود راه ندهد وبهيچ وجه باز ظلم برخود ننهد قال عز من قايل خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين همه را بايد كه بر قدر ابتلاء در كار باشند عطلت وضايع شدن دستكاه عمر را برخود نپسندند در كتب فقه آورده است هركه مال در غير مصرف صرف كند

ليبلوكم ايكم احسن قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وهي ثلثون اية كوفي

الموت والحيوة ليبلوكم ايكم
مردن وزندكاني را تا صورت آزمايش نمايد شما را كه كدام يك از شما
احسن عملا ط وهو العزيز
نيكوترند بكردار لا واو غالب است
الغفور ۞ الذي خلق سبع سموات
آمرزنده هربد كرداري آنكه آفريد هفت آسمانرا

تنزيل من رب العالمين

ايكم احسن بالسكت خلف في رواية وهو بسكون الهاء قالون وابو عمرو وكسايي

ونقدي را كه دارد ضايع كرداند او را سفيه كويند قال الله تعالى ولا تؤتوا السفهاء اموالكم التي جعل الله لكم قياما وارزقوهم فيها واكسوهم وقولوا لهم قولا معروفا كسي كه نقد حيات
وحاصل عمر را در غير محل صرف كند وبغير نفع ضايع كرداند توان دانست كه او را چه نامند وبدانكه حيات وموت دو نوع اند جسماني وروحاني حيات جسماني فانيست بمجاورت روح وجو
د كيرد بمفارقت روح فنا وزوال پذيرد ثمره وابتلا اعمال است واكتساب انواع كمال است كه الدنيا مزرعة الآخرة قال عليه السلام المؤمن لا يزيد عمره الا خيرا بيت ‹ نيست
اين دم كه دمي داري درياب بكن كاري ‹ از فرصت يكدم را عمر ابدي كردان › موت جسماني كه بمفارقت روح حاصل شود هرچند مخرب ابدان موجب فرقت احباب واخوان
ليكن طريق وصول دركاه رحمان وحصول درجات جنانست الموت جسر يوصل الحبيب الى الحبيب وحيات روحاني باقيست چه روح نميرد وحيات او زوال وفنا نپذيرد ثمره حيات

روح حصول معارف و وصول معالم و شناخت مراتب انفس و یاد آوردن مقامات قدس و سلوک طرایق و ادراک حقایق و ذکر کردکار و فکر در جلال و جمال پروردکار و ترقی
مراقی کمال و توقی از ذمایم اخلاق و رذایل اعمال است و موت روحانی را که عبارت از قوت ثمره حیاتست اعتباری دارند حقیقی پندارند بغفلت از احوال و ذهول
از مراتب کمال و ناشناختن مقام آتش و فراموش کردن مرتبه قدس بود و فرو شدن در هاویه هوا و مستغرق کشتن در شهوات نفس و غلو کردن در لذات جسم باشد
و این موت موجب خسرانست مبعد از حضرت رحمنست مورث عذابست سبب نکال و عقابست منفعت حیات روحانی از حیات جسمانی بالاترست و مضرت موت
روحانی از مضرت موت جسمانی اکثرست و بهر دو ابتلا متعلق و امتحان متحقق است حیات دریا عمیق است ایمان کشتی این دریا باید ساخت کردار نیک را سرمایه
می باید پنداشت حوادث دهر را امواج آن تصور باید کرد و دین را کشتی این دریا باید آورد عنایت کردکار بیچون را رسن آن کشتی باید کرفت جنان و رضوان را مقصد سفر باید پذیرفت و مرگ را ساحل این دریا باید انکاشت در گذرگاه متفحصان امتر صد باید پنداشت

قطعه

زندگانیست بحر ژرف و عمیق
کشتی او هدی و ایمانست
رهبر راه او کتاب خدای
رخت و کالای بر و احسانست
گردش روزگار موج ویست
رسن او ز فضل رحمانست
ساحلش مرگ و مقصدش عقبی
در گذرگه حساب سلطانست

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ این جمله تذییل است معنی اینست و او قویست غالب است موت و حیات تواند آفرید و بعمل و جزا مبتلا تواند کردانید آمرزکارست خطایا بیامرزد رحیم است عطایا بخشد الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ طِبَاقًا معنی اینست آنکه آفریده است هفت آسمان طبق بر طبق هر هفت طبق معلق مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ معنی اینست نه می بینی تو هیچ تفاوتی یا چه می بینی از تفاوت در خلق رحمن یعنی کم بیش در آفرینش آسمان فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ معنی اینست پس اگر کمان بری که بتکرار نظر تفاوتی خواهی دید پس بصر را کرتی دیگر باز کردان هست که می بینی در آسمان از شکافها یعنی

قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون — لهمو بربهمو

طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفَاوُتٍ ط
مطبق بر زبر یکدیگر نه بینی تو ای نکرنده در آفرینش آسمان خدای مهربان هیچ عدم تناسب
فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ
بر باز کردان نکرش را تا هیچ بینی از شقوقی بر باز کردان
الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا
نکرش را باری پس از باری تا باز کردد سوی تو بینایی تو [illegible]
وَهُوَ حَسِيرٌ ۞ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
وحال آنکه آن نظر با فتور و کلال بود از کثرت نظر و بتحقیق آراستیم ما آسمان نزدیکتر را بظهور ستارکان
وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا
و کردانیدیم آن کواکب را از آثار آن راندکان بشهب متولد مر دیوان را که استراق نمایند و ساختیم ما
لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ۞ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا
برای دیوان عذاب آتش افروخته و مر آنان راست که کافر شدند
بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ ط وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۞ إِذَا
بپروردکار ایشان عذاب دوزخ و بد جایی باز کشتنی چون
أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ ۞
افکنده شوند در آن شنوند مر دوزخ را یا اهل آنرا آواز منکر چون آواز خر وحال آنکه دوزخ جوشد
تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ط كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ
خواهد که از هم جدا شود از غایت خشم هرگاه که افکنند در آن گروهی

مَا تَرَى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وکسائی
مَا تَرَى امال بین بین ورش
مِنْ تَفَوُّتٍ حمزه وکسائی
هَلْ تَرَى بالادغام ابو عمرو وحمزه وکسائی وهشام
هَلْ تَرَى بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه وکسائی
هَلْ تَرَى امال بین بین ورش
يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ بالسکت خلف فی روایة
يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ بالنقل ورش
خَاسِئًا وَهُوَ مدغما غیر الغنة خلف بسکون الهاء قالون و ابو عمرو وکسائی
خَاسِيًا وَهْوَ بالابدال فی الوقف حمزه
وَلَقَدْ زَيَّنَّا بالادغام ابو عمرو وحمزه وکسائی وهشام
الدُّنْيَا الدُّنْيَا امال بین بین ابو عمرو و ورش حمزه وکسائی
وَأَعْتَدْنَا بالتسهیل فی الوقف حمزه
وَبِيسَ بالابدال فی الوقف حمزه
شَهِيقًا وَهِيَ مدغما غیر الغنة خلف
وَهْيَ بسکون الهاء ابو عمرو وقالون وکسائی
تَكَادُ تَّمَيَّزُ بادغام التاء فی التاء بزی و بادغام الدال فی التاء سوسی

وبد باز کشتنی است مر کافران عذاب دوزخ و آتش سوزان سوال ستاره از چراغ روشن ترست و در روشنایی اکثر و او فرست تشبیه اعلی بادنی چگونه مستقیم آید و صحت او بچه وجه روی نماید جواب کمال چراغ در روشنایی و آرایش او در طبایع مردمان مستقرست و پیش ساکنان عالم سفلی معروف و مشهورترست بدین اعتبار ستاره را بچراغ تشبیه کرد و لفظ مصابیح برای کواکب مستعار آورد و کیفیت رجم نجم شیاطین را آنست

موجب عیب و نقصان نیستی باز کردان بصر را باز کردانیدنی بتکرار کرتی بعد کرتی یعنی کرات بسیار باز کردد سوی تو بصر در این حال که از تو دور افتاده بود و او کند کشته و بیکار شده باشد چه تکرار نکریستن نظر را کم کند و در کندی بصر و در نابینایی افکند کفته اند اگر همه عمر در آسمان بتکرار نظر کند و خود را در جستن عیبی در خلقت او افکند معدوم را چگونه بیند تا بوده چه نوع بنکرند بصر کم کنند مطلوب نیابند وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ معنی اینست هر آینه بدرستی آراسته ایم بستارها آسمانی را که نزدیکترست بزمین و کردانیده ایم ستارها را سنکسار کننده مر شیاطین را و برای شیاطین عذاب آتش افروخته ساخته کرده ایم و برای کسانی را که بپروردکار خویش نکرویدند و بآفریدکار خویش کفر ورزیدند عذاب دوزخ بدید آورده ایم

که از نجم شعلهٔ آتش بیرون می آید شیاطین را میزند و در اقطاء زمین می افکند ستاره از جای خود نمی جنبد و محلی را که در آن مرکوز است نمیگذارد امام قتاده رحمه الله گفته ستارها برای
سه چیز پیدا آمده و برای سه کار مهیا گشته یکی آرایش آسمان دوم رجم شیطان سیوم راه دریا و بیابان این سه چیز در ستارها یقین است جز این از آثار و خواص و سعادت
و نحوست محض حسبان و تخمین است بسببی از اسباب علم متعلق نیست و اعتقاد کردن بران اعتقادی بی معنی است اما بظن و گمان این چیزها ممنوع نبود ظن غیب دیگر است
علم غیب دیگر باشد و بدانکه در بعض کتب علم هیئت آورده و بتصریح و تشریح بیان کرده ستارهایی که می نماید و در نظر مردمان می آید هزار و بیست و نه ستاره است
از آن جمله هفت ستاره زحل مشتری مریخ شمس زهره عطارد قمر سیاره است هفت ستاره مذکور بترتیب مسطور در هفت فلک دایراست و بر مقادیر معین در دوازده
برج سایر است هزار و بیست و دو ستاره دیگر ثابتند در فلک البروج که فلک هشتم است از ثوابت اند مقادیر بر ثوابت مذکور بتفصیل است بیان آن تفصیل موجب تطویل است یازده کواکب بر آن مقدار آمده که هریکی مقدر بقدر زمین صد و هشت بار شده و چهل و پنج کوکب از کواکب ثوابت بر آن مقدر است که هریکی از ایشان همچند زمین نود بار است و دویست و هشت کواکب اینچنین است که هریکی از آن هفتاد و دو چند زمین است چهارصد و هفتاد و چهار کوکب دیگر در مقدار هریکی از آن همچند زمین است پنجاه و چهار بار ... و دویست و ... هفتاد ... کواکب دیگر اند ... که بیست و شش چند زمین مقدر اند شصت و سه کواکب باقی از همه کمتر اند هژده بار چند زمین برابر اند بیت

آنکه سهار انگری ذره وار
هست بمقدار زمین هشده بار

چون آسمانها شفاف و صاف اند ستارهاء مذکور در آسمان دنیا باعتبار تفاوت در بعد و قرب بر مقادیر معهود دیده میشوند موجب آرایش میکردند آسمان دنیا بدان آراستگی میگیرد و زینت می پذیرد اما آسمانهاء دیگر بر کیفیات دیگر هست مقادیر ستارها در مرآی و منظر بزرگتر است همچو آسمان دنیا بستارها زینت نمیگیرد و آرایش و زیبایی نمی پذیرد بدین وجه آسمان دنیا بزینت مصابیح مخصوص شد و آرایش ستارها باسمان فرود متعلق آمد إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ

سالهمو يأتكمو بذنبهمو ربهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
انتمو الا قولكمو او اجهروا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ ۝ قَالُوا بَلَى
پرسند ایشان از خازنان آتش ای نیامد بشما بیم نماینده گویند آری
صلی
قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ ۝ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ
بحقیقت آمد بما بیم نماینده پس تکذیب نمودیم ما او را و گفتیم فرو نفرستاد خدای تعالی هیچ چیز
إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ ۝ وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ
نه اید شما مگر در گمراهی بزرگ و گفتند اگر بودیمی ما که شنیدیمی
أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ ۝ فَاعْتَرَفُوا
یا در یافتیمی حقیقت کار را نبودیمی در میان اهل آتش افروخته پس اقرار نمودند
ج
بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ۝ إِنَّ الَّذِينَ
بگناهان خویش پس دوری باد از رحمت خدای مر ملازمان آتش افروخته را بدرستی آنکسان که
يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝
می ترسند از عذاب پروردگار خود در نهان مر ایشان راست آمرزشی و مزدی بزرگ
ط
وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
و نهان کنید گفتار خویش را یا آشکارا کنید بآن بدرستی او داناست بآنچه
ط
الصُّدُورِ ۝ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ۝
در ضمایر است ای ندانند مخلوق را آنکه آفرید و او نافذ است بعلم در بواطن آگاه از خفیات امور
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا
اوست آنکه گردانید برای شما زمین را مسخر پس بروید

سالهم بالتسهيل في الوقف حمزة
بلى بالامالة — بلى امال المحضة حمزة والكسائي بين بين ورش
قد جاءنا ابو عمرو وهشام وحمزة والكسائي
قد جاءنا بالامالة حمزة وابن ذكوان
من شيء فريق بالوجهين ورش سكت خلف وفي رواية خلاد
ان انتم ان انتم بالنقل ورش سكت خلف في رواية
انتم الا مغفرة السكت خلف في روا رقق ورش
مغفرة بالامالة في الوقف كسائي
مغفرة و مدغما غير الغنة خلف
واسروا بالترقيق ورش
قولكم او اجهروا بالسكت خلف في رواية
يعلم من ادغم سوسي

ركوع

وهو اللطيف بسكون الهاء قالون وابو عمرو والكسائي
جعل لكم بالادغام سوسي

لكم الارض بالنقل ورش لكم الارض سكت خلف في رواية خلاد

دعوی شما خطیر مگر در گمراهی کبیر وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ معنی آنست و بگویند کافران اگر می بودیم ما شنونده که دلایل سمعیه می شنیدیم تبلیغ رسولان قبول میکردیم

شدند شهیقا معنی آنست چون در آتش دوزخ انداخته شوند از آتش دوزخ آوازی منکر همچو آواز حمار بشنوند و حال آن باشد که دوزخ همچو دیگ میجوشد تَفُورُ تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ معنی آنست
و از غضب مغرور شد میخواهد از غایت خشم بشگافد و از یکدیگر جدا شود كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ
اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ معنی اینست هر بار که انداخته شود در دوزخ فوجی از کافران برسند ایشان را خازنان نیران آیا نیامده بود بر شما پیغمبری
ترساننده رسولی بیم کننده که شما را از آتش بترسانید و بپرورد کار خویش کفر و رزید ایشان بگویند آری پیغمبران بر ما آمده بودند ما را آیات بینات نموده و از
آتش ترسانیدند و این اخبار رسانیدند ما ایشان را تکذیب کردیم و در معرض افترا آوردیم گفتیم خدای چیزی نفرستاده است شما را پیغمبری نداده است نه اید در

وآنچ خبر کرده اند واز خدای عز وجل آورده اند بران ایمان می آوردیم بکتابها وفرشتکان وقیامت وحساب ومیزان وسایر اموری که تعلق دارد بدان یا دریافتن بدلایل عقلیه است
دری یافتیم وعلوم عقلیه چون علم موجود صانع وقدم او وصفات ثبوتیه وسلبیه وحدوث عالم میدانستیم وبدان اعتقاد میکردیم در میان اهل دوزخ نمی بودیم وجاهل با عقاید
نمی نمودیم این کلمات کویند واعتراف بکناه خویش کنند واز کفر وبدی پشیمان شوند ولیکن بعد کذشتن ایام اقرار وهنکام اعتراف اقرار سود نکند واعتراف
کار نیاید بیت وقت هر کار نکهدار که سودت نکند نوش داری که پس از مرک بسهراب دهی پس چون بعد رفتن نقد پشیمان کردند وبکناه
خویش اقرار کنند پس دوری وهلاکی باد از رحمت خدا مر اهل دوزخ را واین دلیل است برین که کافر از ادعاء بدکردن رواست ومنع کردن ازان خطاست ودرین

ءَامِنتُمُو أَمْ امِنتُمُو عَلَيْكُمُو قَبْلِهِمُو فَوْقَهُمُو لَكُمُو يَنصُرُكُمُو — قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ
در جوانب راههاي آن وبخوريد از روزي خداي وباسوي جزاي اوست بازكشت

ءَأَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ
همه آيا ايمن شديد ازآنكه در آسمان اند از ملايكه موكل بعذاب كه فروبرد شمارا بزمين

فَإِذَا هِيَ تَمُورُ أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يُرْسِلَ
پس ناكهان زمين مضطرب ومتحرك بود يا ايمن شديد ازآنكه درآسمان اند كه فرستد

عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ
برشما بادي باسنك ريزه پس زود بود كه بدانيد كه چكونه است بيم نمودن من

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ
وبتحقيق بدروغ داشتند آنانكه پيش ازيشان بودند پس چكونه بود

نَكِيرِ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ
انكار من برايشان اي نكرستند سوي مرغان زبرايشان حال آنكه بازكشاده اند بالها را

وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَٰنُ إِنَّهُ بِكُلِّ
وباهم مي آرند نكاه نميدارد آن مرغانرا مكر خداي بخشاينده بدرستي او بهر

شَيْءٍ بَصِيرٌ أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ
چيزي بيناست يا كيست مشار اليه آنكه او اعوان است مرشمارا

يَنصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ إِنِ الْكَافِرُونَ
ياري دهد شمارا از جز خداي بخشاينده نه اند كافران

ءَامِنتُم — كالالف قالون وابو عمرو وهشام
ءَا ءَمِنتُم — هشام في رواية
ءَامِنتُم — بالابدال ورش
ءَا ءَمِنتُم — كالالف ابن كثير وورش في الحالين
النُّشُورُ وَامِنتُم — بالابدال في الوصل قنبل
السَّمَاءِ ين — في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
أَن يَخْسِفَ — مدغما غير الغنة خلف
بِكُمُ الْأَرْضَ — بالسكت خلف في رواية
بِكُمُ الَارْضَ — بالنقل ورش
أَمَ امِنتُم — بالنقل ورش
أَمْ أَمِنتُم — سكت خلف في رواية
السَّمَاءِ يُّن — في الوصل نافع وابن كثير وابو عمرو
أَن يُرْسِلَ — مدغما غير الغنة خلف
نَذِيرِي — في الوصل ورش
كَان نَّكِير — بالادغام سوسي
نَكِيرِي — في الوصل ورش
يَرَوَ الَى — بالنقل ورش
صَافَّاتٍ — بالوجهين ورش
وَشَيْءٍ — سكت خلف في رواية
شَيْ — مدغما غير الغنة خلف
يَنصُرُكُم — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
يَنصُرْكُم — بالاختلاس دوري؛ بسكون الراء ابو عمرو
إِنِ الْكَافِرُونَ — بالترقيق ورش

آيت دليل برين است كه تكليف بردلايل سمعيه وعقليه مبني است وحجت بي شنيدن ودريافتن منفي است
إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ معني اينست
بدرستي كساني كه ازپروردكار خويش بغيب يعني پيش از مشاهده آيات وعلامات قيامت بترسند وبردين اسلام اعتقاد كنند ودم ايمان وصلاح زنند مرايشانرا است آمرزش خدا وثواب بزرك يعني نعيم بهشت از فضل خدا جل وعلا
وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
روايت كرده اند مشركان كه درشان پيغمبر صلى الله عليه وسلم بدي مي جستند وبد ميكفتند يكي كفت آهسته كوييد كه آنچ بلند ميكوييد خداي محمد مي شنود ديكري كفت هردو مي شنود سيوم كفت هيچ نه مي نميشنود اين آيت درشان ايشان نازل كشت واين نظم درباب ايشان بود ونوشت معني اينست كفتار خويش رانپهان داريد يا اشكارا كنيد هردو برابرست معلوم قادر اكبرست بدرستي آنچ درسينها شماست ميداند آنچ برزبان آورديد بروي چكونه مخفي ماند
أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ معني اينست آيا نداند سر وجهر كسي كه سر وجهر آفريده ودل وسينه راموجود كردانيده وحال اينست كه او دوربين است آكاه است يعني داننده دقايق است خبيرست آكاه برحقايق است
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ
معني اينست او خدايي است انكه كردانيده است براي شمارا زمين را مركب رام شده سرد رانقياد آورده پس سوار شده بردوشهاء او يعني بر بلنديهاء او ومشي كنيد واز روزي كه شمارا داده است وآن در زمين نهاده است بخوريد وسوي حسابكاه خداست جل وعلا برانكيختن وجمع كردن شما ءَأَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ
تَمُورُ أَمْ أَمِنتُم مَّن فِي السَّمَاءِ أَن يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ معني اينست آيا ايمن شده ايد نمي ترسيد از الهي كه براعتقاد شما با كويند از الهي
كه بدايع فطرت وعجايب قدرت او در آسمانست اكراين تاويل نكنند مستقيم نيايد چه الله تعالى منزه از مكانست ازين كه فرو برد شمارا در زمين پس ناكاه آن ديده
شود كه ... جنبد وشمارا فرو مي برد از پايه برين بلكه اايمن شده ايد از هر كه در آسمانست هم برتا وبلي كه كذشت وذكر آن واضح كشت ازين كه بر شما بفرستد سنك از آسمان

یار دشما را می ترسانیم بترهیب وتخویف مبرهن میکردانیم خواهید دانست ترسانیدن من چکونه بود وخواهید دید که عقوبت من چه روی نماید ولقد کذب الذین من قبلهم فکیف کان نکیر معنی اینست وهر اینه بدرستی کسانی که بیش از مشرکان قریش بودند بیغمبران را تکذیب کردند پس انکار من در شان ایشان چکونه بود وایلام وانتقام در حق ایشان چه نوع روی نمود

ای کفار قریش حال خود بر حال ایشان قیاس کنید وخود را بتکذیب محمد در ورطهٔ هلاک مه افکنید اولم یروا الی الطیر فوقهم صافات ویقبضن ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شیء بصیر معنی اینست آیا نکرند ونمی بینند کافران سوی پرندکان بالاء ایشان صف کشیده پرها کستراننده وکرد آرنده برطریق اشنا کنندکان در آب که دستها کستراند

باز کرد آرند وچون اصل احوال ایشان صف زدن در طیران وکستردن پرها در هواست صافات بصیغه اسم که دلالت بر ثبوت دارد ذکر کرد وکرد آوردن پرها حادث میشود وکاه کاه می باشد بصیغه که دلالت بر حدوث وتجدد دارد آورد نکاه نمیدارد ایشان را در هوا میان زمین واسمان مکر قدرت کردکار رحمان جسم کثیف بطبع در هوا نماند وبسبب کثافت وثقل در هوا ماندن نتواند اجسام کثیفه طیور را در هوا جز قدرت خدا ندارد واینچنین امور عجیبه جز فطرت اوسیدا نبارد وذکر لفظ رحمان اختیار کرد لفظی که دال است بر کمال مرحمت آورد تا اشارت کند که طیران طیر در هوا اثریست از آثار قدرت خدا بدرستی کردکار رحمن بهر چیز بیناست وبهر کار داناست

أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ يَنصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ

بلکه خود کیست آنکه لشکر شما بود ودر هنکام عذاب خدای شما را یاری کند یا کویند این آیت که در شان او کفته شود این لشکریست که شما را یاری دهد یعنی چون خدای شما را در عذاب افکند که شما را یاری دهد إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ معنی اینست نه اند این کافران مکر در غرور وفریب شیطان زیرا که اعتماد بر کسی که یاری نتواند کرد خطاست وفریفته شدن ومغرور کشتن باینچنین کس نا رواست أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ معنی اينست بلکه خود کیست یعنی هیچکس نیست آنکه شما را روزی دهد اکر خدای روزی خود از شما باز دارد لیکن ایشان در سرکشی ورمندکی ستیزه کردند وخود را بستیهیدن آوردند در بی فرمانی در رفتند ولجاج وتمادی بدیر فتند أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ معنی آنست حال مومن وحال کافر معلوم کشت مستوی بودن

أَنشَأَكُمْ ذَرَأَكُمْ كُنتُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يرزقكم وان

الا في غرورٍ ج ۞ أمّن هذا الذي يرزقكم

مكر در غرور فريب شيطان — يا نه كه كيست آنكه روزي دهد شما را

ان امسك رزقه بل لجّوا في عتوٍّ ونفورٍ ۞

اكر بازكيرد خداي روزي خود را نه كه دور در شدند در تكبر وفرار از حق

أفمن يمشي مكبًّا على وجهه أهدى أمّن يمشي

اي پس آنكس كه رود در روي افكنده چه برجاده نرود راه يافته تر اي پس آنكس كه رود

سويًّا على صراطٍ مستقيمٍ ۞ قل هو الذي أنشأكم

يكسان است بر راه راست بكو اوست آنكه آفريد شما را

وجعل لكم السمع والأبصار والأفئدة ط

وبيافريد شما را شنوايي وبيناييها ودلها را

قليلًا ما تشكرون ۞ قل هو الذي ذرأكم

اندكي شكر ميكويد بكو اوست آنكه پراكنده كرد شما را

في الأرض وإليه تحشرون ۞ ويقولون متى

در زمين وسوي او كرد آورند شما را وميكويند كدام وقت خواهد بود

هذا الوعد إن كنتم صادقين ۞ قل إنما العلم

اين وعدهٔ قيامت اكر هستيد شما راست كويان بكو بدرستي دانش آن

عند الله وإنما أنا نذيرٌ مبينٌ ۞ فلما رأوه

نزد خداي تعالي است وبدرستي من بيم نماينده ام هويدا پس چون بينند آن وعده را

يرزقكم — ادغم سوسي
يرزقكم ان — سكت خلف في رواية
ان امسك — بالنقل ورش
ان امسك — سكت خلف في رواية
في عتوٍّ و — مدغما غير الغنة خلف
افمن يمشي — مدغما غير الغنة خلف
اهدى اهدي — امال بين بين ورش؛ الامالة المحضة حمزة والكسائي
امن يمشي — مدغما غير الغنة خلف
سراط صراط — بالسين قنبل؛ بالاشمام زايا خلف
وجعل لكم — ادغم سوسي
والابصار — بالنقل ورش
والابصار — سكت خلف في رواية خلاد
والافئدة — بالنقل ورش
والافئدة — سكت خلف وفي رواية خلاد

والافيده — بالامالة في الوقف كسائي
والافده — بالنقل في الوقف حمزة
في الارض — بالنقل ورش
في الارض — سكت خلف وفي رواية خلاد
متى — الامالة المحضة حمزة وكسائي؛ امال بين بين ورش
واليهي — اشبع ابن كثير
قل انما — بالنقل ورش
قل انما — سكت خلف في رواية
نذير — بالترقيق ورش
راوهو — بالاشباع ابن كثير

ومهتدی شدن او بظهور پیوست ایس کفته شود وسوال کرده آید کسی که مشی کند در حالی که بر روی افتد ونمیتواند که راست بایستد راه را از چاه فرق نمی تواند کرد راه یابنده تر بود یا کسی که راست ایستاده بر راه مستقیم وزمین هموار میرود وراه را از دور رسته میکند چپ وراست می بیند واز بلندی ونشیبی آکاه میشود راست ودرست بر رنج راست ومستقیم میرود راه راست یابنده تر باشد واین تمثیل کافر ومومن است کافر که راه حق نمیدانند در چاه ضلالت می افتد وبا ظهور خلل وفساد حوالت اعتقاد بر آبا واجداد میکند وجدنا آباءنا کذلك یفعلون میکوید همچو کسی است که بر روی افتاده مشی میکند وراه وچاه نمی بیند ومهلکه ومنجاه نمیداند ومومن که مقصد ومعاد می اندیشد ودین حق را می شناسد ودین اوراختیار شرع را رهبر ساخته میرود همچو کسی است که بر راه هموار با حزم وهوش بسیار راست ایستاده راستا وچپا ونکران رهبر از مهلکه ومنجاه بر سان میرود وامام کلبی کفته این تمثیل ابوجهل علیه اللعنه وتمثیل پیغمبر صلی الله علیه وسلم است وامام قتاده کفته کافر را روز قیامت که حشر شود بر روی افتاده باشد همبرین وضع مشی کند

معنی اینست مؤمن را که حشر شود راست ایستاده بود همبرین نوع در میشی شود قل هو الذي أنشأكم وجعل لكم السمع والأبصار والأفئدة قليلا ما تشكرون
بکوای محمد او آن خدایی است که شما را بیدا آورده وبرای شما را سمع وبصر ودل حاصل کردانید در زمان اندک شکر میکویید شکر اندک میکزارید قل هو الذي ذرأكم في الأرض
وإليه تحشرون معنی اینست بکوای محمد او آن خدایست بیقین که آفریننده است شما را در زمین وحال اینست که سوی حسابگاه او حشر کرده خواهید کشت وهر یکی بجزا
وسزای خویش خواهید پیوست ویقولون متى هذا الوعد إن كنتم صادقين معنی اینست وعده حشر را تکذیب میکنند یعنی این بیفاء وعده کی خواهد بود ووقوع این
موعود کی روی خواهد نمود میکویند موعود را موجود کردانید اکر در وعده صادقانید قل إنما العلم عند الله وإنما أنا نذير مبين معنی اینست بکوای محمد نیست علم قیامت

كنتم ما أكم بأتيكم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
أرأيتموا ان أرأيتموان قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر وقيل

زلفة سيئت وجوه الذين كفروا وقيل
نزدیک ... قبیح کردانیده شود رویهای آنانکه کافر شدند وکفته شود مر ایشانرا

هذا الذي كنتم به تدعون ۞ قل أرأيتم إن
این است آنکه بودید که بدان استعجال مینمودید بکوی خبر دهید مرا اکر

أهلكني الله ومن معي أو رحمنا فمن يجير
هلاک کرداند مرا خدای عز وجل وآنانکه با من اند یا ببخشاید برما پس کیست که زنهار دهد

الكافرين من عذاب أليم ۞ قل هو الرحمن آمنا
کافرانرا از عذاب دردناک بکو اوست خدای بخشاینده ایمان آوردیم

به وعليه توكلنا فستعلمون من هو
باو وبرفضل او اعتماد کردیم پس زود بود که بدانید که کیست او

في ضلال مبين ۞ قل أرأيتم إن أصبح
در کمراهی هویدا است بکوای خبر دهید مرا اکر بامداد کند

ماؤكم غورا فمن يأتيكم بماء معين
آب شما فرو شده در زمین پس کیست آنکه آرد شما آبی روشن را

سيئت سيئت
قل أرأيتم قل أرأيتم
أرأيتم أرأيتم
أريتم أرايتم
إن أهلكني الله
إن أهلكني الله
أهلكني ومن معي
فمن يجير يجير
الكافرين
رأس ع
الكافرين
عذاب أليم عذاب أليم
آمنا وعليه
فسيعلمون

سورة القلم مكية ثنتان وخمسون آية

قل أرأيتم قل أرأيتم أرأيتم إن أرأيتم أريتم إن أصبح إن أصبح فمن يأتيكم يأتيكم

مکر نزد خدای یعنی معلوم حق جل وعلا ونیستم من مکر رسانندة حق را از باطل جدا کننده کار من رسانیدن وحی خداست موجود کردانیدن کار حق جل وعلاست کاری که کردن آن بخدای متعلق است من نتوان کرد وهیچ چیز را بی بیدا آوردن او نتوانم آورد فلما رأوه زلفة سيئت وجوه الذين كفروا وقيل هذا الذي كنتم به تدعون معنی اینست پس هر کاه که ببینند کافران عذاب دوزخ قریب آمده وعقاب وی نزدیک شده یعنی علامات وقوع عذاب ظاهر کشته ونشانهاء حصول آن بحصول بیوسته زشتی بدید یرند وناخوشی کیرند کسانی که نکرویدند وکفر ورزیدند وکفته شود این عذاب آنست که شما ادعا میکردید وبروجه استبعاد متى هذا الوعد میکفتید وتدعون بود که ادعاء افتعال از دعا باشد یعنی خواندن چیزی بتکلف واهتمام بود معنی چنین آید این آنست که آنرا بتکلف میخواندید وباهتمام می جستید وایتنا بما تعدنا میکفتید وبعضی تدعون بتخفیف بر صیغهٔ مضارع از باب نصر خوانند ومعنی او دعاو خواهش دانند معنی چنین آید این آنست که شما دعا میکردید ودل بر خواهش او ورزید اللهم إن كان هذا هو الحق من عندك فأمطر علينا حجارة من السماء أو ائتنا بعذاب أليم میکفتند قل أرأيتم إن أهلكني الله ومن معي أو رحمنا فمن يجير الكافرين من عذاب أليم کافران مکه چون در حجت ملزم شدند واز معارضه عاجز آمدند زبان بدعا بکشادند دل بر هلاک پیغمبر واصحاب او نهادند تا آنکه نتربص به ريب المنون کفتند منتظر هلاک

پیغامبر صلى الله عليه وسلم کشتند این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان بورود پیوست معنی اینست بکوای محمد امید ایند شما خبر کنید مرا اکر خدای عز وجل جانچ شما میخواهید مرا وکسانی را که با من اند هلاک کرداند وچنانچ شما میجویید بمیراند وبفنا رساند ما برحمت حق برسیم در بهشت رویم یا بر ما رحمت کند چندگاه بقا بخشد در کار حق باشیم در طاعت وعبادت بیفزاییم ما را بر هر دو وجه نیکی است زیان وضرر منتفی است پس کیست که کافرانرا از عذاب الیم خلاص دهد واز عقاب عظیم نجات بخشد هلاک ما کافرانرا چه نفع خواهد کرد زیان ما در شان ایشان چه سود خواهد آورد واین بیان کرفتاری کافران واظهار عجز بتانست از یاری کردن ایشان قل هو الرحمن آمنا به وعليه توكلنا فستعلمون من هو في ضلال مبين روایت کرده اند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام از کافران سجده کردن مر خدا را جست اسجدوا للرحمن کفت ایشان تجاهل کردند وما الرحمن کفتند این آیت در شان ایشان نازل کشت واین نظم در حق ایشان بورود پیوست معنی اینست بکوای محمد کسی که برای او را سجده

امر میکنم همان رحمن است که ملک در تصرف اوست مردمان را آفرید و روزی داده مرغان در هوا داشته اسمانها را نور بر تو نهاده و بستارهاء روشن آراسته و ستارها را سنکسار کننده شیاطین ساخته که این همه آثار رحمت اوست و از عظایم اصناف نعمت اوست بدو ایمان آوردیم و بر بوبیت او اقرار کردیم و بر خدای توکل کردیم و کار بدو سپردیم چون بدانستید پس زود باشد که بدانید که کیست او که در کمراهی پیداست سرکردان در هواست چون بر کافران عذاب نامزد شود و عقاب متوجه کردد اثر ضلال از عذاب و نکال ظهور پذیرد ظا شود که از میان ما و شما که در کمراهی پیدا بود و از که اسباب نکال و عذاب روی می نمود بکوای محمد امید انید شما خبر کنید مرا اکر بکذرد آب شما در زمین فرو رفته و از نظر شما ناپید اکشته پس کیست که آب چشمه دار بیارد و آب فرو رفته باز آرد حکایت آورده اند محمد بن زکریا طبیب فلسفی این آیت خواند و از سر خردی خویش بر زبان راند یاتینا به المعاول الحداد والشواغل الشداد کور کشت و چشمهاء او بنابینایی پیوست از غیب آواز شنید آب چشم تو رفته است و چشم تو کور کشته است هست کسی که باز آرد و کوری از چشم تو باز دارد از اینجنین جرأت که او کرد همین آید و از اینجنین بی ادبی چنین زاید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ معنی اینست

ن وَالْقَلَم بِنِعْمَةِ غَيْر فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ أَعْلَمُ بِمَنْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
بالادغام ابن عامر و کسائی و ابوبکر و ورش — کسائی — رقق ورش — بالترقیق ورش — بالترقیق ورش — بالابدال فی الوقف حمزة — بالادغام سوسی — قالون و ابو عمرو و کسائی — بالادغام سوسی — بالابدال فی الکل — بسکون الهاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ
اسم سورتست یا دوات یا حوت — بحق قلم که لوح بدان نوشته یا قلم که — و بحق آنچه می نویسند مردم بدان می نویسند — که نه تو — بسبب انعام

رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ
پروردکار تو منسوب بجنون — و بدرستی که مر تراست هر آینه مزدی نه منقطع یا نه مکدر بسبب منت

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ
و بدرستی تو هر آینه بر ملکه حسن معاشرتی در نفس خود و با خالق و خلایق بغایت پسندیده — پس زود بود که بینی و بینند

بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ
که بکدام یک از شما جنونست — بدرستی پروردکار تو — او — داناترست بحال انکه کمراه آ

عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ فَلَا تُطِعِ
از راه دین او — و او داناترست بحال راه یافتکان — پس فرمان مبر

الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ
تکذیب کنندکانرا — و دوست دارند که مساهلت کنی با ایشان در کار دین تا ایشان نیز مساهلت نفاق نمایند

وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ
و فرمان مبر هر سوکند خورنده حقیر — عیب جوی رونده میان مردم

بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَٰلِكَ
بنقل حدیث — بغایت باز دارنده مال یعنی بخیل — ظالم — بزه کار — غلیظ جافی — پس از آن اوصاف معدوده

مُعْتَدٍ أَثِيمٍ بالتکت خلف فی روایة
مُعْتَدٍ أَثِيمٍ بالنقل ورش

سورة القلم

سورة ن مکی است پنجاه و دو آیت است سیصد کلمه هزار و دویست و پنجاه و شش حرف است ربط این سورت با سورة ملک آنست که افتتاح سورة ملک به ثناء جل جلاله و عم نواله بود و افتتاح سورة نون در مدح پیغمبر صلی الله علیه و سلم روی نمود بدانکه سورة قلم را بذکر تخلی صلی الله علیه و سلم بفضیلت نعمت و تبری ذات او از ذلت جنت افتتاح کرد بعده استحقاق او مر اجر نجیم و تخلق او بخلق عظیم در بیان آورد بعده بجمله فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ الی قوله فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ بر بودن پیغمبر صلی الله علیه و سلم [illegible] نعمت [illegible] معاد و در [illegible] و معاش خدا و ند عظمت نهی از طاعت کافران مرتب کردانید بعد مخالفان پیغمبر صلی الله علیه و سلم را بصفات ذمیمه و نعوت قبیحه نکوهید بعده جمله سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ آورد دشمنی قوی را وعید کرد بعده در شان دشمنان جمله إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الی آخر القصه وارد کشت ابتلاء ایشان ببلایی دیکر بذکر پیوست بعد از ذکر کافران

بعد او مناسب باشد یا ن بمعنی ماهی زیر هفتم زمین دارند و قلم را قلم تقدیر پندارند زیرا چه ماهی از معظم سفلیاتست و قلم از معظم علویاتست چه ماهی بار عالم بر کرفته و قلم همه کاینات را نبشته و بر وجهی که نون اسم سورت یا بمعنی دوات یا بمعنی حوت دارند بحذف حرف قسم مقسم به پندارند و اعراب نصب بر نزع خافض یا جر بر طریق الله لافعلن بنصب و جر آمده و آخر او باجراء وصل مجری وقف ساکن شده صاحب کشاف کفته است نون را بمعنی دوات دارند دوات و قلم مقسم به پندارند معلوم نیست که وضع کیست وضع لغوی است یا وضع شرعی است مؤلف اصلح الله شانه و صانه عما شانه کوید کسانی که نون را بمعنی دوات کفته اند چون امام حسن و قتاده و ضحاک اکرچه ایشان راسندی از نقل این لغت باشد که صاحب کشاف را نرسیده در غرابت این لغت شبهه نبود چه لغتی را که اصحاب لغت از امثال زمخشری نداند و بتتبع لغات دانستن آن نتوانند شک نیست که غریب بود و غرابت منافی فصاحت کلمه باشد کلمه را که در قرآنست

بدانکه چون کافران در حجت ملزم شدند و از معارضه در حجت عاجز آمدند دل بر بدخواهی نهادند زبان بدعاء بد کشادند عجز ایشان ظاهر کشت ضعف ایشان بظهور پیوست خاتمه مذکور دال بر انتهاء سخن است مقطعی که چنین باشد حسن است والله اعلم بما اراد و لا نهایة لما افاد لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی

بر اینچنین وجه حمل نکنند و لفظی را که از الفاظ قرآنست در ورطه غرابت نیفکند و نیز صاحب کشاف کفته که نون بمعنی دوات اکر اسم جنس باشد تنوین باید و اکر علم دولت یا علم سورت بود منع حرف شاید و با وجود عطف وَالْقَلَمِ حمل بر وقف نتوان کرد و سکون او بر وقف نتوان آورد و اکر اسم ماهی یا اسم نهر و لوح چنانچه بعضی داشته اند بندارند همین اشکال آید و همین تردد روی نماید صواب انست که نون یکی از حروف تهجی باشد بر وجه حکایت مذکور بود تا در سکون او اشکال نیاید و در وصل اجزاء حکم وقف نماید بر تقدیر والقلم ابتداء قسم باشد معطوف بر نون نبود کتابت او بنون مفرده که صورت کتابت حروف تهجی است و ترک اعراب او مرید وجه را موید قویست وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ معنی اینست بقلم و نبشتن کاتبان

بر حکم مضاده بجمله إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ در ذکر مسلمانان افاده بعد بجمله أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ میان فریقین فرق نهاد بعد حکم کردن ایشان تسویه را میان فریقین بجمله سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ نکوهید و سخنان دیکر را که درین باب کفتند نپسندید و عیدا ستدراج کرد و مهلت در میان آورد بعد پیغمبر را در حکم پروردکار خویش صبر فرمود بعد پیغمبر امر بصبر کردن تا حکم خدای وارد کشت و شتا در کار چون شتابی یونس علیه السلام نهی پیوست بعده جمله وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا آخر سورت بر وجه تذنیب آورد سورت مذکور را بر آن ختم کرد و شک نیست جملهایی که از یکبابست اکر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکریست آنچ بر وجه اعتراض در میان جمل مقصوده آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیکر از هر نوع در محلهایی که بباید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ از مقطعات هجو سایر حروف مقطعات از متشابهاتست یا حرفی از حروف تهجی است مذکور بر سبیل تحدی است یا رمز ناصر یا رمز رحمن است یا اسم سورتست یا بمعنی دوات بود بدین معنی ذکر قلم

يا كويند وبدايع مي نويسند ايشان سوكند ياد ميكنم وموكد بقسم ميكردانم تو اي محمد مجنون نه در حالت كه ملتبسي بنعمتي كه داده شد از نبوت ومروت وكمال عقل ولطف طبيعت فضيلت وفضل
وانواع علوم واصناف فهوم تدبير امور دين ودنيا واصلاح مصالح اولي واخري كه عقلاء فاضل دران حيران مانند وحكماء كامل دران خود را قاصر خوانند عاقل اينچنين صاحب عقل را مجنون
نخوانند دانا اينچنين صاحب دانش را نادان نداند هر كه عاقل را مجنون كويد مجنون بود هر كه دانا را نادان كويد نادان باشد وبعضي كويند پيغمبر را عليه السلام كافران قريش بسبب دعوي سري
برسران جهان استخدام واستتباع سروران كيهان بي خيل وخدم وبي لشكر وحشم بي مال ودستكاه وبي اسباب منعت وجاه در ايام فترت بيش از ظهور رفوة وقدرت ومخالفت جهان
كه سراسر كفر كرفته بود ومخاصمت دشمنان كه محسوس ومشاهد مي نمود با مخالفت عشاير وعداوت اصاغر واكابر از روي ظاهر خلاف مقتضاء عقل كفتند واز فنون جنون
انسبت بجنون كردند يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون كفتند وبدين آيت زعم ايشان رد كرد خطاب ايشان از ظهور آورد در ضعف ظاهر نظر كردند

بلونا همو همو كنتمو همو عليكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
حرثكموان عت
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

زنيم لا ۞ ان كان ذا مال وبنين ط
بي صحت نسب براي آنكه هست خداوند مال وپسران
اذا تتلى عليه اياتنا قال اساطير الاولين ط ۞
چون خواند بر او آيتهاي ما كويد افسانهاي پيشينان است
سنسمه على الخرطوم ۞ انا بلوناهم كما بلونا آ
زود باشد كه داغ فرماييم اورا بر بيني بدرستي ما آزمونيم اهل مكه را امتحان نموديم چنانچه امتحان نموديم ۞ لا
اصحاب الجنة ط اذ اقسموا ليصرمنها مصبحين
اهل بوستان را چون سوكند خوردند كه مر آينه ببرند آن را حالا آنكه داخل باشند در وقت صبح
ولا يستثنون ۞ فطاف عليها طائف من
ونكفتند انشاء الله پس كرد بر آمد بر آن بوستان آينده از
ربك وهم نائمون ۞ فاصبحت كالصريم ۞ لا
پروردكار تو وايشان خفته بودند پس كشت آن بوستان چون بستاني كه ميوه اش بريده باشند
فتنادوا مصبحين لا ۞ ان اغدوا على حرثكم ۞
پس آواز دادند يكديكر را بامدادان كه روي آريد بركشت شما
ان كنتم صارمين ۞ فانطلقوا وهم يتخافتون لا
اكر هستيد برندكان پس رفتند وايشان نهان مي كفتند ۞
ان لا يدخلنها اليوم عليكم مسكين لا
كه بايد كه در نيايد در آن بستان امروز بر شما هيچ بيچاره

بها بالتسهيل كالالف
آأن كان
هشام في رواية
أءن كان
بالتسهيل كالالف ابن ذكوان
ءان كان
حمزة وابو بكر
تتلي تتلى بالامالة المحضة حمزة وكسايي امال بين بين ورش
عليهي اياتنا
بالاشباع ابن كثير ثلثة اوجه لورش
اساطير الاولين
بالترقيق ورش بالنقل ورش
الاولين الجنة
سكت خلف وفي رواية خلاد امال الى في الوقف كسايي
اذ اقسموا
بالنقل ورش
اذ اقسموا
سكت خلف في رواية
ان اغدوا بضم
النون نافع وابن كثير وابن عامر وكسايي
حرثكمان
بالسكت خلف في رواية
فانطلقوا
بالتغليظ ورش

كهي كه همت عالي بر سخا دارد
چه همتست كه زود داد راي ما ز غش
چه قوتست كه نيروي ما طغر دارث
قال عليه السلام بعثت لاتمم
مكارم الاخلاق وحسن خلق خلقي باكمال مشغولي باطن در مراعات خلق ظاهر قصور ننمود در رعايت خلايق از اقارب واجانب اهتمام مي نمود بحضور رعيادت كردي
تشييع جنازه بجا آوردي دعوت را اجابت نمودي اكرچه مقام داعي دور بودي هديه اكرچه اندك بودي قبول ميكرد آنچ دادي داده خود را آكهي برزبان نمي آورد
در سلام تقدم كردي كلام از معتاد زيادت نياوردي در كار با خادم شراكت كشتي در راه برليت ومسكنت رفتي تواضع نمودي با مسكينان بودي بيت
زهي نجسته رسولي كه باشهي دوكون بنيل منزلت مسكنت دعا دارد هيچ كاه چيزي را عيب نكرد خطاء كسي بر روي نياورد هر كز طعام تنها نخورد
هيچكسي را بدست وزبان نيازرد بلباس فقر ناخوش نكشت وبكسوت فاخر بافتخار نه پيوست نفس قدسيه اودر اقاصي مقاصد انسيه شافته

دانستند بدين سبب پيغمبر
از قوة باطن غافل شدند ظاهر
بي مدد ديدند خطاب والله يعصمك
من الناس نشنيدند ناشي بودن
او در كوشة وادي بي زراعت
وبرخاستن از كروه بي مال ونما
نظر كردند وبرمضمون زويت
لي الارض فاريت مشارقها ومغاربها
وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي
منها مطلع نكشتند در يافتن حال
او نتوانستند فحواي هو الذي
ارسل رسوله بالهدى ودين الحق
ليظهره على الدين كله ندانستند
از ديوانكي خويش اورا ديوانه
خواندند وآن ناداني خويش اورا
نادان دانستند
اجتبا واصطفا
قسمت درنيا فيض
خداوند كريم و
عطاء مفضل قديم ندانستند همچو
خفاش انوار آفتاب نديدند چون
جعل وخبز دولت در قاذورات
حسد وعداوت خزيدند كمال جلال
اورا نشناختند در راه طلب حق
نشتافتند آخر الامر صبح دولت
او ظلمت ديجور كفر را ببرد
حجت ساطع چون روز روشن
پيدا آورد هوشياري پيغمبر
عليه السلام وديوانكي كفار
خاكسار كه اورا ديوانه خواندند
ظاهر كشت وآنچ حق محقق بود
بظهور پيوست وچون كافران
در مضمون اين كلام انكار قوي
داشتند جمله موكد بدو تاكيد
آمد يكي قسم دوم
انكه بازايد
براي تاكيد
نفي درحيز ما
در آمد وان لك لاجرا
غير ممنون وانك لعلى
خلق عظيم معني اينست
وبدرستي كه مر ترا اي محمد
در كشيدن بار نبوت وچشيدن
تلخي جفاء كفار بي مروت وكزاردن
وحي با جفاء كفار وتبليغ رسالت
عداوت فجار اشرار هر آينه ثوابي
است كه مقطوع نشود ومنتهي
نكردد فتور نكيرد وقصور نپذيرد
وبدرستي كه تو اي محمد هر آينه
بر خلقي عظيمي وخويي ورزشي
مستقيم بخلق خوب آراسته
وبخوي مرغوب پيراسته خلق

كزين در ذات تو قرار كرفته وخوي پسنديده در طبيعت تو استقامت پذيرفته خوبي مقتضاء اصطفا واجتبا وخلقي جامع اخلاق جمله انبيا اولئك الذين هدى الله فبهداهم اقتده خطاب است
وكان خلقه القرآن بيان خلق مستطاب اوست ام المومنين عايشه رضي الله عنها را از خلق پيغمبر پرسيدند از مضمون انك لعلى خلق عظيم باز پرسيدند جواب كفت خلق پيغمبر وفق مضمون قرآن بود
تاديب آداب قرآني را متابعت مينمود صدر سورة قد افلح المومنون بخوان پيغامبر را بر موافقت ومتابعت آن بدان تفصيل اخلاق پيغمبر عليه الصلوة والسلام از حد تعداد بيرونست وتشريح ورزشهاي
پسنديده او از غايت احصا افزونست شمه از طيب اخلاق وذره از انوار اوصاف او اينست كه دايم در ذكر حق سبحانه وتعالى بودي اكرچه بظاهر در دعوت ونصيحت خلق مي نمودي
باطن كلي با حق داشت ظاهر را در جزئيات مصالح خلق ميكماشت معالي همم او برتر از كون ومكان بود مكارم اخلاق او از قدر قوت انساني مي افزود كنوز ارض عرض كردند در حيز قبول
نياورد بهشت آراسته نمودند بكوشه چشم نكاه نكرد كرم وجود طبيع داشت هم خزاين دريا ودفاين كان از كمتر ازخسي مي پنداشت بيت شهي كه نقطه شمارد محيط عالم را

درجات عليه او با عالي معالي بشريت وصول يافته چشم جهان تا جهانست موازي او نديد كوش كيهان از بيشينيان وپسينيان مداني او نشنيد لاجرم اينچنين خلق خلق عظيم بود واينچنين خوي خوي
مستقيم باشد فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ معني اينست پس تحقيق است كه به بيني وببينند در كدام كس
از شما فتنه جنون زاده يا كدام كس از شما مفتون شده ودر بلا افتاده كار بخلاف عقل كه ميكنند واعمال ديوانگي از كه صادر ميشود سعي براي نعيم جنان كه ميكند خود را در آتش سوزان
كه مي افكند حال هر يكي محقق خواهد كشت وشان هر يكي بتحقيق خواهد پيوست بدرستي پروردگار تو عالم ترست بضلال كسي كه از راه دين گمراه شده چون ابوجهل واصحاب او ودر ورطه
فنا وتباهي امده واو دانا ترست براه راست يابندگان ودر راه دين مهتدي شدگان يعني بعاقلاني كه بر مقتضاء عقل كار كرده اند ودل بر اسباب فلاح ونجاح آورده اند چون ابوبكر وعمر
وعثمان وعلي واصحاب ايشان فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ معني اينست پس اطاعت مكن وفرمان بردار مباش كساني را كه تراتكذيب ميكنند ومفتري
ودروغگو ميخوانند آرزو ميكنند كاشكي كه تو نرمي كني ودم متابعت ايشان زني پس از آن ايشان با تو نرمي كنند ودم متابعت زنند وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ روايت كرده اند وليد بن مغيره مخزومي كه ميان عرب مردي معتبر بود سخنگويي نمود عرب او را عزت ميداشتند وريحانة العرب ميگفتند كفار قريش او را بر پيغمبر عليه السلام فرستادند او را گفتند تا بر پيغمبر برود وبر حال او آگاه شود اطلاع بر حال او جويد آنچه از حال او دريابد برايشان گويد او بر پيغمبر روي آورد گفتني وشنيد كرد چون باز كشت بر كفار قريش گفت دريافتم كه او جادو گرست كار او جادو وسحرست حق سبحانه وتعالي اين آيت در شان او فرستاد بده صفت نكوهيده ان وي خبر داد معني اينست واطاعت مكن هر مردي را كه حلاف است يعني بسيار سوكند ميخورد وبدروغ سوكند بر زبان ميراند چه كسي كه سوكند بسيار خورد در سوكند دروغ افتد مهين است سست راي است ضعيف رايست ناپسنديده كار است پيش اهل تحقيق خوارست بيت
سخن كه عزت تحقيق نيست اندروي
چو يانك كاو بنزديك عاقلان خوارست
اگرچه نادانان عزت دارند بناداني سخن او را سخن پندارند چنانچه در عرب وليد مذكور را عزيز ميداشتند وريحانة العرب ميگفتند همازست بدگوييست عيب جويست مردمان را در غيبت غيبت كويند بحضور اهانت ايشان جويند همان كسي است كه در شان مردمان باهانت چشمك زند وبلب يا بدهن باهانت اشارت كند نمامست او را در سخن چيني

بِالْإِدْغَامِ كِسَائِي — بَلْ نَحْنُ
بِالسَّكْتِ خَلَفٌ فِي رِوَايَةٍ — أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ
بِالتَّسْهِيلِ فِي الْوَقْفِ حَمْزَةُ — فَأَقْبَلَ
مُدْغَمًا غَيْرَ الْغُنَّةِ خَلَفٌ — بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ
بِالْإِمَالَةِ حَمْزَةُ وَكِسَائِي، بِالْإِمَالَةِ الْمَحْضَةِ، بَيْنَ الْبَيْنِ وَرْشٌ — عَسَى
مُدْغَمًا غَيْرَ الْغُنَّةِ خَلَفٌ — أَنْ يُبْدِلَنَا
نَافِعٌ وَأَبُو عَمْرٍو — يُبَدِّلَنَا
بِالتَّرْقِيقِ وَرْشٌ — خَيْرًا
بِالنَّقْلِ وَالتَّرْقِيقِ مَعَ ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ وَرْشٌ — الْآخِرَةِ
سَكْتُ خَلَفٍ وَفِي رِوَايَةِ خَلَّادٍ — الْآخِرَةِ

نه صفت اينست دهم صفت كفر كه در همه كافران معلوم است إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مفهوم است وليد مذكور پيغمبر را عليه الصلوة والسلام بوسمت جادوي ذكر كرد حق سبحانه وتعالي او را در طعن ولغز آورد در شان او وقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ كفت طرد ولغز او وخست ونه صفت نكوهيده او نكوهيد

لَكُمْ بَعْضُهُمْ رَبِّهِمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ
أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وَغَدَوْا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ ۞ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا
وكشتند بر منع خير يا غضب توانايان بر اعطا — پس چون ديدند آن بستان را گفتند ما
لَضَالُّونَ ۞ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۞ قَالَ أَوْسَطُهُمْ
گمراه ايم بستان را نه كه ما بي دولتيم بسبب بخل ومنع مساكين — گفت افضل واعدل ايشان
أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ۞ قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا
اي نگفتم مر شما را چرا پاكي ياد نياريد خدا را وازنيت بد توبه نكنيد — گفتند پاكا پروردگار ما
إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۞ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ
بدرستي ما هستيم ستمكاران بمنع مساكين — پس روي آورد بعضي از ايشان بر بعضي
يَتَلَاوَمُونَ ۞ قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ۞
ملامت كردند يكديگر را — گفتند اي واي ما بدرستي ما هستيم از حد در گذرندگان
عَسَى رَبُّنَا أَنْ يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا
شايد پروردگار ما كه عوض دهد ما را بهتر از آن بستان ما بقضاء پروردگار
رَاغِبُونَ ۞ كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
رغبت كننده ايم — چنانست عذاب دنيا وهر آينه عذاب آن جهان
أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۞ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ
بزرگترست اگر هستند كه دانند — بدرستي پرهيزكاران راست نزد
رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۞ أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ
پروردگار ايشان بوستانهاي ناز ونعمت — اي پس كردانيم مسلمانان را

كار نكوهش او بدين حد كشيد تا آنكه قاريي در جهان اين آيت خواند نكوهش او بر روي روزگار ماند شك نيست اين آيت تا قيامت در محرابها وخلقها ودبستانها خواهند
خواند وذكر بدنهاء او در جهان خواهد ماند روايت كرده اند چون اين آيت نازل گشت وبشهرت پيوست مردمان ياد كردند پيش وليد مذكور خواندند وليد بليد عيوب مذكور
را در ذات خويش يافت سوي مادر خويش شتافت گفت محمد است كوست ده صفت در شان من گفته نه در خود مي يابم پس يك صفت متعلق به تست مرا در ميان بگو راستي وصدق بگو مادر او گفت پدر تو عنين بود فرزندي تراد واو را مال بسيار دست داد برادرزادگان فقر داشت دل بر تربيت ايشان گماشت من مال او رغبت كردم ترا از نطفه راعي بيدا آوردم تا مال بر فرزند من ماند به برادرزادگان شوهر نرسد بر بدر تو بر بستم وزني فرزندي بر تو بستم او را اصدق دهم صفت نيز تحقيق گشت وحقيقت خبر بظهور
اهتمام است در مجالس رود سخنان بشنود هرچه بد داند در مجالس ديگر رساند مناع خيرست مردمان را از ايمان واسلام باز ميدارد وبرترك نيكي مي آرد مال را از مصارف خير منع ميكند خود را در ورطه بخل مي افكند معتديست يعني از حد تجاوز كننده در ظلم وبديست اثيم يعني كناه كار بدكردار جاني زاني حق خالق وخلق شكننده اثيم بن كار شونده عتل است يعني بسيار خوارست ستمكار كه كار او خوردن وشكم پر كردن بود ظلم كردن وخلق آزردن باشد واين ناپسنديده صفتي ونكوهيده خصلتي است گفته اند من كان همته ما يدخل في جوفه فقيمته ما يخرج من جوفه بسيار خواري موجب هوان وخواريست سبب مختلط شدن تلذ وضايع كردن عمرست بعضي وقت او در حاصل كردن طعام رود وبعضي وقت او در خوردن بگذرد بعد از ان كاهلي خواب روي نمايد بعد از آن در خلا رود در خالي كردن شكم شود بعد از آن باز گرسنه گردد بر طعام دل بندد عمر درين كار بگذرد كاري از او نشود وبطبع درشت خو وخودخواه باشد بيت نيايد اندر ديار تو كس چو آسايش خويش خواهي وبس
با اين همه صفات ذميمه وبا وجود اين همه انواع شنيعه زنيم است واين صفت در وي اصلي وقديم است در شكم مادر بوده در اصل خلقت روي نموده از پدري كه مشهورست نيست مخلوق از آب ديگري است

مالكمو لكمو لكموا يمو لهمو ابصارهمو ترهقهمو همو

لكمو ايمان سلهمو ايهم بشركآيهمو ان

كالمجرمين ما لكم كيف تحكمون

چون كافران چيست شما را اى كفار قريش چگونه حكم ميكنيد بتسويه ميان مطيع وعاصى

ام لكم كتاب فيه تدرسون ان لكم فيه

يا نه كه مر شما راست كتابى كه در آن كتاب ميخوانيد كه بدرستى مر شما راست در آن كتاب

لما تخيرون ام لكم ايمان علينا بالغة الى

آنچه اختيار ميكنيد از براى خود يا نه كه مر شما راست سوگندها وعهودى بر ما مغلظه تا

يوم القيامة ان لكم لما تحكمون سلهم

روز قيامت بدرستى كه مر شما راست هر آينه آنچه حكم ميكنيد بپرس ايشان را

ايهم بذلك زعيم ام لهم شركاء فليأتوا

كه كدام يك از ايشان بآن حكم كفيل است يا نه كه مر ايشان راست شريكانى كه موافق ايشان باشند پس كو بيايند

بشركائهم ان كانوا صادقين يوم

با شركاء ايشان اگر هستند راست كويان در دعوى خود روزى كه

يكشف عن ساق ويدعون الى السجود

وابرده شود از ساق يعنى كار بنهايت شدت رسد وخوانده شان براى سوى سجود مر خدا را تعنيف وتوبيخ از جهت تكليف

فلا يستطيعون خاشعة ابصارهم ترهقهم

پس نتوانند كه پشتهاشان يارى نديهد بسجود حال آنكه ذليل باشد چشمهاى ايشان كه رسد بديشان

ذلة وقد كانوا يدعون الى السجود وهم

خوارى وبتحقيق بودند كه ميخواندند ايشان را در دنيا سوى سجود معبود بحق وايشان

سنستدرجهمو فهمو فهمو بابصارهمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لهمو ان تسئلهمو اجرا

قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

سالمون فذرني ومن يكذب بهذا

سالم الاعضا بودند — پس بگذار مرا با مجازات آنکه تکذیب میکند — این

الحديث سنستدرجهم من حيث لا يعلمون

قرآن را بابعث را زود بود که مجازات تکذیب ایشان نمایم بتدریج از آنجا که ندانند

وأملي لهم إن كيدي متين أم تسئلهم

ومهلت میدهم ایشان را — بدرستی اچیان کبطریق خذلان بود قوت غایله آن — یا نه که بخواهی از ایشان

أجرا فهم من مغرم مثقلون أم عندهم الغيب

مزدی پس ایشان — از غرامت آن گران بارند — یا نه که نزد ایشان است دانش نهانی

فهم يكتبون فاصبر لحكم ربك ولا تكن

پس ایشان می نویسند — پس صبر کن برای حکم پروردگار تو و مباش

كصاحب الحوت إذ نادى وهو مكظوم

چون یونس درشکم ماهی چون آواز داد و او ممتلی بود از غم

لولا أن تداركه نعمة من ربه لنبذ بالعراء

اگر نه آن بودی که دریافتی اورا انعامی از پروردگار او بقبول توبه — هر آینه انکنده شدی اندر دریا بفضاء ساحل

وهو مذموم فاجتبيه ربه فجعله من الصالحين

واو مستحق ذم بود بسبب عصیان — پس برگزید اورا پروردگار او — پس کردانید اورا از زمره انبیا

وإن يكاد الذين كفروا ليزلقونك بأبصارهم

و بدرستی که شان آنکه میخواهند آنکسان که کافر شدند که هر آینه زایل گرداند بچشمهای ایشان

یکذب بهذا — بالادغام سوسی

لهم ان — بالسکت خلف في روایة

ام تسئلهم — بالنقل والتوسط حمزه

تسئلهم اجرا — بالسکت خلف في روایة

فاصبر لحکم — بالادغام سوسی في روایة دوري

اذ نادي — بالامالة المحضة حمزه وکسائي

اذ نادي — بالتقلیل ورش

وهو نعمه — بالامالة

وهو فاجتبیه

فاجتبیه — بالامالة المحضة حمزه وکسائي

فاجتبیهو — بالاشباع ابن کثیر

وان یکاد

لیزلقونک — بفتح الیاء نافع

بابصارهم — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري

بابصارهم — بالتقلیل ورش

تا آنکه در جنگ احد دندان پیغمبر صلی الله علیه وسلم مجروح گشت پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت کیف یفلح قوم ادموا نبیهم وکسروا رباعیته خواست که برای ایشان دعاء بد کند وچون
عاد وثمود در استیصال افکند این آیت نازل گشت واین نظم بورود پیوست معنی اینست پس صبر کن ای محمد بر تاخیر نصرت ومباش همچو صاحب حوت یعنی همچو یونس در سرعت
که از روی بشتابی عمل بیرون آمدن از مقام خویش زاد بشومت شتابی در شکم ماهی افتاد همچو او مباش که صبر نکنی خود را در غم واندوه افکنی اذ نادی وهو مکظوم
معنی اینست یاد کن ای محمد چون یونس پروردگار خود را ندا کرد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین بر زبان آورد وحال این بود که مبتلا بخشم واندوه می نمود
لولا ان تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء وهو مذموم اگر او را نعمتی از پروردگار ورحمتی از آفریدگار در نیافتی وبسوی توبه وزاری نشتافتی
هر آینه از شکم ماهی در صحرای نکوهیده بذلت انداخته شدی واز نظافت ونزاهت توبه بیرون نیامدی لیکن رحمت پروردگار او را دریافت توفیق توبه وزاری یافت ماهی او را نابدید شده در زمین انداخت حال او را فرخ ومیمون ساخت فاجتبیه ربه فجعله من الصالحین معنی اینست پس خدای او را برگزید واز بند صالح گردانید واز ذلت بیرون آورد واز نکوهش مصفا کرد باقی قصهٔ یونس علیه السلام بالا گذشته ومشرح بیان پیوسته وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر ویقولون انه لمجنون وما هو الا ذکر للعالمین معنی اینست وبدرستی که نزدیک اند کافران که ترا بلغزانند نزدیک شنیدن قرآن یعنی در وقت شنیدن قرآن ترا وقرآن را چنان مستحسن میدارند وچنان نظر استحسان بر حسن تو وحسن قرآن میکنند که بچشمهای خویش ترا بلغزانند یعنی چشم زخم رسانند بر آن حد که چشم زخم بر حکم العین حق وان العین لتدخل الجمل القدر والرجل القبر نزدیکست که اثر کند ودر اهلاک افکند لیکن بر حکم والله یعصمک من الناس خدا در عصمت میدارد وچشم ایشان را در معرض مضرت نمی آرد با این استحسان بعناد وقصد تحقیر وارادت تنفیر انه لمجنون میگویند وتنفیر دلهاء مردمان میخواهند در رد العقل میدانند ودر زبان بعداوت مجنون میخوانند وحال اینست که نیست قرآن مگر پندی عظیم وشرفی فخیم مر جهانیان را گویند وجای اینست که نیست محمد مگر شرف وصاحب پندی مر عالمیان.

علیهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

لما سمعوا الذكر ويقولون انه لمجنون

آنگاه که شنوند یاد کردن را یعنی قرآن ومیگویند بدرستی که او دیوانه است

الذکر ذکر بالترقیق ورش بالترقیق ورش

وما هو الا ذكر للعالمين

ونیست این قرآن مگر موعظتی برای جهانیان

رکوع

سورة الحاقة مكية احدى وخمسون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدای بخشاینده مهربان

الحاقة ما الحاقة وما ادريك ما الحاقة

آن ساعت واجبة الوقوع چه عظیم است آن ساعت وچه دانا کرد ایند ترا که چیست آن ساعت عجیب

كذبت ثمود وعاد بالقارعة فاما ثمود

تکذیب نمودند بدان این دو قبیله بآن ساعت که قرع اسماع کند از مواجب اهوال پس اما ثمود که قوم صالح بودند

فاهلكوا بالطاغية واما عاد فاهلكوا

پس هلاک کرده شدند بجنایت طغیان ومجاوزة الحد که آن زلزله بود یا صیحه یا صاعقه واما عاد که قوم هود بودند هلاک کرده شدند

بريح صرصر عاتية سخرها عليهم سبع ليال

بواسطهٔ بادی سخت خارج از عادت مسلط کردانید باد را بر ایشان هفت شب

ما الحاقه بالامالة کسائی فی الوقف
وما ادریک بالامالة المحضه ابو عمرو وحمزه وکسائی وابو بکر وابن ذکوان
وما ادریک امالة بین بین ورش
ما الحاقه بالامالة کسائی فی الوقف
کذبت ثمود بالادغام ابو عمرو وابن عامر وحمزه وکسائی
بالقارعه بالامالة کسائی فی الوقف
بالطاغیه بالامالة کسائی فی الوقف
علیهم بضم الهاء حمزة
لیال مدغما بغیر الغنة خلف

با سورت قلم آنست که ختم سورت قلم بذکر منکران پیغمبر ومنکران قرآن بود ودر آغاز سورت الحاقة ذکر منکران قیامت روی نمود منکران قیامت منکران خبر پیغمبرند ومنکران خبر پیغمبر منکران پیغمبر باشند بدانکه سورت الحاقه را بذکر قیامت وتشنیع شان وافتتاح کرده بعده ذکر منکران قیامت چون عاد وفرعون وثمود وکسانی که پیش او بلجابت او بودند آورد بعده عصیان ایشان واخذ کردگار دیان مذکور گشت بعده سوار کردن

وبدانکه مقطع این سورت نیز مقطع حسن است از جهت دلالت بر انتهاء کلام منتهایی مستحسن است افتتاح سورت بنفی نقیصهٔ جنون که کافران نسبت پیغمبر کردند بعد از آن ذکر اجر بی نهایت وثواب بی غایت در بیان آورد پس از آن ذکر خلق عظیم که جامع اخلاق انبیاست وآن در فضل وفضیلت منتهاست ستوده وانک لعلی خلق عظیم در مدح وستایش فرمود بعد از آن انواع نصایح ومواعظ معترضه آورد وهر یکی را بفایده ونکته مخصوص کرد در خاتمهٔ سورت ذکر استحسان دشمنان وموافقت ایشان در بزرگی شان بحیثیتی که خوف چشم زخم بود وگمان اصابت عین باشد بر حکم الفضل ما شهدت به الاعداء مبرهن گشت وباتفاق دوست ودشمن تحقق پیوست سخن بنهایت رسید وکلام باتمام انجامید والله اعلم وفیضه اعظم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة الحاقة سورت الحاقه مکی است بنجاه ویک آیت است دویست وپنجاه وشش کلمه هزار وچهار صد وهشتاد حرف است نظم این سورت

وتیقن

بدران مخاطبان در کشتی نوح در وقت طوفان بذکر پیوست بعد بجمله فاذا نفخ في الصور بیان قیامت که بدان افتتاح کرده بود بنیاد نهاد بعد بجمله وحملت الارض والجبال وجمل دیگر تا جمله لا یاکله الا الخاطئون احوال واهوال قیامت را شرح داد بعد از ذکر قیامت تا آخر سورت ذکر قرآن ورد انکار منکران آورد سورت مذکور را بدان ختم کرد شك نیست جملهایی که از یک باب است اگر مقاصد ایشان متغایر بود از جهت اتحاد باب میان ایشان ارتباط واتصال باشد واگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگر است معترض که در میان جمل مذکوره آمد میان کلامها متصل واقع شد جمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بباید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب

بسم الله الرحمن الرحيم الحاقة ما الحاقة وما ادريك ما الحاقة معنی اینست حاقه چیست حاقه وچه دریابانید ترا حاقه چیست حاقه نام قیامت است

لهم ربهم حملناكم لكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون كانهم اعجاز فاخذهم اخذة

وثمانية ايام حسوما فتري القوم فيها صرعي

كانهم اعجاز نخل خاوية فهل تري لهم

من باقية وجاء فرعون ومن قبله والمؤتفكت

بالخاطئة فعصوا رسول ربهم فاخذهم

اخذة رابية انا لما طغي الماء حملناكم

في الجارية لنجعلها لكم تذكرة وتعيها

اذن واعية فاذا نفخ في الصور نفخة واحدة

وحملت الارض والجبال فدكتا دكة

واحدة فيومئذ وقعت الواقعة

اذن واعية اذن واعية نفخة واحدة واحدة الارض الارض دكة واحدة فيومئذ وقعت

عز وجل هفت شب وهشت روز باد مذکور را بر ایشان کماشت ومتوالی ومتابع در بزیدن داشت شکننده درختان را وازبیخ برکننده بود یا بخاصیت نحوست بزیدن خیر وبرکت می نمود یا گویند مسخر کرد از جهت بزیدن واز بیخ برکندن وکشتن وهلاك کردن وبزوال وفنا رسانیدن گفته اند آخر چهارشنبه با دبزیدن پدید گشت تا چهارشنبه دیگر کار قوم عاد بنهایت پیوست فتري القوم فيها صرعي كانهم اعجاز نخل خاوية فهل تري لهم من باقية معنی اینست پس میدیدی تو ای مخاطب غیر معین قوم مذکور را در هنگام بزیدن باد بیهوش شده جان ستده که ایشان خود را بیاد داده اند در درازی واقتادگی همچو تنه درختان خرما بر زمین افتاده اند پس هست که می بینی نفسی باقیه مر ایشان را یا می یابی در ایشان چیزی از بقا وجاء فرعون ومن قبله والمؤتفكات بالخاطئة فعصوا رسول ربهم فاخذهم اخذة رابية معنی اینست واورد فرعون وکسانی که پیش از و بودند

یا کویند کسانی که در جانب اوی بودند و شهرهاء ته با لاشونده خاطیه را یعنی فعلها متضمن خطا و بعضی از خاطیه خاطیه معهود مراد دارند بمعنی انکار قیامت که ذکر آن بالارفته
بندارند پس عاصی شدند رسول پروردکار خویش را پس کرفت ایشانرا کرفتنی زاید بدانچ کرفته دیکرانرا **انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة لنجعلها لکم تذکرة وتعیها**
اذن واعیة معنی اینست بدرستی هرکاه که آب طوفان از حد بجاوز کرد و رخ بر غرق ساختن کافران آورد شمارا در صلب اجداد شما یا کویند اجداد شمارا بر کشتی سوار کردیم
و کشتی را در آب طوفان از غرق شدن بسلامت آوردیم تا آن کشتی را که متضمن اظهار قدرت بود برای شما پندی عظیم کردانیم و کرد آوردانرا کوشی که دارنده تا از آن
کوش بکوشها دیکر برسانیم **فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة وحملت الارض والجبال فدکتا دکة واحدة فیومئذ وقعت الواقعة وانشقت**

فوقهمو منکمو اسلفتمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

السماء فهی یومئذ واهیة والملک علی ارجائها ویحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة معنی اینست
پس چون دمیده شود در صور یکبار دمیدنی که بدان نفخه همه زندکان بمیرند و همه مردمان هلاک و فنا پذیرند و برکرفته شود کوهها و زمین پس کوفته شود یک کوفتنی آن و این یا آنکه کوفته شوند خاک یا ریک کردند صورت جهان تغیر پذیرد و عالم خرابی کیرد پس آن روز واقع شود واقعه و قایم شود حاقه قارعه یعنی قیامت پیدا آید همه اهوال و افزاع نماید و آسمان بشکافد پاره پاره شود زیرا چه آسمان آن روز سست بود و محکمی و استواری که داشت از و برود و فریشتکان بر اطراف آسمان باشند از جهت انشقاق آسمان در آسمان نمانند و عرش پروردکار ترا در آن روز بالای هشت فریشته برکیرند امروز حمله عرش چهارند آن روز هشت شوند بعضی مفسران از هشت صف دارند و بعضی هشت صف بندارند که عدد آن جز خدای نداند و شمار آن غیر او کسی نتواند آن روز شما بر حسابکاه خدای عز و جل عرض کرده شوید و شما برای جزا و سزا حاضر آیید هیچ حالی پوشیده نماند هیچکسی پوشیدن هیچ چیزی نتواند
فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرءوا کتابیه انی ظننت انی ملاق حسابیه فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة

وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ وَالْمَلَكُ
وشکافته شود آسمان پس او در آن روز سست بود و فریشتکان
عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ
بر جوانب آن باشند و بردارند عرش پروردکار ترا بر بالای آن فریشتکان بر بالای در آن روز
ثَمَانِيَةٌ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ
هشت فریشته در آن روز عرضه دهند شما را بر محاسبه پنهان نماند از احوال شما
خَافِيَةٌ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ
هیچ پوشیده پس اما آنکه دهند او را نامه اعمال او بدست راست او پس کوید
هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ
فرا کیرید و بخوانید نامه مرا بدرستی که من یقین دانستم که من رسنده ام
حِسَابِيَهْ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ فِي جَنَّةٍ
بحساب من پس او در زندکانی بود مشتمل رضاء صاحبش در بهشتی
عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ كُلُوا وَاشْرَبُوا
بلند درجه میوهاء آن نزدیک بود قایم و قاعد را کویند بخورید و بیاشامید
هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ وَأَمَّا مَنْ
کوارنده بسبب آنچه فرستادید از اعمال صالحه در روزکار کذشته و اما هر که
أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ
دهند نامه او را بدست چپ او پس کوید بواسطه کثرت قبایح اعمال که بیند ای کاشکی من نداده بودی مرا

فهی یومئذ بالامالة لابی عمرو
فهی بسکون الهاء
یومئذ واهیة مدغما بغیر الغنة خلف
واهیة والملک مدغما بغیر الغنة خلف
ثمانیة بالامالة فی الوقف کسائی
لا تخفی لا تخفی بالامالة حمزة وکسائی
لا تخفی بالامالة
حمزة والکسائی
خافیة بالامالة فی الوقف کسائی
فاما من اوتی بالسکت خلف
فاما من اوتی بالنقل ورش
کتابیه انی بالنقل ورش
فهو راضیة
عالیة دانیة بالامالة فی الوقف کسائی
هنیا فی الوقف حمزة

في الأيام الخالية وأما من أوتي ولما من أوتي أوتي لم أوت لم أوت
بالنقل ورش — سکت خلف فی روایة خلاد — بالامالة کسائی فی الوقف — بالتقلیع ثلثة اوجه ورش — سکت خلف فی روایة — ثلثة اوجه لورش — بالتقلیع ثلثة اوجه لورش — سکت خلف فی روایة

فی الایام الخالیة معنی اینست پس هرچون که باشد چیزی هر که نامه او بدست راست داده شود پس وی بهجت بکوید بکیرید کتاب مرا بخوانید
زیرا چه من در دنیا رسیدن حساب خود را دانسته بودم اهتمام در اعمال صالحه میکردم پس آنکس در عیشی پسندیده و زندکانی کزیده در جنت عالیه بود که میوهاء آن
از جهت خمیدن شاخها با رور نزدیک شده باشد چنانچ ایستاده و نشسته و غلطیده دست او برسد مر ایشانرا در جنت مذکور کفته شود که میوها و شرابها بهشت را خورید
و اشامیدنی که زود کوارد و خوردن آن اکرچه بافراط باشد هیضه نیارد بخورید بدانچ در ایام کذشته یعنی در دنیا اعمال صالحه از طاعات و عبادات کرده اید راحت بمقا
مشقت بود مزد بر قدر کار باشد رنج عبادت و طاعت کشیدید راحت و لذت نعیم جنت بکیرید در نماز و روزه از خوردن و آشامیدن باز ماندید اکنون بخورید و بیاشامید

بید
فی
بله

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ
معنی اینست واما کسی که نامه اعمال او در دست چپ داده شود پس او آرزو کند و بگوید ای کاشکی این نامه داده نمی شدم واین حساب من چیست معلوم نمیکردم زنده نمی کشتم وبعث نمی پذیرفتم مرده می ماندم تا این نامه نمی خواندم ای کاشکی که موت منتهی کار من و آخرین شان من بودی بعد از موت حیات روی نمودی مال من مرا نفع نکرد ودر کار من منفعتی وسودی نیاورد قوت من زایل کشت حجت من بتوی وتلف بپیوست هیچ چیز از مال وغیر مال نماند که بدان دست آویزم وازین ورطه بگریزم بعد از کذشتن قوت پشیمانی هیچ اثر ندارد توبه وندم در وقتی که می بایست نیفتاد سوال آرزو کردن بقاء موت وانتفاء بعث دلیل بر آن میکند که در کور رنج

وَلَمْ أَدْرِ — بالنقل ورش، سکت خلف في رواية
الْقَاضِيَهْ — بالامالة في الوقف کسایی
مَا أَغْنَىٰ — امال بين بين ورش في رواية
مَالِيَ — بالامالة المحضة حمزة وکسایی
سُلْطَانِيَ — بغير الهاء في الوصل حمزة
خُذُوهُو فَغُلُّوهُو — بالاشباع ابن کثير
صَلُّوهُو — بالاشباع ابن کثير
ذِرَاعًا لَا يُؤْمِنُ — بالترقيق ورش، ابدل ورش والسوسي
حَمِيمٌ وَلَا — مدغما بغير الغنة خلف
طَعَامٍ إِلَّا — بالنقل ورش
طَعَامُ إِلَّا — سکت خلف وفي رواية خلاد
لَا يَاكُلُهُ — بالابدال ورش والسوسي
الْخَاطِيُونَ — بالتسهيل في الوقف حمزة
الَّا الْخَاطِيُونَ — بالابدال في الوقف حمزة
الْخَاطُونَ — بالحذف في الوقف حمزة
فَلَا أُقْسِمُ بِمَا — بالاسکان سوسي والاخفاء
تُبْصِرُونَ — بالترقيق ورش
وَمَا لَا تُبْصِرُونَ — بالترقيق ورش
رکوع
لَقَوْلُ رَّسُولٍ — بالادغام سوسي

كِتَابِيَهْ ۝ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ ۝ يَا لَيْتَهَا
نامهٔ من ونه دانستمی چیست حساب من ای کاش این حالت
كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ج ۝ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَهْ ج ۝ هَلَكَ
بودی موتی که قاطع حیوتست چه باز داشت از من مال من ضایع شد
عَنِّي سُلْطَانِيَهْ ۝ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ لا ۝ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ لا ط
از من تسلط من برمردم کویند ای خزنه فرا کیرید پس ببندید او را پس بدوزخ درآریدش
ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۝
پس در زنجیری که طول آن هفتاد ارش بود پس درآرید او را
إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ لا وَلَا يَحُضُّ
بدرستی که او بود که ایمان نمی آورد بخدای بزرکوار وتحریص نمیکرد
عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ لا ۝ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ ط
بر طعام دادن بیچاره پس نیست مر او را امروز درین مقام خویشی مشفق
وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ۝ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ لا ۝
ونه هیچ خورشی مکر از غساله تن دوزخیان نخورد آنرا مکر اهل خطایا کفار
فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ۝ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ لا ۝
پس سوکند میخورم بآنچه می بینید از عالم اشباح وآنچه نمی بینید از عالم ارواح
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ج ۝ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ ط
که بدرستی که این قرآن کفتار پیغمبری باکرامتست که بطریق رسالت اداکرده ونیست آن کفتار شعر کویی

معتزله کفته اند عذاب نبودی ومشقتی وعقوبتی روی نموده چه اکر در کور عذاب بودی آرزوی باقی ماندن در وروی نمودی جواب مبتلا ببلایی که سخت ترست بلایی که فرودتر از آنست اختیار کند کسی که اندر رسیدن تیغ بر کردن ترسد دست را سپر سازد کسی را که بمرادن نو کنند به تب دایم راضی شود تمنی باقی ماندن ایشان در کور ازین قبیل بود بر انتفاء عذاب در کور دلیل نباشد خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ معنی اینست فریشتکانرا کفته شود که او را بکیرید طوق در کردن او کنید دستهای او را بر کلوی او بند پس او را در دوزخ در آرید پس تر از آن در زنجیر آتشین که مقدار درازی آن هفتاد کز است سلک کنید کفته اند مراد از هفتاد کز اینجا کثرت بود تعین عدد نباشد وبعضی کفته اند زنجیر مذکور هفتاد کز هر کزی هفتاد رش هر رشی از مسافتی که میان کوفه ومکه است دورتر بود واز کعب رضی الله عنه مرویست اکر حلقه آهن دنیا جمع کنند بروزن یک حلقهٔ آخرت نباشد واکر یک حلقه او بر کوهی نهند از حرارت وی همچو ارزیز کداخته شود ابن عباس رضی الله عنه کفته زنجیر آتشین

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ معنی اینست بدرستی دوزخی مذکور بدین صفت بود بخدای که عظیم است ایمان نمی آورد واوامر ونواهی او را انقیاد نمیکرد وخود را ودیکری را بر طعام مسکین تحریض نکردی خیر ودلالت خیر بحصول نیاوردی چنانچه کافر بود دمیمه بخل نیز داشت خاطر بر چیزی نمیکماشت پس نیست مر او را درین روز یعنی روز قیامت اینجا یعنی در دوزخ یاری که یاری دهد وبیاری آن یار از عذاب نار که برای او معین شده ونصیب او آمده برهد ونه طعام مکر از شستهٔ خون وریم جراحات اندام

مذکور در دهن دوزخی در آرند واز دبر او بیرون آرند آنچ فاضل بیند در کردن او بپیچد ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ودر ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ از جهت دلالت بر تراخی است یعنی بند کنید وبند کرده مدتی در ره دوزخ برید بعد مدتی در دوزخ در آرید بعد در آوردن دوزخ پس دیری چون در بند بخانه که برای او تعین شده ودر که بنام او معین آمده برسد در زنجیری چنین وچنین سلک کنید در بعضی تفسیر آورده بمجرد آنکه فریشتکان امر خذوه فغلوه بشنوند هفتاد هزار بعضی کویند صد هزار برای کرفتن او بدوند جون فریشتکان او را بکیرند در دستهای ایشان باره باره شود بار بحال اول باز کردد کوید بر من مهربانی کنید شفقت نمایید فریشتکان کویند خدای که ارحم الراحمین است از جهت آنکه ترا لایق مهربانی نمیداند با وجود کرم عام بر تو مهربانی نمیکند ما که مامور بحکم اوییم چکونه مهربانی کنیم إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ

كه از دو زنخيان جدا شود و بحرارت منجمد كردد نخورند آنرا مكر خطاكاران مطلق و مجرمان محقق يعني طايفهٔ كافران و فرقهٔ مشركان فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ روايت كرده اند جمعي از كافران در شان پيغمبر عليه السلام در نكوهش
در نشستند از هر جنس سخن نابوده ميكفتند ابوجهل نسبت بشاعري كرد و وليد مغيره در تهمت ساحري آورد و عتبه كاهن كفت هر يكي باثبات صفتي نفي منصب نبوت جست اين آيت
در ردّ ايشان نازل كشت و اين نظم براي نفي مقال نابوده ايشان بورود پيوست معني اين است پس سوكند ميكنم بدانچه مي بينيد از مخلوقات چون اشباح و بدايع نمي بينيد
چون ارواح يا بدايع مي بينيد چون آدميان و بدانچه نمي بينيد چون جنيان و فرشتكان سوكند بدانچه ديده ميشود و بدانچه ديده نميشود از مخلوقات سوكند است بجميع چيزهايي
كه بوجود پيوسته از كاينات

مِنْكُمُو مِنْكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ ۚ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ۚ قَلِيلًا
اندكي ايمان مي آريد ونه كفتار اختركوي اندكي

مَا تَذَكَّرُونَ ۝ تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَلَوْ
پند مي كيريد اين فرو فرستاده ايست از پروردكار جهانيان واكر

تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۝ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۝
افترا كردي محمد برما بعضي از كفتارها را هر آينه كرفتيمي از و دست راست

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ۝ فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ
پس بريديمي ازو رك دل را پس نبودي از شما هيچ كس از آن قتل او

حَاجِزِينَ ۝ وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ۝ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ
منع كنندكان وبدرستي كه اين قرآن هر آينه موعظه ايست مر پرهيزكاران را وبدرستي كه ما هر آينه ميدانيم

أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ۝ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝
كه از شما اند جمعي تكذيب كنندكان وبدرستي كه اين قرآن سبب حسرت است بر كافران چون ببينند

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ۝ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۝
وبدرستي كه او هر آينه محض يقين است پس پاكي ياد كن بنام پروردكار بزركوار

سورة المعارج مكية اربع واربعون

مَا تُؤْمِنُونَ بالابدال ورش والسوسي
مَا يُؤْمِنُونَ بالياء ابن كثير وهشام وابن ذكوان
مَا تَذَّكَّرُونَ بتشديد الذال نافع وابو عمرو وابو بكر
مَا يَذَّكَّرُونَ بالياء وتشديد الذال ابن كثير وهشام وابن ذكوان
الْأَقَاوِيلِ بالنقل ورش
الْأَقَاوِيلِ سكت خلف وفي رواية خلاد
الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا بالادغام السوسي
مِنْهُو مِنْ أَحَدٍ بالاشباع ابن كثير بالنقل ورش
مِنْ أَحَدٍ عَنْهُو بالاشباع ابن كثير سكت خلف وفي رواية
ربع
لَتَذْكِرَةٌ بالترقيق ورش
لَحَسْرَةٌ بالامالة في الوقف الكسائي
عَلَى الْكَافِرِينَ امالة بين بين ورش
عَلَى الْكَافِرِينَ بالامالة المحضة ابو عمرو والدوري

بدرستي قرآن هر آينه قولي است آورده فرستاده شده كريم يعني جبرئيل امين بدليل آيت ديكر يعني انه لقول رسول كريم ذي قوة عند ذي العرش مكين يا كويند قولي است رساننده رسول كريم يعني محمد خاتم النبيين والمرسلين ودر هر دو وجه اضافت قول سوي رسول بادني ملابسه بود يعني بملابسه آوردن ورسانيدن باشد واكرنه قول خدا بحقيقت قول جبرئيل نبود و قول پيغمبر نباشد ونيست قرآن كفته شاعري كسانيكه او را كفته شاعري دانند برا ينچنين اعتقاد باطل اندك بود كه بحقيقت قرآن ايمان آرند ونيست قرآن كفتار كاهنان آنانكه اينچنين نسبتي كه نسبت ندارد بدين پند اندك باشد كه پند كيرند تَنزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ معني اينست قرآن منزل پروردكار عالميان است فرود آورده كردكار جهانيان است بپيغامبر صلى الله عليه وسلم باشاعري وساحري وكاهني نسبت ندارد ... آرد بوحي خداي مي آرد وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ معني اينست واكر محمد برما بعض اقاويل افترا كردي وناوحي كرده مابدعوي وحي در كوش مردمان افكندي با آنكه او را كمال عظمت داده ايم ودر فضل وفضيلت بروي كشاده ايم هر آينه او را از سبب اين كار بقوت ميكرفتيم پس هر آينه از جهت اين معني رك دل وي ببريدي در حال مردي وجان بما سپردي يا كويند اكر محمد برما دروغ بربستي ودر راه نابوده كويي

از كمان وتخمين است بدين وجه اضافت صفت سوي موصوف بر وجه تلخيص وبيان بود بمعني انه اليقين الحق لا اليقين الباطل الذي هو الجهل المركب بر طريق جزء قطيفه باشد فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ معني اين است چون از پروردكار تعالى وتقدس بيان حقيت قيامت ونكوهش منكران او وحقيت پيغمبر وبطلان مكذبان او وحقيت قرآن وعظمت شان او شنيدي ونشان وشان وحجت برهان حقيت هر يكي ظاهر ديدي پس باسم پروردكاري كه عظيم است تسبيح وتنزيه بيان ودل بر تقديس ذات پاك او از همه نقايص بدار در هر دم مي جلال وعظمت او را ياد آر ودر هر قدم

رفتي هر آينه از جهت اين سبب يمين او ميكرفتيم ورك دل او مي كسستيم هيچ جمعي از شما كرفتن او يا زدارنده نبودي واز بريدن رك دل او مانع نشونده ظهور نمودي واين اخبار از غايت فظاعت اين كار ونهايت شناعت اين كردار است كه اكر بالغرض بر طريق فرض محال از دوستي كه دوست ترين دوستانست واقع شود يا ذاتي كه پسنديده ترين مردمانست اين كار كند بكيريم وباز داشت كسي در حق او نپذيريم وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ معني اينست وبدرستي قرآن هر آينه پندست مر متقيان وبدرستي كه ما ميدانيم كه بعضي از شما قرآن را تكذيب كنندكانند وحقيقت او را منكر شوندكانند وبدرستي كه قرآن هر آينه سبب حسرت است مر كافران را چه روز قيامت همه كافران حسرت برند ودر افسوس خون جكر خورند كه چرا بقرآن ايمان نياورديم وچرا باياتِ او را تصديق نكرديم وبدرستي قرآن هر آينه حق يقين است خالص

دل بر ذکر کمال الکرم او کماز. وبدانکه مقطع این سورت نهایت حسن دارد وذکاء ازکیاء این مقطع را در غایت حسن می پندارد امر بتسبیح وتنزیه بعد بیان مذکور دال است بر انتهاء این
شان مسطور ومقطعی که دال بر انتهاء کلام بود مقطعی حسن وغایتی مستحسن باشد والله اعلم بغوامض اراداته وخفایاء مراداته لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة المعارج
سورة المعارج مکی است چهل وچهار آیه دویست وشانزده کلمه است هشتصد وشصت ویک حروف است افتتاح این سورت وسورة الحاقة بذکر قیامت آمده بدین وجه
ارتباط میان این دو سورت مبرهن شد. بدانکه این سورت را بذکر قیامت افتتاح کرد بعده بجملهٔ انها لظی نزاعة للشوی الی اخرها اهوال وافزاع او در بیان آورد بعد جملهٔ
فمال الذین کفروا قبلک مهطعین بجملهٔ انا خلقناهم مما یعلمون بر وجه تسبیب وتفریع بدو پیوست بعده جملهٔ فلا اقسم تا آخر برای تحقق قدرت بر اهلاک ایشان واورد
دیگران متضمن وعید وتهدید
بقسم باسم اعظم مذکور کشت
بعده جملهٔ فذرهم یخوضوا تا آخر
شصت اهمال عذاب ایشان
تا روز قیامت بر وجه تذییب آورد
سورة مذکوره را بجمل مسطوره
ختم کرد شک نیست جملهایی
که از یکبابست اگر مقاصد ایشان
متغایر بود از جهت اتحاد باب
میان ایشان اتصال وارتباط
باشد واگر مقصود از همه یکی
هر یکی در مقصود کلی مقرر
دیگر بیست معترضاتی که در میان
جمل مذکوره آمده میان کلامها
متصل واقع شده جمل دیگر از
هر نوع در محلهایی که بیاید
بمشیة الله وعونه بیان آن
روی نماید والله اعلم بالصواب
والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم سال سایل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة معنی اینست
دعا کرد دعا کننده بعذابی که
برای کافران واقع شود که مر آن
عذاب را دفع کننده نبود از خدایی
که خداوند معارج فرشتگان
است یعنی مالک جایهاء ورهاء
بر رفتن ایشان را
بر روند فرشتگان
وجبرئیل در آن
معارج در روزی که بدین درازی
ممتد بود که موازنهٔ او پنجاه هزار
سال این جهان باشد در دعا کننده
مذکور اختلاف کرده اند واز
مفسران دو قول آورده اند بعضی
گویند دعا کننده مذکور پیغمبرست
دعاء او بعذاب در حق مشرکان
مشتهرست وبعضی گویند
سایل مذکور نضر بن حارث بود

انهم یبصرونهم قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خدای بخشاینده مهربان

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ۝ لا لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ
خواست خواهنده از مستعجلان عذابی را فرود آینده برای کافران که نیست

لَهُ دَافِعٌ ۝ لا مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ۝ تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ
مر آن عذاب را هیچ دفع کننده از قبل خدای تعالی خداوند مواضع عروج ملایکه یعنی آسمان صعود میکنند فرشتگان

وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ
وجبرئیل سوی عرش در روزی که هست اندازهٔ آن پنجاه

أَلْفَ سَنَةٍ ۝ ج فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ۝ لا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ
هزار سال از سالهای دنیا پس صبر کن صبری بی جزع وشکایت بدرستی ایشان می بینند آن عذاب قیامت را

بَعِيدًا ۝ لا وَنَرَاهُ قَرِيبًا ۝ يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ۝
دور از امکان ومی بینیم ما آن را نزدیک بامکان یاد کن روزی را که باشد آسمان چون نقرهٔ یا مس گداخته

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ۝ لا وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ
وباشد کوهها مانند پشم رنگین ونپرسد هیچ خویشی

حَمِيمًا ۝ ج يُبَصَّرُونَهُمْ ط يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ
از حال خویشی دیگر نموده شوند بایشان دوست دارد مرد گناهکار که فدا دهد از

عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ ۝ لا وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ ۝ لا
عذاب آن روز پسران خود را وزن خود را وبرادر خود را

سال سال — بالتسهیل کالالف / فی الوقف حمزة / نافع وابن عامر
بعذاب واقع — مدغما غیر الغنة خلف
للکافرین — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
للکافرین — امال بین بین ورش
تعرج — بالیاء کسائی
الیهی — بالاشباع ابن کثیر
الف سنه — بالامالة فی الوقف کسائی
بعیدا ونراه — مدغما غیر الغنة خلف
نراه نراه — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وکسائی / امال بین بین ورش
ونریهو — بالاشباع ابن کثیر

صبر توان کرد ودل بر وقوع آن باید آورد
ایام جفاء کافران خواهد گذشت
وعنقریب اوقات سزاء ایشان هویدا
خواهد گشت.

ولا یسئل — بالنقل فی الوقف حمزة
یومئذ — بفتح المیم نافع وکسائی
ببنیهی — بالاشباع ابن کثیر
واخیهی — بالاشباع ابن کثیر

که بر ستانه پیغمبر ایستاده شد توجه بدعا نمود برای خود را از خدای عز وجل وقوع عذاب جست اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم
گفت وتوفیق میان این آیت وآیت یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون در سورة سجده گذشته وبتوضیح وتشریح در سورت مذکوره
بیان پیوسته فاصبر صبرا جمیلا انهم یرونه بعیدا ونراه قریبا معنی اینست چون حال روز جزا دانستی که آمدنی است ودر روز جزا عذاب مر کافران را رسیدنی است
پس صابر باش وشتابی در طلب عذاب دل خود را مخراش در رد استعجال عذاب مهوی وعذاب ایشان پیش از وقتی که برای آن معین شده مجوی یا گویند صبر بر جفاء کفار ونا سزا
ایشان در گفتار وکردار بدرستی ایشان عذاب را دور میدانند وبعید از وقوع می پندارند وما عذاب ایشان را نزدیک میدانیم وقریب الوقوع می خوانیم وبانتظار امری که نزدیکست

يوم تكون السماء كالمهل وتكون الجبال كالعهن ولا يسئل حميم حميما يبصرونهم معنى اينست روزي كه آسمان همچو نقره كداخته شود يا همچو
دردي روغن زيتون باشد و باشد كوههاء سنكين همچو پشم رنكين بالوان مختلف متلون آمده وبصبغهاء كوناكون مصبوغ شده و نپرسد هيچ دوستي دوستي را كه نموده
شوند ايشان ايشانرا از جهت آنكه هر يكي بنفس خود چنان مشغول باشد كه اورا پرواي ديكري نبود امام ضحاك كفته است مردم مادر و پدر و پسر و دختر را ببيند و از حال
ايشان باز پرس نكنند از جهت غايت تعلق و مخافت يا از جهت عدم احتياج برسيدن بظهور علامت سعادت و شقاوت در دنيا كناه را از مملوك پنهان داري و از مالك
كه هيچ چيز ازوي پوشيده نيست يا دنياري كه در مجمع روز حشر و جزا و مشهد رسل و انبيا ميان مجرمان بايستاند بسيمات معاصي و علامات ذنوب مفضوح و رسوا كرداند

يود المجرم لو يفتدي من عذاب يومئذ ببنيه وصاحبته واخيه وفصيلته التي تؤويه ومن في الارض جميعا ثم ينجيه كلا انها لظى نزاعة للشوى تدعوا من ادبر وتولى وجمع فاوعى

همو صلوتهمو اموالهمو همو ربهمو ربهمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وفصيلته التي تؤويه ومن في الارض جميعا
واهل قبيلة او كه جاي دادندي اورا وهركه در زمين اند همه

ثم ينجيه كلا انها لظى نزاعة للشوى تدعوا
پس خلاص دهد آن نه چنانست بدرستي كه آن آتشيست بر كشنده مر اعضاء اطراف را ميخواند سوي خود

من ادبر وتولى وجمع فاوعى ان الانسان
آنرا كه روي كردانيد واعراض كرد وكرد آورد مال دنيا را پس در وعاء نهاد يعني بازداشت از حق بدرستي كه آدمي

خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا
آفريده شد بي صبر و تفسير هلع آنكه چون رسيد بدو بدي از فقر ومرض و نحو آن جزع كننده بود وچون

مسه الخير منوعا الا المصلين الذين هم
رسيد بدو نيكي از مال وصحت منع كننده بود از زكوة مكر نماز كزاران كه ايشان

على صلوتهم دائمون والذين في اموالهم
بر نماز خويش مواظبت نماينده اند وآنكسان كه در مالهاء ايشان

حق معلوم للسائل والمحروم والذين يصدقون
حقي دانسته مرخواهنده را وبي روزي را وآنان كه باور ميدارند

بيوم الدين والذين هم من عذاب ربهم مشفقون
روز جزا وحساب را وآنكسان كه ايشان از عذاب پروردكار ايشان ترسنده اند

ان عذاب ربهم غير مامون والذين هم
بدرستي عذاب پروردكار ايشان نه آنست كه ازآن ايمن توان بود وآنان كه ايشان

تؤويه تؤويه في الارض في الارض ثم ينجيهي انها لظى انها لظى نزاعة نزاعة للشوى للشوى من ادبر من ادبر وتولى وتولى فاوعى فاوعى

ان الانسان ان الانسان هلوعا اذا هلوعا اذا الخير منوعا الا منوعا الا صلوتهم غير ما
بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية — بالترقيق ورش — بالنقل ورش — رواية خلاد — بالتغليظ ورش — رقق ورش

في اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم والذين يصدقون بيوم الدين والذين هم من عذاب ربهم مشفقون ان عذاب ربهم غير مامون
والذين هم لفروجهم حافظون الا على ازواجهم او ما ملكت ايمانهم فانهم غير ملومين فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون
والذين هم لاماناتهم وعهدهم راعون والذين هم بشهاداتهم قائمون والذين هم على صلوتهم يحافظون اولئك في جنات
مكرمون معنى اينست بدرستي كه جنس آدمي آفريده شده است هلوع جزع كننده چون اورا بديئي برسد وبازدارنده وبخيلي كننده چون اورا مالي
دست دهد يعني دنيا ومتاع دنيا را دوست دارد بفقد آن بسيار جزع كند وچون حاصل شود از دست نكذارد بطبع حريص بود از جمع كردن مال باز نماند و از كرد آوردن

ودخيره كردن سير نكرد در بيغمبر صلى الله عليه وسلم فرموده لوكان لابن آدم واديان من ذهب لابتغى ثالثا لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب **بيت** پُر نشود كاسهٔ سرها ز هوس هر كاسه كه سر نكون بود پر نشود
نه در فقر صابر بود و نه در غنا شاكر باشد **سوال** آدميان در شكم ماهي و در كهواره اين صفت ندارند صفت مذكوره را در ايشان خلقي و طبيعي چگونه پندارند **جواب** تواند بود كه اين صفت در
آدمي بالقوه خلقي باشد اگر چه بالفعل منتفي بود يا گويند اين صفت عادي است و عادي ملحق بخلقي است بر وجه تشبيه العادة طبيعة خامسة گفته اند يا بر وجه تمثيل بلكه خلقت لزوم و دوام
مذكوره رفته اند **سوال** در جماعاتي كه مستثنا است چون مصليان و معطوفات ايشان اين صفت منتفي است و صفتي كه گاهي منتفي شود چگونه توان گفت كه خلقي است **جواب**
تواند بود مستثني از مفهوم كلام باشد چنانستي كه گفت ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخير منوعا فيتحقق فيه آثار ذلك الا الجماعات المستثنات
فانه لا يظهر فيها ذلك يعني
بدرستي جنس آدمي آفريده شد
برصفت مذكوره وطبيعت مسطوره
و چون خلقت او چنان بود
آثار آن ظاهر شود مگر مصليان
و جماعاتي كه معطوفند بر ايشان
آثار خلقت مذكوره در ايشان
ظاهر نشود و اعمالي كه ملايم
آنست حاصل
نكردد و اگر
اين صفت
را عادي دارند
خلاف آن بر وجه خارق عادت
ممكن پندارند خداي عز وجل
بعضي را از ايشان بر خلاف
طبع ايشان بجود و سخا توفيق
دهد بر خيرات و مبرات موفق
كرداند ايشان را استثنا كرد الا
المصلين و معطوفات او در ذكر
آورد يعني مگر كساني كه نمازي
كزارند آنان كه بر دوام دارند
در اداء نماز اهتمام ميكنند و اوقات
صلوة خالي از صلوة گذشتن
نميدهند و مگر كساني كه در
اموال ايشان حقي است معلوم
مر سايل و محروم يعني حقي مقدر
در شريعت چون زكوة
و صدقه فطر يا
مقدر بالتزام
و نذر يا وصيت بقدر
معين يا وقف بسهام مقدر و معين
و سايل خواهنده بود و محروم
ناخواهنده باشد كه زبان خواستن
ندارد و در گوشهٔ عفت محروم ماند
بدانكه جانب اصحاب اموال را بايد
كه از اموال ايشان هم خواهنده را
نصيب بود ناخواهنده را نيز بهره
باشد همين كه فقر كسي دريابند
بعطيتي و هديه در حق او شتابند
موقوف بسوال ندارند و ابتو قف
عطا بر سوال نيارند همچنين صاحب
علم را بايد هم خواهنده و ناخواهنده
علم را برسانند و جوينده و ناجوينده
را واقف كردانند براي طالبان درس
زبان در تقرير دارد براي محرومان
دور افتاده كتب و رسايل در تحرير
آرد تا بگوشه نشينان و خلوت
گزينان برسد و در آفاق و اطراف
برود بر حكم القلم احد اللسانين

لفروجهم ايمانهم فانهم هم امانتهم وعهدهم هم بشهاداتهم هم صلوتهم خلقناهم
ان واجهم او ما منهم ان قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ازواجهم او ما
بالسكت خلف في رواية
ملكت ايمانهم
بالنقل ورش
ملكت ايمانهم
سكت خلف في رواية
غير
بالترقيق ورش
فمن ابتغى
امالة بين بين ورش
فمن ابتغى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
لاماناتهم
بغير الالف ابن كثير
بشهادتهم
بغير الالف غير حفص
صلوتهم
بالتغليظ ورش

ركوع

كل امرئ في الوقف
بالابدال الوكاليا حمزة وهشام
منهم ان
بالسكت خلف في رواية
ان يدخل
مدغما غير الغنة خلف
جنة
بالامالة في الوقف كسائي

لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝ لا إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا
مرعورتهاي خويش را نگاه دارنده اند مگر بر زنان خويش يا آنكه
مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝ فَمَنِ ابْتَغَىٰ
مالك ايشان شد دستهاي ايشان كه ايشان سزاي ملامت نه اند پس هر كه جويد چيزي ديگر
وَرَاءَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝ ج وَالَّذِينَ هُمْ
جز از آنچه گفته شد پس آنان ايشان اند از حد فرمان در گذرندگان و آنان كه ايشان
لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۝ لا وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ
مرامانتهاي خويش را و پيمان خويش را گوشندگان اند و آنان كه ايشان بانواع گواهي خويش
قَائِمُونَ ۝ لا وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ۝ ط
ايستادگي نماينده اند و آنان كه ايشان بر نماز خويش ط رعايت شرايط مي نمايند
أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ ۝ ط فَمَالِ الَّذِينَ
ايشان كه اهل در بوستانهايي اند گرامي داشته شده پس چيست حال آنان كه
كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ۝ لا عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ
كافر شدند سوي تو صفا تند تيز نگرنده اند از جانب راست و از
الشِّمَالِ عِزِينَ ۝ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ
جانب چپ حال آنكه جماعت متفرقه اند اي طمع ميدارد هر مردي از ايشان
أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ۝ لا كَلَّا ط إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ
كه در آرندشان در بهشت ناز و نعمت نه چنانست بدرستي ما آفريديم ايشان را

سوال ميان دوام بر صلوة كه مضمون الذين هم على صلوتهم دايمون است و ميان الذين هم على صلوتهم يحافظون فرق چيست و تغاير ميان
ايشان بر چه مبني است **جواب** دوام بر نماز آنست كه هميشه در نماز بود يا در انديشه و استعداد آن بود در طعام خوردن نيت تحصيل قوت نماز كند و در خواب
كردن حصول انشراح در نماز مقصود داند بيش از در آمدن وقت در تطهير بدن و جامه باشد اينچنين كسي كه دايم در نماز بود و محافظت بر نماز آنست كه اوقات
صلوة خمسه را فوت نكند و هيچ نمازي را در فوات نيفكند ايشان در جنات اكرام كرده شوند و محظوظ بنعيم بهشت كردند و در صدر بهشت جا يابند و تعالي
و مراتب مواهي كه هيچكس نيافته در يابند فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ

والخط احد البيانين ساكنان بلدان بعيده را بغير سوال و طلب حاصل شود دوست و دشمن علم گيرد قريب و بعيد تلقين پذيرد و مگر كساني كه روز قيامت را تصديق ميكنند و مگر كساني كه مر فروج خويش
را نگاه دارند مگر بر زنان و كنيزكان خويش كه در آن ايشان را ملامت كرده و نكوهيده نپندارند پس آنانكه در قضاء شهوت فرج وراء زنان و كنيزكان خويش بجويند ايشان از حد تجاوز كنندگان باشند
و مگر آنكسان كه مر امانتها و عهدهاء خويش امانات شريعت بيغمبر را امانتهاء يكديگر را نگاه دارنده اند و باهلان بر حكم ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها سپارند و مگر آنكسان
كه بر گواهي خويش يا گويند بر گواهيهاء خويش قايم اند ميل سوي ناحق نميكنند قوي و ضعيف وضيع و شريف غني و فقير صغير و كبير را برابر مي شمارند اباعد و اقارب و عشاير و اجانب را يكسان
مي پندارند و تواند بود كه ازين شهادت شهادت ايمان مراد شود ذكر صلوة بعد ذكر شهادت مويد اين تاويل بود و مگر آنكسان كه بر نماز خويش محافظت ميكنند بكسل در حيز فوات نمي افكنند

أَن يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُم مِّمَّا يَعْلَمُونَ روايت كرده اند كافران قريش نزديك پيغمبر عليه السلام بشتابي مي آمدند ومتفرق شده گروه گروه گشته ايستاده مي شدند
كلام پيغمبر مي شنيدند وعيب چيني ميكردند وبسخريه واستهزا پيش مي آمدند وميگفتند اگر اين گروه چنانچه محمد ميگويد در بهشت درآيند ما پيش از ايشان درآييم ودر درآمدن بهشت
بر ايشان سبقت نماييم اين آيت براي توبيخ ايشان وارد گشت واين نظم براي قطع طمع ايشان از دخول جنان بورود پيوست معني اينست چيست مر كافران را كه ميكنند ايشان
درين حالي كه جانب تو مي شتابند از راست وچپ نو گروه گروه شده وفرقه فرقه گشته ايستاده ميشوند كلام تو ميشنوند عيب چيني ميكنند وباستهزا وسخريه پيش مي آيند
رغبت بر كتاب خداي ندارند دل بر فوايد نبوي نميگمارند در طلب حق كوشش نمي نمايند براي عيب كردن مي آيند آطمع ميكنند هريك مردم از كافران كه درآورده شوند ايشان

منهمو أبصارهمو ترهقهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون كأنهمو إلي
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

مِمَّا يَعْلَمُونَ ۞ فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ
از آنچه ميدانند نطفه حقير پس سوگند بخورم بپروردگار مشرقهاء كواكب ومغربهاء آن

إِنَّا لَقَادِرُونَ لا ۞ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ لا
كما هر آينه توانا ايم بر آنكه عوض آريم بهتر از ايشان

وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۞ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا
ونه ايم ما مغلوب وبي قدرت بر اعادت خلق پس بگذار ايشان را تا شروع نمايند در باطل وبازي كنند

حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ لا ۞ يَوْمَ
تا رسند بروز خود كه وعده ميدهند شان روزي

يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ
كه بيرون آيند از گورها شتابان گوييا ايشان سوي آنچه نصب كرده اند براي عبادت از سنگها واصنام

يُوفِضُونَ ۞ لا خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ
مي شتابند حال آنكه ذليلاست بينايهاي ايشان رسيد بديشان

ذِلَّةٌ ۞ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ
خواري آن روز آنست كه بودند مي شدند بدان

سورة نوح تسع وعشرون آية

سورة نوح سوره نوح مكي است بيست ونه آيت است دويست وبيست وچهار كلمه است ششصد ونود ونه حرف
ربط اين سورت با سورة سابقه ظاهرست كه در هردو ذكر عذاب كفار در اول وآخرست بدانكه سورت نوح را بذكر
ارسال نوح براي انذار كافران وابعاد ايشان افتتاح كرد بعد شكايت قوم نوح عليه السلام از نا پذيرفتن دعوت
ونا گرويدن ايشان در بيان آورد بعد امر نوح عليه السلام كافران بتوبه واستغفار وبيان منافع آن تا جمله ويجعل
لكم جنات ويجعل لكم انهارا مذكور گشته بعده تنبيه او ايشان را بذكر انفس وافاق از جمله وقد خلقكم اطوارا

در بهشتي كه جاي نعيم است ومقامات كرامات مقيم است نه چنين است كه ايشان طمع دارند وگمان آن در دل خود ميگمارند بدرستي ما ايشان را آفريده ايم از آنچه مي دانند از آبي گنده ونطفه افكنده اصل اينچنين وعمل آنچنان ايشان را چه جاي طمع ... تقدير بر مؤمنان اصل خلقت خود را چرا ياد نكنند از كبر ومني وخودستايي وخودبيني وطمع خام وگفتار نا فرجام چه نوع دم زنند قطعه
اين خاك را چه شد كه هوا در سرش فتاد
وين نطفه را چه زاد كه رسم مني نهاد
آن بابي دماغ كه بر باد شد ز چيست
وين عظم را دماغ سري از چه اوفتاد
اين مضغه كه داشت دمادم ز خون
چون دم زند ز كبر برين منشا ونهاد
كه نطفه گاه جيفه گهي حامل رجيع
عجبش عجب نموده خرد را بدين نژاد
فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ معني اينست پس سوگند ياد ميكنم بپروردگار مشارق آفتاب ومغارب او بدرستي ما هر آينه قادريم كه شما را از جهان ببريم وبدل شما ديگران بهتر از شما آريم وما مسبوق نه ايم يعني كسي بر ما پيش دستي كردن نتواند ومجرمان هيچكس از عذاب ما نرهانند بگذار اي محمد ايشان را در دريا بدي فرو روند ودر بازي مشغول شوند تا به بينند روزي را كه وعده كرده شده اند يعني روز قيامت نيكي وبدي وعملها خويش خواهند ديد وبسزا وجزا كارهاء خويش خواهند رسيد

أقسم برب بالإسكان والإخفاء سوسي
لقادرون بالترقيق ورش
خيرا بالترقيق ورش
من الأجداث بالنقل ورش
من الأجداث سكت خلف في رواية خلاد
الأجداث سراعا بالإدغام سوسي
كأنهم بالتسهيل في الوقف حمزة
كأنهم إلي سكت خلف في رواية
نصب بفتح النون وسكون الصاد نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر وحمزة والكسائي
ركوع
نصب يوفضون مد خلف في رواية
خاشعة أبصارهم بالسكت خلف في رواية
خاشعة أبصارهم بالنقل ورش
خاشعة ذلة

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ معني اينست تا به بينند روزي كه موعودست يعني
روزي كه بيرون آيند از گورها شتابي كنند چنانستي كه ايشان سوي بتان خويش بسرعت ميروند درين حال كه چشمهاء ايشان فروتني كننده است فرود نگرنده است ونسبت
فروتني سوي چشمها از جهت آن بوده اثر فروتني در چشم ظاهر ميشود فرو گيرد ايشان را خواري وبپوشد غشاوه نگوساري آن روز روزيست آنكه در دنيا بدان وعده كرده مي شدند
وايشان وعده را تكذيب ميكردند هرچه انرا تكذيب ميكردند به بينند ووقوع موعود را مشاهده كنند وبدانكه مقطع اين سورت نيز مقطعي حسن است ومنتهاي او منتهاي
مستحسن است كه ختم بذكر معادست كه منتهاست وانتهاء كلام بذكر كلام منتها حسن الانتهاست والله اعلم برموز كلامه وكنوز مرامه لا اله الا هو عليه توكلي وهو حسبي

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا بذكر پيوست بعد خبر كرد كه در دعوت نوح وتنبيهات او ايشان را هيچ سود نبود وجز رميدن وناكرويدن از دعوت او نيفزود تا آنكه ذكر كرد كه نوح رب لا تذر على الارض من الكافرين ديارا كفت استيصال وهلاك عام جست بعد جمله ولا تزد الظالمين الا تبارا آورد سورت مذكور را بدان ختم كرد شك نيست جملهايي كه از يكبابست اكر مقاصد ايشان متغاير بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان اتصال وارتباط باشد واكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكر يست معترضاتي كه در ميان آمد ميان كلامها متصل واقع شد وجمل ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ معني اينست بدرستي نوح را رسالت داديم وسوي قوم او فرستاديم كه قوم خود را بترسان وپيغام ما برسان پيش از انكه ايشان را عذاب اليم بيايد بطوفان آب در دنيا وعذاب آتش در آخرت روي نمايد قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ معني اينست كفت نوح اي قوم من بدرستي من شما را ظاهر كننده خيرم وثوابم وترساننده از عذاب وعقاب شما را ميكويم واز شما ميجويم كه خدا را بپرستيد واز خداي بترسيد ومرا طاعت كنيد وامر بجا آريد از مناهي ومعاصي باز مانيد خداي كناهان شما بيامرزد به بهانه شما ميشود وشما را تا اجل معين تاخير كند بدرستي اجل خدا يعني اجلي كه تعيين كرده خداست وقضا كرده حق جل وعلاست چون بيايد پيشتر نكردد وبتاخير نه پيوندد چنانچ جاي ديكر كفته است اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون اجل مرك اجلست كه در وي پيش وپس نيست آنچه شما را پيش آمد اكر شما بدانيد هر آينه ايمان آريد وصلح كنيد ودر عمل آمل را كوتاه بيفزاييد بخيانت وعمر مغرور نباشيد وبر بقا اعتماد مكنيد چون اجل بيايد تاخير نپذيرد ومعلوم نيست كه بيايد وچكونه بكيرد قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا معني اينست كفت نوح اي پروردكار من

يَأْتِيهِمُو لَكُمُو لَكُمُو ذُنُوبِكُمُو كُنْتُمُو يَزِدْهُمُو دَعَوْتُهُمُو لَهُمُو أَصَابِعَهُمُو يُؤَخِّرْكُمُو إِلَى

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ

أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ

مُبِينٌ ۝ أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُونِ

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ

أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ

تَعْلَمُونَ ۝ قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا

وَنَهَارًا ۝ فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ۝ وَإِنِّي

كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ

نُوحًا إِلَى · نُوحًا إِلَى · أَنْ أَنْذِرْ · أَنْ أَنْذِرْ · أَنْ يَأْتِيَهُمْ · أَنْ يَأْتِيَهُمْ · عَذَابٌ أَلِيمٌ · عَذَابٌ أَلِيمٌ · نَذِيرٌ مُبِينٌ أَنِ · مُبِينٌ أَنِ اعْبُدُوا · أَنُ اعْبُدُوا

وَاتَّقُوهُو وَأَطِيعُونِ يَغْفِرْ لَكُمْ يُؤَخِّرْكُمْ يُؤَخِّرْكُمْ إِلَى مُسَمًّى مُسَمًّى إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ

قَالَ رَبِّ لَيْلًا وَ دُعَائِي لِتَغْفِرَ لَهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ

بدرستي من قوم خود را شب وروز دعوت كردم ودل وزبان برخواندن ايشان سوي ايمان آوردم نيفزود ايشان را خواندن من مكر كريختن ورميدن از صحبت من وناامنحتن وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا معني اينست وبدرستي هر بار كه من ايشان را بسوي ايمان خواندم تا ايشان را بيامرزي وجزاي ايشان بخشي انكشتان در كوشها انداختند يعني خود را ناشنونده ساختند وجامها بر خود كشيدند وسر وروي خود را بدان پوشيدند تا آواز در كوش نيفتد وجنبش لب در در كفتار ديده نشود بدين عمل اظهار كمال كراهيت كردند ودل را اثبات بر كفر آوردند وكردن كشي كردند كردن كشي كردني وسر از امر من باز زدند باز زدني

یعنی کبر را کار فرمودند و سخن من نشنودند و طاعت نکردند سر در فرمان برداری بنیاوردند پس تر از آن ایشان را باشکارا دعوت کردم پس تر از آن آهسته از خلق پنهان داشته ایشان را
بر ایمان خواندم **فقلت استغفروا ربكم إنه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا ويمددكم بأموال وبنين ويجعل لكم جنات ويجعل لكم أنهارا**
جمله فقلت استغفروا عطف است بر اعلنت لهم واسررت لهم استغفروا ربكم مقول است مر قلت انه كان غفارا تعلیل است مر استغفروا و تاکید او از جهت ابراز ثناء
باری بر وجه و کادت و استوار یست یرسل السماء جواب امر ست بغیر فا مجزوم شده و از جهت التقاء ساکنین مکسور آمده مدرارا حال است و یمددکم باموال وبنین با معطوفات
خویش عطف است بر یرسل السماء امر باستغفار کنایت است از امر بایمان یعنی ایمان بیارید از پروردکار خویش آمرزش خواهید **معنی اینست** پس کفتیم ایمان آرید

از پروردکار خویش و آمرزش خواهید چون توبه کنید توبه بپذیرد و بکفر و شرك و کناهان کذشته نکیرد بدرستی که پروردکار شما غفار است کناهان آمرزکار است فرستد ابر را بر شما ریزنده باران و مدد کند شما را بمالها و پسران و کرداند برای شما باغها و جویها در تفسیر آورده که بر حکیم بیاید که آن این آیت محتویست استغفار در توانکری و پسران یافتن تاثیر قویست روایت کرده اند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در استسقا یعنی در طلب باران بیرون آمد دل بر استغفار آورد جز استغفار کاری نکرد و نیز روایت کرده اند پیش بزرکی مردی از قحط شکایت آورد آن بزرك او را امر به استغفار کرد و مردی دیکر نیز از فقر شکایت بوست از آن بزرك او را نیز همین امر صادر کشت دیکری از قلت نسل شکایت کرد او را نیز استغفار فرمود شخصی دیکر از قلت ریع زمین کله آورد او را نیز راه استغفار نمود کسی از آن بزرك باز پرسید که اشخاص مختلف از چیزهاء مختلف شکایت کردند همه را یك چیز فرمودی و برای نیل مطلوب همه را یك راه نمودی آن بزرك در جواب دو آیت مذکور تلاوت کرد و بر کفتار خویش حجت آورد **ما لكم لا ترجون لله وقارا وقد خلقكم أطوارا** ما استفهامیه مرفوع المحل بر ابتدا است لکم خبر مبتدا ست لا ترجون حال است وقارا مفعول است مر لا ترجون لله حال است از مفعول از جهت نکارت ذو الجلال مقدم شده جمله ما لكم لا ترجون لله وقارا داخل مقول قلت آمده بر وجه

آذانهمو ثيابهمو دعوتهمو لهمو عليكمو يمددكمو لكمو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
لهمو إسرارا ربكمو أنه لكمو أنهارا خلقكمو أطوارا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

آذانهم آذانهم بالامالة الدوري ثلثة اوجه لورش
واصروا ثم إني بالترقيق ورش بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو
لهم إسرارا بالسكت خلف في رواية
استغفروا بالترقيق ورش
ربكم إنه كان بالسكت خلف في رواية
غفارا يرسل مدغما غير الغنة خلف
مدرارا و مدغما غير الغنة خلف
بأموال و مدغما غير الغنة خلف
جنات و مدغما غير الغنة خلف
لكم أنهارا سكت خلف في رواية
وقد خلقكم بالادغام سوسي
خلقكم أطوارا بالسكت خلف في رواية
طباقا و مدغما غير الغنة خلف

في آذانهم واستغشوا ثيابهم وأصروا واستكبروا
در کوشهای خود تا سخن من نشنوند و بسر درکشیدند جامهای خویش را تا مرا نه بینند و مداومت نمودند و تکبر نمودند
استكبارا ثم إني دعوتهم جهارا
تکبر نمودنی پس بدرستی من خواندم ایشان را باشکارا
ثم إني أعلنت لهم وأسررت لهم إسرارا
پس بدرستی من ظاهر کردانیدم دعوت را برای ایشان و نهان کردم برای ایشان نهان کردنی یعنی بهر دو وجه ممکن بود دعوت کردم
فقلت استغفروا ربكم إنه كان غفارا
پس کفتم ایشان را آمرزش خواهید و توبه از کفر از پروردکار شما که او هست آمرزنده
يرسل السماء عليكم مدرارا ويمددكم
تا فرستد ابر را بر شما حال آنکه ریزان بود و مدد دهد شما را
بأموال وبنين ويجعل لكم جنات ويجعل
بمالها و پسران و بدید آرد برای شما بستانها را و بدید آرد
لكم أنهارا ما لكم لا ترجون لله وقارا
برای شما جویها را چیست شما را که امید ندارید از بهر خدای بعظمتی که نباید شما را بجهت ایمان
وقد خلقكم أطوارا ألم تروا كيف
و بتحقیق آفرید شما را بارها نطفه و علقه ای ندانستید که چکونه
خلق الله سبع سماوات طباقا وجعل
آفرید خدای تعالی هفت آسمانها بر زبر یکدیکر و کردانید

سموات مفعول است مر خلق طباقا حال است از سبع سموات جمله وجعل القمر با معطوف خویش عطف است بر خلق **معنی اینست** ایمید انید چکونه آفریده است خدای جل و علا هفت آسمان را طبقها و ماهتاب را در آسمانها نور ساخت و آفتاب را همچو چراغ روشن برداخت **سوال** مشبه به اعلی با تشبیه آفتاب بچراغ که در روشنایی ادنی است چکونه شاید **جواب** چراغ در عالم سفلی در روشنی اشهر است و در راه ها خلا تو اظهر است و در حجرها و غارها تاریك که آفتاب نتابد چراغ در آید و روشن سازد در تاریکی شب که آفتاب نیابند سوی روشنایی چراغ شتابند بدین اعتبار چراغ را اصل ساخت و تشبیه آفتاب بدو برداخت **سوال** آفتاب و ماهتاب هر یکی در یکی آسمان است فیهن بصیغه جمع آورد وجه
اعتراض برای توبیخ قوم مذکور وارد شد وقد خلقکم اطوارا حال است **معنی اینست** چیست مر شما را وجه میکنید که از عظمت خدای نمی ترسید و حال اینست شما را آفریده و هر بار از طوری بطوری رسانیده کاهی نطفه آفریده کاهی آن را خون کردانیده کاهی خون را مضغه کرده کاهی از مضغه عظام بیدا آورده پس عظام را کوشت پوشانیده بعد از آن آن را صورت آدمی کردانیده کسی را که اینچنین تصرف باشد لاجرم مردم را باید که از و خایف بود. **ألم تروا كيف خلق الله سبع سماوات طباقا وجعل القمر فيهن نورا وجعل الشمس سراجا** در آیت سابقه ذکر آیات قدرت در انفس بود در این آیت آمانی که در آفاقست روی نمود قال الله تعالی سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم استفهام در الم تروا تا بید ست مر استفهام سابق و استفهام در کیف برای استعظام است جمله کیف خلق الله سبع سموات طباقا در محل مفعول الم تروا آمده الم تروا با استفهام معلق شده سبع

جواب

آسمانها را محل آفتاب و ماهتاب چگونه کرد. وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا معنی اینست وخدای رویانیده است شما را از زمین رویانیدنی پس باز خواهد کردانید شما را در آن و بیرون خواهد آورد بیرون آوردنی وخدای کردانید برای شما زمین را فراش کسترده تا در زمین سیر کنید و در راههای فراخ در آیید در أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا که دال است بر آن که شجره سنیه و زوجه علیه آدم علیه السلام را از زمین آفرید و از وی آدمیان دیگر همچو شاخهای درخت پیدا کردانید ذکر مبدا کرد پس در ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا بذکر میرانیدن و خاک کردانیدن و حشر کردن و از خاک بیرون آوردن ذکر معاد آورد و در وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا حالات معاش را بیان نست چه ذکر سلوک سبل متضمن طلب رزق و ابتغاء فضل را تبیانست

أَنْبَتَكُمْ يُعِيدُكُمْ إِنَّهُمْ آلِهَتَكُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش الصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا
ماه را در موضع خود از آسمانها سبب روشنی وکردانید آفتاب را چون چراغی

وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ
وخدای تعالی رویانید شما را از زمین مانند نبات که روید پس باز میکرداند شما را

فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا وَاللّٰهُ جَعَلَ
در آن زمین و بیرون آرد شما را هر آینه بیرون آوردنی وخدای تعالی کردانید

لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِتَسْلُكُوا مِنْهَا
برای شما زمین را مانند کسترد نی تا سیر کنید از آن

سُبُلًا فِجَاجًا قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي
راههای فراخ را کفت نوح علیه السلام ای پروردکار من بدرستی ایشان نافرمانی نمودند مرا

وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا
ومتابعت نمودند آن کسی را که نیفزود ایشان را مال ایشان و فرزند ایشان مکر خسران در آخرت

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ
ومکر کردند آن متبوعان مکری بغایت بزرك وکفتند رؤساء ضلالت اتباع را ترك مکنید

آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ
خدایان خود را وترك مکنید پرستیدن این بتان بخصوص خاصه یعنی ود و سواع و این اصنام را بتخصیص بذکر ویغوث ویعوق ونسر را

وَيَعُوقَ وَنَسْرًا وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا
فرمود لانها کانت عندهم اکبر واعظم واشهر وبتحقیق کمراه کردانیدند آن رؤسا بسیاری خلق را

نُورًا وَ منع اغنة خلف
الشَّمْسَ سِرَاجًا بالادغام سوسی
مِنَ الْأَرْضِ بالنقل ورش
مِنَ الْأَرْضِ سکت خلف وفي رواية خلاد
يُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا بالسکت خلف في رواية
جَعَلَ لَكُمُ بالادغام سوسی
ربع
الْأَرْضَ بالنقل ورش
الْأَرْضَ سکت خلف في رواية خلاد
مَنْ لَمْ يَزِدْهُ بالاشباع ابن كثير
وَوُلْدُهُ آلِهَتَكُمْ ابن كثير وابو عمرو وحمزة والكسائي ثلاثة اوجه
وَدًّا وَلَا وُدًّا مع اغنة خلف بضم الواو نافع

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا معنی اینست کفت نوح ای پروردکار من بدرستی قوم من مرا عاصی شدند وکسی را که اورا مال او و فرزندان او جز زیانکاری نیفزوده پیروی کردند ومکر کردند مکری در نهایت بزرکی و بدسکالی نمودند در نهایت بدی پیش اشیاع واتباع وعوام خلق از زراع و صناع بتوانکری کافران و فقر مؤمنان تمسک کردند ... وبدین قیاس باطل ... خود را بر ... ضلال آوردند کفتند اکر معبود نوح سزاوار پرستش بودی پرستندکان او را خواری و زاری و فقر و فاقه ونکوساری روی ننمودی به نمود از رجحان عاجل وجدان فانی تمویه کردند و خود را بر اختیار خسران عاجل محرومان دولت دایم غیر زایله آوردند از فنون حدت بصیرت وقصور قوت سریرت بمکر و تمویه بی حاصل و ترجیح و ترویج باطل فریفته شدند از راه هدی در تیه ضلال افتادند دنیا را بر دین کزیدند وجدان نعمت فانی با فقدان دولت باقی بسندیدند وندانستند غناء فانی را وقر نبود ورفاهیت زایل جای فخر نباشد پس دیده عقل او کزیده اولی النهی محض دین بود یا دنیا که منضم با دین باشد مجرد دنیا مبغوض رحمانست وجدان آن محض حرمان

کوکبا والشمس والقمر رایتهم لي ساجدين از جهت اتصاف بصفت عقلا منزل منزله عقلا کویند از اشکال مذکور وسوال مسطور بدین وجه تفصی جویند ولا تزد الظالمين الا ضلالا نیز کفت

وَقَدْ أَضَلُّوا وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا
بالنقل ورش سکت خلف في رواية بالترقیق ورش

یا بر رؤساء کفار که متبوع اند عاید بود استعمال واو ضمیر که مختص بعقلاست شایع آید واکر عاید بر بتان مذکور که غیر عقلا اند استعمال آن دارند واو در جماعت غیر عقلا پندارند اشکال روی نماید مکر آنکه غیر عقلا را بر طریق اني رایت احد عشر

منفعت او عین خسرانست شعر زيادة المرء في دنياه نقصان ۞ وربحه دون محض الخير خسران ۞ مجرد عزت دنیا خواریست وسرافرازی او نکوساریست نعوذ بالله من ذلك ایشان در راه باطل رفتند مر تابعان را کفتند الهه خویش را مکذارید وخود را از پرستش ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر که بتان شما اند باز مدارید کفته اند این هر پنج بتان قوم نوح بودند ایشان در پرستش این بتان اهتمام تمام می نمودند بتان مذکور بعرب رسیدند بعضی قبایل عرب بعضی را کزیدند ود بر صورت مرد بود و را بنی کلب کرفت سواع صورت زن داشت او را قبیله همدان بپذیرفت یغوث بر صورت شیر بود و را بنی مذحج اختیار کردند یعوق بر صورت اسب بود کنانه روی سوی او آوردند حمیر در نسر صورت کرکس دیدند او را برای پرستش کزیدند و این بتان با پرستندکان ایشان بسیاری را کمراه کرده اند و برای هلاک و عذاب ایشان سبب شده اند اکر ضمیر اضلوا عاید بر پرستندکان بتان باشد

وبعضی که با ایشان در دل داشته نه نهفت یعنی ای بارخدای مه افزای ظالمانرا مکر ضلال وکمی ووبال وضلال اینجا بمعنی کم شدن وهلاک کشتن وبعذاب پیوستن است بمعنی
کمراهی چه انبیا کمراهی نخواهند اما برای کافران دعاء بد کردن نیک باشد وعذاب خواستن بد نبود. مِمَّا خَطِيٓـَٔاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَنصَارًا
معنی اینست ازجهت بدیهاء ایشان غرق کرده شدند پس در آورده کشتند پس برای خود را از غیر خدا یاری دهندکان نیافتند که ایشانرا یاری دهند واز عذاب خدای بازدار ند
وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا معنی اینست وکفت نوح ای پروردکار من
ازکافران بر روی زمین هیچ یکی را که کرد او ادور در دیار باشد ودوران در ارض بود مکدار بفنا وزوال وهلاک واستیصال بسیار زیرا که بدرستی اکر ایشانرا
بکذاری بندکان ترا کمراه کرداند جز کناهکار ناسپاس دنا وافر خطیئت وکافر نعمت را نزایند چون مهتر نوح علیه السلام را بوحی معلوم شده بود که از ایشان واز نسل ایشان ایمان ونیکی روی نخواهد نمود دانست حیات ایشان فایده ندارد حیاتی است که جز مضرت وزیان نیارد دعا بهلاک ایشان جایز دید وخواهش فناء ایشانرا پسندید دعا استیصال ایشان کرد خدای عز وجل همه را بدعاء او در هلاک وفنا آورد در تفسیر آورده که چهل سال وبعضی کفته اند هفتاد سال همه زنان عقیم شده بودند همه نازاینده وسترونی می نمودند میان ایشان در وقت هلاک کودکی نبود بی کناهی را عذاب روی نمود و بعضی کویند کودکان بودند با ایشان بر وجه ابتلا نه بر وجه جزا غرق شدند

لَهُو تَذَرْهُمُو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون
خَطِيٓـَٔاتِهِمُو أُغْرِقُوا قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ۝ مِّمَّا خَطِيٓـَٔاتِهِمْ
وميفزاي مشركانرا مكر كمراهي از طريق جنت از بهر آن كناهان ايشان كه بر شمرديم
أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَارًا ۝ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم مِّن دُونِ
غرق كردانيدندشان پس در آوردندشان در آتش پس نيافتند مر ايشانرا از غير
اللَّهِ أَنصَارًا ۝ وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ
خداي تعالى هيچ ياراني كه عذاب از ايشان دفع كنند وكفت نوح عليه السلم اي پروردكار من مكذار بر روي زمين
مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا ط ۝ إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ
از كافران هيچ كردنده يعني هيچكس بدرستي تو اكر بكذاري ايشانرا
يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ۝
كمراه كنند بندكان ترا ونزايند مكر بي سامان كار ناسپاس را
رَّبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا
اي پروردكار من بيامرز مرا ومادر وپدر مرا وانكس را كه در آيد در خانه من حال آنكه مومن بود
وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ لا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا نصف
ومردان مؤمن وزنان با ايمان را وميفزاي مشركانرا مكر هلاك

خَطِيٓـَٔاتِهِمْ أُغْرِقُوا بالتکت خلف فی روایة
خَطَايَاهُمْ ابو عمرو
خَطِيَّاتِهِمْ حمزة
عَلَى الْأَرْضِ بالنقل ورش
عَلَى الْأَرْضِ سکت خلف وفی روایة خلاد
مِنَ الْكَافِرِينَ امالة بین بین ورش
مِنَ الْكَافِرِينَ بالامالة المحضة ابو عمرو ودوری
خَطِيَّاتِهِمْ ثلثة اوجه لورش
إِلَّا فَاجِرًا بالترقیق ورش
رکوع
رَّبِّ اغْفِر لِّي بالادغام سوسی وفی روایة دوری
بَيْتِيْ ند بسکون الیا نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن ذکوان وحفص وابو بکر
مُومِنًا بالابدال ورش والسوسی
وَلِلْمُومِنِينَ بالابدال ورش والسوسی
وَالْمُومِنَاتِ بالابدال ورش والسوسی

رَّبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَن دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا معنی اینست ای پروردکار من بیامرز زلت وتقصیر مرا وبیامرز پدر ومادر مرا واین دلیل کند که پدر ومادر نوح علیه السلام مسلمان بودند وبدین اسلام تصدیق واقرار نمودند وبعضی از والدی در دعاء نوح علیه السلام آدم وحوا مراد دارند این آیت را دلیل بر اسلام پدر ومادر او نمیدارند چنانچه در دعاء ابرهیم علیه السلام ربنا اغفر لی ولوالدی وللمومنین یوم یقوم الحساب کفته اند وبر آدم وحوا رفته اند وبیامرز مر کسی را که در آمد ست در خانه من ایمان آورده وتصدیق واقرار بدین اسلام کرده بعضی ازین خانه بر حکم المسجد بیت کل تقی مسجد مراد دارند بعضی مراد از بیتی کشتی بیدارند وبیامرز ای بارخدا مر همه مردان مؤمن وزنان مؤمنه را که تا قیامت خواهند آمد وبدم از ایمان واسلام خواهند زد ومه افزای ستمکارانرا وتجاوز کنندکانرا از حد بندکی یعنی کافرانرا مکر هلاک وزوال وفنا واستیصال روایت کرده اند نوح علیه السلام هنکام استجابت دعا دید دعاء نیک در حق خویش ودر حق ما در وپدر ومومنان بکزید جبریل علیه السلام کفت وقت را غنیمت دار همه مومنانرا در دعاء آمرزش یاد آر نوح علیه السلام در دعا تعمیم کرد وللمومنین والمومنات بر زبان آورد در تفسیر آورده که مومنانرا درین آیت رجاء وافر وامیدواری متوافر هست چه نوح علیه السلام دو دعا کرد دعاء بد کافران بتمام ودعاء نیک در حق مؤمنان بصیغه عام دعاء بد در حق کافران مستجاب کشت واستجابت آن بمشاهده پیوست مومنانرا امید وافر بود که دعاء دوم نیز مستجاب باشد وآمرزش همه مؤمنان

سورة الجن مكية ثمان وعشرون آية

بحصول پیوندد ونیز ابرهیم علیه السلام دو دعا کرد فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم ورب اغفر لی ولوالدی وللمومنین یوم یقوم الحساب بر زبان آورد دعاء اول مستجاب کشت امید باشد که دعاء دوم نیز باستجابت پیوست. الحمد علی رحمة الایمان حیث خص صاحبه بالامتنان تا مردم در زمره مومنانست ومتحلی بحلیه ایمانست اسباب مغفرت بسیارست واصناف فضل ورحمت در کارست بدانکه درختم سورة نوح بیان استجابت دعاء خویش کرد

وهلاك واستيصال همه كافران درميان آورد دال برتمام شدن كلام كشت ودلالت كرد برين كه سخن بانتها پيوست اين مقطع نيز مقطعي حسن بود ومتناهي مستحسن باشد والله اعلم بخفايا كلامه ونخاوي مرامه لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي **سورة الجن** مكي است بيست وهشت آيت ودويست وهشتاد وپنج كلمه هفصد ونجاه ونه حرفست ربط اين سورت باسورت نوح آنست كه درهردو بيان توحيد ودعوت سوي توحيد خدا ووعد اجابت دعا ومذمت كفر ووعيد كافران ووعد مومنان ونجات ايشانست **بدانكه** سورة الجن را بامر قل اوحي الي انه استمع نفر من الجن الاية افتتاح كرد وكرويدن ايشان بقران ونفي اشراك ونفي انداد وانتفاء صاحبه واولاد درميان آورد بعد ازجمله انا سمعنا قرانا تاجمله وانا منا المسلمون ومنا القاسطون مقالات جنيان مذكور كشت بعد بجمله فمن اسلم فاولئك تحروا رشدا واما القاسطون فكانوا لجهنم حطبا وجمل ديكر كه بعد اوست شان ايشان از كردكار ديان به بيان پيوست بعده چند جمله مصدر بقل درخطاب پيغمبر صلى الله عليه وسلم برنمط تعداد آورد سورت مذكور را بجمل مسطور ختم كرد شك نيست جملهايي كه از نكبات اكر مقاصد ايشان متغاير بود ازجهت اتحاد باب ميان ايشان متغاير بود ازجهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود ازهر يكي است هريكي در مقصود كلي مقرر ديكريست آنج بروجه اعتراض درميان جمل مذكور آمده ميان كلامها متصل واقع شده جمل ديكر ازهر نوع درمحلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحيم قل اوحي الي انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا يهدي الى الرشد فامنا به ولن نشرك بربنا احدا **معني اينست** بكوي اي محمد كه بدرستي شان اينست كه جماعتي ازجنيان سوي من كوش داشتند تلاوت قرآن شنيدند وبازكشتند وبر قوم خويش انا سمعنا قرانا عجبا يهدي الى الرشد تاآخر كفتند يعني بدرستي ماقرآني عجيبي كه بسوي رشد رهنموني ميكند ونور هدي دردل مي افكند ديدهاء دل را روشن مي سازد شنيدن آن جان افروز مي آيد فهم كردن او بكارهاء نيك راه مي نمايد شنيديم چون اورا بدين صفت يافتيم درراه قبول او شتافتيم پس بدو ايمان آورديم واورا تصديق كرديم وهركز هيچ يكي را بپروردكار خويش شريك نكردانيم ودر پرستش كسي را انباز نكنيم وانه تعالى جد ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا **معني اينست**

فزادوهم وانهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بسم الله الرحمن الرحيم

قل اوحي الي انه استمع نفر من الجن فقالوا

بكو وحي فرستاده شد سوي من هرآينه كار شان آنكه شنودند كروهي از پريان پس كفتند

انا سمعنا قرانا عجبا ۞ يهدي الى الرشد فامنا

بدرستي ما شنوديم قرآني عجيب در فصاحت معاني وعزازت مباني راه مينمايد بصواب باايمان وتوحيد پس ايمان آورديم

به ولن نشرك بربنا احدا ۞ وانه تعالى جد

بان قرآن وهركز انباز نكردانيم باپروردكار ما هيچ كس را وبدرستي كار آنكه متره است از صفات مخلوقات عظمت

ربنا ما اتخذ صاحبة ولا ولدا ۞ وانه كان

پروردكار ما نكرفت هيچ زني ونه هيچ فرزندي وبدرستي كار آنكه بود

يقول سفيهنا على الله شططا ۞ وانا ظننا

حديث آنكه ميكفت آن يك ازما كه بسفاهت منسوبست برخداي تعالى كفتار خارج از صواب وبدرستي كه ما كمان برديم

ان لن تقول الانس والجن على الله كذبا ۞

كه هركز نكويند آدمي وپري برخداي تعالى سخن دروغ

وانه كان رجال من الانس يعوذون

وبدرستي كار آنكه بودند مرداني از آدمي كه پناه مي آوردند

برجال من الجن فزادوهم رهقا ۞ وانهم

بمرداني از پري پس زيادت كردانيدند آن آدميان مرپريانرا كفر وتكبر وبدرستي كه ايشان

قل اوحي — بالنقل وابدال ثلثة اوجه لورش
قل اوحي — سكت خلف وفي رواية
قرانا عجبا يهدي — بالنقل ابن كثير — مدغما غير الغنة خلف
فامنا وانه — ثلثة اوجه لورش — بالكسر نافع وابن كثير
تعالى تعالى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — الين بين ورش
ما اتخذ صاحبة — بالادغام سوي
صاحبة ولا — مدغما غير الغنة خلف
وانه وانا — نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر
تقول الانس — بالنقل ورش
تقول الانس — سكت خلف وفي رواية خلاد
وانه من الانس — نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر — بالنقل ورش

يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا ۳ **معني اينست** وبدرستي شان آنست بوده اند مرداني از انس كه ازجن پناه ميگرفتند ودر روادي مخوف اعوذ بسيد هذا الوادي ميگفتند سركشي وتكبر جنيان مي افزودند وايشان را در فخر وعجب مي آوردند بعضي ضمير فاعل فزادوهم عايد برجن دارند وضمير

من الانس فزادوهم وانهم — بكسر الالف
سكت خلف وفي رواية خلاد — حمزة وابن ذكوان — نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر

بدرستي خداي جل وعلا بزركست عظمت وجلال وتوانكري ونعمت پروردكار ما نكرفته است زني وفرزندي راكه آن ازامارات حدوث ومنقصت بود وعلامات عجز وحاجت باشد وانه كان يقول سفيهنا على الله شططا **معني اينست** وبدرستي شان اينست كه بوده است كه ميكفت سفيه ما يعني شيطان ياسفيهي ديكر ازجنس جنيان برخداي كلامي دور ازحق وتجاوز ازحد يعني نسبت خداي سوي اتخاذ زن وولد وانا ظننا ان لن تقول الانس والجن على الله كذبا **معني اينست** بدرستي ماكمان مي برديم كه هركز هيچ آدمي وپري برخداي دروغ نكويد واثبات بد بوده نجويد هيچ نوعي ازمخلوقات اين دليري نتواند كرد وبرخداي اينچنين بهتان نتواند آورد ازآن جهت برسفيه مذكور كمان صدق مي برديم وتكذيب نميكرديم چون قرآن شنيديم بدو كرويديم دانستيم كه ابليس سفيهي ديكر ازاصحاب تلبيس اين سخنان دروغ كفته واثبات نابوده جسته وانه كان رجال من الانس ۳

مفعول برانس تقدير كلام برعكس تقدير اول بندارند معني چنين كويند افزودند جنيان آدميان را غشيان وبال واحاطت كفر وضلال تلبيسات ظاهر كردند وتمويهات بيدا آوردند
دركلمات امداد انداختند وايشان را دستياري كردن جن كمان مند ساختند ضلال آدميان افزود وبال ايشان افزوني نمود از ابو السايب انصاري روايت كردند كه كفت وقتي نيمه روزي
دربياباني رسيدم كركي بر رمه كوسفندان حمله كرد بره كوسفندي را كرفته بيرون آورده ديدم شبان به آواز بلند فرياد كرد نداء ياعامر الوادي برآورد ناكاه آواز يا سرحان ارسله
شنيدم آواز كننده نديدم درحال ديدم كرك بره را سلامت رها كرد ودر رمه كوسفندان درآورد اين تلبيس ابليس بود كه تا بود در چشم مردمان نمود تا ايشان كمراه شوند
ودر وادي ضلال وغوايت افتند **وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا** معني اينست وبدرستي ايشان يعني آدميان بيش از نزول قرآن چنانچ شما كمان

بِهِمُو رَبُّهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونُ

ظَنَنتُمُو أَن — قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

ظَنُّوا كَمَا ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا
كمان بردند چنانكه كمان برديد شما كفار كه هركز برنانكيزانده خداي تعالي هيچكس را

وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا
وبدرستي كه ما طلب كرديم رسيدن به آسمان وشنيدن پس يافتيم آسمان را پركرده از نگهبانان

شَدِيدًا وَشُهُبًا ۝ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا
باشدت وقوت وازستاركان كه بشب روند وبدرستي ما بوديم كه مي نشستيم از آن آسمانها

مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ ۖ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا
درمواضع قعود براي شنيدن پس هركه كوش بدارد اكنون يابد براي دفع آن ستاره

رَّصَدًا ۝ وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي الْأَرْضِ
نگاه دارنده طريق وحي وبدرستي كه ما ندانستيم آن زمان كه ايا بدي خواسته شد باآنكه در زمين اند

أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا ۝ وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ
يا خواست بايشان پروردگار ايشان صواب وصلاح وبدرستي كه ما از ما اند مردان باصلاح

وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ ۖ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا ۝
واز ماست قومي فروتر از آن هستيم خداوندان سلك ومذاهب متفرق مختلف

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَن
وبدرستي كه ما كمان برديم كه هركز فوت نشود از عذاب خداي تعالي در زمين ودانستيم وهركز

نُّعْجِزَهُ هَرَبًا ۝ وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ
فوت نشويم از مراد او بحال آنكه كريزان باشيم وبدرستي ما چون شنيديم راه راست را وقرآن ايمان آورديم بآن

ظَنَنتُمُو أَن — بالسكت خلف في رواية
أَن لَّن يَبْعَثَ — مدغما بغير الغنة خلف
وَأَنَّا مُلِئَتْ — كما تقدم / الابدال في الوقف حمزة
شَدِيدًا قَ وَأَنَّا — نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر / مدغما بغير الغنة خلف
فَمَن يَسْتَمِعِ — مدغما بغير الغنة خلف
الْآنَ الْآنَ — بالنقل ورش / سكت خلف في رواية
وَأَنَّا أَشَرٌّ أُرِيدَ — كما تقدم / بالنقل ورش
أَشَرٌّ أُرِيدَ — سكت خلف في رواية
فِي الْأَرْضِ — بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ — سكت خلف في رواية
أَمْ أَرَادَ أَمْ أَرَادَ — بالنقل ورش / سكت خلف في رواية
وَأَنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا — بالادغام سوسي
وَأَنَّا فِي الْأَرْضِ — كما تقدم / بالنقل ورش
فِي الْأَرْضِ — سكت خلف في رواية
نُّعْجِزَهُ هَرَبًا — بالادغام سوسي

آمَنَّا — ثلثة اوجه لورش | وَأَنَّا الْهُدَىٰ — نافع وابن كثير وابو عمرو وابو بكر | الْهُدَىٰ — بالامالة المحضة حمزة والكسائي / اما لبين بين ورش

خداي متعلق است واسناد خلق واختراع وانشا وابداع هم امور سوي او متحقق است ليكن اسناد سوي شر تعين وتصريح جنانچ كويند خالق الشر وخالق

مي برديد واين قضيه در دل مي آورديد كه خدا بعد مردن هيچ كسي را بعث نخواهد كرد وبعد بمقامات درجات نخواهد آورد وچون برايشان قرآن نازل كشت خبر بعث كه در قرآن است بتيقن پيوست ما نيز چون بقرآن ايمان آورديم بعث را تصديق كرديم وبر تقديري كه اين هر دو جمله معترضه باشد داخل مقوله جنيان نبود ضمير انهم ظنوا عايد بر جنيان دارند وخطاب كاظننتم بر كفار مكه پندارند معني چنين آيد وبدرستي شان اينست مرداني از انس پناه مي كيرند مرداني از جن پناه ميكرفتند ضلال ايشان افزودي وايشان صورت وبال روي نمودي وبدرستي جنيان كمان مي بردند چنانچ شما اي كفار مكه كمان مي برديد وبعث وحشر را منكر شديد چون جنيان ايمان به قرآن آوردند بعث وحشر را تصديق كردند شما را نيز ... طريق ايمان مي بايد آورد **وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا** معني اينست وبدرستي ما سوي آسمان جستيم وبراي شنيدن كلام فريشتكان چنانچ مي رفتيم پس يافتيم آسمان را پر از نگاهبانان سخت وپاسداران كه از درشت وشعلها آتشين كه معد اند براي تذنيب شياطين وبدرستي بود بر ما كه مي نشستيم در نشستگاهها از آسمان براي شنيدن گفتار فريشتكان پس هر كه اكنون يعني بعد بعث پيغمبر عليه

السلام كوش ميدارد تا كلام فريشتكان بشنود براي خويش ستاره آتشين مترصد ومنتظري بايد **وَأَنَّا لَا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَن فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا** معني
اينست وبدرستي ما نميدانيم بتعين اشري خواسته شده است باهل زمين يا خود خواسته است پروردگار ايشان نيكي وخيري ودفع ضرري وضيري چه اين تغير حادث تغيري
هولناك است متضمن بيم وباك است از جنس طرد ورجم است از باب ضير وضيم است معلوم نيست مطلوب از واظهار قهرست يا دفع اصابت شرست مراد اظهار قدرتست يا حصول
عبرتست در اينچنين حوادث موجب خوف وخشيت متضمن نفاذ ارادت ومشيت مقام آن بود كه بترسند محل آن باشد كه انقياد كنند وايمان آرند در استعمال صيغه مجهول
در شر وصيغه معروف در خير اعتباري عجب است چه بترك تصريح باسناد شر حسن ادبست هر چند كه اين همه چيزها از خير وشر وطاعت ومعصيت وحسن وقبح بارادت ومشيت

ادب نکیرند و وقوع آن از عاقل نه بذیرند وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا معنی اینست وبدرستی بعضی از ما صالحان بودند ونیك نفسی می نمودند
عمل بکتاب خدای یعنی بتوریت داشتند خاطر برا الطاعت اوامر و نواهی میکماشتند وبعضی قومی غیر صالح بودند فسق وفجور میکردند وبودیم ما خداوندا اهواء متفرق بعضی
مبطل بعضی محق ایمان ما دیرینه کاریست امری نو یا وه نیست ایمان از ما عجب نبود در صلاح ما شکفت نباشد وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا
معنی اینست بدرستی ما یقین داریم و شك نمی آریم عاجز نکردانیم خدا برا در کرفتن خویش دران حال که در زمین باشیم وعاجز نکردانیم اورا دران حال که بکریزیم
در آسمان رویم اکر کسی را نخواهد که بکیرد از کرفتن او وکسی که چنین نتواند اکر کسی را عقوبت خواهد عقوبت کند چنانچه داند وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا
بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا معنی اینست وبدرستی هرکاه که شنیدیم هدی یعنی قرآن که بیانست مر دین خدا بدو ایمان آوردیم و تصدیق کردیم پس هرکاه که پروردکار خویش ایمان آرد و دل بر تصدیق دین او کمارد پس او از تنقیص اجر و ابطال ثواب نترسد زیراکه حکیم جور نکند وکار در چیز خلاف عدل وحکمت نیفکند وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا معنی اینست وبدرستی بعضی از ما مسلمانانند وبعضی از ما ظالمانند ظالم را قاسط کویند عادل را مقسط خوانند یوسف حجاج وقتی از بزرکی بیان صفت خویش جست ما تقول في شاني کفت آن بزرك کفت قاسط عادل مردمان کمان بردند که مدح می کند یوسف حجاج کفت نی بلکه دم مذمت من میزند قاسط یعنی ظالم میدارد وعادل را ما خود از و والذين كفروا بربهم يعدلون می بندارد بعد آن تحقیق شد که مقصود قایل همین بود که در دل یوسف حجاج روی نمود پس کسا که مسلمان شدند پس ایشان راه راست جستند واز ضلال وکمراهی رستند واما ظالمانان واز حد تجاوز کنندکانان پس هستند ایشان دوزخ را حطب خداوندان عذاب ومشقت وتعب وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا لِّنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا

لَأَسْقَيْنَاهُمُو لِنَفْتِنَهُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا
پس هرکه ایمان آرد به پروردکار او پس نترسد از جزاء نقص عوض حق ونه از جزاء ظلم برکسی

وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ
وبدرستی که ما از ما اند اهل اسلام وازما اند جور کنندکان پس هرکه اسلام آرد

فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ
پس آنان قصد کردند طریق حق وصواب را واما جور کنندکان

فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا وَأَن لَّوِ اسْتَقَامُوا
پس هستند برای دوزخ هیزم ووحی فرستاده شد سوی من که اکر راست باشند

عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاءً غَدَقًا لِّنَفْتِنَهُمْ
بر طریقه اسلام هر آینه آب دهیم ایشان را آبی بسیار که سبب فراخی معاش بود تا شبه امتحان نماییم ایشان را

فِيهِ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ
در آن شکر آن وهرکه اعراض نماید از عبادت پروردکار خود درآرد اورا

عَذَابًا صَعَدًا وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا
در عذابی با مشقت تمام وآن که مواضع مبنی از بهر نماز وذکر برای خداست پس مپرستید

مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ
با خدای تعالی هیچ یکی را وبدرستی که آنکه چون برخواست بنماز بامداد بنده خدای محمد حال آنکه می پرستید اورا

كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو
نزدیك بودند که باشند بر او متراکم برای حرص استماع قرآن بکو بدرستی که من می پرستم

فَمَن يُؤْمِن مدغما غير الغنة خلف
فَمَن يُؤْمِن بالابدال ورش والسوسي
بَخْسًا وَلَا وَأَنَّا مدغما غير الغنة خلف
فَمَنْ أَسْلَمَ بالنقل ورش
فَمَنْ أَسْلَمَ سكت خلف في رواية
حَطَبًا وَأَن مدغما غير الغنة خلف
الطَّرِيقَةِ بالامالة في الوقف كسائي
لَأَسْقَيْنَاهُم بالتسهيل
وَمَن يُعْرِضْ مدغما غير الغنة خلف
عَن ذِكْرِ رَبِّهِ بالادغام سوسي
نَسْلُكْهُ بالنون نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر
يَسْلُكْهُو بالاشباع ابن كثير
صَعَدًا وَأَنَّ مدغما غير الغنة خلف
أَحَدًا وَأَنَّ مدغما غير الغنة خلف

وَأَنَّهُ يَدْعُوهُو عَلَيْهِ لُبَدًا قُلْ إِنَّمَا قُلْ إِنَّمَا قَالَ إِنَّمَا
بكسر الالف نافع وابو بكر — بالاشباع ابن كثير — بالاشباع ابن كثير هشام — بالقل ورش — سكت خلف في روا — نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وكسائي

صَعَدًا وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا معنی اینست ووحی کرده شده است سوی من که بدرستی شان اینست
که اکر جنیان مستقیم باشند بر طریق معهود که دارند یعنی طریقه قاسطان وظالمان هر آینه بیاشامانیم ایشان را آب بسیار وابن کنایت است از بسیاری رزق وتکثیر حبوب وثمار تا به
استدراج مفتون کردانیم وهرکه اعراض کند از ذکر خدای یعنی از قرآن یا عبادت یا ذکر حق جل وعلا در آرد خدای او را در عذاب سخت بسیار درشت ودشوار وبدرستی مسجدها
مر خدایراست مخصوص بعبادت حق سبحانه وتعالی است پس مخوانید با حق جل وعلا در پرستش هیچ یکی را کسی را با او شریك مکنید ودم اشراك واشتراك مزنید وبدرستی شان اینست
هرکاه که ایستاده بنده خدا درین حال که می خواند خدای او را ابزرکی وخدایی وبیکانکی وبی همتایی نزدیك بودند از جهت شیفتکی دیدن سلطان پیغمبران وفریفتکی شنیدن قراءة قرآن

ابو هي كرده هيچو نمد بر هم چفسيدند وهيچو رسن يك ديگر پيچيده بعضي در پشت ديگري آمدند وبعضي زير بغل ديگري در آمده برين صفت متوجه گشتند نزديك بود كه بر پيغمبر عليه الصلوة والسلام بيفتند قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا معني اينست بگواي محمد يا گويند گفت محمد نمي خوانم مگر پروردگار خود را ونمي ترسم مگر آفريدگار خود را وشريك نميكردانم با او هيچ يكي را در الوهيت وهمتاي او نميگويم هيچ فردي را در معبوديت قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا معني اينست بگواي محمد بدرستي من مالك نه ام براي شما زياني نه رسانيدن ونه بسار كردانيدن ونه نفع را نه بدادن ونه بياز داشتن قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ معني اينست بگواي محمد هرگز رها نكناند نزديك فرض ارادت خدا عذاب مرا هيچ يكي وهرگز نيابم از غير خداي پناهي وملجايي ليكن تبليغ احكام از خدا ورسالت او ثابت است نا مالك بودن من آنرا ثوابت است يا گويند مالك نه ام زياني ونه نفع را وهرگز نيابم از غير خداي پناهي وملجايي را مكر تبليغ وحي ورسالات آن خداي تبارك وتعالي يا گويند خلاص ندهد مرا از عذاب خداي هيچ يكي ونيابم از غير خدا پناهي وملجايي اگر تبليغ نكنم تبليغ كردني آن خدا ورسالات حق جل وعلا وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا معني اينست وكساني كه خدا را ورسول خدا را عاصي شوند وترك امتثال فرمان او كنند پس بدرستي مر ايشان را آتش دوزخ در حالت كه در وي جاويد هميشه در وي باشند كافران با مسلمانان دعوي غلبه خويش خواهند كرد وياري دهندگان ايشان را اضعف وعدد ايشان را اقل خواهند گفت ودر معرض مغلوبيت خواهند آورد تا وقت ديدن عذاب وپيدا آمدن هنگام عقاب پس بتحقيق خواهند دانست ياري ده كه اضعف واحقر است وعدد كه اقل وكمتر است قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا معني اينست بگواي محمد كه نميدانم اقريب است آنچ موعود است براي شما را وعيد يا خود كردانيد خدا براي شما مهلتي بعيد علم قيامت از علمها پوشيده است كسي نماند ودانستن هنگام آن كسي نتواند قال الله تعالى وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا

برای رها کنانیدن خویش

لَكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ۝ قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ

پروردگار خود را و انباز نمیکردانم با او هیچ یکی را بگو بدرستی که من مالک نه ام

لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ۝ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي

برای شما هیچ گزندی و نه نفعی بگو که بدرستی که من هرگز زینهار ندهد مرا

مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ۝

از عذاب خدای عزوجل هیچکس وهرگز نیابم از غیر او پناهجایی و ملاذی

إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ ط وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ

مگر ادای سخن از نزد خدای عزوجل وگزاردن پیغامهای او وهرکه نافرمانی نماید خدا را

وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ط ۝

و پیغمبر او را پس بدرستی مر او راست آتش دوزخ حال آنکه جاوید باشند در آن همیشه

حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ

تا چون ببینند بقیامت یا روز بدر آنرا که وعده میدهندشان پس زود باشد که بدانند که کیست

أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا ط ۝ قُلْ إِنْ أَدْرِي

ضعیفتر بیاری دهنده وکمتر بشمار و بیار بگوی که نمی دانم

أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا ۝

آیا نزدیکست آنچه وعده میدهند شما را یا نه که گرداند مر او را پروردگار من غایتی دور

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ۝

او دانای نهانیست پس مطلع نگرداند بر نهانی خود هیچ یکی را

قُلْ إِنِّي قُلْ إِنِّي
بالنقل ورش سكت خلف وفي رواية
ضَرًّا وَلَا
مدغما غير الغنة خلف
قُلْ إِنِّي قُلْ إِنِّي
بالنقل ورش سكت خلف
لَنْ يُجِيرَنِي
مدغما غير الغنة خلف
يُجِيرَنِي أَحَدٌ وَلَنْ
بالتحريك ورش مدغما غير الغنة
وَلَنْ أَجِدَ وَلَنْ أَجِدَ
بالنقل ورش سكت خلف
مُلْتَحَدًا إِلَّا
بالنقل ورش
مُلْتَحَدًا إِلَّا
سكت خلف وفي رواية خلاد
وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ
مدغما غير الغنة خلف
مَنْ أَضْعَفُ
بالنقل ورش
مَنْ أَضْعَفُ
سكت خلف وفي رواية
نَاصِرًا وَأَقَلُّ
مدغما غير الغنة خلف
قُلْ إِنْ أَدْرِي
بالنقل ورش فيهما
قُلْ إِنْ أَدْرِي
سكت خلف وفي رواية خلاد
أَمْ يَجْعَلُ لَهُ
بالادغام سوسي
بالتحريك ورش
رَبِّيَ فَلَا يُظْهِرُ أَحَدًا إِلَّا أَحَدًا إِلَّا
بفتح الياء نافع وابن كثير وابو عمرو سكت خلف وفي رواية خلاد بالنقل ورش

بابلاغ عبارت از حصول ابلاغ بود چه علم خداي بحصول ابلاغ بغير حصول ابلاغ نباشد كلام بمعني ليحصل ان قد ابلغوا بود معني چنين آيد درمي آرد از پيش رسول واز پس او فرشتگان مترصد ونگاهبان تا حاصل شود ومتحقق گردد كه بدرستي ايشان رسالات وپيغامهاء پروردگار خويش رسانيده اند پيغمبر را بدان واقف كردانيده اند ومحيط شده است

أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا معني اينست خداي داننده غيب است آنچ از ما غايب است بداند دانستن غيب جز او كسي نتواند پس چون علم غيب مخصوص بود بر غيب خويش كسي را اطلاع ندهد مگر كسي را كه بپسنديده از كساني كه ايشان را برسالت بركزيده زيرا كه خداي عز وجل درمي آرد بر او از پيش واز پس او فرشتگان مترصد نگاهبان براي اين كه او را از آفتها نگاه دارند واز مداخل شياطين ومزاحمت جن وانس باز دارند لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ليعلم متعلق است به يسلك ضمير يعلم عايد بر خداست يا عايد بر مصطفاست بما لديهم متعلق است باحاط عددا تميز است از مفعول احصي اي احصي عدد كل شيء يا حالست اي احصي كل شيء حال كونه معدود جمله واحاط واحصي عطف اند بر ابلغوا يا بتقدير قد حال اند اگر ضمير ليعلم عايد بر خداي باشد ضمير احاط واحصي عايد بر پيغمبر بود علم خداي

بلغ

پیغمبر بدانچ نزدیك ایشان بوده ازانچ تعلق بوحي دارد وانچ آنرا آرند وحي بر پیغمبران می آرد واحصاء عدد آن اورا روي نموده واکر ضمیر لیعلم بر پیغمبر عاید باشد ضمیر
احاط واحصی عاید بر خدا بود معنی چنین آید تا بداند پیغمبر بدرستي فریشتکان رسالت پروردکار خویش رسانیده اند وپیغمبر را بوحي آکاه کردانیده اند وخداي محیط است
بدانچ نزدیك فریشتکانست وعالم است بدانچ نزدیك ایشانست وعدد هر چیزي راشمرده است وشمار هر شیئ را احصا کرده است **وبدانکه** افتتاح سورة بذکر وحي بود
وختم او نیز بذکر تبلیغ رسالات وحي روي نمود چون ختم کلام مناسب ابتدا بود کلام از باب صنعت تشابه الاطراف شود واین مقطع نیز مقطع حسن ومنتهاء
مستحسن است قصه که آغاز کرده بود تمام کرد وبانتها واختتام آورد سخن تمام کشت کلام بانتها پیوست والله اعلم بمراداته وخفیات کلامه لا اله الا هو
حسبي ربي توکلی علیه وهو

رَبِّهِمْ لَدَيْهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ
مکر آنرا که اختیار کرده که آن پیغمبرست لا پس بدرستي که خداي مي درآرد از
بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ۝ لِيَعْلَمَ اَنْ قَدْ
جانب پیش او واز مقابل آن نکهبانان که محافظت نمایند اورا از شیاطین تا ظاهر شود کسي بتحقیق کار آنکه
اَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَاَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ
رسانیدند پیغامهاي پروردکار ایشانرا ودانا است خداي تعالی بآنچه نزد ایشانست از شرایع
وَاَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ۝
وضبط فرموده هر چیزرا از راه شمار

مَنِ ارْتَضَى بالامالة المحضة حمزة وکسایي
مَنِ ارْتَضَى امالة بین بین ورش
يَدَيْهِي قَدْ اَبْلَغُوا بالاشباع ابن کثیر بالنقل ورش
قَدْ اَبْلَغُوا لَدَيْهِمُ سکت خلف في روایة بضم الهاء حمزه
وَاَحْصَى وَاَحْصَى بالامالة المحضة حمزة وکسایي امالة بین بین ورش
رکوع
شَيْءٍ بالوجهین ورش شَيْ سکت خلف وفي روایة خلاد

سورة المزمل مکیة تسع وعشرون

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشاینده مهربان
يَا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ ۝ قُمِ اللَّيْلَ اِلَّا قَلِيلًا ۝ نِصْفَهُ
اي جامه در خود پیچیده لا برخیز براي نماز شب مکر اندکي نیمهٔ آن
اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا ۝ اَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ
یا نقصان کن از نصف اندکي یا زیادت کن بر آن نصف وبآهستکي وتاني خوان قرآنرا

اَوُ انْقُصْ مِنْهُو قَلِيلَنْ اَوْ زِدْ قَلِيلًا اَوِ زِدْ عَلَيْهِي الْقُرَانَ
بضم الواو نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر وکسایي بالاشباع ابن کثیر — بالنقل ورش — بالسکت خلف في روایة — بالاشباع ابن کثیر — بالنقل ابن کثیر وفي الوقف حمزة

سورة المزمل سورة مزمل مکی است بیست آیة دویست وهفتاد وپنج کلمه هشتصد وسي وشش حرف است ربط این سورت باسورة جن ظاهر که افتتاح هردو بخطاب پیغمبرست **بدانکه** سورة مزمل را بندا، پیغمبر صلی الله علیه وسلم وامر بقیام لیل افتتاح کرد بعد جمله واذکر اسم ربك وچند امري دیکر معطوف بدان آورد بعد امر فاقروا ماتیسر من القرآن واوامر دیکر معطوف بروجه تسبیب وتفریع مرتب کردانید وسورة مذکوره را بدان اوامر مسطور باختتام وانتها رسانید آنچه بروجه اعتراض در میان جمل مذکور آمد میان کلامها متصل واقع شد جمل دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روي نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ يَا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ اِلَّا قَلِيلًا نِصْفَهُ اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا اَوْ زِدْ عَلَيْهِ

روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم اول بار جبرئیل علیه السلام را دید بحکم بشریت بترسید چنانچه بدن مبارك اومي لرزید در خانه آمد بکفتار زملوني زملوني پرداخت خدیجه رضي الله عنها کلیمي بر پیغمبر انداخت در آن وقت وحي نازل کشت این آیت بنزول پیوست یا ایها المزمل منادا است قم اللیل الا قلیلا نصفه کلامي است که مقصود بعد ندا است آن روز هنوز اسم نبي ورسول ظاهر نشده بود صفتي که داشت همه بدان صفت خطاب روي نمود حق سبحانه وتعالی خلعت نبوت در بر او شاید بدرجهٔ عالیه رسالت رسانید خطابات شریفه باصفات جلیله صادر کشت بخطاب یا ایها النبي ویا ایها الرسول پیوست مزمل بتشدید زا ومیم وتخفیف زا خوانند ومعني بر حسب آن دا
مزمل در اصل متزمل بود بادغام تا در زا مزمل شد یعني از مزمل در پیچید بجامهٔ نبوت مراد دارند یا ایها المزمل بمعني یا ایها النبي پندارند وبعضي مزمل بمعني متحمل داشته یا ایها المزمل بمعني
یا ایها المتحمل امرا عظیما وشانا فخیما پنداشته الا قلیلا مستثني است از اللیل نصفه بدل است از قلیلا اي قم اللیل الا نصفه او انقص منه قلیلا یا معطوف خویش عطف است بر قم اللیل
معني اینست اي بکلیم پیچیده یا کوینداي کسوت نبوت در رسالت پوشیده یا کوینداي برکزیده کار عظیم وتحمل کننده امر فخیم قیام آر یعني نماز بکزار در شب مکر اندکي
از آن یعني نیمهٔ آن نیم را قلیل کفت اکرچه با نیمهٔ دوم عدیل است زیرا که نیمه بر نسبت کل قلیل است یا کم بکن از نصف اندکي را آن مقدار که خواهي یا بیفزاي بر ین تقدیر میان سه

نصف يا كم از نصف اندكي يا زيادت بر نصف يا نصفه بدل از الليل باشد اي قم نصف الليل الا قليلا او انقص منه الا قليلا اي من النصف الى الثلث او زد عليه اي على النصف الى الثلثين معني چنين
باشد بايست نيم شب مگر اندكي يا ازين اندكي ديگر كم كن تا ثلث كم كردن يا بيفزاي تا ثلثان برسان برين وجه نصف مذكور نيست تخيير ميان دو چيزست كم از نصف يا زيادت بر آن
روايت كرده اند كه پيغمبر عليه السلام بعد نزول اين آيت مدتي عمل بزيادت بر نصف قيام كرد تمام شب قيام آورد تا آنكه پايهاء مبارك آماس كرفت و روي با بهجت تغير پذيرفت در تن لاغري
پيدا آمد دشمنان شماتت پيدا آوردند سعادت را شقاوت خواندند حق سبحانه و تعالى به بازماندن از بيداري تمام شب كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم از جهت احتياط اختيار كرده
بود فرمان داد آيت طه ما انزلنا عليك القران لتشقى فرستاد پيغمبر عليه السلام بيداري و قيام تمام شب را كذاشت چندگاه بعد از آن عمل بر قدر مامور به داشت تا آنكه

كور واهجرهمو مهلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ترتيلا ۝ انا سنلقي عليك قولا ثقيلا ۝
آهسته خواندني — بدرستي كه زود بود كه ما فكنيم بر تو گفتاري گران مشتمل بر احكام و تكاليف

ان ناشئة الليل هي اشد وطا واقوم قيلا ۝
بدرستي ساعات قيام در شب بجهة عبادت آن ساعات قوي‌ترست بموافقت دل وباصوات ترست ازراه نماز كزاردن با زبان كفتار

ان لك في النهار سبحا طويلا ۝ واذكر
بدرستي مر تراست در روز تردد و تقلب و اشتغالي دراز بجهت كفايت مهمات — و ياد كن

اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا ۝ رب المشرق
نام پروردكار خويش ومنقطع شو بسوي طاعت وعبادت او منقطع شدني او پروردكار جهت مشرق

والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلا ۝
وجهت غرب است هيچ خدايي نيست مگر او پس اعتقاد كن اورا كفيل امور

واصبر علي ما يقولون واهجرهم هجرا
وشكيبايي نماي بر آنچه ميكويند از كفتار موحش ودوري كزين از ايشان دوري

جميلا ۝ وذرني والمكذبين اولي
با مجاملت ومواساة — وبكذار مرا با جزاي تكذيب نمايندكان خداوندان

النعمة ومهلهم قليلا ۝ ان لدينا انكالا
تنعم وناز ومهلت ده ايشان را زماني اندك بدرستي كه نزد ماست بندهاي كران

وجحيما ۝ وطعاما ذا غصة وعذابا اليما
وآتش بزرك وخورشي خداوند ناكواري وعذابي دردناك

ان ناشئة — بالابدال في الوقف حمزة
وطاو وطاء — ابو عمرو وابن عامر
مدغما غير الغنة خلف
في النهار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
في النهار — الا اليزيدي ورش
وتبتل اليه — سكت خلف في رواية
وتبتل اليه — بالنقل ورش
الّيهي رب المشرق — بالاشباع ابن كثير، بكسر الباء ابن عامر وحمزه وكسائي وابو بكر
فاتخذهو — بالاشباع ابن كثير
اولي النعمه — بالامالة
في الوقف — كسائي
انكالا و — مدغما غير الغنة خلف
جحيما و — مدغما غير الغنة خلف
ذا غصة و — مدغما غير الغنة خلف
عذابا اليما — بالنقل ورش
عذابا اليما — سكت خلف في رواية

آيت ان ربك يعلم انك تقوم ادني من ثلثي الليل ونصفه نازل كشت فرضيت تقدير مذ با تخيير مسطور بنسخ بنوشت
ورتل القران ترتيلا معني ازاست وترتيل بكن قرآنرا يعني حروف را بر مخارج بيار و وقوف را چنانچ شايد بجا آر
انا سنلقي عليك قولا ثقيلا معني اينست بدرستي ما بر تو وحي ميكنيم قولي كران يعني امر به بيداري شب و زنده داشتن آنچه تكليف در نفس خود كرانست خصوص تكليف قيام شب كه همه دانند كاري آسانست شب هنكام خواب و قرارست بيداري در وي كه خلاف طبيعت است كاري دشوار آست
ان ناشئة الليل هي اشد وطا واقوم قيلا معني اينست بدرستي عبادتي كه در شب ناشي شود با صلوتي كه بعد از خواب بود بعضي ساعات اول از شب كه ساعت ماندكي از تكاپوي روز ست كويند وبعضي ساعت پسين از شب بعد از بيدار شدن از خواب جويند اين ساعات شب وعبادات وصلوات با تعب سخت‌ترست از روي مواطات ميان باطن و ظاهر مشقت و مقاسات واستوارترست از روي مقال وحسن دعا و مناجات و سوال فارغ است از شغب خلق و اقرب است بدم و قدم صدق
ان لك في النهار سبحا طويلا معني اينست بدرستي مر ترا در روز آمد و شد درازست چون اشنا كردن در آب و چون مشي در نشيب و فراز ست فرصت عبادت نداري و بفراغ دل در كار حق نمي آري وقت تدبير عبادات همچو خلوت كاه نبود و هنكام مناجات همچون

دين و نا دين كند وكلمات ناپسنديده اورا شنيده سازد ابو الدردا رضي الله عنه كفتي كه بظاهر با دشمنان كشاده رويي
وبشاشت مي نموديم بباطن در عداوت ومخالفت ايشان مي بوديم در حديث صحيح آمده است كه مردي پيش در پيغمبر استيذان
كرد پيغمبر عليه السلام ايذنوا بئس العشيرة بئس اخو العشيرة بر زبان آورد چون او آمد پيغمبر عليه السلام والصلوة
بطلاقت وكشاده رويي پيش آمد چون آن مرد بازكشت ام المومنين عايشه رضي الله عنها كفت يا رسول الله چون اين مرد

هنكام مقالات نباشد بيت كر روز نيابي ز غوغاء جهان، شب محرم عاشقانست بنهان طلب، واذكر اسم ربك وتبتل اليه تبتيلا معني اينست در شب نماز
بكزار و پروردكار خويش را ياد آر و منقطع شو بسوي عبادت او منقطع شدني و بكذار علايق دنيا را كذاشتني رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلا
واصبر علي ما يقولون واهجرهم هجرا جميلا وذرني والمكذبين اولي النعمة ومهلهم قليلا معني اينست او پروردكار مشرق و مغربست الهي است كه
يكي است معبودي جز او نيست چون او را شناختي پس او را در كارها وكيل كير كار بدو بسپار كردار او بپذير و صبر بكن بر آنچه كافران ميكويند و در كفتار و كردار
آزار تو ميجويند و ايشان را كذاشتني نيكو بكذار مكافات ايشان در دل مده آر بعضي كويند هجر جميل آنست كه در باطن خشم دارد و در ظاهر دشمني پيدا نيارد بدي او را

بيش دراستيذان كرد بمذمت وبدي ذكر كردي بعد حضور ببشاشت وطلاقت وكشاده رويي پيش آمدي پيغمبر عليه السلام والصلوة فرمود انّ من شرّ الناس من فرقه الناس اتقاء فحشه بدرستي بدترين مردمان كسي است كه مردمان ازوي از جهت فحش وي بترسند آنچ از عداوت وبغض اوي دارند اظهار نكند واين معامله را نفاق نكويند چه نفاق آنست كه بايد مردي دردل بدي باشد ظاهر وباطن برابر نبود اما با مردي بد برابر ظاهر وباطن نشايد تسويهٔ سرّ وعلانيه خوب نيايد اگر ظاهر وباطن موافقت او برابر كند دين خراب شود واگر در دل وزبان بمخالفت اويكسان كردد در دنيا مضرت كند اگر هيچ نتواند بفحش پيش آيد وغرض را نقصاني روي نمايد و بعضي ايمه تفسير گفته اند امر هجران به امر قتال منسوخ كشته بعد امر بصبر وهجر از قهر ترسانيد كار ايشان بخود متعلق كردانيد گفت مرا وتكذيب كنندگان را كه خداوند متنعّم اند بگذار كار ايشان من بسياست ايشان استيصال خواهم كرد واندك مهلة ده وفانخواهم رسانيد ومهّلهم ده ايشان را مهلت دادن قليل وبجواب انتقام ايشان از كرده كار جليل إِنَّ لَدَيْنَا أَنكَالًا وَجَحِيمًا وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا معني اينست بدرستي نزديك ما تخت بندهاء كرانست وآتش سوزانست وطعامي است كلوكيرنده كه در حلق فرو دنيايد ونه از كرفتكي كلو بالا برآيد وعذابيست دردناك وهمه اوصاف بيم وباك در روزي كه زمين وكوهها بجنبد وچون نيشته ريك برزمين انداخته وبي بنيان وروان ساخته باشد روايت كرده اند لقمهٔ طعام دوزخ در كلوي دوزخي صد سال كرفته ماند نه در ابتلاع فرو رود ونه در استقبا بالا برآيد واز بزركي مرويست روزي اين آيت تلاوت ميكرد ناله دردناك برآورد بعد طعام عشا آوردند پيش او از وقف كيالي ما يد فراز كردند كفت بركيريد ديگر از ادهيد شبي ديگر نيز طعام نخورد شبي ديگر نيز دست بطعام نبرد از ين حال بزركان ديگر را خبر شد بروي آوردند بر طريق مصيبت زدكان تعزيه وتسليه كردند بحكايات باخود مشغول كردانيدند بدشواري جرعهٔ شربت پست خورانيدند إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا معني اينست بدرستي ما فرستاديم سوي شما اي اهل مكه رسولي را يعني محمد عليه الصلوة والسلام در روز قيامت كواهي خواهد داد بر شما پيش خدا بكفر ورزيدن ودر شان رسول وقرآن بتكذيب وانكار

الْيكمو عليكمو كفرتمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ
در روزي كه لرزد زمين وكوهها وباشد كوهها

كَثِيبًا مَّهِيلًا ۝ إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا
تودهٔ ريكى ريزنده وروان بدرستي ما فرستاديم سوي شما پيغمبري يعني محمد عليه السلام

شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا
كواه برشما بكفر وايمان چنانكه فرستاديم سوي فرعون پيغمبري يعني موسي عليه السلام

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا
نافرماني كرد فرعون آن پيغمبر را پس عقاب فرموديم اورا عقوبتي شديد ثقيل

فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ
پس چگونه حذر توانيد كردن اگر كافر شويد امروز در دنيا از روزي كه گرداند

الْوِلْدَانَ شِيبًا ۝ السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ بِهِ كَانَ
كودكان را پيران از هول وشدت آسمان شكافته گردد بسبب شدت آن روز هست

وَعْدُهُ مَفْعُولًا ۝ إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ
وعدهٔ خداي آمدن آن روز واجب الوقوع بدرستي اين آيات سبب موعظتي است پس هر كه خواهد

اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ۝ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ
فرا گيرد سوي ثواب پروردگار خود راهي باايمان خلق را بدرستي پروردگار تو داناست كه تو

تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ
ميخيزي براي نماز كمتر از چهار دانك شب ونيمهٔ آن ودو دانك آن

الْأَرْضُ بالنقل ورش
الْأَرْضُ سكت خلف وفي رواية خلاد
فَعَصَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي
فَعَصَىٰ امالة بين بين ورش
فَأَخَذْنَاهُو بالاشباع ابن كثير
أَخْذًا وَّ مدغما غير الغنة خلف
يَوْمًا يَّجْعَلُ مدغما غير الغنة خلف
مُنفَطِرٌ بالترقيق ورش
تَذْكِرَةٌ تَذْكِرَه بالترقيق ورش بالامالة في
فَمَن شَاءَ بالامالة حمزة وابن ذكوان
أَدْنَىٰ أَدْنَىٰ بالامالة المحضة حمزة وكسائي امالة بين بين ورش
مِن ثُلْثَيِ هشام في رواية
وَنِصْفِهِ وَثُلُثِهِ نافع وابو عمرو وابن عامر

پناه سازيد بلي في معني همانست كه كذشت وذكر آن بالا رفت. إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ معني اينست بدرستي پروردگار تو ميداند كه تو قيام ميكني وطايفه از كساني كه با تو اند كاهي قريب دو ثلث شب وكاهي نيم شب وكاهي ثلث شب وآنچه ميرسد ترا وطايفه كه با تو اند در بسياري وفرمان برداري رنج وتعب

پيش آمدن چنانچ رسولي سوي فرعون فرستاديم واورا معجزات ظاهر داديم فرعون آن رسول را عاصي كشت پس اورا بكرفتني سخت كرفتيم واو بعذاب وهلاك پيوست فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ بِهِ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا معني اين است پس چگونه پرهيز كنيد وچه نوع خود را در رهايش افكنيد اگر در دنيا كفر ورزيد از عذاب روزي كه بهول خويش آن روز را كويند روزي كه در آن روز خدا بچكان را پير كند آسمان از اشكافته كرداند موعوديست كه حق سبحانه وتعالي بي شبهه وعدهٔ اورا بايفا رساند وبر تقدير ظرفيت معني چنين آيد چگونه پرهيزيد از عذاب خدا در روزي كه چنين است وبر تقدير مفعوليت اومر كفرتم معني چنين آيد چگونه پرهيزيد از عذاب خدا اگر منكر شويد اين روز را بتدبير خلاص پرداز زيد وايمان واحسان را

وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْاَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ معني اينست وخداي ساعات شب وروز تقدير كند تقدير مذكور غير او نتوا‌ند دانسته است كه تقدير ساعات شب وروز شما هركز نتوانيد وتعيين ثلث ونصف وثلثان شب جز بحكم موازنه نداند پس چاره نبود كه براى احتياط زيادت كنيد وبدان خود را در رنج ومشقت افكنيد خداي عز وجل بر مقتضاء رافت وعاطفت بترخص وتيسير آورد وتكليف قيام شب بر مقادير مذكور دور كرد پس در شب آنچه شما را آسان بود از قرآن بخوانيد يا كوييد وبگزاريد از نماز شب آنچه بي رنج وتعب توانيد دانسته است خدا كه بعضي از شما رنجور باشند وبعضي ديگر مسافر شوند در سفر فضل خداي ورنج تجارت جويند بعضي ديگر براي مقاتله كافر روند اين جماعات نيز قيام شب بر مقادير مذكوره نتوانند پس از قرآن آنچ آسان بود بخوانيد يا كوييد از نماز آن قدر كه ميسر شود بگزاريد

وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرًا وَاَعْظَمَ اَجْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ معني اينست ونماز مفروض را بر پاي داريد وزكوة مال بدهيد خداي عز وجل را قرضي نيكو يعني از وجه حلال باخلاص وفقرا انفاق كنيد چه انفاق بوعده عوض بقرض مي ماند باعتبار تشبيه مذكور بروجه استعارت بتناسي تشبيه قرض ميخواند وآنچه براي نفسها خويش را از خير پيش فرستيد بيابيد نزد خداي آنرا بهتر از آنچه پس بگذاريد وبزرگتر از روي ثواب يابيد وازخداي آمرزش خواهيد واز همه كناهان غفران جوييد بدرستي خداي غفور است خطايا آمرزد رحيم است عطايا بخشد و بدانكه در خاتمه سورة ذكر امر باقامت صلوة كه اصل عبادات بدني است كرد وطلب اداء زكوة كه اصل عبادات مالي است آورد ذكر اصول متضمن ذكر فروع بود كلام مشتمل بر همه عبادات باشد بعد از آن ذكر مطلق صدقات كرد وذكر ثواب در همه اعمال آورد بعد از آن ذكر غفران همه اجرام بر سبيل عموم مذكور كشت بعد از آن بيان مذكور

عَلَيْكُمُو مِنْكُمُو لِاَنْفُسِكُمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

وَطَائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَكَ ط وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ

وكروهي از آنان كه مصاحب تواند كه بر خيزند بنماز وخداي تعيين مقدار ميكند شب را

وَالنَّهَارَ عَلِمَ ط اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ

وروز را داند كه هركز ضبط اوقات نتوانيد كرد پس عفو كرد از شما وجوب نماز شب را

فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ط عَلِمَ اَنْ سَيَكُونُ

پس بگزاريد آنچه دست دهد از نماز دانا است كه خواهد بود

مِنْكُمْ مَرْضَى لا وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْاَرْضِ

از شما بيماران وديگران كه روند براي تجارت در زمين

يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ ز وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ

جويند از عطاي خداي عز وجل وديگران كه كارزار كنند

فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ك فَاقْرَؤُا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ لا وَاَقِيمُوا

در راه دين خداي عز وجل پس بگزاريد آنچه دست دهد از نماز ومحافظت نماييد

الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا

بر نماز پنج كانه وبدهيد حق خداي از مال ومعامله نماييد با خداي بصدقه وام دادن

حَسَنًا ط وَمَا تُقَدِّمُوا لِاَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ

نيكو وآنچه پيش فرستيد بطاعت براي تنهاي شما از نيكي

تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرًا وَاَعْظَمَ اَجْرًا

يابيد ثواب آن نزد خداي تعالي آن تقديم عمل بهترست وبزرگتر بطريق اجرت ومنت

يُقَدِّرُ بالترقيق ورش

تُحْصُوهُو بالاشباع ابن كثير

مِنَ الْقُرَانِ بالنقل ابن كثير

مَرْضَى الامالة بين بين ابو عمرو وورش

مَرْضَى بالامالة المحضة حمزة والكسائي

وَآخَرُونَ ثلثة اوجه لورش

فِي الْاَرْضِ بالنقل ورش

فِي الْاَرْضِ سكت خلف في رواية خلاد

وَآخَرُونَ ثلثة اوجه لورش

مِنْهُو بالاشباع ابن كثير

الصَّلٰوةَ وَآتُوا بالتغليظ ورش ثلثة اوجه لورش

لِيَنْفُسِكُمْ بالابدال في الوقف حمزة

تَجِدُوهُو بالاشباع ابن كثير

عِنْدَ اللّٰهِ هُو بالادغام سوسي

خَيْرًا وَّ خَيْرًا وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ

مدغما بغير الغنة خلف بالترقيق ورش بالترقيق ورش

يعني كه آنچه متضمن تنويه كرد واحوال الايشان كه در روز قيامت خواهد بود در بيان آورد بعد در خاتمه جمله هو اهل التقوى واهل المغفرة مذكور كشت سورت مذكور بدان بانتها واختتام بپيوست آنچه بروجه اعتراض درميان

تذييل وتاكيد ان الله غفور رحيم بپيوست سخن بنهايت رسيد وكلام بانتها انجاميد مقطع مذكور نيز مقطع حسن باشد ومنتهاي مستحسن بود والله اعلم بما فيه من دقايق معانيه لا اله الا هو عليه توكلي وهو حسبي سورة المدثر سورة مدثر مكي است پنجاه وشش آيت دويست وپنجاه وپنج كلمه هزار وده حرف است ربط اين سورت باسورة مزمل ظاهرست كه افتتاح هر دو بخطاب پيغمبر عليه من الصلوات اكملها ومن التحيات افضلها بدانكه سورت مدثر را بندا پيغمبر عليه الصلوة والسلام بقيام براي انذار ودعوت كافه انام افتتاح كرد بعده چند امر ونهي در طلب فعل وترك آورد بعده بر جفاء كفار كه ايشان را تا قيامت مهلت داده اند صبر فرمود چه چون نفخ صور شود وروز قيامت برسد كافران را روزي دشوار خواهد بود بعده تشبيه كافران در گريختن از پند چون حمر مستنفرة

ذكر

جمل مذکوره آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها المدثر قم فانذر روایت کرده اند پیغمبر در کوه حرا مشغول بود جبرئیل در هوا بالای کرسی نشسته خود را بدو نمود
پیغمبر علیه الصلوة والسلام بترسید در خانه آمد دثرونی دثرونی گفت خود را بجامه بپیچید در آن حالت جبرئیل نزول کرد این سورت آورد معنی اینست ای دثار گیرنده
سر وروی بجامه پوشنده برخیز خود را بر دعوت مردمان برانگیز وحی ما برسان وایشان را از عذاب ما بترسان وبعضی از یا ایها المدثر پوشنده کسوت نبوت مراد دارند
یا ایها المدثر بمعنی یا ایها النبی پندارند در تفسیر آورده چون این سورت فرود آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم برخاست بر کوه صفا آمد ندا یا آل قریش یا آل کعب یا آل لوی
یا آل غالب یا آل مرة بانگ زد مردمان جمع شدند روی بر پیغمبر آوردند پیغمبر گفت اگر من شما را خبر کنم که لشکری برتاختن شما می آید مرا استوار دارید ودرین خبر مرا دروغگوی نه پندارید گفتند آری استوار داریم ودروغگوی نپنداریم گفت شما را عذابی سخت است بناه توحید وایمان بگیرید وبسوی من اسلام بگریزید وخبر مرا بپذیرید حظی دنیاوی از شما نمیخواهم آگاه میکنم شما را ابدا آگاه هم خدا را بپرستید ویکی یاد کنید ابولهب شغب الهذا جمعتنا بر زبان آورد سنگ ریزه چندی جانب پیغمبر علیه الصلوة والسلام انداخت جمع مذکور را متفرق ساخت پیغمبر علیه الصلوة والسلام غمناک گشت سورت تبت یدا ابی لهب بنزول پیوست
وربك فكبر وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن تستكثر ولربك فاصبر روایت کرده اند امیة بن خلف عادت داشت چون از سفر تجارت باز گشتی ضیافتی می ساخت وقتی در ضیافتی پیغمبر علیه السلام را استدعا کرد پیغمبر علیه الصلوة والسلام استدعاء او را در حیز اجابت نیاورد گفت تا مسلمان نشوی اجابت نکنم وقدم در خانه تو نزنم امیة بن خلف بیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم کلمه شهادت بر زبان آورد پیغمبر علیه الصلوة والسلام اجابت کرد عبد الله ابی معیط وابوجهل برو رفتند بگشتن

۲ دارد ودر افتتاح نماز واستقبالات آن تکبیر می آرد فاذا نقر فی الناقور فذلك یومئذ یوم عسیر علی الكافرین غیر یسیر فا در فاذا نقر
سببیه است اذا نقر فی الناقور شرط است ذلك اشارتست بر مضمون فاذا نقر مبتداست یوم عسیر خبر مبتداست ای وذلك الیوم یوم عسیر
وجمله مر شرط مذکور را خبر است علی الكافرین متعلق است بعسیر وغیر یسیر تاکید است مر عسیر را معنی اینست پس چون دمیده شود در ناقور
یعنی دمیده شود در صور مراد از وی نفخه اولی است وبعضی گویند نفخه اخری پس آن روز روزی دشوارست بر کافران آسانی پذیر نیست بر ایشان

رکوع

واستغفروا الله ان الله غفور رحيم
آمرزش خواهید از خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی آمرزکارست مهربان

سورة المدثر مكية وخمسون وست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خدای بخشاینده مهربان

يا ايها المدثر قم فانذر وربك فكبر
ای خود در پیچیده بلباس فوقانی برخیز بیم کن امت را وپروردگار را موصوف گردان بوصف کبریا

وثيابك فطهر والرجز فاهجر ولا تمنن
وجامه خود را یا نفس را پاک گردان از نجاسات واز اسباب عذاب دور کن وعطا مده

تستكثر ولربك فاصبر فاذا نقر
حال آنکه طلب زیادتی کنی بیان وسیله وبرای پروردگار خود شکیبایی نما بر تحمل اعباء رسالت پس چون دمیده شود

في الناقور فذلك يومئذ يوم عسير
در صور اول بار پس آن نفخ ودمیدن روز قیامت دیدنی روزی دشوارست

على الكافرين غير يسير ذرني ومن
بر کافران نه آسان است بگذار مرا با آنکه

المدثر فانذر — بالترقیق ورش بالترقیق ورش
والرجز — غیر حفص
تستكثر — بالترقیق ورش
نقر عسير — بالترقیق ورش بالترقیق ورش
على الكافرين — بالامالة المحضة ابوعمرو ودوری
على الكافرين — امالة بین بین ورش
غير — بالترقیق ورش

۳ خلق می باشی وآن را حق می دانی وخلق را سوی طاعت وعبادت خدای میخوانی خود را نیز در عبادت خدای دار ودریا دحق بگذار
یعنی الله اکبر بگوی وافتتاح نماز بتکبیر بجوی روایت کرده اند چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام بشنید امتثال امر کرد گفتن الله اکبر لازم دید الله اکبر
گفت خدیجه رضی الله عنها با پیغمبر بگفتن الله اکبر موافقت کرد الله اکبر بر زبان آورد سرمایه آدمی الله اکبر گفتن وخدا را بزرگی یاد کردنست چون زاده
۴ شود در گوش او الله اکبر گویند چون بمیرد بر جنازه او از مسلمانان گفتن تکبیر جویند تا زنده است در اوقات صلوات گوش بر شنیدن الله اکبر

ازین ایاء خویش ملامت کردند گفتند جهت اجابت استدعا سخنی گفته بودم از آن عدول نمودم عبد الله ابی معیط وابوجهل گفتند استوار نداریم تا آب دهن بر روی او نزنی
واو را دشنام ندهی ورودهٔ شتر مرده بر وی نیفکنی آن ملعون همچنان کرد جامهٔ پیغمبر را در تلویث آورد این آیت درین حادثه نازل گشت وامر وربك فكبر وثيابك فطهر بورود
پیوست معنی اینست وهرچون که باشد چیزی پس پروردگار خویش را بزرگی یاد آر وجامهای خویش را از لوث نجاست وحرمت پاک دار وگناه وشرک وکفر بگذار
وعطا مده درین حال که بسیار بیندازی یا عوض بسیار طلب کنی بر طریق ربا خواری واز جهت رضاء پروردگار خود بر فعل طاعات وترک معاصی صابر باش واز اندوه جفاء کافران
وگفتار ناپسندیده ایشان دل خود را مخراش بعضی از وربك فكبر تکبیر مراد دارند بدین اعتبار تطهیر جامه را که شرط صلوتست مناسب با ذکر تکبیر پندارند یعنی چنانچه در دعوت ۳

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا وَبَنِينَ شُهُودًا وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا جمله ذرني مستانفه است زيرا که چون بيغمبر صلى الله عليه وسلم جمله فاذا نقر في الناقور فذلك يومئذ يوم عسير على الكافرين متضمن وعيد كفار بر سبيل عموم شنيد چنانستي که از وعيد دشمن مخصوص وليد بليد موذي بخصوص برسيد ما شان الوليد في الوعيد كفت بيان عقوبت او جست ذرني بيغمبر صلى الله عليه وسلم را خطاب است سوال مذكور را جواب است چون در شان بيغمبر صلى الله عليه وسلم خطاب يا ايها المدثر قم فانذر صادر كشت وامر بعثت بيغمبر صلى الله عليه وسلم بورود بيوست بيغمبر صلى الله عليه وسلم بر حكم امتثال امراء اهل مكه را جمع كرد و در انذار آورد ابولهب كلمات ناپسنديده برداخت وليد بن مغيره مخزومي آورد ابوجهل چند سنگ ريزه جانب بيغمبر انداخت خلق ميان خويش در كفت وشنيد افتاد هر يكي در انديشه شد كه اين چه كرد وليد بن مغيره كفت شما در شان اين مردي كه اين سخن كويد چه ميكوييد مردي كه اين دعوت ميكند چه ميدانيد بكوييد كه او را چه ميخوانيد كفتند ما او را موصوف بصفت جنون ميدانيم مجنون ميخوانيم كفت همه ميدانند كه او همه حكايت عقلا دارد خلق شما را در معرض تكذيب آرد باز كفتند كه ما او را شاعر ميخوانيم كفت در روي صفت شعر ميدانيم كفت مردم بكوييد كلامي كه مي آرد شعر نيست شاعر كفتن او بي معني است باز كفتند كه كاهن است كفت كهانت او مبرهن است كلمات كاهنان ندارد عملي از اعمال كاهنان نمي آرد كاهن چكونه باشد در روي صفت كهانت چه نوع بود باز كفتند كه ساحر است سحر دارد خوارق عادت بقوت سحر پيدا مي آرد كفت عملي از اعمال ... پيدا ... آريد ... كه از و ... واقع شد وكاري از كارها جادو در وجود آمد ميان خويش كفتند وليد سوي محمد ميل كرد وبدو ايمان آورد ابوجهل بر و آمد كفت سوي محمد ميل كردي وبدو ايمان آوردي كفت ميل نكرده ام وايمان نياورده ام ليكن آنچ ايشان ميكويند اثبات نتوانند كرد وبر آن حجتي نميتوانند آورد درين كلمات مردمانه دروغ كو دانند در چيز تكذيب آرند ابوجهل كفت درباب او چه ميكويي وطعن او بچه مي جويي كفت من در روي عملي از اعمال سحر تفريق ميان احبا بست وكار او ازين آيت كفتند كه شوهر ازا از زن جدا ميكند فرزندان را از مادر وبدر دور مي افكند دوستان از دشمن مي سازد وميان برادران عداوت مي اندازد واين عمل عمل سحر بود وصاحب او ساحر باشد حق سبحانه وتعالى در شان او آيت ولا تطع كل حلاف مهين هماز مشاء بنميم مناع للخير معتد اثيم عتل بعد ذلك زنيم فرستاد وبدين آيت در شان او بهلاك وعذاب نويد داد

وَحِيدًا وَّ مَمْدُودًا وَّ شُهُودًا وَّ أَنْ أَزِيدَ أَنْ أَزِيدَ لِآيَاتِنَا سِحْرٌ يُؤْثَرُ

مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلف — بالنقل ورش — مدغما غير الغنة خلف — سكت خلف في رواية — ثلثة اوجه لورش — مدغما غير الغنة خلف

سِحْرٌ يُؤْثَرُ بالترقيق ورش — بالابدال ورش والسوسي

سَأُصْلِيهِ بالاشباع ابن كثير

وَمَا أَدْرَاكَ بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة وكسائي وابوبكر وابن ذكوان

وَمَا أَدْرَاكَ الامالة بين بين ورش

خَلَقْتُ وَحِيدًا ۝ وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ۝

آفريدم او را حال آنكه تنها بود از مال وبنين وليد بن المغيرة وبديد كردم براي او مالي تمام

وَبَنِينَ شُهُودًا ۝ وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ۝

وبسران اهل حضور در مجالس وبسوط كردانيدم براي او بسطي در اسباب رياست

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ۝ كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا

بس طمع ميدارد كه زيادت كنم نه چنانست بدرستي كه او هست مر دلايل ما را

عَنِيدًا ۝ سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا ۝ إِنَّهُ فَكَّرَ

معاند زود بود كه تكليف نمايم او را مشقت عذاب تمام بدرستي كه او فكر كرد

وَقَدَّرَ ۝ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ۝ ثُمَّ قُتِلَ

وتقدير كرد در نفس خود جواب را والدان كرفت بس لعنت برو باد چكونه تقدير كرد بس لعنت برو باد

كَيْفَ قَدَّرَ ۝ ثُمَّ نَظَرَ ۝ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ۝

چكونه تقدير كرد بس نكرست در قوم خود بس ترش روي نمود وزيادت كرد عبوس را

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ۝ فَقَالَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا

بس اعراض كرد وبزركي نمود از متابعت او بس كفت نيست اين مكر

سِحْرٌ يُؤْثَرُ ۝ إِنْ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ۝ سَأُصْلِيهِ

جادويي منقول وبروي از ديكر جادوان نيست اين مكر كفتار آدميان زود بود كه در آرم او را

سَقَرَ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ ۝ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ ۝

در دركه از دوزخ وچه داناني تو كه چيست آن دركه رحمت نمايد وابقا نكند ودست باز ندارد

٣ وجز خسارت روي ننمايد واين كنايت از وليد مذكور كه بدين صفات معروفست كنايت مذكور كنايت از موصوف است ولم يذكر اسمه بالتصريح لان الكناية ابلغ من التصريح سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ معني اين است زود بود كه وليد مغيره مذكور را بر رفتن كوه صعود تكليف كنيم بالا برد باز فرود كنيم جاويد هم برين صفت داريم وآن كوهي است در نيران بلند ولخشان بدرستي وليد مذكور فكر بسيار كرد ووجهي باطل بيدا آورد بس لعنت كرده شد باد حق تعالى بروي لعنت كناد چكونه تقدير كرده وچكونه وجهي بيدا آورده اين تعجب از هوان بود يا تعجب از عظمت بر وجه تهكم واستهزا باشد بس تر از آن ملعون باد چكونه ازهيچ چيز تا هلاك نكند تقدير كرد وچه بيدا آورد همه دانند كه جدايي بتباين دين بر حكم شرع بود او را با سحر وساحري چه نسبت باشد بس تر از آن سوي بيغمبر ويارانش نكريست ودر خود بنظر خود بيني ديد بس ترش روي كرد وكرفتكي در روي بيدا آورد وبطريق زهر خندكي خنديد بس بشت داد وتكبر ورزيد بس كفت نيست قرآن مكر سحري كه روايت كرده شود نيست قرآن مكر كفتار بشر يعني قولي كه از آدمي حاصل كرد يعني قرآن امر كب از سخنان بشر بر اصطلاح

معني اين است بكذار مرا وكسي كه آفريده ام او را تنها يعني مجرد از مال وابنا وكردانيدم براي او مالي متكاثر وبسران حاضر مال صد هزار دينار وبسران ده نفر اقويا فرمان بردار وكارها او ممهد كردانيدم وبجاه ومنزلت دنيا رسانيدم وبه ما نكرويد كفر وكفران ورزيد بس تر از آن افزوني دستكاه وجاه وطمع ميكند واز بسيار رسيدن فراخي حال وسعت عيش دم ميزند نه چنين بود واين مطلوب بحصول نه پيوندد بدرستي كه او هست مر آيات ما را ستيزه كار رخدا وند عناد بسيار اينچنين كافر نعمت اجز كي نيايد ٣

عرب ساخته بر قواعد عرب پرداخته عرب از کلام خویش چگونه عاجز شوند و از معارضه چه نوع باز مانند عاجز بودن ایشان از اثر سحر است که قدرت ایشان را باز داشته
و خاصیت جادوی که حیران و عاجز ساخته سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ معنی اینست زود باشد که
در آریم ولید مغیره را در سقر و چه دریابانید ترا ای محمد سقر چیست که صفت او از مردمان مخفی است هیچ چیز از دوزخی پوست و خون و گوشت و پی و رگ و استخوان
و مغزوی باقی نگذارد و رفته را ترک ندهد باز صورتی که داشت بیدا آرد و دوزخ ظاهر شود و مر آدمی را نماینده است یا لَوَّاحَة را مشتق از لَاحَت الشَّمْسُ إِذَا غَيَّرَت
البشرة دارند معنی آیت برین جمله پندارند یعنی دوزخ سیاه کننده پوستها درنده گوشتها برنده رگها شکننده استخوانهاست بر دوزخ گذار نوزده زبانیه است که

هریک کارگزار و آمر و ناهیه است بر عدد بروج و کواکب سیارات و عدد اصول او تاد زمین از جبال راسخات یا بعدد نوزده نعت که در ایشان تعبیه شده و در آدمی مرکون آمده ... و مشاعر عشر خمسه باطنه و خمسه بادیه و قوای تسعه شهوانیه و غضبیه و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غادیه و نامیه و مولده وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ روایت کرده اند چون کافران آیت عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ شنیدند در نگاه بانی بندیخانه آدمیان و پریان عدد نوزده اندک دیدند کلده بن اسید پهلوانی بود که پوست گاو زیر پای گرفتی و بیرون آوردن کردی و بدیر فتی مردمان هرچند قوت بسیار میکردندی پوست مذکور پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی هفده کس با او قوت میکردند تا به قوت او نمی آوردند گفت ازین نوزده هفده کس را تنها بسنده من خواهم بود با دو کس تمام عرب مقاومت خواهم نمود در شان او این آیت نازل گشت و این نظم بورود پیوست معنی اینست و نگردانیده ایم صاحبان نار و عذاب کنندگان کفار یعنی خزنه نیران مگر فریشتگان خزنه نار بشر نباشند تا بشر را با او مکان مقاومت بود و نگردانیده ایم ذکر شمار خزنه نار مگر فتنه مر کفار ایشان این عدد را اندک پندارند و خود را در معرض مقاومت آرند عدد قلیل نگاهبانان با کثرت

عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد قُلُوبُهُمْ
قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشَرِ ۚ عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ وَمَا جَعَلْنَا
سوزنده است یا سیاه کننده مر ظاهر اعضا را موکل است بر آن نوزده زبانیه و نگردانیده ایم ما

أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً ۙ وَمَا جَعَلْنَا
زبانیه دوزخ را مگر فریشتگان و نگردانیده ایم

عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ
شمار ایشان را مگر سبب امتحان مر آنان را که کافر شدند تا یقین داند

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا
آنان که داده اند ایشان را توریت و انجیل که ذکر آن شنیده اند و زیادت شوند آنان که ایمان آوردند

إِيمَانًا ۙ وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ ۙ
تصدیق و نتایج آن و شک نیاورند آنان که داده اند ایشان را کتاب و مؤمنان

وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ
و تا گویند آنان که در دلهای ایشان است نفاق و دیگران از کافران

مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا ۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ
چه چیز خواست خدای تعالی باین عدد داستان غریب همچنان گمراه کرداند

اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ وَمَا يَعْلَمُ
خدای تعالی آنرا که خواهد و راه نماید آنرا که خواهد و نه داند

جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ ۚ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَىٰ لِلْبَشَرِ
عدد خلایق پروردگار ترا مگر او و نیست آن سقر مگر موعظتی مر آدمیان را

الطَّوِيلِ وابن كثير بالصلة مع القصر
لَوَّاحَةٌ تِسْعَةَ بالامالة في الوقف كسائي بالامالة في الوقف كسائي
النَّارِ النَّارِ بالامالة المحضة ابو عمرو و دوري بين بين ورش اماله
عِدَّتَهُمْ إِلَّا بالسكت خلف في رواية
فِتْنَةً أُوتُوا بالامالة في الوقف كسائي ثلثة اوجه لورش
آمَنُوا إِيمَانًا ثلثة اوجه لورش ثلثة اوجه لورش
إِيمَانًا وَلَا مدغما غير الغنة خلف
أُوتُوا وَالْمُؤْمِنُونَ ثلثة اوجه لورش بالابدال ورش والسوسي
مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مدغما غير الغنة خلف

ركوع

مَن يَشَاءُ مَن يَشَاءُ ذِكْرَىٰ الذِّكْرَىٰ
مدغما غير الغنة خلف مدغما غير الغنة خلف بالامالة المحضة حمزة والكسائي الاماله بين بين ورش

بخشند هر کرا خواهد و این صریح است که خیر و شر بمشیت او متعلق بود هرچه خواهد همان شود وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ راه

ندیان از آدمیان و جنیان در حق کافر فتنه شود و در خاطر نادان و کم فهم آفتی عظیم باشد در خزنه نار عدد مذکور ذکر کردیم تا اهل کتاب عدد مذکور بر وفق عددی که در توریت مذکور است
یابند حقیقت قرآن یقین دانند و مومنان از اهل توریت و اهل قرآن بیفزایند از روی ایمان یعنی ایمان ایشان بیفزاید و در ایشان ازدیاد قوت ایمانی روی نماید و در شک نیفتند
اهل کتاب و مومنان چون عبدالله بن سلام و یاران او و جز ایشان وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا معنی اینست و تا بگویند
کسانی که در دلهای ایشان رنجوریست یعنی منافقان و بگویند از شقاوت خویش کافران چه خواسته است خدای ببیان عدد خزنه نیران یا درین حال که امریست عجیب الشان
كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ معنی اینست اضلالی مثل اضلال کافران مذکور و هدایی مثل هدای مومنان مسطور اضلال کند خدای کسی را که خواهد و هد

معنی اینست ولشکرهاء پروردکار را جز پروردکار نداند واحاطت عدد آن را جز او کسی نتواند یعنی کسی نداند که او را چند جند ست وعدد هر جندی چند ست در قصص آورده اند
که موسی صلوات الله علیه برای عدد فریشتکان مناجات کرد وخواهش دانستن آن در دل آورد فرمان آمد فریشتکان دوازده کروهند هر کروهی بر عدد ذرات خاک اند
وماهی الا ذکری للبشر معنی اینست ونیست سقر مکر پندی برای بشر تا چون او را یاد آرند خود را از کفر وگناه باز دارند کلا والقمر والليل إذ أدبر والصبح إذا أسفر
إنها لإحدى الكبر نذيرا للبشر لمن شاء منكم أن يتقدم أو يتأخر معنی اینست دوزخ هر چند که بند ست ایشان را بند نبود یا کویید حقا که سوکند یاد میکنم بقمر
که روشن کننده اشتارست وهمانا بامر خدا در کارست کوکبی اسرع کواکب سیاره مضی ایوان فلک دوار وسوکند یاد میکنم بشب چون بیاید و بعد از رفتن روز
دوی نماید که هنکام راحت ووقت استراحت واوان قرار وزمان استقرارست وسوکند یاد میکنم بصبح که هنکام اسفار ووقت بیداری وانتشار زمان روشنایی جهان واوان استضاءت کیهان است بدرستی که داهیه وبلیه که نام او سقر است هراینه یکی از دواهی وبلایا بزرکست ...

سألكم قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
منكم أن قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركهما وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

كلا والقمر والليل إذ أدبر والصبح
حقا ونه بشب چون غایب شود وصبح

إذا أسفر إنها لإحدى الكبر نذيرا
چون روشن شود بدرستی که آن سقر یکی از دواهی عظام است بیم کردن

للبشر لمن شاء منكم أن يتقدم أو يتأخر
مرخلایق را مرانکس راست که خواهد از شما که تقدم نماید برایمان یا تأخر نماید

كل نفس بما كسبت رهينة إلا أصحاب
هر تنی بانچه اندوخته است در دنیا کروست مکر اهل

اليمين في جنات يتساءلون عن المجرمين
دست راست که ایشان از مؤمنانند در بوستانهایی باشند پرسند کناه کاران را از حال ایشان

ما سلككم في سقر قالوا لم نك
که چه در آورد شما را در درکه دوزخ کویند نبودیم

من المصلين ولم نك نطعم المسكين
از نماز کزاران و نه بودیم که طعام دهیم بیچاره را

وكنا نخوض مع الخائضين وكنا
وبودیم که شروع می نمودیم درباطل با اهل خوض وبودیم که

نكذب بيوم الدين حتى أتانا اليقين
باور نمیداشتیم روز قیامت را تا که آمد ما را موت

إذ أدبر إذا دبر بالقلاوش ... خلف
إذ أدبر نذيرا ... ابن كثير وابو عمرو ...
للبشر لمن بالادغام سوسی
لمن شاء بالامالة حمزة وابن ذكوان
منكم أن بالسكت خلف في رواية
أن يتقدم ... خلف
رهينة إلا بالسكت خلف في رواية
رهينة إلا بالنقل ورش
رهينة بالامالة ... الكسائي
جنات يتساءلون ... خلف
ما سلككم بالادغام سوسی
نكذب بيوم بالادغام سوسی
حتى أتانا الامالة بين بين ورش في رواية
حتى أتانا بالامالة المحضة حمزة والكسائي

خران رمنده اند از دیدن شیر کریزنده اند بل يريد كل امرئ منهم أن يؤتى صحفا منشرة معنی اینست بلکه میخواهد
هر آدمی از ایشان که نامه بایشان داده شود که آن نامه از رب العالمین مخصوص بنام او فرود آید روایت کرده اند که
مشرکان میکفتند اکر محمد در دعوی پیغمبری صادق است زیر بالین هر یکی نبشته مخصوص بنام او فرود آید ذکر امان او از نار در صحیفه مذکور
لایح نماید واین جهل محض وحماقت صرف است که برای اقرار پیغمبری مرتبه پیغمبری برای خود میخواهند ودرشان خود درجه وحی وکتاب میجویند

یعنی از نماز کزارندکان و نبودیم ما طعام دهنده مسکینان و بودیم ما خوض کننده درباطل با خوض کنندکان وبروز جزا تکذیب میکردیم وثواب وعقاب اخروی ایمان نمی آوردیم
ما برین صفتها بودیم تا آنکه ما را موت رسید لاجرم کار ما برین حال انجامید بدانکه بعضی لم نك من المصلين را بمعنی لم نك من المؤمنين کویند چه مصلیان ومزکیان مومنانند وبعضی
بر حقیقت دارند وکافر ابترک صلوة وزکوة وسایر اعمال ماخوذ پندارند در کتب اصول فقه آورده که کفار بایمان وعقوبات ومعاملات مخاطبند وبشرایع نیز در حق مواخذه
که بترک آن در آخرت معاقبند فما تنفعهم شفاعة الشافعين معنی اینست چون ثابت شد کرفتاری ایشان وبودن ایشان از مجرمان پس نفع نکند ایشان را شفاعت شفاعت کنندکان
فما لهم عن التذكرة معرضين كأنهم حمر مستنفرة فرت من قسورة معنی اینست پس چیست مر ایشان را درین حال که از پند اعراض میکنند جنانستی که ایشان

هر یکی لایق نامهٔ پادشاه نبود هر سری محرم سری نشود، بیت محرم دولت نبود هر سری · بار مسیحا نکشد هر خری · کلا کلا حرف ردع است و منع است معنی اینست اینچنین نباید و این خواهش نشاید بل لا یخافون الآخرة معنی اینست بلکه ایشان از عذاب آخرت نمی ترسند و بدان متعظ نمیشوند از آنجهت مقترحات می جویند این سخنان میگویند کلا انه تذکرة معنی اینست نشاید که از آخرت نترسند بدرستی قرآن پندست از عذاب آخرت ترساننده و هول و فظاعت او بشما رساننده است فمن شاء ذکره معنی اینست پس هر که خواهد پند قرآن یاد دارد و نصیحت قرآن را در فراموشی نیارد چه نفع یاد داشتن پند راجع سوی او بود · وما یذکرون الا ان یشاء الله هو اهل التقوی واهل المغفرة معنی اینست و پند نگیرند و موعظت نپذیرند مگر آنکه خدای عز و جل خواهد و توفیق دهد هم او

تنفعهمو لهمو کأنهمو قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

منهموان قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

فما تنفعهم شفاعة الشافعین لا فما لهم

پس سود ندارد ایشان را خواهش شفیعان پس چیست ایشان را

عن التذکرة معرضین کأنهم حمر مستنفرة

حال آنکه از موعظت اعراض کنندگان اند گویی ایشان خران وحشی اند رمیده

فرت من قسورة ط بل یرید کل امرئ

که گریخته باشند از شیر یا از تیراندازان نه که میخواهد هر کسی

منهم ان یؤتی صحفا منشرة لا کلا بل لا

از ایشان که دهند او را کتابهای باز کرده نه که نه چنانست نمی ترسند

یخافون الآخرة ط کلا انه تذکرة ج

از عقاب آن جهان حقا بدرستی که آن قرآن موعظتی است

فمن شاء ذکره وما یذکرون الا

پس هر که خواهد پند گیرد از او و نخواهند و ندانند مگر

ان یشاء الله ط هو اهل التقوی واهل المغفرة

که خواهد خدای تعالی او سزاوار آنست که از او ترسند و سزاوار آنکه از او آمرزش امید دارند

اهل تقوی است یعنی سزاوار آنست که از وی بترسند و از عذاب او پرهیز کنند و اهل مغفرتست یعنی سزاوار آنست که از عذاب رهاند و بنعیم رساند و بدانکه مقطع این سوره نیز مقطع حسن است و منتها مستحسن است سخن بنهایت رسانید و کلام او بغایت انجامید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی

سورة القیامة

سورت قیامت مکی است چهل آیت صد و نوزده کلمه است سیصد و پنجاه و دو حرفست ربط این سورت با سورت مدثر آنست که ختم آن بذکر قیامت بود و در افتتاح این سورت بذکر قیامت روی نمود بدا سوره قیامت را باخبار از وقوع بعث و قیام قیامت و تاکید آن بقسم افتتاح کرد بعد کسانی که انتفاء بعث گمان برند بجملهٔ ایحسب الانسان الن نجمع عظامه در توبیخ آورد بعده بجمله یسأل ایان یوم القیامة با جملهٔ این المفر بعد گم شدن ملجا و پناه و انتفاء گریزگاه که بعد مشاهده علامت و ظهور قیام قیامت پیش خواهد آمد مذکور گشت بعد بجمله ینبؤ الانسان الآیة آگاهانیدن شدن ایشان بگناهان گذشته و آینده بذکر پیوسته بعده بجمله کلا بل تحبون العاجلة وتذرون الآخرة ذکر محبت دنیا که مقتضاء طبیعت ذمیم ایشانست و ترک استعداد اخری که شیوهٔ ناپسندیدهٔ ایشانست مبین گردانید تا آنکه کلام را بجملهٔ وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة ووجوه

التذکرة بالترقیق ورش
کأنهم بالتسهیل فی الوقف حمزة
مستنفرة بفتح الفاء نافع وابن عامر
مستنفره بالامالة فی الوقف کسائی
من قسوره بالامالة فی الوقف کسائی
کل امری بالابدال فی الوقف حمزة وهشام
منهم ان بالسکت خلف فی روایة
ان یؤتی مدغما غیر الغنة خلف
ان یوتی بالابدال ورش والسوسی
رکوع
ان یؤتی بالامالة المحضة حمزة وکسائی
ان یؤتی امالة بین بین ورش
منشره بالامالة فی الوقف کسائی

سورة القیامة مکیة تسع وثلثون آیة

الآخرة بالنقل والترقیق مع ثلثة اوجه ورش
الاخرة سکت خلف وفی روایة خلاد
الاخره بالامالة فی الوقف کسائی
تذکرة رقق ورش
تذکره بالامالة فی الوقف کسائی
فمن شاء بالامالة حمزة وابن ذکوان
تذکرون بالتاء نافع
التقوی امالة بین بین ابو عمرو وفی روایة ورش
المغفرة بالترقیق ورش
ان یشاء مدغما غیر الغنة خلف
التقوی بالامالة المحضة حمزة والکسائی
المغفره بالامالة فی الوقف کسائی

یومئذ باسرة الآیة بواقعات قیامت رسانید بیان کرد که در آن روز بعضی رویها در قرارگاه برسد در خور رؤیت کرد آکار بحوز که اعلی اعالی درجاتست باشد و بعضی رویها از آثار غم زدگی ترش گرفته و از ترس عقوبت فاقره یعنی پشت شکننده سراسیمه گشته نماید بعد حکایت قیامت کذاشت حکایت موت که نزدیکترست انداخت کلا اذا بلغت التراقی قوله الی ربک یومئذ المساق گفت و یاد دادن فظاعتی که نزدیکترست جست بعد در آخر سورة برای الزام منکران بعث بقدرت بر بدء الخلق برای قدرت بر اعادت حجت آورد سورهٔ مذکوره را بجملهٔ الم یک نطفة من منی یمنی تا جملهٔ الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی ختم کرد شک نیست جملهایی که از یکجا بست اگر مقاصد ایشان متغایر بود از آنجهت که یکجا بست میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست آنچه بروجه اعتراض در میان جمل مقصوده آمده میان کلامها

متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسم بیوم القیامة ولا اقسم
بالنفس اللوامة معنی این است سوکند یاد میکنم بروز قیامت که روز جزا و سزاست ومشهد رسل وانبیا وروز تفرقه میان احباب واعداست وهنکام ظهور اثار جلال
ووقت افزاع واهوال است وسوکند یاد میکنم بنفس لوامه یعنی ملامت کننده خود را در آن روز بتاسف بر افراط بدی یا در تفریط در اوردن نیکی یا ملامت کننده خود
در دنیا بر ندامت وتوبه وانابت یا ملامت کننده کسی دیگر بر امر معروف ونهی منکر یا کویند نه چنین است که کافران میکویند بعث نخواهد بود سوکند یاد میکنم بروز
قیامت وسوکند یاد میکنم بنفس لوامه که بعث وحساب روی خواهد نمود یا کویند هر آینه سوکند یاد میکنم بروز قیامت وهر آینه سوکند یاد میکنم بنفس لوامه که هر اینه
مبعوث خواهید کشت وبه حسابکاه خدای عز وجل خواهید پیوست یا کویند بر قضیه بعث وحساب سوکند یاد نمیکنم که آن در وضوح وظهور شایسته است که از غایت وضوح وظهور محتاج بسوی تاکید وسوکند نیست أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ معنی این است اکمان می برد انسان کافر منکر ظهور آخر که استخوانهاء او را جمع نخواهیم کرد بلی جمع خواهیم کرد درین حال که قادریم برین که انکشتانهاء او را راست کنیم ومیتوانیم که آن را بر صفتی که بود کردانیم بلکه می خواهد انسان کافر تا بیش او یعنی در زمان آینده نیز بدی کند وفسق وفجور ورزد وبروجه استعجاب می پرسد روز قیامت کی خواهد بود واین موعود کی روی خواهد نمود فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ معنی این است پس چون چشم خیره کردد وماه بی نور شود و آفتاب و ماهتاب بهم آیند ودر وقت افکندن در دریا یا هنکام افکندن در دوزخ برای نمودار پرستندکان ایشان جمع کرده شوند بکوید انسانی که کفر ورزیده وبدین خدا ناکرویده ازین ورطه کریزکاه کجاست وازین عذاب رهایش کراست كَلَّا لَا وَزَرَ إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ يُنَبَّؤُا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ معنی اینست حقا چنین است واقع همین است نیست کریزکاهی وملجایی وپناهی سوی حکم پروردکار تو
ومشیت وقضاء او قرارکاه هست بهشت ودوزخ آنچ بدان حکم رفته است وبقضا وقدر پیوسته است جایکاه هست در حدیث است ان الله خلق الجنة وخلق لها اهلا او
خلق النار وخلق لها اهلا خبر کرده شود آدمی بکناهی که تقدیم کرده وبطاعتی که آزاد تاخیر اورده وبعضی مراد از ما قدم کناهان اول عمر دارند ومراد از ما اخر کناهان آخر عمر دارند
وبعضی کویند ما قدم کناهی اند که از وصادر شده وما اخر کناهان متابعان اوست که پس از خویش کذاشته در حدیث است من سن سنة سیئة فعلیه وزرها ووزر من عمل
بها الی یوم القیامة لا ینقص من اوزارهم شیء بلکه آدمی بر نفس خویش خداوند بینایی است بر حال خویش صاحب آکاهی است حال خویش میداند علم او بحال خویش بر خبر کردن موقوف
نماند یا کویند بلکه آدمی بیناست در کار خود داناست بر نفس خویش اکاه است
که متصف بصلاح است یا متسم بکناهست یا کویند ذات انسان بر نفس
خویش حجت است خود اقرار کند واکر منکر شود دست وپا کواهی دهد
کناه او پوشیده نماند اکرچه در وقت کناه پردها افکند معذور دارند

لَأُقْسِمُ الْأَوَّلِ (بغير الالف بعد اللام — قنبل والبزي) · لَا أُقْسِمْ بِيَوْمِ (بالاسكان مع الاخفاء — سوسي) · الْقِيَامَهْ (بالامالة في الوقف — كسائي) · وَلَا أُقْسِمْ بِالنَّفْسِ (بالاسكان مع الاخفاء — سوسي) · اللَّوَّامَهْ (بالامالة في الوقف — كسائي) · أَيَحْسِبُ (بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو وكسائي) · الِانْسَانُ (بالنقل ورش)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ● وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ
سوکند یاد میکنم بروز قیامت وسوکند یاد میکنم بآن نفس که

اللَّوَّامَةِ ● أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ
ملامت کننده صاحبش بود بر تقصیرات ای می پندارد آدمی که هرکز کرد نیاریم استخوانهای او را

بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ ● بَلْ يُرِيدُ
آری کرد آریم حال آنکه قادریم بر آنکه ترکیب کنیم دوم بار اصابع او را که عظامش اصغرست نه که میخواهد

الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ● يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ
آدمی تا بی سامانی شده در باقی عمر بتاخیر توبت یا بتکذیب نمایی آن آنکه فرا پیش اوست از احوال الاخرت می پرسد که کدام وقت خواهد بود روز

الْقِيَامَةِ ● فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ● وَخَسَفَ الْقَمَرُ ●
قیامت پس چون متحیر شود چشم بینا وبی نور شود ماه

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ● يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ
وکرد آرند بهم آفتاب وماه را کوید آدمی یعنی منکر قیامت در آن روز

أَيْنَ الْمَفَرُّ ● كَلَّا لَا وَزَرَ ● إِلَى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ
کجاست کریزکاه حقا که هیچ پناه جایی نیست سوی حکم پروردکارتست در آن روز

الْمُسْتَقَرُّ ● يُنَبَّؤُا الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ
قرارجای خلایق آکاهانیده شود آدمی در آن روز بآنچه فرستاده از خیر وشر

الْإِنْسَانُ (بالسکت خلف وفي رواية خلاد)
نَجْمَعْ عِظَامَهُ (بالادغام سوسي)
بَلَى بَلَى (بالامالة المحضة حمزة وكسائي · بالامالة بين بين ورش في رواية)
الِانْسَانُ (بالنقل ورش)
الْإِنْسَانُ (سكت خلف وفي رواية خلاد)
يَسَلُ الْقِيَامَهْ (بالنقل في الوقف حمزة · بالامالة في الوقف كسائي)
فَإِذَا بَرَقَ (بفتح الراء نافع)
الِانْسَانُ (بالنقل ورش)
الْإِنْسَانُ (بالسكت خلف وفي رواية خلاد)
يَوْمَئِذِنِ اَيْنَ (بالنقل ورش)
يَوْمَئِذٍ أَيْنَ (سكت خلف في رواية)
الْإِنْسَانُ (بالنقل ورش) · الْإِنْسَانُ (سكت خلف وفي رواية خلاد)

اگرچه معذرتها کند. لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ معني اينست مجنبان اي محمد زبان خودرا در وقت تبليغ
وحي تا بشتابي بخواني ومنتظر تمام شدن آن نماني بدرستي بر ماست ازروي فضل وكرم بيان هر چيزي راكه خواسته ايم ازمعني قران ودر جملهٔ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ
ايراد ثم براي تراخيست از جواز تاخير بيان مجمل مبني است كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ معني اينست كلا پند نگيريد وموعظت نپذيريد بلكه دنيا را دوست
ميداريد وآخرت را ميگذاريد انكار قيامت نخواهيد گذاشت وخبر بعث را راست نخواهيد پنداشت يا كلا را بمعني حقا گويند وبه ابرار وتحقيق ما بعد او جويند معني
چنين بود حقا شما دنيا دوست ميداريد واخرت را ميگذاريد پند نخواهيد گرفت وموعظت نخواهيد پذيرفت وبر قرائت خطاب التفات از غيبت سوي خطاب بود متضمن
ايقاظ سامع وموعظت بمشابه باشد دنيا از آن رو كه دنياست لايق دوستي نيست سبب استيفاء لذات موجب اتباع شهوات است عاقل اورا دوست ندارد دا مبغوض پندارد ليكن از آن رو كه وسيلت آخرت بود وذريعت مثوبت شود بدين اعتبار محبت او روا دارند ومخالطت با او سايغ پندارند آيت لَن تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ اشارت برين معني است وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ برين معني برهانيست در حديث است الدنيا مزرعة الآخرة ودر حديث ديگر آمده لا حسد الا في اثنين رجل آتاه الله القرآن فهو يتلوه آناء الليل والنهار فيقول لو اوتيت بمثل ما اوتي لفعلت مثل ما فعل ورجل آتاه الله المال فهو ينفق في سبيل الله فهو يقول لو اوتيت بمثل ما اوتي لفعلت مثل ما فعل لايق آرزو بردن ودوست داشتن دو چيز يا محض دين باشد يا دنيا كه وسيلت دين بود جز اين دو چيز محض دنياست محبوب اهل هواست نصيب كافرانست نه برگزيده فرعون وهامانست كه ايشان محض دنيا را سرمايه پنداشته آخرت را بكلي گذاشته بتن وجان توجه بدنيا كرده قيامت انكار آورده تُحِبُّونَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ عبارت از آنست واين حالت شنيع را نتيجه انست اين نوع محبت دنيا بحكم حب الدنيا رأس كل خطيئة سر جمله خطاياست ونزد اهل تحقيق بالاترهم بلاياست وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ

بَلِ الْإِنسَانُ بَلِ الْإِنسَانُ بَصِيرَةٌ وَلَوْ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ وَلَوْ أَلْقَىٰ أَلْقَىٰ أَلْقَىٰ

مَعَاذِيرَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ وَقُرْآنَهُ قُرَانَهُ بَلْ تُحِبُّونَ بَلْ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ الْآخِرَةَ الْآخِرَةَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ نَاضِرَةٌ نَاظِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ بَاسِرَةٌ أَن يُفْعَلَ فَاقِرَةٌ فَاقِرَةٌ

وَآخَرَ بَلِ الْإِنسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ

وانچه نكرده وبازپس گذاشته نه كه آدمي برابر نفس خود بيني وحجتي روشن است چه اعضاي او گواهي خواهند داد

وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ

واگرچه بيش آرد اعتذارات خودرا حركت مده اي محمد بتلاوت قرآن زبان خودرا

لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ

تا شتاب نمايي بآن بدرستيكه برماست جمع آوردن قرآن در حفظ تو واثبات قرائت او در لسان تو پس چون خوانيم آنرا بر تو بقراءة جبرئيل

فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ

پس متابعت نماي خواندن اورا پس بدرستي برماست فهم كردانيدن معاني آن حقا كه دوست ميداريد

الْعَاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

اين جهان را وميگذاريد آن جهان را روها ايست در آن روز

نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

بالبهجة والطراوت سوي پروردگار خود نگران وروها ايست در آن روز

بَاسِرَةٌ تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ كَلَّا

ناخوش وترش گمان ميبرد كه كرده ميشود بآن روها داهيهٔ عظيم حقا

إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ

چون رسد نفس بچنبرهاي گردن وگفته شود كيست فسون كننده وگمان برد كه آن

أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ

حال موجب مفارقتست وبهم پيچيده شود ساق آن شخص بديگر ساق او

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ رَاقٍ

بالاشمام هشام وكسائي — فانه سكت في الوصل على النون غير حفص — مدغما غير الغنة خلف

خواهد شد بد وعقوبتي مهره پشت شكننده استخوان پشت جدا كننده. كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ

رَبِّهَا نَاظِرَةٌ معني اينست وبعضي روها آن روز تر وتازه باشند پروردگار عالم بي چون وبي چگونه وبي شبه وبي نمونه به بينند بدانكه رويت خداي عز وجل ممكن است امكان
او ببرهان عقلي مبرهن است زيراچه ذات خداي تعالي موجود وعلت مجوز مر رويت را وجود است هرچه موجود بود ديدن او ممكن باشد وموجودي كه ديده نميشود ومرئي نميگردد از
جهت آنست كه خداي عز وجل در حاسه بصر قوت ديدن آن نهاده ومردم را بالتحقق وجود اين امر قوت ديدن آن نداده نا ديدن مردم از جهت اين معني است نه آنكه ديدن ممكن نيست
ومرئي بودن خداي از صفات كمال است ونمودار ذات مقدس اظهار جمال وجلال است قوت دادن ابصار وبر گرفتن حجب واستار ونمودار جلال كردگار بديهه عقل هيچ يكي ممتنع ومحال
نيست منع كردن جواز وامكان آن بي معني است وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ تَظُنُّ أَن يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ معني اينست وروهاء كافران در آن روز ترش كرفته عمزده گمان مي برد كه كرده

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّىٰ وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ معني اينست اينچنين بايدكه دنيارا دوست دارند وهمچنين نشايدكه آخرت را بكذارند چون برسد روح از تن هنكام بيرون آمدن در چنبر كردن وكفته شود يعني فرشتكان يا مردمان كويند كيست افسون كننده يا كيست جاذ از در عليين بر آرنده روايت كرده اند چون آدمي را وقت مرك رسد وكار بر معامله آن جهان كشد فرشتكان رحمت از جانب راست آيند وفرشتكان عذاب از چپ روي نمايند تا خداي عز وجل جان او را بكدام فريق سپارد در سجين نهد يا در عليين بر آرد بيت از هيبت اين دو راه خون شد دل من تا خود بكدام ره بود منزل من وبدانند آدمي كه هنكام فراق است ووقت ازها است آوان جدايي زن وفرزند وفرقت عشيره وخويشاوند ودر پيچد ساق باساق از فظاعت مساق بعضي ساق بمعني سختي دارند ومعني آيت در پيچد سختي مرك باسختي فراق

وَلَا صَلَّىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وَلَا صَلَّىٰ امالة بين بين ابو عمرو في رواية ورش — وَلَا صَلَّىٰ بالتغليظ ورش — وَتَوَلَّىٰ الاول الراء في لنايته الاول الاخرى — وَتَوَلَّىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وَتَوَلَّىٰ امالة بين بين ابو عمرو في رواية ورش — يَتَمَطَّىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — يَتَمَطَّىٰ امالة بين بين ابو عمرو في رواية ورش

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ۝ فَلَا صَدَّقَ وَلَا
سوي خداي پروردگار تست در آن روز راندن آن شخص خاصه پس تصديق نكرد آن آدمي رسول را ونه

صَلَّىٰ ۝ وَلَٰكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۝ ثُمَّ ذَهَبَ
نماز گزارد وليكن تكذيب نمود واعراض كرد از طاعت پس رفت

إِلَىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطَّىٰ ۝ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ۝ ثُمَّ أَوْلَىٰ
سوي كسان خود مي خراميد از كبر وعجب واي بر تو اي شخص پس واي پس واي

لَكَ فَأَوْلَىٰ ۝ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ
بر تو پس واي آيا مي پندارد آدمي كه گذارند اورا

سُدًى ۝ أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ۝ ثُمَّ كَانَ
مهمل ومعطل آيا نبود آب ترد از فضله كه ريخته مي شود در رحم پس بود

عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ ۝ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ
خون بسته پس آفريد اورا نفخ روح در وي پس راست كرد ايند اعضاء اورا پس بديد آورد ازو دو صنف از فرزند

الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ
نرينه وماديه آيا نيست آن خداي توانا بر آنكه زنده كرداند مردگان را

أَوْلَىٰ أَوْلَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي امالة بين بين ورش
فَأَوْلَىٰ فَأَوْلَىٰ امالة بين بين ابو عمرو حمزة والكسائي
ثُمَّ أَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ امالة بين بين ورش حمزة والكسائي
فَأَوْلَىٰ فَأَوْلَىٰ امالة بين بين ابو عمرو في رواية ورش بالامالة المحضة
أَيَحْسَبُ بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي
الْإِنسَانُ بالنقل ورش
الْإِنسَانُ سكت خلف وفي رواية خلاد
أَن يُتْرَكَ مدغما غير الغنة خلف
سُدًى سُدًى في الوقف ابو عمرو وبين بين ورش بالامالة حمزة والكسائي
نُطْفَةً بالامالة في الوقف الكسائي
يُمْنَىٰ يُمْنَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي امالة بين بين ابو عمرو في رواية ورش

سورة الدهر مدنية احدى وثلثون آية

فَسَوَّىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — فَسَوَّىٰ امالة بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش — وَالْأُنثَىٰ بالنقل ورش — وَالْأُنثَىٰ سكت خلف وفي رواية خلاد — وَالْأُنثَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — وَالْأُنثَىٰ امالة بين بين ابو عمرو في رواية ورش — أَن يُحْيِيَ مدغما غير الغنة خلف — الْمَوْتَىٰ بالامالة المحضة حمزة والكسائي — الْمَوْتَىٰ امالة بين بين ابو عمرو في رواية ورش

عزيزان بندارند ودر روز موت وهنكام فوت سوي حكم پروردكار مساق بود وسوق همه سوي قضاء سعادت وشقاوت كه مقدر است باشد آدمي ... بدين سبب پيغمبر را تصديق نكرد وبراي خداي نماز نياورد وليكن خبر پيغمبر را در ورطه تكذيب رسانيد واز عبادت خدا رو كردانيد پس تر از آن سوي اهل خويش خرامان رفته وشادمان باز كشته أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ معني اينست اي آدمي منكر بعث وحساب واي بر تو باد در دار دنيا پس واي بر تو باد در هنكام موت وفنا پس تر از آن واي بر تو باد در وقت بعث واحيا پس واي بر تو باد در عقوبت جاويد بي منتهي أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى معني اينست امي پندارد آدمي كافر كه بيكار كذاشته شود چنانچ از وي هيچ باز پرس نبود اين چنين كمان نشايد واين چنين وهم نبايد كه چون اورا مكلف كردانيدند وبكن ومكن امر ونهي رسانيدند وبر طمع وخوف داشتند وهوس وهوا را كماشتند شرع وطبع را متضاد كردند ونفس وروح را در محاربت آوردند لاجرم در ورطه مواخذه بود ودر حيز واي وويل باشد أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ أَلَيْسَ ذَٰلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ معني اينست انبود آدمي نطفه از مني كه در رحم ريخته كشت وبتحول وتغير بصورت علق پيوست پس خداي عز وجل اورا راست ودرست آفريد وبشري تمام الخلق كردانيد وقوتها ظاهر وباطن داد ودر نهاد او اصناف صفتها نهاد پس كردانيد از نوع آدمي يا كويند كردانيد از قطره مني دو صنف بشر مختلف يعني ماده ونر آنيست اين خالق كه از عدم بوجود رسانيد وموجود را فاني كردانيد قادر برين كه فاني شده را اعادت كند وبعد از عدم بوجود رساند همه دانند اعادت اهون است از ابداع وانشا وابتنا بر انشا سابق ايسر است از ابتدا قادر بر انشا قادر بر اعادت چرا نبود وتوانا بر ابتدا توانا بر انتها چرا نباشد هر عاقلي كه بود اين را اقرار كند وبر قدرت اين خالق معترف شود روايت كرده اند پيغمبر صلى الله عليه وسلم چون اين آيت را خواندي سبحانك بلى بر زبان مبارك راندي وبدانكه مقطع اين سوره نيز مقطع حسن است ومنتهاء او منتهايي مستحسن است دال بر تمام كلام واتمام مرام است والله اعلم بمراداته

آن م

وحنيات ازاذانه لا اله الا هو بي توكلي عليه وهو حسبي **سورة الدهر** سورة دهر مكي است سي و يك آيت است دويست وچهل كلمه است هزار و پنجاه وچهار حرف است ربط اين سورت باسورة قيامت آنست كه در ختم سورة قيامت ذكر بدا خلق وانشاء آدمي از نطفه بود افتتاح اين سورت نيز در بدا خلق وانشاء آدمي از نطفه روي نمود بدانكه سورة دهر را بذكر زمن انسان يعني آدم وآدميان وبودن ايشان غير مذكور در مدتي از زمان افتتاح كرد بعده خلقت آدميان از نطفه وابتداء ايشان از نطفه آميخته براي ابتلا وتكليف وكردانيدن او سميع وبصير دربيان آورد بعده راه راست نمودن انسان ودائر بودن طبع او ميان شك وكفران مذكور كشت بعده دو فريق مذكور يعني شاكر وكفور بتقسيم انا اعتدنا للكافرين الآية وان الابرار يشربون من كاس الى قوله ان هذا كان لكم جزاء وكان سعيكم مشكورا پيوسته بعده ذكر زمن انسان وبيان شان آدم وآدميان چند جمله مربوط متضمن فوايد مضبوط از انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا تا آخر سورة بروجه تذنيب اوردي سورة مذكوره را بران ختم كرد شك نيست جملهايي كه از يك بابست اكر مقاصد ايشان مختلف بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان ارتباط واتصال باشد واكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكر است آنچ بروجه اعتراض در ميان جمل مقصود آمد ميان كلامها متصل واقع شد جمل ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحيم

هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا

معني اينست بدرستي كه آمده است بر آدم يا بر همه انسان هنكامي از روزكار كه او در آن شي مذكور نبود در روي از وذكر روي نمود بعد خلقت عالم پيش از اخبار اني خالق بشرا من طين واعلام اني جاعل في الارض خليفه مدتي كذشت آدم در عالم مذكور نكشت

وقف بالحذف والاثبات اي سلاسل سلاسلا بزي وابن ذكوان وحفص وبالاثبات فقط ابو عمرو وبالحذف فقط حمزه وقنبل

ونام ونشان او كسي نميدانست وشناختن ودريافتن كسي نميتوانست بعد از آنكه اخبار مذكور صادر كشت واعلام مذكور بظهور پيوست مدتي فرشتكان قدر او نميدانستند وادراك معالي ومراتب او نمي توانستند كاه فرشتكان او را بر جنيان كه پيش از آن ساكن زمين بودند ودر زمين فساد وتباهي نمودند قياس ميكردند اتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء ميكفتند كاه ابليس عليه اللعنه بعد

هل اتى	هل اتى	اتى	اتى
بالنقل ورش	سكت خلف في رواية	بالامالة المحضة حمزة والكسائي	امالة بين بين ورش في رواية

على الانسان · على الانسان شيئا · شيئا · الدهر
بالنقل ورش · سكت خلف في رواية · بالوجهين خلاد · وفي رواية ورش · سكت خلف · بالادغام سوسي

الانسان — بالنقل ورش
الانسان — سكت خلف في رواية خلاد
نطفة امشاج — بالنقل ورش
نطفة امشاج — سكت خلف في رواية
نبتليه — بالاشباع ابن كثير
فجعلناه — بالاشباع ابن كثير
بصيرا — بالترقيق ورش
شاكرا وشاكرا — مدغما غير الغنة خلف · بالترقيق ورش
للكافرين — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري
للكافرين — امالة بين بين ورش
سلاسلا — نافع وكسائي وهشام وابو بكر
واغلالا — مدغما غير الغنة خلف
سعيرا — بالترقيق ورش
ان الابرار — سكت خلف وخلاد
ان الابرار — بالنقل ورش

بسم الله الرحمن الرحيم

هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن ق
تحقيقت آمد بر آدمي هنكامي از روزكار كه نبود

شيئا مذكورا ۝ انا خلقنا الانسان
چيزي دانسته وشناخته بدرستي ما آفريديم آدمي را

من نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا
از آب مرد آميخته بآب زن حال آنكه خواهنده بوديم امتحان او را پس كردانيديم او را شنوا

بصيرا ۝ انا هديناه السبيل اما شاكرا
بينا بدرستي كه ما راه نموديم او را راه هدي وضلال حال آنكه شكر كوينده بود

واما كفورا ۝ انا اعتدنا للكافرين
يا منكر نعم بدرستي كه ما ساخته ايم براي كافران

سلاسلا واغلالا وسعيرا ۝ ان الابرار
زنجيرها وبندها وآتش افروخته بدرستي كه نيكوكاران

ليشربون من كاس كان مزاجها كافورا ج
آشامند از خمري كه هست آميزش آن آب كافور

عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا
چشمه كه آشامند آنرا بندكان خداي تعالى روان كردانند آن چشمه را در منازل روان خود هر جا كه خواهند

من كاس · عينا يشرب بها يفجرونها تفجيرا
بالابدال سوسي · مدغما غير الغنة خلف · بالادغام سوسي · بالترقيق ورش · بالترقيق ورش

ونام نشان او پيدا نمي نمود و تواند بود كه جنس الانسان در انا خلقنا الانسان من نطفة ذريه آدم مراد است مراد از انسان در هل اتى على

تصوير جسد آدم وپيدا آمدن قالب او در عالم پيش از نفخ روح وحصول حيات وپيش از ظهور معالي ودرجات بنظر عداوت ديدي وبانواع نكوهش نكوهيدي دل بر عيب جنين كماشتي خاطر برعداوت داشتي **حكايت** كرده اند ودر كتب اخبار آورده اند چون در كالبد آدم عليه السلام صورت انسانيه نكاشتند قالب مصور بي جان ميان مكه وطايف داشتند ابليس آنجا آمد دست بروي زد كفت ميانه تهي است بغير پر كردن نه ايستد چون پر شود خالي شدن خواهد عيبي چند پيدا آورد نقصاني چند ذكر كرد مدتي ذكرها برين طريق بود شرف وبزركي آدم وآدميان كسي را ظاهر نمي نمود از انحطاط كل كه سفليست كله ميكردند وقالب او را در حيز انحطاط مي آوردند وكسي نميدانست كه اين كل كل كلاه از بهشت خواهد كشت بدرجه سروري وبرتري بر افلاك واملاك خواهد پيوست چون اصل مذكور نباشد فروع آن چكونه مذكور شوند ثابت شد كه نوع انسان از آدم وآدميان مدتي مذكور نبودند ٣

الانسان حين من الدهر نيز مراد شود درين آيت ذكر آدم بنا شدكه ذرية آدم در پشت پدران وبيش از ظهور حمل در شكم مادران باسمي ورسمي مذكور نه اند ونامي ونشاني ندارند

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا **معني اينست** بدرستي كه ما آفريده ايم آدمي را از نطفه آميخته باخون حيض يا بامني نساء در حالي

كه مقدرست در شان او از تكليف وابتلا پس كردانيديم اورا شنوا وبينا . إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا . إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ

وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا . إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا . عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا **معني اينست** بدرستي ما انسان را راه نيكو

نموديم وشيكي ونيكوكاري بيان كرديم درين حال كه مقدر بود شاكر بودن انسان يا مقدر بودن در شان انسان كفران بدرستي ساخته كرده ايم

براي كافران مبتلا شدكان بكفر وكفران زنجيرهاء آتشين وغلها كه بدان دستها ايشان را باكردنها بندند وآتش افروخته كه ايشان بدان سوخته ومعذب كردند بدرستي نيكوكاران ونيك كرداران يعني مومنان صالح كه مورچه را نيازارند وجز شكر واحسان نيارند بياشامند از كاس خمري از خمور كه آميزش اوست باآب چشمه كافور يا شرابي كه لذت وبوي كافور دهد چنان بود كه كويي باوي كافور آميخته باشد خمر چشمه كه بياشامند ازان يا كويند بياشامند ولذت كيرند بدان بندكان خاص خدا يعني مقربان روان كنند آن چشمه را در هر مكان كه خواهد بود وجاري كرد انند جوي مذكور را در هر مكاني كه جويند

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا روايت كرده اند امير المومنين حسن وحسين رضي الله عنهما مريض بودند از غايت مرض ضعيف مي نمودند امير المومنين علي وسيد النسا فاطمه وفضه كنيز ايشان نذر كردند كه اكر خداي ايشان را عافيت بخشد سه كان روز روزه دارند خداي ايشان را عافيت بخشيد مرض را بصحت بدل كردانيد هر سه در ايفاء نذر شتافتند وبروجه ادا منذور روزه داشتند آورده اند امير المومنين علي رضي الله عنه درخانه براي افطار چيزي نداشت دل بر استقراض كماشت

نُطْعِمُكُمْ مِنْكُمْ وَلَقَّاهُمْ جَزَاهُمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ

وفا ميكنند بانچه برخود واجب ميكنند از طاعات ومي ترسند از آمدن روزي كه هست مكروه آن

مُسْتَطِيرًا ۝ وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى

عام ومنتشر وفاش ومجتمد ومي خورانند طعام را بر

حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ۝ إِنَّمَا

حال احتياج بدان بيچاره را وبي پدر نابالغ را ودست كيركرده را ميكويند بدرستي

نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ

كه طعام ميدهيم شما را براي رضاي خداي تعالي نيخواهيم از شما

جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ۝ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا

هيچ پاداشي ونه سپاسي بدرستي كه مي ترسيم از پروردكار ما

يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ۝ فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ

از روزي ترش روي باسختي تمام پس نكاه دارد ايشان را خداي عز وجل از مكروه

ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ۝

آن روز وبه پيش آورد ايشان را تازكي روي وشادي دل

وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ۝

وپاداش دهد ايشان را بانچه صبر كردند بهشت وپوشيدني

مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ

حال آنكه تكيه زده باشند در آن جنت بر تختها نه بينند

مُسْتَطِيرًا الترقيق لورش

مِسْكِينًا وَ مدغام الغنة خلف

يَتِيمًا وَأَسِيرًا مدغام الغنة خلف الترقيق ورش

جَزَاءً وَلَا مدغام الغنة خلف

قَمْطَرِيرًا الترقيق ورش في رواية

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ الامالة المحضة حمزة والكسائي

فَوَقِيهِمُ اللَّهُ امالة بين بين ورش في رواية

وَلَقِيهُمْ الامالة المحضة حمزة والكسائي

وَلَقِيهُمْ امالة بين بين ورش

نَضْرَةً وَ نَضْرَةً مدغام الغنة خلف بالامالة الكسائي

وَجَزَاهُمْ الامالة المحضة حمزة والكسائي

وَجَزَاهُمْ امالة بين بين ورش

جَنَّةً وَ جَنَّةً مدغام الغنة خلف الامالة الكسائي

حَرِيرًا بالترقيق ورش

مُتَّكِينَ كالياء في الوقف حمزة

مُتَّكِئِينَ ثلثة اوجه لورش

عَلَى الْأَرَائِكِ بالنقل ورش

عَلَى الْأَرَائِكِ سكت خلف وفي رواية خلاد

نذر بعد استيفاء واجبات از جهت شفا ورد بلا ومي ترسيد از روزي كه شر او منتشرست وهول او مشتهرست يعني روز قيامت كه يوم ترونها تذهل كل مرضعة عما ارضعت صفت اوست ويوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه سيرت او

از جهودي شمعون نام سه صاع جو قرض آورد فاطمه رضي الله عنها آنرا آس كرد سه قرص وبعضي كويند پنج قرص بختند براي افطار پيش آوردند ناكاه مسكيني رسيد از كرسنكي ناليد دست بطعام نبردند قرصها مذكور را وراسير دادند مسكين مذكور را بر نفس خويش كزيدند خود در آن شب جز آب نچشيدند بر حكم نذر دوم روز نيز روزه داشتند دل بر اداء منذور كماشتند باز تدبير كردند وقت افطار طعامي آوردند يتيمي ناليد ناله او در كوش ايشان رسيد دل بر طي نهادند وطعام افطار يتيم را دادند سيوم روز نيز وفا نذر لازم ديدند بالجمله دو روز رنج روزه سيوم كشيدند وقت افطار اسيري از كرسنكي فرياد كرد ذكر اسيري وبي تدبيري خويش پيدا آورد جود طبيعي خاندان نبوت وكرم جبلي دودمان فتوت باعث بر ايثار كشت خاصيت مرضيه ويوثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة بظهور پيوست تن را بمشقت جوع سپردند طعام را باسير ايثار كردند در شان ايشان اين آيت نازل كشت واين نظم بورود پيوست **معني اينست** ايفا ميكنند

وميدهند طعام ازجهت دوستي خدا نه ازجهت ريا وسمعه واظهار سخا كساني راكه ميدهند ومكويند نميدهيم شمارا مكر ازجهت رضاء خدا وخشنودي حق سبحانه وتعالي نميخواهيم ازشما جزاي
ومجازاتي نه شكري ومكافاتي إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا معني اينست بدرستي ما مي ترسيم از عذاب پروردكار خويش در روزي ترش روي سخت كه ازشدت غم
بشدت ترش رويي بپيوست واين بحقيقت صفت روز نبود صفت صاحب روز باشد اسناد صفت مظروف سوي ظرف زمان اسناد مجازي دارند برطريق نهاره صايم وليله قايم بندارند
فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاهُم بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا مُّتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا معني
اينست پس خداي عزوجل ايشانرا از شر آن روز نكاه دارد وايشانرا برصفت تازكي روها وشادماني دلها ارد وايشانرا بصبر برايذاء كفار وقطاعت مجاعت بعد
ايثار نعمت بهشت ولباس حرير جزا دهد درين حال كه تكيه كننده اند در بهشت بر تختها نه بينند در آن كرما وسرما را يعني هوا معتدل باشد كرم وسرد نبود وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا معني اينست ودر حالت كه نزديكست سايهها درختان آن جنت براي ايشان جنتي ديكر كه نزديك باشد سايهها درختان آن وبدرستي آسان كرداينده شده است فرود آوردن وخوردن ميوهها آن آسان كردانيدني چنانچ حاصل شود شكستن وخوردن بي رنج دستي وپايي وبي تعبتي وَيُطَافُ عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرَا قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا

عليهمو عليهمو عليهمو رايتهمو حسبتهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ۞ وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ
در آن جنت تبش آفتاب ونه سختي هوا وحال آنكه نزديك بود برايشان
ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ۞ وَيُطَافُ
سايهها آن درختها وآسان كردانيده باشند چيدن آن ميوهها آسان كردانيدني وكردانند
عَلَيْهِم بِآنِيَةٍ مِّن فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ
برايشان جاي آبي از سيم وكوزها كه باشد
قَوَارِيرَا ۞ قَوَارِيرَ مِن فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا
آبكينها آبكينها از سيم اندازه كرده باشند
تَقْدِيرًا ۞ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ
اندازه كردني وبخورانند ايشانرا در آن بهشت از قدحي كه باشد
مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا ۞ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ
آميزش آن زنجبيل چشمه اندر آنجا كه خوانند آنرا
سَلْسَبِيلًا ۞ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ
سلسبيل وهمي كردند برايشان كودكاني
مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا
پيرايه نهاده چون بيني ايشانرا پنداري ايشانرا مرواريدي اند
مَّنثُورًا ۞ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا
پراكنده وچون بيني آنجا يعني در بهشت بيني نعمتي

شمسا ولا — مدغما غير النبه خلف — زمهريرا — بالترقيق ورش — ودانيه — بالامالة في الوقف كسائي — عليهم عليهم — بضم الهاء حمزة بضم الهاء حمزة — بانية بانيه — فضة قوفضة — مدغما غير النبه خلف — قواريرا قوارير — نافع وابن كثير وابوبكر كسائي — قواريرا قواريرا — بالترقيق ورش — من فضه — بالامالة في الوقف كسائي — تقديرا — بالترقيق ورش — تسمى تسمى — بالامالة حمزة والكسائي — عليهم رايتهم — بضم الهاء حمزة — لؤلؤ لولو — ابوبكر — رايت ثم رايت — بالتسهيل في الوقف حمزة — نعيما ق — مدغما غير النبه خلف

وقف عليهما بالالف هشام وبغير الالف حمزة وعلى الاول بالالف وعلى الثاني بغيرها ابن كثير وابو عمرو وحفص وابن ذكوان — نافع وكسائي وابوبكر

معني اينست وكردانيده شود برايشان آوندهايي كه ازنقره ساخته شده وبررونق وزيبايي نقره آمده وكوزهاء بي دسته كه موجود شده است برصفاء شيشه وبياض نقره چنانستي كه شيشهايي از نقره مصنوع كشته وبحصول صفت شيشه ونقره پيوسته اندازه كرده اند آن كوزهاء بهشتيان يا ساقيان بر اندازه رغبت نه بيش از آن كه پس خورده ماند نه كم از آن كه حاجت را فرو ننشاند بخلاف ساقيان دنيا كه اندازه رغبت ندانسته زياد ونقصان پيش آرند وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِيلًا عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّىٰ سَلْسَبِيلًا ويسقون عطف است بر يطاف عليهم فيها اي في الجنة كاسا مفعول يسقون است ومراد از شرابيست كه حال است در و

كرده شود در بهشت سلسبيل وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا
وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا
أَسَاوِرَ مِن فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا معني اينست وبكردند بر بهشتيان براي خدمت
كودكان كه كودكي ايشان جاويد داشته شده ووجود ايشان هموار برين صفت آمده بزركي وپيري نپذيرند

زنجبيلا خبر كان است مزاجها اسم اوست جمله صفت است مر كاسا از زنجبيل زنجبيل بهشتي مراد بود كه آميزش او شراب را تيز كند وبعضي كويند زنجبيل نام چشمه ايست در بهشت
كه بهشتيان شراب را بدان آميزند بعد آميزش آن بخورند بر تقديري كه زنجبيل نام جويي باشد عينا بدل از زنجبيل بود وبر تقدير دوم عينا بحذف مضاف بدل از كاسا دارند سلسبيلا مفعول
دوم است مر يسمي سلسبيل نام جويي است در بهشت از امير المومنين علي كرم الله وجهه روايت كرده اند سل امرا از سوال است مخاطب غير معين است سلسبيلا مفعول اوست واين وجه
مشكل است زيرا كه سلسبيلا مفعول دوم است مر تسمي وآن جزا اسم نبود مكر آنكه جمله سلسبيلا را بتاويل مقول فيها صفت عينا دارند تسمي را منزل منزله لازم پندارند يا سلسبيلا
را علم منقول كويند وبذكر تركيب مذكور بيان منقول عنه جويند معني اينست وآشامانيده شوند در جنت كاسي از شراب كه آميخته باشد با او زنجبيل چشمه يا كاس چشمه كه نام

بر صفت طراوت و نضارت باشند از امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت کرده اند که هیچ یکی از اهل بهشت نبود که او را هزار غلام نباشد هر یک خدمتکاری معد و مخصوص
بکاری جاوید باشند کان که نمیرد نه زوال و فنا نپذیرد چون ایشان را ببینی و بر ایشان نظر کاری ایشان را از صفا و بها و ابهت و سنا مروارید پراکنده پنداری و چون ترا آنجا رؤیت
واقعه شود و در آن مقام نظر افتد ببینی نعمتهای بسیار که نعیم لا یفنی خطاب اوست و ملک لا یبلی از القاب اوست زهی دستگاه که هرچه خواهد بی توقف
و تانی دست دهد خهی رفعت و جاه که فریشتگان پیش تر امتظار اذن مانند بی دستوری او در آمدن نتوانند گفته اند چون فریشته پیش بهشتی آید و حاجت در آمدن باز نماید
حاجبان بگویند برای در آمدن فریشته هفتاد بار دستوری جویند هرچند حاجبان بشتابند دستوری در آمدن فریشته نیابند فریشته باز گردد و در مقام مناجات بود
زبان بثنا کشاید قصه باز نماید بار دیگر بحکم فرمان بر رسمی که ملاقات پادشاهان باشد طبقی میوه بر دست گرده بر در بهشتی آید برای در آمدن دستوری شود و طبق گرفته پیش بهشتی رود چون مومن یکی از میوهای طبق بشکند حورایی بیرون آید که نور روی او در تمام بهشت ساطع نماید و در دست او رقعه باشد که معنون بدین عنوان بود من الملك الحي الذي لا يموت الى الملك الحي الذي لا يموت من الملك الذي لا يزول ملكه الى الملك الذي لا يزول ملكه من العزيز الذي لا يذل الى العزيز الذي لا يذل بعد از آن رقعه بکشاید باستطلاع شتابد مضمون نامه این باشد عبدي اشتغلت بالحور والقصور ونسيت لقائي بنده مشتاق و ار حور و قصور و غلمان بگذارد سوی نعمت رؤیت که برترین نعمتهاست رو آورد آورده اند کمترین اهل جنت را عرصه مملکت هزار ساله راه بود و نظر او بر همه مملکت افتد نهایت را همچو بدایت ببیند و اخری را همچو اولی نگرد خهی عیش فرخ که هرگز زوال نگیرد زهی ملک بی هلاك که فنا و زوال نپذیرد اینچنین ملک را اگر ملک کبیر گویند شاید و صفت کردن او بزرگی درست آید و امام کلبی ضمیر عالیهم بر ولدان و غلمان داشته و ضمیر حلوا و سقیهم ربهم بر بهشتیان راجع پنداشته و تواند بود همه ضمیرها مذکور بر بهشتیان عاید شود و هم مدح ایشان باشد و زبر پوش ایشان جامها دیبا باریك بود و جامهاء ستبر دیبا باشد

عاليهم سقيهم ربهم لكم سعيكم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية
منهم آثما قالون
قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير الصلة مع القصر

وملكا كبيرا ۞ عاليهم ثياب سندس
و پادشاهی بزرگ زبر ایشان پوشیده جامهای دیبای
خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة
سبز و دیبای ستبر و پیرایه نمند ایشان را دستاورنجها از سیم
وسقيهم ربهم شرابا طهورا ۞ ان هذا
و بخوراند ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاك کننده بدرستی که این مذکور را
كان لكم جزاء وكان سعيكم
هست مرشما را پاداشتی و هست رنج شما
مشكورا ۞ انا نحن نزلنا عليك القرآن
پسندیده و سپاس داشته بدرستی که ما فرو فرستادیم بر تو قرآن را
تنزيلا ۞ فاصبر لحكم ربك ولا تطع منهم
فرو فرستادنی پس صبر کن مر حکم پروردگار ترا و فرمان مبر از ایشان
آثما او كفورا ۞ واذكر اسم ربك
بزه کاری را یا ناسپاسی را و یاد کن نام پروردگار خویش را
بكرة واصيلا ۞ ومن الليل فاسجد له
بامدادان و شبانگاهان و از شب سجده کن او را
وسبحه ليلا طويلا ۞ ان هؤلاء يحبون
و نماز کن او را در شب دراز بدرستی اینان دوست دارند

عاليهم
نافع وحمزة
خضر وخضر
مدغما غير الفتة خلف ابن كثير وابو بكر
واستبرق
ابن عامر وابو عمرو وحمزة والكسائي
من فضة
بالامالة الكسائي في الوقف
وسقيهم
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ركوع
وسقيهم
انا ابن بن وشر في رواية
جزاء و
مدغما غير الغنة خلف
نحن نزلنا
بالادغام السوسي
القرآن
في الحالين ابن كثير وفي الوقف حمزة
فاصبر لحكم
بالادغام السوسي في رواية دوري
منهم آثما
بالسكت خلف في رواية
آثما او آثما او
بالنقل ورش سكت خلف في رواية
بكرة و
مدغما غير الغنة خلف
بكرة واصيلا وسبحهو
بالامالة الكسائي في الوقف التسهيل في الوقف حمزة بالاشباع ابن كثير

بر جفاء کافران از جهت حکم پروردگار تو بتاخیر عذاب ایشان و اطاعت
مکن آثم را یعنی منافق را که کفر او پنهانست و نه کفور را یعنی کافری را در
کفر او عیانست بعضی آثم عبارت از عتبه دارند و کفور عبارت از
ولید مغیره پندارند که ایشان بپیغمبر صلی الله علیه و سلم را بر موافقت خویش

و بپوشانید و آراسته کردانیده شوند بسوارها از نقره آرایند و سقی کند پروردگار ایشان ایشان را شرابی پاك کننده و آورند آشامیدن مشروبی بطهارت و نظافت آرنده. ان هذا كان
لكم جزاء وكان سعيكم مشكورا معنی اینست بدرستی نعیم مذکور و عطیه مستور مر شما را جزاء عظیم است و ثواب فخیم است و هست سعی شما مشکور و مبرات شما مبرور
انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزيلا معنی اینست بدرستی ما فرود آورده ایم بر تو ای محمد قرآن را فرود آوردنی عظیم و از شك و شبهه مصون از عیب و ریب سلیم فاصبر
لحكم ربك ولا تطع منهم آثما او كفورا واذكر اسم ربك بكرة واصيلا ومن الليل فاسجد له وسبحه ليلا طويلا معنی اینست چون دانستی که
مومنان و کافران متحقق اند کافران بر باطل اند مؤمنان بر حق اند مؤمنان را ثواب است و کافران را عذابست ثواب و عقاب و وعد و وعید بر وز حسابست پس صبر کن

دعوت میکردند بمواعید حظوظ دنیاوی برمیل کردن بسوی خویش می آوردند عتبه میگفت دختری جمیله دارم که از همه زنان جمیله ترست ترا بزنی دهم و ولید میگفت
که مال و اسباب دنیاوی بسیار دارم ترا بخشم پیغمبر را فرمان شد بر کفتار ایشان گوش مدار دل بر الطاعت ایشان مه آر پروردگار خویش را در بامداد و شبانگاه یاد آر
و خود را در ذکر خدای عز و جل بدار و در شب برخیز پس سر بر زمین بنه برای خدای و نماز بگزار و خدای را همه شب بپاکی یاد آر تسبیح بگو تسبیحی دراز بازاری و عاجزی
و نیاز. إِنَّ هَٰؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا معنی اینست بدرستی این کافران دنیا را دوست میدارند و روزی را که گرانست
خوف و هول او بی پایانست پس خویش میگذارند و از وی اعراض میکنند و پشت بدو می آرند و بعضی وراءهم بمعنی اماههم دارند و معنی برین طریق بندارند،
و میگذارند به پیش خویش روزی
ثقیل بمعنی روزی که
آینده است و آنرا پیش دارند
دل بر آن نمی گمارند روز قیامت
را گران گفت زیرا که در روی
کاری و باریست که بر گرفتن
آن دشوارست بار گناهان
که در آن روز بر سرها و گردنها
خواهد بود توان دانست
چه گرانبارست اینچنین کسانرا
که دنیا را دوست دارند
و دل بر آمدن روز قیامت نگمارند
طاعت ایشان نباید کرد
و دل بر موافقت ایشان نباید
آورد نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا
أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا
أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا معنی
اینست شک نیست که ما
ایشانرا آفریدیم و بندگاهای
ایشانرا درست و راست
گردانیدیم و اگر میخواستیم
ایشانرا بر میداشتیم بجای
ایشان دیگرانرا می آوردیم
برداشتن ایشان نخواستیم
باقی داشتیم ایشان
بکفر وکا
گردیدند کفران
نعمت ورزیدند
إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ
اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا وَمَا
تَشَاءُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
معنی اینست بدرستی
این سوره پندست موعظتی
دلبسند است پس هر که
خواهد پند پذیرد و سوی
کار خدا و دین جل و علا راه
گیرد پند مذکور هدایت است
و اعراض از وی غوایت است
و نمیخواهید شما چیزی مگر
آنکه میخواهد خدای عز و علا
بدرستی خدای علیم است حکیم
همه قول و فعل او بر وفق علم
بود و بر مقتضاء حکمت باشد
يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ

وَرَاءَهُمُو خَلَقْنَاهُمُو أَسْرَهُمُو أَمْثَالَهُمُو أَعَدَّ لَهُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الْعَاجِلَةَ بالامالة كسائي في الوقف
شِينَا بالابدال ورش والسوسي
تَذْكِرَةٌ تَذْكِرَه بالترقيق ورش بالامالة في الوقف
فَمَن شَاءَ بالامالة حمزة وابن ذكوان
وَمَا يَشَاءُونَ بالياء ابن كثير وابو عمرو وابن عامر
أَن يَشَاءَ اللَّهُ مدغما غير الغنة خلف
مَن يَشَاءُ مدغما غير الغنة خلف
عَذَابًا أَلِيمًا بالنقل ورش
عَذَابًا أَلِيمًا سكت خلف في رواية

الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا
این جهانرا / وهمی دست بازدارند / از پس ایشان / روزی گران سخت را

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا
ما / آفریدیم / ایشانرا / و سخت کردیم / بندایشانرا / وچون خواهیم هلاک ایشانرا

بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ تَبْدِيلًا ۝ إِنَّ هَٰذِهِ تَذْكِرَةٌ ج
تبدیل کنیم بجای ایشان اشباه ایشان درخلقت تبدیل کردنی / بدرستی که این سورة یا آیات پندیست و عظتی

فَمَن شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ۝ وَمَا تَشَاءُونَ
پس هر که خواهد فرا گیرد سوی خدای خویش راهی بطاعت وانقیاد / ونخواهید شما

إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا
مگر آنکه خواهد خدای تعالی / بدرستی که خدای تعالی / هست / دانا ج

حَكِيمًا ۝ يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ
درستکار درست گفتار / می درآرد / آنرا که خواهد / در بهشت خود

وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝
وستمکارانرا / ساخته است برای ایشان / عذابی دردناک

رکوع

سورة المرسلات مكية خمسون آية

مرسلات را باختیار راز وقوع واقعهٔ قیامت افتتاح کرد و خبر مذکور را از جهت عنایت بشان او مؤکد بقسم آورد و بعد بجمله فاذا
النجوم طمست و معطوفات او بتقدیر اذا وقعت هذه الامور حان حين الموعود المسطور و پس از آن دعا بویل در حق مکذبان خبر
قیامت بذکر پیوست بعد بجمله الم نهلك الاولين ثم نتبعهم الآخرين كذلك نفعل بالمجرمين بر طریق هلاك کافران گذشته و کافران
آینده که هلاك ایشان نیز موعود است هلاك کافران حال موعود گشت بعد بخلق ایشان از زانی کنده و نطفه افکنده و داشتن او در زهدان

وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا معنی اینست هر کرا خواهد در بهشت درآرد و ظالمانرا عقاب کند و عذاب دوزخ بر ایشان گمارد ساخته کرده است برای ایشان اعذاب
الیم و مهیا کرده است برای ایشانرا عقاب عظیم وبدانکه مقطع این سوره مقطعی حسن است و مختم او مختمی مستحسن است چه اتمام کلام بدر آوردن در جنت و عذاب کردن
در بار منتها کار مومنان و کفار است کرده در آخر سوره آخر کار مردمان از کافران و مومنان در بیان آورده چنانچ دال بر انتها باشد و مشیر باختتام کلام شود والله اعلم بمعانی
کلام العظیم و محتملات نظام نظم الكريم لا اله الا هو ربی توكلت عليه وهو حسبی سورة المرسلات سورت مرسلات مکی است پنجاه آیت صد و هشتاد و یک کلمه
سیصد و شانزده حرف است ربط این سورت با سوره دهر آنست که در آخر سورت دهر ذکر قیامت بود افتتاح این سورت نیز بذکر قیامت روی نمود بدانکه سورت

تامدت اصلاح آن بجملهٔ الم نخلقکم من ماءٍ مهين الآية حجت بر قدرت بعث مترتب کردانید بعد جملهٔ الم نجعل الارض کفاتا الآیه اثری دیکر از آثار کمال قدرت بدیشان
رسانید وخبری دیکر ازاخبار بدیعه فطرت هویدا ساخت وآنرا از دلایل افتدا بر بعث واعادت داشت بعد چند جمله از انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون تا فان کان لکم کید
فکیدون در اهوال واحوال قیامت ذکر کرد بعد بجملهٔ ان المتقین الی اخرها جزاء محسنان وبجملهٔ کلوا وتمتعوا تا آخر جزاء مجرمان در بیان آورد بعد جمله واذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون
برای مذمت کافران مذکور کشت وبجملهٔ فبای حدیث بعده یؤمنون سورت مذکوره بانتها واختتام پیوست درین سورة جملهٔ ویل یومئذ للمکذبین مذکوره بار است مفید فایده
تاکید بر نمط تکرار است شك نیست جملهایی که از یکدیکر بست اکر مقصود متغایر باشد ازین جهت که از یکدیکر بست میان ایشان اتصال وارتباط بود واکر مقصود از همه یکی است

عصفا والناشرات فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا انما

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ۝ فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا ۝
وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا ۝ فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا ۝ فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا ۝
عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ۝ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ۝
فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ۝ وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ۝
وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ ۝ وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ ۝
لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ۝ لِيَوْمِ الْفَصْلِ ۝
وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ۝ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ۝

مرآنانرا که تکذیب انبیا نمودند ای هلاك نکردانیدیم پیشینانرا چون قوم نوح وعاد وثمود

نذرا انما — نذرا — واذا الرسل وقتت — لای یوم — فالفارقات فرقا — یوم اجلت — یوم اجلت — وما ادریك — وما ادریك — ویل یومئذ — الاولین — الاولین

هریکی در مقصود کلی مقرر دیکر نیست وآنچ بر وجه اعتراض در میان جمل مقصوده آمده میان کلامها متصل واقع شده جمله دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
بسم الله الرحمن الرحیم والمرسلات عرفا فالعاصفات عصفا والناشرات نشرا فالفارقات فرقا فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا انما توعدون لواقع
معنی اینست سوکند یاد میکنم بجماعات فریشتکان که در مصالح بیایی فرستاده میشوند هر کجا که فرستاده میشوند میروند پس فریشتکان که همچو باد تیز میروند تیز رفتنی وبفریشتکانی که نشر کنند پرها نشر کردنی پس بفریشتکانی که جدا کننده اند میان حلال وحرام در تبلیغ وحی وبیان احکام یا کوییم بسوکند یاد می کنم بفریشتکانی که چون برای عقوبت قومی فرستاده میشوند محل عقوبت را از غیر محل جدا کنند پس بفریشتکانی که ذکری القا کنند عذرخواهی کذشته ویا ترسانیدن آینده در میان افکنند وتواند بود همه صفات باد بود وسوکند باضاف بادها باشد معنی چنین آید سوکند یاد میکنم ببادها که بیایی فرستاده شده پس ببادهایی که تیز بزنده اند تیز بزیدنی پس ببادهایی که پراکنده کننده ابرهاست پراکنده کردنی پس ببادهایی که محل باریدن باران را جدا میکنند وابرها را از محلی بمحلی می افکنند پس ببادهایی که القا

فاذا النجوم طمست واذا السماء فرجت واذا الجبال نسفت واذا الرسل اقتت لای یوم اجلت لیوم الفصل وما ادریك ما یوم الفصل ویل یومئذ للمکذبین معنی اینست پس چون ستارها بی نور ساخته ومحو کرده شود وچون آسمان شکافته وباز شده کردد وچون کوهها از بیخ بر کنده شوند وچون پیغمبران در وقتی معین از تبلیغ وحی ورسالت بپیوندند برای کدام روز مهلت داده شده

کنند ذکری را یعنی ذکر حصول اثری را از وفار زروع وثمار یا خشکی وخرابی وزروع واشجار تا شکر نعمت کزارند ودل بر طاعت وعبادت آرند واز کناهان کذشته آمرزش خواهند واز معاصی آینده بپرهیزند وتواند بود که سوکند بامور مختلفه دارند موصوف هریکی علاحده بپندارند مراد از مرسلات فریشتکان واز عاصفات بادها باشد واز ناشرات ابرهایی که هر سو پراکنده شده واز فارقات نعمتهایی که میان شاکر وکافر فرق کنند است بود واز ملقیات توبهایی که القا میکنند ذکری را از کناهان کذشته عذرخواهی کردن واز کناهان آینده ترسیدن وباز ماندن یا کوییم مرسلات جماعت پیغمبران وعاصفات جماعت فریشتکان باشد واز ناشرات کتابها که انواع احکام را بیان واحکام متفرقه را تبیان بود وفارقات آیات شرایع واحکام که فارقند میان حلال وحرام وملقیات آیات زواجر وعقوبات عذرخواهی وبترسیدن وباز ماندن از ناکرده است باشد

کجا، دیگر فرمود فکانت هباء منبثا یعنی کوهها همچو گردی پراکنده گردد وچون گرد پراکنده ناپیدا شود إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا جَزَاءً وِفَاقًا إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا در جمله إن يوم الفصل كان ميقاتا جدایی نیکان وبدان ذکر کرد جمله إن جهنم كانت مرصادا للطاغين مآبا در جواب ما حال الطاغین بر سبیل استیناف آورد للطاغین متعلق است بمعنی أوب که مضمون مآب است بتجویز تقدم ظرف بر عامل معنوی آمده چنانچه در

إِنَّهُمُو قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

نَزِيدُكُمُو إِلَّا قرأ قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لِلطَّاغِينَ مَآبًا ۝ لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا

کافران طاغی راست جای بازگشتنی حال آنکه مقیمان باشند در آن روزگارها

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ۝ إِلَّا حَمِيمًا

نه چشند در آن هیچ نسیمی ونه آشامیدنی مگر آب بغایت گرم

وَغَسَّاقًا ۝ جَزَاءً وِفَاقًا ۝ إِنَّهُمْ كَانُوا

وزردآبی که از ایشان رود جزا دادنی برتو اعمال ایشان چه ایشان هستند

لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ۝ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا

امید نمیدارند محاسبهٔ اعمال را وتکذیب نمودند بآیتهای ما تکذیب نمودنی

وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ۝ فَذُوقُوا

وهر چیزی را برشمردیم ونبشتیم بنوشتنی پس بچشید

فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ۝ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ

پس هرگز نیفزاییم شما را مگر عذابی بدرستی مر پرهیزکاران راست

مَفَازًا ۝ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ۝ وَكَوَاعِبَ

پیروزی یافتن بمقصودها بستانها وانگورها وزنان ناربستان

أَتْرَابًا ۝ وَكَأْسًا دِهَاقًا ۝ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا

همزادان بیکدیگر وانایی پر کرده از خمر یعنی جامهای پر نشنوند در آن

لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا ۝ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا

سخن باطل ونه هیچ دروغی را پاداشی از پروردگار تو بخششی تمام وکافی

مَآبًا لَابِثِينَ — بَرْدًا وَلَا شَرَابًا — شَرَابًا إِلَّا — حَمِيمًا وَغَسَّاقًا — وَغَسَّاقًا — جَزَاءً وِفَاقًا — حِسَابًا وَ — بِآيَاتِنَا شَيْءٍ — أَحْصَيْنَاهُو — شَيْءٍ أَحْصَيْنَا — نَزِيدَكُمُ إِلَّا

وَأَعْنَابًا وَ — أَتْرَابًا وَ — وَكَأْسًا — لَغْوًا وَلَا — كِذَّابًا

مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلف — بالابدال سوسی — مدغما غير الغنة خلف — بغير التشديد كسائی

ان حالهم ما ذکر فیقول لهم ذوقوا العذاب فا در فلن نزیدکم برای تعلیل است الا عذابا مستثنی مفرغ است مفعول نزیدکم واقع شده معنی اینست بدرستی دوزخ هست کمینگاه جا، مترصد بودن کسی را در راه جای بازگشت سرکشان واز فرمان خدا بیرون آیند کا نچون کمینگاه جای بازگشت کسی بود از ایشان واین باشد که گرفتار شود وبعضی گویند دوزخ کمینگاه همه خلایق است که راه همه بر آنست لیکن مؤمنان بگذرند وکافران گرفتار شوند ودر عذاب بیفتند دوزخ مآب ایشان باشد ومقر ایشان گردد در حالتی که طاغیان در دوزخ مدت چند حقب برین صفت درنگ کننده باشند که درین مدت سردیی وراحتی نچشند وآبی که تشنگی کم کند نخورند مگر آب گرم وچرک وریم دوزخیان که از اجساد ایشان بیرون آید وچون آب انتهای ایشان روان شود جزا داده شوند کافران جزایی که موافق است مر عمل ایشان را در حیات خویش از حساب نمی ترسیدند وآیات ما را تکذیب میکردند تکذیب کردنی وشمار کرده ایم هرچیزی را ونبشته ایم نبشتنی پس بگوییم ایشان را عذاب بچشید ورنج آن تحمل کنید در حق شما جز عذاب نیفزاییم وجز عقوبت ننماییم

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ۝ حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ۝ وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا ۝ وَكَأْسًا دِهَاقًا ۝ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَّابًا ۝ جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا ۝

معنی اینست بدرستی متقیان را مکان فوز و رستکاری است وجای نجات وخلاص از کرفتاریست یعنی جنتی مثبت اشجار خلایق یعنی بساتین با دیوار وانکورستان و زنان انار پستان وحور بازیب وضیا هم عمر وهمتا و کاسهاء بشراب پر کرده بیش بهشتیان آمده در حالتی که نشنوند در جنت یا در وقت نوشیدن کاس کلام بیهوده ونه کلام با بوده ونه یکدیکر دروغ کفتن ونه کسی را دروغکو خواندن داده شوند جزایی که از پروردکار تو بود عطایی که کافی با عطایی که برحسب عمل باشد رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ۝ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَابًا **معنی اینست** او پروردکار آسمانها و زمین است وپروردکار آنچه میان آن واینست رحمانست مالک نباشند مردمان از سبب هیبت خدا مخاطبه او را بدعا در آن روز که ایستاده شود روح وفرشتکان صف زده عاجز شده سخن نکویند وشفاعت نجویند مکر کسی که دستوری دهد او را از ایشان کردکار ومهربان او سخن صواب کوید یعنی در حق کافران شفاعت نکند وآمرزش واخلاص ایشان نجوید ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ إِلٰى رَبِّهِ مَآبًا **معنی اینست** آن روز یعنی روز فصل که هنکام حکم بثواب وعقاب خلق است روز نفخ صورست روز تردد میان وصول نعیم ودخول جحیم است حق است بی شبهه بودنی است بی شک آمدنی است چون حقیت او وتحقیق کشت وتحقق وتیقن پیوست پس هرکه بخواهد سوی کرم پروردکار خویش بازکشتی کیرد وأوامر ونواهی او چنانچه باید وشاید بپذیرد إِنَّآ أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا **معنی اینست** بدرستی که ما ترسانیدیم ایشما را از عذاب قریب در آن روز که بنکرد مردم چیزی که دستهاء او بیش فرستاده است یعنی آنچه عمل کرده است برای خویش از اعمال نیک وبد برای جزا وسزاء خویش برابر آورده است ودر آن روز که بکوید کافر ای کاشکی که من خاک بودمی تا بدین حال نرسیدمی و کفته اند چون مردمان را حشر کنند مردمان وبهایم حاضر شوند میان بهایم با قامت قصاص حکم شود چنانچه کوسفندی بی سرون را سرون بخشند تا کوسفند با سرون که او را در دنیا سرون زده بود در قصاص آرند بعد اقامت قصاص در حق بهایم حکم کو نوا ترابا صادر شود همه خاک شوند در آن هنکام کافر یا لیتنی کنت ترابا کوید وخاک کشتن خویش جوید وبعضی کویند مراد از کافر ابلیس است چون درجهٔ خاکیان به بیند از افلاکیان برترشده ومعالی ومراتب ایشان از همه انواع کائنات واصناف موجودات بالاتر آمده یا لیتنی کنت ترابا کوید وآرزو خاک بودن خویش جوید **وبدانکه** آغاز این سورت ذکر قیامت بود وختم او نیز بذکر قیامت روی نمود مقطع با مبدا مناسب کشته صنعت تشابه الاطراف یعنی ختم کلام بر وفق ابتدا بحصول پیوسته چون مشاهدهٔ هول قیامت آرزو بردن کافر خاک بودن خود را در بیان فظاعت قیامت نهایت است ورسانیدن هول وهیبت باقصی غایت است مقطع این سورت مقطع حسن بود دل بر تمام کلام ومشیر بر منتهاء مرام

أَنْذَرْنَاكُمُو قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

قف

رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمٰنِ

پروردکار آسمانها وزمین وآنچه میان هر دو است او خداوند بخشاینده

لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ۝ يَوْمَ يَقُومُ

مالک نشوند هیچ یک از خلایق از نزد خدای هیچ سخنی روزی که برخیزد

قف

الرُّوحُ وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ

جبرئیل وفرشتکان حال آنکه مقابل یکدیکر باشند سخن نکویند

إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَقَالَ صَوَابًا ۝

مکر آنکه که دستوری داده مر او را خدای بخشاینده بخشش وکوید سخن صواب وحق

ج

ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ إِلٰى رَبِّهِ

آن روز آمدنی است یا آن روزیست که ثابت وحق است پس هرکس که خواهد که کیرد سوی ثواب پروردکار او

ط لا

مَآبًا ۝ إِنَّآ أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا ۝ يَوْمَ يَنْظُرُ

جای بازکشتی بطاعت بدرستی که ما بیم نمودیم شما را عذابی نزدیک که آن عذاب آخرتست در روزی که نظر دارد

ط

الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ۝

مرد آن آنکه پیش فرستاده دو دست او از اعمال وکوید کافر کاشکی من بودمی خاک تا تکلیف وتقدیر وتبعه آن کرفتار نشدی

رَبُّ السَّمٰوٰتِ بضم الباء نافع وابن کثیر وابو عمرو

وَالْأَرْضِ النقل ورش

وَالْأَرْضِ سکت خلف وفی روایة خلاد

الرَّحْمٰنُ بضم النون نافع وابن کثیر وابو عمرو وحمزة والکسائی

مِنْهُو بالاشباع ابن کثیر

خِطَابًا يَوْمَ مدغما بغیر الغنة خلف

وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا بالادغام سوسی

مَنْ أَذِنَ بالنقل ورش

مَنْ أَذِنَ سکت خلف وفی روایة

أَذِنَ لَّهُ بالادغام سوسی

فَمَنْ شَا مَآبًا بالامالة حمزة ثلاثة اوجه وابن ذکوان ورش

رکوع

يَدَاهُو الْكَافِرُ بالاشباع ابن کثیر بالترقیق ورش

سورة النازعات خمس واربعون آية

والله اعلم بمضمونه انه کلامه الکبیر ومفهومه انه خطابه العظیم لا اله الا هو ربّی توکلی علیه وهو حسبی **سورة النازعات** سورة نازعات مکی است چهل وشش آیت است صد ونود ونه کلمه هفصد وپنجاه وسه حرف است ربط این سورت با سورت نبأ آنست که ختم سورة نبا بذکر قیامت بود ودر آغاز سورت نازعات نیز ذکر قیامت روی نمود **وبدانکه** سورة نازعات بیان را بنوید بعث وحساب مردمان افتتاح کرد بعد از آن اضطراب دلهای منکران بعث که در دنیا انکار بعث میکردند در

بعد جملهٔ ءأنتم اشد خلقا ام السماء بر وجه تعلیل بر نوید بعث مذکور گشت بعد بذکر ام السماء تخلص سوی ذکر صفات آسمان بحصول پیوست بعد حال مردمان چون
قیامت بیاید و دوزخ روی نماید مردمان را در هول و فزع جمع کرد بعد طاغیان و سرکشان بتعین ماوی دوزخ و متقیان ابتعین مسکن بهشت و نجات از دوزخ در تفریق آورد
بعد در آخر سورت بیغمبر را علیه السلام یسئلونك عن الساعة ایان مرسیها گفت و بجملهٔ فیم انت من ذکریها باز ماندن بیغمبر علیه السلام ازین سوال جستن جملهٔ
فیم انت من ذکریها و چند جمله لواحق او آورد سورت مذکوره را بجمل مسطوره ختم کرد و شك نیست جملهایی که از یکجا بست اگر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد با
میان ایشان ارتباط و اتصال باشد و اگر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگری است آنچه میان جمل مذکور بر وجه اعتراض آمد میان کلامها متصل
واقع شد و جمل دیگر از هر نوع که بود در محلها خویش بیان بوند و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیمِ وَالنّٰزِعٰتِ غَرۡقًا وَالنّٰشِطٰتِ نَشۡطًا وَالسّٰبِحٰتِ سَبۡحًا فَالسّٰبِقٰتِ سَبۡقًا فَالۡمُدَبِّرٰتِ اَمۡرًا معنی این است بسوگند یاد میکنم بفریشتگانی که نزع جان کافران بسختی کنند نزع کردنی و سوگند میخورم بفریشتگانی که جان مومنان بآسانی بکشند و سوگند یاد میکنم به فریشتگانی که در کارها نامزد شوند پس سوگند میخورم بفریشتگانی که در کارسازی تو شوند پیش از دیگران برسند پس سوگند یاد میکنم بفریشتگانی که تدبیر کارها کنند و دم بر داخت امور بن شوند چون جبریل و میکایل و اسرافیل و عزرائیل و تواند بود که آن همه صفات مقسم بها صفات غازیان باشد معنی چنین آید و سوگند یاد میکنم بجماعات کشنده کمان و تیر را غرق در آرنده و سوگند یاد میکنم بجماعاتی که برای غزا بیرون آیند و از مکانی بمکانی روند و جماعاتی که در غزا بسرعت روند بر آن صفت که در آب آشنا میکنند پس جماعاتی که پیش آهنگ روند و بیش از همه برسند پس سوگند یاد میکنم بجماعاتی که تدبیر امور حرب کنند و دم بر داخت مصالح محاربه زنند صاحب فرما باشند صلاح و فساد اندیشند چون پادشاهان و سران لشکر و مرتبان معرکه و معسکر و تواند بود که این همه صفت نجوم باشد معنی چنین آید سوگند

هُمُو قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون — غرقا مدغما غیر الغنة خلف — نشطا مدغما غیر الغنة خلف
والسابحات سبحا فالسابقات سبقا ادغم سوسی — فالمدبرات بالترقیق ورش — الراجفة تتبعها ادغم سوسی — الرادفة بالامالة فی الوقف کسائی
قلوب یومئذ مدغما غیر الغنة خلف — یومئذ واجفة مدغما غیر الغنة خلف — واجفة ابصارها بالنقل ورش — واجفة ابصارها سکت خلف فی روایة — خاشعة بالامالة فی الوقف کسائی
اءنا اذا بالتسهیل مع الادخال قالون — اءنا ائذا بالتسهیل — اءنا اءذا بالتسهیل ابن کثیر — آءنا آءذا بالتسهیل مع الادخال ابو عمرو — ءانا اذا المتفرد بالتسهیل هشام — ءانا اذا کسائی و ابن ذکوان
فی الحافرة بالامالة فی الوقف کسائی — ناخرة نخرة حمزة و ابو بکر — بالترقیق ورش
نخرة بالامالة فی الوقف کسائی — خاسرة بالترقیق ورش — بالامالة فی الوقف کسائی

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِیمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالنّٰزِعٰتِ غَرۡقًا ۝ وَالنّٰشِطٰتِ نَشۡطًا ۝
بحق ملایکه بیرون کشنده ارواح از اجساد کافران بسختی وبحق ملایکه بیرون آرنده ارواح مومنان بآسانی

وَالسّٰبِحٰتِ سَبۡحًا ۝ فَالسّٰبِقٰتِ سَبۡقًا ۝
وبحق ملایکه رونده رفتنی بسرعت پس سبق گیرنده بر یکدیگر در فرمان برداری سبق گرفتنی

فَالۡمُدَبِّرٰتِ اَمۡرًا ۝ یَوۡمَ تَرۡجُفُ الرَّاجِفَةُ ۝
پس تدبیر کنندگان بامر خدای کارهای بندگان روزی که بلرزد زمین لرزیدنی

تَتۡبَعُهَا الرَّادِفَةُ ۝ قُلُوبٌ یَّوۡمَئِذٍ وَّاجِفَةٌ ۝
از پی در آید آن را رجفهٔ دوم دلهایی در آن روز ترسان و لرزان

اَبۡصَارُهَا خَاشِعَةٌ ۝ یَقُولُونَ اَءِنَّا لَمَرۡدُودُونَ
چشمهای اصحاب آن دلها خوار و نگران بود از هول گویند ای بدرستی که ما هر آینه باز گردانیده ایم

فِی الۡحَافِرَةِ ۝ اَءِذَا کُنَّا عِظٰمًا نَّخِرَةً ۝
در آن حالت نخستین ای چون باشیم ما استخوانهای پوسیده ما باز گردانیده شویم

قَالُوا تِلۡكَ اِذًا کَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ۝ فَاِنَّمَا هِیَ زَجۡرَةٌ
گویند بطریق استهزا آن رجعت آنگاه که چنان بود رجعی باشد با خسارت پس بدرستی که آن حالت که منکرند آن را نفخه ایست

وَاحِدَةٌ ۝ فَاِذَا هُمۡ بِالسَّاهِرَةِ ۝ هَلۡ اَتٰىكَ
یگانه که اسرافیل در دمد در صور پس ناگاه ایشان همه خلایق منکشف باشند بر بسیط زمین هیچ آمد بتو

زجرة واحدة مدغما غیر الغنة خلف — واحده بالامالة فی الوقف کسائی — بالساهره بالامالة فی الوقف کسائی — هل اتیك بالنقل ورش — هل اتیك سکت خلف فی رؤ — هل اتیك امال بین بین ورش — هل اتیك بالامالة المحضة حمزة و الکسائی

بیخورم بستارهایی که خود را از افق بکشند و بستارهایی که از برجی ببرجی بیرون وند و بستارهایی که همچو آشنا کننده در آسمان میدوند پس بستارهای سریعة السیر که در سیر سابق میشوند پس بستارهایی که تدبیر کارها بفرمان خدای میکنند و تواند بود صفات امور مختلفه دارند معنی چنین بندارند میخورم بکمانها غرق کشنده تیر و تیرهای بیرون آینده از کمان و بکشتیها آشنا کننده بر آب پس باشان سابق شونده پس بجماعات تدبیر کنند کان یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة قلوب یومئذ واجفة ابصارها خاشعة معنی اینست هر آینه بر انگیخته خواهید شد در روز جنبیدن جنبنده یعنی صور نفخهٔ اولی پس روی کند او را نفخهٔ دوم در نفخهٔ اولی همه زندگان بمیرند در نفخهٔ دوم همه مردگان زنده شوند و میان دو نفخه چهل سال بود درین مدت در زمین هیچ زنده نباشد بعضی از راجفه زمین مراد دارند و از رادفه

آسمان مراد پندارند یعنی در زمین زلزله پیدا شود جنبشی بدید آید همه زندگان بمیرند هلاک و فنا پذیرند بعد از آن آسمان در خرابی پس روز زمین شود یاره یاره کرده
دلهایی که آن روز طپان باشد از هیبت مضطرب و ترسان بود چشمهای اصحاب دلهای مذکور خاشعه یعنی از ترس خدا فرو خوابانیده باشند یقولون ءانا لمردودون
في الحافرة ءاذا كنا عظاما نخرة قالوا تلك اذا كرة خاسرة فانما هي زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة معنی اینست منکران بعث میگویند آیا درستی ما باز
گردانیده خواهیم شد در حالت اولی حافره در لغت حالة اولی را گویند یقال لمن كان في امر ثم عاد اليه رجع الى حافرته بعضی از حافره بمعنی
محفوره بر طریق ماء دافق بمعنی مدفوق مراد دارند حافره بمعنی قبر بنا رند معنی چنین آید اما باز کردانیده شویم در گور سوی حیوة ام مبعوث شویم چون استخوانها

ءانتم اشد قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکها وورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر
موسى اذ ناديه اذ ناديه بالصلة مع القصر

حديث موسى ❁ اذ ناديه ربه بالواد المقدس
قصه موسی علیه السلام چون ندا فرمود او را پروردگار او بوادی پاک از خبائث

طوى ❁ اذهب الى فرعون انه طغى ❁
طوی نام زمین شام که برو سوی فرعون که بدرستی او تجاوز نمود از حد اعتدال

فقل هل لك الى ان تزكى ❁ واهديك الى
پس بگو هیچ میل هست ترا سوی آنکه پاک شوی و راهنمایی کنم ترا بمعرفت

ربك فتخشى ❁ فاريه الاية الكبرى ❁ فكذب
پروردگار تو تا بترسی از عقاب او پس نمود او را معجزه بزرگ عصا و ید بیضا پس باور نداشت

وعصى ❁ ثم ادبر يسعى ❁ فحشر فنادى ❁
و نافرمانی نمود پس اعراض کرد از ایمان در آن حالت که میکوشید پس گرد کرد پس آواز داد

فقال انا ربكم الاعلى ❁ فاخذه الله نكال
پس گفت من پروردگار بزرگتر شما ام پس عقاب فرمود او را خدای عقوبت

الاخرة والاولى ❁ ان في ذلك لعبرة
آن جهان و این جهان را بدرستی در این حدیث باعقاب و نکال هر آینه اعتباریست

لمن يخشى ❁ ءانتم اشد خلقا ام السماء بنيها
مر آن را که بترسد آیا شما استوارترید بخلقت یا آسمان بنا فرمود آن را

رفع سمكها فسويها ❁ واغطش ليلها ❁
بلند فرمود ارتفاع آن را پس هفت طبقه کرد آن را و تاریک کردانید شب آن را

الاعلى الاعلى الاخرة الاخرة والاولى والاولى والاولى والاولى لعبرة
لمن تخشى تخشى ءانتم ءانتم ءانتم ءانتم خلقا ام خلقا ام

بنيها بنيها فسويها فسويها

کفر پاک شوی و راه نمایم ترا سوی
معرفت پروردگار تو را بشناسی پس از وی بترسی پس نمود موسی فرعون را معجزه کبری یعنی عصا یا ید بیضا پس فرعون موسی را تکذیب کرد و خود را بر عصیان آورد پس پشت داد
در این حال که شتافت و از حق تعالی دور کردانیده می تافت پس خلق را حاضر آورد پس ندایی که منادی از حماقت او بود کرد پس گفت من پروردگار شما ام از همه پروردگاران اعلی

پس بگرفت خداي عزّ وجلّ اورا وعقوبت كرد عقوبت جريمه گفتن انا ربكم الاعلى كه جريمه پسين است وعقوبت لكم من اله غيري كه جريمهٔ پيشين است وميان اين هر دو جريمه مدت چهل سال بود وبعضي گويند جريمهٔ پسين بعد سي سال يا بيست سال از جريمهٔ پيشين روي نمود وبعضي نكال دنيا وآخرت گويند از نكال دنيا اغراق واز نكال آخرت احراق جويند بدرستي در گرفتن او هر آينه عبرتست مر كسي را كه بترسد واز قهر خدا در خوف وبيم باشد ءَانتم اشدّ خلقا ام السّماء بنيها ۝ رفع سمكها فسوّيها ۝ واغطش ليلها واخرج ضحيها ۝ والارض بعد ذلك دحيها ۝ اخرج منها ماءها ومرعيها ۝ والجبال ارسيها ۝ متاعا لكم ولانعامكم ۝ معنى اينست اشما اي منكران بعث واعادت حيات مردگان سخت تريد از روي خلقت يا آسمان چون اقرار كنيد كه از روي خلقت آسمان سخت ترست چه از روي بزرگي وبلندي از شما برترست كسي كه اشدّ واعلى را پيدا كرداند پيدا كردن شما وزنده كردن بعد موت چرا نتواند بعده كيفيت خلقت آسمان ذكر كرد وصفات او را در بيان آورد وگفت آسمان را خدا بنا كرده سمك او را بر قدر پانصد ساله راه بلند گردانيده شب او را تاريك ساخته وچاشت او را پيدا آورده وزمين را بعد آفريدن آسمان گسترده آب وگياه زمين را بيرون آورده وكوهها را استوار كرده از جهت برخورداري گرفتن شما بزمين وكوهها ومر انعام شما بزمين از آنجهت كه مقرّ ست وكوهها از آن رو كه مقرّ ست تا بزمين قرار گيريد وكار وكسب پديد حاصل زمين بخوريد وبخورانيد وانعام ومواشي را بچرانيد چون خوفي پيش آيد وخشيتي روي نمايد بر كوه برآييد ودر غارها او درآييد از دشمن ايمن شويد واز غم او بيغم شويد فاذا جاءت الطّامّة الكبرى ۝ يوم يتذكّر الانسان ما سعى ۝ وبرّزت الجحيم لمن يرى ۝ فامّا من طغى ۝ وآثر الحيوة الدّنيا ۝ فانّ الجحيم هي المأوى ۝ وامّا من خاف مقام ربّه ونهى النّفس عن الهوى ۝ فانّ الجنّة هي المأوى ۝ معنى اينست پس چون بيايد طامّهٔ كبرى يعني بليّه غالبه بزرگترين بلاها يعني روز قيامت روزي كه ياد كند انسان سعي خويش را يا چيزي را كه سعي كرده است

لكمو قرا ابن كثير بالصّلة وفي رواية قالون

ضحيها ضحيها والارض والارض

وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ۝ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحَاهَا

وبيرون آورد سپيدي روشني چاشت آنرا — وزمين را — پس از آنكه آسمان آفريد گسترانيد آنرا

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا ۝ وَالْجِبَالَ أَرْسَاهَا

بيرون آورد ازآن آب آنرا وچراگاه آنرا وكوهها را ثابت كردانيد آنرا

مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ۝ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ

براي برخورداري مر شمارا ومر چهارپايان شمارا — پس چون آيد غلبه كننده

الْكُبْرَىٰ ۝ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ

بزرگتر يعني قيامت — روزي كه ياد آورد آدمي آنرا كه سعي نموده است خير و شر در آن

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَىٰ ۝ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ

وبيرون آرند دوزخ را براي هر كه اهل ديدن بود — پس اما آنكه از حد تجاوز نمود

وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ

واختيار كرد زندگاني اين جهان را — پس بدرستي كه دوزخ آن جاي اوست

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ

واما هر كه ترسيد از ايستادن نزد پروردگار او وبازداشت نفس اماره را

عَنِ الْهَوَىٰ ۝ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ

از متابعت آرزوهاي فاني — پس بدرستي كه بهشت آنست جاي او

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ۝ فِيمَ أَنْتَ

مي پرسند ترا از قيامت كدام وقت خواهد بود وقت اثبات آن درجه كاري تو اي

دحيها دحيها ومرعيها ومرعيها ارسيها ارسيها فاذا جاءت الكبرى الكبرى الانسان الانسان ماسعي ماسعى هي المأوى

يرى يرى لمن يرى طغى وآثر الدّنيا هي المأوى

المأوى المأوى الهوى الهوى المأوى المأوى مرسيها مرسيها

در آن از خير وشر ونفع وضر وظاهر كرده شود دوزخ بر همه بندگان از كافران ومومنان پس هر كه سركشي كند وترك طاعت فرمان ورزد وحيوة دنيا را بر آخرت بر گزيند وكار دنيا كند در مصالح آخرت نه بيند پس بدرستي دوزخ ماواي او بود وآتش جاي او باشد وهر كه بترسد از پروردگار خويش ونفس را باز دارد از هوي پس بدرستي بهشت كه دار نعيم است ومقام ملك مستقيم هموست مر او را مسكن وماوي چه مخالفت نفس اماره وباز داشتن او از بدي منشاء همه نيكيهاست ومتابعت هوا بلاييست داعي سوي همه فسادها وبديهاست يسئلونك عن السّاعة ايّان مرسيها معنى اينست مي پرسند ترا اي محمد از قيامت كه كي خواهد بود اقامت او كي روي خواهد نمود از تعيين وقت او مي پرسند وايان

يا گويند هر كه بترسد از ايستادن نزديك حساب پروردگار خويش

مُرسيها ميكويند. فيمَ انتَ من ذكريها معني اينست در چه كاري تو از ياد كردن قيامت و از پرسش وقت قيام آن در هر وقت منتظر و مستعد باش چه مصلحت است در تعيين زمان. الى ربك منتهيها معني اينست پرسيدن از وقت ساعت نشايد و طلب تعين وقت او نبايد زيرا كه تا علم خداست منتهاء او و جز خداي كسي نداند خداي عز و جل آنرا پوشيده داشته دانستن كسي نتواند چيزي كه دانستني نيست چگونه جويند ايان مرسيها چه كونه كويند. انما انت منذر من يخشيها معني اينست نه تو مكر ترساننده كسي كه درخور آن باشد كه از روز قيامت بترسد نه داننده و خواهنده كه قيامت كي بايد كار تو انذار است بعث تو براي اين كار است كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او ضحيها معني اينست چنانستي كه ايشان در آن روز كه قيامت به بينند و معاينه احوال او كنند درنك ايشان در دنيا در مدتي كه بوده مشبه شود بدين كه درنك نكرده ايشان در زمان از زمان جز قدر يك شبانگاه يا چاشتگاه آن و اضافت چاشتگاه سوي شبانگاه از جهت لبث ايشان يك روز بوده و فايده او از جهت لفظ رعايت فاصله باشد و بدانكه درين سورت ذكر قيامت كرد و اهوال و افزاع او را در بيان آورد تا سخن بحكايت سوال مردمان از تعين وقت رسيد پرسش مذكور بمنع و نهي انجاميد سايل را از سخن باز داشت سخن را بنهايت رسانيد و كلام را مقطع سورة كردانيد مقطعي كه دال بر تمام كلام باشد مقطعي حسن بود و منتهاء مستحسن باشد والله اعلم باسرار و خفيات تبيانه و بيانه لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي

سورة عبس سورة عبس مكي است چهل و دو آيت صد و سي و سه كلمه پانصد و سي و پنج حرف است ربط اين سورة با سورة نازعات آنست كه سورة نازعات در ذكر قيامت بود و ختم سورة عبس نيز در ذكر قيامت روي نمود و بدانكه سورة عبس را بذكر روي ترش كردن و روي كردانيدن مصطفي در هنگام آمدن ابن ام مكتوم اعمي افتتاح كرد بعد بجملة و اما من جاءك يسعى وهو يخشى فانت عنه تلهى وجه توجه عتاب در بيان آورد بعد بجملة كلا انها تذكرة تا آخر مدح سورة مذكوره با آيات مسطوره و مدح نويسندگان آن از لوح محفوظ مذكور گشت بعده مذمت انسان كافر كه ايمان نمي آرد و پيغامبر را رنجه ميدارد تا متضمن عذر پيغمبر عليه السلام شود بذكر پيوست بعده در اثبات كفران كافر مبدا خلق انسانرا مبين كردانيد و سورة را بجملة اولئك هم الكفرة الفجرة كه متضمن نكوهش كافرانست باختتام رسانيد و شك نيست جملهايي كه از كتاب نبشت اكر مقاصد ايشان مختلف بود از جهت اتحاد باب ميان ايشان اتصال و ارتباط باشد و اكر مقصود از همه يكي است هر يكي در مقصود كلي مقرر ديكر يست آنچه بر وجه اعتراض در ميان جمل مذكوره آمده ميان كلامها متصل واقع شده جمل ديكر از هر نوع در محلهايي كه بيايد بمشية الله و عونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب

كانهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

من ذكريها ۝ الى ربك منتهيها ۝ انما
از ياد كردن آن — سوي پروردگارتست نهايت علم آن — بدرستي كه

انت منذر من يخشيها ۝ كانهم يوم
تو بيم نماينده اي آنكه ترسيد از آن — گوئيا ايشان روزي كه

يرونها لم يلبثوا الا عشية او ضحيها ۝
ببينند آنرا — درنگ نكردند — مگر شبانگاهي يا چاشتگاهي

سورة الاعمى احدى واربعون

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

عبس وتولى ۝ ان جاءه الاعمى ۝ وما
ترش روي شد پيغمبر و اعراض نمود — براي آنكه آمد باو آن شخص نابينا معروف بابن ام مكتوم — وچه

يدريك لعله يزكى ۝ او يذكر فتنفعه
داني تو — مگر او پاك شود از گناهان — يا پند گيرد — پس نافع آيد او را

الذكرى ۝ اما من استغنى ۝ فانت له
آن پند گرفتن — اما آنكه توانگر است از صناديد قريش — پس تو مر او را

من ذكريها — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
من ذكريها — بين اللفظين ابو عمرو وفي رواية ورش
منتهيها — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
من يخشيها — مدغما غير البنة خلف
منتهيها — بين اللفظين ابو عمرو وفي رواية ورش
من يخشيها — بين اللفظين ورش وابو عمرو
من يخشيها — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
كانهم — بالتسهيل في رواية حمزة
عشية او — بالنقل ورش
عشية او — بسكت خلف في رواية
ضحيها ضحيها — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بين اللفظين ورش
تولى تولى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بين اللفظين ورش وابو عمرو
ان جاءه — بالامالة حمزة وابن ذكوان
الاعمى الاعمى — بالنقل ورش — بين اللفظين ورش وفي رواية خلاد
الاعمى يزكى يزكى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بين اللفظين ورش وابو عمرو
فتنفعه — بضم العين غير حفص
الذكرى — بين اللفظين ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي
استغنى استغنى — بين اللفظين ورش وابو عمرو — بالامالة المحضة حمزة والكسائي

بسم الله الرحمن الرحيم. عبس وتولى. ان جاءه الاعمى. وما يدريك لعله يزكى. او يذكر فتنفعه الذكرى. اما من استغنى. فانت له تصدى. وما عليك الا يزكى. واما من جاءك يسعى. وهو يخشى. فانت عنه تلهى. روايت كرده اند روزي پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم صناديد قريش چون عتبه

وشيبه وپسران ربيعه وابوجهل بن هشام وامية بن خلف ووليد بن مغيره حاضر بودند كه كلمات پيغمبر صلى الله عليه وسلم كه متضمن دعوت سوي ايمان ومشتمل بر ترغيب وترهيب ايشان بود مي شنودند
ابن ام مكتوم نابينا بي دست كش آمد ودر مجلس معلا ومحفل اعلاء درآمد نزديك پيغمبر صلى الله عليه وسلم نشست ومقتضاء مقام ندانست علمني يا رسول الله ما علمك الله چند بار گفت پيغمبر صلى الله
عليه وسلم از كلام او كه مناسب مقام نبود برآشفت اعراض كرد ودر حيز جواب نياورد بلكه بطبع بشري روي ترش كشت وطبيعت بناخوشي پيوست چه پيغمبر صلى الله عليه وسلم رغبت در اسلام
كافران داشت وهمت بر حصول ايمان ايشان ميگماشت خاصه سران كافران كه در شان ايمان ايشان اهتمام بيشتر بود ودر اسلام ايشان كوشش بسيار ترمي نمود چه با يمان آوردن
يكي از ايشان جاعتي از تابعان ايشان ايمان آرند وجمعي كثير دل بر اسلام گمارند واتفاقا پيش ازين وقت كافري ازجمله ايشان پيش پيغمبر صلى الله عليه وسلم گفته بود كه ما از
فقرايي كه ايمان آورده اند ننگ داريم اگر ايشان را از پيش خويش دور داري ودر مجلس نياري وباما در مجلس جمع نكني ما بتو ايمان آريم ومال وتن دربازيم ودل وجان فدا

تصدى ۞ وما عليك الا يزكى ۞ واما من
تعرض ميشوي بتوجه واقبال بر او وچه گزندست كه بر تو باك نشود از كفر ... واما آنكه
جاءك يسعى ۞ وهو يخشى ۞ فانت عنه تلهى ۞
آمد بتو وحال آنكه شتابانست بخير واوي مي ترسد از خداي تعالى پس تو ازو اشتغال مي نمايي
كلا انها تذكرة ۞ فمن شاء ذكره ۞
حقا بدرستي كه اين آيات قرآن يا اين سورة موعظتي است پس هركه خواهد پند گيرد ازان
في صحف مكرمة ۞ مرفوعة مطهرة ۞
او در كتبي است مكرم نزد خداي بلند قدر پاك از دست شياطين
بايدي سفرة ۞ كرام بررة ۞ قتل الانسان
بدستهاي نويسندگاني باكرامت نيكان لعنت بر آدمي باد
ما اكفره ۞ من اي شيء خلقه ۞ من نطفة
كه چه ناسپاس است از چه چيز آفريد او را خداي تعالى از آب مرد
خلقه فقدره ۞ ثم السبيل يسره ۞ ثم اماته
آفريد او را پس مستعد خواص انساني گردانيد او را پس طريق صلاح يا طريق خروج از بطن آسان گردانيد او را پس بميرانيد او را
فاقبره ۞ ثم اذا شاء انشره ۞ كلا لما يقض
پس فرمود كه او را در قبر نهند پس چون خواهد زنده گرداند او را نه چنانست كه آدمي زاد هنوز نگزارده است هيچ ... برآنست
ما امره ۞ فلينظر الانسان الى طعامه ۞
آنچه فرموده است حق او را پس بايد كه آدمي نظر كند الا نگرد سوي طعام وخورش خود

من نطفه فاقبره شاء شاء انشره شاء انشره الانسان الانسان

عمي واز رسيدن خاري وسنگي در پا پير نوازد واعراض ميكني مشغول بد ديگران ميشوي كلا انها تذكرة فمن شاء ذكره في صحف مكرمة مرفوعة مطهرة بايدي
سفرة كرام بررة معني اينست چنين نشايد واين معامله نبايد بدرستي آيات مذكوره وكلمات مسطوره پندي عظيم است وموعظتي فخيم است پس هركه خواهد
يادكند ودم اتعاظ زند موعظتي است نهاده در صحيفها بزرگي داده بمرتبه عالي رسانيده از لوث دستها شياطين پاك كردانيده در دستهاء فرشتگان بزرگ نيكوكار محفوظ
ومقرر وايشان شده قتل الانسان ما اكفره من اي شيء خلقه من نطفة خلقه فقدره ثم السبيل يسره ثم اماته فاقبره ثم اذا شاء انشره كلا لما يقض ما امره
معني اينست كشته شده باد كه قتل منتهاء عقوبتهاء دنيوي است يا گويند لعنت كرده شده باد كه لعنت اساس عقوبتهاء اخروي است آدمي مذكور كه من استغنى در
اما من استغنى فانت له تصدى عبارت ازوست وماصدق عليه آن بعضي عتبة بن ابي لهب دارند وبعضي امية بن خلف پندارند وبعضي جنس انسان كافر گويند واراده معني عموم جويند

چه کفران نعمت دارد هیچ شکر نعمت بجای نیارد هیچ میداند که خدای او را از چه آفریده و از کدام چیز پیدا کردانیده از نطفه خلق کردانید و از قطره آبی کند پیدا آورده
ماده او را بدید آورد پس برای او صورتی معین مقدر کرد پس راه بیرون آمدن او از شکم آسان ساخت یا کویند راه اختیار خیر و شر در دل انداخت پس او را میرانید پس جای
کور داد از شکم مادر بیرون آورده بود در شکم زمین نهاد همچو حیوانات دیکر بر روی زمین بکذاشت تا رسوا نکردد حال او از خلایق مستور داشت پس چون خواهد
از زمین نشر بکند و تن مرده زنده شده از زمین بیرون افکند حقا همچنین است و انچه کفتیم یقین است هنوز ادا نکرده است آدمی آنچه خدای او را فرموده است و کفته
اند که هیچ یکی تمام حق بندکی ادا کردن نتوانسته و کنه عظمت خدای و صفات او ندانسته فلینظر الانسان الی طعامه لا انا صببنا الماء صبا ثم شققنا

لکمو منهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي رواية قالون

أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ۝ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۝
فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۝ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ۝ وَزَيْتُونًا
وَنَخْلًا ۝ وَحَدَائِقَ غُلْبًا ۝ وَفَاكِهَةً وَأَبًّا ۝
مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ ۝ فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ
يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۝ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ۝ وَصَاحِبَتِهِ
وَبَنِيهِ ۝ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ
يُغْنِيهِ ۝ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ۝ ضَاحِكَةٌ
مُسْتَبْشِرَةٌ ۝ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۝
تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ۝ أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ۝

لکل امرئ شان یغنیه مسفرة ضاحکة مستبشرة مستبشرة
شان یغنیهی وجوه یو وجوه یومئذ غبره قتره الفجره

در شور و غوغا افکند هول عظیم بود و فزع فخیم باشد روزی که بکریزد
مردم از برادر و مادر و پدر و از زن و پسران از هر یکی ازیشان بود و کاری باشد که بی نیاز کرداند او را آن روز از دیکران برادر را بر مادر و پدر مقدم کرد و مادر و پدر را از زن و پسران مقدم
آورد از جهت ترقی سوی اعلی و تجاوز سوی اقرب و اولی رویها بسیار در آن روز که قیامت آید و ساعت صاخه روی نماید روشن خندان و خوشان باشند یعنی رویها مومنان
و رویها بسیار در آن روز کاین باشند بر آن کرد و غبار بود شد آنرا سیاهی و ظلمت و ظاهر شود در و اثر اندوه و کربت ایشان همین کافرانند فجور و رزند کاستند چون در ایشان کفر و فجور
مجتمع کشت رویها ایشان بکرد آلودکی و سیاهی بیوست و بدانکه ختم این سوره بذکر روز قیامت کر روز انتهاء عمر دنیا ست و وقت معامله عقبی و اخری است کرد و حکایتی

که مبنی از تمام کلام است وذکر ساعتی که مشعر از انتهاء مرام است آورد این نیز مقطعی حسن ومنتهایی مستحسن است والله اعلم بالحق والصواب والیه المرجع والمآب لا اله الا هو تی توکلی علیه وهو حسبی **سورة کوّرت** سورة کورت مکی است بیست ونه آیت صد وچهار کلمه پانصد وسی وسه حرفست ربط این سورة با سورة عبس ظاهرست که ختم آن بذکر قیامت بود وافتتاح این نیز بذکر قیامت روی نمود • وبیانکه سورت کورت را بذکر قیامت که معظم مظاهر قدرت خدا جل وعلا وفطرت آفریدکار تعالی است افتتاح کرد مدیح قران بدین که قولی است آورده جبرئیل امین نه قولی است آورده شیطان لعین بعد رد مذمت از پیغمبر از وسمت جنت که هیچو قیامت محل نزاع کافرانست بذکر پیوست بعد دیدن پیغمبر جبرئیل را در افق اعلی مذکور گشت بعده جملهٔ فاین تذهبون آورد تنبیه بر ضلال کافران کرد بعده بجملهٔ

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ اثبات کرد که قران یا پیغمبر شرف باشد مر کسی را که استقامت در دین خواهد بعد در خاتمه سورت جملهٔ وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ آورد سورت مذکور ببیان قصر مشیت بندگان ومشیت کردگار دنیا ختم کرد وشک نیست جملهایی که از یکدیگر بسته اگر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد باب میان ایشان اتصال وارتباط باشد واگر مقصود از هر یکی هر یکی در مقصود کلی مقرر دیگریست آنچ بر وجه اعتراض در میان جمل مذکور آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

كُوِّرَتْ سُيِّرَتْ حُشِرَتْ سُجِّرَتْ سُجِرَتْ النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ

بالترقیق ورش — بالترقیق ورش — بالترقیق ورش — بالترقیق ورش — بالتخفیف ابن کثیر وابو عمرو — بالادغام سوسی — ثلثة اوجه لورش

الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ — بالادغام سوسی

الْمَوْؤُدَةُ سُيِلَتْ — بالابدال کالیاء بالابدال وقفا حمزة

سُوِلَتْ — کالواو بالابدال فی الوقف حمزة

بِيِّ ذَنْبٍ — بالابدال فی الوقف حمزة

نُشِّرَتْ — بالترقیق ورش

نُشِّرَتْ — بالتشدید حمزة وکسائی وابن کثیر وابو عمرو

سُعِرَتْ — بالتخفیف ابن کثیر وابو عمرو وشعبة وحمزة وکسائی وابو بکر

سُعِّرَتْ — بالترقیق ورش

سورة التکویر تسع وعشرون

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ

چون آفتاب بی نور گردانیده شود وچون ستارگان فرو ریخته شوند از آسمان

وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

وچون کوهها روان کرده شوند در هوا وچون شتران ده ماهه آبستن که نزد عرب عزیز بوده مهمل گذاشته شود

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ

وچون حیوانات بیابانی برانگیخته شوند برای قصاص وچون دریاها خشک گردانیده شوند

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ

وچون ارواح مقرون شوند باجساد وچون دختران زنده بگور کرده پرسیده شوند

بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ

که بچه گناه کشتند ایشان را وچون نامهای اعمال باز کرده شود

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ

وچون آسمان باز برده شود از روی بهشت وچون دوزخ بغایت تافته شود

معنی اینست چون آفتاب پیچیده وبی نور کرده شود وچون ستارها تیره وبی صفا گردد وچون کوهها در سیر آورده وهمچو ابرها در هوا عشار یاد می آید میان کوه ومواشی نسبتی تمام است وجامعی تام است چنانچ در آیت أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ گفته اند اثبات جامع خیالی میان ابل وسما وجبال وارض بر نسبت بدو باین رفته اند وچون رمندگان بیابان حشر کرده شوند وبرای قصاص مظالمی که میان ایشانست حاضر آیند وچون دریاها آب شیرین او یا شور آمیخته شود وبرزخی یعنی فاصله که میان آب شیرین وشور بود مرتفع کردد وآب او همچو آتش باشد یا گویند وچون دریاها بی آب گردد وخشکی وبی آبی پدید آید وچون نفسها

را نده کردند وچون ماده شترانی که دهگان ماه بر حمل ایشان گذشته یله کرده بی کار گذاشته شوند **سوال** بعد دمیدن صور همه جانوران بمیرند ماده شتران کجا باشند که عطلت پذیرند وبیش از نفخ صور مردمان از هنوز خبر از قیامت نبود عشار معطل نشوند این حکایت کدام وقت بود وبیان حال کدام زمان باشد • **جواب** تواند بود که تعطیل عشار بالفرض بود یعنی بر تقدیر وجود عشار یله کرده وبی کار مانده باشد یا گویند بنفخهٔ اولی آدمیان وبهایم یکبارگی نمیرند بنفخهٔ ثانیه بر صفتی که بوده اند حیات پذیرند عشار رو مالکان عشار را زنده سازند مالکان عشار از هیبت وهول بعشار نپردازند **سوال** میان تسییر جبال وتعطیل عشار جامع چیست وصحت آن بر چه مبنی است **جواب** پیش اهل حضر میان جبال وعشار جامع نمی نماید اما پیش بدویان که جبال برای محافظت ماوی وملجا مواشی ایشانست از ذکر جبال

جفت کرده شوند یعنی صالح با صالح و فاسق با فاسق جمع کرده آید و بعضی گویند نفوس مؤمنان را با حور جفت کنند و نفوس کافران را با شیاطین تلفیق دهند یا گویند چون روحها
با قالبها مجتمع کردند و چون دختران زنده در گور کرده پرسیده شوند که بکدام گناه کشته شده اند عرب در جاهلیت از جهل دختران را زنده در گور میکردند و از
خوف عار یا فقر اینچنین منکری می آوردند **سوال** مرده را گناهی نیست پرسش از وبچه معنیست مرده که سبب سوال است اسناد سوال سوی او از باب اسناد
مجاز بود و نکته استعمال المجاز کراهت توجه بسوال سوی وایده باشد **جواب دیگر** انکه سیلت بمعنی سیلت عنها دارند چنانچه در ان العهد کان مسئولا بتقدیر
مسئولا عنه گفته اند پندارند و چون نامهاء اعمال پراکنده گردد و پران شود وهر یکی بخطاب اقرا کتابك كفى بنفسك اليوم عليك حسيبا مخاطب باشد

صاحبكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

منكموان — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ۝ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ۝

وچون بهشت نزدیك کرداینده شود بداند هر تنی آنرا که حاضر کرده است از خیر و شر

فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۝ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۝ وَاللَّيْلِ

پس سوگند یاد میکنم بستارکان راجع شونده یعنی خمسه متحیره زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد روندکان نهان شونده در شعاع آفتاب و بحق شب

إِذَا عَسْعَسَ ۝ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ۝ إِنَّهُ لَقَوْلُ

چون درآید یا بر رود و بحق صبح چون بدمد نسیم آن بدرستی که آن قرآن گفتار

رَسُولٍ كَرِيمٍ ۝ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ

پیامگزاریست با کرامت یعنی جبرئیل خداوند توانایی نزد خداوند عرش

مَكِينٍ ۝ مُّطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ۝ وَمَا صَاحِبُكُم

با حرمت و جاه مقبول سخن آنجا یعنی در آسمانها استوار دارنده وحی و نیست مصاحب شما محمد

بِمَجْنُونٍ ۝ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ ۝ وَمَا هُوَ

موصوف بجنون و بتحقیق دید محمد جبرئیل را بکناره آسمان که ظاهرست یعنی مشرق آفتاب و نیست محمد

عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ۝ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ

بر وحی متهم بزیادت و نقصان یا بخیل و نیست آن قرآن گفتار دیوی

رَّجِيمٍ ۝ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ

رانده پس کجا میروید شما ای کفار از طریق هدی نیست آن مگر موعظتی

لِّلْعَالَمِينَ ۝ لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ ۝

برای جهانیان برای آنکه خواست از شما که ثابت بود بر شریعت و راه راست

فأين الا ذكر لمن شاء منكم ان يستقيم

بالتسهيل في الوقف حمزة — بالترقيق ورش — بالامالة حمزة وابن ذكوان — بالسكت خلف في رواية — مدغما غير الغنة خلف

اقسم بالخنس — الجوار الكنس — لقول رسول — ذي قوة — ولقد راه — ولقد راه — ولقد راه — ولقد راه — راهو — بالافق — بالافق — الغيب بضنين — بظنين

وچون آسمان دور کرده شود وبکلی بر ود یعنی اینچنین سقف فخیم و بناء عظیم و یران کردد و دوزخ را بیفروزند بیش از آن کریش از آن بود در خطر بشوزند و چون بهشت نزدیك کردا نیده شود ... آنچه از اعمال دنیا حاضر کرده است و از خیر و شر آنچه برابر آورده است. فلا اقسم بالخنس الجوار الكنس والليل اذا عسعس والصبح اذا تنفس انه لقول رسول كريم ذي قوة عند ذي العرش مكين مطاع ثم امين معنی اینست آیات مذکور ... و بعضی معنی برعکس گویند از خنس ستارها مطالع بر آیند و از کنس ستارها در روز پنهان شوند جویند و سوگند یاد میکنم بشب چون تاریك شود و بعضی گویند چون بر ود و سوگند یاد میکنم بصبح چون بدمد یعنی روشن گردد بدرستی قرآن هر آینه قولی آورده رسولی بزرگ با عزت خداوند قوت نزدیك

مالك عرش یعنی متعلق بعلم او طاعت کرده شده در ملا اعلی امر او نافذ آمده صاحب اعتبار امین در کار **روایت** کرده اند چون جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم این
آیت خواند پیغمبر بنعم ما اثنی علیك الرب بر زبان راند **وما صاحبكم بمجنون ولقد راه بالافق المبين وما هو على الغيب بضنين** **معنی اینست**
شما که با شما صحبت دارد یعنی محمد دیوانه چنانچه کافران میگویند و بدین نکوهش منقصت او میجویند بلکه او اعقل عاقلانست و داناترین مردمانست و هر آینه بدرستی دیده
است پیغمبر جبرئیل را بصورت او در کناره آسمان که ظاهر کننده است اشیا را بطلوع آفتاب در چشم بینندگان و این کمال قوت پیغمبرست که از دیدن صورت او
نترسید چه جبرئیل را بصورت او هیچ آدمی نتواند دید و نیست پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر غیب یعنی بوحی دانی که بر و کمان تبدیل بزند یا بتغییری بزیادت و نقصان

پیغمبران یعنی درباب عذاب درحق کفّار امّت ایشان براي روز فصل یعني روز قیامت که روز جدا کردن است میان دوستان ودشمنان یعني میان مؤمنان وکافران وچه
دریا باندترا که روز فصل چیست وچه صفت دارد ومردمان راچه هولها وهیبتها که دارد ویل وعذاب آن روز مرکسانی راکه قیامت را تکذیب کنند وخودرا
در وعید مکذّبان افکنند اَلَمْ نُهْلِكِ الْاَوَّلِينَ ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاٰخِرِينَ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ استفهام براي
تقریر است یعني حمل مخاطب براقرار یا براي تنبیه اهلاك کفّار کذلك صفت مصدر محذوف است اي فعلا مثل هذا الفعل نفعل بالمجرمین جمله تذییل است
معني اینست اهلاك نکرده ایم یعني هلاك کرده ایم پیشینیان از ایشان را آن هلاك خواهیم کردانید پسینیان از امثال این کار بکنیم در شان گنه کاران ودر حق بدکرداران وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ مکرّر آمده معني او بالا مفسّر شده اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ اِلٰى قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ استفهام براي تقریر است یعني حمل مخاطب براقرار جمله محقّق است مرجمله انما توعدون لواقع واین جمله درباب خلق بیان ابتداست وبعث واعاده اهون از انشاست جمله فجعلناه عطف است برمضمون الم نخلقکم وفا براي تفسیر نه براي تعقیب یا محمول است برقلب وتقدیم وتاخیر در ترکیب في قرار مکین متعلق است بجعلناه الي قدر معلوم متعلق است بظرف مستقر یعني في قرار مکین فقدرنا عطف است بر فجعلناه فنعم القادرون تذییل است مخصوص بذم محذوف است اي نعم القادرون نحن معني اینست آفریده ایم شمارا یعني آفریده ایم از آبي کنده ونطفه افکنده پس کردانیده ایم این نطفه افکنده را در مکان استوار یعني زهدان

نَخْلُقْكُمْ وَاَسْقَيْنَاكُمْ وَكُنْتُمْ قرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

الْاٰخِرِينَ بالنقل ورش
الْاٰخِرِينَ سکت خلف وفي رواية خلاد
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ مدغما غير الغنة خلف
فَجَعَلْنَاهُو بالاشباع ابن كثير
فِي قَرَارٍ في قرار بالامالة المحضة ابو عمرو وكسائي وبين بين حمزه وورش
مَكِينٍ اِلٰى سکت خلف في رواية
مَكِينِ نِلٰى بالنقل ورش
فَقَدَّرْنَا بتشدید الدال نافع وكسائي
الْقَادِرُونَ بالترقیق ورش
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ مدغما غير الغنة خلف
الْاَرْضَ بالنقل ورش
الْاَرْضَ سکت خلف وفي رواية خلاد
كِفَاتًا نَاَحْيَاءً بالنقل ورش
كِفَاتًا اَحْيَاءً سکت خلف في رواية

ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْاٰخِرِينَ كَذٰلِكَ نَفْعَلُ
پس از پي ایشان درآوردیم این پسینان را که کفار مکه اند همچنان عقوبت کنیم
بِالْمُجْرِمِينَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
گناه کاران را واي درآن روز مرآنان را که تکذیب انبیا نمودند
اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ لا فَجَعَلْنَاهُ
ای نیافریدیم شمارا از آبي حقیر یعني نطفه پس کردانیدیم آنرا
فِي قَرَارٍ مَكِينٍ لا اِلٰى قَدَرٍ مَعْلُومٍ لا
در آرام جاي استوار که رحم است تا مقداري دانسته از زمان
فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
پس اندازه بدید کردیم پس نیکا اندازه بدید کنندکان که مائیم واي درآن روز
لِلْمُكَذِّبِينَ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ كِفَاتًا
مرآنان را که تکذیب انبیا نمودند ای نکردانیدیم زمین را مجمع آدمیان
اَحْيَاءً وَاَمْوَاتًا لا وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ
زندکان بر بسیط ومردکان درقبور وبدید کردیم درآن کوههای ثابت
شَامِخَاتٍ وَاَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا ط وَيْلٌ
بغایت بلند وآب دادیم شمارا آب خوشکوار واي
يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ اِنْطَلِقُوا اِلٰى مَا كُنْتُمْ
درآن روز مرآنان را که تکذیب نمودند انبیا را کویند مردم ای کفار شوید سوي آن عذاب که بودید در دنیا

اَحْيَاءً وَّ اَمْوَاتًا وَّ شَامِخَاتٍ وَّ اَسْقَيْنَاكُمْ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
مدغما غير الغنة خلف مدغما غير الغنة خلف مدغما غير الغنة خلف بالتسهیل في الوقف حمزة مدغما غير الغنة خلف

مادران تا اندازه معلوم نه ماه یا ده ماه یا بیش از آن یا کم از آن پس اندازه کردیم پس ما نیکو صاحب قدریم ویل یومئذ للمکذبین مکرر آمده معني او بالا مفسّر شده اَلَمْ نَجْعَلِ
الْاَرْضَ كِفَاتًا اَحْيَاءً وَاَمْوَاتًا وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَاَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً فُرَاتًا وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ استفهام براي تقریر است یعني حمل مخاطب
براقرار وجعلنا عطف است برمفهوم الم نجعل واسقیناکم عطف است برجعلنا این جمله مقرّر است مرجمله سابقه که در بیان قدرت بود معني این است آیا نکردانیده ایم
یعني کردانیده ایم زمین را قرارگاه شما درحال که شما زنده اید ودرحالت که مرده باشید وکردانیده ایم در زمین براي قرار کوههاء بلند واستوار وآشامانیده ایم شمارا آبي خوشکوار

ويل يومئذ للمكذبين مكررست ومعني اوپيش ازين مفسر است انطلقوا الى ما كنتم به تكذبون • انطلقوا الى ظلٍّ ذي ثلث شعب لا ظليل ولا يغني
من اللهب انها ترمي بشرر كالقصر كانه جمالت صفر • ويل يومئذ للمكذبين • جمالت بالف وغير الف خوانند جمله جمع جمل وجمالات جمع الجمع
دانند انطلقوا بتقدير لهم انطلقوا مستانفه است درجواب ما تصنع بالمكذبين الذين كذبوا بيوم القيامة انطلقوا ثاني بدلست از انطلقوا اول ذي ثلث
شعب صفت است مر ظلّ لا ظليل صفتي ديكرست مر ظلّ اي غير ظليل كظلّ العرش للمومنين ولا يغني من اللهب يعني صفت موصوف محذوف است اي

لهمو جمعنا كمو لكمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

به تكذبون لا • انطلقوا الي ظلٍّ

سوی سایه دوزخ کوید بروید می نمودند تکذیب کر آن

ذي ثلث شعب • لا ظليل ولا

ونه آنکه نه باراحت شعبه است سه که خداوند

يغني من اللهب ط • انها ترمي بشرر

شرری را میفکند بدرستی که آن آتش از حرارت آتش باز دارد

كالقصر ج • كانه جمالت صفر •

زرد موی اشتران کوی آن شرارها چون کوشکی در عظم وارتفاع

ويل يومئذ للمكذبين • هذا يوم

این آن روزیست تکذیب اینها نمودند در آن روز مرا آنرا که وای

لا ينطقون لا • ولا يؤذن لهم

مرا ایشانرا در سخن ودستوری ندهند که سخن نکویند از دهشت وحیرت

فيعتذرون • ويل يومئذ للمكذبين •

وای در آن روز مرا آنرا که تکذیب اینها نمودند پس عذر نخواهند

هذا يوم الفصل جمعناكم والاولين •

ویشینانرا شمارا فصل حکومات جمع کردیم روز این

فان كان لكم كيد فكيدون •

پس اکر هست شمارا حیله درخلاص از عذاب پس مکر کنید

ذي ثلث شعب — بالادغام سوسي
لا ظليل ولا — مدغما غير الغنة خلف
بشرر كانه — بالترقيق ورش بالتسهيل في الوقف حمزة
جمالات — بالالف بعد اللام نافع وابن كثير وابو عمرو وابن عامر وابو بكر
جماله — بالامالة في الوقف كسائي
ويل يومئذ — مدغما غير الغنة خلف
ولا يؤذن — بالابدال ورش والسوسي
يؤذن لهم — بالادغام سوسي
فيعتذرون — بالترقيق ورش
ويل يومئذ — مدغما غير الغنة خلف
والاولين — بالنقل ورش
والاولين — سكت خلف وفي رواية خلاد

يقال

ولا ظلّ يغني من اللهب يا عطف است بر ظليل از باب فالق الاصباح وجعل الليل سكنا جملهٔ انها ترمي بشرر كالقصر تعليل است وچون كلام سابق ملوّح بر بسياري وعظمت آتش بود تاكيد جمله بتقديم ملوّح سايغ نمود كالقصر صفت است مر شرر جملهٔ كانه جمالت صفر صفتي ديكرست ويل يومئذ للمكذبين مكررست براي تاكيد معني اينست كفته شود مر ايشانرا در آن روز برويد سوي چيزي كه آنرا تكذيب ميكرديد ميكفتند كه بعث نخواهد بود وعذاب آخرت روي نخواهد نمود يعني برويد سوي عذابي كه آنرا دروغ مي دانستيد ونابودني مي پنداشتيد برويد سوي سايه دودي كه خداوند سه شاخ شده وچنانچه خاصيت دود است سه قسم كشته چيزي برسر وچيزي براست وچيزي بچپ آمده واين كنايت از آتش باشد چه دود بي آتش نبود وبعضي كويند دود مخصوص در قيامت خواهد بود ودر عرصات قيامت كافرانرا روي خواهد نمود كه راست وچپ وپس ايشان بكيرد تا آن دم باشد كه جواب ايشان انتها پذيرد يعني بروند سوي شاخهٔ مذكور نه سايه سايه كنند وراحت سايه رسانند چنانچه سايهٔ عرش مؤمنانرا بود ونفع نكند از كرمي زبانهٔ آتش

مفعول مالم يسم فاعله است مر يؤذن معني اينست اين روز روزيست كه ايشان سخن نكويند ودستوري داده نشود ايشانرا پس عذري بجويند كفته اند كافران چهل سال سخن نكويند هم درهيبت وحيرت بي نطق مانند وبعضي كفته اند سخني كه در آن ايشانرا منفعت بود نكويند وبكلام خويش منفعتي نجويند واين عدم نطق مخصوص بوقتي است ما ايت ثم انكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون كه مخصوص بوقتي ديكرست معا
نيست ويل يومئذ للمكذبين مكرر آمده معني او پيش ازين مفسر آمده هذا يوم الفصل جمعناكم والاولين • فان كان لكم كيد فكيدون •

باز ندارد بدرستي آتش زبانه هم چو قصر اندازد وهر چيزي را كه برسد محترق سازد چنانستي كه شرر چون شتران سياه بود كه از جهت اخالطت دود رنك او سياه نمايد
واز جهت اشتمال بر آتش بزردي زند ويل يومئذ للمكذبين مكرر آمده معني او پيش ازين مفسر شده • هذا يوم لا ينطقون • ولا يؤذن لهم فيعتذرون
ويل يومئذ للمكذبين • هذا مرفوع المحل بر ابتداست يوم مرفوع است خبر مبتداست وبر قراءة فتح مرفوع المحل باشد از جهت اضافت بسوي جمله بناء
او بر فتح جايز بود فيعتذرون عطف است بر يؤذن لهم بحكم عطف لا بر سر اين درآيد اي لا يؤذن لهم فلا يعتذرون ولا يؤذن لهم عطف است بر لا ينطقون لهم

متهم کنند و بر قراءت ضاد معني چنین کویند نیست او در رسانیدن تنزیل و تبلیغ وحي بخیل • وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ • معني اینست نیست آن کلام که جبریل خواند کفتار شیطان رانده
یعني آن کلامي نیست که آنرا شیاطین استراق سمع کرده و بکاهنان رسانیده این کلام است جبریل از خدا آورده بر محمد که خاتم انبیا معظم اصفیاست تبلیغ کرده پس شما
از قرآن اعراض کرده کجا میروید این کلام را کذاشته بکدام کلام میکروید نیست قرآن مکر پندي مر عالمیان شرفي عظیم مر جهانیان مر کسي را که از شما خواهد استقامت
یابد و در راه دین اسلام شتابد و نمي خواهید شما مکر آنکه پروردکار عالمیان نخواهد و انکه متعلق بارادت او شود و بدانکه ختم سورت بر قصر مشیت عباد

بر مشیت رب العالمین و حصر
وجود مرادات بر ارادت کردکار
آسمان و زمین دال بر تمام کلام
وحصول اتمام مرام است مقطع
حسن و منتهاء مستحسن است
والله اعلم بمراداته و خفیات
اراداته لا اله الا هو ربي
توکلي علیه و هو حسبي
سورة الانفطار سورة
انفطرت مکي است نوزده
آیت است شصت کلمه
سیصد و بیست و نه حرف است
ربط این سورت با سورة کورت
ظاهر است هر دو در ذکر قیامت
آمده و هر دو بیان اهوال
و افزاع او شده بدانکه در
اغاز سورت انفطار ذکر قیامت
که از معظمات مظاهر اقتدار
کردکار تعالی و تقدس است
آورده بعده بجمله علمت نفس ما
قدمت همه انفس را در دانستن
همه اعمال معاش جمع کرد بعد
از جهت تفرقه در اعمال تفریق
میان عمال نبودن بعضي عامل
عمل صالح و بودن بعضي عامل
غیر عمل صالح حاصل کشت
بجمله ان الابرار لفي نعیم وان
الفجار لفي جحیم هر قسمي بحصول
پیوست بعده بجمله یصلونها
یوم الدین بوصف
جحیم که در
اجزا فجار مذکور است
سوي ذکر قیامت تخلص کرد
هم بتخلص مذکور سورت
مسطوره را بر اختتام و اتمام آورد
و شك نیست جملهایي که ان
یك بابست اکر مقاصد ایشان
مختلف بود از جهت اتحاد باب
میان ایشان اتصال و ارتباط
باشد و اکر مقصود از همه یکي
است هر یکي در مقصود کلي
مقرر دیکریست آنچ بر وجهي
اعتراض در میان جمل مقصوده
آمده میان کلا مها متصل و ا

خداي

وَمَا تَشَاؤُونَ ثلثة اوجه لورش إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ
بدغما غير الغنة خلف

رکوع

وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
ونمیخواهید شما مکر آنکه خواهد خداي تعالي پروردکار جهانیان

سورة انفطرت مکیة تسع عشرة آیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشاینده مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ • وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ •
چون آسمان شکافته شود وچون ستارکان ریخته و پراکنده شوند

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ • وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ • عَلِمَتْ
وچون دریاها روان کردانیده شود آبهاء آن بانکه همه یکي شوند وچون کورها بیرون آورده شود اموات آن داند

نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ • يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ
هر تني آنرا که پیش فرستاده از اعمال و اقوال وآنرا که تاخیر کرده اي آدمي

مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ • الَّذِي خَلَقَكَ
چه چیز فریفت ترا بپروردکار تو که موصوفست بکرم تا تقصیر نمودي در طاعت و اقدام نمودي بر معصیت آن پروردکار که آفرید ترا

فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ • فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ •
پس تمام خلقت کردانید ترا پس متناسب الاعضا کردانید ترا در هر کدام صورت که خواست ترکیب کرد ترا

فُجِّرَتْ
بالترقیق ورش
بُعْثِرَتْ
بالترقیق ورش
وَأَخَّرَتْ
بالتسهیل في الوقف حمزة
الْإِنْسَانُ
بالنقل ورش
الْإِنْسَانُ
سکت خلف و في روایة خلاد
فَسَوَّاكَ
امالة بین بین ورش
فَسَوَّاكَ
بالامالة المحضة حمزة وکسائي

فَعَدَّلَكَ
بتشدید الدال نافع وابن کثیر وابو عمرو وابن عامر
أَيِّ صُورَةٍ
بالامالة في الوقف کسائي
مَا شَاءَ
بالامالة حمزة وابن ذکوان
رَكَّبَكَ كَلَّا
بالادغام سوسي

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ معني اینست
اي آدمي همه چیز ترا مغرور ساخته و در فریب انداخته بشان پروردکار که کریم است که ترا آفرید پس خلقت ترا

شده جمل دیکر از هر نوع در محلهایي که بیاید بمشیة الله وعونه بیان آن روي نماید والله تعالی اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ • وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ • وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ • عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ • معني این است چون آسمان
شکافته شود پاره پاره کردد • وچون ستارها پراکنده شود • وچون دریاها خشك کردند یا کویند چشمهاء ایشان شکافته شود همه دریاها یك دریا کرد
وچون کورها برانکیخته شود • بداند هر نفسي انچ تقدیم کرده است از بدي و تاخیر کرده است از نیکي و بدي که اول عمر کرده و نیکي و بدي او که در آخر
عمر آورده یا انچه تقدیم کرده از کناه وحوبه • و تاخیر کرده از انابة و توبة • يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ

تمام كردانيد پس كردانيده از صوري كه در حيوانات ديكرست سوي صورت بديع انسان كه بر حكم لقد خلقنا الإنسان في أحسن تقويم بر احسن صورتست و بر قراءة
تشديد معني چنين كويند پس برابر كرد اعضا را راست و درست كرد دست و پا را و از صور انسان كه مختلف كونا كونست اختلا في كه از عجايب قدرت كردكار
بيچونست در هر صورتي كه خواست تركيب كرد بر صورتي كه هر يكي از ديكري ممتاز باشد آورد كلا بل تكذبون بالدين وإن عليكم لحافظين
كراما كاتبين يعلمون ما تفعلون معني اينست چنين نبايد و مغرور شدن نشايد يا كويند حقا چنين است كه توبيخ كرد بما غرك بربك الكريم الذي
الى آخر الاية كفتيم شما بكرم پروردكار كريم مغرور ميشويد بلكه جزا را يا دين اسلام را تكذيب ميكنيد و آنچه از غرور مذكور بدترست مي آريد و حال اينست بدرستي هر اينه
بر شما نكاهبانان كرام اند كاتبان
حسنات و اجرام اند آنچ مي كنيد
ميدانند كرد آوردن و ياد داشتن
آن ميتوانند اختلاف در عدد
ايشان و كيفيت كتابت و محافظت
و جزآن بالا كذشته و توضيح
و تشريح بيان پيوسته إن
الأبرار لفي نعيم وإن
الفجار لفي جحيم
يصلونها يوم الدين وما
هم عنها بغائبين وما
أدراك ما يوم الدين
ثم ما أدراك ما يوم الدين
يوم لا تملك نفس لنفس
شيئا والأمر
يومئذ لله
معني اين است
بدرستي نيكوكاران هر اينه
كاين باشند در نعيم و بدرستي
بدكاران هر اينه مستقر باشند
در جحيم يعني كافران در روز
جزا در آيند در نيران و نباشند
ايشان غايب از آن يعني چون
در دوزخ در آيند باز از آن
بيرون نيايند و چه دريا باند ترا
اي محمد كه روز جزا چيست پس
ترا چه دريا باند كه روز جزا
چيست روزي كه هيچ نفسي براي
نفع هيچ نفسي هيچ چيز را از
نفع مالك نبود و هيچ كسي مر هيچ
كسي را بنفس خويش يعني بغير
اذن پروردكار نفعي رسانيدن
و شفاعتي كردن نتواند و كار
در آن روز مر خدايراست و ولايت
مطلق و ملك محقق در آن روز
مر خداي جل و علاست و بدانكه
ختم اين سورة بذكر روز قيامت
كه منتهاست و بيان اين كه ولايت
در آن روز و امر و فرمان مخصوص
بحق جل و علاست دال بر تمام
كلام است مستوجب حسن

عليكمو همو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لا

كلا بل تكذبون بالدين وإن عليكم
نبايد فريفته بودن نه كه تكذيب مي نماييد بروز جزا و بدرستي كه موكل اند بر شما

لا
لحافظين كراما كاتبين يعلمون ما
نكاهبانان از ملايكه كريمان پاكان نويسندكان اعمال و اقوال ميدانند آنچه

ط ج
تفعلون إن الأبرار لفي نعيم وإن الفجار
ميكنيد بدرستي كه نيكوكاران هر آينه در بهشت و نعمت اند و بدرستي كه بي سامانان

لا
لفي جحيم يصلونها يوم الدين وما هم
هر آينه در آتش دوزخ اند در آيند در آتش دوزخ روز جزا و نه اند ايشان

ط لا
عنها بغائبين وما أدراك ما يوم الدين
از آن غايب شونده وچه دانا كرد ترا چيست روز جزاء قيامت

ط
ثم ما أدراك ما يوم الدين يوم لا تملك
پس چه دانا كرد ترا چيست روز قيامت و حساب روزي كه مالك نبود

ط
نفس لنفس شيئا والأمر يومئذ لله
هيچ تني براي هيچ تني چيزي از نفع و دفع و كار حكم و قضا در آن روز خدايراست بجملكي

بل تكذبون
بالادغام حمزه و كسائي وهشام
كراما
بالترقيق ورش
إن الأبرار
بالنقل ورش
إن الأبرار
سكت خلف في رواية خلاد
يصلونها
بالتغليظ ورش
وما أدراك
اما لا بين بين ورش
وما أدراك
ابو عمرو و حمزه و كسائي و ابو بكر و ابن ذكوان
ثم ما أدراك
ابو عمرو و حمزه و كسائي و ابو بكر و ابن ذكوان

ركوع

ثم ما أدراك
اما لا بين بين ورش
يوم لا
بضم الميم نافع و ابن كثير و ابو عمرو
شيئا شيئا
بالوجهين ورش سكت خلف في رواية خلاد
والأمر
بالنقل ورش
والأمر
سكت خلف في رواية خلاد

سورة التطفيف مكية ستة وثلثون آية

لفي سجين تا جمله يشهده المقربون قيامت و مذمت منكران آن و اموري كه تعلق بدان دارد بذكر پيوست بعده بذكر ابرار
تخلص سوي بيان جزاء ايشان كرد جمله إن الأبرار لفي نعيم تا عينا يشرب بها المقربون در بيان جزاء ايشان آورد بعده
آنچ كافران بر مؤمنان در دنيا از جور و جفا ميكردند و آنچه ايشان را در آخرت پيش مؤمنان از خواري و خجالت روي
خواهد نمود بجمله إن الذين أجرموا تا آخر سورت ظاهر كردانيد سورت مذكور را بمقصود مسطور كه منتهاء مقاصد است

اختتام است مقطعي حسن است متهايي مستحسن است والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي سورة المطففين سورة مطففين ميان مكه
و مدينه در وقت هجرت سوي مدينه در راه نازل شده و امام عطا كفته است مكي است و بعضي كفته اند اول سورتي كه در مدينه نازل شد اين سورت است سي و شش آيت صد و شصت
و نه كلمه هفتصد و سي حرف است ربط اين سورة با سورة انفطار آنست كه در سورة انفطار در جمله علمت نفس ما قدمت وأخرت ذكر اعمال بر سبيل عموم و ذكر روز جزا بود در
اين سورت ذكر بعضي از آن از خيانت در كيل و ميزان بر طريق ذكر خاص بعد عام روي نمود بدانكه سورة مطففين را بذكر مطففان در نكوهش تطفيف در مكيال و ميزان
و افتتاح كرد بعده براي تهديد و ترهيب ذكر بعث براي جزا و قيام بحساب كاه خداي جل و علا آورد و بذكر بعث بسوي ذكر قيامت تخلص حاصل كشت بعده از جمله كلا إن كتاب الفجار

باختتام رسانيد وشك نيست جملهايي كه ازيكا بست اكر مقاصد ايشان مختلف بود ازجهت اتحاد باب ميان ايشان اتصال وارتباط باشد واكر مقصود ازهمه يكي است هريكي در مقصود كلي مقرر ديكر نيست آنچ بروجه اعتراض درميان جمل مذكوره آمده ميان كلامها متصل واقع شده جمل ديكر ازهرنوع درمحلهايي كه بيايد بمشيّة الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحيم ويل للمطففين الذين اذا اكتالوا على الناس يستوفون واذا كالوهم او وزنوهم يخسرون الا يظن اولئك انهم مبعوثون ليوم عظيم يوم يقوم الناس لرب العالمين ويل در اصل بمعني هلكوا هلاكا از مصادر منصوب بود بر قصد دوام وثبوت رفع برابتدا بطريق سلام عليكم روي نمود للمطففين خبر است جملهٔ شرطيه يعني اذا اكتالوا على الناس يستوفون صلهٔ الذين است موصول با صله صفت مطففين است على در على الناس بعضي بمعني من دارند متعلق اكتالوا يا متعلق بيستوفون پندارند شرطيه دوم عطف است بر شرطيهٔ اولي **سوال** در شرطيهٔ ثانيه كيل ووزن ذكر كرد در شرطيه اولي مجرد كيل آورد ووزن را بچه وجه ذكر نكرد **جواب** اين از باب اكتفاست اين نوع اكتفا در كلام عرب روا است استفهام در الا يظن براي انكار وتعجب آمده انّ با اسم وخبر خويش بجاء دو مفعول يظن واقع شده ليوم عظيم متعلق است بمبعوثون يوم يقوم الناس نيز ظرف است مر مبعوثون لرب العالمين متعلق است به يقوم اي يوم يقوم الناس لحساب رب العالمين وجزايه وجملهٔ الا يظن تا آخر معترضه است براي توبيخ وتعجب معني اينست واي باد وويل در كم كنندكان را در وزن وكيل آنانكه چون بكيل يا بوزن ستانند از مردمان استيفا كنند وچون مردمان را حقوق ايشان بكيل يا بوزن دهند كم دهي كنند اين كمان نمي برند طايفه كه در وزن وكيل كم كننده اند كه ايشان در روز قيامت كه روزي عظيم است مبعوث خواهند كشت روزي كه خواهند ايستاد مردمان براي حساب پروردكار عالميان عبد الله بن عمر رضي الله عنهما چون برو رسيده

اف وزنوهموا نهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
كالوهموا فوزنوهم قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

ويل للمطففين ● الذين اذا اكتالوا على
واي مر كم كنندكان كيل ووزن آنانكه چون كيل واستانند از

الناس يستوفون ● واذا كالوهم او وزنوهم
مردم تمام قبض كنند وچون كيل كنند براي دادن بمردم يا وزن كنند براي دا

يخسرون ● الا يظن اولئك انهم مبعوثون
نقصان كنند آنرا اي كمان نمي برند آنان كه متصف‌اند بدين صفت باشند بدرستي كه ايشان برانكيخته خواهند بود براي حسا

ليوم عظيم ● يوم يقوم الناس لرب العالمين
در آن روز بزرك يعني قيامت روزي كه بايستند مردمان براي حكم پروردكار جهانيان

كلا ان كتاب الفجار لفي سجين ●
حقا بدرستي نامهٔ اعمال بدكاران هرآينه در سجين است

وما ادريك ما سجين ● كتاب مرقوم ●
وچه داني تو چيست سجين آن ديوانيست نبشته در وي اعمال كفار

ويل يومئذ للمكذبين ● الذين يكذبون
واي در آن روز مر آنانرا كه تكذيب انبيا نمودند آنكسان كه باور نميدارند

بيوم الدين ● وما يكذب به الا كل
روز جزا را وتكذيب نمايد بروز جزا مكر هر شخصي

على الناس — بالامالة دوري
لهم كالوهم اوفوزنوهم — بالسكت خلف في رواية
يخسرون — بالترقيق ورش
عظيم يوم — مدغما غير الغنة خلف
الفجار لفي — بالادغام سوسي
الفجار الفجار — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري، امال بين بين ورش
وما ادريك — ابو عمرو وحمزه والكسائي وابو بكر
وما ادريك — امال بين بين ورش في رواية
ويل يومئذ — مدغما غير الغنة خلف
يكذب به — بالادغام سوسي

هرآينه در سجين كه مجمع صحايف اعمال كافرانست داشته مي آيد وچه دريابانيد ترا اي محمد يا اي مخاطب غير معين سجين چه بود وصفت اوچه باشد كتابي است نبشته شده ومجمع همه صحايف فجار آمده نبشتن وداشتن صحيفه براي آنراست كه از آن باز پرس كنند وبجزا وسزاء آن برسانند پس هيچ كار ناشايسته نبايد كرد وعمل ناكزيده نبايد آورد واي مر كساني را كه روز جزا را تكذيب كنند وحوادث و واقعات آنرا منكر شوند وروز جزا را تكذيب نكنند وخود را در بلا نيفكنند مكر هر فاجري كه از حد تجاوز كننده بود در كار رسونده باشد

كذشتي بروجه نصيحت كفتي از خداي بترس كيل را پر كن زيرا كه كم كنندكان كيل در روز قيامت موقوف كرده شوند واز حر قيامت عرق اندام ايشان چندان شود كه دهن ايشان را لكام كند وايشان در حيز عرق شده افتند كلا ان كتاب الفجار لفي سجين ● وما ادريك ما سجين ● كتاب مرقوم ● ويل يومئذ للمكذبين ● الذين يكذبون بيوم الدين ● وما يكذب به الا كل معتد اثيم ● اذا تتلى عليه آياتنا قال اساطير الاولين ● معني اينست اينچنين عمل يعني كم دهي وبيش ستاني نبايد واينچنين كار ناشايسته نشايد چه بدرستي نامهٔ فجار كه در وهمه فجور ايشان از كم دهي وبيش ستاني وجز آن نبشته ميشود ●

چون آیات خدا برو خوانده شود آنرا نشناخته پیشینیان گوید انتفاء بودن او از وحی خدا جواب کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون
کلا ردع است از تجاوز کردن و آنرا شد بل اضرابست از ردع بنفی قابلیت آن با شتاب زنگ گرفتن بر دلها بکسب کفر و عصیان معنی اینست اعتدال ...
و آثم بودن نباید نه چنین است که منع پذیرند زجر و منع در دل گرفتن زنگ بسته است بر دلهای کافران کسب کردن بیهای ایشان گناه را گناه چندان کردند که
آینه دل را بزنگ آوردند کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون کلا ردع و زجر است
از کسب عصیان و طغیان یا بمعنی حقاست تحقیق و تثبیت آنست مر زنگ دلهای ایشان انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون تعلیل است بر ثبوت مذمت زنگ دلها

قُلوبِهِمْ أَنَّهُمْ رَبِّهِمْ أَنَّهُمْ كُنتُمْ وُجُوهِهِمْ وقرأ ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۝ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ
ازحد اعتدال گذشته بزه کار چون خوانده شود برو آیات قرآن ما را گوید این افسانهای
الْأَوَّلِينَ ۝ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا
پیشینیانست نه چنانست که اعتقاد ایشان است بلکه غالب شده است بر دلهای ایشان آنچه هستند
يَكْسِبُونَ ۝ كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ
که کسب میکنند از ذنوب و معاصی حقا بدرستی ایشان از پروردگار ایشان در آن روز
لَّمَحْجُوبُونَ ۝ ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ۝ ثُمَّ يُقَالُ
هر آینه ممنوع اند پس بدرستی ایشان هر آینه درآینده اند دوزخ را پس گویندگان گویند
هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ۝ كَلَّا إِنَّ
این آن عذابست که بودید که بآن تکذیب مینمودید حقا بدرستیکه
كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ
نامه اعمال نیکان هر آینه در علیین است وچه دانی تو
مَا عِلِّيُّونَ ۝ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۝ يَشْهَدُهُ
چیست علیین دیوانیست نبشته در آن اعمال خلایق حاضر باشند آنجا یا شاهد بر آن
الْمُقَرَّبُونَ ۝ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۝ عَلَى
فرشتگان مقرب بحضرت بدرستی نیکان هر آینه در بهشت ناز و نعمت اند بر
الْأَرَائِكِ يَنظُرُونَ ۝ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ
تختهای آراسته مینگرند بخدای بچون و چگونه شناسی در روهای ایشان

مُعتدٍ اثیمٍ اذا — بالنقل ورش
تتلی — بالامالة
علیهی آیاتنا
اساطیر — بالتفخیم ورش
الاولین — بالنقل ورش
کلا بل ران — بالامالة
الابرار لفی
وما ادریک
مرقوم یشهده
ان الابرار الابرار الابرار علی الارائک علی الارائک تعرف فی

ابرار هر آینه در علیین است و علیین نام مقامیست بالای هفتم آسمان که مکتوب است در و اعمال ابرار داشته شده است در وجه نامهای ایشان وچه دریابانند ترا ای محمد که علیین
چیست کتابیست نبشته شده که حاضر میشوند در وی مقربان ان الابرار لفی نعیم علی الارائک ینظرون تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون من
رحیق مختوم ختامه مسک وفی ذلک فلیتنافس المتنافسون ومزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون معنی اینست بدرستی ابرار یعنی ...
و بعضی گویند البر من لا یؤذی الذر هر آینه در تنعم باشند بر تختهای آراسته نعمتهای خدا را بنگرند بشناسی در رویهای ایشان تازگی نعیم و اثر کامکاری
سقی کرده شوند از آب و شراب صافی مهر کرده شده مهر او مشک است و در نعیم مذکور باید گویند در رحیق مسطور که آرزو برند آرزو برندگان و رغبت کنند

رغبت کنند کان در وجدان شتابند کارهایی کنند تا آنرا بیابند و آنچ آنرا با رحیق مذکور آمیخته کنند از تسنیم و تسنیم نام جویی معین در بهشت بود برترین
شرابهاء جنت باشد و آن جوییست از بلندی آمد ازان جهت تسنیم که در لغت بلند کردانیدنست نام شد و آن چشمه ایست از سقف عرش روان کشته در بهشت
بر منازل مقربان کذشته بیاشامند خالص آن مقربان و آمیخته با رحیق ابرار یعنی نیکوکاران إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ
يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ موصول باصله اسم انّ است یضحکون خبر است مر کانوا من الذین امنوا متعلق است بیضحکون
جمله کانوا با اسم و خبر خبر انّ است و اذا مرّوا بهم یتغامزون عطف است بر یضحکون که خبر کانوا است ای و کانوا اذا مرّوا بهم یتغامزون و اذا انقلبوا الی اهلهم
انقلبوا فکهین عطف است بر جمله و اذا مرّوا بهم یتغامزون فکهین بغیر الف نیز خواند فکهین ابلغ از فاکهین د[ا]ستند چون ذکر مومنان برحکم مضاده ملوّح سوی حال کافران بود بتقدیم ملوّح تاکید جمله و فضل او بر وجه استیناف سایغ نمود معنی اینست بدرستی آنانکه جرم کردند و کفر ورزیدند در دنیا از دیدن مومنان می خندیدند و چون مومنان بر کافران میکذشتند یکدیکر غمزه چشم میزدند و بچشم و ابرو سوی مومنان اشارت میکردند و غیبت میکفتند و چون از مجالس سوی اهل خویش رجوع میکردند لذت کرفته و شادمان شده باز می کشتند وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ معنی این است چون میدیدند کفار مومنان را میکفتند ایشان ضالند راه کم کرده اند در دنیا خود را محروم از لذّات میدارند عمر برنج و زاری میکذرانند در حاصل کردن دنیا نمیدانند تحصیل معیشت نمی توانند این کلمات میکویند عیب مسلمان میجویند و ایشان فرستاده نشده اند تا بر مومنان نکهبان باشند بنهاء ایشان به بینند عیبها بجیند فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ معنی اینست

بِهِمُو رَأَوْهُمُو عَلَيْهِمُو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

نَضْرَةَ النَّعِيمِ ۝ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ۝
نازکی و بهجت تنعم — آب دهندکان — از خمری صافی مهر کرده آوانی آنرا برای ایشان

خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ۝
مهر او — مسک بود — و در — مثل آن جزا و ثواب — باید که رغبت نمایند راغبان بمبادرت بطاعات

وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ ۝ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ۝
و آمیزش آن خمر — از جوی تسنیم که بهترین شرابهاست — از چشمه که آشامند از آن — اهل قرب و اختصاص

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستی آنانکه بدکردارانند یعنی رؤساء قریش — بودند در دنیا — از — آنانکه — ایمان آوردند

يَضْحَكُونَ ۝ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ ۝
می خندیدند — و چون — میکذشتند بایشان — بچشم و لب و ابرو اشارت میکردند بطریق خبث و غیبت

وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ۝
و چون بازمیکشتند آن کفار — باکسان خود — بازمیکشتند — متلذذ بایذاء مومنان

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ۝
و چون — می دیدند کافران مومنان را میکفتند بدرستی ایشان — کمراهان اند

وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ۝ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ
و حال انکه نفرستادند کافران بر مومنان حال انکه موکل اعمال مومنان باشند — پس امروز قیامت — آنانکه

آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ۝ عَلَى الْأَرَائِكِ
ایمان آوردند — از — کافران — خندند — حال آنکه بر تختهاء آراسته باشند

نَضْرَةَ خِتَامُهُ — بالامالة في الوقف كسائي
عَيْنًا يَشْرَبُ — مدغما غير الغنة خلف
يَشْرَب بِهَا — بالادغام سوسي
آمَنُوا — ثلثة اوجه لورش
إِلَى أَهْلِهِمُ — بضم الهاء والميم في الوصل حمزة وكسائي
إِلَى أَهْلِهِمِ — بكسر الهاء والميم ابو عمرو
فَاكِهِينَ — بالالف بعد الفاء غير حفص
عَلَيْهُمْ آمَنُوا — بضم الهاء حمزة — ثلثة اوجه لورش
مِنَ الْكُفَّارِ — بالامالة المحضة ابو عمرو و دوری
مِنَ الْكُفَّارِ — اما لبين بين ورش في رواية
عَلَى الْأَرَائِكِ — بالنقل ورش
عَلَى الْأَرَائِكِ — سكت خلف وفي رواية خلاد

آورد سخنی که در آن بود بنهایت رسانید و بتمام و کمال مبرهن کردانید و شک نیست که اینچنین مقطع مقطع حسن بود و منتهایی مستحسن باشد والله اعلم
و فیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی سورة انشقت مکی است بیست و پنج ایت صد و نه کلمه چهارصد و سی حرفاست
و ربط این سوره با سوره مطففین ظاهرست چه در هر یکی ذکر قیامت و ذکر نامه مومنان و کافرانست بدانکه در اغاز سورت انشقاق ذکر
کافران آورد بعده ایشان را در سعی کردن و بحسابکاه سزا و جزا رسیدن جمع کرد بعده در رسیدن نامه بعضی بدست راست و رسیدن نامه بعضی

پس امروز یعنی در روز قیامت آنکسانی که کرویدند دین مسلمانی کزیدند از حال کافران می خندند تکیه کرده بر تختها آراسته می نکرند روایت کرده اند در دوزخ دری
سوی بهشت پیدا آید که از انجا دوزخیان را رونق بهشت در دل درآید مدتی سوی آن در بدوند افتان و خیزان بروند بر کوههاء آتشین برآیند و فرود آیند بسعی بشتابند
چون نزدیك رسند در بسته یابند تا کاه دری دیکر نماید از دور در نظر آید سوی آن نیز بدوند و برنج و مشقت بروند از آن نیز برانند و در راه مشند و دکر دانند
بهشتیان بالاء تخت تکیه کرده و پشت بر متکا آورده این حال را بنکرند بر حال ایشان بخندند درین حالت بکویند کفار را داده شد آنچ میکردند عذاب را منکر میشدند مشاهده
کردند بر مسلمانان میخندیدند مسلمانان بر ایشان خندیدند آنچه میکردند یافتند سوی عذاب ازل شتافتند بدانکه در ختم سورت عاقبت کافران ذکر کرد آخر کار ایشان را در بیان

پس بهشت تفریق میان ایشان مذکور کشت بعد تخصیص یابندکان نامه بدست راست بحساب یسیر و تخصیص یابندکان نامه پس بهشت بهلاک و ثبور تقسیم بحصول بیوت
بعد کلام بجملهٔ فما لهم لا یؤمنون و معطوف او رسانید و توبیخ بر ترک ایمان و ترک سجده در وقت تلاوت قرآن بر وجه تفریع و تسبیب بر تفریق و تقسیم سابق مترتب کردانید
بعد جملهٔ فبشرهم بر وجه تسبیب و تفریع آورد سورت مذکوره را بجملهٔ مسطوره ختم کرد شك نیست جملهایی که از ینجا بسبب اکر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد
باب میان ایشان اتصال و ارتباط باشد و اکر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود کلی مفرد دیکر بیست انچه بر وجه اعتراض در میان جمل مذکوره آمده میان
کلامها متصل واقع شده جمل دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ بالادغام
حمزة وكسائي وهشام

يَنظُرُونَ ط هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
نکران بحال کافران در دوزخ هیچ جزا داده شدند کافران جزای آنچه بودند که میکردند در دنیا از کفر و معاصی

سورة انشقت ثلاث وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ لا وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ لا
چون آسمان شکافته شود وطاعت نماید فرمان پروردکار خودرا وسزاوار طاعت
وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ لا وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ لا
وچون زمین مستوی ومبسوط شود وبیفکند آنرا که در جوف ویست وبکلی خالی کردد از اثقال و موتی و کنوز
وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ط يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ
وطاعت نماید مر پروردکار خودرا وسزاوار طاعت است ای آدمی بدرستی تو
مر پروردکار خودرا
كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ج
جهد نماینده در اشتغال تا وقت رسیدن بجزای پروردکار تو جهد نمودنی پس فرارسنده بجزای آن عمل
فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ لا فَسَوْفَ يُحَاسَبُ
پس اما هر انکه داده شود نامهٔ اعمال او بدست راست او پس زود بود که حساب فرمایند

وَأَذِنَت بالتسهيل في الوقف حمزة
وَإِذَا الْأَرْضُ بالنقل ورش
وَإِذَا الْأَرْضُ سكت خلف في رواية خلاد
وَأَلْقَتْ بالتسهيل في الوقف حمزة
وَأَذِنَت بالتسهيل في الوقف حمزة
الانسان بالنقل ورش
الانسان سكت خلف في رواية خلاد
إِنَّكَ كَادِحٌ بالادغام سوسي
كَادِحٌ إِلَىٰ بالنقل ورش كَادِحٌ إِلَىٰ سكت خلف في رواية رَبِّكَ كَدْحًا ادغم سوسي فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ بالنقل ورش مع ثلثة اوجه فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ سكت خلف في رواية

بسم الله الرحمن الرحيم إذا السماء انشقت وأذنت لربها وحقت وإذا الأرض مدت وألقت ما فيها وتخلت وأذنت لربها وحقت
اذا شرطية است السماء فاعل فعل مقدر ای اذا انشقت السماء انشقت مذکور فعل مقدر را مفسرست واذنت لربها وحقت عطف اند بر شرطیه سابق جزاء اذا بر وفق جزاء اذا الشمس کورت واذا السماء انفطرت علمت نفس ما عملت یا بقرینهٔ یا ایها الانسان انك كادح الی ربك كدحا فملاقیه لاقی الانسان كدحه ای كسبه تقدیر کنند یا بقرینهٔ فاما من اوتی کتابه بیمینه اوتی کتابه یا بقرینهٔ فسوف یحاسب حسابا یسیرا لاقی حسابه مقدر کویند معنی اینست چون آسمان بشکافد و پاره پاره شود وطاعت کند ودم اذعان وانقیاد زند واو بطاعت پروردکار خویش سزاوارست چه او مخلوقی از مخلوقات کردکارست
بیت
چه کند بنده که کردن ننهد فرمانرا چه کند کوی که کردن در زند هر ...
وچون زمین کستر ... وهموار کرده شود ... بلندیها کوهها و تشبیهها بر ود وآنچ دریا لحن از اموات وکنوز واموال دارد بیرون افکند واز آنچه درونست از احمال واثقال خالی شود ومر پروردکار خود را طاعت ورزد هر نفسی را کرده او معلوم خواهد کشت وهر نفسی بکتاب وحساب خواهد رسید یا ایها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه یا ایها الانسان جمله ندائیه است کادح بمعنی ساعی جبران است الی ربك بحذف مضاف بتقدیر الی لقاء ربك متعلق است بساع فملاقیه عطف است بر کادح وضمیر مجرور در ملاقیه عاید ست بر کدحا بحذف مضاف ای فملاق کتاب ربه او حساب ربه وجملهٔ یا ایها الانسان انك كادح الى ربك كدحا فملاقيه مذکورست بعد ذکر خرابی جهان بر وجه استیناف در بیان شان انسان وتاکید جملهٔ انك كادح برای ابراز وعید بر سبیل وکادتست معنی اینست ای آدمی بدرستی تو بسوی حساب پروردکار خویش سعی کننده سعی کردنی ودر کارهای نیك وبد که هر یکی موجب جزا وسزاست شتابنده شتافتنی پس بحساب خدای رسنده بجزای سعی را بیننده فأما من أوتي كتابه بيمينه فسوف يحاسب حسابا يسيرا وينقلب الى اهله مسرورا وأما من أوتي كتابه وراء ظهره فسوف يدعوا ثبورا ويصلى سعيرا انه كان في اهله مسرورا انه ظن ان لن يحور بلى ان ربه كان به بصيرا معنی آیاتست پس هر چون که باشد

كساني كه داده شود نامهٔ اعمال ايشان بدست راست يعني مؤمنان پس سرانجام حساب كرده شود حسابي آسان در حديث آمده چون ام المومنين عايشه رضي الله عنها دعاء اللهم حاسبنا حسابا يسيرا شنيد بيغمبر صلى الله عليه وسلم را از حساب يسير برسيد بيغمبر فرمود صلى الله عليه وسلم كه در نامهٔ او نظر كنند بر نيكيها جزا بدهند واز بديها بكذرند بكويند چنين نيكي كردي بذيرفتيم وچنين بدي كردي كذشتيم در هيچ چيز كفته نشود اين كار چرا كردي واين عمل چرا آوردي من نوقش في الحساب عذاب هركه در حساب مناقشه واقع شود چرا كردي وچونه آوردي بيش آيد معذب كردد هم مؤمنانرا نامه بدست راست آيد حساب يسير كه عبارت از عرض و عفو ايست روي نمايد.

لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

حسابا يسيرا ۞ وينقلب الى اهله مسرورا ۞

حسابي آسان بي مناقشه — وباز كردد — سوي كسان خود در جنت — حال آنكه شادان بود

واما من اوتي كتابه وراء ظهره فسوف

واما هركه دهند — نامهٔ اعمال اورا از جانب بشت — او — بس زود بود

يدعوا ثبورا ۞ ويصلى سعيرا ۞ انه كان في اهله

كه خواند هلاك را يعني دعا بد كند — ودر آيد — در آتش افروخته — بدرستي كه او بود در ميان كسان خود

مسرورا ۞ انه ظن ان لن يحور ۞ بلى ان

شادان از تنعم وترفه يعني رفاهيت — بدرستي او كمان برد — كه هركز باز نكردد بالله از جزا — آري باز كردد

ربه كان به بصيرا ۞ فلا اقسم بالشفق ۞

بروردكار او هست بحال او — بينا — بس سوكند ياد ميكنم — بسرخي كه در افق مغرب بيدا آيد

والليل وما وسق ۞ والقمر اذا اتسق ۞ لتركبن

وبشب وآنچه ظلمت شب سائر آنست از اجسام واعراض وجامع آنست — وبماه — چون نور او تمام كرده شود — هرآينه بر نشينيد

طبقا عن طبق ۞ فما لهم لا يؤمنون ۞ واذا

حالي از بعد حالي كه هريك مطابق نظير خود بود در شدت وهول — بس چيست ايشانرا كه ايمان نمي آرند — وچون

قرئ عليهم القران لا يسجدون ۞ بل الذين

خوانده شود بر ايشان — قرآن — سجده نميكنند خدايرا — نه كه آنان كه

كفروا يكذبون ۞ والله اعلم بما يوعون ۞

كافر شدند — تكذيب مي نمايند بغيبت با قرآن — وخداي تعالى داناست بآنچه نهان ميدارند از تكذيب وكفر وسائر اعتقادات فاسده ونيات

عليهم في الحالين عليهم بكسر الهاء القران بالنقل ابن كثير اعلم بما بالادغام

بضم الهاء والميم حمزة وفي الوصل كسائي — والكسر ابو عمرو — وفي الوقف حمزة — سوسي

حسابا يسيرا — مدغما في الفتنة خلف

يسيرا — بالترقيق ورش

واما من اوتي — بالنقل ورش

واما من اوتي — سكت خلف في رواية

ثبورا و — مدغما في الغنة خلف

ويصلى — بالامالة المحضة حمزة

ويصلى — بالتقليل ورش

ويصلى — بالامالة كسائي

سعيرا — بالترقيق ورش

ان لن يحور — مدغما في الغنة خلف

بلى — بالامالة المحضة حمزة كسائي

بلى — بالتقليل ورش

بصيرا — بالترقيق ورش

اقسم بالشفق — بالاسكان مع الاخفاء

لتركبن — بفتح الباء ابن كثير حمزة كسائي

لا يؤمنون — بالابدال ورش والسوسي

فلا اقسم بالشفق والليل وما وسق والقمر اذا اتسق لتركبن طبقا عن طبق فما لهم لا يؤمنون واذا قرئ عليهم القران لا يسجدون ۩ معني اينست

بس سوكند ياد ميكنم به شفق وآن سرخي است كه بعد غروب آفتاب بيدا آيد ونزديك ابو حنيفه رضي الله عنه سپيدي است كه بعد سرخي روي نمايد وسوكند ياد ميكنم بشب وآنچ شب آنرا بوشيد وآنچ بتاريكي شب نهان كرد واين سوكند است بهمه چيزها كه بشب بوشيده شود ودر تاريكي مختفي كردد وبعضي كويند سوكند است بشب وعبادت بنهان وسوكند ياد ميكنم بماهتاب چون كمال كيرد وانتظام بذيرد هرآينه بر طبقي از آسمان بعد طبقي سوار خواهي كشت وبه درجه معراج خواهي رسيد

سجده

يا معني چنين كويند هرآينه مرتكب ميشويد شما اي مردمان آنچه مرتكب شدند كذشتكان طبقه بعد طبقه فرقه بعد فرقه از شكستن حق من وحق خلق وتكذيب حق وصدق از تكذيب كتاب خداي وانكار روز جزا پس چون كافران وعد ووعيد ميشنوند چيست مرايشانرا كه ايمان نمي آرند خود را در بلا كفر ميدارند

جيست مرايشانرا چون خوانده ميشود برايشان قرآن براي تعظيم فرستنده روي برزمين نمي آرند وسجده عبوديت نميكزارند بل الذين كفروا يكذبون والله اعلم بما يوعون فبشرهم بعذاب اليم الا الذين امنوا وعملوا الصالحات لهم اجر غير ممنون معني اين است آنانكه نكرويده اند وكفر ورزيده اند قران وبيغمبر را تكذيب ميكنند وخود را در بلا ميافكنند وخداي داناترست بدانچ جمع ميكنند آنرا در دلهاي خويش از اعتقادهاي نابسنديده ونيتهاء ناكزيده وكفر خفي وتكذيب قرآن ونبي يا كويند خداي داناترست بدانچ كرد ميكنند از افعال واقوال در صحايف اعمال يا كويند خداي داناترست بدانچ ايشان كرد مي آرند وذخيره ميكنند براي نفسهاي خويش از انواع عذاب واصناف عقاب

ليكن آنانكه ايمان آوردند واعمال صالحه كردند مرايشانرا تخويف عذاب نبود ثواب جاويد غير مقطوع يعني غير متناهي باشد وبدانكه درآخر سورت ذكر عذاب كافرانكرد بعدازان ثواب
مؤمنان بصفت خلود وعدم تناهي آورد وبيان شان جزادر حق هردو فريق تمام كشت وذكر عقاب كافران وثواب مؤمنان بانتها پيوست وشك نيست كه اين مقطع ازجهت دلالت
بر تمام كلام وانتهاء مطلوب ومرام مقطعي حسن ومنتهايي مستحسن است والله اعلم بمضمونات كتابه الكريم ومفهومات قرانه العظيم لا اله الا هو عليه توكلي عليه وهو حسبي
سورة البروج سورت بروج مكي است در تفسير آورده بيست ودو آيت است صد ونه كلمه است چهارصد وسي حرف است ربط اين سورة با سورت انشقت آنست كه افتتاح
سورت انشقت بذكر قيامت بود ودرميداسورت بروج ذكر يوم موعود كه عبارت از روز قيامت است روي نمود ونيز ختم سورت انشقت بوعيد كافران ووعد مومنان
است سورت بروج نيز مشتمل بر آنست بدانكه سورة بروج را باخبار از بعث وحساب كه مقدرست با مضمون جمله ديگر كه بجواب قسم بودن درخورست افتتاح كرد بعده

فبشرهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

لهم اجر قرا قالون بالصلة والقصر والمد ... وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

لهم اجر بالسكت خلف في روايته

فبشرهم بعذاب اليم لا الا الذين آمنوا

پس مژده ده ايشانرا بعذابي دردناك مگر آنانكه ايمان آوردند

وعملوا الصالحات لهم اجر غير ممنون

وكردند كارهاي نيكو مرايشانراست مزدي نه مقطوع يا نامنت

ركوع

سورة البروج اثنتان وعشرون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

والسماء ذات البروج لا واليوم الموعود لا

بحق آسمان خداوند برجهاي دوازده گانه وبحق روز وعده داده شده

وشاهد ومشهود ط قتل اصحاب الاخدود لا

وبحق گواهي دهنده وآنچه درآن روز بود از عجايب لعنت باد بر اهل شكاف در زمين

وشاهد مدغم اي الغنة خلف

اصحاب الاخدود بالنقل ورش

اصحاب الاخدود بالسكت خلف في روايته خلاد

النار ذات الوقود لا اذ هم عليها قعود لا

اهل آن آتش بسيار هيزم چون آنكسان برحوالي آن آتش نشسته بودند

النار النار بالامالة المحضة الدوري ابو عمرو وورش بين بين

وهم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود ط

وايشان برآن تعذيب كه ميكردند بامؤمنان گواهان بودند يكديگر را

قعود مدغم بغير الغنة خلف بالمؤمنين بالابدال ورش والسوسي

كودكي را بر ساحري فرستاد آموختن سحر از آن ساحر فرمود كودك
مذكور درخانه ساحر رفتي وسحر آموختي درميان راه گوشه نشين ديد
كلمات او شنيد محبت او اورا خوش آمد ومحبت او در دل او در آمد
گاه گاه بر او رفتي وناپيد گرفتي چون او را بر گوشه نشين درنگ شدي
ساحر بر رسم معلمان زدي پيش گوشه نشين از زدن او شكايت كرد

فقصه اصحاب اخدود بر وجه
اعتراض آورد بعد ذكر كافران
ومومنان حاصل گشت ووعيد
كافران ووعد مؤمنان بذكر
پيوست بعد بجمله ان الذين
فتنوا المؤمنين والمؤمنات وعيد
كافران بر سبيل الاستيناف مبين
كردانيد بعد بر وجه تذييل جمله
هل اتيك حديث الجنود فرعون
وثمود بر وجه تاييد جمله ان
بطش ربك لشديد روي
نمود بعد جمله
بل هو قران مجيد
بر وجه تكميل براي دفع
تكذيب آورد سورة مذكوره
را بجمله مسطوره ختم كرد وشك
نيست جملهايي كه از يكجا نيست
اگر مقاصد ايشان مختلف بود
ازجهت اتحاد باب ميان ايشان
اتصال وارتباط باشد واگر
مقصود از همه يكي است هريكي
درمقصود كلي مقرر ديگريست
آنچ بر وجه اعتراض درميان جمل
مذكور آمد ميان كلامها
متصل واقع شد جمل ديگر از هر
نوع در محلهايي كه بيايد بمشية
الله وعونه بيان آن روي نمايد
والله اعلم بالصواب واليه المرجع
والمآب
بسم الله الرحمن الرحيم
والسماء ذات البروج واليوم
الموعود وشاهد ومشهود
معني اينست بسوگند
ياد ميكنم بسمايي كه خداوندبرجهاست
درآسمان دوازده برج است
حمل ثور جوزا سرطان اسد
سنبله ميزان عقرب قوس
جدي دلو حوت
هر دوازده
برج مذكوره
بامنازل خويش متعلق اند
بقدرة الملك الحي الذي لا يموت
وبروزي كه موعودست يعني
روز قيامت كه معلوم ومعهودست
وبشاهدي كه درآن روز حاضر
خواهد گشت وبمشهودي كه
شهود شاهد مذكور بدو خواهد
پيوست وبعضي گويند شاهد
مصطفي است ومشهود روز جزا
وسزاست وبعضي گويند شاهد
عيسي است ومشهود امت

واصحاب اقتداست وبعضي گويند شاهد امت پيغمبر ماست ومشهود امم ساير انبياست وبعضي گويند شاهد حجر اسود بود ومشهود حج گزارنده باشد كه گفته اند حجر اسود گواهي خواهد
براي حاجيان بحج گزاردن ايشان وبعضي گويند شاهد ليالي وايام است ومشهود اعمال انام است در حديث است هر روزي كه مي آيد بر بني آدم ميگويد كه من روز جديدم
بر اعمال شما شهيدم مرا غنيمت داريد درمن كارهاي نيك آريد وبعضي گويند شاهد فرشتگانند كه اعمال مردم را نگاشتانند ومشهود مردمانند وبعضي گويند شاهد پيغمبر ماست ومشهود
ساير انبياست وبعضي گويند شاهد روز جمعه بود ومشهود روز عرفه بود وبعضي بر عكس گويند ودرهريكي عكس صفت ديگري جويند قتل اصحاب الاخدود النار ذات الوقود
اذ هم عليها قعود وهم على ما يفعلون بالمؤمنين شهود معني اينست لعنت كرده شدند يا لعنت كرده شده باد صاحبان گوكها آتش آنكسان كه خداوند هيزم است در آن
وقت كه ايشان بران آتش يعني نزديك آن نشسته بودند وايشان عقوبتي كه بر مسلمانان كرده مي شد همچو گواهان مشاهده ميكردند روايت كرده اند با دشاهي كافر بود

كوشه نشين اورا برين آورد جون در درنك از ساحر بترسد تمسك بداشتن اهل خويش كند وجون از اهل خويش بترسد عذر داشتن ساحر درميان افكند برين طريق صحبت كوشه نشين
دريافت دركار دين بهره عظيم يافت روزي كودك مذكور مي آمد ديد كه ماري عظيم ره كرفته ومردمان را از رفتن در آن راه مانع كشته كفت خداوندا اكر كار كوشه نشين بهترست ومر
اوان ساحر بترست مادر ابدست من بكشان وسرا وبكفايت برسان سنكي زد مار مذكور را بكشت جون بر كوشه نشين آمد اين حكايات كفت كوشه نشين اورا اكرام كرد ودر اجلال واعظام
كفت اي پسرك من تو در مرتبه از من بالاتر شدي ودر درجه بر من فايق وراجح آمدي ليكن بچيزي مبتلا خواهي كشت بر نجي ومشقتي خواهي پيوست نام من مكيري وشناخت من بديد ي
بعد از ان كار آن كودك بمرتبه عالي رسيد وشان او بارا اكمه وابرص كشيد انواع امراض را علاج كردي واصناف مرضي را بر صحت آوردي تا آنكه يكي از همنشينان پادشاه
كور شده بود با هدايا وتحف بسيار بدين كودك توجه نمود ملاقات او دريافت بينايي خواست كودك كفت بينايي جز خداي كسي نتواند داد وپرده از چشم جز
خداي كسي نتواند كشاد اكر تو
بخداي عز وجل ايمان آري
بينايي دهد وروشنايي چشم
بخشد او ايمان آورد خداي
چشم او را روشن كرد همنشين
پادشاه به بينايي پيوست
بينا شده در مجلس پادشاه حاضر
كشت پادشاه كفت ترا بينا ي
كه داد او كفت پروردكار
من چشم مرا كشاد پادشاه كفت
ترا پروردكار غير من كجاست
كفت پروردكار من وتو خداست
او را عقوبت كردن فرمود
خدايي كه كودك مذكور را
نمود كودك را كرفت او نيز
الوهيت خداي وكرويدن
خويش بپذيرفت او را نيز
عقوبت كرد تا او را بر كوشه
نشين آورد پادشاه همنشين
خود را كه ايمان آورده بود
وكوشه نشين كه او را ايمان
آوردن فرمود بسياست
آورده ... بار
دو ... كان
پركاله ... كرد
كودك را بكسان خود داد
بر سر كوهي فرستاد كه او را
مرتد سازيد واكر مرتد نشود
از كوه اندازيد جون او را بر سر
كوه بردند دعا كرد كوه بجنبيد
ايشان همه فرو افتادند كودك
مذكور بسلامت وعافيت رسيد
پادشاه كفت ياران من چه شدند
او قصه باز ديد كسان ديكر را
فرمود در كشتي سوار كنيد در
ميان دريا بريد غرق كنيد جون
درميان دريا بردند او را در
حين غرق آوردند دعاء نجات
خويش كرد كشتي باز كوشه
كشت كسان پادشاه
غرق شدند كودك نجات
بپيوست بر پادشاه
آمد پادشاه
از ... كسان
خود پرسيد كودك قصه
ايشان باز ديد وكفت تو مرا
كشتن نتواني مكر آنكه همه خلق
را در صحرايي حاضر كرداني جون
كشتن من بجويي بسم الله
رب الغلام كويي تيري

فلهمو لهمو لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون
منهمو الا قرا قالون بالصلة والقصر والمد تركها وورش بالصلة مع المد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

منهمو الا بالسكت خلف في رواية
الا ان يؤمنوا بالابدال ورش والسوسي
ان يؤمنوا مدغما غير الغنة خلف
والارض بالنقل ورش
والارض سكت خلف وفي رواية خلاد
شيء شيء بالوجهين ورش سكت خلف في رواية خلاد
المومنين بالابدال ورش والسوسي
والمومنات بالابدال ورش والسوسي
امنوا ثلثة اوجه لورش
الانهار بالنقل ورش
الانهار سكت خلف وفي رواية خلاد
انه هو يبدي ادغم سوسي بالابدال في
وهو الغفور الوقف حمزة وهشام قالون وابو عمرو وكسايي
الودود ذو العرش بالادغام سوسي
المجيد بكسر الدال الحسن وكسايي

وما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز
وعيب نديدند ازمؤمنان مكر آنكه ايمان داشتند بخداي عزوجل بي همتا
الحميد ◌ الذي له ملك السموات والارض ط
ستوده آنكه مروراست پادشاهي آسمانها ط وزمين
والله علي كل شيء شهيد ◌ ان الذين
وخداي تعالي بر هر چيزي كواهست بدرستي آنان كه
فتنوا المؤمنين والمؤمنات ثم لم يتوبوا فلهم
عذاب نمودند يا ابتلا كردند وبسوختند مردان با ايمان را وزنان با ايمان را پس توبه نكردند پس مر ايشان را
عذاب جهنم ولهم عذاب الحريق ط ◌ ان الذين
عذاب دوزخ ومر ايشانراست آتش سوزان عظيم تر از اول بدرستي آنان كه
امنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجري
ايمان آوردند وكردند كارهاي نيكو مر ايشانراست بوستانها كه مي رود
من تحتها الانهار ط ذلك الفوز الكبير ط ان
از فرود اشجار آن جويها آن فيروزي بزركست بدرستي
بطش ربك لشديد ◌ انه هو يبدي ويعيد ج
سخت كرفتن پروردكار تو مرآينه سختست وبدرستي اوست كه مي آفريند وديكرباره زنده ميكند
وهو الغفور الودود ◌ ذو العرش المجيد لا
واو آمرزكارست دوست دار مطيعان خداوند عرش بلند رتبت

جستند وبزاري وتضرع كفتند پادشاه كافران كوكها كافت ودران نفت وهيزم انداخت چند بتي در كنار كوكها داشت
مسلمانان را كفت اين بت را سجده كنيد يا خود را در آتش افكنيد روزي عورتي بچه كنار كرفته رسيد او را كفتند بت
بپرست اكر نپرستي در آتش افكنيم او بت نپرستيد از جهت بچه تعلق ميكرد بچه رضيع در زبان آمد او را باختيار آتش آورد
ايشان چون او را در آتش انداختند بيش خداي عز وجل ناليد آتش زبانه زد كافراني كه مسلمانان را مي سوختند همه را سوخته
كردانيد واز امير المومنين رضي الله عنه مرويست پادشاهي از آتش پرستان در حالت مستي خمر با خواهر خويش فعل بد كرد

تركش من بكشي بدان تير تواني كه مرا بكشي همه خلق را جمع كرد تيري از تركش كودك بيرون آورد بسم الله رب الغلام كفت كودك را به تير زد جان شيرين او بيرون آمد از هرجانبي
نعره آمنا برب الغلام برآمد همه خلق در ايمان واسلام در آمد غرض كودك حاصل كشت ومقصود او بحصول پيوست مقربان پادشاه پيش او كفتند از هرچه مي ترسيدي پيش آمد
همه خلق بكردكار ان كودك ايمان آورد ودر دين كودك در آمد پادشاه كفت تا سر هر كوچه كول بكاوند و با آتش پر كنند هر كه در دين غلام در آمده است اكر باز نكردد در
آتش اندازند وهلاك كنند بسوزند خاكستر سازند همچنان كردند مردمان را در آتش مي انداختند وسوخته مي ساختند تا آنكه نوبت زني كه بچه شيرخواره در كنار داشت
رسيد از جهت تعلق هلاك بچه بسر خزيد بچه شيرخواره زبان كشاد وما در را پند داد تو برحقي از حق پاي پس منه آر ودين حق را مكذار وبعضي كويند در شهري از شهرها
مسلمانان قحط افتاد وبلاء ابتلا بكرسنكي زاد نزديك آن شهر شهري از شهرهاء كافران بود اهل آن شهر را از آمدن مسلمانان قحط زده دشوار نمود از پادشاه خويش منع آمدن ايشان

انجهت دفع ملامت خود را بر دعوی اباحت این کار آورد هیچ کسی سخن اونه پذیرفت او مردمان از جهت نا پذیرفتن این دعوی کشتن گرفتن تا آنکه گوکها کافت در آن آتش افروخت جماعتی را
درین قصّه سوخت قصّه اصحاب اخدود این بود حادثه تکلم بچه رضیع با مادر درین قصّه روی نمود و بعضی گویند مردی از اصحاب عیسی علیه السّلام جماعتی را دعوت سوی اسلام
کرد ایشان را بر دین اسلام آورد بادشاهی یهودی با لشکرهاء بسیار از ملک حمیر این مسلمانان را بر ملت یهودی خواند ایشان قبول نکردند خود را باختیار ارتداد ننمودند آن کافر گوکها
پر آتش ساخت موازنه دوازده هزار و بعضی گویند هفتاد هزار آدمی را در آتش انداخت ایشان اصحاب اخدود بودند که این جرأت نمودند **وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا**
بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ معنی اینست و کینه کشی نکرده اند کافران مگر آنکه ایمان آورده اند ایشان بخدای
که عزیزست یعنی قوی و غالب است حمیدست یعنی ستوده است آنست که مر اوراست بیقین ملک آسمان و زمین و خدای بر هر چیزی گواهست و بهمه چیز آگاهست

از مؤمنان از جهت

وراءهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ ۞ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ۞

کننده هر چه خواهد · هیچ آمد بتو قصّه لشکرها

فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ۞ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي

فرعون و ثمود · نه که آنان که کافرند · در

تَكْذِيبٍ ۞ وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ۞

باور نا داشتن اند · بتکذیب · وخدای تعالی از پس و پیش ایشان · شامل حال ایشانست بعلم وقدرت

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ۞ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ ۞

نه که آن قرآنیست بلند رتبت · مکتوب در لوح · نگاه داشته از تحریف و از بیاطین

سورة الطارق سبع عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ۞ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ

بحق آسمان و آنچه بشب در آید از ستاره وغیره · وچه دانی توچیست آن بشب درآینده

النَّجْمُ الثَّاقِبُ ۞ إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ

آن ستاره روشن است · نیست هیچ نفسی · مگر که موکل است بر آن نگاه دارنده از ملائک

در حالت معاش و بفاسوی حفظ خداوند تقدّس و تعالی افتتاح کرد بعده ذکر مبدا خلق او بجمله فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق
در بیان آورد بعده بجمله انه علی رجعه لقادر معاد او بر وجه استیناف مذکور گشت بعده بجمله فما له من قوة ولا ناصر عجز و اضطرار
او در آن روز بذکر پیوست بعده سخن بجمله والسّماء ذات الرّجع والارض ذات الصّدع انه لقول فصل وما هو بالهزل رسانید
کلام را بمضمون او مذیل گردانید بعده بر وجه استیناف در شان منکران معاد جمله انهم یکیدون کیدا واکید کیدا متضمن وعید آورد
بعده فمهل الکافرین امهلهم رویدا که در شان ظهور وعید متضمن امهال چند گاهی است سورت را ختم کرد و شك نیست جمله‌ایی

هل اتيك بالفصل والوقف · هل اتيك · هل اتيك بالامالة حمزه و کسائی · هل اتيك · تكذيب والله مدغما غیر البتة

من ورائهم مدغما غیر البتة خلف

قرآن محفوظ بالتعلیل · وقرأ نافع · بالوقف حمزه

وما ادریك ابو عمرو و حمزه و کسائی و ابو بکر · وما ادریك امالة بین بین ورش

نفس لما تخفیفا المیم نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ معنی اینست بدرستی آنان که مردان مؤمن و زنان مؤمنه را مفتون و مبتلا ساختند و اهل ایمان را بر فتنه انداختند پس از آن توبه نکردند پشیمان نشدند پس مر ایشان را عذاب دوزخ بود و مر ایشان را عذاب آتش سوزان باشد **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ** معنی اینست بدرستی آنانکه ایمان آوردند و اعمال صالحه کردند مر ایشان راست جناتی که روان بود فرود آن انهار آن جز ظفری و نجاتی است بزرگ وصول و دخول است در دار قرار **إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ وَيُعِيدُ وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ** معنی اینست بدرستی گرفتن پروردگار تو هر اینه سخت بود قهر و قمع جابر باشد بدرستی او کمال قدرت دارد که از عدم در وجود آرد و بعد میرانیدن بسوی زندگی باز گرداند استخوان ریزیده و خاک گشته را کسوت حیات بپوشاند و او آمرزگارست نیکان را دوست دارست خداوند عرش مجیدست یا گویند خداوند عرش بزرگوارست مر هر چه خواهد کننده است بر مقتضاء حکمت آفریننده است **هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ** معنی این آهست که بر تو حکایت لشکرها یعنی لشکرها فرعون و ثمود آمده که ایشان همه را بطش خدا و اخذ کردگار جل و علا هلاک و فنا واقع شده بهلاك پیوستند مستاصل گشتند **بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ** معنی است لیکن کسانی که کفر ورزیدند و بدین اسلام نگرویدند در تکذیب اند مر چیزی که بر توفرود آمده نسبت بدروغ میکنند مر آنچ بر تو قصّه کرده شده **وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ** معنی اینست و خدای بعلم و قدرت همه را محیط است تکذیبی که ایشان میکنند
میدانند بر اندازه آن سزا دادن میتواند **بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ** معنی این است لیکن کتاب منزل که ایشان آنرا منکر میشوند قرآن مجیدست بزرگی دارد هر خردمندی که بشنود
او را شریف و بزرگ شمارد که این است در لوح که نگاه داشته شده است از مدخل شیطان و وقوع تبدیل و تغییر در آن **بدانکه** در افتتاح سورة قصّه اصحاب اخدود آورد آنرا مؤکد و موید بانواع
تاکیدات و تاییدات کرد تا آنکه ثابت گشت و ثبوت آن بوضوح و انجلا پیوست کلام باتمام رسید سخن بانتها انجامید شك نیست اینچنین مقطع مقطعی حسن بود و اینچنین منتها منتهای مستحسن
لا محیط احد مر ادات کلامه لا اله الا هو رب‌نی توکلی علیه و هو حسبی **سُورَةُ الطَّارِقِ** سورة طارق هفده آیت است شصت و یك کلمه است
دویست وسی و نه حرف است ربط این سورت با سورة بروج آنست ختم سورة بروج در مدح قرآن بود درین سورة نیز مدح قرآن روی نمود **بدانکه** سورت طارق را بذکر احتیاج مردمان

مکی است

که اینکیابست اکر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد باب میان ایشان اتصال و ارتباط باشد و اکر مقصود از همه یکی است هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکر یست آنچ بر وجه اعتراض در میان جمل مقصوده آمده میان کلامها متصل و واقع شده جمل دیکر از هر نوع در محلهایی که بباید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

بسم الله الرحمن الرحیم والسماء والطارق وما ادریک ما الطارق النجم الثاقب ان کل نفس لما علیها حافظ معنی اینست بسوکند یاد میکنم باسمان و بطارق وچه دریا باندترا که طارق چیست ستارهٔ شب آینده خداوند روشنی است بدرستی هر نفسی هرآینه بروی نکاهبانیست یا کویند نیست هیچ نفسی مکر آنکه بروی حافظی عظیم الشانیست فلینظر الانسان مم خلق خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب انه علی رجعه لقادر یوم تبلی السرائر فما له من قوة ولا ناصر معنی اینست پس چون انسان حالت معاش خویش را دانست که محفوف بحفظ و عنایت خداست و معلوم کرد که مخصوص بحمایت و عنایت حق جل و علاست پس کو در حالت مبدا خویش بنکرد و در بدایت موجود شدن خویش نظر کند از چه آفریده شده است و از چه چیز پدید آمده است همه داند که آفریده شده است از آبی ریخته با آب زن آمیخته که از صلب مرد بیرون آید و از استخوانهاء سینهٔ زن روی مینماید بدرستی خدای بر باز کردانیدن ایشان بعد ممات به زندکی رسانیدن تواناست آن روز که نهانها ظاهر کرده شود و عقاید مختفیه آشکارا کردد در آن روز که انسانرا قوتی بنفس خود نبود و نه اورا یاری دهنده باشد که به یاری او آفات را از خویش دفع کند والسماء ذات الرجع والارض ذات الصدع انه لقول فصل وما هو بالهزل معنی اینست سوکند یاد میکنم باسمانی که خداوند بارانست که آمدن باران از سمت آسمانست رجع در لغت بمعنی بازکشت آمده باران از جهت رفتن و باز کشتن مسمی برجع شده و اکر از سما سحاب مراد شود توصیف او بذات رجع بودن آسان بود و اکر از سما آسمان مراد دارند

انهمو امهلهمو قرأ ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ مِمَّ خُلِقَ ۝ خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ ۝
پس باید که نکرد آدمی — ازچه چیز آفریده شده — آفریده شد از آبی ریخته شده

يَخْرُجُ مِن بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ۝ إِنَّهُ عَلَىٰ
که بیرون آید از میان استخوانهای پشت مرد و استخوانهای سینهٔ زن — بدرستی او بر

رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ۝ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ۝ فَمَا لَهُ مِن
اعادت آن آدمی هرآینه تواناست — در آن روز که بظهور آید احوال نیات و عقاید — پس نیست اورا هیچ

قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ۝ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ۝ وَالْأَرْضِ
قوتی بر دفع مکروه و نه هیچ یاری دهنده — و بحق آسمان خداوند باران — و زمین

ذَاتِ الصَّدْعِ ۝ إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ۝ وَمَا هُوَ
خداوند شکاف — بدرستی که آن قرآن هرآینه کفتاریست فاصل میان حق و باطل — و نیست آن چیز

بِالْهَزْلِ ۝ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ۝
بازی — بدرستی که ایشان یعنی اشراف مکه مکر میسازند در ابطال دین حق مکر نمودنی — که حقیقتی ندارد

وَأَكِيدُ كَيْدًا ۝ فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا
و میخواهم که مجازات کید ایشان نمایم کید نمودنی — پس مهلت ده کافرانرا — مهلت ده ایشانرا اهمالی اندک تا بروز بدر یا قیامت

الإنسان — بالنقل ورش
الإنسان — بسکت خلف وفی روایة خلاد
مِمَّهْ — فی الوقف البزی
دافق یخرج — مدغما عن الغنة خلف
السرائر — بالترقیق ورش بینهما
قوة ولا — مدغما عن الغنة خلف
والأرض — بالنقل ورش
والأرض — بسکت خلف وفی روایة خلاد
رکوع
نصف الجزو
فصل وما — مدغما عن الغنة خلف
کیدا و — مدغما عن الغنة خلف
الکافرین — الامالة بین بین ورش
الکافرین — بالامالة المحضة ابوعمرو ودوری

سورة الأعلى تسع عشرة آية

مهلت ده ایشانرا مهلت دادنی یسیر و فرصت ده ایشانرا فرصتی حقیر که مهلت و فرصت ایشان هر چند کثیر نماید بر نسبت عذاب ابدی و عقوبت سرمدی در نظر خرد قلیل و یسیر آید. و بدانکه ختم این سورة بر وعید مذکور و انتهاء بتهدید مسطور دال بر تمام کلام و رسیدن سخن بانتها و اختتام مقطعی حسن است و انتهایی مستحسن است والله اعلم باسرار کلامه و خفیات مرادات لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی. سورة الأعلى سورة اعلی مکی است نوزده آیت هفتاد و دو کلمه

اضافت بملابسه جانب و سمت بدار زند و بسوکند یاد میکنم بزمین که خداوند شکاف است بانفجار عیون یا برستن کیاهها کونا کون بدرستی که قول مذکور و مضمون آیات مسطور بالجمله قرآن و همه فرقان کفتاریست فاصل میان حق و باطل و نیست این قول بیهوده و هزلی که کافران میکویند و بیهوده کویی و عیب جویی طعن او می جویند. انهم یکیدون کیدا واکید کیدا معنی اینست بدرستی که کافران بدسکالی میکنند حقی را که ظاهرست منکر میشوند مکابره میکنند یقین را در تردد می افکنند و من سزاء ایشان خواهم کرد و ایشانرا در عقوبت خواهم آورد باستدراج فرصت میدهم و بمقتضاء حکمت تاخیر عذاب میکنم. فمهل الکافرین امهلهم رویدا معنی اینست چون ما تاخیر عذاب ایشان خواستیم و بوقتی که در آن عذاب ایشان خواسته ایم متعلق داشتیم پس مهلت ده ای محمد کافرانرا عذاب ایشانرا بزودی مجوی و در رنج خواهش هلاک ایشان بشتابی مپوی

ودوبيست وهفتاد وبك حرفست ربط اين سورت باسورت طارق آنست كه درهر يكى ذكر آفرينش وذكر حيات دنيا وآخرت وذكر قرآنست بدانكه درآغاز سورت اعلى پيغمبر را صلى الله
عليه وسلم امر بتسبيح پروردگار تعالى بعد ثناء خداى با فريدن و درست و تمام كردانيدن كرد پس از آن نوعى را چون انسان مهتدى بكمال رسانيدن ونوعى را چون نبات مراعى
درتغيير و نقصان آوردن در ذكر آورد بعد بجمله سنقرئك فلا تنسى الا ما شاء الله وعده قارى قران كردانيدن و بدرجه كمال رسانيدن بذكر پيوست بعد بروجه تسبيب و تفريع
جمله فذكر ان نفعت الذكرى مذكور كشت بعد پيغمبر را صلى الله عليه وسلم برسيد آورده بدين كه ايشان از پند سود كنند امر كرد بعده كلام بجمله سيذكر من يخشى و معطوف
او رسانيد آنان را كه پند سود نكند و آنان را كه موعظت نافع نبود مبين كردانيد جمله قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه فصلى بروجه استيناف درجواب من نجى من النار الكبرى آورد
بعد بل تؤثرون الحيوة الدنيا
بروجه اضراب سابق نمود
بعد جمله والاخرة خير وابقى
كه حال است متضمن مبالغت
در ناسزاوارى از باب تتميم بود
بعد در آخر سورت جمله ان
هذا لفى الصحف الاولى صحف
ابرهيم وموسى بروجه تاييد
جمله سابقه آورد سوره مذكوره
را بجمله مسطوره ختم كرد و شك
نيست جملهايى كه از يكباب
است اگر مقاصد ايشان
مختلف بود از جهت اتحاد باب
ميان ايشان اتصال و ارتباط
باشد و اگر مقصود از هر يكى
است هر يكى در مقصود
كلى مقرر ديگر نيست
آنچه در ميان
جمل بروجه اعتراض
آمده ميان جمل متصل واقع
شده جمل ديگر از هر نوع در
محلهايى كه بيايد بمشية الله
وعونه بيان آن روى نمايد
والله اعلم بالصواب واليه
المرجع والمآب

تخفيف الدال

الاعلى الاعلى الاعلى فسوى فسوى قدر فهدى فهدى

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداى بخشاينده مهربان

سبح اسم ربك الاعلى ۝ الذي خلق فسوى ۝

تعظيم ياد كن نام پروردگار تراكه موصوفست بصفات حسنى آنكه آفريد هر چيز را پس تمام خلقت كردانيد آنرا

والذي قدر فهدى ۝ والذي اخرج المرعى ۝

وآنكه باندازه حكمت و مصلحت كردانيد پس راه نمود آنرا مصالح هر موجود را وآنكه بيرون آورد از زمين نبات را

فجعله غثاء احوى ۝ سنقرئك فلا تنسى ۝

پس كردانيد آنرا پس از سبزى كياه خشك تاريك زود بود كه برتو خوانيم قرآنرا پس فراموش نكنى آنرا

الا ما شاء الله انه يعلم الجهر وما يخفى ۝

مگر آنرا كه خواسته بود خداى تعالى چه او ميداند آشكارا را و آنچه نهانست

ونيسرك لليسرى ۝ فذكر ان نفعت الذكرى ۝

و آسان كردانيديم ترا براى خصلت نيكو پس پند ده اگر سودمند آيد پند دادن

سيذكر من يخشى ۝ ويتجنبها الاشقى ۝

زود بود كه پند پذيرد آنكه از اهل ترسكارى بود و برهيزد از موعظت آن كافرتر

الذي يصلى النار الكبرى ۝ ثم لا يموت

كه درآيد درآتش بزرگتر يعنى دوزخ پس نميرد

فيها ولا يحيى ۝ قد افلح من تزكى ۝

درآن آتش و نزيد زيستنى كه بكار آيد بتحقيق رستكارى يافت آنكه پاكى يافت بايمان و اعمال صالحه

غثاء احوى غثاء احوى احوى احوى سنقريك تنسى تنسى الا ما شاء الله تخفى تخفى ونيسرك لليسرى لليسرى فذكران فذكران الذكرى الذكرى يخشى يخشى من يخشى

الاشقى الاشقى يصلى يصلى الكبرى الكبرى يحيى يحيى
قد افلح قد افلح تزكى تزكى

بسم الله الرحمن الرحيم
سبح اسم ربك الاعلى
الذي خلق فسوى والذي
قدر فهدى والذي
اخرج المرعى
فجعله غثاء
احوى
يعنى
اينست بپاكى ياد كن اى محمد
پروردگار خود را يا كويند
ذات پروردگار خود را كه برترست
از روى قدر نه از روى مكان
كه حق سبحانه وتعالى منزه است
از آن پروردگارى آنكه آفريد
خلق را درست كردانيد دست
با دست پا با پا چشم با چشم
ابرو با ابرو كوش با كوش موى
با موى برابر ساخت هر عضوى
را مقابل هر عضوى جهتى
مقابل جهتى صفتى مقابل صفتى
برداخت پروردگارى آنكه
آنچه صلاح هر حيوانى بدان
متعلق است و بقاء او بدان محقق است مقدر كردانيد و بحكمت بالغه او را بمعرفت آن رهنمايد كودك را پستان شناختن ومكيدن شير دانستن و نر را بر ماده برجستن و در آب آشنا
كردن و راه چاه دريافتن انسان را و ساير حيوانات را از غيب تلقين ميشود بى تعليم و تعلم حاصل ميكردد مكس شهد زنبور خانها با كيفيات و كميات عجيبه بردازد بغير آموختن و آموزانيدن
مهيا سازد مار افعى چون هزار سال شود كور كردد درختى معين است كه درسمت آن برود بعد قطع مسافت بعيده بدان درخت برسد چشم خود را بتراك او مس كند بينا كشته بازكردد
تلقينات آدمى كه تواند شمرد و تعليمات او را كه در شمار تواند آورد چه حقايق داند چه دقايق دريافتن آن تواند چه اغذيه كه سازد چه ادويه كه بردازد چه مصالح كه دريابد
چه مآرب كه در تحصيل آن بشتابد چه براهين كه مترتب كرداند چه مطالب كه دل را بدان برساند اينچنين بيدا آورد و از اسباب قوام وبقا كرد و آنكه بيدا آورد چراگاه انعام پس از آن كردانيد

آن را خشك سياه وام سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَىٰ وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ
وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ معني اين است تحقيق است كه ترا قاري خواهيم كرد و بر قراءة قران خواهيم آورد پس فراموش
نخواهي كرد چيزي را از قران مكر انچه خداي خواسته كه ترا فراموش شود و از خاطر تو بكلي برود چنانچ كفته اند سورة احزاب بر قدر سورة بقره بود باقي نماند
مكر مقداري كه هست و يا في منسي كشت و بنسخ تلاوت بيوست بدرستي خدا ميداند انچه اشكاراست وانچ بنهان بود و آسان كردانيم ترا براي رهي كه اسانست يعني ميسر
كردانيم ره شريعتي كه آسان است براي تو ابعضي از يسري بهشت مراد دارند مطلوب بيان تيسير بهشت بند ارند پس بند ده اكر ايشا نرا بند نفع كند و سامع دم سماع

لهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون — فَصَلَّى (بالامالة، اناالدين بين ورش وابو عمرو) — فَصَلِّي (المحضة حمزة والكسائي) — فَصَلَّى (بالتغليظ ورش، والترقيق اولي)

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ط بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ
وياد كرد نام پروردكار خودرا بس نماز كرد نه كه اختيار ميكنيد زندكاني
الدُّنْيَا ۞ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۞ ط إِنَّ هَٰذَا
اين جهانرا وآن جهان بهتر وباينده ترست بدرستي آنچه ذكر كرده شد وبوديم از توحيد ونبوت ومعاد
لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ۞ لا صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ۞
هر آينه در كتابهاي بيشينه است چون كتابهاي ابرهيم وموسي

سورة الغاشية ست وعشرون آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداي بخشاينده مهربان
هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ۞ ط وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ
هيچ آمد بتو سخن آن بوشيده آينده بخلايق روبها در آن روز
خَاشِعَةٌ ۞ لا عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ۞ لا تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً
باخواري باشند از هول قيامت كاركنندكان بانعب از كشيدن سلاسل در آيند در آتشي كرم
تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ۞ ط لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ۞ لا
آب دهندشان از چشمهٔ بغايت كرم نيست مرايشانرا خورشي مكر از خس خار خشك

بَلْ تُؤْثِرُونَ (بالادغام ورش والسوسي) — بَلْ تُؤْثِرُونَ (بالياء ابو عمرو) — بَلْ تُؤْثِرُونَ (بالادغام ابن عامر و هشام)
ربع
الدُّنْيَا الدُّنْيَا (بالامالة المحضة، اناالدين بين) — وَالْآخِرَةُ وَالْآخِرَةُ (بالنقل ورش، سكت خلف) — خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ (مدغما بغنة خلف) — أَبْقَىٰ — الْأُولَىٰ الْأُولَىٰ الْأُولَىٰ — مُوسَىٰ وَمُوسَىٰ (بالامالة المحضة حمزة والكسائي)

هَلْ أَتَاكَ هَلْ أَتَاكَ أَتَاكَ أَتَاكَ الْغَاشِيَةِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ
(النقل ورش، سكت خلف في تؤا، اناالدين بين ورش، بالامالة المحضة حمزة وكسائي، بالامالة في الوقف كسائي، مدغما بغير الغنة خلف، بالامالة في الوقف كسائي فيهما)
تَصْلَىٰ تَصْلَىٰ تُصْلَىٰ تُسْقَىٰ تُسْقَىٰ عَيْنٍ آنِيَةٍ عَيْنٍ آنِيَةٍ آنِيَةٍ إِنِيَةٍ آنِيَةٍ
(بالتغليظ ورش، بالامالة، بالنقل ورش، بين بين ورش، سكت خلف في، ثلثة اوجه لورش)
طَعَامُ إِلَّا طَعَامُ إِلَّا
(بالامالة المحضة حمزة وكسائي، اناالدين بين ورش وابو عمرو، بضم التاء ابو بكر وابو عمرو، بالامالة هشام، في الوقف كسائي، سكت خلف وفي رواية، بالتعليل ورش)

مطلوب از دنيا همين بود كه وسيلهٔ آخرت شود مصراع ز دنيا تواني كه عقبي خري دنيارا هيچ خانهٔ آتش بند
هرچه تواند ازوي بيرون آرد بيت صاحباعمر عزيزست غنيمت دانش ۞ كوي خيري كه تواني برازميدا نش ۞ إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ۞
روايت كرده اند كتب منزله بسيارست وصحف يا كتب صد و چهارست بر شيث بنجاه صحيفه و بر ادريس سي و بر آدم و بر ابرهيم ده كه ان مجموع صد صحيفه باشد و چهار كتاب
توريت موسي و زبور داود و انجيل عيسي و فرقان محمد صلي الله عليه وسلم وعليهم اجمعين وبعضي ده صحيفه وراي تورية زيادت كنند مجموع كتب منزله صد و چهار ده بر عدد سورتها قران كويند

بندن ندو اكرنه بند دادن
ضايع باشد وموعظت بي فايده
بود واين صريح است درين
كه اكرام بداند كه
مامور امر معروف
را استماع نخواهد
كرد ودر حيز
قبول نخواهد اورد امر
معروف واجب نشود بيت
محل قابل وانكه نصيحت قايل
چو كوش هوش نباشد چه سود
تحقيق است كه بند كيرد كسي كه
از خداي بترسد واز بند كرفتن
باز ماند انكه اشقي است بدبختي
انكه در آيد در اتشي كه بزركترين
آتشهاست پس در اتش نميرد
تا از رنج فارغ شود وحيات نه
بذيرد تا راحت حيات بود
قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّىٰ وَذَكَرَ اسْمَ
رَبِّهِ فَصَلَّىٰ بَلْ تُؤْثِرُونَ
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ
خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ معني اين است
بدرستي رستكار
شد و بفوز وفلاح
بيوست كسي كه از لوث كفر
وكناه يا نفس او زجنس ذمايم
از امثال كينه وكبر
واشباه عجب وفخر پاك
كشت يا تن او از حدث
وجنابت بوضو وغسل يا مال
او بدادن زكوة وصدقه
پاكي وپاكيزكي بذيرفت
ونام پروردكار خود را يعني تكبير
تحريمه كفت پس نماز كه اصل
عبادت بدنيه است بجا آورد
ني بلكه شما اين كار نميكنيد
يا كويند ايشان اين كار نميكنند
بلكه حيات دنيا را بر آخرت مي
كزينيد يا مي كزينيد وحال
اينست كه آخرت
بهترست وباقي
ترست وفوق
وبهاء او اكثرست غافل
ادني را بجاء اعلي وفاني را بدل
باقي اختيار نكند ونفيس بعوض
خسيس از دست بيفكند بيت
حاصل دنيا ز كهن تا بنو
چون كذرنده است نيرزد بجو

تاكيد اين جمله از جهت ردّ انكار كافرانست كه قرآن را منكر اند مفتري وموضوع ميدانند معني اينست بدرستي مضمون قد افلح تا ابقي يا مضمون سورة سبح اسم ربك الاعلى هر اينه
كائنست در صحف اولي وصحف ابرهيم وموسي وبدانكه در آخر سورة تلقين جهت فلاح كرد وسبب نجاح در ميان آورد وان اسوا تفت صحف گذشته مؤيد كردانيد تحقيق وتثبيت
بنهايت رسانيد برين وجه مقطع اين سورت نيز مقطعي حسن است ومنتهايي مستحسن است والله اعلم وفيضه اعظم لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي سورة الغاشية
سورة غاشيه مكي است بيست وشش آيت است هفتاد ودو كلمه وسيصد ونود ويك حرف است ربط اين سورة با سورة الاعلى انست كه در هر دو ذكر مؤمنان وكافران
وذكر وعد ووعيد ايشان است بدانكه سورة غاشيه را بذكر قيامت كه معظمات اثار قدرتست افتتاح كرد بعد ه ميان روهاء مؤمنان وروهاء كافران واحوال واوضاع
وماكل ومشارب ايشان فرق
كرد بعد چند چيز از بدايع قد
وعجايب فطرت كه مالوف
وملحوظ بدويان ومنهج و
مارب ايشانست در ذكر آورد
وايشان را در ترك نظر وتامل
وترك تدبر وتعقل در شان
صفات مذكوره وامور
مسطوره توبيخ كرد
بعده ... بر وجه
تنبيه ... وتفريع
پيغمبر را صلى الله عليه وسلم
پند دادن فرمود وبقرآن
موعظت نمود بعده استثناء
الا من تولى وكفر فيعذبه الله
العذاب الاكبر آورد وهم
عموم نفع كردن پند را دفع
كرد بعده در آخر سورة كلام
را بذكر آيات وحساب كه از
پند دادن وبنياد جزا وسزا
نهادن مفهوم بود مذيل
كردانيد و سورت مذكوره
را بالجملة ان الينا
ايابهم ثم ان
علينا حسابهم بانتها رسانيد
وشك نيست جملهايي كه از
يكجا بستكي مقاصد ايشان
مختلف بود از جهت اتحاد با
ميان ايشان واتصال وارتباط
باشد واكر مقصود از همه
يكي است هر يكي در مقصود
كلي مقرر ديكر بيست انج بر وجه
اعتراض در ميان جمل مذكوره
آمده ميان كلها متصل وواقع
شده جمل ديكر از هر نوع در
محلهايي كه بيايد بمشيه الله
وعونه بيان آن روي نمايد
والله اعلم
بالصواب واليه المرجع
والمآب
بسم الله الرحمن الرحيم
هل اتيك حديث الغاشية
معني اينست بدرستي
آمده است ترا اي محمد حكايت
قيامت واهوال او يا حكايت نار واحوال او

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَا تَسْمَعُ لَا يُسْمَعُ لَاغِيَةً لَاغِيَةٌ جَارِيَةٌ

مدغما غير الفتة خلف — بالامالة — في الوقف كسائي ايضا — بضم التاء نافع — ابن كثير وابو عمرو — نافع وابن كثير وابو عمرو — بالامالة في الوقف كسائي ايضا

لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ ۝ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

كه فربه نكرداند وباز ندارد از كرسنكي — رويهايي در آن روز

نَّاعِمَةٌ ۝ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ۝ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۝

با تنعم ونعومت — براي سعي وعمل خود خشنود باشند — در بهشتي بلند قدر

لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً ۝ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۝

نشنوند اهل آن رو نها در آن جنت هيچ سخن بي فايده — در آن جنت بود چشمهاي روان

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ۝ وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ۝

در آن جنت بود تختهاي با رفعت بلند قدر با محل — وكوزهاي بي كوشه آماده نهاده برسم آيين در ترتيب

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ۝ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ۝

وبالشهايي براي نشستن متصل بعضي ببعضي — وبساطهاي فاخر كسترانيده

أَفَلَا يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۝

اي پس نظر نكنند بنظر اعتبار واستدلال سوي شتر — كه چكونه آفريده شده

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ۝ وَإِلَى الْجِبَالِ

وسوي آسمان كه چكونه افراشته — وسوي كوههاكه

كَيْفَ نُصِبَتْ ۝ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ

چكونه بر پاي كرده اند — وسوي زمين كه چكونه

سُطِحَتْ ۝ فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ ۝

كسترانيده — پس پند ده — بدرستي كه تو پند دهنده

مَرْفُوعَةٌ — مدغما غير الفتة خلف
مَوْضُوعَةٌ — مدغما غير الفتة خلف
مَصْفُوفَةٌ — مدغما غير الفتة خلف
مَبْثُوثَةٌ — بالامالة في الوقف كسائي
إِلَى الْإِبِلِ — بالنقل ورش
إِلَى الْإِبِلِ — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
وَإِلَى الْأَرْضِ — بالنقل ورش
وَإِلَى الْأَرْضِ — بالسكت خلف وفي رواية خلاد
مُذَكِّرٌ — بالترقيق ورش

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ معني اينست
رويها بسيار تر وتازه و
نرم ونازك بود سعي خود
را راضي باشند كان خود را
بينند در بهشتي كه بلند است
قرار كيرند تحول وانتقال
نه پذيرند نشنوي اي محمد
يا اي مخاطب غير معين از
هيچ كسي در بهشت مذكوره سخني بيهوده وكلامي لغوي در جنت مذكوره چشمه روان بود در روي تختها بلند باشد وكوزها در كرانها جوي نهاده
وبالشها صف صف براي تكيه داشته شده تا بهشتي بر هر كه خواهد تكيه كند وبساطها كسترده تا بر هر كه خواهد بنشيند أَفَلَا
يَنظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ
روايت كرده اند پيغمبر صلى الله عليه وسلم در صفت سرير بهشتي فرمود كه بلندي آن مقدار صد فرسخ خواهد بود چون بهشتي با لاءان

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي
مِن جُوعٍ معني اينست رويها بسيار يا كويند ذوات بسيار در روزي كه قيامت قايم شود ترسان باشند وعاجزي وزاري كنند عمل كننده رنج كشنده در آورده
شوند در آتش سوزان ناري كرم ترين نيران آب داده شوند از چشمه كرم بمثابت كه اكر قطرهء از ان در كوههاء دنيا افتد همه را بكدازد ودرّه ذرّه سازد نيست مر ايشانرا طعام
مكر از ضريع وان درختي است تلخ خاردار در روي خارها چون ناخن كربه وكرانه نيز بسيار رست وبعضي كويند ضريع درختي است كه در آتش پيدا شود تلخ تر از صبر
كنده تر از مردار كرم تر از آتش باشد فربه نكند واز كرسنكي بي نياز نكرداند وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً

بنشیند تا منتهاء ملك خود به بیند همه در نظر او آید همه در چشم او ظاهر نماید و کفت کوزهاء مذکوره از کثرت در شمار نیاید و بالشهاء مذکور چنین طول و عرض آید و بساطهاء مذکور بر چنین فراخی و درازی بود کافران انکار آوردند و استبعاد کردند کفتند بر تختی که برین بلندیها باشد بهشتی چکونه بر رود و چکونه بروی بنشیند و کوزها را بدین حد بسیاری و بالشها اینچنین درازی و بلندی بساطها را بدین قیاس فراخی معقول نیست عجیبه حکایتی است در رد ایشان این آیت نازل کشت و این نظم بر رود دیپوست بیان کرد سریر بلند هیچو شتر فرود نشیند بزمین نزدیك شود چون بهشتی بر وی بر آید بلند شود و نیز بیان کرد کسی که آسمان را بدین بلندی بلند کرد آید و کوهها را بدین بلندی نصب کرده و زمین را برین درازی کسترده تخت بلند سازد و بالشها دراز و بهن برود زد و کوزهاء بیشمار نهد و بساطهاء فراخ کسترد چه جای استبعاد بود و چه محل تعجب باشد **معنی اینست** اغافل میشوند پس بسوی شتر نمینکرند چکونه آفریده شده و بر کدام شکل و صورت آمده بلند چنانکه آدمی سوار نتوانند شد می نشیند تا آدمی رختهاء کران بر نیست او بار میکند

وخود بر آن می نشیند شتر ایشانرا میشود بار بر کرفته بمنزل میرود وانمینکرند بسوی آسمان با کواکب بپایان چکونه بلند کردانیده شد و بر وجه بلندی و فراخی پیدا آمده وانمی نکرند سوی کوهها چکونه منصوب کشته و بکدام بلندی واستواری بپیوسته وانمینکرند سوی زمین چکونه کسترانیده شده و بر وجه فراخی آمده از قدرت او چه استعجاب و در فطرت او چه استغراب هر کبیری بر نسبت قدرت او یسیر است وهر عظیمی بر نسبت فطرت او حقیر است

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم **معنی اینست**

پس پند ده ای محمد ایشانرا و یاد ده تا در ادله تفکر کنند و آنچه حق است بتفکر در ادله دریابند نه تو مکر یاد دهاننده و وحی بدیشان رساننده نه تو مسلط بر ایشان تا بیاری ایشانرا بر ایمان لیکن کسی که رو کردانید و کفر ورزد خدای او را بکیرد و عذاب اکبر کند بدرستی سوی قضاء ماست باز کشت کافران پس ترازان بر ماست از روی قدرت والوهیت حساب ایشان از همه بان پرس افعال و احوال خواهیم کرد و ذره ذره در شمار خواهیم آورد **و بدانکه** در آخر این سوره امر بپند کاف و یاد دهانیدن ادله کرد تا ایشان در ادله تفکر کنند و پند کیرند بعد آیات وعید یاد دهانید و عده جزا و سزا مبرهن کردانید سخن تمام کشت و کلام

عَلَيْهِمْ وَإِيَابَهُمْ قَرَأَ ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةٍ قَالُونَ

لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ ۝ إِلَّا مَن تَوَلَّىٰ

نه تو بر ایشان مسلط تا ایشانرا بجبر و اکراه و قهر بر ایمان آری مکر آنکه اعراض کرد

وَكَفَرَ ۝ فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ۝

و کافر شد که عذاب فرماید او را خدای تعالی عذاب بزرکتر که دوزخ است یا درك اسفل

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۝ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم ۝

بدرستی سوی جزای ماست باز کشتن ایشان پس بدرستی بر ماست حساب ایشان در قیامت

عَلَيْهِم ضم الهاء حمزة — بِمُسَيْطِرٍ بالسين هشام — بِمُصَيْطِرٍ بالاشمام خلف وخلاد

بِمُصَيْطِرٍ إِلَّا القالون — بِمُسَيْطِرٍ إِلَّا — تَوَلَّىٰ تَوَلِّي بالامالة الجمهور

سُورَةُ الْفَجْرِ وَالشَّفْعِ وَالْعَشْرِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالْفَجْرِ ۝ وَلَيَالٍ عَشْرٍ ۝ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۝

بحق صبح وشبهای ده کانه از اول ذی الحجه وبحق آنچه زوج است و آنچه فرد است یعنی جمیع الاشیا

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ ۝ هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ ۝

وبحق شب چون بپایان آید هیچ هست در آن مذکورات سوکند مرخداوند خرد را

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ۝ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ۝

ای نه دانستی که چکونه کرد پروردکار تو بقبیله عاد که جد ایشان ارم بوده خداوند قامتهای دراز

عَشْرٍ وَالشَّفْعِ — وَالْوَتْرِ بكسر الواو حمزة وكسائي — يَسْرِي — ذَٰلِكَ قَسَمٌ — كَيْفَ فَعَلَ — فَعَلَ رَبُّكَ بالادغام

وکار او را در ور طه فیومئذ لا یعذب عذابه احد ولا یوثق وثاقه احد رسانید بعد در آخر سورت جمله یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك از جهت مضاده کافر بر وجه استیناف آورد سورت مذکوره بجمله مسطور ختم کرد و شك نیست جملهایی که از یکدیکر بسته اکر مقاصد ایشان مختلف بود از جهت اتحاد باب اتصال و ارتباط باشد و اکر مقصود از همه یکیست هر یکی در مقصود کلی مقرر دیکر یست آنچه بر وجه اعتراض درمیان جمل مذکوره آمد میان کلامها متصل و واقع شد جمله دیکر از هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة الله و عونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والماب بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ هَلْ فِي ذَٰلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ **معنی اینست**

بنهایت پیوست برین جهت مقطعی حسن است و منتهایی مستحسن است والله اعلم و فیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی **سورة الفجر** سورة فجر مکی است سی آیت صد و سی و هفت کلمه با نصد و نود و هفت حرف است ربط این سوره با سوره غاشیه آنست ختم سورة غاشیه بوعید و تهدید بود و افتتاح سورت فجر نیز بوعید و تهدید بر وجه جواب قسم ان ربك لبالمرصاد یا لتبعثن ولتعذبن محذوف بود و بهر دو وجه شك نیست متضمن وعید و عده و تهدید باشد **بدانکه** سورة فجر را بذکر عذاب کافران و موکد کردانیدن خبر آن افتتاح کرد بعده قصه بعضی کافران و معذب شدن ایشان بر وجه تا بیید تعذیب ایشان آورد بعده ان ربك لبالمرصاد بر وجه تمثیل بمعنی ان ربك لیعلم حال العباد کمن یکون بالمرصاد بر طریق تعلیل که علم قادر بمعصیت بنده سوی عذاب بود مذکور کشت بعد جمله فاما الانسان اذا ما ابتلیه ربه تا آخر بر وجه تفصیل دانستن حال عباد بپیان پیوست بعده بلفظ کلا از کفتار مذکور ردع و منع کرد و با ثبوت غنا و تحقق بعض ما یرکه منافی اکرام بود در بیان آورد بعده در روز قیامت وعید عذاب هویدا کردانید

سوکند یاد میکنم بفجر که امریست عظیم مراد ازوی صبح عید اضحی است و بعضی صبح روز قیامت کویند و بعضی الطلاق و تعمیم جویند و بعضی از فجر صلوة فجر مراد دارند و سوکند بنماز فجر بند ارند
و فجر بهر چهار وجه عظیم القدر ست خداوند جلت امرست زیرا که صبح روز عید اضحی وقت ادراك حج است که عبادت عظمی است حجاج بعد تحمل مشاق شدید و سیر در مسافات
مدید درین وقت بمقصود می رسند و از مخافت فوات و ظاهر شدن مشقت قطع مغازات فارغ شوند و صبح روز قیامت وقت رسیدن ملك ابدی یا بیوستن بملك سرمدی
و هر صبح که میدمد ازین صبح یاد میدهد چه خواب نظیر مرك بود و بیدار شدن از آن شبه بعث باشد و نماز بامداد نمازی عظیم الشانست در هنکام شهود فرشتکانست و فرشتکان
شب و روز حاضر می باشند نماز مذکور مشاهده میکنند در وقت آن سوکند یاد میکنم بده شب بعضی ده شب عشر ذی الحجه مراد دارند بعضی ده شب عشر محرم بعضی
ده شب عشر آخر ماه رمضان بندارند و بسوکند یاد میکنم بشفع و وتر و ترجون مغرب و وتر و شفع چون ظهر و عصر و عشا و فجر یا سوکند یاد میکنم بشفع و وتر اعداد

علیهمو قرا ابن کثیر بالصلة وفي روایة قالون

ن

لغه

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ۝ وَثَمُودَ الَّذِينَ

که آفریده نشد مانند آن قبیله در شهرها و بقوم صالح آنان که

جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۝ وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ۝

بریدند سنك را برای ساختن بان وادی که مسکن ایشان بوده حصنها و فرعون خداوند قوتها یا عذابها بمیخها

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ۝ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ۝

آنان که تکبر نمودند در شهرها پس بسیار کردانیدند در آن شهرها تباهی را

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ۝ إِنَّ رَبَّكَ

پس بریخت برایشان پروردکار تو تازیانهٔ عذاب را بدرستی پروردکار تو

لَبِالْمِرْصَادِ ۝ فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ

هر کذار کاهی است بقدرت و دانش پس اما آدمی چون صورت آزمایش نماید او را پروردکار او

فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ ۝ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۝

پس کرامی دارد او را و نعمت دهد او را پس کوید بطریق افتخار و شادی پروردکار من بزرك داشت مرا

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ۝ فَيَقُولُ

و اما چون آدمی آزمایش نماید او را پس مضیق کرداند بر او روزی او را پس کوید بطریق توبیخ

رَبِّي أَهَانَنِ ۝ كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ۝

پروردکار من خوار داشت مرا بدرویشی نه چنانست که فقر اهانت است نه که کرامی نمیدارند نابالغ بی پدر را

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝

و راغب نمیکردانید یکدیکر را بر طعام بیچاره

بالوادی — في الحالین ابن کثیر وفي الوصل ورش
ذی الاوتاد — بالنقل ورش
ذی الاوتاد — بسکت خلف وفي روایة خلاد
علیهم — بضم الهاء حمزة
فاما الانسان — بالنقل ورش
فاما الانسان — بالسکت خلف وفي روایة خلاد
ما ابتلیه — بالامالة المحضة حمزة وکسائی
ما ابتلیه — اما لبین بین ورش في روایة
ما ابتلیهو — بالاشباع ابن کثیر
فیقول ربی — بالادغام سوسی
اکرمنی — في الحالین بزی وفي الوصل نافع و ابو عمرو
ربی ما ابتلیه — بفتح الیاء نافع حمزة والکسائی
ما ابتلیه — اما لبین بین ورش
ما ابتلیهو — بالاشباع ابن کثیر
فقدر — بتشدید الراء ابن عامر
علیهی — اشبع ابن کثیر
فیقوله ربی — بالادغام سوسی

ربی — بفتح الیاء نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
اهاننی — في الحالین بزی وفي الوصل نافع و ابو عمرو
یکرمون — بالیاء ابو عمرو
ولا تحاضون — بالتاء نافع و ابن کثیر و ابن عامر
ولا یحضون — بالیاء ابو عمرو

و بتوامان و اولاد یا سوکند
یاد میکنم بجفت به آدم و حوا
و بطاق یعنی بآدم تنها و سوکند
یاد میکنم بشب عید اضحی در آن
هنکام که در وی سوی عرفات
دوند و از عرفات سوی مزدلفه
روند و اسناد سری سوی
لیل مجاز بیست اسناد فعل سوی
زمان مجاز عقلی است بعضی
لیل مذکور بمعنی شب قدر
کویند ... و سوکند
بشب ... قدر
جویند ... و بعضی
هر شب که در ... وی برای
کاری از کارهای دین شب روی
کنند چون شب باشناء مجاهد
و شب دویدن حاجیان و شب
سیر مسافران برای طلب علم
و جز آن هست در این ذکر کرد
و در طی سوکند او ردیر سوکند
عظیم خداوند عقل سلیم الم
تر کیف فعل ربك بعاد
ارم ذات العماد التی لم
یخلق مثلها فی البلاد در
تفسیر آورده عاد بن عوض را
دو پسر بود شداد و شدید هر دو
بعد عاد ملك دنیا کرفتند ملوك
تمام دنیا مطیع امر و منقاد فرمان
ایشان کشتند شدید مرد همه ملك
بشداد رسید و پادشاه جهان
کیر کشت و امر او در
همه دنیا نفاذ
پیوست دویست
و شصت پادشاه در تحت
امر او بودند انقیاد و طاعت
مینمودند صفت بهشت شنید
بنا کردن بنایی بر صفت بهشت
اختیار کرد صد فرمانده که
هر یکی را هزار کان یاری ده
باشد در بن کار آورد
بر پادشاهانی که مطیع او بودند
مناشیر فرستاد و هر یکی را
از ایشان فرمان داد تا کانهاء
زر و نقره و معادن یاقوت و
زمرد و جواهر دیکر بیرون آرند
و برای استعداد بناء مذکور
روان دارند صحرایی از صحراهاء
عدن لایق بنا یافتند تا سیس
اساس بناء مذکور پرداختند
بجای سنك ریزه در بنیاد مهرها
یمانی انداختند و از مشك و زعفران کلابه ساختند بنیاد استوار کردند دیوارها ز زر و نقره بر آوردند و ستونها بزمرد و یاقوت مکلل کردند بالای قصرها غرفها پیدا آوردند و فرود آن
قصرها جویهاء روان کردانیدند و کرد بر کرد او بساتین نصب کردند باینچنین مقامی مرتب کشت و در مدت سیصد سال با تمام پیوست ببیش شداد خبر تمام شدن بدادند و او را بر دید آن
بناء مذکور آوردند شداد با لشکر خویش برای دیدن بناء مذکور روان شد کوچ بکوچ می آمد یکشبانروز راه مانده بود که عمر او و اعمار لشکر او بسر آمد آوازی هولناك شنیدند
یکبارکی همه بمردند خدای آن شهر را از چشمهاء مردمان پنهان کردانید هیچ کسی را از آن شهر بهره نرسانید مکر مردی که شتری کم کرده بود در طلب آن جد و جهد
مینمود شهری برین آراستکی دید در آمد آن مقدار که توانست زر و نقره و جواهر برکرفت بیرون آورد ذخیره خویش کرد و این حکایت پیش خلق کفت و آن کسی
نشهفت این خبر بمعاویه رسید و بیافتن آن مرد جواهر و یاقوت را شید کعب اخبار را پرسید کعب اخبار کفت و آنچه واقعه بود از معاویه بشهفت که آدم را جز این مردی

که حلیهٔ اوچنین باشد وصفت اوچنین بود نه بیند وجواهر ویاقوت او بن بکر معاویه ان مرد را طلب کرده در مجلس اورد کفت این مرد دست که ارم را مشاهده کرده وجواهر اورده
معنی اینست اندیح یعنی ندانسته دانستن بعیان بر وجه ایقان واستیقان چکونه کرد پروردکار تو بعاد که اورا ارم میکفتند یا عاد باشند بلد ارم که خداوند
ستونها بلند واستوار بود یا خداوند قدها بلند همچو ستونها مینمود کفته اند بعضی را چهار کز قد بودی کوتاه ترین ایشان را شصت کز قد بودی افریده نشده است مثل
ملک ارم در بلاد وهیچکس نداد نشان مثل این بنیاد شداد سیصد سال قصری بنیاد نهاد بنا بی ساخت اعجوبه همه بلاد بچشم دیدن نیافت وبهجت وحسن او در نیافت
وثمود الذين جابوا الصخر بالواد معنی اینست انه دیدی چه کرد پروردکار تو بکروه ثمود که قوم صالح پیغمبر بودند در استحکام مساکن خویش کوشش
مینمودند تا انکه سنک خاره را تراشیدند ومسکن در کوهها کزیدند هزار وهفتصد شهر بنا کردند ایمان نیاوردند هلاک شدند

وَتَأْكُلُونَ وَيَأْكُلُونَ لَمًّا وَتُحِبُّونَ الْأَرْضُ دَكًّا وَجَاءَ وَجِيءَ

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ
الْإِنْسَانُ
الْانسانُ
وَأَنَّىٰ وَأنّي
لَهُ الذِّكْرَىٰ
لَهُ الذِّكْرِي
لَا يُعَذَّبُ
أَحَدٌ وَلَا
وَلَا يُوثَقُ
الْمُطْمَئِنَّةُ
مَرْضِيَّةً

وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ۝ وَتُحِبُّونَ الْمَالَ
ومیخورید میراث را بی استحقاق خوردنی بکمال ودوست میدارید مال را
حُبًّا جَمًّا ۝ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا
دوستی بغایت نه چنانست چون خرد کرداند زمین را خرد کردنی
دَكًّا ۝ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۝ وَجِيءَ
متوالی وآید آثار عظمت پروردکار تو وفرشتکان صف زدکان از پی یکدیکر واورده
يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ ۝ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ
شود تا آن روز دوزخ را در آن روز پند کیرد آدمی در آن روز
وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ۝ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ
وازکجا بود مرا ورا فایدهٔ پند کرفتن کوید ای کاش من پیش فرستادمی
لِحَيَاتِي ۝ فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۝
اعمال صالحه را در دنیا پس در آن روز عذاب نکند مانند عذاب خدای تعالی هیچکس
وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ ۝ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ
وبند نهد مانند بند نهادن خدای تعالی هیچکس کوید ای جان
الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ۝
آرمیده بایمان وایقان بازکرد سوی ثواب پروردکار تو حال آنکه راضی باشی بخدا وازتو پسندیده باشد بطاعات
فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۝ وَادْخُلِي جَنَّتِي
پس درآیی در زمرهٔ بندکان من ودرآی در بهشت من

ركوع

وجاء ربك والملك صفا صفا وجيء يومئذ بجهنم يومئذ يتذكر الانسان وانى له الذكرى معنی اینست اینچنین کار نباید
واینچنین نوع کردار نشاید چون کوفته شود زمین کوفته شدنی بتکرار وبیاید امر پروردکار وفرشتکان صف صف یعنی صفوف بسیار
واورده شود آن روز دوزخ یعنی پیدا آورده شود وبنموده کردد چنانچه جای دیکر تصریح کرد وبرزت الجحيم للغاوين بلفظ تبریز اورده وبعضی حقیقت
آوردن دارند واحضار او در عرصات قیامت پندارند چنانچه در حدیث آمده يؤتى بجهنم له سبعون الف زمام مع كل زمام سبعون الف ملك يجرونها
کفته اند چون مسافت دویست ساله راه ماند دوزخ زبانه زند شرارها بیرون انداز دهمه خلق را متحیر سازد همه پیغمبران بزانو آیند نفسی نفسی کویند

وفرعون ذي الاوتاد الذين طغوا في البلاد فاكثروا فيها الفساد فصب عليهم ربك سوط عذاب معنی اینست وچکونه کرد پروردکار تو بفرعون که خداوند لشکرها ...
ان ربك لبالمرصاد معنی اینست بدرستی پروردکار تو علیم باحوال مردمان ...
فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاكرمه ونعمه فيقول ربي اكرمن واما اذا ما ابتلاه فقدر عليه رزقه فيقول ربي اهانن كلا بل لا تكرمون اليتيم ولا تحاضون على طعام المسكين وتأكلون التراث اكلا لما وتحبون المال حبا جما معنی اینست خدای همه چیز داند اما آدمی چون پروردکار او را مبتلا کرداند واکرام کند واورا نعمت بسیار رساند بکوید خدای مرا

اکرام کرده وحال مرا بر نیکی اورده وچون اورا مبتلا کند ودر تنکی رزق افکند بکوید خدای مرا مهان ساخت ودر ورطهٔ خواری انداخت ادمی کافر که بر امور آخرت اعتقاد ندارد عزت
وخواری مقصور بر غنا وفقر پندارد نه چنین است که شما ای اغنیا غنا را اکرام میکنید وفقر را اهانت میخوانید بلکه شما کارهاء ناشایسته میکنید وبدان خود را در خواری می افکنید
یتیم را که سزاوار اکرام است اکرام نمیکنید ویکدیکر را بر صدقه وطعام مسکین بر نمی انکیزید ومال میراث خوردنی بفراخی وجمع کردن میان انواع لذاید واصناف مشتهیات
میخورید ومال را هرچون که باشد وبر هر صفت که بود دوست داشتنی بسیار دوست میدارید چون حقوق غنا بجا نیارید اهانت در اینچنین غناست در فقر هیچ اهانتی نیست
استحقاق اکرام بکارهاء نیک باشد غنا بمجرد موجب اکرام نبود دوستی مال موروث ذمیمه بخل بود وموجب منع مال از مصارف واجب شود خوردن بر صفت
مذکور وبر نهج مسطور خرد نپسندد واز ذمیمه شره تصور کند کفته اند من كان همته ما يدخل في جوفه فقيمته ما يخرج من جوفه كلا اذا دكت الارض دكا دكا

مكر بيغمبر ما صلى الله عليه وسلم تا ماند امتى امتى كويد روزى كه حال چنين باشد وكار بدين جمله انجامد آدمى بند كيرد وموعظتى كه در دنيا نكرفته بود ببيند واز كجاست
او را بند كرفتن واز موعظت منفعت يافتن جاى بند كرفتن دنيا بود آنجا بر بند رغبت نه نمود بند نكرفت وموعظت نپذيرفت وقت كذشت وهنكام كار درفت اين زمان كار كردن
چه نفع كند واز بند كرفتن چه سود بود بيت وقت هر كار نكه دار كه سودت نكند نوشدارو كه پس از مرك بسهراب دهى **يقول يا ليتني قدمت لحياتي فيومئذ**
لا يعذب عذابه احد ولا يوثق وثاقه احد معنى اينست بكويد انسان كافر اى كروه من كاشكى كه نيكى كردمى وبراى اين توشه حيات پيش فرستادمى حسرت زنند وهيچ نفع نكند
پس در ان روز عذاب كرده نشود مثل عذاب آن كافر هيچ يكى از مردمان وبند كرده نشود ماند بند او وهيچ يكى از ايشان ونتواند بود ضمير عذابه ووثاقه بر كافر معين يعنى ابى بن خلف كه
با بيغمبر صلى الله عليه وسلم عداوت داشت ودل بر انواع ايذاء بيغمبر عليه الصلوة والسلام ميكماشت ائمه تفسير ورود آيت در شان او كفته اند وبر اعادت ضمير سوى ورفته ا

وابن شهر در قتال تو بفتح خواهد بيوست واين شهر اول بناها عالم است از آن وقت كه بنا شد قتال در وبر كسى حلال نيامد وبعد از تو تا قيامت بر كسى بحل حكم
نشد وسوكند ياد ميكنم بزاينده ونزاينده ونزاده شدكان يعنى ادم وفرزندان وبعضى كويند سوكند بابرهيم خليل الله وفرزندان واولاد واحفاد اوست چون محمد
افضل مرسلان كه از اولاد اوست هر آينه بدرستى آدمى را در سختى ورنج آفريده ايم وبراى مشقت ومحنت بيدا آورده ايم بيت نه اير آمدن از بى دلخوشى
بلى از بى رنج ومحنت كشى آدمى چندگاه مشقت حبس رحم كشيد رنج تنكى وتاريكى زهدان ديد چندگاه ديكر بعجز وضعف مبتلا كشت وبحاجت ووضع حمل ايدى
مرضعه بيوست بان مشقت برآمدن دندان ورنج رها كنانيدن پستان پيش آمد ودرد فرقت الف شير در باطن در آمد چندگاه ديكر بتاديب مؤدب

سورة البلد مكية عشرون واية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداى بخشاينده مهربان

لا أقسم بهذا البلد وأنت حل بهذا البلد

سوكند ياد ميكنم باين شهر مكه وتو حلال خواهى بود باين شهر

ووالد وما ولد لقد خلقنا الانسان في كبد

وبحق بدرى وآنچه زاد يعنى آدم وذريت يا ابرهيم ومحمد يا هر پدرى وفرزندى كه هر آينه آفريديم آدمى را در رنج كشيدن

أيحسب أن لن يقدر عليه أحد يقول

اى پندارد آدمى يا آن كه هركز قادر نشود بر او هيچكس ميكويد

أهلكت مالا لبدا أيحسب أن لم يره

نيست كردانيدم مالى بسيار در عداوت محمد اى مى پندارد كه نه ديد او را

أحد ألم نجعل له عينين ولسانا وشفتين

هيچكس اى نداديم براى او دو چشم بينا وزبانى كويا ودو لب بآن صفت

وهديناه النجدين فلا اقتحم العقبة

وراه نموديم او را بدو طريق خير وشر پس هنوز نكذشت آدمى از بلندى دشوار يعنى رنج و

لا اقسم بهذا | ووالد وما | الانسان | الانسان | ايحسب | ان لن يقدر | يقدر عليه | ايحسب | ولسانا و | العقبة

در مذمت كافران ووعيد ايشان مذكور كشت سورة مذكوره بجمله مسطوره بانتها واختتام بيوست آنچه بروجه اعتراض در ميان
جمل مذكوره آمد ميان جمل متصل واقع شد جمل ديكر از هر نوع در محلهايى كه ببايد بمشية الله وعونه بيان آن روى نمايد والله اعلم
بالصواب واليه المرجع والماب **بسم الله الرحمن الرحيم لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد ووالد**
وما ولد لقد خلقنا الانسان في كبد معنى اينست بسوكند يا دميكنم بدين بلد يعنى مكه جاء حرم محترم وملجا
ومرجع عالم اسبق بناهاست مولد مصطفى است وحال اينست تو خداوند حلى در بلد حرام تراقتال درين شهر حلال خواهد كشت

مخصوص وارد باشد باعتبار عموم لفظ عام بود اذ العبرة لعموم اللفظ لا لخصوص السبب وبدانكه ختم سورة بجمله فادخلي في عبادي وادخلي جنتي كه منتهاء كار بود دال بر تمام شدن كلام كند
مقطع حسن باشد ومنتهايى مستحسن بود والله اعلم بالصواب واليه المرجع والماب لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي **سورة البلد** سورة بلد مكى است بيست آية هشتاد ودو كلمه
سيصد وسى ويك حرف است ربط اين سورة با سورت فجر كه هر دو در بيان احوال كافران ووعيد ايشان وبيان صفت مؤمنان ووعد ايشان اند وختم سورة فجر بذكر مؤمنان وختم اين سورة بذكر
كافرانست بدانكه سورة بلد در بيان اينكه خلقت انسان در رنج ديدن وسختى كشيدن است افتتاح كرد بعد جمله ايحسب ان لن يقدر عليه احد وجمله ايحسب ان لم يره احد متضمن تهديد
ومشتمل وعيد شديد اورد بعد انواع نعم واصناف كرم مذكور كشت بعده ناكزاردن شكر نعما در آمدن در عقبه ونا اوردن امور صعبه بذكر بيوست بعد جمله فك رقبة ومعطوفات
او در عقبه مذكور وامور صعبه را بيان كرد بعد در آخر سورة جمله اولئك اصحاب الميمنة در مدح مؤمنان وجمله والذين كفروا باياتنا هم اصحاب المشامة عليهم نار مؤصدة

گاهی طبع او از قوت شهوانی بهیمه می سازد و گاهی از قوت غضبیه در ورطه سبعیت می اندازد گرفتار حرص گشته و بقید و اسر حاجت پیوسته از پی درم بسیار کران بردارد و بمزدی حقیر تمام روز خود را با آتش و دود سپارد بمحبت چند فلسی تمام روز محبوس دکان ماند و بهوا چند دانه خود را جفت کرفته دنبال گاو دواند عجب دشواری که هم بامور شرع مامور آمدن و هم مقهور طبع شدن شرع راه مخالف طبع نماید طبع موافقت نفس میفرماید با موانع عبادت بعبادت مامور و با دواعی معصیت از معصیت ممنوع و مزجور هیچ رنجی بالاتر از جمع اضداد و زندگانی با مخالفان هم زاد نبود این همه مشقتهاست که بذات هر شخصی متحقق است باز مشقتهای دیگرست که بغیر متعلق است رعیت همیشه بخوف پادشاه متعلق بود پادشاه در طلب طاعت ممکنان و تعب اقامت عدل و احسان در اضطراب و قلق باشد فرزند در رعایت حقوق مادر و پدر در تعب و مادر و پدر در اغم تربیت فرزند و هم صلاح کار او در روز و شب و همچنین حال زن با شوهر و حال بنده با مولی و حال اعلی با ادنی هیچ کس از مشقت خالی نبود و از رنج و عنا فارغ نباشد با این همه مشقتها، دنیا مشقت سکرات موت و رنج هنگام فوت و تنگی و تنهایی قبور و هول روز نشور و هیبت خیبت و خسران فوت شدن ملک ابدی و مخافت سوء خذلان هلاک سرمدی از ابن عباس و عکرمه و مجاهد رضی الله عنهم ...

عليهم قرا ابن كثير بالصلة وفي هم واصحاب قرا قالون بالصلة والقصر والمد وتركها رواية قالون

وورش بالصلة مع مد الطويل وابن كثير بالصلة مع القصر

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ۝ فَكُّ رَقَبَةٍ ۝ أَوْ إِطْعَامٌ

و چه دانی تو چیست آن راه دشوار — آزاد کردن بنده یا برهانیدن — یا طعام دادن

فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ۝ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ۝ أَوْ مِسْكِينًا

در روزی با گرسنگی مردم دران که هم محتاج طعام باشند — یتیمی را خداوند قرابت — یا بیچاره را

ذَا مَتْرَبَةٍ ۝ ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا

خداوند غایت فقر و حاجت — پس باشد این صدقه دادن و بنده آزاد کردن — از آنان که — ایمان آوردند — و وصیت کردند یکدیگر را

بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ۝ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۝

بصبر بر تکالیف شرعی و بر بلایا و محن و بصبر از معاصی — و وصیت نمایند یکدیگر را بمهربانی و شفقت بر خلق — ایشان اهل — دست راست اند

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۝ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ ۝

و آنان که کافر شدند — بآیتهای ما — ایشان اهل — دست چپ اند — بر ایشان بود آتشی مطبقه الابواب تا مأیوس و نومید باشند از آسایش و رحمت

سورة والشمس مكية خمس عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام — خدای — بخشاینده — مهربان

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۝ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا ۝ وَالنَّهَارِ

قسم بآفتاب — و روشنی چاشت او — و بماه چون از پی آفتاب در آید — و بروشنی روز

وما ادريك — بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزة والكسائي — وما ادريك — بالامالة بين بين ورش — ما العقبه — بالامالة في الوقف الكسائي — رقبة او — بالنقل ورش — رقبة او — بالسكت خلف في رواية — فك رقبة او اطعم — ابن كثير وابو عمرو والكسائي

ركوع

ذي مسغبة — بالامالة في الوقف الكسائي — مسغبة يتيما — مدغما غير الغنة خلف — ذا مقربة او — بالنقل ورش — ذا مقربة او — بالسكت خلف في رواية — ذا متربة امنوا — بالامالة في الوقف الكسائي

الحسب ان لن يقدر عليه احد يقول اهلكت مالا لبدا ايحسب ان لم يره احد الم نجعل له عينين ولسانا وشفتين وهديناه النجدين

بآياتنا بياياتنا هم اصحاب المشئمه المشئمة عليهم موصدة موصده

ضحيها وضحيها تليها تليها والنهار والنهار

بالامالة المحضة حمزة والكسائي — بالامالة بين بين ورش — بالامالة المحضة ابو عمرو وورش — بالامالة بين بين ابو عمرو — بالامالة المحضة ابو عمرو ودوري — بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش

و دولت که بستان امکد و شیر از پستان خورد و بنمودیم او را راه دو بلندی یعنی دو پستان و بعضی کویند راه خیر و شر و طاعت و عصیان فلا اقتحم العقبة وما ادريك ما العقبة فك رقبة او اطعام في يوم ذي مسغبة يتيما ذا مقربة او مسكينا ذا متربة ثم كان من الذين آمنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمة اولئك اصحاب الميمنة معنی اینست

آدمی را چشم و زبان و لب دادیم و قوای استعداد کار در وی نهادیم پس بر سر کار نیامد و در عقبه یا کوییند در کار دشوار در نیامد یا کویند آدمی را برای رنج و محنت آفرید و رنج کش کردانیدیم انواع محنت شتی دید و اصناف رنج کشید انچه کردنی بود نکرد و مشقتی که دیدنی بود ندید در عقبه در نیامد و بر سر اعمال صالحه نیامد و چه دریابی تا که کار دشوار کدام است و کدام کار را عقبه نام است رها کنانیدن رقبه از ذل بندگی یا طعام دادن در روزی خداوند گرسنگی یتیمی را که خداوند قرابتی است یا عجز یتیمی

لهم عليهم ربهم بذنبهم قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

جليها يغشيها بنيها والارض طحيها

اذا جليها ۝ والليل اذا يغشيها ۝ والسماء

وما بنيها ۝ والارض وما طحيها ۝ ونفس وما

سويها ۝ فالهمها فجورها وتقويها ۝ قد افلح من

زكيها ۝ وقد خاب من دسيها ۝ كذبت

ثمود بطغويها ۝ اذ انبعث اشقيها ۝ فقال

لهم رسول الله ناقة الله وسقيها ۝ فكذبوه فعقروها

فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسويها ۝ ولا يخاف عقبيها ۝

سورة والليل احدى وعشرون آية

وسقياها فكذبوه عليهم فسويها فسويها فلا يخاف عقبيها

ناقه

وطغیان چون برانگیخته است وبرای پی کردن ناقه در ایستاد بدبخت تر ایشان پس گفت مر ایشانرا رسول خدای یعنی صالح دور دارید که خدای عزوجل آفریده وعلامت قدرت خود حیوانی را از سنگ بیرون کشید واز نوبت آب خوردن او پرهیزید آبی که در حصه اوست معترض مشوید پس ایشان صالح را در تکذیب آوردند پس ناقه مذکور را پی کردند چنانچه قصه آن گذشته وذکر آن بالارقه پس عقوبت کرد برین کافران پروردگار ایشان بسبب گناه تکذیب خدا عقوبت را میان کبیر وصغیر وجوان وپیر همه مستاصل شدند وبهلاک پیوستند هیچ یکی از عقوبت نرست وهیچکی به نجات نه پیوست وحال اینست که خدای از عاقبت این عقوبت نترسد واو را بیم وباک نباشد یفعل الله ما یشاء ویحکم ما یرید صفت اوست موصوف به فعال لما یرید ولا یسأل عما یفعل همو ست او را با خوف چه نسبت بود واز هلاک جهانچه باک باشد. وبدانکه خاتمه این سورت درشان قومی بیان نهایت عقوبت ونکال است وذکر اهلاک عام واستیصال است دلالت بر تمام کلام میکند ومشیر بر اتمام امر میشود لاجرم مقطع حسن بود ومنتهاء مستحسن باشد والله اعلم وکلامه اعظم لا اله الا هو ربی توکلت علیه وهو حسبی

سورة اللیل

سورة واللیل مکی است بیست ویک آیت هفتاد ویک کلمه سیصد ودو حرف ربط این سورة با سورة شمس آنست که در هر دو سورت وعد مؤمنان ووعید کافران است بدانکه سورة واللیل را در بیان پراکندگی سعی وکوشش مردمان وتفاوت وتنوع کارها ایشان افتتاح کرد بعده جمله فاما من اعطی واتقی ومعطوف او تا فسنیسره للیسری در بیان تفاوت ایشان آورد بعده بیان کرد که غنی را در وقت افتادگی مال النفع نکند بلکه طاعت وبندگی بعده جمله ان علینا للهدی بروجه الزام حجت وجمله وان لنا للاخرة والاولی اثبات قوت مذکوره گشت بعده وعید شدید بجمله فانذرتکم نارا تلظی تا آخر بذکر پیوست بعده جمله وسیجنبها الاتقی الذی یؤتی ماله یتزکی در مدح اتقی وستایش او تا آخر سورت رسید سورت مذکوره بجمله مسطور بانتهاء الحامید الخ بروجه اعتراض در میان جمل مذکوره آمده میان کلامها متصل واقع شده جمل دیگر از هر نوع در محلهایی که بباید بمشیة الله وعونه بیان آن روی نماید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

سعیکمو فانذرتکمو قرا ابن کثیر بالصلة وفی روایة قالون

یغشی والنهار تجلی تجلی والانثی والانثی والانثی والانثی

لشتی لشتی

فاما من اعطی فاما من اعطی

اعطی اعطی

واتقی واتقی

بالحسنی بالحسنی

فسنیسره

للیسری للیسری

واستغنی واستغنی

وکذب بالحسنی

بالحسنی بالحسنی

فسنیسره

للعسری للعسری

عنه تردی

بسم الله الرحمن الرحیم

والیل اذا یغشی ۝ والنهار اذا تجلی ۝ وما خلق

الذکر والانثی ۝ ان سعیکم لشتی ۝ فاما من

اعطی واتقی ۝ وصدق بالحسنی ۝ فسنیسره

للیسری ۝ واما من بخل واستغنی ۝ وکذب

بالحسنی ۝ فسنیسره للعسری ۝ وما یغنی عنه

ماله اذا تردی ۝ ان علینا للهدی ۝ وان لنا

للاخرة والاولی ۝ فانذرتکم نارا تلظی ۝

لا یصلیها الا الاشقی ۝ الذی کذب وتولی ۝

تردی للهدی للهدی للاخرة للاخرة والاولی والاولی والاولی نارا تلظی

تلظی تلظی یصلیها یصلیها الاشقی الاشقی وتولی وتولی

روایت کرده اند بلال رضی الله عنه از غلام امیة بن خلف بود میان غلامان پیش او عزیزتر ومحبوب تر میبود کلید خزانه وبتخانه بر دست او بودی واو را کارهاء خطیر فرمودی بلال بخدای ایمان آورده بپیغمبر صلی الله علیه وسلم را تصدیق کرده بود با اوامر ونواهی دین اسلام انقیاد مینمود امیة بن خلف او را در پرستش دید از شان پرستش او پرسید گفت ای بلال پرستیدن تو کراست بت را یا الله محمد را گفت بلالنا نام خدای گرفت وگرویدن بدو وپرستیدن او پدید رفت گفت از دین محمد برگرد واو را بر وعید وتهدید آورد از دین برنگشت وبار تبادنه پیوست امیة مذکور او را عذاب میکرد در وقت بامداد او را برهنه کردی وبر شاخهاء مغیلان خاردار زدی پوست وگوشت او رفتی بر استخوان نشستی وچون روز بگرم گاه رسیدی او را زره آهنی پوشانیدی در گرما ایستاده کردی واهن را بگرماء حجاز تن او در سوز وتاب آوردی واو در حالت تعذیب احد احد گفتی ودر مدیح پیغامبر بثناء رسول احمد گفتی

تاروزي ابوبكر رضي الله عنه ناله او شنيد بردر امية بن خلف رسيد در او را زد امية مذكور بيرون آمد ابوبكر رضي الله عنه كفت اين غلام را چرا ميزني و بچه سبب بدين نوع ايذا
ميكني در هلاكي او مكوش بردست من بفروش قبول كرد و او را بفروختن آورد ابوبكر رضي الله عنه كفت غلامي ترسا سفيد پوست دارم امية كفت چيزي ديكر نيز خواهم ابوبكر
رضي الله عنه كفت چهل اوقيه ديكر بدهم ابوبكر رضي الله عنه مال مذكور رسانيد بلال را از امية خريد بيش پيغمبر صلي الله عليه وسلم آورد بلال را براي خداي آزاد كرد اين
سورت در شان ابي بكر رضي الله عنه و امية بن خلف نازل كشت و اين نظم بورود پيوست **معني اينست** سوكند ياد ميكنم بشب چون جهان تاريكي پوشد اعيان اشيا از
چشمها بپنهان كند وشك نيست كه هنكام آرامش حيوان و وقت عبادت پنهان و راز كفتن را نكويند كان و دعا كردن دعا كنندكان و بروز چون روي روزكار
روشن شود و جهان منجلي كردد وان وقت طلب مطالب و مآرب است و هنكام انتشار در مكاسب است و سوكند ياد ميكنم بافريدن خداي جل وعلا يا كويند

الْأَتْقَى يُؤْتِي يَتَزَكَّى يَتَزَّكَّى تُجْزَى الْأَعْلَى الْأَعْلَى

بالنقل ورش — سكت خلف وفي رواية خلاد — بالامالة ورش والبزي — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش وابو عمرو — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش وابو عمرو — بالنقل ورش — سكت خلف في رواية خلاد

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۝ لا الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى
ورزود باشد كه دور كردانند از آن آتش آن پرهيزكارتر — آنكه — ميدهد — مال خود را حال آنكه پاكي ميجويد

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ۝ لا إِلَّا ابْتِغَاءَ
ونيست — هيچ كسرا نزد او — هيچ — سابقة — خيري كه مكافات كنند او را — مكر براي جستن

وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ۝ ج وَلَسَوْفَ يَرْضَى ۝
رضاي پروردكار او كه موصوفست — بيكوتر — و هر آينه زود بود كه خشنود شود باستيفاء ثواب آن

سورة والضحى احدى عشرة آية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالضُّحَى ۝ لا وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ۝ لا مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ
بحق چاشتكاه — و بحق شب — چون — در آيد — بنام — خداي — بخشاينده — مهربان — كه ترك نكرد ترا — پروردكار تو

وَمَا قَلَى ۝ لا وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى ۝ ط
و دشمن نكرفت ترا — و هر آينه آن جهان — بهترست مر ترا — از اين جهان

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى ۝ الَمْ يَجِدْكَ
و هر آينه زود بود — كه بدهد ترا — پروردكار تو آنچه خواهي — پس خشنود شوي — اي ندانست ترا

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ مِنَ الْأُولَى مِنَ الْأُولَى مِنَ الْأُولَى فَتَرْضَى فَتَرْضَى

سكت خلف وفي رواية خلاد — بالنقل لثلثة اوجه ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — سكت خلف في رواية خلاد — امالة بين بين ابو عمرو و ورش — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ابو عمرو و ورش

الْأَعْلَى الْأَعْلَى — بالامالة المحضة حمزة والكسائي — امالة بين بين ورش وابو عمرو
يَرْضَى يَرْضَى — امالة بين بين ورش وابو عمرو — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
ركوع
اللَّهُ أَكْبَرُ — قبل في رواية البزي
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ — البزي في رواية
وَالضُّحَى وَالضُّحَى — امالة بين بين ورش وابو عمرو — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
سَجَى سَجَى — امالة بين بين ورش وابو عمرو — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
قَلَى قَلَى — امالة بين بين ورش وابو عمرو — بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وَلَلْآخِرَةُ — بالنقل لثلثة اوجه ورش

بكسي كه افريد نر و ماده را بدرستي سعي شما يعني عمل شما هر آينه پراكنده و كونا كون متعلق بارادت كردكار بيچون است پس هر كه بدهد چنانكه ابوبكر رضي الله عنه بهاء بلال داد و مال ها ديكر پيش پيغمبر صلي الله عليه وسلم براي تصدق نهاد و تقوي ورزد و مثوبت حسني را تصديق كند پس زود باشد توفيق دهيم و موافق كردانيم براي كارهاء آسان يعني كارهاء نيك بر وي آسان كنيم و بر خيرات و طاعات رغبت دهيم تا بانشراح بجا آرد و باين بديد آرد سبب وصول جنان و رضوان كردد و اين در شان ابوبكر رضي الله عنه آمده و اما كسي كه بخيلي ورزد و از اعمال صالحه مستغني شود و مثوبت حسني تكذيب كند و عده را منسوب سوي تكذيب كرداند و اجر ها اعمال را يقين بداند پس ميسر كردانيم براي او كارهايي كه بدوزخ بر دو دشواري پيش آرد و استعمال فعل تيسير ازباب مشاكله است بر طريق كالذين تدان و اين در شان امية بن خلف وارد شده **وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى** معني اينست ونفع نكند هيچ كسي را كه بخيل كرد و مثوبت حسني را تكذيب كند مال او كاه مينكرد چون ببرد و بخور شد و در ميت كشته در كور يا بعقاب پيوسته در آتش افتد اين تقدير بر تقديري كه تردي بمعني سقط باشد واكر تردي مشتق از ردي بود بمعني هلك باشد

مشتق از ردي بود بمعني هلك باشد **معني** اينچنين آيد بخيل را مال او نفع نكند چون او هلاك شود و بميرد با مال او و هلاك شود و تلف سوند بدرستي بر ماست بفضل و كرم
راه نمودن نه بر وجه وجوب اصلح و لازم بودن كه الوهيت منافي وجوب بود و ربوبيت مناقض لزوم كاري باشد و ماراه نموديم و الزام حجت كرديم و بدرستي مار است
آخرت و دنيا و ملك ماست اولي و اخرى اخرت هر چند كه از دنيا موخر بود از جهت تعظيم تقديم او برد نيا سابق نمود و چون آخرت و دنيا ملك ما بود جزا دادن و سزا كردن
مقدور ما باشد هر چه بخواهيم بكنيم و هر چه بارادت ما پيوندد كردن توانيم پس شما را ترسانيديم از آتشي كه زبانه زند و ظاهر و باطن را در سوز و تاب افكند در نيايد
در و مكر شقي كه پيغمبر را تكذيب كرد و بدين اسلام پشت آورد و اين عبارتست از امية بن خلف و تحقيق است كه باز داشته شود از آن مردي كه پرهيز كارترست
از ديكران آنكه مال خود بدهد از لوث بخل و محبت دنيا پاك شود و اين عبارتست از صاحب تحقيق يعني ابوبكر صديق **وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى**

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى وَلَسَوْفَ يَرْضَى معنی اینست ونیست مر هیچکسی را نزدیک اتقی مذکور هیچ نعمتی که جزا داده شود که ایتاء مال وانعام ونوال مکافات آن نعمت بود وبعضی احد نام بلال دارند از جهت کثرت احد احد گفتن ووجه تسمیه پندارند معنی چنین بود ونبود مر بلال را نزدیک ابوبکر که بهاء داد وبند او کشاد نعمتی که جزا داده شود ومکافات او لازم بود لیکن ابوبکر را بدادن مال جستن رضاء پروردگاری که اعلی است ثابت است ودر صرف مال طلب رضاء کرد کار متعال از ثوابت است اتقی مذکور وازاثر مسطور باز داشته شود وهر اینه سرانجام داده اید از کرامت وانعام چندانکه خشنود کرد وبدانکه ختم این سورة بوعد عطا تا حد حصول رضا در فضل منتهی است ودر کرم واصل بافصی است دال بر تمام کلام واتمام مرامست ازباب حسن مقطع بود ولطافت مختم باشد لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی

سورة الضحی

مکی است یازده آیت است چهل کلمه است صد ونود ودو حرف است ربط این سورت با سورة لیل آنست که سورة لیل در مدح صدیق رضی الله عنه بود ودرین سورت نعت پیغمبر صلی الله علیه وسلم روی نمود بدانکه در آغاز سورة والضحی جملهٔ وما ودعک ربک وما قلی را موکد بقسم آورد بعده در شان پیغمبر صلی الله علیه وسلم ذکر خیریت آخرت ووعدهٔ عطا تا حد رضا کرد بعد جملهٔ الم یجدک یتیما فاوی ومعطوفات او تا ووجدک عائلا فاغنی بعد ذکر نعمتهاء موعود نعمتها گذشته مذکور گشت بعد جملهٔ فاما الیتیم فلا تقهر تا آخر سورت برای طلب شکر وتحدیث آن بذکر پیوست بعد جمله واما بنعمة ربک فحدث بر سبیل تعمیم بعد تخصیص آورد سورة مذکوره را بدان ختم کرد آنچه بر وجه اعتراض درمیان جمل مذکوره آمد میان کلام متصل واقع شد جمل دیگران هر نوع در محلهایی که بیاید بمشیة وعونه بیان آن روی نماید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالضُّحَىٰ وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ

روایت کرده اند چندگاهی در وحی تاخیر افتاد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیامد پیغام نداد دشمنان گفتند پروردگار محمد محمد را گذاشت مبغوض داشت برای رد ایشان این سورت نازل گشت واین نظم بوی پیوست معنی اینست بسوگند یاد میکنم بوقت چاشت هنگام انجلاء نهار وزمان انتشار واوان کار یا در وقت ارتفاع آفتاب وبزمان اکتساب اکتاب ...

جز خدای نماند وقدر آن هیچکسی دانستن نتواند ارزانی کنند أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ آیا نیافت ترا یتیم یعنی بی پدر پس جای داد یعنی در کنار او در مشفق نهاد و یافته است ترا ضال یعنی نادانندهٔ شرایع واحکام پس هدایت کرد ترا سوی آن بکمال وتمام آنچه نمیدانستی بهدایت او دانستی وانچه نمیتوانستی بعنایت او توانستی وبعضی گویند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم برابر قافلهٔ تجار رفته بود در راه شام از قافله دور افتاد زمانی گم کرد جبرئیل بر حکم فرمان ناقهٔ پیغمبر را در قافله آورد این آیت تلمیح این قصه است ویافته بود ترا فقیر پس بمال خدیجه کرد ایند وبیسار وغنا رجوع وبیجار سانید در آغاز اینچنین عنایت کرد وبدین طریق در کنف حمایت او رد بیشتر بیشتر فیض کرم خواهد بود وتوالی نعم روی خواهد نمود لقد احسن الله فیما مضی کذلک یحسن فیما بقی فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

فاوی فاوی — بالامالة المحضة حمزة وکسائی — ثلثة اوجه لورش
فهدی — بالامالة المحضة حمزة وکسائی — بالامالة بین بین ورش
فاغنی — بالامالة بین بین ابو عمرو وورش

يَتِيمًا فَآوَىٰ ۝ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ۝

یتیم پس جای داد ترا سوی عم تو — ویافت ترا بی معرفت بشریعت پس راه نمود ترا بآن — ابو طالب

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ۝ فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۝

ویافت ترا درویش خالی پس بی نیاز کرد بقناعت یا بغنیمت — پس اما کودک یتیم را پس مکن غلبه بر او بأخذ حق او

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۝ وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ

واما خواهنده را زجر مکن — واما بنعمت پروردگار تو از نبوت وغیر آن پس حدیث کن مردم را

رکوع

فاغنی — بالامالة المحضة حمزة وکسائی

الله اکبر — قبل فی روایة البزی

لا اله الا الله والله اکبر — البزی فی روایة

ووزرک — بالترقیق ورش
ذکرک — بالترقیق ورش
یسرا ان — بالتثقیل ورش
یسرا ان — سکت خلف فی روایة

سورة الانشراح ثمان آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝

بنام خدای بخشاینده مهربان

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ ۝ وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ

ای منبسط نکردیم برای تو سینهٔ ترا — ونهادیم از تو ثقل تقصیر جاهلیت تو

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۝ وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

آن ثقلی که گران بار کردانید پشت ترا — وبلند کردانیدیم برای تو نام ترا در شهادت وقنهید وخطب وغیر آن

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۝ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا

پس بدرستی با دشواریست آسانی — بدرستی با دشواری است آسانی

واسیر ساختی وجلایل قبایل عرب را بعباد وسرایای قلایل تاختی وحصون حصینهٔ رفیعه وقلاع علیه منیعه کشادی واموال واسباب هوازن وحنین تاراج نهادی درجهٔ تو در آخرت ازین بالاتر خواهد بود ومرتبهٔ تو بهتر ازین روی خواهد نمود از جاه وجلال در روز جزا وبیش روی وتقدم بر همه رسل وانبیا ونشر لواء علا وعظم وگواهی دادن امت تو بر سایر امم وحصول مرام براعت ووصول مقام شفاعت وجز آن از کرامات وسمو درجات ومقامات واعداد مثوبات سامیه ووعدهٔ درجات عالیه از ابن عباس رضی الله عنه مرویست مسند باسناد قویست که بدرستی پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در بهشت هزار قصر از مروارید سفید که خاک اومشک بود دهند وجز آن انواع نعمت واصناف مکرمت که کنه آن

وبعضی از ضحی باعتبار آنکه ذکر او مقابل لیل است نهار مراد دارند وازباب ذکر جزء یف وارادت کل بر طریق تسمیهٔ دیدبان بعین پندارند ولیشی چون آرام گیرد یعنی خلایق در وی آرام وقرار پذیرد واین اسناد مجازیست اسناد سوی زمانست چنانچ جری النهر اسناد سوی مکانست وشب وقت راحت است هنگام استراحت وقت راز است هنگام زاری ونیاز اوان عبادت پنهانست وقت دعا وخواهش از رحمانست بیت گر روز بنا بیش ز غوغاء جهان شب محرم عاشقانست شنهاش طلب ترا پروردگار تو ترک نداده است ودشمن نه پنداشته از آن وقت که به پیغمبری فرستاده دوست دوست را نگذارد هیچ گاهی دشمن نپندارد وهر آینه آخرت مر ترا بهتر است از دنیا که هر چند که در دنیا مرتبهٔ عالی یافته ودر راه مکارم ومعالی شتافته سران اقوام پیش تو سر فرو آورده سروران جان ترا انقیاد کرده بنی قریظه را در نهب وقتل آوردی بنی نظیر را از اوطان ایشان جدا کردی سران قریش را در جنگ کشتی

معنی این است پس چون یتیم و فقیر بودی مخصوص بنعمت پروردگار خود شدی پس هرچون که باشد یتیم را مقهور مدار و بر وقهر و غلبه مکن و هرچون که باشد سایل را زجر مکن و بر و بانگ مزن که سایل فقیر بود بر و بانگ زدن و زجر کردن نباید و هرچون که باشد تحدیث نعمت خدای لازم دار و باظهار نیل نعمت شکر حق بگزار روایت کرده اند عبد الله بن عمر رضی الله عنه نمازی که در شب کردی بیش خلق در روز بر زبان آوردی بعضی گفتند برای چه میگویی و بدین گفتن چه میجویی گفت شکر میگویم و اظهار نعمت که با بی از شکر است میجویم و بدانکه امر بتحدیث نعمت و طلب سپاس و مکرمت منبی بر اتمام و انعام و مبنی بر اتمام اکرام است دلالت برین میکند که کلام در چیزی که بود باتمام رسید ذکر انعام باتمام انجامید والله اعلم باسرار قرآنه الکریم و خفیات کلامه القدیم لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة الم نشرح سورة الم نشرح مکی است هشت آیت است بیست و هفت کلمه است صد و سه حرف است نظم این سوره با سورة ضحی ظاهر است که هر دو سورت در بیان نعمت و منت بر پیغمبر است بدانکه سورة الم نشرح بذکر امتنان و احسان پیغمبر صلی الله علیه وسلم

فلهم اجر — قرا قالون بالصلة والقصر والمد وترکهما و ورش بالصلة مع مد الطویل وابن کثیر بالصلة مع القصر

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ۝ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۝

پس چون فارغ شوی از عبادتی بخه شو باشتغال بعبادتی دیگر وخاص سوی پروردگار تو رغبت نمای

سُورَةُ وَالتِّينِ ثَمَانُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۝ وَطُورِ سِينِينَ ۝ وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۝ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۝ فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ

بحق انجیر وبحق زیتون وبحق کوه طور سینا واین شهر موصوف بامن وامانت یعنی مکه حقیقت آفریدیم ما آدمی را در نیکوترین راست کردانیدنی پس باز کردانیدیم اورا در حالت فرودتر فرودتران مگر آنانکه ایمان آوردند وکردند کارهای نیکو پس مر ایشانراست مزدی بی منت پس چه کاذب کردانید ترا ای آدمی پس ازین

لوع

الله اکبر قبل فی روایة البزی

لا اله الا الله والله اکبر البزی فی روایة

الامین بالنقل ورش

الامین سکت خلف فی روایة خلاد

الانسان بالنقل ورش

الانسان سکت خلف فی روایة خلاد

رددناهو بالاشباع ابن کثیر

آمنوا ثلثة اوجه لورش

فلهم اجر سکت خلف فی روایة

غیر بالترقیق ورش

افتتاح کرد بعد قاعده کلی اقتران عسر بیسر در بیان آورد بعد از آن بجمله فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب امر بتعب عبادت و طلب رغبت بر طاعت مذکور کشت سورة مذکوره بجمله مسطوره بانتها و اختتام پیوست والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک صدرک ووضعنا عنک وزرک الذی انقض ظهرک ورفعنا لک ذکرک معنی اینست آیا کشاده نکرده ایم ما بعلم و معرفت سینه ترا یعنی کشاده کرده ایم و بوسعت و فراخی آورده ایم و بعضی شرح بمعنی شکافتن دارند ماخوذ من شرح اللحم اذا شقه پندارند معنی چنین آید آیا ای محمد سینه ترا شکافته نکرده ایم و حسد و حقد و سایر ذمایم بیرون نیاورده ایم قصه آن چنان بود عرب عادت داشت فرزند خود را برای پرورش می بردند در ایام ولادت پیغمبر صلی الله علیه وسلم دایگانی که آمده بودند از جهت بی پدری در بردن پیغمبر رغبت نمودند تا آنکه فقیره ضعیفه حلیمه نام مانده بود تا در قبیله دست خالی نرود بر بردن پیغمبر رغبت نمود پیغمبر را برای پرورش ببرد و داد و در کنار او نهادند خرکی ضعیف لاغر داشت بیمن پیغمبر صلی الله علیه وسلم قوی و فربه کشت از همه خران قبیله پیش بود کوسفندان آن دایه همه فربه شدند و شیر آور کشتند بمبارکی قدم پیغمبر آن عورت غنیه کشت و بثروت و یسار پیوست موانست چهار سال کذشت پیغمبر قوی و توانا کشت روزی میان بچکان قبیله بود جبرئیل و میکائیل علیهما السلام پیغمبر را از میان کودکان ربودند بر قفا غلطانیدند سینه مبارک را شکاف کردند دل بیرون آوردند در طشت زرین انداختند و باب زمزم همه ذمایم از دل پیغمبر بشستند دل مزکی و مصفا در سینه انداختند سینه را چنانکه بود ملتئم ساختند بچکان دویدند حلیمه را بدین حال خبر کردند حلیمه دوید پیغمبر را علیه الصلوة والسلام زرد شده دید از پیغمبر صلی الله علیه وسلم پرسید از زبان پیغمبر علیه السلام واقع حال شنید حیرت زده کشت و به مخافت پیوست و دور کردیم از تو کرانی زلتی که شکسته بود پشت ترا یعنی زلت مذکور بعفو پیوست و مغفور کشت بفضل و کرم ما و بلند کردانیدیم و برفعت رسانیدیم ذکر ترا در کلمه شهادت و در اذان و اقامت و خطبه و التحیات و اطیعوا الله واطیعوا الرسول و من یطع الله و رسوله والله و رسوله احق ان یرضوه و دیگر آیات فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا معنی این است بدرستی با همان دشواری آسانی بود یا کویند آسانی دیگر باشد فاذا فرغت فانصب والی ربک فارغب معنی این است پس چون از عبادت فارغ شوی پس رنج به بین و سوی عبادت پروردگار خود رغبت بکن و عبادت دیگر بکرین و خود را از عبادت فارغ مدار هیچ دمی بی کار مکذار بدانکه امر باستیعاب اوقات در عبادت و ترغیب در احراز این سعادت در باب نصیحت بمنتها رسید و در موعظت بانتها انجامید دال بانتهای کلام و اختتام مرام است لاجرم مقطع حسن بود و منتهای مستحسن باشد والله اعلم بالصواب و فیضه اعم لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة والتین سورة تین مکی است هشت آیت است

سی و چهار کلمه است صد و پنجاه حرف است ربط این سوره با سورت الم نشرح آنست که سورة الم نشرح در منت نعمت بر پیغمبر است و سورت تین در منت نعمت بر عامه بشریت بر طریق ذکر عام بعد خاص و تعمیم بعد تخصیص باشد بدانکه در آغاز سوره تین خلقت انسان بر نیکوترین صورت از همه انواع حیوان از جهت زیادت عنایت موکد بقسم آورده بعد مردود شدن او سوی اسفل سافلین و تغیر صورت نخستین و تشبیه آن باقران زشتی کفر یا بفرتوت شدن و رسیدن به ارذل عمر بعد مومنان را ازین نوید بیرون آورد و وعد اجر و جزاء غیر منقطع کرد چه جمال مومنان در بهشت بیفزاید و در فرتوتی با طراوت ایشان را کمال روی نماید بعد جمله فما یکذبک بعد بالدین بر وجه تسبیب و تفریع مذکور کشت بعد بجمله الیس الله باحکم الحاکمین که متضمن وعید شدید است سورة مذکوره باختتام پیوست والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ وَطُورِ سِينِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ معنی اینست سوکند یاد میکنم بانجیر که میوهٔ بهشتی است بی خسته و بی تخمی و بی زشتی است باسور و نقرس و بلغم را دفع کند کرده را صاف کرداند و بی مثانه را و بود نشاند سنک مثانه را و ریح کرداند مسام جکر و سپر ز را بکشاید و بوی دهن را خوش کند موی سر را دراز کرداند و سوکند یاد میکنم بدرخت زیتون که درختی است که اول در دنیا رسته حق سبحانه و تعالی بنحو مبارک کفته برک او و پوست و میوه و روغن او نافع آید در اغذیه و ادویه و مصابیح و مشاعل سودمند نماید ابن عباس رضی الله عنه کفته که تین نام مسجد نوح است علیه الصلوة والسلام که دران درختان انجیر بودند از جهت آن او را تین نام کردند و زیتون بیت المقدس در وی درختان زیتون بسیار ند از ین جهت او را باسم زیتون خوانند و بعضی کویند تین و زیتون نام دو کوهی است در زمین شام از یکی درختان تین و از دوم درختان زیتون رویند و بزبانی سریانی اول را طور سینا دوم را طور زیتا کویند و بسوکند یاد میکنم بطور سینین طور در لغت کوه است و سینین نام زمینی است که این کوه دران زمین است و بعضی کویند طور سینا کوه تکلیم موسی است و بسوکند یاد میکنم بدین بلد امین مکه محروسه ...

اقْرَأْ الْإِنْسَانَ الْإِنْسَانَ اقْرَأْ الْأَكْرَمُ الْأَكْرَمُ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ الْإِنْسَانَ الْإِنْسَانَ

بِالدِّينِ ۞ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ

دلیل ظاهر بر قدرت ما ای نیست خدای تعالی عادلترین حکم کنندکان

سورة العلق مكية تسع عشرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۞ خَلَقَ الْإِنْسَانَ

مِنْ عَلَقٍ ۞ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۞ الَّذِي

عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۞ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ

اسْتَغْنَى ۞ إِنَّ إِلَى رَبِّكَ الرُّجْعَى أَرَأَيْتَ

الرُّجْعَى الرُّجْعَى أَرَأَيْتَ أَرَايْتَ أَرَيْتَ

اللهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ

إِنَّ الْإِنْسَانَ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَى لَيَطْغَى أَنْ رَآهُ أَنْ رَآهُ أَنْ رَآهُ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى اسْتَغْنَى

دویست و هشتاد حرف است ربط این سورت باسورهٔ تین آنست که در افتتاح هر دو سوره ذکر خلقت انسانست ابن عباس رضی الله عنهما کفته اول سوره که نازل شد اینست و قول ام المومنین عایشه و مجاهد همین است و اکثر مفسران بر آنند که اول فاتحه نازل شد بعد سورهٔ قلم

مرفوع است چه هر کرا در ایام جوانی و فتوت و هنکام قدرت و قوت عملی و وردی بقدر سستی و ناتوانی که از و عمل حاصل نشود فرشته از نبشتن ثواب عمل نماند و عمل ناکرده او را کرده داند بغیر عمل ثواب عمل بابد فضل عملی که میکرد دریابد بلکه بعد مردن نیز تا آنکه بر انکیخته شود فرشته بحکم فرمان در کور او حاضر آید تسبیح و تهلیل کند ثواب آن او را رسد ثواب او مقطوع نکردد تا قیامت جاری باشد فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ معنی آنست چون ثابت شد که آدمی را که از قطره نطفه بر احسن تقویم آفریدیم پس از آن بارذل عمر رسانیدیم و معلوم است که اعادت آهون از بدایت است پس کیست که تکذیب میکند ترا ای محمد هنوز یعنی بعد وضوح دلیل بانکار روز جزا یا در جزا کردن تو بروز جزا و بعث موتی أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ معنی اینست آیا نیست خدای حاکم ترین حاکمان یعنی هست خدای حکم کننده ترین حکم کنندکان بر بطلان و منکران حق ظاهر حکم خواهد کرد و ایشان را بجزا و سزا و عقاب و عذاب خواهند آورد بدانکه ختم سوره بر توبیخ مکذبان روز جزا کرد و تهدید بوعید که مضمون حوالت بحکم احکم حاکمانست آورد دال بر انتهاء کلام سخن کشت کلام بحسن اختتام پیوست والله اعلم و فیضه اتم لا اله الا هو و بی توکلت علیه و هو حسبی سورة العلق سورهٔ اقرا نوزده آیاتست هفتاد و دو کلمه است

بعد از آن سورة مدثر بعد از آن سورة مزمل بعد از آن سورة ضحى آمد بدانكه در آغاز سورة اقرا كه اول سورة منزله است امر بقرات آمد بعد ثناء خدا بخلق انسان و تعليم كتابت و جز آن مذكور شد
بعد انسان طاغى را چون ابو جهل كه قدر نعمت ندانست و سپاس آن نتوانست توانكري نتوانست اور انكوهيد تا آنكه كار او بايقاد ان الى ربك الرجعى رسيد بعد جمله ارايت الذي ينهى عبدا
اذا صلى در بيان طغيان او مذكور كشت بعد دانش طاغي را كه خداي عز وجل اعمال او را اگر نيك بود يابد باشد بك مبدا ند بذكر پيوست بعد كلام را بجملة كلا لئن لم ينته لنسفعا بالناصية
تا سندع الزبانية رسانيد وعيد شديد و تهديد مديد متوجه كردانيد بعد جمله كلا لا تطعه تا اخر سورت آورد بنهي از طاعت بدخواه و امر بعبادت اله ختم كرد آنچه بر وجه اعتراض در ميان جمل
مذكور آمد ميان كلامها متصل واقع شد جمل ديكر از هر نوع در مجلها بي كه بيايد بمشية الله وعونه بيان آن روي نمايد والله اعلم بالصواب واليه المرجع والماب. بسم الله الرحمن الرحيم
اقرا باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق اقرا وربك الاكرم الذي علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم روايت كرده اند پيغمبر صلى الله عليه وسلم روزي در غار
حري بود در عبادت خدا كوشش مي نمود جبرئيل آمد پيغمبر را فشرد چنانچه طاقت از پيغمبر ببرد كفت اقرا پيغمبر كفت ما انا بقاري سه بار همچنين كرد و پيغمبر صلى الله عليه وسلم ما انا بقاري بر زبان آورد بعد از آن كفت اقرا باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق بعد از آن پا بر زمين زد چشمه بيرون آمد پيغمبر را صورت وضو نمود و وضو كردن فرمود پيغمبر وضو كرد دو ركعت نماز با جبرئيل اورد تا شب معراج نماز پيغمبر عليه الصلوة والسلام دو ركعت بود در شب معراج فرضيت نماز پنج وقت روي نمود معنى اينست بخوان اي محمد درين حال كه تبرك و بركت كيرنده بنام پروردكار خود آنكه هر يكي را بيافريد و موجود كردانيد آفريد انسان را از خون بسته براي كوشت كشتن مستعد كشته بخوان و حال اينكه پروردكار تو اكرم است از همه كريمان افزون تر در كرم است آنكه كتابت را بقلم ما را تعليم كرد و ما را بر صناعت كتابت آورد تعليم كرده است انسان را آنچه نميدانست و قادر كردانيد بدانچه نمي توانست كلا ان الانسان ليطغى ان راه استغنى ان الى ربك الرجعى معنى اينست راست و درست است بدرستي آدمي هر آينه طغيان ورزد و سركشي كند بدين كه خود را مستغني بيند بيت
كيست درين دايرهٔ لاجورد
دستكهي يافت كه يادم نكرد
بعضي مردم طغيان خواهند ورزيد و دشمني خواهند كرد تو از ايشان تعلق مكني و در دل خويش تردد مه افكني بدرستي سوي حكم پروردكار تست باز كشت ايشان و از خداي عز و جل است سزاي طغيان. ارايت الذي ينهى عبدا اذا صلى معنى اينست آيا مي داني آنرا كه نهي ميكند بنده را از نماز چون آن بنده در نماز بود بر چه اندازه طاغي و بر چه حد عاصي باشد روايت كرده اند پيغمبر صلى الله عليه وسلم در مسجد حرام نماز ميكرد

بالامالة المحضة | بالتسهيل نافع | بالامالة المحضة حمزة والكسائي | امالا بين بين ابو عمرو

ينهى ينهى عبدا اذا عبدا اذا صلى صلى صلى ارايت ارايت ارايت

بالابدال ورش | بالحذف كسائي | وفي الوقف حمزة | بالتغليظ ورش والترقيق | امالا بين بين ابو عمرو في رواية ورش | سكت خلف في رواية | بالنقل ورش | امالا بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش | حمزة والكسائي

الذي ينهى ۝ عبدا اذا صلى ۝ ارايت ان كان

كه منع ميكند | بنده از بندكان خدا را چون نماز كند | مرا دانستي اگر باشد آن

على الهدى ۝ او امر بالتقوى ۝ ارايت ان كذب

بر راه راست | يا فرمايد | به پرهيزكاري | اي ديدي | اگر تكذيب كرد آن ناهي

وتولى ۝ الم يعلم بان الله يرى ۝ كلا

واعراض كرد | اي عالم نبود | بآنكه | خداي تعالي مي بيند او را | حقا

لئن لم ينته ۝ لنسفعا بالناصية ۝ ناصية

هر آينه اگر باز نه ايستد | هر آينه بهمر كيريم او را | بموي پيشاني | موي پيشاني

كاذبة خاطئة ۝ فليدع ناديه ۝ سندع

كه دروغ كوي خطا كارست صاحبش | بر كو بخوان | اهل مجلس خود را | زود بود كه بخوانيم

الزبانية ۝ كلا لا تطعه واسجد واقترب

خازن دوزخ را | نه چنانست كه تصور ابو جهل | فرمان مبر اي محمد او را | و سجده كن | و نماز كزار

وتولى
بالامالة المحضة حمزة والكسائي
وتولى
امالا بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
يرى يرى
حمزة والكسائي | امالا بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش
بالناصيه
بالامالة في الوقف الكسائي
خاطية
بالابدال في الوقف حمزة
الزبانيه
بالامالة في الوقف الكسائي
تطعهو
بالاشباع ابن كثير

سجدة

ركوع

الله اكبر
قبل في رواية البزي
لا اله الا الله والله اكبر
البزي في رواية

سورة القدر مكية خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

على الهدى على الهدى او امر او امر بالتقوى بالتقوى ارايت ارايت ارايت

بالامالة المحضة حمزة والكسائي | امالا بين بين ابو عمرو في رواية ورش | بالنقل ورش | سكت خلف في رواية | بالامالة المحضة حمزة والكسائي | امالا بين بين ابو عمرو وفي رواية ورش | بالتسهيل نافع وفي الوقف حمزة | بالابدال ورش | بالحذف كسائي

ابو جهل خبر يافت از منزل خويش سوي مسجد حرام شتافت سخني بي ادب وار بر زبان آورد و از كزاردن نماز در مسجد حرام نهي كرد اين آيت متضمن اين شانست و ملوح سوي اين بيانست. ارايت
ان كان على الهدى او امر بالتقوى ارايت ان كذب وتولى الم يعلم بان الله يرى معنى اينست دانسته اگر باشد بنده مصلي محمد بر هدي يا آمر بود بتقوي جز آن
خواهد يافت و اگر باشد ناهي از صلوة كه پيغمبر را تكذيب ميكند و از حق روي ميكرداند يعني ابا جهل سوي سزاء خويش خواهد شتافت كلا لئن لم ينته لنسفعا بالناصية ناصية
كاذبة خاطئة معنى اينست ان نماز نهي نبايد و از پيكي منع نشايد هر آينه اگر انسان طاغي از كفتار نا پسنديده و از كردار نا كزيده باز نماند و بر شقاوت و عداوت مصر باشد
يا كويند حقا اگر باز نماند و بر عداوت مصر باشد هر آينه هر آينه سخت بكيريم او را بناصيه كاذبه خاطئه يعني بموي پيشاني كه صاحب او كاذب خاطي است طاغي عاصي است
فليدع ناديه سندع الزبانية روايت كرده اند پيغمبر صلى الله عليه وسلم بر نهي او التفاتي نكرد و در معرض اعتبار نياورد و منع او را نديرفت و نهي او را در خاطر نكرفت

روزی بر حکم عادت در مسجد حرام نماز میکرد وحق عبادت بجای میآورد ابو جهل بشنید خشمناک شد دوید و غضبی که داشت تنفت الرانتهت یا محمد گفت بیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز تهدید
و تغلیظ سخن کرد و بدرشتی پیش آمد ابو جهل علیه اللعنة بر آشفت و بر بیغمبر صلی الله علیه وسلم اتهدد نی وانا اکثر الوادی نادیا گفت این آیت در شان او نازل گشت واین نظم در حق او بورود
پیوست معنی این است چون با اهل مجلس می نازد و بمدد ایشان می پردازد بس اهل مجلس خود را بخواند و برای مدد خویش حاضر کرداند تحقیق است ما زبانیه دوزخ را بخوانیم و فرشتکانی
که موکل اند بدوزخ برای مدد محمد حاضر کردانیم ابن عباس گفته اکر او اهل مجلس خود را طلب کردی و برای معارضه بیغمبر حاضر آوردی زبانیه دوزخ ایشان را آشکارا می بردند و بدوزخ
می سپردند و نیز بیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت اکر بیشتر شدی و نزدیک آمدی فرشتکان او را عضو عضو جدا میکردند و پاره پاره می ساختند و نیز روایت کرده اند در هنکام نماز کزاردن بیغمبر
علیه الصلوة والسلام ابو جهل حمله کرده دوید غضب کرده بر بیغمبر علیه الصلوة والسلام رسید یکبار باز کشت هیبت زده و زرد شده کشت برسیدند وجهت تغییر بشره باز جستند و سببی که بود

نتهفت براستی پیش مردمان گفت میان خود و محمد خندقی دیدم و اژدرها دهن باز کرده مشاهده کردم اکر مقداری بیشتر میکردم آتش یا اژدرها خوردی
كَلَّا لَا تُطِعْهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ
معنی اینست نه ابو جهل را اطاعت مکن و ترسی در دل مه آر و سجده بکن و نماز بکزار و شکر و قربت بجو
بیت
تو خدا را شو اکر جمله عالم در یاست بخدا کر بر مویی قدمت تر کردد
وحمزه وکسایی وابو بکر وابن ذکوان
وبدانکه اختتام سورت بذکر مقهور شدن دشمن و بر عدوی قوی ظفر یافتن در باب مدد غیب منتهی است و دلیل رسیدن کلام بر انتها است مقطع حسن است و مختتمی مستحسن است والله اعلم بما اراد والیه المرجع والمعاد لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی
سورة القدر
سورة قدر مکی است پنج آیت است سی کلمه است صد و دو حرف است ربط این سوره با سوره اقرأ آنست که در سوره اقرأ امر بقراءة قرآنست و در سوره قدر ذکر نزول آنست بدانکه در آغاز سوره قدر تنزیل قرآن در شب قدر ذکر کرد بعد فضیلت شب قدر در بیان آورد بعد برای دفع وهم آنکه کسی کمان برد که تنزیل ملایکه در بعض شب بود جمله هي حتى مطلع الفجر بر وجه تکمیل آورد سورت مذکوره را بجمله مسطوره مختتم کرد
لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ
البزي في رواية
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ
روایت کرده اند که در بنی اسرایل زاهدی شمعون و بعضی کویند سمنون نام داشت روز در جهاد با کفار و همه شب در عبادت پروردکار میکذاشت کافران از وی بستوه آمدند زن او را بزر فریفته کردند و کفتند شوهر با تو هیچ الفت ندارد روز در جهاد و شب در عبادت میکذارد ترا از وی هیچ بهره نیست اسم زوجیت بی معنیست

در تعلقات حوادث ایام برای عمل چه مقدار ماند و دران مقدار مردم کدام عمل توانند بدین سبب اندوهکین کشتند و باندوه و غم پیوستند این سورت برای تسلیه دل
ایشان نازل کشت و بیان زیادت فضیلت عمل با وقات فاضله عمر بدین حد که یکشب بهتر از هزار ماه بود بورود پیوست معنی اینست بدرستی که ما فرستادیم قرآن را
در شب قدر یعنی از لوح محفوظ در آسمان دنیا تمام قرآن فرستادیم از انجا سورة سورة و آیة آیة بر حسب مصالح و حوادث بر بیغمبر فرود آوردیم و چه دریابانید وجه
آگاه اینت ترا ای محمد که شب قدر را چه اصلیست و او را چه فضل است پس از ان فضل شب قدر را ذکر کرد و فضیلت او را در بیان آورد و گفت شب قدر بهتر
بود از هزار ماهی که خالی از شب قدر باشد زاهد بنی اسرایل را اکرچه هزار ماه عمر بود فضیلت شب قدر و پیرا روی نمود عمری که یکشبی در و بهتر از هزار ماه
دارند اکرچه کوتاه بود در از نپندارند تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُو
بالاشباع ابن كثير
وَمَا أَدْرِيكَ
بالامالة المحضة ابو عمرو
وَمَا أَدْرِيكَ
امالة بين بين ورش
خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ
بالترقيق ورش بالنقل ورش
مِنْ أَلْفِ
سكت خلف وفي رواية
ركوع
شَهْرٍ تَّنَزَّلُ
تشديد التاء البزي في الوصل
الْمَلَائِكَه
بالامالة في الوقف كسائي
مَطْلَعِ مَطْلِعِ
بكسر اللام كسائي بالتغليظ ورش
اللَّهُ أَكْبَرُ
قنبل في رواية البزي
مِنَ اهْلِ
بالنقل ورش
مِنْ أَهْلِ
سكت خلف في رواية
الْبَيِّنَهْ
بالامالة في الوقف كسائي

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۞ ج وَمَا أَدْرَاكَ مَا
بدرستی که ما فرو فرستادیم قرآن را در شب قدر وچه دانانید ترا چیست
لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۞ ط لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ط
شب قدر عبادت شب قدر بهتر است از عبادت هزار ماه که دران شب قدر نباشد
تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ ج
می آیند فرشتکان وجبرئیل دران شب بفرمان پروردکار ایشان
مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ۞ لا سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ۞
از جهت هر کاری سلامتست آن شب تا کاه طلوع بامداد

سورة البينة مدنية تسع آية بصري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
نبودند آنانکه کافر شدند از اهل کتاب یهود و نصاری
وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۞ لا
و بت پرستان و اباز آرندکان زایل شوندکان از دین ایشان تا که آید بدیشان حجتی روشن

یافتم
سقفها

وخود را بر خواهش دست و پا او رد دعاء زاهد را اجابت روی نمود دست و پا یافت و قوت او از انکه بود همچنان افزود زاهد مذکور برجست در شهر راکه آهنی بود شکست
در شهر در آمد در خانه کافران آمد رسم کین را بنیاد نهاد ستونها سقفها بقوت میکشید بر ایشان می افتاد و مار از کفار بر آورد و همه را مستاصل کرد هزار ماه عمر یافت
همه عمر در جهاد و عبادت شتافت یاران بیغمبر صلی الله علیه وسلم این قصه شنیدند عمرها و عملها خود را اندک دیدند عمل زاهد را استعظام کردند و در حیز استعجاب
آوردند این سورت برای تسلیه ایشان نازل کشت و بودن یکشبی در حق ایشان بهتر از هزار ماه بیان پیوست و بعضی کویند یاران رسول صلی الله علیه وسلم درازی عمرهاء
کذشتکان شنیدند و کوتاهی عمر خویش دیدند را سف قلت عمل شدند و کمان انحطاط خویش بردند و کفته اند بیشتر عمرهاء ما میان شصت و هفتاد بود
و بعضی کویند میان بنجاه و شصت باشد بعضی در خواب رود و بعضی در خوردن و آشامیدن و سایر امور طبیعی بکذرد بعضی در امراض و اسقام و بعضی

اکر حیله کنی بندی در دست و پاء او افکنی ما او را باتو در یک خانه بنا رسیم و عهد میکنیم که جان و تن او را نیاز اریم هیشه با تو باشد و با تو در الفت بود رسنی از موی استوار تافته آوردند برای بستن او مهیا
کردند زاهد بعد عبادت بر حکم بشریت در خواب رفت زن او بر سر مذکور دست و پای او را استوار بست زاهد بیدار کشت از زن پرسید دست و پای من که بسته است زن کفت من بسته ام در یافتن
موازنه قوت توجسته ام زاهد بقوت دست بند هاء رسن شکست زن این خبر بکافران کفت این حال از ایشان ننهفت زنجیر آهنی آوردند بستن زاهد بدان در خواست کردند شب دیکر زاهد در خواب رفت
دستها و پاهای او را بزنجیر آهنی بر بست زاهد قوت کرد زنجیر آهنی شکست زن مذکوره زاهد را در انبساط آورد و بر وجه سر سوال کرد که وراء زنجیر چیزی میدانی که شکستن آن نتوانی زاهد بر حکم المومن
غر کریم اشارت بر موی خود کرد و کشف این سر را شرح حال خود کرد و آورد شب دیکر او را بموی او بر بست چون بیدار شد دریافت که نمیتواند شکست کافران را خبر کرد و بر سر او آوردند ایشان عهد او وفا نکردند
بر زاهد حمله آوردند دست و پای زاهد را بریدند و از خانه بیرون کشیدند مثله ساختند پیش در شهر انداختند همه روز افتاده رنج کشید چون شب افتاد و هنکام عبادت رسید پیش خدای عجز و زاری کرد

معنی آنست فرود می آیند باذن پروردگار ایشان فریشتگان در آن شب از آسمان هفتم تا آسمان فرودین و بعضی گفته اند تا روی زمین و روح یعنی جبریل و بعضی گویند روح فریشته دیگر هست که سر او زیر عرش است و پای او در ثری است که مشغولست بتسبیح خدای جل و علا که او را هزار سر هست در هر سری هزار روی و در هر رویی هزار دهن در هر دهنی هزار زبان در هر زبانی لغت مختلف چنانچه لغت زبانی بلغت زبانی دیگر نمی ماند مر خدا را عز و جل تسبیح گویان بعد عرش مجید هیچ مخلوقی بر اندام او نیامده و بر قدر او هیچ مخلوق نشده از برای هر کاری که در آن نامزد میشوند و برای اتمام آن می ایند آن شب عین سلامتی است بر وجه مبالغت یا شب سلامتی است بحذف مضاف یا اسلام است یعنی وقت سلام فریشتگانست هنگام تحیت فریشتگان بر مومنانست آن یعنی فضل مذکور یا فضیلت مسطور تا بر آمدن صبح صادق بود و از اول شب تا منتها او باشد و بدانکه سورهٔ مذکور در بیان فضیلت شب قدر بود و استیعاب فضیلت هم شب را از ابتدا تا انتها بیان فرمود سخن تمام گشت و مطلوب بانتها پیوست مقطعی که دال بر انتهاست حسن بود و مختمی که دلالت بر اختتام کند مستحسن باشد والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب

لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی

سورة البينة

سورهٔ لم یکن مکی است هشت آیت نود و چهار کلمه سیصد و نود و شش حرفست ربط این سورت با سورت قدر آنست که در هر دو ذکر قرآنست

بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة فیها کتب قیمة

معنی آنست نبوده اند کافران از اهل کتاب و مشرکان جدا شونده از اسلام تا آمد پیغمبر علیه الصلاة والسلام اهل کتاب از جهت آنکه در کتاب خویش دیده بودند اقرار و تصدیق می نمودند میدا[…] […]تنند چنین پیغمبر بدین […]حلیه و بدین صفت مبعوث خواهد گشت و دین او […] بظهور خواهد پیوست تا آنکه بذکر نام او تبرک میکردند و در محاربه با دشمنان خویش به یمن او فتح می جستند چنانچه گفت و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا و مشرکان سوگند میخوردند پیغمبری مبعوث خواهد گشت ما بدل و جان بدو خواهیم پیوست چون پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث گشت حسد و عداوت زاد و حب ریاست و قلت کیاست از عان و انقیاد را مانع افتاد ایمانی و قصد ایمانی که داشتند گذاشتند و حق را پس پشت انداختند این وجه از وجه اول اولی است آیت و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة موافق این معنی است و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة معنی اینست پراکنده نشدند آنانکه داده شدند کتاب یعنی یهود و نصاری مگر از پس آمدن حجج ظاهره و بینه متظاهره مکابره کردند و انکار آوردند و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤتوا الزکوة و ذلک دین القیمة

هموهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

رسول من الله يتلوا صحفا مطهرة ۝ فيها

پیغمبری از نزد خدای تعالی میخواند اوراقی پاک از نا اهل در آن صحف

كتب قيمة ۝ وما تفرق الذين اوتوا الكتاب

احکامی نبشته باستقامت و متفرق الکلمه نشدند آنان که دادند ایشان را توریت و انجیل

الا من بعد ما جاءتهم البينة ۝ وما امروا الا

مگر پس از آنکه آمد بدیشان محمد یا قرآن و فرموده نشدند برای هیچ چیز مگر

ليعبدوا الله مخلصين له الدين حنفاء

تا پرستند خدای را حال آنکه خالص کرداننده باشند برای او نیت و قول و عمل را یعنی عبادت و طاعت حال آنکه مایل باشند از اباطیل

ويقيموا الصلوة ويؤتوا الزكوة وذلك دين

و بپای دارند نماز را و بدهند حق خدای تعالی را از مال و آن دین از توحید یا مجموع اعتقاد

القيمة ۝ ان الذين كفروا من اهل الكتاب

یا امت مستقیم است بدرستی آنان که کافر شدند از کتابیان یهود و نصاری

والمشركين في نار جهنم خالدين فيها

و بت پرستان در آتش دوزخ اند حال آنکه جاودان باشند در آن

اولئك هم شر البرية ۝ ان الذين امنوا

آنان ایشانند بدترین آفریدگان بدرستی آنان که ایمان آوردند

وعملوا الصالحات اولئك هم خير البرية ۝

و کردند کارهای نیک آنان ایشانند بهترین آفریدگان

مطهرة — بالامالة في الوقف كسائي
قيمة — بالامالة في الوقف كسائي
اوتوا جاءتهم — حمزة و ابن ذكوان / ثلثة اوجه لورش
البينة — بالامالة في الوقف كسائي
الصلوة — بالتغليظ ورش
ويؤتوا — بالابدال ورش و السوسي
القيمة — بالامالة في الوقف كسائي
من اهل — بالنقل ورش
من اهل — بسكت خلف في رواية
في نار في نار — بالامالة المحضة ابو عمرو و الدوري و ابن ذكوان و بين بين ورش
البرية — بالمد و الهمزة نافع و ابن ذكوان
البرية — بالامالة في الوقف كسائي
امنوا خير — ثلثة اوجه لورش و رقق ورش
البرية — بالمد و الهمزة نافع و ابن ذكوان
البرية — بالامالة في الوقف كسائي

ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة ان الذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة جمله مستانفه است در جواب هل لحق الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین عذاب و چون کلام سابق ملوح بر عذاب ایشان بود از جهت تقدیم ملوح تاکید جمله ساابقه نمود موصول با صله اسم انست ظرف مستقر یعنی فی نار جهنم خبرست خالدین حالست اولئک هم شر البریة این جمله تذییل است یا خبری دیگرست

معنی اینست و فرموده نشدند ایشان بدانچ در توریت و انجیل است مگر برای اینکه خدای را پرستند درین حال که دین را برای خدای جل و علا خالص کنند کاسد در آن حال که مسلمانانند از لوث شرک پاکاند و برای اینکه نماز را قامت کنند و زکوة مال بدهند و آن دین ملتی استوارست یا دین جماعتی است که قایم بر پرستش کردگارست کسانی که اعمال صالحه را داخل ایمان گویند تمسک برین آیت کنند چه اعمال صالحه را دین نام کرده بعد ذکر اعمال ذلک دین القیمة آورده در آیت دیگر گفت ان الدین عند الله الاسلام پس اسلام و دین یکی باشد آنچه داخل در دین است داخل در اسلام بود و ایمان و اسلام یکی است میان ایشان مغایرت نیست اگر ایمان غیر اسلام بود مقبول نباشد و درین معنی کسی را شک نیست آیت و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مثبت این معنی است چون ایمان و اسلام را یکی دارند لاجرم آنچ داخل در اسلام است داخل ایمان پندارند جواب آنست

هم ضمیر فصل است ذکر جزاء کافران بر حکم مضاده محرز است بر سوال شأن مؤمنان جمله انّ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات نیز مستانفه بود از جهت استیناف مفصول شود وچون
ذکر حکم ضد ملوح ذکر ضدی دیکر بود بتقدیم ملوح تاکید جمله سابق نمود وجمله اولئک هم خیر البریّة خبر است مر انّ را معنی اینست بدرستی آنانکه نکرویدند وکفر ورزیدند
از اهل کتاب ومشرکان در آتش دوزخ باشند جاودان ایشان هم ایشانند بدترین آفریدکان بدرستی آنان که ایمان آوردند واعمال صالحه کردند هم ایشانند بهترین آفریدکان
جزاؤهم عند ربّهم جنّات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک لمن خشی ربّه معنی اینست جزاء ایشان که نزدیک
پروردکار ایشانست معلوم علم اوست مقدور قدرت اوست جنّات عدنست یعنی محال اقامت وقرارست مواضع جریان انهارست جزاء مذکور یابند درین
حال که در جنّات مذکور جاوید
باشند خشنود شد از ایشان
خدا وخشنود شدند ایشان
از خدا بعطاء آن جزا وآن عطا
مخصوص است بکسی که ترسانست
از حق سبحانه وتعالی خشیه
اساس بناء صلاح است مستوجب
فیض وفلاح است از بدیها بازر
دارد در نیکیها آرد کسی که در
سلوک راه از آفت بترسد در
مقصد بسلامت برسد هر که
ایمن شده رود از غفلت در
مخافت افتد خشیت موجب
هشیاریست وهشیاری موجب
رستکاریست بدانکه ختم
سورة بذکر مؤمنان وکافران
که نوع بشر مقصورست بر ایشان
که صفت جوهر انسان کفرست
یا ایمان بود ذکر آنکه کافران بدترین
همه آفریدکانند ومؤمنان بهترین
همه مردمانند کار کافران در
انحطاط بنهایت رسیده وکار
مؤمنان در ارتفاع قدر بنهایت
انجامیده مقطعی دال بر انتهاء
کلام ومنتهایی مفید برسیدن
سخن بر انتها واختتام است مقطع
حسن بود ومنتهایی مستحسن باشد
والله اعلم وفیضه اتمّ واعظم
لا اله الا هو ربّی توکّلت علیه
وهو حسبی سورة الزلزلة
سورة الزّلزلة مدنی است
هشت آیت است بنجاه وسه
کلمه صد وجهل ونه حرف است
ربط این سورة با سورة لم یکن
آنست که ختم سورة لم یکن
بذکر جزاست وافتتاح سورة
زلزلت بذکر روز جزاست
واختتام هر دو بذکر جزا وسزاست
بسم الله الرّحمن الرّحیم
اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وقال الانسان
ما لها یومئذ تحدّث اخبارها بانّ ربّک اوحی لها معنی
اینست چون جنبانیده
شود زمین جنبانیدنی سخت
شکسته وریزه ریزه شود

جَزَآؤُهُمُو رَبِّهِمُو عَنْهُمُو — قَرَا ابْنُ كَثِيرٍ بِالصِّلَةِ وَفِي رِوَايَةِ قَالُونَ

الْأَنْهَارُ — بالنقل ورش
الانهار — سکت خلف وفی روایة خلاد
الله اکبر — تهلیل وفی روایة البزی
رکوع
لا اله الا الله والله اکبر — البزی فی روایة

جَزَآؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي
پاداش ایشان نزد پروردکار ایشان بوستانهای اقامت است که میرود
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ
از فرودان آن جویها حال آنکه جاودان باشند در آنجا همیشه خشنود است
اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ
خدای تعالی از ایشان وخشنود اند ایشان ازو آن جزا مر آنکس راست که بترسید از پروردکار خود

سُورَةُ الزَّلْزَلَةِ مَدَنِيَّةٌ تِسْعُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای بخشاینده مهربان

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ
چون مضطرب ومتحرک کردانند زمین را زلزلهٔ باشدت آن وبیرون آورد
الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا
زمین هر آن ثقل که در جوف وی است وکوید آدمی چیست مر زمین را
يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا
در آن روز حدیث کوید زمین با خلایق خبرهای خود را بسبب آنکه پروردکار تو الهام فرموده شد مر او را آنچه بنی آدم بر پشت او وافعالی که بروی کذشته

الْأَرْضُ — بالنقل ورش
الْأَرْضُ — سکت خلف وفی روایة خلاد
الْأَرْضُ — بالنقل ورش
الْأَرْضُ — سکت خلف وفی روایة خلاد
الْإِنْسَانُ — بالنقل ورش
الْإِنْسَانُ — سکت خلف وفی روایة خلاد
أَوْحَىٰ لَهَا — بالامالة المحضة حمزة والکسائی
أَوْحَىٰ لَهَا — امال بین بین ورش فی روایة

کوید واظهار اقوال جوید یعنی حدیث کند که فلان بر روی چنین کارها کرده است وفلان بر روی چنین عمل آورده است
اعرابه اذا ظرف است مر تحدّث اخبارها مضاف است سوی جمله که بعد اوست زلزالها بنصب بر مصدر است جمله واخرجت
الارض اثقالها معطوف است بر جملهٔ سابقه واسناد اخرجت سوی ارض از باب اسناد سوی مکان مجاز عقلی است وقال
الانسان ما لها جمله استفهامیه یعنی ما لها مقول است مر قال را استفهام برای تعجب است جملهٔ قال عطف است بر جملهٔ سابقه
یومئذ بدل است از اذا با سببیه است انّ با اسم وخبر خویش مجرور است جار ومجرور متعلق است به تحدّث اخبارها

وفراز ونشیب او راست وهموار کردد وزمین را دو جنبیدن خواهد بود در اول بار همه زندکان را بمیرانند تا چهل سال مرده مانند زمین سر بسر خالی شود در وی هیچ زنده نبود بنداء
لمن الملک الیوم لله الواحد القهّار جواب شود ودر جنبانیدن دوم همه زنده شوند ایستاده قدرت خدای انکرند چنانکه فرمود ثمّ نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون وبیرون آرد زمین
دفینهاء خویش را بفرمان ربّ العالمین از تخمها وکیاهها ومردمان وآنچه مودع بود در زمین از کنج وکان در ان حالت آدمی کافر که معتقد قیام قیامت نبود وکاهی
این حالت در دل او صورت نمی نمود بوجه تعجّب ما لها کوید وسبب حصول این حالت بجوید در ان روز که زمین برین صفت شود ورخنهاء خود بیرون افکند واز خبرها
خویش تحدیث کند واین تحدیث بزبان حال بود وتواند بود که خدای در روی قوّت نطق بیافریند اخبار بزبان قال باشد بسبب آنکه خدای مر ورا وحی کرده است که خبرهاء خویش

[illegible] ها
[illegible] یا

اوحي ماضي است بر نسبت زمان وقوع تحديث اگرچه بر نسبت زمان اخبار مستقبل است يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا
يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره يومئذ ظرف است مر يصدر را الناس اشتاتا حال است لام در ليروا اعمالهم لام كي است متعلق است به يصدر وجمله مستانفه است
براي بيان كيفيت وكميت صدور درجواب كيف يصدر الناس ولم يصدر الناس يومئذ فا در فمن يعمل سببيه است ومن شرطيه است يعمل شرط است يره جزاء شرط
اوست ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره عطف بر اوست معنيش اينست روزي كه اين حال واقع شود وعالم برين صفت كردد مردمان از گورها بيرون آيند سوي جايگاه
خداوند پراكنده شده فرقه فرقه گشته فرقه صالحان فرقه فاسقان زمره عالمان زمره جاهلان زمره مي خواران زمره زانيان گروهي غيبت گويان گروهي دروغ سخن چيني بو
صاحبان اعمال مختلف هريكي بامثال خويش مقترن ومؤتلف تا نموده شوند مردمان عملهاء ايشان پس هركه عمل كند هم چند ذره از ذرات مهر منير يا كويند هم چند مورچه از مورچگان صغير نيكي را در آن روز ببيند آنرا وهركه عمل كند مقدار ذره بدي را دران روز نگه كند آنرا ذره از عمل مهمل نبود مستور ومخفي نشود وبدانكه خاتم سورت ديدن عمل نيك وبد است قصا در قسم وصول جزا وسزا است انتهي برانتها سخن دلالت ميكند از باب حسن مقطع بود واز نوع حسن منتهي باشد والله اعلم بالصواب وبما هو الحق في كل باب لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي

يومئذ يصدر يصدر ليروا اعمالهم ليروا اعمالهم فمن يعمل خيرا يره

مدغما غير الغنة خلف — بالاشمام حمزة وكسائي — بالنقل ورش — سكن خلف في رواية — مدغما غير الغنة خلف — مدغما غير الغنة خلف

يومئذ يصدر الناس اشتاتا ليروا اعمالهم

دران روز — بازگردند — مردم ازگورها بسوي موقف — حال انكه متفرق باشند — تا نمايند ايشانرا جزاي كردار ايشانرا

خيرا يره — بالترقيق ورش — هشام

فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل

پس هركه كند مقدار يك مورچه خرد نيكي ببيند جزاي آنرا — وهركه كند

ومن يعمل — مدغما غير الغنة خلف

يره — بالاختلاس هشام

مثقال ذرة شرا يره

مقدار يك مورچه خرد — بدي — ببيند جزاي آنرا

ع

الله اكبر — قبل في رواية البزي

سورة والعاديات احدى عشرة آية

لا اله الا الله والله اكبر — في رواية البزي

سورة عاديات مكي است يازده آيت چهل كلمه صد وبيست حرف است ربط اين سورت با سورت زلزلت آنست در هردو ذكر روز قيامت وجزا است ربط ميان سورت عاديات وسورت زلزلت پيدا است

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

بسم الله الرحمن الرحيم والعاديات ضبحا فالموريات قدحا فالمغيرات صبحا فاثرن به نقعا فوسطن به جمعا ان الانسان لربه لكنود وانه على ذلك لشهيد وانه لحب الخير لشديد واو قسم است العاديات با معطوفات خويش مقسم به است ضبحا مصدر است مر فعل محذوف اي يضبحن ضبحا وجمله محذوف حال است از فاعل والعاديات قدحا مصدر است مر فعل محذوف اي يقدحن قدحا صبحا ظرف است اي فالمغيرات في وقت صبح فاثرن عطف است بر فعلي كه مضمون صله لام است اي اللاتي عدون فاثرن با در به در هردو مجاز بمعني في

والعاديات ضبحا فالموريات قدحا

بحق اسپان دونده در جهاد حال انكه متنفس اند از شدت دويدن — پس آتش بيرون آرندگان — آتش بيرون آوردني

والعاديات ضبحا — بالادغام سوسي

فالمغيرات صبحا فاثرن به نقعا فوسطن

پس غارت كنندگان در وقت صبح — پس برانگيزاننده آن وقت غباري — پس درآيند

فالمغيرات صبحا — بالادغام سوسي في رواية خلاد

فالمغيرات — بالترقيق ورش

به جمعا ان الانسان لربه لكنود

بآن وقت درميان جمع اعدا — بدرستي آدمي — مر پروردگار خودرا — انكار كننده نعم است

جمعا ان — بالنقل ورش

جمعا ان — سكت خلف في رواية

ان الانسان — بالنقل ورش

ان الانسان — سكت خلف وي في رواية خلاد

يا بسبب دويدن غبار برمي انگيزند پس درميانه جمع از كفار در وقت دويدن يا در مكان دويدن يا بسبب دويدن درمي آيند بدرستي آدمي هرآينه كثير الكفران است مر نعمتهاء پروردگار را قليل الشكر است مر عطاياء كردگار را بدرستي او هرآينه بركثرت كفران خويش گواه است وبر قلت شكر وناسپاسي خويش آگاه است وبدرستي او از جهت دوستي مال البخل است مال را دوست دارد دل بر دادن آن ننهد ونفقات

است يا سببيه است وضمير عايد است بر مكان دويدن يا در زمان دويدن نقعا مفعول به است مر اثرن اثرن از باب افعال است جمع مونث است مر اثار جمعا مفعول به است مر وسطن
بمعني توسطن وآن عطف است برجمله فاثرن به نقعا وافعال ماضيه مذكوره بمعني استمرار است ان الانسان لربه لكنود با معطوفات خويش جواب قسم است واين هرسه
جمله كنايت است از استحقاق عقاب وعذاب كفار كه استحقاق عقاب وعذاب را منكر اند بر انكار آن مصر اند هرسه جمله را براي رد انكار در معني مكني عنه تاكيد كرد
واز جهت اصرار بر انكار تاكيد آورد معنيش اينست سوگند ياد ميكنم باسپان دونده درغزا كه درهنگام دويدن از دهنها وتهيگاهها آواز كنند آواز كردني پس آتش
بيرون آرند از سمها خويش افروزند آنرا افروختني پس در وقت صبح كفار را غارت ميكنند پس در جمع گروه كافران درميانه درآيند پس در مكان دويدن يا در زمان دويدن

مفروضه را نیز باز دارد معذب خواهد گشت وبجزا وسزا خواهد پیوست أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ همزه برای استفهام
است فا عاطفه است معطوف علیه محذوف است ای لاینظر الانسان فلا یعلم انّ با اسم وخبر خویش بجا دو مفعول یعلم است از جهت آنکه لام در خبر در آمد بعد علم انّ مکسور
مستعمل شد جار ومجرور یعنی بهم ویومئذ متعلق است بمضمون الخبیر نه بلفظ خبیر زیرا چه معمول ما بعد لام بر ومقدم نشود وچون جمله ان ربهم بهم یومئذ لخبیر کنایت
از جزا دادن بود تاکید جمله باعتبار معنی مکنی عنه برای رد انکار منکر ان جزا باشد اذا بعثر ما فی القبور شرطی است محذوف الجزا ای اذا بعثر ما فی القبور وحصل ما فی
الصدور یعلم وما در یعلم ما فی القبور بمعنی من است وذکر من بلفظ ما از جهت مشاکله ما فی الصدور است وجمله شرطیه میان افلا یعلم ومتعلق ومتضمن وعیدست برای
بیان تهدید وبیان فظاعت روز قیامت معترضه است معنی اینست انمی نکرد انسان پس نمی داند خواهد دانست چون بر انگیخته کرد دهر که در کورهاست وظاهر کرده شود آنچه در سینهاست از زمایم که امثال حقدها وحسدها وعجبها وکینهاست بدرستی پروردکار مردمان بحال ایشان در روز قیامت هر آینه آکاهست برنیک وبد ایشان گواه هرچه میکویند ومیکنند میداند جزا دادن وسزا کردن میتواند سوال خدای عز وجل بر حال همه همیشه آکاهست تخصیص روز قیامت چیست وتعیین آکاهی بروز قیامت برچه مبنی است جواب ظهور اثر آکاهی باعمال که جزا وسزاست در آن روز بود تخصیص آکاهی بروز قیامت برین وجه باشد یا این که خبیر بودن کنایت است از دادن جزا وسزا ودادن جزا وسزا مقیدست بروز جزا بدانکه ختم سورت بذکر روز قیامت که منتهاست متضمن حسن انتهاست والله اعلم وفیضه اعظم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة القارعه سورة قارعه مکی است هشت آیة سی وشش کلمه دویست وپنجاه حرف است ربط این سورت باسورة عادیات ظاهرست ختم سورة عادیات بذکر قیامت بود افتتاح سورة قارعه نیز بذکر قارعه که عبارت از روز قیامت است روی نمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ

رَبَّهُم بِهِمْ قرا ابن كثير بالصلة وفي ثنا قالون لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ إِذَا بُعْثِرَ

بالترقيق ورش — بالادغام سوسي

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ۞ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ

وبدرستی او بر آن ناسپاسی خود هر آینه گواه است — وبدرستی او هر آینه دوستی مال را

لَشَدِيدٌ ۞ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ

هر آینه بخیل است — ای پس نمیداند — چون بیرون آورده شود آنچه در کورهاست

وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۞ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

وتمییز کرده شود آنچه در سینهاست — بدرستی پروردکار ایشان بایشان در آن روز هر آینه آکاه هست

اللهُ أَكْبَرُ

قبل في رواية البزي

ركوع

لا إله إلا الله والله أكبر

في رواية البزي

سورة القارعة احدى عشرة آية كوفي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

الْقَارِعَةُ ۞ مَا الْقَارِعَةُ ۞ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ

آن ساعت کوبنده اسماع — چیست آن ساعت — وچه دانی تو چیست آن ساعت

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ۞

در روزی که باشند مردمان چون پریک چراغ یا چون ملخهای خرد پراکنده

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ ۞

وباشد کوهها چون پشم رنگین زده

یا همچو ملخ پراکنده مر

الْقَارِعَة — بالامالة في الوقف كسائي

مَا الْقَارِعَة — بالامالة في الوقف كسائي

بالامالة المحضة ابو عمرو وحمزه — وَمَا أَدْرَاكَ — وكسائي وابو بكر وابن ذكوان

وَمَا أَدْرَاكَ — امالة بين بين ورش في رواية

مَا الْقَارِعَة — بالامالة في الوقف كسائي

روزیست که حال مردمان در وهم همچو حال پروانه پراکنده در تحیر وپریشانیست که از هول قیامت نداننده که از کجا آمدند ودر نیابند که کجا میروند وباشند کوهها روی زمین سبک کشته پران شده همچو پشم رنگین سبک ترمی باشد در بیان سبکی تشبیه بدو انسب است

كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ قرع در لغت کوفتن بود قارعه بمعنی کوبنده باشد تا نیث او باعتبار توصیف ساعت دارند واکر صفت یوم دارند تا برای مبالغت بود ارند القارعه مرفوع بر ابتداست جمله استفهامیه یعنی ما القارعة خبر مبتداست رابط در وضع مظهر موضع مضمر شد بر طریق الحاقة ما الحاقة آمد استفهام در ما القارعه برای تهویل است وجمله استفهامیه محل مفعول ما ادریک است وجمله وما ادریک معترضه است برای استعظام قیامت یوم یکون الناس بتقدیر هی یوم یکون الناس بیان قارعه است یا یوم بر فتح از جهت اضافت سوی جمله است وتکون الجبال عطف است بر یوم یکون الناس معنی اینست قارعه چیست قارعه وچه دانی یا محمد که قارعه چیست

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ معنی اینست پس هرچون که باشد چیزی که موزونات اعمال حسنه او یا میزانهاء آن گران شود پس او در عیشی پسندیده و زندگانی گزیده بود و هرچون که باشد چیزی هر که سبک آید موزونات اعمال حسنه او یا میزانهاء آن پس مرجع و مقرّ او هاویه است وجه در یابانند ترا ای محمد که هاویه چیست آتشی گرم است که در نهایت گرمی است وبدانکه در افتتاح این سورت مردمان را در روز قیامت بفراش مبثوث در کثرت و حیرت تشبیه کرد بعد همه مردمان را دو فرقه او ردیك فرقه صاحب عیشة راضیة و دوم صاحب نار حامیة سخن تمام گشت کلام با تمام پیوست مقطع حسن بود منتهاء مستحسن باشد والله اعلم و فیضه اتم لا اله الا هو ربی توکلت علیه و هو حسبی سورة التکاثر سورت تکاثر مکی است

هشت آیت بیست و هشت کلمه صد و بیست و چهار حرف است ربط این سورت با سورة قارعه آنست که سورة قارعه در ذکر قیامت بود و در سورت تکاثر ذکر موت شد بر حکم من مات فقد قامت قیامته در حکم میت در حکم قیامت آمد و نیز درین سورت رؤیت جحیم و سؤال از نعیم که در قیامت خواهد بود مذکور گشته بدین جهت مناسب است که این سورت بعد ذکر سورت قارعه بذکر پیوست والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ روایت کرده اند میان بنو سهم و میان بنی عبد مناف تنازع در تفاخر بکثرت عشایر بود و هر یکی غلبه قبیله خویش را در کثرت ادعا می نمود تا آنکه کار بشمار کردن کشید و تحقیق کثرت بحد عد عشایر هر یکی انجامید مردمان در کار شمار هر دو قبیله شتافتند قبیله بنی عبد مناف را بسیار یافتند بنی سهم گفتند که ما از بنی عبد مناف بسیار بودیم لیکن در جنگها غلو نمودیم بسیار از ما کشته گشتند و بکثرت بجان از جهان رفتند بنی عبد مناف گفتند نابوده میگویید شما همیشه اندك بودید برای تحقیق این معنی دل بر شمردن مقابر نهادند در شمار مردگان افتادند مردگان بنی سهم زیادت آمدند بنی سهم در دعوی کثرت مردگان خویش راجح شدند این آیت در شان این دو قبیله نازل گشت و ردع و زجر ایشان از دعوی بی معنی بود پیوست حتی برای غایت است یا سببیه است معنی اینست مشغول کرد اند شما را تکاثر یعنی مغالبه در کثرت قرابتان تا آنکه زیارت کردید گورها را برای تحقیق شمار مردگان این چه شغل است و این چه عمل است

فَهُوَ رَاضِيَهْ	هَاوِيَهْ	فَأُمُّهُ هَاوِيَهْ	حَامِيَهْ	اللهُ أَكْبَرُ	لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ

بسکون الهاء — بالامالة — بالامالة فی الوقف — بالامالة فی الوقف — قالون و ابو عمرو و کسائی فی الوقف کسائی — بالامام سوسی کسائی — قنبل فی روایة البزی — البزی فی روایة

فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ

پس اما هر کس که گران آید ترازوهای اعمال او پس او در زیستنی بود موصوف برضای صاحبش

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ

واما هر کس که سبك آید ترازوهای اعمال او پس جای او دوزخ است

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ نَارٌ حَامِيَةٌ

وچه دانی تو چیست آن هاویه آتشی بغایت گرم است

وَمَا أَدْرَاكَ — بالامالة الحفصة ابو عمرو و حمزة و کسائی و ابو بکر و ابن ذکوان

وَمَا أَدْرَاكَ — اما الدین بین در بش

مَا هِيَ — بحذف الهاء فی الوصل حمزة

رکوع

سورة التکاثر مکیة ثمان آیات

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ

مشغول کرد اند شما را تفاخر بکثرت اموال و رجال تا که زیارت کردید گورستانها را برای شمردن اموات

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ

حقا زود باشد که بدانید نزد موت پس حقا زود باشد که بدانید در قیامت

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ

حقا اگر میدانستید احوال المعاد را در آتش یا جزم و ثبات بدنیا اشتغال نمی نمودید هر آینه ببینید دوزخ را

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ — بالامالة الحفصة حمزة و کسائی

أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ — اما الدین بین ورش فی روایة

الْمَقَابِرَ — بالترقیق ورش

لَتُرَوُنَّ — بضم التاء ابن عامر و کسائی

الیقین از باب اضافت مصدر سوی مفعول یا از باب اضافت شیء بسوی صفتی که قایم بدوست بر طریق حاتم الجود ای علم متصف بالیقین معنی اینست چنین نباید و این نوع نشاید اگر بدانید شما دانستنی بصفت یقین تکاثر و تفاخر نکنید و دنیا و آنچ در دنیاست در معرض افتخار نیارید بیت حاصل دنیا ز کهن تا بنو چون کذرنده است نیرزد بجو لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ معنی اینست پس سوگند یاد میکنم

و این چه کارست و این چه شمارست كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ معنی اینست تکاثر نشاید و تفاخر بکثرت عشایر نباید که بسیاری عشایر و کثرت اموال موجب فضل نیست فضل صلاح اعمال و تقوی است سرانجام خواهید دانست یا گویند در حالت موت معلوم خواهد گشت پس ترا زان در گور بعلم خواهد پیوست یا گویند بعد موت بعلم پیوندند پس ترا زان بعد بعث معلوم شود که در مثل این کار منفعتی نیست و تکاثر و تفاخر بامور فانیه کاری بی معنی است كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ كلا تاکید ردع است و تایید منع است لو تعلمون شرطی است محذوف الجزا ای لو تعلمون علم الیقین لما الهکم ما الهی این جمله نیز تاکید ردع سابق است مر منع مذکور موافق است علم الیقین معنی علم الامر

وبقسم موكد ميكردانم هر اينه هر اينه شما دوزخ را به بينيد يا هر اينه هر اينه نموده شويد پس تر از آن هر اينه هر اينه به بينيد دوزخ عين يقين نه بكمان وتخمين پس تر از آن در روز قيامت پرسيده خواهيد شد از نعيم كه از آن در دنيا بهره كرفتيد وا ز حظوظ ولذات كه بدان محظوظ كشتيد واين سوال درحسابكاه قيامت باشد يا نزديك درآوردن كافر در دوزخ بود ونعيم مذكور صحت وامن است چه نعيم بودن آن مبرهن است قال عليه السلام من اصبح آمناً في سربه معافا في بدنه وعنده قوت يومه فكانما خيرت له الدنيا بحذافيرها وبعضي نعيم مذكور آب سرد دارند سوال از شكر آن پندارند بعضي نعيم مذكور عافيت كويند وسوال مذكور مطالبه شكرا وجويند وبعضي كويند هرچه بدان تنعم وتلذذ بود ودر روز قيامت سوال از شكر او متوجه شود وبدانكه افتتاح سورة در زجر از تكاثر ومنع از تفاخر بود بعد از آن در شان او وعيد وتهديد روي نمود تا بذكر رويت جحيم رويتي عين يقين بمعاينه ومشاهده نه بحسبان وتخمين ومسالت از نعيم بر سبيل تخصيص ويا تعميم ختم كرد بيان دال ترحيم كلام واختتام نظام آورد مقطع حسن بود ومختم مستحسن با والله اعلم وفيضه احكم لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي

ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ اللّٰهُ أَكْبَرُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ

بالنقل في الوقف حمزة — قبل في رواية البزي — البزي في رواية

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ۙ ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ

پس هر آينه بينيد آن را ديدني بي كمان — پس پرسيده شويد در آن روز از ناسپاس نعمت كردن غير رضاي خود فرشده

سُورَةُ الْعَصْرِ مَكِّيَّةٌ ثَلَاثُ آيَاتٍ

سورة العصر سورة عصر مكي است وبعضي كويند مدني است سه آيت است چهارده كلمه است شصت وهشت حرف است نظم اين سورة با سورة تكاثر آنست كه سورة تكاثر در بيان زيان كاري تكاثر وتفاخر است وآن زيانكاري خاص بود ودرين سورت در غير مومنان وغير نيكخواهان مومنان بيان زيان كاري عام روي نمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

روايت كرده اند كلده بن اسيد امير المومنين ابو بكر رضي الله عنه را كفت اي ابو بكر دين آباء خود كذاشتي دل بر ديني ديكر داشتي خاسر كشتي وبزيان كاري پيوستي اين سورت در رد او نازل كشت واين نظم بوي رود پيوست معني اين است سوكند ياد ميكنم بعصر محمد يا بعصر هر پيغمبري يا سوكند ياد ميكنم بهر عصري يا بوقت نماز عصر كه صلوة وسطي است كه آن ميان صلوات درجه علياست بدرستي آدميان همه در زيانكاري اند در عطلت وبيكاري اند مكر آنكساني كه ايمان آوردند وعمل صالح كردند يكديكر وصيت بحق وصدق محقق كردند ووصيت بصبر بر طاعت ويكديكر وصيت بحبس نفس از معصيت بجا آوردند كه ايشان مستحق اند مر جزيل ثواب وكمال اجر از هر باب قدر عمر دانستند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداي بخشاينده مهربان

وَالْعَصْرِ ۙ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ۙ

بحق اول وآخر روز يا صلوة عصر يا روزكار — بدرستي — آدمي — هر آينه در زيانكاريست

إِنَّ الْإِنْسَانَ — بالنقل ورش

إِنَّ الْإِنْسَانَ — بكسر خلف وفي رواية خلاد

خُسْرٍ إِلَّا — سكت خلف وفي رواية خلاد

خُسْرٍ إِلَّا — بالنقل ورش

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا

مكر آنان كه ايمان آوردند وكردند كارهاي نيكو كردني ووصيت كردند ديكرا

بِالْحَقِّ ۙ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

بكارهاي كردني — ووصيت كردند يكديكر — بصبر از ناكردني

آمَنُوا — ثلاثة اوجه لورش

اللّٰهُ أَكْبَرُ — قبل في رواية البزي

لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ أَكْبَرُ — البزي في رواية

سُورَةُ الْهُمَزَةِ مَكِّيَّةٌ تِسْعُ آيَاتٍ

باتمام پيوست سخن بانتها رسيد بيان بانتها انجاميد مقطع اين سورت نيز مقطع حسن است ومنتهاء او مستحسن است والله اعلم وكلامه اعظم من ان يعلم تمام مراده ويفهم لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي سورة الهمزة مكي است نه آيت است وسي كلمه نود وشش حرف است ربط اين سورت باسورت عصر آنست سورة عصر براي بيان خسران كافران وفساق اهل اسلام وسورة همزه در ذكر كافران بدكويان وبخيلانست بر طريق ذكر خاص بعد عام

وصرف آن سوي اعمال خير توانستند انفاس نفيسه عمر ضايع نكردند وبكدي بعطلت بر نياوردند از عمر بهره كرفتند خاسر وزيان زده نكشتند كساني كه ايمان نياوردند واعمال صالحه نكردند با مسلمانان نيكخواهي نه ورزيدند عمر ايشان ضايع رفت وبخيبت وخسران پيوست بيت آن كودك خاك بيز غربال بدست مي زد بدو دست وروي خود را مي خست ميكفت بهاء هاء كافسوس دريغ دانكانه نيافتيم غربيل شكست سوال وصيت بحق ووصيت بصبر داخل اعمال صالحه بود ذكر آن علاحده بچه وجه روي نمود جواب علاحده كردن ذكر خاص بعد عام فايده او اظهار اهتمام است وبدانكه اين جامع است مر ذكر ايمان وجمله حسنات بدان از حسنات مكتسبه وحسنات حاصله بنسبت از مكتسبات ديكران چه كسي چون كسي را بوصيت نيك نيكي نمايد ثواب كسب او بوجه تسبيب راه نماينده را حاصل آيد چون اين سورت بنظم قليل ذكر جمله حسنات را كلا وجملة محتوي كشت لاجرم كلام

بسم الله الرحمن الرحيم ويل لكل همزة لمزة الذي جمع مالا وعدده تحسب ان ماله اخلده روايت كرده اند عاص بن وايل سهمي و وليد بن مغيره مخزومي
كه هردو ابا رده توانكري بودند رسول و مومنان را كاهي برو و كاهي بر پشت در بد گفتن مداومت مي نمودند و بعضي گويند اخنس بن شريف هميشه در غيبت مردمان بودي
و در مواجهه بد گفتن مكابره مينمودي اين سورت در شان ايشان نازل شد و در باب ايشان ورود آمد ويل مبتداست لكل همزة خبر مبتداست و تخصيص او بر طريق سلام عليك بود
تكبر او مزاحم ابتدائيت نباشد همزة و لمزة بضم فا و فتح عين بمعني فاعل بود بعضي همز لمز بيك معني دارند همزه و لمزه را تكرار براي تاكيد بيندارند و نزديك بعضي همزه بد گفتن
برو و لمزه بد گفتن بر پشت بود و نزديك بعضي همزة لمزة بر عكس آن باشد بدين معني تاكيد نكويند معني تقييد جويند و بعضي همزه بچشم گويند و لمزه بزبان و بعضي قايل شوند

عليهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

ويل لكل همزة لمزة ۞ الذي جمع
واي مرهر بد كوي عيبجوي را كه كرد آورد

مالا وعدده ۞ تحسب ان ماله اخلده ۞
خواسته تمام و شمرد آنرا شمردن باعدت خواست مي پندارد كه مال او جاويد كرد او را

كلا لينبذن في الحطمة ۞ وما ادريك
حقا هر آينه فكنده شود در دوزخ و چه داني تو

ما الحطمة ۞ نار الله الموقدة ۞ التي تطلع
چيست دوزخ آتش خداي آن آتش برافروخته كه غالب و بر آيد

على الافئدة ۞ انها عليهم موصدة ۞ في عمد ممددة ۞
بر دلها بدرستي آن آتش بر ايشان مغلقة الابواب بود در ستونها دراز كشيده

همزة لمزة — بالابدال في الوقف لحمزة فيهما
جمع مالا — بتشديد الميم ابن عامر وحمزة والكسائي وخلف
تحسب — بكسر السين نافع وابن كثير وابو عمرو والكسائي
في الحطمة — بالامالة في الوقف كسائي
وما ادريك — بالامالة ابو عمرو وحمزة والكسائي
الموقدة — بالابدال في الوقف كسائي
الافئدة — بالنقل ورش

سورة الفيل مكية خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

الافئدة تطلع على الافدة الافيدة عليهم موصدة
في عمد ممددة الله اكبر لا اله الا الله والله اكبر
بضم العين والميم حمزة والكسائي وابو بكر — بالامالة في الوقف كسائي — قنبل في رواية البزي — البزي في رواية

نمايند دوزخ از مسلمانان خالي شود جز كافران كسي در دوزخ نماند بر دوزخ طبق نهند درهاء او را مهر كنند آوازي بر آيد و هولي هايل روي نمايد اهل دوزخ بازپرس كنند چه زاد و اين چه بلا
افتاد ملايكه عذاب گويند درهاء دوزخ بستند و طبقها نهادند مهر كردند كافران چنان بي تاب كردند اكر ايشان از امراء بودي همه بمردند ليكن مرك بر كرفته اند نمي ميرند معذب ميشوند فنا
نمي پذيرند بدانكه درين سورت ذكر عذاب همزة لمزة كرد عقوبت مال داران بخيلان در بيان آورد در خاتمت سورت انها عليهم موصدة في عمد ممددة مذكور كشت كار عذاب بنهايت پيوست
مقطعي دال بر تمام كلام و منتهايي منبي سوي انتهاء نظام است مقطعي حسن و منتهايي مستحسن است والله اعلم بمراد ما قال و كلامه اعظم من ان ينال لا اله الا هو يعني توكلي عليه
وهو حسبي سورة الفيل سورة فيل مكي است پنج آيت است بيست كلمه نود و نه حرف است ربط اين سورت با سورت همزه آنست كه هر دو سورت در بيان عقوبت موذيان و تعذيب كافرانست

بسم الله الرحمن الرحيم الم تر كيف فعل ربك باصحاب الفيل روايت كرده اند دريمن پادشاهي بود بتخانه بنا كردن فرمود كسان به امر او بتخانه ساختند وبزر وسيم وجواهر ولالي آراستند خلق را بتعظيم آن خانه دعوت كرد وبت پرستانرا در روي بربت پرستي آوردند بما نرسيد هيچ خانه در دنيا برتر ازين خانه نبود وهيچ خانه در اجتماع مردمان بيشتر ازين باشد كفتند خانه درمكه است مردمان بيشتر ازين جمع ميشوند واشتياق سوي او بيشتر اظهار ميكنند پادشاه مذكور بشنيدن اين سخن سپاهي كرد وابرهه بن صباح را امير سپاه ساخت وبه آهنك خراب كردن خانه كعبه برداخت ايشانرا پيلي قوي كه نام وي محمود بود داد بعضي كويند با اين پيل دوازده پيل ديكر وبعضي كويند هزار پيل ديكر فرستاد ابرهه مذكور لشكر كشيد نزديك مكه رسيد مكيان خبر يافتند مكه را خالي كرده سوي كوه شتافتند جز عبد المطلب جد پيغمبر عليه السلام براعتماد آنكه با ابرهه آشنايي قديم داشت وجد ابن ام مكتوم كه پير ضعيف نابينا بود خود را از شر ايشان ايمن پنداشت كسي درمكه نبود وبرماندن در وي دليري ننمود عبد المطلب برابرهه مذكور رو آورد واز جهت بازدادن شتران خويش كه لشكر ابرهه استده بود منت كرد ابرهه كفت از جهت

كيدهمو عليهمو ترميهمو فجعلهمو قرا ابن كثير بالصلة وفي رواية قالون

ألم تر كيف فعل ربك بأصحاب الفيل

اي نديدي كه چكونه كرد پروردكار تو بخداوند پيل كه قصد خرابي كعبه داشتند

ألم يجعل كيدهم في تضليل وأرسل

اي نه كردانيد بنيت بد ايشانرا درحال تضييع وابطال وفرستاد

عليهم طيرا أبابيل ترميهم بحجارة من سجيل

برايشان مرغان مجتمع وبسيار كه مي انداختند برايشان سنكهايي از نوع سنك كل

فجعلهم كعصف مأكول

پس كردانيد ايشانرا ناچيز چون كياهي كه ستوران آنرا خورده باشند

كيف فعل — ادغم سوسي

فعل ربك — ادغم سوسي

تضليل و — مدغما لغنة خلف

عليهم طيرا — نعم الهاء حمزة ويعقوب

طير ابابيل — بالنقل ورش

طيرا ابابيل — سكت خلف في رواية

سورة قريش اربع آيات مكية

بحجارة مأكول — الامالة لقي — الوقف كسائي بالابدال ورش والبزي

الله اكبر — قبل في رواية البزي

لا اله الا الله والله اكبر — البزي في رواية

لإلاف — الياء في اللفظ ابن عامر

قريش ايلافهم — ورش بالنقل

قريش يلافهم — سكت خلف في رواية

الافهم — بغير الياء ابن عامر

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

لإيلاف قريش إيلافهم رحلة الشتاء

براي الفت كرفتن قريش الفت كرفتن ايشان براي سفر ايشان در زمستان بتجارت يمن

والصيف فليعبدوا رب هذا البيت

ودرتابستان بتجارت شام پس بايد كه بپرستند پروردكار اين خانه يعني كعبه

ودرستي اين قصه قايل است بسيار مردم ازمشاهده كنندكان اين حال در وقت نزول اين سورت حاضر بودند اخبار مبني برمشاهده بازمينمودند اصحاب تاريخ از روز هلاك اصحاب فيل تا روز نزول اين سورت چهل وچند سال دانند مضمون سورت را بامعاينه خويش مطابق خوانند درين قصه كسي را چه جاي اشتباه بود وچه مقام تردد باشد معني اينست اندانستهٔ اي محمد يعني دانستهٔ پروردكار تو باصحاب فيل كار چه نوع درهلاك آورد الم يجعل كيدهم في تضليل وارسل عليهم طيرا ابابيل ترميهم بحجارة من سجيل فجعلهم كعصف مأكول معني اينست انه كردانيده است پروردكار تو يعني كردانيده است كيد ومكر ايشانرا در نسبت كمراهي كردن ودر... وفرستاده است برايشان برندكاني كه فوجهاء بسيار بودند وهمچو فوجهاء ملخ مي نمودند مي زدند ايشانرا برندكان مذكور بسنكهايي...

قصه باز نمود كه حال ايشان چنين وچنين بود حال پيل چنين سنك چنين برندكان چنين زخم چنين مردن چنين همين كه حكايت تمام كرد مرغ رسيد ابرهه... شد باكاه برابرهه سنك افتاد درحال جان داد عبد المطلب درلشكركاه ورفت از نفايس اموال ايشان آنچه توانست بركرفت...

و بطبیعت حجر پیوسته و سجیل معرب سنگ کل است و بودن او بوزن فعیل از سجیل باعتبار آنکه در هر سنگی نام کسی که بدو هلاک خواهد شد نبشته بود ند محتمل است پس کردانید ایشان را همچو دانه که مغز او را کرم خورده یوست مانده یا همچو برگی کاه او را کرم زده یا همچو کیاهی که او را بهایم جریده سرکین کردانیده و بدانکه درین سورت اصحاب فیل را ذکر کرد و قصه ایشان در بیان آورد و خبر کرد که خدای عزوجل ایشان را همچو عصف ماکول کردانید بیان اهلاک ایشان بنهایت رسانید دلالت بر تمام کرد و سخن را بانتها آورد این نیز مقطع حسن و مختمی مستحسن است والله اعلم بما هو الصواب من مفهومات الناس من کلامه فی کل باب لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة القریش سورة قریش مکی است چهار آیت هفده کلمه هفتاد و سه حرف است ربط این سورت با سورت فیل ظاهرست تا آنکه بعضی قرا در آخر این سورت وقف نمیکنند و میان دو سورت فصل بوقف نمی افکنند و در مصحف ابی بن کعب هر دو را یک سورت آورده و بتسمیه فصل نکرده بسم الله الرحمن الرحیم لایلاف قریش ایلافهم رحلة الشتاء والصیف

فلیعبدوا رب هذا البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف

اطعمهم و آمنهم و هم و صلوتهم و هم و قرا ابن کثیر بالصلة و فی روایة قالون

ٱلَّذِيٓ أَطۡعَمَهُم مِّن جُوعٖ وَءَامَنَهُم مِّنۡ خَوۡفِۭ

آن پروردکار که طعام داد ایشان را از کرسنکی و ایمن کردانید ایشان را از نا ایمنی

رکوع

وآمنهم ثلثة اوجه لورش

الله اکبر قبل فی روایة البزی

لا اله الا الله والله اکبر البزی فی روایة

سورة الماعون سبع آیات

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ۝ فَذَٰلِكَ

ای دانسته آیا کسی که تکذیب میکند وی بجزا و حساب پس آن مکذب

ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلۡيَتِيمَ ۝ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ

آنست که دفع میکند یتیم را از حقوق آن بعنف و زجر میراند و ترغیب نمیکند خود را و دیکری را بر طعام دادن

ٱلۡمِسۡكِينِ ۝ فَوَيۡلٞ لِّلۡمُصَلِّينَ ۝ ٱلَّذِينَ

بیچاره پس وای مر نماز کزارند کان را آنکسانکه

هُمۡ عَن صَلَاتِهِمۡ سَاهُونَ ۝ ٱلَّذِينَ هُمۡ

ایشان از نماز خود غافلان اند آنانکه ایشان

يُرَآءُونَ ۝ وَيَمۡنَعُونَ ٱلۡمَاعُونَ ۝

ریا میکنند در اعمال الخیر و باز میدارند از اصحاب ضرورات آلات خانه را

بالتسهیل نافع بالابدال ورش ارایت ارایت

ارئیت بالحذف کسائی

یکذب بالدین

عن صلوتهم بالتغلیظ ورش

یراؤن ثلثة اوجه لورش

الله اکبر قبل فی روایة البزی

لا اله الا الله والله اکبر البزی فی روایة

رکوع

معنی این است که کردانید اصحاب فیل را همچو دانه که آن را کرم خورده یا همچو کشتی که آن را بهایم جریده و خاییده برای الفت کیرانیدن قریش الفت کیرانیدن ایشان در رحلة صیف و شتا که سفر تجارت معتاد داشتند و در کرما و سرما یعنی خدای عزوجل اصحاب فیل را هلاک کرد و عظمت قریش بیدا آورده تا خلق از ایشان بترسند در راه رحلة صیف و شتا ایشان را متعرض نشوند و در مقاماتی که برسند ایشان را اعزاز و اکرام کنند مطلوبات ایشان حاصل شود و اغراض بحصول بیوندد با رحلة صیف و شتا که دارند الفت کیرند به امن و فراغ اعتیاد بدیرند پس چون خدای عزوجل در حق ایشان اینچنین کرم کرد و از جهت منفعت و امن و فراغ ایشان اصحاب فیل را در هلاک آورد پس کو پروردکار این خانه یعنی پروردکار خانه کعبه را بپرستند که ایشان را طعام داد و از کرسنکی نکاهداشت و از خشیة و خوف ایمن ساخت بعضی کویند ایشان را قحطی بود که ایشان در آن قحط مردارها و مغز استخوانهای مردار میخوردند بعد از آن خصب و ارزانی یافتند اطعمهم من جوع ذکر آنست و این نعمت را بیان است و آمنهم من خوف ذکر امان از خوف جذام آمده که اهل مکه بدین نعمت مخصوص شده کفته اند که از اهل مکه کسی مجذوم نبود و هیچ یکی از ایشان بدین بلا مبتلا نشود و بر قراء کسائی که در آخر سورت فیل وقف کنند لایلاف قریش منقطع دانند لام را متعلق فلیعبدوا آنرا بادت فا کویند و اکرنا در جواب شرط محذوف دانند بتقدیر ان لم تعبدوا الله بما انعم علیهم من النعم العظام فلیعبدوا لایلاف قریش بیدا رند لام متعلق بمضمون فلیعبدوا ای لیعبدوا علی هذا التقدیر لایلاف قریش بود نه بلفظ او تا فا مانع باشد یا بحمل بر تقدیم و تاخیر و حذف عامل

بسم الله الرحمن الرحیم ارایت الذی یکذب بالدین فذلک الذی یدع الیتیم ولا یحض علی طعام المسکین معنی اینست ای دانسته کسی را که دین را یعنی ملت اسلام را یا جزا را تکذیب میکند که خبر دین اسلام و خبر جزا را نابوده و دروغ میداند زیرا که آن همان کس است که بعنف و درشتی یتیم را میراند و اهل خود را بر طعام مسکین باعث نمیشود و تحریض نمیکند و نوا و امیدی دانستن حال او میتوانی و بعضی ائمه تفسیر فا فذلک را فا جزا بیته بحذف شرط دارند کلام بتقدیر ان لم تعرفه فذلک الذی کذا بیندارند و این مشکل است زیرا که شک در دانستن بعد تثبیت آن غیر محتمل است مکر آنکه نادانستن بر وجه فرض کویند از لزوم تناقض تفصی جویند همه دانند که در کار یتیم

و تفسیر معنی چنین آید اکر قریش خدای ابداع ایشان از نعم عظام انعام کرده و در رهاء احساس را بر ایشان کشاده بپرستند پروردکار این خانه را که ایشان را طعام خورانید و از کرسنکی رهانید و از خوف ایمن کردانید برای لزوم پرستش همین قدر کافی است بسنده در لزوم پرستش و شاکری نیست و بدانکه معظم اسباب حاجت مجاعت و مخافت است و دفع اول با طعام بود و دفع ثانی با عطاء امر باشد و نیز عمل عاقل مقصور نیست بر طمع نفع و خیر و تحرز از ضر و ضیر بذکر اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف ذکر نعمت و منفعت تمام کرد و داعی عبادت تمام آورد این مقطع نیز مقطع حسن است و این مختم مختم مستحسن است والله اعلم و کلامه احکم لا اله الا هو ربی توکلی علیه وهو حسبی سورة الماعون سورة ارایت مکی است و بعضی کویند مدنی است شش آیت بیست و نه کلمه صد و بیست و نه حرف است ربط این سورت با سورت قریش آنست که سوره قریش برای بیان احسان و امر بشکر آنست و سورة ارایت در بیان کفر کافران و منافقان است

سخني وجفا ودر طعام مسكين ترك اهتمام واعتنا علامت است مر تكذيب ملت اسلام وانكار جزا وروز جزا كه انكار بر حسب عادت كار اهل اسلام نبود وشان معتقدان جزا وروز جزا نباشد
فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون الذين هم يراءون ويمنعون الماعون معني اينست چون مكذبان ملت اسلام ومنكران جزا وسزا دانستي پس واي
مر منافقان آنان كه نماز كزارند از نماز غافل شوند نماز را موجب ثواب ندانند برخيزند ببنشينند ودرين كار خطري وشرفي نه بينند براي مجرد نمود دار آرند بوجه ريا بكزارند زكوة
باز دارند وبعضي كويند ماعون متاعي است كه در عادت عاريت ميدهند ودادن آن بعاريت از كسي دريغ نميدارند چون كلند وتبر وكفكير وتغار وتيغان وغربيل وتنكير

ابن جيزها را متبدل دارند وباز داشتن آن از امر وت حال ايشان نيز ترا معلوم خواهد كشت ونفاق ايشان بظهور خواهد پيوست وبدانكه كافران دو قسم اند يك قسم مجاهران اند ودوم قسم منافقانند هر دو قسم را در ذكر آورد اقسام كافران تمام كرد ختم حسن كشت مقطع بحسن پيوست والله اعلم وفيضه اعظم لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي سورة الكوثر سورة كوثر مكي است سه آيت دوازده كلمه چهل ودو حرفست ربط اين سورت با سورة آرايت آنست سورت ارايت در مذمت دشمنان پيغمبر بود واين سورة در مدح پيغمبر روي نمود والله اعلم
بسم الله الرحمن الرحيم انا اعطيناك الكوثر روايت كرده اند چون ابرهيم پسر پيغمبر صلي الله عليه وسلم بدان جهان پيوست پيغمبر صلي الله عليه وسلم محزون كشت عاص بن وايل كه دشمن پيغمبر صلي الله عليه وسلم بود در شان پيغمبر در مردن پسر هو الابتر كفت شماتت نمود اين سورت در شان او نازل كشت واين نظم در رد مقالت او بورود پيوست تقديم مسند اليه بر مسند فعلي مفيد نشد مر تقوي تاكيد جمله از جهت اهتمام در اعلام بود يا از جهت ابراز مدح يا تسليه پيغمبر صلي الله عليه وسلم در حزن فوت پسر بدادن كوثر وكوثر بر وزن فوعل است ماخوذ از كثرت اي المفرط للكثرة وآن نام جويي است در بهشت كه آب او شيرين تر از شهد سفيد تر از شير سرد تر از يخ ونرم تر از زبد دو كرانه او از زمرد سبز ست آوندها او از نقره بود بر قدر شمار ستارها آسمان باشد وآب از جوي در حوض كوثر آيد وحوض كوثر بر پشت فرشته در عرصات بود هر جا كه پيغمبر رود نزديك پيغمبر صلي الله

٤ بيست وشش كلمه نود ونه حرف است ربط اين سورت با سورت كوثر آنست كه سورة كوثر در ذكر پيغمبر بود درين سورت ذكر دشمنان پيغمبر وذكر مخالفت پيغمبر با ايشان روي نمود. بسم الله الرحمن الرحيم قل يا ايها الكافرون لا اعبد ما تعبدون
ولا انتم عابدون ما اعبد ولا انا عابد ما عبدتم ولا انتم عابدون ما اعبد روايت كرده اند كه جماعتي قريش چون ابوجهل وعاص بن وايل
ووليد بن مغيره واسود بن عبد المطلب بن عباس او در پيغمبر صلي الله عليه وسلم آمدند وهمه بر پيغمبر عليه الصلوة والسلام پيغام كردند كه اكر محمد
معبودان ما را انقياد كند ايشان را بيش خداي شفيع ما داند ما او را انقياد كنيم ودم متابعت او زنيم اكر او روزي معبودان ما را پرستد ما معبود
او را هفته پرستيم

ركوع

سورة الكوثر مكية ثلاث آيات

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

انا اعطيناك الكوثر ط فصل لربك
بدرستي كه ما داديم ترا خير بسيار يا آب جويست در بهشت پس نماز پنج كانه كزار يا نماز عيد براي پروردكار

وانحر ط ان شانئك هو الابتر
وقربان كن بدرستي كه دشمن تو اوست منقطع از خيري

ان شانيك بالابدال قالون وقف حمزة
هو الابتر بالنقل ورش
هو الابتر سكت خلف وفي دوانير خلاد

ركوع

الله اكبر قنبل في رواية
لا اله الا الله والله اكبر البزي في رواية

سورة الكافرون ست آيات

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداي بخشاينده مهربان

قل يا ايها الكافرون لا لا اعبد ما تعبدون
بكوي اي كافران ناكروندكان بخداي نه پرستم در زمان آيچه پرستيد شما استقبال

الكافرون بالترقيق ورش

تو ابتر نه ونام دار زمانه تا جهان است نام تو در جهان خواهد ماند تا قيامت ثناء تو بر منابر اسلام خواهد خواند همه مومنان فرزندان تو اند نسبت
فرزندي با تو دارند بدانكه كمال كام يافتن وتمام بهره دريافتن بذات خويش افزودن وكمين دشمن ديدنست درين سورت در حق پيغمبر عليه الصلوة
والسلام هر دو كام حاصل كشته وهر دو بهره بحصول پيوسته بيان كام يابي تمام شد وكمال كامراني حاصل آمد مختم او حسن بود ومقطع
او بحسن پيوند د والله اعلم وكلامه اعظم لا اله الا هو ربي توكلي عليه وهو حسبي سورة الكافرون سورة كافرون مكي است شش آيات ٤

عليه وسلم باشد هر كه يك شربتي از آن در كام او برسد تشنه نشود معني اينست بدرستي ما اي پيغمبر داده ايم ترا حوض كوثر فصل لربك وانحر معني اينست چون ترا نعمت كوثر داديم ودر
فضل وكرم بر تو كشاديم پس شكر بجا آر ونماز بكزار ودست راست بر دست چپ فرو سينه بدار معني چنين كويند واجعل تحرك في القومة بعد الركوع والجلسة بين السجدتين بحذا القبلة
اي استو قايما واستو قاعدا او جلسه بعد سجود مقابل قبله دار بدين دو وجه امر وانحر براي استحباب بود وبعضي صل امر بصلوة عيد اضحي دارند وانحر را امر بنحر قرباني بندارند ان شانئك
هو الابتر هو ضمير فصل است كه عاص بن وايل ملعون پيغمبر عليه السلام والصلوة را ابتر كفت خود را ابتر ندانست حق سبحانه وتعالي او را با بتري تخصيص كرد ان شانئك
هو الابتر در شان او آورد تاكيد ازين جمله از جهت رد انكار عاص بن وايل مذكور بود كلام انكاري يا شد معني اينست بدرستي دشمن تو اي محمد ابتر ست دم بريده است ٢

اکر او هفته پرستد ما ماهی پرستیم کفت عباس رضی الله عنه پیغمبر صلی الله علیه وسلم آمد و این سخن کفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم التفات نکرد و از کراهیت در معرض
جواب نیاورد این سورت نازل کشت و این نظم بورود پیوست یا ایها الکافرون تا اخر سورت مقول قل است تعریف مفعول بموصولیت از جهت اذلال بتان و صون لسان
از ذکر اسماء ایشان تعریف بموصولیت در و لا انتم عابدون ما اعبد در هر دو جا از جهت اجلال خدای جل و علاست و ترک تصریح بذکر او در مقام نفی عبادت کردن کافران
او راست و تقدیم مسند فعلی بایلاء حرف نفی مفید اختصاص نفی بود و همچنین وجه تقدیم در و لا انا عابد ما عبدتم باشد و خطاب در و لا انتم عابدون ما اعبد مر کافران
معین و مخصوص است که خدا خواسته که ایشان بر کفر میرند و اسلام نه پذیرند و ما در ما تعبدون و ما عبدتم بر اصل خویش است زیرا چه معبودان ایشان جماد
و ما در ما اعبد بمعنی من بود و ذکر من بصورت ما از باب مشاکلهٔ او در صحبت ما تعبدون باشد یا بقصد صفت دارند بمعنی و لا انتم عابدون الحی العالم القادر بندارند و لا انتم عابدون ما اعبد دو بار مذکور شده یکجا بمعنی حال دوم جا بمعنی استقبال آمده تکرار نبود تا تاکید باشد **معنی اینست** بکوای محمد ای کافران نخواهم پرستید انچه می پرستید شما از بتان خود لات و منات و عزی و هم شما نخواهید پرستید هر کرا من می پرستم یا کویند معبودی حی عالم قادر موصوف بکمال منزه از نقیصه و زوال که او را من پرستش میکنم و منم که نا پرستنده ام آنچه پرستش کرده اید آنرا شما و شما نه پرستنده اید که نمی پرستید هر کرا من می پرستم یعنی خدای عز و علا را **لکم دینکم ولی دین** دینکم مبتدا است لکم خبر مبتدا و همچنین تقدیم خبر در هر دو محل برای قصر است این جمله تذییل است تاکید مفهوم کلام سابق است **معنی اینست** مر شما را ای کافران دین شما بود و مرا دین من باشد و حکم این ایت منسوخ شده آیت قتال ناسخ این آمده **و بدانکه** این سورت در بیان بیزاری از کافران و ذکر بتری از ایشان بمنتها رسیده و بنهایت انجامیده در بیان بیزاری ازین زیادت کرد و خبری بیش ازین نتوان آورد ختم این سورت نیز حسن است و اختتام این نیز مستحسن است والله اعلم بخفایا کلامه و اسرار مراده و مرامه لا اله الا هو ربی توکلی علیه و هو حسبی **سورة النصر** سورت نصر نزدیک بیشتر علما مدنی است و بعضی کویند مکی است سه ایت نوزده کلمه هفتاد و نه حرف است ربط

انتمو عبدتمو انتمو لکمو دینکمو · قرا ابن کثیر بالصلة و فی نوا قالون

لا

وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ❁ وَلَا أَنَا عَابِدٌ

و نه شما پرستنده اید در استقبال آنچه می پرستم من · و نه پرستنده ام من در حال

مَّا عَبَدتُّمْ ❁ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ❁

آنچه پرستیدید شما · و نه شما پرستنده اید در حال آنچه من می پرستم

لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ❁

مر شما راست دین شما و مراست دین من که توحید و اسلام است

عابدون — بالامالة المحضة هشام
انا عابد — بالامالة المحضة هشام
عابدون — بالامالة المحضة هشام
رکوع
ولی دین — بسکون الیاء ابو عمرو و قنبل و ابن ذکوان و حفص و فتحها الباقون و ابو بکر و البزی
الله اکبر — قبله فی روایة البزی
لا اله الا الله و الله اکبر — البزی فی روایة

سورة النصر مكية ثلاث آيات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشاینده مهربان

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ❁ وَرَأَيْتَ النَّاسَ

چون آمد یاری نمودن خدای و فتح مکه · و بینی تو مردمان را

يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ❁

که در می آیند در دین خدای تعالی که اسلام است حال آنکه جماعت جماعت شده

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ❁

پس پاکی یاد کن خدای را حال آنکه آن تسبیح متصل و مقرون بود با ستایش پروردگار تو · و آمرزش خواه از و برای امت · بدرستی که او هست توبه پذیرنده

اذا جاء — بالامالة حمزة و ابن ذکوان
رکوع
الله اکبر — قبله فی روایة البزی
لا اله الا الله و الله اکبر — البزی فی روایة

و بعضی کویند این که نصر و ظفر مصاف سوی قوت خویش و یاران خویش نمود **بیت**
کلید فتح اقالیم در خزانهٔ اوست · کسی بقوت بازوی خویش نکشاد دست · و بعضی از
تسبیح صلوة مراد دارند سبح بمعنی صل پندارند **معنی این است** بدرستی خدا توبه قبول کننده است
کناهان را آمرزنده است خطایا آمرزد عطایا بخشد **و بدانکه** درین سورت حق سبحانه و تعالی

این سورت با سورة قل یا ایها الکافرون آنست سورت قل یا ایها الکافرون در بیان موادعه با کافران و ترک قتال ایشان بود و درین سورت وعدهٔ نصرت بعد وقوع قتال روی نمود
بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاء نصر الله والفتح ورایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا فسبح بحمد ربک واستغفره انه کان توابا **معنی اینست**
چون بیاید یاری دادن خدای و فتح مکه و به بینی مردمان را در دین خدای فوج فوج کروه کروه در می آیند و جماعات کثیر صدکان کس و هزارکان انقیاد می نمایند یا کویند چون
آمد نصر خدا و فتح و دیدی مردمان را در دین خدای فوج فوج کروه کروه در می آیند پس خدای را بپاکی یاد آر ملتبس بحمد پروردکار خویش باش دل بشکر و سپاس او کمار و آمرزش
خواه از زلت کذشته و خطایی که رفته کفته اند در تحقیق این که زلت مذکوره چه بود مشغول نشوند و در تعیین آن نروند و بعضی کویند آن زلت تقصیر در شکر این نعمت بود

نعمت خويش در بيان آورد بعد طلب شكر بتسبيح وتحميد واستغفار كرد كلام تمام گشت وسخن بانتها پيوست پس مقطع حسن بود ومنتهاء مستحسن باشد والله اعلم وفيضه اتم لا اله
الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي **سورة الحطب** سورت تبت مكي است پنج آيت است بيست وسه كلمه هفتاد ويك حرف است ربط اين سورت با سورة نصر آنست
سورة نصر براي بيان قوت اسلام وظفر يافتن پيغمبر عليه الصلوة والسلام بود درين سورت بيان ضعف ايام كذشته كه با نصرام پيوسته روي نمود تا داعي بر شكر شود وباعث
بر سپاس باشد **بسم الله الرحمن الرحيم تبت يدا ابي لهب وتب ما اغنى عنه ماله وما كسب** روايت كرده اند چون آيت وانذر عشيرتك الاقربين
نازل گشت امر بانذار اقارب پيغمبر بود ودر پيوست پيغمبر صلى الله عليه وسلم از مكه بيرون آمد بانك مي زد يا آل قريش يا آل كعب يا آل مرة يا آل هاشم ميگفت وجانب كوه صفا مير فت

ام جميله مذكوره عيبها مسلمانان جستي وبر مردمان كفتي مذمت سخن چين جست حمالة الحطب في جيدها حبل من مسد گفت **بدانكه**
درين سورت مذمت ابولهب وزن او بمنتها رسانيد ونكوهش ايشان را مبرهن كردانيد بمثابت كه در مذمت چيزي را نكذاشت ودر نكوهش هيچ
چيزي باقي نداشت متناهي گشت سخن بانتها پيوست والله اعلم وفيضه اتم لا اله الا هو ربي توكلت عليه وهو حسبي **سورة الاخلاص**
سورة اخلاص مكي است چهار آيت است پانزده كلمه چهل وهفت حرف است ربط اين سورت با سورة تبت آنست كه سورة تبت در مذمت مشركي
بود واين سورت در اثبات
توحيد روي نمود

سورة الحطب خمس آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداي بخشاينده مهربان

تَبَّتْ يَدَآ أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ط ۝ مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُ

زيان كار وهلاك باد دو دست ابولهب وخاسر وهالك شد باز نداشت ازو

مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ط ۝ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ

خواسته او يعني مال موروث ومكتسب وانچه كسب كرد زود بود كه در آيد در آتش خداوند

لَهَبٍ ج صلي ۝ وَامْرَأَتُهُ ط حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ۝

زبانه وزن او بردارنده هيزم وفكننده در طريق رسول

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝

در گردن آن زن است هنگام حمل حطب يا بقيامت ريسماني از ليف بافته

سورة الاخلاص اربع آيات

تا انكه بر كوه صفا ايستاده
جماعتي كه حاضر آمده بود انذار
ايشان بنياد نهاد گفت اگر من
شما را خبر كنم كه دشمن براي تا ختن
شما آمده وقصد نهب وغارت
شما كرده اين خبر را از من استوار
داريد مراد ازين اخبار صادق بيند ار يد
گفتند اين خبر از تو استوار داريم
وترا صادق پنداريم گفت مثل
من ومثل شما همچو مرديست كه
دشمن را ديد براي خبر كردن اهل
واقارب خود دويد از شر دشمن
نترسيد فرياد بر آورد كه دشمن
رسيد هشيار شويد بمامن وملجا
رويد پس گفت يا بني كعب بن لوي
انقذوا انفسكم من النار يا بني
مرة بن كعب انقذوا انفسكم
من النار يا بني عبد شمس انقذوا
انفسكم من النار يا بني هاشم
انقذوا انفسكم من النار يا بني
عبد المطلب انقذوا انفسكم
من النار يا فاطمه انقذي نفسك
من النار فاني لا املك لكم من الله
شيا غير ان لكم رحما سابلها ببلالها
ابولهب دوزخي الهذا دعوتنا
وجمعتنا تبا لك گفت ومذمت
ونكوهش پيغمبر صلى الله عليه وسلم
جست اين سورت در شان او نازل
گشت واين نظم در باب او بورود
پيوست **معني اينست**
هالك باد دستهاء ابولهب يعني
ذات او وهلاك گشت يعني
مدعو به بحصول پيوست
يا تبت يدا ابي
لهب خبر از
هلاك دستهاء او بود كه
بدان دست سنك براي زدن
پيغمبر عليه الصلوة والسلام
گرفته بود وبقصد ايذاء پيغمبر عليه
الصلوة والسلام جرات مينمود
وتب خبر از هلاك ذات او بود
وحكايت تلف شدن نفس او باشد
ونفع نكرد او را مال او كه موروث
داشت ونفع نكرد او را كسب او يا
آنچه دل بر كسب آن گماشت ابولهب
پسر عبد المطلب عم پيغمبر عليه
الصلوة والسلام را عبد العزي
نام بود زلف او وسرخ همچو آتش بود
از جهت سرخي زلف او او را
كنيت ابولهب روي نمود ترك

ابي لهب
بتنوين الهاء ابن كثير
لهب و
مدغما غير الغنة خلف
ما اغنى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
ما اغنى
امال بين بين ورش
عنهو سيصلى
اشبع ابن كثير
سيصلى
بالامالة المحضة حمزة وكسائي
سيصلى
امال بين بين ورش

ركوع

لهب وامراته
مدغما غير الغنة خلف
وامراته
بالتسهيل في الوقف حمزة
حمالة حماله
غير حفص بالامالة في الوقف كسائي
الله اكبر
قبله في رواية البزي
لا اله الا الله والله اكبر
البزي في رواية

٧ خارها در راهها ايشان ساختي **روايت** كرده اند او هم درين كار مرد روزي پشتواره مذكور مي آورد از سر او غلطيد
رسن آن در گلوي افتاد او را خفه كرد جان بملك الموت سپرد وبعضي گويند حمالة الحطب في جيدها حبل من مسد
بطريق تحقيق نيست بر سبيل تمثيل است عبارت از سخن چيني است كه بهيزم كشي مي ماند سخن چين برين نسبت
هيزم كش مي باشد **بيت** عداوت ميان دو كس آتش است ؛ سخن چين بدبخت هيزم كش است ؛

نام او و ذكر كنيت او از جهت تحقير اسم او كه مشتمل بر نام بتي است يا از جهت انكه لهب در لغت زبانه آتش باشد ابولهب كنايتا از جهنمي بود **سيصلى نارا ذات لهب وامراته حمالة**
الحطب في جيدها حبل من مسد **معني اينست** تحقيق است كه در آيد ابولهب مذكور در آتشي كه خداوند زبانه بود وزن او ام جميله نام داشت پيغمبر را عليه الصلوة والسلام
دشمن مي پنداشت بر گيرنده پشتواره هيزم بود با وجود دستگاه وثروت وجاه كار خسيسان وفقيران كردي وپشتواره هيزم بر سر كرده اوردي در گردن او رسني
از پوست خرما يا از حرم وجز آن براي بستن هيزم بودي برين كار رسوايي او ورسوايي شوهر او روي نمودي بعضي گويند كه بعداوت پيغمبر صلى الله عليه وسلم رسني از خار
بردي از شاخهاء خاردار پشتواره بستي چون هيزم كشان در شهر بر سر كرده آوردي در راه ياران پيغمبر عليه الصلوة والسلام انداختي وامرأته معناه اي حطبين ٧

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيمِ قُلۡ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ وَلَمۡ يَكُنۡ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ روايت كرده اند ابن طفيل و ابن قيس كه
از بزركان قبيله خويش بودند بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم توجه نمودند و بعضى كويند جماعتى از مشركان آمدند و از صفات خداى عز وجل پرسيدند اين سورت نازل
كشت و اين نظم بيان صفت خداى بورد بيوست قل خطاب مر پيغمبر راست هو الله احد تا آخر سورت مقول قل است هو ضمير شانست الله احد جمله اسميه بيان انست
در الله الصمد وضع مظهر موضع مضمر كرد از جهت زيادت تقرير و توضيح بجاء هو الصمد الله الصمد آورد صمديت مستلزم است مر احديت اين جمله اندروى معنى موكد
آن جمله است از اين جهت مفصول شد بى واسطه واو آمد لم يلد مؤكد است در الله الصمد اكر زايد متعلق زن و فرزند بود صمد نباشد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد

٣ حكايت رنجورى پيغمبر ميان خويش كفتند فرشته دوم جبرئيل را از رنجورى پيغمبر پرسيد جواب از جبرئيل با صابت آفت سحر شنيد فرشته كفت
اوراكه سحر كرده است وكيست كه سحر او اوراد رين حالت آورده است جبرئيل كفت لبيد اعصم و بروايتى دختران لبيد اعصم سحر كرده اند و بسبب آن
آرام و قرار از وى برده اند كفت چه سحر كرده اند او كفت صورتى ساخته اند و يازده كره در زه كمان زده اند و آنرا در فلان جاه انداخته اند
در زير سنكى داشته فرشته باز پرسيد چه بايد كرد و چه حيله بيا بايد آورد جبرئيل كفت على را بايد فرستاد او همت كمارد و آنرا از درون
جاه بيرون آرد اين كلمات بكفتند هر دو فرشته باز كشتند و پيغمبر عليه الصلوة والسلام ميان خواب و بيدارى بود كه اين واقع لايح نمود

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداى بخشاينده مهربان

قُلۡ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ۝ اللّٰهُ الصَّمَدُ ۝ لَمۡ يَلِدۡ
بكو حديث آنكه خداى يكانه است خداى پناه نيازمندانست غنى از همه وهمه محتاج بدو اند نزاد كسى را از وى نفى مماثل لاحق

وَلَمۡ يُولَدۡ ۝ وَلَمۡ يَكُنۡ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ ۝
و نزاد او را كسى عبارتست از نفى مماثل سابق و نه بود مر او را مثل و نظير هيچكس عبارتست از نفى مماثل مقارن در وجود

سورة الفلق مكية خمس آيات

بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداى بخشاينده مهربان

قُلۡ اَعُوذُ بِرَبِّ الۡفَلَقِ ۝ مِنۡ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝
بكوى پناه ميكيرم به پروردكار صبح از بدى آنكه آفريد از آدمى و سباع و هوام يا ابليس يا اسقام و آفات

وَمِنۡ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ ۝ وَمِنۡ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ
و از بدى شب چون درآيد و از بدى زنان دمنده

فِى الۡعُقَدِ ۝ وَمِنۡ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ
در كرهها يعنى ساحرات يا مكارات و از بدى حسد برنده چون حسد برد

غَاسِقٍ اِذَا — سكت خلف فى روايته
حَاسِدٍ اِذَا — بالنقل ورش
حَاسِدٍ اِذَا — سكت خلف فى رواية
اللّٰهُ اَكۡبَرُ — قنبل و فى رواية البزى
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكۡبَرُ — البزى فى رواية

بالهمزة نافع و ابن كثير فى الوصل
كُفُؤًا كُفُؤًا
و ابو عمرو و ابن عامر و كسايى و ابو بكر حمزه
كُفۡؤًا كُفۡوًا
و فى الوقف بالنقل حمزه بالابدال حمزه
ركوع
كُفُوَ اَحَدٌ — بالنقل ورش
كُفُوًا اَحَدٌ — سكت خلف فى رواية
اللّٰهُ اَكۡبَرُ — قنبل و فى رواية البزى
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكۡبَرُ — البزى فى رواية
قُلَ اَعُوذُ — بالنقل ورش
قُلۡ اَعُوذُ — سكت خلف فى رواية
غَاسِقٍ اِذَا — بالنقل ورش
ركوع

معطوفات اند بر لم يلد تقديم خبر بر اسم در لم يكن كه كفوا احد همه دانند كه از جهت رعا فاصله بود و كفوا بسكون فاو بهمزه منصوب دانند و بضم فا و واو منصوب يا همزه منصوب خوانند و معنى همه يكى داند
معنى آيت است بكواى محمد شان اينست خداى يكيست او را شريكى نيست خداى صمد است محتاج كسى نباشد هر كه جز او است محتاج او بود نزاد و زاده نكشت و هيچكس بهمتاى او نه بوست كسى همچو او نبود و كفو او نباشد
اين سورت مشتمل بر علم توحيد و صفاتست در ذكر اسم الله اثبات وجود صانع است رد دهريه معطله است اثبات جمله صفات ثبوتيه و سلبيه است زيرا كه صمد آنست كه محتاج كسى نباشد پس لازم آيد كه قديم باشد چه اكر حادث بود محتاج باشد صمد نبود و چون قديم باشد از همه سمات حدوث منزه باشد عرض و جوهر و جسم و كل و بعض و متجزى و متناهى نبود متصف بهيچ عيبى و متسم بهيچ نقيصه نباشد چون همه چيز محتاج او باشد وجود همه بايجاد او بود موصوف بحيات علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و ديكر صفات كمال داند و متصف بهمه نعوت جلال خوانند كه ايجاد بى آن متضمن نبود و تخليق بى آن ممكن نباشد
و بدانكه چون در جمله صفات خداى مذكور كشت و هيچ صفتى از صفات ثبوتى و سلبى نماند كه بذكر نه پيوست دال بر اختتام كلام بود و مشير بر انتهاء سخن باشد مقطع حسن را زيد مختتمى مستحسن بند والله اعلم و فيضه ايزد لا اله الا هو ربى توكلت عليه و هو حسبى
سورة الفلق سورة فلق مدنى است و بعضى كويند مكى است پنج آيت بيست و سه

كلمه هفتاد و سه حرف است ربط اين سورت با سورت اخلاص آنست كه سورة اخلاص براى ثناء كردكار ست و سورت فلق استعاذه به پروردكار ست بيان آنست كه ذاتى كه موصوف
بدين صفات بود پناه كرفتن بدو سزاوار باشد بِسۡمِ اللّٰهِ الرَّحۡمٰنِ الرَّحِيمِ قُلۡ اَعُوذُ بِرَبِّ الۡفَلَقِ مِنۡ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِنۡ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ وَمِنۡ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ فِى الۡعُقَدِ
وَمِنۡ شَرِّ حَاسِدٍ اِذَا حَسَدَ روايت كرده اند كه دختران لبيد اعصم يهودى و بعضى كويند لبيد مذكور براى پيغمبر عليه السلام سحر كردند پيغمبر را عليه السلام بسحر بر صورت
ضعيف و رنجورى آوردند شش ماه كرد حرم نتوانست كشت و در راه برهيئت خود نمى توانست رفت كار بجائى كشيد كه حالت پيغمبر صلى الله عليه وسلم بلز وى فراش انجاميد
دو روز بى جبرئيل صلوات الله عليه با فرشته ديكر آمد در مقامى كه پيغمبر عليه الصلوة والسلام غلطيده بود در آمد جبرئيل در سران و فرشته ديكر در پايان پيغمبر نشستند ٣

668

واگر ج آید جَهَنَّمَ یَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ بدان ای خداوند فال
پند گیر وصبر کن وگرد این نیت مگرد و یك قدم جایی مرو
واگر ح آید حَمِیمٌ حَمِیمًا یُبَصَّرُونَهُمْ بدان ای خداوند فال زینهار گرد
این کار مگرد فال ترا ازین کار باز میدارد واگر خ آید خَالِدِینَ
فِیهَا أَبَدًا بدان ای خداوند فال بشارت مر ترا که دولت ونعمت
روی در تو دارد وان فرزند شاد کردی واگر بیمار بود صحت یابد
واگر د بر آید دَعْوَیهُمْ فِیهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ بدان ای خداوند فال بشارت
مر ترا شب وروز خدایرا شکر کن که از رنج رستی وخلاص یافتی
واگر ذ بر آید ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِینَ آمَنُوا بدان ای خداوند فال
چند روز ترا درین کار صبر باید کرد واگر عزم سفر داری خوب نیست
واگر ر بر آید رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَیْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ ای خداوند فال از غم واندوه
رستی وکار تو عالی گردد ومرتبهٔ تو زیادت شود واگر ز
بر آید زَعَمَ الَّذِینَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ یُبْعَثُوا ای خداوند فال مژده باد ترا
که از دولت وجاه شادمان شوی وکار تو بر آید وشاد شوی
واگر س بر آید سَلَامٌ عَلَیْكُمْ طِبْتُمْ بدان ای خداوند فال که نصیب
تو سلامتی بود از رنج واندوه برهی وبر دشمن ظفر یابی

واگر ش آید شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ بدان ای خداوند
فال مژده مر ترا که شراب بهشت یابی و هر نیتی که داری بر آید
واگر ص بر آید صٓ وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بدان ای خداوند فال مژده باد
مر ترا چیزی که نیت کرده همه خیر و صلاح بود و هر چه بخواهی بیابی
واگر ض بر آید ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بدان ای خداوند فال ضرری رسد
که بدان سبب غمگین گردی باید که درین کار عجلت نکنی
ترا صبر بهتر واگر ط بر آید طٰهٰ مَا أَنْزَلْنَا بدان ای خداوند فال مژده
باد ترا که از غم و اندوه رستی باید که پیوسته خدای را شکر کنی تا کار تو
زود بر آید واگر ظ بر آید ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ بدان ای خداوند فال که
نیک نام شوی و پیوسته مراد یابی و شادی بینی و مقصود تو بر آید انشاء الله
واگر ع بر آید عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ بدان ای خداوند فال بکام خود برسی
و شادیها بینی و مقصود تو بر آید و نعمت جاودان یابی واگر غ
بر آید غُلِبَتِ الرُّومُ بدان ای خداوند فال که ترا صبر باید کرد و صدقه
باید داد که درین کار خیر نبود واگر ف بر آید فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا
بدان ای خداوند فال که از غم و رنج رستی و خدای تعالی کار تو بسازد.
و همه نیتها بر آید واگر ق بر آید قَائِمًا بِالْقِسْطِ بدان ای خداوند فال

در کار عبادت خدای تعالی مشغول باش و در صلاحیت بکوش
تا کارهای دینی و دنیایی تو بر آید و اگر ک بر آید کراماً کاتبین
بدان ای خداوند فال که ترا صبر بایدکرد و اکر عجلت کنی خطر بود و اکر
نیت سفر داری مرو که زیان بود و اکر ل بر آید لمن الملك الیوم بدان
ای خداوند فال مژده باد مر ترا بخت تو نیکو ست و کار تو بر آید و شادیها
بینی و خوش باشی و اکر م بر آید مالك الملك توتی الملك من تشاء
بدان ای خداوند فال که از آفت ناکهان رستی و بر دشمنان ظفر یابی
و نعمت بی شمار یابی و اکر ن بر آید ن والقلم وما یسطرون
بدان ای خداوند فال این اندیشه که کردهٔ خدای ترا بمقصود رساند
امّا چند روز صبر کن و اکر و بر آید وهو ارحم الراحمین بدان
ای خداوند فال ناکاه زر و مال یابی و هر نیتی که داری بر آید
و بمقصود رسی و شاد کردی و اکر ه بر آید هو الذی ارسل رسوله
بدان ای خداوند فال ترا از دشمنان پرهیز باید کرد تا سلامت مانی و اکر لا
بر آید لا ریب فیه و وفیت کل نفس بدان ای خداوند فال ترا شتاب بنا ید
کرد و اکر شتاب کنی درمانی و کرد دشمن مکرد و اکر ی بر آید یوم تبیض
وجوه و تسود وجوه بدان ای خداوند فال اکر نیکی کنی نیك آید و اکر بدی

کنی بد آید